بانک جامع اطلاعاتی پژوهشی رسانه

تصوف و عرفان

بانک جامع اطلاعاتی و پژوهشی رسانه یوسف‌فاطمه (بخش‌دوم)

آیا امـام عصر عجل الله تعـالی فرجه زمـان ظهـورش را می‌داند؟

آیا امـام عصر عجل الله تعـالی فرجه زمـان ظهـورش را می‌داند؟

بحـــثی مفصل در روایـــات اهل بیت ســـلام اللّه علیهم اجمعین در کتب معتــبره عنــوان شــده است که آیا حجج الهی و ائمه معصومین سلام اللّه علیهم اجمعین به تمام حــوادث و آن‌چه که پیش می‌آید و در گذشــته روی داده و یا در آینــده انجـام می‌شـود عـالم هسـتند یا خـیر؟ بـرای روشن شـــدن این حقیقت و به ویـــژه این‌که آیا وجـــود مقدس امام زمان ارواحنا له الفـداء علم به وقت ظهـور خود دارند یا نه، از بیانات رسیده از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین استفاده می‌کنیم.

امام صادق علیه السّـلام و کتب جفر و جامعه و مصـحف فاطمه (س)

ابی بصیر گوید:

دخلت علی ابی عبدالله علیه الســـــلام فقلت له جعلت فداک انی اساءلک عن مسـاءلة هیهنا احد یسـمع کلامی؟ قال فرفع ابو عبدالله علیه السّلام ســترا بینه و بین بیت آخر فاطلع فیه ثم قـال یا ابا محمد سل عما بـدالک قـال

قلت جعلت فـداک آن شـیعتک یتحـدثون آن رسـول الله صـلی الله علیه و آله علم علیا علیه السّـلام بابا یفتح له منه اءلف بـاب قـال فقـال یا ابا محمد علم رسـول الله صلی الله علیه و آله علیا علیه السّلام الف بـاب یفتح من کل باب الف بـاب قـال قلت هـذا والله العلم قـال فنکت ساعة فی الارض ثم قال انه لعلم و ما هو بذلک قـال ثم قـال یا ابا محمد و آن عنـدنا الجامعة و ما یـدریهم ما الجامعـة؟ قـال قلت جعلت فـداک و ما الجامعـة؟ قـال صحیفة طولها سبعون ذراعا بذارع رسول الله صـلی الله علیه و آله و املائه من فلق فیه و خط علی بیمینه فیها کل حلال و حـرام و کل شی ء یحتـاج النـاس الیه حـتی الارش فی الخدش و ضرب بیده الی قال تـاءذن لی یا ابا محمد قال قلت جعلت فداک انما انا لک فاصـنع ما شـئت قال فغمزنی بیده و قال حتی ارش هذا کانه مغضب قال قلت هـذا والله العلم قـال انه لعلم و لیس بـذالک ثم سـکت سـاعة ثم قـال و آن عنـدنا الجفر و ما یـدریهم ما الجفر قـال قلت و ما الجفر قـال وعـاء من ادم فیه علم النبـیین و الوصـیین و علم العلمـاء الـذین مضـوامن بـنی اسرائیل قال قلت آن هذا هو العلم قـال انه لعلم و لیس بذلک ثم سکت ساعة ثم قال و آن عندنا لمصحف فاطمة علیهاالسـلام و ما یـدریهم ما مصـحف فاطمة (ع)؟ قـال قلت و ما مصحف فاطمة؟ قال مصحف فیه مثل قـرآنکم هذا ثلاث مرات والله ما فیه من قرانکم حرف واحد قـال قلت هـذا والله العلم قـال انه لعلم و ما هو بـذاک ثم سکت سـاعة ثم قـال آن عنـدنا علم ما کـان و علم ما هو کائن الی آن تقوم الساعة قال قلت جعلت فداک هذا هو والله العلم قال انه لعلم و لیس بذاک قال قلت له جعلت

فـداک فـای شی ء العلم قـال ما یحـدث باللیل و النهـار الامر بعد الامر والشی ء الی یوم القیامة. (21)

شـرفیاب محضر امـام صـادق علیه السّـلام شـدم، عـرض کرم: قربانت گردم، می‌خواهم از شما موضوعی بپرسم. آیا در این‌جا غیر از ما کسی هست که سخن مرا بشـنود؟ می‌گوید امـام پـرده وسط اطـاق را بـالا زد تا ابی بصـیر ببیند که کسی نیست. آن‌گاه فرمود:ای ابی بصـیر! هرچه می‌خـــواهی سؤ ال کن عـــرض کـــردم: قربـــانت گـــردم، شیعیان شما می‌گویند امیرالمؤ منین سـلام اللّه علیه یک باب از علم از پیامبر بزرگ صـلی الله علیه و آله آمـوخت که از آن هـزار بـاب علم بر روی حضـرت علی بـاز شـده است. حضرت فرمود:ای ابابصیر! رسول اکرم صـلی الله علیه و آله هزار باب از علم به علی علیه السّـلام یـاد داد که از هر باب هزار باب علم به روی آن حضـرت بـاز شد. ابابصیر می‌گوید عرض کـردم: به خـدا سـوگند، این است علم. ابی بصیر می‌گوید:

مـــولایم ســـاعتی با انگشـــتان مبـــارکش بر زمین زد و فرمـود: مسـلما این علم اسـت، اما آن علم کامل و همه جانبه نیست. فرمودند: کتـاب جامعه نـزد ماست و مـردم نمی‌دانند جامعه چیست. می‌گوید عـــرض کـــردم: جامعه چیسـت؟ فرمـود: کتـابی است که طـول آن هفتـاد ذراع است با ذراع رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آن را به زبان مبـارک بیـان فرمـوده و حضـرت علی علیه السّـلام نوشـته است. به تمـام احکـام الهی از واجب و حـرام و هرچه مـردم نیـاز به آن دارند در آن هسـت، حـتی دیه و جرم یک خـراش. در این موقع امـام صـادق علیه السّـلام دست مبارکشـــــان را بر من زده، فرمودند: اجـــــازه

می‌دهی؟ عرض کردم: مولای من! هرچه میل دارید عمل کنید. آن‌گاه حضرت یک نشگون (یا در اصطلاح فارسیها یک پنجیر) به من گرفت و فرمود: حتی جزای این عمل کوچک هم در آن بیان شده است. در این موقع امام علیه السّلام به نظر غضبناک می‌رسیدند. عرض کردم: قربانت بروم، والله این علم است. فرمودند: آری، این علم است اما دانش نهایی نیست. سپس لختی سکوت کردند و سپس فرمودند: در نزد ما کتاب جفر است، و مردم چه می‌دانند جفر چیست. عرض کردم: قربانت شوم، جفر کدام است؟ فرمود: ظرفی است که تمام علوم انبیاء و اوصیاء و دانشمندان بنی اسرائیل، همه در آن است. عرض کردم: قربانت گردم، این است معنی علم؟ فرمودند: این علم است اما باز علم کامل نیست. آن‌گاه مدتی ساکت ماندند و فرمودند: نزد ماست مصحف مادرم فاطمه، و مردم چه می‌دانند مصحف فاطمه چیست. عرض کردم: مصحف فاطمه چیست؟ فرمودند: سه برابر قرآن شماست، به خدا سوگند، یک کلمه از قرآن شما در آن مصحف نیست. عرض کردم: به خدا علم کامل این است. فرمودند: این کتاب علم است اما علم کامل نیست. و لحظاتی خاموش شدند، آن‌گاه فرمودند: در نزد ماست علم به آن‌چه گذشته و هرچه که در آینده واقع می‌شود تا قیام قیامت. عرض کردم: به خدا سوگند، علم نهایی این است. فرمودند: این علم است اما علم کامل نیست. ابی بصیر می‌گوید عرض کردم: پس علم کامل و نهایی چیست؟ فرمود: علم کامل آن است که همواره در تزاید باشد، و بر آن‌چه در شبانه روز پدید می‌آید، بر فرمانهایی که صادر می‌شود و حوادثی که تا روز قیامت رخ می‌دهد، احاطه داشته باشد

حکـــومت شـــیطانی (اهمیت مبـــارزه با حکومت‌هـــای شیطانی)

بسم الله الرحمن الرحیم

به یادآور آن‌گاه که پروردگـار تو به ملائکه فرمـود من در زمین خلیفه بر گمـــارم گفتند پروردگـــارا می‌خـــواهی کســـانی را بگمـــاری که فســـاد کنند در زمین و خون‌ها بریزند و حـــال آن‌که ما خـــود تو را تســـبیح و تقـــدیس می‌کـــنیم خداوند فرمـــود من می‌دانم چـــیزی که شـــما نمی‌دانید و خـــدای عـــالم همه اســـماء را به آدم تعلیم فر مود آن‌گاه حقایق اسماء را در نظر فرشتگان پدید آورد و فرمود خبر دهید مرا به اسماء اینـان اگر راست می‌گوئید فرشـتگان عرضه داشـتند تو پـاک و مـنزهی ما نمی‌دانیم چیزی جز آن‌چه تو خود به ما تعلیم فرمـودی تـوئی دانا و حکیم.خداوند فرمـــــودای آدم ملائکه را به حقـــــایق این اسماء آگاه ساز پس چون آدم ملائکه را بدان آگاه ساخت خدا به ملائکه فرمود آیا نگفتم به شـــما من می‌دانم غیب آســـمان‌ها و زمین را و می‌دانم هرآن‌چه را که آشـــکار و پنهان دارید و چون گفتیم فرشـتگان را که بر آدم سـجده کنید همه سجده کردند مگر ابلیس که ابا و تکبر کـرد و از فرقه کـافران گردید و گفـتیم که‌ای آدم تو با جفت خـود در بهشت رایگـــان و بی‌زحمت جـــای گزینید و بخورید از اطعمه بهشت از هرچه می‌خواهید و نزدیک نشـــــوید به این درخت که از جمله ســـــتمکاران خواهید بـــــود. پس شـــیطان آدم و حـــوا را به لغـــزش افکند و خوردند از آن درخت و بـــدین عصـیان هر دو را از آن (بهشت پر نعمت) بیرون کرد و گفتیم فرودآئید از بهشت که برخی از شـما بـرخی را دشـمنید و شـمارا در زمین آرامگـاه و آسـایش

خواهد بـود تا روز مـرگ. پس آدم از خـدای خـود کلمـاتی آموخت که خداوند توبه پذیر و مهربان است گفتیم فـرود آئید از بهشت همه‌ی شـــــماها تا آن‌که از جـــــانب من راهنمـــایی به ســوی شــما آید پس هــرکس پــیروی کند راهنمای مـرا هرگز بیمنـاک و انـدوهگین نخواهد گشت و آن‌هـایی که کـافر شـدند و تکـذیب کردند آیـات ما را اهل دوزخ هســتند و در آتش آن همیشه معــذب خواهند بــود. (آیات40 تا 49 سوره بقره)

اکنـــون در حـــال این خلفـــای خداوند در زمین (یعـــنی انســـان‌ها)ســـیری کوتـــاه خـــواهیم داشت.آدم(ع) که فرشــتگان بر وی ســجده کردند به همــراه همســرش که 100%ـــ جمعیت آن زمـــان بوده‌اند با وسوسه شـــیطان فرمان خدای را زیر پا نهـاده و به زمین هبـوط کردند. به سرنوشت قـــوم نـــوح (ع)دقت کنید که همراهـــان او در مقایسه با جمعیت آدمیـان آن زمـان چقـدر انـدک بـوده است. "" و آن‌ها بســـیاری را گمـــراه کردنـــدهیچ جز برضلالت و عذابشان نیفزای.(آیه 24 سوره نوح)"" مردم زمـــان ابـــراهیم (ع)را بنگرید که قـــرآن از قـــول ابـراهیم(ع)در این خصـوص می‌فرماید:"" پروردگـارا این بتان بسیاری از مردم را گمـراه کردند پس هـرکس پـیرو من است او از من است هر که مخـــــالفت من کند پس حقیقتا تو خــدای بخشــنده و مهربــانی.(آیه 46 ســوره ابراهیم)"" مشخص می‌شود که در آن برهه‌ی زمانی اکثر مردم مشرک بوده‌اند. "" اکثر مردمان را در عهد اســتوار ندیدیم بلکه بیشــتر را عهد شـکن و بد کـار یـافتیم(102) بعد از آن رسولان باز ما موسی را با آیات وادله به سوی فرعون و قومش فرستادیم آن‌ها هم با آن آیات مخالفت و سرکشی کردند بنگر تا عاقبت به روزگـار آن تبهکـاران

چه رسـید.(104 سـوره مبارکه اعـراف) "" در خصـوص مردمـــان زمـــانه‌ی موسی(ع) و سرنوشت شـــریعتش و کتابش توجه کنید که در آیات قبل یاد گردید و در خصوص عیسی(ع) و مردم روزگارش و حتی سرنوشت رسـالتش که مختصری سابقا در مقاله‌ها قبلی شرح داده شد دقت کنید.پیـامبر اعظم را بنگرید که علی رقم ایجـاد حکـومت الهی در همـان وسـعت کم بلافاصـله بعد از شـهادتش * حکومت از وارثانش غصب شـده و به دست سـران زور و زر می‌افتد و وارثـــانش یک به یک زنـــدانی و شـــهید می‌شـــوند. وصی اعظمش به علت انحـــراف و غفلت جامعه با بی‌حمایتی مـردم زمـانش روبـرو شـده و بـرای حفظ دین خدا 25 سال مجبور به خانه نشـینی می‌شـود اوصیاء دیگرش نیز سرنوشتی بهـتر از این پیـدا نمی‌کنند تا جـایی که آخـرین امید حـذب الهی به همـان دلیلی که پدرش خانه نشین شد اکنون مـدت بیشـتر از هـزار سـال است که خانه نشـین غیب شـده و از منظرها نا پیـدا و ناشـناس گردیـده است.به سرنوشت دین پیـامبر اعظم توجه کنید که تکه تکه شده و آمیخته به وسـعت زیـادی از احـادیث جعلی و خـرافی می‌شـود و مفـاهیم بلنـدش تا حدود زیـادی به دست فراموشی نهـاده می‌شـود. اکنـون که در آخر الزمان هستیم بهـتر می‌تـوان این امر را درک نمود. ""و آن زمانی است که از فتنه نجـات نمی‌یابد مگر مومنانی که بی‌نام و نشانند اگر در حضور باشند شناخته نشوند و اگر غایب گردند کسی سـراغ آن‌ها را نمی‌گـیرد آن‌ها بـــرای ســـیر کننـــدگان در شب ظلمـــانی جوامع،چراغ‌هـای هـدایت و نشـانه‌های روشن هسـتند نه مفسـده جو هسـتند و نه فتنه انگـیز نه در پی اشـاعه فحشـایند ونه مـردمی سـفیه و لغو گو.اینانند که خداوند

درهای رحمتش را به سویشان بـاز می‌کند و سـختی‌ها و مشکلات را از آن‌ها برطرف می‌سـازدای مـردم به زودی زمـانی می‌رسد که اسـلام همچـون ظـرفی که واژگـون شـود و آن‌چه در آن است بریـزد واژگـون گـردد و مـردم حقـایق آن را به کلی فرامـوش کنندای مـردم خداوند به شـما ظلم نخواهد کـرد از این نظر به شـما تـامین داده است ولی هرگز به شما تامین نداده که شـما را آزمـایش نکند زیـــرا خداوند در قـــرآن فرمـــوده:"درجریـــان نـــوح نشـانه‌هایی است و ما مـردم را می‌آزمـاییم.(خطبه 104 نهج البلاغه با موضوعیت آخر الزمان)""

*در این خصـــوص مراجعه کنید به کتـــاب راز قتل پیـــامبر نوشته‌ی سید علی موسوی مطلق.

با برسی این موضوعات می‌بینیم که در تاریخ بشـــری جز گروه اندکی از این خلفای خـدا در زمین(انسـان‌ها)که به عهد خود با خدا وفادار ماندند اکثر بقیه تغـیر مسـیر داده و عبد الطـاغوت("طـاغوت"به معنـای سـرکش در مقابل خداوند می‌باشد و "عبد" به معنـای بنـده است) گشـته و کافر و مشرک گردیدند. ""بگوای پیـامبر آیا شـما را آگـاه سازم که کـدام قـوم را نـزد خـدای بـدترین پـاداش است کسـانی که خـدا بر آنـان لعن و غضب کـرد و آنـان را به بوزینه و خـوک مسخ نمـود و آنکس که بنـدگی طـاغوت کرد، اینان را نزد خدای بدترین منزلت و گمراه‌تـرین خلق از راه راست هستند (آیه 60 سوره مائده)"" به نظر شما آیا این موضوع اتفاقی است؟ چرا این گروه اندک (حـزب خداوند) علی رقم تلاش و فـــداکاری بســـیار در اغلب برهه‌های زمانی پیروزی چشم گـیری نداشـته است. مگر در مقابل حـــزب الهیـــون چه گـــروه و حـــزبی بـــوده که

پیروزی را در اکثر زمان‌ها نصیب خود کرده است؟ دشمنی آن‌ها با آدمیان به چه سبب است؟ تا چه حد قدرت و اختار دارند؟ و... منطقی است که از کتاب هدایت کمک بطلبیم. به این آیات الهی توجه ویژه داشته باشید:

وای رسول یاد بیاور وقتی را که به فرشتگان فرمان دادیم که بر آدم همه سجده کنید و آن‌ها تمام سجده کردند جز ابلیس که از جن بود که از طاعت خدا سرپیچید آیا غیر از من او و ذریه اورا دوست گرفته در صورتی که آن‌ها شما را سخت دشمنند و ظالمان که به جای خدا شیطان را به طاعت برگزیده‌اند بسیار بد مبادله‌ای کرده‌اند.(50- کهف)

هنگامی که خدا به فرشتگان گفت من بشر را از گل می‌آفرینم(71)پس آن‌گاه که او را به خلقت کامل بیاراستم و از روح خود در او بدمیدم سجده در افتید(72)ـ پس به فرمان خدا تمام فرشتگان بدون استثناء سجده کردند(74)مگر ابلیس که غرور و تکبر ورزید و از زمره کافران گردید(74)خداوند فرمودای ابلیس تورا چه مانع شد که به موجودی که من به دو دست خود آفریدم سجده کنی؟آیا تکبر کردی؟و یا از بلند رتبگان بودی؟(75)گفت من از او بهترم مرا از آتش و اورا از گل آفریدی(76)فرمود از آن‌جا بیرون رو که تو رانده شده ای(77)لعنت من بر تو تا روز قیامت(78)عرض کرد پروردگارا پس مهلت ده که تا روز قیامت زنده مانم(79)خداوند فرمود از مهلت یافگان قرارت دادیم (80)تا روز و وقت معلوم(81)گفت به عزتت قسم که خلق را تمام گمراه خواهم کرد(82)مگر بندگان خاص تو(

84)خداوند پاسخ فرمــود بحق ســوگند و حق میگــویم (
84)که جهنم را از تو و پــیروانت پر خــواهم کــرد(85)
(سوره مبارکه ص)

و همانا شــما آدمیــان را بیافریــدیم و آن‌گــاه که بــدین صورت کامل آراستیم فرشـتگان را به سـجده آدم مـامور کــردیم همه ســجده کردند جز ابلیس که از جمله ســجده کنندگان نبود(11)خـدای بـدو فرمـود چه چـیز تو مـانع از سجده‌ی آدم شد که چون تورا امر کردم نا فرمانی کردی پاسخ داد که من از او بهــترم که مــرا از آتش و اورا از خاک آفریده‌ای (12)ـ خـدای به شـیطان فرمـود از از این مقـام فـرود آ که تـورا نرسد که بـزرگی و نخـوت ورزی بیرون شو که تو از زمره فرومایگانی (14)شـیطان گفت تا به روزی که خلایق برانگیخته شـــوند مـــرا مهلت ده(
14)خداوند فرمـــــود البته مهلت خـــــواهی داشت(15)
شــیطان گفت که چــون تو مــرا گمــراه کــردی من نــیز بنــدگانت را از راه راست که شــرع و آئین توست گمــراه گــردانم(16)آن‌گـاه از پیش روی و از پشت سر و طـرف راست و چپ آنان در می‌آیم تا بیشتر آنان شکر نعمت به جای نیاورند(17)ـ خداوند شیطان را گفت بـیرون شو که تو رانــده‌ی در گــاه مــائی هر که از فرزنــدان آدم تو را پیروی کند جهنم را از تو و آنــان به یقین پر می‌گــردانم(
18)وای آدم تو با جفتت در بهشت مــــــنزل گزینید و از هرچه بخواهید تنــاول کنید ولیک نزدیک این درخت نروید که بد عمل شــده و بر خــویش ســتم خواهید کــرد (19)
آن‌گـــــاه شـــــیطان هر دو را به وسوسه فـــــریب داد تا زشتیهای پوشیده‌ی آنان پدیدار شود و به دروغ گفت خدا شما را از این درخت نهی نکرد جز بـرای این‌که مبـادا دو پادشـاه شـوید یا عمر جاویـدان یابید(20)و بر آن سـوگند

یـاد کـرد که من خـیر خـواه شـما هسـتم شـما را به خـیر دلالت میکنم(21)پس راهنمایی به فـریب و دروغ کـرد تا چـون از آن درخت تنـاول کردند زشتی‌های‌شـان آشـکار گردید و بر آن شـدند که از بـرگ درختـان بهشت خـود را بپوشانند و خداوند ندا کرد که آیا من شمارا از این درخت منع نکردم و نگفتم که شـیطان سـخت دشـمن شماست(22)(سوره اعراف)

ای فرزندان آدم مبادا شیطان شـمارا فـریب دهد چنانکه پدر و مادر شمارا از بهشت بیرون کـرد جـامه‌ی عـزت از تن آنـان برکند و قبـایح آنـان را در نظرشـان پدید آورد و همانا آن (شـــیطان)و بســـتگانش شـــما را می‌بینند در صــورتی که شــما آن‌ها را نمی‌بینید ما نــوع شــیطان را دوســتان آنــان که ایمــان نمی‌آورند قــرار داده ایم (27-اعراف)

و همانا انسـانی را از گل ولای سـالخورده‌ی تغـیر یافته بیافریـــدیم(26)و طـــایفه‌ی جنیـــان را پیشـــتر از آتش گدازنـــده خلق کـــردیم(27)و آن‌گـــاه که پروردگـــار به فرشـــتگان فرمـــود من بشـــری از مـــاده گل و لای خلق خواهم کرد (28)پس چـون اورا مسـتوی قـرار دادم و در او از روح خـــویش دمیـــدم بر او ســـجده کنید(29)همه فرشـتگان سـجده کردند (40)ـ مگر ابلیس که از سـجده کنندگان نبود(41)فرمودای ابلیس برای چه تو با ساجدان آدم سر فـــرود نیـــاوردی (42)پاسخ داد که من هرگز به بشری که از گل و لای کهنه خلق کرده‌ای سجده نخـواهم کـرد(44)فرمـود پس خـارج شو از صف سـاجدان که تو رانـده‌ی درگـاه ما شـدی(44)و لعنت ما تا روز جـزا بر تو محقق و حتمی گردید(45)شیطان از خدا در خواست کرد

که پروردگارا پس مرا مهلت ده تا روزی که خلق مبعـوث میشوند (46)ـ فرمود آری تو از مهلت یافتگانی(47)تا به وقت معین و روز معلوم(48)شیطان گفت خـدایا چنانکه مـرا گمـراه کـردی من نـیز در زمین همه چـیز را در نظر فرزندان آدم جلوه میـدهم و همه آن‌ها را گمـراه خـواهم کرد(49)بجز بندگان پاک و خالص تو را (40)ـ خدا فرمـود همین اخلاص و پـاکی سـریرت راه مسـتقیم به در گـاه رضای من است (41)ـ و هرگز تورا بر بندگان من تسـلط و غلبه نخواهد بـود لیکن اقتـدار و سـلطه‌ی تو بر مـردم نادان گمراهی است که پـیرو تو شـوند(42)و البته وعـده گاه جمیع آن مردم گمراه نیز آتش دوزخ خواهد بـود(44) (سوره حجر)

و هم‌چـنین ما هر پیغمـبری را از شـیطان‌های انس وجن دشـمنی در مقابل برانگیخـتیم که آن‌ها بـرخی با بـرخی دیگر سخنان آراسته ظاهر فریبنده اظهار کنند و اگر خدا می‌خواست چنین نبود پس این‌ها را با دروغشان واگـذار (112- سوره انعام)

و ما پیش از تو هیچ رسـول و پیغمـبری نفرسـتادیم جز آن‌که چون آیاتی برای هدایت خلق تلاوت کرد شیطان در آن آیات الهی القاء دسیسه کـرد آن‌گـاه خـدا آن‌چه القـاء کـرده محو و نـابود می‌سـازد و آیـات خـود را تحکیم و استوار می‌گرداند و خدا دانا بحقایق امـور و درسـتکار در نظـام عـالم است(52)ـ تا خـدا با آن القائـات شـیطان کسانی را که دلهاشان مبتلا به مرض نفاق و شک یا کفر و قساوت است بیازماید و همانا کافر و ستمکاران عـالم سخت در شقاوت و دور از نجات می‌باشند(54 - سـوره حج)

بگوای پیامبرآیا غیر خدا چیزی را که نفع و ضـرری نـدارد به خدایی بخوانیم و به جـاهلیت، بعد از این که خـدا ما را هـدایت فرمـوده برگـردیم تا مانند کسـانی که فـریب و اغوای شیطان او را در زمین سـرگردان سـاخته است آن شـیطان را یـارانی است که شـخص را به سـوی خـود هدایت می‌کنند بگو هدایت خدا به حقیقت هدایت است و ما ماموریم تسلیم فرمان خدای جهان باشیم.(71-مائده)

و هرکه از یاد خدا رخ بتابد شیطان را بر انگیزیم تا یـار و هم نشـین دائم وی باشد(46-زخـرف)و آن شـیاطین همیشه آن مردم از خـدا غافل را از راه خـدا بـاز دارند و به ذلالت افکنند و پندارند که هـدایت یافته اند(47-زخرف)

شیطان به وعده‌ی فقر شـما را امر به فحشـاء می‌کند و خداوند به شما وعده آمـرزش و احسـان می‌دهد و خـدارا رحمت بی‌منتهاست و به همه‌ی امور جهان داناست(268 - سوره بقره) (فحشاء: کـار و سـخنی که در زشـتی آن تردیدی نیست)

و چون حکم به پایان رسد در آن حـال شـیطان گوید خـدا به شـما به حق و راسـتی وعـده داد و من شـمارا وعـده دادم پس خلف وعـده کـردم و بـرای من علیه شـما هیچ حجت و دلیلی نبـود مگر این که شـمارا دعـوت کـردم و شما مرا اجابت کردید پس امروز شـما ابلهـان که سـخن بی‌دلیل من را پذیرفتید مـرا ملامت میکنید بلکه نفس پر طمع خود را ملامت کنید که امروز نه شما فریاد رس من توانید بود و نه من فریاد رس شما من به شرکی که شما به اغـوای من آوردید معتقد نیسـتم آری در این روز

ستمکاران عالم را عذاب دردناکی خواهد بود.(22-ابراهیم)

کار دین به اجبار نیست راه هدایت و ذلالت بر همه روشن گردید پس هر کس به طاغوت کفر ورزید و به خدا ایمان آورد پس به تحقیق به ریسمان محکم ناگسستنی چنگ زد و خداوند شنوای داناست(256-بقره)خداوند یار اهل ایمان است آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور می‌برد و کسانی که کافر شدند یارانشان طغیانگران(طاغوت) هستند که آن‌ها را از نور به تاریکی میبرند آن‌ها اهل دوزخ و در آن مخلد هستند(257-بقره)

ای آدمزادگان آیا با شما عهد نبستم که شیطان را نپرستید زیرا که او دشمن آشکار شماست.(60-یس)و مرا پرستش کنید این راه مستقیم است(61-یس)

و آنان که از پرستش طاغوت دوری جستند و به در گاه خدا باز گشتند بشارت مال آن‌هاست پس بشارت بندگان مرا(17-زمر)

دقت کنید که در آیات فوق به صراحت دشمن فرزندان آدم معرفی می‌گردد، خصوصیات وتوانایی‌هایش ومختصری از سوابقش بیان می‌شود.مطابق متن صریح کتاب هدایت دشمن ما فرزندان آدم موجودی به نام ابلیس و پیروانش بیان شده‌اند که خداوند او و یارانش را شیطان و طاغوت می‌نامد.در ذیل تعدادی از خصوصیات ابلیس بیان شده است که برخی در همه شیاطین مشترک است.(این خصوصیات بر گرفته از متن صریح قرآن کریم است)

1. ابلیس از ســاکنین عــالم بــالا بــود که در مقابل خداوند تکبر ورزید و از دستورش سرپیچی کرد.
2. منشاء خلقت ابلیس از آتش است.
3. ابلیس از جنیان است و از فرشتگان نـیز به شـمار می‌رفت.
4. از کافران است.
5. دارای ذریه و نسل است.
6. دوست عده‌ای از انسان‌هاست.
7. دشمن سر سخت بنی آدم است.
8. فرمــان دهنــده‌ی ظالمــان است و ظالمــان از وی اطاعت می‌کنند.
9. رانده شده از درگاه الهی است.
10. به یقین اهل جهنم است.
11. سوگند یاد کرده خلایق را گمراه کند.
12. از فرومایگان است.
13. تا روز معلوم و مشخص از مهلت یافتگان است.
14. بندگان خدا را از راه راست گمراه می‌کند.
15. از پیش رو و پشت سر و چپ و راست به خلایق وارد می‌شود تا شکر نعمت به جای نیاورند.
16. وسوسه گر است.
17. فریب می‌دهد.

18. دروغگو است.

19. سوگند به دروغ یاد می‌کند.

20. از سوابقش این است که: پدر و مـادر ما فرزنـدان آدم را از بهشت بـیرون کـرد و جامه عـزت از تن ایشـان بـیرون آورد و زشـتی‌های آن‌ها را آشـکار ساخت.

21. ابلیس و بسـتگانش ما را می‌بینند در حـالی که ما آن‌ها را نمی‌بینیم.

22. لعین است و خداوند اورا لعنت کرده است.

23. همه چیز را در نظر فرزنـدان آدم جلـوه می‌دهد(از این طریق آن‌ها را گمـراه می‌کند و از راه راست منحرف می‌سازد)

24. فقط بر افراد نادانی که پیرو وی می‌شوند اقتـدار و سلطه دارد.

25. دشمن پیامبران الهی است.

26. یارانی از جنیان و انسان‌ها دارد.

27. سخنانش به ظاهر آراسته و بسیار فریبنده است.

28. در همه آیـات الهی که قبل از نـزول قـرآن بر پیـامبران نـازل شـده است القای دسیسه کـرد. (خداوند فرمـوده است القای او را محو و نـابود می‌سازد)

29. دسیسه‌ی او وسیله‌ی است برای آزمـایش افـرادی که دارای قساوت قلب و نفاق هستند.

30. یـارانی دارد که اشـخاص را به سـوی خـود هـدایت می‌کند.

31. یار و همنشـین دائم کسی است که از یـاد خـدا رخ بتابد.

32. مدام مردم از خدا غافل را از راه خدا باز می‌دارد.

33. به انسان‌ها وعده‌ی فقر می‌دهد.

34. انسـان‌ها را امر به فحشا می‌کند. (فحشـاء: کـار و سخنی که در زشتی آن تردیدی نیست)

35. از شــهادت دهنــدگان در قیــامت است و شــهادت می‌دهد که خداوند به راستی وعده داده است.

36. وعده دهنـده است و وعـده‌اش به اعـتراف خـودش دروغ است.

37. هیچ دلیل و حجتی در گمراه کردن انسـان‌ها نـدارد و انسان‌ها بدون دریافت دلیلی یا حجـتی از سـوی شیطان او را پیروی می‌کنند.

38. کســانی را که به دعــوت او اجــابت می‌کنند ابله می‌داند.

39. از نفس پر طمع انسـان‌ها بـرای گمـراه کردنشـان استفاده می‌کند.

40. فریاد رس هیچ کس نمی‌تواند باشد.

41. انسان‌هایی به اغوای او به خداوند شـرک می‌آورند در حـالی که خـود شـیطان می‌گوید به این شـرک باوری ندارد.

42. انسان‌هایی به او ایمان می‌آوردند.
43. یار و همراه کافران است.
44. همراهـــان خـــود را از نـــور به تـــاریکی و ظلالت می‌برد.
45. همه‌ی بنی آدم با خداوند عهد بسـته‌اند که شـیطان را نپرستند.
46. دشمن آشکار انسان‌هاست.
47. معبـــود بـــرخی از انسان‌هاست و عـــده‌ای او را پرستش می‌کنند.
48. کســانی که به شــیطان ایمــان آورند به پست‌ترین درجات نزول می‌کنند.
49. پیروانش به آتش جهنم وارد خواهند شد.

آیا هنوز به دشـمنی ابلیس و یـارنش با بشر شک داریـد؟ توانایی‌ها و اختیارات وی را نادیـده می‌گیریـد؟ به جـرات می‌گویم که در حال حاضر و در طول تمـام تـاریخ همه‌ی فتنه‌هــای جهــان را شــیطان هــدایت و رهــبری کــرد. تمدن‌های بزرگ را به سوی خود منحرف سـاخت و مـردم را به پرستش و طاعت خود دعوت کرد. ظالمان تحت امر خـود را که صـاحبان نا به حق زر و زور بودند به تـرویج و حفاظت از منافع شـیطانی خـود گمـارد. او با وسوسه و زینت دادن دنیا در نظر پـــیروانش به آن‌ها ولایت یـــافت ایشــان را تحریک به جنگ با الهیــون و قتل بنــدگان خــدا نمـود و بـدین سـبب این مـردم گمـراه را به سـوی جهنم رهنمون شد.

سرتاسر تـاریخ بشر را حکـومت سرکشـان قبضه نمـوده است.حرکت124,000 پیامبر الهی و یازده امام معصـوم در مبارزه با این حکومت‌های سـرکش صـرف شد که بجز برهه زمـانی کوتـاه که منجر به ایجـاد حکـومت قسط و عـــدل گردید هیچ یک از رســـولان و ائمه الهی موفق به ایجاد حکومت قسط و عدل جهـانی نگردیده‌اند.(که بنا به فرمــوده‌ی کتــاب خــدا هــدف تمــامی پیــامبران بــوده است).بیشتر از هزار سـال است که شـیطان با مـدیریت ویژه‌ی فتنه‌های جهـان و انحـراف جوامع بشـری مـوجب ایجاد موقعیـتی شـده است که به سـبب آن آخـرین امـام معصـوم و وارث انبـاء و ائمه قـادر به اعلام حضـور خـود نیست.(این در حالی است که ظهور حضرت مهدی مــرگ شـیطان را در پی خواهد داشت)مشـیّت الهی نـیز بر این امتحان قرار گرفته است و ما با ایمان به ابلیس سـعادت خـــود را به شـــیطان فروخته ایم، امـــام زمـــان و منجی موعود خود را در زنجـیر اعمـال خـود به بند کشـیده ایم، سر از سجده خداوند که هدف خلقت ما بود بر تافته و به دشمن سوگند خورده‌ی خود سر فرود آورده‌ایم.

به اطــراف خــود نظر کنید در جوامع بشــری حاضر دقت داشته باشید! حکومت‌های بزرگ جهان که ادعای رهـبری ملت‌ها را دارند در شمار کدام حـذب به شـمار می‌رونـد؟ آیا حکومت‌های بـزرگ موجـود، در راسـتای زمینه سـازی بـــرای ظهـــور مهـــدی ال محمد(ص) تلاش دارنـــد؟کسی هست که بگوید این حکومت‌ها الهی هســـــتند؟ســـــاخت سازمانهای جهانی مختلف خبر از نیت ابر قدرت‌ها بـرای یک حکومت جهانی می‌دهد سازمان ملل متحـد، سـازمان تجـارت جهـانی، دادگـاه جهـانی لاحـه، سـازمان پلیس جهـانی اینــتر پــل، ســازمان حفــاظت از محیط زیست

جهـــانی، ســـازمان‌ها ورزشی جهـــانی و ده‌ها ســـازمان جهانی دیگر زمینه سازی برای ایجاد یک حکـومت جهـانی است. ولی همه بـــاور داریم که این زمینه ســـازی بـــرای حکومت جهانی مهدی ال محمد(ص) نیست.

سربازان حکومت شیطان

واقع بین باشـــیم جهـــان محیـــای یک حکـــومت یکپارچه جهـانی می‌شـود ولی الهیـون در میـان حاکمـانش جـای ندارند بجز شـــــــیاطین و شـــــــیطان کسی دیگری را می‌شناسید که با الهیون دشمنی داشـته باشد یا سـوگند یاد کـرده باشد که همه‌ی بنـدگان خـدا را گمـراه کنـد؟ از پیشروان این قـدرت‌های بـزرگ چه عقیـده‌ای برخواسـته است؟آیا اینان نیستند که شعار سکولاریزه کـردن جهـان را سر داده انـــد؟ دموکراســـی، اومانیســـم، لائیـــک، کمونیسم، مارکسیسـم، فرویدیسـم، لیبرالیسم و امثـال این را چه کسانی راه سعادت انسان‌ها معرفی کرده اند؟ منشا این مکـــاتب چیست و از کجاســـت؟ اومانیسم با شـعار اصـالت انسـان، در مقابل اصـالت خداوند بـود که موضوعیت پیدا کرد. دموکراسی به معنای حکومت مـردم بر مـــردم در مقابل حکـــومت خداوند بر مـــردم مطـــرح شد.کمونیسم و مارکسیسم و فرویدیسم اعتقـــــادی به خداوند ندارند در واقع افـــرادی نظـــیر فروید و مـــارکس اعتقاد خود را در مقابل اعتقادات الهی قرار دادند.لائیک به معنـــــای دین ســـــتیزی و مبـــــارزه با دین الهی و سکولاریسم به معنـــای دین زدایی و تقـــدس زدایی، همه بنحوی رویاروی دین خداوند قرار گرفته‌اند.

لیـبرال دموکراسی که از سـوی همین کشـورها آخـرین اندیشه بشر برای هدایت جوامع به سوی سعادت معرفی

می‌شود به چه معناست؟ لیبرالیسم به معنای اباحی گری و برنشــمردن هیچ باید و نبایــدی اســاس خــود را در یک جمله خلاصه کرده است: " هرچه می‌خواهی انجام بــده " توجه داشــته باشــید آیا این جمله به گــوش شــما آشــنا نیست؟ همواره زمــزمه‌ی شــیاطین در گــوش بشر همین بوده است هر چه می‌خواهی انجام بده.

به این مطالب دقت کنید:

"""هان! آشکار می‌گردد توسط آیواس، پیشکار هور- پار- کرات

- به همــراه خــدا و ستایشــگر من هیچم.آن‌ها مــرا نمی‌بینند. آنـــان بر زمینند. من بهشت هســـتم، و خدای دیگری جز من و سرورم هدیت نیست.
- عدد من 11 است،همانند عــدد همه آنــانی که از ما هستند.ستاره پنج پر، با دایره‌ای در میــان، و دایــره قرمز است.
- من مـــاری هســـتم که دانش و شـــعف و شـــکوه می‌دهــد، و قلــوب مردمــان را با مســتی به جنب و جــوش در می‌آورم و بــرای پرســتش من شــراب و داروهای غریب را از جــایی بر گــیر که به پیغمــبرم خواهم گفت و بدانسو مست باش.
- من تنهایم: جایی که هستم خدایی نیست.
- بگذار خون به اسم من جاری شود. کافر را پایمــال کن. بر آنـــان مســـلط بـــاش ،ای جنگ جـــو، به تو گوشت آن‌ها را برای خوردن می‌دهم!

- احشام را قربـانی کن، کوچک و بـزرگ: پس از یک کودک!!!!.
- بــرای عطــر، آرد و عسل و لــرد شــراب قرمز را مخلوط کن: سپس روغن آبر املین و روغن زیتون را، و پس از آن با خون تازه‌ی غنی نرم کن.
- بهـترین خـون، خـون مـاه اسـت، ماهانه: بعد از آن خون تـازه‌ی یک کـودک، یا خـون چکیـده از جمعیت بهشت. بعد خـــون دشـــمنان. بعد خـــون کـــاهن یا پرستنده: بعد خون یک جن، اهمیتی ندارد کدام.
- خوردن این‌ها در تو شهوت و قدرت شهوت به بــار می‌آورد.
- بُکش و شکنجه بده و بر آنان مسلط باش.
- با سر قـــوش ماننـــدم به چشم‌های عیسی که بر صلیب آویخته است نوک می‌زنم.
- بال‌هـــایم را به صـــورت محمد می‌زنم و کـــورش می‌کنم.
- با چنگال‌هایم گوشت هندی و بودایی،مغـول و دین را پاره پاره می‌کنم.
- بر کیشهای شما تف می‌اندازم.
- حجابیست: آن حجاب سیاه است. این حجـاب زن با حیاست.این حجـــاب غم و پـــارچه‌ی تـــابوت مـــرگ است: این از من نیست.

- بگـذار مـریم روی چرخها تکه تکه شـود:بگـذار به خـاطر وی همه زنـان عفیف در میـان شـما کـاملا حقیر شوند. """

تبادل لینک با سایتهای پربازدید

این مطالب برگذیده‌ای از کتـاب"" شـریعت لیـبرال -220 ""ـ نوشـته‌ی اسـتاد اعظم فراماسـونری و پایه گـذار شیطان پرستی نوین آقای " آلیسـتر کـراولی " است که مدعی شـده یک جن به نـام آیـواس در سـرزمین مصر از سوی ابلیس بر وی ظاهر شده و این مطـالب را از زبـان ابلیس بر وی دیکته کـرده است.این کتـاب توسط هر کسی نوشـته شـده باشد و به هر مناسـبتی، یک مسـاله روشن است که آن‌چه در قـالب شـریعت لیـبرال در این کتاب مطـرح شـده دعـوت به طـاعت شـیطان و دشـمنی قاطع با الهیون است.صحت ادعای کراولی مورد بحث ما نیست بلکه اهمت این کتـاب در این است که نگـاه غـالب بر لیبرالیسم را در میان شیطان گرایان نشـان می‌دهد و این‌که بزرگـان شـیطان پرسـتی، لیبرالیسم را شـریعت خود می‌دانند و برایش اینقدر ارزش قائل هستند.

تامل و تفکر کنیـد، آیا هنـوز به دشـمنی ابلیس با بشر شک داریـد؟ هنـوز شک دارید که شـیطان القا کننـده‌ی تفکرات ضد الهی به ذهن متفکـرین و طراحـان عقایـدی مثل لیبرالیسم است؟

""زشت سـیرتان شـیطان را ملاک کـارخویش قرارداده‌اند.او هم آنـان را دام خـویش برگزیـده وسـپس تخمهـای پسـتی و رذالت را در سینه‌های‌شـان گـذارده و جوجه‌های آن را در دامنشان پرورش داده است. با چشم

آنـــان می‌نگـــرد و با زبـــان آنـــان ســـخن می‌گوید و با دستیاریشان بر مرکب گمراه کننده‌ی خویش سـوار شـده و کردار ناپسند را به نظرشان جلوه داده است. (اینان به کسی شباهت دارند که)اعمال آن‌ها گواهی می‌دهد که با همکاری شیطان انجام شده وسخنان باطل را او به زبان آنـــان نهـــاده است ""(خطبه 7 نهج الب-------لاغ-ه با موضوعیت مذمت شیاطین انسان نما)

دوستان من اکنون جامعه بشری با وضع متفاوتی روبـرو شده است. دیگر کار از صـحبت کـردن در مـورد سـازمان فراماســونری و مکــاتب نو ظهــور و شــیطان پرســتی گذشــته است.صــرفاً صــحبت کــردن و نوشــتن مقاله و اجرای سخنرانی در مورد مفاسد موجــود در قشر جوامع انسانی درمان کننـده نخواهد بـود.مدتهاست که شـیطان برنامه عظیم خود یعنی انحراف همه‌ی انسان‌ها به سوی دوزخ را به طرز ماهرانه‌ای پیش بـرده است در حـالی که ما مسحور جلوه نمایی وی بوده ایم و خواب یا بیـدار سر به طاعتش نهاده ایم (البته بجز گروه اندکی).

سالهاست که شی----اطی---ن در تمــام ابعــاد زنــدگی روزمره‌ی ما نفوذ کرده‌اند. نتیجه‌ی این امر را در اوضـاع رسانه‌ها جستجو کنید در تجارت و اقتصاد و هنر و در هر گوشه و کنــاری که دست رسی دارید.به تبلیغ آشــکارا و بی‌پرده‌ی مکاتب شیطانی دقت کنید و این‌که چطـور این امر در رسانه‌ها فراگیر شـده است.به تلاش رسـانه‌ها در ارائه جلــوه‌ای زیبا از ابلیس و معــرفی شــیطان زیبا و قدرتمند که نـیروی خـود را صـرف ایجـاد زنـدگی تـوام با سعادت برای انسان می‌کند دقت کنید.به نظام بانکـداری رَبَــوی که نظــام مــالی جهــان را فراگرفته است نظر

کنید.به تجـارت اسـلحه، سـکس، مـواد مخـدر و قاچـاق انسان که از پر در آمد ترین‌های تجارت جهـانی محسـوب می‌شود توجه کنید.به ابتذال گروهای موزیک که رسما به دستگاه تبلیغ شیطان گرایی تبدیل شده است دقت کنید.

در خصـوص صهیونیسم در مقاله‌هـای قبل صـحبت شد و به آیه‌ی (81 سـوره مائـده) که می‌فرماید: "دشـمن‌ترین مـردم نسـبت به مومـنین را از یهـود و مشـرکان خواهید یـافت." اشـاره گردیـد، دیگر فرصت تکـرار مجـدد نیست. سـابقاً با دلایل بسـیاری ارتبـاط صهیونیسم با شـیطان پرسـتی را مطـرح نمـودیم این در حـالی است که شـاهد ادامه فعـــالیت شـــیطانی صهیونیسم‌ها در وســـعت گسترده‌ای هستیم که چگونه در پی تخریب بیت المقدس و بنای معبد سلیمان در راستای بر پایی حکـومت جهـانی هســتند.در دشــمنی روز افــزون ایشــان با مســلمین و احزاب الهی هیچ تردیدی وجود ندارد.کشتار کودک و بالغ مســـلمین فلســـطین توسط صهیونیسم‌ها بر کسی پوشـیده نیست. این در حـالی که کشـورهای ابر قـدرت جهانی از این سـربازان ابلیس حمـایت می‌کنند و منـافع خود را منافع اسرائیل اعلام می‌کنند.

دقت کنید در حال حاضر سـربازان کشـورهای ابر قـدرت جهان و صهیونیسم‌ها در کجا مشـغول جنگ هسـتند و در حـــال کشـــتار چه کســـانی هســـتند؟ کسی هست که از اهمیت مســـجد الاقصی بی‌خـــبر باشد یا منکر مســـلمان بودن مردم افغانستان و عراق و فلســطین باشد یا منکر اهمیت عــراق در تحــولات آخر الزمــان باشــد؟ بی‌پــرده بگـــویم بـــدون شک آن‌چه توسط ارتش کشـــورهای ابر

قـدرت جهـان و صهیونیسم‌ها رخ می‌دهد قربـانی کـردن الهیون برای ابلیس است.

در مقابل فعالیت‌های وسیع شیاطین در حـزب الهی نـیز اتفاقـاتی به وقـوع پیوسـته که بسـیار امیـدوار کننـده است.پس از سـالها تلاش و فـداکاری مـردان و زنـان مـومن نـور الهی در تاریکی‌ها درخشـید و حـزب الهی انسـجام نسـبی پیـدا کـرد که می‌تـوان این درخشش را همـان قیـام شـیعیان ایـران به رهـبری فقیهی عـالم و عـارفی فرزانه آیت الله روح الله موسـوی خمیـنی دانست. ایجـاد حکـومت اسـلامی با نگـرش آمـاده سـازی زمینه‌هـای ظهـور مهـدی آل محمد از این منظر دارای اهمت است که در این برهه زمـانی سرتاسر جهـان را ظلالت و گمراهی فراگرفته و بدین سـبب این رویـداد از اهمیت بی‌حـدی بـرای حـزب الهیـون برخـوردار است. با نگـاهی سـطحی هم می‌شـود فهمید که این حکـومت به سرعت از سوی حکومت‌های شیطانی جهان مورد هجوم همه جانبه قرار گرفت و فورا تبدیل به مهم‌ترین رویـداد رویاروی این کشورهای ظلمانی شد.دوستان من شما با هر موقعیت اجتماعی، رنگ و نـژاد که باشـید اگر اعتقـاد به برقراری احکام الهی در جوامع داشته باشـید و معتقد به بر پایی قسط و عدل جهـانی در زیر پـرچم مهـدی آل محمد (ص) و بر انـدازی باطل باشـید دشـمن ابر قدرت‌های جهان کنونی محسوب می‌شوید و بـودن شـما نابودی منافع و موجودیت این ابر قدرت‌های شیطانی را طلب می‌کند و بـودن این ابرقـدرت‌ها نبـود شـما را می‌طلبد.

از قید و بندهای کوچک که شیاطین در مقابل شما قـرار دادند تا بدان مشغول شوید خـود را رها سـازید. چشـمان خود را باز کرده و به اطراف خـود نگـاه کنید که شـیطان سـعی دارد باطل را در نظر ما حق جلـوه دهد و ما را به دوزخ هدایت کند. بنگرید از کدام حزب هسـتید، در مقابل مهدی قرار دارید یا در کنار مهدی؟ این سخنان بیهوده و لغو نیست من شـما را به حقیقت آگـاه کـردم و خداوند همه‌ی مارا هدایت کند تا در کنـار بنـدگان صـالح و خـاص خداوند آخـرین منجی حـذب الهی که سـعادت ابـدی انسـان‌ها را هدیه می‌کند یـاری نمـائیم، بخصـوص در این برهه حسـاس زمـان که اتفاقـات بسـیار مهمی رخ داده است و در مناطق دور و نزدیک شاهد آن هستیم و رهـبر معظم شیعیان جهان در مورد آن فرمـوده است: غـرب و امریکا و صـهیونیزم امـروز از همیشه ضـعیفترند. گرفتاریهـای اقتصـادی، ناکامی‌هـای پی‌درپی در افغانستان و عراق، اعتراضـهای عمیق مـردمی در امریکا و دیگر کشـورهای غـربی که دامنه‌ی آن روز بـروز گسترده‌تر شـده اسـت، مبـارزات و جانفشـانیهای مـردم فلسـطین و لبنـان، قیامهـای دلـیرانه‌ی مـردم در یمن و بحرین و برخی دیگر از کشورهای زیر نفوذ امریکـا، همه و همه حامل بشـارتهای بـزرگی بـرای امت اسـلامی و بـویژه کشـورهای انقلابی جدید است. مـردان و زنـان مؤمن در سراسر جهان اسلام و بـویژه در مصر و تـونس و لیـبی از این فرصت بـرای تشـکیل قـدرت بین‌الملل اسـلامی بیشـترین بهـره را ببرند. خـواص و پیشـروان نهضـتها به خـدای بـزرگ توکل و به وعـده‌ی نصـرت او اعتماد کنند و صفحه‌ی تازه گشوده‌ی تاریخ امت اسـلامی

را با افتخـارات مانـدگار خـود که مـایه‌ی رضـای الهی و زمینه‌ساز نصرت اوست مزین سازند.

(بر گرفته از پیام مقام معظم رهبری در حج سال 1490 شمسی)

باشد که با یاری پروردگار از سربازان حزب الهی باشـیم که مطابق وعده صـریح قـرآن کـریم مستضـعفان جهـان وارثان زمین خواهند بود.

" ضمن قدردانی از همکاری و مساعدت مهندس علیزاده و حجت الاسلام قاسمی در تکمیل مقاله فـوق قابل ذکر است که در مقاله‌هـای بعد بنا به خواست و یـاری خداوند چگونگی مقابله با حذب شیطان را مطرح خواهیم کرد تا شاید موجب عنایت صاحب امر قرار گیرد.

خطر بزرگ در کمین ماست

در این نوشته بجای نشـان دادن زخمهـای تن حسـین (ع) میخواهم گوشه‌ای از افکار متعالی ایشان را شــرح دهم. مردان و زنان سـرزمین من بارها در حـدیث معـروفی از امام حسین(ع) شـنیده‌اید که می‌فرماید من بـرای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده‌ام در این خصـوص باید بگویم که متاسفانه با کم کاری قشر آگاه جامعه مردم ما اکثرا امر به معروف و نهی از منکر را مختوم به تـذکر به دخـتر خـانمی که چند تـار مـوی وی از روسـری بـیرون افتــاده می‌دانند چــرا که نهی از منکر وامربه معــروفی آسان‌تر و شاید هم شیرین‌تر از این نیابند. نمی‌گـویم که این قبیل امر معروف‌ها و نهی از منکرها لازم و ضروری نیست چــرا! اما همانگونه که خــون این مومــنین دراین زمینه‌ها به جـــــوش می‌آید لازم وضـــــروری‌تر است در مسـائل مهمـتر که پـای فـدا کـردن جـان ومـال به میـان می‌آید خــون ایشــان به جــوش بیافتد. امر به معــروف و نهی از منکر امـــام حســـین (ع) به یک برداشت به این صورت بوده که امام در زمـانی که عـده‌ای از اشـراف به نــام اسـلام و تسـنن و سـنت پیـامبر (که اصلا هیچگونه شباهتی به اسلام واقعی و سنت پیـامبر نداشت) وچـون حکومت و قدرت را در دست داشته‌اند مراکز تبلیغاتی در دست ایشان بوده اسلام وسنت پیـامبر را به گـونه‌ای که به ثروت، قـدرت و حکـومت ایشـان لطمه‌ای وارد نسـازد تحریف کـرده بودند و با پوشش اسـلامی همـان حکـومت ظلم و سـتم جـاهلیت را بر مـردم حـاکم سـاخته بودند حضرت امام حسین به عنـوان رهـبر و امـام اسـلام نـاب محمـدی و وارث به حق پیـامبر اسـلام بنا به تکلیف الهی

دست به امر به معروف و نهی از منکر می‌زند و با همان تعداد کم مسلمین واقعی و حتی به همراه فرزندان و تمام مال و خانواده خویش اقدام به احیای این امر الهی می‌کند. در برابر بزرگترین منکر عصر خوئ خلیفه ظالم و ستمگری که با در دست داشتن قدرت و حکومت با ایجاد تحریف به صورت آشکار و نهان قصد نابودی اسلام ناب را دارد امام حسین علیه السلام قیام می‌کند و بزرگترین معروف تاریخ را می‌سازد که تا این لحظه هنوز موجب هدایت بشریت به سوی حق و حقیقت است و شعار بزرگ این معروف با ذکر" مرگ بهتر از زندگی زیر بار ذلت است" شعار همه ستم ستیزان وجور ستیزان جهان می‌شود کاش به جای این‌که این شعارها را به جهل ونا خواسته بر علیه این نهضت بزرگ استفاده کنیم آگاهانه به نشر آن همت بگماریم امام صادق (ع) می‌فرماید:"دو عده کمر مرا می‌شکنند: یکی زاهد جاهل و دیگری عالم بی‌دین." نمی‌دانم عده‌ای اندک که از اسلام و تشیع هیچ نمی‌دانند چه اصراری دارند که به معرفی این دین و مذهب بپردازند متاسفانه کسانی امر مدح و ذکر سیره اهل بیت (ع) را در این برهه حساس زمانی به عهده گرفتندکه اگر اهانت به تعداد کثیری از آنان نباشد بقیه به نظر می‌رسد زاهد جاهل باشند چه خوب بود که مفهوم "کل الیوم عاشورا و کل الارض کربلا" را به جای این‌که این گونه تفسیر می‌کردیم که: در هر روز و هر جا برای مصیبت وارده به امام و یارانش سوگوار باشیم این گونه هم به تفسیر می‌پرداختیم که: هر روز و در همه جهان ستمگری وظالمی وجود دارد که باید حسین وار با او به نبرد پرداخت و برای خدا و دینش قیام کرد. امروز در

آخرالزمـان مطـابق متن صـریح قـرآن کـریم در (آیه 81 سوره مائـده) که می‌فرماید: "دشـمن‌ترین مـردم نسـبت مومـنین را از یهـود و مشـرکان خواهید یـافت."یهـود و مشـرکان بزرگـترین و قدرتمندترین منکـران این زمـان هسـتند که دشـمنی آن‌ها با شـیعه و اسـلام به صـورت پنهـان و آشـکار در همه جا به چشم می‌خـورد. کـاش با درس گیری از امام حسین (ع) و با تفسـیر درست افکـار ایشـان ما شـیعیان می‌فهمیـدیم که اکنـون زمـان امر به معـــروف و نهی از منکر به شـــیوه‌ای که پسر پیغمـــبر آمـــوزش داده است در مقابل بزرگـــترین منکر زمـــان ما (یعـــنی صهیونیسم و مشـــرکان) فـــرا رســـیده است.که آموزش راه ورسم مبارزه با این منکران و انتقال درست افکار واقعی امامان شـیعه به دیگـران و آگـاهی دادن به ایشان در خصوص این منکر بزرگ می‌تواند مهمترین امر به معـــــــــروف عصر حاضر باشد به امید این‌که نهضت حسینی ایرانیان با رهبری فقیه عالم حضرت خامنه‌ای به مالک بر حقش حضـــرت امـــام عصر (عج) در نزدیکـــترین زمان ممکن تحویل گردد

فراماسونری-یهود-وهابیت-بهائیت

ابتـــدای پیـــدایش فتنه‌ها هوس‌هـــایی است که پـــیروی می‌شـــود، و احکـــامی که در چهـــره بـــدعت خودنمـــایی می‌کند،

در این فتنه‌ها و احکام با کتاب خدا مخـالفت می‌شـود، و مـردانی مـردان دیگر را بر غـیر دین خـدا یـاری و پـیروی می‌نمایند. اگر باطل از آمـیزش با حق خـالص می‌شد راه بر حق جویان پوشیده

نمی ماند. و اگر حق در پوشش باطل پنهـــان نمی‌گشت زبان دشمنان یاوه گو از آن

قطع می‌گشت. ولی پـــاره‌ای از حق و پـــاره‌ای از باطل فراهم شده و در هم آمیخته

می شـــود، در این وقت شـــیطان بر دوســـتانش مســـلط می‌شود، و آنان که لطف حق

شاملش-ان ش-ده نج-ات می‌یابن-د

(نهج البلاغه خطبه 50).

یهود

در ادامه مطلب خطری بـزرگ در کمین ماست اکنـون به صـــورت خلاصه در خصـــوص خطر یهـــود وبه طورخـــاص یهودیان صهیونیسم خواهیم پـرداخت. قابل ذکر است که بـــنی اســـرائیل (یهودیـــان) خـــود را منســـوب به حضـــرت یعقوب (ع)که لقب اسـرائیل را بـرای خـود اختیـار نمـود می‌دا نند. در زمـان زنـدگی بـنی اسـرائیل در مصر و در کرانه رود نیل جـــادو وســـحر در مصر گســـترش و رونق

خاصی داشته است که این محیط اجتماعی بر روی قــوم بنی اسرائیل نیز بی‌تاثیر نبوده است.

با برسی تـــاریخ این قـــوم به ســـهولت متوجه این امر می‌شوید که بنی اسرائیل دایما تحت تـاثیر کـاهنین خـود بوده است (کاهن به افرادی اطلاق میگـردد که با پـیروی از مسلکی شیطانی و انجام اعمـالی خـاص نظـیر قتل – خون خواری و اهانت به مقدسات الهی به درجه‌ای نزول می‌کنند که شیاطین جنی با ایشان ارتباط برقرار نمـوده و گاهی نیز خدماتی به ایشـان ارائه می‌دهند این عنـوان عمدا از سوی نگارنده انتخـاب شـده که در ادامه علت آن نـــیز مشـــخص خواهد شد)بخصـــوص در زمـــان پس از مهاجرت بنی اسرائیل از مصر. کاهنین این قوم هیچگـاه به موسی (ع) و پیـــــــامبران بعد از وی ایمـــــــان نیاوردنـد،ایشـان با نفـاقی عجیب در ظـاهر دین موسی (ع) را پذیرفته ولی در باطن هیچ اعتقادی به خدای یگانه نداشته‌اند توجه کنید به تاخیر حضرت موسی از عبادتگـاه و ایجـاد مسـاله گوسـاله پرسـتی (گوسـاله سـامری) در میــان بــنی اســرائیل در حــالی که‌هــارون در بین بــنی اسـرائیل حضـور داشـته است. بی‌تـوجهی به آموزه‌هـای موسی (ع)وهارون و انحراف آسان این قوم خـود نشـان دهنـده‌ی ایمـان ضـعیف بـنی اسـرائیل به صـورت عـام و جهت فکری طراحان گوساله سامری(یعنی کاهنین) بوده است.به در خواست بنی اسرائیل از موسی (ع) مبنی بر نشـان دادن خداوند به ایشـان دقت کنید. در رفتـار بـنی اســرائیل با یحی پیــامبر و هم‌چــنین دشــمنی ایشــان با عیسی (ع) و ســایر پیــامبران بــنی اســرائیل به راحــتی جهت فکـری عامه قـوم و خـواص آنـان (یعـنی کاهنـان یهود)را می‌توان رویت نمود.

پس از حضرت موسی (ع)که کنترل نسبتا خـوبی بر روی بـنی اسـرائیل داشت کـاهنین آزادی بیشـتر و مضـاعفی یافتند تا روی یهود به صورت خاص کار کنند کاهنین یهود به مسلکی وابسته بودند که با نـام کابـالا(عرفـان یهـود) شـــهرت دارد. کابا لا عقیـــده دارد که جهـــان بر اســـاس تصـادف و همـاهنگی طـبیعی به وجـود آمـده و جهـان را کردگـاری نیست این مسـلک وابسـتگی شـدید به جـادو و سـحر و ارتبـاط با شـیاطین دارد کابـالا درخت حیـاتی را ارائه می‌دهد که شـامل نه شـاخه می‌باشد بنا به اعتقـاد این فرقه انسـان خـود عهـده دار اداره خـویش و جهـان هسـتی است (جهت خلاصه بـود مطلب تحقیق بیشـتر در این خصوص به عهده خواننده واگذار میگـردد) این همـان تاثیر پـذیری بـنی اسـرائیل از محیط جـادوگری حـاکم بر مصر بـوده است.کـاهنین بعد از حضـرت موسی (ع)با در دست داشـتن مقام‌هـای مـذهبی و قـدرت تبلیغـات بـالا اقدام به تحریف تورات در راسـتای تعـالیم کابـالا نمودند به مـرور زمـان وقـتی عقاید یهـود آمـادگی لازم بـرای دریـافت تعـالم بیشـتر کابـالا را کسب نمـود کـاهنین تفسیری بر تـورات نوشـته که اکنـون این تفسـیر با نـام تلمود خوانده می‌شود(این کتاب شوم در ابتدا شامل چند جلد بوده است که در قرن چهـارده میلادی به دوازده جلد افزایش یافته و اکنون در سی و شش جلد موجـود است این کتـاب را می‌تـوان در شـمار هولنـاک‌ترین کتابهـای جهان طبقه بندی نمود) تلمود به صورت تخصصی اقـدام به ارائه تعـالیم کابـالا نمـوده است با نگـاهی به تلمـود شاهد خواهید بود که در این کتاب به طرز غیر معمول به پیـامبران الهی تـوهین می‌شـود به ایشـان نسـبت زنا - لـواط - سـحر و... داده می‌شـود و هم‌چـنین خداوند را

دارای صفات انسانی معرفی می‌کند. یهوه (خدای یهـود) مانند انســـان دست و پا دارد و لبـــاس به تن می‌کند راه میرود وگاهی نیز اشتباه می‌کند وی با بنده‌ی خود کشتی می‌گیرد وشکست می‌خورد ذکر این امور در تلمود چندان عجیب نیست چــرا که مطــابق آن‌چه بیــان شد کابــالا به وجود خـدا عتقـادی نـدارد در مسـلک ایشـان یهـوه و آدم دارای اعـــداد ابجد برابر هســـتند و این انســـان است که خدای خودش است. بی‌احترامی به مقدسات ادیـان الهی در این کتــاب مــوج می‌زند.تلمــود ســوزاندن انجیل را از وظایف یهودیان تلقی نموده است هم‌چـنین به پیـامبران معصـوم الهی نسـبت‌های زشت و بی‌شـرمانه‌ای می‌دهد که هر یگانه پرستی از شنیدن آن به خروش می‌آید.

همان گونه که مسلک کابالا بر مبنای منافع فـرد اسـتوار است و نوعی گرایش خود پرستی و شیطان گـرایی دارد که پـیروان آن جهت تـامین خواسـته‌های فـردی خـود هر کسی را فـدا و هر حقی را ضـایع می‌کنند این شـییوه در تلمود نیز گنجانیـده شـده است به نحـوی که تلمـود قـوم یهود را قوم برتر جهان و هسـتی می‌داند و بیـان می‌کند غیر یهود حیوانـاتی هسـتند که جهت خـدمت به یهودیـان آفریــده شــده‌اند.به عنــوان نمونه تلمــود می‌نویسد: "بر یهودی حرام است که غیر یهود را از هلاکت نجات دهد یا از چاهی که در آن گرفتار شـده بـیرون آورد" و یا این‌که می‌نویسد" پزشک یهودی حق ندارد غـیر یهـود را درمـان کند مگر آن‌که بخواهد مهـــارت خـــود را افـــزایش دهد یا آسـیبی به وی برسـاند "هم‌چـنین تلمـود از قـول خـدای یهـــود(یهـــوه) می‌نویسد "من گفتم که شـــما خدایانید و جمیع شــما فرزنــددان حضــرت اعلی هســتید لاکن مثل آدمیان خواهید مرد" یا می‌نویسد" گوشت بخورید و خون

بیاشامید گوشت ساران را خواهید خورد و خـون روسـای جهـان را خواهید نوشـید" و امثـال این گونه مطـالب که بسیار زیاد است یکی از مطـالبی که تلمـود بیـان می‌کند این است که در آخرالزمان منجی ایشان (یهودیان)ظهور خواهد کرد و یهود را قوم برتر جهـان خواهد سـاخت این موضـوع نشـان دهنـده گـرایش فکـری کـاهنین یهـود (نویسندگان تلمود)است که قصد حکومت جهانی را دارد. کاهنین یهود هم‌چنان سازمان مخفی خود را حفظ کـرده و در زمینه اهداف شوم و شیطانی خـود همـواره تلادش نمودند.

سـازمان مخفی کـاهنین یهـود در طـول تـاریخ جنایـات بسیار بزرگی را در قبال مـردم -پیـامبران و ادیـان الهی مـرتکب شـده است. از جـالب‌ترین آموزه‌هـای تلمـود آن است که به یهودیان اجـازه می‌دهد بـرای کسب منـافع یا اسـیب رسـاندن به دشـمن به صـورت ظـاهری به دین دیگـری در آیند و اعتقـادات خـود را مخفی کنند این گونه یهودیـان مخفی را" مـارانوس "می نامند این امر جهت جنگ مذهب علیه مذهب توسط یهودیان کاربرد فـراوانی دارد حـال دقت کنید به شخصـیت بسـیار تکـریم شـده در انجیل به نام "شائول" این شخص یهـودی پس از کشـتار فراوان مسیحیان ناگهان اظهار داشت مسیح بر وی وارد شده و او را متحول ساخته است وی حتی نام خـود را به "پلوس " تغیر داد به نظر شما علت این تحـول عجیب یک یهودی بسیار افراطی و متعصب چه بـوده اسـت؟ تلمـود را به خاطر دارید که به یهودیان اجازه مخفی کـردن دین خود را داد یهودیا ن همـواره با ورود به ادیـان و مـذاهب دیگر اقـدام به تحریف عقاید ایشـان نموده‌اند و در این

کار (تحریف) مهارت ویـژه‌ای دارند تحریفـاتی که پلـوس در مسیحیت وارد می‌کند بسیار قابل توجه است.

سازمان مخفی کاهنـان یهـود در ادامه حیـات خـود مرکز توجه خــود را از مســیحیان برنگردانید به طــوری که در سال‌ها بعد با برانگیختن یک مارانوس(یهـودی مخفی) به نام مارتین لوتر اقـدام به وارد کـردن ضـربه‌ای مهلک به مســیحت نمـود. مــارتین لــوتر(کشــیش آلمــانی و بــانی پروتستانیسم است که در ســال 1546 در 64 ســالگی درگذشت)وی یک یهــودی مخفی بــود که علیه کلیســای کاتولیک به پا خاست و مانند شـــائول تبـــدیل به منجی مسیحیان گردید امـروزه عمـوم مسـیحیان در کشـورهای پیشرفته‌تر جهان غرب، نظیر آمریکا، انگلستان و کانــادا، پروتستان هستند. اما ماموریت مارتین چه بود؟ وی میان مسیحیان و رهـبران مسـیحیت و کلیسا به شـدت جـدایی افکند بــرخی از محرمــات مســیحیان را حلال شــمرد و اقدام به ارائه کتابی نمود که بانام "کتاب مقــدس" رواج یـافت وی در این کتـاب عهد عـتیق (تـورات) و عهد جدید (انجیل) را تــرکیب کـــرد و به مســیحیان عرضه نمـــود که(توجه کنید چطور بی‌شرمانه آموزه‌هـای یهـود را وارد مسـیحیت نمـود) این امر در سـال‌های بعد مـوجب بـروز مســیحیت صهیونیسم (مســیحیت اصــولگرا) گردید که اکنون از حامیان بزرگ اسرائیل هستند.

به یقین نام کریسـتف کلمب (1451-ـ 20 مه 1506)ـ را شنیده‌اید وی نیز از دیگر قهرمانــان اروپاست قابل توجه است که کلمب نــیز یک مــارانوس (یهـودی مخفی) بــود. وی در زمانی که یهودیان در اروپای مسیحی به شدت در مضیغه بوده و از شدت فشار به اسکاتلند خزیده بودند به

عنــوان نــاجی ایشــان در پی یــافتن ســرزمین موعــود یهودیان روانه شد که امروزه این ســرزمین موعــود را با نام امریکا می‌شناسیم از افکار یهودی کلمب می‌توان به شــعار وی پس از ورود به امریکا اشــاره کــرد وی بیــان داشت یک سرخ پوست خوب یک سرخ پوست مـرده است (در خصوص این شعار تعالیم تلمود را به خــاطر آورید که بیان مینمود غیر یهود حیواناتی هستند که کشتن ایشــان برای یهود حلال است).

ســازمان مخفی کــاهنین یهــود (پــیروان آئین کابــالا) به مــرور زمــان طی حــدوث اتفاقــاتی در شــکل ســازمان فراماسونری ظهور کرد این ســازمان (فراماســونری) در ابتدا با توجه به کشف آموزه‌های شیطان پرســتی توسط شــوالیه‌های معبد در جنگ‌هــای صــلیبی (درســال 1095 میلادی جنگ‌های صلیبی میان مسلمانان و مسیحیان آغاز شد)جــان تــازه‌ای گــرفت. پس از کشف امریکا توسط کلمب یهودیــان و مســیحیان صهیونیسم به این ســرزمین هجــوم آورده و بنــای کشــوری بر مبنــای تعــالیم کابــالا و فراماســـونری را نهادند قابل ذکر است این ســـازمان مــدت‌های زیــادی را به صــورت مخفی فعــالیت نمــوده و همــواره به عنــوان ســازمانی مرمــوز مطــرح بــوده است نشانه‌های بروز این ســازمان را د ر حــدود قــرن شــانزده وهفـــده میلادی می‌تـــوان رویت نمـــود. در ابتـــدا فراماسونری در اسکاتلند ابــراز وجــود نمــوده ســپس در انگلستان و کشــورهای تــابع آن گســترش فــراوان یــافت این سازمان در امپراطوری بریتانیا با جــذب شــاهزادگان به مــرور قــدرت را در دست گــرفت و تــاثیر بســزایی بر روی این امپراطوری و در واقع بخش عمــده‌ای از جهــان نهادند.در اساســنامه این ســازمان آمــده است که "هــدف

حکـومت ماست ما حاکمـان را به زیر می‌کشم و افـراد دست نشـانده خـود را بر منصب قـدرت می‌نهیم "که در برسی تـاریخ اسـتعمار انگلیس بر بسـیاری از کشـورها قابل توجه است چـــرا که مغز متفکر پشت صـــحنه این امپراطوری همان فراماسون‌ها بوده‌اند.

سازمان مخفی یهودیان در مدت فعـالیت خـود چه در هر شکل و با هر نامی که بـوده هیچگـاه در مبـارزه با ادیـان الهی خاموش ننشست. دشمنی ایشـان با اسـلام نـیز به وضـوح نمایـان است امـروزه مـدارکی در دست است که اظهار می‌دارد پیامبر اسلام به واسطه یک پیرزن یهودی مسـموم شـده و به قتل رسـیده است جـدا از این پس از پیـامبر و د ردسـتگاه خلافت نـیز یهودیـان با اسـتفاده از همـان سیسـتم مبـارزه مخفی خـود وارد در زمینه ایجـاد تحریف در آموزه‌های اسـلام نـاب محمـدی به نحو احسن انجـام وظیفه نمودند که امـروزه حاصل تلاش ایشـان را در شـاخه شـاخه شـدن اسـلام در تعـداد زیـادی مـذهب و فرقه شاهد هستیم.وجود افرادی نظـیر کعب الاحبـار در دستگاه خلافت عثمان که به روایت تـاریخ یکی از علمـای یهود بود که مسلمان شد و حتی اقدام به تعلیم و تفسیر عقاید اسلامی پرداخت قابل توجه است.کعب در ماجرای اقدام برای تحریف آیه کنز در زمان خلافت عثمـان نقش اساسی داشت که این توطعه با رشادت بزرگ مرد تـاریخ اسلام ابـوذر غفـاری عقیم ماند ابـوذر به محض اطلاع از این توطعه به سـراغ دار الخلافه عثمـان رفته و کعب را به شـدت مـورد انتقـاد و حـتی ضـرب قـرار میدهد ابـوذر خطـاب به کعب می‌گوید"ای یهـودی زاده تو می‌خـواهی دین ما را به ما بیاموزی؟ " که این حرکت ابوذر از سـوی خلیفه(عثمـــان) محکـــوم میگـــردد و بهانه تبعید ابـــوذر

می‌شود تا جایی که ابوذر این صحابی بزرگ پیامبر در تبعید وفات می‌یابد(به قدرت نفوز کعب در دستگاه خلافت دقت کنید!) سازمان مخفی کاهنین یهود در زمان بنی امیه تا جایی که توانستند احادیث جعلی وارد اسلام کردند که حاصل کار ایشان تا کنون دامنگیر جامعه مسلمین جهان است.در تاریخ معاصر بهاییت و وهابیت نیز ارمغان همین سازمان مخفی یهودی است.

به تشکیل فرقه وهابیت که از عقاید ابن تیمیه نشات می‌گیرد توجه کنید از جمله گفتار او این بود:" خداوند از عرش به آسمان نخست فرود می‌آید مانند فرود آمدن من از منبر" یعنی اعتقاد داشتن به صفات جسمانی برای خداوند که در تلمود این افکار موج می‌زند و ظهور مجدد این افکار در غالب فرقه وهابیت توسط محمد بن عبدالوهاب در زمانی که کشورهای اسلامی به شدت تحت حمله بریتانیا و دیگر کشورهای اروپایی بوده و فتوای عجیب محمد بن عبدالوهاب (مثلاً بعنوان فقیه) به تکفیر مسلمانان جهان و تشویق و پیروان خویش به قتل و غارت فجیع آنان به اتهام شرک و بت‌پرستی فقط به علت این که ایشان اعتقاد به شفیع قرارد دادن پیامبر و فرشتگان جهت تقرب به خدا وند دارند آن هم در زمانی که مغز متفکر پشت صحنه‌ی بریتانیا همان ماسون‌ها و کاهنین یهود هستند جای بسی تعمل دارد. هم‌چنین نقش ال سعود در این راستا نیز جالب است که در ابتدا محمد عبدالوهاب را که از اکثر بلاد مسلمین تبعید شده است پناه می‌دهد و به طرز نفرت باری اقدام به همپیمانی با محمد عبدالوهاب و اجرایی کردن افکار نفاق انگیز وی می‌نماید آن دو پیمان بستند که رشته دعوت از آن محمد بن عبد الوهاب و زمام حکومت در

دست محمد بن سعود (جد ال سعود) باشد ایشان پس از کشتارهای وحشیانه مسلمین در نقاط مختلف حتی کربلا و مدینه در نهـایت درسـال1444ه- ق) بر مکّه و مدینه و اطـــراف آن تســـلط یافتند(آنـــان در حمله و کشـــتار بی‌سـابقه‌ای به کـربلای معلی در سـال 1444 هجـری قمری حدود 7000 نفر از علماء سادات و مردم مسلمان را به قتل رساندند). در حال حاضر نیز ارتبـاط ال سـعود با کشورهای ماسونی بخصـوص آمریکا بر کسی پوشـیده نیست و مفتی‌هـای وهـابی عربسـتان امـروز تبـدیل به دستگاهی برای شرعی نشان دادن اعمـال غـیر اسـلامی ال ســعود تبـــدیل شـــده‌اند که دست در دست هم و در راسـتای تـامین اهـداف ارباب‌هـای غـربی خـود دشـمنیٍ تازه‌ای را علیه اسلام ومسلمین رغم می‌زنند. سـخنرانی حضـرت امـام خـامنه‌ای در خصـوص وهـابیت بخـوبی این مســـئله را در عصر حاظرروشن می‌کند" ســـردمداران وهابیت از تصریح بر وابستگی، رفاقت و طرفداری خـود با دشمنان اسلام یعنی آمریکا ابـایی ندارند و به دوسـتی خود با دشمنان خدا مباهات می‌کنند. دوستی وهـابیون با دشمنان خدا به معنای هم‌پیمانی، وابستگی و حراست از منافع شیاطین است".

فرقه ظاله بهـائیت نـیز از ارمغان‌هـای همین سـازمان مخفی کاهنین یهود و فراماسونری بود که تقـدیم جامعه اســلامی شد این فرقه دست روی اعتقـــاد به منجی در اعقادات شیعی می‌گذارد که بسیار قابل توجه است چـرا که کـــاهنین یهـــود و فراماســـون‌ها به شـــدت در مقابل منجی غـیر یهـودی جبهه می‌گیرند و خصـومت عجیـبی با این اعتقاد شیعه دارند. ارتباط بهـائیت با یهـود در طـول فعالیت این فرقه کاملا نمایان گشـته است به طـوری که

عباس افنـدی از پیشـوایان این فرقه (بهـائیت) است که در جنگ میان دولت بریتانیا با دولت اسـلامی عثمـانی در حالی که این دو در فلسـطین درگـیری شـدیدی داشـته و سـربازان بریتانیا یی دچـار کمبـود آذوقه می‌شـوند انبارهای آذوقه خود را بر روی ایشان بـاز می‌کند که این موضوع موجب پیروزی بریتانیا در جنگ گردید (به طـوری که پس از پایـان جنگ جهـانی اول، به پـاس خـدماتی که عبـدالبهاء بـرای اسـتعمار انگلیس انجـام داده بـود، طی مراسمی لقب سِر(Sir) و بزرگ‌ترین نشان خدمتگزاری، نایت هود(Knight Hood) را دریافت کرد) عباس افندی پس از این حرکت ننگ بار پیشـگویی می‌کند: "عنقـریب، قـوم یهـود به این سـرزمین بـاز خواهد گشت." وی دعا می‌کند و می‌گوید: "اسرائیل عنقـریب جلیل گـردد و این پریشانی به جمع مبدل شود، شمس حقیقت طلوع نمـود و پرتو هدایت بر اسرائیل زد تا از راه‌هـای دور با نهـایت سـرور به ارض مقـدس ورود یابند.ای پروردگـار! وعـده خویش آشکار کن و سلاله حضرت جلیل را بزرگوار فرما. تویی مقتدر و توانا و تـویی بینا و شـنوا و دانا " انصـاف بدهید این آقـای عبـاس افنـدی بهـایی است یا یهـودی؟! سخنرانی‌های عباس افندی در سـال‌های1914 -- 1911 در محافل ماسونی غرب دلیل دیگری بر همدسـتی وی با سازمان مخفی کاهنان یهود و فراماسونری است. حـتی احسـان طـبری، عضو ارشد و مغز متفکر حـزب تـوده اظهـار می‌دارد "در وجـود رابطه ما بین مراکز عمـده بهایی، مانند مراکز داشـناک و صهیونیست (صهیونیسم) با محافل امپریالیستی، تردیـدی نیست" هم‌چـنین روحیه ماکسول، همسر شـوقی افنـدی در دیـدار با بن‌گوریـون، نخست وزیر وقت اسرائیل، چنین اظهـار می‌دارد: "ما به

این‌جا (اســـرائیل) تعلق داریم. اگر قـــرار باشد قائل به تمییز و امتیاز هم شد من تــرجیح می‌دهم که جــوان‌ترین ادیـان در یکی از تـازه‌ترین کشـورهای جهـان، نشو و نما نماید و در حقیقت باید گفت: آینـــده ما چـــون حلقـــات زنجیر به هم پیوسـته است." نکـات جـالبی در اعتقـادات این فرقه وجود دارد به عنـوان مثـال بهاییـان عـدد نه را مقدس می‌دانند، جهت انتخابشان نـیز این بـوده است که کلمه (بها) در حـروف ابجد برابر عـدد نه می‌شـود جـالب است که بدانید دو لغت (وبا) و (بز) نـــیز به حـــروف ابجد برابر عدد نه می‌شود. وجالبتر از آن این‌که 9 عدد مقدس فرماسون‌ها-شیطان پرستان و کابالیست‌ها می‌باشد این در حـالی است که ابجد کلمه بز نـیز 9 است و همانگونه که می‌دانید بز در شـیطان پرسـتی و در فراماسـونری و هم‌چنین در کابـالا تقـدیس می‌شـود. آری همـواره باطل خـــود را با حق می‌آمـــیزد و بـــدین واســـطه شـــیطان به دوستان خود حکومت می‌کند. همکیشان من امروز لشکر شـیطان آمـاده نـبردی بـزرگ علیه حق می‌شـود و ما به موجب آن‌چه از پیامبر اکرم وکتاب قرآن وائمه خـود فـرا گرفته ایم موظف به حفظ و صـــــــــیانت از دین الهی هستیم."همه شـما نگهبانید و همه شـما نسـبت به آن‌چه نگهبانید مسولیت دارید"(حضرت امام علی علیه السلام)

("قابل ذکر است که در مقاله فـوق از تفسـیر بسـیاری مطالب خوداری گشته چرا که بحث در خصـوص مسـائلی مانند فراماســونری-شــوالیه‌های معبد-کابــالا-وهــابیت-بهاییت و...خود نیازمند تحریر چندین جلد کتاب است.این مقاله‌ها به صورت سری منتشر میگردد و آینده نزدیک به حول قوه الهی در مورد مسائل مبتلا به جامعه مســلمین صحبت خواهد شد")

فراماسونری در ایران

سخنرانی آیت‌الله «محمد تقی مصباح یزدی»را پیرامون بازتولید تشکیلات فراماسونری در ایران که روز 24 فروردین 1490 در جمع مسئولان «شورای عالی زنان» ایراد شد، باید یکی از مهمترین سخنرانی‌های تاریخ سیاسی معاصر دانست؛ چه این‌که نمادها و نشانه‌های معرفتی- سیاسی دو دهه گذشته حکایت از ظهور پدیده‌ای به نام «کودتای ایدئولوژیک ماسون‌ها» در ایران دارد که در تحلیل‌های امنیتی، موفقیت چنین کودتایی را «شرط لازم» برای «سقوط فیزیکال» یک نظام سیاسی می‌دانند. هر چند دو ماه پیش نیز یکی از نزدیکان آیت‌الله مصباح یزدی در گفتگویی خبر از نقطه نظرات ایشان پیرامون «افزایش نفوذ جریان فرهنگی فراماسونری در بدنه دولت» داده بود، اما این‌بار اشارات صریح رییس «موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)» به شاخص‌های این فرقه نفوذی و مقایسه تطبیقی آن با رویکردهای شبه‌معرفتی مانند «مکتب ایرانی» و «ملی‌گرایی» سبب شد تا دوباره حساسیت پیرامون کارکرد فراماسونری در ایران از حاشیه بحث‌های تئوریک به متن مسائل سیاسی کشور بیاید.

گویی تاریخ هم برای «آیت‌الله»- که نه تنها «فقیه» بلکه «فیلسوفی الهی» است – و هم برای ما تکرار می‌شود. او یکبار پیش‌تر در پایان دهه 1470 با ارائه سلسله گفتارهای انتقادی خود پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران علیه گفتمان ماسونی اصلاح‌طلبان شوریده بود و اکنون نیز در روزهای آغازین دهه 1490 بار دیگر با اتخاذ موضعی به‌هنگام علیه بازتولید ایدئولوژی و تشکیلات

فراماسونری در ایران به میدان آمده است. با این تفاوت که یک دهه پیش، آیت‌الله «مصباح یزدی» به «خودی‌ها» پیرامون نفوذ «غیرخودی‌ها» هشدار داد، اما نگرانی امروز او از «نفوذ ماسون‌ها در جریان خودی» است؛ هر چند محور هر دو هشدار آیت‌الله به فاصله یک دهه، ظهور قرائت‌های التقاطی دینی از «اسلام سکولار» و «نسبی‌گرایی» تا «مکتب]اسلام[ایرانی» و «ملی‌گرایی» است. هشدار آیت‌الله روشن است: نزاع میان «اسلام آمریکایی» با «اسلام ناب محمدی(ص)» با صورتی نوین و ماهیتی ثابت برای «تجزیه دین»- این بار توسط فرقه مشائیه- ادامه دارد و بنابر آموزه‌های امام خمینی(ره) نباید از این دشوارترین «جنگ عقیدتی» میان حق و باطل غافل بود. برای همین آیت‌الله مصباح یزدی می‌گوید: «خطری که من احساس می‌کنم شدیدترین خطری است که تاکنون اسلام را تهدید کرده است و آن هم از سوی نفوذی‌هایی است که در بین خودی‌ها در حال رشد هستند.»

فراماسونری؛ از لندن تا تهران

ظهور لژهای سری فراماسونری را در جهان باید در دهه‌های 1650 و 1660 میلادی در «دانشگاه آکسفورد» انگلستان جستجو کرد؛ دانشگاهی که هفته گذشته نیز نامش به سبب حمایت از «مهدی‌هاشمی» در صدر اخبار جنجالی قرار گرفت. دانشمندانی مانند «اسحاق نیوتن» و فلاسفه تجربه‌گرا مانند «جان لاک»- که تئوری «جامعه مدنی» او در نیمه دهه 1470 به شعار اصلاح‌طلبان و دولت «سیدمحمد خاتمی» بدل گشت- از نخستین کسانی بودند که با تاسیس انجمن‌های مخفی زمینه‌های

رشد فراماسونری را فـراهم سـاختند و با تولید «مبـانی نظری سرمایه‌داری» به تدوین ایدئولوژی ماسـونی کمک کردند

«اسلام ایرانی» و «مکتب ایرانی»، همـان تفکـری که در کتـاب «عصر طلایی فرهنگ ایـران» به عنـوان «قرائـتی رحمانی از اسـلام در ایـران» سـتایش شـده و روی دیگر سکه «تجدیدنظرطلبی اسلامی» و «تجزیه‌طلـبی دیـنی» است.

فراماسونری در اروپای قرن هفـدهم، از یک سو مبنـایی ایدئولوژیک و زیربنایی معرفتی یـافت که پروتسـتان‌های مسـیحی آن را بر شـاخص‌های «لیبرالیسم کلاسـیک» (با تکیه بر مـالکیت خصوصی و مشـروعیت سـرمایه‌داری) و «اومانیسم الحـادی» (با تکیه بر انسـان‌محوری و انکـار فطـرت الهی) بنا کردنـد؛ پیشـروان آن شـعار «عشق به انسان» و واژگان سه‌گانه «آزادی، برابری، برادری» را با نوعی از «معنویت یهودی» (کابالیستی/ صهیونیسـتی) و «تسـاهل مـذهبی«درآمیختند و سـرانجام از دل رواج این مبانی تئوریک، در دهه 1680 یک تجدیدنظرطلبی بـزرگ و سپس کودتـایی ایـدئولوژیک علیه آئین مسـیحیت آغـاز گشت که به تحـولات موسـوم به «انقلاب باشـکوه» 1688.م انگلستان رسـید؛ این اولین «انقلاب مـدرن» به روایت اصـلاح‌طلبان سـکولار، اما در واقع نخسـتین «کودتـای ماسـونی» در جهـان بـود و از قضـاء توسط «حـزب سـبزهای انگلسـتان» (حـزب ویگ‌ها) و سرمایه‌داران یهودی به وقوع پیوست و نخستین حلقه از کودتاهایی بود که مـوج آن به فرانسه و سـپس آمریکا در سال 1789.م رسید.

دین و فراماسونری در ایران معاصر

اگرچه موج ترویج ایـدئولوژی ماسـونی با دسـتور «جـرج سـوم» پادشـاه انگلسـتان به «سر گـوراوزلی» (سـفیر وقت بریتانیا در تهران) به ایران نـیز رسـید، اما تاسـیس «انجمن مخفی فراموشخانه» توسط «مـیرزا ملکم خـان ارمنی» را در سال 1275ه.ق نخسـتین تکـاپوی رسـمی-تشکیلاتی فراماسونرها می‌دانند که بـرای سـاخت طبقه روشـنفکران سـکولار (غیردیـنی/ عـرفی) و گسـترش فلسـفه اومانیسـتی پدید آمد تا به روایت ملکم‌خـان، این روشنفکران از دل قرآن و با اسـتفاده ابـزاری از اسـلام به صـورتبندی گفتمـان لیبرالیسـتی بپردازنـد؛ گفتمـانی التقـاطی که با شـعار «رنسـاس اسـلامی» به پیـدایش «اسلام لیبرال» انجامید و در تحـولات منتهی به «انقلاب مشـروطه» نـیز نقش‌آفـرین بـود. یکی از کلیـدی‌ترین بخش‌هـای سـخنرانی آیت‌الله مصـباح یـزدی معطـوف به همین بازه زمانی و شیوه عمل ماسـون‌ها اسـت، چنانکه این فیلسـوفِ متأله معاصر از رهگـذر مقایسه تطـبیقی میـان دوران مشـروطه با عصر پس از انقلاب اسـلامی می‌گوید: «امـروزه در درون جامعه ما تشـکیلات فراماسونری در حال شکل گـرفتن است و همـانطور که در دوران مشروطه، فراماسونری با شعار قرآن و اسلام پیش آمد، امروز نیز فراماسـونری با شـعارهای اسـلام و انقلاب جلوه می‌کند و تحت پوشش آن حرف خود را بیان می‌کند، یعنی قالب را حفظ و محتوا را عوض می‌کند.»

ماسون‌های ایران هیچ‌گاه از روش میرزا ملکم‌خان بـرای «استفاده ابـزاری از دین» عـدول نکردند و در طـول سه دهه تاریخ انقلاب اسـلامی کوشـیدند تا اصـول موضـوعه

گفتمان لیبرال سرمایه‌داری را از دل اسلام استخراج و استنتاج کنند و تئوری‌های ماسونی را با مستندات قرآنی درآمیزند تا تجدیدنظرطلبی ایدئولوژیک خود را به نام «اصلاح‌طلبی دینی» پیش ببرند، چرا که به روایت «مصطفی ملکیان» (ایدئولوگ جریان موسوم به روشنفکری دینی) هیچ گفتمانی در ایران بدون اتکاء به ادبیات دینی رشد نخواهد کرد و حتی لائیک‌ها نیز برای گسترش آراء خود راهی جز استفاده از ادبیات مذهبی ندارند.

آیت الله مصباح علیه ماسون‌ها

این همان روشی بود که «عبدالکریم سروش» و «محمد مجتهد شبستری» برای صورتبندی تئوری»دین سکولار» از پایان دهه 1460 در حلقه ماهنامه «کیهان فرهنگی» پیش گرفتند. سروش از اردیبهشت 1467 تا هنگام توقف انتشار «کیهان فرهنگی» در زمستان 1469 به انتشار سلسله گفتارهای «قبض و بسط تئوریک شریعت» پرداخت که در آن تمام ارکان ایدئولوژی ماسونی، از هرمنوتیک متن قدسی تا نسبی‌گرایی دینی تحت عنوان «قرائت رحمانی از اسلام» جمع شده بود و دیری نپائید که در پائیز 1470 با انتشار ماهنامه «کیان» کوشش مستمر برای گسترش تفسیر سکولار از اسلام انسجام و صورت تازه‌ای یافت.

حلقه کیان، در نیمه اول دهه 1470، از یک سو با مشارکت مروجان فراماسونری (مانند رامین جهانبگلو) به نهادینه ساختن تئوری جامعه مدنیِ «جان لاک» (از نخستین فلاسفه فراماسون) پرداخت و از سوی دیگر، با انتشار آراء جناح موسوم به «روشنفکران دینی» مانند

«عبـــدالکریم ســـروش»، «محمد مجتهد شبســـتری»، «محسن کـــدیور»، «محمـــدتقی فاضل میبـــدی» و... به قرائت‌سازی از متن قدسی قرآن روی آورد.

گفتمان «اسلام سکولار» یک «کودتای ایدئولوژیک» علیه فلســفه انقلاب اســلامی بــود و نــزاع میــان «اســلام آمریکــایی» و «اســلام نــاب محمــدی(ص)» را کلید زد؛ نـــزاعی سرنوشت‌ســـاز که امـــام خمیـــنی(ره) آن را پیچیده‌ترین و دشـوارترین «جنگ عقیـدتی» در جبهه حق و باطل دانسـته‌اند. رهـبران فکـری «اسـلام آمریکـایی» (دین سکولار) در ایران صرفاً مترجمـانی دست سـوم به شـــمار می‌رفتند که با کـــپی‌برداری از تئوری‌هـــای فیلسوفان یهودی مانند «هانا آرنت»، «سر کارل پـوپر»، «سر آیزایا برلین»، «ریمون آرون» می‌خواستند «تئـوری ماســونی علم» را از محافل آکادمیک به عرصه عمــومی بکشند. کار به جـایی رسـید که «سـیدمحمد خـاتمی» نـیز سـال 1474 در کتـاب «از دنیـای شـهر تا شـهر دنیا» فلاســفه فراماســون از «جــان لاک» تا «دنی دیــدرو» (ســـردبیر دایره‌المعـــارف فرانســـه، ارگـــان فکـــری فراماســونری فرانسه) را آزادیخــواه و دین‌دار معــرفی کرد و شعار «جامعه مدنی» را به عنوان اصـلی‌ترین رکن تبلیغات انتخاباتی خود در انتخابــات ریاست‌جمهوری دوم خرداد 1476 برگزید. پیروزی اصلاح‌طلبان در دوم خرداد 1476 از سوی سروش به «پیروزی روشنفکران دیـنی» تعبیر گشت، اما هیچ‌گاه عصر اقتـدار سیاسی ماسـون‌ها در ایران فرا نرسید؛ حتی اهداء «جـایزه اراسـموس» در سـال 1484 از سـوی «کلـوپ سـری بیلـدربرگ» (مجمع عالی فراماسـونری جهـانی) و توسط «پـرنس برنهـارد» (ولیعهد هلند) به «عبدالکریم سروش» نیز بر دایره نفوذ

این نحله سیاسی در کشـــور نیـــافزود. ســـروش در دهه 1480 از ســـــوی بیلـــــدربرگی‌ها به لقب «پـــــرنس اومانیست‌ها» ملقب شـــد، اما اکنـــون چه کسی گزینه ماسون‌ها برای دریافت پنهان یا آشکار این لقب درایران است؟!

گفتمان «اسلام سکولار» یک «کودتای ایدئولوژیک» علیه فلســفه انقلاب اســلامی بــود و نــزاع میــان «اســلام آمریکایی» و «اسلام ناب محمدی(ص)» را کلید زد

اسلام آمریکایی؛ از دین سکولار تا مکتب ایرانی

مـرگ گفتمـان اصـلاحات در ایـران، اما پایـان تکاپوهـای ماسون‌ها برای کودتای ایدئولوژیک علیه انقلاب اسـلامی نبـود و صـورتبندی «اسـلام آمریکـایی» در چهـره‌ای دیگر پدیـدار گشت. سـال 1486، به پیشـنهاد «مایکل لـدین» (کارشـناس ارشد CIA و نظریه‌پـرداز یهـودی موسسه امریکن اینـترپرایز) چـاپ قـرآن سـکولار در دسـتور کـار «پنتاگون» قرار گرفت. یکسال بعد «عبدالکریم سروش» نیز از کنار کاخ سفید، برای مخدوش ساختن اصالت متن و مرجعیت قرآن، وحی را به الهام و پیـامبر را به شـاعر تشبیه کرد و همان هنگام «اکبر گنجی» با انتشار رســاله «قـــرآن محمـــدی» در «رادیو زمانه» به ارائه تفســـیری اومانیستی از اسلام پرداخت، اما ناگهان در ایران نـیز از درون دولت اصـــول‌گرا یک فرقه انحـــرافی موســـوم به «فرقه مشـــائیه» ظهـــور کـــرد که با اتکـــاء آشـــکار به تئوری‌های «ریچـارد فـرای» (ایران‌شـناس فراماسـون و عضو رسمی سازمان اطلاعات نظامی ایالات متحـده) از تریبون‌هـــای رســـمی به تـــرویج یک «قـــرائت» جدید از «اسلام» دست زد: «اسـلام ایـرانی» و «مکتب ایـرانی»،

همان تفکـری که در کتـاب «عصر طلایی فرهنگ ایـران» به عنوان «قرائتی رحمانی از اسلام در ایـران» سـتایش شـده و روی دیگر سـکه «تجدیـدنظرطلبی اسـلامی» و «تجزیه‌طلبی دینی» است.

تنها عملکـرد سیاسی «فرقه مشـائیه» محل نقد و تأمل نیسـت؛ وقـتی سـال 1488 عنصر اصـلی این فرقه در دولت بر اهـداء جـایزه «حکمتانه بـوعلی سـینا» به «سیدحسـین نصر»- که از مبلغـان اسـلام آمریکـایی و تصوف انحرافی در دانشگاه آمریکایی «جـرج واشـنگتن» است- اصـرار می‌کند و سـرانجام رییس دفـتر «فـرح پهلـوی» در دهه 1450 به واسـطه کوشش این دولتمـرد دل ربوده از ریاست محترم جمهـوری «بـرای فعالیتهـای برجسته همبستگی‌ساز دانش و معنـویت در ارتقا کیفیت زندگی» ستوده می‌شود، باید از سـطح یک بحث سیاسی به درون یک مسـاله معرفـتی رفت. تبلیغـات «فرقه مشائیه» عین تفکر اومانیستی برخاسته از غرب سکولار است؛ چنانکه اصلی‌ترین عنصر این جریان حاشیه‌ساز در سخنرانی‌های خـود گفت «تعظیم به انسـان برابر تعظیم به خداوند است» و وعـده «خداشـدن انسـان» را داد؛ وعـده‌ای که چهـار قـرن پیش در عصر موسـوم به «روشـنگری» فراماسـونرهایی مانند اصـحاب دایره‌المعـارف فرانسه دادند و نتیجه آن جز فروپاشی ارکان پروژه مدرنیته نبود.

شعارهای تبلیغاتی «فرقه مشائیه» نه تنها یـادآور نقطه آغازین فلسفه اومانیستی و مشرب لیبرال سرمایه‌داری در غـرب، بلکه تـداعی‌گر یک گفتمـان ناقص‌الخلقه ماسونی است

فرجام فروپاشی مدرن‌ها به آن‌جا رسید که سال 2005 «ریچارد رورتی«(بزرگترین فیلسوف آمریکا) با اعلام «مرگ فلسفه غرب سکولار» از «تراژدی غرب مدرن» گفت و حالا، هنگامی که مرگ ایدئولوژیک ایالات متحده آمریکا رقم خورده و بیداری اسلامی خاورمیانه تحقق یافته است، «فرقه مشائیه» در پوشش ادبیات مذهبی بر ترویج «مکتب ایرانی» (قرائت ایرانی از تشیع) اصرار می‌ورزد. اصلی‌ترین گزاره این فرقه، یعنی شعار «خدا شدن انسان» (اومانیسم اسلامی) که هر از گاهی با عبارات «سلام بر انسان» و «عشق به انسان» در هم می‌آمیزد، ترجمه دست چندم و کپی‌برداری کهنه‌ای از تئوری «اسلام آمریکایی» برای «تجزیه دین» است. این گزاره لاجرم به «همسان‌پنداری» و چه بسا «همذات‌پنداری» انسان و خدا می‌انجامد و از حیث معرفتی مغایر با اندیشه «فقر ذاتی انسان» است که در مکتب اسلام ناب امام خمینی(ره) متجلی است. این فرقه که می‌کوشد خود را با عرفان و معنویت اسلامی گره بزند، رودررو با حقیقت عرفان و سلوک «عارفان مبارزه جو» است که در آن حضرت روح‌الله می‌فرمایند: «ما همه هیچیم و هرچه هست از او و به سوی اوست.»

شعارهای تبلیغاتی «فرقه مشائیه» نه تنها یادآور نقطه آغازین فلسفه اومانیستی و مشرب لیبرال سرمایه‌داری در غرب، بلکه تداعی‌گر یک گفتمان ناقص‌الخلقه ماسونی است. این فرقه نوظهور اگرچه نه خاستگاه اصیل فلسفی و نه پتانسیل عمیق اجتماعی دارد، اما نباید مواجهه انتقادی با آن را صرفاً به سطح یک جدال سیاسی تنزل داد و از خطر معرفتی آن برای «اسلام ناب محمدی» غفلت کرد. این هشدار تاریخی آیت‌الله

«محمـــدتقی مصـــباح یـــزدی» به ما و دکـــتر «محمـــود احمـدی‌نژاد» اسـت؛ رییس جمهـوری که حضـرت اسـتاد، مهمـــــترین نقش را در دفـــــاع از وی در نهمین دوره انتخابـات ریاست جمهـوری داشـته است و اکنـون نـیز ایشـــان دربـــاره خطر نفوذی‌ها در دولت اصـــولگرا می‌گویند: «خطـری که من احسـاس می‌کنم شـدیدترین خطری است که تاکنون اسلام را تهدید کرده است.»

علائم افسردگی شدید

فسردگی شدید ممکن است با کاهش درجهٔ حرارت بـدن، فشار پایین خـون، عصـبانی شـدن‌های شـدید و سـخت و لـرزش بـدن همـراه باشد. بیمـاران مبتلا به افسـردگی شـدید احسـاس پـوچ و بی‌ارزش بـودن می‌کنند. ممکن است ابتلاء به بیماری افسردگی شدید در هر سنی اتفاق بیفتد.

افسردگی شدید چیست؟

افسـردگی شـدید، نـوعی از افسـردگی است که تقریبـاً تمام طول روز و در تمام روزها بمدت حداقل 2 هفته یا ماهها در بیمار وجود دارد و شامل نشانه‌ها و رفتارهایی است که عملکرد شـغلی، روابط بین فـردی و رفتارهـای اجتماعی را تحت تاثیر قرار داده و شـخص را بطـور کلی از محیط خود دور می‌سازد.

در افسردگی شدید فرد احساس بی‌ارزش بودن می‌کند

مـوارد افسـردگی شـدید ممکن است با کـاهش درجـهٔ حرارت بدن، فشار پایین خون، عصبانی شـدن‌های شـدید و سـخت و لـرزش بـدن همـراه باشد. نمادهـای بـیرونی افسردگی شدید خود را به شکل درخواست کمک از ذهن رنج دیدهٔ بیمـار نشـان می‌دهد. بیمـاران شـدیدا افسـرده احسـاس پـوچ و بی‌ارزش بـودن می‌کنند و در نهـایت متقاعد می‌شوند که خود مسئول فلاکت‌هـا، بـدبختی‌ها و وضعیت نااُمیدکننده فعلی‌شان می‌باشند.

همیشه تشخیص افسـردگی شـدید از نظر بـالینی آسـان نیست. هم‌چـنین، خانمها تقریبا 2 برابر مـردان از

افســـردگی رنج می‌برند و ممکن است ابتلاء به بیمـــاری افسردگی شدید در هر سنی اتفاق بیفتد که البته شـروع افســـردگی بطـــور متوسط در نیمه دوم 20 ســـالگی می‌باشد.

علائم افسردگی شدید

افســردگی شــدید,اختلال افســردگی شــدید,زن مبتلا به افسردگی شدید

در افســردگی شــدید فــرد در بیشــتر اوقــات احســاس خمودی و کمبود انرژی می‌کند

• تغییر اشتهاء از علائم افسردگی شدید است که ممکن است به صورت افزایش یا کاهش وزن نمایان گردد.

• بی‌خوابی و یا پرخوابی از نشانه‌های افسردگی شـدید است.

• از علائم افسردگی شـدید تـاخیر در گفتـار و یا انجـام وظایف و یا برعکس عدم آرامش و بی‌قراری است.

• مشـــکلات عـــدم تمرکز و تصـــمیم گـــیری از علائم افسردگی شدید است.

• در افسردگی شدید فرد، احساس پوچی و یا احســاس گناهکاری می‌کند.

• افکار خودکشی یا اقدام به خودکشی در فــرد مبتلا به افسردگی شدید نمود پیدا می‌کند.

• در افســردگی شــدید فــرد در بیشــتر اوقــات احســاس خمودی و کمبود انرژی می‌کند.

• از دیگر علائم افسردگی شدید می‌توان به کاهش میل جنسی، احساس نا امیدی و علائم فیزیکی مانند سردرد، دردهای غیر قابل توصیف یاعلائم گوارشی نام برد.

انواع افسردگی:

افسردگی شدید,علائم جسمانی افسردگی شدید,افسردگی شدید در زنان

از علائم افسردگی شدید داشتن مشکلاتی از قبیل عدم تمرکز و تصمیم گیری است

نیمی از سال از خودم متنفرم

آن‌چه نباید به بیمار افسرده بگویید

همان طور که گفته شد افسردگی درجاتی از یک حالت احساسی زود گذر تا یک اختلال شدید را در برمی گیرد. برای فهم بهتر این نکته، لازم است اشاره‌ای به انواع افسردگی داشته باشیم:

- احساس افسردگی: که معمولا به عنوان اندوه شناخته می‌شود و در اثر تغییرات موقعیتی و شرایط جدید یا برخوردهای مقطعی ایجاد می‌شود. این احساس اندوه و افسردگی معمولا بعد از برطرف شدن موقعیت و سازگار شدن شخص با شرایط تازه، به سرعت از بین می‌رود.

*داغدیدگی یا واکنش سوگ: از دیگر حالات افسردگی است، غمی است که در اثر فوت نزدیکان بوجود می‌آید. وقتی رابطه‌ی مهمی پایان می‌یابد، بیشتر بازماندگان حالتی را تجربه می‌کنند که معمولا این حالت نیز کاملا

عـادی اسـت، مگر آن‌که واکنش‌هـای سـوگ به صـورت طولانی باقی بماند.

- اختلال سازگاری با خلق افسرده: مواجهه‌ی فرد با یک مـوقعیت قابل توجه گـاهی منجر به این حـالت از افسردگی می‌شود. در چـنین وضـعیتی، انتظـار می‌رود با کاهش تـأثیر مـوقعیت، حالت‌هـای بیمـار گونه و افسردگی نیز از بین برود. (بیشتر بخوانید: علائم افسردگی در زنان)

غربالگری و تشخیص افسردگی

برای تشـخیص افسـردگی، پزشک معاینه بـالینی شـامل: آزمایشاتی برای رد کردن وضعیتهایی که می‌توانند علایم تقلید کننده افسردگی را ایجاد کنند انجام می‌دهد.

اگر پزشک شما علایم افسـردگی شـدید را می‌بینید یا به احتمـال خودکشی مشـکوک است می‌تواند شـما را به متخصص روانپزشک ارجاع کند یا حتی بسـتری فـوری را توصـیه کند. پزشک یا روانپزشک تشـخیص افسـردگی را براساس علائم و نشانه‌های مشخص بیمـاری افسـردگی، بعلاوه حضـور علائم و نشـانه‌هایی که معمـولاً همـراه با افسردگی هستند می‌گذارند.

از رشد بورس جا نمانید!

کاملا رایگان مشاوره بگیر!

عوارض افسردگی شدید

افسردگی شدید,انواع افسردگی,مرد مبتلا به افسـردگی شدید

از دیگر نشانه‌های خطرناک افسردگی شدید، تهدید یا صحبت در مورد مرگ یا خودکشی است

افسردگی شدید یک بیماری جدی است که می‌تواند آثار وخیمی بر فرد و خانواده به جا گذارد. افسردگی شدید و درمان نشده می‌تواند منجر به مارپیچ نزولی ناتوانی، وابستگی و خودکشی شود. میزان خودکشی در مردان مبتلا به افسردگی شدید 4 برابر بیشتر از زنان است، گرچه زنان مبتلا به افسردگی شدید بیشتر اقدام به خودکشی می‌کنند. میزان خودکشی پس از 70 سالگی در مردان مبتلا به افسردگی شدید افزایش می‌یابد، و این میزان پس از 85 سالگی بیشتر است.

علایم هشدار خاصی می‌تواند نشاندهنده افسردگی شدید و احتمال خودکشی باشند. هنگام ابتلا به افسردگی شدید با جدیت هر درمانی را برای پیشگیری از خودکشی به کار گیرید حتی اگر فرد تحت درمان افسردگی است.

علائم خطر در هنگام ابتلا به افسردگی شدید

در صورت ابتلای خود یا اطرافیانتان به افسردگی شدید، اگر هر یک از علائم خطرناک زیر را مشاهده کردید با یک پزشک یا درمانگاه روانی تماس بگیرید.

√ آرامش، رفتار پرخاشگرانه، تغییرات خلقی زیاد و بیخوابی برای چند شب متوالی.

√ از دیگر نشانه‌های خطرناک افسردگی شدید، تهدید یا صحبت در مورد مرگ یا خودکشی است.

- √ تهدید یا عمل به آسیب جسمی یا خشونت از علائم خطرناک افسردگی شدید هستند که باید به پزشک مراجعه کرد.
- √ افت فعالیتها و ارتباطات از نشانه‌های خطرناک افسردگی شدید است.
- √ از دیگر نشانه‌های خطرناک افسردگی شدید، انجام کارهایی مانند خداحافظی با دوستان، نوشتن وصیت نامه یا ... است.
- √ بهبود ناگهانی خلق پس از یک دوره افسردگی شدید.
- √ رفتار خطرناک غیر طبیعی مانند خرید یا حمل اسلحه یا رانندگی غیر طبیعی... نیز از نشانه‌های خطرناک افسردگی شدید است که در صورت مشاهده در فرد مبتلا باید سریعا او را نزد پزشک برد.

فرزندان بودا (شیطان)گوشت مسلمانان را می‌خورند!

رسانه‌ها تصویر پرمخاطبی از شبکه‌های اجتماعی به نمایش گذاشته‌اند که در آن، چند بودایی در جنوب شرق آسیا، سرگرم تقسیم گوشت قربانی هستند. با این توضیح که، قربانی آن‌ها یک انسان است. انسانی که نه بخاطر کمبود گوشت، بلکه فقط به علت مسلمان بودن، ذبح شده است.

وقتی تظاهر به تغییر کیش و آئین، به عنوان راهی برای جلب توجه و دیده شدن، در میان معدودی از جوانان به شدت خودباخته، مد می‌شود و فرزندان یک سرزمین کهن، آئینی بیگانه را لااقل در دوره کوتاهی از سنین نوجوانی، عزیزتر و محترم‌تر از آن‌چه خود دارند، می‌شمارند، کافیست بدون اشاره به کم دانشی و بی‌اطلاعی آن‌ها، مصادیق و باورهای جاهلانه آن کیش به ظاهر مترقی را عرضه کرد تا سراب بودن جذابیت‌های سطحی‌اش آشکار شود.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی شبکه خبر، روزنامه مصری جریده الیوم، تصویر پر مخاطبی از شبکه‌های اجتماعی را به نمایش گذاشته، که در آن چند بودایی در جنوب شرق آسیا، سرگرم تقسیم گوشت قربانی هستند. با این توضیح بدون شرح که، قربانی آن‌ها یک انسان است. انسانی که نه به خاطر کمبود گوشت در آن کشور، بلکه فقط به خاطر مسلمان بودن، ذبح شده است.

آدمخواری بوداییان میانمار

این عکس اگرچه کمیـــاب اســـت، اما این صـــحنه‌ها در میانمار و برخی کشورهای بودایی بارها تکرار می‌شود و در ماه‌های اخیر به طور چشمگیری افـزایش یافته است. آن‌ها پیروان واقعی همان دینی هستند که سالهااست در رسانه‌های صهیونیستی به عنوان آئیــنی پرمهر و بی‌آزار و مترقی ترویج می‌شود تا جـای ادیـان به حق ابـراهیمی را بگیرد و رفته رفته با کشتن روحیه غیرتمندی، مردمان را نســـبت به عملکردهـــای ظالمانه صـــاحبان قـــدرت، بی‌تعصب کند.

آن‌ها از ناچاری و بـرای تـامین پروتـئین مـورد نیـاز بـدن خـــــود، این انســـــان را ذبح نکرده‌اند. آن‌ها به یکی از اصولی‌ترین دستورات آئین خود عمل می‌کنند.

حکـــومت شـــیطانی(اهمیت مبـــارزه با حکومت‌هـــای شیطانی)

سرتاسر تـاریخ بشر را حکـومت سرکشـان قبضه نمـوده است.حرکت124,000 پیامبر الهی و یازده امام معصـوم در مبارزه با این حکومت‌های سـرکش صـرف شد که بجز برهه زمـانی کوتـاه که منجر به ایجـاد حکـومت قسط و عـــدل گردید هیچ یک از رســـولان و ائمه الهی موفق به ایجاد حکومت قسط و عدل جهـانی نگردیده‌اند.(که بنا به فرمـــوده‌ی کتـــاب خـــدا هـــدف تمـــامی پیـــامبران بـــوده است).بیشتر از هزار سـال است که شـیطان با مـدیریت ویژه‌ی فتنه‌های جهـان و انحـراف جوامع بشـری مـوجب ایجاد موقعیـتی شـده است که به سـبب آن آخـرین امـام معصـوم و وارث انبـاء و ائمه قـادر به اعلام حضـور خـود نیست.(این در حالی است که ظهور حضرت مهدی مـــرگ شـیطان را در پی خواهد داشت)مشـیّت الهی نـیز بر این امتحان قرار گرفته است و ما با ایمان به ابلیس سـعادت خـــود را به شـــیطان فروخته ایم، امـــام زمـــان و منجی موعود خود را در زنجـیر اعمـال خـود به بند کشـیده ایم، سر از سجده خداوند که هدف خلقت ما بود بر تافته و به دشمن سوگند خورده‌ی خود سر فرود آورده‌ایم.

به اطـراف خـود نظر کنید در جوامع بشـری حاضر دقت داشته باشید! حکومت‌های بزرگ جهان که ادعای رهـبری ملت‌ها را دارند در شمار کدام حـذب به شـمار می‌رونـد؟ آیا حکومت‌های بـزرگ موجـود، در راسـتای زمینه سـازی بـــرای ظهـــور مهـــدی ال محمد(ص) تلاش دارنـــد؟کسی هست که بگوید این حکومت‌ها الهی هســـــتند؟ســـــاخت سازمانهای جهانی مختلف خبر از نیت ابر قدرت‌ها بـرای

یک حکومت جهانی می‌دهد سازمان ملل متحد، سازمان تجارت جهانی، دادگاه جهانی لاحه، سازمان پلیس جهانی اینتر پل، سازمان حفاظت از محیط زیست جهانی، سازمان‌ها ورزشی جهانی و ده‌ها سازمان جهانی دیگر زمینه سازی برای ایجاد یک حکومت جهانی است. ولی همه باور داریم که این زمینه سازی برای حکومت جهانی مهدی ال محمد(ص) نیست.

واقع بین باشیم جهان محیای یک حکومت یکپارچه جهانی می‌شود ولی الهیون در میان حاکمانش جای ندارند بجز شیاطین و شیطان کسی دیگری را می‌شناسید که با الهیون دشمنی داشته باشد یا سوگند یاد کرده باشد که همه‌ی بندگان خدا را گمراه کند؟ از پیشروان این قدرت‌های بزرگ چه عقیده‌ای برخواسته است؟آیا اینان نیستند که شعار سکولاریزه کردن جهان را سر داده اند؟ دموکراسی، اومانیسم، لائیک، کمونیسم، مارکسیسم، فرویدیسم، لیبرالیسم و امثال این را چه کسانی راه سعادت انسان‌ها معرفی کرده اند؟ منشا این مکاتب چیست و از کجاست؟ اومانیسم با شعار اصالت انسان، در مقابل اصالت خداوند بود که موضوعیت پیدا کرد. دموکراسی به معنای حکومت مردم بر مردم در مقابل حکومت خداوند بر مردم مطرح شد.کمونیسم و مارکسیسم و فرویدیسم اعتقادی به خداوند ندارند در واقع افرادی نظیر فروید و مارکس اعتقاد خود را در مقابل اعتقادات الهی قرار دادند.لائیک به معنای دین ستیزی و مبارزه با دین الهی و سکولاریسم به معنای دین زدایی و تقدس زدایی، همه بنحوی رویاروی دین خداوند قرار گرفته‌اند.

علائم افسردگی در نوجوانان و راه‌های درمان آن

نوجوانان با فشارهای زیادی مواجه هستند. از تغییراتی که به‌خاطر دوره‌ی بلوغ به وجود می‌آیند گرفته تا سؤالاتی درمورد هویت خود، همگی آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دهند. با این همه شک و بحران، همیشه آسان نیست که نوجوانان سالمی که درد رشد را تحمل می‌کنند و نوجوانانی را که به افسردگی مبتلا شده‌اند، از یک‌دیگر تشخیص بدهیم. همراه ما باشید، در این مقاله می‌خواهیم اطلاعات مفیدی درمورد افسردگی در نوجوانان در اختیارتان بگذاریم.

افسردگی در نوجوانان فراتر از کج‌خلقی‌های معمول این سن‌وسال است. افسردگی یک بیماری جدی است و همه‌ی جنبه‌های زندگی نوجوان را تحت شعاع قرار می‌دهد. خوشبختانه افسردگی در نوجوانان قابل‌درمان است و والدین می‌توانند به فرزند خود کمک کنند. عشق، راهنمایی و همراهی شما می‌تواند به نوجوان افسرده کمک کند تا به این بیماری غلبه کند و به زندگی بازگردد.

آیا فرزند نوجوان من افسرده است؟

دوره‌ی نوجوانی دوران بسیار سختی است. افسردگی در نوجوانان خیلی بیشتر از آن‌چه تصور می‌کنید به آن‌ها صدمه می‌زند. درواقع آمار تقریبی نشان می‌دهد که از هر پنج نوجوان، یکی از آن‌ها در مقطعی از نوجوانی دچار افسردگی می‌شود.

افسردگی کاملا قابل‌درمان است. ولی متأسفانه بسیاری از نوجوانان کمکی دریافت نمی‌کنند.

در دوره‌ی نوجوانی، بـدخلقی‌ها و عصـبانیت‌های گهگـاه، کـاملا طـبیعی هسـتند. ولی افسـردگی چـیزی کـاملا متفـاوت است. تـأثیرات منفی افسـردگی در نوجوانـان بسیار فراتر از غم‌وغصه است.

افسردگی می‌تواند شخصیت فـرد را در دوران نوجـوانی کاملا نابود کند. این بیمـاری بـاعث می‌شـود تا فـرد حس ناراحتی، ناامیدی و عصبانیت وحشتناکی را تجربه کند.

خیلی از رفتارهـای خروشـان و ناسـالم نوجوانـان و بی‌ادبی آن‌ها می‌تواند نشـان‌دهنده‌ی افسـردگی باشد. نوجوانـان ممکن است این رفتارهـای ناسـالم را نشـان دهند تا درد پنهانی خود را تحمل کنند.

1. مشکلاتی در مدرسه

افسردگی در نوجوانان- مشکلاتی در مدرسه

افسردگی باعث می‌شود که فـرد انـرژی نداشـته باشد و نتواند تمرکز کند. این مسـئله در مدرسه به غیبت زیـاد، نمره‌های پایین و کلافه شـدن از تکـالیف منجر می‌شـود. این مشکل به‌خصوص وقـتی قابل‌توجه است که نوجـوان قبلا دانش‌آموز خیلی خوبی بوده باشد.

1. فرار کردن

بسـیاری از نوجوانـان افسـرده از خانه فـرار می‌کنند یا قصد فرار دارند. این کار معمولا بـرای جلب توجه انجـام می‌شود.

1. استفاده از مواد مخدر یا الکل

نوجوانان افسرده ممکن است از مواد مخدر و الکل برای خوددرمانی استفاده کنند. متأسفانه مـواد مخـدر اوضـاع را خراب‌تر می‌کند.

1. اعتمادبه‌نفس پایین

افســـــردگی می‌تواند در نوجـــــوان بـــــاعث احســـــاس زشت‌بودن، خجـــالت زدگی، شکست‌خوردگی و بی‌ارزش بودن شود.

1. اعتیاد به تلفن هوشمند

افسردگی در نوجوانان- اعتیاد به گوشی

ممکن است که نوجوانـــان از اینـــترنت به عنـــوان راهی بـرای فـرار از مشـکلات اسـتفاده کنند. ولی اسـتفاده‌ی بیش‌ازحد از تلفن هوشمند و اینترنت، فقط تنهایی آن‌ها را بـــدتر می‌کند و افســـردگی در نوجوانـــان را تشـــدید می‌نماید.

1. بی‌احتیاطی

نوجوانان افسرده ممکن است کارهای خطرنـاکی انجـام دهند. ازجمله رانندگی بی‌احتیاط، زیاده‌روی در نوشـــیدن الکل و بی‌بندوباری.

1. خشونت

گاهی اوقات پسران قربـانی خشـونت قلـدرهای مدرسه می‌شـــوند. این مســـئله بـــاعث افســـردگی در نوجوانـــان می‌گـــــــردد. به همین خـــــاطر ممکن است که آن‌ها به خشونت و پرخاشگری پناه ببرند.

افسـردگی در نوجوانـان ممکن است به مشـکلات روحی دیگـری هم منجر شـود. این مشـکلات اختلالاتی در غـذا خوردن و خودآزاری را شامل می‌شوند.

افسـردگی می‌تواند درد زیـادی را بـرای فرزند نوجـوان شما ایجاد کند. این مسئله حتی ممکن است زندگی تمام اعضای خانواده را مختل کند.

کارهای زیادی هسـتند که می‌توانید بـرای کمک به فرزند خـــود انجـــام دهید. اولین قـــدم این است که بدانید افســردگی در نوجوانــان چه علایمی دارد. باید بدانید که اگر علایم هشــداردهنده را دیدیــد، چه اقــداماتی انجــام دهید.

علایم و نشـــانه‌های افســـردگی در نوجوانـــان کـــدام‌ها هستند؟

بزرگســالانی که به افســردگی مبتلا هســتند، می‌توانند به‌تنهایی درخواست کمک کنند. ولی نوجوانان به والدین، معلمان یا سـایر بزرگسـالان وابسـته هسـتند. اطرافیـان نوجــوان افســرده باید درد او را تشــخیص دهند و به او کمک کنند.

این کار همیشه آسان نیست. نوجوانـان افسـرده همیشه غمگین به نظر نمی‌رسند. درعـوض کلافگی، عصـبانیت و پریشــانی مشــخص‌ترین علائم افســردگی در نوجوانــان هستند. سایر علایم و نشانه‌های افسردگی در نوجوانــان عبارت‌اند از:

ناراحتی یا ناامیدی

پریشانی، عصبانیت یا پرخاشگری

گریه‌ی مداوم

دوری کردن از دوستان و خانواده

بی‌علاقگی به فعالیت‌ها

عملکرد ضعیف در مدرسه

تغییراتی در عادت‌های خورد و خوراک

بی‌قراری و بی‌حوصلگی

احساس گناه و بی‌ارزش بودن

بی‌شوقی و نداشتن انگیزه

خستگی و کمبود انرژی

عدم تمرکز

درد بی‌دلیل

فکر کردن درمورد مرگ و خودکشی

مقایسه‌ی افسردگی در نوجوانان و بزرگسالان

افسردگی در نوجوانان- افسردگی در بزرگسالان

افسردگی در نوجوانان تفاوت‌های زیادی با افسردگی در بزرگسالان دارد. علایم زیر در نوجوانان افسرده معمول‌تر از بزرگسالان افسرده است.

1. پرخاشگری یا عصبانیت

همانطور که قبلا اشاره شد، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های افسردگی در نوجوانان بیشتر پرخاشگری است تا غم. نوجوان افسرده ممکن است بدخلق و کینه

جو باشد. او ممکن است خیلی زود کلافه شـــــــود، یا پرخاشگری کند.

1. دردهای بی‌دلیل

نوجوانـان افسـرده ممکن است دائم از سـردرد یا دل‌درد شــکایت کنند. اگر پزشک نتواند با معــاینه‌ای کامل دلیل علمی این دردها را پیـــدا کنـــد، نوجـــوان احتمـــالا به افسردگی مبتلاست.

1. حساسیت شدید به انتقاد

نوجوانان افسرده همیشه احسـاس بی‌ارزشی دارند. این باعث می‌شود انتقـاد، طـرد شـدن و شکست بـرای آن‌ها سخت‌تر از همیشه باشد. تحمل این موضوع به‌ویژه برای نوجوانان «جاه‌طلب» سخت‌تر است.

1. جدا شدن از برخی افراد، نه همه‌ی آن‌ها

هنگــامی که بزرگســالان دچــار افســردگی می‌شــوند، خودشـان را از همه جـدا می‌کنند. اما نوجوانـان معمـولا چند تن از دوستان‌شان را نگه می‌دارند.

با این حال نوجوانان افسرده ارتباطات اجتماعی کمـتری دارند. آن‌ها از والــدین خــود جــدا می‌شــوند یا کم‌کم با افراد جدیدی دوست می‌شوند.

تفاوت بین افسردگی و مسائل مربوط به دوران رشد

افســـــردگی در نوجوانـــــان- علائم خطر خودکشی در نوجوانان

آیا مطمئن نیستید که نوجوان شما افسرده است یا یک «نوجوان معمولی» است؟ ببینید این علایم چه مدت ادامه پیدا کرده‌اند؟ تا چه حد شدید هستند؟ یا این‌که نوجوان شما چقدر با چند سال قبل خود متفاوت است؟

هورمون‌ها و استرس می‌توانند دلیلی برای آشفتگی گهگاه نوجوانان باشند. ولی این آشفتگی نباید به بدبختی، بی‌حوصلگی یا زودرنجی دائمی منجر شود.

علایم هشداردهنده‌ی خودکشی در نوجوانان افسرده

معمولا نوجوانانی که شدیدا به افسردگی مبتلا هستند، به‌خصوص آن دسته از نوجوانانی که از مواد مخدر و مشروبات الکلی استفاده می‌کنند، بیشتر درمورد خودکشی فکر و صحبت می‌کنند و حتی به این افکار جامه‌ی عمل می‌پوشانند که تعداد بسیاری از این تلاش‌ها برای خودکشی به‌طرز هشداردهنده‌ای موفق هستند.

بنابراین باید افکار و رفتار حاکی از خطر افسردگی را بسیار جدی بگیرید. این رفتارها و افکار ممکن است تلاش‌های نوجوان شما برای دریافت کمک باشند.

حرف زدن یا شوخی کردن درمورد خودکشی

گفتن چیزهایی مانند «ترجیح می‌دهم بمیرم»، «کاش می‌توانستم برای همیشه ناپدید شوم» یا «هیچ‌طور نمی‌توانم خلاص شوم».

گفتن جمله‌ای مثبت درمورد مرگ یا گفتن چیزهایی رمانتیک درمورد مُردن. مثلا: «اگر بمیرم مَردُم بیشتر مرا دوست خواهند داشت».

نوشتن داستان و شعرهایی درمورد مرگ، مردن یا خودکشی

درگیر شدن در رفتارهای خطرناک یا اتفاقات بسیاری که منجر به آسیب دیدن آن‌ها شود.

بخشیدن اشیائی که برای آن‌ها ارزشمند است.

خداحافظی کردن با خانواده و دوستان به‌صورتی که آخرین بار است آن‌ها را می‌بینند.

جستجو برای سلاح، قرص یا روش‌های دیگری برای خودکشی.

اگر شک دارید که نوجوانی قصد خودکشی دارد، فورا کاری کنید. مراکزی هستند که می‌توانند به نوجوانان کمک کنند. شماره‌ی تلفن این مراکز را می‌توانید از اینترنت پیدا کنید.

چطور می‌توانید به یک نوجوان افسرده کمک کنید

درصورت درمان نشدن افسردگی، اثرات مخرب آن می‌توانند بسیار وحشتناک باشند. بنابراین تا برطرف شدن خودبه‌خود علایم نگران‌کننده، صبر نکنید. اگر فکر می‌کنید که نوجوان شما افسرده است، نگرانی خود را مهربانانه با او در میان بگذارید.

حتی اگر مطمئن نیستید که مشکل نوجوان شما افسردگی است، به رفتارها و احساسات مشکل‌زای او توجه نشان دهید.

با او صحبت کنید. به او بگویید که کدام علایم افسردگی را در او دیده‌اید که تا این حد نگران شده‌اید. از فرزند

خـود بخواهید تا به شـما بگوید که چه حسی دارد. آمـاده باشید و عمیق و باعلاقه به او گوش دهید.

سؤالات زیادی از او نپرسید، چرا که بسیاری از نوجوانان دوست ندارند تا اطراف‌شـان شـلوغ شـود یا کسی بـرای آن‌ها دل بسـوزاند. ولی به او بفهمانید که آمـاده هسـتید تا برای حمایت از او هر کاری انجام دهید.

چگونه با یک نوجوان افسرده ارتباط برقرار کنیم؟

1. روی شنیدن تمرکز کنید، نه نصیحت کردن

افسردگی در نوجوانان- ارتباط برقرار کـردن با نوجـوان افسرده

وقتی فرزند نوجـوان شـما شـروع به صـحبت کـرد، او را انتقـــاد و قضـــاوت نکنید. مهم‌تـــرین نکته این است که فرزند شما ارتباط برقـرار کـرده است. بهـترین کـار این است که به او نشان دهید که کنارش هســتید و او را تنها نمی‌گذارید.

1. آرام باشید ولی دست برندارید

اگر در ابتـــدا نوجـــوان افســـرده شـــما را پس زد دست برندارید. حرف زدن درمـورد افسـردگی بـرای نوجوانـان خیلی سـخت است. حـتی اگر بخواهند نـیز احتمـالا بیـان احساسات برایشان خیلی سخت است.

به او نشان دهید که می‌خواهید به حـرفش گـوش دهید و نگران او هستید، ولی به آرامش او هم احترام بگذارید.

1. احساسات او را درک کنید

سعی نکنید که احساسات او را با حرف زدن تغیــیر دهید. حتی اگر این احساسات و نگرانی‌ها از نظر شما احمقانه و غــیرمنطقی باشــند. شــما نمی‌توانید افســردگی را با حرف زدن از بین ببرید.

حتی اگر صادقانه تلاش کنید تا به او بفهمانید که اوضــاع آن‌قــدرها هم خــراب نیســت، او فقط این‌طــور برداشت می‌کند که احساساتش را جدی نگرفته‌اید.

فقط ســعی کنید درد و نــاراحتی را که او حس می‌کنــد، درک کنید. همین کمک می‌کند تا او حس کند که کسی را در کنار خود دارد و درک می‌شود.

1. به غریزه‌ی خود اعتماد کنید

اگر فرزند نوجــوان شـــما ادعا می‌کند که هیچ مشـــکلی وجود ندارد، ولی هیچ توضیحی نیز بــرای افســرده بــودن خود ارائه نمی‌کند، باید به غریزه‌ی خود اعتماد کنید.

اگر فرزند نوجوان‌تان به شما اعتماد نــدارد، از فــردی که مورداعتماد او است کمک بخواهید. مثلا مشــاور مدرســه، معلم مـــوردعلاقه‌ی او یا یک روان‌شـــناس حـــرفه‌ای. مهم‌تــرین نکته این است که به کسی اعتمــاد کند و با او حرف بزند.

چگونه به نوجوان افسرده کمک کنیم؟

گام اول: او را به برقــراری ارتباطــات اجتمــاعی تشــویق کنید

افسردگی در نوجوانان- کمک کردن به نوجوان افسرده

نوجوانان افسرده از افراد و فعالیت‌هـایی که در گذشـته به آن‌ها علاقه داشـته‌اند، اجتنـاب می‌کنند. تنهـایی فقط افسردگی آن‌ها را بـدتر می‌کنـد، پس هرکـاری می‌توانید بکنید که او را به جمع دوستانش بازگردانید.

1. برای او وقت بگذارید

هر روز زمـــانی را به او اختصـــاص دهید و با او حـــرف بزنید. در این زمان کاملا روی فرزند نوجوان خـود تمرکز کنید. اجـازه ندهید که چـیزی حواس‌تـان را پـرت کند. در این زمان کارهای دیگر را کنار بگذارید.

همین ارتبـــاط رودررو می‌تواند کمک کند تا افســـردگی فرزند نوجوان شما کمتر شـود. به یـاد داشـته باشـید که حـرف زدن درمـورد افسـردگی یا احساسـات اوضـاع را خراب‌تر نمی‌کند، ولی حمایت شـما می‌تواند نقش خیلی مهمی در بهبود او داشته باشد.

1. با تنهایی او بجنگید

هرکاری که می‌توانید انجـام دهید تا پلی بـرای برقـراری ارتبـاط بین فرزند نوجـوان خـود و اجتمـاع باشـید. او را تشویق کنید که با دوستانش بیرون برود یا دوســتانش را دعوت کنید تا به خانه‌ی شما بیایند.

فعالیت‌هـایی را انجـام دهید که خانواده‌هـای دیگر را هم درگـــیر می‌کند. به فرزند خـــود این فرصت را بدهید تا افراد جدید را بشناسد و دوستان جدید پیدا کند.

1. فرزندتان را مشغول کنید

سرگرمی‌های جدید را به او پیشنهاد بدهید. مثلا ورزش، جلسه‌های بعد از مدرسه، هنر، رقص یا کلاس موسیقی. از علایق و استعدادهای فرزند خود نهایت استفاده را ببرید.

در ابتدا ممکن است که او علاقه و انگیزه‌ی لازم را نداشته باشد. ولی به‌تدریج، هرچه ارتباط بیشتری با دنیا برقرار کند، حالش بهتر می‌شود. نهایتا اشتیاق او برای انجام کارها هم بازمی‌گردد.

1. او را تشویق کنید داوطلب شود

کمک کردن به دیگران یکی از بهترین داروهای ضدافسردگی است. این کار باعث افزایش اعتماد به نفس نیز می‌شود.

به فرزند نوجوان خود کمک کنید تا خیریه‌ای را پیدا کند که به آن علاقه‌مند است و به او هدف می‌دهد. اگر والدین هم به همراه فرزند خود داوطلب شوند، رابطه‌ی آن‌ها خیلی صمیمی‌تر می‌شود.

گام دوم: سلامتی جسمانی او را اولویت خود بدانید

افسردگی در نوجوانان- سلامت جسمانی مهم است

سلامتی فیزیکی و روحی ارتباط نزدیکی با هم دارند. تنبلی، کم خوابی و تغذیه‌ی بد، افسردگی را بدتر می‌کنند. متأسفانه نوجوانان معمولا این عادت‌های بد را دارند. آن‌ها شب‌ها دیر می‌خوابند، غذای ناسالم می‌خورند و ساعت‌ها پای گوشی همراه و کامپیوتر خود می‌نشینند.

شما به عنوان والـدین می‌توانید با عادت‌هـای بد مبـارزه کنید. می‌توانید برای فرزند نوجوان خود محیط خانوادگی سالم و حمایت‌کننده‌ای به وجود بیاورید.

1. نوجوان خود را به تحرک وا دارید

ورزش برای حفظ و بهبود سـلامت روان ضـروری است. بنابراین هر طور که شده است نوجوان خود را به حرکت وا دارید. فرزند نوجوان شما باید در حالت ایــده‌آل روزی یک سـاعت ورزش کند. ولی ورزش کـردن حتما هم نباید خسته‌کننده یا کسل‌کننده باشد.

خلاقانه فکر کنید. از او بخواهید که برقصـــد، بســـکتبال بـــازی کنـــد، کوهنـــوردی کنـــد، دوچرخه‌ســـواری کند یا اســـکیت‌بورد بـــازی کند. هرکـــاری می‌کند فقط تحـــرک داشته باشد.

1. زمان استفاده از تلفن همراه را محدود کنید

نوجوانـــان از اینـــترنت به عنـــوان راهی بـــرای فـــرار از مشکلات‌شان اسـتفاده می‌کنند. ولی اسـتفاده‌ی زیـاد از اینـــترنت زمـــان فعـــالیت فـــیزیکی و رابطه‌ی رودررو با دوســـــتان را کـــــاهش می‌دهد. هر دوی این‌ها می‌توانند علایم افسردگی را بدتر کنند.

1. غذاهای مقوی و متعادلی آماده کنید

نوجوانـان باید مـواد مغـذی لازم را بـرای سـلامت مغز و بهبود خلق‌وخو دریـافت کنند. چیزهـایی مانند چربی‌هـای سالم، پروتئین باکیفیت، میوه‌ها و سـبزیجات تـازه بـرای نوجوانان لازم هستند.

خوردن غذاهای شیرین و پرنشاسته، کار موردعلاقه‌ی نوجوانان افسرده است. ولی این غذاها تأثیرات منفی زیادی بر حال‌وهوا و انرژی آن‌ها می‌گذارند.

1. نوجوان را تشویق کنید که به اندازه‌ی کافی بخوابد

نوجوانان نیاز دارند که بیشتر از بزرگسالان بخوابند. این خواب به آن‌ها کمک می‌کند تا عملکرد بهینه‌ای داشته باشند. آن‌ها باید 9 تا10 ساعت در شب بخوابند.

نوجوان شما نباید هرشب ساعت‌ها بیدار بماند. او برای داشتن خلق‌وخویی خوب، به چندین ساعت خواب نیاز دارد.

گام سوم: بدانید چه وقت باید به روان‌شناس مراجعه کنید

افسردگی در نوجوانان- به روانشناس مراجعه کنید

حمایت و تغییر سبک زندگی، می‌توانند به نوجوانان افسرده کمک کنند. ولی این‌ها همیشه کافی نیستند. اگر نوجوان به افسردگی شدید مبتلاست، فورا به روان‌شناس مراجعه کنید. روان‌شناسی که به او مراجعه می‌کنید حتما باید به‌طور حرفه‌ای آموزش دیده باشد و در درمان نوجوانان تجربه‌ی کافی داشته باشد.

1. فرزند نوجوان خود را در انتخاب درمان خود سهیم کنید

وقتی متخصص یا برنامه‌ی درمانی را انتخاب می‌کنید، حتما نظر فرزند نوجوان خود را هم بپرسید. فرزند شما باید انگیزه داشته باشد که در فرایند درمانی شرکت کند.

بنابراین تمایلات او را نادیده نگیرید. همه‌ی تصـمیمات را به‌تنهایی نگیرید.

هیچ روان‌کـاوی نمی‌تواند معجـزه کند. یک درمـان واحد بـرای همه موفقیت‌آمـیز نیست. اگر فرزند شـما راحت نیست یا نمی‌تواند با روان‌کاو یا روان‌شناس خود ارتباط برقرار کند، به‌دنبال شخص دیگری باشید.

1. انتخاب‌های خود را بررسی کنید

با متخصصی که انتخاب کرده‌اید درمـورد انتخاب‌هـایی که بـرای درمـان دارید صـحبت کنید. گفتـار درمـانی معمـولا درمان خوبی برای افسردگی خفیف تا متوسط است.

ممکن است که فرزند نوجـوان شـما درطـول درمـان افسردگی، درمان شود. اگر درمان نشـد، ممکن است که پزشک دارو هم تجویز کند.

درمان‌های معمول بـرای افسـردگی، روان‌درمـانی، دارو درمانی و ایجاد تغییراتی در سبک زندگی هستند.

متأسـفانه بـرخی از والـدین احسـاس می‌کنند که مجبورهسـتند به جـای انـواع دیگر درمـان از داروهـای ضدافسـردگی اسـتفاده کنند. دلیل آن‌ها این است که داروهـای ضدافسـردگی ارزان‌تر هسـتند و وقت کمـتری می‌گیرند.

ولی معمولا شما آن‌قدر وقت دارید که تمام انتخاب‌هـای خـود را بررسی کنید. مگر این‌که فرزند شـما رفتارهـای خطرنـاکی بـروز دهد یا خطر خودکشی او را تهدید کند. در این صورت دارو یا مراقبت دائمی لازم می‌شود.

در تمام موارد، داروهـای ضدافسـردگی مـؤثرترین بخش ار برنامه‌ی درمانی جامع‌تر هستند.

1. داروها خطرات خاص خود را دارند

داروهــای ضدافســردگی بــرای بزرگســالان طــراحی و آزمایش شده‌اند. بنابراین تأثیر آن‌ها روی مغزهای جـوان و در حال رشد هنوز شناخته شده نیست.

برخی محققین نگران هسـتند که اسـتفاده از داروهـایی مانند پــروزاک ممکن است با رشد طــبیعی مغز تــداخل داشته باشند، به‌خصوص در بخش مدیریت استرس و نــیز مدیریت احساسات توسط مغز.

داروهــای ضدافســردگی هم خطــرات و اثــرات جــانبی مخصوص به خـود را دارند. این خطـرات شـامل عـوارض جانبی مخصوص کودکـان و نوجوانـان هم می‌شـوند. این داروها خطر خودکشی را در نوجوانان و جوانان افزایش می‌دهند.

نوجوانــانی که اختلال دوقطــبی، ســابقه‌ی خــانوادگی اختلال دوقطبی یا سـابقه‌ی خودکشی داشـته‌اند، بیشـتر دربرابر این داروها آسیب‌پذیر هستند.

خطرخودکشی در دو مـــاه اول درمـــان با داروهـــای ضدافسردگی در بیشترین حد است. نوجوانانی که داروی ضدافسردگی می‌خورند، باید به دقت تحت مراقبت قـرار گیرند. باید دید که آیا علایم افســـردگی در آن‌ها بـــدتر می‌شود یا خیر.

چراغ خطر برای نوجوانانی که از داروهای ضدافسـردگی اسـتفاده می‌کننـد؛ اگر این علایم را دیدید حتما با پزشک خود تماس بگیرید:

افکار وحرف‌هایی درمورد خودکشی

تلاش برای خودکشی

افسردگی جدید یا شدیدتر از قبل

اضطراب جدید یا شدیدتر از قبل

بی‌قراری یا آشفتگی

وحشت‌زدگی

بی خوابی

بی‌حوصلگی جدید یا بدتر از قبل

رفتارهای خشن، پرخاشگری و عصبانیت

انجام کارهای خطرناک از روی هوس

رفتار یا حرف زدن بیش‌فعالانه

تغییرات غیرطبیعی در رفتار

گام چهارم: فرزند نوجوان خود را درطول فرایند درمـان موردحمایت قرار دهید

افسردگی در نوجوانان- در کنار فرزند خود باشید

حـالا فرزند نوجـوان شـما تحت درمـان افسـردگی قـرار دارد. بهترین کاری که می‌توانید انجام دهید این است که

به حرف‌هــای او گــوش دهید. فرزند شــما باید بداند که شما همیشه کنارش هستید و از او حمایت می‌کنید.

نوجوان شما حالا بیشتر از همیشه به شــما نیــاز دارد. او نیـــاز دارد تا بداند که برایتـــان ارزش دارد، او را دوست دارید و به او اهمیت می‌دهید.

1. او را درک کنید

زنــدگی کــردن با یک نوجــوان افســرده می‌تواند خیلی سخت و خسته‌کننده باشد. گاهی اوقات حس می‌کنید که واقعا خســته وناامید شــده‌اید. حس می‌کنید فرزنــدتان دست رد به ســـــینه‌ی شـــــما می‌زند. از دست او کلافه می‌شـوید و ممکن است احساسـات منفی زیـادی داشـته باشید.

در این دوران سخت، باید به یـاد داشـته باشـید که فرزند شــما عمــدا شــما را آزار نمی‌دهد. او هم زجر می‌کشد. پس باید تلاش کنید تا صبور باشید و او را درک کنید.

1. در فرایند درمان شرکت کنید

اطمینـــان حاصل کنید که فرزند شــما همه‌ی دســـتورات پزشک را رعــایت می‌کند. مطمئن شــوید که به جلســات درمانی می‌رود و داروهای خود را به‌موقع می‌خورد.

به تغییراتی که در شرایط او به وجود آمده‌اند دقت کنید. اگر علایم او بـــــدتر به نظر رســـــیدند، حتما به پزشک مراجعه کنید.

1. صبور باشید

درمان افسردگی نوجوانان کار آسانی نیست، پس صبور باشید. از هر موفقیت کوچکی خوشحال شوید. برای شکست‌های گهگاه آماده باشید.

از همه مهم‌تر خودتان را مورد قضاوت قرار ندهید. خانواده‌ی خود را با سایرین مقایسه نکنید. شما باید بدانید که همه‌ی تلاش خود را می‌کنید و هر طور که می‌توانید به فرزند نوجوان خود کمک می‌کنید.

گام پنجم: از خودتان و سایر اعضای خانواده مراقبت کنید

به عنوان والدین، احتمالا تمام انرژی و توجه خود را صرف فرزند نوجوان‌تان می‌کنید و گاهی اوقات نیازهای خود و سایر اعضای خانواده را نادیده می‌گیرید.

ولی بسیار مهم است که در این دوران سخت از خودتان هم مراقبت کنید.

از همه مهم‌تر این‌که از کمک و حمایت سایرین استفاده کنید. حتما نباید همه‌ی کارها را خودتان به‌تنهایی انجام دهید. خانواده و دوستان می‌توانند به شما کمک کنند.

اگر افرادی را در کنار خود داشته باشید که به شما کمک کنند، سلامت و مثبت می‌مانید. به این صورت می‌توانید روی درمان نوجوان خود تمرکز کنید.

1. احساسات خود را سرکوب نکنید

اشکالی ندارد که احساس خستگی، کلافگی، بی‌پناهی و افسردگی داشته باشید. از دوستان خود کمک بخواهید.

در گروه‌های حمایتی شرکت کنید یا برای خودتـــان هم به روان‌درمانگر مراجعه کنید.

وقتی درمورد احساسات خود با دیگران صحبت می‌کنیــد، از شدت احساسات‌تان کاسته می‌شود.

1. مراقب سلامتی خود باشید

اســـــــترس فرزند نوجـــــــوان می‌تواند روی خلق‌وخو و احساسات شما هم تـأثیر بگـذارد. بنـابراین از سـلامت و خوشبختی خود محافظت کنید. غذاهای خوب بخوریــد، به اندازه‌ی کافی بخوابید و برای کارهای موردعلاقه‌ی خــود وقت بگذارید.

1. با خانواده‌ی خود حرف بزنید

درمورد مسـئله‌ی افسـردگی در نوجوانـان سـکوت نکنید. این کـار از سـایر فرزنـدان شـما «محـافظت» نمی‌کند. کودکان می‌دانند که اتفاق بدی افتاده است.

وقتی چیزی به آن‌ها نمی‌گوییـد، تخیلات آن‌ها معمـولا به نتیجه‌هــای خیلی بــدتری می‌رسد. درمــورد اتفــاقی که افتاده است، حرف بزنید. به کودکـان خـود اجـازه دهید تا سؤال بپرسند و درمورد احساسات خود صحبت کنند.

1. خواهر و برادرها را فراموش نکنید

افسردگی یکی از کودکان شما می‌تواند موجب اضطراب و نگرانی سایر اعضای خانواده شود. بنابراین باید کــاری کنید کودکان «سالم» شما جا نمانند. خواهر و برادرها به توجه مشخص و کمک حرفه‌ای نیاز دارند تا با احساســات خود درمورد شرایط موجود کنار بیایند.

1. خودتان را سرزنش نکنید

ممکن است بخواهید خودتـان یا اعضـای دیگر خـانواده را برای افسردگی فرزند نوجوان‌تان سرزنش کنید. این کار فقط استرس شما را بیشتر می‌کند.

به‌علاوه عوامل افسردگی معمولا مختلف هستند و به جز در مواردی که صـدمه‌ی فـیزیکی یا اهمـال اتفـاق افتـاده باشـد، احتمـال آن خیلی کم است که خـانواده‌ی فـرد در این عوامل مقصر باشند.

فراماسونری و انیمیشن

اگر فرزنـدان خـود را تـربیت نکـنیم ماسـون‌ها آن‌ها را تربیت خواهند کرد(یاسر)

بسم الله الرحمن الرحیم

""زشت سـیرتان شـیطان را ملاک کـارخویش قرارداده‌اند.او هم آنـان را دام خـویش برگزیـده وسـپس تخمهـای پسـتی و رذالت را در سینه‌های‌شـان گـذارده و جوجه‌های آن را در دامنشان پرورش داده است. با چشم آنـان می‌نگـرد و با زبـان آنـان سـخن می‌گوید و با دستیاریشان بر مرکب گمراه کننده‌ی خویش سـوار شـده و کردار ناپسند را به نظرشان جلوه داده است. (اینان به کسی شباهت دارند که)اعمال آن‌ها گواهی می‌دهد که با همکاری شیطان انجام شده وسخنان باطل را او به زبان آنان نهاده است""

خطبه 7 (نهج البلاغه)

این مقاله در راستای سری مقاله‌هـای خطـری بـزرگ در کمین ماست ارائه شـده و به صـورت خلاصه به امر استفاده‌ی سازمان شرک آمیز فراماسـونری از انیمیشن در جهت القای عقاید الحادی خود به کودکـان ونوجوانـان پرداخته است.

اگر فرزنـدان خـود را تـربیت نکـنیم ماسـون‌ها آن‌ها را تـربیت خواهند کـرد، همـواره آن‌چه در سـازمان الحـادی فراماسـونری دارای اهمیت بـوده این موضـوع است که مهم نیست همه افراد جزئی از این سـازمان باشـند بلکه کـافی است در راسـتای اهـداف ایشـان حـرکت کنند

ماســون‌ها این اصل خــود را به صــورت‌های مختلف به مرحله اجــرا در آورده‌اند. ایشــان از هر راه و ابــزاری استفاده می‌کنند تا به این اهداف نزدیک شوند رســانه از جمله ابــزاری است که این ســازمان از آن بهــره کشی می‌کند تا افکار واعتقـادات ما را تحت تـاثیر قـرار داده و در نهایت در مسیر مدنظر خـود سـوق دهد سـازمان کفر آمــیز فراماســونری. با در دست داشــتن ســرمایه کلان و امکانــات بســیار اکنــون در زمینه انیمیشن فعالیت‌هــای قابل توجهی را برنامه ریزی نموده است. شاید شما نـام والت دیزنی را تا کنون نشنیده باشـید ولی به طـور حتم نـــام انیمیشن‌های تولید شـــده شـــرکت وی مانند میکی موس ،سیندرلا و سـفید بـرفی را شـنیده‌اید در خصـوص والت دیــزنی به این موضــوع بســنده می‌کــنیم که عــده کثـــــیری تایید نموده‌اند وی دارای انحرافـــــات اخلاقی (همجنس بـــازی) بـــوده و از اعضـــای فعـــال ســـازمان فراماســـوفری است و بســـیاری از همکـــاران وی را یهودیان تشکیل می‌دهند.آن‌چه مـورد توجه بحث می‌باشد این موضوع است که شرکت‌های انیمیشن سازی خــدمت گـذار سـازمان فراماسـونری. سـعی در القـای مفـاهیمی کفرآمیز و همسو با اهـداف این سـازمان به فرزنـدان ما در قــالب انیمیشن را دارد که از گذشــته تا کنــون در این زمینه فعالیت‌هــای چشم گــیری انجــام داده‌اند با بررسی انمیشن‌های روز دنیا علاوه بر این‌که به نفـــــــــوذ این ســازمان در انیمیشن ســازی پی می‌بــریم کــاملا آشــکار است که ســازمان فراماســونری این عرصه رســانه‌ای را تبـــــدیل به کلاس آمـــــوزش مفـــــاهیم و اعتقـــــادات فراماسونری. بـرای کودکـان و نوجوانـان نمـوده است که

می‌توان از موضوعات مورد هدف این سازمان در ساخت انیمیشن به موارد زیر اشاره کرد:

الف) با عنایت به ایجاد شرایط جدید و افشای عمدی مقداری از عقاید و اهداف سازمان شرک آمیز فراماسونری لازم است مردم جهان به خصوص نسل آینده با نمادهای این سازمان آشنایی پیدا کرده و با این نمادهای انس بگیرند ضمیر پاک کودکان و نوجوانان ما آماده در یافت هر گونه اطلاعاتی می‌باشد که با توجه به نحوه ارائه وهم‌چنین تکرار زیاد نمادهای فراماسونری در قالب انیمیشن علاوه براین‌که فرزندان ما به مرور زمان با این نمادها آشنایی پیدا می‌کنند بلکه با آن انس نیز خواهند گرفت ارائه نمادها به دو صورت آشکار و پنهان صورت می‌پذیرد در مورد ارائه آشکار نمادهای فراماسونری موضوع کاملا واضح است ولی در خصوص ارائه نمادها به صورت پنهانی قابل ذکر است که اکنون در زمینه تبلیغات موضوعی تحت عنوان تاثیر پیام‌های پنهانی بر روی ضمیر نا خدا آگاه افراد مطرح است به این آزمایش دقت کنید""آقای ویکری، رئیس یک شرکت تحقیقات بیان داشته که پیام‌های بازرگانی روی فیلمی انداخته شد که به عنوان «پوشش بسیار مختصری از نور» عمل می‌کرد. آن‌ها بسیار سریع بوده (3000/1 ثانیه- یک سه هزارم ثانیه) به حدی که تماشاگر قادر به تشخیص آن‌ها نیست.آقای ویکری گزارش داد که «آگهی تجارتی ناپیدا» را در یک سالن نمایش فیلم، واقع در نیوجرسی، به نام فرت لی آزمایش کرده است. آزمایش شش هفته طول کشید که دراین مدت حدود 45 هزار نفر در سالن حاضر شدند و دو پیام تبلیغاتی نشان داده شد؛ یکی تماشاگر را مجبور به خوردن ذرت بوداده

می‌کرد و دیگری این جمله را مطرح می‌کـرد: «کوکـاکولا بنوشید.» بنا به گفته آقای ویکری «آگهی تجارتی ناپیدا» فروش ذرت بـوداده را تا 5/57درصد و فـروش کوکـاکولا را تا 1/18 درصد بالا برد. (نمایش پنهان، 1957)"". تائید یا رد این موضوع مورد بحث ما واقع نمی‌شـود بلکه مهم این است که سازمان فراماسـونری تا چه حـدی در زمینه القای نمادهای خود به فرزندان ما پیشروی نمـوده است که حـتی از القـای نمادها خـود به صـورت پنهـانی در انیمیشن‌ها نیز چشم پوشی نکرده است.

فروشگاه خرید اینترنتی

تفکرات ایلومناتی و فراماسونری قالب محصـولات والت دیزنی

ب)آن‌چه اکنـون سـازمان کفر آمـیز فراماسـونری به فرزنـدان ما می‌آمـوزد بحث الگو سـازی و منجی سـازی است چـرا که این سـازمان قصد دارد با ارائه منجی مد نظر خود در قالب انمیشن عقاید شـرک آمـیز خـود را در خصوص منجی به کودکـان و نوجوانـان ما القا کند واضح است که اگر ما درارائه اطلاعـات صـحیح در خصـوص منجی اسـلامی و شـیعی به فرزنـدانمان کوتـاهی کـنیم ماسون‌ها با استفاده از سیستم رسانه‌ای جذاب و گیرا و خوش رنگ و لعاب خود منجی ماسونی را به فرزنـدان ما ارائه می‌دهند در نظر داشـته باشـید که عقاید این سازمان تحت آموزه‌های شیطان پرسـتی بـوده که با این تفاسـیر خصوصـیات منجی مد نظر ایشـان قابل توجه است..

فراماسونری و انیمیشن

ج)سازمان فراماسونری به عنوان یک سازمان دارای اهداف کفر آمیز وعقاید شیطان پرستی همواره اهداف خود را در مقابل اهداف ادیان اللهی دیده و به شدت با آن به مبارزه پر داخته است وایشان هر عملی که در ادیان الهی مورد تمجید است را مورد تمسخر و حمله قرار می‌دهند و انجام اعمال نهی شده در ادیان الهی را موجب خوشایند ارباب خود (شیطان) دانسته و در انجام آن کوتاهی نمی‌کنند لذا در همین راستا استفاده بی‌حد و مرز از شهوت و امیال جنسی را نیز از وظایف خود در خوشنود ساختن اربابشان یعنی شیطان می‌دانند و این اعتقاد خود را به شدت در قالب انیمیشن به اشکال گوناگون به کودکان ونوجوانان القا می‌کنند فرزندان معصوم ما در سن بسیار کم با آموزه‌های شهوت پرستانه ماسون‌ها در قالب انیمیشن آشنا می‌شوند که این امر و تاثیر آن در بروز بلوغ زود رس در نوجوانان (که در اکثر موارد انحراف اخلاقی نیز باخود همراه دارد) مورد اهمیت است.

تفکرات ایلومناتی و فراماسونری قالب محصولات والت دیزنی

د) در سازمان شرک آمیز فراماسونری شیطان پرستی و جن پرستی از عقاید اصلی بوده که همه‌ی اهداف ایشان را تحت پوشش قرار می‌دهد د راین مسلک جادو و سحر نقش اساسی ایفا می‌کند ماسون‌ها در قالب انیمیشن به فرزندان ما می‌آموزند که تنها را نجات بشریت از طریق جادو و ارتباط با اجنه است در انیمیشن‌های تولید شرکت‌های خدمت گذار سازمان فراماسونری به وضوح تبلیغ جادوگری و سحر نمایان

است در این انیمیشن‌ها به فرزنـــدان ما آمـــوزش داده می‌شـــود که آن‌ها به جـــای دارا بـــودن اعتقـــادات الهی می‌توانند با تکیه بر سـحر و ارتبـاط با شـیاطین جن این نیـاز فطـری خـود به ارتبـاط با ما وراء را رفع نمایند(به انیمیشن‌های علا ء الدین و چراغ جـادو یا انیمیشن میکی موی و کلاه جادویی و.... توجه کنید)

فراماسونری و انیمیشن

دوستان من شیطان از هر ابزاری بـرای وسوسه نمـودن انسـان و فراخـوان هر نـیرویی بـرای حمله به اعتقـادات الهی انسان اسـتفاده می‌کند و راه نجـات تنها پـیروی از کتـــاب قـــرآن و آموزه‌هـــای پیـــامبران و ائمه معصـــوم می‌باشد. باشد که مطـــابق وعـــده قـــرآن پـــیروزی از آن مستضـــعفین همیشه تـــاریخ گـــردد."اللهم عجل لولیک الفرج"

عقیده یهود درمورد اسلام، مخصوصاً تشیع چیست؟

بعضی از افکار یهودیان نسبت به اسلام در قرآن کریم آمده است که قرآن با شدت با این افکار مقابله می‌کند. از لابه لای این افکار می‌توان با عقاید یهود نسبت به مسلمانان و حتی غیر مسلمانان آشنا شد. ما ابتدائاً به بعضی از عقاید آن‌ها که در قرآن کریم آمده است اشاره می‌کنیم و سپس در مورد عقاید دیگر آن‌ها نیز بحث خواهیم کرد.

عقاید یهود در قرآن

از جمله عقاید یهودیان که در قرآن کریم به آن اشاره دارد، عدم عذاب دائمی برای یهودیان، پول پرستی یهود، جواز تصرف و غصب اموال عرب، نژاد پرستی و... می‌باشد که در ذیل توضیح مختصری در مورد آن‌ها می‌دهیم.

الف. عدم عذاب دائمی

این عقیده یهود که خداوند آن‌ها را برای همیشه عذاب نمی‌کند در آیه 80 سوره بقره آمده است و قرآن کریم از زبان آن‌ها نقل می‌کند که می‌گفتند«هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی به ما نخواهد رسید» و در همین آیه خداوند جواب آنان را می‌دهد که‌ای پیامبر به آن‌ها بگو«آیا پیمانی از خدا گرفته‌اید و خداوند هرگز از پیمانش تخلف نمی‌ورزد یا چیزی که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟!» آری در این آیه شریفه ضمن بیان عقیده آن‌ها با یک بیان منطقی پندار آن‌ها را باطل می‌کند و می‌فرماید: این گفتار شما از دو حال خارج نیست یا باید عهد و پیمان

خاصی از خدا در این زمینه گرفته باشـید که نگرفته‌اید و یا به خـدا دروغ و تهمت می‌بندید! در نتیجه این عقیـده و امتیازطلبی آن‌هـا، با هیچ منطقی سـازگار نیسـت، زیـرا هیچگونه تفاوتی در میان انسانها از نظر کیفر و پـاداش اعمـال در پیشـگاه خـدا وجـود نـدارد. و قـانون مجـازات، تبصره‌ای به نفع یهود نمی‌خورد.1

ب. پول پرستی یهود و تفکر مادی

در تـاریخ بشـر، ملـتی در پـول پرسـتی و مـال انـدوزی همچون قوم یهـود دیـده نشـده است. شـاید هم علت آن تفکر مـادی پـیروان این دین باشد که بجز ظـاهر زنـدگی مـادی به چـیز دیگر ایمـان نداشـته و زنـدگانی جاویـدان سرای دیگـر، از نظر آن‌ها مفهـومی نـدارد. و لـذا شـهید مطهری می‌فرماید: یهود معتقد به معاد نیست.[2]به هر حال آیه 96 بقره این صفت و تفکر مـادی آن‌ها را بیـان می‌کند و چـنین می‌فرماید:«آن‌ها را حریص‌تـرین مـردم حتی حریص‌تر از مشرکان بر زندگی(این دنیا و انـدوختن ثروت) خواهی یـافت (تا آن‌جا) که هر یک از آن‌ها دوست دارد که هزار سال عمر کند... البته منظور از هزار سال، طـولانی‌ترین عمر است و کلمه هـزار، کنایه از بسـیاری است؛ چـون در عـرب آخـرین مـراتب عـدد از نظر فـردی است و بیش از آن اسم جداگانه ندارد بلکه با تکرار(هزار هزار) و یا ترکیب(ده هزار و صد هـزار) تعبـیر می‌شـود.[4]

ج. نژاد پرستی:

این عقیـده یهـود که خـود را نـژاد برتر می‌دانند بر سـایر عقاید آن‌ها مانند چتری سایه افکنـده اسـت، تا جـایی که

حتی آئین حضرت موسی- علیه السّلام- را در نـژاد خـود محصور ساخته‌اند و اگر کسی از غـیر نـژاد یهـود بخواهد این آئین را بپذیرد برای آنان جالب نیست و لـذا در میـان ملل دیگـر، تبلیغی نداشـته و ندارند و آیین یهـود را آیین انحصاری خویش دانسته‌اند. همین وضع خاص آن‌ها سبب شده که در انظار سایر ملل منفور شوند، زیرا مردم دنیا کسـانی را که بـرای خـود امتیـازی قائل باشـند هرگز دوست ندارند. و ما می‌بینیم اسلام شـدیداً با آن مبـارزه می‌کند چـون نـژاد پرسـتی، شـعبه‌ای از شـرک است.از جمله آیـاتی که نژادپرسـتی آن‌ها را تأیید می‌کنـد، آیه 6 سـوره جمعه می‌باشد که خداوند چـنین می‌فرماید:«ای پیامبر» بگو:ای یهودیان اگرگمان می‌کنید که(فقط) شما دوستان خدایید نه سایر مردم، پس اگر راست می‌گوییـد، آرزوی مرگ کنید.؛

خداوند متعـال این ادعـای دروغین آن‌ها را رد می‌کند و می‌فرماید: اگر شـما راست می‌گویید و دوست خـاص او هستید، پس چرا اینقدر به زندگی دنیا چسبیده ایـد؟ چـرا اینقدر از مرگ وحشت دارید؟ چون گفـتیم یکی از عقاید آن‌ها تفکر مادّی و پـول پرسـتی است و این دلیل بر این است که در ادعای خودشان صادق نیستند. آیه دیگـری که نژادپرستی آن‌ها را تأیید و بر آن خط بطلان می‌کشد آیه 18سوره مائده است که در این آیه چنین می‌خـوانیم: «و یهـود و نصـاری گفتند: ما فرزنـدان خـدا و دوسـتان او هسـتیم بگو(ای پیـامبر) پس چـرا خـدا شـما را به خـاطر گناهانتان مجازات می‌کند؟ بلکه شـما هم بشـری هسـتید از مخلوقـاتی که خداوند آفریـده است. او به هر کس بخواهد (و شایسـته بداند) می‌بخشد و هر کس را که بخواهد (و مسـتحق بداند) مجـازات می‌کند». با توجه به

این آیه شریفه، تنها یهودیان ادعـای دوسـتی و فرزنـدی خـدا را نمی‌نمودند بلکه مسـیحیان نـیز در این عقیـده با یهودیان شریک بودند.

د: جواز تصرف و غصب اموال عرب

عقیـــده دیگر گـــروهی از یهودیـــان این است که آن‌ها می‌توانند اموال عرب و حتی سایر ملل را تصاحب کنند و می‌توانند در اموالی که در نزد آن‌ها به امانت نهاده شده است تصرف کرده و در امانت خیانت کنند. این مطلب از آیه 75 سـوره آل عمـران فهمیـده می‌شـود. آیت الله مکـارم شـیرازی ذیل این آیه می‌گوید: جمعی از یهـود عقیده داشتند که مسؤول حفظ امانتهای دیگران نیسـتند حتی حق دارند امانات آن‌ها را تملک کنند، آن‌ها می‌گفتند ما در تصرف و غصب اموال عرب مجاز و مأذون هستیم، زیرا آنان مشرکند و پیروی از مرام موسی ندارند.

عقاید یهود در تلمود

تلمـود: شـرح تـورات عهد عـتیق می‌باشد. در این کتـاب آداب و تعالیم و عقاید یهـود آمـده است که شـاید بتـوان گفت: این عقاید به یهودیـان امـروز که تـورات خـود را تحریف کرده‌اند بسـیار نزدیک می‌باشد از جمله مـواردی که در این کتاب آمده است عبارتند از:

1. امتیاز ارواح یهـود بر غـیر یهـود به این جهت است که ارواح یهود، جزئی از خدا هستند اما ارواح غـیر یهـود، ارواح شـیطانی و شـبیه به ارواح حیوانـات است و نطفه غـــیر یهـــودی مانند نطفه دیگر حیوانات می‌باشد.

2. بر فرد یهودی لازم است که تمـام کوشش خـود را صـرف جلوگـیری از حیـات و پیشـرفت دیگر ملتها بنماید تا قـــدرت مطلق تنها بـــرای آن‌ها باشد.... پیش از آن‌که یهـود بر همه ملتها پـیروز شـود لازم است که جنگ به حالت خود باقی باشد.

3. یک فرد یهودی در نزد خدا، از ملائکه بـالاتر است و اگر یهــودی، آفریــده نشــده بــود بــرکت از زمین می‌رفت و بــاران نمی‌بارید و خورشــیدی آفریــده نمی‌شد. ملتهـای دیگر مانند سگ هسـتند و سگ از غیر یهودی بالاتر است.

4. افراد صالح غـیر یهـودی را بکش. بر یهـودی حـرام است که غیر یهودی را از مرگ نجات بدهد.

5. کشتن و غصب مال غیر اسرائیلی، بر اسـرائیلی‌ها جایز، بلکه واجب است.

6. املاک غیر یهود مانند مـال مـتروک است و یهـودی حق دارد، آن‌ها را تملک کند.

7. خداوند به یهودیـــــــان اجـــــــازه داده است که فرآورده‌های غیر یهودی را مالک شوند.

8. کشتن افراد مسیحی، لازم است از ناحیه یهودیـان عملی گردد.

9. ما تنها ملت برگزیده خدا در زمین هسـتیم. خداوند به خاطر لطفی که به ما داشـته است حیوانـاتی از جنس انسان که عبارت از سایر ملل باشند برای ما آفریــده و آن‌ها را مســخّر ما ســاخته است زیــرا خداوند به خـوبی می‌دانسـته که ما نیازمند دو نـوع

حیـــوان هســـتیم: یک نـــوع حیـــوان لال، مانند چهارپایــان و پرنــدگان، و یک نــوع حیــوان نــاطق، مانند مسیحی‌ها مسلمان‌ها، بودایی‌ها و سایر ملل از شرق و غرب»

پس از مجموع عقاید این چنینی آن‌ها اســتفاده می‌شــود که عقیده یهود در مورد مســلمان‌ها و اســلام و خصوصــاً شــیعه مانند ســایر انســان‌های غــیر یهــودی است یعــنی مسلمان‌ها مثل ســایر ملل مانند حیوانــاتی که در اختیــار آن‌ها هستند، آفریده شده‌اند. غصب اموال جایز و کشتن آن‌ها واجب می‌باشد و یهودی‌ها می‌توانند فرآورده‌هـــای مسلمانان را تملک کنند. و این عقاید همانطور که گفتیم از نژاد پرستی آن‌ها سرچشمه می‌گیرد. و بــرای رســیدن به اهداف و عقاید خــود، با اســلام و پیــامبر اکــرم- صــلّی الله علیه و آله- برخـــورد کردند در حـــالی که در کتـــاب آسمانی آن‌ها نشانه‌های پیــامبر اکــرم- صــلّی الله علیه و آله- آمــده بــود، بعد از ظهــورش او را تکــذیب کردند. در معاملاتی که با مســلمین بســته بودنــد، خــالف تعهدشــان رفتــار کردند و در میــان آنــان فتنه بر پا کردند و وقــتی عمر با آن‌ها در مــورد خلافت امــام علی- علیه السّــلام- بجای پیامبر سؤال می‌کند، صــراحتاً با جســارت می‌گویند که امام علی- علیه السّلام- لیاقت جانشینی را ندارد.و با جعل احادیث و تحریف و قلب حقــایق که قــرآن کــریم به آن‌ها نســبت می‌دهد و هنــوز هم ادامه دارد، به شــدت با عقاید مســلمین برخــورد کرده‌اند. تا جــایی که جمعی از یهــود کوشش داشــتند که افــراد سرشــناس و مبــارزی پاکــدل، همچــون«معــاذ» و عمــار را به ســوی آیین خــود دعـــوت کنند و با وسوسه‌های شـــیطانی از اســـلام برگردانند اما خداوند نقشه آن‌ها را افشا می‌کـــــرد و

درمورد آن‌ها آیه نازل می‌شد که«آن‌ها فقط خودشان را گمراه می‌کنند و این موضوع را نمی‌فهمند.»

منبع برای مطالعه بیشتر

برای مطالعه بیشتر می‌توان به کتاب یهود از نظر قــرآن تألیف عفییف عبدالفتاح طبّاره (با ترجمه علی منتظمی، مؤسسه انتشارات بعثت) ص 20 تا ص 252 رجوع کنید.

قال الله تعالی:

لتجـدن اشد النـاس عـداوه للـذین امنـوا الیهـود و الـذین اشرکوا؛

همانا دشــمن‌ترین مــردم نســبت به مســلمانان یهــود و مشرکان را خواهی یافت.

«مائده، 82»

داروینیسم چه می‌گوید؟

شبهه را از این رو شبهه نام نهادند که شباهت با حق دارد، اما برای دوستان خدا، نوری که آنان را در تاریکی‌های شبهه راهنمایی کند، یقین آن‌هاست و راهنمای آن‌ها مسیر هدایت است؛ ولی دشمنان خدا گمراهیشان آن‌ها را به شبهات دعوت می‌کند، و راهنمای آن‌ها کوری باطن است؛ نهج البلاغه خطبه 48

اکنون در آخر الزمان آن‌چه مورد هجوم شیاطین قرار گرفته ایمان مردم است که در قالب طرح‌های مختلف صورت می‌پذیرد. امروزه با پیشرفت و گسترش علوم طبیعی موضوع شبهناکی تحت عنوان داروینیسم مطرح شده که در این مقاله سعی در بررسی این امر خواهیم نمود.

برای درک بهتراهمیت این امر کافی است به کتب درسی در هر سطحی و به برنامه‌های تلوزیونی و ماهواره‌ها و سینما و هم‌چنین مجلات و وبلاگ‌ها نگاهی داشته باشید و بنگرید که همه و همه چطور دست به دست هم داده‌اند تا با جعل و دروغ و فریب ما را به این باور برسانند که جهان تصادفی پیدایش یافته و خدایی وجو ندارد!!!

فرضیه‌ای که به نام داروین نامیده می‌شود صرفا نظر شخص داروین نبوده بلکه حاصل کار و فعالیت تعدادی از افراد در علوم طبیعی است ولی به لحاظ این‌که پایه این فرضیه را داروین مطرح نموده به نام وی شهرت یافته است. آن‌چه داروین مطرح کرده بود با عنوان انتخاب طبیعی و تکامل تدریجی بعدها توسط دانشمندان دیگر

تغییراتی را متحمل شد و فرضیه ای موسوم به انتخاب طبیعی و تکامل تدریجی به این شکل مطرح شد که موجودات بر اثر جهش‌های تصادفی درنسل‌های متوالی تغییر می‌کنند و اگر این تغییر متناسب با محیط باشد حفظ می‌شود و به این ترتیب به سمت یک تکامل تدریجی متناسب با محیط حرکت می‌کنند د رهمین نظریه مطرح می‌شود که پیدایش اولیه موجودات حاضر بر اثر همین جهش‌های تصادفی از موجودات قدیمی‌تر بوده است تا جایی که بیان می‌شود مواد معدنی در زیر دریاها در شرایط مناسب تصادفا با یک‌دیگر ترکیب شده و مواد آلی(مواد تشکیل دهنده‌ی موجودات زنده) را تشکیل داده‌اند و این مواد آلی به مرور زمان تصافا طی واکنش‌های شیمیایی پیچیده‌تر شدند و سلول‌های اولیه را به وجود آوردند و بعد در طی زمان و همین واکنشهای شیمیایی موجودات تک سلولی شکل گرفتند و در اثر جهش‌های تصادفی تک سلولی‌ها به چند سلولی و بعد آبزی‌ها و خزندگان و از آن‌ها پرندگان و حیوانات پدید آمدند و به همین ترتیب با جهش‌های تصادفی انسان‌ها از نوعی شاپانزه یا مانند آن پدید آمده‌اند.

در این فرضیه نکات قابل توجهی وجود دارد که باهم به بررسی آن خواهیم پرداخت:

1- فراموش نکنیم که این فرضیه صرفا یک فرضیه است و هنوز به اثبات نرسیده هر چند که عده‌ای سعی دارن آن را نظریه‌ای ثابت شده جلوه دهند اما حقیقت این است که فرضیه موسوم به داروینیسم یک اصل نیست که ملاک و معیار قطعی قرار گیرد.

2- موضـــوعی که در این فرضـــیه جلب توجه می‌کند تصادفی بودن پیدایش موجودات و همه‌ی هستی است.

4- پیدایش انسان‌ها از خانواده‌ی میمونها و امثال آن که با همین استناد عده‌ای خلقت انسان توسط خداوند را در مقابل نحوه پیدایش انسان در این نظریه قرار داده‌اند.

بررسی نکته اول: فرضیه یا اصل؟

بـرخلاف تلاش افـرادی که در رسـانه‌ها و سـطوح جوامع مختلف سـعی دارند فرضـیه موسـوم به فرضـیه تکامل تـدریجی و انتخـاب طـبیعی را یک اصل تلقی کنند باید بـدانیم که این فرضـیه به اثبـات نرسـیده و صـرفا یک فرضـیه ثـابت نشـده است. اما از آن‌جـایی که در این فرضـیه پیـدایش هسـتی و موجـودات را تصـادفا بیـان می‌کند موجب شـده تا این فرضـیه از یک فرضـیه زیست شناسی به یک وســیله جهت اثبـات و توجیه مکـاتب اومانیستی (مکتب اصـالت انسـان که در مقابل تئوئیسم یعـنی اصـالت خداوند موضـوعیت دارد) و ماتریالیسم (اصـالت مـاده و مـواد که در مقابل ایمـان به غیب موضـوعیت پیـدا می‌کند)تبـدیل شـده است و عملا یک موضوع سیاسی و حکومـتی تلقی می‌شـود.به نحـوی که در سرزمین‌های وابسته به مکاتب مذکور با افرادی که به این نظریه اعتقاد نداشته باشند بر خورد حکومتی خواهد شد.

الف)کسـانی که مـدعی اصل بـودن این فرضـیه هسـتند هنوز پاسخی برای حلقه‌های گمشده ندارند. فسـیل‌هایی که باید نحـوه پیـدایش موجـودات جدید از موجـودات قدیمی‌تر را ثابت کنند کامل و توجیه کننده نیستند.

ب)فسیل‌های شاهدی که معرفی شده بود با بررسی بیشتر باطل اعلام شدند.مثلا فسیل موسوم به آرکئوپتریکس در بررسی‌های بیشتر مشخص گردید که دارای جناق سینه است و اساسا یک پرنده است نه این‌که بین پرنده و خزنده باشد. هم‌چنین آن‌چه به عنوان انگشت خزندگان در این پرنده ذکر میشد مشخص شد که در پرندگان فعلی کشف شده د آمازون نیز وجود دارد. هم‌چنین فسیل‌های شاهدی که در اثبات پیدایش انسان از خانواده میمونها مطرح می‌شد به این نحو باطل اعلام شد:Piltdown در سال 1912 به عنوان فسیل شاهد اعلام که در سال1954 باطل شد و zinjantrophus در سال 1959 به عنوان فسیل شاهد اعلام که در سال 1960 باطل شد و ramapithecus در سال 1964 به عنوان فسیل شاهد اعلام که در سال1979 باطل شد و neanderthal در سال 1856به عنوان فسیل شاهد اعلام که در سال1960 باطل شد.

پ) بسیاری از زیست شناسان مخالف این فرضیه معتقد هستند که آن‌چه به عنوان فسیل رابط بین انسان‌ها و خانواده‌ی میمون‌ها معرفی می‌شود در واقع متعلق به نژادهای مختلف انسانی است.

ت) وجود جنس‌های نر و ماده در بین موجودات یک سوال ایجاد می‌کند این که فرض کنیم چنانچه مطابق فرضیه مذکور یک موجود جنس نر در اثر جهش تصادفی و انتخاب طبیعی تغیر کند خوب چطور جنس ماده‌ی این موجود هماهنگ و هم گام با جنس نر خود جهش تصادفی داشته و تکامل پیدا کرده است؟

برسی نکته دوم: تصادفی بودن پیدایش هستی، یا خلقت هدفمند توسط خداوند؟

تصادفی بودن پیدایش هستی امری است که موجب تقابل نظر معتقدین به خلقت هستی توسط واجب الوجود توانا، دانا، ازلی، ابدی و غیر مادی با طرفداران این نظریه شده است،اما کسانی که این فرضیه را ثابت شده و پذیرفتن آن را واجب میدانند چه پاسخی در خصوص مسائل مطروحه دارند؟

الف)عقل حکم می‌کند که "موجود از وجود پدید آید" چرا که اساسا پیدایش از نیستی امری محال و غیر باور است مثلا از شما میپرسم نیستی کجاست و چیست؟ شما می‌گوئید نیستی که وجود ندارد تا بگویم کجاست و چیست بلکه چیستی و جایی بود مخصوص وجود است در حالی که هرجا وجود نباشد نام نیستی به آن می‌دهیم نه این‌که خود نیستی وجود داشته باشد.پس نمی‌شود از نیستی وجود پدید آید. در کنار این موضوع مساله حرکت را داریم که می‌گوید حرکت بدون محرک (حرکت دهنده) غیر ممکن است.این قانون در فیزیک نیز مطرح می‌شود که تا به جسمی نیرو وارد نشود آن جسم حالت خود را حفظ می‌کند. خوب این‌جا دو موضوع پیش می‌آید یک این‌که اگر این هستی تصادفا به وجود آمده و خدایی نیست این موجودات وجود خود را از کجا و چه چیز گرفته اند؟ پاسخ آن‌ها این است که از اتم‌ها به وجود آمده‌اند.خوب اگر اتم‌ها این هستی را شکل داده‌اند نیروی اولیه‌ای را که موجب شروع پیدایش هستی شده را چه وجودی به این اتم‌ها وارد کرده است؟می گویند از یک انفجار بزرگ این انرژی تامین شده است خوب

انرژی آن انفجار از کجا تامین شده است؟به هر حال این موضـــــوع به این‌جا ختم می‌شـــــود که باید یک واجب الوجودی باشد که ابدی و ازلی باشد دانا و توانا باشد که انرژی اولیه را برای شروع پیـدایش هدفمند هسـتی وارد کرده باشد.و هم‌چـنین خـود این اتم‌ها را نـیز خلق کـرده باشد.

ب) میگوئید تکامل تـــدریجی یعـــنی اعتقـــاد دارید که در موجودات نقص وجود دارد که در حال تکمیل است،خـوب موضـوع این است که هر نـاقص دلالت بر این می‌کند که یک کاملتر، آن موجود ناقص را پدید آورده است. چـرا که نـاقص‌تر از یک موجـود که نمی‌تواند موجـودی کـاملتر از خـــود را پدید آورده باشد حـــال فـــرض کنید یک بـــار این اتفاق رخ دهد یا به تعـداد محـدودی این عمل تصـادفا رخ داده باشد نهایتا یک هستی به این عظمت از کهکشان‌ها، در یاهـــا، موجـــودات و...که نمی‌شـــود به این شـــکل پدید آمده باشد؟ از طرف دیگر موجودات ناقص را چه وجودی به سمت تکامل هـدایت می‌کنـد؟ طرفـداران این فرضـیه میگویند طـبیعت با تغیـیر خـود این کـار را می‌کند خـوب طـــبیعت این علم کامل کـــرد نـــواقص را از کجا آورده؟ چگونه می‌شود طبیعت دانا باشد؟ اساسا طبیعت که تغیر می‌کند نیاز به محرک دارد این محرک چیست؟ می‌بنید که یک واجب الجود دانا و توانا و ازلی و ابـدی و غـیر مـادی باید باشد که این نواقص را به کمال‌هادی شود.

پ) تا کنون به اطراف خود دقت کرده اید؟ به کهکشان‌ها با میلیاردها ستاره و سیاره و اجرام سـماوی متفـاوت و حرکت هماهنگ آن‌ها، به دریاها و هزارن موجود متفاوت در آن و نظـــــام تنظیم آب و هـــــوای کـــــره زمین، به

خشـــکی‌های پهنـــاور با موجـــودات عجیب و هماهنگ از حیوان، پرنده،خزنده،حشرات و صـدها نـوع و گونه گیـاه، ریزترین واحدهای سازنده‌ی بدن موجودات یعنی اتم‌ها و نظـــــــام الکترون‌ها و پروتون‌ها و نوترون‌ها در آن و به سلول‌ها یی با نظم عجیب و پیچیده و به ارتبـاط اعضـای بـدن موجـودات با سـایر اعضـای آن‌ها و حـتی با سـایر موجـودات دیگر. مطـابق اعتقـاد طرفـداران این فرضـیه این همه هســتی با عظمت به صــورت تصــادفی شــکل گرفته است!

چگونه این را بپـــذیریم که این همه عظمت تصـــادفی به وجــود آمــده اســت؟ فــرض کنید به شــما بگــویم کتــاب شاهنامه‌ی فردوسی، گلستان و بوستان سـعدی، مثنـوی و معنـوی مولـوی، فرهنگ لغت دهخـدا و معین، غزلیـات حافظ و... همگی بر اثر ترکیب تصادفی حروف در طـول زمان به وجود آمده‌اند.

ســوال من این است که چقــدر طــول می‌کشد اتم‌هــای (حــدود 104 عنصر) متفــاوت بر اثر تصــادف با یک‌دیگر تـرکیب شـوند و فقط یک مولکـول آلی متوسط با چهـار هزار اتم را به وجـود آورنـد؟جـواب آن را بر اسـاس علم احتمالات حساب کنید دها برابر سن زمین و کهکشان راه شــیری خواهد شد!(سن زمین تنها چهــار و نیم میلیــارد ســال است) بعد این‌که مــاده اولیه که این واکنش نیــاز دارد تا این اتم‌ها با هم واکنش دهند و فقط یک مولکـول آلی را بسازند چه مقدار است؟ جواب آن این است که از وزن کره زمین نیز بیشتر است. خوب احتمال این که این واکنش منجر به تولید فقط یک مولکــول آلی به صــورت

تصادفی گردد چقـدر اسـت؟ پاسخ این است که یک روی میلیاردها.!!!

ت) اگر این نظـام هسـتی با این همه اوصـاف ذکر شـده تصادفی به وجود آمده‌اند و خـدایی در کـار نیست و همه چیز در دنیای ماده و مواد محدود می‌شـود این‌جا باید یک مساله روشن شـود که مـاوراء طـبیعت چه می‌شـود؟این همه افعال مربـوط به مـاوراء طـبیعت در خصـوص آن‌چه پیامبران در قالب معجزه انجـام داده‌اند و اسـناد تـاریخی بر آن صـحه گذاشـته چه می‌شـود؟ این اعمـال مـافوق طبیعت که توسط بزرگان دیـنی صـورت می‌پـذیرد، مانند رفتن از یک نقطه‌ی زمین به نقطه دیگر در یک چشم به هم زدن و امثـال این را چطـور توجیه میکنیـد؟ اعمـال مرتاض‌های هندی در بعد مـاوراء طـبیعت را چگونه شـرح میدهیـد؟ به راسـتی می‌شـود وجـود روح و جن را منکر شد؟ چگونه می‌توان غیب و ماوراء طبیعت را انکار کرد؟

برسی نکته سـوم: پیـدایش انسـان از میمونها یا خلقت انسان توسط خداوند؟

در یک نقد منصفانه نمی‌توان گفت فرضیه مذکور صد در صد صـحیح است یا به طـور حتم باطل است چـرا که مقوله‌ای مانند جهش امری طبیعی است و تغییر طبیعت و همـاهنگی موجـودات با محیط و سـایر موجـودات نـیز امـری واقعی است اما آن‌چه مـورد نقد قـرار میگـیرد مواردی است که برشمردیم و مهمترین آن‌ها این مسـاله است که این تکامل تصـادفی و بـدون هـدایت خداوند صورت بگیرد.

قـرآن کـریم در زمینه خلقت بشر میفرماید ما انسـان را از خاک از علق و آب آفریدیم این در حالی است که اکـثر افراد تصور می‌کنند خداوند از خاک مجسـمه‌ای سـاخته و در آن روح دمیـده و مجسه گلی تبـدیل به انسـان شـده است. برای روشن شدن موضوع یک مثال میزنم: دانه‌ای را در نظر بگیرید شاید چند گرم بیشـتر نباشد این دانه را در خـاک بکارید دانه جوانه زده و رشد می‌کند به مـرور زمـان درخـتی تنومند با وزن چند صد کیلـوگرم را شـکل میدهد این دانه در طـول رشد خـود از خـاک و آب و نـور استفاده کـرده است و عمـده مـواد سـازنده‌ی خـود را از خـاک گرفته آیا با توجه به این موضـوع نمی‌تـوان گفت خداوند متعال درخت را از خاک آفرید؟

از طرفی دیگر در هیچ آیه‌ای به صـراحت بیـان نشـده که انسـان دفعتا خلقت یافته است *و هم‌چـنین بر خلاف عقاید یهـود که اعتقـاد دارند خداوند جهـان را دفعتا خلق کرده و کنـار کشـیده و دیگر در امر خلقت دسـتش بسـته است، اسلام و قـرآن چـنین اعتقـادی را بر نمی‌تابد بلکه به ربوبیت به معنای خداوندی مستمر معتقد است.

*(مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. تفسیر نمونه. تهـران: دارالکتب الاسلامیه، 1464.

مکـارم شـیرازی، ناصر. قـرآن و آخـرین پیـامبر. تهـران: دارالکتب الاسلامیه، 1464)

با در نظر گرفتن عـرایض فـوق می‌تـوان گفت که قـرآن صـرفا با تکامل تـدریجی و خلقت انسـان به صـورت تدریجی مشکلی ندارد.

بعد آن‌که: امری که برای قرآن و ما اهمیت دارد روح بلند انسانی است و صرف داشتن جسمی شبیه جسم انسان ملاک انسان بودن نیست! زیست شناسان از دیدگاه خود که قائل به بعد ماوراء الطبیعه بشر یعنی روح وی نیستند اقدام به مقایسه جسم انسان با جسم سایر حیوانات می‌کنند این ساده است که جسم ما متعلق به همین جهان و از جنس و نظام همین موجودات این جهانی است لذا به این حیوانات نیز شباهت دارد اما بخش متمایز کننده‌ی انسان و حیوان حال میمون یا هر حیوان دیگری که باشد روح بلند انسانی است. اگر یک موجود فقط شبیه انسان بود که انسان نیست. انسان باید مالک روح بلند انسانی باشد که هدیه‌ای از سوی خداوند است.

سوره ص - آیه 72 فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ- پس وقتی که اندام او را بپرداختم و از روح خود در او دمیدم برایش به سجده بیفتید

در پایان نیاز میدانم ذکر کنم که آن‌چه در این مقاله بیان شد برداشت و تفسیر شخصی این‌جانب بوده و از شما تقاضا دارم نواقص این مقاله را به حساب اسلام نگذارید چرا که مسلما تفسیر و تبعین مساله خلقت صرفا در نزد خداوند متعال است و احدی از غیب و نحوه خلقت خبر کامل ندارد و این حقیر نیز صرفا با آگاهی اندک خود سعی در رفع یک شبهه نمودم که انشا ا.. موثر افتد.

آیا شــرف الشــمس با دیــدگاه اســلام ســازگار است و واقعیت دارد؟

این مقالــه، با کنکاشی در بــاب 19 فــروردین و حــدیث شرف الشمس منسـوب به امـام علی در کتـاب المصـباح مرحوم کفعمی از علمای بزرگ حـدیثی شـیعه، که بـرای اولین بار این حدیث در کتاب وی نقل شـده اسـت، نتیجه خواهد گــرفت که ابهامــات و ســوالات اساسی دربــاره شرف المشس وجود دارد و اصالت آن مورد تردید است.

گروه معارف رجانیوز- مصـطفی امـیری: از منظر روایی و تاریخ حدیث، حـداقل تا 7 قـرن، از روایت منسـوب به امیرالمومـنین در بـاب شـرف الشـمس، در کتب حـدیثی موجود شیعه، مطلبی وجود ندارد. و ابهـام اصـلی همین است تا قرن‌ها، این روایت کجا بوده و ناگهان پیـدا شـده است؟

موضوع شرف الشـمس مسـاله‌ای است که در سـال‌های اخیر بین مردم پررنگ شده و افراد سـود جوی زیـادی در اقصی نقاط ایران با جلوه دادن شرعی ومذهبی عقلانی آن در پی حکاکی صوری طلسم مانند روی ســنگ در روز خاصی سودهای فراوانی را بدست آورده اند

اخـیرا عـده‌ای سـودجو و فرصت طلب، پـار را از این هم فراتر گذاشته و در روز 19 فروردین با دستورات عجیبن و غریب، اعتقادات مـردم را به سـخره گرفته و بعد دیگر هیچ. «این فرصت را از دست ندهید. همه آن‌چه فکـــرش را نمی‌کنید، تنها با یک انگشـتر شـرف الشـمس.» شـاید این جمله‌های تبلیغـاتی روی کاغـذهای آگهی، این روزها برای شـما هم ارسـال شـده باشد. آگهی‌هـایی که بـرای

فروش و حکاکی یک انگشتر خاص در روز 19 فـروردین تبلیغ می‌کنند. انگشـــــترهایی از عقیقی زردرنگ که به «شرف الشمس» معروف شده‌اند.

این مقالـه، با کنکاشی در بـاب 19 فـروردین و حـدیث شرف الشمس منسـوب به امـام علی در کتـاب المصـباح مرحوم کفعمی از علمای بزرگ حـدیثی شـیعه، که بـرای اولین بار این حدیث در کتاب وی نقل شـده اسـت، نتیجه خواهد گــرفت که ابهامــات و ســوالات اساسی دربــاره شرف المشس وجود دارد و اصالت آن مورد تردید است.

19 فروردین و خورشید مبارک؟

نوزدهمین روز از ماه فـروردین بـرای منجمـان مسـلمان اهمیت ویژه‌ای داشته است. روزی که خورشید 19 درجه در بـــــرج حمل(فـــــروردین) باشد. آن‌ها می‌گویند این روزخـاص بنابه محاسـبات نجـومی، روزی خـوش یمن و بـابرکت است و البته در سـاعت‌های خاصی در این روز، بهترین موقعیت خورشید در کهکشان در سال است.

شرف الشمسی که سنگ نیست

در بــاور عامیانــه، «شــرف الشــمس» نگین انگشــتری زردرنگ است که بعضی‌ها به نیت گشـــایش در کارها به دست می‌کنند. اما در واقع شرف الشـمس سـنگ نیست. بلکه دعــایی منســوب به امــام علی(ع) است که در روز نــوزدهم فــروردین با آدابی خــاص می‌نویســند و نقشی رمزگونه را پشت انگشـــــتر عقیق زردرنگ حک می‌کنند. معمـولا بر روی عقیق زرد، می‌نویسـند لکن می‌تـوان بر روی پارچه زرد کشــیده و یا حک نمــوده و یا با خط زرد روی کاغذ نـیز نوشت. بنـابر نقل قـائلین به این حـدیث،

شـرف الشـمس باید در روز 19 حمل که مطـابق با روز 19 فروردین است از طلوع آفتـاب تا ظهر بر عقیق زرد و در صورت عدم امکـان بر کاغذ زردی نوشـته شـود و با خود حمل نماید

شـرف الشمسی که تا 7 قـرن در کتب اسـلامی نبـوده است

اما نقش‌هـای رمز گـونه‌ای که شـرف الشـمس نامیـده می‌شـود در کتـاب «جنة الوافیه» مشـهور به «مصـباح کفعمی» آمده است. کفعمی در حاشیه کتـاب می‌نویسد: «در بعضی از کتاب‌های علمای شیعه دیـدم که این شـکل از امیرالمؤمنین(ع) نقل شده است.که وقتی عازم جهاد بود در بین راه که اسـتراحت می‌کردند این شـکل‌ها را بر روی سنگی حک کرد و فرمـود: این رمز پـیروزی ماست. به نظر می‌رسد بیان چنین نقلی محکم نیست؛ چون سند این روایت تا امیرالمؤمنین(ع) ذکر نشده است.» مرحوم شیخ بهایی هم همین شکل را در کتاب «سرّ المستتر» با اندکی تغییر آورده است. البته در کتاب‌های یاد شـده این شکل به «شرف الشمس» نامیده نشـده است و احتمـالاً تشخیص اساتید علم ختوم و اذکار این بوده که این شکل در شرف شمس- که نوزدهم فروردین ماه است- نوشـته شـود که سـاعت خـوبی است و بـاعث تـأثیر بیشـتر این شکل خواهد بود.

سـوال این‌جا است که از منظر روایی و تـاریخ حـدیث، حداقل تا 7 قرن، از روایت منسوب به امیرالمومـنین در بـاب شـرف الشـمس، در کتب حـدیثی موجـود شـیعه، مطلـبی وجـود نـدارد. و ابهـام اصـلی همین است تا قرن‌ها، این روایت کجا بوده و ناگهان پیـدا شـده اسـت؟

روال اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز ارجـاع به این‌گونه رمـوز نجـــومی و علـــوم غریبه نبـــوده و حـــتی اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز منجمین آن زمان را که بـرای سـتارگان قــدرت‌های اســتقلالی و در مقابل قــدرت خداوند قائل بودند را لعن می‌نمودند چراکه در این عــالم هیچ قــدرتی جز قــدرت خــدای متعــال نیست و اگر موجــودی دارای قدرتی خاص باشد آن‌هم به اذن الله بـوده و هیچ قـدرتی به نحو استقلالی در مقابل خداوند ندارند.

همیشه 19 فروردین، شرف شمس نیست

نکته مهم در این‌که عده‌ای بـرج حَمَل را همـان فـروردین حسـاب کـرده و روز 19 فـروردین را به‌عنـوان شـرف شـــمس به همه معـــرفی کرده‌اند درحالی‌که بـــرخی از اصـحاب فن، معتقدند که بــرج فــروردین با صــور فلکی حمل متفـاوت است. پس همیشه 19 فـروردین، شـرف شـمس نیست. بــرخی از محققین علم نجــوم، معتقدند: شرف الشمس به وقتی می‌گویند که شمس در 19 درجه برج حمل قـرار بگـیرد. و منظـور از 19،درجه قرارگـیری شـــمس در بـــرج حمل است نه این‌که منظـــور روز 19 فروردین باشد!

ابهامــات و ســوالات دربــاره اصــالت شــرف المشس در اسلام

در باب شرف الشمس، نکاتی عرض می‌شود:

1. از منظر روایی و تاریخ حدیث، حـداقل تا 7 قـرن، از روایت منسوب به امیرالمومـنین در بـاب شـرف الشـمس، در کتب حـدیثی موجـود شـیعه، مطلـبی وجود ندارد. و ابهام اصـلی همین است تا قرن‌هـا،

این روایت کجا بـوده و ناگهـان پیـدا شـده اسـت؟ روال اهل‌بیت علیهم‌السلام نـیز ارجـاع به این‌گونه رموز نجومی و علوم غریبه نبـوده و حـتی اهل‌بیت علیهم‌السـلام نـیز منجمین آن زمـان را که بـرای ستارگان قدرت‌های اسـتقلالی و در مقابل قـدرت خداوند قائل بودند را لعن می‌نمودند چراکه در این عالم هیچ قدرتی جز قـدرت خـدای متعـال نیست و اگر موجـودی دارای قـدرتی خـاص باشد آن‌هم به اذن الله بـوده و هیچ قـدرتی به نحو اسـتقلالی در مقابل خداوند ندارند.

2. اولین کتابی که به ذکر حدیثی در این بـاره پرداخته اسـت، کتـاب مصـباح مرحـوم کفعمی است. این کتاب بنا بر گفته برخی از محققین، مفاتیح الجنان آن زمان‌ها بوده است. امکان دارد با توجه به کثرت استفاده برخی تصحیف و اشتباهات درآن راه پیدا کرده باشد.

3. مرحوم کفعمی، در قرن هفتم که این حـدیث را در کتـاب مصـباح می‌آورد، میفرمایند: در بعضی از کتاب‌هـای علمـای شـیعه دیـدم که این شـکل از امیرالمؤمنین(ع) نقل شده است و اما سندی برای حدیث را ذکر نمی‌کند. حتی در کتـاب حلیه المتقین علامه مجلسی اعلی الله مقامه که دربـاره تمـام نگین‌هـای انگشـتر از معصـومین علیهم السـلام روایت آورده، هیچ اسمی از شرف الشمس نیست. و بـرخی معتقدند سـابق جعل این مسـاله به چند قرن اخیر میرسد بگونه‌ای که حتی در زمـان علامه مجلسی، نیز شایع نبوده است.

4. اگر بپذیریم، این جملات از دشمنان اسلام، یهـود و غیره نبوده باشد. بویژه برخی از اشکال و تصـاویر این دعـــا، که تـــداعی کننـــده ســـتاره داوود از اختصاصــات یهــود، می‌باشد و این مقــداری تامل برانگیز است.

5. به فــرض که اثبــات شد که چــنین چــیزی در کتــاب حدیثی شیعه نقل شده است و صحیح باشد. برخی از محققین علم نجوم، معتقدند: شرف الشمس به وقتی می‌گویند که شـمس در 19 درجه بـرج حمل قرار بگیرد. و منظور از 19درجه قرارگیری شمس در بـــــرج حمل است نه این‌که منظـــــور روز 19 فــروردین باشد! مضـاف بر این‌که با کمـال تعجب، تـاریخ شمسی بـرای آن در نظر گرفته شـده است در حـالی که در روایـات و مناسـبت‌های اسـلامی، تـــاریخ هجـــری قمـــری، ملاک است و این مـــوجب شگفتی است.

6. آنقــدر در نحــوه و ترسـیم و طــرز نوشــتن شــرف الشـمس، اختلاف وجـود دارد، که امـروزه هرکسی برای خودش یک تصویری را خلق کرده است.

7. بعد از گذشتن و عبور از هفت خوان رسـتم، نـوبت به رعــایت آداب حکــاکی همچــون بخــور مناسب و اذکار و ادعیه حین حکاکی، نیز می‌رسد.

8. نتیجه این‌که: پول و سـرمایه زنـدگیتان را مشـغول این نگین‌هــای بــازاری و روز 19 فـــرودین نکنید. شرف الشمس به اثبات نرسیده و ابهام دارد.

9. البته باید اذعـان نمـود که علمـای شـیعه از جمله مرحوم کفعمی در کتاب «جَنّت الوافیه» مشهور به «مصباح کفعمی» و احتمـالا شـیخ بهـایی در کتـاب سرّ المستتر تأثیرات مثبتی را بر کتـابت و نوشـتن شرف الشمس، قائل می‌باشند و روایتی نیز بدون سند از علی علیه‌السلام نیز در بـرخی کتب مـذکور آمده که البته به علت رعایت نشدن مبـانی حـدیثی در آن، و مرسل بـودن حـدیث، و انفـراد حـدیث، هرگز قابل اعتنـای جامعه روایی و کارشناسـان حدیثی، نیست.

بنـابراین اگر هم اصل این موضـوع مـورد تایید باشد این است که کتـابت لـوح شـرف الشـمس شـرایط خـاص می‌خواهـد، نه این‌که هر مـدعی‌ای ادعـای کتـابت آن را نماید و این‌گونه نیست که هر شخصی دکـانی زده و یک قلم و تخته و سنگ عقیق زرد دست حکّاک بدهد تا در 19 فروردین آن را بـرای مـردم صف‌کشـیده حک کنند چراکه بر فـرض که شـرف الشـمس در اسـلام، واقعیت داشـته باشد، این انگشترها و لوح‌ها بدون رعایت نکـردن آداب و شرایط مذکور در کتب فوق، هیچ اثـری نـدارد و جز منبع درآمدی بـرای بـرخی افـراد سـودجو هیچ فایـده ارضی و سـماوی نداشـته و نخواهد داشت و مع الاسف این دکان‌ها گرد حرم‌های مطهر بوده و نگرانی افـراد مـؤمن و مطلع از توجه عـوام به این امر اشـتباه را بیشـتر می‌کند.

اصول فلسفه و روش رئالیسم در فیزیک جدید

لحظه بیگ بنگ یعـنی لحظه آفـرینش،آفـرینش چه چـیز؟ آفرینش مواد ،فضا وزمان،لحظه‌ای که ماده در آن لحظه خلق می‌شـود. تعریف مـاده چیسـت؟هر آن‌چه جهـان و عـالم از آن سـاخته شـده است ،آیا تقیـدی دیگر هم در این‌جا وجود دارد یعـنی تقیـدی مثل فضا وزمـان و جـرم وامثال آن؟ظاهرا که نباید تقیدی وجـود داشـته باشـد،آیا مـاده‌ای قابل تصـور ورد یـابی هست که نه در فضا باشد ونه در زمان ونه جرمی داشته باشد ،باید اول تعریفمـان را از فضا وزمـان وجـرم مشـخص کـنیم و بعد در این مساله اظهار نظر کنیم.

اولا لازم است در این‌جا یادآور این نکته بشـویم که جـرم وانـرژی هم ارز هسـتند و انیشـتین در نتـایجی که از نسـبیت خـاص بدست آورد E=MC2را عنـوان کـرد که در حـالات مختلف جـرم است که گـاهی می‌تواند به صـورت انـرژی یعـنی توانـایی انجـام کـار باشد که قابل انـدازه گـیری است ومقـدار دارد و طبق نظـرات و تجربیـات مکانیک کوانتمی پیمانه شـده است و قابل احصـای دقیق می‌باشد. و گـاهی هم به صـورت جـرمی می‌باشد که مقـاومت در برابر حـرکت به تعبـیر نیوتـون می‌باشد.پس وقـتی صـحبت از مـاده می‌کـنیم هـردو حـالت را شـامل می‌شود چه جرم چه انرژی،پس انـرژی هم از صـورتهای ماده است نه این‌که چیز دیگری غیر از مـاده باشد.همـان گونه که جـرم قابل انـدازه گـیری است انـرژی هم قابل انـدازه گـیری است. انـرژی هم مانند جـرم وابسـته فضا است یعنی می‌تواند از جایی به جایی منتقل شود و یا در جـایی باشد ودر جـایی نباشد.یا وابسـته به زمـان است.

ممکن است که در زمـان تغیـیر کند.واز حـالتی به حـالت دیگر دربیاید مثلا انرژی گرمایی تبدیل به انرژی مکانیکی شود.و بالعکس.خود انرژی ممکن است به دوصورت کلی باشد یکی انـــــــرژی بالفعل که به آن جنبشی می‌گویند ودیگری انرژی بالقوه که به آن انرژی پتانسیل می‌گویند.

انرژی پتانسیل همواره می‌تواند به انرژی جنبشی تبـدیل شود. مثل باز شدن یک فـنر فشـرده شـده و کـار انجـام دهد ولی همــواره نمی‌شد انــرژی جنبشی به پتانســیل مبدل شود.

فـرق انـرژی با جـرم این است که جـرم در امتـداد فضا کشیدگی دارد ولی بـرای انـرژی کشـیدگی خاصی وجـود نـدارد.انـرژی به جـای گزیـدگی جـرم نیست. جـرم قابل اشاره کردن است و انرژی این گون نیست.

آیا انـــــرژی تعین دارد؟ بله تعین دارد،مقـــــدار دارد،می توانیم بگوییم ماده همانگونه که می‌تواند مجـرد از جـرم باشد می‌تواند مجــرد از انــرژی هم باشــد؟اولا انــرژی پتانســیل نســبی است ووجـود خـودجرم هم به گـونه‌ای نـوعی انـرژی پتانسـیل است.آیا می‌تـوان مجمـوعه‌ای از ذرات بدون جرم را با هم ترکیب کرد.

این ذرات بـدون جـرم بسـته‌هایی از انـرژی هسـتند که خصائص دیگر ذره از جمله اسپین را دارند.

در نسبیت خاص انبساط وانقباض فضـاوزمان متناسب با سرعت است.یعنی متناسب با انرژی جنبشی ودر نسبیت عام عنوان می‌شود که هر جا انرژی بیشتر است انحنــای فضا- زمان بیشــتر است. پس هندسه فضا- زمـان رابطه تنگاتنگ دارد به میزان انرژی و هم ارز آن جرم.

پس مــاده به هر صــورت که باشد مــوثر است بر فضا-زمان.

پس وجـود فضا- زمـان هم به گـونه‌ای متناسب با وجـود مـاده است حـالا به هر صـورتی که باشد. پس جـایی که شـما انـرژی دیـدی و دما دیـدی هر چند جـرم هم وجـود نداشته باشد در قلمرو فضا – زمان است. نه خارج از آن و در باره بعد از بیگ بنگ صحبت می‌کنی

نه قبل از آن

با این تحلیل آفرینش را از عدم را توضیح می‌دهم:

اول به صـــورت کلی بعد روی لحظه آفـــرینش متمرکز می‌شویم:

مـاده اولیه جهـان به وجـود آمد با دمـایی بـالغ بر 10 به توان 27 درجه کلـوین رفته رفته جهـان رو به گسـترش وانبسـاط نهـاد و دما رفته رفته پـایین آمد در این پـایین آمدن دما تغییر فازی در سیستم اعمال شد در وهله اول که مواد تعین خاصی نداشت در تغییر فاز اول ماده تعین پیدا کـرد یعـنی نیروهـایی وارد شـدند که مـاده را متعین کردند در مرحله بعد با پـایین آمـدن دما بـاز تغـیر فـازی صورت گـرفت در این مرحله میـدان هیگز به وجـود آمـده وبه ذرات تعین پیـــدا کـــرده جـــرم داد و تـــورمی در این مرحله به وجـــود آمد تا این مرحله عنـــوان می‌شـــود که جهان در فاز کـوانتمی بـوده و این مراحل در خلا است و انــرژی خلا،بــرای توضــیح بیشــتر این مســاله نگــاهی به مرحله اول قبل از تغیــیر فــاز می‌انــدازیم در این مرحله می‌گوییم مـاده وجـود دارد اما تعین خاصی نـدارد وفقط قابلیت پذیرش تعین دارد.

بـرای بحث اینگونه وارد می‌شـویم در جهـان پاسـیبلیتی ذرات و مـوادی وجـود دارند که تعین دارند اما تعین آن‌ها هنوز در جهان پروبابلیتی قـرار نگرفته است پس جهـان پاسیبلیتی هم جهان تعین است مثلا در آن الکترون وجود دارد هر چند اندازه گیری نشده باشد.

پروتون و سایر ذرات هم به همین طریق وجود دارنـدپس عالم پاسیبلیتی عـالم تعین است ومـاده در آن تعین دارد یعنی جنسیت آن مشـخص اسـت؟ حـالا چه بـوده که حـالا متعین شــده، ســوال این‌جاست که الکــترون در جهــان پاسیبلیتی در چه مرحله‌ای از آفرینش به وجود آمده اند؟ آیا قبل از تورم بوده‌اند یا بعد از تورم به وجود آمده‌انــد؟ سوال را اینگونه مطرح می‌کنیم آیا الکـترونی که انـدازه گیری نشده دارای عوارض ماده است یعنی جرم دارد؟

بله جـرم دارد و این جـرم دار بـودنش حـاکی از آن است که بعـــداز تـــورم حاصل شـــده است.ازکجا می‌دانیدکه الکترون قبل از اندازه گیری شدن جرم دارد؟چـون جـرم درحــوزه پاســیبلیتی قــرار نمی‌گــیرد چــون نمی‌گــوییم الکـــترون بعد از انـــدازه گـــیری ممکن است جرم‌هـــای متفـاوتی داشـته باشد.بلکه عوارضی چـون اسـپین است که در این حوزه قرار می‌گیرد.حـال سـوال این‌جاست که این ذرات از چه زمـانی به وجـود آمـده انـد؟آیا لحظه‌ای بوده است که همه این مواد به صورت غیر متعین بوده و باصطلاح ابر تقارن برجهان مستولی بوده است و در اثر شکستن این ابر تقارن این تعین‌ها به وجود آمده باشد؟

یعـنی حـالتی با شد که ذرات وجـود داشـته‌اند اما ذرات دارای جرم معین نشده‌اند. این‌که می‌گـوییم ذرات وجـود داشته‌اند یعنی تعین داشته‌اند و قابل فصل بوده‌اند حـالا

مثلا جرم دار نشـده‌اند پس حـالت تعین به چـیزی قبل از میدان هیگز باز می‌گـردد،حـالا وقـتی میـدان هیگز حـاکم شد آن ذرات متعین غیر جرمدار ،جرمـدار شـده و تقـارن شکسته شده‌اند.

پس به طـور کلی این گونه می‌گـوییم در لحظه آفـرینش ابر تقارن وجود داشـته و تمـام ذرات هم یک مـاده بـوده اند(هیولی)که دما در این حالت از مرتبه 10 به تـوان 27 بـوده است حـتی تعین نداشـته است بعد که انـرژی افت کرد در تغییر فـاز اول ذرات تعین پیـدا کردند. یعـنی همه خواص ذرات را دارا هستند فقط جـرم ندارنـد،این تغیـیر فاز شکستن تقـارن است جـرم هم که در قلمـرو جهـان پاسیبلیتی نیست پس می‌توان گفت در همین تغیـیر فـاز است که جهان پاسیبلیتی به وجود آمده است.

از آن‌جا که جرم بعد از تورم معنی پیـدا می‌کند تا قبل از تورم نمی‌تـوان آنـرا در حـوزه پاسـیبلیتی قـرار داد ولی بعداز تـورم در حـوزه پاسـیبلیتی قـرار می‌گـیرد چـرا که ذرات در حـالت مـوج ذره می‌توانند باشـند یـاجرم داشـته باشند یا نداشته باشند پس این نیز در حوزه

پاسیبلیتی قرار می‌گـیرد البته بعد از تـورم قبل از تـورم چون یک حالت بوده لاجرم در این حوزه نیست.

ماده اولیه که بعداز لحظه آفرینش به جود آمده چیســت؟ ماده‌ای بوده که در ذات خودش هیچ فعلیتی نداشـته غـیر از فعلیت پتانسیل یعنی غیراز فعلیت امکان شدن.

یعنی چیزی است که مـاهیت او و حقیقتش فقط امکـان این است که این ذره باشد ویا آن باشـــــــدغیراز همین استعداد شدن واجد هیچ فعلیتی نیست.

تفاوتش باعدم این است که عـدم حـتی فعلیت پتانسـیل هم نیست ولی این پتانسیل است یا فعلیه القوه استعدم امکان شـدن نیست لا امکـان است.پس مـاده اولیه فقط امکان شدن دارد و هیچ چـیز دیگـری نـدارد پس حقیقـتی است بی‌تعین و تنها تعینش این است که می‌تواند تعیـنی داشته باشدنه این‌که چیزی است دارای فعلیت و آن چـیز دارای فعلیت امکان این شدن و یا آن شـدن باشـدچرا که این گونه شیی در جهان پاسیبلیتی قرار می‌گیرد.

مرحله بین هیـــولی وجهـــان پاســـیبلیتی را بررسی می‌کنیم؟

آیا صرف همین پایین آمدن دما وتغییر فاز سیسـتم منجر به وجـــود آمـــدن تعین می‌شـــود؟تعین‌ها چه بودند که از هیولی ساخته شده اند

آیا مـــاده اولیه که در تغیـــیر فـــازی تعین گرفته دارای شرطی به نام دما یی از مرتبه ده به تـوان بیست وهفت بوده است؟پس پذیرای یک واقعت دیگری به نـام دما نـیز بوده است. دما در این‌جا تعریف ترمودینامیکی دارد یعنی از یک حالت آماری نشات گرفته؟ نه چون هنوز ذراتی به وجود نیامده‌اند که جنبه مکانیک آماری به خود بگیرد. پس صـرف انـرژی بالاست(انـرژی گرمـایی)آیا در این حـالت انرژی‌ها تعین دارنـــد؟ظـــاهرا بله چـــون دما به سیســـتم نسـبت داده می‌شـود این حـاکی از تعین داشـتن انـرژی اسـت،حـالا با کم شـدن انـرژی یا دما تغیـیر فـاز صـورت گرفته است. این تغییر فـاز اصلا یعـنی چـه؟ یعـنی مـاده تقارنش شکسته شده در اثر شکسته شـدن تقـارن ذرات و مـواد متفـاوت و جـدا از هم به وجـود آمده‌اند ووحـدت اولیه را از دست داده‌اند مثل شکستن شیشه که از حالت

یک دست به حالتهای مختلفی در می‌آید اما این شکســته شــدن تقــارن در دماهــای مختلفی بــروز می‌کند در یک مرحله فقط به ذرات تعین داده و در مرحله بعد با تغیــیر فاز میدان هیگز حاصل شده و به این ذرات متعین جرمی هم داده است.و تورمی را هم ایجاد نموده است و ممکن است بــاز این هم آخــرین مرحله نباشد و مــراتب دیگــری هم از شکست تقارن وجود داشته باشد.

باز می‌گــردیم به اول بحث که در این مرحله وحــدتی بین همه ذرات وجود داشــته وتعین نداشــته‌اند،از خصوصــیات این مرحله گفــتیم مــاده دو ویــژه گی داشــته یکی این‌که قوه شــدن وتعین پیــدا کــردن داشــته و دوم این‌که دارای دمایی از مرتبه دو به توان 27 در جه بوده است.این ماده از کجا آمده است؟

یکی از نظریا همــان نظریه برگرفته از مکانیک کــوانتمی اســت،در این نظریه عنــوان می‌شــود که قــوانین مکانیک کوانتمی بر عالم حاکم بوده است خوب به هر حال عــالم در فاز کوانتمی بوده است.پس نکته اول این است که در قبل از پیدایش آفرینش ،قوانین مکانیک کــوانتمی وجــود داشته است؟این یعــنی چی که قــوانین مکانیک کــوانتمی وجود داشته است؟

قــوانین یعــنی چــه؟ قــوانین برگرفته شــده ازیک ســری اصــول خدشه ناپــذیر که در طــبیعت وجــود دارد؟اصــول یعنی چه؟ یعنی آن‌چه باید بپذیریک که هست بدون این‌که اثبــاتی داشــــته باشد.مثلا دو خط مــــوازی تا بی‌نهــایت همــدیگر را قطع نمی‌کنند یا قــوانین فیزیک جهانشــمول است.این‌ها از کجا آمده اند؟آیا واقعی هســتند یا ذهن ما بــرای این‌که طــبیعت را بفهمد صــرفا آن‌ها را فــراهم

نموده است. یعنی یک سری قواعد ذهنی که با طبیعت تطبیق می‌دهیم برای فهمیدن طبیعت؟ آیا این واقعیت دارد؟می توانیم بگوییم که اصول وقوانین قبل از پیدایش جهان تعریف شده‌اند پس طبیعت مطابق آن عمل می‌کند؟ پذیرش این مساله مارا به سوی ایده آلیست نمی‌کشاند؟یا بگوییم که همزمان با پدید آمدن ماده این قوانین بوجود آمده اند؟ حالا این اشکال وجود دارد که چطور است که ما پدید آمدن خود ماده را برگرفته از همین قوانین می‌دانیم حالا می‌گوییم این قوانین همزمان با ماده به وجود آمده است مثل این است که بگوییم مرغ اول بوده یا تخم مرغ بعد بگوییم همزمان بوجود آمده اند‌این یکی از آن یکی نیست.یعنی هر دو اول بودند؟ تقدم وتاخری ندارند.پس لاجرم ما باید یکی ازرا بپذیریم یا این‌که قوانین وقواعد یک سری قرار دادهای ذهنی وانسانی هستند که ما را به سوی ایده آلیست پیش می‌برد یا این‌که واقعی هستند و قبل از ماده وجود داشته‌اند وماده طبق همان قوانین به وجود آمده که سوال این‌جاست این‌که وجود داشته‌اند کجا وجود داشته‌اند در فضایی غیر مادی یا مادی اگر بگوییم غیر مادی همان ایده آلیست است واگر بگوییم مادی که با فرض در تعارض است چرا که ما در باره خلقت ماده صحبت می‌کنیم.و اگر بگوییم همزمان است با فرض جور در نمی‌آید چرا که خود به وجود آمدن ماده سوال ماست چگونه می‌شود علت ومعلوم همزمان با هم باشند این سفسطه شبیه است تا استدلال.

حالا به هر تقدیر چه واقعی چه ذهنی ،تقدم با قوانین است یعنی قبل از ظهور ماده این اصول وقوانین بوده‌اند که از دایره فضا -زمان خارج هستند وشاید به

همین لحـاظ است که به آن عـدم اطلاق می‌شـود یعـنی عدم فضا عدم زمان وعدم جرم.ولی این قوانین از عـدم به وجـــود آمـــده انـــد؟ مگر عـــدم می‌تواند چـــیزی را بیافریند.آیا عـــدم مـــاده به معنـــای عـــدم همه چـــیز است.ماتریالیست این‌جا به بن بست می‌رسد چـــرا که به عدم می‌رسد. و خلقت را از عدم می‌داند. یعـنی قـوانین مکانیک کـوانتمی خودشـان خودآهسـتند یعـنی خودشـان آمده‌اند.

حـــال بحث را دراین‌جا نگه می‌داریم و خلقت از عـــدم را توضـــیح می‌دهیم ،طبق یکی از اصـــول مســـلم مکانیک کوانتمی به نام اصل عدم قطعیت،عنوان می‌شـود که در یک زمـان نمی‌شـود که هم انـدازه حـرکت یک ذره وهم جای یک ذره را دقیقا تعیین کرد.پس عنوان می‌شـود اگر چنانچه ما در خلا که مـاده‌ای وجـود نـدارد به علت این‌که جـــای مـــاده دقیقا صـــفر است پس انـــدازه حـــرکت آن نـــامعلوم است پس لاجـــرم در خلا که ظـــاهرا هیچ چـــیز نیست انرژی خلا وجود دارد.

و همین انـرژی خلا است که امکـان شـدن وتعین دارد و وقتی ظهور پیـدا می‌کند علاوه بر سـاخت فضا زمـان در حدکوانتمی دارای دمایی بالا نیز می‌باشد و بروز انبساط در این فضا زمان وکم شدن دمـای سیسـتم منجر به بهم خوردن تقارن‌ها وظهور مواد و تورم در عالم می‌شود.

این کل آن‌چه هست که نظریه خلقت از عـــــــدم وهیچ عنـوان می‌دارد بـدون این‌که پاسـخی در چـرایی وجـود قـوانین و اصـول داشـته باشد. لاجـرم همـان قـوانین واصول را خدا می‌دانند

اما بستر آن در چه بوده؟پاسخی ندارند؟این منتهای ماترالیسم در فیزیک معاصر است.

این نظریه تاحدودی می‌تواند مسایل را حل کند اما پاسخگوی بسیاری ازمسائل هم نمی‌باشد مثلا همین قرض که این قوانین چگونه از عدم سردراوردند؟ یا مساله شعور در طبیعت و چرا انقدر نظم در عالم نهفته است؟داوکیز زیست شناس که عنوان می‌دارد که من از این‌که تلاش این همه از دانشمندان در طول تاریخ در نظر گرفته نمی‌شود و با طرح خدای باشعور واحد وقهار همه این ابهامات علم را پاسخ می‌دهند عصبانی می‌شوم باید پرسیدشما که خدایتان به عدم برخورد می‌کند و قوانین فیزیک را خدا می‌انگارید از این حالت عصبانی نمی‌شوید که بدون دلیل می‌گویید از عدم قوانینی ساخته شده وآن قوانین جهان را خلق کرده‌اند و به خلقت انسان رسانیده‌اند همه چیز خودآبوده همه قوانین همه ماده همه ذرات همه و همه خودآبوده شما خود را اسیر خدایان متعدد می‌کنید و از پذیرش یک خدای واحد قهار سرباز می‌زنید

در صورتی که در نظر کسانی که قائل به خدای باشعور برخلاف شما که قائل به خدای بی‌شعور هستید ،همه این مراحل این نظریه از عدم را می‌پذیرند وهمگام با اندیشمندان ودانشمندان پیش می‌روند ولی در همان مرحله که ماترالیسم می‌گوید این قوانین از عدم به وجود آمده می‌گوید خدای دارای شعور از روی هدفی آن را آفریده است و جالب این است که شما که ادعای کاووش وتحقیق وعلم می‌کنید در همین جا متوفق می‌شوید در صورتی که حکیمان متاله اسباب را از این‌جا

به قبل هم دونبال می‌کنند چطـور است که از این توقف کور شما عصبانی نمی‌شوید ولی از این‌که به جای خدای باشـعور خـدای بی‌شـعور را جـایگزین می‌کنید خرسـند می‌شوید.

کوبیـدن به طبل خلقت ازعـدم با کـدام منطق وکـدامین قـانون سـازگار است شـما که خـدای خـود را قـوانین می‌دانید وادعا دارید این قـوانین هسـتند که جهـان را آفریده‌اند بیااید و بگویید طبق کـدامین قـانون از عـدم قانون ساخته می‌شود.

حـال بحث را از دید ایـده آلیست‌های کـوانتمی پیش می‌بریم،ایده آلیست‌های کوانتمی که این قوانین راذهنی می‌دانند عنـوان می‌کنند در آغـاز آفـرینش ،این قـوانین ذهـنی پدید آمده‌اند ولی در ذهن چه کسی در وقـتی که هنـوز فضا وزمـان ومـاده آفریـده نشـده ذهن چه کسی وجـود داشـته اسـت؟آن‌ها بحث را به مـاورای طـبیعت می‌کشـانند و می‌گویند ذهن یک موجـود برتـراز مـاده (به عقیده آن‌ها مسیح)در این خصوص دخیل بـوده است ودر اصل این جهـان در ذهن او پدید آمـده اسـت، ایـده آلیست‌ها اصـالت را به ذهن می‌دهند و می‌گویند اول ذهن بـوده وبعد مـاده خلق شـده بـرخلاف ماتریالیست‌ها،ایـده آلیست‌ها با اسـتناد به آزمایش‌هـای مکانیک کوانتمی که ذهن آزمایشگر در آن نقش داشـته و آزمایشگر در آن به مثابه یک تماشـاگر صـرف نیست بلکه جز آزمـایش است و تحلیل‌هـای خـاص خـود کا جهـان را ذهـنی می‌دانند و قائل به جهـان واقعی غـیر ذهـنی نیسـتند.که این ایـده دانشـمندانی چـون انیشـتین را به مدافعه سوق داد.

اما روش دیگــری هم در فلســفه علم وجــود دارد که نه ماترالیسم است ونه ایده آلیسم بلکه رئالیسم یا واقعیت گرایی فلسـفی می‌باشد در این روش نه مثل ماترالیسم به بن بست عــدم می‌رســند ونه مانند ایــده آلیست کل واقعیت را منکر می‌شوند.

مفهــوم خــدا لفظی است که در زبــان شناسی در ملل مختلف به تعابیرو لفظهای مختلفی بدان پرداخته شــده، در مکتب زرتشتی با عنوان اهورا، و در یهود به نام یهـو، و در اسلام به نـام الله و لفظهـای مختلف دیگـری بـدان اطلاق شده است ولی مفاهیم نه در لفظ و نه در معــنی با هم همســانی ندارنــد، چــرا که خــداپی که هر کــدام از مکاتب معـرفی می‌کنند با دیگـری متفـاوت اسـت، آن‌چه قابل بررسی است این است که همه مکاتب چه دینی چه غـیر دیـنی چه ماتریالیست چه ایـده آلیست چه رئالیست چه ابـراهیمی چه غـیر ابـراهیمی در این مـورد اشـتراک نظر دارند که حتماْ خدایی وجـود دارد،حـالا گرچه در نظر صـفات با هم اشـتراک نداشـته باشـند، حـتی مکـاتب به ظاهر مـادی مثل مارکسیسم و کمونیسم هم به هر حـال به خدایی با صفات خاصی قائل هستند.

مکاتب مادی این خدا را در خـود مـاده جسـتجو می‌کنند و می‌گویند که این خدای ازلی و ابدی صفاتی دارد مـادی و در همین هســتی نهفته است و خــود مــاده خداســت، که آغــاز و انجــامی نــدارد، و صــفاتی هم بــرای او از جمله قدیم بودن، لایتناهی بودن، ازلی بودن، ابدی بودن، برای او قائل هستند، پس در این گونه صفات با ســایر مکــاتب توحیدی و غیر توحیدی شریک هستند، و در ســایر افعــال با ســایر مکــاتب تفــاوت دارند یعــنی در این‌که موجــودی

بـوده ازلی و ابـدی، بی‌نهـایت با سـایر مکـاتب فـرقی نمی‌کنند.

بلکه اختلاف آن‌ها در صـفات ذاتی و افعـالی این موجـود است که حالا این موجود ازلی و ابدی و بینهـایت، چگونه افعـالی دارد یا صـفات ذاتی آن چگونه اسـت، مثلاً این موجود ازلی و ابدی شعور دارد یا ندارد؟ برای رسیدن به هـدفی کـاری انجـام می‌دهد یا نـه؟ آیا موجـودات ازلی و ابدی دیگـری با او و هم ردیف آن وجـود دارند یا ندارنـد؟ آیا ذهن و شعور موجـود در جهـان از فرآیند واکنش‌هـای تصادفی و فاقد شعور حاصل شده است؟ آیا روند تکامل در سـایه شـعور بـوده یا تصـادف صـرف و به عبـارتی آن وجود ازلی و ابدی شعور داشته یا نداشته و اصـلاً شـعور یعنی چـه؟ در پاسخ دادن به این سـوالات ایـدئولوژی‌های مختلفی ظهور پیدا می‌کند، و مکاتبی خلق می‌شود.

اصولاً پرسشی که در آن پرسیده شـود که خـدایی هست یا خیر؟ سـوالی غلط است به هر حـال مکـاتب چه مـادی چه غیر مادی آفرینش را در ازل قبـول دارند و متفکـری نیست که بگوید آفرینشی حالا به هر ترتیبی نبـوده و کلاً انکار کند که موجـودی چه مـادی و چه غـیر مـادی ازلی و ابدی و بی‌نهایت وجود دارد وسـایر اختلافـات در صـفات ذات و صفات و افعال آن موجود وجود دارد.

حتی مکاتب مادی که ماده را خدا می‌دانند، قوانین حـاکم بر مـاده را نـیز خـدا می‌دانند یعـنی وجـوداتی که از ازل آمده و تا ابد بوده‌اند و همیشه بین مواد برقرار هستند و برای این‌که از کجا آمده‌اند، جوابی ندارند، بلکه جوابشان متافیزیکی است؟ جواب می‌دهند خودشان آمده‌اند، حـالا

این‌که این مساله را نه تجربه ثابت کـرده نه چـیز دیگـری فقط یک فرض متافیزیکی صرف است.

در منش ماتریالیست، ماده ازلی و ابـدی بـوده که همـان خداست یعنی چیزی که خـودش خـود به خـود آمـده است حاکم بوده که با همان خدای مادی همراه بوده که آن هم خداست، یعنی خود آ یعنی خود به خـود وجـود داشـته، در اثر حادثه ای، خــودآیی یعــنی اتفــاقی، اتفــاقی در این منش یعنی خـودآئی، یا همـان خـدایی، خودبه خـودی، در اثر انفجاری ماده از حالتی که دمایی خـود به خـودی بـالا داشته، پس دما خودآیی است یا خدائی، از جنس خودآیی و ازلی به صـورت اتفـاقی، خـودآیی، شـروع به آفریـدن فضا و زمان کرده و خودبه خود، خدآیی، این فضا- زمـان شروع به انبساط کرده و دائما خلق شـده و دمـای محیط به صـورت کامل اتفـاقی در اثر این انبسـاط که خـودش هم تعریفی خدایی دارد یعـنی پدیـده‌ای خـود به خـودی و شـروع به کم شـدن می‌کند و ذرات بنیـادی خودشـان به وجود می‌آیند و به صورت اتفـاقی و خـودآیی، به صـورت پیمــانه‌ای از ثــابت پلانک حاصل می‌شــوند، و این ذرات بنیادی به صورت اتفاقی و خود به خودی و خـدآیی با هم تــــــرکیب شد:و کم کم پروتونها و اتم و ملکــــــول را می‌افریند پس پروتــــون، اتم و ملکول‌ها همگی خــــودآ، هســتند.یعــنی خودبه خــودی به وجــود آمده‌انــد، در اثر تصادف ذره‌های بوزونی که حالی نیرو هستند خلق شدند پس هر کـدام از این ذرات خـدا هسـتند از جمله بـوزون هیگز و هر کــدام از عناصر که در آخر تــرکیب اتفــاقی حـاص شـده‌اند خودبه خـود به وجـود آمده‌اند پس لاجـرم همه خـدا هسـتند پس همه موجـودات گیـاهی و جـانوری همه خـودآ هسـتند، حـتی اعضـای موجـودات زنـده خـدا

هستند. چون خودبه خود به وجود آمده‌اند، مثل گـوش که کم کم از باکتریها در اثر تصـادف‌های متـوالی در فرآیند زمان خود به خود پدید آمده پس گوش خـودش خداست و همه اعضا مثل چشم پس در مکتب ماتریالیســـــتم با ما خـدایان متعـدد مواجه هسـتیم، که همگی خودبه خـود به وجود آمده است که این خدایان در ذات و صفات و افعال با یک‌دیگر اختلاف دارند. همان گونه که در یونان باسـتان هزاران خـدا، شـمرده می‌شد ولی این مکتب تفـاوتش با متراليسم در این است که عـــده‌ای از ماتریالیسم‌ها این خـــدایان، را فاقد شـــعور می‌دانند ولی خـــدایان یونـــان باستان همراه با شعور هستند، پس مکتب ماتریالیست با اجتماعی از خدایان بی‌شعور مواجه اسـت، که عـده‌ای از آن‌ها صـفات ازلی و ابـدی دارند و عـده‌ای نـه، نه ازلی هستند و نه ابدی فقط خودآ، که شـاید زیرمجمـوعه‌ای از آن خدایان ازلی و ابدی باشـند. روند تکـاملی دهر در این نگرش به پدید آمدن خدایان مـراتب پـایین‌تر و متکـامل‌تر منجر می‌شـود که طـبیعت کـور و مـاده بی‌شـعور آن را آفریـده است و در چـون سـاعت سـازی کـور نظمی را ناخواســته خــود به خــود آفریــده است و خــود نظم هم خودآست - خداست-، اما آن‌چه که در این روند باید پاسخ داده شود این است که این خودآیی- خدایی- از کجا آمـده است؟ و این یک نکته صـرفا متافیزیک است یعـنی تمـام ارکـان ماتریالیسم برمبنـای، ذکـری متافیزیک و مـاورای فیزیک نهـــاده شـــده که قابل تجربه نیست پس مکتب ماتریالیســم، مکتــبی است مواجه با خــدایان متعــدد، که خدای بزرگتری به نام تکامل در بـالای آن‌ها وجـود دارد و یک وحدت رویه‌ای بین آن‌ها برقرار کرده اسـت، خـدایان بی‌شعوری که در به وجـود آمـدن شـعور و حـتی ملاکـات

اخلأقی و غریزی حرفی بـرای گفتن ندارند و بلکه شـاید باید خدایی هم برای شعور قائل شد که خودبه خـود پدید آمده و خدایی هم برای غریـزه چـرا که به نظر این‌ها هم خودبه خود حاصل شده باشند همین طور خـدای زیبـائی، خدای راستی، خدای صلح و خدایان متعـدد دیگـر، جهـانی مملو از خـدایان گونـاگون،که حـوزه فعـالیت هر خـدا با حـوزه فعـالیت خـدایان دیگر متفـاوت اسـت، پس مکتب ماتریالیسم مکتب بی‌خـــدائی نیست بلکه مکتب خـــدایان است، خدایان متعـدد منشـاء اثـری هسـتند، باید از راسل پرســید چنانچه اصل علیت که مطــرح می‌فرمائید که هر معلولی را علتی اسـت، بـرای این همه خـدایان متعـدد و بی‌علت چه تفسیری دارد؟ و چگونه پاسخ می‌دهد؟ مکتب ماتریالیسم به این تعدد خدایان!!!

و تعجب در این‌جاست که با وفـــور خـــدایان در مکتب ماتریالیسم افـرادی مانند واینـبرگ عنـوان می‌دارند «به نظر من این یک کشف مهم است که ما می‌تـــوانیم در توضیح جهان خیل پیش برویم، بدون آن‌که دخالت خـدا را در کــار بیــاوریم. هم در زیست شناسی و هم در علــوم فیزیکی»

اگرمفهـوم خـدا را در هر یک از این علـوم یعـنی زیست شناسی و علوم فیزیکی در نظر نگیریم پس منشاء مـاده کجا بـــوده؟، زیست از کجا نشـــات گرفتـــه؟، لااقل باید همـــان اعتقـــاد مکتب ماتریالیسم را در نظر بگـــیرد که بـالاخره مـاده خـودش خداست که ازلی است و ابـدی و عناصر حیات خودشان خـدا هسـتند که علـتی ندارند بلکه خودشان خـودآ هسـتند، این فـرض واینـبرگ شـاخص این است که وی، خـــدایان بی‌شـــعور که آن هم قابل اثبـــات

نیست عدم شعورشان، را قبـول دارد و اعتقـاد به خـدای با شــعور را نــدارد، نه مطلق خــودآ را نفی کند و شــاید اصلا این نکنه به ذهنش نرسیده که هیچ مکتـبی خـالی از اثبات وجود خدا نیست.

یا مثلا مونو «بیولوژیست فرانسوی می‌گوید:

"هر چیزی قابل تحویل به تفاعلات مکانیکی واضح است، ســلول یک ماشــین اســت، حیــوان یک ماشــین است و انسان یک ماشین است"

آیا این عبــارت نفی وجــود خداســت؟ مســلماً نــه، بلکه منظور ایشـان شـاید این باشد که خـود سـلول خداسـت، حیوان خداست و انســان هم خداست که البته اگر نظریه تکامل را در نظر بگیریم در این خـدا بودن‌ها شک و شـبه است، لااقل می‌توانست بگوید سلول‌ها خودآ هسـتند، که سایر حیوانات و انسان‌ها به صورت خودآئی از آن نشـات گرفته‌اند،

البته‌هاوکینگ در کتـاب God,Science به گـونه‌ای همین پاسخ را می‌دهد:

«ســوال این است که آیا نحـوه شــروع جهـان به وسـیله خداوند انتخاب شد به دلایلی که ما نمی‌تــوانیم بفهیم، یا این‌که آن به وسـیله یک قـانون علمی تعـیین شـد؟من به دومی اعتقاد دارم. اگر شما مایلید می‌توانید قوانین علم را «خـدا» بنامیـد، اما آن یک خـدای شخصی که بتوانید با او روبروشوید و از او چیزهایی بخواهید نیست»

در این مطلب‌هاوکینگ چند نکته وجود دارد. این‌که ایشان قوانین علمی را خودآ می‌دانند از طـرفی خـود مـاده هم

خودآست، حالا این قوانین خودآ چگونه بر ماده مستولی شده‌اند؟ شما باید بگوید در ذات ماده که خودآ است این قوانین وجود دارد؟ یعنی ذات ماده همین قوانین است که ما فهمیده‌ایم، البته نمی‌توان گفت که این قوانین واقعاً در ذات ماده نهفته بلکه این‌ها از صفات ماده هستند نه این‌که خود قوانین بیافرینند و آفرینش ایجاد کنند بلکه این همان ماده است که خودآ است، حالا مساله این است همین ماده از کجا و چطور حاصل شده است؟ توضیحی نیست باید این اصل را در مکتب ماتریالیست به عنوان یک اصل بدون چون و چرا بپذیری که ماده خودآست و خودبه خود به وجود آمده است، حالا به علت افت و خیز کوانتمی یا هر چیز دیگر به هر حال خودآست حالا این خودآ، ذاتی دارد و صفاتی و افعالی، این ذات و صفات عین هم هستند و همواره با ماده بوده‌اند و جدای از آن نیستند و همان قوانین و خواص ماده هستند، و این‌ها هم چون و چرا ندارد، مثلا چرا جرم به وجود می‌آید برای ذرات به علت وجود میدان هیگز، خود میدان هیگز به علت تغییر فاز عالم از حالات کوانتمی در اثر کم شدن دما، چرا جرم جاذبه دارد؟ چرا الکترون بارش منفی است و پروتون مثبت. این بار چیست؟ این‌ها مسائل بدون جواب است. با ید به عنوان اصل به عنوان صفات ماده بپذیری، چرا ندارد؟ چون طبیعت این گونه است؟ پس این خواص و صفات و قوانین نیز خدائی است. حالا چرا جهان به این گونه که الان هست رسید؟

چون قوانین خودآئی با صفات و ذات مادی چنین ایجاب کرده‌اند مثلا توپی از بالای کوهی پرتاب شود لاجرم به پایین کوه خواهد غلطید و این از خواص ذات طبیعت

است دلیلش در دل خود طبیعت نهفته است، پس لاجـرم آن ماده خودآ، و آن قـوانین خـودآ، گـونه‌ای پیش رفته‌اند که جهان به این‌جا رسـیده، و روند خـود را طی می‌کننـد، اما تا کی؟ تا زمـــانی که مـــاده توانـــایی داشـــته باشد و بتواند انرژی خود را صـرف کنـد، این انـرژی پتانسـیل از کجا داخل ماده وجـود داشـته؟ آن هم خودآست از همـان ذات ماده نشات گرفته است، آیا انتهایی دارد؟!!

پس در مکتب ماتریالیســـت، اصل خـــودآ بـــودن مـــاده و قـــوانین حـــاکم بر آن است که همـــان ذات و صـــفات آن می‌باشـند، و در راسـتای آن فعل مـاده جریـان می‌یابـد، فعل حـــــرکت از انـــــرژی پتانســـــیل به جنبشی است و آنـــتروپی به گـــونه‌ای پیش می‌رود که قابل برگشت نـــیز نمی‌باشد پس لاجرم به سوی بی‌نظمی بیشتر سوق پیدا می‌کند، حافظ قوام ماده چیست؟همان قوانین حـــاکم بر آن که از ذات و صفات آن است

و به قول نومن «فیزیکدان آمریکائی»:

" من بر این بـــاورم که خـــدا مجموعه جهـــان اســـت، که مشـتمل است بر اصـول علمی، مـاده، انـرژی و تمـامی اشکال حیات"،

نـــومن ،کل این مجموعه را خـــودآم می‌داند که خـــود باید دلیلی بر این داشته باشد که همه خودآ هسـتند، چگونه از کجا؟!!

پجلز (فیزیکدان آمریکـائی): «هیچ شـاهد علمی بر وجـود خـــالق جهـــان طـــبیعت و اراده و غـــایتی ورای قـــوانین شـناخته شـده طـبیعت نـداریم» خـوب سـوال از ایشـان این‌جاست، مگر نه این‌که خـود طـبیعت خـودآ اسـت، این

یعنی چـه؟ لطف کنید همین را توضـیح دهید و دلیل خـود را بفرمایید.

بونر (فیزیکدان انگلیسی):

«کار علم این است که برای تمـام حـوادث جهـان واقعی تبیین عقلانی فراهم کند»

سـوال:خـوب، بر فـرض مـاده خـودآ است تبـیین عقلانی شما چیست؟

در ادامه می‌گوید: "هر دانشمندی که برای توضیح چــیزی به خدا متوسل شود شـغلش را کنـار گذاشـته اسـت، اگر تبیین فـوری نیامـد، دانشـمند باید از قضـاوت بپرهـیزد و همــواره بر این باشد که در نهــایت تبــیین عقلانی یافته خواهدشد "

این دانشمندان در این اظهــار نظرها این نکته را در نظر نمی‌گیرند که خود در مواجه شدن با جهان از اصلی شاید به تعبــیر خودشـــان غـــیر عقلانی اســـتعانت می‌کنند و توضیحی برای این اصلشان ندارنـد، مـاده خودآسـت، اگر شما ماده را خـودآ بگیرید که سـیر طـریقش هم به طـور عجیبی باید با منطق شما جور در بیـاد حـالا چه ارتبـاطی بین منطق انســـان وطـــبیعت وجـــوددارد؟ این هم از مسائلی‌است که جـــوابی عقلانی نـــدارد، پس می‌تواند خیلی از مسـائل دگر هم وجـود داشـته باشـند که خـودآ باشند، چرا نباشند.

و به قول فرانسیس کریک (برنده جایزه نوبل پزشــکی): «دانشی که ما تـــاکنون بدست آورده‌ایم این را غـــیر محتمل می‌سازد که چیزی باشد که نتوان آن را بر حسب

فیزیک و شیمی توضیح داد" خوب جناب فرانسیس کریک با این تفاسیر اصل خـودآیی مـاده و ذات و صـفات آن را چگونه می‌تــوان از فیزیک وشــیمی پاسخ داد؟، مســلما جـــــواب نخواهد داشت پس این گفته با اصـــــولی که ماتریالیست بدان پایبند است نقض می‌شود.

و یا اتکینز (شیمی دان انگلیسی)

«هــدف من این است که اســتدلال کنم جهــان می‌تواند بدون دخالت به وجود آید و نیـازی نیست که به یک وجـود متعال متوسل شویم»

، بله ماتریالیسم، خود ماده را خودآ می‌دانند و قوانین و خـــواص آن را ذات آن که با آن از نیســـتی به هســـتی آمده‌اند!! اما همین اصل خـودآیی مـاده با فرضی سـایر مکاتب هیچ فرقی نـدارد و به انـدازه همان‌ها اسـتدلال و دلیل می‌خواهد. حــالا مثلا فــرض کردید که خــود مــاده خودآســت،با این فــرض می‌توانید سـایر خـدایان را نفی کنید مثلا همـان گونه که مـاده خودآسـت، شـاید چیزهـای دیگر هم خـودآ باشـند، چـرا فقط مـاده خـودآ باشد. مثلا شعور یا زیبایی، یا صلح یا دوسـتی، و هر چـیز که تصـور کنید چگونه استدلال می‌کنید که خدایان متعـدد در هم اثر نگذارند، و چرا فرض کنیم که حالا خـدای دیگر مـاده را با تمام صفاتش آفریده و همه صفات و ذات و خواص را به آن داده است. از نظر استدلالی هیچ فرقی با این فــرض ماتریالیست نمی‌کند چـــون در هر صـــورت به موجـــود بی‌علتی ختم می‌شـود به قـول اسـتگر (اخـتر فیزیکـدان آمریکائی):

"وجود هر چیزی- چه انرژی باشد چه ذرات مـادی - و چه قـوانین حـاکم مسـتلزم علـتی است که یا خـودش واجب الوجـود است و یا به یک علت واجب الوجـود، یعـنی علت نخسـتین و اولین علـتی که در سلسـله علی بـرای تبـیین خودش نیازی به علت دیگر ندارد، منتهی می‌شود"

پس تا این‌جا متـدکر شـدیم که مکتب ماتریالیسم نـافی وجـود خـودآ، نیست بلکه موجـودات خـودآی متعـددی را قائل است، از جمله ماده و خواص و صـفات و افعـال آن و برای این خـودآیی هم که به عنـوان یک اصل پذیرفتـه، دلیلی هم ندارد، و ظاهرا به همان اندازه خودآی مـاورای طبیعت برایشان بدون پاسخ و لاینحل و بغرنج است.

در جسـتجوی خـودآ در مـاده بـاز هم نگـاهی به کیهـان شناسی می‌اندازیم جایی که ماده از یک انفجار و یا شبه انفجـار به وجـود آمـده است. سـوال این‌جاست که این انفجار حالا به هر علتی، تبدیل انرژی پتانسیل به انـرژی جنبشی است یا بـالعکس یا تـوام با هم، از لحـاظ فیزیک کلاسیک انفجار همواره از یک مبداء پتانسیل جریان پیـدا می‌کند و انـرژی پتانسـیل به انـرژی جنبشی تبـدیل می‌شود، حـالا طبق گفته فریـدمن مشـخص می‌شـود که این روند انفجاری عـالم به کجا منجر می‌شـود، فریـدمن این مساله را به دو تعریف از چگـالی مرتبط می‌کند یکی چگالی بحرانی که خود تابعی از ثابت‌هابل که روند فـرار کهکشـان‌ها را مشـخص می‌کند وابسـته است و دیگـری چگالی فعلی عالم اگر چنانچه نسبت این دو چگالی برابر یک بود پس لاجرم جهان، جهانی تخت است بـدین معـنی که روند انبسـاطی جـایی متوقف می‌شـود پس لاجـرم صرفا انرژی پتانسیل به جنبشی تبدیل می‌شود یا جهان،

جهـــان بـــاز است که با همین روند انبســـاط ادامه یافته انرژی پتانسیل به جنبشی تبدیل می‌شود و در وقـــتی که چگـــالی فعلی بیشـــتر از چگـــالی بحـــرانی شـــود انـــرژی پتانسیل به جنشی تبدیل می‌شود و در وقـتی که چگـالی فعلی بیشتر از چگالی بحـرانی شـود انـرژی پتانسـیل به جنبشی و دوباره به پتانسیل و دوبـاره به جنبشی تبـدیل می‌شـود در خلأف سـرعت اولیـه، و به صـورت نوسـانی ادامه می‌یابد، ولی آن‌چه در این‌جا مطرح است این است که جهـان از حـالت انـرژی پتانسـیل وارد انـرژی جنبشی شده و در این روند با افزایش آنتروپی، تکـاملی با پـایین آمـــدن دما حاصل می‌شـــود و جهـــان رونـــدی منظم‌تر و تکامل یـــافته‌تر می‌گـــیرد. پس طبق عقیـــده ماتریالیسم همین انرژی پتانسـیل هم به عنـوان یک انـرژی خـودآ در بطن ماده وجود داشته و تحول پیدا کرده است. در این‌جا چـــون مســـاله ترمودینـــامیکی دما و گرما و کـــاهش آن مطـرح است لاجـرم وارد فیزیک آمـاری می‌شـویم که در این فیزیک از اجتماع ذرات مفـاهیمی چـون فشـار، دمـا، آنتروپی و... حاصل می‌شود و مکانیک آماری را می‌تـوان از مفـــاهیم پایه و اســـاس فیزیک محســـوب کـــرد، بنـــابر مبنای مکانیک آماری در طبیعت فرآیند تصادفی طبق یک قـانون خاصی مطـرح می‌شـود، و هر اتفـاق در اصل یک Possibility یا امکـــان بـــرایش تعریف شـــده حـــالا طبق احتمال یکی ازاحتمـالات بـروز می‌کند و خـارج از قاعـده پاســـیبلتی این جریـــان ادامه پیـــدا نمی‌کنـــدطبق اصـــول مکانیک آماری ظهـور مـاده و روند تکـاملی آن و هر چـیز وابسته به آن طی یک قاعـده امکـان صـورت پـذیر است. همانند یک تـــاس که شش وجه دارد و کسی را که تـــاس می‌اندازد در هر بار انداختن تـاس یکی از وجه‌ها می‌آیـد،

ولی نکته این‌جاست که فقط شش احتمال می‌تواند بیاید و نمی‌توان انتظـار داشت در یک انـداختن تـاس، هفت یا هشت و یا بالاتر بیاید چون قبلا Possibility برای شش وجه تنظیم شده است و بعدProbability برحسب زمان یکی از وجــوه تعــریفی می‌آید فرآینــدهای طــبیعی و به ظاهر اتفاقی طبیعت طبق یک روند Possibility تعریف شده‌اند و Possibility قبل از Probabilityتعریف شـده است. پس لاجرم Possibility عـالم و مـاده باید قبل از ظهـور مـاده وجـود داشـته باشـد، و بـرای هر فرآینـدی Possibilityهـــای خـــاص خـــود وجـــود دارد، حـــال این Possibility از کجا تعریف شده؟ و آمده است.؟ حتی در مکانیک احتمـــالی کـــوانتمی این Possibility است. که قبل از احتمال تعریف شده است.حـال سـوال این‌جاست که پاسیبلیتی چیست؟ وآیا می‌توان آن را هم ذاتی مـــاده دانست؟ و مادی نظیر، سایر خواص ماده؟ یعنی همزمان با خودآیی ماده Possibility هم با آن ظهور کـرده است مثلاً همزمان با تشکیل یک تاس، شش Possibility با آن ظهور کرده و این یک امر طبیعی اسـت، و یا همزمـان با خلق سکه، Possibility برای آن ظهور کرده است، اول این‌که در تعریف Possibility آن درجهـــانی است که زمان در آن جریان ندارد و احتمـالات مختلف همزمـان با هم یا یک قـابلیت امکـان بـروز دارند و سـپس این زمـان است که در روند گـــذری خـــود در هر بـــرحه‌ای یکب از احتمـالات رابــروز می‌دهد. در مثـال همـان تـاس از دید Possibility همه شش وجه هم زمان امکان دارد ولی در روند جریان زمـان و عمل بـازیگر در هر بـرحه‌ای یکی از احتمـــالات ظهـــور پیـــدا می‌کند.پس جهـــان Possibility مجرد از زمان و شاید مجرد از مکان است چون احتمالات

در بســتر زمــان و مکــان بــروز می‌کنند و Possibility احتیاجی به این مفروضات و بسترها ندارد پس در همین تعریف جهان Possibility از جهانProbabilityوابســته به فضا و زمان جدا می‌شود. برای خارج شــدن از این بن بســت، فــرض را بر این قــرار می‌دهیم که در یک زمــان تمام احتمالات در جهان‌های موازی جریان پیدا کند بــدون این‌که مســاله زمــان مطــرح باشــد، و زمــان فقط بــروز احتمــالات مختلف است در هر جهــان، در این صــورت احتیــاج به فــرض میلیونها و یا حــتی میلیاردها جهــان موازی است که تا به حــال هیچ کــدام از آن‌ها تحت تجربه و مشــاهده قــرار نگرفتــه، و ایــده‌ای متــافیزیکی به خــود می‌گــیرد و فــرار از یک ایــده متــافیزیکی ما را به دام ایــده‌ای متــافیزیکی دیگر می‌بــرد، و جهان‌ها را خــودآی متعــدد جــایگزین می‌شــود، شــناخت همین Possibility عــالم است که جهــان را امــری قابل پیش بیــنی و طبق قواعد نمــوده اســت، که از روی یک نظم خاصی که ما بــدان علم می‌نــامیم پیش می‌رود،هاوکینگ در این زمینه عنوان می‌دارد:

«ممکن است کسی فکر کند که اعداد موهومی صرفا یک بازی ریاضی هستند که ربطی به جهان واقعی ندارند اما از منظر فلســفه پوزیتیوســتیPossibility کسی نمی‌تواند تعیین کند که چه چــیزی حقیقی اســت، تمــامی آن‌چه که یک نفر می‌تواند انجــام دهد این است که بیابد کــدام مــدل‌های ریاضی جهــانی را که ما در آن زنــدگی می‌کنیم توصــیف می‌کند. و در جــای دیگــری می‌گوید:من این دیدگاه ساده را می‌پذیرم که یک نظریه صــرفا مــدلی از جهــان یا بخشی از آن است و مجمــوعه‌ای از قواعد را در بر دارد که کمیــات مــدل را به مشــاهدات ما مربــوط

می‌کنـدو آن صـرفا در ذهن ما وجـود دارد و هیچ واقعیت دیگری ندارد»

و هم‌چـنین می‌گوید: شـاید چـیزی که ما زمـان موهـوم می‌نـامیم واقعا زمـان حقیقی باشد و چـیزی که زمـان حقیقی می‌نامیم اندیشه‌ای باشد که ما اختراع کـرده ایم تا به کمک آن برداشتمان را از جهان توصیف کنیم»

در این‌جاهاوکینگ اذعـان دارد که اولا جهـان خودآست و مـاده خـود به خـود خلق شـده و بـدون هیچ Possibility مشخصی بلکه آن‌چه ما آن را Possibility می‌خوانیم در اصل آن‌چه است که ما از جهان می‌فهیم و آن را به اسم Possibility نامیـــده ایم، مثلا ممکن است یک مکعب وجه‌های دیگری هم داشته باشد ولی آن‌چه ما می‌فهمیم و انـــدازه می‌گـــیریم شش وجه است پس لاجـــرم آن را شش وجه می‌نـــامیم ولیکن شـــاید این واقعیت نداشـــته باشد در حقیقت هر آن‌چه ما از جهـــــان می‌فهمیم علم نام‌گذاری کرده‌ایم و حالا اگر مدلی را در نظر گرفتیم که این پیش‌بینی‌ها را بهـتر نشـان می‌دهـد، بـرای ما همـان علم است حـــــالا واقعی و حقیقی یا غـــــیر واقعی و غیرحقیقی فرقی نمی‌کند. حالا با همین تعاریف دربـــاره مـاده اولیه سـخن بگـوییم یا همین منطـق، ما مشـاهده می‌کنیم که ماده وجود دارد، حـالا از کجا آمـده؟ و چگونه آمـده؟ بـرای ما تحقق پیـدا نمی‌کنـد، نمی‌تـوانیم بگـوییم خود به خود آمده و یا کسی آن را آورده و یا هر چیز دیگر فقط می‌توانیم بگوییم اون طور که ما می‌فهمیم ماده و خـــــواص و قواعد حـــــاکم بر آن وجـــــود دارد همین و همین،هاوکینگ می‌گوید:من نمی‌دانم که واقعیت چیست

تنها دغدغه من این است که نظریه باید نتـــایج انـــدازه گیری‌ها را پیش بینی کند

. پس با این منش اصالتا طرح این پرسش را همان طور که گفــتیم بی‌مــورد می‌دانــد، و این اصل را به عنــوان اصلی بدون چرا می‌پذیرد که ماده خودآست، یعنی بـاز به همین بن بست برخورد می‌کند، عـده‌ای از ماتریالیست‌ها برای دوری از این مساله باب مسائلی را بـاز می‌کنند که اصلا زمـان وجـود نـدارد پس چـون زمـان را نفی می‌کند آغـاز و انجـام معنا نـدارد که دربـاره آن بحث کـنیم این قضایا به مسـائل سفسـته و پـاک کـردن صـورت مسـاله شبیه است و کراوس می‌گوید:

اصلا در علم از چرا سخن نگوییم چرا توان پاسخ بـدان را نداریم از چگونه سخن بگویید

، مثلا چـرا جاذبه وجـود دارد؟چـرا بـار الکـترون منفی اسـت؟ چـرا جهـان کوانتیـده اسـت؟ چـرا جـرم الکـترون انقدر اسـت؟چـرا مـیزان هیـدروژن و اکسـیژن جوانقـدر اسـت؟ و هـزاران چـرای دیگه همه در مکتب ماتریالیست بی‌پاسخ هســتند؟پس لاجـرم طـرح چـرا در ماتریالیست ممنوع است و جزو مناطق ممنوعه کراوس می‌گوید:«در علم ما مخصوصا باید در مــورد ســوالات «چــرا» دقیق باشیم وقتی ما می‌پرسـیم «چـرا؟» معمـولا منظورمـان «چگونه»است اگر دومی را پاسخ دهیم منظورمـــــــان برآورده می‌شود؟

«چـرا؟»به طـور ضـمنی حـاکی از هـدف است. در اصل ماتریالیست، اصل وجود Possibility که از بنیـادین‌ترین اصـــول فیزیک است و همین اصل است که جهـــان را،

قابل فهمیـــدن، و پیش بیـــنی می‌کند را نفی می‌کند نه تنها اصلPossibility بلکه کلا زمـــان ،مکـــان ،حقیقت داشتن مفهـوم فـیزیکی را نفی می‌کنـد،و چـرا گفتن را ممنوع کرده ودر عـوض جهان‌هـای مـوازی که هیچ کـدام مشاهده نشده را می‌پذیرد

پس به طـور کلی اصـول ایـده ماتریالیست اصـولش بر مبنای موارد زیر است:

خودآیی ماده

عدم حقیقی بودن مفـاهیم و قـوانین فیزیک چـون منجر به Possibility می‌شود که باید قبل ظهور مـاده تعریف شده باشد.

طرد سوالاتی که با چرا شروع می‌شود.

نفی زمان، مکان و جهان حقیقی

اعتقاد به میلیاردها جهان موازی موهومی

پس لاجـرم با این متد قائل به خودآیـان متعـدد، بـوده و مسائلی مثل چرایی بوجود آمدن این خدایان

مسائلی مثل شعور و اصول اخلأقی قابل پاسخ نیست و از طـرفی به دام فلسـفه سفسـطه گـرایی افتـاده و از رئالیسم بودن خارج شـده و نفی بـدیهیات را پیشه خـود می‌سازد و ادعای این‌که وجود جهان قابل توضـیح علمی است بشدت زیر سـوال می‌رود چـرا که طبق این اصـول که قابل توضـــیح علمی نیســـت، طبق گفته واینـــبرگ فیزیکـدان برجسـته معاصر«جهـان فعلی از یک شـرایط کاملا غیر آشنا تحول پیدا کرد و آینده‌ای خـاموش شـدنی

در پیش دارد، به صورت سردی بی‌انتها یا حرارت غیر قابل تحمل» و به قول داکینز «دی آن ای؛ صرفا وجود دارد - یعنی خودآست - که اصلا تفاوتی برای او شر بودن یا خوب بودن نمی‌کند» یعنی ماتریالیست نه می‌تواند درباره ابتدای جهان نظر بدهند و نه انتهای جهان و نه مسائل شعور و اخلأقی همه و همه برایش مجهول باقی می‌ماند. شوردینگر می‌گوید:

«شعور را نمی‌توان به زبان فیزیک توضیح داد، زیرا شعور مطلقا بنیادی است و قابل توضیح به حسب هیچ چیز دیگر نیست) و در جای دیگری می‌گوید: ما انتظار نداریم که علوم طبیعی بصیرت مستقیم به ما درباره سرشت روح بدهند»

و پل دیوس می‌گوید:

"یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های در مقابل فهم سرشت شعور به طور کلی و شعور انسانی به نحو خاص است، ما هنوز هیچ کلیدی نداریم که ذهن و ماده را به هم مربوط سازد یا در مرحله اول چه فرایندی منتهی به ظهور ذهن از ماده شد"

و ریچارد داکینز:

«شعور بزرگترین معمایی است که بیولوژی، نوروبیولوژی و بیولوژیکی تکامل با آن روبرو است، آن معضل بسیار بسیار بزرگ است»

یا کریس آیشام می‌گوید:

«وقتی می‌کوشیم که نظریه کوانتم را برای کل جهان به کار بریم با مسائل نظری عمده‌ای رو به رو می‌شویم.

این مطلب آن قــدر مشــکل است که کثــیری از فیزیک دانــان نظریه پــرداز برجســته، فکر می‌کنند کل موضــوع کیهان شناسی کوانتمی یک اندیشه نادرست است.»

و یا جان باکان (اخترفیزیکدان آمریکای) می‌گوید:

من شخصــاً احســاس می‌کنم که این گســتاخی است که بــاور کــنیم انســان بتواند ســاختار کامل زمــانی جهــان، تحول و توسعه آن و سرنوشت نهــایی آن را از ثانیه اول خلقت تا ســال بعد!! آن بر اســاس سه یا چهــار حقیقت [تجربی] که خیلی هم به طور دقیق شناخته شــده نیست و میان متخصصان مــورد مناقشه اســت، تعــیین کنــد، من این گستاخی را می‌بینیم»

عده‌ای اندیشمندان برای پاسخ گویی به سوالات یک گــام عقب‌تر رفته‌اند، در ماتریالیسم گفته می‌شــود که جهــان خودآست و خودبه خــود به وجــود آمــده اســت، ســوال می‌کنند به وجود آمــده است یعــنی چــه؟ یعــنی چی شــده است؟ سوال را از ماده به سوی وجود می‌کشانند، وجود داشتن را حلاجی می‌کنند؟ وجود چیســت؟ پاسخ آن است که بدیهی‌ترین چیزی که ادراک شــود. در همین پاسخ بــاز هم یک مســاله دیگر خــود را نشــان می‌دهد که آن ادراک است؟ پس هر دو مساله یعنی «مساله وجود» و «مساله ادراک» دو مکتب فلسفی دیگر به غــیر از ماتریالیست را شــامل می‌شــود که در صــدد پاسخ گــویی به شــبهات و سوالات هستند که به ترتیب رئالیست‌ها و ایــده آلیست‌ها را تشــــــکیل می‌دهند که به شــــــرح هر یک از آن‌ها می‌پردازیم.

اول مساله وجود:

ماده خود به خود به وجود آمده است یعنی چه؟

وجود یعنی چه؟وجود همان هستی است، مثال ماده وجود دارد، یعنی ماده هستی دارد، در مقابل نیست وجود نداشتن، ماده وجود دارد و هست با چه چیز قابل ارزیابی است شاید عده‌ای بگویند به وسیله حواس مثل حواس پنج گانه انسان، عده‌ای بگویند شواهد هم حاکی از وجود می‌تواند باشد گرچه به وسیله حواس ادراک نشود نظیر ماده یا انرژی تاریک و عده‌ای از دیدگاه دیگر جواب دیگر هم بدهند که مربوط به روح و روان می‌شود، که کل مجموع همه این‌ها همان ادراک است که یا حسی است و یا عقلی و یا احساسی را در بر می‌گیرد. خوب مسلم است بعضی از مواد که به آن‌ها فرمیون گفته می‌شود، با روشهای فیزیکی و آشکار سازهای خاص قابل ادراک هستند پس وجود دارند عده‌ای با ابزراهای اپتیکی، عده‌ای با ابزارهای آشکارسازی الکترومغناطیسی، نظیر رادیو تلسکوپ‌ها، تلسکوپ‌های اشعه و اشعه یا آشکارسازهای فروسرخ و عده‌ای هم از روی شواهد پی به وجود آن‌ها می‌بریم، مثل ماده تاریک که هیچ چیز حواسی از آن ندیده ایم اما شواهد نشان می‌دهند که وجود دارند یعنی اثرات گرانشی آن‌ها در محیط کهکشانی و فراکهکشانی مشاهده می‌شود در صورتی که هیچ گونه اثری که حواس ادراک شوند تا به حال از آن‌ها مشاهده نشده است و یا انرژی تاریک که در ذات عالم وجود دارد و انرژی مرموزی است که شتاب انبساط عالم را افزاینده می‌کند و معلوم نیست منشاء آن کجاست و فقط از روی شواهد رصدی می‌گوییم وجود دارند هر چند اصلا دیده نمی‌شوند. در همین مساله تجربه گرایان ماتریالیست که مدعی هستند تا چیزی

مشاهده حسی نشود وجود ندارند به چالش عمده کشیده می‌شوند، که برطبق ایده آن‌ها یا باید حکم کرد که چیزی به نـام مـاده تاریک یا انـرژی تاریک وجـود ندارند و اگر وجـود دارد طبق ادله ریاضی و رصـدی که با واسـطه، نه بی‌واسـطه پی به وجـود آن‌ها می‌بـریم لاجـرم، مسـاله وجود داشتن فقط متمرکز به شواهد حسی و تجـربی بلا واسطه نمی‌شود و مسـائل دیگر را نـیز شـامل اسـت، و اگر بگویند در آینـده ممکن است با حـواس کشف شـوند پاسخ قانع کننده نیست چون آینده وجـود نـدارد؟ و ملاک حال حاظر است.

به هر حـال پس وجـود شـامل هم مسـاله حسی هست و هم مسـائل غـیر حسی و عقلانی را هم شـامل می‌شـود که با اسـتنتاج بـدان دست پیـدا می‌کننـد، و وجـود مـورد اســتناد تجربه گــرایی و حسی محض به شــدت در علم فیزیک معاصر رد می‌شـــــود، پس ادراک حسی و عقلی مبتنی بر تجربه شواهد وجود و هستی می‌باشدکه هر دو مســـاله را در بر می‌گـــیرد، و از بعد روان شناسی هم مســـائلی مثل عاطفـــه، عشق مـــادر به فرزند عشق به خوبی‌هـــا، علم دوســـتی، شـــعور، ذهن، این‌ها هم وجـــود دارند هر چند این مسائل هم به حس نیایند ولی با عطف به تجربه قابل حصول هستند و شاید آن را هم در قلمرو همان شاهد عقلی مبتـنی بر تجربه قـرار داد، پس وجـود بدیهی‌ترین چـیز است که به ادراک حسی و وجـود امـری است که بین تمام چیزهای ادراک شده مشترک است.

هیدروژن وجود دارد، هلیـوم وجـود دارد، اکسـیژن وجـود دارد، و همین طـور در هم جوشی هســته‌ای که در داخل مرکز ســتارگان اتفــاق می‌افتد عناصر ســبک به عناصر

سنگین‌تر تبدیل می‌شوند و انرژی تولید می‌کنند و عناصر سنگین‌تر از سبک ساخته می‌شوند و بعد از رسیدن به عنصر آهن که مقیدترین عنصر در طبیعت است و ساخته شدن عناصر سنگین‌تر از آن واکنش گرماگیر است. در اثر انفجارات ستاره‌ای عناصر سنگین‌تر خلق می‌شوند. و در این مسیر در طی فرآیندی نامعلوم و مجهول تا به حال از لحاظ علوم تجربی ماده در شرایطی حیات در آن به وجود می‌آید که هنوز این مساله نه از لحاظ فیزیک آماری و نه فیزیک کوانتمی جواب داده نشده به حالت گیاهان اولیه در می‌آید و تکاملی در این خصوص صورت می‌گیرد گیاهان در مراتب مختلف وجود دارند تا نزدیک به حالت‌های حیوانی و در جریانی تحولی از گیاه به حیوان صورت گرفته و تکامل ادامه می‌یابد و مراتب مختلف حیوانی وجود دارند تا به انسان، از همجوشی هیدروژن تمام عناصر بوجود می‌ایند ودر ادامه به حیات اولیه می‌رسند و از مرحله گیاهان اولیه تا به گیاهان کامل‌تر همه وجود دارند و از حیوانات ابتدایی تا پیشرفته همه وجود دارند. در مراتب مختلف، اگر هر رتبه را یک درجه وجودی بنامیم می‌توانیم بگوییم در مراتب مختلف وجودی قرار دارند. یا مراتب مختلف هستی، آن موجودات کامل‌تر از درجه وجودی بیشتری برخوردارند و موجودات ساده‌تر از درجه وجودی پایین‌تری برخوردار هستند و طبیعت سیر طبیعیش به سوی تکامل است یعنی حرکت از وجودهای از مراتب پایین موجودات با مراتب وجودی بالاتر، بالاتر و هر موجود که از لحاظ رتبه وجودی بالاتر باشد هم کامل‌تر از مرتبه قبلی و هم موثرتر است بر محیط اطرافش یعنی بالتبع وجود انسان از حیوانات در جهان هم

متکـامل‌تر است و هم مـوثرتر است بر محیط اطـرافش یعـنی بـالتبع وجـود انسـان از حیوانـات در جهـان هم متکـامل‌تر است و هم مـوثرتر و همین گونه حیوانـات نسبت به گیاهان و حتی در رتبه خود انسان بالتبع وجـود انیشتین بسیار موثر و متکامل‌تر از یک نوزاد است. یعنی ما یک سیر صعودی به سـوی مـراتب والای وجـودی را با این تعریف در طبیعت عالم شـاهد هسـتیم و ممکن است استثنائاتی هم وجود داشته باشد.

حـال بحث را از جـانب دیگـری بررسی می‌کـنیم، در بحث اخیر متوجه شدیم که وجـود ادراک حسی و عقلی مبـنی بر تجربه را در بر می‌گیرد. حال سـوال دیگـری را مطـرح می‌کنیم، آن‌چه در طبیعت مشاهده می‌شـود، از آن‌جا که جهـان، جهـان احتمـالات اسـت، یکی از احتمـالات ممکن است که می‌تواند مـاده در آن وجـود داشـته باشد در صورتی که برای یک حالت ماده امکان‌های متعددی لحاظ شـود، مثلا اسـپین الکـترونی الان در حـالت مثبت یا بالاست، در صورتی که تجربه نشـان داده می‌تواند منفی یا پـایین هم باشد اما الان مثبت آن قابل ملاحظه اسـت، و یا مثلا در مسـاله تـاس انـداختن الان تـاس عـدد 3 را نشان می‌دهد در صورتی که می‌تواند 5 حـالت دیگر غـیر این را داشـته باشد. آیا می‌تـوانیم بگـوییم که پنج حـالت دیگر غیر از این که الان مشاهده و تجربه شده هم وجـود دارد که بعدا پیش بینی می‌شود که انـدازه گـیری شـود و الان فعلا همین انـدازه گـیری می‌شـود یعـنی مفهـومی محدود کننـده که مثلا اسم آن را زمـان می‌گـذاریم عامل شـده که ما تمـام حـالات ممکن را نتـوانیم با هم انـدازه گیری کنیم، البته ممکن است در زمانهای دیگر آن حـالات ظهـور کنند و موجـود شـوند و در حـالتی که آن مسـاله

محـدود کننـده را در نظر نگـیریم لاجـرم همه احتمـالات همتراز همـدیگر وجـود دارند که زمـان آن را محـدودکرده است (تبصره:این‌جا مفهوم زمان به عاملی محدود کننده بروز احتمالات تعریف می‌شــود. پس اگر این عامل را در نظر نگیریم) همه احتمالات دوشادوش هم بروز می‌کنند. مثلا اســپین الکــترون در این حــالت هم مثبت است هم منفی و وقــتی وارد زمــان می‌شــود گــزاره «و» به «یا» تبدیل می‌شود. به این حالت در تعبـیر فـیزیکی به حـالات کوانتمی اطلاق می‌شـود، و در حـالت فلسـفی «جـوهر» گفته می‌شود.

یعـنی مـاده در حـالتی قـرار دارد که هنـوز روی احتمـال خاصی قرار نگرفته و همه حالات ممکن را در بـردارد. آیا چــنین مــاده‌ای وجــود دارد، به لحــاظ فــیزیکی و جــواب فیزیک کوانتمی که به مکانیک احتمـالات موسـوم اسـت، بلــه، بلکه کل طـبیعت به همین گونه عمل می‌کنـد، و الا چگونه است که بسـته مـوج احتمـال (مـاده در حـالتی که همه حــالات را دارد) خلأصه می‌شــود به یکی از حــالات ممکن، دو جــــــواب ارائه می‌دهد که ایــــــده آلیست و ماتریالیست‌ها می‌دهنـد، ایـده آلیسـتها می‌گویند باید یک ذهن فرامادی بر مـاده تـآثیر بگـذارد تا تـابع مـوج خلأصه شود و ماتریالیست چنانچه قبلا هم اشاره کردید قائل به بوجود آمـدن جهان‌هـای مـوازی هسـتند که در هر جهـان حالتی خود را نشان می‌دهد.

حالا به طور کلی هر دو گروه چه ایده آلیسـتها کـوانتمی چه ماتریالیست‌های کــوانتمی بر این نکته اشــتراک نظر دارند که Possibility قبل از Probabilityوجـود داشـته است پس این جهان که ما انـدازه گـیری می‌کـنیم جهـان

Probabilityاست و فیزیک از جهانی Probabilityسخن به میـــان می‌آورد، که در آن جهـــان تمـــام احتمـــالات دوشـــادوش هم در آن واحد در کنـــار هم وجـــود دارنـــد، درجهـان Possibility، اسـپین الکـترون هم مثبت و هم منفی، نـور هم مـوج است و هم ذره، تعـداد انسـانها با توجه ژنهای پیدا شده از 114 ژن مختلف ساخته شده‌اند همه انســـان‌ها (114فاکتوریل) انســـان از آدم تا خـــاتم بـدون هیچ تـوالی زمـان و پـدر و پسـری دوشـادوش هم ظهـور دارنـد، و بسـته‌های احتمـال در این جهـان خلأصه نشـده‌اند، در چـنین جهـانی که ما آن جهـان Possibility می‌گـــوییم. اگر بخـــواهیم از وجـــود صـــحبت کـــنیم چه می‌گـوییم، گفـتیم که در جهـان احتمـالات همین جهـان مشـــاهده پـــذیر، همـــان جهـــان رویه تکامل است. و به اصطلاح مراتب وجـودی یا تکامل افـزایش می‌یابـد، حـالا این حرکت تکاملی ظهـور احتمـالات مختلف در زمانهـای مختلف اســـت؟ یا باید حرکـــتی هم در خـــود جهـــان Possibility در نظر گرفته شـــود؟ جهـــان Possibility حرکتش چگونه تعبیر می‌شود؟

آیا حـرکت مکانیست و زمـانی و یا تغیـیر حـالت؟ بـالتبع اصـولی که بر این جهـان حـاکم است اصـول حـاکم بر فیزیک کـوانتمی اســت، فضا و زمــان در آن‌جا گرچه در لفظ با جهانProbability مشـترکند اما در معـنی فـرق می‌کنند و همین طـور مفهـوم حـرکت، حـرکت در این جهـان به معنـای تغیـیر حـالت سیسـتم اسـت، در جهـان Probability مـــاده احتمـــالات مختلف را پشت سر می‌گـذارد و در بـروز این احتمـالات، احتمـالات دیگـری حاصل می‌شـود، و روند بـروز این احتمـالات به گـونه‌ای پیش می‌رود که تکامل در نهـــایت به وجـــود می‌آیـــد، و

ارتقــای وجــودی می‌یابــد، و این روند بــروز احتمــالات بگونه‌ای است که نهایت به تکامل منجر می‌شود.

آیا جهان Possibility همانند جهان Probability جهان فیزیکی است یا نیسـت؟ این جـواب را با مثـالی می‌زنیم مثال تاس و وجـوه آن جهـانProbability جهـانی است که در آن تاسی انداخته می‌شـود و یکی از وجــوه ظــاهر می‌شود. و سـپس احتمـالات دیگـری ظهـور می‌کند حـالا این پرسش مطــرح اســت، که آیا جهــان Probabilityیا همان احتمالات که به نظر ما همان جهان اندازه گـیری و مشـاهده است و جهـان Possibility و امکـان که همـان مکعب و تمــام وجــوهش می‌باشد وجــود دارند یا نــه، با توجه به تعــریفی که از وجـــود ارائه شد هر چـــیزی که ادراک حسی بشود یا عقلانی مبتنی بر حس لاجرم وجود دارد، جهانProbability که بدیهی است که وجود دارد و همین جهان عینی و قابل اندازه گیری ماست و هم‌چنین جهـــان Possibility هم قابل ادراک عقلی مبتـــنی بر تجربه اســت، و مــاده با تمــام احتملات وجــودیش در آن وجود دارد.

مثل همان مکعب با تمام احتمـالات وجـودیش که حقیقتا وجود دارند مثلا نور جوهری است در جهان امکــان که در جهــان امکــان هم خاصــیت مــوج دارد و هم ذره تــوام با یک‌دیگر ولی در مقــام انــدازه گــیری و مشــاهده گــاهی خاصـــیت مـــوجی دارد گـــاهی ذره‌ای و یا الکـــترون هم جوهری است که در مقام اندازه گیری گـاهی مـوج است و گـاهی ذره اما در جهـان امکـان Possibility هم مـوج است و هم ذره، یا اسپین الکترون خود جـوهری است که در Possibility هم مثبت است و هم منفی، اما در

جهـانProbability گـاهی مثبت است و گـاهی منفی، حــالا ســوال این‌جاست که آیا نــور، الکــترون، اســپین الکترون، پروتون،... این‌ها در حالت جوهری وجــود دارند یا نه فقط در مقام اندازه گیری وجود دارند. یعنی همان لحظه که اندازه گیری می‌شوند وجود پیدا می‌کنند؟

آیا الکترونی که هنوز اندازه گیری نشده وجــود نــدارد؟ و یا نوری که هنوز اندازه گیری نکردیم که خاصـیت مـوجی دارد یا ذره‌ای وجود ندارد؟ آزمایشی به نام نامساوی بل، در مکانیک کــوانتمی مشــهور است که اگر چنانچه اتمی که دارای دو الکترون با دو اسپین الکترونی مختلف طبق طرد پائولی است انتخاب کرده بـدون آن‌که اسـپین آن‌ها را اندازه گـیری کـنیم یکی از الکترونها را به نیویـورک و دیگـری را به توکیو انتقـال می‌دهیم. حـالا در یکی از این دو شــهر اســپین یکی از این الکترونها را انــدازه گــیری می‌کـنیم اسـپین بعـدی بلافاصـله جهتش انـدازه گـیری می‌شود. حال اگر با تکـنیکی یکی از اسـپین‌ها را طـوری تنظیم کـــنیم که جهتش مثبت باشد دیگـــری بلافاصـــله جهتش منفی می‌شــود. بــدون این‌که زمــانی بــرای این فرآیند در نظر گرفته شــود و یا فاصـله‌ای مطـرح باشد. عده‌ای از فیزیکـدانان می‌گویند در صـورت انـدازه گـیری الکــترون و اســپینش به وجــود می‌آیند قبل از آن وجــود نداشــته‌اند و عــده‌ای دیگر فضا و زمــان را در آن ســاری نمی‌دانند.

و فضا و زمان را نفی می‌کنند، یعنی عده‌ای قائل به آنند که تا اسـپین انـدازه گـیری نشـود وجـود نـدارد بلکه در صورت اندازه گیری چون تابع مـوج خلأصه می‌شـود و در جهـان انـدازه گـیری قـرار می‌گـیرد پس لاجـرم وجـود

می‌آید. به قول این افراد تا ماده‌ای اندازه گیری نشود وجود ندارد، لاجرم نور یا الکترونی که هنوز اندازه گیری و آشکار سازی نشده وجود ندارد، احتمالا منظور این افراد همین مساله است که از جهان Possibility وارد جهانProbability نشده است والا اندیشه ناقصی به نظر می‌رسد، به هر حال جمهور فیزیکدانان ماده اندازه گیری نشده را در زمره موجودات قلمداد می‌کنند، موجود است وجود دارد ولی اندازه گیری نشده است.

پس با این تفسیر می‌توان گفت که جهان Possibility هم وجود فیزیکی دارد. نکته شایان توجه این است که آیا این مواد در جهان Possibility هم حرکتی دارند، از آن‌جا که در جهان Probabilityبروز احتمالات متوالی اطلاق به زمان می‌شود، آیا این حوزه احتمالات در جهان Probability هم می‌تواند ساری باشد، یعنی بگوییم جوهر هر ماده خودش در قلمرو Possibilityهای بالاتر است،مثلا فرض کنید نور می‌تواند هم موج باشد هم ذره که در جهان احتمالاتیکی از آن‌ها ظاهر می‌شود و الا در جهان امکان هر دو احتمال با هم وجود دارد و نور هم هست ولی اندازه گیری نشده ذره است یا موج، حالا همین نور تعریفی خود حرکت دارد هم در فضا – زمان که قابل اندازه گیری است و هم در ذات خود که مثلا به ماده‌ای با احتمالات دیگری تغییر فاز می‌دهد. اما نکته این‌جاست چون مفهوم فضا – زمان در جهان Possibility با جهان متفاوت است لاجرم این حرکت‌ها با حرکت جهانProbability متفاوت است و مفهوم دیگر دارد و ارتباطی مفهومی با جهانProbabilityپیدا نمی‌کند گرچه در لفظ مشترکند ولی در معنی متفاوت هستند لاجرم قوانین حاکم بر جهان جواهر Possibility

یا جهـان اعراضیProbability با هم متفـاوت است. در جهان جواهر به معنای تغیـیر فـاز جـواهر یا تغیـیر حـالت جـواهر است نه لزوما حـرکت در فضا - زمـان، تحـول در فاز جواهر مثل تبدیل فوتون نـور به جـرم و تولید زوج و یا تبـدیل دو زوج الکـترون و پوزیـترون به مـوج و نـور و اشـــعه، با تکامل تـــدریجی مثل تکامل عناصر در داخل ســتارگان و تکامل چــنین در رحم مــادر، که البته بــرای تکامل مکانیزمی خاص و شـرایط خاصی باید بر سیســتم حاکم باشد تا تحول جواهر در آن صورت پذیرد، حــالا این تحـول جـواهر چه به صـورت تکـاملی چه غـیر تکـاملی را دوبـاره باید در قید احتمـالات قـرار داد. یعـنی وقـتی دو زوج ذره به دو اشــعه نــورانی تبــدیل شــدند، این اشــعه خودش جوهر است یا نه؟ و یا تبـدیل اشـعه به زوج ذرات به صورت احتمالی ظهور دارد.

شـــــواهد نشـــــان می‌دهد که در این گونه فرآیندها همه احتمالات هم دوشـادوش هم و با هم ظـاهر می‌شـوند و این گونه نیست که تـوالی زمـان بر آن حـاکم باشـد، که اول یکی بعد دیگری به وجود آید، یعـنی در تولید زوج هم زمـان یک الکـترون و یک پـوزیرون هر کـدام از جواهرند ظـاهر می‌شـوند و اگر ذره‌ای دیگر نـیز باید ظـاهر شـود مثل نوترینو پس حتما حاضر است نه این‌که بعـدا ظهـور پیدا کند، پس قاعده احتمال در این گونه فرآینـدها حـاکم نیســت،، در این جهـان جـواهر، حـرکت جـوهری اتفـاق می‌افتد، حالا یا طبق روند تکاملی در یک مکـانیزم خـاص یا غـیر تکـاملی و حـرکت به سـوی پایـداری بیشـتر، مثل فرآیندهای رادیواکتیویته نه بر اسـاس قاعـده احتمـال و بـــروز گـــزاره «یا» بلکه بر اســـاس قاعـــده جهـــان Possibility که گزاره «و» حاکم است.

به هر حال در جهان جواهر، حرکت روند تکاملی دارد تحت مکانیزم و سیستم خود و آن چیزی است که مشاهده و ادراک می‌شود، در تکامل ماده در مراتب وجودی مختلف سیر کرده دائما وجودش بیشتر و بیشتر می‌شود یعنی به اصطلاح تکامل پیدا می‌کند این سیر به سوی وجود والاتر و بالاتر در بطن طبیعت و ماده و جوهر ماده چگونه مکانیزمی است. آیا از نوع حرکت انرژی پتانسیل به انرژی جنبشی است یا به اصطلاح از قوه به فعل است؟ مثلا سیر عنصر هیدروژن در ستاره به سوی آهن که پایدارترین عنصر طبیعی است و یا سیر یک انسان از نطفه به حالت انسان در رحم مادر یا سیر تک سلولی‌ها به سوی حیوانات و انسان چگونه سیری است؟ اولا سیری است که در جواهر اتفاق می‌افتد یعنی در جهان Possibility پس سیر احتمالی در آن وجود ندارد، مثل تبدیل اشعه به زوج، همه حالتها همزمان روی می‌دهد. یعنی قوانینی که بدان حاکم است، قوانین جبری است نه احتمالی پس لاجرم قوانین حاکم بر جهان Possibility قوانین جبری است.

حال سوال این‌جاست که این قوانین جبری که بر جهان Possibility حاکم است؟ طبق فلسفه ماتریالیسم که ماده را خودآ می‌داند، خودآست؟ همان طور که دیدیم ماده در جهان تظاهرات یاProbability مبتنی بر وجود ماده در جهان Possibility یا جهان جهان جواهر است که جهان Possibility هم وجود دارد، حالا به این‌جا می‌رسیم که جهان قبل از جهان Probability بوده یا به آن محاط است، حال سوال این‌جاست که طبق رویه ماتریالیست‌ها پس این جهان Possibility خودآست، حالا به این جهان قوانینی از نوع جبری حاکم است، که

طبق اصول جبری خاصی جواهر تحول پیدا کـرده و پیش می‌روند که این تحول گاه تکاملی و گاه غیر تکاملیسـت، فرآیندهای غیر تکاملی معمولا به سوی رسیدن به تعـادل و حالت پایدارتر است، مثل واکنش‌هـای رادیواکـتیوی که هسته عناصر ناپایدار با واپاشی به سوی عناصر پایـدارتر پیش می‌رود، که خـــود به خودیست اما در بســـیاری از عناصر چنین تحولی در جواهر مثل فرآیندهای تکاملی در فرآیند و شرایطی خاص صورت می‌پذیرد. که حتما هسته هیدروژن در فشار و دمای خاصی به هسته هلیوم تبـدیل می‌شـــود و مکـــانیزم پیچیـــده‌تری نســـبت به عناصر رادیواکتیو را می‌طلبد، هر چند درباره چرایی اشـعه و که از هسته عناصر رادیواکتیو ساطع می‌شود، حـرف بسـیار است و در هر شـرایطی هر هسـته هیـدروژنی به هلیـوم تبـدیل نمی‌شـود قـوانین خـاص خـود را می‌طلبد آیا این قــوانین و این شــرایط همزمــان با خلق جــواهر در ذات جواهر وجود داشته اند؟ این جواب درستی نیست چرا که این قوانین در مرتبه‌ای بالاتر از جواهر حـاکم هسـتند که این جواهر را تحت قیومت و قید خود قرار می‌دهند. مثلا در ذات خـــود هیـــدروژن این گونه تعریف نشـــده که باید اجتماع کند تا فشـار و دما زیـاد شـود و به هلیـوم تحـول پیدا کند، بلکه این قانون کلی گرانش است که این حـالت را به وجود می‌آورد می‌توانیم این گونه بگوییم که قانون کلی گـــرانش همزمـــان با به وجـــود آمـــدن ذره با ذرات همراه است و این خاصیت در نهـایت منجر بـه، به وجـود آمـدن شـرایط بـرای تحـول در جـواهر می‌شـود. یعـنی خواصی که همزمـان با مـاده خلق شـده و در ذات مـاده قـرار دارد، به گـونه‌ای است که منجر به روند تکـاملی در جوهر ماده می‌شود.

پس حالا طبق گفته ماتریالیست‌ها می‌توانیم بگوییم که جواهر ماده خودآ هستند و شامل یک سری صفات ذاتی و افعالی خاص، اما این‌جا در مورد خود جواهر تحقیق را ادامه می‌دهیم همه جواهر به گفته ماتریالیست‌ها همه آن‌ها خودآ هستند، اما باز هم مساله به گونه دیگری پیش می‌رود گویا این خودآیان یک منشاء دیگری داشتند، و جواهر خودآ نبودند، در جهان فیزیک قوانین بقاءو اصول پیمانه‌هایی وجود دارد که بر ماده مستولی است، از جمله این اصل، اصل عدم قطعیت بود که یکی از بزرگان فیزیک معاصر به نام‌هایزنبرگ آن را ارائه داده بود که بنابراین اصل هیچگاه نمی‌توان جای ذره را همزمان با طول موج منسوب به آن به طور قطع به دست آورد، پرداختن و قطعیت در یکی بطور کل مفهوم و اندازه گیری دیگری را با مشکل مواجه می‌کند. و در اصلی دیگر هیچگاه نمی‌توان آهنگ فروپاشی یک ماده را با انرژی گسیلی همزمان مشخص کرد. و بطور کلی نمی‌شود هم مکان دقیق ذره را دانست و هم انرژی دقیق آن را مشخص نمود، طبق این اصل که به عدم قطعیت مطرح است، در محیطی مثل خلأءکه در آن ماده‌ای وجود ندارد چون اندازه حرکت ذره به هر دلیلی صفر است پس دقیقا معین است، نمی‌شود انرژی دقیقا صفر باشد چون اصل عدم قطعیت نقص می‌شود. پس مقداری برای انرژی در این حالت باید وجود داشته باشد ولی نامعلوم که به این حالت انرژی نقطه صفر می‌گویند. پس با این تفسیر فضا اگر خالی هم باشد باز هم مملو از انرژی خواهد بود، و به تعبیری خلأ کوانتمی گفته می‌شود که حالتی است که در آن مقدار انرژی به

کمـترین مقـدار ممکن می‌رسـد، این حـالت را خلأ حـالت پایه می‌گویند.

حالا آیا واقعا انرژی خلأ وجود دارد؟ فردی به نام کـازمیر در طی آزمایشی که در خلأء میـــان دو صـــفحه فلـــزی مـــوازی انجـــام می‌دهد این انـــرژی را انـــدازه گـــیری و مشاهده می‌کند. پس انرژی خلأءوجـود دارد، با آن‌که این انرژی مقـدارش قابل محاسـبه نیست ولی اثـرات ناشی از آن در بعضی از ذرات گذرنده از میـان آن قابل انـدازه گـیری است. مثلا فـرض کنید الکـترونی جایگزیـده در یک اتم هیـدروژن که مـیزان طیف آن‌ها با تکنیک‌هـای دقیق قابل محاسبه است در اثر گذر از این دریای انرژی دچـار تشویش و نوسان می‌شود که قابل اندازه گیری است.

با این تعاریف و تحقیق‌ها وارد مسائلی می‌شویم.

پایـداری مـاده و نظم تنـاوبی در جـدول منـدلیف همه به ســـبب این حقیقت است که الکترون‌ها از یک قـــانون بنیادین مکانیک کوانتمی به نام اصل طرد پائولی پـیروی می‌کننـــد، یعـــنی هیچ دو الکـــترونی ممکن نیست که یک سـطح انـرژی کـوانتمی را در آن واحد اشـغال کنند. این یعـنی این‌که اگر شـما الکـترون را یک مـاتریس در نظر بگیرید که هر مولفه آن ماتریس حالتی از الکـترون را در انرژی خاص نشان بدهد، پس از آن‌جا که جواب کـوانتمی مساله الکـترون مجمـوع این حـالا ممکن می‌باشد لاجـرم یک الکترون در جهان Possibility با جوهری تمـام حـالا ممکن در آن واحد می‌باشد و نظـیر این‌که ما انسـانی را در نظر بگـــیریم که از کل حـــالات در کل طـــول زنـــدگی تشکیل شده است و وی کل زمـان زنـدگیش را در حـالت مختلف پر کـرده اســت، آیا در صـورت مـردن وی کسی

جایگزین وی می‌شود، مسلما این طور نیست چرا که این حالات متعلق به یک انسان است که تکرار ناپذیر است، این مساله در مورد الکترونها هم صادق است امکان ندارد دو الکترون در آن واحد حالات کوانتمی مشابه را اشغال کنند. بنا به گفته دیراک همان اندازه که الکترون در جهانProbability وجود حقیقی دارد، در جهان Possibility هم حقیقت دارد و الکترون بی‌نهایت ترازهای مختلف و حالتهای مختلف از انرژی امکان وجودش بعدها در جهان Probabilityهست در جهان Possibility وجود دارد. ذرات از جمله الکترون در حالت‌هایی که هنوز تظاهرات نداشته را همان خلأ می‌نامد،

اگر خلأ واقعاً تهی بود، آن‌گاه چه چیزی طبیعت و ویژگیهای مواد را به قانون در می‌آورد این که همه الکترون‌ها و پوزیترون‌هایی که از خلأ پدید آمده‌اند ویژگیهای یکسانی با جرم‌های معین دارند و این طور نیست که از زنجیره‌ای از احتمالات تصادفی شکل گرفته باشند. اصل طرد برای پروتون‌ها و کوارک‌ها و ذرات مشابه هم صدق می‌کند و آن‌ها هم دریایی بی‌نهایت ژرف را پر می‌کنند.

پس طبق نظریه کیهان شناسی کوانتمی جهان یا ماده در برحه اول یک جلوه عظیم از انرژی بالا بود که به تدریج این انرژی با حرکت سرمدی تغییر فاز داد و این انرژی جواهر را بوجود آورد، و دریایی از جواهر یا همان خلأ کوانتمی کاذب پیش آمد باز هم در تغییرات فازی سیستم دما پایین‌تر آمد جواهر دیگری خلق شدند. ابتدا جهان تقارن عظیمی داشت و یک ابر تقارن بر جهان

حـاکم بـود با پـایین آمـدن شـدت انـرژی جهـان به مرتبه درجه کلــوین در این مرحله میــدان هیگز به وجودآمــد، میـدان هیگز با واکنش با جـواهر ذرات بـدون جـرم بنا به واکنشی که با این ذرات انجـام می‌داد و فرآینـدی در این راسـتا به وجـود می‌آمد و مـیزان تـاثیرش منجر به وجـود آمـدن جـرم شد و جهـان احتمالات‌حـادث شد. پس خـود میــدان هیگز هم حاصل از تغیــیرات فــازی همــان خلأ کوانتمی می‌باشد.

پس در این حـالت ما با حرکـتی خـاص مواجه هسـتیم که این حــرکت خــاص منجر به وجــود آمــدن جــواهر و خلأ کوانتمی شده است و این حرکت، حرکتی است که در آن جلــوه اولیه انــرژی رخ داده اســت، چــون ما دما را در ترمودینامیک و فیزیک آمــاری تعریف می‌کــنیم لاجــرم صــحبت از بحث دما در این جهــان قبل از خلأ کــوانتمی معنی ندارد، بلکه به جاست به جای دما از ظهـور مـراتب مختلف انرژی صحبت بشود که به آن، عالم انـرژی محض اطلاق شـود، که در این عـالم در مـراتب مختلف انـرژی ظهـور داشـته است که در جریـان مراتـبی از این انـرژی جواهرات به وجود آمدند یا همان جهان Possibility خلق شده است که همـان خلأ کـوانتمی اطلاق می‌شـود و بـاز هم با پـایین آمـدن انـرژی در مـرحله‌ای که انـرژی در حد دمـای درجه کلـوین بـوده است جهـانProbability خلق شده است. در لحظه‌ای که میدانی به نـام هیگز به وجـود آمده، ماده از حالت جوهری و از فاز مادی جرمی شده و تورم عظیم در جهان حاصل شده است، ماتریالیست این خلأکـوانتمی را عـدم یا هیچ می‌نامـد، که این عـدم جـرم است در صـورتی که دریـایی از انـرژی و میـادین است و خلقت را از عدم می‌داند چون می‌خواهد خودآ،بودن ماده

را در جایی ختم کند، می‌گوید خلقت از عـدم در صـورتی که خود خلأ کوانتمی طبق قـرائن فـیزیکی از یک حـرکت میــدانی و انــرژی حاصل شــده است و در مراتــبی از جلوه‌های عـالمی بـالاتر از خـود که می‌شـود آن را عـالم انـرژی محض یا میـادین نامید به ظهـور رسـید، است که تظاهرات این میادین خلأ در فیزیک همین پیمانه‌ای بودن انــرژی، کنــترل انــدازه نیروها و کوانــیزه کــردن آن‌هــا، کنترل جرم ذرات و بسیاری از پیامــدهای دیگر است پس وجـود دارد، خـود خلأ کـوانتمی هم تحت تـاثیر میـادین و انرژی‌هایی حاصل شده و خلق شده است و بــالاخره این جلـوه عظیم (انــرژی-میــدان) را باید ماتریالیست خــودآ بداند؟ که به غلط اسم آن را عدم یا هیچ گذاشــته اســت، این چگونه عــدم یا هیچی است که انــرژی و وجــودش از همه بیشـــــتر است و همه مـــــراتب Possibility و Probability از آن حاصل شــده است به نظر پاســخی نــاقص است و صــرفاً جهت خــروج از بحــران تسلسل و ناکـامی در پاسخ اسـت، منتهـای جـواب ماتریالیست این است که این جلوه عظیم (میدان – انرژی) خودآســت، که بــاز هم این ســوال گریبــانگیرش می‌شــود که خودآست یعنی چه؟ و این مساله تفـاوتی نمی‌کند با بـاور کسـانی که ادعا دارند که بله خـــــدایی متعـــــالی قبل از همه و ماورای همه وجود داشـته و از جلـوه‌ی وی تمـام مـراتب مختلف وجودی و جهـان Possibility و Probability و همه و همه خلق شده با این تفـاوت که اعتقـاد به وجـود خدایی بی‌شعور توان جواب گویی به بسـیاری از مسـائل فیزیکی و متا فیزیکی نیست و انسان با خـدایانی متعـدد روبروست و سوالات عجیب ،که در اعتقاد به خدای قـادر متعال از چنین بن بست‌هایی بیرون می‌آید.

چالزتاونز می‌گوید:

«من نمی‌فهمم که چگونه رویکـــرد علمی به تنهـــایی و فـارغ از یک رویکـرد دیـنی می‌تواند منشأ همه اشـیاء را توضیح دهد این درست است که فیزیکدانان امیدوارند که ورای مهبانگ را ببینند و احتمالاً مبدأ جهـان ما را مثلاً به عنـوان افت و خـیز توضـیح دهند اما آن‌گـاه این سـوال مطـرح می‌شـود که این افت و خـیز چیست و چگونه آن چیز خودش وجود داشته است"

نجوم و احکام نجوم

معرفی علم نجوم:

نجـــوم علمی است که به شـــاخه‌های مختلف تقســـیم می‌شود که هر شاخه بر مبنای اصولی بنیان نهـاده شـده و موضـوعی خـاص خـود را دنبـال می‌کند که مسـتقل از سایر شاخه‌ها می‌باشد. شاخه‌های این علم عبارتند از:

1- علم هیـأت یا نجـوم کـروی که بر مبنـای ریاضـیات و محاسـبات بنیـان گذاشـته شـده و موضـوع آن محاسـبه موقعیت سـتارگان و سـیاره‌ها نسـبت به هم و نسـبت به نـاظر می‌باشـد، مثلاً محاسـبه این‌که یک سـتاره کی در افق نـاظر طلـوع و یا غـروب می‌کند در چه منـاطقی کدامین ستارگان رؤیت می‌شوند، در زمانی سـیاره‌ای از بـرجی به بـرج دیگر تحویل می‌شـود و یا زمـان اوقـات شـــرعی چگونه اســـت، و یا رؤیت هلال در یک منطقه خاص چه وضعیتی دارد.

2- دومین شاخه از علم ستاره‌شناسی علم اخـتر فیزیک است که کاربردهـــــای علم فیزیک را در ستاره‌شناسی نشـان می‌دهـد، و به مسـائلی چـون فیزیک سـتارگان تشریح سیارات، دینامیک سیارات، کهکشانها و ساختار و تحول ستارگان و کهکشانها می‌پردازد، این علم به دنبال چیستی و چگونگی ستارگان، کاووش و پژوهش دقیق در پی بردن به رازهای آن‌ها از لحاظ علوم تجـربی و عقلی می‌باشد.

4- دسته سـوم از شـاخه‌های علم نجـوم: کیهان‌شناسی است که این علم بر مبنای یک کلی‌نگری به ساختار عالم

و موضوع آن فضا- زمان است و درباره این دو مقوله و هندسه عالم و چگونگی تکوین آن لذیذ و تا انتها بحث می‌کند و بر مبنای یک مبانی عقلی تجربی خاصی بنیان نهاده شده است.

4- و بالاخره چهارمین شاخه از ستاره‌شناسی: به حوزه آسترولوژی یا اختربینی وارد می‌شود که بر تأثیر اجرام سماوی بر زمین تمرکز پیدا می‌کند که خود به دو رسته تجربی و تنجیم تقسیم می‌شود. در رسته نخست ستاره‌شناس باتوجه به شواهد تجربی تأثیرات اجرام سماوی بر زمین به طور آماری به پژوهش این تأثیر در موارد دیگر ممکن می‌پردازد، مثلاً همان‌گونه که ماه بر دریاهای زمین به هنگامه مد تأثیر می‌گذارد و موجب بالا آمدن آب دریاها می‌شود پس لاجرم ممکن است بر روی بدن آدمی نیز تأثیرگذار بوده و موجب بالا رفتن فشار خون در انسان شود و یا به تأثیرات ماه روی عادات ماهیانه خانمها، و تأثیرات نوسانات یازده‌ساله خورشید روی بیماریهای روانی بپردازد و با آمارگیری نتیجه نسبتاً قابل قبولی را بگیرد.

اما رسته دیگر این علم: تنجیم است که بدون هیچ شاهد تجربی یا عقلانی با استناد به گفته‌های سایرین و قدما قرار گرفتن سیارات و ستارگان در موقعیت خاصی در آسمان را نشان از بروز حالت خاصی روی زمین نظیر پر بارانی یا کم بارانی و یا جنگ و عدم جنگ و سعد و نحس کارها می‌دانند و در زمره علوم غریبه علم قرار می‌گیرد.

بررسی فقهی

علم نجوم کروی یا هیأت

علم هیأت یا نجوم کروی:

همان‌طور که در دسته‌بندی شاخه‌های مختلف علم نجـوم اشاره شـده علم هیـأت بر مبنـای محاسـبات و ریاضـیات بنیـان نهـاده شـده و به مسـائلی چـون طلـوع و غـروب اجـرام فلکی محاسـبه کسـوف‌ها و خسـوف‌ها، و اوقـات شرعی، جهت قبله، و ایام حلول هلال در ماه‌های قمـری و تشـکیل تقـویم و محاسـبه حـرکت اجـرام آسـمانی می‌پردازد. بر مبنای ریاضیات دقیق و قواعدی منطقی و علمی پیش می‌رود.

از آن‌جا که بسیاری از احکام شـرعی بر مبنـای زمانهـای نجومی است لـذا کـاربرد فـراوانی در علـوم اسـلامی از جمله فقه دارد، مثلاً یک فقیه که می‌خواهد حکمی در مورد حجت بـودن رؤیت هلال در یک منطقه بـرای سـایر مناطق هم افق و یا غیر هم افق صادر کند می‌بایست در مـورد رؤیت‌پـذیری مـاه، و حرکـات خاصه مـاه نسـبت به زمین و خورشید اطلاعات جامعی داشته باشد و یا بـرای حکم شرعی در حلول یا عدم حلول هلال مسائل نجـومی را مدنظر بگـیرد، و حـتی در اعلام اوقـات شـرعی یعـنی میزان انحطاط خورشید در صبح صـادق با آن‌ها تشـخیص زوال آفتاب بـرای نمـاز ظهر و مـیزان سـایه شـاخص در هنگامه نمـاز عصر یا وقت نمـاز جمعه و مـیزان انحطـاط خورشـید در وقت اذان مغـرب و اشـاره و محاسـبه نیمه شب شرعی و بین‌الطلـوعین، مبـانی نجـومی را در نظر بگیرد.

پس لاجرم در حکم فقهی که براساس قرآن و سنت و عقل و اجماع اعلام می‌شود این علم را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

قرآن:

آیات فراوانی در قرآن کریم در مورد توجه انسان به این محاسبات نجومی وجود دارد

سوره یونس آیه 6:

﴿هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِکَ إِلَّا بِالْحَقِّ یفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یعْلَمُونَ﴾

در این آیه به روشنی عنوان شده که دو جرم آسمانی ماه و خورشید در آسمان در حرکت هستند و منازل مختلف و موقعیت‌های مختلف را سیر می‌کنند که شما برای محاسبات اوقات خود از آن‌ها استفاده نمایند. یعنی پیدا کردن وقت و زمان بر مبنای محاسبه حرکت این دو جرم آسمانی مدنظر می‌باشد.

و قوله تعالی:

﴿یسْأَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِی مَوَاقِیتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾ (بقره/ 189)

که در این آیه اشاره می‌شود از رسول اکرم ’ درباره هلال‌های ماه سؤال شد و خدای سبحان به حضرت می‌فرمایند: بگو این اهله و هلالهای برای محاسبه زمان حج و سایر زمانهای مورد نیاز شما می‌باشد.

﴿وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ومن آناء اللیل﴾ (الطور/ 48)

و در این آیه به زمـان برپـائی نمـاز اشـاره می‌کند که به تفضیل در سنت نبوی و روایات در آن خصوص بحث شده است.

و آیه «و علامات وبالنجم هم یهتـدون» که اشـاره صـریح به اسـتفاده از سـتارگان بـرای جهت‌یـابی در شب بـرای جهت‌یابی و سایر مسائل دارد.

در سنت و روایـات نیزبه مـوارد زیـادی در کتب روایی در این مـــوارد برخـــورد می‌کـــنیم از جمله درکتـــاب وسائل‌الشـیعه از مرحـوم شـیخ حر عـاملی که روایـات زیادی در این خصوص وجود دارد که به چند نمونه اشـاره می‌کنیم مثلا در باب وجوب‌العلم بدخول الوقت:

در روایت(5164)عنـــوان شـــده که علی‌بن الحســـین الموسوی المرتضی از امام صادق علیه السلام و ایشـان از اجداد گرامشان وایشان از امیرالمؤمنین علیه السـلام نقل می‌کنند:

«ان الله تعـالی اذا حجب عن عبـاده عین‌الشـمس الـتی جعلها دلیلاً علی اوقـات الصـلوات فموسع علیهم تـاخیر الصلوات لیتبین لهم الوقت بظهورها ویسـتیقنوا انها قد زالت»

دو در حدیث [5164] آمده است:

وقد تقـدم حـدیث علی بن مهزیـار عن ابی جعفر علیه السلام قال:

" الفجر هو الخیط الابیض المعترض فلا قصل فی سفر ولا خضر حتی تتبینه فان الله سبحانه لم یجعل خلقه فی شبهه من هذا فقال وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر»

اینها نمونه‌ای از احادیث معتبر شیعه در کتاب گرانسنگ وسائل‌الشیعه می‌باشد و همین‌طور عقل و اجماع هم حکم به این مسأله دارد که علم هیأت یکی از علومی است که واجب کفائی محسوب می‌شود. و ادله قرآن و سنت و عقل و اجماع بر آن قرار دارد که حداقل یک نفر در هر بلادی باید باشد تا بتواند اوقات شرعی و جهت قبله را محاسبه کند و راهنمای کاروانهای حجاج باشد و دستور و تأکید به یادگیری آن حکم واجب کفائی را در این مورد صادر می‌کند.

بررسی فقهی

اختر فیزیک و کیهان‌شناسی

و اما علم اختر فیزیک و کیهان‌شناسی:

از آن‌جا که این علوم در کاوش در امر ستارگان و نحوه ساختار و تحول ِآن‌ها و پی بردن به عظمت خلقت می‌کند با این دیدگاه بررسی خود را انجام می‌دهیم:

قرآن: قرآن کریم در جای جای آیات خود به تفکر در خلقت و درایت و تدبر در آن امر می‌کند و خداشناسی و توحید را بر محور ادله عقلی و تجربی که از نگاه کردن به مخلوقات از جمله آسمانهاست مبتنی می‌داند تا انسان متوجه شود که خلقت آسمان و زمین به احسن وجه صورت گرفته است.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾ (ابراهیم/ 15)

«آیا نگـاه نمی‌کنید که آسـمان‌ها و زمین براسـاس حق و میزان و مکیال درست خلق شده است.»

و به تعبیری هر چیزی در جای خود قرار داده شــده است و هر چیز کار خود را بدرستی انجام می‌دهد.

و در تفسیر آن حضرت ختمی مرتبت ’ فرمودند:

" بالعـدل قـامت السـموات والارض فتبـارک الله احسن الخالقین."

اشــاره به نگــاه کــردن به نظم موجــود در حرکت‌هــای سماوی:

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِـکَ تَقْـدِیرُ الْعَزِیـزِ الْعَلِیمِ وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّی عَادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ﴾

﴿لَا الشَّمْسُ ینْبَغِی لَهَا أَنْ تُـدْرِکَ الْقَمَـرَ وَلَا اللَّیـلُ سَـابِقُ النَّهَارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ یسْبَحُونَ﴾

(و در الملک/ 5):

﴿الَّذِی خَلَــقَ سَــبْعَ سَــمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَــرَی فِی خَلْــقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَـرَی مِنْ فُطُـورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَینِ ینْقَلِبْ إِلَیکَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِیرٌ﴾

در این آیه امر به رصد آسمان شده که کـراراً و کـراراً در آن نگـاه کن و کـاووش کن بـبین که در آن هیچ اشـکالی نمی‌بینی. (فصلت/ 52)

﴿سَنُرِيهِمْ آياتِنَا فِى الْآفَاقِ وَفِى أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يتَبَينَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾

در فرمایش اخیر که خداوند می‌فرماید که علم خود را در آسمان‌ها و آفاق و در وجودشان به آن‌ها نشان می‌دهم که برای آن‌ها آشکار شود که اوست که حق است، این نشان دادن به اهل علم و دانش و مطالعه‌کنندگان در این امور است.

و در آیه

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ *إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾

و در این آیات خداوند جهت نشان دادن عظمت قرآن اول به عظمت نجوم اشاره می‌کند و می‌گوید کسی عظمت قرآن را درک می‌کند که عظمت نجوم را درک کرده باشد

این دستورات مکرر قرآن به تأمل در خلقت و شگفتیهای آسمان و زمین و در سنت روایات متعدد نهج‌البلاغه حضرت علی علیه السلام و سایر منابع حدیثی مثل توحید مفضل امام صادق علیه السلام و بسیاری از احادیث مرتبط و اجماع علمای سلف و معاصر و حکم عقل فراگیری این قسم از نجوم «اختر فیزیک و کیهان‌شناسی» امری استحبابی محسوب می‌شود، چنانچه سید بن طاووس در کتاب:

«فرج المهموم فی معرفة منهج‌الحلال والحرام من علم‌النجوم» و سعدالسعود به آن اشاره می‌کند.

امـــام علی علیه السـلام فرمودند: هر کس از حـــاملان قرآن که علم نجوم فرا گـیرد به ایمـان و یقینش اضـافه خواهد شد.

بررسی فقهی

احکام نجوم و تنجیم

و اما شـــاخه آخر علم نجـــوم یعـــنی آســـترولوژی یا اختربینی: همان‌طور که گفته شد این علم خـود دو قسم است قسـمی است که به طـور آمـاری تـأثیرات اجـرام سـماوی بر روی موجـودات زمین را بررسی می‌کند و بر مبنای تجربه و آمار است مثل تأثیر ماه بر فشار خـون یا قاعدگی زنان و یا تأثیرات نوسانی خورشید روی اعصاب انســان، که یک روش علمی در بدست آوردن پـــاره‌ای از بایدها و نبایدهاست است مثل اینک در ایام تأثیرات مدی ماه فشار خون بیماران، فشار خونی بیشتر کنترل شـود و یا عمل جراحی‌های خـون‌ریزی‌آور حتی‌المقـدور انجـام نشود. این‌گونه ره‌یافت‌ها و علوم مثل سایر علوم امـری مبـاح و خـالی از اشـکال است و دانسـتن آن‌ها بهـتر از ندانستن آن‌هاست.

و اما نوع دوم که آن احکام نجوم است که وقـوع زلزله و نزول بلا و حدوث قحطی و مـرگ و امثـال آن را ارتبـاط به اوضـاع کـواکب می‌دهد بـرای بدست آوردن تعـریفی جامع از این مسـاله به کتابهـایی که در این بـاب نگاشـته شـده نگـاهی بکـنیم در این خصـوص کتابهـای زیـادی از بطلمیوس صاحب مجسطی، علیشاه بخاری یا نام الاثَمار والاشـــجار، کعابةالتلیم تـــألیف ابی المحامل غزنـــوی، روضةالمنجمین تـــألیف شـــهمردان رازی، تنبیهـــات

المنجمین تـألیف مـولی مظفـر، لـوائح القمر تـألیف الکاشـفی و رسـالة علائیه تـألیف فخر رازی که بـرای سلطان علاء الدین بن خوازمشاه نگاشـته است و برهـان الکفایه تـألیف علی بن محمد بکـری و اصـول کوشـیار و تعدادی از نوشته‌های ابومشعر بلغی و ابوریحان بـیرونی و خواجه نصرالدین طوسی به جای مانده است.

خلاصه کلام قـائلین به احکـام نجـوم طبق آن‌چه ابن خلدون در مقدمه کتابش می‌گوید:

«به‌زعم قائلین به اصحاب نجوم، قبل از این‌که حـادثه‌ای حـادث بشـود، قـوای سـتارگان در حـدوث آن‌ها تـأثیر می‌گـذارد پس لاجـرم قبل از این‌که اتفـاقی در عـالم بیافتد می‌توان از دانستن این قـوا و تـأثیرات پیش‌بیـنی کرد که چه حادثه‌ای اتفاق خواهد افتاد.»

و بطلمیوس می‌گوید:

"بیشتر از تأثیر ماه و خورشید از اجرام فلکی روی مـواد روی زمین نیست چنانچه خورشید عامل تبـدل فصـول، و رسـیدن میوه‌ها و زرع‌ها شـده و مـاه نـیز روی مـیزان رطـوبت و آب و گندیـدگی میوه‌ها و امثـال آن مـؤثر می‌باشد."

و سپس می‌گوید:

"ما در تأثیرگـذاری کـواکب از آن‌چه گذشـتگان می‌گویند پـیروی می‌کـنیم هر چند ما را قـانع نمی‌کند که روشی درست باشد و این یک روش است و در روش دیگر این است که بر تجربه بـرویم که مانند خورشـید بیـائیم قـرار گرفتن کواکب و سـتارگان را موقعیت‌هـای مختلف و اثر

آن‌ها را بررسی کـنیم و تـأثیرات آن‌ها را روی مزاجهـای مختلف و نطفه‌ها و بزرها و موالید مـورد ارزیـابی قـرار دهیم."

و سـپس می‌گوید:" بـدین لحـاظ ما فقط به راه حـدس و گمــان پیش می‌رویم -و باصــطلاح کــار آمــاری انجــام داده‌ایم- و این‌طـور نیست که با این کـار به قضا و قـدر الهی و امری حتمی رسیده باشیم."

اســتاد حسن‌زاده آملی در کتــاب دروس المعرفة والقبله به این قول بطلمیوس اشاره کرده و می‌گویند:

"آن‌چه بطلمیوس بدان اشاره می‌کند حرف درستی است چگونه از یکسری تربیع و تسدیس و استقبال چند ستاره حکمی قطعی صــادر شــود درحــالی که ما از میلیاردها ســـتاره‌ای که در آســـمان وجـــود دارند به قـــول زیج بهادرخانی که آخرین زیج می‌باشد فقط 1046 ستاره را می‌شناسیم چگونه ممکن است که سایر ســتارگان باطل و بیهوده باشند در صورت که خدای منان در سوره اسراء 86 می‌فرماید: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ "

امام محمدغزالی در کتاب احیـاء علـوم دین می‌نویسد: " احکام نجوم معجزه‌ای از بعضی از انبیاء بوده و با مقـدار زیـادی خرافـات مخلـوط شـده که قابل جـدا شـدن نـیز نمی‌باشد"

و در کتــاب فرج‌المهمــوم آن نــبی را در ادریس معــرفی می‌کند، طبرسی نیز در مجمع‌البیان در تفسیر آیه:

"واذکر فی‌الکتاب ادریس"

منظـور از کتـاب را همـان علم هیـأت و نجـوم معـرفی می‌نماید.

که از اعجـــاز آن حضـــرت می‌باشد و ابن خلـــدون در المقدمه می‌گوید:

" که منجمان ضـعیف و بی‌مایه سـخنان خـود را به وحی متصل می‌کنند که قولیست که در سستی آن‌جـای بحث و شبه وجود نـدارد. و عـده‌ای از همین جمـاعت این علم را از تجربه و تکــرار می‌دانند که اگر همه عمر عــالم هم به این تجربه بپردازند نمی‌توانند در مــورد آن حکمی صــادر نمایند"

و معلم ثــانی ابونصر فــارابی در فصل 22 از" رســاله النکت فی الطعن علی اصـــــحاب التنجیم کما فی فلک للسعاده "می‌گوید:

"و از اعجب عجـــایب این است که وقـــتی مـــاه در بین چشـمان مـردم و خورشـید قـرار می‌گـیرد، حکم می‌کنند ملکی -پادشاهی -از ملوک-پادشاهان- زمین خواهد مـرد، حتماً اگر ابری جلوی خورشید را بگـیرد همه ملـوک زمین به هلاکت می‌رسند که البته این افکار فکرهای دیوانگــان و مجنونان است."

و هم‌چـنین شـیخ‌الرئیس ابن‌سـینا در صـحبتی پـیرامون احکام نجـوم که در آخر فصل اول از الهیـات شـفا آورده است با این عبـارت شـروع می‌کند که این منجمـان قائل به احکام نجـوم پس شـروع به شـرح سـخنانی در تکـذیب آن‌ها می‌پـــردازد و در این خصـــوص اندیشـــمندان از متقـــدمین و متـــأخرین اتفـــاق‌نظر دارند.وجـــای بسی شگفتی است در مساله‌ای خـود شـیخ الـرئیس ابن سـینا

بدان اعتقاد نـدارد وآن را به بـاد انتقـاد می‌گـیرد عـده‌ای جاهل عنوان می‌دارند که دلیل هوش سرشـار بـوعلی آن است که پدرش منجم بود وچون احکـام نجـوم می‌دانست وقت مجـامعت طـوری تنظیم کـرد که تـاثیرات کـواکب منجر به تولد مولودی باهوش وذکاوت شـود وعـده جاهل دیگر هم چه جـالب بعد صـدها قـرن به دنبـال آن زایچه هستند که شـاید مولـودی چـون بـوعلی را داشـته باشـند زهی خیال باطل وعجب از این جهل.

فقه و احکام نجوم:

با معـــرفی احکـــام نجـــوم از نظر فقهی آن را بررسی می‌کنیم:

قرآن:

قـال الله تعـالی: به نقل از حضـرت ابـراهیم خلیل علیه السلام:

﴿فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّی سَـقِیمٌ﴾ (الصـافات/ 89)

این آیه اشاره به حضرت ابراهیم دارد وقتی که وی را به سـوی جشن فـرا می‌خوانند به نجـوم نگـاهی می‌کند و می‌گوید من حـالتی نـاخوش دارم، این سـخن مربـوط به زمـانی می‌شـود که ابـراهیم نبـوت داشـته اسـت، و این مربـــوط به ابـــراهیم است و کسی امر به این مســـأله نشـــده، و ممکن است عملی باشد خاصه خـــود ابـــراهیم علیه السلام که برای دیگران علمش وجود نداشـته باشد. اما عمل به حکمی که ابراهیم می‌کند مجاز است و حـتی واجب می‌داند.

و قوله تعالی:

﴿قُـلْ لَا یعْلَمُ مَنْ فِی السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَیبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (النمل/ 65)

و قوله تعالی:

﴿عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَیبِ لَا یعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ (انعام/ 60)

و قوله تعالی:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْـدَهُ عِلْمُ السَّـاعَةِ وَینَـزِّلُ الْغَیثَ وَیعْلَمُ مَا فِی الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَاذَا تَکْسِبُ غَدًا وَمَا تَـدْرِی نَفْسٌ بِأَی أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ﴾ (لقمان/ 44)

در مجموع می‌توان گفت که این آیات کلاً احکام نجـوم را تکذیب نمی‌کند.

راز این‌که قـرآن کـریم پـاره‌ای از ایـام را نحس شـمرده چیست؟

آیت الله جوادی آملی در تفسیر تنسیم می‌فرمایند:

﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَیهِمْ رِیحًا صَرْصَرًا فِی أَیامٍ نَحِسَاتٍ﴾ (فصلت/ 16)ـ آن است که خداوند عـذاب خـود را در آن ایـام به کـافران می‌چشـاند ﴿لِنُـذِیقَهُمْ عَـذَابَ الْخِـزْی فِی الْحَیـاةِ الدُّنْیا وَلَعَـذَابُ الْآخِـرَةِ أَخْـزَی وَهُمْ لَا ینْصَـرُونَ﴾ (فصـلت/ 16)ـ وگرنه همـان ایـامی که بـرای کـافران نحس اسـت، بـرای اهل ایمـان روزهـای سـخاوت و نشـاط و پربـرکت است.

پس چنین نیست که روزی خاص یا زمانی مخصـوص ذاتـاً نحس باشد. غرض انکه برخی از رخدادهای جهان نسـبت

به همه خـیر و مصـلحت اسـت، و بعضی از آن‌ها چـنین نیست به هر تقـــدیر آن‌چه مهم است همانا مـــتزمن و متمکن است و چـون در ظـرف زمـان خـاص و مکـان مخصـوص پدید می‌آیـد، آن زمـان با این مکـان منحـوس تلقی می‌شـود. درحـالی که عمـده مظـروف است نه ظرف» تسنیم، ج 1، ص 519

و در جـای دیگـری می‌فرمایند: بـرخی از روزهـای سـال اعیـاد و سـالروز میلاد معصـومین از ایـام خـوب سـال هسـتند، در احـادیث به برتر بـودن شب قـدر و بـرخی از ایام سال تأکید شده است، در مقابل تأکید شده است که در روز عاشـورا کـراهت تشـدید دارد انسـان آذوقه و مایحتاج سال خود را ذخیره کند چـون این سـنت بنی‌امیه است و آن‌چه ذخیره شد مبارک نخواهد بود.

احام نجوم در روایات و سنت:

1- عبـدالملک بن اعین نقل کـرده که به حضـرت صـادق علیه السـلام گفتم: من به این دانش (نجـوم) مبتلا شده‌ام، کاری را قصد می‌کنم و وقتی به طالع می‌نگـرم و آن را بد می‌بینم ،می‌نشینم.و دنبال آن امر نمی‌روم و وقتی طالع را خوب دیدم، دنبال مقصود روانه می‌شـوم. امام صادق فرمودند: انجام می‌دهی؟ عـرض کـردم: بلی، فرمودند: کتابهایت را بسوزان. دررالاخبار، ص 419

2- از ابن‌عمیر روایت شده که من به نجوم نگاه می‌کردم و حکم آن‌ها را می‌شناختم و طـالع را می‌دانسـتم از این لحاظ چیزی نظیر تـرس و غـیره در دلم راه می‌یـافت در این موضـوع به حضر علی بن موسی بن جعفر علیه السلام شـکایت کـردم. حضـرت فرمـود: اگر به خـاطرات

چیزی رسید به اولین مسکینی که برخورد کردی صدقه بده و سپس دنبال کارت برو، که خدای عزوجل [شر را] از تو دفع می‌فرماید.(دررالاخبار با ترجمه، ص 419).

4- امام علی علیه السلام در پاسخ به مردمی که از حضرت خواسته بود، به علت نحوست برخی ایام در آن روز به جنگ خوارج نرود، فرمود: «گمان می‌کنی تو از آن ساعتی آگاهی که اگر کسی حرکت کند زیان نخواهید دید؟ و می‌ترسانی از ساعتی که اگر کسی حرکت کند ضرری دامن‌گیر او خواهد شد؟

کسی که گفتار تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است، و از یاری طلبیدن خدا در رسیدن به هدف‌های دوست‌داشتنی و محفوظ ماندن از ناگواری‌ها بی‌نیاز شده است. گویا می‌خواهی به جای خداوند تو را ستایش کنند. چون به گمان خود مردم را به ساعتی آشنا کردی که منافع‌شان را به دست می‌آورند، و از ضرر و زیان در امان می‌ماند.

ای مردم، از فرا گرفتن علم ستاره‌شناسی برای پیش‌گویی دروغین بپرهیزید، جز آن مقدار از علوم نجوم که در دریانوردی و صحرانوردی به آن نیاز دارید، چه این‌که تنجیم شما را به غیب‌گوئی به جادوگری می‌کشاند و چنین ستاره بینی چون غیب‌گو، و غیب‌گو چون جادوگر و جادوگر چون کافر و کافر در آتش جهنم است. با نام خدا حرکت کنید.

4- حلبی از حضرت اباعبدالله الصادق علیه السلام پرسید که: آیا سفر در ایّامی که کراهت دارند مانند چهارشنبه و غیره مکروه است؟ حضرت فرمود: سفرت را با صدقه

شـــروع کن و در آغـــاز ســـفر آیةالکرسی بخـــوان.» (دررالأخبار با ترجمه، ص 421)

5- از عبدالله بن سـلیمان از حضـرت امـام بـاقر علیه السلام روایت شـده که حضـرت فرمـود: پـدرم وقـتی در روز چهارشـنبه، یا روزی که مـردم آن را بد می‌دانسـتند مثل اواخر مـاه یا غـیره به سـفر می‌رفت، صـدقه‌ای می‌داد و بعد بیرون می‌رفت.» (دررالأخبار با ترجمـه، ص 421)

6- «قیس بن سـعد، گفت: بسـیار می‌شد که با امیرالمؤمـنین علیه السـلام در هر سـفری که می‌رفت همـراه بـودم، چـون به جـانب مـردم نهـروان تـاخت و به مدائن رسیدیم و من آن روز همدوش او بودم، مردمی از دهقانان به پیشواز او آمدند، و چند استر پیشکش آوردند و آن‌ها را پـذیرفت، و یکی از دهقانـان مـدائن بنـام «سرسـفیل» که پارسـیان رأی او را در گذشـته حجّت دانسـتند و در مـورد آینـده به او مراجعه می‌کردند وجـود داشت. چون امیرالمؤمـنین علیه السـلام را دید گفت: از مقصد خود برگرد، فرمود:ای دهقان بـرای چـه؟ گفت: یا امیرالمؤمـنین سـتاره‌ها که برآمدند نظر بد به هم دارند سـعدها نحس شـدند و نحسـها سـعد شـدند، و در چـنین روزی باید نهـان شد و بر جـای نشسـت، این روز تو کشنده است، و در آن ستاره جنگجو قـران-جمع- کردنـد، مریخ در برج میزان شرف یافته و از برج تو آتش فـروزد و برای تو جای نبرد نیست.

امیرالمؤمـنین علیه السـلام لبخنـدی زد و فرمـود:ای دهقان خبرگزار و بیم‌ده از مقـدّرات، دیشب در آخر بـرج

میزان چه فرود آمد، و کدام ستاره در سرطان ورود کرد؟

گفت: من آن را بررسی کنم، و از آستین خود اسطرلابی و تقویمی برآورد.

امام علیه السلام به او فرمود: تو درباره حرکت ستاره‌ها چیزی می‌دانی؟ گفت: نه، فرمود: تو بر ثوابت حکمفرمائی؟ گفت: نه، فرمود: به من خبر ده از طول برج اسد و مطالع و مراجع آن؛ زهره چه نسبتی دارد با توابع و جوامع؟ گفت: من نمی‌دانم فرمود: چیست میان سراری و دراری، و میان ساعات تا معجرات، و چه اندازه است پرتو مبدرات؟ خورشید به هنگامه سپیده‌دم در بامدادان چه میزان انحطاط دارد؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود:ای دهقان می‌دانی که امروز پادشاهی چین، از خاندانی به خاندانی منتقل شد و برج ماجین وارو شد، و خانه‌هائی در زنج سوخت، و چاه سرانديب جوشید، و دژ اندلس ویران شد، و مورچه شیخ به هیجان آمد و مراق هندی گریزان شد، و پیشوای یهود در ایله مفقود گردید، و سردار روم در رومیه نابود شد، و راعب عموریه کور شد و کنگره‌های قسطنطنیه فرو ریخت، تو این حوادث را می‌دانی؛ و چه چیز آن‌ها را پدید آورده شرقی یا غربی فلک؟ گفت من این‌ها را نمی‌دانم، فرمود: به کدام اختر بالای قطب قضاوت می‌کنی، و به کدام نحس شود آن‌چه نحس شده؟ گفت: من آن را نمی‌دانم. فرمود: می‌دانی امروز 72 عالم آفریده شدند که در هر عالمی هفتاد عالم است برخی خشک وبدون آب و برخی مملو از آب، و بعضی پر از کوهها، و بعضی مملو از صحراها، ودر بعضی حیات وجود دارد، و چه زیبا آفریده

شده‌اند آیا در باره آن‌ها چیزی می‌دانی؟ گفت: من آن را نـدانم، فرمـود:ای دهقـان به گمـانم با قـران مشـتری و زحل قضاوت کردی که در آغاز شب بـرایت روشن شـدند و درخشانی مریخ و شرقی بودنش در سحر بر تو پدیــدار شد، و سیر کرد و جرمش بجرم تربیع ماه پیوست، و این دلیل است که امروز یک میلیون آدمی زادند و مانند آن‌ها بمیرند، و با دستش اشاره کرد به جاسوس معاویه که در لشکر او بود، و فرمـود این هم می‌مـیرد، زیـرا از همانها است و چون آن را فرمود: آن مرد گمان کرد که فرمــود: او را بگیریــد، و دلش گــرفت و نفسش در ســینه‌اش بند آمد و همـان وقت مـرد. امـام فرمـود: این دهقـان به تو ننمایم نمونه‌های تقدیر را در صورتی کامـل؟ گفت: چـرا یا امیرالمؤمــنین، فرمــود:ای دهقــان، همانا ما پدیــدار قطــبیم، و آن‌چه دیشب پنداشــتی که از بــرج من آتش فروزد بایدت که به سود من قضاوت کنی، زیـرا روشـنی و تابشش نـــزد من است و شـــعله‌اش از من می‌رود،ای دهقان این قضیه‌ای است دشـوار، آن را حسـاب کن و از آن نتیجه بگـیر اگر دانـائی به اکـوار و ادوار، فرمـود: اگر این را بدانی می‌دانم که بندهای نی این نـیزار را شـماره توانی کرد.

امیرالمؤمـنین علیه السـلام گذشت و خـوارج نهـروان را شکست داد و کشت و با غــنیمت و پــیروزی برگشــت، و دهقان گفت: این دانشی نیست که در دست مردم زمـان ما باشــد، این دانش مــایه‌اش از آسمانست. (آســمان و جهـان- ترجمه کتـاب السـماء والعـالم بحـار، ج 2، صص 196- 197)

از این روایت بر می‌آید که علم نجـــوم واقعیت دارد ولی پیچیدگی آن فراتر از آن است که افـراد عـادی بتوانند به طـــور کامل از آن مطّلع گردند. لـــــذا خطا در وادی به مراتب بیشتر از صواب است.

7- «به علی بن ابی طـــالب علیه السـلام گفته شد: آیا برای علم نجوم پایه‌ای هست؟ فرمود: آری، پیغمبری بود که قـومش به وی گفتند ما به تو ایمـان نیـاریم تا آغـاز آفـرینش هـرکس و مـدت عمر آن‌ها را به ما بیـاموزی، و خدا عزوجل به ابری فرمود تا بدانها بارید، و در گرد کـوه آبی زلال جمع شد و خـدا به خورشـید و مـاه و اخـتران فرمـود تا بر آن آب تابیدند. (تصـویر آسـمان آب افتـاد) سپس خدای عزوجل به آن پیغمبر وحی کرد که با قومش بر کوه بالا روند بالا رفتند بر سر آن آب ایستادند تا آغـاز آفـرینش و مـدت عمرها را از مجـاری خورشـید و مـاه و اخـتران و سـاعات شب و روز شـناختند و هر کدامشـان می‌دانست کی می‌مـــیرد و کی بیمـــار می‌شـــود، و چه فرزنـدی بـرایش زاده می‌شـود و چه زاده نمی‌شـود، و روزگارانی بدین وضع بودند تا به حضرت داود کافر شدند و با آن‌ها جنگیـد، در هر روز نـبرد کسـانی که عمرشـان بسر نرسیده بود به میدان می‌آمدند و آنـان که عمرشـان بسر رسیده بود در خانه جا می‌گذاشتند، و از یـاران داود کشته می‌شد و از آن‌ها کشته نمی‌شد.

داود علیه السـلام گفت: پروردگـارا من به فرمـان تو با آن‌ها پیکار می‌کنم، و آن‌ها به نافرمانی تو پیکار کنند، از یارانم کشـته می‌شـود و از آن‌ها کسی کشـته نمی‌شـود، خـدا عزوجل جریـان را به او وحی کـرد و فرمـود: هر که مرگش رسـیده به میـدان نمی‌آورند تا کشـته شـود، داود

علیه السلام گفت: خـدایا به چه وسـیله بـدانها آموخـتی؟ فرمـود: از مجـاری خورشـید و مـاه و اخـتران و سـاعات شب و روز. گفت: داود به درگاه خدا دعا کرد تا خورشـید را بر آن‌ها بازداشت و روزشـــــان بلند شـــــد، و شب و روزشـان در هم آمیخت و انـدازه فـزونی را ندانسـتند، و حسابشان در هم شد، علی علیه السلام فرمود: از این‌رو است که مطالعه در تنجیم بد است.» (آســمان و جهــان، ترجمه کتاب السماء والعالم بحـار، ج 2، ص 199)ـ بـرای مطالعه بیشتر مراجعه شـود به کتـاب «آسـمان و جهـان؛ ترجمه کتاب السماء والعالم بحارالانوار، ج 2، ص 185 به بعد»

در کتاب تحف‌العقول از ابن‌شعبه الحـرانی منقـول است که:

اذا اراد احدکم اتیان اهله فلیتوق الاهله وانصاف الشهور فــان الشــیطان بطلب الولد فی هــذین الوقــتین توقــوا الحجامه یـوم الاربعـاء ویـوم الجمعه فـان الاربعـاء نحس مســتمر وفیه خلقت جهنم، وفی یــوم الجمعه ســاعة لا یحتمجم فیها احدالامات

«اگر کسی قصد آمیزش با همسـرش را داشت مـواظبت کند در وقت اول ماه و نیمه ماه نباشد چـرا که در این دو وقت شیطان به فرزندان آسیب می‌رساند، و حجــامت را در ایـــام چهارشـــنبه و جمعه انجـــام ندهید چـــرا که در چهارشـــنبه نحسی مســتمری وجــود دارد که روز خلقت جهنم است و جمعه سـاعاتی دارد کـه، در آن سـاعت اگر حجامت صورت گیرد نتیجه جز مرگ به همراه ندارد.»

و مانند همین روایت را ثقة الاسلام کلینی در باب زمانهای مکروه جهت نکاح آورده است:

ان فیما اوصی به رسول الله علیاً علیه السلام قال یا علی لا تجامع اهلک فی اول لیله من الهلال ولا فی لیلة النصف ولا فی آخر لیله فانه یتخوف علی ولد من یفعل ذلک الخبل، فقال علی علیه السلام ولم ذاک یا رسول الله؟ فقال آن الجن یکثرون غشیان نسائهم فی اول لیله من الهلال ولیلة النصف وفی آخر لیلة اما رایت المجنون یصرع فی اول الشهر وفی آخره وفی وسطه

بررسی اقوال علما در این خصوص:

سید مرتضی علم‌الهدی در آخر امالیش معروف به الغرر والدرر و فیض کاشانی در منهاج النجاة می‌گوید: از معاصی و گناهان نظر در احکام نجوم و حکم به آن است سید بن طاووس علیه الرحمه نیز باتوجه به روایات موجود همان قسمت از تنجیم را که احکام نجومی صادر می‌کند که در روایات یا وحی وجود ندارد را مورد ایراد قرار می‌دهد.

علامه حسن‌زاده آملی نیز طی بحثی در کتاب وقت و قبله احکام نجوم را امری حقیقی می‌داند ولی چون علمی است که ریشه در وحی دارد و از لحاظ تجربی حاصل نمی‌شود فقط آن قسمت را مورد توجه و در خور اعتبار می‌داند که در روایات صحیحه وارد شده است و غیر آن را جایز نمی‌شمارد.

علامه جوادی آملی نیز به همین مضمون طی قبول اصل احکام نجوم آن قسم از این احکام که در روایات نیامده را خرافه و نادرست معرفی می‌کنند.

شـیخ مرتضی انصـاری در کتـاب مکاسب المحرمه بخشی اختصاص به تنجیم داده و در ضمن آن یک بحث مبسوطی را انجام می‌دهد:

"نجـوم (تنجیم) با انگیزه‌هـای مختلفی انجـام می‌گـیرد. بعضی قصد شـناخت علـوم و مسـیرهای آن‌ها را دارند و می‌خواهند مطالع و مغاربشان را بشناسند.

مثلاً مشتری از کجا طلوع و در کجا غروب می‌کند؟ زمان آن کی است؟ یا مقارنه‌ی دو کوکب در چه زمـانی انجـام می‌گیر؟ ولی با قطع نظر از این‌که در زندگی‌شان آثاری دارد یا ندارد! اما گـاهی بـرای این است که آثـار آن را بر زندگی بشر کشف کنند.

اقوام و ملل گذشته، مانند ایرانیان، هنـدیان و عرب‌هـای قـدیم، معتقد بودند که حـوادث عـالم سُـفلی، از مـرگ و حیـات، مـرض و سـلامت، جنگ و صـلح، عـزّت و ذلّت و هم‌چـنین سـود و زیـان در تجـارت و دیگر حـوادثی که در زنـــدگی انســـان پیش می‌آیـــد، همه‌ی این‌ها ناشی از تــأثیراتی است که این اجــرام فلکی بر زنــدگی انســان می‌گـــذارد. آنـــان معتقد بودند که زمین و آن‌چه در آن است، اسیر دست این اجرام فلکی است؛ مثلاً می‌گفتند: اگر مولـودی در سـاعت طلـوع زحل متولد شـود، دارای طالع زحل است و کسی که طالع زحل دارد، خصوصـیات چنین و چنان دارد. یا سفری که در مقـارنه‌ی مثلاً زهـره و مشـتری صـورت می‌گـیرد، فلان حکم را خواهد داشت. به همین دلیل وقتی پادشاهی می‌خواست به تخت قدرت بنشـیند، به منجّمـان دسـتور می‌داد که سـاعت سـعد را بیابند." (مکاسب محرمه، ج 161، ص 4)

"حکم بر مبنای اوضـاع و احـوال فلکی دربـاره‌ی زنـدگی انســان‌ها، یا خــبر دادن از گذشــته و آینده‌شــان به دو صورت است:

اخباری که براساس تنجیم بیـان می‌شـود یا قضـاوتی که بـــرای خـــود منجّم بر اثر این تنجیم حاصل می‌شـــود، قضـاوت و اخبـار جـازم و قطعی اسـت؛ به این معنا که معتقد می‌شـود این حادثه قطعـاً اتفـاق خواهد افتـاد و دعــا، ســتغفار، صــدقه و اســتعانت از خــدای متعــال، هیچ‌کـدام در جلوگـیری از آن حادثه تـأثیری ندارند در این صــورت تعلیم و تعلم تنجیم و اخبــار به آن حــرام است. هم‌چنین قبول و تصدیق منجّم نـیز حـرام است. (مکاسب محرمه، ج 167، ص 2)

اخبــار و قضــاوت به صــورت قطع و یقین نیســت، بلکه می‌گوید: «من این را فهمیـدم. اگر مشـیّت الهی بر محو آن نباشد، محقق می‌شود. اما ممکن است خـدای متعـال هم‌چنان که فرموده: «یَمحُو اللهُ مَا یَشاءُ وَیُثبِتُ»، این را محو کند و ممکن است با اســتعانت از خــدای متعــال، با صــدقه، صــله‌رحم، دعــا، تضــرّع و اســتغاثه، این بلا دفع شـــود» تعلیم و تعلم و اخبـــار بـــدین نحو حـــرام نیست. (مکاسب محرمه، ج 167، ص 2)

مسئله

تعلیم و تعلم رمل و جفــر، و اخبــار از این طــرق، مانند تنجیم است. (مکاسب محرمه، ج 167، ص 4)

کسب درآمد از طریق تنجیم و طـــــرق دیگر مثل رمل و جفر

چنانچه کسی از طرق مذکور چیزی را کشف کند و آن را وسیله درآمد خود قرار دهد، در صورتی که با نوع حلالش معامله کند و عنوان اِغواگری، دروغ‌گویی، اخـاذی و دیگر عناوین حـرام بر عملش صـدق نکنـد، معـامله‌اش اشـکال ندارد. اما نوع تنجیم حرام، هم حرمت تکلیفی دارد و هم حرمت وضـعی؛ هم اصل اخبـار حـرام است و هم معامله از این طریـق، حـرام و باطل است. (مکاسب محرمـه، ج 167، ص 7)

آیت الله الفطمی خـوئی (ره) نـیز این مسـأله را طـرح کرده و عنوان می‌دارند:

جلسه 145/ تنجیم (4)

مرحوم خوئی در طرح مسـئله تنجیم 2 مقدمه مفید ذکر کرده‌اند:

1. یک سلسـله اعتقـادات در اسـلام است که از مسلمات است و انکار آن‌ها کفر است. مانند وجود خـدای متعـال و وحـدانیت خداوند و ربـوبیت و وحـدانیت خـدای متعـال در خلق و رازقیت و... و اعتقـاد به نبـوت نـبی اکـرم | و همچین اعتقـاد به معاد جسـمانی. اعتقـاد لسـانیبه این امـور مـوجب داخل شدن در دایـره اسـلام و اقـرار قلـبی به این امور موجب دخول در دایره ایمان است.

اسـلام، مسـلماتی هم دارد که انکارشـان به انکـار نبـوت ختم می‌شود. انکار آگاهانه این امـور با آگـاهی از این‌که انکارشان به معنی انکار نبوت پیامبر اکرم است، مـوجب خـروج از دین است. مثل انکـار نبـوت انبیـاء سـابق و ضـروریات دین و انکـار امـامت اهل‌بیت ^. لـذا مرحـوم

خویی می‌فرمایند: اهل‌سنت به دلیل این‌که واقف به این امر نیستند که انکار امامت امیرالمؤمنین × موجب انکـار پیامبر اکرم ’ است از اسلام خارج نیستند.

1. اصل تأثیرگـــذاری افلاک بر عـــالم عنصـــری ما از مســلمات است. مثل اثرگــذاری نــور خورشــید یا جاذبه ماه و سایر افلاک. لـذا اعتقـاد فی‌الجمله به تــأثیر افلاک مــوجب شــرک نیست. دنبــال کــردن حرکات افلاک و نسبت بین خودشان هم فی‌الجمله اشکال ندارد.

باتوجه به این دو مقدمه و باتوجه به روایات، مسئله حکم تنجیم را بررسی می‌کنیم.

ســئله اول حکم مــوردی است که اعتقــاد بر این داشــته باشد که افلاک دارای اراده و نفـــوس فلکیه بـــوده و مدبرات عالم هستند.

اگر افلاک را در این تـــدبیر مســـتقل از خـــدای متعـــال بـــدانیم، چـــنین اعتقـــادی کفر و حـــرام است. اگر هم مستقل ندانیم ولی شریک در تدبیر بدانیم، شــرک است. در این حکم نیازی به استدلال به روایات هم نداریم.

حتی اگر بدون قـول به مرید بـودن افلاک بـرای آن‌ها اثر علیتی مستقل قائل باشد مـوجب خـروج از اسـلام است مسلماً.

اما اگر کسی معتقد به مدبریت غـیر اسـتقلالی افلاک در طـول تـدبیر خـدای متعـال بـود (چنانچه در مـورد سـایر اسباب عالم است)، این اعتقـاد مـوجب خـروج از اسـلام نیست. اما آیا وجهی بــرای حــرمت این اعتقــاد داریم یا

نه؟ اگر این تحلیل ناسازگار با تحلیل روایـات اهل‌بیت ^ از عالم باشد، کسی که ملتفت به این ناسازگاری باشد و چنین اعتقادی داشته باشد، اعتقاد حرام و گناه است.

اگر معتقد به تفـویض تـدبیر عـالم به افلاک باشد به معنـایی که به معتزله منسـوب است (قائل به کنـار کشیدن خدای متعال از تدبیر عـالم باشد) بـاز هم خلاف دینط است و اگر به لوازم این اعتقاد واقف باشد موجب خروج از دین هم هست.

این وجـوه مسـلم است و اختلافی در آن‌ها نیست. آن‌چه محل اختلاف و بحث است، حکم اخبار از حـوادث مقـارن با اتفاقات نجومی است یا قول به تأثیرگـذاری افلاک در حوادث زمین است. دنبال کردن و ترغیب اثر دادن به این اخبار با چنین اعتقادی چه حکمی دارد؟

بـرخلاف مرحـوم شـیخ، مرحـوم خـویی اعتقـاد به تأثیرگـذاری غـیر اسـتقلالی افلاک در حـوادث جوامع انسـانی را هم حـرام می‌دانند. به دلیل این‌که اولاً از امـوری نیسـتند که تحت علم ما قـرار گیرند (این اشـکال ثبـوتی است نه اثبـاتی) و لـذا از بـاب کـذب و... حـرام است.

ثانیـاً بر طبق روایـات، اخبـار قطعی از این امـور و مقارنات ولو ازباب مقارنه محض بدون تأثیر باشد حـرام است. وجه حـرمت هم در روایـات، یا واقف نبـودن منجم به ابعـاد این علم دانسـته شـده است و یا سـببیت بـرای دست کشیدن مردم از صـدقه و دعا و... و تکـذیب قضا و قدر و... این وجه دوم از حرمت فقط در جـایی است که بهشکل بتی و جزمی اخبار از مقارنات کند.

نتیجه:

نتیجه آن‌چه از آیـــات و روایـــات و بحث علما به دست می‌آید، احکام نجوم فقط در صورتی می‌شود به آن عمل کرد که در روایـات صـحیحه وارد شـده باشد مثل قمر در عقرب والا هیچ قسم دیگر در استفاده از احکام نجــوم و حکم کردن به آن‌جایز نیست بلکه حرام می‌باشد.

در این بحث فقهی که پیرامون نجوم انجـام دادیم دیـدیم که نجـوم به شـاخه‌های مختلفی تقسـیم می‌شـود که از لحـاظ فقهی پـرداختن به شـاخه‌ای نظـیر علم هیـأت و نجـوم کـروی که کاربردهـای فـراوانی در فقه و احکـام شرعی دارد واجب کفائی محسـوب می‌شـود و شـاخه‌ای دیگر که به مســـائل اخـــتر فیزیک و کیهان‌شناسی می‌پــردازد و پــژوهش در خلقت و نشــان‌دهنده عظمت الهی در خلقت است مسـتحب شـناخته شـده، و بـالاخره احکــام نجــوم و تنجیم آن قســمت که به صــدور احکــام براساس روایات موثقه و صحیحه صـورت می‌پـذیرد عمل به آن مجاز و در غیر این صورت حرام می‌باشد.

بحث فقهی پیرامون

طلسم شرف‌الشمس

بسم الله الرحمن الرحیم

موضـوع شرف‌الشـمس مسـأله‌ای است که در سـال‌های اخیر بین مردم پررنگ شده و افـراد سـودجوی زیـادی را در اقصی نقـاط ایـران با جلـوه دادن شـرعی و مـذهبی عقلانی آن در پی حکاکی صوری طلسم مانند روی سنگ در روز خاصی سودهای فراوانی را بدست آورده‌اند.

و البته عــده‌ای ســوداگر و فرصت‌طلب، پا را از این هم فراتر گذاشته و در روز 19 فروردین با دستورات عجیب و غریب، اعتقادات مـردم را به سـخره گرفته و بعد دیگر هیچ «این فرصت را از دست ندهید. همه آن‌چه فکرش را نمی‌کنیـد، تنها با یک انگشـتر شرف‌الشـمس» شـاید این جمله‌های تبلیغاتی روی کاغـذهای آگهی، بـرای شـما هم ارسال شده باشد.

آگهی‌هایی که برای فـروش و حکـاکی یک انگشـتر خـاص در روز 19 فــروردین تبلیغ می‌کنند. انگشــترهایی از عقیقی زرد رنگ که به «شرف‌الشـــمس» معـــروف شده‌اند.

نظر شما را به یکی از این تراکت‌ها جلب می‌کنیم:

طلسم شرف‌الشمس

تعریف طلسم شرف‌الشـــمس برگرفته از تراکت‌هـــای حکاکان که برای جلب مشتری بین مردم توزیع می‌کنند:

«ادعیه‌نویسان و ارباب طلسـمات براسـاس علم تنجیم و با اعتقــاد به خــواص ســاعات نجــومی بــرای هر یک از کواکب سبعه و رأس و ذنب مقامی از شـرف و موضـعی از هبوط قائل بودند. برای ساعات آغاز نافرجام شرافت شمس مصادف با نوزدهم برج حمل در هر سال برکات و فیوضــات بســیاری را نوید می‌دادند اما از بزرگــان علم نقل است که روز 19 فــروردین روزی است که خداوند شــرافت به همه چــیز داد تا ارزش یابند و نــزد یک‌دیگر مـنزلت داشـته باشـند و سـاعات ارزانی شـرف به عـالم سحر روز 19 برج حمل است لذا به اولین تابش خورشید در آن روز شرف‌الشمس گویند چون در این روز خورشید

نسبت به سایر کواکب قدرت بیشتری دارد و موکلین خورشید در این روز روی زمین می‌آیند و انجام این عمل در سال فقط یکبار است آن هم فقط در شرف خورشید مهیا می‌باشد.

نقش شرف‌الشمس که جزء علوم غریبه می‌باشد شامل پنج اسم اعظم خداوند است که آن‌ها را کلمات الله، جمیل، رحمن، مؤمن نور گفته‌اند که توسط اولیاء الهی به صورت رمز درآمده و خواندن آن برای غیر اولیای الهی امکان‌پذیر نیست و همراه داشتن آن نقش آثار و برکات زیادی برای دارنده آن به همراه می‌آورد، جمله عارفان آن را اسم اعظم دانسته‌اند. بزرگان علم و فصل و ثروت همواره آن را با خود دارند و از خود دور نمی‌کنند اکثر خانواده‌ها این نگین را به فرزندان خود هدیه می‌کنند تا از ایمن ماندن و پیشرفت مادی و معنوی‌شان مطمئن باشند و کلاً شرف‌الشمس طبق اسناد آمده تحولات مثبت کلی بر سرنوشت انسان می‌گذارد.

اسم اعظم که خانم اولین کلمه آن است را خانم (طلسم) سلیمانی گفته‌اند و آن را به عوالم خمسه که حضرت خمس در اصطلاح عارفانست تفسیر فرموده‌اند در تأثیرات آن از جعفر فابیه امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علی علیه السلام اموری را برشمرد و انتساب آن‌ها به تورات و انجیل و قرآن ذکر نمود شرف‌الشمس دعای عظیم‌الشأنی است که در روز 19 فروردین بر نگین زرد حک می‌شود و بهتر پشت نگین و دور از نظر باشد.

سیزده حرف باشد اینصورت هر یکی در صفا چو باغ ارم

چهار حرف وی است از تورات چهار زانجیل عیسی مریم

پنج حرف دگر زقرآنست اسم اعظم همین بود فافهم

این‌که تو حامل چنین دعا ایمن از همه بلا و سقم

توضیح حروف نقش طلسم شرف‌الشمس:

اشاره به مقام حضرت ختمی رسل محمد مصطفی | که مظهر مقامات پنجگانه توحید می‌باشد.

اشاره به مقام مولای متقیان حضرت علی علیه السلام و دو فرزند ایشان امام حسن و امام حسین ‘ که به ترتیب بعد از پیامبر قرار دارند.

اشاره به مقام والای بی‌بی دو عالم حضرت فاطمه علیها سلام که حکم نگین بر آن سه معصوم است.

اشاره به مقام حضرت سجاد در تقیه و انزوا و خضوع و خشوع ایشان

اشاره به امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام و بیان موقعیت ایشان که از آن زمان شیعه توانست به واسطه تعالیم آن دو امام ترقی کند و به احکام دین و شریعت آشنا شود.

اشاره به مقامات امام کاظم، رضا، جواد،هادی علیهم السلام که موقعیت ولایتشان یکسان بوده و روز چهارشنبه هر هفته نیز متعلق به این چهار معصوم که زیارتی مشترک دارند.

اشاره به مقام امام حسن عسکری # که‌هادی و راهنمای مردم به دین حق بود.

اشــاره به مقــام و مــوقعیت ولی‌عصر والزمــان و قطب عالم امکان و شریک قرآن که احیا کنند دین مبین اســلام و تجلی اسماء حسنای حق تعالی است.

اما در روایــات بســیار معتــبر از اولیــاء الهی وارد شــده است که دعا شرف‌الشـــــمس تـــــأثیرات وصف‌ناپذیر و شــگفت‌آوری دارد، و به تجربه بر دارنــدگانش به اثبــات رســیده است که دعا شرف‌الشــمس اگر بر نگین زرد حک شود و به صورت انگشــتر یا گردنبند همــراه باشد خــواص زیادی دارد.

گنج اسرار الهی شرف است گوهر مخزن شــاهی شــرف است

اثرش نامتناهی بدوام منتفع ذو چه خواص و چه دوام

بس اثرهاست در این نقش شـــرف گر کنند اهل معـــانی ادراک

آن دری از صـــدف اسرارست بی‌بـــدل چـــون گـــوهر شهوارست

خاصیتهاش ندارد پایان عارفانند با آن دانایان

آنقدر نفع رساند آن اسم اولاً آن‌که گشائی تو طلسم

هیچ علمی بتو مشکل نشود دائماً حق زتو غافل نشود

متصل یا لب خندان دل شاد دین و دنیای تو گرو آباد

دشــمنت نیست شــود چــون ســیماب بند گــردد بدمیــدن سیلاب

گر بخوانی زسر صدق و یقین کشف گردد همه گنج زمین

جنیان با تو مصاحب گردند اولیا جمله به تو پیوندند

جمله خلق سرافنده تو قیصر روم شود بنده تو

هر کسی داده از این اسم نشان بطریقی که بر او گشته عیان

بیش از این کاشف این راز مباش دم مزن دیگر و غمار مباش

خواص نقش والای شرف‌الشمس:

1- گشایش امور و مشکلات و نیات و مهمات در هر زمینه‌ای

2- باز شدن ابواب رزق و روزی

4- چشم زخم و حفاظت از شر بلایا، خطرات زمین و آسمان و از شر هر حسود و بخیل

4- زبانبندی قوی و باطل السحر قوی و آرامش ذهن و روح

5- بخت‌گشائی بسیار مؤثر

6- شفای مریضان و اولاددار شدن و خلاصی از زندان

7- عزیز و مکرم شدن و عزت و مقام رفیع یافتن و نفوذ کلام و اعتماد به نفس فوق‌العاده

8- جلب محبت و احترام و مجذوب نمودن افراد

9- حفاظت اموال و حفظ از ستمکاران و دشمنان (ملوک و حکام و جن)

10- حفاظت در مقابل بدگویان و بدخواهان

اعمال مورد نیاز:

تمامی این اعمال در روز 19 فروردین بعد از نماز ظهر و عصر و تا غروب آفتاب صورت گیرد تا دلها تنها متوجه اراده مطلق الهی باشد.

1- غسل (به نیت حاجت و شرف‌الشمس)

2- دو رکعت نماز (به نیت حاجت و شرف‌الشمس)

4- پنج مرتبه سوره والشمس و یک بار دعای توسل

4- صدقه به نیت ایتام (یتیم) کنار گذاشته شود.

5- تا 40 روز هر روز 100 صلوات بعد از نوزدهم به نیت سلامتی آقا امام زمان # تعالی فرستاده شود.

6- بعد از این اعمال حاجتهای خود را نوشته و لای قرآن قرار دهید تاسال بعد باز نشود!! تمدید دعای شرف‌الشمس اثرش را تشدید می‌کند. انتهای تراکت

اسم اعظم شرف‌الشمس:

«اللهم انی اسئلک بالباء من اسمک الاعظم وبالثلاث العصی والالف المقوم وبالمیم الطمیس الابتر وبالسلم وبالاربعه التی هی کالانف بلا معصم وبالهاء المشقوقه والواو المعظم صوره اسمک الشریف الاعظم آن تصلی علی سیدنا محمد وآله بعدد کل حرف جزی به القلم وان تقضی حاجنی».

انتهای تراکت.

این متون برگرفته از تراکتی است که حکاکان شرف‌الشمس جهت جلب مشتری در بین مردم پخش

می‌کنند و در انتهـای این متـون اسم اسـتاد رفیعی ذکر شده که در طی جستجو و کاووش ایشان جهت پی‌گـیری اسـنادی که بـدان اسـتناد کرده‌اند متوجه شـدیم که خـود دکان‌دار و صاحب مغازه این نام را دارد و سـایر مغازه‌ها هم از روی او برداشت کرده‌اند یعنی برای عبـارات فـوق هیچ‌گونه سندی وجود ندارد و صـرفاً جهت جلب مشـتری نگاشته شده است و از اسامی چهارده معصوم برای پول بیشـــتری سوءاســـتفاده کـــرده و حیله و نیرنگ و دروغ متوسل شده‌اند.

صرف‌نظر از این واقعیت که چطور سودجویان از جهالت مـردم اسـتفاده می‌کنند و خرافـات را جـای حقیقت به مردم دردمند و نیازمند تحمیل می‌کنند و پولهـای کلان به جیب زده و به ریش مردم جاهل می‌خندند.

در ادامه در مورد طلسم شرف و شـمس و حقیقت آن و از نظر فقهی آن را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم:

طلسم یعنی چه:

نقوش سـحری یا تنجیمی یا شـیئی منقش بـدین نقـوش که بـرای دفع آفتها یا چشم‌زخم یا حـوادث مختلف دیگر تهیه می‌شـود. بلینـاس حکیم به عنـوان پـدر طلسـمات شـــهرت یافته اســـت، و بر طبق بعضی روایـــات او در بسیاری از شهرها طلسم‌هائی برای محافظت از طوفان و مار و عقرب ساخته بوده است.

قواعد گوناگون برای تهیه طلسمات را لیمیا می‌نامند.

اصحاب طلسمات بـرای بعضی اعـداد خـواص و تـأثیراتی قائلنـد، و می‌پندارند که مهر و کین را میـان مردمـان از

طریق نوشتن اعـداد مخصـوص می‌تـوان ایجـاد کـرد. این عقیده به تأثیر قوای آسمانی در قوای زمینی بوده است و تصـــور می‌کرده‌اند که هر کس میـــان دو نـــیرو بتواند ارتباط برقرار کند از آثـار مخصـوص آن‌ها بهرمند خواهد شد و کارهای شگفت‌انگیز بر دست او انجـام خواهد شد. (فرهنگ‌نامه مصاحب، ص 1645)

و در کتاب ابزارآلات علمی نوشـته فرانسـیس مادیسـون صفحه 101 چنین آمده است:

ادواردلین در قرن 2 میلادی تعـریفی بسـیار جـامع و در عین حال چند پهلو و ابهام‌آلود از واژه طلسم بیان کرده که براســـاس آن تمـــامی علائم، نشـــان‌ها و نهادهـــای سحرآمیز که در انواع اقلام جـادویی و طـالع‌بینی به کـار رفته و هم‌چـنین مُهرها تصـویر یا هر چـیز دیگـری حامل این چـــنین علائم و نمودارهـــا، چه به صـــورت کتیبه چه نقش و نگاره‌ها که به قصد حفـاظت در برابر افسـون و سحر یا حادثه‌ای به خصوص و یا شرور شیاطین و امثـال آن تهیه شـــود، و یا جهت حفـــاظت وایمـــنی گنجینه‌ها بازگردادنـدن آن در صـورت سـرقت و یا خـدمت گـرفتن جنیان به کار رود مشمول این معنا است.

نگاه فقهی به طلسمات:

فخرالمحققین در الایضـاح گفته: طلسـمات را در شـمار سحر خوانده و می‌نویسد:

سـحر عبارتست از ایجـاد امـور خارق‌العـاده یا صـرف تـأثیرات نفسـانی یا بواسـطه یـاری گـرفتن از فلکیـات فقط که «خواندن ستارگان» نام دارد یا بواسـطه تمـزیج آسـمانی با قـوای زمین {مثل شرف‌الشـمس که در روز

19 برج حمل خطوطی را روی سنگی نوشته و به همراه می‌کنند در نتیجه به آن شـخص سـودی نائل می‌شـود}. بنـابراین سـاحر از هر دو قـوا یـاری جسـته یعـنی قـوه زمینی و آسمانی، مثل در شـرف قـرار گـرفتن خورشـید که قوایی آسمانی است و نوشتن و به دست کردن که از قـوای زمیـنی است) که طلسـمات نـام دارد و بر سـبیل یـاری گـرفتن از ارواح سـاده می‌باشد که «غـرائم» نـام دارد، و نیرنجـات هم داخل این قسم هسـتند، همه این اقسـام در شـرع اسـلام حـرام است و کسی که این‌ها را حلال بداند کـافر است [چـون منکر ضـروری دین شـده است] پایان

شهید اول در کتاب دروس، نیرنجـات را تفسـیر کـرده به آشکار کردن عجایب و غرائب خواص امتزاجـات و آشـکار کردن اسـرار النـیرین: یعـنی خورشـید و مـاه، و مـراد از اسرار این دو عبارتست از آثار پنهان آن‌ها یعنی هنگامی که ماه در فلان حالت باشد و یا ماه در برج عقـرب داخل شود یا خارج شود ساحر مـویی می‌سـوزاند و با این کـار اثر عجیب و غریبی ظـاهر می‌شـود که بـرای مـاه پنهـان است و این همان «سرِماه» است هم‌چنین است در مورد خورشید که ساحر، صفحه کوچکی از آهن به شـکل مربع یا مثلث می‌سازد و در آن شماره‌ها و حـروفی می‌نویسد و این صفحه «شرف‌الشمس» و برای اهداف مختلفی به کار می‌رود. پایان [ترجمه و توضـیح مکاسب المحرمـه، ج 2، ص 20، توضیح و شرح آیت الله پایانی]

پس شـهید اول در دروس و فخـرالمحققین در کتـاب «الایضـاح» در شـرح آیت الله پایـانی شرف‌الشـمس و طلسمات را در زمره سحر آورده‌اند.

شـــیخ مرتضی انصـــاری در مســـأله دهم کتـــاب مکاسب المحرمه می‌نویسد:

دهم: ســحر فی‌الجمله حــرام اســت، بــدون هیچ اختلاف نظری، بلکه حرمت سحر از ضروریات دین است، چنان‌که خواهد آمد.

روایات دربارهٔ حرمت سحر به حد مستفیض‌اند.

از جمله: روایت پیش گفته که: «ســـاحر همانند کـــافر است»

از جمله: ســخن امــام علیه الســلام: «هر کس مقــداری سحر بیاموزد، خواه اندک باشد و خواه زیاد مسلماً کــافر شده است و تعهد وی به پروردگر به پایان رسیده و حدی جزای او است که کشته شود، مگر آن‌که توبه کند.

و در حـدیث نبـوی دیگـری است که: سه کس وارد بهشت نمی‌شوند:

1- کسی که مدام شرابخواری کند.

2- کسی که مدام سحر و جادو کند.

4- کسی که قطع‌رحم کند و سایر اخبار.

فقها سحر را چیزی می‌دانند که مأخذ و منشاء آن لطیف است و با چشم عــادی دیــده نمی‌شــود و از طــرق عــادی منشاء آن را نمی‌توان یافت.

علامه حلی رحمه الله در «قواعد» و تحریر گفته: ســـحر کلامی است که به آن تکلم می‌شــود یا ســاحر آن کلمــات را می‌نویسد یا اسم‌هایی است که خطـــاب ســـتاره‌ای یا

خورشید خوانده می‌شود و بر انسان آویخته می‌شود تا به پندار خودشان فوائدی به آن‌ها رسد و یا از دیوانگی و بدبختی نجات پیدا کنند.

علامه مجلسی در معرفی اقسام سحر چنین می‌گوید:

سحر کلدانی‌ها در این سحر ستارگان را ستایش می‌کنند و خیال می‌کردند ستارگان و خورشید و ماه اداره این عالم را بر عهده دارند و صدور خیرات و شرور، سعادات و نحوسات از آن‌هاست. که خود کلدانی‌ها سه طایفه بودند:

1- برخی خیال می‌کردند ستارگان و ماه و خورشید واجب‌الوجودند و خالق عالم هستند. 2- کسانی که گمان می‌برند که این ستارگان و خورشید و ماه از قدیم بوده‌اند و علت کارهای زمینیان هستند. 4- عده‌ای گمان می‌کردند که این ستارگان و خورشید حادث و مخلوق هستند ولی با اراده و عقل خود فعالیت می‌کنند و اداره عالم به آن‌ها واگذار شده است، ساحر کسی بود که قوای عالی فعاله و موکل‌ها را می‌شناسد و زمانی که آن‌ها بر زمین تأثیر دارند را می‌داند تا بدان وسیله، وسایل را آماده کند که از آن قوی استفاده نمایند و یا بدبختی‌ها را رفع کنند و آن‌چه فارق عادت است ایجاد کنند.

شیخ مرتضی انصاری در کتاب مکاسب‌المحرمه آورده است در حکم اقسام سحر:

قول ما این است: آن‌چه فخرالمحققین و علامه مجلسی در اقسم سحر آورده‌اند حرمت این اقسام از ضروریات دین است و حلال داننده‌ٔ این اقسام کافر است. شارح

«نخبه» گفته: طلســـماتی که مشـــتمل بر اضـــرار بر مسلمین یا اهانت به چیزی از محرمات الهی مانند قـرآن و بخشی از آن و اســـما حســـنای الهی و مانند آن باشد بی‌تردید حـــرام است. و چه بسا در جـــواز بـــرخی از طلسمات اسـتناد می‌کنند به امیرالمؤمـنین علیه السـلام ولی ســـند این نقل واضح نیست. و شـــهید در «دروس» حرمت طلسم را به سحر ملحق کرده است.

شـــیخ مرتضی انصـــاری ضـــمن بحث فقهی طـــولانی در نتیجه می‌نویسد:

احوط آن است که از همه اقسـامی که در بحـار نقل شد اجتنـاب شـود و باتوجه به این‌که در احتجـاج همه اقسـام سحر را حرام می‌داند.

شهید اول و شهید ثانی عنوان می‌دارند: به خـدمت‌گیری ملائکه و جن [که به آن‌ها وکیل خورشـــید یا ســـتارگان می‌باشد] از سحر است و آن را حرام می‌دانند.

در ادامه بحث دو مطلب که یکی از بزرگـــان متـــأخر و دیگری کمی متقدم است اشاره می‌کـنیم و بحث را پیش می‌بریم:

علامه حسن‌زاده آملی که از بزرگـــان علـــوم دیـــنی و ریاضی و نجـوم به شـمار می‌روند. در کتـاب هـزار و یک نکته (ذکر نکته 977)ـ در این خصـوص مطلـبی را عرضه می‌کند:

«شرف‌شـمس در نـوزده درجه حمل است و این حـروف عالیـــــات را که هفت و ســـــیزده‌اند و به همین اسم شرف‌الشمس شهرت دارد، بر نگین انگشـتری نقش کنند

و در شــرح و خــواص آن به نظم و نــثر بیانــاتی دارند. صورت آن این است () محمود دهدار غیـاثی در چند جـای مفاتیح‌المغـالیق که ام‌الکتـاب کتب او در اسـرار حـروف است. آن را شرح فرموده است.

و بعضی از پیشــینیان رســاله‌ای جداگانه در شــرح آن نوشــته‌اند که آخــرین رســاله کتــاب «اربعه کتــاب اسماعیلیه» اسـت، و همگی آن را اسم اعظم دانسـته‌اند و خــاتم آن را که اولین کلمه اســت، خــاتم ســلیمانی گفته‌اند و آن را به عــوالم خمسه که حضــرت خمس در اصطلاح عارفان است. تفسیر فرموده‌اند.

باز غیاثی را در مفاتیح بیان اسراری در شرح این کلمات است و در صفحه 2، 94، 222 و 224 در تأثیر آن از جفر فابیه‌ام صادق از امیرالمؤمنین علیه السلام امـوری را بر شمرد و انتساب آن‌ها را به تـورات و انجیل و قـرآن ذکر نمود.

در دیــوان منســوب به امیرالمؤمــنین علیه الســلام که فرمود:

ثلاث عصی صــفقت بعد خــانم علی رأس‌ها مثل لســنان المقــوم... الی آخر الابیــات در بیــان این اسم اعظم شرف‌الشـمس است. نـائینی در گـوهر شب چـراغ گفته است (ص 184)ـ این اشــعار از ابن عبــاس است که به مولی علیه السلام نسبت داده است!!.

راقم گوید: این ابیات در دو قصیده صغرای و کبرای منبع اصـول حکمت بـونی (متـوفی 622)ـ آمـده است. مطلع صغرای این است:

بــدات بسم الله روحی به اهتــدت الخ (ص 95-ـ 97 ط مصر)

و مطلع کبری این است.

بـدات بسم الله ربی و مـالکی، مطـالع اسـراری بسـری اعلنت الخ (484- 5)

و آن را شـرح کـرده است و نـبر بـونی در همین کتـاب و کتـاب شـمس معـارف کـبری جـداول افـاقُی بسـیار در خـــواص آن آورده است که "ضـــحکه المغفل و عـــبرة للمحصل" کلام فاضل میبدی در شرح دیوان یاد شـده، در بیــان اشــعار مــذکور مفید است و در متن یک نســخه از دیـوان خطی منسـوب به امـیر علیه السـلام که در تملک راقم است مکتوب است که:

ذکر الامام ابوعلی الطبرسی آن الرئیس ابا البدر کتب له هـذه الاشـکال و ذکر انه سـمع من الثقه آن علی بن ابی طالب وجـدها علی صـحره منقوشه فـاخبر انها اسم الله الاعظم فســـرها بهـــذه الابیـــات: ثلاث عصی الی آخر الابیات

ابن ابوالبـــدر رئیس در مجلد هفتم ریحانة الادب تـــألیف مرحــوم مــدرس تــبریزی مذکوراست (ص 44، ط2)ـ و مدرس نیز در پیرامون این اسم اعظم به تفضـیل بحث و از ریــاض العلمــاء نقل کــرده است در وصف و تعریف و تأثیر آن به فارسی گفته شده است که:

"اولی خـاتمی همی با پـدر که بـود/ پنج گوشه آن خـاتم/ لیک شـــرط نوشـــتنش این است/ که زائد بر آن دو بـــار قلم /بنویسد عقیب آن سه الف /که صد و یـــازده بـــود

برقم /بر سر هر سه چون نشـان مـدی باشد آن‌چنـان که نبود خم /بعد از آن میم بید می‌باشد/ که بود کور و چشم او بر هم /پس بود نردبان سه پایه/ که نباشد از آن زیاد و نه کم/ بعد از آن‌چهار الف بود همسر/ چون انامل ستاره پهلو هم هست آن‌گاه‌ها و واوی/ که بـــود کج به هیـــأت معجم /سیزده حـرف باشد این صـورت /هر یکی در صـفا چـون بـاغ ارم/ چهـار حـرف وی است از تـورات/ چـار و انجیل عیسی مــریم/ پنج حــرف دگر زقــرآن است اسم/ اعظم همین بود فافهم‌ای تویی حامل چـنین اسـما ایمن از همه بلا و سـقم/ نکـرد مـار و عقـرب هرگز/ نشـوی تا تـــویی غمین و دژم/ از وبا و علل تو آزادی/ و زتب و در دو جملگی الم" تمام شد مرقومه حسن زاده آملی

در توضیح فرازهای فوق

اســتاد حسن حسن‌زاده آملی در کتــاب الــوقت والقبله درس 15 در بـاب " فی الفـرق بین المسـائل الریاضـیة الهیویه و بین الاحکـام النجومیه " ضـمن بحث طـولانی و ذکر اقــوال مختلف دانشــمندان علم و دانش و فقها این نتیجه را می‌گیرند که با وجود حق بودن احکام نجــوم، اما فقط آن دســته از احکــام نجــوم که ریشه در روایــات صحیحه دارد مورد قبول و پذیرش ایشان است و مــابقی را به علت این‌که مصـدر صـدور آن‌ها نـامعلوم است و در توان احصای بشر نیست لاجرم مردود دانســته و عمل به آن را صحیح نمی‌دانند.

پس لاجرم با نگاه به مطلب یاد شده در نکته (771) هزار و یک نکته مشــاهده می‌شــود که علامــه، فقط به ذکر شرف‌الشمس از قول محمود دهدار غیاثی صـاحب کتـاب مفاتیح‌المغــالیق و آخــرین رســاله کتــاب اربعه کتــاب

اسماعیلیه این مطلب را نقل می‌کنند و اشعار منسوب به امام علی علیه السلام را هم ذکر می‌کنند که اشعار ابن عباس است که به امام اشتباهاً نسبت داده شده است و نائینی در کتاب گوهر شب چراغ بدان اشاره کرده است و همان‌طور که در متون قبل ذکر شده است شیخ مرتضی انصاری نیز در المکاسب انتساب این‌گونه طلسمات را به حضرت امیر مردود و بدون دلیل موجه می‌دانند پس لاجرم طبق نظر خود جناب استاد علامه حسن‌زاده مبنی بر این‌که احکام نجومی که از ناحیه ائمه ‘ صدر نشده را مردود می‌دانند، عمل به مسأله شرف‌الشمس هم از منظر ایشان امری درست محسوب نمی‌شود و صرف ذکر کتب اسماعیلیه و محمود دهدار غیاثی مسأله‌ای را ثابت و شرعی نمی‌کند.

و ذکر دیگری که در این خصوص وارد شده است از قول شیخ بهائی (ره) است ایشان در کتاب سرالمستترکه مربوط به علوم غریبه است می‌نویسد:

«واما اسم اعظم کتبی عبارتست از اسمی که تأثیر آن قائم است به وجود کتبی آن‌چه به نحو زیر باشد یا بینه یا ترکیب حروفی متعارف، یا ترکیب اعدادی به روش وضع و محاذات مخصوص و وفقیات مثل طلسمات... همراه داشتن آن تأثیرات غریبی داود و...» اولاً کتب علوم غریبه منسوب به شیخ بهائی است و در صدور آن از شیخ بهائی شبه و تردید وجود دارد. ثانیاً این کتاب مربوط به علوم غریبه است لاجرم وجه شرعی و فقهی ندارد و صرف عنوان شدن توسط شیخ بهائی مسأله‌ای را حل نمی‌کند از طرفی در کتاب «جنة الوافیه» مشهور به «مصباح کفهمی» آمده است که «در بعضی از

کتاب‌هـــای علمـــای شـــیعه دیـــدم که این شـــکل از امیرالمؤمـنین علیه السـلام نقل شـده است که وقـتی عـازم جهـاد بـود در بین راه که اسـتراحت می‌کردند این شـکل‌ها را بر روی سـنگی حک کـرد و فرمـود: این رمز پـــیروزی ماست» به نظر می‌رسد چـــنین نقلی محکم نیست چون سـند این روایت با امیرالمؤمـنین ذکر نشـده است.

ســؤال این‌جاست که از منظر روایی و تـــاریخ حـــدیث، حداقل تا 7 قرن از روایت منسـوب به امیرالمؤمـنین در باب شرف‌الشمس، در کتب حدیثی موجود شیعه مطلـبی وجـود نـدارد. و ابهـام اصـلی همین است تا قرن‌هـا، این روایت کجا بوده و ناگهان پیدا شده است؟

سنت اهل‌بیت علیهم السلام علی‌الخصوص امیرالمؤمنین نیز ارجاع به این‌گونه رموز نجومی و علـوم غریبه نبـوده و حـتی اهل‌بیت علیهم السـلام نـیز منجمین آن زمـان را که بـــرای ســتارگان قـــدرت‌های اســتقلالی و در مقابل قـــدرت خداوند قائل بودند را لعن می‌نمودند چـــرا که در این عالم هیچ قدرتی جز قدرت خدای متعال نیست و اگر موجـــودی دارای قـــدرتی خـــاص باشد آن هم به اذن الله بـــوده و هیچ قـــدرتی به نحو اســتقلالی در مقابل خداوند ندارد.

و در فرمایشات امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه آمده است:

و من کلام له علیه السلام:قال له لبعض اصحابه لما عزم علی المسیر الی الخـوارج فقـال له یا امیرالمؤمـنین آن سـرت فی هـذا الـوقت حشـیت آن لا نطفر بمـرادک من طریق علم النجوم فقال علیه السلام انزعهم انک تهـدی

الی الساعه التی من سار فیها صرف عنه السوء، و تخوف من الساعة التی من سار فیها حاق به الضر؟ فمن صدقک بهنا فقد کذب القرآن، واستغنی من استعانه بالله فی یل المحبوب ودفع المکروه، وینبغی فی قولک للعامل بامرک آن یولیک الحمد دون ربه لانک بزعمک انت هدیقه الی الساعه لتی قال فیها نفع وامن الضر ثم اقبل علیه السلام علی الناس فقال: یا ایها الناس ایاکم وتعلم النجوم الا ما یهتدی به فی بر او بحر فانها تدعو الی الکهفانة المنجم کالکاهن والکاهن کالساحر والساحر کالکافر والکافر فی‌النار سیروا علی اسم الله.

19 برج حمل 19 فروردین نیست:

علامه حسن‌زاده آملی در کتاب دروس معرفة الوقت والقبله درس 25، خاتمه فی الفرق بین البرج والصورة خاطر نشان می‌کنند آن‌چه به عنوان برج در حال حاضر مطرح است مسأله‌ای قراردادی بین منجمان است، منجمان نقطه تقاطع معدل‌النهار ومنطقه البروج را در علم هیأت نقطه اعتدال بهاری و پائیزی می‌نامند و این دایره را به دوازده برج تقسیم‌بندی کرده‌اند و هر برج را به یک نام می‌خوانند که براساس صورت فلکی است که در پیش‌زمینه آن واقع شده است. از آن‌جا که ستارگان ثابت به علت لنگش محور زمین حرکتی خاص در آسمان دارند پس لاجرم محل تقاطع دائرة البروج و معدل‌النهار در طی سالها از صورتهای پیش‌زمینه عقب می‌افتد. پس در طی قرون جای صورت‌های فلکی و برج جا به جا شده است به طوری که طی آخرین زیج محاسباتی که استاد حسن‌زاده عنوان می‌دارند در زیج بهادرخانی اول

بــرج حمل در از بــرج ثــور قــرار دارد طبق گفته علامه حسن‌زاده مســائل مربــوط به مســائل اســلامی به علت این‌که در روایت صــحیحه از حضــرت رســول آمــده که ما مردمی عامی هستیم و محاسبه‌گر نیســتیم، پس مــراد از قمر در عقرب همان حضور ماه در صــورت فلکی عقــرب است نه بــرج عقــرب که احتیــاج به محاســبه دارد یعــنی همین صــورتی که مــردم هر شب در آســمان می‌بینند و ورود و خــروج مــاه از آن را مشــاهده می‌کننــد، طبق این نظر 19 ماه حمل 17 یا 18 اردیبهشت قرار می‌گیرد نه 19 فروردین!!!

پس از منظر روایی و تــاریخ حــدیث تا 7 قــرن از روایت منسوب به امیرالمؤمنین در بــاب شرف‌الشــمس در کتب حدیثی موجود شیعه مطلبی وجود نــدارد و ابهــام اصــلی همین است تا قرن‌ها این روایت کجا بوده و ناگهان پیــدا شده است؟ و سنت اهل‌بیت علیهم السلام نیز ارجــاع به این‌گونه رمــوز نجــومی و علــوم غریبه نبــوده اســت، از کتــاب مصــباح مرحــوم کفعمی بنا به گفته بــرخی از محققین، مثل مفاتیح‌الجنان زمان خودش بــوده و امکــان اضــافه شــدن مطلب در آن زیــاد است از طــرفی ایشــان ســندی بــرای حــدیث ذکر نمی‌کند و حــتی علامه مجلسی (ره) در کتــاب حلیة‌المتقین که دربــاره تمــام نگین‌هــای انگشــتر از معصــومین علیهم الســلام روایت آورده، هیچ اســمی از شرف‌الشــمس نمی‌آورد، و بــرخی معتقدند که ســابقه جعل این مســأله به چند قــرن اخــیر می‌رســد، به‌گــونه‌ای که حــتی در زمــان علامه مجلسی نــیز شــایع نبــوده است و معلــوم نیست این رعــایت آداب حکــاکی و اذکــــــار و ادعیه حسن حکــــــاکی از کجا سر در آورده است!!!!

اما نظر علمای معاصر در باره شرف الشمس:

آیت الله نوری همدانی

بسمه تعالی

سلام علیکم

مطلب مذکور به صورت مستند در منابع قدیمی نیست و به صـورت مرسل در کتـبی مانند مصـباح کفعی و بعضی کتب دیگر وارد شده است....

بسم الله الرحمن الرحیم

کد رهگیری: 9504270094

با اهداء سلام و تحیت

پاسخ: دلیلی در تأیید این مطلب در منــابع معتــبر روایی نداریم.

همیشه موفق باشید.

دفتر آیت الله العظی مکارم شیرازی/ استفتائات

آیت الله شبیری زنجانی

ما ســندی بر این مطلب نیــافتیم. البته منقــول است که مرحوم کفعمی در مصباح در مورد این حــروف فرمــوده: «اسم اعظم است» ولی سند معتـبری بر این مطلب ذکر نکرده است...

مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی

بسمه تعالی

سلام علیکم

در کتب روایی و ادعیه از متقــدمین (عالمــان قــدیم از صدر اسلام تا چند قرن پیش) اثـری از آن نیـافتیم. فقط متأخرین در چند قرن اخیر آن را معتبر می‌دانند....

نتیجه:

پس آن‌چه از قــرائن بر می‌آید چــنین است: که با ذکر دو مقدمه ذکر می‌کنیم:

1- یک سلسله اعتقادات در اسـلام است که از مسـلمات است و انکار آن‌ها کفر است، مانند وجود خدای متعـال و وحدانیت خداوند و ربـوبیت و وحـدانیت خـدای متعـال در خلق و رزاقیت،... و اعتقــاد به نبــوت نــبی اکــرم ’ و هم‌چنین اعتقاد به معاد جسمانی- اعتقاد لسانی به امور موجب داخل شدن در دایره اسـلام و اقـرار قلـبی به این امور موجب دخول در دایره ایمان است.

اسـلام مسـلماتی هم دارد که انکارشـان به انکـار نبـوت ختم می‌شود. انکار آگاهانه این امـور یا آگـاهی از این‌که انکارشان به معنی انکار نبوت پیامبر است موجب خــروج از دین است.

2- اصل تأثیرگــذاری خورشــید بر عــالم مــادی ما از مسـلمات اسـت، مثل اثرگـذاری گرمـای حاصل از تـابش آفتاب پس اعتقاد به تأثیر خورشـید مـوجب شـرک نیست وقتی کاووش محاسـبات خسـوف و کسـوف و امثـال آن هم فی‌الجمله اشکالی ندارد.

باتوجه به ایـنــدو مقدمه مســئله حکم شرف‌الشــمس را بررسی می‌کنیم:

مسـئله اول حکم مـوردی است که اعتقـاد بر این داشـته باشد که خورشـــید دارای اراده و نفس فلکیه بـــوده و مدبرات زمین را در دست دارد.

اگر خورشـید را در این تـدبیر مسـتقل از خـدای متعـال بدانیم چنین اعتقادی کفر و حرام است. اگر مستقل هم ندانیم ولی شریک در تـدبیر بـدانیم، شـرک است. در این حکم نیازی به استدلال به روایت هم نداریم.

حتی اگر بدون قـول به مرید بـودن خورشـید بـرای آن‌ها اثر علـتی مسـتقل قائل باشد مـوجب خـروج از اسـلام است مسلماً.

اما اگر کسی معتقد به مدیریت غـیر اسـتقلالی خورشـید در طول تـدبیر خـدای متعـال بـود چنانچه در مـورد سـایر اسـباب عـالم است این اعتقـاد مـوجب خـروج از اسـلام نیست. اما آیا وجهی بــرای حــرمت این اعتقــاد داریم یا نــه؟ اگر این تحلیل ناســازگار یا تحلیل روایــات اهل‌بیت علیهم الســلام از عــالم باشــد، کسی که ملتفت به این ناسازگاری باشد و چنین اعتقـادی داشـته باشـد، اعتقـاد حرام و گناه است.

اگر معتقد به تفویض تدبیر عالم به خورشید باشد باز هم خلاف دین است و اگر به لــوازم این اعتقــاد واقف باشد موجب خروج از دین هم هست.

این وجـوه مسـلم است و اختلافی در آن‌ها نیست. آن‌چه محل اختلاف و بحث است حکم اخبـــار از تأثیرگـــذاری خورشید در حوادث زمین و شخصی است.

اولاً روایت محکمی در این خصـــوص وجـــود نـــدارد، و روایات مرسل هستند و قابل اعتمـاد نیسـتند، از طـرفی اعتقاد به تأثیرگذاری غـیر اسـتقلالی خورشـید در جوامع انسانی و انسان به دلیل این‌که اولاً از امـوری نیست که تحت علم ما قــرار گــیرد (این اشــکال ثبــوتی است نه اثبــاتی) و لــذا از بــاب کــذب و تبلیس است و حــرام می‌باشد.

ثانیاً، طبق روایات، اخبار قطعی از این امور و مقارنــات ولو از بـاب مقارنه محض بـدون تـأثیر باشد حـرام است. وجه حـرمت هم در روایـات، یا واقف نبـودن منسـجم به ابعاد این علم دانسته شده است و یا سببیت بــرای دست کشیدن مردم از صدقه و دعا و تکـذیب قضا و قـدر و این وجه دوم از حــرمت فقط در جــایی است که به شــکل حتمی و جزمی اخبار از مقارنات کند.

از طرفی طبق متن تراکتی که ابتدای فصل آمده حکاکی و فـــروش این ســـنگ به دلیل این‌که با کـــذب و غش و تـدلیس همـراه است و از جهل مـردم جهت سـود مـادی اسـتفاده می‌کنند لـذااز اقسـام مکاسب حـرام محسـوب می‌شــود. چــرا که از تعریف و دروغ و افــترا در معامله منظور می‌گردد پس در حکم علمای که این مســأله را در خور نظر فقهی نمی‌دانند حتماً با ملاحظات بالا، حــرمت آن را فتوی خواهند داد.

خفاش و جیوه

{در سنت کیمیاگران، دو وجهیگری خفاش با طبیعت دورگه اش: موش_پرنده نشانگر چند وجهی بودن نمادهایش است: خفاش نشانگر نر_ماده، اژدهای پرنده و عفریته است. بالهایش، بالهای ساکنان دوزخ است. در شمایلها این تعبیر به وضوح دیده می‌شود.}(شوالیه، فرهنگ نمادها مدخل خفاش)

خفاش در سنت کیمیاگران غربی نشانگر نر_ماده است. نر در نزد کیمیاگران غربی گوگرد است و جیوه ماده است. بنابراین نرماده می‌شود شنجرف یا سولفید جیوه. در سنت کیمیاگران چینی شنجرف یین یا مونث است زیرا جیوه از آن آزاد می‌شود. به نظر بنده هم شنجرف هر چند از نظر ساختار مذکر مونث است اما چون جیوه از آن استخراج می‌شود در واقع مونثی است که حالات مذکر نیز دارد و با مذکر ترکیب یافته است. در کیمیاگری چینی هر چند خفاش و شنجرف هر کدام به حرفی متفاوت از الفبای چینی منسوب هستند اما هر دو با جاودانگی و عمر طولانی مرتبط می‌باشند. جالب است که بدانید در طبیعت هم نوع ماده خفاش‌ها در اکثر گونه‌ها علی الخصوص نعل اسبی‌ها بزرگتر از نرها می‌باشند. یعنی خفاش‌ها هم به مانند شنجرف هستند که هر چند نر و ماده دارند اما برتری در گونه نعل اسبی بیشتر با ماده‌ها می‌باشد.

منبع: مدخل شنگرف و جیوه و خفاش را در کتاب فرهنگ نمادهای شوالیه مطالعه نمایید. نتیجه گیری و ارتباط دادن از فقیر بود.

تصویر گیاه سداب سوری

در کتاب جواهرنامه نظامی اینگونه آمده:

{و دود سیماب (جیوه) مضر است جمله حواس را، و مبطل است علی الخصوص حاسه سمع و بصر را. و گفته‌اند سیماب مصعّد زهری است کشنده و پادزهر آن سداب است، و قی کردن آن کس را نافع بود.}(جواهر نامه نظامی نوشته محمدبن ابی البرکات جوهری نیشابوری سال 592 هجری نشر میراث مکتوب ص298)

پ ن: این مطلب تقریبا با همین مضمون در صفحه 211 کتاب عرایس الجواهر نیز آمده است.

نکته مهم: سداب چه خاصیت باطنی‌ای داشت؟ دفع جن. اکنون ملاحظه می‌نمایید که سداب در رفع مسمومیت جیوه نیز موثر است. و جنیان به نظر ما در خلقت با جیوه سمی (نار السموم) مرتبط می‌باشند. البته از سداب در درمان بیماری‌هایی مثل ذات الجنب و درد گوش نیز استفاده می‌شود همچنین سداب بر اساس روایات عقل را افزایش می‌دهد. می‌دانیم که مسمومیت جیوه هم باعث نوعی ذات الجنب می‌شود و حافظه را کاهش می‌دهد. کرونا ویروس هم همین علائم را کم و بیش ظاهر می‌نماید. بنابراین ممکن است سداب در درمان *نه پیشگیری* بیماری کرونا موثر باشد! این مسئله را باید دوستان طب سنتی و اسلامی امتحان نمایند و نتیجه را گزارش دهند.

زمین تخت است؛ نظریه‌ای احمقانه یا واقعیتی تکان دهنده؟!

امروزه اغلب مردم فکر می‌کنند، زمین گرد است و البته این را بدیهی هم می‌دانند. شاید باور نکنید ولی احتمالا بسیار تعجب می‌کنید اگر بدانید نه تنها افرادی هستند که به گردش زمین به دور خورشید اعتقاد ندارند، بلکه معتقدند این یک اشتباه بزرگ است که فکر کنیم زمین مثل یک توپ کروی است و حقیقت این است که زمین تنها می‌تواند به صورت یک سکه یا بیسکویت مسطح باشد! انسان‌های بی‌سوادی هم نیستند و بسیار پرادعا هستند.

بسیاری از آن‌ها جز فیزیکدانان و جغرافیدانان سرشناس هستند. مثل تمام مسایل دوقطبی دیگر، مانند سفر انسان به ماه، زمین کروی و زمین تخت (زمین مسطح یا زمین صاف هم گفته می‌شود) طرفدارن و مخالفان خودش را دارد. هر یک از این گروه برای رد نظریه مقابل، دلایلی را ذکر می‌کنند.

زمین تخت است: نظریه‌ای احمقانه یا واقعیتی تکان دهنده؟!

نخستین کسی که برای گرد بود زمین دلیل آوردی کسی نبود جز ارسطو. او در این باره استدلال‌های مختلفی را به کار گرفته است تا به احتمال زیاد بتواند دیگران را هم مثل خودش متقاعد کند. بسیاری از مردم تا پایان قرن 19، به هر آن‌چه ارسطو گفته بود ایمان داشتند. اولین استدلال ارسطو این بود که سایه‌ی زمین که موقع ماه گرفتگی دیده می‌شود، همیشه به شکل منحنی یعنی

بخشی از دایـــره است. اگر زمین شـــکلی جز کـــره می‌داشـــت، ســـایه‌ای که در بعضی جهت‌ها می‌انـــداخت بخشی از دایره نبود (هلالی شـکل بـودن فازهـای عـادی ماه دال بر گرد بودن خود ماه است).

دومین دلیل ارسطو این بود که طلوع و غروب ســتاره‌ها برای ساکنان شـرق زمین زودتر اتفـاق می‌افتد تا بـرای آن‌هایی که در غرب‌اند. اگر زمین از شـرق تا غـرب تخت می‌بود، ستاره‌ها هم برای غربی‌ها و هم برای شـرقی‌ها در یک زمـــان طلـــوع می‌کردند. و دست آخر این کـــه، مســـــافرانی که به شـــــمال می‌روند کم‌کم ظهـــــور ســـتاره‌هایی را در بـــالای افق شـــمال می‌بینند که قبلا نمی‌دیدنـــد، و این نشـــانه‌ی انحنـــای زمین از شـــمال به جنـوب است. البته در این مـورد ناگزیرید یا گزارش‌هـای دوستان سفرکننده را بپذیرید یا خودتان بار سفر ببندید.

سومین استدلال ارسطو صـرفا نظـری یا حـتی فلسـفی بـــود. اگر زمین یک وقـــتی در گذشـــته‌ها از قطعـــات کـــوچک‌تری تشـــکیل شـــده باشد (یا می‌توانســـته است تشـــکیل شـــده باشد)، قطعـــات آن به مرکز مشـــترکی ســـقوط کرده‌اند و به این تـــرتیب لابد کـــره‌ای تشـــکیل داده‌اند. علاوه بر این، کره مسلما کامل‌ترین شکل صـلب است. جـالب این‌جاست که ارسـطو بر این اسـتدلال آخر هم اندازه‌ی دو تای قبلی تاکید کرده است. در آن روزها، پیش از «روش علمی» امـروزی، تأیید مشـاهداتی بـرای جست‌وجوی واقعیت لازم نبود.

زمین تخت است: نظـریه‌ای احمقانه یا واقعیـتی تکـان دهنده؟!

پس اگر قبول کنیم که زمین گـرد باشـد، نخسـتین کسی که محیط آن را به دقت انـدازه گـرفت یک یونـانی دیگر بـود به اسم اراتوسـتن. او توجه کـرد که در روز اول تابسـتان، اشـعه‌ی آفتـاب درست به ته چـاه قـائمی در سیرن (آسوان امروزی) در مصر می‌خورد و این یعنی که درست در بـالای آسـمان است. همزمـان در اسـکندریه (5000 اسـتادیم دورتر) نـور آفتـاب زاویه‌ای برابر با یک پنجـاهم دایـره با راسـتای قـائم می‌سـازد (هر اسـتادیم تقریبا 160 متر بـود). از آن‌جا که خورشـید در فاصـله‌ی بسیار دوری واقع شده است، پرتوهای آن تقریبا مـوازی با هم به زمین م رسند.

اگر دایـره‌ای بکشـید و دو شـعاع آن را طـوری رسم کنید که یکی از سـیرن و دیگـری از اسـکندریه بگـذرد (هر دو شعاع بر محیط دایره عمودند) خواهید دید که پرتـویی که موازی با یکی از شعاع‌ها (در سیرن) به زمین می‌رسد با شعاع دیگر (در اسکندریه) زاویه‌ای می‌سـازد که مسـاوی با زاویه‌ی میان دو شعاع است.

زمین تخت است: نظـریه‌ای احمقانه یا واقعیـتی تکـان دهنده؟!

بنـابراین اراتوسـتن نتیجه گـرفت که محیط کامل زمین 5000×50 استادیم یا تقریبا 40 هزار کیلومتر است. این محاسـبه با بهـترین مقـدار امـروزی حـداکثر یک درصد اختلاف دارد. یکی از طرفـــــــداران نظریه زمین تخت می‌گوید: جهان تخت است ما معتقدیم کسانی که امـروز به نـام عـالم و دانشـمند شـناخته می‌شـوند، در واقع فریبکارانی هستند که عوام را گول می‌زنند.

البته تکنولوژی و تمام چیزهای خـوبی که بـرای ما آورده است، هیچ ربطی به علم ندارد. تمامی مخترعین ضدعلم بوده‌اند؛ مثلا برادران رایت (مخـترعین هواپیما) گفته‌اند: نظریات علمی ما را سـال‌ها عقب نگه داشت. زمـانی که ما تمـــام علم را به دور انـــداختیم و از تجربه‌ها شـــروع کردیم، آن‌گاه هواپیما را اختراع کردیم. طرفدارن نظریه زمین تخت دلایل متعـددی را بـرای اثبـات مسـطح بـودن زمین آورده‌اند در زیر به چند مـــــورد از معروف‌تـــــرین نظریه‌های آن‌ها برای رد نظریه زمین کروی را آورده‌ایم:

1. ناپدیدشدن کشتی‌ها در افق

زمین تخت است: نظــریه‌ای احمقانه یا واقعیــتی تکــان دهنده؟!

از گذشــته مــردم وقــتی در کنــار ســاحل کشــتی‌ها را مشاهده می‌کردند آن‌ها را در حـال پـایین رفتن می‌دیدند و ارسطو برای کـرویت زمین این دلیل را مطـرح می‌کند که کشتی به زیر انحنا می‌رود و ناپدید می‌شــود ولی اگر زمین صــاف باشد باید کم‌کم دور شــود و کوچک شــود و امروزه نیز این یک دلیل مهم بـرای کـروی گرایـان است که ادعاهـــای فـــراوانی دارند. درگذشـــته به دلیل نبـــود امکانات پیشرفته و کـافی مـردم افکـار مختلفی داشـتند اما امـروزه با وجـود امکانـات بیشـمار و پیشـرفته دست انسـان بـرای نتیجه‌گـیری نهـایی از وقـایع بـازتر است و دورشـدن کشـتی‌ها و ناپدید شـدن آن‌ها چـیزی است که نکته‌ای در آن از شما پنهان شده.

زمین تخت است: نظــریه‌ای احمقانه یا واقعیــتی تکــان دهنده؟!

اگر فـرض کـنیم زمین کـروی است و یک کشـتی درحـال دور شـــدن است به علت وجـــود انحنا که مانند تپه است کشـتی باید به سـمت پـایین منحـرف شـود و دکل آن کج دیده شود و کم‌کم ناپدید شود اما، ما مورد اول را شـاهد نیستیم و فقط مـورد دوم را شـاهدیم و اگر واقعا زمین کروی باشد وقتی که با یک تلسکوپ یا دوربین سوپرزوم به مسیری که کشتی در آن ناپدید شده نگاه می‌کنید نباید کشــتی را ببینید زیــرا انحنا مــانع دید شــما می‌شــود اما موضوع کاملا خلاف چیزی است که فکر می‌کنید!!

یک دوربین ســـــوپر زوم یا یک تلســـــکوپ بردارید و یک کشــتی را در نظر بگیرید وقــتی کشــتی دور می‌شــود و ناپدید می‌شـــــود به ســـــمت آن زوم کنید و با تصـــــویر شــگفت‌انگیزی روبــرو خواهید شد زیــرا کشــتی کــاملا نمایان است و می‌شـود کشـتی را در افق بصـورت کامل مشاهده کرد هرچند بخـار آب و لایه اتمسـفر دید شـمارا محدود می‌کند اما می‌شـود کشـتی‌های ناپدید شـده را در افق مشـاهده کـرد! دلیل این‌که کشـتی‌ها در افق ناپدید می‌شوند انحنا نیست، این به این معنی است که چشمان شـــما دارای یک افق محـــدود هســـتند که با دوربین و تلسکوپ دید در افق افزایش می‌یابد.

1. آونگ فوکو زمین تخت

زمین تخت است: نظــریه‌ای احمقانه یا واقعیــتی تکــان دهنده؟!

بسیاری ادعا می‌کنند که چـون آونگ فوکو با سـرعت‌های مختلف در جاهای مختلف چـرخش دارد پس زمین کـروی و درحــال حــرکت است. چــرخش زمین کــاملا بی‌ربط به

آونگ است! نکته‌ای که این‌جا مطـرح می‌شـود این است که اگر زمین در حقیقت چـــــرخش دارد و آونگ را تحت تاثیر چرخش خود قرار می‌دهد، کسی نباید به آونگ نیرو وارد کند و آن را هل بدهد تا حـرکت کنـد، بلکه باید صـبر کنند تا حرکت زمین باعث حرکت آونگ شـود و اگر چـنین است که ادعا دارند پس هرچیزی در این جهان باید دچـار تغییر بر اساس چرخش زمین شود و همه چیز باهم 460 درجه بچرخد و تحت تاثیر قـرار بگـیرد و اینگونه است که نظم جهان برهم خواهد ریخت! زمین تخت

حـال این ادعا بماند که جو هم با زمین درحـال چـرخش است و همه چیز همراه جو حرکت می‌کند و تنها خارج از جو می‌توان حرکت زمین را حس کـرد (این‌جا هم مشـکل دیگری برای آونگ فوکو ایجـاد می‌شـود) یک ماشـین باید سـرعتی متفـاوت در قطب و اسـتوا داشـته باشد و همینطور هیچ آونگ ثابتی در جهان وجود نداشـته باشد و همه رفتـاری مانند فوکو از خـود نشـان دهند و خیلی ایرادات دیگر که دکتر سـموئل بـرلی روبوتهـام در کتـاب زمین نه یک کره به آن پرداخته است.

1. ماه یک دیسک است

زمین تخت است: نظـریه‌ای احمقانه یا واقعیـتی تکـان دهنده؟!

طرفداران نظریه زمین تخت معتقدند که در تمامی نقاط مختلف زمین، مردم مـاه را به یک شـکل می‌بینند! نجـوم مـدرن ادعا دارد مـاه یک کـره است که مـدار آن در مـدار زمین قفل شـده و درحـال چـرخش به دور زمین است و البته آن‌ها اعتقاد دارند سـمت تاریک مـاه وجـود دارد اما

هیچ مـدرکی بـرای این ادعا خـود ندارند! درواقع سـمت تاریک مـاه وجـود نـدارد! مـاه یک دیسک است یک قـرص مانند خورشـید! بـرای همین است که شـما در هرجـای زمین قادر خواهید بود ماه را به یک شکل مشاهده کنید!

اگر مـاه یک کـره بـود قسـمت‌های دیگر آن نـیز قابل مشـاهده می‌شد اما هرگز قسـمت‌های دیگـری از مـاه مشاهده نمی‌شود! رخ‌گردی یا لایبرشن مـاه چیسـت؟ در مـورد مـاه رخ‌گـردی بـاعث پدیـدار شـدن 9 درصد از گوشه‌های نیمه ناآشـکار مـاه بصـورت متنـاوب در زمان‌بنـدی گـردش ماهانه مـاه بـرای مشـاهده‌کنندگان زمینی می‌شود.

درواقع چـون مـاه یک قـرص است دارای گوشه‌هایی هم در سـمت عقب خـود است و در رخ‌گـردی ما قـادریم آن قسـمت‌ها را رصد کـنیم! مـاه و خورشـید هر دو دیسک‌هایی هسـتند که مانند هم چـرخش دارند و این موضوع کروی بودن زمین را به کل باطل می‌کند زیرا در کرویت زمین ماه و خورشید دو جرم فضـایی متفـاوت از هم هسـتند اما در زمین تخت و به اعتقـاد ما مـاه و خورشید هم‌اندازه هستند!

1. هیچ انحنایی وجود ندارد

زمین تخت است: نظـریه‌ای احمقانه یا واقعیـتی تکـان دهنده؟!

بر اساس هندسه کـروی، ما در هر مایل هشت اینچ انحنا داریم و علم مـدرن اعتقـاد دارد چشم انسـان نمی‌تواند بیش از 40 یا 40 کیلومـتر را ببینید چـون انحنـای زمین مانع می‌شود اما این موضوع صحت نـدارد! در یک هـوای

صاف شما قادر هستید تا حداقل 280 کیلومتر را ببینید و حداکثر 400 کیلومتر. (اتمسفر زمین مانع دیده شدن بیشتر می‌شود) هرچقدر به ارتفاعات بروید، فرقی ندارد چه ارتفاعی، زمین کاملا صاف است و هیچ انحنایی وجود ندارد.

بهتر است از ریاضیات در این رابطه استفاده نکنیم چون حاصلی که به دست می‌آید زمین را بیشتر شبیه به استوانه جلوه می‌دهد تا یک کره. در صاف‌ترین مناطق جهان مانند salar de uyuni انحنا معنا ندارد، اکثر سطح زمین را اقیانوس‌ها فراگرفته‌اند و صاف‌ترین چیزی که در عمر دیدیم اقیانوس‌ها هستند و اگر این مناطق صاف را حساب کنیم اکثر زمین را مناطق صاف تشکیل می‌دهد که این در یک کره با انحنا هشت اینچ در هر مایل جور در نمی‌آید. در فیزیک طبیعی آب، سطح آب همیشه صاف است و دارای انحنا نیست و نمی‌شود.

جالب است بدانید کروی گرایان قوس آب را با قطره آب نشان می‌دهند و چون این قطره فقط آب است اگر می‌توانند سنگی کروی را نشان دهند که آب بر روی آن خم شده و قوس پیدا کرده است که اصلا چنین چیزی امکان ندارد. هرچند با برخی قوانین این موضوع را به قول خود توجیه کرده‌اند اما باز هم مشکلی وجود دارد و آن هم برابر نبودن جاذبه در نقاط مختلف زمین است.

1. دروغ سازمان‌های فضایی

زمین تخت است: نظریه‌ای احمقانه یا واقعیتی تکان دهنده؟!

تمامی تصاویر تهیه شده توسط سازمان‌های فضـایی در ارتفاع بیش از هفتادهزار مـایلی انحنا را نشـان می‌دهند درحـالی که تصـاویری که مـردم به وسـیله بالن‌ها در ارتفاعـات بیش از 127 هزارپـایی تهیه کرده‌اند زمین را صاف نشـان می‌دهد. تصـاویر زمین توسط سـازمان‌های فضـایی دسـتکاری می‌شـود، فوتوشـاپ می‌شـود و ما می‌تـوانیم این سـوتی‌ها و اشـکالات را در عکس‌هـای بسیاری از آنان پیدا کنیم.

سازمان‌های فضایی چرا حقیقت را پنهان می‌کنند؟ چـرا جعل و فوتوشـاپ؟ در اکـثر تصـاویری که توسط دوربین‌هایی غیر از گوپرو تهیه شده‌اند زمین کاملا صاف است و انحنایی در کار نیست. اکثر تصاویر سـازمان‌های فضـایی انیمیشـنی هسـتند و حقیقت ندارند و چیزهـایی هستند که به اعتقاد کـروی گرایـان فقط خودشـان آن‌ها را مشاهده کرده‌اند بنابراین دارای اعتبار نیستند.

1. این خورشید است که حرکت می‌کند نه زمین

زمین تخت است: نظـریه‌ای احمقانه یا واقعیـتی تکـان دهنده؟!

هیچ دلیلی برای این ادعای نجوم مدرن که می‌گوید زمین با چندین هزار مایل برساعت به دور خورشید می‌چرخـد، خورشید و منظومه شمسی درحال حرکت با چندین هزار مایل بر ساعت هسـتند و خـود منظومه همـراه کهکشـان راه شیری با سـرعت سرسـام‌آور دیگـری درحـال حـرکت است وجود ندارد و هیچ دلیلی بـرای این‌که زمین درحـال چـرخش به دور چـیزی است وجـود نـدارد. ولی ما می‌تـوانیم با چشـمان خودمـان همه چـیز را ببیـنیم اگر

زمین درحـــال حـــرکت بـــود آن هم با این ســـرعت‌های سرسام‌آور در فضـایی بی‌کـران کـاملا مشـخص است که اوضــاع انســان و بشــریت این نبــود و همه چــیز بــرهم می‌ریخت.

(لطفا مثال حرکت ماشین با سرعت ثابت را نیارید چـون شما اگر یک ماشین را با سرعت ثابت خـودش به عنـوان مثال نود کیلومتر با سرعت متفاوت بچرخانید، همه چــیز بــرهم خواهد ریخت) همه چــیز درحــال چــرخش به دور ماست و زمین ثابت است و حرکتی نـدارد حـتی در کلیپ برخی موشک‌ها و فضانوردان، زمین کـاملا ثـابت است و حرکتی ندارد.

1. استفاده از دوربین‌های گوپرو

زمین تخت است: نظــریه‌ای احمقانه یا واقعیــتی تکــان دهنده؟!

اگر واقعا زمین کـروی اسـت، چـرا از لنزهـای فیش‌ای و دوربین‌هــای گــوپرو بــرای انحنــای مصــنوعی اســتفاده می‌کنند؟ اگر واقعا زمین کروی است و دارای انحنا، هیچ دلیلی وجود ندارد که ما انحنای واقعی را در نظر نگیریم و با دوربیــنی که تصــویر را کــروی می‌کند عکس یا فیلم تهیه کنیم!

گفته شده برای زیبایی تصـویر زمین این لنزها اسـتفاده می‌شود! مگر زمین زیبا نیست!؟ چرا در همه تصاویر لنز فیش‌آی وجود دارد؟ چرا انحنـای خـود زمین زیبا نیسـت؟ خب اگر واقعا انحنا دارد، چـران انحنـای واقعی را نشـان نمی‌دهند و تصاویر را دسـتکاری می‌کنند! بنـابراین شـما هیچ تصـــویر واقعی از انحنـــای زمین ندارید و ندیده‌اید!

اصلا مگر می‌شـــود بر روی یک کـــره که خـــود انحنا دارد دوباره انحنا به وجود آورد؟

1. تغییرات طلوع و غروب خورشید در قطب شمال

زمین تخت است: نظـــریه‌ای احمقانه یا واقعیـــتی تکـــان دهنده؟!

مردم قوم inuit ساکن مناطق نزدیک فطب شمال، چند ســـــالی است که تغیـــــیراتی را در محیط زیست خـــــود احساس کـرده و آنـرا گـزارش کردهاند. بعضی خواسـتند آنـرا به پدیـده گرمـایش زمین مرتبط کننـد، اما آن‌چه که این قوم گزارش می‌کنند، چیز دیگری است.

آن‌ها ادعا می‌کنند که چند ده ســـــال پیش در نـــــزدیکی زمستان طول روز به حدی بود که حدود یک ساعت بـرای شکار وقت داشتند. اما الان آن‌ها 2 ساعت بـرای شـکار وقت دارند. به علاوه خورشید در وسط روز خیلی بـــالاتر می‌آید و بنـــابراین گرمـــای بیشـــتری دارد. محل طلـــوع و غروب خورشـید نـیز از دید آن‌ها تغیـیر کـرده است. همه این تغیـــیرات در مـــدت زمـــان کمی رخ داده که افـــراد میانسال آن‌ها چنین تغییراتی را به خوبی حس می‌کنند.

ماده المواد در روش رآلیسمی فیزیک معاصر

مــاده المــواد، یا هیــولی، اولین مرتبه در تکــوین مــاده می‌باشد، که از لحاظ فلسفی و فیزیکی تعـاریف مختلف دارد و ممکن است چـون مسـائل دیگر فیزیـک، از لحـاظ لفظ یکی و از لحـاظ معـنی متفـاوت باشـد، ابتـدا مـاده المواد را بر اساس اصـول نظریـات مختلف فیزیک مـورد بحث قرار می‌دهیم و سپس تعریف فلسـفی آن را بیـان می‌کـنیم و مـیزان نـزدیکی یا دوری این دو تعریف را با یک‌دیگر مـورد ارزیـابی علمی قـرار می‌دهیم بـرای این موضـوع سه نظریه فـیزیکی را که مربـوط به جهـان ریز مقیاس جهـان ما و جهـان بـزرگ مقیـاس است را مـورد ارزیـابی قـرار می‌دهیم و در هر نظریه مـادة المـواد را تعریف می‌کـــنیم، همـــان طـــور که می‌دانیم هر علم و نظریه اصول و مبادی مربوط خود را دارد، مثلاً در جهان بـزرگ مقیـاس یا کیهـان شناسی بر اسـاس اصـولی بنا نهاده شده که از جمله دو نظریه نسبیت خاص و نســبیت عام می‌باشد، نسبیت خاص بر اساس اصولی است چـون ســرعت نــور امــری مطلق اســت، و قــوانین فیزیک در چهارچوب‌هـای لخت، ثـابت است. و در نسـبیت عـام هم ارزی شتاب و گرانش، و انحنای فضا - زمان

در مجاورت جرم، یعنی جرم است که هندسه فضا- زمان را تعیین می‌کند در نسبت جهان از ذرات تشکیل می‌شود که این ذرات جــرم در زمــان هســتند و به عبــارت دیگر حادثه و رویـداد نسـبیت به جـای آن‌که بگوید که جهـان از ذرات تشـکیل شـده عنـوان می‌دارد از رویـدادها تشـکیل شـده لاجـرم همـان طـور که زمـان در سـیلان و نوبه نو شدن است کل عالم در هر لحظه در حـال نو به نو شـدن

است چــرا که جهــان چهــار بعد دارد و یکی از ابعــاد آن زمان است و در نسبیت اتحاد بین فضا و زمـان به اثبـات می‌رسد نســبی بــودن فضا و زمــان و وابســتگی آن به سرعت افراد نکته مهم نسبیت خاص است، یعــنی فضا – زمان اصالت نـدارد بلکه امـری نسـبی هسـتند نباید جـزو مطلق‌ها محسوب شوند نسبت به افراد مختلــف، مختلف اندازه گیری می‌شـوند، و جـالب این است که خـود جـرم هم مطلق نیست و وابســـته به ســـرعت است می‌تواند نســـبت به افـــراد مختلف با ســـرعتهای مختلف مختلف اندازه گیری شود، جرم مقـاومت در حـال حـرکت اسـت، جرم هم، هم سنخ با انرژی است یعنی مـاده گـاهی خـود را به صورت انرژی نشان می‌دهد گاهی به صورت جــرم، پس هم جـرم امـری نسـبی هست و هم فضا – زمـان در قلمرو مطلق‌ها قرار نمی‌گیرند، حالا می‌گوییم جهــان از حادثه آفریــده شد Ext یعــنی ذرات هر لحظه در آنــات مختلف ظهور دارند و از بین می‌روند

و دوباره ظهور پیـدا می‌کنند حـرکت متصل تـدریجی پس در نسبیت جهان هر لحظه در حال نو به نو شدن هســتند و گوئی به عدم رفته و دوبـاره از عـدم به وجـود می‌آیند این‌جا را نگه داریم تا بعد مراجعه کنیم.

تعریف ماده در مکانیک کوانتمی:

خــوب است بــرای تعریف مــاده در مکانیک کــوانتمی از تعریف ذرات شروع کنیم آزمایش‌ها و تجربیـات فـیزیکی در نظریه مکانیک کــوانتمی ذرات را با تعــریفی خـــاص معـرفی می‌کند در مکانیک کـوانتمی عنـوان می‌شـود که توزیع انـــرژی در جهـــان به صـــورت فله‌ای نیست بلکه کـوانتمی و بسـته‌ای اسـت، و آزمایشـات متفـاوت چـون

آزمایش نوری پراش حاکی از مـوثر بـودن ذهن نـاظر بر آزمـــایش است و آزمایشـــاتی چـــون آزمایشی نظریه نامساوی بل هم حاکی از عدم وجود فضا - زمان نسـبت به ذره است پس لاجـــــرم در مکانیک کـــــوانتمی نتیجه می‌شود که ذره کوانتائی است ریاضی یعنی ذهنی مجـرد از فضا و زمان خوب حالا این کوانتـای ذهـنی و مجـرد از فضا - زمان این مسئله را به وجود می‌آورد که با در نظر گرفتن ایده گربه شوردینگر به دو دسته و طایفه تقسـیم می‌شوند گروهی ایده آلیست‌های کوانتمی که اصـالت را به ذهن می‌دهند و جهـــــان را کلاً ذهـــــنی می‌دانند و ماتریالیست‌های کوانتمی که وجـود جهان‌هـای مـوازی را در نظر می‌گیرند، پس در کوانتم خلاصه شدن بسته مـوج به وسیله امری متافیزیکی و فرا مادی مطـرح می‌شـود، پس ذهن خودش در وجود ماده دخیل می‌شود، اما این‌که ذهن چه کسی و یا در کیهـان شناسی کـوانتمی تا آن‌جا پیش می‌رود که در لحظه پلان و زمان پلانک که جهان در مرتبه کـوانتمی خـود قـرار دارد، اگر این تعریف را بـرای ذره پیش بکشـــیم، لاجـــرم در لحظه‌ای که هنـــوز فضا - زمـــان به وجـــود نیامـــده، ذهن چه کسی خـــود را نشـــان می‌دهد.

تا حالا دو تعریف از ذرات متشکل ماده را ارائه دادیم:

1- جهان از حوادث به وجود آمده‌اند که هر لحظه در حال نو به نو شدن هستند

2- جهان از ذرات تشـکیل شـده‌اند که ذهـنی و مجـرد از فضا و زمـــان هســـتند حـــالا با توجه دو تعریف فـــوق یک مسئله دیگر یعنی خلقت از عـدم را مـورد ارزیـابی قـرار می‌دهیم.

خلقت از عـــدم بر اصل عـــدم قطعیت، که وابســـته به کـــوانتم است که در این نظریه طبق فرمـــول خلاء که مشــخص است که محیطی عــاری از جــرم است چــون مــیزان جــرم در آن‌جا به یقین صــفر است پس در مــورد میزان انرژی در آن دچار تردید هســتیم و قطعــاً مســاوی صفر نیست، و این را خلاء کــوانتمی می‌گویند از طــرفی در خلاء کــوانتمی طبق همــان فرمــول می‌تــوان بقــای انرژی

را نقض کــرد یعــنی ذراتی به وجــود بیایند که در بــازه زمانی وجود داشته باشند و دوبــاره از بین برونــد، یعــنی طبق نظریه مکانیک کـــــوانتمی می‌تواند در هر لحظه از خلاء کـــوانتمی، بر اســـاس قاعـــده خاصی ذراتی در بازه‌هــای زمــانی کوتــاهی به وجــود بیایند و از بین بروند حالا این ذرات می‌توانند، الکترون باشند، پروتــون باشــند و یا هر چـــیز دیگـــر، این خلاء کـــوانتمی را در اصـــطلاح فیزیک دانان معاصر عدم می‌گویند که خود دریـــایی است انـــرژی و حالت‌هـــای مختلف مـــاده مثلاً فـــرض کنید یک انســان از اول تا آخر عمــرش را در یک مــاتریس فــرض کــنیم که این مــاتریس در لحظه‌هــای مختلف حالت‌هــای مختلف یک انسان را نشــان می‌دهــد، در هر لحظه هر یک از حالات برای شخص رخ می‌دهد، در یک نگــاه انســان در هر لحظه در یک حـــالت اســـت، که این نگـــاه جهـــان probabilityاست اما در جهـــان possibilityهمه حالتها وجود دارد، و این ماتریس متعلق به یک نفر است که کلاً با تمــام افــراد دیگر متفــاوت است و هیچ کس تــوان پر کردن جاهــای خــالی آن را نــدارد، هر چند که خــالی است باز هم وجود دارد و قابل اشغال شــدن نیست در مکانیک کــوانتمی و مکانیک ذرات بنیـــادی به این حفره‌ها یا پـــاد

ماده می‌گویند، یا دنیای انرژی منفی، که دریائی است که خلاء کوانتمی را پر کرده است، در حالت عادی ممکن است در اثر علتی ذرات از دریای انرژی منفی وارد انرژی مثبت شدند در بازه‌های زمانی ظهوری داشته باشند، پس خلاء کوانتمی جهانی است سرشار از آمد و شد ذرات که قابل اندازه گیری هم لاجرم نیستند

0 نکته این‌جاست که محیط ظهور و افول این ذرات کجاست و چیست؟

این مساله را در ابتدای آفرینش بررسی می‌کنیم، چون طبق نظریه استاندارد کیهان شناسی و تورم، تورم جهان در تا زمان 10-44 ثانیه و طول 10-42 متر بوده است لاجرم در ابتدای خلقت این افت و خیزها یعنی خلاء کوانتمی در ابعاد 10-42 متر بوده است در اثر پدیده تونل زنی کوانتمی تعدادی از ذرات از نیست به هست آمده‌اند اما چون دمای جهان در مرتبه 10+44 کلوین بوده است ذرات قابل تفکیک نبودند و یک ابر تقارن در جهان حکم فرما بوده که تمام ذرات و نیروها با هم متحد بودند و رفته رفته که دمای جهان پایین آمده با تغییر فازهای متعدد تقارن‌ها شکسته شده و لاجرم تفکیک‌ها به وجود آمده و وقتی دما در دمای 10+17 قرار گرفت با به وجود آمدن میدان هیگز ذرات جرم دار شده و جرم به وجود آمد و جهان از خلاء کوانتمی وارد ظهور جرم گردید. و بیگ بنگ خود را نشان داد و وارد ظهور رسید، حالا سوال این‌جاست

از لحظه t=0 تا لحظه که دما تا 10+17 درجه رسیده است، جهان در مرحله‌ای بوده که ذراتی بدون جرم در جهان وجود داشته‌اند که با سرعتهای هم اندازه سرعت

نــور در حــال حــرکت بودند و یک ابر تقــارنی عظیم بر جهـان حـاکم بـوده است در لحظه t=0 در واقع زمـانی است که خلاء کوانتمی ظهور داشــته و محیطی بــوده که در آن محیط اصل عدم قطعیت جاری بوده یعنی قــوانین فیزیک کــوانتمی بر آن‌جــاری بــوده و محیطی بــوده که پذیرنــده چــنین قــانونی می‌باشــد، که هر لحظه مــاده و ذرات بــدون جــرم به وجــود آیند و دوبــاره معــدوم شــوند یعنی از خلاء کوانتمی ظهــور پیــدا کنند و دوبــاره به خلاء کوانتمی باز گردند. پذیرایی این ظهورها و عــدم‌ها بــوده اســت، این ظهــور و عــدم یعــنی محیط با انــرژی منفی، فازهایی از انــرژی مثبت در آن به عرصه ظهــور می‌رسد و دوبــاره به حــالت انــرژی منفی بــاز می‌گــردد. کم کم با پــایین آمــدن دما این فازهــای مثبت بیشــتر و بیشــتر می‌شــوند و مشــخص است که به وجــود آمــدن این محیط لاجرم به ظهور ذرات مــادی با جــرم منجر نمی‌شــود بلکه در فازها و دماهــای بعــدی ظهــور جــرم را دارا هســتیم. حــال اگر بخــواهیم از مــاده المــواد صــحبت کــنیم، همین محیط است که در بازه‌های زمــانی کوتــاه ظهــور و عــدم ذرات در آن به وجود می‌آید

یعــنی محیط پذیرنــده پذیرنــده این ظهورها و عــدم‌ها، محیطی که پذیرای قوانین مکانیک کــوانتمی می‌باشد که محیطی پر انــرژی یا همــان خلاء کــوانتمی می‌باشد. این خلاء کــوانتمی با تعریف نیســتی از ذرات هم منافــاتی ندارد بلکه موید آن است و در این موضــوع اشــتراک نظر دارند چرا که همان ظهور ذرات در زمان‌ها همان حــوادث یا رویدادها هستند پس می‌توان گفت که مــادة المــواد از سه رکن تشکیل شده:

1- محیط پذیرای قوانین کوانتمی (هوا)

2- قوانین مکانیک کوانتمی (قلم)

4- انرژی (نور) که حاکی از دمای 10+44 c می‌باشد، و در فــاز بعد از این فــاز به علت شکســته شــدن تقارنها انرژیها تفکیک شد ذرات پیمانه شــده بــدون جــرم حاصل آمدند (انوار)

حــدثنی أبی عن حمــاد بن عیسی عن إبــراهیم بن عمر الیمانی عن أبی الطفیل عن أبی جعفر عن أبیه علی بن الحســین علیهم الســلام أنه قــال: وقد ارسل إلیه ابن عباس یسأله عن مسـائل: واما ما سـئل عنه من العـرش ممن خلقه اللــه؟فــان الله خلقه أرباعا لم یخلق قبله الا ثلاثة أشــیاء: الهــواء والقلم والنــور ثم خلقه الله ألوانا مختلفة

در تفسیر نورالثقلین از امام سجاد علیه السلام با اسناد صحیحی روایت شده است که در جواب ابن عبــاس که از ایشــان دربــاره این موضــوع پرســیده شــده بــود که الله عــرش را از چه پدید آورد؟فرمودند:"خداوند جهــان را بر اســـاس چهـــار رکن پدید آورد که سه رکن آن اساسی بودند ،هــوا،قلم،نــور وســپس خداوند بر اســاس این سه رکن الوان-رنگهای- مختلف(همان ذرات تعین پیــدا کــرده بدون جرم یا طــول موج‌ها) را پدید آورد(تقــارن شکســته شد)

منابع:

1- الفبای نسبیت/برتراند راسل

2- آشـــــــــنایی با کیهانشناسی/جیـــــــــانت ویشنوناریکار/نشردانشگاهی

4- مکانیک کوانتمی/ساکورایی

4- Gauge theories inparticle physics(Bristoladam hilger)

5- تفســـیر نـــورالثقلین /عبد علی بن جمعة العروسی حویزی

اعجاز قرآن

دینی، ابدی و جاودان است که معجزه‌ای ابدی داشته باشد و قرآن کتاب آسمانی ما مسلمانان همان معجزه ابدی است که قرون و اعصار را درهم شکسته و جسورترین و سرسخت‌ترین دشمنان و معارضان خود را از آوردن سوره‌ای همانند سوره‌هایش ناتوان ساخته و آنان را به خاموشی واداشته است. بلاغت و شیوه بیان آن در چنان جایگاهی از زیبایی است که ادبیات عرب هرگز نظیرش را ندیده است. این الگوی بلاغت نه شعر است و نه نثر و بالطبع با کلام بشری تفاوت ماهوی دارد. شعر نیست از آن سبب که فاقد وزن و قافیه و هرگونه تخیل شاعرانه است!مگر نه این است که لازمه شعر اغراق و خیال‌پردازی است؟!

قرآن، مبرا از هرگونه خیال‌پردازی است و تنها از حق و واقعیت سخن می‌گوید و بس. اگر در قرآن با «قصص» مواجه می‌شویم. این کلمه جمع قصه به معنی داستان خیالی نیست بلکه «قَصَص» بر وزن «عَسَس» به فتح قاف و عین به معنی گزارش حال و سرگذشت واقعی است. قرآن نثر هم نیست زیرا از آهنگ و موسیقی خاصی برخوردار است که در هیچ نثری دیده نشده و نخواهد شد.

هماهنگی لفظ و معنی در این وحی آسمانی به درجه‌ای است که گاهی همچون صخره کوبنده و سهمگین و زمانی نیز بسان آب‌وهوا، روان و لطیف جلوه می‌کند. از باب مثال در آیات 10 تا 12 سوره قمر چنین می‌خوانیم:

"فَــدَعٰا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُــوبٌ فَانتَصِــرْ (10)ـ فَفَتَحْنٰا أَبْــوَابَ السَّمَاء بِمٰاءٍ مُّنْهَمِـرٍ (11)ـ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُیُونـاً فَـالْتَقَی الْمٰاء عَلَی أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (12)"

پروردگـارش را خواند که من مغلـوب شـدم(10)، به داد من برس. پس درهای آسمان را به آبی ریـزان گشـودیم(11)ـــ و از زمین چشـــمه‌ها جوشـــانیدیم تا آبِ [زمین و آسمان] برای امری که مقـدر شـده بـود به هم پیوسـتند(12).

سـمفونی تولید شـده از تکـرار حـرف «ر» در این آیـات، صدای ریزش آب و جریان سـیل را تـداعی می‌کند چنانکه گویی رودی خروشان جریان دارد که طغیـان‌گر و ویــران کننده است.

یا در سوره التکاثر چنین می‌خوانیم:

«أَلْهٰکُمُ التَّکَـاثُرُ (1)ـ حَتَّی زُرْتُمُ الْمَقٰـابِرَ (2)ـ کَلّٰا سَـوْفَ تَعْلَمُونَ (4) ثُمَّ کَلّٰا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (4)»

تفاخر در باره فزونی اموال و اولاد و افـراد قبیله ،شـما را سخت سرگرم و از یــاد خداوند غافل کــرده است. (1) تا آن‌جا که به ملاقات (اهل) قبور رفتید (و به جـای آن‌که عــبرت گیرید آن‌جا هم به قبرهــای مردگــان خــود بر هم مفـاخرت کردید.). (2)ـ نه چـنین اسـت، به زودی خواهید دانست «که پس از مــرگ به بــرزخ چه ســختیها در پیش دارید». (4) باز هم چنین نیست، حقا خواهید دانست «که به قیامت با چه عذابها مواجهید». (4)

در آیات 1و2 این سوره آیه‌ها کوتاه و ضـربه‌ای است که با تکـــرار حـــروف «آ»، «ک» و «ر» لحن هراســـناک و

کوبنده‌ای را تولید می‌کنند چنانکه گویی بیم دهنـده‌ای در جایگاهی بلند ایستاده و بر هوا پرستانِ بی‌بصـیرت که در لبه آتش دوزخ قرار گرفته‌اند فریـاد می‌زند تا بخـود آیند. در آیـات 4 و4 امـا، لحن سـخن متناسب با پیـام تغیـیر می‌کند و تکرار «کَلّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» تصویری هولنـاک در ذهن مخاطبان از آینده آن‌ها ترسـیم می‌کند تا زمینه تنبه و تفکرشان را فراهم نموده و به آنان بفهماند که بزودی هـوا و هوسی که در جانشـان نهادینه شـده دامنگیرشـان خواهد شد. در حقیقت هـدف از تکـرار تاکید در انـذار و تهدید است.

قرآن خرد آدمی را پـرورش می‌دهـد، مشـکلات روحی او را چاره‌جویی و زنـدگی‌اش را بر اسـاس عقل و فطـرت الهی بنا می‌کند. گر چه هـدف اصـلی قـرآن رهانیـدن انسـان از شـقاوت و راهـبریش به سـعادت ابـدی اسـت، بااین‌حـال بی‌شـمارند علمـا، فلاسـفه و شُـعرایی که از منبع لایـزال آن خوشه چیـده و توشه گرفته‌اند. حافظ شاعر شیرین‌سـخن ما یکی از همین شُعراست که گفت: «هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم». از آن‌جـائی که در این جهـان «چـراغ مصـطفوی با شـرار بولهبیست» معاندینی که اخلاق والای قرآنی را برنتافتند، سـرِ سـتیز با آن را آغـاز کردند و به نقد و تخطئه آن پرداختند تا آن را شبهه‌ناک و تردید آمیز جلوه دهند. زهی خیـال محـال! چـرا که اراده الهی بر حفظ و حراست آن تعلق گرفته است. مطلـبی که ملّای روم نـیز به خـوبی در ابیـات زیر منعکس نموده است:

تا قیامت باقیش داریم ما

تو مترس از نسخ دین‌ای مصطفی

ای رسول ما تو جادو نیستی

صادقی هم خرقهٔ موسیستی

هست قرآن در کفت همچون عصا

کفرها را در کِشَد چون اژدها

تو اگر در زیرِ خاکی خفته‌ای

چون عصایش دان تو آن‌چه گفته‌ای

گر چه باشی خفته اندر زیر خاک

چون عصا آگه بُوَد آن‌جانِ پاک

در گذشتهٔ دور قاضی عبدالجبار همدانی متکلّم برجسته معتزلی پاره‌ای از طعن و تعریض معاندین قرآنی معاصرش را در کتاب تنزیه القرآن عن المطاعن، مورد نقادی عمیق قرارداد و به آن‌ها پاسخ‌های منطقی داد. ضدیت با قرآن به موازات استثمار ممالک اسلامی به وسیله غربیان شدت گرفت، در این ضدیت مستشرقان غربی با غرب‌گرایان شرقی همداستان شدند و به نشر اکاذیب درباره قرآن پرداختند. یکی از این آثار اهانت‌بار و آکنده از دروغ و تحریف کتاب بیست و سه سال نوشته علی دشتی است که توسط علینقی منزوی در اواخر قرن بیستم میلادی در خارج از ایران چاپ و با شمارگان بالا منتشر شد. خوشبختانه آقای مصطفی حسینی طباطبایی آن را بدون پاسخ نگذاشت و در کتاب خیانت در گزارش تاریخ، به نقادی آن پرداخت و تناقضات و تحریفاتش را آشکار ساخت. پس از انقلاب اسلامی ایران که با گسترش اسلام خواهی در جهان همراه بود،

گــروهی که خــود را روشــنفکر دیــنی می‌نامیدند و در حقیقت نه روشــنفکر به معــنی واقعی کلمه بودند و نه دغدغه دین داشــتند، به بهانه نگــاه علمی به قــرآن و شــریعت سر نا ســازگاری را با این دو آغــاز کردند. تا جوانــان پرشــور ایــرانی را به شک و تردید در قــرآن و شــریعت وادارند و آنــان را مجــذوب لیبرالیسم و فرهنگ غربی کنند.

قافله‌سالار این گــروه آقــای عبــدالکریم ســروش بــود که قرآن و شریعت را آماج حملات خــود قــرار داده بــود. این شــخص که با نگــارش قبض و بسط تئوریک شــریعت، از نســبیت معرفــتی اســلام ســخن گفت و با انتشــار صراط‌های مستقیم، حقانیت انحصــاری اســلام را نفی و از تکثرگرایی دینی دفاع کــرد و ســرانجام تجربه نبــوی را پیش کشید و قرآن را محصول تجربه دینی پیامبر اســلام (ص) قلمداد نمود. خوشــبختانه پژوهشــگران برجســته از حــوزه و دانشــگاه به نقد این آراء و عقاید پرداختند و حقیقت را برای جوانان ایرانی روشن نمودند.

غرض از این مقدمه، آشنایی با پیشــینه آقــای ســروش و نــوع نگــاه او به قــرآن است تا بهــتر بتــوانیم به یکی از شــبهات او دربــاره قــرآن و طــبیعت پاسخ دهیم. وی در یکی از آثــار خــود معتقد است که قــرآن آن‌جا که از هفت‌آسمان سخن گفته نظر به نجوم یونانی داشته و از این نجوم متــأثر بــوده است. چــنین اظهــاراتی دالّ بر آن است که گوینده‌اش نه با قرآن آشــنایی لازم را دارد و نه با نجوم و تاریخ آن. چراکه هفت‌آســمان قــرآنی هیچ‌گونه سنخیتی با نُه فلک بطلمیوسی ندارد به این دلیل که اولاً کتاب المجسطی بطلمیوس چند قرن بعد از نزول قــرآن

یعــنی در زمــان مــأمون عباسی به عــربی ترجمه شد و عربســتان زمــان پیــامبر هیچگونه آگــاهی ازعلم نجــوم نداشت. ثانیاً واژه قرآنی ســما به معـنی آســمان معـادل فلک نیست که قرآن از آن به مدار تعبیر کرده است:

«لَا الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَهٰا أَنْ تُـدْرِکَ الْقَمَـرَ وَلَا اللَّیْـلُ سَـابِقُ النَّهٰارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ»[1]

نه خورشــید را ســزد که به مــاه رســد، و نه شب به روز پیشی جوید و هر کدام در مداری شناورند.

و در جای دیگر می‌خوانیم:

«وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّیْلَ وَالنَّهٰارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُــلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ»[2]

اوست آن کسی که شب و روز و خورشــید و مــاه را پدید آورده است. هر کـــــدام از این دو در مـــــداری [معین] شناورند.

ثالثــاً عــدد 7 در قــرآن در اغلب مــوارد مــبین کــثرت و عظمت است مثلاً در آیه 27 از ســوره لقمــان خداوند چنین می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّ مَا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یَمُــدُّهُ مِنْ بَعْـدِهِ سَـبْعَةُ أَبْحُـرٍ مَا نَفِـدَتْ کَلِمَـاتُ اللـهِ إِنَّ اللـهِ عَزِیــزٌ حَکِیمٌ»

یعــنی اگر درختــان زمین همه قلم شــوند و دریاها همه جــوهر وهفت دریـــای دیگر بر آن افـــزوده شـــود بـــاز شمارکلام الهی افزون از ابزار تحریر است زیــرا خداوند آن قدرت بی‌همتا در علم و حکمت است.

افزون بر اختلافات فوق قرآن در آیات متعددی به هنگام بحث از پدیده‌های نجومی مطالبی بیـان کـرده که هیچ‌یک با نظام نجومی یونانیِ منسوخ‌شده، همخـوانی ندارند. از بـاب مثـال می‌دانیم که در جهان‌شناسی ارسـطویی که نظـام بطلمیوسی نـیز متـأثر از آن است. همه اجـرام فلکی بـالاتر از مـاه از «کـون و فسـاد» مـبری هسـتند. حال‌آن‌که قرآن در آیات متعدد خود عکس این موضـوع را بیـان می‌کند. مثلاً در سـوره تکویرآیـات اول ودوم چـنین آمده است:

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»

هنگامی‌که خورشید بی‌فروغ شود و ستارگان تیره گردند و فروریزند.

این همـــان حقیقـــتی است که قرن‌ها بعد به‌وســـیله دانشمندان علوم طـبیعی مـورد تأیید قـرار گـرفت. یا در نجـوم یونـانی زمین مرکز عـالم و ثـابت انگاشـته شـده، حال‌آن‌که قـرآن از حـرکت زمین سـخن گفته است. مثلاً در آیه 25 از سوره مرسلات «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا» که ترجمه فارسی آن چـنین می‌شـود: «مگر زمین را کفـات نگردانیدیم»

از ســوی دیگر لغویــون واژه کفــات را اینگونه معــنی کرده‌انـد؛ حـالت پرنـده‌ای که با جمع کـردن بال‌هـایش با سـرعت به پـرواز در آمـده است. در نتیجه معـنی این آیه چــنین می‌شــود: «مگر زمین را با ســرعت به پــرواز در نیـاوردیم» که اشـاره به حـرکت زمین به دور خورشـید و حرکات دیگر است که در زمان نزول قرآن مسـلماً کشف نشــده بودند. و نــیز زمین کفــات است از حیث این‌که با

سـرعت در مـدار خـود حـرکت می‌کند و در همـان حـال ساکنان خود را در حال زندگی و مرگ بر پشت خود نگـاه می‌دارد.

با توجه به مطـالب فـوق سست بـودن شـبهات آقـای سروش مبرهن می‌شود.

ما با مسـلک فکـری نـامبرده کـاری نـداریم لیکن نیک میـدانیم که ارائه چـنین شـبهاتی تلاشی در مسـیر مبهم جلـوه دادن قـران کـریم است تلاشی که بسـیاری از مستشـرقین نـیز هم و غم خـود را بر آن نهادند و در نهایت سر خورده از آن بیرون آمدند.

از طرف دیگر در حدیث شریفی از امـام بـاقر) ع(منـدرج در کتـاب المحاسن چـنین میخـوانیم: «مَنْ زَعَمَ أنَ کِتـابَ اللّ-هِ مُبْهَمْ فَقَدْ هَلَکَ و اَهْلَکَ».

یعنی هر کس گمان برد که کتاب خـدا مبهم است نه تنها خـود را هلاک کـرده بلکه موجبـات هلاکت دیگـران را نـیز فراهم می‌کند.

قرآن و مطالعه علمی طبیعت

مقدمه

منظـور ما از طـبیعت، جهـان فـیزیکی است که از طریق حــواس مــان با آن ارتبــاط داریم. قــرآن از پدیــده‌های طبیعت به عنوان نشانه‌های خداوند نام می‌برد و مطالعه آن‌ها را وسیله شناخت او تلقی می‌کند:

«وَمِنْ آیٰاتِـهِ خَلْـقُ السَّـمٰواتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلافُ أَلْسِـنَتِکُمْ وَأَلْوٰانِکُمْ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِلْعَالِمِینَ»[1]

و از نشـــانه‌های اوست آفـــرینش آســـمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگ‌هــای شــما؛ براســتی که در این امر نشانه‌هائی برای عالمان وجود دارد.

قرآن متذکر می‌شود که انســانها واجد اســتعداد شــناخت هستند و آن‌ها باید این ظـرفیت را در حـدَ توانـائی شـان بکار برند:

«وَاللهُ أَخْرَجَکُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَیْئًا وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ»[2]

خداوند شما را از شکم مادرانتان بــیرون آورد، در حالیکه هیچ نمی‌دانستید، و برای شما چشم و گـوش و دل قـرار داد؛ شاید سپاسگزاری کنید.

قــرآن آدمی را به مطالعه شــگفتی‌های خلقت و احــوال موجودات مختلف و نحوه پیـدایش آن‌هـا، و به طـور کلی نظــام آفــرینش، دعــوت می‌کنــد، و این کــار را وســیله شناخت عظمت صنع الهی می‌شمارد:

«... وَيَتَفَكَّرُونَ فِى خَلْقِ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا...»[4]

و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [و می‌گویند] پروردگارا این را بیهوده نیافریده‌ای...

مسائل اصلی در ارتباط با مطالعه طبیعت

چنانکه گفتیم در قرآن ارجاعات زیادی به پدیده‌های طبیعی شده است. اما به عقیده برخی از اندیشمندان مسلمان این‌ها برای تعلیم دانش علمی نیست، بلکه برای جهت دادن به مطالعه طبیعت، از راه‌های مناسب، است. امَا در مطالعه طبیعت، قرآن تاکید روی چند مسئله دارد:

1. مبدأ اشیاء و پدیده‌ها وچگونگی تحول آن‌ها

در قرآن آیات زیادی هست که در آن‌ها خداوند از انسانها می‌خواهد که درباره مبدا اشیاء و پدیده‌های طبیعی وچگونگی تحوَل آن‌ها بیندیشند:

«قُلْ سِيرُوا فِى الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ...»[4]

بگو در زمین سیر کنید و بنگرید که خداوند چگونه خلقت را آغاز کرد...

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ، وَإِلَى السَّمٰاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ، وَإِلَى الْجِبٰالِ كَيْفَ نُصِبَتْ، وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ»[5]

آیا در شتر نمی‌نگرند که چگونه خلق شده است، و این‌که آسمان چگونه برافراشته شده است، و این‌که کوه‌ها

چگونه برقـــرار گردیـــده اســـت، و این‌که زمین چگونه گسترده شده است.

1. کشف اتقان صنع و هدفمندی در طبیعت

قرآن مکرراً به وجود اتقان صنع و هدفمنـدی در طـبیعت اشاره دارد:

«... وَکُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ»[6]

و هر چیز نزد او مقداری دارد.

«... وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِیزَانَ»[7]

و آسمان را بر افراشت و میزان را قرارداد.

«وَتَرَی الْجِبَالَ تَحْسَبُهٰا جَامِدَةً وَهِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُـنْعَ اللهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ...»[8]

و کوه‌ها را می‌بیـنی و می‌پنـداری که سـاکن هسـتند، در حالیکه همچون ابر در حرکتند. این صــنع خداست که همه چیز را متقن آفریده است...

«وَمَا خَلَقْنٰا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا لاعِبِینَ»[9]

و ما آســـمان و زمین و آن‌چه را که بین آن‌ها اســـت، به بازیچه نیافریده‌ایم.

1. بهره مندی مشروع از امکانات طبیعی

قرآن مکرراً به امکاناتی که خداوند برای بشر در طـبیعت فراهم کرده است اشاره دارد:

«وَلَقَـدْ مَکَّنَّاکُمْ فِی الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَکُمْ فِیهَا مَعَـایِشَ قَلِیلًا مَا تَشْکُرُونَ»[10]

و ما شما را در زمین مستقر کـردیم و بـرای شـما در آن امکانات معیشـتی فـراهم نمـودیم. [امَا] انـدکی از شـما سپاسگزاری می‌کنید.

«وَهُـــوَ الَّذِی سَـــخَّرَ الْبَحْـــرَ لِتَـــأْکُلُوا مِنْـــهُ لَحْمًا طَرِیًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَةً تَلْبَسُونَهَا...»[11]

و اوست که دریا را بـرای شـما رام کـرد تا از [صـید] آن گوشتی‌تر و تازه بخورید و از آن زیوری اسـتخراج کنید و بپوشید...

خداوند همه مواهب طبیعی را در اختیاربشر قرار داده تا با بهـــره گـــیری از آن‌ها نقش خلیفه اللهی خـــود را در زمین ایفا کند. در مقابل از او خواسته که از این مواهب در جهت فســـاد و تبـــاهی بهـــره نگـــیرد همانگونه که ناسپاسان به هنگام تصدی امور بدان می‌پردازند:

«وَإِذَا تَوَلّیٰ سَعیٰ فِی الْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیهَا وَیُهْلِـکَ الْحَـرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللهُ لَا یُحِبُّ الْفَسَادَ»[12]

و چون متصدی امور شود از هیچ فتنه و فسادی کوتاهی نمی‌کند و زراعتها و چارپایـــان را نـــابود می‌ســـازد، البته خداوند فساد را دوست نمی‌دارد.

«.. وَأَحْسِـنْ کَمَا أَحْسَـنَ اللـهُ إِلَیْـکَ وَلَا تَبْـغِ الْفَسَـادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللهَ لَا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ»[14]

تو نیکی کن همانگونه که خداوند در حق تو نیکی کـــــرده است و در زمین در پی فساد مباش که خداوند مفســـدان را دوست نمی‌دارد.

یعنی بشر در حالی که از مواهب طـبیعت بهـره می‌بـرد، نباید از حدود الهی تجاوز کند:

«وَالسَّـــمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَـــعَ الْمِـــيزَانَ، أَلّا تَطْغَـــوْا فِی الْمِيزَانِ»[14]

آسمان را برافراشت و ترازو را بر نهاد. پس در ترازو از حد تجاوز نکنید.

از طـرف دیگـر، چـون قـرآن بر اعتلای جوامع اسـلامی تاکید دارد:

«... وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»[15]

و خداوند هر گز کافران را بر مؤمنان سلطه نمی‌دهد.

بنابر این بر جوامع اسلامی واجب است که با بهره گیری از همه امکانات، از جمله دانش و فناوری روز، خود را در برابر دسیسه‌های دشمنان آماده کنند:

«وَأَعِـدُّوا لَهُمْ مَا اسْـتَطَعْتُمْ مِنْ قُـوَّةٍ وَمِنْ رِبٰـاطِ الْخَيْـلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَعَدُوَّكُمْ...»[16]

و در برابر آن‌ها تا آن‌جا که می‌توانید نـــــیرو و اسب‌های ورزیـده آمـاده سـازید تا به وسـیله آن‌ها دشـمن خـدا و دشمن خویش را بترسانید...

1. طرق شناخت طبیعت

از دیدگاه قـرآن سه طریق بـرای شـناخت طـبیعت وجـود دارد:

الف) حواس پنجگانه که بوسیله آن‌ها مشاهدات و تجارب علمی صورت می‌گیرد.

ب) عقل سلیم یعنی عقلی که به حجاب‌های نفسانی مبتلا نگردیده است.

ج) وحی و الهام

4-1. نقش مشاهده و استدلال

با آیه زیر شروع می‌کنیم که اشاره صریح به نقش حواس در کسب دانش دارد:

«وَاللهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصٰارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»[17]

خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالیکه چیزی نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد؛ باشد که شکرگزاری کنید.

آیاتی در قرآن وجود دارند که انسان‌ها را تشویق می‌کنند که حواس خود را در فهم حقایق خلقت به کار برند. مثلاً:

«قُلْ سِيرُوا فِى الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ...»[18]

بگو در زمین سیر کنید و بنگرید که خداوند چگونه خلقت را آغاز کرد...

این آیه به نقش توامان مشاهده و تفکر در فهم حقایق خلقت اشاره دارد، و البته تردیدی نیست که قرآن حواس آدمی را ابزارهای اولیه می‌داندکه در فهم جهان خارجی به کار می‌آیند. امَا مشاهده‌ای که با حواس شروع می‌شود، باید با تعقل و استدلال نیز همراه باشد تا به نتیجه مطلوب منجر شود وگر نه تنها به اتکای حواس، نمی‌توان درک درستی از عالم خارج داشت. از اینرو

قرآن درآیات متعددی متذکر می‌شود که حـواس ما بـرای فهم مشاهدات کافی نیست. مثلاً:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ»[19]

و مثل کســـانی نباشـــید که می‌گویند شـــنیدیم، اما نمی‌شنوند.

به علاوه قرآن متذکر می‌شـود که ما نمی‌تـوانیم تمـامی واقعیات جهان را از طریق حواسمان درک کنیم:

«اللهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمٰواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا...»[20]

خداوند آن ذات اقدسی است که آســـمانها را بـــدون ستونهائی که آن‌ها را بتوانید ببینید بر افراشت...

«سُــبْحٰانَ الَّذِی خَلَــقَ الْأَزْوٰاجَ كُلَّهَا مِمّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمّا لَا يَعْلَمُونَ»[21]

پـاک و مـنزه است آن ذات اقدسی که خـود واحد است و احد ولی مخلوقـات را زوج آفرید چه گیاهـان که از زمین می‌رویند و چه آدمیان و چه موجوداتی که نزد انسـانها نا شناخته‌اند.

4-2. نقش وحی و الهام در درک طبیعت

بعضی از آیـات قـرآنی حـاکی از این هسـتند که غـیر از طرق معمولی یعنی مشـاهده و تفکـر، راه دیگـری بـرای درک واقعیات جهان خارج وجود دارد. امَا این یک وسـیله همگـــانی و در همه اوقـــات نیست. بلکه در شـــرایطی بعضی از بندگان خاص خدا از آن بهره‌مند می‌شوند:

4-2-1. وحی به پیامبران

خداوند خطاب به حضرت مسیح (ع) می‌فرماید:

«ذٰلِکَ مِمّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ»[22]

این از جمله حکمت‌هـــــایی است که خداوند به تو وحی کرده است...

و نیز در مورد حضرت خضر ع می‌فرماید:

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَیْنَـاهُ رَحْمَـةً مِنْ عِنْـدِنَا وَعَلَّمْنَـاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»[24]

آن‌گـــاه بنـــده‌ای از بنـــدگان ما [خضر] را یافتند که به او رحمتی از سوی خویش ارزانی داشـته و از پیشـگاه خـود به او علم آموخته بودیم.

2-2-4. الهام به افراد معمولی

خداوند بعضی امور را به بندگان خاص خود الهام می‌کند:

«وَأَوْحَیْنَا إِلَی أُمِّ مُوسَی أَنْ أَرْضِعِیهِ...»[24]

و به مادر موسی وحی کردیم که به او شیر بده...

باید توجه داشت که بـــالاترین ســـطح وحی مخصـــوص پیـامبران است و از طریق القـای معنا در قلب آن‌ها و یا خلق واژه‌ها یا ارسـال فرشـتگان به نـزد ایشـان صـورت می‌گـیرد. سـطوح پـائین‌تر وحی به انبیا و اولیـای خـدا اختصاص دارد.

بعضی از فیلسـوفان مسـلمان، نظـیر ابن سـینا، بر این باورند که افـــرادی که از این گونه علـــوم برخوردارنـــد، دارای قوه‌ای قدسیه هستند. در تفکر معمـولی، ذهن یک حرکت دوگانه بین معلوم و مجهول دارد و بـرای رسـیدن

به نتیجه به یک حد وسط نیـــــــاز هست که به کمک آن می‌تـوان مجهـول را شـناخت. امَا در بعضی افـراد نتیجه بدون تشکیل قیـاس به دست می‌آید. این توانـائی ذهـنی که فــرد را به هــدف می‌رســاند، بــدون آن‌که از مراحل منطقی عبور کند، شهود نام دارد، که بـالاترین مرتبه آن همان قوه قدسیه است. افرادی که از این قــوه بهره‌مند هســتند می‌توانند بعضی از واقعیت‌ها را بــدون توسل به حواس یا استدلال عقلی درک کنند. امَا در دیدگاه قرآنی، شهود و بصیرت طرق معمولی برای کسب دانش نیستند و همه افـــراد نمی‌توانند در همه مواقع از این مـــوهبت بهره‌مند شوند:

«ذٰلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشٰاءُ...»[25]

این فضل خداوند است که آنرا به هرکس که بخواهد عطا می‌کند...

تنها راهی که بر همگــان بــاز است مشــاهده همــراه با تعقل است.

1. موانع شناختی

بعضی عوامل بر عقل انسانها مسلط و بدینگونه کـارایی آن را مختل می‌کنند. مهمــترین آن‌ها از نگــاه قــران از قرار زیرند.

1-5. تبعیت از هوای نفس

«... وَإِنَّ کَثِیرًا لَیُضِلُّونَ بِأَهْوٰائِهِمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ...»[26]

چه بســیارند کســانی که از روی هــوی وهــوس و ازسر جهل دیگران را به گمراهی می‌کشانند...

5-2. تعصبات بیجا

«ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ فَأَحْبَطَ أَعْمٰالَهُمْ»[27]

زیـــرا آن‌ها آن‌چه را که خداوند نـــازل کـــرده نـــاخوش می‌پندارند. پس خداوند اعمالشان را نابود کرده است.

5-4. کبر

«فَلَمّا جَـاءَتْهُمْ آیَاتُنٰا مُبْصِـرَةً قَـالُوا هٰـذَا سِـحْرٌ مُبِینٌ، وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهٰا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا...»[28]

پس وقـتی که آیـات روشـنی بخش ما به آن‌ها رسـید، گفتند این سـحری آشـکار اسـت، و آن را از سر سـتم و کـبر انکـار کردنـد، در حالیکه در دلشـان به آن یقین داشتند...

5-4. تقلید کورکورانه از صاحبان قدرت

«وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَکُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّـبِیلَا»[29]

و گویند خدایا ما از سروران و بزرگانمان اطاعت کردیم. پس آن‌ها ما را به گمراهی کشاندند.

5-5. شتابزدگی در قضاوت

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُـوا إِنْ جَـاءَکُمْ فَاسِـقٌ بِنَبَـأٍ فَتَبَیَّنُـوا أَنْ تُصِـیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَـةٍ فَتُصْـبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَـادِمِینَ»[40]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید، اگر فاسـقی برایتـان خـبری آورد، پس آن را دقیقاً بررسی کنید تا مبادا از سر غفلت

به مــردم اســیب برســانید و ســپس از آن‌چه کرده‌اید پشیمان شوید...»

5-6. جهل

«... فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ...»[41]

پس چــرا در مــورد آن‌چه که علم بــدان ندارید جر و بحث می‌کنید.

5-7. تأیید و تکذیب‌های بی‌مبنا

«وَلاٰتَقْفُ مَا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَـرَ وَالْفُـؤَادَ كُلُّ أُولَئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»[42]

و از آن‌چه که بدان علم نداری پیروی مکن، زیرا گــوش و چشم و دل، از همه آن‌ها، پرسش خواهد شد.

5-8. دنبال حقیقت نبودن

«فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ...»[44]

پس آنان حق را که سراغشان آمده بود دروغ پنداشتند...

«وَمَن اَظلَمُ مِمِّنِ افتَریٰ عَلیٰ الله کَذِباً أَو کَذَّبَ بِالحَقِّ لَمّا جٰائَهُ...»[44]

کیست ستمکارتر از آن‌که بر خـدا دروغ می‌بنـدد و یا حق را که به سوی او آمده دروغ می‌شمارد...

در مقابل این، قــرآن دنبــال حق بــودن را قویــاً توصــیه می‌کند:

«فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ...»[45]

پس بشـارت بـده بنـدگانی را که سـخن را می‌شـنوند و نیکوتر آن را پیروی می‌کنند.

5-9. سطحی نگری

قرآن آدمی را از سطحی‌نگری بر حذر می‌دارد:

«وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُـرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ»[46]

و انسانها چه بسیار نشانه‌های قـدرت آفریـدگار را که در آســـمانها و زمین مشـــاهده می‌کنند و از سر جهل با بی‌تفاوتی از کنار آن‌ها می‌گذرند و روی می‌گردانند.

1. بعد علمی قرآن

بیش از 750 آیه در قرآن در باره پدیده‌های طبیعی آمده است. موضـــوع مهم این است که کشف کـــنیم پیـــام این‌گونه آیــات بــرای ما چیســت، و چگونه می‌تــوانیم از آن‌ها بهره بگیریم. در این مورد دو نظر هست:

الف) یک نظر بر این است که قرآن تمامی دانش‌ها را در بر دارد و بنا بر این تمام عناصر اساسی علوم طبیعت را شــامل است. پــیروان این نظر به آیــاتی نظــیر آیه زیر متوسل می‌شوند:

«وَلا رَطْبٍ وَلا يٰابِسٍ إِلّا فِی كِتَابٍ مُبِينٍ»[47]

وتر وخشکی نیست مگر آن‌که در کتابی مبین [مســطور] است.

«... مَا فَرَّطْنَا فِی الْكِتَابِ مِنْ شَیْءٍ»[48]

ما در این کتاب چیزی را فرو گذار نکرده‌ایم.

انگیزه دانشمندان قدیم در توجه به قرآن به عنـوان منبع دانش‌ها ناشی از اعتقاد آن‌ها به جامعیت قـرآن بـود. امَا بعضی از عالمان متاخر ضـمن اعتقـاد به این‌جـامعیت در صددند که سرشت اعجازآمیز قـرآن در حـوزه علم را نـیز اثبـات کنند. بنـابراین، آن‌ها می‌کوشـند که قـرآن را با یافته‌هـای علم معاصر تطـبیق دهند. به عنـوان نمونه عبدالرحمن کواکبی، از دانشمندان سوری قرن سـیزدهم هجری، می‌گوید:

«در قـرن جدید علم حقـایقی را روشن کـرده است و این‌ها به کاشـفین آن‌ها که اروپـائی وآمریکـائی هسـتند نسـبت داده می‌شـود. آما آن‌هـائی که در قـرآن تـدبر می‌کنند می‌یابند که غـالب این حقـایق به طـور صـریح یا ضمنی در سیزده قرن قبل در قرآن آمده است.»(1)

عبدالرزاق نوفـل، عـالم مصـری معاصـر، نـیز همین را می‌گوید:

«ما وقتی به غیر عرب ثابت کنیم که قرآن شامل اصـول علم جدید است و از هر پدیده علمی سخن گفتـه، آیا این معجزه قرآنی برای گرایش آنان به قران کـافی نیست.» (2)

ب) گروه دوم بر این هسـتند که قـرآن یک کتـاب هـدایت اسـت، نه یک دایـره المعـارف علم و فنـاوری. در واقـع، معنای آیاتی نظیر آیه اخیرالذکر (الانعام / 48) این است که قـرآن آن‌چه را که بـرای هـدایت و سـعادت دنیـوی و اخـروی ما لازم است در بـردارد. بعلاوه، علم به نهـایت خود نرسـیده است و بنـابراین درست نیست که قـرآن را با نظریه‌های مـوقت علم تطـبیق دهیم. تطـبیق قـرآن با

نظریه‌های ناپایدار، حقایق قرآنی را در معرض تهدید قرار می‌دهد و راه را برای تعابیر متنوع ناسازگار باهم باز می‌کند. افزون بر این‌که مشیت الهی براین قرار گرفته که بشر اسرار طبیعت را خود با استفاده از حواس و عقلش کشف کند تا عظمت خلقت را درک نماید. اگر قرآن تمامی علوم طبیعت را در بر می‌داشت عقل انسانی عاطل و آزادی انسانی بی‌معنا می‌بود.

ما نیز همراه با این گروه دوم معتقدیم که قرآن کتاب هدایت برای رشد انسانها است و آن‌چه را که بشر در حوزه ایمان و عمل لازم دارد، در بر گرفته است. از طر ف دیگر نمی‌توانیم انکار کنیم که از قرآن می‌توان بصیرت‌های زیادی در مورد طبیعت فرا گرفت. ولی عمدتاً نظر قرآن این بوده که ما ازطریق مطالعه طبیعت به عظمت خلقت پی بریم و از نعمات الهی بهره مشروع بگیریم. به قول علامه طباطبائی:

«قرآن مجید در آیات بسیاری... به تفکر در آیات اسمان و ستارگان درخشان و اختلافات عجیبی که در اوضاع آن‌ها پدید می‌آید و نظام متقنی که بر آن‌ها حگومت می‌کند دعوت می‌کند به تفکر در آفرینش زمین و دریاها و کوه‌ها و بیابان‌ها و آن‌چه از عجایب در شکم زمین قرار گرفته و اختلاف شب و روز و تبدیلات فصول تحریض و ترغیب می‌نماید...

و بدین ترتیب به تعلم علوم طبیعی و ریاضی و فلسفی و فنون ادبی و بالاخره علومی که در دسترس فکر انسانی است و تعلم آن‌ها به نفع جهان بشری می‌باشد دعوت می‌کند.» (4)

ما هم‌چنین اعتقاد داریم که پیشرفت علم فهم بعضی آیات قرآنی را آسان‌تر می‌کند. مثلا آیه:

«وَمِنْ كُلِّ شَىْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»[49]

و هر چیزی را به صورت جفت آفریدیم. شاید پند گیرید.

از عمومیت زوجیت در مخلوقات سخن می‌گوید، چیزی که در پرتو علم قدیم عمومیت آن قابل فهم نبود، اما فیزیک جدید فهم آن را آسان‌تر ساخته است.

1. پاسخ به سؤالات بنیادی انسان

برای همه انسانها بعضی سؤالات بنیادی مطرح هستند- سؤالاتی از قبیل این‌که ما از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم و هدفمان در زندگی چیست؟ تفکر دربارة این گونه سؤالات می‌تواند تأثیر درازمدت بر روی ما و تصمیماتمان- از جمله تصمیماتی که در حوزة علم و فناوری می‌گیریم- بگذارد.

در مورد این‌گونه سؤالات، که پوپر آن‌ها را «سؤالات بنیادی» می‌نامد، نظر بعضی از عالمان طراز اول معاصر این است که علم تجربی نمی‌تواند به آن‌ها پاسخ گوید. به قول پوپر:

«این اهمیت دارد که درک کنیم علم اظهاراتی در مورد سؤالات نهائی ندارد- در باره معمای وجود، یا در باره وظیفه انسان در جهان.» (4)

و به قول پیتر مداوار (برنده جایزه نوبل در پزشکی):

«این‌که علم محدودیتی دارد از آن‌جا محتمل می‌شود که سؤالاتی وجود دارند که علم نمی‌تواند پاسخ دهد و

هیچگونه پیشرفت قابل تصوری از علم هم آن را قادر به پاسخ دادن به آن‌ها نمی‌کند. این‌ها سؤالاتی هستند که کودکان می‌پرسند. من سؤالاتی از قبیل: چگونه هر چیزی آغاز شد؟ ما برای چه این‌جا هستیم؟ ما از چه ساخته شده‌ایم؟ و هدف از زیستن چیست؟ را در نظر دارم.» (5)

اما برخی از بزرگان علم اذعان دارند که پاسخ به این سؤالات را باید از دین گرفت چارلز تاونز برنده جایزه نوبل در فیزیک می‌گوید:

«به عقیده من، مسئله مبداء آفرینش را اگر صرفاً از دید علمی دنبال کنیم به جواب نمی‌رسیم. ولی، من معتقدم اگر قرار است در این باره به نوعی توضیح دست یابیم باید به دین ومتافیزیک متوسل شویم.» (6)

فریمن دایسون فیزیکدان برجسته معاصر نیز چنین می‌گوید:

«بزرگترین اسرار حل نشده، رازهای وجود ما به عنوان موجودات هشیار در گوشه‌ای از یک جهان وسیع است. چرا ما این‌جا هستیم؟ آیا جهان هدفی دارد؟ دانش ما در باره خیر وشر از کجا می‌آید؟ این رازها و صدها راز دیگر مثل آن‌ها وراء دسترس علم هستند. آن‌ها در آن طرف دیگر مرز قرار دارند- در حوزه صلاحیت دین هستند.» (7)

جهان‌بینی مبتنی بر قرآن به این قبیل سؤالات پاسخ می‌دهد.

نتیجه

قرآن انگیزه فراوانی را برای مطالعه طبیعت فراهم می‌کند. آیات نورانی آن می‌توانند الهام بخش علما در پژوهش‌های نظری و عملی باشند. اما از مهم‌ترین درس‌هائی که ما از آن می‌گیریم در ارتباط با جهان‌بینی و معرفت‌شناسی جامع قرانی است. اغلب کج فهمی‌های ناشی از علم جدید ریشه در جهان‌بینی مادی ویکسونگر و یا معرفت‌شناسی محدود و تنگ نظرانه حاکم بر غالب محافل علمی جهان معاصر دارد.

قرآن ابزار شناخت طبیعت و اصول یک جهان‌بینی جامع را به ما معرفی می‌کند، در مورد موانع شناخت صحیح آگاهی بخش است، به سؤالات بنیادی انسان پاسخ می‌دهد، و جوامع اسلامی را به کوشش در جهت اعتلای همه جانبه جهان اسلام می‌خواند.

منابع

1. عبد الحمن کواکبی، طبائع الاستبداد و مصارع الاستبعاد (بیروت: دار القرآن الکریم، 1494 ق.)، ص 42.
2. عبد الرزاق نوفل، القرآن الکریم و العلم الحدیث (بیروت: دار الکتاب العربی، 1494 ق.)، ص26.
3. سید محمد حسین طباطبائی، قرآن در اسلام (تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1450 ش.)، ص 94.
4. Karl R. Popper, "Natural Selection and the Emergence of Mind", in Evolutionary Epistemology, Rationality, and the Sociology of Knowledge, ed. Gerard

Radnitzky and William W. Bartley (La .Salle, Ill.: Open Court, 1987), p. 141

.5 Peter Medawar, The limits of science (Oxford: Oxford University Press, 1984), .P. 66

.6 H. Margeneau & Roy A. Varghese, Cosmos, Bios, Theos (La Salle, Illinois: .Open Court, 1992), p. 124

.7 F. Dyson, “New Mysteries: The Price and Promise of Human Progress”, Science and .Spirit, July / August 2000, Vol. 11, No. 4

[1]- الروم / 22

[2]- النحل / 78.

[4]- آل عمران / 191

[4]- العنكبوت/20

[5]- الغاشيه /20 – 17

[6]- الرعد / 8

[7]- الرحمن / 7

[8]- نمل / 88

[9]- الانبياء /16

[10]- الاعراف /10

[11]- النحل/14

[12]- البقره / 205

[14]- القصص / 77

[14]- الرحمن / 8-7

[15]- النساء / 141

[16]- الانفال / 60

[17]- نحل / 78

[18]- عنکبوت / 20

[19]- انفال / 21

[20]- رعد / 2

[21]- یس / 46

[22]- اسراء / 49

[24]- کهف / 65

[24]- قصص / 7

[25]- جمعه / 4

[26]- انعام / 119

[27]- محمد / 9

[28]- نمل / 14-14

[29]- احزاب/ 67

[40]- حجرات / 6

[41]- آل عمران / 66

[42]- اسراء / 46

[44]- انعام / 5

[44]- عنکبوت / 89

[45]- زمر / 18

[46]- یوسف / 105

[47]- انعام / 59

[48]- انعام / 48

[49]- الذاریات / 49

تحلیل نظریهء سرعت نور در قرآن و بررسی برخی ابعاد آن

اندازه سرعت نور در کنار سؤال از ماهیت نور، از سؤالات اولیه فیزیک‌دانان بوده است. آزمایش‌های متعددی برای اندازه‌گیری سرعت نور، در طول تاریخ علم انجام گردیده است. نور آن‌چنان سریع حرکت می‌کند که در تجربیات روزمره، قادر نیستیم بفهمیم که سرعت نور حدّی دارد و نامتناهی نیست. حتی طرح این سؤال که نور با چه سرعتی حرکت می‌کند، فراست زیادی می‌خواهد.

اولین کسی که این سؤال را مطرح و برای اندازه‌گیری آن آزمایشی طراحی کرد، گالیله فیزیکدان ایتالیایی در سال 1648 میلادی بود اما در این زمینه موفقیتی به دست نیاورد. در سال 1675 رومر[4] که در پاریس کار می‌کرد، بر اساس رصدهایی از اقمار مشتری سرعت نور را برابر با نتیجه گرفت. تقریباً پنجاه سال بعد «برادلی»[4] با رصدهای نجومی متفاوتی، برای سرعت نور، مقداری برابر با به دست آورد.

در سال 1849 فیزو[5] برای اولین‌بار سرعت نور را با یک روش غیر نجومی اندازه‌گیری کرد و مقداری برابر با به دست آورد. او در این روش از چرخ‌دندانه و چند آینه و عدسی، در مسافتی هشت کیلومتری استفاده کرد. بعدها فوکو[6] با نشاندن یک آینه دوار به جای چرخ دندانه‌دار، روش فیزو را بهبود عمده‌ای بخشید و مقدار را برای سرعت نور به دست آورد. مایکلسون[7] طی مجموعه آزمایش‌های مفصلی که در اصل برای بررسی

وجود «اتر» ترتیب داده بود و به مـدت پنجـاه سـال ادامه داشــت، بــرای انــدازه‌گیری ســرعت نــور از همین روش استفاده کرد.

در اواخر قـــرن نـــوزدهم میلادی با پیوند الکتریســـیته و مغناطیس توسط ماکسوِل[8]، فیزیک‌دانان پی بردند که سرعت نور را باید به طور عـام در زمینة وسـیع‌تر تـابش الکترومغناطیسی ملاحظه کرد؛ چرا که متوجه شدند نور، جزء مرئی طیف تـابش الکترومغنـاطیس است و گسـترة طـول مـوجی برابر با 440 نـانومتر بـرای نـور بنفش تا 690 نانومتر را برای نور قرمز، شامل می‌شود. یک تأیید تجربی مهم نظریة الکترومغناطیس ماکســول، این است که سرعت اَمواج در فضای تهی برای تمـام طـول موج‌ها در طیف الکترومغناطیسی یکسان و برابر با c است.

دقیق‌ترین مقداری که برای c تاکنون انـدازه‌گیری شـده است، مربوط به آزمـایش اِوِنسـون[9]ـ و همکـارانش در مؤسسه اســتانداردها واقع در بولــدر، کلــرادوی آمریکا است که در ســال 1972 میلادی با اســتفاده از لــیزر هلیوم- نئون و ساعت اتمی سزیوم که برای تعریف ثانیه به کـار می‌رود مقـدار را به دست آورند. (ر.ک:هالیـدی و رزنیک، 2-8)

از سوی دیگر، بعد از مطـرح شـدن نظریه نسـبیت خـاص توسط اینشتین در سال 1905 میلادی، سـرعت نـور (c) در فیزیک دارای اهمیت بنیادی شد. در این نظریه، زمـان به مثابه بُعد چهارم در کنار ابعاد سه گانه فضایی مطـرح شده است. به این ترتیب برای توصیف صحیح یک رویـداد باید آن را در دســتگاه فضا-زمــان چهــار بعــدی در نظر بگیریم.

در این نظریه، ثبات سرعت نور به عنوان دومین اصل موضوعی، مطرح شده است. این اصل موضوعی می‌گوید: «سرعت نور در خلأ مقداری ثابت و مستقل از دستگاه لَخت، چشمه و ناظر است». (وایدنر و سلز، 50)

از نتایج این اصل در نظریه نسبیت خاص، این است که زمان سپری شده برای اشیاء، طول و جرم آن‌ها تابع سرعت آن شیء و سرعت نور باشد و این سه کمیت بنیادی، مقادیری نسبی باشند که نسبت به ناظرهای مختلف، مقادیر مختلفی خواهند داشت؛ چیزی که با درک عمومی ما از طبیعت نا همخوان است، اما آزمایش‌های بسیار، درستی این نظریه را نشان داده‌اند.

از طرف دیگر، در رابطه بسیار معروف هم ارزی جرم و انرژی اینشتین (E=mc2)، فاکتور سرعت نور، نقش اساسی ایفاء می‌کند.

سرعت نور در قرآن

نحوه استدلال دکتر حسب النبی[10]

استاد فقید دکتر منصور حَسَب النبی که دکترای فیزیک خود را از آلمان غربی در 1962 میلادی دریافت نمود و سپس در دانشگاه عین شمس مصر به سمت استادی به تدریس اشتغال ورزید و به ارائه نظریه‌ای درباره سرعت نور در قرآن پرداخت که موضوع این مقاله است. این نظریه در دسامبر 1989 میلادی در چاپ اول کتاب الکون و الاعجاز العلمی فی القرآن مطرح گردید. هم‌چنین مشار الیه در کتاب دیگرش تحت عنوان اعجاز القرآن فی آفاق الزمان و المکان، مفصلاً، نظریه‌اش را تشریح

کرد. (همو، اعجـاز القـرآن فی آفـاق الزمـان و المکـان: 75).[11]

او در نظریه خود ادعا می‌کند که سرعتی برابر با سرعت نـور در قـرآن کـریم مطـرح شـده است. او با انجـام یک سری محاسبات بر اساس آیه 5 سوره مبارکه سجده، به این نتیجه می‌رسد که سـرعت «امر الهی» هنگـام عـروج از زمین، سرعتی برابر با سـرعت سـیر نـور دارد (همـو، الکون و الاعجاز العلمی فی القرآن: 489 به بعد و اعجاز القرآن فی آفاق الزمان و المکان: 75 به بعد). در ادامه، نحوه استدلال او را همراه با توضیحات و تصاویر تکمیلی ذکر می‌نماییم.

همانگونه که گفته شـــد، اســـتدلال او بر آیه 5 ســـوره مبارکه سجده استوار است. در این آیه آمده است:

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِی يَـوْمٍ كَانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»

امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تـدبیر می‌کند سـپس در روزی که مقـدار آن هـزار سـال از سـال‌هایی است که شما می‌شمرید به سوی او بالا می‌رود.

مطـابق این آیـه، مسـافتی که «أمر الهی»[12]ـ هنگـام عـــروج از زمین در یک روز طی می‌کنـــد، برابر است با مسافت طی شده توسط ماه (یعـنی قمر کـره زمین) در 1000 سال یا همان 12000 ماه؛ پس:

(رابطه 1)

که در این رابطه، c: سرعت امر یاد شده در قرآن،: مدت زمان یک روز نجومی و: طول مسیر حرکت کـره مـاه در مدت زمان یک ماه نجومی است (شکل 1).

شکل 1: مسیر حرکت ماه در مدت زمان یک ماه نجومی، یک منحنی به طول است.

در این‌جا ناچـــار به ارائه توضـــیحاتی هســـتیم تا مطلب واضح شـود.بر اسـاس وضـعیت کـره مـاه (قمر) دو نـوع سیستم تقویمی عمده، وجود دارد:

الف) سیستم هلالی (synodic): در این سیستم، یک ماه هلالی برابر است با فاصـله زمـانی بین دو بـدر متـوالی است. در این مدت، کره ماه از دید نـاظر زمیـنی، نسـبت به زمین و خورشید دقیقاً به همان موقعیـتی برمی‌گـردد که در ابتـدای مـاه قـرار داشت. به عبـارت سـاده‌تر، مـاه نســبت به یک خط فرضی که زمین را به خورشــید وصل می‌کند، یک دور می‌چرخد.

طبق این سیسـتم، یک مـاه هلالی برابر با 29 روز و 12 ســـاعت و 44 دقیقه یا 29.54059 روز خورشـــیدی متوســـــط، می‌باشد (هر روز متوسط خورشـــــیدی، 24 ساعته است)[14]

ب) سیستم نجومی (sidereal): در این سیستم موقعیت اجـرام سـماوی نسـبت به سـتارگان دوردست سـنجیده می‌شود. به این تـرتیب، یک روز نجـومی، مقـدار زمـانی است که طــول می‌کشد زمین به وضــعیت ســابق خــود نسبت به یک سـتارة دوردست بـازگردد و همین طـور یک ماه نجومی، مدت زمانی است که طـول می‌کشد مـاه به وضع سابق خـود نسـبت به یک سـتاره دوردست برگـردد.

در حقیقت این سیستم بر اساس دید ناظری است که خارج از منظومه شمسی، به حرکات زمین و ماه می‌نگرد.

طبق این سیستم، یک روز نجومی برابر با 24 ساعت و 56 دقیقه و 4.0906 ثانیه یا 86164.0906 ثانیه و یک ماه نجومی برابر با 27.421661 روز متوسط خورشیدی یا 27 روز و 7 ساعت و 44 دقیقه و 11.5 ثانیه یا 2460591.5 ثانیه و یک سال نجومی برابر با 465.25646 روز یا 465 روز و 6 ساعت و 9 دقیقه و 9.5 ثانیه یا 41558149.5 ثانیه است.[14]

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، مدت یک ماه هلالی بیشتر از یک ماه نجومی است. این مسأله به این علت است که زمین در مدار خود به دور خورشید گردش می‌کند و این امر باعث می‌شود که ماه برای رسیدن به موقعیت مشابهش نسبت به زمین و خورشید، مسافت بیشتری را نسبت به موقعیت مشابهش نسبت به ستاره دوردست، بپیماید.

اگر از اثر خورشید بر روی حرکت زمین و ماه صرف‌نظر کنیم یعنی فرض کنیم که زمین در سر جای خود ساکن است و دور خورشید حرکت نمی‌کند، در این صورت، سیستم هلالی بر سیستم نجومی منطبق می‌شود و شکل حرکت ماه به دور زمین تقریباً دایره‌ای خواهد شد که شعاع میانگین آن است و ماه آن را در 27.421661 روز می‌پیماید.

در شکل 2 به طور شماتیک، موقعیت کره ماه را در انتهای ماه‌های نجومی و هلالی با فرض مشترک بودن ابتدای هر دو بازه زمانی مشاهده می‌کنید.

شکل 2:ـ موقعیت کره ماه بعد از گذشت یک ماه نجومی و هلالی

دکتر حسب النبی در نظریه خود خاطر نشان می‌کند که باید در محاسبات خودمان از سیستم نجومی استفاده کنیم. او در این باره می‌گوید که ما سیستم‌های تقویمی متعددی را برای محاسبه به کار بردیم و تنها سیستمی که ما را به این جواب رساند، سیستم نجومی بود. اکنون ادامه محاسبات را پی می‌گیریم.

بر اساس رابطه 1، مقدار سرعت امر الهی هنگام عروج از زمین برابر است با:

(رابطه 2)

در این رابطه t یک روز نجومی و مقدار آن برابر با 86164.0906 ثانیه است و تنها کافی است مقدار را محاسبه و جایگزین کنیم.

مسافتی است که کره ماه در مدت یک ماه نجومی () طی می‌کند. پس برای محاسبه آن نیازمند دانستن سرعت کره ماه () هستیم.

(رابطه 4)

بایستی توجه کرد که دو نوع سرعت برای ماه وجود دارد:

الف) سـرعت مـاه نسـبت به زمین () که از رابطه‌ی زیر می‌توان آن را محاسبه کرد:

(رابطه 4)

در این رابطه شـعاع میـانگین گـردش مـاه به دور زمین است و مدت گردش یک دور ماه به دور زمین یعنی همان ماه نجومی است. پس:

ب) سرعت مـاه نسـبت به جهـان یا همـان نـاظری که در خـــارج از منظومه شمسی قـــرار دارد (). این همـــان سرعتی است که ما به آن نیاز داریم.

در شرایط واقعی، همزمان با چرخش مـاه به دور زمین، زمین نـــیز به دور خورشـــید می‌چرخد. پس اگر زمین در بـازه یک مـاه نجـومی، به انـدازه درجه به دور خورشـید گشته باشد، در این صورت، بردار سرعت مـاه ()، نـیز به انـدازه درجـه، از راسـتای اصـلی‌اش نسـبت به سـتاره دوردست، منحرف خواهد شد. در حالی‌که اگر خورشید را حـذف کـرده و سیسـتم مجـزای زمین- مـاه را در نظر بگیریم، بردار سرعت ماه () در هر ماه نجومی دقیقـاً به همان راستای اصـلی‌اش نسـبت به سـتاره دوردست بـاز خواهد گشت.

با توجه به شکل‌های 4 و 4، مشخص می‌شود که، مؤلفه بردار سرعت در امتداد راستای اصلی حرکت مـاه نسـبت به ستاره‌ی دوردست می‌باشد. یعنی:

(رابطه‌ی 5)

شکل 4:ـ با گردش زمین به دور خورشید به انـدازه زاویه ماه هم به همان اندازه به دور خورشید می‌چرخد.

شکل 4: ماه به اندازه زاویه از راستای اصلی‌اش نسبت به ستاره دوردست منحرف شده است.

اندازه زاویه نیز بر اساس نسبت یک ماه نجومی به سال نجومی قابل محاسبه است:

با توجه به مقادیر و، از روی رابطه 5، مقدار قابل محاسبه است:

حال با توجه به رابطه 4 می‌توانیم را محاسبه کنیم:

اکنون می‌توانیم با توجه به رابطه 2، را محاسبه کنیم:

اگر این مقدار را با مقدار سرعت نور بسنجیم، تطابق شگفت‌انگیزی را بین آن دو مشاهده می‌کنیم. در واقع می‌توان این دو عدد را مساوی دانست. تفاوت این دو عدد، کمتر از که نسبت به مقدار بسیار زیاد سرعت نور خیلی ناچیز است. این تفاوت ناچیز ممکن است از خطای محاسباتی در گرد کردن اعداد یا دایره فرض کردن مدارهای بیضوی زمین و ماه یا تأثیر گرانش زمین و ماه یا عوامل دیگر ناشی شده باشد که در کل تأثیر آن‌چنانی در نتیجه به دست آمده ندارد.

ملاحظه می‌شود که مقدار به دست آمده از این محاسبات، در تطابق حیرت انگیزی با سرعت نوری است که توسط فیزیکدانان اندازه‌گیری شده است.

نقد و بررسی

آیه 5 سوره مبارکه سجده، یکی از بحث برانگیزترین آیات قرآن کریم می‌باشد که تفاسیر متعددی برای آن از

زمان‌های دور تا به امروز وجود داشته است. در کنار این آیه، آیه 47 سوره حج:

«وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ وَ لَنْ یُخْلِفَ الله وَعْدَهُ وَ إِنَّ یَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»

و آیه 4 سوره معارج:

«تَعْرُجُ الْمَلَائِکَةُ وَ الرُّوحُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَة»

نیز با مضمونی مشابه، جزو سخت‌ترین آیاتی هستند که مفسران در درک آن‌ها دچار مشکل بوده‌اند و اقوال متعددی پیرامون این آیات، مطرح شده است.

مهم‌ترین مباحثی که درباره این آیه مطرح شده است، عبارتند از:

الف) منظور از «یوم» در این آیه چیست؟

ب) منظور از «تدبیر امر» و «عروج آن به سوی خدا» چیست؟

ج) آیا عدد «هزار» سال، به صورت حقیقی به کار رفته است یا مجاز؟

پاسخ برخی از مفسرین به این سؤالات را مرور می‌کنیم.

برخی از مفسرین، «یوم» را به «روز قیامت» تفسیر کرده‌اند و «فی یوم» را ظرف زمان برای انجام عروج گرفته‌اند (مراغی، 105)ـ در نتیجه «یَعْرُجُ إِلَیْه» را به معنای بازگشت همه چیز به سوی خداوند در قیامت و

مقـام قـرب و حضـور دانسـته‌اند همان‌گونه که در آیـاتی مانند «انا لله و انا الیه راجعـــون» آمـــده است. در این تفسیر، هـزار سـال، معـادل یک روز از روزهـای قیـامت است که طـــول مـــدت یک موقف از مواقف پنجاه‌گانه قیـامت است و آیه 4 سـوره معـارج به مـدت تمـام این مواقف اشاره دارد (قمی، 168؛ طباطبـائی، 247-248؛ مکارم، 114-117؛ مدرسی، 210)ـ این تفسیر، روایاتی به عنوان مؤید، دارد (ر.ک: حویزی، 222، بحرانی، 896)

بـرخی از مفسـرین، «فی یـوم» را ظـرف زمـان بـرای وقوع تـدبیر و عـروج با هم گرفته و واسـطه این کـار را فرشتگان دانسته‌اند که به تدبیر امور این عـالم مشـغول هسـتند و اعمـال بنـدگان را در مصـحف‌هایی می‌نویسـند (زمخشری، 508)ـ و منظور از عروج را، عروج فرشتگان به مکـانی دانسـته‌اند که خداوند بـرای آن‌ها معین کـرده است (طوسـی، 294؛ طبرسـی، 510)ـ و هـزار سـال، زمـانی است که اگر غـیر فرشـتگان این قـوس نـزول و صعود را طی می‌کردند باید وقت صرف می‌کردند: پانصد سـال بـرای نـزول و پانصد سـال بـرای عـروج (طوسـی، 294؛ طبرسی، 510؛ ابوالفتوح رازی، 411-412؛ طبری، 59)ـ به نظر می‌رسد این قول مبتنی بر اقوال برخی از صحابه و تابعین باشد (ر.ک: سیوطی، 171).

در این تفسیر عدد «هـزار» سـال به نحو حقیقت به کـار رفته است اما برخی دیگر از مفسـرین این عـدد را کنایه گرفته‌اند که برای رساندن «مقدار زمان طولانی» به کار رفته است و خصوصـیتی نـدارد (بیضـاوی، 219؛ فخر رازی، 140؛ آلوسی، 118؛ مراغی، 105؛ ابن عاشـور،

148؛ مکارم، 117) و کل آیه، برای رساندن عظمت باری تعالی می‌باشد.

با ملاحظه این اقوال و مقایسه آن با نظریه دکتر منصور حسب النبی، باید پذیرفت که این نظریه، با شیوه‌ای کاملاً متفاوت، به بررسی آیه فوق پرداخته است و طبیعی است که مانند هر نظر دیگری، موافقان یا منتقدانی داشته، اشکالاتی بر آن وارد شود. از آن‌جا که این نظریه، جزء تفاسیر علمی قرآن، محسوب می‌شود، برای نقد این نظریه، بحث بررسی تطابق یا عدم تطابق آن با قواعد تفسیر علمی معتبر را پیشنهاد می‌کنیم[15] تا به شیوه‌ای منظم و منصفانه این کار انجام بگیرد؛ اما از آن‌جا که این کار از حوصله این نوشتار، خارج است، به تحلیل دو مورد از مهم‌ترین اشکالات، می‌پردازیم.

الف) اشکالات علمی

طبیعی است که اگر این نظریه، نتواند به اشکالات علمی مطرح شده، پاسخ دهد، از درجه اعتبار ساقط شده، نوبت به دیگر اشکالات نمی‌رسد. تا آن‌جا که امکان‌پذیر است این اشکالات را مطرح و در صدد پاسخ‌گویی بر می‌آییم.

1. عدم استفاده از سیستم هلالی به جای سیستم نجومی

چرا در این نظریه، به جای این‌که از سیستم هلالی استفاده شود، یعنی از دید ناظر زمینی، از سیستم نجومی استفاده شده است، یعنی از دید ناظر خارج از زمین؟ این کار در حالی صورت گرفته است که در خود آیه، فرموده است:

«أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»

هزار سال از آن سال‌هایی که شما می‌شمارید.

لذا ظهور در سال‌های هلالی دارد که همان سال قمری معهود و آشنای عرب‌ها است.

امکان دارد که این اشکال مد نظر دکتر حسب النبی هم بوده باشد. او می‌گوید که ما سیستم‌های تقویمی متعددی را برای محاسبه به کار بردیم و تنها سیستمی که این جواب را داد، سیستم نجومی بود؛ یعنی اگر از سیستم هلالی استفاده می‌کرد، با توجه به تغییر ارقام در فرمول‌های محاسباتی، این نتیجه حاصل نمی‌شد.

او برای تأیید عمل خود در استفاده از سیستم هلالی به جای سیستم نجومی، بیان می‌کند که فرق گذاری بین «شمردن سال‌ها» با «محاسبات نجومی» بر اساس حرکت ماه، در خود قرآن تصریح شده است؛ آن‌جا که در سوره یونس آیه 5 می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسَابَ»

او کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد و برای آن منزلگاه‌هایی مقدّر کرد تا عدد سال‌ها و حساب را بدانید.

بنا به گفته ایشان، در این آیه، عطف «عَدَدَ السِّنینَ» به «الْحِساب» از نظر ادبی، نشان‌دهنده مغایرت و عدم وحدت این دو است. پس در این آیه، دو کاربرد مجزا برای حالت‌های مختلف ماه بیان شده است: یکی سال‌شماری است که بر اساس سیستم هلالی یا همان

سال قمری صورت می‌گیرد و دیگری انجام محاسبات است که بر اساس سیستم نجومی است. امروزه اساس محاسبات دقیق در رصدهای نجومی بر اساس اندازه‌گیری‌هایی است که در سیستم نجومی انجام می‌شود. در این تحقیق نیز در محاسبات نجومی، سیستم نجومی است که جواب می‌دهد.

شاید بتوان این نکته را برای تکمیل جواب دکتر حسب النبی اضافه کرد که در آیه 5 سوره سجده، بیان رویدادها از دید ناظری خارج از زمین است؛ چرا که لفظ «یوم» در آیه 47 سوره حج که مشابه این آیه است، برای «یک روز نزد پروردگار» به کار رفته است. بنابراین استفاده از سیستم نجومی، خالی از وجه نیست.

هم‌چنین شاید بتوان مؤیدی از طرف نظریه نسبیت اینشتین برای توجیه عمل دکتر حسب النبی در استفاده از سیستم نجومی، پیدا کرد. بر اساس نظریه نسبیت عام اینشتین، حضور اجرام سماوی سنگین همانند خورشید، خصوصیات هندسی فضا-زمان را تغییر می‌دهد. مطابق این نظریه، این قبیل اجرام، سبب خمیدگی در فضا می‌شوند و ما این اثر را به صورت نیروی گرانش احساس می‌کنیم. پس چهار چوب مختصات ناظر زمینی به دلیل وارد شدن نیروی جانب مرکز گرانشی و شتاب به آن، نالَخت بوده، در نتیجه، سرعت نور بر اساس اصل دوم نسبیت خاص برای این ناظر نمی‌تواند ثابت و برابر با c باشد.

با توجه به این نکته، برای این‌که سرعت نور از دید ناظر زمینی، مقداری ثابت و برابر با c باشد، بایستی نیروی گرانشی خورشید و در اصل، وجود آن را نادیده گرفت.

این صـورت، همان‌گونه که در توضـیح سیسـتم نجـومی گفتیم، به معنای صرف‌نظر کردن از اثر خورشید بر روی حـرکت زمین و مـاه و سـاکن فـرض کـردن زمین در سر جای خـود و کنـار گذاشـتن حـرکت انتقـالی زمین به دور خورشید است. در این صورت، سیستم هلالی بر سیستم نجومی منطبق می‌شود و مدار حـرکت مـاه به دور زمین تقریبـاً دایـروی خواهد شد که مـاه آن را در طـول 27.421661 روز، می‌پیماید.

1. تغیـیر سـرعت چـرخش زمین به دور خـود و تغیـیر طول مدت شبانه‌روز

اشکال دیگری که به این نظریه، می‌تـوان وارد کـرد، این است که از نظر علمی ثـابت شـده است که طـول مـدت شبانه‌روز، از زمان پیدایش کره زمین تا به امـروز کنـدتر شده و در آینده نیز این روال ادامه پیدا خواهد کرد.

در ابتدای عمر 4.5 میلیارد ساله زمین، سـرعت چـرخش کامل زمین به دور خـودش در حـرکت وضـعی، برابر با 4 ساعت بوده اسـت؛ یعـنی به طـور متوسط شب و روز 2 سـاعت بیشـتر دوام نداشـتند. کم‌کم سـرعت دوران وضعی، کُند شده و بعد از 4 میلیارد سال به 22 سـاعت رسـید و بعد از 4.5 میلیـارد سـال به حـدود 24 سـاعت رسیده است. البته این کند شدن تدریجی سرعت چرخش زمین، بسیار آهسته صورت می‌گیرد و بر طبق محاسبات انجام گرفته در حدود 0.001 تا 0.002 ثانیه در هر قرن تخمین زده می‌شـود (حسب النـبی، الکـون و الاعجـاز العلمی فی القرآن: 408).ـ از این رو اصلاً بـرای انسـان محسـوس نیست و تنها به کمک سـاعت‌های اتمی بسـیار دقیق پیشـرفته قابل انـدازه‌گیری است. این مسـأله به

معنای تغییر «طول مدت شبانه‌روز» خواهد بود که تحت عنوان t در رابطه 1 به کار رفته است. با تغییر در مقدار t در گذشته یا آینده، مقدار به دست آمده برای c نیز متفاوت خواهد شد.

در پاسخ به این اشکال، گفته می‌شود که آهسته‌تر شدن چرخش زمین، خود ناشی از اثراتی است که ماه و خورشید، بر روی آن داشته‌اند. از جمله این عوامل، اثر تدریجی جزر و مد اقیانوس‌ها است که خود ناشی از جاذبه ماه است.[16]

بنا بر قانون بقای اندازه حرکت زاویه‌ای در سیستم زمین- ماه، اثر متقابل کاهش سرعت چرخش زمین به دور خود، افزایش فاصله کره ماه از زمین است که هر سال به اندازه 4.8 سانتی‌متر می‌باشد.[17]

این افزایش فاصله، به منزله افزایش L در رابطه 1 می‌شود. هم‌چنین سرعت چرخش ماه به دور زمین نیز افزایش می‌یابد. از این رو، احتمالاً افزایش t با افزایش L و V خنثی خواهد شد؛ البته اثبات این مسأله نیاز به محاسبات جدید دارد.

1. متغیر بودن زاویه و ثابت انگاشتن آن در محاسبات

اشکالی که مطرح است این است که طبق شکل 4، زاویه از ابتدای ماه نجومی، از صفر درجه تا متغیر است. به چه دلیل، صرفاً اندازه آن در آخر ماه نجومی، لحاظ شده است؟

به نظر می‌رسد این اشکال وارد می‌باشد، مگر این‌که از طریق محاسباتی به روش انتگرالی یا دیگر روش‌ها، بتوان پاسخی برای این اشکال پیدا کرد.

البته امروزه با پیشرفت ابزارهای محاسباتی و دقیق‌تر شدن اطلاعات نجومی، با افزودن پارامترها و برنامه‌نویسی رایانه‌ای می‌توان محاسبات مطرح در این نظریه را دقیق‌تر انجام داد که به این ترتیب اشکال فوق و دیگر اشکالاتی که به ذهن خطور می‌یابد، یا بر کرسی نشسته یا رد خواهد شد.

ب) اشکالات اعتقادی

1. خلط امر الهی مجرد با نور مادی

در این آیه صحبت از نور نشده بلکه صحبت از امر الهی یا فرشتگان است و قطعاً این دو، مفهوم‌های متفاوتی دارند که یکی مجرد و غیر مادی و دیگری مادی است و مسلماً نمی‌توان این دو را با هم یکی دانست. آیا می‌توان این حرف را زد که امر الهی از زمین با سرعت نور به سمت پرودگار عروج می‌کند؟ اگر این عروج، مربوط به فرشتگان باشد، آیا صحیح است که این سرعت را به فرشتگان نسبت دهیم؟

در جواب می‌توان گفت که در این تحلیل، ادعا نشده است که امر الهی همان نور مادی و از جنس امواج الکترومغناطیس است بلکه نشان داده شده است که بر امر الهی یا هر واقعیت دیگر فاعل عمل عروج، همان شرایطی حاکم است که بر رفتار نور حاکم است و این مشابهت را می‌رساند نه همانندی را.

1. لزوم تعیین جا و مکان برای ذات باری‌تعالی در این نظریه

آیا این‌گونه تفسیر کردن آیات متشابه، به معنای تعیین جا و مکان برای خداوند متعال نیست؟ اگر این نظریه درست باشد، مفهوم آن این است که خداوند به اندازه هزار سال نوری از زمین فاصله دارد در حالی که کائنات بسیار وسیع‌تر از این مقدار است و بنابر نظر اکثر مفسرین، تمام این کائنات محصور در آسمان اول است و عرش الهی در آسمان هفتم و ماورای عالَم مادی است. اگر موجوداتی در کهکشان‌های دیگر باشند، آیا عروج امر الهی برای آن‌ها به سوی خداوند، طولانی‌تر از ما خواهد بود؟ آیا یک روز طول می‌کشد تا امور بندگان ساکن در روی زمین به خداوند رسانده شود و برای سایر موجودات با زمان‌های متفاوت؟

در پاسخ باید گفت که اولاً عین این اشکال، در وهله اول، به قول دوم از نظر مفسرین که عروج را به فرشتگان نسبت داده‌اند و برای رفت و برگشت آن‌ها زمان تعیین کرده‌اند، وارد می‌شود. چرا کسی بر نظرات آن‌ها که در تفاسیر فراوانی آمده است، اشکالی نمی‌گیرد؟

ثانیاً این نظریه، هیچ ادعایی راجع به مباحث کلامی و فلسفی ندارد؛ هر چند بر روی این مباحث، اثر گذار است. این که واقعیت امر الهی چیست، عروج به سمت ربّ یعنی چه و آیا برای خدا مکان و زمان معنی دارد یا نه، سؤال‌هایی است که متکلمین و فلاسفه اسلامی باید به آن پاسخ بدهند.

این نظریه، صرفاً با انجـام محاسـباتی طبق فرمـولی که از ظـاهر الفـاظ قـرآن، الهـام گرفته اسـت، به سـرعتی می‌رسد که برابر با سرعت نـور است. حـال اگر درسـتی این محاسبات، اثبات شود، درک ارتباط داشتن یا نداشتن محصـــــــــول این نظریه به عنـــــــــوان یک واقعیت هستی‌شناسانه با مباحث اعتقادی، کلامی، فلسـفی و... نیازمند کار میان رشته‌ای در این حوزه‌ها است و چه بسا سـعه صـدر نشـان دادن دربـاره نظریه‌هـای نـوین، به گســـترش مرزهـــای دانش و تولید علم در آن عرصه‌ها منجر شـود. نهـایت امر این است که اگر تبعـات و لـوازم یک نظریه، منجر به تالی فاسد شود، با دلیل و برهان آن را کنار می‌گذاریم؛ نه صرفاً بر اساس معلومات پیشین.

ثالثاً ما اعتقـاد داریم که در آیـات قـرآن کـریم، علاوه بر بحث بطون، امکـان اسـتعمال لفظ در بیشـتر از یک معنا وجـود دارد که این معـانی متعـدد همزمـان مـورد اراده و صـادق می‌باشـند. این مسـأله بـاعث می‌شـود که الفـاظ قرآن، تاب و تحمل معانی متعـددی را دارا باشـند که این خود، عظمت قرآن را می‌رساند.

چه بسا این نظریه که فرمول اصلی آن از ظـاهر الفـاظ آیه استنباط شـده اما نتیجه آن جـزو دلالت‌هـای الـتزامی است، در صـورت پاسخ دادن به اشـکالات علمی و اثبـات نهایی آن، خود یکی از معانی آیه باشد که تاکنون مغفول مانده بوده و در کنار دیگر معانی، همانند تفسـیر یـوم در آیه به روز قیامت، قرار بگیرد و معلومـات اضـافه‌تری را در اختیار بشریت قرار دهد.

نتیجه

دایــره تفســیر علمی قــرآن کــریم، هر روز گســترده‌تر می‌شود و این کتاب آسمانی، با معلومـات علـوم تجـربی بیشـتر از قبل مـورد کنکـاش قـرار می‌گـیرد و بـرخی از آن‌ها منجر به اثبــات اعجــاز علمی قــرآن می‌شــود اما بایستی در این راه قواعد تفسیر علمی معتـبر، مراعـات شـود. در مقـام نقد و بررسی این نظریـات هم بایسـتی رعایت یا عدم رعایت این قواعد به طور منصـفانه مـورد قضاوت قرار گیرد و به تبعات و لوازم آن‌ها دقت شود.

در خصوص نظریه دکتر منصور محمد حسب النبی، برخی اشـکالات مطـرح می‌شـود که بـرخی قابل جـواب دادن است و بــرخی دیگر بــرای پاســخگویی، نیازمند تحقیق بیشتر است و بدون آن، قضاوت دربـاره این نظریـه، دور از انصاف خواهد بود.

بـدون لحـاظ کـردن ایـرادات و پاسخ‌ها، صـرف این که از آیات قـرآن، بتـوان ایـده‌ای گـرفت که منشأ محاسـبات و اسـتنتاج‌های فـراوان شـود و در نهـایت منجر به جـوابی شود که ابعـاد فـراوانی دارد، هیجـان انگـیز و قابل تأمل است و نقطه عطفی در روش بررسی مســـــائل علمی قـرآن کـریم می‌باشد و نشـان دهنـده عظمت این کتـاب آسمانی و وجود ابعاد نامکشوف برای آن است.

منابع

1. قـرآن کـریم، ترجمه ناصر مکـارم شـیرازی، چـاپ دوم، ق-م، دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ ومعارف اسلامی)، 1474.

2. آلوسی سـید محم-ود، روح المعـانی ف-ی تفسـیر القرآن العظیم، ج 11، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1415 ق.

3. ابن عاشـور محمد بن طـاهر، التحریر و التنـویر، ج 21، چـاپ اول، بـیروت، موسسه التـاریخ العـربی، بی‌تا.

4. ابوالفتوح رازی، حسی-ن ب-ن ع-لی، روض الجن-ان و روح الجنان ف-ی تفسیرالقرآن، ج 15، چاپ اول، مشـهد، بنیـاد پژوهشـهای اسـلامی آسـتان قدس رضوی، 1408 ق.

5. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، چاپ اول، تهران، انتشارات بنیـاد بعثت، 1416 ق.

6. بیضاوی، عبد الله بن عمـر، أنـوار التنزیل و أسـرار التأویل، ج 4، چاپ اول، بیروت، دار احیـاء الـتراث العربی، 1418 ق.

7. حسب النـبی، منص-ور، اعج-از القـرآن فی آفـاق الزم-ان و المکان، قاهره، دارالفکر العربی، 1996 م.

8. ----------، الک-ون و الاعج-از العلمی ف-ی الق-رآن، چاپ سـوم، قـاهره، دارالفکر العـربی، 1996 م.

9. حـویزی، عبد علی بن جمعـه، نـور الثقلین، ج 4، چاپ چهارم، قم، انتشارات اسماعیلیان، 1415 ق.

10.زمخشـری، محمـود بن عمـر، الکشـاف عن حقـائق غوامض التنزیـل، ج 4، چـاپ سـوم، بـیروت، دار الکتـاب العربی، 1407 ق.

11.سیوطی، عبـدالرحمن بن ابی‌بکـر، الـدر المنثـور فی تفسـیر المـأثور، ج 5، چـاپ اول، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، 1404 ق.

12.طباطبائی، سید محمد حسین، المی-زان فی تفسی-ر الق-رآن، ج 16، چـاپ پنجم، قم، دفـتر انتشـارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1417 ق.

14.طبرسی، فضل بن حسـن، مجمع البیـان فی تفسـیر القرآن، ج 8، چاپ سوم، تهران، انتشارات ناصرخسـرو، 1472 ش.

14.طـبری، ابو جعفر محمد بن جریـر، جـامع البیـان فی تفسیر القرآن، ج 21، چـاپ اول، بـیروت، دار المعرفـه، 1412 ق.

15.طوسـی، محمد ب-ن الحسـن، التبیـان ف-ی تفسـیر الق-رآن، ج 8، چـاپ اول، بـیروت، دار احیـاء الـتراث العربی، بی‌تا.

16.فخر رازی، محمد بن عمـر، مفـاتیح الغیب (تفسـیر کبـیر)، ج 25، چـاپ سـوم، بـیروت، دار احیـاء الـتراث العربی، 1420 ق.

17.قمی، علی بن ابـراهیم، تفسـیر القمی، ج 2، چـاپ سوم، قم، دار الکتاب، 1467 ش.

18.مدرسی، سید محمد تقی، من هدی القرآن، ج 10، چاپ اول، تهران، دار محبی الحسین، 1419 ق.

19.مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، ج 21، چاپ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌تا.

20.مکارم شیرازی ناصر، تفسیر نمونه، ج 17، تهران، دار الکتب الإسلامیه، 1474.

21.وایدنر، ریچارد و سلز، رابرت، مبانی فیزیک نوین، ترجمه علی اکبر بابایی و مهدی صفا، چاپ چهارم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1479 ش.

22.هالی-دی، دیوی-د و رزنیک، راب-رت، فیزیک، ج 4، ترجمه محمدرض-ا بهاری، چاپ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1476 ش.

1. Adam Hadhazy, "Fact or Fiction: The Days (and Nights) Are Getting Longer", scientific american, June 14, 2010; Visible on the: http://www.scientificamerican.com/article/earth-rotation -summer-solstice

2. http://www.britannica.com/EBchecked/topic/544024/sidereal-month

3. http://en.wikipedia.org/wiki/Month

4. http://en.wikipedia.org/wiki/Orbit_of_the_Moon

5. http://www.islamicity.com/Science/960704A.SHTML

http://www.space.com/4474-earth-moon--destined

[1]- پژوهشـگر علـوم قـرآنی در پژوهشـگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

[2]- عضو هیئت علمی دانشکده علوم قرآنی تهران

[4]- Ole Cristensen Romer، (1646-1710) منجم دانمارکی.

[4]- James Brady، (1694-1762) منجم انگلیسی.

[5]- Armand Hippolyte Louis Fizeau، (1819-1896) فیزیک‌دان فرانسوی.

[6]- Jean Bernard Léon Foucault، (1819-1868) فیزیک‌دان فرانسوی.

[7]- Albert Abraham Michelson، (1852-1941) فیزیک‌دان آمریکایی.

[8]- James Clerk Maxwell، (1841-1879) فیزیک‌دان اسکاتلندی.

[9]- Keneth M. Evanson (1942-2002) فیزیک‌دان آمریکایی.

[10]- Dr. Mansour Hassab-Elnaby (1941-؟)، دکترای فیزیک از آلمـان غـربی در 1962 میلادی، اسـتاد فیزیک دانشگاه عین شمس مصـر، رئیس جمیعیت اعجـاز

علمی قرآن کریم در مصر و دبیر گروه فیزیک و نجـوم و زمین‌شناسی آن.

[11]- علاوه بر آن در ســـایت www.islamicity.com مقـــاله‌ای به زبـــان انگلیسی با عنـــوان"A New Astronomical Quranic Method for The Determination Of The Greatest Speed C" از او چـــاپ شـــده است که به شـــرح این نظریه می‌پـــردازد (http://www.islamicity.com/Science/960704A.SHTML).

[12]- در این‌جا فعلاً به ماهیت امر الهی هنگام عروج از زمین نمی‌پردازیم.

[14] -http://en.wikipedia.org/wiki/Month

[14] - http://www.britannica.com/EBchecked/topic/44024/sidereal-month

[15]- برای آشنایی با ضوابط و معیارهای تفسیر علمی معتبر، ر.ک: رضایی اصفهانی، محمدعلی، منطق تفسیر قرآن 5 (قرآن و علوم طبیعی و انسانی)، قم، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی، 1492، ص 249.

[16]- حسب النـبی، إعجـاز القـرآن فی آفـاق الزمـان و المکان: 64

http://www.space.com/4474-earth-moon-destined-disintegrate.html.

- [17] http://en.wikipedia.org/wiki/Orbit_of_the_Moon

آسمان‌های هفتگانه در قرآن و نقد شبهه راهیـافت خطا در این زمینه

یکی از مدعیات عجیب عبدالکریم سـروش رهیـافت خطا در قـران کـریم و بـویژه در آیـات نـاظر به آسـمان‌های هفتگانه است. گر چه چنین کاری تازگی ندارد و شـماری از ملحدین و مستشرقین مغرض از دیرباز برای تخریب و تخطئه قـرآن به اینگونه شـبهات توسل جسـته‌اند، لیکن ارائه مجـدد آن از سـوی کسی که ادعـای مسـلمانی دارد شـگفت‌انگیز به نظر می‌رسد. در بررسی دیـدگاه آقـای سـروش در بـاره خطاپـذیری آیـات قـرآن در زمینه آسـمان‌های هفتگانـه، نخست گفتـار وی را در این بـاره نقل می‌کنیم، آن‌گاه آیات ناظر به آسمان‌های هفتگانه را مورد بررسی قرارمی دهیم و سپس دیدگاه مفسـران را در این موضـوع بازکـاوی می‌کـنیم و در آخـرین گـام در سایه بررسی آیـات قـران و نظریـات مفسـرا ن، دیـدگاه آقای سروش را مورد نقادی قرار می‌دهیم.

بررسی دیدگاه عبـدالکریم سـروش در زمینه آسـمان‌های هفتگانه

آقای سـروش در بـاره آسـمان‌های هفتگانه چـنین ابـراز رأی کرده است:

«مـاجرای هفت آسـمان از این‌ها هم روشن‌تر است. بـدون اسـتثنا همه مفسـران پیشـین، آن را به روانی و آسانی بر تئوری‌های هـیئت بطلمیـوس تطـبیق می‌کردند (و چرا نکننـد؟ همه ظـواهر بر آن دلالت دارد) و فقط در قـرن نـوزدهم و بیسـتم است که مفسـران جدید قـرآن (عـرب و غـیرعرب) به فکر تفسـیر تـازه‌ای از این آیـات،

آنهم در پرتو معارف جدید، می‌افتند و معانی مشکوک و تازه‌ای پیش می‌نهند. باری از قبول ناسازگاری (گاه شدید) ظواهر قرآنی با علم گریزی نیست.»[1]

بر اساس این اظهار نظر، ظواهر آیات قرآن در باره آسمان‌های هفتگانه با هیئت بطلمیوس سازگار است از این جهت مفسران قرآن نیز این آیات را بر اساس همین هیئت تفسیر کرده‌اند. اما با آمدن نظریه‌های جدید، یعنی نظریه کپرنیک و کپلر، مفسران قرآن در فکر ارائه تفسیر جدیدی از این آیات برآمده‌اند.

ادعای تعارض ظواهر آیات با دستاوردهای علمی راه را برای تخطئه دیدگاه‌های تفسیری هموار می‌کند نه تخطئه قرآن. اما آقای سروش در نامه دوم خطاب به آیت الله سبحانی، پا را فراتر گذاشته و بر مخالفت دلالت قطعی آیات با دستاوردهای علمی پای فشرده و در نتیجه بر رهیافت خطا در آموزه‌های قرآن تاکید کرده است! دلیل وی بر این مدعا آن است که پس از گذشت هزار و چهارصد سال باید معنای این دست از آیات بر مفسران روشن می‌شد. او می‌گوید:

«آخر اگر مراد جدی متکلم پس از هزار و چهار صد سال هنوز معلوم نشده، پس این مراد جدی برای که و کجا است؟ و اگر باید بانتظار نشست تا علم تجربی معلوم کند که مراد از هفت آسمان چیست، پس چرا اینهمه بر سر علم باید کوفت؟... و اگر یافتن مراد جدی متکلم این همه دیریاب و دشوار یاب است، آن هم در مسائل خردی چون آسمان‌های هفت گانه که با سعادت و شقاوت مومنان پیوندی ندارد، پس در مورد مسائل مهمتری چون

مبداء و معاد چگونه می‌توان به یـافتن مـراد جـدی متکّلم اطمینان یافت؟»[2]

او آن‌گـاه چـنین نتیجه گرفته است که اصـرار بر انطبـاق آیات قرآن با دستاوردهای دانش بشری با وجود ابهام در کشف مراد جدّی خداوند و عدم توفیق مفسـران در ارائه تفسـیری مقبـول از این آیـات، امن واعتمـاد از قـرآن به عنوان سخن خداوند و از خداوند به عنوان صـاحب سـخن را سلب می‌کند. او می‌گوید:

«آیا این شیوه در فهم و استفاده از قرآن رخنه‌های رفو ناپـذیر نمی‌افکنـد؟ و بر همه چـیز غبـار تردید و تـیرگی نمی‌افشـــــاند؟ و امن و اعتمـــــاد به کلام و متکلّم را نمی‌ســتاند؟ آیا ســنّت معتزلیــان راه بهــتری را نشــان نمی‌دهد که چنین پاره‌های ناسازگار از قـرآن را سـازگار با عقاید عامیانه اعـراب بـدانیم و از تکلفـات و تـاویلات نالازم و ناسالم رهایی جوئیم؟ و جواهر آموزه‌های قرآن را از غبار این ابهامات پاکیزه نگه داریم؟ (خواه آن آیــات از سر همزبانی با اعراب وارد شده باشند، خواه به سبب دانش محدود پیامبر)»[4]

به استناد این گفتار، آقـای سـروش در بـاره آسـمان‌های هفتگانه قـرآن دو مـدعا دارد که صـغرا و کـبرای قیـاس اقترانی را شکل می‌دهد، بدین شرح:

1. دلالت ظـاهری و بلکه قطعی این آیـات همصـدا با دانش رایج در عصر رسـالت، بر هـیئت بطلمیـوس منطبق است. از این جهت مفسـران در برخـورد با این آیات آن‌ها را بر این هیئت تطبیق داده‌اند.

2. هیئت بطلمیوس با آمدن نظریه‌های جدید کیهان شناسی در سده‌های اخیر فرو پاشید و خطای آن آشکار گردید.

آقای سروش از انضمام این دو مقدمه چنین نتیجه می‌گیرد که در آیات قرآن خطا راه یافته و این خطا ناشی از آن است که دانش پیامبر متاثر از دانش عصر رسالت شکل گرفته بود و از آن‌جا که قرآن تولید پیامبر است، خطای دانش عصر رسالت در قرآن راه یافته است!

چنان که اشاره کردیم برای نقد این مدعا نخست باید دلالت آیات ناظر به آسمان‌های هفتگانه را مورد بررسی قرار دهیم.

آسمان‌های هفتگانه در قرآن

واژه سماء از ریشه سمو به معنای بلندی است و در قرآن 120 بار به صورت مفرد و 190 بار به صورت جمع بکار رفته است. که از آن میان 100 بار به تنهایی و 174 بار در کنار کلمه ارض آمده است[4]. بررسی منظر قرآن در باره پدیده آسمان نیازمند بررسی تمام آیات در این زمینه است که در حال حاضر از بحث ما خارج است. از آن‌جا که گفتار آقای سروش در باره آسمان‌های هفتگانه است، آیات ناظر به آسمان‌های هفتگانه را مورد بررسی قرار می‌دهیم. قرآن هفت بار از آسمان‌های هفتگانه به صورت صریح و دو بار به صورت غیر صریح یاد شده است. آیات مورد اشاره بدین قرار است:

1. هُوَ الَّذِى خَلَـقَ لَكمْ مَا فِى الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْـتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَىءٍ عَلِيمٌ[5]

2. تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّـبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَـــىءٍ إِلَّا يُسَـــبِّحُ بِحَمْـــدِهِ وَلٰكِنْ لَا تَفْقَهُـــونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كـٰانَ حَليمًا غَفُورًا[6]

3. وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْـقِ غَافِلينَ[7]

4. قُـــلْ مَنْ رَبُّ السَّـــمَاوَاتِ السَّـــبْعِ وَرَبُّ الْعَـــرْشِ الْعَظِيمِ[8]

5. ثُمَّ اسْـــتَوَىٰ إِلَى السَّـــمَاءِ وَهِىَ دُخَـــانٌ فَقَـــالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعًا أَوْكَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَـــــــــائِعِينَ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِى يَوْمَينِ وَأَوْحَىٰ فِى كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الـدُّنْيا بِمَصَـابِيحَ وَحِفْظـاً ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ[9]

6. الله الَّذِي خَلَـقَ سَـبْعَ سَـمٰاوٰاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللـهَ عَلَىٰ كُـلِّ شَـىءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَىءٍ عِلْماً[10]

7. اَلَّذِى خَلَقَ سَبْعَ سَـمَاوَاتٍ طِبَاقـاً مَا تَـرَىٰ فِى خَلْـقِ الرَّحْمَـانِ مِنْ تَفٰـاوُتٍ فَـارْجِعِ الْبَصَـرَ هَـلْ تَـرَىٰ مِنْ فُطُورٍ[11]

8. أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ الله سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً[12]

9. وَبَنَيْنَا فَوْقَكمْ سَبْعاً شِدَاداً[14]

در نگریستن به این آیات متوجه می‌شویم که به استثنای مورد سوم و نهم، در سایر آیات از هفتگانه بودن آسمان‌ها به صراحت یاد شده است. حال مناسب است با امعان نظر به این آیات، مهم‌ترین نکات قابل استفاده از آن‌ها را که به ما برای شناخت هرچه بیشتر نظر قرآن در باره آسمان‌های هفتگانه کمک می‌کند، مورد بررسی قرار دهیم.

نکات برگرفته از آیات ناظر به آسمان‌های هفتگانه

از نگریستن در آیاتی که در باره آسمان‌های هفتگانه نازل شده است، هفت نکته قابل استفاده است که با امعان نظر به آن‌ها ضعف عموم شبهات مربوط به آسمان‌های هفتگانه و ادعای خطاپذیری آیات قرآن در این زمینه آشکار می‌گردد. این نکات عبارتند از:

نکته اول: موضوعیت عدد هفت؛

نکته دوم: ویژگی‌های آسمان‌های هفتگانه؛

نکته سوم: آسمان دنیا شاخص آسمان‌های هفتگانه؛

نکته چهارم: ترسیم صفات چهارگانه خداوند از رهگذر آسمان‌های هفتگانه؛

نکته پنجم: غیر مادی بودن آسمان‌های ششگانه؛

نکته ششم: آمیخته بودن ترسیم آسمان‌های هفتگانه با آموزه‌های معرفتی؛

نکته هفتم: فراتر بودن آموزه‌های ناظر به آسمان‌های هفتگانه از سطح دانش عصر رسالت؛ اینک به بررسی این نکات می‌پردازیم.

نکته اول: موضوعیت داشتن عدد هفت

در تمـام آیـات پیشـگفته از هفتگانه بـودن آسـمان‌ها یـاد شده است نه کمتر و نه بیشتر. چنــان که در آیه ششم از زمین نــیز با همین ویــژگی هفتگانه بــودن یــاد شــده که بررسی آن از حوصـــــله بحث ما خـــــارج است. تاکید بر هفتگانه بودن آسـمان‌ها نشـان می‌دهد که عـدد هفت به عنــوان شــمار آســمان‌ها موضــوعیت داشــته، نمی‌تواند صرفاً ناظر به کثرت آن‌ها باشد.

نکته دوم: ویژگی‌های آسمان‌های هفتگانه

برای آسـمان‌های هفتگانه بر اسـاس آیـات پیشـگفته پنج ویژگی برشمرده شده است که عبارتند از:

1. **آسمان‌ها محل حضـور ذوی العقـول است. این امر از آیه: «تُسَـبِّحُ لَـهُ السَّـمَاوَاتُ السَّـبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ»[14]ـ قابل اسـتفاده است. حـرف موصـوله «من» برای ذوی‌العقول بکار می‌رود. افزون بر آن در این آیه از تســبیح خداوند توسط موجــودات در آسمان‌ها و زمین یاد شــده است و چنــان که علامه طباطبـایی معتقد است از اعلام عـدم درک تسـبیح آنان می‌توان دریافت که این تسبیح تکوینی و زبان حال نیست و با درک و شعور همراه است[15].**

2. **از آســمان‌های هفتگانه به عنــوان راه یـــاد شـــده است:«وَلَقَـدْ خَلَقْنَا فَـوْقَكمْ سَـبْعَ طَرَائِقَ» این امر نشــان می‌دهد که آســمان‌ها محل آمد و شد است. از ســـوی دیگر به کمک ســـایر آیـــات و روایـــات می‌توان دریافت که خداوند از بیــان این نکته آمد و شد فرشتگان در آسمان‌ها را اراده کرده است.**

3. در آیه هفتم و هشـــــتم از آســـــمان‌ها با وصف «طباقاً» یاد شده است به این معنا که آسمان‌ها به صــورت طبقــات بر روی یک‌دیگر قــرار گرفته‌اند. البته این سـخن لزومـاً به معنـای طبقـات مـادی و ظــاهری نیست. چنــان که در توصــیف مــردم در قیامت از چینش آنان به صـورت طبقـات یـاد شـده است: «لَتَرْكبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ»[16]

4. در آیه نهم آسمان‌ها با صفت «شدّاد» یاد شــده که بیان‌گر استحکام و اتقان آن‌ها است.

5. در آیه سوم و نهم آسـمان‌ها فـوق سر ما معـرفی شده‌اند. از اینرو فوق بودن آسمان‌ها که به معنای بلندی است، با مفهوم سماء سازگار می‌شود.

نکته سوم: آسمان دنیا شاخص آسمان‌های هفتگانه

در آیه پنجم پس از ذکر آســمان‌های هفتگانه از آســمان دنیا به صورت جداگانه یـاد کـرده است. دنیا در این آیه از ریشه دون و به معنای نزدیک است و از آن‌جا که آســمان دنیا در مقایسه با آسمان‌های دیگر به ما نزدیکتر است از آن به آسمان نزدیک یاد شـده است. از سـوی دیگر بـرای آسمان دنیا سه ویژگی بر شمرده شده است:

1. زینت کــردن آســمان دنیا با ســتارگان؛ این امر در آیــات دیگر نــیز مــورد تاکید قــرار گرفته است. در سوره حجر پس از آن که از وجود برج‌ها در آسمان دنیا یــاد شــده، اعلام شــده که خداوند آن را بــرای بینندگان زینت داده است: «وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِی السَّمَاءِ بُرُوجـاً وَزَیـنَّاهَا لِلنَّاظِرِینَ»[17]ـ زینت‌دهی آســمان دنیا با ستارگان در آیاتی دیگر نیز مورد تاکید قــرار

گرفته است. چنان که در سوره صافات چنین آمـده است: «إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ»[18]

2. قابل رویت بودن آسمان دنیا؛ در برخی از آیـات در ترسـیم زینت‌گـری آسـمان دنیا با سـتارگان از قید نـاظرین اسـتفاده شـده، که از قابل رویت بـودن آسمان دنیا بـرای سـاکنان زمین حکـایت دارد. و از آن‌جا که نظر می‌تواند شـــامل چشم سر و چشم مسلح باشد، از این آیه می‌تـوان دریـافت که تمـام سیارات و ستاره‌های مشهود برای آدمیـان مربـوط به آســمان دنیا است. در آیه: «أَفَلَمْ يَنْظُــرُوا إِلَى السَّــمَاءِ فَــوْقَهُمْ كَيْــفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ»[19]ـ نیز از واژه «ینظرون» استفاده شـده که به معنای مشهود بودن زینت آسمان برای مردم است.

3. محافظت آسمان دنیا از استراق سمع شیاطین؛ در این آیه توضیح داده نشده که خداوند آسمان دنیا را از چه چیز محافظت می‌کند. اما در آیات دیگر پرده از این امر برداشته و مقصود از آن را محافظت از شیاطین دانسته است. چنان که در سـوره صـافات چـنین آمـده است: «إِنَّا زَيَّنَّا السَّــمَاءَ الــدُّنْيَا بِزِينَــةٍ الْكَوَاكِبِ وَحِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَـارِدٍ لَا يَسَّـمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ وَيُقْـذَفُونَ مِنْ كُـلِّ جَـانِبٍ دُحُـورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِـبٌ إِلَّا مَنْ خَطِـفَ الْخَطْفَـةَ فَأَتْبَعَـهُ شِـهَابٌ ثَـاقِبٌ»[20]ـ طبق این آیـات شـیاطین که علی القاعــده از اجنه‌اند[21]، در صــدد اســتراق سمع از اخبـار آسـمانیان و امـور تـدبیر اهل زمین برمی‌آیند و خداوند آنـــان را با شـــهابی آشـــکار از

آسـمان می‌راند. (ما در بررسی دومین آیه از آیـات مورد استشـهاد آقـای سـروش مبـنی بر راهیـافت خطا در قرآن، درباره مسـاله شـهاب‌های آسـمانی گفتگو خـواهیم کـرد.) در سـوره حجر نـیز پس از اعلام زینت‌گری آسمان برای بینندگان چـنین آمـده است: «وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُـلِّ شَـيْطَانٍ رَجِيمٍ إِلَّا مَنِ اسْـتَرَقَ السَّـمْعَ فَأَتْبَعَـهُ شِـهَابٌ مُبِينٌ»[22]ـ که هم‌چنـان بر حفظ آسـمان دنیا از شـیاطین تاکید شـده است. در سـوره ملک نـیز چـنین می‌خـوانیم: «وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَـابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ»[24]ـ چنان که پیداست تمـام این آیـات براسـاس یک انسـجام و همـآوایی کامل و طبق اصل: «يُصَدِّقُ بَعضُهُ بَعضًا»[24]ـ مساله زینت‌گـری آسمان دنیا با سـتارگان و حفظ آن را از شـیاطین به خوبی ترسیم کرده‌اند.

4. ترسـیم صـفات چهارگانه خداوند از رهگـذر آسمان‌های هفتگانه

از مجمـوع این آیـات بدست می‌آید که خداوند از تـذکار آفرینش آسمان‌ها، ترسیم چهار صفت از صفات الهی را برای شناساندن بهتر خود به ما دنبـال می‌کند که عبارتند از:

الف) تـدبیر حکیمانه در مهندسی عـالم؛ به این معنا که آفـرینش و تنظیم عـالم به صـورت زمین و آسـمان‌های هفتگانه بر اساس مهندسی خاص طـراحی شـده. بر این اسـاس در آیه نخست اعلام شـده که خداوند در کنـار آفـرینش زمین، آسـمان‌ها را به صـورت هفت آسـمان تنظیم کرد. جمله «فَسَـوَّاهُنَّ» به مرحله تعـدیل،تنظیم و

سامان‌دهی کامل و حکیمانه ناظر است. چنـان که قـرآن در بـــاره آفـــرینش انســـان نـــیز از این واژه کمک گرفته است[25]. در آیه پنجم این امر با تبیین بیشتری انعکاس یافته است. زیـرا در این آیه آمـده که قضا و تقـدیر الهی بر این تعلق گرفت که آسمان‌ها را به صورت هفتگانه در دو روز بیافریند و در این بین آســـمان دنیا را با زیـــور ســـتارگان مـــزین کند و آن را از آســـیب اســـتراق ســـمع شـیاطین که در آیـات دیگر به آن تصـریح شـده، در امـان نگاه دارد.

آیه هفتم مهندسی کامــل، بی‌بـدیل و بی‌نقص خداوند را به صورت روشن‌تری به تصـویر کشـیده است. در این آیه پس از آن که از آفـــرینش آســـمان‌ها به صـــورت طبقه طبقه یاد شده، عقل مخاطبان به داوری گرفته شده، که آیا در آفرینش الهی تشـوش، بهم ریختگی و بی‌سـامانی مشاهده می‌کنند! آیـات هشـتم و نهم نـیز بیـان‌گر چـنین پیامی هستند.

ب) ربـوبیت و مـدیریت مسـتمر هسـتی؛ به این معنا که خداوند پس از آفرینش نظام‌مند هسـتی و صـورت بنـدی آن به صورت آسـمان‌های هفتگانـه، مـدیریت آن‌ها را رها نکرده است و همواره هسـتی تحت اشـراف خداوند اداره می‌شود. آیه چهارم به این امر اشـــاره دارد. از این جهت از مـــردم خواســـته تا داوری کنند که مـــدیریت و تـــدبیر آسـمان‌ها و در کنـار آن‌ها تـدبیر عـرش بدست چه کسی انجام می‌گیرد.

افزون بر این در این آیات تصـریح شـده که خداوند بـرای هر یک از آسمان‌های هفتگانه برنامه خاصی مقـرر کـرده

و به آن‌ها اعلام شـــده است. از این در آیه پنجم چـــنین آمده است:

«وَأَوْحَىٰ فِی کُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا» (فصّلت- 12)

چنانکه در آیه ششم تصریح شده که فرامین خداوند برای تدبیر سراسر هستی از میان آسمان‌ها انجام می‌گیرد:

«یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ» (طلاق- 12)

که با امعان نظر به سایر آیات می‌توان دریافت که عرش الهی در مـرحله‌ای فراتر (و نه لزومـاً به معنـای مـادی بالاتر) از آسمان‌ها قرار داشته و محل حضـور فرشـتگان مدبر عالم همین آسمان‌های هفتگانه است.

تاکید بر اسـتمرار تـدبیر خداوند بر هسـتی، در پاسخ به مشرکان است که به رغم باور به آفرینش هستی توسط خداوند، بر این اعتقاد بودند که خداوند تدبیر هستی را به فرشتگان، اجنه و... واگذار کرده است. این امر در آیـات زیادی از قرآن مورد تاکید قرار گرفته است.

ج) قـدرت بی‌بـدیل الهی؛ افـزون بر آن که همه آیـات پیشـگفته به نـوعی قـدرت الهی را در آفـرینش و تـدبیر آسمان‌های هفتگانه مورد تاکید قـرار می‌دهـد، در بـرخی از این آیـات بر این امر تصـریح شـده است[26].ـ در آیه دوم تاکید بر تسبیح خداوند از سـوی همه هسـتی بیـانگر قدرت و قیومیت مطلق خداوند بر سراسر هسـتی است. در آیه پنجم اعلام شـده که خداوند در هنگـام آفـرینش آسـمان‌ها و زمین، آنـان را بـرای پـذیرش از روی میل یا اکـراه مـورد خطـاب قـرار داد. و آنـان اعلام کردند که از روی میل آماده اطاعت‌اند. گر چه میان مفسران در بـاره

این که این آیه نـاظر به زبـان قـال یا حـال اسـت، و اصطلاحاً از زبان تمثیل و نمادین استفاده شـده، اختلاف وجـود دارد[27]، اما با صـرف نظر از این مسـئله آیه در مقام بیان این نکته است که سرتاسر هسـتی بی‌چـون و چـرا گـردن به اطـاعت فـرامین الهی خم کرده‌اند. در آیه پنجم از خداوند با عنوان «عزیز» یعنی قادر نفـوذ ناپـذیر یاد کرده است. در آیه ششم به صراحت یکی از اهداف از آفـرینش آسـمان‌های هفتگانه را این دانسـته که مـردم بدانند که خداوند بر هر چیزی قادر است:

«لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ» (طلاق- 12)

د) علم بی‌کرانه الهی؛ از جمله اهـدافی که در این آیـات دنبال شده تاکید بر علم و احاطه خداوند بر تمـام ارکـان هسـتی است. یعـنی همان‌گونه که مهندسی و تـدبیر آسـمان‌های هفتگانه بر اسـاس علم الهی تحقق یافتـه، چـنین علمی با نظـارت و احاطه علمی خداوند بر همه هستی هم‌چنـان اسـتمرار یافته است. در آیه نخست پس از آن که مهندسی هسـتی توسط خداوند سـخن به میـان آورد، علم الهی به همه چـیز را مـورد تاکید قـرار داد. یعـنی چـنین علم بی‌کرانه به افـرینش نظام‌مند هسـتی می‌انجامد. در آیه سوم پس از ذکر آفـرینش هفت راه در بـالای سر مـا، از احاطه علمی خداوند بر همه هسـتی سخن به میان آورده است. در آیه پنجم در پایـان آیـه، در کنار صفت عزت از صفت علم خداوند یاد کـرده است. در آیه ششم یکی از اهداف آفرینش آسـمان‌های هفتگانه را گوشزد کردن علم الهی به مردم دانسته است. چنـان که پیداست در تمـام این آیـات نخست از قـدرت و علم الهی

در کنـار یک‌دیگر یـاد شـده است. این امر نشـان می‌دهد میان این دو صفت تلازم برقرار است.

نکته پنجم: احتمال غیر مادی بودن آسمان‌های ششگانه

ما در بررسی آراء مفسـران خـواهیم آورد که از نگـاه بـرخی از آنـان آسـمان‌های ششـگانه با اسـتثناء کـردن آسمان دنیا، غیر مادی و معنوی هستند. با صـرف نظر از این آراء، امعـان نظر در آیـات نـاظر به آسـمان‌های هفتگانه با کمک سـایر آیـات ما را به این نتیجه رهنمـون می‌سازد. دلایل و شواهد این امر بدین شرح است:

1. چنـان که در بررسی تصـویری که قـرآن از آسـمان دنیا ترسیم کرده، آوردیم قرآن آسمان دنیا را قابل شـهود بـرای مـردم دانسـته و از این جهت از زینت‌گـری آن توسط خداوند سـخن به میـان آورده است. چنـان که بر حفظ آن از اسـتراق سـمع اجنه که از آن‌ها به عنـوان موجـودات مـادی لطیف یـاد می‌شـود، تاکید کـرده است. ذکر سه صـفت پیشگفته به صورت انحصاری در باره آسمان دنیا و عـدم تسـرّی آن‌ها به سـایر آسـمان‌ها می‌تواند نشـانه‌ای بر غـیر مـادی بـودن شش آسـمان دیگر باشد. زیـرا به عنـوان مثـال اگر غـیر آسـمان دنیا برای ساکنان زمین مشـهود بـود، قـرآن می‌بایست از آن نیز یاد می‌کرد و صـرفاً از این ویـژگی بـرای آسمان دنیا یاد نمی‌کرد.

2. قرآن در باره کسانی که آیات الهی را تکذیب کرده و در برابر دعـوت آن گردن‌کشی نموده‌انـد، چـنین آورده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَـذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْـتَكْبَرُوا

عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْـوَابُ السَّـمَاءِ وَلَا يَـدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَـلُ فِی سَـمِّ الْخِيـاطِ وَكَـذٰلِکَ نَجْـزِی الْمُجْرِمِينَ»[28]. در این آیه بر این نکته تاکید شده که درهای آسـمان بر روی کـافران مستکبرگشـوده نمی‌شود؛ چنـان که اعلام کـرده که آنـان به بهشت وارد نخواهند شد. عــدم امکــان این دو امر نــیز به عدم امکان خـارج شـدن شـتر از ته سـوزن تشـبیه شده است که بر قطعی بودن استحاله آن‌ها اشاره دارد. که اصطلاحاً به آن تعلیق به محــال می‌گویند. یعنی همـانطور که خـارج شـدن شـتر از ته سـوزن محال است، گشـوده شـدن آسـمان بـرای کـافران مستکبر و ورود آنان به بهشت محال است.

از سویی دیگر اگر همه آسمان‌های هفتگانه مادی باشند، استحاله گشـوده شـدن درب‌هـای آسـمان بـرای کـافران مســـتکبر معنا نخواهد داشت. آیا با وجـــود پا گذاشـــتن انسان بر روی کره ماه و ورود به شـماری دیگر از کـرات با فضا پیماها و تاکید بر امکان فتح سایر کرات آن هم از سوی کسانی که لزوماً نمی‌توان بر آنان مومن نام نهـاد، می‌تـوان گشـوده شـدن درهـای آسـمان را امـری محـال دانست؟! این آیه به خوبی گواهی می‌دهد که مقصــود از آسمان، آسمان مادی قابل نفوذ نیست.

1. از دیگر ســو، از آیــات پیشــگفته چــنین به دست می‌آید که آسمان‌ها محل حضور فرشتگان و تــدبیر عــالم و آمد و شد اســرار است. چنــان که در آیه: «يَتَنَـزَّلُ الْأَمْـرُ بَيْنَهُنَّ»[29]ـ به فـرود آمـدن تـدبیر الهی از میان آسمان‌ها اشاره کرده است و در آیه: «يُــدَبِّرُ الْأَمْــرَ مِنَ السَّـــمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ»[40]ـــ با

صراحت بیشـتری بر این نکته تاکید شـده است. در سوره فرقان آمده که با فرارسیدن قیامت آسمان شکاف برداشته و فرشتگان از آن فرود می‌آیند که می‌تواند به حضـــــور فرشـــــتگان پیش از آن در آســمان‌ها اشــاره داشــته باشد: «وَيَــوْمَ تَشَــقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُـزِّلَ الْمَلَائِكَـةُ»[41]ـ پیداست که این ویژگی‌ها با مـادی بـودن آسـمان‌ها سـازگاری ندارند.

علامه طباطبایی در این باره چنین آورده است:

«وذلِکَ أَنَّ مِنَ الضَروری الیَـوم أَنَّ لِهَـذِه الأَجـرام العُلویَّة کائنه ما کانت کَینُونةً عنصریةً جسمانیةً تجری فیها نظائرُ الاحکام والآثار الجَـاری-ةـ فی عالَمنا الأرضـیّ العُنصـریّ والنظـام الـذی یَثبتُ للسـماء وأهلِها والأمـورِ الجَـاری-ةِ فِیها مِما أشــرِنا إلیــهِ یُبــاین هــذا النِظــام العُنصــریّ المَشـهُود. أضِـف إلی ذلک مَا وَرَدَ أن الملائکة خُلِقُـوا مِن نور، وأنَّ غِذاءَهم التَسـبِیحُ، ومَا وَرَدَ مِن تَوصِـیفِ خَلقِهِم، ومَا وَرَدَ فِی تَوصِیفِ خَلـقِ السَـمَاوَات ومَا خَلَـقَ فِیها إلی غَیرِ ذَلِکَ. فللمَلائِکةِ عَوالِمَ مَلَکُوتِیَّةٌ سبعةٌ مُتَرَتِبـةٌ سُـمِّیَت سَماواتٌ سَـبعاً و نُسِـبَت مَا لَها مِن الخَـواص والآثـار إلی ظاهرِ هَذهِ السَـماواتِ بِلَحـاظ مَا لَها مِن العُلـوّ والإحاطَـةِ بِالنسبة إلی الأرض تَسهِیلاً لِلفَهمِ السَاذجِ»[42]

با فرض غیر مادی بودن آسـمان‌های ششـگانه و مسـتثنا کـردن آسـمان دنیـا، آیـات هفتگانه قـرآن از عـداد آیـات علمی اصــطلاحی خــارج خواهد بــود و تمــام تحلیل‌ها و تفسیرهای ارایه شده در این باره مردود خواهد بــود. چه تفسیرهایی که متاثر از دسـتاوردهای علمی، در تلاش‌اند تا میــان این آیــات و دســتاوردهای علمی همــاهنگی و

همصدایی برقرار کنند و چه تحلیل‌هایی که بر خطاپذیری این آیات پای می‌فشارند. زیرا با معنوی دانستن آسمان‌های ششگانه، بحث و گفتگو از این پدیده از حوزه دخالت علم خارج خواهد بود. چنان که حتی پوزیتویست‌ها بر این مساله اذعان دارند که علم در مسائل فرا مادی قادر به اظهار نظر در دفاع یا رد نیست. چنانکه نمی‌تواند از عهده این مهم برآید. و این نکته مهمی است که در تحلیل آیات ناظر به آسمان‌های هفتگانه کمتر به آن توجه می‌شود.

نکته ششم: آمیخته بودن ترسیم آسمان‌های هفتگانه با آموزه‌های معرفتی

در نگریستن به برخی از نکاتی که در بررسی آیات ناظر به آسمان‌های هفتگانه برشمردیم نظیر نکته پنجم، نشان از یک حقیقت دیگری نیز دارد و آن این که این دست از آیات را نمی‌توان صرفاً در عداد آیات علمی قرآن برشمرد و آن‌ها را از گستره سایر آموزه‌های قرآن همچون آموزه‌های معرفتی خارج ساخت.

به عبارت روشن‌تر قرآن در کنار تصویری که از آسمان‌ها و هفتگانه بودن آن‌ها بدست داده، نکات و آموزه‌های مهمی را در عرصه خداشناسی، ملکوت‌شناسی و فرشته‌شناسی در اختیار ما قرار داده است. اگر قرار باشد که کسی در باره این دست از آیات اظهار نظر کند باید همه پیام‌ها و آموزه‌های آن‌ها را مد نظر قرار دهد. زیرا آموزه‌های علمی و معرفتی به صورت تنیده در هم در این آیات انعکاس یافته است.

براین اساس، کسانی همچون آقای سروش که ادعا می‌کنند آیات مربوط به آسمان‌های هفتگانه تحت تاثیر دانش رایج در عصر رسالت و برخاسته از علم خطا آلود پیامبر در قرآن منعکس شده است، باید خطاآمیز بودن را به تمام مباحث معرفتی که در این آیات منعکس شده توسعه دهند.

مثلا در آیه:

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَ-كِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»[44]

در کنار یادکرد آسمان‌های هفتگانه، از تسبیح خداوند توسط این آسمان‌ها و ساکنان آن‌ها سخن به میان آورده است. خطا دانستن هفتگانه بودن آسمان‌ها با خطا دانستن تسبیح موجودات هستی تلازم خواهد داشت. این در حالی است که آقای سروش منحصراً بر خطاپذیری آیات علمی قرآن و صحت سایر حوزه‌های مورد توجه آیات تاکید دارد!

نکته هفتم: فراتر بودن آموزه‌های ناظر به آسمان‌های هفتگانه از سطح دانش عصر رسالت

از جمله نکاتی که با تامل در آیات ناظر به آسمان‌های هفتگانه قابل استفاده است، این نکته است که آموزه‌های این دست از آیات به هیچ وجه با سطح دانش و آگاهی مردم حجاز در عصر رسالت قابل قیاس نیست. دلایل مدعا از این قرار است:

1. یک: با فرض این که هیئت بطلمیوس و تصویری که بر اساس این هیئت از آسمان‌ها ترسیم می‌شود، به حجاز راه یافته و پیامبر از آن اطلاع یافته باشد، آیات پیش‌گفته قابل تطبیق به این نظریه نمی‌باشد؛ زیرا بر اساس نظریه بطلمیوس جهان از سیزده کره ب-ه هم پیوسته تشکیل شده است؛ نُه فلک عِلوی و چهار عنصر سِفلی که پایین‌تر از همه زمین است و در وسط عالم قرار دارد؛ سپس کره آب که بر زمین احاطه تام ندارد. سپس افلاک نه‌گانه، که به ترتیب عبارتند از: ماه، عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری، زحل، فلک ثوابت و فلک اطلس یا فلک‌الافلاک که چرخش همه افلاک به چرخش فلک الافلاک بسته است.[44]

این در حالی است که در تمام آیات مربوط به آسمان‌ها چنان که بررسی آن‌ها گذشت، از آسمان‌های هفتگانه یاد می‌شود نه آسمان‌های نه‌گانه! با توجه به این نکته چگونه می‌توان مدعی شد که آسمان‌های هفتگانه قرآن از دانش خطاآلود عصر رسالت بر گرفته شده است؟!

1. چنان که در بررسی آیات پیش‌گفته آوردیم قرآن همزمان با ترسیم آسمان‌های هفتگانه، آموزه‌های مختلف در عرصه خداشناسی همچون: تسبیح موجودات، علم و قدرت بی‌پایان الهی، تدبیر عالم از مسیر آسمان‌ها، وجود عرش الهی را مورد توجه قرار داده است. آیا این آموزه‌ها که برخی از آن‌ها حتی در کتب آسمانی پیش از قرآن سابقه ندارد، برای مردم روزگارِ جاهلیت که در میان آن‌ها

تنها هفده تن وجـود داشـته که قـادر به خوانـدن و نوشتن بودند، شناخته شده بوده است؟!

2. در بررسی بند دوم از نکته پنجم آوردیم که قـــرآن در ذیل برشمردن آفرینش آسمان‌های هفتگانـه، بر تـدبیر و ربـوبیت مسـتمر خداوند نسـبت به هسـتی تاکید کـــرده است و هـــدف از این آیـــات مـــردود دانستن تفکر حـاکم بر مشـرکان حجـاز بـوده است که میـــان آفـــرینش و تـــدبیر هســـتی فاصـــله می‌انداختند. بـدین جهت قـرآن عمومـاً از آفـرنش خداوند در کنار ربوبیت او یاد کرده است. چنـان که در نخستین آیات نازل شده بر پیامبر این امر مورد توجه قرار گرفته است، آن‌جا که آمده است: «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَـقٍ»[45] چنان که پیداست خداوند در این آیه نخست از تدبیر و ربوبیت الهی و بلافاصـله پس از آن، از آفـرینش انسـان سـخن به میـان آورده است.[46]ـ مقصـود بیـــان این نکته است که همه باید بدانند همـــان خدایی که انسان را از خون بسته آفریـده، ربـوبیت و تدبیر او را بر عهده دارد.

حـال پس از بررسی آیـات نـاظر به آسـمان‌های هفتگانه لازم است دیـدگاه‌های مفسـران در این بـاره را مـورد بررسی قـرار دهیم. زیـرا آقـای سـروش از عـدم توفیق مفسران در ارایه تفسیر قابل قبول از این آیات در صدد اثبات این نکته برآمده که اشکال از ناکـامی مفسـران در این بحث نیست؛ بلکه این خطا آمیز بودن آیـات قـرآن در بـاره آسـمان‌های هفتگانه است که بـاعث ناکـام مانـدن

مفسران در ارایه تفسیر قابل قبول از این آیات شده است.

بررسی دیدگاه‌های مفسران در باره آسمان‌های هفتگانه

مجموع دیدگاه‌ها در باره تحلیل آسمان‌های هفتگانه را به شرح ذیل می‌توان خلاصه کرد:

1. دانش محدود انسانی قادر به درک مفهوم آسمان‌های هفتگانه نیست. از این رو باید در باره تفسیر این دست از آیات توقف کرد و فقط بر اساس ظواهر آیات باید معتقد بود که هفت آسمان، عرش و کرسی وجود دارند.[47]

2. عدد هفت مجازی بوده و مقصود قرآن وجود شمار زیادی از ستارگان و سیارات است؛ بر این اساس، برخی از مفسران همچون طنطاوی معتقداند که عدد هفت که در توصیف آسمان‌ها در قرآن آمده موضوعیت نداشته و هدف از آن بیان کثرت است. زیرا عدد مفهوم مخالف نداشته و نفی ما عدا نمی‌کند. بنابراین نباید لزوماً این آیات را بر نظریه بطلمیوس تطبیق کرد. از نظر طنطاوی بر اساس دستاوردهای علوم جدید تا کنون 500 سیاره شناسایی شده‌اند که همه آن‌ها می‌تواند در آسمان‌های هفتگانه قصد شده باشند[48].

3. عدد هفت حقیقی است؛ مدافعان این نظریه خود در تحلیل آسمان‌های هفتگانه مورد نظر قرآن، بر چند دسته تقسیم می‌شوند:

4-1. غیر از آسمان دنیا، سایر آسمان‌ها غیر مادی و دور از دسترس و دانش بشرند. از ظاهر آن‌چه در تفسیر نمونه آمده،گرایش به نظریه بدست می‌آید[49]. علامه طباطبایی گرچه آسمان‌های هفتگانه را مادی می‌داند اما با این حال معتقد است که مقصود از آن‌ها اجرام آسمانی یا خصوص برخی از آن‌ها همچون خورشید و ماه نیست[40].

4-2. شماری از مفسران آسمان‌های هفتگانه را بر نظریه بطلمیوس تطبیق داده‌اند. بر اساس نظریه بطلمیوس جهان از سیزده کره به هم پیوسته تشکیل شده است؛ نه فلک عِلوی و چهار عنصر سِفلی که پایین‌تر از همه زمین است و در وسط عالم قرار دارد؛ سپس کره آب که بر زمین احاطه تام ندارد. سپس افلاک نه گانه، که به ترتیب عبارتند از: قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری، زحل، فلک ثوابت و فلک اطلس یا فلک الافلاک که چرخش همه افلاک به چرخش فلک الافلاک بسته است[41]. از سویی دیگر بر اساس این نظریه زمین مرکز عالم معرفی شده که خورشید و سایر سیارات و ستارگان به دور آن می‌چرخند و ستارگان و سیّارات نیز بسان پوست پیاز بر هم چیده شده‌اند.

کسانی که هفت آسمان قرآن را بر هیئت بطلمیوس که بر نه فلک تاکید دارد، تطبیق کرده‌اند ناگزیر شدند مقصود از کرسی و عرش که در قرآن از آن‌ها یاد شده را همان فلک هشتم و نهم در هیئت بطلمیوسی حمل کنند. بوعلی سینا[42]، خواجه نصیر الدین طوسی[44]، علامه مجلسی[44]، و ملاهادی سبزواری[45]. و فخر

رازی[46]ــ از این دست از صــاحب نظــران به شــمار می‌روند.

4-4. مقصــود از هفت زمین عبــارت است از: عطــارد، زهــره، زمین، مــریخ، مشــتری، زحل و اورانــوس است و مقصـــود از هفت آســـمان جو اتمســـفری است که این ســیّارت هفتگانه را در بر گرفته است.[47]ــ یا مقصــود هفت لایه مجـــــزّا از اتمســـــفر است که زمین را در برگرفته‌اند[48].

4-4. مقصــود از هفت آســمان، ســیّاره‌ها و ســتاره‌های منظومه شمسی است.[49]ـ در حقیقت در این دست از آیات به سایر کهکشان‌ها اشاره‌ای ندارد.

4-5. مقصـود عناصر و عـوالم موجـود در عـالم است که عبارتند از: عالم جماد، عالم نبـات، عـالم حیـوانی، عـالم انسانی، آسمان‌های محسوس، عالم برزخ، عالم ملکـوت، عقل و جبروت[50].

4-6. مقصــود مــدار ســیاراتی است که به دور خورشــید می‌گردند[51].

4-7. فندی آسمان‌های هفتگانه را این گونه تقسیم کرده است:

1. آسمان اول منظومه شمسی است.
2. آسمان دوم کهکشان راه شیری است.
3. آســمان ســوم مجمــوعه‌ای از کهکشــان‌ها به نــام «المجموع المحلیة» است.

4. آسمان چهــارم فلک «عناقید الدرجة الاولی» است که 20- 50 میلیون سال نوری با ما فاصله دارد.
5. فلک «عناقید الدرجة الثانیه» است که 100-150 میلیون سال نوری از ما دور هستند.
6. فلک «عناقید الدرجة الثانیه» است که 2-4 بیلیون سال نوری با ما فاصله دارند.
7. آسمانی است که از امواج رادیویی آن خــبر داریم[52].

نتیجه بررسی دیـــدگاه مفســـران در تحلیل آســـمان‌های هفتگانه

از مجموع دیـدگاه‌هایی که در تحلیل آسـمان‌های هفتگانه ارایه کردیم، می‌توان چنین برداشت کـرد که سه رویکـرد عمـده در برخـورد با آیـات نـاظر به آسـمان‌های هفتگانه وجود دارد که عبارتند از:

1. رویکـرد سـکوت و توقـف؛ شـماری از مفسـران و صاحب‌نظران با تصـریح و اشـاره بر این نکته تاکید دارند که آموزه‌هـــای قـــرآن دربـــاره آســـمان‌های هفتگانه فراتر از دانش و دســـــتاوردهای علـــــوم بشری است و بهتر آن است که در این باره سکوت کرده و دانش آن را به اهل آن واگذارند تا در سایه تحقیقات بیشتر این اسرار هویـدا گـردد. بیشـترین اشـــــاره این دست از اندیشـــــمندان مربـــــوط به آسـمان‌های ششـگانه به اسـتثنای آسـمان اول یا همـــان آســـمان دنیا است. به این معنا که انســـان می‌تواند تا حدودی به اسـرار آسـمان دنیا پی بـرد،

چنان که قرآن برای آن توصیفاتی نظیر زینت‌گری آن با ستارگان برشمرده که برای آدمیان مشهود است.

2. شماری از اندیشمندان آسمان‌های هفتگانه قرآن را بر هیئت بطلمیوسی تطبیق داده‌اند؛ بی‌آن‌که توجه داشته باشند که این تطبیق ناروا است. زیرا اولاً: افلاک در هیئت بطلمیوسی بر عدد نه استوارند، در حالی که قرآن پیوسته از شمار هفت برای آسمان‌ها استفاده کرده است. از این‌رو اندیشمندان مسلمان به ناگزیر کرسی و عرش مورد نظر قرآن را به شمار آسمان‌های هفتگانه افزوده‌اند. در حالی که هیچگاه قرآن از کرسی و عرش در عداد آسمان‌ها یاد نکرده است. ثانیاً: افلاک مورد نظر در هیئت بطلمیوسی سراسر مادی و محسوس‌اند در حالی که احتمال داده می‌شود که غیر از آسمان دنیا سایر آسمان‌های هفتگانه قرآنی غیر مادی باشند و با فرض آن‌که همه آسمان‌های هفتگانه مادی باشند، کرسی و عرش بنا به دیدگاه مشهور مفسران امور غیرمادی به شمار می‌روند. بنا براین نمی‌توان با افزودن آن دو به عدد آسمان‌های هفتگانه، میان دیدگاه قرآن در باره آسمان‌های هفتگانه و هیئت بطلمیوس هماهنگی برقرار کرد.

3. شماری از اندیشمندان براساس حدس و گمان خود کوشیده‌اند آسمان‌های هفتگانه قرآن را با دستاوردهای علمی درباره کیهان‌شناسی جدید تطبیق دهند حال یا با ادعای اشاره داشتن عدد

هفت به کـثرت، یا با ادعـای تطـبیق آسـمان‌های هفتگانه با سـیارات منظومه شمسی یا ادعـای انطبـاق آن با طبقه‌بنـدی کهکشـان‌ها در فضـای بی‌نهـایت هسـتی مـادی، طرفـداران این دست از دیدگاه‌ها غالباً می‌کوشـند که شـواهدی از ظـواهر آیـات و از دسـتاوردهای علمی دست و پا کـرده و میان آن‌ها نوعی انطباق و همصدایی ایجاد کنند.

حال پس از بررسی آیات قـرآن و دیـدگاه مفسـران لازم است دیدگاه آقای سروش در باره آسمان‌های هفتگانه را مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

نقد دیـدگاه عبـدالکریم سـروش در بـاره آسـمان‌های هفتگانه

دیدگاه آقای سروش دربـاره آسـمان‌های هفتگانه و تاکید بر رهیـافت خطا در آموزه‌هـای قـرآن در این بـاره، با دو اشکال اساسی روبروست بدین شرح:

اشـکال اول: ادعـای تنـاقض میـان آیـات قـرآن در بـاره آسـمان‌های هفتگانه با دسـتاوردهای علمی، منـوط به اثبـات دو مقدمه است که عبارتند از: یک: دلالت آیـات بر هیئت بطلمیوس صریح و قطعی باشد؛ دو: دسـتاوردهای علمی در خطا بودن نظریه بطلمیوس قطعی باشد.

ما در بـاره قطعیت مقدمه دوم بحـثی نـداریم. زیـرا بر اساس کشفیات کیهان‌شناسی و رصد منظومه شمسـی، اثبات شده که زمین مرکز عالم نبوده و کرات به صـورت پوست پیـازی بر روی یک‌دیگر انباشـته نشـده‌اند. اما مقدمه اول با اشکالات عدیده‌ای روبرو است بدین شرح:

یک: چنان که اشاره کـردیم اساسـاً سـخن گفتن در بـاره انطبـاق یا عـدم انطبـاق آسـمان‌های هفتگانه مـورد نظر قرآن با هیئت بطلمیوسی یا هـیئت کـپرنیکی، متفـرّع بر آن است که این آسـمان‌ها را مـادی بـدانیم. اما با فـرض این که غـیر از آسـمان دنیا سـایر آسـمان‌ها غـیر مـادی هســـــــتند، دیگر مقایسه آســـــــمان‌های هفتگانه با دســتاوردهای دانش بشــری که مربــوط به نظــام مــادی است، از اساس ناصـواب خواهد بـود. زیـرا با این فـرض آموزه قرآن در باره شش آسمان فراتر از حـوزه دخـالت علم خواهد بود.

دو: با فرض مادی دانستن همه آسمان‌های هفتگانه مورد نظر قـرآن، هم‌چنـان ادعـای انطبـاق این آیـات با هـیئت بطلمیوسی مــردود است. زیــرا چنــان که توضــیح دادیم هـیئت بطلمیـوس بر اســاس آسـمان‌های نه گانه شـکل گرفته است، در حالی قرآن از آسمان‌های هفتگانه سخن به میـــان آورده است. بـــاری، شـــماری از مفســـران و دانشمندان مسلمان به اشتباه تلاش کردند آیات نـاظر به آسمان‌های هفتگانه را بر هیئت بطلمیوسی تطـبیق دهند و حتی آنان برای این کار ناگزیر شدند کرسی و عرش را به شـــمار آســـمان‌ها بیافزایند! و این خطـــایی بـــود که شماری از آن‌ها و نه همه آنان آن گونه که آقای سـروش ادعا کرده است، در این زمینه مـرتکب شـدند. و رهیـافت خطا در برداشت مفســـران از آیـــات قـــرآن، ربطی به رهیــافت خطا در متن قــرآن نــدارد. آیا با آشـکار شــدن خطای بطلمیوس در تفسـیر صـورت کیهـانی را کسی به معنای وجود خطا در نظام کیهانی دانسته است؟!

باری، اگر قرار باشد خطای برخی از مفسران در تفسیر آیات ناظر به آسمان‌های هفتگانه را به حساب خطای قرآن بدانیم، باید خطای بطلمیوس و تمام کیهان شناسانی که قرن‌ها با تفکر او همراه شده و بر آن صحه گذاشتند، را به پای خطا در نظام کیهانی بنویسیم!

سه: چنان که در بررسی دیدگاه‌های مفسران در باره آسمان‌های هفتگانه آوردیم، با صرف نظر از دیدگاهی که این آیات را بر هیئت بطلمیوس تطبیق می‌کند، دیدگاه‌های متنوع و مختلف دیگری نیز در این‌باره وجود دارد که بر اساس برخی از آن‌ها باید در برخورد با این آیات توقف کرد. آیا با وجود چنین اختلاف دامنه‌داری در تفسیر این آیات، می‌توان دلالت این آیات را منطبق با هیئت بطلمیوس قطعی دانست و آن‌گاه بی‌مهابا و بدون توجه به لوازم سخن، بر رهیافت خطا در آیات قرآن پای فشرد؟!

اشکال دوم: آقای سروش مدعی است که مراد جدّی خداوند می‌بایست با گذشت هزار و چهارصد سال از نزول این آیات روشن شده باشد. بنا براین یا باید آیات ناظر به آسمان‌های هفتگانه را منطبق با هیئت بطلمیوس دانست و رهیافت خطا در آموزه‌های قرآن را پذیرفت و یا باید مدعی بود که معنای این آیات هنوز بر ما روشن نشده است. و این خود محذور دیگری در بر خورد با قرآن پدید می‌آورد و آن استمرار ابهام در آیات پس از گذشت قرن‌ها از نزول آن‌ها است! این مدعا باعث می‌شود که اعتماد از قرآن و خلق آن یعنی خداوند سلب شود! این مدعای آقای سروش نیز از دو جهت مخدوش است:

یک: ما نظیر همین پرسش را می‌توانیم از دانش بشری داشته باشیم. به این معنا از دانشمندان در عرصه‌های مختلف از جمله عرصه کیهان‌شناسی می‌پرسیم که میلیون‌ها سال است که بر اساس ادعای شما از عمر نظام کیهانی می‌گذرد و حداقل بیش از سه هزار سال است که دانشمندان برای کشف و پرده برداری از تاریکی‌ها و ابهام‌ها در نظام کیهانی به تلاش و تکاپو می‌پردازند. با گذشت این همه زمان چرا ما هنوز با هزاران پرسش بی‌پاسخ در باره نظام کیهانی روبرو هستیم؟ باری، میان عدم کشف مراد جدّی خداوند از ظواهر آیات با عدم کشف اسرار در متن هستی که خود سراسر کتاب خواندنی است، چه تفاوت وجود دارد؟!

آیا جز آن است که به رغم تحولات چشمگیر در عرصه دانش بشری و کشف اسرار فراوان در عرصه کیهان شناسی، این دانش از هستی و اسرار آن در آغاز راه قرار دارد و چه بسا ممکن است بسیاری از نظرات و دیدگاه‌های مورد اعتنای امروز در این عرصه در سایه تحقیقات بیشتر فرو پاشد؟!

در این‌جا مناسب می‌بینم گفتاری را از یک اخترشناس مشهور جهان نقل کنم تا فقر و محدودیت دانش بشر در این حوزه آشکارتر گردد. رولف دیتر هویر[54] می‌گوید:

«ما هنوز قادر به تشریح و توضیح کیفیت 95 درصد از انرژی و ماده در کیهان و کائنات نیستیم. هویر با تاکید بر این‌که فیزیکدانان در آغاز سومین هزاره هنوز نمی‌دانند که 95 درصد از جهان و کیهان از چه ساخته شده است، افزود: بشر در دهه‌های گذشته موفقیت‌های جالب و شگفت آوری در بخش فیزیک ذرات داشته و

کیفیت ماده در محیط اطـراف خـود را تشـریح کـرده‌ایم. اما مــاده‌ای را که ما به این نحو می‌شناســیم، صــرفاً 5 درصد از کیهان و گیتی را تشکیل می‌دهد و ما 95 درصد از عــالم گیــتی و جهــان وجــود و جهــان هســتی را نمی‌شناسیم. ما صـرفاً می‌دانیم که حـدود یک چهـارم از جهان هستی از ماده تاریک و تیره تشکیل شـده است که ما آن‌ها را نمی‌بینیم. به علاوه ما می‌دانیم سه چهارم از کیهــان و جهــان هســتی اصــطلاحاً از «انــرژی تاریک» تشکیل است که گیتی را به حـرکت در آورده است. که ما هنوز مقدار اندکی از آن را درک کـرده‌ایم. ما هم اکنـون در آســتانه درک این 95 درصد ناشــناخته قــرار داریم. رئیس آینده ســازمان «سی.ای.آر.ان» در پاسخ به این‌که آیا گهگــاهی این تردید را دارد که بشر قــادر به درک و فهمیدن همه مسائل نیست، گفت: من نسـبت به مـیزان درک بشر دائما تردید می‌کنم. هویر 59 ساله افزود: من می‌دانم که قـدرت پـذیرش و قـدرت درک و شـعور بشر محـدود است اما اعتقـاد دارم که بایست از این قـدرت و توانایی تا مرز نهایی استفاده کنیم.»[54]

دو: معــارف و آموزه‌هــای قرآن‌گــاه به قــدری عمیق و گسترده است که نمی‌توان به سادگی جوانب آن فراچنگ انسان در آید. و اساسـاً یکی از ویژگی‌هـای قـرآن همین نکته است که معـارف و آموزه‌هـای آن بی‌پایـان است که افزون بر خود قرآن در روایـات مـورد تاکید قـرار گرفته است. به عنوان نمونه حضرت امیر که پس از پیــامبر (6) که باید از ایشــان به عنــوان بهــترین قــرآن شــناس یــاد می‌شود، در معرفی قرآن چنین آورده است:

«وَ بَحْرٌ لَا یَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ وَ عُیُونٌ لَا یُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ وَ مَنَاهِلُ لَا یَغِیضُهَا الْوَارِدُونَ... جَعَلَهُ الله رِیّاً لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ وَ رَبِیعاً لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ وَ مَحَاجَّ لِطُرُقِ الصُّلَحَاءِ وَ دَوَاءً لَیْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ وَ نُوراً لَیْس»[55]

توصیف قرآن به:

«دریایی است که با کشیدن آب آن پایان نمی‌پذیرد، و چشمه‌هایی است که با کشیدن آب‌های آن کم نمی‌شود، آبشخورهایی است که وارد شدگان آن نمی‌توانند آبش را به پایان رسانند. کتابی که خداوند آن را وسیله سیرابی عطش دانشمندان قرار داده است»

همگی نشانگر بی‌پایانی و بی‌کرانگی معارف و آموزه‌های قرآن است. امام سجاد (ع) نیز در گفتاری معروف اعلام نمود که خداوند واکاوی برخی از اسرار قرآن را به آمدن مردمی ژرف اندیش در آخر الزمان احاله کرده است:

«سُئِلَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ع عَنِ التَّوْحِیدِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ یَکُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ الله تَعَالَی قُلْ هُوَ الله أَحَدٌ وَ الْآیَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِیدِ إِلَی قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِکَ فَقَدْ هَلَکَ»[56].

بر این اساس، اسراری ناظر به عالم ملک و ملکوت در قرآن در ظاهر عبارت‌های عربی آمده که نباید آن‌ها را ساده انگاشت و تفسیری محتوم و نهایی از آن‌ها ارایه کرد. بدون تردید یکی از مصادیق این امر آیات ناظر به آسمان‌های هفتگانه است که می‌تواند به اسراری بس فراتر از آن‌چه ما از نظام کیهانی درمی‌یابیم، اشاره

داشته باشد. بویژه آن که اگر آسمان‌های مورد اشاره در این آیات به استثنای آسمان دنیا را آسمان‌های غیر مادی بـدانیم، اسـرار مـورد نظر این آیـات فراتر از محـدوده دانش بشری است.

با چـنین نگـاهی، که از یک سو بر محـدودیت دانش ما از اسرار هستی تاکید می‌شود، و از سویی دیگر بی‌کرانگی معارف قرآن مورد تاکید قـرار می‌گـیرد، نباید از تحـیر و پراکنـده‌گویی مفسـران در برخـورد با این دست از آیـات شگفت‌زده بود و عدم توان آنان در ابهام‌زدایی این دست از آیات، را بر راهیافت خطا قرآن حمل نمود! این سـخن از آقای سروش جای شگفتی دارد:

«آخر اگر مراد جدی متکلم پس از هزار و چهار صد سـال هنوز معلـوم نشـده، پس این مـراد جـدی بـرای که و کجا است؟ و اگر باید به انتظار نشست تا علم تجربی معلـوم کند که مراد از هفت آسمان چیست، پس چرا این همه بر سر علم باید کوفت؟ آنهم علمی که در برهان نظم برای اثبات وجود خدا از آن بهره می‌جـوئیم، و علمی که آقـای طباطبـایی با اسـتناد به آن، معنـای پرتـاب شـهاب به شیاطین را پاک عـوض می‌کند و بر خلاف همه مفسـران فتـوا می‌دهـد؟ و اگر یـافتن مـراد جـدی متکلم این همه دیریاب و دشواریاب است، آن هم در مسائل خردی چـون آسـمان‌های هفت‌گانه که با سـعادت و شـقاوت مومنـان پیوندی ندارد، پس در مورد مسائل مهمتری چون مبداء و معاد چگونه می‌توان به یافتن مراد جدی متکّلم اطمینـان یافت؟»[57]

براین سخنان آقای سروش چند نقد وارد است:

1. با توجه به گفتاری که از حضرت امیر (ع) و حضرت سجاد (ع) در توصیف قرآن آوردیم، مشخص نشدن مـراد جـدی خداوند در پـاره‌ای از آیـات، جـای هیچ شگفتی نـدارد. بـاری، ممکن هـزار سـال دیگر نـیز بگـذرد و ما باید چشم به تحقیقـات و ژرف بیشـتر برای دستیابی به اسرار قرآن باشیم.
2. می‌دانیم که قـرآن به‌عنـوان معجـزه جاوید پیـامبر اکـرم (6)ـ مطالعه و تـدبر پـیرامون سه کتـاب را مورد تأکید قرار داده است که عبارتند از:
3. قرآن؛[58]
4. کتاب طبیعت؛
5. کتاب نفس آدمی.[59]

ویژگی هرسه کتاب آن است که توسط خداوند آفریـده و تولید شـده‌اند. آیا براسـتی همه اسـرار طـبیعت و نفس آدمی بـرای بشر آشـکار شـده است که در بـاره قـرآن این‌گونه شتاب‌آمیز از ضـرورت آشـکار شـدن مـراد جـدّی متکلم پس از هزار و چهارصد سال سخن می‌گوییم؟! آیا سخن صاحب نظرانی همچون رولف دیتر هـویر که بارها از زبان کیهان شناسان عنوان شـده، نشـان از ناشـناخته مانـدن بسـیاری از اسـرار در نظـام طـبیعت نـدارد؟! آیا اسـرار کیهـانی پس از هـزار و چهارصد سـال از نـزول قـرآن بـرای بشـریت هویـدا شـده است که انتظـار داریم تفسیر آیات در سایه آن روشن شود؟!

1. چنـان که اشـاره کـردیم یکی از احتمـالات در بـاره آسـمان‌های هفتگانه در قـرآن آن است که غـیر از

آسـمان دنیـا، سـایر آسـمانها غـیر مادی‌اند. در این صورت اساسـاً انتظـار آن که تفسـیر این آیـات در سـایه دسـتاوردهای علمی روشن شـود بی‌معنا است. زیرا چنان که توضیح دادیم علم در حوزه‌های غیر مادی قادر به ارائه نظریه‌ای در جهت موافقت یا مخالفت نیست.

2. ما در بررسی نکـات برگرفته از آیـات نـاظر به آسـمان‌های هفتگانه و در نکته ششم مـبرهن ساختیم که آموزه‌هـای قـرآن در زمینه آسـمان‌های هفتگانه از هر جهت با آموزه‌هـای در عرصه خداشناسی نظـیر تبـیین اسـماء و صـفات الهی و تاکید بر توحید ربـوبی پیوند تـام دارند. بنـابر این خرد انگاشتن آیات ناظر به آسـمان‌های هفتگانه! و جـدا دانسـتن آن‌ها با آموزه‌هـای قـرآن در عرصه مبدأشناسـی، نادرست و از عـدم مطالعه جـامع از آیات در این عرصه ناشی شده است.

آیا با وجـود این نقـدها و اشـکالات که بر دیـدگاه آقـای سـروش دربـاره آسـمان‌های هفتگانه وارد اسـت، جـایی برای مدعای وی باقی می‌ماند که چون برخی از تفاسـیر به اسـتناد ظـواهر آیـات، آن‌ها را بر هـیئت بطلمیـوس تطـبیق کـرده و در نتیجه به خطا رفته‌انـد، پس در قـرآن خطا راه یافته است!

تحلیل نظریهء سرعت نور در قرآن

[1]- نامه اول آقای سروش خطاب به آیت الله سبحانی.

[2]- نامه دوم آقای سروش خطاب به آیت الله سبحانی.

[4]- همان.

[4]- دائره المعارف قرآن، ج 1، ص 228.

[5]- بقره / 29.

[6]- اسراء / 44.

[7]- مومنون / 17.

[8]- مومنون / 86.

[9]- فصلت / 11 – 12.

[10]- طلاق، 12.

[11]- ملک، 4.

[12]- نوح، 15.

[14]- نبأ، 12.

[14]- اسراء- 44.

-[15] المیزان، ج 12، ص 108.

-[16] انشقاق، 19.

-[17] حجر / 16.

[18]- صافات / 6.

-[19] ق / 6.

-[20] صافات / 6-10.

-[21] آیات سوره جن این مـدعا را تایید می‌کند آن‌جا که آمده است: «وَأَنَّا لَمَسْـنَا السَّـمَاءَ فَوَجَـدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًـا

شَـدِيدًا وَشُـهُبًا وَأَنَّا كنَّا نَقْعُـدُ مِنْهَا مَقَاعِـدَ لِلسَّـمْعِ فَمَنْ يسْتَمِعْ الْآنَ يجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا» جن، 8 – 9.

-[22] حجر / 17-18

[24]- ملک / 5.

-[24] نهج البلاغه / خطبه 18

-[25] «الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ» انفطار / 7.

[26]- نظیر آیه: «قُـلْ مَنْ یَـرْزُقُکمْ مِنْ السَّـمَاءِ وَالْاَرْضِ اَمَّنْ یَمْلِـکُ السَّـمْعَ وَالْاَبْصَـارَ وَمَنْ یُخْـرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنْ الْحَیِّ وَمَنْ یُدَبِّرُ الْاَمْـرَ فَسَـیَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ اَفَلَا تَتَّقُونَ» یونس/ 41.

[27]- در تفاسـیری همچـون: تفسـیر تبیـان، ج 6، ص 4896؛ تفسیر اثناعشری، ج 11، ص 454؛ تفسیر جامع، ج 6، ص 158؛ حجّة التفاسـیر، ج 6، ص 79؛ کشف الحقایق، ج 4، ص 195؛ أحسن الحدیث، ج 9، ص 404؛ تفسیر نمونه، ج 2، ص 227ـ بر فقدان شعور در بـرخی از اجزاء وجود همچون جمادات و نباتات تاکید شـده و در نتیجه تسـبیح به تسـبیح تکویـنی حمل شـده است. در تفاسیری همچون: تفسیر القرآن الکریم، ج 6، ص 141؛ أطیب البیان، ج 11، ص 416؛ مخزن العرفان، ج 7، ص 415؛ من هدی القرآن، ج 12، ص 184؛ المیزان، ج 12، ص 108؛ تفسیر القرآن الکریم (سید مصطفی خمینی)، ج 5، ص 444ـ بر سریان شـعور در تمـام اجـزاء هسـتی تاکید شـده است. از این رو تسـبیح موجـودات را حقیقی می‌دانند. امام خمینی نیز بر سریان شعور در تمام اجزاء هستی تاکید دارد. ر.ک: شرح حدیث جنـود عقل و جهـل،

ص 259-260ـ نیز ر. ک: مکتب تفسیری صدر المتالهین، ص 221 – 224.

[28]- اعراف، 40

-[29] طلاق، 12.

[40]- سجده، 5.

[41]- فرقان، 25.

[42]- المیزان، ج 17، ص 470ـ البته جای شگفتی است که ایشـان با این ویـژگی که بـرای آسـمان‌های هفتگانه برشمرده، آن‌ها را مادی می‌داند.

[44]. اسراء، 44.

[44]- تشریح الافلاک، ص 5-6.

[45]- علق، 1-2.

[46]- علامه طباطبـایی در تفسـیر این آیه چـنین آورده است: «وفی قوله: "ربک الــذی خلق" إشــارة إلی قصر الربوبیة فی الله عز اسمه وهو توحید الربوبیة المقتضیة لقصر العبادة فیه فإن المشرکین کانوا یقولــون: إن الله ســبحانه لیس له إلا الخلق والایجــاد وأما الربوبیة وهی الملک والتــــدبیر فلمقـــــربی خلقه من الملائکة والجن والانس فدفعه الله بقوله: "ربک الذی خلق" النــاص علی أن الربوبیة والخلق له وحده.» المیزان، ج 20، ص 424.

[47]- تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص 289-290.

[48]- الجواهر، ج 1، ص 46 – 47؛ تفسیر نمونه، ج1، ص 159؛ ج 18، ص 448.

[49]- تفسیر نمونه، ج 1، ص 165-167.

[40]- المیزان، ج 17، ص 470.

[41]- تشریح الافلاک، ص 5-6.

[42]- التفسیر و المفسرون، ج 2، ص 426ـ به نقل از رسائل ابن سینا، ص 128-129.

-[44] به نقل از هفت آسمان، ص 8.

[44]- بحار الانوار، ج 57، ص 5.

-[45] شرح منظومه، ص 269.

[46]- تفسیر فخر رازی، ج 2، ص 158.

[47]- الهیئت و الاسلام، ص 178-179.

[48]- التفسیر العلمی فی المیزان، ص 484.

[49]- هفت آسمان، ص 10.

[50]- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج 5، ص 220.

[51]- التفسیر العلمی فی المیزان، ص 484.

-[52] مع القرآن فی الکون، ص 189 – 194ـ به نقل از پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص 142.

-[54] فیزیکدان آلمانی که قرار است از سال (2009) ریاست سازمان اروپایی پژوهش‌های هسته‌ای موسوم به «سی.ای.آر.ان.» و یا «سرن» را به عهده بگیرد.

-[54] به نقل از سایت تابناک، کد خبر 14174ـ تاریخ انتشار: 41 تیر 1487.

[55]- نهج البلاغه، خطبه 198.

[56]- کافی، ج 1، ص 91 «باب النسبة».

[57]- نامه دوم آقـــای ســـروش خطـــاب به آیت الله سبحانی.

[58]- «أَفَلاَ يَتَـدَبَّرُونَ الْقُـرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُـوبٍ أَقْفَالُهَا» محمد، 24.

[59]- در آیه: «وَفِی الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِی أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِـــرُونَ (ذاریـــات/20-21)ـــ به تفکر در دو کتـــاب هستی و نفس آدمی توصیه شده است.

ماه و سال شمسی و قمری در قرآن کریم

مسئله تق-ویم و استخراج آن، همیشه ی-کی از مسائ-ل مه-م ب-رای بشریت ب-وده است چ-را که او ب-ا تقویم، بهتر برنامه‌ریزی و پیش‌بینی می‌نماید. هم‌چنین حساب ایام گذشته را بهتر نگه می‌دارد. با توجه به ارتباط دین و زندگی و از س-وی دی-گر نقش تقویم در زن-دگی انس-ان، می‌خواهیم بررسی کنیم که منظور خداوند متعال در قرآن کریم از ماه و سال به ماه و سال شمسی باز می‌گردد یا قمری؟

ماه در قرآن کریم

لفظ مورد استفاده در قرآن کریم برای ماه، «شهر» است. برای مثال در آیه شریف-ه «لَیْلَةُ اَلْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»[2]ـ سخن از مدت ی-ک م-اه شده است. ای-ن لغت در میان فارسی زبان‌ه-ا برای بیان حقوق یا هزینه یک م-اه در ق-الب لغت «شهریه» استفاده می‌شود. تردیدی نیست که مقصود از این واژه، ماه قمری است. شاهد اول ای-ن است که تنها ماه تقویمی که در قرآن بدان اشاره شده، ماه مبارک رمضان است.

«شَهْرُ رَمَضٰانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ»[4]

ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است.

ش-اهد دیگ-ر این‌که قرآن در آی-ه‌ای می‌فرماید تعداد ماه‌ه-ا ن-زد خداوند، دوازده ماه است که چهار ماه آن از ماه‌های حرام است. روشن است که ماه‌های حرام، در سال قمری تعیین می‌شده و سال‌های شمسی دارای ماه حرام نیست:

«إِنَّ عِدَّةَ اَلشُّهُورِ عِنْدَ اَللهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اَللـهِ یَوْمَ خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِکَ اَلـدِّینُ الْقَیِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ»[4]

یقیناً شماره ماه‌ها در پیشگاه خدا از روزی که آسـمان‌ها و زمین را آفریـــده در کت-اب [علم] خـــدا دوازده م-اه است؛ از آن‌ها چهار مـاهش مـاه حـرام اسـت؛ این است حساب استوار و پایدار؛ پس در این چهـار مـاه [با جنگ و فتنه و خونریزی] بر خود ستم روا مدارید.

شـــاهد دیگر این است که احکـــامی از دین که با مـــدت زمـــانی بر حسب مـــاه سر و کـــار دارد، از نظر فقهـــای مسلمان به ماه قمری بر می‌گـردد. علامه طباطبـایی در تفسیر المیزان می‌گوید:

«سـال در عـرف قـرآن به قمـری حسـاب می‌شـود که از ماه‌های هلالی ترکیب می‌یابد و در شـریعت اسـلامی هم همین معتبر است.»[5]

سال در قرآن کریم

در قـرآن کـریم، از واژه‌هـای مختلفی بـرای بیـان سـال اسـتفاده شـده است: واژه‌هـای «سَـنَ-ة»ـ (که جمع آن سِنون یا سنوات است)، «عام» و «حول» در معنای سال به کـار رفته است. خداوند در هنگـام توصـیف یهودیـان واژه «سَنَ-ة» را به کار برده است و می‌فرماید:

«یَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ»[6]

«هر یک از آنـان آرزومند است که‌ای کـاش هـزار سـال عمر کند.»

واژه عام نیز در معنای سال به کار رفته است:

«أَوَلاٰ یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فی کُلِّ عـاٰمٍ مَـرَّةً أَوْ مَـرَّتَیْنِ ثُمَّ لاٰیَتُوبُونَ وَ لاٰ هُمْ یَذَّکَّرُونَ»[7]

«آی-ا نمی‌بینند ک-ه آن-ان در ه-ر س-ال ی-ک ی-ا دو ب-ار آزم-ایش می‌شـوند سـپس توبه نمی‌کنند و متـذکر نمی‌شوند؟»

واژه «حول» نیز به معنای سال استفاده شده است:

«وَ الْوٰالِدٰاتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کـاٰمِلَیْنِ لِمَنْ أَرٰادَ أَنْ یُتِمَّ الرَّضٰاعَةَ»[8]

«و مـادرانی که می‌خواهند شـیردهی را کامل کننـد، باید فرزندانشان را دو سال کامل شیر دهند.»

اما واژه دیگری نیز برای اشاره کـردن به سـال در قـرآن آمـده است که ظـاهراً کمـتر بـدان توجه ش-ده است. ج-ایی ک-ه حضـــرت شـــعیب (ع) می‌خـــواه-د حضـــرت موسی)ع) را ب-ه عنـــــــــوان دام-اد خ-ود بگی-رد و می‌خواهد برای او مهریّه (یا شرط ازدواج) مشخص کنـد، مهریّه‌اش را هشت سال کار نزد خودش تعـیین می‌نماید. برای این منظور از تعبیر «ثَمانِیَ حِجَجٍ» اسـتفاده می‌کند و می‌فرماید:

«إِنِّی أُریدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْـدَی ابْنَتَیَّهـاٰتَیْنِ عَلی أَنْ تَـأْجُرَنی ثَماٰنِیَ حِجَجٍ...»[9]

«من می‌خواهم این دخـترم را ب-ه ازدواج تو در آورم در قبال آن-که برای من هشت سال کار کنی.»

در این آیه شـــــــریفه، «حِجَجٍ» جمع «حجّه» است که با «حج» معنای نزدیکی داشته و ظاهراً یعـنی مـدت زمـانی که در آن، هشت حج انج-ام گیرد؛ چون حج در زمان خاص خ-ود یعنی ذی‌الحجّه انجام می‌گرفته است.

سال شمسی و قمری در قرآن کریم

محل ســوال این‌جاست که آیا مقصــود قــرآن کــریم از ســال، (با واژه‌هـایی که بـرای سـال بیـان ش-د) س-ال شمسی است و یا سـال قمـری؟ اساسـاً قـرآن کـریم بر کــدام ســال تاکید بیشــتری دارد و آی-ا از هر دو ســال سخنی گفته است ی-ا خیر؟ اگ-ر از هر دو س-ال سـخن گفته، آی-ا لف-ظ خاصی را ب-رای سال شمسی و لفظ خاصی را برای سال قمری استفاده کرده است یا خیر؟

آن‌چه روشن است، ای-ن است که عن-ایت ق-رآن کـریم به ســال قمــری زیــاد است. یکی از شــواهد آن، آیه 46 ســـوره مبارکه توبه است که نشـــان می‌دهد اســـاس اشارات خداوند به ماه‌ها، ماه‌هـای قمـری می‌باشد که در قســـمت‌های قبل دلیل آن از آیه مربوطه بررسی ش-د. اما دیگر ســـوالات نـــیز باید بررسی گردند. با توجه به این‌که سال شمسی و قمری با یک‌دیگر تفاوتی حدود 11 روز دارن-د، در طول چنـدین س-ال این تف-اوت بیشــتر بـارز می‌شـود. بـرای مثـال در مـورد قـول قـرآن کـریم درباره اصحاب کهف، تأمل می‌کنیم:

قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِئَةٍ سِنِینَ وَازْدَادُوا تِسْعاً»[10]

«در غـار خـود سیصد سـال ماندند و نه سـال هم اضـافه کردند.»

اول این‌که چ-را فرمـوده 409 سـال در حـالی که طبق روایتی که بیان خواهد شد، در منابع یهودیـان آم-ده ک-ه اصحاب کهف سیصد سال در غـار خـود بودند. دوم این‌که چـرا اینگونه می‌فرماید سیصد سـال ماندند و نه سـال اض-افه کردنـد؟ می‌توانست یکسـره بفـرم-اید: «وَلَبِثُـوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِئَةٍ و تِسْـع سِـنِینَ»: سیصد و ن-ه س-ال در غ-ار خ-ود ماندند» در حـالی که چـنین نفرمـود. روایت یاد شده چنین است:

رَوَی الطَّبْرِسِیُّ (ره) وَ غَیْرُهُ أَنَّ یَهُودِیّاً سَأَلَ عَلِیّاً (ع) عَنْ مُدَّةِ لَبْثِهِمْ فَأَخْبَرَ بِمَا فِی الْقُرْآنِ فَقَالَ إِنَّا نَجِـدُ فِی کِتَابِنَا ثَلَاثَمِائَةٍ فَقَالَ ذَلِکَ بِسِنِی الشَّمْسِ وَ هَذَا بِسِنِی الْقَمَر

از طب-رسی (صاحب مجمع البیان) نق-ل شده است ک-ه م-ردی یهودی از علی (ع) درباره مدت م-اندن اصـحاب کهف پرسید. حضرت ق-ول قرآن را فرم-ود. یهـودی گ-فت: در کت-اب م-ا آمـــــده سیصد س-ال ب-وده است. حضرت فـرم-ود: آن (ع-دد) بر اسـاس سـال‌های شمسی است و این بر اساس سال‌های قمری.[11]

البته برای روایت یاد شده در منابع شیعی سـندی غـیر از نقل مجمع البیان (ج 6، ص 464) پیدا نکردیم.

حال برای محاسبه تفاوت میان مدت ماندن اصحاب کهف در غـــار به تقـــویم شمسی و قمـــری، ب-ای-د تع-داد روزهـای س-ال شمسی و تع-داد روزهـای س-ال قمـری را در نظر بگیریم. سال قمری 454 یا 455 روز و سـال شمسی 465 یا 466 روز است. بنـابراین تفـاوت میـان

سال قمـری و شمسـی، بسـته به کبیسه بـودن یا نبـودن سال شمسی و قمـری، 4 حـالت دارد که در نهـایت 10، 11 و یا 12 روز می‌تواند باشد. ولی منجّمین بـــرای محاسبه دقیق‌تر و منطقی‌تر، میانگین طول یک ســال را در مـدتی طـولانی اسـتخراج می‌کنند. بـرای مثـال تعـداد روزهـای صد سـال شمسی را محاسـبه و بر صد تقسـیم می‌کنند. در مـورد سـال قمـری نـیز همین کـار را انجـام می‌دهند. با این محاســبه، میــانگین ســال قمــری را 467068/454 (ت-ا شش رقم دقت) و میــانگین س-ال شمسی 242191/465 (تا شش رقم دقت) محاســبه کرده‌اند. اگ-ر سیصد و نه را در عــدد اول و سیصد را در عــدد دوم ضــرب کــنیم، به تــرتیب اعــداد 4/109499 و 7/109572به دست می‌آید که تفــاوت آن‌ها 4/74 روز است. یعــنی سیصد ســال شمسی تقریبــاً دو مــاه و نیم بیش از سیصـــدو ن-ه س-ال قم-ری است که نادیـــده گرفتن آن در بیان برابری سـال‌ها، غـیر منطقی نیست.[12]

در تفسیر کبیر از فخ-ر رازی، به خاطر همین تفاوت چند ماهه، در این قول مناقشه شـده زیـرا آن را مخـالف ب-ا محاسبه دانسته است.[14] ام-ا علامه طباطبایی، بی-ان چـنین تقریـبی را معقـول دانسـته است و بی-ان حـدود هشت س-ال و ده مـــاه به عنـــوان نه ســـال را روا و منطقی می‌داند.[14] ـ به هر ح-ال این موضــوع نــیز که تعـداد سـال‌های مانـدن اصـحاب کهف در غـار در منـابع یهودیان چ-ه قـدر اسـت، نیـاز به بررسی بیشـتر دارد. به این نکته هم باید توجه شود ک-ه داســتان اصح-اب که-ف در ت-ورات نب-اید جایی داشـته باشد چـرا که این واقعه بعد از حضرت موسی (ع) اتفاق افتاده است.

ولی نکته دیگری نیز در اینج-ا وجـود دارد و آن این-که در گذشـته نسـبت به اعمـال کبیسه‌ها به طـور منظم توجه نداشتند. این عدم اعمال یا ب-ه علت ضعف علمی بـود و ی-ا ب-رای حفظ نظم خاصی که مورد نظر ایشـان بـود. گاهی ه-م ه-ر چند سال یکبار، اعم-ال کبیسه می‌نمودند. ح-ال فرض کنید یه-ود بر اساس تقـویم شمسی و بـدون اعمـال کبیسه پیش رفته ب-اشـند. اگ-ر بر ای-ن مبن-ا محاسبه کـنیم یعـنی ب-اید سـال شمسی را هم-ان 465 روز بگیریم. در ای-ن صـورت، عـدد 109500 ب-ه دست می‌آید ک-ه تف-اوت محاسـبه، یک روز خـواه-د ب-ود. آن ی-ک روز تفـاوت هم ب-ه علت امکـان جـابج-ایی م-اه قمری در یکی از روزهای آن سال‌ه-ا، ب-ه دقت موضـوع لطمه نمی‌زند. بدی-ن ترتیب ب-ر اساس ای-ن محاسبه، 400 س-ال طبق محاسبه یهودی-ان (اگر واقعاً یهودیان 400 س-ال محاسبه کرده ب-اشند) ب-ه طور دقیق ب-ا قول 409 سال برابر می‌گردد. البته برخی همچون علامه طباطبایی در این موضوع تردید کـرده و نق-ل کـرده‌ان-د که نظر یهـود 200 س-ال و کمـتر است.[15]ـ البت-ه همین دق-ت در انطبـاق را می‌ت-وان دلیلی ب-ر ب-الا بـودن احتمـال ای-ن تحلیل دانست چ-را ک-ه احتمـال تطابق تصادفی این مسئله بسیار کم است.

نکته دیگر این‌که عـرب به س-ال شمسی نـیز عنـایت داشت. در ق-رآن کـریم، به فصل‌ه-ای تابسـتان و زمسـتان اشـاره ش-ده است و ای-ن نشـان می‌دهد که آن‌ها فصول شمسی را می‌شناختند. ضمناً خواهیم گفت که آن-ان سـعی داشـتند تقـوی-م را طـوری جـابج-ا کنند ک-ه حج در فص-ول معتـدل واقع شـود. قـرآن کـریم می‌فرماید:

«إِيلاَفِهِمْ رِحْلَةَ اَلشِّتٰاءِ وَ اَلصَّيْفِ»[16]

[و نی-ز] ب-ه سفرهای [تج-اری] زمست-انی و [سفره-ای تجـــاری] تابســـتانی پیوند و انس دهد [تا در آرامش و امنیت، امر معاششان را تأمین کنند.]

در تعبیر خوابی که حضرت یوسف (7)ـ از خـواب پادشـاه مصر ارائه می‌فرماید ظـــاهراً از ســـال زراعی که س-ال شمسی است تعبـــیر به سن-ه و عـــام شـــده است و در سوره یوسف آمده است:

«قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبـاً فَمَا حَصَـدْتُمْ فَـذَرُوهُ فِی سُنْبُلِهِ إِلّا قَلِيلاً مِمَّا تَـأْكُلُونَ (47)ـ ثُمَّ يَـأْتِی مِنْ بَعْـدِ ذٰلِـکَ سَبْعٌ شِدٰادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَـدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاَّ قَلِيلاً مِمَّا تُحْصِـنُونَ (48)ـ ثُمَّ يَأْتِی مِنْ بَعْدِ ذٰلِـکَ عَـامٌ فِيـهِ يُغَـاثُ النَّاسُ وَ فِيـهِ يَعْصِرُونَ (49)»

گفت: هفت سال ب-ا تلاش پی‌گیر زراعت می‌کنیـد، پس آن‌چه را درو کردید جز انـــدکی ک-ه خـــوراک شماست در خوش-ه‌اش ب-اقی گذارید. ســپس بعد از آن هفت ســال ســـخت و دشـــوار [پیش] می‌آید که آن‌چه را بـــرای آن [سال‌ها] ذخـیره کرده‌اید مگر انـدکی که بـرای ک-اشـتن نگهـداری می‌کنیـد، می‌خورید. آن گ-اه بع-د از آن [دوره ســخت و دشــوار] ســالی می‌آید که مــردم در آن بــارانِ [فـراوان] یابند و در آن [ســال از محصـولات کشـاورزی] عصاره میوه می‌گیرند.

بنظر می‌آید وقتی از 7 سال پی‌درپی کاشـتن سـخن به میان می‌آید چون کاشت هر محصـول زمـان مشخصی را در فصل مشـخص دارد بعید است ک-ه بتـوان مقصـود از ســال را ســال قمـری دانست زی-را در 7 ســال قمـری

تقریباً 77 روز سال قمری با سال شمسی اختلاف پیدا می‌کند که زمان کاشت محصولات تغییر می‌کند. بنابراین مناسب و عرفی این است که در این‌جا مقصود از 7 سال، سال شمسی باشد. جالب این است که یکبار با رای سال در اولین آیه از کلمه سنین که جمع سنة است استفاده شده و در سومین آیه ذکر شده از کلمه عام بهره برده است. محتمل است که قرآن کریم از کلمات مربوط به سال مثل عرف مردم استفاده می‌کند و با قرائن باید فهمید که منظورش سال شمسی است یا قمری. مثلاً اگر بگویند چراغانی نیمه شعبان سه سال پیش از امسال خیلی با شکوه‌تر بود متوجه می‌شویم منظور سال قمری است. مگر این‌که گفته شود وقتی مردم ایران کلمه سال را به کار می‌برند چون غالباً مربوط به تقویم شمسی است اگر قرینه‌ای بر قمری بودن آن نباشد منظور همان سال شمسی است.

در قرآن کریم در مورد طول زمان نبوت یا عمر حضرت نوح (ع) نیز سخن به میان آمده است.

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلّا خَمْسِينَ عَاماً فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ»[17]

«و همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم پس هزار سال، پنجاه سال کم (نهصد و پنجاه سال) در میانشان درنگ کرد [ولی بیشتر مردم به او ایمان نیاوردند]، سرانجام طوفان آنان را در حالی که ستمکار بودند، فرا گرفت.»

در تورات نیز چنین آمده است:

«نوح بعد از طوفـان سیصد و پنجـاه سـال زنـدگانی کـرد پس جمله ایـــام نـــوح نهصد و پنجـــاه ســـال بـــود که درگذشت.»[18]

سؤال این است که 950 س-ال شمسی مورد نظر است یا 950 سـال قمـری؟ زی-را سـال‌های یهودیـان سـال شمسی است و س-ال‌هـای مـذهبی مسـلمانان سـال قمری است. 950سال شمسی تقریباً برابر با 979 سال قمری می‌باشد. ممکن است مقصود از 950 سال در هر دو متن س-ال شمسی باشد ی-ا در هر دو سـال قمـری شـاید هم بتـوان گفت که حضـرت نـوح در 29 سـالگی مبعوث شد و 950 سال قمری نی-ز پی-امبر بود. شای-د تا قبل از طوفان در بین مردم 950 سـال قمـری بـود و پس از آن 29 سال دیگر زندگی کـرد. اما روایـات و نظر مفسـرین در مـورد طـول نبـوت و عمر حضـرت نـوح (ع) بسـیار مختلف است بطـوری که یک پژوهشـگر را به هیچ مطلب قابل اعتمادی رهنمون نمی‌سازد.

هم‌چنین در قرآن کریم داستان ظـاهراً یکی از پیـامبران نقل شده که 100 سال از دنیا رفت و سپس دوباره زنده شد:

«أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلیٰ قَرْیَةٍ وَ هِیَ خَاوِیَةٌ عَلیٰ عُرُوشِهَا قَـالَ أَنّیٰ یُحْیِی هٰذِهِ اللـهُ بَعْـدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَـهُ اللـهُ مِائَةَ عَـامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ کَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ»[19]

یا چون آن کسی که به دهکـده‌ای گـذر کـرد، در حـالی که دیوارهـای آن بر روی سـقف‌هایش فـرو ریخته بـود [و اجسـاد سـاکنانش پوسـیده و متلاشی ب-ه نظر می‌آم-د] گفت: خـــدا چگونه این-ان را پ-س از مرگشـــان زنـــده

می‌کند؟ پس خـدا او را صد س-ال میرانـد، سـپس وی را بـرانگیخت، ب-ه او فرمـود: چ-ه مق-دار [در این منطقه] درن-گ کـــــــرده‌ای؟ گفت: یک روز یا بخشی از یک روز درنگ کرده‌ام.

ســؤال این است که این ص-د ســال، صد ســال شمسی است که ب-راب-ر 104 سال قمری اسـت؟ ی-ا صد س-ال قمــری است که 97 ســال شمسی می‌ش-ود؟ تلاش بـرای ی-افتن این داسـتان در کتـاب مقـدس ب-ه ج-ایی نرسید. برخی روایـات او را عُزَیر و بـرخی إرمیا معـرفی کرده‌اند.

فلسفه تأکید بر سال قمری در قرآن کریم

قــرآن کــریم تأکید غلیظی بر ثــابت نگه داشــتن تعــداد ماه‌های قمری دارد:

«إِنَّ عِدَّةَ اَلشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اِثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اَللــهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ»[20]

یقیناً شماره ماه‌ها در پیشگاه خدا از روزی که آسـمان‌ها و زمین را آفریده در کتاب [علم] خدا دوازده ماه است.

در میــان اعــراب جــاهلی تمایل به تغیــیر و جابجا کــردن ماه‌های قمـری وجـود داشت. شـای-د ای-ن دسـتکاری را آن-ان از یهودیـــان و نح-وه تنظیم تقــویم آن-ان آموخته بودند. لازم است توضیحاتی درباره تقویم یهودیــان ارائه گردد.

یهودیان برای استفاده از مزای-ای تقویم شمسی و قم-ری (و ب-رخی دلایل دیگر)، ســال را به شمسی و ماه‌ها را قمــری در نظر می‌گرفتند.[21]ــ طــبیعی است که با

توجه به اختلاف 10 تا 12 روز میان سال شمسی و قمری، باید تدبیری می‌اندیشیدند. آنان برای اصلاح این مورد، هر چند سال یکبار، سال را 14 ماهه درنظر می‌گرفتند. این کار آنان بر اساس قراردادهای خاصی بود که منجر به پیچیده شدن تقویم یهود می‌شد. مسیحیان نی-ز در تقویم خود مشکلاتی داشته‌اند که ن-اشی از درست اعمال نکردن کبیسه می‌باشد. در سال 1582 پاپ گریگوری سیزدهم تقویم میلادی را تصحیح ک-رد ام-ا سال‌ه-ا ای-ن موضوع در می-ان مسیحیان محل اختلاف بود مثلاً در تاریخ کریسمس بیش از ده روز تفاوت میان مسیحیان مختلف وجود داشت. بالاخره بعد از حدود چهارصد سال اختلاف، مسیحیان ب-ر تقویم واحدی اجم-اع کردند. ب-ه نظر می‌رسد ای-ن مشکلات ناشی از امکان دستکاری بش-ری در تقویم بوده است. نمونه چنین دستکاری در میان عرب جاهلی ب-ه طور ب-ارز وجود داشت. آنان برای آن‌که زمان حج در ماه‌های خیلی گ-رم یا خیلی سرد واق-ع نشود و اقتصاد حج با مشکل مواجه نگردد، همانند یهود سعی می‌کردند ب-ا جابجایی ماه‌ه-ا، زمان حج را در فصول خوش آب و هوا نگه دارند. خداوند در این مورد آنان را مورد عتاب قرار می‌دهد:

«إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیٰادَةٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عٰاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عٰاماً لِیُوٰاطِؤُا عِدَّةَ مٰا حَرَّمَ اللهُ فَیُحِلُّوا مٰا حَرَّمَ اللهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمٰالِهِمْ وَ اللهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ»[22]

بی تردید به تأخیر انداختن [حرمت ماهی به ماه دیگر] افزایشی در کفر است؛ [و این بدعتی است که

سردمداران کفر] کافران را به سبب آن [نسبت به ماه‌ه-ای حرام واقعی] گمراه می‌کنند، ی-ک سال ماه حرام را حلال می‌شـــمارند و در دیگر ســـال آن را ح-رام می‌دانند ت-ا ب-ا شماره م-اه‌هایی ک-ه خدا حـرام کـرده هماهنگ و مطابق سازند ولی [در نهایت] آن‌چه را خدا حرام کرده از پیش خـــود حلال می‌کننـــد؛ زشـــتی کارهای‌شـــان در نظرشـان آراسـته شـده و خـدا گـروه کـافران را هـدایت نمی‌کند.

شاید یکی از علت‌های تعیین ماه‌ه-ای ح-رام و پراکنـدگی آن‌ه-ا در طول سال، غیر از حفاظت از زمان حج، کاهش جنگ و خصومت باشد. گاهی اوقات عـرب‌ه-ا بـرای ادامه دادن به جنگ، تلاش می‌کردند ماه‌ها را جا به جا نمایند.

حـــال شـــاید فلســـفه تاکید خداوند بر این‌که ماه‌ها نـــزد خداوند 12 مـاه (قمـری) است را بتـوان تا حـدودی درک کـــرد. اگر چـــنین نســـبت به تعـــداد و تـــرتیب مـــاه‌ه-ا سخت‌گیری نمی‌شـد، احتم-ال دست‌ک-اری تقـوی-م ب-ا اغـراض مختلف وجـود داشت که خـود می‌توانست زمینه اختلاف می-ان مسـلمانان ق-رار گی-رد. و البته فلسـفه ترجیح م-اه قم-ری ب-ر شمسی، می‌تواند قابل مشاهده بودن اهله مختلف مـاه در کلیه نقـاط زمین باشد. هرچند شاید ترجیح ماه قمری، دلایل دیگری نیز داشته باشد.

نتیجه‌گیری

قرآن کریم هم ب-ه س-ال شمسی و هم به قمری توجه دارد. ای-ن مـوض-وع را می‌تـوان در نـوع بی-ان طـول مـدت م-انـدن اصـحاب کهف در غـار ملاحظه نمـود. اما ظـاهراً پیش فـرض قـرآن کـریم در مـورد س-ال و مـاه،

سـال و مـاه قمـری است. ی-کی از جهـات این پیش ف-رض، حفظ تقویم از تحریف و دستکاری انسانی و ایجـاد نوعی وحدت می-ان مسـلمانان است اگ-ر چه کـارب-رد دو کلم-ه سن-ة و عام این احتمال را تقویت می‌کند ک-ه ممکن است این دو واژه در سال شمسی نیز در قــرآن کــریم به کــار رفته باشــند. و اگ-ر پیش فــرض مــذکور پذیرفته نشـــــود هر جا این دو واژه به کـــــار روند باید قــرینه‌ای وجــود داشــته باشد تا بتــوان آن را ب-ر س-ال قمری (یا شمسی) حمل کرد.

منابع

1. ابوریحـان بـیرونی، محمد بن احمـد، آثـار الباقیـه، ترجمه‌ی اکـبر داناسرشـت، تهـران، انتشـارات ابن سینا، 1452 ش
2. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، 1472 ش
3. طباطبـایی، محمد حسـین، تفسـیر المـیزان، قم، ترجمه فارسـی، دفـتر انتشـارات اسـلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1474 ش
4. فخر رازی، محمد بن عمر، مفـاتیح الغیب، بـیروت، دار احیاء التراث العربی، 1420 ق
5. کتـــاب مقـــدس (عهد عـــتیق و عهد جدید)، انجمن کتاب مقدس ایران، 1987 م
6. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، دار احیـاء التراث‌العربی، 1404 ق

[1]- تنقیح این مقاله و تبـدیل آن از سـخنرانی به مقاله توسط آقای حجت‌الله حاجی کاظم انجام گردیده است.

[2]- قدر/ 4

[4]- بقره/ 185

[4]- توبه/ 46

[5]- ترجمه المیزان، ج14، ص: 484

[6]- بقره / 96

[7]- توبه / 126

[8]- بقره / 244

[9]- قصص / 27

[10]- کهف/ 25

[11]- بحار الانوار، ج 55، ص 452

[12]- در این‌جا باید اشـاره کـرد که اصـحاب کهف طبق شـــواهد تـــاریخی در جنـــوب غـــربی آســـیای صـــغیر می‌زیســـته‌اند و در آن‌جا از تقـــویم شمسی اســـتفاده می‌شـده است. یک سـال شمسی همانگونه که می‌دانیم معـادل 25/465 روز است. قـرآن اما بین مـردمی نـازل شد که از تقـویم قمـری بهـره می‌بردند و مـاه قمـری به طـور متوسط 29 روز و 12 سـاعت و 44 دقیقه و 8/2 ثانیه است. یعـنی در یک سـال قمـری54/454روز وجـود دارد. بنابراین نسـبت یکسـال شمسی به یکسـال قمـری برابر است با:

25/465÷54/454=04/1

اگر در یک تقویم شمسی 400 سال داشـته باشم در یک تقویم قمری این مدت برابر خواد بـود با: 409 =04/1× 400

و تفاوت دقیقاً 9 سال خواهد بود. یعنی همان چیزی که قرآن معلوم کرده است. (جعفر آقایانی چاوشی)

[14]- تفسیر فخر رازی، ج 21، ص 454

[14]- ترجمه المیزان، ج14، ص 484

[15]- همان

[16]- قریش / 2

[17]- عنکبوت/14

[18]- تورات، سِفر پیدایش، باب نهم آیه 28 و 29

[19]- بقره / 259

[20]- توبه/46

[21]- ترجمه آثار الباقیه، ص 80؛ ماههای عبرانیان

[22]- توبه / 47

تجلی انسان کامل در افق اندیشه انیشتین

انیشتین دانشمند تأثیرگذار قرن بیستم و از معدود فرهیختگانی است که دانشمند شناخته شده همه قشرهای جامعه محسوب می‌شود یگانه فیزیکدان مشهوری که عام و خاص در شناخت وی حداقل به لحاظ اسمی شرکت دارند، انیشتین در آغاز قرن بیستم با ارائه دو نظریه انقلابی با عنوان نظریه نسبیت خاص و نسبیت عام تحولی خاص در اندیشه بشر بوجود آورد و نه تنها در عرصه نسبیت و کیهان شناسی که ساختار بزرگ مقیاس را شامل می‌شود بلکه در فیزیک کوانتم هم ایده‌ها و نظریات و مقالات در خور و تأثیرگذاری را ارائه داد. ماکس یامر در کتاب انیشتین و مذهب انیشتین را متأثر از افکار فلسفی امانوئل کانت و علی الخصوص فیلسوفی چون اسپینوزا می‌داند که انیشتین علاوه بر اهتمام در فراگیری دروس فیزیک و ریاضی عمیقاً تحت تأثیر فکری آن‌ها قرار داشت و همین تاثر موجبات رسیدن به دو نظریه نسبیت را فراهم نمود،پس شایسته است که کسانی که در مورد شخصیت و تفکرات انیشتین تحقیق و پژوهش می‌کنند مبانی فلسفی این دو فیلسوف را هم مورد توجه قرار دهند،اسپینوزا فیلسوفی کارتزین و یهودی الاصل بود اما اهتمام وی به فلسفه‌های شرقی و تأثیرپذیری وی از عرفان،منجر بدان شد که عقاید یهود در مورد خداباوری را مورد انتقاد قرار دهد پس لاجرم حلول وجود خدا در جسم و یا انسان گونگی خدا را زیر سوال ببرد و گرچه تمایل به مسیحیت پیدا کرده بود باز هم همین چالش در مورد الهیت عیسی (ع) وی را قانع نکرده و پیرو مسلک خاص

و عقایدی منحصر به فرد شد که خدا را نه به صـورت یک شخصیت انسان گونه که فقط در خـدمت یک عـده خـاص باشد که برای گرفتن حـاجت و یا رفع بیمـاری و بـدبختی دست به دامـان آن می‌شـدند و یا از تـرس او یکسـری اعمـال را انجـام نـداده و یا یکسـری اعمـال را انجـام می‌دهنـد، نمی‌دید بلکه خـدا در مکتب اسـپینوزا مفهـوم بسیار گسترده داشت،در عقیده او خداوند جوهر جهان و جنبه جاویـدی جهـان است و منبع و مجمع و منشـاء موجـودات است و اسـپینوزا حیـثیت انشـاء کننـده و آفریـدگاری او را با اصـطلاحی خوانـده است که آن را ذات، ذات سازنده (Nature nuturat) ترجمه می‌کنیم.

در عقیـده اسـپینوزا خداوند علت همه موجـودات و مـوثر است و هیچ موجـودی و مـوثری جز بطفیل وجـود او موجود نمی‌شود اما علیت او بر سبیل تعدی نیست یعـنی چیزی خارج از وجود خـود ایجـاد نکـرده و علت بـیرون از معلول نیست و امری درونی است.

در تعریف اسپینوزا: خدا وجـودی را می‌گوید که نامحـدود مطلق باشد که صـفاتش بیشـمار و هر صـفتش حقیقی باشد جاوید و نامحـدود و چـنین ذاتی وجـودش واجب اسـت، اسـپینوزا عنـوان می‌دارد که هر چـیزی وجـود داشتنش قـدرت است و وجـود نداشـتنش عجز است پس در صورتی که وجودهای محدود یعنی نـاقص را می‌بیـنیم اگر منکر وجود کامل شویم معـنی آن این خواهد بـود که ناقص قـادر و کامل عـاجز است و این سـخن البته باطل است پس خدا جوهری است قائم بـذات و جاوید و واجب الوجود با صفات بیشـمار و نامحـدود و وجـودش مـبرهن بلکه بـدیهی است پس او یکی است بلکه ذاتی غـیر از

تعقل نمی‌توان کرد زیرا که او ذاتی است کامل یعنی جامع همه صفات و حقیقت مطلق است و مطلق حقیقت است پس اگر جوهر دیگری غیر از او قائل شویم هر صفت و حقیقتی برای او فرض کنیم ممکن نیست که آن حقیقت در خدا نباشد، پس لازم می‌آید که دو ذات دارای یک صفت باشند که این محال است.

اسپینوزا می‌گوید:

"حکمای پیشین فلسفه خویش را از عالم خلقت آغاز می‌کردند و دکارت نفس خویش را مبداء علم گرفت اما من خدا را مبداء فلسفه یافتم"

در مسیر تحقیق اسپینوزا چنین آغاز می‌کند که من جویای خیر حقیقی و خوشی دائمی گردیدم و دیدم خوشی و ناخوشی بسته به این است که شخص به چه چیز دل بندد.

اگر دلبستگی او به چیزهای ناپایدار باشد چون از دستش رود دچار غم و اندوه گردد و اگر دیگری را از آن برخوردار بیند موجب رشک و کین شود و همه فسادها و دشمنی‌ها از همین جهت است اما آن‌که مهرش بر چیزهای پایدار باشد و نعمتی را دریابد که زائل شدنی نیست شادی و خوشی او بی‌آلایش و جاودان خواهد بود.

پس به احوال مردم دنیا نظر کردم دیدم که آن‌ها به دنبال لذایذ حسی سر از پا نمی‌شناسند و در راه رسیدن به آن‌چه رنج‌ها کشیده و حتی جان خود را به خطر می‌اندازند و وقتی به آن دست می‌یابند جز اندوه و افسردگی به دنبالش چیزی وجود ندارد و عده‌ای را به دنبال مقام دیدم در این راه چه دردسرها کشیده چه

حق‌ها ناحق کرده و چقدر اندیشه شـان را اسـیر مسـائل مختلف کــرده و چه عقایــدی را عوامانه پــذیرد و این با مذاق من خـوش نیامـد، و به این رسـیدم که این امـور را مقصد نباید قرار داد و فقط باید وسیله برای رسـیدن به چیز دیگر باشند. اما آن خیر چیست، هر چه جسـتم دیـدم هم نیک و بدها به نسبی هستند و مطلقی وجود نـدارد و هر چیزی به جای خویش نیکوست پس عقل انسان نظام حقیقی را که امــور عــالم تــابع آن است در نمی‌یابد و مطلق‌ها را درک نمی‌کنـــــــد، جز این‌که هر کسی حس می‌کند و معتقد می‌شود که در طبع انسان مرتبه کمـالی هست بالاتر از آن‌که او خود دارد، و رسـیدن به آن کمـال است بـالاتر از آن‌که او خـود دارد و رسـیدن به آن مرتبه کمــال مــانعی نــدارد پس خــیر حقیقی چــیزی است که وسیله به آن کمـال است و منظـور من باید این باشد که خود را به آن کمـال برسـانیم و تا بتـوانیم مـردم دیگر را هم در این امر با خود شریک سازم.

اســـپینوزا راه تحصـــیل علم را به چند روش معـــرفی می‌کند:

" یکی این‌که دانش را از دیگــری بیــاموزی مثل علم به تــاریخ، یا این‌که با آزمــایش بدست آوری مانند اقســام علوم تجربی و بـالاخره علم حقیقی آنست که به وجـدان و شـهود حاصل شـود و این علم است که خطا در آن راه نـدارد و چـون با معلـوم منطبق است مـوجب یقین است بلکه علم حضـوری و ضـروری است. این قسم علم است که بر بسـائط تعلق می‌گـیرد نشـانه محضش با خــودش است و برای اطمینـان به درسـتی آن به نشـانی خـارجی نیاز نیست، نخست باید آن علم صحیح را دریـافت سـپس

روش تحصیل علم را با قاعده آن علم صحیح منطبق ساخت تا علم بعلم حاصل شود. معلوماتی که این قسم بدست می‌دهد دارای عوارض زمانی و شخصیات و جزئیات نیستند چرا که آن‌ها متغیرند و موضوع علم حقیقی نمی‌باشند، کلیات و امور انتزاعی هم نیستند چون امور انتزاعی و کلیات حقیقت ندارند زیرا که کلیات صورت‌های اجمالی اشیاء هستند که چون انسان عاجز است از این‌که همه صور اشیاء را در ذهن بگیرد بقوه خیال صورتی اجمالی و انتزاعی درست می‌کند و آن را کلی می‌خواند و حقیقت می‌پندارد و حال آن‌که حقایق معلوماتی هستند چنانکه اشاره کردیم که بسیط و روشن و متمایزند و خیالی نیستند بلکه تقطعی می‌باشند. بهترین وجه تحصیل علم پیدا کردن تعریف معلوم است که باید مشتمل بر کنه حقیقت و ماهیت معلوم باشد. و تعریف صحیح هر چیز حقیقت آن است و در ذهن و خارج یکسان است. پس باید تعریف هر حقیقت را دریافت و فکر خود را بر نتایجی که از آن تعریف بدست می‌آید اعمال نمود و چون چنین کردیم بیان مطلب صورت قضیه اقلیدسی پیدا می‌کند و از این جهت است که اسپینوزا فلسفه خود را به این گونه در آورده است.

قبل از آن‌که آرای انیشتین را نقد کنیم بر آن شدیم که ابتدا ببینیم که انیشتین متأثر از چه فلسفه‌ای است که با گوشت خون او در آمیخته است و منجر به ظهور نظریاتی چون نسبیت شده است، همان طور که مشاهده شده انیشتین تحت تأثیر یک فلسفه‌ای است که بوی اشراقی و وحدت وجودی از آن به مشام می‌رسد، فلسفه‌ای خاص که مطلق اصلی در عالم را خداوند و

ذات باری تعالی با ویژگی‌های خاص معرفی می‌کند ذاتی که در اصل وجود همه چیز است و سایر ماسوا به قول اسپینوزا صفات او یا تجلی ذات او می‌باشند، او عقل مجسمی است که بر جهان حاکم است، و شناخت وی از جمله اهداف انسان و رسیدن به وی منش و رسم انسان را نمودار می‌سازد، انیشتین با اتکاء به چنین فلسفه‌ای و همرنگ شدن با اسپینوزا تعاریف خاصی از جهان و موجودات آن دارد، آن‌چه که از ایده‌های انیشتین بر می‌آید، او به شدت متأثر از وجود ذات کامل الهی است اما چون انیشتین خدائی که انسان شکل و حلول در انسان می‌کند را خدا و آن ذات کامل نمی‌داند، بلکه خدائی را چون اسپینوزا که کائنات تجلی عظمت و قدرت اوست در فراسوی دید وی قرار دارد، انیشتین، اعتقاد به این خدای کامل را مذهب کامل می‌داند، و مذهبی که از روی ترس از وقایع زمینی یا آسمانی بدان می‌پردازند و یا مذهبی را که صرفاً برای این‌که آرامش گر درماندگان و ترساننده تبهکاران و پاداش دهنده نیکوکاران باشد و نگه دارنده ارواح گذشتگان نیز از دایره خدا محوری حقیقی دور می‌داند به عقیده انیشتین خدائی که در ادیان یهودی و مسیحی معرفی می‌شود یک خدای، انسان گون است، که مردم برای رهایی از بدبختیها، رفع بیماریها، بدان متوسل می‌شوند در حقیقت این خدای این ادیان، انسان را خدائی نمی‌کند بلکه آن‌ها خدا را زمینی کرده‌اند، به جای این‌که اعتقاد بدین خدا آن‌ها را از قید و بند و اسارت نفس خارج کند تا در افق‌های بالا و یا نگاهی فرا شخصی جهان را بنگرند آن‌ها خدا را پائین آورده‌اند محصور کرده‌اند زمینی کرده‌اند و پای جنگ‌ها و خودبینی‌ها و تعصب‌ها را

با تعریف غلط از خدا باز کرده‌اند، مذهب انیشـتین و دین انیشتین دینی است که بدان «احساس مذهبی آفـرینش می‌گوید»، وی در مصاحبه‌ای که در سال 1429 شمسی (1950)ـ در یکی از مطبوعـات انجـام می‌دهد صـراحتاً می‌گوید:

«این‌که می‌گویند من به خداوند ایمـان نـدارم اشـتباه محض است کسـانی که با مطالعه مقـالات و تئوری‌هـای علمی من به این نتیجه رسـیده‌اند، عقیـده و نظر من را به کلی نفهمیـده انـدو به من خیـانت کرده‌انـد، اگر این اخبـار اشـتباه را پخش کرده‌انـد، و یا می‌کنند من به خداوند ایمـان دارم و وجـداناً اظهـار می‌کنم که هرگز در زندگی لامذهب نبوده‌ام »

انیشـتین در معـرفی مـذهبی که به او اعتقـاد دارد می‌گوید:

"در این مـذهب، فـرد، کوچک بـودن آرزوهـا، اهـداف انسـانی و جلال خداونـدی و نظم باشـکوه در طـبیعت را احساس می‌کند و وجود خود در این جهان را مثل زندانی می‌دانم و می‌خواهد کل هسـتی را به عنـوان واحد با معنی تجربه کنم"

انیشتین با اتکا به فلسفه‌ای که بدان پایبند بوده به شدت به دنبال این مساله بوده که در زندگی حساب مطلق‌ها و نسـبی‌ها را از هم جـدا کند تا این دو با یک‌دیگر اشـتباه نشـوند، مطلق‌ها آن چیزهایست که سـایر مفـاهیم و ارزش‌ها نسـبت به آن‌ها سـنجیده می‌شـود در عرصه فیزیک نظـری این مطلق را سـرعت نـور معـرفی کـرد و سـایر مفـاهیم را نسـبت به آن انـدازه گـیری و تعریف

نمود، و نظریه نسبیت خاص و بعد نظریه نسبیت عـام را ارائه داد، که در این نظریه حـتی مفـاهیم بنیـادین چـون فضا و زمـــان و جـــرم را که از ارکـــان بنیـــادی فیزیک محسوب می‌شوند، را نسبی محسوب کـرد مفـاهیمی که تا آن زمان مطلق انگاشته می‌شد مشخص شد که اشتباه گرفته شـده بودند اما از جنبه تئوری‌هـای اجتمـاعی نـیز انیشتین به همین سیاق اعتقاد داشت در جامعه و مبـانی انسـانی هم مطلق‌هـایی وجـود دارند و نسـبی‌هایی و به عقیده انیشتین پیدا کردن این مطلق‌ها در زندگی بســیار مهم است چرا که این مطلق‌ها هـدف زنـدگی را تشـکیل می‌دهند و به آن معنی می‌دهند انیشتین می‌گوید:

- شخصی که زندگی خود و زندگی دیگران را بی‌معـنی می‌دانــد، او نه تنها بــدبخت است بلکه قــادر به زنــدگی کردن نیست.

از نظر انیشتین رسیدن به هدف زندگی از مسائلی است که عقل بشر طبق گفته اســـپینوزا قـــادر به تحلیل آن نیست، او می‌گوید:

حقیقت این است که به کمک آزمـــایش و تفکر روشن بهتر می‌تواند از عقیده‌اش پشـتیبانی کنـد، نقطه ضـعف این عقل گرائی این است که عقایدی که بـرای اعمـال و ارزش گــذاری ما لازم و تعــیین کننــده هســتند فقط به وســیله این روش پایــدار علمی کسب نمی‌شــوند. روش علمی فقط به ما یاد می‌دهد که چگونه اشیا و واقعیت با یک‌دیگر مرتبط هســـــتند و بر یک‌دیگر تـــــأثیر متقابل می‌گذارند. اما از طـــرف دیگر واضح است که شـــناخت آن‌چه هســت، راهی به آن‌چه باید باشد نمی‌گشـاید ما به شناخت واضح و کامل آن‌چه هست، باز هم قدرت نداریم

از این دانسته‌ها نتیجه بگیریم که هدف سعی و کوشش ما انسانها در زندگی چیست؟...شناخت حقیقت فی ذاته جذاب و زیباست ولی نمی‌تواند هدایت ما را در دست بگیرد و به همین دلیل نمی‌تواند حتی حقانیت و ارزش آرزوی آدمی را برای میل به شناخت واقعی حقیقت اثبات کند از این‌جا می‌فهمیم درک عقل گرایانه وجود ما محدود است.

با این تفاسیر که انیشتین ارائه می‌دهد که عقل را از رسیدن به هدف نهائی زندگی و آن‌چه انسان باید باشد ناکارآمد می‌بیند، پس به چه چیز باید تمسک نمود، انیشتین برای این مهم با اتکا به پیش زمینه عمیق فلسفی خود دوباره مذهب را مطرح می‌کند اما با احتیاط عنوان می‌کند که پی بردن به این اهداف و ارزشهای اساسی و پایداری آن‌ها در زندگی عاطفی فرد، به عقیده من مهم‌ترین وظیفه مذاهب در زندگی اجتماعی بشر می‌باشد.

انیشتین عنوان می‌کند اگر این اهداف اساسی را نتوان با عقل و خرد استدلال کرد پس اعتبار آن‌ها از کجا باید سر چشمه گیرد؟ جواب این سوال این است که در هر جامعه سالم، آن‌ها به صورت سنت‌های قدرتمندی که بر رفتار، اعمال، امیال و ارزشهای فردی اثر می‌کنند وجود دارد، آن‌ها مثل یک موجود زنده وجود دارند بدون آن‌که احتیاجی داشته باشند که تفسیری برای موجودیتشان پیدا کنیم آن‌ها از طریق استدلال به وجود نمی‌آیند بلکه از طریق وحی به وسیله شخصیت‌های قدرتمند به وجود می‌آیند...عالی‌ترین اصول سعی و کوشش و ارزش گذاری ما در سنت‌های مذهبی وجود

دارنـد، این هـدف بسـیار عـالی است که ما با نیروهـای ضعیف خود نمی‌تـوانیم به طـور کامل به آن نایل شـویم این هدف را می‌تـوانیم با توجه به مفهـوم دین این گونه مطرح کـنیم: باید به فکر شـکوفائی آزاد مسـئولانه فـرد باشـیم به طـوری که بتواند توانایی‌هـایش را آزادانه و توأم با شادی در خدمت اجتماعات بشری قـرار دهد. پس این مطلق که معـرفی می‌شـود، رسـالت انجـام وظیفه است نه امیر شدن و حکومت کردن و غالب کردن خود به جامعه."

انیشتین در سخنرانی خود در سـال 1941 بـرای تشـریح مذهب چنین می‌گوید:

"به جـای این‌که سـوال کنم مـذهب چیسـت؟ بهـتر است بپرسم:• مشخصـات کمـالات و ایـده آلهـای یک شـخص مـذهبی چیسـت؟ به عقیـده من، شـخص مـذهبی با تقـوا کسی است که خـود را از زنجیرهـای آرزوهـای خودخواهانه آزاد کرده و فقط برای افکار و احساسات و کوششی ارزش قائل است که ارزش فـوق شخصی داشته باشد، مسـئله مهم، یکی محتـوای فـوق شخصی و دیگـری عقیـده به مفهـوم پر معنـای قـدرت متعـالی می‌باشد ،پس یک شخص مذهبی وقتی یک مومن واقعی است که شـکلی در اهمیت و ارزشـهای متعـالی فـوق شخصی نداشته باشد ارزشهائی که نه می‌توانند به کمک عقل استدلال شوند و نه احتیاجی به آن دارند...بنـابراین مـذهب کوششی است که انسـانها طی قـرون متمـادی برای کسب اطلاع واضح در مورد ارزشها و اهداف و نـیز برای تقویت و اثر بیشتر آن‌ها انجام داده‌اند."

انیشتین در افق اندیشه خـود مطلق اصـلی را ذات بـاری تعـالی و کامل می‌داند و اتصـال به او و غـرق شـدن در ذات کریمه او را منتهای اعتلای انسان متعالی می‌داند، و این انســان متعــالی در همین اتصــال ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها بــرایش نمــود پیــدا می‌کنــد، انیشــتین هرگز احســاس شــعف و وجــدی را که در درون خــود دارد به کشف یک واقعیت مستند نمی‌نماید بلکه شـعف و وجد او معلـول احسـاس گسـترش ابعـادی از روحش در جهـان هسـتی می‌باشد. این گسـترش و آزادی روح در ارتبـاط علمی و جهـان بیـنی و هـنری در جهـان هسـتی عنصر اساسی طبیعت روح است که حال روحی ناشی از آن را شـکوفائی و بهجت می‌نـامیم. انیشـتین با اتکا به زمینه فلسفی خود و نگـاه به بزرگـانی چـون اسـپینوزا، خـدای خود را شناخت، مذهب را طبق همان قاعده که اسپینوزا ترسیم کرده بود تعریف نمـود و به این مسـئله رسـید که مطلق‌ها منحصر به مــذهب اســت، و این مطلق‌ها باید سرچشـمه و حیـاتی داشـته باشـد، در تعریف انیشـتین مذهبی که بر اساس تـرس و یا اصـول اخلاقی پایگـذاری شــده اســت، مــذهب کــاملی نیست بلکه مــذهبی راه گشاست که، تصفیه وجود انسانی از فساد و پلیـدی‌ها را مقــدمه‌ای بــرای شــکوفائی روحی که در مــذهب ثــالث متــذکر شــده‌اند عنــوان می‌دارد، مشــاهده می‌شــود که انیشتین می‌گوید، انسـان با دریـافت عظمت و جلالی که در ماورای امور و پدیده‌ها در طبیعت و افکار وجود دارد، وجــود خــود را یک نــوع زنــدان می‌پنــدارد، چنــان که می‌خواهد از قفس تن پــرواز کند و تمــام هســتی را یک بــــاره و به عنــــوان یک حقیقت واحد در یابد. ملاحظه می‌شــود که انیشــتین با داشــتن عــالی‌ترین معلومــات

فیزیکی امروز به نوعی جهان بینی متعالیه رسیده است. انیشتین همان احساس والای آزادی روح را که از مسیر علم عبور کرده است، با این عبارت تذکر می‌دهد که او کوچکی آمال و هدفهای بشری و عظمت و جلالی را که در ماورای امور و پدیده‌ها در طبیعت و افکار تظاهر می‌نماید حس می‌کند این همان احساس بسیار شریف و والایی است که روح آدم با دریافت طبیعت اصلی روح خود در می‌یابد و همه آمال و هدفهای بشری چه لذت بخش باشد و چه لذت بخش نباشد در برابر آن، چنان محقر و پست می‌نماید که آدمی وجود خود را نوعی زندان می‌پندارد.

آری، انیشتین در برابر بزرگی روح و استعدادهای آن چنین می‌گوید، نهایت امر، برای کسی که با پیش گرفتن حرکت تکاملی توانسته است روح خود را بر فراز هر دو زندان یعنی زندان نفس و زندان جهان به پرواز در آورد، زندانی بودن موقعی قابل تصور است که یک حقیقت با عظمت‌تر از آن در آن‌جا محبوس و گرفتار شده باشد و مسلم است که همان روح است، این دو زندان دو سیاه چاله نمی‌باشد بلکه دو محدوده رصدگاهی هستند که انیشتین هر لحظه می‌تواند از آن محدوده به بی‌نهایت نظاره کند و در جذبه آن قرار بگیرد، پس مذهب انیشتین نه آن مذهب است که از انگیزه ترس و هراس به وجود آید و نه انگیزه آن اخلاق ابتدائی است، بلکه فرد مذهبی به تفسیر انیشتین فردی است که ما فوق انگیزه‌ها و هدفهای مزبور حرکت می‌کند این فرد فردی چون علی بن ابی طالب علیه السلام است که می‌فرماید « خداوندا، من تو را نه به جهت طعم و اشتیاق به بهشت می‌پرستم و نه به جهت ترس از کیفر دوزخ، بلکه تو را

شایسته پرستش دیده و می‌پرستم ﴿ انیشتین به دنبال دینی است که خواهان حیات معقول انسانهاست که وابسته به کمال برین است، البته برای برخورداری از حیات معقول لایروبی‌های درونی از لجن‌ها و کثافات حیوانی ضرورت دارد آری عده‌ای تکامل یافته از انسانها مانند علی بن ابی طالب علیه السلام نه تنها نیایش را بلکه حتی عبادت‌های لازم را هم برای بدست آوردن آرمانهایی که برای یک انسان مطرح است انجام نمی‌دادند، اگر چه آن آرمان بهشت و دوری از دوزخ و عذاب الهی باشد بلکه آنان اقتضای موقعیت بندگی خود را در مقابل معبود ازل و ابد دریافته بودند.

انیشتین به آن حالت روحانی بسیار شگرف که میان انسان ناچیز از یک طرف و خداوند بزرگ از طرف دیگر رابطه و جذبه برقرار می‌سازد اشاره می‌کند و تمام شور و شوق خود را راستای مسائل علمی را ناشی از همین جذبه می‌داند. او می‌گوید:

﴿قوانین جهان هستی بسیار عقلانی و قانونمند هستند، یعنی با عقل می‌توان آن‌ها را درک کرد، من تصور نمی‌کنم دانشمندی وجود داشته باشد که به این مسئله ایمان کامل نداشته باشد، می‌توان این مسئله را به تمثیلی تشریح کرد علم بدون مذهب لنگ است و مذهب بدون علم کور ﴾

و در جای دیگر عنوان می‌دارد که:﴿اگر یکی از وظایف مذهب این باشد که بشریت را در صورت امکان از زنجیر آرزوهای بی‌جا و هوس‌های خود محورانه و بردگی آزاد کند استدلال علمی خواهد توانست از جهت دیگری به این مذهب کمک کند هدف علم تنها این نیست که قوانین

لازم بـــرای ربط دادن و پیشــگویی کـــردن رویـــدادها را کشف کند بلکه هـــــــدف دیگر او این است که با کشف قوانین جدید از کثرت به وحـدت معقـول نزدیک شـود در این تلاش علم بشـــری بزرگـــترین موفقیت‌ها را کسب خواهد کـــرد. هر چند بـــاز در همین تلاشهاست که علم، خود را در خطر سقوط در بعضی از اوهام قرار می‌دهد.

اما هر کس که طعم تجربه پیشرفتهای موفقیت آمـیز را در این زمینه چشـیده باشد تحت تـأثیر احـترامی عمیق نسبت به تجلی عقل در این جهان هستی قرار می‌گـیرد. او به خاطر فهم عمیق خـود از هوسـها و امیـال شخصی خـــود دست بر میـــدارد و به این تـــرتیب در برابر عظمت عقل مجسم در جهـــان هســـــتی به چنـــان حـــالت متواضعانه‌ای دست پیدا می‌کند که هرگز یک انسان عادی نمی‌تواند تصورش را هم بکند ،برای من چـنین حـالتی به مفهوم عالی کلمه خصلتی مذهبی دارد، هم‌چـنین تصـور می‌کنم که علم نه فقط انگـــیزه مـــذهبی را از پـــیرایش انسان گونه بودن تصفیه می‌کند، بلکه به ما کمک می‌کند که زنـــدگی روحـــانی را بهـــتر درک کـــنیم. هر چه تکامل معنوی بشریت جلوتر می‌رود، من فکر می‌کنم که مذهب گـــرایی اصـــیل با ســـعی و کوشش به معـــرفت عاقلانه می‌رسد و نه از مسیر ترس از زندگی و مرگ. من عقیده دارم که روحانی، اگر می‌خواهد وظیفه تربیتی و متعالی خود را به بهترین وجه انجام دهد، باید معلم واقعی شـود

در آن هنگـــام که انیشـــتین مـــوقعیت واقعی خـــود را در جهان با عظمت هستی درک می‌کند در حال نیـــایش بسر می‌بـــرد، در آن موقع که از آزادی طـــبیعی که بـــرای او

استقلال در مقابل خـدا نشـان می‌دهـد، دست برداشـته، خود را مانند تابلوئی بی‌اختیار در زیر دست نقاش ازل و ابد بر می‌نهد، او در حال دعا به سر می‌برد.

اگر می‌خواهید در امتداد زندگی آلبرت انیشتین لحظـاتی را که از جـــدی‌ترین هیجانـــات روانی بهـــره مند است مشاهده کنید خوب است که نیایش او را مشـاهده نمایید اگر می‌خواهید تمـام شـئون اصـیل زنـدگانی او را درک کنید و تفسـیر نمائید به نیـایش او جـان دل بسـپارید این اندیشه‌های با شـکوه انیشـتین ما را به فکر وا می‌دارد و به یاد این فراز از سخن لرمانتوف می‌اندازد که:

«با دیدگان فروبسـته لب بر جـام زنـدگی نهـاده و اشک سوزان بر کناره زرین آن فـرو می‌ریـزیم، اما روزی فـرا می‌رسد که دست مرگ نقـاب از دیـدگان ما بر می‌دارد و هر آن‌چه را که در زندگانی مورد علاقه شـدید ما بـود، از ما می‌گیرد، فقط آن وقت می‌فهمیم که جـام زنـدگی از اول خـالی بـوده و ما از روز نخست از این‌جـام جز بـاده خیال ننوشیده ایم »

انیشتین آن‌جا که که به زوال و فنای خـود آگـاه گشـته و در می‌یابد که زندگانی محـدود و نـاچیز او در مقابل عمر جهـــان هســـتی به منزله یک ثانیه در مقابل میلیاردها قـرون و اعصـار می‌باشـد، نسـیمی از ابـدیت آن‌چنـان مشـامش را می‌نـوازد که عمر جهـان هسـتی را به منزله ثانیه‌ای در مقابل ابدیتی به ما نشان می‌دهد، انیشتین به ما خاطر نشان می‌کند که در اقیانوسی از جهـالت غوطه وریم، دانش ما در مقابل آن اقیـانوس تاریک و بیکـران حبـابی ابهـام انگـیز است که با انـدک نسـیمی نیست و نـابود می‌گـردد، ولی انیشـتین در لحظـاتی که به حبـاب

ناچیز بودن دانش خود اعتراف می‌کند احساس می‌کند که در دریایی از نور غوطه ور گشته است و مغزهای دانش همه جهان در اختیار او قرار گرفته است آخر نه اینست که حباب ناچیز دانش خود را به علم بی‌نهایت خداوندی نسبت داده است؟ مرغ سبکبال روح انیشتین از تنگنای قفس تن رها گشته پر و بالی در بی‌نهایت می‌گشاید، اگر این پرواز صحیح بوده باشد دیگر برای روح او برگشتن دوباره در زندان تاریک بدن و محبوس شدن امکان نخواهد داشت، چرا که روح انیشتین در آن حال که می‌خواهد از خانه محقر بدن به پرواز در آید، این کالبد خاکی را به صورت رصد گاهی در می‌آورد که به سوی بینهایت نصب شده و هرگز دیده از نظاره بی‌نهایت نخواهد پوشید.

انیشتین ممکن است که در تفکرات علمی خود چشم به افق آسمان دوخته باشد و از دایره محدود سیاهی چشم مردمک چشمش، دیده را به آن فضا که کرانه‌ای برای آن متصور نیست گردانیده باشد یا سر فرود آورده به نقطه‌ای بسیار کوچکی از خاک و شن خاموش و حتی کوچکتر یا برگ درخت و شاخه گلی که زیباییش را چراغی فرا راه او به سوی جمال ابدی گرفته باشد، یا به پرواز جوجه پرنده‌ای که به تازگی قانون تکاپو به سراغش آمده است خیره شده باشد، ممکن است فقط دستانش را از قعر چاه طبیعت بیرون آورده با سر انگشتان علم روزنه‌هایی در سقف بسیار ضخیم جهان ماده به روی خود باز کرده باشد و یا تنها به حرکت جزئی سر قناعت کرده باشد ولی در همه حال یک هدف بیشتر نداشته است و آن این است که:

خداونـدا! مـرغ نـاچیز و محبـوس در قفسی چشم به تو دوخته و با لرزانـدن بالهـای ظـریفش آمـاده حـرکت به سـوی تست نه بـرای آن‌که از قفس تن پـرواز کند و در فضای بیکران هستی بال و پری بگشاید، نـه، زیر زمین و آسمان با آن همه پهناوری جز قفس بزرگـتری بـرای این پرنـده شـیدا چـیزی نیست. او می‌خواهد آغـوش بارگـاه بی‌نهـایت را به رویش بـاز کـنی و به دیـدار خویشت بخوانی، انیشتین از جمله متفکـرین و نوابغ بـزرگ عـالم است که درک مـوقعیت خـود را در دو قلمـرو انسـان و جهـان جـدی تلقی نمـوده است از مشـاهدات سـطحی بالاتر رفته، باز بالاتر و بالاتر می‌رود، اندکی از معلومات بطور موقت فریبش نداده است تا آن‌گـاه که به نـاتوانی قطعی خویش آگاه می‌شود، و با جمله

﴿ ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النـار ﴾ (آل عمران آیه 191)

نیایش خود را آغاز می‌کند.

اما گروه دیگر از همین متفکـرین هم بودند و هسـتند که نمی‌توانند از دام خود فریـبی با محـدودیت معلوماتشـان رهـایی پیـدا کنند می‌روند و می‌روند تا به حفره‌هـای مسائل عالی هستی سر بکشند، در آن‌جا به خیال خـود با ثبات و نفی‌های پی در پی مشغول می‌شـوند، میـان مغز خود و آن مسائل کشاکش بس شدیدی ایجاد می‌کنند، در آن میان تنها خودشان را می‌بیننـد، اگر آنـان هم خـود را در راه ببینند و مانند اسب آب کش چشم بسته بدور خـود بر نگردند مناجاتشان در صـورت اثبـات و نفی و احتجـاج بر می‌آید و محـراب پرسـتش شـان بشـکل (؟) جلـوه می‌کند. اما انیشتین هوشیاری است میان مستان که سر

تا پای وجودش تفکرات و تصـمیمات و اراده و آزادی وی رنگ اتصـال و نیـایش دارد. سـرور و شـعفش تمـام اندوه‌های مادی وی را تحت شعاع قرار داده است و مثل این شعر سعدی است که:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

انیشتین کسی است که اتصال به خدا را وسـیله فـرار از قـانون علت و معلـول و گریز از نظم و تـرتیب نـوامیس جهـان هسـتی قـرار نمی‌دهد بـدان جهت که به خـوبی دریافته است که خداوند بـزرگ این جهـان با عظمت را بـرای کوشش و حـرکت و تلاش آفریـده اسـت، انیشـتین خود را از این هدف بزرگ کنار نمی‌کشد

تا در گردابهای جهل و اضـطراب روحی غوطه ور شـود، او به خوبی دریافته بود که ما آدمیان مطابق الهی:

موجیم که آرامش ما در عدم ماست

ما زنده آنیم که آرام نگیریم

انیشتین به خدا اتصال دارد، ولی اتصالش سرمایه اصلی خود را از آیه:

﴿و آن لیس للانسان الا ما سعی و آن سعیه سوف یـری﴾(النجم آیه 29)

(نیست برای انسان مگر کوشش و عمل او، به طور حتم نتیجه سعی و عمل خود او دیده خواهد شد)

انیشتین در یکی از سخنرانی‌های مذهب جبرگرایانه را به چـــــالش می‌کشد و می‌گوید:«چـــــون کسی که به قانونمندی و اصل قـانون علیت در جهـان هسـتی معتقد است نمی‌تواند تصـــور کند که ممکن است موجـــودی در بیشتر حـوادث مـانعی ایجـاد کند (و معجـزه نماید) چـنین شخصی با این فکر و اندیشه نه اعتقـاد به مـذهب تـرس دارد و نه به مـــذهب اخلاقی و اجتمـــاعی، خداونـــدی که فقط از روی اعمـال جـبری انسـان به او پـاداش و جـزا می‌دهد، بـرای او مقبـول نیست زیـرا او اعتقـاد دارد که اعمال و رفتار انسان اگر جبری باشد تاثیرات و الزامـات خـارجی و داخلی اسـت، پس او در برابر خداوند مسـئول نمی‌باشد همـان طـور که یک جسم به خـاطر حرکـاتش مسئول نیست به این دلیل کلیسا علم را سـرزنش کردند که اصـــول اخلاقی را زیر پا گذاشـــــته است ولی این اتهـامی که به او زدند صـحیح نیسـت، اسـاس رفتـار و اعمـــال اخلاقی فـــرد باید از روی اختیـــار و احســـاس همدردی، تعلیم و تربیت و رابطه اجتمـاعی باشد نه جـبر و این احتیاجی به اصول مذهبی جبرگرایانه ندارد، بسـیار غم انگیز است که انسان فقط به خاطر ترس از مجازات و امید به پاداش بعد از مرگ به نیایش برخیزد.»

و در سخنرانی دیگری عنوان می‌دارد:« اگر تمام اعمـال انسان بدون اختیار تحت امر خـدای جبـاری قـرار دارد که همه چـیز به فرمـان او جریـان دارد و هر احسـاس و هر کوششی به اراده او انجـام شـده اسـت، و همه اعمـال انسان را نه انسان بلکه او انجام می‌دهد، چرا انسان باید در برابر اعمـال خـود در برابر او مسـئول باشـد؟ چگونه می‌توان این خـدائی که بـرای اعمـالی که خـودش انجـام

داده انسان را مـورد مجـازات یا پـاداش قـرار داده عـادل گفت؟

در جای دیگری خاطر نشان می‌کند که:

هرچه اطلاعـات انسـان دربـاره نظم و قانونمنـدی پدیده‌های طبیعی بیشتر می‌شود، ایمانش به این مسـئله محکم‌تر خواهد شد که در این نظم قانونمند جـایی بـرای علل دیگر پیدا نمی‌شود، دیگر نه بـرای او اراده انسـان و نه اراده خداوند هیچ کـدام به عنـوان علت مسـتقل در پدیـده‌های طـبیعت مطـرح نیسـت، بـدون شک نمی‌تـوان خدای شخصی را که در پدیده‌های طبیعت دخالت دارند از نظر علمی به معـنی واقعی باطل دانسـت، زیـرا این آموزه‌ها می‌تواند همیشه به حوزه‌هایی تعلق داشته باشد که شـناخت علمی هنـوز به آن راهی ندارند من فکر می‌کنم چـنین رفتـار کشیشـان نه فقط بی‌ارزش بلکه فاجعه انگـیز هست. چـون هر عقیـده‌ای که نتواند در روشـنائی کامل عـرض انـدام کند و فقط قـدرت داشـته باشد در ظلمت باقی بماند لزوماً تاثیر خود بر بشریت را از دست خواهد داد، آن هم با خسـارت جـبران ناپـذیر پیشرفت بشریت. آموزه‌های مذهبی باید برای مبـارزه در تعلیم و تـربیت اخلاقی چنـان عظمـتی داشـته باشـند که بتوانند عقیـده بر مبنـای نـوعی خـدای شخصی و انسـان گونه را که منشاء تـرس و امید بـود در زمانهـای گذشـته قدرت کاهنان و جادوگران را زیاد کرده بود از بین ببرند، آن‌ها باید با تلاش خـود را به نیروهـای خـیر، حقیقت و زیبـائی ذاتی بشر مجهز کنند چـنین کـاری بـدون شک دشوارتر است اما دارای ارزش خیلی بیشتری است.

به نظر انیشتین مذهب و اتصال به خدا برای او سه هدف بزرگ دارد:

هدف یکم: این‌که خداوندا! برای من که تکامل مادی و معنوی را در این زندگانی منظورکرده ام، آگاهی عطا فرمای تا بتوانم علل محاسبه نشده رویدادها را که از هر سو مرا احاطه کرده‌اند به حساب آورم و هر چه بتوانم موانع را از پیش پایم بردارم و مقتضیات را انجام بدهم و اگر توانایی به تشخیص مزبور نداشته باشم، نعمت عظمای تسلیم به مشیت را چراغ راه زندگانی‌ام فرمای تا خلاء و خللی در حیات محبوبم بوجود نیاید.

هدف دوم: نیرو گرفتن از ماورای طبیعت و بهره برداری از آن در جهت کاوش طبیعت

هدف سوم: در تماس نهادن بی‌نهایت کوچک یا بی‌نهایت بزرگ است که برای انیشتین ما فوق تمام آرمان‌ها و ایده آلها است.

با این تماس شگفت انگیز است که جهان برون و درون، ماده و معنی هماهنگ می‌گردد.

ممکن است به این ایده انیشتین گروهی اعتراض کنند و بگویند:

" ما بدون این‌که در زندگی حالت گرایش به خدا داشته و خود را با بی‌نهایت مواجه بسازیم، می‌توانیم زندگانی لذت بخشی داشته باشیم. شاید خود انیشتین هم با شما موافق باشد زیرا زندگانی بی‌اندوه زنبوران عسل را به چشم خود دیده ایم، نظم و ترتیب زندگانی موریانه‌ها تعجب همه دانشمندان را بر می‌انگیزد لذتی که معتادان

الکل و مواد مخـدر در آن غوطه ورند خوشـایند است اگر چه برای امثال انیشتین قابل تصور نیست، امواج بیکران لذت را که در هنگام پـیروزی، زورگویـان را سـرتا پا فـرا می‌گیرد، انیشتین حتی در خواب هم نمی‌توانست ببیند".

آیا واقعاً انیشتین لذایذ فوق را لذت می‌داند؟ آیا انیشتین زنـدگانی زنبـور عسل و موریـانه‌ای را ایـده آل زنـدگانی جوامع معرفی می‌نماید؟ مشخص است که اندیشـمندانی چون انیشـتین اگر ضـرورتی بـرای زنـدگی انسـانها روی زمین در نظر گیرند و اگر این انســـــانها را همانند یک وســیله موســیقی که خــود به خــود صــدایی نداشــته و بایستی دیگران آن را به صدا در آورند نباشد یعـنی بـرای انســـان شخصـــیتی قائل باشد که هســـت، و اگر رو به تکامل باشد نباید در راه تکامل وی و اعتلایش فلج شـود، منطق انیشتین این را می‌گوید که برای انسان، ایـده آلی در زندگانی لازم است اگر کسی هدف سـوم انیشـتین را که در بـــالا متـــذکر شـــدیم قبـــول نکنـــد، هیچ حقیقـــتی نمی‌تواند برای زندگی او هدف معقول بوده باشد.

اگر تعریف ذیل بر اساس ایده‌های انیشتین برای زنــدگی ایــده آل کسی را قــانع کند مســلماً گــرایش به خــدا را اساسی‌ترین عنصر حیات انیشتین خواهد دانست.

تکـاپویی است آگاهانـه، هریک از مراحل زنـدگانی که در این تکـاپو سـپری می‌شـود، اشـتیاق و نـیروی حـرکت به مرحله بعـدی را می‌افزاید شخصـیت انسـانی رهـبر این تکاپو ست.

آن شخصـیت که از ازلیت سرچشـمه گرفتـه، بی‌نهـایت گذرگاهش، ابدیت کمـال مطلـوبش، آن حقیقت ابـدی که

نسیمی از جلال و جمالش واقعیات هستی بیکران را به تموج در آورده، چراغی فرا راه چر نشیب و فراز تکامل ماده و معنی می‌افروزد.

با این سه هدفی که انیشتین برای اتصال به خداوند بزرگ مطرح می‌کند و بنا به هدفی انیشتین در فرا سوی اندیشه خود بیان می‌کند می‌توان به این سوال پاسخ داد که سیستم جهان هستی آن‌چنان سخت و غیر قابل انعطاف طراحی شده پس اتصال به خدا و نیایش چگونه می‌تواند این سیستم شکست ناپذیر را تغییر دهد؟ کسانی که درباره این گونه مسائل عالی صحبت می‌کنند گویی خودشان هستند که تمام نمودها و اسرا جهان هستی را ساخته و پرداخته و در ساعات تفکر آن را مورد مطالعه قرار می‌دهند. باید گفت مگر جهان هستی عبارت از یک قطعه سنگ است که جامد و بسته و معین و محدود باشد؟!

همان طور که از نظر قوانین بیولوژی و فیزیولوژی هم مغز انسان و ساختمان عصبی و سلولی آن را بسته و معین و محدود می‌دانند این همه اکتشافات و اختراعات و نو آوری‌ها که از خارج از قلمرو حس و منطق اندیشه به قلمرو دانش و هنر وفلسفه سرازیر می‌شود از کجاست؟ عاملش چیست؟ همین نسبیت عام و خاص که شاهکار علوم نظری معاصر است از کجا برآمده است؟ بنای مکانیک کوانتمی و فیزیک آماری در کجا تبیین یافته است؟

جهان قیافه سیستم خود را به حواس معمولی ما بسته نشان می‌دهد و عده‌ای را وادار می‌کند که بگویند که دم گرم اتصال به در آهن سرد نظم جهان طبیعت اثری

ندارد اما هوشیارانی چون انیشتین و نوابغی چـون او که توانسته‌اند از رو بنای سیسـتم این جهـان به زیر بناهـای آن نفوذ داشته باشند با صراحت کامل می‌گویند:

"هیچ وضع موجـود در جهـان طـبیعت متکفل وضع بعـدی آن نیســت، در نســبیت که ذره انــرژی در زمــان تعریف می‌شــود و این مفهــوم حادثه و رویــداد را دارد به جــای آن‌که بگویند که جهان از ذرات تشکیل شــده می‌گویند که جهان از رویدادها و حوادث تشکیل شده‌اند که چـون یکی از ابعاد آن‌ها هم زمان است و در حال ســیلان و نو به نو شدن پس جمله حوادث جهان دائماً در حال سیلان و نوبه نو شـدن هسـتند، پس جهـان هر لحظه سیسـتمی دارد و حقیقتی، اینست معنای حرکت و تحول دایمی، این است معنای باز بودن سیستم جهان از نظر زیر بنایی که رو به مــاورای طــبیعت دارد، و برتداند راسل در کتــاب الفــای نسبیت آن را شرح می‌دهد.

اگر بخواهیم معنای بـاز جهـان را در مقابل خواسـته‌های روحی که با اتصـال و نیـایش ابـراز می‌شـود با یک مثـال سـاده بیـان کـنیم می‌تـوانیم بعضی از اجـرای فلـزی یک ساختمان را در نظر بگیریم که به جهت عکس العمل فلز در مقابل هوا و گرما و سـرما مهنـدس مربـوط مقـداری کم و بیش فاصـله میـان فلز و سـایر اجـزای سـاختمان می‌گـذارد که در موقع تـأثیر هـوای گـرم و سـرد در فلز اختلالی در ساختمان به وجود نیاورد، روح آدمی در حــال انقلاب واقعی نــیرویی بس شــگرف پیــدا می‌کند که در اجزای جهان تأثیر ایجاد می‌کند و چون در سیستم جهـان طبیعت وضـعی شـبیه فاصـله‌های مزبـور در میـان فلز و اجزای مماس ساختمان وجود دارد، لذا با تغییری در اجزا

و شئون طبیعت بوسیله نیـایش خللی به سیسـتم جهـان وارد نمی‌گردد.

و بـاز عـده‌ای دگر انـدیش عنـوان می‌داشـتند که خداوند بـزرگ تمـام جزئیـات و کلیـات جهـان هسـتی را می‌داند احتیاجات ما از او مخفی نیست بنابراین اتصال به خـدا و نیـایش مفهـومی نـدارد، این سـوال هم نـوعی از سـاده لوحی است، مگر با اراده و نـیروی طـبیعی تغیـیراتی در مواد و صور قلمرو طبیعت ایجاد نمی‌کـنیم؟ آیا می‌تـوان گفت خدا که به تمـام امـور داناست چـرا این تغیـیرات را که

در طبیعت انجام گرفته و به صـلاح می‌باشد خداوند خـود به خود ایجاد نمی‌کند؟ باز طبق مبانی که انیشـتین به آن اعتقـاد دارد چنانچه هر گونه تغیـیرات به نفع انسـان یا بـرای رفع آسـیب از او احتیـاج به اراده و کـار و کوشش دارد، هم‌چنان نفوذ روح به ماورای طبیعت و اسـتمداد از آن نـیز به اراده و کوشش روح نیازمند اسـت، و دانسـتن خـدا بـاعث آن نمی‌شـود که من از کـار دست برداشـته و بنشینم، بلکه آن‌چه بر خدا معلوم است این است که لازم است من با فعـالیت درونی و جسـمانی بایسـتی تلاش کنم.

در نظر انیشتین اتصال به خدا صرفاً برای ایجاد تغییر در سیسـتم جهـان هسـتی نمی‌باشد چـرا که عـده‌ای تکامل یافته از انسانها نه تنها نیـایش را بلکه حـتی عبادت‌هـای لازم را هم بـرای بدست آوردن آرمانهـایی که بـرای یک انسـان مطـرح است انجـام نمی‌دهند بلکه آن‌ها اقتضـای مـوقعیت بنـدگی خـود را در مقابل معبـود ازل و ابد دریافته‌اند.

انیشتین اعتقاد دارد به جای این‌که حس گرایش به مبداء را که تکیه گاه نهایی زادگان این کره خـاکی است حـذف کنیم موضوعات فراوانی داریم که به طور تصـنعی دست و پـــای روح انســـان‌ها را در هر دوره گرفته است و ما می‌تــوانیم با تحقیقــات لازم در علــوم مربــوط آن‌ها را حـــذف کـــنیم. مـــوفقیت در حـــذف دروغ، شـــهوترانی ،زورگویی و چندرویی و مبارزه با واقعیات و خودپرستی و... میـدان‌های خـوبی بـرای نشـان دادن دلیل قهرمـان بودن یک اندیشـمند است. انیشـتین اعتقـاد دارد کسـانی که می‌خواهند قدمی در اصلاح وضع انسانها بردارند وارد این میـدان‌ها شـوند و تـاریخ را از این بـدبختی‌ها نجـات دهند.

در نامه‌ای که مایزر به یکی از دوستان خود نوشــته است می‌گوید: « بسـیار خوشـحالم که عقیـده من را دربـاره نیایش و اتصال به معبـود پرسـیده‌اید زیـرا که من در این موضـــوع عقیـــده‌ای محکم و تردید ناپـــذیر دارم، نخست بـبینم واقعیـات در این موضـوع کدامنـد؟ در پـیرامون ما جهـان معنـوی وجـود دارد که ارتبـاط بسـیار نـزدیکی با جهـان مـادی دارد. از اولی یعـنی جهـان معنـوی نـیرویی فیضــان دارد که دومی یعــنی عــالم مــاده را نگهــداری می‌کند و این همان نیرویی است که روح ما را زنــده نگه می‌دارد. معنویـــات از آن‌جا برقـــرار است که ســـیاله‌ای لاینقطع از این نـــیرو در ما وارد می‌شـــود، شـــدت این سیاله معنوی مدام متغیر است »

ویلیام جیمز هم، هم نـوا با انیشـتین عنـوان می‌دارد که: اگر چه من نمی‌تـوانم عقیـده مـردم عـادی مسـیحی را بپـــــذیرم و یا الوهیـــــتی را که دانشـــــمندان طریقه

اسکولاستیک در قرون وسطی دفاع می‌کردند قبول کنم اما خود را جزء فلاسـفه مـاورای الطبیعه خشن می‌دانم، در حقیقت من معتقـدم که در اثر ارتبـاط با عـالم غیب نیروی جدیدی در این دنیا حاصل شده و حوادث جدیدی را باعث می‌گردد. دسته فلاسـفه ظریف به نظر من بسـیار تسلیم حکمفرمـایی طـبیعت شـده‌اند این فلاسـفه امـور طـبیعی را در بست و بـدون این‌که دربـاره ارزش آن رسیدگی کنند قبول می‌نمایند.

و باز ویلیام جیمز می‌گوید:

...آدمی در حال اتصال به خدا حس می‌کند که نـیرویی وارد بـدن او می‌شـود درست مثل این‌که در آفتـاب که می‌نشینیم گـرمی آن را احسـاس می‌کـنیم، از این نـیرو می‌توان بطور موثر استفاده کـرده، عینـاً مانند این‌که از اشعه خورشید برای آتش زدن قطعه‌ای چـوب از ذره بین استفاده می‌کنیم.

با این تفاسـیری که انیشـتین از خداشناسی دارد می‌تـوانیم به جـرأت بگـوییم که اغلب انسـانها با ادعـای خداشناسی در تمـام طـول عمرشـان یکبـار هم الله نگفته‌اند!! آن‌گاه که مفهوم واقعی خـدا از مغز آدمی به قلبش سرازیر می‌شـود و قلب آن را در می‌یابـد، شـئون زندگانی طبیعی، بلکه مجمـوع دسـتگاه هسـتی چنـان در مقابل آن دریـافت شـده محقر و نـاچیز می‌نماید که شخصیتی چون انیشتین توانـایی به زبـان آوردن لفظش را از دست می‌دهد. بنـابراین همه الله الله‌ها که شب و روز از دهان میلیونها مردم بر می‌آید، لفظی است که به مفهـوم واقعی خـود تکیه نـدارد نتیجه دیگـری که از این مسـامحه کـاری ضـرر بـار، عاید ما می‌کند این است که

حتی مسائل مربوط به الهیات که باید در افکـار انسـانها عـالی‌ترین مـوقعیت را اشـغال نمایـد، مانند مسـائل معمولی مطرح می‌گردد.

الله گفتن و لبیک نشنیدن ،تفاوتی با این پدیده نـدارد که چراغی را روشن بسـازید ولی فضـای مربـوط را روشن نکنـد، آن نیایشـگر که الله گفته و منتظر شـنیدن صـدای لبیک اسـت، کلمه‌ای به زبـان آورده اسـت، ولی الله را نخوانـده اسـت، چطـور امکـان دارد که به جهت آمـادگی واقعی بـرای الله گفتن، خداوند قلب ما را جایگـاه درخشش پرتو الهی خویش نسازد؟ آمـادگی واقعی قلب همان و چشیدن لبیک از مقام ربـوی همـراه با کلمه الله همان ،

انیشـتین با تفسـیری که از دین و علم دارد هیچ گونه تقابلی را بین آن‌ها نمی‌بیند وی عنوان می‌دارد که:

«اگر مـذهب تعـیین کننـده اهـداف نهـایی باشـد، پس از علم به معنی وسـیع کلمه یـاد گرفته است که بـرای نایل شدن به این هدف از چه وسـیله‌ای می‌تواند کمک بگـیرد، اما علم توسط اشخاصی خلق می‌شـود که تمایل و اشـتیاق کامل به کشف حقیقت و درک آن دارند این احساس از مذهب سرچشمه می‌گیرد »

و در جای دیگری می‌گوید:« قدما به حقیقتی آگاه بودند که امـروزه فرامـوش شـده اسـت، همه این وسـایل اگر روحیه زنده‌ای چـون هـدف به همـراه آن نباشد فقط یک ابزار بی‌خاصیت خواهد بود، اما اگر اشتیاق به نایل شدن این هدف در ما زنـده باشد می‌تـوانیم وسـیله لازم بـرای رسیدن به هدف و تبدیل آن به واقعیت را پیدا کنیم.»

سفر آفرینش از نگاه قرآن وسایر ادیان ابراهیمی

آفــرینش و خلقت جهــان از جمله مســائلی است که در دوران معاصر چالش‌هـــــــای فـــــــراوانی را در علم و ایدئولوژی‌های وابسته بدان بازی می‌کنـد، و جـواب دادن و تحقیق در زمینه آن می‌تـــــــــوان، منجر به تایید یا رد تعدادی از نظریه‌ها در فلسفه علم معاصر شـود، عـده‌ای از مغرضـین به خصـوص در 150 سـال اخـیر که نظریه تکـــاملی داروین مطـــرح شد با مقابل قـــرار دادن این نظریه در برابر دین و علوم وحیانی و جمع آوری مسائل علمی وتجــربی موید آن نظریــه، و به اثبــات رســانیدن علمی جنبه‌های مختلف آن به محـدود کـردن و مجبـور به عقب نشینی کردن علوم وحیانی در مقابل تجربی کردند و عـــده‌ای خواســـته یا ناخواســـته در دام این تفاســـیر ناصحیح گرفتار شده و با اصرار بر تفاسـیر نادرسـتی که از متون دینی می‌کنند بر این تضـاد قـوت می‌بخشـند، که در این مقاله به نقد این تحلیل‌ها خـــــواهیم پـــــرداخت نظرات خلقت گرائی که در غرب در مقابل نظریه تکامل طبیعی قرارداده می‌شود بر گرفته از متـون تحلیل شـده تــورات و انجیل است وهمانند نظریه هیــات بطلمیوسی که وارد این دو کتاب شده بود و موجبات تکفیر بزرگــانی چون گالیله را فراهم نمود در دوران معاصر نــیز به گونه دیگر قد برافراشته و با تعابیر دیگــری به هـدم دین همت گماشته‌اند، و همان گونه که در دوره رونسانس با تعصب کلیسا در زمین مرکــزی بــودن و اثبــات علمی خورشــید مرکزی بـودن عملا زمینه جـولان ملحـدان و از بین رفتن دین فراهم شد در دوران معاصر نـیز چـنین مسـاله‌ای را به گونه دیگر تحمیل به دین می‌کنند و عقاید خـــــرافی و

بدور از واقعیت را به نـام دین توسـعه می‌دهند و دین را در مقابل علم قـرار داده تا بـار دیگر با غلبه علم ،دین را به فنا دهنــد، آری، روزگــاری با تعصب بر زمین مرکــزی بودن منظومه شمسی، و هم اینک با نفی مســاله تکامل و خلقت تدریجی، با اسـتناد به کتـاب تـورات و انجیـل، و شبه مسلمانان غـرب زده و دنباله روی بی‌عقل و تـدبیر، بـدون این‌که متوجه باشـند که این تضـاد بین تحلیل غلط تورات و انجیل و علم به وجود آمـده در یک نـزاع سـوری شرکت می‌کنند و بدون نگاه به مساله آفرینش در ادیان، سنگ تحلیل‌های غلط کشیشان را به سینه می‌زنند، و آب به آسیاب دشمن می‌ریزند، و بـدون تامل و تفکر خـود را در گردابی بنیـان کن گرفتـار می‌سـازند، فـارغ از این‌که اگر علم حقیقت دارد و دین حقیقت دارد، دو حقیقت هیچ گــاه متضــاد هم و مقابل هم نیســتند بلکه موید هم می‌باشند، آیا مساله ایمان به خدای یکتا و جهان آفــرین، با مساله علمی خورشید مرکـزی تنـافری دارد؟ پس چـرا کلیسا تا مــدتها در مقابل این مســاله مقــاومت کــرد و بزرگانی چون برنو در شهر زنده زنده سوزاند، چـرا؟ این تعصب کـور از کجا ناشی شـد؟ آیا این تقابل علم و دین، تقابل علم و کل ادیــان بــود یا تقابل علم با دین تحریف شــده وتحلیل‌هــای غلط کلیسا که به نــام مســیحیت به جهان معـرفی می‌کـرد، در کجـای قـرآن اشـاره شـده که زمین در مرکز عـــالم اســـت، و خورشـــید دور زمین می‌گـردد. بلکه از قـرائن آیـات بر می‌آید کـه، همـواره از زمین به صورت مَهدی که خوب سواری می‌دهد یاد شــده و یا این‌که اشاره بـدان می‌کند که کوهها همانند ابرها در حال گـذر وسـیال هسـتند اشـاره شـده، و اسـاس هیـات بطلمیوسی و فلســفه ارســطوئی در قــرآن به چــالش

کشیده شده است و آیات فـراوانی حـاکی از این مسـاله است پس چه دلیلی دارد که مســـلمانان به تحلیل‌هـــای اشتباه کشیشان مسیحی محکوم شوند؟ و یا باصـطلاح با یک چوب همه رانده شوند.

در روزگار و دوران معاصر نیز چنین وضعیتی پیش آمده، متفکری به نام داروین در حدود 150 سـال پیش در طی تحقیقات مطالعـات خـود نظـریه‌ای را ارائه داد مبـنی بر این‌که می‌توانند تمـــام موجـــودات زنـــده‌ای که در زمین وجــود دارند از یک منشأ سرچشــمه گرفته باشــند که در طول زمان در طی انتخاب‌های طبیعی تغییراتی در آن‌ها حاصل شــده باشد و این تغیــیرات منجر به وجــود آمــدن گونه‌های مختلف حیـاتی اعم از گیاهـان تا جـانوران روی زمین شـــــده باشـــــد، و علم زیست شناسی و دیرینه شناسی در طی ســالها به عنــاوین مختلف این نظریه را از لحاظ تجربی مورد محک قــرار داد، و به موفقیت‌هــای جالبی در اثبـات آن دست یـافت، و بعـدها علم ژنتیک هم به این زمــره اضــافه شــد، بطــوری که نظریه تکامل و زیست شناسی جایگاهی چـون مبـانی نیوتـون در فیزیک کلاسیک به خود اختصاص داد، به طـوری که با حـذف این نظریه ،عملاً کل زیست شناسی تحلیلی با چــالش مواجه می‌شود،این نظریه در زیست شناسی به حدی جا افتــاده کــه، خورشــید مرکــزی در نجــوم،جایگــاه خــود را بدست آورده، ولی متاسـفانه دوبـاره کلیسا که منـادی جمـود و رکــود در جامعه است با تحلیل‌هــای غلط دوبــاره ایمــان خود را به خدایی مسیح دچار تزلزل می‌دیــد، به مقابله با آن پـــــرداخت و عملاً ایمـــــان را در مقابل این نظریه گذاشت، به طـوری که بهـترین حربه را به ماتریالیست‌ها تقدیم کرد چرا که در مقابل بدیهیات، ایستاده بـود، و هر

قدر بر این مغالطه اصـرار کنـد، ایمـان مـردم را بیش از پیش ویران می‌کنـد، تا شـاهد ویـرانی کـاخ دین و آبـادی کاخ لاادری گری و الحاد شود.

ما دراین مقاله با بررسی آفــرینش در تــورات وانجیل و مقایسه آن با قــرآن کــریم به این نکته می‌پــردازیم که روند آفرینش در قرآن کـریم با آن‌چه در کتب عهد قـدیم موجود است تفـاوت اساسی نـدارد گرچه از نظر تحلیلی تفاوت بنیادین دیده می‌شود وگرچه نظریه تکاملی هم از جمله نظریاتی است که نظرات دیگری هم در عدم وجـود آن ابـراز شـده وبزرگـانی چـون فـرد هویل آن را به بـاد انتقاد می‌گیرد ولی در عین حـال در صـورتی هم که نظر درســتی باشد با منطق آفرینشی که در قــرآن وادیــان ابراهیمی البته با تحلیل درست وفارغ از جمود کلیسـایی وجـود دارد تنـافر وتضـادی بنیـادین نـدارد بلکه در آیـاتی موید آن است.

آفرینش در کتاب عهد قدیم وجدید(تورات وانجیل):

در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید.

و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خــدا سطح آبها را فرو گرفت.

و خدا گفت: “روشنایی بشود.” و روشنایی شد.

و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشــنایی را از تاریکی جدا ساخت.

و خـدا روشـنایی را روز نامید و تـاریکی را شب نامید. و شام بود و صبح بود روزی اول.

و خــدا گفت: “فلکی باشد در میــان آبها و آبها را از آبها جدا کند.”

و خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد. و چنین شد.

و خدا فلک را آسمان نامید. و شام بود و صبح بــود روزی دوم.

و خــدا گفت: “آبهــای زیر آســمان در یکجا جمع شــود و خشکی ظاهر گردد.” و چنین شد.

و خدا خشـکی را زمین نامید و اجتمـاع آبها را دریا نامید. و خدا دید که نیکوست.

وخدا گفت: “زمین نباتات برویاند علفی که تخم بیاورد و درخت میوه‌ای که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد بر روی زمین.” و چنین شد.

و زمین نباتـــات را رویانید علفی که موافق جنس خـــود تخم آورد و درخت میـــــوه داری که تخمش در آن موافق جنس خود باشد. و خدا دید که نیکوست.

و شام بود و صبح بود روزی سوم.

و خــدا گفت: “نیرها در فلک آســمان باشــند تا روز را از شب جــدا کنند و بــرای آیــات و زمانها و روزها و ســالها باشند.

و نیرها در فلک آســـمان باشـــند تا بر زمین روشـــنایی دهند.” و چنین شد.

و خدا دو نیر بـزرگ سـاخت نـیر اعظم را بـرای سـلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب و ستارگان را.

و خـــــدا آن‌ها را در فلک آســـــمان گذاشت تا بر زمین روشنایی دهند

و تا ســـلطنت نمایند بر روز و بر شب و روشـــنایی را از تاریکی جدا کنند. و خدا دید که نیکوست.

و شام بود و صبح بود روزی چهارم.

و خدا گفت: "آبها به انبـوه جـانوران پر شـود و پرنـدگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند."

پس خدا نهنگـان بـزرگ آفرید و همه جانـداران خزنـده را که آبها از آن‌ها موافق اجنـــــــــاس آن‌ها پر شد و همة پرندگان بالدار را به اجناس آن‌ها. و خدا دید که نیکوست.

و خدا آن‌ها را بـرکت داده گفت: "بـارور و کثـیر شـوید و آبهای دریا را پر سازید و پرندگان در زمین کثیر بشوند."

و شام بود و صبح بود روزی پنجم.

و خـــدا گفت: "زمین جـــانوران را موافق اجنـــاس آن‌ها بیرون آورد بهایم و حشرات و حیوانـات زمین به اجنـاس آن‌ها." و چنین شد.

پس خـدا حیوانـات زمین را به اجنـاس آن‌ها بســاخت و بهـــایم را به اجنـــاس آن‌ها و همة حشـــرات زمین را به اجناس آن‌ها. و خدا دید که نیکوست.

و خـــدا گفت: "آدم را بصـــورت ما و موافق شـــبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهـایم و بر

تمامی زمین و همة حشراتی که بر زمین میخزند حکومت نماید.”

پس خـدا آدم را بصـورت خـود آفرید. او را بصـورت خـدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید.

و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: “بـارور و کثیر شـوید و زمین را پر سـازید و در آن تسـلط نمایید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسـمان و همة حیوانـاتی که بر زمین میخزند حکومت کنید.”

و خـدا گفت:“همانا همة علفهـای تخم داری که بر روی تمـام زمین است و همة درختهـایی که در آن‌ها میـوة درخت تخم دار است به شـما دادم تا بـرای شـما خـوراک باشد.

و به همة حیوانـات زمین و به همة پرنـدگان آسـمان و به همة حشرات زمین که در آن‌ها حیات است هر علف سبز را برای خوراک دادم.” و چنین شد.

و خـدا هرچه سـاخته بـود دید و همانا بسـیار نیکو بـود. و شام بود و صبح بود روز ششم.

و آسمانها و زمین و همة لشکر آن‌ها تمام شد.

و در روز هفتم خدا از همة کار خود که ساخته بـود فـارغ شد. و در روز هفتم از همة کـار خـود که سـاخته بـود آرامی گرفت.

پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آنـرا تقـدیس نمـود زیرا که در آن آرام گرفت از همة کار خـود که خـدا آفرید و ساخت.

این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آن‌ها در روزی که یَهُوَه خدا زمین و آسمانها را بساخت.

و هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نروییده بود زیرا یَهُوَه خدا باران بر زمین نبارانیده بود و آدمی نبود که کار زمین را بکند.

و مه از زمین برآمده تمام روی زمین را سیراب میکرد.

یَهُوَه خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نَفس زنده شد.

و یَهُوَه خدا باغی در عدن بطرف مشرق غَرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آن‌جا گذاشت.

و یَهُوَه خدا هر درخت خوشنما و خوش خوراک را از زمین رویانید و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را.

و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند و از آن‌جا منقسم گشته چهار شعبه شد.

نام اول فیشون است که تمام زمین حویله را که در آن‌جا طلاست احاطه می‌کند.

و طلای آن زمین نیکوست و در آن‌جا مروارید و سنگ جزَع است.

و نام نهر دوم جیحون که تمام زمین کوش را احاطه می‌کند.

و نام نهر سوم حدَقل که بطرف شرقی آشور جاری است. و نهر چهارم فرات.

پس یَهُوَه خدا آدم را گـرفت و او را در بـاغ عـدن گذاشت تا کار آنرا بکند و آنرا محافظت نماید.

و یَهُـوَه خـدا آدم را امر فرمـوده گفت: “از همة درختـان باغ بی‌ممانعت بخور

اما از درخت معرفت نیک و بد زنهـار نخـوری زیـرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.”

و یَهُـوَه خـدا گفت: “خـوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.”

و یَهُـوَه خـدا هر حیـوان صـحرا و هر پرنـدة آسـمان را از زمین سرشت و نــزد آدم آورد تا ببیند که چه نــام خواهد نهاد و آن‌چه آدم هر ذی حیات را خواند همان نام او شد.

پس آدم همة بهـایم و پرنـدگان آسـمان و همه حیوانـات صـحرا را نـام نهـاد. لیکن بـرای آدم معـاونی موافق وی یافت نشد.

یَهُوَه خدا خوابی گـران بر آدم مسـتولی گردانید تا بخفت و یکی از دنــده‌هایش را گــرفت و گوشت در جــایش پر کرد.

و یَهُوَه خدا آن دنده را که از آدم گرفته بـود زنی بنا کـرد و وی را به نزد آدم آورد.

و آدم گفت: “همانا اینست استخوانی از اسـتخوانهایم و گوشتی از گوشتم از این سبب ”نسا ”نامیده شـود زیـرا که از انسان گرفته شد

یک تحلیل غلط این گونه است که:در سفر آفـرینش خـدا موجـودی است که اول آسـمان وزمین را آفرید و سـپس

نور وظلمت را و نمی‌دانست که نور از ظلمت بهتر است بعد که متوجه شد نور را از ظلمت جدا کـرد که به ظلمت شب وبه روشـــنایی روز گفت یعـــنی اول شب وروز را آفرید و بعد از شب وروز خورشـید و مـاه را آفرید بعد از این‌که زمین ودریا را آفریـــده بـــود و بعد ابتـــدا گیاهـــان وسـپس جـانوران و بعد از آن‌ها انسـان را آفرید. بعد یک یک جـــانوران را آورد که آدم روی آن‌ها اسم بگـــذارد بعد دید آدم تنهاست او را خواباند از دنده چپش همسـرش را آفرید ودر همه این مـدت که آفـرینش بـود خـدا در کـار وفعـالیت بـود وروز هفتم به آرامش رسـید و آسـوده به اســـتراحت پـــرداخت و آن روز را مقـــدس نامید. تحلیل آفـرینش و مراحل قـرار گـیری آن‌ها و تطـبیق آن با علم روز کمی دشـــوار است با تحلیلی خیلی بـــاز وبهـــتر می‌توان اینگونه گفت منظور از آسمان و زمین اول فضا وزمـان و منظـور از آب همـان مـاده هیـدروژن است که سراسر عالم را پرکرده واساس همه ستارگان را تشکیل می‌دهد بگـــوییم در مرحله اول خداوند فضا وزمـــان را آفرید و عالم مملو از هیـدروژن بـود بعد در مرحله بعـدی هیـدروژن‌ها مـتراکم شـدند و سـتارگان و سـیارات وبه تعبیری خشکی‌ها پدیـدار شـدند. و روز وشـبی بر مبنـای حـرکت ظـاهری سـتارگانی چـون خورشـید بـرای این سـیارات مقـدر شد و بعد در این سـیارات از جمله زمین ابتـــدا گیاهـــان و بعد جـــانوران که ابتـــدا ماهی‌ها و بعدپرنـدگان و سـپس حیوانـات شـکل گرفتند و بعد در مرحله آخر انســـان را به عنـــوان خلیفه خـــود در زمین بیافرید که برهمه چیز مسلط باشد و به او علم همه چیز را اعطا کـــرد و در مرحله بعـدی زوج انســان را بیافرید واین زوج از سرشت همـان آدم نخسـتین آفریـده شد.در

ابتدا همان آدم نخستین خوب وبد را تشخیص نمی‌داد و فهم و اخلاق و فضیلت انسانی را نمی‌شناخت ولی بعدها این علم وآگاهی به انسان داده شد که از خیل حیوانیت بیرون آمده ودر رسته آدم‌ها قرار گیرد.

.

آفرینش در قرآن کریم:

وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ یَوْمَ یَقُولُ کُنْ فَیَکُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْکُ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ (انعام 74)

اوست که آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و آن روز که (به هر چیز) می‌گوید: «موجود باش!» موجود می‌شود؛ سخن او، حق است؛ و در آن روز که در «صور» دمیده می‌شود، حکومت مخصوص اوست، از پنهان و آشکار با خبر است، و اوست حکیم و آگاه.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَیْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (نحل 40)

(رستاخیز مردگان برای ما مشکل نیست؛ زیرا وقتی چیزی را اراده می‌کنیم، فقط به آن می‌گوییم: «موجود باش!» بلافاصله موجود می‌شود.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (یس82)

فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش!»، آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود!

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (اعراف 54)

پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز [شش دوران] آفرید؛ سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت؛ با (پرده تاریک) شب، روز را می‌پوشاند؛ و شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت است؛ و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) ست! پر برکت (و زوال‌ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است!

اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاَ شَفِيعٍ أَ فَلاَ تَتَذَكَّرُونَ (سجده 4)

خداوند کسی است که آسمانها و زمین و آن‌چه را میان این دو است در شش روز [شش دوران] آفرید، سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت؛ هیچ سرپرست و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او نیست؛ آیا متذکّر نمی‌شوید؟!

قُلْ أَ إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ الْأَرْضَ فِی يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَاداً ذٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ*

وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ*

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ* فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ

سَمَاوَاتٍ فِی یَوْمَیْنِ وَ أَوْحَی فِی کُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَیَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْیَا بِمَصَابِیحَ وَ حِفْظاً ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ (فصلت 9-12)

بگو: آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید و برای او همانندهایی قرارمی‌دهید؟! او پروردگار جهانیان است! *او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و برکاتی در آن آفرید و موادّ غذایی آن را مقدّر فرمود،- این‌ها همه در چهار روز بود- درست به اندازه نیاز تقاضا کنندگان!* سپس به آفرینش آسمان(جو) پرداخت، در حالی که بصورت دود بود؛ به آن و به زمین دستور داد: «به وجود آیید (و شکل گیرید)، خواه از روی اطاعت (نیروی جاذبه)و خواه اکراه(نیروی دافعه)!» آن‌ها گفتند: «ما از روی طاعت می‌آییم (و شکل می‌گیریم)!»* در این هنگام آن‌ها را بصورت هفت آسمان در دو روز(دو مرحله) آفرید، و در هر آسمانی کار آن (آسمان) را وحی (و مقرّر) فرمود، و آسمان پایین را با چراغهایی [ستارگان] زینت بخشیدیم، و (با شهابها از رخنه شیاطین) حفظ کردیم، این است تقدیر خداوند توانا و دانا!

هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ مَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (بقره 29)

او خدایی است که همه آن‌چه را (از نعمتها) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید؛ سپس به آسمان(جو) پرداخت؛ و آن‌ها را به صورت هفت آسمان(هفت لایه) مرتب نمود؛ و او به هر چیز آگاه است.

أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَـمْكَهَا فَسَـوَّاهَا * وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْـرَجَ ضُـحَاهَا* وَ الْأَرْضَ بَعْـدَ ذٰلِـکَ دَحَاهَا * أَخْـرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا * وَ الْجِبَـالَ أَرْسَـاهَا (نازعات 27-42)

آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) مشکل‌تر است یا آفرینش آسمان ،که خداوند آن را بنا نهاد؟!*

سـقف آن را برافراشت و آن را منظّم سـاخت، *و شـبش را تاریک و روزش را آشـکار نمـود!* و زمین را بعد از آن گسـترش داد، *و از آن آب و چراگـاهش را بـیرون آورد،* و کوه‌ها را ثابت و محکم نمود!

وَ اللَّهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلَی بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِـی عَلَی رِجْلَیْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِـی عَلَی أَرْبَعٍ یَخْلُقُ اللَّهُ مَا یَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (نـور 45)

و خداوند هر جنبنده‌ای را از آبی آفریـد؛ گـروهی از آن‌ها بر شکم خود راه می‌رونـد، و گـروهی بر دو پـای خـود، و گروهی بر چهار پا راه می‌روند؛ خداوند هر چه را بخواهد می‌آفریند، زیرا خدا بر همه چیز تواناست!

وَ جَعَلْنَا فِی الْأَرْضِ رَوَاسِـیَ أَنْ تَمِیـدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِیهَا فِجَاجـاً سُـبُلاً لَعَلَّهُمْ یَهْتَـدُونَ * وَ جَعَلْنَا السَّـمَاءَ سَـقْفاً مَحْفُوظـاً وَ هُمْ عَنْ آیَاتِهَا مُعْرِضُـونَ * وَ هُـوَ الَّذِی خَلَـقَ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ فِی فَلَـکٍ یَسْـبَحُونَ (انبیاء 31-44)

و در زمین، کوه‌هـای ثـابت و پابرجـایی قـرار دادیم،تا از زمین لرزه‌هـای دائمی جلوگـیری کننـدو در آن، درّه‌ها و

راه‌هایی قرار دادیم تا هدایت شوند! *و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم؛ ولی آن‌ها از آیات آن روی‌گردانند.* او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید؛ هر یک در مداری در حرکتند!

وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ (ذاریات 47)

و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم، و همواره آن را وسعت می‌بخشیم!

إِنَّ فِی هذَا لَبَلاَغاً لِقَوْمٍ عَابِدِینَ (انبیاء 106)

در این، ابلاغ روشنی است برای جمعیّت عبادت‌کنندگان!

قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ یُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (عنکبوت20)

بگو: «در زمین بگردید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است؟ سپس خداوند (به همین‌گونه) جهان آخرت را ایجاد می‌کند؛ یقیناً خدا بر هر چیز توانا است!

وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کَانَ رَبُّکَ قَدِیراً (فرقان54)

او کسی است که از آب، انسانی را آفرید؛ سپس او را نسب و سبب قرار داد (و نسل او را از این دو طریق گسترش داد)؛ و پروردگارِ تو همواره توانا بوده است.

وَ اللَّهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلَی بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلَی رِجْلَیْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلَی أَرْبَعٍ یَخْلُقُ اللَّهُ مَا یَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (نور 45)

و خداوند هر جنبنده‌ای را از آبی آفریـد؛ گـروهی از آن‌ها بر شکم خود راه می‌رونـد، و گـروهی بر دو پـای خـود، و گروهی بر چهار پا راه می‌روند؛ خداوند هر چه را بخواهد می‌آفریند، زیرا خدا بر همه چیز تواناست!

أَ وَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّـمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقـاً فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَ فَلاَ يُؤْمِنُـونَ (انبیاء40)

آیا کـــافران ندیدند که آســـمانها و زمین به هم پیوســـته بودنـــد، و ما آن‌ها را از یک‌دیگر بـــاز کـــردیم؛ و هر چـــیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم؟! آیا ایمان نمی‌آورند؟!

پس می‌توان آفرینش در قرآن را اینگونه توضیح داد:

خداوند سبحان تقـدیر فرمـود که آسـمان و زمین را خلق کند پس این خواسته خداوند، بی‌درنگ از حالت امکـان به حـــالت ظهـــور در طی شش مرحله به وقـــوع پیوست و جریـان ظهـور و احتمـال به سـمتی رفت که در اثر این اتفاقـات و جریانهـای موجـود در مـاده و عـالم به سـمت تشـــکیل آســـمانها و ســـتارگان و زمین پیش رفت و اتفاقات به گونه‌ای رقم خورد که منحر به ظهـور انسـان در روی زمین شـود و همه چـیز متناسب به وجـود آمـدن انسان رقم خورد، فـوران مـاده و اتسـاع آسـمان و همه چیز به سوی تشکیل انسان در جریـان بـود و اتفاقـات به ظـاهر تصـادفی در واقع در جهت امـری بـود که منجر به خلق انسان می‌شد، حتی در آفرینش در قـرآن اشـاره به این مطلب می‌شود که وقـتی که آسـمان‌ها و زمین خلق شدند و شرایط برای تشکیل حیـات میسر شد پس در آن هنگـــام آب زمین را فراگرفته بو دوبه زمین آبی نـــازل

شده بود، و جمیع موجودات زنده از آب به وجـود آمـده و در کل زمین پراکنـده شـدند، اشـاره مسـتقیم خداوند در قـــرآن به این واقعیت است که ماهی‌ها از این آبنـــد، خزندگان روی شـکم راه می‌روند از دل این آب به وجـود آمدنــد، حیوانــاتی که روی دو پا راه می‌روند از همین به وجـــود آمدند و حـــتی حیوانـــاتی که بر روی چهارپا راه می‌روند، پس هر چیز از آب متولد شد وزندگی یافت ،

آفرینش انسان

مَا لَكُمْ لاَ تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً * وَ قَـدْ خَلَقَكُمْ أَطْـوَاراً (نـوح 13-14)

عظمت ووقــار الله را ادراک نمی‌کنیــد؟! * در حــالی که شما را در مراحل مختلف(اطـوار به معـنی تغیـیرکردن و بهرو به تکامل رفتن) آفرید!

وَ فِی خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَـــاتٌ لِقَـــوْمٍ يُوقِنُـــونَ (جاثیه4)

و نـــیز در آفـــرینش شـــما و جنبنـــدگانی که (در سراسر زمین) پراکنده ساخته، نشـانه‌هایی است بـرای جمعیّـتی که اهل یقینند.

خَلَـــقَ السَّـــمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِـــالْحَقِّ وَ صَـــوَّرَكُمْ فَأَحْسَـــنَ صُوَرَكُمْ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (تغابن4)

الله آسمانها و زمین را بحق آفریـد؛ و شـما را (در عـالم جنین) تصویر کرد، وچه تصویری زیبا و دلپذیر ســاخت؛ و سرانجام (همه) بسوی اوست.

وَ لَقَـدْ خَلَقْنَـاكُمْ ثُمَّ صَـوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَـةِ اسْـجُدُوا لِآدَمَ فَسَـجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّـاجِدِينَ (اعـراف 11)

ما شما را آفریـدیم؛ سـپس صـورت بنـدی کـردیم؛ بعد به فرشـتگان گفـتیم: در برابر آدم خاشع باشـید«بـرای آدم خضـوع کنید!» آن‌ها همه سـجده کردنـد؛ جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود.

هَــلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَــانِ حِينٌ مِنَ الــدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَــيْئاً مَذْكُوراً (انسان1)

آیا زمـانی طـولانی بر انسـان نگذشت درحـالی که چـیز قابل ذکری نبود؟!

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَـإٍ مَسْـنُونٍ (حجر 26)

ما خلقت انسـان را از گِل خشـکیده‌ای (همچـون سـفال) که از گِل بد بــوی (تــیره رنگی) گرفته شــده بــود آغــاز کردیم!

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَـانْظُرُوا كَيْـفَ بَـدَأَ الْخَلْـقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِــئُ النَّشْــأَةَ الْآخِــرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُــلِّ شَــيْءٍ قَــدِيرٌ (عنکبوت20)

بگو: «در زمین بگردید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغـاز کـرده اسـت؟ سـپس خداوند (به همین‌گونه) جهـان آخرت را ایجاد می‌کند؛ یقیناً خدا بر هر چیز توانا است!

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَـانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَـلَ نَسْـلَهُ مِنْ سُـلاَلَةٍ مِنْ مَـاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَـوَّاهُ وَ

نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ (سجده 7-9)

الله کسی است که هر چیزی را به بهترین صــورت آفرید والبته انســان را که آفرینشش را از خــاک شــروع کــرد و سپس ادامه این آفرینش را در آب ساکن وبد بــویی پیش برد تا به آن‌جا که به اشکالی درآمد وســپس تقــدیر بــرآن قرار گرفت که بر دوپایش برخــیزد ودر این مرحله مقــدر شد که از روح معنــوی در او دمیــده شــود(علاوه بر جنبه مــادی جنبه معنــوی هم داشــته باشد)پس بــرای شــما ادراکی تام از گوش دادن ودیدن و ادراک قلبی قــرار داد که بفهمید وچه کم شکراین نعمتها را به جای می‌آورید

آن‌چه از آیات برداشت می‌شود:

خداوند می‌فرماید: «قُلْ سِيرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ» (عنکبوت 20)

تحقیق کنید در زمین و جســتجو کنید که چگونه خلقت به وجودآمد بنا به حکم صــریح قــرآن و دســتور ربــانی همانطور که امر به نماز و روزه و حج و جهــاد شــده ،امر به تحقیق و کوشش علمی در راه رســیدن به این معــنی ،پژوهش کاری است که از بطن طبیعت می‌گــذرد، خــدای ســبحان نشــانه ایی را بــرای رســیدن به این معــنی به ما گوشــزد می‌کند و امر می‌کند بــرای مطمئن شــدن با قدرتی علمی و پژوهشی که خدای در نهادتان قــرار داده به سوی تحقیق پیش رویــد، در راه پــژوهش وقت صــرف کنیــد، هزینه کنیــد، و همه این‌ها اطــاعت امر الهی است. اگر مســلما بــرای رســیدن به مبــدا خلقت راهی وجــود نداشت، خداوند امر نمیکــرد بروید و تحقیق کنیــد، حتما و

مسلما راهی وجود دارد و مسلماً خلقت قابل جستجو در طبیعت است که حکم و دستوری در پـژوهش آن صـورت گرفتـه، اگر چنـان بـود که خلقت انسـان و یا هر موجـود دیگر، معجزه بود و در علوم تجربی قابل تحقق نبود، امر به تحقیق در علوم تجربی نمی‌آمد، مشـخص است که آیه اشاره به علوم تجـربی دارد، سـیروا فی الارض یعـنی در زمین تجربه کنید جستجو کنید یعـنی درمـاده تفحص کنید تا مبدا خلقت را بیابید، پس این هدفی است که با علـوم تجـربی قابل حصـول است. اگر انسـان بـدون ردی در طبیعت به طور ناگهانی خلق می‌شد، چه جای پژوهش و تحقیق مثل این است که به کسی امرشود، ردپای فـردی را از تهران تا مشهد دنبـال کنید بعد این شـخص ناگهـان در مشهد متولد شده باشد وهیچ ردپایی از وی نباشد، ما نمی‌گـوئیم این چه امـری است چـرا بـرای کسی که ردپا ندارد امر به جستجوی ردپا می‌کنید و پژوهنـده را گمـراه می‌کنید. پس منطق قرآن این است که مبدأ خلقت امری طبیعی و در حوزه علوم تجربی قرار دارد، و نشـانه‌هایی که می‌دهد این است که اولاً سـیرو فی الارض باید جـای جـای زمین جسـتجوکنید، تا این ردپا را پیـدا کنید پس در آیات سـوره سـجده می‌گوید آن خـدایی که هر چـیز را به بهترین شکل به وجود آورد.

خلقت انسـان را از خـاک شـروع کـرد، و سـپس دربـاره مشخصـات خـاک می‌گوید (سـوره حجر آیه 26)، خـاک صلصـال من حمـاء مسـنون یعـنی از خـاک کـوره (آتشفشـانی)و در مـرداب و لجن سـیاه بد بـوی متعفن، پس جسـتجو باید در خـاکی باشد که از دل زمین بـیرون آمده و از گدازه‌های آتشفشانی باشد و مدت طـولانی در مجاورت آبی راکد قرار گرفته باشـد، و در سـوره سـجده

آیه 17 می‌فرماید: خدا شما را «گیاه‌وار» از چنین زمینی رویاند، یعنی اولین مرحله در خلقت انسـان چونـان گیـاه بوده و در مرتبه گیاهی قرار داشته اســت، «والله انبتکم من الارض نباتـــــاً» و در ســـــوره نـــــوح آیه 13-14) می‌فرماید:چرا به شکوه عظمت الهی نگاه نمی‌کنیــد، که او شما را در طی دوره‌های بلند مـدت آفرید و در سـوره انبیـــاء آیه 30)ـــ می‌فرماید پس خـــدا همه جنبنـــدگان (موجودات حیات دار) را از آب آفریـد، چه آن‌جـانوران که بر شکم راه می‌روند از آب آفرید و از جمله آن‌جـانورانی که روی دو پا راه می‌روند و هم‌چنین جـانورانی که حـتی روی چهارپا راه می‌روند را از آب به وجـــــود آورد،پس منشا همه آن‌ها یکســـان است از جمله انســـان که در سـوره فرقـان آیه 54 می‌فرماید و او کسی است که از آب بشر را به وجـــود آورد و بـــــرای حسب و نسب و فرآیندی هدایت شونده مقـدر نمـود، و در آیه اول سـوره انسان: می‌گوید چه زمان بسـیاری که بر روزگـار گذشت و انسان هنوز موجود قابلی نبـود، پس از گذشت ادوار و دوران طولانی به شرافت آدمیت نائل شد در سوره حجر آیه 26 آمده سپس بعد از مـدتی قـامت او را برافراشت یعــنی از حـــالت چهارپا یا چـــیز دیگر توانست روی دو پا بایستد و نفخ فیه من روحه جعل لکم السمع و الابصار و الافئده و بعد از روزگاری که کامل‌تر شد شایسته آن شد که خداوند از روحش در کالبد وی بدمد و انســان از جنبه صرفاً مادی به بعدی روحانی و خـدائی نـیز وارد شـود، و احساس انسانی پیدا کند، در سوره اعراف، آیه 11 چنین آمده است لقد خلقنا کم ثم صورناکم، ما شما را افریدم بعد از مــدتی به شــما رنگ و روی انســانی بخشــیدم و وقتی انسان، رنگ و روی انسانی پیدا کرد و روح خدائی

در انسـان دمیـده شـدو قـدرت تشـخیص خـوب و بد را از چشم و گـــوش و قلب به وی اعطا شد خداوند به ملائکه امر کرد که به انسان سجده کنید و همه به غـیر از ابلیس بـدو سـجده کردنـد، و این آدم نـام نهـاد شـد، و از همین روند حوا نـیز مقـدر شد با همـان ویژگیها ثم جعل نسـله عن سـلاله من مـاء مهین پس ادامه نسلشـان از طریق تناسل ادامه پیـدا کـرد و نسل آدم ذو ابعـاد، معنـوی و مادی در جهان گسترش پیدا کرد، و در سوره تغابن آیه 3 چنین آمده که خداوند آسـمان و زمین را آفرید و شـما را صورت گری کرد و پس از طی مراحلی دوباره شما را به صـــورتی بهـــتر در آورد، و در ســـوره جاثیه آیه (4) می‌فرماید:خدای سبحان در صورت شما و خلقت هرنـوع جانور دیگری تنوع ایجاد می‌کندو این نشانه‌ای است برای کسانی که دنبال پژوهش هسـتند، و در سـوره انبیـاء آیه 37 می‌فرماید خلق الانسان من عجل ساویکم آیـاتی فلا تستعجلون ،انسان از چیزی مثل عجل (زنجیر)- اشاره به ملکول DNAمی باشد-خلق شده آیات خود را در آینـده به شما نشـان خـواهم داد. بنـابر این بی‌تـابی و عجله نکنید ،شاید اشاره بدین است که انسان در پژوهش‌هـای خـود، خـودش این عجل –DNA-را پیـدا خواهد کـرد، پس عجله نکنید تا علوم تجربی بدان دست پیدا کند و شما این آیات را مشاهده خواهید کرد.

پس آن‌چه از قرائن بر می‌آید این است که خلقت انسـان از گـدازه‌های آتشفشـانی و آب آغـاز شـده و در رونـدی طبیعی مانند گیاه شروع به تکثیر کـرده و سـپس مراحل مختلف طولانی را در رونـدی طـبیعی طی کـرده و کامل شـــده و در همین روند وارد مـــرحله‌ای شـــده که شـــکل انسـان را گرفته اما روحش هنـوز روح مـادی بـوده مثل

حیوانات زنـدگی می‌کـرده و حتمـاً از ملزومـات حیوانـات هم داشته است پس در ادامه خداوند در تکاملی وی را به قــامت برافراشت و صــورتی نیکو بــدو بخشی و دراو از روح خـــود دمید پس علاوه بر جنبه مـــادی که با ســـایر حیوانات مشترک است جنبه‌ای خدایی و مـاورایی نـیز به خود گرفت.

پس در این مرحله خداوند اسم آدم را بـــروی نهـــاد و از همان روند زوج وی حـوا را نـیز آفرید این دو به واسـطه تناسل نسل خـــــود را ادامه دادنـــــد، در این مرحله آدم مسـجود ملائکه شد و توانایی‌هـای خـاص و و عقل بـدو ارزانی شـــد، پس در آیه‌ای از ســـوره بقـــره ملائکه به خداوند اعــتراض کردند که این آدم را خلیفه می‌کــنی در زمین در حـــالی که جــون حیوانـــات خــون ریز و وحشی اســـت، خداوند می‌فرماید:نه این دیگر آن انســـان قبلی نیست من در او چیزی قرار دادم که شما نمی‌دانید و بعد خواهید دانست، پس خدای سبحان پاره‌ای از علــوم را به آدم آموزش داد و آدم از روی قدرت عاقله و روح خدایی مسـائلی را اسـتنباط کـرد که حـتی ملائکه مقـرب الهی بدان معـرفت نداشـتند، پس خـدای سـبحان گفت: نگفتم که من چــیزی می‌دانم که شــما نمی‌دانیــد، فتبــارک الله احسن الخالقین، آدم موجـودی بـود که هم بعد معنـوی و الهی داشت و روح بی‌نهایت و هم بعد مـادی و حیـوانی، پس اعمــالش را با آگــاهی انجــام می‌دادُ همــان گونه که اشاره شد خلقت گرائی قرآنی، با خلقت گــرائی تحلیلی انجیل و تـورات که از سـوی کلیسا ارائه می‌شـود بسـیار متفـــاوت است و آفـــرینش در قـــرآن رونـــدی علمی و تحقیقی دارد نه رونـدی اعجـازی و جامـد، و روند تکامل در ضمن هیچ تنافری با وجود آدم و حوا ندارد.

این جریانـات در روایـات متعـدد که موید این برداشت از قرآن کریم نیز می‌شود تایید قـرار می‌گـیرد. امـام محمد باقر علیه السـلام در جلد 8 بحر الانـوار صـفحه 271 در حدیثی می‌فرمایند: «شـاید شـما فکر می‌کنید که خداوند جز شـما بشـری نیافریـده اسـت، چـرا به خـدا قسم که خداوند هـزاران هـزار بشر آفریـده است که شـما در اخر این سلسله قرار دارید.»

در کتـاب خصـال شـیخ صـدوق از امـام محمد بـاقر علیه السـلام نقل شـده است که:خداوند عزوجل از آن روز که زمین را آفریـــــده هفت عـــــالم آن پدید آورده است و بشرهای این عوالم از فرزندان حضـرت آدم (ع) نبوده‌اند و خداوند آن‌ها را یکی پس از دیگری با جهـان مربـوط به خودشـان در زمین مـنزل داد، سـپس حضـرت آدم (ع) را آفرید و انسان را از او پدید آورد.

در کتـــاب ناسخ التـــواریخ نقل شـــده است که:شخصی خدمت حضرت علی علیه السلام رسـید و سـوال کـرد که سه هـزار سـال پیش از حضـرت آدم (ع) چه کسی بـود؟ حضرت فرمودند: بشر، عـرض کـرد قبل از آن بشـر، کی بود؟ فرمود: بشر؛ سه بـار این سـخن تکـرار شـد، سـائل سر به زیر انــداخت. آن‌گــاه حضــرت علی علیه الســلام فرمودند: اگر سی هزار بـار هم سـوال می‌کـردی، همین جواب رامی شنید.

پس جهـــــــان ما جهـــــــانی است که با امکـــــــان Posibilityها(امکـــان) از قبل تعـــیین شـــده مشـــخص می‌شود و جهان Probablity(احتمـال وقـوع)ها منجر به وجــود انســان شــده است که از قبل نقشه آن مشــخص شده و مساله Posibility و Probablity از اهم مسائل

موجـود در رشـته فیزیک از جمله فیزیک آمـاری است که بنیان فیزیک معاصر را تشکیل می‌دهد.

پس آن‌چه که در تکامل می‌تـوان بـدان اشـاره کـرد این است که همان گونه که از آیات قرآن کریم و جریان علم در بطن طبیعت اقتباس می‌شـود، خداوند حکیم در تجلی خود در طبیعت و به وجود آمدن حیات در زمین، قـابلیتی را به مواد اعطا کرده که به سوی تکاملی از پیش تعریف شـده پیش می‌رود و از حـالتی بـدوی به حـالتی پیچیـده تکامل پیدا می‌کنـد، علی رغم نگـرش ماتریالیسم که این روند و تکامل را ماترالیستی تعبیر می‌کند.

اشکال کار در این‌جاست که، این‌ها در جـایی که می‌بینند یک سـاختار پیچیـده در درون بـدن انسـان دارای یک سابقه‌ای است که از حالت بدوی و ساده به این سـاختار تبـدیل شـده، خـالق را منکر می‌شـوند و می‌گویند خـود طـبیعت در طی میلیون‌ها سـال در پی یک تکامل کـور منجر به وجود آمدن این ساختار پیچیده شـده است و این روند را طی کـرده است بـدون این‌که بپرسـند، که چـرا همه این مکانیزم‌ها در انسـان به مرحله تکامل رسـیده است، دست، پا، مغز و همه چیز دیگر، برای حلاجی کردن این مساله جالبست ما خود را موجودی تصور کنیم که در رحم یک مـادر زنـدگی می‌کند و زمـان بـدوی خیلی کند می‌گـذرد مثلاً، نه مـاه تکامل انسـان در رحم از نطقه تا انسان کامل برای او 900 میلیون سال بگـذرد یعـنی هر یک ماه یک میلیـون سـال، خـوب وی مشـاهده می‌کند در طی گـذر زمـان ملکول‌ها و اتمها به گـونه‌ای تکثـیر می‌شـوند و کنـار هم قـرار می‌گیرند که مانند یک گیـاه عمل می‌کنند بعد از گذر زمانی این گیاه تکامل پیدا کرده

و به شـــکل یک جـــانور بی‌مهـــره و کـــرم مانند شـــکل می‌گـــیرد، بعد از گـــذر زمـــانی این‌جـــانور کم کم باله در می‌آورد و این باله‌ها کم کم مثل دست و پا ظـــــــــاهر می‌شـوند، مثل قورباغه می‌شـود در طی گـذر زمـان کم کم این قورباغه شـکل می‌گـیرد مانند یک تمســاح و بعد مانند یک جانور دیگر و همین طـور در طی 900 میلیـون ســـال به یک انســـان مبـــدل می‌شـــود و ســـپس متولد می‌شود.

در این فرآیند 900 میلیـون سـاله در رحم مـادر در کجا شما ماوراء الطبیعه را دخیل کردید و آیا لزوماً احتیاج به وارد کردن ماوراء طبیعت وجود دارد، یک سیستم طبیعی که طبق نقشه‌ای طـــبیعی پیش می‌رود، و مجهـــولی از نظر علمی در این فرآیند وجود ندارد، پس برای آن دسته از مومنیـــنی که خـــدا را در مجهـــولات جســـتجو می‌کنند ،جایی برای خدا باقی نمی‌مانـد، در صـورتی که شـما در این فرآیند را به کرات در طبیعت مشاهده می‌کنید، جـای شـبه‌ای بـرای خـداباوری وجـود نـدارد چـرا که این روند طبیعی کور نیست بلکه قـابلیت طـبیعی است که خداوند نـاظر و حکیم در بطن طـبیعت قـرار داده تا به مـرور به ســـوی تکـــاملی پیش رود که منجر به ظهـــور انســـان می‌شود، و تمام اسباب و قابلیت در خـود طـبیعت وجـود دارد، همه مواد اندازه آن‌هـا، همه و همه روند حـرکت در بطن طبیعت قرار داده شده که به سوی هدفی خـاص در حـــرکت باشـــد، پس لاجـــرم آن‌که کسی بیاید و فرضـــاً، مراحل مختلف تغیـیرات و تکامل چـنین در رحم مـادر را کشف کند و آن‌ها را کنـار هم قـرار دهد و اثبـات کند در طی یک فرآیند تکـــاملی انســـان از مـــاده بی‌جـــان به جـانوران مختلف تبـدیل و بـالاخره به انسـان منجر شـده

پس در این میان چـون همه حلقه‌هـای اتصـال پیـدا شـده پس احتیاجی به ماوراء طبیعت و خدا نیست.

جــای بسی تامل اســت، چنانچه قــرآن کــریم در ســوره کریمه (سجده 7-9) می‌فرماید:

الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَـانِ مِنْ طِینٍ * ثُمَّ جَعَـلَ نَسْـلَهُ مِنْ سُـلاَلَةٍ مِنْ مَـاءٍ مَهِینٍ * ثُمَّ سَـوَّاهُ وَ نَفَخَ فِیهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِیلاً مَا تَشْکُرُونَ (سجده 7-9)

«آن خدایی که آفرینش هر چیز را بهتر نمود، و آفــرینش انسـان را از گل آغـاز کـرد، بعد از مـدت درازی بعد نسل وی را از چکیده‌ای از آب بی‌ارزش قـرار داد یعـنی بـرای خلقت انسان روندی را پیش گرفته که رو به بهـتر شـدن بـــوده، و پس از آن که آن را از خـــاک آفرید و آفریـــدن تــدریجی که در گذشــته بــدان اشــاره کــردیم وقــتی به مرحله‌ای رسید که او روی پایش استوار شـد، نسـلش را نه از طریق آفرینش گذشته بلکه با روندی طبیعی دیگری به وسیله آب نطفه ادامه دادیم، و مراحل خلقت تکـاملی که از آب آغــاز شــده در طی دوران متناسب با شــرایط محیط و تقـــدیر خداوند «وَ فِی خَلْقِکُمْ وَ مَا یَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آیَـاتٌ لِقَـوْمٍ یُوقِنُـونَ جاثیه 4)ـ و در خلقت خـود شـما و خلقت هر نـوع جـانور دیگـری به طـور متنـوع گسـترش می‌دهد و این نشانه‌ای برای کسانی که پژوهشگر هستند یعــنی تغیــیراتی را به وجــود می‌آید که این تغیــیرات به مثابه همان تغییرات جنین در رحم مادر است یا تغییراتی که لارو یک قورباغه در جهت قورباغه شـــــدن انجـــــام می‌دهد، کاملاً طبیعی و بدون دخالت هیچ حالت ماورائی است بلکه قـابلیتی است که در مـاده و روند طـبیعی آن

قرار داده شـده اسـت، و این تقـدیر الهی است که مـاده چـنین باشد و این گونه عمل کنـد، و قضـای الهی همـان قــابلیت را در حــالت Probablityو در طــول زمــان به ظهور می‌رسـاند، و این روند تکـاملی عین توحید است و عین فرمــایش الهی در قــرآن کــریم، پس در آفــرینش قرآنی هیچ تضادی با تکامل دیده نمی‌شود.

همــان طــور که ملاحظه می‌شــود آفــرینش در ادیــان ابــراهیمی غــیر اسـلام به طـور مختصرتر و قابل تحلیل بیشتر و قرآن مجید که بسیار با تفصیل و جزئیــات بیشر وبســیار جــامعتر وکــامل‌تر بیــان شــده واطــوار مختلف خلقت بیـان شـده وبا تحلیل درست وفـارغ از تعصب‌های خــاص تعارضی با علم روز به ظــاهر نــدارد گرچه هنــوز ابهامات زیـادی از روندهای تکـاملی انسـان و موجـودات وجـــود دارد وحلقه‌هـــای مفقـــوده فـــراوانی به چشم می‌خورد و نواقص فراوانی خود رانشــان می‌دهد ولی با توجه به این‌که شـــاید راهی باشد در جســـتجوی حقیقت تامل در آن وجهی داشته و ابهات زیادی را می‌زداید..

منابع:

1- قرآن کریم

2- کتاب عهد قدیم وعهد جدید

4- خصال /شیخ صدوق

4- ناسخ التواریخ

5- ماهی درونی شما/نیل شوبین/ترجمه نیلـوفر فشـنگ ساز

6- خلقت انسان/دکتریدالله سحابی

ایدئولوژی شیعی اسلامی

ایـدوئولوژی مبـانی اعتقـادی ومجموعه مبـانی فـردی و اجتماعی یک فرد یا جامعه را مشـخص می‌کند و به طـور کلی مسـیر راه است و برنامه ریـزی بر مبنـای آن بـرای رسیدن به آرمانهای آن ایدئولوژی مشخص رامی‌کند،پس لاجـرم هر ملـتی بر اسـاس و پایه یک ایـدئولوژی خاصی حرکت وبرنامه ریـزی می‌کند.این ایـدئو لـوژی به معنـای کلی و لفظی همان دین است، نه دین به معنای مصطلح که جنبه الهیاتی و مـذهبی داشـته باشـد، بلکه به معنـای همـان آرمانها و برنامه ریـزی بـرای رسـیدن به آرمانها سـت،خـوب یک ایـدئولوژی یا دین ابتـدا باید مبـانی و ارکـانش مشـخص باشد و واضح وهمه فهم که بتـوان بدون تفسیر به رای در آن برای یک فـرد یا جامعه برنامه ریزی کـرد وراه را بر مبنـای آن پیمـود.اولین نکته در هر ایدئولوژی جنبه فردی دارد یعنی انسان سازی بر اسـاس آن مکتب، یک ایـدئولوژی در درجه اول باید بتواند در درجه اول یک انسان در جهت آن مکتب بسازد که اعتقاد، روش، منش هم وغم وی در آن مسیر قرار گـیرد وبه آن ایـدئولوژی ایمـان از روی عقل وبرهـان ودل داشـته باشد.که با هیچ شـبه‌ای مـتزلزل نشـود. وطریقه پاسخگویی بر مبنای اصول را بداند.

خوب سوال این‌جاست که چگونه می‌توان چـنین انسـانی را تربیت کرد؟

یا باید ایدئولوؤی چنـان تحـولی در یک فـرد ایجـاد کند که ناگهان یک انسان 180 درجه دگرگون شود و انسانی که سالها در مسیری بوده متحول سازد که این حالت وقـتی

اتفاق می‌افتد که شخص اهل فکر و ادراک بالایی باشدو مسیرهای مختلف را سنجیده باشد و سرش به سنگ خورده وحالا با مواجه با یک ایدئولوژی برتری بی‌نظیر آن را بفهمد و خود را ابراساس آن تنظیم کند. ویا آن‌که راهنمایان و مرشدان آن ایدئولوژی بذر مکتب را از کودکی در دل انسانها بکارند و آبیاری کنند تا آن‌که به بار بنشیندو نتیجه دهد ،یعنی از اول انسان را در مسیر قرار دهند که هر کدام از این دوروش لازمه‌اش وجود کارشناسان و خبرگانی است مجذوب کننده که آن ایدئولوژی را اولا خوب بشناسندخوب برنامه ریزی کنند و خوب اهداف خود را پی گیری نمایند و خوب از میوه‌ها ومحصولات آن مواظبت نمایند که دو چار آفات روزگار نگردندتا جامعه‌ای به وجود آید که تک تک انها انسانهایی معتقد با تقوایی بر مبنای آرمانی آن ایدئولوژی با شند.

این انسانها جامعه مدنی را می‌سازند و جامعه مدنی را به انتهای منظور آن ایدئولوژی می‌رسانند چرا که یک یک انسان‌ها خودرا در برابر آن آرمانها مسئول می‌دانند و همه راه ونقشه را می‌شناسند و هرکس وظیفه خود را به نحو احسن انجام می‌دهد، درست مانند آن‌چه که در سلول‌های بدن وجود دارد، سلول‌های بدن هم تحت یک ایدئولوژی فعالیت می‌کنند که آرمانشان رشد و تعالی بدن و کارکردن بدن به نحو احسن است از بدو تولد تازمان مرگ ،پس سلول دارای دی ان‌ای است که نقشه کل راه است یعنی با همین دی ان‌ای می‌توان کل بدن را باز سازی کرد با همه جزئیاتش، درعین حال سلول کار ویژه خور را به نحو احسن در تحت ایدئولوژی تعریف شده تحت فرمان کلی مغز انجام می‌دهد،و مجموعه سلول‌ها که بدن را تشکیل می‌دهند به سوی هدف

نهای‌شـــان پیش می‌روند.چه وقت باید قلب ضــربان کند چه وقت تنفس صــورت گــیرد چه وقت راه نــای و مــری تفکیک شود کی پلکها بســته شــود و... یک ایــدئولوژی از ابتدا باید از واحد و شخص و فرد شــروع شــود، حــالا اگر مساله برعکس شود یعنی بخواهیم از طریق جامعه فـــرد را بسازیم یعنی فرد ساخته نشــده طبق یک ایــدئو لــوژی وتـــربیت نشـــده و کسی که وظیفه خـــود را نمی‌داند و نمی‌داند که هــدف وآرمــانش چیست و باید به دونبــال چه باشد، حالا ما جامعه‌ای با ایدئولوژی خاصی تعریف کــرده ایم وحالا بخواهیم که این افراد تربیت نشده طبق قانون و ضابطه و آرمان این مکتب عمل کنند!!!

این امر می‌شـــود گفت غـــیر ممکن بلکه نزدیک محـــال اســت، مگر این‌که معجــزه‌ای شــود ویا راهنمــایی خــاص دل‌هـــای مـــردم را متحـــول کنـــدو الا کـــاری از پیش نمی‌رودمثل این‌که بدون این‌که ســلول‌ها وظیفه خــود را بشناســند و هــدف آن‌ها مشــخص باشد آن‌ها را به کــاری وادار نماییم، محال است به نتیجه مطلوب برسد.

حــالا با تعــریفی که کــردیم به ســراغ پرسش خــود بــاز می‌گردیم:

چـــراعلی رغم این‌که ایـــدئولوژی اســـلامی در جامعه ما وجــود دارد و قــانون است و به نظر یک ایــدئولوژی برتر الهی اســت، اما ملت غــرب با ایــدئولوژی پــایین‌تر وغــیر دینی موفق‌تر و اخلاق مدارترند؟

باید به این نکته توجه کــرد که ما اســلام را به عنــوان یک ایـــدئولوژی که اعتقـــاداتی دارد، آرمانهـــایی دارد،منش وسلوکی دارد، چگونه پیاده کرده ایم؟

آیا اسلام به عنوان یک مکتب انسان ساز معـرفی واجـرا شده است؟آیا به این دید به اسلام نگـاه شـده که انسـان از بـــدو طفـــولیت در یک برنامه دقیق و محکم و جـــامع تربیت شود؟

و راهنمایان و متولیان آن بذر این مکتب را از کـودکی در دل انسانها کاشته اند؟ آبیاری کرده اند؟تابه بار بنشیند و نتیجه دهد.یعنی از اول انسـان را در مسـیر درست قـرار داده اندآیا کارشناسان و خبرگـان ما ایـدئولوژی را خـوب می‌شناسند؟و به دان پایبندند و در این مکتب رشد جـامع وکافی دارند که در سمت مرشد سایرین قـرار بگیرنـد؟و خوب برنامه ریزی کرده اند؟ و خوب اهداف را پی گـیری کـرده انـد؟ و خـوب از میوه‌ها و محصـولات آن در برابر آفات مواظبت نموده اند؟تا جامعه‌ای بوجـود آید که یکـان یکـــان آن‌ها انســـانهایی بـــاتقوا و معتقد به مبـــانی و آرمانهای اصیل اسلام باشند.

مسـلما خـیر چـنین نبـوده است. متاسـفانه در جامعه ما مرشـــدان و کارشناســـان ایـــدوئولوژی دست از انســـان ســـازی برداشـــته و متوجه کارهـــای دیگر شـــده انـــدو نه وظیفه خـــود را شـــناختند و نه وظیفه و جایگـــاه افـــراد جامعه را مشخص کردند افراد بدون ایدو ئولوژی وآرمان مشـــخص، فقط در جامعه رشد کردند ،که نه به چـــیزی معتقد ونه به دونبـــال آرمـــانی خـــاص هســـتند،بی هـــدف وسرگشته زندگی می‌کنند در زندگی بی‌حاصل عمر خـــود را به پایان می‌برند.و ممکن است منتهای آرمـــان خـــود را در درآمد وثـــــروت ازهر راه وروشی بدانند که گـــــرفتن نزول، گفتن دروغ،حق دیگـــران را پایمـــال کـــردن،دزدی و اختلاس،رشا وارتشا برای آن‌ها اشکالی نـدارد حق تقـدم

وقانون معنایی در هیچ جـای زنـدگی نـدارد نظم تـرتیب، نظافت و شایسته سالاری جایگاهی را به خـود اختصـاص نمی‌دهد.

اما ملل موفق غـــــــربی اینگونه عمل نکردند علی رغم این‌که ایدئولوژی و آرمانی پایین‌تر و مادی داشـتند بـرای این ایــدئولوژی برنامه ریــزی کردند و انســان ســاختند بـــــذرهای این ایـــــدئولوژی را از طفـــــولیت دل دل نوباوگانشان کاشتند، حراست کردند، مواظبت کردند وبه سـرانجام رسـیدند پس لاجـرم افـرادی متعهد و مسـوول ساختند که هر یک خود را مسوول می‌داند ،آرمان کلی را می‌داند و وظیفه خـــود را می‌شناسد و در این مســـیر حرکت وتلاش می‌کنـدو هم خـودش راضی وهم جامعه را به آرمـانش نزدیک می‌کنـدو این از وجـود خـوبی برنامه ریزی ومدیریت کلان جامعه نشات می‌گیرد که تحت لوای هرسـلیقه‌ای دائما دسـتخوش تغیـیرات و نابه سـامانیها نمی‌شود

تمام توان را صرف ساختن انسانهای آرمانی خـود کـرده و در این راه سرمایه گذاری و صرف وقت کرده‌انــد، پس موفقنــد، نیامده‌اند صــرفا یک ایــدئولوژی بنویســند بعد افراد تربیت نیافته را ملزم به رعایت آن کنند،که این راه به ســـرانجام نخواهد رســـید،و بی‌راهه‌ای است که اگر بزرگترین ایدئولوژی‌ها هم وجود داشته باشد ولی برنامه ریزی و مدیریت و انسانسازی در آن مکتب وجود نداشـته باشد و مرشدان وکارشناسـان و ظیفه خـود را بدرسـتی انجـــام ندهند آن مکتب با سر به زمین خواهد خـــوردو جـامعه‌ای بی‌مبـالات و هـرزه و بی‌هـویت تحویل خواهد داد.

پس دلیل انحطـاط جامعـه، علی رغم داشـتن مکتب برتر این است که مکتب به عنوان یک اصل بدون برنامه ریزی و مدیریت پذیرفته شده و بدون انسـان سـازی می‌خواهد به مـردم دیکته شـود و مـردمی که بر آن اسـاس سـاخته نشده‌اند بدان تن نداده و نخواهند داد

پس لاجـرم بـرای این‌که این مسـاله حل شـود لازمه‌اش این است که اولا ایـــدئولوژی و آرمانهـــای جامعه که بر اساس دین حنیف اسلام و مذهب شیعه بنیان شده خـوب معـــرفی شـــود و مرشـــدان و راهنمایـــان لایق(حـــوزه علمیه)وظیفه اصلی خود که همانا انسان سـازی بداننـد، بنیـان خانواده‌ها مسـتحکم شـود،نوباوگـان تحت تـربیت صحیح و مدیریت درست قرار گیرند.

آموزش پرورش، حوزه‌های علمیه وخانواده نقش موثری در این مساله بازی می‌کنند که سا خته شدن وتـربیت یک انسـان با نظم وتـربیت اخلاقی درست وتقـوا و تعهد که وظیفه خـــود را در برابر خـــانواده و جامعه بشناسد و آرمان جامعه را درک می‌کند و به سوی یک مدینه فاضـله حرکت کند.

بـرای بدست آوردن چـرایی عـدم تحقق این مسـاله، باید مورد مطالعه و آسـیب شناسی جـدی در مـدیریت کشـور صورت پذیرد

آســـیب شناسی در حوزه‌هـــای علمیه که کارشناســـان وخبرگـــان منادیـــان ایـــدئولوژی اســـلام هســـتند که چـــرا نتوانسته‌اند انسان ساز باشند؟

آســـیب شناسی آمـــوزش وپـــرورش که به جـــای انســـان سازی کـردن به سـوی شـیطان کنکـور سـوق دادن پیش

رفته و تمـام شـرف و وجـدان و انسـانیت را یک جا در بدست آوردن پـول و ثـروت در آموزشـگاه‌های غـیر انتفاعی و کنکورخرج کـرده و بـدان مبـادرت می‌ورزند.و تربیت انسانهایی بی‌هدف و بی‌سواد و بی‌دین و بی‌تقوا و هویت نتیجه اعمالشان است

آسـیب شناسی دانشـگاه‌ها که بسـتر مـدرک گـرایی را فراهم می‌آورند ویک سـری متخصص بی‌کـار وناکـار آمد که جایگـاه خودشـان ووظیفه شـان را نمی‌شناسـند و هیـات علمی که هـدفش رسـیدن به یک مقـاله‌ای اس‌ای بدون هـدف اجتمـاعی خـاص وکـاربردی در جامعه سـوق پیدا می‌کند

چهـارم آسـیب شناسی خانواده‌ها که هـدف بمبارانهـای تبلیغاتی بی‌مبالاتی و عـدم توجه به اسـتحکام خـانواده و تجمل گرایی و.... قرار گرفته و اساس بنیان آن‌ها رو به تزلزل و از هم گسیختگی پیش می‌رودو در یک آشـفتگی و دوگـانگی ایـدو ئولـوژی قـرار می‌گیرند که منتهی به زندگی‌های بی‌هدف وبی حاصل می‌شود.

تنیجه این‌که ایدوئولوژی هرچند هم که برتر باشد با عـدم تربیت انسانهای آرمانی خود و مدیریت وبرنامه ریـزی در این جهت به جامعه آرمانی خود دست پیدا نخواهد کـرد و ممکن است سـایر ایـدو ئولوژی‌هـای پـایین‌تر با انسـان سازی ویژه خود و برنامه ریـزی ومـدیریت خـود به طـور مطلوب‌تر بر آن‌ها پیشی گیرند و حتی ایدئولوزی برتر را به باد انتقاد و تمسخر گیرند

پریشان گویی‌های کیهان شناسی

کیهانشناسی علمی است که موضـــوع آن فضا وزمـــان است و دربـــاره مســـائل وابســـته به آن صـــحبت می‌کند مساله چیستی فضاو زمـان در موضـوع این علم قـرار نمی‌گـیرد. این علم از قـدیم الایـام در سه دوره مـورد کاوش قرار گرفته دوره‌ای با عنوان دوره اسطوره‌ای که بر مبنای اسطوره‌ها و داستانها مساله آفـرینش و شـکل گـیری کیهـان و عـوارض آن را توضـیح می‌دادند که مثلا چنانچه درافسـانه‌های ایـران باسـتان مسـتور است که اهریمن یا انگر مینو و اهورامزدا اززروان خدای زمانهای بیکـــران زاده شـــدند و زروان اداره جهـــان را اول به اهریمن وسپس به اهورا مزدا سپرد و نـور وظلمت خـیر وشر و... خلق شـداین اسـطوره کهن مربـوط ایـران باسـتان است و هرقـومی برحسب عقاید وسـرزمینش اسطوره‌ای را می‌آفرید،یونان ،مصر،هند،چین و....به هر حال این اسطوره‌ها در آن دوران بسـان کیهـان شناسی الان محسوب می‌شـدند.پس ازارتقـای فکر بشـری دوره اسطوره‌ای جای خود را به دوره عقل گـرایی و فلسـفی داد هـرمس بنیانگـذار این دوره محسـوب می‌شـود که در شـرق وغـرب عـالم دانشـورانی را تـربیت نمـود و مکتب خسروانی ایران و فلسفی یونان برجای مانـده از همـان آموزه‌ها می‌باشد.

در این دوره دیگر اســـطوره و افســـانه ارضـــای حس کنجکـاوی بشر را نمی‌کـرد پس برمبنـای اصـولی که در اصل دروازه‌هـــای هر علمی به حســـاب می‌آیند مکـــاتب فلسـفی خاصی شـکل گـرفت و به پاسخ به پرسشـهای زمانه همت گماشت فلســـفه مشا بر مبنـــای اصـــول

منطقی ارسطویی و عقل محوری ،فلسفه اشراق با اصول درون گرایی خاص شکل گرفت وچون مبنای اصولی هر فلسفه و حکمتی متفاوت بود لذا تحلیل‌ها وتعریف‌ها متفاوت بود.

همانطور که گفتیم اصول هر علم دروازه‌های ورودی هر علمی محسوب می‌شوند پس لذا برای ورود به هر مکتب علمی لاجرم ابتدا باید اصول آن را کاملا دانست وبعد وارد آن علم شد و نمی‌شود بدون دانستن اصول و پذیرفتن آن اصول وارد علم شد و درباره آن علم اظهار نظر کرد مثلا فرض کنید شرط ورود به هندسه مسطحه پذیرفتن پنج اصل اقلیدس است که مثلا دو خط موازی تا بی‌نهایت همدیگر را قطع نمی‌کنندحالا کسی بیاید و بگویید من این اصل را قبول ندارم،حق ندارد وارد علم هندسه مسطحه اقلیدس شود.

چرا که اصول آن علم را نمی‌داند یا نپذیرفته است لاجرم مبانی آن علم برای او غیر قابل استنتاج است پس شرط ورود به هر علمی دانستن اصول موضوعه آن علم و پذیرفتن آن است و الا آن علم بی‌معنی به نظر می‌رسد،و شما نمی‌توانید با در نظر گرفتن اصول موضوعه یک علم درباره علم دیگری اظهار نظر کنیدچون تعاریف آن‌هاباهم یکی نیست و اشتراک لفظی دلیل بر اشتراک معنایی هم نمی‌شود مثلا فضا وزمانی که نیوتن درباره آن صحبت می‌کند همان فضا زمانی نیست که انیشتین یا ملا صدرا درباره آن صحبت می‌کنندگرچه در لفظ مشترک باشند هرکدام بر اساس چهارچوب ایده خود فضا-زمان خود را تعریف کرده‌اند که ارتباطی با سایر تعاریف نداردپس کسی نمی‌تواند لزوما

با دانستن تعاریف یک علم وارد علم دیگر شده و به آن علم ایراد وارد کندو یا اشکال بگیرد و یا اظهار نظر کند،کیهانشناسی از جمله علومی است که به دلیل زمینه گسترده و قدمت تاریخی آن در هر دوره و فلسفه‌ای درباره آن بر مبنای اصول خاص آن علم برررسی و تحقیق شده پس کیهانشاسی در اسطوره در فلسفه مشائی، در فلسفه محمد بن زکریای رازی،در فلسفه اشراق سهروردی در فلسفه ملا صدرا در نظر متکلمان حتی فقها ومحدثان ودر نظر فیزیکدانان اعم از فیزیکدانان نیوتونی،نسبیتی و حتی کوانتمی متفاوت است چرا که اصول هرکدام از این حکمتها با یک‌دیگر متفاوت است ،لذا هر تعریفی و هر توضیحی در چهارچوب خود آن علم ممکن است که درست بوده و قابل خدشه نباشد و انتقاد وایراد هم فقط در چهارچوب همان اصول در این زمینه مجاز است اما بعضا دیده شده متاسفانه کسی که اصلا به اصول کیهانشناسی معاصر اشراف ندارد و اصلا آن را نمی‌داند و یادرست نمی‌داندبا پیش فرض‌ها واصولی که در یکی دیگر از مکاتب علمی کسب کرده،بی محابا وارد عرصه کیهان شناسی می‌شود و کیهانشناسی فیزیکی را مورد انتقاد قرار می‌دهد و بد وبی راه می‌گوید و مدعی می‌شود که من نظریه‌ای داده‌ام و فیزیکدانان نظریه من را دزدیده‌اند!!!! وکلیپ و فیلم می‌سازد و هیاهو می‌کند که من به فلان مطلب در آیات و روایات و حدیث رسیدم پس لاجرم فیزیکدانان باید پیرو من باشند فارغ از آن‌که اصلا توجه داشته باشد که اصول موضوعه‌ای که ایشان بدان پایبند است آن اصول موضوعه فیزیکدانان نیست یکی امری قدسی و خدشه نا پذیر و دیگری ابطال پذیر،صحبت از این نیست

که کدام درست و کدام غلط است کدام حق است وکـدام نــاحق،مقصــود این است که هر علمی باید طبق اصــول موضوعه و تعاریف خود جلو بـرود و هیچ علمی با اصـول موضــوع دیگر حق ورود به ســایر علــوم را نــدارد،و حق نـدارد سـایر مکـاتب را مجبـور کند که لاجـرم این که من می‌گــویم باید بپذیرید و اگر احیانا به نتـایج مشــترکی از نظر لفظی با ســایرمکاتب دست یــافت اتهــام بزند که سایر مکاتب نظر من را دزدیده‌اند چرا که از نظر اصولی فاصــله آن‌ها از زمین تا آســمان است گرچه در الفــاظ مشترک باشند ولی در معنی مشترک نیستند.

حالا شخصی با اتکا به اصول موضـوعه خاصی که معلـوم نیست بـرایش واضح باشد هم دربـاره فیزیک هم کیهـان شناسی هم دربـاره عرفـان و حافظ و دربـاره همه چـیز اظهـار نظر می‌کند وخـود را ازدانشـمندان خـاص مـورد اشـاره دین آخرالزمـان تصـور کـرده و با التقـاط آیـات و روایات را تفسیر به رای خود می‌کندو هر کس هم با وی مخالف باشد به باد انتقاد و بد دهنی می‌گیرد ویابالعکس کسی مقداری فیزیک کلاسیک و چند کتاب درباره کوانتم ونسبیت خوانده بدون در نظر گرفتن اصول موضوعه آن و سایر علوم وارد قلمرو عرفان وفلسفه می‌شـود و هر چه به ذهنش می‌آید و توهم می‌کند را در قالب کتاب‌های عرفان وفیزیــک،متافیزیک وفیزیک و....منتشر می‌کندکه نه خود می‌فهمد چه گفته و نه خواننده می‌فهمد

یک ســری مســائل را از این طــرف و آن طــرف به هم می‌بافدآســمان وریســمان درست می‌کند و به خــورد جوانـان می‌دهد و هیچ مـرجعی نیست که به آن شـیخ در قم واین با اصطلاح دکـتر نهیب بزند که این چه پریشـان

گـویی است که به راه انداخته ایـدو شـاید شـایان حـرف زدن هم نباشند

رساله پدیده قمر در عقرب از نگاه مـذهبی،اخترفیزیک و فیزیولوژی

مسـأله قمر در عقـرب از مسـائلی از که از دیربـاز طبق دستورات مذهبی مورد توجه مردم بوده و منجمین بــرای اعلام آن روزها به مـــردم روش‌هـــائی را آزمـــوده و محاســباتی را تنظیم نموده‌انــد، اما آن‌چه شــایان توجه است این است که این پدیده که در هر ماه قمـری اتفـاق می‌افتــد، از نظر تجــربی هم امــری خــاص محســوب می‌شود؟ و یا در زمره احکام نجوم قـرار دارد؟ که بـدون سـند علمی و تجـربی بـدان اسـتفاده می‌کند.؟ و همین عامل اختلافاتی شده است، عـده‌ای حکم می‌کنند که این امر صـرفاً امـری احکـام نجـومی است و دلیل شـرعی و علمی محکمی بر آن اســتوار نیست و در زمـــره خرافه قــرار دارد و عــده‌ای می‌گویند گرچه دلیل علمی محکمی بر آن اقامه نشــده ولیکن چــون از جــانب شــارع بــدان اشـاره شـده لاجـرم باید مـدنظر قـرار گرفته و از زمـره خرافات خارج می‌شود.

ما در این رســاله بر آن شــدیم که از جنبه‌هــای مختلفی پدیــده قمر در عقــرب را مــورد مطالعه قــرار دهیم، تا مقداری از این ابهامات کاسـته شـود، و مطلب آشـکارتر شود.

خود من (مؤلف) در این حوزه دچـار تردید بـودم و گمـان زیادی بر آن داشتم که این مسأله در زمره همـان احکـام نجوم قـرار می‌گـیرد، چـرا که در دوران اخـیر متأسـفانه خرافه‌پرستی در جامعه شیوع پیـدا کـرده و مـردم بـدون آگاهی به دنبال مسائلی غـیرعلمی و غیرشـرعی رفته و

عـده‌ای شـیادهم از این مـوقعیت سوءاسـتفاده در جهت منافع مـادی و معنـوی خـود می‌کنند. مثلاً مسـأله طلسم شرف‌الشـمس که در رسـاله‌ای جداگانه به نـام «رسـاله شرف‌الشـمس» بـدان پرداخته شد که این مسـأله نه از نظر علمی و نه از نظر شـرعی هیچ وجهی نـدارد، و در حدیثی مرسل که از قرن 10 به بعد وارد شده جعل شده و عـده‌ای از علما چـون آیت الله خـوئی عمل بـدان را خلاف احتیاط و شرع دانسته و عده‌ای آن را در خور وارد شـدن در مبـاحث علمی نمی‌داننـد، امـری است مرتبط با طلسم و جـادو و امثـال آن‌که مـورد انکـار شـرع است و هیچ اثبات روائی هم بر آن استوار نیست، با این توصیف بر آن شدم که پدیده قمر در عقرب را هم مورد ارزیـابی علمی قرار دهم لذا چند دیدگاه فقهی و روایی، هیوی و محاسـباتی، اخترفـیزیکی و علـوم تجـربی و بـالاخره فـیزیولوژی این پدیـده را مـورد ارزیـابی قـرار دادیم، تا شاید بشود به این مناقشات چندین ساله پایان داد.

ضـمن بررسی اسـناد روایی و فقهی این پدیـده متوجه شدم که این روایات از طرق مختلف وارد شده و در کتب روایی چون وسائل‌الشیعه به نقل از شیخ صـدوق (ره) و روضه کافی، و مسند حضرت عبـدالعظیم علیه السـلام و تعدادی از کتب فقهی چون شرایع و فقه‌الرضا و... بدان اسـتناد شـده که در متن رسـاله به آن پرداخته شـده پس لاجرم می‌توان به عنوان سندی فقهی بدان اسـتناد کـرد و از طرفی وقتی از بعد اختر فیزیکی که تخصص خـودم نیز می‌باشد به آن توجه کردم متوجه شدم که برج عقرب یا صـورت فلکی قـوس بـرجی همانند سـایر بـروج دوازده‌گانه خورشید نیست بلکه برجی متفاوت است چرا که در صـورت فلکی قـوس مرکز کهکشـان راه شـیری

قـرار دارد و این منطقـه، از جمله منـاطق کهکشـان راه شیری محسوب می‌شـود که بیشـترین تشعشـعات امـواج الکترومغناطیس چه در حوزه پرانرژی ،مثل اشــعه ایکس X و اشعه گاما & و چه کم انرژی، مثل امواج رادیوئی و منبع اصـلی اشـعه کیهـانی یعـنی ذرات بـاردار پرانـرژی محسوب می‌شود.

پس این منطقه ویــژگی خــاص دارد و از طــرفی زمین چـون سـپرهای اتمسـفری چـون لایه یونوسـفرو میـدان مغناطیسی دارد در حالت عـادی در برابر این تشعشـعات محفـوظ است ولی در مـواردی خـاص که آشـفتگی‌های مغناطیسی و اتمســفری به وجـود می‌آید منجر به نفـوذ این اشــعه‌ها به ســطح زمین می‌شــود، که یکی از این اخلال گرها حضــور مــاه می‌باشد که این مســأله را در رســاله به طــور مفصل مــورد بحث قــرار دادیم، پس بالشخصه به این نتیجه رسیدم که مسـأله قمر در عقـرب یک مسـأله احکـام نجـومی نیست بلکه پدیـده‌ای علمی و تجربی نظیر ماه‌گرفتگی یا خورشــیدگرفتگی است که از لحــاظ تجــربی قابل بررسی و شــایان توجه می‌باشد و چــون طلسم شرف‌الشــمس امــری خــرافی محســوب نمی‌شــود. در ادامه بــرای تکمیل شــدن بحث طریقه محاسبه این پدیده در هر ماه قمری و مسائل فیریولوژی وابســته به پدیــده‌های ســماوی را هم به رســاله اضــافه کردم تا شاید راهگشـایی بـرای اهل معـرفت و تجربیـات آینده باشد.

ومن الله التوفیق- شهرری تابستان 1496

مسأله قمر در عقرب از لحاظ روایی:

قمر در عقرب در ضمن حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام با این مضمون در کتابهای روایی شیعه اصول کافی و وسائل‌الشیعه آمده است.

جلد 11 از کتاب وسائل‌الشیعه تألیف شیخ حر عاملی، باب کراهه السفر والقمر فی برج العقرب

[15045]- 1- [4] محمد بن علی بن الحسین باسناده عن محمد بن حمران عن ابیه عن ابی عبدالله علیه السلام قالَ:

" من سافرا وتزوج والقمر فی العقرب لم یرالحسنی "

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

" کسی که در حالتی که قمر در عقرب است مسافرت کند و یا ازدواج نماید خوبی نخواهد دید."

و همین حدیث را کلینی از احمد بن محمد بن خالد از علی بن اسباط از ابراهیم بن محمد بن حمران از پدرش و وی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. و هم‌چنین البرقی در کتاب المحاسن از علی بن اسباط روایت نموده است.

در عیون الاخبار الرضا و در العلل عن محمد بن احمد السنائی عن محمد بن ابی عبدالله الکوفی، عن سهل بن زیاد، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن علی محمد العسکری عن آبائه علیهم السلام فی حدیث- قال:

" من تزوج والقمر فی العقرب لم یرالحسنی، وقال من تـزوج فی محـاق الشـهر فلیسـلم لسـقط الولد اقـول: وتقدم ما یدل علی ذلک فی الحج"

در بـاب دیگر کتـاب وسائل‌الشـیعه در جلد 20ـ بـاب نکاح 54 کراهة التزویج والقمر فی العقرب وفی مُحـاق الشهر

[25174]- [1] محمد بن الحسن باسـناده عن احمد بن محمد بن عیسی عن اسماعیل بن منصور عن ابراهیم بن محمد بن حمـران عن ابیه عن ابی عبدالله علیه السـلام قال:

" من تزوج امراة والقمر فی العقرب لم یری الحسنی"

ورواه المفید فی المقنعه مرسلاً

محمد بن علی بن الحسین باسناده عن محمد بن حُمـران عن ابیه مثله

[25174]- 2- [1] قال وروی انه یکره التزویج فی محاق الشهر

در روایات فوق آن‌چه مـوردنظر است این است که شـیخ حر عاملی در دو باب روایتی از شیخ صدوق علیه الرحمه را آورده و دو روایت با سـندی مشـابه دو متن متفـاوت دارد، یکی سـافر و تـزویج در آن وجـود دارد و در دیگری که در باب نکاح آمده فقط تزویج را اشاره می‌کند و سافر در آن وجود ندارد، آن‌چه از قرائن بر می‌آید شیخ صدوق (ره) آن روایت را که در آن فقط به تـزوج اشـاره شـده از اشـعری نقل می‌کند و روایت دیگر را از محاسن ابن برقی که هر دو این مشایخ از علمای قمی محسـوب

می‌شـدند. در این تفـاوت چند احتمـال وجـود دارد یکی آن‌که در روایتی سافر بوده و در روایتی تزویج و صـدوق (علیه الرحمه) این دو روایت را با هم جمع کـرده باشد و یا این‌که اشعری سافر را به جهتی حذف کرده باشد.

به هر حال با نگاه به جاهـای دیگـری که این حـدیث آمـده است می‌بینیم که مسأله سافر مطرح نشده و شـاید این بدان جهت است که اگر سـافر بخواهد در این حکم قـرار گـیرد بسـیار دست و پـاگیر خواهد شد سـفر اسم معـنی است مصـدر نیست و اگر بخواهد معنـای حـدثی داشـته باشد باید به بـاب مفاعله بـرود که می‌شـود سـافر تلبس بالسفر، خود مفهوم سفر هم خیلی مشخص نیست.

علمای اهل‌تسنن مادامی که فردی بر مرکبی سوار است را مصداق مسافر می‌دانند، و چـون پیـاده شد را مسـافر نمی‌دانند بـــــدین‌لحاظ می‌گویند اگر کسی بخواهد روی مـرکب، کشـتی یا هواپیما نمـاز بخواند مـادامی که روی مرکب استر نمازش شکسته والا تمـام است گرچه در یک قهوه‌خانه وسط راه باشد.

که البته این مسأله مورد قبول علمای شیعه نیست، و به اصـطلاح عـرفی مـادامی که کسی در وطن خـود نباشد مسـافر خوانـده می‌شـود مثلاً کسی 15 روز به مشـهد مقدس به زیـارت می‌رود و این 15 روز ایشـان مسـافر هســتند، حــالا اگر در بین این 15 روز قمر در عقــرب اتفاق افتد، آیا خیر نمی‌بینید؟

از طرفی هم روایات دیگری از طریق حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السـلام وارد شـده نـیز سـافر را در روایت نمی‌بیـنیم. و با رجـوع کتب بزرگـان دیگـری مثل مقنعه

شیخ مفید و فقه‌الرضا و الشرایع هم مشاهده می‌شود که فقط جنبه تزوج مدنظر بوده، شیخ مفید در المقنعه می‌نویسد: لاینبغی لاحد آن یعقد نکاحاً والقمر فی‌العقرب فانه روی عن الصادق علیه السلام قال:

"من تزوج والقمر فی العقرب لم یری خیراً ابداً"

البته در روایت شیخ مفید «ابداً» در آخر حدیث اضافه شده و روایت را حاکی از کراهت تزویج قلمداد کرده صاحب فقه الرضا علیه السلام، می‌نویسد: واتق لتزویج اذ کان القمر فی العقرب فان اباعبدالله علیه السلام قال:

" من تزوج والقمر فی‌العقرب لم یری خیراً ابداً"

که البته ایشان حرام بودن عقد را استنباط می‌کنند و صاحب شرایع ضمن توضیح و شرح حدیث به این نکته اشاره می‌کند که این مسأله می‌تواند، زمان خواندن عقد، یا آمیزش و یا خواستگاری را شامل شود که خود ایشان ایقاء العقد را مورد نظر قرار می‌دهد، به هر حال آن‌چه مشخص است در تحقیق بالا مشخص است که عده‌ای از قدما و عده‌ای از علمای متأخر مسأله قمر در عقرب را فقط در مسأله ازدواج مدنظر دارند و در مورد مسافرت و مسافر چنین نظری را ندارند، و روایات هم این را تأیید می‌کند. و البته سه کتاب المقنعه، فقه‌الرضا و الشرایع بیشتر جنبه فتوایی دارد و کتابهای قدما مثل صدوق جنبه روایی قالب است.

از نظر رجالی نیز باید خاطر نشان کرد که سند روایات فوق در پاره‌ای از روایات اشکالاتی دارد مثلاً در مورد روایاتی که سندش به ابراهیم بن محمد بن حمران

می‌رسد، ابراهیم بن محمد مشخص نیست که چگونه شخصی است با آن‌که محمد بن حمران شخصی موثق است و از خاندان زراری کوفه محسوب می‌شود ولی ابراهیم فردی مجهول است، و شیخ کلینی نیز این روایات را در فروع کافی باب نکاح یا سفر نیاورده بلکه در روضه کافی آورده که این مسأله هم قابل تأمل است. ولی خوب سندهای صحیحی هم از صدوق (علیه الرحمه) نقل شده که قابل توجه می‌باشد.

به هر حال آن‌چه از قرائن به دست می‌آید این است که آن‌چه در مورد قمر در عقرب وجود دارد در مورد تزویج و ازدواج است نه درباره مسافرت و روایات و تفاسیر علما این ادعا را اثبات می‌کند در مورد تزوج یعنی ازدواج شایان توجه است و می‌شود به روایات استناد نمود.

بسم الله الرحمن الرحیم

وسلام وصلوات علی محمد وآله الطیبین الطاهرین

پدیده قمر در عقرب از دید علم نجوم روی و هیأت:

علم هیأت یا نجوم کروی از جمله شاخه‌های علم نجوم یا ستاره‌شناسی محسوب می‌شود، پایه‌های این علم براساس محاسبات و ریاضیات بنیان نهاده شده است و براساس آن محاسباتی چون زمان طلوع و غروب ستارگان یا در چه منطقه‌ای چه ستارگانی رؤیت می‌شوند، ستارگان دائم‌الطلوع و دائم‌الغروب کدامند، اوقات شرعی و قبله به این شاخه از نجوم مربوط می‌شود این حوزه از نجوم به عنوان نجوم بنیادی در جهان شناخته شده و سابقه‌ای هزاران ساله در ایران

دارد، و کتب و رساله‌های زیادی در این مباحث نگاشته شده و زیج‌ها و رصدهایی براساس آن نوشته شده است، هندسه، ریاضیات دقیق و دقت بالا از خصوصیات این علم محسوب می‌شود.

در نجوم کروی و یا همان هیأت کاری به ساختار و تحول ستارگان با فیزیک سیارات و چیستی آن‌ها ندارند، یک هیوی صرفاً کارش محاسبه است، برایش فرقی نمی‌کند که زمین حول خورشید بگردد یا خورشید به دور زمین بزند، از نظر محاسباتی هیچ تفاوتی نمی‌کند بدین‌لحاظ است که بعد از گذشت هزاران سال از سابقه ستاره‌شناسی هیوی در جهان هنوز، کتب هیوی و نجومی از لحاظ محاسباتی ارزش خود را از دست نداده‌اند و زیج ایلخانی خواجه نصیرالدین طوسی و مقالات هیأت انتقادی وی و شاهکار ابوریحان بیرونی یعنی قانون مسعودی قابل استفاده علمی می‌باشد و چه بسا که قفلهای جدیدی که کلیدهای‌شان در آثار گذشتگان وجود دارد و چه کلیدهای نویافته که قفلهای معماهای آن‌ها را باز می‌کند، نظامی پیوسته و جاری از سرچشمه‌های به قدمت تاریخ علم بشر، که ره‌پویانی خستگی‌ناپذیر را به مدد می‌طلبد که سلوک خود را در آن وادی سپرگی کند.

علم هیأت چون علومی دیگر بر مبنای اصولی بنیان نهاده شده که زبان و اصطلاحات خاص خود را دارد در این علم چه در گذشته چه حال از آن‌جا که، مبداء مختصات گرفتن زمین محاسبات را آسان می‌کند هم‌چنان زمین مبداء محاسبات است، و زمین ثابت و سایر اجرام حول زمین دوار در نظر گرفته می‌شود و

اصول هندسه کروی در آن جریان دارد، در این علم زمین در مرکز عـالم قـرار دارد و کـره‌ای به مرکـزیت زمین و شعاع بی‌نهایت در اطـراف زمین در نظر می‌گیرند که به کـره سـماوی موسـومند دایـره‌ای عظیمه به محـازات اسـتوای زمین روی این کـره سـماوی در نظر گرفته می‌شـود که به اسـتوای سـماوی موسـوم است و محـور زمین که از دو قطب زمین می‌گـذرد در امتـدادش کـره سماوی را قطع می‌کند که به آن محور عـالم می‌گویند و دایره‌ای عظیمه روی کره سماوی که با استوای سـماوی زاویه‌ای 44/24 درجه دارد و اسـتوای سـماوی را در دو نقطه قطع می‌کند که به نقاط اعتدالین موسومند.

و دو نقطه در روی این دایـره که در منتهی‌الیه نیم‌کـره شمال سماوی و نیم‌کره جنوبی سماوی هستند به ترتیب نقـاط انقلاب تابسـتانی و زمسـتانی گویند که حضـور خورشـید در آن نقـاط حـاکی از آغـاز فصل تابسـتان و زمستان می‌باشد. منجمان این دایرة الـبروج را بر حسب صـور فلکی که در زمینه آن قـرار دارد به دوازده ناحیه تقسـیم کرده‌اند و هر ناحیه را به نـام آن صـورت فلکی زمینه موسـوم کرده‌اند حمـل، ثـور، جـوزا، سـرطان، اسد، سنبله، میزان عقرب قوس جدی، دلو، حوت

برج‌ها دیدم که ازمشرق براوردند سر

جمله در تسبیح و در تهلیل حی لایموت

چون حمل چون ثور چون جوزاء و سرطان و اسد

سنبله ،میزان و عقرب، قوس و جدی و دلو و حوت

محـور عـالم بر صـفحه اسـتوای سـماوی عمـود است و لاجـــرم اگر زمین در حین گـــردش لنگش کند و چـــون فرفره‌ای دوار گرد محورش دوران نماید لاجـرم اسـتوای سماوی در این لنگش شـریک است بـرخلاف دائرالـبروج، پس نقطه تقـاطعش با صـفحه اسـتوا حـرکت می‌کند و چون محور عالم هر 26000 سال دایره‌ای به شعاع 5/24 درجه در آسمان ترسیم می‌کند لذا نقاط اعتدالین جابه‌جا می‌شـود در اولین رصد که هـزاران سـال پیش بـوده این نقطه در اول حمل بوده ولی بعد از گذشته هزاران سال این نقطه به اوایل ثـــور وارد شـــده است پس لاجـــرم فـرقی بین بـرج اصـطلاحی در قـدیم و صـورت فلکی در دوران جدید عارض شده است و همین حرکت عامل شده که در طی قـــرون و اعصـــار شـــکل صـــورتهای فلکی تغییراتی به خـود بگـیرد فاضل رومی در بـاب دوم شـرح هیئت چغمیـنی می‌نویسد: در نـزد عـده‌ای از محققین در هر 70 سال شمسی یک درجه هر ستاره‌ای بعدش تغییر می‌کند و رصدهای جدیدتری که خواجه نصیرلدین طوسی در مراغه انجـام داد و همچین محی‌الـدین مغـربی هر 66 ســـــال یک درجه را ثبت نمودند به هر ســـــال در زیج بهادرخانی که در سال 1251 هجـری بنیـان شـد، عنـوان شده که اول برج حمل یعنی محل تقاطع دایرة الـبروج و معـدل‌النهار به منطقه 2 درجه و 17 دقیقه بـــرج ثـــور منتقل شده است.

و طـــول اوایـــل، صـــورت عقـــرب به محاســـبه علامه حسن‌زاده آملی در سال 1482 هجری قمری که مطـابق با زیج بهادرخانی استخراج شده 4 درجه و 25 دقیقه از قوس قرار دارد و طول اواخر این صورت 27 درجه و 44 دقیقه از برج عقرب می‌باشد.

و لازم به ذکر است که چنانچه مولی غلامحسین جیپوری در زیج بهادرخانی می‌نویسد: بسبب بطوء حرکت کواکب ثابتة قـدما را زعم چنـان شد که این همه کـواکب را یک حرکت است بعضی قائل شدند که در یکصد سال شمسی یک درجه قطع می‌کنند و بعضی هفتـــاد ســـال گفتند و بعضی شصت و شش‌ســـال و لیکن درین جـــزو زمـــان بتحقیق معلوم شد که قدر حرکت بیشتر از این کواکب با خودها مختلف است آن‌که بغـایت سـریع است و در مـدت 61 سال و 8 ماه و 8 روز قمری وسطی یک‌درجه قطع می‌کند و آن‌که بطی‌تر است در عرض هشـتاد و دو سـال سه‌ماه و هفده روز قمری وسطی یک‌درجه قطع می‌کند و حـــرکت ســـائر کـــواکب مـــابین این دو زمانه است بـدین‌لحاظ است که در این زمانه شـکل صـور فلکی بعد مرور دهور متفاوت شده است.

طبق آن‌چه از قـــــرائن بر می‌آید طبق محاســـــبه زیج بهادرخانی امسال که سال 1448 هجری قمری می‌باشد و حـدود 187 سـال از زمـان نوشـتن زیج بهادرخـانی می‌گـذرد، می‌بایست که محل تقـاطع دایـرة الـبروج و معـدل‌النهار به طـور متوسط به منطقه 4 درجه و 54 دقیقه و 46 ثانیه بـرج ثـور منتقل شـده باشد. و اوایل صـورت عقـرب به 4 درجه و 47 دقیقه از قـوس قـرار داشته و طول اواخر این صورت 28 درجه و 21 دقیقه از برج عقرب می‌باشد.

آن‌چه در این‌جا به دنبـال آن هسـتیم این است که آن‌چه نویسـندگان تقـویم بـدان اشـاره می‌کنند قمر در بـرج عقرب منظورشـان است یا در صـورت فلکی عقـرب، در

این مــورد فقها نــیز با یک‌دیگر اختلاف دارنــد، که قــول امام جعفر صادق علیه السلام:

«من سافر او تزوج والقمر فی‌العقرب لم یرالحسنی»

منظور امام در این روایت طبق گفته منجمان همان بــرج عقــرب است یا آن‌چه که مــردم در حــال عــادی می‌بینند صورت فلکی منظور است.

فاضل هندی در کتاب کشف‌اللثام و شهید ثانی در کتــاب شــرح لمعه اشــاره بــدان دارند که منظــور امــام همــان اصــطلاح اهل هیــأت و نجــوم است چــرا که مبنــای اهل نجوم از همان ابتدا در اســتخراج احکــامی چــون شــرف و هبوط همان برج بوده است.

ولیکن فاضل میبــدی و عــده‌ای از منجمــان هند همــان صورت فلکی را اصل می‌دانند، و اشاره می‌کنند که چون این‌ها از قــدیم‌الایام آمــده پس همــان صــورت فلکی باید مدنظر قرار گیرد.

و صــاحب جــواهرالکلام نــیز همین قــول را می‌پــذیرد و اشــاره می‌کند همــان چــیزی که در دســترس مــردم است موردنظر می‌باشد همان چیزی که مــردم می‌بینند را باید ملاک قــرار داد. مــردم هم صــورت فلکی عقــرب را در آســمان می‌بینند و هم مــاه را، پس می‌توانند به راحــتی متوجه شوند که چه زمــانی مــاه داخل این صــورت فلکی شــده و چه زمــان خــارج شــده اســت، پس احتیــاج به محاســبات دقیق منجمین در این خصــوص لازم به نظر نمی‌رسد که شارع امری سخت و در خور محاسبات دقیق را بر مردم تحمیل کرده باشد.

و سید طباطبـائی در کتـاب عـروة الـوثقی در بـاب آداب سفر از کتاب حج می‌نویسد:

از مسافرت در ایامی که ماه در حـالت محـاق است یا در برج عقرب یا در صورت فلکی عقـرب است اجتنـاب کنید چرا که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

" من سافر او تزوج والقمر فی‌العقرب لم یرالحسنی"

صـاحب عـروه عمل به احیـاط را منظـور دارد یعـنی هم صورت فلکی و هم برج را مورد توجه قرار می‌دهد.

منجمان دایرة البروج را به 28 قسمت متسـاوی تقسـیم می‌کنند که اول آن حمل می‌باشد و هر قسـمت را مـنزل می‌گویند و چون کل دایرةالبروج 460 درجه است لاجرم هر منزل 12 درجه و 6 دقیقه می‌باشد.

و چون بروج دوازده قسـمت و منـازل 28 قسـمت است پس لاجرم در هر برج دو منزل و ثلث قرار می‌گیرد. پس ابتـدای بـرج عقـرب حـاوی از اکلیل و همه مـنزل قلب و آخرش الشوله می‌باشد ثلث اکلیل قبل برج عقــرب و در داخل مــیزان قــرار دارد و مقــداری از ثلث‌الشــوله هم داخل برج قوس قرار می‌گیرد لـذا شـهید ثـانی در کتـاب المسالک در بیان حدیث می‌نویسد: عقرب از منازل قلب است و ثلثی از اکلیل و ثلـثی از الشـوله را دارا می‌باشد و چون این دو ثلث در بـرج مـیزان و قـوس قـرار دارنـد، حکم قمر در عقرب در آن قسـمت‌ها جـاری نمی‌باشد. و باید متذکر شد که ستارگان منازل هم با حرکت خاصه که به سبب حـرکت تقـدم اعتـدالین هست حـرکت می‌کنند و در جهت مشرق به مرور زمـان حـرکت می‌کنند و از بـرج خروج می‌کنند.

علامه حسن‌زاده در جمع‌بندی نقل خود را اینگونه مطـرح می‌کند:

آن‌چه موافق احتیاط است همین جمع بین صورت و بــرج است و بهــترین و مــوثق‌ترین این نظریه‌ها همــان قــول دوم است یعنی منظـور از قمر در عقـرب بـودن قمر در صورت عقرب است. (هزار و یک کلمه، کلمه 554)

پس به نظر ایشان احتیاط آن است که بین برج و صورت جمع کرد یعنی صـبر کـرد که قمر هم از صـورت و هم از بـرج عقـرب خـارج شـود که حـدود یک یا دو روز بیشــتر طول می‌کشد که قمر پس از خروج از صورت از برج نیز خارج شود. برای پیدا کردن زمان قمر در عقـرب نیـاز به محاسبات دقیق نجومی هست که به‌وسیله نرم‌افزارهـای خاص نجوم قابل حصول است. مثل نرم‌افزارهای Stary Night و Stellarium و معمولاً وقتی ماه در بعد 16 تا 22 ساعت یا 240 تا 440 درجه قرار می‌گـیرد می‌تواند مــورد اســتناد قــرار گــیرد. و یا از روشــهای محاســباتی ساده‌تر نظیر آن‌چه در زیر می‌آید استفاده نمایند:

روش ساده محاسبه روزهای قمر در عقرب:

عقرب یکی از برجهـای دوازده‌گانه منطقه الـبروج است. کسانی که صور برج را شناسند هنگــامی که ﴿قمر﴾ در ﴿برج﴾ عقرب وارد شده است.چون شب به ماه بنگرند، فاصــله میــان مــاه و صــورت عقــرب را به خــوبی در می‌یابند.﴾

هر ماه هلالی 29 روز و 12 ساعت و 44 دقیقه است در این زمان یک دور کامل به گرد زمین می‌چرخد. این زمان به 12 برج تقسیم‌بندی می‌گـردد. توقف مـاه در هر بـرج

حدود 2 روز و 11 ساعت می‌باشد. بر همین اساس قمر در هر ماه قمری حدود 2 روز و 11 ساعت در برج عقرب قرار می‌گیرد.

عقــرب بــرج هشــتم از دایرةالــبروج است که خورشــید سالی یک بار وارد آن می‌شود.

بــرای محاســبه قمر در عقــرب این فرمــول گفته شــده است:

فرض کنید امروز 41 خرداد مصادف با 26 رمضان است.

1- روز را یک واحد اضافه کنید (روز شمسی برابر 42 و روز قمری برابر 27 می‌شود)

2- روز قمری را در عدد 2/12 ضـرب کنید و حاصل را با روز شمسی جمع کنید.

4- حاصل‌جمع را بر عدد 40 تقسیم کنید.

4- حاصل تقسیم را با عدد برج شمسی (خرداد=4) جمع کنید.

5- اگر عـدد بدست آمـده از 12 بیشـتر باشد منهـای 12 کنید.

عــددی که نهایتــاً بدست می‌آید تعــیین کنند موضع مــاه است در برجهای دوازده‌گانه، اگر این عــدد برابر 8 باشد نشان‌دهنده زمان قمر در عقرب است.

مدل‌سازی:

در تاریخ 41 خرداد 1496 مصادف با 26 رمضان المبارک 1448 ماه در چه موضعی (برجی) است.؟

پس ماه در صورت فلکی جوزاء قرار دارد.

در تاریخ 4 تیرماه 1496 مصادف با 1 شوال 1448 ماه در چه موضعی (برجی) است؟

پس ماه در صورت فلکی اسد است.

ویژگی‌های

صورت فلکی قوس یا برج عقرب و صورت فلکی عقرب

صورت فلکی قوس یا برج عقرب:

هنگام مشاهدهٔ کهکشانهایی که ساختمانشان به کهکشان راه شیری خودمان شبیه است می‌بینیم تعداد ستاره‌های واحد حجم در نواحی مرکزی خیلی بیشتر از ستاره‌های حاشیه‌هاست. برای این‌که مطلب خود بدستتان بیاید به تصویب سحابی امرة المسلسه نگاهی بیاندازید.

در مرکز این کهکشان هسته برجسته چگال و کروی از ستاره‌ها وجود دارد. ستاره‌های این‌جا آن‌قدر زیادند و چنان متراکم هستند که برای نخستین بار، Baade اخترشناس آمریکائی در سال (1944/1424)ـ توانست هسته سحابی امرة المسلسله را به ستاره‌ها مجزا تفکیک کند.

شکی نیست که کهکشان ما نیز چنین هسته ستاره‌ای دارد می‌توانیم محاسبه کنیم که این هسته کهکشانی باید در کجای کره سماوی قرار داشته باشد. نتیجه به دست آمده این است:

مختصان معدلی تقریبی مرکز کهکشـان عبـارت است از: این منطقه در صـورت فلکی قـوس (بـرج عقـرب) واقع شده است.

هسته کهکشان، چون جسم بزرگ و گسترده‌ای اسـت، صورتهای فلکی، سپر، عقرب و حوا را نیز در برمی‌گیرد، پس مرکز و هسـته کهکشـان راه شـیری که مملو از سـتارگان مـتراکم و پرجـرم می‌باشد در صـورت فلکی قوس قرار دارد.

در یافته‌هـای اخترشناسـان وجـود سـیاه چـاله‌ای در این منطقه و وجود اشعه‌هایی چون اشعه ایکس و اشعه گاما و هم‌چنین امواج رادیوئی گسترده‌ای به چشم می‌خورد.

متأسـفانه اجتمـاع سـتارگان حـتی به یـاری قـوی‌ترین تلسکوپ‌های اپتیکی قابل مشاهده نیست چـرا که هسـته کهکشان را ابرهای بسیار ستبری از غبار تاریک در میـان گرفته است که جلوی پرتوهـای دیـدنی را می‌گـیرد. ولی همین غبـار کیهـانی پرتوهـای نادیـدنی فـرو سـرخ و موج‌های رادیوئی را از خود عبـور می‌دهد و همین امر به اخترشناسان این امکان را می‌دهد که در ناحیه فرو سرخ و امـواج رادیـوئی بتوانند مرکز کهکشـان راه شـیری را مطالعه بنمایند.

کارل جانسی در دهه 1940 برای اولین بار کشف کرد که در جهت صـورت فلکی قـوس (بـرج عقـرب) یک چشـمه رادیوئی وجود دارد اما مشاهدات گسـترده از این چشـمه رادیوئی تا مدتی پس از جنگ جهانی دوم به تأخیر افتاد. از آن زمـان مرکز کهکشـانی مکـانی بـرای مطالعـات بسیاری در طول موج‌های رادیوئی شده است.

یکی از ویژگی‌های غیرمعمول نشر رادیـویی که از ناحیه مرکـــزی کهکشـــان راه شـــیری سرچشـــمه می‌گـــیرد مجموعه‌ای از رشته‌هایی است که بـرای 20 پارسـکی از مرکز در جهت عمود بر صفحه کهکشانی کشیده می‌شود و سپس یک چرخش تقریباً قائم انجام می‌دهد.

یک چشمه رادیوئی قـوی در جهت مرکز قـرار دارد که به نام قوس A نامیده می‌شـود چشـمه‌های رادیـوئی حـول قــوس A خوشه شــده‌اند و همگی کم و بیش در امتــداد صــفحه کهکشــانی قراردارند در یک خط هســتند به نظر می‌رسد که بعضی از چشـــمه‌ها مشخصه‌های نـــواحی را دارند: گـاز بوینـده داغ در اطـراف سـتارگان داغ جـوان، خروجی انـرژی فـرابنفش مـورد نیـاز از سـتارگان وزین برای یونیـده نگه‌داشـتن این نـواحی دست‌کم 5 میلیـون برابر تابندگی خورشیدی می‌باشد.

گسیل رادیویی دیگر از گاز یونیده می‌باشد، اما بـرخی از آن‌ها از الکترون‌هـــای پرانـــرژی که در یک میـــدان مغناطیسی در حـــال حرکتند ناشی می‌شـــوند. این چشـــمه‌ها باقی‌مانـــده‌های ابرنو اخـــتری هســـتند نقشه رادیـوئی با تفکیک‌پـذیری بـالا نشـان می‌دهند که درواقع قوس A حاوی دو چشمه رادیوئی مجزا می‌باشد. یکی به نـام قـوس A شـرقی، توسط فرآیند همزمـانی گسـیل انجام می‌دهد. دیگری قوس A غربی که بیشتر شـبیه به یک ناحیه قول به نظر می‌رسد.

با یک تـــوده از چشـــمه‌های فـــرو ســـرخی در ارتبـــاط می‌باشد. در قوس A غربی یک چشمه رادیـویی مـتراکم قرار دارد. کوچکتر از14واحد نجومی که به نظر می‌رسد هسته واقعی کهکشان راه شیری را مشخص می‌کنـد، که

قوس نامیده می‌شود. و گسیل همزمـانی را با یک تـوان متغیر نشان می‌دهد.

به طورکلی، گـاز یونیـده که جـرمی بـالغ بر چند میلیـون جرم خورشـیدی از مـاده دارد، با تنـدی در حـدود چند صد کیلومتر در هر ثانیه می‌چرخد.

مشاهدات فرو سرخی اولیه نشان دادند که ناحیه مرکزی کهکشان به شدت در ترکیبی از تمـام سـتارگان جمعیت I پیر که هسته کهکشان را نشان می‌دهند.

مرکز کهکشـان پرتوهـای ایکس را به شـکل یک چشـمه پرتوی ایکس گسترده با اندازه و چشـمه نقطه‌ای با نیمه عمر کوتـاه در نـزدیکی مرکز کهکشـان گسـیل می‌کند. برخی از این چشـمه‌ها انفجارهـای پرتـوی ایکس بـیرون می‌دهند، مقادیر انرژی در هر انفجار با مقادیر انـرژی از چشمه‌های با نیمه عمر کوتاه قابل مقایسه می‌باشد.

تصاویر پرتوی ایکس مرکز کهکشانی را درهاله پرانـرژی آن نشان می‌دهند در فاصله 400 سـال نـوری از مرکـز، شدت گسیل پرتوی ایکس ناچیز است حـاوی مجمـوعه‌ای از چشـمه‌های ضـعیف می‌باشد که در یک‌هاله با گسـیل بخشی ضعیف‌تر احاطه شده‌اند.

هم‌اکنون یک ایده کلی خوب از توزیع گاز و گردوغبـار در فاصـله 40 سـال نـوری از مرکز کهکشـان راه شـیری داریم، تـوده‌ای از گسـیل رادیـویی پیوسـته از قـوس A شـرقی در یک سـاختار رشـته‌ای نتیجه می‌شـود که یک قوس غربی و یک قـوس شـمالی را که مرکز آن بر روی چشـمه نقطه‌ای رادیـویی قـوس A واقع است نشـان می‌دهد که خیلی نزدیک یا دقیقـاً در مرکز کهکشـانی

می‌باشد. مشـــاهدات فـــرو ســـرخ دور به یک قـــرص از گردوغبار و گاز خنـثی با پهنـای 40 سـال نـوری اشـاره دارد.

یک معما که توسط مشـــاهدات خط فـــرو ســـرخی و رادیویی به وجود آمدناشی از حرکات چرخشی سـریع در نزدیکی هسته کهکشان راه شـیری اسـت، این سـرعت‌ها خیلی بالا هستند به گونه‌ای که برای حفظ گاز با سـرعت تند به غلظت بالائی از جرم نیاز داریم یعنی به 4 میلیون جـــرم خورشـــیدی در هســـته نیـــاز داریم که تمـــامی در ناحیه‌ای به قطر 1/0 سال نوری جمع می‌شوند.

ماده ممکن است چه شکلی داشته باشد؟ یک احتمال این است که در یک سـیاه‌چاله بسـیار پرجـرم وزین محبـوس باشد چرا که اگر به شکل یک خوشه از سـتارگان با جـرم خورشیدی باشد این ستارگان به طور متوسط در فاصـله 1 تا 2 واحد نجـومی از یک‌دیگر قـرار می‌گیرنـد، چند میلیون جرم خورشیدی ازماده می‌توانند در چنین وضعی باشند؟ یک سیاه‌چاله با جرم متوسط هزار جرم خورشـید می‌تواند این حرکات را توضیح دهد.

و اما صورت فلکی عقرب یا برج میزان:

صورت فلکی عقرب در کنـار صـورت فلکی قـوس قـرار دارد بـالتبع گسـتره هسـته کهکشـان راه شـیری در این صورت هم ادامه دارد در صورت فلکی عقـرب نواخـتر به فراوانی ظهور می‌کند و نواختران سـتارگانی هسـتند که می‌میرند و انرژی فـراوانی از خـود سـاطع می‌کنند یکی از آن‌ها در ســـال 144 قبل از میلاد فـــوران کـــرد، هیپارقوس اخترشناس مشهور یونـان را بر آن داشت که

لیســـتی از ســـتارها تهیه کند. در آن روزگـــاو فـــوران نواخـــتران از نظر فلســـفی اهمیت داشت زیـــرا ســـبب می‌شد در نظریه غلط تغییرناپذیری آسمانها شک کنند.

صـورت فلکی عقـرب نـیز مانند قـوس (بـرج عقـرب) از خوشه‌های سـتاره‌ای سرشـار است سـتاره شـاخص این صورت فلکی ستاره قلب‌العقـرب است که به رنگ سـرخ دیده می‌شود و امواجی از مرتبه گیگاهرتز از خود گسیل می‌دارد، ســتاره زتا- عقــرب هم از جمله درخشــان‌ترین ستارگان است که تا بندگی زیـادی دارد تقریبـاً 400000 برابر بیش از خورشـــید نـــور منتشر می‌کند در صـــورت فلکی عقرب وفور ستاره‌های متغـیر نـیز چشم‌گیر است که از آن جمله مو عقــرب و بتا عقــرب را می‌تـوان نـام برد.

همـان‌طور که دیـده می‌شـود پس لاجـرم صـورت فلکی قوس یا برج عقرب به همراه خـود صـورت فلکی عقـرب نسبت به سایر بـروج دوازده‌گانه خورشـید و منـازل مـاه امتیاز ویژه‌ای دارند که حاوی هسته کهکشان راه شـیری می‌باشند که، پرقدرت‌ترین چشمه گسیل امواج پرتوان و پرانـــرژی اشـــعه ایکس و اشـــعه و امـــواج رادیـــوئی در بازه‌هـــــای مختلف و همچین ذرات بـــــاردار شـــــتابدار می‌باشند.

یونوسفر

ســـــپرنفوذناپذیر زمین در برابر اشـــــعه و امـــــواج الکترومغناطیس کیهانی

نقش یونسفر زمین در انعکاس اشعه‌ها و ذرات کیهانی:

حتی قبل از سال (1925/ 1404) حدس زده می‌شود که لایه‌هــای فوقــانی جو نقش مــؤثری در انتشــار امــواج به‌ویژه در فرکانس‌های بالا دارد. در ســال 1404 هجـری شمسی" ادوار آپلنن ملی" در طی آزمایش‌هــائی نشــان داد که ملکول‌ها جوزمین به مقدارلازم انرژی از خورشید گرفته و به صـــــورت یونهـــــای مثبت و منفی تفکیک می‌شوند، و ملکول‌های یونـیزه شـده تا یک مـدت زمـانی طولانی، حالت یونیزه خود را حفظ می‌کنند.

او هم‌چنین نشان داد که لایه‌های یونیزه متفـاوتی وجـود دارد که مــیزان یونیزاســیون و ارتفــاع آن‌ها با یک‌دیگر فرق می‌کنند و تحت شرایط معینی امواج HF را منعکس می‌کند و در غیر این صورت امواج از آن‌ها عبـور می‌کند. لایه‌هـای مختلف یونـیزه اثر متفـاوتی در انتشـار امـواج دارد که به شرح آن می‌پردازیم:

یونسفر و اثر آن:

یونسفر طبقه بالائی جو است که مرتب به میزان زیـادی انرژی از خورشید گرفته در نتیجه گرم و یونیزه می‌شود. تغییرات پارامترهـای فـیزیکی جو از قبیل درجه حـرارت، چگالی، ترکیب هم‌چـنین انـواع تابش‌هـای دریـافت شـده مانند اشعه ماورای بنفش، آلفا، بقـا، گاما از خورشـید و از عمق کهکشان راه شیری و حتی از دونباله‌های شهاب باعث ایجاد چهار لایه اصلی در طبقه یونســفر می‌گـردد. که ترکیب از پائین به بالا لایه‌های D، E،، نامیده می‌شود. دو لایه، در شب یکی می‌شود.

لایه D پائین‌ترین لایه به ارتفـاع متوسط 70 کیلومـتر و ضـــخامت تقریـــبی 10 کیلومـــتر می‌باشد. مـــیزان

یونیزاسیون آن به ارتفاع تابش خورشـید بسـتگی دارد و بهمین دلیل در شـــــــبها از بین می‌رود. این لایه نقش چندانی در انعکاس HF ندارد. ولی امـواج VLF و LF را تحت شرایطی منعکس می‌کند. لایه D تا حـدودی امـواج HF و MF را جذب می‌کند و سبب تضعیف آن می‌شود.

لایه E:

لایه بعـدی در ارتفـاع تقریـبی 100 کیلومـتر با ضـخامت تقریـبی 25 کیلومـتر است. مانند لایه D در شب از بین می‌رود. زیــرا نبــودن تــابش خورشــید در شــب، ســبب می‌شود که یون‌ها با یک‌دیگر ترکیب و خنثی می‌شوند.

وظیفه اصلی این لایه کمک در انعکاس امـواج MF است این لایه تا حد کمی امـــواج HF را نـــیز در روز منعکس می‌کند.

لایه:

لایه‌ای است به ضـخامت کم ولی با غلظت یـونی بسـیار زیــاد که گــاهی با لایه E وجــود دارد. این لایه را لایه E پراکنــده هم می‌نامند این لایه درطــول شــیر هم از بین نمی‌رود. و انعکاس‌هــای زیــادی را منجر می‌شــود. علت وجـودی و چگـونگی عمل هنـوز به خـوبی مشـخص نشده است.

لایه:

در ارتفاع 180 کیلومتری با ضخامت تقریبی 20 کیلومتر در روز وجود دارد، این لایه در شب با، لایه یکی می‌شود، این لایه نیز سبب تضعیف امواج شده و باید توجه کرد که اثر تضــعیف این لایه و لایه‌هــای دیگر باید دو برابر باشد

چــرا که تضــعیف هم در مســیر رفت و هم در مســیر برگشت جریان دارد.

لایه:

این محیط مهمترین نقش را در انعکاس امـواج دارد، این لایه در ارتفـاع 250 تا 400 کیلومـتری در عـرض روز با ضخامت تقریبی 200 کیلومتر می‌باشد این لایه با لایه در شب یکی شده و به ارتفاع تقریبی 400 کیلومـتر نـزول می‌کند.

ارتفاع این لایه و چگالی یونیزاسیون آن به مقدار زیـادی به ساعات شـبانه‌روز، حضـور مـاه درجه حـرارت متوسط محیط، سـیکل لکه‌هـای خورشـیدی بسـتگی دارد این لایه بــرخلاف ســایر لایه‌ها در شب هم حضــور دارد چــرا که بالاترین لایه است لذا به میزان زیـادی یونـیزه می‌شـود. که امکان دوام آن در شب هم وجود دارد. و چـون غلظت یونها زیاد و چگالی هوا در آن کم اسـت، احتمـال تـرکیب یونها و خنثی شدن آن‌ها در آن کم می‌شود.

یکی شدن و لایه و در شب و از بین رفتن دو لایه D و E سبب می‌شود که شب انعکاس امواج بهتر گردد و موج با افت کمتری منعکس شود.

در روز باتوجه به این‌که خورشـــــید در آســـــمان است لایه‌های مضاعفی تشـکیل می‌شـود و بسـیاری از امـواج ســاطع شــده را منعکس یا جــذب می‌کند ولی در شب همان لایه F کفایت می‌کند.

مکانیزم یا چگونگی انعکاس:

به نظر می‌رسد که به‌وسیله انعکاس است که امواج الکترومغناطیس از یکی از لایه‌های یونسفر منعکس می‌گردد.

اما درواقع چگونگی برگشت به کمک انکسار است، قسمت‌های پائینی هر طبقه غلظت یونی یا ضریب هدایت بیشتری دارد لذا ضریب شکست بتدریج بزرگتر می‌شود.

در نتیجه موج هنگامی که تحت زاویه‌ای به سمت لایه‌ی معین در حال حرکت است به تدریج از امتداد عمود منحرف شود. شعاع منکسره به تدریج موازی لایه یونیزه شده سپس خم می‌شود و نهایتاً از لایه یونیزه تحت زاویه برابر زاویه تابش منعکس می‌شود

وقتی که زاویه‌های تابش زیاد باشد انعکاس‌ها با زاویه‌های مختلف صورت می‌گیرد ولی وقتی انحنای جزئی برخورد کند می‌تواند از لایه‌های یونسفری بگذرد پس، چشمه تابش‌کننده امواج بستگی به زاویه‌ای که با افق می‌سازند می‌توانند در عبور امواج از یونسفر نقش داشته باشند وهر قدر عمودتر باشند دامنه نفوذ بیشتری را دارا هستند.

تغییرات یونسفر:

وضعیت یونسفر بشدت به حالت خورشید و ماه بستگی دارد، و لذا شرایط آن مدام در حال دگرگونی است، دو نوع دگرگونی وجود دارد. نوع عادی که مربوط به تغییرات روزانه و فصلی ارتفاع و ضخامت لایه می‌باشد نوع دیگر تغییرات غیرعادی که عمدتاً ناشی از آن است که خورشید یک ستاره متغیر است ناشی می‌شود.

اما تغییراتی که خورشید در یونسفر منجر می‌شود:

خورشـید دارای سـیکل‌های 11 سـاله است که طی آن خـروجی این سـتاره به مقیـاس عظیمی تغیـیر می‌کند. بسـیاری ازمـردم از این تغیـیرات مطلع نیسـتند چـرا که تأثیر زیادی بر تغییرات روشنائی آفتاب روی زمین ندارد.

هر چند طی همین مـدت بسـیاری از محصـولات فعل و انفعـالات خورشـیدی نظـیر اشـعه مـاورای بنفش، تـاج خورشـیدی، شـعله‌های سـطح خورشـید، تـابش ذرات و لکه‌های خورشیدی ممکن است به میزان 50 برابر تغیـیر کند.

حدود اغتشاش‌های خورشـیدی را با روشی که مبتـنی بر شمردن لکه‌های خورشیدی است به‌وسـیله ولف در قـرن 18 ارائه شد سـنجیده می‌شـود. بر این پایه سـیکل‌های کاملاً مشخص 11 ساله پدید می‌آید و محتملاً یک مافوق سیکل 90 ساله نیز قابل تشخیص می‌گردد.

اغتشاشات اصلی که توسط خورشید در یونوسـفر ایجـاد می‌گردند عبارتند از SIDها آشـــــفتگی‌های ناگهـــــانی یونوسـفری و طوفان‌هـای یونسـفری (STD)ها بوسـیله شـعله‌ها که با درخشـندگی‌های شـدید و نـامنظم سـطح خورشید همراه بوده و فی‌الواقع تابش عظیم هیـدروژن از خورشید است. ایجاد می‌شود. تشعشعات اشـعه ایکس تا حد عظیمی چگـالی یونیزاسـیون را در تمـام لایه‌ها تا لایه D افـزایش می‌دهند. و جـذب زیـادی در این لایه‌ها صورت می‌پذیرد.

دو نکته راجع‌به STD ضـــــروری است اول آن‌که این آشفتگی را در سمت رویه خورشید زمین حاصل می‌شود

و دوم این‌که در این حالت بیشترین امواج انعکاسی در حوزه VLF صورت می‌پذیرد.

از جمله این اثرات که از جانب خورشید بروز می‌کند بادهای خورشیدی هستند که این بادها از ذرات باردار تشکیل شده‌اند این ذرات با سرعت زیادی از سوی خورشید به سوی زمین حرکت می‌کنند و در حدود 46 ساعت به زمین می‌رسند و تحت کمند مغناطیسی زمین قرار گرفته و حول میدان مغناطیسی زمین شروع به گردش می‌کنند و آشفتگی فراوانی در لایه‌های یونوسفری زمین به وجود می‌آورد.

نقش ماه در تشکیل و آشفتگی میدان مغناطیسی زمین

ویژگی‌های ماه

ماه

ماه تنها قمر سیارهٔ زمین است و با بازتاباندن نور خورشید، شب‌های زمین را کمی روشن می‌کند. ماه پنجمین قمر طبیعی بزرگ در سامانهٔ خورشیدی در میان 174 قمر موجود در این سامانه است. قطر ماه حدود ث 4500 کیلومتر است. جوّ ندارد و در پهنهٔ آن دهانه‌های برخوردی در پیِ برخوردِ سنگ‌های آسمانی پدید آمده است.

قطر کرهٔ ماه یک‌چهارم کرهٔ زمین است و هیچ سیارهٔ دیگری در سامانهٔ خورشیدی، نسبت به اندازهٔ خود، دور گردی به این بزرگی ندارد.چگالی ماه چهار پنجم چگالی زمین است.

انسان‌ها از قدیم از کرهٔ ماه و چرخش منظم آن برای گاهشماری، به‌ویژه در کشاورزی، بهره می‌گرفتند. مسافران و دریانوردان نیز از نور و حضور ماه برای جهت‌یابی و ناوبری استفاده می‌کردند؛ ماه هم‌چنین در اسطوره‌های اقوام حضور زیادی داشته و در برخی فرهنگ‌ها حتی آن را به عنوان یک ایزد پرستش می‌کرده‌اند. گرانش (جاذبهٔ) ماه باعث به وجود آمدن جزر و مد آب‌های کرهٔ زمین می‌شد. گرانش کرهٔ ماه هم‌چنین باعث باثبات ماندن محور گردش زمین به دور خود می‌شود که در صورت عدم وجود ماه، انحراف محوری زمین مرتباً تغییر می‌کرد و این امر باعث آشفته شدن آب و هوا و فصل‌ها در زمین می‌شد.

شکل‌گیری ماه

ماه و زمین به گونهٔ همزمان و حدود 5/4 میلیارد سال پیش شکل گرفتند. جِرم ماه 81/1ام جِرم زمین است. این‌که ماه دقیقاً چگونه به‌وجود آمده، هنوز معلوم نشده است. ممکن است همراه با زمین در اوایل شکل‌گیری سامانهٔ خورشیدی شکل گرفته باشد، یا این‌که بعدها جذب میدان جاذبه شده و در مدار زمین قرار گرفته است. نظریه‌ای که بیش از دیگر نظریه‌ها پذیرفته شده، این است که ماه از برخوردی سیارک به اندازهٔ مریخ به زمین به‌وجود آمده است.

اثرات متقابل جاذبه‌های زمین و ماه بر همدیگر باعث افزایش مدت حرکت وضعی هر دو جسم شده است. برای نمونه، زمانی مدت حرکت وضعیِ زمین (طول شبانه‌روز) تنها 10 ساعت بوده، ما این زمان به 24 ساعت کنونی افزایش یافته است. اگر این روند هم‌چنان

ادامه پیدا کند، طول ماه‌ها ب 47 روز خواهد رسـید. اما مقیـاس زمـانیِ این روند بسـیار بلنـدتر از طـول عمر خورشید بوده؛ بنـابراین، سـامانهٔ خورشـیدی عمر کـافی بـــرای رســـیدن به آن زمـــان را نخواهد داشت. قطر خورشـید 400 برابر قطر مـاه و فاصـلهٔ آن از زمین نـیز 400 برابر فاصـهٔ مـاه از زمین است. این اتفـاق بـاعث می‌شـود تا هم مـاه و هم خورشـید به یک انـدازه به نظر رسیده و در هنگام خورشیدگرفتی، همهٔ سـطح خورشـید گرفته شود.

شواهد جدید

در پژوهشی در ژوئن 2014 (خـــرداد 1494)، شـــواهد جدیدی از نحوهٔ به‌وجـود آمـدن کـرهٔ مـاه به دست آمد. به نظر پژوهشگران، احتمالاً کرهٔ زمین در «دورهٔ جوانی» با یک کرهٔ دیگر به اندازهٔ کرهٔ مریخ، که دانشـمندان آن را سیارهٔ تیا (دارای نـوع خاصی از اتم اکسـیژن) نام‌گـذاری کردند، برخورد کرد و نتیجـهٔ آن، انفجـاری عظیم و ایجـاد «ابر عظیمی» از قطعـات و گردوخـاک این دو کـره در فضا بـود. کـرهٔ مـاه از به هم پیوسـتن این قطعـات پدید آمد.

پژوهشگران، در پی آزمایش دوبارهٔ نمونه‌های موجـود از خـاک کـرهٔ مـاه با اسـتفاده از روش‌هـای جدید علمی، دریافتند که این نمونه‌ها علاوه بر ترکیبات شبیه آن‌چه در خاک کرهٔ زمین یافت می‌شود، حاوی ترکیبـات متفـاوتی هم هسـتند. نمونه‌هـایی که پژوهشـگران مـورد آزمـایش قرار دادند، توسط سفینه‌های آمریکـایی آپولو 11، آپولو 12 و آپولو 16 بین سال‌های 1969 تا 1972 از سطح ماه برداشته و به زمین آورده شده بود.

ویژگی‌های فیزیکی

برخلاف زمین، ماه نه دارای آب است، نه هوا، نه زندگی، نمی‌توان گفت که ماه کاملاً غیرفعال است، زیـرا «مـاه لرزه» را باید نشانه‌ای از وجـود نـوعی حـرکت درد رون آن دانست. قطعاً مـاه در دوران گذشـته، آتشفشـانهایی داشته است؛ اما غالب حفره‌هایی را که در آن می‌بیـنیم، نتیجه اصـابت سـنگهای آسـمانی در اولین روزهـای شـکل‌گیری آن است. بعضی از این حفره‌ها عظیم‌اند عمق حفره نیوتون 000/8 متر است. هنگامی که سفینه فضایی شوروی به نام لونا 4 از پشت ماه عکس گرفت، دانشـمندان دیدند که روی پنهـان مـاه درست مانند روی آشکار آن نیست. در آن‌جـا، تعـداد حفره‌ها بسـیار بیشـتر بـود؛ اما به طـور کلی، از حفره‌هـای روی آشـنای مـاه کوچک‌تر بودند.

جو و خاک ماه

جو کـره مـاه نسـبت به جـوّ زمین بسـیار رقیق و نـاچیز است و به این دلیل صـدا در جـوّ مـاه منتقل نمی‌شـود و سـطح مـاه مکـانی خـاموش و بی‌صداست. فقـدان جـوّ واقعی به این معنی است که در سطح ماه، مولکول‌هـای هوا نیز وجود ندارند تا نور خورشید را بپراکنند با این کار در آسمان ماه ایجاد رنگ کنند؛ به این دلیل، آسـمان مـاه همیشه سیاه است. نبودِ جو هم‌چـنین بـاعث می‌شـود که شهاب‌سـنگ‌های کوچک و بـزرگ که پیش از رسـیدن به زمین در هـوا می‌سـوزند، در آسـمان مـاه نسـوزند و به‌آسانی به سـطح مـاه برسـند و با شـدت به آن اصـابت کنند.

در کـرهٔ مـاه هم‌چـنین سـنگ بـازالت به فـراوانی یـافت می‌شود. در زیر بیشتر سطح ماه، گـدازه‌های بـازالتی در جریان‌اند. پس از برخورد شـهاب‌های کهن به سـطح مـاه به خاطر نازک شدن سطح، گـدازه‌های بـازالت به سـطح راه یـافت و بخش‌هـای عظیمی از رویه کـره را پوشـاند. این مناطق بازالتی و تیره‌رگ کره ماه به نام دریاوارهای ماه شناخته می‌شوند.

خاک ماه تقریباً یک‌رنگ و در همه‌جا خاکسـتری‌رنگ است و با گردوغبـاری پوشـیده شـده که اصـطلاحاً خاک‌سگ نامیده می‌شود. ماه در زمین خود صفحات زمین‌سـاختی ندارد و از آن‌جا که در کره زمین کوه‌ها در نتیجه فشـرده شـدن این صـفحات به هم پدید می‌ایند در مـاه پدیـده کـوهزایی منشأ زیرسـطحی نـدارد تنها بر اثر برخـورد شهاب‌ها است که مـاه دارای پسـتی و بلنـدی‌هایی شـده است. مـاه مثل زمین روز و شب دارد. روز مـاه آن‌قـدر گرم است که می‌تواند سـرب را ذوب کند. پدیـدهٔ تفـاوت مفرط دمای شب با روز و درجه سلسیوس نتیجهٔ دیگـری از نبودن جو در ماه است.

دهانه‌ها و دریاوارها

بیش از 5/4 میلیـارد سـال پیش، سـطح مـاه به شـدت توسط شهاب‌سنگ‌ها بمباران شد و گودال‌های زیـادی به نـام دهانه در سـطح آن به‌وجـود آمدند. وسـعت بعضی از این دهانه‌هـای برخـوردی به 400 کیلومـتر (185 مایل) می‌رسد که توسط دیواره‌هایی از کوه‌هـای سـنگی که بر اثر برخـورد شهاب‌سـنگ‌ها به‌وجـود آمده‌انـد، محصـور شـده‌اند. بعضی از گودال‌هـا، دیوارهـای تـراس‌دار یا حلقه‌هـای کوهسـتانی هم‌مرکز داشـته و در اکـثر آن‌ها

قله‌هایی نیز وجود دارند. دهانه‌هایی که رگه‌های بزرگ و درخشان توف نام دارند، بسیار تماشایی هستند. تعـدادی از گودالهــای بزرگــتر از گــدازه آتشفشــانی پر شــده و دریاهایی در سطح ماه به‌وجود آورده‌اند.

سوی رو به زمین کره ماه (سوی نزدیک)، ظاهری بسیار متفاوت نسبت به ســوی دور آن دارد. علت آن اینست که پهنه‌هــای زیــادی از این ســوی مــاه بر اثر فعالیت‌هــای آتشفشــانی با گــدازه‌های تیره‌رنگ پوشــیده شــده‌اند و آبگیروارهـای گونـاگونی را به‌وجـود آورده‌اند ولی سـوی دور ماه هم‌چنـان به شـکل قـدیم یعـنی آکنـده از گـودال باقی مانده است.

حرکاتِ ماه

انسان‌ها از قدیم از کـرهٔ مـاه و چـرخشِ منظم آن بـرای گاهشــماری، به‌ویــژه در کشــاورزی بهــره می‌گرفتنــد، مسافران و دریـانوردان نـیز از نـور و حضـورِ مـاه بـرای جهت‌یابی و ناوبری استفاده می‌کردند؛ مـاه هم‌چـنین در اســطوره‌های اقــوام حضــور زیــادی دارد و در بــرخی فرهنگ‌ها حـــتی آن را به عنـــوان یک ایـــزد پرســـتش می‌کرده‌اند. گرانش (جاذبه) ماه باعث به‌وجود آمدن جزر و مد آب‌هــای کــره زمین می‌شــود و گــرانش کــره مــاه هم‌چنین باعث باثبات مانـدن محـور گـردش زمین به دور خـود می‌شـود که در صـورت عـدم وجـود مـاه، انحـراف محوری زمین مرتباً تغییر می‌کرد و این امر باعث آشفته شدن آب و هوا و فصل‌ها در زمین می‌شد.

نیمکره‌ای از ماه در اثر پدیدهٔ قفل جـزر و مـدی به طـور دائمی رو به زمین قرار دارد که سمت پیدای مـاه نامیـده

می‌شد. نیمه پنهان ماه را سمت پنهان ماه می‌نامند. ماه هر سال 2 سانیمتر از زمین دور می‌شود.

حرکت انتقالی، وضعی و شبانه‌روز ماه

از آن‌جا که همیشه یک سمت ماه به سوی زمین است؛ بطور متوسط، ماه در هر 421661/27 روز یک‌بار تناوب مداری یا نجومی دارد (یعنی نسبت به یک ستاره ثابت یکبار بدون زمین حرکت انتقالی دارد) که با حرکت وضعی آن نیز برابر است؛ و بطور متوسط در هر 540589/29 روز یک‌بار تناوب هلالی دارد (یعنی هر بار زاییده شدن هلال ماه) که دقیقاً با یک شبانه‌روز در کره ماه و هم‌چنین با یک ماه قمری در قویم قمری برابر است.

چرا ماه به روی زمین سقوط نمی‌کند

زمین با نیروی گرانش ماه را به سوی خود می‌کشد. اگر انسان ماه را که در حقیقت بی‌وقفه به دور سیاره ما می‌چرخد، از گردش باز می‌داشت، ماه فقط برای مدت کوتاهی ثابت می‌ایستاد، آن‌گاه با سرعتی فزاینده به سمت زمین می‌شتافت و در نهایت با آن برخورد می‌کرد. البته این عمل میسر نیست. ماه از همان زمانهای اولیه با سرعتی برابر 4659 کیلومتر در ساعت به دور زمین در حال گردش بوده است. در اثر این حرکت گردشی، یک نیروی گریز از مرکز به سمت خارج ایجاد می‌شود که درست به اندازه نیروی گرانش زمین که به سمت داخل کشش دارد، است. این دو نیروی مخالف، اثر یک‌دیگر را بطور متقابل خنثی می‌کنند، به نحوی که ماه همواره بر مدار خود باقی می‌ماند.

هلال و بدر چگونه تشکیل می‌شود

خورشید خود می‌درخشد، ماه را از این‌رو می‌بینیم که خورشید به آن می‌تابد. اگر آن روی ماه که به سوی ماست، بطور کامل مورد تابش خورشید قرار گیرد، ما ماه را بصورت قرص کامل و به عبارت دیگر در حالت بدر مشاهده می‌کنیم. اگر نور خورشید فقط قسمتی از آن روی ماه را که بسوی ماست در بر گیرد، ما ماه را برحسب میزان تابش نور بصورت هلال باریک نور نیم قرص و یا به صورت یک گلوله تقریباً گرد نورانی می‌بینیم. این پدیده‌های نوری را فازها یا صورتهای مختلف ماه می‌نامند.

هنگامی که ماه در جهت تابش خورشید قرار گیرد، دیده نمی‌شود، زیرا در تابش شدید خورشید محو می‌گردد و علاوه بر این، آن روی ماه که بسوی ماست مورد تابش واقع نمی‌گردد. این وضعیت را ماه نو می‌نامیم. اکنون ماه بر روی مدار خود به حرکت ادامه می‌دهد و پس از چند روز به طور محسوسی در سمت چپ و یا در شرق خورشید واقع می‌شود. در این وضعیت قسمت کوچکی از نیمه رو به زمین ماه، تحت تابش نور خورشید قرار می‌گیرد. در این دوران ماه را در اوایل شب بصورت داس باریکی که البته روز به روز بر قطر هلال آن افزوده می‌شود، مشاهده می‌کنیم، زیرا در این وضع ماه بعد از خورشید غروب می‌کند.

تقریباً یک هفته پس از ماه نو، از دید ناظر زمینی، ماه دقیقاً از پهلو مورد تابش نور خورشید واقع می‌شود. در این حالت انسان نیمی از ماه را تاریک و نیم دیگر را روشن می‌یابد؛ این وضعیت یک چهارم نخست نامیده

می‌شود. ودوباره یک‌هفته بعد، ماه از دید این ناظر، دقیقاً در مقابل خورشید قرار می‌گیرد. در این حالت ماه به صورت قرص کامل نورانی می‌شود، که به آن بدر (یا در اصطلاح عامیانه ماه شب چهاردهم) می‌گویند.

از این حالت به بعد از قطر قسمت نورانی ماه کاسته می‌شود. تقریباً هفت روز پس از بدر، دوباره یک چهارم دو حادث می‌شود. ماه در این حالت از دید ناظر زمینی اکنون در سمت راست یا در غرب خورشید قرار دارد و به عبارت دیگر قبل از طلوع خورشید در آسمان صبحگاهی پدیدار می‌شود، تا بالاخره دوباره به وضعیت ماه نو می‌رسد.

فاصله

ماه نزدیک‌ترین جِرم اسمانی به زمین است و کرهٔ ماه در حدود سی‌برابر قطر زمین از زمین فاصله دارد. میانگین فاصلهٔ ماه تا زمین 404/484 کیلومتر و قطر ماه 4476کیلومتر است. به خاطر این نزدیکی نسبیِ فاصله، ماه در آسمان شب تقریباً به اندازهٔ خورشید دیده می‌شود، و گاه با گذر از جلوِ خورشید، باعث خورشیدگرفتگی نیز می‌شود.

مهتاب نوری است که از خورشید آمده و از سطح ماه رو به کره زمین بازتابانده شده. نور تقریباً در مدت 4/1 ثانیه فاصله بین زمین تا ماه را طی می‌کند.

گام‌های ماه

همیشه 50 درصد سطح ماه در معرض نور خورشید قرار دارد. میزان ناحیه روشن ماه، به موقعیت ماه نسبت به

زمین و خورشید بستگی دارد. اندازه ناحیه قابل رویت، از کاملاً تاریک تا ماه کامل متغیر است. این دوره کامل هشت مرحله دارد که اهله ماه نامیده می‌شوند. چرخه گام‌های ماه، هر 54/29 روز کامل می‌شود.

خانه‌های ماه

خانه‌های ماه، تقسیم‌بندی حرکت شبانه‌روزیِ ماه نسبت بر روی دائرة البروج است که به 28 خانه تقسیم شده است.

رخگردی

رخگردی یا لیبراسیون پیده پدیدار شدن 9 درصد از گوشه‌های نیمه ناآشکار ماه بصورت متناوب در زمانبدی گردش ماهانه ماه است.

سَمتِ پنهانِ ماه

سَمتِ پنهانِ ماه نیمکره‌ای از کرهٔ ماه است که به طور دائمی از کرهٔ زمین روی‌گردان است. سمتِ رو به زمین از کرهٔ ماه را سمت پیدای ماه می‌نامند. سمت پنهان ماه نخستین‌بار در سال 1959 توسط کاوشگر لونا 4 شوروی عکس‌برداری شد و نخستین رؤیت مستقیم با چشم انسان در سال 1968 و در جریان مأموریت آپولو 8 صورت گرفت. تا امروز جمعاً 24 انسان موفق به مشاهدهٔ عینی سمت پنهان ماه شده‌اند. این افراد فضانوردان مأموریت‌های آپول 8 و آپولو 10 تا 17 بوده‌اند.

برنامه‌های اکتشافی

انسان تاکنون 74 مأموریت فضایی به سوی مـاه انجـام داده است. تغییرات دمایی زیاد بر سطح مـاه، تابش‌هـای زیان‌بـار کیهـانی و بـارش انـواع شهاب‌سـنگ‌ها اسـکان انســـان در مـــاه را با دشـــواری‌هایی روبه‌رو می‌کند. پژوهشـــــگران آژانس فضـــــایی ژاپن موفق به کشف حفره‌ای گـدازه‌ای در کـره مـاه شـده‌اند که به بـاور آن‌ها این حفـره مکـانی مناسب بـرای سـاخت اقامت‌گاه‌هـای فضایی در آینده‌ای نه چندان دور خواهد بود.

ســفر به مــاه با فناوری‌هــای کنــونی سه روز به درازا می‌کشد و ماه تنها کره خارج از زمین است که انسـان‌ها بر آن گام نهاده‌اند. در سـال 1969 سـازمان ناسا اعلام کرد که نخستین فضانوردان به نام‌های نیل آرمسترانگ و باز آلرین در قالب پروژه آپولو بر سطح ماه فرود آمدند.

پروژه‌های ماه در ایران

ایرانی‌ها اگرچه تاکنون به ماه، فضاپیما ارسال نکرده‌اند، اما فعالیت‌های رصدی زیادی در این زمینه انجام داده‌اند. تصویر برداری از ماه آن هم با زمینه‌های هنری و نجومی از طرفـداران زیـادی در ایـران برخـوردار است. گـروه دیگری ماه را همواره زیر نظر دارند و هر رویدادی را که به نحـــوی با آن در ارتبـــاط باشد از نظر دور نمی‌دارند. تعـداد بسـیار زیـادی هم هلال اول و آخر مـاه را بـرای تصحیح تقویمهای اسلامی به صـورت دائم رصد می‌کنند. در این میان رصدخانه مرکز نجوم آستان مقدس حضـرت عبـدالعظیم علیه السـلام به عنـوان رصـدخانه پشـتیبان تقویم هجری قمـری وشمسی پیشـگام پژوهش‌هـایی در این خصوص بوده است.

در ماه تاکنون 6 پروژه آپولو و 5 پروژهٔ لونا انجام شده است و 5 بـــار هم کاوشــگران در مـــاه فـــرود آمده‌اند. کاوشـــگران مـــاه را به قســـمت‌های مختلفی تقســـیم کرده‌اند که به نام خلیج شـبنم، خلیج رنگین‌کمـان، دریـای سـرما، دریاچـهٔ رؤیـا، دریـای آرامی، دریـای رگبارهـا، اقیـانوس توفـان، دریـای بخارهـا، دریـای بحـران، دریـای آسایش، دریای باوری، دریای شهر، دریای ابرها و دریـای رطوبت.

و اما تأثیرات ماه:

تـــأثیرات مـــاه بیشـــتر متوجه میـــدان مغناطیسی زمین می‌باشد و آشـــــفتگی‌هایی که در اثر تغیـــــیر میـــــدان مغناطیسی زمین در یونوسفر صورت می‌پـذیرد در خـور توجه می‌باشـد، بـرای بررسی این موضـوع ابتـدا مسـأله جزر و مد دریائی و اتمسفری بعد گرانش ماه و دو تـأثیر مهم آن بر روی زمین را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

سیستم ماه و زمین سیستمی است که دو جـرم به حـول مرکز جرمشـان در حـال گـردش هسـتند مـاه در منظومه شمسی در مقایسه با زمین قمری نسبتاً بزرگ محسـوب می‌شـود که تـأثیرات خاصی روی زمین دارد از جمله این تـــأثیرات که قابل مشـــاهده و ملاحظه است جـــزر و مد می‌باشد در این پدیده مـاه بر روی زمین تـأثیرات اگر آب رو به مـــاه را ناحیه A و بســـتر دریا را ناحیه B و مرکز زمین را ناحیه C و بستر ریای آن سوی زمین را ناحیه D و بالاخره آب آن سوی زمین را ناحیه E بنامیم.

نیروهـــای وارده به قســـمتهای مختلف از ســـوی مـــاه متفاوت است باتوجه به نـیروی کلی گـرانش هر قـدر از

ماه دورتر می‌شویم نیروی مؤثر ماه کمـتر می‌شـود پس لاجرم بوده پس در ناحیه A و B به علت غلبه نیروی A بر B آب بـالا می‌آید و قسـمت پشت به مـاه منطقه D و E هم به علت کشــیده شــدن بســتر دریا به ســمت مــاه و جاماندن آب از بستر دریا باز هم مد اتفاق می‌افتد.

همین تأثیر را روی اتمسفر اطراف زمین هم به گـونه‌ای دیگر مشاهده می‌کنیم.

ماه هنگام عبور جو زمین را به طرف خـود می‌کشد عمل بازگشت این جریان هـوا به آن شـکل که جـزر اب به رها کــردن ســاحل و فــرو رفتن و عقب نشســتن می‌انجامد صورت نمی‌گـیرد بلکه درواقع ضـخامت هـوایی که بـالای سر ماست به تدریج تغییر می‌کند و این تـأثیرات می‌تواند روی شکل اتمسفر و طبقات آن و علی‌الخصوص بر روی یونوسفر مؤثر باشد و ضخامت این طبقات را دسـتخوش نوســانات قــرار دهد و آشــفتگی خاصی را در یونوســفر به‌وجود آورد و این روند پدیده‌های آشفتگی که در ســطح یونوســـفر به‌وجـــود می‌آیـــد، منجر به این می‌شـــود که انعکاسات این لایه‌ها در آن دچار تغییر و آشـفتگی شـود، و مـــیزان آن کم و زیـــاد شـــود علاوه بر این آشـــفتگی آشفتگی میادین مغناطیسی زمین در اثر حضـور مـاه هم بر آن مضاعف می‌شود و هر از گاهی قدرت نفوذ امـواج الکـــترو مغنـــاطیس به درون لایه‌هـــای داخلی‌تر و حـــتی سطح زمین را بیشتر می‌کند.

گرانش ماه و و تأثیر مهم آن بر روی زمین

همواره می‌توانیم تأثیر گرانش ماه بر زمین را به راحتی در پدیده جزر و مد آب اقیانوس‌ها مشاهده کنیم درحالی

که تأثیرات گرانشی ماه بر روی زمین فقط به تـأثیر این گــرانش بر آب دریاها و اقیانوس‌ها محــدود نمی‌شــود و پدیــده‌های مهم دیگــری هم هســتند که بــدون وجــود این گرانش، ممکن بود هرگز پدیدار نشوند.

اولین اثر مهمی که مـاه بر روی زمین می‌گـذارد مربـوط به گرانش ماه به همراه گـردش سـریع مـاه به دور زمین است که تــرکیب این دو عامل از همــان ابتــدا بر نحــوه شکل‌گیری قاره‌ها و سـرد شـدن پوسـته زمین تأثیرگـذار بوده به نحوی که با سـرد شـدن و سـخت شـدن تـدریجی صفحات زمین، گرانش ماه به همراه گردش ســریع آن با ایجـاد جـزر و مد بر روی مـواد مـذاب و تقریبـاً شـبیه به آن‌چه که امروزه در سطح آب دریاها و اقیانوس مشاهده می‌شــود همــواره بر قســمت زیــرین این ســطوح ســرد شناور و تقریباً نازک، فشار و تلاطم زیادی را وارد کرده و با شــکافتن و شکســتن آن‌ها به قطعــات و صــفحات کوچکتر اجازه تشکیل دائمی پوسته‌ها و ورقه‌هـای سـرد شده بسیار وسـیع و کم‌شـکاف و کم تـرک را نـداده و در نتیجه امــروزه می‌بیــنیم که آتشفشــان‌های غــول‌پیکر و دره‌ها و شــکاف‌های بســیار وســیع همانند آن‌چه که در مریخ وجود دارد در زمین مشاهده نمی‌شود.

در حالی که در سـیاره مـریخ به دلیل عـدم وجـود قمـری بـزرگ و تأثیرگـذار بر سـطح این سـیاره، چـنین اتفـاقی نیفتاده و در نتیجه در پوسـته مـریخ ترک‌ها و شـکاف‌های چندان زیادی در مقایسه با زمین ایجاد نشده است که در اثر این قضیه هم فشـارهای حاصل از مـواد مـذاب درون مریخ فقط می‌توانستند از این شـکاف‌های کم‌تعـداد و به صورت بسیار پرفشار و گسترده‌تر تخلیه شده و در نتیجه

توانستند آتشفشان‌های غول‌پیکر و دره‌های عمیق و بزرگی را در سطح مریخ پدید آورند.

تأثیر گرانش ماه در ایجاد میدان مغناطیسی زمین:

پروفسور پیتر اولسن و پروفسور دن لاتروپ به همراه چند تن از دانشمندان دیگر طی آزمایش گردش سیال سدیم مذاب درون یک کره فلزی و چند آزمایش دیگر این احتمال را مطرح کردند که در اثر جریان‌های همرفتی مواد مذاب داخل زمین نیروی الکتریکی و در نتیجه میدان مغناطیسی زمین ایجاد می‌شود و در توجیه این مسئله که چطور جریان‌های همرفتی مواد مذاب داخل زمین موجب تولید جریان‌های الکتریکی می‌شوند فرض کردند که احتمالاً ستون‌هایی عظیم از فلز مذاب در اطراف هسته جریان پیدا می‌کند که با گردش زمین به دور خودش این ستون"ها نقش یک سیم‌پیچ خود القا در داخل یک ژنراتور را بازی کرده و در نتیجه جریان الکتریکی تولید می‌شود.

حالا در این کتاب ایجاد میدان مغناطیسی زمین توسط جریان‌های الکتریکی بوجود آمده کاملاً صحیح فرض می‌شود ولی پیرامون چگونگی تولید جریان‌های الکتریکی درون زمین نظریه دیگری مطرح می‌شود، بدین‌صورت که همانند نظریه قبل عامل مواد مذاب درون زمین به عنوان یکی از عوامل مهم در تولید جریان الکتریکی بوده ولی علاوه بر آن دو عامل دیگر یعنی گرانش ماه و سنگ‌های دارای خاصیت پیزو الکتریکی موجود در سطوح زیر پوسته و تا حداکثر عمق هزار کیلومتری زمین که ممکن است به صورت ورقه‌هایی عظیم و یا حتی ذرات پراکنده در میان مواد نیمه مذاب

وجود داشته باشند هم به عنوان دو عامل لازم و ضروری دیگر در نظر گرفته می‌شود.

اما در توجیه مکانیسم تولید جریان‌های الکتریکی درون زمین این پدیده را فرض می‌کنیم که در حال حاضر ماه با گرانش خود و با گردش سریع خود به دور زمین (منظور مورد نظر در ابتدای متن شرح داده شد) همواره قصد ایجاد جزر و مد بر روی مواد نیمه مذابی که به دلیل چگالی کمتر و چرخش زمین به دور خودش در زیر پوسته زمین تجمع کرده‌اند را دارد ولی به دلیل بسته بودن سطوح بالای این مواد توسط پوسته زمین و نیز بالا بودن خاصیت گرانروی (ویسکوزیته) مواد نیمه مذاب، سرانجام انرژی حاصل از این جزر و مد با تغییر فشار اندک ولی دائمی مواد نیمه مذاب بر سطح زیر پوسته به یک موج حرکتی تبدیل می‌شود که این موج، آرام و سراسری و یکنواخت و بیشتر برخلاف جهت حرکت زمین به دور خودش بوده و موجب حرکت دائمی مواد نیمه مذاب زیر پوسته زمین می‌شود و البته نشانه وجود چنین پدیده‌ای را می‌توان در دو پدیده زیر مشاهده نمود که عبارتند از:

1- براساس لرزه‌نگاری‌های انجام گرفته گفته می‌شود لایه‌ای از مواد نیمه مذاب در زیر پوسته زمین وجود دارد که شامل تقریباً ده درصد ماده مذاب بوده و این لایه است که باعث شناور بودن ورقه‌ها و صفحات قاره‌ای می‌شود. اما در لایه پایین‌تر از آن با وجود داشتن دمای تقریباً کافی جهت ذوب تا کیلومترها دارای صد در صد ماده جامد می‌باشد که توجیه چنین مسئله‌ای توسط وجود پدیده حرکت موجی مواد زیر پوسته زمین که

ممکن است تا عمق چهارصد کیلومتری زیر پوسته هم وجود داشته باشد کاملاً امکان‌پذیر می‌باشد بدین صورت که در قسمت‌های پایین‌تر از این موج و جریان مواد نیمه مذاب به دلیل فشار بیشتر و نیز ساکن‌تر بودن محیط پیرامون سنگ‌ها، حتی با وجود گرمای بیشتر، وضعیت سخت و جامد کریستالی سنگ‌ها حفظ شده و در نتیجه این مواد جامد به نظر می‌رسند.

2- اما دومین نشانه وجود حرکت دائمی مواد نیمه مذاب در زیر پوسته زمین که بیشتر برخلاف جهت حرکت زمین حرکت می‌کنند را می‌توان در امتداد مسیر شکاف‌های بین قاره‌ای و جهت حرکت و شکل قاره‌ها مشاهده نمود و بر همین اساس ما توقع داریم که در فاصله بین مدار رأس‌السرطان تا استوا و از استوا تا رأس‌الجدی به دلیل قرارگیری وضعیت مناسب ماه و داشتن بیشترین تأثیر نیروی گرانشی آن بر روی مواد نیمه مذاب زیر پوسته، این جریان‌ها سریع‌تر باشند و چون در این مناطق سرعت حرکت ماده نیمه سیال نسبت به مناطق بالاتر و پایین‌تر از آن افزایش پیدا کرده و جهت آن برخلاف جهت گردش حرکت زمین می‌باشد، بنابراین باید به صورت شکلی شبیه به (

حالا با در نظر گرفتن چنین جریانی از مواد نیمه مذاب در زیر پوسته زمین این احتمال قوی وجود دارد که این جریان‌های نیمه سیال با تلاطم و فشار و ایجاد اصطکاک دائمی میان ذرات شناور در خود با دیواره صفحات کریستال‌های پیزوالکتریک موجود در سطوح زیر پوسته و تقریباً بالا جبه که صد در صد جامد هستند جریان الکتریکی مورد نیاز را تأمین کنند و یا در حالتی دیگر و با

احتمـــالی ضـــعیف‌تر ممکن است که این جریان‌هـــای الکـــتریکی فقط توسط بـــرورد ذرات پیزوالکتریک و یا خاکسـترهای آتشفشـانی به یک‌دیگر و بـاردار شـدن این ذرات شـــبیه به آن‌چه که در آذرخش‌هـــای فوران‌هـــای آتشفشـــانی مشـــاهده می‌شـــود تولید شـــوند. بنـــابراین می‌توان تصور کـرد که جریان‌هـای الکـتریکی تولید شـده حـتی با تخلیه در نـواحی کوچک و بـدون نیـاز به گـردش کامل به دور زمین می‌توانند در ایجاد میـدان مغناطیسی زمین نقش داشته باشند و البته نباید نقش هسته فلـزی زمین را در تقویت این میدان فراموش کرد، بدین‌صـورت که طبق این نظریه همـــان‌طور که مشـــاهده می‌شـــود هسـته داخلی و خـارجی زمین هیچ نقش مهمی در تولید جریان الکتریکی مورد نیاز جهت ایجاد میدان مغناطیسی زمین را نداشـــته و بیشـــتر به عنـــوان تقویت‌کننـــده این میـدان و شـبیه به یک هسـته آهـنی موجـود در سـیم پیچ آهنربـــایی عمل می‌کنند و در نتیجه این قضـــیه که در مشـــاهدات و انـــدازه‌گیری‌ها مرکز اصـــلی میـــدان مغناطیسی زمین، هســـته آن و یا نـــواحی اطـــراف آن مشـــاهده می‌شـــود فقط مربـــوط به اثر تقویت‌کننـــدگی هســـته زمین می‌باشد و هســـته زمین نقشی اساسی در ایجاد میدان مغناطیسی زمین ندارد.

اما در مـورد برقـراری چـنین مکانیسـمی مشـاهدات و نتیجه‌گیری‌های جالبی وجود دارد که عبارتند از:

1- چـــنین مکانیســـمی می‌تواند وضـــعیت میـــدان‌های مغناطیسی بسیاری از سیارات دارای ساختار سـنگی را، حتی با عدم وجود هسـته‌های فلـزی در آن‌ها بررسی کند

زیرا احتمال وجـود مـواد و کریسـتال‌های دارای خاصـیت پیزوالکتریکی ر چنین سیاراتی زیاد است.

2- با وجـــود این‌که در مکانیسم نظریـــات دیگر گفته می‌شـود که محل شـکل‌گیری جریان‌هـای الکـتریکی و در نتیجه میـدان مغناطیسی زمین در نـزدیکی هسـته زمین می‌باشد اما ما مشـاهده می‌کـنیم که پراکنـدگی میـدان مغناطیسی در زمین به صورت یکنـواخت نبـوده و بیشـتر لکه‌ای می‌باشد و حـتی در بعضی از نقـاط، این میـدان‌ها کاملاً برخلاف دیگر میدان‌های مغناطیسی پـیرامون خـود جهت گیری می‌کنند که باتوجه به وجـود چـنین پدیـده‌ای، احتمـال تولید جریـان الکـتریکی در نـزدیکی هسـته زمین تقریبـــاً بعید به نظر می‌رسد در حـــالی که با در نظر گرفتن محل تولید جریان‌های الکتریکی در نزدیکی پوسته و در عمق کمتر و حداکثر تا هـزار کیلومـتری و نـیز تولید این جریان‌ها به صـورت مسـتقل و منطقه‌ای که بیشـتر شـــبیه به نظریه مطـــرح شـــده در این مقاله می‌باشد می‌توان این‌گونه مشاهدات را توجیه نمـود به طـوری که می‌توان توسط این نظریه دلیل پدیدار شدن نقاط دارای میـدان‌های مغناطیسی ضـعیف و یا کـاملاً بـرعکس را به وجـود ناهمواری‌هـای زیر پوسـته و تشـکیل گردابه‌هـای جریـان مـذاب شـبیه به پدیـده چشم سـیاره مشـتری و یا تفـاوت سـاختاری لایه‌هـای سـنگ‌های پیزوالکـتریکی و تغیـیرات دما در این نـواحی نسـبت داد و هم‌چـنین دلیل تشـکیل دو قطب شـمالی و جنـوبی زمین را هم، تـأثیر مجمـوع کل میـدان‌های مغناطیسی ایجـاد شـده در همه مناطق زیر پوسته زمین در نظر گرفت.

4- توسط این نظریه می‌توان دلیل ضعیف بودن میدان مغناطیسی سیاره مریخ علاوه بر سردتر بودن هسته آن نسبت به زمین را، به عدم وجود قمری بزرگ و با تأثیر گرانش کافی بر این سیاره نسبت داد که باتوجه به این قضیه در این‌جا حتی این مسئله مطرح می‌شود که دلیل داشتن میدان مغناطیسی قدرتمند برای مریخ در گذشته دور می‌تواند وجود یک قمر بزرگ برای مریخ در اوایل شکل‌گیری آن باشد و یا حتی ممکن است که مریخ در اوایل شکل‌گیری به دور سیاره‌ای دیگر و احتمالاً زمین در گردش بوده که به مرور زمان و یا در اثر حادثه‌ای نظیر برخورد شهاب سنگی عظیم به آن مداری مستقل پیدا رده باشد و در ضمن نباید شباهت بسیار زیاد سیاره مریخ با زمین را هم فراموش کرد.

حالا باتوجه به توصیف مکانیسم مطرح شده جهت تولید جریان الکتریکی درون زمین دو سؤال اساسی مطرح می‌شود:

1- چه عاملی جهت حرکت جریان‌های الکتریکی تولید شده را تعیین کرده و چگونه تخلیه می‌شوند؟

2- چه عاملی موجب تعویض قطب‌های زمین دو فواصل زمانی مختلف می‌شود؟

در پاسخ به سؤال اول این احتمال مطرح می‌شود که مسیر و جهت حرکت مواد نیمه مذاب در زیر پوسته زمین می‌تواند جهت‌گیری و آرایش مولکول‌های موجود در ساختار صفحات پیزوالکتریک را تعیین کرده و در نتیجه بارهای الکتریکی ایجاد شده توسط آن‌ها همگی در یک جهت تخلیه می‌شوند.

و هم‌چنین در مورد چگونگی تخلیه جریان‌های الکتریکی تولید شده توسط صفحات عظیم پیزوالکتریک موجود در زیر پوسته زمین، می‌توان این احتمال قوی را در نظر داشت که جریان‌های الکتریکی تولید شده با عبور از لایه زیرین صفحات جامد پیزوالکتریک که لایه‌ای از مواد نیمه مذاب و نیمه رسانای الکتریکی کربنی و سیلیسی می‌باشند علاوه بر تولید میدان‌های مغناطیسی و تنظیم جهت‌گیری میدان‌های مغناطیسی می‌توانند دمای موجود در این لایه نیمه مذاب را افزایش داده و موجب جاری بودن دائمی و عدم سرد شدن این لایه شوند و احتمالاً چنانچه به مراحل و شرایط شکل‌گیری برخی از کانی‌های تشکیل شده در این لایه نگاهی دقیق‌تر بیندازیم شواهدی مبنی بر عبور جریان‌های الکتریکی تقریباً بزرگ از میان این لایه را خواهیم یافت در حالی که هم اکنون به احتمال قوی در سیاره مریخ به دلیل عدم وجود قمری بزرگ برای این سیاره چنین اتفاقات زنجیره‌واری رخ نمی‌دهد

اما در پاسخ به سؤال دوم این احتمال وجود دارد که با حرکت دائمی مواد نیمه مذاب در زیر پوسته به تدریج پوسته در این نقاط ضخیم‌تر شده و به سمت داخل برآمدگی پیدا می‌کند و در واکنش به این پدیده مسیر حرکت مواد نیمه مذاب و در نتیجه جهت جریان‌های الکتریکی هم به آهستگی دچار انحراف می‌گردد و یا این‌که ممکن است مسیر تخلیه جریان‌های الکتریکی تعویض شده و به جای عبور از لایه پایینی از لایه بالایی صفحات پیزوالکتریک عبور کنند و جهت میدان مغناطیسی را تغییر دهند، هر چند که چنین احتمالاتی بیشتر در مورد تشکیل لکه‌های ناهمگون مغناطیسی

کـاربرد دارد و بـرای توجیه پدیـده تعـویض کامل قطب‌ها تقریبـــاً ضـــعیف به نظر می‌رسد ولی به هر حـــال این احتمال قوی هم وجـود دارد که تعـویض قطب‌هـای زمین هیچگاه به طـور صد در صـدی بـرای تمـامی نقـاط زمین اتفـاق نیفتـاده باشد و همـواره چـون در یک زمـان معین تعـــداد کانون‌هـــای مغناطیسی که در زیر پوســـته زمین تغیـیر جهت داده‌اند فـراوان بوده‌اند در نتیجه اثر مجمـوع چـــنین تغیـــیراتی به صـــورت تغیـــیر کامل قطب‌هـــای مغناطیسی زمین مشاهده شده‌اند.

پس ما توجه به مطـالب فـوق می‌تـوان نتیجه گـرفت که تأثیرات ماه بر روی آشـفتگی میـدان مغناطیسی زمین و بالتبع بر روی ساختار اتمسـفر مخصوصـاً لایه یونوسـفر که عامل محافظ در برابر نفوذ امواج الکترومغناطیس به طـرف سـطح زمین است شـایان توجه اسـت، پس اگر زمین در موقعیـــــتی باشد که بیشـــــترین امـــــواج الکترومغناطیسی و اشـعه کیهـانی به سـوی او در حـال جریـان بشد یعـنی در مقابل صـورت فلکی قـوس قـرار گرفته باشد در حـالت عـادی تشعشـعات حاصـله از این ناحیه توسط لایه‌های یونوسـفری زمین جـذب یا منعکس می‌شـود و تـأثیر خاصی بر زمین نمی‌گـذارد ولی حضـور مـاه در این بین در مـابین زمین و آن چشـمه قـرار گـیرد باتوجه به آشفتگی در منطقه یونوسفری از لحاظ جزر و مـــدی و هم میـــدان مغناطیسی زمین قـــدرت نفـــوذ اشعه‌های مضرالکترومغناطیس و حتی اشـــعه ایکس و را فراهم می‌آورد.

شـایان توجه هست که در طی تحقیقـات انجـام شـده و مقالات معتبر در زمینه اشعه‌های کیهانی حتی ماه وقتی

در جلوی چشمه گسیل‌کننده ذرات کیهانی قرار می‌گیرد علی‌رغم آن‌که گمان می‌کنیم که باید ماه منجر به فروپاشی آن ذرات شده و باید مقدار کمتری اشعه کیهانی از مسیر ماه به اتمسفر کره زمین برسد ماه چنین اثری را بر این اشعه‌های کیهانی ندارد چرا که ذرات کیهانی (باردار) از هر زاویه‌ای می‌آیند و گاف تولید شده توسط ماه را پر می‌کنند و چون این ذرات تحت تأثیر میدان آشفته مغناطیسی زمین هم قرار می‌گیرند تأثیرات سایه ماه را با بکلی از بین می‌برند و از طرفی بعضی از نظریات حاکی از آن است نه تنها قدرت نفوذ ذرات باردار را کم نمی‌کنند بلکه آن قسمت از ذرات باردار که از نزیک ماه عبور می‌کنند شتاب بیشتری گرفته و یا تمرکز بیشتری به سوی زمین جریان پیدا می‌کنند و از کمند مغناطیسی زمین عبور کرده و به سطح زمین می‌رسند و با جریانی از بهمن‌های ذرات در جو حضور خود را اعلام می‌دارند که برای بررسی این پدیده لازم است درباره میدان‌های مغناطیسی سطحی ماه و جو رقیق و پلاسمائی آن مطالبی عنوان داریم:

تأثیرات مغناطیسی ماه:

آن‌چه از قرائن بر می‌آید ماه گرچه دارای مغناطیس سراسری دیناموئی نیست ولیکن این‌طور نیست که مغناطیس هم نداشته باشد، ذرات باردار بادهای خورشیدی همان‌ها که در شبهای قطبی با شفق قطبی انرژی خود را از دست می‌دهند و درخشش می‌کنند، در سطح ماه جذب می‌شوند این جذب شدن عامل باردار شدن غبارهای پودر مانند و نانوئی سطح ماه می‌شود و همین غبارهای باردار شده توده‌ای از غبارهای پلاسمائی

در سـطح مـاه به‌وجـود می‌آورد و افت و خیزهـای شـید دمـائی نـیز بر شـارژ آن‌ها می‌افزاید پس لاجـرم در اثر گردش اسپینی مـاه و ایجـاد ولتاژهـایی از مرتبه چند صد ولت، میدان مغناطیسی نه چندان نیرومندی در ماه ایجاد می‌کند ولی شـــایان ذکر است که این مغنـــاطیس پلاســمائی با مغنــاطیس دینــاموئی متفــاوت است در مغناطیس دیناموئی با گردش پلاسمای عمق زمین میدان مغناطیس دو قطبی ایجـاد می‌شـود پس از جمله خـواص این‌گونه مغناطیس‌هـــا، به دام انـــداختن ذرات بـــاردار کیهـانی و هـدایت آن به سـوی قطب‌ها می‌باشـد، اما در میـــدان‌های مغناطیسی پلاســمائی، میـــدان مغناطیسی جریانی به وجود می‌آید.

نظیر میدانی که از حرکت الکترونها در درون سـیم بـرق جریان می‌یابد یا یک کره بارداریکه چرخش کند

پس لاجرم میدان مغناطیس عمودی جریـان در آن‌جا القا می‌شود، و چون افت و خیز میدان هم بالتبع در آن وجود دارد، یک مـوج الکترومغنـاطیس خـاص هم از خـود بـروز می‌دهد و مثل یک آنتن عمل می‌کند.

شراره‌های خورشـید و تشـکیل مغنـاطیس سـطحی روی سطح ماه:

شدیدترین حادثه در منظومه شمسی بوجود آمدن شراره در خورشید است. یک شراره معمـولی خورشـیدی حـدود ارگ انرژی آزاد می‌کند که معـادل انفجـار ده میلیـارد تن تی آن تی است.

از آن‌جا که کل خورشـــید ارگ بر ثانیه انـــرژی گســـیل می‌کند یک شراره چـیزی در حـدود یک‌چهـارم کل انـرژی خروجی خورشید را در هر ثانیه ایجاد می‌کند.

شـراره‌ها معمـولاً از نـواحی فعـال لکه‌هـای خورشـیدی بوجود می‌آیند و بـدون هیچ علامت و نـور مـرئی شـدیدی فوران می‌کنند. گاهی اوقـات ابتـدا تجمعی از زبانه‌هـای درخشان یعنی توده ابرمتلاطمی از پلاسما به انــدازه یک قاره بوجود می‌آید، که حدود نیم‌ساعت یا بیشتر در ناحیه بـــالای لک‌هـــای خورشـــیدی معلق می‌مانند. پس از آن شــراره همــراه با درخشش شــدیدی از تــابش پرتوهــای ایکس، فرابنفش و امواج رادیوئی فــوران می‌کنند و این پلاســما با ســرعتی بــالغ بر 1500 کیلومــتر بر ثانیه از خورشید به بیرون جهیده می‌شود.

تابش الکترومغناطیس شـراره یعـنی نـور مـرئی، امـواج رادیوئی، فرابنفش و پرتوهای ایکس طیمدت 4/8 دقیقه به مــاه می‌رســند این منــادی وقــوع اتفاقــاتی در آینــده است. اولین مــوج الکترونها و پروتونها پرانــرژی بــدنبال آن می‌آیند.

تگــرگ ذرات حاصل از شــراره خورشــیدی، در مــدت چند ســاعت و گــاهی چند روز افــزایش یافته و به مــاگزیمم می‌رسد. در نتیجه بمباران ماه به‌وسـیله آن به مـدت چند روز بعد از وقـــوع شـــراره ادامه دارد و شـــدت آن به آهستگی کاهش می‌یابد. مقدار کل ذرات گسیل شــده از هر شراره ناشناخته است.

شراره توده عظیمی از پلاسما را از خود دفع کرده است که در فضـای بین سـیاره‌ای سـیر می‌کنـد، هر چه بیشـتر

می‌رود بیشـــتر انبســـاط می‌یابد و میـــدان مغناطیسی خاصی خـود را که در داخل آن منجمد شـده است با خـود حمل می‌کند. هنگامی که ین ابر پلاسـما به مـاه برخـورد می‌کند، غبارهای موجود در ماه را تحت تـأثیر خـود قـرار داده و باردار می‌کند و ابری پلاسمائی را در اطراف مـاه به‌وجـود می‌آورد، بـالتبع آن قسـمت از مـاه که به سـوی خورشید است اجتماع ابرها و تـراکم بیشـتری از پلاسـما را دارد و انعکاس ناشی از برخـورد هم به آن می‌افزایـد، و همین برخوردهای پلاسمائی به سـطح مـاه و انعکس‌ها در جهت روبه شـراره‌های خورشـیدی و گـرانش ضـعیف مـاه یک ابر پلاسـمائی گـردابی به حـول مـاه به‌وجـود می‌آورد و افت و خیز شدید گرمای در دو سـوی مـاه نـیز منجر به‌وجـــود آمـــدن اختلاف ولتـــاژ ر دو ســـوی مـــاه می‌شود، و جـوی سـطحی پلاسـمائی در اطـراف مـاه به وجود آورده که می‌تواند به مثابه آینه‌ای مغناطیسی حتی در جهت شتابدار کردن اشعه کیهانی به کار آید.

پس آن‌چه از قـــرائن بر می‌آید مـــاه در وقـــتی که در موقعیت صورت فلکی قوس یا برج عقرب قرار می‌گـیرد به لحاظ این‌که در جلوی مرکز کهکشان راه شیری قـــرار دارد مواجه با تـــابش عظیم الکترومغنـــاطیس و اشـــعه کیهـانی می‌باشد و وجـود این تابش‌ها الکترومغناطیسی از سوی مرکز کهکشـان عملاً مـاه را به صـورت یک کـره دی الکتریک درآورده که در معـــرض میـــدان قـــرار گرفته است آن قسمت از ماه که به جانب مرکز کهکشـان است قطب منفی و قســـــمت دیگر قطب مثبت را تشـــــکیل می‌دهد و اختلاف پتانسیلی تا حدود 1000 ولت ممکن از بســـته به جو مـــاه به‌وجـــود بیاید و وجـــود جو یونیـــده و پلاسـمای سـطحی مـاه و وجـود این میـدان الکـتریکی

غیریکنواخت منجر به وجود آمدن آینه‌های مغناطیسی در اطراف ماه شده که علاوه بر تأثیرگذاری بر سایر تشعشعات گسیلی از جانب مرکز کهکشان اشعه‌های کیهانی را پرانرژی‌تر به سوی زمین گسیل می‌دارد و این افزایش انرژی می‌تواند تأثیراتی خاص روی موجودات زمینی از جمله بدن انسان داشته باشد و حتی این حالت دی‌الکتریک شدن ماه را می‌توان بر روی تشعشعات دیگر گسیلی از سوی مرکز کهکشان را نیز پژوهش و بررسی کرد که در آینده به آن‌ها می‌پردازیم.

ماه به عنوان کره‌ای دی‌الکتریک در مسیر تشعشعات برج عقرب:

در این‌جا نحوه تغییر شکل خطوط نیرو را هنگامی که کره ماه بوجود می‌آورد که در آن میدان الکترومغناطیس در ابتدا یکنواخت وجود دارد وجود دارد تعیین می‌کنیم.

فرض کنید ماه جرمی دی‌الکتریک خطی، همسانگرد و همگن است و ثابت دی‌الکتریکی برابر K داراست مبداء مختصات را می‌توانیم مرکز ماه فرض کنیم و جهت را به عنوان جهت قطبی (محور Z) در نظر بگیریم.

آن‌گاه از تقارن مسئله پیداست که پتانسیل به زاویه سمتی بستگی ندارد و می‌توان آن را به صورت مجموعه‌ای از هماهنگ‌های منطقه‌ای نوشت. که در این عبارت و برای ناحیه دی‌الکتریک (ناحیه 2) می‌نویسیم:

ضرایب و مجهول‌اند و باید به کمک شرایط مرزی محاسبه شوند، در فواصل دور از کره ماه، میدان الکتریکی حالت یکنواخت خود را حفظ می‌کند و

بنـــابراین به علاوه در مـــوردی که پتانســـیل و میـــدان الکتریکی مربوط به آن در مرکز ماه بینهایت می‌شـود. و این بـــدان معـــنی است که در مرکز باید یک دو قطـــبی نقطه‌ای وجود داشته باشد یعنی دو قطی که گشتاور آن با متناسب نباشد. ولی مسـلماً در این مـورد دو قطـبی موجـــود نیست پس پتانســـیل و میـــدان ماکروســـکوپی بینهـایت نمی‌شـود. بنـابراین و ضـرایب باقی‌مانـده از شرایط مرزی به دست می‌آیند.

چون مؤلفه قائم D در فواصل مشترک است پیوسـتگی مستلزم این است که در و

باشد یا

پیوستگی در با معادله معادل است. پس میدان الکتریکی در داخل کره با هم جهت است بدین‌گونه می‌باشد.

خطوط جابه‌جائی الکتریکی

خطوط میدان الکتریکی

می‌توان چـنین تصـورکرد که چگـالی بـار- سـطحی فـوق باعث ایجـاد یک میـدان داخلی در جهت مخـالف با میـدان اعمـال شـده می‌شـود. به‌گـونه‌ای که میـدان داخل کـره همانگونه که در زیر نـیز ترسـیم شـده است تغیـیر یافته است.

کره ماه در یک میـدان یکنـواخت، نشـان‌دهنده قطبش در سـمت چپ و بـار قطبش با میـدان الکـتریکی، مخـالف وابسته آن در سمت راست.

ماه به عنوان آینه‌ای مغناطیسی:

این طرح اولین بار توسط فرمی در مورد شتاب گـرفتن ذرات بـاردار کیهـانی در توده‌هـای ابر پلاسـمائی مطـرح شد. فرض بر این است که پرتوهـای کیهـانی که از عمق کهکشان راه شیری مسیری طـولانی را پیموده‌اند از بین ابرهای گازی کیهانی و ابرهای گازی مـاه عبـور می‌کنند. در این ابر یک میـدان مغناطیسی نهفته است وقـتی که یک ذره به ابر نزدیک و عمـــود بر جهت میـــدان وارد آن می‌شـود. به علت نـیروی مغناطیسی معادله به عقب بر می‌گردد زیرا پس از پشت سر گذاشتن یک نیم‌دایره، ذره بار خـود را در کنـاره ابر و در جهـتی که از آن وارد شـده بود، می‌یابد.

. انعکاس مشابهی برای ذراتی که در امتداد خطوط نیرو وارد می‌شوند نیز پیش می‌آید.

بنابراین به‌طور آماری ذرات در اثر برخورد با ابرهای ماه افـــزایش تکانه می‌دهند و می‌توانند در حد انرژی‌هـــای بزرگ شتاب بگیرنـد، از آن‌جا که این تـوده ابر پلاسـمائی در گـرد مـاه با سـرعت مـاه در حـال گـردش است اگر چنانچه در راســتای حــرکت ذرات با قســمتی از این ابر برخــورد کنند که هم جهت با حــرکت ذره است تکانه ذره پس از برخورد کمتر از قبل از برخورد است و اگر ذره با ابر هم جهت نباشــند تکانه نهــائی آن بیشــتر از قبل از برخورد خواهد بود، به طور کلی احتمال برخورد غـیر هم جهت بیشتر خواهد بود.

این موضوع با یک تجربه معمـولی مطـابقت دارد. وقـتی در یک بزرگــراه حــرکت می‌کــنیم با تعــداد بیشــتری از ماشین‌هایی که در جهت مخالف می‌آیند برخـورد داریم تا آن‌هایی که در جهت حرکت ما حرکت می‌کنند.

این فرآیند شـــبیه شـــتاب تـــوپ پینگ پنگ بین دو راکت است که به هم نزدیک می‌شوند. پس از آن‌که تــوپ رفت و برگشت‌های متنـــاوبی از دو راکت را تجربه می‌کند به سرعتی بیش از سرعت هر یک از راکتها دست می‌یابد.

ذرات کیهــانی پرانرژی‌تــرین ذراتی هســتند که تــاکنون به‌وسیله بشر کشف شده است با انرژیهای الکترون ولت یا 100 میلیارد الکترون ولت در مقایسه بیشترین انرژی که فیزیکدانان در شتابدهنده‌های بزرگ اتم‌شکن قــادر به تولید آن بوده‌انــد، 40 میلیــارد الکــترون ولت (bev40) برای ذراتی مثل الکترونها و پروتون‌هاست.

بیشــتر ذرات کیهــانی با انرژی‌هــای حــدود 500 میلیــون الکترون ولت تا چندین میلیارد الکترون ولت به جو زمین برخورد می‌کنند.

ذرات کیهــانی با انرژی‌هــای کمــتر هیچ وقت روی زمین شناسایی نشده‌اند، میدان ژئو مغنــاطیس آن‌ها را به دام انداخته و به ایجاد کمربند وان‌آلن کمک می‌کند.

اما ذرات کیهانی با انرژی 500 میلیــون الکــترون ولت یا بیشتر، انرژی کافی برای نفــوذ در چــتر ژئومغنــاطیس و برخـــورد با جو ما را دارند- که بـــالتبع این‌گونه ذرات با مواجه با پلاسمای اطراف ماه شتابشان افــزوده شــده و بیشترین تعداد را دارا می‌باشند- در این‌جا آن‌ها سریعاً با مولکول‌های هوا برخــورد می‌کنند برخــورد ســریع آن‌ها با مولکول‌هــای هــوا نظــیر تــوپ بولینگ عمل می‌کند که در هر جهت به میله‌ها ضربه می‌زند. آبشاری از ذرات ثانویه بوجـــــود می‌آید پرتوهـــــای کیهـــــانی که روی زمین آشکارســازی می‌شــوند تقریبــاً همگی پرتوهــای ثــانوی

هستند که غالباً انرژی بسیار زیادی دارند و حتی در معادن زیرزمینی نیز قابل تشخیص هستند. در هر دقیقه از عمر ما، چندین ذره ثانویه مانند گلوله نارنجک مولکول خردکنی به بدنمان برخورد می‌کند زیست‌شناسان بسیاری عقیده دارند که پرتوهای کیهانی موجب جهش ژنتیکی شده و در نتیجه در تحول زندگی روی زمین نقش مهمی داشته‌اند.

به هر حال آن‌چه مشخص است بسیاری از این ذرات پرانرژی که از باقی‌مانده نواختران و عمق کهکشان راه شیری نشأت می‌گیرند در کمند مغناطیسی زمین اسیر می‌شوند ولی اجرامی مثل ماه می‌توانند در جهت پرانرژی‌تر کردن و شتاب دادن بیشتر آن‌ها جهت نفوذ به داخل کمند مغناطیسی زمین نقش ایجاد نمایند.

اثرات ماه بر روی امواج الکترومغناطیسی ساطع شده از عمق کهکشان راه شیری:

همان‌طور که گفته شده علاوه بر این‌که ماه در شتابدار کردن اشعه کیهانی «ذرات باردار» گسیلی از مرکز کهکشان مؤثر است. محیط دی‌الکتریک ماه بر امواج الکترومغناطیس گسیلی از این ناحیه نیز مؤثر است، وجود خاصیت دی‌الکتریک این حالت را به وجود می‌آورد که در امواج گسیلی هم‌گرائی و تمرکز ناحیه‌ای و منطقه‌ای به‌وجود بیاید.

و از سوئی این واقعیت که ضریب شکست برای یک پلاسما، کوچکتر از واحد است پیامدهای جالبی به دنبال دارد، یک عدسی پلاسمای محدب بیشتر واگراست تا همگرا

برعکس اگر بتوان یک نمایه چگالی معکوس ایجاد کرد که مینیمم بر روی محور باشد، اثر عدسی همگرائی خواهد بود پرتو الکترومغناطیس کانونی شده و توسط پلاسما به دام می‌افتد. اگر پلاسما گرم شود پلاسما گسترش یافته و چگالی را در مرکز کاهش می‌دهد.

بعید نیست چنین حالتی را بتوان در سایر سیارات که جوی پلاسمائی نظیر ماه دارند جستجو نمود.

شواهد تجربی از جو پلاسمائی ماه در کاووش‌های اخیر:

گردوغبار و جو پلاسمائی ماه شاید محدودیت بزرگی برای عملیات روی سطح ماه باشد چون می‌توانند مشکلات سختی را برای عملکرد دستگاه‌های بسیار دقیق اپتیکی، الکتریکی و مکانیکی پدید آورد سنگ‌ریزه‌های کوچک ماه به تیزی تیغ و بسیار فرساینده و در اثربار ساکن الکتریکی چسبنده هستند میزان چسبندگی خاک و مشکل پاکیزه نگه‌داشتن هر چیزی برای فضانوردان آپولو شگفت‌انگیز بود.

می‌توان انتظار داشت که جو پلاسمائی ماه مشکل‌آفرین باشد فضانوردان ما فقط پس از یک روز اقامت روی سطح ماه با این مشکل روبه‌رو شدند، وضعیت از آن‌چه فکر می‌کردند حادتر و خطرناکتر بود.

هر نوع عملیات روی سطح ماه مانند گاز خروجی موشک‌ها هنگام صعود و فرود ترابری روی سطح ماه، حفاری خاکی و صخره‌ای، خاک را به صورت پرتابی روی

مسـیرهای پهنـاوری پخش می‌کند و به طـور ملموسی گردوغبار سراسر اطراف را می‌پوشاند و ذرات باردار به صـورت معلق در اطـراف قابل مشـاهده هسـتند حـتی وقـتی هیچ کـاری هم روی مـاه انجـام نشـود جو بسـیار رقیق ذرات خاک با اندازه‌های کمتر از میکـرون در محیط طبیعی ماه وجـود دارد که در اثر بـار سـاکن برخاسـته از نور فرابنفش روی سطح معلق می‌ماند، چگالی دانه‌های خاک را در این «فواره‌های خاک» هنـوز نمی‌دانیم ولی این پدیده به هیچ‌وجه ناچیز و ظریف نیست. فضـانوردان مدول فرمان در مأموریت‌هـای آپولو نـور خورشـید را که از سـتون‌های خـاک در ارتفـاعی بیشـتر از ارتفـاع مـدار پروازشان پراکنده می‌شـده است به چشم دیده‌اند. حـتی دوربین‌هـای ابتـدائی ماه‌نشـین‌های سـرویرولونا خـود و همین‌طور بعدترمدارک و کلمتناین چیزی را آشکار کردند که فلق افق نامیـــده می‌شد (HOXIZONG Low)ـــ و برخاســـته از گردوغبـــار معلق است و این از مهمـــترین چالش‌هـــایی است که منو انســـان را به مـــاه به تعلیق انداخته است.»

پیچ و تاب‌های اسرارآمیز ماه

چهل‌ســـال است دانشـــمندان تلاش می‌کنند مـــاهیت غریب‌ترین عوارض سطحی ماه را آشکار کنند، اما هنـوز موفق نشده‌اند.

اگر سطح ماه را با تلسکوپ دیـده باشـید، حتمـاً عـوارض پیچ‌خـورده‌ای را روی سـطح آبله‌گـون قمر زمین دیده‌اید که شبیه به خامه روی قهـوه است. این عـوارض مسـطح که لونارسـویرل (پیچ و تاب‌هـای روی مـاه) نـام دارنـد، توده‌هـای غبـار رنگ‌پریـده‌ای هسـتند که در الگوهـایی

پیچ‌خورده روی سطح تاریک‌تر ماه پخش شده‌اند. جالب این‌جا است که میدان مغناطیسی این مناطق با محیط اطرافشان تفاوت دارد. برخی دانشمندان حدس زده‌اند که میدان مغناطیسی این نواحی از برنزه شدن خاک ماه بر اثر بادهای خورشیدی جلوگیری می‌کند و الگویی غیرعادی را پدید می‌آورد.

یک فنجان قهوه داغ را تصور کنید که رنگ کاملاً تیره‌ای دارد. حال یک قطره شیر روی آن بریزید و فنجان را آرام تکان دهید. قطره آرام آرام در مسیرهای مارپیچ بر سطح قهوه پخش می‌شود. اگر این تصویر را یک میلیون بار بزرگ کنید، به الگویی می‌رسید که در پیچ‌خوردگی‌های روی ماه دیده می‌شود! به نظر می‌رسد لونارسویرل‌ها جلگه‌هایی پیچ و تاب خورده از غبار رنگ‌پریده سطح ماه باشند که ده‌ها کیلومتر بر سطح این قمر پیچ خورده‌اند. آن‌ها کاملاً مسطحند و میدانی مغناطیسی از آن‌ها محافظت می‌کند. باب لین، استاد دانشگاه کالیفرنیا، برکلی که چهل‌سال است این پدیده را مطالعه می‌کند در مورد آن‌ها می‌گوید: «ما هنوز نمی‌دانیم این پیچ‌خوردگی‌ها چیستند، فقط فهمیده‌ایم که بسیار عجیبند.»

یکی از بزرگترین این پیچ‌خوردگی‌ها را می‌توان با یک تلسکوپ آماتوری هم دید. این عارضه که رینرگاما نام دارد، نزدیک ساحل غربی اقیانوس طوفان‌ها (Oceanus Procellarum)ـ واقع شده در نگاه اول همانند گودالی برخوردی به نظر می‌رسد که به شکل غریبی نامنظم است. راستش را بخواهید، سیاره‌شناسان هم تا سال‌ها فکر می‌کردند که این عارضه یک گودال عجیب است، اما

در سال 1966، لونار اوربیتر 2 با پرواز بر فراز این منطقه توانست تصاویری از رینرگاما تهیه کند. این تصاویر سیاه و سفید و کم کیفیت نشان داد این پدیده هر چه باشد، یک گودال نیست.

چندی بعد، دو پیچ‌خوردگی دیگر نیز پیدا شد. این دو دقیقاً در آن سوی ماه، مقابل بسترهای برخوردی بین دریای باران‌ها (Mare Imbrium)ـ و دریای شرقی (Mare Orientale)ـ واقع شده‌اند. به نظرمی‌رسید برخوردی در یک سوی ماه منجر به پدید آمدن پیچ‌خوردگی‌هایی در سوی دیگر ماه می‌شود، اما کسی نتوانست این پدیده را توضیح دهد.

در سال 1972، لین و همکارانش به طور اتفاقی کشف کردند که این پیچ‌خوردگی‌ها خواص مغناطیسی دارند. این کشف هم مانند بسیاری دیگر از کشفیات علمی، زمانی اتفاق افتاد که این گروه بر روی موضوع کاملاً متفاوتی مطالعه می‌کردند؛ دنباله مغناطیسی زمین، ادامه میدان مغناطیسی زمین که بر اثر بر همکنش بادهای خورشیدی با این میدان بیش از یک‌ونیم میلیون کیلومتر در فضا کشیده شده است. لین و همکارانش برای بررسی این دنباله و ماهواره کوچک ساختند و از ناسا خواستند آن‌ها را در مدار ماه قرار دهد. ماه، جای بسیار مناسبی برای آزمایش این دنباله مغناطیسی است، زیرا در هر گردش ماهیانه خود به دور زمین از میان این دنباله عبور می‌کند.

این ماهواره‌ها را سرنشینان آپولو 15 در سال 1971 و آپولو 16 در سال 1972 در مدار ماه قرار دادند و چندی بعد، آشکارسازهای الکترون و مغناطیس‌سنج‌های نصب

شده روی ماهواره‌ها، جمع‌آوری اطلاعات را آغاز کردند. نتایج ارسالی این ماهواره‌ها اطلاعات ارزشمندی را از دنباله مغناطیسی زمین فراهم کرد، اما دانشمندان توانستند به اطلاعات مهم‌تری از ماه نیز دست پیدا کنند.

هنگامی که ماهواره‌ها از فاصله صد کیلومتری سطح ماه عبور می‌کردند، میدان مغناطیسی عجیبی را ثبت می‌کردند. این میدان مغناطیسی از سطح ماه خارج می‌شد، تا ارتفاع بالایی صعود می‌کرد و حسگرهای ماهواره‌ها را تحت تأثیر قرار می‌داد. دانشمندان نتیجه گرفتند که ماه داری میدان مغناطیسی است، اما این میدان برخلاف میدان سراسری زمین، شبیه به لحافی بزرگ بود که جای جای آن را سوراخ کرده باشند.

قوی‌ترین میدان مغناطیسی بر فراز پیچ‌خوردگی‌های ماه ثبت شده بود. میدان مغناطیسی در سطح این پیچ‌خوردگی‌ها چند صد نانوتسلا (میدان مغناطیسی زمین سی‌هزار نانوتسلا است) اندازه‌گیری شد و جالب این بود که جهت‌گیری میدان مرتب تغییر می‌کرد.

لین هنوز هم معتقد است که این میدان‌های مغناطیسی عجیب، نقش مهمی در منشا این پیچ‌خوردگی‌ها بر عهده دارند. او حدس می‌زند حدود چهار میلیارد سال پیش، ماه هسته‌ای از آهن مایع داشت و بالتبع یک میدان مغناطیسی سراسری هم در اطراف قمر وجود داشت. اگر سیارکی به ماه برخورد می‌کرد، ابری از گاز رسانای الکتریکی (یک محیط پلاسمایی) تشکیل می‌شد که اطراف ماه را در بر می‌گرفت و میدان مغناطیسی ماه را به عقب می‌راند. این ابر می‌توانست در نقطه‌ای کاملاً مقابل محل برخورد سیارک بسته شود و میدان

مغناطیسی را در آن‌جا متمرکز کند. میلیون‌ها سال بعد، هسته ماه سرد شد و میدان مغناطیسی سراسری ماه از بین رفت، اما قوی‌ترین بخش‌های میدان مغناطیسی باقی ماندند و همان پیچ‌وتاب‌هایی را تشکیل دادند که امروز می‌بینیم.

این نظریه می‌تواند ظاهر روشن خامه مانند (!) این پیچ و تاب‌ها را توضیح دهد. برخی از پژوهشگران نشان داده‌اند که برخورد بادهای خورشیدی به سطح ماه، آن را در درازمدت تیره می‌کند. اما میدان مغناطیسی این پیچ و تاب‌ها سبب می‌شود بادهای خورشیدی بازتاب شوند و آن‌ها را روشن باقی بمانند. اگر این نظر درست باشد، این پیچ‌خوردگی‌ها، سایه‌ای سفید از پیچ و تاب‌های میدان مغناطیسی بر فراز این نواحی است.

این نظریه بسیاری از مشکلات را پاسخ می‌دهد، اما یک مشکل بزرگ وجود دارد: دو پیچ‌خودگی ماه دقیقاً در مقابل یک گودال برخوردی قرار دارند، اما رینرگاما چنین خاصیتی ندارد. بنابراین نظریه برخورد سیارک و ایجاد ابر پلاسمایی برای این پیچ‌خوردگی مناسب نیست. چه باید کرد؟

خوشبختانه ناسا قصد دارد به ماه بازگردد و شواهد بیشتری جمع‌آوری کند. مدار گرد باز اکتشافی ماه، LRO، نخستین ابرازی است که در سال 2008 رهسپار قمر زمین خواهد شد و با دوربین بسیار پیشرفته خود که به پرتوهای لیزر مجهز است، نقشه‌هایی سه‌بعدی از تمام سطح ماه تهیه خواهد کرد. دانشمندان از هم‌اکنون منتظر تصاویر هیجان‌انگیز این مدار گرد از پیچ‌خوردگی‌های ماه هستند.

یکی دیگر از ابزارهـــــــای ناسا به نـــــــام نقشه‌بردار کانی‌شناسی مـاه، قـرار است در سـال 2008 سـوار بر فضـاپیمای هنـدی چانـدرایان 1 رهسـپار مـاه شـود. این ابزار به یک طیف نگار فروسـرخ مجهز است که می‌تواند پوسته مـاه را بررسی کند و جزئیـات دقیقی از ترکیبـات شیمیایی موجود در سـطح مـاه را آشـکار کند. این ابـزار نیز تمام سطح ماه را بررسی خواهد کرد.

ســـال‌ها است سیاره‌شناســـان در جســـتجوی پاسخ این پرسشـند که این پیچ و تاب‌ها از چه سـاخته شـده‌اند؟ آیا آن‌ها واقعاً مسطحند؟ چرا این پیچ و تاب‌های خـامه‌ای با پوسته قهوه مانند متفاوتند؟ اما شاید پاسخ این‌ها در یک فنجان قهوه نهفته باشد!

مسأله امتناع خلاء در فیزیک معاصر و خلقت از عدم

مسئله وجود یا امتناع خلاء از جمله مسائلی بوده که از دیرباز در فلسفه مطرح بوده و همواره عده‌ای به طرفداری از وجود خلاء و عده‌ای به امتناع وجود خلاء قایل بوده‌اند و با دلایل و برهانهائی به اثبات مدعای خود پرداخته‌اند، اتمی‌های قدیم که اجراء جسم را کثیر و منفصل از یک‌دیگر و غیر قابل اتصال و هر یک را واحد مستقلی تصور کردند و حرکت را نیز حتمی و مسلم قرار دادند ناچار به وجود خلاء تن دادند، ایشان وجود چیزی را پذیرفتند که بدون ماده و تهی از جسم است و ذرات ماده در فضای داخل بطور آزاد در حرکتند خلاء در نظر لوقوبوس و ذیمقراطیس موجود است لیکن از سنخ ماده و جسم نیست، عده‌ای از این مطلب در شگفت شدند که چگونه کسانی که مادی صرف بودند به موجود غیر جسم تن داده‌اند.

عده‌ای دیگر از فلاسفه وجود فضا را انکار می‌نمودند و از این جهت تعدد اجسام و حرکت را محال و ممتنع می‌شمردند. سبب انکارشان این بود که به عقیده ایشان چیزی جز ماده موجود نیست و همهٔ اجزاء ماده از توده‌های متجانس است و اختلاف نوعی و صنفی بین آن‌ها نیست.

اجزاء ماده ممکن نیست از یک‌دیگر جدا باشد زیرا برای جدائی لااقل فاصله و مسافتی حداقلی لازم است و اگر خود فاصله هم جسم و ماده باشد متصل به بقیه خواهد بود باز تعدد و کثرت حاصل نخواهد گردید و اگر غیر جسم باشد خلاء یعنی لا جسم و معدوم صرف است و

شی معدوم دارای حقیقت و اثری نیست تا موجب امتیاز و جدائی اشیاء شود زیرا وقتی فضایی خالی و مسافتی وجود نداشته باشد تصور حرکت ممکن نیست

و بایستی مسافتی تهی از ماده موجود باشد تا جسم بتواند از آن عبور کند و چون جای خالی وجود ندارد وقوع حرکت هم محال است.

از گفتار بعضی از فلاسفه ما قبل از سقراط از قبیل انکسیمندرس چنین برمی آید که همه جا پر از ماده رقیق متصل است که در نقطه‌های معینی به هم فشرده شده و اجسام سخت و کرات را تشکیل داده‌اند، بنابراین عبور اجسام سخت در جوف جسم رقیق مانند ماهی در آب بلامانع است. چرا که اجزاء بواسطه عدم مقاومت و رقت به سهولت درهم فشرده و جابجا می‌شوند در این صورت نه موجود غیرمادی لازم است و نه خلاء یعنی عدم صرف.

ارسطو فضا را بعد فرضی و خلاء ذهنی دانسته است او نیز مانند فلاسفه الیائی خلاء واقعی را محال و همه جا را پر از ماده دانسته است تعدد جسم را به این طریق قابل توضیح می‌داند که هر چند توده متجانس می‌باشد لیکن به واسطه پیوستن به انواع که ذاتاً از یک‌دیگر متمایزند بینشان کثرت حاصل است و احتیاج به وجود فاصل دیگری نیست.

پس اجسام در عین حال که سطوحشان مماس با یک‌دیگر و به هم پیوسته است در عین حال تمایز وجودی بینشان وجود دارد، و فضائی که برای هر یک تصور می‌شود غیر از فضای دیگری است.

حـرکت نـیز بـدون لـزوم فضـای خـالی جـایز است زیـرا اجسـام به واسـطه اختلاف انـواع از جهت رقت و عـدم قوام مختلف می‌باشند جسم متحرک اجسام رقیق محیط خود را فشـرده و از یک‌دیگر پراکنـده و از لایه‌هـای آن‌ها عبور نموده و پس از عبور اجزاء به هم متصل می‌شوند.

اما عقل افلاطونیان و فلسفه اشراق که مکان را کشش بدون ماده می‌دانستند که منطبق بر همه اجسام است.

در فلسفه دکارت نیز فضا محیط بی‌حد و انفصالی بـوده که اشکال هندسی اجسـام معین قسـمتی از فضـای سه بعـدی لا ینـاهی می‌باشد و فواصل بین اجسـام را ملاءِ غیرمـادی می‌دانست لکن او می‌اندیشـید که مکـان از اعراض جسم منبسط است.

نیوتون نیز به فضای سه بعدی مطلق جوهری و غیرمادی معتقد بود او فضا را ساکن و حرکت را حقیقی قـرار داد زیرا مسافت که جزئی از فضا مطلق است بـدون حـرکت بوده و جسم نسبت وضعی خود را اجزاءِ سـاکن مسـافت تغییر می‌دهد و همین معنی حقیقی حرکت است.

قـرن نـوزدهم که عصر پیشـرفت مـادی گـری است فضا غیرمادی نیز مورد انکار جمعی قرار گـرفت در این قـرن ماده بسیار رقیقی را به جای فضـای خـالی گذاشـتند که فواصل بین اجسـام را پر می‌کند و ذرات از میـان مـاده رقیق عبـور می‌کنند و خـود این مـاده که اتر نـام دارد سـاکن است. این مـاده دو خاصـیت داشت: یکی امکـان حرکت و دیگری تأثیر اجسـام به یک‌دیگـر، زیـرا به وجـود میدان جاذبه در اتر معتقد بودند و اجسام از این جهت در حرکتند که نسبت‌های وضـعی خـود را با اجـزاءِ این مـاده

ساکن تغییر می‌کنند. بعدها فارادی ادعا کرد اتری دیگر هم لازم است که برای انتقال نیروهای الکتریکی و مغناطیسی به کار رود.

محققان اول قرن حاضر اولاً فضای مطلق مستقلی را که شامل همه اجسام عالم باشد مانند لایبنیتس نیز انکار نمودند و آن را امری نسبی قرار دادند به علاوه فضا مکانی و مسافات فیمابین اجسام را به فواصل و مسافات زمانی تبدیل نموده و مکان و زمان را یک چیز شمردند.

مسأله خلاء در قرن بیستم:

قرن بیستم با انقلاب نسبیتی که انیشتین به راه انداخت شروع شد، انیشتین با طرد وجود و اثبات مطلق بودن سرعت نور در خلاء، بدین نکته اشاره کرد که پارامترهایی نظیر زمان و مکان و جرم نسبی بوده و مفاهیمی وابسته به سرعت می‌باشند، ریتم گذر زمان، اندازه جسم در راستای حرکت و جرم از مفاهیم وابسته به سرعت جسم بودند، و در این حوزه دیده می‌شود به همان تناسب که ریتم گذر زمان در سرعتهای بالا اضافه می‌شود در راستای حرکت فضا انقباض پیدا کرده و جرم هم افزایش می‌یابد گوئی پیوندی بین این افزایش‌ها و کاهش‌ها که وابستگی به جرم است وجود دارد، البته نسبت عالم به گونه‌ای دیگر تاثیرات جرم را بر هندسه فضا و خلاء عنوان می‌دارد گوئی وجود جرم و ذره یکنواختی حاکم بر فضا را به هم زده و تا یکنواختی خاصی که منجر به وجود آمدن هندسه‌های نااقلیدسی مثل هندسه لوباچفسکی می‌شود را به وجود می‌آورد که این تاثیر خاص جرم بر فضا می‌باشد، اما در فیزیک

کوانتم صحبت به گونه‌ای خاص پیش می‌رود بهتر است توضیح بیشتر دربارهٔ پدیده نسبیت را به بعد از بررسی فیزیک کوانتمی موکول کنیم شاید به نتایج بهتری برسیم.

فیزیک کوانتم یا مکانیک کوانتمی بر اثر پیشنهادهایی که ماکس پلانک برای مدل سازی تابش‌های جسم سیاه بروز کرد تا قبل از پلانک مدل سازی این نمودارها که هم شدت تابش و هم نوع بیناب را مشخص کند صورت نگرفته بود و علی رغم کوشش فراوان در طول موج‌های پائین و بالا در مدل‌ها با چالش مواجه می‌شدند که پلانک راه گذر از این چالش را این دانست که به جای این‌که تابش و انرژی را به جای این‌که پیوسته در نظر بگیرند، گسسته در نظر می‌گرفتند و از کوانتای انرژی صحبت شد، که این پیشنهاد بعدها توسط انیشتین و کمپتون مورد تأئید تجربی قرار گرفت

این ایده توسط بوهر شاگرد رادرفورد که مدل منظومه‌ای را برای اتم پیشنهاد داده بود که هسته در مرکز و الکترون‌ها چون سیارات با شتاب حول آن گردش می‌کردند در اصلاح مدل استادش برای توجیه دلیل عدم تشعشع الکترونها شتابدار را ارائه شد،اگرچه نتوانست معضل شدت تابش را حل کند ولی توانست دلیل بیناب‌ها را به خوبی توضیح دهد و حتی انداره شعاع و بسیاری از مشکلات موجود در حوزه اتمی را پاسخ گو باشد البته برای شدت تابش‌های اتمی هنوز از همان فیزیک کلاسیک استفاده می‌کرد.

بعد از بوهر، لویی دوبروی نظری ارائه داد مبنی بر این‌که، که موج مادی وابسته به یک ذره در حال حرکت

همـواره موجـود است که مقـدار این طـول مـوج بدست می‌آیـد،گرچه محاسـبه این λ بـرای اجسـام بـزرگ قابل محاسبه نبود ولی برای اجسام کوچکی چـون الکـترون با سرعت‌های نزدیک به سرعت نور در حد 10-7 m بود که با طول موج امواج اشعه X که رونکتین بدست آورده بود قابل مقایسه بود،پس همان گونه که اشـعه X در مواجه بلورها پـراش پیـدا می‌کنـد،باید اشـعه کاتـدی نـیز چـنین سرنوشـــتی را داشـــته باشد و دیـــده شد علی رغم دره بودن الکترون در مواجه با بلورهای پـراش پیـدا می‌کند و طــول مــوج محاســبه شــده به آن‌چه دوبــروی می‌گفت معادل بـود،دوبـروی علی رغم مـوفقیت در عرصه تجربه ولی نمی‌توانست مــوج وابســـته به ذره را توجیه کند که چیست؟ و رابطه ذره و موج در کجاست،دوبروی مــوج را راهنمای ذره می‌نامید و اعتقاد داشت که ذرات اصالتاً از تــرکیب امــواج به وجــود آمده‌اند و به وســیله یک ســری فوریه می‌تــوان ذرات را مــورد ارزیــابی قــرار داد ولی بسته موجی که دوبروی درباره آن صحبت می‌کـرد. چـون ذره خاصیت پایـداری نداشـت،و این معضل مـردود بـودن نظر دوبروی درباره بسته مـوج را نشـان می‌داد تا این‌که در ســـال 1927 در کنفـــرانس معـــروف بروکسل دو دانشمند به نامهای شوردینگر وهایزنبرگ

ادعا کردند هر کدام به روشی متفاوت که توانسـته‌اند که ارتبـــاط بین دو ذره و مـــوج را به گـــونه‌ای توضـــیح دهندهایزنبرگ از روش ماتریس‌ها و شــوردینگر به روش معادلات موجی،هایزنبرگ با استعانت از دو فرمول

توانست دو اصل را در مکانیک کوانتمی که به اصل عــدم قطعیت مربوط است ارائه دهد که و دیگــری می‌باشد که

در فرمـول اول اذعـان می‌شـود که امکـان نـدارد در یک زمـان طـول مـوج یک ذره و جایگـاه آن را به طـور دقیق مشـــخص کـــرد و یا این‌که نمی‌تـــوان انـــرژی جنبشی و پتانســـیل یک ذره را در یک زمـــان به طـــور دقیق بدست آورد و در دومی عنوان می‌شـود که اگر بخـواهیم انـرژی یک ذره را به طور دقیق حساب کنیم احتیاج به زمان بس طولانی است و یا امکان نـدارد در زمـانی کوتـاه،با دقت انرژی یک ذره را بدست آورد، شوردینگر که روی مکانیک موجی کار می‌کرد، با اسـتفاده از و و اسـتفاده از آن در فیزیک مـــوج،به فرمـــولی برسد که از جمله توابع درجه دوم می‌باشد.

این معادله قسـمت(E-V)ـ در حـالت ذره آزاد مثبت و در صورت ذره مقید به صورت منفی است،شـوردینگر بـرای محاسبات خود برای این‌که انرژی را از وابستگی به زمان خـــارج کند یک مـــوج ایســـتا که حاصل از رفت و برگشت مـوج بـود را در نظر می‌گـرفت و نشـان می‌داد و در این حالت، مقـدار چشم داشـتی ذره را مـورد ارزیـابی قـرار می‌داد،باید خاطر نشان کرد،فـویمن این امـواج را امـواج احتمـــال که احتمـــال حضـــور ذره را در یک منطقه فضا-زمانی مشخص می‌کرد نام نهاد و این تعبیر مقبول افتاد از معادلات شوردینگری برای مسـاله پدیـده تونل زنی که یک ذره در یک چـــاه پتانســـیل می‌توانست بـــدون در قید انرژی از سد پتانسـیل عبـور کند و شـواهد تجـربی آن را تأئید می‌کرد استفاده شد.

اما نکته قابل ملاحظه آن بود که معادلات شـوردینگرعلی رغم کارآیی فراوان آن در پیش بینی‌هـای کـوانتمی و در شیمی کوانتمی از حـالت خـاص حـالت نسـبتی فرمـولی

نبود،و در تعبیرهای نسـبیتی کـارآیی نداشت و با مشـکل نـاهموردائی روبـرو می‌شـد، نمی‌شد از حالتهـای حـدی نسبتی به معادله شوردینگر رسـید و این مشـکل بـزرگی بـود، دیـراک بـرای گـذر از این مشـکل دست به کـار شد دیراک بـرای گـذر از این مهم امـواج احتمـال وابسـته به الکترون را به جای یک مـوج چهـار مـوج احتمـال در نظر گرفت، چگونه ممکن است به یک ذره چهار مـوج احتمـال وابسته باشد،دو موج احتمال را با حالتهای خاص اسپینی الکترون توجیه کرد و آزمایشهای زیمن و اشترانگلاخ نـیز آن را تأئید می‌کرد که شعاع کاتدی در مجاورت یک میدان غیر یکنـواخت مغناطیسی به دو مولفه وقـتی سه مولفه و بیشـــتر تجزیه می‌شـــوند، و این دو احتمـــال را توجیه می‌کند ولی دو احتمال دیگر که دیراک در نظر گرفته بود چه بود و چه شد، یکی از آن احتمـالات مربـوط به ذره در حـــالت آزاد است که دارای انـــرژی مثبت است و دیگـــری مربـوط می‌شـود به حـالتی که ذره مقید است و انـرژی منفی، خوب چگونه می‌شود با فرض این‌که انـرژی دارای انرژی مثبت و غیرمقید است بگـوئیم در عین حـال مقید است و منفی، گـوئی محمل می‌آیـد،ولی دیـراک جـوابی برای این مسئله داشت با آن‌که آزاد است، دیـراک به این نتیجه رسـید که شـاید جـواب غـیر معمـول معادله به ذره دیگری که بار مخالف الکترون دارد وابسته باشد چون بار الکـترون منفی است ذره مزبـور باید مثبت باشد دیـراک ذره مزبور را پزیترون نامید.

اما مراتب فوق بـاز هم بـرای توجیه انـرژی منفی بـرای یک ذره مثبت کـافی نیســت، منفی انـرژی بـدان معـنی است که باید ذره مقید باشد، از آن‌جا که الکـترون دار در خلاء در نظر می‌گـیریم نباید در اطـراف الکـترون ذره‌ای

دیگر باشد باید الکـــــترون در خلاء مطلق و بی‌انتها تنها باشــد، در این صــورت ذره مثبت را باید در کجا جســتجو کرد؟ او اظهار داشت، خلاء که به جز الکترون تنها چیزی در آن تصــور نمی‌کنم نه فقط تنها نیست بلکه بــرعکس بوسیله الکترونهـای بیشـماری اشـغال شـده است و ذره مثبت مــورد نظــر، حفــره‌ای است که در این خلاء ایجــاد می‌گردد.

خوب چرا سایر الکترون‌ها قابل ردیـابی نیسـتند چـون پر از الکترونهــایی هســتند که روی ابــزار ما بی‌اثر هســتند دیراک خاطر نشـان می‌کند که کیهـان خلاء نامحـدودی را تشـکیل می‌دهد که تعـداد نامحـدودی الکـترون ترازهـای انــرژی آن را پر نموده‌اند و یک اجتمــاع متحد و وابســته ذرات را به وجـــود آورده‌اند در هر یک از این ترازهـــای انــرژی بنــابر اصل پــائولی، دو الکــترون با اســپینهای متقابل قرار گرفته‌اند. چاه پتانسیل کیهانی که الکــترون در آن قرار دارد، بسیار بزرگ و عمیق است.

فاصله بالاترین تراز انـرژی تا پـائین‌ترین تـراز انـرژی به اندازه می‌باشد. از این رو تمـام الکترونهـای خلاء انـرژی منفی خواهند داشت آشکار سازی این الکترونها فقط به هنگـام خـروج از چـاه پتانسـیل امکـان دارد، یعـنی بـرای خروج از آن‌ها انرژی لازم است اما انرژی مـذکور کـافی نیست زیـــرا علاوه بر انـــرژی لازم جهت عبـــور از سد پتانسیل به اندازه نیز انـرژی اضـافی ضروریسـت، بـدین تـرتیب ارتفـاع سد پتانسـیل برابر بـرای این‌که الکـترون خلاء به وسیله اندازه گیری برخورد نموده و هویـدا گـردد لازم است که تغییر انـرژی داده و از تـرازی بـدتر از دیگر منتقل شـــود، در صـــورتی که تمـــام ترازهـــای خلاء از

الکترون‌ها انباشته‌اند و جای خالی وجود ندارد، اگر این الکترون برای باقی انرژی کافی برای خروج بدست آورد، در نتیجه

الکترون آزاد می‌شود و کل انرژی آن مثبت خواهد بود، در محل سابق الکترون یک بار مثبت که از نظر قدر مطلق با بار الکترون برابر است بوجود خواهد آمد،در واقع یک حفره تشکیل می‌شود، این حفره یک ذره شبیه خود الکترون است و همانند الکترون انرژی سکونی برابر دارد که هم ارز انرژی بالاترین تراز خلاء است به بیان دیگر الکترون و حفره با هم از خلاء بوجود می‌آیند و جمعاً انرژی برای تولد آن‌ها لازم است. الکترون می‌تواند پس از بازگشت و گذار خویش در جهان آزاد دوباره به خلاء بازگردد، برای این منظور باید با حفره‌ای برخورد نماید در این حالت هر دو ناپدید می‌شوند پس انرژی را که هنگام خروج دریافت کرده بود پس خواهد داد. و دو پرتو گاما تولید می‌شود. به هر حال آن‌چه دیراک پیش بینی می‌کرد درباره صحت نظریه‌اش مبنی بر مشحون بودن فضا از ذرات در انرژی منفی به اثبات تجربی رسید، اما نکته شایان توجه این بود که دیراک خاطر نشان می‌کرد برای خروج هر کدام از این ذرات و مشاهده پذیر شدن آن‌هامی بایست به اندازه انرژی صرف کرد، و این نشان از آن داشت که ذرات در حالت قبل از مشاهده پذیر شدن جرمی به نام جرم سکون ندارند پس لاجرم نباید در قلمرو ذرات مشاهده پذیر و مانند آن‌ها قلمداد شوند از طرفی علاوه بر الکترون،پروتون، نوترونها و سایر ذرات هم همین عوارض الکترون را دارد پس باید دریاهائی مشحون از این ذرات هم در خلاء تعریفی موجود باشد.

در ادامه بحث با توجه به مشحون بودن جهان از ذرات خاص بدون جرم یا هر چه دیگر، سوالی دوباره مطرح می‌شد که بالاخره مبادی تاثیر دو ذره بر یک‌دیگر از راه دور مبتنی بر چه چیز است؟، و چگونه یک ذره یا یک جرم اطراف خود را متاثر می‌کند، با توجه به این‌که اثبات کردیم مسئله‌ای مثل اثر وجود ندارد و در مقابل یک دریای مشحون از ذرات خاص را اثبات نمودیم، آن‌چه از قرائن بر می‌آید طبق نظریه نسبیت عام، جرم می‌تواند بر فضا تاثیر گذاشته و آن را از حالت یکنواختی خارج کند و به صورت غیر یکنواخت در بیاورد، و آن‌چه از نظریه دیراک می‌شود استفاده کرد این است که اگر چنانچه دو ذره مثلاً الکترون و پوزیترون در کنار یک هسته سنگین با هم برخورد انجام دهند دوباره به خلاء بازمی گردند و در مقابل یک

فوتون گاما تبدیل می‌شود،که دارای انرژی می‌باشد،این فوتون از جمله خصوصیاتی که دارد، دارای جرم نیست و دارای اسپین صحیحی است،مثلاً 1، برخلاف الکترون و پوزیترون که دارای جرم و اسپین غیر صحیح هستند حالا اگر همین فوتون به انرژی برسد می‌تواند به دو ذره تبدیل شود، و یا اگر یک ذره به سرعت نور برسد حالت ذره‌ای خود را از دست داده و به این دریای مشحون وارد می‌شود، اما درباره ارتباط دو ذره باردار با یک‌دیگر ،مثلاً دو الکترون با هم یا یک الکترون و یک پروتون، عنوان می‌شود که این ذرات فضای اطراف را از حالت یکنواختی خارج کرده و این حالت غیر یکنواختی به صورت امواجی گسیلی منتقل می‌شود، و پیام یک الکترون به یک الکترون می‌رسد در دریایی مشحون از ذرات، این موج منتقل می‌شود، درست به مانند این‌که

بگـوئیم در یک دریا که یک شـناگر چشم و گـوش بسـته و یک قایق قرار دارد، شناگر از روی امـواج گسـیلی قـایق می‌تواند تشـــخیص دهد که قـــایق در چه جـــایی و در چه جهتی در حال حرکت است، و شـناگر در مقابل امـواجی به سوی قایق گسـیل می‌دارد، حـالا اگر به جـای قـایق و شناگر دو گرداب قرار دهیم که فقط وظیفه تولید امواج را دارنـــد، هرکـــدام از این گردابهـــا، بســـته به بـــزرگی و قدرتشان تـوان گسـیل امـواج به اطـراف خـود را دارنـد، پیامی از گـردابی بـزرگ به کوچک و بـالعکس را برعهـده دارنـــد، اما واقعـاً در مرکز این گردابها چیســـت؟ گردابها چیستند؟ به ظاهر چـیزی جز امـواج نیسـتند، حـالا اگر به جـای گردابهـا، ذرات الکـترون را قـرار دهیم، این دو ذره امـــواجی به هم گســـیل می‌کنند و پیام‌هـــایی را با هم مبادله می‌کننـد، در مـورد ذرات بـاردار تجـارب تبـدیل دو ذره بـاردار به δ این نکته را تایید می‌کند که ممکن است از فوتـون باشـند یعـنی امـواج گسـیلی از دو ذره بـاردار فوتونها هستند که از ذرات گسـیل می‌شـوند که نه جـرم دارند و حامل انرژی بوده و اسپین صحیح دارنـد، پس اگر نقش امواج را به فوتونها بدهیم، این مفهـوم با مفهـوم موجتفاوت بنیادین دارد، چرا که مـوج مفهـومی پیوسـته است و فوتون گسسته و از طرفی موج منتقل نمی‌شود ولی فوتون خود دارای سـرعت است و منتقل می‌شـود، پیـام آوری ناپیوسـته و متحـرک بـرخلاف مـوج اما نقطه اشتراک آن با مـوج می‌تواند از طـرفی پیـامبری آن و از سویی از یکنواخـتی خـارج کـردن فضا باشد که ما به این مـــوج با این تعریف میـــدان می‌گـــوئیم. پس میـــدانها پیامبرانی بین ذرات هستند که فضا را از یکنواختی خارج کرده و نیرویی را اعمال می‌کننـد، در جهت جاذبه و تقید

یا دافعه، یعنی به عبارتی هر ذره به این تعبیر کانونی است که کوانتاهایی از آن در حال جدا شدن و یا دریافت است حالا به حسب میدانی که به وجود می‌آورد و اثری که دارد به نام میدان گرانش، میدان الکترومغناطیس، میدان هسته‌ای قوی و یا میدان هسته‌ای ضعیف خوانده می‌شود اگر به اصطلاح اسم این میدانها را زبان بگذاریم، ذرات می‌توانند به چهار زبان با هم ارتباط برقرار کنند که زبان مشترک همه آن‌ها زبان گرانش است. پس می‌توان در اصل ذرات را کانون ارسال کوانتاها نامید یعنی به وجود آورنده میدان که همه فضا را پر کرده است چه فضاهای ریز مقیاس در حد هسته و اتم و چه بزرگ مقیاس در حد کیهان و کهکشان کل فضا مشحون از این مبادلات و ذرات است، و خلاء واقعی وجود ندارد، اما نکته این‌جاست این رد و بدل شدن کوانتاهای انرژی، با قانون بقاء انرژی جور در نمی‌آید، خوب این رد و بدل شدن ذرات گر چه از نظر فیزیک کلاسیک نا مفهوم است ولیکن از لحاظ کوانتمی قابل توجیه است فیزیکدانان پدیده‌هائی را که بر اساس قوانین کلاسیک ممنوع می‌باشد اعمال مجازی نامگذاری کرده‌اند که به ظاهر نامگذاری خوبی نیست، اصولاً اعمال مجازی چیز تازه‌ای نبودند عبور ذرات از سد پتانسیل از همین نوع است، پس بنابر رابطه‌های هایزنبرگ در اندازه گیری انرژی جنبشی و پتانسیل هر ذره مقداری خطا وارد خواهد شد.

رابطه عدم یقین در مورد جرم ویژه ذرات نیز به کار می‌رود در نتیجه سبک شدن ذراتی که کوانتا را صادر می‌کنند و یا سنگین شدن آن‌هائی که کوانتا را دریافت می‌نمایند ناشی از خطای اندازه گیری جرم یا انرژی

می‌دانیم بـدیهی است که خطـای مزبـور کمـتر از جـرم ویژه ذرات نخواهد بود.

با اسـتفاده از رابطه عـدم یقین، زمـان یک سـیکل کامل نقل و انتقال کوانتاها برابر خواهد بود با

پس از قرار دادن مقادیر عددی، زمان مذکور برای مزون پی در حـــدود10^{-24} ثانیه بدست خواهد آمد با توجه به این‌که سـرعت مـزون از سـرعت سـیر نـور کمـتر است فاصله‌ای را که در زمان مذکور می‌پیماید حـداکثر 10^{-14} سانتیمتر است که مقـدار اخـیر در ردیف فواصل اعمـال نیروهای هسته‌ای قـرار دارد این موضـوع اسـتدلال ما را تأیید خواهد کرد و به همین گونه بــرای ذرات الکترونها و سایر ذرات استدلال می‌شود.

پس در فیزیک جدید، مسئله به معنـای امتنـاع وجـود خلاء مورد پذیرش قرار می‌گیرد و جهان پر شـده از میـدانهای کـوانتمی است که این میـدانها یکنواخـتی فضا را مـورد خدشه وارد کرده و موجبات ارتباط بین ذرات را به وجود می‌آورنــد، همــان گونه که گردابها در دریا حقیقــتی جز ایجاد موج و غیر یکنواختی کـردن دریا ندارنـد، در فیزیک معاصر در ذرات حقیقــتی جز ایجــاد کوانتاهــای میــدان ندارنـد،و در مـورد موجـودی آن‌ها به عنـوان وجـود قابل ذکر بحث وجود دارد، و وجود دریای مشحون از ذرات غیر قابل مشاهده یعنی در وضعیتی که حالت یکنواختی دارد، که خلاء به اصطلاح گفته می‌شـود هم دچـار خدشه است چون فقط امـری نظـری است ولی وجـود میـدانها که به صورت کوانتاهای میدانی و گـاهی به صـورت ذرات دیـده می‌شوند، امری مشاهده پذیر و قابل سنجش است و چه خـوش است بگـوئیم که جمله کیهـان و فضـاهای میـان

ستاره‌ای و میان اتمی و میان هسته‌ای را میادین پر کرده اند

که این میدانها در اصل امواجی هستند که به صورت کوانتمی و گسسته و با حرکت خود یکنواختی فضا را به هم می‌زنند و آن را از حالت یکنواختی خارج می‌کنند، حال سوال این‌جاست اگر ذره اصلاً وجود نداشته باشد، آیا باز هم این میدانها وجود دارند یا خیر؟ اگر منظور ذره مشاهده پذیر باشد بنا به قول دیراک وجود دارد،و مکانیک کوانتمی هم طبق اصل عدم قطعیت چون عدم وجود ذره را مصادف با قطعیت در دانستن انرژی جنبشی می‌داند

لذا مقدار انرژی پتانسیل را نمی‌تواند با قطعیت مشخص کندو انرژی خاصی که به انرژی خلاء هست بدان نسبت می‌دهد که مقدار آن مشخص نیست، و همین هم نظر دیراک را تأیید می‌کند که در مدت زمانهائی که معادله مشخص می‌کند زمینه ظهور و افول ذرات وجود دارد، پس اصولاً معنای خلاء به معنای عدم در فیزیک معاصر جایگاهی ندارد و قابل پذیرش نیست و همین ظهور و افول‌هایی که طبق عدم قطعیت به وجود می‌آید، زمینه برای وجود میدانها را هم به وجود می‌آورد، پس حتی در صورتی که حتی اگر ذره‌ای مشاهده پذیر هم وجود نداشته باشد ،اما می‌تواند میدانها وجود داشته باشند، که از همان افت و خیزهای کوانتمی نشأت گرفته‌اند، و قوانین مکانیک کوانتمی آن‌ها را مجاز می‌داند، و در نظرات متاخر آمده است که همین ظهور و افول‌های ماده، و ذرات مثل الکترونها و پوزیترونها درباره‌ای موارد منجر به مسئله تونل زنی

کوانتمی می‌شود که این تونل زنی‌ها که نسبت به همـان چاه پتانسیل تعریفی دیـراک می‌باشد گـاهی به ظهـور و عدم فضای ماده شده و همین امر موجبات تشکیل جهان از خلاء را به وجـــــود آورده است که به نظریه خلقت از عـــدم مشـــهور است که البته نه خلاء و نه عـــدم طبق تعاریف فوق درست نیست. پس جهان ما یکسره در حال تـأثیر و تأثرهـای ذرات به یک‌دیگر عمل می‌کند و مملو از این کوانتاهـای میـدانهای اسـت، حـال اگر بخـواهیم یک چهارچوب کوچکـتر از چهـارچوب کل را بررسی کـنیم آن میدان که خارج از سیستم تصور می‌شود، رامیدان زمینه می‌گیریم

میراث نجومی ری

ملک ری سرزمینی است به قدمت تاریخ، که از روزگاری که انسان متمدن پا به عرصه گیتی گذاشته این شهر به عنوان مظهر تمدن مشرق زمین خودنمایی می‌کند وجود نام ری در متون کهنی چون اوستا و تورات گویای این مطلب است، این شهر در روزگاران کهن با نامهای راگا یا رگه مشهور بوده این شهر از دیر باز پذیرای اندیشوران وبزرگان عرصه نجوم وستاره شناسی در ایران باستان بوده به طوری که دکتر ذبیح الله بهروز فرزانه مورخ تاریخ علم ایران این شهر را زادگاه مادر زردشت می‌داند و معتقد است که حضرت زردشت علی نبینا و آله و علیه السلام در این شهر پرورش در نزد قبیله‌ای به نام مگان یا مغان زندگی می‌کرد و در انفوان چهل سالگی در غاری در کوه‌های دماوند عزلت گزید که در این غار شکافی رو به آسمان موجود بود که حضرت زردشت علی نبینا و آله و علیه السلام از این شکاف به رصد اجرام آسمانی می‌پرداخت بدین لحاظ قسمت اعظمی از کتاب اوستا به نام گاتاها در مورد نگرش به ستارگان است و در همین غار بود که حضرت به پیامبری بر قبیله مگان و ایرا آن روزگار برگزیده شد. مشهور است که شکافهای رصدخانهای امروزی یادگاری از همان رصدهای زردشت علی نبینا و آله و علیه السلام است. استاد ذبیح الله بهروز و استاد احمد بیرشک اعتقاد بر این دارند که در همین رصد خانه زردشت علی نبینا و آله و علیه السلام برای اولین بارتحویل خورشیدبه اغاز برج حمل را رصدکرد و این مبدا تاریخ شمسی ایران قرار گرفت.

دکـتر پرویز اذکـایی در کتـاب فهرست ما قبل الفهرست می‌نویسد در آن روزگار ری به عنـوان قبه الارض یا گنبد زمین نامگـذاری شد چـرا که منجمـان آن سـامان اعتقـاد داشتند که رشته کوه البرز زمین را به دو نیمکره شمالی وجنـوبی و نصف النهـار ری که از قله دما وند می‌گـذرد زمین را به دو نیمکره شـرقی و غـربی تقسـیم می‌کند و محل تلاقی این دو دایـره عظیمه شـهرری بـوده بـدین لحاظ بدان قبه الارض می‌گفتند. در روزگار اشکانیان که ستارگان را به عنوان الهه تقدیس می‌کردند و دینی اختر کیش داشتند، معابدی در این سرزمین به نـام الهه عشق و پاکی یعنی آناهیتا در فراز کوه شهر بانو ساختند، واین کوه از همان روزگار به نام آناهیتا یا شهر بانویه معروف بوده، شهر بانویه از اسامی پهلوی سیاره زهره می‌باشد که شـهر به معنـای کشـور و بـانو یعـنی ملکـه، وهنـوز بقایاایی از آن معبد در نزدیک بقعه بی‌بی شهربانو وجود دارد.

واما معمـاری نجـومی آتشـکده ری که متعلق به دوران ساسانی است، این آتشکده در مجاورت محله قلعه نو در مسـیر روسـتایی به نـام چاله طرخـان اسـتچهار طـاقی عظیمی یادگار مانده از روزگار شـهریاران ساسـانی ،که آتش مقـدس در آن نگهـداری می‌شـده است و از جمله آتشـکده‌های معـروف ایـران زمین محسـوب می‌شـده است،به همت سرکار خانم دکتر شیبانی باسـتان شـناس مقداری از آن کاووش شده و مجموعه‌ای عظیم وزیبا از دل خاک بـیرون آمـده است. در زیر چهـار طـاقی دالانی بلند قرار دارد که درست شـرقی و غـربی سـاخته شـده، ودر آغاز بهار و پاییز درست خورشید از مقابل آن طلوع وغروب می‌کند و در هنگام طلوع و غـروب خورشـید این

دالان در اول فروردین و اول مهر کـاملا روشن می‌شـود و نشـانی بـرای مـردم بـرای اطلاع پیـدا کـردن از این دو زمان برای انجام مراسم مذهبیشان بوده است.

دکتر سر افراز غزنی در کتاب آموزشکده نجوم و سـتاره شناسی در بـــاره این آتشـــکده می‌نویسد:در زمـــانی ایرانیـان آتن را فتح کردنـد،در آن روزگـارِ به شـهر المپ که بتکده یونانیان بود وارد شدند ودسـتور تخـریب بتکـده راصـادر شد ودر آن آتشـکده‌ای بنا نهـاده شد وفرمـانروا دستور داد که آتش مقدس از ایران آورده شود تا مشـعل آتشـکده آتن شـعله ور شـود، پس آتش مقـدس از ری به مشعلی قرار داده شده و جوانمردانی شـهر به شـهر آن را منتقل کـرده تا به آتن و المپ رسـیدند و فرمـانروای وقت ایران این مشـعل را روشن کـرد، واین عملی است که هر چهـار سـال در مراسم المپیک در جهـان تکـرار می‌شود ولی از ایران و ایرانی در آن حـرفی نیست ولی مـاراتون که یـادآور شکست ایـران از روم هست همه جا اعلام شده و جار زده می‌شود.

مشـــهور است که زیج شـــهریاران که در زمـــان قبل از اسلام نوشته شده و زیج صفایح اولین زیج نوشـته شـده بعد از اسـلام توسط ابو مشـعر بلخی مختصـات ری را به عنوان مبدا مختصات انتخاب نموده بودند.

میراث نجومی ری در دوران اسلامی

بعد از ظهور دین مبین اسـلام وتاکیـداتی که در این دین در باره نگـرش به آسـمان وسـتارگان داشت و اسـتواری بسـیاری از احکـام شـرعی بر اسـاس توجه به کـواکب و چرخش ،ماه و خورشید،نجوم به عنوان یک واجب کفایی

قلمداد شد، تعیین اوقات شرعی، جهت قبله ،دستور به برپایی سفر حج، تعیین آغاز ماه‌ها همه وهمه جنبه نجومی و محاسباتی داشت و همین عامل شد که بسیاری از دانشمندان دوره اسلامی رو به نجوم آورده و جداول و کتابهای محاسباتی زیادی تدوین شود،بدین لحاظ در دوره‌های مختلف شاهد ظهور دانشمندانی هیوی و ریاضی دانانی منجم در ایران و سایر بلاداسلامی بودیم.

در قرون اولیه اسلام حبیب بن فزاری منجم که از شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام بود وی اسطرلاب که از میراث یونانیان محسوب می‌شد بر طبق بلاد اسلامی تنظیم کرد ومحاسبات دقیقی در زمینه اوقات شرعی و تعیین قبله نمود ،حبیب بن فزاری رازی در ری سکونت داشت و مورد احترام از سوی مردم و حکومت‌های آن دوران بود به حدی که دکتر حسین کریمان در کتاب ری باستان عنوان می‌دارد که تا قبل از حمله مغول به ری مزار این دانشمند فرهیخته مورد احترام وصاحب بقعه و بارگاه بوده است. ودکتر محمد باقری تاریخ علم دان مشهور معاصر مزار این پیر فرزانه را در حوالی بارگاه منور حضرت سید الکریم عبدالعظیم حسنی می‌دانند

اوج شکوه تمدن اسلامی قرن سوم هجری همزمان با امپراطوری آل بویه در ایران بود، سلسله بسیار جلیل از خاندان بویه ماهی گیر گیلانی که کل سرزمین اسلامی را در تحت حکومت شیعی خود داشتند. در این دوران رکن الدوله دیلمی در ری،معز الدوله در بغداد و عضدالدوله در شیراز حکومت می‌کردند، این دوره از

لحاظ شکوه تمدن، با شکوه‌ترین ومدرن‌ترین تمدن آن روزگار در آن دوران محسوب می‌شده است

جرج سارتن که هر دوره را روزگار یکی از دانشمندان معرفی می‌کند وقتی به روزگار آل بویه می‌رسد می‌گوید نمی‌دانم از تعدد دانشمندان این دوره را به نام چه کسی نامگذاری کنم، در همین دوران ری شاهد حضور طبیب بزرگ جهان محمد بن زکریای رازی بود حکیمی پر آوازه که بنیان گذار پزشکی بالینی کاشف اسید سولفوریک والکل بود، در زمینه ریاضیات بزرگانی چون خواجه ابوالفضل هروی و ابوجعفر خازن را می‌توان نام برد که در حل نظریه فرما، محاسبات آن‌ها مورد توجه است و در نجوم ابو حامد خضر خجندی رازی و عبد الرحمن صوفی رازی مورد توجه بودند.

در آن روزگار به دستور فخرالدوله پسر رکن الدوله در شهرری در فراز کوهی موسوم به طبرک مشرف به کوه شهربانو رصدخانه به دست توانای ابومحمود خضر خجندی رازی بنا شد ابوریحان بیرونی در انفوان جوانی بعد از آن‌که بعد از تحولات خوارزم به جانب ری فرار کرد در این رصدخانه با جناب خضر خجندی ملاقات کرد و ماجراهای رصد خود ورصدخانه ری را در کتاب تحدید المسافات و الاماکن گرد آوری کرده و در آن کتاب متذکر شده که خجندی یگانه دوران در ساخت ابزار نجومی بوده و از دستگاهی موسوم به سدس فخری که در رصدخانه ری موجود بوده نام می‌برد وشرح رصدهای خجندی در تحصیل میل اعظم آفتاب و بدست آوردن عرض جغرافیایی ری را توضیح می‌دهد. و موفقیت‌ها و ناکارآمدیهای این رصدها را بررسی علمی می‌کند.

همان زمان که ابو ریحـان در ری حضـور داشت دانشـمند برجسته و فرزانه گیلانی به نام کوشیار گیلی نـیز به ری می‌آید و این سه دانشـمند یعـنی ابو ریحـان و خجنـدی و کوشیار مباحثات مفصلی در مورد مسائل مختلف هیـوی و محاسـباتی انجـام می‌دهند که شـرح این مبا حثـات در کتاب مقالید علم هیـات ابوریحـان بـیرونی گـرد آمـده که همین مباحثات منجر به وجـود آمـدن علم مثلثـات کـروی می‌شود.

در همان روزگـار در بغـداد محمد بن موسی خـوارزمی و بوزجـانی هم رصـدهایی را انجـام می‌دادند. ابو ریحـان بیرونی در همین کتاب مسـافات و امـاکن بـرای تحصـیل طول بلد ازرصد ماه گرفتگی که توسط محمد بن زکریای رازی در ری و برادرش در بغداد سخن می‌گوید در ضـمن آن به رصد همزمـان خسـوف توسط وی و بوزجـانی هم گزارشی را انشا می‌کند

از جمله مـیراث به یادگـار مانـده از آن دوره می‌تـوان به میراث عبدالرحمن صوفی رازی اشاره کـرد. عبـدالرحمن صوفی رازی به عنوان منجم دربار عضد الدوله نویسـنده کتاب مشهور صـورالکواکب الثابته است که در این کتـاب با رصدهایی مسـتمر تک تک سـتارگان وصـورتهای فلکی را معـرفی می‌کند که در ضـمن همین کتـاب بسـیاری از اجرام سماوی که تابحال شناخته نشده بود نظیر سحابی امره المسلسله که به کهکشان آندرو مدا موسـوم بـود یا ابرهای ماژلانی که به سحابی بکری نامگـذاری شـده بـود برای اولین بار ثبت و ضبط کـرد.وی در بـاره تغیـیر قـدر ورنگ ستارگان وحتی حرکت شعاعی بعضی از سـتاره‌ها صـحبت کـرده بـدین لحـاظ دانشـمندان غـربی می‌گویند

عبدالرحمن صوفی بدون تلسکوپ تحقیقاتی انجام داد که ما با اختراع تلسکوپ فقط در حال تایید آن گفته‌هاهستیم و چیزی به اون صورت کشف نکرده‌ایم.

ناسا در کره ماه به نام عبدالرحمن صوفی 14 نقطه رانام گذاری کرده است وایشان را به عنوان پدر علم نجوم در جهان می‌شناسند

ریاضی دان نامدار دیگری که در ری سکونت داشته ابن عمید وزیر کاردان رکن الدوله دیلمی بود که محاسبات وی در پاره‌ای از هندسه فضایی ونجوم کروی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

دوران آل بویه دوره‌ای بود که ری نه تنها دارای رصدخانه بلکه دانشگاه‌های ومدارس بزرگ با استادانی توانا و زبر دست بود که چشم روزگار به مانند آنان ندیده بود در فقه و حدیث شیخ صدوق صاحب کتاب من لایحضره الفقیه و کلینی صاحب کتاب اصول کافی، در تفسیر اهل سنت و فلسفه امام فخرالدین رازی ودر تفسیر شیعی ابوالفتوح رازی، در تاریخ ابن مسکویه ،در طب و شیمی محمد بن زکریای رازی و بها الدوله رازی کاشف واکسن آبله بودند ودر جای جای این شهر درس وبحث و علم به چشم می‌خورد مردمی با فرهنگ وتمدنی شگفت که در تاریخ آمده که کتابخانه‌ای که در آن روزگار صاحب بن عباد در کنار چشمه علی به پا کرده بود قریب به چهارصد هزار جلد کتاب خطی داشت و از افتخارات ابن سینا این بود که به دربار مجدالدوله پسر فخرالدوله وارد شود وبه این کتابخانه دست پیدا کند، در روزگاری که ابن سینا در سرزمین ری وزارت آل بویه را برعهده داشت علاوه بر کارهای دیوانی به تدوین

وتـــدریس بســـیاری از متـــون فلســـفی و حکمی همت گماشت. فرهنگ مردم به حـدی بـوده که نویسـنده کتـاب تـــاریخ آل بویه می‌نویسد مردمـــان بر صـــندلی جلـــوس می‌کردند و برهر ســـفره قاشق‌های بلـــورین گذاشـــته می‌شد که هر قاشق را فقط یک دفعه در دهان می‌بردند و ازآن دوبـار اسـتفاده نمی‌کردند.به هر حـال این تمـدن شـــکوه مند توسط ترکـــان غزنـــوی در هم شکســـته شد..وخون هزاران بی‌گنـاه به زمین ریخت... بگـذریم در دوران‌های بعدی دردوران سلجوقیان بـار دیگر رصـدخانه ری توسط خواجه نظـام الملک تجدید بنا شد.و بزرگـانی چـون ابـوالفتح عمر بن ابـراهیم خیـامی در آن به رصد پرداختند دکتر پرویز ورجاوند در کتاب کـاووش رصد خانه ری باستان می‌نویسد به احتمال قریب به یقین بســیاری از محاسبات خیامی در این رصد خانه بوده است.

سازه‌ای قدیمی هنوز در آن کوه خود نمایی می‌کند که به تعبـــیر اســـتاد منـــوچهر آرین پـــیر فرزانه خراســـانی و نویسنده نگاه دیگری به برج‌ها همان‌جایگاه رصد خانه ری باستان و دستگاه سدس فخری می‌باشد.

در دامنه پایینی این برج رصدی، سازه‌ای از دایره‌هـای تو در تو وجود دارد که اکنون به گنبد اینانج مشهور است که به احتمال قـوی در گذشـته کـاربرد رصـدی داشـته است. ومی گویند بدین لحاظ این سازه به نقـاره خانه مشـهور شـده که اوقـات شـرعی با نقـاره به اطلاع مـردم شـهر می‌رسیده هنگامه ظهر یا طلوع و غروب خورشید و کوه طبرک نسبت به کوه شهر بانو به گونه‌ای قرار گرفنه که گـویی پـژواک طـنین صـداها و نقاره‌ها را به داخل شـهر منعکس می‌کند. به هر حال این سازه فرهنگی وتـاریخی

سالهاست که متولیان امور فرهنگی استان تهـرا ن را به یـاری می‌طلبد.به حمدلله در وازه ورودی ری که مشـرف بدان رصدخانه است به نـام دروازه نجـوم شـناخته شـده ودر تقی آبـاد پلی به نـام عبـدالرحمن صـوفی رازی نـام گذاری و تندیسی از وی در آن‌جا قرار داده شده است.

از جمله میراث نجومی ری در دوره اسـلامی می‌تـوان به سـازه بلند قـامت بـرج طغـرل اشـاره کـرد که سـازه‌ای ساخته شده در روزگار سلاجقه است این برج به احتمـال قریب به یقین به تعبیر استاد محیط طبا طبـایی آرامگـاه بزرگان وفرزانگان ری بوده و استاد برای اثبات نظر خود وصـیت کـرد که بعد از وفـات در کنـار این بـرج دفن شوداین برج طبق آن‌چه مشهور است سقفی مخـروطی داشـته که بر فـراز آن آتش روشن می‌کردند ودر شب‌ها راهنمـای مسـافران جـاده ابریشم و در روزها به عنـوان ساعت و تقویم مورد استفاده قرار می‌گرفتـه، سـازه‌ای به ارتفـاع بیست مـتر و بیست وچهـار ضـلع که با طلـوع آفتـاب و هرسـاعت که از آن می‌گذشـته یکی از این کنگره‌ها روشن می‌شـده، ودر نیم روز درست خورشـید در وسط درب ورودی بـوده و هر سـاعت که از نیمـروز می‌گذشـته بـاز یکی از کنگره‌ها از جـانب درب شـروع به روشن شـدن می‌کـرده است. واز سـایه آن هم بـرای تشخیص برج وتقویم استفاده می‌شده است.

درسـمت بـالای بـرج طغـرل تپه چشم علی به چشم می‌خـورد تپه‌ای بس باسـتانی با تـاریخی بـالغ بر 5000 سـال مشـهور به تمـدن ظـروف قرمـز، در کنـار این تپه باستانی چشـمه سـورین یـادواره پـایتخت بهـاره اردوان اول پادشـاه اشـکانی ودر کنـار این چشـمه خروشـان

،مزارهـایی به چشم می‌خـورد که از جمله مشـهورترین آن‌ها جبار باغچه بان مدرس ومعلم نستوه و بنیـان گـذار آموزش معلولین ،و بـالاخره عبـدالغفار خـان نجم الدوله اصفهانی

مـدرس نجـوم مدرسه دارالفنـون و بنیـان گـذار تقـویم هجری شمسی،عبدالغفار خان نجم الدوله اصفهانی پسر غیـاث الـدین جمشـید ثـانی و از اعظم منجمـان وریاضی دانان عهد ناصری محسوب می‌شد.او بـرای اولین بـار در مـدارس از هیـات نجـوم جدید سـخن گفت و رصـدهای تاریخی چـون ترانـزیت سـیاره زهـره به ایشـان منسـوب است.او علاوه بر تدریس نجـوم، تقـویم را هم اسـتخراج می‌کـــرد. در آن دوران تقـــویم شمسی به نـــام جلالی موسوم بـود و بر اسـاس جلـوس جلال الـدین ملک شـاه سـلجوقی محاسـبه می‌شد در سـال 707 جلالی نجم الدوله به طور غیر رسمی در بالای تقویم خود می‌نویسد هجـری شمسی و مبـدا تقـویم را به جـای ملکشـاهی به هجرت نبوی تغییر می‌دهد.در روزگاری که اداره گمرکات ایـران به موسـیو نـویز بلـژیکی سـپرده می‌شـود وی به دنبال تقویمی شمسی می‌گشت پس همان تقویم هجری شمسی را گـرفت و به آن رسـمیت بخشـید.و بعـدها با اصـلاحاتی که توسط نـوه نجم الدوله به نـام ابوالقاسم خان نجم روی تقـویم صـورت گـرفت با همت حسن تقی زاده ودر مجلس ملی 1404 این تقویم به شـکل کنـونی رسمیت یافت ودر قانون اساسی ذکر شد.

اکنون با به عنوان وارثان این گنجینه فرهنگی و تـاریخی چه کـــرده ایم؟وچه مقـــدار بـــدین گنجینه‌هـــای ملی و فرهنگی اهمیت داده و جوانان و نوجوانان را با آن آشـنا

کـرده‌ایم.؟ گنجینه‌هـایی که می‌تواند به عنـوان پدافنـدی غیر عامل از هر انرژی هسـته‌ای و موشک بالسـتیک دور بـرد بـاز دارنـده‌تر عمل کند. یونـان نـیز هم تـراز ایـران دارای تمدن و شکوه بود. وایران اگر از یونان بالاتر نبـود قطعا پایین‌تر نبوده است.

اما یونانیان این میراث فرهنگی خـود را حفظ کردند نـام ارسـطو ،افلاطـون،جـالینوس، سـقراط وبقـراط را بلند آوازه کردند بناهای تاریخی خود را حفظ کرده و آن را به جهانیان معـرفی کردند و در این روزگـار با آن که یونـان کشـوری قدرتمند از لحـاظ نظـامی و ثـروت نیست ولی تمام جهان در برابر آن خاضع هسـتند و در مقابل شـکوه تمدن آن سر تعظیم فرود می‌آورند وکسی جرات تعـرض به یونان و هتک تمدن یونان را ندارد ولی متاسفانه ما از این گنجینه‌هـای فـرهنگی به دور مانـده ایم قـدر آن را ندانسـته ونه به مـردم خـود ونه به جهـان معـرفی کـردیم،واز این پدافند غـیر عامل غفلت کـردیم،بـزرگی تمـدن ایـران چه در روزگـار قبل از اسـلام چه در دوره اسلامی، بزرگی و وشـکوه ایـران عزیز است و شـکوه و عظمت ایـران، شـکوه و عظمت اسـلام ومکتب شـیعه محسـوب می‌شـود،ای کـاش متولیـان امـور به انـدازه خردلی به این درد ودل‌ها بها می‌دادند و غیراز سوداگری وسـودجویی به اسـلام، ایـران و شـرف ومـردانگی نـیز اهمیت می‌دادند.تا کتیبه شکار اردشیر در کوه شـهر بـانو به سـیمان مبـدل نشـود و انفجـارات دینـامیت رصد خانه هزاران ساله ری را تهدید نکند... افسوس... بگذریم

فیزیک متعالیه

فیزیک از اقسام علـوم تجـربی محسـوب می‌شـود که به چگـــونگی رفتـــار مـــواد و قـــوانین حـــاکم برآن‌هـــامی پردازد،این علم گسـترده عظیمی از معـارف تجـربی اعم از ساختارهای بزرگ مقیـاس ناسـاختارهای ریز مقیـاس را شـــامل می‌شـــود و متد و روش خاصی در شـــناخت هستی در پیش میگیرد،در علم فیزیک،پایه عبارت علمـای سلف طبیعیات،علاوه بر کشف قوانین و سـنن جـاری در جهان زمینه پیش بینی‌های طبیعی برای آینده و تحلیل و برنامه ریـزی بـرای رسـیدن به هـدفی مـورد نظر قـرار میگیرد،اصـول فیزیک معاصر بر اسـاس منطق ریاضـیات اســتوار اســت،وفیزیکــدان با ارائه فرضــیه‌ای دربــاره چگـونگی رفتـار مـواد با توجه به شـهود حسی سـعی در فرموله کـــردن این قـــوانین نمـــوده تا علاوه بر منطقی کردن این تجربه و سنن به پیشـبینی‌های جریانـات آتی یا تعمیم آن همت گمارد،دراین راستا حتی گـاهی ریاضـیات به مدد فیزیک می‌آید و در منطق خـود جوابهـایی را پیش بینی می‌کند که بعـدها فیزیکـدان در کـاووش در طـبیعت بـــدان دست پیـــدا می‌کنـــد،فیزیکـــدانان معاصر از عصر نیوتون تا به حال تاکید بر آن دارند که زبان طبیعت،زبـان ریاضـــــیات و منطق تعلیمی است ،و با درگـــــیرکردن و انطبـاق طـبیعت با جـبر و هندسه به کاووشـهای علمی خـــــود می‌پردازند و اکتشـــــافات علمی را به ســـــامان می‌رسـانند، و حـذف ریاضـیات از فیزیک به منزله حـذف الفبا از شعر است که امری غیرممکن به نظر می‌رسد.

پس اصل نظریه پــردازی، تجربــه، پیش بیــنی سه اصل مهم در فیزیک معاصر محسوب می‌شود که برای توضــیح رفتارهای طبیعت لاجرم به در نظر گرفتن آن هستم.

با تکامل روزافزون علم بشر، همواره سوالات جدیدی در عرصه‌های مختلف برای انســان ظهـور می‌کند و بــالطبع این تصـور حــاکم بر علم زمینه به وجـود آمـدن نظریـات جدیدی را فراهم می‌آورد که سوالاتی را که نظریه قبلی تــوان پاســخگویی بــدان را نــدارد فــراهم آورد و این نظریه‌ها لاجرم محـاط بر نظریه قبلی نیسـتند و چه بسا تعاریف آن‌ها از اصـول اولیـه،کلاً و اساسـاً با تعـاریف و اصــول ســایر نظریه‌ها متفــاوت باشد و تنها و فقط در پــاره‌ای از مســائل با ســایر نظریه‌ها همخــوانی داشــته باشند بدین لحاظ نمی‌توان نظـریه‌ای را بــالاتر از نظریه دیگر دانست. بله ،توالی، زمانی ارائه آن‌ها با یکســری از تجربیـات و قـدرت پیشـبینی در محـدوده اثر خـود به کـار می‌رود چه بسا قابل تعمیم به مــراتب دیگر هســتی نــیز نباشــند، مثلاً قوانیــنی که در مکانیک کــوانتمی و فیزیک کوانتم حاکم است در حوزه محدود اندازه‌های پلانک معنا دارد و در محــدوده فیزیک کلاســیک فاقد اعتبــار است و یانسبت خاص در حوزه سـرعتهای نزدیک به سـرعت نـور کاربرد دارد و در سرعتهای کلاسـیک لازم به اسـتفاده از آن نیســت، تعــاریفی که از مســائلی چــون جــرم ،فضا و زمــان در هر نظریه ارائه می‌شــود گرچه از نظر لفظی بین همه نظریــات مشــترک است اما از لحــاظ معــنی، متفاوت است لذا همـان مفهـوم فضا یا زمـان یا جـرم یا حرکتی که در فیزیک کلاسیک داریم لزوماً همان تعـاریف به همان معـنی در فیزیک نیست و کـوانتم معـنی نـدارد، حتی این مفاهیم در مسائل هسـتی شناسی فلسـفی در

مکاتب مختلف فلسفی با تعاریف دیگری عنوان می‌شود که اصلاً با تعاریف فیزیکی تطابق ندارد، گوئی هر نظریه پرداز چه فیزیکدان چه فیلسوف صرفاً برای این‌که نظریه خود را به کرسی بنشاند ،و کار خود را مثمر ثمر کند لاجرم تعاریف و اصول موضوعه وابسته به نظریه خود را ارائه داده و بر طبق آن تعاریف مسائل مطرح شده و مورد نظر خود را حل می‌کند

پس طبق این تعاریف، چناچه کسی با دانستن اصول موضوعه یک نظریه و تعاریف حاکم بر مفاهیم آن اشراف داشته باشد و با این دانسته‌ها بدون دانستن اصول موضوعه نظریه دیگر و تعاریف حاکم بر آن به نظریه دیگر ورود پیدا کند در تحلیل مسائل با مشکل جدی مواجه خواهد شد و مسائل غیر قابل حل و غیرمنطقی جلوه می‌کند مثلاً کسی با اشراف به نظریه مکانیک کلاسیک بدون دانستن اصول موضوعه مکانیک کوانتمی با حساسیت وارد این دو علم شود، پس به غیر از برداشتهای غلط و نامفهوم چیز دیگری برداشت نخواهد کرد گرچه این دو نظریه در جایگاه خود از قدرت نظری و علمی بالائی برخوردار باشند اما آن‌چه شایان توجه است با بررسی تمام این نظریه‌ها ،موارد و اصولی مشابه تعریف می‌شوند یعنی در همه آن‌ها مساله زمان یا فضا یا جرم یا حرکت و انرژی به نحوی وجود دارد گرچه از نظر مفهوم باهم متفاوتند ولی از نظر ماهوی یک امر کلی مشابه را برای ذهن تداعی می‌کنند، وجود چنین امری در نظریه‌های مختلف گرچه واقعیت وجودی را برملا نمی‌کند ولی حاکی از حقیقتی در اصل وجودی آن مفاهیم می‌باشد ولو آن‌که تعریف جامعی از آن‌ها ارائه نشده باشد یعنی حقیقتی به نام زمان یا فضا یا

جرم یا حـرکت و انـرژی بر همه سـاختارهای نظریه‌هـای فیزیک وجود دارد و شـکی در وجـود آن‌ها در اصل وجـود ندارد گرچه از نظر تعریف با یک‌دیگر متفاوتند، عده‌ای از علمــای تجربه گــرای فیزیک که به کلی گــرائی فــیزیکی اعتقاد ندارند و فیزیک را ماحصل یک جزء گــرائی کـور و آزمایشهای بدون هدف دانسته که در راستای آن یکسری اکتشافات ناخواسته به وقوع پیوسـته با این کلی گـرائی مخالفت می‌کنند ،ومفاهیم بنیادین چون فضا،زمان،جـرم و حرکت و انرژی را صرفاً قراردادهائی می‌دانند که بشر بـرای توضـیح طـبیعت و فهمیـدن آن مجبـور به وضع آن بـوده قلمـداد می‌کننـد،که ممکن است ،اصـالتی حقیقی نداشته باشد،پس فقدانچنین اصالتی منجر بدان می‌شود که لاجرم چیستی برای آن‌ها مترتب نشد و تعاریف وجود شناسی در آن‌ها بی‌پایه و اســاس تلقی شــود و در این نگــرش رســماً،فلســفه‌ای وابســته به فیزیک ،امــری غیرضروری و مضحک به نظر می‌رسد،این نگـرش فیزیک را امری کـور قلمـداد کـرده که حقیقـتی بر آن مسـتولی نیست ،وصــرفاً علمی است که جهت توضــیح طــبیعت و پدیده‌های طبیعی به وجود آمده و صرفاً نظریه‌ای عنـوان می‌شــود با تجربه به توافق داده می‌شــود و در صــورت موافق بودن این نظریه نگه داشته می‌شود و در غیر این صورت بدور افکنده شـده و نظـریه‌ای جدیـدتر و جـامع‌تر جــایگزین می‌گــردد، در نهــایت هیچ نظریه را نمی‌تــوان حقیقت برشــمرد ،پــیروان این نگــرش اساســاً منکــرین دسـتیابی به حقیقت در عـالم هسـتند،وحقیقت را هرچه که باشد مــــورد دســــتیابی توسط انســــان نمی‌دانند ،ومعتقدند که فیزیک فقط و فقط ،تلاشی است بــــرای این‌که ما بتـوانیم از طـبیعت به نحـوی اسـتفاده کـنیم و

برای این تلاش یکسـری مفـاهیم لازم است که اسـتفاده می‌کنیم گرچه حقیقـتی نداشـته باشـند،مثلاًمانند فضـای موهومی که در اعداد مختلط در حل پـاره‌ای از مشـکلات فیزیک از آن استفاده شـده و تعریف می‌شـود،هرچند که اصلاًاین فضا در معنی فیزیک وجود خارجی نــدارد،اما در پیش بینی‌ها از آن استفاده می‌کنیم

رابطه فیزیک و فلسفه

قدیم از زمان یونان به بعد ،علوم به طورکلی به صورت فلسفه بودند ،یعنی فلسفه طبیعی بود،فلسفه ریاضی بود،و فلسفه الهیات این در جهان اسلام هم ادامه داشت،دیدگاهی که بردانشمندان اسلامی وجود داشت،دیدگاهی کل نگر بود،یعنی یک جهان بینی داشتند که این جهان بینی برهمه اجزای علم آن‌ها حاکم بود شما اگر کتاب مثلثات کروی خواجه نصیرالدین طوسی را ببینید،ظاهراً جزء ریاضی در آن دیده نمی‌شود،اما این انسان در پیش زمینه فکرش یک دیدگاه کل نگر قرار داشت و با آن عینک جهان را می‌دید یعنی این طور نبود که جهانی داشته باشد که یک طرف آن الهیات باشد،بلکه گفته می‌شد که همه این‌ها متعلق به یک عالم منسجم می‌باشد. بنابراین همه این‌ها بهم مربوط است.این دیدگاه در قرون وسطی در جهان مسیحیت هم حاکم بود تا به زمان نیوتون هم که می‌رسیم می‌بینیم نام کتابش اصول ریاضی فلسفه طبیعی می‌باشد که در 1687 نوشته شد و در واقع مبنای مکانیک وی محسوب می‌شد.

یعنی وی فیزیک را بخشی از فلسفه می‌دانست.

این مساله تغییر کرد و تغییر آن علتهای مختلفی داشت ،که مابه آن علت‌ها اشاره می‌کنیم که بعضی از آن علتها هنوز هم تا زمان ما باقی استالبته بعضی از این علل در غرب از بین رفته ولی در محیط دانشگاهی ایران متاسفانه از بین رفته است.مثل این است که دانشگاه‌های ایران یک اختلاف از 180 درجه با دانشگاه‌های غربی دارد،وقتی که آن‌هایک مرحله‌ای را

طی می‌کنند ،ووارد مرحله دیگـــری می‌شـــوند تـــازه ما مرحله قبل را شـــــروع می‌کـــــنیم که به هیچ وجه این موضوع به جهان بینی ادعایی ما سازگاری ندارد.

اول متذکر می‌شویم که چرا فلسـفه تحت الشـعاع قـرار گـرفت وبعدسـیر تغیـیرات آن را در غـرب پیش خـواهیم گرفت و چرا نسیم این تغییرات به دیـار ما کمـتر رسـیده است.در حدود 15 سـال پیش که این درس بـرای دومین بـــار در دانشـــکده فیزیک دانشـــگاه زیف تـــدریس می‌شد،دانشکده فیزیک رسماًدرس را حذف کـرد،شـکایت به رئیس دانشــگاه و وزارت علــوم و غــیره هیچ اثــری نداشت.

یکی ازروزنامه‌های صبح مقـاله‌ای تحت عنـوان این‌که در دانشــکده فیزیک دانشــگاه شــریف چه می‌گــذرد؟چــاپ کـــرد.این بـــاعث شد که رئیس دانشـــگاه شـــکایتی از من«دکـتر گلشـنی»به دادگـاه انجـام دهد.ودرس به کلی حـذف شـدومایه تاسف است به محض این‌که حکم من در شورای انقلاب فرهنگی صـادر شد هم دانشـگاه شـکایت خود راپس گرفت و هم خـود دانشـکده فیزیک پیش قـدم شد تادرس ارائه شود.این نشان ازآن است که چه مقدار محیط دانشــگاهی ما غــیر علمی و غــیر اســلامی و از اسلام آبکی ریاکار پر شده است.

رئیس دانشـــــگاه وقت به من می‌گفت که می‌گویند این درس فلسـفه است در جـواب گفتم خـوب است که شـما قبل از قضاوت کمی از محتوای آن مطلع شوید.

واقعیت این است که غرب چون خود پرسشگر و جـوابگر بوده به این نتیجه رسیده که خود عیب‌های مساله را رفع نماید ولی ما متاسفانه این گونه عمل نکردیم.

اگر کـاری را هم در محیط انجـام می‌دهیم واسـمه‌ای و غـــیرمحکم است.البته دانشـــگاه‌های ما در قســـمت روزنامه‌ای فلسفه زنده است.ولی فلسفه کاملاٌ منقطع از علم شـــــده است.به طـــــوری که تلاشی شد که کارشناسان ارشد فلسفه علم برای مقطع بـالاتر بتوانند تحصیلات خود را در سـایر علـوم انسـانی نظـیر فلسـفه بگذرانند و به تصویب شورای عـالی برنامه ریـزی وزارت علوم رسید ولی دانشگاه تهران صریحاً مخـالفت خـود را اعلام کرد.

یعـــنی بخشـــهای فلســـفی مایه کلی از علـــوم منقطع شدند.این نه در جهان اسلام سابقه داشته و نه در جهان غـرب زمـان نیوتـون ،حـال می‌خـواهیم ببیـنیم چـرا این انقطاع فلسفه از علم حاصل شد و چه اتفاقی افتـاد که دوباره به سوی آن بازگشتند.

بنـــــابراین کســـــانی که ادعا می‌کنند مانندهاوکینگ که فلسفه مرده است ادعا دارند که تجربه گرا هستند. یعنی ادعای فلسفی می‌کنند و این تناقضـات و مغالطـاب باید از اذهان محیط دور شود.باید مشخص شود که علم تا چه حد پیش ریاضی است و چه مقـــــــداری از آن فیزیک و فرضـــیات دیگر است که این فرضـــیات را هم لاجـــرم از فیزیک نمی‌توان نتیجه گرفت.

دلایل انفکاک علوم تجربی و فلسفه:

فلسـفه در اصـطلاح قـدیمی شـامل همه علـوم بـوده است.فلسفه طبیعی،فلسفه ریاضی،فلسفه الهی،که به فلسفه نظـری معـروف بودوفلسـفه عملی هم مسـائلی چون اخلاق تدبیر منزل را شامل می‌شد.

یک قسمت از فلسفه،متافیزیک نام داشت.ومتافیزیک به معنای قواعد کلی وجود است آن قواعـدی که به صـورت عـام بر عـالم موجـود حـاکم هسـتند مثل اصل علیت و غـیره،وحـدت ،کـثرت به هر حـال آن‌هـایی که خیلی کلی هستند و احکام کلی درباره آن‌ها می‌تـوان صـادر کـرد به مجموعه این مسائل متافیزیک می‌گفتند.وقتی که کلیسا در مسائل دینی سخت گیری کرد علما حالت ضد دینی به خـود گرفتند و چـون فکر می‌کردند که متافیزیک با دین ارتبـاط دارد البتع یک قسـمت از متافیزیک الهیـات است نه کل آن،پس به همین جهت متافیزیک را کنـار گذاشـتند و این یکی از دلایل انفکاک علـوم و فلسـفه بـود پس در این متـون منظـور از فلسـفه احکـام کلی وجـود است یا متافیزیک است.

مساله دیگر پیچیدگی مسائل متـافیزیکی است مثلاًدر یک مسـاله خـاص فلاسـفه مختلف دیـدگاه‌های مختلف دارند ولی در علـوم مکانیک نیوتـونی حـاکم است وحـدتی در این‌جا مشـاهده می‌شـود.ودرآن سو اختلاف نظرمشـهود است

البته این استقلال زمان خاصی کاربرد داشت چرا که اگر شما مشاهده کنید در مثلاً بحث کیهان شناسی چه میزان اختلاف نظریه و مکـاتب مختلف وجـود دارد وهرکـدام از مکتبشان دفاع می‌کنند و با وجود جو غالب برعقیده خود پایبندند دیگر این استدلال مطـرح نیست ولی به هر حـال

زمانی این گونه بود.یک زمانی مکانیک نیوتونی و زمـانی دیگر مکانیک کـوانتمی و نسـبت خـاص و عـام حـاکم بـود بنـــابراین می‌گویند که علـــوم اتفـــاق نظر دارد ولی در مسائل متـافیزیکی اتفـاق نظـری وجـود نـدارد بنـابراین نباید به آن کاری نداشته باشیم.این دقیقاًاستدلالی است که مکس بـــورن انجـــام می‌دهد ،مکس بـــورن یکی از بزرگـــترین فیزیکـــدانان کـــوانتمی بـــود.واز بانیـــان و بنیانگـــذاران کـــوانتم ،مکس بـــورن در خـــاطراتش می‌نویسد:من درانفوان جوانی سوالات بنیادی،وغایی در ذهنم دائماً خلجان می‌کردبه قول مولـوی از کجا آمـده‌ام ،آمـــدنم بهر چه بـــود به کجا می‌روم آخر ننمـــائی وطنم ،سوالاتی بود که دائماًدرذهنم خطور می‌کـرد و جوابهـای مختلفی هم برای آن مطرح می‌شد.ولی وقتی به سـراغ فیزیک می‌رفتم مشاهده می‌شد که خیلی شسـته و رفته جوابها وجود دارد.پس در جـوانی گـرایش به فیزیک پیـدا کردم ولی حالا که پا به سن گذاشـته‌ام مشـاهده می‌کنم که دوباره همان سوالات اولیه دوبـاره در ذهنم به وجـود آمده‌اند.

پس یکی از دلایل که به علـــوم اهمیت داده می‌شد آن را مستدل و فلسفه را پر از ابهام می‌دیدند

بورن صراحتاً می‌گوید:که در فلســفه اختلاف نظر هست ولی در فیزیک نیست و این دلیل عـــدول من از فلســـفه می‌باشد.هلمـــوس از فیزیکـــدانان بـــزرگ صـــراحتاً می‌گوید:فلسفه بـاب طبع علما نیست و مهجـور است و کسر شان که کسی دنبال فلسفه برود مثل دانشگاه‌های فعلی ما که تا حـــرفی زده می‌شـــود می‌گویند فلســـفه بافی است.

یکی دیگر از دلایل توفیق پشم گیر علوم بود

در این سیصد سال اخیر علوم توفیق چشم گیری داشتند نسبت به هزار و چندسالی که در گذشـته بـوده در مقـام عمل علــوم خیلی پیشــرفت کردند واین بــاعث شد که صرفاً بگویند همین است و بس به طور دقیق نقل قــول «بلس تـــــابن» است که می‌گوید:به نظر من فقـــــدان گرایشات فلسفی در فیزیکدانان به خـاطر توفیق فیزیک کنـونی بـوده است یکی از دلایل فقـدان علاقه این بـوده که فیزیکدر مقام عمل خیلی موفق بوده است.

یکی دیگر به خاطر تخصص گرایی

در علوم گذشته،مثلاًابن سینا تمام علوم زمان خـودش را در کتاب شـفا جمع می‌کند و یا قطب الـدین شـیرازی در قـرن هفتم هجـری تمـام علـوم زمـانش را در کتـاب درة التــاج جمع آوری می‌کند و علــوم قابل جمع بــودو کسی مثل قطب الدین شیرازی یا ابن سـینا یا خواجه نصـیر در تمام علوم تخصص داشته‌اند.

مثلاً خواجه نصیر الدین طوسی در تمام علوم از پزشکی ،در منطـق،درالهیـات،درریاضـی،درنجـوم،درفقـه،تـالیف دارد.الان علوم آنقدر

پیشــرفت کــرده که در یک علم مثل شــیمی محض شــما نمی‌توانید در تمــام حوزه‌هــایش تخصص پیــدا کنید خــود شیمی آلی بخش وسیعی را فراگرفته است.امروز میسر نیست این را همه می‌فهمند ولی چـــیزی که انتظـــارش می‌رود این است که مـــــــردم همه دنیا را فقط با عینک تخصص خودشان نبینند.می دیدم که عـده‌ای از همکـاران در حوزه‌ای خیلی باریک درسشان را تمـام کردنـدو اصـلاً

بقیه مســـائل را فیزیک نمی‌دانند مثل در فیزیک اتمی و چـــیز خاصـــی، واصـــلاًبقیه را فیزیک نمی‌دانند.البته این مخصـــوص ایـــران نیست بلکه مربـــوط به همه جهـــان اســـت،به طـــوری که یکی از فیزیکـــدانان آمریکـــایی در خبرنامه (Fermi news)ـ که بـــرای آزمایشـــگاه فـــرمی است،شکایت می‌کند و عنوان می‌دارد.که چرا فیزیکدانان سر کلاسهای یک‌دیگر نمی‌روند،حـالا شـما در لـیزر تمـام کـــردی بـــرو بـــبین در ذرات بنیـــادی هم چه خـــبری است،اقلاًدر سـمینارهای عمـومی شـرکت کنیـد،امـروزه چاره‌ای جز تخصص گرائی نیست ولی آن دیـدگاه کل نگر لازم است.واین مســـتلزم آن است که طـــرف علاوه بر تخصص خودش اطلاعات وسـیع‌تری هم از سـایر حوزه‌ها داشته باشد.مثل نگاهی که به یک ساختمان می‌شـود،یک معمارازنگاه انسجام کلی نگاه می‌کندیک نقاش از دیدگاه رنگ نگاه می‌کند.

ســوال:آیا این تخصص گــرایی بعد از رونســانس اتفــاق نیافتاده است؟یعنی او دیـدگاه کل نگـری که دانشـمندان می‌خواستند همه چیز را بدانند مانع تخصص گرائی شــده باشد

جواب،نه،حتی فیزیکدانان معاصر عنوان می‌کنند چاره‌ای جز تخصص گـــرائی نیست ولی دیـــدگاه باید کلی‌تر از تخصصتان باشد.

من مثالی می‌زنم تا ببینید نتیجه تخصص گـرائی چیسـت، من رفته بودم به کمیته

تحصـیلات تکمیلی دانشـگاه بـرای این‌که دفـاع کنم که دکـتری بـرای رشـته فلسـفه علم بگـیریم.گفتند این

دانشجو از چه رشته‌ای می‌آید.گفتم:مهندسی یا علـوم یا علـوم انسـانی چـون مبـنی امتحـان است.بعد بلافاصـله رئیس یکی ازدانشـــــــــگاه‌های مهندسی گفت اگر این دانشـــجویان خوبند چـــرا رشـــته خودشـــان را دنبـــال نمی‌کنند.این بـــدان معـــنی است که رشـــته‌ای غـــیر از رشته‌های ما،رشته تلقی نمی‌شود.

سوال:شاید اگر ابن سینا تمام نیروی خـود را صـرف یک موضـــوع می‌کـــرد توفیق بیشـــتری حاصل می‌شد چـــون گستره علوم در حوزه پزشکی و فلسـفه عامل می‌شـود که وقت پراکنده شده و تحقیقات منسـجم نباشـد؟شـاید کنار گذاشتن چنین نگرش‌هایی عامل توفیق علـوم شـده باشد؟

جـــواب:نـــه،به خـــاطر این‌که در بین کیهانشناســـان و فیزیکـدانان انسـانهای اسـتثنائی دیـده می‌شـوند که در حوزه خود از لحاظ تخصصی بسیار مهم هسـتند ولی این دید کل نگر را دارند.

در ادامه من ســخن دو فیزیکــدان را عنــوان می‌کنم که تخصصی‌ترین کارها را کرده‌اند.مثلاٌ قول‌هـــــایزنبرگ که می‌گوید:کار علمای امروز بیشتر بر دایـره کشف است تا پیـــدا کـــردن همبســـتگی‌ها بین شـــکایت دارد کسی که اساسی‌ترین کارها را در فیزیک کـــــــــــوانتم و فیزیک هسـته‌ای انجـام داده است بـاز هم شـکایت دارد می‌گوید فیزیک به دنبال همبستگی‌ها نیست ببینید علوم شناختی داریم منظـــــور مســـــاله‌ای مثل شـــــعور که یک بعد فـــیزیکی،یک بعد فلســـفی،یک بعد زیست شناسی و این مستلزم آن است که همه این علـوم با هم باشـند.یکی از دوستان در دانشگاه امیرکبیر مدعی بـود که همه مسـائل

را حل کرده وقتی با دقت بررسی کردم دیدم نه فقط او یک بعد قضیه را نگاه می‌کند.

بازهایزنبرگ در یک قول شکایت آمیز می‌گوید:جهـان یک دانشمند محدود به آن قسمت از علـوم شـده که عمـرش را صـرف آن کـرده است.دیگر بـرای سـایر مـوارد شـأنی قائل نیست الان ما آدمهایی به تمام معـنی درجه اول را داریم که آن دید عمومی را دارند و آن‌ها هستند که عامل شدند که علوم بین رشته‌ای به وجود بیاید.

"باســکوف"یک فیزیکــدان درجه اول دنیا می‌گوید:ماباید متخصص تـربیت کـنیم ولی باید رشـته‌ها را به هم نزدیک کرده و ارتباط بین رشـته‌ها را به هم نشـان دهیم،یعـنی این‌ها به مشکل قضیه پی برده‌اند.

دانشمندان دوره امروز حرفهای‌شان نسبت به سـال‌های قبل خیلی متفــاوت شــده وحــتی کتابهــائی که الان می‌نویسند با گفته‌هـای گذشـته خودشـان تفـاوت زیـادی دارد. کاملاًدیدها باز شده و ایده‌ها وسیع شده است.

یکی دیگر از انفکاک فلسفه از علوم:

عدم تبحر فلاسفه معاصر در علوم فیزیکی:

اگر به فلاسفه نگـاه بکـنیم تا کـانت هم که پیش می‌آییم تقریبــاً تــوجهی به فیزیک دارند.ولی در دویست ســال گذشته منهای بیست سال اخیرفلاســفه کـاری به فیزیک نداشــتندعمده مباحثشــان مبــاحث غیرفــیزیکی بــوده در صــورتی که قبلاً چــنین نبــوده اســت،مثلاً لایبــنیس را می‌بینیم که چقدر بحث در مـورد فضا و زمـان با نیوتـون

انجام می‌دهد.مهمترین فیلسوف زمانش روی مهمــترین مسائل فیزیک نظر وبحث دارد.

بعدازآن دیگرچنین نبـود علما چنـدان تـوجهی نداشـتند به همین دلیل است که بتراندراسل در دهه 50 عنـــوان می‌کند که عدم ورود فلاسفه به حوزه علوم، فلسفیشان را ابتر و ناقص خواهد کرد.راسل یکی از بزرگترینریاضی دانان و فیزیکدانان عصر خود بوده که هشدار به فلاسفه می‌دهد که عدم ورود آن‌ها به حـوزه علـوم فلسـفه آن‌ها را ابــتر خواهد کــرد پس یکی از مســائل عمــده جــدائی فلسـفه از علم عـدم درگـیری فلاسـفه با مسـائل علـوم بود.

البته در دوره معاصــراین مســاله به کلی تغیــیر کــرده است.فارغ از تفکر حاکم بر دانشگاه‌های ایران که کــاری بخشهای فلسفه به علوم ندارد و بکلی منزوی هستند.

ولی در دانشــگاه‌هایی مثل آکســفورد که از بزرگــترین دپارتمانهای فلسفه جهان را دارد که درآن دپارتمان همه نــوع فلاســفه از الهی تا کاملاًضــدالهی وجــود دارند این دانشکده با دانشکده فیزیک سمینارهای مشــترک برگــزار می‌کند.حتی درسهای مشترک دارند.

دروس مشترکشـــان یک فیزیکـــدان و یک فیلســـوف یک درسی را ارائه می‌دهند که ماحصل کلاس به صــورت یک کتـاب منتشر شد در این درس نسـبت خـاص را با بینشی وسیع‌تر از گذشته تدریس کرده‌اند.مثلاً همانند گذشته که تبدیلات لـورنس را فقط فـرض می‌کـردیم نیست بلکه با دید وسیع تراگر سرعت نور را ثابت فرض بکــنیم یا فلان چـیز کلی‌تر را ثـابت فـرض کـنیم و متـدهای مختلفی را

جســتجو می‌کنند این است که روش تــدریس‌ها هم بکلی تغییر کرده است.

یا کنفرانسهایی که آکسفورد در مـورد مسـائل فلسـفی گذاشت همین طور است.

در کمبریج هم همین طـور همه افـرادی که در دپارتمـان فلسفه علم این دانشـگاه کـار می‌کنند فیزیکـدانان درجه اول هستند که در مورد مسائل فضا و زمـان و کـوانتم و این چیزها کـار می‌کنند.یعـنی الان وضـعیت تغیـیر کـرده است.

البته دلیل مهمتری هم از دلایل بالا وجود دارد که بیشـتر به آن می‌پردازیم.

رواج فلسفه‌های تجربه گرا می‌باشد.

منظـور از فلسـفه تجربه گـرا چیسـت؟ماهمه طرفـدار تجربه هستیم و باید تجربه انجام بشود. دلیل ترقی علوم و فیزیک به خصــوص به خــاطر رواج همین تجربه بــوده است البته فلسفه‌های تجربه گـرا ادعا داشـتند هرچـیزی که از راه حس و تجربه بتوان به آن دست پیدا کرد دارای شــأنی است والا شــأنی نــدارد. یعــنی مبنــای توجه به مســائل تجربه است.چــیزی راه تحقیق تجــربی نداشــته باشد شــأنی نــدارد و بی‌معــنی است. از منادیــان این فلسفه یک مسیحی معتقد به نام لاک در روزگار نیوتـون بود.

و این مساله به هیوم رسید که به کلی تجربه گـرا بـود به طوری که عنوان می‌داشت احکامی که گفته می‌شود اگر ریشه در تجربه نداشته باشد بی‌معـنی است وارث هیـوم

می‌رسد به آگوست کنت فرانســـــوی،درست در اواسط قرن نــوزدهم که پوزیتیویست را بنا نهــاد ما سه دوره را طی کـــردیم،دوره ارســـطو،دوره متافیزیک و الان دوره علم پوزیتیویست است. این دوره اخــیر یعــنی علمی که بشود از راه تجربه بدان دست پیــدا کــرد. ریشه در تجربه دارد بعد از آگوست کنت ماخ ظهور می‌کند و حــرف مــاخ این است که هر چه ریشه در تجربه دارد باید قبول کرد و هر چه ریشه در تجربه ندارد نباید قبــول کــرد. و انیشــتن می‌گوید من متاســفانه در اول عمــرم تجربه گــرا بــودم یعنی پــیرو مــاخ بــودم. همــان مکتب پوزیتیویست مــاخ را قبــول داشــتم. و اظهــار تاسف می‌کند و آن‌که اتر را رد کرد و حذف کرده در این‌که اتر دیــده نشــده و انیشــتن در ســال 1950 روی فلســفه پوزیتیویســتی قــانون خــود را ارائه داد ولی بعد فکرش عوض شد و حرف ماخ این بــود و مــاخ مخــالف اتمها بــود می‌گفت چــون ما اتم را بطــور مســـتقیم ندیـــده ایم پس وجـــود نـــدارد. پس دعواهـــای مفصلی بــود بین بولــتزمن و مــاخ سر اتم، خــوب دالتــون اتم را در ســال 1810 فــرض کــرده بــود،جــدول منــدلیف ساخته شده بود،مقدار زیــادی از مســائل را توضــیح داده بودند،ولی اتم دیده نشده بود،آزمایشات تجربی در ســال 1905 با آزمایشــاتی که انجــام دادند و کــار روی حــرکت بـــــروانی شـــــواهدی مســـــتقیم را در وجـــــود اتم ارائه می‌داد.که حــرکت بــروانی در اثر برخــورد این مولکــول با آن مولکول منجر به حرکتی نامنظم در سیستم می‌شـــود و دلیلی بر وجود اتم‌ها می‌باشد.

ولی ماخ به کلی منکر وجود اتم بود و بولتزمن به خــاطر مفید واقع شــدن فرضــیه اتمی در حــرکت گازها و غــیره شـــدیداً مـــدافع آن بـــود و یکی از علتهـــایی که بـــرای

خودکشی بولتزمن ذکر می‌کنند همین دعـوای بین مـاخ و وی بـود. بعد پوزیتیویست‌های منطقی به وجـود آمـد،هم زمان با ظهور مکانیک کوانتمی در اوایل دهه بیست قرن بیستم یعنی در سال 1925 که‌هـایزنبرگ تئـوری خـود را ارائه می‌داد پوزیتیویست‌های منطقی گـــــــرد هم جمع شـــــدند و ادعا می‌کردند گـــــزاره‌ای که ریشه در تجربه نداشـــته باشد بی‌معـــنی است و مشـــاهده می‌کـــنیم که‌هایزنبرگ هم در همان مقاله اولیه‌اش در سـال 1925 اذعــان می‌کند بــرای ما مفــاهیمی معــنی دارد که قابل مشــاهده باشد. و در جــای دیگر اشــاره می‌کند این نکته برای ما جا افتاده بـود که فقط باید به کمیتهـائی اشـاره کـــرد که ریشه در تجربه دارد. پس می‌گفتند بنـــابراین مســاله متافیزیک به معنــای احکـام کلی نظـیر علیت که ریشه در تجربه نـــــدارد این‌ها بی‌معناست. که حـــــرف پوزیتیویست‌های منطقی بـود که البته خیلی جـالب است که یکی از بزرگـــان این پوزیتیویست‌های منطقی در پی مصاحبه‌ای که از او سوال می‌شود محصول کار شــما چه بــود؟ می‌گوید: هیچ، خیلی حرفه این مســاله که صــریحاً می‌گوید: هیچ،با اتکــای کوانتمی‌ها به این پوزیتیویست‌ها و بــالعکس منجر به این مســاله شد در 50 ســال شـکل گیری کوانتم این ایـده یعـنی اکتفا به کمیتهـای مشـاهده پذیری حاکم بشود.

اهم حرفهای این تجربه گرایان در حـول مـوارد زیر سـیر می‌کرد:

متذکر می‌شـویم در این‌جا تجربه گـرا را به معـنی خـاص استفاده می‌کنیم پس ما همه تجربه گرا هسـتیم چـرا که

برای تجربه شأن قائل هستیم ولی آن‌چه ما ذکر می‌کنیم در این‌جا قائلان به موارد زیر هستند:

1) احکام متافیزیکی نه فلسفی است نه علمی،برای کار فلسفه تحلیل احکام است و جستجو در عالم و کشف نیست اصلاً و علمی هم نیست

2) بشر در علم راعی غیر از تجربه ندارد،اگر احکام جزء احکام ریاضی که در جهان متعلق به خود را دارد ترکیبی باشد یعنی بخواهد با ترکیب مسائل مفهومی را اثبات کند اگر ریشه در تجربه نداشته باشد پس معنی ندارد،می گوید بی‌معناست نمی‌گوید بدرد نمی‌خورد

فرق کوپر با آن‌ها این بود که احکام متافیزیکی را بی‌معنا نمی‌دانست یعنی احکامی که ریشه در تجربه ندارد را بی‌معنی نمی‌دانست. و می‌گفت در علوم هم شما همواره این‌ها را به کار می‌برید.

قبل از پرداختن به مساله سوم مفهوم پدیده را از دید این‌ها توضیح می‌دهیم؟

شما یک چیز را مشاهده می‌کنی،چیز دیگری را هم می‌بینید و در ذهنتان تصویری ایجاد می‌کند در واقع این تصاویری کهه شما در ذهن دارید این‌ها را پدیده می‌گویند.یعنی انعکاس طبیعت در ذهن شما پدیده است.می گفتند تمام احکام ما درباره پدیده‌هاست.نه درباره اشیاء حقیقی یعنی ما کارمان این است که ذهنیات را به هم متصل می‌کنیم درباره‌ء اشیا عینی نیست.

کانت هم می‌گفت ما دوچیز داریم ،یکی اشیاء عینی ،و یکی تصویر آن‌ها در ذهنمان یعنی پدیده‌ها،خوب ذهن ما هم ساختاری دارد که ادراکات را در پیمانه‌هایی می‌ریزد

ما درباره اشیاء عینی چیزی نمی‌گوییم هرچه بگوییم درباره اشیاء ذهنی است این‌ها این بخش را گرفته‌اند و عده‌ای از آن‌ها می‌گویند اصلاً اشیاء عینی وجود ندارد و عده‌ای می‌گویند ما کاری با آن نداریم شما فقط راجع به پدیده‌ها صحبت می‌کنیم و ما در مورد تصاویر ذهنی صحبت می‌کنیم حال آن‌که با آن موجود عینی مطابقت دارد اصلا کاری نداریم.وفقط با پدیده‌ها سروکار داریم.

پس تمام احکام آن‌ها درباره پدیده‌هاست و جز ماورای آن اصلاً وجود دارد و اگر دارد ما کاری با آن نداریم.این ذهنیتی بود که حاکم بود وهنوز هم در فیزیک کوانتم حاکم است.

سوال:کانت تعریفی دارد که ذهن گزاره‌های تحلیلی و ماتقدم هستند درست می‌کند،تعریف گزاره‌های ماتقدم مستقل از تجربه و تحلیلی هستند ولی در خارج هم گزاره‌هایی وجود دارد که با آن‌ها ترکیب می‌شود و در تحلیل به ما کمک می‌کند؟

جواب:کانت گزاره‌های ماتقدم را قبول دارد ولی نه به مفهوم که ما می‌گوییم علیت را قبول دارد ولی جزء ذهن ما می‌داند وقتی کانت برای ذهن ما ساختار قائل می‌شودو اون مقولات را در کار می‌آورد وی آن‌ها را تراوش ذهن می‌داند.یعنی ذهن ما طوری است که این‌ها را قبول دارد با احکام ماتقدمی که می‌گوییم مثلاً وقتی از علیت صحبت می‌کند این را برایش ما به ازای خارجی

بــرایش قائل هســتیم و می‌گــوییم که این را از خــارج گرفته ایم ما به ازا دارد فرق دارد با آن‌چه کانت می‌گوید او می‌گوید اشــیاء فی نفسه بــرای ما قابل درک نیست بنابراین کل متافیزیک را کنار می‌گذارد

پوزیتویت‌هــای منطقی آمدند اصل تحقیق پــذیری را به کــار بردند اگر چــیزی می‌توانســتیم تحقیق بکنم آن با معناست و اگر نتوانســتیم تحقیق بکــنیم.این بی‌معناست ،یعنی تحقیق پذیری را دخیل می‌دانستند در بامعنا بــودن قضــیه بعد از آن‌ها کــوپر آمد و ابطــال پــذیری را عنــوان نمود یعنی ما چیزها را نمی‌توانیم اثبات کنیم ولی چیزها را می‌تــوانیم ابطــال بکــنیم یعــنی شــما نظریه‌ها را نمی‌توانید اثبــات بکنید بلکه می‌توانید نظریه‌ها را با یک آزمــایش باطل باطل بکنید.کســانی که بعد از کــوپر هم آمدند روی این قضــیه هم حــرف داشــتند یعــنی قبــول نداشــــتند ولی به هر حــــال پوزیتویست‌های منطقی حرفشان تحقیق پذیری بود.

حــال مســاله این است که پوزیتویست‌ها در اوایل قــرن بیستم یعــنی در دهه 1940 این امید را بدست آوردند که یک روشی بــــرای علیت بدست آورندکه اگر این نســــخه دنبــال شــود نتــایج موفق در کــار می‌آید و اگر آن دنبــال نشــــود نتــــایج موفق نــــداریم و بی‌معناست.اگر خلاصه بخواهیم بگوییم فیزیکدانان چگونه عمل کردند

جمله‌ای از این رســاتر نیــافتم: ســوالات اساسی ما در فیزیک و همین طور در سایر علــوم مربــوط به آن نیست که چیزی چگونه کار می‌کند و یا چــرا اتفــاقی رخ می‌دهد ما فقط می‌توانیم بپذیریم که یک مشــاهده با مشــاهدات دیگر مربــــوط نمی‌شــــود.این محــــدودیت روی سرشت

سـوالات ناشی از نـوعی فلسـفه علم است که به طـور ضـمنی پذیرفته شـده است این که ما فقط می‌خـواهیم یافته‌هـای ذهنمـان را به هم مربـوط کـنیم صـریح بیـان می‌کند

ناشی از یک فلســـفه علم است که به طـــور ضـــمنی پذیرفته شـــده است نـــوعی پوزیتویست منطقی اگرچه فلســـفه‌های شخصی دانشـــمندان متفـــاوت اســـت،آن‌ها بـــااین متد کـــار می‌کنند که ســـوالات مربـــوط به آن‌ها از طریق مشـــاهده پاسخ داده شـــود.خیلی صـــریح می‌گوید فیزیکدانان ممکن است یک فلسفه شخصی داشته باشند ولی مطابق این قاعـده کـار می‌کنند تنها چیزهـایی معنا دارد که آن‌ها را بشود به یک نحوی از طریق تجربه اثبات کرد.این تز تجربه گرایان بـود تا دهه پنجـاه،از دهه پنجـاه به بعد کم کم خود فلاسفه و فیزیکدانان شـروع کردند به ایـــراد گـــرفتن که در این‌جا این ایرادها و جوابهـــای داده شده را بررسی می‌کنیم.

اول قول پوزیتویست‌ها را می‌گـوییم و ایرادهـایی که به آن‌ها عنوان شد و همین مکالمـات عامل شد که فضا بـاز شود.اصلاً این طور نبود فضائی بـود بسـته که می‌گفتند جواب این سوال را بوهر داده یا اصـلاً نباید آن را سـوال کرد. اگر بوهر جواب آن را نداده نباید سوال کرد!!!

اگر می‌خواهید ببینید کتـاب Mistrial quantum work اسرار بنیادی کوانتم که انتشـارات سـروش آن را ترجمه کـــرده است این جمله را نقل می‌کند که «ما گـــرد هم می‌آمدیم و یک سرودی را

سوال: پوزیتویست‌ها اعتقاد داشتند که یکسری از مسائل را باید کنار گذاشت چرا که در قلم علم نیستند،چه مسائلی مدنظر آن‌ها بود؟

جواب: احکامی که درباره خدا،علیت و این چیزهاست،آن‌ها را علم نمی‌دانستند.همین سوالاتی که آیا جهان یگانه است یا چندگانه هیچ راه تایید تجربی ندارد علم نیست.انواع و اقسام سوالات که من نمونه از آن‌ها را برایتان خواهم گفت هر سوالی که راهی به تجربه نداشته باشد می‌گویند علم نیست.

می خواندیم اگر سوالی را بوهر جواب داده با معناست و اگر نداده نباید آن را سوال کرد خیلی صریح و حال که عقیده‌اش عوض شده است این حرفها را می‌زند.

یکی از حرفهای پوزیتویست‌ها این است که مشاهده منشاء هر دانش فیزیکی است ما به آن‌ها می‌گوییم ما یکسری مفاهیم را داریم که مستقیماً آن را از راه مشاهده بدست نیاورده ایم ممکن است یک گوشه‌ای از آن به تجربه بخورد ولی به طور کلی از تجربه گرفته نشده است مثلاً مفهوم عدم،عدم که نیست که شما بتوانید آن را تصویر کنید،ما یکسری چیزها را کنار هم می‌گذاریم حال می‌گوئیم فلان چیزنیست.خود فقدان مثلاً(4)ـ را که شما نمی‌بینید شما می‌بینید (1،2،4،5) مگر آن‌که فضای خالی قرار داده باشندکه شما بخواهید بررسی کنید که به هر حال منشاء اصلی تجربی ندارد.ثانیاً از مسائل جالب این است که خودشان متوجه شدند اگر فقط به کمیت‌های قابل مشاهده بسنده کنند فیزیک ابتر خواهد ماند.

سوال:تفاوت آن‌ها با کانت در چیست؟

جـــــواب: کـــــانت می‌گفت ما اشـــــیاء را فی نفسه نمی‌شناســـیم و کـــاری هم به تجربه و غیرتجربه نداشت ولی این‌ها می‌گویند اشـــــــیائی که حس آن‌ها را تجربه نمی‌کند نمی‌شناســـیم و معنا نـــدارد.البته همین هم یک فـــرض متـــافیزیکی است که علم آن را اثبـــات نکـــرده است.خوداین اصل که ما چـیزی را به جز از راه تجربه به دست آمده باشد قبـول نـداریم خـود این اصل یک فـرض متـــافیزیکی است.بـــرای این‌که تجربه ثـــابت نکـــرده است.ولی آن‌ها متوجه این قضـــــــــــیه در آن وقت نبودند.بیست سـال طـول کشـید و تمـام فرضـیات آن‌ها بهم خورد

همین است که یک بزرگی مثل فایمن صـریحاً این حـرف را می‌زند که اگر دید در فیزیک یک کمیـــتی مناسب واقع شد آن را قبـول کنید.اگر دید مفید واقع شد وجـودش را قبول کنید.خود دیـراک هم به‌هـایزنبرگ در کنفـرانس Ps می‌گوید اگرهایزنبرگ به حرفهـای خـودش عقیـده داشت کوانتم مکانیک پیشرفت نکرده بود.

مثلاً در سال 1810 که دالتون فرضـیه اتمی را پیشـنهاد کرد کوچکترین شاهدی برای آن نداشت اگر فرضیه اتمی جـدی گرفته نمی‌شد جـدول منـدلیف به وجـود نمی‌آمد و کشف یکسـری از عناصر صـورت نگرفته بـود چـون طبق جـدول منـدلیف پیش بیـنی کردند و کشف شد.پس اتمی کشف نشـــده بـــود ولی حـــدس می‌زدند بهـــترین گزینه تفسیر قضایا می‌باشد.آنقدر قضـیه تغیـیر کـرد که بـرای توضیح پروتون و نوترون فرضیه کوارک را مطـرح کردند و این کـــوارک در آزمایشـــگاه مشـــاهده نشد آمدند و

فرضیه‌ای ساختند بااین عنوان که چرا در آزمایشگاه کوارک مشاهده نمی‌شود.یعنی یکسری نیروهایی را آوردند که کوارک را داخل ذره مقید می‌کند.

سوال: دلیل این‌که در طی 50 سال این ایده پوزیتویست بر علم غلبه داشت چه چیز بود؟علتی داشت؟

جواب: بله علت داشت و علت آن این بودکه این‌ها و کوانتم فیزیکیست‌ها همدیگر را تایید کردند و کوانتم فیزیک هم در آن موقع بسیار موفق بود پدیده‌های هسته‌ای و اتمی را توضیح داده بود تا چند رقم اعشار و موفق بود خیلی خیلی واضح کوپر دلیل قضیه را می‌گوید، می‌گوید دو دلیل داشت که این‌ها به این مسائل چسبیدند یکی توفیق فوق‌العاده فیزیک بود و یکی نمی‌توانستند معنادار بکنند کوانتم مکانیک را بنابراین آمدند و متوسل شدن به این راه یعنی دیدند که اگر بگویند یکسری سوالات را جواب نمی‌دهید از دست همه راحت می‌شوند بعد دیدند که قضیه به این راحتی هم نیست در دهه 20 یکسری در آلمان و عده‌ای در وین این بحثهای‌شان جا افتاده بود

پس لاجرم خودشان این نظریه را کنار گذاشتند،نکته‌ای که در مقابل این‌که مشاهده منشاء هر دانشی است پس مگر ما چند آزمایش می‌توانیم انجام دهیم یکی،دوتاسه تا حداقل نباید آن را تعمیم دهیم چرا که این تعمیم دادن متناقض فرض است سوای این‌که این مشاهده پذیری را به عنوان اصل بگیریم این از کجا آمده است.این را شما به عنوانیک فرض متافیزیکی ماتقدم قبول می‌کنید.که اگر یک مواردی مشابه هستند یکنواختی طبیعت درپدیده‌های مشابه این را به صورت یک قانون در

می‌آورد مثلاً اگر یک فلز آهن یا ســـیم مسی را من 100 درجه حرارت بدهم.آنقدر طـولش اضـافه شد در هرجـای دیگر هم این کـــار را بکنم همین قدربه طـــولش اضـــافه می‌شود.این را به عنوان یک نکته کلی به کار می‌برید.

ایراد دیگر آن‌که هر فیزیکـدان و محققی یکسـری اصـول را به عنوان اصـول راهنما به کـار می‌بـرد،اصـول راهنما اصول ارشادی هر محققی برای‌هایزنبرگ سادگی قضـیه یک اصل ماتقدم بود.برای دیراک زیبـائی قضـیه یک اصل ماتقدم بود.وحتی خود دیـراک که از بانیـان کـوانتم است در جـایی که به بی‌نهایت‌ها مواجه می‌شد می‌گفتند This is a و حاضر نبود زیر بار برود

پس صریح گفتند وقتی یک چیز موفق داریم که همه چیز را توضـــیح می‌دهد دیگر به دنبـــال چه هســـتیم حـــرف روزنلفد است که می‌گوید ما یک ریاضـیات داریم که همه چیز را جواب می‌دهد دیگر به دنبال چه هستیم.البته زیـاد طول نکشید بیست سـال بعد قضـیه بهم خـورد به همین خاطر یک فیزیکدان برنده جایزه نوبل طراز اول می‌گوید برای 50 سال بوهر ما را شستشوی مغزی داد.

سوال:آیا ایده هیوم هم نقض شد؟

جواب:ایراد هیـوم هم بلـه،اگـراین کـار را بکنید یک قـدم پیش نخواهید رفت و فقط دربـاره احکـام ذهن صـحبت می‌کنید،هیوم حرفش این بود که شما فقط تقارن و هم زمانی را می‌بینید و غیره

وقتی درباره تحلیل تـابع مـوج از وی پرسـیدند گفت من اصلاً جواب نمی‌دهم چون مکانیک کـوانتمی مـوقت است

پس هر کسی اصولی را به عنوان اصول ماتقـدم به کـار می‌برد.

مثلاً این‌که تمام نیروها به یک نیرو بـاز می‌گـردد مثلاً در فیزیک آمده‌اند و نـــیروی هســـته‌ای ضـــعیف ونـــیروی الکترومغناطیسی را با یک نـــیرو تفســـیر کرده‌اند و یک نظـــریه‌ای را هم با عنـــوان نظریه الکتروضـــعیف ارائه دادند.این که همه نیروها بازگشت می‌کند به یک نـــیرو از کجا آمـده است کـدام تجربه چـنین مسـاله‌ای را به شـما می‌رساند؟

روزی که مرحوم دکترعبدالسلام به ایران آمده بود ســال 1467 که ما دکــتری فیزیک را افتتــاح می‌کــردیم شب ریاست سازمان انرژی وقت مـارا مـنزل اسـتاد جعفـری بردند و من مترجم بودم بین مرحوم عبدالســلام و علامه محمـدتقی جعفـری این‌ها بحث داشـتند یکی از سـوالات علامه جعفری از دکـتر عبدالسـلام این بـود که نظر شـما دربـاره اصل عـدم قطعیت چیسـت؟ مرحـوم عبدالسـلام پاسخ داد که من تـــابع تجربه هســـتم وقـــتی صـــحبت عبدالسلام را برای علامه جعفری ترجمه کردم گفتند من از شما دو تا سوال دارم: یکی این‌که در فلان مقاله ولی هر همزمانی لزوماً رابطه بین علت و معلـول را برقـرار نمی‌کند حال شما می‌خواهید عالم را توضیح بدهید.

ســـــوال:یکی بگوید من فقط به همین‌ها که دارم اکتفا کرده و فرمالیزم آن‌ها را در می‌آورم؟

جواب:خوب حق دارید این کـار رابکنـد،ولی ما می‌گـوئیم این جلوی پیشـرفت علم را می‌گـیرد اگر کسی بگوید من فقط می‌خواهم به ذهنیاتم اکتفا بکنم شما جواب قـاطع

به آن نمی‌توانیدبدهید.ولی واقعیت این است که اگر به این امر اکتفا کــرده بــودیم علم به هیچ وجه پیشــرفت نمی‌کرد.

در مـورد این قضـیه تشـکیک کرده‌اید و حرفتـان با حـال حاضر فرق دارد ثانیاًاصل توحید قـوا یا وحـدت نیروها را از کــدام تجربه گرفته‌ایــد،مرحــوم عبدالســلام ســکوت کـرد.البته وقـتی این را از لینـده کیهـان شـناس معاصر ســوال کردند اصل وحـدت نیروها را ریشه دار در ادیــان توحیـــدی می‌داند ولی از آزمـــایش گرفته نشـــده است. همین اصل را انیشـتین بـرای وحـدت الکترومغنـاطیس و گرانش دنبالش بود همین بود که سـراغ فضـای 5 بعـدی رفت که البته موفق نشد ولی دنبال این قضـیه بـود پس هر فیزیکدان یکسری اصول را برای بنیـان یک تئـوری به کار می‌بردویا مبنای پـذیرش یک تئـوری یا رد یک تئـوری همــان است انیشــتین اصل علیت را به عنــوان یک اصل ماتقدم قبول داشت به خاطر همین هم نظریه کوانتم را تا آخر عمـــرش هم نپـــذیرفت تعبـــیر رایج در جامعه و بالاخره این‌که تجربه گرایی محض راه کشف را می‌بندد.

سوال:فرض این‌که ممکن است مسائلی در آینـده تحقیق شـــود و جـــوابش به دست بیاید با فـــرض پوزیتویست‌ها مغایرت داشت؟

جواب:بله،این نبـود این مسـاله مطـرح است که یکسـری چیزهاست که احتمــال دارد هیچ وقت نتــوانیم مشــاهده کـنیم و عـده‌ای از چیزها هست که ممکن است در آینـده دیده شود این فـرق دارد این‌ها حرفشـان این نبـود. الان پوزیتویست به مفهوم فلسـفی از همه جا ور افتـاده اما ته مانده آن در ذهن بعضی از فیزیکدانان

علی الخصوص فیزیکدانان هموطن به جای مانده است البته در غرب هم هنوز هست البته وقتی شما انسانهای درجه اول را می‌بینید کاملاً متوجه قضایا هستند.

بسیاری از پیش بینی‌هایی که شده اگر قرار بود فقط به آن‌چه تجربه نشان داده اکتفا کنید پیش نمی‌رفت در صورتی که در سال 1964 «گِلمن» مدلی را ارائه داد این مدل پیشنهاد می‌کرد که در ذرات باریون فلان جرم با فلان استیل باید وجود داشته باشد.این ذره در دو سال بعد کشف شد و همین باعث شد که

finmd filed ساخته شود.اگر می‌خواستند صرفاً براساس آن‌چه مشاهده شده اکتفا بکنند اصلاً جلوی کشف گرفته می‌شد.

یک قضیه وقتی معنی دار است که قابل تحقیق تجربی باشد.

ما می‌گوئیم خود این اصل از کجا آمده است،آیا تجربی است و چگونه می‌توان اعتبار یک قانون را در همه زمانها تعمیم داد.شما می‌گویید قانونی که الان حاکم است قبلاً هم بوده،قبلش هم بوده و غیره،چگونه می‌گویید این قانون در گذشته هم حاکم بوده بر اساس کدام تجربه،هیچ راهی برای تایید تجربی آن وجود ندارد. تعمیم این قانون به گذشته و یا آینده فوق تجربه می‌باشد و مثلاً گفته می‌شود که قوانینی که در زمین حاکم است عین همین قوانین در کهکشان هم حاکم است پس اگر من طول موج یک هیدروژن را در روی زمین بدانم،حال اگر طیفی با همان طول موج و رنگ هم از سایر کهکشانها بیاید می‌گوئیم درآن‌جاهم

هیدروژن وجود دارد.همه این تعمیم‌هـایی که وجـود دارد بر اساس امری تجربی نیست.

سوال:آیا می‌توان آن‌چه با تلسکوپ دیده می‌شود را نــیز در این حوزه آورد؟

جواب:بله ،آن‌چه با تلسکوپ دیده می‌شود هم جزء موارد حس قلمداد می‌شـود،اما صـحبت ما در جاهـایی است که با تلسکوپ هم دیده نمی‌شد و جستجو نمی‌شود.

سوال:آیا ابطال پذیری می‌تواند معیار باشد؟

ادراکات حسی ما فارغ از پیش فرضهای نظری است

اتفاقاً،نه اصلاً این طور نیست،نکته که علی رغم اختلاف نظر فلاسفه علم باهم در آن اتفاق نظر داشتند این بـود که ما با ذهن خالی به دنبال علم نمی‌رویم.شما همــواره با یک ذهنیتی می‌روید که اگر آن ذهنیت نبود شاید نتــایج دیگری حاصل می‌شـد،مثلاً میلیکـان در آزمـایش قطـرات روغن برای انـدازه گـیری بـار الکـتریکی الکـترون،به این نتیجه گرفت که بارهای الکـترون مضـرب درسـتی از بـار کمتری بودند که اسم آن را بار الکـترون نـام نهادند.اینها همه یونهـای منفی بودند که بـار یکی دو برابـر،یکی سه برابر بار الکترون کمترین بود.میلیکان نتایجش را منتشر کرد براسـاس 58 یافته یعـنی 58 آزمـایش،گـزارش داد این‌ها باری که دارند یک مضرب درسـتی از عـدد کـوچکی می‌باشد.بعدها یکی از دانشـمندان که اهل‌هـاروارد است رفت و دفترچه آزمایشی میلیکان را دید که میلیکان 140 قطره دیده بود.واز 140 تا 58 تایی که نظـرش را تایید می‌کــرد گــزارش داده بــود.البته این آزمــایش بعــدها به صورت صحیح انجام شد و همـان نتـایج به دست آمد.ولی

اگرهمه داده‌هایش را منتشر می‌کـرد شـاید مـورد قبـول قرار نمی‌گرفت.

جواب: کل دانشمندان علوم اتفـاق نظر دارند که ابطـال پذیری نمی‌تواند معیار باشد،اگر چیزی را بخواهیم ابطال کـنیم یک مجمـوعه‌ای از مسـائل را به کـار می‌بـریم.در ابطـال پـذیری همه مجموعه باطل می‌شـود یا یک جـزء کوچکی از آن،به خـاطر همین است که ابطـال پـذیری را به عنوان یک معیار کنار گذاشتند.ببینید،وقتی که آمدند و دیدند که نمی‌توانند حـــرکت اورانـــوس را توضـــیح دهنـد،راهش این است که بگویند تئـوری نیوتـون باطل است،آمدند و گفتند آیا می‌شود وجود یک شی دیگـری را فرض بکنیم که اگر آن بیایدحرکت اورانـوس توضـیح داده شـود.دیدند که بله اگر نپتـون را فـرض کنند و نپتـون هم فلان جا باشد قضیهحل می‌شود.اگر نپتـون در کـار نبـود نمی‌گفتند تئـوری نیوتـون ابطـال شـده اسـت،همـواره امکان این‌که شـما چـیزی را در نظر گرفته باشـید وجـود دارد. و تئوری را با یک اصلاح کوچک،اصلاح کنید

این است که مولوی می‌گوید

طالب هر چیزای یار رشید غیرآن‌چه که می‌جوید ندیدم

در سـال 1940 دیـراک ضد ذرات را پیش بیـنی کـرده بـود.که بـرای یک ذره‌ای مثل الکـترون یک ضـدذره‌ای هم وجود دارد که ابتدا تصور می‌کردند که پروتون است ولی طبق تـذکرات اوین‌هـاور و دیگـران متوجه شـدند که ضدالکترون جـرمش باید با جـرم الکـترون برابر باشد که اسـمش را پوزیـترون گذاشـتند،البته در آن موقع ضدالکترون می‌گفتند و بعد اسمش تغییر کرد. 1942 این

پوزیترون در آزمایشگاه کشف شد.بعد تصمیم گرفتند تا روند و آزمایشات سال 1940 را دوباره بازنگری کنند.دیدند پوزیترون آن‌جا بوده ولی چون دنبالش نبودند اعلامش نکردند. در آزمایشات دیده می‌شد که یکسری منحنی الکترون به سمت چپ و یکسری همان اندازه به سمت راست بود،اما به ذهنشان نرسیده بود که این‌ها را چگونه تعریف کنند.حال که به دنبالش بودند آثار پوزیترون را در آن‌ها یافتند. این است که ما با ذهن خالی سراغ آزمایش نمی‌رویم.

همین کاری که درمورد تئوری نسبت عام انیشتین اتفاق می‌افتد.چیزهایی را نمی‌توانندتوضیح دهند،چیزهایی را به آن وصله می‌کنند.مثلاً می‌گویند در یک دورانی از جهان تورمی وجود داشته است خوب این‌ها می‌توانند بروند و یک تئوری جدیدی بسازند،چون این قضیه ابطال پذیری قضیه جاافتاده‌ای است به خاطر همین می‌روند به دنبال تئوری‌های آلترناتیو بتوانند قضیه را راحتتر توضیح دهند،بعد از کوپرعنوان می‌شود که ابطال پذیری به صورت قاطع درست نیست،ازجمله خود شاگردهای کوپر هم این حرف را زده‌اند،چالمز را نگاه کنید می‌گوید این حرف کوپر نمی‌تواند در حالت کلی درست باشد

منظور از نظریه پردازی تنظیم تجارب بشری است نه پیش بینی و نه توضیح یافته‌های علمی

اگرواقعاًتنظیم تجارب مطرح است ما که در زمین زندگی می‌کنیم چرا به دنبال کشف سیارات دیگر و کهکشانهای دیگر هستیم.این علاقه ما چه دلیلی دارد،خوب این علاقه ما حاکی از آن است که ما به دنبال آنهستیم که بدانیم وضعیت جهان از چه قرار

است.انیشــتین صــریحاً می‌گوید من علاقه‌ای که بــدانیم طیف این اتم چیست یا آن اتم چیست نـــدارم من علاقه دارم بدانم این جهان چگونه ساخته شـده اسـت،درزمـان معاصر واینــبرگ می‌گوید من نمی‌خــواهم بدانید یک یک قضــیه چگونه است بلکه می‌خــواهم بــدانم چــرا اینگونه است.یا واضعان قضیه تئوری ریسمان هم ادعایشان این است که می‌خــواهیم جهــان را بفهمیم،چــراروی طیف ســتاره‌ای دوردست که هیچ تــاثیری روی ما نــدارد کــار می‌کنیم،چرا به دنبال کشف ذره هیگر میلیونها دلار خرج می‌کـــــنیم؟که بفهمیم هست یا نیست چـــــرا؟چـــــون می‌خواهیم بفهمیم که قضیه از چه قرار است،هایزنبرگ داستان جالبی را نقل می‌کند می‌گوید قبل از رهاســازی اتم‌ها من با فــرمی بحــثی داشــتم من اعتقــاد داشــتم درست نیست این آزمــایش را بکــنیم فــرمی جــواب داد خوب نیست که بفهمیم که طبیعت را خــوب فهمیــده ایم یا نه؟

سوال:وقــتی که آزمایشــات صــورت می‌گرفته آن وقــایع واقعاًاتفاق می‌افتاده ولی در توجیه مشکل بوده است؟

جــواب:بلــه،وقــتی که در پیش ذهنتــان پوزیــترون نیست اصلا به آن توجه نمی‌کنیـــد،یعـــنی یکســـری چیزها را در طبیعت نادیده می‌گیریم.وقتی دنبالش هستیم می‌دیــدیم که این‌جاست. پیش ذهن به شــما کمک می‌کند چــیزی را بیابید یا نیابید.

ســوال:دوبــاره این‌جا به کــانت می‌رســم،که همه چــیز از ذهن تولید می‌شود؟

جـواب:نـه،ببینید ما الان مشـکلی که دد محیطمـان داریم سر مســاله کــانت است بــرای این‌که آن‌چه کــانت را به شــدت مــورد تــاثیر قــرار داد مکانیک نیوتــونی و هندسه اقلیدسی بـــود.می دید این‌ها خیلی موفق هســـتند.اگر کانت به جای زندگی در قرن 18 در دوره معاصر زنـدگی می‌کرد.

یعنی نظرش این بـود این آزمـایش اتمی بشـود تا متوجه شوند که طبیعت را درست فهمیده‌اند یا نه،از آغاز تـاریخ علم تا دوره معاصر این مســاله مطـرح بـوده که بفهمند ساختار عـالم چیست.اکتفا به بعد زمیـنی مسـائل نکردند بلکه کل عـــالم را،این نگـــرش پوزیتویست که ما فقط می‌خواهیم مشاهدات خود را به هم ربط بـدهیم این علم را عقب می‌اندازد.واگراکتفا به این نکـرده بودند سـرعت علم خیلی بیشتر بود.

با مسـائلی که گفته شد فلسـفه به محیطهـای فـیزیکی بازگشــته اســت،اما متاســفانه در محیط دانشــگاهی ما خیلی محدود برخورد می‌شود و علـیرغم این‌که در غــرب متوجه شدند که خیلی از مسائل باید تغییر بکند در محیط ما هنــوز حــرف آخر تلقی می‌شــود و خیلی کورکورانه و سرسری این تقلید صورت می‌گیرد.

فقط و فقط با فرمـــالیزم ســـروکار داریم و با ریاضی سروکار داریم و با فهم قضایا هم اصلاً سـروکار نـداریم در سمینار نجومی که در همین سـال در دانشـگاه تهـران منعقد شد.یک دوست بزرگواری سمیناری درباره گرانش ارائه دادند.یکی از دانشـجویان حاضر از سـخنران سـوال کردند که شما می‌توانید بگوئید

اگر می‌دید چه بر سر فیزیک نیوتـــــــــونی آمد و هندسه اقلیدسی چگونه همراه پیدا کرد و غیره دیگر به آن نتـایج نمی‌رسـید.متاسـفانه آن‌چه در غـرب صـورت گرفته که فلاســـــفه با متد علمی و زیبا به نقد کـــــانت پرداختند درمحیط ما صورت نگرفت

ســـوال:همین چـــیزی که می‌گوئید هرچـــیزی رابـــاپیش فرض‌هـای خودمـان کشف می‌کـنیم با چند مثـال عنـوان کردید این مســاله اســتقرائی است یا اثبــاتی بــرای آن وجود دارد؟

جواب:نه،شماریاضیات را به کار می‌بریدوبا آن طبیعت را توضیح می‌دهید آیا شـما می‌توانید جـواب دهید که زمـان ریاضی بـــرای توضـــیح طـــبیعت کفـــایت می‌کند.اثبـــات نمی‌توانید بکنید ولی به طـور شـهودی می‌توانید بفهمید که چرا؟برای این‌که توضیح شـما این است که ذهن شـما و طبیعت به یک منشاء باز می‌گردد.

ارتبـاط کل بحثتـان با گـرانش چه بـود؟یک کلمه اسم هم نیاورده بود.

چون فکر می‌کـرد که فقط باید فرمـالیزم را بگویـدو این کفایت می‌کند و همه باید ذهن ابن سینائی داشته باشـند تا بتوانند خودشان حدس بزنند.توضـیحی هم که ارائه داد روشن نشـــدکه این همه محاســـبات چه ربطی دارد به گـرانش،آن‌چه می‌خـواهم از این مبـاحث نتیجه بگـیرم آن است که،فهم فـیزیکی خیلی مهم است.وبزرگـان فیزیک مثل انیشـــتین،نیوتـــون و ماکســـول ضـــمن این‌که پیشـــرفته‌ترین روشـــهای ریاضی روزگـــار خـــود را به کاربردند فهم هم برایشـان مهم بـود.وتـاوقتی چـیزی را

نمی‌فهمیدند چــاپ نمی‌کردند.ما مکــرر این قضــیه را از انیشــتین می‌بیــنیم چــیزی که در آن اشــکال دارد چــاپ نمی‌کند پس بوهر می‌آید همــان را چــاپ می‌کند و برنــده جایزه نوبل می‌شود.

فیزیک اقتضــای تامل دارد بزرگــانی که در جهــان اســلام بودند بیش از همه چــیز تامل داشــتند منعکس نشــده،ابن هیثم به دنبــال بطلمیــوس می‌آید دربــاره رویت و نــور و چشم و امثــال آن اگر این را بخــواهیم توضــیح دهیم به زبان حس قابل توصیف نیست.توضــیح این است که ذهن شما وطبیعت بــاهم گــره خورده‌اند و به هم مربوطندوبه خــــاطر همین هم هست که شــــما می‌توانید طــــبیعت رابفهمید.اصــلاً اگر این فــرض را کناربگذارید هیچ علمی وجودنــدارد،فــرقی را که بین علم و دین می‌گذارنــداین است که می‌گویند در دین شما یکسری مسائل را مســلم فرض می‌کنیــد، ایمــانی فــرض می‌کــنیم ولی در علم این کــار را نمی‌کــنیم.اما انیشــتین می‌گویــد،نــه، همین که ما تعــیین داریم که می‌تــوانیم طــبیعت را بفهمیم این را به عنوان یک ایمــان قبــول داریم،ویتن به عنــوان یک ایمــان قبــول دارد که نظریه ریســمان درست است خیلی چیزها را گرچه نمی‌شــود اثبــات کــرد ولی به عنــوان امــری بین اذهانی این امــور به هم بی‌ربط نیســتند یک جــایی با هم تنظیم می‌شــود.اگر این فــرض را نکــنیم هیچ چــیز قابل توضیح نیست براساس تجربه صرف

ولی کلاًیک کتــــاب می‌نویســــدباعنوان الشــــکوک علی بطلمیوس،تمام این کتاب تشــکیک بطلمیــوس است و در اول این کتــاب این است از اصــول اولیه که در علم باید در نظر داشــته باشــیم این است که اثبــات بخــواهیم و

حرفها را بدون اثبات قبول نکنیم.با آن همه تجلیلی که از بطلمیوس می‌کند می‌گوید علم حسابش،حساب دیگری است.یکی از انتقاداتی که یکی از این کیهان شناسان معروف کمبریج می‌کند این است که نسل جوان ما خیلی نسل پیروی شده‌اند و کاری تبعیت کردن است و فیزیک با این مدل پیشرفت نمی‌کند اگر فیزیک بخواهد پیشرفت کند محققین باید با ذهن زنده طرف باشند.

هیچ چیز را نمی‌توانید توضیح بدهید.همواره به اسرار برخورد می‌کنید آیا راهی دارید که بتوانید این اسرار را به هم متصل کنید،بله آن‌جا هم باید یک فرض فوق فیزیکی به کار ببرید که این‌ها را به هم متصل کند

بسم الله الرحمن الرحیم

هایزنبرگ براساس یک اعتقاد صرفاًفلسفی مبنی براین‌که رفتن از جهان بزرگتر به جهان‌های کوچکتر مثلاً اتم به هسته و الکترون،هسته به پروتون ونوترونها وآن‌ها به کوارک و همین طور کوچکتر بی‌فایده است از ساختن سیکلوترونهای بزرگ در اروپا تا سالها مخالفت کرد صرف این‌که از نظر فلسفی متقاعد شده بود که این کار کار عبث و بیهوده‌ای است،ومثلاًبورن در مقاله 1926 خود در استدلالاتی که در پراکندگی الکترون ذکر می‌کند عنوان می‌کند detminism را کنار می‌گذاریم ولی صریحاًاعلام می‌دارد که استدلالات فیزیکی در جهت کنار گذاشتن آن وجود ندارد یعنی من یک تصمیم فلسفی اتخاذ کرده‌ام در مابقی حرفهای بورن هم این مسائل منعکس شده است.

بعضی ســـوالات درعلـــوم وجوددارندکه جوابهـــای آن‌ها فراتـــراز علم اســـت،خـــود ســـوال ازمتن فیزیک با علم بیرون آمـده است وجـوابی که به آن داده می‌شـود فراتر ازعلم است،مثلاًواقعیت فـیزیکی چیسـت؟آیاواحداست یا متعدد؟آیا مادی است یا غیرمادی یاهردو؟اگر ازهایزنبرگ سوال کنیم جواب می‌دهد که انتهای خط غیرمـادی است وبنـادو مکتب قـدیم که اعتقـاد بـرآن داشـتندکه چـون ذیمفـــراطیس جهـــان از اتمها ســـاخته شـــده ومکتب افلاطـــــــون که معتقد به ساختارریاضی جهـــــــان بـــود،هـــایزنبرگ اعتقـــاد داشت که من متمایل به مکتب افلاطـــون شـــده ام.وآن‌چه که من «دکـــتر گلشـــنی» از شـاگردهایزنبرگ در کنفـرانس فنلانددیـدم و شـنیدم که می‌گفت‌هـایزنبرگ یک فیزیکـدان تمـام عیـار افلاطـونی شده بـود.ویت روز در دوران معاصر نـیز چـنین اعتقـادی دارد.

آیا این جهـان را می‌تـوان کلاً به صـورت ریاضی عنـوان کرد؟

اگرازگودل سوال شـود می‌گوید که نـه،همـواره یکسـری سوالات در ریاضی وجود دارند که بر اسـاس اصل گـودل کـذب یا صـحت آن قضـایا بوسـیله آن علم قابل اثبـات نیست به همین دلیل عـــده‌ای از فیزیکـــدانان عنـــوان می‌دارند که فیزیک هیچ گـاه پایـان پـذیر نیست و تئـوری همه چـیز امکـان نـدارد بعضی‌ها مثل جـان بَـرُو کیهـان شناس می‌گوید شاید معنای آن این باشد که شاید نتـوان تمـام فیزیک را به صـورت ریاضی بیـان کـرد شـاید این مســائل نـــزد فیزیکـــدانان خیلی پیش پاافتـــاده می‌آید و حدود چندهزار سال مردم با پـیروی از ارسـطو به دنبـال

این بودند که ریاضی را به کار نبرند،واززمانی که گالیله گفت که ریاضیات زبان طبیعت است،ریاضیات ابزار فیزیک شدولی همه طبیعت رامی توان براساس ریاضی توضیح داد؟ویگز عنوان می‌دارد که نه لااقل براساس ریاضیات و فیزیک فعلی ما نمی‌توانیم شعور را توضیح بدهیم وشاید هیچ وقت هم نتوانیم توضیح بدهیم. بت روس هم می‌گوید ما با یک سیستم الگوریتمی نمی‌توانیم شعور را توضیح بدهیم.اینها بحث‌های بنیادی فیزیک است که نمی‌توان این مباحث را کنار گذاشت.

چرا ریاضیات در توصیف فیزیک موفق بود؟

شاید برخورد اول این مساله‌ای ساده به نظر برسد ولی ویگز طی مقاله‌ای عنوان می‌کند که این یکی از اسرارورازهای طبیعت است.این‌ها مسائلی است که در فیزیک بنیادی مطرح است و نباید گفته انیشتین فقط فیزیکدان توان بحث کردن درباره آن را ندارد.انیشتین مطلبی را اشاره می‌کند که در مقاله‌ای در سال 1929 بیان می‌شود برمن در ابتدای این مقاله بنا به صحبت انیشتین می‌گوید برای وارد شدن به این مباحث،فیزیکدان و فیلسوف و ریاضی دان

باید با هم گرد آیند و بحث کنند و همین حرف انیشتین را در زمان ما هنری استپ می‌گوید،او دانشمندی از برکلی است که روی مسائل بنیادی فیزیک کار می‌کند، وی فردی است که با تمام پیروان مکتب کوپنهاگ مکاتبه کرد تا متوجه شود جمع بندی نظرات آن‌ها به چه چیزی می‌رسد.

وی در مورد شعور به این نتیجه رسیده که برای پی بردن به این مسـائل می‌بایست تمـام رشـته‌ها با هم همکـاری کنند.

واین طور نباشد که فـردی در گوشه‌ای بنشـیند و عینکی خاص بر چشم نهد وبا این عینک تمـام مسـائل را ادعـای حل شــدن بکند البته این مســاله‌ای است که بارها به آن تأکید شده و علی رغم تأکید طرفدار چندانی ندارد.

این مسأله در تمام حوزه‌ها حتی حوزه‌های دینی هم باید دیده شود،در سـال 1475،طی نـامه‌ای از رهـبری ایـران تقاضا شد که رســماً علــوم جدید وارد حوزه‌هــای علمیه شود و در این صورت با نفوذ علوم روز حرفهـائی بـرای گفتن وجود داشت ولی متأسفانه هم وزارت علـوم وقت و هم مدیریت حوزه قم با این مساله مقابله کردند و زیر بار آن نرفتند.

سوال:تعریف مفاهیم غیرمادی در فیزیک چیست؟

جـــــواب:درفیزیک چـــــیزی نیست ولی در فلســــــفه هست،غیرمادی را در بعد و زمـان بـرای آن وجـود نـدارد ولی در فیزیک اصلاًغیرمادی را قائل نیستسم

سوال:پس انتهای خط غیرمادی است یعنی چه؟

جواب:یعنی،معادلاتنـد،معادلاتند که تجلی پیـدا می‌کنند به این ذره و این ذره و معادلات در این جهان نیستند خــوب این اســـتدلالات با نظریـــات افلاطـــونی راحت‌تر بیـــان می‌شود،جهانی ریاضی وجود دارد که

فیزیک خیلی از مسـائل را توصـیف می‌کند که توضـیحی درباره آن نمی‌دهد.

در مــورد احیــای فلســفه در فیزیک می‌تــوان به دوره چهارساله جدیدی که دانشگاه oxford به جریـان انداخته اشاره کرد که در این دوره سه سال اول نیمی از دروس فلســـفه و نیمی از دروس فیزیک است و بعـــدازآن دو درس یکی فلســفه فیزیک مقـدماتی و دیگــری فلســفه فیزیک پیشــرفته وجــود دارد.ودر دانشــگاه کلمبیا دوره کارشناسی ارشد مبانی فلسفه فیزیک وجـود دارد که در این دوره فلاســـفه‌ای چـــون آلـــبرت و فیزیکـــدانان برجسته‌ای تدریس می‌کنند و مدرکی رسـمی اعطا شـده که در مقطع دکتری در فیزیک یا فلسـفه می‌توانند ادامه تحصیل بدهند.

و اما فیزیک بنیـــادی،فیزیک بنیـــادی را یکســـری از دپارتمانهـــای فیزیک در اروپا و آمریکا به کـــار انداخته انددانشـگاه جـرج تـاون آمریکا دوره fundatial physic دارد. دانشـــــگاه جان‌هاوکینگ آمریکـــــا،دانشـــــگاه برلنـــد،دانشـــگاه فیلیپس آلمـــان، دانشـــگاه بـــارلی ایتالیـا،دانشـگاه وین،دانشـگاه پـوترش هلنـد،وموسسه TaTa در هند fundmental research از پیشــتازان قضیه می‌باشد و خیلی مستقل در فیزیک کـار کردند چند سال بدور از جو بیرون کارهایی کردند،سـوالاتی مطـرح کردند، ایـراداتی گرفتند و پاسخ دادند و از بهـترین کارها را نـــیز انجـــام دادند.هند مانند ســـابق نیست علی رغم جمعیت فـراوان و فقر اجتمـاعی حـاکم در عرصه علـوم پیشرفت زیادی کرده و به خصـوص در مبـانی حـرف اول را می‌زند.

نقش ریاضیات در فیزیک:

ریاضـیات کـاربرد جـدی آن در فیزیک در غـرب اتفـاق افتـاد،درجهـان اسـلام هم مسـلمین تا حـدودی روی این جریانـات کـار کرده‌اند مثلاًمسـأله عـروس فیثـاغورث را x2+y2=z2 خواجه نصـیرالدین طوسی به 40 طریق اثبـات کـرده است و محاسـبات زیـادی انجـام شـده ولی کاربردش در فیزیک کمتر دیـده شـده،ولی افـرادی چـون ابن هیثم بصـری در منایا و منـاظر قـوانین سـاده‌ای را اسـتفاده می‌کردند ولی رسـماً از زمـان گالیله به بعد کاربردهای ریاضی در فیزیک رایج می‌شود.البته در نجوم در ساختن الگوها را اگر استثناء کنیم،به طور جدی بعداز گالیله توسط لایبـنیس و نیوتـون این مبـاحث جـدی‌تر مطرح می‌شود.

نیوتون به دنبال معـادلاتی بـود که بتواند به وسـیله آن‌ها پیش بینی‌هـایی را درمـورد آینـده سیسـتم‌های فـیزیکی انجـام دهد به همین دلیل به دنبـال محاسـبات و calculate رفت و همین محاسـبات را لایبـتیس نـیز به طور موازی با نیوتون انجـام داد و حسـاب دیفرانسـیل و انتگـرال را به وجـود آوردند.فیزیکـدانان بـزرگ ریاضی دانهـای بـزرگی هم محسـوب می‌شـدند،لاکرانـژ،اولـر،هـامیلتون،آن‌ها به اقتضا سـعی کردند که ریاضـیات متناسب با فیزیک را هم بسـازند.مکانیک تحلیلی دست پـرورده کارهـای لاکرانژ و اولر می‌باشد.اینها فیزیکدانانی بودند که احسـاس کردند برای این‌که بتوانند فیزیک را در ریاضی جای دهند احتیاج به ریاضـیاتی جدید است پس دست به سـاخت مکانیک تحلیلی زدند و قـوانین نیوتـون را به زبـانی زیبـاتر و جامع‌تر پرورش دادند.

بمثل مـادی آن دراین جهـان به گـونه‌ای دیـده می‌شـود مثلاًدایره رادرنظربگیرید مکان هندسی نقـاطی که تمـام نقاط آن تامرکز به یک فاصـله باشد تمـام دایره‌هـایی که رسم می‌کنید اگربادقت مشاهده شود این طور نیست.

سوال:می گویند شـعور را نمی‌تـوانیم با ریاضی توضـیح دهیم؟

جواب:بله خصوصـیاتی دارد که نمی‌تـوان با الگـوریتم آن را توضـــیح داد حـــرف بزرگـــان این است که اگر شـــما ابرکـــامپیوتر بســـازید بـــاز هم محـــدودیت دارد و شـــعور محدودیت ندارد.

موضـوعی که در قـرن نـوزدهم اتفـاق افتـاد این بـود که یکســـری از این ریاضی دانـــان به دنبـــال آن رفتند که ریاضـــیاتی مســـتقل از فیزیک را بپرورانند.یعـــنی در پی کـاربرد آن در فیزیک نباشـند که این قضـیه خیلی برکـات داشت که ماحصل آن در آینده به خود فیزیک هم رسید.

مثالاً در قـرن نـوزدهم که مـاتریس توسـعه پیـداکرد هیچ تصوری نمی‌شد که آن را بتوانند درفیزیک اســتفاده کنند حتی در 1925 که‌هایزنبرگ می‌خواست مکانیک ماتریسی را عنـــوان کنـــدخودش هیچ تصـــوری خـــاص از مـــاتریس نداشت.بلکه استاد بورن در سال 1906 درس ماتریس را گرفته بـــود،بعـــداز نظریه‌هـــایزنبرگ به او گوشـــزد کـــرد می‌تواند از آن استفاده کند در صورتی که اصلاًهایزنبرگ نمی‌دانست که ماتریسی هم وجـــــود دارد،و وقتب که در سال 1949هـایزنبرگ و شـوردینگر جـایزه گرفتنـد،بـورن خیلی مکـــــدر بـــــود،ومی گفت این‌هـــــایزنبرگ اصـــــلاً نمی‌دانست مـــاتریس چیست البته‌هـــایزنبرگ هم چنـــدان

راضی از این وضـــعیت نبـــود تا آن‌که در ســـال 1954 بالاخره بورن هم جایزه‌ای را دریافت کرد.وهم‌چنین مثلاً هندسه غیراقلیدسی که ســـاخته شد نیت این نبـــود که بــرای کــاربرد در فیزیک ســاخته شــود ولی انیشــتین در احتیــاجی که در ســاختن نظریه نســبیت عــام داشت از هندسه ریمانی در فیزیک خود استفاده کرد.

سوال:آیااین مساله که ریاضـیات می‌تواند تمـام مسـائل فیزیک را حل کند برفـــراز تـــداخل فلســـفه با فیزیک نیست؟

جـواب:نـه،بسـتگی دارد به جهـان بیـنی شـما که شـما از فیزیک به دنبال چه چیز می‌گردی آیا به دنبال این هستی که کشفی شده شما یکسری پیش بینی انجام دهی و آن را توضـیح بـدهی یا نه شـما این‌ها را مقدمه بگـیری که جهان را بفهمی،درصورت فرض نخست که فرضی است ناکارآمد و جلوی پیشـرفت فیزیک را هم می‌گـیرد حـرف شـما صـحیح است ولی در صـورت فـرض دوم نمی‌تواند ریاضیات صرف کارآمد باشد

پس وقـتی ریاضـیات مسـتقل از فیزیک توسـعه پیـداکرد بعـــدها فیزیک ازآن در توســـعه خـــود اســـتفاده کردمثل فضـــای هیلـــبرت در کـــوانتم،مـــاتریس در همه جـــای فیزیـک،هندسه ریمـانی و غـیره،البته وقـتی بـازهم جلو می‌رویم بازریاضـــیات چهـــره‌ای انـــتزاعی‌تر از خـــود به نمایش گذاشت،به دنبـال آن رفتند که کل ریاضـیات را به یکســری سلســله اصــول تقلیل بدهنــد،کــار روی نظریه مجموعه‌ها به این مساله کمک کرد،وکار هیلبرت درســال 1940این بــود که کل ریاضــیات را به یک مجموعه تقلیل دهد،در همـان زمـان در همـان محیط گـودل قضـیه خـود

راارائه داد. که البته روی ریاضی دانــانی چــون هیلــبرت موثر بود ولی فیزیکدانان توجه شایانی تا سال 1970 به آن نکردند.

چراریاضیات که فارغ از فضـاوزمان است به کـارفیزیکی که دربندفضاوزمان است می‌آید؟

جوابهـــایی که به این ســـوال می‌دهند متفـــاوت است گروهی چون گالیله می‌گویند که ریاضیات صرفاًیک زبـان برای طبیعت است وازروی کـاوش آن می‌تـوان مفـاهیم طبیعت رابیرون کشید،گروه دیگر نظیر بورن معتقدند که ریاضیات علم ساختارهاست وطبیعتاً می‌تواند ســاختاری که متناسب بافیزیک هم باشد ارائه دهد، و عده‌ای ه مکه افلاطونی فکر می‌کنند،می گویند ریاضیات جهـانی است که تصویر ناقصی از آن در این دنیا وجـود دارد و خـود را نشان می‌دهد،مثلاً عدد 2 به طور خالص در طبیعت وجود ندارد می‌گـوئیم دوتا سـیب،دوتـاگلابی و... ولی خـود دو مفهومی است که در عالم دیگری نمود دارد و یا مفهـوم دایـــره وغـــیره که خیلی از نظریه پـــردازان هم اینگونه فکری دارند،

افـــرادی چـــون پوانکـــاره علاقه به ریاضـــیات محض غیرکاربردی داشت ولی فیزیکدانان وقتی از آن‌ها سوال در مـورد فیزیک می‌کـنی به دنبـال آن هسـتند که بتوانند طـبیعت را بفهمنـد،ووقـتی گالیله می‌گوید که ریاضـیات زبـــان طـــبیعت است یعـــنی به وســـیله ریاضـــیات بتواند طـــبیعت را بفهمد و به راز طـــبیعت پی بـــبرد. نه فقط حـروف را بخواند بلکه ببیند در پس این نوشـته‌ها چیست مفهـوم را بفهمـد،هیچ کـدام از فیزیکـدانان بـزرگ اکتفا نکردند به صرف محاسبه

پس عـده‌ای گفتندکه ریاضـیات ابزاراست یعـنی زبـان طـبیعت است ومابامطالعه این الفبا می‌تـوانیم طـبیعت رابفهمیم اماعده‌ای گفتندکه ریاضیات چیزی بالاتر از یک زبـان اسـت،وریاضـیات عـالمی خـاص خودراداردوحـتی هندسه اقلیدسی وناقلیدسی هرکـدام عـالمی بـرای خوددارند،ومی گویندریاضیات عبث نیسـت،مثلاًسیسـتمی داشتهباشیم که لباچفسـکی باشـد،یکیریمـنی باشـد،یکی گوسی باشـد،هرکـدام ازآن‌ها درعـالمی تجسم پیـداکرده اسـت،پس عـده‌ای اعتقـاد به ابزاربـودن ریاضی دارنـد،عـده‌ای اعتقادبه عـالم جـدابودن ریاضی دارندوعده‌ای هم اعتقاددارند که دربدو خلقت ریاضیات و فیزیک بـاهم کوبل شـده‌اند پس بـدین لحـاظ می‌توانند،همدیگرراتوضیح دهند.

پس ریاضـیاتی سـاخته شـده مختص خودفیزیک مثل مکانیک تحلیلی ویاحسـاب ودیفرانسـیل وبعـدازآن ریاضـیاتی سـاخته شـدکه درابتدامسـتقل ازفیزیک بودوبعددر فیزیک کاربرد پیداکردوقسـمت دیگرریاضـیاتی بود که بـرای فیزیک سـاخته شـده بـودولی این ریاضـیات کاربردش درخودریاضی بیشتربود.مثل ایستافتونها که در خـود فیزیک به کاررفتنـد،بعددرخودهندسه به کاررفتنـد،وبه قـول فیزیکـدانان آنقـدر که بـرکت stringteari به ریاضی رسـیده به خودفیزیک نرسـیده است.چون سوالات بنیادی فیزیک هنـوز بـاقی است ولی ریاضی دانـان مسـائل مختلفی رابـرای خودبه اثبـات رساندند.

سوال:اثرقضیه گودل برنظریه وحدت نیروهاچه بود؟

جـواب:باوحـدت درنـیروی الکترومغنـاطیس وهسـته‌ای ضـعیف به دنبـال این بودند که هسـته‌ای قـوی وگـرانش راهم به نـوعی باآن‌ها وحـدت دهنـدوکل فیزیک راازیک نظریه بایک سـری اصـول توضـیح دهند اما قضـیه گـودل عنـوان کردکه این نمی‌تواند کل فیزیک را توضـیح دهد ابتـدا فیزیکـدانان زیربـار رفتند ولی بعد متقاعد شـدند.نظریه همه چیزیعـنی،هرچـیزی که درعـالم هست رابتواند توضـیح دهـد،چـرااین،این جـرم را دارد،چـرااین دراین فاصله از خورشید است

نقش ریاضیات در فیزیک

ریاضیات کاربرد جدی آن در فیزیک در غرب اتفاق افتاد،درجهان اسلام هم مسلمین تا حدودی روی این جریانات کار کرده‌اند مثلاًمسأله عروس فیثاغورث را x2+y2=z2 خواجه نصیرالدین طوسی به 40 طریق اثبات کرده است و محاسبات زیادی انجام شده ولی کاربردش در فیزیک کمتر دیده شده،ولی افرادی چون ابن هیثم بصری در منایا و مناظر قوانین ساده‌ای را استفاده می‌کردند ولی رسماً از زمان گالیله به بعد کاربردهای ریاضی در فیزیک رایج می‌شود.البته در نجوم در ساختن الگوها را اگر استثناء کنیم،به طور جدی بعداز گالیله توسط لایبنیس و نیوتون این مباحث جدی‌تر مطرح می‌شود.

نیوتون به دنبال معادلاتی بود که بتواند به وسیله آن‌ها پیش بینی‌هایی را درمورد آینده سیستم‌های فیزیکی انجام دهد به همین دلیل به دنبال محاسبات و calculate رفت و همین محاسبات را لایبتیس نیز به طور موازی با نیوتون انجام داد و حساب دیفرانسیل و انتگرال را به وجود آوردند.فیزیکدانان بزرگ ریاضی دانهای بزرگی هم محسوب می‌شدند،لاکرانژ،اولر،هامیلتون،آن‌ها به اقتضا سعی کردند که ریاضیات متناسب با فیزیک را هم بسازند.مکانیک تحلیلی دست پرورده کارهای لاکرانژ و اولر می‌باشد.اینها فیزیکدانانی بودند که احساس کردند برای این‌که بتوانند فیزیک را در ریاضی جای دهند احتیاج به ریاضیاتی جدید است پس دست به ساخت مکانیک

تحلیلی زدند و قــوانین نیوتــون را به زبــانی زیبــاتر و جامع‌تر پرورش دادند.

بمثل مــادی آن دراین جهــان به گــونه‌ای دیــده می‌شــود مثلاًدایره رادرنظربگیرید مکان هندسی نقــاطی که تمــام نقاط آن تامرکز به یک فاصـله باشد تمـام دایره‌هـایی که رسم می‌کنید اگربادقت مشاهده شود این طور نیست.

سوال:می گویند شــعور را نمی‌تــوانیم با ریاضی توضــیح دهیم؟

جواب:بله خصوصـیاتی دارد که نمی‌تـوان با الگـوریتم آن را توضـــیح داد حـــرف بزرگـــان این است که اگر شـــما ابرکـــامپیوتر بســـازید بـــاز هم محـــدودیت دارد و شـــعور محدودیت ندارد.

موضـوعی که در قـرن نـوزدهم اتفـاق افتـاد این بـود که یکســـری از این ریاضی دانـــان به دنبـــال آن رفتند که ریاضــیاتی مســتقل از فیزیک را بپرورانند.یعــنی در پی کـاربرد آن در فیزیک نباشـند که این قضـیه خیلی برکـات داشت که ماحصل آن در آینده به خود فیزیک هم رسید.

مثالاً در قـرن نـوزدهم که مـاتریس توسـعه پیـداکرد هیچ تصوری نمی‌شد که آن را بتوانند درفیزیک اســتفاده کنند حتی در 1925 که‌هایزنبرگ می‌خواست مکانیک ماتریسی را عنــوان کنــدخودش هیچ تصــوری خــاص از مــاتریس نداشت.بلکه استاد بورن در سال 1906 درس ماتریس را گرفته بــود،بعــداز نظریه‌هــایزنبرگ به او گوشــزد کــرد می‌تواند از آن استفاده کند در صورتی که اصلاًهایزنبرگ نمی‌دانست که ماتریسی هم وجـــود دارد،و وقتب که در سال 1949هـایزنبرگ و شـوردینگر جـایزه گرفتنـد،بـورن

خیلی مکـــدر بـــود،ومی گفت این‌هـــایزنبرگ اصـــلاً نمی‌دانست مــاتریس چیست البته‌هــایزنبرگ هم چنــدان راضی از این وضـــعیت نبـــود تا آن‌که در ســـال 1954 بالاخره بورن هم جایزه‌ای را دریافت کرد.وهم‌چنین مثلاً هندسه غیراقلیدسی که ســـاخته شد نیت این نبـــود که بــرای کــاربرد در فیزیک ســاخته شــود ولی انیشــتین در احتیــاجی که در ســاختن نظریه نســبیت عــام داشت از هندسه ریمانی در فیزیک خود استفاده کرد.

سوال:آیااین مساله که ریاضـیات می‌تواند تمـام مسـائل فیزیک را حل کند برفـــراز تـــداخل فلســـفه با فیزیک نیست؟

جـواب:نـه،بسـتگی دارد به جهـان بیـنی شـما که شـما از فیزیک به دنبال چه چیز می‌گردی آیا به دنبال این هستی که کشفی شده شما یکسری پیش بینی انجام دهی و آن را توضــیح بــدهی یا نه شــما این‌ها را مقدمه بگــیری که جهان را بفهمی،درصورت فرض نخست که فرضی است ناکارآمد و جلوی پیشـرفت فیزیک را هم می‌گـیرد حـرف شـما صـحیح است ولی در صـورت فـرض دوم نمی‌تواند ریاضیات صرف کارآمد باشد

پس وقـتی ریاضـیات مسـتقل از فیزیک توسـعه پیـداکرد بعـــدها فیزیک ازآن در توســـعه خـــود اســـتفاده کردمثل فضـــای هیلـــبرت در کـــوانتم،مـــاتریس در همه جـــای فیزیـک،هندسه ریمـانی و غـیره،البته وقـتی بـازهم جلو می‌رویم بازریاضـــیات چهـــره‌ای انـــتزاعی‌تر از خـــود به نمایش گذاشت،به دنبـال آن رفتند که کل ریاضـیات را به یکســری سلســله اصــول تقلیل بدهنــد،کــار روی نظریه مجموعه‌ها به این مساله کمک کرد،وکار هیلبرت درســال

1940این بــود که کل ریاضــیات را به یک مجموعه تقلیل دهد،در همــان زمــان در همــان محیط گــودل قضــیه خــود راارائه داد. که البته روی ریاضی دانــانی چــون هیلــبرت موثر بود ولی فیزیکدانان توجه شایانی تا سال 1970 به آن نکردند.

چراریاضیات که فارغ از فضــاوزمان است به کــارفیزیکی که دربندفضاوزمان است می‌آید؟

جوابهـــایی که به این ســـوال می‌دهند متفـــاوت است گروهی چون گالیله می‌گویند که ریاضیات صرفاًیک زبــان برای طبیعت است وازروی کــاوش آن می‌تــوان مفــاهیم طبیعت رابیرون کشید،گروه دیگر نظیر بورن معتقدند که ریاضیات علم ساختارهاست وطبیعتاً می‌تواند ســاختاری که متناسب بافیزیک هم باشد ارائه دهد، و عده‌ای ه مکه افلاطونی فکر می‌کنند،می گویند ریاضیات جهــانی است که تصویر ناقصی از آن در این دنیا وجــود دارد و خــود را نشان می‌دهد،مثلاً عدد 2 به طور خالص در طبیعت وجود ندارد می‌گــوئیم دوتا ســیب،دوتــاگلابی و... ولی خــود دو مفهومی است که در عالم دیگری نمود دارد و یا مفهــوم دایـــره وغـــیره که خیلی از نظریه پـــردازان هم اینگونه فکری دارند،

افـــرادی چـــون پوانکـــاره علاقه به ریاضـــیات محض غیرکاربردی داشت ولی فیزیکدانان وقتی از آن‌ها سوال در مــورد فیزیک می‌کــنی به دنبــال آن هســتند که بتوانند طــبیعت را بفهمنــد،ووقــتی گالیله می‌گوید که ریاضــیات زبـــان طـــبیعت است یعـــنی به وســـیله ریاضـــیات بتواند طـــبیعت را بفهمد و به راز طـــبیعت پی بـــبرد. نه فقط حــروف را بخواند بلکه ببیند در پس این نوشــته‌ها چیست

مفهـوم را بفهمـد،هیچ کـدام از فیزیکـدانان بـزرگ اکتفا نکردند به صرف محاسبه

پس عــده‌ای گفتندکه ریاضــیات ابزاراست یعــنی زبــان طـبیعت است ومابامطالعه این الفبا می‌تـوانیم طـبیعت رابفهمیم اماعده‌ای گفتندکه ریاضیات چیزی بالاتر از یک زبـان اسـت،وریاضـیات عـالمی خـاص خودراداردوحـتی هندسه اقلیدسی وناقلیدسی هرکــدام عــالمی بــرای خوددارند،ومی گویندریاضیات عبث نیسـت،مثلاًسیسـتمی داشتهباشیم که لباچفسـکی باشـد،یکیریمـنی باشـد،یکی گوسی باشـد،هرکـدام ازآن‌ها درعـالمی تجسم پیـداکرده اســـت،پس عـــده‌ای اعتقـــاد به ابزاربـــودن ریاضی دارنـــد،عـــده‌ای اعتقادبه عـــالم جـــدابودن ریاضی دارندوعده‌ای هم اعتقاددارند که دربدو خلقت ریاضیات و فیزیک بـــاهم کوبل شـــده‌اند پس بـــدین لحـــاظ می‌توانند،همدیگرراتوضیح دهند.

پس ریاضـــیاتی ســـاخته شـــده مختص خودفیزیک مثل مکانیک تحلیلی ویاحســـاب ودیفرانســـیل وبعـــدازآن ریاضـــیاتی ســـاخته شـــدکه درابتدامســـتقل ازفیزیک بودوبعددر فیزیک کاربرد پیداکردوقسـمت دیگرریاضـیاتی بود که بـرای فیزیک ساخته شـده بـودولی این ریاضـیات کاربردش درخودریاضی بیشتربود.مثل ایستافتونها که در خـــــود فیزیک به کاررفتنـــــد،بعددرخودهندسه به کاررفتنـــد،وبه قـــول فیزیکـــدانان آنقـــدر که بـــرکت stringteari به ریاضی رسـیده به خودفیزیک نرسـیده است.چون سوالات بنیادی فیزیک هنـوز بـاقی است ولی ریاضی دانـــان مســـائل مختلفی رابـــرای خودبه اثبـــات رساندند.

سوال:اثرقضیه گودل برنظریه وحدت نیروهاچه بود؟

جـواب:باوحـدت درنـیروی الکترومغنـاطیس وهسـته‌ای ضـعیف به دنبـال این بودند که هسـته‌ای قـوی وگـرانش راهم به نـوعی باآن‌ها وحـدت دهنـدوکل فیزیک راازیک نظریه بایک سـری اصـول توضـیح دهند اما قضـیه گـودل عنـوان کردکه این نمی‌تواند کل فیزیک را توضـیح دهد ابتـدا فیزیکـدانان زیربـار رفتند ولی بعد متقاعد شـدند.نظریه همه چیزیعـنی،هرچـیزی که درعـالم هست رابتواند توضـیح دهـد،چـرااین،این جـرم را دارد،چـرااین دراین فاصله از خورشید است

نقش ریاضیات درفیزیک کوانتم ایفاکرد:

تاقبل از کوانتم فیزیکدانان ریاضـیات را لااقل به عنـوان ابـزار به کـار می‌برنـد، ولی اصل نبودوریاضـیات ایـزاری بـود بـرای فیزیک اما دو عامل منجر به این شد که ریاضـیات،فیزیک را تحت الشـعاع قـرارداد.یکی از آن‌ها این بود که نظریه کـوانتمی بسـیار موفق بـود شـیمی را توضـیح داد،فیزیک را توضـیح داد.ودیگراین‌که فیزیک مساله اشکالات اساسی داشت،پس این مسـاله به وجـود آمد که ما متـدی ریاضی داریم که قضـایا را خیلی خـوب پیش بیـنی می‌کند و پاسخ می‌دهد حـالا ما چه کـار داریم به فهم قضایا،پس فهم شهودی و فیزیکی قضایا نادیـده گرفته شد.

مثلاً چنیز به عنوان یک اخترفیزیکـدان که در اوایل 1940 وارد عرصه کوانتم شده بود می‌گوید:«حقیقت بقـائی در توصـیف یک پدیـده در شـاکله ریاضی آن نهفته است تـاوقتی که نقصی در آن نیست دانش ما درمـورد آن

پدیــده کــافی است.» و بــورن هم می‌گوید:«وجــود یک نظریه که از لحاظ ریاضی سازگار باشد تنها چـیزی است که می‌خواهیم.»

نظریه نیوتون هفت سیاره را که بعدها دوتا به آنا اضافه شد قبول کـرد ولی نمی‌توانست بگوید چـرا فاصـله آن‌ها این است و نظریه همه چـــیز باید همه این‌ها را توضـــیح دهد بگوید که یک الکترون که اسپین آن ½ است جرمش چرا انقدر اسـت، اگر اسـتثنائی در طـبیعت پیـدا کنید چه نظری چه علمی،قانون را از بین می‌برد. این بدین معنی است که کل طبیعت را نمی‌توانیم توضـیح دهیم و این به معنــای آن نیست که هیچ کــاری نکــنیم،بزرگــترین دلیل هم،همین که با تئوری‌هـــــای موجـــــود خیلی کارها را کرده‌ایم.ادعای این‌که یک تئوری جـامع داشـته باشـیم که همه چیز را توضیح دهد و خودکفا باشد واحتیاج به چیزی نداشته باشد ادعـای بـزرگی است ولی تئوریهـای نـاقص می‌توانند خیلی کارها را بکنند مثل معادلات شـورینگر که نسبیت و اسپین خیلی چیزها را در بر نـدارد ولی در عین حال خیلی کارها را انجام می‌دهد.

و نکته دیگر این است که فـــــــــرقی اساسی است بین ریاضـیات وفیزیـک،درریاضی سـازگاری اجـزاء بـاهم یک شرط اساسی است.یعنی باید لااقل سازگاری بین اجزاء برقرارباشدیک قضیه‌ای را اثبـات نکـنیم ویک نظریه دیگر آن را نقض کنـد،درفیزیک علاوه بر سـازگاری اجـزاء باید طـبیعت هم با آن تطـبیق انجـام دهد. یعـنی پیش بیــنی قضیه باید با طبیعت هم تطـبیق داشـته باشد.ولی این‌ها دراین‌جا توقف کـرد،ازآن‌جاکه ریاضـیات جـواب درسـتی می‌داد،دیگر فهم قضــیه مطــرح نیست و تا جــائی پیش

رفتند که گفتند الکترون مکـان نـدارد تا زمـانی که مکـان آن را اندازه گیری کنیم.سرعت ندارد تاوقتی که سـرعت آن را انـدازه گـیری کـنیم و غـیره وبه قـول فـانیمن یک ورودی داریم ویک خـــروجی،اگـــرورودی را بـــدهیم می‌تـوانیم پیش بیـنی کـنیم باچه احتمـالی چه خـروجی داریم،دیگر به دنبـــال چه هســـتیم،این که این وسط چه اتفـاقی می‌افتـد،این مطـرح نیسـت،شـما E=e2/r را درهـامیلتونی اتم هیـدروژن قـرار بدهیـد،جـواب درست بدست می‌آوریم حـالا وقـتی الکـترون اصـلاً الکـترون مکـانی نـدارد r به چه معناست درنظرنمیگـیریم،یک فرمولی است قرار می‌دهیم،جـواب بدست می‌آیـد،همین کفایت می‌کند،

بعدهاکه غلبه ریاضیات برفیزیک صورت پـذیرفت،عـده‌ای اشکالات متعددی را مطرح کردند

سـوال:آیـانمی تـوان گفت که خودریاضـیاتی از نقش طبیعت درذهن ماپدیدآمده وازاین نقش بابه گونه دیگـری دوباره درباره خودطبیعت داریم استفاده می‌کنیم؟

جواب:اتفاقاً ویگز نیز همین مسـاله را مطـرح می‌کند که ریاضـیاتی که سـاخته ذهن ماست چراباید طـبیعت را توضـیح دهد.اینهاکه این را توجیه می‌کنند که همه این‌ها یعنی طبیعت و ذهن ما در یکجا تنظیم شده‌اند و آن عالم مجردات است.

سوال:من ازدیدگاه انسان گرایانه به قضیه نگاه می‌کنم؟

جـواب:چـراذهن شـماوذهن دوسـتتان روی این مسـاله توافق دارید این مسـاله فـوق ذهن شماست مربـوط به ذهن شمانیست.آن چیست که بین همه اذهان وجـود دارد

و دو انگشت را همه دو می‌بینند.فقط ســــــــاخته ذهن نیست.

تامتقاعد شدند که باید مسائل دیگری راهم درنظرگـرفت ولی این سلطه هنوز در کتابها حـاکم است.که ریاضـیات را مطـــرح می‌کند و ب هحـــداقل اشـــاره می‌کنند به مشکلات قضیه و به آن کفایت می‌کنند.

مشـــکل این بـــود که می‌گفتند ما متد ریاضی را پیـــدا می‌کنیم حال اگر مابه ازای فیزیکی هم پیدانکرد اشکالی نـدارد،مثلاًدر تئـوری teach string ،اگر ذراتی را پیـدا کردید که در طبیعت پیدا نشد،اشـکالی نـدارد،می گـوئیم معـادلات n تئـوری 10500 جـواب دارد،کـدام یک از این جوابها بـرای جهـان ماسـت،10500 جـواب داریم که هر کـــــــــــــدام از این جوابها در یکی از این جهانها می‌باشد.وتجربه به کار نمی‌آید، این سخن صریح وینبرگ است در مجموعه مقـــالات ما باید بیـــاییم و معیارهـــای پـذیرش نظریه را عـوض کـنیم یعـنی خـود را درگـیر این نکنیم که حتماً در نهایت تئوری باید باطبیعت هم خـــوانی داشـته باشـد،اگر تئـوری وجودداشـته باشد که حاصـلخیز باشــدو ســوالات زیــادی راپاسخ می‌دهد اگر در مــواردی باطبیعت هم همخوانی نداشت،اشکالی ندارد.

متاسفانه اگر مطلبی چندتن از بزرگـان علم،عنـوان کنند دیگــران جســارت مخــالفت بــاآن را ندارند وجــای رشد استقلالها گرفته می‌شود،دراین روند اگر شما بدانید این مسائل فیزیک نیست اشـکالی نـدارد،انیشـتین وقـتی که نسبیت عام را مطرح کرد، روی مبنای خیلی روشنا اصل هم ارزی را بناکرد.

سوال:چه دلیلی وجوددارد که مثل افلاطون درست باشد؟

جواب:شماعدد 2 را همه قبول دارند ولی 2 وجود خارجی ندارد همین مساله کافیست.

سوال:آیا وجودعدم تناقض را می‌توان برای این مساله ذکر کرد؟

جواب:خیر،چون افرادی نظیر ابن سینا که به مثل اعتقادی نداشتند متوجه اصل عدم تناقض نبودند اصلاً این طور نیست.مثلاً دایره به مفهوم اصلی،اصلاًدرعالم مادی وجودندارد بلکه نمایش ناقصی از آن است که از بین می‌رود در صورتی که اصل آن وجود دارد و در عالم دیگر از بین نمی‌رود.

گفت ما می‌توانیم جای میدان ثقل یک دستگاه شتابدار به کار ببریم،واصل هم ارزی را ساخت،واصل این بودکه در هر جا می‌توانید دستگاه لخت پیداکنید،وهمه قوانین طبیعت درهمه دستگاه‌ها یک مشکل دارند،اینهااصول واضحی بود که همه می‌فهمیدند،وقتی وتین می‌گوید ماتئوری ریسمان اصلی در اختیار نداریم وفقط پاره‌ای از مسائل را توضیح می‌دهیم خوب چگونه آن را مبنی بگیریم برای توضیح همه چیز،سیبر همکار ویتن می‌گوید:«این نظریه مشابه نسبیت عام نیست که انیشتین اصول را بنا نهادوسپس نتایج را استنتاج کرد ما در وضعیتی عجیب و بی‌سابقه هستیم می‌دانیم چگونه نتایج را بدست آوریم،اما نمی‌دانیم که اصول بنیادی چیست.» پن روست می‌گوید:«نظریه ریسمان از نمونه‌های علم است که به وسیله مدشدن پیش می‌رود

من نظــرمبهمی دربــاره آن دارم بســیاری از ایــده‌های ریاضی در آن بسـیار جـذاب هسـتندولی جـذابیت آن‌ها به این معنی نیست که درست هستند،آقای وینبرگ می‌گوید ما مشاهده پذیری را به عنوان بنیاد پـذیرش نظریه کنــار می‌گذاریم،یک کیهان شـناس متقابل آن می‌گویـد،چگونه شما برای رقبت به یک نظریه می‌توانید یک اصل مهم که تا به حال حاکم بوده را کنار می‌گذارید.

مسـاله این است که شـما می‌خواهید طـبیعت را با خـود طـبیعت توضـیح بدهیـد، این‌که شـما نمی‌توانید شـعور را براساس فیزیک توضـیح بدهیـد،البته جو حـاکم این است که بالاخره فیزیک شعور را توضـیح خواهد داد که تا حـال حاضـراثری از آن نیست و اگر شـدتمام این حرفها باطل می‌شود.امامساله این است که شما می‌توانید حـرف آخر را بزنید حتی بااین تجربیـات نـاقص که الان داریم،تـاریخ چندهزار ساله را در نظر بگیریم جـرأت می‌کـنیم بگـوئیم الان آخر خطاست.نمی توانیم بگـوئیم، هرتوضـیحی بیاید کاملتر می‌شود.

اما می‌تـوان گفت چه فرضی را بکـنیم که سـازگار باشد وهمه یافته‌ها را در پرتو آن فــرض توضــیح بدهد.اصــلاً اســتدلالی که در فیزیک بــرای رآلیسم می‌کنند چیســت؟ بیشــترین تعـداد یافته‌ها را می‌تـوانیم با رآلیسم توضـیح دهیم.اگر ایـــده آلیست باشـــدباید توضـــیح دهیم چـــرا یافته‌های شما و من با هم تطبیق دارد.

و می‌گوید ما فراموش کرده ایم که فیزیک نظـری غالبـاً به وسیله افرادی پیشرفت کرده که برنامه‌های پژوهشی جاافتـاده رانادیـده می‌گیرند تابرنامه جدید خـود را دنبـال کنند چـنین افـرادی غالبـاً جـوان هسـتند که شـغل آن‌ها

آسیب پذیر استیعنی اگر بخواهند برای بقـای شـغل خـود تلاش کنند باید همرنگ جمـاعت شـوند،اگر دید در مـورد نظریه تئوری اختلافات زیادی وجوددارد همه به دنبال یک نظریه نروند چـرا که در صـورت درست نبـودن تئـوری به جهـــان خـــود و جهـــان فیزیک لطمه وارد می‌شـــود. و واینـــبرگ می‌گوید خوشـــحالم که همه به دنبـــال نظریه ریسمان نرفتند که اگر اشتباه درآمد،همه بازنده نباشند.

مثلاًدرکیهـــــــان شناسی الان نظریه تـــــــورم،خیلی مد اسـت،درصـورتی که آدمهـای طـراز اول کیهـان شناسی شـــدیداً با این ایـــده مخـــالف هســـتند و اصـــالتی به آن نمی‌بینند وعلـــــیرغم این‌که چنـــــدمطلب را توضـــــیح می‌دهد.این مشکلات به خـاطر این بـوده که ریاضی بیش از انـــدازه رونق پیـــدا کـــرده و به اصـــطلاح پـــاراازگلیم خوددرازتر کرده است،فهم قضایا مهم نبوده،مثلاًشـما به حالتی منفی رسیدید اگر آنرا مشـاهده نمی‌کنیدمشـکلی نیست حـالت مجـازی است.اصل خودحـالت مجـازی جـای ســوال است که آیااصـــالتاًفوتون مجـــازی وجـــود دارد یا ندارد؟

ازطرفی به علت تجربه گرا نبـودن ارسـطو وی را مـورد نقد قرار می‌دهند واز طرف دیگر به بوهر ایراد می‌گیرند برداشـــتهایی که از یک مســـاله به علت متفـــاوت بـــودن دانش بروز می‌کند موردنطر نیست بلکه باشـرایط خـاص مسـاوی توافق وجـود دارد و اگر این توافق وجودنداشت بحث علمی معنی نداشت.

سوال:پس استدلالات ابن سینا در چیست؟

جـــواب:اوبه مجـــردات اعتقـــاد دارد و اعتقـــاد دارد آن‌هاباعقل فعال ارتباط دارند.

سوال:الان موازی بانظریه ریسـمان چه نظـریه‌ای وجـود دارد؟

جـواب:نظریه Loop Graviti و یا نظریه پنت روس که مکانیک کـوانتمی اساسـاً مشـکل دارد وقـتی اصـلش اشکال دارد،بنای ساختمان برآن درست نیست،چراحـاکم شده به خاطر مد شدن

که قریب 50 سال مارا شستشوی مغزی داد.

حـــرف اینهـــااین است که ریاضـــیات زیبـــایی به فیزیک می‌بخشـــد،ولی باید توجه کـــرد که فیزیک اقتضـــاعات خودراهم داردوبرای فهم طبیعت استفاده می‌شود.

مکراتیه رئیس دپارتمـــان ریاضـــیات می‌گوید:«ســـلطه ریاضـــیات برفیزیک خطرهـــای خـــودرادارد،چـــون می‌تواندمارافریفته حوزه‌هـــایی از علم کندکه کمـــال ریاضی را دارند،اماممکن است ازواقعیت فیزیکی بسـیار دور و حتی با آن بیگانه باشند.»

النکتـــون که از ریاضی دانـــان تـــراز اول دنیا محســـوب می‌شـــود می‌گوید:«چـــیزی که بـــرای پیشـــرفت فیزیک فوق‌العاده مهم است،وجـودافرادی قهرمـان است که از عقیـده غـالب پـیروی نکنندونسـبت شـکهایی که مـدلی متفاوت ابداع کنند.»

درعصـرما بسـیاری ازبحث که می‌شـود تحت شـعاع این است که ما یک فرمالیزم داریم که جـواب می‌دهد و دیگر چه می‌خـواهیم ولی نـدای بسـیاری از بزرگـان این است

که باید اساساً قضـیه درست شـود و نباید به ریاضـیات و زیبایی آن اکتفا کنیم و ریاضـیات مـوقعی ارزش دارد که بفهمیم در پس این معـــادلات چیست و فهمی فـــیزیکی هم به ما بدهد.

سـوال:دوبـاره سـوال را مطـرح می‌کنم که این مفـاهیم هندسی که در ذهن وجـــود دارد ممکن است انســـان از طـبیعت الهـام گرفته باشـد،یعـنی مفـاهیم چـون خط از نقطه تقاطع دو دیـوار یا امثـال آن و دوبـاره به طـبیعت بازمی گرداند؟

جواب:یک سوال می‌پرسم،عدم یعنی چـه،عـدم در کجـای طبیعت وجوددارد،عدم را نمی‌تـوان در جـایی از طـبیعت دست گذاشت،صـرف مابه ازای خـارجی نیست بلکه ذهن مقایسه‌ای انجام می‌دهد و آن را می‌فهمید،و ده‌ها مثـال وجود دارد که مابه ازایخارجی ندارد،شـــترمرغ که هفتصد بـــال داشـــته باشـــد،آیا این ذهن ســـرخود کـــار انجـــام می‌دهد،توانی دارد یاندارد،فرض ما اصلاًحرف عـــالم مثل نیست چراکه خیلی از فلاســـــــــــــــفه عالممثل را نداشتند،ماگفتیم که در دوران معاصر برای توجیه مسائل ریاضی از آن استفاده می‌کنند

نیایش (نگاهی به فرازهایی از دعای جوشن کبیر)

دعا ارتباط انسان خاکی باذات اقدس الهی واتصال ممکن الوجود وناقص با کامل وفقیر باغنی است. دعا مصدر فیضان رحمت الهی وراز ایجاد جهان وخلقت انسان است،هرقدر احساس فقر در انسان بیشتر شود که این از معرفت انسان به وجود خویش وذات حضرت حق میسور است،دعاها از جان و عمق بیشتری برخوردار است چرا که از معرفت دو سویه حاصل شده است،هر قدر انسان معقول‌تر و بامعرفت‌تر دعاها با معنی‌تر وزیباتر جلوه می‌کندو اگر دعایی از انسان کامل صادر شود جایگاه معرفتی ویژه خود را دارد،دعا از آن‌جا که ارتباط عبد با معبود است عبودیت انسان کامل را به نمایش می‌گذارد.وسرشار از معارف حقه‌ای است که شاید در کلام ارتباط معصوم با مردم چنین معرفتی حاصل نشود چرا که انبیا و اولیا مامور به سخن گویی با مردم در حد عقولشان هستند و لیکن در ارتباط عابد و معبود این قید گسسسته شده و حقیقت جایگزین می‌شود و با دقت در آن فرمایشات چشمه‌هایی از حکمت جاری می‌شود.

دعاهای عظیمی چون دعای کمیل ،دعای مکارم الاخلاق ،دعاهای صحیفه سجادیه،مناجات شعبانیه و بالاخره دعای جوشن کبیر،که از معصومین نقل شده سرشار از معارف حقه هستند که با پژوهش در وغور درآن‌ها ودقت در عمق معنایی آن‌ها می‌توان از بهترین منابع وصول به معارف، بهره وافر برد.

دعــای جوشن کبــیر که مشــتمل بر صد بند ،وهر بنــدی حاوی ده اسم از اسامی ذات اقـدس اله می‌باشد ازجمله همین دعاهاست که خواندن آن در لیالی قدر توصیه شده و مرحــوم علامه مجلسی در کتــاب زاد المعــاد آن را ذکر کرده و مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنــان آن را آورده است.

پرداختن و مسالت خواســتن از اســماء الحســنی الهی از زبان یک انسان کامل و پی بردن به عمق ذات این اسماء الحســـنی که جهـــان ملک وملکـــوت جلـــواتی از این اسماءالهی می‌باشد.این معـرفت را بـرای انسـان حاصل می‌کند آن‌چه در جهـــان حق است و حقیقت دارد چیست ،چراکه خداوند این جهـــان را آفریـــده و آن را مقید به قیودی کـرده و مفـاهیم و مسـائلی را بـرای جهـان جعل کـرده،که حقیقت جهـان بـرآن اسـتوار است وبا تکیه بر آن‌ها می‌تــوان از قید جعلیــات اوهــام وخیــال بــیرون آمـد،پس پـرداختن ودانسـتن ومعـرفت اسـماء الحسـنی الهی یعــنی معــرفت به عــالم ملک وملکــوت ومفــاهیم حقه‌ای که در آن جریـــان دارد،ودانســـتن ومعـــرفت اسماءالحســنی اســاس پیـدا شـدن معـرفت توحیـدی در انســان اســت،چـرا که این معـرفت بـرای انســان حاصل می‌شود،که یکی هست وهیچ نیست جز او،وحده لا اله الا هــو،هر آن‌چه از مفـاهیم،ومعـانی در جهـان جریـان دارد همه جعل وایجاد ذات یگانه الهی است که این مفاهیم به زنــدگی مفهــوم می‌دهد و خــارج از این دایــره چــیزی نیســت،هر آن‌چه انســان می‌فهمد ،احســاس می‌کنـد،چه حسی چه عقلی چه وجـدانی،همه و همه ظهــور اســماء الحســنی الهیســت،واز آن جهت که از اســماءالهی است حق است و حقیقت دارد،ودر دایره وهم قرار نمی‌گیرد.

الهم انی اسئلک باسمک یا الله یا رحمن یا رحیم یا کریم ویا مقیم ویا عظیم یا قدیم ویا علیم ویا حلیم یا حکیم

در این فـراز که فـراز اول دعـای جوشن است انسـان با مفــاهیمی مواجه می‌شــود با صــفت رحمن و رحیم ،از صفات حسنی که به طور عام وخاص،تمام ملک و ملکوت به آن مقوم است وبر اساس وجود آن اسماءاست.

که فیض وجــود بــدانها کــرامت شــده و هســتند.و این رحمانیت و رحیمیت در مراتب مختلف وجـود سـیلان دارد و مفهوم پیـدا می‌کنـد،از افاضه وجـود به کل عـالم ملک وملکـــــــــوت تا افاضه دانه گنجشک را به جوجه در بر می‌گیردو اگر این اسم الهی نبود نه جهـان معـنی داشت و نه اعطـای مـادر به فرزنـدش پس چـون خـدای منـان رحمان ورحیم است وفیض خود را در عالم ملک وملکوت جریان می‌دهد پس مادر به فرزند یا پـدر به خـانواده نـیز بدون منت این قاعده را به جریان می‌اندازد و این ظهور اســـت،ظهـــور اسم رحمـــان ورحیم در همه ارکـــان هستی،امری حقیقی چرا که از اسمای حق است.

یا کریم ویا مقیم ویا عظیم ویا قدیم

در این فرازها اسماءدیگری معرفی می‌شود،صفت کـریم که اشـاره به برحق بـودن صـفت کـرامت است وسـاری بودن این صفت در ارکان جهـان ،کـرامت مبـوه از جـانب درخت به انسـان ،کـرامت لبن از گـاو به دیگـران،کـرامت قوی به ضعیف وغنی به فقیر

وبا جلــوه اسم مقیم ،حکــایت از حق بــودن،جــاودانگی وپایداری در ارکان هستی است،یعنی مفهوم پایـداری در ارکان هستی حق است،و این‌که جهان را یکسره در تغییر

بدانیم،تغییری کور وبی هدف امـری نادرست اسـت،چـرا که وجـــود امـــری مقیم وجـــاودان و پایـــدار اصل همه حرکت‌ها به سوی آن است.

که با رســـیدن به آن به آرامش می‌رســـدو یا این‌که هر چـیزی بر مبنـای ریشه ومصـدری است و آن مصـدر حق است.

یا عظیم ویا قدیم

این فـــراز از دعا دو صـــفت عظیم و قـــدیم را اشـــاره می‌کند،یعنی عظیم وقدیم دو مفهـوم حقیقی هسـتندکه خداوند آن‌ها جعل کرده و در نهاد موجـودات ذی شـعوری مثل انسان قـرار داده که هم بتواند عظیم بـودن را درک کند و هم بتواند حقـــیر بـــودن را بشناسد پس عظمت و حقـــیری امـــری نســـبی و در عین حـــال حقیقی است و همین طور قدیم بودن انسان می‌تواند دو مفهـوم قـدیم ویا حادث بودن را نیز درک کند

در این‌جا می‌تـوان بـدین نکته اشـاره کـرد که با تعمق در اسماءالهی وحکم به حقیقی بودن آن‌ها در نهـاد هسـتی نقطه مقابل آن‌ها را نـیز می‌تـوان در در زمـره مفـاهیم حقه قرار داد یعنی همان گونه که مفاهیم عظیم و قدیم حقیقی است مفـاهیم حقـیر و حـادث هم حقیقی است پس خدای سبحان در جهت رسیدن انسان به معرفت این مفـاهیم را جعل کـرده و راه درک آن را به انســان عطا فرموده است.

این بـدان معـنی نیست که انسـان خـود این مفـاهیم را برای خـود جعل کـرده و حـال خداوند بـدان تمسک کـرده است ،نه،این بدان مفهوم است که این مفـاهیم و تـوان

معرفت بـدان ،هر دو از جـانب ذات اقـدس اله به انسـان افاضه شده که هم بتواند عظیم وقدیم بودن را درک کند و آن را از چیز غـیر عظیم وحـادث تشـخیص دهـدو بـدین لحــاظ راهی به ســوی معــرفت الهی بــاز کند یعــنی به عبــارتی خــدای ســبحان نه تنها خــالق انســان است بلکه خالق وجاعل مفــاهیمی است که می‌بایست انســان درک کند که به واسطه آن تــوان ادراک بعضی اســماء الهی را داشته باشد.

یا ســید الســادات یا مجیب الــدعوات یا رافع الــدرجات یا ولی الحسنات یا غافر الحطیات و یا معطی المســئلات یا قابل التوبات یا سامع الاصوات یا عــالم الخفیــات یا دافع البلیات

اصــولی که در این فــراز بــدان پرداخته می‌شــود اشــاره مفـــــاهیمی حقیقی است از جمله مفهـــــوم ســـــروری وسیادت

مفهوم در خواست کردن مفهوم اجــابت کــردن ،مفهــوم حــرکت کــردن به ســوی کمــال ،مفهــوم کمــال مفهــوم حســنات مفهــوم خطیــات مفهــوم غــافر بــودن مفهــوم معطی بودن مفهــوم توبه مفهــوم پــذیرش توبه مفهــوم سمع و شنیدن مفهوم اصوات ووجود صــدامفهوم پنهــان و آشــکار مفهــوم بلا مفهــوم دافع بــودن در بعضی این مفــاهیم که ذکر شد یک طــرف قــابلیت است یک طــرف مقبولیت،یک طرف حق بودن توبه را ذکر می‌کند و از یک طــرف حق بــودن پــذیرش توبه ،از یک طــرف از حقیقی بــودن اصــوات صــحبت می‌شــود واز از یک سو قــابلیت شنیده شدن ،پس این فرازها اشاره می‌شود که احساس سروری کسی بر کسی امری حقیقی و فطری اســت،در

خواست کـردن امـری فطریست مثلا نـوزادی در گهـواره گریه می‌کند از سـویی اجـابت کـردن هم امـری فطـری است مادر به آن گریه پاسخ می‌دهد ودرجه درجه بـودن و رتبه رتبه بودن امری حقیقی است و انسان فطرتا آن را حس می‌کند و فطرتا دوست دارد که در این مســـــــیر حـرکت کند و رفعت یابـدو به کمـال بـالاتر برسـد،همین ایجـاد مـراتب از خداست و هم ایجـاد حس بالارونـده از خداسـت،و "ولی الحسـنات"او حسـنات و نیکـویی را در فطرت انسان نمودار کرده که هم بفهمد چه چـیز حسـنه است وهم فطرتا حسنه را دوست داشته باشد وبـالعکس هم بدی را بفهمد و هم فطرتا از آن گریزان باشد.

"یا غافرالخطیات"

این دو مفهوم یعنی غفران و دیگری خطیه ،خداوند خطا و خطیئه را امـری حقیقی قـرار داده هر آینه از انسـان سر می‌زند و آن عـــدول از حســـنات است ودر مقابل غفران و مغفـرت را هم امـری حقیقی بـرای جـبران آن قـرار داده است یعـنی هر دو مفهـوم را خـدای سـبحان جعل کرده و در حکمت او تعلق گرفته که انسان خطا کند و بفهمد که خطا کـرده و بداند که این خطا قابل جـبران است واز سویی مفهوم مغفـرت را جعل کـرده که کسی هست که این خطا را جـــبران کند و همین مفهـــوم در مـراتب مختلف وجـودی جریـان دارد،تخطی از منویـات والدین و بازگشت به والدین جهت جبران خطیئه

"یا معطی المسئلات"

هم حس این‌که انسان خواسته داشته باشد وهم اعطـای خواسته از جمله مفـاهیم حقه است که خداوند به وجـود

آورده با این تفاسیر می‌توان گفت که خداوند انسان را آفرید و به گونه‌ای با القای مفاهیم به فطرت او به زندگی او در همه ارکان مفهوم بخشیده در او خواسته‌هایی قرار داده و در بیرون هم برای اجابت آن خواسته‌ها چیزی قرار داده همه حقیقی است،پس برای هر مسئله‌ای راه حلی قرار داده وهم مسئله از اوست و هم راه حل از اوست.

یا قابل التوبات یا سامع الاصوات یا عالم الخطیات و یا دافع البلیات

پس اشاره بدان است که هم بلایا حق است و هم توانایی به دفع بلاها حق است یعنی همان کس که بلا را جعل کرده یعنی فرایندی ناخوش در جهت اتفاقاتی که در راستای خوشی انسان نیست همان هم توان دفع بلا را هم داده یعنی هم بلا از جانب اوست و هم دفع بلا،از جانب اوست هر دو در زندگی انسان مفاهیم حقیقی هستند هم بلا وناخوشی و هم دفع بلا وناخوشی وتبدیل آن به خوشی اما در همین جا قابل اشاره است که هر خوشی با خوبی همراه نیست چه بسا خوشی که خوب نباشد و چه بسا ناخوش که خوب باشدو همین طور خوشی‌هایی که خوبند و ناخوشیهایی که بدند

پس اوست که خوشی و ناخوشی را برای انسان مفهوم می‌بخشد و هموست که توانایی دفع بلا را در مراتب مختلف به انسان داده است.

همان کس که بیماری را آفریده وحقیقت بخشیده است، هم او داروی مقابله با آن و روش مقابله با آنرا هم حقیقت بخشیده است،برای هر بلایی راه حلش را هم

جعل کرده است حتی سیل و زمین لرزه و بلاهای ارضی وســـماوی دیگر را جعل کـــرده و هم راه مقابله با آن را جعل فرمـــوده است هم حسی خوشی یا نا خوشی را در انسان قرار داده و هم حس این‌که باید از این حال خـارج شود را در وجود انسان قرار داده است.

" یا خـیر الغـافرین یا خـیر الفـاتحین یا خیرالناصـرین یا خیرالحـــــاکمین یا خـــــیرالرازقین یا خـــــیرالوارثین یا خیرالحامـــــدین یا خـــــیرذاکرین یا خیرالمـــــنزلین یا خیرالمحسنین"

در این فرازها هم مفـــــاهیمی چـــــون غفـــــران ،فتح ،نصـر،حکم،رزق،ارث،حمـد،ذکـر،نـزول،حسن مـورد توجه قرار گرفته است وبا عنوان این‌که خدای متعـال بهـترین دارنـدگان این صـفات است به جنبه ومفهـوم حقیقی آن اشاره شده اسـتمفهوم غفـران یا جـبران که او بهـترین غـافران اسـت،پس جـبران امـری حقیقی است هم حس غفـــران وهم طلب غفـــران ،او بهـــترین فـــاتحین است بهترین کارگشـایان هم اوست واین مفهـوم که می‌شـود کار بسـته را فتح کـرد وگشـودهم بـرای هر مشـکلی راه حلی است وهر کسی به دونبـــــال راه حل است هر دواز اوست.

اصـــول رئالیسم در فیزیک و کیهـــان شناسی معاصر و ارزیابی آن

فیزیک جدید اعم از نســـــــبیت و کـــــــوانتم در عصر حاضــر،دانشی هســتند که در حــوزه معــرفت شناسی و جزئی دستاوردهایی عظیم را برای «ساینس» به همــراه داشته‌اند و بســیاری از آن‌چه هست و آن‌چه خواهد شد و آن‌چه بوده است را در قلمرو، معرفتی خــود حل و فصل می‌کند، گرچه هنوز سوالهای بسیاری بـدون پاسخ مانـده ،وهنوز تکاپوی اندیشه‌ها در آن جریان دارد ولی در حوزه علــوم کلی نگر اصــول فلســفی خاصی را بــدان گــره می‌زنند، که اختلافات زیادی در آن به چشم می‌خورد.

عده‌ای دیـدگاهی ایـده آلیسم را برگزیده‌انـد، و جهـان را کلاً ذهــنی می‌داننــد،ایــده آلیسم‌ها کلاً جهــان را ذهن و ماده را زاییده آن می‌دانند و بر اساس مکتب ایده آلیسم، فلسفه‌ای را بنیان نهاده‌اند که تمـام اصـول این فلسـفه ایــده آلیســتی است و ما با ازای واقعی نــدارد و شــاید نشــود پــاره‌ای از آن را حــتی تجربه کــرد و فقط پایه و اصول یک فلسفه خاص است و بر این اسـاس ایـده‌هایی چون، ذی شعور بودن کل کیهان، شـعور کیهـانی، شـعور ذراتی چون الکـترون و ذهـنی بـودن کل عـالم را در نظر می‌گیرند و بــرای اثبــات قــول خــود اثبــاتی متقن بیــان نمی‌کنند.

عــده‌ای دیگر در برخــورد با این دانش‌ها راه دیگر را پیش می‌گیرند و ماترالیسم نامیــده می‌شــوند کــه، در اندیشه این گروه ابتـدا مـاده خلق شـده و همه چـیز دیگر زائیـده مــاده اســت، ماترالیسم‌ها هم اصــول خــاص را مبنــای

فلسفه خود قرار می‌دهند از جمله این‌که اصل حـرکت و تحـول در جهـان مطلق است و این را با عنـوان دیالتیک مطـرح می‌کنند و ردپـای این تحـول و حـرکت را در همه جای جهـان سـرایت می‌دهنـد، در ایـده‌های ماترالیسـمی علی رغم ایـده‌های ایـده آلیسـمی ،طـبیعت در حـال یک حرکت کورو بی‌هـدف اسـت، جهـان از ازل بـوده و تا ابد هم خواهد بـود،نظم به معنـای خاصی در جهـان جـاری نیست و این ما هسـتیم که گمـان می‌کـنیم که نظمی وجود دارد و در واقع این نظم زائیده ذهن ماست.

در دیدگاه ماتریالیسم ،متافیزیک معنی ندارد و هر چه در جهـان است تـوجیهی مـادی دارد و لا غـیر، در دیـدگاه ماتریالیسم اصل وجـود انسـان درکیهـان شناسی اصـلی است که در آن اینگونه نیست که تمـام جریانـات اتفـاق افتاده‌اند که انسانی به وجود آید ،بلکه جریانات به وجـود آمده‌اند و چـون اینگونه جریانـات به راه افتاده‌اند لاجـرم انسانی به وجود آمده اگر جریانـات به گـونه‌ای دیگر رغم می‌خوردند پس منجر به وجود آمدن انسان نمی‌شد.

در کیهان شناسی ماتریالیسم، افت و خیزهـای کـوانتمی که منجر به بوجود آمدن جهان شـده اسـت، علاوه جهـان ما، میلیاردها 10500 جهان دیگر هم بوجود آورده که این جهان ماست در بین آن جهان‌ها که شرایط بوجـود آمـدن حیـات در آن وجـود داشـته است و به اصـطلاح میلیاردها لباس ساخته شـده است و یکی از این لباس‌ها به قـامت ما، درست و متناسب آمده است و سایر جهان‌ها مـوازی جهان ما معلوم نیست در چه حالتی باشند.

در دیدگاه ماتریالیسم، ماده موجودی ازلی و ابدی اسـت، و سـرانجام جهـان به حـالتی سـرد و بی‌روح و پـوچ

درخواهد آمد، اولی و آخری هـدف ندارند و حرکـتی کـور در جهان حاکم است، بر اسـاس ایـده‌های ماتریالیسـتی، هر فلسـفه‌ای که غـایت مـدار باشد آن فلسـفه درسـتی نیست بلکه هر فلسـفه‌ای که پـوچ گـرا باشد آن فلسـفه درست است و حقیقی، و از افتخارات منادیـان این تفکر این است که بر اثر خوانـــدن و فهمیـــدن فلســـفه آن خواننـــدگان و جوانـــان دست به خودکشی می‌زنند و افسـرده و لا ابـالی می‌شـوند و این افسـردگی و پـوچ گرائی را غایت انسان می‌دانند.

اما آن‌چه مشـخص است حـداقل در حـوزه دیالکتیک این فلسفه با مشـکل مواجه است چـرا که اصل دگرگـونی و حـرکت همـان طـور که مشـخص است حـداقل در بین قوانین متقن فیزیک و بسیاری از ذرات وجود ندارد و در درجه بعد شـواهد فـیزیکی نشـان از آن است که مـاده امـری ازلی نیست حـالا ابـدی بـودن قابل بحث است و جهـــان را برگرفته از حـــادثه‌ای دیگر به نـــام بیگ بنگ می‌داند که بدان مدل استاندارد کیهان شناسی می‌گویند.

به هرحـال وقـتی ما به درون خـود فیزیک سـاینس نگـاه می‌کـــنیم به جز مـــاده و عـــوارض آن چناچه الان هست چـیزی بدست نمی‌آید و این‌که بر اسـاس آن فلسـفه‌ای جامع مطرح شود که از کجا آمده‌ام؟ آمـدنم بهر چه بـود؟ به کجا می‌روم؟آخر ننمـــائی وطنم، این اســـتدلالات که دربارۀ هدف خلقت و انجام و غـایت آن سـخن می‌گویـد، در درون خـــود فیزیک مشـــخص نمی‌شـــود ،آن‌چه ما در فیزیک مشاهده می‌کنیم چیست؟

آن‌چه مشـاهده می‌شـود این است که اولاً در درجه اول، قوانیـنی لا یتغـیر بر طـبیعت حکم فرماست که طـبیعت

طبق این قــوانین پیش می‌رود، طــبیعت تحت اشــراف انرژی است که همه چیز را پیمانه‌ای کرده است، و حدود و قید و بند ایجــاد کــرده است ،نــور نمی‌تواند ســرعتش بی‌نهــایت باشد حــداکثر ســرعت هر ذره نهایتــاً حــدودی دارد، خانواده‌های ذرات بنیادی اعم از لپتونهــا،کوارک‌هــا، پادها، مزونها همه و همه حدودشان مشخص است و مثلاً یک الکــترون با همه الکترونها مشــابه است و هم مانند اســت، هر قــدر با انرژی‌هــای بــالاتر مواجه می‌شــویم، تقارن‌هــای بزرگــتری در جهت اتحــاد بین نیروها و ذرات حاکم است ،جهان قابل شناختن و ریاضی کــردن است و قــوانین طــبیعت طبق منطق ریاضی خــاص و پیچیــده‌ای تنظیم شــده است.و ما می‌تــوانیم جهــان طــبیعت را با جهان ریاضی تطــبیق دهیم ،جهــان منطقی است و طبق یک قاعده خاص با اسباب هدایت می‌شود

یعنی کاری که انسان انجام می‌دهد مشــاهده و تجربه در طبیعت و تطبیق آن با منطق ریاضی برای اندازه گیری و بهره بردن از طبیعت است و در این راستا طبق تجربیات خــود نظریه پــردازی کــرده و این نظریه را با مشــاهدات مورد تطــبیق قــرار داده و پیش بینی‌هــایی را می‌کند اگر ســازگار بــود مــورد قبــول والا نظریه دیگر را جــایگزین می‌کند و رقــابت در حــوزه علــوم پایه در این است کــدام نظریه سازگارتر است و برای این نظریه پــردازی گــاهی از متافیزیک هم استفاده می‌کند.

یعنی مثل این‌که تمام قوانین فیزیک در همه جای جهــان شــمول است. یا همین نظریه جهان‌هــای مــوازی یا یکتا همین هم مســائل‌های متــافیزیکی است ،حــال مســئله‌ای

که در این‌جا خوبست بـدان پرداخته شـود این است که ما در این رهگذر متد علمی به سه حوزه برخورد می‌کنیم

یکی حوزه تجربه گرائی و مشاهده و انـدازه گـیری، یکی حوزه منطق و ریاضیات و دیگری حوزه متافیزیک که این سه حـــوزه با هم یک ایـــده علمی یا نظریه را شـــکل می‌دهند و بـدیهی است که هر کـدام از این سه رکن اگر موجود نباشند نظـریه‌ای علمی به معنـای امـروزی بـرای «ساینس» اتفاق نمی‌افتد.

حال نظر این‌جاست آیا می‌شود در رهگذر متد علمی این سه رکن را با هم متحد کـرد؟ یا این سه رکن مسـتقل از هم هسـتند؟ و یا این‌که آیا می‌شـود یکی از این سه رکن را حذف کرد؟

اما درباره اتحـاد بین این ارکـان یعـنی بگـوئیم که حـوزه تجربه و آزمـایش با حـوزه ریاضـیات متحد هسـتند ،این جریان از دیرباز مورد توجه بوده از زمانی که بطلمیـوس ایده ریاضی خود درباره الگو سازی برای حرکت سـیارات را ارائه داد ولی این الگوها با نظـرات اخترفـیزیکی آن روزگـار تطـبیق نداشت و همین عـدم تطـبیق بـود که بزرگانی چـون بـیرونی،ابن هیثم، و بـالاخره نصـیرالدین طوسی را بر آن داشت که اصلاحاتی در مدل‌های ریاضی بطلمیوس به وجود آورده و زمینه ظهور مکانیک سماوی جدید را بوجود آورند.

همین ایـده اتحـاد بین دو حـوزه است که ایـده‌های ایـده آلیستی را قدرت می‌بخشد چرا که منطق ریاضی ،منطق ذهـنی است که گـاهی جلـوتر از فیزیک پیش می‌رود و درپاره‌ای موارد مثل نظریه ریسمان یا نسـبیت یا مکانیک

ماتریسی مشاهده شده که چند قـرن قبل از خـود نظریه ابزارهای ریاضی آن ساخته و پرداخته شده اسـت، ویا در سال‌های اخیر مشاهده می‌شود که نظریه‌ای چون نظریه پوسته بدون داشـتن رکن شـهودی صـرفاً با رکن ریاضی پیشـــتاز است و عـــده‌ای هم معتقدند شـــما از علم چه می‌خواهید همین توجیه و پیش بیــنی پس لــذا به دنبــال شهود تجـربی نباشـید و چـرائی را جسـتجو نکنید و یا به همین تـــــرتیب در نظریه ریســـــمان‌ها و تعـــــدادی از نظریه‌های مکانیک کوانتمی ،پس اتحاد این دو رکن یعنی قربانی شدن یک رکن در برابر دیگری.

البته قربانی شدن ریاضـیات در برابر مشـاهدات منجر به اصلاح ریاضیات و مدل‌های وابسته بدان می‌شود چـرا که ما محکی داریم به نـام تجربه و مشـاهده که ریاضـیات و ذهنیات را می‌توان با توجه بدان اصلاح کرد ولی برای آیا می‌شود ریاضـیات و ذهنیـاتی که قابل تجربه نیسـتند هم محکی جهت اصلاح آن‌ها قرار داد؟ پس اتحـاد بین این دو رکن،اتحادی درست به نظر نمی‌رسد.

ولی اتحـــــاد دو رکن دیگر مثلاً بین تجربه گـــــرائی و متافیزیــک، این دو از لحــاظ مفهــوم کلا با هم متفاوتند چـرا که تجربه گـرائی حـوزه معرفـتی و شـناخت است و متافیزیک حوزه کلی گرائی ،حال بگـوئیم از متافیزیک به تجربه گــرایی برســیم و یا بــالعکس از تجربه گــرائی به متافیزیک برسیم؟

ایده اولی که بشود از متافیزیک و کلی گرائی به معرفت جــزئی گــرائی برســیم همــان روشی است که فلاســفه قدیم بدان مبادرت می‌ورزیدند و با بنای یک سری اصـول کلی غــیر قابل تجربه و مشــاهده به یک ســری اصــول

معرفـــــتی قابل مشـــــاهده برســـــند و یا آن را توجیه کننـد،خـوب مشـخص است که آن اصـول کلی غـیر قابل تجربه و مشاهده نمی‌تواند جـای آزمـایش و تجربه محض را بگیرد و طبیعیاتی چون طبیعیات قرون وسـطائی مثل طبیعیات ارسطوئی و سینوی به وجود می‌آمد و بسیاری از مـوارد تجـربی ممکن بـود با آن‌ها ناسـازگار باشد مثل گردش کل کائنات به گـرد زمین اما ممکن بـود که بعضی از آن‌ها هم درست باشد مثل قول به کـروی بـودن زمین و ستارگان بر اساس بـراهین فلسـفی به هر حـال روش فلاسـفه‌ای چـون ارسـطو و پـیروانش و عـده‌ای دیگر از فلاسـفه همین بـوده که بخواهند از معـرفت جـزئی را از کلیات متافیزیکی اقتباس کنند.

اما در رنسـانس ناگهـان ورق برگشت در اثر شـدت عمل کلیسا و از آن‌جا که دین هم در قلمـــــــــــرو متافیزیک محسوب می‌شد عده‌ای گفتند نه ما باید کلاً متافیزیک را کنار بگذاریم و به جای آن همان تجربه گرائی و مشـاهده را جـایگزین کـنیم و یا به اصـطلاح باید کلیـات را یعـنی متافیزیک را از دل تجربه بدست آوریم و این کلی گرائی زیر مجموعه تجربه گـــرائی می‌باشـــد، از منادیـــان این نگـرش لاک و بعد از آن هیـوم و بـالاخره آکوست کنت و ماخ بودند،آن‌چه آن‌ها می‌گفتند این بود که معرفت فقط جزئی نگری است،که باید قابل مشـاهده باشد و به طـور کلی چیزی که در حوزه تجربه و مشاهده در نمی‌آید نباید در قلمرو دانش آورد.

یعـــنی می‌خواســـتند با یک رکن یعـــنی تجربه به نظریه برسند و کل جهان را توضیح دهند ،این نگرش ممکن بـود بـرای بعضی از شـاخه‌های «سـاینس» جوابگو باشد مثلاً

علم تشریح بـدن با مطالعه بعضی از گیاهـان و جـانوران حتی در مـورد بعضی از مـواردی که با مـواد مواجه بودند مثل علم شـیمی اما در حـوزه سـایر علـوم که احتیـاج به نظریه پــردازی داشت مثل دیرینه شناسی اعم از زیست و زمین شناسی و فیزیک با مشکل جدی مواجه می‌شد.

در حوزه فیزیک مشکلی که بروز کـرد با توجه به جـدولی که مندلیف برای عناصر تهیه کـرده بـود و تـرتیب و نظم عناصر و کشف تعـدادی از عناصر بر آن پایـه،ایـده اتم‌ها توسط بولتزمن ارائه شده بود گرچه اتم‌ها وجودشــان از لحـاظ تجـربی و مشـاهده‌ای تأیید نشـده بـود لاجـرم بر اســاس یک اصل متــافیزیکی ارائه می‌شد و مــاخ با آن مشکل داشت و ایده اتمی را نمی‌پــذیرفت و همین منجر به خودکشی بولتزمن شد و بعـدها با آزمـایش بـروانی و امثال آن پی به وجود اتم‌ها بردند.

دانشـمندان فیزیک چـون انیشـتین وهـایزنبرگ گرچه در پـاره‌ای از عمر خـود بـدین ایـده معتقد بودند ولی بعـدها متوجه شدند که با پایبندی به این مسـئله هیچگـاه فیزیک پیش نخواهد رفت و نمی‌شود یک رکن را فـدای یک رکن دیگر نمود حتی در ایده‌های دیگــری مثل تکامل در زیست که قابل تجربه و مشاهده در آزمایشـگاه نبـود صـرفاً یک ایده متافیزیکی ارتباطی را بین یک سری گـزاره برقـرار می‌کند که قابل تجربه عیـنی و تجـربی نیست و حـتی در دیرینه شناسـی، زمین شناسی و غـیره، پس وجـود رکن متافیزیک در نظریه پردازی امری مهم و قابل توجه بــود نه بسان گذشـته که رکن تجربه را فـدای متافیزیک نه به مانند روزگـــار مـــاخ که رکن متافیزیک را فـــدای تجربه گرائی کنند هیچ کدام قابل دفاع نبود.

و هم‌چنین درباره رکن ریاضی، اگر تجربه گرائی را فدای ریاضیات کنند که در دوره معاصر اگر تجربه‌ای مدلسازی ریاضی نشود در قلمرو ساینس محسوب نمی‌شود و یا بالعکس که ریاضیات را فدای تجربه گرائی کنند که در روزگار معاصر تعدادی از ایده‌ها به آن دچار شده‌اند با مذاق دانشمندان ساینس خیلی سازگار نیست ،حال سوال این‌جاست که می‌شود رکن متافیزیکی و رکن ریاضیات را با هم متحد کرد،همان طور که می‌دانیم برای بسیاری از ایده‌های ریاضیات هم رکن‌های متافیزیکی غیر قابل اثبات در ریاضیات وجود دارد که این مسئله را با مشکل مواجه می‌کند.

مثلاً اصولی موسوم به اصول اقلیدس مثلاً دو خط موازی یک‌دیگر را تا بی‌نهایت قطع نمی‌کنند،همه بدین مسئله اذعان دارند که این مسئله یک مسئله صرفاً متافیزیکی است که مبنای هندسه مسطحه است، که نمی‌شود از ریاضیات آن را اثبات کرد و بالعکس بسیاری از مسائل متافیزیکی وجود دارد که اثباتی در قلمرو ریاضیات و حتی تجربی ندارد مثلاً مسئله آزادی برای انسان، آیا در طبیعت قابل اثبات است،می شود از حوزه فیزیک و ماده به آن رسید از خاک ،هوایا هر چیز دیگر ،یا می‌شود ادله ریاضی برای اثبات آن اقامه کرد اما مفهومی است که همه بر وجود آن متفق القول هستند و آن را از لازمه هر انسانی می‌دانند آیا می‌شود گفت که چون آزادی در آزمایشگاه مشاهده نشده پس وجود ندارد ،و یا مفهومی ندارد؟ و یا چون در ریاضیات چون مدلسازی نشده علمی نیست؟

پس با این توضیحات متوجه می‌شویم که ساینس و علوم بر اساس سه رکن مستقل از هم یعنی:

1-رکن مشاهده و تجربه

2-رکن متافیزیک

4-رکن ریاضیات

استوار شده و هر ایده‌ای که یکی از ارکان را نادیده بگیرد در حوزه علوم و ساینس قرار نمی‌گیرد ،حالا با این محک وارد ایدئولوژی‌ها و مکاتب می‌شویم،قبل از این خاطر نشان می‌کنیم که «حوزه ساینس» حوزه‌ای است که رئالیستی و واقعیت گراست و فقط و فقط در هستی صحبت می‌کند و آن‌چه الان هست از لحاظ مادی و فلسفه‌ای بر آن استوار نیست که بخواهد از قبل از ظهور ماده یا بعد از آن یا هدف و غایت آن سخنی بگوید و هر گونه اظهار نظری در این باره اظهار نظر فلسفی است نه علمی از نوع ساینس.

اما ایده‌هایی چون ماتریالیسم و ایده آلیسم همان طور که می‌دانیم از نوع فلسفه است و ایدئولوژی، و هر مکتبی یا ایدئولوژی، که یکی از سه رکن ساینس را مختل کند و یا در نظر نداشته باشد مشخص است که ایدئولوژی مطلوبی نمی‌تواند باشدئ

همانطور که گفتیم ما می‌توانیم از «ساینس» به معنای محک استفاده کنیم چرا که جزءِ علوم دقیقه محسوب می‌شود و محک ارزش یک ایدئولوژی را فقط مشخص می‌کند، ایدئولوژی نمی‌دهد

با این روش شـــــــناخت و این محک وارد فلســـــــفه ماتریالیسم می‌شویم:

مکتب ماتریالیسم مکتـــبی است که عنـــوان می‌دارد که ابتدا مـاده بـوده و از مـاده ذهن و شـعور به وجـود آمـده است این ایده کاملاً فلسفی است چرا که اصلاً شـهود و نظریه «ساینسی» و تجربی بر این مسئله استوار نیست و یک ایــده متــافیزیکی صــرف است ،مکتب ماتریالیسم عنوان می‌کند که ماده ازلی و ابدی است همیشه بـوده و همیشه خواهد بود، این هم مسـئله‌ای صـرفاً متـافیزیکی است چرا که همان طـور که گفـتیم «سـاینس» در آن‌چه هست حــرف بــرای گفتن دارد دربــاره قبل و بعد مــاده حــرفی بــرای گفتن نــدارد پس این ادعا هم در قلمــرو «ساینس» قرار نمی‌گیرد ئ

«سـاینس» می‌گوید که مـاده حـادث است و این با قـول ماتریالیسم جـــور در نمی‌آید و در انفجـــار بیگ بنگ به وجود آمده و قبل این انفجار فضا-زمان و ماده‌ای وجــود ندارد.

ماتریالیسم می‌گوید که اصل تغیـــیر بر همه نهادهـــای هســـتی ســـیطره دارد و همه چـــیز در حـــال تغیـــیر است،«ساینس» عنـوان می‌دارد که بسـیاری از چیزهـای طبیعـیی قابل تغیـیر نیسـتند نظـیر لپتون‌ها یا قـوانین موجود در طبیعت و ثابت‌های طبیعت.

ماتریالیسم قائل به وجــود جهان‌هــای مــوازی است که اصل وجود انسان را در قالب آن محو کند در صـورتی که در «ساینس» از لحاظ تجربی بدان نرسـیده ایم و صـرفاً یک ادعای فلسفی است.

گـــروهی از ماتریالیست‌ها کلا متافیزیک را نفی می‌کنند واین کلاً خلاف روش و ادعا و منش آن‌ها می‌باشد چـــرا که اولاً یکسری از ادعاهای آن‌ها جنبه متافیزیکی صــرف دارد و ثانیاً با اصل «ساینس» در تضاد است

و اما ایده آلیسم:

در مکتب ایـــده آلیسم ادعا می‌کند که اول ذهن وجـــود داشته و سپس مـاده از ذهن سـاخته شـده است ،این یک ادعای صرفاً فلسفی است چـرا که در آزمایشـگاه مـورد تجربه قـــرار نگرفته است ،همه کائنـــاتت دارای شـــعور هســـتند این هم ایـــده‌ای فلســـفی و غیرقابل تجربه و شهود آزمایشگاهی و اثبات ریاضی است.

آیا طبق نظریه ایــده آلیســتی جهــان که یکســره ذهن و اطلاعـــات است باید پرســـیده شـــود ذهن چه کسی و اطلاعات وقتی شعوری برای درکش نباشد آیا معنی پیدا می‌کند، فرض کنید کامپیوتری کـوانتمی در اختیـار داریم و این کـــامپیوتر مملو از اطلاعـــات و صـــفرها و یک‌ها و کـدهایی است و فــرض کــنیم می‌تواند این اطلاعــات را پردازش هم بکند،در ایده ایده آلیسم متذکر می‌شـویم که جهـــان یک ابر رایانه بـــزرگ است که حجم عظیمی از اطلاعات را پــردازش می‌کند ،آیا این رایانه برنامه ریــزی شده است یا خودش خودبخـود برنامه ریـزی می‌شـود،آیا پـــردازش اطلاعـــات یک اصل probability است یا possibility یعنی این پردازش از قبل مشخص است که باید به کجا منجر شـود مثلاً یک عـدد بدهد یا یک محصـول یا نه هر چه پیش آید خوش آید می‌باشد، سخت افزار این پردازشـگر چیســت؟آیا می‌شـود اول نــرم افــزار وجـود داشــته باشد و این نــرم افــزار ســخت افــزار بیافریند.

اطلاعـــات از کجا پدید آمـــده اســـت؟آیا این ایـــده‌ها در آزمایشـــگاه قابل ردیـــابی اســـت؟یا صـــرفاً یک ایـــده متافیزیکی است؟در این مکتب جهان خارجی وجود دارد؟ باید چه چیز ادراک شود تا وجود نداشته باشد؟اگر چـیزی ادراک نشود آیا وجود دارد؟ و هزاران سوال و چرائی که قابل ردیابی تجربی و آزمایشگاهی نیست و ذهن گـرائی صرف و متافیزیک خالص است.

خـوب پس با محکی رئالیسـتی «سـاینس» نظـری قابل قبـول تلقی نمی‌شـود، این‌جا یک برخـورد دیگـری هم داریم مـــراوده دو رکن از سه رکن یعـــنی متافیزیک و ریاضـیات، آیا این دو تـرکیب ترکیـبی رئالیسـتی بدست می‌دهـــد، ایـــده‌ها، ایـــده‌های متـــافیزیکی با اثباتها و الگوریتم‌های ریاضی و منطقی که نمودی در آزمایشـگاه نداشته باشند،بالتبع در حوزه «ساینس» قـرار نمی‌گیرند و به نظر به رکن ریاضـیات نزدیکترند ،اگر در آزمایشـگاه هم تجربه شوند آن‌گاه در زمره ساینس قرار می‌گیرند.

حال سوال این‌جاست که آیا می‌شود حوزه آزمایشـگاه و تجربه را در حوزه اطلاعات صرف وارد کنیم.؟

سوال دیگر که مطرح است باید ببینیم اطلاعـات بین این سه رکن معرفی شده یعنی متافیزیک،ریاضـیات و تجربه و مشاهده، در کدام حوزه قرار می‌گیرد؟

اطلاعـات یعـنی آگـاهی و آگـاهی یعـنی ادراک توسط شعور،حـوزه آگـاهی در کـدام یک از سه رکن واقع است ،آیا در زمره متافیزیک است یا در حوزه ریاضیات است یا در حـوزه آزمـایش و تجربه و نمـود حسـی، گـوئی این سوال نوعی سفسطه است چرا که این سه رکن تـوأم با

یک‌دیگر وقتی که بـرای انسـان معـنی پیـدا می‌کند که از آن‌ها آگاهی داشته باشد مادامی که انسـان وجـود نـدارد آیا رکن ریاضـیات وجـود دارد؟آیا رکن شـهود و تجربه و نمـــود حسی وجـــود دارد؟آیا متافیزیک وجـــود دارد؟اگر انسـانی نباشد بله جهـانی وجـود دارد که قابل محاسـبه هست ولی محاسبه گری نیست پس انسان صرفاً کاشف این آگاهی است نه سازنده آگـاهی مانند رادیو که صـرفاً آشکارسـاز امـواج رادیـوئی است نه سـازنده آن،ممکن است هزاران هزار سیگنال رادیوئی از بـدو خلقت وجـود داشته و دارند که توسط رادیوئی کشف نشـده‌اند و اصل وجـــود نداشـــتن رادیو حـــاکی ازعـــدم وجـــود امـــواج الکترومغناطیس نیست پس می‌تـوانیم بگـوئیم در فـرض عدم حضور انسان اطلاعات وجود دارد و سنن و قـوانین بر جهـان مسـتولی است چه انسـان آن‌ها را کشف بکند چه کشف نکند ،سـال‌های سـال انسـان از وجـود جاذبه بی‌اطلاع بود و آگـاهی نداشت ،آیا جاذبه وجـود نداشـت؟ حال دوباره سوال می‌کنیم اطلاعات یعنی چه؟

صرف دانسـتن انسـان، یا نـه، چـیزی که انسـان می‌تواند کشف کند و آشکارســـازی کند هر چند هنـــوز هم موفق نشده باشد در زمره این آگاهی قـرار می‌گـیرد،اطلاعـات بـدین تعریف یعـنی چـیزی که انسـان می‌تواند آن را در حـوزۀ «سـاینس» وارد کند هر چند هنـوز نکـرده باشد. با این تعریف باز هم اصالت با انسان است یا با اطلاعات؟

مثلاً بگـوئیم امـواج رادیـوئی چیسـت؟ امـواجی که تـوان ردیابی و آشکارسازی آن توسط رادیو وجود دارد هر چند هنـوز ردیـابی نشـده باشـند ،در این‌جا اصـالت با امـواج است یا با رادیـو، به نظر در این‌جا از گـونه‌ای خـاص از

امـواج صـحبت به میـان می‌آید که قـابلیت آشکارسـازی توسط رادیو را دارند همه از یک ســــــــنخند،پس با این تفسیر می‌توان گفت اطلاعات مجموعه مفــاهیمی است که انســان می‌تواند آن را در حــوزه «ســاینس» وارد کند یعــنی دارای آن سه رکن هســتند هر چند هنــوز قــرار نگرفته باشند آیا این اطلاعات ذهنی است؟

چرا ذهنی باشد ذهنی بودن یعـنی چـه؟ یعـنی در قلمـرو ریاضـیات صـرف یا متافیزیک صـرف اسـت؟ خـیر این با «ساینس» جور نمی‌آید؟ چـیزی است که قابل حس است و آزمایش و تجربه؟ پس نظریه اطلاعات مجموعه آگاهی که می‌تواند در زمره ساینس قرار بگـیرد یعـنی هم سـنخ با ساینس است با همـان ارکـان سـاینس، آیا این آگـاهی عین وجـود است یا به عبـارتی این آگـاهی عین جهـان و کیهان است؟

یعـنی جهـان حـاوی مـوادی است که بین آن‌ها قوانیـنی برقرار است که طبق اسلوب ریاضی قابل پردازش است که انسان می‌تواند بـدان اشـراف پیـدا کند یعـنی این یک خاصـیتی است که در بین مـواد در جهـان قـرار دارد، که اینگونه است، چگونه بگوئیم آگاهی عین وجود اســت؟ نه اطلاعات با تعریفی که ارائه دادیم یکی از خـواص وجـود است نه این‌که عین وجـــود باشد مثل این‌که بگـــوئیم از خـواص امـواج الکترومغنـاطیس این است که این امـواج سرعتشان برابر سرعت نـور است پس حـالا بگـوئیم این امــواج عین ســرعت نــور اســت، از نظر منطقی معــنی ندارد؟یعنی چه؟ پس این حـرف ایـده آلیسـتی که آگـاهی عین وجود است حرفی بدون اساس و غیرمنطقی است

یا در این نظریه اطلاعات عنوان شود که جهان یک تک اندام وار زنده است و شعور دارد؟این یعنی چه؟ صرف این‌که موج الکترومغناطیسی توسط رادیو آشکار می‌شود آیا حاکی از آن است که کل موج الکترومغناطیسی مثل رادیو است اصلا چه ربطی دارد؟ حالا بگوئیم چون جهان هستی حاوی موادی است که بین آن‌ها قوانینی برقرار است که طبق اسلوب ریاضی توسط انسان قابل پردازش است بگوئیم پس در کل جهان هستی مثل انسان است ،شعور دارد،زنده است؟ خیلی حرف غیرمنطقی و غیر علمی است پس تا به حال با محکی که داشتیم دو ایده و در ایدئولوژی یعنی ماتریالیست و ایده آلیست مورد نقد قرار گیرد و ارزیابی مثبتی پیرامون آن‌ها صورت نپذیرفت

اما محک رآلیستی ساینس به کتب آسمانی:

آیا می‌شود ساینس را محک کتب آسمانی قرار داد؟ برای پاسخ به این پرسش همان طور که می‌دانیم ساینس دارای سه رکن است است مشاهده و تجربه،متافیزیک (اصول کلی حاکم بر نظریه) رکن ریاضیات و مشاهده شد که در دو فلسفه بزرگ که معمولاً سایر حکمت‌ها از آن‌ها منشعب می‌شود یعنی ماتریالیسم و ایده آلیسم در ارکانی از این رکنها ضعیف بوده لذا در محک رآلیستی مثبت ارزیابی نمی‌شوند.

اما در نگاه به ادیان و کتب آسمانی نظیر قرآن کریم که کتاب مقدس مسلمین جهان محسوب می‌شود و قریب به یک میلیارد نفر بدان معتقد و پایبندند،حالا می‌خواهیم ببینیم با محک زدن ساینس با آن به چه نتیجه‌ای می‌رسیم ،همان طور که می‌دانیم و گفته شد یک

ایـدئولوژی چه فلسـفی چه دیـنی، قصـری مجلل از «از کجا آمـده‌ام آمـدنم بهر چه بـود به کجا می‌روم آخر» بنا می‌کند و همه ارکان زندگی را توضیح می‌دهد و اهداف و باید و نبایـدها را مشـخص می‌کند و فقط سـاینس بخش کوچکی از آن یعنی هسـتی شناسی را توضـیح می‌دهد و از آن‌جا که ساینس علمی دقیق ولی محـدود است اگر با آن ایـــدوئولوژی تناسب داشت می‌تـــوان گفت که آن ایدئولوژی ممکن است برای سایر ارکان و توضـیحات هم که در این قلمـرو نیست کـارگر و کاراست و قابل توجه ارزیـابی شـود والا نه پس ما باید ارکـان سـاینس را در قرآن کریم مورد ارزیابی علمی قرار دهیم یکی از ارکان ساینس رکن ریاضیات است ببینیم اگر قرآن کـریم قـرار شد ایـــدوئولوژی باشد در این رکن ســاینس چگونه وارد می‌شود به آیاتی چند در این زمینه اشاره می‌کنیم:

«هو الـذی جعل الشـمس ضـیاءِ و القمر نـورا و قـدره منازل لتعلموا عـدد السـنین و الحسـاب ما خلق الله ذلک الا بالحق یفصل الایات لقوم یعلمون»

اوست آن‌که خورشید را درخشان و ماه را تابان قرار داد و انـدازه حـرکت مـاه را در منـازلی معین کـرد تا شـمار سالها و حساب را بدانید این‌ها را خدا جز به حق نیافرید. خداوند آیـاتش را بـرای مـردم دانشـمند تحلیل وتفصـیل می‌دهد.

در این آیـات اولاً اشـاره بـدان شـده که ریشه ریاضـیات محاسباتی و نجوم محاسـباتی در نگـرش و انـدازه گـیری چگونگی حرکت اجرام سماوی چون خورشید و ماه است و ریشه‌ای طـــبیعی دارد و خداوند با قـــرار دادن نظم و ترتیب در حرکت اجرام سماوی ،این امکـان را به انسـان

داده که آن‌ها را حوزهٔ ساینس وارد سـازد و در فـراز «ما خلق الله ذلک الا بـالحق» گـوئی در حـوزه علـوم دقیقه قرار گـرفتن این امـور حکـایت از خلقت آن‌ها بر اسـاس حق را دارد ،یعنی نشانه حق بودن در ارکـان طـبیعت این است که در زمره ساینس قرار می‌گیرد و جالب است که بدانیم نظام عشر عشـری، ده دهی از حرکت‌هـای منظم مـاه در طـول سی شب نظم گـرفت که البته تعـدادی از این ماهها سی روزه بودند که زوج بـود و تعـدادی بیست و نه روزه بودند که فرد بودند

«والفجر و لیالٍ عشر، والشفع و الوتر»

قسم به فجر و شب‌های دهگانه به زوج و فــردو قسم به شب که سپری می‌شود،

در جایگاه‌های مختلف از حق صحبت شده مثلاً

«خلق الله ســـماوات و الارض بـــالحق آن فی ذلک لایة للمومنین» (44/29)

خداوند آســمان و زمین را بر اســاس حق آفرید و در آن نشانه‌ای برای کسانی است که ایمان دارند ،

اگر این آیه را بر اسـاس آیه بـالا تفسـیر و معـنی کـنیم، خداوند آســـمان و زمین را بر اســـاس علـــوم دقیقه و حسـاب و کتـاب آفریـده است و آن را در حـوزه سـاینس قرار داد و این نشـانه بـرای کسـانی است که به این امر ایمان دارند یا در جای دیگری می‌فرماید:

«الله الذی انزل الکتاب بالحق و المیزان» (17/44)

و او خدائی است که کتاب «قانون» را بر اساس حساب و میزان «معادلات» فرو فرستاد «میزان» در تعبیر لغوی یعنی معادله و یا نظیر آن میزان به معنی ترازو به صورت قسطاس بیان می‌شود

باز می‌گردیم به تعابیر ریاضیات در قرآن:

«الشمس و القمر بحُسبان، والنجم و الشجر یسجدان والسماءِ رفعها و وضع المیزان» «67،5،55»

خورشید و ماه بر اساس محاسبات و ریاضی هستند و بوته‌ها و گیاهان مطیع قوانین اویند و آسمان را بر افراشت و در آن نظم و قانون و معادلات دقیقی وضع نمود»

یعنی آسمان را بر اساس معادلات و محاسبات و ریاضیات دقیقی بر افراشت پس میزان همان قانون طبیعت و معادلات مبتنی بر آن است. «یسجد» به معنای تابع و مطیع محض بودن است، مثلاً در جایی می‌فرماید:

«و لله یسجد من فی السموات و الارض طوعاً و کرها» (15/14)

یعنی هر آن‌چه در آسمان و زمین است چه بخواهد چه نخواهد تابع قوانین و سنن الهی است.

و یا «ولله یسجد ما فی السموات و ما فی الارض من دابة و الملائکة و هم لا یستکبرون»(49/16)

«پس هر آن‌چه در آسمانها و زمین از جنبنده و ملائکه است همه و همه مطیع فرمان و قوانین اویند و نمی‌توانند از آن عدول کنند»

«الم‌تر آن الله یســـجد له من فی الســـموات و من فی الارض و الشمس و القمر و النجوم و الجبـال والشـجر و الدواب و کثیر من الناس» «18/42»

آیا نمی‌بینی هر آن‌چه در آسمانها و زمین است از مـاه و خورشید گرفته تا کوه‌های و درختان و جنبنـدگان و اکـثر مردم تابع و مطیع فرمان و قوانین الهی هستند

«لَقد اَحْصٰیتُهم وَعَدَّهُم عَدَّاً» (94/19)

بدرســـتی که بر اســـاس حســـاب و کتـــاب و محاســـبات هستند، آن‌چنان دقیق که می‌شـود بـرای آن‌ها عـدد قائل شد

*واحصی کُلَّ شی عدداً (28/72)

هر شی را چنان با حساب و کتـاب آفرید که با محاسـبات عددی تطابق پیدا می‌کند

*انا کل شی خلقناه بقدرٍ (49/54)

ما همه اشــیاء و ذرات را بانــدازه «با حســاب و کتــاب» بیافریدیم

*الذی خلق فسوی والذی قدر فهدیٰ (4،2/87)

او خدائی است که اول جهان را بیافرید و بعد بدان شکل و حالت داد و او کسی است که اول محاسبات و قــوانین آن را معین کرد پس آن را بدان قوانین هدایت نمود

*کل شی عنده بمقدار (8/14)

هر چـــیز و هر ذره در نـــزد او به مقـــدار است و نظم و حساب و کتاب معینی دارد

*خلق کل شی فقدرهُ تقدیراً (2/25)

تمام اشیاء چنان بر اساس مقدار و حساب و کتاب خلق کرده که نمی‌توانی تصور کنی

*و کان امر الله قدراً مقدوراً (48/44)

امر خدا آن‌چنان حساب و کتابی دارد که برایتان قابل تصور نیست

«قد جعل الله لکل شيٍ قدراً» (4/65)

و خداست که برای تمام اشیاء و ذرات عالم ،میزان و اندازه و مقدار قرار داد

آن‌چه از آیات بالا بدست می‌آید در قرآن کریم اشاره شده که خلقت خداوند بر اساس محاسبات و حساب و کتاب و معادلات ریاضی است به طوری که قابل احصا و محاسبه و تعیین مقدار عددی برای هر چیز است برای فضا-زمان ،ذرات،انرژی همه چیز دارای مقدار و عدد است پس رکن ریاضیات در این کتاب آسمانی بدان تاکید بسیار شده و یکی از ارکان خلقت را ریاضیات و محاسبات و معادلات می‌داند اما رکن دیگر ساینس یعنی تجربه و مشاهده را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم، قرآن کریم در جای جای آیات خود به مشاهده و تجربه در طبیعت فرمان می‌دهد و اندیشه بشر را به مشاهده سوق می‌دهد از جمله آیات

«افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت و الی السماءِ کیف رفعت و الی الجبال کیف نصبت * و الی الارض کیف سطحت * فذکر انما انت مذکر * لست علیهم بمصیطر» غاشیه

آیا در کیفیت خلقت شتر و آناتومی پژوهش نمی‌کنید؟آیا در این‌که آسمان چگونه برافراشته شده و ساختار کیهان پـــژوهش و دقت نمی‌کنیـــد؟ آیا در ســـاختار کوهها و چگـونگی اسـتوار شـدن آن‌ها پـژوهش نمی‌کنیـد؟آیا در زمین و این‌که چگونه دارای سطح شـده پـژوهش و دقت نمی‌کنیـد؟ «ای پیـامبر! فقط بـرای مـردم اینگونه امر را درس بـده وذکر کن وآن‌ها را به قبـول چـیزی به بـدون دلیل و پژوهش مجبور نکن؟

در این آیات قرآن کریم به صراحت دسـتور به پـژوهش و آزمایش در زیست شناسی، دستور پژوهش و آزمایش در کیهـان شناسـی، دسـتور پـژوهش و آزمـایش در زمین شناسی و دستور پژوهش و آزمایش در دینامیک سیارات را عنوان می‌دارد و به پیامبرش گوشـزد می‌کند که فقط این مسایل را درس بده و بگوکه خودشـان مشـاهده کنند و به امـری آن‌ها را مجبـور نکن که بـدون دلیل چـیزی را بپذیرند

***«اَولم ینظـروا فی الملکـوت السـماوات و الارض و ما خلق الله من شی» (185/7)**

آیا در حقیقت آسمانها و زمین و هر آن‌چه خدای سـبحان آفریده پژوهش (رصد،آزمایش،دقت) نمی‌کنید.

«الذی خلق سبع سموات طباقاً ماتری فی خلق الـرحمن من تفـاوت،فـارجع البصر هل‌تـری من فطـور ثم ارجع البصر کـرتین ینقلب الیک البصر خاسـئاً و هو حسـیر»(4/67)

خـدای کسی است که هفت آسـمان را چـون طبقـاتی بیافرید پس پـژوهش و رصد کن بـبین آیا در خلق خـدای

رحمان تفاوت و بی‌نظمی مشاهده می‌کنی؟نه برگرد و دوباره محاسباتت را انجام بده دوباره رصد کن دوباره مشاهده کن دوباره از اول پژوهش را دنبال کن ببین ناهماهنگی و بی‌نظمی را مشاهده می‌کنی؟دوباره همه چیز را طبق محاسبات و قواعد خواهی یافت.

«و آیة لهم انا حملنا ذریتهم فی الفلک المشحون * و خلقنا لهم من مثله ما یرکبون * و آن نشا نغرقهم فلا صریخ لهم و لا هم ینقذون، الا رحمة منا و متاعاً الی حین» (یس 41،42،44،44)

و از جمله نشانه‌های او این است که ما نیاکان شما را بر سفینه‌ای مملو از اشیاء «یعنی زمین» سوار کردیم و برای شما هم مثل آن خلق کردیم و سوار نمودیم و اگر بخواهیم و اراده ما تعلق گیرد از مدارش خارجش می‌کنیم و هیچ کس نمی‌تواند به فریاد شما برسد و هیچ کس نمی‌تواند شما را نجات دهد مگر آن‌که رحمتی از جانب ما شامل شما شود و به شما رحم کنیم»

پس در قرآن کریم رکن دوم یعنی مشاهده و تجربه را مورد توجه ویژه قرار داده و امر به آن را مسیر راه خدا جویان می‌داند.

و اما رکن متافیزیک حاکم بر قرآن ،متافیزیک حاکم بر قرآن که در حوزه ساینس وارد می‌شود متافیزیکی است که جنبه تحمیل نظریه خاصی را ندارد بلکه آن را بر عهده خود انسان گذاشته و هر آن‌چه که انسان برای ساخت و پرداخته به رسمیت می‌شناسد

«الذی خلق سبع سموات طباقاً ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت ،فارجع البصر هل‌تری من فطور*ثم ارجع

البصر کـرتین ینقلب الیک البصر خاسـئاً و هو حسـیر» (4/67)

چنانچه در آیه فوق مشاهده می‌شود خداوند سـبحان امر به انسان می‌کند که به خلقت آسمانها و کیهان نگـاه کن اگر تو از هر منظـری نگـاه کـنی تفـاوتی نمی‌کند ،تمـام نظریات بر اساس محاسبات و ریاضیات بوده و حـاکی از نظم و مـیزان در سـاختار جهـان است و خداوند امر می‌کند که‌ای انسـان اگر فکر می‌کـنی که محاسـباتت درست نبـوده دوبـاره نگـاه کن و دوبـاره محاسـبات را استوار کن ببین که تمـام کیهـان بر اسـاس حق است که منظور بر اساس ریاضیات و معـادلات دقیق تنظیم شـده است و در سـوره غاشـیه می‌فرماید:«فَـذَکِّر اِنَمٰا اَنْتَ مُـذَکِّر، لَسْـتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَـیطِرْ، می‌فرماید فقط امر به پـژوهش کن و نظـریه‌ای را به آن‌ها تحمیل نکن بگـذار خودشان محاسبه و حساب و کتاب کنند و در سوره کهف می‌فرماید:«فلا تُمٰارِ فیهِم اِلّا مِـرٰاءً وَلا تَسْـتَفْتِ فیهِمْ مِنْهُمْ اَحَـداً» یعـنی اراده خداوند متعـال این نیست که در نظریـات و محاسـبات مـردم دخـالت کند و بـدین لحـاظ همـان نظـریه‌ای که ظـاهراً درست است را و محاسـبات درست در می‌آید را فقط ذکر کن و در این امـور هیچ ارجحیتی برای احدی قائل نبـاش و منتظر امـری قدسی نباش خداوند در همین سوره درباره مقدار درنگ اصحاب کهف در غار و تعداد آن‌ها فقط به نقل محاسـبات مـردم در این امر اکتفا می‌کند و اشـاره می‌کند با آن‌که خـدای سـبحان از همه بهـتر به مـدت درنگ آن‌هاست ولی می‌فرماید «ثُمَ بَعَثْنٰـاهُمْ لِنَعْلَمَ اَیُّ العِـزْبَیْنِ اَحْصـیٰ لِمٰا لَبِثـوا آمـدا» ما آن‌ها را برانگیخـتیم تا مشـخص شـود کدامیک از افراد بهتر توانسته حسـاب و کتـاب تقـویم را

نگه دارند و محاسباتشــان دقیقــتر است و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

«وَ لَبِثُوا فی کَهْفِهِم ثَلٰثَ مِائَةٍ سِنینَ وازْدٰادُوا یَسعاً، قُلِ اللهُ اَعلَمُ بِمٰا لَبِثُوا لَه غَیبُ السَـمٰواتِ وَ الاَرضِ اَنصِـرْبِهِ وَ اَسْمِعْ مٰا لَهُم مِنْ دُونِه مِنْ وَّلِیٍّ وَ لا یُشْــرِکُ فی حُکمِه اَحَداً»

می فرماید:عـده‌ای گفتند محاسـبه کردند که آن‌ها سیصد سال در غار درنگ کردند و عـده‌ای در محاسـبات خـود نه سال بدان اضافه کردند البته خداوند مــدت درنگ آن‌ها را به دقت می‌داند چــرا که او عــالم غیب آســمانها و زمین است و بهــترین مشــاهده گر که کسی در این رتبه به او نمی‌رسد.»

پس در نگــاه قــرآن از بعد متــافیزیکی و نظریه پــردازی «ساینس» سیره قرآن کریم همان سیره ظـاهر است که مــردم از روی علم و محاسـبات خـود به آن رسـیده‌اند و هیچ گاه در هیچ جای قـرآن نظر خـود را در این خصـوص تحمیل نمی‌کند و از پیــامبر هم خواســته که فقط امر به پژوهش و مشاهده کند و از تحمیل نظر خود بــدون دلیل و برهان پرهیز کند.

و جــالب آن‌که تنها راه پــژوهش و مشــاهده را در حــوزه ساینس را مشاهده تجربی می‌داند و خاطر نشان می‌کند «وَ لٰا تَقْـفُ مٰا لَیْسَ لَـکَ بِــهِ عِلمٌ اِنَّ السَّــمْعَ وَ الْبَصَــرَ وَ الفُوادَ کُـلُّ اوُلئِکَ کٰـانَ عَنْـهُ مَسـئولاً» (46/17)»از آن‌چه بـــدان علم نـــداری پـــیروی مکن و روی آن توقف نکن (وبیهوده سنگ نظـریه‌ای را به سـینه نـزن) بدرسـتی که

گوش و چشم و دلت هر کدام مسول آن هستند که بـرای رسیدن به حقیقت پژوهش کنند»

و در جای دیگر می‌فرماید:«وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الاَبْصٰـارَ والْاَفْئِدَةَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونْ»(78/16)

برای شما دو گوش و دو چشم و افئده قرار دادیم (که با آن پژوهش کنید)شاید که شکرگذار باشید

پس قــرآن به طــور صــریح در آیــات متعــدد از سه رکن ســاینس صــحبت کــرده و هم رکن ریاضــیات و هم رکن مشـاهده و حـتی ابـزار مشـاهده و هم رکن متافیزیک را مـورد ارزیـابی قـرار داده است و دسـتور را در پـژوهش جهان و رسیدن به این ساینس در هسـتی ارائه نمـوده و رسیدن به این ساینس‌ها را نشـان به حق بـودن جهـان و نشــان از نظم حــاکم بر آن می‌داند و تــدبیر عزیز حکیم می‌داند.

پس بدین لحـاظ از میـان سه مکتب مـورد ارزیـابی قـرار گرفته توسط محک ســاینس، مکتب ماتریالیســم، ایــده آلیسم و مکتب قرآن کریم، قـرآن کـریم نسـبت به آن دو مکتب فوق الذکر با محک ساینس بهتر هم خـوانی داشت پس بـرای کسـانی که میـان این سه ایـدئولوژی متحیرند می‌تـوان عنـوان نمـود که ازمیـان این سه مکتب، مکتب قرآن کریم رئالیسم می‌باشد و به علوم دقیقه و ساینس انطباق بیشتری دارد پس بدین لحاظ با استفاده از محک ساینس گوهر آن هویـدا می‌شـود، پس می‌تـوان گفت که در سایر مسائل که در حوزه ساینس نیز قرار نمی‌گیرد و قابل مشـاهده و تجربه نیست نــیز می‌تـوان به قــول آن استناد کرد و احتیاج به هیچ اثبات فلسفی و عرفانی هم

مشــاهده نمی‌شــود چــرا که با محک ســاینس می‌تــوان درستی یک مکتب و ایدئولوژی اطمینان پیدا کرد، حالا که به اطمینان رسیدیم در سایر امور هم حرف و قول آن را حجت قــرار می‌دهیم، خــدا همــان کسی است که قــرآن معرفی می‌کند، معاد همــان چــیزی است که قــرآن بــدان اشــاره می‌کند و هر چــیز دیگــری که در آن ایــدئولوژی مطرح می‌شود همان است که بیان شده است

رخنه افکــار شــیطان پرســتی درکالبد جامعه ایــرانی از طریق روشن فکر نمایان

شیطان پرستی اندیشه و فکـری است که سـابقه‌ای بس طولانی دارد،افکاری که در اندیشه‌های انسان‌ها ازدیرباز رسـوخ کـرده بـوده اسـت،در افکـار باسـتانی،ترس‌هـای انسـان از طـبیعت ونیروهـای غـریب مسـتولی بر آن و وجــود اندیشه‌هایی که انســان را به نــوعی به مــاورای طـبیعت سـوق می‌دارد،بـرای جلوگـیری از شـرارت‌های طـبیعت ازقبیل سـیل و زلزله و امثـال آن یا بیمارهـای همه گــیر چــون طــاعون و وَبا و امثــال آن و دوری از سرچشمه‌های واقعی و زلال ارتبـاط با مـاورای طـبیعت که از طریق وحی صــورت می‌پــذیرفت،منجر به وجــود آمدن عقاید شیطان پرستی شد،قربانی کردن و تقـدیس نیروی شر حاکم بر طـبیعت، بـرای ارتبـاط با اجنّه بـرای رسیدن به خیر و برکت نظـیر،عقیـده به شـرف الشّـمس که متوسّل به مـوکلان وجنّ‌هـای خورشـیدی می‌شـوند و امثال آن،پس ریشه بس طولانی بر این عقاید وجود دارد ،گرایش به شیطان در ابتـدا به دلیل جهل بشر و مرمـوز بودن جهـان و عـدم تسـلط او بر نیروهـای طـبیعی و در نتیجه ترس او بیشتر از عوامل طبیعی بــوده است. گفته شده پرستندگان شـیطان به اوروی آوردند چـون اعتقـاد داشتند خدا به نژاداینـان خیـانت کـرده است وشـیطان را در مراســمی که عملا اعــتراض به خــدای حقیقی داشت پرستیدند.

(1)

پروراندن این آیین عملی از روی یاس انجام می‌دادند این‌ها در حقیقت افرادی منزوی بودند که تنها با کمک اشخاص محدودی در رسیدن به هدف خود تلاش می‌کردند.

شیطان پرستان به خاطر اعتقاد به این‌که مذهب عامل بدبختی مردم است،به شیطان گرویدند و اعمالی که برعکس اعمال مذهب بود در پرستش شیطان انجام می‌دادند.

افزون بر این بنا به اعتقاد شیطان پرستان علّت اختراع شیطان قدرتی برتر از خدا بود بلکه ایجاد ترس بهترین دلیل به گرایش به این تفکر محسوب می‌شدزیرا کمتر عنصری همانند ترس اشخاص را به اطاعت وا می‌دارد. پس این تفکر ابزاری خوب به دست استعمارگران داد تا اول آن‌ها را مرعوب قدرتی کنند تا مردم را به اطاعت از آن‌ها وادار کند مسلم است کسی که بنده خدا باشد بنده آن‌ها نخواهد شد برای نیل به این مقصود تسّلط بر ذهن ودل جوانان دنیا وسپس استعمار آنان،آن‌ها در گام نخست به بزرگنمایی قدرت غرب اقدام کردند. ترس از قدرت غرب مقدمه‌ی شیطان پرستی است و هر که از غرب بهراسد در حقیقت بندگی او را گردن نهاده است؛ قرآن کریم در این باره می‌فرمایند:

«همانا شیطان یاران خویش را می‌ترساند، پس‌ای مومنان اگر به خدا ایمان دارید از شیطان نهراسید و تقوای مرا پیشه سازید.»

شیطان پرستان از تساهل و تسامح مطلق جانبداری می‌کنند وآنراسمبل مبارزه با فرهنگ حاکم

می‌داننـــد،آن‌ها که همه ارزش‌ها را ســـاخته دست و فکر بَشر می‌دانند دچار نسبیت و شکّاکیت معرفتی هستند

و تاکید بر مجموعه خاصّـــــــــــی از ارزش‌ها وبینش‌ها و ضــرورت پــذیرش حــاکمیت و دفــاع ازآن را امــری غــیر معقول تلقّی می‌کنند.

(2)

این نگــرش با آن‌چه در تعــالیم ادیــان آســمانی به ویــژه اســـلام آمـــده،به کلّی از جهـــات مختلف ناســـازگار بلکه متضّاد است،زیرا ازیک سوء،مبانی تساهل وتسامح یعنی بشــری بــودن ونســبیت ارزش‌ها ومعــرفت با بینش‌هــای دینی سازگار نیست و در بینش دیــنی خاســتگاه ارزش‌ها خداست نه انســـان و از ســـوی دیگر نه در بعد هســـتی شناختی و معرفت شــناختی دلیل بر وانهــادنگی و آزادی مطلق انسان‌ها،نفی خدا و نظام ناشی از آن و بی‌نیازی از وحی وجـــود دارد و نه در بعد ارزش شـــناختی دلیل متقـــــنی بر ابتنـــــای ارزش اخلاقی و حقـــــوقی بر آرزوها،پنداشته‌ها واندیشه‌های بشری اقامه شده است.

شیطان پرســتان همانند انســان مــداران و وجــود گرایــان برای انســان اختیــاری بی‌حد قائلند و معتقدند انســان هر گونه بخواهد می‌تواند خود را تحقّق بخشد.

شــیطان پرســتان معتقدند که مــردم به انــدازه‌ی کــافی آگاهند تا قوانین اخلاقی را در پیکره اجتمــاعی نشر دهند بــدون تهدید یک موجــود خیــالی خــارق العــاده که حکم به نابودی مجرم دهد.

در این جملات به قــوانین اخلاقی ســفارش شــده است البته بدون توجّه به منبع صدور اخلاق،زیرا دسته‌ی زیادی از اخلاقیات که تا امروز حفظ شده است در پرتو تعــالیم دینی بوده است.

شیطان پرستی خود را راه نجاتی برای توده‌هـای تسـلیم شده در مقابل دین‌های اصلی معرّفی می‌کند.

شیطان پرسـتان افـرادی جز مـذهبیان مرتد و بی‌انگـیزه نیستند که به اصــولی پایبندند که درست در نقطه مقابل اصول مذهب است این گونه افراد آزاد اندیشانی هســتند که از طریق جهان پژوهی فردی و

برانگیختن روح به سمت معنویت حرکت می‌کنند.

(4)

شعار شیطان پرستان این است که:

«تو تنها کسی هســتی که کنـترل زنـدگی ات را به دست میگیری

چیزی به اسم خدا زندگی تو را بهتر نمی‌کند،ما به چـیزی که

نمی بینیم اعتقاد نداریم.»

شیطان پرسـتان معتقدند این دنیا برپـایه‌ی دروغ است و همه باورهـــای مـــردم بر همین دروغ شـــکل گرفته است،شیطان پرستی آئیــنی است که همه چــیز را منفی ارائه می‌دهد،آن‌ها واقعیت‌های جهان را نمی‌پذیرند.

آن‌ها مخالف تعقل و اندیشه هستند و می‌گویند:

«فکر نکن،نقش تو همانند تماشاچی در این دردنیاست.»

شیطان پرستی معجونی است که هر آدم گرفتـاری را به وحشی گری سوق می‌دهد.

قـدرت یکی از وسـواس‌های فکـری و عقـده‌های درونی شیطان پرستان است.رسیدن به دانشی است که دیگران بـدان دسترسی ندارند.نفع شخصـی،به شـکل منطقی و خردمندانه و ارضـای تمـایلات نفسـانی به شـکل آزادانه ،اصل مهم تفکّر آن‌هاسـت،شـیطان نمـادی از موجـودی متمرد است که از سرشت عصیانگر خود لذّت می‌برد.

شـیطان پرسـتان ضد مـذهب، مـذهب را به مضـحکه می‌گرفتند و کارهـایی درست بـرخلاف مراسم مـذهبی و تعـالیم دیـنی انجـام می‌دهنـد،علّت این بـود که شـیطان پرستان اعتقـاد داشـتند که مراسم مـذهبی ایجـاد کننـده قدرت اسـت،منتهی این قـدرت از آن‌ها بـیرون می‌رود و حال آن‌که با معکوس کردن این مراسـم، قـدرت به درون آن‌ها راه خواهد یافت.

یک شـیطان پرست معتقد است هر کس باید آزاد باشد و هر گونه عقیده یا احساس را بیان کند.

هـدف عمـده شـیطان پرسـتان در آداب ور سـوم ومناسکشـان کوچک شـمردن معیارها و اصـول مـذهب است و تـرویج افکـار دروغین که بنیه اخلاق مـذهبی را تضعیف کند.

گسترش این عقاید باطل و پوچ یک توطئه حسـاب شـده و ویرانگری است که اکنـون بسـیاری از جوانـان ما را به دام خود گرفتار کـرده است و در درون جامعه نفـوذ پیـدا

کرده است،عقاید شیطان پرستی چانچه عنوان شد در قشرهای مختلف جامعه رشد پیدا کرده بدون آن‌که کسی بداند این اندیشه که بدان پایبند است واین اصلی که به آن تمسک می‌جوید،و این عملی که انجام می‌دهد،همان شیطان پرستی می‌باشد.

با نگاهی به جامعه ایرانی بعد از انقلاب از این جهت که این انقلاب ،انقلاب مذهبی و ایدئولوژی بود به خصوص بعد از دوران جنگ تحمیلی ریشه‌های این نگرش در جهت مقابله با انقلابی گری و روشنفکری دینی در جامعه در مرتبه‌های مختلف دیده می‌شود و گاهی این اندیشه با ریشه دواندن در،مسئولین لیبرال به ظاهر اسلامی زمینه را برای گرایش جامعه و سوق دادن آن به سوی شیطان را هموار می‌سازد،شعارهای شیطان پرستان از زبان دگراندیشان جامعه به گوش می‌رسد، حمله به مبانی مذهب، به قرآن،و عدم اعتنا به فرامین مذهبی و دینی،پایمال کردن دستورات قرآن همان کاری است که شیطان پرستان به گونه‌ای در جوامع غربی به شکل دیگر انجام می‌دهند، و در موسیقی‌های راک غربی ندا سر می‌دهند که:

ما با تمام ارواح شرور تسخیر شده ایم‌ای خدا ما مرگ تو را

می خواهیم وبرروی برگزیده ات توف می‌کنیم و در جایگاه دست راست شیطان می‌نشینیم

یا فردی چون مرلین منسون که در موسیقی خود،خود را دشمن مسیح معرفی می‌کند و انجیل را پاره می‌کند.

با نگاهی به جریان‌های فکری ایران در زمان‌های مختلف این شعارها البته به گونه دیگراز زبان روشن فکران جامعه چون سروش و....، برنامه‌های خاص ماهواره‌ای فیلم‌ها وسریال‌ها و مسابقات و تلگرام و اینستاگرام می‌شنویم،به هر گونه و شکلی مبارزه با مذهب و عقاید و اصول حاکم بر جامعه.

شیطان پرستی فقط یک جریان سیاسی نیست بلکه یک نوع تفکّر است که به بشر تزریق می‌شود وگام به گام دگرگونی در شخص به وجود می‌آورد،تفکّری که سیستم عمل شخص را متضاد با دین پیش می‌برد دروغ گوئی،دزدی،خیانت،تجاوز،افکارسیاه،جمود،پول پرستی،منفعت طلبی،همه این‌ها حاکی از وجود یک روح شیطان پرست در کالبد فرد ظاهرا متشرع است، تزویر و ریا هم چهره دیگر این تفکّر است،نفوذ افکار شیطان پرستانه که هر کار که می‌کند بر خلاف روح دین و تَدَّین است، و قدرت دادن به شیطان

و جناح شیطان مرعوب کردن مردم از غرب و وادار به تسلیم آن‌ها،خدای آن‌ها همان فرشته‌ی رانده شده از درگاه خدا می‌باشد به نظراینها طغیان شیطان در برابر خدا کاملا درست بوده است و به آزادی فکر و عمل و بالا بردن خود به هر وسیله‌ای اعتقاد دارند،آن‌ها عموما به خدایی برای پرستش معتقد نیستند هرچند به ظاهر آخوند یا روحانی باشند و به زندگی غیر مادّی بعد از مرگ عقیده‌ای ندارند در نظر آن‌ها هر شخص خدای خودش است،آن‌ها با تکّیه بر عقاید انسانی وابسته به دنیا مطالب مربوط به فلسفه عقلانی را خار می‌شمارند.فلسفه شان ماکیاولی و منفعت طلبی و

تزویر است شعارشـــان این است فقط من و خـــانواده‌ام جالب این‌جاست بـرای شـعارهای شـیطان پرسـتی خـود روایـات و احـادیث نـیز می‌آورند مثلا متمسک به روایـتی می‌شوند که امام علی فرموده بـدبخت کسی است که به خـــاطر دنیـــای دیگـــری به جهنم رود پس با تمسک به این شعار اصل منفعت طلـبی و اسـتعمار کـارگران و عمـال خـــود را پیشه کـــار خـــود می‌ســـازند و فقط خـــوش و خـــانواده‌اش را در محـــور قـــرار می‌دهد وهر چه بخواهد برای خود می‌خواهد یا با تمسک به این شعار که مدیر آن است که بـدون پـول مـدیریت کند از احسـاس مسـولیت سایر عوامل سواسـتفاده کـرده وبه چپـاول اطرافیـان و کـــارگزارانش می‌پـــردازد ،وبه عنـــوان بهـــترین ســـرباز شیطان در متنفر کردن جامعه از دین همت می‌گمارد.

اصول و قوانین شیطان پرستان

1-تاکید بر بی‌همتایی مطلق یک فرد و حق رهایی انسان از هویتی که جامعه بر او تحمیل کرده است.

2-نظریه دموکراتیک«برتری از آن همه است.»

4-همه آن‌چه را که گنـاه شـمرده می‌شـود مـرتکب شـود چراکه حاوی

لذّت فیزیکی است.

4-خدایی جز انسان وجود ندارد.

5-انسان حق دارد با قانون خودش زندگی کند.

6-پلیدی و پاکی جدا ناپذیرند چـون نمی‌تـوان روح پلید را بدون در نظر گرفتن روح پاک تعریف کرد. تاریکی بــدون روشنایی قابل درک نیست.

7-ما ویـران می‌کـنیم تا چـیزی نو بسـازیم،دائما در حـال تخریب و نوسازی خود هستیم.

8-سرگرمی مطلوب شیطان پرست ظلم بر افراد ضعیف و ناتوان است.

9- یک شیطان پرست حق ندارد با مسلمانان همراه شود و نماز بخواند و به مسجد یا حسینیه برود مگر آن‌که خـود را به شـکل آن‌ها در آورد و نمـاز و مسـجد و حسـینیه را تخریب و پیش همه ذلیل کند.به این گونه که با تظـاهر به دین وانجام دادن عمل خلاف آن مــردم را از هرگونه دین ومذهب متنفر کنند این‌ها بهترین جنود شیطانند

آداب و رسوم شیطان پرستان

1-قربانی کردن انسانیت در برابر شیطان:

کشــتن روح انســانیت و قربــانی کــردن آن،ذبح شــرعی کردن حقایق،عدالت را قربانی کردن،راســتی را قربــانی کـــردن،صـــداقت را قربـــانی کـــردن،عفّت را قربـــانی کردن،عزّت را قربانی کردن.

2-اعمال جنسی:

مهمترین اعمال یک شیطان پرست اسـیر شـهوت بـودن است، (7)

پوشیدن لباسهای مستهجن،آرایش‌های عجیب و غریب مثل حیوانات خود را در آوردن گوش الاغی،چشم گربه‌ای و...

شلوارهای تنگ وپاره مانتوهای جلو باز،اعمال آزاد جنسی در در بین مردم،صحبت‌های بی‌حیایی و چت‌ها و تصاویر

شهوت ناک،آموزه‌های شیطان پرستی در ملل مسیحی در کتاب انجیل شیطان نوشته شده است و درملل اسلامی به گونه دیگر اول باید آن‌چه در قرآن ذکر شده ،عکس آن عمل کنند و قرآن را خفیف و خار کنند

و آنرا را در حدّ کتاب معمولی و کمتر از آن پایین آورند،قرآن را پایمال کنند هم لفظی و هم عملی در تحقیر آن بکوشند،

زمزمه‌هایی ازهمانندی قرآن به متون شعری و نثری را بیان کنند

و معجزه پیامبر آخر الزّمان(ص)را تمسخر و تحقیر کنند.

با توجه به مطالبی که در مورد شیطان پرستی و مبانی و اصول آن دانستیم خوب است بیاییم و روند فکری روشنفکری جامعه ایران را در چهل سال جمهوری اسلامی مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم،تامشخص شود که این افکارچگونه علی رقم شعار اسلامی بودن جامعه در بین جوانان رواج پیدا کرده وبه اصطلاح شبیخون فرهنگی زده شده است.

عقاید

الف) تــرویج این‌که انســان مــذهب بــودن و انســانیت جایگزین دینی شود،و این‌که خود انسان می‌تواند فارغ از عقاید مذهبی خوب و بد خود را تشخیص دهد.

ب) تــرویج مطــالب ضد دیــنی و مــذهبی در ســایت‌ها و کانال‌های اینستاگرام و تلگرام و گفتن گفتارهـای کوتـاه بـدون منبع مشـخص ونشـان دادن وبـزرگ کـردن نقـاط ضعف مراسم مذهبی و سـایر آداب و رسـوم دیـنی و هر آن‌چه به خدا مربوط می‌شود.

ج)جــایگزین کــردن شــعارهای انســان محــوری به جــای شعارهای الهی و تخفیف حج و زیارت و جـایگزین کـردن شعائرغیر دینی به جای آن.

د) جــایگزین کــردن کتب غــیر دیــنی و اســطوره‌های داسـتانی به جـای قـرآن و کتاب‌هـای الهی و تـرویج این گونه کتاب‌ها به پاسداشت ملّیت،قومیت،وتوتم پرستی.

ه) مذهب سازان عصر جدید بسیار زیرک هسـتند آنـان به این حقیقت رسـیده‌اند که همیشه گـروهی در دنیا وجـود دارند که هیچ گونه اســتقلال فکــری ندارند و متاســفانه این گروه کمتر به خردمندان تمایل دارند بلکه میل بیشتر شان به کسـانی است که هـوا و هـوس را سـرلوحه کـار خــود قــرار داده‌اند.نظــیر بــازیگران و خواننــدگان وسلبریتی‌ها ،پرتکل شیطان پرستان بر این اساس است تازمــانی که افــراد جوامع مختلف مطــابق الگو و انگاره‌هـای تربیـتی ما دوبـاره تـربیت نشـوند نمی‌تـوانیم برنامه‌هایمان را در این گونه جوامع مطـابق با روشی که کلّی و یکسـان پیـاده کـنیم اما اگربرنامه‌ها را محتا طانه وتوام با آموزش آغاز کنیم می‌توانیم در کمتر از یک دهه

منش و خوی سرسخت‌ترین افراد را تغییر داده و آن‌ها را مانند افرادی که از پیش مطیع ساخته ایم به زیر سلطه خویش درآوریم.

اولین گام وجود سلبریتی‌های پیرو ماست ،آن‌هایی که کم سوادند و در جامعه تاثیر گذار می‌توانیم آن‌ها را به عنوان الگوی جامعه معرفی کنیم

زنانی ناهنجار وهنجار شکن مثل گلشیفته فرهانی و...،برهنه و بی‌حیاء با انتشار عکس‌های آن‌ها روح عفاف و حیاء را از جامعه بگیریم و مردان بی‌موالات به عقاید دینی که تاثیر گذارترین قشرهای جامعه را تشکیل می‌دهند و هدف ما که رسیدن به جوانانی بی‌قید،خود محور و بی‌موالات و در پی لذایذ فیزیکی و جنسی و اعتیاد هستند را برای ما به ارمغان می‌آورد.فیلم‌های مستهجن رضا عطارانی می‌تواند با جاانداختن الفاظ بی‌حیائی

در بین مردم و خانواده‌ها و با سریال‌های بی‌محتوی ایجاد زندگی‌های تجملاتی وعاری از

خدا ومعنویت در جامعه به دست سینما پردازان درتلویزیون،ماهواره ممکن خواهد بود.

و)کندن علم و معرفت از جامعه به واسطه مسابقات بی‌محتوای و سعی در عدم فهم مفاهیم الهی در درون جهان و جایگزین

عوامل پَست و خالی از ارزش و محتوی و هدف ایجاد جوانانی بی‌سواد،بدبین و مرعوب غرب جهت تسلط بر آن‌ها،هر کنکور یک جهش بر سمت شیطان ست.

ز) بر انگیختن روح تجمل گرائی و خود برتر بینی در بین زمامداران و مدیران یک جامعه مذهبی و ترویج اباحه گری در بین آن‌ها که مردم عملا شکست دینی را مشاهده کنند و از خدا پرستی به شیطان پرستی گام بردارند،در اصل این‌ها کارگزاران شیطانند و هر عمل ظلمانه آن‌ها تیری به جانب دین خدا و گامی به سوی شیطان است این‌ها که کلمه «شیطان» را بالا می‌برند وکلمه «الله» را پایین آورده و خورد می‌کنند این‌ها شایسته‌ترین جنود شیطان هستند و هر قدر که چهره‌ی مذهبی‌تر داشته باشند افسر بهتری در لشکر شیطان هستند این‌ها که کمر دین الهی را می‌شکنند و شیطان پرستی را رواج می‌دهند،ابلیس همیشه به این‌ها کمک

می‌کند،در گفتار در کردار و اعمال به آن‌ها کمک می‌کند.

ح)رواج ارتباط مجازی در بین دختران و پسران:

در جوامع مذهبی که دختران د رخانه‌هامحسور هستند بهترین راه به میان آوردن آن‌ها، رواج کانال‌ها و مسائل مجازی در تحریک جنسی و برهنه سازی آن‌هاست بدون آن‌که از خانه خارج شوند،بذرهای شهوت و گناه را در درون آن‌ها می‌کارند و پروش می‌دهند،زنی را که هیچ کسی ندیده بود در معرض دید همه قرار می‌دهیم و چیزهایی که نباید می‌دید در معرض دیدِش قرار می‌دهیم تا از اسارت دین و مذهب به جنود شیطان پرستی ملحق شوند.

امّا آن‌چه در جامعه مدنی ایرانی می‌تواند

در برابر این توطئه‌ها مقاومت کند ومنجر شده که تا به حال مقاومت کرده است:

1-وجـود سـاختار کـاملا مـذهبی جامعه ایـران فـارغ از جوانـان به دام افتـاده بسـیاری از خانوده‌ها سـاختار مـذهبی و دیـنی دارند و جلـوی این جریـان مقـاومتی ساختاری دارند.

2-وجود عزاداری مکررو اجرای شعائر مـذهبی و دائم که یک جامعه مصـون در برابر شـیطان پرسـتی به وجـود آورده است.و عملا جریانـات وابسـته بـدان را سـرکوب می‌کند.

4-وجـود راهپیمـائی عظیم «اربعین حسـینی (ع)»که حـرکت وسـیع جهـانی در احقـاق کلمه «حق» و کلمه «الله» است اثرات خاصی بر روان و جان جوانان دارد.

نتیجه:

به هر حـال جامعه ایـران اسـلامی، به عنـوان طلایه دار زعامت دینی در منطقه وجهان همیشه مورد آماج حملات ضد دینی و مذهبی بوده و این جریانات از طرق خاصی و عوامل داخلی وخـارجی سـعی در رخنه بین خانواده‌ها و سـاختار مـدنی جامعه را دارند واز هر حـربه‌ای به مقابله می‌پردازند اول بسـتر مـورد نیـاز را با اسـتفاده از تکنولوژی فراهم می‌آورند و بعد نرم افزار خاص خـود را فعـال کـرده تا ایـده خـود را به کرسی بنشـانند. بعد از انقلاب 57 این فعالیت سخت افزاری و نـرم افـزاری به گونه‌ای خزنده در جریان است و تا حـدودی موفقیتهـایی مخصوصا در چند سال اخیر به دست آورده است.

و یک جریان سیستماتیک در تغیر فـاز یک ملت در جریـان است تا آن‌ها را از سـاختاری دیـنی که عامل صـلابت و استقلال یک ملت را فـراهم آورده به فـازی ضد دیـنی و

شــهوت ران و ســکولار مطیع غــرب و شــیطان دراورد، وحــزب الله را به حــزب شــیطان مبــدل کند و شــیطان گــرایی مســوولین لیــبرال بــراین نقشه شــیطانی کمک شــایان نمــوده است.ونتیجه آن جریــان آقازادگــانی با گرایش‌هــای شــیطانی و تســلط آن‌ها بر امــور مملکت مهمترین پیشروی این جریان است.و عامل عمــده تغیــیر فــاز جامعه محســوب می‌شــود واگر این جریــان کنــترل نشود خطری جدی در آینده بــرای محورمــذهبی به وجــود خواهد آمد.جنــود شــیطان با نقشه‌ای حســاب شــده در افکار و قلب جوانان درحــال نفــوذ و تخم گــذاری هســتند ،ولــزوم اصــلاح در رده‌هــای مختلف فــرهنگی اجتمــاعی وسیاسی احســاس می‌شد.که آن تنصــرالله ینصــرکم ویثبت اقدامکم

ابن سینا، مظهر نبوغ، تلاش و خود آگاهی ایرانی

آقای دکتر، پیش از طرح سوالات مربوط به ابن سینا خواهشمدیم خود را معرفی کرده و از تخصص علمی خود بگوئید.

ج1 - این‌جانب همانگونه که مستحضرید استادیار دانشگاه صنعتی شریف هستم و بیش از 20 سال است که در این دانشگاه، تاریخ علوم اسلامی را تدریس می‌کنم.

البته رشته تحصیلی اولیه من ریاضیات بود. هنگامی که هنوز دانش آموز دبیرستان بودم و بیش از 16 سال نداشتم در یکی از مجلات ریاضی آن زمان بنام «یکان» مقالات ریاضی را از منابع غربی ترجمه و انتشار می‌دادم.

این مقالات به اندازه‌ای چشمگیر بودند که مورد توجه دانشمند بنام ایرانی جناب آقای پروفسور فضل اله رضا که در آن زمان شهرت جهانی داشت را جلب کردند و مشارٌالیه ضمن نامه‌ای از مسئولان بورس وزارت آموزش عالی آن زمان خواستند با دادن بورس وسیله ادامه تحصیل من در خارج فراهم شود.

البته این کار به دلایلی در آن زمان صورت نگرفت.

و من پس از انقلاب اسلامی ایران برای ادامه تحصیل به فرانسه رفتم. نخست رشته ریاضیات و سپس برای تحصیلات تکمیلی تاریخ و فلسفه علم را انتخاب کردم و پس از دریافت درجه دکتری به ایران برای خدمت برگشتم.فتو کپی نامه پرفسور رضا را به جهت اهمیت

آن هنـــوز هم نگهداشـــته‌ام که می‌توانید در زیر ملاحظه نمایید.

س 2-ـ اطلاع داریم که هر سـاله به مناسـبت‌های مختلف در مرکز نجومی حضرت عبدالعظیم حسـنی علیه السـلام همایش‌هـایی بر گـزار می‌شـود. چه عامل و یا عـواملی باعث شد که همایش امسال دربـاره ابن سـینا باشـد، در حالیکه امســال به مناســبت هــزاره درگذشت ابوریحــان بیرونی بنام این دانشمند نامگذاری شده و همایش‌هــایی هم در بـــاره‌اش در نقـــاط مختلف کشـــور بر پا گردیـــده است.

ج2 - همانگونه که آگاهید ایران در سال جـاری چهلمین سال تأسیس نظام جمهوری اسـلامی را جشن می‌گـیرد- نظامی که دشمنانش یعنی دولتهای متجـاوز آمریکـایی و اروپایی از بدو پیـدایش آن به خصـومت با آن برخاسـتند. آن‌ها در سال‌های اخیر با عنـاوین مختلف کو شـیده‌اند تا ملت بـــــزرگ ایـــــران را به زانو در آورند و علاوه بر تحریم‌هـــای ناجوانمردانه به تبلیغـــات گســـترده‌ای علیه فرهنگ و هویت اسلامی ما مبادرت ورزیده‌اند تا به گمان خودشان مقاومت ما را در هم شکنند.

ما هم بهـتر دیـدیم این بـار مـردی را بـرای بزرگداشت انتخاب نماییم که به تنهـایی یک ملت است و او را به رخ دشـمنان بکشـیم.آری با بزرگداشت ابن سـینا که مظهر نبوغ، خلاقیت، مقاومت و در نهایت خـود آگـاهی ایـرانی است. می‌خواهیم به آن‌ها بفهمانیم که آنان، در شـناخت ایرانیان کاملا به بیراهه رفته‌اند.

س 4- اکنون که با هدف جنابعالی آشنا شدیم لطفاً ما را بیشتر با شخصیت علمی، دینی و سیاسی این سینا آشنا نمایند.

ج 4- ابن سینا به راستی اعجوبه تاریخ است. منظورم از «اعجوبه» آنست که القاب: نابغه، دانشمند، فیلسوف، حکیم و القاب دیگری از این دست برای توصیف او ناقص و نارسا هستند. ما در تاریخ علم و فلسفه کسی را همپایه او نداریم. البته ابوریحان بیرونی، دانشمند معاصر ابن سینا را از نظر علمی می‌شود تالی او شمرد، با اینحال بیرونی نه شهرت ابن سینا را در جهان دارد و نه رنجها و ناگواریهای ابن سینا را چشیده است. به این دلیل که اولاً آثار ابن سینا از همان قرون وسطا مورد توجه غربیان قرار گرفت و به زبانهای لاتینی و عبری ترجمه شد. کاری که درباره آثار بیرونی متأسفانه صورت نگرفت.

علاوه بر این ابن سینا که یک شیعه اثنی عشری بود مذهب خود را بی‌محابا ابراز می‌کرد. این در زمانی بود که سلطان محمود غزنوی اعلام کرده بود که هر کجا یک فرد شیعی یا به تعبیر خودش قرمطی را بیابد نابودش می‌کند.

از اینرو زمانیکه سلطان محمود غزنوی علمای دربار مأمون خوارزمشاه را طلب کرد به گفته مؤلف کنزالحکمه: «بعضی از قبیل ابن الخمار و ابوریحان و ابونصر عراق رفتن به دربار سلطان غزنوی را قبول نمودند و بعضی دیگر از قبیل شیخ الرئیس و ابوسهل مسیحی امتناع ورزیدند و لاجرم از نزد خوارزمشاه بیرون آمدن و به معاونت دلیل (به کمک راهنما) راه

بیابــان گرفتند تا گرفتــار کســان محمــود نشــوند». این سفر، تازه آغاز در به دری ابن سینا بود.این سفر آنقــدر سخت بود که ابو سهل از گرسنگی و تشنگی در گذشت.

ابن ســینا بــرای حفظ جــان خــود و در عین حــال عــدم همکاری با سلاطین و امـرای جـائر علی الـدوام در حـال گریز و آواره شهر و دیار بود.

حــتی به دست یکی از امــیران چهــار مــاهی هم در در زنـدانی در یکی از روسـتاهای فردقـان بسر بـرد.یکی از پزوهشـگران مصـری به نـام یوسف زیـدان همین زنـدان رفتن ابن سـینا را موضـوع رمـان تـاریخی جـالبی تحت عنوان فردقان اعتقال الشیخ الـرئس سـاخته و در سـال 2018 توسط انتشارات دارالشرق در قاهره چـاپ کـرده که امید واریم مـترجمی آن را از عـربی به زبـان فارسی ترجمه نماید تا ایرانیان بیشتر با رنجها و سـختی‌های ابن سینا آشنا شوند..باری دانشمند تحت تعقیب و فـراری ما اگر چه توانست از این زنـدان فـرار کند ولی دشـمنانش رهــایش نمی‌کردند. اگر هم نمی‌توانســتند به او دست بیابند می‌کوشــیدند با تهمت‌هــای نــاروا در تخــریبش بکوشــند که ازجمله آن‌ها تهمت آتش زدن کتابخانه یکی از ســلاتین وقت بــود.این خانه به دوشی حــتی به او فرصت ازدواج نداد.

سرانجام نیز بر اثر دلهره‌های ناشی از تعقیب و گریز به بیمـاری قـولنج یعـنی همانکه امـروزه از آن به «سـکته قلـبی» و یا «سـکته مغـزی» و یا جـیزی شـبیه آن‌ها یـاد می‌شـود، گرفتـار شد. البته شـباهت قـولنج به سـکته به دلیل آنست که شـوکهای عصـبی و یا اسـترس‌های حـاد اغلب مـوجب بـروز آن می‌شـود عـوارض آنهم درخشک

شدن و یا فلج شـدن بخشی از بـدن ظـاهرمی شـود.این بیماری در قدیم بیشتر امیران و سلاتین را گرفتـار خـود می‌کـرد. زیـرا وقـتی که مثلا سـلطانی در کـاخ خـود به عیش و نـوش مشـغول بـود و ناگهـان از حمله نظـامی رقیب خـود در کشـوری دیگر آگـاه می‌گردید دچـار شـوک عصبی و به دنبال آن قولنج می‌گردید.

علت تعقیب ابن ســـینا نـــیز علاوه برعـــداوتی که با او داشـتند بهـره گـیری از دانش پزشـکی‌اش در معالجه این بیماری بـود. یعـنی می‌خواسـتند وی را پزشک مخصـوص خود کنند که ابن سینا به این امر تن در نمی‌داد.باری ابن سینا اندکی پس از مبتلا به بیماری قولنج در همدان جان به جان آفرین تسلیم کـرد در حالیکه هنـوز در میانسـالی بود.

س 4-ـ لطفـاً مختصـری از ابتکـارات علمی ابن سـینا و تاثیر آن‌ها در غرب بگوئید.

ابتکـــارات علمی ابن ســـینا بســـیار گســـترده است. این عجوبه دوران در هر علمی که تحصیل می‌کرد به کشـــفی ویا خلاقیـــــــتی در آن علم نایل می‌گشت. بررسی این اکتشـافات حـتی در یک کتـاب قطـور هم میسر نیست و من در این‌جا تنها به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنم.

در غـرب گالیله را مکتشف اصل ماند یا اینرسی معـرفی می‌کنند.

مـــورخین علم مأخذ اندیشه گالیله را آثـــار بوریـــدان فیلسوف برجسته فرانسوی در قرون وسطا می‌دانند.

اما هر گاه آثار بوریـدان را دربـاره نظـریه‌ای که او آن را «ایمپتـوس» نامیـده با نظریه «میل» ابن سـینا مقایسه کـنیم، ملاحظه خـواهیم کـرد که مطـالب این دو، نکته به نکته و مو به مو شـــــبیه یک‌دیگرند و این شـــــباهت به اندازه‌ای زیاد است که نمی‌توان نام توارد را بر آن نهاد.

با وجود این بوریـدان که خـود از شـاگردان لاتیـنی مکتب ابن سینا بود، در این‌جا به مآخذ اندیشه‌اش اشاره نکـرده است. از سـوی دیگر صـفحاتی از ترجمه لاتیـنی قـرون وسـطایی،کتـاب شـفای ابن سـینا هم که متضـمن همین بحث بـوده به دست نیامـده است با اینحـال ابن سـینا را باید مبتکر اصـــــــلی اصل ماند یا اینرسی دانست. البته دانشمندان غربی مقالات متعددی در این باره به زبانهای مختلف انتشار داده‌اند و اغلب آن‌ها از تاثیر ابن سـینا بر بوریدان سخن گفته‌اند.

س 4-ـ یکی از محورهای این همـایش ابن سـینا و قـرآن است، لطفاً در این باره نیز توضیحاتی دهید.

ابن سـینا مانند اغلب فلاسـفه اسـلامی شـاگرد مکتب قرآن بوده است. این ارتباط ابن سـینا با قـرآن در ابعـاد مختلف خود را نشـان داده اسـت، نخست آن‌که ابن سـینا یکی از مفسـران قـرآن است که بـرخی از سـوره‌های قـرآن را تفسـیر فلسـفی کـرده است. بعضی از این تفاسیر به زبان‌های اروپایی هم ترجمه گردیده است.

اما نقش قرآن بویژه در فلسفه ابن سینا خـود را نشـان داده است، یعنی همان چیزی که‌هانری کـوربن فیلسـوف فرانسوی را مفتون خود کرده بود.

برای توضیح این مطلب به مقدمه‌ای نیازمندم.

قرآن کریم در سوره مـریم چـنین فرمـوده است: وَاذْکُـرْ فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَکَانًا شَرْقِیًّا ﴿16﴾و در این کتاب از مریم یاد کن آن‌گـاه که از کسـان خـود در مکانی شرقی به کناری شتافت

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَـلْنَا إِلَیْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِیًّا ﴿17﴾

و در برابر آنان پرده‌ای بر خود گرفت پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش‌انــدام بر او نمایان شد

ْ◌ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا ﴿18﴾

[مریم] گفت اگر پرهیزگـاری من از تو به خـدای رحمـان پناه می‌برم

قَــالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُــولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَــکِ غُلَامًا زَکِیًّا ﴿19﴾د: گفت من فقط فرستاده پروردگارِ توام برای این‌که به تو پسری پاکیزه ببخشم

همانگونه که در این آیات می‌بینیم. فرشـته خـدا از عـالم ملکـوت به صـورت مـردی به عـالم ناسـوت گـام نهـاد تا موجبات تولد حضرت مسیح (ع) را فراهم آورد.

ابن سینا قطعاً از این آیات و یا آیـات دیگر قـرآنی بـرای نظریه فلســفی‌اش در ارتبــاط بین روح و جسم الهــام گرفته و بین عالم ملکوت و عالم ناسوت، برزخی به نــام عالم خیال تصور کرده که این برزخ پل ارتبـاطی بین این دو عالم است. او با این عالم خیـال است که به بسـیاری از مسائل دینی از جمله معاد پاسخ فلسفی می‌دهد.

بنابراین در نظریه فلسفی ابن سـینا، انسـانها می‌توانند بوسـیله این جهـان بـرزخی و یا «عـالم خیـال» از جهـان مادی خود را به جهان معنوی یا لاهوت برسانند.

این از ابتکـارات فلسـفی ابن سـینا است که بیش از او سابقه نداشته است.

چنانکه می‌دانیم در فلسـفه ارسـطویی خیـال جایگـاهی نـدارد. ابن رشد فیلسـوف مسـلمان آندلسی که شـدیداً پیرو فلسفه ارسطو بود، هم به تبع این فیلسوف یونانی به عالم خیال عنایت نداشت.

اتفاقاً فیلسوف بزرگی همچون دکارت که تحت تاثیر ابن رشد فلسـفه‌اش را پی ریـزی کـرد، عـالم خیـال را در فلسفه‌اش دخالت نداد.

در فلسفه دکارت ما با سه جوهر مواجه می‌شویم:

«خدا»، «روح» و «جسم»

اشـکالی که در این فلسـفه وجـود دارد این است که اولاً خدا جوهر نیست. ثانیاً هیچگونه ارتبـاطی بین روح جسم و یا عوالم لاهوت و ناسوت وجود ندارد.

هم به این دلیل است که این فلسفه سرانجام در قـرون بعدی از الحاد و پوچی سر برآورد زیرا در همـان ناسـوت توقف کرد.هـانری کـربن که از این سـرخوردگی فلسـفه غربی بهتر از هر کس دیگری آگـاه بـود، مفتـون فلسـفه ابن سینا گردید و این فلسـفه را به رخ غربیـان کشـید تا شاید جهان غرب را از ورطه سکولاریسمی که گرفتارش بود برهاند.

همین موضـــوع است که فلســـفه ابن ســـینا را پس از گذشت هزار و اندی سال زنده نگاهداشته است.

البته در این همــایش ســخنرانان از ابعــاد علمی دیگر او گفتگو خواهند کـرد. و همانگونه که مستحضـرید به پـاس پژوهشهای آیت حسن زاده آملی درباره آثار فلسفی ابن سینا، جایزه ویژه را به ایشان تقدیم خواهیم کرد.

مرگ مغزی و احکام فقهی مربوط به آن

پاره‌ای از احکام است که به احکام مستحدثه معروف است، و این‌ها از جمله احکامی است که در دوران گذشته وجود نداشته و مسئله آن مطرح نبوده، و در دوران معاصر با پیشرفت علم و فناوری و تکنولوژی به وجود آمده است، که مسئله پیوند اعضا جزو همان مسائل محسوب می‌شود.

همان طور که می‌دانیم در علم پزشکی این مسئله وجود دارد که روزانه پیوندهای مختلفی از اعضای انسان به انسان دیگر صورت می‌گیرد که پاره‌ای از اعضا که پیوند زده می‌شود متعلق به افرادی است سالم که آن عضو را به فرد نیازمند اهداء می‌کنند و یا حتی می‌فروشند، و بعضی از این موارد پیوندهایی است که از بدن انسانهای مرگ مغزی برداشته شده و به نیازمندان پیوند زده می‌شود، این تکنیک از جمله، روشهایی است که در ایران هم از عهدۀ پزشکان خبرۀ ایرانی برآمده، و جان هزاران بیمار بدین لحاظ از مرگ حتمی نجات پیدا می‌کند.

در این خصوص سوالات و مشکلات مختلفی روی می‌دهد، و فقه پویای شیعه در سدد جواب دادن به این سوالات و استفتائات می‌باشد، سوالاتی که در این خصوص وجود دارد می‌توان به تعدادی خلاصه کرد.

در چه صورتی می‌توان عضوی از انسان دیگر را به انسان دیگری پیوند زد؟

آیا فــردی می‌تواند عضــوی از اعضــای خــود را از نظر شرعی بفروشد یا اهدا کند؟

آیا کسی می‌تواند چنین وصیتی داشته باشد؟

آیا اولیای میت می‌توانند چنین اجازه‌ای به کسی بدهند؟

آیا در صورت اضطرار، دیه باید پرداخت شود؟

و ســوالات متعــدد دیگــری که در این خصــوص مطــرح می‌شود، اولین سوالی که پیرامون آن کـاووش می‌کـنیم این است که از آن‌جا که اعضـای فـردی که مـرگ مغـزی شده را می‌توان به فــرد دیگــری پیوند زد، با توجه به این مسئله که وقتی فردی مرد، دیگر اعضـایش به کـار پیوند زنی نمی‌خورد:

پس مطلــوب است اول به دنبــال این باشــیم، آیا پیوند عضوی میت به فرد دیگری جایز است یا نه؟

پس لازم است که اول دربــاره مســاله حیــات صــحبتی بشود.

حیات از لحاظ علم پزشکی به چه حالتی گفته می‌شود؟

مغز انسـان دارای سیسـتم پیشـرفته‌ای است که کنـترل تمام حرکات و سکنات انسان چه ارادی چه غـیر ارادی را بر عهده دارد و هر بخشی از مغز انســان وظیفه‌ای را بر عهده دارد که به طـور عمـده می‌تـوان این وظـایف را به سه دسته تقسیم کرد:

بخش مخ: که حس‌های مختلف و اراده بدان وابسته است

بخش مخچه: پشت مغز اســـت، و تنظیم فعالیت‌هـــای عضلانی بدان وابسته است

بخش ســاق مغز: کنــترل همه فعالیت‌هــای غــیر ارادی از قبیل تنفس، گوارش و ضربان قلب می‌باشد

پس مراحل حیات از نظر پزشکی به قرار ذیل است:

حیات کامل: انســان از ســلامتی همه ادراکــات برخــوردار است

حیــات نبــاتی: بخشی از فعالیت‌هــای مغز تعطیل اســت، تشخیص نمی‌دهد، فعالیت ارادی نــدارد ســاقه مغز فعــال است

حیات عضوی: فعالیت‌های مغز و ساقه هم از کار افتــاده است ولی بعضی از اعضا بـــدن مثل قلب و کلیه‌ها کـــار می‌کنند ولی با اســـتفاده از دســـتگاه‌های مصـــنوعی و خارجی از بدن.

در فقه به این حیات‌ها با عنــوان حیــات مســتقر و حیــات غیر مستقر نام برده شده است:

حالتی که انسان دارای حرکت، فهم و منطق است حیات مستقر و حالتی که فهم و منطق وجود ندارد حیــات غــیر مستقر بوده است.

باید خاطر نشان کرد که مفهوم مرگ در دوران گذشته و حـــال متفـــاوت است در گذشـــته توقف حـــرکت خـــون و تنفس و ایست قلبی را مرگ مسلم می‌دانســـتند ولی در علم امــروز بعضی از این حالت‌ها را شــاید بعد از مــدتی بازگردانند و در واقع مرگ محسوب نشود.

به هر حال همان طـور که بـرای حیـات تعـاریفی را ارائه دادیم می‌توان بر همان مبنا بـرای مـرگ هم تعـاریفی را ارائه داد، به همان مراتب، مرگ اعضا، که عضوی از بـدن فلج شــود و یا کــار نکنــد، مــرگ ادراکــات که بخشی از فعالیت‌های مخ تعطیل می‌شود، و انسان در حالت حیـات نباتی قرار می‌گیرد و بالاخره مرگ کامل که فعالیت‌های مغز به طــور کامل تعطیل می‌شــود ولی ممکن است که بعضی از اعضا با اتصال به دستگاه هم‌چنان کار کنند.

عده‌ای از فقها همین حالت سومی را هم مرگ محسوب نمی‌کنند نظیر حضرت آیت الله سیستانی، بهجت، صافی و فاضل

آیت الله صافی در این خصـوص می‌فرماید که مـرگ دائر مدار ذهاق روح از بدن است و چنانچه این مســاله محقق نشود و یا اثبات نشود لاجرم اثبات مـرگ نشـده و حیـات هم‌چنــان جــاری می‌باشد. بــرای اثبــات این حــالت هم معمولاً بر اساس عـرف عمل می‌کننـد، اگر عـرف بگویند که مرده است، پس حتماً مرده و اگر بگویند نمــرده است پس لاجرم نمرده است، حال سـوالی که بـاز در این‌جا به وجــود می‌آید این است که:آیا در این مســاله باید عــرف عام را در نظر بگیرنـد؟یا عـرف خـاص را؟ چـرا که ممکن است این دو عرف با هم تفاوت داشته باشند.

چه بسا که عــرف عــام حکم به مــردن شخصی دارد ولی پزشکان این را رد می‌کنند و بـالعکس، مشـخص است که عرف عام در این خصوص به پزشک مراجعت دارد، و نظر پزشـکان را می‌پـذیرد، البته از دیربـاز بـرای پی بـردن به ذهاق روح از بدن علائمی را ذکر نموده‌اند از جمله تغیـیر بدن انسان یا متعفن شـدن آن و یا توقف خـون در بـدن،

خـوب قـدر مسـلم این است که تا ذهـاق روح از بـدن صـورت نگرفته باشـد، نمی‌تـوان بـدان مـرگ گفت پس لاجرم برداشتن عضـوی از انسـان زنـده کـه، مـرگ آن را تسریع کند جایز نبوده و قصـاص دارد، مثلاً قلب کسی را که قلبش هنـوز زنده‌انـد، بردارند مسـلماً در مـرگ او تسـریع کرده‌اند و قتل نفس است یا عضو دیگـری که حیات بدان وابسته است، بردارند، جـایز نیسـت، اما نکته در این‌جاست برداشتن سـایر اعضا با علم بـدین که آمـار نشان داده که در مرگ مغزی که بصل النخاع کـار می‌کند بین 4000 نفر که در دنیا اینگونه بوده‌اند بعد از دو هفته همگی مرده‌اند و تجربه این را اثبـات می‌کند و در این حالت می‌توان اعضـائی از این افـراد را برداشت و بـرای نجات جان انسان‌های دیگری استفاده کرد چه باید کرد ،

حضـرت آیت الله مکـارم شـیرازی در این خصـوص چـنین فتوی می‌دهند که این گونه مرگ‌ها احکامی بدان مـترتب است بدین گونه که یکسری از مسائل میت بر این افـراد نظـیر، غسل مس میت، تقسـیم ارث، قطع ازدواج زوجه و مسـائل مثل آن‌جـایز و جـاری نیست ولی بعضی از مسائل چـون فک وکـالت، و برداشـتن عضو بـرای نجـات جان انسان دیگر جایز است.

عـده‌ای از فقها چـون آیت الله فاضل لنکـرانی، آیت الله سیستانی، آیت الله شیخ جـواد تـبریزی و آیت الله بهجت نظری دیگر دارند:

آیت الله سیستانی می‌فرمایند اگر فرض و حکم عرف به مـردن آن می‌رود می‌تـوان عضـوی از آن برداشت در صـورتی که عـرف چـنین امـری نمی‌کنـد، خـود آیت الله سیستانی خود را جای عـرف می‌گذارند و حکم می‌دهنـد،

آیت الله فاضل لنکـــــرانی می‌فرمایند اگر قلب در تپش است برداشــتن عضو جــایز نیست بلکه اگر کسی چــنین کند باید دیه پـــــرداخت کنـــــد، آیت الله تـــــبریزی هم می‌فرمایند در صورتی جایز است که مرگ از همه جهـات تحقق پیــدا کــرده باشــد، آیت الله محمــدتقی بهجت هم می‌فرمایند: تا از تمــام جهــات نمرده‌اند میت نیســتند و باید به آن‌ها رسیدگی شود، چــرا که شــاید داروئی کشف شود و بیمار درمان پیدا کند.

حال مساله را از نظر قرآن و حدیث بررسی می‌کنیم:

آن‌چه از قـرآن و حـدیث دربـاره مـرگ بـرمی آید مـراد از مرگ جدا شدن روح از بدن بدون بازگشت یا به اصــطلاح ذهاق روح است، چنانچه از آیات 42 سوره زمر:

"اللَّهُ یَتَـــــــوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنَامِهَا فَیُمْسِــکُ الَّتِی قَضَــیٰ عَلَیْهَا الْمَــوْتَ وَیُرْسِــلُ الْأُخْـرَیٰ إِلَیٰ أَجَـلٍ مُسَـمًّی إِنَّ فِی ذَٰلِـکَ لَآیَـاتٍ لِقَـوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ "

پس در این آیه کریمه:

«اللّه یتوفّی الانفس» (سوره زمر، آیه 42)

خدا، جان مردم را می‌گیرد

و در جای دیگر می‌فرماید:

«یتوفّاکم ملک الموت» (سوره سجده، آیه 11)

ملک الموت «عزرائیل»، جان مردم را می‌گیرد.

و جایی دیگر می‌فرماید:

«تَوفّته رُسُلنا» (سوره انعام، آیه 61)

فرشـتگان، جـان مـردم را می‌گیرند. هر سه تعبـیر قابل قبول است.بستگی به مراتب آن انسـان توسط چه کسی باز ستانده می‌شود

و یا در سوره واقعه:

فلـولا إ ذا بلغت الحلقـوم (84)ـ و اءنتم حینئذ تنظـرون (84) و نحن اءقرب إ لیه منکم ولکن لاتبصرون

که اشـاره می‌کند که روح به حلقـوم می‌رسـد، و امثـال این آیات و در روایات متعـددی مـرگ را خـروج انسـان از جهانی به جهان دیگر قلمداد کرده، و خـروج روح از جسد در موارد مختلفی گوشزد شده است و در روایاتی عـرف خاص را تخطئه کرده از جمله وسایل جلد 2 ص 474 که امام می‌فرماید:

اگر احتمال مـرده بـودن شخصی را می‌دهید باید سه روز صبر کنید، هم‌چنین در روایـتی {2688}ـ دیگر از وسـائل الشیعه از قول امـام موسی بن جعفر علیه السـلام نقل شده:

که خبر به حضرت دادند که در موسم حج، صاعقه عـده‌ای را زده و مرده‌اند پس آن‌ها را دفن کردنـــــد، حضـــــرت فرمــود: باید بعد از سه روز آن‌ها را دفن می‌کردند چــرا که آن‌ها زنده بودند و در قبر مردند.

پس در این‌جا عرف خاص را در نظر دارد و نه عرف عـام را.

از جمع بندی این روایات حاصل می‌شود که مرگ زمـانی محقق است که ذهـاق روح اتفـاق بیافتد و مـادامی که یکی از اعضای بدن هنوز کار می‌کند دلیلی بر ذهـاق روح و مرگ نداریم.

در واقع نظر اهل خـبره عمـاره‌ای است که بـرآن استصحاب جارب نیست و عرف تابع خبرگـان است چـون خبرگـان می‌گویند مـرده است لاجـرم می‌تـوان عضو را اهداء کرد، حتی جایز است دستگاه‌ها را قطع کرد.

حالا برای پیوند اعضا مواردی وجود دارد ،

بدون اضطرار

اضطراری

باید اذن حاکم باشد؟

با وصیت کردن می‌شود عضوی را اهدا کرد؟

آیا اذن ولی شرعی میت کارساز است؟

نظر امام خمینی این است که قطع عضوی و پیوند آن به دیگری جایز نیست مگر آن‌که حیـات یک مسـلمان مبتـنی بر آن باشد و در مرگ مغـزی هم اگر عضـوی قطع شـود که مرگ را جلو می‌اندازد قطع آن‌جـایز نیست در توضـیح آقای فاضل می‌فرماید:

برداشتن اعضایی که امید به زنـدگی را قطع می‌کند مثل قلب جـایز نیست و اگر بردارند باید قصـاص شـوند ولی سـایر اعضا مـانعی نـدارد، آیت الله تـبریزی اسـتفاده از اعضای مسلمان را جایز نمی‌دانند و آقای بهجت که اصلاً مـادامی که عضـوی هنـوز کـار می‌کند را در قلمـرو میت

محسوب نمی‌کنند وحتی جدا کـردن دسـتگاه را هم جـایز نمی‌شـــمارند، و آقـــای صـــافی می‌گویند اگر دســـتگاه برداشته شـود کسی که این کـار را کـرده قاتل محسـوب می‌شود.

و امـام و آقـای خـامنه‌ای با شـرایطی جـایز می‌دانند که تسریع در مرگ نشـود، اجـازه داشـته باشـند و در نهـایت نجات نفس محترمه‌ای بدان وابسته باشد.

حال در مورد این‌که بـدون اضـطرار مثلاً کلیه شخصی را به دیگـری پیوند زنند و این مـواردی دارد یا دهنـده عضو زنده است یا دهنده عضو دچار مرگ مغـزی شـده است یا دهنده عضو مرده است.

در صورت اول که دهنـده عضو زنـده اسـت، حکم تکلیفی چیست؟ آیا جایز است که عضو را خرید و فروش کرد؟

بعضی از فقها این را از جمله ضرر زدن به خود می‌دانند و حکم به حـــرام بـــودن آن داده‌اند مثلاصـــاحب ریـــاض می‌نویسد:

مطلقـاً ضـرر زدن به خـود حـرام است و هر چـیزی که موجبات فاسد شدن مزاج را به همراه دارد نیز مصـرفش حرام تلقی می‌شود.

مرحـــوم شـــیخ طوسی در کتـــاب مبســـوط جلد اول می‌نویسد:

کاری که برای انسـان ضـرر داشـته باشد حـرام است آن کار انجام شود

و علامه در کتاب المنتهی می‌نویسد:

اکثر اهل علم می‌گویند چیزی که برای کسی ضرر دارد انجام دادنش حرام است مفهوم لاضرر و لاضرار هم حکم ضرری که به انسان و هم به سایرین وارد می‌شود را اعلام می‌دارد.

پس اگر برداشتن عضو موجب قتل نفس شود قطعاً حرام است و اگر ضرر عمده‌ای داشته باشد جایز نیست و اگر خطر عمده‌ای نداشته باشد و عقلانی باشد ضرر محسوب نمی‌شود پس برداشتن عضو با هدف عقلانی حرام نیست اما در مواردی که مرگ مغزی صورت گرفته اگر برداشتن عضو موجب تسریع در مرگ شود جایز نیست ولی اگر موجب مرگ کامل نشود بدون اضطرار هم مشکلی ندارد و اما اضطرار، قاعده اضطرار کاربرد زیادی دارد چون این قاعده سبب می‌شود حکم عنوان اولی برداشته شود مثلاً گوشت مرده حرام است ولی در حال اضطرار جایز است و این بر اساس آیه «فمن اضطر...» می‌باشد فتوای شماری از علما این است که در حال مرگ مغزی اگر فقط جان مسلمانی وابسته بدان است که عضوی از آن جدا و به کس دیگری پیوند زده شود این کار جایز است و این را از قاعده اضطرار بر می‌دارند، می‌توان این حکم را از قواعد دیگری نیز استنباط کرد، اشکال قاعده اضطرار این است که مربوط به خود شخص می‌شود نه کس دیگر الان کسی مشکل کلیوی دارد، پس مضطر است، ولی شخص دیگری که مضطر نیست به او کلیه بدهد.

یک قاعده، قاعده مذاق شرع است، به مجموعه متون اسلامی، اگر دقت کنیم این برداشت می‌شود که اسلام نمی‌پسندد که هر دو بمیرند باید حداقل یکی زنده بماند،

مذاق شریعت بر این است که اگر کسی مضـطر شد باید اضـطرار او را در صـورت امکـان بر طـرف کـنیم مثلاً در کتاب «دئائم الاسلام» است که امام صـادق (ع) در مـورد اضطرار رجوع زن به طبیب مرد اجازه دادند و در وسائل الشیعه جلد 24 حتی جـواز قسم دروغ بـرای حفظ جـان شـخص محـترمه‌ای را جـایز می‌دانند و از روایـتی که شخصی از امـام رضا (ع) فرمـود من بـرای نجـات جـان کسی مجبورم قسم بخورم، فرمود باید قسم بخورد.

در کافی روایت شده است که شخص مؤمن برای دیگران رحمت است، پرسیدند یعنی چه؟ امام فرمودند:

اگر کسی چیزی خواست این درخواست رحمـتی است از جـانب خـدای به او اگر مشـکل را حل کـرد بـرای روز قیامتش ذخیره شود و اگر نکرد شستش را تا روز قیامت به ندامت گاز می‌گیرد.

از کل روایـات مـذاق شـرع حاصل می‌شـود که نه تنها اضـطرار خودمـان بلکه بـرای دیگر هم می‌تـوان از این قاعده اسـتفاده کـرد نه تنها بـرای جـان خـود بلکه بـرای نجات جان دیگری هم باید تلاش نمود.

اما مشـکلی که در این خصـوص وجـود دارد این است که مذاق شرع چهـارچوب بـردار نیست و این تشـخیص خـود فقیه است والا روایتی در این خصوص وجود ندارد.

قاعـدهٔ دیگـری که می‌تـوان بـدان اسـتناد نمـود، قاعـده اضـطرار حفظ جـان مسـلمان اسـت، اگر حفظ جـان مسلمانی وابسته بـدان باشد که عضـوی از دیگـری بـدان پیوند شود، از آن‌جا که احیای جان مسلمان واجب اسـت،

پس لاجرم اشکالی نـدارد، چنانچه اگر کسی از گرسـنگی در حال مردن است واجب است به او غذا بدهیم.

پس وجـوب حفظ جـان محترمه از مهلکـه، این‌جا قاعـده اضطرار نیست، بلکه نجات جان مسلمانی از مهلکه است

بر اساس این قاعده فتـوای زیـادی وجـود دارد، علامه در تذکر و منتهی، محقق کرکی در جامع المقاصد بر اساس این قاعـده فتـوی داده‌انـد، و صـاحب جـواهر در مسـاله وجـوب ریختن وسـایل کشـتی به دریا بـرای نجـات جـان مــردم بــدان اســتناد کــرده و گفته هر کس که بتواند انسانی را از مهلکه نجات دهد و ندهد گناه کرده است، با آن‌که اگر در مســاله کشــتی کسی بــار را به دریا ریخت ضامن نیست ولی گناه کرده است.

این قاعده کلی است و دلیل هم دارد.

صــــاحب جــــواهر در این خصــــوص به قرینه مقابله می‌نویسد:

از آن‌جا که قتل نفس حرام است پس احیـاء نفس واجب است علاوه بر این روایـات فـراوانی هم در این خصـوص داریم مثلاً کسی که مجــــروحی را درمــــان نکند و آن مجـروح بمـیرد معـاون در قتل اوسـت، با آن‌که در کتـاب وسایل الشیعه بـابی در این خصـوص وجـود نـدارد اما در جلد 16 در باب استجاب الدعا الی السـلام و الایمـان مع رجاء القبول و عدم الخوف

آمده است که در روایتی شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت من در گذشته خیلی سعی در ارشاد مــردم داشــتم و الان دیگر آن ســعی را نــدارم و امر را

واگذار کـرده‌ام به خـدا که اگر خـدا بخواهد زمینه هـدایت مـردم را فـراهم می‌آورد، امـام فرمودند اگر زمینه‌ای را در کسی می‌بینی حتماً کار تبلیغ را انجام بـده که خداوند می‌فرماید:

«من احیاها احیاً الناس جمیعاً.»،

و در روایت دیگـــری از حضـــرت موسی بن جعفر علیه السلام است:

که اگر کسی جان کسی را از آتش و یا غرق شدن نجـات دهد گوئی همه مردم را احیا کرده است.

اما وصیت، آیا وصیت برای اهدای عضوی از اعضای بـدن شرعاً مجاز است؟

به طور کلی سه نوع وصیت وجـود دارد، عهـدی، تملیکی و فکی، تملیکی وقتی مردم وصـیت می‌کنند که این خانه برای دیگری باشد، اگر شخص موصی قبول کرد مشـکلی نیست یا وصیت به نوع می‌کند مثلاً این خانه برای ایتـام، یا وصیت عهدی است مثلاً فلان کار را بـرایم بکنیـد، مثلاً بـــرایم نمـــاز بخوانید وصی له وجـــود نـــدارد مگر این‌که وصیت کننده مشـخص کـرده باشد و بـالاخره، فکی، مثلاً بنده من، بعد از من آزاد است حالا اهدای عضو جزو کدام یک از این وصـیت‌ها می‌باشد به ظـاهر وصـیتی عهـدی است که نیاز به قبول کسی ندارد، صـحت وصـیت امـری است عقلائی که شارع آن را امضا کرده است

حـالا سـوال این‌جاست که ما چه مـیزان مالک بـدن خـود هستیم و آیا حق تصرف در آن را داریم یا خیر؟

آیه 6 سوره احزاب که می‌فرماید «ألنَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُـهُ أُمَّهَـاتُهُمْ وَأُوْلُـواْ الْأَرْحَـامِ بَعْضُـهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهَـاجِرِینَ إِلَّا أَن تَفْعَلُواْ إِلَی أَوْلِیَآئِکُم یعنی چه؟

و یا وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغـاءَ مَرْضـاتِ اللّـهِ وَ اللّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبادِ سوره بقره آیه 207، با انسان مسلط بر اعضای بدن خـود است چنانکه بر امـوال خـود مسلط است؟

عده‌ای از علما اعتقـاد دارند که مـالکیت انسـان بر اعضا خـود، مـالکیت حقیقی است نه مـالکیت اعتبـاری علامه طباطبائی در المیزان ج اول صفحه 21، در ضمن تفسیر مالک یوم الدین می‌نویسد:

"اگر فلان چـیز مـال ماست یعـنی اختصـاص به من دارد، این تصـرفات اعتبـاری است و غـیر حقیقی می‌باشـد، مالکیت انسان نسبت به اجزای وجود خود حقیقی اسـت، سـمع و بصر انسـان و سـایر قـوا قـائم به وجـود انسـان است نمی‌توان آن را از انسان تفکیک کرد "

عده‌ای گفته‌اند از آن‌جا که خلقت همه چیز بـرای انسـان است لاجرم مالک خودش هم هست.

در توضیح این مساله باید ابتدا فـرق حـق، ملک و سـلطه را مشخص نمائیم؟

اول این‌که منظور از آیات «اشـتری» کنـایه‌ای است و به ملکیت ربطی نـــدارد، آیت الله مـــؤمن آورده است که این‌جا سلطه مراد است نه ملک، حضـرت آیت الله خـوئی

و امام خمینی (ره) هم مالکیت را همین تسلط استنباط نموده‌اند.

در مالکیت اعتباری رابطه‌ای بین مالک و ملک وجود ندارد، مثل خانه من که اعتباری است پس مَلِک هم اعتباری است مثل رئیس جمهور، ولی در مالکیت حقیقی بین ملک و ملک ارتباط حقیقی است، نمی‌شود مالکیت را از آن جدا کرد، من مالکیت چشم خود را دارم، مالکیت حقیقی محدود و نامحدود است، مالکیت محدود در حدی که ما نسبت به چشم خود داریم و مالکیت ما در طول مالکیت خداست، مالک حقیقی مطلق و نامحدود خداست و مالکیت ما در طول مالکیت خداست، مالکیت انسان بر اعضای خود هم سلطه است ولی آن هم اعتباری است چرا که می‌شود کلیه الان برای من می‌باشد و در زمانی برای دیگری باشد پس از این حالت، مالکیت اعتباری به دست می‌آید نه مالکیت حقیقی، و اما آن‌جا که گفته می‌شود که خداوند همه چیز را برای انسان خلق کرده پس انسان مالک اعضای خود است، مراد از این آیه فلسفه آفرینش است و چیز دیگری از آن استنباط نمی‌شود.

بعضی گفته‌اند که امام خمینی می‌فرماید: انسان به اعضای خود مالکیت ندارد بلکه حق دارد، شیخ انصاری می‌فرمایند: که حق هم نوعی سلطنت است، اما واقع این است که خود حق یک اعتبار است و ملک و سلطنت اعتباری دیگر، و سلطنت و حق همیشه با هم توأم نیست مثلاً حق الوکالت که از پدر به پسر می‌رسد ولی چون پسر کوچک است سلطنت ندارد، انسان با آن‌که سلطنت بر خود دارد ولی حق ندارد، انسان بر خودش سلطنت

دارد، حق نـدارد خـودش را بکشـد، انسـان بر فرزنـدش سـلطنت دارد ولی حق نـدارد، او را نـاقص العضو کنـد، معلم بر شـاگرد سـلطنت دارد ولی حق نـدارد که او را تنبیه بـدنی شـدید کند و خیلی مسـائل دیگـر، انسـان بر اعضای خـود فقط سـلطنت دارد، نه مالک است و نه حق دارد.

پس خلاصه مطالب آن‌که نافذ بـودن وصـیت ارتبـاطی به ملکیت اعضا و حق بـودن نـدارد بلکه سـلطه هم کفـایت می‌کند از طـرفی فقیه معتـبری که انسـان را مالک اعضای بدن بداند وجود ندارد.

و از طرفی مشروع بودن سلطه انسـان بر اعضـای خـود بـرای نفـوذ وصـیت کافیست و یا نگـاهی دلیل محکمی برای سلطه انسان به طور مطلق بر اعضـای بـدن وجـود ندارد، و نمی‌تواند به خودش ضرری بزند

به بررسی فتـوای در این مـورد می‌پـردازیم آیا کسی می‌تواند وصیت کند پس از او عضوی از او را خـارج کنند و به کسی پیوند بزننـد؟ آیا باید به عنـوان دیه وجهی دریـافت شـود؟ آیا اولیـاء میت می‌توانند چـنین کـاری را بکنند؟ آیا پزشک می‌تواند بدون اجازه انجام دهد؟

آیت الله فاضل لنکرانی: اگر فقط جان مسلمان متوقف بر آن است و از غـیر مسـلمان نشـود پس جـایز است و باید دیه را بدهند که برای خود وی مصرف شـود، فـروش عضو جـایز نیست ،رضـایت و عـدم رضـایت اولیا تـاثیری ندارد و اگر وصیتی وجود دارد ورثه حق ممانعت ندارد.

آیت الله سید علی خامنه‌ای: اگر هتک میت نباشد اشکال ندارد، اگر غـیر مسـلمان باشد بـدان اکتفا کنند با فـرض

وصـیت میت دیه نـدارد و وجه دیگـری لازم نیسـت، و حق ندارد پزشک بدون رضایت عمل کند.

آیت الله ســـــید علی سیســـــتانی: قطع عضو از میت مسلمان جایز نیست مگر جان یکی بـدان بسـتگی داشـته باشـــد، دیه واجب است هر چند وصـــیت کـــرده باشد و فـــروش عضو جـــایز نیست و اولیـــاء نمی‌توانند چـــنین اجازه‌ای را بدهند و وصیت اثری ندارد.

آیت الله محمـدتقی بهجت: اگر حفظ مسـلمان موقـوف بدان باشد مانع ندارد، در صورت جواز دیه سـاقط نیست و دیه مربوط به ورثه نمی‌باشد.

آیت الله مکارم شـیرازی: حفظ مسـلمان موقـوف بـدان باشد مانع ندارد، و در صورت وصیت دیه ندارد.

پس آن‌چه که از تحقیقـات و پژوهشـها در این بـاب بر می‌آید می‌توان چنین نوشت:

برای این‌که پیوند اعضا جایز باشد دو شرط لازم است:

یکی توقف جـان مسـلمانان به این پیوند و دوم عـدم جایگزینی از غیر مسلمان

حضرات آیات فاضـل، بهجت، مکـارم و سیسـتانی بر این نظر هستند و آیت الله خامنه‌ای شرط عـدم هتک حـرمت مـؤمن را بـدان می‌افزاید و حضـرت آیت الله شـیخ جـواد تبریزی کلاً این مساله را جایز نمی‌شمارند.

و در مورد این‌که آیا بعد از وجود وصیت بر این مبـنی دیه بدان تعلق می‌گیرد یا خیر؟

حضرات آیات «سیستانی، خامنه‌ای و مکارم» می‌گویند دیه به آن‌ها تعلق نمی‌گیرد، حضرت آیت الله فاضل می‌فرمایند بنا به احتیاط واجب دیه را بپردازند و آیت الله شیخ محمد جواد تبریزی که کلاً جایز نمی‌دانند و در صورت انجام دیه را واجب می‌دانند گر چه داشتن دیه منافاتی با جواز ندارد مثلاً شخصی در حال مرگ است، غذای کس دیگر را می‌خورد ،ولی ضامن است و باید پولش را بدهد مگر آن‌که طرف مقابل از پول آن صرفنظر نماید.

حضرت آیت الله ریشهری احتیاط واجب را مناسب می‌دانند.

و اما اجازه ولی در صورت مرگ مغزی برای پیوند عضو لازم است یا خیر؟

مشهور مراجع بر آن است که اگر وصیت کرده ورثه حق ندارند ممانعت کنند، و حضرات آیات سیستانی و تبریزی عنوان می‌دارند اگر وصیت نکرده باشد اولیاء حق اهداء ندارند، و عده‌ای از جمله آیت الله ریشهری و خامنه‌ای می‌گویند اگر وصیت کرده باشد حق ممانعت وجود ندارد و در صورت عدم وصیت اجازه اولیای میت نافذ است.

از قاف تا قاف

«عبدالرحمن مجاهدنقی» نویسنده و پژوهشگر ادبی نیز میگوید: قاف در افسانهها، کوهی است که گویند گرداگرد زمین را پوشانده و خورشید از پشت آن طلوع میکند و شبها را در چاهی پشت کوه قاف میگذراند. مکان چشمه آب حیات و دورترین نقطه جهان است. کوه قاف را میخ زمین میدانستند و جنس آن را زمرد سبز نوشتهاند که بر اساس این باور، علت کبودی آسمان، همان روشنایی زمردینی است که از کوه قاف بازمیتابد. وگرنه آسمان در اصل از عاج هم سپیدتر است و این نشانگر قدرت افسانه در قدرتبخشی به جلوههای طبیعیِ زاده تخیل است. در کوه قاف هیچ آدمی زندگی نمیکند و در کوهپایههای آن دو شهر قرار دارد: جابلقا در شرق و جابلسا در غرب. در میزان بلندی این کوه نزد عوام، فاصله کوه قاف تا آسمان را به اندازه قد انسان دانستهاند. پژوهشگران نام و جایگاه کوه قفقاز را الهامبخش پدید آمدن این افسانه دانستهاند. نام قفقاز که در پهلوی کاپ کوه kapkuh آمده، میتواند با قاف نیز ارتباط داشته باشد.

وی میافزاید: در آثار جغرافیای اسلامی، کوه قاف را همان کوه البرز دانستهاند و در آثار زرتشتی کوه البرز کوهی است مذهبی و معنوی که: «ایزد مینویمهر، پیش از طلوع خورشید جاویدان، از بالای این کوه برآید و سراسر سرزمین آریاییان را روشن نماید و کوهی است بس بلند و درخشان که بر فراز آن نه شب است و نه تاریکی، نه باد سرد زننده و نه باد گرم مهلک و نه

بیماری و آلودگی، و منزلگاه ایزدمهر است.» [مهر یشت بندهای 14-50-51-118]

بر اساس بند هشن: «روییدن آن هشتصد سال طول کشید و کوههای دیگر جهان همه در مدت 18 سال از این کوه روییدند.» [فصل 12 بند 1]

و در آبان یشت: «کوهی است که هوشنگ پیشدادی بر فراز آن صد هزار اسب و ده هزار گوسفند برای ایزد آبان قربانی کرد» [فقره 21]

و «کوهی است که گرداگرد قله آن، ماه و خورشید و ستارگان دور میزنند» [رشن یشت فقره 25]

در زادسپرم نیز ضمن نام بردن از کوههایی که از البرز روییدند، از کوهی به نام کاف نام برده شده که پس از البرز بزرگترین کوه است و کوهی است که از سکستان (سیستان) شروع شده و به خجستان ختم میشود و آن را کوه پارس همنامند. [زادسپرم فصل7 بند7]

وی ادامه میدهد: در تفسیر این آیه: «ق والقرآن المجید» (سوره ق آیه 1)، مفسرینی مثل ابوالفتوح رازی (ج1 ص141)، کشفالاسرار (ج9 ص247)، فخر رازی (ج 7ص411)، بیضاوی (ج2ص455)ـ و منهاجالصادقین (ج 4ص164)ـ صفاتی ذکر کردهاند که برای نمونه در کشف-الاسرار میخوانیم: «ذوالقرنین گرد عالم میگشت تا به کوه قاف رسید و گرد کوه قاف، کوههای خُرد دید. رب-العالمین کوه را با وی به سخن آورد تا از وی پرسید که: ما انت؟ تو چه باشی؟ و نامت چیست؟ گفت: منم قاف، گرد عالم درآمده، گفت: این کوههای خرد چیست؟ گفت: این رگهای من است و در هر بقعتی و در هر شهری از

شــهرهای زمین از من رگی بــدو پیوســته است. هر آن زمین که به امر حق آن را زلزله خواهد رســـــید، مـــــرا فرماید تا رگی از رگهــای خــود بجنبــانم که با آن زمین پیوسته، تا آن را زلزله افتد.» [کشفالاسرار ج9 ص274]

(گر چه بعضی مفسرین ذوالقرنین را اسکندر دانستهاند، مولانا ابوالکلام آزاد با ذکر دلایل، ذوالقرنین را کــوروش دانسته. رجوع کنید به کوروش کبیر ذوالقرنین، باســتانی پاریزی)

مجاهــدنقی میگوید: صــوفیان قــاف را ســرزمین دل و سرمنزل سیمرغ جان و حق دانستهاند و در توصیف قاف آوردهاند: «جوانمردان طـریقت و اربـاب معـرفت سـرّی دیگر گفتهاند در معــنی ق. گفتند آن کــوه که گــرد عــام درکشــیده نمــود کــاری است از آن قــاف که گــرد دل دوســتان درکشــیده، پس هر که در این دنیا خواهد که از آن قاف درگذرد، قــدم وی فــرو گیرنــد، گویند: و راهِ این قـــاف گـــذر نیست. هم‌چـــنین کسی که در ولایت دل و صــحرای ســینه قــدم زنــد، چــون خواهد که یک قــدم از صــفات دل و عــالم ســینه با تــوایم: انا عندالمنکســره قلوبهم من اجلی» (کشفالاسرار ج9 ص284)

وی میافزاید: در ادبیات فارسی قاف را نشـیمن سـیمرغ و عنقا ذکر کــردهاند. بر اســاس فرهنگ آننــدراج: «نــام کـوهی است که گرداگـرد عـالم است و گفتهاند از زمـرد است و پانصد فرسنگ بالا دارد و بیشــتر آن در میــان آب است و هر صباح چـون آفتـاب بر آن افتد شـعاعش سـبز نماید و چون منعکس گردد کبود شود.»

و بر اساس معجمالبلدان: «در پس او عــوالم و خلایقیاند که تعداد آن را جز خدای تعالی نمیداند.»

و در نزههالقلــوب: «همه بیخ کــوهها بــدو (به قــاف) پیوسته است. حق سبحانه و تعالی را (چنانچه) با قــومی غضب بــوده باشد و خواهد که بدیشــان زلزله فرســتد، فرشته را که بر کوه قاف موکل است امر آید که تارک و بیخ آن کــــوه مطلــــوب را بجنباند و در آن زمین زلزله افکند. والعهده علیالراوی. چون کوه قاف را اصل کوهها نهادهاند، اگر چه این از عقل دور اســت، این قــدر شــرح آن نوشتن درخور بود.» (نزههالقلوب ص198.

وی ادامه میدهد: سیمرغ، این مرغ افســانهای بر اســاس نگارهها مرغی است با دم طاووس، بــدن عقــاب و سر و پنجههای شیر. چــون بر بســیاری از جاها و ظــرفها نقش بسته، عدهای معتقدند نشان رســمی شاهنشــاهی ایــران (خصوصــاً نشــان شاهنشــاهی ساســانی) بــوده است. سیمرغ در اساتیر، دانا و خردمند است و به رازهای نهان آگــاهی دارد. زال را میپــرورد و همــواره از او پشــتیبانی میکند. رســتم را در نــبرد با اســفندیار رویینتن یــاری می-رساند و در منطقالطیر عطار مبنای یک داستان عرفانی قــرار میگــیرد. بســیاری از محققــان در این داســتان، سیمرغ را رمزی از وجود حقتعالی دانستهاند. (مثل دکتر شفیعی کدکنی) و بعضی ســیمرغ را رمز جبرئیل میدانند (مثل دکتر پورنامداریان)

این پژوهنــده ادبی میگوید: قــاف که ممکن است با کــاف البرز مرتبط باشد و اساتیر آن از اساتیر مربوط به البرز سرچشمه گرفته باشد، اصل و اســاس و پایه و مایه همه بلندیهای جهان و منزلگــاه ایزدمهر و فــروغ و روشــنی و

صـــفا بـــوده است و در قـــرآن کـــریم مظهر قـــدرت و قدوسیت گردیده، و در اساتیر با ذوالقــرنین که به مطلع و مغرب شمس رسید سخن گفته است.

وی میافزاید: صـوفیان هم که همیشه اینگونه امـور را با تغییرات دلکش خود به صورت خاصی درمیآورند، قـاف را سرزمین دل و سرمنزل سیمرغ جان و حقیقت و راستی مطلق دانستهاند که همه سعی سـالک صـرف رسـیدن به آن میشود. اما رسیدن به این سـرزمین مقصـودها بـدون مشقت و گذشتن از عقبات صعب سـلوک ممکن نیست و سـالک نـاگزیر است بـرای گذشـتن از این راه بینهـایت، همرهی خضر کند و دل و جان به هدهد سـلیمان سـپارد، تا او که از سـختیهـای این طریق هولنـاک آگـاه اسـت، سالک را به قله این کـوه بیزینهـار برسـاند و کیفیت این منزلگاه عجیب را که قلب و دل و فؤاد از آن اصطلاح مي-کنند به او نشان دهد

جابلقا و جابلسا در کجاست؟

درآمد

بحثی که در این‌جا به عنوان یک درسنامه مطالعه خواهید فرمود، از زاویه نگاه معرفتی به حوزه جغرافیا در تمدن اسلامی نوشته شده است. به این معنا که ما در میراث جغرافیایی خود تا چه اندازه دقیق النظر بوده، با فکر تجربی کار کرده، و گزاره‌های جغرافی را بر اساس چه موازینی سنجیده و می‌پذیرفته‌ایم. به عبارت دیگر، هدف آن است تا نشان داده شود، مشکل ما به لحاظ معرفتی در این دانش که از قضا در آن پیشرفت چشمگیری هم داشته ایم، چه بوده است. اساس این تحلیل بر این اصل است که دست کم یک اشکال اصلی ما در علومی که در تمدن اسلامی تولید کردیم، همین ضعف نگاه معرفتی، و جدی نگرفتن آن بوده است. در این زمینه، کارهای فراوانی باید انجام داد و آن‌چه در این‌جا آمده تنها بررسی یک نمونه در باره گزارش‌هایی است که در باره دو شهر جابلقا و جابلسا در منابع مختلف ما آمده است. طبعا هیچ قضاوتی در این‌جا صورت نگرفته بلکه نقلها گردآوری و احتمالاتی در باره آن‌ها طرح شده و در نهایت، همان طور که گذشت، تأکید روی این نکته است که نگاه معرفتی ما به این معلومات جغرافی چه اندازه بوده و در واقع رفتن به این مسیر که چرا نتوانسته ایم این علم را تا جایی که باید و شاید پیش ببریم.

رسول جعفریان

«جابُلسا و جابُلقا» در ادبیات جغرافیایی ما

در کنـار مطـالب علمی و دقیقی که در بـاره شـهرهای موجـود در منـابع جغرافیـای ما وجـود دارد، نام‌هـای هم هست که اساسا وجود خارجی ندارد و گـاه دقیقا روشن نیست از کجا وارد این ادبیـــات شـــده است. طبعا در روزگـاری که همه بخش‌هـای زمین شـناخته نشـده بـود، طـبیعی بـود که این نـوع مطـالب می‌بایست دست کم به صـورت یک احتمـال و این که شـاید هست و ما خـبری از آن نـداریم، پذیرفته می‌شد. اما به هر حـال این پرسش هست که این نامهـای به ظـاهر جغرافیـایی از کجا وارد ادبیـات ما شـده است. کـار ما در این نوشـته جسـتجو در منابع برای یافتن کاربردهای مختلف این اسامی و تصور جغرافیـــایی اعم از واقعی، خیـــالی یا اســـطوره‌ای و مقدس است که در اطراف این دو نـام ورود. تردید نباید کرد که ورود نام آن‌ها در برخی از روایـات دیـنی، وجـود آن‌ها را بـرای بـرخی مسـلم کـرده، هرچند در دوره‌هـای اخیر، توجیهات عرفانی سبب شـده است تا رنگ واقعیت از آن‌ها گرفته شده و بیشتر افلاطونی تفسیر شود.

به طور کلی و به اجمـال باید گفت، مطـالبی که در بـاره دو شـهر جابلقا و جابلسا هسـت، سه تصـویر مختلف از این شهر ارائه می‌دهد:

الف: دو شهر واقعی که در مشرق و مغرب هستند

ب: دو شهر افسانه و اساطیری

ج: دو شـهر نمـادین بـرای اندیشه‌های ایرانشـهری از یک طرف یا افراطی و غالی از سوی دیگر

این تصور که این‌ها دو شهر واقعی باشند در بسـیاری از نقل‌ها و منابع آمده است. در کنـار آن، بیشـتر در قـرون

اخیر و غالبا برخی از عرفا از این دو شـهر به عنـوان دو شهر نمادین و سبملیک یـاد کرده‌اند. این تصـور که آن‌ها دو شهر افسانه‌ای و خیالی باشـند، گرچه در حـال حاضر به طور جدی مـورد توجه اسـت، اما باید تحقیق شـود که در منابع قدیم نیز چنیـنی تصـوری وجـود داشـته است یا خیر.

برای مقدمه این بحث، بهتر است توضیح اولیه موجود در دانشنامه جهان اسـلام را بیـاوریم: «جابُلْقا و جابُلْسا (یا جـابُلق و جـابُرس / جابُرسا/ جـابُلص / جابُلصا)، نـام دو شـهر تمـثیلی در جغرافیـای قـدیم به تـرتیب درسـرحد مشـرق و مغـرب عـالم» آمـده است: خلیل بن احمد فَراهیدی (ج 5، ص 244، ذیل «جبلق») نام این دو شهر را جابَلَق و جابَلَص ضبط کـرده و طـبری (سلسـلة 1، ص 67-ـ 68)ـ صورت سـریانی آن‌ها را مِرْقیسـیا و بِرْجیسـیا دانسته است. به نوشتة مرتضی زَبیدی (ذیل «جابلص» و «جابلق») این دو نـام عـربی نیسـتند، زیـرا در عـربی دو حـرف «ج» و «ق» و نـیز «ج» و «ص» در یک کلمه جمع نمی‌شوند».

ظـاهرا بیش از این در بـاره منبع دو لغت، اطلاعی در دست نیست.

اما این که جابلقا و جابلسا در روایات اسلامی آمده، باید دید از چه زمـانی و در روایـات کـدام یک از دو مـذهب اسـلامی، سـنی یا شـیعی این روایـات نقل شـده و خاستگاه آن‌ها چه بوده است.

به طـور کلی باید گفت، این انـدازه مسـلم است که در روایـاتی که در قـرن دوم در اختیـار بـوده نـام جـابلق یا

جابلقا بوده و بیشتر به عنوان یک شهر مثالی، استفاده می‌شده ست. مثل این که گوید: اگر به جابلقا هم بگریزد او را هم کشت. برای چند نقل در این باره می‌توان به وقعه صفین نصر بن مزاحم (ص 469 و همین طور فتوح ابن اعثم ترجمه فارسی، (ص 661) از اواخر قرن دوم مراجعه کرد.

یک جستجو نشان می‌دهد که یاد از این دو شهر در دو مسیر شیعی و سنی ادامه یافته است. از میان مصادر کهن، بصائر الدرجات به عنوان یک کتاب حدیثی شیعی و ترجمه تفسیر طبری (و تاریخنامه طبری) از دوره سامانی، دو اثری است که بیشتر حجم روایات در آن‌ها در باره جابلقا و جابلسا آمده است.

جابلقا و جابلسا در چند منبع کهن روایی شیعی

در بصائر الدرجات (ص 490)، صفار قمی، در بابی تحت این عنوان که مردمانی که پشت مشرق و مغرب هستند، امامان را می‌شناسند و از دشمنان آنان بیزاری می‌گویند، چندین روایت در باره دو شهری آمده که یکی در مشرق و دیگری در مغرب است. در برخی از اینها، نام جابلقا و جابلسا آمده، اما در برخی دیگر به اسم از آن‌ها یاد نشده هرچند همان وصف آمده است. در نخستین روایت از امام صادق (ع) و او به نقل از اجدادش تا امام علی، آمده است: «إن لله بلدة خلف المغرب يقال لها جابلقا و فی جابلقا سبعون ألف أمة ليس منها أمة إلا مثل هذه الأمة فما عصوا الله طرفة عين فما يعملون عملا و لا يقولون قولا إلا الدعاء على الأولين و البراءة منهما و الولاية لأهل بيت رسول الله ص». پس از آن چندین روایت در باره شهری است که

پشت دریا و بسیار وسیع، چهل روزه راه است. سپس در باره ویژگیهای مثبت آن مردم به خصوص انتظار قائم به تفصیل مردم سخن گفته شده و از آمادگی مردم آن‌جا در کنار امام قائم، با هند، دیلم، کرک [ظ کرد] و ترک و روم و بربر سخن گفته شده است. سپس آمده است: «و ما بین جابرسا إلی جابلقا و هما مدینتان واحدة بالمشرق و أخری بالمغرب لا یأتون علی أهل دین إلا دعوهم إلی الله و إلی الإسلام و إلی الإقرار بمحمد ص و من لم یسلم قتلوه حتی لا یبقی بین المشرق و المغرب و ما دون الجبل أحد إلا أقر» (ص 451- 452).

در ادامه باز هم روایاتی بدون یاد از جابلقا و جابلسا آمده و مضمون آن‌ها همان ستایش‌هاست. یکی از آن‌ها این روایت سات: «عن أبی الجارود عن أبی سعید قال قال الحسن بن علی إن لله مدینة بالمشرق و مدینة بالمغرب علی کل واحدة سور من حدید فی کل سور سبعون ألف مصراع من ذهب تدخل من کل مصراع سبعون ألف لغة آدمیین و لیس فیها لغة إلا مخالف للأخری و ما منها لغة إلا و قد علمتها و لا فیهما و لا بینهما ابن نبی غیری و غیر أخی و أنا الحجة لهم» (ص 494).

نگاهی به این روایات که در بصائرالدرجات آمده و اسناد شیعی هم از امامان دارد، نشان می‌دهد که دست کم در قرن سوم، این دو نام در دوایر شیعی گرچه غالی و افراطی، شناخته شده بوده است. اما این که، اگر ساختگی است، روشن نیست که دقیقا از کجا وارد ادبیات شیعی شده است، منابع یهودی، سریانی یا عربی جاهلی.

روایتی هم در ارشاد مفید آمده است که امام حسین (ع) به لشکر ابن زیـاد فرمـود: ما بـالکم تناصـرون علی أم و الله لئن قتلتمـــونی لتقتلن حجة الله علیکم لا و الله ما بین جابلقا و جابرسا ابن نبی احتج الله به علیکم غــیری. پس از آن در شرح این دو نام آمده است: «یعـنی بجابلقا و جابرسا المـــدینتین اللـــتین ذکرهما الحسن أخـــوه». (الإرشاد ج: 2 ص: 40)ـ این اشاره به سخنان منسوب به امام حسن (ع) پس از صـلح است که به معـرفی خـود به عنـــــوان پسر پیـــــامبر (ص) پرداختند و در پایـــــان فرمودند:...یا معاویة و الله لقد خلق الله مـــــــــدینتین إحداهما بالمشرق و الأخری بـالمغرب اسـماهما جابلقا و جابلسا ما بعث الله إلیهما أحدا غیر جدی رسول الله ص» (تحف العقول، ص 244).

همان نقل در علل الشرایع (1/ 220)ـ این طور نقل شده است: فقـــال ما بین جابرسا و جابلقا رجل جـــده نـــبی غیری و غــیر أخی و إنی رأیت أن أصـلح بین أمة محمد و کنت أحقهم بـــــذلک فإنا بایعنا معاویة و لعله فتنة لکم و متـاع إلی حین. [و بنگرید: منـاقب ابن شـهر آشـوب: 4/ 44]ـ این روایت در مصادر سنی هم مانند شـرف النـبی (ص) ص 254)ـ (ترجمه فارسی به کوشش محمد روشن) آمــده است قــدیمی‌تر از این‌ها نقلی است که از ســخن امام حسن (ع) در طبقـات ابن سـعد آمـده است: سـپس چـنین گفت: به خـدا سـوگند اگر میـان جابلقا و جابلسا- خــاور و بــاختر- به جســتجوی مــردی برآیید که نیــای او پیــامبر باشد کسی جز من و بــرادرم را نخواهید یــافت. (طبقات: 5/ 46 ترجمه).

در این روایات، گویی از این نامه‌ها، به عنوان جزئی از یک ضرب المثل یاد شده است.

یک روایت دیگر هم ابن شهر آشوب نقل کرده که متفاوت با روایات قبلی است و از کلبی مورخ مشهور عراقی نقل شده است: و روی الکلبی أنه قال مروان للحسین لو لا فخرکم بفاطمة بم کنتم تفخرون علینا فوثب الحسین فقبض علی حلقه فعصره و لوی عمامته فی عنقه حتی غشی علیه ثم ترکه ثم تکلم و قال فی آخر کلامه و الله ما بین جابرسا و جابلقا رجل ممن ینتحل الإسلام أعدی لله و لرسوله و لأهل بیته منک و من أبیک إذ کان...» (المناقب ج: 4 ص: 51)

روایت دیگری در یک منبع حدیثی شیعی (قصص راوندی) در این باره آمده است: راوی آن‌جابر جعفی است که از امام باقر (ع) نقل کرده که کسی از امام علی (ع) سوال کرد که آیا روی زمین، پیش از آدم، کسانی بوده‌اند که خدا را بپرستند. در پاسخ توضیحات مفصلی آمده و ضمن آن از موجودانی که چی میان جن و انس هستند و عنوان نسناس دارند یاد شده که خداوند اراده کرد آنان دو گروه باشند:ثم أراد الله أن یفرقهم فرقتین فجعل فرقة خلف مطلع الشمس من وراء البحر فکون لهم مدینة أنشأها لهم تسمی جابرسا طولها اثنا عشر ألف فرسخ فی اثنی عشر ألف فرسخ و کون علیها سورا من حدید یقطع الأرض إلی السماء ثم أسکنهم فیها و أسکن الفرقة الأخری خلف مغرب الشمس من وراء البحر و کون لهم مدینة أنشأها تسمی جابلقا طولها اثنا عشر ألف فرسخ فی اثنی عشر ألف فرسخ و کون لهم سورا من حدید یقطع إلی السماء فأسکن الفرقة

الأخرى فيها لا يعلم أهل جابرسا بموضع أهل جابلقا و لا يعلم أهل جابلقا بموضع أهل جابرسا» (قصص‌الأنبياءللراوندی ص: 49).

از برخی از این روایات چـنین بدست می‌آید که این‌ها دو شهر فراجغرافیایی و متفاوت با کـره خـاکی ما هسـتند. بـرخی دیگـر، گـویی سـمبل و نمـاد یک مدینه فاضـله و آرمـان شـهر است. بـرخی دیگر گـویی از این شـهرها به عنـوان یک مَثَل اسـتفاده می‌شـود. اما از بـرخی دیگـر، گویی روی واقعی بودن این شهرها تکیه شده است.

جابلقا و جابلسا در ترجمه تفسیر طبری

در میـان منـابع سـنی، یکی از قـدیمی‌ترین منـابعی که اطلاعـاتی در بـاره تلقی مسـلمانان از این دو شـهر در اختیـار ما می‌گـذارد، ترجمه تفسـیر طـبری است. در آن تفسـیر، در چنـدین مـورد در این بـاره صـحبت شـده و ارتباط آن با کوه قاف و چند شـهر دیگر هم آمـده اسـت، روایاتی که تقریبا متفاوت با روایـاتی است که در منـابع شیعی آمده است.

در موردی ضمن پرسشـهای مختلفی که توسط یهودیـان از رسـول (ص) شـده از جمله در بـاره جابلقا و جابلسا این سوال و جواب آمده است:

اما آن‌چه پرسـیدند از حـدیث جابلقا و جابرسا و تـارس و تافیل. گفت که این خلقهااند که خـــدای عـــزّ و جـــلّ آفریدست ایشان را اندر کوه قاف.

و پیغـامبر علیه السّـلام گفت: من یعلم ما بین جابلقا و جابرسا؟

گفت کی داند آن‌چه میــان جابلقا و جابرساســت؟ و این هم گفته آید بجایگــاه خــویش. [بعــدا در این بــاره ســخن خواهد گفت] و ایشان از فرزندان آدم نیستند که پیغمــبر گفت: شب معراج جبرئیل مــرا ســوی ایشــان بــرد، و من دین خویش ایشان را عرضه کردم، و دین من [بپذیرفتند، و من خلیفتی بپای کردم بریشــان هم از ایشــان. (ترجمه تفسیر طبری: 1/ 44)

داســتان جابلقا و جابلسا به نــوعی با یــاجوج و مــاجوج و نیز مالوق و ماســوق هم در پیوند است و در آن‌جا ضــمن ســوالاتی که از رســول (ص) شــده و پیــامبر (ص) جــواب داده، چنین آمده است:

از جمله این سوآل: و امّا آن‌چه پرسیدند از حدیث یــاجوج و ماجوج. پیغــامبر گفت (ع): هم شب معــراج جبریل مــرا سوی ایشان برد و من دین خویش بریشــان عرضه کــردم و دین من] نپذیرفتنــد، و ایشــان بــدوزخ باشــند. و این یــاجوج و مــاجوج نــیز از فرزنــدان آدم‌اند. و قصه ایشــان گفته آید بجایگاه خویش.

اما آن‌چه پرســیدند از حــدیث مــالوق و ماســوخ. مــردم دشتی باشند و وحشی باشند، و صــورت ایشــان همچــون صــورت مــردم بــود، و پوشش ایشــان از گیــاه باشــد، و ایشان بمشرق اندر باشند، و مردمان ایشان را صید کنند و بکشــند و بخورند. اما ماســوخ دوال پــای باشــد، خلقی باشند بر مثــال دیــوان و ایشــان را صــید کنند و بکشــند و بخورند و آدمی نیستند و لکن مسخ گشــته‌اند و از بهر آن ماسوخ گویندشان. (همان).

جـالب است که مـاجرای جابلقا با کـوه قـاف هم پیوند دارد، چنان که در ترجمه تفسیر طبری آمده است:

پس جبریل علیه السّلم پیغـامبر صـلوات اللَّه علیه را بـاز زمین آورد و بکوه قـاف فـرو آورد. پیغـامبر علیه السّـلم گفت: من کـوه قـاف را دیـدم از زمـرّد سـبز و با این آسمان نخستین پیوسته اسـت، و این کبـودی که تو همی بینی بدین آسمان روشنایی زمـرّد است که از کـوه قـاف می‌تابد، و آسمان چـنین ازرق می‌نماید. و اگر نه آسـمان سپیدتر از عاج است. و بدین کوه قـاف هیچ آدمی نباشد. و بـدان کنـاره کـوه قـاف انـدر، دو شارستانست یکی از سوی مشرق با کوه قاف پیوسته و یکی از سـوی مغـرب هم با کوه قـاف پیوسـته. یکی را جابلقا خوانند و یکی را جابرسا.

سـپس در بـاره جابلقا و جابلسا گوید: حـدیث جابلقا و جابلسا: و این حـدیث جابلقا و جابرسا از آن مسـئله‌ها است که جهودان از پیغامبر علیه السّـلم پرسـیده بودنـد، اندران بیست و هشت مسـئله. پس پیغـامبر علیه السّـلم گفت: من شب معـراج دو شارسـتان دیـدم یکی انـدر مشرق و یکی اندر مغـرب، هر دو بکـوه قـاف پیوسـته. و هر شارستانی از آن هزار فرسنگ بود، و هر شارسـتانی هزار دروازه دارد، و بهر دروازه‌ای از آن، هر شبی، هزار تن ازیشان نوبت دارند، و تا سال دیگر نوبت بدیشان بـاز رسد. و انـدر آن شارسـتانها خلقانی‌اند از خلقـان خـدای عزّ و جلّ بی‌حدّ و بی‌اندازه.

و امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب سؤال کرد از رسول صلّی اللَّه علیه گفت: یا رسـول اللَّه این خلقـان جابلقا و جابرسا از فرزندان آدم‌اند؟

گفت: ایشـان خـود ندانند که خـدای تعـالی آدمی آفریـده است [گفت: پس ملائکیاننــد؟ گفت: طــاعت ایشــان هم چون طاعت ملائکیان است.]

علی گفت: یا رســول اللّٰه این آفتــاب بر ایشــان تابــد؟ رسول گفت علیه السّلم که: ایشان خود ندانند که خــدای تعالی آفتـاب آفریدست. پس گفت: روشـنایی ایشـان از چه باشد؟ گفت: روشنایی ایشان از کوه قاف باشد.

گفت: ایشـان چه چـیز خورنـد؟ گفت ایشـان نبـات زمین خورند، همچون چهارپایان. گفت: ایشان را فرزندان آید؟ گفت ایشـــان را هیچ فرزند نیاید که ایشـــان همه نرند و هیچ مـــاده نباشـــند. پس علی گفت: یا رســـول اللّٰه این نوبت هر شبی از بهر چه دارند، و از چه چـیز بیم دارنـد؟ گفت: خــدای تعــالی هم از آن جنس خلقی آفریدست که ایشان را تارس و تافیل گویند. و ایشـان با خلق جابلقا و جابرسا دشمن‌اند و هروزی بیایند و با ایشان حرب کننـد، خواهند که آن شارستان ازیشـان بسـتانند، و هیچ نتوانند سـتدن. علی گفت: یا رسـول اللّٰه ایشـان از اهل بهشت هســتند؟ پیغــامبر علیه السّــلم گفت: هســتند. که چــون جبریل علیه السّــلم مــرا از آســمان بــاز می‌آورد، پیش ایشان برد، و من دین خـویش بر ایشـان عـرض کـردم، و ایشان همه دین من بپذیرفتند و مسلمان گشتند و من از ایشان یکی بر ایشان گماشتم.

پیغـــامبر گفت علیه السّـــلم: من یعلم ما بین جابلقا و جابرســـــا؟ گفت: کی داند آن‌چه میـــــان جابلقا و جابرساســـت؟ علی گفت: یا رســـول اللّٰه ایشـــان از فرزندان آدم‌اند؟ گفت: ایشان خود ندانند که خدای تعالی آدم آفریده است و آدمی‌ای جند «4»ـ در جهان هسـتند و

حق تعــالی ایشــان را از جنسی دیگر آفریــده اســت، و خلقی‌اند از نوعی و جنسی دیگر. (ترجمه تفسیر طبری، ج1، ص: 194)ـ این روایت یک تکمله هم دارد و آن در باره دو قومی است که اسلام را نپذیرفتند: حدیث تـارس و تافیل: و این تـارس و تافیل خلقی‌اند از جنسی دیگـر، و ایشان هم آدمی نیستند و مسلمان نیستند، که پیغـامبر علیه السّـلام گفت که: ایشـان را اسـلام عرضه کـردم و دین من نپذیرفتند، و مسـلمان نگشـتند. و با این‌جابلقا و جابرسا بتعصّب باشند، و ایشان هر دو خصم یک دیگراند، و خلقی‌اند بســـــیار. و آن خلق جابلقا و جابرسا از بیم ایشان هر شب چنان نـوبت و پـاس می‌دارند (همـان، ص 195).

و باز در باره «حدیث مالوق و ماسوخ» آمده است: و این مـالوق و ماسـوخ مـردم دشـتی باشـند و صـورت ایشـان چون صورت آدمی باشد، و لکن بر تن ایشان موی باشـد، و خـورش ایشـان از گیـاه زمین باشد. و ایشـان بمشـرق اندر باشند و مردمان ایشان را صید کنند و بخورند.

حـدیث ماسـوخ: و امّا ماسـوخ دوال پـای باشـند. خلقی باشــند بر مثــال دیــوان، و بمــردم درآویزند و مــردم را بکشــند و بخورند. و آدمی نیســتند که مسخ گشــته‌اند، و خدای عزّ و جلّ ایشان را مسخ گردانیده است، از بهر آن ماسوخ خوانند ایشان را.

و این مردمان که اجناس ایشان پیدا کـرده آمد هیچ آدمی نیســتند مگر یــاجوج و مــاجوج، و همه اهل دوزخ‌اند مگر جابلقا و جابرسا که ایشـــان از اهل بهشت‌اند، که جمله مســـلمان شـــده بودند و دین اســـلام پذیرفته. (ترجمه تفسیر طبری، ج1، ص: 197)

معراج، و جابلقا در ترجمه تفسیر طبری

پس پیغامبر ارواح پیغـامبران را بـدرود کـرد، و جبریل او را از آسـمان چهـارم بـاز آورد، سـوی کـوه قـاف بـزمین آورد، سوی جابلقا و جابرسـا، و آن خلق بر او گـرد آمدند و ایشان را دعوت کرد. همه بدو بگرویدند. و پیغـامبر هم یکی ازیشـان بریشـان خلیفت کـرد. و جبریل پیغـامبر را سوی یاجوج و ماجوج آورد، و ایشـان بپیغـامبر نگرویدند. و این یاجوج و مـاجوج از فرزنـدان یـافث بن نوح‌انـد، که یـافث را دو پسر بـود یکی را یـاجوج نـام کـرد و یکی را مأجوج، و بالای ایشان چند رشی است وز پس کوه قـاف باشـند که ذو القـرنین آن سد کردست. و این قصه گفته آمدست.

و در جای دیگر در باره یـاجوج و مـاجوج آمـده است: و از رسـول صـلّی اللَّه علیه و سـلّم خـبر است بروایتهـای درست که یاجوج و ماجوج از آن وقت باز که ذو القـرنین آن سدّ بکرد از بهر ایشان تا در این سو نتوانند آمدن، هر روزی بیایند و از بامـداد تا شـبانگاه آن را می‌کنند و می‌سوزانند، «4»- و چون شبانگاه آید تنگ کرده باشـند و گویند که بامـداد بـاز آییم و این را سـولاخ کـنیم، و انـدر خلقـان افـتیم و همه را بکشـیم و بخـوریم. و اصل این یاجوج و ماجوج از آن پسر نوح یـافت است از آن دو پسر که آورده بود یکی یاجوج و دیگر ماجوج و عدد

ایشـان بسـیار است از جهت آن که از ایشـان کس هست که پنجـاه و شصت فرزند بیـاورد، و ایشـان هم‌چنـان که آدمی میرند نمیرنـد، و جمله کافرانند و هیچ مسـلمان نیسـتند. و شب معـراج جبریل علیه السّـلم پیغـامبر ما را صـلّی اللَّه علیه پیش ایشـان بـرد و مسـلمانی بر ایشـان

عرضه کـرد و هیچ نپذیرفتند و مسـلمان نگشـتند. و پس بسوی جابلقا و جابرسا برد رسول را صـلّی اللَّه علیـه، و اسلام برایشان عرضه کرد و ایشان بپذیرفتند و مسلمان گشتند. (ترجمه تفسیر طبری، ج6، ص: 1484)

در تفسیر سور آبادی آمده است:

خدای عزّ و جلّ دوش جبرئیل را و میکائیل و اسرافیل را هر یکی با هفتـاد هـزار فریشـته بفرسـتاد و بـراق از بهشت آوردند و مرا از مکه به بیت المقدس بردند و انبیا را حشر کردند و من ایشـان را بدیـدم و امـامی کـردم و همه را بدرود کردم و در راه دیـدم آن‌چه دیـدم.... مکه به بیت المقـدس بـرد و در راه دیـدم آن‌چه دیـدم»، و او را همه بتفصـیل یـاد کـرد.... و به افق اعلی رسـیدم و به دوزخ رسـیدم و همه درکـات و انـواع عقوبـات بدیـدم و بهشت بدیدم و سدرة المنتهی بدیدم و حجب نور و حجب ظلمت بدیدم و عرش و کرسی و لوح و قدم را بدیدم هر چه هست همه را بدیـدم و گفتم با خـدای خـویش آن‌چه گفتم و یافتم آن‌چه یـافتم و بازگشـتم و در بازگشـتن به جابلقا و جابلسا رسـیدم و ملکـوت هفت آسـمان و هفت زمین و آن‌چه هیچ فریشـته مقـرب و هیچ پیغمـبر مرسل ندید من همه بدیدم و یاد گرفتم. (تفسیر سـور آبـادی، ج 2، ص: 1447)

خضر، ذوالقرنین، جابلقا

در ترجمه تفسـیر طـبری آمـده است: و این خضر از سرهنگان ذو القرنین بود، و ذو القرنین چنان خـبر یافته بـود که انـدر ظلمـات آب حیـات است که هر کی آن آب بخورد هرگز نمیرد. و ذو القـرنین بطمع آن آب بظلمـات

اندر شد تا آن آب باز خـورد، پس از آن که همه جهـان او را مسخّر گشته بود، و بمشـرق رسـیده بـود که آفتـاب از آن‌جا بر می‌آید و بمغرب رسیده بود که آفتاب آن‌جا فــرو می‌شـــود، و همه جهـــان او داشت و هیچ چـــیز او را دربایست نبود مگر زندگانی دراز.

پس برخاست و لشـکر را برگـرفت و بمغـرب که آفتـاب فرو می‌شود اندر گذشت، و بظلمـات انـدر شد بطمع آب حیـات. و بـدین سـپاه خویشـتن که با او بودند هیچ نگفته بـود که بـدین ظلمـات انـدر بچه کـار می‌رود، و بدیشـان گفته بود که من بجابلقا و جابرسا خواهم رفت بـبر کـوه قاف و آن‌جا خود نتوانست رفتن، و لکن سپاه خـویش را چنین گفته بـود. و گفت ایشـان را که هر کجا [آب بیابید] مـرا آگـاه کنید. پس خضر علیه السّـلم آب یـافت و تشـنه بود و از آن آب بخورد، پس آن‌گـاه بیامد و ذو القـرنین را آگاه کـرد که من آب یـافتم. و ذو القـرنین بازگشت و آن آب طلب کردند و هیچ جای باز نیافتند، و هفت شـبانروز همی گردیدند و باز نیافتند.

پس چون آب بـاز نیافتند گفت بـروم بجابلقا و جابرسا و آن خلقـان را که انـدران جایگاه‌اند بـبینم تا چگونه‌انـد، و ایشـــان را ایمن کنم از تا رس و تا فیل. پس همی رفت یک چند، و فریشته‌ای بر مثال آدمی‌ای پیش او بـاز آمد و گفت که کجا همی روی؟ ذو القـــرنین او را گفت که من بطلب آب حیات آمـده بـودم و نیـافتم و اکنـون بجابلقا و جابرسا خواهم رفت تا آن خلقـان را بینم و ایشـان را از تـــارس و مـــارس و تا فیل ایمن گـــردانم هم‌چنـــان که مردمان مشرق را ایمن گردانیدم از یاجوج و ماجوج.

این فریشته گفت که باز گرد که تو آن‌جا نتوانی رفتن، و آن را نیکو نتوانی کردن که آن یاجوج و ماجوج آدمی‌اند و همچـــون تو بودنـــد، و مردمـــان جابلقا و جابرسا آدمی نیستند و تو بدیشان هیچ نتوانی کردن، و خدای عزّ و جلّ آن خلقان را از چیزی دیگر آفریده است و این چنـدین که آمـــدی دو چنـــدان دیگر می‌باید رفت و راه نیـــابی. ذو القـــــــرنین دانست که آن فریشته‌ایست که او را همی نصـیحت همی‌کند و هم آن‌گـاه بـاز گشت و از ظلمـات بـــیرون آمد و آب حیـــات نیـــافت، و بجابلقا و جابرسا نرسید، و براه در او را اجل رسید و از دنیا بیرون شـد، و او را در تابوت کردند، و بیونان باز آوردند.

و آن سـپاه او جمله پیش پسـرش رفتنـد، و نـام آن پسر اسکندر بـوس بـود، و او آن سـپاه و لشـکر را هیچ یک را نپـذیرفت و قبـول نکـرد، و گفت که پـدرم ببسـیار از من مردانه‌تر بود، و آن جمله جهانیان و زمانه با او وفا نکـرد اکنون با من وفا خواهد؟ مرا نه سـپاه می‌باید و نه ملکت و پادشـاهی، و دست از همه بداشت و سر بکوهها انـدر نهاد و تنها می‌گردید و بعبـادت و پرسـتیدن خـدای عـزّ و جـلّ مشـغول بـودی تا از دنیا بـرفت. (ترجمه تفسـیر طبری، ج6، ص: 1544)

در کشف الاسرار و عُدة الابرار هم آمده است:

روایت کنند از وهب منبه که ربّ العالمین ذو القـرنین را گفت: یا ذا القـرنین این زمین را چهـار کرانه است: یکی مشـــرق آن‌جا امتی‌اند که ایشـــان را ناسک گویند. دیگر کرانه مغرب است امتی دارند که ایشـان را منسک گویند میـان این دو امت طـول زمین است. کرانه سـوم جابلقا است قـــومی دارند که ایشـــان راهاویل گویند. کرانه

چهــارم جابرسا است در مقابل جابلقا قــومی دارند که ایشـــان را تاویل گویند و میـــان این دو قـــوم عـــرض زمینست، و بـیرون ازین چهـار امّت امّتهـای دیگرست در میــان زمین که ایشــان را جن و انس گویند و یــاجوج و ماجوج، ترا باین زمین میفرستم تا پادشــاه باشی و خلق را بر دین حق خوانی و بر سنن صواب رانی، ذو القـرنین گفت:... (کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج5، ص: 748)

کوه قاف و جابلقا

ترجمه سورة ق: و این سوره قاف بمکّه فرو آمــده است اندر آن وقت که پیغامبر علیه السّلم اسلام آشکارا کــرده بــود، و او همی گفت که: قیـامت خواهد بـود، و شـما را بمیرانند، و باز زنـده گردانـد، و برانگیزانـد، و حسـاب و کتاب باشد، و بـاز خواسـتها باشـد، و هر کسی را جـزای خویش بدهند، و اگر بهشتی باشد ببهشت فرستند، و اگر دوزخی باشد بدوزخ فرستند، و صـراط و تـرازو و بهشت و دوزخ همه حق اســت، و خواهد بــود. و بــدین معــنی خلقــان را همی ترسـانید، و ایشــان همی گفتند که: این نتواند بـودن که از پس [مـرگ] دیگر بـار زنـده باشـیم و برخـیزیم. «6»- و جبریل علیه السّـلم بیامد و این سـورة بیاورد، و این بر مثال سوگند است گفت: بدین کوه قاف و بدین قرآن بزرگوار.

و این کوه قاف گرداگرد جهان اندر است، و این جهان بر مثال انگشت ست در انگشتری. و این کوه قاف از زمــرّد سبز است، و با آسمان اوّل پیوسته است، و خـدای عـزّ و جـلّ از آن سـوی کـوه قـاف چنـدانی خلایق از گونـاگون آفریـده است که عـدد آن بجز خـدای عـزّ و جـلّ هیچ کس نداند، و روشنایی ایشان از نـور کـوه قـاف باشـد، و این

کبــودی آســمان که تو همی بیــنی نه کبــودی است که سبزی کوه قاف است، و آسمان کبـود نیست که سـپیدی ســخت ســپید و روشن است. و این خلقــان که بــدین شــهرهااند که نزدیک کــوه قــاف است که آن را جابلقا و جابرسا و تــارش و تافیل خواننــد، و قصّــه ایشــان بگفته آمدست بســورة البقــرة بقصّــه معــراج، و ایشــان را روشنایی از کوه قاف است که آفتاب بــدانجا نمی‌تابد که چهــار مــاه انــدر ظلمت و تــاریکی بباید رفت، تا آن وقت بــدان جایگــاه رســند و از مشــرق و مغــرب بباید گذشــتن. اینست صفت کوه قاف. (ترجمه تفسیر طبری، ج7، ص: 1745)

در تاریخنامه طبری هم نقلی هست که یــاد جابلقا در آن آمــده است و این ضــمن ســوالاتی است که در مدینــه، یهودیان از رسول (ص) پرســیدند: اد کــردن مســأله‌ها که جهودان از پیغمبر علیه السّلام [پرسیدند]

و آن بیست و هشت مســأله که پرســیدند اوّل آن بــود که گفتند بگوی تا آن خداوند که تو او را همی پرستی چگونه است و صفت او چیست؟ دیگر گفتند بگوی تا خدای عزّ و جلّ این جهان را به چند روز آفرید و چند هنگام بــدارد، و کــدام وقت باشد که در درنــوردد و نیست کنــد، و دیگر گفتند بگــوی تا رســتخیز روز قیــامت یا از این جهــان چند مانده است؟ دیگر گفتند بگوی تا بدین آسمان اندر ستاره چند است رونده و چند است ایستاده، و حکم ایســتاده [a 4] چگونه باشد، و چون فرو روند کجا روند تا برآیند کجا باشــند، و خــدای عــزّ و جــلّ ایشــان را از بهر چه آفریــده است و باز بعــاقبت کجا بردشــان. و دیگر گفتند بگــوی تا جابلقا و جابرسا کجا باشــــد، و آن خلقها که آن‌جااند چه

مردمان‌اند و خلق ایشان چگونه است. (تاریخنامه طبری، 1/14).ـ پاسخ این پرسش چند صفحه بعد (ص 18)ـ آمـده است: و امّا آن‌چه پرسـیدند از حـدیث جابلقا و جابرسا و تـارس و تا قیل. گفت این خلقهایی‌اند که خـدای عـزّ و جلّ ایشان را آفریده است اندر کوه قاف، و پیغمبر گفت علیه السّـلام من یعلم ما بین جابلقا و جابرسا. گفت که داند که چیست آن‌چه میـان جابلقا و جابرسا است. و این قصّه نیز گفته آید به جایگاه خویش. و امّا آن‌چه پرسـیدند از حدیث مالوف و ماسوخ، مردم دشتی باشند و وحشی، و بر تن ایشان موی باشد و پوشش ایشان از گیاه بود، و ایشان به مشرق اندر باشند و مردمان ایشان را بگیرند و بکشند و بخورند. و امّا ماسوخ دوال پـای باشـد، و خلقی باشند بر مثال دیوان. بر مردم آویزند و مردم را بکشند و بخورند. و آدمی بوده‌اند و لیکن مسخ گشـته‌اند از بهر آن ایشان را ماسوخ خوانند.

مقدسی و جابلقا

مقدسی (قرن چهارم) در البدء و التاریخ یک بـار روایـتی از امام علی (ع) نقل که بی‌شـباهت به روایـتی که از آن حضرت در مصـادر شـیعی آمـده نیسـت، روایـتی در بـاره آسـمان و زمین‌هـای دیگر و مخلوقـاتی جز آدم اسـت، هرچند از نظر تـرکیب عبـارتی شـبیه آن‌ها نیست: روی عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انّه قال للّه ثمانیة آلاف عالم الدنیا و ما فیها عالم واحد، و روی حـدیث عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قـال إنّ للّه أرضا بیضـاء مسیرة الشمس فیها ثلاثـون یوما مملـوءة خلقا من خلق الله لا یعصون الله طرفة عین قیل فـأین إبلیس عنهم یا رسول الله قال و ما تدرون أنّ الله خلق إبلیس ثمّ قرأ وَ

يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ و الله أعلم بصحّة الرواية مع ما يـذكر من أصناف الأمم مثل ناسک و متنسّک و تاويل وهاويل و يأجوج و مأجوج و سـائر الخلق فی جنبـتی الأرض اللـتين يسمّيان جابلقا و جابلسا، (البدءوالتاريخ،ج2،ص:74).

مجمل التواريخ و القصص و جابلقا در شارستان زرين

داستان مفصلی هم در باره شارسـتان زرين و روئين در مجمل التـواريخ و القصص از ميانه قـرن پنجم آمـده که يـــادی از جابلقا در آن هست. گفتـــنی است که در متن چـــاپی پيش از شـــروع اين داســتان آمــده است که اين داستان خارج از متن کتاب بوده و به آن ضميمه شـده که معنـــايش اين است که از اصل کتـــاب نيست. اما به هر روی حکايتی کهن است:

روايت کنند از عبد الله عبـــــاس رضی الله عنهما که او گفت از عوام شنيدم مـؤذن بيت المقـدس که او گفت از کعب الاحبـار شـنيدم که گفت چـنين خوانـدم که چـون قابيل‌هابيل را بکشت بجهت خواهر، اعناقـه، و اعناقه را ازو بسـتد و از آدم بگـريخت و سـوی يمن شد و او را از اعناقه دو پسر آمد يکی عـوج که او را بمـادر بـاز خوانند که از فرزندان آدم هيچکس ببالاء او نبود، و آن ديگر پسر را تاويل نام بود و تاويل را پيشه آهنگری بـود، و اول زنا او کـرد و بر زنـان عظيم مولع بـودی چنانک بـدين سـبب قابيل او را از ميان قوم بدر کرد و او با فرزندان بولايت زنگستان افتاد، و آن‌جا کوهی آهن يـافت و کـوهی زر، و هنوز در آن زمان فـرقی نبـود ميـان آهن و زر، الا سـبب زنـــگ، و گويند تاويل را فرزنـــدان بســـيار شـــدند چنانک افـــــزون از هفتصد هـــــزار جمع آمدند و پس آن‌جا شهرستانی بنا کرد ديوار آن ار آهن دوازده فرسنگ انـدر

دوازده فرسنگ، و بالاء دیوار هشتاد گز و ده گز سطبری، و در میان هر دو شهرستان آبهاء روان ساختند و باغها کردند و نزهتگاهها، و ابلیس علیه اللعنه ایشان را رهنمونی کرد بر معادن جواهر از زمرّد و یاقوت و مروارید و لعل و فیروزه تا آن شهرستان زرین را جمله بجواهر مرصع کردند، و در آن‌جایگاه کوشکها و خانها ساختند جمله از زر و جواهر و چندانی جواهر بر دیوار شهرستان زرین بکار بردند که چشم از دیدار و شعاع آن خیره می‌شد، و ابلیس علیه اللعنه ایشان را گمراه بکرد تا همه بت‌پرست شدند، و ایزد تعالی هم از میان ایشان بدیشان پیغامبران فرستاد، و ایشان آن پیغامبران را همه هلاک می‌کردند، تا خدای تعالی بر ایشان خشم گرفت و در شب از آسمان آتشی بفرستاد چنانک همه را بسوخت و هیچ خلق از ایشان نماند، و مدت هزار سال آن شهرستان و باغها و نزهتگاهها معطل مانده بود، بعد هزار سال پادشاهی بود در مصر و او را فتوحی خواندندی، روزی بشکار رفت بکوهی رسید بر آن‌جا سنگی یافت بر آن نوشته که راه شهرستان زرین اینست اما هفت کوه را بمی باید گذاشتن میان هر کوهی چندین روزه راه و در میان هر کوهی آفتی دیگر پیش آید، بعد از آن ملک سالی ببرگ راه مشغول شد و چون سر سال بود با هزار هزار و پانصد هزار مرد و چندین هزار صناعان آهنگ راه کرد و در میان کوه اول چندین هزار هزار کپی [بوزینه] پیش آمدند، و در میان کوه دوم چندین هزار هزار زرّافه هر یکی ببالاء سی گز، و در میان کوه سیم مورچه بود هر یکی چون سگی، و در میان کوه چهارم چندین هزار گرگ پیش آمدند و در کوه پنجم چندین هزار مار بزرگ و اژدهاء صفت پیش آمدند،

و در میـــان کـــوه ششم سگســـاران که مـــرد و اسب می‌ربودند، و در کوه هفتم مرغانی پیدا شـدند که هر یک چند شتری که مرد و اسب میر بودنـد، و ملخ، هر یک چند کبـــوتری، و ریگ روان، و ملک فتـــوحی این همه راه بگذاشت و آن همه بمـــردی و چـــاره دفع کـــرد، تا بشهرستان زرّین رسیدند و بحیلت در آن باز کردند، و در آن‌جایگـاه آرام گرفتند و باغها را و نزهتگاهها را عمـارت کردند و آب دادند و دست در کشت و کـــار و عمـــارت نهادند تا چنان شد مثلا که ماننده بهشت، بعد از آن چـون هفت سال برآمد روزی کـردی بر آمد و لشـکری دیدند که مقدار ایشان پنج هـزار هـزار سـوار بـود با ملکی نـام او غاویل و از شهرستان جابلقا همی آمد بطلب شهرستان زرین، پس ملک فتـــوحی در شهرســـتان زرین بفرمـــود بسـتن و مـدت چهـار مـاه پیوسـته جنگ میکردند پس از چهـار مـاه لشـکری گرانمایه از زنگبـار می‌آمدند با ملکی نام او خناس و ملک غاویل با ایشـان بـرآویخت و ایشـان را همه هـــزیمت کـــرد و ملک زنگبـــار را بکشت و بعد از چندین روز دیگر از شام لشکری بیامد عدد ایشان دو بـــار هزار هزار مرد، غاویل با ایشان نیز حـرب کـرد و ایشـان را هـــزیمت کـــرد، پس ده هـــزار مـــرد از شـــامیان بـــدر شهرستان رفتند بزینهـار، ملک فتـوحی ایشـان را زنهـار داد و چـون دید که لشـکر جابلقا بچند کـرّت کوفته شـدند روزی ناگـــاه بـــیرون آمدند و دو روز پیوســـته کـــارزار می‌کردند و لشکر شهرسـتان زرّین آسـوده بودند و پشت قـــوی، تا ناگـــاه شـــاه جابلقا را بکشـــتند و لشـــکرش را هزیمت کردند و شش بار هزار هزار مرد با فتـــوحی جمع شـدند، و فتـوحی بفرمـود تا زمین‌ها را غله بکشـتند و با سر عمارت شدند، تا روزی فتوحی بشکار رفته بود ناگاه

به بیشه رســـید آبی دید که در میـــان بیشه همی رفت سـخت عظیم چنانک کشـتی همی بایسـت، پس فتـوحی بکنار آب سنگی [دید] همچون دکانی پنج فرسـنگ در پنج فرسنگ، ملک را آن موضع خـوش آمـد، گفت ما را بـرین سر سـنگ شـهری باید کـرد که زر و جـواهر در میـان مردمـان بکـار آید ما را آن بهـتر آید که این شهرسـتان زرین بکـنیم و این‌جایگـاه شـهری کـنیم و این‌جا آئیم که باشد که بمردم نزدیکتر باشـیم، پس بفرمـود تا دست در کندن شهرستان نهادند بـدان شـرط که هر چند بکنند پنج یک ایشـان را باشـد، و بر سر آن سـنگ شـهری فرمـود کردن از سـنگ و خشت پخته و گچ محکم، و زر بشوشـها و سبیکها می‌کردند، مرد بود که صد و دویست خـروار زر داشت، و شـهر نو آبـادان شد و بـاغ و بسـتانها سـاختند، پس روزی کشـتی دیـد، مردمـان بسـیار در آن کشـتی، و ملک فتوحی زورقی از بهر تماشا آب را ساخته بود، بس جمـاعتی را در آن‌جا نشـاند و بیش [ایشـان بفرسـتاد، مردم] کشتی خواستند که حرب کننـد، مصـریان گفتند در آن شهرستان که شما می‌بینید شش هزار هـزار مردست جنگی، اهل کشـــتی گفتند ما هرگز این‌جا شهرســـتان ندیـــده‌ایم، این مصـــریان هر چه بر ایشـــان رفته بـــود بازگفتنـد، اهل کشـتی گفتند ما ملک شـما را نیک دانیم، بعد از آن کشـتی بکنـار راندنـد، و هر چه در کشـتی بـود بمصریان فروختند، و سبیکی زر بستدند، و امیر فتـوحی ایشـــان را بنـــواخت و گفت باید که هر کشـــتی که بینید این‌جایگاه فرستید که ما ایشان را زر بسـیار دهیم، و بعد چند روز دیگر کشتیها در رسید و معامله بکردند که از تن جامه عظیم تقصـــیر بـــود و بیشـــتر آن بـــود که پوست گوسـفند و آهو همی پوشـیدند، و عـوض جامها کشـتی

ایشـــان پر زر و ســـبیکه همی کردنـــد، و ملک فتـــوحی را پســـری بـــود عاقل و زیـــرک، فتـــوحی پادشـــاهی این شهرســتان بـوی سـپرد و ده هـزار کشـتی بسـاخت و بر [آن] زر و سبیکه در نهاد و جـواهر، و روی بمصر نهـاد و بپادشـــاهی بـــاز آمـــد، و فرزند او در آن شهرســـتان بپادشاهی تا آخر عمر بماند، و کشـتیها و بازرگانـان روی بدان شهرســتان نهادند و معـاملت میکردند و آن شـهری شد فراخ نعمت که در آن نواحی چنان شهر نبود، و اصل زر که در دنیا و در ولایت مصر است ازین شهرســـــتان بود، و الله اعلم. (مجمل التواریخ: ص 499 -501).

جابلقا و جابلسا در آثار البلاد

به طـــور کلی از جابلقا و جابلسا در کتابهـــای جغـــرافی قرن چهارم هجری که شامل مهم‌ترین آثار می‌شود، یـــاد نشـــده است. شـــاید دلیل آن این باشد که متـــونی مانند مسـالک و ممالک‌هـا، حـدود العـالم یا احسن التقاسـیم، آثـــاری هســـتند که ســـخت تجربی‌انـــد، به همین دلیل از آوردن این قبیل اطلاعـــات خـــود داری می‌کنند. با این حـال، در بـرخی از کتابهـای جغرافیـایی قـدری متـاخرتر روایت وهب بن منبه در باره این دو شهر آمده است.

ابن مجاور (م 690) روایتی در این باره نقل کرده است که طی آن با اشـــاره درگذشت نـــوح، گوید که پس از آن میان فرزندان وی به خاطر ریاست اختلاف افتـاد و آنـان متفـرق شـدند. یـافث به مغـرب رفت و در آن‌جا شـهر جابلقا را ساخت. بـرادرش حـام به مشـرق رفت و شـهر جابرسا را سـاخت. (تـاریخ المستبصـر، ص: 41).ـ همین روایت در المسالک و الممالک بکری هم آمده است:

البکری (م 487) نیز در المسالک و الممالک چنین روایت کرده است: روی وهب بن منبّه أنّ النبیّ صلّی اللّه علیه و سلم قال: إنّ للّه عزّ و جلّ ثمانیة عشر ألف عالم، الدنیا منها عالم واحد، و ما العمران فی الخراب إلّا کحبّة خردل فی کفّ أحدکم.

و در ادامه آمده است: و فی الحدیث أنّ للّه عزّ و جلّ مدینتین واحدة بالمشرق و اسمها جابلقا و الأخری بالمغرب و اسمها جابرصا، طول کلّ واحدة اثنا عشر ألف فرسخ، و لکلّ مدینة عشرة آلاف باب یحرس کلّ باب کلّ لیلة عشرة آلاف رجل لا تلحقهم النوبة إلی یوم القیامة، الرجل منهم یعمر ستّة آلاف سنة إلی ما دونها، و هم یأکلون و یشربون و یتناکحون و فیهم حکم کثیرة. و المدینتان خارجتان من الدنیا لا یرون شمسا و لا قمرا و لا یعرفون إبلیس و لا آدم یعبدون اللّه، و إنّ لهم نورا یسعون فیه من نور اللّه من غیر شمس و لا قمر. قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم: مرّ بی‌جبریل علیهم فآمنوا بی‌فدعوتهم إلی اللّه سبحانه و تعالی، فأجابوا فمحسنهم مع محسنکم و مسیئهم مع مسیئکم. (المسالک و الممالک، البکری، ج1، ص: 57)

در آثار دایره المعارفی قرن‌های بعد، مواردی هست که از این دو شهر در آن‌ها یاد شده و مؤید آن است که به تدریج اخبار این قبیل شهرهای فراجغرافیایی در برخی از آثار وارد شده است. یکی از این کتابها، آثار البلاد زکریای قزوینی (682) است:

قزوینی ذیل مدخل جابرسا نوشته است: «شهری است در نهایت ولایت مشرق. از ابن عباس مروی است که شهری است در اقصای مشرق، از برای خدای تعالی که

او را «جـابرس» گویند و شـهری دیگر است از بـرای حق جل و علا، در اقصـــای بلاد مغـــرب که آن را «جـــابلق» گویند. روایت کـرده که سـاکنین جـابرس از اولاد ثمـود و ســـاکنین جـــابلق از اولاد عـــاد- علی نبینا و آله و علیه السـلام-اند. [و در هر یک از این دو باقیمانــدگانی از آن دو امت بر جا مانده‌اند.] و از یهــود روایت است که اولاد موسی- علی نبینا و علیه الســـلام- بعد از حـــرب بخت النصر که از او فـــــرار نمودند به ولایت جابرسا رفتند و خـدای تعـالی، ایشـان را به آن ولایت انـداخت و کـثرت ایشـان در آن بلاد به مـرتبه‌ای است که از شـمار بـیرون است. از ابن عباس مروی است که حضرت نبـوی- صـلی اللّه علیه و آله- از جبرئیل- علیه السلام- در شب معـراج، خـواهش فرمـود که قـوم موسی را که در قـرآن صـفت آن‌ها شـده وَ مِنْ قَـوْمِ مُوسی أُمَّةٌ یَهْـدُونَ بِـالْحَقِّ وَ بِـهِ یَعْـدِلُونَ مشـاهده فرمایند. جبرئیل عـرض نمـود که از این‌جا تا آن مکان، شش سال راه رفتن و شش سال راه باز آمـدن است و ریگی روان، فاصـله است فی ما بین و همیشه آن ریگ، مثل شیر در جریان است؛ مگر روزهـای شـنبه که آرام می‌گـیرد. از حق تعـالی در خـواه تا اذن رفتن فرماید. حضرت رسـول دعا فرمـود و جبرئیل آمین گفت، حق تعـالی اجـابت فرمـود. پس، بـراق چند قـدمی برداشـته، رسـول- صـلی اللّه علیه و آله- را به میـان آن جماعت رسـانید. پس، حضـرت بر ایشـان سـلام فرمـود. ایشان از حضرت پرسیدند که تو، چه کسی؟ فرمـود: منم نبی امی. عـرض نمودند: تو آنی که موسی به آمـدن تـو، بشـارت داد و اگر امت تو از گنـاه اجتنـاب می‌نمودنـد، ملائکه با ایشان مصافحه می‌نمودند. و از حضرت رسول- (ص)- روایت است که فرمود: قبرهـای آن قـوم را دیـدم

که در درب خانه‌های ایشان کنـده شـده. پرسـیدم که این برای چیست؟ جواب دادند که بـرای آن است که هر صـبح و شام، تذکار موت را از مشاهده این قبور نمـاییم و اگر چنین نباشد یاد موت نکنیم؛ مگر گاه گاه. حضـرت سـؤال فرمود: چرا خانه‌های شما در یک انـدازه است و بلنـدی و پستی از هم ندارد؟ عرض نمودند: برای آن‌که مشـرف به خانه هم نشویم و هوی را از یک‌دیگر مسدود نماییم. بـاز سـؤال فرمودند که نمی‌بینم در میـان شـما حـاکم و قاضی. عرض نمودند که ما خـود انصـاف از نفـوس خـود دهیم و احتیاج به دیگری در این باب نداریم. بـاز حضـرت سؤال فرمود که بازارهای شما چرا خـالی اسـت؟ عـرض نمودند که مـا، همگی به اتفـاق زراعت نمـاییم؛ به قـدر حـاجت از او بـرداریم و زاید را به دیگـران گـذاریم. بـاز حضـرت سـؤال فرمـود که چیست که بعضی از شـما را خنـده کنـان می‌بینم؟ عـرض نمودند که کسی از ایشـان مرده. فرمودند: خنده بـرای چیسـت؟ جـواب دادند: بـدان جهت که به توحید حق تعالی، وفـات یافته. بـاز جمعی را دید که گریه می‌کننـد؛ سـبب گریه را پرسـیدند. عـرض نمودند که طفلی از ایشان متولد شده و حـال او معلـوم نیست که بر چه حـال، این وفـات خواهد یـافت. حضـرت سؤال فرمود که اگر پسری از برای شما متولد شـود، چه کنیـد؟ عـرض نمودند که به شـکرانه او، یک مـاه روزه داریم. فرمود: اگر دختر باشد چه کنید؟ عـرض نمودند که به شـکرانه او دو مـاه روزه می‌گـیریم؛ زیـرا که حضـرت موسی- علی نبینا و آله علیه السـلام- فرمـوده است که صبر بر دخـتر نمـودن، افضل و اعظم‌تر است از صـبر بر پسر. باز حضرت سؤال فرمود که در میان شـما زنا واقع می‌شود؟ عـرض نمودند: آیا می‌شـود این کـار، مگر آن‌که

آسمان بر او سنگ بـارد و زمین او را فـرو بـرد. حضـرت فرمـود که آیا سـود و ربا در میـان شـما هسـت؟ عـرض نمودند که کسی سـود خـورد که ایمـان به رزاقی حق نداشته باشد. باز، حضرت سـؤال فرمـود که آیا ناخوشی در میان شما هست؟ عرض نمودند که نه گناه می‌نمـاییم و نه نـاخوش می‌شـویم. ناخوشی در میـان امت شـما می‌باشد که کفـاره گناهـان ایشـان گـردد. بـاز حضـرت سؤال فرمود که در میان شـما، حیـوانی درنـده و گزنـده می‌باشد؟ عرض نمودند: بلی یا رسول اللّه، ایشـان بر ما گذرند و مـا، بر ایشـان گـذریم و لیکن گزند به یک‌دیگر نرسانیم. پس از این حضرت نبوی- صـلی اللّه علیه و آله و سلم- عـرض اسـلام بر ایشـان فرمـود و ایشـان قبـول شریعت نموده، در باب حج عرض نمودند که چگونه ممکن است بـرای ما و حـال آن‌که میانه ما و مکـه، مسـافتی بسـیار بعید است. ابن عبـاس روایت کند که حضـرت دعا فرمود که زمین برای حاجیان ایشـان، پیچیـده شـود و در موسم حج، با حاجیان به حج گزاری مشغول شوند. (آثـار البلاد، ص 65- 67).

این تصویری از یک مدینه فاضله و ناکجا آبـاد است که در آن صفات یک شـهر اسـتثنایی و خـوب بدست داده شـده است. این زمینـه، یکی از کاربردهـای اصـلی جغرافیـای داستانی- اسطوره‌ای است که البته از مـواد تـاریخی هم در آن استفاده می‌شود.

این مطلـبی است که زکریـای قزویـنی بر اسـاس متـون دینی رایج در زمـان خـویش نوشـته است. اسـاس آن یک روایت در باره معـراج است که می‌دانیم روایـات مربـوط به مشاهدات رسول اکرم در معراج معمولا محل شبهه و

بیشـــتر داســـتانی است. البته در میـــان آن‌ها روایـــات صحیحی هم وجود دارد.

جابلقا در عجایب المخلوقات طوسی

طوسی (قـرن ششم) هم در عجـایب المخلوقـات وجـود این دو شـــهر را جـــدی دانســـته و می‌نویسد: جابلقا- شهریست بر حد مشـرق از پس وی هیچ آبـادانی نیست. گرما بـود سـخت و مـردم در سـردابها باشـند، در وقت شـروق آفتـاب دریا بجـوش آید و آوازهـای هـول از آن حاصل شود کی دلها بشکافد و گویند دهلها زنند بسیار تا آن آواز نشـــنوند و آن قتـــال است و از آن ســـوی دریا آفتاب برمی‌آید بمسافتی دراز اما چنان نماید کی آفتـاب از میان دریا برمی‌آید.

جابلسا- شهریست در حد مغـرب هـزار و دوازده دروازه دارد، هر شب بر هر دروازه هزار مـرد حـارس باشـند. ذو القرنین آن‌جا رسید و بظلمات بگذشت بروشناییی رسید کی نه از آفتاب بـود و پس کـوهی دید بر آن دو عمـود بر سر آن دو مـــــرغ. آواز دادند آن مرغـــــان و گفتندای آدمی‌زاد! زنا و ربوا ظاهر شد؟ گفت بلی. مرغان سیکی بزیر آمدند. گفتند بناها از گچ و خشت پخته بسـیار شـد؟ گفت بلی. مرغـان سـیکی دیگر بزیر آمدند. گفتند: دست از غسل جنـابت بداشـتند؟گفت: نه مرغـان بـاز بجـای رفتند. گفتند دست از فریضه بداشتند؟ گفت نه. مرغـان با سر عمودها نشسـتند. گفتند: لا اله الا اللّه می‌گوینـد؟ گفت بلی. مرغـــان بیارامیدند.پس ذو القـــرنین از آن‌جا بـــرفت تا بحد آنک آفتـــاب مـــردم را می‌ســـوخت، پس بازگردید. (عجایب المخلوقات: ص 204)

تعبیر عرفانی از جابلقا در بستان السیاحه

چنان که اشاره شد در قـرون اخـیر، این دو شـهر بیشـتر تمـثیلی دانسـته شـده است. از جمله در متـون عرفـانی قرون اخیر به این معنا تصریح شده است.

نویسنده بستان السـیاحه گوید: «ذکر جابلسا و جابلقا در اخبار آمـده که جابلسا و جابلقا نـام دو ولایتست یکی در مغرب و دیکـری در مشـرق در تعریف انـدو شـهر چنـدان نوشـتهاند که عقل خـورده و آن از شـنیدن آن حـیران میکـرد امّا از اولاد آدم و از طوایف امم احـدی ندیـده و مشاهده کسی نکردیده و بحکم اخبار نبـوی ثـابت است و جناب سرور اولیـاء علی مرتضی در روز بسـاط بچند نفر از دوستان خود نموده است شعر:

سخن کز بهر حق گویی چه عبرانی چه سریانی

مکان کز بهر او جویی چه جابلسا و چه جابلقا

فرقه صـوفیّه جابلقا و جابلسا را تاویل کردهاند و تاویل شیخ محمّد علی لاهجی مرید سیّد محمّد نوربخش صاحب شـرح گلشن راز از خوبـترین تاویلاتست وی گفته آنچه بخاطر فقیر قرار گرفته، بیتقلید، غیر آنست که اشـاره بدو چیز است: یکی آنکه جابلقا عالم مثـالی است که در جـانب مشـرق ارواح واقعست و بـرزخ میـان غیب و شهادت، و تمثیل بر صور عالم، پس هرآینه شهریست در غـایت عظمت، و دیگر آنکه جابلسا عـالم مثـال و برزخیست که ارواح بعد از مفارقت از نشاء دنیویّه کسب نمودهاند، چنانکه آیات و اخبار وارد اسـت، و آن بـرزخ در جانب مغرب عـالم اجسـام اسـت، و هرآینه شهریست در غایت وسعت، در مقابل جابلقاست، و خلق جابلقا الطف

و اصفاءاند، زیـرا که خلق شـهر جابلسا بحسب اعمـال و اخلاق ردیءه که در نشــاء دنیویّه کسب کرده‌اند اکــثر آن است که مصوّر بصور مظلّه باشند و اکثر را تصـوّر آنست که هردو برزخ یکی است، فامّا باید دانست که بـرزخی را که بعد از نشـــاء دنیا ارواح در آن خواهند بـــود، ایمن از برزخیست که میان ارواح مجرّده و اجسام واقعست زیرا که مراتب تنزلات وجود و معـارج او دوریست چه انتقـال نقطه اخـــیره بنقطه اوّل جز در حـــرکت دوری متصـــوّر نیست و آن برزخیکه بعد از نشـــاء دنیویست از مـــراتب معارج است و او را نسبت بانشـاء دنیـوی آخرتیست دیکر آن‌که صوری که لاحق ارواح در برزخ اخیر می‌شوند صـور اعمـال و نتـایج اخلاق و افعـال و ملکاتست که در نشـاء دنیوی حاصل شده بخلاف برزخ اوّل پس هـریکی غـیر آن دیکر باشد فامّا در این‌که هـردو عـالم روحـانی و جـوهر نورانی غیر مادّی متمثل بر صور عالمند باید که مشــترک باشند و اللّه اعلم بحقایق الأمور (بستان السـیاحه، متن، ص: 197)

علامه مجلسی و تفسیرهای مختلف جابلقا و جابلسا

در بحـار، بـابی در بـاره روایـاتی که در بـاره مخلوقـاتی شبیه انسان پیش از آدم و یا معاصر با زندگی ما آدمیــان هست، آمـده و ضـمن آن روایـاتی که اشـاره به این معنا دارد، از جمله جابلقا و جابلسا شــده است. فــرض علامه مجلسی در این بـاب، این است که این افـراد روی همین کره خاکی زندگی کرده و به هر حـال، اگر جـای دیگر هم هستند، افراطی واقعی و نه مثالی هسـتند. وی ابتـدا به بــرخی از آیــات که می‌تواند چــنین اشــاره کلی در آن‌ها

باشد اشاره کرده و سپس به نقل روایاتی در این باب از منابع شیعه و سنی پرداخته است.

بـرای نمونه این روایت از امـام بـاقر: مُحَمَّدِ بْنِ مُسْـلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْأَرْضِ مُنْـذُ خَلَقَهَا سَـبْعَةَ عَـالَمِينَ لَيْسَ هُمْ مِنْ وُلْـدِ آدَمَ خَلَقَهُمْ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ فَأَسْكَنَهُمْ فِيهَا وَاحِـداً بَعْـدَ وَاحِـدٍ مَعَ عَالَمِـهِ ثُمَّ خَلَـقَ اللَّهُ عَـزَّ وَ جَـلَّ آدَمَ أَبَا الْبَشَـرِ وَ خَلَـقَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْهُ.... (بحـار: 54 /ـ 420).ـ در ادامه این روایـات، روایتی از قصص الانبیـاء راونـدی به نقل از جـابر جعفی از امام بـاقر (ع) نقل شـده است که کسی از امـام علی (ع) در باره وجود موجـوداتی شـبیه انسـان در آسـمان و زمین سـوال کـرد و حضـرت پاسخ داد که بلـه، چـنین موجـوداتی هسـتند. ملائکـه، جن‌هـا، نسـناس، از دست موجودات هستند. نسناس موجوداتی شبیه جن‌ها هسـتند که در میانه زمین جـای داده شـده اند: «نَسْـنَاسٌ أَشْـبَاهُ خَلْقِهِمْ وَ لَيْسُـوا بِـإِنْسٍ وَ أَسْـكَنَهُمْ أَوْسَـاطَ الْأَرْضِ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مَعَ الْجِنِّ». این‌ها نیز تقدیس خدای تعالی را می‌کنند. البته شـماری از آن‌ها هم روی به تمـرد از حق تعالی گذاشته‌اند و اهل گنـاه شـدند. اما به جز این‌ها هم خداوند خلقی دارد که نه جن هستند و نه نسـناس، این‌ها نه شهوتی دارند و نه زن در میانشـان هسـت، نه حیـوان هستند. این‌ها را خداوند در دو نقطه در مشرق و مغـرب جـای داده است: «ثُمَّ خَلَـقَ اللَّهُ تَعَـالَى خَلْقـاً عَلَى خِلَافِ خَلْقِ الْمَلائِكَةِ وَ عَلَى خِلَافِ خَلْقِ الْجِنِّ وَ عَلَى خِلَافِ خَلْـقِ النَّسْـنَاسِ يَـدِبُّونَ كَمَا يَـدِبُّ الْهَـوَامُّ فِی الْأَرْضِ يَـأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ مِنْ مَرَاعِی الْأَرْضِ كُلُّهُمْ ذُكْرَانٌ لَيْسَ فِيهِمْ إِنَـاثٌ لَمْ يَجْعَـلِ اللَّهُ فِيهِمْ شَـهْوَةَ النِّسَـاءِ وَ لَا حُبَّ الْأَوْلَادِ وَ لَا الْحِرْصَ وَ لَا طُولَ الْأَمَلِ وَ لَا لَـذَّةَ عَيْشٍ لَا

يُلْبِسُهُمُ اللَّيْـلُ وَ لَا يَغْشَـاهُمُ النَّهَـارُ وَ لَيْسُـوا بِبَهَـائِمَ وَ لَا هَوَامَّ لِبَاسُهُمْ وَرَقُ الشَّجَرِ وَ شُرْبُهُمْ مِنَ الْعُيُونِ الْغِـزَارِ وَ الْأَدْوِيَـةِ الْكِبَـارِ ثُمَّ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُفَـرِّقَهُمْ فِـرْقَتَيْنِ فَجَعَـلَ فِرْقَـةً خَلْـفَ مَطْلِـعِ الشَّـمْسِ مِنْ وَرَاءِ الْبَحْـرِ فَكَـوَّنَ لَهُمْ مَدِينَةً أَنْشَأَهَا تُسَمَّى جَابَرْسَا طُولُهَا اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ فَرْسَخٍ فِى اثْنَىْ عَشَرَ أَلْفَ فَرْسَخٍ وَ كَوَّنَ عَلَيْهَا سُـوراً مِنْ حَدِيـدٍ يَقْطَـعُ الْأَرْضَ إِلَى السَّـمَاءِ ثُمَّ أَسْـكَنَهُمْ فِيهَا وَ أَسْـكَنَ الْفِرْقَةَ الْأُخْـرَى خَلْـفَ مَغْـرِبِ الشَّـمْسِ مِنْ وَرَاءِ الْبَحْـرِ وَ كَـوَّنَ لَهُمْ مَدِينَـةً أَنْشَـأَهَا تُسَـمَّى جَابَلْقَا طُولُهَا اثْنَا عَشَـرَ أَلْفَ فَرْسَخٍ فِى اثْنَىْ عَشَرَ أَلْفَ فَرْسَخٍ وَ كَوَّنَ لَهُمْ سُـوراً مِنْ حَدِيدٍ يَقْطَعُ إِلَى السَّمَاءِ فَأَسْكَنَ الْفِرْقَةَ الْأُخْـرَى فِيهَا لَا يَعْلَمُ أَهْلُ جَابَرْسَـا بِمَوْضِـعِ أَهْـلِ جَابَلْقَا وَ لَا يَعْلَمُ أَهْـلُ جَابَلْقَا بِمَوْضِعِ أَهْـلِ جَابَرْسَـا وَ لَا يَعْلَمُ بِهِمْ أَهْـلُ أَوْسَـاطِ الْأَرْضِ مِنَ الْجِنِّ وَ النَّسْنَاسِ فَكَانَتِ الشَّـمْسُ تَطْلُـعُ عَلَى أَهْـلِ أَوْسَـاطِ الْأَرَضِـينَ مِنَ الْجِنِّ وَ النَّسْـنَاسِ فَيَنْتَفِعُـونَ بِحَرِّهَا وَ يَسْتَضِـيئُونَ بِنُورِهَا ثُمَّ تَغْـرُبُ فِى عَيْنٍ حَمِئَةٍ فَلَا يَعْلَمُ بِهَا أَهْلُ جَابَلْقَا إِذَا غَرَبَتْ وَ لَا يَعْلَمُ بِهَا أَهْلُ جَابَرْسَـا إِذَا طَلَعَتْ لِأَنَّهَا تَطْلُـعُ مِنْ دُونِ جَابَرْسَـا وَ تَغْـرُبُ مِنْ دُونِ جَابَلْقَا فَقِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَكَيْفَ يُبْصِرُونَ وَ يَحْيَوْنَ وَ كَيْـفَ يَـأْكُلُونَ وَ يَشْـرَبُونَ وَ لَيْسَ تَطْلُـعُ الشَّـمْسُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِ اللَّهِ فَهُمْ فِى أَشَـدِّ ضَـوْءٍ مِنْ نُورِ الشَّـمْسِ وَ لَا يَـرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ تَعَـالَى خَلَـقَ شَمْسـاً وَ لَا قَمَراً وَ لَا نُجُومـاً وَ لَا كَـوَاكِبَ وَ لَا يَعْرِفُـونَ شَـيْئاً غَيْـرَهُ» (بحار: 54 / 424).

روایـاتی که نـام جابلقا و جابلسا در آن آمـده، منحصر به این روایت نیست، بلکه در منـابع دیگر هم آمـده است. از جمله در بصائر (منبعی از قرن سوم) آمده است که امام صادق، نقلی از امام حسن (ع) آوردند که فرمـود: إِنَّ لِلَّهِ

مَـدِينَتَيْنِ إِحْـدَاهُمَا بِالْمَشْـرِقِ وَ الْأُخْـرَى بِـالْمَغْرِبِ عَلَيْهِمَا سُورَانِ مِنْ حَدِيدٍ وَ عَلَى كُلِّ مَدِينَةٍ أَلْفُ أَلْـفِ مِصْـرَاعٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ فِيهَا سَبْعِينَ أَلْفَ أَلْفِ لُغَـةٍ يَتَكَلَّمُ كُـلُّ لُغَـةً بِخِلَافِ لُغَـةِ صَـاحِبِهِ وَ أَنَا أَعْـرِفُ جَمِيـعَ اللُّغَـاتِ وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا عَلَيْهِمَا حُجَّةٌ غَيْرِى وَ الْحُسَيْنِ أَخِى (بحار: 54/ 427)

روایت دیگر بـاز از بصـائر آمـده است که امـام صـادق به نقل از پدرش از علی بن الحسین از امیر المؤمـنین نقل کـرده که فرمـود: «إِنَّ لِلَّهِ بَلْـدَةً خَلْـفَ الْمَغْـرِبِ يُقَـالُ لَهَا جَابَلْقَا وَ فِي جَابَلْقَا سَـبْعُونَ أَلْـفَ أُمَّةٍ لَيْسَ مِنْهَا أُمَّةٌ إِلَّا مِثْلَ هَـذِهِ الْأُمَّةِ فَمَا عَصَـوُا اللَّهَ طَرْفَـةَ عَيْنٍ فَمَا يَعْمَلُـونَ عَمَلًا وَ لَا يَقُولُونَ قَـوْلًا إِلَّا الـدُّعَاءَ عَلَى الْأَوَّلَيْنِ وَ الْبَـرَاءَةَ مِنْهُمَا وَ الْوَلايَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص.

این روایات، غالبا ضـمن همـان بـابی است که می‌خواهد بگوید که انســان‌ها یا موجــوداتی شــبیه به آن در روی زمین یا در همین اطـــــراف، در آســـــمانها، مثلا پشت خورشـید ما هسـتند. «عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ ع قَـالَ: إِنَّ مِنْ وَرَاءِ عَيْنِ شَمْسِـكُمْ هَـذِهِ أَرْبَعِينَ عَيْنَ شَـمْسٍ فِيهَا خَلْـقٌ كَثِيرٌ وَ إِنَّ مِنْ وَرَاءِ قَمَرِكُمْ أَرْبَعِينَ قَمَراً فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ لَا يَدْرُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ أَمْ لَمْ يَخْلُقْهُ أُلْهِمُـوا إِلْهَامـاً لَعْنَـةَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ.» و روایت دیگر: «قَــالَ الْحَسَــنُ بْنُ عَلِيٍّ ع إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَةً فِی الْمَشْرِقِ وَ مَدِينَةً فِی الْمَغْـرِبِ عَلَى كُـلِّ وَاحِدٍ سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ فِی كُـلِّ سُـورٍ سَـبْعُونَ أَلْـفَ مِصْـرَاعٍ يَدْخُلُ مِنْ كُلِّ مِصْـرَاعٍ سَـبْعُونَ أَلْـفَ لُغَـةٍ آدَمِیٍّ لَيْسَ مِنْهَا لُغَةٌ إِلَّا مُخَالِفُ الْأُخْـرَى وَ مَا مِنْهَا لُغَـةٌ إِلَّا وَ قَـدْ عَلِمْنَاهَا وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا ابْنُ نَبِیٍّ غَيْــــرِی وَ غَيْــــرُ أَخِی وَ أَنَا الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ.» (بحار: 54 / 440).

اما یک روایت مفصل دیگر که یاد از دو شهر در مغـرب و مشــرق شــده و آن‌جا را با مهــدی (ع) هم پیوند داده در منتخب بصائر آمده است: کِتَابُ مُنْتَخَبِ الْبَصَـائِرِ، وَ کِتَـابُ الْمُحْتَضَرِ.... مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَـالَ: سَـأَلْتُ أَبَا عَبْـدِ اللَّهِ ع عَنْ مِیرَاثِ الْعِلْمِ مَا مَبْلَغُهُ أَ جَوَامِعُ مَا هُـوَ مِنْ هَـذَا الْعِلْمِ أَمْ تَفْسِـیرُ کُـلِّ شَـیْءٍ مِنْ هَـذِهِ الْأُمُـورِ الَّتِی نَتَکَلَّمُ فِیهَا فَقَالَ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَدِینَتَیْنِ مَدِینَةً بِالْمَشْـرِقِ وَ مَدِینَـةً بِالْمَغْرِبِ فِیهِمَا قَوْمٌ لَا یَعْرِفُونَ إِبْلِیسَ وَ لَا یَعْلَمُونَ بِخَلْـقِ إِبْلِیسَ نَلْقَاهُمْ فِی کُلِّ حِینٍ فَیَسْأَلُونَّا عَمَّا یَحْتَاجُونَ إِلَیْهِ وَ یَسْـأَلُونَّا عَنِ الـدُّعَاءِ فَنُعَلِّمُهُمْ وَ یَسْـأَلُونَّا عَنْ قَائِمِنَا مَتَی یَظْهَرُ وَ فِیهِمْ عِبَادَةٌ وَ اجْتِهَادٌ شَدِیدٌ وَ لِمَدِینَتِهِمْ أَبْـوَابٌ مَا بَیْنَ الْمِصْـرَاعِ إِلَی الْمِصْـرَاعِ مِائَةُ فَرْسَـخٍ لَهُمْ تَقْـدِیسٌ وَ تَمْجِیـدٌ وَ دُعَـاءٌ وَ اجْتِهَـادٌ شَـدِیدٌ... فِیهَا لا یَسْـأَمُونَ وَ لا یَفْتُـرُونَ یَتْلُـونَ کِتَـابَ اللَّهِ عَـزَّ وَ جَـلَّ کَمَا عَلَّمْنَـاهُمْ وَ إِنَّ فِیمَا نُعَلِّمُهُمْ مَا لَوْ تُلِیَ عَلَی النَّاسِ لَکَفَرُوا بِـهِ وَ لَأَنْکَـرُوهُ یَسْأَلُونَّا عَنِ الشَّیْءِ إِذَا وَرَدَ عَلَیْهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ لَا یَعْرِفُونَهُ فَإِذَا أَخْبَرْنَاهُمْ بِهِ انْشَرَحَتْ صُـدُورُهُمْ لِمَا یَسْـتَمِعُونَ مِنَّا وَ سَأَلُوا لَنَا طُولَ الْبَقَاءِ وَ أَنْ لَا یَفْقِدُونَا وَ یَعْلَمُونَ أَنَّ الْمِنَّةَ مِنَ اللَّهِ عَلَیْهِمْ فِیمَا نُعَلِّمُهُمْ عَظِیمَـةٌ وَ لَهُمْ خَرْجَـةٌ مَـعَ الْإِمَامِ إِذَا قَـامَ یَسْـبِقُونَ فِیهَا أَصْـحَابَ السِّـلاحِ وَ یَـدْعُونَ اللَّهَ عَـزَّ وَ جَـلَّ أَنْ یَجْعَلَهُمْ مِمَّنْ یَنْتَصِـرُ بِهِمْ لِدِینِـهِ فِیهِمْ کُهُولٌ وَ شُبَّانٌ إِذَا رَأَی شَابٌّ مِنْهُمُ الْکَهْلَ جَلَسَ بَیْنَ یَدَیْـهِ جِلْسَةَ الْعَبْدِ لَا یَقُومُ حَتَّی یَـأْمُرَهُ لَهُمْ طَرِیـقٌ هُمْ أَعْلَمُ بِـهِ مِنَ الْخَلْقِ إِلَی حَیْثُ یُرِیدُ الْإِمَامُ ع فَإِذَا أَمَرَهُمُ الْإِمَامُ بِأَمْرٍ قَامُوا عَلَیْهِ أَبَـداً حَتَّی یَکُـونَ هُـوَ الَّذِی یَـأْمُرُهُمْ بِغَیْـرِهِ لَـوْ أَنَّهُمْ وَرَدُوا عَلَی مَا بَیْنَ الْمَشْـرِقِ وَ الْمَغْـرِبِ مِنَ الْخَلْـقِ لَأَفْنَـوْهُمْ فِی سَـاعَةٍ وَاحِـدَةٍ لَا یَخْتَـلُّ فِیهِمُ الْحَدِیـدُ لَهُمْ سُیُوفٌ مِنْ حَدِیدٍ غَیْرِ هَذَا الْحَدِیدِ لَوْ ضَرَبَ أَحَـدُهُمْ بِسَـیْفِهِ

جَبَلًا لَقَـدَّهُ حَتَّى يَفْصِـلَهُ وَ يَغْـزُو بِهِمُ الْإِمَـامُ ع الْهِنْـدَ وَ الدَّيْلَمَ وَ الْكُـرْدَ وَ الـرُّومَ وَ بَرْبَـرَ وَ فَـارِسَ وَ بَيْنَ جَابَرْسَـا إِلَى جَابَلْقَا وَ هُمَا مَـدِينَتَانِ وَاحِـدَةٌ بِالْمَشْـرِقِ وَ وَاحِـدَةٌ بِالْمَغْرِبِ لَا يَأْتُونَ عَلَى أَهْلِ دِينٍ إِلَّا دَعَوْهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَـلَّ وَ إِلَى الْإِسْـلَامِ وَ الْإِقْـرَارِ بِمُحَمَّدٍ ص وَ التَّوْحِيـدِ وَ وَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَمَنْ أَجَـابَ مِنْهُمْ وَ دَخَـلَ فِي الْإِسْـلَامِ تَرَكُوهُ وَ أَمَّرُوا عَلَيْهِ أَمِـيراً مِنْهُمْ وَ مَنْ لَمْ يُجِبْ وَ لَمْ يُقِـرَّ بِمُحَمَّدٍ ص وَ لَمْ يُقِرَّ بِالْإِسْـلَامِ وَ لَمْ يُسْـلِمْ قَتَلُـوهُ حَتَّى لَا يَبْقَى بَيْنَ الْمَشْـرِقِ وَ الْمَغْـرِبِ وَ مَا دُونَ الْجَبَـلِ أَحَـدٌ إِلَّا آمَنَ.

و روايت ديگر: مُنْتَخَبُ الْبَصَائِرِ، عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْحُسَـيْنِ بْنِ عَبْـدِ الصَّـمَدِ عَنِ الْحَسَـنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْـرٍ عَنْ أَبِي الْهَيْثَمِ خَالِـدٍ الْأَرْمَنِيِّ عَنْ هِشَـامِ بْنِ سَـالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَدِينَةً بِالْمَشْـرِقِ اسْـمُهَا جَابَلْقَا لَهَا اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ بَابٍ مِنْ ذَهَبٍ بَيْنَ كُـلِّ بَـابٍ إِلَى صَاحِبِهِ مَسِيرَةُ فَرْسَخٍ عَلَى كُـلِّ بَـابٍ بُـرْجٌ فِيـهِ اثْنَا عَشَـرَ أَلْفَ مُقَاتِلٍ يَهْلُبُونَ الْخَيْلَ وَ يَشْحَذُونَ السُّـيُوفَ وَ السِّـلَاحَ يَنْتَظِرُونَ قِيَامَ قَائِمِنَا وَ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِـالْمَغْرِبِ مَدِينَـةً يُقَالُ لَهَا جَابَرْسَا لَهَا اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ بَابٍ مِنْ ذَهَبٍ بَيْنَ كُلِّ بَابٍ إِلَى صَاحِبِهِ مَسِيرَةُ فَرْسَخٍ عَلَى كُلِّ بَابٍ بُرْجٌ فِيـهِ اثْنَا عَشَرَ أَلْـفَ مُقَاتِـلٍ يَهْلُبُـونَ الْخَيْـلَ وَ يَشْـحَذُونَ السِّـلَاحَ وَ السُّيُوفَ يَنْتَظِرُونَ قَائِمَنَا وَ أَنَا الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ. (بحار: 54 / 444)

و روايت ديگر: وَ رُوِيَ مِنْ كِتَـابِ الْوَاحِـدَةِ عَنِ الصَّـادِقِ ع أَنَّ لِلَّهِ مَـدِينَتَيْنِ إِحْـدَاهُمَا بِـالْمَغْرِبِ وَ الْأُخْـرَى بِالْمَشْـرِقِ يُقَالُ لَهُمَا جَابَلْقَا وَ جَابَرْسَـا طُـولُ كُـلِّ مَدِينَـةٍ مِنْهُمَا اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ فَرْسَـخٍ فِي كُـلِّ فَرْسَـخٍ بَـابٌ يَـدْخُلُونَ فِي كُـلِّ

يَوْمٍ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَبْعُونَ أَلْفاً وَ يَخْرُجُ مِنْهَا مِثْلُ ذَلِـکَ وَ لَا يَعُودُونَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَـقَ آدَمَ وَ لَا إِبْلِيسَ وَ لَا شَــمْسَ وَ لَا قَمَــرَ هُمْ وَ اللَّهِ أَطْــوَعُ لَنَا مِنْكُمْ يَأْتُونَّا بِالْفَاكِهَةِ فِى غَيْـرِ أَوَانِهَا مُـوَكَّلَيْنِ بِلَعْنَـةِ فِرْعَـوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ. (ص 449)

این روایـــــات ادامه دارد و در انتهـــــا، علامه مجلسی می‌گوید: اخبار این باب، بسیار شگفت است، برخی سند معتبری ندارد، مانند روایت رجب برسی و آن‌چه در جامع الاخبار و مأخوذ از کتب قدیمه است. برخی هم معتبره و از آثار قدما گرفته شده و آن‌چه در آن‌ها آمده، از قــدرت خداوند بعید نیست. (بحار: 54 / 450)

علامه مجلســـی، ســـپس، به شـــرح جابلقا و جابرسا پرداخته، مطلبی را که فیروز ابــادی در قــاموس المحیط در این بــاره آورده نقل می‌کند که کوتــاه اســت، جابلصا شـــهری در مغـــرب و جابلقا در مشـــرق است. ســـپس می‌نویسد: گوید که اصــحاب قــائم (ع) در یکی از این دو شهر هستند. صوفیه و حکمــای الهی، این دو شــهر را در عالم مثال دانسته‌اند، جهانی میان عالم ماده و مجــرد که عالم مثل است. سپس از قول آنــان نقل کــرده است که «هذا ما قال الأقدمون أن فی الوجود عالما مقداریا غــیر العــالم الحسی لا یتنــاهی عجائبه و لا تحصی مدنه و من جملة تلک المـــــدن جابلقا و جابرسا و هما مـــــدینتان عظیمتـــان لکل منهما ألف بـــاب لا یحصی ما فیها من الخلائق و من هـــذا عـــالم یکـــون فیه الملائکة و الجن و الشــیاطین و الغیلان لکونها من قبیل المثل أو النفــوس الناطقة المفارقة الظـــاهرة فیها و...». البته این‌ها آراء مجلسی نیســـت، بلکه او از منبعی دیگر نقل کـــرده و با

جمله «انتهی» آن را پایــان داده است. ســپس مطــالب دیگری هم از حکمای یونانی در بــاره این عــالم مثل نقل کــرده است: «و نقل بعضــهم عن المعلم الأول فی الــرد علی من قــال إن العــالم الجســمانی أکــثر من واحد و قد قالت متألهو الحکماء کهرمس و أنبــاذقلس و فیثــاغورس و أفلاطون و غیرهم من الأفاضل القدماء إن فی الوجود عوالم أخری ذوات مقادیر غیر هذا العــالم الــذی نحن فیه و غیر النفس و العقل و فیها العجائب و الغــرائب و فیها من البلاد و العباد و الأنهار و البحــار و الأشــجار و الصــور الملیحة و القبیحة ما لا یتنــاهی و یقع هــذا العــالم فی الإقلیم الثــامن الــذی فیه جابلقا و جابرسا و هو إقلیم ذات العجــائب و هی فی وسط تــرتیب العــوالم و لهــذا العالم أفقان الأول و هو ألطف من الفلک الأقصی الــذی نحن فیه و هو یقع من إدراک الحــــواس و الأفق الأعلی یلی النفس الناطقة و هو أکثف منها و الطبقــــــــات المختلفة الأنــــواع من اللطیفة و الکثیفة و المتلــــذذة و المبهجة و المولمة و المزعجة لا یتنــــاهی بینهما و لا بد لک من المرور علیه و قد یشاهد هــذا العــالم بعض الکهنة و السحرة و أهل العلوم الروحانیة فعلیک بالإیمــان بها و إیاک و الإنکار». (بحار: 54/ 254)ـ آن‌گاه مطلبی از ابن عربی با تعبیر صــاحب فتوحــات در بــاره وجــود زمین‌ها و آدم‌هــایی در آن‌ها مثل زمین ما نقل می‌کند هرچند او در این عبارت نامی جابلقا و جابلسا نیاورده است.

مرحــوم مجلسی به گفته‌هــای این حکمــای الهی و عــالم مثــال آن‌ها و مطــالب ابن عــربی بــاور نــدارد و از آن‌ها تعبیر به «المزخرفــات و الخرافــات و الخیــالات الواهیه و الاوهام الفاسده» یاد کرده است «و أقول ما أشــبه هــذه المزخرفــات بالخرافــات و الخیــالات الواهیة و الأوهــام

الفاســـدة و لا يتوقف تصـــحيح شیء مما ذكـــروه على القول بهذا المـذهب السـخيف و بسط القـول فيه يـؤدى إلى الإطناب و أما الأجسـاد المثالية الـتى قلنا بها فليس من هـذا القبيل كما عـرفت تحقيقه فى المجلد الثـالث و أكـثر أخبـار هـذا البـاب يمكن حملها على ظواهرها إذ لم يدر أحد سوى الأنبياء و الأوصـياء ما حـول جميع العـوالم حـتى يحكم بعـدمها و ما قاله الحكمـاء و الرياضـيون فى ذلک فهو على الخرص و التخمين و الله الهادى إلى الحق المبين» (بحار: 54/ 454).

روايت ديگـــرى توسط صـــدوق نقل شـــده است كه هم تفسير تازه‌اى از مصاديق اقاليم سـبعه است و هم يـادى از ياجوج و مأجوج در آن شده و هم مجلسى جـايى بـراى جابلقا و جابلسا در آن گشوده است: «الْخِصَالُ، عَنْ أَبِيــهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْـدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَـى عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَـهُ إِلَى الصَّـادِقِ ع قَـالَ: الدُّنْيَا سَبْعَةُ أَقَالِيمَ يَـأْجُوجُ وَ مَـأْجُوجُ وَ الـرُّومُ وَ الصِّـينُ وَ الزَّنْجُ وَ قَوْمُ مُوسَى وَ أَقَالِيمُ بَابِـلَ». مجلسى مى‌نويسد: شايد مقصـود از اقـاليم دنيـا، به اعتبـار اصـناف مـردم و اختاف رنگها و صورت‌هاى آن‌ها باشد. مقصود از اقــاليم بابل، عرب و عجم است. چين شامل تركها مى‌شود، زنج شامل هند. شايد هم مقصود از اقاليم، بيان شگفتى‌هاى اصناف مختلف مـردم باشد كه اين مناسب‌تر است. مـراد از قوم موسى هم، اهـالى جابلقا و جابرساست. (بحـار: 57 / 118).

جايگـاه جابلقا و جابلسا در انديشه شـبه عرفـانى قـرن سيزدهم هجرى

الان نمی‌توانم با دقت در این باره اظهار نظر کنم، اما تصور می‌کنم، به جز کشفی دارابی که در میزان الملوک و تحفه الملوک (1/68)ـ جابلقا را از عالم برزخ دانسته، تصور می‌کنم در اندیشه‌های شیخی و بابی این قبیل تشبیهات و استعارات بکار رفته باشد. جغرافیای برزخی که برخی از آنان با عنوان اقلیم هشتم یاد می‌کنند، تلقی است که در عرفانیات ساخته دوره صفوی و پس از آن در قرن سیزدهم وارد گردید و حتی از سوی مجلسی هم نقد شد، چنان که ملاحظه کردیم. در باره این خطه گمشده یا عالم جغرافیایی برزخی می‌توان اطلاعات تفصیلی را در کتاب ارض ملکوت کربن با ترجمه ضیاءالدین دهشیری یافت. این‌جابلقا به نوعی با جهان هورقلیای شیخیه پیوند یافت و به تدریج در فلسفه باطنی و عرفانی دو قرن اخیر، نوعی جغرافیای برزخی را به خود اختصاص داد. کربن این ارض ملکوتی را از باورهای اسطوره‌ای قدیم ایران آغاز کرده و به دوره معاصر خود رسانده است. وی شرحی در باره «جغرافیای خیالی» داده (ارض ملکوت، ص 72)ـ و سیر آن را از ایران باستان به این سوی مورد بررسی قرار داده است. در این تفکر همه چیز دست بهم می‌دهد تا یک زمین خیالی اما مقدس ساخته شود که بتواند مانند عالم مثل افلاطونی، حقایق اشیاء را نشان دهد. در این‌جا، آدم اهل این عرفان، در عین حال که در روی یک زمین واقعی زندگی می‌کند، یک زمین خیالی را هم در ذهن دارد که آن‌جا همه چیز متفاوت و در حد اعلای ارزشهاست. مسلما هیچ کتابی به اندازه ارض ملکوت بسترهای فکری و تاریخ فکری این جغرافیای خیالی را بر اساس متون کهن تشریح و تفسیر نکرده است

آیا خدا در آسمان است؟

مقدمه

در مقالة شناخت سلفیه- که در فصلنامة «میقات حج»، شماره62 نشر یافت، اشاره شد که این نحلة فکری، پیرو اهل حدیث و ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاباند و در تفسیر آیات و روایات مربوط به صفات الهی به ظاهر آیه بسنده کرده و از هرگونه تأویل عقلی یا عرفانی میگریزند. این نوع نگرش به صفات الهی، به ویژه صفاتی مانند؛ استوای خدا بر عرش و دست و چشم داشتن خدا و... که آنها را صفات خبری[1]ـ مینامند، مستلزم این است که برای خدا صفات جسمانی قایل شده و خدایی انسان وار تصویر نمایندکه این، دور از منطق قرآن وبرهان است. یکی از این صفات خبریکه سلفیه براساس ظواهر آیات و روایات معتقدند، مکانمندی خداست که در سه عنوان تحلیل وبررسی میشود: 1ـ درآسمان بودن خدا 2ـ استوای خدا برعرش 4.- نزول خدا در شب.

1. در آسمان بودن خدا:

ابن خزیمه برای اثبات این مطلب که «خدا در آسمان است» به آیات زیر استناد می‌کند:

«أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ أَنْ یَخْسِفَ بِکُمُ الأَرْضَ فَإِذا هِیَ تَمُور * أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ أَنْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حاصِباً».

«آیا از این ایمن هستید که در خشکی (با یک زلزله شدید) شما را در زمین فرو ببرد، یا طوفانی از

سـنگریزه بر شـما بفرسـتد (و در آن مـدفونتان کند)، سپس حافظ (و یاوری) برای خود نیابید؟» (اِسراء: 68)

ابن‌خزیمـه، افـزون بر این آیـه، به آیة «یَا عِیسَـی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُـکَ إِلَیَّ...»؛ ««من تو را بـرمی‌گـیرم و به سوی خود، بالا می‌برم.» (آل‌عمران: 55)

و نیز به آیـات: 158 سـورة نسـاء، 5 سـورة سـجده و 4 معـارج که در همین زمینه اسـت، اسـتناد می‌کند و می‌گوید: اینها دلالت دارد که خدا در آسمان است.[2] او پس از ذکر آیات، به بیان روایات می‌پـردازد و چند روایت در این باب بیان می‌کند؛ از جمله روایاتی که ابن خزیمه[4]ـ و ابن قدامه مقدسی[4]ـ و عبـدالغنی مقدسی[5]ـ و ابن‌تیمیه در عقیدة واسطیه[6] به نقل از احمدبن حنبل بدان استناد کرده‌اند، این روایت است که معاویة بن حکم سُـلَمی از پیـامبر(صـلی الله علیه و آله) نقل کـرده که جـاریه‌ای را به حضـورش آوردنـد، حضـرت از او پرسـید: «أین اللـه؟» پاسخ داد: در آسـمان. پرسـید: من کیسـتم؟ گفت: تو فرستادة خدا هستی. فرمـود او را آزاد کنید که او مؤمن است؛ از جمله روایات دیگـری که ابن خزیمه به آن اسـتناد می‌کنـد، مسـألة معـراج پیـامبر است که می‌گوید:

«در اخبار دلالت روشنی است که پیـامبر(صـلی الله علیه و آله) از دنیا به سـوی آسـمان هفتم عـروج کـرد... این اخبار دلالت دارد که خالق و باری تعالی فوق آسمان‌های هفتگانه است.»[7]

ابن قدامه مقدسی نـیز احـادیث پرشـماری بـرای اثبـات صفت علوّ (در آسمان بودن خدای تعالی) گزارش میکنـد؛

از جمله مینویسد: عمرو بن العـاص از پیـامبر خـدا(صـلی اللّه علیه و آله) نقل کـرده که فرمـود: «ارْحَمُـوا مَنْ فِی الأَرْضِ یَـرْحَمْکُمْ مَنْ فِی السَّـمَاءِ»؛ «بر اهل زمین تـرحّم کنید تا آن که در آسمان است بر شما ترحم کند.»

وی از این روایت، در آسمان بودن خدا را نتیجه میگـیرد.[8]

1. استوای خدا بر عرش:

2- 1: اثبات استواری خدا بر عرش:

بـاور قـریب به اتفـاق سـلفی‌ها بر این است که خـدای سـبحان اسـتوای بر عـرش دارد، به همـان معنـایی که از ظاهر آیه فهمیده می‌شود سـلفی‌ها در این بـاره بیشـتر به آیـاتی که در پی میآید اسـتناد میکنند: «الـرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی»؛ «همان بخشنده‌ای که بر عـرش مسـلّط است.» (طه: 5) و «إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضَ فی سِـــــتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْـــــتَوی عَلَی الْعَـــــرْشِ»؛ «پروردگـار شـما، خداونـدی است که آسـمانها و زمین را در شش روز [شش دوران] آفرید سـپس به تـدبیر جهـان هستی پرداخت.» (سجده: 4) (و نیز آیاتی مانند: اعراف: 54، یونس: 3، رعد: 2 و فرقان: 59)[9]

آنها هم‌چنین به روایـاتی مانند: «إِنَّ اللـهَ عَلَی عَرْشِـهِ، وَ إِنَّ عَرْشَـهُ عَلَی سَـمَاوَاتِه وَ أَرْضِـهِ»؛ «خـدا بر عـرش و عرش او بر آسمان است.» و «الْعَرْشُ عَلَی الْمَـاءِ وَ اللـهُ عَلَی العَـرشِ»؛ «عـرش خـدا بر روی آب و خـدا بر عـرش برقرار است.» استناد می‌کنند.[10]ـ ابن‌تیمیه نیز حـدیث نزول پروردگار بر آسمان دنیا را دلیل بر استوای خـدا بر عرش می‌داند.[11]

2-2: معنا شناسی استوای خدا بر عرش

شکی نیست که در قرآن کریم دست کم در شش آیــه، از استوای خدا بر عرش سخن گفته شده و روایــاتی در این راســتا از پیامبرخــدا(صــلی الله علیه و آله) نقل گردیــده است. اما آن‌چه مهم اســـت، فهم این آیـــات و روایـــات است؛ آیا استوای خدا بر عــرش، همانند نشســتن انســان بر صـــندلی، تخت ســـلطنت، چارپایـــان و... اســـت؟ و آیا استوای خدا بر عرش، از صفات ذات اوست یا از صــفات فعل او؟ آیا عرش خدا موجودی جسمانی و مادی است یا غــیر مــادی؟ آیا اســتقرار خــدا بر عــرش معنــای حقیقی است یا استعاری و مجازی؟

احمدبن حنبل در اینکه استوای بر عــرش، از صــفات ذات است یا فعل، دو قــول نقل کــرده و هیچیک را بر دیگــری ترجیح نــداده است. او معتقد است اســتوای بر عــرش به معنای ممــاس بــودن و تلاقی داشــتن با عــرش نیست که خـــدا برتر از آن است که اینگونه باشـــد، چـــون در خـــدای تعــالی تغیــیر و تبــدیل راه نــدارد و حــدی بــرایش متصــوّر نیست و چیزی او را محدود نمی‌کنــد، قبل از آنکه عــرش را خلق کند یا بعد از آفرینش عرش.[12]

ابن قدامه مقدسی[14]ـــــ از قـــــول مالک بن انس و عبـــدالغنی مقدسی[14]ـــ از قـــول امّ ســـلمه، همسر پیــامبر(صــلی الله علیه و آله) و مالک بن انس در تبــیین «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی» گفته‌اند: «وَ الاسْتِواءُ غیْرُ مجهــولٍ، والکیْــفُ غیْــرُ معْقــولٍ، والإیمــانُ به واجبٌ»؛ «اســتواً معلــوم و چگــونگی آن غــیر معقــول و ایمــان و اقرار به آن واجب است.»

البته ادامه روایت در نقل ابن قدامه با عبدالغنی تفـاوت دارد. ابن قدامه در ادامه آورده است: «وَ السُّـــؤالُ عنْه بدعـةٌ، ثُمّ أَمَـرَ بالرَّجُـلِ فـأُخْرِجَ»؛ «سـؤال بـدعت اسـت، سپس امر کـرد تا سـائل را از مجلس بـیرون کردند.» اما در نقل عبدالغنی آمده است: انکار آن کفر است.

ابن‌تیمیه با تفصیل بیشتر در این باب ســخن گفته است. وی آیة (الرَّحْمنُ عَلَی الْعَـرْشِ اسْـتَوی) (طه: 5)ـ و مانند آن را از متشـابهات شـمرده، می‌گوید: «روش سـلف در متشـابهات ایمـان به ظـاهر و عـدم تأمل در حقیقت آنها بوده است.»

وی ضمن استناد به پاسخ مالک بن انس دربارة آیة فــوق میافزاید: «تأویل اســتوا به اســتیلا بر خلاف پاسخ مالک است و پذیرفته نیست و این پاسخ مالک در استوا، کافی و وافی در همة صفات، مثل نزول، (پایین آمدن) دست و وجه داشتن خدا و مانند آنها است.»[15]

ایشان در ادامه، در حدیث نزول پروردگار بر مبنـای مالک می‌نویسد: «نزول معلوم، چگونگی آن مجهول، ایمـان به آن واجب و سؤال از آن بدعت است.»[16]

در ادامه می‌گوید: دربـارة سـایر صـفات هم باید اینگونه عمل شــود و در تأیید عقیــدة خــویش می‌نویسد: «همة فقها از شرق و غرب عالم اتفـاق دارند که باید به قـرآن و احادیثی که افراد موثق از پیامبرخدا(صــلی الله علیه و آله) دربارة صـفات پروردگـار- عـزّ و جـلّ- نقل کرده‌انـد، ایمان آوریم، بدون آنکه آن را تفسیر و توصیف یا تشـبیه نماییم و هرکس آنها را تفسیر کند از شیوة پیامبر خـارج شده است.»[17]

چـــــرا که ابن تیمیه معتقد است: بشر قـــــادر به فهم چگونگی صفات خدا نیست.[18]ـ او در باب اسـتوا همین اندازه گفته است: اسـتوای خـدا بر عـرش، مثل اسـتوای انسان بر چارپایان نیست[19] و تنها اشتراک اسمی بین صفات انسان و خداست[20] و افزوده است: «اگر کسی بگوید خــدا اســتقرار بر عــرش نــدارد، او اهل تعطیل و منکر صفتی از صفات خداست و اگر بگوید اسـتوای خـدا بر عــرش، مانند اســتوای انســان بر دابه است» او اهل تشبیه است. پس باید اثبات استوا برای خدا کـرد، بیآن‌که او را مانند مخلـوق کـنیم و او را از مشـابهت با مخلـوق منزّه نماییم، بدون اینکه قائل به تعطیل باشیم.»[21]

وی در ادامه می‌نویسد: «پس اگر سؤال شد استوای خدا بر عــرش چگونه اســت؟ در پاسخ گفته می‌شــود همــان چیزی که ربیعه، مالک بن انس و دیگران گفته‌اند.»[22]

ابن تیمیه نیز همچون ابن خزیمه بر اساس برخی روایات معتقد است که عــرش خــدا روی آب است و خــدا فــوق عـرش است.[24]ـ او در نـامه‌ای به بـرادرش زین الـدین می‌نویسد:

«خــدای تعــالی فــوق عــرش خــویش اســت؛ آنگونه که شایســتة اوست. نمی‌گــویم فــوقیت او مانند فــوقیت مخلــوقی بر آفریــده‌ای دیگر اســت؛ چنــان که مشــبّهه می‌گویند و نمی‌گویم خدا فوق آسـمان‌ها و عـرش نیست چنـــان که جهمیة معطلـــه، پـــیروان جهم بن صـــفوان می‌گویند بلکه می‌گــویم او بــالای آســمان‌ها بر عــرش خویش نشسته است و جدا از مخلوقات خــویش است!»[24]

او در نـامه‌ای که از زنـدان فرسـتاده شد می‌نویسد: «او حقیقتـاً اسـتوای بر عـرش دارد، بـدون آنکه چگـونگی آن معین باشد و بـدون آنکه شـبیه نشسـتن انسـان بر تخت باشـد؛ چنـانکه او حقیقتـاً داناست و حقیقتـاً تواناست و...»[25]ـ در جـای دیگر می‌آورد: خداوند به نفس و ذات خویش بر بالای عرش استوا دارد.[26]

از مجموعه سـخنان ابن تیمیه که در مواضع متعـدد بیـان کرده، نتیجه گرفته می‌شـود که از نظر هسـتی شناسـی، ابن‌تیمیه و پیروانش قائلاند:

اولاً: خداوند حقیقتـاً بر عـرش اسـتوا دارد؛ همـانگونهکه حقیقتاً عالم است.

ثانیاً: عرش خدا بر بـالای آسـمان‌ها و بر بـالای آب قـرار دارد.

و از نظر معناشناسی:

اولاً: از تفسـیر آیـاتیکه در مـورد اسـتوای خـدا بر عـرش آمده، پرهیز می‌کنند؛ زیـرا آن را از متشـابهات می‌دانند. در نتیجه همچون مالک بن انس و همفکران او، سـؤال از کیفیت استوای خدا بر عرش را ممنوع می‌دانند؛ چون آن را سؤال از چیزی می‌دانند که بشر شایستگی فهم آن را ندارد.

ثانیاً: ابن تیمیه این تفسیر را دربارة سایر صفات خبری؛ مانند نـزول خـدا و دست داشـتن خـدا و مانند آنها جـاری می‌داند.

ثالثاً: او عقیدة خـویش دربـارة عـدم جـواز تفسـیر آیـات صفات را عقیدة همة فقها می‌داند.

متأخران ابن تیمیه؛ مانند شوکانی و محمدبن عبدالوهاب و از معاصران، عبدالعزیز بن‌باز قائل به استوای خدا بر عرش به معنای ظاهر آیه هستند. شوکانی می‌گوید: «از جمله صفاتی که سلف آن را حمل بر معنای ظاهری کردند، صفت استوای خدا بر عرش است؛ بهگونه‌ای که چگونگی آن را جز خود خدا کسی نمی‌داند و ما هم بیش از این خود را به زحمت فهم آن نمی‌اندازیم. پس او نه در ذات و نه در صفات، شبیه چیزی نیست... پس کسیکه از این حد تجاوز می‌کند؛ افراط باشد یا تفریط، او بر طریق سلف نیست.»[27]

او در تفسیر آیة «ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ»[28] می‌نویسد: علما در معنای عرش اختلاف کرده و 14 دیدگاه مختلف بیان کرده‌اند.[29] اما دیدگاهش در «القدیر» همان است که گفته شد.

محمدبن عبدالوهاب می‌گوید: «خداوند تنها بر عرش استوا دارد نه بر غیر آن و استوای او بر عرش دلالت بر فوقیت او نیز دارد.»[40]

بن‌باز نیز دربارة استوای خدا بر عرش می‌نویسد: «استوا هرگاه با «عَلَی» متعدّی شود، به معنای ارتفاع و علوّ است و می‌افزاید: این ارتفاع و علوّ بر وجه حقیقی برای خدا ثابت است. پس خدا بر عرش علوّ دارد؛ آنگونه که شایستة مقام اوست و علوّ او شبیه علو انسان بر تخت و بر چارپایان و کشتی نیست.»[41]

این سخن بن باز برگرفته از عقیدة محمدبن عبدالوهاب است که می‌نویسد: «استوا به معنای اِستقرَّ و اِرتَفَعَ و عَلا است که همه به یک معناست.»[42]

ج) حرکت مکانی (جا بهجایی) خدا:

یکی دیگر از دلایل سلفیه در مکانمندی خدا، حرکت و جابهجایی خداست؛ چنانکه احمدبن حنبل در بیان عقیدة سلف می‌نویسد: «یَنْزِلُ ربُّنا کلَّ لیلةٍ إِلَی سَمَاءُ الدُّنیا کَیفَ یَشَاءُ»؛ «خدا هر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید هر طور که بخواهد.»[44]

ابن خزیمه نیز به استناد روایات منقول از علمای حجاز و عراق، از پیامبر(صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که: «پروردگار بزرگ و بلند مرتبه، هر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید!»[44]

ابن‌خزیمه بعد از ذکر این روایت می‌نویسد: شهادت می دهم در حالی که اقرار به زبان و تصدیق قلبی دارم به آن‌چه در این اخبار در باب نزول رب آمده یقین دارم.[45]

عبدالغنی مقدسی نیز می‌نویسد: «إذا مضی نصف اللیل أو ثلثاللیل، ینزلالله- عزّ وجلّ- إلی السماء الدنیا»[46] ابن تیمیه هم یکی از دلایل استوای خدا بر عرش را نزول شبانة خدا می‌داند.[47]

او در بیان عقیدة واسطیه نیز یکی از عقاید اهل سنت را ایمان به نزول شبانة خدا بر آسمان دنیا می‌داند. بنباز نیز بر اساس برخی آیات؛ مانند (وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا) (فجر: 22) و برخی روایات، مینویسد: خداوند برای خودش آمدن و فرود از آسمان را ثابت کرده اما آن‌ها دربارة کیفیت فرود آمدن خدا از آسمان و آمدن او به عرصة قیامت چیزی نگفتهاند. پس ما هم نباید چیزی در

این مسائل بگوییم؛ چون علم به چگـونگی صـفات خـدای تعالی نداریم و تأویل هم جایز نیست.[48] خلاصه اینکه:

اولاً: سلفیه به اتکای بعضی روایات، آمدن خـدا از عـرش را امری مسلّم می‌دانند.

ثانیــاً: خــدا را موجــودی مکانمند می‌دانند که بر بــالای آسـمان‌ها بر عـرش تکیه زده و با چشـمانش جهانیـان را نظاره می‌کند و با گوش‌هایش صـداها و نـداهای آنـان را می‌شنود.

«جهت» داشتنِ خدا:

یکی از لـوازم فـوقیت خداونـد، جهت داشـتن او (جـلّ و علا) است؛ زیـرا فـوقیت، یکی از جهـات ششـگانه است. ابن تیمیه به جهت داشتن خدا تصـریح می‌کند و می‌گوید: «شکی نیست که خدا «فوق عالم» و مبـاین با مخلوقـات است.»[49]ــ در ادامه می‌نویسد: به کسیکه گفته شــود خدا در جهتی است، اگر مرادش این است که خـدا بـالای عالم است... این سخن حقی است.[40]

محمدبن عبدالوهاب نـیز به پـیروی از ابن تیمیه می‌گوید: در آیة (رَفیــعُ الــدَّرَجاتِ ذُو الْعَــرْشِ) (غــافر: 150)ـ ذکر عرش دلالت بر فوقیت او دارد.[41]

نقد مکانمندی خدا:

همانگونه که ملاحظه شد، بحث مکانمنـدی خـدا را در سه بخش زیر خلاصه کردیم:

الف: در آسمان بودن خدا

ب: استوای خدا بر عرش

ج: نزول از آسمان

و دریافتیم که:

اولاً: به استناد آیة (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ) و سخن احمدبن حنبل و سایر سلف، بهویژه ابن تیمیه، قبول دارند که خدا جسم نیست.[42]

ثانیاً: می‌گویند آیات صفات، از متشابهات قرآن است. پس باید ازتأویل وتفسیر آن پرهیزکرد.[44]

ثالثاً: در بسیاری از اصول اعتقادی، بهویژه در مسألة فوقیت و استوای خدا بر عرش و نزول شبانه به ظواهر آیات و روایات و سخن سلف، تکیه می‌کنند.[44]

پس با توجه به مبانی سلفیه در تبیین آیة (الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی) (طه: 5)ـ و مانند آن، باید گفت: خدا در آسمان و بر روی تختی نشسته است؛ چون استوای بر عرش از صفات ذات و صفات حقیقی خداست نه مجازی و استعاری. پس باید گفت: خداوند همچون پادشاهان بر تخت نشسته است، با این تفاوت که پادشاهان موجودات جسمانی‌اند اما خدا جسمانی نیست و کیفیت استوای او بر عرش مجهول است.

اکنون قبل از بحث در آرای سلفیه، لازم است به معنای عرش و استوی بپردازیم:

- معنای عرش:

جوهری در معنای عرش می‌نویسد: «سریر الملک»؛ «تخت پادشاه»، و در اضافه به بیت می‌آورد: «عرش البیت سقفه»؛ «سقف خانه را عرش آن گویند.» و در

نزد عرب وقتی گفته شود: «ثُلَّ عرشُهُ»، أی «وَهَی أمرهُ و ذهب عِزّهُ»؛ (کـارش سست و عـزتش از دست رفت).[45]

علامه شـیخ احمد رضا[46]ـ عـرش را به «سـریر ملک» و «فلک أعلی» معنی کرده و در مورد عرش خدای سـبحان می‌نویسد: «عرشـهُ تعـالی لا یحّد و لا یوصف»؛ «عـرش خـدای تعـالی نه تعریف می‌شـود و نه قابل توصـیف است.»

احمـدبن فـارِس[47]ـ ضـمن اینکه عـرش را به معنـای «نخست» آورده، می‌نویسد: «عَرش الرجل، قوام أمره»؛ «عرش انسان، استواری کار اوست و عرش خانه، سقف اوست.»

فیروزآبـادی در «قـاموس المحیط» تقریبـاً هم عقیـده با دو لغوی فوق است. او می‌نویسد: «العَـرْشُ عَـرْشُ اللـهِ تعـالی، وَلاَ یُحَـدُّ، أو یَـاقُوتٌ أحْمَـرُ یَتَلألأ مِن نُـورِ الجَبَّارِ تَعَـالَی»؛ «عـرش خـدا قابل تعریف نیست یا (همچـون) یـاقوت سـرخ‌فامی است که از نـور خـدای جبـار می‌درخشد.» و تخت پادشاه عزت و قوام امر اوست.

و در میان عرب، وقتی کـار کسی رو به سسـتی می‌رود، می‌گویند: «ثُـلَّ عرشُـهُ». زمخشـری در «اسـاس البلاغه» می‌نویسد: «وَ اسْتَوَی عَلَی عَرْشِه إِذَا مَلَکَ، وَ ثُـلَّ عَرشُـهُ إِذَا هَلَکَ»، «والعروش، السقوف».

زبیدی نیز در تاج العروس می‌نویسد عرش خـدای تعـالی محـدود به حـدّی نیست. راغب در مفـردات اسـتعمالات و معانی متعدد عرش در قرآن را بازگو کـرده است. عـرش در اصل به معنـای شیء سـقف دار و جمع آن عـروش

است و خدای تعالی فرمود: (وَهِیَ خَاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِـهَا) آن قریه بر بامهایش فرو ریخته بود.

و می‌نویسد: «به نشســتنگاه ســلطان عــرش گوینــد، به اعتبار بلندی جایگاه و موقعیت سلطان».

ایشــان آیــات (وَ رَفَـعَ أَبَوَیْـهِ عَلَی الْعَـرْش)[48]ـ و «أَیُّکُمْ یَأْتینی بِعَرْشِها»[49]ـ را شاهد آورده، می‌نویسد: «وکُنِیَ بِهِ عَنِ العِزِّ وَ السُّلْطَانِ وَ المَمْلَکَةِ»؛ عرش کنایه از عــزت و قــدرت و حکــومت و پادشــاهی است و وقــتی کسی کارش رو به سستی می‌رود، می‌گویند «ثُلَّ عَرشُهُ».

در نهایت ایشان در توصـیف عـرش خـدا می‌نویسـند: «وَ عَــرْشُ اللــهِ مِمّا لاَیَعْلَمُــهُ البَشَــرُ إِلاّ بالاسْــمِ لاَ عَلَی الحَقِیقَة»؛ «عـرش خـدا چـیزی است که بشر به حقیقت آن- جز نامش- دانشی ندارد.»

وی ضــمن ردّ تصــور عامیانه از معنــای عــرش الهی به اســتناد آیة (ذُو الْعَــرْشِ الْمَجیــدُ)،[50]ـــ و مانند آن، می‌نویسد: «اینها اشـاره به پادشـاهی و سـلطنت اوست نه به محل برای او، چرا که او برتر از آن است که صاحب محل باشد.»

بسیاری از مفسـران نـیز عـرش در آیـات فـوق را سـریر (تخت) پادشاهی و حکومتی یا خود حکومت معنا کرده‌اند.[51]

نتیجه اینکه عــرش الهی نه جسم است و نه جســمانی؛ بلکه کنایه و اشـــاره به مرکز فرمـــانروای حق بر کل هستی جهان امکان دارد.

معنای استوا:

جوهری می‌نویسد: «وَ اسْتَوَی عَلَی ظَهْـرِ دَابَّتِـهِ»؛ أی علا و استقرّ و این شعر را به عنوان شاهد ذکر می‌آورد:

قَد اسْتَوَی بِشْرٌ عَلَی العِراقِ مِن غَیرِ سَیفٍ وَ دَمٍ مهْراقِ

«بشر بر عـراق چـیره شـد، بی‌آن که شمشـیری بکشد و خونی بریزد.»[52]

راغب نـیز در مفـردات می‌نویسد: اسـتوی وقـتی به «عَلَی» متعـدی شـود، معنـای اسـتیلا می‌دهد و آیة (الـرَّحْمنُ عَلَی الْعَـرْشِ اسْـتَوی)؛ (طه: 5)ـ را شـاهد می‌آورد.

قرطـبی می‌نویسد: «وَ الاسـتواء فی اللغة: الارتفـاع والعلوّ علی الشـیء»؛ «اسـتوا در لغت به معنـای برتـری یـافتن و علو پیـدا کـردن بر چـیزی است.» مانند سـخن خدای تعـالی که به نـوح(علیه السـلام) می‌فرماید: (فَـإِذَا اسْـتَوَیْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَـکَ عَلَی الْفُلْـکِ...)؛ «وقـتی تو و همراهانت بر کشتی سوار شدید.» (مؤمنون: 28)ـ و نـیز می‌فرماید: (لِتَسْتَوُوا عَلی ظُهُورِهِ)؛ «وقتی بر چهارپایان سوار شدید.» (زخرف: 13).

اما آیاتیکه استوای خـدا بر عـرش را بیـان می‌کنـد، هفت آیه است، و در آنها، اسـتوای خـدا بر عـرش، با تعبیرها و متمم‌های مختلف بیان شده است؛ (اعراف: 54، یـونس: 3، رعد: 2، فرقان: 59، سجده: 32، طه 5:، حدید: 4)ـ و در همة آنها سخن از خالقیت و ربوبیت خدا بر آسـمان‌ها و زمین است؛ مثلاً در آیه 54 سورة اعـراف که در بیـان ربوبیت پروردگارـ است، می‌فرماید:

(إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذی خَلَـقَ السَّـماواتِ وَ الأَرْضَ فی سِـتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ يُغْشِـی اللَّيْـلَ النَّهـارَ يَطْلُبُـهُ حَثيثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَـهُ الْخَلْقُ وَ الأَمْرُ تَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمينَ).

«پروردگار شما خـدايی است كه آسـمان‌ها و زمين را در شش روز خلق كرد، آن‌گاه استوای بر عـرش يـافت، روز را به پرده شب در پوشاند كه شـتابان در پی آن می‌آيد و خورشيد و ماه و ستارگان مسخر فرمان او هستند. آگـاه باشـيد كه خلق و تـدبير تنها در دست اوسـت، بلند مرتبه است خدا پروردگارِ جهانيان.»

دقت در قبل و بعد آيه می‌فهماند كه آيه در بيان ربـوبيت پروردگـارِ بر همة امـور عـالم است. بـديهی است كه استوای خدا بر عرش هم بايد در اين راستا باشـد؛ يعـنی چـنين نيست كه خـدای سـبحان فقط خـالق آسـمان‌ها و زمين باشد و ربوبيت و تدبير آن را به ربّ الأنواع و آلهه-هايی كه مشركان می‌پنداشتند سپرده باشد بلكه او تدبير آسمان‌ها و زمين را در دست خويش دارد و از نمونه‌های اين تدبير اين است كه روز را به شب بپوشاند و خورشيد و ماه و ستارگان مسخّر فرمان او هستند و در پايـان بعد از ذكر اين نمونه‌ها می‌فرمايد: آگـاه باشـيد كه خلقت و تـدبير، هر دو، در دست اوست. طبرسی= می‌نويسد: «امر او بر ملک استوار شد؛ يعنی بعد از آنكه آسمان‌ها و زمين را آفريد و حاكميتش بـرآنها اسـتقرار يـافت»[54] مؤيد اين معنا آيه سوم سوره يونس است كه می‌فرمايد: «پروردگار شما خـدايی است كه آسـمان‌ها و زمين را در شش روز آفريد، آن‌گاه استوای بر عـرش يـافت تا تـدبير امر آفرينش نمايد...»

پس قرآن کریم استوای بر عرش را به تدبیر امور تفسیر کـرده است... و اشـاره به این است که عـرش مقـامی است که تدبیر امور از آن‌جا انشا می‌شـود و امر تکویـنی از آن‌جا صادر می‌گردد.[54]

محمد رضا قمی، صـاحب کـنز الـدقائق نـیز در تفسـیر روایی خـویش (عَلَی الْعَـرْشِ اسْـتَوی) را به علی الملک احتوی ترجمه نمـوده است.[55]ـ آیه دیگـری که در همین راسـتا اسـت، آیة دوم سـورة رعد است که می‌فرماید: «خـدا آن کسی است که آسـمان‌ها را بـالا بـرد بـدون سـتونی که ببینید. سـپس اسـتوای بر عـرش یـافت و خورشید و ماه را مسخر خـود کـرد که هر کـدام در مـدار معین به گـردش در آیند. اوست که امـور عـالم را تـدبیر می‌کند.»

پس در این آیه نیز سخن از فرمـان‌روایی و تـدبیر خـدای سـبحان بر جهـان هسـتی است و لازمة این تـدبیرها، اسـتیلای بر هسـتی است و چـنین نیست که مشـرکان می‌پنداشتند که خدا تنها آسمان‌ها و زمین را خلق کـرد و از ادارة آن‌ها عـاجز است یا اختیـار تـدبیر آنها را به خدایانی گونـاگون سـپرده باشد بلکه او پادشـاه مقتـدری است که همه عـالم تحت فرمـان اوست و امـرش در کل هسـتی نافذ است و لازمة این بینش، عبـادت خالصـانه اوست که در سـورة یـونس، بعد از بیـان ربـوبیت خـدا می‌فرماید: «فاعبُدُهُ»؛ پس او را پرستش کنید.» (یونس: 3)

آن‌چه از اهل لغت و تفسـیر بیـان کـردیم مؤید این معناست که اسـتیلای بر عـرش به معنـای سـلطنت و حکومت خدا بر هستی است. معنای دیگری که با تأمل در

آیـات قبل و بعد آیة 5 سـورة طه و آیه 4 سـورة حدید قابل اسـتنباط اسـت، معنـای احاطة علمی پروردگـار است؛ چنـانکه علامة مجلسی[56]ـ و علامة طباطبـایی[57]ـ نیز بدان اشاره کرده‌اند؛ همانگونه که در معنای اول متفق القول بوده‌اند.

خـدای سـبحان در سـوره حدید فرمـوده است: «او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، آن‌گـاه استوای بر عرش یافت. آن‌چه در زمین فـرو رود و آن‌چه از آن برآید و آن‌چه از آسـمان فـرود آید و آن‌چه بـالا رود همه را می‌داند و او با شما هست هرجا که باشـید و خـدا به آن‌چه می‌کنید آگاه است.»

و در آیـات چهـارم تا هفتم سـورة طـه، هر دو معنا جمع است و می‌فرماید: «این کتـاب فرسـتادة کسی است که زمین و آسمانهای بلند را آفرید؛ آن خدای مهربانی که بر عـرش اسـتوا یـافت آن‌چه در آسـمان‌ها و زمین و آن‌چه بین آن دو است و آن‌چه در زیر خـاک پنهـان اسـت، همه مال اوست و اگر آهسته سخن بگویید یا آشـکار، او عـالم به اسرار و پنهانیهای آفرینش است.»

اما در میـان مفسـران اهل سـنت، بیضـاوی در معنـای کرسی- که مانند عـــــرش محل بحث است- می‌نویسد: کرسی به معنـای حقیقی آن و نشسـتن بر آن به معنـای حقیقی‌اش برای خدا نیست و اشـاره می‌کند که گفتهاند کرسی او کنایه از علم او یا سـلطنت او است[58]ـ و در معنای عرش می‌نویسد:

«استوای بر عـرش صـفت خـدای تعـالی است اما کیفیت خاص ندارد و معنایش این است که برای خدا اسـتوای بر

عــرش اســت، بر وجهی که مــورد نظر اوست بــدون اسـتقرار و تمکن و عـرش جسم محیط بر سـایر اجسـام است و آن را عــرش گفته‌اند به خــاطر بلنــدی‌اش یا به خـاطر شـباهت آن با تخت پادشـاه که امـور و تـدابیر از آن‌جا صادر می‌شود.»[59]

عرش به معنای جسم محیط معنای چهارم از پنج معنایی است که علامه مجلسی در مورد آن احتمــال داده است.[60]ـ قرطـبی در تفسـیرش در معنـای اسـتوای خـدا بر عــرش سه قــول ذکر می‌کند: 1.ـ قــول مالک بن انسکه پیشتر بیان کردیم، 2.ـ قول مشـبّهه که گفته‌اند ما آیه را بر ظاهر آن حمل می‌کـنیم، 4.ـ کسـانیکه گفتـه، ما آن را تأویل می‌کنیم وحمل آن را برظاهرش محــال می‌دانیم.[61]

ثعــالبی در تفســیرش، دربــارة اســتوای خــدا بر عــرش می‌نویسد: «معنـــای این ســـخن در نـــزد ابوالمعـــالی و متکلمان ماهر پادشاهی و سلطنت است و اضافه عــرش به خـدا اضـافه تشـریفی است از آن جهت که بزرگـترین مخلوق خدا است.»[62]

او در جـــای دیگر می‌نویسد: «خـــدای ســـبحان بر عـــرش اســـتوا دارد به گـــونه‌ای که خـــودش گفته و به معنـــاییکه خـــودش قصد کـــرده اســـت، در حـــالی که از تمـــاس و اســـتقرار و تمکن و حلـــول و انتقـــال مـــنزّه است و این عـــرش نیست که حامل او باشد بلکه عـــرش و حـــاملان عرش، به لطف و قدرت خـدا حمل می‌شـوند و در قبضة قدرت او هستند.»[64]

نکتة مهمی که ثعالبی بدان اشـاره میکند این است که بر خلاف دیدگاه مشـبهه و مجسـمه که تصـور میکنند عـرش محل اسـتقرار خـدا و حامل اوست مینویسد: این عـرش نیست که حامل اوست بلکه عــرش و حــاملان عــرش به لطف و قـــــدرت خـــــدا حمل میشـــــوند. وی در ادامه می‌نویسد: «کَـانَ اللـهُ وَ لَم یَکُن مَعَـهُ شَـیءٌ»؛ «خداوند بـوده و هیچ چـیز با او نبـوده است.» پس خـدای سـبحان بوده است قبل از آنکه مکان و زمـان را خلق کـرده باشد و او اکنون همـان است که قبل از خلقت مکـان و زمـان بود.

و در سورة رعد که بعد از (ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ) آمـده (وَ سَـخَّرَ الشَّـمْسَ وَ الْقَمَر)، بـرای آگـاه کـردن بشر بر کمال قدرت اوست.

اکنون با توجه به سـیاق آیـات و اقـوال مفسّـران در نقد آرای سلفیه، در این باب می‌گوییم:

اولاً: اینکه سلفیها گفته‌اند «عدم جـواز تفسـیر در آیـات صفات قول همة فقها است» سخن صوابی نیست؛ زیـرا با یک اسـتقرای نـاقص موجبة کلیه گفته شـده اسـت، و ملاحظه شد که بـــــرخی از فقها و مفســـــران بر خلاف سلفیه سخن گفته‌اند.

ثانیاً: اینکه ابن تیمیه و برخی از سلفی‌ها می‌گویند «خدا حقیقتاً بر عرش استوا دارد همان گونه که حقیقتاً عـالم است» سخن صوابی نیست؛ زیرا اسـتوای حقیقی را اگر به معنای اسـتقرار بدانند لازمه‌اش جلـوس است و اصـلاً آیا جلـوس امر غـیر مـادی بر شیء مـادی یا شیء غـیر مادی معنا دارد و آیا روح انسان در بدن او جالس است یا

قـائم؟ پس معنـای لغـوی و ظـاهری اسـتوای بر عـرش مسـتلزم جسـمیت خداست و این قـول مشـبّهه است که سـلفی‌ها خـود را از آن مـبرا می‌دانند پس باید اسـتوای خدا بر عرش را استیلا و مالکیت و مِلکیت حقیقی خدا بر هستی بدانند و آیه گرچه به یک اعتبـار مجـاز و اسـتعاره است و آن تشـبیه مـالکیت و پادشـاهی و احاطه علم و قدرت خدا بر مملکت وجود و تنفیذ فرمـان او بر هسـتی به پادشـاهی و حـاکمیت پادشـاهان و سـلاطین و تنفیذ فرمـان آنها و احاطة علمی و قـدرت آنها در دایـرة حکومتشان تشبیه شـده است اما باید دانست که مـالکیت و پادشاهی حقیقی از آن خداست و حکومت و پادشـاهی پادشاهان امری اعتباری و فانی است.

پس آیه به یک معنا دلالت بر حقیقت می‌کند اما نه به آن معنـایی که سـلفی‌ها می‌گویند که مسـلتزم مکانمنـدی خداست. سـلفی‌ها از یک سو می‌گویند خـدا حقیقتـاً در آسـمان است و بر عـرش اسـتقرار دارد اما ابا دارند بگویند استقرار و جلوس جسمانی بر عرش دارد.

ثالثـاً: اگر در معنـای عـرش به دقت می‌نگریسـتند نه نیازمند تأویل بودند و نه جمود بر لفظ بلکه اگر از ظـاهر لفظ به حقیقت معنـای آن راه می‌یافتند معـانی آیـات بـرای آنـان روشن می‌شـد؛ چنـانکه ملاّ صـدرا در معنـای عرش و کرسی و مفاهیم متشابه نظـیر آنها می‌گوید که در اینگونه آیـات بـرخی به ظـاهر لفظ جمـود ورزیدند و برخی به تأویل بر وفق قوانین عقلی خود پرداختنـد، اما راسـخان در علم و یقین لفظ را بر مفهـوم اصلیشـان حمل کردند بـدون اینکه در آنها تصـرف کنند اما حقیقت مفهـوم را از معـانی زایـده تجزیه کردند و به روح معنا

توجه کردند.[64]ـ ایشـــان در ادامه به «مـــیزان» مثـــال می‌زند و معـــانی متعـــدد آن را از تـــرازوی شـــاهین‌دار تا شـــاقول بنـــایی و علم منطـــق، همه را که اهل هر لغت و فنِ میزان گویند، می‌آورد. پس عرش- به گفته جـــوهری- به تخت پادشاه گفته می‌شود اما نه هر تخـــتی چـــون لغت عام تخت در لسان عرب «ســـریر» است اما تخت پادشـــاه یک ســـرزمین نشـــان از مـــیزان اقتـــدار و تصـــرف او در مملکت او دارد. این روح معنـــای جلـــوس بر تخت و غـــایت استوای بر عرش در مورد خدای سبحان نـــیز صـــادق است از این رو میتـــوان گفت: تخت پادشـــاهی خـــدای ســـبحان نشان از عظمت و سیطره و قدرت خدا در مملکت وجـــود و عالم هســـتی است پس نه عـــرش او مـــادی و جســـمانی است و نه اســـتوای او همچـــون اســـتوای شـــاهان اســـت، بنابراین، اینکه تخت از چوب باشد یا فلز، جســـمانی باشد یا غیر جسمانی، دخلی در حقیقت معنای تخت که نشـــان از ســـیطره و حکـــومت صـــاحب تخت بر مملکت ارضی یا مملکت وجود است، ندارد.

اما ســـلفیه با تکیه بر ظـــواهر آیـــات و روایـــات، خـــدای لایتناهی را، خـــدایی نشســـته بر بـــالای آســـمان‌ها بر روی عرش دانسته و سایر عـــوالم وجـــود را از حضـــور او- جـــلّ جلاله- خالی شمردهاند و حال آنکه قـــرآن تصـــریح میکند: (وَ هُـــوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ)؛ «او با شماست در هر جا که باشـــــید.» (حدید: 4)ـــــ و این نکته قابل توجه استکه در همین آیهکه خدای ســـبحان از اســـتوایش بر عـــرش ســـخن می‌گوید، از معیت هم سخن گفته اســـت، چگونه است که خدای سبحان، هم در بالای آسمان‌ها مباین از خلق است و هم همراه با آدمیان در زمین؛ خواه بر بالای کوه باشند یا قعر چاه.

ابن تیمیه با اینکه تأویل و خـروج از ظـاهر لفظ را جـایز نمی‌داند، این‌جا معیت را معیت علمی شمرده و این قول را مطابق قول ابن عباس و الضـحاک و سـفیان ثـوری و احمــدبن حنبل میداند و در آیــات (إِنَّنی مَعَکُما أَسْــمَعُ وَ أَری)[65]ـ و «اذ یقـول لصـاحبه لا تحـزن آن الله معنا»[66]ـ معیت را نصر و تأیید معنا می‌کند.[67]ـ ابن تیمیه که تأویل و تفســـیر لفظ از معنـــای ظـــاهری را جـــایز نمی‌دانست چـــرا در این‌جا علم، نصـــرت و تأیید معنا می‌کند؟! دلیلش واضح است؛ زیرا او فوقیت و اسـتقرار خدا در آسمان و عرش را مسلّم پنداشته، حال بــرای حل تعارض فوقیت و اسـتقرار در آسـمان با معیت انسـان‌ها بطـور عـام یا خـاص در زمین چـاره‌ای نمی‌بیند جز اینکه آیـــات معیت را به علم و تأیید و نصـــرت معنا کنند تا به اصل جدایی خدا از مخلوقاتش خدشه‌ای وارد نشود.[68] چگونه شد که آیات صفات از متشـابهات بـود و تفسـیر و تأویل متشــابهات را جــایز نمی‌دانســت، ناگهــان در این آیات به تأویل و تفسیر پناه برد؟!

آری اگر ســلفیه خــدا را محبــوس در بــالای آســمان‌ها نمی‌کردند، نیـاز نبـود در این آیـات به خلاف ظـاهر دست بزنند و بگویند «خـــدا خـــودش در آسمان‌هاست اما با مخلوقات بهطـور عـام و با صـالحان و محسـنین بهطـور خـاص- به تعبـیر ابن تیمیه[69]-ـ معیت علمی یا تأییـدی دارد.» بلکه می‌گوییم خدا به همان انـدازه که در آسـمان با فرشتگان است، به همـان انـدازه در زمین با انسـان‌ها است؛ چنانکه ابن قدامه نقل می‌کند وقــتی موسی(علیه السلام) ندای خدا را شنید، گفت: لَبَّیک، لَبَّیک، صـدایت را می‌شـــنوم اما جـــای تو را نمی‌بینم، پس تو کجـــایی؟! خداوند سبحان فرمود: من بر بالای سرتو و پیش روی تو

و در طـرف راست و چپ تو هسـتم موسی دریـافت که این صفت کسی جز خدا نیست. پس خـدا به همة آدمیـان هم معیت قیومی دارد و هم معیت علمی، اما به مؤمنـان علاوه بر اینها معیت تأییـدی هم دارد. خـدای سـبحان؛ پیـامبران و اولیـایش را یـاری می‌کنـد؛ چنانکه نـوح، ابراهیم، یوسف، موسی،هارون، عیسی: و پیـامبر(صـلی الله علیه و آله) و دیگرصالحان را یاری کرد؛ یوسف را از قعرچـاه به حکـومت مصر و موسی وهـارون را غـالب بر فرعون و پیامبر(صلی الله علیه و آله) را برکافران چیره کرد.

پس خدای سبحان نه محدود به آسمان است و نه زمین و نه مسـتقر در زمین است نه آسـمان، بلکه بر همة عـالم احاطه علمی و احاطه قیـــــومی دارد و کرسی علم و قدرت او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته است.

رابعـاً: دلیل عقلیکه متکلمـان و حکما بر نفی مکانمنـدی خدا اقامه می‌کنند، چنین است:

موجودیکه در مکـان است دلالت بر نیـاز آن موجـود بر آن مکان دارد و خـدای واجب الوجـود بذاته از مکـان و جهت داشتن مسـتغنی اسـت، چنـانکه خواجه نصـیر طوسی در تجریدالاعتقاد می‌نویسد:

«وجوب الوجـود یـدل علی نفی التّحـیز و الجهة» «واجب الوجود بودن خدای سـبحان دلیل است که جـاگیر و جهت دار نیست.»[70]

ابن میثم بحرانی نیز در بحث صفات سلبی خـدای تعـالی می‌نویسد:

«او نه در مکـان است و نه جهت دارد و نه جـاگیر اسـت، به خلاف کرامیه که او را دارای جهت پنداشـــــــتهاند و هیصمیه از آنها گفتند خدا بالای عرش در جهت بی‌نهایت است و بین او و عرش فاصله غیر متناهی است و بعضی نیز مانند مجسـمه گفتند خـدا مسـتقر بر عـرش است.»[71]

ابن میثم در بطلان مکانمنـــدی و جهتدار بـــودن و تحیّز خدای سبحان مینویسد:

«اگر او مکان یا جهتی داشت و یا جاگیر بود، موجودیتش بدون اینها ممکن نبود و این باطل اسـت؛ زیـرا مسـتلزم آن استکه خداوند در وجـودش وابسـته و نیازمند به غـیر خـودش باشـد، در حـالیکه ثـابت شد او واجب الوجـود و مستغنی از غیر است.[72] معتزله و اشاعره و حکما نیز در این مسأله متفقالقـول هسـتند؛ حکما به دلیل وجـوب وجـــود و معتزله به دلیل نفی صـــفات زائد بر ذات و اشـاعره هم به دلیل نفی تشـبیه و مثلیت با مخلوقـات. چنانکه شهرستانی می‌نویسد: مـذهب اهل حق این است که خـدای سـبحان شـبیه مخلوقـاتش نیست... پس بـاری سـبحانه، نه جـوهر است و نه جسم و نه عـرض و نه در مکان است و نه در زمان...»[74]

خامسـاً: در کلمـات پیامبرخـدا(صـلی الله علیه و آله) و اصـحاب و تـابعین و تـابعین تـابعینی که به واقع سـلف صـالح هسـتند، سـخن در مکانمنـدی خـدا نیسـت؛ چنانکه شهرستانی به نقل از امـیر مؤمنـان، علی(علیه السـلام) که سلفیه او را از خلفای اربعه و اصحاب عشرة مبشّـره می‌داننـد، می‌نویسد: «فَـإِنَّ الـذِی أَیَّنَ الأَینَ لاَ یُقَـالُ لَـهُ

أینَ»؛ «کسی که مکان را مکان قـرار داد نمی‌تـوان به او گفت دارای مکان است.»[74]

البته در نهج البلاغه در مواضع متعـدد نفی مکانمنـدی از خدا شده اسـت؛ از جمله می‌فرماید: «مَنْ قَـالَ أَیْنَ فَقَـدْ حَیَّزَهُ»؛ «کسی که بگوید خدا کجاست، او خدا را جـاگیر و محدود به مکان کرده است.»[75]ـ مفید در ارشاد نـیز از آن حضرت نقل می‌کند که فرمـود: «خـدا مکـان را مکـان نمـــوده است. پس او را مکـــانی نیست و او برتر از آن است که مکـان او را محـدود نماید و او در همه جا هست بدون اینکه مماس به جایی باشد.»[76]

سـلفیه به پیـامبر(صـلی الله علیه و آله) نسـبت می‌دهند که فرمود: خداوند در آسـمان است و حـال آنکه روایـاتی به خلاف آن داریم، مجلسی روایت می‌کندکه مـــــــردی یهودی خدمت آن حضرت رسید و پرسـید: خـدا کجاسـت؟ فرمود: «هو فی کلّ مکان ولایوصف بمکان و لایـزول بل لم یـزل بلا مکـان و لایـزال»؛ «او در همه جا هست و او توصـیف به مکـان نمی‌شـود و این وصف از او هیچگـاه زایل نمی‌گردد، بلکه پیوسـته بـدون مکـان بـوده و خواهد بود.»[77]

در روایـتی آمـده است که به حضـرت امـام کـاظم(علیه السلام) گفته شد: گروهی گمان می‌کنند خدای تعـالی به آسمان دنیا فرود می‌آید! حضرت فرمودند: خـدای تعـالی فرود نمی‌آید و نیازی به فرود آمدن ندارد؛ چـرا که منظر او نسبت به دور و نزدیک یکسان است.[78]

هم‌چـنین از امـام علی بن موسی الرضا(علیه السـلام) سـؤال شد: «أین الله» فرمودند: «الأین مکـان... وَ هُـوَ

بِکُـلّ مَکَـان مَوجُـود»؛ «أین مکـان است و خـدا همه جا هست.»[79]ـ و در کـافی[80]ـ از آن حضـرت نقل شـده است که فرمـود: خـدا مکـان را مکـان کـرد بـدون آن‌که مکانی داشته باشد.

پس اعتقـاد سـلفیه در مـورد اسـتوای خـدا بر عـرش و مکانمندی خدا، نه در سخن پیامبرخدا و نه امیرمؤمنـان و نه موسی بن جعفر و نه علی بن موسی الرضا: که اعلم و اعرف النـاس به خـدا وصـفات او هسـتند، دیـده نشـده است.

سادسـاً: اثبـات عـرش به عنـوان محل اسـتقرار خـدای سبحان با سخنان خودشـان نـیز متعـارض است زیـرا اگر سـؤال شـود آیا عـرش الهی مخلـوق خداست یا قـدیم است؟ و آیا خدا از ازل متصف به استوای بر عرش بـوده یا بعد از آن‌که عـرش را آفرید مسـتوی بر عـرش شـد؟ چاره‌ای ندارند جز آنکه بگویند چیزی اقدم از خدا و قـدیم به قـدم الهی نیست و الاّ باید به تعـدّد واجب الوجـود رضایت دهند. پس عرش حادث است، پس صفت استوای بر عرش هم حادث است و خـدا متصف به صـفات حـادث شـده است.[81]ـ در حـالی که احمـدبن حنبل می‌گوید: «خـدای تعـالی قـدیم به صـفاتش هسـت؛ صـفاتی که در ذاتش اضـافه بر او هسـتند و جـایز نیست که خـدا از صفاتش جـدا شـود... همـانگونه که هر پدیـده‌ای به جمیع صفاتش محدث است خدای تعالی هم که قدیم اسـت، به جمیع صفاتش قدیم است.»[82]

اگر بگویند اتصـاف خـدا بر عـرش قـدیم است و عـرش حادث است! باید پاسخ دهند که چگونه خدای قـدیم از هر جهت کامـل، متصف به صـفات حـادث می‌شـود؟! آیا

استوای خدا بر عرش، صفات کمال اوست یا تأثیری در کمال و جمال او ندارد؟ اگر بگویند از صفات کمال است که نداشت بعد برای او حاصل شد باید بپذیرند خدا در ازل واجد بعضی از کمالات نبود بعد برایش حاصل شد- تعالی الله عن ذلک- و اگر بگویند تأثیری ندارد پس اتصاف خداوند به چیزی که برای او کمال و جمال نیست، چه فایده‌ای دارد که ما بدان معتقد باشیم و اینهمه اصرار بورزیم و منکرین آن را از حوزة سنت رسول الله خارج بدانیم.

سابعاً: اشکالی که بر سلفیه و به ویژه ابن تیمیه وارد است اینکه: سخن مالک بن انس در مورد استوای خدا بر عرش را وحی منزل پنداشتهاند، بهطوری که نه کلمه‌ای بر آن افزودهاند و نه کلمهای از آن کاستهاند؛ در حالیکه مالک عالمی است از علمای حدیث. او در پاسخ به سؤال، به اندازة فهم خود پاسخ می‌دهد. ابن تیمیه نه تنها در مورد استوای خدا بر عرش این پاسخ را جامع و مانع دانسته بلکه آن را در مورد سایر صفات؛ مانند نزول خدا از آسمان و... ساری و جاری می‌داند. آیا این سخن مالک غیر از تعطیل معرفت حق تعالی و بستن باب تعقل است؟ و پیروی ابن تیمیه و سلفیه از مالک در این مسأله آیا غیر از تقلید در مسائل اعتقادی است که باید به عقل فهمیده شود؟!

نتیجة بحث:

خلاصه اینکه اگر بپذیریم عرش به معنای تخت و آن هم جسم و جسمانی و مخلوق خداست و استوا صفت فعل خدا است و استوای خدا بر عرش بعد از خلق آن باشد، به دلیل «ثُمَّ استَوَی» و استوا به معنای اعتلا و استقرار

باشد و در عین حال بخواهیم خدا را منزه از جسم و جسمانیات بدانیم، دچار تناقضگویی‌های بسیار شده‌ایم؛ زیرا خدایی که جسم نیست او را متصف به صفات جسمانی کرده‌ایم و خدایی که محدود نیست او را محدود و محبوس در آسمان ساخته‌ایم که هر شب تنها یکبار به آسمان دنیا می‌آید تا دعای بندگانش را اجابت کند، آنهم بندگانی که در نیمه شب او را می‌خوانند! و بسیاری از محذورات دیگر.

منابع

1. بدران، عبدالقادر احمد بن مصطفی، المدخل إلی مذهب الإمام احمد بن حنبل، بیروت دار احیاء التراث، بی‌تا.
2. ابن‌تیمیه، احمد/ ابن عبدالوهاب، محمد، مجموعه التوحید، قاهره، مکتبة القیمه، بی‌تا.
3. ابن تیمیه، مجموع فتاوی، عبدالرحمان قاسم، رباط، مغرب، مکتبة المعارف، بی‌تا.
4. ابن حنبل، احمد، العقیده بروایة ابی بکر الخلال، دمشق 1998- 1408م.
5. ابن حنبل، احمد، العقیدة بروایة ابی بکر الخلال، عبدالعزیز عزالدین، دمشق، دار قتیبه 1498ق.- 1985م.
6. ابن خزیمه، محمدبن اسحاق، کتاب التوحید واثبات‌الصفاتالرب- عزّوجلّ- عبدالعزیزبن ابراهیم، ریاض، 1418ق.- 1997م.

7. ابن فارس احمد، تـرتیب مقـاییس اللغـه، تـرتیب و تنقیح، سعید رضا علی عسـکری و حیـدر مسـجدی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه 1487

8. احمدرضـــا، معجم متن اللغـــة، بـــیروت، دار مکتبة الحیاة، 1380ق. -1960م.

9. بحـــــرانی، میثم بن علی، قواعـــــدالمرام فی علم الکلام، تحقیق سـید احمدالحسـینی، قم، مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی، 1406

10. بشیر آبادی، جمال‌بن احمد، الآثار الـوارده عن ائمة السـنه فی ابـواب الاعتقـاد، ریـاض دارالـوطن 1416ق.

11. بن بـــاز، عبـــدالعزیز، مجمـــوع فتـــاوی، عبدالله احمدطیار، ریاض، دارالوطن، 1416ق. (244)

12. بیضـاوی، تفسـیر بیضـاوی، تصـحیح عبـدالقادر عرفات، 5 جلدی بیروت دارالفکر 1416، 1996

13. الثعالبی عبدالرحمان بن محمد، الجـواهر الاحسـان فی تفســیر القـــرآن، بـــیروت مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بی‌تا.

14. جـــوهری، اســـماعیل بن حمـــاد، الصـــحاح، احمد عبدالغفور عطار، بیروت، افست قم، امیری 1368

15. حلّی، حسن‌بن یوسف (علامه حلّی) کشف المـــراد فی شـرح تجرید الاعتقـاد خواجه نصـیر طوسـی، تعلیق حسن حسن‌زاده آملی 1407ق.

16. شهرســـتانی، عبـــدالکریم، نهایة الاقـــدام فی علم‌الکلام، الفـــرد جیـــوم بی‌جـــا، مکتبة الثقافة الدینیه، بی‌تا.

17. شوکانی، محمدبن علی، الرسائل السـلفیه، تعلیقة خالد عبـــداللطیف، بـــیروت دارالکتـــاب العـــربی، 1414ق. -1994م.

18. شـوکانی، محمـدبن علی، فتح القـدیر، چـاپ دوم، بیروت، دارالکتب، 1322ق.- 2001م.

19. صبحی الصالح، نهج‌البلاغه، قم دارالهجرة، بی‌تا.

20. صدرالمتألهین، محمـدبن ابـراهیم، تفسـیر القـرآن الکــریم، تصــحیح محمد خواجــوی، قم، انتشــارات بیدار1372ش.

21. صنعانی، محمدبن اسماعیل الامیر الیمـنی، تطهـیر الاعتقـــاد من ادران الالحـــاد، ســـید محمد ســـید، سعودی، مکتبة الزهرا 1412ق.- 1992م.

22. طباطبـایی سـید محمد حسـین، المـیزان، بـیروت، اعلمی، 1417ق.- 1997م. (247)

23. طبرسی، احمدبن علی، الاحتجاج، سـید محمـدباقر الخرسان بی‌جا، دارلنعمان، 1386 ق.- 1966

24. طبرســی، فضل بن حســن، مجمع‌البیــان، طهــران ناصر خسرو، بی‌تا.

25. طبری، محمدبن جریـر، جـامع البیـان عن تأویل آی القرآن (30 جلدی) ،بیروت دارالفکر 1405

26. العاملی، زین الدین علی‌بن یونس، الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، تصحیح محمدباقر بهبودی، بی‌جا، مکتبة المرتضویه، 1384ق.

27. عطاردی عزیزالله مسندالامام الکاظم، مشهد، مؤتمر العالمی للامام الرضا(ع)1409ق.

28. قرطبی، ابی‌عبدالله محمدبن احمد، الجامع لاحکام القرآن، قاهره دارالشعب1372ق.

29. قمی مشهدی محمدرضا، کنزالدقائق، حسین درگاهی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی1367

30. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، سیدجواد مصطفوی، تهران دفتر نشر فرهنگ اهل‌بیت، بی‌تا.

31. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت مؤسسة الوفا 1403ق.- 1982م.

32. مقدسی، عبدالغنی ابن سرور، الاقتصاد فی الاعتقاد، احمد بن عطیه، القامدی، مدینه، مکتبة العلوم والحکمه، 1422ق.- 2001م.

33. مقدسی، ابن قدامه، لمعة الاعتقاد، ریاض دارالمهدی 1408 ق.

34. المغراوی، محمد بن عبدالرحمن، المفسرون بین التاویل والاثبات فی آیات الصفات، بیروت مؤسسة الرساله چاپ اول1420ق. 2000م.

[1]. صـفات خـبری در مقابل صـفات عقلی، صـفاتی هستند که اهل حدیث و سلفیه بر اساس ظـواهر آیـات و روایـات بـرای خـدای تعـالی اثبـات میکنند (نک-: بیهقی، ابی بکر، الاسماء و الصفات).

[2]. ابن خزیمه، التوحید، ج1، صص 257- 255

[4]. ابن خزیمه، التوحید، صص280- 279

[4]. ابن قدامه مقدسی، لمعة الاعتقاد، ص19

[5]. عبدالغنی مقدسی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص88

[6]. ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج3، ص126

[7]. ابن خزیمه، ج1، ص273

[8]. مقدسی، ابن قدامه، اثبات صفة العلوّ، ص45

[9]. ابن خزیمه التوحیـــد، ج1، ص233، ابن قدامه مقدســـی، لمعة الاعتقـــاد، ص19 عبـــدالغنی مقـــدس الاقتصاد فی الاعتقاد صص 80 و 81؛ ابن‌تیمیه مجموعة فتاوی، ج3، صص16و 17

[10]. ابن خزیمه التوحید، ج1، ص244ـ 249؛ عبدالغنی مقدسی، الاقتصاد فی الاعتقـاد، ص85-ـ 82؛ ابن قدامه مقدسی لمعة الاعتقاد، ص20 و...

[11]. ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج3، ص194

[12]. احمد بن حنبل، الاعتقاد، ص108

[14]. ابن قدامه مقدسی، لمعة الاعتقاد، ص20

[14]. عبدالغنی مقدسی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص85

[15]. ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج4، ص7

[16]. همان.

[17]. همان، صص7 و 8

[18]. همان، ج2، صص24 و 25

[19]. همان، ج3، ص17

[20]. همان، ص24

[21]. همان.

[22]. همان.

[24]. همان، ج3، ص126

[24]. همان، ج3، ص180

[25]. همان، ص189

[26]. همان، ص205

[27]. شوکانی، الرسائل السلفیه، صص139 و 140

[28]. ذیل آیة 54 از سورة اعراف.

[29]. شوکانی، فتح القدیر، ج1، ص737

[40]. محمد بن عبدالوهاب، مجموعه التوحید، صص51 و 52

[41]. بن باز، فتاوی مهمه، ص14، نک-: ایضاً همو، مجموع فتاوی، ج4، ص131

[42]. محمد بن عبدالوهاب، مجموعة التوحید، ص53

[44]. ابن بدران، المدخل، ص29

[44]. ابن خزیمه، التوحید، ج1، ص289

[45]. همان، ص290

[46]. عبدالغنی مقدسی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص103

[47]. ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج3، ص195

[48]. همان، صص54 و 55

[49]. همان، ج3، ص35

[40]. همان.

[41]. محمد بن عبدالوهاب، مجموعة التوحید، ص52

[42]. احمد بن حنبل، العقیده، ص111

[44]. ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج3، صص 50- 47

[44]. همان، ج4، صص8 و 9

[45]. جوهری، صحاح مادة «عرش»

[46]. احمد رضا، معجم متن اللغه، ج4، مادة «عرش».

[47]. احمد بن فارس، ترتیب مقاییس اللغه، ج3، ص 640، مادة «عرش».

[48]. «یوسف پدر و مادر خویش را بر بالای تخت برد»، یوسف: 100

[49]. «سلیمان به اطرافیانش گفت:کدامیک تخت بلقیس را برایم در این‌جا حاضر می‌کنید؟»، نمل: 38

[50]. «خـدای سـبحان صـاحب عـرش بلند مرتبه است.» بروج: 15

[51]. طــبری، ج13، ص 68؛ صــنعانی، ج2، ص328؛ طبرسی مجمع، ج3 و4، ص609 و...

[52]. جوهری، صحاح مادة «سوا»

[54]. طبرسی، مجمع البیان، ج3، ص652

[54]. طباطبایی، المیزان، ج8، صص159 و 160

[55]. محمد رضا قمی مشهدی، کنز الـدقائق، جز6، ص 29

[56]. مجلسی، بحار الانوار، ج55، ص38

[57]. طباطبایی، همان، ج7، ص161

[58]. بیضاوی، تفسیر بیضاوی، جز1، ص555

[59]. همان، جزء 3، ص26

[60]. مجلسی، بحار، ج55، ص38

[61]. قرطبی، الجامع الاحکام القرآن، جز6، ص254

[62]. الثعالبی، الجواهر الاحسان فی تفسیر القرآن، جز 2، ص23

[64]. همان، ص263

[64]. ملاصدرا، تفسیر قرآن، جزء چهارم، ص 150

[65]. «خطـاب به موسی وهـارون؛ من با شـما هسـتم، شما را می‌بینم و سخنان شما را می‌شنوم.» طه: 45

[66]. «پیامبر به همراهش در غار گفت: محزون مباش که خدا با ماست.» توبه: 40

[67]. ابن تیمیه، مجموعه التوحید، ص578

[68]. همان.

[69]. همان.

[70]. حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، صص 293 و 294

[71]. ابن میثم بحرانی، قواعد المرام فی علم الکلام، ص70

[72]. همان، ص71

[74]. شهرستانی، نهایة الاقدام فی علم الکلام، ص103

[74]. همان، ص130

[75]. صبحی الصالح، نهج البلاغه، ص212، خطبه 152

[76]. زین الدین العاملی، الصراط المستقیم، ص224

[77]. مجلسی، بحار الانوار، ج37، ص257

[78]. عزیز الله عطاردی، مسند امام کاظم، ج1، ص260

[79]. طبرسی الاحتجاج، ج2، ص407

[80]. کلینی، اصول کافی، ج1، ص188

[81]. عبدالرحمان مغراوی، المفسرون، ص154

[82]. احمد بن حنبل، العقیده، ص112

آیا جهنم در زیرِ زمین است؟

اولاً تمدن‌های باستان تقریبا همگی براین باور بودند که زمین صاف است؛ البته تفاوت‌هایی در عقایدشان وجود داشت. بعضی هم زمین را صفحه‌ای بی‌کران می‌دانستند که نهایتی ندارد. این باور غالب که در طول قرن‌ها شدیدا تثبیت شده بود با ماجرای جنجالی گالیله و چند ماجرای دیگر که قبل و بعد از آن اتفاق افتادند به تدریج منسوخ شد. امروزه غالب دانشمندان بزرگ علم فیزیک تحقیقاً و بیشتر مردم و پیروان ادیان الهی به کروی بودن زمین معتقدند. با این وجود، هنوز هم عده‌ای هستند که فکر می‌کنند زمین تخت است؛ آدم‌های بی‌سوادی هم نیستند و جمع شان پراز مدعیان فیزیکدان و جغرافیدان است. البته اصطلاح «زمین تخت‌ها» به طور خاص به انجمنی در انگلستان اطلاق می‌شود. این انجمن متشکل از تعدادی شبه دانشمند در زمینه‌های مختلف است؛ از پژوهشگران علوم تجربی گرفته تا علوم نظری و حتی الهیات، همه جور آدمی در میانشان هست که البته هیچ کدام از این افراد در صف دانشمندان تراز اول دنیا قرار نمی‌گیرند ولی بیشترشان فارغ التحصیل معتبرترین دانشگاه‌های جهان در سطوح عالی هستند و مدارک تحصیلی درخشانی دارند.(1)

ثانیاً بحث علمی مربوط به مسطح یا کروی بودن زمین، از منظر علوم تجربی و بشری بحثی اختلافی بین دانشمندان علم فیزیک و نجوم و جغرافیاست که باید در فضای خاص خود دلایل هر کدام را از نظر علمی و دانش روز بشری بررسی نمود تا به نظر محکم و متقن رسید. اما اگر بر اساس پرسش اصلی و رسالت این سایت

جویای نظرات و دیدگاههای دینی از منظر قـرآن باشـید، بر اساس نظر محققان و مفسران دینی و قرآنی کروی بودن زمین امری ثابت شــده است که در ادامه به بحث و بررسی دلایل قـرآنی هر دو گـروه موافقـان و مخالفـان اشاره می‌کنیم.

یک. دلایل قـرآنی معتقـدان مسـطح بـودن زمین: در این مجال، برخی از دلایل قرآنی که معتقـدان مسـطح بـودن زمین به آن‌ها تمسک می‌جویند را طبق نظر مفســـــران بررسی می‌کنیم:

الف: آیه اول: " و زمین را گســـتردیم و در آن کوه‌هـــای ثابتی افکنـدیم و از هر گیـاه مـوزون، در آن رویانـدیم "(2)"مد ارض" به معنای گستردن طول و عـرض آن اسـت، و اگر خـــدا زمین را نمی‌گســـتراند و تمامـــاً از سلســـله کوه‌ها پوشیده می‌شد صلاحیت کشت و زرع و سکونت را نداشت و جانـداران کمـال حیـات خـود را نمی‌یافتند.(4) منظور از «مدّ» و گســتراندن این نیست که زمین کـروی نیست بلکه مقصــود این است که ســطح زمین به طــور کامل برجســـــته و نـــــاهموار خلق نشد که اگر این گونه آفریده می‌شد انسان در این زمین نمی‌توانست به خوبی زندگی نماید.

ب: آیه دوم:" آیا ما زمین را بستری نساختیم؟(4). کلمه" مهاد" در این آیه به معنی مکـان آمـاده و صـاف و مـرتب اســـت، و در اصل از" مهد" به معـــنی محلی که بـــرای اســـتراحت کـــودک آمـــاده می‌کنند (اعم از گـــاهواره و یا بستر) گرفته شده است.(5). و از این رو به گهواره‌ای که برای کودک آماده می‌شود نیز مهد اطلاق شده است.(6) بنا بر این؛ مهد و مهـــاد، جـــائی است که مانند گهـــواره

آماده پرورش است، بر این اساس؛ می‌توان گفت: این آیه در صدد بیان این نکته است که زمین به عنوان یک نعمت الاهی جایی برای راحتی موجودات و به ویژه انسان‌ها خلق شده است همانند «مهد» و گهواره که مایه آرامش است، نه این‌که تصور شد مقصود آیه از مهاد و مهد، مسطح بودن زمین است.

دو. دلایل قرآنی کروی بودن زمین: از طرفی در قرآن آیاتی هست که بنا به گفته صاحب نظران با کروی بودن زمین هماهنگ و سازگار می‌باشند. و این آیات به عنوان معجزه علمی قرآن مطرح شده‌اند. که در زیر به برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

1- آیه اول: "شب را در روز می‌پوشاند و روز شتابان آن را می‌طلبد".(7) این آیه می‌فهماند که شب، فراگیر روز است. یعنی همه آن مکان‌هایی را که روز بود شب فرا می‌گیرد، و اگر زمین کروی نبود صحیح نبود بگوییم دائما شب روز را فرا می‌گیرد، و آن را دنبال می‌کند، زیرا در این صورت چند ساعتی شب به دنبال روز می‌بود. و چون به انتهای سطح زمین می‌رسیدند، روز بر می‌گشت و شب را دنبال می‌کرد. و به عبارتی دیگر: در هر روزی یک روز شب به دنبال روز می‌رفت، و روز دیگر، روز به دنبال شب، پس این که قرآن به طور مطلق فرمود: شب به دنبال روز می‌رود جز با کرویت زمین درست در نمی‌آید.(8)

2- آیه دوم: "... شب را بر روز داخل می‌کند و روز را بر شب...".(9)ـ در تفسیر این آیه آمده است:"اگر انسانی بیرون کره زمین ایستاده باشد و به منظره حرکت وضعی زمین به دور خودش و پیدایش شب و روز بر گرد

آن نگاه کند، می‌بیند که گـویی به طـور مـرتب از یک سو نوار سیاه رنگ شب بر روشنایی روز پیچیـده می‌شـود و از سوی دیگر نوارِ سفید رنگ روز بر سـیاهی شـب، و با توجه به این که"یُکَوِّر" از ماده" تکویر" به معـنی پیچیـدن است... نکته لطیفی که در این تعبیر قرآنی، نهفته است روشن می‌شـــود، که زمین کـــروی است و به دور خـــود گردش می‌کند، و بر اثر این گـردش، نـوار سـیاه شـب، و نوار سفید روز، دائما گرد آن می‌گردند، گـویی از یک سو نوار سفید بر سیاه و از سوی دیگر نـوار سـیاه بر سـفید پیچیده می‌شود."(10)

4 –آیه سوم: "پس سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما توانـاییم"(11)ـ سـید هبه الـدین شهرسـتانی در تفسیر این آیه آورده است: «این آیه دلالت دارد بر کثرت مشـرق‌ها و مغرب‌ها و کـرویت زمین نـیز مسـتلزم آن است که در هر نقطه از زمین برای گـروهی دیگر مغـرب باشد. پس کـثرت مشـارق و مغـارب با قـول به کـرویت زمین سـازگار می‌باشد.»(12)ـ توضـیح این که اگر زمین مسـطح بـود تنها یک مشـرق و مغـرب وجـود داشت ولی جایی که زمین کروی باشد لازم است دارای مشـرق‌ها و مغرب‌ها باشد چرا که در این صورت با چرخشش مشـرق و مغرب مکان‌ها تفاوت می‌کند.(14)

4 –آیه چهـارم: "و به زمین که چگونه گسـترده و همـوار گشته است."(14)ـ بـرخی از نویسـندگان معاصر با توجه به این آیه و نـیز آیـات 147 سـوره اعـراف؛ 5 سـوره صافات و 40 سوره معارج را دلیل کـرویت زمین از نظر قـــرآن می‌دانند و آن را یکی از معجـــزات علمی قـــرآن تلقی می‌کنند و می‌نویسـند: مسـطح بـودن زمین، مـانع

کرویت آن نمی‌شود چرا که هر کره‌ای برای خود سطحی نیز دارد و از این روست که در هندسه کره را یکی از اقسام سطح به شمار می‌آورند. و توضیح می‌دهد که مسطح بودن به معنای مقابل کروی، یک اصطلاح هندسی جدید است و مقصود از "سطحت" در آیه گسترش است.(15)

در نتیجه؛ قرآن نه تنها زمین را مسطح (در مقابل کروی بودن) نمی‌داند بلکه آیات زیادی وجود دارد که با کرویت زمین کاملاً سازگار می‌باشند. بنابراین با اثبات کروی بودن زمین بر اساس آیات قرآن و نفی مسطح بودن زمین، مبنای سؤال شما که با فرض مسطح بودن زمین، جهنم را کیلومترها زیر زمین و بهشت را بالای ابرها می‌داند مورد تردید قرار می‌گیرد. بمنظور پرهیز از طولانی شدن بحث، بررسی مکان بهشت و جهنم را در پست بعدی دنبال خواهیم کرد.

ادامه دارد...

پی نوشت‌ها:

1. برگرفته از مقاله احمق‌های قرن 21، سایت راسخون، با کمی تغییر.
2. حجر/ 19
3. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 12، ص 148 و 149، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم، 1417 ق؛ مکارم شیرازی، ناصر،

تفسـیر نمونـه، ج 11، ص 52 و 54، دار الکتب الإسلامیة- تهران، چاپ اول، 1474 ش.

4. النبأ/ 6

5. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج 26، ص 16 و 17.

6. مریم/ 29،کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا.

7. " یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً".

8. طباطبـایی، سـید محمد حسـین، تفسـیر المـیزان، موسوی همدانی، سـید محمد بـاقر، ترجمه تفسـیر المیزان، ج 10، ص 222، دفتر انتشارات اسـلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم- قم، چاپ پنجم، 1474 ش.

9. الزمر/ 5:ـ یُکَـوِّرُ اللَّیْـلَ عَلَی النَّهـارِ وَ یُکَـوِّرُ النَّهـارَ عَلَی اللَّیْل.

10. مکارم شـیرازی، ناصـر، تفسـیر نمونـه، ج 19، ص 476.

11. معارج/ 40،"ـ فَلا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشـارِقِ وَ الْمَغـارِبِ إِنَّا لَقادِرُونَ".

12. رضائی اصـفهانی، محمد علی، پژوهشی در اعجـاز علمی قــرآن، ص 188 و 189، انتشــارات کتــاب مبین، چاپ سوم، 1481 ش.

13. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج 19، ص 14 و 14.

14. الغاشیه/ 20،و الی الارض کیف سطحت.

15. گودرزی، نجـف، مطـالب شـگفت انگـیز قـرآن، ص 28-ـ 40؛ امین، احمد، کتـاب راه تکامـل، ج 7، ص 145؛ ماهنامه مکتب الاسـلام، سـال 12، ش 11؛ نیازمنـــد، ید اللـــه، اعجـــاز قـــرآن از نظر علـــوم امـروزی، ص 189، به نقل از: پژوهشی در اعجـاز علمی قرآن، رضائی، ص 190؛ اقتبـاس از سـایت اسلام کوئست با کمی دخل و تصرف.

اولاً دربـاره اصل وجـود بهشت و جهنم، آیـات و روایـات متعـددی وجـود دارد.(1)ـ دربـاره مکـان بهشت و جهنم آن‌چه بـرخی از علما از روایـات اسـتفاده کـرده انـد؛ این است که بهشت فـوق آسـمان‌های هفت گانه و جهنم در زمین هفتم قرار دارد.(2) اما آیا منظور از آسمان هفتم و زمین هفتم در این گونه روایـات، معنـای ظـاهری آن است یا نه؟ چیزی روشن نیست. فلذا آن‌چه در تحقیقات برخی دانشمندان و محققان علوم الهی و علـوم تجـربی در این خصـوص بیـان شـده چـیزی جز فرضـیه و گمـان نیست.

ثانیـاً گفته شـده بهشت و دوزخ در بـاطن و درون این جهانند. ما این آسمان و زمین و کرات مختلف را با چشم خـود میبیـنیم امّا عـوالمی که در درون این جهـان قـرار دارند نمیبینیم و اگر دید و درک دیگری داشتیم هم اکنون می‌توانســـتیم آن‌ها را ببیـــنیم چنانچه در این عـــالم موجـودات بسـیاری هسـتند که امـواج آن‌ها با چشم ما قابل درک نیسـتند، هم‌چـنین ملکـوت و بـاطن عـالم دنیا برای ما قابل درک نیست چنانچه قـرآن می‌فرماید: «کَلاَّ لَـوْ تَعْلَمُـونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَتَـرَوُنَّ الْجَحِیمَ» اگر علم الیقین

داشتید، دوزخ را مشاهد میکردید.... از جهــتی دیگر گفته شـده عـالم آخـرت و بهشت و دوزخ، محیط بر این عـالم هســتند، و به اصــطلاح این جهــان در شــکم و درون آن جهان قرار گرفته، درست همانند عالم جنین که در درون عالم دنیا است، زیرا میدانیم عالم جنین برای خـود عـالم مستقلی است، امّا جدای از این عالمی که در آن هستیم نیست، بلکه در درون آن واقع شده است، عـالم دنیا نـیز نسـبت به عـالم آخـرت و بهشت و جهنم، همین حـال را دارد، یعنی در درون آن قرار گرفته است.

طبق نظر اوّل دوزخ نـــیز در درون همین جهـــان قـــرار گرفته و وجـود آن در درون این جهـان منافـاتی با وجـود بهشت در درون آن نـدارد (همـانطور که در مثـال امـواج فرســـــتندة صـــــوتی ذکر شد) و امّا طبق پاسخ دوّم که بهشت و دوزخ محیط بر این جهان باشـند جـواب بـاز هم روشــنتر است زیــرا دوزخ می‌تواند محیط بر این جهــان باشد و بهشت محیط بر آن، و از آن هم وســـــــیعتر.(4) بنابراین دیدگاه نباید بهشت و جهنم و بسیاری از معارف قطعی اســلام را در چــارچوب زمــان و مکــان دنیــایی ارزیــابی کــرد. آن‌ها آســمانی است و اندیشة آســمانی میطلبد و برای نامحرمـان هرگز درهـای آسـمان گشـوده نخواهد شد،.... مراد از آسمانها همان مقام یا مقامهــای عــالی انســانیت است که بهشت را در خــود جــای داده است. (4)

ثالثـــــاً مشـــــهور بین متکلمین این است که بهشت در آسـمانها و زیر عـرش قـرار دارد امّا جهنم زیر طبقـات زمین میباشد. از خواجه نصــیر طوسی نقل شــده که از مکان بهشت و جهنم اطلاع نداریم امّا ممکن است از آیه

(عندها جنة المأوی) عند سدره المنتهی استفاده شود در آسـمانها است و هم‌چـنین از (و فی السـماء رزقکم و ما توعدون)(5)ـ در کتـاب گرانسـنگ بحـارالانوار میفرمایند: دلیل روشــنی در رابطه با مکــان بهشت و جهنم نــداریم اکثر بزرگان میگویند در بالای آسمانها و زیر عرش قــرار دارد زیـــرا که خداوند میفرمایند: «عند ســـدرة المنتهی عنــدها جنة المــأوی» و پیــامبر فرمــوده: ســقف بهشت عـرش خداوند است و امّا جهنم زیر طبقـات زمین است. امّا خـــــــود علامة مجلسی میفرمایند: حق این است که بگوییم علم این‌ها در انحصار خداوند است ما نمیــدانیم.(6)ـ و هم‌چـنین سـعدالدین تفتـازانی میفرمایند: ما قطع نــداریم به مکــان بهشت و جهنم ولی اکـثر علما میگویند بهشت در بــالای آســمانها و جهنم در زیر طبقــات زمین قرار دارد.(7)

نتیجه آن‌کــه؛ در خصــوص مکــان بهشت و جهنم از منظر دیــنی اختلاف نظر است: 1.ـ گــروهی معتقدند بهشت و جهنم در آسمان‌ها است، چون قرآن خبر از معراج پیامبر اســلام (ص) به آســمان‌ها می‌دهد و می‌فرماید: «عنــدها جنّة المأوی، بهشت جاویدان نــزد ســدرة المنتهی اســت، همــان نقطه‌ای که برتــرین مکــان آســمان است»(8)ـ 2. جمعی معتقدند بهشت و جهنّم مــادی نیست تا نیــازی به مکان داشته باشد. لذا با برپــایی قیــامت طومــار زمین و کــرات آســمانی در هم پیچیــده می‌شــود، ولی بهشت و جهنّم موجود بــوده و به حــال خــود بــاقی است. 4.ـ طبق نظر ســوم، بهشت و جهنّم در درون و بــاطن این جهــان قرار دارد.(9) در نتیجه؛ همان طور که بیان کردیم، چون این مسائل مربوط به عالمی غیر از عالم مــاده اســت، و

در آیات و روایات به هر *دلیل* اشاره واضحی به آن نشده است، بنابراین؛ نمی‌توان نظر قاطعی درباره آن داد.

پی نوشت‌ها:

1. سایت مقالات علمی ایران، جعفر سبحانی.
2. بحار الانوار،ج8، ص 205.
3. مکـارم شـیرازی، ناصر و عـدهای از نویسـندگان، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ج4، ذیل آیه 144، سورة آل عمران.
4. جـوادی آملی، عبداللـه، معـاد در قـرآن، قم، نشر اسراء، چاپخانه اسوه، 1481، ج 5، ص 242- 244.
5. سـبحانی، جعفـر، محاضـرات فی الالهیـات، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ص 668.
6. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بـیروت، مؤسسه الوفا، ج 8، ص 206.
7. تفتازانی، شرح المقاصد، عالم الکتب، بیروت، جزء 5، ص 112.
8. نجم/15.
9. نک: پایگـاه پرسـمان قـرآنی؛ پایگـاه پاسـخگویی اسلام کوئست، با تغییر و تصرف.

بیان حضرت امیر (علیه السـلام) ذیل همین آیـات سـوره کهـف، دنباله داسـتان ذوالقـرنین است که خداوند می‌فرماید: فَـأَتْبَعَ سَـبَبًا. حَـتی إِذَا بَلَـغَ مَغْـرِبَ الشَّـمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فی عَیْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنـدَهَا قَوْمًا قُلْنَا یَـاذَا

الْقَرْنَينْ إِمَّا أَن تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْـنًا(1)ـ «او از این اسباب، استفاده کرد. تا به غروبگاه آفتـاب رسـید آن را چـنین یـافت که در چشـمه‌ای- یا دریـایی- گِل آلـود فـرو می‌رود و نزدیک آن قـومی را یـافت. گفـتیم- به او الهام کردیم -ای ذو القرنین، یا اینان را عذاب می‌کـنی و یا میان شان رفتاری نیکو پیش می‌گـیری». این که مـراد از فــرو رفتن خورشــید در چشــمه گل آلــود چیست در کتاب‌هــای تفســیری آمــده است که به دو نمونه اشــاره می‌کنیم:

1. در تفسیر مجمع البیان آمـده: ((منظـور این نیست که به محل غروب خورشید رسیده است، زیــرا هیچ کس به آن‌جا نمی‌رسد. در آن‌جا احســاس کــرد که گویا خورشــید در چشــمه‌ای گل آلــود و تــیره رنگ فرو می‌رود. اگر چه در حقیقت در پشت آن پنهـان می‌شـد، زیـرا خورشـید در آب نمی‌نشـیند، بلکه در آسـمان است. هر گـاه انسـان در کنـار یا در داخل دریا باشد، احساس می‌کند که خورشـید در آب دریا غروب می‌کند و هر گاه در خشکی باشـد، احسـاس می‌کند که خورشید در خاک غروب می‌کند، اما هیچ یک واقعیت ندارد.))(2)

2. تفسیر احسن الحـدیث نـیز می‌نویسد: ((این دو آیه در بیــان ســفر اول ذو القــرنین است و نشــان می‌دهد که او در ســفر مغــرب به کنــار دریــایی رسیده که آب آن در اثر لجن‌ها سیاه دیده می‌شد و بیننده خیال می‌کرد که آفتاب در آن غروب می‌کند، این یک امر عــادی اســت، ما اگر در کنــار دریــایی باشیم که در آن خشکی دیده نشود، خواهیم دید که

آفتاب در آب غروب می‌کند و از آن طلوع می‌کند، النهایه آن‌جا خلیج کم عمقی بوده که آب به واسطه لجن، سیاه دیده می‌شده است.))(4)

بنابراین منظور از غروب خورشید در آب گل آلود این است که بیننده تصور می‌کند که خورشید در آب غروب می‌کند! نه این‌که واقعاً و حقیقتاً چنین چیزی اتفاق می‌افتد و امروزه هم هر کس به غروب خورشید نگاه کند، خیال می‌کند که خورشید پشت کوه و یا دریایی دارد غروب می‌کند که در واقع این کوه و دریاست که مانع دید ماست و خورشید را از جلوه چشم ما می‌برد نه این‌که خورشید در پشت کوه غروب کند! از اینرو نمی‌توان از این قبیل روایات و آیات شریفه چنین برداشت سطحی و ساده لوحانه‌ای کرد که خورشید تا انتهای زمین مسطح و تخت می‌رود و در آب گل آلودی فرو می‌رود؟!

پی نوشت‌ها:

1. کهف/ 85-86.
2. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج15، ص 120.
3. تفسیر أحسن الحدیث، ج6، ص266، بنقل از نرم افزار پاسخ- مرکز مطالعات و پاسخ گویی به شبهات، با کمی تغییر و تصرف.

اشاره حضرت علی(ع) به معلق بودن زمین در فضا

تا نزدیک به دو قرن اخیر بشر فکر می‌کرد که زمین در مرکز عالم قرار دارد و بسیاری از دانشمندان فکر می‌کردند که زمین مسطح است و کروی شکل نیست.و هر دانشمندی که سعی می‌کرد نظریه زمین مرکزی و مسطح بودن زمین را رد بکند مورد غضب کلیسا قرار می‌گرفت.در قرن اخیر با اختراع تلسکوپ و خارج شدن انسان از زمین انسان‌ها به این موضوع پی بردند که زمین در فضا معلق است.هم‌چنین در بسیاری از تمدن‌های بدوی تصور می‌شد که زمین روی شاخ گاو قرار دارد یا بروی یک ماهی قرار دارد یا در یونان باستان تصور می‌شد که زمین بروی دست یا بازوی خدایان قرار دارد و وقتی این گاو یا ماهی یا خدا زمین را تکان می‌دهد زمین لرزه رخ می‌دهد.

در 1400 سال قبل حضرت علی (ع) در خطبه 186 نهج البلاغه (الإمامُ علیٌّ علیه السلام: أنْشَأَ الأرضَ فأمْسَکَها مِن غیرِ اشْتِغالٍ، و أرْساها علی غَیرِ قَرارٍ، و أقامَها بغَیرِ قوائمَ، و رَفَعَها بغَیرِ دَعائمَ، و حَصَّنَها مِن الأوَدِ و الاعْوِجاجِ، و مَنَعَها مِن التّهافُتِ و الانْفِراجِ.امام علی علیه السلام: [خداوند] زمین را ایجاد کرد و آن را نگه داشت، بی‌آن که وی را مشغول سازد. و آن را بر جایی بدون قرار استوار کرد و بی‌هیچ پایه‌ای بر پایش داشت و بی‌هیچ ستونی برافراشتش و آن را از کجی و انحراف نگاه داشت و از افتادن و شکافتن آن جلوگیری کرد.

به معلق بودن زمین در فضا بدون این‌که توسط نیرویی نگه داشته شود اشاره فرموده‌اند:

امام علی علیه السلام: [خداوند] زمین را ایجاد کرد و آن را نگه داشت، بی‌آن که وی را مشغول سازد. و آن را بر جایی بدون قرار استوار کرد و بی‌هیچ پایه‌ای بر پایش داشت و بی‌هیچ ستونی برافراشتش و آن را از کجی و انحراف نگاه داشت و از افتادن و شکافتن آن جلوگیری کرد.

این حدیث با توجه به علم امروز ما بسیار بدوی و ساده است ولی در 1400 سال قبل در شرایطی که نظریات خرافی حاکم بود و هیچ ابزار علمی وجود نداشت دانستن این مساله تنها یک معجزه محسوب می‌شده است.

اوج آسمان

♬♪#...اِمشب در سَر، شوری دارم...#♪♬

♬♪#...امشب در دِل، نوری دارم...#♪♬

♬♪#...باز امشب، در اوجِ آسمانم...#♪♬

♬♪#...باشد رازی، با ستارگانم...#♪♬

♬♪#...امشب یک سَر، شوق و شورَم...#♪♬

♬♪#...از این عالم، گویی دورم...#♪♬

♬♪#...از شادی پرگیرم، که رَسَم، به فَلَک...#♪♬

♬♪#...سرود هستی خوانَم، در بَرِ حور و مَلَک...#♪♬

♬♪#...در آسمان‌ها، غوغا فکنم...#♪♬

♬♪#...سبو بریزم، ساغر شکنم...#♪♬

♬♪#...امشب یک سَر، شوق و شورَم...#♪♬

♬♪#...از این عالم، گویی دورم...#♪♬

♬♪#...با ماه و پروین، سُخنی گویم...#♪♬

♬♪#...از روی مه خود، اثری جویم...#♪♬

♬♪#...جان یابم زین شب‌ها...#♪♬

♬♪#...می کاهم از غم‌های...#♪♬

♬♪#...ماه و زهره را به طَرَب آرم...#♪♬

♬♪#...از خود بیخبرم، ز شعف دارم...#♪♬

♬♪#...نغمه‌ای بر لب‌ها...#♪♬

کوه قاف

قاف نام کوهی است افسانه‌ای و بلند که گویند گرداگرد زمین را پوشـانده و خورشـید از پشت آن طلـوع می‌کند. در افسـانه‌ها آمده‌است که خورشـید شب‌ها را در چـاهی پشت کوه قـاف می‌گذراند. کـوه قـاف مکـان چشـمه آب حیات نیز ذکر شـده و در ادبیـات کنایه از دورتـرین نقطه جهان است.[1]

پیشینیان کوه قاف را میخ زمین می‌دانستند. جنس آن را از زمـرد سـبز نوشـته‌اند و به بـاور آن‌ها کبـودی آسـمان همان روشـنایی زمـردین است که از این کـوه بازمی‌تابد وگرنه آسمان در اصل از عاج سپیدتر است. در کوه قاف هیچ آدمی زندگی نمی‌کند. در کوهپایه آن دو شـهر قـرار دارد، یکی در شرق آن به نام جابلقا و دیگری در غرب آن به نام جابلسا. فاصله کـوه قـاف تا آسـمان به انـدازه قد یک انسان است.[1]

پژوهشگران نام و جایگاه کوه‌های قفقـاز را الهـام‌بخش پدید آمدن این افسانه دانسته‌اند (نام قفقاز در پهلـوی "kapkuh"آمـده و می‌تواند با "قـاف"نـیز ارتبـاط داشـته باشد). در کتاب‌هـای جغرافیـای اسـلامی، کـوه قـاف را همان کوه البرز می‌دانند. البرز کوه در آثـار زرتشـتی در حقیقت، کوهی است مذهبی و معنوی: ایزد مینوی مهر، پیش از طلوع خورشیدِ جاویدان، از بـالای این کـوه برآید و سراسر سـرزمین آریاییـان را روشن نماید و کـوهی است بس بلند و درخشان که بر فـراز آن نه شب است و نه تـاریکی، نه بـاد سـردِ زننـده و نه بـادِ گـرم مهلک و نه بیماری و آلودگی و منزلگاه ایزد مهر است.

صوفیان قاف را سرزمین دل و سرمنزل سیمرغ جان و حق دانسته‌اند.در نظر سهروردی کوه قاف که همان‌جایگاه پیر و آشیان اصلی باز است. کوه قاف رمز عالم بالاست.[2]

کوهی است که هوشنگ پیشدادی بر فراز آن صدهزار اسب و ده هزار گوسفند برای ایزد آبان قربانی کرد؛ و کوهی است که گرداگرد قلهٔ آن، ماه و خورشید و ستارگان دور می‌زنند. در آثار مذهبی نیز، کوهی است مذهبی و موضوع اساطیر کهن و گوناگون.[3]

بنابر «بندهشن» روییدن آن هشتصد سال طول کشید و کوه‌های دیگر جهان، همه در مدت 18 سال از این کوه روییدند.

در فرهنگ‌ها آمده‌است: «قاف» نام کوهی است که گرداگرد عالم است و گفته‌اند که از زمرد است و پانصد فرسنگ بالا دارد و بیشتر آن در میان آب است و هر صباح چون آفتاب بر آن افتد، شعاع آن سبز نماید و چون منعکس گردد، کبود شود. (آنندراج)

کوهی است از زبرجد که بر گرد زمین است و پانصد فرسنگ بالای اوست. گرد بر گرد آب دارد و چون آفتاب برتابد، شعاع سبز آن بر آب آید و منعکس شود و آسمان از آن لاجوردی نماید و اگر نه آسمان به‌غایت سپید است. (کشف)

در کتب جغرافیای قدیم آمده‌است: کوه قاف، گرداگرد زمین کشیده شده‌است و مفسرین آن را کوهی می‌دانند محیط بر زمین و گویند از زبرجد سبز است و سبزی آسمان از رنگ اوست و اصل و اساس همهٔ کوه‌های

زمین است و بعضی گفته‌اند فاصلهٔ این کوه تا آسمان به مقدار قامت آدمی است و...

«قاف» در اساطیر به البرز اشاره دارد

کوه قاف در ادبیاتویرایش

در ادبیـات فارسی قـاف را نشـیمن سـیمرغ و عنقا ذکر کرده‌اند و بسیاری از شعرای بزرگ ایرانی در اشعار خود از آن اســتفاده کرده‌اند. در منطق‌الطــیر عطــار آمــده است:

[4]

هست ما را پادشاهی بیخلافـدر پس کـوهی که هست آن کوه قاف

تا بُـوَد کـاری از این میـدان لافگـوی ما افتد مگر تا کـوه قاف

گفت نتوان شد به دعوی و به لافهمنشـین سـیمرغ را بر دریا قاف

مسیر سیارات بر فراز زمین تخت

اول از همـه، ما باید به خـاطر داشـته باشـیم که هنگـام بررسی زمین تخت، مدل هلیوسنتریک (خورشید مرکزی) کـاملا غـیر قابل اعتمـاد،گمـراه کننـده و دور از حقیقت است. بنـــابراین، فقط بـــرای یک تغیـــیر،خواننـــدگان می‌توانند مـدل جئوسـنتریک (زمین مرکـزی) را بعنـوان جایگزین احتمالی تصور کنند.

مدل جئوسنتریک در مسیر سیارات

همانطور که در تصویر بالا می‌بینید، همه سیارات درحال چـــرخش به دور زمین هســـتند. با توجه به این مـــدل، خورشید و ماه به طور مستقیم درحال چـرخش بر فـراز زمین تخت تصویر شده‌اند. احتمالا این الگـو، در دید اول، توسط بســـیاری از "زمین تخت گرایـــان" قابل قبـــول باشد، اما ما به راحتی می‌توانیم ثابت کنیم که مدل ارائه شـــده در تصـــویر غـــیر منطقی و از نظر علمی نادرست است. همـــانطور که در پست: خورشـــید گـــرفتگی 21 آگوست (30 مرداد) و به روش‌هـای مختلف ثـابت شـده، مسـیر گـردش آفتـاب بر روی زمین به شـکل مخـروطی است و مدار این مخروط را می‌تـوان در زمـان انقلاب‌ها محاسبه کرد. برای رسیدن به اولین تقـریب، این مـدارها را می‌توان با کمک مثلثات ترسیم کرد.

در زیر جدول اعداد مخروط خورشید را می‌بینید:

مخروط سیارات در امتداد مسیرشان

حال ما باید نقطه شگفت آوری را که سیارات همیشه در نیمکره آسمانی در نزدیکی دایـره الـبروج قابل مشـاهده

میشوند را در نظر بگیریم،که مسیر خورشید در آسمان است. ستاره شناسان این پدیده را با گفتن این اتفاق درک می‌کنند که هر سیاره در یک صفحه دایره البروج به دنبال یک مدار حرکت می‌کند یا یک زاویه بسیار کوچک نسبت به آن دارد. این وضعیت بلافاصله برای ناظر به عنوان چیزی کاملا عجیب و غریب به نظر می‌رسد. علاوه بر این، نظریه گرانش نیوتنی هرگز نمی‌تواند چنین طرح باور نکردنی سیستم سیاره‌ای را توضیح دهد. این به این دلیل است که گرانش باید سیارات را در مدارهای بسیار متفاوت چرخانده باشد.

در حال حاضر، با توجه به مدل زمین تخت با خورشید در حال حرکت بر روی مخروط، اگر یک سیاره از خورشید دور باشد، چقدر می‌تواند نزدیک به دایره البروج دیده شود؟ اگر زمانی که خورشید بر فراز مخروط باشد، سیاره بر روی دایره البروج دیده شود، این شرایط بطور یکسان زمانی که خورشید در قسمت زیرین آن باشد نیز غیر ممکن خواهد بود.

در تصویر بالا می‌توانید وضعیت شرح داده شده را ببینید. ناظر می‌تواند تنها یک بار در سال خورشید و سیاره را در دایره البروج مشاهده کند.(من خورشید و سیاره را بصورت کاملا ساده برای درک مطلب نشان داده ام. مدل پایه این است که خورشید و سیاره در آن روز باید مسیرهایی را که در کنار آن در حال حرکت هستند دنبال کنند.)

در نگاه اول در این عکس شما می‌توانید به سادگی به این فکر کنید که مسیر سیاره باید مخروطی باشد که در طول سال خورشید را دنبال می‌کند. بله، این درست

است و، در ابتدا، می‌تواند به عنوان یک ایده خوب درک شود، اما فقط به عنوان یک نکته قابل توجه و بررسی نه به صورت کامل و قطعی. ما هم‌چنین باید این را درک کنیم که مخروط سیاره چقدر از خورشید فاصله دارد و در چه فاصله‌ای از خورشید قابل ردیابی است.

در حقیقت، وقتی ما یک سیاره را بر روی یک مخروط دور از مخروط خورشید در نظر میگیریم، دو ناظر، A و B، که در دو نقطه مختلف زمین زندگی می‌کنند، قادر نخواهند بود بطور همزمان خورشید و سیاره را در دایره البروج مشاهده کنند.

بنابراین می‌توان ثابت کرد که مخروط یک سیاره به منظور اجتناب از مشکلات با اختلاف منظر و اجازه دادن به ناظران برای دیدن سیاره در نزدیکی دایره البروج از همه نقاط زمین ،لزوم دنبال کردن دقیق مخروط خورشید را دارد. البته، در این‌جا، هیچ اشاره‌ای به اختلاف منظر نجومی نمی‌شود که بی‌اعتباری آن در مقاله‌های قبلی ثابت شده است، از آن‌جا که زمین بی‌حرکت است. اختلاف منظر که به آن اشاره میکنیم، به سادگی دید متفاوت است که دو نفر در دو نقطه مختلف زمین می‌توانند از این سیاره داشته باشند. ناظر B سیاره را در دایره البروج میبیند (همانطور که باید باشد) اما زمانی که ناظر A دایره البروج را میبیند، در صورتی که هم راستا نشده باشد،نمی‌تواند سیاره را پیدا کند. پس این کاملا روشن به نظر میرسد که سیاره نمی‌تواند دور از دایره البروج باشد.

حرکت سیارات، همراه با مخروط‌ها، باید از حرکت خورشید نسبت به ارتفاع پیروی کند، در حالی که

می‌تواند مستقل از خورشید در طـول جغرافیـایی باشد. ســـــــپس این مخروط‌ها باید با توجه به این واقعیت که سیارات داخلی و خارجی وجود دارنـد، ردیـابی و بررسی شوند. عطارد و زهره داخلی هستند، یعـنی نزدیک زمین، تقریبا در داخل مخـــروطی از خورشـــید قـــرار دارند. سیارات دیگر خارجی هستند، به علاوه خـارج از مخـروط خورشید. در تصاویر زیر می‌توانید از گذر عطارد و زهـره از مقابل دیسک خورشید دیدن کنید. این پدیـده، نـاظر را به این بـــاور می‌بـــرد که مخروط‌هـــای دو ســیاره داخلی هستند، یعنی زیر مخروط خورشـید. هنگـام خوانـدن این مطـــــالب، همه باید بدانند که چیزها می‌توانند بســـــیار پیچیده‌تر از آن‌چه هستند ظاهر شوند. اما این اولین قدم است که در آینـــده‌ای نزدیـــک، اخترشناســـان را قـــادر می‌ســـازد تا با بـــاز بیـــنی پیشـــرفت‌های بیشـــتری در زمینه‌های علمی داشته باشند.

مجذورهای جادویی و مسیر سیارات

اکنـــــون، پس از همه این ارزیابی‌هـــــا، می‌خـــــواهم از مجـذورهای جـادویی بـرای تعریف بهـتر مسـیرهای چند سیاره استفاده کنم.

این واضح است که ما سعی میکـنیم فرضـیاتی بسـازیم. من امیـدوارم، در آینـده نه چنـدان دور، محاسـبات و یا مشـــاهدات، این داده‌ها را تایید و یا آن‌ها را اصـــلاح کند. علم همیشه به معـــنی ســـاختن فرضـــیه است و ما باید فرصتی برای آن بگذاریم. در جـدول زیر نتـایجی که پیـدا کرده‌ام را می‌بینید:

من سـیارات سـبز را بیشـتر مـورد بررسی قـرار داده‌ام برای این‌که محاسبه اجباری است و هیچ جایگزینی وجود ندارد زیرا ترتیب مجـذور و ثـابت،بـزرگ است. به طـوری که تنها امکـان محاسـبه یک مخـروط نزدیک به مخـروط خورشید است. برای سه سیاره دیگـر، از آن‌جا که رقم‌ها کوچکتر هستند، امکانات بسیاری وجـود دارد. آن‌چه که از آن کـاملا مطمئن نیسـتیم و می‌تواند تغیـیر کنـد، عامل ضـرب است که با قرمز مشـخص شـده است. این متغـیر احتمالا در آینده بهتر خواهد شد. بگذارید به این مجموعه از سیارات ماه و خورشید را نـیز اضـافه کـنیم، که بـرای آن‌ها نیز داده‌های خاصی داریم.

من معتقدم که اعداد قرمز به طور بـالقوه بسـیار جـالب هسـتند. آن‌ها یک مجموعه هسـتند که می‌توانند بـرای ما قانون تتیوس را یادآور باشند. قانون تتیوس-بوده عبارت است از پیش بیـنی فاصـله بین سـیارات در سیسـتم خورشـیدی. این رابطه ابتـدا توسط یوهـان تـتیوس در سال 1766 ذکر شد و به عنوان یک عبـارت ریاضی از J. E. Bode در سال 1778 فرموله شد. این قانون میانگین فاصله سیاره‌ها از خورشید را به پیشرفت ریاضی سـاده اعداد مرتبط می‌کند. تتیوس نوشت: "به فاصله سـیارات از یک‌دیگر توجه کنید،آن‌گـاه تشـخیص می‌دهید که تقریبا همه از یک‌دیگر جـدا شـده‌اند که این با مقـادیر ذاتی جسمشـان منطبق است. تقسـیم فاصـله از خورشـید به زحل به 100 قسمت؛ سپس عطارد توسط 4 قسمت از خورشید جدا می‌شود، زهره توسط 7 = 4 + 3 قسمت، زمین 10 =4 + 6، مریخ 16 =4 + 12. اما توجه کنید که با توجه به این پیشـرفت دقیق از مـریخ به مشتری،انحرافی به وجود می‌آید. از مـریخ، فاصـله‌ای از

28 =4 + 24 وجود دارد، اما تاکنون هیچ سیاره‌ای دیده نشده است. آیا می‌شود که این معمار ارشد این فضا را خالی رها کرده باشد؟ هرگز! بنابراین فرض کنیم که این فضا بدون شک متعلق به قمرهای ناشناخته مریخ است(هنوز شناخته نشده اند)، اجازه دهید ما نیز اضافه کنیم که احتمالا مشتری هنوز در اطراف خود دارای چندین قمر کوچک دیگر است که تا کنون توسط هیچ تلسکوپی دیده نشده‌اند. در کنار این برای ما هنوز فضای ناشناخته‌ای وجود دارد که حوزه نفوذ مشتری را در 52 =48 + 48 و زحل را در 100 =96+4 قسمت تشکیل می‌دهد.”

در سال 1772، در نسخه دوم مجله نجومی، یوهان الرت بوده نوشت:

“به نظر می‌رسد ارتباط شگفت انگیزی بین شش سیاره شناخته شده و فاصله‌های‌شان از خورشید وجود دارد. بگذارید فاصله از خورشید تا زحل به 100 برسد، سپس عطارد با 4 قسمت از خورشید جدا شده است. ونوس 7 =4 + 3 است. زمین 10 =4 + 6. مریخ 16 =4 + 12. در حال حاضر یک شکاف در این پیشرفت صحیح وجود دارد. پس از مریخ، فاصله‌ای از 28 =4 + 24 بخش وجود دارد که در آن هیچ سیاره‌ای دیده نشده است. آیا می‌توان باور داشت که این فضا خالی رها شده است؟ قطعا نه. از این‌جا ما به فاصله مشتری تقریبا 52 =4 + 48 قسمت و در نهایت به زحل با 100 =4 + 96 بخش می‌رسیم. “

با از هم جدا کردن این نشانه‌های تاریخی، زمانی که ما 1 را فاصله زمین از خورشید در نظر میگیریم (در مدل

کــروی)، فاصــله تمــام ســیارات می‌تواند به شــکل زیر توصیف شود:

0,39; 0,72; 1; 1,52; 5,20; 9,54; 19,18; 30,06; 39,51

تیتیوس گفت که با ایجاد این سری از اعداد، می‌تــوان از این مقادیر تقریبی به دست آورد:

0; 3; 6; 12; 24; 48; 96; 192

اگر شما 4 عدد را به هر عدد اضافه کنید و تقسیم 10:

0,4; 0,7; 1; 1,6; 2,8; 5,2; 10; 19,6

آیا اعـــداد قرمز ما می‌توانند زمین تخت جدید تـــتیوس باشد؟

2; 3; 5; 10; 21; 51; 155

نقدی بر 7 دلیل گجت نیوز

1- به بندر بروید

“با مراجعه به بندر می‌توان یکی از دلایل اثبات کروی بودن زمین را مشاهده کرد. اگر زمین تخت بود، تصویر کشتی در هنگام نزدیک شدن به افق باید رفته رفته کوچک و سپس به طور یک‌جا ناپدید شود. اما اگر شما خودتان برای مشاهده واقعیت به بندر بروید، چیزی خلاف این موضوع را می‌بینید. واقعیت امر این است که با تماشای دقیق بندر، مشاهده خواهید کرد که در ابتدا بدنه کشتی و سپس دکل آن به زیر خط افق می‌رود. زمانی که کشتی‌ها از فواصل دور برمی‌گردند، این فرآیند معکوس می‌شود؛ یعنی ابتدا دکل و سپس بدنه آنان قابل مشاهده است.

تماشای کشتی در نزدیکی خط افق، یکی از مهم‌ترین شواهد موجود برای اثبات کروی بودن زمین است که در کتاب «ستاره شناسی زتتیک» (Zetetic Astronomy) که در سال 1881 توسط زمین تخت گرایان منتشر شد. در این کتاب یک فصل کامل برای رد این موضوع وجود دارد که دلایل ارائه شده آن چندان هم قانع‌کننده نیستند. زمین تخت گرایان بر این باور هستند که ناپدید شدن بدنه و سپس دکل کشتی‌ها، توهمی بیش نبوده و در واقعیت چیز دیگری اتفاق می‌افتد. آنان بر این عقیده هستند که قوانین پرسپکتیو به شما اجازه نمی‌دهند کشتی را به طور کامل مشاهده کنید و اگر در هنگام ناپدید شدن بخشی از کشتی، با یک دوربین به آن نگاه کنید، در کمال ناباوری می‌بینید که کشتی هنوز به طور

کامل قابل مشاهده است! با این حال، چیزی که زمین تخت گرایان برای رد این مسئله مطرح می‌کنند، تکیه بر قوانین پرسپکتیو است. قانون مذکور می‌گوید که اجسام در فواصل دور، در اندازه کوچک‌تری نسبت به اندازه واقعی‌شان دیده می‌شوند و این مسئله هیچ ارتباطی به ناپدید شدن مرحله به مرحله‌ی کشتی‌ها ندارد.

اما با توجه به این‌که مسئله اثبات کروی بودن زمین و یا تخت بودن آن، این روزها به موضوعی داغ و جذاب تبدیل شده است، ما به شما پیشنهاد می‌کنیم که در صورت تمایل، به بندر بروید و با استفاده از تلسکوپ و یا دوربین‌های قدرتمند، حرکت کشتی‌ها در نزدیکی افق را به طور دقیق زیر نظر بگیرید. حتی در هنگامی که از چنین ابزارهایی استفاده می‌کنید، باز هم در در ابتدا بدنه کشتی و سپس قسمت‌های دیگر آن ناپدید می‌شوند. با این روش، شما می‌توانید بدون نیاز به صرف هزینه‌های چند میلیون دلاری، خودتان به کروی بودن زمین پی ببرید!”

پاسخ:

مورد بالا یکی از پر تکرارترین مواردی است که در بحث‌های زمین تخت و کروی استفاده می‌شود. همانطور که در بالا خواندید، کروی گرایان ادعا دارند اگر زمین تخت باشد، کشتی باید کم کم کوچک شده و ناپدید شود اما کشتی کم کم از زیر شروع به ناپدید شدن می‌کند. بله این کاملا درست است. اما چگونه؟

میدان دید انسان با توجه به پارامترهای زیادی تحت تاثیر قرار گرفته و تغییر می‌کند(کاهش یا افزایش می‌یابد).

به عنوان مثال با توجه به دمای هوا و غلظت محیط، دید ما در سطح اقیانوس‌ها و دریاها کاهش و افزایش می‌یابد. به عنوان مثال کلیپ زیر را ببینید:

در ویدیو بالا به دمای هوا دقت کنید. با تغییر دما و غلظت هوا دید ما تغییر می‌کند. ساحل مقابل دوربین گویا به زیر آب رفته و غیر قابل رویت می‌شود (که دوستان کروی گرا میگویند انحنای زمین است در صورتی که انحنای زمین نمی‌باشد). آیا انحنای زمین تغییر می‌کند؟ بالا و پایین میرود؟ پس یکی از عوامل تاثیر گذار در دید و چیزی که ما آن را میبینیم دمای هوای منطقه و غلظت هوا است.

پرسپکتیو می‌گوید یک جسم با افزایش فاصله کوچکتر و کوچکتر می‌شود. به تصویر زیر دقت کنید:

تصویر بالا پرسپکتیو را در مورد کشتی‌ها نشان میدهد. البته پرسپکتیو به تنهایی پاسخ به این سوال نیست که چرا کشتی‌ها در افق ناپدید میشوند. پارامترها و مواردی که بر محدودیت دید ما تاثیر دارند عبارت‌اند از:

1- دمای هوا

2-غلظت جو

3-میزان بخارات موجود در سطح آب

4- شکست نور و سراب

5- بزرگنمایی جوی

درباره دمای هوا در بالا توضیح دادیم که چگونه عاملی تاثیر گذار در دید انسان است. غلظت و چگالی جو نیز با

توجه به فصل تغییر می‌کند و باعث می‌شود که دید ما افزایش یا کاهش یابد. به عنوان مثال در فصل‌های مختلف شما تصاویر مختلفی از می‌توانید از خط افق شیکاگو تهیه کنید. به عنوان مثال:

ساختمان‌ها گاه دچار بزرگنمایی شدید شده و فقط قسمت بالایی آن‌ها قابل رویت است اما گاه هوا کاملا صاف است و بدون هیچ مشکلی قابل رویت هستند:

و البته گاهی دچار سراب نیز میشوند:

می‌توانید برای مطالعه به همراه توضیحات کامل به این پست مراجعه کنید:

اثبات تخت بودن زمین با یک تصویر

هم‌چنین کشتی‌ها نیز می‌توانند دچار سراب شوند و این سراب برای ما یک خطای دید ایجاد کرده و کشتی درحال دور شدن از ناظر را به نوعی درحال فرو رفتن در افق نشان دهد. تصویر زیر را ببینید:

در تصویر فوق شما خورشید را در افق می‌بینید. همانطور که در تصویر مشخص است، یک تصویر وارونه از خورشید درست مانند قرص خورشید در قسمت پایینی آن ایجاد شده است که ناشی از وجود ذرات آب و غلظت لایه پایینی جو زمین می‌باشد که یک توهم و سراب را برای ما ایجاد می‌کند. فکر نمیکنم کسی مخالف این پدیده وارونگی در افق باشد چرا که هرکسی می‌تواند به سادگی آن را با چشمان خود مشاهده کند. حال به تصاویر زیر دقت کنید:

با توجه به تصاویر بالا، طبق چیزی که ما در طبیعت مشاهده میکنیم، کشتی‌ها، خورشید،کوه یا ساختمان‌ها به علت وجود جو و ذرات آب در هوا، تصویری مشابه و وارونه ایجاد می‌کنند که یک خطای دید ایجاد کرده و باعث می‌شود تصور کنیم که کشتی‌ها یا خورشید درحال پایین رفتن هستند درحالی که آن‌ها درحال دور شدن از ما می‌باشند. کشتی با دور شدن از ناظر در ساحل کوچکتر و کوچکتر می‌شود اما چون یک تصویر وارونه از کشتی درست در قسمت پایین آن ایجاد شده است، باعث می‌شود ما فکر کنیم که این بدنه کشتی می‌باشد که درحال ناپدید شدن است اما در حقیقت این بدنه کشتی نمی‌باشد بلکه این یک سراب است که با دور شدن کشتی از ناظر، به تدریج باعث می‌شود تا احساس کنیم کشتی درحال رفتن به زیر خط افق است.

مورد جالب دیگری که باز هم سراب عامل آن می‌باشد پرواز کشتی‌ها در افق است. اگر میخواهید از خطای پایین رفتن کشتی‌ها نتیجه بگیرید زمین انحنا دارد، بسیار ساده است که از دیده شدن کشتی‌ها در هوا زمانی که در افق هستند نتیجه بگیرید کشتی‌ها نیز می‌توانند پرواز کنند.

درباره میزان بخارات موجود در سطح آب باید گفت که در فصل‌هایی مانند تابستان میزان تبخیر آب سطح دریاها و اقیانوس‌ها افزایش می‌یابد و در این فصل‌ها در زمان‌های خاصی میزان بخارات بر روی سطح آب بسیار زیاد است. یکی از علت‌های محدودیت دید و ناپدید شدن کشتی‌ها و ایجاد سراب نیز وجود ذرات و بخارات آب می‌باشد.

و اما موضوعی که مشاهده ارسطو را نقض می‌کند:

در ابتدا ارسطو به این موضوع اشاره کرد که وقتی کشتی‌ها از ساحل دور میشوند، در نزدیکی افق بدنه آن‌ها قبل از دکل آن‌ها ناپدید می‌شود. او فرض کرد که این رخداد به معنی این است که زمین انحنا دارد و مطابق با انحنای زمین این اتفاق می‌افتد. ارسطو استدلال کرد ابتدا بدنه ناپدید می‌شود زیرا زمین کروی است و کشتی کم کم پایین رفته و در نهایت به کلی ناپدید می‌شود.

امروز ما به سادگی می‌توانیم اثبات کنیم که ارسطو در فرض خود اشتباه میکرده است!

با استفاده از تلسکوپ و دوربین‌هایی با زوم بالا ما می‌توانیم این را اثبات کنیم که ارسطو اشتباه میکرده است زیرا در آن زمان امکانات و دانش کافی وجود نداشت بنابراین نتیجه گیری از یک رویداد نمی‌توانست کاملا درست باشد.

هنگامی که یک کشتی کاملا در افق ناپدید شده است، تکنولوژی مدرن این اجازه را به ما میدهد تا زوم کنیم و کل کشتی را ببینیم. بدنه و دکل آن دیده می‌شود! این ثابت می‌کند کشتی‌ها در افق به علت وجود انحنای زمین ناپدید نمیشوند در حقیقت آن‌ها مسیر خود را میروند نه پایین میروند نه بالا فقط به نظر میرسد که در افق درحال پایین رفتن هستند.

همانطور که در بالا دیدید نه از حقه‌ای استفاده شده و نه از ترفند یا شعبده ای. حتی شما نیز می‌توانید در کنار ساحل این آزمایش را تکرار کنید. این آزمایش مشاهدات

ارسطو را نقض می‌کند چـرا که ارسـطو امکانـاتی مانند دوربین یا تلسـکوپ در اختیـار نداشت و از یک مشـاهده نتیجه اشتباه گرفت.

توضیحی مختصر از بزرگنمایی جوی:

مقدار زیادی آب در اتمسـفر ما وجـود دارد. بـرای این‌که از این حقیقت آگـــاهی یابید کافیست به ســـایت‌های مختلف آب و هـوا سـری بزنید. به عنـوان مثـال سـایت USGS که اطلاعات دقیق و معتبری از وضعیت آب و هوا یا اتمسفر زمین میدهد.

این سـایت در این بـاره صـحبت کـرده است که همیشه مقـداری آب در اتمسـفر زمین وجـود دارد. حـتی هـوای کـاملا صـاف و پـاک نـیز شـامل قطـرات و ذرات آب می‌شـــود. ذراتی که به قـــدری کوچک‌اند که قابل رویت نیستند. یک تخمین مقدار آب موجود در اتمسفر را در هر لحظه در حدود 3100 مایل مکعب برای 12900 کیلومتر مکعب نشان میدهد. می‌شـود گفت اگر تمـام آب موجـود در اتمسـفر بصـورت بـاران بر زمین ببـارد، می‌تواند کل زمین را در حـــدود 1 اینچ بپوشـــاند که البته این در چند وبسایت معتبر تایید شده.

به عنــوان مثــال ســایت Thewhyfiles که مقــاله‌ای با عنــوان "چه مقــدار آب در اتمســفر زمین وجــود دارد؟" ارائه داده است. در این مقالــه، گفته شــده که اتمســفر زمین در هر لحظه دارای 37.5 میلیون بیلیـون گـالن آب است. این مقدار آب بصورت ذرات ریز و غیر قابل رویت در اتمسفر وجود دارند. این مقدار آب برای پوشاندن کل خشـکی‌ها و اقیانوس‌ها به مقــدار 1 اینچ کــافی است.

حـال ما در این بـاره میـدانیم اما آیا تابحـال فکر کرده‌اید که این می‌تواند به چه معنا باشـــد؟ درواقع اتمســـفر از بی‌نهـایت قطـرات ریز و غـیر قابل رویت تشـکیل شـده است و اگر این مقدار آب مجتمعا باهم باشـند، می‌توانند یک لـنز محـدب بسـازند که در این صـورت مانند یک ذره بین عمل می‌کند. حـال بیایید به سـایت‌هایی که دربـاره شکست نـور توضـیح دادند نگـاهی بیانـدازیم. به احتمـال زیـاد با تصـویر زیر روبـرو می‌شـوید. تصـویری که خمش نور به سمت پایین را نشان میدهد.

شکست باعث می‌شود نور به سـمت پـایین خم شـود. در زیر می‌تواند تصویر یک مداد را ببینید که درون یک لیوان آب قرار گرفته.

شکست نور بـاعث می‌شـود نـور به سـمت پـایین خمیـده شود

البته نه تنها شکست نـــور بـــاعث می‌شـــود مـــداد را به صـورت دیگـری در آب ببیـنیم، بلکه بـاعث می‌شـود مـداد بزرگـــتر به نظر برسد. با توجه به شکست نـــور در این تصویر، مداد بسیار بزرگتر از آن‌چه است به نظر میرسد.

به دو تصویر زیر دقت کنید:

آب باعث شکست نور و بزرگنمایی می‌شود

قطره آب و نقش آن در بزرگنمایی

همانطور که در تصویر می‌بینید، این قطـره آب مانند یک لنز باعث بزرگنمایی شده است. هـوای اطـراف ما دارای رطـــوبت(مقـــدار زیـــادی آب) است که به چشم دیـــده نمی‌شود و البته این قطرات آب بسیار بسیار کوچکـتر از

آن هستند که آن‌ها را احساس کنیم به عبارت دیگر بـرای چشمان غیر مسلح غـیر قابل رویت هسـتند.قطـرات آب در هـوا (رطـوبت) یک لـنز اتمسـفری بسـیار بـزرگ را می‌سازند که اشیای دوردست را بزرگ جلوه میدهد.برای مثال می‌توانید به این نکته دقت کنید که خورشـید و مـاه در افق بزرگتر از حالت عادی خـود هسـتند و این به علت عملکرد لنزی اتمسفر است. (البته این بستگی به مـیزان رطـــوبت جو دارد). معمـــولا خورشـــید وقـــتی در افق اقیانوس‌ها غـــــروب می‌کند بزرگـــــتر به نظر میرسد. بزرگنمایی جوی معمولا در مکان‌هایی که میزان رطـوبت بـالایی دارند رخ میدهد (دریاهـا،اقیانوس‌ها و...). اشـیاء نزدیک به افق زمـانی که توسط بزرگنمـایی جـوی بـزرگ شـده‌اند،قسـمت پـایینی جسم که در نـزدیکی خط افق قرار دارد، به دلیل فرایند بـزرگ شـدن تصـویر، به طـور کامل از بین می‌رود. بـرای مثـال، سـاختمان‌هایی که تا نصف در زیر خط افق دیـده میشـوند.(یا کشـتی‌هایی که حـــتی با دوربین و تلســـکوپ نـــیز زیر خط افق رویت میشوند).در نهایت، ناپدید شـدن قسـمت پـایینی کوه‌هـا، ساختمان‌ها، کشـتی‌ها و...اثبـات وجـود انحنا نبـوده بلکه اثبـات می‌کند این بزرگنمـایی جـوی است که بـاعث رخ دادن چنین پدیده‌ای می‌شـود. این نحـوه کـارکرد طـبیعت است و چیزهای خیالی (انحنا) در طبیعت جایی ندارند.

نمونه بزرگنمایی کشتی در افق

در نتیجه دلیل اول کـاملا باطل است و نمی‌تواند اثبـاتی برای انحنای زمین و کروی بودن آن باشد.

2- به ستاره‌ها نگاه کنید

دومین روش اثبات کروی بودن زمین توسط فیلسوف مشهور یونانی یعنی ارسطو (Aristotle)ـ در حدود 350 سال پیش از میلاد مسیح کشف شد. صورت‌های فلکی مختلف در آسمان، از عرضه‌های جغرافیایی مختلف قابل مشاهده هستند. احتمالا دو نمونه از برجسته‌ترین آن‌ها، دب اکبر (Big Dipper)ـ و صلیب جنوبی (Southern Cross)ـ هستند. مجموعه دب اکبر حاوی 7 ستاره است که آرایشی مشابه با یک «ملاقه» را تشکیل داده و همواره در عرض‌های 41 درجه شمالی و بالاتر قابل مشاهده هستند ولی در زیر 25 درجه جنوبی امکان مشاهده آنان وجود ندارد. هم‌چنین در شمال استرالیا، تنها در شمال این عرض جغرافیایی می‌توان در نزدیکی افق ستاره‌های دب اکبر را مشاهده کرد.

در همین حال در نیمکره جنوبی، ستاره‌های صلیب جنوبی قرار دارند که تنها در مواقعی قابل مشاهده هستند که به اندازه کافی به نیم‌کره جنوبی زمین سفر کرده باشید. آرایش این صور فلکی و جهت قرارگیری آنان در آسمان به نحوی هستند که امکان یا عدم امکان مشاهده آنان از مکان‌های مختلف زمین را تنها می‌توان با مدل کروی بودن زمین توصیف کرد.

دومین دلیل نیز یکی از پر تکرارترین به ظاهر دلایل برای کرویت زمین است. کسانی که هم‌چنان این دلایل ابتدایی ارسطو را به عنوان دلیل علمی برای کرویت زمین قبول دارند درواقع به نکات مهمی دقت نکردند. برای رویت یک جرم آسمانی، نور آن باید به چشمان ما بر روی زمین برسد. اما همه اجرام آسمانی دارای طلوع و غروب هستند. وقتی اجرام آسمانی‌ای مانند

خورشـید،مـاه یا حـتی سـتارگان بر فـراز افق هسـتند، نورشان زرد یا نـارنجی مایل به قرمز است. این به علت وجود اتمسفر و البته غلظت و چگالی شـدید لایه پـایینی جو زمین است.

همین عامل باعث می‌شود تا نور سـتارگان و خورشـید و ماه به شدت کاهش یافته و از یک نقطه نتـوانیم آسـمان تمامی زمین را شاهد باشیم.

آخرین برهـان ارسـطو که بـرای مـدل زمین کـروی ارائه کرده بود تغییر ستارگان با تغیـیر مکـان به سـرزمین‌های دیگر بود. او دید وقتی که به جنوب سـفر میکـنیم مـیزان دید ستاره قطبی و دیگر ستارگان کاهش می‌یابد.

او اسـتدلال کـرد که این کـاهش تـدریجی و ناپدید شـدن ستارگان در افق و تغییر صورت‌های فلکی با تغییر مکـان دلیلی است که نشان می‌دهد زمین کرویست و سطح آن انحنا دارد.

محدودیت دید ستاره قطبی

ارسـطو نتیجه گـرفت که خط افق انحنـای زمین است و سـتارگان در زیر آن ناپدید و غـیر قابل رویت میشـوند چـون انحنـای زمین اجـازه رویت آن‌هـارا نمیدهد در حقیقت ارسطو فکر میکرد یک انحنای تپه مانند بین او و ستارگان وجود داشت که جلوی دید را میگرفت.

در واقع کاهش تدریجی و غیرقابل رویت شدن ستارگان در افق مربـوط به قـوانین جـوی است نه انحنـای زمین. می‌توانید برای خواندن کـامل‌ترین پاسخ به چـرایی دیـده

نشدن خورشید و ماه یا ستارگان از تمـامی سـطح زمین مطلب زیر را بخوانید:

توضیح علمی طلوع و غروب خورشید در زمین تخت

بر همین اسـاس، شـما باید به مکان‌هـای مختلف سـفر کنید تا آسـمان بـالای سر شـما (همـراه افق) تغیـیر کند. علت دیده نشدن تمامی آسمان، وجود اتمسفر است.

3-خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی را تماشا کنید

جالب است که گجت نیـوز به دو پدیـده مهم بـرای اثبـات کرویت زمین اشاره کرده. اولین پدیده خورشید گـرفتگی است منتها کمی با خورشید گرفتگی‌ای که در ذهن داریم تفـاوت دارد. در این است نوشـته شـده خورشـید توسط سـایه زمین گرفته می‌شـود. بسـیار جـالب است چـرا که حـتی کیهـان شناسی مـدرن نـیز چـنین چـیزی نمی‌گوید. نویســـندگان این مطلب در ســـایت گجت نیـــوز حـــتی نمیدانســـتند که خورشـــید گـــرفتگی توسط مـــاه انجـــام می‌شود نه سایه زمین.

برای پاسخ به این دلیل پوچ نیز دو مطلب زیر را بخوانید:

بررسی ماه گرفتگی-نقض کرویت زمین

بررسی خورشید گرفتگی

4-از یک درخت بالا بروید

این یکی دیگر از موارد واضح پیرامون اثبات کروی بـودن زمین است. زمانی که شما از به یک ارتفاع بالاتر بروید، قادر هستید مسافت دورتری را مشـاهده کنید. اگر زمین تخت بود، شما صرف نظر از ارتفاعـات می‌توانسـتید یک

مسافت مشخص را ببینید. چشم شـما می‌تواند یک جـرم نـــورانی همچـــون کهکشـــان آندرومـــدا (Andromeda Galaxy)ـ را از مسافت 2.6 میلیون کیلومتری مشـاهده کند. در مقایسه با آن، مشاهده یک چراغ نورانی در شهر نیویـورک از سـایر نقـاط جهـان باید امـری بسـیار سـاده باشد.

اما چنین نیست؛ چـرا که کـروی بـودن زمین به شـما این اجــازه را نمی‌دهد. به طـور دقیق‌تـر، خمیـدگی زمین به نحوی‌ست که منطقه دید انسان را به 5 کیلومتر محـدود می‌ســازد. اما اگر شــما از یک درخت یا ســاختمان بــالا بروید، در این محدودیت تغییراتی را ایجاد خواهید کرد.

پاسخ: این به هیچ وجه جـــــزو دلیل علمی محســـــوب نمی‌شود. در هردو مدل کروی و تخت با ارتفاع از سـطح زمین میدان دید افزایش می‌یابد. البته با مدل زمین تخت بهتر قابل درک است.

گجت نیوز ادعا می‌کند که میدان دید انسان به 5 کیلومتر محدود می‌شود چون زمین کروی است. اگر این را قبول کنیم با یک محاسبه ساده داریم:

5 کیلومتر برابر با 3 مایل

M^2 * 8=D

3^2*8=72

72 اینچ برابر با 1.8288 متر است.

بنابراین یک کشتی با 5 تا 10 متر ارتفاع (نهایتا 16 متر) طبق ادعای گجت نیوز باید در 5 کیلومتر دورتر از ناظری

که در ساحل قرار گرفته ناپدید شود. چطـور ممکن است که یک کشتی پنج متری تنها با 1.8288 مـتر انحنا به کل ناپدید شود؟

5- سفری هوایی به دور زمین داشته باشید

باید توجه داشت که این مـورد بـرای اثبـات کـروی بـودن زمین، بــرای شــما هزینه بــالایی خواهد داشت. امــروزه بسیاری از شرکت‌های هواپیمایی، سفر به دور دنیا را در برنامه‌های مسافرتی خود دارند. علاقه‌مندان می‌توانند با پرداخت هزینه‌های آن، سفری دور تا دور جهان را داشته باشند و در این مسیر یک طرفــه، زمین را درست همانند یک «کره» لمس کنند. حــتی لازم نیست که نقـاط پــرواز خود را به خاطر بسپارید؛ چــرا که در پایـان ســفر درست همان‌جا که سوار شده‌اید، پیاده می‌شوید!

اگر به انــدازه کــافی خوش‌شــانس باشــید، حــتی قــادر هستید نمای واضحی از افق داشــته و انحنــای زمین را با چشمان غیرمسلح هم مشاهده کنید. بر اســاس مقـاله‌ای که در سال 2008 منتشر شد، اگر ناظر یک ناحیه دید 60 درجه‌ای را در اختیار داشــته باشــد، انحنــای کــره زمین از ارتفاع 10.5 کیلومتر و بالاتر قابل مشاهده خواهد بــود. این در حالی‌ست که انحنــای کــره زمین را از ارتفــاع 15 کیلومتر و بالاتر به شکل ملموس‌تری می‌تــوان مشــاهده کرد.

پاسخ:

تصویری از ســفر دور دنیا و بازگشت به مکــان اول طبق نقشه زمین تخت مدرن

تصـوری که مـردم از دور دنیا دارند کـاملا نادرست است. بــرای ســفر دوردنیا باید ســوار بر چند هواپیما مختلف شوید. به عنوان مثال از ایران به هند. سپس از فرودگاه هند ســوار بر هواپیما شــده و به چین میروید. ســپس از فرودگاه چین دوبـاره سـوار بر هواپیما شـده و به آمریکا میروید. ســپس از آمریکا به آلمــان پــرواز میکنید و در نهایت از آلمان به ایـران. این یک سـفر به دور دنیا بـوده که می‌تواند در زمین تخت هم انجــام شــود. کافیست با توجه به نقشه زمین تخت خطـوط پـروازی را به یک‌دیگر متصل کنید تا برای شما قابل درک باشد.

“من می‌توانم از هواپیما انحنا زمین را ببینم” خـیر شـما نمی‌توانید

موضوع دیگـری که در گجت نیـوز مطـرح شد دیـده شـدن انحنای زمین از هواپیما بـود. خب در این‌جا نیــاز به کمی اطلاعات عمومی است.

همگی میــدانیم که بــرای این‌که فشــار به خــوبی تحمل شود، باید سطح را منحنی بسازیم. مثال بارز بــرای این، زیرِ کپسول‌های گاز و قوطی‌های دلسـتر و هر محفظه‌ی شامل مواد پرفشار است.

شیشه‌ی هواپیما هم از دوطرف به این شکل میسـازند تا اختلاف فشــار بــیرون هواپیما و داخل هواپیما را تحمل کند و این بــاعث می‌شــود شــبیه به عدسی محــدب عمل کرده و شما اشیا را با انحنا ببینید. (همینطور افق را)

تصویر زیر نیز گویای همین مطلب است:

پنجره یک هواپیما

6- سوار یک بالون هواشناسی شوید

در ژانویه 2017، گروهی از دانشجویان دانشگاه لستر (University of Leicester)، چندین دوربین فیلمبرداری را در یک بالون هواشناسی قرار داده و آن را به آسمان فرستادند. این بالون، در ارتفاع 23.6 کیلومتری زمین به جمع آوری داده‌های آب‌وهوایی می‌پردازد و ارتفاع مذکور به خوبی می‌تواند انحنای زمین را به نمایش بگذارد. تجهیزات نصب شده بر روی این بالون، نمای واضحی از تصاویر زمین را با انحنای واقعی آن نشان می‌دهند.

پاسخ: چقدر خوب شد که به دانشجویان دانشگاه لستر اشاره کردند. گجت نیوز رسما اشتباه می‌کند. در گجت نیوز تصویر زیر منتشر شده:

گفته شده این انحنای طبیعی زمین است که توسط بالن هواشناسی رویت شده. اگر این انحنای طبیعی زمین است چرا در تصویر دیگری از این بالن وجود ندارد؟

در ویدیو قابل دسترس از همین بالن هواشناسی، سازندگان آن اعلام کرده‌اند که از یک دوربین گوپرو استفاده کرده‌اند. دوربین گوپرو باعث ایجاد انحنای مصنوعی در تصویر می‌شود. از ابتدای پرتاب بالن نیز مشخص است که دوربین گوپرو است چرا که سطح زمین را نیز کروی نشان میدهد.

7- سایه‌ها را با هم مقایسه کنید

اراتوستن (Eratosthenes) به عنوان ریاضیدان، شاعر، ورزشکار، جغرافی‌دان و ستاره‌شناس یونانی دوران

اسکندر، در سـال 276 پیش از میلاد مسـیح زاده شد. او توانست با محاسبه زاویه سـایه یک تکه چـوب فـرو رفته در زمین در روز انقلاب تابســـتانی اســـکندریه (مصر امروزی)، محیط سیاره را انـدازه‌گیری کند. او می‌دنست که در شهر آسـوان (Aswan)، خورشـید در چـنین روزی هیچ سایه‌ای نـدارد. تفـاوت در زاویه خورشـید بین شـهر آسوان تا اسکندریه به انـدازه یک پنجم دایـره کامل بـود. بنابراین اراتوستن فهمید که با دانستن فاصله دقیق این دو شــهر، با یک عمل ضــرب ســاده می‌تواند محیط کــره زمین را محاسبه کند.

در یک زمین تخت، هیچ تفاوتی بین ارتفاع سایه‌ها وجـود ندارد و موقعیت خورشید نسبت به زمین در تمامی نقاط یکســـان است. تنها در زمین کـــروی است که مـــوقعیت خورشید در مورد دو شهر با همدیگر تفاوت دارد.

خورشید مرکزی: تئوری یا یک دین؟

پرستش خورشید در فرهنگ کابالا

“خورشـــید منبع انـــرژی، زنـــدگی و گرما است.منشـــاء زنـدگی، مـاهیت کابـالا مقـدس، منبع تمـام معنـویت در خورشید است.این چشمه نـور و نمـاد قابل رویت از روح در عمل است.خورشـــــید چشم خداســـــت، و چشم‌ها پنجره‌های روح ما هستند.بنابراین، شما می‌توانید با روح خدا از طریق خورشید ارتباط برقرار کنید”

جـــوزف مایکل نویســـنده کتب مختلـــف،مـــربی یوگا و مدیتیشن و کابالیست مشهور است.

تاریخ کابالا

قبّاله، کابالا یا کبـالا به معـنی لغـوی دریـافت کـردن و یا سنت، روشی، مکتبی و طرز فکـری عرفـانی است که از یهـــودیت ریشه گرفته است. در یهـــودیت به یک فـــرد کابالیست، مکوبال اطلاق می‌شود.

تعریف کابالا بر اساس پـیروان مختلفش متفـاوت است. با این‌که این مکتب از یهودیت نشـات گرفته است ولیکن پـیروان مسـیحی، نوعصـری، و پـیروان علـوم خفیه آنـرا روشی عرفـــانی بـــرای فهم رابطه بین عین ســـوف که غیرقابل تغییر، همیشگی و پیچیـده است و جهـان مـادی فانی و محدود (مخلوق) است. کابـالا به دنبـال فهم ذات دنیا و انسان است.

کابـالا از متـون یهـودی سرچشـمه گـرفت و پـیروانش معمولاً از متون یهودی بـرای توصـیف و تفسـیر مسـائل

عرفانی استفاده می‌کنند. دستورهای کابالا برای فهم معنی مخفی متون یهودی نظیر تورات و نوشتارهای ربیها نظیر تلمود به کار می‌رود و معنی مخفی عبادت یهودی را بیان می‌کند.

پیروان کابالا اعتقاد دارند که کابالا قبل از آمدن ادیان دنیا مورد استفاده قرار می‌گرفته است و از ادیان قدیمیتر است. به صورت تاریخی اولین نوشتارهای کابالایی در قرن 12 و 13 میلادی در اسپانیا و فرانسه پدیدار شد. در قرن 16 میلادی این نوشتارها دوباره در شهر صفد در امپراطوری عثمانی مورد بازبینی قرار گرفت. در قرن 18 کابالا به دلیل جنبش حسیدی به شدت پرطرفدار شد.

کابالا از دیرباز دارای تأثیر زیادی بر روی فیلسوفان و دانشمندان بوده است. بسیاری فیلسوفان و محققان معروف نظیر افلاطون، ارسطو، جان دی، گوتفرید لایبنیتس، کارل گوستاو یونگ، اسحاق نیوتن و بنیامین فرانکلین تبحر زیادی در کابالا داشتند.

فیثاغورث

هرمیپس ازمیری در متون خود نوشته است که فیثاغورث بیشتر تئوریهای خود را از حکمت مخفی یهودیان گرفته است. دکتر ست پانکست در مورد فیثاغورث یکی از بزرگترین شخصیتهای زمان خود نه تنها یک متفکر بزرگ در آن زمان بود بلکه یک کابالیست بسیار رده بالا بود.

افلاطون

اسحاق نیوتن در مورد افلاطون نوشته است: «افلاطـون به مصر سـفر کـرد، که در آن بسـیاری یهـودی زنـدگی می‌کردند، او ایده‌های متـافیزیکی آن‌ها را در مـورد دلیل همه چـیز مطالعه نمـود، که او آن‌ها را ایـده نامیـد، و کابالیست‌ها سفیروت می‌نامند.»

اسحاق نیوتن

دکتر ست پانکست در مورد نیـوتن نوشـته است: «نیـوتن قوانین فیزیک را با مطالعه کابالا کشف کرد». نیـوتن در کتابخانه شخصی خـــود ترجمه لاتین زوهر را داشت که امروزه در ترینیتی کالج در کمبریج نگهداری می‌شود.

زیمزم: ایده زیمزم و آفرینش در کابالا با تئوری بیگ بنگ (مه‌بانگ) بسیار همخوانی دارد.

زیمزم (عـبری:צמצום به معـنی انقبـاض) اصـطلاحی در کابالای اسحاق لوریا است که به معـنی این است خداوند روند آفرینش را با انقباض نور بینهایت خود آغاز می‌کند. در اثر این انقباض فضای خالی (عبری:חלל הפנוי) ایجاد شـده که اجـازه نـور خلق کننـده جدید را میدهد. به دلیل انقباض و دور شدن نور خدا از مخلوق، انتخـاب می‌تواند وجود داشته باشد، و از این رو به خداوندهامکوم (عبری: המקום)ـ نام برده می‌شود. در کابالا این مسـئله به تضـاد حضور و عدم حضـور خـدا در خلقت خـود اشـاره می‌کند. همینطـور واژه عـولم که معـنی دنیا است از ریشه علم میباشد که در عبری به معنی مخفی شدن است.

اسحاق لوریا سه ایده اصلی به کابـالا وارد کـرد: زیمـزم، شـــویرات‌هاکلیم (شکســـته شـــدن ظرفها) و تیکـــون (ترمیم). این سه ایـده به هم ارتبـاط داشـته و جـزئی از

یک فرایند بزرگـــتر کلی هســـتند. زیمـــزم اولین مرحله خلقت است که در آن خدا حضور خـود را از یک ناحیه کم می‌کند که باعث ایجاد فضای خالی شـده و امکـان خلقت را فـراهم می‌کند. شـویرات‌هاکلیم مرحله بعد از زیمـزم است. در این مرحله خداوند ظرفها (هـــاکلیم) را ایجـــاد می‌کند و نور الهی را در آن‌ها میریزد. ولیکن این ظرفها دارای قدرت کافی بـرای نـور الهی نیسـتند و در اثر این نـور شکسـته میشـوند. این شکسـته شـدن بـاعث پخش شدن نور الهی به صـورت ذرات در همه چیزها می‌شـود. مرحله تیکـون (تـرمیم) مرحله جمع آوری این ذرات الهی است که به صـــورت خرده‌ها شکســـته شـــده از مرحله شویرات‌هاکلیم در همه چیز وجود دارند. زیمـزم در تفکر لوریا با اخـراج یهودیـان مرتبط است. مرحله تیکـون در تفکر او در واقع وظیفه قـوم یهـود بـوده که با تبعیت از قوانین اخلاقی باعث ترمیم دنیا می‌شود.

منبع: ویکی پدیا

همانطور که در بـالا از یک کابالیست دانسـتیم، خورشـید یکی از نمادهـــــای مهم کابـــــالا و چشم خداوند است. خورشید یک جسم درخشان بسیار مهم در فرهنگ کابـالا است که منشا همه چیز است.

پیداست که کابـالا سـال‌ها قبل از تـورات به وجـود آمد. مهم‌ترین بخش تـورات نظـریه‌ای دربـارة پیـدایش جهـان است. این تئـوری با داسـتان آفـرینش مـذاهب توحیـدی بســیار متفــاوت می‌باشد. بر اســاس کابــالا در آغــاز آفرینش چیزهایی به نام «سفیرات» و به معنای «دایره» یا «مدار» با ویژگی‌های مادی و غیرمادی به وجود آمدند. تعـداد آن‌ها 32 تا بـود. ده تـای اول نمایـانگر منظومة

شمسی بودند و بقیه نمایـانگر انبـوه سـتارگان فضا این مشخصه کابــالا نشــان می‌دهد که به اصــول اعتقــادی نجومی مربوط است.

می‌شود گفت که پرستش خورشید ابتدا از مصر باســتان آغــاز شد و این فرهنگ با مهــاجرات خانــدان ســلطنتی مصر به اروپا، به کشورهای اروپایی و به تـدریج به تمـام جهــان منتقل شد. در مصر باســتان رع خــدای خورشــید است که مصریان او را به عنوان منشا حیـات می‌پرسـتند و این مطابق با اصل کابالا است.

رَع مهمترین خدای مصر باستان و تجسم شخصت آفتــاب یا نیمــروز. از دید مــردم شــهر هلیــوپلیس او خــود را به وسیلهٔ آب باستانی که از نو «Nun» سرچشمه می‌گرفت یا از نخستین گل نیلوفر آبی آفریده‌است. او سـپس هـوا شو (Shu)ــ و رطــوبت تفنــوت (Tefnut)ــ را آفرید که مــوجب بوجــود آمــدن خــدای زمین جب (Geb)ـ و الهــهٔ آسمان نات (Nut) شد. وی به شکل مردی با سر شاهین نشان داده می‌شود، که عصای سلطنتی را به یک دســت، و أنخ (نماد زنـدگی) را به دست دیگـرش گرفته است. بر فراز سر او، قرص خورشـید دیـده می‌شـود. رع به مـدت هـزاران سـال، بـالاترین خـدای مصـریان بـود. در کتـاب مردگان، «فرمانروای آسمان، فرمانروای زمین، سـازندهٔ مخلوقات، خدای اولاً که در ازل پدید آمد، سازندهٔ جهان، خالق انسان‌ها، سازندهٔ آسمان، خالق نیل، کوه‌ها، مردها و زن‌ها و درندگان و رمه‌ها» دانسـته می‌شـود. مصـریان معتقد بودند که اشک‌های رع به مــرد و زن تبــدیل شــده است.

خداوند در قرآن بیان می‌کند که تورات کتابی الهی است و برای روشنگری انسان‌ها نازل شده است:

ما تورات را که در آن هدایت و نور بود، [بر موسی] نازل فرمودیم.13

بنابراین تورات نیز چون قرآن دربردارنده علوم و فرامین مرتبط با موضوعاتی چون وجود خداوند، یگانگی او، خصوصیات او، آفرینش بشر و سایر موجودات، هدف از آفرینش انسان و قوانین اخلاقی خداوند برای بشر می‌باشد. اما تورات اصلی، امروز موجود نیست. آن‌چه امروز در اختیار داریم نسخة تغییر یافته تورات می‌باشد که به دست بشر تحریف شده است.

قابل توجه است که تورات واقعی و قرآن اصول مشترکی دارند؛ در هر دو خداوند به عنوان خالق جهان شناخته شده، مطلق است و از آغاز وجود داشته است. هر چه غیر از خدا مخلوق اوست که توسط او از هیچ به وجود آمده است. او کل جهان، اجرام آسمانی، ماده بی‌جان، بشر و همه موجودات زنده را خلق کرده و شکل داده است.

با توجه به این حقایق در کابالا به تفاسیر کاملاً متفاوتی برمی‌خوریم. تعالیم آن دربارة خدا کاملاً مخالف «حقیقت آفرینش» است. محقق آمریکایی «لنس اس. اوینز» در یکی از کتب خود دربارة کابالا دیدگاه خویش را دربارة ریشة احتمالی این تعالیم چنین بیان می‌کند:

تعالیم کابالا مفاهیم مختلفی دربارة خدا ارائه می‌دهد که بسیاری از آن‌ها از دیدگاه «ارتودوکس» منحرف شناخته شده‌اند.

اصلی‌ترین انگارهٔ دین یهـود این است که «خـدای ما یکی است.» اما کابـــالا ادعا می‌کند در حالیکه خـــدا در درجهٔ اعلی و به صـورت یگـانه‌ای توصـیف‌ناپذیر- که در کابـالا Einsof به معنای «لایتناهی» نامیده می‌شود- وجود دارد، یکتاییش لزوماً در تعداد زیادی صـورت الهی تجلی یافته: تعدد خدایان کابالیست‌ها این را «سـیفراث» (sefrroth) به معنای چهره‌های خدا می‌نامند، چگونگی نـزول خداوند از مقام یکتای لایتناهی به تعدد خدایان، معمایی است که کابالیست‌ها بسیار در آن تعمق کرده‌اند. بـدیهی است که این تصویر چند چهره از خدا راه را برای مشرک خوانـدن کابالیست‌ها باز می‌کند؛ اتهامی که آن‌ها را به تنـدی و نه کاملاً با موفقیت رد کرده‌اند.

در خداشناسی کابالیست‌ها نه تنها دیـدگاه تکـثر خـدایان وجود دارد بلکه خداوند صـورت دوگانه مـذکر و مـؤنث به خـود گرفته: “Hokhmah”، “Binah“:ـ پـدر و مـادر آسـمانی که اولین شـکل‌های خـدایی بودند. کابالیست‌ها بـرای توضـیح چگـونگی آمـیزش این دو و ایجـاد آفـرینش بعدی، صراحتاً از اسـتعاره‌های جنسی اسـتفاده می‌کنند. از خصایص جـالب این خداشناسی سـری این است که بر مبنای آن بشر خلق شـده بلکه خـود به گـونه‌ای موجـودی خـدایی است. اویـنز این اسـطوره را چـنین تشـریح می‌نماید: کابالا تصویر پیچیده خدا را به گونهٔ دیگـری نـیز نشان می‌دهد: موجود یگانه‌ای شبیه انسـان، به گفتهٔ یک کابالیست خداوند اولین انســان ازلی و نمونهٔ اولیهٔ آن بود. انسان خصوصیات درونی، ابدی و الهی و سـاختاری مشترکی با خدا دارد.

یک رمز شکاف کابالیست این برابـری آدم با خـدا را تأیید می‌کند و می‌گوید:

در زبان عربی ارزش عددی اسامی آدم و یهوه به صورت یکسان 45 است. بنابراین بر اسـاس تغیـیر کابـالا یهـوه مسـاوی است با آدم؛ یعـنی آدم خـدا بـود. به این تـرتیب اعلام می‌شـود که همة انسـان‌ها در بـالاترین درجة درک مانند خدا بوده‌اند.

چنین خداشناسی، گونه‌ای از اسطوره‌های الحـادی را در بر دارد و اســاس انحطــاط یهــود است. کابالیست‌های یهـودی مرزهـای عقل سـلیم را چنـان نقض کرده‌اند که حتی می‌کوشند بشر را خـدا بخوانند. به علاوه بر اسـاس این، الهیــات بشــریت نه تنها خــدایی است بلکه فقط و فقط یهودیان را شامل می‌شود و دیگر اقـوام انسـان به شــمار نمی‌روند. در نتیجة این اندیشة فاسد در یهــودیت که اساسـاً بر مبنـای اطـاعت و فرمـانبرداری از خـدا بنا شـده بـود، گسـترش یـافت و هـدفش اقنـاع خودبیـنی و غرور یهودی بود. کابالا علی رغم این طبیعت خــود که با تورات متنـاقض بـود، در یهـودیت راه یـافت و شـروع به فاسد کردن آن نمود.

یک نکته جالب توجه دیگر دربـارة تعـالیم منحـرف کابـالا، شـباهت آن به انگاره‌هـای کفرآمـیز مصر باسـتان است. مصریان باستان معتقد بودند ماده همیشه وجـود داشـته. به عبــارت دیگر این اندیشه را که مــاده از هیچ به وجــود آمده مردود می‌دانستند. کابالا نیز از همین عقیده دربارة انسان دفاع می‌کند و مدعی است انسان‌ها خلق نشده‌اند و عهده‌دار تنظیم و ادارة وجود خود می‌باشند.

به عبـارت امـروزی، مصـریان باسـتان مـادی‌گرا بودنـد، کابالا را می‌توان «اومانیسم سـکولار» نامید جـالب توجه است که این دو مفهوم: ماده‌گرایی و اومانیسم سکولار، از ایدئولوژی‌هایی می‌باشـند که دو قـرن است بر جهـان حکمرانی می‌کنند.

باید پرسـید چه نیروهـایی وجـود دارند که مفـاهیم مصر باسـتان و کابـالا را از میـان تـاریخ کهن به زمـان حاضر منتقل کرده‌اند؟

با حـــــــذف زمین ثـــــــابت از مرکز جهـــــــان این ماسـون‌ها(کوپرنیـک،کپلـر،نیوتـون،گالیلـه،انیشـتین و...) مارا از لحاظ فیزیکی و روانی از یک مکـان باشـکوه و با اهمیت به یک جهان پوچ انتقال دادند.

اگر زمین مرکز جهان باشد سپس خـدا،آفـرینش و هـدف وجـود انسـان معنا و اهمیت خاصی پیـدا می‌کند. اما اگر زمین را یکی از میلیون‌ها سیاره به دور میلیاردها ستاره در تریلیاردها کهکشـان فـرض کـنیم سـپس هـدف خـاص آفرینش انسان و جهان به کلی زیر سوال خواهد رفت و دیگر معنـای خـاص خـود را نمیدهد. اگر شـما به فرگشت اعتقـاد ندارید پس نباید به کـرویت زمین و بیگ بنگ نـیز معتقد باشـــید زیـــرا این دو فرضـــیه پـــوچ که به عنـــوان حقیقت به شـما گفته شـده بـاهم رابطه خاصی دارند و بـدون یک‌دیگر نـاقص هسـتند، آن‌ها میخواهند شـما بـاور داشـــته باشـــید که یک مـــاهی تکامل یافته هســـتید که با میمون‌ها جد مشترک داشـتید و بر روی یک کـره چرخـان در یک فضای سرد و خلا و بی‌انتها در حرکت هســتید این یک فریب بزرگ است.

اگر بی‌دین هستید یا خودتـــان را با کلاس‌تر از آن میدانید که به دین باور داشته باشید و ادیان را پـــوچ میدانید ولی هم‌چنان به خورشید مرکـزی(مـدل زمین کـروی) اعتقـاد دارید، باید بگوییم شما نیز دارای دین هستید زیرا درحال پرستش یکی از خدایان یونانی به نام هلیوس هســتید که خدای خورشید بوده و نام فرضیه خورشید مرکــزی از آن گرفته شده است! هلیوسنتریک یا خورشید مرکـزی بیـان میــدارد که ما همگی درحـــال چـــرخش به دور خورشـــید هستیم.

در حقیقت شما دارید خورشید را پرستش میکنید این یک دین است زیرا شما به هلیوسنتریک معتقد هســتید و این رسما به معنای تایید این موضوع است که هلیوس خــدای خورشید است. البته خورشید پرستی در اکثر تمــدن‌هایی که تحت تاثیر کابالا و فریماســون‌ها بوده‌اند رواج دارد از جمله تمـــدن اینکاها (ویراکوچا)،یونـــان (هلیـــوس)،مصر باستان (رع) و....

“تئوری خورشید مرکزی، با قرار دادن خورشید در مرکز، تصـــور بشر را از آفـــرینش تغیـــیر داد و این را به بشر آمـوخت که در یکی از سـیارات سـرگردان در یک فضـای سرد و تاریک است و از نظر او این احتمـال کمـتر وجـود دارد که برای زیستن هـدف دار و با سـربلندی خلق شـده باشد که هدف او بعد از مرگ بهشت است”

-موریس کلاین-

هلیوس در اساطیر یونانی، ایزد و نماد خورشید است. او هم‌چنین حامی و نگهبـان سـوگندها و مـوهبت بینـایی به شـــمار می‌رفت.هلیـــوس هر صـــبح در ســـپیده‌دم با ارابه

آتشین چهار اسبهٔ خود از شرق راه می‌افتـاد و تا غـروب در آسمان‌ها می‌راند. از آن‌جایی که هلیـوس تمـام طـول روز در آسمان می‌تاخت و از بـالا به زمین نگـاه می‌کـرد، مـردم معتقد بودند او همه چـیز را بر روی زمین دیـده و می‌شـنود، بنـابراین ایـزدان و انسـان‌ها، او را گـواه بر اتفاقات مختلف یا سوگندهای یاد شده می‌دانستند

با این تلقین مخفیانه خورشید پرسـتی نه تنها ما اعتقـاد و ایمانمـــــان را به فراتر از بعد جســـــمانی از دست می‌دهیم،ما ایمـــــان مطلقی به مـــــادیت،ســـــطحی نگری،خودخواهی،فلسفه خوشی پرســتی وتمتع از لذایذ دنیای زودگذر و مصرف پیدا میکنیم.

آن‌ها با حــذف زمین از مرکز جهــان، نه تنها بســیاری از افـــراد را به ســـمت فرقه آتئیسم کشـــاندند بلکه با این تلقین و فـــریب تمـــامی افـــرادی را که موافق فرضـــیه خورشید مرکـزی هسـتند را بطـور مخفیـانه‌ای به سـمت خورشید پرستی کشاندند که این یک باور و یک دین غلط در یونان باستان بوده است.

همـانطور که میدانید آن‌ها نـام این فرضـیه ماسـونی را هلیو-سنتریک گذاشتند و همانطور که گفتیم هلیوس نام یکی از خـدایان یونـانی است که اتفاقا خـدای خورشـید است. اگر زمین در مرکز جهان ثابت باشد و دیگر اجــرام آسـمانی به دور زمین درحـال چـرخش باشـند، این بـدان معنی نیست که خورشید زمین را میپرستد بلکه این بدان معنی است که آفرینش دارای هدف بـوده است و خداوند خورشـید و مـاه و دیگر اجـرام آسـمانی را بـرای انسـان مسخر کرده است.

آن‌ها میخواهند شــما به خــدای خورشــید و آپولو که دو خدای مهم در اعتقادات یونانیان باســتان بوده‌اند اعتقــاد داشته باشید آن‌ها دین خورشید پرستی را رواج می‌دهند

بله شــما اگر هنــوز به این فرضــیه(خورشــید مرکــزی یا هلیوسنتریک) باور داریــد، حقیقت این است که وارد دین خورشید پرستی شده اید.

آن‌ها حــتی نــام ســیارات منظومه شمسی را نــیز از نــام خــــــــدایان یونــــــــانی انتخــــــــاب کــــــــرده اند(ژوپیتر،نپتون،اورانوس،ساتورن،مارس،ونوس،مرکور ی و پلوتو) و حتی نام ماموریت جعلی آن‌ها نیز آپولو نام یکی از خدایان یونانی بوده است.

بله شما با اعتقاد به فرضیه خورشــید مرکــزی یک دین را پذیرفته‌اید و این دین از ادیان یونانیان بوده که خورشــید را پرســـتش میکردند و خـــدای خورشـــید را مقـــدس میدانستند.

علم امروز خــود یک دین است و طرفــداران آن علم گــرا خوانده میشوند که بسیار متعصب هستند. آن‌ها معتقد به متد علمی هســـتند اما هیچکـــدام از اعتقـــادات آن‌ها از طریق متد علمی برایشــان به اثبــات نرســیده و فقط با تلقین به باور خود رسیده‌اند.

هدف اصلی فریماسون‌ها پنهان کردن حقــایقی است که سال‌ها در جلــوی چشــمان ما بــوده و ما به آن‌ها تــوجهی نمی‌کـــــردیم. آن‌ها علاقه خاصی به خـــــدای خورشـــــید (هلیوس) دارند که در حقیقت همان شــیطان یا اهــریمن است. حمایت ماسون‌ها از مدل خورشید مرکزی و نفرت آنــان از مــدل زمین مرکــزی نشــان دهنــده این است که

آن‌ها حقـــایق و اصل آفـــرینش را از بشـــریت پنهـــان می‌کنند. ماسـون‌ها هرگز حقـایق را نمیگویند (هرچند در برخی موارد اگر به نفعشان باشد برخی حقـایق را بیـان می‌کنند).

این نمـــاد دست ریشه در فریماســـون‌های باســـتان و شـــیاطین دارد که با توجه به تصـــاویر بـــالا توسط فضانوردان ناسـا،رئسـای جمهـوری آمریکا و... اسـتفاده می‌شـــود. آن‌ها یک دین باطل را به عنـــوان علم به کودکانمان آموزش می‌دهند. خورشید مرکزی یک تئـوری علمی نمی‌باشد بلکه یک دین خورشـــید پرســـتی و ضد اصل آفرینش است.

باز آلدرین (فضانورد ناسا) همراه luther A Smith که با دستان خود پرچم ماسونی را گرفته اند

پـرچم با علامت اسـکاتلندی عرفـانی، معنـویت عمیق و مرموز عقاب دوقلو و هم‌چنین گونیا و پرگار است

گونیا و پرگـار از مهم‌تـرین نمـاد فریماسـونی است. G موجود در مرکز این نماد می‌تواند به هر یک از موارد زیر اشاره داشته باشد:

Goat: بز

Geometry: هندسه

Gravity: گرانش

که هرسه در رابطه با معمـــاران آزاد (free mason) می‌باشند.

بز نماد اصلی ماسـونی، هندسه ماسـونی مرتبط با گونیا و پرگـــــــ

علمی‌ای بـرای اثبـات این گفته نـداریم و قطعا اگر خـود شما از کودکی یک زمین تخت گرا بودید و جامعه شـما از ابتدا موضوع تخت بودن زمین را مطرح می‌کـرد هیچکس حـتی حاضر به شـنیدن موضـوع زمین کـروی نـیز نمیشد زیرا به قـدری مضـحک است که فکـرش را هم نمی‌کنید. علت این‌که خیلی‌ها بر روی فرضـیه خورشـید مرکـزی تعصب دارند این است که از کودکی مدام برای آن‌ها این را تکـرار کرده‌اند و اگر خودتـان را جـای شخصی بگذارید که برای اولین بار با مدل خورشید مرکزی آشنا می‌شـود می‌توانید این را درک کنید که مـدل خورشـید مرکـزی مـدرن با توجه به چـیزی که علم امـروز می‌گوید چقـدر مضحک است و اکـثر دلایلی که بـرای کـرویت زمین ارائه می‌شـود مربـوط به دوران گالیلـه،ارسـطو و اراتوسـتن است و تا به امـروز با پیشـرفت تکنولـوژی این دلایل و برهان‌ها هیچگونه تغییری نداشـته‌اند. با توجه به موضـوع دور شـدن کشـتی‌ها که ارسـطو مطـرح کـرد هیچ کـروی گرایی در این قـرن حاضر نشد که به سـاحل بـرود تا این موضوع را با امکانات پیشرفته آزمایش کند و به حـرف و چشـمان ارسـطو اعتمـاد کـرد و این موضـوع(دور شـدن کشـتی‌ها) امـروزه به عنـوان دلیلی بـرای کـرویت زمین شناخته می‌شود درحالی که بدون آزمایش و مشـاهده از گذشته تا به امروز هیچ تغییری نکـرده و هیچ آزمایشی از سوی علم مدرن برای اثبـات حقیقت داشـتن یا نداشـتن این موضوع انجـام نشـده. تنها کسـانی که این مـوارد را آزمایش و نقض کردند زمین تخت گرایان بودند. مـردم از موضوعی که از ابتدای کودکی برای آن‌ها تکـرار کرده‌اند دست نخواهند کشید(البته افراد متعصب)

سازمان دروغ جهانی (ناسا)- چگونه به سازمانی با حجم عظیمی دروغ و نـامی عـبری با معنـای فـریب دهنـده اعتماد میکنید؟

آیا وقت فکر کردن نیست؟

فردی که به دنبال علم حقیقی باشد تمامی آموخته‌هـای کودکی خود را کنار گذاشته و از اول شـروع به یـادگیری می‌کند یا با پرسش از همه چـیز می‌تواند به حقیقت برسد یا حداقل به حقیقت اصـلی نزدیک شـود. چه کسی گفته هرچه که علم می‌گوید درست اسـت؟ بسـیاری از تئوری‌هـای علمی پایه غلط دارند و بسـیاری از آن‌ها بر مبنـای فرمول‌هـای ریاضی و محاسـباتی هسـتند که از ریشه غلط بـوده ولی این موضـوع بـرای کسی اهمیـتی نداشته.در علم امـروز موضـوعی نـداریم که بشـود آن را صد در صد تایید کرد و هرلحظه هرچیزی در علم می‌تواند تغییر کنـد،تقـویت شـود یا این‌که به کل رد و باطل اعلام شـود. موضـوع خورشـید مرکـزی هم همینگونه است. خورشید مرکزی فقط یک فرضـیه است البته یک فرضـیه ماسونی، کیهان بی‌کـران فقط یک فرضـیه است چـرا به دید حقیقت به آن‌ها نگـاه میکنیـد؟ اگر می‌توانید حقیقت را کشف کنید پس تلوزیون خـود را خـاموش کنید و ذهن خود را روشن و باز.

آیا به نظر شـما این منطقی است که همگی ما به یک کـره در جهـانی که جمع حرکـات زمین همـراه منظومه و کهکشـان میلیون‌ها یا شـاید میلیاردها مایل می‌شـود با نیروی عجیب و غریبی به اسم جاذبه چسبیده ایم و حتی از منشا جاذبه بی‌خـبریم(طبق ادعـای علم مـدرن منشا جاذبه ناشـناخته است) آیا این منطقی اسـت؟ فرضـیه

زمین کـروی شـبیه به یک داسـتان علمی تخیلی است و البته فرقی با آن نـدارد شـاید بگویید چطـور با اطمینـان درباره زمین تخت صحبت میکنم اما اگر شـما هم تمـامی مقالات،کتاب‌هـا،سـایت‌ها،کلیپ‌ها و مسـتندات و... را که من خوانـدم و دیـدم،خوانـده و دیـده بودید قطعا امـروز درباره موضوع زمین تخت با اطمینان حرف میزدید!

به این موضـوع فکر کرده‌اید که چـرا پـدر ماهواره‌هـای مدرن آرتور سی کلارک یک نویسـنده داسـتان‌های علمی تخیلی و یک فریماسون درجه بالا بوده است؟

فرضـیه خورشـید مرکـزی یک فرهنگ باسـتانی، یک دین باطل و در آخر بخشی از شبه علم است

آیا نمیخواهید بار دیگر فکر کنید؟

به این موضـوع فکر کرده‌اید که چـرا تمـامی حامیـان فرضیه خورشید مرکزی از گالیله،نیوتـون تا انیشـتین و.. همگی یا یهـودی و یا فریماسـون بـوده انـد؟ تـاریخ را خوانده اید؟ درباره لژهای فریماسونی چه میدانید؟ آیا به این موضوع فکر کرده‌اید که چرا داروین و خانواده پـدری و مادری‌اش عضـوی از جامعه مخفی فریماسـونی بـوده اند؟

برگزاری مناسک شیطانی در سـازمان ((علمی)) سـرن! کمی علم نمیخواهید؟

سرن چیست؟!

سرن نـام پژوهشـگاه تحقیقـاتی اتمی است که در حومه شهر ژنو در مـرز فرانسه و سـوییس قـرار گرفته است. این پژوهشـکده بیست و دو عضو ثـابت از کشـورهای

اروپـایی و اسـراییل به عنـوان تنها کشـور غیراروپـایی دارد. این مجموعه با بیش از دوازده هـــــــزار کارمند با ششصد و هشت دانشــگاه دنیا در ارتبــاط است. هــدف اعلام شده این پروژه عظیم به صورت رسـمی بازسـازی بیگ بنگ و آنالیز شکست ذرات است. درون این مجموعه بزرگـــترین شـــتاب دهنـــده ذرات به قطر بیست و هفت کیلومتر قرار دارد.

شایعاتی وجود دارد که هشتاد درصد بودجه علمی اروپا و آمریکا به اسم «گرمـایش زمین» از سـال 2013 به این مجموعه تعلق گرفته است. آیا این مقدار از بودجه بـرای هـــدفی همچـــون بازســـازی بررسی و اثبـــات بیگ بنگ منطقیست؟!

اما هدف واقعی این‌ها چیست؟!

در مراسم وحشـــــتناک و شـــــیطانی که در ژوئن 2016 برگزار شد افراد سرشناس سیاسی و علمی بسـیاری به منظـور افتتـاح تونل گاتهـارد مربـوط به مجموعه سـرن حضـــور داشـــتند که از اهمیت این اتفـــاق خـــبر می‌دهد. افرادی از قبیل آنگلا مرکل صدر اعظم آلمان؛ فرانسیس اولاند رئیس جمهـور فرانســه؛ جوهــان اشــنایدر رئیس جمهـــور ســـوییس؛ مـــاتئو رنـــزی نخست وزیر ایتالیا و بســـیاری از رهـــبران و مســـئولین و ســـرمایه داران کشورهای اروپایی حضور داشتند.

هم‌چنین تعدادی از دانشمندان سرشناس جهـان همچـون استیون‌هاوکینگز؛ برایان کـاکس،نیل دگـراس تایسـون و بسیاری دیگر در این مراسم شرکت کردند.

چندی پیش افشای ویدئویی از برگـزاری مراسم نمـادین قربانی کردن انسان توسط دانشمندان و کارمندان سرن در مقابل مجســمه شــیوا(الهه‌ی نــابودی) که روبــروی سردر مجموعه نصب است؛ بسیار خبرساز شد.

مجسـمه شـیوا یکی از خـدایان هند باسـتان در سـازمان علمی سرن

در سرن خبرهـایی هسـت؛ به نظر شـما می‌تـوان به این افراد اعتماد کرد؟!

این یک حقیقت است و این را باید بپذیرید که اکـــــــثر ادعاهـای علم مـدرن بر پایه حـدس و گمـان است اکـثر نظریـــات آن‌ها با هم همخـــوانی نـــدارد و بـــرای خیلی موضـوعات و پدیـده‌ها توجیهـات کودکانه دارد و ما با این حرف‌ها مواجه می‌شویم: اگر،باید چنین باشد،اگر اینطور باشد،اگر اینطور شده باشد، باید اینگونه شده باشد، غیر ممکن است اینطور نشده باشد و....

به قدری در موضـوعات متفرقه دیگـری که مطـرح کردند غـرق شـده ایم که نمی‌تـوانیم ببیـنیم فرضـیه خورشـید مرکزی و فرضیات علمی چقدر مضحک هستند به قــدری تبلیغات وسیع و پشـتبانی دارند که نمیگذارند چشـمانتان به حقیقت باز شود.

سرگذشت زمین و نوع شـکل گـیری آن یک فرضـیه است کسی نمی‌تواند با اطمینان حرف بزند. شکل گیری ماه و خورشـید در فرضـیه خورشـید مرکـزی یک فرضـیه است این‌ها همگی فرضـــیه است و قابل اثبـــات نیست اما به عنــوان حقیقت در کتب درسی تــدریس و آمــوزش داده می‌شود.

همه احساســات،مشــاهدات و محاســبات با زمین تخت همخوانی دارند. این خورشید است که حرکت می‌کند این زمین است که ثـابت است این خداوند است که همه چـیز را آفریده نه تصادف.

نماد خورشید در کابالا

و ســخن آخر این‌که آن‌ها میخواهند شــما از خداوند دور شــده و به آن‌ها ایمــان بیاورید و هم‌چنــان که خورشــید پرست هستید، شمارا کنترل کرده و از شما سو استفاده کنند.

کسانی که ادعا دارند موضوع زمین تخت شبه علم است، آیا تابحـــــــال شـــــــده است که با متد علمی بتوانید گـــرانش،انحنـــای زمین،حـــرکت زمین و.. را به اثبـــات برســـــانید؟ ما در علم مـــــدرن با این پاسخ‌ها مواجه می‌شویم:

ما به قـــــــدری کوچک هســـــــتیم که انحنا زمین را نمیبینیم،حرکت زمین حس نمی‌شود چـرا که زمین را یک قطار یا ماشین باید تصور کنید،اگرانش نباشد، همه چـیز در هوا معلق می‌شود.

حال از شما میپرسم،کـدام یک از این پاسخ‌ها توسط متد علمی ارائه شــده اســت؟ اگر زمین کـــره است و ما به قدری کوچک هستیم که زمین را مسطح میبینیم، حداقل باید زمین را در ارتفاعـات بیش از 100 کیلومـتر کـروی ببینیم مگر غیر از این است؟ به جای بزرگتر کردن ســایز زمین،ذهن خودتان را بازتر کنید.

کـدام آزمـایش حـرکت زمین و انحنـای زمین را نشـان میدهـد؟ کـدام آزمـایش گـرانش را نشـان میدهـد؟ اگر میخواهید از آونگ فوکو صـحبت کنید باید بگـوییم شـما خود وابسته به شبه علم هستید! چطور زمانی که حرکت زمین را حس نمیکـــنیم یک آونگ می‌تواند تحت تـــاثیر حرکت و چرخش زمین قـرار گرفته و حـرکت زمین را به اثبات برساند؟ ما توضیحات دقیقی برای مضـحک و شـبه علم بـودن آونگ فوکو ارائه دادیم و این آونگ چـیزی جز ساده لوحی یک سری از مردم را اثبات نمی‌کند.

آن‌ها با یک آونگ توانستند عده بسیاری را فـریب دهند و مردم به سادگی فـریب خوردند. اما حـال که ما حـرف از آزمایش،مشاهده،اندازه گیری و ... مـیزنیم مـارا متهم به بی‌سوادی کرده و ضد علم مینامند درحـالی که خودشـان وابسته به شبه علم هسـتند(ماهواره‌هـا،گـرانش،سـرعت چنـــدین هـــزار کیلومـــتر بر ســـاعت زمین همـــراه کهکشان،منظومه،جهان و...،نسبیت،فضای خلا،موجودات فضایی و...)

به آن خورشید پرستان ماسون اعتماد نکنید نگذارید آن‌ها شـــمارا با تلقین فـــریب داده و به ســـمت دین خورشـــید پرستی بکشانند.

ما از شما فقط یک چیز میخواهیم، فکر کنید و تعصب را کنـار بگذارید. احسـاس مشـترک مـا،آزمایشـات،انـدازه گیری‌ها و محاسـبات و هرچـیزی که در این جهـان وجـود دارد به ما این را می‌گوید که درحـال زنـدگی بر روی یک زمین صاف و بی‌حرکت هستیم.

نمی‌شـــود شخصی فرگشت را قبـــول نداشـــته باشد اما خورشـــید مرکـــزی را قبـــول داشـــته باشد و یا شخصی فرگشـت،نسـبیت و سـفر به مـاه را قبـول نداشـته باشد ولی زمین تخت را نیز قبول نداشته باشد.

به جای توهین و تمسخر و هدر دادن وقتتان با حرف‌ها و سوالات بیهوده ذهن خود را باز کرده و به سراغ پژوهش بروید به ســـــــــراغ تفکر بروید و دست از تعصب و دین خورشید پرستی‌ای که به شما تلقین کرده‌اند بردارید.

هیچ اثباتی برای این فرضـیات شـبه علم وجـود نـدارد = خورشـــــــــــید مرکـــــــــــزی،زمین متحـــــــــــرک و کروی،گرانش،ماهواره‌ها

اینها تنها بخشی از شـــــبه علم‌هـــــایی است که آن‌ها میخواهند ما به آن باور داشته باشیم.

دروغ، دروغ است و هیچ ارزشی نـدارد که چند نفر آن را قبول داشته باشند. هلیوسنتریک یک دروغ بزرگ است

زمین تخت - مهندسی و نقشه برداری

نقشه بردارهـا، مهندسـین و آرشـیتکت‌ها هرگز ملـزم به احتساب انحنای احتمالی زمین در پروژه‌های خود نیستند که خود سندی بر اثبات تخت بـودن زمین است نه کـروی بودن آن. کانال‌ها و خطوط ریلی مایل‌ها بدون احتســاب هیچ گونه انحنایی حفاری و جاگذاری می‌شوند.

نقشه کشی به نـام تی وست وود(1)ـ در مجله‌ای به نـام «بازبینی زمین»(2)ـ منتشر شده در سال 1896 این گونه بیـان می‌کند:: «در طـول تحقیقـاتم در مـورد سـطوح و عمق حفر شده کانال‌ها در دو سـوی آن‌ها به این انـدازه گـیری رسـیدم که در هر دو سـمت عمق کانال‌هـای چند مـــایلی کـــاملا برابر می‌باشد. یکی از مهندســـین راه و شهرســازی حاضر بعد از سـاعت‌ها بحث پـیرامون نقش انحنـاء؛ این طـور بیـان کـرد که بـاور نـدارد کسی بتواند شکل و ماهیت واقعی زمین را اثبات کند.»

مهندسی به نام و.وینکلر(3)ـ در نشریه «بـازبینی زمین» منتشر شده در سال 1893 در ارتباط با موضوع انحنـای احتمالی زمین اینگونه می‌نویسد: به عنـوان مهندسی که سـال‌ها تجربه دارد؛ بنـده معتقـدم احتسـاب نا معقـول انحنـــــــــاء تنها متعلق به کتب مدرسه می‌باشد و هیچ مهندسی این احتســـاب را انجـــام نمی‌دهد. من شخصا تعـداد بسـیار زیـادی از خطـوط ریلی و کانال‌ها را بهـره برداری کردم و هیچ گاه احتساب این انحنا حـتی به ذهنم هم خطـور نکـرد چه به در نظر گـرفتن آن! این احتسـاب انحناء به این معنیست که – برای اولین مایل مسافت یک کانال 8 اینچ و در هر مایل مربع افزایش این ضریب باید

در نظر گرفته شـود. با در نظر داشـتن یک کانـال کوچک برای عبور قایق‌ها به طول 30 مایل با قـوانین بـالا باید انحنایی به اندازه 600 فـوت به دست بیاید. حـال گمـان کنید مهندسین این مقدار را محاسبه نکنند»

دیوید واردلاو اسـکات (4)ـ در مقـاله‌ای به نـام «خـاک سخت» (5) اینگونه می‌گوید:

«کانـال سـوئز که دریـای مدیترانه را به خلیج سـوئز در دریای سرخ مرتبط می‌کند اثبـاتی شـفاف در مـورد غـیر منحـنی بـودن زمین و دریاست. این کانـال با طـول 100 مایل مسیر ارتبـاطی بـدون هیچ انحرافیست. وقـتی این کانال ساخته شد هیچ گونه انحناء احتمالی برای زمین در نظر گرفته نشد و در خط مفروضی به ارتفاع 26 فـوت زیر سـطح دریا و در یک مسـیر افقی حفـاری شد که در راه از چنـــدین دریاچه عبـــور می‌کند و دو دریا را به هم متصل می‌سازد. در طـول تمـام این مسـیر 100 مـایلی خط مفروضه و سطح آب کاملا موازی قرار دارند.

اگر بر حسب مدل زمین کروی قرار به اندازه گیری باشد آب‌های مرکزی کانـال باید ارتفـاعی حـدود 1666 فـوت نسبت به هر دو سمت کانال داشته باشد.

(x 8 inches = 1666 feet 8 inches 2 ^ 50)

کانال قدیمی و عظیم چین با طـول 700 مایل با فـرض صاف و ثـابت بـودن زمین سـاخته شد و هیچ انحنـایی در آن احتساب نشده بود. هم‌چنین همین نتیجه گیری پس از بررسی کانال‌هـای تـازه سـاخته شـده دریـای شـمال و منچســـتر نـــیز به دست آمد. همه‌ی این اطلاعـــات این

برداشت را می‌دهد که هیچ گونه انحنـــایی را نمی‌تـــوان برای زمین مفروض داشت.»

تومــاس وین شــیپ(6)ـ در مقــاله‌ای در کتــاب «گیــتی شناسی زتتیک»(7) می‌نویسد:

«اگر زمین منطبق بر باور عموم کروی شـکل باشـد؛ این مطلب کــاملا بدیهیست که در حفر یک کانـــال احتســاب انحناء باید لحـاظ شـود که از معـادله‌ی تضـارب مسـاحت فواصل در 8 اینچ به دست می‌آید.

امپراطور کبیر آلمان در بهـار سـال 1891 از کانـالی بر روی دریــای بالتیک و دریــای شـمال رونمـایی کـرد. این کانال از محلی به نـام هولتنا (8)ـ در بخش جنـوبی خلیج کیل(9) شروع و تا محلی به نام الب (10) ادامه می‌یابد. این کانال 61 مایلی ابعادی معادل 200 فوت عـرض در سطح آب و 85 فوت در عمق کانال و عمقی برابر با 28 فوت دارد. و هر دو دریا هم کاملا هم سطح هستند!

برای اطلاع آن دست افرادی که احتساب انحناء را امــری لازم بـــرای نقشه کشی زمین می‌داننـــد؛ این پاسخ از طــرف نشــریه «بــازبینی زمین» منتشر شــده در اکتــبر 1893 کفایت می‌کند: [این یک رسم است که در احـداث کانال‌ها و خطـــوط ریلی خطی مفـــروض بـــرای نقشه کشی قرار گیرد که کاملا افقیست و در تمـام بخش‌هـای نقشه مشـخص است. و هم‌چـنین در عمل نـیز هیچ گـاه احتسابی برای انحناء زمین انجام نمی‌گیرد.

خطـوط ریلی لنـدن و شـمال غـربی خطی مسـتقیم به طول 180 مایل بین لندن و لیورپول کشیده شده است. مرتفع‌تـرین نقطه این خطـوط در میانه راه در ایسـتگاه

بیرمینگهام تنها 240 فوت بالاتر از سـطح دریاست. اگر زمین واقعا به شـکل کـروی بـود به علت ایجـاد انحنـاء 8 اینچ برای هر مایل مربع؛ این خطـوط ریلی 180 مـایلی کمانی با مرکزیت ایستگاه برمینگهام با ارتفاعی معــادل 5400 فوت بالاتر از لنـدن و لیورپـول روبـرو می‌شد. با اضافه کردن ارتفاع حقیقی این ایستگاه از سـطح دریا (240 فوت) با انحناء تئـوری زمین کـروی (5400 فـوت) ارتفـاع لازم این ایسـتگاه بر روی زمین کـروی بایسـتی مقـدار 5640 فـوت باشد که این مقـدار اختلاف بیش از 1000 فوت بیشتر از ارتفاع بلندترین کوه بریتانیا یعـنی بن نویس(11) است!

تومـــاس وینشـــیپ در کتـــاب گیـــتی شناسی زتتیک می‌نویسد:

«در نقشه کشی خطوط ریلی روی یک کره؛ خط فرضی باید کمانی باشد از دایره فرضی عرض جغرافیایی نقطه مورد نظر. اما خط مفـروض در عمل همـواره به صـورت افقیست که اثبــاتی بر افقی بــودن زمین است. بــرای حمــایت از فرضــیه کــروی مســئولین مربــوط باید از مهندسـین نقشه کش بخواهند احتسـاب انحنـاء را لحـاظ کنند که متاسـفانه آن‌هـایی که آگاهند جـرات این کـار را ندارند!»

جی سی بورن(12)ـ در کتـابش «تاریخچه خطـوط عظیم ریلی غـرب» (13)ـ بیـان داشت: «تمـامی خطـوط ریلی انگلیس با بیش از 118 مایل طول به استثنای دشت‌های مرتفع در کل کاملا مسطح هستند.»

توماس وین شیپ در کتاب گیتی شناسی زتتیک:

«118 مایل از خطـوط ریلی مسـطح است اما بـاز ادعا می‌شود سطحی که این خطـوط بر رویشـان نصب شـده کرویست؟ غـیرممکن است. نمی‌تواند باشد! اوایل سـال 1898 من با آقـای هـوگز(14)ـ افسر ارشد ماشـین‌های بخار «شهر لینکلن»(15)ـ ملاقاتی داشـتم. این جنـاب به بنده گفت که ایشان هزاران مایل خطوط ریلی آمریکـای جنوبی را نصب کرده‌اند ولی هیچ گاه از احتسـاب انحنـاء چـیزی نشـنیده‌اند. تنها در یک مـورد ایشـان بر روی پـروژه‌ای کـار کردند که هـزار مایل خط ریلی کـاملا مستقیم و بدون هیچ انحرافی بوده.

در نقشه کشی ریلی زمین به صـورت صـاف در نظر گرفته می‌شود و اگر به شکل کروی بود هنوز در قوانین نقشه کشی نقشی ندارد!

خطـاب به تفکر و مکتب غـیرعملی مـردان کـروی گـرا با درآمدها کلان و مغزهای کوچک: خط ریلی مسطح نشـان دهنده سطح زمین مسطح است!!»

1 foot = 40.48 cm

1 mile = 1.6 Km

1 inch = 2.54 cm

.....

1) T.Westwood

2) Earth Review

3) W.Winckler

David Wardlaw Scott (4
Terra Firma (5
Thomas Winship (6
Zetetic Cosmogeny (7
Holtenau (8
Kiel Bay (9
Elbe (10
Ben Nevis (11
J.C.Bourne (12
The history of the great western railway (13
Hughes (14
City of Lincoln (15

فراماسون‌ها در فضا

فراماسـون‌ها از زمـان آغـاز به کـار ناسا به نـوعی در موضـوعات مربـوط به فضا درگـیر شـده‌اند. اگر گـروهی وجـود داشـته باشد که بتواند کلاهـبرداری بـزرگی بـرای تقریبا کل زمین انجـام دهـد، ممکن است این کـار از طریق فراماسون‌ها امکان پذیر باشد.

با اعلام این‌که فریماسون‌ها به ماه رفتند و پرچمشان را در مـاه نصب کردنـد، جوامع مخفی ماسـونی اعضـای بسیار زیاد دیگری را جذب کردند، حال فرقی نمی‌کند که به ماه رفته باشند یا خیر.

تعداد فراوانی از فضانوردان ناسا، حمایت کنندگان مـدل خورشـید مرکـزی، نـیز به عنـوان فراماسـون‌ها پذیرفته شده‌اند. جان گلن، که دو بار سناتور ایالات متحـده شـده اسـت،یکی از اولین فضـانوردان مشـهور ناسا و یک فریماسـون است. بـاز آلـدرین که یکی فضـانوردان ناسا است که ادعا شده به ماه رفته اسـت، حلقه‌ای ماسـونی در دست دارد که بر آن نمـادی از فریماسـون‌ها نقش بسته است و نشان میدهد او فریماسونی از درجه 33 از Montclair Lodge No. 144 در نیوجرسی می‌باشد.

ادگار میچل یکی دیگر از اعضای ماسـونی و فضـانوردان ناسا در سـفر دروغین به مـاه (آپولو 14)ـ از اعضـای Artesta Lodge No. 29 در نیومکزیکو است.

جیمز ایروین یکی دیگر از اعضای ماسونی و فضـانوردان ناسا در سفر دروغین به ماه (آپولو 15)، از اعضای ejon Lodge No. 104 در کلرادو اسپرینگز است.

Donn Eisele یکی دیگر از اعضـــای ماســـونی و فضـــانوردان ناسا در ســـفر دروغین به مـــاه (آپولو 7)از اعضای Luther B. Turner Lodge No. 742 در اوهایو است.

گـــوردودن کـــوپر یکی دیگر از اعضـــای ماســـونی و فضانوردان ناسا (Mercury 9 و Gemini 5)ـ از اعضای Carbondale Lodge No. 82 در کلرادو است.

ویرژیل گریســـوم یکی دیگر از اعضـــای ماســـونی و فضانوردان ناسا در سفر دروغین به ماه (آپولو 1 و 15) و (Mercury 5 و Gemini 4)ـ از اعضـــای Mitchell Lodge No. 228 در ایندیانا است.

والتر شیرا یکی دیگر از اعضـای ماسـونی و فضـانوردان ناسا در سفر دروغین به ماه (آپولو 1 و 15)ـ و (Sigma 7, Gemini 6 و Mercury 8)ـ از اعضـای anaveral Lodge No. 449 در فلوریدا است.

تومـــاس اســـتافورد یکی دیگر از اعضـــای ماســـونی و فضـــانوردان ناسا در ســـفر دروغین به مـــاه (آپولو 10 و 18)ـ و (Gemini 7 و 9)ـ از اعضـــای Western Star Lodge No. 148 در اوکلاهما است.

پل ویـــتز تهیه کننـــده فیلم آمریکـــایی (Skylab 2)ـ از اعضـــای ماســـونی Lawrence Lodge No. 708 در پنسیلوانیا است.

فضانوردان ناسا Neil Armstrong, Allen Sheppard, William Pogue, Vance Brand, and Anthony England پدرانی داشتند که آن‌ها نـیز عضـوی از جوامع

فریماسونری بودند. مقدار فضانوردان شناخته شده که فریماسون هستند یا خانواده‌های فراماسونیک دارند شگفت‌آور است. این فضانوردان اعضای بزرگترین و قدیمی‌ترین جامعه‌ی مخفی جهان، که به حمایت و توسعه مدل خورشید مرکزی مشغول بودند، هستند.

C. Fred Kleinknecht یکی از مدیران ناسا در طول پروژه سفر به ماه بود که بعد از مدت کوتاهی به یکی از رئیسان بزرگ شورای ماسونی درجه 33 باستانی شد و مناسکی بزرگ از فریماسون‌هارا پذیرفت و آن را مدیریت کرد. همگی فضانوردان ناسا از فریماسون‌ها بودند. این اعضای انجمن مخفی و برادری همگی از طرفداران و مبلغان خورشید مرکزی هستند و این افراد از آغاز تاریخشان تا به امروز سعی در کنترل ذهن و تغییر عقیده مردم دارند. William Cooper نیز در افشاگری‌ای بیان کرده است که فضانوردان ناسا در حقیقت همگی فریماسون هستند.

تمامی مأموریت‌های ظاهری ناسا پر از نمادگرایی مخفی / ماسونی هستند که بیشترین آن را در ماموریت آپولو شاهد هستیم. اسامی مأموریت‌ها و فضاپیماها تقریبا همیشه نام‌های خدایان باستانی یا علائم باستانی ماسونی است. آن‌ها همیشه از اعداد رومی و هندسه پیچیده مقدس استفاده می‌کنند که اسرار آن‌ها توسط ماسون‌ها حفظ می‌شود. چرا "عقاب" در ماه فرود آمد؟ عقاب‌ها به مدت طولانی برای نشان دادن چاکرای تاج استفاده می‌شده‌اند. بسیاری از ماموریت‌های ناسا از کادوسیس (caduceus)، مارها(serpents)، عقاب‌ها(eagles) و سایر نمادهای معنوی برخوردار است.

یک مناسک عجیب و غریب

یک مراسم عجیب و غریب از یک نوع کـاملا متفـاوت، در Tranquility Base در مـــاه رخ داد. این مراسم از تلویزیون پخش نمی‌شـد، زیـرا این مراسم به عنـوان یک مراسم مخفی به دقت ساخته شـده بـود که فقط توسط چشمان جوامع برادری ایلومیناتی دیـده میشد. فضـانورد نیل آرمسترانگ با دقت پرچم ماسونی خود را برداشت و آن را جلوی دوربین در کنـار لبـاس فضـانوردی خـود نگه داشت. سپس به ناحیه تناسلی خود اشـاره کـرد که مرکز قدرت، یا دینامو، انرژی لوسیفرین در مراسم ماسـون‌ها می‌باشد. (مطابق تصویر بالا)

باز آلدرین (فضانورد ناسا) همراه luther A Smith که با دستان خود پرچم ماسونی را گرفته اند

پـرچم با علامت اسـکاتلندی عرفـانی، معنـویت عمیق و مرموز عقاب دوقلو و هم‌چنین گونیا و پرگار است

گونیا و پرگـار از مهم‌تـرین نمـاد فریماسـونی است. G موجود در مرکز این نماد می‌تواند به هر یک از موارد زیر اشاره داشته باشد:

Goat: بز

Geometry: هندسه

Gravity: گرانش

که هرسه در رابطه با معمـــاران آزاد (free mason) می‌باشند.

بز نماد اصلی ماسـونی، هندسه ماسـونی مرتبط با گونیا و پرگـــــــ

Sea of Ranquility”ـ فـرود آمدند. یکی از آن مـردان شجاع، برادر ادوین یوجین (Buzz) آلدرین جونیور، عضو Clear Lake Lodge No. 1417, AF&AM, Seabrook در تگزاس بود. آن‌ها یک مناسک شیطانی در آن مکان به انجام رساندند.

ابتـدا برنامه‌هـای فضـایی ایـالات متحـده شـامل پـروژه مخفی CIA / OSS و عملیـات Paperclip بـود که دانشمندان جنگ زده موشکی نازی مانند ورنر ون بـراون که از آلمـان به آمریکا آورده شـده بودنـد، مسـئولیت توسـعه برنامه‌هـای فضـایی آمریکا را بر عهـده گرفتند. سپس فریمسونها مسئول آژانس فضـایی تـازه تاسـیس شـده شـدند و فـریب بـزرگ با درگـیر کـردن ذهن و مغز مردم در ساینس فیکشن آغاز شد.

خدمه آپولو 13ـ چپ به راست: جیمز لاول(James Lovell)،توماس ماتینگلی(Thomas Mattingly) که بعدا John Swigert جایگزین او شد و در آخر فردهایز (Fred Haise)ـ در تصویر، در سمت چپ یک ابزار ناوبری شبیه به قطب نمـای ماسـون است که در سـال 1790 در کشتی‌ها استفاده می‌شد. در وسط نمـاد آپولو 13 است که نماد خدای خورشـید است که نـور را بـرای انسـان به ارمغان آورد و در سمت راست یک اسطرلاب هنـدو است که در زبان سانسـکریت نوشـته شـده است که در دوران باستان برای پیش بیـنی مـوقعیت اجـرام آسـمانی مـورد استفاده قرار می‌گرفته است.

تقریبا همه چیزهـایی که ناسا انجـام می‌دهد با سـحر و جادو و کیمیاگری است. علاوه بر این، هدف واقعی ناسا در ماتریکس دیگری است که از عموم مردم پنهان است.

می‌تـــوان گفت که ناسا یکی از ســـازمان‌هایی است که مستقیما توسط ماسون‌ها اداره می‌شود.

هدف اصلی فریماسون‌ها پنهان کردن حقـایقی است که سال‌ها در جلـوی چشـمان ما بـوده و ما به آن‌ها تـوجهی نمی‌کـــردیم. آن‌ها علاقه خاصی به خـــدای خورشـــید (هلیوس) دارند که در حقیقت همان شـیطان یا اهـریمن است. حمایت ماسون‌ها از مدل خورشید مرکزی و نفرت آنــان از مــدل زمین مرکــزی نشــان دهنــده این است که آن‌ها حقـــایق و اصل آفـــرینش را از بشـــریت پنهـــان می‌کنند. ماسـون‌ها هرگز حقـایق را نمیگویند (هرچند در برخی موارد اگر به نفعشان باشد برخی حقـایق را بیـان می‌کنند).

“همگی ما دربــاره ماهواره‌ها و امکانــات و ویژگی‌هــای آن‌ها بســیار شــنیده ایم و این‌که به ادعــای علم مــدرن موقعیت یابی، تهیه تصـاویر و دیگر مـوارد مرتبط همگی توسط ماهواره‌ها انجـــام می‌شـــود اما این ادعا چقـــدر صحت دارد؟ چقـدر می‌تـوانیم به این ادعا اعتمـاد کـنیم؟ چه مــدارکی در پشت این ادعا اســت؟ چه کســانی آن را پشتیبانی می‌کنند؟

با ما همراه باشید!

ریشه ماهواره‌ها به داســـتان علمی تخیلی آرتـــور سی کلارک که نویســـنده‌ای در زمینه ســـاینس فیکشن است میرسد. در داســـــتان‌هایی از آرتـــــور سی کلارک به ماهواره‌ها اشـــــاره شـــــده و ماهواره‌ها جـــــزوی از داســـتان‌های علمی تخیلی هســـتند یا به عبـــارتی دیگر

ماهواره‌ها جـزوی از شـبه علم هسـتند نه یک دست آورد علمی.

آرتـــور سی کلارک نه فقط یک نویســـنده داســـتان‌های علمی تخیلی بلکه یک فراماســـون درجه بـــالا بـــوده که توسط دولت کشـــورش حمـــایت میشـــده است و ایـــده ماهواره‌ها از داســـتان‌های علمی تخیلی او گرفته شـــده است.

بین سال‌های 1945 تا 1952 جک پارسونز، رون هوبارد و آرتور سی کلارک همگی شاهد ذهن مشتاق مردم برای ســـاینس فیکشن و داســـتان‌های علمی تخیلی بودند و از این شـــوق و اشـــتیاق به گـــونه‌ای از همـــان ســـال‌ها سواســـتفاده شد به طـــوری که بعدها ادعـــای ارســـال ماهواره کردند.

مافیای khazarians یا سندیکای جهانی جرایم سـازمان یافته که نفـوذ عمیقی در نهادهـای سیاسی آمریکا دارند بـــرای بدست آوردن میلیاردها دلار پـــول و ثـــروت و یک موقعیت طلایی برای حکمرانی بر افکـار مـردم و ملت‌ها شروع به سواستفاده از داسـتان‌های علمی تخیلی کردند و آن‌هارا به عنوان علم حقیقی به مردم معرفی کردند تا ذهن جامعه با این موارد مشـغول شـود و در همین حـال ثـروت کلانی به جیب بزنند. به عبـارت دیگر یک طـرح به خصـوص بـرای ماهواره‌ها و پرتـاب آن‌ها به فضا شـروع شد اما ماهواره‌ها فقط جـــزوی از داســـتان‌های علمی تخیلی بودند. آن‌ها به بهانه فرسـتادن ماهواره‌ها به فضا از مردم مالیات بیشتر و از دولت بودجه بیشـتر میگرفتند و اینگونه بـــود که خانـــدان‌های فریماســـونی در آمریکا ناگهان شروع به جمع آوری ثـروت کلانی کردند و قـدرت

را در دست گرفتند تا بتوانند ذهن ملت‌هـــــارا در دست بگیرند و درآخر این طرح اجرا شد و امـروزه نـیز درحـال ارتقا است اما تغیــیرات بســیاری در این زمینه درحـــال انجام است زیرا دروغ‌ها هرگز پابرجا نمیمانند.

در این بین سـازمان ناسا تبـدیل به یک ابـزار بـرای جمع آوری ثـــروت بـــرای این خانـــدان‌های ماســـونی شد و همینطور ناسا اشاعه دهنـده افکـار ماسـونی و ضد خـدا شد افکاری که به مردم تحمیل میشد و می‌شود، افکاری مانند این گفته که شــما موجــوداتی تصــادفی در گوشه پرت کیهان بی‌حد و حصر هستید و هم‌چـنین با گسـترش و اشاعه شبه علم افکار را منحرف کـرد. شـبه علمی که ابزاری مانند ناسا آن را در ذهن مردم به علم تبدیل کرد. ناگهان داستان‌های تخیلی آرتور سی کلارک بـرای مـردم تبـدیل به حقیقت شد و آن‌ها دیگر در این داســتان‌ها یک موضـــوع تخیلی را شـــاهد نبودند بلکه تصـــور میکردند هرچیزی که در داسـتان‌های تخیلی فضـایی به آن اشـاره شده یک حقیقت است اما آن‌ها در اشتباه بودند.

هـالیوود و والت دیـزنی که دو صـنعت انیمیشن سـازی و فیلم سازی یهودی و ماسونی بودند هردو در سال 1923 تاسیس شـدند و سـال‌ها بعد با سـازمان ناسا هم مسـیر شدند و دست به همکاری زدند تا اهـداف شیطانیشـان را پیش ببرند.”

برگرفته شده ا

-مقاله ماهواره‌ها-

با استفاده ار سیسـتم اعـداد معکـوس و عـدد گـذاری هر کدام از حروف انگلیسی، با توجه به ناسا (ســازمان ملی

هوانــوردی و فضــایی آمریکا)، ما عــدد 666 را بدست خــواهیم آورد. و بــازهم میبیــنیم که از نمادها و اعــداد فریماسونری استفاده شده.

ورنر ون بــراون پــدر ناسا و والت دیــزنی پــدر کمپــانی انیمیشن سازی دیزنی

همکاری والت دیزنی و ناسا

شخصیت کارتونی دیزنی و تصویر سیاره پلوتو

جــالب این‌جاست که نــام شخصــیت دیــزنی نــیز پلوتو می‌باشد و صـورت پلوتو (شخصـیت کـارتونی دیـزنی) بر روی تصـویری از سـیاره پلوتو که توسط ناسا تهیه شـده می‌باشد.

به کلمه پنهـان شـده در تصـویر ناسا از کـره زمین دقت کنید.

“نزدیک به یک قرن است که شرکت والت دیـزنی فیلم‌ها و انیمیشن‌های مخصـوص کودکـان که حـاوی ارزش‌ها و سبک زندگی آمریکـایی هسـتند را تولید و منتشر می‌کند. امروزه شاید کمتر کسی بتوان یافت که با نشان شـرکت والت دیـزنی یا شـرکت‌های تـابع آن مواجه نشـده باشد. زمانی که والت دیـزنی در اوج قـدرت و شـکوفایی قـرار داشت، دنیای تولیدات تلویزیونی و محصـولات سـرگرمی و به خصوص تبلیغات رسانه‌ای در معرض تحقیقـات بحث انگــیزی در روان‌شناسی قــرار گرفته بــود که تلاش می‌کردند مفهــوم ذهن «ناخودآگــاه» که به تــازگی در روان‌کـاوی شـده بـود را در قـالب آزمایش‌هـای تجـربی بررسی کنند. در این ســالها در عمــده تحقیقــات

روان‌کـــــاوی و روان‌شناسی از روشی موســـــوم به «پـــردازش زیرآســـتانه‌ای» در آزمایشـــگاه‌ها بـــرای این تحقیقـــات اســـتفاده می‌شد. در روش «زیرآســـتانه‌ای»، محرک‌هـای حسی به گـونه‌ای به فـرد ارائه می‌شـدند که شـــدت آن‌ها از آســـتانه لازم بـــرای این‌که فـــرد آن‌ها را هشیارانه ادراک کنـد، پـایین‌تر بـود. روشـهای گونـاگونی برای این کار وجود داشت، اما به عنـوان مثـال در بـرخی از این آزمایش‌ها، تصـویری به طـور سـریع به فـرد ارائه می‌شد که در لابه‌لای تصـاویر و منظره‌هـای آشـکار دیگر چنـــان پنهـــان شـــده بـــود که فـــرد تنها با دقت و تمرکز می‌توانست آن‌ها را بازشناسی کند. به عبـــارت دیگـــر، تصویر مـورد نظر به گـونه‌ای ارائه می‌شد که فـرد آن را در سطح هشیار ادراک نمی‌کرد، اما در ناخودآگـاه ذهنش نقش می‌بست. نکته‌ای که توجه به آن لازم است این است که تلاش بر این بـوده که این تصـاویر و تبلیغـات به گـونه‌ای ارائه شـوند که هر چه بیشـتر، حـالت پنهـان و غیرقابل آشـــکار داشـــته باشـــند تا بتوانند بر رفتارها و هیجانات فرد نفوذ بیشتری داشته باشد. فیلم دیگـری که والت دیزنی از آن برای سرنخ‌دهی جنسی به کودکـان در قالب پیامهای زیرآستانه‌ای اسـتفاده کـرده، «شیرشـاه» است. در یکی از صحنه‌های این فیلم، «سیمبا» قهرمـان این فیلم وقتی به پایین پرتاب می‌شـود، ابـری از گـرد و خـاک بلند می‌شـود. وقـتی این گـرد و خاک‌ها در حـال ناپدید شدن هستند، لغت.S.E.X. را پدید می‌آورند. تصویر پست لحظه‌ای که این لغت تشـــکیل شـــده را نشـــان می‌دهد.”

و این نکته نـــیز قابل توجه است که کلمه س.ک.س در ابرها در یک زاویه عمودی 23.4 قرار داده شده که همان

زاویه انحــراف زمین کــروی در مــدل خورشــید مرکــزی است. کلمه س.ک.س دقیقا در این زاویه عمــودی قــرار گرفته است. نکته جـــالب این‌جاست که 23.4 درجه به طور اتفاقی برای انحـراف محـوری زمین انتخـاب نشـده است. زاویه افقی مجاور 23.4 درجه انحراف زمین طبق مــدل کــروی 66.6 درجه است. (90-23.4=66.6).ـ این نشـان میدهد که کلمه س.ک.س به طـور اتفـاقی در این قسمت از کـره قـرار نگرفته و این تصـویر ناسا از زمین یک تصویر جعلی می‌باشد.

حقیقت انسان‌های غول پیکر قوم عاد

عـاد نـام قـومی است که پیـامبری به نـام هـود بر آن‌ها فرســـتاده شد ولی بر اثر عـــدم ایمـــان آوردن به او و خدایش الله، با عـذاب الهی نـابود شـدند. گمانه‌زنی‌هـای جدید ارم، سرزمین قوم عاد، را به خاطر سـتون‌هایی که در این شهر کشف‌شدهالبعلبیدفون‌شـده‌ای به نـام اوبـار در عمان شناسایی می‌کند[1]

عاد از نظر تاریخویرایش

بعضی از مورخـــان معتقدند «عـــاد» بر دو قبیله اطلاق می‌شود: قـبیله‌ای از انسـانهای قبل از تـاریخ بوده‌اند که در شبه جزیـره عربسـتان زنـدگی می‌کرده‌انـد، سـپس از میان رفتند و آثارشان نیز از میان رفت، و تــاریخ بشر از زنــدگی آنــان جز افســانه‌هایی که قابل اطمینــان نیست حفظ نکرده‌است، و تعبیر قرآن عــاد الاولی (ســوره نجم آیه 50) را اشاره به همین گرفته‌اند. اما در دوران تاریخ بشر و احتمالاً در حدود 700 سال قبل از میلاد مسیح یا قدیم‌تر، قوم دیگری به نام عـاد وجـود داشـتند که در سر زمین احقـــاف یا یمن زنـــدگی می‌کردند. آن‌ها دارای قامتهــایی بلند و انــدامی قــوی و پرقــدرت بودنــد، و به همین دلیل جنگ آورانی زبده محسوب می‌شدند.

به علاوه از نظر تمـدن تا حـدود زیـادی پیشـرفته بودنـد، شــهرهای آبــاد، زمینهــای خــرم و سرســبز، باغهــای پرطــراوت داشــتند، آن‌چنان‌که قــرآن در توصــیف آن‌ها می‌گوید «الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ: نظیر آن در بلاد جهــان خلق نشــده بــود» (ســوره فجــر، آیه 8)ـ به همین جهت بعضی از خاورشناســان گفته‌اند که قــوم عــاد در

حـدود برهـوت (یکی از نـواحی حضـرموت یمن) زنـدگی می‌کردند و بر اثر طوفان‌هــایی که خــدا نــازل کردهمه نابود شدند.

عاد از نظر قرآن کریمویرایش

در قـرآن کـریم آمده‌است که قـوم عـاد مـدتی در نـاز و نعمت به سر می‌بردند، ولی مست غـرور و غفلت شـدند و از قدرتشان بـرای ظلم و سـتم و اسـتعمار و اسـتثمار دیگران استفاده کردند، آئین بت‌پرستی را بر پا نمودند و به هنگــام دعــوت پیامبرشــان هــود با آن همه تلاش و کوششی که در پند و انــدرز و روشن ســاختن اندیشه و افکار آنان و اتمام حجت نسـبت به ایشـان داشت نه تنها کمـترین تـوجهی نکردند بلکه به خـاموش کـردن نـدای او برخاستند. گاهی او را به جنون و سفاهت نسبت دادند و زمانی وی را از خشم خـدایان ترسـاندند، اما او همچـون کوه در مقابل خشم این قوم مغرور و زورمند ایستادگی کرد، و سر انجام توانست گـروهی در حـدود چهـار هـزار نفر را پاکسازی کـرده و به آئین حق بخوانـد، اما دیگـران بر لجـاجت و عنـاد خـود باقی‌ماندند. سـرانجام طوفـان شدید و بسیار کوبنده‌ای به مـدت هفت شب و هشت روز بر آن‌ها مسلط شد که قصرهای‌شـان را در هم کوبیـد، و اجسادشان را همچون برگهای پائیزی بر امواج باد سـوار کرد و به اطراف پراکنده‌ساخت. هود مؤمنان راســتین را پیش‌تر از میان آنان بیرون برد و نجات داد، و زنـدگانی و سر نوشتشان درس عـبرتی بـزرگ بـرای همه جبـاران و خودکامگان گشت.[2]

شایعه کشف اسکلت‌های غول پیکر انسانویرایش

بــرخی از مطــالب غــیرموثق در فضــای مجــازی پس از تکذیب‌های مکرر هم‌چنان در حــال بازنشر اســت؛ یکی از این مطالب جعلی مربوط می‌شود به کشف اجســاد قــوم عاد و ثمود در عربستان ســعودی؛ در این مطلب جعلی با استناد به تصاویر زیر این طور ادعا می‌شــود که: «در یک حفاری گاز طبیعی در عربستان سعودی اجسادی از قوم عاد و ثمود پیدا شد. طول دست این اجساد به بلنــدی یک درخت است».

کشف اجساد قوم عاد و ثمــود در عربســتان با اســتناد به تصاویر فوق صحت ندارد. بررسی‌های انجام شده نشــان می‌دهد تصاویر منتسب به اجساد قوم عاد و ثمــود متعلق است به مســابقه‌ای که پیش از این با موضــوع خلاقیت و مهارت در رشته‌های ویرایش عکس و طــراحی پوســتر از سوی یک موسسه برگزار شده است.

منابعویرایش

[3]

پانویسویرایش

1.کتاب قصص الانبیا

2.تفسیر نمونه تفسیر المیزان از قرآن4.کتاب قرآن

Rippin, Andrew. " ʿĀd." Encyclopaedia of Islam, THREE. Edited by: Gudrun Krämer, Denis Matringe, John Nawas, Everett Rowson. Brill Online, 2012

تفسیر المـیزان، تفسـیر نمونـه، تفسـیر مجمع البیـان و کتاب اعلام قرآن.

ماه گرفتگی در زمین تخت

منجمـان و سـتاره شناسـان مختلف از گذشـته‌های دور باور داشته‌اند که ماه گرفتگی توسط عبور مـاه از سـایه زمین پدید می‌آید اما این تنها با فـــرض کـــرویت زمین قابل نشان دادن است و نه در یک مـدل زمین تخت. تا به امروز هیچ زمین تخت گرایی نتوانسـته بصـورت علمی و قابل قبـول پدیـده مـاه گـرفتگی را توضـیح دهد. توضـیح خورشید گرفتگی کار ساده و آسانی است اما توضیح ماه گرفتگی در زمین تخت کار چندان آسانی نیست.

مـاه گـرفتگی زمـانی رخ میدهد که مـاه و خورشـید در مقابل هم در دو سـوی قطب شـمال باشـند. (روبـروی یک‌دیگر با زاویه جـدایی 180 درجه). علاوه بر این مـاه باید در گره‌هـایش باشد که بـدین معناست که مـاه و خورشـید در یک ارتفـاع قـرار دارند. هم‌چـنین بـرای رخ دادن یک مـاه گـرفتگی، مـاه باید کامل باشد. حـال بیایید توضیح دهیم که ماه گرفتگی چگونه رخ میدهد.

گره‌هـای مـاه درواقع گره‌هـای مـداری مـاه هسـتند که درواقع دو نقطه از جایی هسـتند که مـاه در طـول مـدار خـود در آن حـرکت می‌کند که از دایـره الـبروج عبـور می‌کند. مـاه گـرفتگی تنها در نـزدیکی گره‌ها رخ میدهد. خورشید گرفتگی نـیز زمـانی رخ میدهد که عبـور مـاه از یک گره مصادف با ماه نو است درحالی که مـاه گـرفتگی زمانی رخ میدهد که عبور ماه مصادف با ماه کامل است. ماه گرفتگی زمانی رخ میدهد که مـاه کامل در داخل 38’ 11° از هر گره باشد (عـرض جغرافیـایی دایـره الـبروج)

درحالی که خورشید گرفتگی زمانی رخ میدهد که مـاه نو در ’25 °17 هر گره باشد.

پولاریزاسیون نور

این روزهـا، خیلی از افـراد از عینک‌هـای آفتـابی پلاروید اســتفاده می‌کننــد، چــرا که شــرکت‌های ســازنده آن‌ها معتقد هســتند اســتفاده از این عینک‌ها در نــور شــدید، مانند بــودن در منــاطق بــرفی، کنــار ســاحل دریا و در بیابان، چشم خسته نخواهد شد. هر چند بسیاری از مردم از جنبه‌های دیگر آن‌ها نیز استفاده می‌کنند. جــالب است بدانید که یک راه ســاده بــرای آزمــایش این عینک‌ها آن است که عینک‌ها را به چشم زده و به صفحه موبایل خود نگــاه کنیــد، در حــالی که موبایل را در مقابل چشــمانتان می‌چرخانید، باید صفحه آن تاریک و روشن شود، در غــیر آن صورت عینک شــما پلاروید نیست. ولی واقعــاً پلاروید چیست؟

نــوری که مشــاهده می‌کنیــد، حاصل نوســان الکترونها از یک مدار به مدار پایین‌تر است، یا به عبارتی از یک سطح پتاسیل به سطح پتانســیلی پــایین تــر، که در آن صــورت، الکـــترون این اختلاف انـــرژی را به صـــورت یک مـــوج الکترون مغناطیسی از خود ساطع می‌کند.

مــوج الکــترو مغنــاطیس «نــور» یک مــوج عرضی اســت؛ یعــنی راســتای ارتعــاش آن بر راســتای انتشــار آن عمــود است. مانند طنـــــابی که در دست می‌گیرید و در آن یک موج ایجاد می‌کنید.

رفتار موج ایجاد شده، در طناب شروع به حرکت می‌کنند راستای ارتعاش این موج بر مسیر حرکت این تغییر شکل در طول طناب (راستای انتشار عمود است).

موج الکترون مغناطیسی شبیه به این حرکت است؛ یعنی راستای ارتعاش آن بر راستای انتشار عمود است. با این تفاوت که سه بعدی است. یعنی در طناب شکل موج دو بعدی است، ولی در مورد یک موج الکترو مغناطیس، این شکل سه بعدی است. مانند شکل کره‌ای که در فضا منتشر می‌شود. اگر از روبرو به شکل در حال نوسان نگاه کنید، یک خط خواهید دید، که اندازه آن کوچک و بزرگ می‌شود.

در ابتدا یک نقطه، بعد یک خط کوتاه، خطی بلندتر تا حد بیشینه، پس کوچک‌تر و کوچک‌تر و دوباره یک نقطه؛ در حالی که اگر به موج الکترو مغناطیس نگاه کنید، به طور فرضی یک نقطه می‌بینید، سپس یک دایره کوچک، و دایره بزرگ‌تر و... و همین طور دایره کوچک‌تر و سپس یک نقطه و....

حال، نور پلاریزه (قطبیده) چیست؟

نور قطبیده، نوری است که راستای ارتعاش آن فقط در یک جهت باشد،

چگونه می‌توان یک نور قطبیده درست کرد؟

راه‌های زیادی برای درست کردن یک نور قطبیده وجود دارد. یکی از آن راه‌ها، از طریق باز تابش نور تحت زاویه‌ای خاص، که به آن زاویه بروستر گفته می‌شود،

انجام می‌پذیرد. در صورتی که نور تحت این زاویه تابش کند، نور باز تابیده شده، قطبیده است.

یک راه دیگر، استفاده از«صفحات پولاروید» است. هنگامی که نور به یک صفحه پلاروید برخورد می‌کند، نوری که از آن خارج می‌شود، قطبیده خواهد بود.

بر اساس محاسبات ریاضی، شدت نور خارج شده از صفحات پلاروید، یک ممیز رادیکال 2 بار کمتر از نوری است که به آن برخورد کرده است. به همین دلیل، شدت نور کمتری به چشم ما برخورد می‌کند. البته، چشم نمی‌تواند اختلاف این دو شدت نوری را حس کند، ولی از آن‌جا که در طول روز، شدت نور کمتری به چشم برخورد کرده است چشم خستگی کمتری احساس می‌کند.

حال، به سوال دیگری می‌پردازیم چرا با نگاه کردن به صفحه نمایشگر یک موبایل ازطریق یک عینک پلاروید و چرخاندن موبایل، صفحه نمایشگر آن را تاریک و روشن می‌بینیم؟

نور ایجاد شده توسط صفحه نمایشگر موبایل نیز قطبیده است؛ یعنی فقط در یک راستا ارتعاش می‌کند. عینک پلاروید نیز، همانند یک توری یک طرفه عمل می‌کند که نور خارج شده از آن فقط در یک راستای ارتعاش می‌کند. هنگامی که راستای ارتعاش نور ورودی با راستای قطبش عینک موازی باشد، نور عبور می‌کند. هنگامی که موبایل را می‌چرخانید، راستای ارتعاش نور ورودی به عینک توسط صفحه نمایشگر موبایل ایجاد شده، عمود بر راستای قطبش صفحه عینک می‌گردد و

عینک اجازه خروج آن نور را از صفحه خود نمی‌دهد و بنابراین صفحه موبایل تاریک دیده می‌شود.

نکته

بعضی مواد ایزوتروپیک وقتی که در زیر میکروسکوپ پلاریزان مشاهده میشوند ضمن چرخاندن آن‌ها به اندازه 360 درجه همیشه تاریک باقی میمانند. دو دسته پرتو در زاویه 25 درجه نسبت به همدیگر دارای تأخیر فاز میباشند و لذا با همدیگر تداخل نمینمایند و لیکن پس از آن‌که از آنالیزور عبور نموده هر دو در یک صفحه قرار میگیرند و بنابراین تحت شرایط بخصوصی این‌ها ممکن است با همدیگر تداخل نموده و لذا موجب تداخل مخرب باشند و در ضمن منسجم شوند. تداخل مخرب وقتی اتفاق میافتد که دو دسته پرتو پلاریزه شده همدوس به اندازه نصف طول موج (180 درجه) از همدیگر اختلاف فاز داشته باشند. در چنین وضعیتی کل تأخیر برابر است با تأخیری که در نمونه و تأخیری که در آنالیزر ایجاد می‌شود.

حال به سراغ توضیح ماه گرفتگی میرویم

فرض می‌شود که در قطب شمال یک ستون مغناطیسی وجود دارد که میدان الکترومغناطیسی بسیار نیرومندی ایجاد کرده است. (توجه: این فرض تنها عامل ایجاد کننده این میدان مغناطیسی را نشان میدهد و ربطی به فرضی بودن این میدان ندارد. میدان مغناطیسی سرجای خود است که در پست‌های بعدی توضیح خواهیم داد که چگونه در زمین تخت ایجاد شده است) این ستون به ظاهر یک ستون کوچک با شعاع کمتر از چند کیلومتر

است که بصورت عمـودی قـرار گرفته است. این مکـانی است که قطب شمال مغناطیسی فعالیت‌هایش را انجام میدهد. این میدان بصـورت عمـودی از قسـمت پـایینی تا بالای گنبد را در بر میگیرد و از آن عبور می‌کند.

همیشه گرفتگی‌ها در گره‌ها رخ می‌دهند. هندیان باستان این دو گـره نجـومی را راهو و کیتو نـام نهـاده بودند. به باور آنان ماه و خورشید با ورود به این نقاط در آســمان بلعیده میشدند.

نور ماه و خورشید که از این میدان عبـور می‌کنـد، به دو روش مختلف اصطلاحا پلاریزه می‌شود. یکی در محـور y و دیگری در محور z. بنابراین همانطور که خود ویکیپـدیا نیز اظهار می‌کند نـور خورشـید باید تا انـدازه‌ای پلاریـزه شود. در وضعیت نرمال، نور خورشـید اثـری بر نـور مـاه نــدارد. ما میــدانیم که یک میــدان مغناطیسی می‌تواند زاویه پلاریـزه شـدن یک مـوج الکترومغنـاطیس که از آن عبــور می‌کند را تغیــیر دهد(اثر فــارادی). زمــانی که خورشــید و مــاه کامل در دو ســوی قطب (ســتون مغناطیسی) و در روبـــروی یک‌دیگر قـــرار دارند و در گره‌های‌شـــان در یک ارتفـــاع نـــیز هســـتند، امـــواج الکترومغنـاطیس که از خورشـید به سـمت مـاه می‌آینـد، زاویه پلاریزه شدنشان تغییر می‌کند و مانند همــان زاویه نور عمل می‌کنند که توسط ماه تولید می‌شود.

در این مـورد، در ابتـدا پرتوهـای نـور با کـاهش سـرعت (تاخیر) تعامل برقرار می‌کنند که باعث می‌شـود انتشـار نور به طول بیانجامد. این کـاهش سـرعت مشـابه بـدلیل پراکندگی نور در میان اترون‌هـای تشعشع(هـردو تـابش) ماه و خورشـید است. سـپس تـاریکی‌ای که پس از آن به

وجـود می‌آید(بر روی مـاه) نتیجه تـداخل مخـرب بین دو موج است. در این نقطه شما می‌توانید بر روی مـاه رنگ قرمز مس مانـنـدی را مشـاهده کنید که نشـان از اولین لحظات ماه گرفتگی میدهد. نـور سـرانجام به کلی ازبین مـیرود و ما شـاهد پدیـده خسـوف هسـتیم (حـال فـرقی ندارد کامل یا جزئی)

سرزمین قوم عاد از منظر قرآن و باستان‌شناسی

قوم عاد در سرزمین احقاف زندگی می‌کردند و مشهور به ساکنان ارم بودند. داستان زندگی این قوم تنها در قرآن کریم آمده است و در کتب آسمانی گذشته از آن خبری نیست؛ از این‌رو، تا سال‌ها گمان می‌کردند که سرگذشت قوم عاد افسانه‌ای بیش نیست و برخی معتقد بودند پیامبر آن را از افسانه بطلمیوسی گرفته است. امروزه محققان به اطلاعات مفیدی در این باره دست یافته‌اند که اعجاز قرآن را به اثبات می‌رساند و نشان می‌دهد که آن‌چه در قرآن آمده، مطابق حقیقت و حکایت از واقعیت دارد. پس از سال‌ها تحقیق و بررسی، سرانجام آثار به جا مانده از سرزمین قوم عاد، توسط گروه تحقیقاتی نیکلاس کلاب، دانشمند اروپایی، با استفاده از آیات قرآن در عمان کشف شد. یافته‌های باستان‌شناسان و اکتشافات اخیر با آن‌چه در قرآن کریم آمده است، مطابقت کامل دارد. اکتشافاتی همچون کشف برج‌های بلند، باقی ماندن خانه‌های قوم عاد، کشف محل سکونت قوم عاد، و مدفون شدن سرزمین عاد در زیر لایه‌های شنی و رملی. از مواردی است که در نوشتار حاضر مورد بررسی قرار گرفته است.

این مقاله در بخش‌های مختلفی از جمله معرفی قوم عاد و پیامبرشان، محل سکونت قوم عاد، وجود برج‌های بلند در سرزمین قوم عاد، خانه‌های قوم عاد، عذاب قوم عاد و ردّ ادعای کشف اجساد قوم عاد نوشته شده است.

در بخشی از این مقاله می‌خوانیم: در قرآن کریم و تفاسیر آمده است: پیامبر این قوم حضرت هود(ع)(هود/

60)ـ از نسل سـام بن نـوح می‌باشد (قرطـبی، الجـامع لأحکام القرآن، 1364: 18/120)ـ آن‌ها آن قدر از نعمات خدادادی مثل قدرت و استعداد در ساخت و سـاز بناهـای مســـتحکم برخـــوردار بودند که قـــرآن در این بـــاره می‌فرماید: «همان شهری که مانندش در شهرها آفریـده نشده بود!» (فجر/8).

مقاله افزوده است: آنان با بهره‌گیری از مواهب سرشار طبیعی و زیستی در کنار اقیانوس هند و باران‌های مفید و پیـاپی و فرآورده‌هـای زمیـنی توانسـته بودند از نظر تغذیه به چنان رفاه و آسایشی دست یابند که از یک سو، سرمایه‌های مادی در اختیـار بگیرند که قسـمت مهمی از آن (مخصوصاً در آن عصر) چهارپایـان و دام‌ها بودند و از سـوی دیگـر، نـیروی انسـانی کـافی به دست آورند که بتوانند آن را حفظ و نگهـــداری کنند و پـــرورش دهند (ر.ک: مکارم شیرازی، تفسیر نمونـه، 1374:ـ 15/296). خداوند در آیاتی از قرآن کریم (شعراء/132-134) به ذکر نعماتی که به ایشـان عطا شـده، می‌پـردازد و طی آن به رشد کشـاورزی و دامـپروری و هم‌چـنین پسـران لایق و برومند در میان ایشان اشاره دارد: وَ اتَّقُـوا الَّذی أَمَـدَّکُمْ بِما تَعْلَمُونَ أَمَدَّکُمْ بِأَنْعامٍ وَ بَـنینَ وَ جَنَّاتٍ وَ عُیُـونٍ (ر.ک: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، 1374: 15/297).

در مقاله مـذکور عنـوان شـده است: در سـوره نجم این قوم با نام عاداً الْأُولی (نجم/50) خوانده شده که برخی از این تعبـیر اسـتنباط کرده‌اند که دو عـاد وجـود داشـته است: «عاد اولی» آن است که به واسطه تنـدباد و «عـاد ثـــانی» آن است که به وســـیله صـــیحه‌ای مهیب از بین رفته‌اند.قرطـــبی اقـــوال مختلفی را در این بـــاره ذکر

می‌کند (ر.ک: قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، 1364: 18/120). برخی نیز گفته‌اند: «عاد اُولی» عاد بن إرم بن عوص بن سام بن نوح و «عاد ثانی» از فرزندان او می‌باشد (ر.ک: همان).

این مقاله می‌افزاید: خداوند برای هدایت قوم عاد، هود(ع) را به سویشان فرستاد، ولی آنان وی را سفیه پنداشتند (اعراف/66؛ هود/54) و از پرستش خدای یگانه سر باز زدند و خود را مستلزم پیروی از دین پدرانشان دانستند و از کبر و غرور خود دست برنداشتند و در مقابل خداوند و پیامبرش سرکشی کردند (ر.ک: عراقی نژاد، 1378: ـ 269-280؛ رسولی محلاتی، 1382: ـ 89-98؛ موسوی تنکابنی، 1378: ـ 51؛ بهبودی، 1376: ـ 304؛ نیشابوری، 1382: ـ 83-86؛ مکارم، 1386: ـ 61-68ـ نیز ر.ک: قرطبی، 1364؛ ابن کثیر، 1409؛ محلی و سیوطی، 1419؛ طباطبایی، 1417؛ طبرسی، 1406؛ مکارم، 1374؛ ذیل آیاتِ احقاف/21؛ شعراء/123 به بعد و حاقه/6-8).ـ جریان قوم عاد در سوره‌های اعراف، توبه، هود، ابراهیم، حج، مؤمنون، شعراء، ص، غافر، فصّلت، احقاف، ق، ذاریات، قمر، حاقه، فجر، فرقان، عنکبوت و نجم (ر.ک: معادیخواه، فروغ بی‌پایان، 1378: 534) ذکر شده است.

هم‌چنین این مقاله درباره محل سکونت قوم عاد آورده است: شبه جزیره عربستان دارای تاریخی ریشه‌دار است که از آن داستان‌ها، سفرنامه‌ها و خاطرات زیادی گزارش شده است (ر.ک: برترام توماس، مخاطر الاستکشاف فی الجزیرة العربیة، 1401: ـ 61و69؛ Thomas, 1932: 161).ـ سرزمین قوم عاد بسیار

حاصل‌خیز، سرسبز و پربار بود. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «و از (مخالفت) کسی خودنگه‌داری کنید که شما را با آن‌چه می‌دانید امداد کرد، شما را با دام‌ها و پسران و بوستان‌ها و چشمه‌ساران امداد رساند» (شعراء/133و134). هرچند امروزه محل سکونت عادیان یک بیابان و شنزار بی‌آب و علف است، ولی از جنبه علمی، همان‌طور که صاحب اثر «الاعجاز العلمی فی القرآن و السنة» به آن پرداخته، ثابت شده که منطقه جنوب جزیرة العرب مشهور به ربع الخالی در گذشته و پیش از اسلام سرسبز بوده است (ر.ک: منیر فارسی، الاعجاز العلمی فی القرآن والسنه، 1427: 33-35). به منظور پی بردن به جغرافیا و تاریخ سرزمین قوم عاد، می‌بایست نام‌های آن یعنی «ارم» و «احقاف» را در منابع جغرافیایی و دائرة المعارفی مورد بررسی قرار داد.

مقاله افزوده است: «ارم» (Iram)ـ شهر گمشده‌ای در شبه جزیره عربستان است. در متون باستانی از شهر (اوبار) با همین نام یا با نام یاد شده و در داستان‌ها آمده که این شهر در قسمت جنوبی شبه جزیره عربستان، مرکز دادوستد بوده است. امروزه منطقه‌ای در نزدیکی شهر اوبار در کشور عمان را مکان اصلی این شهر می‌دانند. در افسانه‌ها آمده که این شهر حدود 3000ق.م بنیان گذاشته شده و تا قرن نخست میلادی پابرجا بوده است. بر پایه این داستان، شاه شداد به هشدارهای هود پیامبر توجه نمی‌کرد؛ از این‌رو، خداوند شهر را نابود و همه آن را در ماسه و شن مدفون کرد، به طوری که دیگر اثری از آن باقی نماند. نام شهر ارم

پس از ترجمه داستان‌های هزار و یک شب، به ادبیات غربی راه یافت.

قوم ثمود عبرت مستکبران

ثمود نام قبیله‌ای در شهر حجر میان حجاز و شـام است. آنـان از بقایـای عادیـان و از نـژاد سـامی و عـرب بودند. قرآن درباره این قوم گزارش‌های چندی را آورده اسـت؛ زیرا نشـانه‌ای از گذشـته بشـری است که به سـنت الهی گرفتار آمده‌اند. هدف قـرآن از گـزارش داسـتان زنـدگی ایشـان، تحلیل و تبـیین علل و عوامل رشد و شـکوفایی تمـدنی و در نهـایت سـقوط و هلاکت و نـابودی آنـان و هم‌چنین توصیه به آیندگان برای پند و اندرز گیری از آنان اسـت؛ زیـرا قـوانین و سـنت‌های الهی همـواره در حـال تکـرار است و ضـروری است تا نسل‌های دیگر هوشـیار شوند و از مسیری که آنان در نابودی طی کرده‌اند پرهیز کنند.

با توجه به آیات قرآنی می‌تـوان به این نکته دست یـافت که ثمودیـان مردمـانی مسـتکبر بودند و همین صـفت و بـرخی دیگر از عوامل جنـبی مـوجب شد تا در نهـایت از اوج عـزت به حضـیض ذلت فـرو افتند و نـابود شـوند تا عبرت آینـدگان گردند. نویسـنده این مطلب بـرای یـافتن علل و عوامل نـابودی ثمودیـان به سـراغ قـرآن رفته و کوشـیده است تا تحلیل خداوند را از این مسـئله ارائه دهد.

قوم ثمود، مردمی متمدن

یکی از اقوام تاریخی و مشهور قـرآنی ثمودیـان هسـتند که قـرآن از آنـان به اصـحاب حجر نـیز یـاد کـرده است. خداوند در آیات 23 و 31 سوره مومنون زمان پیدایش و شکل گیری جامعه ثمود را پس از توفان نوح بیان می‌کند

و توضیح می‌دهد که آنـان در فاصـله زمـانی قـوم عـاد و قوم لوط می‌زیستند(اعـراف آیـات 73 و 74)ـ از این رو حضرت صالح (ع) به قوم خویش یادآور می‌شود که رفتار خود را تغییر دهند و همانند قوم عـاد نباشـند تا این گونه گرفتار عـذاب نـابودی شـوند. در آیـات 30 و 31 سـوره غـافر این معنا ظـاهر می‌شـود که فرعونیـان از تـاریخ ثمودیان آگاهی داشته‌اند.

به هر حال از این آیات و آیات دیگـر، معلـوم می‌شـود که آنان پس از قوم نوح و عاد و پیش از قـوم لـوط و جنگل نشینان مدین یعنی قوم شعیب (هود آیـات 84 تا 95)ـ و فرعون حضرت موسی (ع) می‌زیستند.

خداوند گـزارش می‌کند که قـوم ثمـود مـردمی متمـدن و آگاه به شیوه‌های خانه سازی و در هنر معمـاری و سـنگ تراشی استاد بودند.(اعراف آیات 73 و 74)ـ آنان در این هـــنر به انـــدازه‌ای مـــاهر بودند که از کوه‌ها و در دل صـخره‌ها و سـنگ‌های مرمـرین، خانه‌ها و مجسـمه‌های باشکوه و بزرگ می‌ساختند.(شعراء آیات 141 تا 149 و حجر آیات 80 تا 82)ـ خداوند در آیات بسیاری به هنر خانه سازی و معماری آنـان توجه داده است. از جمله در آیـات 73 و 74 سوره اعراف به آگاهی آنان در باره شیوه‌های گونـاگون خانه سـازی و معمـاری و حجـاری در کوه‌ها و صـخره‌های سـتبر و سـخت و در آیـات 80 و 82 به سازه‌های ایمن و مستحکم آنان اشاره می‌کند.

خداوند در این آیـات و آیـات دیگر بیـان می‌کند که آنـان افـزون بر سـاخت خانه‌ها و کاخ‌هـای سـنگی در درون سـنگ‌های مرمـرین و سـفت که از اسـتحکام و امـنیت فوق‌العـاده‌ای برخـوردار بـود به گـونه‌ای که زلزله‌ها نـیز

نمی‌توانست آن‌ها را تخـــریب کنـــد، به خانه ســـازی در دشت‌ها نـــیز اقـــدام می‌کردند. آنـــان همـــان گونه که در کوه‌ها به ســاخت وســاز مشـغول و از هنرهـای حجـاری بهره مند بودند، در دشت‌ها نیز ســاختمان‌ها و ســازه‌های عظیم و باشکوه بر پا می‌کردند.(اعراف آیات 73 و 74)

از نظر جمعیت نیز ملت بزرگ و قوم پرجمعیــتی بودند و همین پرجمعیـــتی آنـــان مـــوجب می‌شـــود که نیرومند و مقتـدر شـوند و کارهـای بـزرگ را به سـامان رسـانند و تمـدنی باشـکوه و عظیم را ایجـاد کنند.(توبه آیـات 69 و 70)

سرزمین آنان دارای چشمه‌ها و نهرهای فـراوان بـود که آب و آبیاری را تسهیل می‌کـرد. این مسـئله بـاعث شد تا در امر کشـاورزی و باغـداری نـیز پیشـرفت‌های شـایانی همانند عرصه‌های خانه سازی و سـنگ تراشی و مجسـمه سازی داشته باشند.(شعراء آیات 141 و 147)

باغـــداری بـــویژه پـــرورش خرما یکی از محـــوری‌ترین فعالیت‌های اقتصادی این قوم بود که منابع غـذایی آنـان را تـــامین می‌کـــرد. از این رو خداوند توجه خاصی به محصول خرمای آن‌ها نشان می‌دهد (شعراء آیات 141 و 148)

پیشـــرفت در عرصه‌های مختلف و صـــنایع و ســـازه‌های گوناگون موجب شد تا تمدن ثمودی به درجه‌ای از رفاه و آســایش و آرامش برسد که پیش از این امت و ملـتی به آن نرســیده بـــود. از این رو از همه امکانـــات مـــادی و رفاهی در زندگی دنیوی برخـوردار بودند و هیچ کمبـودی نداشتند.(اعراف آیات 73 و 74 و توبه آیات 69 و 70)

چشـمه سـاران و بوسـتان‌ها و باغسـتان‌های پوشـیده از درختـان میـوه و تزییـنی (شـعراء آیـات 141 تا 149)ـ و امنیت و آسایش بسـیار از هر لحـاظ مـوجب شد تا انـدک اندک این ملت دچار بیماری رفـاه زدگی شـوند و آثـار آن در رفتارهای‌شان آشکار شود که از جمله آن می‌تـوان به خوی استکباری و مخـالفت با حق و عـدالت اشـاره کـرد. (مومنون آیات 31 تا 33 و شعراء آیات 141 تا 153)

چنانکه گفته شد سرزمین و محل سکونت ثمودیان دارای دو بخش کوهستانی و دشت بود (اعراف آیات 73 و 74) و همین مسئله مـوجب شد تا از هر دو گونه آب و هـوا و میوه‌ها و برکـات آن بهـره مند شـوند و شـرایط ویـژه زیستی و تمدنی برای آنان فراهم آید.

شهرنشـینی یکی از پدیـده‌هایی است که در این زمـان خود را نشان می‌دهد و آنان توانستند از نظر فرهنگی به درجه‌ای از رشد برسند که جمعیت انبوهی در یک جا گـرد آیند و بر اسـاس قـوانین و آداب و سـنت‌های مشـخص با هم زندگی کنند.(نمل آیات 45 و 48)

بـدین تـرتیب ملـتی با اقـوام متعـدد با قـوانین و تمـدنی بزرگ شـکل گـرفت و سـرزمین آبـاد و چشـمه سـاران و درختان مـوجب شد تا زمینه شـکوفایی و آبـادانی در این منطقه برای ثمودیان فراهم آید.(اعـراف آیه 74 و هـود آیه 61 و نمل آیات 45 و 48 و قصص آیه 52)

صفات و ویژگی‌های ثمودیان

اکنـون که از اوضـاع تمـدنی و شـهری آنـان آگـاه شـدیم نگـاهی گـذرا به صـفات و خصوصـیات این مردمـان

می‌افکنیم تا در بخش دیگر این مطلب، با علل نـــابودی و زوال تمدنی آنان بیشتر آشنا شویم.

قـرآن گـزارش می‌کند که قـوم ثمـود دارای دو دسـته از خصوصـــیات مثبت و منفی بودند. هر چند که می‌تـــوان گفت که این دو دسته از خصوصیات متضـاد در یک زمـان در این‌جامعه و میـان مـردم وجـود داشـته اسـت، ولی به نظر می‌رسد که به سـبب تحلیل قــرآن از علل و عوامل رشد و شکوفایی از سویی و نیسـتی و نـابودی از سـوی دیگر، این دو دسته از صفات در دوره زمانی وجود داشته است و دست کم در هر دوره زمانی یکی از این دو دسته از صــفات غلبه داشت. به این معنا که زمــانی، صــفات مثبت و سازنده در این قوم به عنوان فرهنگ و گفتمــان غــالب وجــود داشــته است که موجبــات رشد و بالنــدگی تمدنی و شکوفایی آن را فراهم آورده بود و زمانی دیگر دسته دیگر از صفات، غالب می‌شود که نابودی و نیسـتی آنان را سبب می‌شود.

بنــابراین در دســته صــفات مثبت و خــوب که موجبــات شکوفایی تمدنی آنان را فـراهم آورده است می‌تـوان به بصیرت و آگاهی آنان (عنکبوت آیه 38)، قدرت و حکومت قــوی و نیرومند(توبه آیه 69 و 70)ـ توانــایی حجــاری و سنگ تراشی، بهره مندی درست از آب و خاک و مدیریت آن، ساختن سـازه‌های ایمن و مسـتحکم در برابر زلزله و بلایـای طـبیعی، قـدرت بازدارنـدگی از هجـوم دشـمنان، بهره مندی از تجربیات و هوش و استعداد بالا و مانند آن اشـــاره کـــرد که پیش از این در آیـــات پیش گفته بـــدان پرداخته شده است.

اما دسته دوم از صـفاتی که مـوجب فروپاشی و نیسـتی آنان را شد، می‌توان به صـفاتی اشـاره کـرد که در دوره دوم زندگی این ملت به عنوان صـفات غـالب و چـیره در آمد.

از جمله این صـفات می‌تـوان به ظلم و سـتم نسـبت به دیگران(هود آیات 61 و 67 و ابراهیم آیات 9 و 13 و 15 و اسراء آیه 59)، ایجاد جامعه طبقاتی (اعراف آیـات 73 و 75)، طغیان گری (نجم آیات 51 و 52 و حاقه آیه 5 و شمس آیه 11 و فجر آیات 9 و 11)ـ ،شقاوت نسـبت به خود و دیگری (شمس آیات 11 و 12)ـ ،کوردلی و فقدان از بینش صحیح و درست (فصلت آیه 17)، عصیان نسبت به دعوت‌هـای حق طلبانه (اعـراف آیـات 73 و 75 و 77)،حزب گرایی (ص آیات 12 و 13 و غافر آیات 30 و 31)ـ ،تکبر و غرور به سبب رفاه و داشته‌های بسیار(قمر آیات 23 تا 26)، خوشـگذرانی و سرمسـتی (شـعراء آیه 149)،دروغگـویی (قمر آیـات 23 و 26)ـ ،بت پرسـتی و شرک (اعراف آیه 73 و هود آیات 61 و 62)ـ ،افسـاد در زمین و فساد انگیزی گروه‌های نه گانه (نمل آیات 45 تا 49 و فجر آیات 9 و 12)ـ و تمسخر انسان‌های مصـلح و دعوت کنندگان به آن (ابراهیم آیه 9) اشاره کرد.

این مردمان خود فریفته (نمل آیات 45 و 47)ـ به گونه‌ای زندگی می‌کردند که برای دیگران ارزش و احترامی قائل نمی‌شـدند و به سـبب آن‌که به شـکوفایی تمـدنی دست یافته بودند که پیش از این هیچ ملت و قـــــومی به آن دست نیافته بود گمان کردند که راه و روش آن‌ها درست و کامل است و بر همین اسـاس دسـتورها و آموزه‌هـای

پیــامبران را که بــرای اصــلاح امــور بــود، به تســمخر می‌گرفتند.

استکبار ورزی مهم‌ترین عامل نابودی

ریشه نابودی ملت ثمـود را باید در روحیه اسـتکبار ورزی آنان دانست؛ زیرا همین مسـئله مـوجب می‌شـود تا آنـان برخی از مردمان دیگر را به استضعاف بکشـانند و در حق آنــان ظلم روا دارند و با بهــره کشی از مردمــان دیگــر، افزون بر این‌که خود را در رفاه بیشتر قرار می‌دهند گام به گـام به سـوی شـقاوت و فسـاد و ظلم بروند و حاضر نشوند تن به حق و عدالت بدهند و اصلاحاتی را برتابند.

خداوند ریشه بسـیاری از گناهـان و رفتارهـای نابهنجـار بشر را در همین روحیه زشت اســـتکباری می‌داند. البته اســتکبار خــود ریشه در تکــبر و خــود فــریفتگی دارد که شخص و یا جامعه‌ای بدان مبتلا می‌شـود. همـان گونه که شـیطان به سـبب غـرور و تکـبر و خـودبزرگ بیـنی‌اش نسبت به خداوند و نیز حضرت آدم(ع) اســتکبار می‌ورزد، هم‌چنین است که قوم ثمود به سبب خودبزرگ بینی، راه استکبار را در پیش می‌گـیرد و افـراد و جوامع دیگر را به استضعاف می‌کشاند.

خداوند در آیـــات 45 و 47 ســـوره نمل به مســـئله خـودفریفتگی آنـان اشـاره می‌کند و در آیـات 73 تا 76 ســـوره اعـــراف تبـــیین می‌کند چگونه در دام روحیه اســتکباری می‌افتند و گــام به گــام در مســیر هبــوط و ســقوط حــرکت می‌کنند و با ســنت اســتدارج تا مقــام نیستی پیش می‌روند.

این گونه است که در مسیر سقوط، جامعه را به سمت و سویی هدایت می‌کنند که توده مردم به جای بهره منـدی و تاثیرپـذیری از انسـان‌های خـوب و دانشـمند و صـالح، مسـرفان را الگـوی خـویش قـرار دهند. این مسـرفان کسانی هستند که در همه حوزه‌های زنـدگی از اقتصـادی گرفته تا اعتقـادی از حـدود عقلانی و شـرعی عبـور می‌کنند و پایبند هیچ حد و مرز و قانونی نیستند.(شـعراء آیات 141 تا 158)

تـوده مـردم، تحت تـاثیر نخبگـان جامعه که اکنـون روحیه استکباری و اسراف و اتراف گرفته‌اند، رفتار فسـادانگیز آنان را سرمشق زندگی خـویش قـرارمی دهند و گـام به گام در مسیر فساد و تبـاهی پیش می‌روند.(همـان) ظلم هنگـامی که در جـامعه‌ای نهادینه شـود و خوشـگذرانی و اتـراف و اسـراف کـردن به عنـوان هنجارهـای پسـندیده جایگزین هنجارهای واقعی نیک شود، دیگر نمی‌توان امید داشت تا این ملت نسبت به عدالت گرایشی داشـته باشد و ظلم را بر نتابد. این گونه است که ظلم گـــــرایی و سـتمگری در جامعه به جـای عـدالت محـوری نهادینه می‌شود (هود آیات 61 و 67 و نیز ابراهیم آیات 9 و 13 و نمل آیات 45 تا 52 و و نجم آیات 51 تا 54)

خداوند در آیات چندی به مسئله فساد گرایی جامعه ثمود (فجر آیات 9 تا 12) و کفر گرایی و شرک (هود ایه 68 و حج آیات 42 و 44 و شعراء آیات 141ـ 158) و ارتکاب گنـاه (فصـلت آیه 17 و شـمس آیـات 11 و 14)ـ اشـاره می‌کند که به آسـانی و آرامی در جامعه خزیـده و نهادینه شده است.

بدین ترتیب از رحمت خداوند دور می‌شوند(هـود آیه 95) و خانه‌های‌شـان با همه اسـتحکام و اسـتواری نمی‌تواند برای آنان مکان امـنی در برابر مـرگ و عـذاب استیصـال باشد(نمل آیه 45 و 52)ـ و در نهـایت چنـان به هلاکت گرفتـار می‌شـوند که خانه‌ها و کاخ‌هـای مسـتحکم آنـان خالی از سکنه می‌شود(همان)

خداوند در این آیـات و آیـات دیگر به مومنـان هشـدار می‌دهد که راه و روش ثمودیان را طی نکنند؛ زیـرا آنـان نیز دچار عذاب الهی در همین دنیا می‌شـوند و خداوند به گـونه‌ای عمل می‌کند که در نهـایت همه آن‌چه را اندوخته و ساخته‌اند برایشان پناهگاه امنی نباشد.

ملت‌هـایی که روش اسـتکباری را در پیش می‌گیرند و در زنـدگی خـویش اسـراف می‌کنند و از حـدود و مرزهـای عقلانی و شـرعی تجـاوز می‌کنند و با اتـراف و خوشگذرانی نعمت‌های خداوند را تباه می‌سـازند و شـکر نعمت با اسـتفاده درست از آن نمی‌کننـد، باید هوشـیار باشـند که خداوند ناگهـان نیست و نـابود می‌کنـد؛ چنانکه تاکنون ملت‌های بسیاری در طول تـاریخ بشـریت آمـده و به سبب همین روحیه زشت استکباری از میان رفته‌اند.

مطالعه آیات قرآن به هدف عبرت گیری، اصـلی است که خداوند بارها و بارها به عنوان تدبر در قـرآن و پنـدگیری از آن مطـرح کـرده است. لازم است با تـدبر در آیـات و تحلیل قرآن از علل و عوامل شکوفایی و نیستی تمـدنی ملت‌هایی مثل ملت ثمود، درس‌های بـزرگ بـرای زنـدگی امروز خویش بگیریم و در علوم اجتماعی و تربیتی از آن بهره مند شـویم و اجـازه نـدهیم تا آن‌چه بر سر دیگـران آمد بر سر تمدن ما بیاید.

مدار اجرام آسمانی

از قبل می‌دانید که خورشـــید مســـیری را به نمـــایش می‌گذارد که می‌توان آن را به صورت ساده به عنوان یک مـارپیچ که دارای شـکل مخـروطی با دایـره‌ای بـزرگ بر فــراز راس الجــدی و دایــره‌ای کوچکــتر بر فــراز راس السرطان است نشان داد. اما متاسفانه اکـثر زمین تخت گرایـان حـتی پـایه‌ترین مـوارد و مفـاهیم موجـود را نـیز نمیدانند. در جدول زیر ما می‌تـوانیم شـعاع و ارتفـاع دو دایره مارپیچ را ببینیم.

جالب این است که ما می‌توانیم این ارقام را در تعــدادی از فاکتورها مانند این تجزیه کنیم:

6660=10*111*6

در این‌جا سه عامل وجود دارد که اکنـون به طـور خلاصه تحلیل می‌شوند. همان توضیحات نیز برای ماه و سیارات معتبر خواهد بود. همانطور که می‌تـوانیم ببیـنیم، عـدد 6 بهتر مدار خورشید را توصیف می‌کند. اما چطور می‌توان این عدد را طبقه بندی کرد. هنگـامی که موقعیـتی را در نظر میگیرید که همه سیارات، خورشـید و مـاه را شـامل می‌شـــود، می‌توانید بلافاصـــله درک کنید که 6 عـــدد خورشـــید است (با توجه به مربع‌هـــای جـــادویی). ما در واقع این روش را داریم: ماه (9)، عطـارد (8)، زهـره (7)، خورشـید (6)، مـریخ (5)، مشـتری (4)، زحل (3)، اورانـوس (2)ـ و نپتـون 1)ـ سـپس چـیزی که قابل توجه است این است که پلوتو به یک ســـیاره کوتوله تغیـــیر اندازه داده شده است. بنـابراین یک قاعـده که می‌توانید استخراج کنید این است که ترتیب اعـداد اجـرام آسـمانی

مسیری را به نحوی مشـخص می‌کند و ما در این مبـاحث تاییداتی را برای آن‌ها کشف خواهیم کرد.

عدد 111

عدد 111، عدد دومی است که شما دارید. من میخـواهم آن را ثـابت بنـامم که بصـورت کوتـاه const1 نامیـده می‌شود چرا که عـدد 111 بسـیار مهم است. میدانید که بر روی زمین مقدار هر درجه از عـرض جغرافیـایی 111 کیلومـتر است. درحـالی یک درجه طـول جغرافیـایی در راس السرطان به 111 کیلومتر می‌رسـد، نیمی از درجه راس الجدی به 111 کیلومتر می‌رسد. هم‌چـنین می‌دانید که خورشید چرخه عمـری معـادل با 11 سـال و 36 روز دارد که می‌شـود 11.1 سـال. اما جـالب‌ترین چـیز بـرای من، این است که 111 را می‌تـوان با شـماره 6 بدست آورد. کافیست عدد 6 را به توان 2 برسانید (مربع) 36= 62 و تمام اعداد لازم برای رسیدن به مربع را جمع کنید: 36+35+34+33+..... +1=666

با تقسیم کردن این مقدار یک بار دیگر برای 6 می‌تـوان const1 = 111 را بدست آورد. البته تمامی این پروسه را می‌توان با یک فرمول نشان داد.

n سـایفر است و میخـواهم از آن به عنـوان عـدد مربع جادویی اجرام آسمانی استفاده کنم که در مورد پیش رو برای خورشید آن را حساب میکنیم. یعنی n برابر با 6

در یک محاسبه مربـوط به خورشـید، به عنـوان یک نتیجه میانـــه، مقـــدار 666 را به دست می‌آورید. این عـــدد، همانطور که از ابتدا می‌دانیم، به طور ذاتی با مقیاس‌ها و ابعاد خورشید و زمین ارتباط دارد.

خلاصه مختصر

اما بیایید به یاد داشته باشیم که چگونه این عدد 6660 را به دست آوردیم که به 666 ما مرتبط است. ما با آزمـایش اراتسـتن شـروع کـردیم. او می‌خواست محیط زمین و شعاع آن را اندازه گیری کند: 6378 کیلومتر. ما می‌دانیم که در هندسه مســـــطح، او شـــــعاع زمین را محاسـبه نکـرد بلکه ارتفـاع خورشـید از سـطح زمین را بدست آورد. علاوه بر این، ما گفـتیم که این ارتفـاع باید با عدد 6660 بـرای توصـیف فراکتـال بزرگـتر و رعـایت ریاضیات که ما در تمام آفرینش پیدا کنیم، توصیف شود. بیایید عـــدد 10 را در نظر بگـــیریم. ما آن را const2 می‌نامیم. معنای احتمـالی این عـدد در این مقاله بیشـتر توضیح داده خواهد شد اما اکنون توضـیح خـواهیم داد که چگونه آن را محاسبه کـنیم. 6660 کیلومـتر عـددی است که ما از بســـــیاری جهـــات به دست آوردیم، از طریق مثلثات، عدد دملو و فراکتال‌ها. این عددِ مسـیرِ خورشـید است و مـرجعی بـرای تمـامی اجـرام آسـمانی دیگر که مخـــــروطی نزدیک به خورشـــــید و شـــــبیه به آن دارند می‌باشد. بنـابراین 6660 نقطه مرجع ما است که از آن برای محاسبه تمام مخروط‌های دیگر استفاده میکنیم. از این مقدار ما به سادگی می‌توانیم مقدار 10 را محاسبه کـــنیم: (6*111)6660=10 که در یک روش عمـــومی‌تر می‌نویسیم:

برای خورشـید فرمـول خـوب و کامل است. بـرای سـایر اجرام آسمانی، این فرمول یک نتیجه را با ارقام ده دهی می‌دهد. ما باید نتیجه را به مقـدار عـدد صـحیح بصـورت

تقریبی نزدیک کنیم تا یک توصیف منطقی از واقعیت به دست آید.

ماه

بیایید ماه را بررسی کنیم. مـاه نـیز دارای یک عـدد است که عدد آن 9 می‌باشد. چرا 9 برای ماه؟ به چرخه نجومی 27,32 روز مـاه فکر کنید (3×9 به علاوه فراکتال‌ها) یا برای لیبراسیون (رخ گردی) در طـول 18.5 سـال (2×9 به علاوه فراکتال‌ها).

اولین ثابت برای ماه این خواهد بود:

دومین ثابت نیز بصورت زیر خواهد بود:

همانطور که می‌توانید تصور کنید، باید مقـدار دوم ثـابت را تقریبی کنیم. از n = 9، const1 = 469، const2 = 2 اکنـون می‌تـوانیم تمـام داده‌هـای مخـروط مـاه را در جدول زیر بنویسیم. از آن‌جایی که مخروط مـاه دقیقا از راس الجدی و راس السرطان عبور نمی‌کند، من دو مدار خـارجی مـارپیچ را یکی مـدار کوچکـتر (نزدیک به راس السرطان) و یکی مدار بزرگتر (پایین‌تر و نزدیک به راس الجدی) می‌نامم.

بلافاصله می‌توانیم ببیـنیم که مخـروط مـاه خیلی نزدیک به مخـروط خورشـید است و تنها کمی پـایین‌تر است. واضح است که این یک توصـیف تقریـبی است: ما فقط فراکتـال بزرگـتری را توصـیف می‌کـنیم. ما در واقع می‌دانیم که مخـروط مـاه همیشه یکسـان نیست و از -5 درجه به + 5 درجه در اطراف مخروط خورشـید نوسـان می‌کند که تقاطع آن هر 18،5 سال است.

عطارد

حـــال بیایید محاســبات را بــرای ســیارات انجــام دهیم. عطارد دارای عدد 8 است n=8 (به این فکر کنید حـدود 88 روز طـــول میکشد تا عطـــارد یک دور را به دور خورشید کامل کند). اولین ثابت بصورت زیر است:

بــرای پیــدا کــردن ثــابت دوم ما باید در نظر بگــیریم که عطارد یک سـیاره داخلی است و ما به طـور پیش فـرض تقریبی داریم:

مخروط عطارد را بصورت زیر بدست می‌آوریم:

زهره

زهره دارای عدد 7 می‌باشد n=7

و مخروط زهره را بصورت زیر بدست می‌آوریم:

هایلایت برخی اطلاعات جالب

باید لحظه‌ای بــرای توجه به بــرخی مســائل و اطلاعــات جــالب توقف کــنیم. عطــارد دارای عــدد 8 و زهــره 7 می‌باشد. ما این نظم را به ســیارات داده ایم که با توجه به تــرتیبِ داده شــده در یک مــدل ژئوســنتریک کلاســیک است (به تصویر زیر نگاه کنید). در این سیســتم، عطــارد آخرین سیاره است. اما، با اســتفاده از ریاضــیات، متوجه می‌شــویم که عطــارد آخــرین ســیاره نیست و زهــره یک مخــروط پــایین‌تر دارد. بــدین تــرتیب، زهــره نزدیکــترین سیاره به زمین است و ما می‌تــوانیم در نتیجه نــور آن را توضــیح دهیم، در حــالی که عطــارد نزدیکــتر به خورشــید است، و این نشان میدهد که حرکت سریع آن در اطــراف

خورشید، به شدت تحت تـأثیر بـاد خورشـیدی قـرار دارد. (دربـاره تـاثیرات بادهـای خورشـیدی و ارتبـاط آن‌ها با سـیارات نـیز در آینـده مقـالاتی منتشر خـواهیم کـرد). ممکن است ایـراد بگیرید که مـاه و هم‌چـنین مـریخ نـیز بسـیار نزدیک به خورشـید هسـتند. بلـه، اما اگر شـما یک تحقیق در مـورد مگنتوسـفر عطـارد انجـام دهیـد، متوجه خواهید شد که عطارد دارای میـدان مغناطیسی پایـدار و قابل توجه است در حالی که مـاه و هم‌چـنین مـریخ چـیز مشابهی ندارند.

مریخ

مریخ دارای عدد 5 است n=5

ما باید بیش از حد تقـریب کـنیم زیـرا مـریخ یک سـیاره بیرونی است. بنـابراین ما باید مخـروطی را که بـالاتر از خورشید است بدست آوریم.

مخروط مریخ را بصورت زیر بدست می‌آوریم:

مشتری

مشتری دارای عدد 4 است n=4

ما باید بیش از 51 بـــرای به دست آوردن یک مخـــروط بالاتر از مـریخ تقـریب انجـام دهیم. مخـروط مشـتری را بصورت زیر بدست می‌آوریم:

زحل

زحل دارای عدد 3 می‌باشد n=3

ما باید بیش از 155 را تقریب کنیم تا یک مخروط بالاتر از مشتری باشد. مخروط زحل را بصورت زیر بدست می‌آوریم:

اورانوس و نپتون

برای اورانوس و نپتون محاسبات دقت خود را از دست می‌دهند اما برای تکمیل کار محاسبات را انجام می‌دهیم. اورانوس دارای عدد 2 است n=2

ما باید بیش از 700 تقریب کنیم تا یک مخروط بالاتر از زحل بدست آوریم. مخروط اورانوس را بصورت زیر بدست می‌آوریم:

نپتون دارای عدد 1 می‌باشد n=1

ما باید بیش از 7025 تقریب کنیم تا مخروطی بالاتر از اورانوس بدست آوریم، اما انتخاب کاملا عاقلانه است. مخروط نپتون را بصورت زیر بدست می‌آوریم:

خلاصه

به جز دو سیاره آخر، می‌توانیم خلاصه‌ای از آن‌چه که بدست آورده ایم را ببینیم:

قانون تیتیوس-بوده

من معتقدم که عددهای برجسته ما (اعداد const2)ـ به طور بالقوه بسیار جالب هستند و با استفاده از این جدول می‌توانیم اهمیت آن‌ها را درک کنیم. آن‌ها یک مجموعه‌ای هستند که می‌توانند قانون تیتیوس را یادآوری کنند. قانون تیتیوس-بوده قانونی است که فاصله سیارات در سیستم خورشیدی را پیش بینی

می‌کند. این رابطه ابتدا توسط یوهـان تیـتیوس در سـال 1766 ذکر شده بود و به عنـوان یک عبـارت ریاضی از J. E. Bode در سال 1778 فرموله شد. این قانون میانگین فاصله سیارات از خورشید را به پیشـرفت ریاضی سـاده اعداد نسبت می‌دهد.

تـــتیوس نوشت: "به فاصـــله ســـیارات از یک‌دیگر توجه کنیـد،آن‌گـاه تشـخیص می‌دهید که تقریبا همه از یک‌دیگر جـدا شـده‌اند که این با مقـادیر ذاتی جسمشـان منطبق است. تقســـیم فاصـــله از خورشـــید به زحل به 100 قسمت؛ سپس عطارد توسط 4 قسمت از خورشید جـدا می‌شود، زهره توسط 7 = 4 + 3 قسمت، زمین 10 =4 + 6، مریخ 16 =4 + 12.

اما توجه کنید که با توجه به این پیشـرفت دقیق از مـریخ به مشتری،انحرافی به وجود می‌آید. از مـریخ، فاصـله‌ای از 28 =4 + 24 وجود دارد، اما تـاکنون هیچ سـیاره‌ای دیـده نشـده است. آیا می‌شـود که این معمـار ارشد این فضا را خالی رها کرده باشد؟ هرگز! بنابراین فرض کنیم که این فضا بدون شک متعلق به قمرهای ناشناخته مریخ است(هنوز شناخته نشده اند)، اجازه دهید ما نـیز اضـافه کـنیم که احتمـالا مشـتری هنـوز در اطـراف خـود دارای چنـــدین قمر کوچک دیگر است که تا کنـــون توسط هیچ تلسکوپی دیده نشده‌اند. در کنار این برای ما هنوز فضای ناشناخته‌ای وجود دارد که حوزه نفـوذ مشـتری را در 52 =48 + 48 و زحل را در 100 =96+4 قسمت تشکیل می‌دهد."

در سال 1772، در نسخه دوم مجله نجومی، یوهان الرت بوده نوشت:

“به نظر می‌رسد ارتباط شگفت انگیزی بین شش سیاره شناخته شـده و فاصله‌های‌شـان از خورشـید وجـود دارد. بگذارید فاصله از خورشید تا زحل به 100 برسد، سـپس عطارد با 4 قسمت از خورشید جدا شده است. ونوس 7 =4 + 3 است. زمین 10 =4 + 6. مریخ 16 =4 + 12. در حال حاضر یک شـکاف در این پیشـرفت صـحیح وجـود دارد. پس از مریخ، فاصله‌ای از 28 =4 + 24 بخش وجود دارد که در آن هیچ ســـیاره‌ای دیـــده نشـــده است. آیا می‌توان باور داشت که این فضا خـالی رها شـده اسـت؟ قطعا نه. از این‌جا ما به فاصله مشتری تقریبا 52 =4 + 48 قسمت و در نهایت به زحل با 100 =4 + 96 بخش می‌رسیم. “

با از هم جدا کردن این نشانه‌های تـاریخی، زمـانی که ما 1 را فاصله زمین از خورشید در نظر میگـیریم (در مـدل کــروی)، فاصــله تمــام ســیارات می‌تواند به شــکل زیر توصیف شود:

0,39; 0,72; 1; 1,52; 5,20; 9,54; 19,18; 30,06; 39,51

تیتیوس گفت که با ایجاد این سری از اعداد، می‌تــوان از این مقادیر تقریبی به دست آورد:

0; 3; 6; 12; 24; 48; 96; 192

اگر شما 4 عدد را به هر عدد اضافه کنید و تقسیم 10:

0,4; 0,7; 1; 1,6; 2,8; 5,2; 10; 19,6

آیا اعـــداد قرمز ما می‌توانند زمین تخت جدید تـــتیوس باشد؟

155 ;51 ;21 ;10 ;5 ;3 ;2

برخی مشاهدات نجومی هستند که مدل خورشید مرکزی را نقض می‌کنند از جمله حرکت رجعی زهره،پرتوهای کیهانی و شهاب‌های برساووشی. محققان زیادی در مورد این موضوعات صحبت می‌کنند. از آن‌جا که شواهد تجربی‌ای وجود ندارد که زمین در حقیقت به دور خورشید درحال چرخش است، مشاهدات نجومی / ژئوفیزیک اثبات‌هایی برای زمین ثابت و حرکت خورشید به دور زمین هستند. موضوع اصلی این مقاله نشان دادن نقص‌هایی در گرانش و نسبیت و رد ادعای حرکت زمین است که مدت زمان زیادی به مردم به عنوان حقیقت آموزش داده شده است.

مقدمه

درک کیهان اهمیت بسیار مهمی در تحقیقات علمی دارد. در زمان‌های قدیم، زمین بدون هیچ گونه حرکتی و ثابت در نظر گرفته شده و مرکز این جهان است (مدل جئوسنتریک). با این حال یافته‌های نیکولاس کپرنیک، کپلر و گالیله نشان داد که زمین ثابت نیست (مدل هلیوسنتریک) و دارای 9 حرکت است. این مدل خورشید مرکزی که در توهمات و تخیلات غرق است، مانند یک کشتی است که از بندر خارج می‌شود. کشتی به ظاهر ثابت به نظر میرسد(درحالی که در حقیقت در حال حرکت است) و بندر (که در حقیقت ثابت است)، از موقعیت اولیه خود حرکت می‌کند. سپس، با شروع یک فرضیه، سعی می‌کنیم با اصرار بر درستی یک فرضیه، مشاهدات خود را توضیح دهیم. این امر منجر به ایجاد

یک فرضیه غیر منطقی می‌شود. از زمان آغاز این تئوری ریاضی، با چندین مشکل مواجه است که منجر به ارائه فرضیه‌های جدید برای توجیه اعتبار آن می‌شود. اولا، با توجه به چرخش سالانه زمین در یک مدار بیضوی به دور خورشید، توضیحاتی از تغییر چهار فصل داده شده است. دوم، توضیح داده شده است که حرکت سیارات به دور خورشید نشان دهنده نیروی گرانشی بین سیارات مختلف است و سوم، شب و روز بر اثر چرخش زمین به دور خود به وجود می‌آید. علاوه بر این، تغییر درجه حرارت در طی چهار فصل، توسط انحراف 23.5 درجه محور چرخش زمین به وجود می‌آید. هم‌چنین، فرض فاصله زیادی بین زمین و خورشید، تئوری ریاضی و دانش فیزیکی را به هم پیوند می‌دهد. علاوه بر این، لکه‌های خورشیدی نشان می‌دهند که خورشید به دور خود چرخش دارد و چرخش ماهانه ماه، نه روزانه، در اطراف زمین از غرب به شرق است (تناقض با مشاهدات). برای چندین سال تحقیقات علمی منجر به یک درک منسجم‌تر از طبیعت و جهان شده است. بنابراین، تعدادی فیزیکدان و اخترشناس توانستند معایبی در تئوری‌های پیشین بیابند.

مدل خورشید مرکزی و تئوری‌های مشابه دیگر، مطابق با مشاهدات زمینی ما نیستند و فقط بر مبنای یکسری فرضیات و نظریات پذیرفته شده‌اند.

روش‌ها

نقض پذیر بودن فرضیات یا نظریات درواقع یک احتمال برای نقض آن‌ها ایجاد می‌کند. به منظور اثبات استقرایی زمین در کیهان و حرکت خورشید،گذشته از

داده‌هـــای کتابشـــناختی، یک بررسی جـــامع از دو زمینه تکمیلی اســـتفاده می‌شـــود. به عبـــارت دیگـــر، ما از اســـتدلال‌های فـــیزیکی / ژئوفیزیک اســـتفاده می‌کـــنیم (قـــوانین هیـــدرودینامیکی، ویژگی‌هـــای جـــوی، فرمـــول برابری جرم و انـــرژی، ســـرعت نوترینـــو، فرمـــول جاذبـــه، ســـینماتیک اجســـام). از ســـوی دیگـــر، ما خودمـــان بر پایه مشـــاهدات نظر میـــدهیم. (مشـــاهده مـــوقعیت روزانه ماه،مشاهده تغییرات روزانه ماه و خورشـــید، مشـــاهده و نظارت بر جهات سایه‌ها،نظارت بر زمان طلوع خورشـــید در اعتدال، مشاهده موقعیت ستارگان، آزمایش و...).

نتیجه و بحث

اولا، آزمایش مایکلسون-مـــورلی در 1887 نشـــان داد که زمین ثابت است و هیچ حرکتی ندارد. یک پرتو نـــور به دو قســـمت تقســـیم شد و به دو مســـیر مجـــزا رفت. A و B دارای طول برابر هستند. مسیر A در جهت حرکت زمین و مسیر B در یک زاویه راست نسبت به A است.انتظـــار می‌رود که با توجه به حرکت زمین، زمان حرکت مسیر A کمتر از زمان حرکت مسیر B باشـــد، اما هیچ تـــداخلی در این زمینه صـــورت نگـــرفت. این دو پرتو نـــور به اثبـــات رساندند که زمین کاملا ثابت است.

دومـــا، نیکـــولا تسلا نشـــان داد که ذراتی وجـــود دارند که ســـریعتر از نـــور حـــرکت می‌کنند. هنگـــامی که او سیســـتم انتقال بی‌سیم انرژی خود را آزمایش کرد، متوجه شد که موج‌هـــای الکـــتریکی طـــولی که از درون زمین منتقل میشدند با سرعت 1.6 برابر سرعت نور پخش می‌شوند. فیزیک دان اتمی عـــراقی Bahjat R. J. Muhyedeen نشـــان داد که انـــرژی به جـــرم وابســـته نیست و او یک

فرمول هم ارزی جرم و انرژی جدید (E = m * b * c) را پیشنهاد کـرد. b یک ثـابت جهـانی جدید مشـتق شـده در شـرایط واحد سـرعت و برابر 0.2014 از سـرعت نـور است. مجموعه تلاش‌هــای S Carlip و Galperin در کیهانشناسی کوانتومی، نشانگر وجود سرعت سریعتر از سرعت نـور است. هم‌چـنین میـدانیم که بـرخی سـیارات حــرکت رجعی دارند. خورشــید نــیروی گرانشی بر روی سـیارات دارد تا آن‌ها را بچرخاند اما ما هرگز این حـرکت را درک نمی‌کــنیم. بر اســاس مــدل خورشــید مرکــزی، حرکت سیارات به طور مـداوم در جهت پـاد سـاعتگرد به دور خورشـــید است به جز ونـــوس و اورانـــوس (جهت ساعتگرد). مشاهده این حرکت رجعی و جهت چرخش ما را به کل نظریه خورشید مرکزی مشکوک می‌کند.

Véronique Dehant, Tim Van Hoolst (2014), Encyclopedia of the Solar System, Third Edition, Chapter 8 – Rotation of

Planets, Pages 159-184.

هم‌چنین، با توجه به ترتیب سیارات در منظومه شمسی، عطارد در فاصله 58 میلیون کیلومتر از خورشید و پلوتو در 6000 میلیون کیلومتر فاصله دارد. از آن‌جا که نیروی جاذبه خورشـید به پلوتو می‌رسـد، و به منظـور چــرخش آن، چــرخش عطــارد را نمی‌تــوان باتوجه به مــیزان اثر گرانشی در مدار حفظ کـرد. در چـنین شـرایطی سـیاره عطارد باید توسط خورشید بلعیده شود.

مشاهدات خورشید و ماه

مشاهدات روزانه از ماه در طول سال و ماه‌های مختلف محل‌های مختلفی از طلوع را نشان میدهد. در حال حاضر، تغییر هلال‌های قمر در طول ماه‌های مختلف توسط حرکت ماهانه ماه به دور زمین توضیح داده شده. اما این غیر قابل قبول است، زیرا ما هرشب ماه را در طول نیمه اول ماه قمری میبینیم که از نقطه ظاهری‌اش طلوع می‌کند و به چرخش و حرکت به سمت غرب ادامه میدهد تا در افق غربی ناپدید شود. در شب چهاردهم، ماه از منتها درجه شرق به منتها درجه غرب میرود. در طول نیمه اول و دوم ماه قمری، ماه به ترتیب از غرب و شرق طلوع می‌کند، اما جهت گسترش هلال آن همیشه از شرق به غرب است. این به وضوح در نیمه اول و دوم ماه قمری برای اولین و آخرین نیمه شب به ترتیب قابل رویت است. اگر ماه چرخش زمین را از غرب به شرق دنبال کند، ما دیگر این وضعیت‌های مختلف طلوع را در طول ماه قمری مشاهده نخواهیم کرد. ثبت موقعیت روزانه ماه در هنگام غروب خورشید در طول ماه قمری اجازه می‌دهد آنالما آن را رسم کنیم. در واقع، شکل آنالما به دست آمده نشان دهنده عدد "هشت لاتین" است که ماهیت حرکت ماه را نشان میدهد. چنین پیکربندی و ترتیبی نشان دهنده حرکت اینترتروپیک ماه است. اگر ماه بصورت ماهانه یک چرخش را به دور زمین تکمیل کند (با توجه به مدل خورشید مرکزی)، آنالما باید بیضوی باشد. سپس، با توجه به شکل تحلیل و مشاهدات از آنالما، ماه هر روز به دور زمین میچرخد. تنوع موقعیت‌های در حال طلوع نیز توسط چرخه زیر توضیح داده می‌شود:

مـاه حـرکت خـود را از اسـتوا شـروع می‌کند و به راس الجدی میرود. سپس به اسـتوا بر میگـردد(روز 14 ام) و به راس السرطان مـیرود و دوبـاره بـرای یک چرخه جدید به اسـتوا بر میگـردد. این یک پدیـده مشـاهداتی است که می‌تواند ثابت کند زمین حرکتی ندارد.

حال به سراغ یکی دیگر از مشاهداتی که بـاعث می‌شـود به مـدل خورشـید مرکـزی شک کـنیم مـیرویم. در نصف النهار یکسان، زمـان، به خصـوص در اعتـدال، زمـانی که موقعیت خورشید در استوا بصورت برابر است: خورشـید به طـور معمـول از جنـوب به شـمال نصف النهـار در یک زمان یکسان طلوع می‌کند. اگر محـور زمین 23.5 درجه انحراف نسبت به مدار داشته باشد، در یک نصف النهــار، طلـوع آفتـاب باید یک تفـاوت زمـانی مهم داشـته باشد (شـکل زیر). این اختلاف زمـانی انحـراف 23.5 درجه را ارائه میدهد. سـپس، با توجه به شـیب زمین، خط طـول جغرافیــایی از دو قطب عبــور می‌کند و 23.5 درجه به خط اعتـدال طلـوع خورشـید را شـکل میدهد. پس از آن، آخری باید به ترتیب از طریق منتها درجه شرقی و غــرب از دایره قطبی در نیمکـره شـمالی و جنـوبی عبـور کند. این مــوقعیت هرگز رویت نشـــده است. بنـــابراین، اگر موقعیت عمـودی زمین به خورشـید را در اعتـدال فـرض کنیم، زمان طلوع آفتاب در یک نصف النهار(نصف النهار یکسان) بصورت یکسان خواهد بود. از آن‌جـایی که زمـان طلـوع آفتـاب در اعتـدال بـرای کشـورهایی که در نصف النهار مشابه قـرار دارنـد، یکسـان اسـت، انحـراف 23.5 درجه محور زمین رد می‌شود.

شکل 2: تغییر خط طلوع آفتاب اگر زمین دارای محوری با شیب 23.5 درجه باشد

مثال دیگر: نظارت بر جهت سایه همانطور که در شکل زیر نشان می‌دهد رابطه آن با موقعیت خورشید را بیان می‌کند که به شرح زیر است:

خورشید به دور زمین میچرخد (زمین ثابت است)؛ جهت سایه شی با جهت پرتوهای خورشید مطابقت نشان میدهد (شکل زیر S1): این مورد مشاهده می‌شود.

اگر ما مدل خورشید مرکزی را بررسی کنیم، جهت سایه شیء زوایای مختلفی با پرتوهای خورشیدی شکل می‌دهند (شکل زیر S2): این مورد هرگز مشاهده نشد.

بنابراین مشاهدات نشان می‌دهند که خورشید به دور زمین میچرخد.

تفاوت جهت سایه‌ها

نقد ویژگی‌های زمین در مدار نظری

مورد اول، در اقلیم شناسی، اگر زمین در حدود 1 درجه به خورشید نزدیک باشد، این امر سبب سوختن آن می‌شود و اگر از خورشید حدود 1 درجه دور باشد، این امر منجر به انجماد تمام زمین می‌شود. مدار تخیلی زمین به دور خورشید در طول سال بیضوی است (قطرهای مختلف) (شکل زیر). این فرضیه به این معنی است که زمین به دور خورشید با فواصل مختلفی در طول سال میچرخد اما هیچ چیز مشاهده نمی‌شود (در طول سال، سوختگی کامل و یا منجمد شدن آن). این

واقعیت توضیح می‌دهد که مـدار "تخیلی" وجـود نـدارد و زمین کاملا ساکن و بی‌حرکت است.

تغییر فاصله زمین / خورشید در مدار بیضوی

مورد دوم، زمین حجم، وزن و سـرعت (نظـری) دارد. در پویایی حرکت، سرعت اشیاء به وزن آن مربوط می‌شود. اگر زمین حرکت‌هـای مختلفی داشـته باشـد، سـقوط هزاران سـیارک و شـهاب سـنگ‌ها بر روی زمین هر روز باید سرعت آن را تحت تـاثیر قـرار دهد. این اشـیا بـاعث کاهش سرعت زمین شده و هم‌چنین باعث میشـوند همه چیز به سطح زمین بچسبد. مدت زمان شب / روز بیشـتر طول خواهد کشید. اما هیچ چیز مشاهده نمی‌شـود و هر روز تعداد شهاب سـنگ‌ها بـدون هیچ تغیـیری در سـرعت چـرخش زمین افـزایش می‌یابد. علاوه بر این، در مـدل خورشید مرکزی، فصـول مختلف از 23.5 درجه انحـراف محور چرخش زمین به مـدار بیضـوی آن به دور خورشـید حاصل می‌شود. اما نقص این مـدل مـوقعیت زمسـتان و تابستان در مدار است. به نظر می‌رسد زمسـتان زمـانی پدید می‌آید که زمین در حضـیض خورشـیدی است (مـوقعیت نزدیک به خورشـید)؛ کـاهش دما به سـرعت زمین که اکنون سریعتر شده (سرعت 34.145 کیلومـتر بر ثانیه) نسبت به سرعت متوسط (29.829 کیلومـتر بر ثانیه) نسـبت داده می‌شـود. تابسـتان زمـانی ظـاهر می‌شود که زمین در اوج اسـت؛ افـزایش دما به سـرعت زمین که اکنون کندتر (28.851 کیلومتر بر ثانیه) نسـبت به سرعت متوسط، نسبت داده می‌شود. به لحاظ نظری، این فرضیه بیان می‌کند که زمین می‌تواند سرعت خود را نسـبت به خورشـید تغیـیر دهد اما هیچ اسـتدلال قابل

پـذیرش و منطقی‌ای در پشت این فرضـیه وجـود نـدارد. صرفا چون ما فصـول را داریم این فرضـیه مـورد قبـول است درحالی که با توجه به مدل زمین تخت مرکـزی نـیز می‌توان به شکل کـاملا بهـتری و بـدون نیـاز به انحـراف 23.5 زمین آن را توضیح داد و این کاملا با مشاهدات ما از خورشید مطابقت دارد. نقص این فرضیه اجازه میدهد بار دیگر به صحت خورشـید مرکـزی شک کـنیم. علاوه بر این، اگر زمین به دور خورشید میچرخید، باید یک اختلاف منظر واضح از ستاره سـیروس را مشـاهده کـرد، انـدازه آن باید زمـانی بزرگـتر و بیشـتر باشد که زمین نزدیکـتر باشد. اگر موقعیت زمین را در مداری به دور خورشید در عصر یک روز پـاییزی در نظر بگـیریم، پس از شش مـاه، در مــوقعیت مخــالف (بهــار) در فاصــله 299 میلیــون کیلومتری خواهد بـود. بنـابراین، یک نـاظر بر روی زمین باید مکان‌هایی را در ناحیه دور از 299 میلیـون کیلومـتر از موقعیت اولیه‌اش مشاهده کند. پس از آن، او باید این ستاره را در ابعاد بزرگتر و زاویه دیگری مشاهده کند اما این مـوارد هرگز دیـده نشـده‌اند که نشـان می‌دهند مـدل خورشید مرکزی نمی‌تواند درست باشد.

محاسبه نیروی گرانشی بین خورشید / ماه و زمین / ماه نشــان می‌دهد که این تعامل بین مــاه/خورشــید مهم‌تر است. از آن‌جا که جاذبه خورشــید / مــاه (+ 4.38082E 20N.m2 / kg²)ــ بــالاتر از زمین / مــاه (+ 1.98E 20N.m2 / kg2)، ماه نمی‌تواند به دور زمین بچرخد و ما هرگز چرخه هلال‌هــای آن را نمی‌بیــنیم. این وضــعیت با مشاهدات در تداخل است.

برای روشن‌تر شدن موضوع به مورد دیگری می‌پردازیم. ستاره قطبی ثابت است زیرا نشان دهنده شمال جغرافیایی برای مردم در زمین است. مشاهدات آسمان شب در زمان‌های مختلف (به عنوان مثال، به صورت ساعتی) موقعیت مشابهی از این ستاره را بدون هیچ گونه حرکتی در مقایسه با ستاره‌های دیگر نشان می‌دهد. این واقعیت ثابت می‌کند که زمین ثابت است. هم‌چنین اگر زمین طی 365 روز به دور خورشید چرخش داشته باشد، سرعت آن باید 108000 کیلومتر در ساعت باشد، این مقدار 84 بار بیشتر از سرعت صوت جوی (1200 کیلومتر در ساعت) است. با توجه به ویژگی‌های جو، نتیجه مستقیم این سرعت این است که یک صدای بسیا زیاد (انفجار صوتی) ایجاد شده توسط این حرکت را بشنوید. اما این صدا هرگز شنیده نشده و تنها در صورتی که هواپیمایی دیوار صوتی را بشکند شنیده شود. پس نتیجه این است که زمین نمی‌تواند حرکتی داشته باشد.

سینماتیک اجسام

اولا اگر زمین دارای نیروی گرانشی بود که قادر به نگه داشتن و اتصال جو در طول چرخش در اطراف خود می‌بود(به دور خورشید و سایر حرکات)، ما نمی‌توانستیم باد را تشخیص دهیم. با این وجود، مشاهدات نشان می‌دهد که انواع مختلف باد از هوای سبک و ملایم گرفته تا بادهای طوفانی وجود دارند.این واقعیت تأیید فقدان جاذبه زمین است. دوم، محققان دینامیک ساحلی نشان می‌دهند که جهت و ارتفاع موج بطور نزدیکی به باد مربوط است. اگر زمین با سرعت

1670 کیلومتر بر ساعت به دور خـودش چـرخش داشـته باشد،فقط باید یک جهت انتشار موج وجـود داشـته باشد که لزوما شرق (غالب مسـیر و سـرعت) خواهد بـود. اما اقیانوس شناسان جهات انتشار امواج مختلفی را نشـان داده‌اند. زمانی که زمین میچرخـد، مسـیرهای متعـددی از انتشـار مـوج را شـاهدیم و سـرعت بـاد بـالاتر فـرض می‌شود. این فرض متقاعد کننده نیست، زیرا سرعت باد عجیب و غریب 1670 کیلومتر در سـاعت (910 مایل در ساعت) هر نوع زنـدگی را بر روی زمین را به سـرعت از بین می‌برد. با توجه به مقیاس بیوفـورت، تـاثیر سـرعت بـاد بـالای 70 مایل در سـاعت در کشـور دریـای / قـاره مـوجب آسـیب فاجعه بـار در زیرسـاخت‌ها و درختـان می‌شود. در مقایسه با سرعت ما نمی‌توانیم هیچ حرکتی را برای زمین بپذیریم. در نهایت، در هر شب روشـن، هر 10 دقیقه یک شـهاب را می‌تـوان در آسـمان دید (مثلا بارش شهابی برساوشی) معمـولا مشـاهده می‌شـود که شهاب سنگ‌های بیشـتری در صـبح زود، بین نیمه شب و طلـوع آفتـاب مشـاهده می‌شـود؛ سـپس، آن‌ها در شب میـان غـروب و نیمه شب مشـاهده می‌شـوند. اگر زمین دارای حرکت‌هـای مختلف اسـت، ما نمی‌تـوانیم هر روز شـهاب سـنگ‌ها و اشـعه‌های کیهـانی را بمبـاران سـطح زمین ببیـنیم. این وضـعیت را می‌تـوان با وجـود زمین در موقعیتی ثابت در جهان توضیح داد. درواقع نظمی که در دوره‌های شهابی و دنباله دارها وجـود دارد نشـان میدهد زمین ثابت است.

نتیجه گیری

در نتیجــه، اســتدلالهای فــیزیکی مختلف و مشــاهدات نجــومی ثــابت بــودن زمین و چــرخش مــاه،خورشــید، ســتارگان و ســیارات را به دور آن نشــان می‌دهند. پس مدل خورشید مرکزی باید رد شـود و بـرعکس تجدید نظر جدی‌ای درباره مدل جئوسنتریک باید انجام بگیرد.

منبع: www.theijst.com

منابع استفاده شده برای مقاله:

Popper Karl Raimund (2002), The Logic of Scientific Discovery. Psychology Press, 514 page

ii. Duhem Pierre Maurice Marie (1962), The Aim and Structure of Physical. Theory Book published by Princeton University

.Press, 451pages

iii. Davies (2004), The Newtonian Myth. Studies in History and Philosophy of Sciences, 44, 764–780

iv. Khiari (2011), Newton’s laws of motion revisited: some epistemological and didactic .problems. Lat. Am. J. Phys. Educ., Vol

,No. 1 ,5

v. Maxwell Nicholas (2014), Three Criticisms of Newton’s Inductive Argument in the Principia. Advances in Historical

Studies. Vol.4, No.1, 2-11

vi. Escultura (2004), The flux theory of gravitation XVII. The new mathematics and physics. Applied Mathematics and

,Computation 148, – 127–149

vii. Scharma (2006), Einstein derived Erest = Mrest c^2 from a NON-EXISTENT equation: A Discussion. The general Science

Journal

viii. Afriat Alexender and Ermenegildo Caccese (2010), The relativity of inertia and reality of nothing. Studies in History and

,Philosophy of Modern Physics 41, 9 –26

ix. Kochetkov (2014), Confirmation of results of the experiments of Michelson without the postulate about the invariance of the

speed of light. Millennium relativity, The general Science journal

x. Mathis (2014), The greatest standing errors in physics and mathematics. Book .(http://milesmathis.com/index.html)

xi. Chun-Xuan Jiang(2014), The discovery of primordial gravitational waves is 100% wrong. The general Science Journal

xii. Lehmkurl Dennis (2014), Why Einstein did not believe that general relativity geometrizes gravity. Studies in History and

Philosophy of Modern physics, Vol 46, Part B, .Pages 416–326, (2014)

xiii. Jayant V. Narlicar (1999), Seven Wonders of the Cosmos. Cambridge University Press, 15 .avr, 424 pages

xiv. Michelson Albert and Edward Morley (1887), On the relative motion of the earth and the aluminiferous ether. American

journal of science, Volume XXXIV, No 204 ,(1887)

xv. Tesla Nicolas (1905), Art of transmitting electrical energy through the natural medium. United States Patent Office, Serial

,No. 114,044

xvi. Lammertink Arend (2014), Electrical Engineer disproves Einsteins Relativity Theory: .The Ruins of 106 Years Relativity

Tuks Unsorted KieknWat TWordt Stuff

xvii. Bahjat R. J. Muhyedeen (2009), New Concept of Mass-Energy Equivalence. European ,Journal of Scientific Research

,Vol.26No.2, pp.161-175

xviii. Bahjat R. J. Muhyedeen (2014), Nuclear Magneton Theory of Mass Quantization "Unified Field Theory". European Journal

of Scientific Research, Vol. 100, No 1, pp.66- ,140

xix. Carlip S (2000), Aberration and the speed ,of gravity. Physics Letters A, 267, 81–87

xx. Galperin (2008), Information transmittal and time uncertainty, measuring the speed of ,light and time of reflection

representations of Newton's second law and related problems. Computers and Mathematics –with Applications, 56, 1271

,1290

xxi. Pedram and Jalalzadeh (2008), Quantum cosmology with varying speed of light: ,Canonical approach. Physics Letters B, 660

,6–1

xxii. Brax (2012), Lorentz invariance violation in modified gravity. Physics Letters B, 712, ,155–160

xxiii. Pfeifer and Wohlfarth (2012), Beyond the speed of light on Finsler spacetimes. Physics ,Letters B, 712, 284–288

xxiv. Bouchard (2012), Finite Theory of the Universe, Dark Matter Disproof and Faster- ,Than-Light Speed. Physics Procedia, 48

,222-241

xxv. Katz U.F. and Spiering Ch. 704 (2012), High-energy neutrino astrophysics: Status and perspectives. Progress in Particle and

,-Nuclear Physics, 67, 651

xxvi. Bertolucci Sergio (2014), Neutrino speed: a report on the speed measurements of the BOREXINO, ICARUS and LVD

experiments with the CNGS beam. Nuclear ,Physics B (Proc. Suppl.), 245–236, 289–295

xxvii. Chun-Xuan Jiang (2014), An equation that changed the universe: F =- mc²/R. The general ,Science Journal

xxviii. Ishihara Aya (2014), Ultra-high energy neutrinos with IceCube. Nuclear Physics B ,(Proc. Suppl.), 245–236, 352–357

xxix. Zhou Lingli and Bo-Qiang Ma (2014), Neutrino speed anomaly as signal of Lorentz –violation. Astroparticle Physics, 44, 24

,27

xxx. Hernandez-Rey Juan José (2013), High energy neutrino telescopes in the Northern Hemisphere. Nuclear Instruments and

,Methods in Physics Research A, 725, 7 –12

xxxi. Zhehui Wang, Christopher L. Morris (2014), Tracking fast neutrons. Nuclear Instruments and Methods in Physics Research

,A, 726, 145 –15 4

xxxii. Abe et al (2014), Observation of Electron Neutrino Appearance in a Muon Neutrino ,Beam. Physical review letters, PRL 112

,061802

xxxiii. Foley James A (2014), Mass of Neutrinos Accurately Calculated for First Time, Physicists .Report. Nature World News

available in) www.natureworldnews.com/articles/ 5968/ 20140210/mass-neutrinos-accurately- -calculated-first-timephysicists

(report.htm

xxxiv. Shigeru Yoshida (2014), Ultra-high-energy cosmic neutrinos: at 1015eV energies ,and above. Comptes Rendus Physique

,Volume 15, Issue 4, Pages 409–317

xxxv. Paul R. Weissman (2007), Encyclopedia of the Solar System, Second Edition, Chapter 1 – The Solar System and Its Place in

.the Galaxy, Pages 1-28

xxxvi. Véronique Dehant, Tim Van Hoolst (2014), Encyclopedia of the Solar System, Third Edition, Chapter 8 – Rotation of

Planets, Pages 159-184

مشکلات حرکت روزانه زمین

اگرچه حرکت زمین در سیستم کوپرنیکی پذیرفته شده، اما مشکلاتی با آن وجود دارد. یکی از این مشکلات تاثیرات جزر و مد بر چرخش زمین است. با توجه به کیهان شناسی تکاملی، چرخش زمین بطور پیوسته در طول 4.5 میلیارد سال کاهش یافته و امروزه به نقطه‌ای رسیده که در هر 24 ساعت یک چرخش به دور خود را کامل می‌کند. علت اصلی این کاهش، تاثیرات جزر و مدی آب اقیانوس‌های زمین عنوان شده که یک کشش در چرخش ایجاد می‌کند. ستاره شناس معروف فِرِد هویل می‌گوید:

“در گذشته زمین بطور قابل توجهی سریعتر نسبت به آن‌چه که امروز میدانیم حرکت میکرد و چرخش روزانه زمین در 10 ساعت کامل میشد.بر همین اساس سرعت چرخش زمین باید در طول 4 میلیارد سال کندتر و آرام‌تر شده باشد. عامل این کاهش سرعت کاملا شناخته شده است. این تنها جزر و مد روزانه است که توسط ماه و خورشید ایجاد شده. زمانی که جزر و مدهای اقیانوسی در حاشیه قاره قرار می‌گیرند، باعث ایجاد یک مقاوت مالشی (اصطکاکی) میشوند. این اصطکاک باعث تولید گرما در مصرف انرژی چرخش زمین می‌شود و بنابراین باعث می‌شود سرعت چرخش زمین به تدریج کاهش بیابد. در عوض اثر آن بر زمین، ماه نیز نیرویی را متحمل می‌شود که به تدریج آن را از ما دورتر و دورتر میسازد.”

منبع:

خب، در این‌جا دو مشکل داریم که هر مکانیکی می‌تواند با این دو مشکل موافق باشد. این یک واقعیت است که اگر یک ماشین دارای قسمت‌های متحرک بیشتری باشد، شانس بیشتری برای رخ دادن اشتباه در آن وجود خواهد داشت. سیستم کوپرنیکی زمین را لازم به داشتن دو حرکت میداند (وضعی و انتقالی) که باید در هماهنگی کامل با منظومه شمسی و جهان باشد. اما سیستم زمین مسطح و مرکزی متفاوت است و هیچ نیازی به چنین حرکات و هماهنگی‌ها نیست و تنها نکته این است که جهان درحال چرخش به دور زمین است.

ضرورت یک زمین درحال چرخش نه تنها مقدار بیش از حد فشاری را بر سیاره کوچک وارد می‌کند تا با جهان هماهنگ باشد، بلکه تنش‌ها و فشارهای زیادی را نیز بر تمام اجزای زمین وارد می‌کند و زمین باید تمام تنش‌ها و فشارهای مرتبط با حرکت را تنظیم و جبران کند تا حداقل آن را حرکت پیچیده دوگانه‌ای نگه دارد. همانطور که آقای هویل درباره تاثیرات جزر و مد بر کند شدن حرکت زمین گفتند، ما باید قادر به محاسبه و اندازه گیری این کاهش بصورت سال به سال باشیم. مهم نیست مقدار آن چقدر کم باشد. چیز عجیب و غریبی درباره این چرخش‌ها وجود ندارد که بطور ناگهانی با رسیدن به 24 ساعت قانع و راضی شده باشد. می‌توانیم اینطور حدس بزنیم که زمانی که کوپرنیک سیستم خورشید مرکزی‌اش را برای اصلاح تقویم پیشنهاد کرد هرگز به این مشکلات فکر نمیکرد.

مشـــکل دوم این است که اگر در حقیقت مـــاه بطـــور پیوسته درحال دور شدن از زمین درست در همان زمـــان که زمین درحال کاهش سـرعت بـوده(از چـرخش روزانه 10 ساعته تا 24 ساعته در طول 4 میلیارد سال)، بوده باشـد، مـاه اکنـون باید در فاصـله بسـیار دورتر از آن‌چه میلیون‌ها سال قبل بوده، قـرار میداشت. "امـروزه ادعا می‌شود که ماه هر سال 4 سانتیمتر از مدار خـود دورتر می‌شود." منبع:

NASA puts the recession at 4.8 cm/year ("Moon Slipping Away from Earth," Geo, Vol. 4, July 1981, p. 147)

این ممکن است چنـدان زیـاد به نظر نرسـد، اما وقـتی دهه‌ای که از زمـان پیشـنهاد هویل سـپری شـده را به آن اضافه کنید، این بـدان معنیست که مـاه (با فـرض همـان محیط یکنواخـتی که دانشـمندان بـرای تئـوری خودشـان برای تکامل به دست آوردند) در طول "4 میلیارد سـال" باید فاصله شعاعی‌ای معادل 16 میلیارد سانتیمتر داشته باشد (می‌توانید این چند میلیـون سـال را با توجه به این واقعیت که مـــاه، با توجه به نظریه تکـــاملی خورشـــید، ممکن است در اولین دوره تشـکیل زمین وجـود نداشـته باشد حســاب کنید). در 4 میلیـــارد ســـال، این مقـــدار 99,416 مایل است که در حدود 40% از فاصله کنـونی مـــاه که کیهـــان شناسی مـــدرن ادعا می‌کند می‌باشد (238,900 مایل). اگر ما از برآوردهـــای فعلی تکامل بر اساس سن زمین استفاده کـنیم، اعـداد بزرگـتری را نـیز خواهیم داشت. 4.5 میلیارد سال نیز در حدود 111,843 مایل می‌شـــود که 47% از فاصـــله‌ای که امـــروزه ادعا

می‌شـــود می‌باشد. این محاســـبات بر اســـاس نســـبت آریتمتیک و واقعی هســـتند اما هم‌چـــنین می‌توانند فقط براساس یک نسبت هندسی نیز باشند. از این رو قوانین فیزیکی مستلزم پس رفت مـاه در گذشـته بـوده است تا بیش از 4 سانتیمتر در سال باشد. در حقیقت، محاسبات نشان می‌دهد که تنها 2 میلیارد سال پیش مـاه کمـتر از 25000 مایل از زمین فاصله داشته و در هر بار در مدار 3.5 بار در روز حرکت می‌کرد بنابراین باعث ایجاد جزر و مدهایی میلیون‌ها بار قـوی‌تر از جـزر و مدهای امـروزی میشد.

پس زمـانی که زمین در 10 سـاعت یک بـار به دور خـود میچرخیـد، در میـان سـیلاب‌های عظیم ناشی از نـزدیکی ماه، چنین سطوح متناوب نور و تاریکی، نوسانات دمـــای زیـــاد و بســـیاری دیگر از عوامل محیطی شـــدید، بـــاعث ویرانی اکوسیستم‌های منحصر به فرد می‌شد که زنـدگی را ممکن می‌ســاختند. هیچ کــدام از این پارامترها بــرای حمـــایت از زنـــدگی بر روی زمین، به ویـــژه در محیط یکپارچـه، که تکامل آن به شـدت بسـتگی دارد، مسـاعد و مفید نیستند.

بزرگـترین مشـکل هویل پاسخ به این سـوال بـود که اگر جزر و مد بطـور پیوسـته بـاعث کـاهش سـرعت چـرخش زمین می‌شـــود، چگونه ممکن است که امـــروزه زمین در 24 ساعت یک چرخش را به دور خـودش کامل می‌کند و از این مقدار فراتر نمیرود یا کندتر نمی‌شـود. او یک راه حل پیشنهاد داد:

“اکنون اتمسفر زمین به بالا و پایین نوســان می‌کند...نه تنها این، بلکه اتمســفر توسط همــان نــیرویی که بــاعث

جزر و مدهای اقیانوسی می‌شود تحت تاثیر قرار میگیرد (هل داده می‌شود)... اما نیرو به واسطه ماه در تشدید با نوسان‌های اتمسفرعمل نمی‌کند و در نتیجه حرکت‌های قابل توجهی از گازهای اتمسفر ایجاد نمی‌کند. نتیجه این است که حرکات قابل توجه بالا و پایین هوا تنظیم می‌شود. این حرکات با نوسان فشار همراه است. تغییرات دو بار در روز رخ می‌دهد، همانطور که جزر و مد اقیانوس انجام می‌شود. فشار به حداکثر حدود دو ساعت قبل از ظهر و حدود دو ساعت قبل از نیمه شب می‌رسد. با محاسبه دقیق می‌توان نشان داد که این پیش شرط‌های جوی قبل از ظهر و نیمه شب باعث می‌شود که میدان گرانشی خورشید باعث پیچ خوردن و تمایلی برای چرخش زمین و افزایش سرعت آن در زمین ایجاد کند. این پیچیدگی با اثر کند شدن جزر و مد اقیانوسی قابل مقایسه است، همانطور که نظریه هولبرگ به آن نیاز دارد.”

منبع:

Frontiers of Astronomy, pp. 16-17

بنابراین در این‌جا هویل تلاش می‌کند این تصور را که این سیستم دقیقا بصورت یک ساعت دقیق کار می‌کند در ما ایجاد کند. “دو ساعت قبل از ظهر و حدود دو ساعت قبل از نیمه شب” این تنظیم توسط خورشید “با محاسبه دقیق” انجام می‌شود، بنابراین ما نباید نگران اخلال در عادت‌های خوابمان باشیم. اما این ساعت دقیق که هویل پیش بینی می‌کند فقط دقت نسبی دارد، زیرا او در ادامه اضافه می‌کند که نتایج فقط بر اساس قانون میانگین است:

” این مهم است تا بفهمیم که لازم نیست پروسه افزایش سرعت تمـام وقت اثر کند شـدن جـزر و مدهای اقیانوسی را جبران کند. کافی است که این دو فرایند به طور متوسط یک‌دیگر را جـبران کننـد، میـانگین بر حسب زمان 100،000 سال، محاسبه می‌شود. در واقع همیشه برابـــری دقیق در همه زمان‌ها به این علت نیست که اثر کند شـدن به مـیزان قابل ملاحظه‌ای و به سـرعت از یک زمان به بعد متفـاوت می‌شـود ... اما اکنـون این نقطه‌ی حیاتی است. همـانطور که چـرخش زمین به یک روز (24 ساعت) کاهش یافته است، هل دادن خورشید به تدریج با تشـدید با نوسـان جو اتمـام می‌یابد. این تا زمـانی ادامه یافت که فرایند سرعت بخشیدن به تـوازن متوسط با اثر کند شدن جزر و مد اقیانوسها رسید.”

منبع:

Ibid., p. 17

حال اگر اثر افزایش سرعت ایجاد شـده توسط خورشـید که هویل در بـــالا اشـــاره می‌کند را در نظر بگـــیریم، و عملیـات جـزر و مـدی بـدون وقفه دو بـار در روز اتفـاق می‌افتد و همیشه اثر کند کردن سرعت چـرخش زمین را دارد، آیا ما نباید حـــداقل مقـــدار کمی از این تفـــاوت و کسر را در حـــال حاضر تجربه کـــنیم؟ خـــیر، هویل به ما اطمینـــان می‌دهد که تا زمانیکه انســـانها به نقطه‌ای از شـــناخت تکـــاملی رســـیده‌اند، این فرآیند نـــیز به طـــرز جـادویی به حـالت تعـادل رسـیده است و ما هم اکنـون می‌تـــوانیم به عقب برگـــردیم، و این را کشف کـــنیم که اجـــداد ما انســـان‌ها مانند ما 8 ســـاعت خـــواب شـــبانه نداشـــتند. این دقیقا همـــان چـــیزی است که Van der

Kamp آن را ”قضـــیه تئوریک نـــامعتبر” میخواند. این مـــدل‌های خودخواهانه کیهـــان شناسی معمـــولا توسط افکار آناکرونیستی حمایت و بـزرگ میشـوند و در دنیـای کـــوپرنیکی بســـیار رایج هســـتند. اگرچه هویل در تلاش است تا سیستم کوپرنیکی را نجات دهـد، قـوانین فیزیک به سادگی به او اجازه نخواهند داد تا اثر کـاهش سـرعت زمین را که توسط جزر و مد ایجاد می‌شود نادیـده بگـیرد بنابراین باید مکانیزم دیگـری بـرای جـبران این اثـرات در ذهن داشته باشد. خورشـید، که زمین را از پرتـاب شـدن در فضای بی‌کـران مهـار می‌کنـد، اکنـون با این مکـانیزم هویل باعث می‌شود تا زمین سریعتر به دور خـــود بچرخد و تنها به انـــدازه‌ای مناسب زمین را میچرخاند که درست در چرخه 24 ساعته توقف کرده و کمتر نشود. خورشـید چه قـــدرت بـــاورنکردنی‌ای دارد! البته چـــنین نیروهـــای عجیب و غریب و متناقضی در مـدل زمین مسـطح وجـود نـدارد. سیســتم زمین مسـطح مانند یک سـاعت دقیق تا زمان معینی کـار خواهد کـرد و نیـاز به چـنین توجیهـاتی برای زنده ماندن ندارد.

از گذشته‌های دور تا به امروز مدت زمـان شـبانه روز 24 ساعت بـوده است درحـالی که با توجه به گفته‌هـای فـرد هویل و تحقیقات دیگر دانشمندان، تاثیرات جـزر و مـدی باید سرعت زمین را کندتر میکردند. همـانطور که دیدیـد، با فرض یک زمین متحرک، کند شدن زمین قابل محاسبه است.

توهم شیب ماه

اگر سطح ماه توسط خورشید روشن می‌شود، پس قسمت درخشان آن باید رو به خورشید باشد. "توهم شیب ماه" یا "توهم انحراف ماه" به پدیده‌ای گفته می‌شود که نیمه‌ی روشن ماه، رو به خورشید قرار ندارد بلکه به سمت دیگری است. این پدیده برای فازهای بین نیمه ماه تا زمان ماه کامل و در طی زمان بین طلوع ماه و اوج ماه در شدیدترین حالت خود است. این پدیده حتی زمانی که خورشید غروب کرده نیز رخ میدهد و در این حالت نیمه روشن ماه، زمانی که خورشید در زیر خط افق است، به سمت بالا قرار دارد. برخی علت این پدیده را پرسپکتیو می‌دانند. این درحالیست که ستاره شناسان و منجمان به ما میگویند که یک کره سماوی (فرضی) وجود دارد که اجرام آسمانی در زوایای مختلف در آن حرکت می‌کنند و بر روی آن خطوط مستقیم منحنی می‌شوند. به ما یک سری قیاس و توضیحی داده می‌شود که جداگانه و با تئوری زمین کروی ناسازگار هستند. توهم شیب ماه ناهنجاری هندسی پیش بینی شده توسط تئوری زمین مسطح است. طبق مدل زمین تخت، شیب ماه به طور مستقیم توسط شتاب الکترومغناطیسی (EA)ـ پیش بینی شده و توضیح داده می‌شود. ماهیت شتاب الکترومغناطیسی منجر به کج شدن فاز ماه به دور از خورشید می‌شود و به عنوان اثبات روشنی برای مدل آسمانی زمین مسطح عمل می‌کند که برای همه قابل مشاهده و در دسترس است.

در این مقاله بصورت گذرا اشاره‌ای به مفهوم "شتاب الکترومغناطیسی" در زمین مسطح میکنیم که توضیحات

کافی‌ای برای توهم شیب ماه ارائه میدهد. اما در مقاله‌ای جدا که در آینده خواهیم نوشت، بصورت اساسی به "شتاب الکترومغناطیسی" میپردازیم.

توجه: اگر تصاویر تار هستند می‌توانید بر رویشان کلیک کنید تا باز شوند. گیف‌های موجود در این مقاله مدت زمانی کمی را برای اجرا نیاز دارند پس لطفا مطالب را با دقت بخوانید و صبور باشید تا گیف‌ها اجرا شوند.

تصویری از توهم شیب ماه. تصویر یک ساعت بعد از غروب خورشید گرفته شده. ماه در جنوب شرقی واقع شده. دوربین با زاویه 45 درجه از افق به سمت بالا قرار دارد و قسمت انتهایی دوربین موازی با افق است.

پروفسور مایرز از دانشگاه پنسلوانیا می‌گوید:

"چند سال قبل، یک شب، این عکس از درخشش مه آلود ماهِ تقریباً کامل را که در میان درختان کاج در حیاط خلوت من می‌درخشید، گرفتم. ماه کاملاً نورانی بود و بر آسمان تاریک تسلطی چشم نواز داشت. با این حال، چیزی که در این صحنه میدیدم تعجب برانگیز و عجیب بود. به نظر می‌رسید که ماه از جهت اشتباه روشن شده است! در این عکس از هلال افزاینده ماه در آسمان جنوبی، به نظر می‌رسد که نورپردازی آن از بالا به راست در حال آمدن است. اما خورشید — که یک ساعت زودتر از آن غروب کرده بود - وقتی این عکس گرفته شد، زیر افق غربی سمت راست بود. اگر خورشید زیر افق باشد، آیا نباید به نظر رسد که روشنایی ماه از زیر افق در می‌آید؟ نکته جالب توجه این که، هنگامی که خورشید و ماه به طور همزمان در آسمان عصر حضور

داشتند، مشاهدات بیشتری را انجام دادم و مطمئناً به نظر می‌رسد که پرتوهای نوری از خورشید باید از زاویه دید، مسیری خمیده را برای برخورد به سطح روشن ماه طی کنند. طرح رسم شده در زیر ممکن است به توضیح تفاوت بین آن‌چه انتظار داشتم ببینم و آن‌چه در واقع دیدم، کمک کند.

طرح اولیه از توهم شیب ماه که توسط پروفسور مایرز کشیده شده

هرکه را که فکرش را میکردم بتواند در این مورد کمکم کند را پیدا کردم و از او درباره این توهم پرسیدم. این‌که چرا یک پرتوی نور از سوی خورشید، باید مسیری منحنی را طی کند تا به ماه برسد؟ تعجب برانگیز بود که هیچکس تا به آن روز نه آن را شنیده و نه دیده بود! اما با این حال چندین توضیح غیر واقعی و غیر منطقی به من ارائه شد، از جمله این‌که "پرتوهای نوری توسط جو زمین خم می‌شوند." یا، "لنز گرانشی همانطور که در تئوری نسبیت عام انیشتین پیش بینی شده، مسئول این پدیده است." به سراغ کتاب‌های نجوم رفتم اما متعجب شدم چون این پدیده (توهم شیب یا انحراف ماه) را در کتاب‌های نجوم پیدا نکردم. سپس به سراغ اینترنت رفتم و "توهم ماه" را گوگل کردم، اما مقاله‌ها درمورد یک پدیده و توهم کاملاً متفاوت بودند: "بزرگنمایی ظاهری ماه کامل وقتی نزدیک افق است. "

سرانجام، دخترم به کمکم آمد، که مقالاتی را با سرچ عنوان "توهم شیب ماه" بدست آورده بود. توضیحات علمی‌ای که بدست آوردم مبتنی بر طرح ریزی یک خط مستقیم بر روی سطح کره می‌باشد. در گفتگو با

بنیامین شن(Benjamin Shen)، استاد برجسته نجوم در Penn، توضیح ساده‌تری ارائه شد، او گفت که به نظر می‌رسد نور دنباله دایره بزرگی را از خورشید تا ماه دنبال می‌کند. به همین دلیل است که نیمه روشن ماه اینطور به نظر میرسد که رو به خورشید قرار ندارد، حال فرقی نمی‌کند خورشید بالای افق قرار داشته باشد یا در زیر افق.

توهم شیب ماه یک پدیده بسیار عجیب و غریب است — دفعه بعد که در زیر آسمان شب هستید، می‌توانید به راحتی آن را مشاهده کنید. “

نمودار مشاهدات شیب ماه

در مطالب ارائه شده توسط پروفسور مایر، او نمودار زیر از شیب مشاهده شده ماه و جابجایی آن از زاویه مورد انتظار برای مراحل افزاینده (waxing)ـ در شمال را ارائه می‌دهد:

توهم شیب ماه برای فازهای افزاینده در نیمه شمالی. خورشید در غرب غروب می‌کند. خطوط قرمز نشان دهنده شیب مشاهده شده و خطوط آبی نشان دهنده شیبی هستند که طبق الگوی خورشید-ماه انتظار میرود مشاهده شود.

در نمودار بالا، در محور “ارتفاع”، ما ارتفاع ماه در آسمان را داریم و در محور آزیموت، درجه‌هایی از جهت عقربه‌های ساعت در شمال. نمودار فازهای ماه را از ماه کامل به ماه نو نشان میدهد. در بعضی مواقع ماه به سمت خورشید می‌رود و گاهی از آن فاصله می‌گیرد. هنگامی که در جهت مخالف و رو به روی خورشید قرار

دارد، می‌توان مشاهده کرد که شیب ماه بطور فاحش از آن‌چه که انتظار می‌رود، بسیار دورتر است.

قابل توجه‌ترین و چشمگیرترین توهم شیب ماه در هنگام تثلیث اول (gibbous moon یا زمانی که بخش بزرگی از ماه روشن است و قسمت کوچکی از آن در تاریکی قرار دارد) در هنگام غروب خورشید، در جنوب غربی رخ میدهد (زمانی که ماه در ارتفاع خود است)، و مورد بعدی در هنگام طلوع خورشید، در موقع تثلیث اول در جنوب شرقی قرار دارد رخ میدهد (هردو مورد برای نیمه شمالی است).

فازهای ماه به هنگام غروب خورشید

تصویر دیگری از جهت‌های مختلف ماه در رابطه با خورشید در هنگام غروب آفتاب برای مرحله افزاینده در شمال را می‌توان در زیر مشاهده کرد:

1- دو هفته اول چرخه ماه همراه موقعیتشان در هنگام غروب خورشید در تصویر نشان داده شده که بصورت 14 عصر (غروب) پی در پی است. زمانی که ماه به تدریج کاملتر و کاملتر می‌شود، به آن هلال افزاینده گفته می‌شود.

2- تربیع اول ماه بصورت یک هفته از چرخه 4 هفته خود است

3- لغت Gibbous از لاتین می‌آید که به معنای گوژپشت است (فاز ماه با نیمه روشن بیشتر از نیمه تاریک).

4- ماه کامل بصورت دو هفته از چرخه 4 هفته خود است.

ناهنجاری خورشید و ماه

“تصویر زیر، تصویری از خورشید و ماه بصورت همزمان در آســـمان اســـکاتلند است که پســـرم گرفته است. بلافاصــله متوجه شــدم نــوری که ســطح مــاه را روشن کرده، نباید از ســوی خورشــید آمــده باشد. من این عکس را به دانشکده نجومِ 4 دانشــگاه مختلف ارســال کــردم و تنها یکی از دانشگاه‌ها پاسخ مــرا داد که آن هم دانشــگاه کمــبریج بــود که نزدیک محل زنــدگی و اقــامت من قــرار داشت. پاسخ من از ســوی کتابــدار دانشــکده نجــوم داده شد (دقت کنیـــــد، توسط یک کتابـــــدار نه یک منجم یا اخترشـــناس). او گفت که تا بحـــال چـــنین مـــوردی را مشاهده نکرده است و چیزی درباره آن نمیداند اما با این حــال دو راه حل ممکن را پیش روی من گذاشت. یکی از آن‌ها از سوی یک مهندس بود (نه ستاره شــناس) که بین پرسپکتیو و ترسیم پرتو نور دچار سردرگمی شده بــود و راه حل دیگر اشاره به خمش نور توسط تئــوری گرانشی انیشتین داشت. من از راه حل انیشــتین پیش رفتم و آن را بررسی کردم اما متوجه شدم تأثیرش آن‌چنــان کوچک بوده که تقریباً غیرقابل اندازه گیری است. “

من به توضیحات مختلف “پیچیــده” بــرای آن‌چه که بــرای من یک مدل بسیار ساده است ،نگاه می‌کــردم. واقعا چه ضرورتی برای استفاده از سطوح خمیده و کــره ســماوی فرضی‌ای که در واقعیت، چیزهـــای حقیقی‌ای نیســـتند، وجود دارد؟ بنابراین به آن “تــوهم” گفته می‌شــود چــون مشــاهدات مطــابق مــدل نیست و نمی‌تــوان آن‌چه را که انتظـــار داشت مشـــاهده کـــرد. بنـــابراین بســـیاری به توضیحات پیچیــده و گمــراه کننــده بــرای توضــیح آن روی

می‌آورند تا سعی کنند آن را مطابق مـدل مد نظر نشـان دهند. این ناهنجـــاری غیرعـــادی چه با عکس چه بـــدون عکس، واقعا وجـــود دارد. همه این را میدانند که مـــاه توسط خورشید روشن می‌شود اما در این لحظه اینطـور به نظر میرسد که فیزیک به درســتی در این مــورد کــار نمی‌کند. یا فیزیک اشتباه است یا خورشید سـطح مـاه را روشن نمی‌کند. می‌فهمم که این جمله سنگین است!

بنابراین یک بار دیگر اعلام می‌کنم:

1-خورشـــید و مـــاه دو جسم هســـتند (مانند مشـــعل و فوتبـــال) که در یک فضـــای 3 بعـــدی معلق هســـتند و اندازشان اهمیتی ندارد.

2-مــاه/زمین فوتبــال، توسط خورشــید/مشــعل، روشن می‌شود و می‌توان خط عمـود یا پرتو نـوری را بین آن‌ها ترسیم کرد.

3-فـرقی نمی‌کند که کـدام قسـمت فضا را بـرای دیـدن آن‌ها انتخـاب کنیـد، یک خط عمـود یا پرتو نـور هنـوز هم می‌تواند بین آن‌ها کشیده شود.

تصویر زیر شبهات مد نظر من را نشان میدهد:

من بسیار تعجب می‌کنم که برخی از شما قبل از این که من چنین موضـوعی را مطـرح کنم متوجه آن نشـده‌اید و از من درخواست ویدیو برای اثبات حرفم میکنید. این یک پدیـده بسـیار شـایع است و بارها و بارها آن را دیـده ام. هر روز صبح حدود ساعت 8 صبح برای پیاده روی میروم و آن را تماشا میکنم و هرگز به این فکر نکـرده بـودم که واقعاً مشاهدات خود را این‌جا مطرح کنم.”

یک توهم متفاوت از ماه

من همیشه بر این بـــاور بـــودم که اگر خطی از ســـوی روشن ماه به سمت خورشید رسم کنید، یک خط صاف و مســـتقیم تا خورشـــید خواهد بـــود. اما آن‌چه که امـــروز مشاهده کردم، با آن‌چه که انتظار داشـتم متفـاوت بـود. بدیهیست که این یک تـــــوهم و خطـــــای دید است که ارتباطی با فضـای سه بعـدی دارد که بر روی یک صـفحه دو بعدی در کره چشمان من پردازش می‌شود.

برخی سعی کرده‌اند که این مسئله را با دایره‌های بـزرگ توضـیح دهنـد، درست همـانطور که هواپیماها مسـیرهای دایـره‌ای بـزرگ را به مکانهـایی در طـرف مقابل جهـان پـــرواز می‌کنند. با این حـــال آن‌ها این کـــار را انجـــام می‌دهند زیـــرا نمی‌توانند در یک خط مســـتقیم از طریق زمین پرواز کنند.

اما چـــــیزی که نمی‌تـــــوان از آن گذشت این است که خورشید و ماه هردو در میدان دید من هســتند و هـردوی آن‌هارا بصورت همزمان می‌تـوانم بـبینم و این مشـاهده نشـــان میدهد که نـــور خورشـــید در یک خط مســـتقیم به سمت ماه در حرکت است و خبری از یک مسـیر دایـره‌ای بزرگ نیست.

شیب ماه در زمین مسطح

یکی از مسائلی که زمین مسطح می‌تواند به خوبی آن را توضیح دهد (مـوردی که مـدل زمین کـروی از توضـیح آن ناتوان است)، همین توهم شیب مـاه است. در حـالی که مدل زمین کروی در توضیح این ناهنجاری مشکل دارد، و اساتیدشـــان آن را "ضد شـــهود، جـــادویی و عجیب و

غریب” می‌نامند و توضیحات متعدد متناقض و هندسی را در تلاش برای توضیح آن مطرح می‌کنند، پدیده مستقیماً توسط مدل نجومی زمین مسطح پیش بینی می‌شود. طبق تئوری شتاب الکترومغناطیس، در فواصل طولانی، نور به سمت بالا خمیده می‌شود که در این تئوری یکی از دلایل و علت‌های طلوع و غروب اجرام آسمانی می‌باشد و هم‌چنین مسئول بسیاری از مشاهدات گنبدی در زمین مسطح است. زمانی که این طرح از خمیدگی نور به سمت بالا، به جهت‌های ماه در مبحث “توهم شیب ماه” اعمال می‌شود، مشکلات هندسی برطرف شده و دیده می‌شود که شتاب الکترومغناطیسی مستقیماً “توهم شیب ماه” را پیش بینی می‌کند.

با توجه به EA (شتاب الکترومغناطیسی)، ناظر همیشه قسمت نزدیکتر (زیرین) اجسام آسمانی را مشاهده می‌کند. در نتیجه جهات تصویر از طرف‌های مخالف وارونه خواهد بود. تصویر زیر طلوع و غروب ماه را نشان می‌دهد و چرخش وارونه به سمت پایین تصویر را برای ناظران مستقر در طرف‌های مقابل ماه را به خوبی توضیح میدهد.

ناظری که در غرب ماه قرار دارد، فاز ماه را به سمت بالا و دور از افق مشاهده می‌کند، و ناظری که در شرق ماه قرار دارد، فاز را که به سمت پایین به سمت افق است، مشاهده می‌کند.

شیب ماه

هنگام مشاهده ماه در موقعیتهای مختلف در اطراف آن، مشاهده می‌شود که فاز ماه کج می‌شود تا این‌که با

جهت مخـــالف مطـــابقت داشـــته باشد. در تصـــویر زیر نـاظران A – H در اطـراف مـاه ایسـتاده‌اند و آن را در موقعیت‌هـــای مختلف اطـــراف آن مشـــاهده می‌کنند. در تصـویر، مـاه بر فـراز افقی که با خط مسـتقیم و راست نشان داده شده، دید ناظر را نشان می‌دهد.

توجه کنید که نمای جهت مخالف هر ناظر (A-H) بصورت عمـودی به یک‌دیگر مانند نمـودار نمـای جـانبی طلـوع و غروب، برگردانده میشوند. برای شـبیه سـازی نمـای دید برای هر ناظر، نقطه مرکـزی قسـمت نزدیک به نـاظر را به نســبت جهت نـــاظر به مـــاه (موقعیت‌هـــای A – H) بچرخانید. به طـوری که نـاظر دورتـرین بخش مـاه را از موقعیت خود در نزدیکـترین افق نـاظر مشـاهده می‌کند. این نمایانگر دید هر ناظر از ماه است.

به عنوان مثال، ناظر C در موقعیت وسط ماه، به سمت راست (سمت جنوب) ماه نگـاه می‌کند و از آن مـوقعیت، قسمت تاریک شده در سمت چپ تصویر ماه را مشـــاهده می‌کند. با دورترین قسمت ماه از محل ناظر C در پایین نزدیک به افق آن ناظر. همین مورد ممکن است برای هر ناظر نسبت به موقعیتهـای مختلف آن‌ها در اطـراف مـاه اعمـال شـود. از طـرف دیگـر، ممکن است فـاز درحـال طلوع که بصورت عمودی برگردانده شده را برای ناظر A انتخاب کنید و تصویرش را 45 درجه بچرخانید تا مطـابق با موقعیت ناظران B – H در اطراف ماه باشد.

مـدل EA پیش بیـنی می‌کند که بین طلـوع و مـوقعیت وسط، فاز مـاه بطـور قابل تـوجهی از زمین و خورشـید فاصله دارد و به سمت دیگری در آسمان قـرار میگـیرد و به شکل زاویه دار به سمت بالا است. در موقعیت وسط،

قسمت روشن شـده مـاه با زاویه‌ای مناسب و درست در آسمان مشاهده می‌شود. بین مـوقعیت غـروب و وسـط، فاز ماه به سمت پایین (به سمت زمین) قرار دارد. مـدل EA هم‌چنین پیش بینی می‌کند که صورت ماه در شـمال در جهت خلاف عقربه‌هـای سـاعت و در جنـوب در جهت عقربه‌های ساعت میچرخد.

مدل زمین کروی چه می‌گوید؟

توضیحات متعدد و پیچیده‌ای از پدیده "توهم شـیب مـاه" توسط مدل زمین کروی ارائه شـده که یکی از آنـان، این پدیـده را ناشی از قـوانین پرسـپکتیو میداند. در ادامه به بررسی تمـامی این توضـیحات و به اصـطلاح راه حل‌ها میـپردازیم. در اولین راه حل ،آن‌ها توضـیح می‌دهند که هنگـامی که به جسـمی نزدیک میشـوید، زاویه آن جسم تغییر می‌کند و می‌تواند به سـمت بـالا، پـایین یا اطـراف منحرف شود. ادعا شده است که چنین اتفاقی نیز بـرای ماه رخ میدهد و باعث ایجاد چنین پدیده‌ای می‌شود.

یوتیـوبر معـروف Vsauce در پیج خـود کلیـپی با عنـوان The Moon Terminator Illusion منتشر کرده است که توهم شیب مـاه را به پرسـپکتیو مرتبط می‌کند و توضـیح میدهد:

صبور باشید تا گیف اجـرا شـود (در صـورت اجـرا نشـدن گیف بر روی آن کلیک کنید)

در نمایه بـالا، Vsauce با اسـتفاده از پرسـپکتیو در رِنج نزدیک نشان میدهد که جهت اجسـام و تصـاویر با نزدیک شدن به آن‌ها، بر اسـاس قـوانین پرسـپکتیو دچـار تغیـیر می‌شـود. اما اگر دقت کنیـد، متوجه میشـوید که اگر

صفحه نمایش لپتاپ از فـرد دور باشـد، و دوربین گوشی را به همان شـکل به سـمت آن حـرکت دهیم، عملا چـنین پدیده‌ای را مشاهده نخـواهیم کـرد. اگر لپتـاپ در فاصـله دورتری قرار داشته باشد، نیاز است تا دوربین به مقـدار بسیار بیشتری حـرکت کند. حـرکت یکسـان، اثر یکسـانی ایجاد نمی‌کند.

مـدل دیگـری از توضـیح با اسـتفاده از پرسـپکتیو در زیر آورده شده است:

در تصویر بالا، ماه به سمت پایین و رو به خورشید قــرار دارد. حال با نزدیک شـدن دوربین به مـاه، مـاه به سـمت بالا تغیـیر جهت میدهد و گویا به قسـمتی از آسـمان دور از خورشید اشاره دارد. اما این‌جا یک اشکال وجود دارد!

برخلاف استدلال بـالا، مـاه و خورشـید هـردو در فواصل بسیار زیادی از ناظر زمینی قرار دارنـد، در مـدل کـروی ماه و خورشید تقریبا در فاصله یکسانی از نـاظر زمیـنی قرار گرفته‌اند و فواصلشـان بصـورتی که در بـالا نشـان داده شده، دچار تغییرات اینچنینی نمی‌شود.

اما همــانطور که می‌توانید در گیف بــالا مشــاهده کنیــد، دوربین به شـــدت به صـــفحه مـــورد نظر نزدیک شـــده تا بتواند اثر پرسـپکتیوی عظیمی را ایجـاد کند. اما در عمل چنین اتفاقی در مـدل کـرویت زمین رخ نمیدهد. توضـیح توهم شیب ماه با استفاده از پرسـپکتیو و به این شـکل، چیزی است که در مدل کروی وجود ندارد و نمی‌تـوان آن را مورد آزمون قرار داد.

مثالِ مداد

به عنوان مثال، قوانین پرسپکتیو بر روی مدادی که مدام درحال دور شدن از ناظر است، کمتر و کمتر اثر میگذارند. در شبیه سازی زیر مدادها به صورت افقی و موازی با سطح کف هستند. با وجود نزدیکی مدادها به کف، به نظر می‌رسد در نزدیکی، مدادها به دلیل اثر پرسپکتیو به سمت بالا زاویه پیدا می‌کنند. پرسپکتیو باعث می‌شود مدادها به سمت بالا جهت پیدا کنند. به تدریج با دورتر و دورتر شدن مدادها، آن‌ها بطور کامل ناپدید میشوند.

لطفا تا باز شدن گیف صبور باشید

مورد زیر را در نظر بگیرید:

اگر مدادها هم‌چنان به دور شدنشان ادامه دهند تا در فاصله ماه در مدل کرویت زمین قرار بگیرند، با فرض این‌که ما بتوانیم آن‌ها را در آن فاصله ببینیم، آیا مدادها در دید شما به سمت بالا جهت میگیرند؟

جابجایی عمودی

این تایید شده که اگر مدادها تا فاصله معینی که گفته شد (فاصله ماه در مدل کرویت زمین) از ناظر دور شوند، به سمت بالا جهت نمیگیرند. این دلالت بر این دارد که اگر ماه از ناظر دور باشد، طبیعتاً با توجه به قوانین پرسپکتیو، به سمت بالا جهت نمیگیرد. در پاسخ، مخالفان ما می‌گویند"این توهم ناشی از ترکیبی از جابجایی‌های جانبی و عمودی ناظر به ماه است." از ما خواسته شده که مدادها را بصورت عمودی بلند کرده و نحوه رفتار آن‌ها را مشاهده کنیم. ما این کار را در زیر انجام می‌دهیم:

مـدادها اطلاعـات جـالبی از چگـونگی و نحـوه عملکـرد پرسپکتیو به ما می‌دهند. هنگامی که مدادها در مـوقعیت سـطح با نـاظر قـرار می‌گیرنـد، دچـار شـیب یا کجی نمی‌شـوند. اما زمـانی که به بـالا حـرکت می‌کننـد، نهایتا دچار شیب و کجی میشوند. وقتی مـدادها به سـمت بـالا حرکت می‌کنند، ما می‌توانیم بخش زیرینشان را درحـالی که دچـار کجی و شـیب شـده‌اند مشـاهده کـنیم. گفته می‌شـود این همـان اتفـاقی است که بـرای مـاه، در دید ناظر زمینی میوفتد. اگر نمودار شیب قابل مشاهده مـاه را با این دو گیف مقایسه کنیم، شباهت‌هایی بینشـان در جهت گیری به سوی بالا مشاهده میکنیم.

بـرای این که مـدادها به این روش خم شـوند، باید جهت خود را تغییر دهند. وقتی مـدادها در مـوقعیت بـالا قـرار دارند و به سـمت بـالا می‌رونـد، ما به سـمت زیر مـدادها نگـاه می‌کـنیم و هنگـامی که به سـمت کنـاره کج شـدند، قسمت دیگـری از مـداد را می‌بیـنیم. با این حـال، وقـتی ماه از افق بالا می‌آید، آیا ما قسـمت‌های مختلف مـاه را می‌بینیم؟ یا تنها یک قسمت از ماه را مشـاهده میکـنیم؟ تاکنون در تاریخ بشریت گـزارش نشـده است که شخصی توانسـته باشد قسـمت دیگـری از مـاه را بر روی زمین رصد کرده باشد. مطابق مدل کرویت زمین، مـاه در قفل گرانشی با زمین قـرار دارد و علت دیـده نشـدن سـمت دیگر مـاه همین است. در مـدل زمین تخت دو توضـیح متفاوت، یا بهتر است بگـوییم دو تئـوری متفـاوت بـرای ماه وجود دارد.

تئوری اول بیـان می‌کند که مـاه بصـورت دیسـکی شـکل است و علت دیده شدن تنها یک سـمت از مـاه، این است

که سمت دیگری ندارد و تنها قسمت برجسته و درخشان این دیسک قابل مشاهده است. هرچند می‌توان با پدیــده رفرکشن دوشکستی، بیضوی دیده نشـدن دیسک مـاه در افق را توجیه کرد.

تئـــوری دوم، مـــاه کـــروی است و با توجه به شـــتاب الکترومغنـــاطیس، ما تنها بخش نزدیک به زمین مـــاه را مشاهده میکنیم و این عاملی است که باعث می‌شود ماه همیشه تنها یک چهره‌اش به سمت ناظران زمینی باشد.

با توجه به توضـیح پرسـپکتیو در بـالا، مـاه باید در جهت حرکتش دچار تغییری شود تا بتوانیم با این توضیح، آن را تاثیر گرفته از پرسپکتیو بدانیم و قبول کنیم که علت بالا بودن جهت مـاه، پرسـپکتیو است. باید ببیـنیم که مـاه به سـمت بـالا می‌چرخد تا بتـوانیم ببیـنیم که به سـمت بـالا شـیب دارد. ما باید آن را از زاویه دیگـری، دقیقـاً مانند مدادهای موجـود در انیمیشن فـوق، یا هنگـام بلند کـردن جسمی در مقابل خود، ببینیم. پس از آن‌جا که ما همیشه یک سمت ماه را میبیـنیم، پس این توضـیح پرسـپکتیو یک تنـاقض محسـوب می‌شـود. مـاه با توجه به قـوانین پرسپکتیو، تغییر زاویه نمیدهد و تنها یک قسمت از آن به سمت ناظر قرار دارد.

تفاوت در نمودار موقعیت

با توجه به مـدل کـرویت زمین در طی یک روز، تغیـیر پرسپکتیو ماه با توجه به یک ناظر روی کره زمین، نـاچیز است. مـاه همیشه فاصـله خـود را از مرکز زمین حفظ می‌کند و به دلیل قفل گرانشی به آرامی و تنها با یک سـمت قابل مشـاهده به دور زمین میچرخد. زمین، به

نوبه خـود، نسـبت به مـاه به صـورت روزانه با سـرعت بیشـتری می‌چرخد. نـاظر بر روی سـطح زمین در هر دو طرف اسـتوا، تغیـیر مـوقعیت مـاه را تنها به دلیل تغیـیر موقعیت مکـانی، کمـتر از 2 درجه مشـاهده خواهد کـرد، همانطور که در تصویر زیر نشان داده شده است.

در نمودار فوق، دایره نارنجی بـیرونی فاصـله بین زمین تا مـاه است که به یک دایـره تبـدیل شـده است. مقـدار درجه در هر مایل با تقسـیم بر 360 به ما داده می‌شـود که بـرای پیـدا کـردن جابجـایی بین درجه‌ها در دو سـمت زمین استفاده می‌شود. می‌بینیم که جابجایی در درجه‌ها بصورت مینیمام و حداقلی است.

رخ گردی

از ویکی پدیا:

“رُخ‌گـردی (به انگلیسی: libration).ـ حرکـات نوسـانی اجـرام فضـایی نسـبت به هم است. در مـورد کـره مـاه رخ‌گردی بـاعث پدیـدار شـدن 9 درصد از گوشه‌های نیمه ناآشـکار مـاه به صـورت متنـاوب در زمان‌بنـدی گـردش ماهانه ماه برای مشاهده‌کنندگان زمینی می‌شود.

این پدیده از چشم زمینیان در مشاهده ماه آشـکار است. سمت پیدای ماه یعنی سمتی از کرهٔ مـاه که رو به زمین است در نمایاندن سطح خـود به زمین نوسـاناتی دارد که در نتیجه رخ‌گـردی، رصـدکننده علاوه بر «چهـره» مـاه «گونه‌هـایش» را هم می‌تواند مشـاهده کند. رخ‌گـردی بـاعث می‌شـود که بیننـده از زمین بتواند مجموعـاً 59 درصد از سطح ماه را ببیند.”

اشاره به مرکز زمین

پس از پذیرش این‌که مـاه با توجه به قـوانین پرسـپکتیو، به مقـدار حـداقلی و بسـیار کم دچـار تغیـیر در وضـعیت می‌شود، مخالفان ما استدلال می‌کنند از آن‌جا که در یک ماشـــین حســـاب قطر زاویه‌ای "یک درجه در مســـافت 238.900 مایل فراتر از 4170 مایل از فضـــای افقی است، پس تنها 1 درجه چرخش مـاه بـرای ایجـاد این اثر کافیست."

در پاسخ به این موضـوع، این سـؤال مطـرح می‌شـود که چگونه دقیقـاً چـنین مقـدار کوچک از چـرخش می‌تواند بـاعث ایجـاد تـوهم شـیب مـاه به مقـدار بسـیار بـزرگ و شدید، مانند آن‌چه در نمودارهای آغـازین صـفحه دیـدیم، شود؟

همانطور که بالاتر خواندیم، پرسپکتیو باعث ایجـاد تـوهم شـیب مـاه به سـمت بـالا، در شـرایطی که مـاه بصـورت گرانشی به مرکز زمین قفل شـــــده، نمی‌شـــــود. بلکه این‌جابجایی نـاظر بر روی زمین از مرکز توسط چـرخش زمین است که چنین حالتی را به آن مقدار حداقلی ایجاد می‌کند.

در نمودار زیر یک مداد در مرکز زمین قـرار گرفته است. به دلیل جابجایی از مرکز، نـاظر قسـمت بـالایی مـداد را زمانی که نزدیک افق قرار دارد مشاهده می‌کند و میبیند که به سـمت پـایین افق جهت دارد. اگرچه نمـودار دارای مقیـاس دقیقی نیسـت، و چـرخش نشـان داده شـده به دلیل نزدیکی به زمین بسیار بیشتر از 1 درجه است، اما می‌توانیم ببینیم که ماه در رابطه با نزدیکـترین افـق، به

سمت بالا جهت نمیگیرد و خلاف آن‌چه توضیح پرسپکتیو به ما می‌گوید، اتفاق میوفتد.

پرسپکتیو راهرو

نمونه دیگری از پرسپکتیو بصورت ایستادن در وسط یک راهرو آورده شده:

سناریوی فوق شامل ایستادن در وسط یک راهرویی طولانی و مشاهده این است که سقف بالای شما به صورت افقی موازی است و زاویه‌های سقف در هر دو طرف با توجه به پرسپکتیو کج می‌شوند. ادعا می‌شود حرکت ماه درست مانند حرکتی به پایین یا بالای طول سقف یک راهرو است و مانند گوشه‌های زاویه دار سقف در هر دو انتها با توجه به پرسپکتیو تغییر خواهد کرد. در یک انتهای راهرو، ماه از یک جهت به سمت بالا جهت دار می‌باشد، هنگامی که بر فراز سر شما قرار بگیرد، افقی خواهد بود، و سپس هنگامی که از انتهای دیگر قصد پایین رفتن داشته باشد، به سمت پایین جهت میگیرد.

اما این مثال شامل یک جسم آسمانی است که نزدیک به زمین می‌باشد و نسبت به فاصله آن‌ها از زمین، به طور چشمگیری فاصله را برای ناظر تغییر می‌دهد. طبق مدل کرویت زمین، ماه و خورشید بطور مداوم در یک فاصله نسبت به ناظر قرار دارند و باتوجه به قوانین پرسپکتیو نمی‌توان تغییرات چشمگیری را در آنان مشاهده نمود. بر خلاف مدل زمین کروی، لبه‌های سقف راهرو موجود در مثال، فاصله یکسانی در تمامی نقاط ذکر شده با

ناظر ندارند و در عوض این فاصله بطور چشمگیری با ناظر در نقاط مختلف مثال تغییر می‌کند.

مثال فوق پیش بینی می‌کند که با نزدیک شدن و دور شدن ماه، ناظر طرف‌های مختلف ماه را می‌بیند. بنابراین، همانطور که دیدید، راه حل‌های مدل زمین کروی تا این‌جا برای این پدیده نمی‌تواند به درستی توضیحی ارائه کند.

آزمایش توپ

یکی دیگر از تلاشها و به اصطلاح راه حل‌ها برای نشان دادن این مسئله که توهم شیب ماه ممکن است توسط پرسپکتیو ایجاد شود، آزمایش توپ است.

فلش‌های قرمز در تصویر بالا، جهت نور را برای اجسام مورد نظر نشان می‌دهند. ماه (فلش قرمز بالایی) به طور غیر منتظره‌ای در جهت بالاتر از خورشید قرار دارد در حالی که توپ (فلش قرمز قرمز پایین) همانطور که انتظار می‌رود به سمت خورشید است. انتظار می‌رود اجسامی که از خورشید نور میگیرند، مستقیما به سمت پرتوهای خورشید قرار داشته باشند.

سپس دوربین به توپ نزدیک می‌شود تا نشان دهد که بخش روشن توپ، توسط نور خورشید و دقیقا مانند ماه روشن شده است.

آزمونگر اینطور نتیجه میگیرد که همین اتفاق برای ماه رخ میدهد

در آزمایش بالا از پرسپکتیو در محدوده نزدیک استفاده شده تا نشان دهد که آزمایش نتیجه موفقیت آمیزی دارد

و با مـــاه هماهنگ است. شـــکی نیست که نگه داشـــتن چیزی بسـیار نزدیک به چهـره یا دوربین می‌تواند زوایـای زیادی ایجاد کند. با این وجود، در تصویر بالا (تصـویر اول و از فاصـله دورتر)، قسـمت روشن شـده تـوپ در جهت خورشید قرار دارد. سپس ناظر شروع به نزدیک شدن به توپ می‌کند، به موقعیت ویژه‌ای که با دقت انتخاب شـده در زیر آن وجـــود دارد، می‌تواند تـــوپ را مشـــابه جهت خورشید، در جهت مشابهی با ماه قرار دهد.

مغلطه انجـــام شـــده در این آزمـــایش این است که طبق مدل کروی، مـاه یک تـوپ کوچک نزدیک به نـاظر زمیـنی نیست و این آزمـایش یک قیـاس نادرست است. در مـدل زمین کروی، ماه با حفظ فاصله خود از ناظر و خورشید، در فاصله بسیار زیادی از ناظر قرار دارد و در این حالت تحت تأثیر جلوه‌های پرسپکتیوی قـرار نمی‌گـیرد. مـاه به هیچ وجه فاصله خود را از ناظر تغییر نمی‌دهد.

عکاس به تدریج به تـوپ نزدیک می‌شـود و سـپس سـعی می‌کند با استفاده از ایجاد زاویه خاص و تصـویر بـرداری از ســطح زیــرین تــوپ، اینطــور القا کند که این حــالت ناشی از قوانین پرسپکتیو است درحالی که این در وهله اول، نقض کننده قوانین مدل کــرویت زمین است. ما در هر زمان یک طرف ماه را مشاهده می‌کـنیم. بـرای جهت گیری جسم به سمت بالا با توجه به پرسپکتیو، جسم باید جهت و زاویه خود را تغییر دهد، دقیقـاً مثل این‌که ما هر جســمی را در جلویمــان به ســمت بــالا می‌بــریم (اما در عمل چنین چیزی برای ماه در واقعیت اتفاق نمیوفتد).

ما دوبـاره شـاهد تکـرار اشـتباهات فـوق و عـدم ارائه توضـیحی هندسی مناسب بـرای "تـوهم شـیب مـاه" هستیم.

آزمایش دیگری در گاراژ

آزمـونگر اینبـار با تهیه فیلم، آزمایشی در گـاراژ را اجـرا می‌کند و نمونه مثالی مشابهی را ارائه می‌دهد.

در این مثـال، مانند مثـال قبلی، ما از زیر به تـوپ نگـاه می‌کنیم و بنابراین توپ-ماه به سمت بالا جهت میگیرد.

در حقیقت، قضیه برعکس است. اگر ماه به طور روزانه به چنین درجه‌ای با توجه به پرسپکتیو تغییر میکـرد، با کج شـدن و بـالا و پـایین رفتن آن، لزومـاً باید با ایجـاد جلوه‌هـایی از قبیل تغیـیر زاویه و تغیـیر زاویه دیدهای مختلف از طرف‌های مختلف سطح ماه یا تغیـیر مکـان را نشان دهد. با این حـال، این به هیچ وجه مشـخص نیست. اسـتدلال پرسـپکتیو توضـیحی است که بـرای این هـدف ساخته شده است، که در هیچکدام از موضـوعات دیگر در نجوم مشاهده نمی‌شود. مگر این‌که آزمونگر تصور کـرده باشد، ماه و خورشید دو جسم کوچک هستند که بر فـراز سرمان در ارتفـاع نسـبتا کمی درحـال حـرکت هسـتند و چنین حرکاتی باعث ایجاد خطاهای پرسپکتیوی می‌شـود. درواقع آن‌ها هرچقـدر هم این توضـیح را با آزمایشـات مختلف نشان دهند، تنها نشـان دهنـده درک غلطشـان از ریاضیات و هندسه جهان است.

کره سماوی

توضیح دیگری که برای "توهم شیب ماه" ارائه می‌شود، کره سماوی است که در آن تمامی خطوط مستقیم، بصورت منحنی میشوند.وهم شیب ماه در کتب درسی نجوم شرح داده نشده است زیرا ستاره شناسان می‌دانند که خطوط مستقیم در فضای اشیاء به چرخه‌های بزرگی در کره آسمانی تبدیل می‌شوند. Minnaert فقط یک مرجع گذرا را ارائه می‌دهد: "... خطی که شاخ‌های ماه را بین سه ماه اول آن و ماه کامل وصل می‌کند، به نظر نمی‌رسد که به هیچ وجه عمود بر جهت خورشید به ماه باشد. مقاله‌ای از گلازر و شوت (Glaeser and Schott)، که از طریق اصول عکاسی به پدیده نزدیک می‌شود، نشان می‌دهد که میزان این توهم را می‌توان در تئوری با مقایسه یک عکس نزدیک از ماه با عکسی که شامل خورشید و ماه است اندازه گیری کرد. دوربین در یک مسیر مشخص بین آن‌ها هدایت می‌شود (اگرچه هیچ معادله‌ای ارائه نشده است). با این حال، همانطور که آن‌ها اشاره می‌کنند، در عمل امکان پذیر نیست زیرا حتی یک لنز با زاویه دید عریض نمی‌تواند هم خورشید و هم ماه را در یک عکس با تفاوت‌های آزیموت که برای آن توهم را می‌توان به وضوح مشاهده کرد (بین 90 تا 180°)، ضبط کند.

ستاره شناسان برای نقشه‌های آسمان به الگوی کره آسمانی تکیه می‌کنند زیرا مکان ستارگان و صورت‌های فلکی فقط به صعود و نزول درست آن‌ها بستگی دارد. برای مدل topocentric مورد استفاده برای خورشید و ماه، مکان توسط azimuth و ارتفاع مشخص شده است. فرض بر این است که همه اجرام موجود در آسمان در فاصله یکسانی از ناظر قرار گرفته‌اند، گویی

که روی سطح یک کره خیالی اطـراف نـاظر چسـبیده‌اند. ستاره شناسان، که برایشان مـدل کـره سـماوی ابـزاری اساسی بـرای نقشه بـرداری سـتارگان اسـت، از مسـیر ظاهراً منحنی نور از خورشـید به مـاه متعجب نمیشـوند، زیرا می‌دانند که خطوط مسـتقیم در فضـای 3 بعـدی به منحنی و دایره بزرگ تبدیل می‌شود- قوس‌های دایــره‌ای در کره سماوی خیالی.

مثال مدل 3 بعدی

علیه این مفهـوم ممکن است در هر برنامه مـدل سـازی سه‌بعدی شبیه سازی‌هایی یافت شـود. یک خط مسـتقیم طـولانی ایجـاد کنید و دوربین را در موقعیت‌ها و فواصل مختلف از آن قــرار دهید. در چه نقطه‌ای خط مســتقیم منحنی می‌شود؟ پاسخی که ما پیدا کــردیم این است: در هیچ نقطه ای. یک خط مستقیم در هر فاصـله‌ای همیشه مستقیم خواهد بود.

از طــرف دیگــر، اگر خط ،مخــروطی ســبز باشد که به سمت توپ زردی اشاره می‌داشت، مخروط سـبز همیشه به توپ زرد اشاره می‌کرد.

در تصاویر فوق از یک صـحنه سه بعـدی در موقعیت‌هـای مختلف عکس گرفـــتیم. در تمـــام موقعیت‌ها مخـــروط همیشه به سـمت تـوپ اشـاره دارد. با فواصل بیشـتر و بیشتر، مخـروط بـاز هم به تـوپ اشـاره دارد. باید تعجب کرد که چرا مخروط همیشه به توپ اشـاره می‌کنـد؟ این ادعا که مخروط‌ها به سمت چیزهایی که اشاره می‌کننـد، درواقع اشاره و جهت گیری‌ای ندارند، این را القا می‌کند

که اگر از هر خط در فضـای سه بعـدی عکاسی کنیـد، آن به صورت خمیده به نظر می‌رسد.

کسـانی که چـنین حـرفی می‌زننـد، ادعا می‌کنند: "آن‌چه شما در نظر نمی‌گیرید این است که آسـمان شب فضـای اقلیدسی نیسـت؛ بلکه یک سـطح خمیـده است." اما آیا آن‌چه توصیف می‌شود صحیح است؟ در مدل زمین کروی فضـای بـالا و اطـراف (آسـمان شب) "سـطح خمیـده" نیست. اصـلاً سـطح نیست. چه دلیلی وجـود دارد که آسـمان اطرافمـان را بصـورت یک گنبد یا کـره سـماوی فرض کنیم (در مدل کرویت زمین) و همان را به واقعیت مشاهده شده القا کنیم؟

از این رو، به نظر میرسد که مفهوم کـره سـماوی بـرای مدل کرویت زمین، یک مفهوم متناقض با این مدل باشد و هیچ ارتبـاطی با فضـای سه بعـدی که گفته می‌شـود سیسـتم‌های نجـوم خورشـید زمین و مـاه در آن هسـتند، ندارد.

هیچ کـره سـماوی‌ای در اطـراف زمین در مـدل کـرویت زمین وجود ندارد. پس بار دیگر مشخص شد که توضیحی هندسی برای توهم ماه شیب در دسترس نیست. سـتاره شناسان در مورد این مسئله اختلاف نظر دارند.

طرح کره سماوی

کارشناسان ما در زمینه نجوم صـحنه‌ای از تـوهم مـاه را که در یک کـره آسـمانی بریـده شـده است به ما ارائه می‌دهند تا ما ایده "چگونگی کار در فضای سه بعـدی" را بهتر درک کنیم. خطوط مستقیم در کره سماوی منحـنی می‌شوند.

متأسفانه، این مثال با یک فرض ساختگی همراه است. آسمان کره‌ای نیست که خورشید، ماه و خطوط پرتوهای نور در آن قرار بگیرند و باعث ایجاد انحنای مصنوعی شوند. خطوط صاف مستقیم در فضای بالای ما قرار خواهند گرفت، نه بر روی یک کره آسمانی منحنی.

اگر خورشید و ماه بتوانند به گونه‌ای به هم وصل شوند، صرفاً سرنخ کوچکی را برای مکانیسم زیرین فراهم می‌کند و دلالت بر این نیست که یک "کره سماوی" در بالای زمین وجود دارد که در آن "خطوط مستقیم منحنی می‌شوند". چنین مکانیسمی کاملاً با مدل زمین کروی در تضاد فیزیکی و معادلاتی است.

آزمایش ریسمان

حال به "آزمایش ریسمان" اشاره می‌کنیم که در آن جهت قسمت روشن شده ماه می‌تواند با یک رشته ریسمان به خورشید متصل شود.

استدلال شده است که آزمایش ریسمان نشان می‌دهد که خورشید و ماه در واقع به یک‌دیگر اشاره می‌کنند. نوعی توهم در حال رخ دادن است و آزمایش ریسمان"توهم را می‌شکند"، نشان می‌دهد که قسمت روشن شده ماه در واقع به سوی خورشید قرار دارد و اگر به خورشید اشاره نمی‌کرد، نمی‌توانستیم قطعه‌ای مستقیم از ریسمان را در آن مسیر نگه داشت.

به عنوان پاسخی به این مورد، سناریوی زیر را در نظر بگیرید:

شما روی زمین به پشت خود و رو به بـالا دراز می‌کشـید و در لبه‌های دید شما در یک سمت، بالای یک درخت کـاج را مشـاهده می‌کنیـد، و در طـرف دیگر بـالای یک کلبه چـوبی. شـما ریسـمانی را بـیرون می‌آورید و آن‌ها را در سراسر دید خـود به یک‌دیگر متصل می‌کنید. آیا ثـابت کرده‌اید که درخت به سمت کلبه چوبی اشاره می‌کند؟

اگر روی زمین به پشت دراز کشـیده‌اید و در یک سـمت ماه را می‌بینید که به جهت بالا منحرف شده و در طـرف دیگر خورشید را که درحال غروب است ببینید، ریسـمانی که این دو را به هم متصل می‌کند، دیگر ثابت نمی‌کند که ماه در جهت خورشید است بلکه ثابت می‌کند درخت‌ها به سمت کلبه چوبی اشاره دارند. وقتی به پشت روی زمین دراز میکشـید، می‌توانید 190 درجه از فضا را ببینید. فقط به این دلیل که در یک طرف جسمی به سـمت بـالا انحراف دارد و ظاهرا به جسم دیگری اشـاره می‌کنـد، به این معـنی نیست که آن‌ها در حقیقت به یک‌دیگر اشـاره داشته باشند.

منظره پانورمای زیر وقتی به اطراف ناظر پیچیده شود:

تبدیل به تصویر زیر می‌شود:

در مثال بالا، ماه و هواپیما در طـرف مقابل خورشـید در نزدیکی نقطه B قرار دارند. خورشید در نقطه A در افق است. مـاه و هواپیما در واقع به سـمت خورشـید اشـاره نمی‌کنند. ریسـمان فقط آن‌ها را بصـورت دو بعـدی در ‘کـره بینـایی’ دقیقـاً مانند مثـال درخت و کلبه چـوبی متصل می‌کند.

در مثــال بــالا، اگر حقیقتا هواپیما به ســمت خورشــید اشاره داشت، در این صـورت زمـانی که به هواپیما نگـاه میکردیم، درحـالی که خورشـید در افق پشت شـما قـرار دارد، در چـنین حـالتی شـما هواپیما را مشـاهده میکردید که به ســمت شــما اشــاره دارد و به جهت پــایین و افق مقابل (پشت شما) انحـراف پیـدا کـرده است. همین امر در مورد ماه نیز صدق می‌کند. اگر ماه به سمت خورشـید اشاره داشـته باشـد، هنگـامی که شـما مـاه را می‌بینیـد، قســمت روشن آن باید به ســمت خورشــید در افق پشت سر شــما، دقیقــاً همــانطور که دربــاره هواپیما صــدق میکـرد، حـرکت کند. به سـمت پشت شـما، در جهت افق مقابل به ســمت پــایین دچــار انحــراف میشد. بنــابراین، می‌بینیم که این ادعا که آزمایش ریسـمان نشـان می‌دهد که یک توهم اتفـاق افتـاده، و اجسـام به یک‌دیگر اشـاره دارند، اشتباه است. این آزمـایش ممکن است نشـان دهد که موقعیت‌هــای اجســام و مســیرهای خطی مســتقیم طوری رفتار می‌کنند که گویی به شـکلی خمیـده بر روی گنبدی هسـتند اما به هیچ وجه نمی‌تـوان آن را به عنـوان جهت گــیری مطلق اجســام به ســوی یک‌دیگر به حســاب آورد.

در زیر می‌توانید یک شبیه ساز کره سماوی از توهم مـاه را، که توسط دانشگاه Nebraska-Lincoln ساخته شده ببینید که روشی برای یادگیری ارتباط بین فاز ماه، زمان روز و موقعیت ماه در آسمان ارائه می‌دهد:

معادله پیش بینی

پروفســور مــایرز معــادلاتی را ارائه می‌دهد که می‌تواند برای پیش بینی شیب ماه، در پدیـده "تـوهم شـیب مـاه"

استفاده شود. برخی تلاش کرده‌اند تا اینطور به نظر برسد که این معادلات توضیح دهنده راه حل "توهم شیب ماه" در مدل کرویت زمین است. با این حال، ارزیابی طرح مدل مورد استفاده توسط پروفسور مایرز نشان می‌دهد که این معادلات به هیچ وجه نشان دهنده این نیستند که پدیده مذکور در این مدل قابل توضیح است.

در مدل پروفسور مایرز، ماه و خورشید در فاصله دور بر روی "صفحه دید" در نزدیکی ناظر نشان داده شده‌اند. شکل 7 در صفحه 8 مقاله، نمودار این مدل را نشان می‌دهد:

در تصویر فوق درباره ماه و خورشید آمده است که "تصویر در صفحه دید است". آیا در مدل کروی، بالای سر ناظر یک صفحه دید قرار دارد که اجسام در آن پدیدار شوند؟ از آن‌جا که در مدل کرویت زمین هیچ چیز با عنوان "صفحه دید" که نزدیک و درست بالای سرمان باشد وجود ندارد که اجرام در آن پدیدار گشته و طرح ریزی شوند، باید فرض محاسبات را زیر سوال برد.

چرا "صفحه دید" ضروری است؟ می‌بینیم که این مدل با سیستم‌هایی که گفته می‌شود، بی‌ارتباط است.

درواقع بطور خلاصه می‌شود گفت، تمامی محاسبات پروفسور مایرز بر اساس وجود یک کره سماوی فیزیکی در اطراف زمین است! این درحالیست که در مدل کرویت زمین، چنین کره سماوی‌ای وجود ندارد و اگر از معادلات مقاله پروفسور مایرز، فرضِ کره سماوی را حذف کنیم، عملا معادلات و توضیحاتشان بی‌نتیجه می‌شود و توان توضیح ظاهری این پدیده را نخواهند

داشت. خیلی مضحک است اگر تصور کنیم، در مدل کرویت زمین یک کره سماوی به دور زمین وجود دارد که باعث می‌شود خطوط مستقیم بصورت منحنی در آیند و این عامل سبب ایجاد توهم شیب ماه بشود.

نکته مهم

در معادلات ارائه شده توسط پروفسور مایرز، پارامترِ فواصل فراموش شده! شما در هیچ کجای مقاله پروفسور مایرز و هم‌چنین در هیچ کدام از معادلاتشان، پارامتر فاصله را مشاهده نمیکنید. فاصله زمین تا ماه و زمین تا خورشید در نظر گرفته نشده. می‌توانید به مقاله مراجعه کنید و دنبال فواصل بگردید اما در هیچ کجای مقاله به این فواصل اشاره‌ای نشده است.

همانطور که در این مقاله توضیح دادیم و همانطور که خواندید، تمامی راه‌های مدل کروی برای توضیح پدیده "شیب ماه" به بن بست خوردند و یا از پیش فرض‌های غلط یا نادرست استفاده کردند که در مدل کروی کاملا بی‌معنی است. اکنون مشخص شد که پدیده "توهم شیب ماه" بر اساس مدل زمین کروی قابل توضیح نیست و در این مدل کار نمی‌کند.

نتیجه

زمین مسطح یک توضیح هندسی مناسب و صحیح از توهم شیب ماه، حرکات گنبد مانند و جهت گیری اجرام آسمانی ارائه داد. مدل نجومی زمین مسطح بطور مستقیم و دقیق نحوه انحراف و جهت گیری فازهای ماه را پیش بینی می‌کند.

در عوض، مدل زمین کروی مشکل بزرگی با ارائه توضیح دقیق و درست در مورد توهم شیب ماه دارد. خطوط صاف در فضای نرمال باید باعث شود قسمت نورانی ماه به سمت خورشید قرار داشته باشد. هیچ توضیح اضافی‌ای از کره سماوی یا پرسپکتیو که باعث خمیدگی نور شود، قابل قبول نیست چرا که با دنیای توصیف شده در مدل کروی در تضاد است. توضیح با استفاده از پرسپکتیو نیازمند این است که ماه در جهت بالا دچار تغییر در زاویه و جهت گیری شود تا بتواند به سمت بالا انحراف پیدا کند، که در این صورت ما از زمین قسمت‌های مختلف ماه را خواهیم دید، نه تنها یک سمت از ماه و یا حرکت سایه را بر روی سمت قفل شده به سوی زمین مشاهده کنیم و از جهت دیگر، توضیح با استفاده از کره سماوی کاملا غیر مادی و بدون مکانیسم‌های دقیق و واقعی است.

بنابراین به عنوان نتیجه نهایی، این مدل زمین کروی است که دارای مشکلات هندسی بوده و فاقد قدرت توضیحی کافی برای مشاهدات ابتدایی و رایج است.

منابع استفاده شده برای کره سماوی:

[1] M.V. Berry, Nature’s optics and our understanding of light, Contemp.Phys., in press (2015).

[2] Georg Glaeser and Karlheinz Schott, Geometric Considerations about Seemingly Wrong Tilt of Crescent Moon, KoG 14, 19–26 (2009),

http://hrcak.srce.hr/index.php?show=clanak&id_clanak_jezik=74428

.Jerry Lodriguss, A Different Moon Illusion [3]

http://www.astropix.com/HTML/L_STORY/MOONILL.HTM

Jean Meeus, Astronomical Algorithms, 2nd [4] ,Edition, William-Bell, Inc., Richmond, Virginia

.USA (1998), p. 446

M. Minnaert, The Nature of Light and Colour [5] .in the Open Air, Dover Publications Inc. (1954)

Andrea Myers-Beaghton, Tower Bridge [6] ,Video

https://www.youtube.com/watch?v=Pt9iY-2XtDI

,Alan L. Myers, The Moon Tilt Illusion [7]

http://www.upenn.edu/emeritus/essays/MyersMoon.html

Bernhard Sch¨olkopf, The Moon Tilt Illusion [8] .Perception 27, 1229–1232 (1998)

http://www.perceptionweb.com/abstract.cgi?id=p271229

Karlheinz Schott, “Falsche” Mondneigung – [9] ,?Wohin zeigt die Mondsichel

/http://falsche-mondneigung.jimdo.com

پاسخ به سوالات رایج درباره زمین مسطح

این مقاله قــرار نیست به همین ســادگی از همه چــیز بگـــــذره پس در این مقاله کمی راحت‌تر و کمی مختصر صحبت میکنیم تا مطـالب خشک به نظر نرسـند. ابتـدا به توضـیح هـدف نوشـتن این مقاله میـپردازیم. هـدف از نوشــتن این مقاله این هست که مجمــوعی از ســوالات متــداول و رایج در رابطه با زمین مســطح رو جمع آوری کنیم و پاسخ بدیم تا برای پاسخ به هر سـوالی مجبـور به ارجاع دادن به لینک‌های مختلف نباشیم و بحث رو در یک کـامنت طـولانی نکـنیم. سـعی کنید مقاله را کامل و با دقت بخوانید.

بسیار خب بذارید از ابتدا و اول راه شروع کنیم.

اطلاعات عمومی

انجمن زمین تخت چیست؟

انجمن زمین تخت یا انجمن زمین مســـــطح، گـــــروه و مجموعه‌ای از افراد متخصـص، کارشـناس یا حـتی افـراد معمولی با تحصـیلات نه چنـدان تخصصـی، هسـتند که در کنار یک‌دیگر به تحقیق و پژوهش پیرامون کیهـان، شـکل و ابعـاد گیـتی و...میپردازند و در این میـان حـتی افـراد سرشناسی هم دیده میشند.

بهـتره خلاصه‌ای از تـاریخ انجمن‌هـای زمین مسـطح رو مرور کنیم:

در اواخر قـــرن 19، به لطف آزمایشـــات، کتاب‌ها و کنفرانس‌های مخترع و نویسنده انگلیسی دکـتر سـموئل

بـرلی روبوتهـام،رنسـانس زمین تخت آغـاز و در جهـان فراگیر شد. یافته‌هـای روبوتهـام با کتـابش در 1864 به نـــام "زمین یک کـــره نیست: تحقیق تجـــربی در شـــکل حقیقی زمین" شـروع به انتشـار کـرد. او ثـابت کـرد که زمین تخت است و هیچ حرکـــتی نـــدارد و با این کـــار یک بهم ریختگی‌ای در جوامع علمی آن زمان ایجاد شد.

به لطف 3 دهه تلاش‌های وی،شکل زمین یک موضوع داغ از قـرن 19 به بعد بـرای بحث‌ها و مناظره‌ها شد. دکـتر روبوتهام با استفاده از تلسکوپ،تراز سنج و دوربین‌های مهندسی که ابزارهایی دقیق و ویژه هستند آزمایش‌های مختلفی انجام داد.

این ابزارهای ویـژه بـرای انـدازه گـیری زوایا در سـطوح افقی و عمودی بودند. با تثبیت موقعیت آن‌ها در ارتفـاع برابر و قـرار دادن آن‌ها به شـکل صـحیح و پی در پی او بارها ثابت کرد که زمین تخت و بدون حـتی یک اینچ انحنا است و بطور کامل این موضوع را در کتابش توضیح داده است.

پس از مرگ دکتر سموئل روبوتهام، خانم الـیزابت بلانت یک نویســنده و زمین تخت گــرای انگلیسی انجمن زتتیک جهانی را تاسیس کرد که هـزاران عضو جـذب کـرد و یک مجله به نـام "زمین یک کـره نیست" بـرای چنـدین دهه منتشر کرد. زمین تخت گرایـان برجسـته دیگـری نـیز این روند را ادامه دادند و مقالاتی منتشر کردند.

در 1886 ویلیام کارپنتر "100 دلیل برای اثبـات کـروی نبودن زمین" را منتشر کرد. در 1892 الکساندر گلیسون نقشه استاندارد و جدید خود از زمین تخت را منتشر کرد

که تا امـروزه به عنـوان یکی از نقشه‌های تقریبا درست از زمین تخت بـاقی مانـده است. او امیـدوار بـود این نقشه بجـای نقشه کـرویت زمین و نقشه مرکـاتور استفاده شود اما متاسفانه تاثیر و اعتبار نقشه او کوتاه مدت بود.

سال بعد در 1893 گلیسـون کتـابی با عنـوان "آیا کتـاب مقدس از آسمان آمده؟ آیا زمین یک کره است؟ آیا کتاب مقدس و علم مدرن باهم توافق دارنـد؟" منتشر کـرد که در این کتاب دلایل بسیاری از تخت بـودن زمین ارائه شد و او در این کتـاب نقشه شـگفت انگـیز خـود را بصـورت کامل توضیح داد.

در 1899، یک زمین تخت گـرا و نویسـنده از آفریقـای جنوبی به نام توماس وینشیپ تحقیقات و کار عالی خود را با عنوان "کیهان شناسی زتتیک: مدارکی برای اثبـات این‌که زمین یک کره چرخـان نیست بلکه یک دیسک ثـابت و تخت است" منتشر کرد.

در 1930 یک زمین تخت گرای مسیحی به نام ویلبر گلن ولیوا در آمریکا مردم را با سخنرانی‌ها و صحبت از رادیو به سمت حقیقت زمین تخت جـذب کـرد و بـرای خـود یک ایستگاه شخصی ایجاد کرد تا بوسیله آن با مـردم صـحبت کند. صدای او حی در اسـترالیا نـیز شـنیده میشد و اکـثر مردم دنیا در آن زمان از موضوع زمین تخت خبر داشتند.

ولیوا هم‌چنین یک شهر به نـام زایـون در ایـالت ایلینـوی آمریکا تاسیس کرد که در آن 6500 نفر زنـدگی میکردند که تمامی مـردم آن شـهر به طـور کامل زمین تخت گـرا بودند.

شــهر زایــون مــداس و سیســتم آمــوزش و پرورشی و کلیساهای خـــود را داشت که در آن‌ها کیهـــان شناسی زمین تخت آمــوزش داده میشد. ولیــوا اعلام کــرد 5000 دلار به کسی که بتواند کرویت زمین را اثبــات کند میدهد اما هیچکس نتوانست کرویت زمین را به اثبــات برســاند. او در 1942 فوت کرد.

هم‌چنین در اواخر دهه 50 موسس انجمن تحقیقـات بین المللی زمین تخت، متولد دوور،انگلستان به نام ســموئل شـــنتون در ادامه راه ســـموئل روبوتهـــام شـــروع به ســخنرانی در تلوزیــون،روزنامه‌هــا،مــدارس،باشــگاه‌های مخصوص جوانان کرد و اطلاعــات بســیاری از زمین تخت و ثابت ما را در اختیار مردم گذاشت.

او تمــامی اطلاعــات دربــاره زمین تخت را جمع نمــود و منتشر کــردو او تلاش کــرد این حقیقت در تمــام جهــان فراگیر شود. زمانی که ناسا ادعا کرد اولین انســان را به ماه فرستاده، شنتون بلافاصله به این خبر واکنش نشــان داد و آن را یک دروغ بـــزرگ خواند. زمـــانی که ادعا شد جان گلن در 1963 به مدار زمین رفت، شنتون برای وی یک کارت عضویت رایگان از انجمن زمین تخت فرستاد و در آن نوشت” ok wise guy”

در 1970، فریماسون و استاد فلسفه در دانشگاه ســنت توماس به نام Leo Ferrari انجمن زمین تخت کانادا را تاسیس کرد. برخلاف انجمن اصلی زمین تخت، لئو زمین تخت را یک شــوخی مضــحک خواند و شــروع به تمســخر زمین تخت کرد. او عمــدا چند اســتدلال غلط بــرای زمین تخت مطرح کرد و آن‌هارا رواج داد.

برای مثال، او همیشه همراه خود در سخنرانی‌هایش یک سنگ کوچک می‌آورد و ادعا میکرد که این سنگ را شخصا از لبه زمین تخت جدا کرده و آورده است. او با خنده و تمسخر میگفت که زمانی که قایق او از لبه زمین به پایین پرت شد او از قایق خود به بیرون پرید و این سنگ باعث شد تا از لبه زمین به پایین سقوط نکند بنابراین این سنگ را از لبه زمین جدا کرد و با خود آورد و از آن به بعد مردم موضوع زمین تخت جدی نمیگرفتند و فکر میکردند که یک شوخی مسخره است. او باعث شد زمین تخت مورد تمسخرهای بسیاری قرار بگیرد.

در 1971 سموئل شنتون در گذشت و یک مکانیک هواپیما به نام چارلز کی جانسون (Charles K. Johnson)ـ مدیریت جدید انجمن تحقیقات بین المللی زمین تخت را به عهده گرفت. چارلز و همسرش مارجوری، مانند خانم بلانت و بسیاری اعضای انجمن زتتیک تنها زمین تخت گرا نبودند،آن‌ها مخالفان فریماسون و نیز افشاگران حقیقت بودند.

چارلز و همسرش یک نشریه دوره‌ای به نام "اخبار زمین تخت" یا "The Flat Earth News"ـ ایجاد کردند و تا سال‌های بسیاری مقالاتی برای افشای دروغ‌های ناسا،حقیقت زمین تخت و ثابت منتشر کردند. بر خلاف لئو، که زمین تخت را مسخره کرده بود، چارلز بسیار به پیشرفت و فراگیر شدن این حقیقت کمک کرد. او یک نابغه بود.

متن‌هایی که در بالا خوندید بطور خلاصه، تاریخ شکل گیری تفکر زمین مسطح در سطح بین المللی رو نشان داد. انجمن جهانی زتتیک، انجمنی پیشگام در زمین

مسطح بود که در زمان کوتاهی پس از مرگ روبوتهام تشکیل شد و در دوره‌ای در قرن بیستم فعالیت‌های بسیاری داشت و هم‌چنین مقالات بسیار زیادی را به چاپ رساند.

درحال حاضر بیشتر انجمن‌های زمین تخت مجازی و اینترنتی هستند و به آن معنایی که تصور میکنید انجمنی از زمین مسطح در جهان به شکل یک موسسه یا ساختمان یا شرکت وجود ندارد.

درحال حاضر مدرن‌ترین انجمن بین المللی زمین مسطح، FECORE نام دارد که درحال انجام آزمایشات و پژوهش‌های علمی است و تا به امروز، نتایج چندین پژوهششان را منتشر کرده‌اند که مثبت بوده است.

سایت انجمن:

fecore.org

چه شواهدی برای گفته‌های‌تان دارید؟

شواهد موجود برای زمین مسطح نشات گرفته از جنبه‌های متفاوتی از علم و فلسفه هست. ساده‌ترین تکیه بر احساس‌هایمان است تا با کمک آن‌ها بتوانیم ماهیت گیتی را به خوبی بشناسیم. زمین مسطح به نظر میرسد، خورشید را می‌توانیم هر روز درحال چرخش به دور زمین مشاهده کنیم، سیارات، ستارگان و درکل تمامی اجرام آسمان به دور ما درحال چرخش هستند و هیچ حرکتی از زمین احساس نمی‌شود. این‌ها چند مثال مختصر از حس‌های‌تان بود که به شما می‌گوید بر روی یک زمین کروی درحال چرخش به دور خورشید زندگی

نمیکنید. به این روش رویکرد تجربی (مبنی بر تجربه) نیز میگویند که تکیه بر اطلاعات بدست آمده از احساستان دارد.

اما زمانی که برای توصیف آن‌چه در طبیعت مشاهده میکنیم، از تئوری‌های به دور از عقل و دشوار و حتی غیر قابل آزمایش و تکرار استفاده کنیم، می‌توانیم به خوبی در پیرامون شواهدی برای کرویت زمین پیدا کنیم.

شاید، بهترین شواهدی که بتوان برای مسطح بودن زمین ارائه کرد، آزمایشات سطح آب است. معروف‌ترین آن آزمایش سطح بدفورد است. در سراسر جهان، تاکنون هزاران آزمایش سطح آب (با استفاده از لیزر و حتی بدون استفاده از لیزر) انجام شده که حتی چندین نمونه‌اش را در همین سایت منتشر کرده‌ایم. شواهد بسیار زیادی از مسطح بودن سطح آب دریاها و اقیانوس‌ها وجود دارد که توسط مجموعه وسیعی از آزمایشات جمع آوری شده است.

می‌توانید با مراجعه به این لینک و این لینک و هم‌چنین این لینک چندی از مطالب را مطالعه کنید.

آیا زمین مسطح به دین و مذهب خاصی ارتباط دارد؟

زمین مسطح درحال حاضر در سطح بین المللی یک موضوع علمی محسوب می‌شود. درواقع وقتی شروع به صحبت درباره زمین مسطح میکنیم، نیاز به ارائه دلیل و برهان علمی داریم. اما در متون دینی و مرتبط با مذهب، می‌توانیم توصیفاتی از جهان پیرامونمان پیدا کنیم که تطابق فوق‌العاده جالبی با مدل زمین مسطح دارند و درواقع تاییدی بر این مدل هستند اما باور به

زمین مسطح، دلیلی بر مذهبی بودن یک شخص یا تعصب دینی داشتن نیست چرا که در سراسر جهان، حتی افرادی که هیچ دین خاصی را قبول ندارند نیز در بین زمین تخت گرایان دیده میشوند.

افراد زیادی تاکنون به فضا سفر کرده‌اند. چطور است که آن‌ها به مسطح بودن زمین پی نبرده اند؟

بهترین توضیح پذیرفته شده تاکنون این است که تمامی سازمان‌های فضایی در یک توطئه درگیر و ظاهرا مشترک هستند. به عنوان مثال، شواهد بسیاری از دروغ بودن سفر به ماه وجود دارد اما سازمان فضایی ژاپن ادعا کرد که مدارگردی را به مدار ماه ارسال کرده و از مکان‌های فرود آپولو تصاویری تهیه کرده است (که در این لینک به آن پرداخته ایم). در این‌جا می‌شود دریافت که سازمان‌های فضایی در سراسر جهان دارای یک هماهنگی و هدف مشترک هستند. البته باور این مسئله کمی دشوار است اما شواهد بسیار زیادی داریم که متاسفانه صحت این گفته را تایید می‌کند. شما می‌توانید بیشترین شواهد موجود از دروغین بودن سفر به فضا را در این لینک مشاهده کنید.

درواقع به این صورت است که اگر روسیه، دروغ‌های فضایی آمریکا را افشا کند، آمریکا نیز دروغ‌های فضایی روسیه را افشا خواهد کرد و بدین صورت در تمام جهان تمامی سازمان‌های فضایی زیر سوال خواهند رفت پس منطقی است که در تعادل و همکاری با یک‌دیگر باقی بمانند. هم‌چنین سازمان‌های فضایی می‌توانند بودجه بسیار زیادی را صرفه جویی کرده و برای پروژه‌های دیگر خرج کنند. به عنوان مثال، بودجه سفر به ماه 30

میلیارد دلار بوده است که همگی میدانیم چنین سفری هرگز انجام نشده پس این بودجه هنگفت کجا رفته است؟

البته این نکته نیز قابل ذکر است که بسیاری از سازمان‌های فضایی، مانند ناسا و سازمان فضایی اروپا و روسیه نیستند و چندان فعالیت‌های فضایی‌ای ندارند. احتمال میرود که چنین سازمان‌های فضایی‌ای که بیشترین فعالیتشان در حد ارسال ماهواره است، از مسطح بودن زمین بی‌خبر باشند.

تصاویر بسیار زیادی در اینترنت وجود دارد که زمین را کروی نشان میدهد. آیا این تصاویر زمین مسطح را نقض نمی‌کند؟

بطور کلی، این تصاویر از نظر ما فاقد اعتبار و ارزش هستند چرا که ساخت تصاویر جعلی و جایگزین کار بسیار ساده‌ای می‌باشد. درواقع نمی‌شود از تصاویر به عنوان یک استدلال علمی علیه زمین مسطح استفاده کرد. تصاویری که توسط سازمان‌های فضایی منتشر می‌شود، بیشتر جنبه پروپاگاندرا و تبلیغات دارند. بیشتر این تصاویر حاوی پیام‌های خاص زیر آستانه‌ای هستند که پیش از آن در انیمیشن‌های دیزنی شاهد آن بودیم. حتی سازمان‌های فضایی نیز خودشان اظهار می‌کنند که بیشتر تصاویری که منتشر می‌کنند کامپوزیت و غیر واقعی هستند و تنها از داده‌های زمین شناختی و ماهواره‌ای تهیه شده‌اند. هم‌چنین می‌توان از زمین مسطح تصاویری تهیه کرد که افق را منحنی نشان دهد چرا که محدوده‌ای که خورشید روشن می‌کند، به دایره شکل است و نیمه دیگر زمین تاریک است. اگر تصویری

در ارتفاعـــات از نیمه روشن زمین تهیه کنیـــد، افق را بصـورت منحـنی می‌بینید (چـرا که بخشی از دایـره را در تصـویر می‌توانید ببینید و علت آن وسـیع بـودن محـدوده روشن بر روی زمین است). البته نقش لنزهـــــایی که عامل دیستورشن و اعوجاج هستند را نباید نادیده گرفت چـرا که به راحـتی چشـمان بیننـده را فـریب می‌دهند و زمین را از فضا بصورت کروی و منحنی نشان می‌دهند.

اگر علاقه به مطالعه بیشــتر داریــد، می‌توانید با مراجعه به این لینک مطالب مرتبط با تصاویر زمین را بخوانید.

جغرافیا و پدیده‌های مرتبط

زمین به چه شکل می‌باشد؟ ناوبری چگونه ممکن است؟

راستش را بخواهیـد، زمین شـکل مشخصی نـدارد اما در بین اعضـای مختلف زمین مسـطح، زمین را به شـلک یک دیسک پذیرفته‌اند. منظــور از دیســک، تمــامی محــدوده قاره‌ها و اقیانوس‌ها در حصار قطبی قطب جنـوب است که حـالتی مانند یک دایـره بـزرگ یا دیسک ایجـاد می‌کند. در این مدل، هنوز برای فراتر از مرزهـای قطـبی چـیزی ارائه نشـــده و بیشـــترین توجه بر روی ناحیه قاره‌ها و اقیانوس‌هاست و بنابراین شکل مـورد قبـول زمین تخت گرایـــان یک دیسک می‌باشد و نـــاوبری با حـــرکت در یک مسـیر دایـره وار بسـیار بـزرگ بر روی این دیسک ممکن می‌شود. تصویر زیر را ببینید:

درواقع این دیواره‌های یخی که زمین را احاطه کرده‌انـد، به نـوعی آب‌هـای اقیانوس‌ها را نـیز در یک حوضه بسـته نگه داشـته‌اند. این دیواره‌هـای یخی به نـام قطب جنـوب شــناخته میشــوند که به آن “Antarctic Circle”ـ نــیز

میگویند. تـاکنون، هیچ بشـری قـادر به حـرکت از قطب شـمال و گـذر از قطب جنـوب و بـار دیگر بازگشت به نقطه ابتـدایی در قطب شـمال نبـوده است. این نشـان میدهد که اشکالی در این‌جا وجـود دارد چـرا که در تـاریخ بشـریت، حـداقل یک نفر باید چـنین سـفری را تجربه میکرده است. درحال حاضـر، فراتر از پایگاه‌هـای قطـبی موجود در قطب جنوب برای ما مبهم و نامعلوم است.

توجه: تصـویری که در بـالا از زمین مسـطح مشـاهده میکنیـد، یک تصـویر و نقشه فرضی بـرای نشـان دادن محدوده مورد نظر و مسیر گردش اجرام آسمانی است و به غیر از این موارد اعتبار دیگری ندارد. تاکنون نقشه‌ای دقیق و حقیقی از زمین مسطح ارائه نشده است.

چگونه شب و روز و فصل‌ها را توجیه میکنید؟

شب و روز به راحتی در مدل زمین مسطح قابل توضـیح و توجیه هستند. خورشید در یک مدار مخروطی شـکل در طـول یکسـال از راس السـرطان به راس الجـدی جابجا شده و حرکت می‌کند. زمانی که خورشید در منطقه شما و بر فـراز سـرتان قـرار دارد روز است و زمـانی که به تدریج از شما فاصله میگـیرد و غـروب می‌کنـد، شب پدید می‌آید. به علت کوچکتر بـودن خورشـید نسـبت به زمین، محـدوده‌ای که خورشـید روشن می‌کند محـدود است و توان روشن کردن تمامی نقاط بر روی زمین را ندارد.

به عنـوان مثـال فـرض کنید در یک جـاده تاریک درحـال رانندگی هستید و در کناره‌های جاده تـیر چـراغ برق‌هـای زیادی با فاصله حدود 35 متر از یک‌دیگر قـرار گرفته‌اند. اگر دقت کنیـد، هرکـدام از این تـیر چـراغ برق‌ها ناحیه

مربوط به خودشان را روشن کرده‌اند. محدوده نـوری که آن‌ها در یک جاده تاریک روشن کرده‌اند مانند یک دایره یا بیضی است و فراتر از آن نمی‌رود و تمـــام جـــاده را روشن نمی‌کند.

مثال دیگری نـیز می‌تـوان زد. فـرض کنید داخل یک اتـاق تاریک بـزرگ قـرار داریـد، حـال چـراغ قـوه خودتـان را روشن کنید و بر روی دیـواری بیاندازیـد، آیا تمـام اتـاق روشن خواهد شد؟ مثال‌ها بـرای درک منبع نـور کوچکـتر نسـبت به محیط تاریک وسـیع‌تر کـافی است. امیـدوارم منظورمان را متوجه شده باشید.

تصویر بـالا مسـیرهای خورشـید را در انقلاب زمسـتانی، اعتـدالین و انقلاب تابسـتانی نشـان میدهد. هم‌چـنین می‌توانید تصویری از مسیر و مدار مخروطی خورشید در پایین ببینید:

زمـانی که خورشـید از قطب شـمال فاصـله میگـیرد، در نیمه شمالی زمستان و در نیمه جنوبی تابسـتان را داریم و زمـانی که از نیمه جنـوبی به سـمت شـمال حـرکت می‌کند، نیمه جنوبی زمستان و نیمه شـمالی تابسـتان را تجربه می‌کند.

زمانی که خورشید از نیمه شمالی به سمت نیمه جنـوبی حرکت می‌کند، هرچه به جنوب نزدیکتر می‌شـود، به آغـاز فصل بهـار نزدیکـتر می‌شـویم چـرا که خورشـید درحـال نزدیکـتر شـدن به سـمت جنـوب است و بهـار را تجربه میکنیم و سپس زمانی که خورشید بر فـراز نیمه جنـوبی قـرار گرفته (در طـول این مسـیر یکسـاله) نیمه جنـوبی تابستان را تجربه می‌کند.

پس از اتمام تابستان خورشید مسیر خود را به سمت شمال آغاز می‌کند و هرچه از نیمه جنوبی بیشتر فاصله میگیرد، هوا سردتر و خنک‌تر می‌شود و وارد فصل پاییز در نیمه جنوبی می‌شویم و زمانی که بطور کامل در نیمه شمالی قرار گرفت، نیمه جنوبی زمستان و نیمه شمالی تابستان است.

تصویر ساده‌تری از مسیر خورشید را می‌توانید ببینید:

هم‌چنین در زیر می‌توانید یک گیف بسیار ساده از نحوه پراکنده شدن نور توسط خورشید در زمین مسطح را مشاهده کنید. در این گیف مسیر یکساله خورشید در نظر گرفته نشده و تنها خورشید و ماه را بر روی یک مدار نشان میدهد.

می‌توانید با کلیک بر روی تصویر، گیف را مشاهده کنید

میدان مغناطیسی زمین را چطور توضیح میدهید؟

زمین را می‌توان مانند یک آهنربای حلقه‌ای در نظر گرفت که یک قطب آن در مرکز و قطب دیگر در کنارها و لبه‌های آن قرار دارد. هم‌چنین می‌توان به نوعی جریان گردابی را در زمین مسطح متصور شد.

اگر سوار بر هواپیما شوید، می‌توانید انحنای زمین را مشاهده کنید. آیا این زمین مسطح را نقض نمی‌کند؟

پاسخ خیر است. شما نمی‌توانید انحنا زمین را از هواپیما مشاهده کنید. برای مشاهده انحنا زمین به ارتفاع بیش از 12 کیلومتری نیاز دارید هرچند بسیاری از مسافران با توجه به شرایطی که محیط خارج از هواپیما دارد

نمی‌توانند افق را درست و حسابی ببینند. هم‌چنین این نکته قابل ذکر است که:

همگی میدانیم که برای این‌که فشار به خوبی تحمل شود، باید سطح را منحنی بسازیم. مثال بارز برای این، زیرِ کپسول‌های گاز و قوطی‌های دلستر و هر محفظه‌ی شامل مواد پرفشار است.

شیشه‌ی هواپیما هم از دوطرف به این شکل میسازند تا اختلاف فشار بیرون هواپیما و داخل هواپیما را تحمل کند و این باعث می‌شود شبیه به عدسی محدب عمل کرده و شما اشیا را با انحنا ببینید(همینطور افق را).

تصاویر زیر نیز گویای همین مطلب است:

ساختار پنجره هواپیما را می‌توانید ببینید

بیشتر مسافران به همین علت افق را از پنجره هواپیما منحنی میبینند. پنجره هواپیما به اندازه‌ای زاویه دید در اختیار شما قرار نمیدهد که حتی در مدل زمین کروی نیز بتوانید انحنایی را مشاهده کنید.

آب و هوا در زمین مسطح چگونه ایجاد می‌شود؟

الگوهای آب و هوایی در زمین مسطح همانند مدل زمین کروی ایجاد میشوند. همگی ما میدانیم بادها چگونه ایجاد میشوند. چرخش خورشید نیز می‌تواند عاملی بر تغییرات آب و هوایی و چگالی جو باشد که باعث پدید آمدن سرما و گرما می‌شود. این مورد چندان نیازی به پاسخگویی و توضیحات پیچیده و طولانی ندارد.

آیا اگر یک مسیر مستقیم را ادامه دهیم، از لبه زمین به فضا پرت خواهیم شد؟

اکثر مردم این تفکر غلط را دارند که زمین مسطح به معنی یک زمین بدون در و پیکر و صاف و صیقلی در فضای بیکران است و از لبه آن می‌توان آویزان شد و آب‌ها از لبه آن به پایین میریزند!!! این یک تفکر قرون وسطایی است.

در قرون وسطی مردم از این‌که با کشتی به مسیر خود ادامه دهند می‌ترسیده‌اند تا از لبه‌های زمین به پایین سقوط کنند زیرا به تخت بودن زمین اعتقاد داشتند و البته معنقد بودند زمین دارای لبه است. اما این یک تفکر اشتباه است! تفکر زمین تخت مدرن جدا از تمامی این تفکرات قدیمی و البته غلط است. هیچ لبه‌ای وجود ندارد که از آن به پایین پرت شوید، بلکه زمین ما که به صورت یک دیسک تخت است توسط رشته کوه‌های یخی که امروزه به نام قطب جنوب شناخته می‌شود احاطه شده است (همانطور که در سوالات قبلی پاسخ دادیم).

بنابراین زمین دارای لبه نمی‌باشد و البته هیچ فضای خلایی در خارج از این زمین وجود ندارد.

اگر زمین مسطح باشد، باید بتوانیم از هرکجای زمین اورست را تماشا کنیم یا فواصل بسیار دور را از محل زندگیمان ببینیم اما چنین نیست! آیا این زمین مسطح را نقض نمی‌کند؟

خیر! در یک زمین مسطح نیز شما نمی‌توانید دید زیادی داشته باشید. علت آن انحنای زمین نمی‌باشد بلکه موارد زیر است.

پارامترها و مـواردی که بر محـدودیت دید ما تـاثیر دارند عبارت‌اند از:

1- دمای هوا

2-غلظت جو

3-میزان بخارات موجود در سطح آب

4- شکست نور و سراب

5- بزرگنمایی جوی

در کل آن‌چه میـدان دید شـمارا محـدود می‌کند اتمسـفر زمین است. اتمسفر زمین شـفاف نیست بلکه حـالت مه مانند دارد. شما نمی‌توانید انتهـای یک جـاده مه گرفته را ببینید و این دلیل بر ناپدید شـــدن جـــاده توسط انحنـــای زمین نمی‌باشد. گهگاهی شکست نور باعث ایجاد خطـای دید می‌شـود و در یک جـاده به خصـوص در هـوای گـرم می‌توانید ماشین‌هایی را مشـاهده کنید که در هـوا ناپدید میشـــوند. این نـــیز نمی‌تواند دلیلی بر وجـــود انحنا باشد بلکه بطـــور کـــاملا واضح و شـــفاف خطـــای دید ناشی از شکست نور است.

به همان علت نیز شما نمی‌توانید قله اورست را از محل زنـدگیتان مشـاهده کنید. در شـهرها آلـودگی هـوا وجـود دارد، در اتمسفر زمین بخـار آب، گـرد و غبـار و... وجـود دارد که مسیر دید شمارا دچـار خلل می‌کند. می‌توانید به سـاحل بروید و با یک دوربین یا تلسـکوپ به سـمت افق خیره شوید. چه چیزی را مشاهده میکنید؟ دید شما دچـار اعوجـاج شـدیدی می‌شـود و همه چـیز را تـار می‌بینید. دربین شهرها و کشورها گاه دریا و اقیانوس وجـود دارد

و حجم بسیار زیادی از بخار آب در این بین مانع دید می‌شود. کوهستان‌ها و پستی بلندی‌ها موانع طبیعی‌ای هستند که مانع دید شما میشوند.

درکل هرچقدر هم مثال بزنیم باز هم کم است چرا که می‌توان هزاران مثال از محدودیت دید و چگونگی ایجاد شدنشان زد.

آیا اگر زمین را حفاری کنیم، از سمت دیگر آن سقوط میکنیم؟

پاسخ کاملا واضح است! خیر! چرا چنین تصوری دارید؟ تصور میکنید زمین مسطح ضخامت چند میلیمتری دارد؟ زمین مسطح نیز مانند زمین کروی، دارای لایه‌های پوسته، گوشته و... است و هرکدام از این لایه‌ها چند صد کیلومتر امتداد دارند.

اگر زمین را مسطح فرض کنیم، تمامی محاسبات نقض میشوند و قوانین اجرا نخواهند شد. هیچ هواپیما و موشکی پرتاب نخواهد شد. آیا این زمین مسطح را نقض نمی‌کند؟

پاسخ منفی است. بیشتر محاسبات مبنای زمین مرکزی دارند. زمین مرکزی به معنای ثابت در نظر گرفتن زمین است. در برخی از محاسبات نیز زمین را مسطح و ثابت در نظر میگیرند که سیستم مختصات زمین مسطح و ثابت نام دارد. در لینک زیر می‌توانید 10 مورد از محاسبات بر پایه زمین مسطح و ثابت را ببینید:

فیزیک و کیهان شناسی

تمامی سیارات کروی هستند پس زمین نیز باید کروی باشد. پس چرا معتقدید که زمین مسطح است؟

سیارات (با نام باستانی ستارگان سرگردان) اجرام نجومی‌ای هستند که به دور زمین درحال چرخش می‌باشند. وقتی با توصیف و تعریفی از یک "سیاره" برخورد میکنیم، در می‌یابیم که هیچ لزومی ندارد که زمین یک سیاره باشد. سیارات همانطور که از اسمشان پیداست، مدام در حالت حرکت و گردش به سر می‌برند اما زمین هیچ حرکتی ندارد و در مرکز سیستم و منظومه خورشیدی واقع شده و تمامی منظومه درحال چرخش به دور مرکز زمین هستند. زمین هیچ ارتباطی با سیارات ندارد. فرض کنید یک زمین فوتبال دارید. همگی میدانیم که زمین فوتبال صاف است و توپی که در آن زمین استفاده می‌شود کرویست. آیا با دیدن یک توپ فوتبال بر روی زمین فوتبال نتیجه میگیریم که زمین فوتبال نیز باید کروی باشد؟

یک مثال بهتر! فرض کنید در خانه‌ای زندگی میکنید که چراغ‌هایی به شکل کروی و اشکال دیگر از سقف آن آویزان هستند. آیا با دیدن این چراغ‌ها نتیجه میگیرید که خانه‌ای که در آن زندگی میکنید کروی شکل است؟

گرانش همه چیز را در فضا کروی شکل می‌کند. پس زمین نیز باید کروی شکل باشد. این زمین مسطح را نقض می‌کند درست است؟

خیر اینطور نیست. هیچ دانشمند و فیزیک دانی تاکنون ادعا نکرده که از ساز و کار گرانش مطلع است. گرانش وجود دارد اما نه به آن شکل که در مدارس آموخته اید.

درواقع زمین در یک فضای خلا قرار ندارد که گرانش از تمامی جهات به آن وارد شده و آن را کروی شکل کند (باید این پیش فرض را کنار بگذارید). رک بگویم، هیچ فضای خلایی در خارج از زمین وجود ندارد و گرانش به گونه دیگری کار می‌کند که در جدیدترین کتاب زمین مسطح بطور کامل به گرانش پرداخته‌ایم.

نکته‌ای که قابل ذکر است این است که عده‌ای تصور می‌کنند گرانش در زمین مسطح نیز مانند گرانش در زمین کروی عمل می‌کند! حقیقت این است که اگر پیش فرض گرانشی زمین کروی را در زمین مسطح به کار ببرید، همه چیز به سمت مرکز زمین مسطح کشیده می‌شود و حیات در چنین زمینی غیر ممکن است اما آنطور که تصور میکنید نیست. درواقع شما نباید مدل گرانشی زمین کروی را که پارامترها و شرایط خودش را دارد، وارد مدل زمین مسطح کنید و سپس نتیجه بگیرید که مسطح بودن زمین نقض می‌شود. توضیحات بسیاری را می‌توان برای گرانش ارائه داد. مدل‌های فراوانی از گرانش وجود دارد. همانطور که گرانش نیوتونی توان توجیه چرخش ستارگان در کهکشان‌هارا ندارد، توان توجیه مدل زمین مسطح را نیز ندارد و نیاز داریم از مدل‌های گرانشی دیگری استفاده کنیم.

20 برهان کرویت زمین

تا این‌جا پاسخ رایج‌ترین سوالات درباره زمین مسطح را دادیم. در ادامه به بررسی 20 استدلال مدعیان کرویت زمین میپردازیم.

با برهان آغازین شروع میکنیم که یکی از معروف‌ترین استدلالات مدعیان کرویت زمین بر علیه مسطح بودن زمین است:

1- برهان کشتی و افق

اینگونه استدلال می‌شود که وقتی در ساحل دریا یا اقیانوس ایستاده‌اید، کشتی‌هایی که درحال دور شدن از شما هستند، به تدریج در افق ناپدید میشوند. ابتدا قسمت‌های زیرین آنان شروع به ناپدید شدن می‌کند و سپس کل بدنه کشتی و دکل آن ناپدید می‌شود. این استدلال یکی از معروف‌ترین استدلالات کرویت زمین می‌باشد که از زمان ارسطو مورد قبول مدعیان کرویت زمین بوده است.

در مقالات گذشته به این استدلال بسیار پرداخته شده و علت رخ دادن آن توضیح داده شده بنابراین بصورت کاملا خلاصه و مختصر برایتان توضیح میدهیم.

ابتدا باید بدانید که چه عواملی در محیط و مکانی مانند ساحل دریا بر دید و محدوده دید شما تاثیر گذار هستند. یکی از پارامترهای تاثیر گذار این است که سطح آب مواج باشد یا آرام، و این تغییر بزرگی در آزمایش و نتیجه آزمایش شما ایجاد می‌کند. چرا؟ چون در یک سطح مواج، آب‌ها بالاتر از سطح واقعی آب در حرکت هستند و دید شما را نسبت به جسمی که در بین این موج‌ها در حرکت است محدود می‌کنند. تصور کنید به یک قایق کوچک درست در وسط یک اقیانوس مواج نگاه میکنید، با تلاطم و حرکت امواج و آبها، هر لحظه میبینیم که قسمتی از قایق پنهان شده و دوباره قابل مشاهده

می‌شود. وقتی از دید یک ناظر در ساحل به یک قـایق به عنـوان مثـال در فاصـله 100 مـتری در اقیـانوس نگـاه میکنیـد، بین شـما و قـایق (در این 100 مـتر) سـطح آب مواج وجود دارد که مدام درحـال جنب و جـوش و حـرکت است پس منطقی است که دید شـــما به عنـــوان نـــاظر نسبت به جسم درحال حرکت در اقیانوس محـدود شـود. تصاویر زیر از شبیه سازی سطح مواج و سطح غیر مواج را مشاهده کنید:

کشتی‌ها در سطح آب بدون موج و کاملا صاف

کشتی‌ها در سطح آب مواج و غیر صاف

بـــرای درک بهـــتر می‌توانید شـــبیه ســـازی را بصـــورت انیمیشن در این کلیپ مشاهده کنید (از دقیقه 24:08 تا 25:24 شبیه سازی کشتی را می‌توانید ببینید).

همانطور که دیدید، پارامتر سطح صاف یا سطح موج دار بســـیار قابل توجه است و معمـــولا در مشـــاهداتی که مـــدعیان کـــرویت زمین انجـــام می‌دهند در نظر گرفته نمی‌شـود و چـنین چـیزی بـاعث بـروز خطـای بـزرگی در نتیجه گیری می‌شـود. امیـدوارم توانسـته باشم بصـورت خلاصه منظور و مفهوم موضوع را رسانده باشم.

پارامتر بعدی‌ای که باید به سراغ آن برویم به دمـای هـوا و ســـاعت مشـــاهده در روز بســـتگی دارد. دریاها و اقیانوس‌ها مکان‌های دارای رطوبت بسیار بالایی هستند و در هر فصـلی از سـال مقـدار قابل تـوجهی بخـار آب همیشه بر فراز سطح آب‌ها وجـود دارد. در هـوای چـنین محیط‌هـــایی قطـــرات و ذرات ریز آب وجـــود دارد که در زمان‌های خاصی از روز به عنوان مثال سر ظهر یا صبح،

به خصـوص در فصل‌های گـرم سـال، بـاعث میشـوند که محدوده دید شما در افق کاهش پیدا کند. حال این چطور ممکن است؟ دمای هـوا بین صـبح تا ظهر متغـیر است و این یک امر کــاملا بــدیهی است اما چــیزی که در این‌جا همراه با دما و رطوبت در طول روز تغییر می‌کند مقـدار شکست نــور است. شکست نــور معمــولا بــاعث ایجــاد خطــای دید و خطاهــای بصــری می‌شــود که ســراب را تشــکیل می‌دهند و ســراب خــود دارای چنــدین مــدل و مفهوم است که فعلا کاری با آن نداریم اما بطور خلاصه شکست نــور در افق تصــویری مانند مــورد زیر ایجــاد می‌کند:

در تصویر بالا، شما قـادر به تشـخیص مکـان دقیق افق و سطح زمین نیستید. در ادامه تصویر را ببینید:

همـانطور که مشـاهده میکنیـد، یک تصـویر از کشـتی در افق داریم.از شــرایط تصــویر می‌تــوان متوجه شد که تصویر کاملا زوم شده می‌باشد و فاصله کشـتی با نـاظر بســیار زیــاد است و همــانطور که می‌بینید شکست نــور باعث شده تا افقی ظـاهری و به اصـطلاح جعلی درست در موازات افق حقیقی ایجاد شـود. به رنگ‌هـای بارهـای موجود بر روی این کشـتی دقت کنیـد، همگی آن‌ها دچـار قرینگی شده‌اند و این نشان دهنده ایجاد پدیـده مرورینگ یا آینه یا همــــان شکست نــــور و خطــــای دید است. محــــدوده‌ای که با قرمز مشــــخص شــــده بخشی از افق ظاهری است که توسط شکست نور ایجـاد شـده و کـاملا مشخص نیست که تا کجا ادامه دارد.

ســاده‌تر بگــویم، این افق ظــاهری همیشه در کنــار افق حقیقی وجــود دارد اما با توجه به فصل ســال، مــیزان

رطوبت و دمای منطقه متغیر است. زمانی که کشتی یا هر جسم دیگری وارد محدوده افق ظاهری می‌شود، شما آن را درحال سقوط یا پایین رفتن می‌بینید و همانطور که در تصویر مشاهده میکنید، این افق ظاهری باعث می‌شود کشتی از قسمت‌های زیرین شروع به ناپدید شدن کرده و هرچقدر به مسیرش ادامه میدهد و از ناظر دورتر می‌شود، درواقع درحال غرق شدن در افق ظاهری است و به تدریج ناپدید و محو می‌شود.

همانطور که در تصویر بالا مشاهده میکنید، افق ظاهری ایجاد شده باعث قرینگی می‌شود، اجسام درحال نزدیک شدن به شما کم کم و از انتها به سمت بالا پدیدار میشوند.

مثالی دیگر از افق ظاهری

پس تا این‌جا متوجه شدیم که این دو پارامتر نقش بسیار مهمی در نوع و محدوده دید ما در افق دارند و مشاهدات افق به همین سادگی‌ها نیز نمی‌باشد. درحال حاضر به همین دو پارامتر بسنده میکنیم و به سراغ استدلال بعدی میرویم.

2- برهان محدودیت دید

این استدلال بیان میدارد که از آن‌جا که زمین کرویست و نور در جهت مستقیم حرکت می‌کند، شما قادر به دیدن به عنوان مثال ژاپن یا هر کشور دیگری از محل زندگیتان نیستید چرا که نور نمی‌تواند انحنا زمین را دنبال کند. اما من به شما میگویم حتی اگر نور هم می‌توانست در چنین فرضی انحنای زمین را دنبال کند، قطعا محدودیت دید وجود داشت چرا که اتمسفر زمین

شفاف نمی‌باشد. در یک هوای صاف و بـدون آلـودگی به مکان‌های باز بروید و به کوهستان‌ها در انتهای افق نگاه کنیـد، معمـولا لایه آبی رنگی را که کوه‌هـارا پوشـانده مشاهده میکنید بله خودش است اتمسـفر زمین! از آن‌جا که چگال‌ترین و متراکم‌ترین لایه اتمسفر زمین در سطح زمین می‌باشد (یعـنی جـایی که ما زنـدگی میکـنیم) بنـابراین این لایه حـالت مه مانـندی بـرای اجسـام در فواصل دور ایجاد می‌کند و به تـدریج بـاعث تـارتر و محو شدن اجسام دورتر می‌شـود. از آن گذشـته بیشـتر زمین توسط اقیانوس‌ها، دریاها و.... پوشـانده شـده و چنـدین برابر حجم این آب‌هـا، بخـارات آب و ذرات معلق و... در اتمسفر وجود دارند که با حساب شکست نور در بین این حجم از گـرد و غبـار و تغیـیرات رطوبـتی و دمـایی در مسافت‌های بزرگ، شما توان دیدن مسافت‌های طولانی را ندارید.

از آن گذشـته قـانون پرسـپکتیو در این‌جا حـاکم است. هرچه یک جسم از شـما دورتر و به نقطه افق نزدیکـتر باشد، کوچکتر دیده می‌شـود و بنـابراین شـما نمی‌توانید ساختمان‌ها و کوهستان‌ها را در کشورهای دیگر با همان حجم و اندازه‌ای که هستند مشاهده کنید چرا که آنقدر از شـما فاصـله دارند که در افق تبـدیل به نقطه شـده‌اند و محدودیت دید شما نیز اجازه نمیدهد که حتی با تلسـکوپ نیز در چنین فواصـلی بتوانید آن‌هـارا مشـاهده کنید چـرا که تلسکوپ‌ها تنها بزرگ نمایی می‌کنند نه زوم نقطه‌ای و دقیق بر روی ساختمان یا کوه مد نظرتان در افق.

نکته آخر که در این‌جا مطـرح است این است که گـاهی اوقات می‌توان اجسـام را در فواصـلی مشـاهده کـرد که

طبق هندسه کـــرویت زمین، نباید قابل رویت باشـــند و حتی شرایط شکست نور و دمایی نـیز نشـان دهنـده این هسـتند که این اجسـام نباید قابل رویت باشـند اما قابل رویت هسـتند و نشـان می‌دهند که مـدل کـروی از زمین نمی‌تواند درست و دقیق باشد.

3- برهان افزایش دید با افزایش ارتفاع

این برهان بیان می‌کند که افزایش دید با افزایش ارتفاع رابطه مسـتقیم دارد. به عنـوان مثـال وقـتی در سـطح زمین هستید دید متفاوتی نسبت به زمانی که در ارتفـاع 15 متری از زمین هستید دارید. درواقع این اسـتدلال به نوعی تفکری غلط از زمین مسطح است و نمی‌تـوان آن را به عنوان برهان و دلیل پذیرفت. یکبـار امتحـان کنیـد، به سـاحل بروید و بر روی شن‌ها دراز بکشـید و به افق نگـــاه کنید. موج‌هـــای دریا را می‌بینید که به ســـمت چشمانتان می‌آیند و اجـازه نمی‌دهند چنـدان دید واضح و درستی داشته باشید. کمی سرتان را بالاتر ببرید، در این زمان سطح چشم شما از امواج دریا بـالاتر آمـده است و می‌توانید فواصل بیشتری را ببینید! حال به سمت ویلا یا ساختمانی در نزدیکی ساحل بروید و از آن بالا رفته و به افق بنگریـد، قطعا دید بیشـتری خواهید داشت اما علت این دید بیشتر، ارتفاع سـطح چشم شماست و ارتبـاطی با انحنای زمین نـدارد. مانند این است که در داخل جنگل دید خوبی ندارید و از درخت بالا میروید تا بتوانید فواصل دورتر را ببینید. افزایش ارتفاع در زمین مسطح تفـاوتی با افـزایش ارتفـاع و دید در زمین کـروی نـدارد و حـتی منطقی‌تر در زمین مسطح جلـوه می‌کند چـرا که افق در سطح زمین مسطح در سـطح چشـمانتان است و زمـانی

که ارتفـــاع میگیرید می‌توانید امتـــداد افق را بـــالاتر از سطح چشمانتان مشاهده کنید. به همین سادگی!

بطور خلاصه بگویم، زمانی که ارتفـاع افـزایش می‌یابـد، شـما درحـال تغیـیر خطـوط پرسـپکتیو نسـبت به زمین هستید که باعث می‌شـود نقطه اضـمحلال عقب‌تر بـرود. نقطه اضـــمحلال نقطه‌ای فرضی است که همه چـــیز در افق به اتمام میرسد. زمانی که خطوط پرسپکتیو شما با افزایش ارتفاع تغیـیر می‌کنـد، این تغیـیر خطـوط بـاعث می‌شـود نقطه اضـمحلال افق عقب‌تر و عقب‌تر بـرود تا جایی که میدان دید شما افزایش پیدا خواهد کرد.

4- برهان کرویت تمامی سیارات

با این برهـان آشـنا هسـتید و قبل‌تر دربـاره آن توضـیح داده‌ایم. زمین یک ســـیاره نیست. چه عـــواملی بـــاعث می‌شـــود که تصـــور کـــنیم زمین ســـیاره اســـت؟ زمین شباهتی به سیارات ندارد. تمـامی سـیارات کـاملا گـرد و کروی هستند (به آن شکل که در آسمان به نظر میرسند) اما در تحقیقات جدید، اینطـور ادعا شـده که زمین کـاملا کـــروی نیست (بیضی یا تقریبا بی‌شـــکل) و می‌توانید با یک ســـرچ ســـاده دربـــاره آن اطلاعـــاتی کسب کنید. اگر زمین کـــاملا کـــروی نیست و هیچ جسم کـــاملا کـــروی‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد، پس چرا تمـامی سـیارات را به شکل کروی میبیـنیم؟ زمین ویژگی‌هـای یک سـیاره را ندارد. آیا میزان گـرانش بـرای تمـامی سـیارات و اجـرام آسمانی در زمان تشکیل و شکل گیری به یک اندازه بوده که همگی آنان شکل و فرم کروی کامل و زیبـایی گرفته انـد؟ همـانطور که اشـاره کـردیم، این اسـتدلال قبلا در همین مقاله پاسخ گرفته است.

5- برهان طبیعت کروی

این برهان بیان میدارد که طبیعت میل به کروی ساختن اجرام آسمانی دارد. به عنوان مثال به غیر از سیارات، ماه، خورشید، ستارگان کروی شکل هستند. اما مشکل این است که شکل صحیح ستارگان قابل تشخیص نیست. ما تنها نقاط نور درخشانی را در آسمان مشاهده میکنیم و شکل درستی از آنان در دسترس نیست. منکر کرویت ستارگان نیستم اما نمی‌توان این را با اطمینان تایید کرد و نتیجه گرفت چون ستارگان کروی هستند، زمین نیز کروی است.

درباره ماه، شاید تعجب کنید اما هیچ شواهدی از کرویت ماه وجود ندارد. ماه بیشتر شبیه به یک جسم دیسک مانند و تقریبا محدب است. ما نمی‌توانیم سمت دیگری از ماه را مشاهده کنیم (برای خورشید نیز به همین صورت است) و به همین علت تئوری‌هایی ایجاد شده که می‌گوید ماه نمی‌تواند کروی باشد. آزمایشاتی نیز در رابطه با شبیه سازی ماه گرفتگی انجام شده که در آن شکل دیسک مانند ماه تطابق کاملی با آن‌چه در طبیعت مشاهده میکنیم داشته و آزمایش برای شکل کروی دارای اشکال و ایراد بوده بطوری که سایه ایجاد شده بر روی ماه (فرض سایه زمین) توسط سطح منحنی ماه دچار خمیدگی میشده است. بهرحال این‌که بگوییم همه چیز در طبیعت کرویست کاملا اشتباه است. این به نوعی یک نوع استدلال استقرایی است. یعنی مشاهداتی که از یک محیط محدود یا اجسام مد نظرمان داریم، به کل یک مجموعه و سیستم تعمیم دهیم. به عنوان مثال کودکی را تصور کنید که در یک کشتی به

دنیا آمــده و چشم گشــوده است و هرچه دیــده ســطح وسیعی از آب بوده است و با خشکی مواجه نشده است. این کودک تصور می‌کند تمام جهان با آب پر شده است و تنها این کشتی است که بر روی این آب‌ها حرکت می‌کند و مکان دیگری برای زندگی وجود ندارد. چنین اســتدلالی کـاملا غلط است. این اسـتدلال مشـابه همـان مشـاهده سیارات و نتیجه گیری درباره زمین است.

به عنــوان مثــال، اگر ابــدا کننــدگان چــنین اســتدلالی کهکشان یا اجرام نجومی دیگـری که شـکل کـروی ندارند را میدیدنـــد، نتیجه میگرفتند که زمین نـــیز یکی از آن‌ها می‌باشد؟

بهرحال این برهان درست و صحیحی نیست.

6- برهان تغییر دمایی بین استوا و قطب

این اسـتدلال بیـان میـدارد که به علت انحـراف محـوری زمین، خورشـــید در بخشی از ســـال به اســـتوا و بخش دیگری از سال به قطب‌ها میتابد و بخشی از سال بطـور کلی تابشی به قطب‌ها ندارد (شش ماه شب و روز).

چـنین پدیـده‌هایی در زمین مسـطح نـیز قابل توضـیح و توجیه هستند (به غیر قطب جنوب که هنـوز مـدل سـازی دقیقی از آن در دســترس نیست). همـــانطور که قبل‌تر بیـان کـردیم، خورشـید در مـدار مخـروطی یکسـاله خـود درحـــال حـــرکت است. شش مـــاه ابتـــدایی که خورشـــید درحال حرکت از راس السرطان به استوا و در نهـایت به سمت راس الجدی است، شش مـاه روز در قطب شـمال داریم و زمانی که خورشید وارد مـدار راس الجـدی شـد، حـدود 6 مـاه دیگر طـول میکشد تا به حـالت قبلی خـود

برگردد بنابراین در حدود 6 ماه شب در قطب شمال را شاهدیم. این دقیقا مشابه آن‌چه مشاهده میکنیم می‌باشد. بنابراین این استدلال نیز نمی‌تواند کمکی برای مدعیان کرویت زمین باشد.

7- برهان چرخش زمین به دور خورشید

این برهان بیان می‌کند که از آن‌جا که زمین درحال چرخش به دور خورشید است بنابراین نمی‌تواند مسطح باشد. اما این برهان از چند جهت کاملا اشتباه و ناکار آمد است. ابتدا این‌که در این برهان فرض بر این شده که زمین مسطح در فضا معلق است و به دور خورشید میچرخد! مورد دوم فرض چرخش زمین به دور خورشید است. این فرض چرا و چطور مورد قبول واقع شده؟ آیا میدانید چه درگیری‌ها و بحث و جدل‌های تاریخی‌ای در پشت این ادعا وجود دارد؟ در طول تاریخ، دانشمندان زیادی در تلاش برای اثبات چرخش زمین به دور خورشید بودند اما در نهایت موفق نشدند.

اگر بخواهیم بطور دقیق و موشکافانه‌ای درباره این برهان توضیح دهیم، مثنوی هفتاد من کاغذ است! بنابراین پیشنهاد میکنیم مقالات داخل سایت و کانال تلگرام را در این باره مطالعه کنید.

درواقع در دنیای امروز، هیچ شاهد و برهانی از چرخش زمین به دور خورشید وجود ندارد. تابحال این را از خود پرسیده‌اید که چرا به چنین موضوعی باور دارید؟ امروزه حتی افرادی پول خوبی برای کسانی که بتوانند چرخش زمین را به دور خورشید اثبات کنند می‌دهند (منظور

افـــــرادی است که در این بحث‌ها و گفتگوها درگـــــیر هستند).

از جمله برهان‌هایی که برای حمایت از چـرخش زمین به دور خورشید آورده می‌شود تغییر جزئی آسمان در طـول ســـال و ایجـــاد شب و روز و فصل‌هاست که همگی این برهان‌ها توسط پژوهشگران زمین مسـطح مـردود اعلام شده‌اند چرا که می‌تـوان چـنین مشـاهداتی را در صـورت مسطح و ثابت بودن زمین نـیز داشت و مـدعیان کـرویت زمین بیش از انـدازه چـنین پدیـده‌هایی را بـرای کـرویت زمین انحصاری میدانند.

چندی از آزمایشات مختلفی که می‌تـوان به عنـوان سـند ثـابت بـودن زمین و چـرخش نکـردن آن به دور خورشـید ارائه کرد آزمایش مایکلسون مورلی، ساینـاک، جرج ایری و.... است.

8- برهان خورشید و سایه‌ها

این برهـان دقیقا همـان آزمـایش معـروف اراتسـتن را شـــرح میدهد اما همـــانطور که در مطـــالب قبلی بیـــان کردیم، این برهان اشکال دارد. اراتسـتن اشـاره کـرد که در ظهر در زمـان انقلاب تابسـتانی در اسـوان خورشـید هیچ سایه‌ای ندارد و پرتوها باید مستقیم به انتهـای چـاه برســـند، در همین حـــال در اســـکندریه یک میله فلـــزی عمودی ایستاده سایه قابل توجهی دارد.

با حسـاب طـول سـایه با فـرض او از فاصـله خورشـید اراتسـتن محیطی از زمین نزدیک به عـددی که منجمـان خورشـــید مرکـــزی امـــروزه قبـــول دارند بدست آورد. حقیقت این است که اراتســـتن خورشـــید را میلیون‌ها

مایل دورتر از زمین فرض کـرد بطـوری که پرتوهـای آن حتی در نقاط مختلف مانند اسوان و اسکندریه باید کاملا موازی منتشر شوند.

این فــرض اشــتباه منجر به نتیجه گــیری اشــتباه شد! با انــدازه گــیری زاویه خورشــید در دو نقطه بر روی زمین بطور همزمان و حساب فاصـله آن‌ها از یک دیگـر، قضـیه فیثاغورث ارتفاع و ابعاد خورشید را نشان میدهد.

درواقع در این مدل نتیجه گیری‌ها و استدلالات، خورشید را در همــان ابعــاد و فاصــله مــدل زمین کــروی فــرض می‌کنند و تنها زمین را مسطح در نظر میگیرند. مشخصا با چـــنین پیش فرضی زمین مســـطح نمی‌تواند حقیقت داشـــته باشد اما هر مـــدلی را باید با شـــرایط خـــودش سنجید. مدل زمین مسطح خورشید را کوچک و نزدیک به زمین فــرض می‌کند بنــابراین مشــکل ســایه‌ها و زاویه تابش حل می‌شود.

تصویر زیر برای درک بهتر است:

9- برهان جزر و مد

این برهان بیان میـدارد که از آن‌جا که مـاه دارای میـدان گرانشی اسـت، بـاعث می‌شـود تا آب‌هـای سـطح زمین تحت تــاثیر این میــدان و نــیروی گرانشی قــرار بگیرند. بنابراین زمین نمی‌تواند مسـطح باشد. این برهـان ایـراد دارد و اصـولا نمی‌تـوان آن را یک برهـان بـرای کـرویت زمین به حساب آورد چرا که یک پدیده طبیعی است که با مســطح بــودن زمین نــیز ســازگار است. در مــدل زمین مسطح، ماه و خورشید دارای میدان مغناطیسی هســتند، آب‌های اقیانوس‌ها و دریا نیز شور است. ســاده بگـوییم،

ماه و خورشید بـاهم دیگر جـزر و مد را ممکن میسـازند. ترکیـــبی از مکـــان قـــرار گـــیری آن دو جریان‌هـــای الکترومغناطیسی ایجـــــاد می‌کنند که جـــــزر مد در اقیانوس‌ها و دریاهارا ممکن میسازد.

نمک رســـانای الکتریســـیته و در نتیجه دارای میـــدان الکترومغناطیسی است. مولکول‌هـــــــای نمک توسط یون‌های سدیم و کلر سـاخته شـده‌اند یک یـون اتم دارای بار الکـتریکی است. پس تا الان باید متوجه عوامل تـاثیر گـذار در جـزر و مد شـده باشـید. هرچند هنـوز تحقیقـات بسـیاری در این زمینه لازم است شـاید بتـوان در آینـده توضـیحات بیشـتر و قابل قبـول‌تری ارائه داد اما درحـال حاضر تا همینجا کافی است.

10- برهان کوریولیس

این برهان بیان میدارد از آن‌جا که زمین درحـال چـرخش به دور خـود اسـت، نـیروی ایجـاد می‌کند که عامل ایجـاد بـرخی بادها و تغیـیرات اقلیمی و جـوی است. مثـال از شلیک گلوله به سـمت اسـتوا در یک مسـیر طـولانی زده می‌شـود و گفته می‌شـود با توجه به این نـیرو، گلوله به هدف خود برخورد نخواهد کرد.

البته این را باید در نظر داشت که کوریولیس درواقع یک شـبه نـیرو است. طبق اصل مـاخ، تفـاوتی نمی‌کند که زمین چـرخش داشـته باشد یا این‌که زمین ثـابت باشد و اجرام آسمانی به دور آن چرخش داشته باشند؛ در هـردو حالت می‌توان نیروی مشابهی را در زمین مشاهده کـرد. البته این نکته نـــیز قابل ذکر است که عوامل بســـیار

دیگری باعث تغییرات آب و هوایی و ایجاد باد میشوند که حتما میدانید چه عواملی می‌باشند.

11- برهان گرانش

بیـان می‌شـود که اگر زمین مسـطح باشـد، همه چـیز به سمت مرکز جرم این صفحه مسطح کشـیده خواهد شد و بنـــــابراین حیـــــات در زمین از بین خواهد رفت و این منطقی نخواهد بود.

همـانطور که بـالاتر بیـان کـردیم، اعمـال گـرانش مـدل کروی به مـدل زمین مسـطح کـار اشـتباهی است. زمین مســطح مــدل گرانشی خــودش را دارد و در این مــدل گرانش به طریق دیگری ایجاد می‌شود که مشـکلی بـرای این مدل ایجاد نمی‌کند. اگر صبور باشـید، مـدل گرانشی زمین مســـطح را در کتـــاب خواهید خواند. توضـــیحات اضافه‌ای در این مورد نمیدهم چرا که حرف‌ها بـالاتر زده شده و به نظر کافی است.

12- برهان تغییر در میدان گرانشی زمین

این برهان بیان میدارد از آن‌جا که استوا و قطب فواصل متفاوتی نسبت به مرکز زمین دارند، گرانش متفاوتی را نیز تجربه می‌کنند. البته چنین چیزی قابل اثبات بصـورت علمی نمی‌باشد و تنها با توجه به فــرض کـــرویت زمین پذیرفته شده و مشکلی با مسطح بـودن زمین نـدارد. اما گـــاهی گراویمترها اعــدادی را نشـــان می‌دهند که قابل توجه می‌باشد. همین عامل ســـــبب شد تا مطلـــــبی در خصــوص گراویمترها و تغیــیرات گرانشی منتشر کــنیم. پس اگر میخواهید اطلاعـــات بیشـــتری از این برهـــان

کرویت زمین و علل نادرستی آن بدانید، منتظر و صبور باشید.

13- برهان سایه زمین

ادعا شده که در هنگام ماه گرفتگی، این سایه زمین است که بر روی ماه قرار میگیرد. البته چنین موضوعی به هیچ عنوان قابل اثبات نیست. چه عواملی باعث می‌شود که تصور کنیم ماه گرفتگی توسط سایه زمین ایجاد می‌شود؟ درواقع شاهد و برهانی برای حمایت از این برهان وجود ندارد. هزاران سال قبل یونانیان باستان با مشاهده ماه گرفتگی چنین استدلالی را شکل دادند اما هرگز این سوال پرسیده نشد که چطور به چنین چیزی پی برده اند؟ چه تضمینی وجود دارد که سایه زمین بر روی ماه افتاده باشد؟ همگی ما در دوران مدرسه با پدیده ماه گرفتگی آشنا شدیم و در کتب‌های درسیمان این پدیده به سایه زمین مرتبط شده اما هرگز این سوال پرسیده نشده که چطور می‌توان تشخیص داد که این سایه زمین می‌باشد؟

در هنگام ماه گرفتگی، اگر از ماه یک تایم لپس تهیه کنید، خواهید دید که حالت سایه مانندی که بر روی آن وجود دارد گاهی قرمز و گاهی تاریک می‌شود و البته این سایه کاملا گرد است درحالی که اگر ماه را کروی و سایه زمین را یک دایره دو بعدی تصور کنیم، این سایه بر روی یک جسم کروی که درحال حرکت می‌باشد نباید بدون تغییر در لبه‌های گرد آن حرکت کند. منظورم را زمانی درک خواهید کرد که یک سایه گرد را بر روییک جسم کروی بیاندازید تا مشاهده کنید که لبه‌های گرد سایه دچار خمیدگی و انحنا میشوند و کاملا مشخص

است که سایه بر روی یک جسم کروی افتاده است اما در پدیده ماه گرفتگی ما قرص تاریکی را مشاهده میکنیم که سطح ماه را میپوشاند و سوال همیشگی وجود دارد که مطرح می‌شود: چطور می‌توان اثبات کرد که این پدیده توسط سایه ایجاد می‌شود و این سایه متعلق به زمین می‌باشد؟

نکته بعدی این است که هیچ لزومی ندارد که سایه گرد متعلق به جسم کروی باشد، اجسامی با اشکال دیگر می‌توانند سایه‌ای گرد را در دید ما شکل دهند. بهرحال این برها نیز ایراد دارد و ایراد آن قابل چشم پوشی نیست.

14- برهان تغییر آسمان

این برهان بیان می‌کند که آسمان با تغییر مکان و افق، دچار تغییر می‌شود. به عنوان مثال زمانی که شما در نیمه شمالی آمریکا هستید، تصویر متفاوتی از آسمان نسبت به نیمه جنوبی آمریکا می‌بینید و زمانی که به نیمه جنوبی آمریکا سفر کردید، متوجه تغییر آسمان خواهید شد.

این کاملا درست است اما آیا همانطور که مدعیان کرویت زمین میگویند، علت آن انحنا زمین می‌باشد؟ خیر قطعا اینطور نیست. در اولین مواجه با زمین مسطح، مردم تصور می‌کنند که این مدل قادر به توضیح طلوع و غروب خورشید و ماه و ستارگان نمی‌باشد اما این نتیجه گیری حاصل در نظر نگرفتن مهم‌ترین پارامتر موجود در طبیعت، اتمسفر زمین است. همانطور که قبل‌تر با خواص اتمسر زمین آشنا شده‌اید، اتمسفر زمین شفاف

نمی‌باشد و بـرای نـاظران محـدودیت دید ایجـاد می‌کند. این محدودیت دید تنها به پوشاندن و مه آلـود کـردن افق محــدود نمی‌شــود بلکه به علت چگالی‌هــای مختلفی که هرکـــدام از لایه‌هـــای اتمســـفر زمین دارند (از غلیظ و مـتراکم‌ترین تا رقیق تـرین)، نـور دچـار چنـدین شکست مختلف در مسیر خود به سوی چشمان ناظر می‌شود.

همانطور که میدانیـد، بـرای دیـده شـدن یک جسـم، لازم است که نــور از ســوی آن جسم به چشــمانمان برسد تا برایمــان قابل رویت باشد. بنــابراین زمــانی که نــور از چندین محیط با چندین چگـالی مختلف وارد مـتراکم‌ترین محیط (لایه موجـــود در ســـطح زمین) می‌شـــود تا به چشمانمان برسد، دچار نـوعی خمش و شکست می‌شـود و این اتفاق برای اجرام نجومی‌ای که در افق قرار دارند رخ میدهد چرا که نور این اجـرام از سـوی افق به سـوی چشمان مـا، مسـیر بیشـتری را باید به نسـبت زمـانی که درست در بــالای ســرمان قــرار دارد، طی کند. تصــویر ساده زیر برای درک بهتر است:

تصویر بالا ناظری را ایستاده بر روی زمین نشان میدهد. ستاره A درست بر فراز سر ناظر قرار دارد و همانطور که می‌بینید مسیری که نور از سـتاره A به سـمت نـاظر طی می‌کند بسـیار کوتـاه‌تر از مسـیری است که نـور از سـتاره B به سـمت نـاظر طی می‌کند و بنـابراین دچـار خمش و شکست بیشتری می‌شـود و حـتی محیط بر رنگ آن نیز تاثیر می‌گذارد و باعث می‌شود اجـرام نجـومی در افق به رنگ نـــارنجی یا قرمز رویت شـــوند و حـــتی تصویرشـان نـیز دچـار اعوجـاج شـود چـرا که نـور مسـیر

بیشــتری را از میــان تمــامی گــرد و غبارهــا، بخــارات و محیط‌های متراکم گذرانده است.

ســتاره B هرچقــدر از نــاظر دورتر شــود، نــور مســیر بیشتری را باید برای رسیدن به نــاظر بپیماید و به تــدریج آنقدر از ناظر فاصله میگیرد که دیگر نور توان رسیدن به چشمان ناظر را ندارد بنابراین زمانی که نور به چشــمان ناظر نرسد، ستاره رویت نمیشد و میگوییم غــروب کــرده است و این قانون برای طلوع اجرام نجومی نیز بصــورت عکس صادق است.

بنــابراین اجــرام نجــومی دارای طلــوع و غــروب هســتند. البته عوامل دیگری نیز در طلوع و غروب اجــرام نجــومی نقش دارند اما در این‌جا به همین عامل بسنده میکــنیم و به سراغ توضیحات بعدی میرویم.

با توجه به اطلاعــاتی که در بــالا داده شــد، شــما در هر کشـــوری که باشـــید، در هر نیمه‌ای از زمین که باشـــید (شمالی یا جنوبی)، آسمان متفاوتی را خواهید دید چون محـــدودیت دید شـــما مانند یک آســـمان کوچک اطـــراف شـــمارا احاطه کـــرده است. تصـــاویر زیر به خـــوبی منظورمان را میرساند:

به گنبد کوچکتر که در داخل مدل زمین مسطح قرار داده شده دقت کنید. این محــدوده دید نــاظر ایســتاده در نیمه جنوبی است که به شکل یک آسمان کوچک می‌باشد چــرا که اتمسفر زمین همــانطور که گفــتیم (همــراه عوامل و پارامترهای دیگر) بــرای ما محــدودیت دید ایجــاد می‌کنند. البته تصویر بالا چندان در مقیاس صحیحی قرار ندارد اما

می‌توانید ببینید که همگی ستارگان قابل رویت نیستند و تنها بخش محدودی از ستارگان را می‌توان مشاهده کرد.

در تصویر دوم مکان ناظر به نیمه شمالی تغییر کرده است و همانطور که می‌بینید ستارگان جدیدی قابل رویت هستند. بنابراین به این شکل می‌توان این پدیده را در زمین مسطح توضیح داد.

درواقع علت دیده نشدن ستاره قطبی از تمامی زمین، همین عامل می‌باشد.

به سراغ برهان‌های بعدی برویم.

15- برهان مشاهده دو غروب خورشید

در این برهان بیان می‌شود که می‌توانید زمانی که در دبی هستید و غروب را تماشا میکنید، زمانی که خورشید محو شد به بالاترین نقطه برج خلیفه بروید و در کمال شگفتی بار دیگر خورشید را درحال غروب مشاهده میکنید. تصور می‌شود که خورشید در پشت انحنای زمین قرار گرفته و با این کار می‌توانید فواصل دورتر را ببینید (که خورشید هم شامل آن می‌شود).

چند برهان قبلی‌ای که درباره آن توضیح دادیم، شامل توضیحاتی می‌شود که در این‌جا نیز مفید خواهد بود و دیگر تکرار نخواهیم کرد چون قطعا مطلب خشک و خسته کننده خواهد شد. زمانی که شما در سطح زمین هستید، در متراکم‌ترین لایه اتمسفر زمین قرار دارید و همانطور که در برهان قبلی توضیح دادیم، نور توان رسیدن به شما را ندارد. اما زمانی که به بالاترین نقطه برج خلیفه بروید (ارتفاع را بصورت حدودی 830 متر در

نظر میگیریم)، شما در حدود 830 متر از لایه اتمسفر در سطح زمین فاصله میگیرید و قطعا در ارتفاع 830 متری چگـالی محیط اطـراف متفـاوت از چگـالی سـطح زمین می‌باشد بنابراین نور بـار دیگر به چشـمان شـما برخـورد می‌کند و خورشـید باید مسـیر بیشـتری را طی کند تا آن قانون و قاعده‌ای که در بالاتر توضیح دادیم، بـرای نـاظر در آن ارتفاع نیز صادق باشد. درواقع علت روشن شـدن نـوک و قله کوه‌ها در زمـان طلـوع خورشـید و سـپس روشن شدن سطح زمین، همین عامل است.

هم‌چنین از مثال‌های دیگر می‌توان به تاریک بودن سـطح زمین پس از غروب خورشید و روشن بودن سطح زیرین ابرها و هواپیماها اشاره کرد.

16- برهان دو بعدی بودن زمین مسطح

در این برهـان بیـان می‌شـود که زمین مسـطح دو بعـدی است و تهیه نقشه از چـنین زمیـنی غـیر منطقی و غـیر عقلانی است چـرا که فواصـل، پسـتی و بلنـدی‌ها و... وجـود دارند. درواقع این نـیز یک تصـور اشـتباه از زمین مسطح است. مـدعیان کـرویت زمین گـاه تصـور می‌کنند که منظـور از زمین مسـطح، یک سـطح صـاف صـیقلی بدون پستی و بلندی است و همه چیز در یک سطح قـرار دارد اما حقیقت این است که این یک اشـتباه بـزرگ می‌باشد.

زمین مسطح به هیچ وجه دارای 2 بعد نیست. همـانطور که گفتیم، نقشه زمین مسطح بصـورت 2 بعـدی است و تنها بر روی قاره‌ها و اقیانوس‌هـای مد نظرمـان تمرکز دارد اما شـکل واقعی زمین خـارج از این محـدوده کـاملا

مشـخص نیست. اگر گنبد و زمین و آن‌چه که ممکن است در زیر و آن سوی زمین قرار دارد را در نظر بگیریم، کل مجموعه و سیســتم زمین یک شــکل 3 بعــدی عظیم را تشــکیل میدهد بنــابراین نباید کل سیســتم زمین را بر مبنای نقشه دو بعدی آن قضاوت کرد.

17- برهان سفر دوردنیا

در این برهــان بیــان می‌شــود که می‌تــوان از نقطه‌ای شروع به حــرکت کــرد و پس از طی مســافتی دوبــاره به همــان نقطه بازگشت. این کــاملا درست است. ســپس مثـالی از مـاژلان زده می‌شـود و بحث به سـمت کـرویت زمین کشانده شده و تمام می‌شود.

در 1522 کاشف پرتقالی فردیناند ماژلان اولین شخصی در تاریخ بشـریت بـود که با مـوفقیت به دور زمین سـفر کرد و امروزه از سـفر وی به عنـوان دلیلی بـرای کـروی بــودن زمین اســتفاده می‌کنند. در حقیقت مــاژلان با ردیابی مسیرهای دریایی که شناخته شـده بودند توانست یک دور 360 درجه بزند و به مکان اول خود بازگردد چون نقشه‌های قـدیمی‌تری نـیز در آن زمـان وجـود داشـتند و مردمـان گذشـته مسـیرهای دریـایی را شناسـایی کـرده بودند بنــابراین حــرکت در مســیرهای شناســایی شــده می‌تواند شمارا به محلی که از آن حرکت کردید برســاند. هیچکس ریسک نمی‌کند و از مســیری که ناشــناخته باشد حــرکت نمی‌کند بلکه خط ســاحل یا خشــکی را ردیــابی کــرده و در امتــداد آن حــرکت می‌کند. با این روش نــیز سفر به دور دنیا ممکن است.

امروزه نیز با وجـود هواپیمـا، مسـیرهای هـوایی اینگونه تنظیم شـده‌اند یعـنی بـرای بازگشت به مکـانی که از آن سـفر را شـروع کرده‌اید باید در فرودگاه‌هـای مختلف با هواپیما فـرود بیایید و سـپس سـفر را ادامه دهید و به مکـان قبلی برسـید این با تخت بـودن زمین نـیز قابل توجیه است و برهانی بر کروی بودن زمین نمیباشد.

تنها سـفری که کـاملا غـیر ممکن است سـفر از قطب شـمال به جنـوب می‌باشد یعـنی تا به امـروز کسی نتوانسـته از قطب شـمال حـرکت و جنـوب را دور زده و دوباره به شمال برگردد.

تصویر زیر برای درک بهتر ماجرا:

18- برهان تصاویر زمین از فضا

به انـدازه‌ای دربـاره این برهـان توضـیح داده ایم که دیگر هیچ توضـیح اضـافه‌ای لازم نیست. مطـالب موجـود در لینک زیر را درباره این برهان مطالعه کنید:

19- برهان باور نداشتن دانشمندان به زمین مسطح

مطابق این برهان، هیچ دانشمندی حتی به کـرویت زمین شک نـیز نکـرده است و مسـطح بـودن زمین را قبـول نداشـته. این کـاملا درست است اما شـاهدی بر کـرویت زمین نمی‌باشد. پذیرش چیز به عنـوان یک اصل علمی و کـثرت در باورها به آن، همیشه درست و صـحیح نبـوده است. در طول تاریخ، دانشمندان زیادی وجود داشـتند که به تئوری‌هـای اشـتباه بـاور داشـتند اما امـروزه این تئوری‌ها مـورد قبـول واقع نمیشـوند پس هیچ ثبـاتی در علم وجود ندارد و هرلحظه درحال تغییر است.

مشـــکل دیگر این است که دانشـــمندانی که امـــروزه در جوامع علمی فعـالیت می‌کننـد، همانند همگی مـا، تحت تـاثیر آمـوزش مـدارس و دانشـگاه‌ها بوده‌اند اما فعـالیت بیشـتری در این زمینه‌ها انجـام داده‌اند بنـابراین منطقی است که از پایه و بیس به کـــرویت زمین بـــاور داشـــته باشند چرا که این دقیقا همان چـیزی است که آموخته‌اند و قطعا مانند دیگر فکت‌های علمی به آن بـاور دارند و از هرگونه توطئه پردازی فاصـله میگیرند بنـابراین منطقی است که هرگز تصـــــور نکنند که زمین می‌تواند در اصل مسطح باشد.

نکته بعدی این است که اکثر دانشـمندان دارای مشـاغلی هسـتند که ارتبـاط مسـتقیمی با آن‌چه به آن بـاور دارند (قبـولش دارند) دارد، اگر مخـالف باورهای‌شـان اقـدام کنند، از جوامع طرد خواهند شد و شـغل و حقوقشـان را از دست خواهند داد.

البته در طول تاریخ دانشمندان بسیاری وجود داشـتند که سـعی در اثبـات حـرکت زمین داشـتند اما به ثـابت بـودن زمین رسیدند. دانشمندانی نیز وجود داشتند که مرکـزیت و ثـابت بـودن زمین را اعلام کردند اما بـاز هم مسـطح بودن زمین برای آنان به دور از عقل و منطق بـوده چـرا که معمولا دانشمندان قصد پاسخ دادن به سوالات مرتبط با مبحث توطئه را ندارند. اگر اعلام کنند زمین مســـطح است یا حتی سوالی در رابطه با آن مطرح کننـد، سـیلی از سوالات به سمتشان سرازیر می‌شـود که اگر اینچـنین است که میگوییـد، پس تصـاویر زمین از فضا را چطـور توجیه میکنید؟ بنابراین دانشمندان معمولا بجای پرداختن

به چـنین سـوالات و مبـاحثی، به کارهـای روزانه خـود و مشاغل خودشان میپردازند.

چند مثـــــــال از دانشـــــــمندان در زیر آورده ایم که حرف‌های‌شان مطابق آن‌چه مـدل زمین مسـطح می‌گوید می‌باشد:

نظر آقای Gerardus Bouw درباره گنبد آسـمان(جسم جامد عظیم بر فراز زمین):

“گنبد آســـمان مانند یک مـــانع جامد عظیم است و تا حدودی شبیه یک کریسـتال است. ظـرافت آن به طـوری فوق‌العــاده است که مانند یک اَبر شــاره رفتــار می‌کند. تمام جامـدات تا حـدودی مـایع نـیز هسـتند. هر دسـته از فریم‌هــای شــبکه بنــدی شــده (مانند فوتــون، نوترینــو، پروتــون، اتم، مولکــول، ســتاره، کهکشــان و...) به هیچ موقعیت ثابت (مشـخص شـده) در مـاتریس گنبد آسـمان متصل نیســتند بنــابراین باید نســبت به گنبد آســمان به گونه‌ای چرخش و حرکت داشته باشـند. به همین تـرتیب، کل شـبکه، که مجمـوعی از سـتارگان و کهکشان‌هاسـت، می‌تواند به عنوان یک نهاد مستقل از گنبد آسـمان تلقی شود که درحال چرخش است.”

.Gerardus Bouw, Ph.D

Astronomy, Case-Western University

منبع:

Gerardus Bouw, Bulletin of the Tychonian .Society, No. 47, 1988, p. 14

“گرچه کاملا عادی است که مردم بگویند مدل کـوپرنیکی (خورشید مرکزی) اثبات کرد مـدل زمین مرکـزی اشـتباه اسـت، لیکن در حقیقت چـنین نیست. یکی از مزیت‌هـای اصلی مدل کوپرنیکی (خورشـید مرکـزی) این است که با ثـابت بـودن خورشـید و حـرکت زمین، ریاضـیات بسـیار ساده‌تر میشوند.”

استیفن‌هاوکینگ

منبع:

کتاب طرح بزرگ صفحات 41 و 42

“مطالعـات جدید به ما می‌گوید که فضا بیشـتر شـبیه به یک تکه شیشه (اشاره به گنبد آسمان) مانند پنجـره است تا این‌که بخواهد خلا باشد.”

فیزیک دان Robert B. Laughlin برنده جایزه نوبل

منبع: کتـاب A Different Universe: Reinventing Physics from the Bottom Down صفحه 100

نیکـولا تسلا در مقاله The Problem of Increasing Human Energy از لغت “Firmament“ــ به معنـای “گنبد آسـمان” اسـتفاده می‌کند. در بخشی از این مقاله وی اظهار میدارد:

Though free to think and act, we are held”. together, like the stars in the firmament, with ”ties inseparable

ترجمه:

ما با وجود این‌که آزادانه فکر و عمل میکنیم، با هم مانند ستارگان در گنبد آسمان، با هماهنگی جدایی ناپذیری جمع شده (نگه داشته شده) هستیم.

و نقل قول بسیار معروف از آقای George Ellis کیهان شناس و فیزیک دان:

“مردم باید آگاه باشند که طیف وسیعی از مدل‌ها وجود دارند که می‌توانند مشاهدات را توضیح دهند برای مثال من می‌توانم برای شما یک مدل زمین مرکزی بر اساس مشاهدات بسازم که همه چیز درحال چرخش به دور ماست و شما نتوانید بر اساس مشاهدات آن را نقض کنید اما می‌توانید از لحاظ فلسفی آن را نپذیرید. هیچ مشکلی با این مدل وجود ندارد آن‌چه من میخواهم بگویم این واقعیت است که ما از معیارهای فلسفی برای انتخاب مدل‌هایمان استفاده میکنیم.”

در زیر یکی از پست‌های کانال تلگرام زمین تخت فارسی را قرار داده‌ایم.

نظرات منجمان،فیزیک دانان و نویسندگان علمی درباره نتایج آزمایش مایکلسون مورلی:

”فقط یک جایگزین وجود داشت;سرعت واقعی زمین در فضا که ممکن است برابر با صفر باشد.” منجم و فیزیک دان Arthur Eddington (منبع:The Nature of the Physical World, 1929, pp. 11, 8)

”نتایج آزمایش مایکلسون مورلی غیر قابل باور بود..تنها یک نتیجه وجود داشت و آن هم ثابت بودن زمین بود.”

فیزیک دان Bernard Jaffe (منبع: Michelson and the Speed of Light, 1960, p. 76)

”بنـــابراین شکست مایکلســـون مـــورلی در مشـــاهده سـرعت نـور با سـرعت‌های مختلف در زمان‌هـای مختلف سال نشان می‌دهد که زمین باید ثابت و بی‌حرکت باشد! گالیله به ما گفت که زمین نمی‌تواند در مرکز جهـــــــان باشد، پس چرا باید در فضا بی‌حرکت باشد؟”

فیزیک دان Adolph Baker (منبع: Modern Physics & Antiphysics, pp. 54-54)

”ساده‌ترین توضیح این بـود که زمین در اتر ثـابت است و همه چیز به دور زمین چرخش می‌کند.”

فیزیک دان James Coleman (منبع:Relativity for the Layman, p. 47)

”آزمـــایش مایکلســـون مـــورلی دانشـــمندان را با یک جایگزین و نتیجه شرم‌آور مواجه کرد. از یک طـرف آن‌ها می‌توانســتند نظریه اتر که بســیاری از چیزهــایی که در مورد الکتریسیته، مغنـاطیس، و نـور توضـیح داده بـود را دور بریزند و یا اتر را نگه داشـــته و کوپرنیک و حـــرکت زمین را فراموش کنند. برای بسیاری از فیزیکدانان باور ثابت بودن زمین آسان‌تر از این بود که باور داشته باشند امواج نور و امواج الکترومغناطیسی بـدون یک محیط که حفظشان کند وجـود داشـته باشـند.این یک معضل جـدی است! آزمایشات دیگری نیز توسط مایکلسـون و دیگـران انجـــام شد که ســـرعت زمین در فضا را برابر با صـــفر محاسبه کرد.”

(منبع: Lincoln Barnett) The Universe and Dr. Einstein, p. 44)

”چه اتفـاقی افتـاد زمـانی که این آزمـایش در 1887 انجام شد؟ هرگز و هرگز تغییری در الگـوی تـداخل دیـده نشد! هیچ تغییری! معنی و مفهـوم این چیسـت؟ این یک آزمایش بود که برای انـدازه گـیری سـرعت حـرکت زمین در اتر انجام شـده بـود. این آزمـایش می‌توانست حـرکت زمین به دور خورشید را نشـان دهد اما نشـان نـداد! پس نتیجه آزمایش مایکلسون مورلی چه بـود؟ نتیجه این بـود که زمین حرکت نمی‌کند.”

(منبع: Richard Wolfson فیزیک دان The Teaching: Company, episode taught by Professor Richard Wolfson of Middlebury College)

”نتایج آزمایش مایکلسون مـورلی دانشـمندان و علم را با یک انتخـــاب بد مواجه کـــرد! دور انـــداختن اتر که الکتریسیته، مغناطیس، و نـور را توضـیح میـداد یا قبـول این‌که زمین ثابت است”

(منبع: Ronald Clark) Einstein: The Life and Times, 1984, p. 57)

”مشـــکلی که علم با آن مواجه شـــده است قابل توجه است. به نظر میرسد که سه گزینه وجـود دارد که یکی از آن‌ها این است که قبـــول کـــنیم زمین ثـــابت است و کوپرنیک اشـتباه کـرد” (منبع: James W. Fulbright Ibid., pp. 109-110, emphasis added. In the opposite vein, senator James W. Fulbright once remarked: “We must

care to think about the unthinkable things, because when things become unthinkable, thinking stops and action

(.becomes mindless

و در آخر خود مایکلسون:

”این نتیجه بطـور مسـتقیم در تضـاد با توضـیح و پیش فرض حرکت زمین بود.“

فیزیک دان آلـــبرت مایکلســـون(منبع: The Relative Motion of the Earth and the Luminiferous Ether,” American Journal of

(Science, Vol. 22, August 1881, p. 125

20- برهان قوانین فیزیک

در این برهان ادعا می‌شـود که قـوانین فیزیک تنها با یک زمین درحـــال چـــرخش و دوران کـــروی شـــکل به دور خورشـــید ممکن هســـتند. این درحالیست که در مطـــالب بـــالاتر بیـــان کـــردیم که بیشـــتر سیســـتم‌ها و معـــادلات با استفاده از مدل و فرض زمین مسطح و ثابت کـــار کـــرده و انجام میشوند و دیگر نیاز نیست تمامی آن مطالب بـــار دیگر در این‌جا آورده شـــود. قـــوانین فیزیک همـــانطور که برای زمین کـــروی کـــار می‌کننـــد، بـــرای یک زمین مســـطح نیز کار می‌کنند اما باید در نظر داشته باشـــید که قـــوانین فیزیک همیشه پاســـخگوی همه چـــیز نیســـتند. به عنـــوان مثال، قانون گرانشی نیوتون نمی‌تواند چرخش ستارگان در کهکشـــان‌هارا توضـــیح دهد و به اجبـــار دانشـــمندان را مجبـــور به ســـاخت یک فرضـــیه مبهم به نـــام مـــاده تاریک

کـرده که هیچ مشـاهده‌ای آن را تایید نمی‌کند و امـروزه درحال نقض شدن می‌باشد.

درواقع اگر قـــــوانین فیزیک را بطـــــور کامل و دقیق مطالعه کنیـد، یک زمین مسـطح نـیز می‌تواند توسط این قوانین توصـیف شـود. بیشـتر این قـوانین با مـدل زمین کروی همخوانی ندارند و در تضاد هستند. درواقع قوانین فیزیک بیشـتر میل به یک زمین مسـطح و ثـابت دارند تا یک زمین متحرک و کروی و نباید قوانین فـیزیکی پایـدار در طبیعت را به عنوان مثال با فرمول‌هـای من درآوردی نسـبیت خـاص انیشـتین مقایسه کـرد. امیـدوارم متوجه منظورمان شده باشید.

درکـل، تمـامی حرکت‌هـای سـیارات، خورشـید و مـاه، مسـطح بـودن و ثـابت بـودن زمین با توجه به فیزیک و قـــوانین فیزیک ممکن و امکـــان پـــذیر است و ما این را ثابت کرده‌ایم.

همانطور که خواندید و دیدیـد، هیچ کـدام از این برهان‌ها کمکی به کـرویت زمین نکردند و با مسـطح بـودن زمین نیز قابل توجیه و توضیح بودند و گاه زمین مسـطح بهـتر از مدل کروی آنان را توجیه میکـرد. اگر بـرای اولین بـار است که درباره زمین تخت میخوانیـد، احتمـالا این مقاله تا به الان اطلاعات مناسبی در رابطه با زمین مسـطح به شما داده است و بـاعث شـده تصـور بهـتری از این مـدل داشته باشید.

سوالات متفرقه

چرا افق دریاها مانعی برای رادار کشتی‌ها می‌باشد؟

این کـاملا درست اسـت، زمـانی که به عنـوان مثـال دو کشتی (یکی فرستنده و دیگری گیرنده امواج) در فواصل مشخصی از یک‌دیگر در دریا یا اقیـانوس قـرار میگیرنـد، کشتی a قادر به شناسایی کشتی b نمی‌باشد. معمـولا این اتفاق را به کرویت زمین نسبت می‌دهند اما حقیقت امر چنین چیزی نیست.

کشـتی‌هایی که از رادارهـای معمـولی اسـتفاده می‌کنند نمی‌توانند سایر کشـتی‌هایی را که فراتر از افق هسـتند را ردیابی کنند. این به این دلیل است که قدرت سـیگنال بازگشـتی رادار با قـدرت چهـار برابر نسـبت به خـروجی رادار کـاهش می‌یابد. امـواج فرکـانس بـالاتر به علت رطوبت هوا (بخارات موجود بر فراز سـطح آب)، مسـتعد بـروز پراکنـدگی و نـویز بیشـتری هسـتند. هرچه یک فرستنده و گیرنـده بـالاتر قـرار گرفته باشـند، امـواج از گرادیـان اتمسـفری کمـتری عبـور می‌کنند (با رطـوبت و بخارات کمـتری در تمـاس خواهند بـود) و از این رو آن‌ها می‌توانند فواصل دورتر را ببیننـــــــــد، قبل از این‌که پراکندگی موجب کاهش توان امـواج شـود. هم‌چـنین یک موج راداری با فرکانس بالا نسبت به موج فرکانس پایین سـریعتر دچـار کـاهش و افت می‌شـود. درواقع امـواج فرکـانس پـایین بیشـتر از آن چـیزی که انحنـای زمین در مدل کروی تعیین می‌کند، پیش میروند.

علت تشکیل شفق‌های قطبی چیست؟

باور بر این است که ذرات پر انرژی از سـوی خورشـید با رسیدن به لایه‌های بالای جو زمین، از طریق برخوردهای الکترون در این لایه‌ها، مشـابه تخلیه گـاز در لولـه، گازها را به تابـانی وا می‌دارند. این الکترون‌ها هم‌چـنین روی

میدان مغناطیسی زمین و شرایط انفجار امواج رادیویی مجاور زمین اثر می‌گذارند. درواقع همان توضیحی که در مدل کروی برای شفق قطبی ارائه می‌شود برای مدل زمین مسطح نیز کاربرد دارد.

آیا آونگ فوکو اثبات نمی‌کند که زمین درحال چرخش است؟

پاسخ خیر است. برای آشنایی و شروع، آونگ فوکو چیست؟ آونگ فوکو نام نوعی آونگ نمایشی است که به منظور نشان دادن چرخش زمین بکار می‌رود. این آونگ به خاطر نشان دادن حرکت وضعی زمین مورد توجه قرار گرفت. این آونگ برای اولین بار توسط لئون فوکو در 1851 آزمایش شد. برای اولین بار این آونگ از گنبد مرکزی پانتئون در شهر پاریس آویزان شد و مورد آزمایش قرار گرفت.

اما جالب این‌جاست که بدانید مطابق اسنادی که از انجمن نجوم سلطنتی منتشر شده، آونگ فوکو مورد تایید این انجمن نبوده و آن را یک آزمایش "شکست خورده" نام گذاری کرده‌اند که می‌توانید متن کامل اسناد مربوطه را در لینک زیر مطالعه کنید:

https://web.archive.org/web/20190408244451/https://www2.ewu.edu/Documents/CSBSSW/History/Conlin/Conlin_Reception_Foucault_Pendulum.pdf

آونگ فوکو گـــاهی در جهت عقربه ســـاعت و گـــاهی برخلاف آن نوسان دارد، گاهی حرکـتی نمی‌کند و گـاهی مدت زیادی در حرکت است.

رفتار و حرکت آونگ در واقع بستگی به:

1- نیروی اولیه برای حرکت و نوسان دارد! یعنی حرکت و سـرعت آن بسـتگی به نـیرویی که به آن وارد می‌شـود دارد

2- بسـتگی به دما و محیط که در آن آونگ به حـرکت در می‌آید دارد، اگر محیط دارای دمای مختلف باشد سـرعت حـرکت آونگ تغیـیر می‌کند و این هیچ ربطی به چـرخش زمین ندارد

البته نکته دیگـری که در این‌جا مطـرح می‌شـود این است که آونگ فوکو با توجه به اصل مـاخ در فیزیـک، می‌تواند توسط یک جهان درحال چـرخش به دور زمین نـیز ایجـاد شـود. درواقع طبق اصل مـاخ تفـاوتی نمی‌کند که زمین چرخش داشته باشد یا جهـان به دور زمین چـرخش کنـد، در هـردو حـالت، آونگ فوکو نوسـان خواهد کـرد و طبق همین اصل نمی‌تـوان با اطمینـان دربـاره چـرخش زمین صحبت کرد چرا که چیزی که واضح است، چرخش اجــرام آسمانی است و آزمایشات فراوانی در اثبات ثابت بــودن زمین وجـود دارند بنـابراین آونگ فوکو نمی‌تواند دلیل و برهانی بر کرویت و چرخش زمین باشد.

یکی از شـواهدی که بـاعث می‌شـود تا چـرخش اجـرام آسـمانی و تـاثیر آن بر آونگ را قبـول کـنیم "اثر الیس" می‌باشد. اثر الیس بارها در هنگـــام خورشـــید گـــرفتگی مشاهده شده. در هنگـام خورشـید گـرفتگی، آونگ فوکو

حرکـــات و نوســـانات عجیـــبی از خـــود نشـــان میدهد که می‌توانیم این را شاهدی بر تحت تاثیر قرار گرفتن آونگ توسط اجرام آسمانی قبول کنیم.

آیا پیش بیـــنی خورشـــید گـــرفتگی و مـــاه گـــرفتگی زمین مسطح را زیر سوال نمی‌برد؟

ناسا از چرخه یا دوره ساروس اســـتفاده می‌کند و این را حـــتی بطـــور کـــاملا واضح در لینکی که در انتهـــای مطلب قـــــــرار داده ایم ذکر می‌کند. دوره یا چرخه ســـــــاروس دوره‌ای زمانی است با چرخه‌ای حدود 18 سال و 11 روز و 8 ساعت که می‌تواند برای پیش‌بینی گرفتگی خورشید و گرفتگی ماه استفاده شود. بعد از گذشت 18 ســـال از یک کسوف یا خسوف، مکـــان نقـــاط گـــره‌ای مـــدار مـــاه به جای قبلی خود برگشته، ماه و خورشید دوبـــاره به حـــالت قبلی بـــرمی گردند و کســـوف یا خســـوفی شـــبیه همـــان کســـوف یا خســـوف قبلی (از لحـــاظ مکـــان وقـــوع، زمـــان وقوع، شـــکل گـــرفتگی و انـــدازه گـــرفتگی) روی می‌دهد. نکته جالب درباره دوره ساروس این است که مربـــوط به بابلیان باستان است و آن‌ها از چرخه ساروس به منظـــور پیش بیـــنی گرفتگی‌ها اســـتفاده میکردند. مـــاجرا وقـــتی جـــالبتر می‌شـــود که متوجه می‌شـــویم بابلیـــان باســـتان معتقد به زمین مســـــطح و گنبد آســـــمان بودند. در زیر تصویری بازسازی شده از مدل زمین و آسمان بابلیان را می‌بینید. درواقع مدل‌ها در این مورد تفاوتی ندارند چـــرا که می‌تـــوان مبنـــای محاســـبات را تغیـــیر داد و بـــاز هم حاصل‌های درستی را بدست آورد. لینک سایت ناسا برای دوره ساروس:

تصویری از تصور بابلیان از زمین و آسمان.

با فــرض این مــدل در هــزاران ســال قبــل، بابلیــان گرفتگی‌هــارا پیش بیــنی میکردند. با این حــال حــتی در جهان امروز دوره ساروس کاربرد دارد.

تصـــاویر بالن‌هـــا، ماهواره‌ها و... از ارتفاعـــات افق را منحنی نشان میدهد. آیا این کافی نیست تا زمین مسطح نقض شود؟

تمامی تصاویر بالن‌های ارتفاع زیاد(HAB)ـ در ارتفاعـات بسـیار بـالا افق را بصـورت منحـنی نشـان می‌دهند. اما بگذارید به این سـوال پاسخ دهیم که چطـور وقـتی افق منحـنی رویت می‌شـود، هم‌چنـان می‌تـوانیم به یک زمین تخت باور داشته باشیم. ما در طول یک تحقیـق، تصـاویر مختلفی را مـــورد بررسی قـــرار دادیم. تصـــاویری که توسط افـراد مختلف (افـراد عـادی و نه به قصد فـریب) تهیه شده بودند. تصاویر توسط لنزهایی تهیه شده بودند که هیچ افکت و تـاثیری بر تصـویر نداشت درواقع خـبری از دوربین‌های گوپرو و لنزهای فیش آی نبود. در ابتــدای پرتــاب بــالن، افق تا چند دقیقه مانند یک خط صــاف به نظر میرسـید و سـپس به تـدریج افقی منحـنی را شـاهد بودیم. هم‌چـنین تصـاویری که افق را بصـورت مصـنوعی منحنی نشان میدادند (یعنی با استفاده از لنزهای مختص به این کار) اصطلاحا correct یا تصحیح شدند و انحنـای مصنوعی از تصویر حذف شد و نتیجه بسـیار جـالب توجه بود. افق باز هم منحنی دیده میشد.

حقیقت این است که وقتی بالن یا موشکی آماتور پرتاب می‌شـود، بر فــراز اتمســفر و در ارتفاعــاتی بین 40 تا 100 کیلومـتر(خط کـارمن)، ما درحـال مشـاهده منطقه روشن شده توسط خورشید بر فراز زمین تخت هســتیم.

خورشـــید در زمین تخت منطقه‌ای دایـــره‌ای شـــکل را روشن می‌کند(تصـویر زیر) و وقـتی به ارتفاعـات بروید (با افزایش ارتفاع) به تدریج شاهد افزایش منحنی بودن افق میشـوید چـرا که درحـال مشـاهده کـردن منطقه‌ای هسـتید که خورشـید ما آن را روشن کـرده است. نـاظر درحـال نگـاه کـردن به یک دایـره روشن است. یک دایـره همواره در دو بعد منحنی است. درواقع هنگامی که ناظر منطقه روشن شـــده توسط نـــور خورشـــید را میبینـــد، انحنای قابل توجهی را مشاهده می‌کند که ناشی از نـــور و منطقه روشن است(انحنـــای افق) نه انحنـــای واقعی زمین. اگرچه نـاظر درحـال مشـاهده کل منطقه روشن است، اما به علت فاصله زیاد دیگر قاره‌ها و کشـورها (یا منـــاطق مختلف) که با خط افق ادغـــام شـــده‌اند، نـــاظر نمی‌تواند آن‌هارا در ارتفاعات مشاهده کند. البته موضوع دیگر شفاف نبودن اتمسفر زمین است که دید را محـدود می‌کند.

دید ما به این دلیل محـــدود است اما منطقه روشن قابل مشاهده است و بنابراین ما محدوده روشن منحـنی‌ای را میبینیم چرا که خورشید زمین را بصورت یک دایره بزرگ روشن کرده است و در مـدار خـود درحـال حـرکت است. مناطقی که در شب قـرار دارند قابل رویت نیسـتند چـرا که نور خورشید به آن منـاطق نمیرسد و ما فقط درحـال مشاهده مناطق روشن شده توسط نور خورشید هسـتیم که بصورت یک دایره است بنابراین طبیعی است که افق منحنی باشد. درواقع اگر زمین کروی بـود(انحنـای رو به پـایین زمین بصـورت 3 بعـدی) تمـام انحنا در عکس‌ها بصورت یک قوس دایره‌ای بر آمـده دیـده میشد. اما انحنا بصورت یک قوس بر آمده دیـده نمی‌شـود. زمین در همه

عکس‌هـــای آمـــاتور بیضـــوی است و “افق” دارای انحنا می‌باشد نه زمین(نشـــانه قابل تـــوجهی از زمین تخت). تنها تصـاویری که افق را بصـورت قـوس دایـره نشـان می‌دهند، عکس‌های سازمان فضـایی ناسا است اما ناسا یک سازمان غیر قابل اعتمـاد است (همـانطور که این را بارها به اثبات رسانده ایم). درواقع تصـاویری که افق را صاف نشان می‌دهند دارای ارتفاع کـافی بـرای مشـاهده کل دایره روشنایی خورشید نیستند.

تصویر برای درک بهتر توضیحات بالا

آیا مشاهده وارونه ماه و صورت‌های فلکی از دو نیمکـره اثبات نمی‌کند که زمین کرویست؟

خیر اینطور نیست. تصاویر زیر را با دقت مشاهده کنید:

مطـابق کـرویت زمین، در این دو قـاره مـاه باید به این شـکل رویت شـود و دقیقا همینطـور می‌باشد اما چـنین مشـــاهداتی در زمین مســـطح نـــیز قابل توضـــیح دادن هستند. تصویر زیر را ببینید:

توضیح این پدیده در زمین مسطح

در مدل زمین مسطح، ماه به شکل دیسک می‌باشد (چـرا که در غیر اینصورت نمی‌تواند در مـدل زمین تخت وجـود داشته باشد)، از این رو، زمـانی که مـاه بین دو کشـور و قاره در دو جهت مخالف یک‌دیگر میرسد، اگر دو نـاظر از دو سوی مخالف یک‌دیگر به ماه یا صورت‌های فلکی نگـاه کننـــــد، آن را وارونه نســـــبت به یک‌دیگر میبینند و اگر همزمـــان تصـــویری از آســـمان تهیه کننـــد، می‌تـــوان دو تصویر را با هم مقایسه کرد.

همانطور که می‌بینید، دو نظر A و B دو تصـویر مختلف از صـورت فلکی اوریـون میبینند (تصـویر دارای مقیـاس درست و دقیق نمی‌باشد و تنها هــدف نشـــان دادن این مشاهدات بوده).

آیا چـرخش متفـاوت آسـمان در نیمه شـمالی و جنـوبی زمین اثبات نمی‌کند که زمین کروی است؟

پاسخ خیر است. علت تغییر زاویه شما نسـبت به آسـمان است. می‌توانید همین کـــار را در خانه با یک آیینه و چند منبع نـــور و ســـپس انعکـــاس نورها بر روی ســـقف و چرخاندنشان انجام داده و آزمایش کنید. زمـانی که زاویه دید شـما تغیـیر می‌کنـد، محـور چـرخش نـیز دچـار تغیـیر می‌شود.

در مـدل زمین مسـطح، اگر به سـمت شـرق یا غـرب یا شمال یا جنـوب آسـمان نگـاه کنیـد، منـاظر متفـاوتی از چرخش مشاهده خواهید کرد. اگر در جنوب حضور داشته باشید و در زاویه شمال به آسمان نگاه کنیـد، آسـمان در محور شـمال خواهد چرخید. همه چـیز به زاویه دید شـما بستگی دارد.

کلیپ زیر را می‌توانید برای درک بهتر مشاهده کنید:

https://www.aparat.com/v/76ZOE

کلیپ بـالا در اسـترالیا تهیه شـده با این حـال می‌توانید جهات گردش مختلفی را در آسمان مشاهده کنید.

آیا تصاویر تهیه شده از آسمان استوا که دو قطب شمال و جنـوب را نـیز نشـان میدهـد، اثبـاتی بـرای مـدل زمین کروی نمی‌باشد؟

منظور تصویر زیر می‌باشد:

چطور امکان دارد که چنین پدیده‌ای در زمین مسطح نیز رخ بدهد؟ در مدل زمین مسطح، به علت وجود گنبد آسمان (که دارای جنس کریستالی می‌باشد)، با تغییر جهت در زیر این گنبد کریستالی (که مانند یک لنز عمل می‌کند)، نور ستارگانی که در حرکت هستند دچار تغییر می‌شود. شما می‌توانید در آزمایش زیر این مورد را مشاهده کنید.

شبیه سازی با استفاده از یک گنبدی کریستالی!

کلیپ زیر را ببینید تا بصورت تصویری و کاملا واضح بتوانید منظور متن بالا را درک کنید:

نمایشگر ویدیو

00:0000:00

درواقع نور ستارگان از طریق یک لنز کریستالی عظیم عبور کرده و به چشمان ما میرسد و همانطور که در کلیپ می‌بینید، با تغییر زاویه گنبد کریستالی (که می‌توانیم حرکت ناظر را بر روی زمین در نظر بگیریم)، شکل ستارگان دچار تغییر می‌شود و علت متفاوت دیده شدن آسمان در تصاویر رد ستارگان همین موضوع می‌باشد. همانطور که دیدید، نتایج آزمایش با آن‌چه در طبیعت رخ میدهد کاملا همخوانی دارد.

چرا درباره شکل زمین دروغ میگویند؟

چند پاسخ کوتاه و مختصر می‌توان داد

1- انکار خدا و ادیان:

امروزه در جهان فرقه‌های مختلف و درواقع نوعی طـرز فکر به نـام آتئیست و یا خـداناباوران شـکل گرفته‌اند که مخـالف خـدا و ادیـان الهی هسـتند و اکـثرا ادعا آنـان قوانین حاکم بر کیهان و تصـادفی به وجـود آمـدن است. این داسـتانی خـرافی و تخیلی در علم است که حـتی شواهدی ابتـدایی بـرای اثبـات آن وجـود نـدارد اما چـون دولت‌ها و سـازمان‌های به ظـاهر معتـبر و معـروف این مطالب را منتشر می‌کنند مورد قبول همگان شده است. امـروزه بیگ بنگ تئـوری مـورد قبـول بـرای آغـاز جهـان است اما بیگ بنگ شـروع بی‌خـدایی است. درواقع بیگ بنگ آغـاز جهـانی است که از تفکر کابـالایی سرچشـمه گرفته که به آن "زیمـزم" می‌گویند. اما ادیـان الهی و کتب مقـدس سـال‌ها پیش به حقیقت گیـتی که مسـطح بودن زمین است اشاره کرده‌اند و چون ادیان حقیقت را بیـان می‌کنند آن‌ها نخواهند گذاشت مـردم به حقیقت ادیـان پی ببرند و همین موضـوع است که به ایجـاد تفکر آتئیست کمک زیادی می‌کند.

♦♦♦♦

 2- بودجه‌های کلان:

امـروزه سـازمان‌های فضـایی در سراسر جهـان روزانه میلیاردها دلار بودجه از دولت‌های‌شـان میگیرند و سر آخر چه تحویل ما می‌دهنـد؟ تصـاویر گـرافیکی و ماموریت‌هـای فضـایی‌ای که ار صـحت آن‌ها بی‌خـبریم. فرسـتادن چند موشک سـوخت جامد که در آسـمان میسـوزند و یا اسـتفاده از هولـوگرام هفت بعـدی بـرای نشان دادن دنیـای مجـازی در دنیـای حقیقی هزینه کمی دارد یا استفاده از ربات‌هـای به ظـاهر مـریخی در جزایر

دور افتاده و خالی از سکنه(این مطلب را بخوانید).آن‌ها به بهانه ماموریت‌های فضایی و تلاش برای پیشرفت بشریت بودجه‌های زیادی میگیرند به عنوان مثال برای سفر به ماه، سازمان ناسا سی میلیارد دلار بودجه گرفت!! و با فیلم برداری در یک استادیو درهالییود و سفینه‌ای مقوایی و کاغذی که با آلومینیوم پوشانده شده بود ماموریت‌های آپولو را خلق کردند.

♦♦♦♦

 3- انرژی نامحدود:

در دنیای امروز ما برای هرچیزی باید پول پرداخت کنید. یکی از این موارد برق است. وسایل برقی و سیستم‌های برق رسانی بر اساس انرژی و برق محدود تنظیم شده‌اند و مردم در سراسر جهان باید برای داشتن برق پول پرداخت کنند اما نیکولا تسلا سال‌ها قبل به حقیقت وجود گنبد آسمان پی برده بود و اعتقاد داشت انرژی الکتریکی در همه جا وجود دارد و هرگز تمام نمی‌شود. تسلا برج واردنکلیف را ساخت و توانست انرژی الکتریکی را بدون سیم انتقال دهد و البته انرژی الکتریکی‌ای که تسلا به آن دست پیدا کرده بود برای انسان بی‌ضرر بود و البته کاملا رایگان بود و اگر این پروژه تسلا عملی میشد دیگری دولت‌ها و سازمان‌های در پشت پرده سود نمیکردند برای همین موضوع پروژه انرژی رایگان تسلا کاملا باطل شد و از بین رفت تا با روی کار آمدن انرژی محدود بتوانند سود کنند.

♦♦♦♦

 4- کنترل ذهن مردم:

یکی از دلایل دیگری که بـرای این بیـان می‌شـود که چـرا دربـــاره شـــکل زمین دروغ میگویند موضـــوع تکامل دروغ‌هاست.

آن‌ها از چند قرن پیش یک مسـیر تکـاملی از دروغ ایجـاد کردند که به تـــدریج رشد کـــرد. کـــرویت زمین یکی از دروغ‌های گفته شده می‌باشد. پایه و اساس تمدن و علم امـــروزی بر دروغ است. دانشـــمندانی که در اختیـــار دولت‌ها هستند و پول میگیرند تا مطـالبی را عنـوان کنند و به اثبـات فرضی برسـانند به عنـوان مثـال در کتـاب نـیروی بی‌کـران از آنتـونی رابیـنز، او بیـان می‌کند که دانشـــمندان علم زیست شناسی‌ای که او با آن‌ها گفتگو کرده اعلام کرده‌اند که پـول گرفته‌اند تا دروغ‌هـایی را به عنوان حقیقت بیان کنند.

هر مطلـبی که در عنـوان آن نـام دانشـمندی ذکر شـده است را باور نکنید. آن‌ها از کودکی به شـما یـاد می‌دهند یک پدیده فقط به این دلیل اتفـاق می‌افتد و چـون شـما از کـــودکی با این تفکر بـــزرگ شـــده‌اید و به مدرسه و دانشگاه رفته‌اید خود به خود این دروغ برای شـما تبـدیل به حقیقت می‌شـــود و آن را بـــاور میکنید و این کنـــترل ذهن است.

البته تمامی دانشمندان با یک‌دیگر در همدست نمی‌باشند و این یک تفکر اشـــتباه است. بیشـــتر دانشـــمندانی که امروزه تحقیقات و پژوهش‌های بسیاری انجام می‌دهنـد، همانند همگی ما دوران مدرسه و دانشـگاه را گذرانده‌اند و از قبل به کرویت زمین و چرخش آن به دور زمین باور دارند و در این مورد برایشان هیچ سوالی ایجاد نمی‌شود چـرا که این موضـوع را یک موضـوع حل شـده میدانند و

علت مخـالفت یا بی‌تـوجهی آنـان نسـبت به این مسـائل همین است. بیشــتر کشــورهایی که ســازمان فضــایی چنــدان فعــالی ندارند (مانند ایــران) ممکن است که از حقیقت امر بی‌خبر باشند و دربـاره مسـطح بـودن زمین چــیزی ندانند چــرا که قــوانین همــان قــوانین است و می‌توانند ماهواره و کاوشگر پرتاب کنند اما اطلاع یافتن از شــکل زمین حــتی اگر تصــاویری از فضا تهیه کننــد، برایشــان غــیر ممکن است چــرا که همــانطور که پیش‌تر اشاره کردیم افق از ارتفاعــات منحــنی به نظر میرسد و البته اثبات مسطح بودن زمین نیازی به ارسـال مـاهواره یا کاوشگر ندارد و باید پروژه‌هایی در سطح زمین انجــام شود تا بتواند پیشرفتی در این مسیر داشته باشد.

بزرگنمایی خورشید در افق

موضوع تغییر اندازه ظاهری خورشید در طول روز یکی از موضوعات گیج کننده و پر بحث در مبحث زمین تخت می‌باشد. با این مقاله سعی در درک و روشن کردن موضوع داریم.

سوال: اگر زمین تخت باشد و خورشید از ناظر دور شود، آیا اندازه آن نباید دچار تغییر شده و کوچکتر شود؟

پاسخ: در اکثر مواقع خورشید با توجه به پدیده شناخته شده بزرگنمایی جوی که توسط پرتوهای شدید نور که از میان لایه‌های مختلف اتمسفر عبور می‌کند، در همان اندازه یکسان باقی می‌ماند. حال امروز میخواهیم این موضوع را باز کنیم و توضیح بیشتری درباره آن بدهیم.

در فصل 10 کتاب Earth not a globe میخوانیم:

" این کاملا واضح و بدیهیست که یک نور از هر منبعی، اگر از طریق محیطی چگال و متراکم عبور کند، در فاصله معینی اگر به آن از طریق چشمان ناظر نگاه کنیم، بزرگتر نسبت به نوری که از محیطی رقیق‌تر می‌آید، بنظر میرسد. این نکته زمانی بیشتر قابل توجه می‌شود که در محیط، ذرات آب یا بخار، مانند یک فضای مرطوب یا مه آلود، وجود داشته باشد. هرکس می‌تواند این موضوع را در شبی در خیابان با ایستادن در فاصله معینی از یک چراغ یا منبع نور امتحان کند و نتیجه را یادداشت کند. در هر زمان می‌توانید این پدیده را با شدت کم یا زیاد مشاهده کنید اما زمانی که هوا کمی حالت مه آلود دارد، می‌توانید نتیجه بهتری بگیرید.

همه این را میدانیم که نـور خورشـید در هنگـام طلـوع و غروب، باید مسیر بیشتری را از میان اتمسفر زمین طی کرده تا به نـاظر برسد و اتمسـفر نزدیک به سـطح زمین از دیگر لایه‌هـای اتمسـفر چگـال‌تر و مـتراکم‌تر است و ذرات آب بسـیاری را در خـود نگه داشـته است بنـابراین طبیعی است که نور خورشید دچار تغییرات قابل توجهی در دید ناظر شود (بزرگنمایی و تغییر شکل و حـالت منبع نور).”

دفعه بعد که به طلـوع یا غـروب خورشـید نگـاه میکنیـد، دقت کنید که در آن هنگـام تا چه انـدازه مبهم و مه آلـود به نظر میرسد و اگر با دوربین، ویـدیویی از خورشـید در آن حالت تهیه کنید، متوجه حرکت‌هـایی بصـورت افقی و عمودی روی سطح خورشید میشوید که به اعوجاج جـوی معروف‌اند. صـبر کنید تا خورشـید کـاملا از افق فاصـله بگیرد. دیگر خبری از آن اعوجاج و حـالت مه مانند دیسک خورشید نیست و شدت درخشش آن بیشتر می‌شود.

اگر تابحال منظره‌ای از یک شهر را در شب دیده باشـید، نورهای ساختمان‌هایی که در فواصل بسـیار دورتر قـرار دارند (که بصورت یک دایره نورانی دیده میشـوند) دارای اندازه بزرگی هستند و این پدیده دقیقا در طـبیعت اجـرا می‌شود. حال این فاصله را بیشتر کنیـد، چراغ‌ها بزرگـتر میشـوند و اگر به سـمت آن‌ها حـرکت کنید و بهشـان نزدیک شوید، به تدریج کوچکتر و کوچکتر میشوند.

خورشـید را از طریق یک فیلـتر سـولار در طـول روز مشاهده کنید. شاید کوچکتر از یک دانه عدس در دسـتتان باشد اما در هنگام غروب یا طلوع به نظرتان علت بـزرگ شدن چه می‌تواند باشـد؟ این پدیـده شـناخته شـده به ما

کمک می‌کند تا بتوانیم به خوبی این مشاهده از خورشید را توضیح دهیم.

به تصویر زیر با دقت نگاه کنید. بلافاصله با نگاه کردن به تصـــویر متوجه خواهید شد که چراغ‌هـــایی که در فاصـــله دورتر در تصـــویر قـــرار دارند بـــزرگ به نظر می‌رســـند، خصوصـــاً نورهـــای ســـفید روشن در ســـمت چپ بـــالای تصویر. باید توجه داشته باشـید که بسـیاری از چراغهـای موجـــود در پس زمینه تقریبـــاً به انـــدازه چراغهـــای پیش زمینه هســـتند. این کـــاملاً متنـــاقض با آن‌چه که انتظـــار می‌رود است. چراغهای پس زمینه بسیار دورتر هستند و همگی کوچکـــتر از یک پیکسل صـــفحه نمـــایش هســـتند. چراغ‌هایی که اندازه خـــود را در پس زمینه حفظ می‌کنند نمونه‌ای عالی از بزرگنمـایی فضـای موجـود در اتمسـفر است.

به عنوان یک قیاس برای بزرگنمـایی خورشـید در هنگـام غروب یا طلوع، بگذارید تصور کنیم که در یک اتاق تاریک همراه یک چراغ قوه قرار داریم. ما نور را بر روی دیـوار اتاق می‌انـدازیم و یک دایـره با محـدوده مشـخص از نـور ایجـــاد می‌کـــنیم. اگر به عقب بـــرویم و از دیـــوار فاصـــله بگیریم، محدوده دایره نور افزایش پیدا می‌کند. هنگـــامی که به سمت دیوار قـدم بر میـداریم، محـدوده دایـره نـور کوچکتر می‌شود. همین اتفاق در طبیعت در هنگام طلوع و غروب خورشید رخ میدهد اما به جای سطح جامد مانند دیوار، پرتوهای نور بر لایه اتمسفر بین ناظر و خورشـــید برخورد می‌کنند. کوچک شدن طبیعی خورشید با توجه به پرسپکتیو، با افزایش تأثیر نور آن بر روی لایه‌های افقی اتمسـفر بین شـما و منبع نـور، خنـثی می‌شـود. اینگونه

است که قطر خورشید در طول روز حفظ می‌شود. در این‌جا ساده‌ترین مبانی فیزیک حضور دارند و نیازی نیست تا از مفهوم‌های پیچیده استفاده کرد.

در این‌جا دو معیار وجود دارد:

این پدیده را نمی‌توان با تمامی چراغ‌های خیابانی و منابع نور موجود در خیابان امتحان کرد چرا که نیاز به منبع نور با شدت بالا می‌باشد.

این پدیده تنها در فواصل دور برای ناظر رخ میدهد و امکان ندارد که ناظر با نزدیک بودن به منبع نور بتواند پدیده را مشاهده کند. منابع نور در فواصل مختلف (اما دور از ناظر) همگی به اندازه‌های یکسان به نظر میرسند.

مثال بازتاب آیینه

می‌توان مثال مشابهی از موارد بالا را در استفاده از آیینه‌ها دید. این مثال می‌تواند مشابه تصویری بین ناظر و منبع باشد.

“این آزمایشی بود که در کتاب کار پسرم دیدم. با استفاده از ماژیک وایت برد، قسمت بالای پیشانی و پایین چانه خود را بر روی یک آینه علامت گذاری کنید. سپس به آرامی به عقب حرکت کنید، و ببینید که چه اتفاقی می‌افتد. آیا در سایز دو نقطه‌ای که مشخص کردید بصورت انعکاسی تغییری ایجاد شد؟ من کاملاً شگفت زده شدم. همیشه فکر می‌کردم بازتاب هنگامی که از آینه دور می‌شویم کوچکتر می‌شود. به نظر شما چرا چنین اتفاقی افتاد؟“

پاسخ:

“آینه به همــان تناسب کوچکــتر می‌شــود. توضــیح‌اش همانند یک مثلث است. چشم و علائم موجود بر روی آینه یک مثلث را تشــکیل می‌دهنــد، در حــالی که چشم و دو نقطه روی تصویر مثلث دیگری را تشکیل می‌دهد. هــردو مثلث با نســبت 2/1 مشــابه یک‌دیگرند (بــدون توجه به فاصله).“

توضیح تصویری:

می‌توانیم مثال آیینه را به طرح خودمان نیز اعمال کنیم. آیینه (به عنوان سطح تجسمی ما) از اتمسفر، فاصـله‌ای مشـخص را از نـاظر حفظ می‌کند و در آن ثـابت است و بنابراین کوچک نمی‌شود. منبع نـور یک تصـویر در جلـوی ناظر ایجاد می‌کند و می‌تواند با ابعاد ظـاهری جدید خـود (که همانند تصویر اصلی‌اش است) از ناظر فاصله بگـیرد و دورتر شـود. هم‌چنـان که توسط پرسـپکتیو کوچکـتر و کوچکتر می‌شود، به همان نسبت تصـویر آن نـیز بزرگـتر می‌شود، دقیقا مانند آن‌چه در آزمایش آینه اتفاق افتاد و این بـاعث می‌شـود همـان انـدازه نسـبی را که در محیط دارد را حفظ کند درحــالی که درحــال دور شــدن است. لازم به ذکر است که همه منابع نوری نمی‌توانند بر فراز اتمسفر تصویر ایجاد کنند.

خودتان نیز می‌توانید آزمایش آینه را در خانه انجام دهید.

مثال چراغ جلو

به نور ماشین‌هایی که به ســمت ما می‌آیند دقت کنید که اندازه آن‌ها هم‌چنان که به سمت ما می‌آیند بـزرگ است.

این نور شدید از چراغ‌های جلو برای ایجاد یک بزرگنمایی در جو و فضای بین منبع نور و دوربین گرفتارند.

این بزرگنمایی با فاصله افزایش می‌یابد و اجــازه میدهد چراغ‌های ماشین‌هایی که جلوتر هستند هم همان انــدازه و بزرگ به نظر برسد اما چراغ‌های قرمز که شدت بسیار کمی دارند و در حــال دور شــدن هســتند انــدازه آن‌ها کوچکــتر می‌شــود زیــرا کمــتر از آن چــیزی هســتند که اتمسفر بر آن‌ها تاثیری بگذارد.

ویدیو زیر مثال دیگری از چراغ جلو خودروها می‌باشد.

https://www.youtube.com/watch?v=MaPFBgGpdVU

مثال تیر چراغ

تیرهای چراغ نیز چنین پدیـده‌ای را نشـان می‌دهند. دقت کنید آن‌هـایی که در انتهـای تصـویر هسـتند دارای ابعـاد کوچکتری نیستند.

توجه: لامپ‌هــای نزدیک به نــاظر در تصــویر فــوق کمی بزرگتر از لامپ‌های انتهـایی تصـویر هسـتند، این درست است. اگر منبع نور بسـیار نزدیک به نـاظر باشـد، نـور با مقدار کمتری از اتمسـفر برخـورد می‌کند تا به چشم وی برسد و جسم بزرگـتر از تصـویر ایجـاد شـده‌اش به نظر میرسد. یک چراغ که در فاصله 10 سانتی از شـما قـرار دارد قطعا بزرگتر از چراغی با فاصله 10 متری، به نظر میرسد. این یک اشــکال، تنــاقض یا تضــاد نیست که چراغ‌های خیلی نزدیک، بزرگتر به نظر برسند. ما دربـاره منابع نـوری صـحبت میکـنیم که در فاصـله قابل تـوجهی

(بسیار دور) قرار دارند. در این تصویر می‌توانیم ببینیم که چراغ‌هایی که با فواصل مشخص از یک‌دیگر قرار دارند،هاله نورشان با توجه به فواصلشان بطور تدریجی کم نمی‌شود. کوچک شدن‌هاله نور(منبع نور)، برخلاف انتظارها، هرچه فاصله بیشتر باشد، کندتر می‌شود. به عنوان مثال چراغ‌هایی که در فاصله (فرضی) 10 کیلومتر از ناظر قرار دارند،هاله نوری به اندازه چراغ‌هایی که در فاصله 5 کیلومتری هستند، دارند. موضوع مورد بحث این است و این چیزی است که می‌توانیم در طبیعت مشاهده کنیم و شواهدی از پدیده بزرگنمایی است.

نمونه دیگر این اثر در فیلم زیر یافت می‌شود. تعداد لامپ‌ها در فواصل دور از نظر اندازه هماهنگ هستند. هرچند درخشش تیرهای چراغ نزدیکتر، کمی بزرگتر است اما نمی‌توان به تدریج کوچکتر شدن درخشش تیرهای چراغ را با توجه به آن‌چه انتظار میرود، دید.

مثال لنز پلاریزه شده

بسیاری ادعا می‌کنند که پدیده‌ای که درباره‌اش صحبت میکنیم (بزرگنمایی) درواقع اثرات تشعشع و تابش (فلیر و ...) از منبع نور است و اگر کسی با استفاده از یک لنز پلاریزه شده به منابع نور نگاه کند، موضوع برعکس می‌شود.

اما این کاملا مضحک است چرا که یک‌هاله نور یا تشعشع درخشش نور چقدر باید هوشمند باشد که خود را بطور مداوم و هوشمندانه در اندازه‌اش تنظیم کرده و مطابق با اثر کوچک نمایی پرسپکتیو و فاصله از ناظر باعث

شود که اندازه تصویر خود را به همان صورت در فواصل مختلف حفظ کند؟؟

اگر glare (یا همان درخشش و تابش منبع نور) باعث می‌شود که یک جسم 2 برابر اندازه عادی خود دیده شود. برای مثال جسمی 8 برابر کوچکتر در فاصله 8 برابر از موقعیت A لازم است که تابشی 16 برابر داشته باشد تا درخشش در موقعیت A قرار بگیرد، که هشت برابر افزایش نسبت اولیه است. سؤال برانگیز است که چگونه این glare می‌داند که ناظر کجاست تا با توجه به آن اندازه خود را در فواصل مختلف حفظ کند؟

حال حتی با استفاده از لنز پلاریزه شده درخشش منابع نور کمتر نشده (و اصطلاحا کوچک نمی‌شود). می‌توانید کلیپ زیر را ببینید. در دقیقه 4:52 خودروای را می‌بینید که در فاصله زیاد قرار دارد (با دایره در تصویر زیر ویدیو مشخص شده) و فاصله به قدری است که نور چراغ‌های جلوی خودرو با یک‌دیگر ادغام شده‌اند.

حال، هنگامی که آزمونگر از لنز پلاریزه استفاده می‌کند، می‌توانید همان تصویر قبل را از نور چراغ‌های خودرو ببینید، بدون این‌که تغییری کرده باشند.

تصاویر زیر از محیط ویدیو بالا:

متنی از خود ویدیو:

“لنزهای ضد تابشی 400 UV 100% Polarized از چشمانتان محافظت می‌کند و تصویر را شفاف و قابل کنترل می‌کند و یک تصویر تمیز به شما تحویل میدهد.”

مثال لنزهای پلاریزه 2

نمونه دیگر مشـــابه مـــوارد فـــوق در فیلم زیر در دقیقه 3:06 نشان داده شده است:

می‌توانید تـــــرکیب و ادغـــــام (همپوشی) چراغ‌هـــــای خودروهـارا در این کلیپ ببینید که هم با اسـتفاده از لـنز پلاریزه قابل مشاهده‌اند و هم بدون آن و هیچ تغییری در شدت آن‌ها دیده نمی‌شود.

واگرایی پرتو

پدیـده بزرگنمـایی پرتو نـور در فواصل زیـاد را هم‌چـنین می‌توان در لیزرها نیز دید. ظاهراً اشعه‌های "مسـتقیم" نور هنگام تابش در مسافت‌های طولانی پخش می‌شوند.

در ویکی پدیا انگلیسی درباره واگرایی پرتو نور داریم:

The beam divergence of an electromagnetic beam is an angular measure of the increase in beam diameter or radius with distance from the optical aperture or antenna aperture from which the electromagnetic beam emerges

در ویکی فارسی:

واگرایی نور به معنی جدا شدن پرتوهـای مـوازی نـور از هم است.

در عکاسی، پدیـده واگـرایی نـور پس از تـابش پرتوهـای موازی نور به سطح یک عدسی مقعر روی می‌دهد.

عکس پدیده واگرایی نور، همگرایی نور نامیده می‌شود.

از بخش 5.5 یک سند در مورد اصول تلسکوپ می‌خوانیم که از لیزرها برای ایجاد تصاویر در اتمسفر برای شبیه سازی ستارگان استفاده می‌شود. این ممکن نشان دهنده چگونگی رفتار نور بر روی اتمسفر باشد. هنگامی که یک منبع نوری با کیفیت به جو برخورد می‌کند، یک تصویر ایجاد می‌کند:

“ستاره شناسان امروزه می‌توانند با تکنیک‌های شبیه سازی، ستارگان شناخته شده را مشاهده و بررسی کنند. با اندازه گیری دقیق چگونگی اعوجاج ایجاد شده برای ستاره مورد نظر، در تصاویر سایر اشیاء می‌توان اصلاحاتی انجام داد. متأسفانه، بسیار نادر است که یک ستاره با درخشش کافی به اندازه کافی نزدیک به شی مورد نظر برای این تکنیک باشد. به همین دلیل ستاره شناسان تکنیکی را با استفاده از پرتو لیزر قدرتمند برای ایجاد یک ستاره مصنوعی در جایی که به آن نیاز دارند، توسعه داده‌اند. پرتو لیزر در اتمسفر منتشر می‌شود. اعوجاج تصویر ستاره مصنوعی توسط رایانه‌ای ضبط می‌شود که سپس محرک‌های کوچک را در یک آینه تصحیح شده در پرتوی نور تلسکوپ تحریک می‌کند. محرک‌ها تنظیمات کوچکی را در آینه تصحیح ایجاد می‌کنند و آن‌هایی را که توسط اتمسفر ایجاد می‌شود، لغو می‌کنند. این تکنیک، به نام اپتیک تطبیقی، در حال حاضر به اخترشناسان این امکان را داده است که به واسطه تلاطم جوی، دیدمان از آسمان و اجسام آسمانی را بطور چشمگیری بهبود بخشند.“

https://1.cdn.edl.io/j0sI4j47O0GzogzPZrQpGzTsz9A9gJ4KB2KB74iPkNDRRhzg.pdf

تناقضات روشنایی خورشید

علاوه بر این، باید توجه داشت که خورشید به طور متناقضی می‌درخشد. این عجیب است، زیرا در مدل زمین کروی خورشید جسمی است که تمام قسمت‌های قابل مشاهده آن برای ناظر بر روی زمین به یک اندازه میدرخشند.. باید انتظار داشت که تمام قسمتهای دیسک خورشید با شدت برابر و یا با شدت زیاد حتی در لبه‌ها مشاهده شود، زیرا شدت آن توسط فوتون‌های انباشته شده تعریف می‌شود و تعداد مایل در هر قوس مربع در آن مناطق افزایش می‌یابد.

عکسی از خورشید گرفتگی را مشاهده کنید، که اغلب از طریق فیلتر خورشیدی گرفته می‌شود، و سپس تنظیمات روشنایی و کنتراست را تغییر میدهیم تا مناطقی از تصویر که درخشان‌تر است را مشخص کنیم:

این تصویر یک گیف می‌باشد و می‌توانید برای مشاهده آن بر روی آن کلیک کرده و با کیفیت بهتری ببینید

و مقایسه آن با تصویر نقاط حساس پروژکتور در زیر:

Source: Hotspotting or brightness inhomogeneity

کانون حساس درخشان که در خورشید دیده می‌شود، می‌تواند یک تصویر بر روی اتمسفر را نشان دهد. تصاویر، مانند یک پروژکتور که در صفحه فیلم

می‌درخشد، تمایل دارند نقاط حساس مانند آن‌چه دیـدیم در آن‌ها باشند.

روشـنایی متنـاقض خورشـید یک مشـکل در مـدل زمین کــروی است و به خــوبی پذیرفته شــده است. ســتاره شناســان در توضــیح نحــوه کــارکرد لایه‌هــای بــیرونی خورشید به طور قابل توجهی مشکل دارند.

اخترشناسان مجبـور بودند لایه بـیرونی خورشـید، یعـنی فوتوسفر را بسیار سرد کنند – تنها در حدود 6000 درجه کلـوین، در مقایسه با جو بسـیار گـرم خورشـید به نـام کرونا که حــدود چند میلیــون درجه کلــوین اســت، که به عنوان یک‌هاله در اطـراف خورشـید دیـده می‌شـود که در خورشید گـرفتگی کامل یا با اسـتفاده از coronagraph قابل مشاهده است. و هم‌چنین در مقایسه با 15 میلیون درجه کلوین نسـبت به هسـته خورشـیدی متفـاوت است. بعلاوه، اخترشناسان مجبور بودند که لایه فوتوسفر خنک خارجی را شفاف یا نیمه شـفاف جلـوه دهند تا تـابش از هسته بتواند از طریق آن به ناظر منتقل شود.

سطح خورشید، فتوسفر، دمای آن در حدود 6000 درجه است، اما جو بـیرونی، تـاج – که به بهـترین وجه از زمین در طول کل گـرفتگی خورشـید مشـاهده می‌شـود – چند صد برابر گرمــتر است. چگــونگی گــرم شــدن تــاج به میلیونها درجه، یکی از مهمـترین مشـکلات حل نشـده در اخترفیزیک است.

“چرا تاج خورشید خیلی داغ است، یک معما دیرینه است. گویی شعله‌ای از یک تکه یخ بیرون می‌آید. معنی ندارد!”

Dr. David H. Brooks, George Mason University

پدیده‌ای مشابه: دایره اغتشاش

برای مشاهده پدیـده‌ای مشـابه پدیـده بـالا که دربـاره‌اش صحبت کردیم، به پروفایل عکاس George Shippin در Shutterstock نگاهی بیاندازید:

https://web.archive.org/web/20190141241145/https://www.shutterstock.com/g/GeorgiiShipin?searchterm=light

که شامل تعداد زیادی عکس شهر در شب است، جلوه‌ای را نشان می‌دهد که تمام چراغ‌های موجود در پس زمینه، اندازه‌ای بصورت یکسان در فواصل مختلف دارند و البته اندازه‌های‌شان هرچه دورتر باشند کوچکتر نمی‌شود.

نمونه‌ای از تصاویر:

اما این پدیـــده اثـــری جـــوی نیست و در عـــوض یکی از مــواردی است که به دلیل فوکــوس و دیــافراگم دوربین آشـکار می‌شـود. این پدیـده به عنـوان دایـره اغتشـاش شناخته می‌شود.

خورشید مرکزی مرده است

این حقیقت که مــاه نــور خــود را دارد، درواقع مــوارد بسیاری را برای ما روشن می‌سازد و البته سخن خداوند در قرآن را تایید می‌کند که میفرماید:

- تَبَـارَکَ الَّذِی جَعَـلَ فِی السَّـمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَـلَ فِیهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِیرًا * 61 سورة الفرقان

[فرخنـــده و] بزرگـــوار است آن کسی که در آســـمان برجهـایی نهـاد و در آن چـراغ و مـاهی نـوربخش(منـیر) قرار داد (61)

خداوند ماه را یک بازتاب دهنده توصـیف نکـرده بلکه مـاه منـیر توصـیف شـده.اجسـام منـیر اجسـامی هسـتند که خودشــان نــور تولید می‌نمایند و اجســام غــیر منــیر آن گروهی هسـتند که نـور تابیـده شـده به خـود را انعکـاس می‌دهند تا به چشم ما برسد. درقرآن مـاه منـیر توصـیف شده است.

این حقیقت که در قـرآن نـیز به آن اشـاره شـده، توسط روش‌های علمی بسیاری قابل اثبات است. ما می‌تـوانیم با مشاهده و آزمایش علمی پی ببریم که نور ماه بازتابی نیست و مـاه نـور خـاص خـودش را دارد. دکـتر سـموئل برلی روبوتهام در کتاب خود درباره نور خورشید و ماه و تفـاوت این دو توضـیح میدهد که به کل تئـوری بازتـابی بودن نور ماه را زیر سوال میبرد:

“یک بازتــاب دهنــده نــور خورشــید هرگز ســرما تولید نمی‌کند(زمـانی که منبع گرمـایی به آن می‌تابد). وقــتی نـور قرمز دریـافت می‌شـود، دوبـاره همـان نـور بازتـاب

می‌شـــود(قرمز) و تبـــدیل به نـــور ســـبز، آبی یا زرد نمی‌شـود. اگر مـاه بازتـاب دهنـده نـور خورشـید باشـد، نمی‌تواند چیزی جز آن‌چه از خورشـید دریـافت می‌کند را به زمین منتقل کند. هیچ تفـــاوتی نمی‌تواند در کیفیت و سرشت (طبیعت) این نور وجود داشته باشد.

پس از آن، برای دانستن این‌که آیا ماه یک بازتاب دهنـــده نـور است یا خـیر و صـرفا بـرای اطمینـان، باید بـرخی پارامترهارا بررسی کنیم.

اول این‌که نـــور خورشـــید به طـــور کلی و معمـــول سـوزاننده، شـدید و طلایی است. اما نـور مـاه کم رنـگ، نقره‌ای (یا سفید) و ملایم است و شدتی ندارد.

دوم این‌که نور خورشید گرم،خشک کننده،نگهدارنده یا به نـوعی ضد عفـونی کننـده است. هرچـیزی که در معـرض نـــور آن قـــرار بگـــیرد خشک(از نظر رطـــوبت) و گـــرم می‌شود و تمایل به متلاشی شدن و تجزیه شدن و فسـاد را از بین میبرد. از این رو، انگور و سـایر میوه‌ها زمـانی که بـرای مـدت طـولانی در معـرض نـور خورشـید قـرار میگیرنـد، خشک و سـخت میشـوند و آب خـود را از دست می‌دهند. خرما، انگور، زردآلو، انجیر، سـیب، هلو و حـتی گلابی، جـزو میوه‌هـایی هسـتند که با خشک کردنشـان با استفاده از نور خورشید، pH شان را پایین و طول مدت ماندگاری‌شـــان را بـــالا می‌برند. از همین جهت، احتمـــال فاسد شـدن مـاهی و گوشت با توجه به قـرار گـرفتن در نور خورشید، بسیار پایین است.

اما ماه سرما بخش،مرطوب و نمناک،نقـره‌ای رنگ (نـور نقـره ای)، بـاعث فسـاد و سـپتیک است. مـواد غـذایی و

گیاهی‌ای که در معرض نور ماه قرار میگیرند دچار فساد میشوند. حتی موجودات زنده‌ای که برای مدت بسیار طولانی در معرض پرتوهای نور ماه قرار میگیرند، دچار علائم و احساسات ناخوشایندی میشوند. و البته موارد بسیار دیگر...”

کیهان شناسی زتتیک صفحه 139 تا 141

نور ماه و نور خورشید دو نور متفاوت با ویژگی‌های خاص خود هستند. اما آیا ادعای روبوتهام مبنی بر تفاوت نور خورشید و ماه قابل اثبات است؟ البته که قابل اثبات است. “در لنست (ژورنال پزشکی)، برای 14 مارچ 1856، چندین آزمایش انجام می‌شود که اثبات می‌کند وقتی نور ماه با لنز یا عدسی در جایی متمرکز می‌شود، دمای محیط را بیش از 8 درجه کاهش میدهد و این با دماسنج قابل تست است. جالبتر این‌که نور خورشید وقتی در پروسه‌ای مشابه با استفاده از لنز در جایی متمرکز می‌شود، دما را افزایش میدهد اما نور ماه برعکس عمل می‌کند. ماه با نور سرد و متفاوت خود هرگز نمی‌تواند دارای نوری بازتابی باشد. بنابراین ماه نور خورشید را منعکس نمی‌کند و این نشان میدهد ماهیت ماه چیز دیگری است.”

کیهان شناسی زتتیک صفحه 145

آزمایشات مشابه دیگری با آزمایش لنست در بین سال‌های 2015 تا 2016 و البته امسال (2017) صورت گرفته که نتایج آزمایش لنست را تایید می‌کند. با متمرکز کردن نور ماه (با استفاده از لنز یا عدسی) می‌توان کاهش دمای قابل اندازه گیری‌ای را نشان داد و ثبت

کرد. یکی از آزمایش کنندگان روی سطحی که نور ماه متمرکز شده است، دمای 4 سلسیوس (39.2 فارنهایت) را اندازه گیری کرد و قسمت مجاور در سایه ماه 12.1 سلسیوس (53.8 فارنهایت) اندازه گیری شد.

https://www.youtube.com/watch?v=DPi4n9br58M

اما آیا تنها می‌توان با متمرکز کردن نور ماه کاهش دما و سردی را در آن اندازه گیری کرد؟ خیر اینطور نیست. آزمایش کنندگان دریافتند که اجسام موجود در نور ماه سردتر از اجسام موجود در سایه ایجاد شده توسط نور ماه هستند(بدون استفاده از لنز یا عدسی). این کاهش دمای قابل اندازه گیری بسیار جالب است و نشان میدهد که نور ماه نور بازتابی نبوده و مدل خورشید مرکزی به کل اشتباه است.

یکی از آزمایش کنندگان کاهش دمای 7.2 درجه فارنهایت را در صفحه سرامیکی موجود در نور ماه (44.2 درجه فارنهایت) در مقایسه با صفحه سرامیکی موجود در سایه (51.4 درجه فارنهایت) اندازه گیری کرده و بدست آورد.

https://www.youtube.com/watch?v=7oY9IM_XFHY

آزمایش کننده دیگری حدود 2 درجه فارنهایت تفاوت بین بخشی از یک رمپ فلزی در نور (56 درجه فارنهایت) و سایه ماه(54 درجه فارنهایت) بدست آورد. و البته آزمایشات بسیار دیگری که در سراسر جهان انجام گرفته که نشان از متفاوت بودن نور ماه میدهد.

وقتی جسمی را در سایه ایجاد شده توسط نور خورشـید قرار میدهیم، دمای کمتری نسبت به جسم موجود در نور خورشید دارد. جسمی که در معـرض نـور خورشـید قـرار میگـیرد درواقع بسـیار گرم‌تر از جسم موجـود در سـایه است. اما این بـرای مـاه کـاملا بـرعکس عمل می‌کنـد، اجسام موجود در سایه مـاه گرم‌تر از اجسـام موجـود در نور ماه هستند و این نشان میدهد نور ماه دمـای اجسـام و محیط را کاهش میدهد.

نـور مـاه طـبیعت متفـاوتی(سـرد است) نسـبت به نـور خورشید(که گرم است) دارد که اثبات می‌کند که نور مـاه نمی‌تواند یک نـور بازتـابی خورشـید باشد. اگر مـاه نـور خورشـید را منعکس میکـرد، نـور آن باید اجسـام را گـرم میکـــرد یا در بهـــترین شـــرایطی که می‌تـــوانیم در نظر بگیریم، بر روی اجسـام هیچ تـاثیری نمیگذاشت. اما نـور ماه به کل تـاثیراتی در تضـاد با نـور خورشـید بر اجسـام می‌گذارد. این نشان میدهد که نور مـاه نمی‌تواند بازتـاب نور خورشـید باشد چـرا که ویژگی‌هـای نـور خورشـید را نـدارد و این با آزمایش‌هـای علمی بسـیاری قابل اثبـات است. تنها کـــاری که عـــده‌ای می‌توانند انجـــام دهند این است که این موضـوع را انکـار کنند چـرا که به نفعشـان نمی‌باشد پس قطعا همین کـــــــــار را می‌کنند اما هرگز نمی‌توانند این حقیقت را تغیـــیر دهند. نـــور مـــاه نه تنها بـاعث کـاهش دما می‌شـود، بلکه تـاثیراتی بر اجسـام و محیط می‌گـذارد که در تضـاد با مـدل خورشـید مرکـزی است.

دکـتر henry noad در کتـاب خـود با نـام lectures of chemistry به نکته جالبی اشاره می‌کند:

“اگرچه نـور مـاه با اسـتفاده از قدرتمندترین عدسی (یا burning glass)ها متمرکز شـــده اســـت، اما تـــوان افـــزایش دما را حـــتی در حســـاس‌ترین ترمومترها (دماسنج) ندارد. m.de la hire پرتوهای نور ماه کامل را با اســتفاده از یک شیشه یا عدسی 35 اینچی (قطر) جمع آوری کـرده و بر روی یک دماسـنج حسـاس متمرکز کرد. با این‌که بارها این آزمـایش تکـرار شـد، اما هیچ اثر گرمایشی‌ای در این آزمــایش مشــاهده نشد. پروفســور فــوربس نــور مــاه را با لــنزی با قطر 30 اینچ، فاصــله کانونی آن 41 اینچ، با قدرت تمرکز 6000، متمرکز کرد اما هرگز هیچ افزایش دمایی مشاهده نشد. این کــاملا با انتظاراتی که داشتند در تضاد بود.”

-دکتر henry noad در کتاب lectures of chemistry صفحه 334-

داستان آپولو

چهل و اندی سال پیش ’ سه فضانورد آمریکایی در حـالی در اتاق قرنطینه خود استراحت میکردند که مردم سـیاره زمین غرق در شادی و افتخار و مبهوت از وارد شــدن به عصر جدیدی از تمـدن بشـری، اخبـار لحظه به لحظه سه قهرمان سیاره اشان را تعقیب میکردند.

اتفـاقی که افتـاده بـود آنقـدر بـزرگ و دور از دسـترس مینمود که همه را در بهت و حیرت و شوق و شادی فــرو بــرده بــود. بــرای اولین بــار در تــاریخ بشــریت انســانی توانسته بود بر سطح جرمی آسـمانی غـیر از زمین قـدم بگذارد، راه برود و ســالم و تندرست به خانه خــود، زمین بازگردد. رد پای نیل آرمسترانگ فرمانده عملیات تاریخی آپولو-11 بر سطح ماه و جمله بی‌نظیرش که می‌گوید:

این قدمی کوچک بـرای یک انسـان و گـامی بـزرگ بـرای بشریت است، برای همیشه در تاریخ بــاقی خواهد ماند و جاودانه خواهد شد.

اما آیا ســـفر به مـــاه یک واقعیت تـــاریخی است و یا محصولی‌هالیوودی به منظور نمایش قدرت ایالات متحده به شوروی در کوران جنگ سرد؟

آیا آرمسترانگ واقعاً قدم بر ماه گذاشته است؟

مطمئنا” نام او در تاریخ برای همیشه ثبت شده،اما نه به عنوان یک قهرمان ...

زمان همه چیز را روشن خواهد کرد و مطمئنا” نسل‌های آینده به گذشتگانشان خواهند خندید...

در ادامه مقاله بزرگـترین دروغ قـرن بیسـتم - سـفر به ماه:

“در دروغ بـزرگ همیشه قـدرت معیـنی از قـابلیت بـاور کردن وجود دارد. چرا که افراد زیادی از یک ملت همیشه تحت تـأثیر عواطف به راحـتی گـول می‌خورند حـالا یا عمـدی یا سـهوی. و به خـاطر سـادگی و بی‌آلایشی و صـداقت بـاور آن‌هـا، راحت‌تر قربـانی یک دروغ بـزرگ می‌شـوند تا یک دروغ کوچک. چـرا که آن‌ها خودشـان در مـوارد کوچـک، دروغ‌هـای کوچک می‌گویند و از گفتن دروغ‌های بزرگ شرم دارند (و دولت مردان در این مـورد شـرمی هم ندارند). هرگز به ذهن این مـردم خطـور نمی‌کند که دروغ‌هـای خیلی بـزرگ بسـازند و هرگز هم باور ندارند که دیگران چنان گسـتاخ باشـند که این چـنین صـداقت را بـدنام کنند ولو این که مـدارک این چـنین دروغی را بـرای ذهن آن‌ها ثـابت کنند آن هم به طـور آشکار، باز هم به دروغ بودن آن دروغ بزرگ شک دارند و هم‌چنان فکر می‌کنند که حتماً توضیحی وجود دارد. چنین دروغ بـزرگ گسـتاخانه‌ای همیشه رد پاهـایی پشت سر خود به جای می‌گذارد. حـتی بعد از این که سـرهم بنـدی شد و توسط متخصص‌های جهـانی دروغ گـویی وتمـام کسـانی که بـرای دروغ گفتن در هر دروغ گـویی با هم همکاری می‌کنند، به عنوان یک حقیقت شـناخته شد. این افـراد در حـال حاضر به خـوبی می‌دانند که چگونه از این دروغ‌ها برای اهداف توسعه طلبانه خود استفاده کنند”

آدولف هیتلر (1925)

پس شـما به واقع فکر می‌کنید که آمریکا انسـان را بر روی مـاه فـرود آورده اسـت؟ خب، دوبـاره فکر کنید. ما

مــدارکی داریم که فــرود انســان بر روی مــاه در اواخر دهه‌ی 60 و اوایل دهه‌ی 70 دروغی بزرگ بوده است.

برای شروع بهتر است بدانید که تنها 100 نفر در پروژه فرود بر روی کره‌ی مـاه درگـیر بوده‌اند. مرکز کنـترل در هوستون (Houston)، به علاوه بیشتر زنان و مردانی که بر روی این پروژه کار کرده‌انـد، شـکی بـاقی نمی‌گذارند که این کار یک دروغ بوده است. اما چگونه ممکن اســت؟ خیلی سـاده. قـدرت کسی که چـنین افتضـاحی را به بـار آورده هرگز اجازه نمی‌دهد که کسی این تصور را داشــته باشد.

هزاران نفری که درگـیر این مـاجرا شـده‌اند، تنها نگـران قسمت کوچکی بودند که مربوط به آن‌ها بود. مهندسـان، مکانیک‌ها، برنامه نویسان کامپیوتری و... کـاری نداشـتند که با هم مشترک باشد. بنابراین بیشتر افراد از چیزی از یک پروژه‌ی‌هـــــالیوود سر بـــــیرون می‌آورد، چـــــیزی نمی‌فهمند.

در سـال 1962، رئیس جمهـور آمریکـا، جـان اف کنـدی گفت که یک تصـــوری از آمریکا دارد که تا قبل از پایـــان این دهه می‌تواند انســان را بر روی مـــاه فـــرود آورد و دوباره وی را به زمین بازگرداند.

امـروز، ما نمی‌دانیم که کنـدی آن روز می‌دانست که این کار واقعاً ممکن است یا نه اما مدت کوتاهی پس از ترور او، بهترین دانشـمند جهـان در زمینه‌ی موشک که در این پروژه کار می‌کرد به لینـدون جانسـون اطلاع داد که علم حداقل تا 30 سال آینده از انجام چنین پـروژه‌ای نـاتوان است.

حقیقت این است...

در واقع آن‌ها کمی خوش بین بودند.

الآن و این‌جا ما 40سال(47سال) از آن تاریخ را گذرانـده ایم و هنوز هم تکنولوژی قادر به فرستادن یک انسان به ماه و باز گرداندن سالم وی به زمین نیست.

“ما تکنولــوژی لازم بــرای ســفر به مــاه را نــداریم” don pettit فضانورد ناسا

قدرت‌هایی که در مـورد این کلاهـبرداری تصـمیم گرفتند به این نتیجه رسـیدند که اگر آن‌ها نتوانسـتند انسـانی را به ماه بفرسـتند وبه سـلامت به زمین بازگردانـد، کـاری که آن‌ها باید بکنند این است که از ناسا بخواهند این چنین پـروژه‌ای را جعل کند و پس از آن میلیاردها دلار از پـول مالیـات دهنـدگان که بـرای سـرمایه گـذاری در این پروژه در نظر گرفته شده بود را برای خـود بردارند. پس از آن، آن‌ها تصــمیم گرفتند که واقعــاً می‌توانند کل این مــاجرا را جعل کنند آنهم فقط با قســمتی از پــولی که برای این کار آماده شده بود.

“اگر نمی‌توانید چـــیزی را بســـازید، آن را جعل کنید” bill kaysing کارمند سابق ناسا

این‌جا در عکس زیر مکـــانی در ایســـلند است که ما فهمــدیم که بســیاری از کلک‌ها و دروغ‌هــای ناسا در آن ساخته شده است.

در این‌جا چند حقیقت وجود دارد که باید به ذهن بسپارید که نمی‌شـود واقعـاً انسـانی را به مـاه فرسـتاد و غـیر ممکن است. مـاه به طـور دائم توسط شـهاب سـنگ‌های

خیلی ریز که با سرعت بیست هزار مایل در ساعت حرکت می‌کنند، در حال بمباران شدن است. برای این که تصور درستی داشته باشید گلوله یک تفنگ با سرعت 800 مایل بر ساعت حرکت می‌کند. ماه هم هیچ اتمسفری ندارد که سرعت این شهاب سنگ‌ها را کم کند. اگر یکی از فضانوردان یا یکی از واحدهای ماه نشین توسط یکی از این شهاب سنگ‌ها ضربه‌ای ببیند حتی اگر این شهاب سنگ به اندازه‌ی یک دانه برنج باشد، آن وقت کار تمام است. عجیب این که ناسا در آن زمان اصلاً نگران چنین موضوعی نبود.

یک مشکل دیگر، یک سری امواج کشنده در فضا وجود دارد نه تنها برای فضانوردان بلکه برای عکس‌هایی که ممکن است بخواهد گرفته شود هم کشنده است و آن‌ها را از بین می‌برد. خیلی خنده دار است که ناسا سعی کرده که با حیله این رسوایی دیگر را هم از سر بگذراند.

دروغ NASA درباره نگاتیوهای کداک و دوربین‌های‌هاسلبلاد

تمامی مریخ نوردها، مدارگردها، سفینه‌های بدون سرنشین و ... مجهز به دوربین‌های دیجیتالی هستند. به عنوان مثال دوربین اصلی کاوشگر کنجکاوی یک دوربین دومگاپیکسلی هست، اما در پروژه‌های تخیلی آپولو تمامی عکسها و فیلم‌ها توسط نگاتیو ثبت شده‌اند و این مطلب خود حاوی نکاتی ظریف و صد البته سوالاتی اساسی است که NASA از پاسخ به آن‌ها معذور است! ...

نگاتیوها چطور سالم ماندند؟

نگاتیو و تصاویر در نزدیکی میدانهای مغناطیسی قوی و اشعه‌ها و امواج رادیویی از بین می‌روند. چطور نگاتیوهایی که دو بار از کمربند Van Allen عبور کرده‌اند و روزها در معرض انواع اشعه‌های خورشیدی بودند کاملا سالم ماندند؟

در این مورد Brian Welch مدیر رسانه ناسا پاسخ می‌دهد: "فیلمهای مخصوصی که مقاوم به اشعه باشند به کمپانی کداک سفارش داده شده بوده."

اما در گفتگویی با اچ.جی.پی.آرنولد، دستیار بخش تولید فیلمهای کداک در آن سال مشخص می‌شود که چنین ادعایی صحت ندارد.

او اظهار می‌کند: "ما دارای دانشی که بتواند فیلمهای مقاوم به اشعه تولید کند نبودیم! ناسا سفارش فیلمهای معمولی کداک به ما داده بود و همان فیلمهای معمولی کداک به ناسا داده شده بود!"

و در ادامه جان لاندبرگ مدیر برنامه فضایی‌هاسلبلاد در سوئد که دوربین‌های فیلم و عکسبرداری ناسا را طراحی کرده است، می‌گوید:

"هیچ دوربین خاصی با امکانات اضافی نبوده، آن‌ها از ما خواستند که فقط شکل دوربین را تغییر دهیم که بتوان روی سینه لباس فضانورد وصل کرد و فیلمهای معمولی کداک را که همه استفاده می‌کنند در آن قرار دادیم. دوربینی که ما ساختیم دارای هیچ پوشش اضافی یا حفاظتی نبود."

او در پاسخ به این سوال که آیا برای دوربینها منبع نور تعبیه شده بوده پاسخ منفی می‌دهد. دوربینها فاقد فلاش بودند.

نگاتیو آزمایشی سالم است و همه رنگها را به وضوح نشان می‌دهد.

دیوید گراوز نشان می‌دهد که برای حفاظت از فیلمها و نگاتیوها آن‌ها باید در دوربینی قرار می‌گرفتند که با لایه ضخیم ده سانتی متری از فلزاتی مانند قلع و سرب پوشیده شده باشد تا بتواند جلوی محو شدن نگاتیوها را در محیط بدون اتمسفر ماه و در برابر باران اشعه‌های خورشیدی بگیرد.

همان نگاتیو پس از قرار گرفتن در معرض مقدار ناچیزی اشعه X

اما عکسها و فیلم‌های ناسا، حاصل دوربینهای ساده‌هاسلبلاد و نگاتیوهای معمولی کداک بودند و همانطور که سازندگان آن اذعان داشتند، هیچ پوشش اضافی در طراحی آن‌ها قرار نداشته. نگاتیو سالم بعد از برخورد با اشعه معمولی X، به مدت محدود این طور تاریک و تار می‌شود. این میزان اشعه حتی یک میلیونیم تشعشعات موجود در فضا نیست...

چطور ممکن است که نگاتیوها بدون حتی یک نقص به زمین رسیده باشند؟!

جالب است بدانید به گفته جناب NASA فضانوردان، بسیاری از لوازم ماموریت‌های تخیلی آپولو را برای سبک سازی بار به اصطلاح فضاپیما و به همراه آوردن

نمونه‌هـــای خـــاک و ســـنگ کـــره مـــاه روی ســـطح آن‌جا گذاشـــتند. از جمله این اشـــیا می‌تـــوان به چکمه‌هـــای فضایی، دوربینها، ابزار آلات، یک آویز شاخه زیتـون طلا، دیسک سیلیکونی حاوی پیام‌هـای حسن نیت و ... اشـاره کرد.

Edgar D. Mitchell، فضانورد Apollo 14 که مثلا بر رو ماه قدم گذاشته است گفته است:

“ناسا به فضـــانوردان اجـــازه داده بـــود تا بـــرخی از یادگاری‌های ماموریت‌ها را برای خود نگه دارند.“

اما جنـــــاب ناسا به دلیل این‌که وی ظـــــاهرا یکی از دوربین‌هـــای این مـــاموریت را بـــرای یادگـــاری با خـــود برداشته است، به خاطر اقـدام به فـروش این دوربین از او شـــکایت کـــرده و خواســـته تا دوربین را به NASA برگرداند!

فکر کنم خودتان دلیلش را حدس زده باشید!

در یک دقیقه به شما نشان می‌دهیم که چنین عکس‌هایی که ناسا ادعا می‌کند روی مـــاه گرفته شـــده است جعلی است.

ماه بر روی زمین که 250 هـزار مایل با آن فاصـله دارد نـــور می‌انـــدازد، بـــرای این که چـــنین ســـطحی به این روشنایی بخواهد وجود داشته باشد، حتما، بـرای هر کس کور کننده خواهد بود. بنابراین اصـلاً فکـرش را هم نکنید که با تکنولوژی آن روز (حـتی امـروز و با نگـاتیو) بتـوان عکس گرفت که ظاهر هم بشود. اما هیچ کـدام از چـنین عکس‌هایی که فضـانوردان گرفتنـد، کوچکـترین مشـکلی

نداشت. نیل آرامســـترانگ کسی که ناسا مـــدعی است اولین انسانی است که پا بر روی ماه گذاشت هم اکنــون (این مقاله قبل از مــرگ وی تــألیف شــده بــود) دچــار بیماری روح شده است چرا که تمام عمرش مجبور بــوده با این دروغ زندگی کند. عجیب این که ما هیچ گاه ندیدیم که فضــانوردانی که بر روی مــاه راه رفته‌اند در یک جمع مردمی از جزئیات این سفر حرف بزنند. چــرا این کــار را نکردند؟ ناسا به آن‌ها اجازه نداد.

در عکس زیر که از ماهنورد گرفته شده و مدعی شده‌اند که بر روی مــاه حــرکت کــرده است هیچ رد لاســتیکی در عقب یا جلوی آن دیده نمی‌شود.

ماهنوردی که با جرم 210Kg با ظرفیت باربری 490Kg ردی از آن مشاهده نمی‌شود.!

در حالی که رد پای فضانوردان در آن خاک نرم به وضوح مشخص است، ...

ماهنورد چه طور می‌تواند هم‌چنین ردهایی از خــود به جا بگذارد که از این ارتفاع مشخص باشد؟! حتی فاصله بین دوچرخ ماه نورد نیز به وضوح مشخص است!

NASA با انتشــار این تصــاویر خواست ادعــای خــودش (سفرهای تخیلی آپولو) را ثــابت کند در حــالی که یــادش رفته بود اول باید دستی به سر و گــوش تصــاویر آرشــیو خود بکشد!

ادعای ناسا درباره تصاویر مدارگرد LRO در این‌جا

نکته جـــالب این است که عکســـهای بقایـــای تجهـــیزات ماموریت‌هـــای آپولو که گفته شـــده توسط مـــدارگرد

اکتشافی LRO ثبت شده هم جعلی از آب درآمده! که در این ویدیو می‌توانید تناقضات را مشاهده کنید.

بخشی از مقاله بزرگترین دروغ قرن بیستم:

براســاس تحقیقــات مرکز تحقیقــات لانگلی (Longley Research Center)، در همیلتون ویرجینیا، ماه پیما ابتدا از جایی آویزان بوده است و دقیقــاً در همــان زمــانی که در ماه دروغین ادعا می‌کنند که حرکت می‌کرده است، به آرامی پایین آورده شده است.

به عکس زیر نگاه کنید:

علامت آمریکا بر روی سفینه‌ی ماه نشــین با نــوار چسب اســکاچ چســبانده شــده! این نوارچسب حتمــاً باید تحمل دمای F°400°F را داشته باشد آیا می‌توانسته است؟ من که مطمئنم نمی‌توانسته شما چطور؟

تا حقیقت بند کفشــهای خــود را ســفت کنــد، دروغ نصف دنیا را پیموده است ...

وقــتی بــرای اولین بــار همین عکســهای بــالا رو دیــدم، احساس کردم به شعورم توهین شده.

این آپولــوی زهــوار در رفتــه،به یک کاردســتی مقــوایی بیشتر شبیه است تا یک سفینه فضایی ...

شما فکر می‌کنید چرا وقتی McDivitt فضــانورد آپولو9 در مــورد LEM یا پیشــرفت پروژه‌هــای آپولو صــحبت می‌کند، نمی‌تواند جلوی خنده خودش را بگیرد؟! چــرا یک فضــانورد وقــتی صــحبت از LEM می‌شــود باید به LEM بخندد؟!

AS11-40-5922

لـوازم مـورد نیـاز بـرای سـاختن یک فضـاپیمای دارای تکنولوژی بالا،محکم و چندین میلیون دلاری:

.

.

- قطعه‌هایی از صفحه‌ی مقوایی بزرگ.

- یک توپ بزرگ از ایزوگام.

- تعدادی چوب پرده (میله‌ی پرده)ی قدیمی.

- تعدادی ابزار قدیمی.

- چند نگهدارنده‌ی نور افکن.

- یک آنتن تلویزیونی قدیمی.

- یک توپ ورقه‌ی طلایی.

- و قطعه‌ها و تکّه‌هایی از:

چسب اسـکاچ بـرای نگهداشـتن همه‌ی این‌ها با هم در محیط خصمانه‌ی سطح ماه!

NASA شاید توانسته باشد مـردم چند نسل گذشـته را با این عکسها فریب داده باشد،

اما مردمان همه زمان‌ها را... هرگز.

Apollo 12 Image Library

AS12-48-7071 106k or 669k

به این عکس نگاه کنید عکسی است از Charles (Pete) Conrad, Jr از آپولو 12 اگر به قسمت بـالایی کلاهش نگاه کنید، در قسمت بالا سمت راست انعکاس پروژکتور نورپردازی استودیویی را می‌توانید ببینید.

حالا یک چیز جـالب دیگـر، اولین سـیگنال‌های ارسـالی از مـاه ابتـدا به اسـترالیا رسـیده اسـت، اسـترالیایی‌های می‌گویند که در اولین تصویر مخابره شـده دیده‌اند که یک نفر یک قوطی کوکاکولا را که در تصویر بـوده از تصـویر بیرون پرت کرده است!

یکی از مطالب جالب مربـوط به داسـتان شیشه نوشـابه روی ماه در اولین پخش زنده از سفر Apollo 11 به ماه است.

نیل آرمسترانگ از آپولو 11 که روی سطح مـاه نشسـته آهسته پایین می‌آید و در اولین قدمی که روی سطح ماه می‌گـذارد، یک شیشه نوشـابه را با لگد به پشت سـرش شوت می‌کند! و بعد خیلی آهسته به راهش ادامه میدهد.

در حالی که میلیون‌ها نفر فقط جذب منظـره مـاه شـده بودنـد، چند هـزار نفر ریـزبین از جمله یونا رونالد Yuna Ronald شهروند استرالیایی و خبرنگـاران بسـیاری این منظره را در خاطر ثبت کردند.

یونا می‌گوید:

“خیلی هیجان زده بودم، برای همین رفتم که پخش زنده رو بـبینم. در اون لحظه‌ای که دیـدم نیل آرمسـترانگ شیشه‌ای که مثل شیشه نوشابه و شـاید هم بزرگـتر بـود

رو با پا پــرت کــرد و شیشه قل خــورد و زیر پایه‌هــای فضاپیما قرار گرفت ...

فهمیـدم که همش قلابیه ... ولی آخه چـرا باید این کـارو بکنن و به ما دروغ بگن؟”

فردای آن روز روزنامه‌های زیادی در استرالیا این مطلب را طــرح کردند و مــاجرای شیشه کوکــاکولا سر زبانها افتاد. اما در پخش بار دوم، صـحنه ویـرایش شـده بـود و اثری از لگد زدن آرمسترانگ دیده نمی‌شد.

برای آن‌که سفر به فضا امکان پذیر شـود، ناسا تأسـیس شد. برنــامه‌ی فضــایی آپولو این طــور وانمــود کــرد که انســان می‌تواند به فضا ســفر کند و بر روی مــاه پیــاده روی کند. هر کــدام از پروژه‌هــای آپولو با دقت تمــرین می‌شد و ســپس با دقت بســیار بیشــتر در صــحنه‌های نمایش در سایت آزمایشی فوق سـری کمیسـیون انـرژی اتمی در صــحرای نــوادا و اســتودیوهای کــاملاً امن و محافظت شده والت دیـزنی که در آن یک مـدل بـزرگ از مــاه بــود، به صــورت فیلم در می‌آمد. همه‌ی اســامی، مأموریت‌ها، محل‌هـای فـرود و تمـام وقـایع در برنـامه‌ی فضایی آپولو انعکاس مراسم و تشریفات سری و سمبل آیین‌هـای سـری پنهـان روشـنفکران است. شـفاف‌ترین چــیز انفجــار ســاختگی ســفینه‌ی فضــایی آپولو 13 که آکــوریس (عصر جدید) نامیــده شــده بــود، که درســاعت 1:13 (زمان نظامی 1313) در 13 آوریل 1970 رخ داد. این رخــداد اســتعاره‌ای از جشن درگــیرکردن مــرگ و انفجار، شغل تـابوت سـازی، مشـارکت با جهـان معنـوی و... در این پـروژه بـود. سـفرهای اکتشـاف مـاه متوقف شـدند چـرا که ادامه دادن این دروغ بـزرگ بـدون آشـکار

شـدن آن امکـان پـذیر نبـود و البته آن‌ها دیگر داسـتانی برای سرهم کردن نداشتند.

هیچ انسانی، هیچ گاه از زمین خـارج نشد. گفته شـده در این ارتفاع فضانوردان تحت فشار تشعشعات کمربند ون آلن بودند و البته کمربند ون آلن از آن‌ها در برابر بی‌نهایت تشعشعات کیهانی محافظت می‌کرد.

هیچ انسانی هرگز در هیچ برنامه‌ی فضـایی آشـکار بـرای عموم مردم، دور ماه نگشت، روی آن فـرود نیامد و روی ماه پیاده روی نکرد، هیچ کس، هیچ وقت.

حـتی اگر چـنین چـیزی هم رخ داده باشد آنهم به صـورت واقعی، باید از تکنولـوژی خیلی بـالایی اسـتفاده شـده باشد و هیچ کس هم از آن خبر نداشـته باشد (حـتی حـالا هم چنین تکنولوژی پیشرفته‌ای در اختیـار ما نیست). آن تشعشـعات عظیم که در کمربند ون آلن با آن روبـروی می‌شـویم، تشعشـعات خورشـیدی، پرتوهـای کیهـانی، روشـنایی خـیره کننـده خورشـید، کنـترل دما و خیلی از مشکلات دیگر به هیچ موجود زنده‌ای اجازه نمی‌دهد که با چـنین سـطحی از تکنولـوژی که ما در اختیـار داریم، از اتمسفر خارج شود.

هر دانش آمـوز با هـوش دبیرسـتانی با یک کتـاب فیزیک پایه می‌تواند ثابت کند که فرود آپولو بر روی مـاه توسط ناسا جعلی بـوده است. اگر بـاز هم شک داریـد، توضـیح دهید که چگونه فضـانوردان روی مـاه پیـاده روی کردند ،آن هم با لباس فضایی و در معرض نور خورشید کامل و گرمایی که در خلأ موجود در سـطح مـاه با درجه حـرارت 256 درجه، آن‌ها را احاطه کرده بود و تازه این‌ها غـیراز

اثـرات شـهاب سـنگ‌های آسـمانی، پرتوهـای کیهـانی، پرتوهای خورشیدی و... است.

ناسا به ما می‌گوید که مـــاه هیچ اتمســـفری نـــدارد و فضانوردان این سازمان در خلأ کامل بوده‌اند.

گرما با به عنوان حرکت و لرزش مولکول‌های ماده معنی می‌شود. حـرکت سـریع مولکول‌هـا، یعـنی دمـای بـالاتر. حـرکت آرامـتر مولکول‌ها یعـنی دمـای پـایین تر. صـفر مطلق دمایی است که در آن حـرکت مولکول‌هـا، متوقف می‌شود. برای داشـتن گرما یا سـرما، باید ملوکول‌هـایی موجـــود باشـــند. خلأ حـــالتی از نیســـتی است که هیچ مولکولی وجود ندارد.

خلأ هم درجـــاتی دارد.دانشـــمندان معتقدند که خلأ کامل وجـود نـدارد. فضا شـبیه‌ترین چـیز به خلأ کامل است که بـرای ما شـناخته شـده است. در جـایی که ما به عنـوان فضا می‌شناسیم مولکولهـای بسـیار کمی وجـود دارد که مفهـوم انـدازه گـیری سـرما و گرما در آن غـیر ممکن است. این همـــان دلیلی است که براســـاس آن ما از فلاسک یا بطرهـای خلأ بـرای نگهـداری مایعـات سـرد یا گرم استفاده می‌کنیم تا بدون نیاز به دوباره سرد کـردن یا دوباره گرم کردن، دمای آن‌ها حفظ شود. همه‌ی انواع پرتوها در خلأ حـــرکت می‌کنند اما هیچ تـــأثیری بـــرخلأ ندارند.

پرتوهـای گرمـایی خورشـید در فضا حـرکت می‌کنند اما فضا را گرم نمی‌کنند. در واقع پرتوهای گرمایی خورشید به هیچ وجه تأثیرگذار نیستند تا وقتی که به ماده برخورد کنند. حرکت‌های مولکولی وقتی انرژی موجب به صورت

مستقیم توسط ماده دریافت شود، زیاد می‌شوند. زمانی که طول می‌کشد تا ماده بر اثر نور مستقیم خورشید در فضا گرم شود، به رنگ نور، خواص عنصری آن، فاصله از خورشید، و نرخ جدب موج گرمایی توسط ماده بستگی دارد.

فضا داغ نیست. فضا سردنیست. اجسامی که گرم می‌شوند به وسیله‌ی فضا نمی‌توانند سرد شوند.

اولین کار برای سرد کردن یک جسم این است که آن را از معرض نور مستقیم خوشید دور نگه داریم. چیزهایی که در سمت سایه‌ی یک چیز دیگر قرار دارند، عاقبت سرد می‌شوند، اما نه به خاطر این که فضا سرد باشد. فضا سرد نیست. گرما و سرما در خلأ فضا وجود ندارد. قوانین حرکت دستور می‌دهند تا مولکولها آهسته‌تر حرکت کنند. اگر هیچ منبع گرمایی دیگری نباشد، اجسام بالاخره سرد می‌شوند، اما از آن‌جایی که خلأ موجود در فضا یک عایق کامل محسوب می‌شود، زمان زیادی طول می‌کشد تا یک جسم سرد شود حتی زمانی که به طور کامل از معرض امواج گرمایی یا دیگر امواج خارج شود.

ناسا تأکید می‌کند که لباس‌هایی که فضانوردان مثلاً روی سطح ماه پوشیده بودند، دارای تهویه مطبوع بوده است. یک سیستم تهویه مطبوع بدون تبادلگر گرمایی، نمی‌تواند کار کند.یک تبادلگر گرمایی به طور ساده این طور کار می‌کند که گرمایی را که در یک میانجی مثل گاز فریون(یخچال)، جمع شده است را می‌گیرد و به جای دیگری منتقل می‌کند. برای این که سیستم تهویه مطبوع کار کند و گرما را به مکان دوم انتقال دهد، به یک میانجی دیگر که مولکول‌هایش گرما جذب کند مثل

هـوا یا آب احتیـاج دارد. (این میـانجی دوم در آشـپزخانه، هوای موجود در آشپزخانه است).

یک سیستم تهویه مطبوع نخواهد توانست که در خلأ کـار کند. یک لبـاس فضـایی که در محاصـره‌ی خلأ قـرار دارد نمی‌تواند گرمای داخل لبـاس را بگـیرد و به مکـانی دیگر بدهد. به یاد آورید که خلأ یک عایق کامل است. در چـنین شـرایط محیطی ای، یک انسـان در لبـاس فضـایی خـود، بریان می‌شود. ناسا ادعا می‌کند که لبـاس فضـایی آن‌ها به وسـیله یک سیسـتم آب پایه که در لوله‌هـای اطـراف بدن فضانورد کار می‌کرده است، خنک می‌شـده است که آن هم توسط یک محافظ مـارپیچی در قسـمت پشـتی لبـاس فضـانوردان، از نـور خورشـید محـافظت می‌شـده است.

ناسا ادعا می‌کند که آب بر روی مارپیچ اسـپری می‌شـده تا لایه‌ای از یخ ایجـاد شـود. ظـاهراً پس از آن، یخ که آن گرمای عظیم را جذب کرده است بخار می‌شده و به فضا می‌رفته است. در این مورد دو مشـکل وجـود دارد که به هیچ وجه قابل توضـیح نیست: 1-ـ مـیزان آبی که بـرای انجام این کار باید توسط فضانورد حمل شود، حتی برای زمان بسیار کوتاهی (آنهم برای دمـای 155 درجه بـالای نقطه‌ی جـوش آب) آنقـدر زیـاد است که بـرای فضـانورد امکانپذیر نیست. 2ـ ناسا ادعا کرده است که آن‌ها یخ در سـطح مـاه پیـدا کرده‌اند. محـافظت توسط یخ (در برابر پرتوهـای خورشـید) اظهـارات جعلی آن‌ها در مـورد سیستم تهویه مطبوع را نقض نمی‌کند.

این را به خاطر داشته باشید. در مـورد این موضـوع فکر کنید آن هم وقـتی که یک روزصـبح با یک فلاکس پر از

قهــوه بــیرون می‌روید. در این مــورد خیلی طــولانی و عمیق فکر کنید آن هم وقتی که یک فنجان قهوه‌ی داغ (4 ساعت پس از صبح) می‌ریزید تا با نهار بنوشید.

بــاز هم در این مــورد فکر کنید که چگونه چــنین چــیزی ممکن است آن هم در آخر روز وقتی بــاز هم یک فنجــان قهوه‌ی گرم دارید که بخورید. قوانین یکسان فــیزیکی در مــورد هر وســیله‌ای که در فضا ســفر می‌کنــد، اعمــال می‌شود.

ناسا ادعا می‌کند که فضاپیما به آرامی چرخش می‌کــرده است تا قســمت‌های قــرار گرفته در ســایه، به وســیله‌ی ســرمای جــان فرســای فضا ســرد شــود... ســرمای جــان فرسایی که وجود نــدارد. در واقع تنها کــاری که چــرخش سفینه می‌توانسته انجام دهد، آن بوده است که گرمــایی ثابت و حــتی بیشــتر بــرای ســفینه را ســبب شــود همانند وقتی که شما یک‌هــات داگ را روی آتش می‌چرخانید. در واقع یک غذا که نامش فضــانورد آپولو بــوده اســت، پخته می‌شده است. حــداقل کــاری که می‌شــود کــرد این است که وقــتی ســفینه به زمین بــازمی گــردد شــما دلتــان نمی‌خواهد که در سفینه را باز کنید.

ناسا خودش هم بهتر می‌داند که اگر چنین سیســتم خنک کننده‌ای برای لباس فضانوردان تعبیه کــرده بــوده اســت، باید برای سفینه مدل بزرگترش قرار می‌داده است.

هیچ راکــتی چــنین حجم عظیمی از آب (بــرای ســفینه و فضــانوردان) را حــتی بــرای زمــانی کوتــاه نمی‌توانســته حمل کند. آب وزنی حــدود 62 پوند بر فــوت مکعب دارد. فضا و جرم آبی به این مقدار، برای حمل توسط راکت‌ها

خیلی خطرناک بوده است. هیچ گاه چنین مقدار عظیمی از آب در هیچ مـأموریتی نه بـرای فضـانوردان نه بـرای سفینه‌ها، حمل نشده است. بر روی نوارهای ضبط شـده به اصطلاح سفر به ماه، فضانوردان به تلخی از سرمایی که در حین سـفر نـیز بر روی سـطح مـاه با آن روبـرو بوده‌اند، شکایت کرده‌اند. آن‌ها گفته‌اند از گرماسـازهایی استفاده کرده‌اند که برای غلبه بر سرمای وحشتناک فضا کافی نبوده است.

انجـام چـنین حیله‌ای هم ضـروری بـوده است چـرا که مجبور می‌شده‌اند روزی حقیقت را بگویند. حقیقت را.

این حیله هم‌چـنین مـدرکی از خـواری و غـرور است که درآن روشنفکران هم‌چنان کارهـای انسـان‌های معمـولی را انجـام می‌دهند. چـیزی که ما شـنیدیم در واقع از یک سیستم سرمازای قوی در صحنه‌ی نمـایش و ضـبط فیلم مـأموریت آپولو 11 بـوده است. این صـحنه‌ی نمـایش و فیلم سـازی در سـایت آزمـایش فـوق سـری کمیسـیون انرژی اتمی در صحرای نوادا قرار داشته است جـایی که دمای هوا به طور معمـول 100 درجه فانهـایت است. در گرمـای مسـتقیم خورشـید، فضـانوردان هرگز نباید سردشان می‌شده است حتی در فضا که خلأ آن یک عایق کامل است.

درباره ون آلن:

هر مـاهواره‌ای که در کمربند وان آلن قـرار گـیرد وسط ذرات باردار از بین می‌رود. بنابر این سه ناحیه امن برای قرار گرفتن ماهواره‌ها ایجاد می‌شود:

بین زمین و کمربند تحتانی وان آلن مدار پایین(LEO)

بین کمربند تحتانی و فوقانی مدار متوسط(MEO)

بین کمر بند فوقانی تا فاصله‌ی 35 هزار کیلومتری زمین، زمین ثابت(GEO)

کمربند ون آلن در واقع متشکل از همان میدان مغناطیسی دور کره‌ی زمین است که این میدان مغناطیسی با منحرف کردن و گیر انداختن ذرات پرانرژی تشعشعات، از رسیدن این اشعه‌های مرگبار به زمین جلوگیری می‌کند. یعنی وقتی شما از کمربند ون آلن خارج شدید در واقع از سپر حفاظتی تشعشعات زمین خارج شدید و از آن لحظه به بعد بطور مداوم مورد بمباران ذرات پرانرژی اشعه‌های کیهانی قرار خواهید گرفت.

ناسا در گزارش خودش اعلام کرده میزان جذب تشعشعات رادیواکتیو توسط بدن فضانوردان آمریکایی در جریان سفر به ماه "کمتر" از 5 Rem بوده

(5 Rem حداکثر میزان جذب تشعشع رادیواکتیو برای کارکنان تاسیسات اتمی در طول مدت یک سال است که توسط آژانس انرژی اتمی تعیین شده)

اگر حرف ناسا را قبول کنیم و مقدار جذب تشعشعات توسط فضانوردان تقریبا 5 Rem باشد، این یعنی به اقرار خود ناسا فضانوردان در طول یک سفر به ماه تقریبا به اندازه‌ی یک سال کارمندان تاسیسات هسته‌ای، تشعشع جذب می‌کنند. اگر به این مقدار، میزان جذب تشعشع 2.6 Rem توسط انسان روی کره زمین و فعالیتهای رادیواکتیو درون بدن را اضافه کنیم به عدد 7.6 Rem میرسیم که از استاندارد آژانس بالاتر است.

حال اگر گزارش ناسا مورد توجه قرار نگیرد:

با توضیحات گفته شده، محرز هست که در فاصله‌ی 380 هزار کیلومتری بین کره زمین و ماه، از فاصله‌ی 100 کیلومتری زمین (شروع کمربند ون آلن) بدن فضانورد از ارتفاع 100 کیلومتری به بالا بطور مداوم تحت بمباران ذرات پرانرژی و تشعشعات یونی ناشی از اشعه‌های کیهانی و بادهای خورشیدی قرار خواهد گرفت. طبق مقاله FAS در چنین شرایطی و با حداقل فعالیت خورشیدی (بدون درنظر گرفتن انفجارهای خورشیدی)، با یک سپر آلومینیومی 0.1 گرم بر سانتی مترمربعی، بدن فضانورد سالیانه rem4000000(روزانه 8200 rem) تشعشع جذب می‌کند که بسیار بیشتر از مقدار لازم برای مرگ فرد است! با استفاده از یک سپر آلومینیومی 0.5 گرم بر سانتی مترمربعی، در شرایط مشابه بدن فضانورد سالیانه 550 rem تشعشع جذب می‌کند.حال با اضافه کردن تشعشعات ناشی از انفجارهای خورشیدی (Flare)ـ که تشعشع تقریبی کم توان‌ترین آن‌ها 25 Rem است و با در نظر گرفتن 15 انفجار خورشیدی در یک شبانه روز، بدن فضانورد حتی با سپر 0.5 گرم بر سانتی مترمربعی، چیزی حدود 380 rem تشعشع در روز جذب می‌کند!

(توجه داشته باشید حداکثر مقدار مجاز جذب تشعشع توسط آژانس انرژی اتمی 5 Rem در سال بود)

وقتی مناطق کمربندی Van Allen در سال 1958 به ظاهر کشف شدند، اشعه‌های فضایی به عنوان یکی از مشکلات منحصر به فرد از پرواز فضایی انسان مورد توجه عموم قرار گرفتند. تقریبا در همان زمان،

محققـان شـروع به شـناخت و درک این مطلب کردند که ناآرامیها و تلاطمهای متعـدد جـوی و خورشـیدی که طی سـالیان بسـیار مشـاهده شـده بودنـد، جنبه‌هـایی از یک پدیـــده بزرگـــتر بودند که حادثه پراکنـــدگی اشـــعه‌های خورشیدی بود.

این موضوع نشـان میدهد که حـتی امـروز هم تکنولـوژی بشر به جـایی نرسـیده که بتواند انسـان را به سـفرهای خارج از کمربند حفاظت تشعشعی ون آلن بفرستد.

البته ناگفته نماند که در بســیاری از ســایتهای نا آگـــاه نوشـته شـده در صـورت عبـور سـریع از کمربند ون آلن دیگه مشکلی ایجـاد نمی‌شـود! که این اشـتباه هم نشـأت گرفته از یکی دیگه از دروغ‌ها و حقه‌هـای NASA است. ناسا اعلام کرده که ما از کمربند ون آلن با سرعت عبـور کردیم تا خطرات تشعشعات کیهانی رو برای فضانوردان به حداقل برسانیم.

(یعنی در واقع آن‌ها با سرعت از سپر زمین عبـور کردند تا برسند به اصل تشعشعات!)

همون طور که بیان شد واقعیت این است که کمربند ون آلن در واقع سپر زمین در برابر تشعشعات است.

یعنی وقتی شما از کمربند ون آلن خـارج شـدید در واقع از سپر حفـاظتی تشعشـعات زمین خـارج شـدید و از آن لحظه به بعد بطور مـداوم مـورد بمبـاران ذرات پرانـرژی اشعه‌های کیهانی قرار خواهید گرفت.

این بررسی‌ها نشـــــان داد هرچه ســـــپر تشعشـــــعی آلومیـــنیومی ضـــخیم‌تر باشد این مقـــدار تشعشع ثانویه

بیشتر خواهد شد.گزارش بـالا اثبـات می‌کند که در زمـان پروژه‌هـای آپولو حـتی در صـورت اسـتفاده از سـپرهای ضخیم از جنس فلزات سنگین (آلومینیوم و سرب) بـرای حفاظت از جان فضانوردان، این سپرها با برخـورد ذرات پرانـرژی، با تولید تشـعش ثانویه و آزاد کـردن نـوترون، بیشتر بدن فضانوردان را در معرض تشعشع قرار میداده است!

ناسا در این بخش از گـزارش خـود در سـال 2005 این طور می‌نویسد:

NASA’s Vision for Space Exploration calls for a return to the Moon as preparation for even longer journeys to Mars and beyond. But there’s a potential showstopper: radiation. Space beyond low-Earth orbit is awash with intense radiation from the Sun and from deep galactic sources such as supernovas. Astronauts en route to the Moon and Mars are going to be exposed to this radiation, increasing their risk of getting cancer and other maladies. Finding a good shield is important

“چشم انداز ناسا بـرای اکتشـافات فضـایی، بازگشت به مـاه بـرای آمـادگی سـفر به مـریخ و حـتی فراتر از آن است. اما یک مشـــکل اساسی وجـــود دارد: پرتوهـــای کیهانی. فضای فراتر از مدار کم ارتفـاع زمین، غـرق در تشعشـعات شـدید خورشـیدی و هم‌چـنین ابرنواخترهـای اعماق کهکشان است. فضانوردان در مسیر سفر به مـاه

و مـریخ در معـرض تـابش این تشعشـعات هسـتند و این یعنی افزایش خطر ابتلا به سرطان و دیگر بیماریها. پس پیدا کردن یک سپر خوب مهم است.”

و در ادامه دربــاره انــواع ســپرهای حفــاظتی و مزایا و معایب هر کدوم از اونها و ... توضیح میده.

نکته:

NASA در سال 2005 یعـنی 4 دهه بعد از ماموریتهـای Apollo هنـوز در جسـتجوی یک سـپر محـافظتی بـرای فضانوردان در خارج از کمربند ون آلن است!

ناسا در این گـــزارش،به این مطلب به طـــور ضـــمنی اعتراف می‌کند در حالی که یادش رفته در 30-40 ســال قبـــل،چنـــدین مرتبه فضـــانوردان Apollo را از این تشعشعات،به سلامت عبور داده.

خب حال یک سوال:

جناب NASA!

چـرا از همـان سـپرهای حفـاظتی که در ماموریت‌هـای آپولو استفاده کردید، استفاده نمی‌کنید؟!

بخشی از مقاله بزرگترین دروغ قرن بیستم:

در یک مصاحبه‌ی تلویزیونی بین شـینا مک دونالد و مـدیر اجرایی ناسا، دن گلدن (Dan Golden) (معروف به Dan Dare)ـ در سـال 1994، دن گلـدن آشـکارا پـذیرفت که انسان نمی‌تواند از مدار زمین خارج شود، مـادامی که بر پرتوهـای کیهـانی غلبه کند. او در حـالی این سـخنان را گفت که هیچ اشاره‌ای به پـروژه آپولو در 25 سـال قبل

از آن نکرده بود، مأموریتی که تصور می‌شود که انسان 250 هزار مایل از مدار زمین دور شده است.

هم‌چنین می‌توانید اعتراف ناسا درباره نبود تکنولوژی برای سفر به فراتر از مدار نزدیک زمین را در کلیپ زیر ببینید:

به عنوان مدرک، ماه نشین را که در مؤسسه‌ی اسمیت سونیان (smith sonian institute) در معرض نمایش عمومی قرار دارد، بررسی کنید و به هسته‌ی موتور راکت که درون ماه نشین قرار داده شده است توجه کنید که به قمست بالای نازل راکت در قسمت پایین مرکزی ماه نشین متصل شده است. این همان موتور راکتی است که می‌گویند نیروی اضافه برای فرود بر ماه و برخاستن از آن را فراهم کرده است.

درنمونه‌ی واقعی ماه نشین این موتور راکت موجود است اما در فیلم‌ها و عکس‌هایی که گفته می‌شود روی ماه از ماه نشین گرفته شده است دیده نمی‌شود.

پس از آن نظری به شبیه ساز ماه نشین بیندازید و شما خواهید فهیمد که دقیقاً کجا چنین حقه‌ای به صورت فیلم درآمده است. یک فکر خوب دیگر هم برای عملی کردن وجود دارد. این که اندازه ابعاد فضانوردان در لباس‌های فضایی شان و ابعاد واقعی درب ورود و خروج ماه نشین را اندازه بگیرید. هم‌چنین ابعاد داخلی ماه نشین را اندازه بگیرید و پس از آن خواهید فهیمد که فضانوردان (یا همان دروغگوها یا استخر نوردان) نمی‌توانسته‌اند با لباس فضانوردی از درب ماه نشین وارد آن شوند یا از آن خارج شوند. (واقعاً حواس پرتی

هم حـدی دارد). محل لولاهـای درب ورود و خـروج توجه کنید و سپس به شـبیه سـاز آمـوزش مـاه نشـین نگـاهی بیندازید و همه‌ی ابعـاد را انـدازه بگیرید (همه‌ی آن‌هـایی که در بـالا گفته ام) و حـالا حواسـتان به محل لولاهـای درب ورود و خرج خیلی بزرگتر باشد تا روشن شوید ...

ناسا ادعا می‌کند که لباس‌های فضایی‌ای که فضـانوردان پوشیده بودند، در سطح ماه فشارشان را 5psi بالاتر از فشـار محیط برده‌اند (فشـار خلأ صـفر psi است.) ما دسـتکش‌هایی را که ناسا ادعا می‌کند فضـانوردان در دست کرده‌اند را امتحـان کـردیم و فهمیـدم که آن‌ها از مـواد قابل انعطـاف سـاخته شـده‌اند و هیچ وسـیله‌ی مکـانیکی، الکـتریکی یا هیـدرولیکی در آن‌ها تعبیه نشـده است تا هنگامی که آن‌ها را در دست دارنـد، به انگشـتان آن‌ها کمک می‌کنند. آزمایش‌ها به روشنی نشـان می‌دهد که چنین امکـان اسـتفاده کـردن از چـنین دسـتکش‌هایی وجود ندارد به طوری که پوشـنده آن‌ها امکـان خم کـردن مچ یا انگشتان را برای انجام هیچ کاری ندارد وقتی که با فشار پنج psi بالاتر از فشار محیط پرشده باشد، حالا در خلأ باشد یا در جو زمین (فرق نمی‌کند).

به واقع ناسا فیلم‌ها و عکس‌هـایی را نشـان داد که درآن‌ها فضانوردان از دست‌ها و انگشتان شان به راحتی در طی به اصطلاح سفر به کره‌ی ماه، استفاده می‌کنند. فیلم به وضوح نشان می‌دهد که به هیچ وجه هیچ فشاری درون دستکش‌ها وجود ندارد...

شرایطی که در آن بیهـوش شـدن به علت کـاهش فشـار اتمسـفر به صـورت آنی و انفجـاری رخ خواهد داد و نـتیجه‌ی آن تقریبـاً مـرگ ناگهـانی اسـت، اگر واقعـاً

فضـــانوردان درمحیط خلأ باشـــند. اگر بـــاور نمی‌کنیـــد، خودتـــان امتحـــان کنید. یک آزمـــایش ســـاده است و لازم نیست که حتماً متخصص موشک باشید.

اینها چند دلیـــل، از بیش از یک صد دلیل ســـاده و راحت برای اثبات قابل قبول علمی ماجرا بود که نشان می‌دهد چگونه ناسا و برنـــــامه‌ی فضـــــایی آپولو بزرگـــــترین دروغ‌هـــایی بوده‌اند که به مـــردم راست پنـــدار جهـــان، قبولانده شده است.

ما تلاش کـردیم که اطلاعـاتی در مـورد فعالیت‌هـایی در منظومه شمسی که همزمـــان با پـــروژه‌ی آپولو فعـــال بوده‌انـد، تهیه کـنیم.(تعـدادی از تناقضـات خنـده دار در اطلاعات NASA)ـ فهمیدیم که این اطلاعـات بـرای تمـام روزها و تمام سالها قابل دسترسی است، غـیر از روزها و سـاعت‌هایی که مـأموریت آپولو(به اصـطلاح) در حـال انجام بـوده است. این اطلاعـات از هیچ سـازمان دولـتی شامل ناسا، سازمان ملی اقیـانوس و اتمسـفر (NOAA) و رصدخانه دریایی قابل تهیه نیست. این اطلاعاتی است که به طور عادی جمع آوری می‌شود (چـیز عجیـبی بـرای پنهان کردن ندارند) و شامل تاریخ‌های پرتـاب، تاریخ‌ها و زمان‌هـای فـرود و آسـیب‌های سـنگین ناشی از پرتوها می‌باشد. این اطلاعـــــاتی است که باید وقـــــتی که فضـانوردان با مـاه پیما روی مـاه حـرکت می‌کرده‌انـد، مشاهده می‌شده است، اگر که به واقع فضـانوردی روی ماه بوده باشد. این اطلاعـات قابل دسترسی نیست چـرا که اثبات خواهد کرد که آن فضانوردان کذایی مثل سـیب زمیـــنی برشـــته شـــده‌اند. جسد آن‌ها باید به زمین بـــاز می‌گشت اگر واقعاً آن‌ها، تلاش کرده‌اند چنین مأموریتی

انجام دهند. به علاوه، اگر تمام دلایل بالا را کنار بگذاریم فیلم‌ها و عکس‌های مأموریت آپولو به راحتی جعلی بودن آن را اثبات می‌کند.

هر کسی با کمترین سطح اطلاعات درباره‌ی استودیوهای فیلم برداری، استودیوهای نورپردازی و واقعیت‌های فیزیکی ماه به راحتی می‌تواند ثابت کند که مدارک بصری پروژه فضایی آپولو (عکس‌ها و فیلم‌ها) توسط ناسا جعل شده است.

هیچ فیلم رنگی‌ای برای بشر این قدر شناخته شده نیست که شامل چنین جزئیات عالی در سایه‌ها و قسمت‌های روشن عکس‌هایی که گفته می‌شود روی ماه گرفته‌اند، باشد. هر عکاس حرفه‌ای که این عکس‌ها را ببیند به شما می‌گوید که چنین عکس‌هایی در محیط‌های کنترل شده‌ای گرفته شده‌اند و چنین عکسی متعلق به محلی با تابش مستقیم نور خورشید، و آنهم در خلأ نیست.

بعضی از این اشکالات و اختلاف‌ها در عکس‌ها چنان است که حتی کسانی که هم خیلی خوش بین هستند، وقتی این اختلافات را برای آن‌ها روشن کنی به مِن و مِن شنیدنی‌ای می‌افتند. بعضی‌ها واقعاً به یک شوک آرام فرو می‌روند. برخی در هم می‌ریزند و گریه می‌کنند. من خودم کسانی را دیده‌ام که به شدت عصبانی شده‌اند و در حالی که این عکس‌ها را پاره می‌کنند، جیغ هم می‌زنند و شروع به فحاشی می‌کنند و مارا متوهم توطئه میخوانند. آن‌ها چاره‌ای ندارند جز این‌که حرص بخورند و جوش بزنند.

کلینیک نکت (kleinik nekt) فرمانده‌ی عملیات‌های ناسا در زمـان پـروژه‌ی آپولـو، الآن هم "عضو فراماسـونری سی و سومین مرتبه" است و بـرادرش هم حـاکم مطلق و مشهور هیئت سی وسومین مرتبه از رسم اسـکاتلندی باســـتانی و پذیرفته شـــده‌ی فراماســـونری است (فرماسونری یعنی فراموش خانه) این عضویت جـایزه‌ی او برای مقـاومت در چـنین مـاجرایی بـوده است. همه‌ی گـروه اولین فضـانوردان فراماسـون بوده‌اند. عکسی از نیل آرمسترانگ (اولین کسی که مثلاً روی ماه پیاده شد) در خانه معبد واشـینگتن وجـود دارد که در آن نـواری که علامت فراماسونری است روی ران او آنهم بر روی مـاه قـرار دارد. همه‌ی اعضـای بلند پـایه‌ی رسـمی ناسا جـزء اشـــــــراقیون، مارکسیست‌ها یا کمونیست بوده‌اند و هستند.

عکس بالا مربوط به پیاده شدن آلدرین از LEM مقـوایی است. وقـــتی بـــرای اولین بـــار فیلم پیـــاده شـــدن و مخصوصا" ســـوار شـــدن آرمســـترانگ و آلـــدرین رو از ماموریت تخیلی آپولو11 دیدم اولین سوالی که در ذهنم شکل گـرفت این بـود که چـرا این نردبـان اینقـدر کوتـاه است؟

قسـمت خنـده دار قضـیه این‌جاست که آن‌ها به سـختی می‌توانند پای خودشان را به نردبان برسـانند!، مثل فیلم شماره a11v.1094050-0441 چرا فقط 9 پله؟ (تعداد پله‌ها نشانه عدد 9 و دو پایه چپ و راست نردبان نشـانه 11)

اگر اعداد و نمادهای ماسـونی رو برسی کنید به مطـالب جالبی خواهید رسید:

9 بار مثلا" فرستاده شدن انسان به کره مـاه و برگشت به زمین

(آپولو8، آپولو9 و آپولو10 گردش فضانوردان در مـدار ماه + 6 بار فرود روی ماه (آپولو11،12،14،15،16،17

(The Apollo Missions

کل فضـــانوردان پروژه‌هـــای تخیلی آپولو 33 نفر (به اســتثنای سه فضــانورد آپولو1 که بر اســاس گــزارش بازرس ایمنی پـروژه آپولو1، ناسا تـرجیح داد آن‌ها را از بین ببرد، اطلاعات بیشتر در پروژه حذف ...)

اولین فرود در ماه در پروژه تخیلی آپولو 11

به مشکل خـوردن آپولو 13 که در سـاعت 1:13 (زمـان نظامی 1313) در 13 آوریل1970 پرتاب شد.

انفجار شاتل چلنجر در ثانیه 73 (1´:13")

و ...

جـالب این‌که بیل کیسـینگ نویسـنده کتـاب "ما هرگز به مـاه نرفـتیم"، مـرگ کریسـتا مک‌آلیف و شش فضـانورد دیگر در حادثه‌ی انفجار فضاپیمای چلنجر لحظاتی پس از پرتاب را قتل توسط ناسا می‌داند. چون او اولین مسافر زن و غیر نظـامی فضا بـود که بازگشت او به افشـاگری دروغ‌هـــای ناسا می‌انجامید. او می‌گوید وقـــتی سی میلیـــارد دلار بـــودجه‌ی ســـفر به مـــاه در اختیـــار دارید می‌توانید هر کار لازم است انجـام دهیـد، از تهیه آخـرین امکانات طـراحی صـحنه گرفته تا از بین بـردن هر آن که قصد افشای ماجرا را دارد.

AS16-107-17446

مسئله وقتی جالبتر می‌شود که این نمادها به صورت کاملا" تصادفی در کره ماه‌هالیوودی ناسا هم یافت می‌شود! در واقع CC مخفف Crop Circles (حلقه‌های کشتزار) و هم‌چنین CCهای موجود روی سطح مثلا" ماه، رمزی نوشتن عدد ماسونی 33 است. (C حرف سوم در الفبای انگلیسی است).

فیلم 2001: Space Odyssey استنلی کوبریک، 33 سال پیش از 2001 و در 1968 اکران شد. در سال 1947 ظاهرا یک یوفو یا بهتر است بگوییم همان هواپیماهای جاسوسی، در51 Area یا در Roswell در شمال عرض جغرافیایی 33/33 درجه و طول جغرافیایی 104 درجه به زمین نشست. این منطقه به گونه‌ای انتخاب شده است که عددنگاری و نماد گرایی ماسونی در آن به چشم میخورد. بطور جالب توجه عدد 104 حاصل ضرب 33/33 در عدد پی (3.14159) است و عرض جغرافیایی 33/33 درجه و ...

اشاره‌ی دست بافومت به ماه‌های سیاه و سفید، نشان دهنده‌ی فلسفه‌ی بالا و پایین هرمسی است. Geburah، ماه زمینی و آدمیان است و Chesed، ماه جنّیان و موجودات ماوراء الطبیعه است.

اطلاعات بیشتر درباره ارتباط ناسا و فریماسونری در این‌جا

جدای از این مسائل تصور کنید در کره ماه در حال انجام مهمترین ماموریت فضایی تاریخ فضانوردی هستید واختلاف فشار داخلی لباستان با محیط بیرون 5Psi

است، در آن شرایط اگر گوشه لباستان با لبه‌های نربـان برخوردی داشته باشد در خوشـبینانه‌ترین حـالت مثل یک بادکنک خواهید ترکید! حال با این شرایط با نردبان بـازی هم بکنید!

ضـمن این‌که مشـخص نیست چـرا ارتفـاع پـرش درجـای فضـانوردی که به عنـوان خلبـان نـیروی هـوایی ایـالات متحده شرایط بدنی مطلوبی داشـته و با تمـام تجهـیزات همراه، حدود 30 کیلوگرم در ماه وزن دارد، (جاذبه کـره مـاه حـدود یک ششم کـره زمین است.) مشـابه پـرش درجای یک انسان 80Kg در سطح زمین است؟

با فرض وزن 85 کیلوگرم بـرای فضـانورد، وزن آن‌ها با لبـاس فضـایی خواهد بـود 170 کیلـوگرم، بنـابراین آن فضانوردان کذایی می‌بایستی به ارتفاع پـرش درجا بیش از 2 متر دست یابند.

اما حداکثر ارتفـاع پـرش توسط فضـانوردان آپولو 0.42 متر، بود! یعنی پنج برابر کمتر از مقداری که باید باشد!

اتحاد جماهیر شوروی برنامه‌ی فرسـتادن انسـان به مـاه را منحل کـرد. اثـری که این مـاجرا بر روی انسـان‌های جهان داشت، این بود که اگر ما می‌تـوانیم به مـاه سـفر کـنیم، دیگر موجـودات زنـده‌ی کیهـان هم می‌توانند به زمین ما سـفر کنند. سـناریوی حمله‌ی بیگانگـان به زمین از آن زمان مرسـوم شـده است. فـاش سـازی‌های اخـیر درباره‌ی طبیعت کلاهبردار ناسا و برنامه‌ی فضـایی آپولو که توسط اداره‌ی اطلاعـات و دیگـران صـورت گـرفت موجب سیل تبلیغات و برنـامه‌ی تلویزیـونی شد تا مـردم فریب خـورده در خـواب عمیق جهـالت بـاقی بمانند. بلند

پروازترین آن‌ها “آپولو 13”ـ و “از زمین تا ماه” هستند که در هر دو بازیگر و تهیه کننده‌ی معروف، تام هنکس کار کرده است.

اطلاعات بیشتر درباره یوفوها و پروژه فریب مردم را در این‌جا بخوانید.

برای مشاهده ابعاد بزرگتر روی عکس اشاره کنید.

حقایق آپولو

1- نیل آرمسترانگ هم اکنون (این مقاله قبل از مرگ آرمسترانگ تهیه شده است) هم اکنون از بیماری روحی رنج می‌بود. که نتیجه‌ی مستقیم قراردادن او به عنوان سنگ بنای بزرگ‌ترین دروغ تاریخ است. شاید هم از این که تعداد بیشماری سایت اینترنتی او را دروغگو می‌خوانند.

2- شایعه‌ای هست که می‌گوید فضانورد آپولو 12 پیت کنراد (pete conrad)ـ قصد داشته که در جشن سی امین سالگرد ازدواجش در منظر عموم از جعلی بودن فرود بر ماه پرده بردارد. او در یک تصادف با موتورسیکلت، یک هفته قبل از سی امین سالگرد ازدواجش کشته شد.

3- هم اکنون(2009)، برای شاتل فضایی(قبل از بازنشستگی شاتل) 66 ساعت طول می‌کشد که به ایستگاه فضایی بین المللی که در 185 مایلی سطح زمین قرار دارد، برسد. ناسا می‌گوید که آپولو 13 از وقتی که از زمین بلند شد، 55 ساعت طول کشید که در فاصله‌ی 200 هزار مایلی زمین به مشکل برخورد. (185

مایل در 66 ساعت با تکنولوژی امروز و 200 هزار مایل در 55 ساعت با تکنولوژی 40 سال پیش) بهتر است به کسی دیگر نگویید. شاید مسخره تان کردند.

4- یوری گلر (Uri Geller)ـ یکی از افراد سرشناس جهان در وب سایت خودش، می‌گوید که عکس‌های ناسا از برخی برنامه‌های آپولو به طرز احمقانه ای، جعل و ساخته شده‌اند، و می‌پرسد که چرا؟ یوری دوست صمیمی فضانورد آپولو 14، ادگار میچل (Edgar D. Mitchell)ـ است. حالا ما از او می‌پرسیم که چرا از دوست خودت نمی‌پرسی که چرا عکس‌ها جعلی هستند؟

5- رئیس، لیندون جانسون، اسناد مشخصی از آپولو را طبقه بندی کرد و دستور داده تا سال 2026 از طبقه بندی خارج نشود. این کار را کرد تا تمام کسانی که در پروژه‌ی آپولو درگیر بوده‌اند، مرده باشند و فراموش شده باشند، و هیچ کسی برای عیب جویی کردن زنده نمانده باشد. اگر کسی بخواهد حقیقت پشت سر برنامه‌ی آپولو را بداند، لازم نیست تا 2026 صبر کند. همین الآن بر همه آشکار است.

6- در اوایل دهه‌ی 1960 مسئولان ناسا طی جلسه‌ای پشت درهای بسته، فهمیدند که سفر انسان به خارج از زمین و ماه امکان پذیر نیست. پس تصمیم گرفتند که این قضیه را در پروژه‌ی آپولو 11 عملی کنند آنهم با جعل کردن قضیه.

7- نویسنده معروف سی کلارک از آپولو11 به عنوان "حفره‌ای در تاریخ" یاد می‌کند و مورخ بزرگ ای.جی.پی

تیلـور از آپولو11 به عنـوان "بزرگـترین اتفـاقی که در طول زندگی‌اش نیفتاد" یاد می‌کند.

برای مشاهده ابعاد بزرگتر روی عکس اشاره کنید.

8- ناسا در آن زمـان مـاه نشـین را تکمیل نکـرده بـود. اکنون 40 سـال (47سـال) از آن تـاریخ می‌گـذرد و ناسا هنـوز نتوانسـته یک راکت که به مـاه بـرود و برگـردد را بسـازد کـاری که ادعا می‌کند 40 سـال پیش انجـام داده است. آن هم با سرنشین.

9- فیلمی که از درون کپســول تمــام آپولوها (تأکید می‌کنم تمام آپولوها) گرفته شده است، یک نـور آبی کم رنگ را نشان می‌دهد و هم‌چنین زمین را نیز از پنجــره‌ی فضــاپیما نشــان می‌دهد. این فیلم به ادعــای ناسا در نیمه‌ی راه ســفر به مــاه و در تــاریکی و ســیاهی فضا گرفته شده است. این نور آبی ثابت می‌کند که آن‌ها تنها درحال پرواز بر و دور زدن بر فراز زمین بودند و با نـوار چسب‌هایی پنجره را پوشانده بودند تا فضـای مـورد نظر خود را شبیه سازی کنند.

10- تصاویر ماه که در سـایت ناسا دیـده می‌شـود جعلی هســتند و در آن‌ها پشت صـحنه‌ی تئـاتر دیــده می‌شــود. عکس‌ها یک خط سیاه که با مداد کشیده شده است را در جایی که پس زمینه به نور روز در آسمان می‌رسد آشکار می‌کند که در آن‌جا به طور ناگهانی تاریک می‌شود.

11- ماه نشینی که در آخرین مأموریت‌ها استفاده شـده است دقیقـاً مانند همـان نمونه‌هـای اولیه است به طـور مثال هیچ گونه اصلاحی در آن صورت نگرفته است. حمل

ماه نشـین به مـاه حـتی اگر خیلی کوچکـتر هم می‌شـده است، غیر ممکن بوده است.

“عکس‌ها یک خط سیاه که با مداد کشـیده شـده است را در جـایی که پس زمینه به نـور روز در آسـمان می‌رسد آشـــکار می‌کند که در آن‌جا به طـــور ناگهـــانی تاریک می‌شود.”

برای مشاهده ابعاد بزرگتر روی عکس اشاره کنید.

12- ماه پیما دارای تایرهای قابل بادکردن بود که اگر از قبل بادشده بود وبه مـاه رفته بـود، آن‌جا منفجر می‌شد. حالا اگر بدون باد هم به ماه می‌رفت، آن‌جا هوایی بـرای باد کردن آن وجود نداشت. سنجابهای حـرفه‌ای پـروژه‌ی آپولو می‌گویند که ماه پیما دارای تایرهای همراه با شبکه فلزی محکم بوده است. بله، ماه پیمای موجـود در مـوزه که از اواسط دهه‌ی هفتاد (پنج شش سـال پس از اولین سفر به ماه) به جا مانده اسـت، چـنین خصوصـیتی دارد. چرا که سنجابها فهمیدند که تایرهـای بـاد شـونده به هیچ وجه (چه در زمین بـاد شـوندوچه در مـاه) در مـاه قابل استفاده نیستند. ناسا 40 سـال (47سـال) وقت داشـته است که به اصـلاح اشـتباهات سـاده و آشـکار برنـامه‌ی آپولو بـپردازد. هر وقت کسی ایـرادی می‌گرفته اسـت، ناسا این اشـتباهات را اصـلاح می‌کـرده است و چـیزی نمی‌گفته اســـت، مثلاً آن‌ها نمی‌توانند بگویند چـــرا این همه چیز خلاف قاعده در اولین محل فرود وجود دارد. در هر صورت من عکس‌هایی از ماه پیما که تصـور می‌شـود بر روی ماه بوده است، در اختیـار دارم که دقیقـاً همـان تایرها و حـــتی والوهـــای تایرهـــایی را دارد که در مرکز هوایی کندی اسـتفاده می‌شـود به عبـارت دیگر آن‌ها یک

نــوع و یک جنسی هســتند. از زمــانی که چــنین اشــتباه بزرگی در وب ســایت من مثل بمب منفجر شــد، تصــاویر اولیه که از نمــای نزدیک از مــاه پیما بــود و در اینــترنت قرار داشت، تغییر کرده است.

13- غیر ممکن بوده است که بتوان لباس فضــایی‌ای در اختیــار داشت که آنهم بر روی مــاه با آب خنک شــود، در حالی که دمای بیرون در نقطه‌ی جــوش آب باشد. و هیچ جایی برای پراکنده کردن گرما در آن وجود نداشنه باشد.

14- براســـاس تحقیقـــات مرکز تحقیقـــات لانگلی (Longley Research Center)ـ در همیلتــون ویرجینیــا، مــاه پیما ابتــدا از جــایی آویــزان بــوده است و دقیقــاً در همان زمــانی که در مــاه دروغین ادعا می‌کنند که حــرکت می‌کــرده اســت، به آرامی پــایین آورده شــده است. (در عکس دیدید که هیچ رد تایری در جلو و عقب تایرهای ماه نشین نیست).

15- فضانوردان هم از چنین چیزی آویزان بوده‌اند تا کم وزنی درســطح مــاه را نشــان دهند. عکس‌هــای ســایت Reality را با عکس‌هـــای ســـایت ناسا مقایسه کنید. نوســان غــیر منطقی زیــاد پــای عقــبی در هر دو ســری عکس، یکسان است.

16- فیلم‌هــایی که می‌گویند توسط آپولو 8 که مثلاً دور مـــاه گشـــته است گرفته شـــده اســـت، دقیقـــاً همـــان فیلم‌هایی است که برای مــأموریت آپولو 11 نشــان داده شــده است. به جز این که معکــوس شــده است و وارونه گشته است. رشته کوههای تادپول لایک (tadpole like) را چک کنید. کــاری که ناسا انجــام داد این بــود که ســطح

مــاه دروغین را در مرکز تحقیــات لانگلی (LRC)ــ فیلم بــرداری کــرد، در یک مســیر رفت، ســپس دوربین را معکوس کـردو سـطح را در جهت معکـوس فیلم بـرداری کرد چیزی که در فیلم‌ها مشهود است و دیده می‌شود.

17- فیلم‌هـایی که نشـان می‌دهد آپولـودور مـاه گشـته اسـت، توسط یک دوربین سـوار بر ریل که به آرامی دور مدل گچی ساختگی ماه می‌چرخد، گرفته شده است.

18- جیمزلاول که از روی یک متن پیش نوشته در شـبیه ساز ماه نشین برای فیلم بالا می‌خوانـده است در جـایی از فیلم می‌گوید که "ظاهراً مـاه اصـلاً خاکسـتری نبـوده است. هیچ رنگی در کــار نبــوده است. مثل یک مجســمه گچی به نظر می‌آید! این صـدا خیلی پیشـتر از مـأموریت آپولو ضـبط شـده است. با دقت به این نـوار گـوش دهید (با هــدفون) ببینیدکه اوبه ســختی تلاش می‌کند جلــوی خنده‌ی خود را بگیرد. چرا چنین کسی باید فکر کند چـنین مأموریت عظیم و بزرگی چیز خنـده داری اسـت؟ جـواب این است که به واقع آن مـاه کـذایی یک مجسـمه‌ی گچی واقعی بود که وی به آن اشاره می‌کرد.

19- در یک مصاحبه‌ی تلویزیـونی بین شـینا مک دونالد و مدیر اجرایی ناسا، دن گلدن (Dan Golden) (معروف به Dan Dare) در سال 1994، دن گلدن آشکارا پذیرفت که انسان نمی‌تواند از مدار زمین خارج شود، مـادامی که بر پرتوهـای کیهـانی غلبه کند. او در حـالی این سـخنان را گفت که هیچ اشاره‌ای به پـروژه آپولو در 25 سـال قبل از آن نکرده بود، مأموریتی که تصور می‌شـود که انسـان 250 هزار مایل از مدار زمین دور شده است.

20- نیل آرمسترانگ هیچ عکس یادگاری یا چیزی شبیه به آن از سفر مثلاً به ماه ندارد. اما او عکس‌های فراوانی از روزهای تست خلبانی‌اش جمع کرده بود. آرامسترانگ که خود می‌دانست این حماسه آمریکایی یک دروغ بزرگ است، از طرف ناسا مجوزی برای داشتن این عکس‌ها نداشت.

21- در سال 2017 ناسا هنوز به تکنولوژی فرستادن انسان به ماه و برگرداندن ایمن وی از ماه نرسیده است. خب انجام چنین کاری در سال 1969، یعنی 40 (47)سال پیش واقعاً یک شاهکار صنعتی و فضایی بوده است. شما که در این مورد شکی ندارید؟!

برای مشاهده ابعاد بزرگتر روی عکس اشاره کنید.

انگیزه‌هایی در مورد این حقه‌ی کثیف:

چندین نظریه در مورد علت چنین حقه‌ای توسط نظریه پردازان این ماجرا بیان شده است:

1- پرستیژ جنگ سرد: ایالات متحده آمریکا فهمید که برای او خیلی حیاتی است که در رقابت فضایی برنده شود آنهم در برابر اتحادجماهیر شوروی. رفتن به ماه خیلی خطرناک و البته پرهزینه بود. علیرغم توجه شوروی و گوش به زنگ بودن آن، بیل کیسینگ (Bill keysing)ـ ادعا می‌کند که برای آمریکا جعل کردن چنین چیزی خیلی راحت‌تر بود و در نتیجه موفقیت را تضمین می‌کرد. آنهم بهتر از زمانی که واقعاً بخواهد بر روی کره ماه فرود بیاید.

2- پـول: ناسا در آن زمـان هـزینه‌ی سـفر به مـاه را 30 میلیارد دلار آمریکا برآورد کرد. بیل کیسـینگ ادعا می‌کند قسـمتی از چـنین پـولی می‌توانست انگـیزه لازم بـرای صدها نفر جهت شرکت در این حقه باشد.

3- خطر: این بحث و جـدل‌ها به این نتیجه رسـیدندکه مشـکلات اولیه بـرای سـفر به فضا غـیر قابل حل کـردن است ولو این که شما تیم مجهز و با پول کافی برای حل چنین مشکلاتی داشته باشد. کیسینگ ادعا کرد که شانس موفقیت برای فـرود بر روی کـره مـاه فقط 17 هـزارم درصد بود.

4- حـواس پـرتی مـردم؛ با توجه به اظهـارات نظریه پـردازانی که ادعا می‌کنند چـنین پـروژه‌ای حقه‌ای بیش نبـوده اسـت، آمریکا از حـواس پـرتی عمـومی مـردم در جنگ ویتنـام اسـتفاده کـرد. فعالیت‌هـای آمریکا بـرای فرسـتادن انسـان به مـاه ناگهـان متوقف شـد، مأموریت‌هـای از قبل برنامه ریـزی شـده کنسل شد و همه‌ی این‌ها تقریبـاً در همـان زمـانی که آمریکا از جنگ ویتنام دست کشید، متوقف شد. (اما برنامه آپولو چندین سال قبل از پایان جنگ ویتنام، متوقف شد).

5- وفای به عهد: برای این که قول رئیس جمهـور فقید آمریکا جـان اف کنـدی بـرای فرسـتادن انسـان به مـاه و بازگردانـدن وی به زمین قبل از پایـان دهه‌ی 60 عملی شود.

مقایسه تکنولوژی آمریکا با شوروی:

در زمـان پـروژه‌ی آپولو 11، شـوروی 5 بـار بیشـتر از آمریکا پروازهـای سرنیشـین دار به فضا فرسـتاده بـود شوروی برای اولین بار به موارد زیر دست یافته بود:

1- قراردادن اولین ماهواره‌ی ساخت بشر در فضا (اکتبر 1957، سفینه اسپوتنیک 1)

2- فرستادن اولین موجود زنده به فضـا، سـگی مـاده به نام لایکا (نوامبر 1975، اسپوتینیک 2)

3- اولین بازگشت سـالم موجـودارت زنـده از مـدار به زمین شـامل 2 سـگ، 40 مـوش، 2 مـوش صـحرایی (آگوست 1960، اسپوتنیک 5)

4- اعزام اولین انسان به فضا، یوری گاگارین، هم‌چـنین اولین انسـانی که به دور فضا گشت (آوریل 1961، وستوک 1)

5- اولین دارنده‌ی همزمان 2 سفینه‌ی فضـایی در مـدار (آگوست 1962، وستوک 3 و وستوک 4)

6- اولین زن در فضـا، ولنتینا تـرش کف (ژوئن 1963، وستوک 6، به عنوان قسمتی از دومین پرواز سفینه‌های فضایی دوبل شامل وستوک 5)

7- اولین راهپیمـایی فضـایی (EVA)ـ (مـارس 1965 voskhod2)

برای مشاهده ابعاد بزرگتر روی عکس اشاره کنید.

چند سؤال اساسی:

1- در مورد سنگ‌هایی که از ماه آورده شده‌اند چه می‌گوئید؟

این سنگ‌ها ثابت می‌کنند که فرود روی ماه واقعاً صورت گرفته است؟ پاسخ: نه این طور نیست. این سنگ‌ها بیشترین تاکتیک مورد استفاده‌ی ناسا و PAN است، اما هیچ چیز را ثابت نمی‌کند. ناسا مدت‌ها قبل از مأموریت آپولو به تولید سنگ‌های شبیه سازی شده‌ی ماه می‌پرداخته است که این موضوع در کتابی که در سال 1966، سه سال قبل از آپولو 11، چاپ شده است، اثبات شده است. این سنگ‌های شبیه سازی شده از سنگ بازالت و نمونه شهاب سنگ‌های پیدا شده در آنتراکتیکا ساخته شده است. این سنگ‌های شبیه سازی شده که به دانشگاه‌های سرتاسر جهان فرستاده می‌شود به نظر واقعی می‌رسد. (که این طور نیست). این سنگ‌های شبیه سازی شده، البته از هر نمونه سنگ موجود روی زمین متفاوت به نظر می‌آید و ناسا هم همین را می‌خواهد. این دلیلی است برای آن که زمین شناسان می‌گویند چنین سنگ‌هایی در هیچ کجای زمین پیدا نخواهد شد. البته که چنین نیست چون این سنگ‌ها فقط توسط ناسا تولید شده است و با سنگ‌های اصلی متفاوت است. ناسا سنگ‌های شبیه سازی شده و غبارهای شبیه سازی شده‌ی ماه را آن قدر ارزان تولید کرده است که بابتش لازم نیست پولی بدهد، غیر از هزینه‌ی حمل و نقل آن.

2- چرا آن‌ها تلسکوپ‌هابل را روی ماه تنظیم نمی‌کنند تا مصنوعات دست بشر را که در ماه جا مانده است ببینیم؟

هابل از امـــوال ناسا است و توسط ناسا هم هـــدایت می‌شـــود، کسی که کل این مـــاجرای ســـاختگی را راه انداخت. بنابراین نمی‌توان کاری کرد. به عنوان راه حلی دفـــاعی، ناسا به خبررســـان‌ها و ســـایت‌های علمی پول‌هایی پـرداخت کـرد، (مثل فیل پلیت (Phit Plait از Bad astronomy) تا ادعا کنند که تلسکوپ‌هابل قابل به انجام چـنین کـاری نیست و نمی‌تواند محل‌هـای فـرود را ببیند. اما واقعـــــــاً چه درجه‌ای از تفکیک پـــــــذیر (Resulation)ـ برای آن‌ها مورد نیاز اسـت؟هابل در واقع می‌تواند تا 50 مـتری سـطح مـاه را ببیند. چـیزی که به اندازه کافی هست تا بتوان مصنوعات بشری به جا مانده روی مـاه (به ادعـای ناسا البته) را دید. حـالا شـما توجه کنید که سطح ماه، ابر یا اتمسفری ندارد که نشـود آن را دید. ناسا در واقع تصاویر با کیفیت بسیار بـالایی از مـاه در اختیار دارد که آن‌ها را در اختیـار رسـانه‌ها نمی‌گـذارد چــرا که اولین چــیزی که مــردم می‌خواهند این است که چیزهـایی که روی سـطح مـاه جا مانـده است را ببینند و مسلماً چیزی هم در آن‌جا نیست.

3- در مورد بی‌وزنی چه می‌گویید، آیا چنین چیز در زمین و با گرانش قوی آن امکان دارد؟

این هم یکی دیگر از ادعاهایی است که در عین خنـده دار بودن، هیچ چیز را ثـابت نمی‌کند. فیلم در نـور کم گرفته شـده اسـت، به علاوه یک فیلم سـیاه و سـفید با کیفیت خیلی پـــایین است. از آن‌جـــایی که چـــنین تجـــربه‌ای در فاصله‌ی زیادی از دور بین صورت گرفته است، به راحتی می‌تواند چـــیزی جعل کند. آیا با یک طنـــاب و چند حقه‌ی سینمایی نمی‌تـوان چـنین کـاری کـرد. من می‌خـواهم به

شعبده بازی نظیر دوید کاپرفیلد اشاره کنم. کسی که شیرین کاری‌های خیلی بزرگتری انجام داد (حقه‌های بصری) آن هم در فاصله‌ی یکی دو متری از تماشاچی. یکی از شیرین کاری‌هایی که خود او هم در آن شرکت داشت، نصف کردن بدن خودش با یک اره برقی بود. پس از 2 تکه‌ی جدا شده‌ی بدن او به دو طرف صحنه‌ی نمایش برده می‌شود. اگر طرفداران فرود بر روی کره‌ی ماه واقعی بودن آن را قبول دارند، آیا قبول می‌کنند که دیوید کاپرفیلد هم واقعاً به دو تکه بریده شده بود؟

4- چرا ستاره شناسان بزرگی مثل سربرنارد لاول (Sir Bernard Lobell) و پاتریک مور (Patrick Moore) از این ناسا در این ماجرا حمایت می‌کنند، اگر که می‌گویید چنین چیزی صحنه سازی است؟

داشنمندان و ستاره شناسان سراسر زمین به خوبی می‌دانند که چنین ماجرایی ساختگی است، اما از ناسا طرفداری می‌کنند تا به اطلاعات حساسی که از تلسکوپ‌هابل به زمین ارسال شده است دسترسی داشته باشند. آن‌ها نمی‌توانند به ناسا دهن کجی کنند که در این صورت ناسا آن‌ها را از دستیابی به چنین اطلاعات گرانبهایی محروم می‌کند. اطلاعاتی که واقعاً مورد نیاز هستند.

5- در مورد انعکاس دهنده‌ی لیزری که در سطح ماه قرار داده شده است و با آن می‌توانند فاصله‌ی زمین تا ماه را بفهمند چه می‌گویید؟

در سال 1946، دانشمندان در آمریکا توانستند یک سیگنال رادیویی به سطح ماه ارسال کنند و با موج

رادیویی برگشتی از ماه توانستند فاصله‌ی دقیق ماه را به دست آورند. در اوایل دهه‌ی 60 ناسا فهمید که می‌تواند این آزمایش را خیلی بهتر هم انجام دهد و این کار را با یک باریکه پرقدرت نور لیزر با دقت بیشتری انجام دهد. در این سناریو، نور لیزر از ماه به سمت زمین منعکس و برگشت می‌شود، دقیقاً همان طور که نور خورشید از ماه به زمین منعکس می‌شود. در 9 مه‌ی سال 1962 (بیش از 7 سال قبل از آن که آپولو 11 مثلاً بر روی ماه نشست) یک لیزر پرقدرت یا قوتی با موفقیت روی سطح ماه تابانیده شد و به زمین منعکس شد تا فاصله‌ی دقیق ماه از زمین بدون آن‌که لازم باشد، چیزی در سطح ماه تعبیه شود، مشخص شود. هیچ منعکس کننده‌ی لیزری روی سطح ماه نیست و هرگز هم نبوده است. ناسا هم اکنون از همان روشی استفاده می‌کند که در سال 1962 قبل از حقه‌ی فرود بر ماه، از آن استفاده می‌کرد. اتفاقاً ناسا برنامه‌ای دارد تا بتواند با یک لیزر پرقدرت‌تر فاصله‌ی دقیق مریخ تا زمین را محاسبه کند. آیا باز هم این‌جا می‌گویید که فضانوردان منعکس کننده‌ی لیزری روی ماه گذاشته‌اند تا فاصله‌ی آن با زمین را اندازه بگیرند؟

6- چرا آمریکا فرود بر روی ماه را جعل کرد، آیا از نظر آن‌ها شوروی احمق بود؟

نه آن‌ها کاری نکردند که روسها را احمق جلوه بدهند. و هیچ کس هم قبول ندارد که روسها آن قدر احمق باشند که این گونه گول بخورند؟ روسیه در آن زمان (و حتی الان در بعضی قسمت‌ها) (1)ـــ فناوری فضایی پیشرفته‌تری از آمریکا داشت و حتی در زمان سخنرانی

کنـدی می‌دانست که فرسـتادن انسـان به مـاه و برگشت وی از مــاه غــیر ممکن است. این مــاجرا جعل شد تا به غــرب ثــابت شــود که آمریکا در تکنولــوژی فضــایی از شـوروی برتر است (در زمـان مسـابقه فضـایی آمریکا و روسـیه، همیشه در هر کـاری روسـها، اولین بودنـد، مثلاً فرستادن اولین انسان به فضا) چرا که دنیای غرب ایمان خود در مـورد قـدرت آمریکا را از دست داده بـود وآمریکا هم چنین ارتباط ضعیفی با خـود را نمی‌توانسـت، شـاهد باشد. هیچ رقـابت فضـایی آن طـور که ناسا ادعا می‌کند وجـــود نداشت. روســـیه به هیچ وجـــه، هیچ گـــاه قصد فرستادن انسـان به مـاه را نداشت چـرا که می‌دانست و البته آزمایش کرده بود که چنین کاری غیر ممکن است.

7- آیا ریچارد نیکسون در پس این قضایا بود؟

اگر چه نیکسون مسئول مأموریت‌های آپولو در آن زمــان بود، مسـتقیماً مسـئول چـنین کـاری نبـود، اگر چه که او می‌دانست یا حـــداقل باید می‌دانست که آن‌ها در حـــال جعل این مــاجرا هســتند. برنامه ریــزی و آمــاده ســازی شرایط ساختن این ماجرا در اوایل دهه‌ی شصت صــورت گرفت و از این نظر لینـدون بی‌جانسـون رئیسی بـود که در پروژه‌ی آپولو بیشترین اطلاعات در اختیارش بود.

8- در مورد این همه انسـان که در پـروژه‌ی آپولو درگـیر بوده‌انـد، چه می‌گوییـد، آیا هیچ کس نمی‌خواسـته که این راز را فاش کند؟

طرفــداران می‌گویند که نیم میلیــون نفر انســان در این پروژه درگیر بوده‌اند، اما این آمار شامل تمام مهندســان دون پایه در تمـام شـرکت‌های سراسر دنیا هم می‌شـود.

حـــالا اگر یک مهنـــدس در کارخـــانه‌ای در ســـیاتل دارد قطعه‌ای می‌ســـــــازد و رئیس او به او می‌گوید که این قطعه را برای پروژه‌ی آپولو می‌ســازیم، آیا این مـدرکی دال بر رخ دادن فرود بر روی کـره‌ی مـاه می‌شـود؟البته که نه. این که مـــــدرک نمی‌شـــــود. ولو این که اگر آن مهندس می‌دانست که هرگز این قطعه را بـرای سـفر به ماه نساخته‌اند، باز هم پیش همه است که به کـره‌ی مـاه رفته است تا این که یک جورهـایی احسـاس غـرور کند. قطعـات مـورد نیـاز بـرای آپولو در کارخانه‌هـای مختلف بســـیاری در سراسر جهـــان ســـاخته شد. مثلاً منعکس کننده‌ی لیزری که تصور می‌شود بر روی ماه قرار گرفته است، توسط فرانسه ساخته شـده است. ناسا یـونیت را از کمپانی فرانسوی گـرفت و این آخـرین چـیزی بـود که آن‌ها دیدند. احتمـــالاً این قطعه در جـــایی مثل لانگی بایگـانی شـده اسـت، اما چـیزی که با اطمینـان می‌شـود گفت این است که این قطعه روی مـــــاه نیست. آیا آن مهندسان فرانسوی مـدرکی بـرای فـرود انسـان بر روی مـاه محسـوب می‌شـوند؟ نـه، البته که نـه، افـراد خیلی کمتری (کمتر از 200 نفر) مستقیماً در این ماجرا درگیر شده‌اند تا تعـداد افـرادی که شـاهد وقـوع اتفـاق واقعی هســـتند، به حـــداقل برسد. هیچ نیـــازی نیست که آن‌ها حرفی بزنند و افشاگری بکنند چون آن‌ها واقعاً نسبت به آمریکا حس وطن پرسـتی دارند و هیچ چـیز در مخـالفت این قضیه نخواهند گفت. حتی اگر دروغ بزرگی به مـردم قبولانـده شـده باشد. این دلیل اول، اما دلیل دوم، آن‌ها به میلیون‌ها دلار پول نیـاز ندارند تا به فکر آینـده‌ی خـود باشند، چون همین الان پـول زیـادی از ناسا بـری سـاکت ماندن می‌گیرند.

9- چرا روسیه برای فاش کردن این دروغ کاری نکرد؟

این هم یکی دیگر از دســـتاویزهای طرفـــداران واقعی بودن این ماجرا است. اما آن‌ها در واقع بر حقیقتی تکیه کرده‌اند که روسیه چگونه پیشرفت‌های فضایی آمریکا در اوایل دهه‌ی شصت را مســـخره می‌کـــرد (طی دوره‌ی خورشچف/کندی). خروشچف همیشه شکست‌های امریکا را به سخره می‌گرفت و پرواز فضـایی آلن شـیارد را که 15 دقیقه بیشــتر طــول نکشــیده بــود، در برابر آن‌چه روسها انجام داده بودند، پـرواز یک کک خوانـده بـود. اما وقــتی که دوره‌ی خروشــچف در ســال 1964 به پایــان رسید، رهبر جدید روسیه، برژنف هرگز آمریکا را مسخره نکرد و روسـها فقط سرشـان به کـار خودشـان بـود. اما چـــیزی که خیلی از مـــردم نمی‌دانند این است که جعلی بودن فـرود بر روی کـره‌ی مـاه، در همـان زمـان، هم در روزنامه‌های روسیه و هم در روزنامه‌های سراسر جهـان مـورد بحث و تأیید قـرار گرفته بـود اما آن داسـتان‌ها از طرف رسانه‌های غربی بایکوت شده بود. به یاد آورید که در ســال 1969 شــوروی کشــوری بــود که در همه جا جاسوس داشت (یک نمونه از این‌جاسوس‌ها: کیم فیلبی رئیس بخش ضدشـــوروی ســـازمان جاسوسی خـــارجی انگلیس موسوم به MI6 خود جاسوس شـوروی بـود و تا دهها سـال هر شب چمـدانی از اسـرار و مـدارک وزارت خارجه‌ی انگلیس را مثل زنبیل سبزی برای گرفتن میکرو فیلم به خانه‌هـــای امن (کا گ ب(ســـازمان جاسوسی شوروی) می‌برد). روسیه می‌توانست برای جهـان فـاش کند که این ماجرا، جعلی بوده است و احتمالاً این کـار را می‌کـرد اگر خورشـچف هم‌چنـان بر سر قـدرت بـود اما کشورهای غربی به آسانی این کـار را دلیلی بر حسـادت

روســـیه بر پـــیروزی آمریکا بر روســـیه در این رقـــابت می‌خواندند. اما روسها برنـامه‌ی بهـتری در سر داشـتند، بـــــرای این که بدانید این برنامه چه بـــــوده است باید با نحوه‌ی کار ایدئولوژی کمونیست‌ها در سال 1969 آشـنا باشـید. در آن زمـان اتحـاد شـوروی تصـور می‌کـرد که جاودانه خواهد ماند و هرگز تصـــور نمی‌کـــرد که به 20 کشور تقسیم شود و نهایتاً برای 50 سـال عمر کند. راه حل آن‌ها برای این کار ناسا این بـود که عقب بنشـینند و حرفی نزنند و در امن و امـان تصـور کنند که در آینـده‌ای نه چنـدان دور تمـدن غـرب از خـواب بیـدار خواهد شد و خواهد فهمید که دولت آمریکا به آن‌ها دروغ گفته است. این کـــار خیلی‌ها را در برابر آمریکا قـــرار خواهد داد و رســـانه‌های غـــربی احســـاس خواهند کـــرد که رودست خورده‌اند و احمق به نظر آمده‌اند و بیشـــــــــتر از این نمی‌توانند به آمریکایی‌ها اطمینان کنند. این دقیقاً همان چـــیزی بـــود که شـــوروی انتظـــار داشـــت، رخ دهد مثلاً رسانه‌هایی در مقابل منبع صحیح و مـوثقی قـرار بگیرند که بیشتر از این قابل اعتماد نیست. اگر روسیه هم‌چنان دولت کمونیســـــتی بـــــود، رهـــبران آن به دولت آمریکا می‌خندیدند که این گونه توسط شـهروندان خـودش تحت فشار قرار می‌گیرد.

و در پایان هیچ چیز را اگر بـاور نکردیـد، اشـکالی نـدارد. فقط به من بگویید چـرا در 47سـال پیش انسـان به مـاه رفت و سالم برگشت، اما حالا دیگر قادر به چـنین کـاری نیست؟ چـرا هنـوز در سـال 2017 ناسا به تکنولـوژی‌ای دست پیدا نکرده تا از کمربند ون آلن عبور کند؟

تقلب در تقلب Fraud too Fraud

این همان عکس معروف است که حرف C نقش بسته بر روی ســـنگ و زمین در این عکس نقل خبرگـــذاریها و سایتهای گوناگون داخلی و خارجی شده بود.

گفته می‌شود که از این حـرف درهـالیوود و بـرای نشـان دادن مرکز صحنه استفاده می‌شود. علاوه بر این cc یکی از نمادهای فراماسونری نیز هست.

البته همان طور که مشاهده می‌کنید این مورد تنها ابهام وارد در عکس نبود بلکه این عکس شـامل مجمـوعه‌ای از سوتی‌های ناسا بود.

با کمی دقت در این عکس‌ها به سـادگی می‌شـود متوجه ساختگی بودن عکسها شد، چـرا که در چند مـتری جلـوی دوربین پر از ســـنگ و ســـنگریزه است ولی از یک خط فرضی به بعــد،به طــرز کــاملا" تصــنعی ســنگ‌ها محو میشــوند. در واقع عکســها از دو یا چند لایه تشــکیل، و سپس به هم پیوند داده شدند.

این اشـکال به خـاطر فوکـوس دوربین نیسـت، زیـرا در عکســـهایی که از زمین در پس زمینه عکس اســـتفاده شده، هم اشیاء نزدیک واضح هسـتند و هم زمین کـاملا" واضح هست.

(2009) آدام آسـتین "Adam Austin"ـ تحلیلگر پایگـاه تحلیلی ربل "rebel":

در این‌جا می‌تـــوان به بررسی علمی این مطلب (دروغ بودن سـفرهای آپولو) پـرداخت و دلایل متعـددی را بیـان کرد اما این دلایل را می‌توان در سایر مقــالات و کتاب‌ها پیدا کرد. آن‌چه که مرا به نگاشـتن این مطلب وا داشـته،

داستان جدیدی بود که در این رابطه شنیدم. این داستان جدید این است که ناسا اعلام کـــــــــرده که قطعه فیلم مربوط به سفر فضانوردان کاملاً فرسـوده شـده و ناسا می‌خواهد آن را در "هالیوود "تـرمیم کند!این پژوهشـگر غربی با اشاره به تصاویر جدید منتشر شـده توسط ناسا از پـروژه سـفر به مـاه، تصـریح کـرد: در تصـاویر منتشر شـــده توسط ناســـا، آرشـــیوهای قبلی در ســـمت چپ و تصـــاویر تـــرمیم شـــده در ســـمت راست قـــرار دارند اما مطلب مضـــحک این است که کیفیت تصـــاویر آرشـــیوی بسـیار بهـتر از تصـاویر تـرمیم شـده هسـتند. آسـتین با یادآوری سخنان یکی از مهندسان ارشد ناسا در این‌بـاره که گفته بود "هیچ چیز ساختگی درباره سفر فضانوردان ناسا به کره ماه وجود ندارد "، خاطرنشـان کـرد: باید در مقابل این اظهارات این سـوال را پرسـید که اگر واقعـاً ناسا 12 فضانورد خود را به ماه فرستاده بـود، چـرا باید اکنون صحبت از ساختگی بودن یا نبودن سـفر به مـاه به میـــــــان آید. آن‌ها در حقیقت می‌خواهند پیش از آن‌که کسی فرصت زیر سوال قـرار دادن این قضـیه را داشـته باشـــد، پاسخ آن را داده باشـــند!شـــاید اختلاف کنتراست عکسـها در اسـکن‌های متفـاوت دو آرشـیو قبلی و فعلی دلیل این تفـــاوت باشـــه، اما به یقین دو عکس زیر که از مـاموریت آپولو 15 در آرشـیو فعلی هسـت، نمی‌تونه به دلیل اختلاف کنتراست باشه.

بخشی از مقاله بزرگترین دروغ قرن بیستم

"مـــاه پیما دارای تایرهـــای قابل بـــادکردن بـــود که اگر از قبل بادشده بود وبه مـاه رفته بـود، آن‌جا منفجر می‌شد. حالا اگر بدون باد هم به ماه می‌رفت، آن‌جا هوایی بـــرای

باد کردن آن وجود نداشت. سنجابهای حرفه‌ای پروژه‌ی آپولو می‌گویند که ماه پیما دارای تایرهای همراه با شبکه فلزی محکم بوده است. بله، ماه پیمای موجود در موزه که از اواسط دهه‌ی هفتاد (پنج شش سال پس از اولین سفر به ماه) به جا مانده است، چنین خصوصیتی دارد. چرا که سنجابها فهمیدند که تایرهای باد شونده به هیچ وجه (چه در زمین باد شوندوچه در ماه) در ماه قابل استفاده نیستند. ناسا 40 سال وقت داشته است که به اصلاح اشتباهات ساده و آشکار برنامه‌ی آپولو بپردازد. هر وقت کسی ایرادی می‌گرفته است، ناسا این اشتباهات را اصلاح می‌کرده است و چیزی نمی‌گفته است، مثلاً آن‌ها نمی‌توانند بگویند چرا این همه چیز خلاف قاعده در اولین محل فرود وجود دارد. در هر صورت من عکس‌هایی از ماه پیما که تصور می‌شود بر روی ماه بوده است، در اختیار دارم که دقیقاً همان تایرها و حتی والوهای تایرهایی را دارد که در مرکز هوایی کندی استفاده می‌شود به عبارت دیگر آن‌ها یک نوع و یک جنسی هستند. از زمانی که چنین اشتباه بزرگی در وب سایت من مثل بمب منفجر شد، تصاویر اولیه که از نمای نزدیک از ماه پیما بود و در اینترنت قرار داشت، تغییر کرده است.”

البته ناگفته نماند که NASA حرف C روی سنگ رو این طور توجیه کرده که اون در حقیقت یک تار مو بوده،لای اسکنر.

پس با این استدلال NASA احتمالا” این هم یک تکه از کوه است، لای اسکنر!

AS14-66-9405

این عکس هم در نــوع خــودش یک شــاهکار در دنیــای عکاسی به حساب میاد.

جالبه بدونید که این عکس تا این لحظه هنــوز ویــرایش نشده و در آرشیو NASA موجود هست. کـاملا" مشخصه که مونتاژ کارهای NASA سعی داشتن سایه‌هایی رو که نـور خورشـید سـاختگی، روی +ها انداخته رو پـاک کنند. البته تصـاویر گویـای این مطلب هسـتش که زیـاد تـوی کارشون دقت به خرج ندادن!

طبق گفته NASA در این‌جا این +ها مربــوط به دوربین Hasselblad 500ELs، مابین شاتر و فیلم قرار گرفته و بــرای تخمین فاصــله زاویه‌ای بین اشــیاء در میــدان دید است.

از آن‌جایی که Reseau plate یا همان صفحه شیشه‌ای کاملا" فیکس است و مکـان +ها روی اون صـفحه ثـابت است و + مرکـــــزی هم دقیقا" در مرکز عکس است و دقیقا" حالت 90 درجه دارد (+ها کج نیستند) مشـکل از دوربین نمی‌تواند باشد و اگر مشــکل در جاســازی فیلم بود اصلا" نباید عکسی به این واضحی ثبت میشد.

حالا سـوال این است که چـرا فقط در بعضی +ها سـایه افتاده؟ اگر مشکل فقط تابش مستقیم نور خورشید بود باید روی همه +ها ســـایه می‌افتـــاد،نه فقط بعضی از آن‌ها.

ضمن این‌که در همین ماموریت عکس‌های بسـیاری است که خورشـید دقیقا" مسـتقیم روی لـنز افتـاده ولی هیچ ســـایه‌ای دیـــده نمی‌شـــود، البته وجودهـــاله‌ای به دور خورشید هم خود درهاله‌ای از ابهام است! زیرا علت این

پدیــده در عکس وجــود اتمســفر است و مــاه هم که هیچ اتمسفری ندارد.

این را هم بدانید که NASA عکس HR همــان شــماره و چند عکس قبل و بعدش را به دلیل کیفیت بــالاتر و عــدم نمایان‌تر شدن افتضاح خودش از آرشیو جدیدش هم پاک کرد!لینک عکس پاک شده:

نکته جــالب هم این است که آلبوم‌هــای سرفصل آرشــیو هم کم کم شروع کردند به غیب شدن!

نکته جــالب بعــدی هم این که ابتــدا با بــازکردن لینکهــای حذف شده با این صفحه روبرو می‌شدم:

زمین شناسان:قطعه سنگ NASA یک چوب فسیل شده است.

خب بــاردیگر به موضــوع ســنگ‌ها میــپردازیم اما اینبــار گسترده تر.

زمین شناسان پس از بررسی یک قطعه سنگ که در موزه ملی هلند نگهداری می‌شــود (و به ادعــای NASA یکی از ســنگ‌هایی است که توسط فضــانوردان از مــاه آورده شــده) اعلام کردند که این قطعه ســنگ مــاه کــاملا جعلی بوده و در حقیقت یک تکه چوب فسیلی است.

گفته می‌شــود این ســنگ در ســال 1988 به این مــوزه رســید. پس از مــرگ "ویلم دریس" نخست وزیر ســابق هلند در کلکســیون شخصی وی پیــدا شد. این ســنگ را جی. ویلیامز میدندورف ســفیر وقت آمریکا در هلند در 9 اکتبر 1969 به وی اهدا کرده بود.

در آن زمــان سه فضــانورد مــاموریت آپولو 11 از هلند بازدید می‌کردند. در حقیقت پس از مـــاموریت آپولو 11 آمریکا سه فضانورد این ماموریت را در مـدت 45 روز به 24 کشور دنیا فرستاد و این فضانوردان به عنـوان هدیه سنگهایی را که از ماه جمع آوری کـرده بودند به روسـای این کشورها هدیه می‌دادند.

زمــانی که این قطعه وارد کلکســیون نخست وزیر وقت هلند شد هیچ تردیدی در مورد اصل بودن آن باقی نماند. این درحالی است که دانشمندان دانشگاه آمستردام پیش از این گفته بودند که این قطعه نمی‌تواند از مــاه آمــده باشد.

جی. ویلیـامز میدنـدورف سـفیر وقت آمریکا در هلند که دوران بازنشســتگی خــود را پشت سر می‌گــذارد در این خصوص اظهار داشت: "با گذشت 40 سال از آن رویداد دیگر قادر نیست تمام جزئیات آن را به خـاطر بیـاورد اما مطمئن است که ســنگ را از وزارت امــور خارجه آمریکا دریافت کرده بود."

خاندرا فن گلدر سخنگوی موزه: "این یک داســتان زیبا با ســئوالات بســیاری است که هنــوز جــوابی بــرای آن‌ها نداریم. به هر حال می‌توانیم به آن بخندیم!"

بخشی از مقاله بزرگترین دروغ قرن بیستم:

در مـــورد ســـنگ‌هایی که از مـــاه آورده شـــده‌اند چه می‌گوئید؟ این سنگ‌ها ثـابت می‌کنند که فـرود روی مـاه واقعـاً صـورت گرفته اسـت؟ پاسخ: نه این طـور نیست. این ســنگ‌ها بیشــترین تاکتیک مــورد اســتفاده‌ی ناسا و PAN است، اما هیچ چـیز را ثـابت نمی‌کند. ناسا مـدت‌ها

قبل از مـأموریت آپولو به تولید سـنگ‌های شـبیه سـازی شده‌ی ماه می‌پرداخته است که این موضوع در کتابی که در سال 1966، سه سـال قبل از آپولو 11، چـاپ شـده است، اثبات شده است. این سنگ‌های شبیه سازی شـده از سنگ بـازالت و نمونه شـهاب سـنگ‌های پیـدا شـده در آنتراکتیکا ساخته شده است. این سنگ‌های شـبیه سـازی شـده که به دانشـگاه‌های سرتاسر جهـان فرسـتاده می‌شـود به نظر واقعی می‌رسد. (که این طـور نیست). این سنگ‌های شبیه سازی شده، البته از هر نمونه سـنگ موجـود روی زمین متفـاوت به نظر می‌آید و ناسا هم همین را می‌خواهد. این دلیلی است بـرای آن که زمین شناسان می‌گویند چـنین سـنگ‌هایی در هیچ کجـای زمین پیدا نخواهد شد. البته که چنین نیست چـون این سـنگ‌ها فقط توسط ناسا تولید شده است و با سـنگ‌های اصـلی متفـاوت است. ناسا سـنگ‌های شـبیه سـازی شـده و غبارهای شبیه سازی شده‌ی مـاه را آن قـدر ارزان تولید کـرده است که بـابتش لازم نیست پـولی بدهـد، غـیر از هزینه‌ی حمل و نقل آن.

http://phys.org/news171006198.html

http://manonmoon.ru/book/16.htm

http://www.telegraph.co.uk/science/space/6105902/Moon-rock-given-to-Holland-by-Neil-Armstrong-and-Buzz-Aldrin-is-fake.html

http://www.nbcnews.com/id/42581790/ns/technology_and_science-space/t/moon-rock-museum-just-petrified-wood/#.UasrkEqJW_I

http://usatoday40.usatoday.com/news/offbeat/2009-08-27-moon-rock-museum_N.htm

بخشی از مستند فاکس

ویـدئو1 مربـوط به مـاموریت Apollo 16 است که در اولین پیاده روی به Stone Mountain و در 21 آوریل و در فاصله یک کیلومتری غرب نقطه فرود انجام شد.

ویدئو2 مربوط به فردای آن روز است که در 4 کیلومتری جنوب نقطه فرود انجام شد.

با مقایسه فیلم‌ها متوجه می‌شویم که صخره‌های موجود دقیقا یکســـان هســـتند! اگر ماموریت‌ها در دو منطقه مختلف انجام شـده باشد چگونه می‌تـوان این موضـوع را توضیح داد ...؟

بیل کیسینگ نویسنده کتاب "ما هرگز به ماه نرفتیم":

Kaysing, Bill. We Never Went to the Moon: America's Thirty Billion Dollar Swindle

Cornville, Az: Desert Publications, 1981 ISBN 0-87947-488-6

فضانوردان در محلی مخفی شـده و موشـکی به آسـمان می‌رود. سپس در روز بازگشت آن‌ها را در داخل کپسول نشانده و بوسیله هواپیما روی اقیانوس رها کرده‌اند.

مسیر هوایی توکیو به سانفرانسیسکو

هنگــام مصــاحبه بیل کیســینگ در تلویزیــون خلبــانی با برنامه تماس گرفته و می‌گوید:

در زمــان بازگشت آپولو15 او و تعــدادی از مســافرین پروازش از توکیو به سانفرانسیسکو یک هواپیمای C-5A را مشــاهده کرده‌اند که کپســول را روی اقیــانوس رها کــرده و ســپس چترهــای کپســول بــاز شد و در ســطح اقیانوس فرود آمد!

اینها مثلا" فضــانوردان فــاتح مــاه در حــال انتقــال به قرنطینه هستند تا مشخص شود ویـروس ناشـناخته‌ای از ماه به زمین منتقل نکرده باشـند، و بعد در سـطح جامعه رها شوند!

ســوال این است که تکلیف ویروس‌هــای داخل آپولو چه می‌شود؟!

اصلا" این به اصـطلاح فاتحـان مـاه به چه دلیل از ماسک استفاده کردند؟! تصـور کنید مثلا" چند روز، چند نفـری، درون یک کپسول 1*2 قرار گرفته باشـید و ...! آقا بـزن ماسکووو!

این‌جا ســوأل دیگه‌ای که مطــرح است این است که چه باکتری‌هایی ممکن است روی ماه موجود باشد؟ در حالی که برای چندین میلیـون سـال هر 27 روز مـاه با فضـای سرد از -150 ْـ C، تا +150 ْـ C، و تحت تابش مستقیم تشعشع‌های خورشـیدی اسـت؟ آیا پزشـکان به یک چـنین شرایطی نمی‌گویند استریلیزاسیون؟!

و اگر باکتری‌هـایی در مـاه وجـود دارند که تا این انـدازه مقـاوم هسـتند، پس چطـور با یک قرنطینه و یک سـری ماده ضد عفونی کننده از بین رفته اند؟!

بیل کیســـینگ معتقد بـــود تنها کمکی که زدن ماسک و قرنطینه به فضــانوردان می‌کــرد این بــود که آن‌ها را از مصــاحبه‌های ناخواســته و ســوتی‌های احتمــالی! حفظ می‌کرد.

همــانطور که در تصــویر مشــخص است با توجه به عمق گــودال و با ارتفــاعی که شاسی مــاهنورد دارد باید در قسمت سبز رنگ، رد شاسی روی خاک مشخص می‌بــود، که این طور نیست!

نکته منطقی در مــورد این عکس هم راننــدگی بســیار بد David R. Scott و James B. Irwin است. چرا باید در چــنین مــاموریتی این مثلا" فضــانوردان، زمین همــوار (مثلا" مـــاه!) را رها کنند و با یک چـــنین خـــودروی با ارزشی (به گفته خودشــان) دقیقا" از وسط گــودال رد شوند؟! واقعا" شانس آوردند که چپ نکردند!

البته این مــورد در عکس AS16-107-17446 با توجه به ســنگی که با مــاهنورد از روی آن رد شــدن هم صــادق هست.

جناب NASA در آرشــیو عکس خــودش بــرای این مســئله توضیح داده که به دلیل حواس پرتی فضانوردان ماهنورد به طور ناخواسته در سراشیبی حرکت کرده!

یعــنی می‌خــواهم بگــویم مطمئن باشــید که هر چه ناسا می‌گوید، همان درست است!

در تمــام عکســهای آپولو 15 غــیر از این عکس در هیچ کجای دیگه اینچنین ردی دیده نمیشه.

به عاج کف چکمه دقت کنید:

اطلاعات بیشتر این‌جا

بخش دیگری از مستند فاکس

نیل آرمسترانگ حدود 14 ماه قبل از پرتاب شدن به ماه، فضاپیما را برای فرود آزمایشی تست کرد. نتیجه این بود که کنترل آن را از دست داد و چند ثانیه قبل از کوبیده شدن به زمین اجکت کرد!

او وقتی بعد از بارها تمرین نتوانسته روی زمین فرود بیاید و سقوط کرده چطور همان بار اول روی ماه فرود آمده است؟!

هم‌چنین سطح تکنولوژی! سفینه "مورفیوس" ناسا در سال 2012 را می‌توانید در این‌جا ببینید.

برای مشاهده ابعاد بزرگتر روی عکس اشاره کنید.

در این ماموریت از ماموریت‌های تخیلی آپولو تنها 3 نفر تشریف فرما شدند به استودیو! ببخشید کره ماه!

یک نفر داخل ماژول CSM و دو نفر به همراه LEM مقوایی، روی استودیو (کره ماه) فرود آمده‌اند. یعنی به گفته ناسا فقط دو نفر در این ماموریت روی کره ماه قدم میزدند. حالا یک بار دیگر به عکس بالا نگاه کنید.

دو انعکاس فضانورد روی شیشه کلاه نفر سوم! البته اگر کمی بیشتر دقت کنید تجهیزات استودیویی را نیز می‌توانید ببینید!

در فیلمی که از این صحنه توسط دوربین LRV الکتریکی ماموریت آپولو 17 ثبت شده نمایی که توسط شیشه

کلاه منعکس شـــــــــده را می‌توانید ببینید که البته هیچ شباهتی هم به انعکاس کلاه در این عکس ندارد!

جـالب این‌جاست که یکی از نکـاتی که در رابطه با معلق بودن فضانوردان توسط طنابهـای نـامرءی مطـرح شـده مربوط به همین صحنه است.

حال به بررسی تعـداد تصـاویر آپولوها با توجه به حسـاب زمانشان می‌پردازیم

تعداد عکس‌های هر ماموریت:

Apollo 11..... 121

Apollo 12..... 504

Apollo 14..... 374

Apollo 15.....1021

Apollo 16.....1765

Apollo 17.....1986

زمان هر ماموریت:

Apollo 11.....1 EVA .....2 hours, 41 minutes..... 151 minutes

Apollo 12.....2 EVAs.....7 hours, 50 minutes..... 470 minutes

Apollo 14.....2 EVAs.....9 hours, 25 minutes..... 565 minutes

Apollo 15.....3 EVAs...18 hours, 40 minutes....1110 minutes

Apollo 16.....3 EVAs...20 hours, 14 minutes....1214 minutes

Apollo 17.....3 EVAs...22 hours, 04 minutes....1324 minutes

کل زمان ماموریت‌های تخیلی آپولو، 4834 دقیقه

کل عکس‌هـای گرفته شـده 5771 عکس، یعـنی هر 50 ثانیه یک عکس

حالا نگاهی می‌کنیم به ماموریت‌های دیگر انجام شـده در سـفرهای تخیلی آپولو! که زمـان انجـام آن‌ها باید از این زمان کسر شود.

Apollo 11

بازرسی LEM جهت گـــزارش وضـــعیت و آســـیب‌های احتمالی

نصب پرچم

باز کردن و استقرار و فعال کـردن تجهـیزات رادیـویی و تلوزیونی

برقـــراری تمـــاس با زمین (و البته مکالمه با پرزیـــدنت نیکسون)

باز و استقرار بسته‌های آزمایش‌های متعدد

جمع آوری حدودا" 21 کلیو و 600 گرم نمونه سنگ

زمان طی شده برای طی مسیرهای طولانی در ماه

بازگشت به LEM

Apollo 12

بازرسی LEM جهت گزارش وضعیت و آسیب‌های احتمالی

نصب پرچم

باز کردن و استقرار و فعال کردن تجهیزات رادیویی و تلوزیونی (و البته در این ماموریت زمان صرف شده برای تعمیر دوربین تلوزیونی معیوب)

برقراری تماس با زمین

باز و استقرار بسته‌های آزمایش‌های متعدد

پیاده روی به مکان‌های مختلف

بازرسی 3 نقشه بردار اتومات و Retrieve کردن آن‌ها

جمع آوری حدودا" 34 کیلو و 300 گرم نمونه سنگ

بازگشت به LEM

Apollo 14

بازرسی LEM جهت گزارش وضعیت و آسیب‌های احتمالی

نصب پرچم

باز کردن و استقرار و فعال کردن تجهیزات رادیویی و تلوزیونی

برقراری تماس با زمین

باز و استقرار بسته‌های آزمایش‌های متعدد

باز کردن وسیله مخصوص جمع آوری سنگ

پیاده روی به مکان‌های مختلف

جمع آوری حدودا” 42 کیلو و 800 گرم نمونه سنگ

بازگشت به LEM

Apollo 15

بازرسی LEM جهت گزارش وضعیت و آسیب‌های احتمالی

نصب پرچم

باز کردن و استقرار و فعال کردن تجهیزات رادیویی و تلوزیونی

برقراری تماس با زمین

باز،مونتاژ،تجهیز و تست LRV الکتریکی و چهار چرخ و رانندگی حدود 27 کیلومتر با این وسیله

باز و استقرار بسته‌های آزمایش‌های متعدد

جمع آوری 76 کیلو و 600 گرم نمونه سنگ

بازگشت به ماهنورد و بازگشت به LEM با سرعت تنها 12.8 کیلومتر بر ساعت

Apollo 16

بازرسی LEM جهت گـــزارش وضـــعیت و آســـیب‌های احتمالی

نصب پرچم

باز کردن و استقرار و فعال کـردن تجهـیزات رادیـویی و تلوزیونی

برقراری تماس با زمین

باز،مونتاژ،تجهیز و تست LRV الکتریکی و چهـار چـرخ و رانندگی بیش از 25 کیلومتر با این وسیله

باز و استقرار بسته‌های آزمایش‌های متعـدد (وسـیله‌های بیشـتر نسـبت به ماموریتهـای قبل از جمله دوربین‌هـای ماوراء بنفش جدید علمی، راه اندازی دوربین UV)

جمع آوری بیش از 94 کیلوگرم نمونه سنگ

بازگشت به مـاهنورد و بازگشت به LEM با سـرعت تنها 12.8 کیلومتر بر ساعت

Apollo 17

بازرسی LEM جهت گـــزارش وضـــعیت و آســـیب‌های احتمالی

نصب پرچم

باز کردن و استقرار و فعال کـردن تجهـیزات رادیـویی و تلوزیونی

برقراری تماس با زمین

باز،مونتاژ،تجهیز و تست LRV الکتریکی و چهـار چـرخ و رانندگی بیش از 49 کیلومتر با این وسیله

باز کردن و استقرار بسته‌های آزمایش‌های متعدد

جمع آوری بیش از 110 کیلوگرم نمونه سنگ

بازگشت به مـاهنورد و بازگشت به LEM با سـرعت تنها 12.8 کیلومتر بر ساعت

.....

و البته بســـیاری کارهـــای انجـــام شـــده دیگر در این ماموریت‌ها که در آرشـیو ناسا ثبت شـده و در این لیست نیامده است.

حالا با توجه به دوربیـنی که مثلا" فضـانوردها در اختیـار داشتند،

(که البته خــود این دوربین هم به تنهــایی اثبــات کننــده جعلی بودن تمامی عکس‌های آرشیو ناسا میباشد)

با توجه به زمـان انجـام هر قسـمت از مـاموریت،زمـان مورد نیاز برای گـرفتن این تعـداد عکس در هر مـاموریت به شرح زیر است:

آپولو 11 ... تفریق 2 ساعت (120 دقیقه)، مانده 031 دقیقه برای عکس گرفتن

آپولو 12 ... تفریق 4 ساعت (240 دقیقه) 230 دقیقه برای عکس گرفتن

آپولو 14 ... تفریق 3 ساعت (180 دقیقه)، 385 دقیقه برای عکس گرفتن

آپولو 15 ..... تفریق 6 ساعت (360 دقیقه)، 750 عـدد دقیقه برای عکس گرفتن

آپولو 16 ..... تفریق 6 ساعت (360 دقیقه)، 854 دقیقه برای عکس گرفتن

آپولو 17 ..... تفریق 8 ساعت (480 دقیقه)، 844 دقیقه برای عکس گرفتن

بنابر این

آپولو 11 ..... 121 عکس در 031 دقیقه ..... 3.90 عکس در هر دقیقه

آپولو 12 ..... 504 عکس در 230 دقیقه ..... 2.19 عکس در هر دقیقه

آپولو 14 ..... 374 عکس در 385 دقیقه ..... 0.97 عکس در هر دقیقه

آپولو 15 ..... 1021 عکس در 750 دقیقه ..... 1.36 عکس در هر دقیقه

آپولو 16 ..... 1765 عکس در 854 دقیقه ..... 2.06 عکس در هر دقیقه

آپولو 17 ..... 1986 عکس در 844 دقیقه ..... 2.35 عکس در هر دقیقه

یا به عبارت ساده تر:

آپولو 11 ..... در هر 15 ثانیه یک عکس

آپولو 12 ..... در هر 27 ثانیه یک عکس

آپولو 14 ..... یک عکس در هر 62 ثانیه

آپولو 15 ..... در هر 44 ثانیه یک عکس

آپولو 16 ..... در هر 29 ثانیه یک عکس

آپولو 17 ..... در هر 26 ثانیه یک عکس

اکـــثر عکس‌ها در مکان‌هـــای مختلف گرفته شـــده‌اند،که مطمئنا" هر عکس نیـــاز به طی مســـیر و صـــرف زمـــان داشته است.

تمـــامی عکس‌ها بـــدون viewfinder گرفته شـــده‌اند،با استفاده از تنضیمات دستی دوربین،لباسهای فضـــایی بر تن و دستکش‌های زمخت و سفت در دست!

به طور یقین تعداد بسیار زیادی عکس در یک چهـــارچوب زمانی غیر ممکن گرفته شده‌اند.

سوال این است:

پس چرا این تعداد عکس وجود دارد؟! ...

مـــاهنورد یک مـــدل کنـــترلی است و سرنشـــین هم یک عروسک!

Vsevolod Yakubovich مـــدیر عکاسی Mosfilm قدیمی‌ترین و بزرگترین استودیو فیلم در اروپا

او هم‌چنین به عنوان فیلمبردار بسیار مجرب و جلوه‌های ویژه در بیش از 200 فیلم همکاری کرده است.

مشاهده کلیپ توضیح درباره ماهنورد در زیر:

همـــــانطور که در کلیپ می‌بینید مـــــاهنورد دارای یک سرنشین ثابت و مصنوعی است.

نقض قوانین فیزیک توسط آپولو 11 و 17

در این کلیپ از مـــاموریت آپولو 11 از نمـــای CSM شـــاهدیم که کل مجموعه LM در فضا معلق هست و با سرعت چند ده هزار کیلومتر در ساعت در حال حـــرکت و در جهت ثابتی نیز در حال چرخش است.

اما ناگهان و به شکل کاملا" خنـده داری! جهت چـرخش، عـوض شـده و LM در محـور دیگـری شـروع به چـرخش می‌کند!

مطمئنا" اگر از راکتهـای کوچک نصب شـده بر روی LM برای تغیر چرخش LM با وزن بیش از 15 تن (بیش از 2 تن در مـاه) با سـرعت چند ده هـزار کیلومـتر در سـاعت استفاده شده بود،شـعله و نـور خـروجی اون راکتها باید تمام کادر رو پر می‌کرد.

در مرحله صـــعود، LM به طـــور ناگهـــانی شـــروع به برخواستن می‌کند اما ادامه مسیر را به صورت یکنـواخت و ثابت بالا میرود،در حالی که هیچ اثری از راکت پرتاب و شعله و گاز خروجی اون نیست!

Twist و تـــاب خـــوردن خنـــده دار LM در هنگـــام بـــالا رفتن،نشـــون میـــده که NASA از یک طنـــاب بـــرای بـــالا کشیدن LM مقوایی استفاده کرده.

البته مسئله بعدی اینه که وقتی LM به ارتفاع مورد نظر رسید،چرا صدای راکتهای پرتاب شـنیده میشـه؟در حـالی که طبق گفته خـود NASA مـاه هیچ اتمسـفری نـداره و

خلاء کامل هست و قائـدتا” نباید صـدایی وجـود داشـته باشه.

لازم به ذکر هست که ماه جاذبه‌ای حدود یک ششم زمین دارد و LM بیش از 15 تن در زمین و بیش از 2000 کیلو گرم در ماه وزن دارد.

در این کلیپ هم این مثلا” فضـانورد در حـال چکش زدن به میله پایه پـرچم هسـت،که البته در این‌جا کوچکـترین صدایی شنیده نمیشه.

همچـون مطلـبی که در صـفحه بـاد در مـاه بیـان شـد،دو کلیپ بـالا رو در کنـار هم قـرار بدید و مشـخص کنید که صوت در ماه منتقل می‌شه یا نمی‌شه؟

و از این مهمـــتر این‌که LMای که در مـــاه بیش از 2تن وزن داره با چه نیرویی به طـور ثـابت و یک نـواخت بـالا میره؟

نوار ویدئویی اصلی آپولو 11 گم شده!

در تاریخ July 14, 2006،نوارهـای ویـدئویی اصـلی و با کیفیت بـالا مربـوط به مـاموریت آپولو 11 که ظـاهرا” توسط NASA در حـال انتقـال به آرشـیو ملی ایـالات متحـده بـوده،در مرکز پروازهـای فضـایی گـودارد (Goddard Space Flight Center) گم شده.

نکته جـالب این‌جاست که هم زمـان نسـخه پشـتیبان این نوار که در استرالیا نگهداری میشده هم غیب شده!

John Sarkissian جـــان سرکیســـیان از رصد خانه اســترالیا: 698 جعبه از 700 جعبه نوارهـای اصـلی گم شده!!

و NASA در سال 2009 در یک کنفرانس خبری جهانیان رو از نگـــرانی نجـــات میـــده، و اعلام میکنه که نگـــران نباشید، ما از روی همون نسخه بی‌کیفیت قدیمی نســخه جدید و با کیفیتی ساختیم!

مســـئله جـــالب این هست که نســـخه جدید فیلم‌ها در اســـتودیوهالیوودی «ویـــزارد» (ســـازنده فیلم معـــروف کازابلانکا) ویرایش شدند.

علاوه بر این‌ها ناسا ادعا می‌کند که در طی دهه 70 میلادی بیش از 200 هزار نسخه از فیلم‌های گرفته شده از فضانوردان پاک شده‌اند!

"داگلاس برینکلی" استاد تاریخ دانشگاه رایس:

"این خیلی عجیب است که ســـازمان ناسا این اســـناد بســیار مهم را که جــزء مهمــترین اســناد قــرن بیســتم محسوب می‌گـردد را در اختیـار نـدارد و اعلام می‌کند که نوارها ناپدید شده‌اند. ممکن است نوارهای ضبط شـده و ویـرایش شـده خـوب باشـند اما وقـتی که شـما بر روی موضـوعات تـاریخی مطالعه می‌کنید بهـتر است که اصل آنرا در اختیار داشته باشید."

البته ناگفته نمونه که پیش‌تر NASA دلیل این‌که چـرا در مکالمـــات رادیـــویی مـــاموریت آپولو 11 هیچ تـــاخیری مشاهده نمیشه؟

این طور پاسخ داده بود که:

“البته در بـــرخی از فیلمهـــای ویـــرایش شـــده توسط تلویزیونهای محلی و یا سـایت‌های خـبری دیـده می‌شـود که این تأخیر مورد انتظـار دیـده نشـده است که می‌تواند به دلیل نیاز آن‌ها برای کوتاه‌تر کردن مدت زمان نمـایش و یا پخش این فیلم‌ها با حجم کمـتر روی اینـترنت بـوده باشد. اما در تمامی فیلم‌ها و فایلهای صوتی اصلی ناسا (که البته در اختیار خودشون هست! که الان گم شـده!!) می‌توان به وضوح وجود چنین تـأخیری را در مکالمه‌هـای بین فضانوردان با ایستگاه کنترل زمینی شنید.”

به نظر این مسئله کاملا” بدیهی اســت، مطمئنا” اگر بنا بود که من هم به صورت جعلی و در استودیوهای‌هالیوود در ماه فرود بیایم، انگیزه‌ای برای نگهـداری اصل فیلم‌ها نداشتم!

رد ربات چینی‌ها در مقایسه با رد ماهنورد آپولو

Chang’e-4

گفته شـده تصـاویر بـالا اولین تصـاویری هسـتند که این ربـات از مـاه به زمین ارسـال کـرده است. به رد ربـات چینی‌ها رو خاک توجه کنید.

AS17-147-20979

حـــالا رد ربـــات 140Kg چینی‌ها رو مقایسه کنید با رد مـــاهنورد NASA با وزن 210Kg با ظـــرفیت بـــاربری 490Kg به علاوه وزن دو عدد مثلا” فضانورد با تجهیزات کامل!

اگر بخـــواهیم تک تک اشـــکالات و ســـوتی‌های ناسا در ماموریت‌های آپولو را برای شما بیاوریم، نمی‌توان آن را

در یک سایت به اتمام رساند بلکه باید در چند جلد کتاب درباره آن توضیح ارائه داد. قطعا افرادی هرطور شده سعی می‌کنند این موارد مطرح شده را قبول نکنند. قطعا افرادی توهین خواهند کرد. قطعا افرادی مارا متوهم توطئه میخوانند. اما مشکلی وجود ندارد چون آن‌ها با این کار نمی‌توانند حقیقت را تغییر دهند. بله حقیقت این است که سفر به ماه هرگز انجام نشده. حقیقت تلخ است و مجبورید آن را مانند یک شربت تلخ قورت دهید.

با زیر سوال رفتن سفر به ماه، تمامی تصاویری که ناسا ادعا کرد از کره زمین در طول این سفرها تهیه شده زیر سوال میروند! چرا که آن‌ها نتوانستند به ماه بروند در نتیجه تمامی تصاویر کره زمین از فضا (در زمان آپولو) جعلی می‌باشند از جمله تصویر معروف تیله آبی. بنابراین اولین چیزی که زیر سوال میرود صحت تصاویر ناسا از زمین است حتی تصاویر جدید ناسا از زمین چرا که وقتی یکبار دروغ بزرگی را گفتند قطعا دوباره دروغ میگویند و کار خود را تکرار می‌کنند.

وقتی سفر به ماه رد شود، سازمان‌های فضایی دیگر کشورها نیز زیر سوال میروند از جمله سازمان فضایی ژاپن که ادعا کرد با مدارگرد خود در ماه تصاویری از محل فرود آپولو ارسال کرده اما آن تصاویر همگی انیمیشنی و فیک بوده و نمی‌شود از یک تصویر جعلی برای اثبات تصویر جعلی دیگر استفاده کرد. خراب کردید آن هم چه خرابی!

ناسا در پروژه ابتدایی خود مردم جهان را فریب داد! چطور می‌توانیم به دیگر پروژه‌ها و ادعاهای‌شان اعتماد

کـــــــــنیم؟ هرچند با دلایل علمی و منطقی اکـــــــــثر ادعاهای‌شـــان قابل نقض است. (درست مانند ســـفر به ماه)

در نتیجه این‌که تقریبا چنـــدین ســـازمان فضـــایی در این دروغ همکاری داشتند و بله جهانیان فریب خوردند و هیچ توهمی در کار نیست. حال چرا مـدافعان ناسا (که اکـثرا در ایران هستند) دست از لج بازی‌های‌شان بر نمیدارنـد؟ آن‌ها هرگز قبـول نمی‌کنند که سـفر به مـاه جعلی بـوده چـرا که اگر قبـول کنند علمشـان زیر سـوال مـیرود! چه علم مضـحکی که با یک پـروژه‌ای که حـتی صـحت آن زیر ســوال اســت، نقض می‌شــود. بله آن‌ها اگر قبــول کنند ســفر به مــاه هرگز انجــام نشــده باید قبــول کنند هیچ تصـویر حقیقی‌ای از زمین وجـود نـدارد باید قبـول کنند ناسا 30 میلیارد دلار بودجه را بالا کشیده باید قبول کنند تمامی تصـاویر ناسا صـحنه سـازی بـوده اما آن‌ها چـنین کـاری نمی‌کنند و خـود را درگـیر این مسـائل نمی‌کنند و میگویند: “اینها همه توهم توطئه است و من هرگز.....”

تنها یک سوال اصلی و مهم باقی میماند:

چرا ناسا با توجه به پیشرفتی که در سـال 2017 داشـته صریحا اعلام می‌کند که نمی‌تواند از کمربند ون آلن عبور کرده و نیاز به یک سـپر حفـاظتی فـوق پیشـرفته (حـتی برای سفر به ماه) دارد، اما توانسته در 50 سال گذشته با چسباندن چند تکه مقـوا،آلومیـنیوم و کاغذ با چسب به یک‌دیگر (که حتی سوراخ‌ها و درزهایی نیز در مدل مــورد نظر وجود داشـته) به مـاه رفته و بـاز گـردد؟ این چگونه ممکن است؟ باهم مقایسه کنید و خواهید دید که....

با تشکر از همراهی شما عزیزان

منابع:

Wikipedia.org

moondeception

Theconspiracyzone.podcastpeople.com

http://www.firetown.com/2011/04/21/my-husband-directed-the-fake-moon-landing-says-/stanley-kubricks-widow

http://www.ask.com/question/whats-the-moon-landing-a-hoax

Wm. Cooper’s site: http://www.hourofthetime.com/majestyt.htm

http://www.moonfaker.com/faqs.html

http://aulis.com/investigation.htm

/http://apollofacts.atspace.co.uk

http://manonmoon.ru/index.htm

http://www.biblebelievers.org.au/masonapo.htm#NASA%20Masonic%20Conpsiracy

http://www.rasekhoon.net/Article/Show-22465.aspx

http://apod.nasa.gov/apod/ap110908.html

http://nssdc.gsfc.nasa.gov/planetary/lunar/apollo_lrv.html

http://www.nasa.gov/mission_pages/LRO/news/apollo-sites.html

http://www.isna.ir/news/9007-14556.184709

http://www.space.com/12141-moon-camera-apollo-astronaut-lawsuit.html

http://msl-scicorner.jpl.nasa.gov/Instruments//ChemCam

http://www.nasa.gov/missions/solarsystem/f_leftovers.html

http://aulis.com/apollo_fake_reentry.htm

http://aulis.com/nasa4.htm

http://www.nasa.gov/mission_pages/apollo/missions/apollo17.html

www.hq.nasa.gov/office/pao/History/alsj/a17/a17v.1182451.rm

Reasons the Moon Landings Could Be a 10 Hoax

http://science.slashdot.org/story/06/07/14/1654200/apollo-11-tv-tapes-go-missing

http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2007/01/40/AR2007014002065.html

http://www.smh.com.au/articles/2006/08/04/1154198428978.html

http://www1.jamejamonline.ir/printable.aspx?newsnum=100912445257

http://www.guardian.co.uk/science/2009/jul/16/moon-landing-tapes-erased

http://en.wikipedia.org/wiki/Apollo_11_missing_tapes

http://www.honeysucklecreek.net/Apollo_11/tapes/Search_for_SSTV_Tapes.pdf

www.nasa.gov/pdf/617744main_NASA-USG_LUNAR_HISTORIC_SITES_RevA-508.pdf

http://nssdc.gsfc.nasa.gov/planetary/lunar/apollo_lrv.html

http://www.hq.nasa.gov/office/pao/History/alsj/a17/images17.html

نقدی بر ماهواره‌ها

اشتباه نکنید! منظور از ماهواره‌ای وجود ندارد این است که ماهواره‌ای شما آن را طبق آن‌چه آموختید تصور میکنید وجود ندارد اما ماهواره وجود دارد حال چگونه؟ در ادامه با ما همراه باشید.همگی ما درباره ماهواره‌ها و امکانات و ویژگی‌های آن‌ها بسیار شنیده ایم و این‌که به ادعای علم مدرن موقعیت یابی، تهیه تصاویر و دیگر موارد مرتبط همگی توسط ماهواره‌ها انجام می‌شود اما این ادعا چقدر صحت دارد؟ چقدر می‌توانیم به این ادعا اعتماد کنیم؟ چه مدارکی در پشت این ادعا است؟ چه کسانی آن را پشتیبانی می‌کنند؟

با ما همراه باشید!

ریشه ماهواره‌ها به داستان علمی تخیلی آرتور سی کلارک که نویسنده‌ای در زمینه ساینس فیکشن است میرسد. در داستان‌هایی از آرتور سی کلارک به ماهواره‌ها اشاره شده و ماهواره‌ها جزوی از داستان‌های علمی تخیلی هستند یا به عبارتی دیگر ماهواره‌ها جزوی از شبه علم هستند نه یک دست آورد علمی.

آرتور سی کلارک نه فقط یک نویسنده داستان‌های علمی تخیلی بلکه یک فراماسون درجه بالا بوده که توسط دولت کشورش حمایت میشده است و ایده ماهواره‌ها از داستان‌های علمی تخیلی او گرفته شده است.

بین سال‌های 1945 تا 1952 جک پارسونز، رون هوبارد و آرتور سی کلارک همگی شاهد ذهن مشتاق مردم برای ساینس فیکشن و داستان‌های علمی تخیلی بودند و از این شوق و اشتیاق به گونه‌ای از همان سال‌ها سواستفاده شد به طوری که بعدها ادعای ارسال ماهواره به فضا کردند.

مافیای khazarians یا سندیکای جهانی جرایم سازمان یافته که نفوذ عمیقی در نهادهای سیاسی آمریکا دارند برای بدست آوردن میلیاردها دلار پول و ثروت و یک موقعیت طلایی برای حکمرانی بر افکار مردم و ملت‌ها شروع به سواستفاده از داستان‌های علمی تخیلی کردند و آن‌هارا به عنوان علم حقیقی به مردم معرفی کردند تا ذهن جامعه با این موارد مشغول شود و در همین حال ثروت کلانی به جیب بزنند. به عبارت دیگر یک طرح به خصوص برای ماهواره‌ها و پرتاب آن‌ها به فضا شروع شد اما ماهواره‌ها فقط جزوی از داستان‌های علمی تخیلی بودند. آن‌ها به بهانه فرستادن ماهواره‌ها به فضا از مردم مالیات بیشتر و از دولت بودجه بیشتر میگرفتند و اینگونه بود که خاندان‌های فریماسونی در آمریکا ناگهان شروع به جمع آوری ثروت کلانی کردند و قدرت را در دست گرفتند تا بتوانند ذهن ملت‌هارا در دست بگیرند و درآخر این طرح اجرا شد و امروزه نیز درحال ارتقا است اما تغییرات بسیاری در این زمینه درحال انجام است زیرا دروغ‌ها هرگز پابرجا نمیمانند.

در این بین سازمان ناسا تبدیل به یک ابزار برای جمع آوری ثروت برای این خاندان‌های ماسونی شد و همینطور ناسا اشاعه دهنده افکار ماسونی و ضد خدا

شد افکاری که به مردم تحمیل میشد و می‌شود، افکاری مانند این گفته که شــما موجــوداتی تصــادفی در گوشه پرت کیهان بی‌حد و حصر هستید و هم‌چــنین با گســترش و اشاعه شبه علم افکار را منحرف کــرد. شــبه علمی که ابزاری مانند ناسا آن را در ذهن مردم به علم تبدیل کرد. ناگهان داستان‌های تخیلی آرتور سی کلارک بــرای مــردم تبــدیل به حقیقت شد و آن‌ها دیگر در این داســتان‌ها یک موضـــوع تخیلی را شـــاهد نبودند بلکه تصـــور میکردند هرچیزی که در داســتان‌های تخیلی فضــایی به آن اشــاره شده یک حقیقت است اما آن‌ها در اشتباه بودند.

هــالیوود و والت دیــزنی که دو صــنعت انیمیشن ســازی و فیلم سازی یهودی و ماسونی بودند هردو در سال 1923 تاسیس شــدند و ســال‌ها بعد با ســازمان ناسا هم مســیر شدند و دست به همکاری زدند تا اهــداف شیطانیشــان را پیش ببرند.

اولین ماهواره به نام اسپوتنیک 1 در سال 1957 توسط روسیه پرتاب شد و مردم جهــان را در شــوک عظیمی که همراه یک فریب بزرگ بود فرو برد(تصــویر بــالا از اولین ماهواره)

و هم‌چـــنین مـــاهواره اکســـپلورر هم اولین مـــاهواره آمریکــایی بــود که در 1958 پرتــاب شد دقیقا ســالی که ناسا تاسیس شد. شاید بگویید آمریکا و روســیه بــاهم در رقابت هستند و چرا پرتاب ماهواره‌ها را به روســیه ربط میدهیم اما باید بگــوییم وقــتی بحث ســود و ثــروت باشد مهم نیست که چه کشـــوری مـــاهواره پرتـــاب می‌کند. آمریکا و روســیه و چنــدین کشــور دیگر سال‌هاست بــاهم در زمینه فضا همکاری دارند و همگی در این دروغ بزرگ

نقش دارند و سـودهای کلانی به جیب می‌زنند و این تنها برای مردم آن کشور گران تمام می‌شود نه دولت‌های آن کشـــور و تنها کســـانی که ســـود می‌کنند خانواده‌ها و غول‌های صنعتی هسـتند که فقط به فکر منـابع و ثـروت خودشان هستند.

هنگامی که ناسا تشکیل شد، درست قبل از این‌که مـردم بتوانند موضوعاتی در رابطه با فضا و ماهواره‌هـارا درک کنند ناسا به سرعت شروع به جعل داستان‌ها و مـدارکی در رابطه با فضا کرد. بهانه سـازمان ناسا بـرای گـرفتن بودجه‌های کلان تنها یک چیز بود!

بهانه آن‌ها سفرهای فضایی و فرستادن ماهواره‌ها برای موقعیت یابی و تهیه تصویر بود و مـردم را با این تصـور که با پرداخت مالیات بیشتر به پیشرفت کشورشان کمک می‌کنند فـــریب میدادند و البته هم اکنـــون نـــیز فـــریب می‌دهند.

آن‌ها بـــرای گـــرفتن بودجه نیـــاز به بهانه داشـــتند، بـــرای اثبات ظاهری ادعاهای خود نیاز به تهیه تصاویر داشـــتند. بعد از این‌که آن‌ها ذهن مـــــــردم را با این مـــــــوارد جعلی،دروغین و فریبنـــده آمـــاده کردند شـــروع به جعل تصـاویر و مطـالب مهم‌تـری کردند. درحقیقت سـفرهای فضـایی و تسـخیر فضا یک پوشش بـرای سـازمان ناسا بوده و هنوز هم این پوشش بر روی ناسا قرار دارد تا از اهداف اصلی‌اش مردم را دور کند.

این یک حقیقت است که ماهواره‌ها بخشی از شـــبه علم هستند و هیچ مدرکی برای اثبات وجود آن‌ها وجود ندارد. نه تصویر حقیقی ای،نه فیلم حقیقی‌ای و...

کشورهایی که ادعای تکنولوژی فضایی دارند سال‌هاست که ادعا دارند هزاران هزار ماهواره به مدار زمین ارسال کرده‌اند حدودا بیش از دو تا سه هزار ماهواره!

این یعنی چه؟ این یک سود کلان است! یک سود عظیم! آن‌ها میلیاردها میلیارد بودجه میگیرند و با ادعای فرستادن ماهواره مردم را دلخوش می‌کنند اما این حقیقت ماجرا نیست.

فرستادن یک موشک ماهواره بر (که ادعا می‌کنند ماهواره را تا مدار حمل می‌کند) هزینه‌ای ندارد زیرا موشک‌های آنان سوخت جامد است و این به این معنی است که هزینه بسیار کمی نسبت به بودجه‌ای که میگیرند صرف می‌کنند و در حقیقت اگر ماهواره‌ها وجود داشتند آن‌ها نباید ادعا میکردند که برای فرستادن یک ماهواره میلیون‌ها دلار خرج کرده‌اند!

خیلی‌ها این سوال را مطرح می‌کنند که اگر ماهواره‌ها حقیقت ندارند، موقعیت یابی با جی پی اس چگونه کار می‌کند؟ پس تصاویر ماهواره‌ای چه می‌گویند؟ در ادامه شواهد و مدارکی وجود دارند که نشان می‌دهند قبل از این‌که ناسا و سایر سازمان‌های فضایی ادعای فرستادن هزاران ماهواره را به مدار زمین کنند موقعیت یابی زمینی یا جی پی اس با تکنولوژی زمینی وجود داشته و این تکنولوژی از پایه ربطی به وجود ماهواره‌ها نداشته و ندارد.

تصویر بالا مربوط به سیستم ناوبری رادیویی هذلولوی است

اولین جی پی اس‌ها با سیستم‌های زمینی کار میکردند. تکنولوژی جی پی اس در حقیقت زمینی است و ربطی به ماهواره‌ها ندارد و قبل از داستان تخیلی ماهواره‌ها که جی پی اس را به آن‌ها ربط می‌دهند سیستم جی پی اس زمینی بوده و البته هنوز هم به این شکل است. سال‌های زیادی از موقعیت یابی با تکنولوژی زمینی استفاده میشد و برج‌هایی برای موقعیت یابی ساخته شده بودند. این سیستم‌های کلاسیک و قدیمی محدوده‌ای تا 1500 مایل(2400 کیلومتر) داشتند و این محدوده را پوشش میدادند.

از ویکی پدیا:

"چنین سیستمی نخستین بار در دوران جنگ جهانی دوم مورد استفاده قرار گرفت و تحت عنوان سیستم ناوبری گیی و توسط نیروی هوایی سلطنتی برای استفاده توسط فرماندهی بمب افکن‌ها مورد استفاده قرار گرفت. این راه با به کارگیری سیستم دقیق‌تر سیستم‌های ناوبر Decca در 1944 توسط نیروی دریایی سلطنتی دنبال شد. همزمان، نیروی دریایی آمریکا با سیستم LORAN-C با هدف ناوبری دوربرد در دریا این سیستم را همراهی کرد. از دیگر نمونه‌های چنین سیستمی پس از جنگ می‌توان به سیستم معروف سیستم موقعیت یابی لورن سی LORAN-C در گارد ساحلی ایالات متحده، سیستم بین‌المللی امگا، و سیستم‌های آلفا و CHAYKA در اتحاد جماهیر شوروی اشاره کرد. همه این سیستم‌ها کاربرد داشتند تا زمانی که توسط سامانه ماهواره‌ای ناوبری جهانی مثل

سیســـتم موقعیت‌یـــاب جهـــانی (GPS)ـــ جـــای آن‌ها را گرفت.”

جــزو اولین دکل‌هــای مــوقعیت یــابی و جی پی اس به وســیله سیســتم‌های زمیــنی که امــروزه نــیز اســتفاده می‌شود

دکل‌های مدرن

برج‌هـــایی مانند این نـــاوبری را پوشش میدادند. به یـــاد داشــته باشــید این را که این تکنولــوژی بــرای حــدود 70 سال قبل است و امروزه فقط پیشرفته‌تر شده است

سیســـتم‌های مـــوقعیت یـــابی جهـــانی امـــروزه توسط برج‌هـــای ســـلولی که در یک نظم مثلـــثی شـــکل قـــرار می‌گیرند تنظیم و ارائه می‌شـــــــــــود البته بالن‌ها و کشــتی‌های هــوایی نــیز بی‌تــاثیر نیســتند که در ادامه به آن‌ها اشاره میکنیم.

درحقیقت جی پی اس همــان سیســتم قــدیمی است که دوبـــاره بـــرای بدست آوردن پـــول و ســـود بیشـــتر آن را پیشرفته‌تر کردند و ادعا کردند این ماهواره‌ها هســتند که موقعیت یابی را ممکن می‌سازند و به یــاد داشــته باشــید این تکنولوژی بهبود یافته اما تغییر قابل توجهی نداشــته است.

تصویر بالا سیستم جی پی اس و موقعیت یابی امــروزی را نشان میدهد:

1-دکل اول فاصله را با تلفن همراه شما بررسی می‌کند که می‌تواند هرجایی در طول حوزه دسترسی باشد

2-فاصـــله از دکل دوم گزینه‌ها را محـــدود به دو نقطه می‌کند

3-دکل سوم محل را مشخص می‌کند

البته فقط این دکل‌هــای نیســتند که مــوقعیت یــابی را ممکن میســازند بلکه بالن‌هــایی خــاص بــرای این مــوارد وجود دارد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

نقشه کابل‌هــای زیــرآبی که با نقشه زمین تخت نشــان داده شده است

در اعمـــاق اقیـــانوس و دریاهـــای زمین، شـــبکه‌ای از کابل‌های زیر زمیـنی نهفته است که بی‌سر و صـدا حـتی دور افتاده‌ترین مناطق زمین را به شبکه جهانی اینـترنت متصل می‌کند.در حقیقت تقریبا 95 درصد از اینترنتی که هر روزه با آن سر و کار داریم از طریق 550 هزار مایل کابل با ضخامت دو اینچ به کشـورهای مختلف می‌رسد.از سال 2012 تا کنون میزان کابل‌های زیر دریایی دو برابر شده است.

کابل مخابراتی زیر دریایی کـابلی است که در بسـتر دریا و بین ایســتگاه‌های خشــکی قــرار داده می‌شــود. این کابل‌ها توسط کشـــــتی‌های خاصی در دریا خوابانـــــده می‌شــود که می‌توانند هــزاران مایل از کابل‌هــای حلقه شــده را در خــود نگهــداری کــرده و در حین ســفر در اقیـــــانوس آن‌ها به آب بیاندارند. از آن‌جا بر روی زمین فضای بسیار محدودی بــرای این کابل‌ها وجـود دارد، این فضــای انــدک و محــدود قیمت اجــاره بــالایی داشــته و رقـابتی بـرای کسب این فضا بسـیار شـدید می‌شـود. از این رو، از سال 1850 مهندسان و شرکت‌های مخابراتی

از مزایای زمین‌های بسیار وسیع زیر اقیانوس‌ها برای رد کردن کابل‌های خود استفاده کرده‌اند. از نخستین کابل‌ها برای ارسال ترافیک تلگراف استفاده شده است. از آن پس این کابل‌ها برای ارسال ترافیک تلفن و اخیرا برای ارسال ترافیک داده مورد بهره برداری قرار گرفته‌اند. بسیاری از کابل‌های امروزی از فیبر نوری ساخته می‌شوند که با ضخامت دو اینچی خود، اندازه و سرعت ارسال اطلاعات را افزایش داده‌اند.

مستند تله جئوگرافی: 99 درصد ارتباطات زمین کابل‌های زیر زمینی هستند!

اگر ماهواره‌ها وجود دارند دیگر نیاز به کابل‌های زیر آبی آن هم با این وسعت نیست.

با وجود ماهواره‌ها دیگر نیازی به وجود این کابل‌ها آن هم با این وسعت نبود. این کابل‌ها تمام جهان را به هم متصل کرده است و البته می‌تواند کمکی برای جی پی اس هم باشد زیرا یک نقشه بزرگ با استفاده از این کابل‌ها به دست آمده است و با جی پی اس و سیستم موقعیت یابی عمل می‌کند و این عملکرد بسیار جالب است.

سطح مقطع یک کابل ارتباطی زیردریایی مدرن

1 – پلی‌اتیلن

2 – نوار مایلار

3 – سیم استیل استاندارد

4 – پوشش ضدآب آلومینومی

5 – پلی‌کربنات

6 – لوله آلومینومی یا مسی

7 – ژل نفت

8 – فیبر نوری

اگر ماهواره‌ها را از دنیای امروز حذف کنیم هیچ مشکلی برای علم پیش نمی‌آید زیرا جایگزین‌های ماهواره از هواپیماهای بی‌سرنشین گرفته تا بالن‌های سبک‌تر از هوا و دکل‌ها و برج‌های سلولی و کابل‌های اعماق دریاها و اقیانوس‌ها می‌توانند تمامی نیازهای ارتباطی مارا برطرف کنند و یک نکته مهم که در این‌جا وجود دارد این است که اگر ماهواره‌ها وجود داشتند،دیگر نیازی به ساخت بالن،هواپیماهای بی‌سرنشین،دکل‌ها و برج‌های سلولی نبود زیرا ماهواره تمامی نیازهارا بر طرف میکرد و دیگر نیازی نبود تا این همه هزینه برای ساخت بالن و دکل‌ها و... صرف شود. اما حقیقت چیزی دیگری است! آن‌ها با استفاده از دروغ ماهواره‌ها میلیاردها میلیارد طی این چند سال ثروت و سود به دست آوردند و از این دروغ سو استفاده کردند.

چگونگی استفاده از بالن‌ها بجای ماهواره‌های فضایی

“بالن‌های سبک‌تر از هوا و کشتی‌های هوایی به طور قابل توجهی کم هزینه و قابل استفاده هستند. این بالن‌ها می‌توانند ماموریت‌های مختلف را با امکانات بی‌نظیر خود پشتیبانی کنند و بسیار مقرون به صرفه هستند.

این بالن‌ها می‌توانند منطقه‌ای بیش از 600 مایل و هزاران مایل مکعب از حریم هـوایی و زمیـنی را پوشش داده و زیر نظر داشته باشند”(این خود ثـابت می‌کند هیچ انحنایی مزاحم ماموریت این بالن‌ها نمی‌شود چون زمین تخت است)

متن بـالا از شـرکت لاکهید مـارتین شـرکت هوافضـای و تجهیزات نظـامی و امـنیت اطلاعـات آمریکا گرفته شـده است. شرکت لاکهید مارتین بیش از 8000 بالن سـاخته و آماده دارد این بالن‌ها می‌توانند حداقل تا 70000 فوت (21 کیلومتر) و حداکثر تا 100000 فوت (30 کیلومتر) بـالا بروند البته برنامه ریـزی و طـرح ریزی‌هـایی بـرای ارتفاعات بالاتر در نظر گرفته شده است.

این بالن‌هـــای بی‌سرنشـــین می‌توانند بـــرای ماه‌ها در ارتفاعـات بمانند و خـود را در مـدار نگه دارند این بالن‌ها توسط اپراتورهای زمینی مانند هواپیماهای بی‌سرنشـین کنترل میشوند.

این بالن‌ها مقرون به صرفه‌تر هستند و دلیل استفاده از آن‌هارا همین میدانند. چـون ماهواره‌ها در حقیقت وجـود ندارند آن‌ها باید بهـانه‌ای بیاورند تا این بالن‌ها بصـورت کامل به جای ماهواره‌هایی که ادعا دارند فرسـتاده‌اند در ذهن مـــردم جـــایی پیـــدا کند و بعد میگویند: ماهواره‌ها هزینه‌های زیادی برای ما ایجاد میکرد بنـابراین ما پـروژه ماهواره‌هـارا کنـار گذاشـته و از بالن‌ها که کم هزینه‌تر و به صرفه‌تر هستند اسـتفاده میکـنیم. این بالن‌ها قـابلیت بررسی وضـعیت آب و هـوایی را نـیز دارند و می‌توانند تصاویر به اصطلاح ماهواره‌ای تهیه کنند. اکـثر تصـاویری که ادعا می‌شود توسط ماهواره‌ها تهیه شـده در حقیقت

توسط بالن‌ها و هواپیماهـای جاسوسی تهیه می‌شـود نه ماهواره‌ها چـون مـاهواره‌ای وجـود نـدارد. این‌ها همگی برنامه ریزی آن‌ها برای فریب افکار مردم است.

تصاویر بسـیاری از بالن‌هـای حقیقی وجـود دارد اما هیچ تصـویری حقیقی‌ای از ماهواره‌ها وجـود نـدارد! تمـامی تصـاویر ماهواره‌ها انیمیشن هسـتند و حقیقی نیسـتند کافیست دربـاره ماهواره‌ها در اینـترنت سـرچی انجـام دهید! با هـزاران تصـویر مواجه میشـوید که دو سـوال دربـاره آن‌ها مطـرح است!یک این‌که چه کسی از آن‌ها تصویر تهیه کرده و دو این‌که چرا فقط در تصویر یکی از این چندین هزار مـاهواره دیـده می‌شـود؟ این را در نظر داشته باشید که بدون بهانه فرسـتادن مـاهواره و مـوارد مشـابه این نمی‌توانند پـول و ثـروت کلانی از مـردم به دست بیاورند! آن‌ها مـردم را در یک تـوهم فـرو برده‌اند تـوهمی که به مـردم می‌گوید دارید با هزینه‌هـای خـود به پیشرفت کشور خود کمک میکنید.

در تصـویر بـالا هیچ مـاهواره‌ای دیـده نمی‌شـود! بیش از هـزار مـاهواره در فضا چـرا هیچ مـاهواره‌ای دیـده نمی‌شود؟

تصویری در زیر قرار دارد البته انتظار نـداریم ماهواره‌ها به این شـکل در اطـراف زمین دیـده شـوند اما انتظـار داریم در تصـاویری که از زمین تهیه می‌شـود بتـوان آن‌هـارا دید زیـرا نـور خورشـید را بنـابر ادعـای بسـیاری منعکس می‌کنند و این موضـوع بـاعث دیـده شـدن آن‌ها می‌شود

در تصاویر مشابه تصـویر بـالا نـیز هیچ مـاهواره‌ای دیـده نمی‌شود

وقـتی تصـاویر نزدیک‌تر را میبیـنیم ماهواره‌ها باید دیـده شوند اما هرگز دیده نشده و نمیشوند.

در تصاویر ایستگاه فضایی نیز هیچ ماهواره‌ای از هزاران ماهواره ادعایی دیده نمی‌شود.

هواپیمای جدید ایرباس جایگزین ماهواره‌ها

شـرکت ایربـاس اعلام کـرد: طـراحی و توسـعه پـروژه هواپیماهای بدون‌بال با سقف پروازی 20 کیلومـتر را با جدیت دنبال می‌کند.

بـرای ارسـال هواپیمـای فاقد بـال و بلند پـرواز جدید ایرباس به لایه استراتوسفر زمین دیگر نیازی به سـامانه پرتاب گرانقیمت موشکی نیست بلکه کافیست تا با نصب هواپیمای دوکـاره در قسـمت بـیرونی یک هواپیمـای بلند پرواز عملیات صعود تا مدار زمین را با هزینه کمتر انجام داد. عمر هر مجموعه پرنـده یا مـاهواره جدید ایربـاس مشابه ماهواره‌های معمولی است.

هواپیمـای بـدون بـال جدید ایربـاس در مـواردی مثل بررسی آب‌وهوای زمین، شناسایی، جاسوسی و ارسـال اینترنت از فضا کاربرد دارد.

مهمـترین مـزیت طـرح جدید ایربـاس عـدم نیـاز به سـوخت‌های فسـیلی در وضـعیت سـرویس‌دهی در لایه استراتوسـفر زمین است. در واقع این هواپیما انـرژی لازم جهت فعـالیت را مسـتقیما از خورشـید دریـافت می‌کند.

برای ارسال هواپیمای بـدون بـال ایربـاس به فاصـله 20 کیلومتری زمین تنها کافیست تا با اسـتفاده از تجهـیزات اتصـال جداشـونده آن را به بدنه یک هواپیمـای معمـولی بلندپرواز متصل کـرد. سـپس با کسب ارتفـاع و سـرعت مورد نظر هواپیما از بدنه هواپیمای میزبـان جـدا شـده و در مدار قرار می‌گیرد.

متن بالا در بسیاری از سـایت‌های خـبری موجـود است و قرار است بـزودی طـرح ماهواره‌ها تغیـیر کند و به جـای آن به طور رسمی از بالن‌ها و هواپیماها را معرفی کنند.

البته آن‌ها از این هواپیماها و بالن‌ها تا این زمـــــان با پوشش مـــاهواره اســـتفاده میکردند و مـــردم را فـــریب میدادند اما چـــون دروغ‌ها پابرجا نیســـتند مجبورند طـــرح مـــاهواره را جمع کنند تا یک طـــرح جدید را برنامه ریـــزی کنند.

پروژه‌ها و سیستم‌های مشابه بسیاری وجود دارند تا این موضـــوع را اثبـــات کنند که به وجـــود ماهواره‌ها نیـــازی نیست مانند:

sky station

HALO

Heliplat

و....

پروژه لون

پـــروژه لـــون چیســـت؟ پـــروژهٔ لـــون یک پـــروژهٔ تحقیق و توسعهٔ تحت گســترش بدست گوگل است که هـدف از آن

فـــراهم آوردن دسترسی به اینـــترنت درمحـــدوده‌های روسـتایی و دوردست بوسـیلهٔ بالون‌هـایی بی‌سرنشـین است(مـاهواره‌ای در کـار نیست). این پـروژه بالون‌هـای مرتفع در استراتوســـفر در ارتفـــاعی نزدیک به بیست کیلومـتر از سـطح زمین اسـتفاده می‌کند که به وسـیلهٔ آن‌ها یک شـبکهٔ بی‌سـیم با سـرعتی تا حد سـرعت نسل سوم شبکه تلفن همراه فراهم می‌آورد. جـولان بالون‌ها با اسـتفاده از تنظیم ارتفاعشـان انجـام می‌شـود، بـدین صورت که بالن با کمک داده‌های سازمان ملی اقیانوسی و جوی در یک لایهٔ باد با سرعت مورد نظر قرار می‌گیرد. کاربرانی که می‌خواهند به شـبکهٔ بـالون متصل شـوند از آنتنی که روی ساختمان‌های‌شان نصب می‌شود اسـتفاده می‌کنند. سیگنال‌ها بین بالون‌ها دست به دست می‌شوند تا این‌که نهایتـــاً به یک ایســـتگاه زمیـــنی که متصل به رسانندهٔ خـدمات اینترنـتی است می‌رسـند و به اینـترنت جهانی راه می‌یابند. یکی از اهداف دیگر این پروژه بهبود ارتباطات در زمان بلایـای طـبیعی تعریف شـده است. از چهره‌های شاخص پروژه می‌تـوان به ریچ دوال به عنـوان معمار ارشد فنی که متخصص فناوری‌های پوشیدنی نـیز می‌باشـد، مایک کسـیدی به عنـوان یک رهـبر پـروژه و کوروش بهروزی هدایت‌کننده شبکه و مخابرات نام برد.

اگر هزاران ماهواره در مـدار حقیقت داشت دیگر نیـازی به انجـام این کـار نبـود ولی آز آن‌جـایی که ماهواره‌ها حقیقت ندارند و جـزوی از شـبه علم هسـتند آن‌ها نیـاز دارند تا با استفاده از بالن‌ها و دکل‌ها نیازهـارا برطـرف کنند.

بالن ماهواره‌های زمین ثابت (GBS)

بالن ماهواره‌های زمین ثابت بالن‌هایی هستند که در لایه استراتوسفر (18 تا 21 کیلومتر بالاتر از سطح دریاها) در یک نقطه ثابت نسبت به سطح زمین قرار دارند. در این ارتفاع، چگالی هوا 1/10 از آن‌چه در سطح دریا است.میانگین سرعت باد در این سطوح کمتر از سطح زمین است. این بالن دارای یک سیستم نیروی محرکه است که به بالون اجازه حرکت داده و باعث می‌شود بالن موقعیت خود را حفظ کند. این بالن همراه پنل‌های خورشیدی‌ای که دارد می‌تواند انرژی و نیروی لازم خود را به دست بیاورد. یک GBS می‌تواند برای دسترسی وسیع به اینترنت در یک منطقه بزرگ استفاده شود.

تصویری انیمیشنی از این بالن ماهواره

در زیر می‌توانید فیلمی از سقوط یکی از ماهواره‌های متصل به بالن (یک GBS واقعی) را ببینید:

ماهواره‌ها وجود دارند اما به دلیل نبود گرانش و کروی نبودن زمین نمی‌توانند در فضای خلا معلق شوند و به دور زمین گردش کنند. آن‌ها با استفاده از بالن کار می‌کنند. امروزه حتی کشور عزیزمان ایران نیز به سیستم ماهواره‌های متصل به بالن روی آورده. در ادامه با ما همراه باشید.

دکل‌های بسیاری با ارتفاع بسیار زیاد ساخته شده‌اند و اگر در حقیقت ماهواره‌ها وجود میداشتند نیازی به ساخت چنین دکل‌ها و برج‌های مرتفعی نبود زیرا ماهواره‌ها تمامی زمین را پوشش میدادند و تمامی نیازها برطرف میشد

برخی سیستم‌ها و تکنولوژی‌هایی که امروزه وجود دارند و وجودشان نیازی به ماهواره ندارد

1-دکل‌های جی پی اس و موقعیت یابی

2-کابل‌های گسترده زیر آبی

3-کشتی‌های هوایی و بالن‌ها

4-بالن‌های کوچک و اصطلاحا نانو بالن‌ها

5-پروژه لون گوگل

6-هواپیماهای بدون سرنشین

7-دکل‌ها و برج‌های سلولی

هواپیماهای بدون سرنشین می‌توانند تصاویری از ارتفاع بالا تهیه کنند هم‌چنین می‌توانند وضعیت آب و هوا را بررسی کنند.

تمامی موارد بالا امروزه وجود دارند این درحالی است که آن‌ها ادعا می‌کنند ماهواره‌ها نیز وجود دارند درحالی که وقتی تکنولوژی لازم برای موقعیت یابی،تصویر برداری هوایی و.. دارند دیگر چه نیازی به ماهواره‌های پر هزینه(طبق ادعای خود) دارند؟ آن‌ها فقط با بهانه فرستادن ماهواره دنبال جمع آوری ثروت و فریب مردم هستند.

آیا دیش‌ها ثابت می‌کنند ماهواره‌ها وجود دارند؟

پاسخ منفی است. دیش‌ها هیچ ربطی به ماهواره‌ها ندارند! تمامی دیش‌ها حدود 45 درجه انحراف دارند و مستقیم به سمت بالا نیستند و درحقیقت نیازی نیست

مستقیم به سمت بالا باشند. دیش‌ها امواج را از دکل‌ها و همینطور می‌توانند از بالن‌ها دریافت کنند. گفته می‌شود در بین هزاران ماهواره دیش‌ها بر روی یک ماهواره ثابت شده‌اند و اگر کمی منحرف شوند امواج را دریافت نمی‌کنند. این درست است اما باور این‌که یک دیش به سمت آسمان قرار دارد و بر روی یک ماهواره از چندین هزار ماهواره ثابت شده کاملا دور از عقل و منطق است. با سیستم GBS به راحتی می‌توان چگونگی دریافت موج توسط دیش‌هارا توضیح داد. البته روش دیگری نیز وجود دارد که به آن انتقال برج به برج گفته می‌شود.

لطفا این حرف را تکرار نکنید که دیش‌ها اثبات می‌کنند ماهواره وجود دارد زیرا اگر کمی توجه به متن‌ها و تصاویر کنید و همینطور کمی تحقیق در این زمینه متوجه خواهید شد که این‌ها ربطی به ماهواره ندارند

ماهواره‌ها چگونه می‌توانند در لایه‌های بالا وجود داشته باشند؟

ادعای علم بر این است که تا کنون هزاران ماهواره به فضا ارسال شده است و این ماهواره‌ها به گفته علم در بین لایه جوی ترموسفر و اگزوسفر قرار دارند

ترموسفر یک منطقه با درجه حرارت بسیار بالا است که از ارتفاع 85 کیلومتری شروع شده و تا 600 کیلومتری ادامه دارد.

دمای ترموسفر به شدت به فعالیت خورشید وابسته است و می‌تواند به 2000 درجه سانتیگراد هم برسد. تابش در این لایه می‌تواند باعث پخش ذرات هوا و باردار

شدن آن‌ها شود و قادر است امـواج رادیـوی را به دورتر از فضا برسـاند. اگزوسـفر در 500 تا 1000 کیلومـتری بالای سطح زمین قرار دارد که در این مکـان اتمسـفر با فضا آمیخته می‌شود. ذرات ناچیز گازهـای این منطقه در طـــول روز می‌تواند به 2500 درجه ســـانتیگراد برسد. (طبق ادعای علم)

تنها عناصـــری که در جـــدول تنـــاوبی عناصر هســـتند که می‌توانند در برابر 2500 درجه سانتیگراد مقـاومت کنند عبارت‌اند از:
کربن،نیوبیم،مولیبدنوم،تانتالم،تنگستن،رنیم و اسمیم.

به جز کـــربن این فلـــزات بســـیار بســـیار ســـخت و البته رسانای گرما هستند

اما صـــبر کنید! در تلســـکوپ‌هابل و ماهواره‌ها از گـــالیم آرسنید بجای سـیلیکون اسـتفاده شـده و در دمـای حـتی پایین‌تر از 1238 درجه سـانتیگراد ذوب می‌شـود! این به این معـنی است که هیچ مـاهواره‌ای نمی‌تواند در آن لایه وجـود داشـته باشد و ادعـای علم مبـنی بر این موضـوع کاملا غلط است زیرا ماهواره‌ها تـوان مقـاومت در برابر آن شدت از حرارت و گرما را ندارند و ذوب خواهند شد.

اما پاسخ علم چیست؟ در ویکی پدیا نوشته شده:

چون آن‌ها به خلا نزدیک هستند تمـاس کـافی با اتم‌هـای گازی برای انتقـال حـرارت بسـیار وجـود نـدارد بنـابراین می‌توانند پایدار بمانند.

اما صبر کنید! ما گفتیم خورشید علت گرم شـدن آن لایه از جو و اتم‌هـای گـاز است و بـاعث افـزایش حـرارت تا

2500 درجه سانتیگراد می‌شود و توجیه آن‌ها کاملا بیهوده است زیرا ماهواره‌ها در آن لایه و در حرارت شدید قرار دارند و نمی‌توانند در آن حرارت مقاومت کنند و ارتباط خودشان را با سیستم‌های زمینی از دست می‌دهند و ذوب میشوند.

دمای ترموسفر با افزایش ارتفاع، افزایش می‌یابد و دلیل این امر جذب بسیار تابش پر انرژی خورشید است و این را در نظر داشته باشید که منشا گرمای ترموسفر چند اتم گاز نیست بلکه خورشید است!

حتی ناسا در پرسش و پاسخ‌هایی در وب سایتش اشاره کرده:

پاسخ سوال سوم: گرما در خلا توسط اشعه فروسرخ حرکت می‌کند و هر چیزی که گرم است از خود فروسرخ منتشر می‌کند و زمین آن را جذب و انرژی را تبدیل به گرما یا حرکت‌های اتمی و مولکولی می‌کند

هیچ کدام از ماهواره‌های فضایی با لایه‌های منعکس کننده پوشیده نشده‌اند. فقط در ساخت برخی مانند تلسکوپ‌هابل(طبق ادعای خودشان) کمی فویل آلومینیوم استفاده شده است ولی حتی اگر فویل بتواند در مقابل 1500 درجه سانتیگراد و یا حتی بیشتر مقاومت کند قطعا نخواهد توانست گرما را توسط پوشش‌های دیگر هدایت کرده و مقاومت طولانی مدتی داشته باشد و همان فویل آلومینیوم پس از مدتی تبدیل به یک اجاق خورشیدی می‌شود و تلسکوپ یا ماهواره را میسوزاند و از بین میبرد در حقیقت هیچ راهی برای مقاومت ماهواره‌ها در لایه جوی زمین وجود ندارد آن‌ها

ادعا می‌کنند هزاران ماهواره با سرعت 17500 مایل بر ساعت در مدار حرکت می‌کنند اما نه مدرک و شواهدی در این باره وجود دارد نه ادله مناسبی بلکه تمامی نظرات و شواهد و مدارک بر خلاف این ادعای شبه علمی علم هستند.

طبق تحقیقات NSSDC تعداد ماهواره‌های ارسالی از سال 1957 تا پایان سال 2010 حدود 6578 عدد بوده است ولی هنوز هم اعداد و ارقام دقیقی از ماهواره‌ها وجود ندارد زیرا این یک دروغ است و ماهواره‌ای وجود ندارد.

نمایشگر ویدیو

00:0001:00

نکته‌ای که باید به آن توجه کنیم این است که هیچ راداری قادر به تشخیص هواپیماهایی که بر روی اقیانوس حرکت می‌کنند نیست.(در بالا از زبان یک خلبان این را میشنوید) چرا با وجود هزاران ماهواره چنین مکان‌هایی بر روی زمین وجود دارند که در دید هیچ ماهواره‌ای نیستند؟ دلیل استفاده از پهپاد جاسوسی بجای ماهواره جاسوسی چیست؟ دلیل استفاده از بالن بجای ماهواره برای گسترش اینترنت در مکان‌های دور افتاده و خارج از دسترس چیست؟ چرا ماهواره‌ها تنها در تصاویر انیمیشنی وجود دارند؟

نتیجه:

ماهواره‌ای که در یک فضای خلا به دور زمین درحال چرخش می‌باشد وجود ندارد. ماهواره‌ها با استفاده از

بـالن کـار می‌کنند یا نـوعی بـالن هسـتند. ماهواره‌هـای زمین ثـابت در حقیقت همـان بـالن ماهواره‌هـای زمین ثابت هسـتند. ماهواره‌ها نمی‌توانند وجـود داشـته باشـند همانطور که زمین نمی‌تواند یک کره باشد.

در آخر باید گفت نباید به هرچـیزی که دشـمنان بشـریت می‌گویند اعتماد کرد! آن‌ها واقعیت‌هارا تغیـیر می‌دهند تا با فرضیات خود ذهن شمارا فریب دهند شـبه علم سـلاح آنان است شبه علمی که در پوشش علم به شما معـرفی می‌شـود ولی آن‌ها رسـوا میشـوند زیـرا دروغ‌ها پابرجا نیسـتند متشـکرم که با ما همـراه بودید منتظر مقـالات بیشتر باشید.

منابع:

/http://lakdiva.org/clarke/1945ww

https://en.wikipedia.org/wiki/Robert_A._Heinlein

https://en.wikipedia.org/wiki/Sputnik_1

https://en.m.wikipedia.org/wiki/Antarctic_Treaty_System

http://www.lockheedmartin.com

بررسی یک دیدگاه جنجالی: زمین تخت چیست؟

زمین تخت، پیشـــینه‌ای بســـیار طـــولانی دارد که آن را بررسی می‌کـنیم؛ اما دیـدگاهی که بیـان می‌کـرد زمین تخت است، سـال‌ها پیش با دلایلی تا حـدودی عقلانی، از سوی دانشمندان باطل شد و به جای آن، ما دیـدگاهی را که بیـــان می‌کند زمین گـــرد است و به دور خورشـــید می‌گردد، قبول داریم. دیدگاهی که توسط دانشمندان رد شـد، سـنتی بـود؛ اما دیـدگاه زمین تخت مـدرن، کمی متفـاوت است. افـرادی که بر تخت بـودن زمین اصـرار می‌ورزند، دانسته‌های بنیادین علم فیزیک، مانند گـرانش را زیر سـؤال می‌برند و به همین دلیل است که معمـولاً از بحث کروی‌گرایـــان و تخت‌گرایـــان، نـــتیجه‌ای حاصل نمی‌شـود و هر کـدام از طـرفین بر باورهـای خـود تأکید دارند و دیگری را به نداشتن علم متهم می‌کنند.

دیدگاه زمین تخت از کجا آمده است؟

مدل زمین تخت، یک تصور باسـتانی است و مـردم در آن زمان گمان می‌کردند زمینی که روی آن زندگی می‌کنیم، به شکل یک صفحه‌ی مسطح یا یک دیسک است. بسیاری از تمدن‌های باستانی، مانند یونان تا زمان اروپای دوران قدیم، باور داشتند که زمین کاملاً مسطح است؛ حـتی در عصر برنز و عصر آهن نـیز بسـیاری از تمـدن‌ها تصـور می‌کردند زمین تخت است. تا عصر هلـــنی، تمـــدن‌های خـاور نزدیک اعتقـادی مشـابه داشـتند و چینی‌ها تا قـرن 17 میلادی زمین را تخت فرض می‌کردند و قبایل بـومی آمریکا نیز اعتقادی مشابه داشتند. بسیاری از این جوامع بر این بـــاور بودند که این زمین تخت، توسط گنبـــدی به

نام آسمان محافظت می‌شود و در واقع زمین، گـویی در درون یک حباب است.

دیـدگاه زمین تخت هم‌چنـان در میـان جوامع رایج بـود تا این‌که در قـــرن ششم پیش از میلاد مســـیح، نخســـتین نشـــانه‌ها از دیـــدگاه زمین کـــروی نمـــود پیـــدا کردند و فیثاغورث، یکی از افـرادی بـود که مـدل کـروی زمین را بیـان کـرد. با وجـود گفته‌هـای فیثـاغورث، تا قـرن پنجم پیش از میلاد مســیح و شــهرت ســقراط، کسی دیــدگاه زمین کروی را باور نکرد. حدود سـال 330 پیش از میلاد مسیح بود که ارسطو، برای نخســتین‌بار توانست با توجه به آزمایش‌های تجـربی، شـواهدی از گـرد بـودن زمین به مردم نشـان دهد. دانش ما در مـورد کـروی بـودن زمین، پس از عصر هلـــنی گســـترده و فراگـــیر شد. البته این دیـدگاه زمین تخت باسـتانی بـود که باطل شد و اکنـون دیـدگاه زمین تخت مـدرن پدید آمـده است و انجمن‌هـای بزرگی که مخصـوص پـیروان این دیـدگاه هسـتند، سـعی دارند با شبه علم، دیدگاه خـود را جـایگزین کـروی بـودن زمین کنند.

تمـــدن‌های اولیه‌ی مصر و بین‌النهـــرین، جهـــان را یک صـفحه گـرد (دیسک مانند) فـرض کـرده بودند که درون اقیـــانوس شـــناور است. یک گـــزارش مشـــابه نـــیز در نوشته‌های هومر یافت شـده که مربـوط به قـرن هشـتم پیش از میلاد مسیح است. هومر در نوشـته‌های خـود، آب را در قالب یک شخصیت توصـیف می‌کند که زمین دیسک مانند را در آغـوش گرفته و به‌عنـوان سرچشـمه حیـات روی زمین و همه‌ی خـدایان توصـیف شـده است. اقـوام بنی‌اسـرائیل نـیز دیـدگاه مشـابهی داشـتند؛ آن‌ها بر این

باور بودند که زمین یک دیسک تخت و شناور در آب است و توسط گنبد آسمان پوشیده شده و این گنبد، بهشت را از دید زمینیـان مخفی کـرده است. با توجه به متـونی که در اهرام مصر پیـدا شـده‌اند و نوشـته‌های حکـاکی شـده روی تـابوت فراعنـه، مشـخص شـده است که مصـریان باستان نیز به شناور بودن زمین در آب اعتقاد داشـته‌اند و بر این بـــاور بوده‌اند که این آب، خشـــکی‌ها را احاطه کرده است.

چند فیلسوف که پیش از سقراط زندگی کرده‌اند، بر این بـاور بوده‌اند که در حقیقت زمین تخت است. طبق گفته بـرخی منـابع، فلاسـفه‌ای همچـون تـالس، لئوکیپـوس و دموکریت، از جمله افرادی بودند که زمین را تخت فـرض می‌کردند.

زمین تخت‌گرایی مدرن چیست؟

در عصر مـدرن، صـحبت در مـورد زمین تخت شـاید کمی غیرعقلی باشد؛ اما در طـول چند سـال گذشـته انجمـنی شـکل گرفته است که با نـام انجمن زمین تخت‌گرایـان شناخته می‌شود. آن‌چه در مـورد این انجمن نگران‌کننـده شـده، این است که هر روز افـراد بسـیاری جـذب آن می‌شوند و زمین تخت‌گرایان با شبه علم، دیدگاه خـود را بر سر زبان‌ها انداخته‌اند. این دیدگاه هم اکنون میلیون‌ها طرفـدار دارد که بر اعتقـاد خـود پافشـاری می‌کنند و بر این باورند که هیچ‌گونه مـدرکی وجـود نـدارد که بتـوان با استناد به آن، کروی بودن زمین را ثابت کرد.

دیـدگاه زمین تخت در اواخر قـرن 19 میلادی بـود که دستخوش تغییراتی اساسی شد؛ یعـنی درست در همـان

زمانی که همگـان پذیرفته بودند زمین مرکز عـالم نیست و همچون سایر سیارات، به دور ستاره‌ای به نام خورشید گردش می‌کند. افرادی که به زمین تخت باور داشتند، در آن زمـان اعلام کردند که افـراد معتقد به کـروی بـودن زمین، بی‌دین هستند و با گفتن این‌که زمین به دور فلان چیز در حال گردش است، سعی در کم‌ارزش کردن ادیان دارند. این افـراد که خـود را بازگویـان حقیقت می‌داننـد، تمام افرادی را که به نـوعی در شـکل‌گیری نظریه زمین مرکـــزی دخیل بوده‌انـــد، فراماســـون و عضو لژهـــای ماســـونی می‌دانند و می‌گویند آن‌ها افـــرادی بی‌دین بوده‌اند و ســـعی کرده‌اند با کنـــترل ذهن افـــراد، دانش بشری را به سمتی هدایت کنند که خودشان می‌خواهند.

انجمن زمین تخت‌گرایـــان، بیـــان می‌کند که زمین ما در اصل یک دیسک و گـرانش تنها یک تـوهم است و وجـود نـدارد. این انجمن در قســمت توضـیحات دیـدگاه زمین تخت، این چنین می‌نویسد:

زمین، یک صفحه گرد است که در مرکز آن قطب شـمال و در اطراف آن، کوه‌هـایی یخی که به نـام قطب جنـوب می‌شناسیم، قرار گرفته‌اند. این کوه‌هـای یخی که زمین را احاطه کرده‌انـد، ارتفـاعی در حـدود 50 مـتر دارند. کارمنـدان ناسا از این کـوه یخی محـافظت می‌کنند تا افراد نتوانند از آن بـالا بروند و به کوه‌هـای یخی آسـیبی برســانند؛ اما آن‌ها در واقع مـانع رفتن افـراد به لبه صفحه زمین می‌شوند.

مـاه و خورشـید، دو کـره کـوچک‌تر از زمین با قطر 51 کیلومتر هستند که در ارتفاع 4828 کیلومـتری از سـطح زمین قرار دارند و در مدارهایی حـرکت می‌کنند تا روز و

شب را به‌وجـــود بیاورند و ســـتاره‌ها در ارتفـــاع 4988 کیلومـتری و در گنبد آسـمان قـرار گرفته‌اند. خورشـید و ماه همچـون نـور افکن‌هـایی، به هنگـام گـردش بر فـراز زمین، در یک چرخه 24 ســـاعته بخش‌هـــایی از آن را روشن می‌کنند. به هنگـــــــــام مـــــــــاه‌گرفتگی و خورشیدگرفتگی، یک پدیده به نـام ضد مـاه (یا سـایه، که در افسانه‌ها نیز به آن اشاره شده است) از مقابل ماه و خورشید عبور می‌کند و آن‌ها را تاریک می‌سازد.

این دیـــدگاه، هم‌چنـــان توسط انجمن زمین تخت‌گرایـــان تبلیغ می‌شود و توانسته است در طول سـالیان گذشـته، به خـــوبی در میـــان مـــردم رواج پیـــدا کند. بســـیاری از بازگویـان حقیقت، در چند سـال گذشـته گوشه‌گیر شـده بودند و دیـدگاه گیج‌کننـده‌ی آن‌ها را کسی نمی‌پـذیرفت؛ اما بـــاز هم به تـــازگی آن‌ها بازگشـــته‌اند. طبق گفته‌ی رئیس انجمن زمین تخت‌گرایـــان، از ســـال 2009 تا به امـــروز، هر ســـاله 200 فـــرد جدید به عضـــویت انجمن درآمده‌اند و اکنون تعداد پیروان این دیدگاه به هـــزاران و یا شـــــاید میلیون‌ها نفر رســـــیده است. این افـــــراد به چیزهـایی که ما اعتقـاد داریم، بـاور ندارنـد؛ به عنـوان مثال، آن‌ها به چـیزی به نـام گـرانش معتقد نیسـتند و بر این باورند که در اطـــراف زمین هیچ مـــاهواره‌ای وجـــود نـــدارد و این‌ها همگی دروغ‌هـــای بـــزرگ ســـازمان‌های فضایی هسـتند. زمین تخت‌گرایـان می‌گویند تا به امـروز هیچ کسی نتوانســـته است به فضا بـــرود و ویـــدیوها و تصـــاویر ارسال‌شـــده از فضا همگی ســـاختگی و جعلی هستند.

زمین تخت‌گرایـان دیـدگاه خـود را در یوتیـوب گسـترش داده‌اند. این افراد سعی می‌کنند به جـای ارائه‌ی پاسـخی علمی، با ویــدیوهایی که ذهن هر بیننــده‌ای را مشــغول می‌کنند، به این دیدگاه رونق ببخشند. البته آمار لایک‌ها و تماشای این ویدیوها در یوتیـوب و توییـتر نشـان می‌دهد بسـیاری از افـراد به این دیـدگاه اعتقـاد پیـدا کرده‌اند و عملاً باور دارند که زمین تخت اسـت؛ اما آیا در قـرن 21 چنین چیزی امکان‌پـذیر اسـت؟ اگر این امر ممکن اسـت، تأثیرات آن از نظر روان‌شناختی چگونه خواهد بود؟

زمین تخت‌گرایان حتی پا را فراتر گذاشـته‌اند و می‌گویند جاذبه تنها یک تـوهم اسـت؛ زیـرا اگر گـرانش مرکزگـرا وجود داشته باشد، دیدگاه زمین تخت بی‌معنی می‌شود و از بین می‌رود. زمین تخت‌گرایـــــــــان بر این باورند که اجـرام، به سـمت پـایین شـتاب نمی‌گیرند و این در واقع زمین است که با شــتاب 9.8 مــتر مربع به سـمت بــالا حرکت شتاب‌دار دارد. البته برخی دیگر نـیز بر این باورند که زمین کاملاً ثابت و چیزی به نـام وزن، از ویژگی‌هـای ذاتی یک شیء است. یعنی یک وسـیله‌ی یک کیلـوگرمی، مـاهیتی یک کیلـوگرمی دارد و این یعـنی مجمـوع جـرم ذرات آن یک کیلـوگرم است و این اصـلاً به جاذبه ربطی ندارد. این اجرام به هنگام سـقوط هـوا را می‌شـکافند و در واقع هـــوا یک نقش کلیـــدی در این بین ایفا می‌کند. زمین تخت‌گرایان می‌گویند گرانش آن‌قدر قـوی است که می‌تواند اقیـــانوس را روی زمین نگه دارد؛ اما نمی‌تواند مـانع پــرواز یک پرنــده یا یک بــالون شــود. آن‌ها بر این باورند که گـرانش اصـلاً هیچ نقشی در این بین نـدارد و صرفاً سبک‌تر بـودن اجـرام از هـوا بـاعث بـالا رفتنشـان می‌شود.

با توجه به این تفاسیر، زمین یک دیسک تخت و ثابت است و توسط گنبد آسمان پوشیده شده و اطراف این زمین را کوه‌های یخی (کوه قاف) فرا گرفته‌اند (از هر نقطه‌ای به سمت جنوب حرکت کنید به یخ‌های قطب جنوب می‌رسید). اما در زیر این دیسک تخت چه چیزی قرار گرفته است؟ زمین تخت‌گرایان هنوز پاسخ این سؤال را نمی‌دانند؛ اما به متون کتب مقدس اشاره می‌کنند و بر این باورند که در زیر این دیسک تخت، سنگ قرار گرفته است.

همه چیز در مورد فضا دروغ است

زمین تخت‌گرایان دیدگاه بسیار جالبی دارند؛ آن‌ها می‌گویند تمام تصاویر منتشرشده از فضا که زمین را به صورت کره نشان می‌دهند، توسط نرم‌افزارهای ویرایش تصویر، اصلاح شده‌اند و فتوشاپ هستند! زمین تخت‌گرایان می‌گویند هیچ انسانی تاکنون نتوانسته است به فضا برود و ویدیوهای منتشرشده همگی جعلی و دروغ‌های بزرگی هستند که سازمان‌های فضایی می‌گویند. زمین تخت‌گرایان بر این باورند که ماهواره‌ای در آسمان وجود ندارد و سرویس GPS به‌وسیله‌ی بالون‌های هوایی و دکل‌ها کار می‌کند. بسیاری از افراد ادعا می‌کنند که توانسته‌اند در شب، ماهواره‌ها را در آسمان مشاهده کنند؛ زمین تخت‌گرایان می‌گویند یک هواپیما در ارتفاع 15 کیلومتری از سطح زمین، به شکل یک نقطه دیده می‌شود یا اصلاً دیده نمی‌شود، پس چگونه می‌توان ماهواره‌ای را که چند برابر از هواپیما کوچک‌تر است، در ارتفاع چند صد کیلومتری سطح زمین مشاهده کرد؟ چرا وقتی فضانوردان تصاویری از زمین

منتشر می‌کنند، در هیچ یک از این تصاویر، نمی‌توان یکی از چند هزار ماهواره‌ی موجود در فضا را مشاهده کرد؟ چرا هیچ تصویر حقیقی از ماهواره‌ها در فضا وجود ندارد؟

زمین تخت‌گرایان همان‌طور که چند ویدیو مختلف نیز نشان می‌دهند، بر این باورند که ویدیوهای فضانوردان همگی در استودیوهای‌هالیوود ساخته می‌شوند و فضانوردان به وسیله‌ی طناب معلق شده‌اند. هنوز معلوم نیست چرا باید دولت‌ها شکل واقعی زمین را از مردم مخفی کنند؛ اما زمین تخت‌گرایان بر این باورند که به احتمال زیاد، دولت‌ها قصد دارند دین را کمرنگ کنند و از این راه پول‌های زیادی به‌دست می‌آورند.

زمین تخت‌گرایان جدی هستند

دیدگاه زمین تخت، توسط روش‌های مشاهداتی پیش می‌رود و توضیحی علمی ندارد. این روش که با نام «روش Zetetic» شناخته می‌شود، جایگزین روش علمی است و در قرن 19 میلادی توسط یک زمین تخت‌گرا توسعه داده شده است. در واقع در این روش، مشاهدات حسی به نتایج علمی ارجحیت دارند. با توجه به توضیحاتی که در مورد تفکر زمین تخت‌گرایان داده شد، شاید دیدگاه آن‌ها شبیه یک شوخی باشد؛ اما طرفداران این دیدگاه، کاملاً آن را پذیرفته‌اند و نوشته‌های باستانی را معتبرتر از ستاره‌شناسی مدرن می‌دانند. به طور خلاصه، زمین تخت‌گرایان اصلاً با ما شوخی نمی‌کنند.

دیدگاه زمین تخت معمولاً بر افرادی تأثیر می‌گذارد که دانش کافی ندارند و افرادی که دانشمند و در زمینه

علوم سیاره‌ای یا روان‌شناسی حرفه‌ای هستند، دیدگاه زمین تخت را به راحتی رد می‌کنند. کارن داگلاس، روان‌شناس دانشگاه کِنت بریتانیا می‌گوید:

دیدگاه زمین تخت، شباهت بسیاری به سایر تئوری‌های توطئه دارد و من مدت‌ها است که روی آن‌ها کار می‌کنم. همه‌ی تئوری‌های توطئه در یک چیز مشترک هستند: همه‌ی آن‌ها سعی می‌کنند برای یک مسئله‌ی بسیار مهم، نظریه‌ی متفاوتی ارائه دهند و معمولاً نمی‌توانند بیان کنند چرا یک شخص باید حقیقت اصلی را از همگان مخفی کنند. تئوری‌های توطئه معمولاً برای دلیل مخفی ماندن حقیقت، توضیحی نامفهوم ارائه می‌دهند. شاید تئوری‌های توطئه در ظاهر درست و منطقی به نظر برسند؛ اما وقتی وارد جزئیات می‌شویم، آن تئوری‌ها را پوچ می‌بینیم.

یکی از چیزهایی که زمین تخت‌گرایان روی آن اصرار دارند و از آن برای پیش بردن دیدگاه خود استفاده می‌کنند، قطب جنوب است. این افراد می‌گویند اگر زمین گرد است و مشکلی ندارد، چرا پرواز بر فراز قطب جنوب ممنوع است؟ چرا دولت‌ها سعی می‌کنند از قطب جنوب محافظت کنند؟ این افراد می‌گویند دولت‌ها همگی می‌خواهند از رسیدن مردم به لبه‌ی زمین و گنبد آسمان جلوگیری کنند.

زمین تخت‌گرایان می‌گویند جنس گنبد آسمان از کریستال و پشت آن به احتمال زیاد آب است. بسیاری از مردم برای باطل کردن دیدگاه زمین تخت، می‌گویند اگر زمین تخت است از لبه‌ی آن سقوط می‌کنیم؛ اما در واقع این‌گونه نیست. دیدگاه زمین تخت مدرن به صورت

حـرفه‌ای بـازطراحی شـده است تا بتواند به همه‌ی این شبهات پاسخ دهد که البته بسـیاری از آن‌ها غـیر عقلانی هستند. گرداگرد زمین را کوه یخی فرا گرفته است، پس قـرار نیست از لبه‌ی آن سـقوط کنید. زمین تخت‌گرایـان حـتی بـرای پدید آمـدن فصل‌ها نـیز توضـیحاتی ارائه کرده‌اند که هرچند غـیر علمی هسـتند؛ اما توسط خودشان به راحـتی پذیرفته می‌شـوند. این افـراد بر این باورند که خورشـید در طـول یک سـال، در چند مـدار مختلف گـردش می‌کند که مـواقعی خاصی از سـال، به بـرخی منـاطق مایل و به بـرخی منطق به صـورت عمـود می‌تابد و فصل‌ها را به وجود می‌آورد.

بسـیاری از دانشـمندان، زمین تخت‌گرایـان را درست همانند افـرادی می‌دانند که به یوفوها بـاور دارند. دانشـمندانی که در زمینه‌ی تئوری‌هـای توطئه تحقیق کرده‌انـد، می‌گویند بیش از نیمی از آمریکایی‌ها به تئوری‌هـای توطئه بـاور دارنـد؛ پس با این تفاسـیر باید انتظار داشته باشیم که روز به روز بر تعداد افـراد زمین تخت‌گرا افزوده شود. بسیاری از افراد سرشـناس، مانند B.o.B، رپر مشهور، به جمع زمین تخت‌گرایان پیوسته‌اند و بارها گفته‌اند زمین تخت است.

زمین تخت‌گرایـان می‌گویند راکت‌هـای آمـاتوری که به سـمت فضا پرتـاب شـده‌اند، هیچ‌گونه انحنـایی نشـان نمی‌دهند و افق همواره به صـورت یک خط صـاف است. این افـراد می‌گویند تصـاویر فضـایی معمـولاً توسط لنزهای Fisheye و دوربین‌های Go Pro ثبت می‌شوند و زمین را به صورت منحنی نشان می‌دهند. شاید اگر شـما نیز ویدیوها را مشاهده کنیـد، متوجه این موضـوع شـوید

که انحنای زمین خیلی غیر طبیعی نشان داده می‌شود؛ اما این دلیل نمی‌شود که فرض کنیم زمین تخت است. اگر زمین تخت باشد و گرانشی وجود نداشته باشد، چگونه دیگر سیارات به دور خورشید گردش می‌کنند؟

زمین تخت، دیدگاهی است که هزاران سال قدمت دارد و گویا در قرن 21 نیز بسیاری به آن معتقد هستند و به این سادگی نمی‌شود پیروان آن را متقاعد کرد. زمین گرد است و همچون سیارات دیگر به دور خورشید گردش می‌کند؛ اما این نمی‌تواند بازگویان حقیقت و زمین تخت‌گرایان را از دیدگاه خود منصرف کند؛ آن‌ها هم‌چنان هستند و دیدگاه خود را تبلیغ می‌کنند و بهتر است با دانش کافی با این افراد مذاکره کرد؛ زیرا اگر دانش کافی نداشته باشید، به راحتی یک زمین تخت‌گرا خواهید شد.

سرعت متفاوت ستارگان

بحث نجوم و ستاره همیشه برای انسان جالب توجه بوده است و کمـتر کسی است که شب در حـال پیـاده روی یا استراحت به آسمان نگاه نکرده باشد و حـتی به شـمردن آن‌ها زمان نگذرانـده باشد و یا در رابطه با آن‌ها به تفکر مشغول نشده باشد، اما نظریه‌های قدیمی چه پرده‌ای را از دنیـای پـراز رمز و راز سـتارگان برداشـته اسـت؟ نظریه‌های جدید و ابزارهای پیشرفته امروز چه دیـدی از سـتارگان بـرای ما به وجـود آورده انـد؟ آیا در روایـات اسلامی حدیث در رابطه با نجوم وجود دارد؟ این روایات تا چه انـدازه با اکتشـافات جدید سـازگاری دارنـد؟ ما در این مقاله در صدد پاسخ گویی به این سوالات برآمده ایم و یک روند منطقی را از نظریه‌های پیشـینیان تا روایـات اسلامی و سپس ارائه نظریـات و اکتشـافات جدید اتخـاذ کرده تا خوانندگان اطلاعات دقیق و منظمی را در رابطه با نجوم و روایات کسب کنند.

نظریه بطلمیوس:

در قرن دوم میلادی، دانشمند یونانی به نـام بطلمیـوس، تمام دانش اختر شناسی و همه معلومات دیگر زمان خود را در یک مجموعه کتـاب، گـرد آورد. تصـویری که او از جهان به دست داد، به نظـام بطلمیوسی شـهرت یـافت. نظـام بطلمیوسـی، تقریبا مـدت پـانزده قـرن به صـورت تنها نظر پذیرفته جهان در آمد. در کتاب المجسـطی این نظریه شرح داده شده است ومی توان مقـداری از آن را که با موضـوع این مقاله در ارتبـاط هست به صـورت زیر خلاصه نمود:

“زمین در مرکز عالم است و در برابر گنبد آسمان نقطه کوچکی است. گنبد مستدیر آسمان با ستارگانی که بر آن چسبیده‌اند (هشت یا نه فلک وجود دارد که آخرین آن‌ها فلک الافلاک نام دارد که همه ستاره‌ها روی آن چسبیده‌اند.) در هر شبانه روز یک دور از مشرق به مغرب به دور زمین می‌چرخد. خورشید، ماه و سیارات حرکاتی مضاف بر این نیز انجام می‌دهند.” آن‌چه که در این نظریه مشهود است این می‌باشد که ستارگان را چسبیده بر سقف آسمان معرفی می‌کند.(1و2)

نظریه خورشید مرکزی:

با وجود این که امروزه می‌دانیم زمین و سایر سیارات به دور خورشید می‌چرخند، این امر تا گردآوری کامل شواهد در قرن هفدهم پذیرفته نبود.ستاره شناس لهستانی نیکولاس کوپرنیک به سال 1543 و در کتاب «انقلاب» خود الگوی ریاضی وار دقیقی از نظریه خورشید-محور ارائه داد. اما به دلیل حمایت کلیسا از نظریه بطلمیوس، کوپرنیک از چاپ آثار خود، خودداری نمود (البته شایان توجه می‌باشد که ستاره شناسان دوره‌ی اسلامی از زمان ابن هیثم به تناقضات فیزیکی و فلسفی موجود در مدل بطلمیوس پی برده و تلاش‌های بسیاری برای حل آن از خود نشان داده بودند و امروزه می‌توان ردپای دستاوردهای منجمین مکتب مراغه از جمله، خواجه نصیرالدین طوسی، قطب الدین شیرازی و مؤیدالدین عرضی را در کارهای کوپرنیک مشاهده کرد.)

سرانجام این آثار به دست ستاره شناس ایتالیایی گالیلئو گالیله افتاد و آن را تکمیل نموده و به شواهدی مبنی بر مرکزیت نداشتن زمین دست یافت، وی دریافت

که مشتری قمرهایی دارد که در اطـراف آن می‌چرخند و زحل حلقه‌هـایی همانند این قمرها دارد. وی این یافته‌ها را در سـال 1610 در کتـاب خـود «پیـام‌آور درخشـان» منتشر کـرد و در نهـایت این نظریه به طـور تـدریجی و تکمیل شواهد مورد قبول واقع گشت.(3و4)

نجوم اسلامی:

در بحارالانوار، جلد سوم، صفحه‌ی 162، حدیثی از امـام صـادق(ع) نقل شـده است که دیـدگاه آن حضـرت را دربـاره‌ی وضع سـتارگان بیـان می‌کند و قسـمتی از نـیز آورده شده است:"...منها السریع و منها البطی ء و منها المعتدل السیر... از آن سـتارگان عـده‌ای تنـدرو، عـده‌ای آهسته‌تر و عده‌ای با سرعت میانه، در حرکت‌اند."

بعد از اشاره‌ی قرآن به حرکت زمین در سوره‌های نمل / 88 و نازعات / 30 و هم‌چنین اشاره به حرکت ستارگان از جمله خورشید در سوره‌ی یس / 38 امام صادق (ع) در این حـدیث بر خلاف نظریه بطلمیـوس که سـتارگان را چسبیده به سقف آسمان معرفی کرد و تنها نظریه قابل قبول در آن زمان بود، با تقسیم بنـدی حـرکت سـتارگان به سه دسته‌ی سریع، متعادل وکنـد، خط بطلانی بر آن و تنها نظریه رایج زمـان خـویش می‌کشـد، نکته‌ی جـالب توجه این است که اکتشـافات امـروز و مشـاهده‌ی سـتارگان با ابزارهـای پیشـرفته‌ی امـروزی، درسـتی و صحت سخنان آن حضرت را بیان می‌کند.(5)

سرعت ستارگان:

امـروزه با اسـتفاده از عکس برداری‌ها و ابزارهـای پیشـرفته دریافته‌اند که کلیه سـتارگان با سـرعت

فوق‌العـاده‌ای معـادل چنـدین برابر سـرعت تنـدروترین هواپیماها در فضا حـــرکت می‌کنند.ولی چـــون فاصـــله ستارگان از زمین بسیار زیاد است، لـذا با وجـود سـرعت فوق‌العـــاده‌ای که دارند ما آن‌ها را ســـاکن می‌بیـــنیم، و تغییر مکان آن‌ها در ظـرف صـدها و هـزاران سـال بـرای بشر اصلا محســـوس نیست.اگر می‌توانســـتیم میلیونها ســـال را به یک ثانیه تبـــدیل نمـــاییم، آن‌گـــاه ســـرعت ســـتارگان وحـــرکت آن‌ها به خـــوبی محســـوس و قابل مشاهده بود.

سرعت حرکت سـتاره‌ها از حـداقل 10 کیلومـتر در ثانیه شروع می‌شود و به 300 و 400 کیلومتر، حتی به 3000 کیلومـتر در ثانیه نـیز می‌رسد و حـتی سـرعت بـرخی از سـتارگان نـوترونی را تا حـدود 4000 کیلومـتر در ثانیه اعلام کرده‌اند.(6 و7)

نتیجه گیری:

با توجه به این‌که نظریه بطلمیوس در زمان نـزول قـرآن و هم‌چـنین در دوران حیـات امـام صـادق(ع)تنها نظریه شـناخته شـده و پذیرفته بـود وحـرکت سـتارگان جز با وسـایل پیش رفته و محاسـبات ریاضی قابل مشـاهده و مـورد پـذیرش نبـود، اما پیشـوای ششم شـیعیان اینگونه پرده‌ای از راز عـالم بر می‌دارد و علم امـروز تـازه به آن پی برده است و نظریه‌های جدید همه بر صحت گفته‌های قرآن و امام صادق(ع)اتفـاق دارنـد،که همه‌ی این مـوارد بر معجزه بودن قرآن و الهی بودن علم امامـان شـیعیان دلالت دارند.

نمامتن تهیه شده در باورباران:

منابع:

1) نظریه زمین مرکزی (ویکی پدیا)

2) بطلمیوس (ویکی پدیا)

3) نظریه‌های تاثیرگذار در علم نجوم

4) نظریه مرکزیت کوپرنیک

5) زمین

6) ستارگان نوترونی و سیاه چاله‌ها

7) دانش عصر فضا (حرکت ستارگان)

پ.ن:

محققان تهیه کننده نمامتن: خانم قائمی، آقای شریفی، خانم علی زاده، آقای صادقیان

کلید واژه فارسی: نظریه بطلمیوس، زمین مرکزی و خورشید مرکزی، حرکت ستارگان، سرعت ستارگان، نجوم اسلامی، امام صادق (ع)، بحار الانوار، شیعه

کلید واژه انگلیسی: Quran, shia, science, Sun, star, earth, Copernicus, Imam Sadiq

پاسخ به شایعات

ما برای تعریف مدل جیوسنتریک(زمین مرکز) باید مدلی ارایه بدهیم که بیشترین نزدیکی به شواهد و واقعیات، کمترین اختلاف با حقیقت و راحت‌ترین راه برای درک آن را در بر داشته باشد.

شواهدی برای پیشبرد نظریه گنبد وجود دارد اما باید خاطر نشان کرد، گنبد در مدل تخت قطعیت ندارد.

از دو منظر این مساله قابل بررسیست.

1) علمی

2) قرآنی و روایی

گنبد مخصوص کتاب مقدس یهودیان یعنی تورات است. اما در قران هیچ کجا لفظ قبه یا همان گنبد به کار نرفته. بلکه آسمان سقفی محفوظ و غیر قابل نفوذ و بدون ستون تعریف شده. همه این توصیفات در حالیست که هزاران سال بشر به گنبدی شکل بودن آسمان اعتقاد داشت اما قرآن این تعریف را تغییر داد.

از نگاه نهج البلاغه که یکی از معتبرترین منابع شیعه و سنی است همان طور که در خطبه یک آن، با موضوع آفرینش هستی آمده، آسمان صفحه‌ای بی‌قرار، غیرقابل نفوذ، فلکی چرخان و بی‌نیاز از پایه و میخ برای مهار شدن توصیف شده. جالب توجه است که صفحه هرگز نمی‌تواند بعد پیدا کند و مانند گنبد در نظر گرفته شود.

از نظر علمی، آسـمان به علت پرسـپکتیو 360 درجه در چشم ما گنبد مانند به نظر می‌آید.

ادمـیرال بـرد، اولین شخصی که با تجهـیزات نظـامی پیشرفته در طی عملیاتی به اسم عملیـات پـرش بلند(1) به آنتارکتیکا سفر کـرده، در کتـابی به نـام جهـان فـرای قطب(2)ـ و هم‌چـنین مصـاحبه‌ای با همین موضـوع از برخورد با سرزمینی به وسعت آمریکا در فرای انتارکتیکا با منابع طـبیعی ذغـال سـنگ، نفت و اورانیـوم گسـترده سخن گفته. البته این که چقدر این ادعاها صـحت داشـته باشه یا نه جـای بحث بسـیار دارد. مصـاحبه ایشـان در اینترنت به راحتی قابل دسترسیست.

نتیجه: روایـاتی در شـیعه و سـنی بر وجـود گنبد آورده شده که همگی از نظر سند ضعیف هستند و نمی‌توان به قطع آن‌ها را پذیرفت. به علاوه برخی از مسایل نجـومی هم با وجود گنبد توجیه شـده که همـانطور که عـرض شد برای درک بهتر از این مدل است و قطعیتی وجود ندارد. هرچند به قطع هم نمی‌توان وجود گنبد را رد کرد.

در آنتارکتیکا چه خبر است؟؟

چند سالیست بحث‌های پیرامون انتارکتیکا یا قطب جنوب بسـیار داغ شـده. بـرای مثـال به بـرخی از آن‌ها اشـاره می‌کنیم:

در منـابع گونـاگون در فضـای مجـازی داسـتان سـفر به قطب دریادار ریچارد برد دست خوش افسـانه سـرایی‌ها و داستان پردازی‌های زیاده شده. از رویت سـرزمینی بر روی ابرها گرفته تا موجـودات عجیب الخلقـه، غول‌ها و فضـایی‌ها! از بشـقاب پرنـده‌های سـاخت ارتش هیتلر تا

تونل‌هـای زمـان! همه این مـوارد افسـانه و رویا بـافی بـرای منحـرف کـردن اذهـان از حقیقت انتارکتیکاست و هیچ شاهد علمی و حقیقی ندارد.

شایعات عجیب پیرامون زمین تخت:

آیا رنگ آبی آسمان به خاطر آب بالای گنبد است؟؟

رنگ آبی آســمان دلایل مختلفی می‌تواند داشــته باشد. مهم‌ترین آن شکست نور خورشید در انمسفر(جو گـازی) زمین است. اگر فرض کنیم آسمان از جنس آب هم باشد فیلم‌های پـرواز بالون‌هـای هواشناسی نشـان می‌دهد با وجود خورشـید هم در لایه استراتوسـفر آسـمان به رنگ مشکیست و نه آبی! پس اساسا این ادعا رد می‌شود.

درخت‌های غول آسا!!؟

در بــرخی ســایت‌ها و منــابع مختلف اینترنــتی ادعــایی مطرح و کـاملا غـرض ورزانه ارتبـاط داده شـده به مـدل زمین تخت.

متن ادعا: در دوران بسـیار دور درختـان غـول آسـایی بر روی زمین بوده‌اند که توسط نیروهـــای شـــیطانی و فراماســون‌ها قطع شــدند و آثــاری از آن‌ها جز بــرخی تنه‌های کلسید شده از آن‌ها بـاقی نمانـده. ادعا می‌شـود بقایای بعضی کوه‌ها اساسا تنه همین درختان قطع شده است که طی مــدت کلســید و رســوب کرده‌اند. این ادعا اساسا کــذب و بــرای تخــریب بیــداری زمین تخت شــکل گرفته و طبیعتا هیچ پشتوانه علمی و مستندی ندارد.

ابرها پشت خورشید و ماه؟

این شایعه یکی از مسخره‌ترین و عجیب‌ترین شایعاتی است که من درباره خورشید و ماه در زمین تخت شنیده ام. البته یک عده برای تخریب زمین تخت و موضوعات وابسته به آن دست به کار شده‌اند تا با نشر این موضوعات زمین تخت را منحرف کنند. گفته شده خورشید 3000 مایل از زمین فاصله دارد، ابرها هرگز تا ارتفاع 3000 مایلی بالا نمیروند بلکه محدودیت دارند. این‌که ابری پشت خورشید یا ماه دیده می‌شود به علت شدت نور خورشید و ماه و خطای دید ماست نه این‌که ابرها در حقیقت به پشت خورشید و ماه میروند.

اگر خورشید و ماه انقدر کوچک و نزدیک باشند دیگر راهی برای پرواز هواپیماها باقی نخواهد ماند چرا که ممکن است به خورشید و ماه برخورد کنند. دوستان عزیز خورشید و ماه در هر ارتفاعی باشند در این ارتفاع نیستند که ابر بتواند از پشت آن‌ها عبور کند این تنها خطای دید خود ماست.

جالب این‌جاست که ابرها همیشه زمانی به پشت ماه میروند که ماه کامل باشد در غیر این صورت هرگز دیده نشده که ابرها به پشت ماه برود. به علت درخشان بودن قرص خورشید و ماه و نازک بودن ابرها، یک خطای دید ایجاد می‌شود تا نتوانیم به صورت دقیق تشخیص دهیم که آیا ابر در جلوی ماه و خورشید است یا در پشت آن.

ماه در اتمسفر زمین؟

شایعه بالا نیز از نوع ابر پشت خورشید و ماه است. در تصویر بالا این سوال پرسیده شده که اگر ماه در فضای خلا و تاریک قرار دارد، چرا در هنگام روز آسمان آبی در

پشت ماه قابل رویت است؟ پاسخ به این سوال بسیار ساده است.

به دلیل وجود اتمسفر بین زمین و فضای خارج از جو زمین، ما از طریق جو زمین به اجرام آسمانی نگاه میکنیم. علت این خطای دید این می‌باشد نه این‌که ماه در اتمسفر زمین قرار دارد. این‌ها شایعاتی برای منحرف کردن زمین تخت میباشند و هیچگونه اعتبار علمی و عقلی‌ای ندارند.

هم‌چنین می‌تواند برای خواندن توضیحات بیشتر فایل پی دی اف زیر را دانلود کنید:

لینک: دانلود

بررسی تصاویر زمین و شایعاتی پیرامون آن‌ها

زمانی که لنز دوربین را به فاصله چند سانتی از کره می‌گیریم، آمریکای شمالی به بزرگی نیم کره دیده می‌شود، اما با عقب کشیدن دوربین شما بخش وسیع‌تری از کره را مشاهده می‌کنید و شمال آمریکا به نسبت درست‌تر دیده می‌شود.

این مثال توضیح خوبی برای این موضوع است که چرا آمریکای شمالی در تصویر 1967 که از فاصله 22 هزار مایلی از زمین گرفته شده نسبت به تصویر سال 2015 که از فاصله 930 هزار مایلی زمین گرفته شده بزرگ‌تر است. اما در تصویر سال 2002 چطور؟ در این مورد مسئله چیست؟

تمامی این موارد که گاهاً باعث به وجود آمدن سوال در ذهن می‌شود به دلیل عدم توجه ما به برخی مسائل

جـزئی دیـداری است که البته بـرخی اوقـات با بـرخی مسائل فانتزی مخلوط شده و بازیچه‌هـایی بـرای بـرخی فـراهم می‌نماید. عـدم آگـاهی و به تناسب درک ما از بـرخی مسـائل گـاهی بـاعث می‌شـود تصـوراتی اشـتباه دامن گیر شده و در برخی موارد درگیر تئوری‌های توطئه شویم.

دو نمونه را بـرای بررسی بـرخی تصـاویر مـاهواره و مـیزان بـزرگ و کـوچکی تصـاویر بـرای مثـال می‌آوریم. چندی پیش ماهواره دیسکاور تصـاویری از عبـور مـاه در مقابل خورشید را مخابره کرد و این خـبر رسـانه‌ای شد. برخی تفاوت اندازه زمین در این عکس با عکس ارسالی از آپولو 11 مقایسه کـرده و گفتند اگر تصـویر ارسـالی آپولو 11 از ماه آن انـدازه اسـت، پس این تصـویر که از دیسکاور آمده چیست؟ چـرا زمین در مقایسه با مـاه این قدر بزرگ است؟

تصور کـنیم، کـره زمین آموزشی که ابعـاد 9 اینچی دارد همان زمین خودمان و توپ تنیس 2٫25 اینچی ماه است و دوربین به فاصله 87 فیت قرار گرفته است.

حـال کـره زمین آموزشـی، تـوپ و دوربین را جـایگزین زمین واقعی، ماه و ماهواره دیسکاور کنید و از مـاهواره در یک راستا به مـاه و زمین می‌نگـریم. تصـویر بـالا را با تصویر زیر مقایسه کنید.

چیزی جابجا نشده است و همه وسایل سرجای خودشـان هستند. همه چیز به شعاع دید بستگی دارد. نه کره زمین بزرگ‌تر شده نه توپ، فی الواقع همه چیز صـورت عـادی خـود را دارد و این درک ماست که نیـاز به بروزرسـانی

دارد. این شــبهه به دلیل مــوقعیت دوربین است. بــرای اولین بار روی سطح ماه و برای بــار دوم میلیون‌ها مایل آن طرف تر، زمین و ماه اندازه‌های نسبی صحیح خود را دارند. تصــویر زیر ارتبــاط چشم انــداز و چشم را نشــان می‌دهد.

با این‌که تمــامی تصــاویر زمین جعلی هســتند اما نکــاتی باید مورد توجه قــرار گــیرد. نکــاتی که در محیط اطــراف قابل آزمــایش و مشــاهده هســتند. بــرخی با احمق جلــوه دادن زمین تخت گرایان قصد دارند تمامی گفته‌های مارا زیر ســوال ببرند اما اینچــنین نبــوده و نیست. هر مطلب غلطی که به زمین تخت گرایان می‌چسبانند را نباید باور کــرد. بــرخی زمین تخت گرایــان چــنین موضــوعی را (موضــوع بــالا) را قبــول دارند و آن را دلیلی بر جعلی بــودن تصــاویر زمین میدانند اما آن‌ها در اشــتباه هســتند. دلایل بسیار دیگری برای جعلی بودن تصاویر زمین وجود دارد و انســان نباید با علم کم دربــاره بــرخی مســائل تصمیم گیری و قضاوت کند.

زیر زمین چه خبر است؟

در تاپیک‌ها و بحث‌هــای زمین تخت بارها با این موضــوع مواجه می‌شــوید چگونه وقــتی که بیشــترین حفــاری در عمق زمین حــدودا 13 کیلومــتر اســت، زمین شناســان مدل‌هایی از پوســته و گوشــته و.. ارائه می‌دهند. این یک اشــــتباه است و یکی از دلایل بــــاطلی است که به عمد برای خراب کردن زمین تخت به وجــود آمــده است. زمین شناسان با اســتفاده از امــواج s و p می‌توانند به مــواد سازنده زمین و لایه‌های زیرین پی ببرند.

موج s: یکی از انواع امـواج لـرزه‌ای (یا مـوج الاسـتیک) هســـتند که بر خلاف امـــواج ســـطحی می‌تواند از درون جامدات - از جمله زمین - عبـور کنند. امـواج اس نسـبت به امـــواج پی مخرب‌تر هســـتند. این امـــواج در زمـــان زمین‌لرزه در کـانون زمین‌لـرزه تولید می‌شـوند و بـدلیل بلند بـودن طـول موجشـان - در مقایسه با دیگر امـواج زلزله - با سـرعت کمـتر پخش می‌شـوند و دیرتر از دیگر امواج درونی احسـاس می‌شـوند. به همین دلیل به آن‌ها امـواج ثانویه گفته می‌شـود زیـرا دیرتر از مـوج پی ثبت می‌شوند. لرزه‌سنج می‌تواند این امواج را ثبت کند.

موج p: امواجی هستند که جهت انتشار آن‌ها در راستای ارتعاش ذرات می‌باشد، امواج صوت ملموس‌ترین امـــواج فشـــاری هســـتند.این امـــواج می‌توانند از درون گازهـــا، مایعـات و جامـدات عبـور کننـد، هر چند که امـواج برشی نمی‌توانند از سـیالات عبـور کنند. امـواج فشـاری خیلی ســـریعتر از امـــواج برشی و امـــواج ســـطحی مســـتهلک میشوند فلذا در زمان زلزله در موجب خـرابی نمیشـوند. ولی بدلیل کوتـاه بـودن طـول موجشـان - در مقایسه با دیگر امواج زلزله - به سـرعت پخش می‌شـوند. به همین دلیل به آن‌ها امـــواج اولیه گفته می‌شـــود زیـــرا قبل از امواج دیگر قابل ثبت هسـتند. لرزه‌سـنج و شتابسـنج این امواج را ثبت می‌کند.

با توجه به این امواج‌ها سـطح‌ها و لایه‌هـای مختلف جامد و مـایع در زمین مشـخص می‌شـود و اثبـات می‌شـود که تصور شخصی که تصویر بالا را ارائه داده غلط است.

آیا زمین تخت توسط سازمان سیا آغاز شد؟

جدیدا شایعاتی مبنی بر کنترل زمین تخت توسط سـیا به وجود آمده که دروغی بیش نیست.کیهـان شناسی زتتیک 98 سال قبل از تشکیل سازمان سیا چاپ شد.

آیا تصاویری که افق را منحنی نشان می‌دهند زمین تخت را باطل می‌کنند؟

-پاسخ به یک موضوع جدی و مهم

تمامی تصاویر بالن‌های ارتفاع زیاد(HAB)ـ در ارتفاعـات بسـیار بـالا افق را بصـورت منحـنی نشـان می‌دهند. بله شاید تعجب کنید چون تا به امروز چنین موضوعی در این کانـال مطـرح نشـده بـود. این یک حقیقت است که افق منحـــنی است اما بگذارید به این ســـوال پاسخ دهیم که چطــور وقــتی افق منحــنی رویت می‌شــود، هم‌چنــان می‌تـوانیم به یک زمین تخت بـاور داشـته باشـیم. ما در طول یک تحقیق، تصاویر مختلفی را مورد بررسی قــرار دادیم. تصاویری که توسط افراد مختلف (افراد معمـولی و نه به قصد فــریب) تهیه شــده بودند. تصــاویر توسط لنزهـــایی تهیه شـــده بودند که هیچ افکت و تـــاثیری بر تصــویر نداشت درواقع خــبری از دوربین‌هــای گــوپرو و لنزهای فیش آی نبود. در ابتدای پرتاب بـالن، افق تا چند دقیقه مانند یک خط صـاف به نظر میرسـید و سـپس به تدریج افقی منحنی را شاهد بـودیم. هم‌چـنین تصـاویری که افق را بصورت مصنوعی منحنی نشان میدادند (یعنی با اســتفاده از لنزهـــای مختص به این کـــار) اصـــطلاحا correct یا تصحیح شـدند و انحنـای مصـنوعی از تصـویر حـذف شد و نتیجه بسـیار جـالب توجه بـود. افق بـاز هم منحنی دیده میشد. نمونه‌ای از تصاویر زیر را ببینید:

تصویری که توسط دانشجویان یکی از دانشگاه‌های ایالت متحده گرفته شده (انحنای مصنوعی)

مشاهده انحنا افق (نه زمین) بعد از رفع اعوجاج لنز

در این تصویر اعوجاج ناشی از لنز کاملا رفع شده است. با توجه به خط قرمز انحنای افق به خوبی قابل مشاهده است.

تصویری دیگر که افق را منحنی نشان میدهد

درواقع حقیقت امر این است که چنین تصاویری هرگز تخت و صاف بودن زمین را نقض نمی‌کنند. اما چرا و چگونه؟ حقیقت این است که وقتی بالن یا موشکی آماتور پرتاب می‌شود، بر فراز اتمسفر و در ارتفاعاتی بین 40 تا 100 کیلومتر(خط کارمن)، ما درحال مشاهده منطقه روشن شده توسط خورشید بر فراز زمین تخت هستیم. خورشید در زمین تخت منطقه‌ای دایره‌ای شکل را روشن می‌کند(تصویر زیر) و وقتی به ارتفاعات بروید (با افزایش ارتفاع) به تدریج شاهد افزایش منحنی بودن افق میشوید چرا که درحال مشاهده کردن منطقه‌ای هستید که خورشید ما آن را روشن کرده است. ناظر درحال نگاه کردن به یک دایره روشن است. یک دایره همواره در دو بعد منحنی است. درواقع هنگامی که ناظر منطقه روشن شده توسط نور خورشید را میبیند، انحنای قابل توجهی را مشاهده می‌کند که ناشی از نور و منطقه روشن است(انحنای افق) نه انحنای واقعی زمین. اگرچه ناظر درحال مشاهده کل منطقه روشن است، اما به علت فاصله زیاد دیگر قاره‌ها و کشورها (یا مناطق مختلف) که با خط افق ادغام شده‌اند، ناظر

نمی‌تواند آن‌هارا در ارتفاعات مشاهده کند. البته موضوع دیگر شفاف نبودن اتمسفر زمین است که دید را محـدود می‌کند. دید ما به این دلیل محـــــــدود است اما منطقه روشن قابل مشاهده است و بنابراین ما محـدوده روشن منحنی‌ای را میبیـنیم چـرا که خورشـید زمین را بصـورت یک دایره بزرگ روشن کرده است و در مدار خود درحــال حرکت است. مناطقی که در شب قرار دارند قابل رویت نیستند چرا که نـور خورشـید به آن منـاطق نمیرسد و ما فقط درحـال مشـاهده منـاطق روشن شـده توسط نـور خورشـید هسـتیم که بصـورت یک دایـره است بنـابراین طـــبیعی است که افق منحـــنی باشد. درواقع اگر زمین کروی بود(انحنای رو به پایین زمین بصورت 3 بعد) تمام انحنا در عکس‌ها بصورت یک قوس دایـره‌ای دیـده میشد. اما انحنا بصورت یک قوس دیده نمی‌شـود. زمین در همه عکس‌هـــای آمـــاتور بیضـــوی است و افق دارای انحنا می‌باشد نه زمین(نشـــانه قابل تـــوجهی از زمین تخت). تنها تصـاویری که افق را بصـورت قـوس دایـره نشـان می‌دهند، عکس‌های سازمان فضـایی ناسا است اما ناسا یک سازمان غیر قابل اعتمـاد است (همـانطور که این را بارها به اثبات رسانده ایم). درواقع تصـاویری که افق را صاف نشان می‌دهند دارای ارتفاع کـافی بـرای مشـاهده کل دایره روشنایی خورشید نیستند.

بار دیگر اشاره میکـنیم که اتمسـفر تا جـایی قابل رویت است که نـور خورشـید آن را قابل مشـاهده کـرده باشد (روشن کـــــرده باشد) و در منـــــاطق شب که فراتر از منطقه روشن قرار دارند دارای اتمسـفر و مکـانی قابل رویت نیسـتند. دربـاره زمین تخت تحقیق کنید.امیـدوارم مفید بوده باشد. با تشکر از همراهی شما عزیزان😊😄

به مــوقعیت بــالن دقت کنید. بــالن در هر قســمتی از محــدوده روشن باشد افق را منحــنی میبیند اما قــادر به دیدن مناطقی فراتر از منطقه روشن نیست.

زمین تخت

مدل زمین تخت یا تصور صاف‌بودن کره زمین مفهومی باستانی و ردشده در مورد شکل زمین به عنوان یک صفحه یا قرص هندسی است.[1]ـ بسیاری از تمدن‌های قدیمی به کیهان‌نگاری زمین تخت اعتقاد داشتند؛ از جمله یونان تا زمان عصر کلاسیک، تمدن‌های خاور نزدیک تا عصر هلنیستی، هند تا زمان امپراتوری گوپتا و چین تا قرن هفدهم میلادی. نظریه زمین کروی به‌واسطه فیثاغورث در فلسفه یونان باستان مطرح شد و ارسطو توانست با استفاده از شواهد تجربی، کروی بودن زمین را ثابت کند.[2]

تصویری فرضی و مجازی از زمین تخت

تصویر واقعی و علمی کره زمین

تصور زمین تخت در حال حاضر رد شده و زمین کروی از نظر علمی به طور کامل به اثبات رسیده‌است. با این‌حال در عصر کنونی گروه‌های زمین تخت‌گرا از طریق شبه‌علم و تئوری‌های توطئه سعی در تبلیغ تصور غیرعلمی زمین تخت دارند. [3]ـ در زمان‌های قدیم که ابزارها و تکنولوژی امروزی وجود نداشت، برخی مردم آن زمان تصور می‌کردند که زمین باید مسطح باشد.

افراد وقتی در قایقی درمیان دریا قرار می‌گرفتند، سطح آب‌های اطراف خود را که فاصله خیلی زیاد از آن‌ها نداشت، مسطح می‌دیدند و آسمان را به صورت کاسه وارونه‌ای می‌دیدند که روی آب‌ها را پوشانده‌است. امروزه، زمین تخت گرایان هم آسمان را به شکل یک

کاسه یا نیم دایـره‌ی وارونه میدانند و به آن گنبد آسـمان می‌گوینـــد، که در پشت آن ســتاره‌ها به همــراه مــاه و خورشید و آب وجـود دارد؛ عـده‌ای از زمین تخت گرایـان خورشید و ماه را داخل گنبد میدانند و عده‌ای آنرا بـیرون از آن میدانند، اما این دو گروه در عمده و بقیه‌ی قوانین تفکر زمین تخت تفاهم دارند و موافق هستند.

خطی که آســـمان و آب را به هم وصل می‌کـــرد افق نامیده‌اند. در دیدگاه زمین تخت گرایان دلیل صاف بــودن افق این است که زمین صـاف است و آب دریاها که روی سـطح زمین قـرار گرفته است هم، به همین دلیل صـاف است و طرفــداران این تفکر دلیل این‌که در لیــوان یا در هر جسمی با کف غـیر صـاف سـطح آب تغیـیر نمی‌کند و صــاف میماند را، این دانســته‌اند که ســطح زمین صــاف است و گرانش از سطحی صاف آب را جذب می‌کند.

عده‌ای می‌گفتند که خورشید ارابه طلایی شـعله‌ور است که اسب‌های جـــادویی و پرنـــده آن را در آســـمان می‌کشیدند، و صـبح‌ها خـدای خورشـید در مشـرق سـوار ارابه می‌شود، او و اسب‌هایش به آسمان صـعود کـرده و هنگام غروب به پایان غـربی زمین می‌رسـند. در تـاریکی شب در حالی که از ارابه طلایی شـعله ورش هیچ نـوری به چشم نمی‌خورد، به مشرق برمی‌گردد. با وجود داشتن چنین عقیده‌ای که زمین را تخت فرض می‌کردند، باز هم پرسش‌هایی در ذهنشـــــان نقش می‌بست از جمله اگر زمین صافی داریم عمق آن‌چه اندازه است؟ آیا می‌تــوان با حفر یک چاه به پایان زمین رسید؟ چـرا زمین به پـایین نمی‌افتد؟ در توجیه این پرسش‌ها هندی‌ها عقیده داشتند که زمین بر پشت فیل‌هــای بــزرگی قــرار گرفته که این

امر مانع پایین افتـادن زمین می‌شـود، و خـود فیل‌ها هم بر پشت یک لاک‌پشت غــول آسا ایســتاده‌اند و لاک‌پشت هم درون یک اقیانوس پهناور شناور است، بـاز سـوالات جدیدی پیش می‌آمد که عمق این اقیانوس چه قدر است؟ پایان آن کجا است؟ بزرگی آن‌چه اندازه اسـت؟ بنـابراین گرچه زمین صاف یا تخت بود اما پـذیرفتن آن چنـدان هم کار آسانی نبود.

یونانیانی بودند که 2500 سـال پیش در سـواحل دریـای مدیترانه زندگی می‌کردند. یکی از این افراد مردی به نام آناکسیماندر به جـای قبـول این عقاید شب‌ها به آسـمان نگاه می‌کرد و از خودش می‌پرسید: واقعـاً چه چیزهـایی را دارد می‌بینـــد؟ او ســـتاره‌هایی را می‌دید که به نظر می‌رسید در طی شب از یک طرف آسمان به طرف دیگر آن سفر می‌کنند. فقط یک ستاره حـرکت نمی‌کـرد و آن ستاره شمال بود و در تمام طول شب این ستاره درجای خــود و در قســمت شــمالی آســمان ثــابت می‌ماند. او مشاهده می‌کرد که ستارگان دیگر بر روی دایره‌هــایی به دور ستاره شـمال حـرکت می‌کنند. سـتاره‌های نزدیک بر روی دایره‌هـــای کوچک و ســـتاره‌های دور دست بر روی دایره‌های بزرگ‌تری به دور ستاره شمال در حال گــردش می‌باشـند. بـرای آناکسـیماندر مهم‌تـرین مسـئله دربـارهٔ آســمان شب این بــود که ســتارگان بــرای حــرکت خــود مسیرهای داشتند. آن‌ها مثل دسـته‌های زنبـور نبودند که هر کدام مسـیر نامشخصی را طی کنند. آناکسـیماندر به این نتیجه رسید که آسمان مانند یک توپ یا کره بزرگ تو خــالی است این تــوپ تو خــالی دور یک خط یا محــوری می‌چرخد یک سر این محـور از محل سـتاره شـمال آغـاز می‌شد و سر دیگـــرش پشت کـــره زمین قـــرار داشت.

امـروزه سـتاره شـمال یکی از دلایل اثبـات تخت بـودن زمین توسط زمین تخت گرایان اسـت؛ آن‌ها به این بـاور هستند که به این دلیل که ستاره شـمال از بیشـتر نقـاط زمین قابل دیـدن اسـت، پس زمین تخت است و سـتاره شـمال به همـراه قطب شـمال در وسط آن قـرار دارد، چرخش زمین نـیز حـول محـور این سـتاره و در مـدار آن است.

آسمان هر روز به دور خودش می‌چرخیـد؛ سـتارگان نـیز که به گنبد آسمان چسبیده بودند همـراه آن می‌چرخیدند. به نظر او دلیل حـرکت سـتارگان روی مسـیر مشـخص چیزی جز این نبود. خورشید و ماه نیز به آسمان چسبیده بودند و به این تـرتیب طلـوع و غـروب می‌کردند. گرچه آسمان یک کـره بـزرگ و تو خـالی بـود اما بـاز هم زمین صـاف و مسـطح بـود. آناکسـیماندر فکر کـرد زمین مثل تخته سنگی صاف اسـت، که در مرکز کـره آسـمان قـرار گرفته و مانند خطی از این سر تا آن سر کشـیده شده‌است. اگر قبـول کـنیم که زمین به صـورت تخته سـنگی است در مرکز آسـمان که از این سر به آن سر کشیده شده ما می‌توانستیم به جایی برسـیم که آسـمان با زمین تماس پیدا می‌کرد؛ و ما می‌توانستیم خودمان را به نقطه‌ای برسانیم که خورشید از آن‌جا طلوع می‌کند و حـتی می‌توانسـتیم آن را لمس کـنیم. آن‌ها حـتی شـکل مـردی را کشـیده بودند که به محل برخـورد آسـمان با زمین رسیده بود. این مرد در حالی نقاشی شـده بـود که سر خـود را از آسـمان بـیرون آورده و به دسـتگاهی که سبب چرخش آسمان می‌شود نگاه می‌کند.

ارسـطو هم‌چـنین دلیل می‌آورد که کشـتیها در هر جهت که از سـاحل دور شـوند، ابتـدا بدنه و سـپس دکل آن‌ها ناپدید می‌شـود و این نشـانه‌ای از کـروی بـودن زمین است. اما حقیقت اینگونه نیست و این پدیـده فقط به دلیل تراکم جو زمین و در زمان‌های قدیم مردمان زیادی بودند که بنا به شـغلی که داشـتند باید به جاهـای مختلف سفر می‌کردند. آن‌هایی‌که به شمال مسـافرت می‌کردند شب‌ها متوجه تفاوت‌هایی در آسمان می‌شدند. بعضی از سـتارگانی راکه آن‌ها در نـزدیکی افق جنـوب می‌دیدند هنگام مسافرت به شمال دیگر قادر به دیدنشـان نبودنـد، اما هنگـامی که به خانه و وطن خـود برمی‌گشـتند ستاره‌هایی را که قادر به دیدنشان نبودند در افق جنوبی دوباره مشاهده می‌کردند.

کسـانی که به طـرف جنـوب سـفر می‌کردند عکس این وضع را می‌دیدند. آن‌ها موقع حـرکت به طـرف جنـوب سـتاره‌هایی را در افق جنـوب می‌دیدند که هرگز در محل زنـدگی خـود ندیـده بودند و هنگـامی که به خانه بازمی‌گشـتند دوبـاره این سـتاره‌ها ناپدید می‌شـدند. این وضع دربارۀ افق شمال نـیز صـدق می‌کـرد. سـتاره‌هایی بودند که همـراه چـرخش آسـمان در افق شـمال فرومی‌رفتند به هنگـام مسـافرت به طـرف شـمال این ستاره‌ها دیگر در افق فرونمی‌رفتند و در جای خود باقی می‌ماندند. هنگام سـفر به جنـوب سـتاره‌هایی که درست بالای افق شـمال قـرار داشـتند، شـروع به فـرورفتن در افق می‌کردند. آن‌ها به این امر آگـاهی یافتند که سـتاره‌ها از همه نقـاط زمین دیـده نمی‌شـدند بنـابراین زمین نمی‌توانست صـاف باشد. آناکسـیماندر تصـور می‌کـرد شـاید زمین به شـکل یک قـوطی حلـبی یا یک

استوانه باشد که در مرکز گنبد آسمان قرار گرفته‌است وقتی حرکت به طرف شمال شروع می‌شد حرکت بر روی یک مسیر منحنی بود و وقتی نگاه متوجه پشت‌سر می‌شد انحنای استوانه تعدادی از ستاره‌های سمت جنوب را می‌پوشاند؛ و اگر حرکت به طرف جنوب بود، باز هم حرکت در مسیر منحنی بود و هنگام نگاه به عقب استوانه تعدادی از ستاره‌های سمت شمال را از دید مخفی می‌کرد.

اِردآپفِل (آلمانی: سیب‌زمینی) ساخته‌شده توسط مارتین بیهایم در 1492، قدیمی‌ترین مدل کروی برجامانده از زمین است.

هنگام خورشیدگرفتگی سایه زمین بر روی سطح کره ماه قرار می‌گرفت و لبه سایه زمین شکل کروی داشت. مردمانی که در مناطق ساحلی زندگی می‌کردند، مشاهده می‌کردند که وقتی یک کشتی از ساحل دور می‌شود ابتدا بدنه کشتی از دید بیننده که در ساحل بود ناپدید می‌شد، ولی قسمت دکل کشتی هنوز دیده می‌شد؛ و با دور شدن کشتی کم کم دکل کشتی نیز از دید بیننده ناپدید می‌گشت. این پدیده دربارهٔ کشتی‌هایی که به ساحل نزدیک می‌شدند برعکس بود، یعنی ابتدا دکل کشتی دیده می‌شد سپس با نزدیک شدن کشتی به ساحل بدنه کشتی نیز پدیدار می‌گشت. این مشاهدات فکر مشاهده کنندگان به احتمال کروی بودن زمین را زیاد می‌کرد. از دید عده‌ای دیدگاه زمین تخت از جهات بسیاری دچار نقص می‌باشد. به‌طور مثال در این نظریه جایی برای مفهوم گرانش و ذاتاً چهار نیروی اساسی فیزیک وجود ندارد. هم‌چنین در مورد توضیح علت شب و

روز، ماه گرفتگی و خورشید گرفتگی، علت روشن بودن ماه و مـوارد بسـیار دیگر توضـیحاتی را ارئه میدهد که از دید دانشـمندان قابل قبـول نیست. از دید علمی هرگـاه قبول داشـته باشـیم که مفهـومی به نـام مفهـوم جاذبه وجود داشته باشد، آن‌گاه پتانسـیل گرانشی که به اجـرام وارد می‌شود مدام باعث تحریک و حرکت اجرام می‌شود، تا این‌که به حـالت تعـادلی برسـند که کمـترین پتانسـیل گرانشی به آن‌ها وارد شـــود، که این حـــالت تعـــادل به صــورتی است که اجــرام به شــکل کــره دربیایند. از دید طرفداران و پژوهشـگران تفکر زمین‌تخت (تـوهم جاذبه) صرفاً به دلیل چگالی بیشترِ عموم اجسام نسـبت به هـوا است که بـاعث می‌شـود آن‌ها به پـایین بیاینـد، و بـرخی اجســام و گازهــایی که پــایین نمی‌آیند و بــالا میروند به دلیل چگالی کمتر این اتفاق برایشان رخ می‌دهد.

Poole، Steven (2016-06-28). «Why bad ideas refuse to die | Steven Poole» (به انگلیسی). The Guardian. شاپا 0261-4077. دریافت‌شـده در 2020-02-03.

"Flat Earth". Wikipedia. 2020-02-24.

Dure، Beau (2016-01-20). «Flat-Earthers are back: 'It's almost like the beginning of a new religion'» (به انگلیسی). The Guardian. شاپا 0261-4077. دریافت‌شده در 2020-03-02.

«شکل واقعی زمین». شبکه ملی مدارس ایــران (رشد). دریافت‌شده در 2017-10-03.

مشارکت‌کنندگان ویکی‌پدیا. «Flat Earth». در دانشنامهٔ ویکی‌پدیای انگلیسی.

بررسی فضانوردان و ایستگاه فضایی

در این مطلب قصد داریم ادعـای ارسـال فضـانوردان به فضا و ایستگاه فضایی را بررسی کنیم. آیا چنین ادعایی صحت دارد؟ سازمان‌های فضایی حقیقت را میگوینـد؟ با ما همراه باشید تا باهم چند مورد از مهم‌ترین کلیپ‌هـای فضایی را بررسی کنیم.

در 1998، ناسا ادعا کرد که آی اس اس(ایستگاه فضایی بین المللی) را به فضا پرتاب کرده است که فضـانوردان در آن می‌توانند آزمایشـات علمی در فضا انجـام دهند و فضـای خـارج از زمین را بررسی کنند. آن‌ها می‌توانند درون ایسـتگاه معلق بـوده و بی‌وزنی را بطـور مـداوم تجربه کنند.

اما همه این حالت‌هـای بی‌وزنی با اسـتفاده از پـرده سـینمایی،ترفندهای فیلم بـرداری،اسـتفاده از بندهای مخصـوص و معلق شـدن در هواپیمـای زیـرو جی امکـان پذیر است و فضایی وجـود نـدارد تا در آن معلق شـوند و آن را بررسی و مطالعه کنند.

در حقیقت دلایل بسـیاری بـرای جعلی بـودن کلیپ‌هـای فضـانوردان هنگـام پیـاده روی فضـایی و یا معلق در ایستگاه فضایی وجود دارد. دیده شدن حباب‌ها،به گـوش رسیدن صدای آب دو مورد از مواردی هستند که در اکـثر کلیپ‌های آنـان قابل دیـدن و شـنیدن است البته امـروزه ناسا بیشـتر احتیـاط می‌کند. در ادامه به بررسی این اشکالات می‌پردازیم.

ادعا می‌شود آن‌ها در استخرهایی قبل از ورود به فضا تمرین می‌کنند اما جالب این‌جاست که در کلیپ‌های حقیقی فضانوردان و کلیپ‌های تمرینی آن‌ها نقاط مشترکی وجود دارد.

تجزیه و تحلیل بسیاری از فیلم‌های داخلی از ایستگاه فضایی بین المللی نشان میدهد که آن‌ها از حقه‌ها و ترفندهای سینمایی بسیاری برای ساخت فیلم‌ها استفاده می‌کنند ترفندهایی که در بالا نام بردیم از قبیل استفاده از پرده سینمایی یا پرده سبز،استفاده از بندها و طناب‌ها که با آن‌ها آویزان میشوند و همینطور استفاده از هواپیمای زیرو جی یا جاذبه صفر که به ادعای آن‌ها برای تمرین فضانوردان و شبیه سازی محیط فضا و معلق ماندن استفاده می‌شود.

آن‌ها با استفاده از هواپیما زیرو جی می‌توانند صحنه‌های مختلف را تصویربرداری و باهم ترکیب و مچ کنند تا یک کلیپ کامل و چندین دقیقه‌ای بسازند زیرا این هواپیما تنها چند ثانیه در حالتی قرار میگیرد که می‌توانند افراد را در این چند ثانیه معلق کنند.

توضیح کلیپ زیر:

-کلیپ شماره 1

در این کلیپ که البته چهار فضانورد مشاهده میشوند. فرد سمت چپ وقتی که از حالت چرخش خود می‌ایستد ناگهان با واکنش عجیب افراد حاضر روبرو می‌شویم. به دست‌های آن‌ها در کلیپ دقت کنید، گویا طنابی نامریی را در دست دارند و میکشند و با این کشش تعادل فردی که چرخش داشت را برقرار می‌کنند.

حتی شخص سمت راست با دست خود طنابی را که برای ما قابل مشاهده نیست می‌کشد که باعث می‌شود لباس شخص سمت چپ که متصل به طناب است تا سقوط نکند به سمت او کشیده شود.

با دقت به دست‌های‌شان نگاه کنید، همگی آن‌ها طنابی نامریی را می‌کشند(طنابی که برای ما نامریی است و از کلیپ حذف کرده‌اند اما خودشان آن را میبینند). برای درک بهتر این کلیپ کافیست پشت صحنه فیلم‌هایی مانند جاذبه(gravity) و در میان ستارگان (Interstellar) را ببینید

-کلیپ شماره 2

در کلیپ شماره 2 ابتدا یکی از فضانوردان ناسا درباره این موضوع که قطرات آب چقدر می‌توانند در ایستگاه فضایی خطرناک باشند صحبت می‌کند او می‌گوید: آب در ایستگاه فضایی به علت وجود وسایل الکتریکی و برق بسیار خطرناک است و باید با احتیاط کافی از آن استفاده کرد

درحالی که در کلیپ‌های بعدی شما فضانوردانی را می‌بینید که با خیال راحت قطرات آب را به اطراف پخش می‌کنند و هیچ احساس خطری هم نمی‌کنند.

بله دروغگویان کم حافظه هستند.

-کلیپ شماره 3

زنی در سمت چپ دستش را بر روی یکی از وسایل داخل ایستگاه می‌گذارد، او درحال فشردن یک دکمه

است در ادامه نیز یکی دیگر از اعضای ایستگاه فضایی را نشان میدهد که بر روی آن دکمه کلیک می‌کند.

به نظر شما چه چیز می‌تواند باشد؟

-کلیپ شماره 4

در این کلیپ شما می‌توانید به سادگی استفاده از طناب و بندهای مخصوص را در ایستگاه فضایی ببینید

کلیپ زیر نیز به بررسی دقیق‌تر کلیپ اول در ویدیو بالا میپردازد:

در کلیپ‌های بالا شما شاهد ترفندهای حرفه‌ای از سوی جعل کنندگان ایستگاه فضایی بودید. اهمیتی ندارد که چقدر به ایستگاه فضایی باور دارید،اهمیتی ندارد که دانشمندان مختلف چه نظری در مورد دارند، اهمیتی ندارد که شبه علم مدرن چه می‌گوید. چیزی که واضح است، این است که این بازیگران به فضا نمیروند. آن‌ها مردم را به بازی گرفته‌اند.

جالب است بدانید ادعا شده فضانوردانی که به ایستگاه فضایی فرستاده میشوند، همگی دارای سطح سواد بالا و به نوعی دانشمند هستند و برای آزمایشات علمی و حساس به ایستگاه فضایی بین المللی فرستاده میشوند.

اما چیزی که این فضانوردان در طول سال‌های اقامتشان در ایستگاه فضایی به در شبکه‌های اجتماعی به اشتراک میگذارند نشان دهنده این است که آن‌ها بجای انجام آزمایشات علمی، مدام به دنبال سرگرمی یا به نوعی دلقک بازی در ایستگاه فضایی هستند.

آن‌ها گیتار می‌زنند،کریسمس را جشن میگیرنـد،با لبـاس میمـون و گوریل یک‌دیگر را دنبـال می‌کننـد، پینگ پونگ بـازی می‌کننـد،با تـوپ راگـبی بـازی می‌کننـد، مـدام با قطـرات و کیسه‌های آب بـازی می‌کننـد،قطـرات آب را رنگ می‌کنند و به شما نشان می‌دهند و هزار مورد دیگر.

در این بین هیچ آزمـایش علمی‌ای وجـود نـدارد. آن‌ها اصـولا آزمـایش علمی‌ای در ایسـتگاه فضـایی انجـام نمی‌دهند و تنها مشغول انجام سـرگرمی‌هایی هسـتند تا مردم را به نوعی با این موارد سرگرم کنند.

چند نمونه را در زیر ببینید:

درباره بازی با قطره آب توسط اسکات کلی در ایسـتگاه فضایی نکته جالبی که قابل توجه است، چشمان اسـکات کلی است. در زیر کلیپ بـازی با قطـره آب اسـکات کلی را قـرار داده‌ایم. به چشـمان اسـکات نگـاه کنید. با دقت نگاه کنید! قطره آبی در آن‌جا وجـود نـدارد و این قطـره آب توسط نـرم افزارهـای کـامپیوتری سـاخته شـده و به اصطلاح سی جی آی است. چشمان اسکات قطره آب را دنبال نمی‌کند چرا که گاهی قطره در بـالا قـرار دارد اما اسکات به پایین درحال نگاه کردن است و برعکس.

کلیپ زیر را ببینید:

همانطور که در بـالا می‌بینید این افـراد همیشه سـرگرم کارهای بیهوده هستند و چیزی به نام علم در آن‌جا وجود ندارد. آی اس اس در فـرض وجـود، یک آزمایشـگاه معلق در فضا نیست بلکه یک پارک بازی (یا شهر بـازی) کوچک و معلق در فضاست.(ببینید دلقک‌ها در تصویر بالا چطـور مردم را سرگرم می‌کنند)

در کلیپ بالا نیز شما شاهد استفاده بازیگران ناسا از طناب‌ها و بندهای مخصوصی هستید که آن‌هارا در ایستگاه زمینیشان معلق نگه میدارد. در زیر نیز یک کلیپ دیگر از اتفاقی دیده شدن طناب متصل به بازیگران ناسا وجود دارد.

با دقت نگاه کنید:

طناب بصورت کاملا واضح مشخص است. سوالاتی ایجاد می‌شود که اگر این کلیپ‌ها در حقیقت نشان دهنده نبود ایستگاه فضایی هستند، پس چرا هر منجم آماتور یا هر شخصی می‌تواند ایستگاه فضایی را با چشم غیر مسلح ببیند و آن را با یک نرم افزار ساده بر روی گوشی ردیابی کند؟ در ادامه با زمین تخت فارسی همراه باشید تا به این سوالات پاسخ داده شود.

آیا عبور ایستگاه فضایی از بالای شهر و منطقه مورد نظرتان را دیده اید؟ اکثر مردم می‌توانند ایستگاه فضایی را در آسمان با شرایط خوبی رصد کنند اما فاصله این ایستگاه باید بسیار کمتر از فاصله مورد ادعای علم باشد. نجوم مدرن ادعا دارد ایستگاه فضایی بین المللی در ارتفاع بین 330 تا 435 کیلومتر قرار دارد. زمین تخت گرایان مخالف ایستگاه فضایی نیستند اما ایستگاه فضایی باید یک سفینه بی‌سرنشین خورشیدی باشد که درحال چرخش به دور زمین است. ایستگاه فضایی درازایی حدود 73 متر دارد و کمی از یک هواپیمای بوئینگ بزرگتر است.

نکته این است که شما نمی‌توانید بصورت کامل و واضح یک هواپیما بوئینگ غولپیکر را در ارتفاع 15 کیلومتر تا

حـدود 20 کیلومـتری ببینید و فقط یک نـور چشـمک زن می‌بینید خب ســوال این‌جاســت، که ایســتگاه فضــایی چگونه در ارتفــاع بیش از 330 کیلومــتری بطــور واضح دیده می‌شود؟ فرقی ندارد که با تلسکوپ یا دوربین نگاه کنید ایستگاه فضایی نباید قابل رصد باشد(اگر در ارتفاع گفته شــده توسط علم مــدرن باشد) این موضــوع بــرای ماهواره‌ها نیز به همین گونه است زیرا ماهواره‌ها بسیار بسیار کوچکتر از یک هواپیما و حــتی هلیکوپــتر هســتند و حــدودا می‌شــود گفت به انــدازه موتــور جت یک هواپیما بوئینگ هستند.

شــما نمی‌توانید موتــور جت یک هواپیما را حــتی در 10 کیلومتری ببینید آن وقت چگونه می‌توانید یک ماهواره را در ارتفــاع بیش از 300 کیلومــتری ببینیــد؟ نورهــای درخشــانی که می‌بینید مــاهواره نیســتند بلکه بالن‌ها و هواپیماهای بی‌سرنشین در ارتفاعات پایین‌تر هســتند که در مقــالات آینــده بطــور مفصل دربــاره آن‌ها توضــیح خواهیم داد.

مسیر چرخش آی اس اس بر فراز زمین باید بصورت بالا باشد که مــدام تغیــیر می‌کند. آی اس اس دارای وزن و مشخصــاتی که ادعا می‌شــود نیست چــرا که یک ایســتگاه فضایی با مشخصات داده شده در فضا نمی‌باشد.

آی اس اس بسیار سبک تر،نزدیک تــر،کوچکــتر و ســاده‌تر از آن‌چه گفته شــــــده می‌باشد و تنها یک ســــــفینه بی‌سرنشین است که دارای موتور و پنل‌هــای خورشــیدی می‌باشد که توسط آن‌ها شــارژ می‌شــود. شــما می‌توانید آی اس اس را هرشب با چشم غیر مسلح ببینید.

در زیر شما شاهد فضانوردان و دانشمندانی هستید که نظرات مخالف یک‌دیگر دارند و هرکس فضا را برخلاف دیگری توصیف می‌کند میدانید چرا؟ پاسخ بسیار ساده است چون فضا وجود ندارد و آن‌ها دروغ میگویند و در حقیقت هیچ انسانی به فضا نرفته

لطفا کمتر دروغ بگویید 😄😄

کلیپ رو از دست ندید. این تناقض آشکار را نمی‌شود به همین راحتی‌ها فراموش کرد:

در کلیپ بالا فضانوردان،افراد مهم و سرشناس بسیاری هستند که هرکدام از آن‌ها فضا را به گونه‌ای که خود می‌پسندند، بیان می‌کنند. برخی فضانوردان ادعا می‌کنند ستارگان را در فضا (حتی در روز) میبینند اما برخی دیگر ادعا می‌کنند که در روز نمی‌شود ستارگان را در فضا دید.

بیایید به مدارک جدی‌تر نگاهی بیاندازیم. توضیح کلیپ زیر:

1- در ابتدا کلیپی از آی اس اس با منظره زمین نشان داده می‌شود که همه چیز درحال چرخش (بصورتی که گویا فیلم بر روی دور تند است) می‌باشد اما در این میان زمین چرخشی ندارد. در حقیقت آن‌ها در فکر ساخت یک تایم لپس بودند و چون آی اس اس و زمین دو مدل و ماکت هستند و هرکدام می‌توانند توسط دستگاه‌های موجود چرخانده شوند، در این کلیپ آن‌ها تنها از چرخش دور تند بخشی از آی اس اس را نشان دادند و زمین حرکتی نمی‌کند.

چه کسی فراموش کرده است تا زمین را بچرخاند؟ در ادامه نیز شما تایم لپس دور تند آی اس اس را می‌بینید که تنها یک فریب است زیرا کاملا مشخص است که کلیپ بر روی دور تند طبیعی قرار ندارد و آن‌ها تنها چرخش ماکت‌های خود را بر روی دور تند گذاشته‌اند.

2- در ادامه، اتاقک داخلی ایستگاه فضایی را نشان میدهد که فضانوردی درحالت معلق پشتک میزند و به سمت دیگری از آی اس اس میرود اما هنگامی که فضانورد قصد تغییر مسیر را دارد، در همان لحظه از تصویر حذف می‌شود. به تدریج کمرنگ شده و از تصویر حذف می‌شود که در این‌جا ما بار دیگر شاهد استفاده از پرده سبز یا آبی(پرده‌های سینمایی) هستیم و در حقیقت یک تصویر اصلی از آی اس اس نداریم بلکه با مجموعه‌ای از ترفندها،تصاویر مجازی و حقیقی که با یک‌دیگر بصورت زیرکانه‌ای ادغام شده‌اند، روبرو هستیم.

این نیز یک مدرک کاملا واضح و روشن از دستکاری گرافیکی کلیپ‌های آی اس اس است.

3- در ادامه کلیپ، ما شاهد یک اتفاق جالب هستیم. در حقیقت در این قسمت همه چیز وارونه است. به دستگیره یکی از کیف‌ها(یا جعبه بسته بندی شده) با دقت نگاه کنید. زمانی که این بازیگر ناسا درحال صحبت کردن است، ناگهان دست او به یکی از دستگیره‌های این کیف یا جعبه گیر می‌کند و ما برخلاف آن‌چه که باید در حقیقت در فضا و حالت بی‌وزن رخ دهد را میبینیم. دستگیره این جعبه یا ساک به سمت بالا(که همان پایین است) حرکت می‌کند و خبری از حالت معلق و بی‌وزنی دیده نمی‌شود. دستگیره‌های کناری بسته شده‌اند تا

حرکـتی نداشـته باشـند اما آن‌ها فرامـوش کردند که این دستگیره باز ممکن است کل محاسباتشان را برهم بزند.

4- پس از آن، ما شاهد یک سری باگ و اشـکال در کلیپ هســتیم که بــاز هم نشــانه‌ای از وجــود پــرده ســبز یا آبی(پرده سینمایی) است و نشان میدهد که افـراد حاضر به خــوبی با تصــاویر مجــازی پشت مچ نشــده‌اند و این تصـاویر دارای ایـراد هسـتند. در مرحله بعـدی در هنگـام گرفتن میکروفون، یکسری تغیـیرات در تصـویر مشـاهده می‌شود که گویا تصویر قطع و وصل شـده یا یک نمـایش مجــازی درحــال انجــام است.در قســمت بعــدی نــیز به بررسی نوع حـرکت سـاعت که جعلی بـودن آن را نشـان میدهد اشاره می‌کند.

معلق شــدن در هواپیما زیــرو جی و ایســتگاه فضــایی شباهت بسیاری به یک‌دیگر دارند که در کلیپ نشـان داده شـــده و بررسی می‌شـــود. در ادامه نـــیز یک کلیپ از ایستگاه فضایی (که مربوط به سال‌ها قبل است) نشـان داده می‌شــود که چگونه فضــانوردان از حــالت بی‌وزنی خارج شده و سقوط می‌کنند.

5- در ادامه کلیپ از بررسی ایستگاه فضایی خارج شده و به بررسی فضـــانوردان و پیـــاده روی فضـــایی میـــپردازد(که بصـــورت کامل و مفصل در ادامه همین مقاله آن را بررسی میکـنیم). به کلیــپی که نشــان داده می‌شــود دقت کنید. اپراتــور دوربین در کلاه فضــانورد منعکس شــده است. اگر دقت کنید می‌بینید که او لبــاس غواصی پوشـیده است و این تصـویر درون اسـتخر فیلم برداری شده است.

پس از نشـــان دادن این اشــکال بــزرگ، تصــویری که در ســـاخت آن دقت به خـــرج داده‌اند را با تصـــویر قبلی که نشان داده شد مقایسه می‌کنند(در تصویر بدون اشــکال، اپراتــور دوربین لبــاس فضــانوردی پوشــیده است اما در تصویر اولی که نشان دادند لباس غواصی به تن داشت)

قابل ذکر است که این‌ها کلیپ‌های تمرین فضانوردان در اســتخر نیست بلکه از کلیپ‌هــای اصــلی فضــانوردان که ادعا می‌شود به فضا رفتند، گرفته شده است.

6- در قسمت بعدی کلیپ، شاهد یک حباب هستیم که در فضا دیده می‌شــود. در حقیقت آن‌ها درون آب هســتند نه فضا.

امیـــــدوارم متن را با دقت خوانـــــده و کلیپ را با دقت ببینید:

فضانوردان در فضا

آیا فضـــانوردان حقیقتا به فضا میرونـــد؟ بســـیاری از سازمان‌های فضایی ادعا می‌کنند فضانوردانی را به فضا فرســـتاده‌اند. این ادعا چقـــدر صـــحت دارد؟ تا چه حد می‌توان به حرف سازمان‌های فضایی اعتماد کرد؟ وقتی فضا وجــود نــدارد پس می‌تــوان نتیجه گــرفت آن‌ها راه آسان‌تری را برای نمایش دادن آن‌چه میخواهنـد، به شـما درنظر میگیرند.

در این کلیپ ما شاهد فضانوردان چینی‌ای هســتیم که به ادعــای ســازمان فضــایی چین این چند فضــانورد به فضا فرستاده شده‌اند.توجه: این کلیپ تمــرین فضــانوردان در زیر استخر نیست چون خود سازمان فضــایی چین این را

یک ماموریت فضایی عنوان کرده و حتی از شبکه‌های خبری مختلف نیز پخش شده است.

در این کلیپ شاهد چندین اشکال هستیم. اشکالات بزرگی که نشان میدهد فضایی برای فرستادن انسان به آن وجود ندارد.

در زیر به چند مورد از این اشکالات میپردازیم:

1- اولین اشکال، دیده شدن حباب از سوی فضانوردان است که نشان میدهد آن‌ها نه در فضا بلکه درون استخر درحال فیلم برداری هستند زیرا ما در فضا حباب مشاهده نمیکنیم و این کاملا نشان میدهد آن‌ها درون آب هستند. چه دلیلی دارد که در فضای خلا حباب وجود داشته باشد؟ شاید برخی بگویند این‌ها خرده‌های ابزارات فضانوردان است اما باید بگوییم که این‌ها خرده و تکه‌های کوچک ابزار فضانوردان نیست چرا که رفتاری از خود نشان می‌دهند که ما در حباب‌ها مشاهده میکنیم و درضمن از سوی کلاه فضانوردان ایجاد شده و به بالا حرکت می‌کنند. درحالیست که ما در فضا جهتی به نام بالا و پایین نداریم و جسمی که معلق شده هرسویی می‌تواند حرکت کند.

2- دومین اشکال، تکان خوردن پرچم توسط جریان آب است. آن‌ها ادعا دارند که درون خلا هستند. بنابراین اگر آن‌ها درون یک فضای خلا باشند، به هیچ وجه پرچم نباید حرکتی کرده و تکان بخورد زیرا در خلا جریانی وجود ندارد تا پرچم حرکتی کند.

3- سومین اشکال، دیده شدن انعکاس نور استودیو فیلم برداری که در بالای آب قرار دارد بر روی آینه موجود در

لباس فضانوردان است. این نورها چه هستند؟ این نورها حاصل از نـور پردازی‌هـای زیر آب هسـتند تا فضـانوردان کاملا دیده شوند.

4- چهـارمین اشـکال، این است که زمین در این تصـویر دارای جو آبی رنگ نیست و رنگ آن کاملا مصنوعی است و درضمن چرخش زمین کاملا عجیب است و گویا تغییری نمی‌کند.

این یکی از کلیپ‌های معروف فضانوردان بـود که نقد آن را خواندید و البته نقد کـاملا منطقی‌ای نـیز بـود چـرا که هرکسی با کمی دقت می‌تواند اشکالات و مواردی که در بالا بیان کردیم را در کلیپ مشاهده کند.

در ادامه به بررسی یکی از بهـــترین کلیپ‌هـــای ناسا می‌پردازیم که دارای دو اشکال بسیار بزرگ است.

به دو نکته مهم در ویدیو زیر دقت کنید:

1- استفاده از مدل مصنوعی شاتل:

هنگـــامی که دوربین خـــارج از شـــاتل را نشـــان میدهد شخصی درست در پشت شـــاتل دیـــده می‌شـــود که گویا درحال فیلمبرداری یا مشاهده کـردن است (این انعکـاس تصویر نیست بلکه اگر دقت کنید نیمی از صـورت شـخص توسط سایه و بدنه شاتل مصنوعی پوشانده شده و دیده نمی‌شود.

2- استفاده از مدل مصنوعی کره زمین:

در ادامه زمانی که کره زمین نشان داده می‌شود در ابتدا کاملا تیره است و هیچ درخشندگی‌ای نـدارد (درحـالی که

شاتل یا سـفینه در جلـوی دوربین کـاملا روشن است) و سـپس بعد از چند ثانیه(با تـاخیر) مـدل مصـنوعی زمین روشن می‌شـود و این کـاملا در ویـدیو قابل تشـخیص است.

اگر فکر میکنید زمین تخت گرایـان بی‌سـواد هسـتند،اگر فکر میکنید زمین تخت گرایـان تلسـکوپ به دست نگرفته‌اند،اگر فکر میکنید زمین تخت گرایان دشـمن علم و بشـریت هسـتند، دربـاره تمـامی چیزهـایی که در این پست خواندید فکر کنید.

چـیزی که آشـکار است این است که همیشه از یک مـدل مصـنوعی (مـاکت) زمین و شـاتل اسـتفاده شـده و می‌شـود. فضـانوردی به فضا فرسـتاده نشـده و هرگز فرسـتاده نخواهد شد. از داسـتان دروغین سـفر به مـاه گرفته تا داسـتان دروغین سـفر به مـریخ، همه و همه جعلیات جوامع مخفی فریماسونی است.

مجموعه‌ای از اشکالات کلیپ‌های فضایی خلاصه در کمتر از 2 دقیقه:

صدای آب در فضا-کلیپ زیر را با صدای بلند ببینید:

اشـکال دیگـری که در کلیپ‌هـای منتشر شـده از آی اس اس وجود دارد. توضیحاتی درباره کلیپ زیر:

زمانی که مـاه،خورشـید و سـتارگان به افق میرسـند، به علت عبور از لایه جو متراکم نـور آن‌ها به شـدت کـاهش پیدا کرده و تغییر می‌کند. نـور مـاه،خورشـید و سـتارگان مایل به نارنجی و قرمز می‌شـود و ما چـنین پدیـده‌ای را هر روز شاهد هستیم. در کلیپ زیر اگر دقت کنید، ماه و

ســـتارگان از لایه جو زمین عبـــور می‌کنند اما همـــان درخشش و همان نـوری را دارند که قبل از آن داشـتند و هیچ کاهش نوری در آن‌ها دیده نمی‌شود! هیچ تغییری در رنگ و درخشش در آن‌ها مشاهده نمی‌شـود! حـال چـرا؟ چـــرا جو زمین در تصـــاویر آی اس اس بر روی نـــور ستارگان و ماه تاثیری نمی‌گذارد و این درحـالی است که تصاویر زیادی ارائه کرده‌اند که خورشید را در افق نشان میدهد درحالی که نـور آن درحـال عبـور از لایه جو تغیـیر رنگ داده و به شـدت کـاهش می‌یابد. فرامـوش کردند تا همان تغییرات و جلوه‌هارا بر روی ستارگان و ماه انجـام دهند؟ این نیز یکی دیگر از اشـکالات اساسی تصـاویر آی اس اس است که نمی‌شود آن را نادیده گرفت.

نمایشگر ویدیو

آسمانی گنبدی شکل

الَّذِی جَعَـلَ لَکُمُ الأَرْضَ فِرَاشًـا وَالسَّـمَاء بِنَـاء وَأَنـزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِـهِ مِنَ الثَّمَـرَاتِ رِزْقًا لَّکُمْ فَلاَ تَجْعَلُـواْ لِلّهِ أَندَادًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره بقره (2) آیه 22)

«آن خـدای که زمین را بـرای شـما فرشی (گسـترده) و آسمان را ساختمانی (برافراشته) قـرار داد و از آسـمان آبی فـرو بارید و با آن میوه‌هـای گونـاگون بـرای روزی شـما بـیرون آورد پس دانسـته کسی را مثل و مانند او قرار ندهید»

در این‌جا آسمان به صورت " السماء بناءً " توصیف شـده است به معنـای سـاختمان، سـقف وپوشش می‌باشـد، هم‌چنانکه "بناء" به نوعی چادر که توسط عربهای بـومی استفاده می‌شد نیز گفته می‌شود. قرآن با وصف آسمان به صورت ساختاری چادر مانند، به روی شـکل محـافظت کننده آن درمقابل عناصر خارجی تأکید می‌کند.

در حالیکه ما غالبـاً از آنـبی اطلاع هسـتیم، تعـداد بسـیار زیادی از شهاب سنگها همانند سایر سیارات به زمین نیز برخورد می‌کنند.

دلیلی که این شـهاب سـنگها بر روی سـیارات دیگر این همه حفره ایجاد می‌کنند اما هیچ صـدمه‌ای به کـره زمین نمی‌زنند، وجود مقاومت قابل تـوجهی است که اتمسـفر در مقابل آن‌ها ایجـاد می‌کند. شـهاب سـنگ نمی‌تواند در مقابل این مقـاومت اتمسـفر ایسـتادگی کند و بخشی عمده‌ای از جرم خود را در سوختن حاصل از اصـطکاک با آن از دست می‌دهد.

این خطر با لطف وجود اتمسفر دفع می‌شود در غیر این صورت اثرات بسیار ویران کننده را باعث می‌شد.

همزمان؛ توجه به خاصیت محافظتی اتمسفر که در بالا ذکر شد، ایه زیر توجه ما را به خلقت ویژه آن جلب می‌کند:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِی الْأَرْضِ وَالْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِکُ السَّمَاء أَن تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ (سوره حج (22)ایه 65)

«ایا نمی‌بینید هر چه را که در زمین است سخر شما گردانید ،و کشتی‌ها در دریا فرمان او سیر می‌کنند و او اسمان را نگه داشته است تا بر زمین نیفتد، همانا او بر مردم بسیار رئوف و مهربان است»

ویژگی محافظتی اتمسفر هم‌چنانکه در قسمت قبلی تو ضیح داده شد، زمین را از عناصر خارجی در فضا حفظ می‌کند.به اشاره به اسمان با " بناء "توجه را به این جنبه از اسمان جلب می‌کند که هرگز در زمان پیامبر (ص)،امکان دانستن آن وجود نداشته است. این حقایق در حالی 1400سال پیش در قرآن امده‌اند که هیچ فضا پیما یا تلسکوپی وجود نداشت واین نشانه‌ای از این حقیقت است که قرآن کلام خداوند بی‌همتاست.

آسمانی که برگشت می‌دهد:

آیه 11 از سوره طارق به عملکرد برگشت دهنده آسمان اشاره می‌کند.

وَالسَّمَاء ذَاتِ الرَّجْعِ (سوره طارق 86 آیه 11)

«قسم به آسمانی که بر می‌گرداند»

کلمه " رجع " ترجمه شده به "برگرداندن"در ترجمه‌های قرآن معانی "پس فرستادن " یا " فروبردن " یا " برگشت دادن " را دارد.

هم‌چنانکه امروزه می‌دانیم اتمسفر اطراف کره زمین دارای لایه‌هایی است که هر لایه با هدف مهمی برای کمک به حیات برروی کره زمین بکار رفته است.

تحقیقات نشان داده است که این لایه‌ها عمل تغیرجهت مواد یا پرتوهای سرگردان را به فضا ویا به سوی کره زمین به عهده دارند.

اینک عمل " برگشت دادن " این لایه‌ها راباچند مثال مناسب توضیح می‌دهیم.

تروتسفر که در ارتفاع 14 تا 15 کیلومتری زمین قرار دارد، موجب تراکم بخار آب تبخیر شده از زمین و برگشت آن به صورت باران می‌شود.

لایه اوزن که پائین‌تر از لایه استراتوسفر وبه ضخامت 25 کیلومتر می‌باشد، تشعشعات مضر و نور ماورای بنفش را که از فضا می‌آید بازتاب داده ودوباره به سوی فضا برگشت می‌دهد.

لایه آیونوسفر، امواج رادیوئی منتشر شده از زمین را دوباره به بخشهای مختلفی از کره زمین برگشت داده ومانند یک ماهواره ارتباطی عمل می‌کند وبه این ترتیب امکان ارتباط بی‌سیم، رادیوئی وتلویزیونی را در مسافتهای طولانی میسر می‌سازد.

لایه مگنتوسفر، ذرات رادیواکتیو ساتع شـده از خورشـید وسـایر سـتاره گـان را قبل از رسـیدن به زمین برگشت می‌دهد.

درحقیقت این خاصـــیت لایه‌هـــای اتمســـفر که تنها در سال‌های اخیر به اثبات رسیده است قرنها پیش در قرآن بیان شده است ویک بار دیگر اثبات کلام خداوند در قرآن است

تاریخچه زمین تخت

از ابتدای آغاز تاریخ ثبت شده بشریت از هزاران سال قبل تمدن‌های مختلف در سراسر جهان معتقد بودند زمین ثابت و مسطح است. سیستم‌های کیهان شناسی آن‌ها تفاوت کمی باهم داشت و همگی بطور کلی به یک موضوع مشترک باور داشتند با این‌که اکثر این تمدن‌ها از یک‌دیگر بسیار دور بودند. در نظر آن‌ها زمین یک صفحه تخت و بدون حرکت بود و البته بدون هیچ گونه انحنا. قطب شمال شناخته شده در مرکز عالم قرار داشت و نقطه مرکزی در باور بسیاری از تمدن‌ها شناخته میشد و ستاره قطبی همیشه بر بالای شمال حاضر بود و ستارگان همیشه در حال حرکت به دور زمین و ستاره قطبی بودند. برای انسان کهن زمین و ستاره قطبی دو نقطه ثابت در جهان بودند که همه چیز به دور آن‌ها گردش میکرد و از نظر آن‌ها همه چیز توسط یک آسمان گنبدی شکل احاطه شده بود. اکثر تمدن‌ها به یک گنبد فیزیکی و جامد که ستارگان به آن چسبیده‌اند معتقد بودند.

از دید آن‌ها ستارگان به دو دسته مختلف تقسیم میشدند، ستارگان ثابت و ستارگان سرگردان یا متحرک.

ستارگان ثابت ستارگانی بودند که در صورت‌های فلکی و موقعیت‌های خود ثابت بودند و هرشب مشاهده میشدند! آن‌ها در تمام روزها،ماه‌ها،سال‌ها و قرن‌ها در مکان خود ثابت بودند و کوچکترین تغیی موقعیتی نداشتند و هرگز تغییری نمیکردند و نمی‌کنند.

ستارگان سرگردان که امروزه به سیاره شناخته میشوند ســـتارگانی بودند که شب‌های مختلف در قســـمت‌های مختلف و خاصی از آسمان دیده میشدند.

ادامه را در ادامه مطلب بخوانید.....

به عنوان مثال:

در آیات و روایات تورات از یک گنبد سخن به میـان آمـده که خداوند آن را برای جـدا کـردن آب‌هـای بـالا و آب‌هـای پـایین در بین دو اقیـانوس قـرار داد و زمین در زیر این فلک پدیـــدار گشت و خـــدا گفت:«فلکی باشد در میـــان آب‌ها و آب‌ها را از آب‌ها جدا کند.» و خدا فلک را بساخت و آب‌های زیر فلک را از آب‌هـای بـالای فلک جـدا کـرد. و چنین شد. خدا فلک را آسمان نامید. در بـاور مـردم مصر آسمان یک زن با ستارگانی در بـدن توصـیف شـده که بر فـراز زمین است نـام آسـمان در مصر نـات است که یک خدابانوی زن توصیف شده. در باور اقوام بـنی اسـرائیل آســمان یک جسم جامد بــود. آن‌ها آســمان را راکیا نــام نهاده بودند و اعتقاد داشـتند خورشـید و مـاه در زیر این آسـمان گنبـدی شـکل قـرار دارند. در بـاور مردمـان هند باســتان آســمان براهمانــدا نــام داشت و یک گنبد جامد توصیف شده بـود. ریگ ودا گفته است: "آسـمان و زمین ســـخت و محکم هســـتند. در اعتقـــاد بومیـــان آمریکا: نــاواهو،مایــا،اینکا و آزتک و بــرخی قبایل ســرخ پوست زمین صاف و آسمان گنبدی بر فراز زمین توصـیف شـده است هم‌چـــنین در بـــاور نوردیک‌ها آســـمان و زمین همینگونه توصیف شده‌اند سومریان نیز اعتقادات جـالبی درباره زمین تخت و گنبد آسمان دارند: از متون پراکنــده در سراسر سروده‌ها و اسـطوره‌های سـومریان باسـتان

قبل از هرچیزی یک دریای کهن وجـود داشـته! در متـون سـومری (an)ـ به معنـای آسـمان و زمین به معنـای (ki) است! طبق اعتقاد سومریان مرز بین آسمان و زمین یک گنبد جامد است و زمین یک دیسک مسـطح! طبق اعتقـاد سـومریان سـتارگان به آسـمان چسـبیده بودند و گنبد آسمان دلیل وجود ستارگان و سیارات و خورشـید و مـاه بـود!!!(متن از آقـای سـاموئل کرامر یک آشـور شـناس هزارو نهصدو شصت و سه) آن‌ها اعتقاد داشتند زمین بر روی آب قرار دارد و آسمان سـقف جامـدی در بـالای آن است.

خورشـید و مـاه دو قـرص تقریبا هم انـدازه به نظر میرسند که به دور زمین در گـردش هسـتند. آن‌ها بسـیار کوچکتر از زمین هستند و هرکدام نور خود را دارد.

خورشـید گرما بخش،خشک کننـده،طلایی رنگ (نـور طلایی)، نگه دارنده و ضدعفونی کننده است و ماه سرما بخش،مرطـوب و نمنـاک،نقـره‌ای رنگ (نـور نقـره ای)، باعث فساد و سپتیک است.

خورشید سفر خود را از مـدار راس الجـدی آغـاز می‌کند. در انقلاب زمستانی سرعت خورشـید سـریعتر نسـبت به زمان‌های دیگر است و در مدار بزرگتر در حـرکت است و به دور زمین میچرخد. در سه ماه آینده، هر روز خورشـید کمی مسـیر و مـدارش کوچکـتر و از سـرعتش کاسـته می‌شود تا زمانی که در اعتدال بهاری خورشـید مسـیری مارپیچی از راس الجـدی به اسـتوا میگـیرد. سـپس بـرای سه مـاه آینـده، هر روز مـدار خورشـید کوچکـتر و از سـرعتش کاسـته می‌شـود تا زمـان انقلاب تابسـتانی و زمانی که درحال حرکت در مدار راس السرطان است.

هنگـامی که خورشـید به کوچکـترین مـدار خـود میرسد سـپس مسـیری همانند قبل اما بطـور بـرعکس در پی میگـیرد و سـفر خـود را به مـدار راس الجـدی شـروع می‌کند. برای سه ماه آینده، بار دیگر خورشـید شـروع به گسـترده کـردن مـدار و افـزایش سـرعت خـود تا زمـان اعتـدال پـائیزی می‌کند و سـپس خورشـید به اسـتوا بر میگردد.

در سه مـاه آینـده خورشـید مـدارش را گسـترده‌تر و سرعتش را تا زمان انقلاب زمستانی افزایش می‌دهد که آخرین و بزرگترین مدار و بیشترین سـرعت را دارا است و همین چرخه دوباره تکرار و تکرار می‌شود.

ماه یک مسیر سالانه مشـابه بـرای چـرخش به دور زمین دارد اما برخلاف خورشید که سرعتش را مـدام بـرای نگه داشتن نظم 24 ساعته در روز تغییر میدهد،سـرعت مـاه هرگز تغیـیری نمی‌کند بنـابراین با توجه به عـرض جغرافیـایی مـاه و رصدها و مشـاهدات تقریبا 24.7-25 ساعت در چرخه گردش است

به همین علت است که در زمان‌ها و مکان‌هـای مختلف و درطـول هر مـاه می‌تـوانیم مـاه را در صـبح،ظهر و شب ببینیم.

درحـال حاضر و از قـرن گذشـته یک پیمـان نامه بین المللی به نـام پیمـان نامه جنوبگـان وجـود دارد که از تمـامی اکتشـافات مسـتقل در آنتراکتیکا(قطب جنـوب) جلوگیری می‌کند. البته تورهایی هسـتند که توریست‌ها و گـردش گـران را به قطب جنـوب میبرند اما کسی حق اکتشاف بصورت مستقل در آن مکان را نـدارد و کسـانی

که بـــــرای گردشـــــگری به آن منطقه میروند تنها به مکان‌هـایی بـرده میشـوند که از قبل هماهنگ شـده تا به همــان مکــان بروند و حق دخــالت در چــیزی و حــرکت سرخود ندارند.

در واقع اکتشاف مسـتقل در قطب جنـوب غـیر قـانونی اعلام شـده. ملـوانی به اسم jarl andehoy زمـانی که خــود به آنتراکتیکا رفته بــود گرفتــار شد و مــورد تهدید قرار گرفت در حقیقت سـرپیچی بـاعث می‌شـود به زور اســلحه با شــما برخــورد کنند. بــرای ســرپیچی از این معاهــده بین المللی حبس و زنــدان نــیز در نظر گرفته شده است.

گذشـــتگان همگی از کوه‌هـــای یخی که زمین را احاطه کرده‌اند خبر داشتند. در اکـثر نقشه‌های قـدیمی از جمله نقشه ایرانیان کوه قاف به تصـویر کشـیده شـده است و نشان میدهد ایرانیان هزاران سال قبل توانستند خــود را به کــوه قــاف برســانند. در تمــامی تمــدن‌هایی که به کوه‌هــایی در اطــراف زمین اشــاره داشــته‌اند موضــوع دیگری که مشترک بوده این است که آن‌ها اعتقاد داشتند آسـمان پایـانی دارد که به آن کوه‌ها میرسد و دیگر کسی قــادر به عبــور از یک محــدوده خــاص به بعد نیست و راه بسته است. قطعا این‌ها افسانه نیست بلکه احتمــال این وجـــود دارد که افـــرا مختلفی در دوران‌هـــای مختلف با کشـتی به آنتراکتیکا سـفر کـرده باشـند و به حقیقت آن پی بــرده و در تــاریخ ثبت کــرده باشــند اما در نقشه‌های مدرن این کوه وجود ندارد و از نقشه حذف شده است.

امروزه با امکانات بسیار زیاد و پیشرفته به این موضــوع پی میــبریم که زمین کــاملا تخت و ثــابت اســت،درست

همانگونه که تمدن‌های گذشته اعتقاد داشتند و احساس و چشمان ما به ما گفته بودند. بله افق کاملا صاف و بدون انحنا است. اصلا مهم نیست در چه ارتفاعی باشید! افق کاملا صاف است. چه کنار ساحل باشید چه بر بالای اورست یا در هواپیما و حتی اگر با بالن‌های آماتور و موشک‌ها به بالاترین نقطه برسید افق باز هم در دید 460 درجه کاملا صاف و تخت است.

در زمین کروی مهم نیست آن را چقدر بزرگ فرض کنید،وقتی ارتفاع بگیرید و ارتفاع شما از 40 کیلومتر بیشتر شود افق باید انحنا داشته باشد و وقتی حتی در سطح زمین به سمت افق نگاه میکنید همه چیز را بصورت شیب دار مشاهده کنید. همانطور که در مقالات قبلی اشاره کردیم هر آزمایشی که برای اثبات حرکت زمین انجام شد با شکست مواجه شد و تنها ثابت کرد زمین حرکتی ندارد و کاملا ثابت است هم‌چنین آزمایشاتی که برای اثبات انحنای زمین انجام شد ثابت کرد سطح زمین کاملا صاف است و انحنایی وجود ندارد. شما در یک نظام هدفمند زندگی میکنید یک جهان برنامه ریزی شده و هوشمند. نه از ماهی تکامل یافتید و نه جد مشترکی با میمون‌ها داشتید، شما بر روی یک کره زندگی نمیکنید بلکه در مکانی خاص هستید شما آفریده‌ای خاص هستید مهم نیست چقدر حرف‌های من برای برخی خنده دار باشد مهم این است که با خندیدن و تمسخر حقیقت عوض نمی‌شود.

اولین شخص ثبت شده در تاریخ بشریت که درباره شکل زمین نظر مخالف دیگران داشت و ادعا کرده بود زمین هر شکلی می‌تواند باشد غیر از تخت و ساکن در مرکز

جهـــان یک ریاضی دان و فیلســـوف یونـــانی به نـــام فیثاغورث 500 پیش از میلاد.

فیثاغورث توسط مورخان وابسته به فریماسونری مـدام تبلیغ میشد افـــرادی مانند Albert mackey, james anderson, william hutchinson, william preston

فیثـاغورث فکر میکـرد مـدل زمین کـروی‌ای که در حـال چــرخش به دور خورشــید است می‌تواند توضــیح دهنــده حرکت اجرام آسمانی مختلف باشد.

این مدل خورشید مرکـزی در مدرسه کروتونا فیثـاغورث آمـوزش داده میشد اما این فرضـیه بـرای 2000 سـال هرگز مشهور نشد و از یونان خارج نشد.

یک قـــرن بعد یکی دیگر از ریاضی دانـــان و فیســـوفان یونانی به نام افلاطون از مدل زمین کروی حمـایت کـرد ولی اعتقـاد داشت زمین یک کـره ثـابت در مرکز جهـان است که همه چیز درحال چرخش به دور آن است.

شـاگرد مشـهور او ارسـطو هم‌چـنین دربـاره این مـدل (زمین کروی) در کتـابش به نـام "در آسـمان‌ها (on the heavens)"ـ نوشت و از شـواهدی بـرای تایید این مـدل استفاده کرد که بطور کلی شامل سه مورد می‌شود

در ابتـدا ارسـطو به این موضـوع اشـاره کـرد که وقـتی کشـتی‌ها از سـاحل دور میشـوند، در نـزدیکی افق بدنه آن‌ها قبل از دکل آن‌ها ناپدید می‌شود. او فـرض کـرد که این رخـــداد به معـــنی این است که زمین انحنا دارد و مطـابق با انحنـای زمین این اتفـاق می‌افتد. ارســطو استدلال کرد ابتدا بدنه ناپدید می‌شـود زیـرا زمین کـروی

است و کشــتی کم کم پــایین رفته و در نهــایت به کلی ناپدید می‌شود.

امروز ما به سادگی می‌توانیم اثبات کنیم که ارســطو در فرض خود اشتباه میکرده است!

با اســتفاده از تلســکوپ و دوربین‌هــایی با زوم بــالا ما می‌توانیم این را اثبات کنیم که ارســطو اشــتباه میکــرده است زیــرا در آن زمــان امکانــات و دانش کــافی وجــود نداشت بنــابراین نتیجه گــیری از یک رویــداد نمی‌توانست کاملا درست باشد.

هنگامی که یک کشــتی کــاملا در افق ناپدید شــده اســت، تکنولوژی مدرن این اجازه را به ما میدهد تا زوم کــنیم و کل کشتی را ببینیم.

بدنه و دکل آن دیده می‌شود! این ثــابت می‌کند کشــتی‌ها در افق به علت وجــود انحنــای زمین ناپدید نمیشــوند در حقیقت آن‌ها مســیر خــود را میروند نه پــایین میروند نه بــالا فقط به نظر میرسد که در افق درحــال پــایین رفتن هســتند که مطــابق با قــوانین پرســپکتیو است نه انحنــای زمین.

در حقیقت خط افق فقط یک نقطه اضمحلال است.

دلیل دومی که ارسطو برای مدل زمین کــروی ارائه کــرد این بــود که در هنگــام مــاه گــرفتگی ســایه زمین بر روی ماه کروی است. امروزه نــیز مــدل خورشــید مرکــزی این دلیل را برای اثبات مــدل فرضی خــود ارائه میدهد و ادعا می‌کنند تنها در صـــورتی مـــاه گـــرفتگی رخ میدهد که

خورشـــید،زمین و مـــاه بـــاهم در یک خط راست قـــرار بگیرند.

این فـرض هوشـمندانه است اما بسـیار ضـعیف و نـاقص ارائه شـــده است. موضـــوع مهمی که این‌جا مطـــرح می‌شـود این است که چگونه به خـود ثـابت میکنید سـایه زمین بر ماه می‌افتـد؟ این چـیزی است که از کـودکی به شـــما گفته شـــده و البته حقیقت نـــدارد. در واقع راهی برای اثبات این‌که سایه زمین بر ماه می‌افتد وجود ندارد.

بر اساس این مدل که خورشـید مرکـزی ارائه می‌کند رخ دادن ماه گرفتگی در روز کاملا غیر ممکن است اما در از گذشته تا به امروز مـاه گرفتگی‌هـایی در روز رخ داده‌اند که به کل مدل خورشید مرکـزی را باطل می‌کنند. انجمن نجوم سـلطنتی تعـدادی از این مـاه گرفتگی‌هـارا به ثبت رسانده است که مشـهورترین آن مـاه گـرفتگی دسـامبر 2010 در نیومکزیکو است.

برخی افراد میگویند ماه گرفتگی در روز با مدل خورشید مرکـزی کـاملا هماهنگ است کافیست از نقطه‌ای در دو سر کـره زمین به مـاه نگـاه کنید اما باید به این دوسـتان عزیز گفت تنها در صـورتی حرفتـان منطقی است که از قطب شمال و جنوب کره زمین بخواهید ماه گـرفتگی را رصد کنید.

مـــورد دیگـــری که این‌جا بیـــان می‌شـــود این است که از گذشـته در فرهنگ‌هـای مختلف باسـتانی به جسم سـوم آسمانی اشاره شده که اندازه یکسانی با خورشید و مـاه داشته و نامریی است و وقـتی از میـان خورشـید و مـاه

عبور می‌کند نور خورشید بر آن تابیده و سایه‌ای بر روی ماه ایجاد می‌کند.

این جسم ناشناخته به سیاره سیاه نیز معروف است و شاید همان نیبیرو باشد که بارها رصد شده بهرحال اطلاعات بیشتری در این باره وجود ندارد.

آخرین برهان ارسطو که برای مدل زمین کروی ارائه کرده بود تغییر ستارگان با تغییر مکان به سرزمین‌های دیگر بود. او دید وقتی که به جنوب سفر میکنیم میزان دید ستاره قطبی و دیگر ستارگان کاهش می‌یابد.

او استدلال کرد که این کاهش تدریجی و ناپدید شدن ستارگان در افق و تغییر صورت‌های فلکی با تغییر مکان دلیلی است که نشان می‌دهد زمین کرویست و سطح آن انحنا دارد. این مشابه همان ناپدید شدن کشتی‌ها در افق است!

ارسطو نتیجه گرفت که خط افق انحنای زمین است و ستارگان در زیر آن ناپدید و غیر قابل رویت میشوند چون انحنای زمین اجازه رویت آن‌هارا نمیدهد در حقیقت ارسطو فکر میکرد یک انحنای تپه مانند بین او و ستارگان وجود داشت که جلوی دید را میگرفت.

در واقع کاهش تدریجی و غیرقابل رویت شدن ستارگان در افق مربوط به قوانین جوی و پرسپکتیو است نه انحنای زمین(همانطور که درباره کشتی‌ها توضیح دادیم)

هر دانشجوی هنر می‌داند دید انسان نسبت به جهان بشکل یک هرم است بطوری که وقتی به انتهای یک راهرو نگاه میکنید به نظر میرسد که کف راهرو به سمت

بـالا آمـده اسـت،سـقف راهـرو به نظر میرسد به سـمت پــایین است و دیوارها در مرکز دید نــاظر محــدود به یک نقطه به نظر میرسند.

البته ابعاد راهرو برای تمام طول آن ثابت بـاقی می‌ماند بطور مشابه وقتی خورشید،مـاه،هواپیما یا ابرها به نظر میرسند که در سمت افق پایین میروند وقتی که از ناظر دور میشـــوند در واقع ارتفـــاع از دست نمی‌دهند بلکه ارتفاع خود را حفظ می‌کنند فقط در دید ما آن‌ها درحال پایین رفتن هستند و فقط اینگونه به نظر میرسند.

یک قرن بعد از ارسطو در حـدود 250 قبل از میلاد یکی دیگر از ریاضی دانـــان و فیلســـوفان یونـــانی به نـــام اراتســـتن اشـــاره کـــرد که در ظهر در زمـــان انقلاب تابستانی در اسوان خورشید هیچ سایه‌ای ندارد و پرتوها باید مسـتقیم به انتهـای چـاه برسـند، در همین حـال در اسـکندریه یک میله فلـزی عمـودی ایسـتاده سـایه قابل توجهی دارد.

با حسـاب طـول سـایه با فـرض او از فاصـله خورشـید اراتسـتن محیطی از زمین نزدیک به عـددی که منجمـان خورشید مرکزی امروزه قبول دارند بدست آورد.

حقیقت این است که اراتســـتن خورشـــید را میلیون‌ها مایل دورتر از زمین فرض کـرد بطـوری که پرتوهـای آن حتی در نقاط مختلف مانند اسوان و اسکندریه باید کاملا موازی منتشر شوند.

این فــرض اشــتباه منجر به نتیجه گــیری اشــتباه شد! با انــدازه گــیری زاویه خورشــید در دو نقطه بر روی زمین

بطور همزمان و حساب فاصله آن‌ها از یک دیگر، قضیه فیثاغورث ارتفاع و ابعاد خورشید را نشان میدهد.

با استفاده از این روش خورشید و ماه بارها و بارها محاسبه شده‌اند که قطری تقریبا برابر 42 مایل و ارتفاعی نزدیک به 4000 مایل از سطح زمین بدست آمده است. پس از اراتستن،فرضیه کروی بودن زمین به کلی از تفکر فلسفی حذف شد.

در 1522 کاشف پرتقالی فردیناند ماژلان اولین شخصی در تاریخ بشریت بود که با موفقیت به دور زمین سفر کرد و امروزه از سفر وی به عنوان دلیلی برای کروی بودن زمین استفاده می‌کنند.

اگر ماژلان از نقطه‌ای سفر خود را آغاز و دوباره به مکان خود بازگشته است پس حتما زمین کروی باید باشد، درست است؟ کاملا غلط است.

در حقیقت ماژلان با ردیابی مسیرهای دریایی که شناخته شده بودند توانست یک دور 460 درجه بزند و به مکان اول خود بازگردد چون نقشه‌های قدیمی‌تری نیز در آن زمان وجود داشتند و مردمان گذشته مسیرهای دریایی را شناسایی کرده بودند بنابراین حرکت در مسیرهای شناسایی شده می‌تواند شمارا به محلی که از آن حرکت کردید برساند.

امروزه نیز با وجود هواپیما مسیرهای هوایی اینگونه تنظیم شده‌اند یعنی برای بازگشت به مکانی که از آن سفر را شروع کرده‌اید باید در فرودگاه‌های مختلف با هواپیما فرود بیایید و سپس سفر را ادامه دهید و به

مکــان قبلی برســید این با تخت بــودن زمین نــیز قابل توجیه است و دلیلی بر کروی بودن زمین نمیباشد.

تنها ســفری که کــاملا غــیر ممکن است ســفر از قطب شـــمال به جنـــوب می‌باشد یعـــنی تا به امـــروز کسی نتوانســته از قطب شـمال حـرکت و جنـوب را دور زده و دوباره به شمال برگردد.

قطب جنوب و شمال به شــدت توسط نظامیــان و ارتش کنترل میشوند.

معمــاران و بنیــان گــذاران فریماســون مــدل خورشــید مرکزی.

همگی این افــراد کمک‌هــایی به مــدل خورشــید مرکــزی کردند

در 1544 فقط چند روز قبل از مــرگش، فریماســون و یســوعی نیکلاس کوپرنیک کتــابش با عنــوان"on the revolution" را منتشر کــرد و بــرای بــار دیگر کیهــان شناسی کــروی و مــدل خورشــید مرکــزی فیثــاغورث را زنده کرد و به این به اصــطلاح انقلاب کــوپرنیکی نامیــده شد.

وی در کتاب خود ادعا کرد زمین به دور خورشــید درحــال چرخش است و این اصــلی از بی‌اعتقــادی بــود. کوپرنیک همیشه با این‌که گفته شــود ادعــایش صــرفا یک فرضــیه است و فقط حقیقت باید در نظر گرفته شــود مخــالفت میکرد.

حتی او در کتاب خود نوشت:

" آموزش فیثاغورث برپایه یک فرضیه بود و به همین گونه نیز تاسیس شد و این یعنی نیازی نیست که یک فرضیه درست و یا حتی احتمالی باشد."

فرضیه حرکت زمین تنها یک فرضیه است و نباید به عنوان حقیقت بیان شود و این کار یعنی آن‌ها به ما دروغ گفتند و فرضیات بسیاری را به عنوان حقیقت به ما آموزش دادند.

هم عصران کوپرنیک مانند اخترشناس دانمارکی تیکو براهه معروف با خورشید مرکزی مخالف بود و استدلال‌هایی نیز در این باره آورده بود.

او اشاره کرد اگر زمین در یک مدار به دور خورشید میچرخد،تغییر قابل توجهی باید در موقعیت ستارگان ایجاد شود. براهه نوشت که ستارگان باید همانطور که ما نزدیک می‌شویم جداگانه از هم به نظر برسند و وقتی دور می‌شویم جمع شوند.

درواقع بعد از میلیون‌ها مایل از مدار فرضی دور خورشید هیچ جابجایی‌ای از ستارگان دیده نمی‌شود.

کوپرنیک به این مشکل آشکار پاسخ داد. او ستارگان را میلیاردها و میلیاردها مایل دورتر از زمین و خورشید فرض کرد که حتی پس از میلیون‌ها مایل جابجایی در مدار فرضی خورشید هیچ تغییری در آن نتوان یافت و ایجاد نشود.

کوپرنیک در حقیقت به این فرض نیاز داشت تا مدل خود را حفظ کند اما راهی برای اثبات این فرض وجود نداشت. بار دیگر تیکو براهه استدلال کرد و این استدلال

کوپرنیک را مـــورد ســـوال قـــرار داد که اگر ســـتارگان میلیاردها و میلیاردها مایل از ما دورتر هستند پس راهی برای دیدن آن‌ها وجود ندارد و نباید دیده شوند.

کوپرنیک پاسخ داد به این علت ســـتارگان را میبیـــنیم که آن‌ها فقط نقـاط کوچک نـورانی نیسـتند، بلکه توپ‌هـای آتشین و گازی بسیار بسیار عظیم‌تر از خورشید هستند.

در ابتدا کوپرنیک ستارگان را میلیاردها مایل دورتر فرض کـرد تا بتواند پاسخ اشـکال براهه را بدهد سـپس بـرای چگونگی دیـده شـدن آن‌ها در آن فاصـله، آن‌هـارا بسـیار بزرگتر از خورشید و توپ‌های گازی آتشین توصـیف کـرد و در نهـــایت او معـــادلات و فواصل خاصی بـــرای تحکیم فرضیه خود ارائه کرد.

به عنـوان مثـال: او فاصـله خورشـید از زمین را بطـور کامل 4491200 مایل اندازه گیری کرد.

در قـرن 17 تیکو براهه تحت حمـایت امـپراتور رودولف دوم بود که بزرگترین رصد خانه در آن زمان سـاخته شد. با شـــنیدن این موضـــوع منجم آلمـــانی و فریماســـون یوهانس کپلر به شاگردی تیکو براهه در آمد.

با این‌که کپلر اصـــرار به درست بـــودن مـــدل خورشـــید مرکزی داشت اما تیکو براهه او را پـذیرفت، این پـذیرش بر اساس توانایی بالای او در ستاره شناسی و ریاضـیات بود.

براهه اجـــــازه دسترسی کپلر به رصـــــدخانه را داد اما اطلاعات خود را از او بطور کامل مخفی نگه داشت و در دسترس او قرار نداد که باعث نا امیدی و خشمگین شدن

کپلر شد و منجر به بحث و جــدلی بین آن دو شد که تیکو براهه کپلر را از رصد خانه اخراج کرد.

بعد از مدتی که کپلر از تیکو براهه عــذر خــواهی کــرد در حدود یکسال بعد براهه کپلر را بار دیگر به عنوان شــاگرد پذیرفت. کپلر از نقش خود به عنوان یک شــاگرد خشــنود نبود.

کمتر از یک ماه بعد تیکو براهه به طــرز مشــکوکی از دنیا رفت و کپلر به تمامی اطلاعــات مخفی او دست یــافت و جــای او را به عنــوان منجم و ســتاره شــناس رســمی امپراتور گرفت.

شواهد فراوان و انگــیزه‌ای آشــکار نشــان میدهد که کپلر باید براهه را به قتل رســانده باشد. براهه تنها 54 ســال داشت و علت مرگ او را یک بیماری عنوان کردند.

اما پس از آن کالبد شــکافی و بررسی بــدن او مقــادیری از ســمی که با جیــوه تــرکیب شــده بــود بر روی ســبیل و دهــان او یــافت شد که بــاعث شد بــرخی از محققــان به نتیجه برسند که او مسموم شده است.

کتــابی در ســال 2004 با نــام "فتنه آســمانی" یا " Heavenly Intrigue " منتشر شد که به قتل تیکو براهه توسط کپلر اشاره کرد.

در حقیقت کپلــر، براهه را به قتل رســاند و حــال چــرایی این ماجرا؟ در حقیقت برای دست یابی به اطلاعــاتی که براهه طی یک عمر زنــدگی با تجربه بســیار بــالا بدست آورده بــود و دست یــابی بر جایگــاه براهه به عنــوان یک ستاره شناس رسمی.

اما کپلر قتل براهه توسط خودش را هرگز تکذیب نکــرد! او نوشت: "من اعــتراف میکنم که وقــتی تیکو براهه از دنیا رفت، من به سرعت از این قضـیه اسـتفاده کـردم و جانشـین او شـدم شـاید این کـار بی‌احتیـاطی باشد و یا نوعی به زور دست یافتن"

در ادامه و باقی زندگی، کپلر در رصدخانه براهه مشغول به کــار شد و از اطلاعــات براهه بــرای تقــویت مــدل خورشـید مرکـزی خـود اسـتفاده کـرد درحـالی که براهه همیشه مخـالف خورشـید مرکـزی بـود و به آن نقدهایی وارد کرده بود.

او محاسـبات کوپرنیک را اصـلاح کـرد و حرکـات اجـرام آسـمان را از دایـره کامل به بیضی نـامنظم تغیـیر داد و حتی فاصله جدیدی برای خورشید ارائه کـرد،درحـالی که کوپرنیک ادعا کـرده بـود خورشـید در فاصـله 4491200 مایلی قـرار دارد،کپلر به جامعه نجـومی اطمینـان داد که عدد جدید او یعنی 12476800 مایل درست است.

سال‌ها بعد در 1609 قهرمان بعدی کوپرنیسـیزم، منجم ایتالیــایی و فریماســون گــالیلئو گالیله تــوجه‌اش به تلسکوپ جلب شد

توجه: مخترع تلسکوپ گاهی گالیله نامیده شده و گــاهی از ابن هیثم ایــرانی در این بــاره صــحبت می‌شــود که مخـــترع اولین تلســـکوپ بـــوده است البته شخصی به نام‌هانس لیبرشی نیز ممکن است مخترع اولین تلسکوپ بــوده باشد چــون در بــرخی متــون به او این نســبت را داده‌اند.

گالیله با تلسکوپ خود ادعا کرد که موفق به دیدن اجـرام آسمانی‌ای در نزدیکی سیاره مشـتری شـده که آن را سه ستاره ثابت توصـیف می‌کـرد. او گمـان می‌کـرد که آن‌ها نقاط نورانی نامریی میشوند چرا که همیشه قابل رویت نبودند.

پس از ردیابی‌هـای مـداوم این سه نقطه نـورانی گالیله متوجه شد وقـــتی نمی‌تواند آن‌ها را ببیند احتمـــالا باید پشت مشتری پنهان شده باشند بنـابراین آن‌ها سـتارگان نامریی نیسـتند. او با خـود گفت پس آن‌ها باید قمرهـای مشـتری باشـند همـانطور که زمین یک قمر دارد. پس از این او ادعا کـــرد که این رصد او ثـــابت می‌کند مـــدل کوپرنیکی خورشـید مرکـزی حقیقت دارد و یکی از دلایل خورشـید مرکـزی را یافته است. او ادعا کـرد زمین نـیز باید یکی از سـیارات باشد که به دور خورشـید در حـرکت است.

گالیله و اجداد ماسـونی او همگی حامیـان و مومنـانی به مدل خورشید مرکـزی بودند و همه چـیز را برنامه ریـزی کرده بودند. کاردینال بلارمین به گالیله نوشت:

"سیستم کوپرنیکی بـدون مشـاهدات فـیزیکی و حقیقی برای چرخش زمین به دور خورشید نمی‌تواند مورد دفـاع باشد"

با توجه به این گفته گالیله بـــرای یـــافتن شـــواهدی از حرکت زمین دست به کار شد و امیدوار بـود تا شـواهدی بـرای حـرف خـود پیـدا کند. بعد از مـدتی او ادعا کـرد که جـــزر و مد بر اثر حـــرکت زمین به دور خورشـــید پدید می‌آید. او اســـتدلال کـــرد که این حرکـــات فرضی زمین

باعث پدید آمدن جـزر و مد می‌شـود و این مـدرکی است که ثابت می‌کند زمین به دور خورشید در حرکت است اما از بخت بد او ایــده او مــورد پــذیرش نبــود و به آســانی توسط هم عصران وی ثابت شد که او اشتباه می‌کند.

آن‌ها گفتند اگر علت پدید آمـدن جـزر و مد حـرکت زمین است پس ما هر روز باید شــاهد جــزر و مدهای شــدیدی باشـــیم زیـــرا زمین مـــدام در حـــرکت است و البته اگر اینگونه باشد همه چـیز باید تحت تـاثیر این حـرکت قـرار بگـیرد نه فقط آب‌ها و همه چـیز باید از زمین به بـیرون پرتاب شود.

قهرمـان بعـدی فرضـیه ماسـونی خورشـید مرکـزی یک ریاضی دان و منجم انگلیسی و البته یک فریماســـون به نام آیزاک نیوتون بـود. در 1687 نیوتـون اصـول ریاضی خود درباره نیروی گرانش را منتشر کرد.

مـــدل خورشـــید مرکـــزی و زمین کـــروی به دلیل علمی نبودن،مطابق نبودن با فیزیک طبیعت و داشتن اشـکالات بسـیار زیـاد مـورد نقد بسـیاری بـود و یکی از دلایلی که باعث مشـکل در این مـدل میشد این بـود که چگونه همه چیز بر روی یک کره چرخان در فضا چسبیده و با چرخش کـره به بـیرون از آن پـرت نمی‌شـود؟ در این‌جا بـود که نیوتون فرضیه گرانش خود را برای حل این مشـکل ارائه داد. در حقیقت مدل زمین کروی به یک نـیرو نیـاز داشت تا آن را تحت تاثیر قـرار داد و به کل تفکـرات مختلف در این باره را عوض کند.

نیرویی که آنقـدری قـوی است که همه میلیون‌ها تن آب را نگه دارد اما به قـدری نـیز ضـعیف است که نمی‌تواند

کشتی‌هارا به اعماق آب بکشاند. نـیرویی آنقـدر قدرتمند که اتمسفر را به دور زمین درحال چـرخش نگه دارد ولی بسیار ضعیف برای جلوگیری از پرواز پرندگان.

نیرویی که باعث می‌شود بـاران بصـورت وارونه ببـارد و گیاهـان بصـورت وارونه در نقـاط مختلف این کـره رشد کنند اما بقـــــدری ضـــــعیف که نتواند توسط هیچ متد علمی‌ای کشف و شناسایی شود.

قبل از قانون گرانش نیوتون، قـوانین طـبیعی چگـالی و شـناوری کـاملا و به انـدازه کـافی جهـان اطـراف مـارا توضیح داده بودند برای مثال:

این‌که یک بادکنک پر شـده با گـاز هلیـوم در آسـمان بـالا میرود و بادکنکی پر از هوا نمی‌تواند بالا برود و به زمین برخورد می‌کند بخاطر وجود نیروی فرضی نیوتون نیست بلکه به علت سـبک‌تر بـودن و کمـتر بـودن چگـالی گـاز هلیــوم نســبت به نیــتروژن،اکســیژن و عناصر دیگر در هوای اطراف این اتفاق رخ میدهد و بنابراین بادکنک بالا میرود و حال برعکس این موضوع!

یک بادکنک پر شـــده از دی اکســـید کـــربن ســـنگین‌تر و چگـــال‌تر نســـبت به هـــوای اطـــراف است و بنـــابراین نمی‌تواند بـــالا رود. این‌ها به علت وجـــود گـــرانش نیست زیرا گرانش ترجیح نمیدهد که چه کار کند و چه کـار نکند. بلکه به این دلیل است که این اجســـام و گازها از فیزیک طبیعی شناوری و چگالی تبعیت می‌کنند.

درحقیقت اجســـام چگـــال‌تر از محیط به ســـمت پـــایین سقوط کرده و اجسام با چگالی کمتر نسبت به محیط به بالا میروند.

به این علت است که قطـرات از هـوا به پـایین سـقوط می‌کنند و حباب‌هـای هـوا در آب به سـمت بـالا میروند و این به دلیل تـــراکم نســـبی خودشـــان است و این هیچ ارتباطی با نـیروی گـرانش و تصـورات و تخیلات نیوتـون ندارد.

تئـوری نیوتـون به گفته خـودش با افتـادن یک سـیب از درخت که او شـاهدش بـود کشف شد. این یک داسـتان دروغین و کـاملا سـاختگی است و تـوجیهی است بـرای این‌که چگونه گـرانش را بطـور اتفـاقی کشف کردند و باعث نجات موقتی مدل خورشید مرکزی شـدند. با توجه به داسـتان دروغین سـیب و درخت این موضـوع مطـرح می‌شود که آیا تـاکنون هیچکس در تـاریخ بشـریت تا قبل از نیوتـون سـقوط یک جسم را ندیـده بـود و از خـود نپرسیده بود که چرا این جسم سقوط می‌کند؟

نیوتون در داستان خیالی خـود بیـان کـرد: سـیب به علت چگال‌تر بودن نسبت به محیط اطراف سـقوط نکـرد بلکه نیرویی از مرکز زمین آن را به سوی خود کشـید. سـپس نیوتون ادعا کـرد که اجـرام آسـمانی نـیز باید تحت تـاثیر گـــــرانش باشـــــند. نیوتـــــون ادعا کـــــرد خورشـید،مـاه،زمین،سـیارات و سـتارگان به علت وجـود گرانش در آسمان معلق می‌مانند.

بنـابراین نه تنها گـرانش بی‌ثبـات و انتخـابی بـود بلکه عملکردهـــای مختلفی بر روی اجـــرام با مختصـــات و ویژگی‌های مختلف داشت و اجازه میـداد یک جسم بـالا و جسـمی دیگر به سـمت پـایین سـقوط کند و البته دیگر نیروهای طبیعت می‌توانند آن را خنثی کنند.

علاوه بر این هیچ نــیرویی مانند جاذبه در طــبیعت پیــدا نمی‌شود. هیچ مثال واقعی از یک کره بزرگ یا اجســامی با شـکل‌های هندسی دیگر که به مـوجب جرمشـان بـاعث شوند که اجســام دیگر به آن‌ها چســبیده و یا به دور آن‌ها بچرخند وجود ندارد و قابل آزمایش نیز نمی‌باشد.

هیچ چــیز به انــدازه کــافی بــزرگ و پر جــرمی در زمین وجــود نــدارد که حــتی بتواند یک دانه شن و حــتی گــرد و غبــار را به دور خــود بچرخاند یا به خــود بچســباند و این چنین مثال‌هایی وجود ندارند.

کافیست یک توپ بیســبال را با آب مرطـوب کنید ســپس آن را بچرخانید!

خواهید دید که آب‌ها به اطراف پخش میشوند و هیچ چـیز نمی‌تواند به درحالتی چسبیده به آن باقی بماند. بنابراین ادعا و فرضـیه‌ای حــتی یک مثــال و برهــان علمی نــدارد شبه علم است.

حتما این را متوجه شده‌اید که ماســون‌ها بیشــتر از شــبه علم بــرای اثبــات فرضــیات خــود اســتفاده می‌کنند و نه علم. آن‌ها مدام به دنبال ساخت شواهد ساختگی هســتند تا اثبــات کنند فرضیاتشــان حقیقی است و متاســفانه در این کار بسیار هم موفق بوده‌اند.

در سال 1774 کاپیتــان کــوک اولین جســتجوگر شــناخته شده‌ای بــود که به کوه‌هــای یخی رســید(آنتراکتیکا) و این سفر به یک شانس هیجان انگیز معروف شد.

کاپیتـــان کـــوک به دنبـــال راهی بـــرای وارد شـــدن به آنتراکتیکا بـــود اما در مســـیرهای او تنها کوه‌هـــای یخی

بسـیار بلند مشـاهده میشـدند و بنـابراین او آنتراکتیکا را دور بطور کامل دور زد.

اگر زمین در حقیقت کـــــروی بـــــود پس یک دور کامل آنتراکتیکا تقریبا 12000 مایل میشد و اگر زمین تخت باشد دور زدن کوه‌هــای یخی در مســیری حــدود بیش از 50000 مایل انجام می‌شود.

در طـول سه سـفر به مـدت سه سـال و 8 روز کاپیتـان کــوک و خدمه در مجمــوع 60000 مایل در امتــداد خط قطب جنــوب ســفر کردند و هرگز راهی بــرای ورود به آنتراکتیکا پیدا نکردند.

کاپیتـان کـوک نوشت: "دیـوار یخین از شـرق به غـرب و حـتی تا فراتر از دید ما امتـداد یافته بـود و نیمه جنـوبی افق توسط نور منعکس شده از دیوارهای یخین تا ارتفاع قابل توجهی روشن شده بود"

سفرهای بعدی در قـرن 19 توسط کاپیتـان جیمز کلارک راس و جـرج نـارس سـخنان کاپیتـان کـوک را تایید کـرد. سفر کاپیتان راس با یک کشتی جنگی حدود 4 سال و 5 ماه به طول انجامید و سـفر کاپیتـان جـرج نـیز حـدودا 4 سال.

در 1784 بالن هوای گرم اختراع شد و برای اولین بار در تـاریخ ثبت شـده، مـردم قـادر بودند در مایل‌ها بـالاتر از سطح زمین معلق باشند. بسـیاری از مـردم شـگفت زده بودند زیـرا هرچقـدر بـالاتر میرفتند افق هم‌چنـان بطـور 460 درجه صاف به نظر میرسید.

James Glaisher در کتاب خود با عنوان سفر در هوا یا travels in air می‌نویسد: "وقتی از بالای اتاقک بالن به افق نگاه کردم، افق کاملا تخت و صاف به نظر میرسید و یک منظره فوقالعاده وسیع در زیر قابل مشاهده بود،من کاملا حیرت زده شدم! زمین بیش از حد و کاملا صاف به نظر میرسید"

ویکتور امانوئل اول نیز یکی دیگر از کسانی بود که سوار بر بالن شد و نوشت: "چیزی که مشاهده کردم کاملا در تضاد با انتظارم بود، چون افق کاملا صاف بود"

در حدود یک قرن پس از انتشار فرضیه گرانش توسط نیوتون یک تلاش برای اثبات حرف‌های او انجام شد. در 1797 هنری کاوندیش، دانشمند و فریماسون انگلیسی، نوه ثروتمند دوک دوانژر یک آزمایش طراحی کرد که ادعا کرده بود بطور موفقیت آمیزی ثابت می‌کند گرانش وجود دارد. او ادعا کرد ثابت گرانشی را اندازه گیری کرده و اعداد و ارقامی نیز برای جرم دقیق زمین،خورشید،ماه و سیارات ارائه داد و حال سوال این‌جاست که کاوندیش چگونه به این جهش علمی در فرضیه خورشید مرکزی شبه علم رسید؟

او دو توپ سربی را در انتهای مخالف یک ترازوی پیچشی معین کرد و سپس آن‌ها را از سقف اتاقک خود آویزان کرد. توپ‌های کوچک در نزدیکی توپ‌های بزرگ آویزان بودند و هر حرکتی به سوی یک دیگر نشان از تاثیرات گرانش میداد.

این آزمایش مورد نقد بسیاری قرار گرفت زیرا هیچ گاه در طول این چند قرن مانند آن انجام نشد. در این

آزمایش گاهی ترازوی پیچشی به سمت توپ‌ها میچرخید و گـــــــــاهی از آن‌ها دور میشد و البته توپ‌ها همیشه یک‌دیگر را جذب نمی‌کردند.

از آن‌جا که محاسبه نیروی گـرانش او 10^49 ضـعیف‌تر نسبت به نیروی الکترومغناطیس بود، هیچ کنـترلی بـرای آزمـــایش وجـــود نداشت که قابل محاســـبه باشد و هیچ راهی بـــرای تشـــخیص تفـــاوت بین نـــیروی گرانشی از نیروی شناخته شده و قوی‌تر الکترومغناطیسی نبود.

به عبـارت دیگـر، توپ‌ها به سـادگی می‌توانسـتند توسط الکتریسیته سـاکن جـذب یک دیگر شـوند،نـیروی شـناخته شده‌ای که در همه چیز وجود دارد و هـزاران بـار قـوی‌تر از گرانش است و در یک آزمایش غیر قابل کنترل است.

با این‌که هیچکس نتوانست آزمایش کاوندیش را برای بار دیگر انجام دهد اما از آن به عنوان یک آزمـایش موفق در تـاریخ یـاد می‌کنند و در کتب علمی امـروز به عنـوان یک دلیل درست بـــرای نـــیروی فرضی گـــرانش از آن یـــاد می‌شـود. اما این آزمـایش نتوانست چـیزی را به اثبـات برساند

نیم قـرن بعـد، در 1851 یک دانشـمند فرانسـوی به نـام لئون فوکو یک آزمایش مشابه آزمـایش کاونـدیش انجـام داد. او یک تـــوپ را از ســـقف آویـــزان کـــرد و آن را به نوسان در آورد و ادعا کرد تمام حرکات جـانبی این آونگ نشـان از حـرکت زمین در زیر آونگ است و این آزمـایش ثابت می‌کند زمین در حرکت است.

امروزه در موزه‌ها و نمایشگاه‌های سراسر جهـان از این آزمـایش به عنـوان دلیلی بر چـرخش زمین یـاد می‌کنند.

حقیقت این است که بطـور نادانسـته بسـیاری از مـردم فـریب خوردند. آونگ فوکو یک آزمـایش شکست خـورده بـود که نمی‌توانست چـیزی را به اثبـات برسـاند اما این برای طرفـداران و مبلغـان شـبه علم بسـیار راحت است که از این آزمــایش شکست خــورده به عنــوان دلیلی بر حرکت و چرخش زمین یاد کنند و مردم را فریب دهند.

آونگ فوکو فقط در یک جهت یکنواخت نوسـان دارد بلکه گاهی در جهت عقربه ساعت و گاهی برخلاف آن نوسان دارد، گــاهی حرکــتی نمی‌کند و گــاهی مــدت زیــادی در حرکت است.

رفتار و حرکت آونگ در واقع بستگی به:

1- نیروی اولیه برای حرکت و نوسان دارد! یعنی حرکت و سـرعت آن بسـتگی به نـیرویی که به آن وارد می‌شـود دارد

2- بسـتگی به دما و محیط که در آن آونگ به حـرکت در می‌آید دارد، اگر محیط دارای دمای مختلف باشد سـرعت حـرکت آونگ تغیـیر می‌کند و این هیچ ربطی به چـرخش زمین ندارد

چرخش زمین کاملا بی‌ربط به آونگ است!

نکته‌ای که این‌جا مطـرح می‌شـود این است که اگر زمین در حقیقت چــرخش دارد و آونگ را تحت تــاثیر چــرخش خود قرار میدهد، کسی نباید به آونگ نیرو وارد کند و آن را هل بدهد تا حـرکت کنـد، بلکه باید صـبر کنند تا حـرکت زمین باعث حرکت آونگ شـود و اگر چـنین است که ادعا دارند پس هرچــیزی در این جهــان باید دچــار تغیــیر بر

اساس چرخش زمین شـود و همه چـیز بـاهم 460 درجه بچرخد و تحت تـاثیر قـرار بگـیرد و اینگونه است که نظم جهان برهم خواهد ریخت! حـال این ادعا بماند که جو هم با زمین درحـــال چـــرخش است و همه چـــیز همـــراه جو حرکت می‌کند و تنها خارج از جو می‌توان حرکت زمین را حس کرد(این‌جا هم مشکل دیگری برای آونگ فوکو ایجاد می‌شود)

یک ماشین باید سرعتی متفاوت در قطب و استوا داشته باشد و همینطور هیچ آونگ ثابتی در جهان وجود نداشـته باشد و همه رفتـــاری مانند فوکو از خـــود نشـــان دهند و خیلی ایرادات دیگر که دکتر سـموئل بـرلی روبوتهـام در کتـاب زمین نه یک کـره به آن پرداخته است و شـما نـیز می‌توانید در گوگل برای اطلاعات بیشتر سرچ کنید.

در اواسط قرن 19 مرد فرانسوی دیگری به نام گاسپار-گوسـتاو دو کوریـولیس چنـدین آزمـایش انجـام داد تا اثر انـرژی جنبشی بر سیسـتم‌های دوار را نشـان دهد که از همـان زمـان این موضـوع تبـدیل به یکی از دلایل مـدل خورشید مرکزی تبدیل شده است.

اثر کوریولیس که گویند باعث می‌شود جهت چـــرخش آب در دو نیم کره زمین تغییر کند یعنی در نیم کـره شـمالی در یک جهت و در نیم کـــره جنـــوبی بر خلاف آن بچرخد و بنـابراین این ثـابت می‌کند زمین در حـرکت است. یکبـار بـــرای همیشه میگـــوییم که این آزمـــایش نه تنها مانند آزمایشات کاوندیش و فوکو چـیزی را ثـابت نمی‌کند بلکه یکی از شـبه علم‌ها و خرافـات معـروف است که در علم ریشه کرده است.

چـرخش آب تحت تـاثیر اثر کوریـولیس نمیباشد زیـرا اثر کوریـولیس در مقیاس‌هـای کوچک بی‌تـاثیر است. جهت چـرخش آب به شـکل هندسی محل و حوضه‌ای که آب در آن وجــود دارد و زاویه ورود آب بســتگی دارد و این هیچ ارتبـاطی با چـرخش زمین نـدارد. نـیروی کوریـولیس یک نیروی واقعی نیست و به آن شبه نیرو می‌گویند.

در یک سـینک ظرف‌شـویی، شـکل ظـرف و حرکـات آب بسـیار اثرگـذارتر هسـتند و نـیروی کوریـولیس در چـنین مقیاسی آنقدر کم است که تـأثیر تعیین‌کننـده‌ای نخواهد داشت. حـتی گفته شـده اثر کوریـولیس بر جهت حـرکت گلوله نیز تاثیر دارد و باعث می‌شود طوفان‌ها در دو نیم کـره خلاف جهت هم بچرخند اما نه تنها رفتـار طوفان‌ها و گلوله به چــرخش زمین مربــوط نیست بلکه این نــیرو نمی‌تواند هیچ چیزی را به اثبات برساند.

در اواخر قـــرن 19، به لطف آزمایشـــات، کتاب‌ها و کنفرانس‌های مخترع و نویسنده انگلیسی دکـتر سـموئل بـرلی روبوتهـام،رنسـانس زمین تخت آغـاز و در جهـان فراگیر شد. یافته‌هـای روبوتهـام با کتـابش در 1864 به نـــام "زمین یک کـــره نیست: تحقیق تجـــربی در شـــکل حقیقی زمین" شـروع به انتشـار کـرد. او ثـابت کـرد که زمین تخت است و هیچ حرکـــتی نـــدارد و با این کـــار یک بهم ریختگی‌ای در جوامع علمی آن زمان ایجاد شد.

به لطف 4 دهه تلاش‌های وی،شکل زمین یک موضوع داغ از قـرن 19 به بعد بـرای بحث‌ها و مناظره‌ها شد. دکـتر روبوتهام با استفاده از تلسکوپ،تراز سنج و دوربین‌های مهندسی که ابزارهایی دقیق و ویژه هستند آزمایش‌های مختلفی انجام داد.

این ابزارهای ویـژه بـرای انـدازه گـیری زوایا در سـطوح افقی و عمودی بودند. با تثبیت موقعیت آن‌ها در ارتفـاع برابر و قـرار دادن آن‌ها به شـکل صـحیح و پی در پی او بارها ثابت کرد که زمین تخت و بدون حـتی یک اینچ انحنا است و بطور کامل این موضوع را در کتابش توضیح داد.

در سری معروف آزمایش خـود، روبوتهـام به کمـبریج در انگلستان سفر کرد. در آن‌جا یک کانال 20 مایلی به نـام بـدفورد وجـود دارد که آب از در آن در یک خط مسـتقیم قرار دارد و از fenland عبور می‌کند که به عنوان سطح بـدفورد شـناخته شـده. در این کانـال آب کـاملا سـاکن و کاملا برای تعیین مقـدار تحـدب یا انحنا مناسب بـود. اگر ما بر روی یک کره زندگی کنیم، هر برکه، دریاچه،مـرداب و کانال باید یک بخش کوچکی از انحنای زمین را تشـکیل دهند.

اگر به راستی زمین یک کره با قطر 25000 مایل باشد، پس مثلثات کروی حکم می‌کند که تمام سـطح آب ایسـتا باید انحنا داشته باشد که به راحتی قابل انـدازه گـیری 8 اینچ در هر مایل ضربدر مجذور فاصله است.

این بدین معناست که در طول یک کانال 6 مـایلی از آب ایستا، باید 16 فوت انحنا وجود داشته باشد

روبوتهام اولین آزمایش خـود را با ایسـتادن در آب و نگه داشتن یک تلسکوپ هشت اینچ بالاتر از سطح آب شـروع کرد. هنگـامی که شـریک او از او با یک قـایق همـراه یک پرچم پنج فوتی دور شد، اگر زمین در حقیقت یک کره با محیط 25000 مایل باشد در زمـــانی که قـــایق به پل Welney که 6 مایل دورتر است می‌رسـید، کل قـایق و

پـــرچم باید در پشت 6 فـــوت انحنا غـــیر قابل رویت میشدند.

هربار که آزمایش انجـام شـد، کل قـایق و پـرچم تا انتها دیده میشد.

در آزمایش دوم، دکتر روبوتهام هفت پرچم در طـول لبه آب قـــرار داد که هرکـــدام از یک‌دیگر یک مایل فاصـــله داشتند و ارتفاع هر پـرچم پنج فـوت بـود. او با تلسـکوپ خود در پشت اولین پرچم ایستاد، اگر زمین یک کـره بـود هر پـــــرچم پی در پی به اجبـــــار باید به زیر انحنا زمین اندازه گیری شده میرفت و نباید قابل رویت میشد.

اولین و دومین پرچم یک خط دید ایجـاد کـرد، سـپس اگر زمین یک کـره باشد سـومی باید در 8 اینچ به زیر دومی پایین رود، پرچم چهارمی 42 اینچ پایین تر،پنجمین پرچم باید 6 فوت پایین رود، ششمین پرچم باید 10 فوت پایین رود و هفتمین پرچم باید 16 فوت زیر خط دید باشد.

اگر زمین کروی بود، مقدار انحنای قابل اندازه گـیری در این آزمـــایش باید مشـــاهده و شناســـایی میشد اما هیچ انحنـایی در این آزمـایش دیـده نشد و تمـامی پرچم‌ها در یک خط مستقیم دیده می‌شدند.

در 1870 یکی از حامیان روبوتهام،یک دانشمند انگلیسی از آکادمی سلطنتی به نام جـان همپـدن یک شـرط بنـدی 500 پونـــدی بـــرای هرکسی که بتواند با آزمایشـــات روبوتهام ثابت کند زمین کروی است ارائه کرد.

آلفرد راسل والاس یک دانشـمند انگلیسی و یک فرگشت گـــرای بســیار تند و تـــیز متعصب و از دوســـتان چـــارلز

داروین بود، او شرط را پذیرفت و آن‌ها در مکانی همراه داورانی بـرای ثبت و تصـمیم گـیری همـدیگر را ملاقـات کردند. طرح اول آن‌ها تکرار آزمایش پرچم روبوتهام بود اما پس از ســـاعت‌ها تلاش بـــرای تنظیم پرچم‌ها آن‌ها حــتی به یک‌دیگر اجــازه ندادند که کــدام یک از تلســکوپ نگاه کند چه رسد به این‌که درباره خط دید تصـمیم بگیرند و آن را بررسی کنند.

بحث‌های داغی در گرفت و کار به نزاع و خشونت کشــید و آزمــایش علمی به یک نمــایش مســخره تبــدیل شد. در حــدود یک هفته بعد از آن مــاجرا، مجــددا زمــانی بــرای آزمــایش تعــیین شد. این بــار والاس مکــانی جدید بــرای آزمایش تعیین کرد که هرگز این مکان توسط روبوتهام و همکارانش آزمایش نشده بود. والاس یک پارچه ســفید با یک خط ضخیم سیاه در وسط آن را از پل قدیمی بدفورد آویزان کرد و تلسکوپ خود را در 6 مایلی جنوب یعنی در پل Welney و در همان ارتفاع قرار داد.

ســـــپس بین این دو نقطه و در نیمه راه والاس یک میله قرمز بلند قرار داد که در بالای آن یک نشانگر قــرار داده شــده بــود. او تمــام این‌هــارا در فاصــله قابل تــوجهی در حدود 14 فوت بالاتر از سطح آب قرار داد.

برنامه والاس این بــود که دیسک نشــانگر و خط ســیاه را از طریق تلســکوپ مشــاهده کند و اگر نشــانگر وسط در زیر خط دید به نظر برسد این به عنوان دلیل تخت بــودن زمین ثبت میگردد ولی اگر نشانگر وسطی بالای خط دید به نظر برسد این به نفع کرویت خواهد بود.

وقتی با تلسکوپ مشاهده کردند، نشـانگر وسـطی کمی زیر خط دید تلســکوپ قــرار داشت(یعــنی به نفع تخت بودن زمین) و نشانگر بالایی بر روی پل کمی پـایین‌تر از آن!

این نـتیجه‌ای بـود که هـردو گـروه انتظـارش را نداشـتند یعنی نه نتیجه کاملا به نفع کرویت بود و نه کـاملا به نفع تخت بــودن زمین. اما والاس ادعا کــرد که این دلیلی بر کـرویت زمین است اما همپـدن گفت این تنها مطـابق با قوانین پرسپکتیو است و ربطی به کرویت زمین ندارد.

اینبار بحثی حتی بیشـتر از قبل گـرم گـرفت تا جـایی که والاس دیگر با همپــدن ســخن نگفت. بعد از آن مــاجرا همپــدن بــرای شـکایت از تقلب والاس به پلیس مراجعه کرد.

داوران برای شرط بندی به نفع والاس تصـمیم گرفتند و پول به او داده شد. در پاسخ، همپدن بلافاصله یک جــزوه 16 صـفحه‌ای بـرای محکـوم کـردن والاس به عنـوان یک دروغگو منتشر کرد و او را یک متقلب خواند.

یکی دیگر از نویســندگان و زمین تخت گرایــان به نــام: ویلیام کارپنتر که در طول این آزمایش حاضر بود دربـاره این تقلب افشا گــری کــرد و فــریب کانــال بــدفورد و آزمــایش والاس مشــخص و افشا شد. او نوشت: "آب انحنا ندارد و زمین کروی نیست"

همپــدن بعدها والاس را به محاکمه کشــید و بــرای 500 پوند پول خود از او شکایت کرد و دادگاه به طور رســمی و قـانونی به نفع همپـدن تصـمیم گـرفت و اعلام شد که

شــرط نــامعتبر بــود و پــول همپــدن بطــور کامل به او برگردانده شد.

بعد از تمامی این ماجراها همپدن بلافاصله چالش خود را دوباره بـرای والاس ارسـال کـرد و اینبـار او 1000 پوند شرط گذاشته بود. در این آزمایش نیز از دکتر روبوتهــام دعوت به حضور شده بود. آزمـایش باید اینبـار همـانطور که روبوتهام در قبل آن را انجـام داده بـود، انجـام میشد یعنی باید تلسکوپ در حدود هشت اینچ بالاتر ا سـطح آب قـرار می‌گـرفت و قـایق همـراه یک پـرچم پنج فـوتی از ناظر دور میشد.

در زمـــان آزمـــایش، آب و هـــوای نامناسب از ادامه آن جلوگیری کرد و آزمـایش آن‌ها به تعویق افتـاد. در زمـان دیگری که معین کرده بودند بـازهم آب و هـوای نامناسب اجازه آزمایش را نداد.

در سومین و آخرین تلاششان اینبار در وسط آزمـایش به علت وجود مه قایق قابل تشخیص نبـود اما می‌توانسـتند قایق را ببینند. در سال 2015 نیز گـروهی از زمین تخت گرایان آزمایش روبوتهام را در سطح بدفورد انجام دادند و ثابت کردند انحنایی وجود ندارد.

در 1871 زمین تخت گرایـان اصـرار بسـیاری بر ادعـای خـود داشـتند، در این زمـان رئیس و مـدیر انجمن نجـوم سلطنتی جرج بیدل ایری یک آزمایش ابداع کـرد تا بتواند یکبار برای همیشه حرکت زمین را اثبـات و موضـوع تخت و ثابت بودن زمین را نقض کند.

توضیحی از آزمایش جرج ایری و اثبات ثابت بـودن زمین در اتر: ستاره شناس انگلیسی جورج بیدل ایری شخصی

بـــود که با انجـــام آزمایشـــاتی توانست اثبـــات کند این ستارگان هستند که حرکت می‌کنند نه زمین (زمین ثـابت است) که بعدها آزمـــایش او به عنـــوان یک آزمـــایش شکست خورده معرفی شد زیرا هیچکس حاضر به قبـول کردن زمین ثابت نبـود بنـابراین این آزمـایش عمـدا کنـار گذشته شد و دیگر جای بحث و گفتگویی در جوامع علمی نداشت زیرا کسی ثـابت بـودن زمین را نمیپـذیرفت. اگر یک تلسـکوپ به سـمت یک سـتاره متمرکز شـود و هـردو ثابت باشـند بـدیهی است که نـور به صـورت مسـتقیم به سمت تلسکوپ میرسد در 1729 جیمز بردلی دریافت که نوک تلسکوپ به سمت جلو و سـمت یک سـتاره در مرکز تلسکوپ فرض می‌شود که این مطابق با حرکت زمین به دور خورشید بود. اجازه دهید که فرض کنیم که تلسـکوپ با 5 درجه انحراف با سرعت پنج مایل در سـاعت حـرکت می‌کند اگرچه این انحـــراف پنج درجه می‌تواند به همـــان اندازه ناشی از حرکت آسـمان(گنبد) با سـرعت پنج مایل در ساعت باشد که ستاره را به دور زمین میچرخاند.

چنانچه ما این‌جا میبینیم که نـور در زاویه یکسـان خواهد آمد و تلســکوپ هنـــوز هم باید 5 درجه منحـــرف باشد بنـابراین انحـراف تلسـکوپ به ما نمی‌گوید که آیا سـتاره حرکت می‌کند یا تلسکوپ. بهرحال این یک آزمایش ساده است که می‌تواند مشـــخص کند زمین حـــرکت می‌کند یا آسـمان(منظـور از آسـمان همـان گنبد آسـمان است که ستارگان را به دور زمین میچرخاند) تمـام چـیزی که باید انجام دهید ثبت انحـراف ضـروری بـرای هر سـتاره است سپس تلسـکوپ را با آب پر کنید که تا حد زیـادی مـوجب کند شـدن سـرعت نـور در تلسـکوپ شـود. خب این‌جا تلسکوپ متحرک با 5 درجه انحراف از آب پر شـده است

و شـما درحـال حاضر می‌توانید ببینید که نـور سـتاره به انتهای تلسکوپ نمیرسـد، علت این است که نـور سـتاره وقـــتی که درحـــال عبـــور از داخل آب است بســیار کند می‌شود اما اگر تلسکوپ انحراف بیشتری داشته باشد به عنوان مثال 10 درجه نـور سـتاره قابل مشـاهده خواهد شد با انحـراف بیشـتر باید اینطـور باشد چـون نـور کند شده است وقتی وارد تلسکوپ شده. اما اگر نور ســتاره با 5 مایل در ساعت از تلسکوپ عبور کرده باشد پس اگر تلسکوپ با آب پر شود هیچ انحراف بیشـتری نیـاز نیست به این دلیل که در هر صورت نور در 5 درجه می‌آید. نور ستاره همان قـدرت را دارد اما فقط هنگـام عبـور از آب کند می‌شود. اگر تلسـکوپ درحـال حـرکت باشد درحـالی که با آب پر شده است باید انحراف بیشتری داشـته باشد تا ستاره دیده شود اما در حقیقت ستاره در حرکت است و تلسکوپ ثـابت است و نـور سـتاره بصـورت آهسـته به ســـمت ما حـــرکت می‌کند پس دیگر نیـــازی نیست که تلسکوپ بیشتر منحرف باشد. در 1871 جرج بیدل ایـری ستاره شناس سلطنتی این آزمـایش را انجـام داد. زمین ثـابت است و این آسـمان و سـتارگان هسـتند که حـرکت می‌کنند. جرج هربـار که این آزمـایش را انجـام داد نتیجه به نفع زمین مرکزی و ثابت بود. (در متن بـالا منظـور از حرکت تلسکوپ،حرکت تلسـکوپ همـراه چـرخش فرضی زمین است)

در 1887 فیزیک دان آمریکایی آلبرت مایکلسون و ادوارد مـــورلی یک آزمـــایش انجـــام دادند تا ســـرعت زمین در فضا(یا چـــیزی که به آن اتر میگفتند) را تعـــیین کـــرده و ثابت کنند.

با عبــور نــور از طریق دو مســیر، یکی در جهت حــرکت فرضی زمین و دیگـــری در زاویه قائمه آن. نـــوری که با زمین حرکت میکرد، باید زمـان بیشـتری نسـبت به نـوری که در زاویه قائمه آن حـــرکت میکـــرد بـــرای برگشت میگرفت.

اما در کمال تعجب مایکلسـون و مـورلی و جامعه علمی، هیچ تغیــیری ثبت نشد. حــتی با تکــرار آزمــایش بارها و بارها در مکان‌های مختلف و تلاش برای حل این مشـکل، طرفداران خورشید مرکزی انقبـاض فیتزجرالد-لـورنتس را ابــداع کردند تا بتوانند این مشــکل را رفع کنند و ادعا کردند که مسیر نور رفت همـان جهت را همانند زمین که از لحاظ فیزیکی در طول آزمـایش کوتـاه‌تر بـود بطـوری که در زمان بازگشت برابر شد با مسیر دیگر.

پیامدهای آزمـــایش مایکلســـون-مـــورلی بـــرای مـــدل افسانه‌ای زمین کروی بسیار ویرانگر بود زیرا ثـابت کـرد زمین ثابت است و هیچ حرکتی ندارد. آن‌ها مجبور شـدند یک توضـــــیح مضـــــحک و دروغین جعل کنند و چـــــون نمی‌توانســـتند ثـــابت بـــودن زمین را به جامعه علمی و طرفـدار مـدل خورشـید مرکـزی و زمین کـروی معـرفی کنند و با آن کنار بیایند اتر را رد کردند. حـتی آرتـور میلر نیز با توجه به این موضوع کـار آن‌هـارا از روی نا امیـدی خواند و نام فیزیک نا امیدی را بر آن گذاشت.

پس از مرگ دکتر سموئل روبوتهام، خانم الـیزابت بلانت یک نویســنده و زمین تخت گــرای انگلیسی انجمن زتتیک جهانی را تاسیس کرد که هـزاران عضو جـذب کـرد و یک مجله به نـام " زمین یک کـره نیست" بـرای چنـدین دهه منتشر کرد. زمین تخت گرایـان برجسـته دیگـری نـیز این

روند را ادامه دادند و مقالاتی منتشر کردند. جان همپدن کـار خـود را ادامه داد و تمـام مقـالات و کتب‌هـای دکـتر سموئل روبوتهام را مجددا چـاپ کـرد. در 1886 ویلیـام کارپنتر "100 دلیل بـرای اثبـات کـروی نبـودن زمین" را منتشر کرد. در 1892 الکساندر گلیسون نقشه استاندارد و جدید خود از زمین تخت را منتشر کرد که تا امـروزه به عنـــــوان یکی از نقشه‌های تقریبا درست از زمین تخت باقی مانده است. او امیدوار بـود این نقشه بجـای نقشه کـــرویت زمین و نقشه مرکـــاتور اســـتفاده شـــود اما متاسفانه تاثیر و اعتبار نقشه او کوتاه مدت بود.

سال بعد در 1894 گلیسـون کتـابی با عنـوان "آیا کتـاب مقدس از آسمان آمده؟ آیا زمین یک کره است؟ آیا کتاب مقدس و علم مدرن باهم توافق دارنـد؟" منتشر کـرد که در این کتاب دلایل بسیاری از تخت بـودن زمین ارائه شد و او در این کتـاب نقشه شـگفت انگـیز خـود را بصـورت کامل توضیح داد.

در 1899، یک زمین تخت گــرا و نویســنده از آفریقــای جنوبی به نام توماس وینشیپ تحقیقات و کار عالی خود را با عنوان "کیهان شناسی زتتیک: مدارکی بـرای اثبـات این‌که زمین یک کره چرخـان نیست بلکه یک دیسک ثـابت و تخت است" منتشر کرد.

1904 آغــاز ســفرهای هــوایی بــود که به کلی مــدل کـوپرنیکی را با مشـکل مواجه کـرد. وقـتی اولین بـالن هـــوای گـــرم اخـــتراع شد مـــردم گفتند دلیل این‌که نمی‌توانیم در هوا معلق بمـانیم تا مقصد به ما برسد این است که ما در جو زمین هستیم که همـراه زمین به علت کشش نیروی گـرانش درحـال چـرخش است و این بـدین

معنی است که بالن و هرچه در جو است با سرعت 1000 مایل برساعت درحال چـرخش است بطـوری که ما نه آن را میبینم،نه حس میکنیم و نه قابل اندازه گیری است.

هنگامی که تکنولوژی هوایی تکامل یافت ما قـادر بـودیم تا با ســرعت قابل مقایسه‌ای با ســرعت زمین حــرکت کــنیم و این بلافاصــله آشــکار کــرد که اتمســفر زمین نمی‌تواند با سرعت 1000 مایل برساعت بچرخد.

به عبــارت ســاده، اگر زمین با ســرعت 1000 مایل بر ساعت به سمت شرق در حرکت بود، هواپیماهـایی که به سمت غرب و شرق پـرواز میکردند باید مـدت زمان‌هـایی بسیار متفاوت نسبت به هم میداشتند.

اگر متوسط حرکت هواپیمای تجاری 500 مایل بر ساعت باشد نتیجه‌اش این می‌شـود که سـمت غـربی پروازهـای استوایی باید با حـدود سه بـار سـرعت پروازهـای سـمت شــرقی به مقصدشــان برســند یعــنی ســرعت آن‌ها چند برابر باشد.

در حقیقت، تفاوت بین پروازهـای شـرق و غـرب تنها در چند دقیقه است و این حتی نزدیک به عددی که با فــرض 1000 مایل برساعت چرخش زمین بدست می‌آید نزدیک هم نیست.

به عنوان مثال، پرواز به سـمت شـرق با سـرعت فرضی زمین از توکیو تا لـــوس آنجلس بطـــور متوسط 10.5 ساعت طول میکشد، بنابراین پـرواز بازگشـتی به سـمت غــرب باید در حــدود 5.25 ســاعت طــول بکشد اما در حقیقت 11.5 ساعت طول می‌کشد.

هم‌چـنین توجه داشـته باشـید، اگر زمین یک کـره باشـد، پروازهــای مختلفی در نیم کــره جنــوبی وجــود دارد که سریعترین و مستقیم‌ترین آن‌ها مسیری از بـالای منطقه آنتراکتیکا دارند مانند ســـانتیاگو،شـــیلی به ســـیدنی، استرالیا. اما این پروازها هیچگـاه از وسط قطب جنـوب انجام نمیشوند. علت این‌که پروازهــایی از داخل و وسط قطب جنوب انجام نمی‌شود سرمای بسـیار شـدید قطب عنوان شده و این کـاملا مشـخص است که تنها یک بهانه بـــرای دور نگه داشـــتن مـــردم از قطب جنـــوب است و حقیقت این است که این مسـیرهای پـروازی کـاملا غـیر ممکن هستند و نمی‌توانند حقیقت داشته باشند.

اگر زمین یک کـره و آنتراکتیکا بـرای پـرواز بسـیار سـرد بود، تنها راه منطقی برای پرواز از سـیدنی به سـانتیاگو یک مسیر مستقیم از روی اقیانوس آرام و ماندن در نیم کـــره جنـــوبی در کل راه بـــود. ســـوخت گـــیری مجـــدد می‌توانست در نیوزلند یا مقصـــــدی دیگر در نیم کـــــره جنوبی در طول مسیر اگر کاملا ضروری بود انجام شـود. درواقع، پروازهای سانتیاگو به سیدنی به نیمکره شمالی مـــیرود و در فرودگـــاه بین المللی لـــوس آنجلس توقف می‌کند و از آن‌جا دوبـــاره حـــرکت می‌کند. این مســـیر در مدل زمین کـروی اصلا منطقی نیست اما در مـدل زمین تخت کاملا منطقی به نظر میرسد.

در 1914 فیزیک دان فرانسـوی جـرج سـایناک بـار دیگر وجود اتر و ثابت بودن زمین را اثبات کرد. او با اسـتفاده از یک شـکافنده پرتو دو نـور را در جهـات مخـالف هم فرسـتاد و آن‌ها را بـاهم بـازترکیب کـرد، سـپس حاشـیه

تداخل آن‌هارا مشاهده کرد اولین بار میز آزمایش ثابت بود و دومین بار میز را دوبار در ثانیه چرخاند.

تغییرات در الگوهای تداخل بین آزمایش متحرک و ثابت، ثابت کرد که نور و البته زمین، ثابت است. در 1914 ویلیام وستفیلد کتابی با عنوان " آیا زمین میچرخد؟ نه" نوشت و زمانی که شاهکار جراد هیکسون با عنوان "پادشاهان سرنگون: تاریخچه تکامل نجوم از زمان امپراتوری روم تا امروز" در 1922 منتشر شد، مدل جهانی خورشید مرکزی آخرین نفس‌هایش را می‌کشید.

در 1925 آزمایش مایکلسون-گیل، دوباره نتیجه‌ای به نفع زمین ثابت داشت و جامعه فریماسونی علمی به یک چیز بسیار بزرگ‌تر برای بازگشت به دوران طلایی خود نیاز داشت!

در 1916 یک فیزیک دان یهودی به نام آلبرت انیشتین، فرضیه نسبیت عام خود را منتشر کرد،یک تغییر و اصلاح بزرگ در فرضیه خورشید مرکزی که باعث شد اتر از مطالعات علمی بطور کامل حذف شود و آن را با نسبیت جایگزین کرد.

در ابتدا با نبود هیچگونه مدرکی از فرضیه نسبیت، انیشتین و جوامع علمی نتایج آزمایشات جرج ایری و ساینای را بطور کامل نادیده گرفتند و نتایج آزمایش مایکلسون مورلی را نیز تغییر دادند و گویا اصلا چنین آزمایشاتی وجود نداشتند. آن‌ها همه چیز را طوری جلوه دادند که گویا چنین آزمایشاتی هرگز وجود نداشتند.

در اواخر 1920 آلبرت انیشتین و فرضیه‌اش به شدت مورد توجه قرار گرفتند و مدل افسانه‌ای خورشید

مرکزی دوباره بازگشت و از انیشتین به عنـوان یک نابغه در تاریخ یاد شد.

حـــتی وقـــتی از او پرســـیده شد"چه حسی دارید که بـــاهوش‌ترین فـــرد زنـــده دنیا هســـتید؟" او در پاسخ گفت"من نمیـــدانم، شـــما باید از نیکـــولا تسلا این را بپرسید"

تسلا یک نابغه حقیقی بود که از مدل خورشید مرکـزی و نسـبیت انیشـتین حمـایت نمی‌کـرد. حـتی انیشـتین یک گرفتار یک دروغ دیگر نیز شد، او ابتدا ادعا کرد که چیزی درباره آزمایش مایکلسـون مـورلی نشـنیده بـود اما بعـدا ادعا کــرد درواقع نســبیت خــاص را با هــدف حــذف اتر مطرح کرد و نتیجه آزمـایش مایکلسـون مـورلی را باطل کرد.

در 1940 یک زمین تخت گرای مسیحی به نام ویلبر گلن ولیوا در آمریکا مردم را با سخنرانی‌ها و صحبت از رادیو به سمت حقیقت زمین تخت جـذب کـرد و بـرای خـود یک ایستگاه شخصی ایجاد کرد تا بوسیله آن با مـردم صـحبت کند. صدای او حی در اسـترالیا نـیز شـنیده میشد و اکـثر مردم دنیا در آن زمان از موضوع زمین تخت خبر داشتند.

ولیوا هم‌چنین یک شهر به نـام زایـون در ایـالت ایلینـوی آمریکا تاسیس کرد که در آن 6500 نفر زنـدگی میکردند که تمامی مـردم آن شـهر به طـور کامل زمین تخت گـرا بودند.

شــهر زایــون مــداس و سیســتم آمــوزش و پرورشی و کلیساهای خـــود را داشت که در آن‌ها کیهـــان شناسی زمین تخت آمــوزش داده میشد. ولیــوا اعلام کــرد 5000

دلار به کسی که بتواند کرویت زمین را اثبــات کند میدهد اما هیچکس نتوانست کرویت زمین را به اثبــات برســاند. او در 1942 فوت کرد.

بعد از جنگ جهــانی دوم، طی عملیــاتی که آمریکا آن را گــیره کاغذ نــام نهــاد، بســیاری از دانشــمندان هســته ای،فیزیک و شیمی دانان آلمانی به آمریکا بـرده شـدند و در اواخر دهه 50 آن‌ها همگی در ناسا مشــغول به کــار شدند،سازمان ملی هوانوردی و فضا.

در همین حال برنامه‌های فضایی روسیه تشکیل شد و به اصــطلاح جنگ ســرد بین آمریکا و روســیه در گــرفت. ارتباطــات مــاهواره‌ای ثــابت بــرای اولین بــار در 1945 توسط یک نویســنده علمی تخیلی و فریماســون آرتــور سی کلارک مطرح شد و در حد یک داستان خیـالی بـود و مدت‌ها بعد در حدود یک دهه ظاهرا به یک حقیقت علمی تبدیل شد.

در 1957، روســیه ادعا کــرد که اولین مــاهواره به نــام "اسپوتنیک" را به مدار نزدیک زمین پرتـاب کـرده است و به دنبــــــال آن آمریکایی‌ها در 1958 ادعا کردند که "اکسپلورر 1" را پرتاب کرده‌اند.

امروزه ادعا می‌شود در حدود بیش از 10 هزار مـاهواره در مــدار وجــود دارد(البته گــاهی 20000 هم عنــوان می‌شــــــود). این ماهواره‌ها به گفته علم امــــــروز در ترموسفر و اطراف آن معلق هستند و در مــدار میچرخند که این لایه دارای دمایی در حدود 4540 درجه فارنهایت است. فلــــزات اســـتفاده شـــده در ماهواره‌ها از قبیل

آلومیــنیوم،طلا و تیتــانیم نقطه ذوبی در حــدود 1221، 1948 و 4044 درجه به ترتیب دارند.

مردم اغلب ادعا می‌کنند که می‌توانند با چشم غیر مسلح ماهواره‌ها را در آسمان ببینند اما این ادعا بسیار مضحک است زیــرا با توجه به ســایز بســیار کوچک ماهواره‌ها (کوچکتر از یک اتوبوس و تقریبا به اندازه موتور جت یک هواپیما) و ارتفــاعی بــالاتر از 420 کیلومــتر حــتی با اســتفاده از تلســکوپ شــما نمی‌توانید ماهواره‌ها را در آسمان دیده و شکل آن‌هـارا تشـخیص دهید. مـردم اکـثرا نورهای متحرک در آسمان را میبینند و فکر می‌کنند آن‌ها ماهواره‌ها هستند اما آن‌ها به سـادگی می‌توانند بالن‌هـا، هواپیماهــای کوچــک، شــهاب‌ها و اشــیای ناشــناخته‌ای باشند.

به اصــطلاح تلفن‌هــای مــاهواره‌ای در کشــورهایی مانند قزاقستان با تعداد بسیار کمی از دکل‌هـای تلفن مشـکل دریــافت دارند. اگر چنــدین هــزار مــاهواره زمین مــارا احاطه کرده است پس چنین مشکلاتی نباید بطـور منظم در روســتاها و منــاطق مختلف و دور افتــاده رخ دهد. هم‌چــنین دیش‌هــای مــاهواره ای(که ســال‌ها قبل از داستان ماهواره‌ها وجود داشتند) معمــولا در زاویه‌ای 45 درجه به سمت نزدیک‌ترین دکل زمینی قرار دارند.

اگر در حقیقت آنتن تلوزیــون و دیش‌ها امــواجی را از ماهواره‌ها در ارتفــاع بیش از 420 کیلومــتر دریــافت میکردند، دیش‌های ماهواره‌ای باید بطور کــاملا مســتقیم رو به فضا قــرار می‌گرفتند اما حقیقت این است که این دیش‌ها در زاویه‌ای 45 درجه‌ای قــرار دارند و منحــرف

هستند و این ثابت می‌کند که سیگنال‌هارا از دکل‌های زمینی دریافت می‌کنند.

قبل از داستان دروغین ماهواره‌ها رادیو،تلوزیون و سیستم‌های ناوبری مانند LORAN و DECCA به خوبی کار میکردند و مشکلی نداشتند و تمامی این‌ها با سیستم‌ها و تکنولوژی‌های زمینی ممکن بود! درست زمانی که کسی ادعای پرتاب هیچ ماهواره‌ای را نکرده بود.

امروزه کابل‌های بزرگ فیبر نوری، اینترنت را به سراسر اقیانوس‌ها متصل می‌کنند، برج‌های سلولی غول‌پیکر و سه گوش جی پی اس را پوشش می‌دهند،و انتشار از یونوسفر اجازه می‌دهد که امواج رادیویی منعکس شوند و تمامی این‌ها بدون کمک از یک موضوع افسانه‌ای و شبه علم به نام ماهواره انجام میگیرد.

هم‌چنین در اواخر دهه 50 موسس انجمن تحقیقات بین المللی زمین تخت، متولد دوور،انگلستان به نام سموئل شنتون در ادامه راه سموئل روبوتهام شروع به سخنرانی در تلوزیون،روزنامه‌ها،مدارس،باشگاه‌های مخصوص جوانان کرد و اطلاعات بسیاری از زمین تخت و ثابت ما را در اختیار مردم گذاشت.

او تمامی اطلاعات درباره زمین تخت را جمع نمود و منتشر کردو او تلاش کرد این حقیقت در تمام جهان فراگیر شود. زمانی که ناسا ادعا کرد اولین انسان را به ماه فرستاده، شنتون بلافاصله به این خبر واکنش نشان داد و آن را یک دروغ بزرگ خواند. زمانی که ادعا شد جان گلن در 1964 به مدار زمین رفت، شنتون برای وی

یک کارت عضویت رایگان از انجمن زمین تخت فرستاد و در آن نوشت" ok wise guy" "اوکی مرد عاقل"

شنتون میدانست که جان گلن که دوبار سناتور ایالت متحده شده و از اولین فضانوردان ناسا است یکی از فریماسون‌ها مانند پدران گذشته خود کوپرنیک،کپلر،کاوندیش و... است. البته او تنها فضانورد ماسون نبود! درواقع برای یافتن یک فضانورد ماسون کافیست به ناسا مراجعه کنید، فرقی ندارد با کدام فضانورد روبرو میشوید.

باز آلدرین که یکی فضانوردان ناسا است که ادعا شده به ماه رفته است، حلقه‌ای ماسونی در دست دارد که بر آن نمادی از فریماسون‌ها نقش بسته است و نشان میدهد او فریماسونی از درجه 44 می‌باشد. (در تصویر بالا مشخص است)

در زیر عضویت برخی فضانوردان ناسا را در باشگاه‌ها و کلوب‌های ماسونی مشاهده کنید:

باز آلدرین از Montclair Lodge No. 144 در نیوجرسی

ادگار میچل یکی دیگر از اعضای ماسونی و فضانوردان ناسا از اعضای Artesta Lodge No. 29 در نیومکزیکو

جیمز ایروین یکی دیگر از اعضای ماسونی و فضانوردان ناسا از اعضای ejon Lodge No. 104 در کلرادو اسپرینگز

Donn Eisele یکی دیگر از اعضای ماسونی و فضانوردان ناسا از اعضای Luther B. Turner Lodge No. 742 در اوهایو

گـــوردودن کـــوپر یکی دیگر از اعضـــای ماســـونی و فضـانوردان ناسا از اعضـای Carbondale Lodge No. 82 در کلرادو

ویرژیل گریســـوم یکی دیگر از اعضـــای ماســـونی و فضانوردان ناسا از اعضای Mitchell Lodge No. 228 در ایندیانا

والتر شیرا یکی دیگر از اعضـای ماسـونی و فضـانوردان ناسا از اعضای anaveral Lodge No. 449 در فلوریدا

تومـــاس اســـتافورد یکی دیگر از اعضـــای ماســـونی و فضانوردان ناسا از اعضای Western Star Lodge No. 148 در اوکلاهما

پل ویتز تهیه کننـده فیلم آمریکـایی از اعضـای ماسـونی Lawrence Lodge No. 708 در پنسیلوانیا

C. Fred Kleinknecht یکی از مـدیران ناسا در طـول پروژه سفر به ماه بود که بعد از مدت کوتاهی به یکی از رئیسان بزرگ شورای ماسونی درجه 44 باسـتانی شد و مناســکی بـــزرگ از فریماســـون‌هارا پـــذیرفت و آن را مدیریت کرد.

همگی فضـــانوردان ناسا از فریماســـون‌ها بودند. این اعضـای انجمن مخفی و بـرادری همگی از طرفـداران و مبلغـان خورشـید مرکـزی هسـتند و این افـراد از آغـاز تاریخشـان تا به امـروز سـعی در کنـترل ذهن و تغیـیر عقیده مردم دارند.

قبل از اولین ماموریت و پروژه سفر به ماه ناسا، یـازده فضانورد ناسا در یک حادثه مشکوک کشـته شـدند. گـاس

گریســون،راجر چــافی و ادوارد هیگیــنز وایت همگی در طـول یک آزمـایش غیرضـروری و خطرنـاک در کپسـول آپولو ســـــوختند. هفت نفر دیگر از آنـــــان به نـــــام تد فریمن،چارلز باست،الیـوت سـی،راسل راجـرز،کلیفتـون ویلیـامز،مایکل آدامز و رابـرت لارنس شش نفرشـان در سقوط جداگانه هواپیما درگذشتند و ادوارد گیــونز بر اثر تصادف ماشین.

هشت مـرگ تنها در 1967 رخ داد. بنـابراین بسـیاری از فضــانوردان در چــنین موقعیــتی بصــورت تصــادفی در گذشتند اما این مرگ‌ها نمی‌تواند بصورت تصـادفی بـوده باشد! آن‌ها قربـــــانی جنـــــایت شـــــدند. آن‌ها توسط سازمان‌های ماسونی به قتل رسیدند! این سـازمان‌ها به دنبال افرادی هستند که با جعلیات آن‌ها مشکلی نداشــته باشد و به راحتی خریدار جعلیات آن‌ها باشد.

یکی از رک و راست‌ترین فضـانوردان کشـته شـده گـاس گریسون بود. در 1967 گریسون بطور فزاینده‌ای عصبی بــود و حرف‌هــای منفی‌ای دربــاره شــانس ناسا بــرای فرستادن انسان به ماه میزد. او اصرار داشت که شـانس ناسا بـرای رفتن به مـاه بسـیار کم است و بارها و بارها در روش تست ایمـنی شکست خـورده است. او سـفر به ماه را غیر ممکن میدانست.

او به همســرش بــتی گفته بــود"اگر یک حادثه جــدی در برنامه‌هـای فضـایی رخ دهـد،این احتمـال وجـود دارد که برای من باشد"

پس از قتل او، مـــاموران دولـــتی درست قبل از این‌که کسی از مــرگ او مطلع شــود به خانه گریســون هجــوم

بردند و نوشته‌های شخصی و دفتر خاطرات او را با خـود بردند.

از 1969 تا 1972، فریماسـون‌ها در ناسا ادعا کردند که شش ماموریت آپولو را با موفقیت انجام دادند و انســان را به مــاه فرســتادند. با این فــریب هوشــمندانه و کمی استفاده از تکنولوژی موشک، یک دسته از فریماســون و عکاســان فریبکــار تصــویری از زمین تهیه کردند و با این عملیات روانی، ناسا تقریبا همه مردم را متقاعد کـرد که زمین کــروی است و مــردم بر روی یک کــره چرخــان در فضا زندگی می‌کنند.

در مستند"A Funny Thing Happened on the Way to the Moon" شما می‌تواند بطور شفاف این را ببینید که در فیلم رسـمی آپولو بـاز آلـدرین،نیل آرمسـترانگ و مایکل کالینز برای تقریبا حدود یک ساعت با اســتفاده از ترفندهای دوربین و فیلم بــرداری درحــال تهیه تصــاویر جعلی از زمین کروی هستند.

آن‌ها با اســتفاده از ارتباطــات صــوتی با مقر کنــترل در هوستون ارتباط برقرار کردند و او آن را راهنمـایی کـرد که چگونه تصویر برداری کنند تا اثر بیشتری داشــته باشد و تصـویر حقیقی به نظر برسد. آن‌ها تمـامی پنجره‌هـارا پوشــاندند به غــیر از پنجــره‌ای با نمــای رو به پــایین و دایــره‌ای شــکل و با اســتفاده از ترفندهای خاصی آن‌ها کاری کردند که تصویر کروی به نظر برسد.

نیل آرمســترانگ در این زمــان ادعا کــرد که به ارتفــاع 140000 مایلی از زمین رسیده اند(به ادعای آن‌ها نصف مسیر ماه طی شده بود) اما زمـانی که کمـرا تریک آن‌ها

تمام شد(نحـوه خـاص فیلم بـرداری)، مشـاهده کننـدگان خودشان می‌توانستند به راحتی این را ببینند که آن‌ها در حدود 10 مایل(16 کیلومتر) درحال پرواز در یک هواپیما بودند.

آن‌ها با این جعل و دروغ بــزرگ درک عمــوم را از شــکل زمین تغییر دادند.

از زمـــانی که اولین تصـــویر ناسا از کـــره کامل زمین منتشر شد مردم مطمئن شدند که فیثـاغورث در چنـدین هزار سـال قبل درست فکر میکـرده است و همگی بـاور کردند که زمین باید یک کره باشد. اما زمـانی که با چشم شک و تردید نگــاه کنیــد،اشــکالاتی را خواهید دید(مقاله تصاویر جعلی ناسا: لینک)

حرفه‌ای‌ترین تحلیلگـران عکس چند تصـویر ناسا از زمین را جــدا کردند و مــدرک غــیر قابل انکــاری از ادیت‌هــای کــامپیوتری یافتند! اگر آن‌ها در حقیقت به فضا یا حــتی ماه رفته باشند دیگر نیازی به جعل تصاویر زمین نیست.

ناسا تصـاویر بسـیاری دارد که در آن تصـاویر، اشـکالاتی نظـــیر تکـــرار ابرهـــا،رنگ مصـــنوعی اقیانوس‌ها و قاره‌هــا،ســایزهای مختلف قاره‌ها در تصــاویر مختلف و استفاده از پیام‌های زیر آستانه‌ای یافت می‌شود حتی در یکی از تصـــاویر ناسا از پلوتو بر روی آن نمـــاد سگ پلوتوی دیزنی یافت می‌شود که نشان میدهد دیزنی،ناسا وهالیوود همکاری‌ای قوی باهم دارند.

در یک بعد ار ظهر روشن و واضـــح،در طـــول دوره واکسینگ یا واینینگ چرخه ماه، به راحتی می‌توانید عبور سیارات را از مقابل ماه ببینید! برای قرن‌ها مردم شاهد

عبور سیارات از مقابل ماه بودند(همـانطور که از مقابل خورشـید عبـور می‌کند) و حـتی انجمن نجـوم سـلطنتی بسـیاری از این مشـاهدات را به ثبت رسـانده است. این موضوع نشـان میدهد که مـاه مـاهیتی که ناسا ادعا دارد، را ندارد. وقتی عبور سیاره‌ای مانند ونوس از مقابل ماه رصد می‌شود، فرضیه افسانه‌ای خورشـید مرکـزی بـرای همیشه باطل می‌شود و البته شده است.

سـموئل شـنتون موسس انجمن تحقیقـات بین المللی زمین تخت کرده بود" سیارات را می‌شود در هنگام عبور از جلوی ماه دید، فضانوردان باید خـود را آمـاده برگشت به زمین کنند زیرا چیزی برای فرود آمـدن بر روی آن در آسمان وجود ندارد"

در کنار شنتون،بسـیاری از مـردم دیگر بودند که سـفر به مـاه را یک فـریب بـزرگ میدانسـتند. زمـانی که تصـاویر ارائه شـده ناسا از مـاه مـورد بررسی قـرار گـرفت این موضـوع اثبـات شد که آن‌ها در یک اسـتادیو با بگ گراند تکراری تصویر برداری کردند، همـراه با نـور مصـنوعی و استفاده از بندها و طناب‌هـایی خـاص بـرای حـالت معلق فضانوردان.

یک عکاس انگلیسی، برنده جایزه بهترین تصـاویر به نـام David Persey،تحلیلگر عکس و مـــــــورخ Jack White،عکاس و ناشر Marcus Allen و خیلی‌های دیگر تمـامی شـهرت حـرفه‌ای خـود را بر روی افشـای این‌که تصاویر ناسا جعلی و دروغین است گذاشتند تا ثابت کنند تصاویر ناسا در یک استادیو تهیه شده است.

تجزیه و تحلیل تصـاویر مختلف از شش مـاموریت آپولـو، نشـان دهنـده ویژگی‌هـای تکـراری بک گراند است(مانند تپه‌ها و حفره‌ها) که بارها و بارها در تصـــاویر مختلف از ماه دیده میشوند.

در تصـــاویر آپولو 11، می‌تـــوان دید که بـــاز آلـــدرین دستکش‌هایی با رنگ‌های متفاوت و چکمه‌هایی با سایز و طول متفاوت پوشیده است. بسیاری از تصاویر ماه نورد را نشـــان میدهد که در اطـــراف آن هیچ مســـیر و ردی از چرخ‌های آن وجود نـدارد اما تصـاویری است که درحـالی که هنوز ماه نورد بی‌سرنشین است در تمـام پیش زمینه مسیرهای حرکت ماه نورد را نشان میدهد.

اشـکال دیگـری که وجـود دارد این است که فضـانوردان مختلف در زنـــدگی نامه‌ها و یا مصـــاحبه‌های خـــود ذکر کرده‌اند که در ماه ستارگان درخشانی دیدند و برخی نـیز دکر کردند که اصلا ستاره‌ای ندیدند! چه تناقضاتی!!!

دیـــــــــدن این کلیپ خـــــــــالی از لطف نیست: http://www.aparat.com/v/lCjpK

نه تنها تمـامی کلیپ‌هـای آپولو مملو از جعلیـات و تقلب است، بلکه ناسا ادعا می‌کند که فیلم اصـلی آپولو یـازده از فایل‌ها و ســـوابق ناپدید شـــده است تا کسی نتواند صحت آن را بررسی کند.

درست شنیدید، آن‌ها بیش از 40 میلیارد از پول مالیـات دهندگان آمریکایی را مصـرف کردند و ادعا کردند به مـاه رفتند و سپس و بطرز عجیبی اسناد و کلیپ‌هـای اصـلی آپولو را گم کردند.

ناسا هم‌چنین ادعا کرده است که نوارهای صـوتی اصـلی آپولو را گم کرده است.

در 1970، فریماسون و استاد فلسفه در دانشگاه سـنت توماس به نام Leo Ferrari انجمن زمین تخت کانادا را تاسیس کرد. برخلاف انجمن اصلی زمین تخت، لئو زمین تخت را یک شـوخی مضـحک خواند و شـروع به تمسـخر زمین تخت کرد. او عمـدا چند اسـتدلال غلط بـرای زمین تخت مطرح کرد و آن‌هارا رواج داد.

برای مثال، او همیشه همراه خود در سـخنرانی‌هایش یک سـنگ کوچک می‌آورد و ادعا میکـرد که این سـنگ را شخصا از لبه زمین تخت جـدا کـرده و آورده است. او با خنده و تمسخر میگفت که زمانی که قایق او از لبه زمین به پـایین پـرت شد او از قـایق خـود به بـیرون پرید و این سـنگ بـاعث شد تا از لبه زمین به پـایین سـقوط نکند بنابراین این سنگ را از لبه زمین جدا کرد و با خود آورد.

و از آن به بعد مردم موضـوع زمین تخت جـدی نمیگرفتند و فکر میکردند که یک شوخی مسخره است. او باعث شد زمین تخت مورد تمسخرهای بسیاری قرار بگیرد.

در 1971 سـموئل شـنتون در گذشت و یک مکانیک هواپیما به نـام چـارلز کی جانسـون (Charles K. Johnson)ـ مـدیریت جدید انجمن تحقیقـات بین المللی زمین تخت را به عهده گرفت.

چارلز و همسرش مارجوری، مانند خانم بلانت و بسیاری اعضـای انجمن زتتیک تنها زمین تخت گـرا نبودنـد،آن‌ها مخالفان فریماسون و نیز افشاگران حقیقت بودند.

چارلز و همسرش یک نشریه دوره‌ای به نام "اخبار زمین تخت" یا "The Flat Earth News" ایجـاد کردند و تا سـال‌های بسـیاری مقـالاتی بـرای افشـای دروغ‌هـای ناسا،حقیقت زمین تخت و ثابت منتشر کردند.

بر خلاف لئو، که زمین تخت را مسخره کرده بـود، چـارلز بسیار به پیشرفت و فراگیر شدن این حقیقت کمک کرد. او یک نابغه بود و افشاگری‌های بسیاری کرد.

در 1974 چـارلز جانسـون دربـاره انجمن تمسـخر زمین تخت که برای لئو بود چیزهایی شنید. او تصمیم گرفت تا با لئو در این باره صحبت کند، بنابراین یک نامه دوسـتانه به او نوشت تا درباره انجمن خود بیشـتر توضـیح دهد اما لئو هرگز این نامه را پاسخ نداد.

دو سال بعد چارلز یک نامه موادبانه دیگر نوشت و گفت: " از این‌که یک همفکر هسـتیم خوشـحالم" و سـپس گفت:" زمانی که درباره انجمن شـما شـنیدم روز شـادی داشـتم" او نوشت: "من مطمئنم که ما اهـدافی دور از هم نـداریم" " من سـعی میکنم به چـیزی که میگم عمل کنم، برای فکر و جستجو ایده‌ها و مفاهیم خـارج از عقل و غیر عـادی" و سـپس در انتها گفت" منتظر پاسخ شـما هستم"

بعد از شش مـاه، هیچ واکنشی از سـوی لئو مشـاهده نشد. او بارها پیام‌ها و نامه‌هـای مختلفی داد اما جـوابی دریـافت نکـرد. بعد از مـدتی بررسـی، او فهمید که لئو انجمـنی منحـرف کننـده دارد و ذهن مـردم را از حقیقت دور می‌کند و باعث پیشرفت جامعه الحادی می‌شود.

پس از آن چـارلز جانسـون کـارش را سـریعتر و بهـتر از قبل ادامه داد، او بـاعث پیشـرفت‌های بسـیاری در زمین تخت شد و این پیشرفت در اطلاعات و تحقیقات اعضای بیشتری را برای زمین تخت به همراه داشت.

او برای ادامه عمر خود شروع به افشای حقیقت دربـاره انجمن دروغین لئو کرد و او را یک پیـامبر دروغین خواند که همه چـیز را به تمسـخر میگـیرد و بـاعث می‌شـود حقیقت پنهان شود.

در اواخر عمر چارلز، خانه او بطرز بسیار مشکوکی آتش گـرفت و تمـامی مقـالات،اطلاعـات و کتاب‌هـایی که از زمین تخت نوشـته،تهیه و در طـول عمر خـود جمع کـرده بود سوخت و ازبین رفت.

حتی اطلاعات تهیه شده توسط سـموئل شـنتون نـیز که او از آن‌ها نگه داری میکرد به کلی از بین رفت.

پس از آن‌جانسون اعلام کرد که او مامورانی را دیـده که این آتش سـوزی را راه انداختند و این آتش سـوزی از روی قصد و برای نابودی حقیقت زمین تخت بود.

پس از پایان دادن به دروغ درباره سفر مـاه، ناسا فـریب دیگـری را آغـاز کـرد. او از 1976 شـروع به جعل کـردن سفر به مریخ کرد.

ناسا با این دروغ سیارات را مانند زمین توصـیف کـرد که مکان‌هـایی بـرای فـرود و قـدم نهـادن دارند درحـالی که آن‌ها اجرامی نورانی مانند بقیه اجرام آسمانی هستند و مکانی برای قدم نهادن و فرود نیستند.

ناسا هزاران تصویر جعلی از فضا و البته مریخ ارائه داده تا بتواند ادعای خود را به اثبات برساند.

حتی با فـرض این‌که مـریخ یک سـیاره بیابـانی و مکـانی شبیه به زمین است، این برای آن‌ها غیر ممکن است تا با آزمایش و محاسبات خـود بتوانند کاوشـگری را در سـطح آن فرود بیاورند.

آن‌ها می‌گویند که فشــار ســطح مــریخ تنها 4/10 از 1٪ فشار سطح زمین است و این معادل با فشار در ارتفــاع 24 مایل از ســطح زمین است. در آن فشــار مــاده هــوا کافی نیست. بنابراین ناسا بر روی کاوشگر خـود از چـتر نجـات بـرای فـرود اسـتفاده می‌کند اما هیچ چـتر نجـاتی برای استقرار در آن ارتفاع هنوز ساخته نشده.

Joe Kittenger که رکــورد بــالاترین،پرســرعت‌ترین و طـولانی‌ترین سـقوط از درون لایه جو در 19 مـایلی را دارد می‌گوید که با سرعت 767 مایل برساعت حدود 15 دقیقه آن بــالا بــود و چــتر نجـات مخصـوص او که بــرای کاهش سرعت یک جسم با سرعت بسیار اســتفاده میشد بی‌فایـــده بـــود و او گفت هیچ کـــاهش ســـرعتی با آن سرعتی که داشتم ندیدم و ایجاد نشد.

اما هنوز ناسا میخواهد که ما باور کنیم، برای مثـال چـتر نجات کاوشگر فـونیکس، موفق به کـاهش سـرعت آن از 12,748 مایل بر ســاعت تا 124 مایل بر ســاعت شــده است! آن هم فقط در 2.86 دقیقه! این چگونه ممکن است؟

به عبـــارت دیگـــر، ناسا ادعا دارد می‌تواند همه چـــیز را میلیون‌ها مایل دورتر بر روی مــریخ از زمین کنــترل کند

که حتی برای انجام آن در زمین و در ارتفاع پایین‌تر و با سرعتی 16 بار کندتر از آن نیز توانایی ندارد.

تا به امروز ناسا درحال جعل کردن بسیاری از تصاویر و سفرها از جمله سفر به مریخ است. در این میان بسیاری دیگر از آژانس‌ها و سازمان‌های فضایی کشورهای دیگر شامل روسیه،چین،ژاپن،هند،اسا(سازمان فضایی اروپا) و.... برنامه‌ای مشابه ناسا برای فریب دارند و همان قوانین را دنبال می‌کنند تا از گوشبری مردم خود و از پول مالیات دهندگان به نفع خود استفاده کنند.

برنامه‌های فضایی آن‌ها تنها بازی با اذهان است و تنها سودی که برای آن‌ها دارد کنترل ذهن مردم و تبلیغ قدرت کشورشان است.

موشک‌های فرستاده شده توسط سازمان ناسا و سازمان‌های فضایی دیگر هرگز مسیر مستقیمی را طی نمی‌کنند، تمامی راکت‌ها بعد از مدتی منحرف شده و دوباره به زمین بر میگردند. موشک‌هایی که اعلام شده پرتاب‌های موفقی داشتند همگی یا سوخت جامد بوده و یا بعد از مدتی که از دید خارج شدند در مکانی از قبل تعیین شده سقوط می‌کنند.

هیچ ارتفاعی وجود ندارد که موشک تا جایی بالا برود که ناگهان در یک فضای خلا بی‌کران معلق شود! این‌ها همگی شبه علم و از سبک ساینس فیکشن و علمی تخیلی هستند.

تمامی این فریب‌ها به وسیله استخرها،بندها،پرده‌های سینمایی و با استفاده از هواپیمای زیرو جی به انجام

میرسد. آن‌ها چیزی به عنـوان حقیقت ندارند که به شـما بگویند.

در 1998 ناسا ادعا کرد که آی اس اس(ایستگاه فضـایی بین المللی) را به فضا پرتاب کرده است که فضــانوردان در آن می‌توانند آزمایشــات علمی در فضا انجــام دهند و فضـــای خـــارج از زمین را بررسی کنند. آن‌ها می‌توانند درون ایســتگاه معلق بــوده و بی‌وزنی را بطــور مــداوم تجربه کنند.

اما همه این حالت‌هـــای بی‌وزنی با اســـتفاده از پـــرده ســینمایی،ترفندهای فیلم بــرداری،اســتفاده از بندهای مخصـوص و معلق شـدن در هواپیمـای زیـرو جی امکـان پذیر است و فضایی وجـود نـدارد تا در آن معلق شـوید و آن را بررسی و مطالعه کنید.

در حقیقت دلایل بسـیاری بـرای جعلی بـودن کلیپ‌هـای فضــانوردان هنگــام پیــاده روی فضــایی و یا معلق در ایستگاه فضایی وجود دارد. دیده شدن حباب‌ها،به گــوش رسیدن صدای آب دو مورد از مواردی هستند که در اکــثر کلیپ‌های آنـان قابل دیـدن و شـنیدن است البته امـروزه ناسا بیشتر احتیاط می‌کند.

ادعا می‌شــود آن‌ها در اســتخرهایی قبل از ورود به فضا تمــرین می‌کنند اما جــالب این‌جاست که در کلیپ‌هـــای حقیقی فضــانوردان و کلیپ‌هــای تمریــنی آن‌ها نقــاط مشترکی وجود دارد.

تجزیه و تحلیل بسـیاری از فیلم‌هـای داخلی از ایســتگاه فضـــایی بین المللی نشـــان میدهد که آن‌ها از حقه‌ها و ترفندهای ســـینمایی بســـیاری بـــرای ســـاخت فیلم‌ها

استفاده می‌کنند ترفندهایی از قبیل استفاده از پرده سینمایی یا پرده سبز،استفاده از بندها و طناب‌ها که با آن‌ها آویزان میشوند و همینطور استفاده از هواپیمای زیرو جی یا جاذبه صفر که به ادعای آن‌ها برای تمرین فضانوردان و شبیه سازی محیط فضا و معلق ماندن استفاده می‌شود.

آن‌ها با استفاده از هواپیما زیرو جی می‌توانند صحنه‌های مختلف را تصویربرداری و باهم یکی کنند تا یک کلیپ کامل و چندین دقیقه‌ای بسازند زیرا این هواپیماها تنها چند ثانیه در حالتی قرار میگیرند که می‌توانند افراد را در این چند ثانیه معلق کنند.

در 2001، چارلز کی جانسون در گذشت، او تمام مکاتبات،مقالات و کتاب‌هایی که درباره حقیقت زمین تخت در طول عمرش به دست آورده بود در آتش سوزی خانه‌اش از دست داد.

انجمن تحقیقات بین المللی زمین تخت بطور رسمی به کار خود پایان داد. تمسخر زمین تخت توسط انجمن لئو هم‌چنان ادامه داشت تا موضوع زمین تخت را به یک موضوع مضحک تبدیل کنند.

در 2004 ریاست انجمن زمین تخت به دنیل شنتون داده شد(هیچ ارتباطی با سموئل شنتون ندارد)که درست مانند لئو، وب سایت زمین تخت را تا امروز حفظ کرده است.

آن‌ها دلیل این‌که چرا همگی ما می‌توانیم بر روی زمین تخت زندگی کنیم را وجود نیرویی به نام شتاب جهانی میدانستند و این بدین معنا بود که دیسک زمین درحال

حرکت با سرعتی به سمت بـالا است اما این تنها یکی از دروغ‌های هدفمند بود که توسط انجمن جعلی زمین تخت گفته شد. همـانطور که چـارلز جانسـون گفته بـود، آن‌ها آب حقیقت را گل آلود می‌کنند.

در 2008، معلم و نویسنده اریک دوبای یک وبسـایت راه اندازی کرد و کتاب خود با عنـوان "توطئه آتلانـتیس" یا " Atlantean Conspiracy" که بسیاری از موضـوعات را افشا کرد از قبیل دروغ سفر به مـاه، افشـاگری دربـاره انجمن‌هـای سـری فریماسـونری،افشـای حقیقت زمین تخت و ثابت در مرکز جهان و اسـتفاده از نقل قول‌هـای رئیس انجمن بین المللی زمین تخت چارلز جانسون.

او در ابتـدای کـار خـود تمـامی کتب ویلیـام کـارپینتر و سموئل روبوتهـام را خواند سـپس پـژوهش و مطالعـات گسـترده‌ای را آغـاز کـرد و در آخر کتب بسـیاری نـیز در رابطه با زمین تخت نوشت و افشـــاگری‌های بســـیاری انجام داد.

در 2009، پس از مشـــاهده مصـــاحبه الکس جـــونز، که فضانوردان ناسا را تحسین و ستایش کرده بود، اریک یک مقاله درباره دروغ سفر به ماه نوشت و برای او ارسـال کـرد که شـامل یک لینک بـرای خوانـدن کتـاب سـموئل روبوتهام درباره زمین تخت بود.

پس از آن بود که الکس، اریک را یک "فلت ارثر" یا زمین تخت گرا خواند.

برای چند سال آینده، اریک مقالات و کتاب‌هـای بسـیاری دربـــاره توطئه‌هـــای مختلف نوشت. او در رســـانه‌های مختلف اجتماعی فعالیت‌های گسترده‌ای داشت.

با ســاختن حســاب‌های مختلف و گروه‌هــای بســیار او توانست اطلاعــات و پژوهش‌هــایش را در اختیــار مــردم قرار داد.

بعد از گذشت چند ســال، او دنبــال کننــدگان بســیاری در صفحات اجتماعی خــود مانند گوگل پلاس،لینکــدین،فیس بــوک،توییــتر،اســتامبلآپان،پینترســت،Tsu و بســیاری از صــفحات دیگر جمع کــرد و اطلاعــات و مقــالات او به سرعت در اینترنت فراگیر شد.

بــرای مثــال می‌توانید این‌جا در این تصــویر که از حســاب گوگل پلاس او تهیه شــده ببینید که حــدود 145 میلیــون بازدید تا کنون داشته است

در اواسط ســــــــــــــــال 2011،یک هنرمند حرفه ای،بازیگرهالیوود، به نام متیو بــویلان ملقب به مت پــاور لنــد، خــود را یکی از اعضــای ســابق ناسا و یک افشــاگر معرفی کرد و کانالی با عنوان "TheNASAChannel" در یوتیوب راه اندازی کرد.

او چنــدین کلیپ بــرای افشــای دروغین و جعلی بــودن تصــاویر ناسا منتشر کــرد اما کانــال او بیشــتر دربــاره زنــدگی شخصی او و مســائل دیگــری است تا افشــای حقیقت زمین تخت!

با این حال، او این مورد را بیان داشــته است که تصــاویر سیارات مختلف را با رنگ‌های خاص و مختلف بــرای ناسا میســاخته است که توسط ناسا به عنــوان عکس حقیقی از سیارات معرفی میشده.

تنها این افشـــاگری او نیست که ارزش مند است بلکه او تاکید می‌کند که تمـام تصـاویر ناسا فیک هسـتند و علاوه بر این او ادعا دارد که بـــــرخی از کارکنـــــان ناسا در یک مهمانی به او گفته‌اند که زمین در حقیقت مسطح است.

در نوامــبر 2014،پس از ســال‌ها تحقیق و نوشــتن کتب مختلف، اریک دوبای کتابی با عنـوان "The Flat Earth Conspiracy" منتشر کرد و بطـور همزمـان در یوتیـوب یک مســـــتند به نـــــام "Flat Earth Conspiracy Documentary" منتشر ساخت و مصاحبه‌های رادیـویی بســیاری انجــام داد و چنــدین مقاله کامل در این بـــاره نوشت.

در مدت کوتاهی،کلمه کلیدی "flat earth" شاهد 600% افزایش در گوگل بـود! ناگهـان از چند هـزار نتیجه سـرچ گوگل به 21 میلیون رسید.

نگاهی کوتاه به نظریه زمین تخت و نظریه زمین کروی

طرفداران نظریه زمین تخت معتقدند زمین کروی نیست بلکه مسطح است. اعتقادات آن‌ها درباره شکل جهان متفاوت است، اما بسیاری از شخصیت‌های یوتیوب که نظریه توطئه را مطرح کردند می‌گویند زمین مانند دیسکی است که توسط یک دیوار یخی محصور شده است.

آن‌ها استدلال می‌کنند که ناسا و سایر سازمان‌های علمی با انتشار تصاویر فضایی جعلی از زمین توطئه گسترده‌ای برای پنهان کردن حقیقت زمین مسطح از مردم دارند. آن‌ها می‌گویند فضانوردان با دریافت رشوه حقیقت را پنهان می‌کنند؛ پنجره‌های هواپیماها به Yگونه‌ای ساخته شده تا افق در دید ما دارای منحنی باشد، و ایستگاه فضایی بین‌المللی یک کلاهبرداری است؛ آن‌ها هم‌چنین می‌گویند گرانش واقعی نیست.

به تازگی، معتقدان به زمین تخت تلاش می‌کنند با جمع آوری یک میلیارد دلار یک ماهواره ساخته و به فضا بفرستند تا ببینند آیا زمین کروی است یا نه. تا کنون مبلغی بالغ بر 6842 دلار از سوی 224 نفر برای کمک به این طرح پرداخت شده است.

هیچ کس نمی‌داند که چه تعداد از مردم به نظریه زمین تخت معتقدند. انجمن زمین تخت، قدیمی‌ترین سازمان طرفدار این نظریه است و 555 عضو دارد.

به گفته دیویدسون حدود 500 نفر در این کنفرانس شرکت کردند. کنفرانس بین المللی بعدی زمین تخت در

16 و 15 نوامبر سال 2018 برگزار خواهد شد. دیویدسون گفت که انتظار دارد تا 1500 نفر در کنفرانس بعدی حضور داشته باشد.

نگاهی کوتاه به نظریه زمین تخت و نظریه زمین کروی

مدل زمین تخت یک تصور قدیمی از شکل زمین است که در آن سیاره ما به صورت یک صفحه یا دیسک است. بسیاری از فرهنگ‌های باستانی از جمله یونان باستان تا دوره کلاسیک این تمدن، عصر برنز و عصر آهن در خاورنزدیک، تا تمدن هلنیستی، هند تا دوران امپراتوری گوپتا (قرن‌های پیش از میلاد) و چین تا قرن هفدهم به زمین مسطح اعتقاد داشتند. چنین اعتقادی در میان بومیان آمریکای شمالی به صورت یک زمین مسطح که توسط گنبدی به نام آسمان محصور شده رایج بود.

انجمن طرفدار زمین تخت، گروه یا گروه‌هایی هستند شکل گرفته برپایه این باور که زمین صاف یا تخت است. نظریه صافی زمین را نخستین بار یک نویسنده انگلیسی به نام ساموئل روباثام (1816–1884)ـ مطرح کرد. وی برپایه نتیجه‌گیری که از آزمایش سطح بدفورد به دست آورد، یک کتابچه 16 صفحه‌ای به نام ستاره‌شناسی پرسش‌گر را منتشر ساخت که بعدها آن را به یک کتاب 430 صفحه‌ای به نام زمین، کروی نیست، گسترش داد و در آن توضیح داد که زمین همچون یک دیسک گرد و صاف است که شمال‌گان، مرکز آن است و جنوبگان، همچون دیواره‌ای از یخ، جنوب آن را فرا گرفته و خورشید و ماه به ارتفاع 4’800 کیلومتر و کیهان، 5’00 0 کیلومتر بر فراز آن واقع شده‌اند. وی هم‌چنین کتابچه دیگری با نام"مغایرت ستاره‌شناسی مدرن با نظریات

کتب مقـدس" نـیز منتشر کـرد و در آن بیـان داشت که "کتاب مقدس، همچون مـا، این نظریه را که زمین صـاف و بی‌حرکت است را پذیرفته و ما نـیز نباید تنها به سـبب گمانه‌زنی‌های انسانی خود، آن را کنار گذاریم".روباثام و پـیروانش همچـون ویلیـام کـارپنتر که عقاید وی را پی گرفتنـد، با بهره‌گـیری از فن دانش‌نمـایی در مباحثه با دانشـمندان زمـان خـود، توانسـتند توجه عامه را به خـود جلب کنند.

نظریـهٔ زمین کـروی یا گـرد به زمـان یونانیـان باسـتان بازمی‌گردد. تمدن یونان در حدود سال 900 قبل از میلاد ظهور یافت و در طول هزار سـال بعـد، کمک بـزرگی به ستاره‌شناسی نمود.

ابتـدا، در قـرن ششم قبل از میلاد یونانیـان دریافتند که زمین کروی است و اولین بار فیثاغورث دانشمند یونانی کروی بودن زمین را اظهار داشت. آن‌ها برای اولین بـار محیط زمین، انـدازه مـاه و فاصـله میـان آن‌ها را بـدقت انـدازه گرفتند. اگرچه به اشـتباه معتقد بودند که زمین کـره ثـابتی است که جهـان پـیرامون آن می‌گـردد ولی برخی از اندیشه‌ها و شـیوه‌های رصدشـان تا اواخر قـرن هفدهم کاربرد داشت.

پیش از آن که یونانیـان نظریه کـروی بـودن زمین را مطـرح نماینـد، اکـثر مـردم بر این بـاور بودند که زمین مسطح است. بـرای مثـال هنـدوها معتقد بودند که زمین مسـطح و بر شـانه 4 فیل قـرار دارد که به نوبه خـود بر پشت چهـار لاک پشت شـناور در اقیانوسی بی‌کـران ایسـتاده‌اند. مصـریان باسـتان زمین را رب‌النـوع کب می‌پنداشـتند که به پهلو دراز کشـیده و الهه نـات، تجسم

خورشـــید، بر روی آن خیمـــده است. ایرانیـــان باســـتان عقایـدی مبـنی بر گـرد بـودن زمین داشـته‌اند که بازتـاب آن‌ها را حـتی می‌تـوان در رسـومی همچـون رها کـردن سیبی شناور در آب هنگام چیـدن سـفرۀ هفت سـین دید که نشانی از شناور بودن کرۀ زمین در فضا و پویایی آن است. در حـدود سـال 350 پیش از میلاد ارسـطو، دلیل قاطعی بر گرد بودن زمین ارائه کرد. موثرترین دلیل وی این بود که اگر کسی به طرف شمال یا به طـرف جنـوب مسافرت کند، در افق روبروی او ستارگان جدیدی ظـاهر می‌شوند و در افق پشت سر او سـتارگانی که قبلاً دیـده می‌شدند، ناپدید می‌شوند.

نظریه زمین تخت در ایران

با وجـود اثبـات علمی کـروی بـودن زمین، هنـوز عـده‌ای معتقدند زمین تخت است. نظریه زمین تخت طرفدارانی در کشـورهای مختلف دارد. انجمن "زمین تخت فارسی" هم از سال 94 از طریق انتشار مطالب مختلف کار خود را در ایــران آغــاز کــرد. اگرچه این انجمن مــدعی است توسط نهادهای مرتبط تایید شـده و فعـالیت گسـترده‌ای در فضـــای مجـــازی دارد، اما هیچ اطلاعـــاتی دربـــاره موسسان احتمالی (البته اگر ادعای فعالیت قانونی‌شـان حقیقت داشته باشد)، نویسـندگان و راه ارتبـاطی با این انجمن وجود ندارد.

گنبد آسمان

گنبد آسمان در اخترشناسی کتاب مقدس گنبـدی جامد و بسیار بزرگ است که بالای اتمسفر قرار دارد. در تورات کتاب پیدایش خداوند گنبد آسمان را خلق کـرد تا آب‌هـای مافوق زمین را (منابع بـاران) از آب‌هـای زیـرین (در زیر زمین) جـدا کند. لغت فرمـامنت (گنبد آسـمان) انگلیسی شدهٔ لغت لاتینی فرمامنتیوم است که در ولگیت مشاهده می‌شود.

در دیـدگاه یهودیـان گنبـدی جامد بر بـالای آسـمان قـرار داشت و هفت آسمان بـالای آن بودند و خداوند در بـالای این هفت آسمان بود.

ریشه لغتویرایش

واژه فرمـــامنت در انگلیسی از ریشه لاتین فرمـــامنتوم گرفته شده‌است که ترجمه لغت عـــــــــبری رکیا (רָקִיעַ) می‌باشد. لغت فرمـــامنتوم در لاتین به معـــنی محکم و سخت می‌باشد. لغت عبری رکیا به معنی گسترش یافتن است که شبیه فرآیندی است که در آن یک فلز با کوبیدن صاف و پخش می‌شود. مانند تمـامی فرهنگهـای گذشـته بنی اسرائیل بر این باور بودند که آســمان یک گنبد جامد است.

در کتاب مقدسویرایش

لغت گنبد آســـمان در تـــورات کتـــاب پیـــدایش روایت شده‌است. در کتاب پیدایش بخش 6:1-8 آمده‌است:

خداوند گفت:بگذارید میـان آب‌ها گنبـدی باشد تا آب‌ها را از آب‌ها جــدا کند. از این رو خــدا گنبد را ایجــاد کــرد و آبهــای زیر گنبد را از آبهــای بــالای گنبد جــدا نمــود و این‌گونه شد. و خداوند (بالای) گنبد را بهشت نام نهــاد و این اتفاق در بعد از ظهر و صبح روز دوم واقع شد.

بر اســاس تــورات این گنبد دارای دریچه‌هـایی به آســمان بالا است. در داستان طوفان نوح این پنجره‌ها باز شده و زمین از آب پر می‌شود.

در ســال ششصــدم زنــدگی نــوح و در روز 17 مــاه دوم تمامی آبهای زیرزمین سرآریز شدند و پنجره‌های بهشت باز شدند.- کتاب پیدایش 7:11

از این رو در دیدگاه کتاب مقدس بهشت شــمایم (שָׁמַיִם) در بـــالای گنبد قـــرار داشت. کل زمین و آســـمان در اقیانوسی به نام تهوم תְּהוֹם شناور بودند که آب‌های آن تا قبل از ایجاد گنبد زمین را پر کرده بود. دریای تهوم بر اســاس تــورات پر از موجــودات شــیطانی نظــیر لویاتــان است که خداوند بر آن‌ها غلبه کرده‌است.

دید یهودیــان در مــورد آســمان و زمین. بهشت در بــالای گنبد قــرار داشت و زمین به صــورت ســطحی صــاف بر روی ستونهایی بنا نهاده شده بود.

نظریه‌های مسیحیتویرایش

آگوستین نوشته است که: آموزه‌های زیادی روی طـبیعت گنبد آسمان صرف شده‌است."ما شــاید این نــام را بــرای درک این‌که گنبد آسمان بی‌حرکت نیست بلکه صلب است بر آن نهـــاده‌ایم. او نوشـــته است که سن بازیل به گنبد

آسمان متحرک اعـتراض کرده‌است. با توجه به گفته‌هـای سن توماس آکویيناس: گنبد آسمان طبیعتی جامد داشته و بالای نـاحیه‌ای از آتش است که در آن همـهٔ بخارها باید تحلیل بروند. انقلاب کوپرنیک در قـرن 16 به تجدید نظر هدایت کرد که در 1554 جان کالوین نظریه داد که: ابرها به "گنبد آسـمان" ترجمه شـده‌اند. او که در رشـتهٔ هـوا و فضا و هنرهای مبوطه تحصـیل کـرده بـود نوشـته است: بگذارید در جایی دیگر برود. به گفتهٔ کالوین تورات باید با مسیحیت محبوب و مرتبط با کیهان‌شناسی مطابقت کند یا نباید پذیرفته شــود. او به گفت (موسس) باید ما را به جـای سـتارگان سـتایش کنند. کـالوین (دکـترین از محل اقــامت) اجــازه داد تا پروتســتان‌ها کشف علم را بــدون انکــار توانــایی کتــاب مقــدس بپذیرند. به گفتــهٔ بعضی کاتولیک‌ها انجیل به ســـادگی ایـــده‌های کیهان‌شناسی مکتوب رایج زمان را انعکاس می‌دهد.

تغییرات علمیویرایش

نوشتار اصلی: کره آسمان

یونانیان و رواقیـان یک نیم کـرهٔ معنـوی را بعد از کشف حــالت کــروی زمین در ســده‌های 3 تا 4 قبل از میلاد پذیرفتند. قرون وسطی اسـتادانه کیهان‌شناسی را که با ایدهٔ فیلسوفان یونان یعنی ارسطو و بطلمیــوس آمیخته می‌شد قبول کردند. این کیهان‌شناسی گوی‌های معنــوی را با مرکـزیت زمین درگـیر کـرد. دورتـرین نقطـهٔ خـارج گوی شامل ستاره‌ها و شـرایط گنبد آسـمان بعـداً به این گوی انتقال یافت.(7 گوی داخلی برای 7 طبقهٔ آسـمان بود و ترتیب آن‌ها در نام‌گذاری روزهـای هفته بـاقی نگه داشته شده‌است.)حتی مـدل کوپرنیک‌ها شـامل یک کـرهٔ

خـارجی بـود که سـتاره‌ها را نگه می‌داشت (و با داشـتن چـرخش روزانـهٔ زمین روی محـور خـود به گنبد آسـمان اجـازهٔ سـاکن مانـدن را می‌داد.) مطالعـات برهه تیکو در زمینهٔ نو اختر 1572 و دنباله‌دار 1577 بـرای اولین بـار ایدهٔ وجود گوی‌های جامد، منحرف نشدنی و اشـیا مـادی را به چالش می‌کشید. در 1584 برونو یک کیهان‌شناسی را بدون گنبد آسمان پیشنهاد کرد: یک جهان ابـدی که در آن سـتاره‌ها در واقع خورشـیدها هسـتند که سیسـتم سیاره‌ای خودشان را دارند. بعد از این‌که گالیله شروع به استفاده از تلسکوپ برای آزمودن آسـمان کـرد مخـالفت با تکامل بهشت‌ها سخت‌تر شد تا جایی که نیـاز به منطق ارسـطویی بـود. در 1630 مفهـوم گوی‌هـای جامد دیگر برجسته و غالب نبود.

در فرهنگ‌های متفاوتویرایش

نقاشی فلامـاریون از مسـافری که به لبه گنبد میرسد و سر خـود را از آن بـیرون می‌کند. قـرن نـوزدهم میلادی فرانسه

حکاکی فلاماریون (1888)ـ یک مسـافر را مجسم می‌کند که به لبـهٔ زمین صـاف رسیده‌است و سر خـود را به گنبد آسمان چسـبانده است. مفهـوم آسـمان به عنـوان جسم جامد (بر یک گسـترهٔ اتمسـفر مانند تـرجیح داده شـده) میان تمدن‌های باسـتانی و فرهنگ‌هـای اخـیر، به همـراه یونـان باسـتان, مصر, چین, هند, بومیـان اسـترالیا و هم‌چنین مسـیحیان اولیه گسـترده شـده بـود. آسـمان در اسـاطیر و اشـعار بین النهریـنی و هند و اروپـایی به صورت گنبدی جامد که بر فـراز زمین کمـان زده ترسـیم شده‌است. خدای آسـمان سـومریان آن, این گنبد آسـمان

مانندها را "بهشت‌ها " نام‌گذاری کرد که خدای باد صفحهٔ صاف زمین زیر را از دریاهای اصـلی بـالای گنبد آسـمان جدا کرده‌است. هندیان باستان هم‌چنین به آسمان صـلب اعتقـاد داشـته‌اند. ریگ ودا گفته است: "آسـمان و زمین سـخت و محکم هسـتند." این دسـتیابی به کیهان‌شناسی احتمالاً جهـانی است و هم‌چـنین با اسـطوره‌های جهـان جدید روبرو می‌شود.

نظریه جدید دانشـمندان علم نجـوم! زمین کـروی نیست بلکه مسطح است!

شخصی به نـام B.o.B در صـفحه‌ی رسـمی خـودش در تیوییتر اعلام کرد که کرده زمین گرد نیست بلکه مسـطح است. بعد از این مورد بسیاری از کاربران در صفحه‌ی او کامنت‌های مختلفی گذاشتند و خیلی از آن‌ها حرف او را تایید و بعضی‌ها هم او را مورد تمسـخر قـرار دادند. ولی این موضـــوع بجـــایی کشـــیده شد که بســـیار از نجـــوم شناسان را مورد چالش قـرار داد تا بر این نظریه تحقیق کنند. برای جزئیات بیشتر با ویندوزسنتر همراه باشید.

جالب است بیش از 200 نفر از نجوم شناسان از صحبت این شـخص با قـاطعیت حمـایت کردند و آن‌ها هم همین نظر را داشـتند. این اشـخاص یک گـروه نجـوم شناسی تخصصی در مورد این موضوع تشکیل دادند و کار بجـایی کشـیده شد که سرپرست آن گـروه در یک مصـاحبه‌ای که سایت Live Science با این شخص داشت گفت:

در مورد این موضوع هر روز بسیار سـوال از ما پرسـیده می‌شود و ما فعلا از پاسخ دادن به آن سوال‌ها معذوریم. ما داریم در مورد مسطح بـودن زمین تحقیق‌هـای بسـیار تخصصی می‌کـنیم گرچه اشـخاص بسـیاری ما را مـورد تمسـخر خـود قـرار داده‌اند اما ما به این موضـوع ایمـان داریم و به هدفمان ادامه خواهیم داد.

در این خصـوص ویـدیوهای بسـیار زیـادی از نظریه این گـروه در YouTube سـاخته و در اختیـار کـاربران قـرار داده شد. یکی از آن‌ها ویـــــــــدیوی زیر می‌باشد که با محاســبات دقیق و تحقیقــات بســیار نشــان داده‌اند که

زمین مســطح است نه گــرد. می‌توانید ویــدیوی زیر را مشاهده نمایید.

بر این اســاس جو گنبــدی شــکل، زمین مســطح را محافظت می‌کند که این موضوع هم در کتاب علم نجــوم شناسی به نام عهد عتیق هم ذکر شده است. این قضــیه بـاعث شـده است که علاوه بر نجـوم شناسـان، کـاربران سراسر دنیا هم به وجد بیاورد و اگر حقیقت داشته باشد تحقیقـات چند سـال کذشـته در مـورد گـرد بـودن زمین همگی به اشـتباه می‌باشد. جـالب است بدانید در گذشـته یک نجوم شناس و خلبان مسیحی به نــام کوپرنیک همین نظریه مسطح بودن زمین را داشت و با محاســبات دقیق ریاضی این مورد را ثابت کـرد اما آن زمـان کسی به وی توجهی نکرد.

جالب است این مورد هم بیان کـنیم که در اطـراف زمین یک دیــوار یخی هم وجــود دارد که مــانعی در تحقیقــات جدید شده است که این گروه بـرای بررسی و اثبـات این موضـوع درخواست تحقیق با فضـاپیما و هواپیما کرده‌اند تا دولت در اختیـــار آن‌ها قـــرار دهد. NASA همیشه نظریه‌های اشتباه را سریع با مدرک و اســناد رد می‌کــرد اما در مورد این نظریه سکوت اختیار کـرده است و حـتی چند بـــاری هم لو رفته است که بـــرخی تصـــاویر منتشر شده از زمین دستکاری شده می‌باشد. قانون استخدامی ناسا این است که اگر یک شخص فضا نورد از موضــوعی باخبر شد آن را هیچگاه برملا نکند و ناسا تا بحال این راز را نــزد خــود نگــاه داشــته و این گــروه نجــوم شناســان همکاری نکرده است.

آقای Matthew Boylan یکی از کارمندان ناسا بـود که ناسا بنا به دلایل کاری که مشخص نشد ایشـان را اخـراج کردند. نجوم شناسان در این باره با این شخص در مـورد نظریه مسطح بودن زمین مصـاحبه‌ای کرده‌اند که ایشـان می‌گوید:

من فقط در مـورد این موضـوع از ناسا چند سـوال دارم که امیـدوارم با سـوال‌های بنـده شـما پاسخ خودتـان را بگیرید. اگر بعد از این همه سـال به دنیا اعلام شـود که زمین کـروی شـکل نیست و مسـطح است چه مشـکلی پیش می‌آیـد؟ با این دسـتگاه‌های پیشـرفته‌ی نجـوم شناسی خـود پس چه کـرده ایـد؟ آیا ناسا در مـورد به اشتباه خود اعتراف می‌کند؟

با صحبت این شخص قضیه مسـطح بـودن زمین، داغ‌تر و این نظریه خیلی به اثبـات شـدن نزدیک شد. اگر این نظریه اثبات شود کمبود نفت در زمین تـوجیهی نـدارد و اکثریت کشـورها می‌توانند با حفاری‌هـای مختلف به این منابع طبیعی دست پیدا کنند. و شاید برایتان سوال پیش آید که فصل‌ها چگونه به وجـود می‌آیند. بـرای جـواب این سوالتان تصویر زیر را مشاهده نمایید.

بر این اساس همه می‌دانیم که زمین به اجسام یک نـیرو به سـمت بـالا وارد می‌کند. خب طبق فرمـول شـتاب جهـانی که برابر 9.8 مـتر بر مجـدور ثانیه اسـت، زمین هیچگونه جاذبه‌ای ندارد و فقط این نیرو است که مارا بر روی زمین نگه داشته است! برای درک بیشتر تصویر زیر را مشاهده کنید.

. فقط کافیست به این فکر باشـید که این نظریه اثبـات شــود. این همه علم نجــوم شناسی و تحقیقــات بســیار کشورهای مختلف غلط می‌شود و بشر ناچار است جهت تحقیقــات جدید بســیار هزینه‌هــای گــزافی را خــرج کند. البته با اثبـــات این نظریه مقصر اصـــلی ناسا می‌باشد و این همه اطلاع اشــتباه را نباید منتشر می‌کــرد. اگر این قضـــیه اثبـــات شـــود به جـــدیت می‌تـــوان گفت 90 % تحقیقات عملی مختلف در مورد زمین به اشتباه می‌شود و مجدد نجوم شناسان دنیا باید تحقیقـات خودشـان را از صفر شروع کنند

داستان گل سرخ (رُز)

{فَـإِذَا انْشَـقَّتِ السَّـمَاءُ فَكَـانَتْ وَرْدَةً كَالـدِّهَانِ 37= آن‌گاه که آسمان از هم بشکافد و چون گل سرخ و روغن گداخته باشد.}(سـوره مبارکه الـرحمن آیه 37 ترجمه بهاالدین خرمشاهی)

براستی چه ارتباطی بین گل سرخ و آسمان است ?

{انجمن مخفی گل رُز}

در ایـام نزدیک به جشـنواره باسـتانی گل‌ها هسـتیم (28آوریل الی 3 می) که سـابقا در روم باسـتان انجـام میشده و با موجودی به نام flora که در روم باستان رب النـوع گل‌ها به شـمار می‌رفته است. مرتبط بـوده است. این جشنواره هنـوز هم در بعضی نقـاط اروپا به صـورت محلی انجام می‌شـود. و البته مراسم‌های پاگـانی نـیز در این ایـام توسط بعضی انجمن‌هـای مخفی نـیز برگـزار می‌شـود. از جمله این انجمن‌هـای مخفی، انجمن مخفی زنانه گل رُز است. به درسـتی مشـخص نیست که قـدمت انجمن مخفی گل رُز به چه دورانی بـاز می‌گـردد ? اما می‌دانیم که این انجمن مخفی یک انجمن کـاملا زنانه است. و همانگونه که شـوالیه‌های معبـدی و سـپس ماسـون‌ها از گـرفتن عضو زن خـودداری می‌نمودند و انجمن رازوارانه شان کاملا برادری بـوده است. (هر چند که شـوالیه‌ها نـیز زنـانی ولو به صـورت انـدک را می‌پذیرفتند و ماسون‌ها نیز بعضی لژها امروزه زنـان را می‌پذیرند) انجمن مخفی گل رُز نیز کاملا خواهرانه است و عضو مرد نمی‌پذیرند. اکثر محققین غربی که آیین‌های ماسـونی را غـیر مثبت ارزیـابی نموده‌اند. انجمن مخفی

گل رُز را مثبت دانســـته‌اند. حـــال آن‌که فقـــیر اینگونه نمی‌اندیشـــیم و از نظر بنـــده این انجمن خاکســـتری می‌باشد. پیروان این انجمن نه به مانند ماسـون‌ها دجـال یاورند که علی رغم ظـــاهر بعضا فریبنـــده و معنـــوی در خدمت اهـداف دجـالی و ظهـور وی باشـند. و نه به مانند انجمن‌های ست و جمجمه و بوهمیان و کلیسای شـیطان طـــریقی شـــیطان پرســـتانه هســـتند. و نه به مســـیحیت حقیقی و جـوهره نـورانی دیـانت مسـیحی نزدیکند و در خدمت هدف ظهور حضرت عیسی بن مریم مسیح موعود روح الله نیستند تا از این جهت آنـان را هم جبهه خـویش بدانیم. و این در حالی است که اکـثر اعضـای این انجمن مســیحی هســتند و این انجمن بیشــتر از بین مســیحیان عضو می‌گـیرد. و به مـریم مقـدس و مـریم مجدلیه هم احـــترام خاصی می‌گذارند. پـــیروان این انجمن بیشـــتر اهداف شخصی خود را پیگیری می‌نمایند. اهـداف آنـان با ایزدبانویی که گل رُز منســوب به وی است مرتبط است. و این ایزدبـــانو نه فلـــورای رومی و همتـــایش کلـــوریس یونـــانی است و نه آفریـــدوت یونـــانی یا ونـــوس رومی است ؟! اکـثر نویســندگان غـربی که در بـاب این انجمن نوشـــته‌اند. به اشـــتباه آنـــان را منتسب به یکی از این دو موجود و یا هردویشـان نموده‌اند. در حـالی که از اسـاس اشـــــتباه است. پـــــیروان انجمن مخفی گل رُز به مانند ماسـون‌ها دنبـال تسـلط بر منـابع مـالی و بسط قـدرت سیاسی و مالی خویش و ریاست بر دنیا نیسـتند. آنـان با هر چه که با ایزدبانوی گل‌های سرخ در تضاد باشد. نظیر آلودگی صنعتی و تولید گازهـای گلخـانه‌ای و یا هر گـروه پرستنده هر موجودی که به نـوعی دشـمن رب النـوع گل

رُز باشد نظـــــــیر انجمن مخفی هکاته و انجمن مخفی جادوگران شب تاریک، دشمن هستند.

نکته: این را از بنده به یادگار داشته باشـید. هر چقـدر به برهه آخرالزمـــــان نزدیک‌تر می‌شـــــویم گروه‌هـــــای متـافیظیکی باید تکلیف خـویش را مشـخص نمایند که به کدام جبهه نزدیک می‌شوند. جبهه مهدی یاوران و عیسی یاوران حقیقی یا یاوران ماشیح داود (دجال)؟! گروه‌های مستقل با اهداف شخصی به سـختی تـوان ادامه دادن به حیات را در جامعه خواهند داشت. مگر این‌که در را بــرای نفوذ بر تشکیلات خویش ببندند. خواننده گـرامی باید این نکته را در نظر داشـته باشد چـون سـخن از جبهه مهـدی یاوران می‌نمایم سخن از هیچ فرقه و یا گروهی از علما و غیره نمی‌نمـایم. بلکه سـخن از نـور مهـدیایی حضـرت صـاحب الامر می‌نمـایم. و نحله‌ها و تشـکیلات مختلف را می‌توان از منظر ظاهری و باطنی با نزدیکی به این نـور مورد ارزیابی قرار داد.

از آداب ورود و تشـــــرف انجمن گل رُز چـــــیز زیـــــادی نمی‌دانیم اما می‌دانیم که تمـامی زنـان عضو این انجمن مخفی خالکوبی گل رُز را بر بدن خـویش دارند. به طـور خاص بیشتر بر بازویشان اما گاه این خـالکوبی در نقـاط دیگر بدنشان، نشانه گذاری می‌شود. این دخــتران همگی تحت آموزش‌هایی قرار می‌گیرند. تا زنان کاملی از جهت زنانگی باشند. زنان پیرو این انجمن به ورزش و رقص و باله می‌پردازند. بنـــــابراین دارای انـــــدامی متناسب می‌باشند. همگی دارای صورتی ملیح و نسبتا زیبا هستند در ادبیات و شعر و فلسـفه و ... نـیز دارای دانش نسـبی هســتند. در جــادوی پاگــانی نــیز دســتی بر آتش دارند.

پیروان این انجمن معمولا از بین دختران و زنان مجرد انتخاب می‌شوند. متاهل در بینشان اندک می‌باشد. اعضای این انجمن باید خود را قلبا وقف اهداف انجمن کرده باشند. و اگر لازم باشد برای اهداف انجمن از جذابیت‌های زنانه خویش و حتی همخوابگی با مردان استفاده کنند.

انجمن مخفی گل رُز پاسدار آیین کهن و اسطوره‌ای از موجودی تحت نام اُرورا است که بر اساس اساطیر رومی، وی رب النوع سپیده دم، شفق قطبی، می‌باشد و به مثابه گل سرخ است و ریشه تاریخی‌اش به دوران پروتو آریایی باز می‌گردد. یعنی احتمالا دورانی که تمدن نسبتاً پیشرفته‌ای در قطب شمال زمین وجود داشته است. همتای یونانی اُرورا، ایزدبانوی ائوس است. و همتای ودایی وی اوشس (ushas) نام دارد. وی (اُرورا) با انگشتان خویش که چون گل سرخ (رُز) هستند هر روز پیش از طلوع آفتاب دروازه آسمان را باز می‌نماید تا خورشید طلوع نماید. اُوید در باره اُرورا (سپیده دم) اینگونه آورده است: {«سپیده دمان» هر چند دمساز همان جنگ ابزارها بوده بود، زمان آن نداشت که دل بر ویرانی تروا و تیره روزیهای هکوب بسوزد. اندوهی که جانش را می‌خلد، سوگی خانوادگی است که بغبانو(ایزدبانو) را در نگرانی و آشفتگی فرو می‌برد: از دست رفتن ممنون که مادرش، بغبانوی روشناییهای لعل فام، او را دیده است که درهامونهای فریژیه، با نیزهٔ آشیل از پای در می‌آید؛ او ممنون را دید و آن رنگ ارغوانی که پگاهان بدان گلفام (مانند گل) می‌گردد، سرخی خود را از دست داد؛ آسمان در پس ابرها نهان شد.} (افسانه‌های دگردیسی کتاب سیزدهم صفحه401)

واژه Eos یونانی خود ریشه در واژه ushas هندو دارد. و این واژه (Eos) در زبان لاتین باستان به گونه (Ausősa) تبدیل شده است که سپس با تبدیل واکـهٔ س به ر تبـدیل به اُرورا شده است.

اُرورای رومی و ائوس یونانی و اوشـاس هنـدی، در نظر مردمان جهان باستان نوری بوده است که پیش از طلوع خورشید در فجر صادق دیده می‌شود. و تشبیه وی به گل سرخ (رُز) آن سرخی است که در افق در آسمان پیش از طلوع آفتاب ظاهر می‌شـود. تا به اصـطلاح دروازه ورود خورشـــید را با انگشـــتان گُلفـــام خـــویش بـــاز نماید. به توضـــیحات حکیم ابوریحـــان بـــیرونی توجه فرمایید:
{سپیده و شفق چیست: شب بحقیقت بودن ماست انـدر تـاریکی سـایهٔ زمین،چـون آفتـاب از ما غـایب باشد زیر افق. و چون نزدیک آید بـبر آمـدن آن شـعاعهای او را که گـرد به گـرد سـایه است نخست بیـنیم. و آن سـپیده بـود بمشـرق که طلایه آفتـاب است. و شـفق سـوی مغـرب ســاقهٔ شــعاع آفتابست از پس او. اما بمشـــرق نخست سـپیدی بر آید از پس سـحر، دراز بدیـدار، و تـیز سـر، و ببـــالا. و او را صـــبح دروغین گویند که بر وی هیچ حکم نبندد اندر شـریعت. و او را بـدنبال گـرگ از بهر درازی و بـاریکی و راســتی تشــبیه کنند. و دیر نماند این صــبح. آن‌گاه از پس او سـپیده دمد بر پهنـا، و بر افق بپراکند. و وقت نماز بامدادین ازوست. و حرام شدن طعام بر روزه داران آن‌گـاه بـود. و از پس آن افق سـرخ شـود چـون آفتـاب نزدیک آید و روشـنایی او بر آن تیرگی‌ها افتد که نزدیک زمین‌اند از بخار وز گـرد. وز پس آن آفتـاب برآید. و بـوقت فـرو شـدن او همین هر سه حـال باشد و لکن نهـاد آن باشـگونه. زیـرا که چـون آفتـاب فـرو شـود افق

سرخ بماند از پس او. آن‌گاه سرخی برود و آن سپیدی بر پهنا بماند که برابر ســـــپیدهٔ صـــــبح است. و بر او و بر سرخی پیش از او حکم نماز شام و خفتن بسـته است. و چون این سپیدی پهن ناپدید شود آن سپیدی با بــالا برآید که برابر صـبح دروغین است و بیک پـاره از شب بماند. و هندوان سپیده و شفق را بهندوی ســند خوانند. و از روز و شب نشــمرند. و گــروهی ازیشــان چــون محــالی آن دانســتند، میــان روز و شب واســطه بنهادند و گفتند که ســـند آنوقتست که مرکز آفتـــاب بر افق باشد.}(کتـــاب التفهیم بیرونی صفحات 67 و 68)

اوشس همتای هندی اروارای رومی، در ریگ وداها همسر ســوریا، ســوریه (ایــزد خورشــید) است. و موجــودی که ثـــروت و بـــرکت و روزی می‌دهد. به فقـــرات زیر توجه فرمایید:

{خطاب به سپیده دم

1: سپیده دم دختر آسمان برخاسته اســت؛ او می‌آیــد، و جلال خویش را با روشنایی نمایان می‌سازد؛ او دشــمنان ما را و هم‌چــنین تــاریکی مــذموم را پراکنــده می‌کنــد، و راه‌ها را روشن می‌نماید تا (موجـــودات زنـــده) از آن‌ها بگذرند.

2: امروز بر ما موجب برکت بزرگ باش،ای «اوشس» که (برانگیزندهٔ) سعادت عظمی هستی. ما را ثــروت بخش، و شــهرت شــگرف عطا فرمــا؛ای نیکخــواه الهی بشر به مردم فناپذیر اخلاف نرینه (پسر) عطا کن.

3: اشعۀ شگفت ابدی سپیده دم زیبا ظاهر می‌شود، و به مراسم پرستش پاک الهی حیات می‌بخشد، و در اطـراف پراکنده می‌شود، و فلک را پر می‌سازد.

4: با مجاهـده شـتابان از راه دور پیش می‌آید تا به پنج طبقۀ مـردم (روشـنایی بخشد). *[ظـاهراً منظـور از پنج طبقۀ مردم، پنج طایفۀ آریـایی است. مـترجم] آن دخـتر آسـمان، و نیک خـواه موجـودات زنـده، افکـار مـردم را مشاهده می‌کند.

5: عـروس (همسر) «سـوریه»(ایـزد آفتـاب) بخشـندۀ (رزق)، و صـاحب ثـروت فـراوان به گنج‌ها و امـوال (گونـاگون) حکـومت می‌کند. سـتودۀ (ریشی)هـا، تلف کننـدۀ زنـدگی، پروردگـار نعمت بر می‌خـیزد، وقـتی که تقدیم کنندگان نذور او را می‌ستایند.}

{6: اسب‌های عجیب نـورانی که «اوشس» درخشـان را می‌آورنـد، هویـدا می‌گردند. او در ارابـۀ همه سـوروان خـویش، پیش می‌آیـد، او به مـردی که مراسم مقـدس را انجام می‌دهد، ثروت می‌بخشد.

7: با راسـتان راسـت، و با بزرگـان بـزرگ، و با خـدایان الهی؛ و با معبودان معبود.

او (غم‌های) مهم را بر طرف می‌سـازد، و (چراگاه‌هـای) گاوان را آشکار می‌کند؛

همۀ آفریدگان_به ویژه گاوان_ مشتاق سپیده دم هستند.

8:ای «اوشس»! ما را ثـروت بخش که شـامل گـاوان، و اسـبان، و روزی فـراوان، و پسـران باشـد؛ مبـادا که

قربانی ما در میان مردم ایجاد ملامت نمایـد، و شـما (ای خدایان) همیشه ما را برکت عطا فرمایید.

(ماندالای هفتم_ سرود 75)}ـ (کتاب گزیـده سـروده‌های ریگ ودا ترجمه جلالی نایینی صفحات 197 و 198)

این‌جا نکته جـــالبی وجـــود دارد، در احـــادیث و روایـــات اسلامی هم به مانند اساطیر ودایی بسـیار نقل شـده که روزی در بین الطلوعین توسط فرشتگان پخش می‌شـود و فرد بهتر است این زمان بیدار باشد و به ذکر و تسـبیح پروردگار یکتا بپردازد. هندوها در وداها روزی و ثروت را برای خویش از موجودی که در نظر آنان رب النوع سپیده دم است و با بین الطلوعین ارتباط دارد می‌خواهند. و ما مسـلمانان از پروردگـار یکتا که خـالق سـپیده دم و کل جهـان مـادی و معنـوی است می‌طلـبیم. به دو نمونه از احادیث زیر توجه فرمایید:

{1: از امام علی بن موسی رضا علیه السلام نقل شده: الملائکه تقسم ارزاق بـنی آدم ما بین طلـوع الفجر الی طلـوع الشـمس فمن نـام فیما بین‌ها نـام عن رزقه= مابین طلوع سپیده صـبح تا طلـوع خورشـید ملائکه الهی ارزاق انسـان‌ها را سـهمیه‌بندی می‌کنند. هر کس در آن زمـان بخوابـد، غاقل و محـروم خواهد شد. (وسـائل الشیعه ج 6 ص 49)

2: امام صادق (ع) فرمود: خواب صبحگاهی شوم است و چهـره آدمی را زرد و زشت می‌نمایـد، و چـنین خـوابی خواب افـراد نامبـارک است و خداوند روزی بنـدگان را از وقت طلوع فجر تا بیرون آمدن آفتـاب تقسـیم می‌نماید. (الاستبصار، شیخ طوسی جلد 1، ص 350، حدیث 2)}

نکته 1: در حدیث امام صادق علیه السلام آمده که خواب در بین الطلـــوعین چهـــره را زرد و زشت می‌نماید. که بعضی تحقیقات دانشمندان غـربی نـیز موید این مسـئله است که هورمون‌های موثر در بشاشیت پوست و زیبایی در هنگـــام بیـــداری در بین الطلـــوعین در بـــدن ترشح می‌شـــوند. این‌جا نکته‌ای وجـــود دارد و آن این است که ایزدبانوی ائوس (اُرورا) نیز چون گل سرخ زیباست.

نکته 2: در اساطیر هندو اوشاس، همسر سوریا خورشید است. اما در اســاطیر یونــانی ائــوس (همتــای یونــانی اوشـاس) همسر آسـترائوس یا سـتارگان یا آسـمان شب پرستاره است. توجه نمایید ایـزد شب و ایـزد تـاریکی در اسـاطیر یونـانی موجـودات دیگـری به غـیر از آسـمان پر ستاره شب هستند.

نکته 3:ـ یکی از نکات جـالب در مـورد گل سـرخ (رُز) این است که این گل به طور طبیعی تنها در نیمکـره شـمالی زمین ما یـــافت می‌شـــود. و بیشـــتر هم در عرض‌هـــای شمالی که دمای آن معتـدل و خنک باشد. و این شـاید به زادگـاه اولیه اسـطوره‌اش در قطب شـمال زمین مرتبط باشد. در هر صورت این مسئله بسیار قابل تأمل است و باید در باب آن اندیشید.

نکته 4:ـــ ابوریحـــان بـــیرونی می‌گوید هنـــدیان، بین الطلـوعین را جـزو روز و شب نشـمارند. جـالب است که در احادیث اسلامی نیز روایاتی بدین مضمون وجـود دارد که بین الطلوعین نه از روز است نه از شب.

تصـویر اوشـاس یا اوشس (Ushas, usas= پگـاه) ربه النـوع سـپیده دم. که با دسـتان چـون گلفـامش در ورود همسرش سوریا (خورشید) را می‌گشاید.

{اوشس (اوشا) یعــنی بامــداد مشــهورترین ایزدبــانو و الهــام بخش زیبــاترین ســرودهای ودائی است. در این سـرودها اوشا در جامه ئی سـرخ فـام با حاشـیه زرّین و چون عروسی با وقار یا زنی زیبا که زیبائی او هر بامداد به هنگام بدرود با شوهر خویش فزونی می‌گـیرد تصـویر می‌شـود. اوشا ازلی و پیوسـته جـوان، نفس بخش همـهٔ موجـودات، بیـدار کننـدهٔ خفتگـان از خـواب مـرگ ماننـد، برانگیزانندهٔ پرنـدگان در آشـیانه‌ها و مـردان در خانه‌ها و روان ســازندهٔ آنــان به کــار موظف روزانه است. اوشا بـرای انسـان فرادست و فـرو دست پدید آورنـدهٔ ثـروت، بـرکت بخش زمین و با آن که خـود پیوسـته جـوان است نماد گذر عمر بر انسـان‌ها است. اوشا دخـتر دیـاووس و خواهر آگنی و چون او در آسـمان‌ها، ابرها و زمین دارای تولّدی سه گانه و پیوند دهندهٔ آسـمان و زمین است. نـیز اوشس را خــواهر آدیتیاهــا، یا همسر ســوریا می‌دانند و گردونهٔ او چون سوریا رخشان و حمل کننــدگان آن هفت مــاده گــاو ســرخ فام‌اند.} (کتــاب اســاطیر هند ورونیکا ایونس صفحه 32)

تصویر ائوس ربه النوع سپیده دم در نزد یونانیان باستان

_Eos

{ائوس تجسم «فلق صبح کـاذب» و از نخسـتین دودمـان خدائی، یعنی از تیتان‌ها می‌باشد. وی دختر Hyperion و theia و خـواهر هلیـوس و selene و بنابروایـات دیگر

دخـتر پـالاس بـود. بر اثر وصـلت با astraeos، یکی از خدایان همین خانواده، (پسر crios و eurybie و بـرادر پالاس) وی، بادها، یعنی زفیر، بوره و notos و هم‌چنین ستارهٔ صبح (Eosphoros) و ستارگان را بوجود آورد. او را ربه النوعی میداننـد، که با انگشـتهای خـود «که رنگ صــورتی دارند» دروازه‌هــای آســمان را بر روی ارابــهٔ خورشید، می‌گشاید سراسر سرگذشت او، شـرح حـوادث عشـقی او می‌باشد. چنانکه می‌گوینـد، وی در گذشـته با آرس، در آمیخته و بهمین مناسـبت دچـار قهر آفریـدوت شده و آفریدوت او را، بعشق دائم مبتلا ساخته بود.

عشـــاق مختلف او عبـــارت بودند از: orion، یکی از رئان‌ها، پسر پوزئیدون، که بدست ائـوس ربـوده شـده به دلوس انتقال یافت.

دیگر cephale پسر Deion و diomede (دخـــتر xouthos) و یا بعقیده‌ای پسر _herse و هرمس. ائوس او را ربــوده با خــود به ســوریه بــرد و پســری به نــام phaethon از او به دنیا آورد}

تصویر اُرورا ربه النوع سپیده دم در رُم باستان

{(او را معمولا پسر خورشید می‌دانند، به فـائتون رجـوع شود).

بـــالاخره وی tithonos، پسر Ilos و placia (یا Leucippe) را که از نژاد تروا بود، ربوده به اتیـوپی، که در داستانهای قدیم، کشور خورشید خوانده می‌شد، بـرد. در إنجا وی دو پسر زائید موســـــوم به memnon و Emathion. ممنون که ظاهراپسر مورد علاقه او بود بر اقوام اتیـوپی سـلطنت کـرد، و در حـوالی تـروا، در حین

جنگ با آشـیل به قتل رسـید. ائـوس مـوافقت زئـوس را بـرای آن‌که تیتونـوس را جـاودانی و فنا ناپـذیر گردانـد، جلب کرد ولی فراموش کرده بود که برای او جوانی دائم نیز بخواهد.

بنـابراین هر قـدر سن تیتونـوس بـالا مـیرفت، علیل‌تر و نـاتوان‌تر میشـد، و بـالاخره ائـوس او را در قصر خـود محبوس کـرد و یا چنانکه معـروف اسـت، وی از بس پـیر شده بود، از صورت آدمی خارج شد و به شـکل زنجـیرهٔ (cigale)ـ لاغر وخشکیده درآمد.} (کتاب فرهنگ اسـاطیر یونان و رُم اثر پیر گریمال چاپ دانشگاه تهران صـفحات 285 و 286)

تصـویر اورورای رومی ربه النـوع سـپیده دمـان در نظر مردمـان روم باسـتان سـوار بر ارابه‌اش که در ورود خورشید را به جهان می‌گشاید

Urora

{در افسـانه‌های روم باسـتان اورورا (aurora)ـ الهه سپیده دم و معادل و مطابق (Eos) یونانی بوده است. او از خـدایان درجـهٔ دوم محسـوب می‌شـده و جـزء اولمپی‌ها نبـوده است. در روایـتی، او یکی از تیتان‌ها بوده است که در نبرد نخستین علیه خدایان شرکت نکرده بـود. دربـارهٔ اورورا افسـانه‌ای وجـود دارد که وی عاشق تیتونوس پادشاه حبشی شد و از زئوس (zeus) خواست به او بی‌مـرگی ببخشد. زئـوس نـیز آرزویش را بر آورد. اما آن‌چه اورورا نخواسـته بـود، جـوانی جاوید بـرای تیتونوس بود. تیتونـوس آن قـدر پـیر شد که به موجـودی سـیاه و مچاله تبـدیل گشت و اورورا ناچـاراً او را به

جیرجیرک تبدیل کرد.}(کتاب دایـره المعـارف اسـاطیر و آیین‌های باستان جلد 2 صفحه 934)}

تصویر آسترائوس شوهر اورورا در اساطیر روم باسـتان رب النوع آسمان شب پرستاره

{آسترائوس (astraus)

یک ایـزد نجـومی و خـدای چهـار بـادِ بورئـاس(Boreas)، زفـیروس(Zephyrus)، ائـوروس (Eurus)ـ و نوتـوس (Notus)ـ که نـام یونـانی وی آسـترایوس به معنـای "پر ستاره و درخشان" ترجمه شده است.

هزیود (Hesiod)ـ در تئوگونی (Theogony)، آسترائوس را دومین نسل از تیتان‌ها (Titan)ـ می‌داند که از کریوس(1)ـ (Crius)ـ و ائوریبیا (Eurybia)ـ به وجود آمده بودند.

هیژینوس (Hyginus)ـ نیز او را مستقیماً از تارتاروس (Tartarus)ـ و گایا(Gaia)ـ دانسته و وی را به گیگانت‌ها(Gigantes) ارجاع داده است.

ائـوس (Eos)، الهه‌ی سـپید دم، همسر وی می‌باشد.}(کتاب دایره المعارف اساطیر و آیین‌های باستانی جهـان غلامرضا معصومی صفحات 261 و 262)

نکته: آسترائوس ایزد نجومی و ستارگان شب در آسـمان شب است و پدر چهـار بـاد می‌باشد. اما وی خـدای بادها نیست. واژه آسترا که با ستاره پارسی و استار انگلیسی و آسترو ارتباط دارد خود گواه نجومی بـودن این موجـود است.

{لیلی تو lilitu

لیلـــوی lilu مـــذکر و لیلی تو lilitu و اردت _لیلی ardat_lili مــونث، نــوعی از گــروه خــانواده دیــوان demons محســـوب می‌شـــوند آن‌ها خـــدا به شـــمار نمی‌روند. لیلو در دشت و حومه باز به طـور مکـرر آمد و شد می‌کند و به ویــژه بــرای زنــان بــاردار و نــوزادان خطرنـــاک است به نظر می‌رسد که "لیلی تو" معـــادل مــونث آن باشد در حــالی که اردت _لیلی (که نــامش به معنـای دوشـیزه لیلو است) گـویی روحیـات یک عـروس خنـثی را داشـته که از انجـام فعالیت‌هـای عـادی جنسی عـاجز است در عـوض بخصـوص در قبـال مـردان جـوان رفتارهـــای تهـــاجمی دارد. چـــنین به نظر می‌رسد که اردت_لیلی که اغلب در متون جادوئی توصیف می‌شود با لیلیث(lilith) یهودی (مثلا اشعیا 34:14) نسبت دارد. او یک همسر یا مادر نیست او شـادی و نشـاط را نشـناخته، در برابر شـوهرش عریـان نشـده و در سـینه‌هایش شـیر نـدارد. عقیـده بر این بـود که او بـاعث ضـعف جنسی در مـردان و نـازائی در زنـان می‌شـود. لـوحی که احتمـال مـیرود او را ترسـیم کـرده مـاده گـرگی را با دم عقـرب نشان میدهد که در شـرف بلعیـدن دخـتر جـوانی است.} (کتاب فرهنگنامه خدایان دیوان و نمادهای بین النهرین)

لیلیتو اکدی معادل لولوی فارسی و اُم لیل (ام الصبیان) در نزد عرب است.

تصویر نقاشی‌ای خیالی از لیلیت

لیلیت عبری، لیلی تو اکـدی معـادل لیل (شب) عـربی که اعـــراب وی راام لیل (ام الصـــبیان) می‌نامند و ایرانی‌ها

وی را لولو و لولوخرخره می‌نامند و فرزنـدان خـویش را از وی می‌ترسانند.

{لیلیت (Lilith /lilith)

در سنت قبالایی، لیلیت نـام زنی است که قبل از حـوا، و هم زمـــان با آدم، نه از دنـــدۀ آدم، بلکه مســـتقیماً از خاک، خلقت شده است. لیلیت به آدم می‌گویـد، ما هر دو برابریم زیرا هر دو از خاک آمـده‌ایم. بر سر این موضـوع با هم مشـاجره می‌کننـد، و لیلیت که به خشم آمـده، از اسم خداوند اعـراض می‌کنـد، و طریقـتی شـیطانی بر می‌گزیند. بنـابر سـنتی دیگـر، لیلیت حـوای اول بـوده: قابیل وهابیل بر سر تملک این حـوا، که مسـتقل از آدم خلقت شده بود و بنابراین والدۀ آنان نبود، سـتیز کردند. برخی در این‌جا نشانه‌های نر_ماده، یا انسان نخسـتین را می‌بینند که نتیجـۀ محـرم آمـیزی اولین جفت بـود. لیلیت تحریک کننـدۀ عشـقهای حـرام، و بر هم زننـدۀ روابط زناشـویی، با حـوا دشـمن شد. اما اقامتگـاه لیلیت را در اعماق دریا گذاشتند و او را در آن‌جا نگاه داشتند تا او در زندگی مردان و زنان ساکن زمین اغتشاش نکند.}

{به عنـوان زنی خلع مقـام شـده یا رها شـده، لیلیت نمایـانگر نفـرت از خـانواده، زوجها و کودکـان است او یادآور زندگی سوگبار لامیا در اساطیر یونـان [که هـرا فرزندان او زئوس را از بین برد، و لامیا به همـۀ مـادران حســود شد و کودکـــان آن‌ها را کشت]. لیلیت چـــون نتوانست در چارچوب قالب بشری، و ارتباط میـان آدمها و زن. شـوهرها جا بیفتـد، به لجه یی در قعر اقیـانوس تبعید شد، و به دلیل امیال غلط خـود که او را از اطـاعت از معیارهـای اجتمـاعی بـاز می‌داشـت، همـواره در آن‌جا

شـکنجه می‌شد. لیلیت جـانور مـادهٔ شـبانه یی بـود که فریبکارانه با آدم وصـلت کـرد و مخلوقـات شـبه اجنبـهٔ بیابان را زایید؛ او نومفای خون آشام هوسکاری بـود، که به ارادهٔ خـود چشـمانش را بر آن‌ها می‌دوخت یا از آن‌ها بر می‌داشت، و به کودکان انسان در هنگام خواب شـیری زهرآلـــود می‌نوشـــاند. لیلیت با مـــاه ســـیاه، ظلمت ناخودآگـاه، و نیروهـای محرکـهٔ ظلمـانی مقایسه شـده است. او نـوزادان را از هم می‌درد و خـود با حسـادت از هم دریـده می‌شـود.}(فرهنگ نمادها ژان شـوالیه جلد 5 صفحات 40 و 41)

نکته: همانگونه که ملاحظه می‌نمایید افســـــانه لیلیت ســاخته ربای‌هــای یهــودی و برگرفته از اســاطیر ملل مختلف است.

تصـویر Nyx نیکس، نـایکس رب النـوع و تجسم شب در نزد یونانیان باستان

_NYX}

نیکس، تجسم رب النـــوع شب می‌باشد. چنانکه هزیـــود نقل می‌کند وی دختر_ Chaos (گائوس) بوده و خود، دو عنصر Aether (اتر) و روز و هم‌چنین تعدادی تجریدهای دیگر را بوجود آورد بـاین شـرح، Moros (سرنوشت=Le sort) keres, hypnos خـــواب، Reves(رویاها)، momos(گوشه و کنایه)، La Detresse(مســـکنت)، Moires, Nemesis, Apate(خدعه)، Geras(پـــیری)، Eris(نفاق) و بالاخره Hesperides که دختران مغـرب (Le soir)ـ میباشند. مقر وی در اقصی نقـاط مغـرب، در ماورا سرزمین اطلس بود. وی خـواهر Erebe که تجسم

ظلمـــات زیر زمیـــنی است می‌باشد.} (کتـــاب فرهنگ اساطیر یونان و رُم پیر گریمال صفحات 630 و 631)

نکته 1: واژه نایت در زبان انگلیسی به معنای شب ریشه در نـام نـایکس ایزدبـانوی شب در زبـان یونـانی باسـتان دارد.

نکته 2:ـ Erebe بـرادر nyx (شب) تجسم ظلمت عـوالم زیرین جهنمی است. نـام وی به واژه לרב erev عـبری شبیه است که معنای غروب و عصر است.

تصویری از نایکس، نیکس رب النوع و تجسم شب در نزد یونانیان باستان به همراه کلاغ خویش.

واژه نایت در زبان انگلیسی به معنای شب از نام یونـانی وی گرفته شده است.

گفته می‌شـود که حـتی زئـوس هم از رفتن به قلمـروی نیکس نایکس می‌ترسیده است.

تصویر {ایزدبانو فلور با ظرافت گل‌های صــحرایی را که خود به شکوفایی شان کمک کـرده، می‌چیند و دسـته‌های گل را داخل نـوعی سـبد به شـکل شـاخ فـراوانی قـرار می‌دهد. نقاشی روی دیوار، پومپئی (موزه ناپل)

فلورا FLORA

فلورا که سابین‌ها او را پرسـتش میکردند ایزدبـانوی گل و بهار بود. اوید او را به یک اسطوره یونانی ربط داده و به یکی از پریان به نام کلوریس تشبیه کرده است. زفـیر با کلـــوریس پیوند زناشـــویی بست و تـــوان کامل گل افشـانی بهـاری گیاهـان را به اعطا کـرد. اوید می‌گوید

فلورا گلی را به ژونـون هدیه کـرد که تنها لمس آن زنی را باردار میکرد. بدین ترتیب بود که ژونون بـدون دخـالت ژوپیتر، مارس را زاد. رومی‌ها به یاد زایش این نـوزاد که فلورا نامستقیم در آن نقش داشت نخستین ماه بهـار را مـارس نامیدند.} (کتـاب فرهنگ اسـاطیر یونـان و رُم ژوئل اسمیت صفحه 276)

{فلور FLORE

فلـور، یک نـیروی نبـاتی است که مـوجب گل کـردن درخت‌ها میشد هر چـیز که گل میـداد زیر نظر و سرپرستی او بود. بنا بر روایات و افسـانه‌ها او هم مانند Fides با سـایر خـدایانSabine بوسـیله Titus Tatiusوارد رم شد. سکنه ایتالیا یعنی اقوام لاتن و غـیر لاتن او را محـترم میداشـتند و اقـوام سـابین یکی از ماه‌های تقویم رومی یعنی مـاه آوریل را به او اختصـاص داده بودند. اوید یکی از افسـانه‌های هلـنی را به فلـور نسـبت داده به گمـان او، فلـور در اصل یکی از الهه‌هـای یونانی و مرسوم به Chloris بود. یکی از روزهـای بهـار که وی سرگرم تفریح در مزارع و صحراها بود خـدای بـاد با مشـاهده او عاشق وی شـده او را ربـود و مراسم ازدواج رسـمی با وی به عمل آورد. در قبـال این پیوند و از روی عشق سـلطنت بر گلها نه تنها گلهـای بـاغ بلکه گلهای همه کشتزارها را به وی سپرد و عسل و هم‌چنین بذر انواع مختلف گلها را فلور به بشر هدیه کرد. در نقل این روایت اوید صریحا به داستان ربـوده شـدن Orithye به وسـیله Boree اسـتناد می‌کند و با آن‌که سرگذشت اوریـتی سرمشق او بـوده به نقل واقعه دیگـری نـیز پرداخته؛ اساس و منشا تولد مارس فلور بوده}

تصویر فلور یا فلورا که در نزد رومیان باستان رب النوع و ایزد نگهبان گل‌ها بوده است.

ادامه...

{ژونون که از تولد مینروه که خودبه خودد از سر ژوپیتر بیرون جسته ناراضی و متغیر شده بود به فکر افتاد بدون کمک مردی باردار و صاحب فرزند گردد وی به فلور مراجعه کرد و او گلی را در اختیار وی گذاشت که کوچکترین تماس هر زن با آن موجب بارداری وی میشد. ژونون به این ترتیب و بدون آن‌که رابطه‌ای با ژوپیتر داشته باشد خدائی را به دنیا آورد که نام او بر اولین ماه بهار گذاشته شد.

فلور کاهن مخصوص در رم داشت و این کاهن یکی از دوازده کشیشی بود که تشکیلات و سازمان آن‌ها بوسیله نوما بوجود آمد.

به افتخار فلور جشن‌هائی مرسوم به Floralia برپا میشد و در بازی‌ها و تفریحات آن زنان ناباب نیز شرکت می‌جستند.}(کتاب فرهنگ اساطیر یونان و رم پیر گریمال صفحات 321 و 322)

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید فلور کاهن و جشن مخصوصی در رم باستان داشته است و همین مسئله باعث شده عده‌ای انجمن مخفی گل رز را به وی منتسب نمایند که همانگونه که گفته شد به اورورا رب النوع سپیده دم منتسب است.

پ ن: کلمه flower انگلیسی ریشه در نام فلور لاتین دارد.

تصویری خیالی از لامیا

LAMIA}

لامیا یک غول دریائی (مونث) بود که اطفال را میربود و دایه‌ها بوسیلهٔ آن اطفال را می‌ترساندند و دربارهٔ او روایات مختلفی نقل میشد. بعقیده عده ای، لامیا، از اهالی لیبی، دختر Belos و لیبی بود. زئوس عاشق وی شد و با او در آمیخت. منتهی هربار که او طفلی بدنیا می‌آورد، هرا از راه حسد وسیله هلاک وی را فراهم می‌ساخت. لامیا که از این کار بشدت ناراحت شده بود، به غاری دورافتاده پناه برد و در آن‌جا به صورت غولی درآمد که کارش حسادت با مادران صاحب اولاد و خوشبخت و ربودن اطفال آن‌ها بود. هرا برای آن‌که او را بیشتر آزار دهد، او را از خواب محروم کرد به طوری که زئوس بر وی رحم آورد و به او قدرتی عطا کرد که بتواند در مواقع لازم چشمان خود را بیرون بیاورد و بعد آن‌ها را به جای خود بگذارد. بنابراین در مواقعی که (بخصوص وقتی که زیاد شراب خورده بود) لامیا قصد خوابیدن داشت چشمان خود را در ظرفی نزدیک خود قرار میداد و به خواب می‌رفت و در این ساعات به کسی آزار نمی‌رسانید ولی گاهی، بدون آن‌که بخواهد، سرگردان بود و روز و شب کمین اطفال را میکشید تا آن‌ها را برباید.}

تصویری خیالی از لامیا با دمی به شکل مار که در حال فریفتن مردی مبارز است.

{لامیه‌ها (Lamie)ـ ژنی‌های (جنی) مونثی بودند، که به جوانان چسبیده خون آن‌ها را می‌مکیدند. در افسانهٔ

Alcyonee از غـــولی به نـــام لامیا یادشـــده که در کوهستانهای مجاور دلف بسر میبرد. گذشته از این Gelo که خـــود یکی از غولها بـــود، لامیا هم خوانـــده میشد.} (کتاب فرهنگ و اساطیر یونان و رم پیر گریمـال صـفحه 494)

نکته: لامیا در اســـاطیر یونـــان همتـــای لیلیت در نـــزد عبرانیان و لیلیتو نزد اکدیان و لولو نزد ایرانیـان وام لیل (ام الصبیان) نزد اعراب است. وی موجودی میرا است و جزو رده ایزدان (نامیرایان) نیست.

نکته2: به لامیای یونانی در داستان اساطیری بیوولف که در قرن 11 در انگلستان بر اساس اساطیر کهن ژرمن و دانمارک نوشته شده اشاره شـده است. لامیا در بیوولف مـادر گرنـدل است که در غـار سـاکن است و بیوولف را پس از کشتن فرزندش در غار می‌فریبد و با وی همبستر می‌شود.

فیلم انیمیشینی بیوولف که در آن بیوولف به چهـره (ری وینسـتون) هنرپیشه بریتانیـایی به تصـویر کشـیده شـده است. و مـادر هیـولای گرنـدل به صـورت آنجلینا جـولی هنرپیشه آمریکایی به تصـویر کشـیده شـده است. این‌جا شـما صـحنه برخـورد بیوولف را با مـادر گرنـدل (آنجلینا جولی) در غـار ملاحظه می‌نمایید. مـادر گرنـدل در واقع همان لامیا در اساطیر یونـان است. که در غـاری سـاکن شد تا از آســیب حسد هــرا همسر زئــوس بازماند. لامیا بیوولف پهلوان را می‌فریبد و با وی همبسـتر می‌شـود و از وی صاحب فرزندی می‌شود.

نکته: لامیا همان موجودی است که در نـزد ایرانیـان لولو و در نزد عبرانیان لیلیت و در نزد اکـدیان لیلیتو و در نـزد اعراب‌ام لیل (ام الصبیان) نامیده می‌شود.

نکته 2:ـ درون مایه داســتان بیوولف تا حــدی شــبیه به داسـتان فریفته شـدن سـام گرشاسب گیسـور مجعد مو جهان‌پهلوان ایـرانی توسط پـری خن تا ئی ثی است. که پس از رشادت‌های بسیار توسط این پـری خـبیث فریفته می‌شــود و با وی همبســتر می‌شــود و به آتش مقــدس تــوهین می‌نماید و ســپس زخمی می‌خــورد و در دشت پیشانسه بخــواب عمیق فــرو می‌رود. تا در آخرالزمــان توسط ایـزد نریوسـنگ بیـدار شـود. و ضـحاک را که بند بگسلد بکشد.

قســمت‌هایی از فیلم هزارتــوی پن (به اســپانیایی:El Laberinto del Fauno)ـ محصـول 2006 اسـپانیا در این‌جا شما ملاحظه می‌نمایید اوفلیا (دختربچه نقش اول فیلم) وارد عالمی می‌شود که در آن هیولایی وجـود دارد که چشمان خود را بیرون آورده و بر سر میز غذا گذاشته است. و به محض این‌که اوفلیا از محتویــات مــیز غــذا میخـورد وی هوشـیار می‌شـود و چشـمان خـویش را سر جایش (در دستانش) می‌گذارد و به دنبال اوفلیا می‌آید تا وی را بدرد. هر چند که این هیولا به نظر مذکر است. اما داستان بخواب نرفتن وی و گذاشــتن چشم‌هایش هنگــام استراحت در ظرفی نزدیک خود بخصـوص پس از شـراب خوردن از اسـطوره لامیا در اسـاطیر یونـانی وام گرفته شده است.

{نگاهی گذرا به منشا داستان لیلیت 1}

مطالبی در مورد لیلیت به اشتراک گذاشته شد. علت این اشـتراک گـذرای ارتبـاطش با تفسـیر داسـتان گل سـرخ است که بزودی ارائه می‌شود. فقیر لیلیت را با داســتان گل ســرخ بی‌ارتبــاط میــدانم اما لازم بــود که در نقل داستان گل سرخ بدان اشاره نمایم. و علت عـدم ارتبـاط و اشتباه بعضی از غربی‌ها را توضیح دهم در نتیجه ابتـدا لازم بـود کمی در مـورد لیلیت اطلاعـات ارائه بـدهم. تا هنگام تفسیر دلایل خویش را ارائه دهم.

اما در مورد لیلیت ذکر این نکته خـالی از لطف نیست که ربای‌های یهودی نویسنده تلمود بابلی نخستین بار از وی در تلمــود یادکرده‌اند و ســپس در کتــابی مجعــول و بی‌سندی به نام بن سـیرا مفصل به داسـتان وی پرداخته شـده که لیلیت نخسـتین همسر آدم قبل از حـوا بـوده و وی برخلاف حوا که بر طبق سفر پیدایش تورات از دنـده چپ خلق شـده، از همـان خـاک آدم خلق شـده و از آدم نافرمانی نموده و آدم را ترک نمـوده سـپس خداوند حـوا را اینبـار از دنــده چپ آدم خلق نمــوده است. در قــرآن مجید و عزیز و احـادیث اسـلامی کوچکـترین نشـانه‌ای از این روایت نیست. در تورات نـیز در سـفر پیـدایش که به نظر فقــیر مملو از تحریفــات است نــیز هیچ اشــاره مسـتقیمی به لیلیت نشـده است. در اناجیل اربعه نـیز از وی یـادی نشـده است. در انجیل برنابا هم که مسـیحیان آن را جعلی می‌دانند یـادی از همسـری لیلیت بـرای آدم نشده است. از لیلیت در عهد عـتیق تنها در کتـاب اشـعیا آن هم به عنـوان موجـودی شـیطانی یـاد شـده است به فقرات زیر توجه نمایید:

{موجـودات وحشی بیابـان با موجـودات وحشی جزیـره دیدار خواهند کرد، و ساتیر (موجودی نیمه انسـان و نیمه بز) پیروان خـود را فراخواهد خوانـد؛ لیلیت نـیز در آن‌جا خواهد آرمید و بـــرای خـــود مکـــان اســـتراحتی خواهد یافت.»} (کتاب اشعیا فصل 34 آیه 14)

در ترجمه فاضل قلی خان اینگونه آمده:

{گربه دشتی به کفتار مویه کنان و غول (احتمالا ساتیر) به جفت خود ندا می‌نماید و عفریت (احتمـالا لیلیت) نـیز در آن‌جا آرام گزین شـده از بـرای خـود مکـان اسـتراحت پیدا خواهد کرد}(اشعیا فصل 34 آیه 14)

اما شـاید بـرای خواننـدگان جـای سـوال باشد که منشا داسـتان لیلیت در کجاست ؟ همانگونه که ملاحظه نمودید حتی در الواح میـان رودان با وجـودی که به لیلیتو اکـدی اشاره شـده است. اما هیچ اشـاره‌ای به ارتبـاط لیلیتو با آداپا (معادل آدم در عهد عتیق) نشده است. در اسـطوره خلقت آداپا (معادل آدم) هیچ ذکری از لیلیت نشده است. بنـابراین باید از خـود پرسـید که ریشه احتمـالی داسـتان لیلیتو در کجا است ؟ می‌دانیم که نخستین بـار ربای‌هـای یهودی از وی در تلمود بابلی در داستان آدم نام برده‌اند. و تلمود بابلی شروع نگارشش از اواخر دوران اشـکانیان شروع می‌شود و کل دوره ساسانی و سـپس اوایل دوره اســلامی به پایـــان می‌رسد. بنـــابراین این کتـــاب بخش اعظم نگارشش در بابل که جـزوی از ایـران بـوده انجـام شـــده است. و طبیعتا ممکن است ربای‌هـــای یهـــودی با تاسی از اســـــاطیر و فرهنگ ایـــــران به لیلیت پرداخته باشند. همتای کهن ایرانی لیلیت در اساطیر پهلوی پـری جهی می‌باشد. تنها در متون ایرانی است که به جهی در

داستان آدم و حـوا به نـوعی متفـاوت از روایت یهودیـان پرداخته شده است. در متن بندهش که از نسک‌های دوره اسلامی است که بر اسـاس نسک‌های دوره ساسـانی که خود ریشه در نسک‌های کهن‌تر دارد در بـاب خلقت زنـان آمده: {هرمزد هنگـامی که زن را آفریـد، گفت که تـرا نـیز آفریـدم (در حـالی) که تو را سـرده پتیـاره از جهی است. تو را نزدیک کون دهانی آفریدم که جفت گـیری تو را چنـان پسـند افتد که به دهـان مـزه شـیرین‌ترین خورش‌هـا؛ (و) از من تو را یـاری اسـت، زیـرا مـرد از تو زاده شود؛ (با وجود این،) مرا نیز که هرمـزم (خداونـدم) بیازاری. اما اگر مخلـوقکی را می‌یـافتم که مـرد را از او کنم. آن‌گـاه هرگز تو را نمی‌آفریـدم که تو را آن سـرده پتیـاره از جهی است. اما در آب و زمین و گیـاه و گوسـفند، بر بلنـدی کوهها و نـیز آن ژرفـای روسـتا خواستم و نیافتم مخلوقکی که مرد پرهیرگـار از او باشد جز زن (که) از (سـرده) جهی پتیـاره است.}(کتـاب بندهش ترجمه مهرداد بهار صفحات 83 و 84)

نکته: همانگونه که ملاحظه می‌نمایید در بنـدهش که بر اسـاس نسک‌های ساسـانی نوشـته شـده است آفـرینش زنان از پـری جهی است. و هرمـزد(خداوند) می‌گوید اگر آفریده دیگری را غیر زن می‌یـافتم که مـرد را *در هنگـام زادن* بتوانم از وی بوجود بیاورم. اینکـار را می‌کـردم اما نیافتم و اجالتا مجبورا مـرد از زن بـدنیا می‌آید. علت این دشمنی این است که زن از پـری پتیـاره جهی خلق شـده است و پـری جهی بر اسـاس بنـدهش، دخـتر اهـریمن است. یعنی بر اسـاس اسـاطیر پهلـوی ایـران خلقت زن منشا اهریمنی دارد. این مسـئله در نـوع خـود قابل تامل است زیرا در متن بندهش آفـرینش مشی و مشـیانه (که

آدم و حـوای نخسـتین آریـایی هسـتند) از گیـاه ریـواس است. جمع کــردن بین این دو روایت به نــوعی مشــکل است.

ادامه نکته 1: که چگونه ممکن است از یک سو زن و مرد اولیه (مشی و مشیانه) با هم خلق شده باشند و از سوی دیگر، منشا خلقت زنان پری جهی دختر اهریمن باشد.

نکته 2:ـ همانگونه که ملاحظه نمودید در اساطیر ایـرانی از وجـود مـونث سـومی بین آدم و حـوا یـاد شـده است. منتهی در اساطیر ایرانی این پری اهریمـنی جهی دخـتر اهــریمن است که زنــان از وی خلق شــده‌اند. منتهی در نقل ربای‌هـای یهـودی همتـای وی لیلیت همسر اول آدم بـــوده است. که از آدم جـــدا می‌شـــود. لیلیت در نقل اسطوره‌های ربای‌های یهودی نماد طغیان و سرکشی در برابر خداوند و آدم است. و حوا نمـاد زن نیک است. نکته جـالب این‌جا است که در اوسـتا نـیز از جهی و جهیکا که در پهلوی به صورت جه آمده به معنای زن پست و بــدکار و روسپی یاد شده است (دانشنامه مزدیسنا مـدخل جهی ص 239)ـ و در مقـابلش در اوسـتا نـائیری یا نائیریکا به معنای زن صالحه شوهر کرده است.(دانشـنامه مزدیسـنا همـان) یعـنی زنـان نیک شـوهرکرده و صـالحه نـائیری هســتند و زنــانی که اینگونه نیســتند جهی می‌باشــند. بنـابراین از جهت نـیز تشـابهی بین لیلیت و جهی وجـود دارد. از ســوی دیگر در متــون ایــرانی جهی فریبنــده و اغواگر مردان نیز می‌باشد (پژوهشی در اسـاطیر ایـران مهرداد بهار ص89)

نکته 3:ـ بد نیست که این‌جا بدین نکته اشاره شـود که در نظر عده‌ای از محققین واژه جنـده که در ادبیـات پارسی امروز به معنای زن بدکاره است ریشه در نام جهی دارد.

نکته 4:ــ از پــری جهی در متن اوســتا نظــیر یشت‌ها و وندیداد نیز یاد شده است. بنابراین ریشه اعتقاد به پــری جهی در ایــران باســتان بســیار کهن‌تر از متن بنــدهش است. پری جهی دارای قدرت بسیاری است که یک سوم بیماری‌ها از وی است وی موجـــــودی است که بـــــاعث رنجش اهورامزدا می‌شود. در پایان سه هزاره دوم جهی اهــریمن را که در خــواب است بیــدار می‌نماید تا بیــدار شود. وی در هزاره اوشیدر و اوشیدرماه نیز نقش تعیین کننده در معـادلات جبهه اهریمـنی در مقابله با آدمیـان و جبهه مزداپرستان دارد. خواننـده گـرامی به این نکته هم توجه نماید که در کتاب اشـعیا هم در حـوادث آخرالزمـان به همراهی ساتیر و لیلیت اشاره شده است. شاید بتوان ساتیر را که موجودی بز انسان است معادل اهریمن آیین مزدیسنا دانست و لیلیت را معادل جهی دانست که دخـتر اهریمن در متون ایرانی است. حال به خلاصه‌ای از آن‌چه که در مورد جهی در متون ایران باستان آمده است توجه نمایید که بخشی از آن مربوط به دوره آخرالزمـان است:

{59: مردمان کم عقل از اشخاص دانا پـیروی نمی‌کنند. جنی jaini یا جهی jaihi است که یک سوم از بیماری‌ها را در شانه‌ها، دست‌ها. و گیسوان انسان پرورش می‌دهد و بزرگ می‌سازد.}(اوستا کتاب وندیداد فرگرد هفتم)

{61: زرتشت از از اهورامزدا پرسـید:ای اهـورامزدا بگو بـدانم کیست که انـدوه تو را فـراهم می‌دارد، کیست که آزار تو را فراهم می‌دارد؟

62: اهورامزدا پاسخ داد و گفت: جهی است که در خـود نطفه نیکـان را با بـدان می‌آمـیزد. نطفـۀ بت پرست‌ها و غـیر بت پرست‌ها را می‌آمـیزد. نطفـۀ گناهکـاران و غـیر گناهکاران را می‌آمیزد.

63: نگـاه وی یک سـوم از آب‌هـای توانا را می‌خشـکاند. آب‌هایی که‌ای زرتشت از بلندی کوه‌ها جریان دارند. نگاه وی یک سـوم از زیبـاترین گیاه‌ها را از روییـدن بـاز می‌دارد، گیاهانی که با رنگ طلایی می‌رویند.

64: نگـاه وی یک سـوم از نـیروی اسـفندارمذ (از امشاسـپندان) را می‌کاهدای زرتشـت، وی هر وقت و هر لحظه نزدیک آید یک سـوم از اندیشـۀ نیـک، گفتـار نیـک، کـردار نیک مـرد پارسا را می‌کاهد. یک سـوم از زور و نیروی کامیابی را از وی می‌کاهد.

65: من تو را آگـاه می‌دارم از چـنین مخلوقـاتی که باید افزون‌تر از مـار و افعی کشـته شـوند. افزون‌تر از گرگ‌هـای نعـره زن کشـته شـوند. افزون‌تر از گرگ‌هـای نعـره زن کشـته شـوند. افزون‌تر از گـرگ مادینه که به مزرعه می‌تـازد کشـته شـوند. افزون‌تر از وزغ با هـزار بچه‌هـای وی که به آب‌ها می‌تازند کشـته شـوند.}(اوسـتا کتاب وندیداد فرگرد هجدهم)

از بندهش:

{در دین گوید که اهــریمن هنگــامی که از کارافتــادگی خویش و همه دیوان را از مـرد پرهیزگـار دیـد، گیج شد و سه هزار سال به گیجی فـرو افتـاد. در آن گیجی، دیـوان کماله جداجدا گفتند که برخـیز پـدر ما! زیـرا آن کـارزار کــنیم که هرمــزد و امشاســپندان را از آن تنگی و بــدی (رسد). ایشان جدا جدا بـدکردادی خـویش را به تفضـیل برشمردند، آن اهریمن تبهکار آرام نیافت و به ســبب بیم از مرد پرهیزگار، از آن گیجی برنخاست؛ تا آن که جهی تبهکــار، با بسر رســیدن سه هــزار ســال، آمــد، گفت که برخیز پدر ما! زیرا من در آن کارزار چنـدان درد بر مـرد پرهیزگار و گاو ورزا هلم که، به سبب کـردار من زنـدگی نباید. فــره ایشــان را بــدزدم، آب را بیــازارم، زمین را بیازارم، آتش را بیازارم، گیـاه را بیـازارم، همه آفـرینش هرمزد را بیازارم.}

{او آن بدکرداری را چنان به تفصیل برشمرد که اهریمن آرامش یــافت، از آن گیجی فــراز جســت، سر جهی را ببوسید. این پلیدی که دشـتانش(حیض) خواننـد، بر جهی آشــکار شد. اهــریمن به جهی گفت که تو را چه آرزو باشــد، بخــواه تا تو را دهم. آن‌گــاه هرمــزد به خــرد همه_آگـاه دانست که بـدان زمـان آن‌چه را جهی خواهـد، اهـریمن تواند دادن. (هرمـزد)، بـدان صـلاح کـار، آن تن زشت گونه (چون) وزغ اهریمن را چون مرد جوان پانزده ســاله‌ای به جهی نشــان داد. جهی اندیشه به آن بست. جهی به اهریمن گفت که: مرد کامگی را به من ده تا به سالاری او در خانه بنشـینم. اهـریمن گفت گه (از این پس) به تو نگویم چیزی بخواه، زیرا، (تنها)، بی‌سـود و بد را می‌تـوانی خواسـتن.}(بنـدهش ترجمه مهـرداد بهـار صفحات 51و 52)

جهی در کتاب روایت پهلوی:

{پس از آن که زردشت به دیدار هرمزد آمد و از زردشت، از هزارهٔ دینی، یکهزار و پانصد سال بگذرد، اوشیدر به سی سالگی به دیدار هرمزد رسد همان روز، مهر ایزد و خورشید به نیمروز بایستد. ده شبانه روز به بالاترین [جای] آسمان ایستند. سه سال گیاه، هر آن‌چه نباید، آن‌گاه نخشکد.

[اوشیدر] دین را پاک بکند،هادمانسری (نام گروهی از متن‌های اوستایی است) را اندر کار گیرد و کار ازهادمانسر کند. نوع گرگ همه به یک جای شوند و اندر یک جای بر هم آمیزند و گرگی که پهنایش چهارصد و پانزده گام (اگر هر گام را سی سانتی متر در نظر بگیریم 124/5 متر می‌شود ۞)دراز [ایش] چهارصد و سی و سه گام است پدیدار شود. [به] دستوری اوشیدر، [مردم] سپاه آرایند و به کارزار آن گرگ شوند نخست یزش کنند و ایشان به یزش، بازداشتن [آن گرگ] نتوانند. پس، اوشیدر گوید که «بدان تیزترین و پهن‌ترین تیغ آن دروج بس نیرو را چاره سازید». پس مردمان آن دروج را به اشتر و کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر و دیگر ابزارها بکشند. یک فرسنگ پیرامون زمین و گیاه از زهری که از آن دروج آید، بسوزد.

جهی از آن دروج (واژه دروج که معادل پارسی امروزه‌اش دروغ است در اساطیر ایران باستان نوعی دیو است اما در این‌جا برای موجودات اهریمنی دیگر بکار رفته است) فراز دود، به تن مگس سیاه، و به دروج مار شود و او را مسکن اندر او بود و بدان روی ستمگرتر نشود.

پس از آن، به چهارصد سال، باران ملکوسان (دیوی اهریمنی که در قتل زرتشت نقش داشت و باعث طوفان و باران سیل آسا و سرما می‌شود) بود. چون آن باران را زمان رسد، نخستین سال بزرگان دین به مردمان گویند که «انبار سازید، زیرا باران آید». مردمان انبار سازند. آن سال باران نباشد. سال دیگر همان گونه گویند و انبار سازند؛ آن سال باران نباشد. سال دیگر همان گونه گویند و انبار سازند؛ آن سال باران نباشد گویند نشود؛ زیرا ایشان پیشتر نیز این را گفتند و نشد. این انبارها که ما ساخته ایم به ده زمستان از میان بنرود» و انبار نسازند و آن سال باران باشد. سال نخست سه بار به تابستان، سه بار به زمستان باز ایستد. دیگر [سال] دو بار به زمستان، دو بار به تابستان باز ایستد. سال سدیگر، یک بار به زمستان و یک بار به تابستان باز ایستد. سال چهارم، ماه خرداد، روز دی به مهر، برف آغاز شود و تا ماه دی، روز دی به مهر، هیچ زمان باز نایستد. پس مزدیسنان نفرین کنند و به نفرین مزدیسنان مردم (بی گِروش) میرند. جان مردم و گوسپند همه جا تُنُک شود پس اندر آن زمان مردم و گوسپند را از وَرِجمکَرد آورند و جای جای ماندگار شوند. ایشان به تن مِه شایسته‌تر و نیکوکردارند زیرا آن دروج نیرومند ایشان را به کارزار به کشتن نتواند. چون آن زمستان به سر رسد گوسپند ایدون تنک ببوَد که چون(به)جائی گله گوسپندان ببینند آن‌گاه به شگفتی آیند. دَد کوهی و دشتی به مردمان آیند و ایدون اندیشند که ما را مردمان ایدون دارند که فرزند خویش را. پس اردیبهشت از بالا بانگ کند و ایدون گوید که "پس،آن گوسپندان را از بالا بمکشید چنان که تا کنون(همی)

کشتید. هنگامی که گوسپند چندان سالمند شود که از آن پس به کـــاهش بـــاز ایســـتد او را بکشـــید “مزدیســـنان همانگونه کننـــدو دد کـــوهی و دشـــتی چـــون ســـال و تن ایشان ایدون برآورده شد از آن پس به کاهش ایســـتند به مردمان آیند و گویند که”خورید مـرا پیش از آن‌که مـرا آزِ اودرای جَـــوَد” و مزدیســـنان همانگونه کنند. به پایـــان هـــزاره، اوشـــیدرماه،به سی ســـالگی به دیـــدار هرمـــزد رسد.خورشـــید از آن روز به(بیست)شـــبانه روز به بـــالای (آسمان) بایستد. شش سال،گیاه آن‌چه نباید، نخشکد، او دادیگ را بکـــار گـــیرد، کـــار از داد کند. نـــوع مـــار همه فـــراز(به)یک جـــای شـــوند، انـــدر یک جـــای بر هم آمیزند و ماری که هشتصد و سی و سه گام پهنا و هزار ششصد و پنجاه و شش گام درازا [دارد]، پدید آید. مزدیسنان، بدان دستوری اوشیدرماه سپاه آرایند، به کارزار آن مار شوند، چـــون رســـند، اوشـــیدرماه گوید که یـــزش کنید و یـــزش کنند.}

ابتـدا این توضـیح را بـدهم که چـرا به لیلیت و اکنـون به کـــرکس خـــواهیم پـــرداخت. در تحلیل اســـطوره شناسی داســـتان گل ســـرخ با موجـودی مـونث مواجه هســـتیم که دشمن ائوس یا اُرورا ربه النوع سپیده دمـان در یونـان و رم باستان است. غربی‌ها بعضا اشاره ظـریفی به لیلیت داشـــته‌اند. و ســـعی در آدرس اشـــتباه و انحـــراف افکـــار می‌باشند. بررسی نمـودیم و گفته شد که لیلیت عـبرانی یاام لیل عـــربی (ام صـــبیان) و جهی زرتشـــتی و لولـــوی پارسی و لیلیتوی اکدی و یا لامیـای یونـانی هر چند که با شب ارتباط دارند. اما جزو موجـودات مـیرا می‌باشـند. و هر چند قدرتمند می‌باشد اما قـدمت تـاریخی خلقتش در نگـــاه اســـطوره شناســـانه به گـــونه‌ای نیست که بتواند

دشمن اُرورا یا سپیده دمـان باشد. علی القاعـده دشـمن ربه النوع سپیده دمـان یا باید ربه النـوع شب باشد که در اساطیر یونانی نـایکس، نیکس nyx نـام دارد یا باید ربه النــوع تــاریکی باشد و فقــیر بررسی کــردم ربه النــوع تــاریکی در اســاطیر یونــان achlys آشــلیس است که اطلاعات کمی در مورد وی موجود است. گفته شد که در بعضی متون وی را دختر نیکس ربه النــوع شب می‌دانند. اســطوره شناســان غــربی نظر بر این دارند که اگر وی دخــتر نیکس باشد. از آن‌جـایی که در بین دخــتران نیکس (نایت) نـامی از وی بـرده نشـده پس یحتمل نـام دیگـری دارد. و طبق بررسی این اسـطوره شناسـان غـربی وی احتمالا کر ker ربه النوع ویرانی و نوعی مرگ در میدان جنگ بودند که به نوعی با عـالم ارواح مرتبط بودند. واژه کر در زبان یونانی باستان به معنای ویرانی ترجمه شــده است. آن‌چه که در نظر اول در مــورد توصــیف شــکل و شــمایل کرها keres در اســاطیر یونــانی خودنمــایی می‌نماید شـباهت بسـیار زیـاد این موجـودات با کـرکس است. زیرا کرها دارای بال هستند و با کشـته شـدگان در جنگ که هنوز گوشتشان تـازه است مرتبط می‌باشــند. و می‌دانیم که کـــــرکس هم مردارخـــــوار است و در ازمنه قــدیم در جنگ‌ها حضـور پیـدا می‌نمـوده و اجسـاد تـازه مردگـــان را می‌خـــورده است. در زبـــان یونـــانی فعلی کرکس(Gýpas =Γύπα گیپس) خوانده می‌شود.

نمادشناسی کرکس، کار چندان آسانی نیست. وی هم در جریان نـورانی جایگـاه دارد و هم در نمادشناسی جریـان تاریک دارای جایگـاه است. در دین زرتشـتی سـتاره ونند معادل سـتاره نسر واقع (کـرکس نشسـته) یا vega یک ایزد است. و زرتشتیان بـرای یـاری وی مراسم ونند برید

را هر سال برگزار می‌نمایند. زیرا در متون زرتشتی ونند گـــذرگاه‌های کـــوه الـــبرز را از ورود شـــیاطین حفظ می‌نماید. البرز همان کوهی است که در اساطیر ایـرانی گرداگـــرد زمین را در بر گرفته است. معـــادل این کـــوه اسطوره‌ای در احادیث اسلامی کوه قاف را می‌توان نـام بـــرد که بر طبق حـــدیثی از امـــام علی بن موسی الرضا علیه السـلام کـوه قـاف پشت نطـاق آسـمان قـرار دارد. یعنی در آسمان است نه در زمین و یحتمل این کوه مادی و قابل لمس نیست بلکه لطیف‌تر است که در آینـــــده با باز شـدن مـرز عـوالم ممکن است صـورت مـادی و قابل لمس برای همه ابنای بشر بخـود بگـیرد. در حـدیثی دیگر که پیشـــتر نقل نمـــودیم با هم خوانـــدیم که حضـــرت امیرالمومـنین حیـدر علیه السـلام چـون سـلمان فارسی رحمه الله علیه را به کـــوه قـــاف می‌برند. در آن‌جا با فرشـته‌ای به نـام ترجائیل مواجه می‌شـوند که صـورت کرکس داشته و این خود مشابهت ایـزد ونند زرتشـتی را با ترجاییل احـادیث اسـلامی نشـان می‌دهد. که هر دو با کوه اسطوره‌ای قاف (البرز) در ارتباط هستند. بنـابراین کـــرکس در این روایت صـــورت یکی از فرشـــتگان الهی است. هم‌چـــنین در مهر یشت می‌خـــوانیم که در گردونه ایزد مهر هزار تـیر با پر کـرکس وجـود دارد. هم‌چـنین در بررسی جام حسـنلو به نقل از یشت اوسـتا خوانـدیم که شـــاه فریـــدون افســـانه‌ای ناخـــدا پـــااورو را به کرکسی می‌نشاند یا به صـورت کرکسی در می‌آورد. هم‌چـنین در حـــدیثی طـــولانی از حضـــرت اباعبدالله الحســـین علیه السلام به نقل از کتاب «خرائج و جـرائح» قطب راونـدی که در ارتباط با معنای صدای حیوانات آورده شده صـــدای کرکس را با مرگ مرتبط دانسته شده است:

{هر گاه کرکس صدا کنـــد، می‌گوید:ای فرزند آدم! هرچه می‌خواهی زندگی کن که سر انجام آن مرگ است.}

نکته:شاید این نکته جـالب باشد که مایاها نـیز کـرکس را نماد مرگ می‌دانند.

وجه مثبت نمادشناسی کـــــرکس را ملاحظه نمودید. اما کرکس وجه منفی و اهریمنی نـیز در نمـاد شناسی دارد. «در متون سُـغدی بـودایی کـرکس از جمله دیـوان پرنـده معـرفی شـده است. هم‌چـنین هنینگ (دانشـمند اوسـتا شـناس و ایـران شـناس آلمـانی) شـواهدی از زبان‌هـای دیگر آورده که طبق آن‌ها یکی از شـــــــکل‌های دیو تب بشکوج کرکس بوده است.» (کتـاب دانشـنامه اسـاطیری جانوران دکتر خسرو قلی زاده، مدخل کرکس). هم‌چـنین در روایت کرها keres وجه تشـابه آنـان را به کـرکس ملاحظه نمودید. که کرها گـویی کرکس‌هـایی هسـتند که در میـدان نـبرد حاضر می‌شـوند و از گوشت قربانیـان می‌خورند.

کرکس در حدیث امام حسین علیه السـلام بـنی آدم را به مرگ هشدار می‌دهد در نمادپردازی ملل گونـاگون نظـیر مایاها و حـتی در روایت کرها keres کـرکس با مـرگ و عالم ارواح مرتبط دانسته شـده است. اما از سـوی دیگر کـــــرکس در نمادشناسی و اســـــطوره شناسی ملل با ایزدبـــانوان مرتبط است در مصر باســـتان، کـــرکس با ایزدبـانوی ایـزیس و ایزدبـانوی نخبت مرتبط است. کرها keres نیز در اساطیر یونان مونث می‌باشند.

پس ما در نمادشناسی کرکس دو نکته مهم را دریافتیم. نخست ارتباط کرکس با مرگ و عالم ارواح و دیگری مونث بودن نماد کرکس.

اما حال نظر ما در مورد کرها keres و این‌که چرا گاه در اسطوره با یک کر اصلی که دختر ربه النوع شب است مواجهیم و گاه با چندین کر keres:

کر ker ربه النوع عالم زیرین، و به طور خاص ربه النوع بخش مربوط به عالم اموات دور در اساطیر یونان است که با کرکس مرتبط است. (هادس رب النوع کلی عالم زیرین است.) این ایزدبانوی اهریمنی، بر عالم اموات دور تسلط دارد. وی بر کرکس‌ها *شاید نه همه کرکس‌ها بلکه نوع و نژاد خاصی از کرکس‌ها* در عالم مادی ما تسلط دارد. علت ارتباط وی با کرکس این است که اکثر گونه‌های کرکس یا لاشخور برخلاف آن‌چه که تصور می‌رود. به گوشت مرداری که مدت‌ها از مرگش گذشته است علاقه‌ای ندارند؛ مگر در حالت گرسنگی شدید!

کرکس‌ها موجودی که در حال مرگ است را تشخیص می‌دهند. کرکس‌ها گوشت مردار تازه را تشخیص می‌دهند. و معمولا از گوشت مردار تازه استفاده می‌نمایند. شاید این مسئله در ابتدا یک امر طبیعی و عادی جلوه نماید اما اینگونه نیست! ربه النوع کر ker به وسیله کرکس‌ها از روح بخاری جانداران تغذیه می‌نماید. می‌دانیم که روح بخاری در بدن عنصری است و اندکی پس از مرگ از بین می‌رود. ربه النوع کر توسط کرکس‌ها از این روح بخاری حظ خویش را می‌برد و اینگونه قدرتمندتر می‌شود. علت ارتباط وی با جنگ و تحریک آدمیان برای ایجاد جنگ‌های خانمان سوز در

گذشته و شاید امروز این است که وی توسط کرکس‌های خـــویش از روح بخـــاری آدمیـــان تغذیه می‌نماید و حظ خویش را از آن می‌برد. و چون در زمین مـادی ما انسـان اشرف مخلوقات است. روح بخاری‌اش نیز بر روح بخاری سایر موجودات برتـری دارد. علی الخصـوص روح بخـاری انسان‌های مومن و معنوی که با تغذیه جسمانی و معنوی بر اساس شرع مبین، روح بخاریشان لطـافت و شـفافت بیشـــتری دارد. (تغذیه جســـمانی خوراکی‌هـــای حلال و طبیعی و سالم و تغذیه معنوی، اعمال عبادی چـون نمـاز و روزه و دعا و.. است) بنـابراین ربه النـوع کرker روح بخـــاری انســـان‌ها را به روح بخـــاری حیوانـــات تـــرجیح می‌دهد.

ربه النـوع کر ker چـون از روح بخـاری تغذیه می‌نماید. توان تکثیر خـویش را دارد. وی کرها را از وجـود خـویش تولید می‌نماید. کرها keres در واقع موجوداتی مـیرا به مثابه جنیـان هسـتند که تحت امر و تسـلط ربه النـوع کر ker هستند. اما با اینحال کرها keres جن نیستند! کرها keres می‌توانستند در ازمنه دور که مرز عوالم بازتر از دوران فعلی بوده در میدان‌های جنگ حاضر شوند. نظـیر آن‌چه که در اســـاطیر یونـــانی نقل شـــده است. کرها keres در عین این‌که موجوداتی جدای از ربه النـوع ker می‌باشـند. اما به واقع خـود وی هسـتند و بخشی از روح وی یا وجـــود وی هســـتند که تشخصی جـــدای از وی یافته‌اند. کرها keres توسط ربه النـــوع کر کنـــترل و هـدایت می‌شـوند. ربه النـوع کر از طریق چشـمان کرها می‌تواند به جهـــان بنگـــرد. در واقع هر کـــدام از کرها keres به مثابه دوربینی هستند که تصویری از یک نقطه را به ربه النـوع کر ker می‌دهد. و اگر نیک بنگـریم ربه

النوع کر از طریق ذرات متکثر شـده وجـود خـویش که به صورت کرها keres تجسم می‌یافته به جهان می‌نگرد.

نکته 1: ربه النوع کر ker هم اکنون بیدار و فعال است و ارتبـاطی با بعضی انجمن‌هـای مخفی و بعضی نحله‌هـای قبـــالا دارد و نقش مهمی در احیـــای ماشـــیح داود با آیین‌های قربانی دارد.

نکته 2:ـ می‌دانیم که بر اساس آیـات قـرآن مجید و عزیز یکی از بت‌هایی که قوم نوح نجی الله می‌پرسـتیدند. بت نسر (کرکس) بوده است:

{وَقَــالُوا لَا تَــذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَــذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُــوَاعًا وَلَا يَغُــوثَ وَيَعُــوقَ وَنَسْــرًا 23=و گفتند نه هرگز دست از خدایانتان و نه هرگز دست از ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر بردارید (23)}ــ این‌که بت نسر دقیقا چه بــوده و چه داســـتانی داشـــته را نمی‌دانیم. فقـــیر تا آن‌جا که بررسی نمـودم اطلاعـات تـاریخی و باسـتان شناسی و اســطوره‌ای قابل ملاحظه‌ای در مـــورد بت نسر وجـــود نــدارد. آیا وی معــادل ایــزد ونند در نــزد زرتشــتیان و یا ترجاییل در احادیث اسلامی بوده است ?! و یا معــادل کر ker در نزد یونانیان بوده است ?! و یا معـادل نخبت و یا ایــزیس مصــری بــوده است?! و یا این‌که موجـودی دیگر بوده را درست نمی‌دانیم!

ادامه نکته 2:ـ اما می‌دانیم که بنا به شواهد و قـرائن بت نسر به شکل کرکس بوده یا با کرکس مرتبط بـوده است در کتـاب باورها و اسـطوره‌های عـرب پیش از اسـلام در این باره آمده است:

{برخی از بت‌های قوم نوح به صورت حیوان بوده است؛ زیدان می‌گوید: «ودّ به صورت مرد و سُواع به صورت زن و یغوث به صورت شیر و یعوق به صورت اسب و نسر به صورت کرکس بوده است». (انساب العرب القدما ص 39)ـــ و این بت آخر [نسر] به شیوهٔ زبان آرامی به «نشرا» معروف بوده است و تلمود و بعضی متون موثق سریانی آن را خدایی عربی دانسته‌اند. از کتاب الاصنام *چنان که گذشت* دریافته می‌شود که قوم حمیر آن را می‌پرستیده‌اند، امّا ابن کلبی نشنیده است که حمیر به نام این بت نامیده شده باشند و نیز نامی از او در اشعار حمیر و اشعار هیچ کدام از طوایف عرب نیامده است، (کتاب الاصنام)، اما یاقوت می‌گوید که اخطل در ابیاتی از آن یادکرده است:

امّا و دما مائرات تخالها

على قنه العزى و بالنسر عندما

(سوگند به خون‌های ریخته شده بر فراز سر عزّی و نسر که می‌پنداری خون سیاوشان است). (معجم البلدان ج 4ص781)

این بت در سرزمین سبا قرار داشت و قوم حمیر و سایر پیروانش آن را عبادت می‌کردند تا آن که ذونواس آن قوم را یهودی کرد.} (کتاب باورها و اسطوره‌های عرب پیش از اسلام محمود سلیم الحوت صفحات 74 و 75)

ذکر این نکته ضروری است که ما درباره بت‌های قوم نوح که در قرآن مجید یاد شده است جز بت ود اطلاعات باستان شناسی نداریم. اطلاعات ما تماما متعلق به تواریخ و اشعار عرب است. اما بت ود در این بین تنها

بتی است که ما اطلاعـات باسـتان شناسی از وجـود وی داریم و می‌دانیم که قوم ثمود وی را می‌پرستیدند.

نکته 3: اما نکته جالبی وجود دارد که در آیین‌های مرگ و تدفین بعضی ملل، جنازه فـرد متـوفی را می‌گذاشـتند تا خوراک پرندگان از جمله کرکس شود! من باب مثـال این عمل در دین زرتشـــتی انجـــام می‌شـــده است! در دین زرتشتی زمین و آب و آتش به عنوان قوای طـبیعی پـاک است و دفن جسد مرده در زمین گناه بسیار مهمی بـوده است که باعث آلوده شدن زمین میشده است. سوزاندان جسد مـــرده توسط هنـــدوها که از دیگر اقـــوام آریـــایی هستند انجام می‌شده است اما در دین زرتشتی این عمل توهین به آتش محسـوب می‌شـده است. تا این‌جـای کـار هر چند عمل زرتشـــتیان مخـــالف ســـیره ادیـــان الهی ابـراهیمی است اما قابل فهم و درک است که در جهـان بیـنی زرتشـتیان، خـاک مقـدس بـوده و دفن جسد مـرده بـاعث آلـوده شـدن زمین می‌شـده است. اما این مسـئله قابل درک نیست که جسد انسان توسط مزداپرسـتان در بلندی‌ها محکم شود تا خوراک سگان و لاشـخوران شـود! از این مسـئله به صـراحت در وندیـداد از مجموعه اوسـتا سـخن رفته است! زرتشـتیان پس از خـورده شـدن جسد مرده استخوان‌های مرده را در استودان می‌گذاشتند. این عمل زرتشـتیان که گوشت جسد مـرده را می‌گذاشـتند تا خوراک لاشخورها شـود به نظر فقـیر نـوعی حظ دادن و خوراک دادن به ربه النوع کرker است. تا وی حظ خویش را از روح بخاری فرد متـوفی بـبرد. فقـیر بالشخصه این عمل زرتشتیان را یک عمل اهریمنی می‌دانم. در وندیداد این عمل توسط اهـــورامزدا به زرتشت تعلیم داده شـــده است. این‌که وندیداد دارای چه درجه از اعتبار است خـود

محل بحث‌هـای بسـیاری میـان محققین ایرانشـناس و متخصص در دین زرتشـتی است. خواننـدگان گـرامی می‌توانند به مقدمه ترجمه وندیـداد از ترجمه مجموعه اوسـتا اثر جلیل دوسـتخواه و یا کتـاب دو جلـدی وندیدادهاشم رضی مراجعه نمایند.

هاشم رضی هم در کتـاب وندیـداد و هم در کتـاب آیین مغان، رسم استودان را از رسومات مردمان ساکن فلات ایـران پیش از ورود آریایی‌ها می‌داند و اعتقـاد بر این دارد این رسم توسط مغـان مـادی وارد وندیـداد شـده است. و یکی از دلایل ایشـان نقل هـرودوت از آیین تـدفین مغـان مـادی است. علی‌ای حـال چه این رسم توسط زرتشت مرسـوم شـده باشد یا نه و چه متعق به مغـان مـادی که مهـردین بوده‌اند باشد. این رسم به نظر فقیر حظ دادن و غذا دادن به ربه النـوع کر ker است تا حظ خـویش را از جنـازه متـوفی بـبرد. چنانچه در آیین هندو، جنازه را در آتش می‌سـوزانند تا ایـزد آگـنی (ایـزد آتش) این خـوراک را دریـافت نماید و حظ خـویش را از جنازه متوفی ببرد. درمیان بعضی از قبایل سرخ پوستان نیز رسمی مشابه با زرتشتیان وجـود دارد یعـنی جسد را خوراک لاشـخورها و کرکس‌ها می‌نمودند. در ادیـان کهن در شرق آسیا نیز رسمی مشابه وجود داشته است.

ادامه نکته 3: اکنون بخشی از شواهد عمل زرتشتیان را در مورد خوراک کرکس کردن جسد متوفی را از وندیـداد نقل می‌نماییم:

{20: مرد گناهکـار در این حصـار وقـتی به سن پـیری و نـاتوانی رسـید مزداپرسـتان یک مـرد تنومند و سـالم در مسـکن وی می‌فرسـتند تا او را به جایگـاه مرتفع منتقل

کند و در آن‌جا سر وی را از گردن نماید و جسد را طعمهٔ درنــدگان گوشــتخوار و کرکس‌ها ســازد، درنــدگانی که آفریدهٔ خرد پاک هستند. (خرد پــاک این‌جا منظــور اهــورا مزدا است)} (اوستا، وندیداد فرگرد سوم بخش 3)

{44:ای آفرینندهٔ جهان جسمانی وای مقدس، بگو بدانم: جسد مرده را باید به کجا حمل کنیم و در کجا جای دهیم؟

45: اهــورامزدا پاسخ داد و گفت: جسد را هر چه بیشــتر باید در ارتفاعات. بلندی‌ها جای داد،ای اســپیتمه زرتشت. هر کس می‌داند که سگ‌های گوشـــتخوار و پرنـــدگان لاشخور همه وقت در بلندی‌ها رفت و آمد دارند.

46: در این مکــان است که مزداپرســتان باید جسد را از پاهــا، از موها به وســیله فلــز، به وســیله ســنگ یا ســنگ ریـــزه در زمین محکم نمایند والا ممکن است اســـتخوان آن‌ها به وسیلهٔ سگان گوشتخوار و پرندگان لاشــخور در زمین کشـــیده شـــود و آب‌ها و گیاهـــان آلـــوده گردند.} (اوستا، وندیداد فرگرد ششم بخش 4)

هم‌چــنین در بنــدهش نــیز در مــورد آیین قربــانی توسط مشی و مشیانه (آدم و حوای اولیه آریایی) اینگونه آمــده که بخشی از قربــانی را نصــیب آتش می‌نمایند و ســپس بخشی را به آسمان می‌اندازند که نصیب ایــزدان شــود و کرکسی بلند می‌شـــود تا گوشت قربـــانی را بخـــورد نتوانست و نصــیب سگ شد. به فقــرات زیر توجه نمایید:

{پس به سی شـــبانه روز دیگر به گوســـپند تـــیره رنگی سپید آرواره آمدند. او را کشــتند و (بر او) از درخت کُنــار و شمشاد، به راهنمایی مینوان آتش افگندند، زیرا آن هر

دو درخت آتش دهنـــــده تراند. به دهـــــان نـــــیز آتش را افروختند و نخست هـــیزم درخت کهکیو (?)، نـــیز درخت کندر و شاخ و برگ خرمـابن سـوزانیدند و آن گوسـپند را کبـــــاب کردند و به انـــــدازه سه مشت گوشت در آتش بهشتند و گفتند که «(این) بهرۀ آتش»، و از آن پـاره‌ای به آسمان افگندند و گفتند که این بهـرۀ ایـزدان، کـرکس مرغ فـراز رفت، (نتوانست گـرفت، سگ آن را از ایشـان بـــبرد، زیـــرا نخست گوشت را سگ بخـــورد.} (بنـــدهش ترجمه مهرداد بهار صفحه82)

نکته 4:ـ گفته شد که ربه النــوع کر ker، تــوان متکــثر نمودن خویش را دارد. این موجـود اهریمـنی اگر دسـتش در عالم ما باز شود. *چنانچه ممکن است در آخرالزمـان و یا دوران خـــروج دجـــال لعین لعنت الله علیه این اتفـــاق بیفتد.* توان کنترل گرفتن مردگانی را که جسدشان تـازه است را دارد. من باب مثال وی می‌تواند با متکثر نمـودن وجـود خـویش، از ده هـزار مـرده با جسد تـازه، لشـکری پیاده از مردگان بسازد. و کنترل جسم این مردگـان را به دست بگـیرد. در واقع این مردگـان متحـرک، جسمشـان تحت تسـلط روحشـان نخواهد بـود بلکه تحت کنـترل این ایزدبانوی اهریمنی خواهد بود. این تقریبا همـان زامـبی است که در فیلم‌ها و سریال‌های غـربی سالهاست تبلیغ می‌شـــــــــود. نکته مهم این است که به نظر ما وی بر مردگـــانی که شـــهادت بر توحید خداوند و ولایت انبیـــای الهی و امامـــان هـــدی را داده‌اند و بر طبق ســـنت الهی غسل و کفن شـده‌اند دست نخواهد یـافت. دست یـافتن وی بر جسد کسانی است که در دوران زندگی خـویش در عـــالم مـــادی مـــا، ایمـــان نداشـــته‌اند و به شـــرع تقید

نداشته‌اند. حتی اگر بر سنت اسلامی غسل و کفن شـده باشند بر حالشان تاثیری ندارد.

این‌جا نکته دیگـــری وجـــود دارد و آن این‌که یک فـــرد مسلمان عادی *نه یک سـالک و یا عـارف* اگر شـرایط و یا بیمـــــــاری‌ای به مانند کرونا پیش بیاید و به مانند یک مسلمان غسل و کفن نشود. آن هنگام چه می‌شود ? وی اگر دستش باز شود بر جسد تازه وی دست خواهد یـافت یا خـیر ?! به نظر ما بسـته به اعمـال فـرد متـوفی در زندگی زمینی خویش و تـوان روح وی در بـرزخ و همتش بر جلوگیری از انجام چنین مهمی در دوران آینده دارد.

بنابراین به نظر ما زامبی که غربی‌ها امـروزه به صـورت وســیع در ســریال‌ها و فیلم‌هـــای خـــویش تبلیغش را می‌نمایند و به نوعی وعده تحققش را می‌دهند. در اصل یک بیمـــاری نیست بلکه زامـــبی جسد انســانی است که توسط ربه النوع اهریمنی کرker کنـترل می‌شـود. البته در مورد بیماری زامبی می‌توان این فرض را نـیز مطـرح نمـود که شـاید مجـامع مخفی در آزمایشـگاه‌های سـرّی خـویش بـدنبال سـاخت بیمـاری‌ای هسـتند که شـرایط را بـــرای کنـــترل گـــرفتن جسد فـــرد توسط این موجـــود اهریمـــنی فـــراهم نمایند. نمی‌دانم این نظریه تا چه حد امکان تحقق دارد?! باید صبر کـرد و منتظر بـود و دید که سال‌های آتی بستر وقوع چه حوادثی خواهد بود ?!!!

توضیحات ربه النوع کر ker که بعضی محققین وی را با آشلیس ربه النوع غبار تاریکی اینهمـان دانسـته بودند به پایـان رسـید. آن شـاالله در ادامه به تفسـیر داسـتان گل سرخ خواهیم پرداخت.

کرکس Vautour/valture

در میان‌مایاها، کرکس سلطانی که امعاء و احشاء را میخورد نماد مرگ است METS. اما از آن‌جائی که کرکس اجساد و کثافات را تغذیه می‌کند می‌توان او را عوامل باز زاینده نیروهای حیاتی به شمار آورد زیرا نیروهای حیاتی پس از تجزیه اندامها و فساد انواع ادامه می‌یابند و به عبارت دیگر کرکس چون یک تصفیه گر یا تردست از طریق تبدیل مرگ به زندگی حلقه حیات دوباره را تضمین می‌کند. در نمادگرائی کیهانی کرکس با علائم آب در ارتباط است و این نکته در تقویم مایا لحاظ شده است. همانا بر رگبار گرانبهای فصل خشک حاکم است و بدین گونه نوبهار گیاهان را ضمانت می‌کند و همین جا است که تبدیل به خدای فراوانی و نعمت می‌شود. تعداد زیادی کرکس را که شق و رق ایستاده‌اند و تیره رنگ هستند بر جزایر درخشان کناره رودهای عظیمی چون مکونگ در مقابل شهرها و شهرک‌ها می‌بینیم.

نمادهای فوق الذکر در ارتباط با آتش آسمانی نیز قرار می‌گیرد چرا که هم تصفیه گر است و هم بارور کننده. در بسیاری از آئینهای سرخپوستان آمریکای جنوبی، کرکس اولین صاحب آتش است و خدای خالق معمولا به کمک قورباغه آن را از او می‌رباید METT,LEVC.

در آفریقای سیاه بخصوص در میان بامبارها این نمادگرائی با یکی از مراتب رهروی که مرتبه کرکس خوانده می‌شود به نهایی‌ترین حد خود در معنویت میرسد CAHB. کرکسِ کُوره سالک راهی باطنی است که در زندگی دنیائی‌اش می‌میرد و به خرد الهی نفوذ می‌کند تصفیه می‌شود و با آزمون‌های خاص رهروان نحله

باطنی سوزانده می‌شود. پس از پایان امتحانهای سرسپاری او همچون دلقکی می‌نماید یا بیش از آن همچون کودکی، زیرا در قلمرو ماورایی خداوند، هم اکنون متولد شده است و یا به عبارت دیگر دوباره متولد شده است خرد او در چشم یک ملحد جهری، لباس جنون و سادگی به خود میپوشد او همچون کودکی خود را بر زمین میکشد و هرچه سر راهش می‌یابد می‌بلعد حتی غایط خود را؛ این عمل یعنی غلبه بر مرگ دنیایی و استعداد تبدیل عَفَن به طلاب فلسفی. بامباراها میگویند کرکس ثروتمندترین موجودات است زیرا فقط او طلای واقعی را می‌شناسد آن‌ها در دعائی غایط را می‌ستایند و میگویند تنها مائده‌ای است که چون حقیقت پشت و رویش برابر است و سرانجام این‌که در قیاس میان مراتب رهروان و پله‌های سلسله مراتب اجتماعی، کرکس به زنی همواره در حال زایمان تشبیه می‌شود.

دین ترتیب در آفریقا هم مانند آمریکا نماد باروری و فراوانی در همه وجوه ثروت است اعم از حیاتی،مادی یا معنوی. زیگموند فروید در یکی از خاطرات کودکی لئوناردو داوینچی، کرکس را به مسخ مادر او تعبیر کرده است. خدای کرکس مصریان نخبت برطبق باور عمومی حامی تولد بود.

در متنهائی که از اهرام مصر بدست آمده گاه کرکس با ایزیس همذات شده است سخنان رمزبار ایزیس می‌بایست برای مردگان آشنا باشد تا ایزیس آن‌ها را به زندگی بازگرداند همراه داشتن مرثیه کرکس در منطقه هزار مزرع از برایت مفید خواهد بود. مفهوم این جمله در تذکره ایزیس: نطفه کرکس(مادر)بر شاخ توای ماده

گـــاو حامله در شب بســـته خواهد شد. آنست که خـــدای بانوی کـرکس در شـب، ظلمـات و مـرگ، به روحی جـان دوبـــاره می‌بخشد و او در ســـحرگاه به دنیا خواهد آمد. کـرکس که روی یک سـبد یا زنبیل تصـویر می‌شـود نمـاد رشد و نمو در رحم است.

در هـنر مصـری کـرکس اغلب به عنـوان قـدرت مـادران آســمانی تفســیر می‌شـــود او جسد را تحلیل میـــبرد و دوباره زندگی میبخشد و نماد حلقه مرگ و زندگی در یک استحاله دائمی است.

قش برجســـته زیبـــائی از ایـــزیس، معبد فیلانه را زینت می‌کند و ایـــزیس را نیمـــرخ نشســـته بر تختش نشـــان میدهد. جمجمه این تصـویر همچـون کلاهخـودی است که بالهای پائین آمده یک پرنده بـزرگ آنـرا پوشـانده و از آن سر و دُم یک کـــرکس جـــدا می‌شـــود.روی کلاهخـــود یک قـــرص قمر قـــرار گرفته و دو شـــاخ مـــاده گـــاوی را در برمیگیرد بالاتنه خدای بانو عریان است و سینه رگ کرده و لخت خـــود را گرفته گـــوئی شـــیر میدهـــد؛ تمـــامی این نمادهـــای نـــادر زنانه در این نقش برجســـته، تجسم روند حیات در کل جهان و یکی از زیباترین تصاویر ابـدی زنانه است.

کرکس در سـنت یونـانی_رومی پرنـده‌ای پیشـگو است و یکی از پرنـــدگان متعلق به آپولـــون است زیـــرا از روی پـرواز کـرکس نـیز مانند قـو، زغن یا کلاغ تطـیر میکردند هنگامی که رموس بر پلاتیوم و رومولـوس بر اونـتینوس نشسته بـود از آسـمان بـرای محل سـاختن شـهر سـوال کردند اولی شش و دیگـری دوازده کـرکس دیدند و شـهر رم در محلی بنا شد که در تطیر نشـان داده شـده بـود.}

(فرهنگ نمادها ژان شـوالیه جلد چهـارم مـدخل کـرکس صفحات 541 الی 543

قسمت‌هایی از فیلم به نام پادشاه

در این فیلم که درون مایه داســتانش به داســتان شــاه فریدون و اژی دهاک تا حدی شباهت دارد. جادوگر شریر فیلم از چشــمان ســپاهیان اهریمــنی خــویش به میــدان مبـارره می‌نگـرد. و گـاه خـود سـپاهیان اهریمـنی‌اش را هدایت می‌کند و توسط آنان مبارزه می‌نماید.

این مسئله تا حدی شباهت به آن‌چه دارد که در مـورد ربه النوع کر ker و ارتباطش با کرها keres گفتیم.

گفته شد که گل سرخ (رُز) با موجودی که یونانیان وی را ائوس و رومیان وی را به نـام اُرورا می‌شناسـند ارتبـاط دارد و گفتیم این موجـود در نظر آنـان ربه النـوع سـپیده دم است که با انگشـتان چـون گل سـرخ خـویش در ورود خورشید را به جهان ما باز می‌نماید. این موجود داســتان و اسـطوره‌ای عاشـقانه و بسـیار کهن دارد که در متـون اسطوره‌ای شناخته شده کلاسیک در دسترس نیست. اما داستان وی در افسانه‌های فولکلور اروپایی وجود داشته است که با داسـتان دیگـری که متعلق به عصر اسـاطیری تــاریخ یونــان بــوده درآمیخته است و به صــورت تحریف شـده درآمـده است. این داسـتان تحریف شـده فولکلـور توسط شارل پرو در قرن هفدهم به صورت رمان زیبـای خفته در جنگل نگارش شـده است. سـپس موسسه والت دیزنی در سـال 1959 کـارتونی را بر اسـاس این رُمـان سـاخت و راهی بـازار نمـود. کـارتونی که شـاید چنـدین نسل با آن خاطره داشته باشـند. در چند سـال اخـیر نـیز

فیلمی دو قسمتی به نام (مالفیسنت=maleficent)ـ بر اساس این داستان فولکلور ساخته شده است که آنجلینا جولی نقش منفی این فیلم دو قسمتی را بازی نموده است. البته ناگفته نماند که کارتون زیبای خفته با آن‌چه که شارل پرو نویسنده فرانسوی به عنوان داستان زیبای خفته در جنگل نوشته است تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای دارد! من باب مثال در رمان زیبای خفته در جنگل نوشته شارل پرو که ظاهرا ترجمه دقیقش به زبان فارسی وجود ندارد. زیبای خفته به مدت صدسال به خواب می‌رود تا شاهزاده‌ای پیدا می‌شود و وی را از خواب بیدار نماید. حال آن‌که در کارتون زیبای خفته وی از کودکی با پرنس فیلیپ نامزد شده است و در شانزدهمین سال تولدش با وی برخورد می‌نماید و عاشق یک‌دیگر می‌شوند.

همانگونه که گفته شد داستان زیبای خفته ناشی از در هم آمیختن دو داستان است. داستان اول اسطوره‌ای کهن از ایزدبانوی سپیده دمان و دیگری داستان اریکتونیوس یا اریختونیوس پسرخوانده آتنا ربه النوع خرد در اساطیر یونان است. با نشان دادن شواهد این‌که چگونه یک داستان دوره عصر اساطیری تاریخ یونان (داستان آتنا و اریختونیوس) در داستان زیبای خفته وارد شده است. کهن بودن روایت زیبای خفته را ثابت خواهم نمود و این نشان می‌دهد که شارل پرو نویسنده اصلی داستان زیبای خفته نیست. بلکه زیبای خفته داستانی فولکلور بوده که شارل پرو آن را به گونه‌ای که می‌دانیم و مشهور است بازنویسی کرده است. این‌که شارل پرو خود، دو داستان اسطوره‌ای ایزدبانوی سپیده دمان و داستان دیگر عصر اساطیری تاریخ اروپا (داستان آتنا) را

با هم آمیخته و یا این آمیختگی متعلق به دورانی کهن‌تر است را بنده نمی‌دانم. اطلاعـات بنـده از خـود شخصـیت شارل پرو نیز اندک است و نمی‌دانم آیا وی وابسـتگی‌ای به انجمن‌های مخفی در اروپای قرن 17 داشـته است یا خیر؟ اما تقریبا اطمینـان دارم که این آمیختگی تصـادفی نبـوده و نیست و توسط انجمن‌هـای مخفی مشـرکانه که دشـــمن آتنا و پرسی (برســـاوش برنـــده سر غـــول مدوسا)بوده‌اند صورت گرفته است.

اما در مـــورد موسسه والت دیـــزنی و وابستگیشـــان به بنگاه‌هــای صهیونیســتی و انجمن‌هــای مخفی به انــدازه کــافی مطلب وجــود دارد. فقــیر بالشخصه نمی‌دانم که شارل پرو می‌دانسته که در حال نوشتن چه داستان مهم اسطوره‌ای است یا خیر ؟! اما به شما نشـان خـواهم داد که والت دیـزنی آگاهانه کـارتون زیبـای خفته را سـاخته است و کـاملا می‌دانسـته که دارد چه داسـتانی را روایت می‌نماید. در پس این کـارتون که در سـال 1959 میلادی سـاخته شـده است چنـان مفـاهیم اسـطوره‌ای گنجانـده شده که فراتر از ژانر کـودک و نوجـوان است و فراتر از سطح فکـری مردمـان 70 سـال پیش است. بنـده تعمـدا مبنـــای روایت داســـتان گل ســـرخ را بر روایت موسسه والت دیـــزنی می‌گـــذارم زیـــرا هم تصـــویری است و ماندگاریش در ذهن بیشتر است هم کاملاً آگاهانه ساخته شـــده است و هم به نظر بنـــده به روایت اســـطوره‌ای داسـتان گل سـرخ نزدیک‌تر است. و بخشی از اشـکالات داستان پرو در آن تصحیح شده است.

زیبای خفته بخش اول

نام پرنسس داستان، اورورا aurora ربه النوع سپیده دم در اساطیر روم است. همتای یونانی‌اش ائوس و همتـای هندی وی اوشاس نام دارد.

پدر و مادر ائوس در اساطیر یونـان از نخسـتین دودمـان خدائی، یعنی از تیتان‌ها می‌باشـند. وی دخـتر Hyperion و theia می‌باشد. بنابراین ما پدر و مادر اورورا را در این داستان، همتای Hyperion و theia می‌دانیم.

ماجرای زیبای خفته به ظـاهر متعلق به اروپـای مسـیحی می‌باشد. اما همانگونه که گفته شد در اصل تـــــــرکیب داستان کهن اسطوره گل سرخ با داستانی دیگر در عصر اساطیری تاریخ یونان می‌باشد.

پرنس فیلیپ داستان ما نیز شـوهر اورورا (ائـوس) یعـنی ایـــزد آســـترائوس (astraus)ـــ می‌باشد. که رب النـــوع آسمان شب پر ستاره است. پـدر فیلیپ نـیز بر طبق این نظر (Crius) و مادر وی ائوریبیا (Eurybia) می‌باشد. در اســاطیر ودایی ســوریا ایــزد خورشــید شــوهر اوشــاس همتای هندی اورورا می‌باشد.

این سه پــری در زیبــای خفته ارتبــاطی با اســطوره گل ســرخ ندارند و از داســتان آتنا ربه النــوع خــرد در عصر اساطیری تـاریخ یونـان وارد داسـتان گل سـرخ شـده‌اند. این سه پری همان دختران سکروپس که پدرشـان نـوعی پری دریایی بوده می‌باشند.

زیبای خفته بخش دوم

بنا به نقل اسـاطیر یونـانی دخـتران سـکروپس پدرشـان نوعی پری دریایی بود: هرس، پاندروسـوس و آگلـوروس

نـام این سه پـری بـوده است. آتنا پسر خوانـده خـویش اریکتونیوس Erichthonios را به این سه پـری سـپرد تا بزرگ نمایند.

شخصیت منفی جادوگر کارتون زیبای خفته

شاید در اولین نگـاه یـاد لیلیت عـبرانی و لامیـای یونـانی وام صـبیان عـربی بیفـتیم که در همـان ابتـدای دوران نـوزادی، آن‌ها را دچـار مشـکل می‌نماید. زیـرا این شخصیت اهریمنی در ابتدای تولد نوزاد حاضر می‌شـود و نفـرین خـویش را نثـار کـودک می‌نماید اما وی لیلیت نیست! وی شخصیتی ترکیبی است که از تـرکیب دشـمن اورورا در اساطیر یونانی با شخصـیت آتنا ربه النـوع خـرد ساخته شده است. دشمن اورورا (سـپیده دم) در اسـاطیر علی القاعده یا باید ربه النوع شب یعـنی نیکس باشد! یا باید ربه النوع غبـار و تـاریکی آشـلیس achlys باشد که دخـتر نیکس است. اما پـیروان انجمن‌هـای مخفی تعمـدا شخصیت آتنا را با وی (دشـمن سـپیده دم) در آمیختند. و اینگونه داستان پسـرخوانده آتنا اریکتونیـوس در داسـتان گل سرخ وارد شده است.

توجه نمایید که آتنا جزو ایـزدان المـپی است. یعـنی تولد وی مدت‌ها پس از ائوس (اورورا) بوده است.

تصویر پریان هرس، پاندروسـوس و آگلـوروس. پدرشـان سـکروپس نـوعی پـری دریـایی بـود. آتنا پسر خوانـده خـویش اریکتونیـوس را به این سه پـری سـپرد تا وی را بزرگ نمایند.

{{اریکتونیوسErichthonios یا Eriktonius

اریکتونیــوس_یکی از نخســتین پادشــاهان آتن می‌باشد. دربــاره نسب او اخبــار مختلفی نقل شــده. عــده‌ای _ Atthis دختر Cranaos را مادر وی دانسته‌اند. ولی اغلب نویســندگان را عقیــده بر آنست که وی در نتیجه عشق هفائیستوس (شهوت ایزد آهنگری) به آتنا، متولد شد. در این بــاره چــنین معــروف است که روزی، آتنا بــرای ســفارش مقـداری اسـلحه بکارگـاه هفائسـتوس رفت و هفائیســتوس با مشــاهده او عاشق وی شد. آتنا از آن‌جا گــریخت و هفائیســتوس با آن‌که لنگ بــود خــود را به او رسـانید و در حـالی که با آتنا درآویخته و آتنا به شـدت از خود دفاع می‌کرد مقـداری از نطفه او به پـای ربه النـوع ریخت. آتنا در عین نفرت و بیزاری، آن پلیدی و کثافت را با یک پارچه پشــمی از خــود ســترده آنــرا بــزمین افکند. «زمین»، که به این تــرتیب تلقیح و بــاردار شــده بــود طفلی بوجود آورد که آتنا او را ضبط کرد و اریکتونیــوس نــام گذاشت(مــرکب از دو کلمه و به معــنی پشم و زمین).}

تصویر سمت چپ آتنا ربه النوع خرد که اریکتونیوس پسر خوانده خویش را در دست دارد.

تصــویر پــایین گایا ربه النــوع زمین که با ریختن مــنی هفائیستوس ایـزد آهنگـری بـاردار شد و اریکتونیـوس را بدنیا آورد.

تصویر سمت راست سکروپس نوعی پری دریـایی که آتنا اریکتونیــوس را به سه دخــتر وی ســپرد تا وی را بــزرگ نمایند.

{آتنا بدون اطلاع خدایان، کودک را در معبدی نهاده آن را به یکی از دختران cecrops سپرد (آگلوروس).

دخترها از روی کنجکاوی، سبد را گشودند و کودکی را که دو مار مراقب او بودند، مشاهده کردند. بنا به پاره‌ای روایات قسمت پایین کودک هم، مانند اغلب موجوداتی که از زمین متولد شده‌اند، به شکل دم ماری بود و یا به قولی، به محض آن‌که سبد باز شد، کودک به صورت ماری گریخت و به پشت سپر ربه النوع (آتنا) پناه برد. دختران جوان از شدت ترس دیوانه شده، خود را از فراز تخته سنگهای آکروپل به زیر افکنده جان سپردند.

آتنا، اریکتونیوس را درمحوطهٔ مقدس معبد خود پرورش داد و چندی بعد سکروپس، (پری دریایی و پدر آن سه پری که اریکتونیوس را بزرگ نمودند) اختیار سلطنت را به او واگذاشت.}

تصویر اریکتونیوس فرزندخوانده آتنا در کنار دختران سکروپس یا ککروپس که پدرشان نوعی پری دریایی بود: هرس، پاندروسوس و آگلوروس نام این سه پری بوده است. آتنا پسر خوانده خویش اریکتونیوس را به این سه پری سپرد تا وی را بزرگ نمایند.

{برخی از نویسندگان عقیده دارند که اریکتونیوس، آمفیمسیون پادشاه آتن را از سلطنت محروم کرد و خود، یکی از الهه‌های نایاد، یعنی (praxithea)ـ را به ازدواج درآورد. (همسر ارکته نوهٔ اریکتونیوس هم همین نام را داشت)

از این وصلت، پاندیون متولد شد که به جای او بر تخت سلطنت نشست. اختراع ارابه چهار اسب، استفاده از

نقره در آتن، و تشکیل پانانته، عید آتنـــا، در اکروپل را به وی نسبت می‌دهند. پـاره‌ای از این ابتکـارات، به نـوهٔ او، اراکته نیز نسبت داده می‌شود.} (فرهنگ اساطیر یونـان و رم پیرگریمال صفحات 292 و 293)

تصـویر شخصـیت خـبیث کـارتون زیبـای خفته در کنـار مجسمه آتنا ربه النوع خرد در یونان باستان

این شخصـــیت خـــبیث از تلفیق نیکس یا آچلیس با آتنا بوجود آمده است.

آتنا جـزو ایـزدان المـپی است و تولد وی پس از ائـوس (سـپیده دمـان) است بنـابراین نمی‌تواند دشـمن ائـوس باشد. ضمن این‌که شخصیت آتنا در اساطیر یونـان منفی نیست. اما انجمن‌هـای مخفی تعمـدا داسـتان‌های آتنا و پسر خوانده‌اش اریکتونیوس را در داستان گل سرخ وارد نمودند. در اسطوره می‌خوانیم که آتنا اریکتونیوس را در سـبدی می‌گـذارد و به سه پـری که دخـتران سـکروپس هستند می‌سپارد. و این شباهت به داسـتان زیبـای خفته دارد که ارورا به سه پری سپرده می‌شـود تا توسط آنـان بـزرگ شـود. در سـایت ویکیپـدیای انگلیسی در مـدخل اریکتونیـــوس آمـــده که آگلـــوروس و هـــرس(دو تن از دختران سکروپس) در جعبه را بـاز کردند. کلاغی آن‌ها را دید که جعبه را باز کردند و به مکـان آتنا پـرواز کـرد تا به وی بگوید و این مشابه روایت زیبای خفته است که کلاغ مکان ارورا را پیـدا می‌نماید و به خبیثه اطلاع می‌دهد. از سویی پیشتر گفته شد که آتنا با بافنـدگی ارتبـاط دارد و شخصـیت خـبیث زیبـای خفته نـیز وی را توسط دوک نخ ریسی به خواب عمیق فرو می‌برد.

هم‌چنین اگر دقت نمایید در تصاویر همواره آتنا نیزه‌ای در دستان خویش دارد. و شخصیت خبیث زیبای خفته نیز عصایی دارد. آتنا همواره با جغد و یا موجودی فرشته یا پری مانند کوچک به تصویر کشیده می‌شود که بر دستان وی می‌نشیند. شخصیت خبیث زیبای خفته نیز کلاغی دارد که بر دستان وی می‌نشیند. آتنا در نگاره‌ها همواره لاغر اندام و بلند بالا است. شخصیت خبیث زیبای خفته نیز بلندبالا و لاغر اندام است. هم‌چنین آتنا در بسیاری از نگاره‌هایش با کلاه خودی نشان داده شده که دو بر آمدگی به مثابه دو شاخ بر روی آن قرار دارد. و شخصیت خبیث زیبای خفته نیز با دو شاخ به تصویر کشیده شده است!

شباهت دیگر شخصیت خبیث داستان زیبای خفته به آتنا کاخ و قلعه شخصیت خبیث است که در نقطه‌ای بلند قرار دارد. معابد آتنا نظیر پارتنون در شهر آتن نیز در بلندترین نقطه شهر آتن بنا شده بود. هم‌چنین در اساطیر آتنا ربه النوع خرد و باکره است. و گاه آتنا بدلیل باکرگی و غلبه خردش بر احساسش در نظر بعضی‌ها فاقد احساس دانسته می‌شد. شخصیت خبیث زیبای خفته نیز مجرد و تنها است و به نظر پریان داستان احساس و عشق ندارد و بدین خاطر خوشبختی را حس نمی‌نماید.

تصویری خیالی ازی یک نایاد naiad

می دانیم که پسرخوانده آتنا اریکتونیوس به پادشاهی یونان باستان می‌رسد و کیش آتنا را ترویج می‌نماید. هم‌چنین می‌دانیم که وی با praxithea که از نایادها است ازدواج می‌نماید. نایادها نوعی و یا نژادی از پریان

می‌باشند که با آب‌های شیرین مرتبطند و در کنار رودخانه‌ها و چشمه‌ها و برکه‌ها و تالاب‌ها زندگی می‌نمایند. نایادها بعضا موکلین و نگهبانان برکه‌ها و آبریزها و رودهای کوچک می‌باشند. در مورد داستان عاشقانه احتمالی اریکتونیوس با praxithea چیزی نمی‌دانیم. اما با توجه به این‌که praxithea یکی از نایادها می‌باشد می‌توانیم حدس بزنیم که اریکتونیوس با وی در جنگل برخورد نموده باشد زیرا نایادها در برکه‌ها چشمه و رودها و تالاب‌ها زندگی می‌نمایند. اگر اریکتونیکس با وی در جنگل برخورد نموده باشد آن‌گاه بار دیگر به شباهت این داستان با بخش‌هایی از داستان زیبای خفته می‌رسیم که پرنس فیلیپ با رز (اورورا) در جنگل برخورد می‌نماید. و شاید آتنا مادرخوانده اریکتونیوس نسبت به ازدواج فرزندخوانده خویش با praxithea نظر مثبتی نداشته است. و این مسئله نیز در زیبای خفته بازتاب یافته است.

زیبای خفته بخش سوم

شخصیت خبیث زیبای خفته شنلی به تن دارد. آتنا نیز در اساطیر با کشتن پالاس، شنلی از پوست وی برای خود درست نموده بود. هم‌چنین شخصیت خبیث زیبای خفته با عصای خویش هنگام عصبانیت برق ایجاد می‌نماید. آتنا نیز ایزد جنگ و برق بود.

در کارتون زیبای خفته نیز به مانند بسیاری از آثار غربی رنگ سبز به عنوان رنگ اهریمنی نشان داده می‌شود. درست است که طیف خاصی از رنگ سبز جزو رنگ‌های اهریمنی است. حتی بعضی موجودات اهریمنی استفراغی سبز رنگ (به رنگ همان طیف خاص سبز)

دارند. اما این‌که چرا در اکثر آثار غربی تنها رنگ سبز به عنوان سمبل نیروهای اهریمنی است خود جای سوال دارد؟ در حالی که طیف خاصی از رنگ قرمز و طیف خاصی از رنگ آبی نیز جزو رنگ‌های اهریمنی می‌باشد. و درهالیوود این طیف‌های رنگی به عنوان نیروی اهریمنی کمتر نشان داده می‌شود! (به نظر چون سبز رنگ نور اسلام است) رنگ بنفش با طیفی از فسفری نیز در کنار رنگ سیاه، رنگی اهریمنی است که شخصیت خبیث زیبای خفته نیز سیاه پوش با رگه‌هایی از بنفش است که به خوبی این‌جا به تصویر کشیده شده است.

در مورد ارتباط کلاغ و آتنا به وقتش توضیحاتی ارائه خواهد شد.

زیبای خفته بخش چهارم

اورورا (سپیده دم) با حضورش در جنگل در ساعات اولیه روز، آواز می‌خواند و اینگونه روح حیات و طراوت را در همه جانداران بر می‌انگیزاند و اینگونه آنان را از خواب بیدار و رخوت را از تن‌های‌شان می‌زداید. این دقیقا ویژگی‌ای است که برای ربه النوع سپیده دم نظیر ائوس و یا اوشاس در اساطیر نقل شده است.

نکته: متاسفانه در این کلیپ این قسمت آواز خواندن اورورا در ابتدای صبح و بیداری حیوانات فاقد صدا است.

لباس شاهزاده که شنل و کلاه فریژی بر سر دارد شبیه به لباس ایزد مهر می‌باشد که کلاه فریژی بر سر می‌گذاشته و شنلی داشته است. البته در اروپا بدلیل گسترش آیین میترا، اشراف شنل به تن و کلاه فریژی

بر سر می‌گذاشــتند و این‌جا به نظر نشــان دهنــده نکته خاصی نیست.

اگر حضور شـاهزاده در جنگل و برخـوردش با اورا را بر اساس اسطوره بررسی نماییم. آن‌گـاه اگر شـوهر اورا (ائـوس) را آسـترائوس (شب پرسـتاره) بـدانیم. برخـورد عاشـــقانه وی در جنگل آنهم در روز با ســـپیده دمـــان منتفی است. اما اگر اورا را معــادل همتــای ودایی‌اش اوشاس بگـیریم. آن‌گـاه شـوهر وی سـوریا خواهد بـود و برخورد در جنگل آنهم در روز با اوشاس ممکن است.

زیبای خفته بخش پنجم

هم‌چنین می‌توانیم بگوییم که شـوهر اورا (سـپیده دم)، آسترائوس (شب پرستاره) است. منتهی داستان برخورد اورا با پرنس فلیپ اساسا ارتباطی به اورا ندارد. بلکه مربوط به برخورد احتمالی اریکتونیوس با praxithea در جنگل و احتمــالا در کنــار چشــمه یا بــرکه‌ای می‌باشد که praxitheaدر آن زندگی می‌نموده است.

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید پریان هنگـام اسـتفاده از چـوب جـادوی خـویش ابتـدا تمـام پنجره‌ها را می‌بندند تا روزنه‌ای نباشد که نور استفاده از این چوب‌ها به بــیرون پخش شـــــود. و اینگونه زیر دســـــتان شخصـــــیت خـبیث(شـیاطین و کلاغ) که به دنبـال اورا بودند نتوانند مکان وی را از روی نـور جـادوی چوب‌ها تشـخیص دهند. اما سهل انگاری و به بازی گـرفتن مسـئله به این مهمی باعث شد کلاغ جای پریان و اورا را پیدا نماید.

پیشـتر در کانـال مفصل دربـاره حفظ نـور توسط مغـان مهری در مهرکده‌ها سخن گفتیم و این‌که قبالیست‌ها در

صفد و حتی در ایران خانه‌های‌شـان به گـونه‌ای است که پنجره‌هـــایش دو قســـمتی یا دولایه است و بخش داخلی پنجره‌های‌شان چوبی است و از داخل بسـته می‌شـود. تا نور و یا ظلمت اعمـال عبـادی و علـوم غـریبه‌ای آن‌ها به بیرون درز ننماید

زیبای خفته بخش ششم

تا توسط دشمنانشـــان که عمـــدتا عارفـــان مســـیحی و مســـلمان بودند (زیـــرا در بین مســـیحیان و مســـلمانان زنـدگی می‌نمودند) اعمالشـان رصد نشـود و بواقع جلب توجه ننماید البته یهودیـان در یک جامعه مسـلمان حـتی اگر از پنجره‌های دولایه نـیز اسـتفاده بنمایند و مشـخص نباشد که خانه متعلق به یک یهـــــــودی است. اگر در آن مکان بیش از حد معمول اعمال خـاص علـوم غـریبه‌ای یا عرفانی عبادی انجام شود. هم نور اعمال تا حـدی خـارج خواهد شد و هم نـیروی اعمـال قابل رصد و درک بـرای افراد دارای توان روحی بالا نظیر اولیـای الله و سـالکان توانمند و اساتید بزرگ علوم غریبه خواهد شد. یعنی اگر هر کـــدام از این افـــراد بنا به تـــوان روحی اش، اگر در فاصله مشخصی از خانه مـورد نظر قـرار داشـته باشـند. می‌توانند پس از مـــدتی خـــاص بـــودن آن خانه را درک و دریـافت نمایند و سـپس با قـدرت شـهود مسـائل درون خانه را رصد نمایند. بدین خاطر است که امروزه جهودان برای اعمـال خاصشـان از کنیسه‌های زیر زمیـنی با عمق بیست متر زیر زمین استفاده می‌نمایند.

به کلاغ و خـبربردن وی دقت نمایید در داسـتان سـلیمان نبی حشمت الله هدهد خبر خورشید پرستی بلقیس را به سلیمان(ع) می‌دهد.

زیبای خفته بخش هفتم

منزل اول آیین مهری کلاغ است. کلاغ پیک ایزد مهر بوده است. مغان مهری سابقا کلاغ نگه می‌داشتند و تربیت می‌کردند. آنان آواز و زبان کلاغ را درک می‌نمودند. کلاغ برایشان خبر می‌آورده است. هنوز نیز در فرهنگ عامیانه اینگونه می‌گویند که "کلاغه خبر داده"

پس از دست زدن رز (اورا) به دوک نخ ریسی و بیهوش شدنش، شخصیت خبیث، پیکر رز را به سه پری تحویل می‌دهد و آنان هنگامی که پیکر رز را در آغوش می‌گیرند. تعمدا سازندگان زیبای خفته در والت دیزنی غروب آفتاب را نشان می‌دهند! چرا؟ چون اورا ربه النوع سپیده دمان است که پیش از طلوع آفتاب درب ورود خورشید را با انگشتان چون گل سرخ خویش به جهان باز می‌نماید. انگشتی که این‌جا با برخورد به دوک نخ ریسی باعث شده وی بیهوش شود. این همان اسطوره کهن گل سرخ است. اینگونه سپیده دم به خواب عمیق می‌رود تا عاشق حقیقی‌اش بیاید و با بوسیدنش وی را از خواب عمیق بیدار نماید.

زیبای خفته بخش هشتم

همانگونه که پیشتر به نقل از ابوریحان بیرونی در التفهیم نقل شد. ابتدا سپیده دم به صورت عمودی طلوع می‌نماید که صبح کاذب است سپس سپیده دم افقی و بر پهنا طلوع می‌نماید و افق سرخ می‌شود. سپس خورشید طلوع می‌نماید. هنگام غروب آفتاب این قضیه برعکس است. ابتدا آفتاب غروب می‌نماید و افق سرخ می‌ماند سپس سرخی برود و سپیدی بر پهنا باقی

می‌ماند. و چـون سـپیدی بر پهنا ناپدید شـود. سـپیدی به بالا رود. که معادل فجر کاذب بود.

در نگـاه اسـطوره شناسـانه چـون سـپیده دم (ارورا) با انگشتان چـون گل سـرخش درب طلـوع خورشـید را بـاز می‌نماید. و این هنگـــامی است که افق پیش از طلـــوع آفتـاب سـرخ می‌شـود. در هنگـام غـروب آفتـاب انگشت چـــون گل ســـرخش با برخـــورد با دوک نخ ریسی بـــاعث می‌شود وی بخواب رود. برخورد انگشت چـون گل سـرخ وی از نظر ما معـادل هنگـامی است که آفتـاب غـروب نمـــوده و افق هم‌چنـــان ســـرخ است و ســـرخی افق با برخـورد انگشت وی با دوک از بین می‌رود. و سـپیده دم برای آخرین لحظات دیده می‌شود و غروب می‌نماید.

دوک نخ ریسی که متعلق به شخصـــیت خـــبیث داســـتان است. این‌جا می‌تواند نمـاد بـافتن پـرده شب توسط وی باشد.

زیبای خفته بخش نهم

چـــون ارورا (رز) به خـــواب فـــرو می‌رود. پریـــان نـــیز فرمـانروا و همسـرش و همه مـردمی که به کـاخ بـرای جشن شانزده سالگی پرنسس آمده بودند را موقتا خواب می‌کنند. در واقع در نگـاه اسـطوره شناسـانه با بخـواب رفتن و ناپدید شـدن سـپیده دمـان هنگـام خـواب فـرا می‌رسد و همگان به خواب فرو می‌روند.

شـــادی شـــیاطین جـــنی و رقصیدنشـــان به دور آتش به زیبـایی به تصـویر کشـیده شـده است. بعضی از طوایف شـــیاطین جـــنی پس از پـــیروزی دقیقا چـــنین جشن می‌گیرند.

توصیف شخصیت خبیث از زیبایی اورورا (سپیده دم) موهایش چون اشعه آفتاب طلایی است و لب‌هایش از گل رز هم سرخ‌تر است.

فیلیپ که در بند می‌افتد در واقع آسترائوس (شب پرستاره) است که توسط نیکس (ربه النوع شب) یا آشلیس (ربه النوع غبار و شب تاریک پیش از هرج و مرج) به بند افتاده است. در واقع فیلیپ یا آسترائوس آسمان شب پرستاره‌ای است که توسط غبار تاریک آشلیس و یا شاید نیکس پوشیده شده است و اینگونه آسمان شب پرستاره دیگر دیده نمی‌شود. چون وی از بند آزاد می‌شود. با بوسیدن اورورا وی را از خواب بیدار می‌نماید تا درب ورود خورشید را با انگشتان چون گل سرخ خویش باز نماید.

زیبای خفته بخش دهم آخر

اورورا در بالای بلندترین بخش برج خوابیده است و جادوگر با طلسمی از آسمان بالای مه غرب در اطراف کاخ خار ایجاد می‌نماید. برج در این‌جا به مثابه شاخه گل رز است. اورورا که در بالای برج بخواب رفته است گل رز است و خار اطراف کاخ این‌جا همان خاری است که بر روی شاخه‌های گل رز قرار دارد. در اساطیر گل رز ابتدا بدون خار بود و سپس توسط نیروهای اهریمنی خاردار می‌شود. بخواب رفتن اورورا و سپس بیداری‌اش را می‌توان به جمع شدن بعضی گل‌ها در هنگام شب و سپس باز شدنشان با سپیده دم و وارد شدن قطرات شبنم به درونشان مشابه دانست. در کارتون به زیبایی نشان داده می‌شود که با بیداری سپیده دم. همه مردم بار دیگر بیدار می‌شوند. و رقصیدن اورورا و شاهزاده

فیلیپ (آسترائوس) را می‌توان به آخرین لحظات حضـور آســمان پرســتاره پس از طلــوع ســپیده دم در بین الطلوعین تشبیه نمود. یعنی هنگـامی که سـپیده می‌دمد و هنوز ستارگان در آسمان دیده می‌شـود زیـرا خورشـید هنـوز طلـوع ننمـوده است و هـوا چنـدان روشن نشـده است.

گفته شد در اسـاطیر ودایی همسر اوشـاس(سـپیده دم) سـوریا (خورشـید) است. می‌تـوان داسـتان را با سـوریا دانستن فیلیپ هم تفسیر نمود.

اگر فیلیپ را سوریا بدانیم آن‌گاه فیلیپ خورشیدی است که چون با غـروب آفتـاب به قلمـرو تـاریکی و ربه النـوع عالم زیرین سفر می‌نماید در آن‌جا موقتا اسیر می‌شــود و سپس با غلبه بر وی آزاد می‌شود و با بوسه بر لب‌های اوشاس وی را بیــدار می‌نماید تا وی درب ورود وی را به عالم باز نماید. فقیر در اساطیر ودایی چنین اسطوره‌ای را نیـافتم. بنـابراین تـرجیح دادم از آسـترائوس به جـای سوریا اسـتفاده نمـایم. ضـمن این‌که در اسـاطیر ودایی، Ratri ایـزد بـانوی شب *همتـای نیکس* خـواهر اوشـاس (سـپیده دم) است. بنـابراین بعید است راتـری خـواهر و شوهر خواهر خویش اوشـاس و سـوریا را دچـار مشـکل نماید و دشمنشان باشد.

اما در قســمت انتهــایی کــارتون زیبــای خفته جــادوگر خبیث، جنگل خار را از نیروهای آسمان بالای مه غرب به وجود آمد. در اساطیر یونان نیکس ربه النوع شب سـاکن اقصی نقـاط مغـرب در مـاورای سـرزمین اطلس بـود. بنــابراین ظــاهرا در نظر ســازندگان زیبــای خفته در

موسسه والت دیزنی، شخصیت خبیث نیکس و یا آشلیس دختر نیکس است.

اما این‌که چرا انجمن‌های مخفی این شخصیت خبیث را در طول تاریخ با آتنا در آمیخته‌اند خود داستان‌ها دارد. در متن رساله هفت سیاه پوش نوشته شیخ نورایی که در کتابخانه زیرزمین کاخ لرد خوزه شاه تاریکی ماسون‌ها ساکن در جزایر بالئاری (به احتمال بسیار قوی در جزیره ایبیزا) وجود دارد. اینگونه آمده است:

{می ستایم الله تبارک تعالی خالق هفت آسمان را و هفت طبقه زمین را و هفت اقلیم روی زمین را و هفت کوکب متحیر (5)ـ و سراج و منیر را و هفتان و هفتوانه امیر را و ابدال هفت گانه متصرف هفت اقلیم را و ..... و هفت سیاه پوش آسمانی بی‌بدیل را ... هفت سیاه پوش آمده بودند بر زمین ....}

هفت سیاه پوش بر روی زمین بودند شش به ظاهر مذکر و یک به ظاهر مونث یکی از این سیاه پوشان ایزد میترا بوده است و دیگری همتای ودایی آتنا یعنی ایزدبانوی واک بوده است. واک مقدس، بزرگ شش ربه النوع مذکر بوده است. واک مقدس ربه النوع بیان و کلمه و وداها و سرودهای مقدس است. گل سرخ در زمین مادی ما منشا آسمانی دارد و از بهشت (احتمالا جنه الملک و یا بهشت اثیری) به زمین مادی ما آمده است. گل سرخ آسمانی توسط واک مقدس در محفظه‌ای شیشه مانند نگهداری می‌شود. گل سرخ هر چند مربوط به ائوس (ارورا) است اما توسط واک پاسبانی می‌شود. ماسون‌ها (لرد خوزه و زیر دستانش و دیگر نحله‌های ماسونی که سلوک در تاریکی می‌نمایند)

بـدنبال بدست آوردن گل سـرخ آسـمانی می‌باشـند. با بدست آوردن گل سرخ آسـمانی و از بین بـردن آن نسل گل سـرخ در زمین منقـرض می‌شـود(این مسـئله طبق اعتقاد آنان است و لزوما همه‌اش شاید درست نباشد) با نـابودی گل رُز در زمین مـادی ما طلـوع خورشـید حیـات بخش(طبق نظر ماسون‌ها) دچار مشـکل می‌شـود. ابتـدا در شرایط فعلی حاکم بر زمین مـادی ما که مـرز عـوالم لطیف‌تر تقریبا بسـته است *طبق نظر آنـان* خورشـید ضـعیف و جهـان سـردتر می‌شـود و به سـمت یخبنـدان جزیی می‌رود. چون مرز عوالم باز شود نابودی گل سرخ آسمانی باعث عدم طلوع خورشید و اسـتقرار تـاریکی و سرمای سخت بر روی زمین مـادی ما می‌تواند بشـود. بر طبق متن رسـاله هفت سـیاه پـوش در همین دوران اسـتقرار تـاریکی و سـرما در روزگـاران کهن بـوده که میـترا تولد می‌یابد و به همـراه شش موجـود دیگر که از آسـمان می‌آیند (از ایـزدان ودایی) به مبـارزه با شـرایط اهریمنی حـاکم بر آن دوره می‌پردازند تا شـرایط طلـوع خورشید عالمتاب (سـوریا) را فـراهم بیاورند تا حیـات با تابش اشعه خورشید بر زمین مادی ما جریان یابد.

مدوسا در اساطیر یونانی با گیسوان چون مار خویش در خورشید گرفتگی موثر است. بنابراین مدوسا دشمن نور و خورشـید است. پرسـیوس یا پرسی ربه النـوع صـورت فلکی برسـاوش که دیوید اولانسی وی را ایـزد میـترا می‌داند. با کمک آتنا و شـاید با کمک همتـای ودایی‌اش واک مقـدس بر مدوسا غلبه می‌نماید و سر وی را از تن جدا می‌نماید. نحله‌هایی از ماسون‌ها از جمله در بالئـاری با ترویج سـمبل‌های مدوسا به عنـوان اشـیای تزیینـی در بـازار سـعی در تقـویت وی دارند و در هنگـام خورشـید

گـرفتگی سـعی در احضـار و ارتبـاط برقـرار کـردن با مدوسا و یا آپوفیس و .... هستند که با خورشید گـرفتگی ارتباط دارد.

نکته 1:ـ این‌که طبق نظر ماسـون‌های بالئـاری اسـپانیا، نـابودی گل سـرخ آسـمانی بـاعث تضـعیف خورشـید و طلـوعش را دچـار مشـکل نماید. بـدان علت است که گل سرخ با ائـوس مرتبط است و در واقع با تضـعیف ائـوس طلوع خورشید دچار اشکال می‌شود. و اگر هم فعلا دچار اشکال خاصی نشود. چون ائـوس سـپیده دمـان تضـعیف شود. روح حیات بخشی که سـپیده دمـان در سـطح زمین مـادی ما ایجـاد می‌نماید تضـعیف می‌شـود و رخـوت و سستی در همه جانداران تشدید می‌شود.

اما این‌که چـرا آنـان معتقدند شـرایط فعلی با شـرایط آینده متفاوت است. پیشتر گفـتیم که اولا فقـیر قائل به وجود اتر در کیهان هسـتم. ضـمن این‌که به نظر بنـده در حـدود منطقه‌ای که امـروزه آن را یونوسـفر می‌نامند. عالمی آبگینه‌ای و منشور گونه وجود دارد که آن‌چه که ما آن را به عنـوان قـرص خورشـید می‌بیـنیم از مجلای آن عـالم عبـور می‌نماید و در مکـانی پـایین‌تر از آن عـالم و نزدیک به زمین مادی ما قرص خورشـید شـکل می‌گـیرد. در واقع فقیر بین قرص خورشید و خـود خورشـید تمـایز قائل هسـتم ظـاهرا بعضی از طرفـداران نظریه زمین تخـتی معاصر ما هم به چـیزی شـبیه این قائل هسـتند. فقـیر تقریبا با اطمینـان می‌گـویم که این قـرص خورشـیدی که ما می‌بیـنیم فاصـله‌اش نزدیک‌تر از آن‌چه است که دانشـمندان کیهـان شناسی جدید می‌گویند و البته لزوما نافی فاصله زیاد خورشـید بر طبق نظر آنـان

از زمین مادی ما نیست. زیرا همانگونه که گفتم ساز کار و منشـــور گـــونه‌ای وجـــود دارد که قرص‌هـــای خورشـــید متعددی را تشکیل می‌دهد. علت رویت دو قرص خورشید در فصول گرم سال در عرض‌های غیر شـمالی آن هم در وسط روز دقیقا ریشه در تـداخل سـاز و کـار این عـالم منشـــوری دارد. (منظـــور پدیـــده ســـان داگ نیست که دانشمندان آن را با شکست نور خورشید به علت سرمای هـــوا و وجـــود بخارها و توده‌هـــای منجمد در هـــوا توجیه می‌نمایند)

بنابراین فقـیر به یک‌خورشـید و چنـدین قـرص خورشـید قائل هسـتم. اسـاطیر یا ایـزدان خورشـید در تمـدن‌های مختلف اینگونه توجیه می‌شـــوند. رع با سر شـــاهین در مصر با ایزدبانوی خورشید شپش (shapash)ـ در کنعـان مسلما متفـاوت است. در چین هم ایـزد بـانوی خورشـید مـــونث است. در واقع این موجـــودات اعم از مثبت و منفیشان منطقه حضورشان در این بخش از عـالم است و اینـان با فرشـتگان و ملائکه موکل که احتمـالا بر خـود قرص اصلی خورشـید موکل هسـتند متفـاوت می‌باشـند. بنابراین بدین خاطر بـرخلاف بعضی از حکما بنـده هم به مانند ارســطو این موجـــودات را از طـــبیعت پنجم اثـــیر می‌دانم که کون و فساد بدان راه ندارد و طـبیعت افلاک را تشـــکیل می‌دهد. جنیـــان یک درجه در خلقت پـــایین‌تر می‌باشـند و مربـوط به عـالم اتر یا آتش هسـتند. در اتر کـــون و فســـاد راه دارد. بـــدین خـــاطر جنیـــان هر چند عمرشـــان طـــولانی است موجـــوداتی مـــیرا هســـتند و جسمشان در برابر اشعه یونـیزه قـوی منهـدم می‌شـود. اما ایزدان نـامیرا هسـتند و در طبیعتشـان کـون و فسـاد راه ندارد و نه تنها اشعه یونیزه بر آنان تـاثیر نـدارد بلکه

دانش علـوم غریبه تمـدن اسـلامی در برابرشـان الکن و نـاتوان است. آنـان به راحـتی از قـوی‌ترین و غـیر قابل نفوذترین منادلی که علمای علـوم غریبه در کتب خـویش آورده‌اند رد می‌شوند. مسلما مردمان و کـاهنین باسـتان راه‌هایی برای سـاخت منـادل در برابرشـان داشـته‌اند. و مطمئنا با روش‌هـای اسـلامی و قـرآنی هم باید بتـوان منـدلی در برابرشـان سـاخت اما در کتب رسـمی علـوم غریبه تمدن اسلامی و آن آگاهی‌ای که علمـای فعلی فن دارند. راهی بـــرای مقابله شـــان و منـــدل ســـاختن در برابرشـــان موجـــود نیست. این‌که در فلان نقطه خـــاص کتـــاب خاصی باشد که در حـــال خـــاک خـــوردن باشد و روش‌های مقابله آورده شده باشد را فقیر نمی‌دانم. اما آگـــاهی مقابله و منـــدل ســـاختن در برابرشـــان فعلا در آگاهی جمعی جهان اسلام و علمای فن وجـود نـدارد. آن شاالله بزودی این علوم بر اساس نیـاز این دوره متحـول خواهد شد و 53 تن ولی آخرالزمانی این علوم را پـایین خواهند آورد. مسـئله‌ای که باید بـدان اشـاره نمـایم این است که درست است که ایـــزدان از اثـــیر طـــبیعت پنجم هسـتند و نـامیرا هسـتند اما نـامیرایی این موجـودات به بقای خورشید و ماه و کواکب و صور فلکی آسـمان شب و قـــوای طـــبیعت نظـــیر کوه‌ها و بادها (ایـــزدان بـــاد)... وابســـته است. هنگـــامی که در روز قیـــامت ما با {إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿1﴾وَإِذَا النُّجُـومُ انْكَـدَرَتْ ﴿2﴾وَإِذَا الْجِبَـالُ سُيِّرَتْ ﴿3﴾=آن‌گـاه که خورشـید به هم درپیچد (1)و آنگه که سـتارگان همی تـیره شـوند (2)و آن‌گـاه که کوهها به رفتار آیند (3)}ـ روبـرو شـویم این موجـودات هم اعم از مثبت و منفیشان خواهند مرد زیـرا حیاتشـان وابسـته به قـــوای طـــبیعت و ســـتارگان و خورشـــید و مـــاه است. و

آن‌گـــاه حشر خواهند شد و باید در روز قیـــامت پاسخ گو باشند.

ادامه نکته 1: مسئله دیگری که باید بدان اشاره نمایم آن است که در انجمن‌های مخفی و آگاهی اسـطوره بـاوری غـربی، هر موجـودی مثل رع که با خورشـید حیـات بخش ارتبـــاط دارد موجـــودی مثبت است و موجـــودی مثل مارهیولای آپوفیس منفی و شیطنی است. آنـان مثبت و منفی و الهی و شیطانی و نـورانی و ظلمـانی را به این ســادگی تقســیم بنـــدی می‌نمایند. این دقیقا مســئله اختلاف ما با آنـان است. ما حق و باطل را با خلیفه خـدا حضـــرت صـــاحب الامر عجل الله و اعتقـــاد به وجـــود شریفش و در صف حضرت بودن طبقه بندی می‌نمـاییم. عمده جهانیان و موجودات عالم مـادی ما و سـایر عـوالم در برابر حضرتش یکی از سه حـالت را خواهند داشت. یا در صف حضرت خواهند بود یا در صف دشمنان حضـرتش یا این‌که خنثی و برکنار از تحولات خواهند ماند. در میـان آدمیان شاید عـده زیـادی باشـند بـرای رویـارویی به هیچ کـدام از دو صف نپیوندند اما موجـوداتی نظـیر ایـزدان اسطوره‌ای نمی‌توانند خنثی باشـند زیـرا جایگاهشـان در نظام هستی و طـبیعت به گـونه‌ای است که یا جـزو صف باورمنـدان و محبـان خلیفه خـدا هسـتند یا جـزو صف ماشـــیح داود و صف دشـــمنان الله و خلیفه‌اش! بنا به چنین نظری ما آنگونه که یافته ایم رع و کثیری از ایزدان مصـری و مـردوخ که همتـای بعل کنعـانی است در صف دشـمنان حضـرت هسـتند. و بعل کنعـانی طبق رسـائل خطی جلالیان در آخرالزمان با میترا خواهد جنگید.

عده‌ای دیگر نیز عمدتا از دشمن شناسان داخلی هستند که تمام موجوداتی که تحت عنوان ایزدان پرستش می‌شده‌اند را شیطانی می‌دانند و اصلا گویا بدین نکته فکر ننموده‌اند که حضرت عیسی بن مریم مسیح موعود روح الله نیز توسط عده‌ای از مسیحیان «خداوند ما عیسی مسیح» خوانده می‌شود و الله تبارک تعالی در قرآن مجید و عزیز حضرت را از اعتقاد به چنین عقیده‌ای مبرا دانسته‌اند. در مورد ائمه اطهار نیز جریان‌های غالیانه عملا قائل به الوهیت ائمه بودند که با تلاش و مبارزه فقهای شیعه نتوانستند اکثریت را بدست بیاورند و چه بسا اگر مجاهدت‌های این بزرگان نبود امروزه ما نیز جزو غالیان و به نوعی مشرکین عصر جدید می‌بودیم! آیا با توجه به این مسئله که عده‌ای از مسیحیان و یا غالیان قائل به الوهیت عیسی مسیح علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام بودند بگوییم این بزرگان نعوذ بالله منفی هستند درست است؟!

ضمن این‌که این عزیزان به سبک و سیاق متون اسطوره‌ای نیز توجه نمی‌نمایند. فهم اسطوره هنر هست و نیاز به مطالعات عمیق و جدی و واکاوی‌ها و ریز بینی‌های دقیق دارد. ما گاه در متون کهن در مورد یک موجود اسطوره‌ای یک سری داده‌ها را می‌بینیم و در دوران متاخر بعضا داده‌ها عوض می‌شود و آن موجود تغییرات ماهوی می‌دهد. در چنین مواردی باید بررسی دقیق شود که علت چیست ؟!

اما همانگونه که پیشتر نیز گفته شد نظریه منشور گونه بودن با حدیث رد الشمس برای حضرت سلیمان نبی حشمت الله و حضرت علی علیه السلام نیز همخوانی

دارد. این‌که قرص شمس برای حضرت امیر علیه السلام به دعای رسول خدا صلوات الله علیه باز می‌گردد و یا این‌که حق تبارک تعالی در دوران حضرت موسی کلیم الله سه روز از طلوع خورشید جلوگیری می‌نماید و تاریکی بر مصر حاکم بوده و یا حتی این‌که قمر توسط رسول خدا به اذن الله دو پاره می‌شود. باید از خود بپرسیم آیا این اتفاق برای تمام نقاط عالم و ابنای بشر اتفاق افتاد؟! یا که برای آن جغرافیای خاص؟ نه تنها که هیچ گزارش تاریخی‌ای در ملل دیگر وجود ندارد که چنین حادثه شگرف و فوق‌العاده عجیبی را گزارش نمایند. بلکه شاید چندان با کیهان شناسی جدید نیز سازگار نباشد!

اما به نظر ما با قائل بودن به عالم منشور گونه و تمایز قرص خورشید و قرص ماه از خود خورشید و ماه می‌تواند توجیه این مهم و حقیقت باشد که خورشید می‌تواند سه روز در مصر طلوع ننماید و یا در فلان نقطه عالم خورشید سه روز غروب ننماید بدون آن‌که در نظم گردش افلاک تغییری ایجاد شود. به نظر ما قیامت نیز اینگونه است و سازو کار در هم پیچیده شدن شمس و تاریک شدن نجوم مربوط به حیطه عالم نزدیک به زمین ما و قرص خورشید یا قرص‌های خورشید است و با نظر بعضی از معاصرین ما _ منفعلین در برابر علم غربی _ که آن را با خاموشی خورشید در میلیون‌ها سال آینده *طبق گفته دانشمندان ناسا* مطابق می‌دانند هم خوانی ندارد. احتمالا طبق نظر این آقایان قیامت کبری حدود 4/5 میلیارد سال آینده که خورشید طبق نظر دانشمندان کاملا خاموش خواهد شد اتفاق خواهد افتاد! و از آن‌جایی که انتهای دوران حکومت جهانی حضرت

صاحب (ع) به قیامت کبری متصل خواهد شد بنابراین دوران ظهور حضرتش نیز احتمالا طبق نظر این دسته حداقل دو سه میلیارد سال دیگر است!

ادامه نکته1:ـ امروزه مرز عوالم به مانند روزگاران کهن کامل باز نیست. همه چیز سیر طبیعی و نظم خود را دارد. اما چون مرزها باز شود و این عالم منشوری و موجودات ناپیدا دیده شوند. آن‌گاه قابلیت بیشتری برای دخل و تصرفات غیر طبیعی در جهان وجود دارد. در روزگاران کهن کاهنین در تمدن‌هایی نظیر مصر و میان رودان شب هنگام به اوراد و دعاهایی می‌پرداختند که قرص خورشید چون به عالم زیرین سفر می‌نماید از آن‌جا به سلامت بتواند بیرون بیاید. پیشتر به درگیری هیولای مار آپوفیس با رع سوار بر قایق اشاره نمودیم. به نظر چنین ترسی در تمدن‌های شرک آمیز گذشته مربوط به دورانی کهن‌تر یعنی دوران پیش از طوفان نوح و پیش از خلقت آدم صفی الله (یعنی آخرین آدم طبق نص احادیث) بوده است. دورانی که از آن با عنوان عصر زرین یاد می‌شده است. طبق نظر گروهی از ماسون‌ها اگر گل رز آسمانی نابود شود هنگامی که مرزها باز شده باشد ساز و کار طلوع خورشید حداقل در نقاطی از عالم که ربه النوع سپیده دم با گل سرخ ارتباط دارد (مثل اروپا) دچار مشکل خواهد شد. و اینگونه شرایط برای تسلط تاریکی اهریمنی بر آن جغرافیای خاص فراهم خواهد شد.

نکته دیگری که باید توجه داشت گفتیم که ما قائل به عالم منشوری هستیم. این‌که دقیقا زمین مادی ما به چند قسمت تقسیم می‌شود مشخص نیست؟ یعنی به

عبـــارت دیگر این‌که ما با چند قـــرص خورشـــید مواجه هســـــتیم را نمی‌دانیم! اما طبق نظر بنـــــده ایـــــزدان خورشـــــــــــیدی با این قرص‌ها مرتبطند و اینگونه هر جغرافیای معنوی و خاصی که یک قرص خورشید دارد در سلوک و عرفان و ...با جغرافیای دیگر متفاوت است.

نکته دیگـری که باید بـدان اشـاره نمـایم این است که با اسـتقرار تـاریکی و سـرما در زمین یا بخش‌هـایی از آن پای موجوداتی به زمین ما بـاز خواهد شد که با شـیاطین و جنیانی که ما آنان را می‌شناسیم متفـاوت هسـتند. در اسـاطیر فولکلـور مردمـان شـمال (نـورث) و اسـاطیر مردمان آلاسکا بعضا اشاراتی بدان شده است.

نکته 2:ـــ بر طبق نظر بـــرخی نویســـندگان یونانیـــان، پارسـیان (ایرانیـان) از نسل پرسـیس پسر پرسـیوس یا برسـاوش هسـتند. این مسـئله از نظر ما بـرخلاف نظر یونانیان که پارسیان را از ذریه مـادی پرسـیوس می‌دانند بـــدان معنا است که پرســـیوس در بوجـــود آمـــدن نسل پارسیان (ایرانیان) به صورت معنوی نقش داشـته است. هنـــــدوان نـــــیز طبقه برهمنـــــان را از نسل برهما می‌دانسـته‌اند و این‌جا هم به نظر ما منظـور ذریه مـادی نیست! پس منظـــور چیســـت؟ مثـــالی گـــویم تا شـــما (خواننـــدگان) را فهم آید. در دوران کهن مهردینـــان در غارهای مهرکده‌های خویش کانـال کشی آب داشـته‌اند و مراسم تقـدیس آب را با یـزش بـرای ایزدبـانوی آناهیتا انجـــام می‌داده‌اند تا آب را اینگونه تقـــدیس نمایند. این عمل در دوران رسمیت دین زرتشتی در دوره ساسـانیان *من باب مثال در بیشابور* هم انجام میشده است. اینگونه آب اگر واقعا تقدیس میشد که این مسـئله با حضـور این

موجـود (آناهیتا) که خـود رود اردیسـورا آناهیتا و تجسم این رود آسمانی است انجام می‌شده است. یعـنی تجسم و ربه النوع و یا موکل این رود آسمانی که به صورتی که در آبـان یشت نقل شـده یعـنی بالابلند و دارای بـازوان سفید تجسم می‌یافته است. حال چنین موجودی چـون با آب مرتبط است. آن هنگام که مرزها بازتر از امروز بوده با چـنین تجلی‌ای در آب یـزش شـده آب را به اصـطلاح بارور می‌نموده است. و اگر از آن آب متبرک شده _طبق اعتقاد مغان _ مردی می‌نوشیده و سـپس با همسر خـود مجـامعت می‌نمـوده به گـونه‌ای که همـان آب در بـاروری همسر نقش پیـدا می‌نمـوده اینگونه فرزند بـدنیا آمـده فرزند معنـوی ربه النـوع آناهیتا نـیز می‌بـوده است. در مـورد نسل پرسـیوس و نسل برهما نـیز تقریبا چـنین مسئله‌ای وجود دارد.

در مورد تولد عیسی بن مریم مسـیح موعـود روح الله در قـرآن مجید و عزیز داریم که حضـرت مـریم طبق نص احـادیثی که موید آیـات است. با القا و دمیـدن جبرئیل علیه السـلام بـاردار شـدند. هم‌چـنین در قـرآن مجید به شـراکت شـیاطین در بـنی آدم نـیز اشـاره شـده است. شـراکت شـیاطین جـنی عمـدتا از راه حلـول در فـرد مجامعت کننده است.

فرزند دادن ایـزدان در اسـاطیر هر چند شـبیه این‌دو روایت قرآنی است اما تفاوت‌هایی نیز دارد.

اما حال به سراغ ادامه مـاجرا بـرویم. از واک مقـدس در زیرزمین کاخ لرد خوزه در جزایر بالئاری (احتمالا جزیـره ایبیزا) گوشواره‌ای غـول آسـای طلایی‌ای وجـود دارد که سر یک انسـان کـاملا در آن‌جا می‌گـیرد. این گوشـواره

طلایی متعلق به دوران کهـــنی است که این موجـــود به زمین ما آمده بود. آیین گوشواره به گوش نمودن و غلام حلقه به گوش بودن که آیینی کهن است و در بین فتیـان و قلندران مرسوم بوده است رشـته مثـالی‌اش در عـالم مثال در دستان این موجـود است. در کـاخ لـرد خـوزه هر سال چهار مراسم و جشن مهم برگزار می‌شـود. یکی از آن‌ها در اواخر خرداد برگزار می‌شود

حلقه پیر مغان از ازلم در گوش است

بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود (حافظ شیرازی)

به غلامی تو مشهور جهـان شد حافظ حلقه بنـدگی زلف تو در گوشش باد (حافظ شیرازی)

چون از حلقه به گوشی سخن گفته شد. تصـمیم گـرفتم مختصـــری در این بـــاره بنویسم. ذکر چند نکته در بـــاب حلقه به گوش نمودن:

نکته1:ــ گفته شد که در اســلام حلقه به گـــوش کـــردن پسران از سنت است. در کتاب فروع کافی کتـاب عقیقه فرزندان و امور مربوط به آن باب 21 حدیث ششم آمده: {علی بن ابراهیم عن ابیه عن الحسـین بن خالد قـال: سَأَلتُ أبَا الحَسَـنِ الرِّضا علیه السـلام عَنِ التَّهنِئَهِ بِالوَلَـدِ، مَـتی؟ فَقـالَ: إنَّهُ [الرِّضا علیه السـلام] قـالَ: لَمّا وُلِـدَ الحَسَنُ بنُ عَلِیٍّ علیه السلام هَبَـطَ جَبرَئیـلُ علیه السـلام بِالتَّهنِئَهِ عَلَی النَّبِیِّ صـــلی الله علیه و آله فِی الیَـــومِ السّابِعِ، و أمَرَهُ أن یُسَـمِّیَهُ ویُکَنِّیَـهُ، ویَحلِـقَ رَأسَـهُ، ویَعُـقَ عَنـهُ، ویَثقُبَ اذُنَـهُ، وکَـذلِکَ کـانَ حینَ وُلِـدَ الحُسَـینُ علیه السلام، أتاهُ فِی الیَومِ السّابِعِ، فَأَمَرَهُ بِمِثـلِ ذلِـکَ. قـالَ: وکانَ لَهُما ذُؤابَتانِ فِی القَـرنِ الأَیسَـرِ، وکـانَ الثَّقبُ فِی

الاذُنِ الیُمنی فی شَحمَهِ الاذُنِ، وفِی الیُسری فی أعلَی الاذُنِ، فَالقُرطُ فِی الیُمنی وَالشَّنفُ فِی الیُسری.=از حسین بن خالد نقل شده: از امام رضا (علیه السلام) پرسیدم: شاد باش گفتن به خاطر تولد فرزند، چه هنگامی است؟ امام رضا (علیه السلام) فرمود: «هنگامی که حسن بن علی (علیه السلام) متولّد شد، جبرئیل (علیه السلام) روز هفتم برای شاد باش گفتن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرود آمد و به او فرمان داد تا بر وی، نام و کنیه بگذارد و سرش را بتراشد و برایش عقیقه کند و گوشش را [برای گوشواره] سوراخ کند. برای تولّد حسین (علیه السلام) نیز همین گونه بود. [جبرئیل (علیه السلام)] روز هفتم نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرود آمد و ایشان را به همین کارها فرمان داد.[حسن و حسین (علیهما السلام)] هر دو، در سمت چپ جلوی سرشان، زُلف داشتند و سوراخ گوش راست در نرمه گوش و سوراخ گوش چپ، در بالای آن بود. پس گوشواره‌ای که عربْ" قُرْط" می‌نامند، در گوش راست و گوشواره‌ای که" شَنْف" می‌نامند، در گوش چپشان بود».}

نکته 2:ـ سنت حلقه به گوش نمودن علاوه بر دین اسلام و سنت‌های عرفانی در سنت‌های شیطانی و شیطان پرستی نیز وجود دارد که طبیعتا با شیاطین جنی و ایزدان شیطانی ارتباط دارد و رشته مثالی‌اش در دستان ایزدان شیطانی می‌باشد. همانگونه که قربانی حیوانی نمودن علاوه بر ادیان توحیدی ابراهیمی در ادیان شرک آمیز هم وجود داشته است.

نکته 3:ـ در کتـاب فرهنگ سـمبل‌ها، اسـاطیر و فولکلـور صفحه321 در باره گوشواره به گوش نمودن آمده است: {گوشواره‌ها نشانگر خـون کـودکی است که به عنـوان قربانی، به خدایان هدیه می‌شـود که در مقابـل، خـدایان او را محافظت و حمایت کنند.}

همانگونه که گفته شد رشته مثالی حلقه به گوش نمودن قلندران و فتیان و خاکساران و بخشی از یوگیـان هنـدی (آنانی که به نوعی موحد هستند البته توحیدشان اشـکال دارد) در عـالم مثـال در دسـتان واک است. رشـته‌ای که ظاهرا یک سر آن به ملکوت و باطن مکان حرم سلطان علی بن موسی الرضا علیه السـلام در عالم‌مثـال می‌رسد. در مـورد آیین حلقه به گـوش نمـودن غلام (پسـربچگان) در سـنت اسـلامی و یا غلامی در میـان قلنـدران و فتیـان و خاکسـاران و حـتی حلقه به گـوش نمـودن شـیطان پرسـتان می‌تـوان اندیشـید. این‌که چه حکمت‌هایی در پس این عمل می‌باشد ؟!

ملاحظه نمودید که در کتـاب فرهنگ سـمبل‌ها، اسـاطیر، فولکلـور عمل گوشـواره انـداختن در گـوش به عنـوان قربانی خـون کـودکی است که خـدایان از وی محـافظت نمایند. فقـیر این تفسـیر را قبـول نـدارم زیـرا عقیقه نمـودن گوسـفند در سـنت اسـلامی بـرای کودکـان و به هنگام تشرف برای فتیان و قلنـدران و درویشـان نـوعی بازخرید فرد برای خـدمت و بنـدگی خداوند یکتا است. در این بـاره پیشـتر دربررسی آیین‌هـای تشـرف در دروس پیوند فتـوت و خاکسـاری با آیین مهـری مفصل سـخن گفـتیم. اما گوشـواره نمـودن در واقع وارد کـردن حلقه بندگی و متـابعت از فرمـان در گـوش است. زیـرا گـوش

است که فرمان مولی را می‌شنود و چون غلام و بنده از فرمان مولی سرپیچی نماید. مولی یا خادمین عالی رتبه‌اش گوش غلام و بنده را می‌پیچانند. زیرا گوش هم محل استماع کلام مولی است و هم دریچه ورود مغز است و چون دریچه ورود مغز است با علم و علم آموزی ارتباط تنگاتنگ دارد. در قرآن مجید و عزیز بدین نکته به طور غیر مستقیم اشاره شده است و معمولا در اکثر آیاتی که اسم سمیع خداوند آمده است.

اسم سمیع خداوند آمده بلافاصله کلمه علیم آمده است. و از کثرت این استعمال در آیات قرآن می‌توان بدین نکته مهم پی برد که از نظر الله تبارک تعالی، سمع و شنیدن با علم آموزی ارتباط دارد.

در حکمت کهن نیز تعلیم و تعلم را به صورت حضوری که شاگرد استماع کلام استاد می‌نماید را مفید به فایده می‌دانستند. و صرف خواندن کتاب که با بصر ارتباط دارد را مفید به فایده نمی‌دانستند.

نکته: یک استاد حقیقی معنوی می‌تواند با یک خطبه خواندن نه تنها مفهوم کلام خویش را به شاگرد منتقل نماید. بلکه می‌تواند تخم معرفت آن جوهری را که استاد با اتصال بدان از آن نوع معرفت سخن می‌گوید را در جان شاگرد خویش بکارد. و شاگرد اگر مستعد باشد و آن تخم را پرورش دهد و مواظبت نماید. درخت پربار معرفت ببار می‌آورد.

تعجب می‌کنم از افرادی که به دنبال استادند تا به نزد استاد بروند. تو چشم و گوش معنوی خویش را باز کن استاد آماده است و از راه دور می‌تواند تو را تدریس

نماید. به خـــدمت بزرگـــان رســـیدن، ادب می‌خواهد و استفاده نمـودن از بزرگـان مسـتلزم این است که بسـتر استفاده را فراهم آورده باشی!

حکمت گـوش و اسـتماع بسـیار زیـادتر از آن است که در این مختصر بگنجد. علی‌ای حـال از موضـوع اصـلی دور نشویم. گفتیم که گوشواره در گـوش نمـودن نمـاد حلقه بندگی و متابعت و حـرف شـنوی از مـولی است. یکی از حکمت‌هـای بـاطنی مهم حلقه به گـوش نمـودن در واقع اعلام این مهم است که گـوش این فـرد و به تبعش فکر این فـــرد وقف مـــولایی است که از گوشش به نیت وی حلقه رد نموده‌اند. اگر آن مولی الله تبـارک تعـالی باشد یعنی این گوش، وقف بندگی و عبدیت و شـنیدن فرمـان حق تبارک تعالی است. و با سنت حلقه به گـوش نمـودن و وقف گوش فرزند از خداوند می‌خواهیم که گـوش این فرزند را از القائات شیاطین انسی و جـنی محفـوظ نگه دارد. و اگر از این فرزند حلقه به گـــوش خطـــایی در خـدمت و بنـدگی و پـیروی از فرمـان حق تبـارک تعـالی سـرزند. خداوند گـوش این بنـده خـویش را بکشد و با تأدیبش مانع از خطاهای بیشتر وی شود.

در گذشـــته‌ها که بعضی پـــیران فتیـــان و قلنـــدران و خاکساران *بـرخلاف مـدعیان عمـدتا بی‌معـنی فعلی* اهل باطن و صاحب اسرار بودند رسم حلقه به گـوش نمـودن مرید توسط پیر به درستی انجام می‌گرفته است و پیر با درست انجـــام دادن این رسم کهن که همـــراه با آداب و مناسک و ادعیه خاصی بـوده است رشـته مثـالی‌ای را به گوش مرید حلقه به گوش شده وصل می‌نموده است. در واقع با عمل صحیح از یکی از خزینه‌های مربوط به حلقه

به گوش نمـودن در عـالم مثـال، رشـته‌ای مثـالی توسط مــوکلین به گــوش مرید وصل میشــده است و از درون حلقه می‌گذشـــــته است. با این عمل مرید وقف غلامی خانـدان نبـوت و امـامت و شـاه مـردان حیـدرکرار علیه السـلام می‌شـده است. و چنانچه اگر می‌خواسـته از راه خـدمت به اهل بیت، به طـور جـدی تخطی نماید و کلا از راه خارج شود توسط موکلین گوش مالی میشده است.

یکی دیگر از حکمت‌هــای ظــاهری رسم حلقه به گــوش نمودن در گذشته نشان دادن بندگی و حرف شنوی بــوده است و نشان دادن این‌که غلام مربوطه صـاحب و مـولی دارد.

نکته: به نظر فقیر این‌که در نزد اقوام کهن، زنان هنگام مراسم ازدواج گوشواره به گوش می‌نمودند نیز ریشه در این مسئله دارد که زن در واقع حلقه متابعت و پیروی از شوهر خویش را به گوش می‌نموده است.

نکته دیگر:مولی برای مسلمین الله تبارک تعــالی است و یا بــرای قلنــدران ائمه اطهــار علیهم السـلام می‌باشد. برای شیطن پرسـتان، شـیطن لعنت الله علیه و یا سـایر موجودات شـیطنی می‌باشد و نظـیر رشـته مثـالی‌ای که بـــرای قلنـــدران، به گـــوش وصل میشـــده در آیین‌ها و مناسک شـیطانی بـاطنی نـیز این امر صـورت می‌گرفته است. و در واقع گوشــواره به گــوش نمــودن این افــراد غلامی و بنـدگی شـیطان لعنت الله علیه است. البته ذکر این نکته ضــروری است که گوشــواره به گــوش نمــودن شــیطان پرســتان ظــاهری فعلی در غــرب و در ایــران عزیزمــان در حد نمــادین است و رشــته‌ای مثــالی بــدان متصل نیست.

«واک» چندین انسان مسخ شده به شکل خوک را در نقطه‌ای *ظاهرا در عالمی خاص* اسیر دارد. این افراد برای ماسون‌های اسپانیایی و یهودیان مهم می‌باشند. شاید این افراد مرتبط با افراد مسخ شده به صورت خوک باشد که الله تبارک تعالی در آیهٔ 60 سوره مبارکه مائده بدان اشاره می‌نماید: {قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ والْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ 60=بگو آیا شما را به بدتر از [صاحبان] این کیفر در پیشگاه خدا خبر دهم همانان که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورده و آنانکه طاغوت را پرستش کرده‌اند اینانند که از نظر منزلت بدتر و از راه راست گمراه ترند (60)}ـ در مورد این‌که این خوکان چه کسانی بودند نظرات بین مفسرین مختلف است. در بعضی احادیث مانند آن‌چه که در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام آمده است افراد مسخ شده به صورت خوک نیز یهودی هستند بدون آن‌که به چگونگی مسخ آنان اشاره‌ای شده باشد. (به نقل از تفسیر البرهان) در بعضی احادیث طرق عامه به نقل از ابن عباس آنان گروهی از یهودیانی بودند که احکام سبت را نگه نداشتند و خداوند جوانان آنان را به بوزیگانی تبدیل و پیرانشان را تبدیل به خوک نمود.(منبع مجمع البیان) در بعضی روایات مسخ شدگان به خوک از جمله کسانی هستند که مائده آسمانی حضرت عیسی بن مریم مسیح موعود روح الله را درک نمودند اما باز کافر شدند. (تفسیرمجمع البیان) عده‌ای دیگر این نظر را نپذیرفتند.

این‌که این مسخ شـــدگانی که به صـــورت خـــوک مسخ شده‌اند و اسیر واک می‌باشند. آیا همان به صورت خـوک مسخ شدگان در آیه 60 سـوره مائـده باشد را نمی‌دانیم اما اگر همان باشند. این افراد بالفرض اگر یهودی باشند داستان مسخ شدنشان احتمالا غـیر از داسـتان تخطی از احکام سبت (شبات) یهودی‌ها می‌باشد!

اینان همانگونه که اکثر علما و مفسرین شیعه در تفسیر مسخ گفته‌اند. صورت جسمانیشان مبـدل به خـوک شـده است. با حفظ روح انسـانی؛ منتهی چـون جسمشـان به خـــوک مسخ شـــده است. طبیعتا تغیـــیراتی در صـــفات انسانیشان رخ داده است یعنی تغییر صورت جسمانیشان به خوک بر روح اینـان تـاثیر گذاشـته است. همانگونه که روح بخاری و تغذیه صـحیح و سـالم بر روح بخـاری تـاثیر می‌گـــذارد. و از طریق روح بخـــاری نفس ناطقه تـــاثر می‌پذیرد. اینان نیز طبیعتا روح بخاریشان تطابق با جسم خـــــوک دارد. و از این طریق بر نفس ناطقه تـــــاثیر می‌گذارد. بنابراین اینان انسـان‌هایی هسـتند که صـورت جسمانیشان به خوک مبدل شـده است و تا حـدی صـفات خوکی را نیز دارند.

تبدیل اینان به خوک مسلما بی‌حکمت نبوده بلکه احتمـالا باید تطابقی بین اعمال و صورت مثالیش با صفات خوک وجـود داشـته باشد که جسمشـان به صـورت خـوک مسخ شده است.

این نکته را نیز بگویم آنگونه که فقـیر یـافته‌ام مسخ تنها متعلق به ما انسان‌ها نبوده بلکه در مورد جنیان نیز مسخ صورت گرفته است و بدین نکته هم در کتب علـوم غریبه اشاره شده است و هم در بعضی کتب و رسایل دیگر!

لــرد خــوزه و شــاگردانش با چنــدین موجــود هنــدی توانســته‌اند ارتباطــات دائمی برقــرار نمایند. یکی از این موجودات‌هانومان شاه میمون‌ها از ملوک جن می‌باشد.

نکته:هانومــان در اســاطیر هنــدی از موجــودات مــیرا (جنیان) است و بدلیل خدمت صادقانه به رام (از تجلیــات انســانی ویشــنو) مقــام بی‌مــرگی به وی عطا شد. همانگونه که به ابلیس لعنت الله علیه که از جنیان بــود تا وقت معلــوم فرصت داده شد که زنــده و رهــزن آدمیــان باشد.

هانومــان عصــای خــود و یکی از عصــاهای لــرد شــیوا *از ایزدان هنــدی* را تقــدیم لــرد خــوزه و شــاگردانش نمــوده است. بنابراین مطمئنا لرد شیوا نیز جزو مرتبطین با لرد خــوزه و شــاگردانش می‌باشد. هر چند نمی‌دانیم که یکی دو موجــود دیگر هنــدی که با لــرد خــوزه و شــاگردانش ارتباط دارند دقیقا کدامین موجــودات اســطوره‌ای هنــدو هســتند. اما بر اســاس خــبری در محیط نت که چند ســال پیش آبجو و نوشیدنی الکلی به نام‌های‌هانومــان و شــیوا و کــالی و گانشا در منطقه سن خــوزه جزیــره ایبــیزا در اسپانیا ساخته شد. می‌توانیم حدس بــزنیم که ایزدبــانوی کــالی و لــرد گانشا نــیز با لــرد خــوزه و شــاگردانش مرتبطند.

تولید نوشیدنی الکلی با نــام و تصــویر این چهــار موجــود هندی خشم برهمنان هندی را مــوجب شد تا جــایی که از ســازندگان خواســتند که عــذرخواهی نمایند و تولید این نوشیدنی‌ها را متوقف نمایند. و ظاهرا متوقف هم شد.

در قسمتی از کاخ لرد خـوزه، شـومینه‌ای وجـود دارد. که در بالای شومینه نام و تصویر 17 نفر از شاگردان ارشد وی وجود دارد. هر کدام از این شاگردان مالک یک عصای خـاص می‌باشـند. بنـابراین آنـان هفـده عصـای خـاص در اختیار دارند.

تصـویر آبجوهـایی با تصـاویر و نام‌هـای لـرد شـیوا، الهه کالی،هانومان پادشاه میمون‌ها و گانشا ایــزد با سر فیل که ظاهرا در منطقه سن خوزه جزیره ایبــیزا از مجموعه جزایر بالئاری تولید شده بود که بـدلیل اعـتراض هنـدوها تولیدش متوقف شد.

تصویر مجسمه میمون‌هانومان

{هانومان ایزد میمون‌ها در اساطیر هندو میمون خــدایی است که به ســبب داشــتن قــدرت فراگــیری زیــرکی و چــابکی و خــدمات صــادقانه‌اش به راما شــهرت یافته است.هانومـــان در رامایـــان وزیر پادشـــاه میمون‌ها سوگریوا است.هانومان در اصل یک موجود مـیرا و جـزو جنیــان میمــون شــکل بــوده است وی یک برهماچــاری brahmachari (ویکیپدیای انگلیسی مـدخل hanuman) موجـــود با عمر طـــولانی و یا یک چـــیرانیوی chirajivi است. (ویکیپـــــدیای انگلیسی همـــــان) چیرانیوی‌ها در اســـاطیر هند هفت موجـــود مـــیرا هســـتند که جاودانه شده‌اند و تا پایــان دوره کــالی یوگا که فعلا بر طبق نظر حکمــای هند در آن بسر می‌بــریم در زمین زنــده خواهند بود. در واقع،هانومان نــیز بر طبق اســاطیر هند به مانند ابلیس نزد ما مسلمانان است که از جنیان بوده و پس از تخطی از امر رب جلیل تا وقت معلـــــــــوم که بر طبق احادیث و روایات، پایـان جهـان و هنگامه ظهـور حضـرت

صاحب الامر عجل الله است فرصت دارد و نخواهد مــرد. مادرهانومان انجانه Anjana، نام دارد و در اساطیر هندو یکی از ملکه‌هــای آپســره (آپســارا) است. آپســراها در اساطیر هنـدو نـوعی پریـان آسـمانی هسـتند که با آب و ییلاق پیوند دارند.}

تصویر انجانه از پریان آپسارا که فرزنــدش‌هانومان را در آغوش دارد.

{آپســاراها رقصــندگانی فریبا و زیبا هســتند که شــیفته بازی‌هــای شانسی می‌باشــند. آپســاراها می‌توانند بــاعث دیوانگی شوند. گاه می‌گویند که در گیاه انجــیر و مــوز به سر می‌برند. آنــان را همتــای موزها در اســاطیر یونــانی دانســته‌اند. (فرهنگ اســطوره‌ها و افســانه‌های شــرق، مدخل آپســاراها) گفته می‌شــود که مادرهانومــان، انجانه بر اثر نفرینی به شکل میمونی در آمده بود. در واقع وی پری‌ای بود که به صورت میمــون مسخ شــده بــود. (کتــاب اســاطیر هنــد، ایــوانس) در مــورد این‌که پــدرهانومان چه کسی است و مــادر وی انجانه چگونه وی را بــاردار شــده است در متــون اســاطیری هند اختلافــات بســیاری دیــده می‌شود.

1در روایتی پدرهانومان، (کســاری= kesari)ـ نــام دارد که یک (وانارا=vanara) می‌باشد. واناراها ظاهرا جنیان میمــون شــکل هســتند و یا شــاید آدم‌هــایی باشــند که به صورت میمون مسخ شده‌اند زیــرا وصف انســان گــونه‌ای نــیز از آنــان شــده اما دم دارند و شــبیه به میمــون نــیز می‌باشــند. هر چه هســتند با اوصــافی که از آنــان شــده انسان نیســتند. شــاید نــوعی جن که از نظر ظــاهری بین انسان و میمون هستند باشند}

تصویرهانومان و سلاح گرز مانندش

{ادامه 1 و یا انسان‌های مسخ شده به صورت میمون می‌باشند. هر چند که فقیر نظر اول را بیشتر می‌پسندم. در این روایت روزی کساری در جنگل به شیوا دعا می‌نماید و شیوا وی را اجابت می‌نماید. و همسر کساری، انجانه باردار می‌شود وهانومان را بدنیا می‌آورد.هانومان در اساطیر هند یکی از تجلیات لرد شیوا است که به زمین آمده تا به تجلی لرد ویشنو یعنی راما کمک نماید. (منبع ویکیپدیای انگلیسی مدخل kesari و مدخل hanuman و مدخل anjana)

2: در روایتی دیگر ایزد وایو پدرهانومان است که در جنگل با انجانه مادرهانومان در آمیخت و انجانه‌هانومن را از وی باردار می‌شود! (اساطیر هند ورونیکا ایوانس)

نکته: وایو ایزد باد است و همتای ایزد وای در اساطیر ایرانی است. البته باید در نظر داشته باشیم که وی کدام وای است؟ زیرا همانگونه که در دروس سلیمان نبی و طهمورث گفته شد در اساطیر پهلوی ما دو وای داریم. یکی وای بد که بخش زیرین فضا را در اختیار دارد و دیگری وای خوب که بخش زبرین (بالایی) فضا را در اختیار دارد.}

مجسمه بزرگ‌هانومان به رنگ سرخ

{3 در روایتی دیگر پدر رام، یعنی دشرته (رام فردی که‌هانومان به وی صادقانه خدمت کرد) به هر یک از سه همسر خویش کیکی می‌دهد. کی کئی (کی کئی=از همسران دشرته) جوان‌ترین همسر دشرته که کیک خود را آخر از همه گرفته است رنجیده و در خوردن کیک

تردید می‌کند. زغـــــــنی هم در آن دم کیک را می‌رباید و پـرواز می‌کند. زغن کیک را به جنگل و جـایی که انجانـه، زندگی می‌کند می‌برد. انجانه این زمـان مشـغول نیـایش است که صـاحب پسـری شـود، هم در این زمـان کیک از منقار زغن فرو می‌افتـد، وایو فـرود می‌آید و کیک را در دســتان انجانه قــرار می‌دهــد، و شــیوا در برابر انجانه پدیــدار و از وی می‌خواهد کیک را بخـورد. انجانه کیک را می‌خـــورد و بـــاردار می‌شـــود وهانومـــان از وی زاده می‌شود.

نکته: به نظر فقــیر روایت دوم به احتمــال قــوی باطل است اما روایت ســوم قابل توجه است. روایت ســوم را به دو گونه می‌تـوان تحلیل نمـود. نخست به اینگونه ایـزد وایو (باد) با دمیدن در کیـک، کیک را بـارور نمـوده است. بنابراین عملا دخولی بین انجانه و فـردی صـورت نگرفته است.}

تصویر مجسمه‌هانومان در یکی از معابد وی

{ادامه نکته ذیل گزینه 3 این‌که بتوان چنین دمیدنی را با دمیــدن جبرائیل علیه الســلام در هنگــامی که بر مــریم ســلام الله علیها متمثل شـده است مقایسه نمـود. محل سوال است؟ آیا ایزدان هم فارغ از منفی یا مثبت بــودن می‌توانند اینگونه بدمند و فــردی را بــاردار نمایند؟ پاسخ این ســوال با توجه به کـثرت نقل در متـون اسـطوره‌ای مثبت است! هر چند که ممکن است در واقعیت پاسخ مثبت نباشد؟! و تنها ادعای خود این موجودات و کـاهنین پرسـتنده شـان باشد! اما تحلیل دوم از روایت ســوم، در واقع جمع بین روایت اول و سوم است. در روایت ســوم گفته شد که انجانه در جنگل دعا می‌نمود که باردار شود.

پس احتمالا بر طبق همان روایت وی شوهری داشــته که طلب فرزند می‌نمـــوده است. پس این شـــوهر می‌تواند همـــان کســـاری باشد. در واقع دو داســـتان رو اینگونه می‌تـــوان جمع نمـــود که انجانه دعا می‌نماید و کیکی که دشـرته به همسر سـوم خـویش می‌دهد توسط زغـنی به دست انجانه می‌رسد و سـپس وایو که ایـزد بـاد است با دمیـــدن کیک را بـــارور می‌نماید وی کیک را میخـــورد و سـپس با شـوهر خـویش کسـاری همبسـتر می‌شـود و اینگونه باردار می‌شود.}

تصویر مجسمه‌هانومان در یکی از معابد متعـددش در هند به رنگ سیاه

{ادامه نکته ذیل 3 اینگونه کساری پـدر مادی‌هانومـان و وایو پدر معنوی وی می‌باشد که در تولد وی نقش داشته است. ظاهرا این نظریه یا نظریه نزدیک به این در میـان عـــده‌ای از محققین اســـطوره شـــناس و محقق در هندوییسم وجـــود دارد زیـــرا در مـــدخل hanuman در ویکیپدیای انگلیسی کساری پدر مادی‌هانومان و وایو پدر معنوی وی دانسته شده است.

نکته دیگر: به ماجرای دادن کیک توسط پدر راما (دشرته) به همسر خـویش توجه نمایید. دشـرته این کیک را به سه همسر خویش برای باردار شدن همسرانش که پسـری را بـرای جانشـینی وی بزایند داد. و با همین کیک‌هانومـانی زاییـده می‌شـود. به جانشـین دشـرته یعـنی راما خـدمت می‌نماید.

شاید بتوان گفت که همت دشرته برای داشتن پسـری به عنوان جانشین که در کیک دادن به همسرانش موثر بوده

در ارتبـاط قلـبی و روحی خاصی که بین‌هانومـانی که از این کیک متولد می‌شود با راما پسری که چندی بعد بـرای دشـرته زاده می‌شـود مـوثر بـوده است. نیت مسـئله‌ای است که به کـرات در احـادیث اسـلامی از آن یـاد شـده است و قوام اعمال به آن است.}

{نکته: و همت مسـئله‌ای است که در کنـار نیت به کـرات در متون صوفیه از آن یاد شـده است. چنانچه شـیخ اکـبر محمد محی الـدین‌ابن عـربی در فتوحـات مکیه در مـورد حکمت این‌که حضرت یحیی علیه السلام علاقه‌ای به زنان نداشت نقل می‌نماید که چـون حضـرت زکریا بر مـریم سلام الله علیها وارد شد و آن تبتل و بریدگی وی از دنیا را دید. همتش بر این قـرار گـرفت که صـاحب چـنین فرزندی شود و یحیی علیه السلام اینگونه شد.

هانومان پس از زاده شـدن احسـاس گرسـنگی می‌کند و مـادر نمی‌تواند او را سـیر کند.هانومـان به خورشـید می‌نگرد و به خیال آن که خورشید خـوردنی و میـوه ئی است به جـانب خورشـید می‌رود. خورشـید پـرواز می‌کند وهانومان او را تا آسمان اینـدرا دنبـال می‌کند. اینـدرا در برابرهانومـان می‌ایسـتد و چانه او را با گـرز صـاعقه آفـرین خـود مجـروح می‌سـازد وهانومـان از آسـمان به زمین می‌افتد. پـدرهانومان (وایو ایـزد بـاد) خشـمگین می‌شـود و با وارد شـدن به تن خـدایان آنـان را مبتلا به قـولنج می‌سـازد. اینـدرا از وایو پـوزش می‌خواهد و به جبران خطای خودهانومان را عمر جاودان می‌بخشد.}

تصویر مجسمه‌ای قدیمی ازهانومان به رنگ سرخ

{نکته: به داستان این‌که‌هانومان سعی نمـود تا خورشـید را بخـورد زیـرا فکر نمـود که میـوه است دقت نمایید در این داسـتان اسـطوره‌ای قـرص خورشـید هم جایگـاهی نزدیک به زمین دارد و هم به مـراتب کوچکـتر از آن است که امروزه دانشمندان‌جهان‌از آن سـخن می‌گویند. چـنین نگرشی در اساطیر ایـرانی نـیز دیـده می‌شـود. من بـاب مثـال در اسـاطیر ایـرانی و کتـاب «صد در بنـدهش» گنـدروی زرین پاشـنه یک دیو بـزرگ است که سـرش به خورشـید می‌رسد و دریـای زره (احتمالاهـامون) تا پاشنه‌اش و دریای چین تا به زانوهـایش می‌رسد. از دریا مـاهی می‌گرفته (احتمـالا مـاهی‌ای به بـزرگی تُن) و با حرارت خورشید کباب می‌کرد. وی توسط سام گرشاسپ گیسور مجعد موی در نهـایت کشـته می‌شـود. (اسـطوره سوشیانت مصطفوی صفحه 198)

در نهایت یا باید مانند عده‌ای از علم زدگان جدید بگـوییم همه این داده‌هـای اسـطوره‌ای و حـتی روایی در مـورد کیهان شناسی که در کتب روایی ما آمده است چرنـدیات است یا باید بیندیشیم که چگونه می‌تـوان بین دو دیـدگاه جمع نمود.}

{در روایـتی دیگر نامیرایی‌هانومـان پـاداش خـدمت صادقانه او به راما است. نیروی بـدنی و زیرکی‌هانومـان از او متحـدی نیرومند بـرای راما پدید می‌آورد؛ نه تنها به سرعت باد پـرواز می‌کند که او را نـیرویی است که با آن درختان و کوه‌ها را از جای می‌کند و او را یارای آن است که خـود را بـزرگ و کوچک و نـامرئی سـازد. در نـبرد سیمایی وحشتبار و به عظمت کوه و بلندی یک برج دارد؛ با پوسـتی زردرنگ که چـون زر گداخته می‌درخشـد،

چهـره‌ای □سـرخ که به سـرخی یـاقوت است و دُم او را انتهایی نیست؛ و در روبـرو شـدن با دشـمنان آنـان را با غرشی از پـــــای در می‌آورد. (اســـــاطیر هند ورونیکا ایوانس)

اما ریشه نام‌هانومـــان یکی از مســـائلی است که ذهن محققین را بســیار درگــیر نمــوده است. اکــثر محققین بدین نتیجه رسیده‌اند که نام‌هانومان یک نـام سنسـکریت و هنـدو نمی‌باشد. بنـابراین سـعی نموده‌اند که ریشه آن را در زبان‌های دیگر هند مثل زبان درویدی‌ها بیابند: □}

تصویر مجسمه‌هانومان به رنگ سرخ

{{خاورشناس F.E Pargiter (1852-1927) بنیـاد این فرضیه را نهاد که‌هانومان خـدای درویـدی اولیه بـود. بر طبق این تئوری نام Hanuman مشتق می‌شـود از واژه زبان اولیه جهان تمیل (Tamil). برای میمون مذکر ana-mandi اولین دگرگون شـده به Anumant نـامی که در حـــال اســـتفاده است. Anumant بر طبق این فرضـــیه بعـدها به Hanuman سانسـریت شد. زیـرا آریایی‌هـای باســـتانی با یک خـــدای میمـــون محبـــوب متعلق به درویـدی‌های باسـتانی مواجه شـدند این تصـور کلی را (یکی کردند) و سپس سانسریت شد.

بر طبق Murray Emeneau شـــناخته شـــده بـــرای مطالعـات زبـان شناسی تمیل اش، این تئـوری معنـایی نـدارد زیـرا واژه قـدیمی تمیلی mandi در ادبیـات Ca kam می‌تواند تنها معـنی "میمـون مـونث" را بدهد و Hanuman مذکر است. به علاوه Emeneau می‌افزاید، تـرکیب ana-mandi مفهـوم معنـایی در تمیل نـدارد،

چیزی که بسیار خـوب پیشـرفت کـرده و دسـتور زبـان و قـوانین معنـایی‌اش پیشـرفت کـرده است. (“پرچـانگی برجسته”) علم اشتقاق لغات بر طبق «Emeneau»

بنـابراین محتمل و بـاورکردنی است.}(منبع: ویکیپـدیای انگلیسی مدخل hanuman)}

تصویر مجسمه سرخ رنگ‌هانومان

{ملاحظه می‌نمایید که دانشـــــمندان در ریشه شناسی نام‌هانومان نتوانسته‌اند به یک نظر قطعی برسند و اکثر این دانشـمندان نام‌هانومـان را غـیر آریـایی و متعلق به اقـوام درویـدی که سـاکنین اولیه هند بوده‌اند می‌دانند. اما ممکن است که نام‌هانومان یک نام سامی و مرکب از دو واژه‌ها + نُعمـان باشد. «نُعمـان» کلمه‌ای است که در زبان عربی معنی سـرخ و خـون و شـقایق می‌دهد. «ها» در زبـــان سنســـکریت و اوســـتایی به معنـــای مانند می‌باشد.هانومان (ها+نُعمـان) در چـنین واژه شناسی‌ای معنای سـرخ مانند خـون مانند می‌دهد. و این نـام با رنگ سرخ چهره‌هانومان در اساطیر همخوانی دارد. اما این‌که چطور ممکن است یک موجود در هند نامی سامی داشته باشد. این مسئله برای اسـطوره شناسـان آکادمیک غـیر قابل قبـــــول است اما از نظر بنـــــده ممکن است. زیراهانومـان جن میمـون شـکل است. پس ما باید ابتـدا نگاه نماییم که میمون بـومی کـدام منـاطق فعلی و کهن در جغرافیـــای بشـــری است؟! در جغرافیـــای کهن را نمی‌دانیم. اما در جغرافیای فعلی میمون علاوه بر هند و شرق آسیا در آفریقا و آمریکای جنوبی نیز وجود دارد در غرب آسیا تنها در یمن یافت می‌شود}

مجسمه‌هانومان که تپه‌ای را از جای کنده

{تنها در یمن یافت می‌شود که کشوری کهن و عرب زبان است. پس جغرافیای حضور جنیان میمون شکل و دروازه‌های ورود و محل اسکانشان می‌تواند در تمام نقاط زیست بوم میمون از جمله در یمن باشد! بنابراین وجود نام سامی برای‌هانومان غیر ممکن نیست.

نکته: مسئله جالب این است که نام تعدادی از حکمرانان محلی کشور حیره در امپراطوری ساسانی که اصلیتی یمنی داشتند. نُعمان بوده است.

هانومان در اساطیر هند همتای میمون ابانوخ در علوم غریبه تمدن اسلامی است. در کتب علوم غریبه تمدن اسلامی به کرات میمون ابانوخ را حاکم سفلی روز شنبه می‌دانند که با کوکب زحل مرتبط است و کسفیائیل را حاکم علوی این روز می‌دانند. در نزد هندوان،هانومان حاکم سفلی روز شنبه است و شانی shani ایزد زحل موکل علوی این روز است. بنابراین میمون‌هانومان در هند همتای میمون ابانوخ است. ابانوخ אבא נוח واژه‌ای عبرانی است متشکل از دو کلمه אבא aba ابا به معنای بابا و נוח noakh نوخ به معنای آسایش و راحتی است. در واقع ترکیب ابانوخ به معنای بابا راحتی، یا بابا آسایش می‌دهد.}

تصویرهانومان ایستاده در برابر رام و سیتا (همسر رام)

{شاید علت این نامگذاری این باشد که در نزد عبرانیان شنبه یا شبات *که متعلق به زحل است* روز استراحت و راحتی می‌باشد.

نکته: میمون‌هانومـــان در اســـاطیر هند متولد روز سه شـنبه است و شـاید رنگ سـرخ وی و مبـارز بـودنش نـیز ریشه در تولد وی سه شــنبه یا مــریخ روز داشــته باشد. زیارت‌هانومان در هند روزهای شـنبه و سه شـنبه انجـام می‌شود.

نکته 2:ـ نـام نُعمـان به معنـای سـرخ در عـربی بسـیار به ریشه ن ع م شبیه است که گویی بر وزن فُعلان یا حــتی فعلان صرف شده است. اما فقیر در ادبیات عرب ن ع م را به صورت ترکیب نعمـان naman یا نُعمـان nouman ندیده ام. البته ظـاهرا نَعَمـان وجـود دارد اما اسـتعمالش انـدک است. اگر فـردی متخصص در ادبیـات عـرب اطلاع دقیق‌تری دارد به بنده اطلاع دهد. زیرا ترکیب نعمـان اگر در نزد اعراب از ریشه ن ع م سـاخته شـود به کلمه نـوح נוח در ادبیات عـبری از نظر معنـایی و محتـوایی بسـیار شــبیه است و آن‌گــاه اینهمانی‌هانومــان و ابــانوخ تقریبا مســـلم خواهد بـــود. هر چند که در غـــیر این صـــورت هم‌هانومان هنوز به احتمال قوی همتای ابانوخ در علــوم غریبه تمدن اسلامی است.

تصویر سپاه میمون‌ها به ریاست میمون‌هانومان

{پس از آن‌که سیتا توسط راونا (شـیطانی جـنی) اسـیر شد.هانومان پیش از راما به لانکا رفت تا پیــام راما را به سیتا برساند و از موقعیت دشمن آگـاه شـود و دیـدیم که میمون‌ها و خرس‌های سیاه خـود را در اختیـار راما قـرار دادند.هانومــان بــرای راه یــافتن به لانکا با مشــکلات و خطرهــای بســیاری روبــرو شد: شــامپاتی بــرادر جتــایو شهریار کرکس‌هاهانومان را آگاه کـرد که لانکا را تنگه‌ای به طول صد فرسنگ از بوملاد هند جدا میسازد.هانومــان

با دوستان خود به مشورت پرداخت و میمونی به نام اَنگد او را گفت که‌هانومـــان می‌تواند از این تنگه بگـــذرد اما نـیروی او چنـان تحلیل مـیرود که نمی‌تواند بـاز گـردد و میمـونی پـیر،هانومـان را گفت اگر به سرشت خـدائی و نـــــــیروی خـــــــود متکی باشد در این راه موفق می‌شود.پس‌هانومـان به قله کـوه مَهِنـدر رفت تا دربـاره کـاری که در پیش داشت به تأمل بنشـیندهانومان بر قله مهندر به تأمل مشغول بود که تن او لرزید و چندان بالید که در عظمت با کوهی برابر شد.هانومان برای پـرواز به لانکا خـود را آمـاده یـافت و درحالیکه از چشـمانش آتش می‌بارید غرّش کنان به جانب لانکا به پرواز درآمد.}

تصویرهانومان در حال آتش زدن کاخ راونا

{در میانه راه ماده رکشسی به نام شوراسه راه‌هانومان را سد کرد و دهان گشود تاهانومان را فرو بلعد.هانومان با کوچک کـردن تن خـویش به کـام شوراسه درآمد و در آن‌جا بـزرگ و بزرگـتر شد و شوراسه را منفجر و نـابود کرد.هانومان با رسیدن به لانکا به اندازه طبیعی خـود که به اندازه گربه‌ای بود درآمد و در چـنین هیـأتی به همه جا سرکشید و از موقعیت دفـاعی لانکا آگـاه شد و حـتی به اتـاق خـواب راونا نـیز راه یـافت. پیش از این دیـدیم که‌هانومان سیتا را یافت و پس از رسانیدن پیـام راما به سیتا باغ راونا را ویران کرد. سپاهیان راونـا،هانومـان را اسیر کردند وهانومان در فرصتی از چنگ آنان گـریخت و لانکا را به آتش کشـــــید. در نـــــبرد و حمله راما به لانکـا،هانومـان نشـان داد که جنگجـوئی دلـیر است اما بزرگـترین خـدمت او به راما همانا پـرواز او به هیمالیا و یافتن گیاهی بود که با آن می‌توانست زخم مهلک راما و

لکشـــمانا را درمـــان کند. در ســـفرهانومان به هیمالیا رکشس‌ها مشـــکلات بســـیاری بـــرای او بوجـــود آوردنـــدوهانومان بر همه مشـکلات پـیروز شد. راونا به غولی به نام کال نیمی(کال نیم) وعده داد}

تصویر نبردهانومان و راونا

{به شـرط بـاز داشـتن‌هانومان از یـافتن گیـاه دارو و کشـتن او نیمی از قلمـرو خـود را به او میبخشد. کـال نیمی به طمع تصـــرّف نیمی از قلمـــرو راونا خـــود را به‌هانومان رسانید و به هیأت پیری نیکوکـار بر او نمایـان شد.آپســـره‌ای که‌هانومـــان او را از نفریـــنی رهانیـــده بودهانومان را از هـویت کـال نیمی آگـاه کـرد وهانومـان پای کال نیمی را گرفت و به جانب لانکا به پرواز درآمد و او را در جلوی تخت راونا رها کرد.هانومان در جســتجوی خود برای گیاه دارو با ایندرا روبرو شد و ایندرا نـیز او را گمراه ساخت اماهانومان سرانجام گیـاه دارو را یـافت و به سـرعت بـاد به جـانب لانکا به پـرواز درآمد.هانومـان چندان شتابان پرواز میکرد که در پی خـویش تنـدبادی به پا میکرد و هم بدین دلیل وقتی از فراز ایودهیا میگذشت بهاراته به تصور آن‌که با اهریمـنی روبـرو است تـیری به جانب او رها وهانومـان را مجـروح کردهانومـان به زمین افتـاد و بهاراته با پی بـردن به خطـای خـود از او پـوزش خواست و از او خواست که با تـــیری خطـــای او را کیفر دهد.هانومان بهاراته را بخشید و دیگر بـار به جـانب لانکا به پرواز درآمد و نزدیک شامگاه به لانکا نزدیک شد.}

{ماه در آسـمان بر می‌خاست وهانومـان که میدانست با برخاستن ماه اثر گیاه دارو از میان میرود مـاه را بلعید و پس از فـرود آمـدن زخم راما و لکشـمانا را با گیـاه دارو

درمان کرد.هانومـان در خـدمت به سـرور خـویش راما از خـود شایسـتگی کامل نشـان داد.وقـتی جنگ لانکا پایـان گرفت و سپاهیان به ایودهیا بازگشتند راما از او خواست که آن‌چه را جویـــای آن است بر زبـــان آورد.هانومـــان از راما خواست تا بـــدان زمـــان که مردمـــان از راما ســـخن میگویند زنده بماند;یاد راما هرگز نمی‌مـیرد و چـنین بـود که‌هانومان عمر جاودان یافت.}

علتی که به‌هانومان پرداختم شباهت وی با میمون ابانوخ در علوم غریبه تمـدن اسـلامی هست. زیـرا همانگونه که گفته شد میمون‌هانومـان از جنیـان میمـون شـکلی است که در نـــزد هنـــدوان موکل ســـفلی روز شـــنبه است و با زحل ارتباط دارد. و ایزد شانی که رب النـوع زحل است. موکل علوی روز شنبه در نزدشان است.

این‌جا شـــــاید ســـــــوالی پیش بیاید و آن این است که اگرهانومـــان به ماســـون‌های ایـــبزایی در اســـپانیا کمک می‌نماید و با آنـــــان ارتبـــــاط دارد پس حتما موجـــــودی شیطانی است؟

پاسخ بدین سوال مشـکل است. باید ببیـنیم تعریف ما از شیطانی دقیقا چیست؟ اگر منظورمان این است که وی از شـیاطین جـنی است آنگونه که شـیاطین جـنی رویت شده‌اند. خیر وی هیچ شباهت سـاختاری با چـنین نـوع از جنیانی ندارد. بلکه علی الظاهر به عنـوان یک جن بسـیار قدرتمند است که تا حدی نورانی هم به نظر می‌رسد.

این‌جا سوال دیگری پیش می‌آید آیا هر موجود نـورانی‌ای لزوما الهی است؟

در پاسخ باید گفت خـیر. هر موجـود نـورانی لزوما الهی نیست! یعـنی به مانند فرشـتگان کـارگزار درگـاه الهی نیست و یا به عنوان یک موجود مکلف به مقـام تسـلیم و عبودیت پروردگارِ نرسیده است.

هانومـان در نهـایت یک جن نسـبتا نـورانی و قدرتمند است. هر کسی که با جنیـان سر و کله زده باشد بـرایش عجیب نیست که چطـور ممکن است ماسـون‌های بالئاری‌هانومان را جذب نموده باشند!

وقتی‌هانومان ارادت راما را در قلب دارد. آن‌گاه اگر لرد خـوزه و شـاگردانش رامایـان بخوانند و ذکر رام را در مجلس خـویش زنـده نمایند. (دقت شـود که‌هانومـان هم همانگونه که زعفر و سـعفر به روضه هفتگی حضـرت اباعبدالله علاقه داشـته و دارند به رام و ذکر منـاقبش علاقه دارد) اگر آنـان مراسم‌های خاص‌هانومـان را در شنبه و سه شنبه برگزار کنند وی جذب می‌شود و ارتباط می‌گـیرد. این مراسم‌ها شـامل مانتراها و اورادی در سـتایش‌هانومان و دادن پیشـکش به وی و اسـتفاده از بخور مورد علاقه‌اش و رنگ مورد علاقه‌اش می‌باشد.

هم‌چنین احتمال دارد که هندوان نیز به مانند علوم غریبه تمدن اسلامی که دعـوات و عـزیمت و قسم نامه‌ها و..در آن وجود دارد. دعوت خاصی برای‌هانومان داشته باشـند. حـتی ممکن است آنـان (ماسـون‌های بالئـاری) از کتب خـاص علـوم غریبه تمـدن اسـلامی که در آن به میمـون ابانوخ و دعوت وی اشـاره شـده است در دعوت‌هانومـان استفاده کرده باشند.

هانومـان مسـخر لـرد خـوزه و شـاگردانش نیست اما در حال حاضر ارتباط دوسـتانه و دائمی با آنـان دارد و البته فقـیر بالشخصه بـاورش بـرایم مشـکل است که خـوزه و شاگردانش بدون کمک گرفتن از اسـاتید هنـدی توانسـته باشند تنها از روی کتب خطی هنـدی و یا اسـلامی موفق به ارتبـاط برقـرار نمـودن باهانومـان و شـیوا و گانشا و کالی شده باشـند. درست است که غـیر ممکن نیست اما بسـیار مشـکل است. زیـرا بخش‌هـایی از دانش عملی علوم غریبه تجربی و سینه به سینه است.

پیشتر از به خدمت گرفتن هنـدوان و بسـیاری از اسـاتید معنوی ادیـان مختلف توسط انجمن‌هـای مخفی با منـابع مالی‌ای که در دست دارند سخن گفته بودم. هم‌چـنین از این‌که قبالیست‌ها بخشی از ضعف‌های عملی خـود را در بدست آوردن خـرق عـادات با دانش عملی هنـدوان و تبتی‌ها جبران نموده‌اند.

نکته: به یـاد دارم شخصی که مـورد اذیت ملکه طـایفه‌ای از جنیان قرار می‌گرفت. چون از آیت الله شیخ علاالدین برای کمک به ایشان سـوال شد؟ ایشـان پس از چند روز بررسی گفتند یکی از راه‌هایش استفاده از طیف خاصی از رنگ بنفش به عنـوان لبـاس و نگین انگشـتر و حـتی پـرده مـنزل توسط فـرد آزار بینـنده بـود. زیـرا ملکه این طایفه از جنیان به شدت به این رنگ خـاص علاقه دارد و با آن آرامش می‌گـیرد و با اسـتفاده از آن طیف خـاص بنفش از دستور شوهر انسی خـویش مبـنی بر آزار فـرد مزبور اطاعت نخواهد کرد.

این نکته را نقل نمودم تا خواننـده گـرامی دریابد که این موجـودات در عین این‌که دارای شـعور می‌باشـند و

فیظیک جسـمی خاصشـان توانایی‌هـایی به آنـان می‌دهد که ما انســـانها فاقد آن هســـتیم. اما نـــوع ادراک و شعورشان تفاوت‌هایی با ما انسانها دارد و در مجموع از ما پایین‌تر است و می‌تـوان آنـان را با ترفنـدهایی جـذب کــرد و تحت تــاثیر قــرار داد. بنــابراین عجیب نیست که ماسون‌های بالئاری‌هانومان را جذب نموده‌اند.

در مجموع فعلاهانومان با جبهه دشمنان امام عصر عجل الله و حضـــرت عیسی روح الله همکـــاری می‌نماید اما هنوز مهر باطل بودن بـرای همیشه به وی نخـورده است و شاید در سال‌های آینده پیش از آن‌که دیر شود به جبهه حق بپیونــدد هر چند که چــنین احتمــالی ضــعیف به نظر می‌رسد.

اما گفته شد لرد خوزه در بخشی از کاخ خویش در اتاقی که شــومینه‌ای در آن قــرار دارد. تصــویر هفــده نفر از شاگردان وی وجود دارد که هفده عصــای خــاص کهن هر کدام متعلق به یکی از این شاگردان است.

یکی از این هفـده شـاگرد خـوزه، بـانویی یهـودی به نـام پنلوپه است که به نظر در دهه چهــارم زنــدگی خــویش قرار دارد.

در چهـار سـوی کـاخ شخصی لـرد خـوزه چهـار مجسـمه خرگـوش قـرار دارد. که در واقع نمـاد جنیـان خرگوشی شکلی هستند که محل اسکانشـان جزایر بالئـاری است و با خـوزه و شـاگردانش مرتبطند و از کـاخ وی محـافظت می‌نمایند.

خـوزه و شـاگردانش با موجـودات عجیـبی مرتبطاند که نمی‌دانم چه بناممشان ؟! شـاید از این جنبه که پوشـیده هستند جن باشند.

این موجـــودات که در ســـاحل جزیـــره ایبـــیزا زنـــدگی می‌نمایند حالت افقی دارند. و به نظر توده‌ای از خـاک یا ماسه ساحل هستند که چشم و دهان دارند. و ناگهـان در برابر فرد توده‌ای ماسه‌ای شکل ظاهر می‌شود و ســپس به خــود شــکل می‌گــیرد و چشم و دهانشــان مشــخص می‌شـود و با آنـان سـخن می‌گوید. سـپس چـون بخواهد ناپدید شود. این توده ماسه‌ای شـکل در نظرشـان از هم جدا (یعنی ذرات ماسه از هم فاصـله می‌گـیرد). و شـکل خود را از دست می‌دهد سپس ناپدید می‌شود.

نکته: این موجـــودات ماسه‌ای شـــکل به مانند جنیـــان پوشیده و نامرئی هستند. بعید است که اینـان جـزو بـنی جان یا بنی شومان باشند. شاید موجوداتی مثالی باشند. اما اگر شخصی که چشـــمان وی بـــاز است و جســـمش تطابق با عوالم لطیف‌تر دارد. اینان را لمس نماید گویی که ماسه ساحل را لمس نمـوده است. البته همانگونه که گفته شد رویت و لمسشـان توسط افـرادی عـادی ممکن نیست. فقـیر نمی‌دانم آیا چـنین موجـوداتی تنها مختص جزایر بالئاری می‌باشد؟ یا این‌که در سـواحل کشـورهای گونـاگون موجـوداتی کم و بیش شـبیه به اینـان وجـود دارد؟!

لرد خوزه و شـاگردان وی با موجـوداتی موکّل (نگهبـان) مانند به نام سرافیم‌ها ارتبـاط دارند. این سـرافیم‌ها آن فرشـتگان سـرافیم معـروف نیسـتند. به نظر ما جن نـیز نیستند بلکه نگهبان می‌باشند. این سرافیم‌ها بـال دارند.

کلاهی شبیه کلاه کشاورزان اسپانیایی که نوعی کلاه حصیری است بر سر دارند و به نظر نگهبان زمین‌ها و مزارع می‌باشند.

نکته: سرافیم‌ها در نزد مسیحیت و قبالیست‌های یهودی فرشتگانی مقرب و قدرتمند با شش بال هستند. اما در بعضی متونشان سرافیم‌ها دارای چندین مرتبه هستند و ظاهرا سرافیم‌های پایین رتبه‌تری نیز در نزد آنان وجود دارد.

اما در مورد مقام شاه تاریکی لرد خوزه

از حضرت مولانا زین الدین نقل دارم که می‌فرمودند ماسون اعظم برخلاف نظر اکثر افراد به مثابه قطب الاقطاب در دوایر اولیای الله است. و ماسون‌ها نیز به مانند اولیا الله مقامات خاص و دوایر اولیای شیطان دارند.

همانگونه که حضرت صاحب الامر عجل الله مقام قطبیت کبری را دارند و قطب آسیای وجود و هستی می‌باشند. دجال ماشیح داود در برابر ایشان در مقامات اولیا شیطن قرار خواهد داشت. و همانگونه که در عالم اسلام دو دایره ولایت شمسی و قمری اولیا وجود دارد که دایره شمسی 360 نفر و قمری 354 الی 355 نفر اولیا الله می‌باشند. (این اولیای الله و اقطابشان با پیران مدعی سلاسل صوفیه معاصر ما که مدعی مقام قطبیت و غوثیت عالم می‌باشند و اکثرا در مقامی از مقامات طریق متوقف شده‌اند و حتی بعضا بویی از معنی ولایت اولیا الله به مشام جانشان نخورده است اشتباه گرفته نشوند.) و برای هر کدام از مقامات

قطبی داریم من باب مثال قطب الاشجار که درخت‌هـای زمین را حفظ می‌نماید و مـدد از مقـام زکریـای نـبی می‌گیرد. یا قطب متوکلان یا قطب السیاحین و یا قطب عـالم غیب و ملکـوت عبـدالرب قطب عـالم شـهادت عبدالملک و یا ابـدال سـبعه که هر کـدام قطب یک اقلیم از اقالیم هفت گانه زمین می‌باشند یا اوتـاد اربعه که هر کـدام قطب یکی از جهـات چهارگانه هسـتند و قس علی هذا

اولیای شیطن نیز مقامـاتی و دوایـری را در بین خـویش دارند. البته نه دقیقا به مـوازات و هم عـرض مقامـات اولیای الله، اما ظاهرا تقسیم بندی‌اش تا حـدی شـبیه به مقامات آنان است.

نکته 1:ـ این‌که شاه تاریکی در مقامـات ماسـون‌ها دقیقا چه مقـامی است را نمی‌دانم اما مسـلما جـزو مقامـات بسیار برجسته باطنی آنان است.

نکته2: باید دقت شود همانگونه که پیران مدعی قطبیت سلاسل معاصر مراتبی را در سیر و سـلوک گذرانده‌اند و دارای حـالات و کرامـاتی هم‌ممکن است باشـند اما بعضا بـوی ولایت اولیـای الله و دوایرشـان به مشـام جانشـان نرسیده باشد. و پنداشت قطبیت عـالم و یا نیـابت خاصه باطنی امام عصر عجل الله و ...را در خیال خویش داشته باشند. گرند لژهای لژ بزرگ لندن و اسکاتلند و نیویـورک و پـاریس و غـیره هم در جبهه مقابل نسبتشـان با لـرد خوزه و شاگردان وی مثل نسبت اقطاب صـوفیه است با اولیای الله.

مرد ماسه‌ای و جزایر بالئاری

قسمت‌هایی از فیلم اسپایدرمن 3 محصول سـال 2007 که در آن مرد ماسه‌ای را نشان می‌دهد.

در واقع ایـــده این مـــرد ماسه‌ای از گـــولم در نـــزد قبالیست‌ها وام گرفته شده است.

هر چند این مرد ماسه‌ای با آن دسته از موجـوداتی که در جزایر بالئـاری علی الخصـوص ایـبزا وجـود دارد متفـاوت است. اما با اینحـــال این کلیپ می‌تواند به فهم بهـــتر مخاطب در باره آن موجودات کمک نماید.

نکته:هالیوود را باید بسیار جدی گرفت فهم سازندگان یا شـــاید مشـــاورین فیلم‌ها و انیمیشن‌ها و ســـریال‌های آمریکـایی در ژانر مـاورا بعضا از فهم بعضی به اصـطلاح اساتید علوم غریبه در داخل کشور بیشتر است.

عید عشاق در نزد یهودیان

با توجه به این‌که فاجعه انفجار لبنان مصادف با روز عید عشاق یهودیان که یک عید فرعی و به ظاهر کم اهمیت در نزد آنان است واقع شد و احتمال این‌که این انفجار کار اسرائیلیان باشد بسیار زیاد است. توضیحاتی را از خانم ژیلا رشید ساکن فلسطین اشغالی در مورد عید عشاق یهود به اشتراک می‌گذارم.

{اگر در فرهنگ غرب، روز والنتین (Valentine Day) را بعدها به روز عشاق مبدل کردند، در آئین یهود روز عاشقان در تورات نگاشته شده و از چند هزار سال پیش توصیه گردیده است.

روز عاشقان در وسط ماه عبری "آو" (پانزدهم این ماه) برگزار می‌شود که ظاهرا ماه سوگواری و غم است، زیرا به باور یهودیان، بیت المقدس (هیکل سلیمان)، دو بار در روز نهم ماه آو توسط اشغالگران خارجی ویران شد و هر سال یهودیان در چنین روزی به سوگ می‌نشینند و آن را "تیشعا به آو" (روز نهم ماه عبری آو) می‌خوانند. یهودیان ایران این آئین را با نام "روز نهی" برگزار می‌کردند که به معنی روز نهم است و به نهمین روز از ماه عبری آو اشاره دارد.

ولی کمتر از یک هفته پس از سپری شدن یکی از غمناک‌ترین ایام دینی یهود، روز عاشقان فرا می‌رسد که در پانزدهم ماه عبری آو واقع می‌شود و در اصطلاح یهودی آن را ט"ו באב Tu Beh Aav یا روز پانزدهم ماه آو می‌نامند و همیشه در شبی واقع می‌شود که قرص

ماه به اوج خود رسیده و مهتاب همه جا را روشن ساخته است.

بنابراین بدیهی است که زمان دقیق برگزاری این آیین از روی نمایـان شـدن قـرص کامل مـاه در آسـمان تعـیین می‌گـردد. در روزگـاران گذشـته، در فرهنگ یهـود کامل شدن قـرص مـاه در آسـمان را به روز بـاروری زنـان هم ارتباط می‌دادند.

در کتاب مقـدس یهـود (تـورات) آمـده است که در چـنین روزی دختران بـاکره با پوشـیدن لباسـهای سـفید، آوازه خوانـان ورقص کنـان به مـزارع و تاکسـتانها می‌رفتند تا همسری برای خود بیابند. ردای سـفید نه تنها بر زیبـائی انـــدام و ابهت و شخصـــیت دخترکـــان می‌افزایـــد، بلکه پوشش یکسان آنان، فقیر یا غنی بـودن خانوادهای‌شـان را نیز می‌پوشاند و همه در یک ردیف دیده می‌شوند.}

{در برخی از کتب باستانی یهـود نـیز آمـده است که این روز را پروردگـــار بـــرای هم بســـتگی قبائل دوازده گانه یهود در ایام باستان تعـیین کـرده بـود تا افـراد هر قبیله بتوانند همسر آینـده خـویش را از میـان دخترکـان قبائل دیگر برگزینند که به صـــورت جشـــنواره عشق و رقص و آواز اجرا می‌شد. در این روز مردان وزنانی که به دنبـال همسر می‌گشـــتند، در این مراسم با هم آشـــنا شـــده و پیوند زناشوئی می‌بستند.

در سنن باستانی، مردان جوانی که مایل به یافتن همسر دلخواه خویش بودند، هنگام ورود به مزارع و تاکســتانها، با منظـره دخـتران جـوانی روبـرو می‌شـدند که درحـال رقص و پایکوبی و ترانه سـرائی بودند. دخـتران با گفتن

این جمله "چشمانت را به من بدوز، به چشمانت بگو که به زیبایی دل نبندند، بلکه به آن‌چه که خانواده‌ای برپا می‌کند"، با همسر احتمالی آینده خود آشنا می‌شدند. شاعران یهود با الهام از این ابیات اشعار زیبائی سروده‌اند و ترانه سرایان اسرائیلی در سال‌های اخیر آهنگهای بسیار از این اشعار ساخته‌اند.

درست است که در اسرائیل امروز دخترکان برای آن که همسر دلخواه خویش را بیابند، دیگر لباس سفید بر تن نمی‌کنند و به تاکستانها و مزارع نمی‌روند و ترانه سر نمی‌دهند و به پایکوبی و رقص نمی‌پردازند، ولی این موعد به عنوان روز عاشقان در تاریخ عبری ثبت گردیده و توسط یهودیان برگزار می‌شود و امشب و فردا (دوشنبه) یکی از ایام شاد مهم در تقویم اسرائیل است و از هر نظر با روز والنتین رقابت می‌کند.

در اسرائیل هر سال در چنین تاریخی، با پدیدار شدن قرص کامل ماه در آسمان، که خود به رومانتیک شدن این شب می‌افزاید، زوجهای عاشق، خود را برای یک شب فراموش نشدنی آماده می‌کنند. بازارخرید سبدهای گل، شکلات وانواع وسائل زینتی پر رونق است. چند سالی است که با بالا رفتن سطح زندگی در اسرائیل، زوجهای جوان (و حتی سالخورده) یک روز را در هتلهای لوکس می‌گذرانند و با هم به ماساژ میروند، در جکوزی می‌نشینند، به کنار استخر می‌روند، با آهنگ ویولون شام صرف می‌کنند و یک روز و شب خود را در حال و هوای پرشکوه و اشرافی سپری می‌کنند.

به مناسبت روز عاشقان، جشنهایی در سراسر اسرائیل برگزار می‌شود که یکی از آن‌ها فستیوال چیدن سیب از

درخت است. ریشه این آئین در آن است که بنا بر معتقـدات، عشق اول بین آدم وحـوا نـیز به خـاطر سـیب بـــود. این جشـــنواره دو روزه با برگـــزاری رقص و آواز همراه است.

از دیگر جشـــنواره‌های جـــالب که در ســـال‌های اخـــیر در اســـرائیل برگـــزار می‌شـــود و هر ســـال با اســـتقبال گسـترده‌تری روبـرو می‌گـردد، برگـزاری مراسم جشن و آواز در تاکســـــــتانهای کشـــــــور است. این مراسم در تاکستانهای ناحیه‌ای به نام "لاخیش" در جنوب اسـرائیل زیر نـــور شـــمعها برگـــزار می‌شـــود و با موزیک ورقص همراه است. یکی از برنامه‌های جـالب این جشـنواره لگد مالی انگور بـرای برداشت شـراب است. شـهرک لاخیش به روی خرابه‌هـای یک شـهر باسـتانی با همین نـام بنا شده و به علت آب و هـوای ویـژه‌ای که دارد، امـروز نـیز همانند دوهـزار سـال پیش زمینش بـرای پـرورش انگـور بسیار مناسب است و شرابش بسیار مستی بخش.

این جشن زیبا وعاشـقانه، با داشـتن سـابقه‌ای تـاریخی ومـذهبی، امـروز به عنـوان یک روز فـرهنگی زیبا بـرای ملت باسـتانی یهـود محسـوب می‌شـود که اسـرائیلیان عاشق هر ســـال با اشـــتیاق بیشـــتری آن را برگـــزار می‌کنند.}

در مورد عید روز پانزدهم ماه عبرانی آو مقاله خانم ژیلا رشـــید را ملاحظه نمودید. بنـــده طبق معمـــول در کتب فارسی در مورد دیـانت یهـود و صهیونیسم در مـورد این جشن چیزی نیافتم. که این ضعف چهل و یک سـاله ما را در شناخت یهودیـان و رژیم جعلی اسـرائیل و مبـارزه با آن نشان می‌دهد. اما ناچار با کمک جستجو در محیط نت

اطلاعـــاتی ولو جـــزئی بدست آمد که در ادامه از نظر خواهید گذراند.

بـرخلاف ادعـای خـانم رشـید تا آن‌جـایی که بنـده تحقیق نمودم در تورات در مورد این عید چیزی به طور مستقیم نیامـده است. در کتـاب قضـات از مجموعه تنخ فصل 19 الی 21 اشـاره‌ای به داسـتانی شـده است. که در ضـمن داستان می‌توان پی برد که بنی اسراییل این جشن را از پیشــترها بــزرگ می‌داشــته‌اند. و این جشن با نخســتین برداشت از محصـول تاکسـتان‌ها انجـام می‌شـده است و آخرین برداشت ظاهرا تا یوم کیپور به طول می‌انجامیده است.

در تلمود جشن توبآو و یوم کیپور از مهمترین ایام شادی یهودیـان به حسـاب آمـده است. اشـاره مسـتقیم به این جشن در بخش میشنای (تـورات شـفاهی، چـیزی معـادل احادیث و روایات در نزد مسـلمانان البته با تفاوت‌هـایی) کتـــاب تلمـــود آمـــده است. یکی از دلایلی که ربی‌هـــای یهـودی بـرای عید بـودن این روز نقل نموده‌اند این است که در این روز اجــازه ازدواج با دخــتران قبایل دیگر داده شد.

هم‌چـــنین در بعضی روایـــات دیگر وقـــوع این عید علی الظــاهر پس از دوران چهل ســاله ســرگردانی یهودیــان برای ورود به سـرزمین موعـود و جدیدشـان بـوده است. باید دید اگر این انفجار کار اسرائیلیان باشد که تقریبا از شـواهد اینگونه بر می‌آید. آیا آنـان قصد ورود به لبنـان و اشـغال مجـدد این کشـور را دارنـد؟ اگر اینگونه باشد آیا اینبار برنامه اشغال لبنـان، نظـامی خواهد بـود یا برنامه

شـان اشـغال نـرم توسط مـاکرون و فرانسـویان خواهد بود؟!

اما با توجه به این‌که این مراسم با مـاه کامل (یک حـالت نجومی) و خوشه چینی انگـور (کشـاورزی) ارتبـاط دارد. به نظر می‌آید که شاید یک جشن کهن کشاورزی پاگـانی مردمـان کنعـانی بـوده است که بـنی اسـرائیل آن را به عنـوان یک جشن ملی دیـنی در درون خـود زنـده نگه داشـته‌اند. مطالعه جشن‌ها و اعیـاد یهودیـان و هم‌چـنین کتب مقـدس یهودیـان تاسی گـرفتن یهودیـان را از آیین‌های کشاورزی کنعانیان و پرستش بعل و ال به جای یهوه را به اثبـات می‌رسـاند. بسـیاری از محققین نظـیر میرچا الیـاده در کتـاب تـاریخ اندیشه‌های دیـنی بر این مسئله صحه گذاشته‌اند.

به نظر فقـیر آنگونه که بررسی نمـوده‌ام احتمـالا این مراسم از جشن ازدواج ایـزد مـاه و ایزدبـانوی مـاه در کنعان وام‌گرفته شده است. به فقـرات زیر توجه نمایید:

{ازدواج خدای ماه و ماه خدابانو

لوح ازدواج خدای ماه یره yerah با مـاه خـدابانو نیکـال، که در اسـاطیر بین النهـرین نین گـال nin_gal (بـانوی سبد یا خانه) نـام دارد، با دعـای خـدابانوان نـاظر بر تولد کودکان کثـیرات kathirat، به معـنی یگانه مـاهر، پایـان می‌یابد. این روایت از دید شـناخت کیفیت قـرار داد ازدواج در کنعان و همانندی این مراسم با مراسم ازدواج عبرانیان کهن و روستائیان عرب امـروز از اهمیت ویـژه یی برخـوردار است. نخسـتین گـام در این راه همانند

مراسم‌روستائیان عرب معرفی داماد به پدر عروس است: پس ماه، رخشنده آسمان فرستادگانی را نزد شهریار تابستان حی رب herhb می‌فرستد: نیکال را بگو که ماه مَهر شایسته‌ای می‌پردازد، بگذار که ئیب (یگانه پر ثمر) به خانه خویش درآید، مهر را پدر نیکال دریافت می‌کند: هزار سکه نقره، ده هزار سکه طلا؛ عروس را گوهر لاجورد پیشکش می‌دهم از زمین آیش وی تاکستانی بر می‌آورم و از زمین آیش او باغستانی.

پدر حی رب بدان سان که نزد روستائیان عرب مرسوم است در مرحله نخست آری نمی‌گوید:

ای بخشاینده‌ترین خدایان خواستار دختر بعل باش مهر را به دختر بعل پیشکش کن تو را من نزد بعل واسطه خواهم شد و عثتر (از ایزدان) از مهر سخن خواهد گفت نزد یبردم ybrdmy بشتاب باشد که شیر، دختر پدر خویش را عروس تو سازد.

شیر یا اسد همانا عثتر، ونوس رخشنده‌ترین ستاره بعد از ماه است. این برداشت از آن‌جا است که شیر حیوان_کیش خدابانوی باروری و حاصل خیزی ایشتر در میان رودان و آنات در کنعان و نام ایشتر از ستاره خدای صحرا عثتر گرفته شده است. خدای ماه در تمنای خویش ابرام می‌کند و می‌گوید: نه، بگذار نیکال خود مرا پاسخ گوید و از آن پس مرا داماد خویش ساز پس مهر به خانواده عروس پرداخت می‌شود. ماه عروس بهای نیکال را به خانه عروس می‌فرستد پدر عروس ترازو را برپا می‌کند. مادر کفه‌های ترازو را مرتب می‌کند.

برادران عروس وزنه‌ها را در ترازو می‌چینند و خـواهران عروس عروس بهار را در ترازو قرار می‌دهند.}

{بخش دوم این لوح با سرود و دعـای هفت کثـیرات و با آوردن نام آنان پایان می‌یابد. این نام‌ها شاید به گـونه‌ای با ازدواج و تولد کـودک پیوند دارند و تنها یک نـام است که مهجـور می‌نماید و او جـوان‌ترین کثـیرات است که یگانه خـوب نـام دارد.}(کتـاب اسـاطیر خـاور نزدیک بین النهرین نوشته جان گری نشر اسـاطیر صـفحات 161 و 162)

پ ن: مطـالب داخل متن الـواح کنعـانی بـود و سـایر بخش‌ها توضیحات جان گری نویسنده کتاب بود.

خواننده گرامی به چند نکته توجه نماید. ازدواج بین ایـزد ماه یره (یاریخ) و ایردبانوی ماه نیکـال صـورت می‌گـیرد. پدر نیکال ایزد تابسـتان حی رب است. به یـاد بیاورید که جشن عشاق یهودیـان در نیمه مـاه آو در تابسـتان انجـام می‌شود.

هم‌چنین ایزد ماه یـره بـرای مهریه ایزدبـانوی نیکـال این وعـده را می‌دهد که بـرای وی تاکسـتانی از زمین بر می‌آورد به یاد بیاورید که جشن عشاق با نخستین خوشه چینی انگور ارتباط دارد.

اما مـاه کامل هنگـامی است که مـاه در بـدر و در نیمه مسـیر خـویش قـرار دارد. در نـزد اهـالی علـوم خفیـه، اعمال جمالی در نیمه‌اول مـاه قمـری بهـتر است انجـام شود و اعمال جلالی و قهری در نیمه دوم ماه قمری

یعنی ماه از هنگام تولد خویش تا نیمه که رو به افـزایش است جمالی است. و از نیمه تا به کـاهش و ناپدید شـدن جلالی است. می‌دانیم که در طبیعت زنان مظهر جمال و مردان مظهر جلال می‌باشند. نیمه ماه هنگـامی است که جمال و جلال هر دو در آن متعادل است.

بر همین منوال می‌توانیم نیکـال را به عنـوان ایزدبـانوی ماه با نیمه اول ماه و یـره را به عنـوان ایـزد مـاه با نیمه دوم مـاه اینهمـان بـدانیم. و نیمه مـاه هنگـامی است که جمـــال و جلال به یک‌دیگر رســـیده‌اند و با یک‌دیگر پیوند برقرار نموده‌اند.

با این تفسیر و نگاه و از مجموع شواهد و قراین اینگونه بر می‌آید که جشن عشـــــاق هم به مانند بعضی دیگر از سـنت‌های یهـودی سـنت پاگـانی و به جا مانـده از تمـدن کنعانی است.

نکته: چینی‌ها در بــدر کامل قمر در مــاه هشــتم تقــویم خویش جشن خرمن چیـنی‌ای دارند که با ایزدبـانوی مــاه هنگ_لو ارتباط دارد. که این خود ارتباط جشن ایزدبانوی ماه در نیمه ماه قمری و ارتبـاطش را با خوشه چیـنی در یک تمدن دیگر مثل چین نشان می‌دهد.

به فقرات زیر توجه نمایید:

{جشن ماه که به افتخار خدای بانوی ماه هنگ_لو برگزار می‌شـد، یکی از سه جشن بـزرگ سـالانه‌ی چیـنی است: این جشن در پــانزدهمین روز هشــتمین مــاه، یعــنی در هنگــام بــدر مــاه در اعتــدال خــریفی برگــزار می‌شــود. نذورات شامل میوه‌ها و شیرینی‌های شکری است، که به همراه شاخه یی گل تاج خروس سـرخ فروخته می‌شـود.

مـــــردان در این مراسم شـــــرکت نمی‌کنند. این جشن مشخصا یک جشن خرمن چینی است، و در آن ماه نمـاد باروری است. ماه همذات آب است، جوهر آن یین اسـت، و مانند خورشید، در مـاه هم حیـوانی سـکونت دارد که یا خرگـوش است یا قورباغه}(فرهنگ نمادها ژان شـوالیه جلد پنجم صفحه 125)

در پایان‌امیـدوارم ریشه شناسی جشن عشـاق یهودیـان که‌همزمـان با انفجـار بـیروت بـوده است و بعضی از سـاکنین فلسـطین اشـغالی انفجـار بـیروت در ایـام این جشن را نـوعی هدیه دانسـته‌اند و اظهـار خوشـحالی نمودند بتواند در شـناخت بهـتر دشـمنان صهیونیسـتی و رفتارشناسی شـــان به ما کمک نماید. درست است که اغـراض سیاسی پشت چـنین اتفاقـاتی بسـیار بسـیار مهم‌تر از مسائل مـاورایی و اعتقـادی است. اما انتخـاب زمان‌ها توسط دشـمنان صهیونیسـتی کـاملا آگاهانه و منطبق با جشن‌ها و مراسم‌هایی است که بعضا ریشه در سنت مشرکانه و پاگـانی دارد. و شـاید نـوعی فدیه دادن به این موجودات هم باشد که آنـان را راضی نمایند. نکته جـالب دیگر مـاجرا این است که تا جـایی که می‌دانیم ایزدان کنعانی نظیر مولـوخ و تـانیت و.. بیشـتر قربـانی سـوختنی دوست داشـته‌اند تا قربـانی با خـونریزی و انفجار بیروت‌هم قربانی سوختنی داشته است.

گل زنبق

تصـویر خیـالی iris ربه النـوع رنگین کمـان در اسـاطیر یونـــان. گل زنبق را هم ایـــریس می‌نامند زیـــرا وی ربه النوع گل زنبق نیز می‌باشد.

{ایـریس در اسـاطیر یونـان پیک خـدایان و به خصـوص پیام‌آور زئـوس و هـرا بـود. او زنی هم مقـام با هـرمس بـود. همچـون هـرمس بالـدار سـبک پا و تیزتک بـود؛ نیم چکمه یی بالـــــــدار بر پا و کادوسه یی به دست داشت. روپوشی به رنگ رنگین کمــان به بر داشت و در هــوا ره می‌سـپرد. ایـریس نمـاد رنگین کمـان و به ترتیـبی کلی رابط میان زمین و آسمان و میان خدایان و آدمیـان بـود. ایریس در تئوگونی هسیودوس به عنـوان دخـتر تاومـاس (شگفتی) و الکـترا (کهربا) معـرفی شـده و این موضـوع بعضی از مفسـران را بر آن داشـته که ایـریس را نمـاد و حامل سـیاله‌ی روحی از خاســتگاه الهی بدانند. ایــریس (زنبق) گلی بهاری است. در ژاپن آن را تصــفیه کننــده و محــافظت کننــده می‌دانند. برگهــای ایــریس (شــوبو) در حمــام گذاشــته می‌شــود (بــرای حفظ جسم در مقابل اثرات زیانبار بیرون و برای جلوگیری از آتش سوزی). به همین منظـور گـاهی گیـاه ایـریس (زنبق) را بر پوشـال خانه‌ها می‌کارند. ژاپنیها در 5 می‌حمام زنبق می‌گیرند تا از تمــام الطــاف آن در طــول ســال بهــره مند شــوند} (فرهنگ نمادها شوالیه ج 1 ص316)

تصویر نماد معروف پادشاهان فرانسه و فلـورانس که به نمــاد گل زنبق تفســیر شــده است. (برگرفته از کتــاب

فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب ترجمه رقیه بهزادی صفحه 291)

به شباهت نماد زنبق با نمـاد انجمن مخفی دیر صـهیون دقت نمایید.

{اصل و منشا نشان معروف پادشـاهان فرانسه و شـهر فلـورانس به شـکل نامشـخص، نامشـخص است. این علامت شاید یک شیوه نقشـپردازی شـده سه گل زنبق یا شاید از نوک سلاحی مانند نیزه سه شـاخه شـیوا مشـتق شده باشد. اگر این علامت صورت یک گل باشد روزگاری نمـاد زنـدگی به شـمار می‌رفت. در هـنر عیسـوی ممکن است جـای سوسن را به عنـوان گل اصـلی مـریم عـذرا بگـیرد. در منظـره عید تبشـیر، نـوک عصـای جبرئیل را نشان می‌دهد. (در نقاشی خیـالی وگرنه ارتبـاطی با این ملک مقرب ندارد. فقیر) نقش زنبق در 1147 به عنـوان علامت سلطنت فرانسه اتخـاذ گردید و نشـان مقدسـان بعدی و دارای خـون سـلطنتی، یعـنی لـویی نهم و لـویی اهل تولـوز شد. نشـان شـارلمانی(متـوفی در 814)ـ و زنوبیـوس اسـقف فلـورانس زنبق بـود.}(کتـاب فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب ترجمه رقیه بهزادی صفحات 291 و 292)

تصـویر نمـاد انجمن مخفی دیر صـهیون تـاریخ تاسـیس 1099 میلادی

تصـویر گل زنبق را در این نمـاد مشـاهده می‌نمایید. گل زنبق در لاتین ایـریس iris نامیـده می‌شـود که نـام ربه النوع رنگین کمان در اساطیر یونان است.

جـــــالب است که لئونـــــاردو داوینچی عضو مهم انجمن مخفی دیر صهیون، خود نقـاش بـزرگی بـوده است. علم الالوان و رنگ آمـیزی و جلـوه گـری توسط رنگ‌ها با ربه النـــوع رنگین کمـــان ایـــریس ارتبـــاط دارد و لئونـــاردو داوینچی در این علم استاد مسلم بود.

تصویر پرچم کشور فرانسه در زمـانِ بوربن‌ها که قبل از انقلاب فرانسه بود و بعد مدت کوتاهی از 1815 تا1830

آن گلهای زرد رنگ وسط پـرچم هم گل زنبق می‌باشـند که نماد خاندان سلطنتی فرانسه است.

پ ن:این پـــرچم در بخش تصـــاویر «پـــرچم فرانسه» در ویکی پدیای فارسی موجود است.

تصـویر گل زنبق سـفیدرنگ فلورانسی Iris florentina نوعی گل شکوفه سفید از Iris germanica است. این گیاه به عنوان یک گیاه زینتی در مناطق معتدل تقریباً در سراسر جهان کشت می‌شود. Iris florentina یک گیاه چند سـاله از جنـوب اروپـا، عمـدتاً ایتالیا (از جمله شـهر فلـورانس) و فرانسه است. (منبع ویکی پـدیای انگلیسی مـــــــ

نکته: لئوناردو داوینچی دانشمند و نقاش و گیـاه شـناس بزرگ که از اعضـای این انجمن مخفی بـود در فلـورانس تحصیلات خویش را گذرانده بود.

صـویر آیـریس iris ربه النـوع رنگین کمـان و گل زنبق (iris) با دو جام در دست و گل‌های زنبق بنفش رنگی که در پایین پای وی قرار دارند.

اووید شـــاعر رومی می‌گوید پس از این‌که رومولـــوس جـاودان شد و به مقـام ایـزدان تـرقی یـافت. همسـرش هرسیلیا هم از ایزدان در خواست کرد که تا بتواند یکبـار دیگر در کنـــار شـــوهر باشد. جونو (جونو همسر ژوپیـــتر معادل رومی هرا همسر زئوس است) دعای او را شـنید. و ایـریس را نـزد او فرسـتاد. ایـریس هرسـیلیا را تنها با انگشت خویش لمس نمود و او را جاودانه نمود.

ایزدبانوی ایریس پیام‌آور ایزدان و همتای مـونث هـرمس می‌باشد. وی بیشتر در خدمت هرا همسر زئوس می‌بوده است. هم‌چنین وی ساقی ایزدان نیز بـوده است و بـرای ایزدان شهد و نوشیدنی آماده می‌کرده است.

هم‌چنین ایریس ابرها را با پارچ خویش سیراب می‌نموده است.

تصویر کارت اعتـدال از کارت‌هـای اصـلی تـاروت (کـارت شماره 14)

در این تصویر موجـودی که به ظـاهر فرشـته می‌باشد را مشـاهده می‌نمایید با جـامی که جـام دیگر را پر می‌نماید که کاملا مشابه با تصویر ایریس ایزدبـانوی رنگین کمـان در اساطیر یونانی می‌باشد.

گل زنبق زرد رنگی در سمت چپ وی قـرار دارد که خـود یـادآور ایـریس می‌باشد!!! ظـاهرا ما در این کـارت با آیریس ربه النوع رنگین کمان و زنبق مواجهیم.

نکته: در تصـویر مشـاهده می‌نمایید که فرشـته (در واقع آیریس نه فرشـته) با جـامی، جـامی دیگر را پر می‌نماید. به نظر فقـیر احتمـالا این عمل نمـاد چرخه بـاران می‌باشد. یا شاید دو جام نمـادی از آب و قطـرات بـاران موجود در جو برای ایجاد رنگین کمان باشد.

می دانیم که رنگین کمـان هنگـام هم زمـانی بارنـدگی و طلوع خورشید و یا اندکی پس از قطع شـدن بارنـدگی و طلـوع خورشـید ایجـاد می‌شـود. در این هنگـام قطـرات باران موجود در هوا به مانند منشور عمل می‌نماید و نور خورشید را به صورت هفت رنگ (رنگین کمـان)در سـوی مخـالف خورشـید نشـان می‌دهد. (به محل قـرار گـیری خورشید در نقطه مقابل فرشـته در کـارت اعتـدال دقت نمایید)

انجمن مخفی دیر صهیون

یکی از انجمن‌های سری که مورد توجه عموم قرار گرفته است و در نتیجه موفقیت بزرگ اثری به نام اصول داوینچی است، دیر صهیون میباشد. برخی از منفی گرایان ادعا می‌کنند که این گروه اصلا وجود ندارد اما تاریخ و-من-موافق این موضوع نیستیم همزمان با شوالیه‌های تمپلار، انجمن رهبانی کاتولیک در اورشلیم وجود داشت بیانیه پاپ از وجود انجمنی که دارای دیرها و صومعه‌هایی در کوه کارمل در فلسطین و به علاوه املاکی در جنوب ایتالیا و فرانسه بود خبر داد که وجود این انجمن را ثابت نمود بنابراین سازمانی به نام دیر صهیون با دبیرخانه‌ای از اسناد در آنِماس به ثبت رسید.

هرگونه مشکلی که مردم در پذیرش وجود دیر صهیون دارند مستقیما ریشه از مردی میگیرد به نام پیر پلانتارد، که دروغ خود را در سراسر اروپا پخش کرده بود.گزارش شده است که او هوادار نازیها و ضد یهود بوده و از دوستی با بزرگان به خود می‌بالیده و ظاهرا دبیر کل و در آخر استاد بزرگ دیر صهیون بوده است ولی آخرین ادعای او برایش مشکل ساز شد.

در حالیکه در سال 1960 در دیر خدمت میکرد مشغول جعل اسنادی شد که مربوط به زنده ماندن اصل و نسل مِرُوینگیانز، سلسله‌ای از پادشاهان فرنگی بود. این اسناد به نوبه خود به عنوان بخشی از تحقیق برای کتاب تبار مقدس، جام مقدس استفاده شد. وقتی که نویسندگانی چون مایکل باگنت، ریچارد لی و هنری

لینکلن اثر خود را در سال 1982 منتشر کردند بلافاصله تبدیل به پرفروشترین کتاب‌ها شد.

هنگامی که تبار مقدس، جام مقدس منتشر شد احساسات عمیقی را به وجود آورد و سپس در لیست تحریم شدگان کلیسای کاتولیک قرار گرفت. اصول داوینچی نوشته دان بران(رمانی که از فرضیه باگنت مالی و اثر غیر تخیلی لینکلن الهام گرفته بود)و کتابهای دیگری نیز دنباله رو این نظریه بودند.همه آن‌ها تئوری بحث انگیزی که تبار عیسی مسیح تا به امروز باقی مانده‌اند و این‌که این راز را نگه داشت ارائه دادند. متاسفانه وقتی که پلانتارد سرانجام اعتراف کرد که اسناد جعلی بوده‌اند و او قصد داشته این تصور غلط که خود نیز بخشی از تبار مروینگیانز است را القا کند محققین به تبار مقدس،جام مقدس پشت کردند زیرا از منابعی استفاده کرده بود که سندیت آن‌ها اشتباه بود.اصول داوینچی همیشه بسیار مورد انتقاد قرار گرفته و چندین کتاب به رشته تحریر در آمدند تا کل فرضیه را کم ارزش نشان دهند.

پس فکر میکنید این‌که تمام جریان در مورد بچه داشتن مسیح از بین میرود درست است؟ اما این طور نیست و در حقیقت جریان معروفتر شد. بخش اعظم این امر به دلیل تبلیغی است که سر و صداها ایجاد کرد و سبب شده است که محققین مسیحی از کارهای تجاری بیرون بیایند و از آن‌چه که حس می‌کنند کلیسای کاتولیک مسیحیت و خود عیسی مسیح را مورد هجوم قرار داده است دفاع کنند. (مانند آن جمله معروف هملت "به نظر میرسد که این خانم خیلی اعتراض می‌کند")

در جریـــــان این اشـــــتیاقات بین المللی،بســـــیاری از افــراد،اســناد دیر صــهیون را که پیــدا شــده بــود مــورد بررسی قــرار دادند و ســرانجام با پیــیر پلانتــارد تمــاس گرفتند که بسیار مشتاق صحبت کردن بود. بلافاصـله بعد از این‌که پلانتارد اظهار کرد که بخشی از تبار مروینگیانز است ثابت شد که ادعاهای او اشتباه است و برای اثبـات ادعای او در مورد اصل و تبارش در ســال 1984 بــدنبال تحقیر مردمی، از سمت استاد بزرگ دیر صهیون استعفا داد و در فوریه2000 درگذشت.احتمــالا فکر می‌کنید که مجادله بر سر این انجمن با اعترافـــات پلانتـــارد پایـــان می‌پذیرد اما بخاطر اصول داوینچی این مجادله‌ها تاکنون از بین نرفته است. یکی از دلایلی که هنوز در این مــورد بحث و جدل وجــود دارد این است که اگرچه جعلی بــودن اســناد بــاگنت، لی و لینکلن در کتابخانه ملی پــاریس به سرعت و به آســانی تایید شد از قــرار معلـوم در آن‌ها تا حــدودی واقعیت نــیز وجــود دارد و این رشــته به انجمن صـهیون که از قـرن12 وجـود داشت ختم می‌شـود حـال ســـوال این‌جاست که پلانتـــارد این اطلاعـــات را از کجا آورده بود تا سند سازی کنـد؟واقعا چه کسی فکر می‌کند یک فرد حقه باز مثل پیــیر پلانتــارد این همه وقت به این نقشه بسیار پیچیده اختصاص دهد درحالیکه هیچ اطلاعی از این‌که ممکن است روزی این موضـــوع بـــرملا شـــود ندارد.

اگر نویسندگان تبـار مقـدس، جـام مقـدس این اسـناد را کشف نمیکردند آیا هنوز این کتاب در کتابخانه ملی خــاک میخـورد؟ آیا دیر صـهیون هنـوز وجـود دارد و اگر اینگونه است آیا تمـــــــامی این هیاهوها پوششی بـــــــود تا فعالیت‌های‌شان را مخفی کنند؟طرفداران نظریه توطئه

اینگونه فکر می‌کنند و این موضـوع بحث انگـیز را زنـده نگاه میدارند.}

{در تحقیقاتم متوجه شدم که ناپلئون واتیکـان را غـارت کرده بود و جعبه‌هایی از اطلاعات و جـواهر را با خـود به فرانسه بـرده بـود. با این حـال که گـزارش شـده است دولت فرانسه بـرخی از آن را بـاز گردانید آن‌ها هنـوز اسـناد به اصـطلاح سـری و مخفی بیشـماری را نگـاه داشته‌اند. این خود در ابتدا دلیل بسیار خوبی برای وجود اسـناد دیر صـهیون در کتابخانه ملی فرانسه بـود.به نظر من اعترافات پییر پلانتـارد که اسـناد را در آن‌جا گذاشـته بود همیشه تا حـدودی مشـکوک به نظر میرسد مخصوصا وقتی شما این حقیقت را در نظر بگیرید که او با چنـدین اتهام جنایی مواجه بـود پس او می‌توانست به راحـتی به دروغ درخواست عفو عمومی‌کند یا از پیگردهـای جنـایی فرار کند.

مطالبی که از آن مطلع هستیم:

در این‌جا یک دوره یادآوری از آن‌چه که از انجمن صهیون میـدانیم آمـده است. یک انجمن محرمانه از راهبـان کالابریان، دیر بلژیکی اروال را در سال 1090برای سفر به سرزمین مقدس به عنوان زائر ترک نمود 5سال بعـد، اولین جنگ صلیبی آغاز شد که با تسخیر اورشلیم توسط مسـلمانان در سـال 1099خاتمه یـافت.یکی از بازیکنـان کلیدی در موفقیت این کار مخاطره آمیز گادفری شوالیه پارسـای فرانسـوی از بویلـون بـود پس از تسـخیر اورشـلیم، گـروهی از راهبـان کالابریـانی و عـده‌ای دیگر گادفری را به عنوان پادشاه غیر رسمی اورشلیم انتخاب کردند اما او از قبـول این لقب سر بـاز زد و در عـوض

عنوان حامی”آرامگـاه مقـدس”را پـذیرفت او سـپس یک گروه12شوالیه‌ای به نام انجمن”آرامگاه مقــدس”را برپا نمود که سرانجام به شوالیه‌های تمپلار تکامل یافت.

به دلیل حمایت راهبـان کالابریـانی از گـادفری که بر این عقیده استوار بـود که او از نوادگـان مروینگیـان است -و نـــیز از نسل داوود شـــاه از طریق عیسی و مـــروک- او برای راهبان در صومعه‌ای بر فراز کوه صهیون مکانی را سـاخت از قـرار معلـوم حـدودا بین سـال‌های 1099 و 1118 این گروه از راهبـان(حـالا به نـام انجمن صـهیون معروفند)و مـردانی که بعـدا شـوالیه‌های تمپلار نامیـده شـــــدند یک انجمن شـــــدند و با یک فرمانـــــدهی متحد گشـتند.هیچ سـند مکتـوبی از این اتفـاق در دست نیست اما انجمن صهیون دیری را بر فراز کوه صهیون تقریبا تا سال1291تصرف کرده بود این زمـانی بـود که اورشـلیم دوبـاره به تصـرف مسـلمانان درآمد. کـوه صـهیون نـیز همان‌جایی است که شوالیه‌های تمپلار سـتاد فرمانـدهی خود را برپا نمودند.

در حـالی که اختلاف نظرهـایی در مـورد زمـان حقیقی تشـکیل شـوالیه‌های تمپلار هسـت، این انجمن در سـال 1139توسط پاپ بطور رسـمی تصـدیق شد و بر اسـاس نوشته‌های تبار مقـدس، جـام مقـدس، تمپلارها و انجمن صهیون تا زمان واقعه‌ای به نام”قطع نارون”در گیســرز تا سال 1188متحد ماندند.تاریخچه تمپلارها به نمـاد قطع نارون نیز اشاره دارد و اولین استاد بزرگ دیر صهیون به عنوان ژان دی گیسـرز در لیست رسـمی ذکر شـده است کسی که استاد قلعه و زمین‌هایی بـود که این رویـداد در

آن‌جا به وقوع پیوست من به تصادفی بودن این موضـوع شک دارم.

جـدا شـدن انجمن صـهیون و شـوالیه‌های تمپلار مطمئنا حاکی از خصـومت و عنـادورزی نبـود زیـرا آن‌ها از قـرار معلـوم پس از آن بـرای قرنها با یک‌دیگر در تمـاس بودند علاوه بر این عده‌ای بر این تصـورند که این دو انجمن در نـوع اطلاعـات و دانش خـود مشـترکات زیـادی داشـتند و حتی پس از جدا شدن هم با یک‌دیگر در ارتباط بودند.بعد از تخلیه دیرشـان در اورشـلیم،انجمن صـهیون هـزاران سال هم برقرار بود تا این‌که سرانجام در قرن17 جزوی از گـروه یسـوعیون شد.قابل توجه است که در قـرن 18کلیسـای کاتولیک یسـوعیون را سـرکوب کـرد و تا اسـتقرار مجددشـان در سـال1814 ادامه داشت.ممکن است این امر به سـبب تـاثیر انجمن جـذب شـده صـهیون باشد؟

به یاد می‌آورم زمانی که در کـالج، الهیـات می‌خوانـدم و در مورد سرکوبی یسـوعیون و خطر طـرد شـدن آن‌ها از "کلیسای مادر"آموختم. سپس این گروه بطـور ناگهـانی اجازه ورود پیدا کردند و پذیرفته شدند آیا ممکن است به این دلیل باشد که زیـادی می‌دانسـتند و جریـان از این قرار است که"دوسـتانت را نزدیک نگه دار و آن دسـته را که بیشتر میدانند حتی نزدیکتر؟"یسـوعین عموما بسـیار دانشـمند و با اسـتعداد هسـتند و من مطمئنم که تا به امروز بیشتر از آن‌چه که فاش کنند می‌دانند.

ارتباطـاتی بین انجمن صـهیون که از راهبـان کالابریـانی تشـکیل شـده بـود و کارملیان‌ها وجـود دارد. بـرای مثـال برتلد مقـدس،موسس کارملیان‌ها از کالابریا سرچشـمه

گرفته بود. فرا لیـپی معلم خصوصی بتیسـلی در کالابریا می‌زیسته و به "کارملیت"مشهور بوده است.

تـرزای مقـدس از لـیزه در تعـدادی از انجمن‌هـای کلیسا ظـاهر میشد و هم‌چـنین هم اسـمانش تـرزا از آویلا، یک کارملیت و عارف، مادر تـرزا از آگوسـتین مقـدس راهبه کارملیت که بدست متعصبین طی انقلاب فرانسه به قتل رسـید.(من با کـارملیت بسـیار صـمیمی هسـتم بخـاطر دوست عزیــزم خــواهر اِمانیل که عضو صــومعه آن‌ها در اسپکان در واشینگتون میباشد.)}

{مــدارکی موجــود است که نشــان میدهد بعد از واقعه قطع نارون، انجمن صهیون یا تبـدیل به دیر صـهیون شد یا بـــــدلیل تقســـــیمات داخلی منجر به دیر شد. طبق گفته"دایـره المعـارف بین المللی انجمن‌هـای سـری و انجمن‌هـــای اخـــوت"توسط آلن اکســـلرد، 9رتبه در دیر صهیون وجود داشت که خـود به"بخش‌هـای "متفـاوت یا "اسـتان‌هایی"که بسـیار به سـاختار داخلی شـوالیه‌های تمپلار نزدیک بودند تقســـــیم شـــــدند. این‌که این‌ها به یک‌دیگر پیوستند و بـرای سـالها رهـبری یکسـان داشـتند بیشتر بیـانگر این است که دو انجمن کـاملا به هم مرتبط بودند. در ســاختار هر دو گــروه آثــاری از ماســون‌ها به چشم میخـــورد پس احتمـــال این‌که این‌ها از دیر توسط ماسون‌ها گرفته شده بودند زیاد بود، اگرچه این موضـوع هنوز به اثبات نرسـیده است در حالیکه تعـدادی محققین بیان کردند که آغاز دیر صهیون با باورهای غـیر مسـیحی بود، تاریخ نشان میدهد که کاملا کاتولیک بــوده، اگرچه با کلیسا در بسیاری از باورهای متعصبش تفاوت داشتند.

براســاس اســناد کشف شــده در کتابخانه ملی پــاریس لیست بلنـدی از اسـتادان دیر شـامل افـراد بنـام زیـادی است. در بین افـراد نـامبرده رنه دانـزو، نیکلاس فلامـل، سندرو فیلیپیپ(بیشتر به بتیسـلی شـناخته شـده اسـت، نقاش نـامور دوره رنسـانس) لئونـاردو داوینچی، رابـرت فلاد، یوهان والـنین آنـدره، رابـرت بویـل، آیـزاک نیـوتن، چـارلز رادکلیـف، چـارلز لـورین، چـارلز نُـودیر، ویکتـور هوگـو، کلـود دباسی و ژان کـاکتیو. جـالب توجه است که لئونـاردو داوینچی، جـان بابتیست را گـرامی می‌داشـته. علاوه بر این نشـــانه‌هایی هست که در دیر صـــهیون و شوالیه‌های تمپلار نیز تمایل بسیار زیاد به"یوحنا گرایی" داشتند(باوری که یوحنا،مسیح موعـود است و مسـیح یک دروغ اســت،اگرچه بــرخی بــاور دارند که آن‌ها مســیح مشـــترکند) بر فـــرض هر اســـتاد بـــزرگ در دیر نـــام ژان(فرانسوی نام جان) را به عنوان تیتر افتخـار میگـیرد تا نمایانگر جان بابتیست باشــد،من به شخصه فکر میکنم که این تاییـــدی است بـــرای ریشه‌های پیشـــین آن‌ها در فلسفه(عرفان)مسیحیان یهودی.

تمثیل گوژپشت:

فکر میکنم در طول تحقیقاتی که برای این کتاب داشــتم پی در پی با نام ویکتور هوگو برخورد میکـردم که بیشـتر به دیر صهیون مرتبط بود. از جـایی که بسـیاری از شـما میدانید پیش زمینه من در ادبیـات و الهیـات است و البته ویکتور هوگو رمـان معـروف گوژپشت نـتردام را نوشت. نتردام یعنی"بانوی ما" و جالب توجه است که هوگو این کلیسا را برای ادای احترام به ماری مگدلنا انتخـاب کـرد. زیـرا او به ظـاهر اسـتاد بـزرگ دیر صـهیون بـود اگر در

سطح وسیع‌تری نگاه کنید این داستان معنی نمادین کاملا جدیدی را بکار میگیرد در حقیقت به نظر میرسد که بسیاری از این نویسندگان معروف رازهایی با استفاده از نشانه پردازی با سرنخهایی در نوشته‌های‌شان استفاده کرده‌اند. اگر کتاب هوگو را نخوانده باشید جان کلام را می‌توانید از فیلمی که به بازیگری چارلز لافتو و مائورین اوهارا می‌باشد دریابید. فیلم بسیار خوبی است اما بهتر است داستان را بخوانید زیرا رازهای بیشتری در مورد نتردام فاش خواهد کرد. با این حال بخاطر این فصل خلاصه‌ای از نکات مهم کتاب را به شکل کلی فراهم می‌کنم.این داستان در مورد کودکی است که بدلیل ناقص بودنش روبروی پله‌های کلیسای بزرگ نتردام گذاشته شده است این کودک تحت سرپرستی اسقفی به ظاهر مهربان قرار میگیرد و بزرگ می‌شود با نام کوزی مودو که گوژپشتی است بسیار زشت با قلبی بزرگ. به او اجازه داده شد تا در نتردام بماند و زنگ‌ها را به صدا درآورد و این امر او را ناشنوا می‌کند تنها خانه‌اش کلیساست، از حفاظ‌های بلند دختری زیبا را می‌بیند ازمرالدا، و عاشق او می‌شود اگرچه میداند که بخاطر زشتی‌اش این عشق نافرجام است از دور به او عشق می‌ورزد.

آیا ویکتور هوگو قصد داشت تا حجاب نازکی بر روی آن‌چه گذشته است بیندازد و آنرا کلیسای کاتولیک در لباس گوژپشتی ناشنوا و ناقص که باید در خفا بماند قرار میدهد آن هم بدلیل این‌که توده مردم در این زمان به حدی خرافاتی بودند که تصور میکردند هر گونه ناهنجاری شر و زیان به نظر مینمود؟ ازمرالدا نماینگر معصومیت است (و نیز سمبلی برای مری مگدلنا یا حتی

اصول اخلاقی زنانه خدای مـادر)که با هوسـبازی اسـقف روبرو می‌شـود و تلاش می‌کند تا توسط کـوزی مـودو او را برباید.آن نقشه شکست میخـــورد و کـــوزی مـــودو دستگیر و تنبیه می‌شود. در طـول این مجـازات ازمرالـدا از روی دلســوزی به او آب تعــارف می‌کند که این امر او را نــزد گوژپشت عزیزتر میســازد. اسـقف بر هوسـبازی خود چیره می‌شـود و یکی از خواسـتگاران ازمرالـدا را با شمشـــیر زخمی می‌کند و در عین حـــال او را متهم به اقدام به قتل می‌نماید بنابراین ازمرالـدا مقصر شـناخته می‌شـود و محکـوم به اعـدام میگـردد.گوژپشت او را از اعدام می‌رهاند و با خود به برج نـاقوس می‌بـرد و بـرای ازمرالــدا خواســتار "امــان دادن" (حمــایت کلیســای) می‌شود.}

{آیا این خود حکایت تلخی از قیاس کامل از آن‌چه که در آن زمان در کلیسا اتفاق می‌افتاد نبود؟مـردم حقیقت را تا جایی که مربـوط به کلیسا میشد نمی‌دانسـتند یا(حـتی فکر نمیکردند) پس هوگو تلاش کــرد تا به آن‌ها بگوید که "اوضاع همیشه آنگونه که به نظر می‌آید نیست."

بعـدها در داســتان، اســقف دوبــاره توسط ازمرالــدا رد می‌شـــود و او ترتیـــبی میدهد تا امـــان دادن کلیسا را بردارند تا او را برای اعـدام به مـردم تحویل دهد. کـوزی مـــودو تلاش می‌کند تا از ازمرالــدا حمــایت کند ولی او سـرانجام اعـدام می‌شـود و کـوزی مـودو چهـره واقعی اسقف را می‌بیند. کوزی مـودو اسـقف را از بـالای بـرج ناقوس به پایین پرتاب می‌کند تا بمـیرد و سـپس خـود را در تــابوت ازمرالــدا زنــدانی می‌کند و می‌مــیرد...پایــان خوبی نیست.

بســـیاری از محققین ادبی کتـــاب را بخـــاطر شـــور و هیجانـــات، بخصـــوص آن پیـــامی که می‌گوید با افـــراد زیردست مهربانتر باشید تقدیر می‌کنند و این درحالیست که هیچ کس این حقیقت را نمی‌بیند. هوگو ســـــرنخ‌های زیادی را در این کتـاب قـرار داد: اسـقف مقـدس نما که شهوت و قـدرت او را مسـحور خـود کـرده بـود(کلیسـای کاتولیک)، معصومیت آن دخـتر(مـاری مگـدلنا)، گوژپشت ناقص(زشتی‌هایی که در پس کلیسا پنهـان شـده بـود) و پــرت کــردن اســقف از بلنــدی توسط گوژپشت از بــرج نـــاقوس (پـــیروزی حقیقت بر دروغ‌هـــای کلیسا) را به تصویر می‌کشد.

هوگو تلاش کـــرد تا این حقیقت را که ظـــاهر بـــیرونی کلیسا حقیقت آن را به هیچ وجه نشان نمیدهد به نمایش درآورد. او قصد داشت تا پیامی که شاید تنها دیر صهیون از آن مطلع بـود را افشا کند اما مانند لئونـاردو داوینچی امیدوار بود که روزی کسی از این نقاب نمادین، رازهای درونی که کلیسا مخفی کرده بود را ببیند.

راز لنس لچاتو

این داسـتان مرمـوز دیگـری است که فکر میکنم برایتـان جـالب باشد.در سـال1885 پـدر برنگو سـانیر به عنـوان کشـیش در محله رنس لچـاتو در جنـوب فرانسه انتخـاب شد.کلیسایی که در سال1059 وقف ماری مگـدلنا شـده بود(ممکن است به این دلیل که بسیاری باور داشتند پس از مصـلوب شـدن در آن‌جا میزیسـته) من این را معجـزه کوچکی می‌بینم که حتی اگر یک ساختمان مــذهبی وقف او شده باشد به خصوص هنگامی که شما متوجه میشوید

که کلیســای کاتولیک در آن زمــان بــرای او ارزش کمی قائل بود.

داســتان این گونه است که پــدر ســانیر تا ســال 1887 بسیار فقیر بود طبق گفته مردم او یک یا چهار(روایت‌ها متفاوتند)سند که در ستون تو خـالی داخل کلیسا پنهـان شده بود پیدا کـرد. بعد از خوانـدن مطـالب، او شـروع به کــاوش و حفــاری در داخل کلیسا نمــود و کتیبه به رمز نوشته شده بر روی تابوت ماری دی نگره دا آبلز دوشیزه بلانچفورت را که در قبرستان بـیرون کلیسا قـرار داشت رمز گشایی کرد سپس به کارکاسن سفر کـرد و با قـائم مقام اسقف که در آن‌جا زندگی میکرد صـحبت نمـود بعد از آن مذاکره بخت و اقبال پدر سانیر به سـرعت برگشت او مقـدار زیــادی پــول دریــافت کــرد و شــروع به مجهز نمــودن کلیسا به ســبک مــزین، بــراق و روشن نمــود. بسیاری در تعجبند که چرا اینگونه کلیسا را نوسازی کرد. بـالای سـنگ سـردر ورودی نوشـته نامأنوسی حک شـده است; "این مکـان وحشـتناک است" مجسـمه آزمـودسِ اهــــریمن از در "نگهبــــانی"می‌کند و پلاکی بیــــانگر ایســتگاه‌های صــلیب است که تصــاویر عجیــبی را در بر میگــیرد.مانند بچه‌ای که در پارچه پیچــازی اســکاتلندی قنداق شده است، پانتیس پالیت که نقاب پوشیده اســت، جوزف مقدس و مری که هر کدام فرزنـدی را در آغـوش گرفته‌اند و عیسی که به طــرف(یا از) تــابوتش در شب حمل میشده.

اگرچه سـوال بـزرگ این بـود که چگونه سـانیر این همه پول بدست آورد. برخی میگویند با فـروختن اشـیا بسـیار زیــاد(عمل افــراط که کلیسا ناپســند می‌شــمرد). خــوب

اینگونه فروش‌ها بـــرای بســـیاری کشیشـــان کـــاری پر منفعت بـود اما افـراد محله سـانیر بسـیار فقـیر بودند و زیـاد مسـافرت نمی‌کردند پس این حامیـان ثروتمند اهل کجا بودند؟ مقدار ثروتی که سانیر در مدت بسیار محدود جمع کـــرد به منبع دیگر اشـــاره دارد.ثروتمند شـــدن او بلافاصـله بعد از ملاقـات با افـراد بـالا رتبـه،آیا تنها یک اتفـــاق بـــود؟ آیا اســـرار بـــزرگی کشف کـــرده بـــود و میخواست از مراجع مـــذهبی حق الســـکوت بگـــیرد یا هنگـامی که مشـغول حفـاری کلیسـای محله شـان بـود گنجی پیدا کرد؟

کشـیش از گفتن منبع ثـروت خـود به غـیر از خـدمتکار چندین و چند ساله‌اش که سکته کرد و بدون این‌که بتواند راز را فـاش کند درگذشت سر بـاز زد. هنگـامی که پـدر سانیر،خود در سـال 1917 در گذشت بسـیاری گفتند که او از کلیسای کاتولیک حق السکوت می‌گرفته چـرا که بر روی تخت مرگش کشیش پس از شـنیدن اعترافـات او از عفو و مراسم دعـــای ختم خـــودداری کـــرد.منبع فـــوری ثروت سانیر هرگز کشف نشد و امروز نیز معمایی بـاقی مانـــده است(جـــالب این‌جاست که او تمـــام آن‌چه را که بدست آورده بود خرج کرد و در فقر مرد).}

{منطقه رنس لچاتو بخاطر وجود پدر سانیر تبدیل به یک جاذبه توریستی بسیار بزرگی شده است رازهای دیگـــری هم هستند که توریستها را بخود جذب کرده است مانند:

•آیا مـاری مگـدلنا در این منطقه زنـدگی میکـرد و آن‌جا مدفون شده است؟

•آیا مسیح با او این‌جا زندگی میکرده و او نیز این‌جا مدفون شده است؟

•آیا گنج شوالیه‌های تمپلار آن‌جاست و سانیر آنرا پیدا کرد؟

پیر پلانتارد در اسناد موجود، دیر صهیون را به رنس لچاتو متصل کرد اما اگر این‌ها قلابی بودند نمی‌توانید خیلی به آن معنی و مفهوم دهید.

تنها اتصالی که من می‌توانم با انجمن صهیون در رابطه با شوالیه‌های تمپلار پیدا کنم، کنترل کردن این منطقه در آن زمان بود. سپس بعد از واقعه قطع نارون اساسا به دو انجمن نقسیم شد. برخی فرض می‌کنند که تمپلارها مشغول توسعه ثروت و دارایی شان شدند درحالیکه انجمن صهیون بیشتر "بطور مصنوعی" عملکرد ترکیبی اصیل خود را دنبال کرد اگرچه کسی بطور قطع نمیداند. معمای رنس لچاتو هم اکنون در خفا می‌ماند.

تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها

مطمئنا بشر تمایل زیادی به داشتن رازها دارد بالاخره یک فیلم پلیسی و راه حل نهائی‌اش ژانر کتابهای تعلیق را بوجود آورد، که مشتاقانه در سراسر دنیا خوانده می‌شود. وقتی عوام الناس در معرض زندگی واقعی فیلم یا کتاب پلیسی قرار میگیرند آنرا می‌بلعند. این همان چیزی است که در پیرامون دنیا در حال وقوع است. از راز پدر برنگر سانیر و رنس لچاتو گرفته تا کلیسای کوچک راسلین نزدیک ادینبورگ اسکاتلند، با کارهای هنری بسیار زیبای تمپلارها همراه با کدهایی که

در کارهـــای هـــنری لئونـــاردو داوینچی و کلیســـاها و کلیساهای بـزرگ سراسر اروپا وجـود دارد، دان بـراون و دیگر نویسندگان یکی از بزرگـترین مبـاحث مـدرن روز را ایجاد کرده اند... مبحثی که باعث شـده کل کـره زمین را تشنه‌تر کند، مادر بزرگم به گفتن تا نباشد چیزکی مــردم نگویند چیزها عــادت داشــت، یعــنی ما مطمئنا آتشی که دیر صــهیون به آن جرقه زد را پیــدا خــواهیم کــرد. قبلا اشـــاره کـــردم، آن‌چه که بررسی تمـــام این انجمن‌ها و دانشی که نگــاه میدارند را بســیار مشــکل میســازد این است که انشعابات بسیاری از گروه اصلی در طی سالها پدیـــــــدار شـــــــده است که این انجمن‌ها یک‌دیگر را می‌پوشــانند. دیر صــهیون، شــوالیه‌های تمپلار، کاترهــا، رزیکروشن‌ها، فراماســون‌ها همه به هم مرتبط هســتند درحقیقت شما نمونه‌هـایی از اعضـای این سـازمان‌ها را می‌بینید که بارها و بارها با یک‌دیگر در تمـــاس و تعامل هستند.

استادان بزرگ دیر صهیون با انجمن‌هـای ذکر شـده تا حد بسـیار زیـادی مرتبط بودند.به عنـوان مثـال فهمیـدم که رابرت فلاد منبع تفکر سری بود و گفته می‌شــود یکی از مســـئول‌ترین‌هایی است که رزیکروشن گـــرایی را به انگلیس آورد. رابـرت بویل و ایـزاک نیـوتن هر دو بسـیار درگیر کیمیاگری و در ضـمن مـردانی متعهد بودند.چـارلز رادکلیف "مراسم اسـکاتلندی" فراماســونی را توســعه بخشــید او دوست صــمیمی آنــدره رمسی و نــیز دوست نزدیک نیــوتن محســوب میشد. چــارلز دولــورین اولین پادشاه اروپائی بود که ماسون نشد. چارلز نــودیر مــربی ویکتــور هوگــو، آنر بــالزاک و عــده‌ای دیگر از ســنت‌های محرمانه و ســحر آمــیز اســتفاده میکردند کلــود دبوسی

عضـوی سـازنده در دایـره نمـاد پـردازان بـود که اسـکار وایلـــــد، دبلیو.بی.ییتس و مارسل پراست اعضـــــای آن بودند. ژان کـاکیتی با گـروه کاتولیک‌هـای سـلطنت طلب در ارتبـــاط بـــود. نـــوآرایی او در کلیســـاها مضـــامین رزیکروشن را منعکس می‌کـرد. تک تک این افـراد نه تنها اســـاتید بـــزرگ دیر صـــهیون بودند بلکه با فلســـفه‌های محرمانه و انجمن‌هـــــــایی که آن‌ها تـــــــرویج میکردند (رزیکروشن‌ها، فراماسونی و...)در ارتباط بودند.

از این‌که امروزه وجود دیر صـهیون مانند همـان گـروهی باشد که پییر پلانتارد ارائه داد اطمینان نـدارم. اهـداف یا عملکردهای آنان ممکن است هنوز وابسته به برخی دیگر سازمان‌ها یا انجمن‌های سری باشد.اما من باور دارم که اعضایش تقریبا در سال 1617 جذب یسوعین شدند.اگر دیر تا امـــروز بـــاقی مانـــده است مطمئنا می‌بایست به عنـوان یکی از سـری‌ترین فرقه‌هـایی که هنـوز احتمـالا تحت اسمی متفاوت کار می‌کند جدا شده باشد.} (کتـاب انجمن‌های سری سیلویا براون صفحات 107 الی 121)

نوشته‌های خانم سیلویا براون را در مـورد انجمن مخفی دیر صهیون ملاحظه نمودید. فقیر متعرض نظـرات خـانم بـراون در مـورد انجمن مخفی دیر صـهیون نمی‌شـوم. خوانندگان گرامی در مورد این انجمن سری می‌توانند به کتـاب رمز داوینچی دن بـراون نـیز مراجعه نمایند. خـانم سلیویا براون از نتردام و کلیسای آن که معنای بـانوی ما می‌دهد نام بـرد و نظـرات خـاص خـود را در مـورد رمـان گوژپشت نتردام ارائه داد.

اما «بانوی ما» در نظر ما بانوی تپه صهیون است. بانوی تپه صهیون، نـامی است بـرای بـانویی مسـیحی که عضو

شوالیه‌های معبد بوده است و در دوران جنگ‌های صلیبی به فلسطین و تپه صهیون سفر می‌نماید. وی آموزه‌های رازوارانه و سرّی‌ای را که در اروپا آموخته بود در تپه صهیون و فلسطین تکمیل می‌نماید و سپس پس از پایان جنگ به اروپا باز می‌گردد. در اروپا وی و دوستان هم رزمش که جملگی مرد بودند به اتهاماتی نظیر جادوگری تحت تعقیب کلیسای وقت قرار می‌گیرند. عده‌ای از دوستان وی شکنجه و کشته می‌شوند. اما وی چون دستگیر می‌شود و در هنگام اجرای مراسم اعدام، ناگهان با جادوی زنبق و اختفا که آموخته بود از نظرها (نظر اعدام کنندگان) ناپدید می‌شود. از وی تنها سکه‌ای و گل زنبقی باقی می‌ماند. کارت تک سکه یا آس سکه در مجموعه تاروت متعلق به داستان وی است.

بانوی تپه صهیون تاکنون زنده است!!! و رهبر مخفی و پشت پرده تشکیلات فوق سری دیر صهیون است.

وی جزو مرتبطین با ایریس ربه النوع رنگین کمان و زنبق بوده و می‌باشد. در اسطوره خواندیم که ایریس هرسیلیا همسر رومولوس را جاودان نمود. نامیرایی جسم بانوی تپه صهیون مدیون ارتباط وی با ربه النوع رنگین کمان در اساطیر یونان یعنی ایریس است. تخصص وی در جادوی خفا و سحرالزنبق نیز مدیون ارتباط وی با ایریس می‌باشد. در اساطیر یونان ایریس همتای مونث هرمس می‌باشد. می‌دانیم که هرمس ایزدی است که علوم هرمسی منسوب به وی است و بخشی از این علوم هرمسی، علوم خفیه می‌باشد. ایریس یا ربه النوع رنگین کمان نیز در این علوم و جادوی زنبق و جادوی الوان تخصص ویژه دارد.

همانگونه که گفته شد بنا به بعضی ادعاها لئونـــــاردو داوینچی دانشـمند و نقـاش نابغه ایتالیـایی عضو انجمن مخفی دیر صـهیون می‌بـوده اسـت؛ تخصص داوینچی در علوم هرمسی از جمله نجوم و هندسه و ریاضیات و علم الحیل و جانورشناسی و گیـــــاه شناسی و ... بر کسی پوشـــیده نیست. ضـــمن این‌که وی نقـــاش بـــزرگ و بی‌نظـیری بـوده است. هنگـامی که به تخصص‌های وی بنگـریم یـاد دانش‌هـای ایـریس ربه النـوع رنگین کمـان می‌افتیم. تخصص در علم الوان و جادوی رنگ‌ها و علـوم هرمسی فرضـیه ارتبـاط داوینچی را با ایـریس قـوت می‌بخشد. اینگونه به نظر می‌آید که لئونـــــاردو داوینچی تابلوی معروف بـانوی صـخره‌ها (بـاکره صـخره‌ها) که دو نسخه از آن توسط وی نقاشی شده است را نه در مـورد حضرت مریم مقدس و حضرت عیسی بن مـریم روح الله و حضرت یحـیی علیه السـلام و اوریل (فرشـته) کشـیده است. بلکه با زیـرکی این تـابلو را دربـاره بـانوی تپه صـهیون کشـیده باشد. و بـدین خـاطر نـام تـابلو بـانوی صخره‌ها یا باکره صخره‌ها می‌باشد.

احتمالا فرشته‌ای که اوریل نامیده شده باشد هم ایـریس باشد.

نکته: به نظر می‌آید که آن‌چه پیرامون نسب خون مقدس (خون منسوب به فرزند ادعایی حضرت عیسی بن مـریم روح الله) در مجـــامع مخفی از جمله انجمن مخفی دیر صـهیون گفته می‌شـود. مربـوط به بـانوی تپه صـهیون و ارتباط عاشقانه وی با یکی از شوالیه‌های معبدی باشد.

نکته 2:ـ بانوی تپه صهیون به ظاهر یک مسیحی شـریعت مـدار و معتقد بـوده و شخصـیتی فاحشه گونه نداشـته و

ندارد. به نظر بنده، رنگ وجودی و عملکرد وی خاکستری است.

پایان

تابلوی بانوی صخره‌ها یا باکره صخره‌ها (Virgin of the Rocks)ـ اثر لئونـاردو داوینچی نسـخه موجـود در مـوزه لوور پاریس

{در این اثر، ملاقات عیسی مسیح در کودکی را با یحـیی تعمید دهنـــــده در جریـــــان گریز به مصر به تصـــــویر کشیده‌است. در این اثـر، مـریم مقـدس در حـالی که در مرکز تصویر قـرار گرفته‌است (لبـاس تـیره) یحـیی را به سمت عیسی مسیح راهنمایی می‌کنـد، عیسی تقریبـاً در مرکز تصویر روی زمین نشسته‌است و با اشاره دست به یحـیی بـرکت می‌دهد و روح القـدس بنا به بعضی نظرها فرشته اوریل در هیبت یک دخـتر، در گوشه‌ای شـاهد این ماجراست.}(ویکیپدیای فارسی و انگلیسی)

پ ن: در نظر اکـثر محققین هیچ گـاه ملاقـات حضـرات عیسی علیه السلام و یحیی علیه السلام در چنین فضایی در این سن رخ نـــــداده است. همانگونه که گفته شد به نظر این اثر داوینچی اشاره پنهانی به بانوی تپه صهیون دارد. شخصیت فرشته اوریل هم احتمالا ایریس است.

تصویر تک سکه یا آس سکه از کارت‌های تاروت

دستی موجود در ابر که سکه‌ای با طرح سـتاره پنج پر در این دست وجـود دارد. و گل‌هـای زنبق سـفید در پـایین تصویر این کارت (احتمالا زنبق فلورانسی)

پ ن: این کـارت به نظر ما روایت کننـده داسـتان بـانوی تپه صهیون است.

تصـویر کـارت دو چوبدست از کارت‌هـای تـاروت (تـاروت معروف فعلی و موجود در بازار ایران)

به نقش زنبق‌هــای ســفید در ســمت چپ پــای صــاحب چوبدست که بر روی قسمت درونی دیوار کاخ قــرار دارد دقت نمایید. این نقش به نمـــاد پادشـــاهی فرانسه و انجمن مخفی دیر صهیون نیز شباهت دارد.

گناه خودکشی

خودکشی مصداق کشتن انسانی است که جـانش محـترم است و کسی حق کشتن او را ندارد حتی اگر این شـخص خودش باشد. باید در نظر داشته باشــیم که خداوند مالک تمــام جهــان از جمله جــان انسان‌هاست و بــدون اذن و اجازه او نمی‌توان چنین کاری انجام داد.

گناه خودکشی در قرآن

خداوند در قرآن درباره قتل انسانی که کشــتن‌اش واجب نشده شدیدا تهدید کرده و وعـده عـذاب جاوید جهنم داده است. چنانچه در آیه 30 سوره نسا می‌فرماید:

«وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ عُدْوَانًا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْـلِیهِ نَـارًا وَ کَانَ ذٰلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرًا»

«و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به زودی او را در آتشی وارد خـواهیم سـاخت و این کـار برای خدا آسان است.»

هم‌چنین در آیه 93 سوره نسا آمده است:

«وَ مَنْ یَقْتُــلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَـزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِـدًا فِیهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِیمًا»

«و هر کس فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برسـاند، مجـــازات او دوزخ اســـت؛ در حـــالی که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌ســازد و عــذاب عظیمی بــرای او آمــاده ســاخته است»

در آیه 32 سوره مائده می‌خوانیم:

«...مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعًا...»

«...هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته است...»

با توجه به متن این آیات در می‌یابیم که خودکشی گناه کبیره‌ای است که وعده عذاب دائم و شدید در مورد آن داده شده است. باید توجه داشته باشیم که خودکشی تنها گناهی است که بعد از آن هیچ گاه انسان فرصت توبه و پشیمانی از آن و بازگشت را نخواهد داشت.

گناه خودکشی در روایات

از پیامبر اسلام (ص) نقل است:

«میان انسانهای پیش از شما، مردی جراحتی برداشت و از شدت بی‌تابی کاردی برداشت و با آن دستش را قطع کرد و از شدت خونریزی مُرد؛ پس خداوند فرمود: بنده ام، در گرفتن جان خود بر من پیشی گرفت... هر آینه بهشت را بر او حرام کردم.»

هم‌چنین در حدیث دیگری فرمودند:

«مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدیدَةٍ فَحَدیدَته فی یَده یُجاءُ بِها فی بَطْنِه فی نارِ جَهَنَّمَ خالِدا فیها مُخَلّدا أبدا، و مَنْ شَرِبَ سَمّا وَ قَتَلَ نَفْسَهُ، فَسَمُّهُ فی یَدِهِ یَتَحَسّاهُ فی نارِ جَهَنَّمَ خالِدا فیها أبَدا، وَ مَنَ تَرَدّی مِنْ جَبَلٍ، فَقَتَلَ نَفْسَهُ فهو یَتردّی فی نار جهنّم خالدا فیها مُخلّدا أبَدا»

«کسی که به وســـــــیله آهن خودکشی کند پس با آهن پاره‌ای به دست که قسمتی از آن به شـکمش فـرو رفته آورده می‌شـــود و وارد آتش جهنم می‌گـــردد و در آن به طور أبد و همیشگی خواهد سوخت و کسی که با خوردن سم خودکشی کنـــــــد، پس سم در دست به آتش جهنم انداخته می‌شـود و در آن به طـور دائم خواهد سـوخت و کسی که خـود را با پـرت کـردن از کـوه به قتل برسـاند، پس به آتش جهنم پـــرت می‌شـــود و در آن تا أبد خواهد ماند.»

از امام باقر (ع) روایت شده است:

«إنَّ المُـؤْمِنَ یُبْتَلی بِکُـلِّ بَلِیَّةٍ وَ یَمُـوتُ بِکُـلِّ میتَـةٍ إلاّ أَنَّهُ لایَقْتُلُ نَفْسَهُ»

«همانا ممکن است مؤمن به هر بلایی مبتلا شود و به هر (نوع) مرگی بمیرد اما هیچ گاه خود را نمی‌کشد.»

امام صادق (ع) درباره گناه خودکشی می‌فرمایند:

«مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ مُتَعَمِّداً فَهُوَ فِی نَارِ جَهَنَّمَ خَالِداً فِیهَا»

«هر کسی که دانســـته خودکشی کند پیوســـته در دوزخ خواهد بود.»

تجربه نزدیک به مرگ یا تجربه تکرار نشدنی

هیچ کدام از ما نمی‌توانیم منکر این موضوع بشویم که اگر گزارشی از تجربه افرادی که دچار مرگ موقت شده‌اند را بشنویم یا بخوانیم دچار حیرت و سردرگمی نمیشویم. بسیاری از افراد شک گرا و دیرباور شاید حتی مدعی بشوند که این افراد دچار توهم شده‌اند و یا رویا و کابوس دیده‌اند. ما تلاش می‌کنیم طی این مقاله دیدگاه شما را نسبت به پدیده تجربه نزدیک به مرگ به حقیقت علمی آن نزدیک‌تر کنیم.

NDE چیست؟

زمانی که از گوشه و کنار دنیا گزارش‌های بسیاری در ارتباط با تجربه نزدیک به مرگ منتشر شد، دانشمندان را متقاعد کرد تا تحقیقات خودشان را بر روی این موضوع متمرکز کنند. طبق این گزارشات افراد زیادی که به علت ایست قلبی، اعمال جراحی مختلف، تصادفات یا سقوط از بلندی یا سایر عوامل مرگبار به طور موقت علائم حیاتی خودشان را طی دقایقی از دست داده بودند، دوباره پس از احیا به زندگی بازگشته بودند. این پدیده را تجربه نزدیک به مرگ یا Near Death Experience یا به اختصار NDE نامیده‌اند که گاهی به آن تجربه مرگ موقتی یا مرگ موقت هم می‌گویند.

اگر از علاقه مندان به پدیده‌ی مرگ موقت بوده باشید حتما دریافتید که تمام افرادی که این تجربه را داشته‌اند، به موارد مشابه و مشترکی اشاره کرده‌اند. از جمله سبکی و حس شناور بودن، دیدن افراد دیگر و کالبد خود

از بالا، دیدن تونل و نوری قوی و درخشان در انتهای آن، احساس عشقی عمیق در آن نور و....

عبـــارت تجربه نزدیک به مـــرگ را اولین بـــار دکـــتر Raymond Moody در سال 1972 در کتاب معروف خود به نـام "زنـدگی پس از زنـدگی- Life after life" به کـاربرد. در این کتـاب دکـتر مـودی تجربه 150 نفر از افـرادی که به دلایل مختلف تجـربه‌ای شـبیه به مـرگ را پشت سر گذاشته و دوباره به زندگی بازگشته‌اند را بیـان می‌کند.

کتـاب زنـدگی پس از زنـدگی یکی از نخسـتین کتاب‌هـای است که به این موضوع جـذاب و مهم می‌پـردازد. در این کتاب دکتر مودی اشاره می‌کند که افـرادی که این تجربه را پشت سر گذاشته‌اند به موارد مشترکی اشاره کرده‌اند از جمله این موارد می‌توان گفت: 1- بدن خودشان را از بـالا و خـارج از جسم می‌دیدند 2-ـ احسـاس آرامشی عمیق، عشقی غیر قابل توصـیف و رضـایت خـاطر کامل 4- حضور در تونلی تاریک و عبور از آن با سرعتی وصف نشـدنی 4-ـ مشـاهده نـور در انتهـای این تونل همـراه موجودی نورانی 5- برقراری ارتباط با منبع نور و موجود نورانی بدون کلام و حرف زدن از راه تله پاتی و ذهن 6- مرور سریع تمام اتفاقـات زنـدگی از لحظه تولد تا مـرگ 7- مشاهده‌ی دنیایی دیگر با زیبایی که تا به حال ندیده و نشنیده ایم 8-ـ ملاقـات با درگذشـتگان مثل پـدر، مـادر و دیگر اعضای خانواده.

نکته جـالب در پدیـده مـرگ مـوقت این است که تقریبا تمـام افـراد آن را بسـیار حقیقی، روشـن، قابل لمس و حـتی واقعی‌تر از زنـدگی در حـالت هوشـیاری بیـان

کرده‌اند. تمـام این افـراد، این تجربه را آنقـدر شـیرین و آرامش بخش درک کرده‌اند که پس از بازگشت مجـدد این دنیا آرزو می‌کردند که هیچگـــــاه بر نمی‌گشـــــتند و آن احســـــاس لـــــذت بخش و پر از عشق را تا ابد تجربه می‌کردند.

بعضی از افــراد، مــاورایی بــودن این پدیــده را مــردود می‌دانند و وقوع این تجربه را ناشی از اعمال جــراحی و بیهوشی ناشی از آن، بیماری‌های روحی، هذیان و غــیره می‌دانند. اما محققین زیـادی اثبـات کرده‌انـد، این پدیـده دقیقا زمانی رخ می‌دهد که فرد به شدت به مـرگ نزدیک شده و مغز از کار می‌افتد. دیـدن هـذیان و خـواب و رویا از عملکردهـــای مغز می‌باشد بنـــابراین مـــرگ مـــوقت پدیده‌ای نیست که از عملکـرد مغز ناشی شـده باشد بلکه مرتبط با روح و خروج آن از جسم است.

این تحقیقـــات اثبـــات می‌کند که تجربه نزدیک به مـــرگ ارتبــاطی به فرهنگ و قومیت‌هــای مختلــف، تحصــیلات افراد، اعتقادات دینی و مـذهبی، سن افـراد، دلیل مـرگ موقت، داروهای اسـتفاده شـده و سـایر عوامل بـیرونی ندارد و هر نوع وابستگی به این موارد را رد می‌کند.

بسیاری از افراد تجربه کننده مـرگ مـوقت در گزارشـات خود به موارد جـالب و دور از ذهن مـادی اشـاره کرده‌اند که در این‌جا به بخشی از آن‌ها می‌پردازیم؛ در شــرایطی که آن‌ها در بیمارســتان بوده‌اند و نــوار قلب و مغز آن‌ها متوقف شده و یا در خانه خود دچار مرگ و توقف ضربان قلب شده بودند، رویدادهایی را مشـاهده کـرده بودند که در مکـــانی دیگر و حـــتی در زمـــانی دیگر رخ داده بودند. آن‌ها توانســته بودند در لحظه خــروج روح از جسم خــود

پرسنل اتاق عمل را ببینند که در حال تلاش برای احیای آن‌ها بوده‌اند و یا اعضای خانواده خود را مشاهده کنند که چگونه برای آن‌ها سوگواری می‌کرده‌اند. آن‌ها طی تجربه مرگ موقت اعضای فامیل و آشنایان فوت کرده‌ای را ملاقات کرده بودند که هرگز در طول حیات خود آن‌ها را نمی‌شناختند و یا از رویدادهایی که در آینده رخ خواهد داد مطلع شده‌اند و پس از بازگشت دوباره به زندگی و باز گویی هر آن‌چه دیده بودند، موجب شگفتی و حیرت دیگران شده بودند.

تقریبا تمام افرادی که دچار تجربه مرگ موقت شده‌اند، پس از بازگشت مجدد به زندگی دچار تحولی عمیق در سبک و شیوه زندگی خود شده‌اند که همیشه این تغییر در جهت بهبود کیفیت رفتارهای آن‌ها در ارتباط با خودآگاهی و ارتباط بهتر و کامل‌تر با دیگران بوده است. این تجربه باعث افزایش مهربانی و خدمت به دیگران و تغییر جهان بینی آن‌ها در راستای دید معنوی و تغییر ارزش‌های آن‌ها در زندگی شده است.

تعبیر و برداشتی که تجربه گران پس از بازگشت به زندگی بیان کرده‌اند ارتباط زیادی به اعتقادات دینی و مذهبی، فرهنگی و قومیتی و فلسفی آن‌ها دارد چرا که آن‌ها فردی نورانی را که ملاقات کرده‌اند، مسیح، اعضای فامیل، بودا، فرشته نگهبان و حتی خود خدا نامیده‌اند. اما در هر حالت اساس تجربه و واقعیت آن مشاهدات یکسان و مشترک است (در اصل مشاهدات در حین مرگ موقت یکسان و مشترک است اما تعبیر آن پس از بازگشت به زندگی مجدد متفاوت است). تمام این افراد، تجربه خود را واقعی‌ترین رویداد زندگی خود

می‌دانند و اتفاقات این دنیا را در قیاس با آن، رویا گونه و مصنوعی می‌دانند.

ایمان به زندگی پس از مرگ با ایمان به NDE

دکتر Eben Alexander، متخصص جراحی مغز و استاد دانشگاه می‌باشد. او یکی از منکرین سرسخت زندگی پس از مرگ بود. او هم‌چنین منکر سرسخت این بود که تجربه گران NDE نشانه زندگی پس از مرگ هستند. او باور داشت که فعالیت مغز ما باعث ایجاد آگاهی و ذهن و ضمیر انسان‌ها می‌شود و بنابراین هر آن‌چه که تجربه دیگران NDE مشاهده کرده‌اند رویا و توهم بوده است چرا که مغز آن‌ها از کار افتاده بوده است. ضمن این‌که این‌جا باز هم تناقضی به وجود می‌آید چرا که رویا و توهم هم ساخته فعالیت مغز انسان میباشد.

دکتر الکساندر در سال 2008، دچار منژیت یا عفونت شدید مغزی شد. او در اثر این بیماری سر انجام از پا افتاد و برای یک هفته به حالت کما فرو رفت. کادر پزشکی او معتقد بودند او در اثر این بیماری یا میمیرد و اگر زنده بماند دچار فلج کامل میشود. او پس از یک هفته به صورت معجزه آسا و بدون هیچ گونه آسیب دائمی به زندگی بازگشت و هر آن‌چه را که سالها منکر آن شده بود، شخصا تجربه کرد. اعتقادات و باورهای دکتر الکساندر در زندگی پس از تجربه NDE کاملا دچار تحول و دگرگونی شده بود.

او باور داشت که ضمیر و روح ما مستقل از مغز و جسم ما عمل می‌کند و پس از مرگ از بین نمیرود. او تا چند سال به دلیل ترس از قضاوت و مسخره شدن و به خطر

افتادن جایگاه علمی خود از بیان تجـربه‌اش و ارتبـاط آن با باور کـردن حیـات پس از مـرگ و وجـود خداوند واهمه داشت. سر انجام در سـال 2012 لب به سـخن گشـود و تجربه مـرگ مـوقت خـود را آشـکار کـرد و کتـابی به نـام "اثبـات وجـود بهشت- Proof of heaven" به نگـارش درآورد. او در این کتاب تجربه NDE خود را بازگو می‌کند و هم‌چـنین اسـتدلال‌های پزشـکی، بیولـوژیکی و علمی مختلفی که می‌خواهند پدیده NDE را توجیه کنند، تفسیر و بررسی می‌کند و با دیدگاه اصولی تمام آن‌ها را مردود اعلام می‌کند.

او که خـــود یک جـــراح و متخصص مغز و اعصـــاب است می‌گوید:

در هنگام بیماری تمام قسمت کورتکس مغز من، غشـــای خاکستری و لایه خـارجی مغز من که به انسـان هـوش و توانایی‌هـــای ذهـــنی می‌دهد به طـــور کامل از فعـــالیت افتاده بود که در این شرایط امکان تجسـم، رویا و دیـدن خاطرات غیر ممکن است.

او در برنامه‌هـای معـروف تلویزیـونی آمریکا مثل شـوی مشهور Oprah Winfrey و شوی Doctor Oz و مجله نیویورک تایمز 25 نوامبر 2012 تجربه خود را بیان کرده است.

تجربه NDE از زبان افلاطون

دانشمند مشهور یونانی، افلاطـون، در کتـاب مشـهورش به نام "جمهوری" در ارتبـاط با یک سـرباز به نـام Er که در جنگ کشـته شـده و دوبـاره به زنـدگی بازگشـته و به

دنیای دیگر سفر کـرده بـود را بیـان می‌کند. (تهیه کتـاب جمهوری اثر افلاطون)

در کتاب "مردگـان تبت- The Tibetan Book Of The Dead" که گفته شده در قرن هشتم بعد از میلاد مسـیح نوشته شده، مراحلی را که روح پس از مـردن جسم طی می‌کند، شرح داده است. نکته جالب درباره این کتـاب آن است که مراحل توضـیح داده شـده، شـباهت غـیر قابل تردیـــدی با گزارشـــات تجربه نزدیک به مـــرگ در دوران معاصر دارد.

صعود به آسمان

"صعود به آسمان- The Ascent of the blessed" اثر Hironimus bosch، نام نقاشی مشهور می‌باشد که در قرن 14 میلادی خلق شـده است و اکنـون در قصر دوک در شـهر ونـیز ایتالیا نگهـداری می‌شـود. در این تـابلوی زیبـــا، فرشـــتگان روح یک انســـان را از درون تـــونلی به سوی نور می‌برند. همان طور که قبلاً گفتیم عبـور است تونل با سرعت زیاد، به سوی نوری درخشـان و لـبریز از عشق از رایج‌ترین تجربیات مرگ موقت می‌باشد.

آیا می‌توان پدیده NDE را در آزمایشگاه تجربه کرد؟

محققین و دانشـــمندان بســـیاری تلاش کرده‌اند پدیـــده تجربه نزدیک به مـرگ را به صـورت مصـنوعی به وجـود بیاورند تا بتوانند مراحل مختلف آن را بررسی و ثبت کنند.

یکی از این تلاش‌ها توسط کـارل یانسن انجـام شد. کـار یانسن طی پژوهش‌هـای خـود به این نتیجه رسـید که با

استفاده از کتامین می‌توان تجربه NDE را برای فرد مورد آزمایش به وجود آورد.

کتامین نوعی مخدر میباشد که با دوز مناسب در مصارف پزشکی کاربرد دارد. وی در سال 1996 مقاله‌ای منتشر کرد و در آن چنین نتیجه گیری کرد که شواهد و آزمایشات متعدد نشان دهنده این است که القای تجربه نزدیک به مرگ با استفاده از کتامین این تصادفی نیست. با تزریق کتامین با دوز مناسب داخل ورید فرد می‌توان تمام ویژگی‌های تجربه نزدیک به مرگ را شبیه سازی کرد.

در سال 1997 محقق و پژوهشگری به نام وینری نتایج پژوهش‌های خود را این گونه بازگو کرد:

تجربه کاهش هوشیاری ناشی از افزایش گرانش با تجربه نزدیک به مرگ شباهت‌های زیادی دارد.

وی اشاره کرد وقتی شخصی دچار تجربه کاهش هوشیاری ناشی از افزایش گرانش می‌شود، نشانه‌هایی را مشاهده می‌کند که همانند نشانه‌های تجربه مرگ موقت می‌باشد مثل دیدن تونل و نورهای درخشنده، تجربه خروج از بدن، احساس شناور بودن و حرکت خود به خود، رویت همزاد، فلج‌شدن، عدم تمایل به پریشانی، احساس شادی و لذت، رویایی ملموس و واقعی در مکانی زیبا، تحولات روانی، دیدار با افراد خانواده و دوستان، عبور خاطرات و افکار گذشته از ذهن، احساسی بسیار ماندگار و فراموش نشدنی و...

این تنها دو مـورد است نتـایج پـژوهش دانشـمندان NDE می‌باشد. شــما اگر علاقمند هســتید می‌توانید با مطالعه تحقیقات انجام شده اطلاعات خودتان را افزایش دهید.

اگر فیلم یک ادیسه فضایی 2001 اثر استنلی کوبریک را دیـده باشـید حتما متوجه شـده‌اید در قسـمت‌های پایـانی این فیلم اتفاقاتی که برای شخص فضانورد در این فیلم می‌افتد و صـــــحنه‌هایی را که مشـــــاهده می‌کند دقیقا همانند نتایج پدیـده کـاهش هوشـیاری ناشی از افـزایش گرانش می‌باشد.

آثار مکتوب و سینمایی

کتاب‌هــای فــراوانی در ارتبــاط با تجربه نزدیک به مــرگ نوشــته شــده است که نویســندگان آن‌ها خــود از تجربه گران NDE بوده‌اند. معروف‌ترین این کتاب‌ها "در آغوش نور" نوشـته Betty Eadie می‌باشد که در ادامه بخشی از تجربیات این نویسنده را بازگو خواهیم کرد.

یکی دیگر از این کتاب‌ها "نـــور نجـــات بخش" می‌باشد نوشته Dannion Brinkley. این کتاب خـاطرات واقعی مــردی است که در اثر برخــورد رعد و بــرق می‌مــیرد اما دوباره به زندگی باز می‌گردد و این کتاب را می‌نویسد.

کتاب دیگری که معرفی می‌کنیم "تجربه نزدیک به مرگ و نگاه دین اسلام به آن" نام دارد نوشته فاطمه گرامی.

فیلم‌هـــــای علمی و تخیلی زیـــــادی به این موضـــــوع پرداخته‌اند از جمله Flatliners؛ در این فیلم گـروهی از دانشجویان رشـته پزشـکی که میخواهند مـرگ مـوقت را تجربه کننـد، بـرای مـرگ بـالینی و احیـای دوبـاره توسط

دانشــجویان دیگــر، داوطلبانه آزمایشــات مخفی انجــام می‌دهند.

فیلم Final Destination 2 داستان مردی به نام Kim berly Corman می‌باشد که پیش از مرگ تمام خاطرات زندگی خود را در یک لحظه مرور می‌کند.

فیلم Stay در این فیلم شخصی به نام هنری دچار تجربه مرگ موقت می‌شـود. او طی تصـادفی که تمـام اعضـای خانواده‌اش را از دست داده، بین مرگ و زنــدگی دست و پنجه نرم می‌کند.

فیلم Escape from hell؛ این فیلم داستان مردی است که داوطلبانه خود را در معرض ایست قلبی قرار می‌دهد تا وجود عـالم روحـانی را اثبـات کند او پس از رویت این عالم روحانی که شهری روشن و درخشان بود خود را در مکان کاملا متفاوت می‌بینند.

فیلم White Noise: The Light؛ داستان فردی به نام Abe Dale می‌باشد. او پس از تلاش بــرای خودکشی دچار پدیده‌ی مرگ مـوقت می‌شـود. او که روح از بـدنش جـدا شـده در انتهـای یک تونل همسر و فرزنـدش را که پیش از این از دست داده بـــــود، می‌بیند. او پس از احیا دوباره به زندگی باز می‌گردد.

پیش از این گفتیم که یکی از معروفترین کتابهای پدیــده تجربه نزدیک به مرگ، در آغوش نور نـام دارد. این کتـاب در لیست پرفروش‌ترین کتاب‌های نیویورک قرار دارد. در این قسمت می‌خواهیم بخشی از تجربیـات نویسـنده این کتاب را برای شما بازگو کنید.

Betty Eady در ماه نوامبر 1974 مـورد عمل جـراحی قرار گـرفت. در حین عمل موقتا از دنیا رفت اما دوبـاره احیا شده و به زنـدگی بازگشت. او پس از بهبـودی دچـار افسردگی شدید شد زیـرا جـدا شـدن از جهـانی که لمس کرده بـود و بازگشت به این دنیا بـرایش غـیر قابل تحمل بـود. او پس از 20 سـال و به واسـطه تشـویق دیگـران، خــاطرات و تجربیــات مربــوط به مــرگ مــوقت‌اش را با جزئیات دقیق به رشته تحریر درآورد.

او در کتاب خود یعنی در آغوش نور چنین می‌گوید:

از ناحیه قفسه سینه از بدن خود خارج شدم در حالی که بدنم را از بالا می‌دیدم. در آن موقع سه موجود شــبیه به راهبه را دیدم. آن‌ها فرشته‌های نگهبــان من بودند. آن‌ها به من گفتند که بـــــــرای ابد با من بوده‌اند. آن‌ها به من گفتند که مــرگ من زودتر از موعد مقــرر فــرا رســیده است. سپس تاریکی اطـراف من شـکل یک تونل به خـود گـرفت. من از دور نقطه‌ای نـورانی دیـدم و با سـرعتی بسـیار زیـاد که هر لحظه بیشـتر می‌شد در آن تونل و به سوی نقطه نورانی به حرکت درآمدم. زمـانی که به نـور نزدیک‌تر می‌شــدم به درخشــندگی آن افــزوده می‌شد تا جـــایی که حـــتی از خورشـــید هم درخشـــان‌تر شد. من مطمئن بودم که فقط با چشـمی معنـوی می‌تـوان به آن همه نور و درخشش نگاه کرد.

وقتی به نور نزدیک شدم فرم کلی مـردی را دیـدم که از خـود نـوری طلایی می‌تاباند. تمـام اطـراف او پر بـود از تابش این نور طلایی و درخشنده که فاصله‌ی طولانی را میپوشــاند. از من هم نــوری صــادر می‌شد که با نــور او ادغام شد. با ترکیب شدن نور ما احساس کردم به درون

او قــدم گذاشــته‌ام و انفجــاری از عشق را درونم حس کردم.

این پـاک‌ترین و خـالص‌ترین عشـقی بـود که تا آن لحظه تجربه کرده بودم. او آغوشش را برایم گشـود و من خـود را در آغوش او رها کردم و چندین بــار گفتم من در خانه هستم بالاخره به وطنم بازگشتم.

من روح عظیم او را حس می‌کــردم احســاس می‌کــردم جزئی از وجود او هسـتم و هرگز از او جـدا نبـوده ام. در تمام زندگی از او ترسیده بودم اما اکنون فهمیــدم که او نزدیکــترین دوست من بــوده است. او به آرامی آغوشش را باز کرد تا من قدمی به عقب بــردارم و به چشـمان او خیره شوم. او به من گفت مـرگ تو زودتر از موعد بـوده است هنوز زمان مرگ تو فرا نرسیده است.

کلام او به من احســاس هــدف و رســالت در زنــدگی می‌بخشـید. نمیدانسـتم این رسـالت چیسـت، اما مطمئن بــودم که زنــدگی من روی زمین بــدون هــدف نیست. بنــابراین موعد مــرگ من زمــانی فــرا می‌رســید که ماموریتم را روی زمین به انجام رسانده باشم.

سوالات فـراوانی در ذهن من شـکل می‌گرفتند و هر چه درونم را بیشــتر به ســوی نــور می‌گشــودم ســوالات با ســرعت بیشــتری پاسخ داده می‌شــدند. دانش در عمق وجــود و ذهن من رخنه می‌کــرد و به یک معنا با من یکی می‌شد.

به من مراحل آفــرینش زمین و نحــوه مشــارکت در آفــرینش آن توسط تمــام ارواحی که بــرای زنــدگی به زمین می‌آیند نشــان داده شد. مشــارکت ارواح در

زمینه‌هایی مثل قوانین زندگی و مرگ، محدودیت‌های جسم و انرژی‌های معنوی که می‌توانیم روی زمین از آن‌ها بهره مند شویم میباشد.

هم‌چنین روح هر فردی قبل از آمدن به این دنیا ماموریت خود روی زمین را می‌دانند و حتی خود آن را انتخاب می‌کند.

مهمترین چیزی که به من نشان داده شد عشق بود. این‌که عشق بالاترین موضوع در جهان هستی می‌باشد. ما به این دنیا آمده ایم تا به یکدیگر عشق می‌ورزیم و در خدمت به بشریت باشیم.

بعد از آن‌که به سوالات سلسله وار بتی پاسخ داده می‌شود و صحنه‌های مختلفی به او نمایش داده می‌شود، در نهایت به او گفته می‌شود که چون مرگ او زودتر از موعد بوده او باید به زمین برگردد تا ماموریت‌اش را به پایان برساند.

بتی که حقیقتی شیرین و وصف ناشدنی را با تمام وجودش لمس کرده بود ممانعت می‌کند و از قبول آن سر باز می‌زند. برای متقاعد کردن بتی، فرشته‌های نگهبان ماموریتش در زمین را به او نمایش می‌دهند. با این شرط که این صحنه بعد از بازگشت او به زمین از خاطرش پاک شود. بعد از دیدن ماموریتش بلافاصله می‌پذیرد که به زمین بازگردد و می‌بیند که هزاران فرشته به بدرقه او آمده‌اند.

بتی چشمان خود را باز می‌کند و خود را روی تخت بیمارستان می‌بیند در حالی که خاطره ماموریت او به کلی از ذهنش پاک شده است.

شـما می‌توانید با مطالعه کامل کتـاب در آغـوش نـور از ماجرای تجربه نزدیک به مرگ خانم ایدی مطلع شوید.

جـــالب است بدانید که نوازنـــده و آهنگســـاز معـــروف موسـیقی کشـورمان یعـنی آریا عظیمی نـژاد هم تجربه مرگ موقت را داشته است.

او پس از این‌که توسط معاینـــــات پزشک قلبش متوجه می‌شود رگی که به قلبش متصل هست 97 درصد دچـار انسداد شده، برای درمان و باز کـردن رگ به بیمارسـتان مراجعه می‌کند. در حین درمان، این رگ پـاره می‌شـود و آریا عظیمی‌نـــژاد چند روزی به حـــالت کما فـــرو رفته و دچـار مـرگ مـوقت می‌شـود. او هم وقـتی مشـاهدات خـــودش را در حین تجربه نزدیک به مـــرگ بیـــان می‌کند متوجه می‌شویم که مشترکات زیادی با دیگر تجربه گران دارد. خوشبختانه با تلاش کادر پزشکی او احیا می‌شود و دوباره به زندگی باز می‌گردد.

آزمایش‌هــای اســرار آمــیز فیلادلفیا و تونل زمــانی که هم‌چنان فعال است

پروژه فیلادلفیا Philadelphia Experiment یا ”پروژه رنگین کمـان” یکی از آزمایشـات مخفی آمریکا در سـال 1943بــرای ایجــاد کــردن تونل زمــان و مکــان بــود. این آزمایش به طرز وحشتناکی پایـان یـافت و اگرچه اثـرات آن هنوز در نقـاط اطـراف بنـدر فیلادلفیا دیـده می‌شـود نیروی دریایی آمریکا که مسئول این پروژه بود هم‌چنــان آن را انکار می‌کند.

آزمایشی که در فیلادلفیا صـورت گـرفت بعـدها به طـرز اسرار آمیزی یا پروژه مشابهی به نام ”پـروژه مونتـاک” در سال 1983 پیوند خـورد و حـتی پـای انسـانهای عصر آینده و گذشته و حتی بیگانگان را به میان کشید.

برای مشـاهده گـزارش پرونـده نـیروی دریـایی این‌جا را کلیک کنید.

پیش از جنگ و در طــول جنگ جنگ جهــانی دوم نــیروی دریایی آمریکا دست به آزمایشـاتی بـرای نـامرئی کـردن کشـتی‌ها و هواپیماها زد. این نـامرئی کـردن به گـونه‌ای بود که رادارها دیگر قادر به ردیابی این وسایل نباشـند و به این منظور کل جرم وسیله مـورد نظر باید کـاملا وارد بعد دیگری از زمان-فضا می‌شود تا جرم آن قابل ردیابی و بمباران شـدن نباشد. تحت نظر بزرگـترین فیزیکـدانان قـرن از جمله “نیکلاس تسلا” و “ جـان ون نیـومن” این پــروژه در مســاحتی بیش از 50 هکتــار در کنــار بنــدر فیلادلفیا شروع به کار کرد.

نیکلاس تسلا در میـان امـواج الکتریسـیته...زنـدگی پر از راز او و مـرگ جعلی‌اش توسط دولت آمریکا بسـیار شک برانگیز است در حالیکه اعلام شد او در سال 1957 مرده است جســدش به هیچ کس نشــان داده نشد و شــاهدان عیـنی او را در سـال 2001 نـیز زنـده دیده‌اند در حالیکه هم‌چنان دست به آزمایشات غیر قابل بخشش و قربــانی کردن انسانها می‌زند.

جــان فــوون نیــومن – همکــار تسلا که مســئول بــرژه فیلادلفیا و مونتاک بود. بیش از 400 دانشمند یهـودی – آلمانی روی این پروژه کـار می‌کردند که انیشـتن نـیز در میان آن‌ها بود.

در آزمایشات اولیه با کمک دستگاههای بسیار عجیـبی که تسلا ساخته بود تیم پژوهشی قادر بـود وسـایل کـوچکی مثل میز و صندلی را ناپدید کند – به بعدی ناشناخته وارد کند و سپس آن‌ها را بازگرداند.

این آزمایشات پیش از آغاز جنگ جهـانی دوم آغـاز شـده بود و کـاملا واضح است که جنگ جهـانی دوم پیش بیـنی شـده و با برنامه ریـزی قبلی صـورت گرفته بـود. در این میان تعداد کثیری از یهودیان آلمـان و آمریکا مخـارج این پروژه عظیم را می‌پرداختند!

بعد از آزمایشــات اولیه که تحت فرمــان نــیروی دریــایی آمریکا صــورت می‌گــرفت تصــمیم بر آن شد که تعــدای حیوان از جمله گوسفند و بز را در داخل یک کشتی قرار دهند و آن را به بعد دیگری بفرستند. این حیوانــات داخل قفسهای فلـزی و در عرشه کشـتی بودند. کشـتی بـرای چند دقیقه کاملا ناپدید شد ولی وقتی برگشت تعــدای از

حیوانـات گم شـده بودند و بقیه هم آثـار سـوختگی روی بدنشان دیـده می‌شد. قـرار بر این شد که تا کامل شـدن پـروژه هیچ انسـانی مـورد تست قـرار نگـیرد ولی با این حال در 12 آگوست 1943 کشتی USS Eldridge با تمام خدمه‌اش مورد تست قرار گرفت.

ملوانـان خـبر نداشـتند که چه اتفـاقی قـرار است بیفتد. دســتگاهها شــروع به کــار کردند و کلیدها زده شــدند. کشتی با کلیه مردان داخلش ناپدید شدند. تا چهار ساعت بعد که دوباره در بنـدر فیلادلفیا ظـاهر گشـتند. شـاهدان مـاجرا گـزارش می‌دهند که یک‌هاله سـبز فسـفری تمـام کشتی را احاطه کرده بود.

خدمه کشـتی در آتش می‌سـوختند..تعـدادی دیوانه شـده بودند..تعدادی دچار حمله قلبی بودند...تعـدادی در بدنه و دیوارهای کشتی ذوب شده بودند و زنـده جـان می‌دادند. بقیه خدمه مرده بودند. گزارشات نیروی دریـایی حکـایت از این دارد که چند ملوانــانی که زنــده مانــده بودند در عرض چند هفته در جلوی چشم حاضران ناپدید شدند. (یا بخار شدند یا به بعد دیگری انتقال یافتند).

سـوال این بـود که در این چهـار سـاعت کشـتی به کجا رفته بود؟ دو بازمانده‌ای که در این کشتی حضور داشتند ادعا می‌کنند که در این چهار سـاعت کشـتی در یک تونل زمانی 40 ساله وارد شده بود. یعـنی از سـال 1943 به سال 1983 و دقیقا در زمـان آزمـایش مشـابهی به نـام ”پروژه مونتاک” وارد شده بود. چـرا و چگونـه؟ معتقدند که بیگانگـان یعـنی فضـاییان در این میـان نقشی فعـال داشته‌اند. اگرچه گزارشات حضور چندین کشـتی فضـایی

از انسانهای آینده را نیز در زمان این آزمایش تایید می‌کنند.

قضیه از این قرار است که 40 سال بعد از آزمایش فیلادلفیا همان دانشمندانی که نامشان ذکر شد دست به آزمایش مشابه دیگری در مکانی نزدیک فیلادلفیا زدند. نام این پروژه در پرونده‌های نیروی دریایی "پروژه مونتاک" است. کشتی‌ای که در سال 1943 ناپدید شده بود در تونل زمان به سال 1983 و در زمان انجام پروژه مونتاک جهش کرده بود. در این میان دو نفر از خدمه به نامهای "دانکن" و "بیلک" از کشتی بیرون پریدند و در سال 1983 باقی ماندند در حالیکه خود کشتی و سایر خدمه به سال 1943 بازگشت و تمام آن‌ها جان باختند.

این دو بازمانده عضو خدمه نیروی دریایی نبودند بلکه دو محقق و دانشمند فیزیکدان و از دوستان "جان فون نیومن" و "نیکلاس تسلا" بودند که به هر دلیلی آن روز در عرشه کشتی Eldridge حضور داشتند و در زمان مناسب به 40 سال در آینده سفر کردند. طبق گزارشات خودشان "جان فون نیومن" دو قایق نجات را از پیش برای گرفتن آن‌ها از آب آماده کرده بوده است. آلبک می‌گوید" وقتی ما را از آب گرفتند و پیش فون نیومن بردند او پیر شده بود و به ما گفت که چهل سال است منتظر رسیدن شما هستم". مشخص است که این سفر 40 ساله در زمان با موفقیت و همانطور که این دانشمندان پیش بینی کرده بودند انجام شده است. به گفته "دانکن" و "بیلک" یک نفر سوم هم همراه آن‌ها بوده است ولی به سبب اشتباهی که در ساعت زمانی او اتفاق افتاده بود پس از ورود به سال 1983 او در هر

ساعت به انـدازه یک سـال پـیر می‌شد و ظـرف چند روز مرد.

“دانکن” و ”بیلک ”هم اکنـــون در نیویـــورک زنـــدگی می‌کنند و چند مصـاحبه خصوصی بـدون ذکر نـام انجـام داده‌اند. به گفته ایشان این اولین باری نبوده که سفر در زمان صورت گرفته است. ”دانکن” با دادن مشخصـات و مدارک بسیاری ثابت کرده است که برای سـفر در زمـان تنها به سه وسیله نیاز است و بعد از گشوده شـدن تونل به هر زمانی امکان سفر هست.

نیـازی به لبـاس مخصـوص یا هیچ گونه امکانـات عجیب و غـــریب نیست. این وســـایل و آنتها هم روی زمین و هم مایلها زیر زمین در “مونتـــاک” کشـــیده شـــده‌اند. ”بیلک ”نشـان داد که در سـال 1943 آن‌ها به مـریخ فرسـتاده شـده بودند تا شـهرهای مـتروک و تونلهـای زیر زمیـنی مـریخ را بازرسی کنند. به گفته او مـریخ هـزاران سـال است که متروک شده و سکنه نـدارد ولی هـوای آن قابل تنفس و زندگی است.

این شـــکلی است که دهانه فرضی تونل زمـــان خواهد داشت. از داخل دهانه می‌توان همه چیز را در سال مورد نظر مشاهده کرد.

به گفته دانکن یک تیم 20 نفـره به همـراه او به آینـده و سال 6535 میلادی فرستاده شدند. آن‌جا سـکنه‌ای دیـده نشده بوده. آن‌ها در میدانی عظیم که یک مجسـمه غـول آسا از یک اسب طلایی در وسط آن قـرار داشـته دیـدن کردند. بنا بر این اظهارات این آزمایش بارها تکرا شده و

هر بـار آن‌ها در همین مکـان وارد شـده بودند گـویی که جای دیگری در سال 6535 وجود ندارد.

هم‌چـنین گـزارش می‌دهند که در زمـان آزمایشـات آن‌ها چند کشتی فضایی بر فراز مونتاک پدیدار شـدند که قصد هیچ نــوع دخــالتی نداشــتند فقط مشــاهده می‌کردند. متاسـفانه تونل زمـانی که ایجـاد شـده بـود یکی از این یوفوها را به داخل خودش کشید و به سال 1943 انتقال داد. در این شرایط افرادی که در سال 1943 بودند یوفو را یافتند. به گـزارش "دانکن" چند یوفـویی که در سـال 1983 بودند از آینــده آمــده بودند تا کارها را زیر نظر داشته باشـند. هم‌چـنین اطلاعـات فـوق العـاده سـری در مــورد "اوریــون" و "گری‌ها" و نقش آن‌ها در دادن این تکنولوژی به زمینیان برای سـفر در زمـان وجـود دارد که قابل ذکر در این‌جا نمی‌باشد.

تونل زمــانی که در بنــدر مونتــاک فعــال است ســبب اتفاقات غیر منتظره و عجیبی شده است که حتی مـردم عادی هم آن را مشاهده کرده‌اند. از آن جمله است یافته شدن جسد هیولا یا موجود افسانه‌ای در سواحل مونتاک. با توجه با جریـان داشـتن سـفرهای زمـانی و آزمایشـات بسیاری که در این بندر رخ می‌دهد کاملا طبیعی است که تونلی در ماقبل تاریخ یا در زمـان باسـتان گشـوده شـده باشد و این هیولا از آن زمـان به این زمـان پرتـاپ شـده است.

اگرچه این اولین بـار نیست که موجـودی عجیب و غـریب در مونتـاک پیـدا می‌شـود. طبق گزارشـات بارها اجسـاد موجــوداتی مشــابه گــاهی کوچکــتر از این در ســواحل مونتاک به گل می‌نشـینند و می‌تـوان حـدس زد که فقط

یکی از هزار جسد از اقیانوس به ساحل کشیده می‌شود. طبق اطلاعـــاتی که ”دانکن” و ”بیلک” می‌دهند چنـــدین بار در زمانی که آن‌ها مشـغول فعـالیت در کانالهـای زیر زمینی مونتاک بودند هیولاهایی از کنترل خارج شده و از تونل بـــیرون می‌آمدند که منجر به کشـــته شـــدن تعـــداد زیادی از دانشمندان شده بود.

منبع:www.limbolegacy.blogfa.com

به تـازگی موجـودی شـبیه به سرسـتون‌های کنـده کـاری شـــده‌ی تخت جمشـــید در ســـواحل آمریکا پیـــدا کردند که دانشـــمندها را بســـیار متعجب کـــرده.و آن‌ها هنـــوز پی تحقیقاتی در روی این‌جـــانور عجیب و قریب‌اند.اگر کمی به این‌جـــانور دقت کنید می‌بینید که این‌جـــانور شـــباهت زیادی به سر ســتون تخت جمشـــید دارد.پس میفهمیم در آن زمـــان در خلیج همیشه فـــارس این موجـــود زنـــدگی میکرده که پس از مرور زمان نسل وی منقـرض شـده.از دندان‌های این موجود عجیب و قـریب معلـوم است که او هم می‌تواند یکی از ســـلطان‌های بـــزرگ دریا باشد ولی اندازه‌ی او بسیار کوچک‌تر از نهنگ و یا کوسه است.

این موجود به احتمال 99%ـ در آب‌هـای خلیج فـارس هم زنـــدگی میکـــرده و حتما هم حیـــوانی درنـــده و قـــوی بوده.زیرا هخامنشیان در ســنگ تراشی‌های خـود همیشه نماد قدرت را کشیده‌اند مثل:شیر،حیوان خیـالی‌ای که از هر موجـــود قـــوی‌ای برداشت کرده‌اند ،حـــال هم این موجود.....

موضوع مربوط به انتقـال یک نـاو جنگی آمریکا به نـام (U.S.S.Eldridge (DE 174 می‌باشد که بوسـیله ایجـاد

میــدانهای عظیم مغناطیسی (توسط ژنراتــوری بســیار بــزرگ نصب شــده بر روی عرشه آن) بوقــوع پیوســته، شــواهد و مــدارکی چند ســال بعد از این واقعه توسط برلیــتز و جمعی از محققــان بدست آمد که صــحت این ماجرا را تایید می‌نماید.

ناو جنگی DE 174 U.S.S.Eldridge

اسـکله دریـایی فیلادلفیا در طی جنگ جهـانی دوم (این عکس تا 12 ژولای 1977 جـزو اسـناد محرمانه بایگـانی شده بود)

آلبرت انیشتین در حال گفتگو با افسران نـیروی دریـایی در اتــاق مطــالعه‌اش در در پرینســتون، نیوجرســی، 24 ژولای 1944

برای دیدن کل ماجرا و عکسهای ناپدید شدن به لینک زیر بروید:

http://www.softwareartist.com/philexp.html

موضــوع از آن‌جا شــروع می‌شــود که یک افسر نــیروی دریایی در ایالات متحـده در سـال 1970(یعـنی حـدود 40 سال بعد از آن آزمایش) با دو نفر خلبـان نـیروی هـوایی همـان کشـور به نامهـای ”جیمز دیـویس ”و ”آلن هـوس ”برخوردی داشته و صـحبتهایی را که در ادامه می‌خوانید با آن دونفر در میــان گذاشــته است. بــدلیل این‌که گفته بودند او دیوانه شده از نیروی دریایی اخراج شــده بــود و دلیل آنرا آزمایشی ذکر نمود که روی او انجام داده بودند خودش چنین می‌گوید: ”اونا سعی داشــتند یه کشــتی رو نــامرئی کنند. اگر این کــار عملی می‌شــد، می‌تونست

پوشش و استتار خوبی برای کشـتی باشد. البته این کـار عملی شد اما در مورد کشتی. ولی در مـورد افـراد روی عرشه منجمله من ...خوب اون طوری که باید عمل نکرد. ما قــدرت تحمل اثــرات میــدان انــرژی‌ای را که روی ما اعمال کرده بودند نداشتیم. میـدان انـرژی تـاثیرات بـدی روی ما گذاشت. این مساله کاملا" سری بــود و من نباید تا فیلادلفیا چـــیزی به کسی می‌گفتم. من میتونســـتم موضوع رو فاش کنم اما این کـار رو نکـردم. اگه من یک کلمه از آن‌چه بر ســـرم آمـــده بـــود به کسی می‌گفتم، مطمئنا" مورد توبیخ و تنبیه قرار می‌گرفتم و شاید حتی کشـــته می‌شـــدم." او ادامه داد و به آن دوخلبـــان گفت: "اســـتتار الکترونیک یه نـــوع اســـتتار الکـــتریکی است که بواسـطه پـالس میـدان انـرژی بوجـود میـاد. من دقیقا" نمی‌دونم اونا از چه نوع انرژی استفاده می‌کردند اما هر چی بـــود خیلی زیـــاد بـــود. هیچکـــدوم از ما تحمل اینهمه انــرژی رو نداشــتیم. این انــرژی روی هر کـدوم از ما یه جور تاثیر گذاشته بود. تعدادی اجسامو دو تایی می‌دیدند، یه عــده می‌خندیدند و بعضی‌ها هم بیهـوش شـده بودند. حـتی عـده‌ای ادعا می‌کردند که وارد دنیـای دیگـری شـده بودند و با موجـــودات عجیب و بیگـــانه‌ای صـــحبت کـــرده بودند. اما در بعضی از مـــوارد تـــاثیرات میـــدان انـــرژی موقتی نبودند و بعدها شنیدم که عـده‌ای به خـاطر همین اثـرات جـون خودشـونو از دست داده بودند. در هر حـال من هرگز موفق به دیدار مجـدد اونا نشـدم. اما در مـورد بقیه ما که زنده مونده بـودیم، نـیروی دریـایی اجـازه داد که بـــریم. اونا اسم این وضـــعیت رو "نـــاتوانی و از کارافتادگی "گذاشتند و ما رو به اسم عدم تعـادل روحی

و عـدم شایسـتگی جهت ادامه خـدمت با دریـافت حقـوق بازنشستگی از خدمت معاف کردند!! “

چـــارلز برلیـــتز (نویســـنده و محقق): طبیعتا” هر کسی ممکن است در صـحت این نـوع گزارشـات و موثق بـودن منبع آن دچـــار شک و تردید شـــود. با این حـــال بعد از گذشت بیش از بیست سال(خودم: این درزمانی است که نویســنده این متن را نوشــته) این شــایعه وجـود دارد که نــیروی دریــایی ایــالات متحــده در یک شــرایط کــاملا” محرمانه در منطقه فیلادلفیا و در زمـــان جنگ جهـــانی دوم، موفق به تولید میــدان انــرژی مغناطیسی قــوی‌ای گردیده است که به نحوی از کنـترل آنـان خـارج گشـته و منجر به ناپدید شـــدن یک کشـــتی شـــده است. در بین عـده‌ای نـیز این شـایعه وجـود دارد که کشـتی مزبـور به صـورت ”تله پورتیشن ”(جابجـایی و حـرکت از مسـافت دور) از فیلادلفیا به بنـــدر NorFolk رفته و پس از چند ثانیه مجددا” به فیلادلفیا بازگشته است

خلاصه از

Pryamids از Montauk:

و کشف در Conciouness

توسط پرستون نیکولز و پیتر ماه (ح) 1995

(آسـمان‌ها کتاب‌هـا، جعبه 769، Westbury، نیویـورک 11590

پــروژه Montauk: در زمــان آزمــایش در مــاه ژوئن از زنــدان آزاد شد و l992 را ایجــاد کــرده است از فتنه و نمایش داده شد برای کسب اطلاعات بیشتر از زمانی که

بهم زدن. Montauk Revisited: ماجراهـــــای Synchronicity در پی پاسخ به ســـوال بســـیاری از کســانی که به پایــان رســید تا پرسش‌ها و ارائه ســناریو حتی بیش از اســتادانه درست شــده است که بر ما که در آستانه پنهان کــردن و ارتبــاط آن با مــدارس عمــده‌ای از رمز و راز زمین را ترک کردند. کتاب سوم در مجموعه‌ای Montauk، اهــرام از Montauk: کشف در آگــاهی رأی عمیق‌تر به پدیده‌های روان از Montauk می‌دهد و بینش startling به ساخت و ساز و از درام جهان. این مقدمه طراحی شده است آشــنا کــردن خواننــده اولین بــار است که به عنـــوان جدید است و هم‌چـــنین به کســـانی که reorient دفعات بازدید: دو اولین کتاب.

منشاء Proiect Montauk قدمت تا 1944 هنگــامی که ناپدیدی رادار روی Eldridge تبادل نظر تحقیق می‌شد. به عنــوان Eldridridge در نــیروی دریــایی فیلادلفیا در محوطه مســتقر بــود، اتفاقــات مربــوط به کشــتی را که معمولا به عنوان اشاره شده است: "آزمایش فیلادلفیا". هدف از این آزمایش این بود که کشــتی غــیر قابل کشف به رادار و در حـــالی که بـــود که به دســـت، کـــاملا غـــیر منتظــره و شــدید از عــوارض وجــود نداشت. کشــتی به چشم غــیر مســلح نــامرئی شد شد و از زمــان و مکــان برداشته تا ما آن را بدانند! هر چند این شرایط دســتیابی به مـــوفقیت قابل توجه در تکنولـــوژی شـــد، آن را یک فاجعه بــود به افــرادی که درگــیر. ملوانــان حمل و نقل شـــده است از این بعد بـــود و در بازگشت statc از disorientation کامل روانی و وحشت. حــتی بــرخی از آنان را در تاق نما از کشتی خود را کاشته بودند. کسانی که جان سالم به عنــوان "روحی نا مناسب" و یا در غــیر

این صورت، بیاعتبار و امور مربوط به کل کردن پوشیده شده بود، مرخص شدند. پس از جنگ، تحت پژوهش ادامه سرپرستی دکتر جان فون نویمان که از جنبه‌های فنی آزمایش فیلادلفیا به کارگردانی کرده است. سفارشات جدید او بودند تا دریابید که چه چیزی ساخته شده ذهن انسان تیک تیک و چرا مردم نمی‌تواند به پدیده‌های interdimensional موضوع بدون فاجعه. گسترده مطالعه عوامل انسانی در آزمایشگاه ملی بروکهاون، در لانگ آیلند، نیویورک آغاز شد. آن را به عنوان پروژه فینیکس شناخته شده بود.

فون نویمان بود، نه تنها مخترع کامپیوتر مدرن و نابغه ریاضی را در حق خود، او توانست در منابع زیادی از مجتمع‌های نظامی صنعتی است که شامل پایگاه داده گسترده‌ای از rescarch نازی روانی که متفقین پس از خریداری به حال قرعه کشی جنگ جهانی دوم. سابقه و هدف آن را در برابر این موضوع که فون نویمان به فناوری چند کامپیوتر با تجهیزات پیشرفته رادیویی در تلاش برای پیوند ذهن مردم را با ماشین آلات، اقدام شد. با گذشت زمان، تلاش‌های خود را کاملا موفق بودند. پس از سال‌ها آزمایشات تجربی، افکار بشر، در نهایت می‌توان با گیرنده‌های رادیویی کریستال esouteric دریافت می‌گردد و relayed را به یک کامپیوتر که می‌تواند افکار در شرایط بیت اطلاعات ذخیره کنند. این الگوی فکری می‌تواند در روی صفحه کامپیوتر نشان داده و خارج در تکه کاغذی چاپ تبدیل شود. این اصول و تکنیک‌های توسعه یافته بودند تا ذهن ماشین‌های مجازی ساخته شده بود خواندن تقویت شد. در همان زمان، فن آوری را توسعه داده شد که روانی

می‌تواند تصــور می‌کردند که می‌تواند منتقل کــردن یک کــامپیوتر و به طــور بــالقوه تحت تــاثیر قــرار ذهن دیگر انســان فکر می‌کنم. Ultimately، پــروژه ققنــوس به دست آمــده که چگونه فهم برتر از توابع ذهن و بــالقوه گمــراه کننــده بــرای کنــترل ذهن به دست آورد. گــزارش کامل را به کنگــره ســاخته شــده است که به نوبه خــود دستور داد پروژه منحل می‌شود، در گذشــته در بخشی از ترس داشتن ذهن خود را کنترل می‌شود.

نگرانی‌هــای خصوصی کمک کــرد که به منظــور توســعه پروژه انجام پــیروی نمی‌کنند و از کنگــره به دنبــال دیکته کردن به از راه بدر کــردن militarv با این عقیــده که از این تکنولوژی می‌تواند در جنگ مورد استفاده قرار گــیرد بــرای کنــترل ذهن دشــمن. گروه‌هــای مخفی با توجه به منابع مالی و عمیق نوعی کراوات نظامی تصمیم گرفتند که آن‌ها تســهیلات تحقیقــاتی جدید در کمپ قهرمــان derelic نــیروی هــوایی ایســتگاه در نقطه‌ای ایجــاد Montauk. نیویورک. این locale چون جای بزرگی سیج آنتن رادار که گســیل فرکــانس در حــدود 400-425 مگا هرتز تصادفا همان باند مورد استفاده بــرای وارد آگــاهی از ذهن انسان انتخاب شد. lln ’60s واخر، فعالیت مجــدد از کمپ قهرمــان آغــاز شد با وجــود هیچ کمک مــالی از ارتش. By1972، پروژه Montauk بود به طور کامل با آزمــایش ذهن کنــترل می‌شــود پس از جریــان عظیم انســان‌ها، حیوان‌ها و فرم‌هــای دیگــری از آگــاهی را به عهده گرفته است که پنداشته می‌شد وجود داشته باشد.

در طــول ســالها، محققــان Montauk مکمل خــود تکنیک‌های کنترل ذهن و هم‌چنان به سوراخ کردن بیشــتر

را به دور می‌رسد از پتانسیل انسانی است. با توسعه abililies روانی افراد مختلف، آن را در نهایت به نقطه‌ای که می‌تواند افکار ’sروانی تقویت شده با سخت افزار است کردم و توهم می‌تواند هر دو تجلی subjectively و objectively. این شامل ایجاد مجازی از ماده. تمامی این موارد در تاریخ چیزی است که ما را "انسان عادی تجربه" اما بی‌نظیر بود که مردم فرار پروژه Montauk نبودند در مورد به متوقف شود. رسیدن به چنین افرادی حتی بیشتر را به قلمروهای فوق العاده. پس از آن که یک روانی می‌تواند ماده آشکار، آن است که می‌تواند در زمان‌های مختلف ظاهر شود، بسته به چه روانی تفکر بود مشاهده شد، کشف شد. بنابراین، چه اتفاقی می‌افتد اگر اندیشه روانی یک کتاب، اما فکر آن ظاهر می‌شود دیروز؟ این خط از این تفکر و آزمایش‌ها که منجر به این عقیده که یک نفر می‌تواند خم زمان خود بود. بعد از سالها تحقیق تجربی، پورتال وقت با آزمایش‌های گسترده و ظالمانه باز می‌شد انجام داد. پروژه Montauk سرانجام، آمد تا اوج غریب و عجیب با گرداب زمان باز بودن بازگشت و تا 1944 آزمایش فیلادلفیا اصلی.

هیچ یک از این اطلاعات می‌آمده به جز پرستون B. نیکولز، نابغه الکترونیکی که در یک روز کشف کرد که او قربانی بی‌خبر از آزمایش‌های نور بود. کار برای پیمانکار طولانی دفاع در جزیره، جنگ پرستون تحقیق در مورد ارتباط افکار با یکدیگر در psychics و متوجه شد که امواج رادیویی مداوم در حال منتقل شدند که مردم مسدود شده بود او بود کار با. به عنوان یک رادیو و کارشناس الکترونیک، پرستون پیش بینی سیگنال‌های

رادیویی به طـور مسـتقیم به Montauk نـیروی هـوایی ایستگاه و شروع به تحقیقـات مفصـلی است که بیش از یک دهه به طـــول انجامید. او به دست آورد بســـیاری از تجهیزات که در طـول پـروژه Montauk مـورد اسـتفاده قـــرار گـــرفت و بـــرای ترســـانیدن او را کشف کـــرد که بسیاری از مردم از Montauk به یاد او کـار وجـود دارد. آن را به نقطه اوج رسید زمانی که همسر پسر عموی او اصـــرار داشت که او در Montauk شـــده بـــود. دو مـــرد تقریبا به بیش از ضـربات مشـاجره پرسـتون که او هرگز در Montauk شـده بـود آمد. مـدت کوتـاهی پس از این استدلال، پرستون شروع به گرفتن glimmers از زندگی او که قبلا می‌شـده است آگـاه نیست. پس از صـحبت با بسیاری از دانشمندان و مهندسان مختلف بـود که نـوعی ارتباط با پروژه Montauk، پرستون توانست به آن‌چه با هم قرار داده شده بود رخ داده است. به نوعی، او در دو خط جداگانه زمان جان سالم به در کرده بود. در یکی، او در Montauk کار می‌کرد؛ از سوی دیگر، او در مکان‌های مختلف کار کرده است.

اکتشـــافات پرســـتون هنگـــامی که مـــردی عجیب به نـــام کـــامرون دانکن در توسط او در ســـال 1985 ظـــاهر شد تأیید شد. دانکن به حـــال اســـتعداد غـــیر طـــبیعی بـــرای تحقیقات روانی و در نهایت ادعا کرد که در این زمینه که توسط NSA (آژانس امـــنیت ملی) آمـــوزش داده شـــده است. بدون نـام بـردن از ordeal خـود را با Montauk، پرسـتون دانکن انجـام گـرفت به Montauk و به کشف است که او می‌دانست که طرح بنـدی کامل پایه و خـاطر کـار وجـود دارد شـگفت زده شـده است. دانکن به اصل مطلب در نظر گرفته شد آزمایش‌هـــای روانی در زمـــان

سفر استفاده می‌شود و هم‌چنین به یاد داشتن روی تبادل نظر شده است Eldridge اصلی در طی آزمایش فیلادلفیا با برادرش ادوارد (در حال حاضر به عنوان Bielek آل به رسمیت شناخته شده).

با توجه به حساب‌های هر دو پرستون و دانکن، پروژه Montauk به اوج خود رسید در تاریخ 12 اوت 1984. کامل عیار پورتال زمان به طور کامل عملکرد بود، اما چیز از کنترل خارج شد و به نام دانکن با هم گروهی از مردم، و تصمیم گرفت تا تصادف پروژه می‌باشد. در حالی که نشسته در صندلی Montauk (دستگاه متصل به گیرنده‌های رادیویی رمزی studded با افکار کریستال که خبر از انتقال دهنده غول)، دانکن جانور غول از ناخودآگاه او است که به معنای واقعی کلمه نابود پروژه unleashed. افرادی که مشغول به کار بودند بر اساس آن به طور ناگهانی رها شده. هوا و شفت ورودی به تأسیسات زیرزمینی بزرگ در زیر پایه بودند subsequent14 – پر شده با سیمان. کامل شرایط کمالالملک در پشت تمام این رمز و راز باقی می‌ماند تا به امروز.

هر چند ویدیو غیر مجاز به طور گسترده‌ای توزیع شده بود در مورد این داستان و چند سخنرانی در پروژه Montauk داده شده بود، هیچ کتاب forthconing در مورد این موضوع بود. نویسندگان‌های مختلف برای انجام وظیفه تلاش کرده بودم که یا ذهنی بودند برای مقابله با موضوع و یا ناتوان کردن وحشت زده شدند و یا یکی از راه‌های دیگر. علم را برای یکی از تهیه کننده یا خبرنگار نیویورک تایمز آغاز این پروژه حمایت

می‌کردن اما وقتی او را به تعجب خـود را کشف کـرد که پروژه Montauk بود در واقع کاملا واقعی است.

من بر پرستون آمد در حالی که تحقیق در مـورد سیسـتم صـوتی اسـتادانه درست شـده و اخـتراع شـده بـود او به زودی در بر داشت خودم را به یک داستان دیدنی و جذاب آن است که حداقل داسـتان علم بهـتر از همیشه شـنیده می‌شد گـوش دادن. پس از چند مـاه، تصـمیم گـرفتم به نوشتن انجـام پـروژه Montauk: تجربیـات را در زمـان. این کتاب بدون مشـورت با هر کسی به غـیر از پرسـتون نوشـته شـده بـود (می خواسـتند که بـرای محـافظت از منـابع خـود را). به جـای انجـام هزینه و زمـان مصـرفی مـورد نیـاز تحقیقـات، اسـتراتژی من بـود بـرای بدست آوردن اطلاعـات را به همـان سـرعتی که ممکن است و اسـتفاده از کتـاب به جمع آوری سـرنخ‌های دیگر که در نهایت تایید کـردن یا اثبـات وجـود این داسـتان‌های بـاور نکردنی.

به عنوان پـروژه Montauk تحقیق بیشـتر و رویـدادهای منتشر شد ادامه داد که در حقیقت ایجـاد خواهد که در پشت سـناریوی واقعی اطلاعـات وحشی پرسـتون بـود صحبت کـردن در مـورد وجـود نداشت. این در Montauk Revisited chronicled شد. اما تماشـایی از همه این است که کشف corroborations پروژه Montauk بود inextricably به occultist بدنام‌ترین در تمـام دوران: Aleister Crowley، اغلب به عنـوان “wickedest انسـان در جهـان توصـیف شـده مرتبط بـود”. بنا به گزارش‌هـا، Crowley خـود را از عمل جنسی magick استفاده کرده بودند به منظور دستکاری در زمان خـود و

ارتبـــــــاط با نهادها و disembodied ســـــــفر interdimensionally. حتی پیشنهاد شد که در طـبیعت interdimensional از آزمـــایش فیلادلفیا می‌توانست بیان شده است به بـیرون از عملیـات جـادویی Crowley است.

اثبــات Thc startling انجمن Crowley ’sدر طی یک دوره زمانی طـولانی توسـعه یافته اسـت، اما این کشف آغاز شد را در شکل بسیار، اولین مکالمه من با پرسـتون وقتی که به نظر می‌رسید، او به بروز دادن خـارج از آبی است که او را به ساحر Aleister Crowley متصل شد. در زنــدگی قبلی، وی معتقد است که هر دو hirnself و دانکن پرستون و مارکوس ویلسـون، بـود شـده بـود. این بـــرادران دوقلو بودند و از اولین ســـازندگان ابزارهـــای علمی در بریتانیا بوده است. علاوه بر این به دوسـتان در حــال از خــانواده Aleister Crowley ’s، آن‌ها نــیز در کسب و کار سـرمایه گـذاری مشـترک با آن‌ها را به حــال تلاش کرده‌اند.

تمامی موارد بـالا می‌خـواهم یک داسـتان بیشـتر وحشی صدا، بنابراین من به hegan بـرای هر منبع به Wilsons در کتاب‌های مختلف Aleister Crowley ’sنگاهی. هیچ تبدیل کردن. surprisc به من چه، من کشف کـرد که نه تنها به حال Crowley تعداد بازدید Montauk (در سـال 1918) اما او را به عنوان “دانکن کامرون” در زندگینامه خودنوشت او ذکر کرده بود. بعد از این، موارد متعددی از synchronicity بین کامرون و خانواده Crowley، (این در Montauk Revisited شـــده‌اند کشف شد ولی من

هنوز می‌تواند هر گونه ارجاع به برادران ویلسون را پیدا کند.

معنای این synchronicities مختلف (بین کامرون و نام Crowley)ـ آغـاز شد توضـیح داد که وقـتی من در مـورد زنی که خـودش را به نـام "یـافت نشد کـامرون". او هم شـاید معروف‌تـرین به دلیل داشـتن جک پارسـونز، بـرای اولین بـار در جهـان سـوخت جامد موشـک، دانشـمند و شـاگرد Crowley از ازدواج شـده است. با هم، آن‌ها در فعـالیت interdimensional شـناخته شـده به عنـوان کـاری Babalon شـرکت کـرده بـود (که شـامل قـانون تشـریفاتی magick جنس و توسط بـرخی از عمل به عنوان بزرگترین thc جادویی قرن مـورد سـتایش قـرار داد شده است).

از طریق یک سـری بیشـتر از من میsynchronicitiesn باور نکردنی به کالیفرنیـای جنـوبی در کسب و کـار دیگر پرواز و دیدار با یکی از دوستان کامرون را کـاملا توسط "تصادف". درحـال به تعجب من است که او در کالیفرنیا زنـدگی می‌کردنـد، من خـودم به زودی در بر داشت در مورد آزمایش فیلادلفیا tellingher، پروژه Montauk، و Crowley / ارتباط کامرون. جای تعجب بسیار به من، او به من اطلاع داد که نام واقعی او نبـود در کـامرون همه. این ویلسون بود!

لیتر، در حال حاضر آشکار شد که پرستون 'ثانیه در مورد داستان بودن ویلسـون نمی‌تواند و نه می‌تواند با تخفیف کلی اعتبار خود را محروم کرده باشد. شاید مهم‌تر از آن نشان داد که برخی از مطـابقت بسـیار عجیب بـود که در محل کار باید با interdimensionality انجام دهد.

من می‌خـواهم نـامه‌ای شـگفت‌آور چند مـاه بعد دریـافت خواهید کــرد که به صــورت نزدیک با توجه به این‌که یا نه برادران ویلسون به حال وجود داشــته است. آن را از یک مردی به نـام Amado Crowley که ادعا کـرد که فرزند نامشـــروع از Aleister Crowley شد. نه تنها پـــدر او صحبت کردن در مورد برادران ویلسـون او به یـاد داشـته باشید. اما او نیز ارائه شده است که سرنخ نشــان داد که شانس خود را ahout دروغ گفتن از نسب او صفر شد.

Amado نه تنها در تایید وجـــود بـــرادران ویلســـون، او تماشایی از محل نگهداری حساب پدرش داد در تاریخ 12 اوت، 1944 (روز بعد از آزمـــایش فیلادلفیا). Aleister مراسم جادویی در مردان کـارگردانی شـده بـود – – Tol Cornwall در انگلســـتان که در آن بـــزرگ شـــیرینی بی‌شـــیرینی راک ســـبک میســـازد درست در آب است. با توجه به Amado، Aleister او را را از طریق سوراخ در سنگ که بر روی آن یک خط از آب قرار دهید خشن فرار از سواحل انگلستان به لانگ آیلند، نیویورک.

در بیشتر قســمتها، این است که در آن کتــاب Montauk Revisited به پایان می‌رسد.

اکتشافات شگفت انگـیز است که نشـان داد که پرسـتون کـــــردن قید نشـــــده بـــــود و او را که خط کلی او را از استدلال معتبر بـود سـاخته شد. این چـیزی است که این کتــاب را به منظــور انجــام شــده است. علاوه بر اینهــا، نشان داد که نیروهای که تجلی پــروژه Montaok عمیق در اسرار امیز بودند مستحکمتر می‌کند.

در حالی که آشکار بود Montauk Revisited جذاب؛ وب فتنه است که در بـــرخی جهـــات بی‌نظـــیر اســـت، آیا conclucions بسیاری از تحویل نهایی نیست. اما حـتی اگر ما حلق آویز در لبه صـــندلی خـــود را با پرسش‌های بسیاری بدون جـواب left بودنـد، آیا کتـاب انجـام کـاری بسیار مهم است. این ما را به آستانه ushered خیلی از مـــدارس راز، آن راز که از زمـــانی که در ســـازمان‌های بسـیار قـدیم timt exsisted کـرده و به دنبـال تنظیم آگـــاهی ما و آزادی شخصی. در این زمـــان یعـــنی که ما برای باز کردن درب به کتاب کنـونی ما این است: اهـرام از Montauk: کشف در آگاهی

I

ین گـــزارش بیش از 9 ســـاعت پس از مصـــاحبه‌های تصـــویری، مصـــاحبه‌ها یادداشت‌های شخصی و فـــردی، ساخته شد. آن را در قالب سوال باز پاسخ ســاخت یافته اســت، بـدون در نظر گـرفتن که میپرسد پرسش و پاسخ است که؛ این قالب نیز اجازه می‌دهد تا از درج اطلاعـات دیگر در قسمت بعد از گزارش در س همان بـاز و ذخـیره کنید. داده است باتوجه به عـــدم اثبـــات و یا تاییـــد، اما گـــزارش شـــده است که به عنـــوان دریـــافت کـــرد. این گزارش حاوی اطلاعات مربوط به شرح زیر است: پروژه فیلادلفیا، پروژه و یا رنگین کمـان، فـونیکس پروژه‌ها 1-4، ریشه Radiosonde و اتصالات با کار ویلهلم رایش، دولت برنامه‌های کنـترل آب و هـوا و برنامه‌هـای مخفی، Montauk گوزن ماده کنـترل پـروژه، قتل عمـدی هـزار نفر از کودکـــان آمریکـــایی در تحقیقـــات کنـــترل ذهن و زمـان آزمایش‌هـای تونـل، پروژه‌هـای دولت وقت تونـل،

راه و روش‌هـای عملیـاتی، چگونه نیکـولا تسلا و فـون نویمان کمک به این پروژه‌ها، بند "شهادت"، کنترل ذهن توسط امضای فردی، فنی و راه برای تولید holograms سـیاره و اثـرات Matreiya، توضـیح پشت حلقه زمـان بسته است، دولت اسلامی و هم‌چنین طرح‌های سـلول و اردوگاه‌های کار برده، Dreamscan پـروژه، پـروژه مـاه اسـکن، هـوابرد آزمایشـگاه ابـزار دقیـق، پـروژه مخـرب ذهن، بیگانه از گروه‌هـای شـناخته شـده به عنـوان Kondrashkin و تعامل خـود را با دولت ایـالات متحـده برنامه‌های کنـترل ذهن، و گـروه دوم Kamogol جـیزه، Sirians منفی، اتحاد جماهیر شوروی تسلیحات عـددی، شـکارچی manipulations گـروه، 6th ریشه نـژادی برداشت‌ها، ارتبـاط افکـار با یکـدیگر تولید مـواد مخـدر و استفاده از آن‌ها و سرکوب، FAA و زمان صفر ژنراتور، اسـپین آف‌هـای فـنی از پـروژه فیلادلفیـا، اتحادیه بین المللی هـوا و فضـا، مقطع ایمپلنت از دسـتگاه، ویلهلم رایش و کنـترل ذهن، Reichian Orgastic برنامه نویسی نوع و استفاده از آن توسط دولت ایـالات متحـده و Sirians، سـای - سـپاه، روح بیگانه بازرگـانی، Montauk و بیگانگـان را از روی سیسـتم قلب عقـرب، Leverons، گروه الوهیم، نیروی دریـایی آمریکا و مـدت زمـان پـروژه تونـل، دولت ایـالات متحـده و خاکسـتریها، حمـایت از زنـدگی الکـترونیکی، سیسـتم‌های از Humanoids خزنـده، توده‌ها زنـدگی جدید را بیش از قطب و ارتباط آن‌ها با شیوع بیماری آنفولانزای سـالانه مانند بیمـاری، ایـدز و فـورت (NSA)، Dietrick قطـار Maglev و ایالات متحـده آمریکا شـبکه تونل زیرزمیـنی، ژن‌های گم شده بشر، فضاپیماها و خارجی بایگانی فـنی

زیر هرم جیزه به خاک سپرده، آینده جدید پول، "سیاه نجابت"، نوردیک و مس بر اساس سیستم‌های خون انسان و فیزیولوژی، تکنولوژی شبیه سازی و توسعه انسان مصنوعی و جایگزین برنامه‌های سیاسی، اوضاع شرق میانه، آگاهی کنگره آمریکا از مواد مخدر و برنامه‌های بیگانه، مگابایت، ارتش ایالات متحده و نیروهای هلیکوپتر سیاه و سفید، دولت موبایل تکنولوژی اختلال در ذهن، ماهیت و اهداف و گروه شکارچی، تغییر شکل تراکم چهارم انسان از تبار شما، تغییرات زمین شناسی، Sirian تکنولوژی کنترل ذهن، و در ادامه، همراه با تصاویر gleaned از شهود با حافظه عکاسی و بسیاری از شجاعت. این اطلاعات تکمیلی است که در فصل 7 (ماتریس سوم).

مصاحبه‌ها

از کجا می‌خواهید را شروع کنم؟

شروع میکنم با پروژه فونیکس.

این پروژه‌ای است که خارج از پروژه فیلادلفیا تکامل بود. آن پروژه‌ای است که نیروی دریایی انجام شد در 1940 و 1940 در تلاش برای ساخت کشتی‌های نامرئی. آن‌ها انداخت سوئیچ یکی از پر حادثه در روز و کشتی رفت و به hyperspace. آن‌ها به حال همه گونه مشکلات را با مردم در قایق. این موفقیت بزرگی بود و هم‌چنین یک شکست بزرگ — سپس آن‌ها آن‌جا را shelved. در اطراف یدلایمخیرات 1947 آن را به دوباره تصمیم گرفته شد، پروژه‌ها و فعال کردن آن را با دکتر جان فون نویمان و همکارانش خود را به آزمایشگاه ملی

بروکهـــاون، منتقل شد. خـــارج از ققنـــوس من آمد تکنولوژی مخفیکـاری، که من نمی‌تـوانم به دلیل صـحبت در مــورد کــار من است. هم‌چــنین تولید انــواع اســباب بازی‌های پر انرژی کمی شبیه radiosonde.

radiosonde چیست؟

خب، در ظـــاهر همه آن را یک جعبه کوچک ســـفید که به یک بادکنک وصل و بـالاتر را در داخل جو فرسـتاده شـده است. دولت گفت: افـــــرادی که درگـــــیر آن جمع آوری اطلاعات آب و هوا. این وسیله دارای یک نوع بسیار غــیر معمول از مدولاسیون پالس. در اکثر موارد، اســتفاده از آن‌ها چپگرد (موج پیوسته) نوسان ساز سیگنال و پــالس. این معلوم شد که بسیار کارآمد تبـدیل انـرژی الکـتریکی به انرژی etheric. من خیلی به تـازگی آغـاز شـده جمع آوری radiosondes. من هرگز شاهد یک گیرنده. متوجه شدم که نام آن‌ها در آزمایشگاه ملی بروکهاون طــراحی شـده بودند. شـروع کـردم به صـحبت کـردن با مـردم در بروکهـاون و فـرار را به نجیب زاده بازنشسـته اسـتفاده می‌شود که برای کار کردن وجود دارد. او به من گفت که در اصل طراحی شده توسط ویلهلم رایش انجام شد. که رنگ پریـــده علاقه من. داســـتان می‌رود که در حـــدود یـــدلایمخیرات 1947 ویلهلم رایش دست دولت ایـــالات متحده هوا دستگاه کنترل، یک دسـتگاه که انجـام – DOR busting. رایش معتقد بودند که اگر او می‌تواند مقـدار DOR که طوفان خواهد بود بنابراین نه خشـونت کـاهش می‌یابد. (DOR نتیجه انرژی orgone که به تماس با یک منبع رادیو اکـتیو محصـور شـده است. تولید این کشـنده Orgone انـرژی — DOR — که زنـدگی را تهدید کـرد.

هم‌چـنین در جو را از طریق فرایند تولید می‌شـود. دولت خــبر تا آن‌جــا، به درون دســتگاه طوفــان و انجــام آن را کاهش شدت طوفان. دولت آن را دوست، و آن‌ها شـروع فــاز دیگــری از پــروژه ققنــوس در آن‌جا طــراحی این radiosondes “” آغـاز شـده و راه انـدازی آن‌ها را در تعـداد زیــادی، شــاید 200 – 500 در روز در رادیو این چیزها به حال در مـورد طیف وسـیعی از 1oo مایل. اگر آن‌ها استفاده می‌شود تا بسـیاری از آن‌هـا، یکی که فکر می‌کنند که برای آن‌ها گیرنـده خواهد بـود محل مشـترک من استفاده می‌شود گردآورنده از گیرنده‌های رادیــویی. من در بیش از 100 مجموعه شخصی من داشــته باشد. من یک گیرنـــده radiosonde ورود: هرگز. من از آن‌ها شنیده، اما من آن‌ها را ندیده.

فرکانس‌ها استفاده می‌شود چه هستند؟

فرکانس‌ها مورد استفاده قرار می404 مگاهرتز و 1680 مگـاهرتز. آن‌ها دو فرکـانس اسـتفاده می‌شـود متفـاوت است.

آن‌ها هر دو در در همان زمان؟

شماره یک یا دیگری در هر زمـان یکی از مـورد اسـتفاده قــرار گــرفت. آن‌هــایی قبلا مــورد اســتفاده قــرار 404 مگاهرتز به اضـافه یا منهـای 2 مگـاهرتز. آن‌هـایی بعـدا مـورد اسـتفاده قـرار یـدلایمخیرات 1680 مگـاهرتز، به علاوه یا منهای 6 مگاهرتز. مقاومت گرمایی “” در آن‌ها طلا، نقــره، پلاتین و ایریــدیوم در آن بــود. رایش مــورد استفاده قرار حسگر است که طلا و نقـره در آن‌ها بـود. عنصر رطوبت یک بشقاب پلاستیکی با نقـره در اطـراف

لبه و خطوط رسانا در سراسر صـفحه رفتن است. آن‌ها ترکیبی بسیار غیر عادی از مواد شیمیایی در این صـفحه قرار داده است. بر خلاف اغلب humistors، مقاومت در برابر رفت تا به آن رطوبت کردم.

چه کـــــنیم theorizing در این مرحله این است که مقاومت گرمـایی "" (سـنجش درجه حـرارت) میله مانند یک آنتن عمل میDOR – خـــارج از فـــاز. "سنســـور رطـوبت" عمل به عنـوان آنتن بـرای orgone؛ سنسـور فشـار اساسا آن‌چه آن‌ها تمـاس بگیرید گزینه بشـکهای اسـت، که یک سـوئیچ فشـار دوچرخه سـواری حسـاس است. دسـتگاه DOR و نـابود خواهد سـاخت تا orgone. فرسـتنده شـامل دو اسـیلاتورهای که یکی از آن‌ها را در بسامد حامل اجرا (404 یا 1680). و یک دوم است که 7 مگاهرتز نوسان ساز قلاب به شبکه از نوسان ساز حامل بـود. نتیجه 7 مگـاهرتز نوسـان سـاز که نبض و خـاموش شد.

چگونه همه این‌ها مربـوط به آن‌چه که قـرار بـود در این پروژه‌ها با سایر زبان‌ها؟

دولت نمی‌تواند به این آب و هـوا عمـومی دسـتگاه‌های کنترل قرار گرفتند. چیزی که ما در واقع در این‌جا شاهد تکوین از آن‌چه پروژه Montauk شد، که ترکیبی از کـار ویلهلم رایش و آزمایش فیلادلفیا بود. دو پروژه جـدا شد و در بهـار سـال ققنـوس یکی وجـود دارد. شـما به حـال جنبه ناپدیـدی و شـما به حـال توسـعه کنـترل آب و هـوا ویلهلم رایش است. در انتهـــای پـــروژه فـــونیکس، با اسـتفاده از بـرخی از مفـاهیم ویلهلم رایش و بـرخی از طرح‌های انتقال اسـتفاده می‌شـود از radiosonde ""

پروژه، آن‌ها متوجه شد که شـما می‌توانید از تـرکیب این دو با عوامل و اســتفاده از آن‌ها را بــرای ذهن کنــترل کنید. محافل دولت را از من می‌گویند "دگرگـونی خلق و خــوی"، اما کنــترل ذهن آن چــیزی است که انجــام این idiots.

این چیزی است که پروژه Montauk بود؟

شــماره یک ققنــوس. پس از محافل سیاسی دربــاره آن متوجه آن‌ها می‌خواســتند آن را تعطیل کردهاند. افــرادی که در حال اجرا بود آن را به نظامی رفت و پیشنهاد کرد که می‌توانند آن را به "نفــوذ افکــار دشــمن در اســتفاده از". عاشق ایــده‌های نظــامی، و اجــازه دهید قــدیمی Montauk پایگــاه نــیروی هــوایی اســتفاده از آن‌ها. در میان ترجمه‌های درخواست تجهیزات قــدیمی عاقل واحد رادار، بود که در پایه بــود. بــاز تعطیل شد و همه چــیز را خاموش حراج گذاشته شد. گروه ســپس در آزمایشــگاه‌ها از بروکهــاون، منتقل شد. آغــاز شد که آن‌چه ما تمــاس ققنوس دو. آن‌ها صرف ده سال اول، از حــدود 1969 تا حدود ســال 1979، تحقیق در مــورد کنــترل ذهن خــالص است. آن‌ها را با در نظر گرفتن خروجی رادار بصیر آغاز شده، modulating موج ویژه‌ای است که رایش به حال آن‌ها را از فرایند کنترل آب و هوا نشان داد، و در ترکیب با چــیزی که متوجه از کــار آزمــایش فیلادلفیا. آن‌ها در مورد 406 مگاهرتز منتقل می‌شود. آن را در اطراف‌هاپ فرکانس‌ها و تغییر در فاز. آن‌ها استفاده می‌شــود که در آن مفهــوم amplidine شــما نبض بســیاری از مراحل – مدوله. BRF بود از چرخه 10 تا 750 چرخه. پهنای تپش می‌تواند هر کجا از 10 به 75ms متنوع است. فرکــانس

406MHz از مرکز اقـامت تولید شـده بـود تـابع نـوع کم می‌باشد که از صفر تابع زمان اشاره شد.

هر زیر و بم وجود داشت دیگر در این؟

فرکانس بود رقص بر روی آن وجود دارد.

بنابراین ققنوس دو در سال 1969 آغاز شده؟

بله، در دوره 1969 – 1971ـ ققنوس یکی رفت 1948 – 1968ـ بخش اول این پروژه کنـترل ذهن بـود را به فـرد بوده و به آن‌ها در این باره 250 فوت دور از آنتن. رادار بصیر به حال اوج قدرت پـالس.5 مگـاوات. آنتن به حـال بدست آوردن از 40db. این بـــدان معناست که قـــدرت مـــوثر تـــابش حـــداقل gigawatt. این اســـمی بـــود gigawatt. آیا می‌توانید تصــور کنید آن‌چه را که بـــرای مردم انجام دهید؟ من فکر می‌کنم این افـراد را شـگفت انگـــیز آن هنـــوز هم در این‌جا. این کـــار را انجـــام میدهد مانند سوختگی از مغز، ایجـاد آسـیب عصـبی، زخم ریه‌ها از گرما، و غیره آن‌ها این کار را با تعداد زیـادی از مـردم قرار گرفتند و محاکمه و بازماندگان چند وجود دارد.

از کجا می‌کنید آیا آن‌ها داوطلب برای این؟

آن‌ها فقط گرفتن بودند تهی کردن مردم کوچه و خیابان و پرتـــاب آن‌ها در مقابل پرتو رادار. که در نـــوع مهمل است که دولت دوست دارد انجام است.

چه کسی مسئول این پروژه در این زمان بود؟

دکتر جان فون نویمان و جک Pruett.

هر آژانس خاصی؟

مطمئن نیســـتم چه آژانس شد. در حـــال حاضـــر، کسی کردم فکر روشن می‌کنند که مطالب به طور مستقیم در راستای بدست آوردن بـوق از آنتن. چـرا اینک و در نتیجه آن‌ها خود را بدون سوزاندن مـردم تا شـدم. آن‌ها متوجه مختلفی که توسط مدولاسـیون فـاز و فرکـانس رقص و pulsing از مراحل مختلف که می‌توانند تاثیرات عمیقی بر ذهن افراد داشته باشند.

چند نفر از مردم در این نصب کار کرده اید؟

درباره 40.

چه کسی مجاز، آنان را از پایه استفاده کنید؟

نیروی هوایی و نیروی دریایی. این پـروژه مشـترک بـود. هر دو نیروی دریایی و پرسنل نیروی هوایی بودند درگیر وجود دارد. در حال حاضر نسخه‌هایی از سفارشات برای پرسنل نیروی هوایی.

چه داستان برای پوشش پایه بود؟

آن‌ها به حال هیچ. این پایگاه متروک شد.

آن را به فراموشی ســـپرده شد. بیش از آن به عنـــوان مـازاد در اطـراف یـدلایمخیرات 1969 یا 1970 تا GSA تبدیل شـده بـود که همه آن‌ها تعطیل عاقل سیسـتم‌های رادار.

غـیر از آن "در وجـود" بهـره بـرداری رسـید. آن پوشش کامل بود.

جایی که آن‌ها می‌بود بودجه؟

این کاملا خصوصی بود.

شرکت‌های بزرگ؟

آیا از این شرکت‌ها در اصل نمی‌آمدند، اگر چه در مراحل بعد بود. پول اصلی آمد که از سوی دولت نازی‌ها.

این ققنوس جدید می‌باشد؟

نــه، این ققنــوس دو و سه. در ســال 1944 نیروهــای نظامی آمریکایی که قطار رفت و از طریق یک تونل راه آهن فرانسه حامل 10 میلیـــارد دلار در طلا که نازی‌ها بودند در بر داشت وجود داشته است. آن 10 میلیارد دلار در یــدلایمخیرات 1944 قیمت از 20 دلار در هر اونس بود. نـام قطـار در تونل بـاد بـود. این 51 سـرباز کشـته شده آمریکایی است. طلا تبـدیل شـده تا ده سـال بعد در Montauk. این بوده است تأیید شده است. که پول برای تامین مالی پروژه را بـرای سـالهای زیـادی را به عنـوان ارزش طلا مورد اسـتفاده قـرار گـرفت ÙØ رفت. آن‌ها صرف شده و همه آن را از پول بوده است. که زمانی که آن‌ها در tapped ITT، که از آن تــامین میشــود. ITT توسط کـروپ در آلمـان متعلق بـود. از نظر پرسـنل، که بسیاری از غیر نظامیان و دانشمندان وجـود دارد همه به استثنای ’sنازی‌ها بودند که از آلمـان هر دو قبل و بعد از پایان جنگ آمد. پروژه تحت نظارت دولت ایـالات متحـده. جامعه اطلاعاتی می‌دانسـتم چه در رفتن و تحت نظـارت سـازمان سـیا همه چـیز بـود، آیا به عنـوان سـازمان‌های دولتی دیگر هـوش. حـوزه بـازیکن که در واقع بر اسـاس عمل بــود کوچـک، بین 40 و 50ـ بودجه به طـور کامل خصوصی شـــده است. پس از ســـال 1984، ســـناتور

Goldwater نشد در مورد آن آغاز شـده و تحقیقـات. او نتوانست پیــدا کــردن هر کــدام از بودجه دولت ردیــابی. Pruett متــافیزیکی کــارگردان این پــروژه شد. او به نیروی هوایی بود. پس از او سـمت چپ دکـتر هرمـان C. Untermann در زمـــان بیش از. آن‌ها به یک متخصص الکترونیک بود، دکتر Mathew E. Zerrett، که بیش از آلمـان آمد و در سـال 1946 با Werhner فـون بـراون. احتمالا به همین دلیل است که آن‌ها بر سر پـول و فـرار است که آن‌ها به حــال از تعــداد 25 پایگــاه در سرتاسر ایالات متحده برای پشتیبانی از. آخرین پایگاه‌های تعطیل یدلایمخیرات 1984 اوت 12. پایه در Montauk، جایی که تمـام ایسـتگاه‌های صـفر کـردم وقت خـود را از مرجـع، تعطیل و دو تن دیگر پایگاه‌های بـاقی مانـده با آن پـایین رفت.

چه در مورد برخی از عوارض ذهن؟

از چه من از برنامه فراخــوان، همانگونه که بخشی از آن بود، من به میدان ذهن کنترل قرار گرفت که من در ابتدا به برنامه نمی‌رفت و (به خاطر آن‌ها مرا می‌خواستند در ابتــدا توانایی‌هــای حســاس بــرای من) اما بعد. من به indoctrination از نیروهای جوان اختصـاص داده شـده است. indoctrination اول معلــوم شد که یک فاجعه. من به آن‌ها گفتم من هر چـــیزی به کـــار با این برنامه می‌خواهم نیست، و آن‌ها به من در مقابل پرتو این ذهن قــرار دهیــد، و آیا انجــام آن را به من صــدمه بزنند. در نهـایت، کسی گفت: "مسـدود کـردن آن را، او رفتن به دادن آن به" و آنـان آن را مسـدود کـردن. صـداها خیلی بیشتر به طور جدی آسیب دیده بودند از من بـود. اثـرات

بودند به طـــور کلی واقعا بد است. این می‌تواند به مغز تان را سوزاند. چـنین افـرادی به بـیرون بروید و انتخـاب کنید بچه‌ها که سن آن‌ها بین 12 و 16 خیابان خاموش...

که جایی که بسیاری از کودکان آمریکایی ناپدید رفت؟

ما آن‌ها بــرآورد 10،000 کــردن بچه‌هــای آمریکــایی در خیابان گرفت و آورده آن‌ها را به Montauk، نیوجرسی. تعداد کل افرادی را که آن‌ها کشیده کردن خیابانها بــرای 25 ایسـتگاه بـود دربـاره 250،000. چه رخنه کـردن در برنامه‌های واقعی در همه این شـرایط را از بچه‌ها هنـوز رمز و راز. ما هنـــوز پاسخ دانند. ما می‌دانیم که آن‌ها به طور کامل برای چیزی برنامه ریزی شــده بودند. آن‌ها به برنامه نویسی تبدیل شده بود که در نهایت "انسـانی" با استفاده از روشهای پیشرفته الکـترونیکی قـرار گرفتند. برنامه نویسی اصلی Reichian در طبیعت بود و بیشـتر فـیزیکی. بعد آن‌ها مشـغول به کـار است که اسـتفاده از تکنیکهـــای برنامه نویسی کـــامپیوتر و الکـــترونیکی با روش‌هـای Reichian که در زمـان بسـیار سـریع بـود و عوارض جانبی کم است.

آیا شما هیچکدام از مردم که در حال حاضر از طریق این آگاه بوده است؟

من به مردم در طول سال اجرا شـود. است خیلی خـاص زمینه الگـوی هـویت شــما می‌توانید تشــخیص حســاس هســتند اگر شــما به انــدازه کــافی وجــود دارد. شــما می‌توانید کسی است که از طریق برنامه Montauk "پنج مایل دور شده است" نقطه. آن متمـایز و متفـاوت باشد در راه آن است که دسـتکاری شـده. من خـال خـال

بیش از دوازده نفر در جزیـــــره لانـــــگ، جدید منطقه نیویورک.

چه در مورد فون نویمان؟

او هنوز زنده بود تا 1989. او به یک مشکل را با دولت و هم‌چـنین مشـکلات دیگـری از قبیل تقسـیم شخصـیت در سال 1977 اجـرا شـود، زمـانی که او به عنـوان مـدیر و مشـــاور اســـتعفا شد. دولت گفت هر کس او در ســـال 1956 درگذشت. دولتی است که هنوز هم با او تعامل.

به هر یک از افــراد داده شــده Montauk مــواد مخــدر سایکو مدار؟

من فکر نمی‌کنم تا...

آن‌ها یکی از مواد مخدر اسـتفاده می‌شـود که در ارتبـاط با برنامه نویسی رایش مورد استفاده قـرار گـرفت تا او را بیشتر پـذیرا. من نـام آن را به خـاطر نـدارد. اثر مـواد مخــدر بــود که آن را به شــما خواهد "شــاخی به عنــوان جهنم" شدن.

هم‌چنین euphoric در همان زمان؟

هم‌چنین euphoric، بله.

آیا او به خاطر برخوردار شدن از این تغییر دهنده صندلی از بیگانگان؟

نمونه آمدند از بیگانگان. فراتر از آن ما نامشــخص است. این صـــندلی بـــود اساسا تقـــویت کننـــده ذهن. دولت که افـــــراد دوره دیـــــده در صـــــندلی بنشـــــینند و تولید thoughtforms، خواهد بـود که تقـویت شـده و منتقل

می‌شـــود. آن‌ها می‌توانند ســیگنال را منتقل می‌شـــود و مـــــــردم در قبل از دولت ارگاسم که در آن‌ها به برنامه نویسی پذیرا باشد. این کار بسیار خوبی برخـوردار است و قابلیت‌هـــــای دیگر را در بر داشت. آن‌ها دریافتند که می‌تواند در زمـــان کـــار کند. آن‌ها به حـــال psychically فـــرد آمـــوزش دیـــده در صـــندلی بنشـــینند و تولید thoughtform از گردبادی که متصل یدلایمخیرات 1947 و 1981ـ این دقیقا همـــان کـــاری را کـــردم — یک تونل زمان می‌تواند آن‌ها را از طریق راه رفتن. بود یک سـری از تلویزیون را در یک زمـان تصـویر کشـیده است که این مفهـــوم نســـبتا دقیق وجـــود دارد. این بـــود بـــرخی از قابلیت‌های پیش از آن. آن‌ها شروع به جلو و عقب رفتن در زمان. که در آخرین مرحله از پروژه ققنوس بود.

چه زمانی این ماشین زمان می‌رود؟

در حـدود 1979 یا 1980 آن را به طـور کامل عملیـاتی شد. این فرستنده به حال انرژی کـافی بـرای پیچ و تـاب زمـان و مکـان. فـردی در صـندلی می‌توانست عملکـرد گردبادی که در تولید به دلیل آن‌ها نتوانسـتند به توانـایی فـــنی لازم نیست که. اکنـــون می‌توانید آن را مکـــانیکی می‌شود تولید کردند. آن‌ها متوجه چیزهـای دیگر. آن‌ها به حـــال این موضـــوع در بـــرخی از صـــندلی موجـــود فکر می‌کنم، و آن موجود را جامه عمل بخـود پوشـیدن. آن‌ها فـــردی در صـــندلی به حـــال از همه حیوانـــات در نقطه Montauk شارژ به شهر فکر می‌کنم، و این دقیقا همان کاری رخ داده است. آن‌ها تقریبا به حال به دست گرفتن قدرت ایجـاد می‌شـود. مشـکل این بـود که آن‌ها به حـال آن‌چه که ایجاد شده فقط تا زمانی که تقویت کننده ذهن

باقی ماندند در. جایی میان قدرت بود gigawatts و terrawatts. قدرت فوق العاده. گرداب می‌تواند قطر از حدود پنج مایل داشته باشد.

آیا می‌توانید توضیح این نگاه چه می‌خواهم؟

می خواهم به دنبال آن به یک تونل مارپیچ عجیب و غریب است که تا پایین طول کل آن روشن شد. شما که شروع به تحقیق در این چیزی راه برود و سپس به طور ناگهانی به شما می‌باشد را از آن کشیدند. آیا شما را از طریق آن راه رفتن نه به عنوان چنین. شما می‌شد بیشتر یا کمتر، آن را از طریق رو. شما می‌تواند در هر کجای زمان و مکان.

چیزهایی را می‌تواند به شما بازگشت؟

بله.

آیا تا بحال به هر چیزی آورده؟

بله.

ممکن است توضیحات خود را در تونل به شما ادامه دهید؟

بله. دیوار جامد بودند اما fluted. تونل بود، اما راست نمی‌شد نوع شکل در بطری بازکن.

اگر کسی قدرت را خاموش کرده، ممکن است در قسمت زمان و فضا گیر خواهد بود؟

بله. شما گیر می‌شود وجود دارد.

آیا بسیاری از بچه‌های پایین تونل ‘آن‌ها ارسال کنیم؟

بله، ولی ما نمی‌دانیم که چه اهـداف آن‌ها قـرار گرفتند. آن‌ها از دست رفته بسیاری از کودکان و نوجوانان.

از آن‌جایی که یک حلقه دور زمـان بین با این حـال شـما خود را در گذشته دور را از طریق این حال به آینده رفت وجود دارد، همه چیز ثابت است؟

بله.

یکی از چیزهـــایی که اولین آن‌ها ارســـال شـــده است اســـتخدام به جلو بـــود به حـــدود 6040 AD. این روند همیشه به همان نقطه. جایی در شهرستان رها شـده که در آن مجسـمه طلا جامد وجـود داشـته است. وقـتی که آن‌ها آمدند به آن‌ها آن‌چه که خواسته شده بـود را دیـدم. این که آیا آن‌ها انتظار بـرای یـافتن پاسخ‌های مختلف از فردی به فرد نیست. آن‌ها را به گـرداب نگـاه و اطمینـان حاصل کنید که محیط زنـدگی قبل از خـبر حمـایت مـردم است. آن‌ها در زمان نمونه.

آیا آینده بالقوه است که مردم می‌توانستند به آن ارسال می‌شود؟

وقتی که شما این شماره را ارتبـاط با آینـده است که به خط تبدیل به نقطه‌ی ثابت دارند.

آیا می‌توانم حال حاضر خود را عوض ارسال شده توسط کسی که به گذشته؟

بله. شما هم‌چنین می‌توانید با فرســتادن کسی که حاضر به آینده را تغییر دهید. تحت شرایط خاصی. دولـتی است که با استفاده از ماشین آلات موجود، زمـان بـرای رفتن به جلو در خط زمان Montauk.

آیا شـما اعلام کـرد که در حـال حاضر موجـود نمی‌تواند تغیـیر کند چـرا که زمـان را از طریق حلقه‌هـای آینـده و گذشته برقرار؟

بله. این بـــدان معناست که هر کس هر چه انجـــام شـــده است بین نقطه بسیار افـراطی در گذشـته و آینـده آن‌ها را انجام خواهد داد برای همیشه.

furthest کسی است که در آینده سفر چیست؟

AD 10،000.

بنـابراین همه چـیز در 10.000AD قفل شـده است و تا زمانی است؟

بله. این واقعیت خـواب مانند است. هیچ کس با برداشت تا در آینـده ملمـوس فراتر از یـدلایمخیرات 2012 AD. است یک دیـوار وجـود دارد بسـیار ناگهـانی با چـیزی در طرف دیگر وجود دارد.

Prophecies از تغیـــیرات صـــحبت می‌کنند و ســـپس در اطراف زمین.

عجیب است، نه؟

آیا می‌توانم دو سـاعت خـود را به آینـده و دیـدار با خـود شما پروژه؟

بلـــه، ولی خـــود را بســـیار خطرنـــاک است. کسی که راه رفته را به خارج از تونل فاز با کسی که می‌آید از انتهای دیگر. آیا این اتفاق می‌افتد. نتیجه این است که فرد تنها incinerates.

آیا او هرگز به شـما بدهد در مـورد سـلاح‌های شـما را به هر چیزی فرار منفی؟

آن‌ها نمی‌مجبور به انجام این کار. گرداب می‌تواند مرتب به دنبال شخص، به طـوری که آن‌ها را می‌توانید آن‌ها را در پشت در رفت و اگر هر چـــیزی اشـــتباه است. آن‌ها می‌تواند آن‌ها را در یک بیننده را ببینید.

از همین رو آن‌ها به دست کـــار پورتـــال زمـــان. در یک مقطع به حال آن‌ها وضعیت آن‌ها بود که در آن هیولا "از نوع شناسه مخلوق" را از طریق آمد و رفت و همه را به وحشت استفاده می‌کند. آن‌ها بسته فرسـتنده خـاموش. موجـــودی خوردند افـــراد و تجهـــیزات. آن‌ها مجبـــور به بازگشت و تعطیل واحد در فیلادلفیا به منظـــور مســـدود کـــردن دســـتگاه در آینـــده به طـــوری که آن‌ها می‌توانند این‌جانور در سال 1984 متوقف شود. این بود در تـاریخ 12،1984ـ گـرداب بر روی یـدلایمخیرات 1944 اوت 12 تست قفل شـــده است و با تشـــکیل یک حلقه. همه این اتفـــاق افتـــاده چـــون کسی که فکر در ذهن اپراتـــور در صندلی کاشـته بـرای تولید این مخلـوق. این تلاش بـرای خرابکاری در این پروژه بود. بسیاری از مردم فکر پروژه خیلی دور رفته بود. زمانی که من بـرای آن‌ها بین 1971 و 1984 1 مشغول به کار آنقدر خسته بـود که من خانه از محل کـار دریـافت کنید. اما چـیزی که آن‌ها را انجـام دهیم این است که وقتی ماموریت من بـود بیش از آن‌ها مـرا به نقطه بازگشت به میلی ثانیه قبل از من را تـرک کردند. آن را از یک منظر است که من هرگز به ســـــمت چپ ظـاهر می‌شـود. البتـه، پس از توقف کـار من وجـود

دارد، که همه متوقف شــده است. آیا دلیل است که همه این چیزها اتفاق افتاده است؟

اگر شما برگردید به پایان آزمـایش فیلادلفیا از آن را، که شروع کسب و کار تمام شد، می‌تـوان از راه دیـدن است که چیزی که یک نیروی بالاتری از نوعی که در تنظیمــات که کل آن نام وجود داشـته است maneuvered بـود.... است زیـرا که هرگز از آن راه رخ داده بـود، مگر دو خرما 40 سال به جز مبهم کردن همزمان بین دو آزمایش: این پــروژه به عنـوان آزمـایش فیلادلفیـا، پــروژه و یا رنگین کمان، در سال 1944 و پروژه Montauk در سال 1984 شناخته شده است.

اگر من ممکن است چـــــیزی در این‌جا بطـــــور معترضه گفتن. نقطه است حدود دو سوم از راه تونل زمان پایین که در آن کسی است که از رفتن را از طریق تونل وجود دارد میبیند بزرگ "ضربت". آگاهی فرد را برگ خودشان را. می‌باشد تمایل به دیـــــدن چیزهـــــایی در صـــــورت گسترده‌تر وجود دارد. من مطمئن هستم بعضی از هوش وجود داشت وجـود دارد. در نگـاهی به تجربیـات من، من مطمئن هستم بعضی از هوش وجـود داشت وجـود دارد. من یک مشکل با به رسمیت شناختن آن را داشــته باشد. اما چیزی که آن‌ها سعی داشـتند تا در Montauk انجـام شد به ایجـــاد ثبـــات در فرایند ادراک را که بر صـــورت خارجی دادن از بدن اتفاق می‌افتد. آن‌ها سعی داشتند تا آشـــکار است که به دلایلی. ما نمی‌دانیم که چه چـــیزی هدف آنان بود.

چه نقش بیگانگـــان در این که کل آن، به غـــیر از نمونه اولیه صندلی آمپلی فایر روان بود؟

خواهد بـــــود که بخش دیگـــــری از این است که ما به نمی‌کردم نشده است.

بیایید نگـاهی به آن‌چه در آزمـایش فیلادلفیا را به لحـاظ فنی شدم. این چیزی بود که شروع شده تمام این اتفاق می‌افتد. در ابتدا شروع به بازگشت در 1940 در شیکاگو به همراه سه نفر. دکتر جان Hutchinson پـدر، که دین از دانشـــگاه شـــیکاگو، Nickola تسلا بـــود، و دکـــتر Kurtenaur، که فیزیکدان اتریشی است که در هیات در دانشگاه بود.

آن‌ها تصـمیم به انجـام کـاری با حـدس و گمـان در مـورد مفهـوم چیزها و افـراد نـامرئی می‌شـود. در مـورد این مطلب بـرای چنـدین سـال مـورد بحث قـرار گرفته بـود. آن‌ها به هم و بـرخی تحقیقـات در دانشـگاه شـیکاگو در حدود 1941 یا 1942 بـود. در سـال 1944، مؤسسـهی مطالعات پیشرفته در پرینستون تشکیل شـده بـود و این پروژه وجود دارد در سال 1944 منتقل خواهد شد. یکی از این افراد در هیات در موسسه دکـتر جـان اریش فـون نویمـــان، که قـــرار بـــود از بوداپست مجارســـتان شد. او مدرک خود را در شیمی در سال 1925 و دکتری خـود را کردم در ریاضـیات در سـال 1926ـ او در اروپا در حـدود چهار سال آموخته و منتقل شده به ایالات متحـــده است. او در سطح تحصیلات تکمیلی به مدت سه سـال آمـوزش داده و برای پیوستن به موسسه دعوت شده بود.

افراد دیگری که در موسسه شامل آلبرت انشـتین، که در آلمان در سال 1940 تـرک کـرد. او به موسسه فنـاوری کالیفرنیا برای سه سال رفتم و آن‌جا تدریس می‌شـود و سپس به موسسه بر اسـاس دعـوت نامه و پـذیرش آن‌ها

شد. بسیاری از افراد دیگر نشان داد تا در آن‌جا به عنوان گذشت زمـــان در. پـــروژه در مـــورد یـــدلایمخیرات 1946 گســترش یافته است. در این فاصـله، تسلا مـدیر پـروژه منصوب شد. او یکی از دوستان رئیس جمهـور فـرانکلین روزولت، که تسلا در سال 1917 ملاقات کرد زمـانی که FDR وزیر نـــیروی دریـــایی بـــود. تسلا که در آن زمـــان خواســته شـده بـود به انجـام این کـار بـرای دولت بـرای تلاش‌هـای جنگی، که او. او پذیرفته شـده و مـدیر پـروژه ناپدیـدی شد تا او در سـال 1942 اسـتعفا داد. در سـال 1946، پس از مطالعه فشـرده، آن‌ها تصـمیم گرفتند که از آزمون‌های اولیه به کـار خـود. آن‌ها به دست بـرخی از ناپدیدی بخشی. نیروی دریایی و هر کس دیگری به ادامه کـار تشـویق کـرد، و نـیروی دریـایی بـرای پـول تحقیق می‌شوند.

دانشمندان شد آمدن به ایالات متحـده آمریکا از آلمـان تا سال 1949، هنگام جنگ با آلمان آغاز شد.

در سال 1940، پس از تحقیق با استفاده از روش تسلا، آن‌ها تصـــــمیم گرفتند آن‌ها را بـــــرای تست کامل در بـــروکلین نـــیروی دریـــایی محوطه آمـــاده بودند. آن‌ها یک کشـــتی کوچک و یک کشـــتی مناقصه‌ها و مزایـــده در هر طـــرف بـــود. یکی از کشـــتی را قـــدرت و از ســـوی دیگر عرضه درایو بـــــرای کویل. آن‌ها به کشـــــتی‌های تست کابل‌های tendered شد. ایده این بـود که اگر چـیزی را اشـــتباه رفت و آن‌ها می‌توانند کابل و یا بـــرش کشـــتی نزول آزمـون. همه چـیز کـار می‌کـرد و مـوفقیت پـروژه اعلام شد.

نکته مهم در مورد آزمـون یـدلایمخیرات 1940 این است که هیچ کس در هیئت مدیره خودرو آزمون وجـود داشـته است. بود به شدت اجرا خشک، بـدون مـردم. این به این دلیل بعد از آن‌چه رخ داده مهم است.

افراد دیگری که در هـیئت مـدیره آمد. تومـاس بـراون T. پـــــروژه به دلیل از تجربه و تخصص خـــــود را در اثر electrogravity پیوست. او وظیفه حل مشـــکل از معادن آلمان مغناطیسی که تحت تاثیر قرار بود نیروهای متفقین حمل و نقل و تلاش‌هـــای نـــیروی دریـــایی. این منجر به یک پـــروژه مـــوازی که درگـــیر اســـتفاده از degaussing کویل و کابل را به منفجر شدن معادن در فاصله از کشتی.

نـیروی دریـایی چنـدین نفر می‌خواسـتند به نگه داشـتن چشم در آزمـــون. که این است که چگونه درگـــیر شـــدم. نگهداری تفسیر فنی. بگذارید با ذکر Nickola تسلا.

در سال 1879 پدرش درگذشت و اولین سال خـود را در دانشـگاه به پایـان رسـید. او به ایـالات متحـده در سـال 1884 بود. او بصیرت فوق العاده حسی. او پیشینه ایـده آل شـــود. قبل از آمـــدن به ایـــالات متحـــده او رابـــرت اوپنهایمر، که بعدها با توسعه بمب اتمی کـار می‌کـرد، و دکتر دیوید هیلبرت، ریاضیدان که ابداع معـادلات هیلـبرت برای فضایی که توصیف فضا یا چند واقعیت‌هـای متعـدد ریاضی شناخته شده بود. این معـادلات بـرای فضـای چند بسـیار مهم تبـدیل شد در پـروژه می‌باشد. دکـتر فـون نویمـان هیلـبرت در سـال 1927 ملاقـات کـرد و حفظ بســیاری از آن‌چه او آموخته است. با این تصــور، فـــون نویمان توسعه سیستم‌های جدید دیگر از ریاضـیات. فـون

نویمـان به عنـوان یکی از برجسـته‌ترین ریاضـیدانان این قـــــــرن در نظر گرفته شد. بعضی فکر می‌کنم وی از اینشتین بهتر بود. یکی دیگر از ریاضی مربوط میشود به دکتر جان لوینسون، که در سـال 1912 متولد شد. او در سـال 1976 درگذشت. او سه کتـاب در زمینه ریاضـیات منتشر شده است. هیچ سابقه لوینسـون دیگر خـود را در هر جـــایی که من می‌تـــوانم پیـــدا کـــردن وجـــود دارد. لوینسون توسعه به اصطلاح لوینسون معادلات ساعت. با وجود این همه پشت سر آن‌ها، به حال گـروه تمـام آن‌ها مورد نیاز برای ادامه پروژه را با.

پس از آزمایش موفقیت آمیز یدلایمخیرات 1940، نیروی دریایی تصـمیم گـرفت تا پـروژه را بودجه نا محـدود و به طبقه بنـــدی پـــروژه می‌باشد. در یـــدلایمخیرات 1941 دسـامبر 5 من در سـان فرانسیسـکو بـود و دولت آمد و گفت من که جنگ با ژاپن را ظرف 72 سـاعت شـروع و نیست که آن‌ها مـــرا مـــورد نیـــاز به آن‌ها کمک کند. در یـدلایمخیرات 1942 ژانویه تا من در موسسه مطالعـات پیشرفته به پایان رسـید. تسلا کشـتی و خدمه به او داده شد بـرای تست کامل انـدازه. تسلا کـردم کشـتی جنگی. تسلا و فـون نویمـان در انجـام بـرخی از کارها را قبـول ندارند. تسلا اصرار داشت که آن‌ها به زودی مشکل خیلی شدید با پرسنل. تسلا می‌خواست زمـان بیشـتری را، اما نمی‌توانست نیروی دریایی به توافق برسند. تسلا ساخته شده اطلاعیه‌ها، تناوبی در اواخر دهه 1940 و اوایل دهه 1940 دربـاره ما تمـاس با خـود را با خـاموش گونه‌هـای زمین. او در تماس با خارج، که توافق کرده‌اند که مشکل را با مـــردم وجـــود داشت بـــود. تصـــمیم گـــرفت که به خرابکـاری در این آزمـون 1942 در تلاش بـرای متوقف

کـردن پــروژه می‌باشد. او د - کــوک تجهــیزات پس هیچ چیزی به کار خود پرداخت. آزمـون شکست خـورده است. تسلا تبــدیل شــده و ســپس پــروژه را به فــون نویمــان یدلایمخیرات 1942 مارس و چپ در پروژه می‌باشد.

فون نویمان را به نیروی دریایی رفت و درخواست وقت برای تحصیل مشـکل بـرای تعـیین چه اشـتباه رفته بـود. فــون نویمــان تصــمیم به ایجــاد تغیــیرات در بــرخی از تجهـیزات. او تصـمیم میگـیرد که او یک کشــتی ویــژه‌ای است که از زمین تا طـــراحی شد نیـــاز دارید. Eldridge انتخاب شد. تجهـیزات به کشـتی سـاخته شـده بـود. همه آن‌ها از تجهیزات در کشتی قرار داده است. یدلایمخیرات 1942 اکتبر وارد شده‌اند. آن‌ها 44 داوطلب برای خدمه، که پس از فارغ التحصیلی در دسامبر 1942 وارد انتخاب شده است. ما هنوز هم یک عکس از کلاس.

پس از کشتی از کار drydock بود آغـاز شد. در مـاه مه 1944، فــون نویمــان نصب ژنراتــور ســوم. هرگز آن را همزمـان با دو نفر دیگر. این خـارج از کنـترل رفت و یک روز و zapped یکی از مردان است. فون نویمان بیرون کشــیده ژنراتــور ســوم (نصب شــده به دلیل تسلا فــون نویمان از مشکل احتمـالی با مـردم قـانع شـده بودند) و رفت و برگشت به طـــــرح اصـــــلی. در اواسط ژوئن، آزمایش‌های دریا کشتی بـود. در تـاریخ 22 ژوئیه 1944، آن‌ها به حـــــال تست. کشـــــتی بین رادار و optically نــامرئی. آن‌ها کشف کردند افــراد بســیار disoriented. خدمه نـیروی دریـایی کشـیده خـاموش و مشـورت فــون نویمــان، که درخواست زمــان بیشــتری دوبــاره آن را از نیروی دریایی. نیروی دریـایی، پس از مشـورت با بـالاتر

یو پی اس، اعلام کرد که قطره مرده بود در تـاریخ 12th of August، 1944. فون نویمان، ابراز نگرانی او بود که زمان کافی نیست.

نــیروی دریــایی تصــمیم گــرفت که آن را می‌خواســتم ناپدیدی رادار و نـوری نیست ناپدیـدی. تجهـیزات دوبـاره توسط فــون نویمــان تغیــیر یافتهاست. 12th August وارد شده‌اند. ما چیزهـایی می‌دانسـتند نه حق شد. تست آغاز شد و حـدود یک دقیقه همه همه چـیز درسـتی بـود. رئوس مطالب کشتی می‌تواند در آب دیده می‌شـود. بـود و ناگهــان از فلاش وجــود نــدارد آبی و کشــتی به طــور کامل ناپدید شدند. هیچ ارتباطی رادیــویی ممکن شد. آن رفته بـود. در حـدود سه سـاعت از آن آمد بازگشت. یکی از masts شکســته بــود. بــرخی از پرســنل تا حــدی در عرشه فولاد بود گنجانده شـده است. صـداها محو شـدند در داخل و خــارج. بــرخی به طــور کامل ناپدید شــدند. بسیاری از مجنـون بـود. خدمه نـیروی دریـایی اسـتخراج شــده و با به حــرکت در چهــار روز از جلســات تصــمیم گرفت از آن‌چه راجع به مشکل انجـام دهد. آن‌ها تصـمیم گرفته می‌شود وجـود دارد یک آزمـون دیگـری در ادامه با اجـرای خشک بـدون پرسـنل. انجـام آن‌ها با اسـتفاده از اجــرای خشک حــدود 1000 مــتر از کابل متصل به یک کشــتی. در اواخر اکتــبر 1944 آزمــون رخ داده است. کشــتی ناپدید شد در حــدود 20 دقیقه است. وقــتی که بازگشــت، که آن‌ها پیــدا تجهـیزات گم شـده. کـابینت دو فرستنده و یک ژنراتور گم شده بود. کابینه با صفر وقت ژنراتور مرجع دست نخورده بود. در آن‌جا، محروم کشتی نیروی دریایی و پروژه متوقف شد. Eldridge خدمت در بیش از جنگ و در پایان جنگ به یونان روشن شد.

نکته مهم این است که دو تست شد که دقیقا 40 سال به جز به روز وجود داشت. این 40 سال جدایی در hyperspace شد. در حال حاضر، زمین خود را تا به biorhythm که قله در یک چرخه 20 ساله در تاریخ 12th. این "تنها" اتفاق افتاد، اوج و لینک اتصال را از طریق زمینه‌های زمین برای دو آزمایش‌های ارائه شده به زندان کردن در hyperspace. عابر پیاده در تلاش هستند به وسیلهی اگر آن‌ها در طول این قله اتفاق می‌افتد.

کشتی به hyperspace کشیده شد. ما داخل کشتی شد و می‌دانست چیزی drastically اشتباه بود با تست. ما سعی در مسدود کردن آن را نخواهد داد اما تعطیل کردن. ما را در عرشه زد و بیش از jumped سمت کشتی. ما jumped اما تا دریا در تونل زمان که در Montauk، لانگ آیلند در تاریخ به پایان رسید ،12th 1984 پایان یافت. در شب. ما خیلی به سرعت و به پایین پله‌ها گرفته شده، جایی که فون نویمان ما استقبال نشد. او با ما انتظار می‌رود. این بیت از یک شوک بود. ما فقط در سال 1944 شده بود و در حال حاضر ما در سال 1984 بودند در نظر فون نویمان به عنوان یک پیرمرد. او گفت که توقیف hyperspace وجود داشت و بود که ما از رفتن به عقب و مسدود کردن ژنراتورها در کشتی و یا شکاف hyperspace را نگه دارید و احتمالا افزایش قورت دادن سیاره. او منتظر بودند 40 سال برای ما می‌رسند.

Montauk ما خبر بازگشت و ما تجهیزات مربوطه را با محورهای smashed. کشتی را به نقطه اولیه خود

بازگشت و در فاصله حدود سه ساعت بعـد، در زمـان. از در یدلایمخیرات 1944، فـون نویمـان نمی‌دانست چه رخ داده است. او در سال 1944 تجهیزات زودتر بار بـود که در آن او دمیـــده شـــده کامل ماشـــین زمـــان. آلمانی‌ها هم‌چنین در مورد سفر به زمان کار بودنـد، و به حـال آن را در سال 1945 کار درست قبل از پایان جنگ. این همه موضوع ثبت شده است.

پس از نیروی دریایی تصـمیم به تعطیل کـردن پـروژه در سال 1944، فون نویمان در پـروژه بمب اتمی در لـوس آلامـوس، کـار فرسـتاده شـده است که تا آن زمـان بیش بود. در سال 1947 شد تغییرات عمده‌ای در وزارت دفاع وجود دارد. کسی که در ساختار جدید تصـمیم به حفـاری تا پروژه فیلادلفیا تا ببیـنیم آیا آن‌ها می‌توانند دریابید که چه چیزی را اشتباه رفت. آن‌ها خواسته فـون نویمـان را به "نگـاهی دیگر نگـاه" در پـروژه می‌باشد. او مـوافقت کرد.

یکی دیگر از ماده وجود دارد. با شـروع در بـاره August 6th 1944، بیش از کامپیوتر Eldridge در حـدود شش روز ظاهر شد. آن‌ها وجود دارد که در طول امتحان قرار گرفتند. به دنبال یکی از کـامپیوتر تا به hyperspace با Eldridge sucked شد و آن را در تأسیسات زیرزمیـنی در Montauk در سال 1984 به پایان رسید. این دستگاه شـامل یک شـارژ کـردن وجـود دارد که بـرخی بیگانگـان سـاخته شـده ما را به عقب بـرویم و بـرای نصب بر روی آن‌هـا، همـانطور که نمی‌خواست انسـان به آن داشـته باشد. ما نمی‌دانیم که آن‌ها قـــرار گرفتند. Pruett در مورد تهاجم بیگانه نگران بود.

هم‌چنین، فون نویمان که توسط دولت خواسته شد به کمک می‌آیند و در سؤال از UFO در سال 1947 در آزتک سقوط. تصادف در یکی دیگر از آزتک‌ها حدود یک سال بعد رخ داده است. تصادف اولین خاکستریها و هیچ کدام بر روی آن‌جان سالم به در کرده بود. حداقل یک تصادف جان سالم به مستاجر دوم. سیستم‌های رادار غیر عمدی آورده پایین مهارت. رادار عمدا پس از آن مورد استفاده قرار گرفت تا بیگانگان کردم عاقلانه به آن. مستاجر از سقوط دوم شد خاکستری نیست، و فون نویمان کردم که با آن صحبت کنید. فون نویمان آن‌چه خواسته به مشکلات ناپدیدی پاسخ می‌تواند باشد. او متوجه شدند که او مجبور بود به عقب برویم و انجام مشق شب خود را در متافیزیک. ماهیت مشکل این بود که پرسنل در کشتی بودند را به مرجع zerotime از کشتی نمی‌قفل شده است. انسان به طور معمول به عنوان مرجع زمان به نقطه قفل شده است و مفهوم، صفر مرجع زمان است. زمان قفل جریان فردی به فرد اجازه می‌دهد تا در synch با سیستم تعامل امکان پذیر است بنابراین جریان.

قفل ساعت هستند شکننده است. همه قدرت از پروژه مختل زمان قفل از مردم در عرشه در کشتی. هنگامی که به کشتی در زمان آمد، مردم نمی‌آمد آیا بازگشت به همان مرجع.

فون نویمان متوجه شدم که او یک کامپیوتر مورد نیاز، و هم‌چنین برخی از دانش متافیزیک به منظور قادر به قفل مرجع زمان مردم را به مرجع زمان از کشتی. او در سال 1950 برای کامپیوتر هدف ساخته شده است. این

بود که در سال 1952 آماده نصب خواهد شد و آزمون در سال 1954 انجام شد که موفقیت آمیز بود. آن‌ها نمی‌رفتن نه شناور شدن به فضا بود که آن را بیش از. در این مرحله، نیروی دریایی لغو پروژه رنگینکمان و تغییر نام را به پروژه سیمرغ.

مقدار زیادی از اثرات منفی این پروژه رنگین کمان بود. برخی از آن منجر به کنترل ذهن برنامه‌های تحقیقاتی در این پروژه فونیکس. پژوهش ناپدیدی تکنولوژی تولید برخی از مخفیکاری و هم‌چنین دیگر پروژه‌های بسیار طبقه بندی شده.

در سال 1984، آن‌ها تصمیم به اعمال کنترل ذهن به همه شرکت کنندگان در این پروژه‌ها در تلاش برای سرپوش گذاشتن به آن‌ها. آن‌ها نیز شده است به حال کار بر روی یک پروژه: رگرسیون سن. در حال حاضر، تسلا بازگشت در 1940 به توسعه تجهیزات است که می‌تواند از اعضای خدمه کمک آن‌ها پس از زمان از دست رفته به دنبال قفل شده بود. دولت آن را به برنامه‌های توسعه یافته سن رگرسیون. این رگرسیون سن فیزیکی بود. شخص را برای خود حفظ حافظه آن‌ها از سن بود.

نظریه تسلا بود که اگر شما در زمان زمان فردی – قفل و منتقل شد به جلو در آن زمان از شما را حذف پیری. این چیزی است که رخ داده است. بین 40 و 60 روز زمان برای بدن به تغییر کامل به مرجع زمان جدید است.

در حال حاضر، برخی از این نام در فیلم تبدیل شده به نام آزمایش فیلادلفیا، که در سال 1984 منتشر شد.

دولت کردم که دستور توقیف نمایش در ایالات متحده آمریکا به مدت دو سال. آن را در سال 1986 لغو شد و آن را در نوار بود. من تو را دیدم این فیلم در سال 1988، کمک کرده و آن را بازگشت برخی از حافظه من در مورد این.

اولیه هر گونه نظر در مورد electromagnetics؟

خوب، هستند بسیاری از جنبه‌های جالب است. است توضیح داده شده توسط اکثر نظریه وجود دارد. این میدان مغناطیسی فقط از propagates در 0.4 propagates میدان الکترومغناطیسی با سرعت در میدان الکتریکی نیست (با توجه به معادلات Maxwells) propagates در ارزش گذاری از ج - بی‌نهایت، که بدان معنی است که آن را در سراسر جهان propagates بلافاصله. اگر کسانی شما را در درک روابط اساسی و چگونه آن‌ها با انرژی بالاتر نظم و زمینه‌ها مانند زمینه‌های تانسور سولیتون و در هم بافتن، سپس شما می‌توانید متوجه چگونگی‌هارد antigravity کار خواهند کرد. این یک واقعیت است که نظریه میدان واحد انیشتین توسط به پایان رسید و با توجه به دولت ایالات متحده است. آن‌ها آن را دارند و آن‌ها نمی‌خواهند کسی به آن‌ها اطلاع داشته باشند. از آن هرگز برای عموم منتشر شد و در هر کتاب. این نوع از دانش به عنوان یک روش کنترل و بین دولت‌ها استفاده می‌شود. این مایه تاسف است. دولت قرار است به "برای مردم و توسط مردم". این چیزی است که آن را در قانون اساسی می‌گوید. می‌خواستم بدانم وقتی که زمان آخرین دفعات بازدید: رئیس جمهور قانون اساسی؟

آن را خیلی دوست دارند بیشتر افرادی که درگیر هستند در پنهان کاری از دانشمندان وجود دارد به نظر می‌رسد. کجا هستند همه این افراد؟

هستند عوامل دولتی و سازمان‌های که در همه جا با نگه داشتن راز چیز نگران هستند وجود دارد. این روزها، پنهان کاری است به برنامه‌های کاربردی از سخت افزار استفاده از سخت افزار خود. آن مانند آن را در نبود 1950 ’s. به عنوان مثال، بسته بندی راهنمایی برای موشک Minuteman جدید اکس که برای نیروی هوایی توسط نورثروپ توسعه داده شد طبقه بندی نشده است. هیچ طبقه بندی در مدار وجود دارد و آن‌چنان دقیق بود که این می‌تواند به یک موشک را رها و آن را پایین دودکش پشته. از برنامه‌های کاربردی که قادر بود، طبقهبندی میشوند.

نمی باشد. بسیاری از این باشد که در باز سمت چپ برای منحرف کردن آن‌چه که واقعا در رفتن؟

البته.

ظرفیت ناوگان گرانش پیشه وری ایالات متحده چیست؟

من نمی‌دانم. من می‌دانم که آن‌ها کاملا ساخته شده تعدادی از آن‌ها را.

قابلیت‌های این مهارت‌ها چه هستند؟

خوب، هنگامی که فضانوردان ما برای اولین بار در ماه فرود آمد آن‌ها در سال 1969 توسط ناوگان دیسک نشسته روی لبه دهانه استقبال قرار گرفتند. فضانوردان خواسته مافوق خود را در صورتی که در

مورد این دیسک دانستند. آن‌ها "گفته شد بله"، که آن‌ها دیسکهای آمریکا شدند. فضانوردان در عصبانی می‌شد به عنوان مردان روابط عمومی توسط دولت استفاده می‌شود.

چرا پول خرج زیادی بمب افکن مخفیکاری در زمانی که آن‌ها از این تکنولوژی گرانش را برای سالهای زیادی بود؟

خوب، این هواپیما ترکیبی از دو جنبه برای ناپدیدی. یکی از جنبه‌های مربوط به ساخت و ساز و پوشش اعمال شده به سطح. جنبه دیگر مربوط به نوع بسته ناپدیدی الکترونیکی. است که نتیجه کار انجام شده در آزمایش فیلادلفیا سال پیش بود. هم‌چنین، حرکت دزدکی دارای سیستم درایو ثانویه است که بسیار پیشرفته و اجازه می‌دهد تا آن را به پرواز در فضا. معاون ناسا پذیرفت که این آمد راست خارج از تکنولوژی بیگانه. او این را به اعتراف عمومی است.

او؟

بله.

که از نظر ظاهری و موقعیت دولت جالب است با توجه به تکنولوژی‌های مخفیانه.

می شکند پنهان کاری در برنامه‌های دولت است که با شروع به نشان وجود دارد. بیشتر و بیشتر مردم اخذ کاملا با فعالیت‌های دولت و نگرش disgusted و آن‌ها شروع به صحبت کنید.

شاید فاش کردن عمدی آن است.

این می‌تواند عمـدی. حـتی محمـدجعفر – 12 در سـال 1984 بـود بـرای شکسـتن در مـورد بـرخی اطلاعـات به عموم در مورد همکاران و کامپیوتر. آن‌ها تصمیم خـود را در آن زمان آن را آزاد کند. جان کندی خواستار آن شـدند که آن‌ها آن را در عرض یک سال ساخته شد. او هم‌چنین خواستار آن شدند که سازمان سیا خارج شدن از تجـارت مواد مخدر. آن‌ها او را به قتل.

آیا شـما یـافت نشد به مقـاومت در برابر هر آن‌چه شـما شده است با بیرون آمدن؟

شـماره نـیروی دریـایی آرام نگه می‌دارد، اما من گـوش rumblings زیرزمینی که آن‌ها قطعا در مورد آن خشنود نیست. به اصـــطلاح.. بند مربـــوط به شـــهادت "با این نســـخهها کـــار به نفع من. آن‌ها میدانند که من می‌دانم چرا که می‌توانند من دست نزنید. اگر این کار را می‌دانند که وجـود خواهد داشت که مشـکلات واقعی در زمـان و فضا به دلیل آن است. وجـود دارد که دو نفر از ما که در برگـزاری بـرخی از عوامل ثبـات و اگر چـیزی بـرای هر کدام از ما انجام می‌شود، می‌تواند وجود داشـته باشد در پـاره hyperspace. واقعیت کل سیسـتم تغیـیر خواهد کرد. من به شـما به عنـوان یکی بدهید به آن‌چه که آن را به احتمال زیـاد تغیـیر جهت به حـدس زد: ما برنـده جنگ جهانی دوم توسط یک حاشیه باریک. فن آوری آلمان راه از ما جلوتر بـود و اگر جنگ دیگـری در 40 روز آلمانی‌ها آن را می‌بـرد رفته بـود. آن‌ها در تولید سـلاح‌های فـوق العاده است که آن‌ها آماده بودند تا استفاده کـرده است. آن‌ها پس از جنگ به پـــیروزی نزدیک که چرچیل و FDR واقعا درباره آن نگران بودند و اگر نوبت کـاری سیسـتم،

می‌تواند به واقعیت مـــوازی که در آن آلمانی‌ها برنـــده جنگ تغییر مکان.

به همین دلیل است که دولت جرات نمی‌کند کشــتن یا از شما؟

محفــوظ است. به خــاطر آن‌چه که ما در درگــیر شــدند، ممکن است سیستم تمام واقعیت ما را بخطر انداختن.

آیا می‌توانید توضــیح دهید که چگونه با این نســخهها کــار زمان حلقه بسته؟

خــوب، یکی از مشــکلاتی که تا به توســعه این است که هنگامی که شما در طول زمان به شـما نمی‌تـوانم بیـایم بازگشت به نقطه دقیق مبـدا سـفر می‌کند. این موضـوع باید دیرتر از زمــانی که شــما را تــرک کردند. اگر شــما بودند تا دوبــاره به نقطه دقیق که در آن به شــما کــردن شــما را در همــان نقطه دو بــار در طــول عمر خــود را خواهد گرفت و خواهد بود وجـود دارد یک مشـکل بسـیار جدی است.

آیا حافظه من در مـــورد بعضی از تاریخهـــای درگـــیر با توسعه کنترل ذهن الکـترونیکی در ایــالات متحـده آمریکا نیروی تازه دادن به شما؟

آزمایش‌هــای کنــترل ذهن در مــورد یــدلایمخیرات 1969 Montauk منتقل شدند. مرحله سخت افزار از برخی از آزمایش‌هــای بعد شــروع کــرد در مــورد 1975؛ به ایجــاد تغیـــیر در تجهـــیزات فرســـتنده ســـلوی بـــود در مـــورد یدلایمخیرات 1974 دستور داد.

ITT پیمانکـار اصـلی و فـرعی و بخشـهایی از قـرارداد قرارداد خـارج شد. بسـیاری از قراردادها به شـرکت‌های در لانگ آیلند اهدا شد.

پس چه بود در واقع آن‌ها ثابت کنیم که می‌تواند آن‌ها را هنگامی که آزمایش قرار گرفتند بیش از؟

اما چــیزی که آن‌ها اساسا ثــابت کــرد که می‌توانســتند انجـام دهند این بـود که آن‌ها می‌توانند یک فـرد که آن‌ها به حــال امضا "" بــرای کنــترل. این طــرح که به فــرد منحصر به فرد است می‌تواند به برنامه کامپیوتری بــرای انتقال دهنده قرار گیرند. دستور دوم طول موج می‌شود منتقل کرده است که میرایی و پایین تـاثیر می‌گـذارد که ذهن افراد به طور مستقیم. می‌تواند وجود داشــته باشد فرمـان را به هر چـیزی متمرکز در فـرد. هنگـامی که یک دسـتگاهی است که این اصل در یک مقیـاس گسـترده‌ای مصور ساخته شد. پیام ذهنی خـارج قـرار گـرفت که اگر کسی شنیده پیام آن‌ها را به تماس شـماره تلفن خـاص. بیش از 600 تماس گرفت از سراسر ساحل شرق تمـام راه را به پایین فلوریدا می‌شود. کار می‌کند.

که جــالب است. یک شــخص که به تماس‌هــای خــود را پروردگار Mattreya که می‌گوید که او مسیح را به زمین بازگشت؛ که هنگامی که لینک را با فشارهای بین المللی او خواهد شد یک پیــام وابســته به دورهم اندیشی به کل سـیاره را به زبـان خـود ارسـال و آن‌ها را از آن بشـنوند وجــود دارد. آن‌ها هم‌چــنین اتفــاق یک تصــویر بصــری دریافت خواهید کرد. بنابراین.. آن‌ها که فن آوری؟

بله. فقط امضا indivdual وجـود نـدارد. ’sامضا نـژادی وجـود دارد و هم‌چـنین سـیگنال جهـانی بـرای نـژاد بشر است. دولت اســـتفاده از هر سه نفر به مقصد خـــاص. آن‌ها هم‌چـنین پیام‌هـای انجـام شـده در گـروه هـدف یک گروه خاص نژادی یا قومی. که رایج است. در بوستون و نیویورک بودند انجام آزمایش‌های کنترل در حــالت “” در شهرسـتانها. انتقـال تصـویر مـورد اسـتفاده قـرار دیگر وجود داشته باشد، اما نشانی از تکنولوژی.

آیا افراد درک کـردن هـدف‌ها چه هسـتند دریـافت تا فکر خود را؟

بله.

آیا دفاع در برابر که؟

بله و نه. از لحـاظ تئـوری نه. این همـان چـیزی است که دولت بستگی دارد. عملا در صحبت کردن، آن‌ها می‌توانند هر کس نمی‌کنیـد، چـرا که بـرخی از این افـراد به طـور طبیعی مقـاوم هسـتند، بسـته به سـطح توسـعه آن‌ها از روحی و روانی. شاید 5 ٪ از جمعیت را به این نشـانه‌ها پاسخ ندهید. اگر آن‌ها دریـافت 95 ٪ پوشـش، آن‌ها امر اهمیتی نمی‌دهند که حدود 5 ٪. این چیزی است که آن‌ها جوخه‌های ضد شورش و اردوگاه‌های کـار اجبـاری بـرای. هیچ دفـــاعی مگر این‌که شـــما می‌توانید با آن ســـیگنال تـداخل وجـود دارد. بـرخی از افـراد فقط انجـام واکنش نمی‌شوند.

بنابراین انتقال سیگنال فکر می‌کردند؟

هنوز دقیقا. اگر شما از EEG گذاشته شد، شما را الگوی خاصی از پاسخ‌های الکـــتریکی نمایشـــگاه. این می‌تواند ثبت و آن‌ها را به شـما منحصر به فـرد هسـتند. می‌تـوان آن را ضبط و ذخیره شده و تکرار در کـامپیوتر است. اگر آن‌ها بتوانند خود را آرانای / طـرح‌ام دی آن‌ای آن‌ها بیش از حد دارید؟ — برای زندگی تکرار.

شما در مورد اردوگاه‌های کار اجباری ذکر شده؟

بله. آن‌ها در سراسر ایـالات متحـده است. سه در آریزونا به تنهایی وجود دارد.

از همین رو آن‌ها می‌تواند ما را به نقطه کنـــــترل که در آن ما تنها دست خواهید بیش از اسلحه ما چیست؟

این چـیزی است که آن‌ها امیـدواریم. این در مـورد نحـوه موثر این تجهیزات می‌شود، چگونه به خـوبی نصب شـده اســت، در همه جــا، یا نه و این‌که آیا مــردم می‌توانند در این stuff از سر و گوش آب و رنـدر بسـتگی دارد آن را باطل قبل از آن زمان فرا میرسد.

چگونه در مــورد ایــده تقابل وجــدان اخلاقی و آن‌چه که می‌گوید شما فرمان ذهنی انجام دهید؟

شــما این اختیــار نداشــته باشــد، می‌بایست مانند آن را می‌گوید که راه اندازی تجهـیزات است — اگر شـما آگـاه نیست به اندازه کافی بـرای سـاختن یک اتصـال آن است که فکر شما نیست. این کار نفی نمی‌انتخـاب، آن را تنها در impluse قوی یا دستور نهـاد. کسـانی که پاسخ داده شده توسط تلفـنی که شـماره نداشت فکر آن‌چه رفت و

سر خود را از طریق. بعضی از این نیـازی به پیش شـرط الگوی پاسخ.

امکــان انجــام این کــار آن‌ها را بیش از رســانه‌ها، مانند تلویزیون و رادیو؟

البته.

شما پیشنهاد دولت به فساد absoulte.

کاملا صحیح. فساد برنامه ریزی شده.

با اســـتفاده از این نـــوع تکنولـــوژی، چـــرا که نیـــاز به اردوگاه‌های کار اجباری؟

از آن‌جا که همـواره وجـود دارد افـرادی را که به مقـاوم است.

من فکر می‌کنم که آن‌ها به آن‌هـــا، آن‌ها را نـــابود قفل کردن. گام اول اردوگاه‌های کار، جایی که شما می‌توانید آن‌ها را راحت‌تر هندل، سپس شـما می‌توانید آن‌ها را کلا حــذف شــده است. شــما نمی‌بــرو پــایین همه خیابانها تیربـاران کـردن. هنگـامی که شـما در اردوگاه‌هـای کـار هستید، از شما درهم شکستن روحی. آن‌ها کارشناســان در آن.

ما فکر می‌کنیم آن‌ها در حمل و نقل guillotines وجود دارد برای افـرادی که کـار منطبق نیست. آن‌ها به دنبـال یک نیروی کار برده. این چیزی است که منابع انسانی در حدود 4079 که در کنگره در حال حاضر. این باعث بوجود آمدن یک نیروی کـار بـرده در نظـام زنـدان، که متعلق به بخش خصوصی خواهد بـود. ایـالات متحـده خواهد هزینه

زنـدان خصوصی در جهت قـرار دادن زنـدانی خـود را در آن‌جا پرداخت.

بله.

چه هســـتند بـــرخی از پروژه‌هـــای دیگر که مربـــوط به ظـرفیت عملیـاتی در درون جنـاح ایـالات متحـده دولت و شرکت‌های بزرگ برای اداره و کنترل جمعیت؟

خوب بین 1977 و 1978 یک پروژه به نام Dreamscan آمد در خط. در ســال 1979، متوقف شد. هــدف از این پروژه به دست آوردن توانایی‌های فنی را وارد کنید تا به ذهن افراد در حالت خواب و باعث مرگ او. بـود یک فیلم به نام Dreamscape که نشان داد آن‌چه که کشف آن‌ها می‌توانســتند انجـام دهند وجـود دارد. این پــروژه توسط دولت مخفی شده است را اجـرا و مـدیریت توسط NSA. هدف از این پروژه بـود که بـرای تـرور به معـنی پنهـانی ارائه می‌کنند. رئیس جمهـور کـارتر در مـورد آن را در بر داشت و آن را به حال متوقف شده است. سخت افزاری است و هنوز دست نخورده در انبـار. شـده‌اند وجـود دارد تلاش برای آن قرار دادم در بازگشت خط به عملیات‌های اطلاعاتی مختلف، که برخی از آن‌ها به درگـیری در گفت و operatives Ŧ.

چه چیز دیگری؟

در حدود سال 1987، یک پروژه به نام Moonscan آغاز شده است. آن را به یدلایمخیرات 1989 به طول انجامید و موقعیت تجهیزات کنترل ذهن در ماه برای استفاده در جمعیت زمین شـــرکت کنید. فنـــاوری اطلاعـــات، مانند

دیگـــــران، تا به ارتبـــاط واضح به فعالیت‌هـــای منفی بیگانگان.

چه کسی پخش میشد که یکی؟

آن توسط ســازمان مــدیریت بــود به نــام هــوابرد ســاز آزمایشــگاهها (AIL)، که از پروژه‌هــای دیگر در زیر بــال خود را پنهان کرده بود. در آن زمان، AIL توسط شــرکت Eaton را اداره میکرد. در حال حاضر توسط وزارت دفاع در ســال 1988 به عنــوان اداره می‌شــود. سه شــاخه از AIL: پنهان، تجاری، و دفاع وجود دارد.

هر گونه برنامه‌ها کنـــترل ذهن دیگر که شـــما می‌توانید اشاره؟

پروژهـــای به نـــام Mindwreaker که فلج ذهن اجـــازه می‌دهد وجود دارد. بیگانگان به شدت با آن پروژه شرکت داشـــته‌اند. آن تولید ســلاح‌های عصــبی چند که بعضی از آن‌ها در مــورد اســتفاده قــرار می‌ب – 1 بمب افکن، که نیز حاوی مقدار زیادی از فن آوری خارجی. در زمان‌های مختلف گونه‌هــای بیگانه آمــده و خــارج از AIL رفت. یک گــروه بــود به نــام کودکســتانی گــروه، که بــرای کوتــاه Kondrashkin وجـــود نداشت. آن‌ها دارای پوست رنگ پریده بود که ته رنگ کمی مایل به سبز و تقریبا هیچ مو. نگاه انسانی آن‌هــا، و به حــال خــود را به ســفید پوست و wigs بپوشـــند. آن‌ها شـــده‌اند و گهگـــاه با پروژه‌هـــای مخفیانه از سال 1940 درگیر است.

از کجا تا به AIL واقع شده است؟

اصل ســـنت قضـــایی در نیویـــورک، در Farmingdale، گوزن پارک و لانگ آیلند.

وضعیت فعلی AIL چیست؟

خب.. پروژه‌های در جریـان قـرار گرفتند و هشت در AIL که هم‌چنین باید با گسترش تسـلیحات در برابر بیگانگـان انجام وجود دارد. در سال 1989 گـروه جبـار را کشف و تخـــریب این پروژه‌ها. فقط می‌توانید آن را به عهـــده گرفت AIL می‌شود که هنوز هم در مناطق دیگر توابع.

چه می‌رود در پژوهش‌های دیگر در لانگ آیلند؟

پژوهش در تسلیحات عددی مانند است که نابود چلنجر.

من فکر کـــــردم چلنجر توسط روس‌ها با اســـــتفاده از سلاح‌های عددی نابود شد؟

شماره روس‌ها بود کار نیست که. چیز عجیب و غـریب با حـــوادث تا آن‌جا که به روس‌ها بودند نگـــران آن بـــود که کشـــتی‌های آن‌ها در مـــورد 150 مایل در دریا بـــیرون کشیده قبل از آن رخ داده است. آن‌ها علت مستقیم، که سلاح عددی که آن‌ها سعی داشتند تا در مدار زمین قـرار داده و آزمون نداشت. انباشته شدن این اتهـام در حـالی که چلنجر که قرار بود تا از طریق اتمسفر و روشن خـود را در. این چـــــیزی است که نـــــابود چلنجر. ممکن است عمدی بوده‌اند.

چه قدرت نهایی در پشت پروژه‌های ققنوس چه بود؟

در نهایت، کل آن توسط گروه شکارچی دسـتکاری شـده است. انتظار آن بـود که می‌تواند کنـترل ذهن به بیش از

توده مردم در سال 1990 — بدون یدلایمخیرات 1994 و یا دیرتر از یــدلایمخیرات 1995 را اســتفاده کنید. آن‌ها هم‌چنین در کارهای ژنتیکی است که در آن آن‌ها را تغییر دهید. اســپرم و تخمک انســان را تا سر حد خواهد شد که همه فرزنـــــدان دورگه با ویژگی‌هـــــای جدید تولید کند. انسان‌ها ایجــاد خواهد شد و ماته کودکــان مبتلا به ژنتیک بیگانه. که یک قـــدم فراتر از ســـناریو ربـــودن متوسط است. هســتند چیزهــای دیگر اتفــاق می‌افتد با نــژاد بشر وجود دارد.

آیا «حس ششم» دلیل علمی دارد؟

اصــطلاح حس ششم دیگر کلمه نامــانوس و عجیــبی در محافل نیست.این روزها همه از این لفظ اســـــــتفاده می‌کنند و اغلب در دنیای سینما و بازی‌های ویدیویی نـیز از المـانی به نـام حس ششم بـرای خلق یک قصه جـذاب بهره‌بــرداری می‌شــود. اما کمــتر کسی این موضــوع را پیگـــــیر شـــــده است که آیا حس ششم از جنبه علمی تــوجیهی دارد یا خــیر. در این گ---زارش به ســراغ این موضوع بحث‌برانگیز رفـتیم تا بلکه اطلاعـاتی هر چند کم از حس ششم به دست بیاوریم.

در زندگی روزمره گـاهی اوقـات با موقعیت‌هـایی مواجه می‌شویم که احساس می‌کـنیم از اتفاقـاتی که هنـوز رخ نداده‌اند، آگاه هستیم. گاهی اوقات می‌توانیم فکر طرف مقابل مان را بخوانیم و یا از چیزی که نمی‌بینیم، با خبر شویم. این اطلاعات بـدون اسـتفاده از پنج حس بینـایی، شـنوایی، بویـایی، چشـایی و لامسه و بـدون تحریک هیچ یک از انــدام‌های حسی بدست می‌آیند. به همین جهت به آن ادراک فرا حسی می‌گویند. برخی از مـردم نـیز آن را حس ششم می‌نامند.

دانشـمندان و روانشناســان در مــورد وجــود ادراک فــرا حسی با یکـــــدیگر هم عقیـــــده نیســـــتند. بـــــرخی از روانشناسان معتقدند که شـواهد تردیدناپـذیری مبـنی بر وجــود گونه‌هــایی از ادراک فــرا حسی وجــود دارد؛ ولی اکـــثریت آن‌ها در این مـــورد متقاعد نشـــده‌اند. بحث و مجادله بر سر این مســاله است که روش قابل اعتمــادی بـــرای نمـــایش این گونه پدیـــده‌ها وجـــود نـــدارد و علم

نمی‌تواند وجود آن را ثابت و یا رد کند. تجارب مربوط به ادراک فرا حسی را می‌توان به چهار نوع کلی تقسیم کرد که عبارتند از:

اندیشه خوانی

غیب گویی

پیشگویی

حرکت روانی

محققانی که در این زمینه به تحقیق می‌پردازند، از کارت‌های مخصوصی به نام کارت‌های آزمایش ادراک فرا حسی استفاده می‌کنند. هر دسته کارت معمولاً شامل 25 کارت است. روی هر کارت یکی از 5 نماد صلیب، موج، دایره، ستاره و مربع نقش بسته است.

جایگاه حس ششم کجاست؟

حواس بشر به پنج دسته تقسیم می‌شود: بینایی، شنوایی، لامسه، بویایی و چشایی. این حواس را تحت عنوان حواس پنج‌گانه می‌شناسیم. احساساتی که اگر حتی یک مورد دچار نقصان شود، سلامتی‌مان ممکن است به خطر بیفتد. در کنار حواس پنج‌گانه، موارد دیگری نیز وجود دارد که سازمان علوم ملی امریکا آن‌ها را در رده «شبه علوم» (Pseudoscience)ـ طبقه‌بندی می‌کند.

شبه علم به باورها و اعتقاداتی که هنوز به روش علمی و آزمایشگاهی به اثبات نرسیده‌اند تعریف می‌شود. علم می‌گوید چیزی را باید قبول کنیم که در درجه اول آن را

با حــواس پنج‌گانه خــود حس کــنیم. پس هر آن‌چه که از لحـــاظ علمی به ثبت نرســـیده، به عنـــوان شـــبه علم می‌دانیم.

جنبه علمی حس ششم,ادراک فـــرا حسی,جایگـــاه حس ششم

سودوســاینس یا همــان «شــبه علم» یکی از دغــدغه‌های پژوهشگران و دانشمندان در کشــورهای پیشــرفته است. محقق باید با بــرخی از باورهــای حــاکم بر علــوم مختلف بجنگد. یا این‌که در نهــایت مجبــور می‌شــود بــرخی از این باورها را قبول کند. سودوساینس صرفا محدود به علــوم پزشکی نیست و می‌تواند سایر علــوم را نــیز درگــیر کند. تعارض‌هـــای بین مقـــالات علمی و مفـــاهیم موجـــود در سودوســـاینس، همیشه یکی از بخش‌هـــای جـــذاب در مباحثه‌هـــای مختلف است. ســـازمان علـــوم ملی امریکا حــواس غیرحسی نظــیر مفهــوم «حس ششم» را جــزو شبه علوم طبقه‌بندی می‌کند.

ایده حس ششم از یونان باستان شروع شد

قبل از این‌که نهادها و ســـــازمان‌های مختلف به تحقیق درباره حس ششم بپردازند، در زمان‌هــای گذشــته فــردی فیلسوف در یونان باستان روی این مســئله فکر کــرد. او کسی نبود جز ارســطو؛ فــردی که جــزو شــاگردان مــورد علاقه افلاطون محسوب می‌شد و ایــده‌های افلاطــون را با تغیــیرات اساسی به خــورد مریــدانش می‌داد. ارســطو اعتقـــاد داشت حـــواس بشر را نباید فقط به پنج حس محدود کرد. حواس دیگــری نــیز در انســان وجــود دارد که شاید هر فردی به همین راحــتی تــوان درکش را نداشــته

باشد. صرفا چون با اندام‌های دریافت کننده حواس پنج‌گانه خود نمی‌توانیم آن حس را تجربه کنیم، دلیلی ندارد به ضرس قاطع بگوییم وجود ندارد.

ارسطو به عنوان فیلسوفی که همیشه دوست داشت مسائل پیرامونش را تحلیل کند، سعی داشته تا خارج از چارچوب ذهنی هر انسان معمولی دیگر به تفکر بپردازد. به عنوان مثال او اعتقاد داشت همه چیز از آب، آتش، هوا و خاک آفریده شده. ولی پس از مدتی اعتقاد پیدا کرد عنصر پنجمی نیز به نام «اثیر» وجود دارد که اجرام آسمانی از آن خلق شده است.

البته با این‌که ارسطو به شدت درگیر نشر مباحث متافیزیکی بود، خیلی از مفاهیم وی بر پایه و اساس اشتباهی منتشر شد. به عنوان مثال او تا پایان عمرش اعتقاد داشت اقیانوس هند یک دریاچه است. به همین خاطر مخالفین ارسطو اعتقاد دارند او دست‌پرورده افلاطون است و سخنان استادش را با تحریف برای بقیه تعریف کرده. ولی با قبول این‌که مفهوم «حس ششم» از دیرباز تا به امروز وجود داشته، باز برمی‌گردیم به خانه اول. آیا اثباتی برای حس ششم وجود دارد؟

رابطه‌ی حس ششم و قدرت ماورالطبیعه

این باور وجود دارد که حس ششم، یک توانایی برای درک ماورالطبیعه است. حال احتمال دارد ماورالطبیعه صرفا به یک بعد دیگر محدود شده یا حتی جهان‌های دیگری را در بر بگیرد. این حدس و احتمال وجود دارد انسان با به کارگیری حس ششم قادر خواهد بود دنیای نادیده‌ها را درک کند. روشن‌بینی و پیشگویی نام‌های

دیگــری است که از گذشــته تا به امــروز به حس ششم نسبت داده شده و معلوم نیست پیشـگوها بر اسـاس چه علم و منطقی، خبر از آینده انسان‌ها می‌دهند.

جنبه علمی حس ششم,ادراک فــرا حسی,جایگــاه حس ششم

بــرخی نــیز اعتقــاد دارند حس ششم صــرفا بــرای درک ارواح، فرشـتگان و شـیاطین در وجودمـان قـرار گرفته. این دســـته از افـــراد ســـعی دارند تا این قـــابلیت ابهام‌برانگیز را به مذهب و توجیه‌های دینی نسـبت دهند. آن‌ها معتقدند با تزکیه روح، فرار از اجتماعات انسانی و تغذیه گیاهی می‌توان در درازمدت چشم بصـیرت خـود را فعـــال کنند. با فـــرض پـــذیرش ارتبـــاط حس ششم با خداشناسی، طبیعتا باید این قضیه را نیز قبـول کـنیم که احتمـالا عارفـان دیـنی فـارغ از نـوع مذهب‌شـان، ممکن است از توانایی‌هــای مــاورایی نظــیر حس ششم بهــره می‌برند.

حس ششم در علوم اسلامی

روایــتی از امــام بــاقر (ع) نقل شــده که وقــتی انســان می‌خوابـــد، روحش به آســـمان رفته و با ارواح دیگر در ارتباط است (بحار الأنوار، ج58، ص32)ـ با فرضِ قبولِ اعتبـــار این روایت، امامـــان معصـــوم به صـــورت غـــیر مسـتقیم اعتقـاد دارند دنیاهـای دیگـری نـیز وجـود دارد. کماکـــان این‌که در حـــال حاضر پژوهشـــگران غـــربی، تئوری‌هــای مختلفی بــرای اثبــات جهان‌هــای چندگانه را بررسی می‌کنند. به همین خاطر از دید دین اســلام، گویا ما به عنوان اشرف مخلوقات حواس دیگری نیز داریم که

به صورت بالقوه در وجودمان نهادینه شده. این‌که انبیا، ائمه و اولیا قادر بودند پیشگویی‌های دقیقی نسبت به رویدادهای آینده داشته باشند، به ارتباط آن‌ها با ماورا برمی‌گردد. احتمالا آن‌ها به واسطه حس ششم قادر بودند ماورای این دنیا را درک کنند؛ ماورا و بُعد دیگری که ارسطو به آن اعتقاد داشته. دنیای ماورا در زبان اسلام، به عوالم تجرد شناخته می‌شود. دقت کنید که لفظ «عوالم»، جمعِ واژه «عالم» به معنای جهان است. آیا با منطق ارسطویی می‌توانیم نتیجه بگیریم اگر «جهان‌های» دیگری در کیهان وجود دارد، پس ما هم از «حواس» حسی بیشتری بهره می‌بریم و خودمان خبر نداریم؟

حس ششم در خانم‌ها قوی‌تر است یا آقایان؟

خانم‌ها پیام‌های نامحسوس را قوی‌تر از آقایان دریافت می‌کنند و به نکات ناگفته بهتر پی می‌برند در هر سنی که باشیم، برای این که زندگی شاد و موفقی داشته باشیم، نیاز داریم دانش و مهارت‌های زندگی خود را افزایش دهیم. به عبارت دیگر، هر زن و مردی، وقتی آگاهی‌های خود را بالا برند، می‌توانند بر ذهن خود مدیریت کنند، خود را تغییر داده و انرژی، احساس‌ها و عواطف خود را در جهت مثبت به کار گیرند و زندگی خود و زندگی مشترک را درهر سنی که باشند، بهبود بخشند و حتی آن را به بهشت تبدیل نمایند

در طول تاریخ، گزارش‌های زیادی وجود دارد که افراد مختلف باور داشتند آینده را می‌بینند یا حتی با فرشته‌ها، اجنه و شیاطین در ارتباط هستند. معمولا آخر کار این دسته از افراد به تیمارستان ختم می‌شد. چرا که

در بیماری اسکیزوفرنی (چندشخصیتی) به وضوح تغییر رفتار بیمار به گونه‌ای است که فکر می‌کنیم بیمار با ماورالطبیعه در ارتباط است. بیماران اغلب از قدرت‌های ویژه خودشان نظیر حس ششم صحبت می‌کنند. ولی شاید بپرسید از کجا معلوم در حال حاضر علم پزشکی اشتباه نمی‌کند و آن‌ها واقعا «بیمار» نباشند؟

طی یک پژوهش مروری، میزان ابتلای افراد مقیم در کشورهای مختلف به اسکیزوفرنی بررسی شد. محققین در نهایت به این نتیجه رسیدند افزایش قابل توجه جمعیت و پیری در جامعه، احتمال ابتلا به اسکیزوفرنی به خصوص در کشورهای نه چندان قدرتمند از لحاظ اقتصادی را افزایش می‌دهد.

جنبه علمی حس ششم,ادراک فرا حسی,جایگاه حس ششم

در کتاب طب داخلی هریسون، در فصل مربوط به حافظه اینگونه بیان می‌شود حس ششم در ارگانی درون مغز باید وجود داشته باشد. در این کتاب معتبر پزشکی، این ارگان حسی تحت عنوان مرکز فرا تطبیقی (SMC) نامیده می‌شود. این ارگان حسی از نورون‌ها (یا گروهی از نورون‌ها) تشکیل شده که فرآیند پردازش حافظه را در درون مغز انجام می‌دهد. مرکز فرا تطبیقی به اندام‌های دریافت‌کننده حواس پنج‌گانه یعنی چشم، گوش، بینی، زبان و پوست وابسته نیست و عملکردی کاملا جدا نسبت به این اندام‌ها باید داشته باشد.

آگـــاهی و درک ما از دنیـــای اطرافمـــان به واســـطه اندام‌های حسی است که نام بردیم. پیام عصبی از همان مسـیرهای عصـبی که داده‌ها وارد مغز شـده، معمـولا از چند مسیر مشـخص نـیز خـارج می‌شـود. نورون‌ها در این بخش از کتـاب هریسـون به دو دسـته نورون‌هـای آزاد و منجمد تقسیم می‌شوند. سلول‌های عصبی آزاد دخلی به فرآیند درک یا دانش نسـبت به یک موجـود نـدارد. از آن سـو، نورون‌هـای منجمد به صـورت فعـال در پـردازش حافظه دخـالت دارند. این دسـته از یاخته‌هـای عصـبی ممکن است فعال یا غیرفعال باشند.

مغز تشـــکیل شـــده از لوب‌هـــای مختلف که پیام‌هـــای مشخصی را ارســـال یا دریـــافت می‌کند. این لوب‌هـــای مغـزی، به نـوعی ایسـتگاهی بـرای پـردازش پیام‌هـای حواس پنج‌گانه است. حال تصـور کنید نورون‌هـای منجمد داده‌هـــایی را دریـــافت می‌کنند. ســـوال بحث‌برانگـــیز این‌جاست محـــرک این داده‌ها چیست (یا کیست) و چـــرا این حس در افـراد تفـاوت دارد. به عنـوان مثـال شـما تصـــویری از یک موجـــود یا یک فـــرد را جلو روی خـــود می‌بینید که دوست‌تان به هیچ عنـــــوان متـــــوجه‌اش نمی‌شـود. یا شـما صـدایی را می‌شـنوید که هیچ فـرد دیگری توان شنیدنش را ندارد. محرکه‌هـای این رویـدادها چه چیزهایی هستند؟

پروفسـور کینگ وای یـائو در طی پژوهشـی، سـلول‌های گـانگلیونی شـبکیه موش‌ها را بررسی کـرد. او یک درصد از ســـلول‌ها را حـــاوی ملانوپســـین گـــزارش می‌کند. رنگ‌دانه‌ای که به سـلول‌ها اجـازه می‌دهد نـور را همانند سلول‌های استوانه‌ای یا مخروطیِ موجود در بافت چشم

جـذب کنند. مـاجرا این‌جاست این سـلول‌های گـانگلیونی حسـاس به نـور، وظیفه درک بینـایی را بر عهـده ندارند. یعـــنی بـــرای درک آن‌چه در دنیـــای واقعی می‌بیـــنیم تاثیرگذار نیستند. با این حـال پیام‌هـای به دست آمـده از این سلول‌های گانگلیونی باید به نقاطی از مغز فرستاده شــود. یــائو اعتقــاد دارد ســیگنال حاصل از ســلول‌های گـانگلیونی باید روی سـاعت بیولـوژیکی بـدن تاثیرگـذار باشد.

آیا همه ما حس ششم داریم؟

همه ما قطعا تمــام ظرفیت‌هــای لازم را بــرای توســعه دادن ذهن و روح خــود، در اختیــار داریم. در حوزه‌هــای مــذهبی خــاص، حس ششم نــوعی توانــایی و یا حــتی احســاس خـدایی در نظر گرفته می‌شـود که در طی آن، فرد قادر به پیش بینی‌هایی غـیر منتظـره است.افـرادی که دارای حس ششم قـوی هسـتند، حـتی توانـایی تغیـیر زندگی خود را داشـته و شـیوه زنـدگی متفـاوتی خواهند داشت.

گاهی اوقات ما افـرادی را می‌بیـنیم که از همـان سـنین جـوانی، دارای توانـایی درک دنیـای اطـراف هسـتند در صـورتی که تا به حـال هیچ گونه فعـالیت معنـوی انجـام نداده‌اند. دلیل این امر این است که آن‌ها از ســـــــطح روحــانی مــورد نیــاز بــرای درک موضــوعات مــاورایی برخـوردار هسـتند و این توانـایی از همـان زمـان تولد در آن‌ها شکل گرفته است.

راه‌های تقویت حس ششم

اول از همه از خودتان سؤال کنید

سؤال از حس و ذهن خودآگاه یکی از بهترین راه‌های گشودن کانال قدرت ماورایی و علم غیب است. فقط در مورد چیزی که واقعاً می‌خواهید بدانید لحظه‌ای تفکر کنید.

به خودتان عشق بورزید

عشق بزرگترین و مهم‌ترین عنصر در قلمروی معنویات است. عشق از خود شما آغاز می‌شود. وقتی بتوانید انرژی خود را سالم و دست نخورده نگه دارید، حواستان دقیق‌تر و قدرتمندتر خواهد شد.

نوشتن افکار تان روی کاغذ راهی موثر

بهتر است قبل از این‌که شب به خواب بروید و وقتیکه صبح از خواب بیدار شدید، در مورد موقعیت خود فکر کنید و در مورد مواردی که برایتان حائز اهمیت است بادقت فکر کنید، سپس شروع به نوشتن کنید.

اعتماد به خودتان رمز تقویت حسس ششم

مثلاً وقتی در حال قدم زدن هستید، اماناگهان دلت می‌خواد که به سمت چپ بپیچید، این کار را انجام دهید، حتی اگر بعداً متوجه شدید که از مسیر واقعی دور شده اید، اما باز هم به حس خود پاسخ مثبت دهید و مشاهده می‌کنید که درست شما را هدایت کرده است.

به خواب‌های خود اهمیت بدهید

گفتنی است زمانی را که می‌خوابیم ضمیر خودآگاهمان به خواب می‌رود و قدرت‌های شهودی که در هنگام بیداری فعال نیستند فعال می‌شوند. قدرت شهود اکثر

افـراد یا سـرکوب می‌شـود، یا انکـار می‌شـود یا نادیـده گرفته می‌شـود، ولی هنگـام خـواب این قـدرت فرصـتی برای فعالیت پیـدا می‌کند. بـرای این‌که به قـدر کـافی از خواب‌های‌تان اسـتفاده کنیـد، آن‌ها را در دفـترچه‌ای ثبت کنید.

از طبیعت غافل نشوید

در طـبیعت و در معـرض هـوای آزاد بـودن و کنـار درخت بودن، بصیرت و بینش انسان را بالا می‌برد. 5) از روش «گل درمانی» استفاده کنید:گل‌های تازه بـاعث افـزایش انرژی در فضای خانه شما می‌شود.

تعریف دیگرحس ششم از زبان علم مدرن

دکتر هِیسِلتاین، نویسنده وب‌سایت معتـبر «روان‌شناسی امروز»، برای حس ششم تعریف دیگری در نظر گرفت.

او اعتقـــاد داشت پدیـــده آمـــوزش ضـــمنی (Implicit Learning)ـــ همـــان حس ششم است که از آن حـــرف می‌زنیم.

بـرای درک آمـوزش ضـمنی فـرض کنید در اتـاق خـواب خودتـان، پشت سیسـتم کامپیوترتـان مشـغول به کـار هستید. پدرتان راس ساعت 3 بعد از ظهر از سر کـار به خانه می‌رسد و در را بـاز می‌کند. سـپس به سـمت اتـاق شـما روانه می‌شـود تا حالتـان را بپرسد. ناخودآگاه‌تـان سعی می‌کند این الگوی رفتاری را با تمام محرکه‌هـایش حفظ کند. در دفعات بعد، همزمـان با شـنیدن صـدای بـاز شدن درِ خانه قادر خواهید بـود مـوقعیت لحظه به لحظه پدرتان را در بیرون از اتاق‌تان «درک» کنید و همزمـان با

ورودش به اتاق، شما از جایتان بلند می‌شوید تا سلام کنید. این پدیده، آموزش ضمنی است که هِیسِلتاین از آن صحبت می‌کند. وی هم‌چنین توضیح می‌دهد ما قادر هستیم بین حالات واقعی و تصنعی چهره افراد مختلف نیز تفاوت قائل شویم. چرا که برای هر رفتار واقعی، یک الگوی استاندارد در گوشه ذهنمان حک شده است.

جنبه علمی حس ششم,ادراک فرا حسی,جایگاه حس ششم

و اما آخرین درک از حس ششم برمی‌گردد به یک ماجرای قدیمی که همه با آن آشنا هستیم. درک مغناطیسی (Magnetoreception)ـ قابلیتی است که حیوانات مختلف نظیر سگ و سایر پرندگان برای بقای خود به راحتی از آن استفاده می‌کنند. محققین اعتقاد دارند انسان هم می‌تواند مثل حیوانات از این قدرت استفاده کند ولی چگونه؟ به چه طریقی؟ جو کِرشِوینک، ژئوفیزیست مطرح امریکایی روی نمونه‌های انسانی به تحقیق پرداخته و اعتقاد دارد این توانایی در انسان‌ها نیز وجود دارد.

این دانشمند برای جلوگیری از تاثیر متغیرهای مداخله‌گر، یک قفس فارادی طراحی کرد و سوژه‌های خود را درون این قفس قرار داد. سپس یک میدان مغناطیسی راه انداخت تا به عنوان محرکه، مغزِ سوژه‌ها را نسبت به میدان مغناطیسی تحریک کند. این میدان متحرک بر اساس میدان مغناطیسی زمین طراحی شد. بنا بر ادعای محقق، دستگاه ثبت کننده امواج مغزی یا همان انسفالوگراف (EEG)ـ به یکباره کاهش امواج آلفا را به ثبت رساند. کاهش این نوع موج در مغز این

مفهوم را می‌رساند که فرد در حال خوابیدن است. این سرنخ فعلا دلیلی برای اثبات حس ششم نیست. کِرشِوینک صرفا توانسته ثابت کند میدان مغناطیسی زمین روی مغز ما اثراتی دارد که از آن بی‌اطلاعیم.

در هر صورت حس ششم از گذشته تا به امروز جزو اسرارهای آفرینش بشر محسوب می‌شود. از دانشمندان حوزه علوم پزشکی گرفته تا فیلسوف‌های مختلف، همگی در تلاش هستند تا به نوعی حواس پنج‌گانه را در انسان به تعداد بیشتری ارتقا دهند. فارغ از دیدگاه‌های مذهبی آیا فکر می‌کنید علوم مدرن در دنیای حال حاضر قادر است حس ششم را به جهان ثابت کند؟

آیا می‌دانید طلای کثیف چیست؟

ما انسان‌ها معمولاً به چیزهـای با ارزش طلا می‌گـوییم، پس به همین دلیل است که به فلز طلا هم طلا می‌گوییم! اما اجسام و یا مواد دیگـری هم هسـتند که به دلیل مـاهیتی که دارد امکـان نسـبت دادن عبـارت طلا به آن‌ها وجـــود دارد. البته به این معـــنی نیست که ارزش آن‌ها همانند فلز طلا است.

به این معنی است که در ردهٔ خـود دارای ارزشی هسـتند که یا از دید پنهان مانده است و یا کارآیی‌های مستقیم و غـیر مسـتقیم زیـادی دارند. مثلاً ما به نفت طلای سـیاه می‌گــوییم به این دلیل که ارزشش بســیار زیــاد است و کارآیی بسیار بالایی هم دارد.

طلای کثیف چیست؟

ابتدا باید گفت که طلای کثیف یک ماده یا جسم است که اصطلاح طلا در آن به معنای با ارزش بودن آن است. اما کثیف صفت خـاص این مـاده است که بـاعث می‌شـود از مواد با ارزشی که ما آن‌ها را با نام طلا خطاب می‌کـنیم متمایز گردد.

به معنای مفهومی، طلای کثیف همان زباله‌هایی هسـتند که به روش‌های مختلف، عمدتاً ناشی از مصارف مـواد و کالاهای خاص در زندگی روزمره، تولید می‌شـوند. یعـنی همان چیزی که داخل سـطح زبالـهٔ خانه‌ها یا اتاق‌هـای ما است. اما باید دانست که زباله‌هــای دیگــری هم وجــود دارند که معمــولاً با نــام زباله‌هــای صــنعتی از آن‌ها یــاد می‌شــود و بخش مهمی از زباله‌هـای انسـانی را شـامل

می‌شــوند. که در نهــایت ما به همــۀ آن‌ها زباله یا طلای کثیف می‌گوییم.

آیا براستی زباله طلای کثیف است؟

زباله تا چندین سال پیش به عنـوان مـوادی بـود که قابل اســـتفاده نبـــود و دور ریخته می‌شـــد، ولی بتـــدریج با پیشرفت‌هایی که صورت گـرفت مشـخص شد که از آن‌ها می‌شود استفاده کرد و مجددا وارد چرخه صنعت کرد.

تجربه نشـــان داده اگر زباله به درســـتی مـــدیریت شـــود عملیات بازیافت و بازیـابی آن به گـونه‌ای علمی صـورت بگـیرد و انـرژی آن مهـار شـود، آن‌گـاه از این راه سـود اقتصـــادی به دست می‌آید و در این صـــورت ممکن است زباله طلای کثیف نباشد ولی نقره کثیف خواهد بود.

پس بـالاخره طلا یا نقـره نـاب می‌تـوان از آن اسـتخراج کرد؟

در ایران، زباله خانگی بیشترین سـهم تـرکیب زباله را به خـــود اختصـــاص می‌دهد که بـــالغ بر 70 درصد آن پس مانده‌های غذایی و مواد فساد پـذیر است که می‌تـوان از آن‌ها کمپوست یا مواد آلی مورد نیاز تهیه کرد.

از 30 درصد بقیه در حـــدود 20 درصد درصـــدش قابل بازیـــافت است. پس فقط در واقع 10 درصد زباله‌هـــای تولید شده ما دور ریختـنی و غـیر قابل اسـتفاده است و از زباله می‌تـــوان هم به لحـــاظ انـــرژی و هم به لحـــاظ مـوادی که کـاربردی و مـورد نیـاز صـنعت اسـت، بهـره گرفت.

پس دیگر نمی‌تـوان گفت که زباله یک ضـایعه است و به نوعی ممکن است یک برکت باشد؟

اگر علمی به قضیه نگاه کنیم، معنی‌اش این است که یک سری مواد داریم که صرفا دور ریز محسوب نمی‌شوند و حـتی می‌توانند مـورد اسـتفاده دوبـاره قـرار گیرند. از طـرف دیگر یک سـری هزینه‌هـای پنهـان داریم که عموما در محاسباتمان در نظر گرفته نمی‌شود؛ مثل هزینه‌هایی که در آینده در اثر دفع ناقا زباله بر ما تحمیل می‌شود تا محیط زیست را پاکسازی کنیم و اگر ما نتوانیم مـدیریت پسماند را به شیوه صـحیح و علمی انجـام دهیم در آینـده با محیطی آلـــوده، هزینه‌هـــای سرســـام‌آور و ... مواجه خواهیم شد.

زباله‌های جامد: در زباله‌های جامد

1) کاغذ و مقوا یک منبع تجدیدپذیر و زیست تخریب پذیر است.

2) مـواد پلاسـتیکی که از نفت به دست می‌آینـد، تجدید ناپذیرند و زیست تخریب شدن آن‌ها بسیار آهسته است.

3) شیشه و آلومیـــنیوم از منـــابع تجدیدناپذیرند. از این مجموعـــه، کاغذ ومقـــوا، مـــواد پلاســـتیکی، شیشه و آلومیـــنیوم قابل بازگردانی‌اند. امـــروزه بـــرای کـــاهش هزینه‌ی بازگردانی این اقلام، در کشـور ما و بسـیاری از کشـــورهای دیگر از خانواده‌ها خواســـته می‌شـــود که به هنگـــام دور ریختن زباله‌هـــای خـــود، کاغذ و مقـــوا، مـــواد پلاستیکی، شیشه و قوطی‌های فلزی موجود در آن را به طـــور جداگانه در ظرف‌هـــای ویـــژه‌ای بریزند که به این منظور در سطح شهر نصب شده‌اند.

زباله‌هـای پلاسـتیکی کارخانه‌هـای پلاسـتیک سـازی در سراسر جهـان به منظـور افـزایش کیفیت فرآورده‌هـای حاصل از بـازگردانی پلاسـتیک‌های پرمصـرف، کـدهای ویژه‌ای را بـرای هر یک از آن‌ها معین کرده‌اند. این کد را درون یک مثلث می‌نویسند و در زیر وسایل تولیـدی خـود حک می‌کنند.

تفکیک زباله‌هـای پلاسـتیکی به کمک این کـدها بسـیار آسـانتر است و سـبب می‌شـود که تنها یک نـوع مـاده پلاسـتیکی بـازگردانی شـود. در این صـورت است که محصـول بـازگردانی، از کیفیت بـالایی برخـوردار خواهد بـود. بـازگردانی کاغذ اگر به جـای اسـتفاده از چـوب درختـان بـرای تولید کاغذ از کاغـذهای باطله اسـتفاده شـود، 90 درصد در مصـرف آب و 50 درصد در مصـرف انرژی صرفه جویی می‌شود.

هم‌چـنین 75 درصد از آلـودگی هـوا، جلوگـیری به عمل می‌آید. بنابراین، به صرفه است که زباله‌ی کاغذ و مقـوا را بازگردانی کنیم. در هر حـال، در کشـورهای پیشـرفته نـیز تنها حـدود 20 درصد از کاغـذهای باطله بـازگردانی می‌شوند.

صنعتی پولساز با طلای کثیف

می تـوان از صـنعت بازیـافت به‌عنـوان یکی از صـنایع پولساز در دنیا نام برد که کشورهای پیشـرفته با آگـاهی از این موضـوع درصد قـابل‌توجهی از زباله‌ها و ضـایعات دورریختنی خود را با استفاده از فناوری‌های پیشـرفته و مـدرن و از زباله‌هـای عـادی چـون پلاسـتیک، فلز و ... و

زباله‌هـــای الکـــترونیکی مانند تلفن همـــراه و امثـــالهم بازیافت کرده و مجدد مورد استفاده قرار می‌دهند.

به تعبیری، این کشورها به زباله‌های دورریختـنی نگـاهی اقتصـادی داشـته و در پی کسب درآمد از آن هسـتند. در واقع درآمـــدزایی کشـــورها از این صـــنعت به‌انـــدازه‌ای بالاست که تعـــدادی از کشـــورها دست به واردات زباله می‌زنند تا آن‌ها را بازیـــافت کـــرده و به دیگر کشـــورها صـادر کنند. بـرای مثـال سی سـال است که کشـور چین بیش از هر کشـور دیگـری به بازیـافت کالاهـایی چـون بطری‌های پلاستیکی، جعبه‌های مقـوایی و کامپیوترهـای قدیمی اقدام می‌کند و به بزرگترین وارد کننـده زباله در جهان تبدیل شده است.

طبق بـرخی آمـار منتشرشـده، ارزش بازیـافت زباله در چین 40 میلیـــارد دلار اســـت، درواقع باتوجه به جعیت بالای چین، طـبیعی است که حجم بـالایی از زباله در این کشور تولید شود و بنابراین بازیافت امری اجتناب ناپذیر تلقی می‌شـود. آن‌چه مهم اســت، این است که چینی‌ها تنها به بازیافت زباله‌های تولیـدی خـود اقـدام نمی‌کننـد، بلکه دست به واردات زباله زده و بـــدین تـــرتیب درآمد خوبی را نصیب کشور خود کرده‌اند.

آن‌چه اهمیت این صنعت را بیش از پیش آشکار می‌سازد، این است که خـــروجی چین در بازیـــافت زباله بســـیار چشـــــمگیر و قابل ملاحظه است. درواقـــــع، منطقه زباله‌های الکترونیکی چین 20 تن طلا در سال از لـوازم الکـترونیکی قـدیمی اسـتخراج می‌کـرد که این مـیزان تقریبا برابر با 10 درصد از اســتخراج طلای از معـــادن آمریکا است.

البته کشـور چین در تـازه‌ترین اقـدام خـود به سـازمان تجارت جهانی اعلام کرده که در پی ممنوع کردن واردات انـواع زباله‌هـای قابل بازیـافت است. بـراین اسـاس، شرکت‌ها در سراسر جهان که پیش از این زباله‌های خود را به منظـور بازیـافت به این کشـور می‌فرسـتادند، به دنبال مقصد جدیدی برای زباله‌های‌شان هستند.

در این میـان، از آن‌جـایی که شـرکت‌های ژاپـنی به جد دنبال توسعه انواع فناوری‌هایی هستند که برای سـالیان متمادی در کشور چین به کار گرفته می‌شـد، می‌تـوان از آن‌ها به عنـوان مقصد بعـدی زباله‌ها و ضـایعات صـنعتی کشورهای جهان نام برد.

در این میـان، شـرکت میتسوبیشی بیش از 100میلیـون دلار بـرای ایجـاد کارخانه‌هـای تصـفیه فلـزات گرانبها از قراضه‌های الکترونیکی سـرمایه گـذاری کـرده است و در نظر دارد تا در آینـــده‌ای نزدیک تصـــفیه لیـــتیوم در باتری‌های خـودرو را هم دنبـال کند. میتسوبیشی فعلا بر توسعه این کارخانه در ژاپن تمرکز کـرده اسـت، اما قصد دارد که کارخـــانه‌ای در هلند تاســـیس کند تا قراضه‌های الکـــــترونیکی اروپا را که پیش از این بیشـــــتر به چین می‌رفت، مدیریت کند.

این کارخانه صرفا برای خلق پـول ایجـاد نمی‌شـود، بلکه میتسوبیشی بـرای ایجـاد این کارخانه‌ها هزینه می‌کند تا به کمبودهـای آینـده پاسخ دهد. البته تحقیق و سـرمایه گـذاری در این مـورد نه با هزینه کم و نه در کوتـاه مـدت جواب نمی‌دهد.

میتسوبیشی انتظار نـدارد که اولین کارخانه را با آخـرین ظرفیت حتی تا سال 2021 رونمایی کند، اما زمـانی که چــنین اتفــاقی بیفتــد، مــواد خــام از این کارخانه‌ها به سراسر جهـان رفته و معامله می‌شـود. سـرمایه گـذاری ژاپن در صنعت بازیافت این احتمال را به همـراه دارد که مدال‌های طلا، برنز و نقره‌ای که در المپیک 2020 به کار گرفته می‌شـود، نتیجه بازیـافت قراضه‌های الکـترونیکی مردم ژاپن باشند.

جهان چگونه به پایان می‌رسد؟

یک ثانیه بعد یا هزار سال بعد، شما هم می‌میرید. بدن تان از کار می‌افتد، به اجزای بیجان تبدیل می‌شود و به زمین می‌پیوندد. زمین هم می‌میرد و روزی در خورشید فرو می‌رود. خورشید هم کارش به پایان می‌رسد، ابتدا به یک کوتوله سفید و سرد تبدیل شده، نهایتاً خاموش شده و می‌میرد. کهکشان راه شیری به کهکشان همسایه یعنی اندرومدا برخورد می‌کند و یک کهکشان بیضوی را تشکیل می‌دهند. این کهکشان نهایتاً تمام ستاره‌هایش را در فضای بین کهکشانی از دست می‌دهد. بقایای این ستاره‌ها به تدریج خاموش می‌شوند و به اجزای سرد و تاریک بدل می‌گردند. جهان هستی در ادامه عمر خود دو مسیر پیش رو دارد: یا کل ماده در جهان به درون سیاهچاله‌ها فرو می‌روند، یا به شکل اجزای متلاشی در فضای لایتناهی شناور می‌شوند. سیاهچاله‌ها هم به تدریج از بین رفته و پایان جهان رقم می‌خورد. یعنی تمام آن‌چه هست، به شکل سرد و خاموشی نیست می‌شود، آن هم برای همیشه.

پایان جهان

البته سناریوی بالا که به «مرگ گرما» معروف است را می‌توان یکی از خوشبینانه‌ترین تئوری‌های پایان جهان دانست، چون به ما فرصت کافی برای خداحافظی با عزیزانمان را می‌دهد. واقعیت این است که جهان هستی، قدمتی به مراتب بیش از انسان داشته و پس از انقراض ما هم تا مدت‌ها پابرجا خواهد بود. اندیشیدن در مورد مرگ جهان را می‌توان تلاشی ناامید کننده اما

ارزشمند دانست، چون به ما نشـان دهد تا چه انـدازه کم اهمیت هســتیم. حــالا حین این‌که در انتظــار نــابودی هســتیم، می‌تــوانیم مــرگ جهــان را از منظر فــیزیکی بررسی کرده و کمی خوش بگذرانیم.

«کیتی مک» استاد دانشگاه ایالتی کارولینای شــمالی که هم اکنون مشغول نوشـتن کتـابی در مـورد پایـان جهـان است، در این رابطه می‌گوید:

شاید بتوانیم این موضـوع را درک کـنیم، ولی هیچ کـاری در مــوردش از دســتمان بر نمی‌آید. در پایــان، ما هیچ مـیراثی در کیهـان نخـواهیم داشـت، که موضـوع جـالب توجهی است.

شـواهد موجـود نشـان می‌دهند مـرگ گرما محتمل‌تـرین سناریوی پایان جهان است

بر اساس آن‌چه امروز می‌دانیم و می‌بینیم، مرگ گرما یا یخبندان عظیم را می‌تـوان محتمل‌تـرین پایـان جهـان در نظر گرفت. جهـان در حـال انبسـاط است و به این روند ادامه می‌دهد. با دور شــدن اجــزای کیهــان از یکــدیگر، تشکیل ستاره‌ها از گاز و غبار پراکنده با سـرعت کمـتری رخ می‌دهد. آخــــــرین ســــــیاهچاله‌ها طبق نظریه اسـتفن‌هاوکینگ، در زمـانی حـدود گوگـول سـال آینـده (یعنی 10 به توان 100 سال) از انرژی خالی می‌شوند. پس از آن مــابقی ذرات جهــان هم متلاشی می‌گردند و کل جهــان به طــور میــانگین، به دمــای صــفر مطلق می‌رسد. در واقع جهــان به قــدری بــزرگ و پخش و پلا می‌شود که احتمالاً یـافتن هر چـیزی در آن سـفر خواهد بود.

پایان جهان

البته هیچکـــــدام از این اتفاقـــــات به این زودی‌ها رخ نمی‌دهند. با وجـود تمایل شـدید انسـان به تخـریب همه چـیز، اتمسـفر زمین احتمـالاً تا یک میلیـارد سـال آینـده پابرجا خواهد بود. خورشید هم هنـوز 7 الی 10 میلیـارد سال دیگر کار می‌کند تا به غول سرخ تبدیل شود، سپس لایه‌های خارجی خود را از دست داده و هسته درخشانش را باقی می‌گذارد. به گفته «جان بیز» فیزیکدان دانشگاه کالیفرنیا ریورساید، این هسته تقریباً انـدازه زمین است ولی جـرم بسـیار بیشـتری دارد که به آن کوتوله سـفید می‌گویند.

ستاره‌های سرخ کوچک احتمـالاً صد تریلیـون سـال دوام می‌آورند و شاید انسـان‌ها بتوانند در سـیاره‌ای نزدیک به آن‌ها ساکن شوند؛ مثلاً سـتاره پروکسـیما قنطـورس که به تازگی چندین اگزوپلنت در اطـرافش شناسـایی شـده است. این مقیاس‌هـــای زمـــانی فراتر از قـــدرت درک انســان است و به هیچ وجه نمی‌تــوانیم انــدازه کنــونی جهان را متصور شویم. بیز در این رابطه می‌گوید:

به نظر من احســاس ناامیــدی به همه دست می‌دهد. ما انسان‌ها موجوداتی آینده نگر هستیم و همیشه به زندگی به شکل یک داستان نگاه می‌کـنیم، پس انتظـار داریم که پایــان خوشی در انتظارمــان باشد. مغز ما پیشــرفت را فقط در ازای جـالب‌تر شـدن داسـتان می‌پـذیرد، و هیچ راهی جز این را متصور نمی‌شود.

پایان جهان

جهان در حال انبساط است و سرعت این انبساط هم هر لحظه بیشتر می‌شود

بعضی از پیش بینی‌ها مانند «مه گسست» یا Big Rip زودتر از راه می‌رسند. احتمالاً می‌دانید در سال 1998 دانشمندان متوجه شدند جهان نه تنها منبسط می‌شود، بلکه سرعت انبساط هم رو به افزایش است. آن‌ها گفتند انرژی تاریک در فضای خالی جهان، این انبساط را سرعت می‌بخشد. شاید حدود 100 میلیارد سال بعد سرعت انبساط به قدری افزایش یابد که کهکشان‌ها، سیستم‌های خورشیدی، سیاره‌ها و اتم‌ها را متلاشی کند. در واقع فضای بین هر دو چیز در جهان به بینهایت میل می‌کند. شواهد فیزیکی موجود بیشتر به «مرگ گرما» متمایل هستند، ولی هیچ راهی برای رد نظریه «مه گسست» هم وجود ندارد.

این احتمال هم وجود دارد که خلاء تغییر ماهیت بدهد. شاید «میدان هیگز» که قدمتی بیش از جهان هستی دارد و جرم ذرات زیراتمی را تعیین می‌کند، کم انرژی‌ترین سازوکار جهان نباشد. شاید سازوکار هیگز هم ناپایدار است و بالاخره به حالت کم انرژی‌تری فرو می‌پاشد. تصور کنید تمام عمرتان را روی سطحی زندگی می‌کردید که ثابت و محکم به نظر می‌رسد، ولی یک روز از هم می‌پاشد و به چند صد متر پایین‌تر منتقل می‌شود.

پایان جهان

در این سازوکار جدید، قوانین فیزیک کنونی دیگر به کار نمی‌آیند. اگر جهان ما در حالتی ناپایدار باشد و ناگهان

به حـــالت دیگـــری درآیـــد، موجـــودات زنـــده هم از بین می‌روند. یعنی جهانی که می‌شناسیم دیگر وجود خارجی ندارد. این جهان جدید با سطح انرژی پـایین تـر، از مـدل استاندارد کنونی پیروی نمی‌کند. مدل اسـتاندارد تمـامی برهم کنش‌های بین ذرات جهان را توضـیح می‌دهد. البته احتمـال وقـوع این اتفـاق بسـیار کم است ولی اگر رخ بدهد، به مـراتب زودتر از مـرگ گرما خواهد بـود و مـرگ بسیار شگفت انگیزی را برای ما رقم می‌زند.

«مک» در این رابطه می‌گوید:

جـایی در آینـده جهـان، یک حبـاب خلاء ایجـاد شـده و با سـرعت نـور منبسط می‌شـود تا تمـام جهـان را در بر گرفته و همه چیز را نابود کند. سرعت نـور یعـنی متوجه هیچ چـیزی نمی‌شـوید و در واقع قبل از این‌که بفهمید دارید می‌میرید، می‌میرید.

شـاید تمـام جهـان هسـتی به یک بـاره نـابود نشـود و بخش‌هایی سالم بمانند

البته تمـامی سـناریوهای پایـان جهـان اینقـدر خـالی و بی‌روح نیست. شـاید در آینـده‌ای بسـیار دور و پس از مرگ گرما، انـرژی جهـان خلاء به یک بـاره به حـالت قبل برگردد، انفجـار بـزرگی رخ دهد و جهـانی از نو پدید آید. «آلن گـوت» فیزیکـدان مؤسسه فنـاوری ماساچوست که تئوری تورم کیهانی می‌گوید شاید جهـان ما هم به همین صورت شکل گرفته و شاید پیش از مـا، بی‌نهـایت جهـان آمده و رفته‌اند. شاید هم مکان‌هایی ورای دسترس ما در جهان هستند که از نابودی ما آسیب نمی‌بینند.

«گوت» در این مورد می‌گوید:

این یکی از خوشبینانه‌ترین نظریه‌هاست، چون حتی اگر بخش مربوط به ما انسان‌ها در جهان از بین برود، بخش‌های دیگر سالم می‌مانند و حیات (احتمالاً) به مسیر خودش ادامه می‌دهد. البته در هر صورت جهان ما و خودمان می‌میریم.

شاید هم انرژی تاریک آنقدرها ثابت و بنیادی نیست و انرژی آن رو به کاهش است، یعنی سرعت انبساط جهان به تدریج کم می‌شود. در این حالت همه چیز دوباره تحت نیروی جاذبه به سمت مرکز بر می‌گردد و همان طور که حدس می‌زنید، با مشکل دیگری به نام «مه رمب» روبرو خواهیم شد، یعنی فشردگی جهان به فروریختن آن می‌انجامد.

پایان جهان

هنوز خیلی چیزها را در مورد جهان هستی نمی‌دانیم، پس هیچکدام از نظریه‌های فوق صد در صد درست نیستند. هر کشف جدید در مورد ماهیت انرژی تاریک، بوزون هیگز، یا فضازمان می‌تواند پیش بینی پایان جهان را به کل تغییر دهد؛ این‌که همه چیز به پوچی مطلق و بی‌پایان می‌رسد، جهان از هم می‌پاشد یا جهان‌های جدیدی از خاکستر جهان قدیم سر بر می‌آورند، یا این‌که سرنوشت کاملاً متفاوتی در انتظار ماست. فارغ از پاسخ این سؤال، وجود بشر و میراث ما، به همراه هر آن‌چه تا به امروز بوده و در آینده خواهد بود، روزی نابود می‌شود. به قول «مک»:

با این‌که می‌دانیم همه ما روزی می‌مـــیریم، اما تصـــور این‌که دنیا هم روزی به پایان می‌رسد و هیچ چیزی باقی نمی‌ماند، باز هم ناراحت کننده است.

آینده صنعت انرژی خورشیدی به سوی کدام فناوری خواهد رفت

امروزه هزینه‌ی تولید انرژی برق خورشیدی با سوخت‌های فسیلی رقابت می‌کند؛ اما آیا می‌توان گفت که این تکنولوژی در آمریکا به نقطه‌ی اوج خود رسیده است؟ احتمالاً این طور نیست. ما تنها در نقطه‌ی آغاز این فناوری هستیم.

طبق نقشه راه شرکت‌های فناوری آمریکایی که از سوی آزمایشگاه ملی انرژی‌های تجدیدپذیر (NREL)ـ منتشر شده است، ما گزینه‌های مهمی در توسعه‌ی صنایع خورشیدی پیش رو داریم. این به‌رغم واقعیت فعلی است که چین کاملا بر تولید انرژی فتوولتائیک در جهان تسلط یافته و ممکن است تا مدت‌ها هم‌چنان به رهبری جهانی خود در این صنعت ادامه دهد.

مطالعه‌ی چشم‌انداز آینده‌ی انرژی خورشیدی حاکی از آن است که هنوز فرصت‌هایی در بازارهای ویژه‌ی این صنعت به چشم می‌خورد که حجم آن‌ها در دهه‌ی آینده به یک میلیارد دلار خواهد رسید. هم‌چنان که انرژی خورشیدی ارزان‌تر و فراگیرتر می‌شود؛ کاربری‌های جدیدتری برای این انرژی تعریف خواهد شد.

به تازگی مطالعه‌ای با نام «گسترش بازارها و کاهش وزن تجهیزات فتوولتائیک توان بالا» از سوی کارشناسانی از NREL، وزارت انرژی و دانشکده‌ی معادن کلرادو منتشر شده است. این مطالعه نشان می‌دهد که دلایل خوبی وجود دارد که شرکت‌ها هم‌چنان

به دنبـال گزینه‌هـای خلاقـانه‌تری از انـرژی خورشـیدی باشند.

مـتیو ریس، دانشـمند ارشد NREL و نویسـنده‌ی اصـلی مقاله توضـیح می‌دهد که هم اکنـون هـزینه‌ی تولید بـرق خورشـیدی با قیمت بـرق خریـداری شـده از شـبکه در آمریکا به برابـری رسـیده است. این بـدان معنا است که امروزه این انرژی می‌تواند با اقتصادی‌ترین منابع انرژی کشور (یعنی زغال‌سنگ و گاز طبیعی) رقابت کند.

وی در مصاحبه‌ای اعلام کرد:

همـان‌طور که امـروزه دیگر هـدف بشر از تولید خـودرو، رقـابت با اسب نیسـت؛ آینـده‌ی صـنایع خورشـیدی نـیز محدود به رقابت با صنایع فسیلی نخواهد بود.

انـرژی خورشـیدی در سـال 1954 در آمریکا و توسط دانشـمندان آزمایشـگاه‌های بل واقع در مـاری هیل از ایـالت نیوجرسی اخـتراع شد. این اخـتراع، یک پنل ساخته‌شده از سیلیکون بـود که وقـتی زیر نـور یک لامپ کوچک قـرار می‌گـرفت، می‌توانست انـرژی کـافی بـرای راه اندازی یک چرخ وفلک اسباب بازی را تولید کند.

ریس توضیح می‌دهد که در سـال‌های اخـیر، چین به کمک یارانه‌های دولتی و نوآوری‌های مبتنی بر سیلیکون اقدام به تولید انبوه کرده؛ به گونه‌ای که شـرایط بـرای رقـابت سایر کشورها دشـوار شـده است. اما او اشـاره کـرد که فناوری‌هایلایه‌نازک جدیدی بـرای سـاخت پنل خورشـیدی وجود دارد که به تازگی رشد خـود را آغـاز کرده‌اند. آن‌ها می‌توانند موازنه‌های موجود در بازارهای سنتی را بـرهم زده و حتی بازارهای جدیدی را ایجاد کنند.

ریس می‌گوید که صنایع سیلیکونی کریستالی در طول تاریخ از حمایت یارانه‌ای بیشتری در مقایسه با صنایع لایه‌نازک برخوردار بوده‌اند. بخش اعظمی از رشد صنایع فتوولتائیک با سرمایه گذاری چند میلیارد دلاری از سوی صنعت نیمه‌رسانا محقق شد که هدف اصلی آن ساخت رایانه‌های مدرن بود. انرژی خورشیدی در ابتدا یک چالش ثانویه بود؛ اما در نهایت به نقطه‌ای رسیده که در آن پنل‌های خورشیدی را می‌توان برای تولید برق به‌مدت 30 سال ضمانت کرد.

دفتر پژوهش‌های نیروی دریایی آمریکا از جدیدترین پژوهش‌های NREL در تولید موادی برای ساخت پنل‌های خورشیدی لایه‌های نازک حمایت می‌کند. آن‌ها سبک‌تر و انعطاف‌پذیرتر از سیلیکون هستند و در ساختار آن‌ها از کادمیوم تلورایـد، مس ایندیوم، گالیوم سلنیوم یا خانواده‌ای از سنگ‌هایی با نام پروسکایت استفاده می‌شود.

ریس خاطرنشان می‌کند که چالش فعلی نیروی دریایی، ساخت سبک‌ترین پنل‌های خورشیدی ممکن و یافتن موادی با هزینه‌ی بسیار پایین در تولید انبوه است.

اساساً نگاه نیروی دریایی و دیگر واحدهای نظامی ایالات متحده به برق خورشیدی، به عنوان روشی برای حذف باتری‌هاو کاهش تلفات جنگی است.

چالش فعلی نیروی دریایی، ساخت سبک‌ترین پنل‌های خورشیدی ممکن و یافتن موادی با هزینه‌ی بسیار پایین در تولید انبوه است.

تجربه‌ی ارتش آمریکا در عراق و بعد در افغانستان نشان داده است که سربازان واحدهای پیشرو گاهی مجبورند تجهیزاتی با وزن 40 تا 50 کیلوگرم را با خود حمل کنند. بخش اعظم این تجهیزات، باتری‌های دستگاه‌های مختلف هستند.

این فقط بخش کوچکی از مشکلات بخش تدارکات است. این باتری‌ها باید توسط ژنراتورهای دیزلی شارژ شوند که برای تحویل سوخت آن‌ها به پروازهای پرهزینه یا چندین کاروان کامیون حمل سوخت نیاز است. این کاروان‌ها به‌کرات مورد حمله قرار می‌گیرند.

مطالعه‌ی جدید ادعا می‌کند که اگرچه تکنولوژی‌های نوین لایه‌نازک خورشیدی ممکن است گران‌تر از تکنولوژی‌های رایج سیلیکونی باشند؛ اما وزن سبک‌تر و انعطاف‌پذیری بیشتر این پنل‌ها می‌تواند قیمت بالای آن‌ها را توجیه پذیر کرده، وضعیت آماد و تدارکات را بهبود بخشیده و در کاربردهای نظامی، تلفات جنگی را کاهش دهد.

فناوری‌های آزمایشی

تجهیزات و بسته بندی سبک‌تر ممکن است در نهایت بتوانند با کاهش هزینه‌های نصب و بهره برداری تجهیزات خورشیدی، توجیه پذیری لازم را برای کاربری روی پشت‌بام خانه‌های مسکونی بیابند؛ اما پیش بینی می‌شود سرعت نفوذ این تکنولوژی در سایر بازارهای خورشیدی بیشتر باشد.

دانشمندان کاربردهای خورشیدی بیشتری را در ساختمان‌ها پیش‌بینی می‌کنند؛ به عنوان مثال، تجهیزات

خورشیدی سبک می‌توانند روی پنجره‌ها، توفال‌ها و دیگر ساختارهای معماری اجـرا شـوند. افـزایش تقاضا در این بـازار بـاعث کـاهش هزینه‌ها خواهد شـد؛ این در حـالی است که تولید شیشه‌های انعطاف پذیر و ضـدخش ممکن است باعث کمک به توسعه‌ی این بازار شود.

در گــزارش NREL، به اســتفاده از انــرژی خورشــیدی سبک‌تر و کم حجم‌تر در ماهواره‌های فضـایی کـوچکی به نامcubesats اشـاره شـده است که کـاربرد آن‌ها رو به گسترش است. ریس اشاره می‌کند که برخی خودروهـای برقی مثلتویوتا پریوس با امکاناتی نظـیر بهـره گـیری از انرژی خورشیدی و تجهیز یک پنکه‌ی کوچک که گرما را از داخل ماشــین‌های پارک‌شــده خــارج می‌کنــد، عرضه می‌شوند. چنین ابتکاراتی با یک گام صرفه جویی بیشــتر در انرژی الکتریکی، مدت کارکرد خودروهای الکتریکی را افزایش می‌دهند.

یکی از تجهیزات خورشیدی کارآمدتر و کـوچک‌تری که در این مطالعه مورد بحث قرار گرفته، «جـذب و تبـدیل نـور از فضـای داخل خانه» یا «تولید بـرق از تـرکیب نورهـای فضــــای داخلی» است. این گزینه ممکن است بــــرای سـاختمان‌های اداری کـاربرد داشـته باشد که هم از نـور فضای باز و هم نور لامپ‌های سـقفی بهـره می‌برند. در این مکان‌ها، دستگاه‌های کوچک خورشیدی می‌توانند نور را دوباره به بـرق تبـدیل کنند تا مـورد اسـتفاده‌ی ادوات الکترونیکی یا حسگرهایی قرار گیرد که در نــزدیکی پریز برق نیستند.

بالون‌هــای خورشــیدی را می‌تــوان برج‌هــای مخــابراتی مستقر در استراتوسفر در نظر گرفت

ریس می‌گوید یکی دیگر از کاربردهای دستگاه‌های کوچک خورشـــیدی، در توســـعه‌ی پهپادها و دیگر وســـایل نقلیه هوایی بـدون سرنشـینی مانند بالون‌ها اسـت؛ به عنـوان نمونه می‌تـوان به بالون‌هـایی اشـاره کـرد که در سـال گذشته پس از وقوع طوفان پورتوریکو برای راه انـــدازی سریع‌تر خدمات اینترنتی (ایمیل و پیامک) مورد اسـتفاده واقع شد.

تکنولوژی‌هایی نظـیر بالون‌هـای قابل هـدایتی که توسط شـرکت آلفـابت (شـرکت مـادر گوگل) تولید شـدند، تحت عنـوان «فن‌آوری‌هـای آزمایشی» شـناخته می‌شـوند؛ در آینده چنین تجهـیزاتی می‌توانند بـرای کمک به شـهرها و کشورها در شرایط قطعی برق مفید واقع شوند.

همان‌طـور که یکی از متخصصـین می‌گویـد، کـافی است هر کـدام از این بالون‌ها را به عنـوان یک بـرج مخـابراتی مستقر در استراتوسفر در نظر بگیرید.

از نظر ریس، تکامل مستمر انرژی خورشیدی به صورتی ارزان و فراگیر، منجر به ورود این فناوری به حوزه‌هایی خواهد شد که پیش‌ازاین توجیه اقتصادی نداشت. یکی از این نمونه‌هـا، اسـتفاده از انـرژی خورشـیدی در فرآیند نمک‌زدایی در مناطق غربی آمریکا است. وی خاطرنشان می‌کند:

به طـور مشـابه، در موضـوعاتی مانند جـذب دی اکسـید کـربن از اتمسـفر، اگر هـزینه‌ی تولید انـرژی به‌انـدازه‌ی کافی پایین باشد، ممکن است بتـوان فرآینـدهای انـرژی بَری نظیر مکش دی‌اکسید کربن از هوا و جامدسـازی آن را از طریق این تکنولوژی اجرایی کرد.

نکته جالب که در مورد هک و هکرها نمی‌دانید

شـاید اگر هیچ وقت هک و هکرها پایشـان به دنیـای وب باز نمی‌شد، امنیت کامپیوترها و شـبکه‌ها اهمیت بـالایی پیدا نمی‌کرد.

بیشتر ارکـان دنیا را می‌تـوان به دو دسـته تقسـیم کـرد؛ «خـیر و شر». دنیـای اینـترنت و وب نـیز از این قاعـده مستثنا نیست. شاید در دنیای وب سـخت باشد که بتـوان گروهی را به‌عنـوان خـیر مطلق معـرفی کـرد، اما شـکی نیست که لقب شـــــروران این دنیا تنها به یک گـــــروه برمی‌گردد، بله«هکرها».

گروه غارتگران وب که هر ساله میلیون‌ها حمله کوچک و بزرگ را در اینترنت ترتیب می‌دهند، حدود نیم قرن است که فعـالیت خـود را شـروع کرده‌اند و بیشـتر با اهـدافی سودجویانه به فعالیت‌های خرابکارانه دست می‌زنند.

شـاید اگر هیچ وقت هک و هکرها پایشـان به دنیـای وب باز نمی‌شد، امنیت کامپیوترها و شـبکه‌ها اهمیت بـالایی پیدا نمی‌کرد. این پدیده شوم هم مانند دینـامیت، بـاروت و... از ابتدا، کار خـود را بـرای خرابکـاری و از بین بـردن امنیت دنیای دیجیتال شروع نکرد.

درواقع شـــاید در ســـال 1960 که موسسه فنـــاوری ماساچوست به فکر اســـتفاده از روشی نامتعـــارف و سـریع بـرای حل مشـکلات تکـنیکی کـامپیوتر افتـاد، هیچ وقت تصـور نمی‌کـرد که به تولد تـاریک‌ترین موجـودات دنیای دیجیتال کمک می‌کند.

این روش نامتعارف، اما سریع و بهینه همان سال با واژه «هک» نامگذاری شد و به دنبال آن کلمه «هکر» نیز به کسی گفته می‌شد که توانایی اجرا و طراحی روش‌های سریع و بهینه را برای حل مشکلات تکنیکی داشته باشد.

خیلی زود این واژه ماهیت اصلی خود را پیدا کرد و از فرشته نجات به شیطانی خرابکار تغییر چهره داد. در این شماره از دانستنیها علاوه بر شناخت بیشتر هک و نحوه عملکرد آن،1+10 نکته را در مورد هک کامپیوتری بررسی می‌کنیم.

1) هکرهای هیزم شکن

قرن‌ها قبل از این‌که کامپیوتری وجود داشته باشد و کسی به فکر هک کردن آن بیفتد، انگلیسی به کسانی که با استفاده از ابزارهای نه‌چندان مناسب برای نجاری مانند تبر به ساخت وسایلی مانند کمد، قفسه و ...دست می‌زدند، هکر می‌گفتند. شاید تنها وجه مشترک بین هکرهای باستانی و امروز انتخاب روشی نامتعارف برای انجام کار باشد.

2) نابغه‌های روانی

در سال 2009 نتایج یک تحقیق که در دانشگاه بریتیش کلمبیای آمریکا صورت گرفت، نشان داد که بیش از 70 درصد هکرهای شناخته شده، علاوه بر نبوغ سرشار یک تفاوت عمده دیگر نیز با مردم عادی داشتند. این 70 درصد همگی از بیماری‌های روانی مانند جامعه‌گریزی و فوبیای شلوغی رنج می‌بردند.

3) دغدغه اولین هکرهای تاریخ

معمولا پرداخت هزینه برای خدمات جزو سخت‌ترین کارهاست که بعضی از انجام آن سر باز می‌زنند. همین مسأله باعث شد سال 1964 گروهی با نام phreaker راهی برای مکالمه‌های تلفنی رایگان از سرویس تلفن شرکت at&t پیدا کنند. تا سال 1970 این روش به شرکت‌های دیگر هم سرایت کرد، اما سرانجام تعدادی از این گروه دستگیر و به دو سال زندان و 1000 ساعت کار عام‌المنفعه محکوم شدند. روش کار phreaker اولین عمل سودجویانه‌ای بود که لقب هک به خود گرفت.

4) مدیران جنایتکار

بنیانگذاران اپل، استیو وزنیاک و استیو جابز در گروه اولین هکرهای تاریخ قرار می‌گیرند. آن‌ها دستگاهی به نام جعبه آبی ساختند که به وسیله آن می‌شد مکالمه رایگان تلفنی داشت. بنیانگذار شرکت مایکروسافت نیز یک هکر بود. بیل گیتس در دوران دانشجویی کار خود را به عنوان هکر شروع کرد. حتی شایعه‌ای وجود دارد که اولین نسخه ویندوز نیز یک سیستم‌عامل هک شده اپل است که گیتس آن را به قیمتی بسیار کم از یک دانشجوی دانشگاه ام‌آی تی خریده است.

5) هک،هالیوودی می‌شود

سال 1983 پای هک به‌هالیوود نیز باز شد. WarGames نام فیلمی بود که با محوریت هک ساخته شد. داستان فیلم درباره یک پسر بچه باهوش است که با کامپیوتر شخصی خود در خانه می‌تواند به پرونده‌های وزارت دفاع

راه پیدا کند و از اطلاعـاتی سر در می‌آورد که او را وارد اتفاقات جدیدی می‌کند.

6) همیشه پای اپل در میان است

اولین هک کامپیوتری سـال 1983 انجـام شد. یک گـروه هفت نفره از جوانانی که حـتی تا به حـال گواهینامه هم نگرفته بودند، با اسـتفاده از دسـتگاه اپل2 توانسـتند به اطلاعات 60 کامپیوتر دیگر دست پیدا کنند. اما از شانس بد آن‌ها یکی از این 60 کـامپیوتر متعلق به اداره پلیسی بـــود که در محله آن‌ها قـــرار داشت و همین بـــاعث شد خیلی سریع دستگیر شوند.

7) معیاری برای رقابت

در حال حاضر شدت حملات سایبری با مقیـاس گیگابـایت بر ثانیه سنجیده می‌شود تا بتوان رده‌بنـدی بـرای رقـابت در دنیای هکرها ایجاد کرد یا آن‌که قدرت دشـمن را بهـتر ســنجید. هم اکنـــون بـــالاترین رکـــورد ثبت شـــده 400 گیگابایت بر ثانیه است که مربوط به حمله‌ای می‌شود که توسط گـروه DDoS انجـام شـده است. این عـدد چهـار برابر قـــوی‌تر از اســـپم‌هاوس، رکـــورددار قبلی حملات هکری است.

8) اولین ویروس صادره از پاکستان

دو برادر پاکستانی به نام‌های باسط و اَمجد فروغ علـوی در عین ناباوری اولین مخترعان ویروس‌هـای کـامپیوتری هستند. آن‌ها که سـال 1986 شـرکت کـامپیوتری کوچک خـــود را راه انداختند و بـــرای این‌که بتوانند از حق نشر (کپی رایت) خود محافظت کنند،کدی را وارد دیسکت‌های

خـود کردند که لیبل شـرکت را با نـام brain© تکثـیر می‌کـرد. اما اشـتباه کـار آن‌جا بـود که کد مـذکور به هیچ وجه پـاک نمی‌شد و در هسـته مرکـزی دیسـکت منتظر قربانیان جدیدی برای آلوده کردن می‌ماند.

9) سیب کرم خورده

اگر از هر کسی که انـدکی با دنیـای کـامپیوتر آشـنایی دارد، بپرسـید امن‌تـرین سیسـتم‌عامل و دسـتگاه جهـان چیسـت؟ احتمـالا نشـانی محصـولات اپل را می‌دهد. اما جالب است بدانید که در کنفـرانس CanSecWest سـال 2011 که برای امنیت اطلاعات برگزار می‌شـود، چـارلی میلر یک محقق امنیتی توانست یک دستگاه مک را در 10 ثانیه با اسـتفاده از نقص امنیـتی مرورگر سـافاری هک کند.

10) چینی‌ها، ارباب تاریکی

در سـال 2003 قسـمت‌های زیـادی از قـاره آمریکـای شمالی برای دو سـاعت در تـاریکی مطلق فـرو رفت که بعدها به تاریکی بزرگ معروف شد. براساس شـایعات به گوش رسیده، این تاریکی بزرگ نتیجه یک حمله سـایبری بـود که از طـرف ارتش آزادی بخش ارتش چین صـورت گرفته بود.

1+10) هکرها به دنبال آدم فضایی‌ها

بین سـال‌های 2001 تا 2003 بزرگ‌تـرین حمله هکـری تاریخ به آمریکا صورت گـرفت که طی آن اطلاعـات 297 پایگـاه نظـامی، نـیروی دریـایی، مراکز ناسا و پنتـاگون توسط شخصی به نـام گـری مک کینـون ربـوده شد. هکر

انگلیسی که به تنهایی تمام این حملات را انجام داده بود در دادگـاه بـرای دفـاع از خـودش عنـوان کـرد که تنها به دنبـــال اطلاعـــاتی در مـــورد آدم فضـــایی‌ها و بشـــقاب پرنـــده‌ها بـــوده است و نه اطلاعـــات طبقه‌بنـــدی شـــده سیاسی!

واقعیت جالب و غیرقابل باور در مورد ثروتمندترین افراد جهان

بیش از یک سوم افراد حاضر در این لیست در زمینه‌ی کارهای انساندوستانه و خیریه فعالیت دارند. افرادی مانند بیل گیتس و وارن بافت بیش از نیمی از ثروت خود را در این راه خرج کرده‌اند یا برای هزینه‌ی آن در زمان حیات خود در کارهای خیریه برنامه ریزی نموده‌اند.

روزیاتو – ثروتمندترین افراد جهان انسان‌های جالبی هستند. آن‌ها متفاوت از ما رفتار و فکر می‌کنند و می‌توان به وضوح تفاوت در نحوه‌ی کار کردن آن‌ها با افراد عادی دیگر را نیز شاهد بود. یک موسسه‌ی تحقیقاتی بازار به نام «Wealth-X» کسانی را ثروتمند می‌نامد که بیش از 30 میلیون دلار سرمایه داشته باشند که به آن ثروت خالص بسیار بالا (UHNW) گفته می‌شود.

در گزارش اخیر این موسسه در مورد افراد ثروتمند اطلاعات جالبی ارائه شده است. روی هم رفته این موسسه 226٫450 نفر را در سراسر جهان با ثروت خالص بالای 30 میلیون دلار بررسی کرده که جمعاً 27 تریلیون دلار سرمایه دارند. با بررسی این اطلاعات 7 واقعیت جالب و باورنکردنی خود را نشان می‌دهند که از شما دعوت می‌کنیم برای آگاه شدن از آن‌ها با ادامه‌ی متن همراه باشید.

1- جمعیت ثروتمند جهان بیش از 9٫6 تریلیون دلار پول نقد دارند

بر اســـاس گـــزارش موسسه‌ی «Wealth-X»ـــ جمعیت ثروتمند جهــان (افــراد دارای ثــروت خــالص بیش از 30 میلیــون دلار) بیش از یک ســوم ثــروت خــود یعــنی 9٫6 تریلیون دلار را به صورت پول نقد نگهــداری می‌کنند. دو ســوم باقیمانــده در املاک و تجارت‌هــای شخصی مانند شـــــرکت‌های خصوصی (33 درصد)، ســـــهام و دیگر دارایی‌هــای عمــومی (25 درصد) و املاک ســاختمانی و دارایی‌های لوکس مانند قایق‌های تفــریحی، هواپیماهــای شخصی، ماشین‌ها، آثار هنری و جواهرآلات (6٫6 درصد) سرمایه گذاری شده است.

2- زنان بسیار ثروتمند روی هم رفته جوان‌تر هستند

بر اســاس این گــزارش میــانگین سن زنــان ثروتمند 50 ســـــال است که در مقایسه با متوسط سن تمـــــامی ثروتمنــدان جهــان 12 ســال جــوان‌تر است. هم‌چــنین میانگین ثروت خالص آن‌ها نیز 110میلیــون دلار بــوده که تنها 12 درصد از ثــروت کلی افــراد ثروتمند جهــان را شامل می‌شود. اما بیش از نیمی از این زنان ثروت خــود را از طریق ارث بدست آورده‌اند در حــالی که یک ســوم مردان این لیست ثروتشان را از راه ارث کسب کرده‌اند.

3- نسل هـــزاره بیش از 3٫2 درصد افـــراد حاضر در فهرست ثروتمندترین افراد جهان را تشکیل می‌دهند

بر اساس این گزارش نسل هزاره کسانی هستند که بین سال‌های 1980 تا 1994 بدنیا آمده‌اند که 3٫2 درصد از افراد حاضر این فهرست را به خود اختصــاص داده و 7٫2 00 نفر را شــامل می‌شــوند. دو ســوم از این افــراد خودساخته بوده که از آن‌ها می‌تــوان به مــارک زاکربــرگ

موسس فیس بوک اشاره کرد. این کارآفرین باهوش که زمانی از دانشگاه‌هاروارد اخراج شده بود در سن 23 سالگی میلیاردر شد که به عنوان جوان‌ترین میلیاردر جهان نام خود را ثبت کرد. دارایی او در حال حاضر 64٫7 میلیارد دلار برآورد می‌شود. بر اساس گزارش موسسه‌ی «Wealth-X»، افرادی از نسل هزاره که بیش از 30 میلیون دلار سرمایه خالص دارند روی هم رفته 334 میلیارد دلار سرمایه در اختیار داشته و مارک زاکربرگ به تنهایی حدود یک پنجم این ثروت را در کنترل خود دارد.

4- تنها 15 درصد از این افراد ثروتمند از دانشگاه‌های بسیار معتبر آمریکایی فارغ التحصیل شده اند

بر اساس گزارش موسسه‌ی «Wealth-X»، داشتن مدرک از یکی از دانشگاه‌های معتبر ایالات متحده شامل‌هاروارد، پرینستون،ییل و کرنل که به «Ivy League»ـ مشهور هستند به معنای ثروتمند شدن نخواهد بود به طوری که تنها 15 درصد از افراد حاضر در لیست افراد دارای ثروت خالص بیش از 30 میلیون دلار، یعنی 35٫000 نفر، از این دانشگاه‌های معتبر فارغ التحصیل شده‌اند. در میان 20 دانشگاهی که بیشترین تعداد افراد ثروتمند در آن‌ها درس خوانده‌اند 5 دانشگاه در زمره دانشگاه‌های دولتی و عمومی قرار دارند.

5- میانگین ثروت افرادی که از دانشگاه‌های معتبر ایالات متحده فارغ التحصیل شده‌اند 1٫6 برابر ثروت بقیه‌ی افراد حاضر در لیست است

با وجــود موضــوعی که در مــورد قبل به آن اشــاره شد فارغ التحصیلان دانشگاه‌های معتبر آمریکایی موسـوم به «Ivy League» به طور متوسط 200 میلیون دلار ثروت دارند که 1٫6 باربر میانگین ثروت تمامی افراد حاضر در این لیست است. دانشـــگاه‌هاروارد با 1٫906 فـــارغ التحصـیلی که دسـتکم 30 میلیـون ثـروت دارند در این زمینه در مقام اول این فهرست قرار دارد. از این تعـداد افـراد ثروتمند 131 میلیـاردر هنـوز زنده‌اند. بیش از 75 درصد از افرادی که در این دانشگاه‌های معتبر آمریکــایی درس خوانده‌اند خـــود ســـاخته هســـتند. از این افـــراد می‌تـــوان به ایلان ماســک، وارن بـــافت، جف بـــزوس و خورخه پائولو لمن اشاره کرد.

6- سرگرمی عمده‌ی این افراد فعالیت‌های خیریه است

بیش از یک ســوم افــراد حاضر در این لیست در زمینه‌ی کارهــای انساندوســتانه و خیریه فعــالیت دارند. افــرادی مانند بیل گیتس و وارن بـــافت بیش از نیمی از ثـــروت خـود را در این راه خـرج کرده‌اند یا بـرای هـزینه‌ی آن در زمان حیات خود در کارهای خیریه برنامه ریزی نموده‌اند. در موسسه‌ی خـیریه‌ای که توسط این دو تاســیس شــده است تــاکنون 168 فــرد ثروتمند از 21 کشــور جهــان فعـــالیت انساندوســـتانه دارند. در میـــان دیگر عادت‌ها و تفریحات این افراد ثروتمند می‌تـوان به تماشـای فیلم یا دیگر مراسم دیـداری، بـازی کـردن و سـرمایه گـذاری در ورزش‌هایی مانند گلف، تنیس، اسکی، فوتبال آمریکــایی و بیش از همه فوتبال اشاره کرد.

7- میلیاردرها تنها 1٫1 درصد از جمعیت افراد حاضر در این لیست را تشـــــــکیل می‌دهند اما روی هم رفته 28 درصد کل ثروت این لیست را در اختیار دارند

بیش از 2٫397 میلیاردر در جهان وجود دارد که میـانگین ثروت خالص آن‌ها 3٫1 میلیارد دلار است. این افراد روی هم رفته در سال 2016 بش از 7٫4 تریلیون دلار سرمایه داشته‌اند که نسبت به سال قبل از آن 3٫7 درصد کاهش را نشان می‌دهد.

ابرمغزها، افسانه یا واقعیت؟

شاید شما هم هنرنمایی‌های «پرهام خسروبیگی» در برنامه فرمول یک را دیده باشید. پسربچه‌ای که ماه گذشته در مسابقات جهانی محاسبات ذهنی مالزی، قهرمان شد. پرهام در این برنامه با انجام دادن محاسبات سنگین ریاضی به صورت ذهنی و با سرعت بالا، باعث مبهوت شدن مجری برنامه یعنی «علی ضیا» شد.

اگر این برنامه را دیده اید، شاید با خود فکر کرده‌اید که چطور یک کودک در چنین سن پایینی توانسته چنین توانایی‌هایی به دست آورد؟ البته جدای از پرهام، ممکن است اخبار مربوط به افراد دیگری را نیز شنیده باشید که توانسته‌اند چندین زبان را بدون مشکل یاد بگیرند یا یک رشته اعداد طولانی را حفظ کنند و به درستی به یاد بیاورند. سوالی که با دیدن چنین افرادی به ذهن بسیاری از ما می‌رسد این است که آیا مغز افرادی از این دست با مغز ما، انسان‌های معمولی، از بدو تولد متفاوت بوده است یا آن‌ها با تمرین و پشتکار فراوان به چنین قابلیت‌هایی رسیده اند؟ پس اگر برای شما هم این سوال مطرح است که چطور برخی افراد به چنین قابلیت‌هایی دست پیدا می‌کنند با ما همراه باشید.

در کنار آن، در این پرونده می‌توانید با چند چهره که رکوردهایی جهانی را به نام خود ثبت کرده‌اند، آشنا شوید و سپس اگر به آموزش کار با چرتکه علاقه مند شده اید، برای شما اطلاعات بیشتری درباره تغییرات

مغزی بعد از کار طولانی مدت با چرتکه و چند توصیه هم به والدین داریم.

آیا هر فردی می‌تواند قهرمان جهـانی محاسـبات ریاضی ذهنی یا ابرمغز شود؟

3 واقعیت درباره مغزهای قهرمان

هر فردی که توانایی‌های خـارق العـاده‌ای کسب می‌کنـد، فـردی غیرعـادی نیست. گـاهی داسـتان فقط تمـرین و تکرار مجموعه‌ای از فعالیت‌هاست اما گاهی نیز داستان، تفاوت‌های مـادرزادی در مغز افـراد است. در این مطلب شـــما می‌توانید با سه واقعیت دربـــاره مغز قهرمانـــان حافظه آشنا شوید.

واقعیت اول: تفاوت‌ها واقعی هستند!

مغز افـــرادی که چـــنین قابلیت‌هـــایی دارند با مغز بقیه افـــــراد متفـــــاوت است. این موضـــــوع را نه فقط توانمنـدی‌های آن‌ها که اسـکن مغـزی آن‌ها نـیز نشـان می‌دهد. با پیشرفت روش‌های تصویربرداری از مغز، حالا محققـــان توانســـته‌اند بخشی از تفاوت‌هـــای جـــزئی در ساختار و عملکرد این افراد با افراد عادی را نشان دهند.

واقعیت دوم: تفاوت‌ها گاهی ذاتی، گاهی اکتسابی!

درست است که این افـراد مغز متفـاوتی دارند اما دلایل این متفاوت بودن در همه آن‌ها یکسان نیست و بین خود آن‌ها نیز تفاوت‌هایی وجود دارد. برخی از همان بدو تولد متفاوت‌اند و بـــرخی در اثر یـــادگیری مهـــارتی جدید و تمرین و تمرین و تمرین زیاد به چنین قابلیت‌هایی دست پیدا کرده‌اند.

واقعیت سوم: گاهی پای یک اختلال در میان است!

مغز برخی افراد از همان بدو تولد با بقیه متفاوت است. البته این تفـــاوت داشـــتن می‌تواند ناشی از یک اختلال باشد. به عنوان مثال حدود 10درصد افــراد دارای اختلال اوتیسم توانایی‌هــای خــاص و ویــژه‌ای دارند. اســتفان ویلشـــایر یکی از معروف‌تـــرین افـــراد دارای اوتیسم با مهـــارت خـــارق العـــاده است. او حافظه بصـــری فـــوق العاده‌ای دارد و بعد از دیدن منظره‌ای برای مدتی کوتاه، توانایی کشیدن آن منظره همراه با جزئیاتش را از حفظ دارد. البته در کنـار اوتیسـم، اختلالات دیگـری نـیز وجـود دارند که می‌توانند چـــنین شـــرایطی ایجـــاد کننـــد، مانند اختلال اف جی یا ســـندروم آســـپرگر.اما گـــروه دوم با مغزهای متفاوت، افرادی هستند که در طول رشد بر اثر اتفاقاتی در مغزشـان تغیـیراتی ناخواسـته روی می‌دهد. آسیب‌های مغزی ناشی از حوادث یا تومورهای مغــزی از جمله این موارد هستند. سـندی الن یکی از معروف‌تـرین افراد در این دسته است. سندی چهل و سه ساله بود که پزشکان متوجه تومور مغزی در سر او شدند.

پزشکان طی عمل نه تنها تومور که بخش‌هایی از مغز او را نیز برداشتند. بعد از این عمل سندی به ناگهان تبـدیل به فردی خلاق شـد، او حـالا یک هنرمند در تولید مبلمـان است.و اما گـروه سـوم افـرادی هسـتند که مغز آن‌ها در ابتدای امـر، تفـاوتی با بقیه نداشـته و در طـول زنـدگی شان به صـورت ناخواسـته تغیـیری در آن روی نـداده اما یک روز در نتیجه یک انتخاب، داسـتان تغیـیر در مغز آن‌ها آغاز شده است.

به نظر می‌رسد افـــرادی مانند پرهـــام خســـروبیگی در همین گـروه قـرار می‌گیرند. انجـام بـرخی فعالیت‌هـای ذهنی مانند ورزش برای مغز ماست و زمانی که آن‌ها را بـرای مـدتی طـولانی و مکـرر انجـام می‌دهیم، آرام آرام مغز ما شروع به تغییر می‌کند.

آشنایی با 2 چهره که مغزشان توانایی‌های خارق العـاده دارد از حفظ کردن عدد 70 هزار رقمی تا حل روبیک در 4 ثانیه!

یک روز نمایش محاسـبات ریاضی به شـکلی ذهـنی و یک روز حل مکعب روبیک زیر پنج ثانیه توسط انســـــــان، توجه‌ها را به خودش جلب می‌کند! یک بار رکورد یادگیری زبان جدید در کوتاه‌ترین زمان مطـرح می‌شـود و یک بـار گفتن چند هـــزار رقم اعشـــار بـــرای عـــدد پی از روی حافظه. این نمایش‌ها نه فقط در کشـــور ما که در همه جا طرفـداران خـود را دارد. در ادامه مطلب با دو چهـره مطرح و رکورد دار در این زمینه آشنا می‌شوید.

حفظ کردن یک عدد 70 هزار رقمی!

رجویر مینـا، تصـور گفتن فهرسـتی از اعـداد به ترتیـبی مشخص طی زمـانی نزدیک به 10 سـاعت، چـیزی شـبیه شکنجه است اما رجویر مینا از کشور هند در سال 2015 این کـــار طـــاقت فرسا را انجـــام داد و به این تـــرتیب توانست رکـورد گینس در گفتن اعشـار عـدد پی (همـان 3.14 خودمان) را به نام خـود ثبت کند. رجـویر در زمـان ثبت این رکورد تنها 21 سال داشت. او در توضـیح روش کـار خـودش گفته که او اعـداد را به صـورت دو تا و به

کمک مرتبط کـردن آن‌ها با تصـاویر، به خـاطر سـپرده است.

حل روبیک فقط در 4 ثانیه!

فلیکس زمـدکس، بـاور این که کسی بتواند مکعب روبیک را در چهـار ثانیه و بیست و دو صـدم ثانیه مـرتب کنـد، راحت نیست. حالا اگر در کنارش بدانید که رکـورددار این رشـته، جـوانی 23 سـاله اسـت، احتمـالاً بیشـتر جا می‌خورید.

فلیکس زمدکس از استرالیا از 12 سالگی کـار با روبیک را شـروع کـرده و البته از همـان سن نـیز در رقابت‌هـای مختلف این رشـته شـرکت داشـته است. او حـالا دیگر متخصص این رشـته محسـوب می‌شـود و دوره‌هـای آموزشی ویـژه حل روبیک مخصـوص افـراد مبتـدی و حرفه‌ای برگزار می‌کند.

سخنی با والدینی که به فکر فرستادن فرزندان شـان به کلاس‌های چرتکه هستند لطفا جوگیر نشوید!

اگر فرزند دارید و حـالا با دیـدن عملکـرد «خسـروبیگی» وسوسه شـده‌اید که فرزنـدتان را به کلاس‌هـای چرتکه یعنی آموزش محاسبات ریاضی بفرستید، باید نگـاهی به نکاتی که در ادامه مطلب مطرح می‌شود، بیندازید.

گفتن عباراتی چون «نگاه کن، نصف تویه!» یا «واقعا که تو آخرش هیچی نشدی!» به فرزندان تان، فقط به ایجاد احساس سرخوردگی منجر می‌شود.

تجربه نشـان داده که بعد از پخش چـنین برنامه‌هـایی، تقاضا برای آموزش در آن حوزه خاص به شـدت افـزایش

می‌یابد اما در مقابل بخش قابل توجهی از متقاضیان جدید، خیلی زود سرخورده می‌شوند و کنار می‌کشند. دلیل اصلی این سرخوردگی نیز نبود علاقه و استعداد در چیزی است که آن‌ها شروع به یادگیری کرده‌اند. پس در عوض قرار دادن فرزندتان در موقعیتی که می‌تواند به سرخوردگی‌اش منجر شود، سعی کنید استعدادهای واقعی او را کشف کنید و در عین حال یادتان باشد که قرار نیست همه ما مسیر یکسانی را برای موفقیت طی کنیم.

اگر می‌خواهید فرزندتان در مسیری پیشرفت کند، تمرین هر روزه را جدی بگیرید و البته یادتان باشد برای تحقق این موضوع در کنار فرزندتان، خود شما نیز باید پشتکار لازم برای پیگیری و تشویق را داشته باشید.

آغاز کردن یادگیری مهارتی جدید و پس از مدتی رها کردن، امری معمول است. رها کردن فعالیت‌ها اگر یک رویه ثابت نباشد، نشانه هیچ اختلال یا حتی نقطه ضعف مشخصی نیست! پس اگر فرزندتان پس از مدتی فعالیتی را رها می‌کند، به دنبال یافتن دلایل احتمالی آن باشید اما از زدن برچسب‌هایی چون «تنبل» و ... خودداری کنید.

مطالعات نشان می‌دهد بخشی از ادعاهای طرفداران چرتکه درباره این فعالیت بر عملکرد مغز افراد واقعیت دارد، چرتکه با مغز ما چه می‌کند؟

اول از همه بیایید همین اول کار موضوعی را روشن کنیم. گاهی اوقات ادعاهای مرتبط با تاثیر مثبت چرتکه، مکعب روبیک یا انجام محاسبات ذهنی تنها تبلیغات

موسسات آموزشی هستند. موسساتی که چون خودشان دستی در کار دارند، در بیان تـاثیرات مثبت این فعالیت‌ها اغراق می‌کنند. ما با آن بخش از ادعاها کـاری نـداریم، و تنها در پی این هستیم که مطالعـات علمی تایید شـده را مطرح کنیم.

آن‌چه مطالعات می‌گوید

مطالعه محققــان دانشــگاه ژچیانگ چین در ســال 2017 نشــان می‌دهد انجــام محاســبات ریاضی با چرتکه بــرای مــدت زمــان طــولانی و به شــکل هر روزه، می‌تواند به تغیــیراتی در بخش بینــایی-فضــایی مغز و شــکنج دوکی شـکل نیمکـره چپ (منطقه‌ای بین لوب‌هـای گیجگـاهی و پس سری) منجر شود. تغییرات در بخش بینـایی-فضـایی مغـز، بـاعث افـزایش سـرعت پـردازش اطلاعـات در این بخش شــده و تغیــیرات در شــکنج دوکی شــکل با بهبــود عملکـــــرد در ریاضی در مغز ارتبـــــاط دارد. یکی دیگر از نـواحی مغز که در نتیجه تمـرین با چرتکه می‌تواند تغیـیر کند، بخش جلـویی لـوب آهیـانه‌ای در نیمکـره راست مغز است. این بخش از مغز وظیفه حل مســائل را بر عهــده دارد و تقـویت آن می‌تواند سـرعت عمل افـراد در زمـان مواجهه با مســائل را به دنبــال داشــته باشد. نکته قابل توجه این است که محققــان دانشـگاه اوسـاکای ژاپن در یکی از بررسی‌های خود متوجه شدند که در افـراد عـادی محاسبات ذهـنی در نیمکـره چپ صـورت می‌گـیرد اما در افرادی که با چرتکه تمرین زیادی کرده‌اند این محاســبات در نیمکـره راست انجـام می‌پـذیرد. اسـتفاده از نیمکـره راست در این شــرایط، می‌تواند تا حــدی تبــیین کننــده حافظه قوی‌تری در افراد این گروه باشد.

ادامه‌ی تمهیدات فراماسونری برای تشکیل حکومت جهانی شیطانی

همان طور که در بخش‌های قبل ملاحظه فرمودید، فراماسون‌ها برای رسیدن به اهداف آخرالزمانیشان، به روش‌های متفاوتی متوسل می‌شوند؛ به طوری که در برابر ملل مختلف، سیاست‌های متفاوتی را به کار می‌بندند.

به عنوان مثال، فراماسونرها برای سوء استفاده از نیروی مسیحیان (که پرجمعیت‌ترین پیروان دین‌های آسمانی در دنیا هستند)، آن‌ها را فریب داده و با ادعای تلاش برای بازگشت مسیح (ع)، از حمایت آنان برخوردار شده و نقشه‌های آخرالزمانیشان را تا حد زیادی اجرا کرده‌اند. این حربه‌ی آنان باعث شده است تا مردم عادی آمریکا (به خصوص اوانجلیکال‌ها) از دولت آمریکا و دولت اسراییل حمایت کرده و به شدت برای بقای اسراییل تلاش کنند. در واقع ادعای تلاش برای بازگشت مسیح (ع)، ترفندی است که ماسون‌ها از آن برای کسب حمایت مردم کشورشان استفاده می‌نمایند.

اما فراماسون‌ها برای بخش دیگری از مردم جهان، برنامه‌ی متفاوتی را تدارک دیده‌اند. بدین ترتیب که به واسطه‌ی حمایت از نظریه‌هایی همچون نظریه‌ی «پایان تاریخ» فوکویاما، نظریه‌ی «موج سوم» آلوین تافلر و...، کمال مطلوب را برای کشورهای جهان سوم، همان شرایط کنونی کشورهای غربی دانسته و نظام لیبرال-دموکراسی امروزه‌ی کشورهای غربی و موج علمی و

اطلاعاتی این کشورها را منجی کشـورهای جهـان سـوم می‌دانند.(459)

آنان با تبلیغ این نکته که نظام کنونی کشـورهای غـربی، منجی کشورهای جهـان سـوم و منجی کل جهـان اسـت، تلاش می‌کنند تا اعتقـاد به منجی آسـمانی را در پـیروان ادیـــان الهی از بین ببرند و آن‌ها را ســـرگرم منجیـــان دروغین زمینی نمایند.

علاوه بر این‌ها نظریه‌هــایی همچــون نظــریه‌ی «پایــان تاریخ» فوکویاما، نظریه‌ی «موج سوم» آلوین تــافلر و... که شرایط کنونی جهان غـرب را آرمـان بشـری و کمـال مطلوب می‌دانند، وجود هر گونه آینـده‌ی امیـدبخش را رد کـــرده و انســـان‌ها را از پویـــایی و حـــرکت به ســـوی آرمان‌های بزرگ اخلاقی و اجتماعی منع می‌کنند.

با توجه در مطالب ذکر شـده، در می‌یـابیم که در صـورت مـوفقیت ماسـون‌ها در نقشه‌ی فـوق، آنـان با این ترفند می‌توانند حرکت‌هـــای امید بخش و نجـــات بخش منجی گرایــانه‌ی پــیروان ادیــان الهی را متوقف کنند و نظــام طاغوتی خود را به عنوان منجی کشـورهای جهـان سـوم معرفی نمایند.

متأسفانه امـروزه بسـیاری از کشـورهای مسـلمان تحت تأثیر دیدگاه مـذکور قـرار گرفته و تنها بـرای رسـیدن به شــرایط مــادی جهــان غــرب تلاش می‌کنند و از هرگونه حرکت منجی گرایانه اجتناب می‌ورزند و در این زمینه در رکود و سکوت مرگباری معلقند. با کمال تأسف، بسیاری از کشورهای اسلامی از جمله عربستان، امارات متحده‌ی عربی، کویت، مالزی و... در این وضعیت به سر می‌برند.

بـــدین تـــرتیب به نظر می‌رسد که ما مســـلمانان وظیفه داریم تا این نقشه‌ی پلید جهـان غـرب را افشا نمـاییم و در جهت مقابله با این پدیده‌ی شـوم، از همه‌ی ابزارهـای مشروع استفاده کـنیم. آن شا الله این تلاش ما می‌تواند علاوه بر بیـداری و تحـرک سـایر بـرادران مسـلمانمان، زمینه‌ی بیداری و هوشیاری پیروان سـایر ادیـان الهی را در کشورهای جهان سوم آماده نماید.

تلاش بـرای معـرفی کشـور ماسـونی آمریکا به عنـوان منجی ملت‌های جهان در فیلم‌های‌هالیوودی.

فراماســـون‌ها و صهیونیست‌ها که با ادعـــای بازگشت مسیح (ع) و ظهور منجی به فریب مسیحیان اوانجلیکـال و یهودیـــان می‌پردازنـــد، به صـــورت کـــاملاً موذیانه و نامحسوس وجود هرگونه منجی آسمانی را نفی می‌کنند و خود را به عنـوان منجی بشـریت معـرفی می‌نمایند که این امر توسط فیلم‌های‌هالیوودی و با تأثیر بر ناخودآگاه انسان‌ها به نحو احسن انجام می‌شود.

بسیاری از فیلم‌های‌هالیوودی تا کنـون تولید شـده‌اند که در آن‌ها از خطـری بـزرگ بـرای تمـدن بشـری سـخن به میان آمده است. در این فیلم‌ها عموماً عنوان شده است که خطـراتی همچـون ویروس‌هـای مرگبـار، موجـودات وحشی ناشناخته، انسان‌های تغییر حـالت یافته در محیط آزمایشـگاه، موجـودات فضـایی، دایناسـورها، شـهاب سـنگ‌های آسـمانی، جنگ‌هـای اتمی و... همـواره جـان همه‌ی انسان‌ها را تهدید می‌کنند. از مهمترین فیلم‌ها در این زمینه می‌تـوان به فیلم‌هـای (Resident Evil)، (Reign of Fire)، (War of The worlds)، (Armageddon) و... اشاره کرد.(460)

اما نکته‌ی مشـــترک در بین همه‌ی فیلم‌هـــای فـــوق این است که در همه‌ی آن‌ها دولت ماســـــونی آمریکا و یا یک قهرمـان آمریکـایی، مـردم دنیا را از خطـری که آنـان را تهدید می‌کنـد، نجـات می‌دهد و بقیه‌ی ملت‌ها انگشت به دهان، قهرمان آمریکایی را تحسین می‌کنند.

جالب این‌جا است که در فیلم‌های مـذکور، هیچ خـبری از منجی آســمانی نیست و جهــان در حــالی که غــرق در فلاکت و مصیبت اسـت، بـدون منجی الهی با خطر دست و پنجه نــرم می‌کند. در واقع قهرمانــان آمریکــایی و یا دولت آمریکا در این فیلم‌هـــا، به جـــای منجی آســـمانی نقش ایفا می‌کنند و خـــود را در نقش یک منجی زمیـــنی قدرتمند نشان می‌دهند.

برای مثال حتی در فیلم (Armageddon)ـ که نـام آن از کتـاب مکاشـفات یوحنا اقتبـاس شـده اسـت، خـبری از درگیری بین دو سپاه خیر و شر نیست و منجی فیلم نـیز حضـــرت عیسی (ع) نمی‌باشـــد؛ بلکه در این فیلم، خطر اصلی از جانب شـهاب سـنگ‌های آسـمانی بـوده و منجی فیلم نیز یک گـروه علمی است که مـانع برخـورد شـهاب سنگ‌ها به زمین می‌شود!(461). این فیلم نشان می‌دهد که دولت‌هـــای ماســـــونی تلاش می‌کنند تا مفـــاهیمی همچون واقعه‌ی کم و بیش ساختگی آرماگدون را نـیز به صـورت یک حـادثه‌ی طـبیعی تفسـیر کنند و خـود را به عنوان منجی آن معرفی نمایند.

این حـرکت فیلم‌های‌هـالیوودی قطعـاً بی‌دلیل نبـوده و هدف خاصی را دنبال می‌کند. هدف اصلی از سـاخت این فیلم‌هـا، انکـار وجـود هرگونه منجی آسـمانی و معـرفی دولت‌هــای قدرتمند ماســونی به عنــوان منجی زمیــنی

می‌باشد. در واقع همانگونه که قـــدرت‌های ماســـونی با حمـایت از نظریه‌هـایی چـون نظـریه‌ی «پایـان تـاریخ» فوکویاما، نظریه‌ی «موج سوم» آلـوین تـافلر و... سـعی در قبولاندن خـود به عنـوان منجی به قشر دانشـگاهی و تحصیلکرده دارند، فیلم‌های‌هـالیوودی نـیز تلاش می‌کنند تا در نظر مردم عادی، دولت‌هـای ماسـونی را به عنـوان منجی زمینی معرفی کنند.

با توجه به مطـالب ذکر شـده، درمی یـابیم که بر خلاف ادعای دولت‌های ماسونی مبـنی بر تلاش بـرای بازگشت مسـیح (ع)، این کشـورها که اساسـاً بر مبنـای تعـالیم الحـادی شـکل گرفته‌انـد، عملاً خـود را به عنـوان منجی جهان معرفی می‌نمایند و وعده‌های شـیرین ادیـان الهی را مبـنی بر ظهـور منجی الهی نفی می‌کنند. بنـابراین وظیفه‌ی ما مســلمانان است که با تبلیغـــات، فیلم‌ها و نظریات توطئه آمیز دولت‌های ماسونی مقابله نمـاییم و حرکت‌های شیطانی آن‌ها را افشا کـنیم. مطمئنـاً اگر در این راه کوتـــاهی کـــنیم، به دلیل تبلیغـــات وســـیع فراماسونرها، نسل جوان مسلمانان در آینده، دولت‌هـای ماســونی (از جمله آمریکا) را به عنـــوان منجی و کعبه‌ی آمـال خـود خواهند پنداشت. این مسـأله ضـرورت اقـدام هرچه ســـــریع‌تر مســـــلمانان را در جهت مقابله با توطئه‌های ماسون‌ها نشان می‌دهد.

از دیدگاه فراماسون‌ها، این جهان خداونـدی نـدارد؛ بلکه عناصر خلقت به صـــورت تصـــادفی این جهـــان را خلق کرده‌اند. بنابر این نظریه، انسـان نـیز یک حیـوان است و حق دارد مطـابق ذات خـود، هر کـاری را که دوست دارد، انجام دهد. گروه‌های ملحد ماسـونی، پیـامبران را (نعـوذ

بالله) دروغگو و خیانتکـــار می‌داننـــد، زیـــرا معتقدند که پیـامبران مـانع لـذت جـویی انسـان‌ها شـده و آنـان را از بازگشتن به اصل حیوانی؟! خود باز داشته‌اند!(462)

گروه‌های فراماسـون و صهیونیسـت، در سـناریوی جدید خود، تلاش کرده‌اند تا چهـره‌ی پیـامبران الهی را تخـریب نمایند. برای مثال، آن‌ها از سال‌ها قبل با انتشـار کتب و پخش فیلم‌های متعدد، سـعی در تخـریب چهـره‌ی پیـامبر عظیم الشان اسلام (ص) داشته‌اند که این مسأله بر هیچ کس پوشیده نیست. از جمله‌ی این اقدامات در سـال‌های اخـیر، می‌تـوان به چـاپ کاریکاتورهـای مـوهن از پیـامبر گـرامی اسـلام (ص) در روزنامه‌هـای دانمـارکی و دیگر روزنامه‌های اروپایی و آمریکایی اشاره کرد.(464)

فراماسـون‌ها که در طـول قـرون 20 و 21، با شـعار بازگشت مســیح (ع) و تبلیغ جنگ کـــذایی آرماگـــدون، توانســته‌اند مســیحیان اوانجلیکــال و عــده‌ی زیــادی از یهودیان را با خود همراه کنند و با فـریب آنـان، حکـومت ظاهراً یهودی و باطناً ماسونی اسـراییل را بنیـان نهنـد، حال که ساخت معبد سـلیمان و تشـکیل حکـومت جهـانی شـــیطانی را در دســـترس می‌پندارنـــد، دیگر نیـــازی به اســتفاده از شــعار بازگشت مســیح (ع) نمی‌بینند و این حربه را کنـار گذاشـته‌اند. این گروه‌هـای ملحد که کـاملاً تفکر ضد دینی دارند، اکنون و در واپسـین گام‌هـای خـود برای تشکیل حکومت جهـانی شـیطانی، در تلاش هسـتند تا آرام آرام نقـاب مـذهبی و منجی گرایـانه‌ی خـود را از چهره شان کنار زده و چهره‌ی واقعی و ضد دینی خود را نشــان دهنــد؛ زیــرا اصل تفکر این گروه‌هــا، چــیزی جز مقابله با ادیان الهی نیست و در نهایت نیز قصد دارند تا

ریشه‌ی ادیان را به خیـال خـام خـود بخشـکانند. به همین دلیل، در سال‌های اخیر شروع به تخریب چهره‌ی حضـرت عیسی (ع) کرده‌اند تا امید مسـیحیان به ظهـور منجی را نیز به یأس تبدیل کنند.

یکی از فیلم‌هایی که در سال‌های اخیر، مطابق با اهداف فراماسونری و در جهت تخـریب چهـره‌ی حضـرت عیسی (ع) ســـاخته شـــده اســـت، فیلم «کد داوینچی» یا «Da Vinci Code» می‌باشد. فیلم «کد داوینچی» از کتابی به همین نام اقتباس شـده است که در سـال 2004 منتشر گردید و در سال 2006، فیلمی از روی آن سـاخته شد.(464)

در فیلم «کد داوینچی» موضوع داستان پـیرامون تـابلوی نقاشی معـــروف «شـــام آخر: The last supper» می‌باشد.(465)ـ این تـابلو، تـابلویی رمز آمـیز و موذیانه است که «لئوناردو داوینچی» نقاش مشهور ایتالیایی آن را به تصویر کشیده است. این نقـاش معـروف ایتالیـایی که بنـابر قـراین بسـیار، تحت تـأثیر تفکـرات گروه‌هـای مخفی و شبه کابالایی قرار داشته،(466) عقاید منحرف خود را در این تابلوی نقاشی، در معرض نمایش گذاشـته است. بـرای بررسی بهـتر این مطلب، بهـتر است ابتـدا نگاهی به تابلوی نقاشی مذکور بیندازیم:(467)

ساخت فیلم «کد داوینچی» یا «Da Vinci Code».

تـابلوی اصـلی«شـام آخر: The Last Supper»ـ اثر «لئوناردو داوینچی» نقاش معروف ایتالیایی.

تـابلویی از روی تـابلوی اصـلی شـام آخر رسم شـده و وضوح بیشتری دارد.

تـابلوی «شـام آخر» لئونـاردو داوینچی از نظر آفـرینش هـنری، یکی از زیبـاترین نقاشی‌هایی است که در طـول تاریخ رسم شده است؛ اما این نقاشی بسیار زیبا، حاوی نکـات مخفی و کفرآلـودی است که در بطن آن پنهـان شده است. برای درک بهتر این مسأله، به توضـیحات زیر توجه فرمایید:

اگر در تابلوی نقاشی «شـام آخر» دقت فرماییـد، قطعـاً متوجه خواهید شد که شخصی که در سـمت راست حضرت عیسی (ع) نشسته است، یک زن می‌باشد. (البته از نظر ما در سـمت چپ تصـویر دیـده می‌شـود؛ اما در نقاشی، در سمت راست ایشان نشسته است.)

بر خلاف تصـور عـده‌ای از مسـیحیان که این شـخص را سـنت جـان «Saint John»ـ (یکی از حواریـون حضـرت مسـیح (ع)) می‌پندارنـد، شـخص مـذکور، مطمئنـاً یک زن می‌باشد. اگر از نزدیک نگـاهی به تصـویر این شـخص بیندازیم، این مسأله بهتر مشخص خواهد شد:

در تـابلوی اصـلی«شـام آخر: The Last Supper»ـ اثر «لئوناردو داوینچی», در سمت راست حضرت عیسی (ع) تصویر یک زن به چشم میخورد.

به نظر داوینچی، این زن «مـریم مجدلیه» بـوده و «شـام آخر»، ضیافت شـامی است که حضـرت عیسی (ع)، خـبر ازدواجش با مریم مجدلیه را به حواریون اعلام می‌نماید! (468)ـ (مـریم مجدلیه معاصر حضـرت عیسی (ع) می‌زیسـته و شخصـیت بسـیار برجسـته‌ای در مسـیحیت بـوده است. در مـورد وی اقـوال گونـاگونی بیـان شـده است. برخی از منابع او را عضو یک خاندان سـلطنتی در

زمـــان حضـــرت عیسی (ع) می‌دانند. بعضی از منـــابع مســیحی می‌گویند که وی زنی بــدکاره بــوده که توسط حضرت عیسی (ع) از سنگسار نجات یافته و سپس ایمان آورده و از پیروان آن حضرت شده است.(469) اما منابع مذکور، این مطلب را بدون شواهد قـوی بیـان کرده‌اند و به همین دلیل، احتمال این که این داستان صحیح نباشـد، بســیار است. لازم به ذکر است که انجیلی منســوب به مـریم مجدلیه وجـود دارد که گفته می‌شـود این انجیـل، شباهت بسیار زیادی با آن‌چه که قرآن دربـاره‌ی حضـرت عیسی (ع) ذکر کرده است، دارد.(470)ـ به نظر نگارنـده ممکن است که بدســابقه جلــوه دادن مــریم مجدلیه در منابع مسیحی، و توهین‌هـای دیگـری که به مـریم مجدلیه شـــده است (مانند نقاشی‌های فـــراوانی که از او به صـــورت عریـــان کشـــیده شـــده است)، همگی به دلیل شباهت مطالب انجیل منسوب به او با مطـالب قـرآن در مورد حضرت عیسی (ع) می‌باشد؛ زیرا دسـتگاه واتیکـان به هر شکل ممکن، مطالبی را که حقانیت اسلام را تأیید می‌کند، تحت سانسور شدید قـرار می‌دهد. بـدین تـرتیب به نظر می‌رسد به دلیل شباهت بعضی از مطـالب انجیل منسوب به مریم مجدلیه با مطالب قرآن، واتیکـان سـعی در بدسابقه جلوه دادن وی داشته است.)

از جمله شواهدی که نشـان می‌دهد داوینچی تلاش کـرده است تا در تابلوی «شـام آخر»، تفکر منحـرف خـویش را به نمایش بگـذارد، این است که در این تـابلو حواریـون با چهره‌هـایی کـاملاً متعجب و عصـبانی به تصـویر کشـیده شده‌اند. حتی چاقویی در دست یکی از حواریـون به نـام سنت پیتر (Saint Peter)، دیده می‌شود که این چاقو به شـکل تهـاجمی در دست وی قـرار دارد. علاوه بر این در

این تابلو دیـده می‌شـود که سـنت پیـتر، دست خـود را به حالت تهدید آمیز در جلوی گردن مریم مجدلیه گرفته و با این کار او را تهدید به مرگ کـرده است. به نظر می‌رسد که داوینچی با این کار قصد داشـته است تا به مخاطبـان خـــود القا کند که نه تنها حضـــرت عیسی (ع) با مـــریم مجدلیه ازدواج کـرده اسـت، بلکه حواریـون نـیز ازدواج و نقض تجرد حضرت عیسی (ع) را عملی خائنانه دانسته و ایشان را سرزنش کرده‌اند!

در تصویر زیر، چهره‌های متعجب و عصـبانی حواریـون را ملاحظه می‌فرمایید:

چهره‌های متعجب و خشمگین حواریـون در تـابلوی شـام آخر اثر لئونـاردو داوینچی. به نظر میرسد که داوینچی با این کار قصد داشته است تا به مخاطبان خود القا کند که نه تنها حضـرت عیسی (ع) با مـریم مجدلیه ازدواج کـرده است, بلکه حواریــون نــیز ازدواج حضــرت عیسی (ع) را عملی خائنانه دانسته و ایشان را سرزنش کرده‌اند.

در تصـویر زیر چـاقویی که در دست سـنت پیـتر (یکی از حواریون وجود دارد)، و نیز تهدید مریم مجدلیه توسط او را ملاحظه می‌فرمایید:

شواهدی که نشان می‌دهد از نظر داوینچی, حواریــون از ازدواج حضـــرت مســـیح(ع) با مـــریم مجدلیه خشـــمگین شده‌اند.

عکس راست: چاقو در دست سنت پیتر

عکس چپ:دست تهدید کننده سنت پیـتر در جلـوی گـردن مریم مجدلیه

همــان گونه که ملاحظه فرمودیــد، «لئونــاردو داوینچی» عقاید منحرف کابالایی خود را به صورت کاملاً رمز آمــیز در تابلوی «شام آخر» به کار گرفته و بدین وســیله تلاش نموده تا عقاید الحادی خویش را به دور از چشم کلیســا، به نسل‌های بعد منتقل کند. در زمــانی که شــوالیه‌های معبد (Knights Templar)ـ و سایر افراد شرکت کننـده در اجتماعــات مخفی به ســهولت اعــدام می‌شــدند، نقاشی‌های داوینچی می‌توانست بهــترین وســیله بــرای انتقــال مفــاهیم الحــادی و کابــالایی باشد که به نظر می‌رسد داوینچی توانســـــته است این نقش را به نحو احسن انجــام دهد. (ادعــای ازدواج حضــرت عیسی (ع) و مریم مجدلیه برای اولین بار از سوی شــوالیه‌های معبد (Knights Templar)ـ بیان شد؛ این گــروه ادعا کردند که در ویرانه‌هــای معبد موســوم به معبد ســلیمان، شــواهد ازدواج حضــرت عیسی (ع) و مــریم مجدلیه را یافته‌اند!(471)ـ شــوالیه‌های معبد در انتشــار ادعــای خــود موفق نشدند؛ زیرا به دلیل کفرآمیز بودن تعلیماتشان، از سوی مــردم و کلیسا طــرد شــده بودند. با توجه به این مســأله می‌تــوان نتیجه گــرفت که به احتمــال زیــاد، داوینچی با مشاهده‌ی این وضعیت تلاش کرده است تا مطلب مذکور را به صورت پنهانی و از طریق نقاشی بیان کند.)

اما کتاب و فیلم «کد داوینچی» با هدفی کاملاً مشخص و در زمانی حساس به بازارهای کتاب و ســالن‌های ســینما عرضه شدند. انتشار کتاب «کد داوینچی» در ســال 2004 و پخش فیلم آن در ســال 2006، خــود نشــان دهنــده‌ی وجود یک تــوطئه‌ی ســازمان یافته در جهت تــرویج عقاید انحرافی در مورد حضرت عیسی (ع) می‌باشد.

صرف نظر از صـورت ظـاهری داسـتان در کتـاب و فیلم «کد داوینچی»، نکته‌ی مهمی که در این فیلم به چشم می‌خورد، ترویج مخفیـانه‌ی تفکـری مسـموم و شـیطانی است که فراماســــــون‌ها و صهیونیست‌ها به آن دامن می‌زنند. در این تفکر، حضرت مسیح (ع) با مـریم مجدلیه (Mary Magdalene) ازدواج کرده و صاحب فرزند شده و بعد از چند سال زندگی مخفیانه، فوت کرده است! این تفکر مسـموم، بـرای اولین بـار توسط شـوالیه‌های معبد وارد اروپا شد و آنــان با ارایه‌ی اســناد جعلی، ســعی در مســـتند ســـازی تفکر شیطانیشـــان نمودند. این تفکر ســال‌ها در بین گروه‌هــای مخفی و کابــالایی اروپا رواج داشت تا این که فراماسونری به عنوان وارث مهم کابالا و تعالیم شوالیه‌های معبد، تفکر مذکور را پذیرفت.

فراماســون‌ها که خــود وارث تعــالیم کفر آمــیز کابــالا هسـتند، از نقاشی معـروف «شـام آخر» سـوء اسـتفاده کرده و تلاش کرده‌اند تا با عنوان کتاب و فیلم داسـتانی، افکار کابالایی داوینچی را در ذهن مسیحیان تزریق کرده و در آنــان ایجــاد شــبهه نمایند. زیــرا از نظر مســیحیان، تجرد یکی از ویژگی‌هـای قدیسـین مسـیحی است. بـدین ترتیب اشاعه‌ی این مطلب که حضـرت مسـیح (ع) ازدواج کرده است، در اعتقاد آنان نسـبت به حضـرت مسـیح (ع) تشکیک ایجاد خواهد کرد. از سوی دیگــر، تــرویج این فکر که حواریـــون از ازدواج حضـــرت عیسی (ع) خشـــمگین شده‌اند، بیش از پیش مسـیحیان را نسـبت به این پیـامبر بزرگوار بدبین می‌نماید.

البته لازم به ذکر است که در دیـــدگاه اســـلامی، گر چه اشاره‌ای به ازدواج حضـرت عیسی (ع) نشـده اسـت، اما

پـــذیرش ازدواج ایشـــان نـــیز خدشه‌ای به شخصـــیت این پیـامبر بـزرگ وارد نمی‌نمایـد؛ زیـرا ازدواج از سـنت‌های پســـندیده‌ی الهی است. اما اشـــاره به ازدواج حضـــرت عیسی (ع) در تـابلوی «شـام آخر»، با هـدف تخـریب این پیامبر خدا انجام شـده اسـت، نه به نیت تصـدیق ایشـان. کما این‌که خشم حواریـــون در تـــابلوی «شـــام آخر» نـــیز بیش از پیش، پرده از نیات پلید داوینچی برمی دارد.

نکته‌ی مهم این که فیلم «کد داوینچی» زمـــــانی اهمیت می‌یابد که بـــدانیم این فیلم، علاوه بر القـــای مســـتقیم مفاهیم انحرافی پیرامون زندگی حضـرت مسـیح (ع)، به صورت غیر مستقیم نیز زمینه را بـرای فیلم خطرنـاک و به ظـاهر مسـتند «مقـبره‌ی گمشـده‌ی عیسی (ع)» یا « The lost tomb of Jesus»، آماده می‌نماید. فیلم اخیر، مفاهیمی کاملاً مشـابه «کد داوینچی» داشـته و در سـال 2007 به مخاطبان سینما عرضه شـده است که در ادامه به آن نیز خواهیم پرداخت.

بنابراین همان گونه که ملاحظه فرمودیـد، فراماسـون‌ها که در طـول قـرون اخـیر با شـعار بازگشت مسـیح (ع) و تبلیغ جنگ کـــذایی آرماگـــدون، توانســـته‌اند عـــده‌ای از مسـیحیان و یهودیـان را با خـود همـراه کنند و با فـریب آنان، حکومت ظاهراً یهودی و باطناً ماسونی اسراییل را بنیان نهند، حال که خود را در آسـتانه‌ی تشـکیل حکـومت جهانی شیطانی می‌بینند، دیگر نیاز چنـدانی به اسـتفاده از شـــعار بازگشت مســـیح (ع) احســـاس نمی‌کنند. بـــدین ترتیب در سال‌های اخیر شروع به تخریب چهره‌ی حضرت عیسی (ع) کرده‌اند تا امید مسـیحیان به ظهـور منجی را

نـیز به یـأس تبـدیل کنند و بـدین تـرتیب به خیـال خـود، نابودی ادیان الهی را جشن بگیرند.

بــدین تــرتیب وظیفه‌ی همه‌ی مســلمانان و مســیحیان آزاده‌ی جهـــان است که با تـــوطئه‌ی مـــذکور به مقابله بپردازند و اهــداف پنهــانی این حــرکت شــوم را بــرای جهانیان تبیین نمایند.

امام مُحمّد باقر(ع) امانت‌دار خزائن علوم الهی

حضـرت امـام مُحمّد بـاقر علیه السـلام پنجمین امـام و پیشوای شیعیان جهان در تاریخ اوّل رجب سـال پنجـاه و هفت هجری قمری در شهر مدینه‌ی مُنوّره دیده به جهان گشود. پ-در با کرامت آن امام هُم-ام حضـرت امـام زین العابـــدین علی بن الحُســـین علیهم-ا السـلام و م-ادر گرامیشـــان خ-انم حضـــرت ف-اطمه اُم عبدالله دُخـــتر گرانقـدر امـام حسن مُجتـبی علیه السـلام می‌باشـند. او نخستین مولودی است که در خاندان علویان از تلاقی دو بحر امامت (نسل امام حسن بن علی و امـام حُسـین بن علی علیهما السلام) تولد یافت. نـبیّ مُکـرم اسـلام(ص) دهها سـال قبل از ولادت امـام پنجم(ع)، ن-ام ایشـان را هم نام خودشان یعنی «مُحمّد» و لقب او را «باقر» قرار دادند و در احـادیث گونـاگون خصوصـاً حـدیث معـروف جابربن عبدالله انصاری این نام گذاری مشهود است.

کُـنیه‌ی شـریفش ابو جعفر و در منـابع روائی نـیز به ابو جعفر اوّل از ایشان یاد میگردد. دوران امـامت و زعـامت امـام بـاقر (ع) همزمـان با شـهادت پـدر بزرگوارشـان از سـال 94 ه.ق آغـاز شد و دوران حیـات با بـرکتش با حکـومت ده تن از خُلفـای اُمـوی از مُع-اویه تا هشـام بن عبدالملک و ایّام امامت ایشـان نـیز با حکـومت پنج تن از آنان یعـنی ولید بن عبـدالملک، سُـلیمان عبـدالملک، عُمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبـدالملک و هشـام بن عبـدالملک همزمان بود. به جهت درگیریهای موجود در حکومت بـنی اُمیّه و شروع اختلافـات آن‌ها با بـنی عبّـاس، فرصت‌های مُناسبی به جهت تـربیت شـاگردان و ارشـاد مـردم بـرای امـام بـاقر علیه السـلام بوجـود آمـده بـود و با توجه به

این‌که زمان امـامت آن حضـرت(ع) در اواخر قـرن اوّل و در دو دهه‌ی ابتدائی قـرن دوّم هجـری قـرار گرفته بـود، مُســلمانان تا حــدودی از درگیریها و جنگ‌هــای داخلی و فتوحات خارجی فراغت یافته بودند و بهمین علّت افــراد تازه مُسلمان شده از اطراف و اکناف بلاد اسلامی بـرای برخورداری از علوم فقهی و دینی به مـدینه‌ی مُنـوّره که روزگــاری شــهر پی-امــبر خ-دا(ص) و اصـحاب و تــابعین بوده است می‌آمدند.

هم‌چــنین در این زمــان به دلیل این‌که نوشــتن و کتــابت حدیث با دستور عُمر بن عبـدالعزیز از منع خــارج گردیـده بود، فقهای موجود در مدینه از آزادی عمل بیشتری برای پاســخگوئی به مراجعه کننـــدگان برخـــوردار بودند. این دوران، به دوران شکوفائی علـوم بـویژه فقه و حـدیث و آشنائی بیشتر مردُم با مکتب معرفتی و سرشار از دانش امام باقر و فرزند گرامیشـان امـام جعفر صـادق علیهما السـلام تبـدیل شـده بـود و افـراد امکـان بهـره گـیری از فیوضـات این سرچشـمه‌های جوشـان علم و معـرفت را بدست آورده بودند. در مکتب امـــام بـــاقر علیه الســـلام افرادی چــون ابــان بن تغلب، مُحمّد بن مُسـلم، زراره بن اعین، جـــابر بن یزید جعفی و خیثمه بن عبد الـــرّحمن پرورش یافتند که هر کدام از آنان جـزو اصـحاب خـاص و دانشـمندانی بـزرگ و فقیهـانی عـالی رتبه و مُسـلّط در کلام و ادب و قــرائت بودند و احــادیث بســیاری را از آن حضرت(ع) نقل نموده‌اند.

ج-ابر بن یزید جعفی که از اصـحاب سـرّ حضـرت(ع) بـود نقل می‌کند: امام باقر علیه السلام برای من هفتاد هزار حـــدیث فرمـــود که یکی از آن‌ها را بـــرای کسی نگفتم.

روزی به مـولایم عـرض کـردم: ف-دای شـما گـردم؛ بـار سنگینی از علـوم و اسـرار خـود را بر دوش من نهاده‌اید که آن‌ها را هم برای کسی نمی‌توانم بازگو کُنم و گــاهی در سـینه‌ی من طـوف-انی بپا میکُندکه حـالاتی شـبیه به جُنون به من دست می‌دهد. امـام ب-اقر علیه السـلام به من فرمودند:ای ج-ابر! وقتی چـنین حـالاتی بـرایت پیش آمـد، سر به صـحرا بگـذار و در آن‌جا گـودالی حفر کُن و سر خود را در میان آن داخل کُن و ســپس بگو: مُحمّد بن علی (علیهما السـلام) به من چـنین فرمـود. (ألإختصـاص شیخ مُفی-د، ص61 - بحار ألانوار علامه مجلسی، ج46، ص340، ح30).

جابر بن یزید جعفی نقل نموده است که سرور جهانیــان امـام مُحمّد ب-اقر علیه السـلام را به مُـدّت هجـده سـال خدمت نمـودم و زمـانی که خواسـتم از نـزد آن بزرگـوار بـیرون روم و با ایشـان وداع کنم، عـرض کـردم: مـولای من! حـــــدیثی بفـــــرم-ائید تا از آن اســـــتفاده کُنم. آن حضـرت(ع) فرمـود:ای ج-ابـر؛ بعد از هجـده سـال که در خـدمت م-ا بـودی، هنـوز هم مُنتظر شـنیدن گفت-ار م-ا هســتی؟ عــرض کــردم: بلی مــولای من! شُــما دریــای بی‌پایانی هستید که هر چه از آن بردارند تمام نشود و به انتهـــای آن نتـــوان رســـید. در این زمـــان حضـــرت(ع) فرمود:ای ج-ابر! به شیعیانم از طرف من سـلام برسـان و به آن‌ها خـــــبر بـــــده که بین م-ا و خُ-داوند هیچگونه خویشـــاوندی نیست و به جُز با اطـــاعت کـــردن از او به مقـــام قُـــربش نمی‌تـــوان رســـید.ای ج-ابر! کسی که از فرامین الهی اطـاعت کُند و م-ا را دوست بـدارد، او اهل ولایت ماست و کسی که نافرمـانی پروردگارکُنددوسـتی ما به او ســـــودی نمی‌بخشد.ای ج-ابر! دُنی-ا را همانند

منزلگاهی قرار بده که برای مُدّتی در آن‌جا فرود آمده‌ای و میخواهی مُنتقل شوی. آی-ا دُنی-ا مثل مرکـبی نیست که در خواب بر آن سوار شده‌ای و وقتی بیدار گشـتی از آن خـبری نبـوده. نه بر آن سـوار بـودی و نه زمـام آن را بدست داشته ای، بلکه روی بسـترت آرمیـده بـوده ای؟ یا همانند لباسی که آن را پوشـیده باشی و یا کنـیزی که با آن همبسـتر شـده باشـی؟ای ج-ابر! دُنی-ا نـزد صـاحبان عقل و خـرد همانند سـایه‌ای روان است. «لا إله إلا أالله» یعنی اعتقاد به یکتائی خُ-داوند، عزّت و آبروی اهل ایمان است و نمـــاز کـــانون اخلاص و بـــاعث دوری از تکبّر و خودپسندی است. زکات روزی را افـزایش میدهد و روزه و حجّ دل را آرامش میبخشد. قصاص و حدود الهی بـاعث جلوگیری از خونریزی‌هاست و بدان دوستی م-ا اهل بیت (علیهم السـلام) نظم و سـامان به امـور دین میدهد. خُ-داوند تبارک و تعالی م-ا و شـما را از کسـانی قـرار دهد که در پنهانی‌ها از او خـوف و هـراس دارند و از قیـامت میترسند. (بحارألانوار علامه‌ی مجلسی، ج78، ص182، ح 8 – امالی طوسی، ص 296، ح 29، مجلس 11).

برای بهره برداری بیشتر در این روز عزیز، حـدیثی از آن امـــام با کـــرامت را که از خیثمه بن عبد الـــرحمن نقل گردیده است نـیز نقل می‌نمـائیم. خیثمه بن عبـدالرحمن نقل می‌کند: از امام مُحمّد بـاقر علیه السـلام شـنیدم که آن حضــرت(ع) فرمودند: نَحنُ جَنبُ اللــه، وَ نَحنُ صَــفوَة الله، وَ نَحنُ خِیَرَةَ الله وَ نَحنُ مُستَودِعَ مَوارِیثَ الأنـبی-اء، وَ نَحنُ اُمَنَ-اءَ الله عَزّ وجَلَّ وَ نَحنُ حُجَجُ الله وَ نَحنُ حَبــلُ الله وَ نَحنُ رَحمةَ اللهِ عَلیَ ألخَلقِهِ. ما جنب خُ-دا هسـتیم، ما خالص و برگزیـده‌ی خُ-دا و اختیـار شـده‌ی او هسـتیم، میراث انبیـاء نـزد م-ا به ودیعه گذاشـته شـده اسـت، م-ا

امــانت دار الهی و امین او هســتیم، و م-ا ریســمان خُ-داوندی و وسیله‌ی ارتبــاط او با خلق هســتیم، م-ا رحمت خُداوند هستیم که بر بندگانش ارزانی داشته است.

م-ا هستیم که خُ-داوند آفرینش خود را به وجــود ما آغ-از نمود و به وجود م-ا پایان میدهد. م-ا پیشوایان هــدایت و چراغ‌هـــای روشن او در تاریکی‌ها و محل تـــابش نـــور هدایت هستیم. م-ا پرچم‌ها و نشانه‌های برافراشته برای اهل دُنی-ا هستیم. م-ا سابِقوُن هســتیم و از لحــاظ رُتبه و مرتبه و فضـــیلت، از همگـــان پیشی گرفته ایم و م-ا آخِـــروُن هســـتیم که از نظر زمـــانی دیرتر از دیگـــران آمده‌ایم.

کسی که به دامــان م-ا چنگ بزند به م-ا مُلحق میشــود و نجـــات پیـــدا می‌کُند و کسی که از ما عقب اُفتد و با م-ا همــراهی نکند در دریـــای غـــرور و جهـــالت خـــود غـــرق می‌شود. م-ا فرمانده و رهبر مردُم-ان روسفیدیم، و م-ا حریم پروردگار و در حمایت او هســتیم. م-ا راه روشن و ج-ادّه‌ی مُستقیم به سوی خُ-داوندیم. م-ا از نعمتهــای خُ-دا بر بنــدگان و راه آشــکار او و کــانون شــرع نبــوی(ص) هستیم. م-ا ج-ایگاه و محلّ قرار گــرفتن رســالت، یعــنی حقایق و اسرار رسول خُ-دا صلّی اللهُ علیهِ وَ آلِهِ وَ سَــلَّم هستیم. م-ا اصل و اساس دین هستیم و فرشتگان با م-ا رفت و آمد دارند. م-ا پرتو افشان نور بــرای آنه-ا که در طلب نــور هســتند، و راه نجــاتیم بــرای آن‌ها که پــیروی کُنند. م-ا مردُمــان را به بهشت راهنمــائی می‌کــنیم و ما فرمانــدهان اســلام و دســتاویز مُحکم و بــاعث عــزّت و آبروی آن هســتیم. ما همانند پُل‌هــائی هســتیم که هر که بر آن عبور کُند (یعنی از دستورات م-ا پیروی کُند و با ما

باشد) می‌تواند به راه خود ادامه دهد و هـرکس ج-ا بماند و به راه دیگر رود هلاک میشود. م-ا در قُله‌ی رفیع و اوج عظمت هستیم.

م-ا هســتیم که خُداوند به واســطه‌ی ما رحمت خــود را نازل می‌کُند و بـارانش را سـرازیر مینماید و م-ا هسـتیم که خُ-داوند به واسـطه‌ی م-ا ع-ذاب را از شُـما بر طـرف میسازد. کسی که دربـاره‌ی ما آگـاهی پی-دا کُند و م-ا و حقّ م-ا را بشناسد و فرمان ما را اطاعت کُند از ما است و سر انجـام به سـوی م-ا می‌آید. (امـالی طوسـی، ص 654، ح 4 مجلس 34).

اسوه‌ی علم و معرفت و حلم و پرهیزگاری حضرت امـام مُحمّد ب-اقر علیه السـلام در چـنین روزی مُصـادف با هفتم ذی ألحجه سـال 114 ه.ق پس از یک عُمر تلاش و مُجاهـدت در راه خُ-دا، در سن 57 سـالگی در مـدینه‌ی مُنورّه با توطئه شوم هشام بن عبد الملک مسموم گردید و چشم از جهـان فروبست و بـدن شـریف و مُقدّسش را در قبرسـتان بقیع و در کنـار مرقد شـریف پـدر بزرگوارش(ع) به خاک سپردند.

اُمید است که به یاری خُداوند قادر مُتعال توفیق معـرفت و شـناخت حضـرات ائمه‌ی معصـومین سـلام الله علیهم اجمعین و عمل به فـرامین آن ذوات مُقدّسه را بیـابیم و با عملکرد صحیح خود موجبات رضایت ایشان و سربلندی خودمان را در روز یوم ألحشر و در محضر آن بزرگـواران فراهم بیاوریم. آن شاءالله

اگر ماه نباشد چه می‌شود؟

ماه تقریبا 4.54 میلیارد سال پیش و تنها 14 میلیون سال پس از ایجاد زمین تشکیل شده در آن زمان، منظومه شمسی ما یک محل پر هرج و مرج ایجاد و تخریب سیاره و ستاره بود. ماه و زمین مثل دو قلوهای مشابه از نظر ترکیب هستند و در اثر برخورد یک سنگ آسمانی بسیار بزرگ به زمین برخی از قسمت‌های آن جدا شده و در فضا ماه شکل گرفت.

جزر و مد دریاها و آب شدن یخ‌های قطب

نیروی گرانشی بین ماه و زمین در مدار سیاره ما باعث حرکت اقیانوس‌ها و ایجاد جزر و مد می‌شود، بالا آمدن سطح آب باعث کاهش سرعت چرخشی زمین و به عبارتی حرکت آن کندتر شده و نیروی گریز از مرکزی بر ماه اعمال می‌شود و برای جبران این تغییر، ماه شروع به چرخیدن در یک مدار بزرگتر می‌کند.

در نبود ماه جزر و مد اقیانوس‌ها 3 برابر شده و ارتفاع اقیانوس‌ها نیز تغییر می‌کند.خورشید هم بر روی جزر و مد تاثیر دارد اما اثر آن با ماه قابله مقایسه نیست، کشش گرانشی این قمر باعث برآمدگی آب در بخش‌هایی استوایی زمین می‌شود اما اگر این نیروی کششی وجود نداشته باشد آب‌های اقیانوس‌ها به سمت قطب‌ها رفته و یخ‌های قطب آب می‌شدند که این موضوع موجب برهم زدن تعادل دمایی زمین و تغییرات شدید آب و هوایی می‌شود.

زمستان‌های بسیار سرد، تابستان‌های بسیار گرم

ماه باعث کندی چرخش زمین می‌شود و این کندی حرکت در اثر گرانش بین ماه و زمین در دمای زمین و آب و هوای آن تاثیر گذار است. شیب چرخش ماه اثر جاذبه خورشید روی زمین را بسیار کاهش می‌دهد اگر ماه وجود نداشت زمین با زاویه 90 درجه و بیشتر می‌چرخید که موجب افزایش دما و ایجاد طوفان‌ها شدید شده و اقیانوس‌ها باعث نابودی بخش‌های بزرگی از خشکی‌ها می‌شدند.

اگر ماه نبود برخی از نقاط زمین بسیار گرم و نقاطی بسیار سرد می‌شدند وبا تابستان‌های خیلی داغ و یخبندان مواجه می‌شدیم با ذوب شدن یخ‌ها بسیاری از گونه‌ها جانوری در قطب‌ها منقرض می‌شوند و با یک اتمسفر متغیر در زمین حیات سایرجانوران نیز به خطر می‌افتاد.

زمین بدون فصل‌های رنگارنگ

سال‌های بسیاری است که محور زمین بین 24 تا 26 درجه به طور کج باقی مانده و ممکن است حتی بیش از صدها میلیون سال طول بکشد که ماه بخواهد از زمین جدا شود اما بدون ماه تغییرات فاجعه بار در محور چرخش زمین به وجود می‌آید، این احتمال وجود دارد که گاهی اوقات چرخش زمین مانند عطارد شود و به دلیل انحراف محوری کره زمین عملا هیچ فصلی وجود نداشته باشد.

فقط شب یا روز!

بدون ماه زمین چرخش زمین و زاویه‌اش ممکن است به گونه‌ای تغییر کند که فقط در طول یک روز چند دقیقه

نــور خورشــید به یک بخش از کــره زمین برسد یا مانند ســیاره اورانــوس، با زاویه 97 درجه‌ای شب و روزی به بلندی 42 سال را نظاره گر باشیم (42 ســال روز و 42 سال شب).

قبل از تشکیل ماه روزهای این سیاره خاکی حدود شش ساعت بوده اما با شـکل گـیری مـاه به دلیل جـزر و مد و گــرانش بین مــاه و زمین این مــیزان به 24 ســاعت در شبانه روز رسـیده است یک روز کـره زمین در نبـود مـاه کوتاه‌تر شده و هر روز فقط حـدود 6 تا 8 ســاعت و هر سال سیاره مان 1400 روز طول می‌کشد.

شب‌های تاریک زمین در نبود ماه

بــدون مــاه شب‌های زمین خیلی تاریک می‌شــود. بعد از قمر زمین جرم درخشـان بعـدی در آسـمان شـب، زهـره است اما به انـــدازه کـــافی آســـمان زمین را نمی‌تواند روشن کند مـــــاه حـــــدودا دو هـــــزار برابر روشن‌تر و درخشـــان‌تر از زهــره است بــدون وجــود این قمر رصد پدیده‌های نجومی نیز بسیار مشکل می‌شد.

ماه آینه امواج رادیوی

ماه نخستین منعکس کننده امواج رادیــویی در فضا بــوده این موضوع به روند توسعه رادارها و گسترش تکنولوژی آن بسیار کمک کرده است. مطالعه انعکاس این امواج از ســطح مــاه اســاس طــراحی دســتگاه‌های تعــیین محل خورشـید و بسـیاری از سـیارات منظومه شمسی اسـت، هم‌چنین بسیاری از اقدام‌های فضـانوردان بـرای هـدایت فضـــاپیما در نـــزدیکی این قمر زمین صـــورت می‌گـــیرد

درنتیجه در پیشـرفت تکنولوژی‌هـای فضـایی نـیز مـوثر است.

امراضی که در اثر حضور جنیـات در بـدن انسـان‌ها، عاید حال آن‌ها می‌شود

مجاهد رحمه الله در مورد این فرموده الله تعـالی، وَلَقَـدْ عَلِمَتْ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَـــــرُونَ «جن‌ها بدانند که به تأکید احضار می‌شوند» می‌گوید:

یعـنی بـرای حسـاب و کتـاب حاضر می‌شـوند.صـحیح البخاری باب الجن و ثوابهم و عقابهم

یگانه قدرتی که جنیات را در اذیت و ابتلای انسانها دست بالا داده است، قدرت نارئی بـودن و خفا مانـدن آن‌ها از چشم انسانها است.

این هم به اذنِ الله سبحانه و تعـالی و امتحـان بنـدگانش است که ما را قدرت دید جنیات را ارزانی نکرده است.

جنیات، آزادانه در اطراف و اکنـاف انسـانها، در خانه‌هـا، تشناب‌ها و حمام‌ها، و حتی در بسـتر خـواب مـان، بـدون این‌که توسط انسانها دیده شـوند، عبـور، مـرور و امـرار حیات دارند.

و حـــتی در بعضی انســـانها بخـــاطر ســـحر، چشم بـــد، حســـادت، و نظر به بعضی دلایل دیگـــر، از قبیل ارتکـــاب گناهان، شنیدن و،علاقـه،ی زیـاد به موسـیقی و رقص و پایکوبی، ترک قرائت قرآن، تنبلی در عبادات، بی‌سـیرتی و بی‌حجابی، برهنگی، و بی‌حیائی خودِ انسـانها، در بـدن شـان جابجا شـده، با افکـار، عقاید و حـتی بر سیســتم گوارشی و صــحت شـــان اثـــرات وحشـــتناک جـــانبی را جامیگذارند.

در این‌جا لازم میـــدانم تا به بعضی از امراضی که در اثر حضـور جنیـات در بـدن انسـانها، عاید حـال آن‌ها میشـود اشاره کنم تا بزودترین فرصت توبه کـرده، بـرای تـداوی شرعی اقدام نمائیم:

علائم داشتن موکل

اکثریت مشکلات صحی در زنان، و بعضی مشکلات روانی در مردان:

دردهای بطنی،

دردهای دوران حیض

و دوام دوره‌ی حیض در زنان،

ایجـاد دانه‌هـای کوچک در رحم زنـان (Cyst)، که آهسـته آهسته بزرگ شده باعث درد میشود.

نازائی در زنان، و از بین رفتن نطفه در رحم.

عقیم شـــدن مـــردان، کمر دردی شـــدید، بی‌میلی و بی‌علاقگی در معاشقه و همبستری با همسر.

احتلام شـدن مـردان و جوانـان (بـدون اختیـار)، و حـتی احتلام شدن مردان، هر شـب، پیهم، بـدون این‌که دلیلش را بدانند.

احتلام شدن زنان در خواب،

در زنـان، احسـاس درد، و پندیـدگی در سـینه‌ها و فـرج، خـون ریـزی بـدون دلیل (علامتِ موجـودیت جنِ عاشـق، بنـابر دلایل خاصـی، در وجـود زن است که در بخش‌هـای بعدی مفصلاً در مورد بحث خواهیم کرد)

سردردی‌هائی مزمـنی که سـاینس معاصر و علم طبـابت نتوانسته دلایل طبی آن را پیدا کند،

دردهـــــای آنی در کتف (شـــــانه)، دست‌ها، پاها و دیگر اعضای وجود،

خفگـان در خـواب و یا sleep paralysis که مـریض در خواب، بی‌حرکت شده، دست‌ها و پاهایش را حـرکت داده نمی‌توانـد، و از سـخن زدن و تکلم بـاز میمانـد، و حـتی آوازش خفه میشود (تسخیر مریض توسط جن)

راه رفتن در خواب Sleep walking (موجـودیت جن در جسم شخص)

شـکم دردی شـدید، و نشسـتن در تشـناب یا دستشـوئی برای مدت طولانی.

در زنان، ضعف کردن، افتادن و بیحال شـدن (دخـول جن در بدن، تسخیر انسان، و مریض را بخواب واداشتن)

تورم در مقعد، بواسیر، و آثار خون در اطراف مقعد.

آتیزم در اطفـال Autism که در اثر مس مـادر در زمـان حمل طفل و بعـداً مس جـنین توسط شـیاطین، طفل را به آن مبتلأ ساخته، زندگی را بر الدین دشوار میسازد.

گریه‌های طولانی در اطفـال، خصوصـاً در شـب، حرکـاتِ نـــاموزونِ دست‌ها و پاهـــای طفـــل، و گردانـــدن سر به اینطـرف و آنطـرف، قی کـردن، و حرکـات نـاموزون در مردمکِ چشم اطفال.

و نـــیز بقیه امراضی را که ذکـــرش مقـــال را به درازا میکشـــاند جنیـــاتِ شـــریر و طفیلی که در جسم انســانها

زندگی می‌کنند، به اذنِ الله سبحانه و تعالی، باعث شده، یگانه راه نجات از این همه، بازگشت بسوی الله تعالی، توبه‌ی خالصانه، دوری از گناهان، و مراجعه به یک شخص پاک نفس برای رقیه‌ی شرعی است.

چون جن‌ها ما را می‌بینند و ما آن‌ها را نمی‌بینیم، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم راه‌های بسیاری را برای حفاظت از اذیت و آزار آن‌ها به ما آموخته است مانند:

- پناه بردن به الله سبحانه و تعالی از شیطان رانده شده(أعوذ بالله من الشیطان الرجیم)،

- خواندن سوره‌ی فلق و ناس

- خواندن آیات استعاذه مانند استعاذه‌هایی که در کلام الله سبحانه و تعالی وجود دارد:

- وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ

(و بگو پروردگارا از وسوسه‌های شیطان‌ها به تو پناه می‌برم)

- وَأَعُوذُ بِکَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُون

(و پروردگارا از این‌که [آن‌ها] به پیش من حاضر شوند به تو پناه می‌برم)

- گفتن بسم الله قبل از داخل خانه شدن، غذا خوردن، آب نوشیدن و جماع کردن(نزدیکی نمودن با همسر) مانع از ورود جن‌های شریر به خانه، همراهی او با انسان در غذا خوردن، آب نوشیدن و نزدیکی‌اش با او و همسرش میشود.

- هم چـــنین گفتن بسم الله قبل از داخل شـــدن به تشـناب، دستشـویی و حمـام، و قبل از در آوردن لبـاس مانع از دیدن عورت انسان توسط جن‌های شـریر و اذیت و آزار آن‌ها می‌شـود، چنانچه که پیـامبر اکـرم صـلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

سَتْرُ مَا بَيْنَ أَعْيُنِ الْجِنِّ وَعَوْرَاتِ بَنِى آدَمَ إِذَا دَخَلَ أَحَـدُهُمْ الْخَلاءَ أَنْ يَقُولَ بِسْمِ اللَّهِ (رواه الترمذى 551)

«آن‌چه که باعث می‌شـود جن‌ها نتوانند عـورت انسـان را ببینند این است که هرگاه یکی از شـما داخل دستشـویی شد بسم الله بگوید».

اما، مهمتر از همه، داشتن قوت ایمان و دِین نزد انســان مــانع از اذیت جن‌ها می‌شــود بلکه چه بسا اگر در مقابل هم قرار گیرند صاحب ایمـان بر او نصـرت می‌یابد همـان گونه که عبدالله بن مسعودا روایت می‌کند که گفت:

«مردی از یاران محمد (صـلی الله علیه وسـلم) با مـردی از جنیــان روبــرو شد خواست او را به زمین زند و مــرد انسی توانست این کار را بکند.

مرد انسی به او گفت:

همانا من تو را ضـــعیف و نـــاچیز می‌بینم مثل این که بازوهـــای تو را مانند بازوهـــای سگ [ضـــعیف و لاغر] می‌بینم.

پس شــماای گــروه جنیــان یا تو در بین آن‌ها این چــنین [ناتوان] هستی.

مرد جـنی گفت: قسم به خـدا من در بین آن‌ها ضـعیف و نـاتوان نیسـتم. اما اگر بـرای بـار دوم مـرا به زمین زنی چـیزی به تو یـاد میـدهم که بـرایت سـودمند باشد. گفت: بسیار خوب.

مرد جنی به او گفت: آیة الکرسی را بخوان.

مرد انسی گفت: بسیار خـوب. مـرد جـنی به او گفت: تو این آیه را در خانه نمی‌خـوانی جز این که شـیطان چـون باد از آن خارج می‌شود سپس تا صـبح داخل نمی‌گـردد». (رواه الدارمی 3247)(1)

علت خــارج شــدن بــاد از جنیــاتِ شــریر تــرس آن‌ها از عظمت این آیـات قـرآن است. یعـنی، به حـدی تـرس در قلب و افکار جنیـات رخنه می‌کنـد، که تحمل برداشت آن را ندارند، و نا آگاهانه، و بدون کنترول، باد از آن‌ها خارج میشود، و فرار می‌کنند، و اگر جائی بـرای فـرار نداشـته باشــند، با تلاوت آیــات مبــارکه‌ی قــرآن دست‌ها، پاها و بال‌های آن‌ها آتش میگیرد، و معیوب و ناتوان میشوند.

این است تفوق انسانها بر شیاطین، که ذات پاک اقــدسِ الله سبحانه و تعالی با شمشیرِ بُرّانِ قـرآن، مسـلمان را خلیفه‌ی زمین ساخته، با همین قـرآن او را قـدرتی اعطأ کرده که هیچ مخلوق دیگری، حــتی جنیــات با وصف آن‌که فاصله‌های دوری را در کمترین وقت طی می‌کننــد، تــاب مقاومت با بنده‌ی مؤمن را ندارد.

امــا، زمــانی که مسـلمان نمــاز و عبــاداتش را درست ادأ نمی‌کند، و به گناهان آغشته اسـت، شـیاطین به سـادگی او و زنـدگی اورا تسـخیر کـرده، زنـدگی را بـراو دشـوار میسازند.

همــانطوری که گفته آمــدیم، به کــافرانِ جن، شــیاطین اطلاق میشود. الله سبحانه و تعالی در مورد ابلیس لعین می‌فرماید:

إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (کهف 50)

جز ابلیس که از جن بـــود و از فرمـــان پروردگـــارش سرپیچی کرد.

زمــانی که ملائک به امر الله ســبحانه و تعــالی بر زمین هجوم آوردنــد، جنیــات را که خلیفه‌ی زمین بودند بخــاطر فساد، قتـل، و هـزاران فتنه‌ی دیگـر، نـابود کردنـد، ولی، ابلیس را که یک طفلی بیش نبـود، به امر الله سـبحانه و تعــالی، با خــود به عــالم بــالا بردنــد، که داســتان آن در تفاســیر معتــبر همچــون طــبری، ابن کثــیر، و در تــاریخ طبری و بقیه کتب تفسیر بتفصیل آمده است.

بسیاری از اهل علم معتقدند که ابلیس، پـدر تمـام جن‌ها می‌باشــد؛ او ابتــدای جن، بعد از این‌که بقیه جنیــات در زمین نــابود شــدند، و جنیــات دیگــری که بعد از آن‌که به زمین رانده شد، فرزندان او می‌باشند.

این گفته از ابن عبـاس، مجاهـد، قتـاده، حسن بصـری و دیگران نقل شده است.(تفسیر الطـبری (1/507)، الـدر المنثور (5/402)

این دلایل واضح و آشکار نشان می‌دهد که شیطان دارای فرزندانی است و جن‌ها، فرزندان او هســتند اما این امر چگونه ممکن است؟

در جواب باید گفت که:

این همه از انسانها پوشیده است، ما به آن علم نداریم و از جمله امـــوری است که ندانســـتن آن ضـــرری به ما نمی‌رساند و دانستن آن نیز سودی به حال ما ندارد.

آیا ابلیس دارای اختیار است؟ و برای چه بر گمراه کـردن مردم حریص می‌باشد؟

بعد از تفکر بســیار در بــاره‌ی شــیطان، هنگــامی که او می‌داند که ســـرانجامش جهنم است به چه منظـــور در انجام کارهای بد می‌کوشد؟

شــیطان انســان را وسوسه می‌کند تا کارهــای بد انجــام دهد اما چه کسی شیطان را بـرای انجـام این کارهـای بد وسوسه می‌کند؟

آیا مگر نمیداند که به زودی جایگاهش آتش است؟

آیا او از انسان تنفر دارد؟

آیا او در انجام گناه و نیکی اختیار ندارد؟

موارد فوق را، آن شأ الله تعالی، در بخش بعـدی خـدمت شما عزیزان پیشکش خواهم کرد.

پس، با ما باشید و مطالعه‌ی بخش‌های بعدی را، سلســله وار از این صفحه فراموش نکنید!

عزیزان گرانقدر:

لطفـــاً این مضـــامین خیلی مهم و حیـــاتی را با تمـــام خانواده، اقارب، دوستان، و همکاران تان شریک ســازید، و در رشد فکری، عقیدتی، ایمانی و وجدانی همنوع تــان

اقلاً یک امر خیری را، مایه‌ی حصولِ صدقات جاریه‌ی تان سازید.

چرا چپ دست‌ها استثنایی هستند؟

طبق تحقیقی که در سال 2006 توسط محققان دانشگاه لافایت انجام شده است به این نتیجه رسیده‌اند چپ دست‌هایی که تحصیلات دانشگاهی دارند 10 الی 15 درصد موفق‌تر از راست دست‌ها هستند و می‌توان گفت افرادی استثنایی هستند. از جمله افراد مشهور و موفقی که چپ دست هستند می‌توان به لئوناردو داوینچی، بیل گیتس، ارسطو و ماری کوری اشاره کرد.

در ادامه با واقعیت‌های جالبی درباره چپ دست‌ها که آن‌ها را استثنایی کرده است آشنا شوید.

چپ دست‌ها نابغه هستند بنابراین چپ دست بودن آلبرت انیشتین زیاد عجیب نیست. درست است که چپ دست‌ها تنها 10 درصد از جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهند اما می‌توان گفت حدود 20 درصد از جامعه تیزهوشان منسا چپ دست هستند.

در تحقیقی که در یک مجله روانشناسی آمریکایی منتشر شده است به این نتیجه رسیده‌اند که چپ دست‌ها خلاقیت بسیار بالایی دارند. آن‌ها می‌توانند راه حل‌های متفاوتی برای یک مشکل پیدا کنند و علاقه زیادی به زمینه‌های هنر، موسیقی، ورزش و تکنولوژی اطلاعات دارند.

اوباما، بیل کلینتون و جورج بوش از رئیس جمهورهای موفقی هستند که چپ دست هستند و تحقیقات ثابت کرده است سیاستمدارانی که چپ دست هستند در مناظرات تلویزیونی کنترل بیشتری روی بیننده دارند.

حرکـــات دست راست با مثبت گـــرایی مرتبط هســـتند و حرکات دست چپ با منفی گرایی و از آن‌جا که تلویزیون تصـــویر را معکـــوس نشـــان می‌دهد چپ دست‌ها راست دست نشان داده می‌شوند.

چپ دست‌ها در ورزش‌هـــایی چـــون تـــنیس، بـــدمینتون و بوکس بسیار موفق هستند. ورزشکاران چپ دست هم با رقبـــای راست دست مســـابقه می‌دهند هم با رقبـــای چپ دست بنـــــابراین چپ دست‌ها همیشه آمـــــادگی روبه رو شـــدن با راست دست‌ها را دارند اما یک ورزشـــکار راست دست معمولا آمادگی مواجه شدن با یک رقیب چپ دست را ندارد.

چطور با اینترنت و کامپیوتر خانه خود را گرم کنیم؟!

انرژی‌هـای پـاک، مبحـثی است قـدیمی که همگـان در کشورهای مختلف در تلاش هستند تا بتوانند از این مـدل انرژی نهایت استفاده را بـرده و سـوخت‌های فسـیلی را از زنـدگی خـود حـذف نمایند. یکی از کاربردهـای این انرژی‌های پاک به کار گـرفتن آن‌ها بـرای گرمـایش محل است که سوئد توانسـته است از آن بهـره بـبرد و امـروز باشـگاه خبرنگـاران جـوان قصد دارد به توضـیح روش گرمایش منزل با کمک اینترنت توسط سوئدی‌ها بپردازد.

با اینترنت خانه خود را گرم کنید!

افزایش گازهای گلخانه‌ای، گرمایش کره زمین و احتمال پایـان یـافتن سـوخت‌های فسـیلی به یک دغدغه جهـانی تبـدیل شـده و به همین دلیل کشـورهای مختلف تلاش می‌کنند در قـالب طرح‌هـای مختلف همچـون معاهـده پاریس برای نجات کره زمین و افزایش انرژی‌های پاک و نـوین تلاش کنند. در همین راسـتا شـاهد نوآوری‌هـای مختلف برای انرژی‌های پاک هستیم.

آیا باور می‌کنید که بتوانید خانه خود را با کمک اینترنت و کامپیوترها گرم کنید؟

شاید شنیدن چنین حرفی برایتان عجیب باشد، ولی بهتر است بدانید که این موضوع، در استکهلم پایتخت سـوئد و بـرخی دیگر از شـهرهای اروپـایی به واقعیت پیوسـته است.

اما پیش از آن سفری به استکهلم داریم تا بـدانیم دقیقا کجـای این کـره خـاکی قـرار گرفته است و بعد کمی به

معرفی انرژی‌های پاک می‌پردازیم و در انتها سری به این طرح جالب در سوئد می‌زنیم تا بدانیم چطور کار می‌کند.

انرژی پاک

انرژی پاک، به انرژی‌ای اطلاق می‌شود که تولید آن، آلودگی و تولید گاز گلخانه‌ای در پی ندارد. به دلیل رو به اتمام بودن نفت و گاز و سوخت‌های فسیلی گرایش کشورها به سمت انرژی‌های پاک روز به روز گسترش می‌یابد. یکی از مزایای استفاده از انرژی پاک، حفظ محیط زیست است.

برخی انرژی‌های پاک عبارتند از:

انرژی خورشیدی

خورشید منبع و مبدا انرژی‌های زمین است. مهمترین استفاده از انرژی خورشیدی، تولید الکتریسته است. این تولید الکتریسیته می‌تواند تبدیل مستقیم نور به برق باشد که فتو ولتائیک نامیده می‌شود یا از طریق گرم کردن در نیروگاه‌های خورشیدی حرارتی و به چرخش در آوردن توربین‌ها مانند نیروگاه‌های مرسوم باشد.

انرژی بادی

با نصب توربین‌های بادی، می‌توان انرژی باد را به الکتریسیته تبدیل کرد.

انرژی زمین گرمایی

در این روش از انرژی و حرارت زمین در لایه‌های پایین استفاده می‌شود.

انرژی برق آبی

در این روش با استفاده از انرژی موجود در آب پشت سدها و انتقال آن به توربین، برق تولید می‌شود.

انرژی اقیانوسی یا دریایی

در این روش از انرژی جزر و مد آب و هم‌چنین انرژی امواج آب برای تولید الکتریسیته استفاده می‌شود. کشورهای مختلف با توجه به پتانسیل و موقعیت جعرافیایی خود از انرژی‌های پاک استفاده می‌کنند. کشور آمریکا در استفاده از انرژی بادی و کشور چین در استفاده از انرژی خورشیدی رتبه نخست در جهان را دارند.

استکهلم کجاست؟

استکهلم پایتخت کشور سوئد و بزرگ‌ترین شهر این کشور و پرجمعیت‌ترین شهر در سرزمین‌های نوردیک است.

جمعیت این شهر 909’976 نفر است که با حومهٔ آن به حدود 1’372’565 نفر می‌رسد. مکان استکهلم برای نخستین بار در حماسه‌های اسکاندیناوی به نام آگنافیت ذکر شده‌است و نام آن در کتاب شعر هیمس‌کرینگلا اسنوری استورلوسون به آگنی شاه ربط داده شده است.

قدرت دیتاسنترها

جمعیت شهر استکهلم 900 هزار نفر است و از آن‌جا که بیشتر مردم کارهای خود را از طریق رایانه انجام

می‌دهنـد، فعـالان عرصه فنـاوری می‌خواهند در قـالب طـرح Stockholm Data، از دیتاسـنترها به عنـوان یک وسیله گرمایشی استفاده کنند.

اما چگونه؟

پاسخ این سؤال در مراکز داده یا «سـرورها» (servers) پنهان شده است. اطلاعاتی که ما شبانه روز در اینـترنت و فضای مجازی تولید می‌کنیم، عکس‌های مختلف سـفر، جشن تولـد، عروسی و مطـالبی که در شـبکه‌های اجتماعی مختلف همچون اینستاگرام، فیس بـوک، واتس اپ و... به اشتراک می‌گذاریم در مسیر ارسال به شـخص مورد نظرمان، باید در جایی پشـتیبان‌گیری شـوند. حـتی برنامه‌هـای تلویزیون‌هـای اینترنـتی، موزیک آنلاین و... همگی به محلی برای ذخیره یا تبادل اطلاعات نیـاز دارند که این محل، «سرور» یا دیتاسنتر نام دارد.

مطمئنا شما هم این سرورها را از نزدیک ندیده‌اید، چون تنها افراد متخصص رشته فناوری اطلاعـات و کارمنـدان این شـرکت‌ها ممکن است در این مراکز داده حضـور یابند.

اما اگر روزی گـذرتان به این مراکز بیفتد می‌بینید که درون این لابیرنت‌هـای اطلاعـات، اولین چـیزی که توجهتـان را جلب می‌کند نـوع ذخیره‌سـازی دیتا (data) نیست بلکه گرمـای بیش از حـدی که این سـرورها تولید می‌کنند، شما را شگفت زده خواهد کرد. دانشـمندان، اما در کنـار شـگفتی، از این گرما بهـره گرفته‌اند و از آن بـرای گـرم کـردن 900 هـزار سـاکن شـهر اسـتکهلم در خانه‌های‌شان بهره گرفته‌اند. اما آیا این راهکـار می‌تواند

به یک مـدل تجـاری در جهـان تبـدیل شـود؟ پاسخ به این سؤال چندان سـاده نیسـت، ولی دانشـمندان معتقدند در شهرهای نسـبتا کم جمعیت همچـون اسـتکهلم، این کـار شدنی است و این طـرح در آینـده‌ای نزدیک در چند شـهر دیگر کلید خواهد خورد.

طرحی ویژه در سوئد

اما Stockholm Data Parks چگونه طرحی است؟

با قـدم زدن در مراکز داده (سـرورها)، متوجه می‌شـوید که برج‌های سرور کاملا داغ هسـتند، ولی هـوایی خنک و خشک در اطـراف آن‌ها جریـان دارد و هیچ اثـری هم از خـاک و گـرد و غبـار در این محل وجـود نـدارد. از سـوی دیگر به هر گوشه این مراکز که نگـاه کنید از سـقف گرفته تا دیـوار و... حجم وسـیعی از کابل را می‌بینید. به هرحال هزاران سیستم رایـانه‌ای متصل به یکـدیگر که در این مراکز داده حضـور دارند به دلیل پـردازش اطلاعـات، کـاملا داغ می‌شـوند و دمـای بیشـتر آن‌ها تا 46 درجه سـانتیگراد می‌رسد. به همین دلیل هم بـرای ادامه کـار خود باید خنک شوند در غیر این‌صورت باید منتظر وقـوع یک انفجار بزرگ و از دست رفتن اطلاعات خود باشید.

این کامپیوترها 24 ساعت شبانه روز و 7 روز هفته کار می‌کنند و هیچ استراحتی هم ندارند پس باید فکری برای سرد شدن آن‌ها کرد. برای سرد کـردن این کامپیوترها از آب خنک و هم‌چـنین فن‌هـایی قـوی اسـتفاده می‌شـود. همین فن‌ها هم هوای گرم به محیط وارد می‌کنند و عملا این انـرژی به طـور معمـول هـدر می‌رود. این‌جا بـود که فعالان عرصه فنـاوری بـرای بازیـافت این انـرژی، طـرح

Stockholm Data Parks را ارائه دادند. گرمـــای بازیافتی ناشی از فعالیت دیتاســنترها خــود می‌تواند یک منبع انرژی برای گـرم کـردن خانه‌ها باشد. ازسـوی دیگر مهم‌ترین موضوع در این زمینه، صـرفه‌جویی در مصـرف انرژی و کاهش مصرف سوخت‌های فسیلی است چرا که ســوئد هیچ چــاه نفت یا معــدن زغــال ســنگ نــدارد و سیاســتمداران این کشـور معتقدند که باید از انرژی‌هـای فســیلی چشم بپوشــند و به ســمت ســوخت‌های نــوین بروند.

گفتنی است در طرح Data Parks تعداد زیادی از مراکز داده حضور دارند و حتی بسیاری از کمپانی‌ها و صنایع از جمله کمپـانی فنـاوری اریکسـون تصـمیم دارند از طریق گرم کردن خانه‌ها با دیتاسنترهای خـود درآمـدزایی کنند. در واقع آب ســـــرد از طریق لوله‌هـــــایی به مرکز داده می‌رسد تا از گرمای بیش از حد دیتاسنترها کاسته شود. این آب در اثر فعل و انفعالات گرم می‌شـود و انـرژی‌ای که در این میان رد و بدل می‌شـود به گرمـای مـورد نیـاز خانه‌های استکهلم تبدیل می‌شود.

اروپای دوستدار محیط زیست

البته سوئد تنها کشوری نیست که از این پروژه استقبال کرده و تاکنون کشورهای اروپایی دیگری نیز در راســتای تولید انرژی پاک و کم کردن میزان گازهای گلخــانه‌ای به چنین طرح‌هـایی ورود کرده‌اند. اما تصـمیم سـوئد بـرای این‌که همه کشـــــور را زیر پوشش بگـــــیرد یک رؤیـــــای بلندپروازانه و غــیرمنتظره است. پــروژه Data Parks استکهلم قرار است تا پایان سـال‌جاری میلادی گرمـایش 2 هزار و 500 آپارتمان را با کمک دیتاسنترها فراهم کند

و این طـرح به مـرور به همه خانه‌ها و مراکز تجـاری این شهر برسد.

یکی دیگر از کشــورهای اروپــایی فعــال در این زمینــه، فنلاند است. هلند هم یکی از کشـــــورهایی است که در قالب چنین طرحی و هم‌چنین پروژه‌های خورشــیدی و... قـرار است تا سـال 2050 به طـور کلی از گـاز طـبیعی بی‌نیاز شود. امروزه برخی خانه‌ها و دفـاتر در این شـهر با استفاده از «سرورها» گرم می‌شوند و گفته می‌شــود هرچند اکنـون 70 هـزار خانه در آمسـتردام پـایتخت این کشـور با کمک گرمـای دیتاسـنترها گـرم می‌شـوند، ولی دیتاســنترهای کنــونی می‌تواند تا یک میلیــون خانه را در این کشور گرم کند. اکنون 35 دیتاسنتر در آمســتردام و فرودگاه Schiphol فعالیت دارد که هریک میزبان ده‌ها و گاه صدها هزار رایانه هستند که روز و شب کــار می‌کنند و گرمـــــای حاصل از آن‌ها می‌تواند نیمی از خانه‌هـــــای آمستردام را گرم کند.

از ســـــوی دیگر آمـــــار نشـــــان می‌دهد مـــــیزان رشد دیتاسـنترهای هلند در 5 سـال گذشـته، 15 درصد بـوده است و با توجه به این رشد، انتظار می‌رود این کشور در زمینه دیتاســـنترها در اروپا پیشـــتاز شـــود و با ایجـــاد دیتاسنترهایی بزرگ‌تر و بیشتر تعـداد خانه‌هـای بیشـتری را به گرمای پایدار مجهز کند.

نروژ نیز از کشورهایی است که بـرای تولید انـرژی پـاک به دیتاسنترها توجه ویژه‌ای دارد هرچند هنـوز در ابتـدای راه است. در نـــروژ به تـــازگی یک شـــهر کوچک با نـــام Lyseparken سـاخته شـده است تا با اسـتفاده از این گرما، هم هزینه‌های کاربران کـاهش یابد و هم با کـاهش

میزان مصـرف سـوخت‌های فسـیلی به جنگ با گرمـایش زمین بروند. در این شـهر 5 هـزار خانه و مراکز تجـاری وجود دارد که اکنون به وسیله دیتاسنترها گرم می‌شوند. گفتنی است در دیتاسنترهای موجود در این شهر به جای استفاده از فن برای خنک کـردن دسـتگاه‌ها یک سیسـتم خنک‌کننـده مـایع به کـار رفته که گرمـای تولید شـده را بازیافت کرده و به خانه‌ها انتقال می‌دهد.

ردپای غول‌های فناوری جهان

غول‌هـای فنـاوری جهـان نـیز به عرصه بازیـافت گرمـای دیتاسـنترها وارد شـده‌اند. به عنـوان مثـال فیس بـوک طرحی را در دانمارک اجرا کرده و با استفاده از گرمـای حاصل از دیتاسـنترهای این شـرکت بـزرگ فنـاوری و در قالب طرح Odense به عرصه انرژی‌های پاک وارد شده است.

قرار است فیس بوک هر سال 100 هزار مگاوات برق را از این طریق تولید و صرف گرمایش 6 هزار و 900 خانه کند. هرچند تولید انرژی از دیتاسنترها در شهرهای بزرگ اروپایی آغاز شـده، ولی این حـرکت در شـهرهای کوچک آمریکا، کانادا و فرانسه نیز انجام شده است هرچند روند پرشتابی ندارد.

به‌عنوان مثال در سیاتل آمریکا، آمازون این غـول دنیـای فناوری دست به کار شده و در جدیـدترین دفـاتر خـود به بازیافت گرمای حاصل از فعـالیت دیتاسـنترها پرداخته تا سـاختمان‌های اطـراف این دفـتر به انـرژی پـاک مجهز شوند.

شــرکت فنــاوری Telus هم در ونکــوور آمریکا چــنین طرحی را آغاز کرده است. به هرحال چنین طرح‌هایی در جهــان رو به افــزایش اســت، کسی چه می‌داند شــاید روزگاری هم شما از اینترنت برای روشن مانـدن بخـاری یا رادیاتورهای خانه‌تان استفاده کنید.

حقایق جالب در مورد اهرام مصر

بسیاری از مردم تنها چیزی که در مورد اهرام مصر می‌دانند این است که اهرام بناهای عظیمی بوده‌اند که در زمان‌های گذشته در مصر ساخته شده‌اند و در واقع آرامگاه فراعنه هستند. ولی حقایق جالب بسیاری د رمورد این بناها وجود دارد که عموم مردم از آن‌ها بی‌خبر هستند.

1. اهرام جیزه دراصل معروف‌ترین اهرامی هستند که مردم آن‌ها را می‌شناسند، ولی در واقعیت حدود 140 هرم در مصر باستان کشف شده است.
2. بسیاری از مردم تصور می‌کنند که داخل اهرام پر از نوشته‌های رمزی است، در صورتی که داخل هرم جیزه هیچ نوشته‌ای یافت شده است.
3. قدیمی‌ترین هرم، هرم زوسر (Pyramid of Djoser)ـ است که در شهر سقاره (Saqqara)ـ و در قرن بیست و هفتم قبل از میلاد مسیح ساخته شده است.
4. هرم زوسر قدیمی‌ترین هرم مصر بوده و جوان‌ترین هرم، هرم خوفو (Pyramid of Khufu) و معروف به هرم جیزه است. هرم جیزه بزرگ‌ترین هرم کشف شده نیز است. ارتفاع این هرم 146٫5 متر بوده که امروزه به دلیل استهلاک، ارتفاعش به 138٫8 متر تقلیل یافته است.
5. قبل از این‌که کلیسای لینکولن در انگلیس ساخته شود، بلندترین بنای قدیمی ساخته‌ی دست بشر

هرم جیزه بـوده است. رکـورد بلنـدترین سـاختمان برای 3871 سال از آن این هرم بوده است.

6. هرم جـیزه در لیست عجـایب هفتگـانه‌ی باسـتانی، قـدیمی‌ترین عجـایب بـوده که تا به امـروز بـاقی است ولی عجایب دیگر به کل تخریب شده‌اند.

7. تخمین زده شـده است که تعـداد کـارگرانی که در سـاخت هرم‌هـای مختلف مشـغول به کـار بوده‌اند حدود صد هزار نفر بوده که البته این مقـدار بسـته به هرم متفاوت تخمین زده شده است.

8. مجسـمه‌ی غول‌آسـای ابوالهـول از هـرم جـیزه محـافظت می‌کند. باستان‌شناسـان بر این باورند که چهـره‌ی مجسـمه‌ی ابوالهـول شـبیه به فرعـون خفرا (Pharaoh Khafra) طراحی شده است.

9. همه‌ی اهـرام در سـاحل غـربی رود نیل سـاخته شده‌اند تا خورشید پشت آن‌ها غروب کند، زیـرا در افسانه‌های مصری بر این باور هستند که این محل قلمرو مردگان است.

10. مصریان باستان ذوق و نـوآوری خـود را در اشـیا و جواهر زیبا و گران قیمـتی که همـراه مرده‌ها دفن می‌کردند، به نمایش می‌گذاشتند. آن‌ها بر این باور بودند که مردگـان در زنـدگی بعد از مـرگ از این اشیا استفاده خواهند کرد.

11. اولین معمـار اهـرام مصر باسـتان ایمهـوتپ (Imhotep)ـ بوده است که در عین حال ریاضـیدان،

فیزیکدان و مهندسی زبردست بـوده است. نـام او به عنوان طراح هرم سوزر ثبت شده است.

12. با این وجود که اکثر دانشمندان اعتقـاد دارند جا به جایی این سنگ‌های عظیم که در سـاخت اهـرام از آن‌ها استفاده شده است توسط میله‌هـای مسی و غلتدانـدن سـنگ‌ها به کمک این میله‌ها بـوده است ولی هم‌چنان نشـانی از این امر به دست نیامـده و چگونگی جابه‌جـایی این سـنگ‌ها به صـورت قطعی مشخص نیست.

13. مـوردی که در سـاخت اهـرام مشـخص است این است که شـیوه‌های سـاخت اهـرام به مـرور زمـان پیشرفت کرده و شیوه‌ی ساخت تمام اهـرام با هم یکسان نبوده است.

14. بعد از این‌که دوران سـاخت اهـرام در مصر پایـان یافته بود، ساخت اهرام در منطقه‌ای که امروزه با نام کشور سودان می‌شناسیم رواج پیدا کرد.

15. در قـرن دوازدهم یکی از فرمانـدهان کـرد به نـام العزیز و سلطان دوم مصر به نام ایوبید سـلطان (Ayyubid Sultan)ـ قصد تخـریب هـرم جـیزه را داشتند ولی هـرم بسـیار بـزرگ بـود و این مسـئله آن‌ها را منصـرف کـرد. انها موفق به تخـریب وجه شـمالی هـرم منقـرع (Menkaure’s Pyramid) شدند و سوراخی در آن ایجاد کردند.

16. اهـــرام ثلاثه‌ی جـــیزه در جهت صـــورت فلکی شـکارچی یا اوریـون (Orion)ـ قـرار دارند و شـاید این هماهنگی به علت اعتقـاد مصـریان باسـتان به

خـدایی به نـام اوریسـیس (Orisis)ـ (خـدای تولد دوباره بعد از مرگ) بوده است.

17. تخمین زده شده است که هرم بزرگ جـیزه از بیش از 2300000 بلوک سنگی که وزنی معادل 2 تا 30 تن دارند سـاخته شـده است. بعضی از بلوک‌ها به قدری بزرگ هستند که وزنی بیش از 50 تن دارند.

18. سنگ‌های اهرام با سـنگ آهک پوشـیده شـده‌اند که به آن‌ها رنگ سفیدی داده و باعث شـده که اهـرام در مقابل نور خورشید مانند جواهری بدرخشد.

19. با توجه به آهکی که اهرام را پوشانده است، ممکن است این بناها نه تنها از منـاطق بسـیار دور زمین بلکه از ماه هم قابل دیدن باشند.

20. بر خلاف دمای بسـیار بـالای محیط بـیرون اهـرام، دمـای داخل این بناها تقریبا ثـابت و در حـدود 20 درجه‌ی سانتیگراد است.

21. وزن دقیق این بناها مشـــخص نیست ولی تخمین زده شـده است که وزن هـرم خئـوپس (Cheops) بیش از 6 میلیون تن است.

22. هـرم خئـوپس دقیقا رو به شـمال سـاخته شـده است. در واقع این بنا یکی از دقیق‌تـرین بناهـای جهـان است با وجـود این‌که هـزاران سـال قبل ساخته شده است. خطای خـروج از زاویه‌ی شـمال این بنا بسـیار نـاچیز است و شـاید این موضـوع به خاطر این است که قطب شمال طی سـالیان دراز

مقداری جا به جا می‌شود پس روزگارانی این هرم دقیقا رو به شمال بوده است.

23. به صورت میانگین برای ساخت هر هرم زمانی حدود 200 سال صرف شده است که این بدین معنی است که اهرام به صورت همزمان ساخته می‌شد و نه یکی پس از دیگری.

24. یکی از علل مقاومت بی‌نظیر این بناها، سیمان بسیار سخت آن‌هاست که ترکیب این سیمان هنوز نامشخص بوده و دانشمندان نمی‌دانند که این سیمان از ترکیب چه موادی حاصل شده است.

25. بر اساس نظر باستان‌شناسان، اهرام نه تنها توسط برده‌ها ساخته نشده‌اند بلکه توسط کارگرانی که حقوق دریافت می‌کردند ساخته شده‌اند.

داخل شدن جن به انسان/ نشانه‌های تسخیر شدن فرد توسط ارواح

جن زدگی حالتی است که نیروی ماوراء الطبیعی کنترل عقل و روح آدمی را به دست می‌گیرد و فرد تسخیر شده رفتاری عجیب از خود نشان می‌دهد.

به گزارش خبرنگار کلینیک گروه علمی پزشکی باشگاه خبرنگاران؛ معمولا بیشتر افراد وارد شدن جن به بدن انسان را در فیلم‌های ترسناک یا مستند دیده‌اند یا از دیگران شنیده‌اند اما برخی افراد آن را از نزدیک لمس می‌کنند.

در جهان اطراف، بسیاری از موارد به چشم انسان قابل رویت نیستند اما قدرتشان از انسان بیشتر است؛ اشعه X، میکروب‌ها، ویروس‌ها، تک‌سلولی‌ها، الکترون‌ها و هم‌چنین جن‌ها از این جمله‌اند که نمی‌توان وجود آن‌ها را انکار کرد.

متافیزیک به معنی ماوراء الطبیعه شامل بخش‌هایی از جهان بی‌کران است که از حوزه درک حواس 5گانه ظاهری ما خارج است. علم متافیزیک منطبق با فطرت انسان‌ها است و بی‌پایان است.

مباحث مهم متافیزیک شامل مبانی، دانش و موجودات متافیزیک است که شامل فرشتگان، جنیان و ابعاد فراطبیعی است.

جن چه فرقی با انسان دارد؟

در بســـــــیاری از کشـــــــورها و فرهنگ‌ها جن‌گیرها یا احضـارکنندگان ارواح بسـیاری وجـود دارد که حضـور این امر می‌تواند ادعا یا احتمـالی بـرای وجـود جن و جنیـان باشد. در کتاب مقدس مسلمانان آمده که جنیـان از آتش آفریده شده‌اند، آفرینش آن‌ها به قبل از آفرینش انسـان بازمی‌گردد، مذکر و مونث دارند، دارای تمـایلات انسـانی هســـتند و تعـــداد آن‌ها بیش از انســـان‌ها است و مانند انسان می‌میرند.

از آن‌جا که نوع خلقت جنیان با انسان‌ها متفـاوت اسـت، مکان و نحوه زندگی و ویژگی‌هـای آن‌ها نـیز با انسـان‌ها تفاوت بسـیاری دارد. به طـور کلی، جن نـام دسـته‌ای از موجودات فراطبیعی است که بسیاری از ادیان الهی نـیز به وجـــود آن اشـــاره کرده‌اند و علم نـــیز در تلاش کشف اطلاعات بیشتر راجع‌به آن است.

در مطالعه‌های علمی گفته شـده است که جن از پلاسـما تشـکیل شـده است. بنـابر باورهـای دیـنی، جن قبل از انسـان آفریـده شـده است و تفاوت‌هـای چشـمگیری با انسان دارد.

گفته می‌شـود کلمه جن به معنـای «پنهـان» به موجـودی اشاره دارد که دارای حرکات سریع است و قابلیت سـفر در زمان و مکان را دارد. جن به اشکال متفاوت درمی‌آید و قدی کوتاه‌تر از انسـان دارد و قـابلیت تولیـدمثل دارد. جن از پســمانده‌های انســان از طریق مــزه کــردن یا بو کشیدن تغذیه می‌کند. ریشه کلمه جن در زبان فرانسه به معنای «روح» است.

جن از منظر اسلام چگونه موجودی است؟

امیررضا رحمانی، کارشناس مذهبی دربـاره ورود جن به بدن انسـان گفت: باید بگـوییم که جن موجـودی است که قـرآن به آن اشـاره کـرده و وجـود دارد. همـان طـور که سـوره‌ای در قـرآن به جن نـام گـذاری شـده ،جن یعـنی مخفی یا پوشیده به تعبـیری دیگر همـانطور که جـنین در بدن مادر پنهان است و ما قادربه دیـدن آن نیسـتیم ولی وجود دارد، جن نیز در عالمی دیگر مـوازی با ما و پنهـان زندگی می‌کند.

وی در ادامه گفت: بـــــرخی معتقدند که اجنه همـــــان شیاطین هستند و برخی هم معتقدند که جدا از شیاطین وموجــودی دیگرنــد، همــانطور که در قــرآن انســان به تعبیری از خاک است اما در حال حاضر ارتبـاطی با خـاک ندارد بنـابراین شـیاطین هم می‌توانند از اجنه باشـند هم نه، ورود جن به بدن انسـان به آن تعبـیری که در گذشـته رواج داشته نیست. اگر شخصی رفتارهـای غـیر عـادی یا اختلال در عملکـــرد داشـــت، اصـــطلاحا به وی جن زده می‌گفتند. همانطور که اعراب به دیوانه مجنون می‌گویند و با سـوراخ کـردن بخشی از سر فـرد سـعی در خـارج کردن جن از بدن وی داشتند.

جن زدگی چگونه اتفاق می‌افتد؟

گفته می‌شود وقـتی جن روحی را تسـخیر می‌کند ممکن است بعد از آن فـرد حافظه یا شخصـیت کلی خـود را از دست بدهد و هیچکدام از وقایع جن زدگی خـود را به یـاد نداشـته باشد. در واقع در بیشـتر مـوارد با نفـوذ جن به روح شخص، صدای او کمی تغییر کرده و حـالت صـورتش کمی غـیر عـادی می‌شـود به گـونه‌ای که چشـمان کمی بازتر از حد معمول می‌شود.

معمولا بر اثر جن زدگی فرد کارهایی عجیب و غیر قابل پیش بینی انجام می‌دهد به طوری که کاملا درون گرا شده و ارتباط خود را با دیگران قطع یا محدود می‌کند؛ گاهی اوقات دچار حمله‌های عصبی و روانی می‌شود و بیشتر از قبل ساکت و پرخاشگر می‌شود. گفته می‌شود که این افراد مدتی طولانی به نقطه‌ای نامعلوم خیره می‌شوند یا با اشیاء و فضای خالی صحبت می‌کنند. بسیاری افرادی که جن بر آن‌ها غالب می‌شود نا خود آگاه دچار کبودی و جراحاتی در سطح پوست خود می‌شوند و نمی‌توانند علت آن را پیدا کنند.

علائم جن زدگی چیست؟

گفته می‌شود بیشتر افراد جن زده بدن بسیار سردی دارند به طوری که با نزدیک شدن به آن‌ها یا گرفتن دستانشان ممکن است احساس سرمای شدیدی به شما دست دهد. برخی از تحقیقات انجام‌شده به این موضوع اشاره کرده‌اند که هنگام نزدیک شدن جن، تغییر دمایی در محیط اطراف حس می‌شود که ممکن است به علت انرژی باشد که این موجودات حامل آن هستند. برخی از محققان این انرژی را انرژی الکترومغناطیسی می‌دانند که باعث کاهش مادون قرمز و انرژی محیط و به دنبال آن سبب کاهش دما می‌شود. به همین دلیل است که افراد جن زده مانند یخچال سرد هستند.

به طور کلی مهم‌ترین علائم جن زدگی اختلالات رفتاری و روانی، انزوا، میل شدید به تنهایی، پرخاشگری، بی‌اشتهایی، افسردگی، تند مزاجی، کاهش وزن شدید، آسیب‌های جسمی به بدن، صحبت کردن راجع امور

فراطبیعی، اشاره به دوست یا فـردی که وجـود خـارجی ندارد، سردرد، خستگی، بی‌حوصلگی و تشنج است.

چرا جن وارد بدن انسان می‌شود؟

اظهار نظر در خصوص صحت و سقم داخل شـدن جن به بدن انسان کـار آسـانی نیسـت، هر چند سـاختار وجـودی انسان و جن به گونه‌ای نیست که چنین اصـطکاکاتی بین ما و آن‌ها باشـد، اما در هر صـورت امکـان آزار و اذیت شدن انسانی توسط اشرار جن عقلا محال نیست، همان طور که ممکن است هر انسانی توسط یک انسان شـرور دیگر و یا هر حیوان موذی مورد اذیت و آزار قرار بگیرد.

با وجـود این‌که جن‌ها نمی‌توانند انسـان‌ها را به طـور شفاف ببینند و تنها انسـان‌ها را به شـکل تصـاویری تـار می‌بینند، گاهی با انگیزه‌های مختلفی وارد بدن انسان‌ها می‌شـوند. بـرخی جن‌ها می‌توانند با انسـان‌ها ارتبـاط برقرار کنند یا به دورن آن‌ها نفوذ کنند و کنترل افراد را به دست بگیرند.

در واقع، بیشتر جن‌ها احتمـالا انسـان‌ها را مانند ارواحی در نظر می‌گیرند که در دنیـای مـوازی آن‌ها زنـدگی می‌کنند. شاید بتوانیم بگـوییم همـانطور که در دنیـای ما جن‌ها دور از تصـور هسـتند، در دنیـای آن‌ها نـیز ما حکم موجوداتی دور از ذهن را داریم که برای رویت ما باید به دنیایمان نفوذ کنند.

برخی مطالعات متافیزیکی حاکی از آن است که جن نـیز بـرخی خصوصـیات رفتـاری و احساسی انسـان را دارد و ممکن است به علت انتقام، خشم، حسادت، علاقه یا تنها به علت شـرارت یا نیروهـای اهریمـنی وارد بـدن فـردی

شود و به منظور برآورد نیازهای خود و رسیدن به هـدف کنترل فرد را به دست بگیرد.

از نظر علمی جن‌زدگی چیست؟

به علت کم بـودن تحقیقـات علمی انجام‌گرفته در مـورد جن و جن زدگی، بـــرخی زیست‌شناســـان و محققـــان احتمـــال وجـــود جن و ســـایر موجـــودات فراطـــبیعی را انـــــتزاعی می‌دانند و آن را مرتبط با متافیزیک در نظر می‌گیرند. در واقـــــع، در علم متافیزیـــــک، جن یکی از موجودات مهم است. در بیشتر تحقیقات انجام شـده جن را موجودی آفریده‌شـده از آتش در کالبـدی دارای انـرژی فرض کرده‌اند.

به گفته محققـان، بـرخی از بیمـاران روانی به‌خصـوص افـرادی که از بیمـاری شـیزوفرنی رنج می‌برند از وجـود جن‌ها یا وارد شـدن آن‌ها به بدنشـان سـخن می‌گویند و بیشتر توهمات خود را به این موجـودات نسـبت می‌دهند. بر این اساس، برخی دانشـمندان و محققـان بر این نکته تاکید دارند که در بسـیاری از فرهنگ‌ها جن‌زدگی نـوعی بیمـاری روانی محسـوب می‌شـود و به جـای جن‌گـیر یا احضارکننده روح بهتر است به روان‌شناس مراجعه شود.

به گفته آن‌هـا، افـرادی که از بـرخی بیماری‌هـای روانی رنج می‌برند موجـــوداتی را تحت عنـــوان جن می‌بینند که فکر می‌کنند بر وجـــود آن‌ها نفـــوذ می‌کنند و با کنـــترل رفتـار و عقل به آن‌ها یا دیگـران آسـیب می‌رسـانند. در مطـالعه‌ای که رابطه بین نفـوذ جن و بیمـاری روانی مد نظر بود 105 مقاله شامل 47 مورد بررسی شد.

در این بررسی، 66 درصد مـوارد از بیمـاری و مشـکلات روانی رنج می‌بردند. حــدود نیمی از مــوارد به بیمــاری شـیزوفرنی مبتلا بودند و سـایرین نـیز درگـیر بـرخی از مشکلات روانی و عصبی بودند. برخی از این محققین بر این باور هستند که تصـور این افـراد از جن درمـان آن‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و سبب می‌شود حتی پس از تشــخیص بیمــاری روانی یا عصــبی، بیمــار به پزشک مراجعه نکند یا همکاری لازم را بـرای بهبـود خـود انجـام ندهد.

آیا می‌توان جن زدگی را درمان کرد؟

وقتی فرد دچار علائم جن زدگی می‌شـود، در ابتـدا او را نــزد پزشک روان شــناس می‌برند و در بــرخی مــوارد با انجام اسکن‌های مغزی و آزمایش‌های متعدد ریشه چـنین رفتــاری با مشــکلات روحی و روانی همچــون بیمــاری شــیزوفرنی مرتبط می‌شــود و می‌تــوان با جلســات مشاوره و مصرف دارو این بیماری را مهار کرد.

به عنوان مثال، گـاهی بـرخی افـراد به علت شکست‌های شغلی، عاطفی، احساسی، اجتماعی، خانوداگی و فردی از زندگی ناامید شده و طی روندی کوتاه مــدت به جن و نیروهــای اهریمــنی روی می‌آورند و در این حــالت آن‌ها دچــار مشــکلات روانی شــده‌اند که باید هرچه ســریع‌تر درمان شوند.

اما گاهی اوقات علم پزشکی بـرای درمـان بـرخی افـراد جن زده نمی‌تواند راهی از پیش بــبرد و معمــولا در این مـوارد خـود فـرد نـیز همکـاری نمی‌کند. در این صـورت می‌گویند جن یا نیروهای اهریمنی وارد بدن او شده و بر

عقل و رفتـار فـرد جن زده مسـلط شـده است. در این صورت بسیاری افراد بر این باورند که باید با احضار روح و کمک جن‌گیر فرد بیمار را درمان کرد.

در منابع مختلف از جمله کتب مقدس و دینی و هم‌چـنین در احـــادیث و کتب علمی از جن یـــاد شـــده است. دانشـمندان غـیرایرانی بیشـتر از جن به عنـوان ارواح یا روح‌های صدادار یاد می‌کنند. در این میان، برخی افراد و ادیان وجود آن را باور ندارند و مشاهده جن یا جن زدگی را نوعی بیماری روانی در نظر می‌گیرند.

چه کنیم جن به سراغ ما نیاید؟

رحمانی اظهار کرد: در روایتی از امـام صـادق (ع) است که می‌فرماید خانه‌هـای خـود را از حـدی بلنـدتر نگیرید تا سکونت گـاه جنیـان نشـود. با توجه به تعارضـاتی که بین اجنه و انسـان وجـود دارد احتمـال ورود آن‌ها به دنیـای انسان و آزار رساندن وجود دارد. در روایاتی دیگر وقـتی حضـرت رسـول بـرای تبلیغ دین به دیـدار اجنه می‌روند برخی مسلمان می‌شوند و برخی کـافر می‌مانند. جنگـیر به آن معنا وجود نـدارد ولی هر اصـلی فـرعی هم دارد و جنگیرها جز دسـته دوم هسـتند و از شـیادین محسـوب می‌شوند.

وی تصریح کـرد: جنگـیری یا تسـخیر جن در قـرآن حـرام است و کسی که این کـار را انجـام دهد در واقع خـود تسخیر جن شده زیرا اجنه کافر گاهی به دنیـای انسـانها وارد شده و اجازه نمی‌دهند فرد تسخیر شده مسلمان از دنیا بـرود. بـرای دوری گزیـدن از این پدیـده می‌تـوان از جمله زیبای "بسم‌الله الرحمن الـرحیم" اسـتفاده کـرد به

خصـوص زمـانی که در جـایی می‌خـواهیم بنشـینیم یا به هنگــام برخواســتن یا آتش روشن کــردن از آیه بسم‌الله الرحمن الرحیم استفاده کرده تا اجنه دور شوند.

رحمانی تاکید کرد: برای این‌که خانه مأمنی بـرای جنیـان نشود حتی‌الامکان از مرتفع کــردن خانه‌ها بپرهیزید و در صورت داشتن ارتفاع، نوشـتن آیت‌الکرسی را بر بلنـدای خانه فراموش نکنید چون اجنه پرنده هســتند و می‌توانند در آن نقــاط ســاکن شــده و به مــرور مــزاحمت بــرای ساکنین ایجاد کنند.

به هنگام تولد حضرت محمد طبق روایات اجنه از ورود به آسمان‌ها و کشف اسرار عالم محروم شدند همانطور که در قرآن آمده مـرگ حضـرت سـلیمان تا چند روز بر آن‌ها پوشیده بـود و این نشـان می‌دهد که آن‌ها به همه علـوم دسترسی نداشته بنابراین همه آینده را نمی‌دانند.

وی در پایــان گفت: اجنه از طریق وسوسه به انســان‌ها مسلط می‌شوند بنـابراین بـرای وسوسه‌های شـیاطین و اجنه کافر به قرآن و خوانـدن سـوره‌های مربـوط به این امر مراجعه کنید.

پرونـده‌های ترسـناک: وحشت در اِمیـتی ویل (بر اسـاس یک داستان واقعی)

در گوشه و کنار جهان، عمارت و سکونت‌گاه‌های متعددی به ظنّ تسـخیر شـده بـودن، مـورد توجه گردشـگران و بازدید کننـدگانی از اقصی نقـاط جهـان قـرار می‌گیرند. محبوبیت برخی از این منازل به جنایت‌هایی بـازمی‌گردد که زمـــانی در آن‌ها رخ داده است. "اِمیـــتی ویل" (AmityVille)، یکی از این خانه‌ها است که پس از چـنین تجربه‌ای، ظاهراً به دام ارواح افتاده است.

این عمارت زیبـای سه طبقه که به لطف سـبک معمـاری جالب و مستعمراتی خود مورد توجه قرار داشت، چنـدین سـال قبل شـبی تلخ و ناخوشـایند را پشت سر گذاشت. شبی شوم که با صدای شلیک گلولـه، رنگ خـون گـرفت. شبی که دیوارهای خاموش آن، شاهد جان باختن اعضای یک خانواده بودند. والدین و کودکان در خواب نـاز بودنـد، وقـــتی الهه‌ی مـــرگ در قـــالب یکی از نزدیک‌تـــرین خویشاوندان آن‌ها، جان تک تک‌شان را گرفت. اما ظاهراً این رویداد تلخ، با تار و پود این خانه عجین شـده و منشأ حـوادث ترسـناکی شد که سـاکنان بعـدی خانه را درگـیر خـود کـرد. مـاجرای خـانواده‌ای که یک سـال پس از این اتفـاق به این عمـارت نقل مکـان کردنـد، زمـانی بسـیار مورد توجه رسانه‌ها بود. عنوان تسخیر شده، لقبی است که پس از این واقعه، نصیب خانه‌ی "اِمیتی ویل" شد.

خانه تسخیر شده امیتی ویل

اما کسی به درســتی نمی‌داند که آیا این مــاجرا واقعــاً حقیقت دارد و ســایه‌ای شــوم این خانه را احاطه کــرده

است؟ یا نه، کل داستان تنها حیله و نیرنگی برای جلب توجه عموم است. اما آن‌چه که مشخص است از زمان حادثه، این عمارت بیش از آن‌که در تملک کسی باشد، برای فروش گذاشته شده است و ظاهراً کسی حقیقتاً دوست ندارد در آن ساکن شود.

خانه تسخیر شده امیتی ویل

اما بیایید ماجرایی که بر این خانه و ساکنانش رفته را مرور کرده و ببینیم در دل این عمارت خموش و ترسناک چه گذشته است؟

در 13 ماه نوامبر سال 1974، در "اِمیتی ویل" نیویورک، مرد جوان 23 ساله‌ای به نام رونالد دِفو (Ronald Defeo)ـ به داخل کافه‌ای به نام "هری" هجوم آورده و فریادزنان خبر داد که به والدینش تیراندازی شده است. پلیس پس از رسیدن به منزل خانواده‌ی دفو، اجساد 6 عضو این خانواده یعنی پدر "رونالد دفو" 43 ساله، مادر "لوئیس بریگانت دفو" 42 ساله و چهار فرزند آن‌ها "داون" 18ـ "آلیسون" 13ـ "مارک" 11 و "جان متیو" 9 ساله را در حالی یافت که در تختخواب‌های خود و با شلیک گلوله کشته شده بوند.

"هشدار، ممکن است برخی از تصاویر حاوی نکات ناراحت کننده باشند"

قتل خانواده دفو

دنیل دفو

خانه تسخیر شده امیتی ویل

رونالد ادعا می‌کــرد که در زمــان تیرانــدازی در مــنزل حضــور نداشــته است و تنها پس از بازگشت به خانــه، با اجســاد مواجه شــده و بلافاصــله هم بــرای خــبر دادن به کافه‌ی هری رفته است. اما با جستجوی پلیس، یک جعبه گلوله اسلحه‌ی "Marlin-45" در اتاق رونالد کشف شد و این‌جا بــود که او دیگر راهی بــرای انکــار نیــافت و به این جنــایت هولنــاک اعــتراف کــرد. بعد از یک روند دادرسی طولانی، رونالد برای هر شش فقره قتل مجرم شــناخته شده و محکوم شد.خانه تسخیر شده امیتی ویل

خانه تسخیر شده امیتی ویل

هر چند پس از ختم دادرسی و به خــاک ســپردن اجســاد قربانیــان، هنــوز هم ســوالاتی بی‌جــواب مانــده بــود. به عنــوان مثــال هرگز پاســخی به این پرسش داده نشد که چگونه یک نفر موفق شده به تنهــایی 6 عضو خــانواده‌ی خــود را به قتل برســاند و در عین حــال با هیچ مقــاومتی هم روبرو نشود؟ هم‌چنین ســلاح به کــار رفته نــیز عجیب بود، چرا که شــلیک با این نــوع اســلحه تقریبــاً بی‌ســابقه بود.

خانه تسخیر شده امیتی ویل

قتل خانواده دفو

همان گونه که گفتیم اجساد قربانیان در حالی کشف شد که هیچ گونه زخم دفــاعی در بــدن نداشــتند، بررسی پزشــکی قــانونی مــدرکی دال بر وجــود سم یا دارو را در خــون هیچ کــدام از آن‌ها نشــان نــداد. به علاوه اجســاد قربانیان به هیچ وجه از جای خود تکان داده نشده بود.

اما ماجرا همین جا به اتمـام نرسـید، ظـاهراً عطش خانه برای خلق لحظـات دلهـره‌آور سـیراب نشـده بـود. در 18 دسـامبر سـال 1975، خـانواده‌ی لاتز (Lutez)ـ به این عمارت خالی از سکنه نقل مکان کردند، در حالی که تنها 13 ماه از حادثه‌ی قتل خانواده‌ی دفو گذشته بود. جرج و کـاتلین لاتز (George & Kathleen)ـ سـبک معمـاری مسـتعمراتی هلنـدی این عمـارت را دوست داشـتنی و دلفریب دیده و باور نمی‌کردند که قیمت این خـانه‌ی زیبا تنها 80 هـزار دلار باشد. آن‌ها از گذشـته‌ی تاریک این ملک آگـاهی داشـتند، اما هم بر حسب نیـاز به فضـای بیش‌تر برای راحتی سه فرزند خود و هم به دلیل مناسب بـودن شـرایط خرید این خانـه، چشم بر روی این مسـئله بسـتند. اما مسـلماً این زوج بدشـانس هرگز تصـور نمی‌کردند که تنها 28 روز بعد در حالی که از شدت ترس و وحشت دچـار جنـون شـده‌اند، دار و نـدار خـود را رها کرده و سراسیمه این خانه را ترک خواهند کرد.

خانه تسخیر شده امیتی ویل

خانه تسخیر شده امیتی ویل

یک کشـیش کاتولیک به نـام "پـدر رِی پکـورارو" (Ray Pecoraro)ـ به درخواست لاتزها به مـنزل آن‌ها آمد تا بـرای خـانواده‌ای که تـازه به آن‌جا آمـده بودنـد، آرزوی سعادت و خوشـبختی کند. زمـانی که کشـیش به طبقه‌ی دوم عمارت و اتاقی که روزگاری متعلق به مارک و جـان دفو بـود، وارد شـده و می‌خواست آن‌جا را با آب مقـدس تطیهر کند، دستی نامرئی را احساس کرد که مـدام به او سیلی می‌زند و صـدایی شـنید که خطـاب به او می‌گفت:

از این‌جا بیرون بـرو"، کـاری که کشـیش بلافاصـله آن را انجام داد.

تطهیر خانه جن زده امیتی ویل

شخصـیت پـدر پکـورارو در فیلم "وحشت امیـتی ویل" (2005)

البته کشیش قبل از رفتن به ملاقـات خـانم و آقـای لاتز رفت. او در مورد صدایی که شـنیده بـود چـیزی به آن دو نگفت، اما مصـــــراً از آن‌ها درخواست کـــــرد که به هیچ عنوان اتـاق بـالای پله‌ها را به عنـوان اتـاق خـواب مـورد استفاده قرار نـداده و در ضـمن به هیچ کسی هم اجـازه ندهند در آن اتـــاق بخوابد. خـــانواده‌ی لاتز این توصـــیه‌ی خیرخواهانه را مـــورد توجه قـــرار داده و از این اتـــاق به عنوان خیاط خانه استفاده کردند.

از نخستین شبی که آن‌ها به این خانه نقل مکـان کردنـد، تجربیات عجیب و ترسناک هم شـروع شد و با گذشت هر روز، این مســئله به بحث و جــدل بیش‌تر خــانواده دامن می‌زد. به عنوان مثال جرج دائماً احساس سرما می‌کـرد، به طوری که ناگزیر، مدام در حـال ریختن هـیزم به داخل بخاری بود. هم‌چنین عادات بهداشتی او نیز تغییر کرده و او و همسرش "کتی" از نظر سلامتی دچار مشـکل شـده بودند.

جرج و کتلین لاتز

دخـتر کوچک لاتزها بیش‌تر اوقـات خـود را در اتـاقش با همبازی خیالی خود سپری می‌کرد، همبـازی که از سـوی او این گونه توصیف می‌شد: " دختری به نـام "جـودی" با

چشمان درشت قرمز و اندازه‌ای متغیر که گاهی از خــود خانه نیز بزرگ‌تر است." این دخترک مرموز هم‌چنین ادعا می‌کرد که هیچ کس قادر به دیدن او نیست، مگر خــود او تمایل به دیــده شــدن داشــته باشد. در همین حین وقــوع حوادث عجیب و غریب هم‌چنان ادامه داشــت، رایحه‌هــای عجیــبی در گوشه و کنــار خانه به مشــام می‌رســید، نیمه شب و در حالی که همه در خواب بودند، در جلویی مــنزل با صدایی شدید باز و بسته می‌شد. آن‌ها ردِّ پاهایی سیاه روی سرامیک سرویس بهداشتی مشــاهده کردند و کــتی یک بــار توسط نــیروی نــامرئی لمس شــد، زمــانی هم ماده‌ای ژلاتینی و ســبزرنگ در کل خانه مشــاهده شد. در آن اتــاق مرمــوز بــالای پله‌ها صــدها حشــره پیــدا شــد، در حالی که فصل مناسبی برای حضور آن‌ها نبود.

امیتی ویل

جرج هر شب ناخودآگاه ساعت سه و ربع از خــواب بیــدار می‌شد، یعنی همان ساعتی که به گمــان پلیس، زمــان به قتل رســیدن خــانواده‌ی دفو بــود. یک بــار او در حــالی از خواب بیدار شد که شاهد تبدیل همسرش به یک عجوزه‌ی 90 ساله بود و شبی دیگر او را دید که میان زمین و هوا معلق مانــده بــود. جــرج حــتی ادعا می‌کــرد که شــبی از خواب برخاسته و صدای لرزیدن و تکان خوردن تختخواب فرزنــــدانش را می‌شــــنیده ولی تــــوان هیچ اقــــدامی را نداشته است، چرا که گویی نــیرویی نــامرئی او را محکم سرجای خود نگه داشته بود.

جرج و کتلین لاتز

خـانواده‌ی لاتز بارها سـعی کردند که با کشـیش کاتولیک تماس بگیرند، اما هر بار تلفن قطع می‌شد. زمانی که از بازگشت کشیش ناامید شـدند، خـود دست به کـار شـدند. آن‌ها هر کدام با یک صلیب تجهیز شده و به گوشه و کنار خانه رفتند و مشغول عبادت و خوانـدن دعا و سـرودهای مـذهبی شـدند. اما صـدایی به گـوش رسـید که از آن‌ها می‌پرسید:" نمی‌خواهید تمامش کنید؟"

اما آخرین شب حضور آن‌ها در این خانه‌ی شـوم، بـدترین شب آن‌ها بود. صداهای وحشتناکی تمـام فضـای خانه را پر کـرده بـود، مبلمـان و اسـباب و اثاثیه به این سو و آن سـوی خانه حـرکت می‌کردند و بچه‌ها را دچـار تـرس و وحشتی دیوانه کننده کرده بودند. آن‌جا بود که درست 28 روز پس از اقـامت در این مـنزل، خـانواده‌ی لاتز عطـای این خانه را به لقایش بخشیده و آن را تـرک کردند. آن‌ها هیچ چـیز از مـنزل برنداشـتند، جـرج می‌گوید که در آن زمـان تمـام فکر و ذکـرش این بـوده که اگر کـوچک‌ترین چیزی از آن‌جا با خود ببرد، اتفاق هولناکی خواهد افتـاد. خانواده‌ی لاتز پس از ترک خانه به منزل مادر کتی رفتند و در آرامش آن‌جا سـعی در فراموشی این خـاطرات تلخ داشتند.

جرج و کتی لاتز

در همین زمـان بـود که بـاز هم پـای زوج مـاجراجوی "وارِن" (Warren)ـ به میـان آمد. اگر به خـاطر داشـته باشید پیش‌تر و در ماجرای عروسک آنابل، با شـما از "اِد و لورن وارن" (Ed & Lorraine)ـ صحبت کردیم. دو ماه پس از جریـان داسـتان وحشت" اِمیـتی ویل"، "لائـورا دیدیو" (Laura Didio)ـ گزارشگر شبکه‌ی 5 نیویورک با

این زوج تماس گرفته و از این خانه و رویـدادهای عجیب و غیر قابل توضیح آن صحبت و از آن‌ها خواهش کـرد که این مسئله را پی‌گیری کنند.

یک تیم از گزارشـگران، محققـان و افـراد فعـال در زمینه‌ی تجربیـات فـراواقعی و ماورالطبیعـه، توسط "اد وارن" سـازماندهی شد. آن‌ها سـپس به بازدید این خانه در "خیابان اوشِـن" (Ocean Avenue 112)ـ رفتند. اما خـانواده‌ی لاتز حاضر نشـدند در این بررسی همـراه دیگران شده و دیگر بار به درون این خانه قدم بگذارند.

در طول این بررسی اتفاقات عجیبی افتـاد، مثلاً یک بـار زمـانی که اِد سـرگرم خوانـدن ادعیه مـذهبی بـرای دفع شیاطین در زیر زمین منزل بود، توسط نیرویی فـیزیکی هل داده شد و یا لورن احساس کرد که نـیروی شـیطانی با او مقابله کرده و او را از نظر ذهنی تحت فشـار قـرار داده است. حـتی اجسـاد خـانواده‌ی دفو را در حـالی مشـاهده کـرد که روی زمین دراز کشـیده و بـدن آن‌ها با ملافه‌های سفید پوشیده شده بـود، به دنبـال این تجربـه، او توسط نـیرویی مـاورایی به عقب پرتـاب شد. تیم تحقیقـاتی هم‌چـنین موفق به ثبت تصـویری عجیب و شـگفت انگـیز شـدند، تصـویری از شـبح یک پسر بچه‌ی کوچک در طبقه‌ی دوم منزل.

خانه تسخیر شده امیتی ویل

شما هم سعی کنید، شاید این روح کوچک را یافتید!!

آن‌ها دریافتند زمیـنی که این خانه در آن سـاخته شـده، زمـانی توسط فـردی به نـام "جـان کِچَم" (John Ketchum)ـ مورد استفاده قرار داشته است. ظـاهراً در

سـال 1924، این مـرد که ارتبـاطی هم با جـادوی سـیاه داشــته، در کلبه‌ای در این زمین به کارهــایی ناخوشــایند مشغول بوده است. جـان درخواست کـرده که بـدن او در این زمین دفن شــود و تا آن زمــان نــیز جسد او همان‌جا باقی مانده بود.

به علاوه معلـــــــوم شد زمـــــــانی هم سرخپوست‌های "شینی‌کاک" (Shinicock)ـ را در این زمین زندانی کـرده بودند، این‌جا خانه‌ی افراد بیمار و دیوانه بــوده اســت، در واقع آن‌ها سرخپوست‌های بیچــاره را این‌جا رها کــرده و آن‌ها آنقدر آن‌جا می‌ماندند تا بمیرند.

اد و لورن وارن

وارن‌ها بـــاور داشـــتند که این ملک دارای انـــرژی منفی بســیاری بــوده که با تــاریخی تلخ و ســیاه در هم آمیخته است. و در واقع همین تاریخچه بــاعث شــده است تا این خانه همچـــون آهن ربـــایی قدرتمنـــد، ارواح شـــیطانی و مافوق طبیعی را به سوی خود جذب کند. به علاوه آن دو معتقد بودند که همین انرژی‌ها مســـــتقیما زنـــــدگی دو خـــانواده‌ی دفو و لاتز را نـــیز تحت الشـــعاع خـــود قـــرار داده‌اند.

بعـدها زوج وارن بازنشسـته شـدند و خـانواده‌ی لاتز نـیز این ملک و زمین و اســـــــــباب و اثاثیه را فروخته و به کالیفرنیا نقل مکـــان کردند. خـــانه‌ای که در ســـال 1975 تنها به مبلغ 80 هــزار دلار فروخته شــده بــود، در ســال 2010 با قیمت 950 هزار دلار معامله شد.

خانه تسخیر شده امیتی ویل

به هر حال این خانه حتی پس از این ماجراها نیز مورد توجه بازدیدکنندگان و به ویژه عاشقان دنیای ترس و هیجان است. هر چند به تازگی، ادعایی مربوط به فعالیت‌های ماورایی در این خانه گزارش نشده است، اما در زمان فروش خانه یک دلال معاملات ملکی به نام "جیمز اسمیت" (James Smith) تجربه‌ای ترسناک را به همراه دیگر همکارانش پشت سر گذاشت. او می‌گوید که به همراه دو دوست دیگرش به این خانه رفته و گوشه و کنارش را بررسی کردند، همه چیز ظاهراً طبیعی بوده و هیچ علامت مشکوکی مشاهده نمی‌شد، هر چند دو نفر از آن‌ها حس بدی داشتند. سرانجام آن‌ها به زیرزمین ترسناک خانه قدم گذاشتند و آن‌جا بود که ورق برگشت. جیمز می‌گوید که روی دیوار حفره‌ای را مشاهده کرده و به بررسی آن پرداخت. درست همان زمان متوجه وزش بادی بسیار سرد از میان این حفره‌ی تاریک شد. با توجه به این‌که آن زمان فصل تابستان بود و هوا بسیار گرم، وزش این باد سرد و تغییر دما که خیلی ناگهانی رخ داد، آن‌ها را وحشت‌زده کرد. ضمن آن‌که جمیز ادعا می‌کند حس می‌کرده کسی در آن نزدیکی ایستاده و آن‌ها را می‌پاییده است. به هر حال این مشاوران جوان به سرعت خانه را ترک کرده و سوگند خوردند که دیگر قدم به داخل نگذارند.

خانه تسخیر شده امیتی ویل

شاید جالب باشد که بدانید جرج لاتز پس از این ماجرا به اشکال مختلف از "رونالد دفو" دفاع کرد، چرا که او باور داشت که رونالد در جنایتی که مرتکب شده، بی‌تقصیر بوده است. او می‌گوید این خانه و صداهای مرموزش

رونالد بیچاره را وادار به کشتن اعضای خانواده‌ی خود کرده‌اند.

جرج لاتز

لاتز

اما طبق معمول هر جا سخن از ترس و وحشت است، پای شبکه سرگرمی سازی و هنر هفتم نیز در میان است. در سال 2005 فیلمی با عنوان "وحشت امیتی ویل" به کارگردانی " اَندرو داگلاس" (Andrew Douglas)ـ و بازی رایان رینولدز" (Ryan Reynolds) اکران شد که به زندگی خانواده‌ی لاتز در آن دوران پر هراس و وحشت می‌پرداخت.

اگر پیش‌تر این فیلم را دیده‌اید که اکنون با مطالعه‌ی این مطلب اندکی بیش‌تر با حوادث روی داده در آن و منشأ آن‌ها آشنا شدید، اگر هم هنوز موفق به دیدن این فیلم نشده‌اید، شاید بد نباشد به تماشای این اثر ژانر ترس و وحشت نشسته و ماجرای خانواده‌ی لاتز را از منظری دیگر مشاهده کنید.

در پایان امیدوارم از همراهی با ما در کجارو لذت برده باشید. راستی شما دوست دارید با داستان نهفته در پس کدامین خانه یا مکان تسخیر شده آشنا شوید؟ اگر چیزی در ذهن دارید، آن را با کجارو نیز در میان بگذارید، شاید جستجوی بعدی ما از همان‌جا آغاز شود.

پیش بینی‌های ایلان ماسک درباره آینده تکنولوژی

ایلان ماسک مغز متفکر قـــرن و یکی از تاثیرگـــذارترین افـــراد دنیا در صـــنعت اتومبیل و هوافضا است. در این مطلب 11 پیش بینی ایلان ماسک درباره آینده تکنولوژی را بیـان می‌کـنیم. خطر جـدی ربات‌هـای قاتـل، سـاخت جت‌های الکتریکی و زنـدگی بر روی مـریخ تنها بخشی از چندین و چند پیش بینی ایلان ماسک درباره آینده هستند. او به عنـوان موسس و مـدیر عامل شـرکت‌های اسـپیس ایکس و تسلا و یکی از عوامل اصلی پیشرفت تکنولـوژی در عصر کنونی، نظـرات جـالبی دربـاره آینـده تکنولـوژی دارد.

با توجه به شـــــناختی که از وی داریم، نمی‌تـــــوانیم به ســـادگی از کنـــار هر پیش بیـــنی ایلان ماسک بگـــذریم. مسیری که او بـرای آینـده تکنولـوژی ترسـیم می‌کنـد، به احتمال بسیار زیادی تبدیل به واقعیت خواهد شد.

1- کل سیستم حمل و نقل الکتریکی خواهد شد

تصویر پایین متعلق به نخستین خودروی تسلا Model 4s است که به مشـــتری تحویل داده شد. این اتومبیل جـــزو بهترین‌ها در صنعت خودروهای برقی محسوب می‌شـود. شـــرکت تسلا اکنـــون یکی از اصـــلی‌ترین شـــرکت‌ها در پیشـبرد صـنعت خودروهـای الکـتریکی است. بر اسـاس پیش بیـنی ایلان ماسـک، روزی نه تنها اتومبیل‌هـا، بلکه تمامی انواع وسایل نقلیه برقی خواهند شد.

ایلان ماسک طی یک مصـــاحبه در ســـال 2015 گفت هواپیماها، کشـتی‌ها و دیگر انـواع وسـایلی که انسـان‌ها

اکنون برای جابه جایی استفاده می‌کنند، روزی به طور کامل الکتریکی می‌شوند. ایلان ماسک تصریح کرد منظور وی، کمک گرفتن از انرژی الکتریکی برای به حرکت در آوردن این وسایل نبوده و آن‌ها به طور تمام و کمال برقی خواهند شد. او این ادعا را یک مرتبه دیگر در سال جاری و در جریان انجمن ملی فرمانداران آمریکا بیان کرد.

ایلان بر روی این پیش بینی شدیدا اصرار داشته و عقیده دارد تمامی انواع وسایل نقلیه و متحرک به جز راکت‌ها، روزی به طور کامل با تکیه بر انرژی الکتریکی حرکت خواهند کرد. هواپیماها، قطارها، خودروها، کشتی‌ها و موتور سیکلت‌ها تماما برقی می‌شوند. با این حال زمان به حقیقت پیوستن این پیش بینی ایلان ماسک درهاله‌ای از ابهام قرار دارد.

2- طی یک دهه، نیمی از اتومبیل‌های جدید آمریکا برقی می‌شوند

وی در جریان انجمن ملی فرمانداران هم‌چنین اعلام کرد آمریکا جزو کشورهایی است که صنعت اتومبیل‌های برقی خیلی زود در آن توسعه پیدا می‌کند، به طوری که طی یک دهه، نیمی از ماشین‌های ساخته شده در این کشور تماما برقی خواهد بود.

3- طی 20 سال، مفهوم اتومبیل خودران به یک استاندارد تبدیل می‌شود

این پیش بینی ایلان ماسک نیز بسیار جالب است. او همراه با انتشار گزارش مالی تسلا در سومین ربع سال 2015 اعلام کرد در آینده، داشتن یک اتومبیل فاقد

توانایی رانندگی خودران، درست همانند داشتن یک اسب در عصر حاضر است! او عقیـــــده دارد روزی تمـــــامی اتومبیل‌ها، علاوه بر قدرت گرفتن از انرژی الکتریکی، به طور کامل خودران می‌شوند، به طـوری که مشـاهده یک خــودروی فاقد این قــابلیت غــیر معمــول به نظر خواهد رسید. این موضوع به حدی نرمـال می‌شـود که در آینـده، هیچ دلیل منطقی بــرای خرید یک اتومبیل فاقد توانــایی رانندگی خودکار پیـدا نخواهید کـرد. این مسـئله تا جـایی پیش می‌رود که طی 20 ســال آینــده، فرمــان نــیز از اتومبیل‌ها حذف خواهد شد.

4- مفهـوم راننـدگی خودکـار، میلیون‌ها شـغل را تهدید خواهد کرد

این پیش بیـــنی ایلان ماسک در جریـــان اجلاس ســـران جهـان در شـهر دبی بیـان شد. رباتیک شـدن بسـیاری از اعمـال همچـون راننـدگی سـبب می‌شـود در آینـده‌ای نه چندان دور، کمتر شغلی به دست انسان‌ها سـپرده شـود، چرا که ربات‌ها آن‌ها را بهتر انجام می‌دهند.

5- رباتیک شدن صنایع، به نفع کل افراد جامعه است

بر اســـاس پیش بیـــنی ایلان ماســـک، درست است که میلیون‌ها شـــغل به خـــاطر اتوماســـیون ســـازی از بین خواهند رفت، اما امکـان پـرداخت مبلغی مشـخص به کل افـــــــراد جامعه توسط دولت‌ها مهیا خواهد شد. به این ترتیب همه انسان‌ها فارغ از درآمد عادی خــود، مبلغی را از دولت و یا دیگر موسسه‌های دولـــتی دریـــافت خواهند کرد.

6- تا سال 2025 به مریخ سفر خواهیم کرد

این پیش بینی ایلان ماسک در جریان سخنرانی وی حین برگزاری کنگره بین المللی فضایی در سال جاری بیان شد. او برنامه‌ای عظیم برای بردن انسان به مریخ تا سال 2025 دارد. شرکت فضایی اسپیس ایکس در سال‌های آینده، نقش بزرگتری را در صنعت هوافضا ایفا خواهد کرد.او مدعی است شرکت اسپیس ایکس، در سال 2024 افرادی را به سیاره سرخ خواهد فرستاد، اما به خاطر مسافت موجود، افراد مسافر در سال 2025 به کره مریخ می‌رسند. رویای اصلی او امکان مهاجرت انسان به مریخ و قابل سکونت کردن این سیاره برای تمامی انسان‌ها است.

7- هوش مصنوعی خطرناکتر از بمب اتم خواهد شد

تهدیدهای کره شمالی برای حمله به آمریکا به وسیله بمب اتمی، تمامی ساکنان آمریکا و حتی کره زمین را به خاطر عواقب استفاده از این دسته بمب‌ها نگران کرده است. اما ایلان ماسک بارها و بارها به وجود چیزی بسیار خطرناکتر از بمب‌های اتمی اشاره کرده است. بر اساس پیش بینی ایلان ماسک، هوش مصنوعی آنقدر پیشرفت می‌کند که حیات سازنده خود یعنی انسان را با تهدیدی بسیار جدی رو به رو می‌سازد. به عقیده وی، هوش مصنوعی می‌تواند تمدن بشری را به طور کامل از بین ببرد. وقتی یک ربات قادر به تصمیم گیری می‌شود، ممکن است روزی تصمیم حمله به سازنده خود و گرفتن قدرت بیشتر را اتخاذ کند!

8- هوش مصنوعی مقصر اصلی آغاز جنگ جهانی سوم است

ایلان ماسک چند ماه قبل، طی انتشار یک توییت اعلام کرد کسب برتری در زمینه هوش مصنوعی در سطح ملت‌ها، احتمالا دلیلی برای آغاز جنگ جهانی سوم خواهد بود. ایلان ماسک این صحبت را بعد از بیانیه جنجالی پوتین منتشر کرد. ولادیمیر پوتین رییس جمهور روسیه چندی پیش گفت کشوری که در زمینه هوش مصنوعی برترین باشد، رهبری کل دنیا را به دست خواهد گرفت.

9- ربات‌های قاتل دردسر زیادی ایجاد خواهند کرد

مدیر عامل تسلا و اسپیس ایکس در جریان انجمن ملی فرمانداران آمریکا اعلام کرد ربات‌هایی وجود دارند که می‌توانند طی چند ساعت، حتی راه رفتن را نیز یاد بگیرند، در حالی که هیچ موجود بیولوژیکی چنین قابلیتی ندارد. ربات‌های قاتل قادر هستند بدون اجازه انسان و بر اساس برنامه‌هایی که به آن‌ها داده شده است، در زمان لازم اقدام به حمله کنند. پس بعید نیست به اشتباه (و یا بر اساس تصمیم گیری جنایت کارانه خود!) افراد بی‌گناه زیادی را به کام مرگ بکشانند.

10- در آینده حمل و نقل، تونل‌ها نقش مهمی خواهند داشت

طبق پیش بینی ایلان ماسک، در آینده بیشتر جابه جایی‌ها از طریق شبکه‌های زیر زمینی صورت می‌گیرد. وی اکنون در شرکت Boring Company در تلاش است تا شبکه‌ای از تونل‌های زیرزمینی در لس آنجلس ایجاد کند که در آن، اتومبیل‌ها بر روی مسیرهایی مخصوص حرکت می‌کنند. این مسیرها برقی بوده و شبیه به

سورتمه طراحی می‌شـوند. اتومبیل‌ها قـادر خواهند بـود در این مسیرها با سرعت 200 کیلومتر بر ساعت حرکت کنند.

11- انسان‌ها برای نجات یافتن، باید به بخشی از ربات‌ها تبدیل شوند

این پیش بینی ایلان ماسک نـیز در جریـان اجلاس سـران جهـان در دبی بیـان شد و جنجـال زیـادی به پا کـرد. به عقیـده وی، با گـذر زمـان هـوش بیولوژیک و هـوش دیجیتال با یکـدیگر ادغـام می‌شـوند، به طـوری که روزی نسخه‌ای دیجیتالی از خود را مشاهده خواهید کرد.

تسخیرشدگی شیطانی

تسخیرشـــــدگی شـــــیطانی (به انگلیسی: Demonic possession)، به حالتی گفته می‌شود که تصور می‌شود طی آن، اشـخاص توسط موجـودات شـرور فراطـبیعی تسخیر شده‌اند و معمولاً ارواح پلید یا شیطان مسبب آن دانسته می‌شوند. باورمنـدان به این مقوله معمـولاً پـاک شدن خاطرات یا فراموش کـردن شخصـیت خـود، حـالت تشـنج، صـرع یا غش (به شـکلی که به نظر می‌رسد فـرد در حـال احتضـار است) و هم‌چـنین حـرکت دادن متنـاوب دست‌ها (شبیه فیگور نواختن پیانو) را جزو علائم تسخیر شدن توسط شیطان برمی‌شمارند.

تســـخیر شـــدن توسط شـــیاطین در علم پزشـــکی یا روانپزشکی تعریف مشخصی ندارد و به‌عنوان یک عارضه شناســـایی نشده‌است. راهنمـــای تشخیصی دی‌اس‌ام-5 نشان می‌دهد که ممکن است در بعضی فرهنگ‌ها، تغیـیر شخصـیت افـراد بر اثر عارضـهٔ اختلال چند شخصـیتی به عنوان تسخیرشـدگی توسط شـیاطین شـناخته شـود.[2] باور به مسخر شدن توسط شیطان، این نگرانی را ایجـاد کرده که ممکن است دسترسی بعضی بیمـاران روانی به خدمات درمانی به دلیل این نوع اعتقادات محدود شــود.[1]

ریشه‌های فرهنگی

در بســـیاری از فرهنگ‌ها و مـــذاهب مفـــاهیمی دال بر تســـخیر افـــراد توسط شـــیطان وجـــود دارد که البته در جزئیـــات تفاوت‌هـــای زیـــادی با هم دارند. قـــدیمی‌ترین ارجاعـات به این موضـوع، متعلق به سـومری‌ها است که

معتقد بودند مسبب تمام بیماری‌های جسمی و ذهنی «دیو بیماری‌ها» به نام گیدیم است.[3] کاهن‌های سومری که عمل خارج کردن شیاطین از جسم افراد را انجام می‌دادند، با نام آشیپو شناخته می‌شدند. آن‌ها نقطهٔ مقابل آسو یا همان پزشکان سومری بودند که سعی می‌کردند با داروی موضعی و پانسمان بیماران را درمان کنند.[4] بسیاری از لوح‌های رُسی مکشوفه که به خط میخی نگاشته شده‌اند منقوش به دعاهایی هستند که از بعضی خدایان سومری می‌خواهد آن‌ها را از شر شیاطین حفظ کنند. در حالی‌که در بعضی دیگر از این الواح دعاهایی وجود دارند که از خدایان می‌خواهند شیاطینی که به آن‌ها حمله کرده‌اند را از بدن‌شان خارج کنند.

تمدن‌های شمن‌باور هم به تسخیر شدن افراد توسط نیروهای شیطانی اعتقاد داشته‌اند و مراسم خارج کردن ارواح خبیث از جسم تسخیر شدگان را انجام می‌دادند. در این فرهنگ‌ها، بیماری‌ها معمولاً به وجود ارواح کینه‌توز در بدن بیمار نسبت داده می‌شود.

در ادیان ابراهیمی

در آیین مسیحیت اعتقاد بر این است که تسخیرشدگی شیطانی، توسط شیطان یا یکی از اهریمن‌های مرتبط با او رخ می‌دهد. به باور مسیحیان، شیطان و شیاطین اقماری او در واقع فرشتگان رانده‌شده هستند.[5]

عهد عتیق

دانشنامه کاتولیک می‌گوید که در عهد عتیق، ظاهراً تنها یک مورد تسخیرشدگی شیطانی وجود دارد که مربوط به

طالوت است.[6] اما این برداشت با تکیه بر ترجمهٔ واژهٔ عبری «rûah» به «روح شیطانی» است، تعبیری که از سوی دانشنامه کاتولیک مورد تردید قرار گرفته‌است. یزدان‌شناسان دیگری همچون آنخل مانوئل رودریگز بر این باورند واسطه‌هایی مانند آن‌چه در کتاب سفر لاویان اشاره شده، توسط شیاطین تسخیر شده بوده‌اند.[7]

در چند بخش از عهد جدید اشاره‌هایی وجود دارد مبنی بر این‌که عیسی شیاطین را از جسم افراد بیرون می‌رانده‌است. ویلیام منزیس الکساندر در کتابی با نام «تسخیرشدگی شیطانی در عهد جدید» (1902) تلاش کرده تا موضوع تسخیرشدگی در انجیل‌های سینوپتیک را شرح دهد و از منظر تاریخی، پزشکی و الهیات به آن‌ها پرداخته‌است.[8]

در فرهنگ اسلامی انواع مختلفی از مخلوقات اهریمنی، همچون جن، شیاطین و عفریت یافت می‌شوند، که اغلب به‌عنوان عوامل تسخیرکنندهٔ شیطانی شناخته می‌شوند. سرآمد آن‌ها ابلیس است که معمولاً با وسوسهٔ انسان‌ها به پیروی از خواسته‌های نفسانی‌شان، آن‌ها را به ورطهٔ گناه می‌افکند.[9][10] اگرچه در قرآن مستقیماً تصدیق نشده، اما نظریهٔ تصرف انسان‌ها توسط اجنه در بین مسلمانان رواج دارد و توسط برخی محققان اسلامی هم پذیرفته شده‌است.[11] دلایل مختلفی وجود دارد که بر اساس آن‌ها یک جن ممکن است به دنبال تسخیر شخصی خاص باشد، مانند عاشق شدن یا انتقام گرفتن از او به‌خاطر این‌که به جن‌ها یا نزدیکانشان صدمه زده‌است.[12][13] از آن‌جا که به باور مسلمانان، جن‌ها لزوماً شرور نیستند، در مقولهٔ

تسخیرشـدگی، از شـیاطین که ذاتـاً شر هسـتند متمـایز می‌شوند.[14][15] طبق احادیث، شیاطین از درون بدن انسـان‌ها، (داخل یا کنـار قلب)، زمزمه‌هـای شـیطانی را نجوا می‌کنند و به نوعی افراد را تحت مـالکیت و فرمـان خود درمی‌آورند.[16]

در آیین بودا، اهریمن می‌تواند یک عذاب در قلمرو جهنم یا یک پندار بیهوده باشد.[17][18] در بوداگرایی سنتی، چهار فرم استعاری از ماره تعریف می‌شود:[19]

کِلسا-مارَه: مارَه به عنوان تجسم همـهٔ عواطف غیرقابل کنترل، مانند حرص و آز، نفرت و پندار بیهوده (شـیاطین توهم و احساسات ناپاک یا مضر)

مرتیه-مارَه: مارهٔ مرگ (شیاطین پروردگار جان‌ستان)

اسکاندَه مارَه: مـاره به عنـوان اسـتعاره‌ای بـرای تمـامی وجود مشروط (شیاطین مجموعهٔ پلیدی‌ها)

دواپوترَه مارَه: ماره‌ای که سعی می‌کند مانع از دستیابی گوتاما بـودا به چرخـهٔ تولد دوبـاره شـود. (شـیاطین پسر دوا/امیال و وسوسه‌ها)[20]

در سـورانگاما سـوترا 50 گونه از شـیاطین اسـکاندَه شمرده شده‌اند که می‌توانند درون‌پویان را تسـخیر کنند. هم‌چنین شـیاطین پرنـدهٔ دواپـوترَه مـارَه این توانـایی را دارند که تمرین‌کننـده را به شـکلی گمـراه کنند که تصـور کند به روشـــنیدگی رسیده‌است و از این طریق او را به سوی کارهـای خطـا، خطـر، بحـران و حـتی مـرگ سـوق دهند.

توصیف گذشته و آینده جهان در نظریه جدید «جهان آینه با زمان معکوس»

دانشمندان انگلیسی نظریه زمان جدیدی را بـرای جهـان مطرح کرده‌اند که شاید بتواند پاسخ بسـیاری از سـوالات دانمشـندان در مـورد آغـاز زمـان و آن‌چه در گذشـته رخ داده، باشد.

به گزارش سـرویس علمی ایسـنا، حـرکت تسلیم‌نشـدنی زمان به سـمت جلو چـیزی است که دانشـمندان را بـرای بیش از یک قرن متعجب کرده است.

اکنون دانشمندان نظریه جدیدی را مطـرح کرده‌اند که بر اساس آن، در زمان وقـوع انفجـار بـزرگ یک جهـان آینه جهان ما ساخته شد که به سمت مخالف در زمان حـرکت می‌کند و موجودات هوشمند حاضر در هر جهـان، دیگـری را در حال حرکت معکوس در زمان درک می‌کنند.

این نظریه عجیب توسط دکتر جولیان باربور از دانشـکده کشـاورزی در انگلسـتان، دکـتر تیم کاسلووسـکی از دانشگاه نیوبرانزویک در کانادا و دکـتر فلاویو مرکـاتی از موسسه فیزیک نظری پریمیتر کانادا مطرح شده است.

پـژوهش این دانشـمندان در تلاش بـرای پاسـخگویی به سوالاتی است که در مورد «پیکان زمـان»- مفهـومی که بر اساس آن زمان متقارن بوده و همه چیز به سمت جلو حرکت می‌کند- هنوز بی‌پاسخ مانده است.

به گفته محققان، در زمان وقوع انفجـار بـزرگ نه فقط یک جهان بلکه دو جهان شکل گرفته‌اند و هر کدام بطـور مساوی در جهات متضاد یکدیگر به حرکت پرداخته‌اند.

دکـتر بـاربور به قیـاس یک تکه یخ مکعـبی در حـال ذوب شدن با جهان در حال حرکت به سوی بی‌نظمی موسـوم به آنتروپی می‌پردازد.

به گفته وی، در پایــان دهه 19 میلادی این امر مــوجب نگرانی شده بود زیرا مردم بر این تصـور بودند که جهـان با مرگی پر حـرارت به پایـان می‌رسد که در آن دمـای در همه‌جای جهان مانند مکعب یخ یکسان است.

اما با در نظر گـــرفتن گـــرانش، بنظر می‌رسد که این نظریه درست نبوده و حتی توضیحی برای آغاز دراماتیک جهان باشد.

محققـان با مونتـاژ یک مـدل سـاده با 1000 ذره اظهـار کردند که نظریه آن‌ها نشان‌دهنده حرکت روبه‌عقب ما در زمـان و به سـمت بی‌نظمی است و در نهـایت از سـوی دیگر پس از انفجـــار بـــزرگ - در جهـــان آینه- به نظم برمی‌گردیم.

اگرچه جهـان آینه دقیقا شـبیه جهـان ما نیست و کـاملا مسـتقل از جهـان ما و به شـیوه خـودش تکامل و تغیـیر یافته است.

با اینحـال احتمـالا این جهـان تحت تـاثیر قـوانین فیزیک مشـــابه قـــرار داشـــته و از ســـیارات، ســـتارگان و کهکشـانهایی کـاملا مشـابه نسـخه جهـان ما برخـوردار است.

دکـتر بـاربور با توصـیف این مـدل به شـکل دسـته‌ای از زنبورها می‌گویـــد، با افـــزایش زمـــان، جهـــان از شـــکل

بی‌نظم آغـــازین دســـته زنبـــور به ســـمت یک عـــالم ساختارمندتر و منظم‌تر حرکت می‌کند.

معادله دیراک و کشف پاد ماده

همه چیز از سال 1990 و آن 10 ثانیه‌ی مرموز آغاز شد. شـــاید هنگامیکه چادویک موفق به کشف نـــوترون شد نمی‌دانست که این ذره‌ی اسرار آمیز ممکن است دری به سمت کشف جهان‌های موازی بگشاید.

- جهان‌های موازی

هنگامیکه عملی بیش از یک نتیجه احتمـــالی به دنبـــال داشته باشد و یا هنگامیکه فردی تصمیم می‌گیرد کاری را به انجـــام برســـاند یا خـــیر، دنیا به چند جهـــان تقســـیم می‌شـود. به زبـان سـاده‌تر تصـور کنید شـما تصـمیم به انجام کـاری را می‌گیرید ممکن است فـردی همانند شـما در جهانی دیگر تصمیم به انجام همان کـار را بگـیرد ولی در حالیکه شما مصمم به انجام کـار مـدنظر هسـتید او از اینکار منصرف شـود. جهـان مـوازی یا واقعیت جـایگزین تئوری وجود واقعیت‌های جداگانه در کنار واقعیت کنونی می‌باشد. چـــنین جهـــانی بلا شک از قـــوانین فـــیزیکی منحصر به خـــود برخـــوردار است. جهـــان آینه‌ای نـــیز بر فرض آن‌که وجود داشته باشد یک جهان موازی محسـوب می‌شود که تاریخ خاص خود و قوانین فـیزیکی مختص به خـود را داراست. جهـان آینه‌ای می‌بایست از کوچکـترین ذرات که اتم‌هـــای آینه‌ای باشـــند تا بزرگ‌تـــرین آن‌ها که ستاره‌ها و سیاره‌های آینه ایست تشکیل شـده باشد. این نظریه توسط دکتر جولیان باربور از دانشـکده انگلسـتان دکـتر فلاویو مرکـاتی از موسسه فیزیک نظـری پریمیـتر کانـادا و دکـتر کاسلووسـکی از دانشـگاه نیوبرانزویک در کانادا مطرح شده است.

- معادله دیراک و کشف پاد ماده

پاول دیراک فیزیکـدان و ریاضی دان انگلیسی را به لقب صوفی اتم میشناسند. شهرت وی به واسطه‌ی معـادله‌ی او که به معـادله‌ی دیـراک معـروف است زبـانزد خـاص و عـــام است. معـــادله‌ای که در عین ســـادگی محتـــوای پیچیــده‌ای را در بر دارد. این معــادله‌ی صــحیح نســبیتی علاوه بر آن‌که به طـــور طـــبیعی درجه آزادی اســـپین را نشان می‌دهد هم چنین همان عاملیست که بر اساس آن دیراک پی به موجـودیت پـاد مـاده به خصـوص پوزیـترون (پاد الکترون) برد. پس از او دانشمندانی هم چون کـــارل اندرسون و لوگسلر به ترتیب موفق به کشف پوزیـترون، پاد پروتون و در نهایت پاد نوترون شــدند. در نتیجه ذرات بنیادی جهان هستی همچون الکترون، پروتون و نوترون؛ به شـکل پـاد ذره‌ها نـیز وجـود دارند که در شـکل گـیری جهان پس از بیگ بنگ نقش مهمی را ایفا کرده‌اند. طبق آخـــرین مطالعـــات در زمـــان رخـــداد پدیـــده‌ی بیگ بنگ کمیت‌های مـاده و پـاد مـاده به نسـبت یکسـان و برابـری وجـــود داشـــته‌اند اما با این حـــال جهـــان ما تنها از مـــاده تشـکیل شـده و اثـری از وجـود پـاد مـاده در آن نیست. همتای ذرات ریز اتمی (الکترون، پروتـون و نـوترون) در جهان آینه‌ای (به فرض آن‌که چنین جهـانی وجـود داشـته باشد) وجود دارند و به اصـطلاح پـاد ذره گفته می‌شـوند. طبق نظـــریه‌ی جهـــان آینه‌ای در زمـــان وقـــوع بیگ بنگ آینه‌ی جهـان ما به صـورت یک جهـان آینه ای، همـراه با جهان ما سـاخته شـده اسـت؛ با این تفـاوت که زمـان در جهان آینه در جهت متضاد با جهان ما در حرکت است.

Galaxy

• واپاشی نوترون، 10 ثانیه‌ای که چارچوب فیزیک را به لرزه در آورد

واپاشی نـــوترون نـــوعی از واپاشی‌های هســـته‌ای در فیزیک است که در طی آن نـــیروی ضـــعیف هســـته‌ای موجب می‌شـود نـوترون به پروتـون، الکـترون و یک پـاد نوترینو واپاشی کند. نوترون‌هـــای موجـــود در عناصر پر تـــوزا پیش از فروپاشی و تبـــدیل شدنشـــان به پروتـــون طول عمـری در حـدود 14دقیقه و 48 ثانیه دارند. اما در مورد نوترون‌های ذخیره شده در بطری‌های آزمایشگاهی این امر کمی سـریعتر اتفـاق میافتد یعـنی در حـدود 14 دقیقه و 38 ثانیه زمان نیاز است تا نوترون تجزیه شود. 10 ثانیه ممکن است زمـان قابل تـوجهی به نظر نرسد اما از آن‌جاییکه همگی نوترون‌ها همانند یکدیگر هستند و رفتار آن‌ها نباید به مکـانی که ذخـیره می‌شـوند بسـتگی داشته باشد؛ هیچ اختلافی هم نبایست وجود داشته باشد در نتیجه این اختلاف ده ثـــانیه‌ای عجیب به نظر می‌رسد. در راســـتای کشف علت آزمایش‌هـــای بســـیاری صـــورت گرفته است که نه تنها به حل مســئله کمکی نکـرده بلکه به پیچیده‌تر شدن قضـیه نـیز منجر شـده است. بنجـامین گرینشـــــــتاین، متخصص فیزیک ذرات در دانشـــــــگاه کالیفرنیـادر سن دیگـو، احتمـال تبـدیل غـیر منتظـره‌ی نوترون‌ها به ذرات غـیر نـوترونی را مـورد بررسی قـرار داده اما تاکنون به چیزی دست نیافته است. یک دهه قبل آنـاتولی سِـرِبروف، از موسسه فیزیک هسـته‌ای روسـیه ایده‌ی خود را در این رابطه عنوان کرد. طبق نظریه‌ی او گـــاهی اوقـــات نوترون‌ها به جهـــان آینه‌ای می‌روند و به نوترون آینه‌ای تبدیل شـده و به سـادگی ناپدید می‌شـوند به طوریکه دیگر قابل مشـــاهده نیســـتند. مـــاده‌ی آینه‌ای

توضیحی ظریف‌تر و تا حـدی عجیب غـریب ارائه می‌دهد. اگر چــنین نظــریه‌ای درست باشد همین موضــوع ســبب خطا در محاسبات طول عمر نوترون شده است.

• آزمایش لی آ بروسارد و اثبات وجود جهان آینه ای

در آزمایشگاه بین المللی Oak Ridge، فیزیکدانی به نام لی آ بروســارد تصــمیم دارد طی فرآینــدی که نــام آن را نوسان «oscillation»ـ می‌گذارد به مــاده‌ی آینه‌ای دست یابد. او پرتــویی از ذرات زیر اتمی را به پــایین یک تونل پنجـاه فـوتی و و پس از آن به یک آهن ربـای قـوی و یک دیــوار عــایق ارســال می‌کند. اگر همه چــیز درست پیش بــرود بــرخی از این ذرات به تصــویر آینه‌ای خــود تبــدیل می‌شـــوند و از تونل عبـــور کـــرده و روی دیـــوار نقش می‌بندند. چنانچه تنها یک ذره‌ی آینه‌ای نشــان داده شــود اثبـــات می‌شـــود جهـــان ما تنها نیمی از آن چیزیست که وجود دارد. اگر چنین چیزی اتفاق بیوفتد بروسارد بـــرای اولین بار شاهد قرار گیری جهان آینه‌ای آن هم دقیقا در کنار جهان خودمان خواهد بود.

Mirror universe

• ماده‌ی تاریک و جهان آینه ای

طبق داده‌هــای تیم مــأموریت پلانک در ســال 2013 و بر پایه مــدل اســتاندارد کیهان‌شناســی، کل جــرم-انــرژی شناخته شده موجود در جهان شامل 4٫9٪ ماده معمولی، (منظــور زمین، انســان‌ها، ســیارات و...) 26٫8٪ مــادهٔ تاریک و ما بقی 68٫3٪ را انرژی تاریک شامل می‌شــود. مــاده‌ی تاریک به دلیل آن‌که هیچ گونه تعــاملی با امــواج الکترو مغناطیس برقرار نمی‌کند، برای ما قابل مشاهده

نیست اما با توجه به اثرات جاذبه‌ای آن (همچـون بیش از حد انتظار بودن سرعت گردش ستاره‌ها و کهکشـــان‌ها و نیز پدیـده‌ی لنزهـای جاذبه ای) می‌تـوان پی به وجـود آن برد. پس ماده‌ی تاریک وجود دارد اما چـرا با وجـود تمـام تلاش‌های صورت گرفته تاکنون کشف آن میسر نگردیــده است؟ زارب بِرِزیانی «Zareb BereZhiani»ـ فیزیکدان دانشـــگاه آکی کیلای ایتالیا معتقد است دلیل آن‌که بشر تاکنون موفق به کشف ماده‌ی ســیاه نشــده، آن است که ماده‌ی سیاه در جهان آینه‌ای وجود دارد.

سبک زندگی در فضا

کمتر کسی است که در طول زندگی‌اش اگرچه برای لحظاتی در دنیای خیال و رویا، خود را به‌عنوان یک فضانورد، رها و معلق در فضا تصور نکرده باشد؛ شاید به همین دلیل است که فضانوردی، دست کم از دور جزو حرفه‌های پرطمطراق محسوب می‌شود. غافل از این که زندگی دانشمندان علوم فضایی در سفرهای علمی با فضاپیما، همراه با تحمل عجیب‌ترین دشواری‌هاست. فارغ از ابهامات علمی و خطرهای حرفه‌ای، انجام ساده‌ترین کارهای روی زمین، در فضا یک چالش محسوب می‌شود و اصلا به همین دلیل است که چنین سفرهایی، نیازمند آمادگی‌های جسمی و روانیِ جدی است. پرونده امروز زندگی‌سلام، نگاهی دارد به چالش‌های روزمره یک فضانورد در فضا. اگر کنجکاوید، مطالب امروز را به نقل از Popular Science از دست ندهید.

2ساعت ورزش اجباری

چالش‌های روزمره فضانوردان,زندگی دانشمندان علوم فضایی,سفرهای علمی با فضاپیما

شاید ما زمینی‌ها متوجه نباشیم اما ماهیچه‌های بدن ما همیشه درحال کار برای مقابله با نیروی جاذبه است. به همین دلیل حتی وقتی که هیچ کاری انجام نمی‌دهیم، ماهیچه‌ها در حال ورزیده شدن هستند و بدین شکل بافت ماهیچه‌ای بدنمان حفظ می‌شود اما در فضا که این نیروی تقویت کننده ماهیچه وجود ندارد، فضانوردان باید برای حفظ توده ماهیچه‌ای دو برابر مدت زمان

معمول ورزش در زمین را به تمرینـات ورزشی بپردازند. یک ساعت از این دو ساعت، شـامل اسـتفاده از دوچرخه ثـــابت یا تردمیل است و یک ســـاعت دیگر به تمرینـــات مقـاومتی مانند وزنه بـرداری با اسـتفاده از یک دسـتگاه مخصـــوص که انجـــام تمرینـــات در گـــرانش طـــبیعی را شبیه‌سازی می‌کند، اختصاص دارد.

تجربه دیدنِ 16 طلوع خورشید در یک روز

ما سـاکنان زمین به طـور طـبیعی به زنـدگی در قـالبِ شبانه‌روزهای 24 ساعته عادت کرده‌ایم. وقتی خورشید غـروب می‌کنـد، احساسی از میل به سـکوت و تمایل به اســـتراحت در ما افـــزایش می‌یابد و معمـــولا با طلـــوع خورشـــید است که از خـــواب بیـــدار می‌شـــویم و کـــار و فعـــالیت را از سر می‌گـــیریم اما در فضا این چرخـــه، به طور کامل وجود ندارد. خورشید در فضا 16 بار در شبانه روز (هر 90 دقیقه یک بار) طلـوع می‌کند و فضـانوردان باید در چنین شـرایطی، ذهن و بـدن خـود را بـرای حفظ چرخه زیستی طبیعی بدن، آموزش بدهند و تـربیت کنند. با وجود 16 بار طلوع خورشـید، فضـانوردان باید برنامه کـاری خـود را مطـابق با سـاعت هماهنگ جهـانی (UTC) تنظیم کنند. بر اسـاس سـاعت هماهنگ جهـانی، سـاعت کاری در فضا هم مانند زمین هشت ساعت و از ساعت 9 تا 17 است.

دری--غ از یک خواب راحت

چالش‌های روزمره فضانوردان,زندگی دانشـمندان علـوم فضایی,سفرهای علمی با فضاپیما

به دلیل این که در فضـــا، نـــیروی جاذبه وجـــود نـــدارد، فضانوردان می‌توانند اگر دوست داشته باشـند، چسـبیده به ســـقف هم بخوابند اما به دلیل نگرانی‌هـــایی که در زمینه ایمـنی وجـود دارد و بـرای جلوگـیری از مشـکلاتی مانند توهم قطع‌اندام که در اثر نبود نـیروی جاذبه ایجـاد می‌شود و می‌تواند به درد فـانتوم (درد ناشی از فقـدان یک عضو از بدن) منجر شود، آنان ترجیح می‌دهند خـود را در داخل یک کیسه خــواب به یک دیــوار ببندند. در میــان کیسه خواب هم شـاید بـدن ثـابت بماند اما سر هم‌چنـان تکـان می‌خـورد و مـدتی باید بگـذرد تا فضـانورد به این شرایط عادت و بتواند خواب راحتی تجربه کند.

آسیب دیدن دست و از دست رفتن ناخن

دست‌ها بیشتر از هراندام دیگری در فضا آسیب می‌بینند. نتـــایج مطالعـــات نشـــان می‌دهد 47 درصد صـــدمات فضـــانوردان مربـــوط به دست‌هاست. این مشـــکلات در نتیجه پوشـــیدن دســـتکش‌های تحت فشـــار گـــاز ایجـــاد می‌شـود. آسـیب به ناخن‌ها و کنـده شـدن آن‌ها به دلیل برخـــــورد ناخن‌ها و انگشـــــتان با انگشـــــتانه‌های داخل دستکش بـروز می‌کند. بررسی‌هایی که به تـازگی انجـام گرفته نشان می‌دهد، حـدود 10 درصد از فضـانوردان در اثر پوشیدن این دستکش‌ها به آسیب نـاخن انگشت دچـار می‌شـوند و تعـدادی از آن‌ها حـتی ناخن‌هـای خـود را به کلی از دست می‌دهند.

ابتلا به پوکی استخوان

چالش‌های روزمره فضانوردان,زندگی دانشـمندان علـوم فضایی,سفرهای علمی با فضاپیما

میدان مغناطیسی بر میزان تراکم استخوان‌های ما نقش دارد و با کمک عواملی، باعث تحکیم و تـرمیم بافت‌هـای اسـتخوانی می‌شـود. زنـدگی در فضا به دلیل نبـود این میـدان، عـواقب بـدی بـرای سـلامت اسـتخوان‌های فضانوردان به دنبال دارد. نتایج مطالعات نشان می‌دهـد، قدرت استخوان‌های اخترشناسان با شش ماه اقـامت در فضا به طـور متوسط 14 درصد کـاهش می‌یابد. این میزان کاهش تراکم استخوانی به‌اندازه پـوکی اسـتخوان در یک زن سـالمند است و اگر اقـدامات پیشـگیرانه مناسـبی صـورت نگـیرد، فضـانوردان با خطر شکسـتگی استخوان روبه‌رو هستند.

دردسری به نام عرقِ بدن و اشک چشم!

جریان هوا که جاذبه زمین عامل به‌وجود آمدن آن اسـت، باعث می‌شود تعریق به خنک شدن پوست منجر شـود اما بـدون وجـود جاذبـه، هرچند پوست به طـور طـبیعی به تلاش بـرای خنک شـدن از طریق تعریق ادامه می‌دهد اما این تلاش بی‌فایـده است. به دلیل این که در فضا خـبری از جاذبه نیسـت، جریـان هـوایی هم در کـار نیست. در چـنین شـرایطی، بـدن بـرای خنک شـدن، بیشـتر عـرق می‌کند اما این عرق زیاد به دلیل نبود وجـود جریـان هـوا تبخیر نمی‌شـود بنـابراین بـدن را خنک نمی‌کند. از سـوی دیگر، به دلیل نبود جاذبه، دیگر قطره‌های عرق روی بدن سـرازیر نمی‌شـوند و نمی‌چکند بلکه به صـورت توپ‌ها و حباب‌هـای نمکی به بـدن می‌چسـبند و فضـانوردان باید مدام آن‌ها را با وسیله‌ای مانند حوله تمیز کنند.

تحت‌فشار دلتنگی و افسردگی

اصولا فضا یک مکان بسیار استرس‌زاست. تصور هفته‌ها اقـامت در یک محیط بسـته با آگـاهی از احتمـال ابتلا به انواع مشکلات فیزیکی، هم‌چنین فشار و حساسیت کاری بسیار زیاد بدون برخورداری از تفریحات معمـول، بـدون شک فضـانوردان را پس از مـدتی دچـار مشـکلات روحی خواهد کـــرد. احســـاس دلتنگی و افســـردگی، شـــاید سـخت‌ترین بخش مـاجرا باشد به‌ویـژه آن که بسـیاری از فضاهای داخلی ایستگاه‌های فضـایی، محیط‌هـای بسـیار تنگ و کوچکی هستند و فضای بسیار کمی به هرکـدام از فضانوردان تعلق می‌گیرد.

استفاده از پوشک به‌جای رفتن به توالت

نبـــود جاذبه در فضا به این معناست که فضـــانوردان در مثانه خــود احســاس فشــار نمی‌کنند و بنــابراین متوجه نیازشــان به تخلیه ادرار نمی‌شــوند. بــرای مــدیریت این شرایط، گاهی مجبـور می‌شـوند از پوشک بـزرگ سـالان اســـتفاده کنند. در ســـال‌های اخـــیر، فضـــانوردان ایسـتگاه‌های فضـایی بین‌المللی، به نـوعی پوشک مجهز شده‌اند که می‌تواند با بازیـافت پسـماندهای مـایع، آن را به آب نوشیدنی تبدیل کند. مدفوع نیز برای جلوگــیری از پخش شدن در فضا، به داخل توالت مکش می‌شود سپس به یک فضـاپیمای بـدون سرنشـین منتقل و از ایسـتگاه فضـــایی جـــدا می‌شـــود تا در مســـیر بازگشت به زمین، سوزانده شود.

حمام با اسفنج نم دار و شستن لباس با تفنگ آبی!

وجـود نداشـتن حمـام در ایسـتگاه‌های فضـایی، معمـولا تجربه‌هــای ســختی بــرای فضــانوردان رقم می‌زند. خلأ،

استفاده از حمام و دوش‌های آب معمولی را در ایستگاه بسیار دشوار می‌سازد و فرایند خشک شدن رطوبت هم مشکل دیگری بر این مشکل می‌افزاید زیرا آب روی پوست تبخیر نمی‌شود. به همین دلیل هرچند در تعدادی از ایستگاه‌های فضایی، دوش وجود دارد اما بیشتر فضانوردان از اسفنج، لباس‌های خیس یا حوله‌های نم دار برای شست و شو و نظافت استفاده می‌کنند. شست و شوی موها نیز با شامپوهای خشک صورت می‌گیرد. ساکنان فضا هم‌چنین برای شستن لباس‌های خود از تفنگ آبی ویژه‌ای استفاده می‌کنند که آب را به سمت لباس‌ها شلیک می‌کند!

از دست دادنِ حس بویایی و چشایی

فضانوردان به دلیل تشکیل مخاط در بینی، حس بویایی خود را در فضا به میزان قابل توجهی از دست می‌دهند. این به این معناست که حس چشایی آن‌ها هم به همان میزان کاهش می‌یابد و شاید به همین دلیل است که معمولا غذاهای پرادویه و سس‌های تند در فضا پرطرفدار هستند. یک غذای تند شاید تنها چیزی باشد که فضانوردان با خوردن آن، دوباره طعم غذاهای زمینی را تجربه می‌کنند. البته نمک و فلفل در فضا باید به شکلی خاص استفاده شود زیرا فضانوردان نمی‌توانند نمک یا فلفل جامد روی غذایشان بپاشند. این مواد جامد به راحتی در فضا پخش خواهند شد و این خطر وجود دارد که در منافذ و دریچه‌ها رسوب کرده یا در چشم و بینی فضانوردان گیر کند.

سبک زندگی آلبرت انیشتین

بیش از ده ساعت خـواب روزانه و نپوشـیدن جـوراب- آیا این عادت‌ها رمز داشتن ذهنی نابغه است؟

به گـزارش فرادید به نقل از بی‌بی‌سـی، "نیکـولا تسلا" مخـترع و فیزیکـدان مشـهور قسم می‌خـورد که هر شب انگشت‌ها پـایش را ورزش می‌دهـد؛ هر شب انگشت‌های پایش را صد مرتبه باز و بسته می‌کرد. گرچه جزئیات این نـرمش در دست نیسـت، اما تسلا ادعا می‌کـرد به تحریک سلول‌های مغزش کمک زیادی می‌کند.

"پائل اردوس" یکی از فعـــال‌ترین ریاضی‌دانان قـــرن بیســـتم، نـــوع دیگـــری از محـــرک را تـــرجیح می‌داد: "امفتامین"؛ سپس 20 سـاعت بـدون خسـتگی با اعـداد کار می‌کرد. یکی از دوستانش سر 500 دلار شرط بست که او نمی‌تواند یک مـــاه از عـــادت خـــود دست بکشد. اردوس برای بردن شرط یک ماه امفتامین مصرف نکرد. اما به دوستش شکایت کرد که "علم ریاضیات را یک مـاه عقب انداختی".

نیوتون نیز مزایای تجرد را به رخ همه می‌کشـید. زمـانی که در سال 1727 از دنیا رفت، بـرای همیشه درک ما از جهان را تغییر داد و بیش از 10 میلیون کلمه یادداشت به جا گذاشت. اما هیچ‌وقت ازدواج نکـــرد. تسلا هم مجـــرد بـود، هرچند که بعـدها ادعا کـرد عاشق یک کبـوتر شـده است.

بسیاری از دانشمندان جهان ذهن بسیار عجیبی داشـتند، از تحریم لوبیا توسط فیثاغورس گرفته تا "حمـام هـوای

برهنه” توسط بنجامین فرانکلین. تاریخ نشان می‌دهد مسیر بزرگی و عظمت با عادت‌های عجیب سنگ‌فرش شده است.

اما اگر این‌ها فراتر از روایت‌های سطحی باشند چه؟ دانشمندان هرروز بیشتر به این نتیجه می‌رسند که هوش آن‌قدر که ما فکر می‌کنیم به ژنتیک ربط ندارد. طبق بررسی آخرین شواهد، 40 درصد از هوش افراد نابغه متأثر از عوامل محیطی است. خوشتان بیاید یا نه، عادت‌های روزانه تأثیر مهمی بر مغز ما دارند و ساختار ذهن و نحوه تفکر ما را تغییر می‌دهند.

کسی چه می‌داند، شاید تسلا خارج از قاب این عکس هم در حال تکان دادن انگشت‌های پایش بوده

در میان تمام ذهن‌های بزرگ تاریخ، استاد ترکیب نبوغ با عادت‌های عجیب “آلبرت انیشتین” بود. پس چه کسی بهتر از او که عادت‌های روزانه‌اش را بررسی کنیم. انیشتین به ما آموخت چگونه از هسته‌اتم انرژی خارج کنیم، شاید بتواند راهی برای استخراج بازده بیشتر از مغز را نیز به ما بیاموزد. آیا دنبال کردن عادت‌های خواب و تغذیه انیشتین فایده‌ای دارد؟

10 ساعت خواب و چرت‌های یک‌ثانیه‌ای

همه می‌دانند که خواب برای مغز مفید است. انیشتین این توصیه را بسیار جدی می‌گرفت. گفته می‌شود او روزانه 10 ساعت می‌خوابید که تقریباً یک و نیم برابر میانگین خواب آمریکایی‌ها (6.8 ساعت) است. اما آیا واقعاً ما را به ذهن تیزهوش‌تر نزدیک می‌کند؟

نویسنده معروف "جان استاین‌بک" جایی گفت: "برای همه اتفاق افتاده مشکلی که شب نمی‌توانستیم حل کنیم، صبح روز بعد با دخالت "کمیته خواب" حل‌شده است."

بسیاری از پیشرفت‌های حیاتی و مهم در تاریخ بشر ازجمله جدول تناوبی، ساختار DNA و نظریه نسبیت انیشتین همگی زمانی اتفاق افتاده که فرد در حالت بی‌هوشی و ناخودآگاه قرار داشته است. مثلاً گفته می‌شود نظریه نسبیت زمانی به ذهن انیشتین آمد که خواب گاوهایی را می‌دید که با برق کشته می‌شوند. اما آیا این واقعیت دارد؟

در سال 2004 دانشمند دانشگاه "لوبک" در آلمان، این ادعا را با آزمایشی ساده آزمودند. ابتدا به تعدادی داوطلب تعدادی بازی آموختند. به‌تدریج و با تمرین در بازی مهارت کسب کردند، اما سریع‌ترین راه برای کسب مهارت کشف یک قانون پنهان بود. زمانی که داوطلبان هشت ساعت بعد مورد آزمایش قرار گرفتند، آن‌هایی که خوابیده بودند دو برابر دیگران قدرت کشف قوانین مخفی بازی را داشتند.

زمانی که می‌خوابیم مغزمان وارد مجموعه‌ای از چرخه‌ها می‌شود. هر 90 تا 120 دقیقه، مغز بین خواب سبک، خواب عمیق و فازی مرتبط با رؤیا نوسان پیدا می‌کند. فاز رؤیا "حرکت تند چشم در خواب" (REM) نامیده می‌شود که مطالعات جدید نشان داده تأثیر مهمی در یادگیری و قدرت حافظه دارد. اما این کل داستان نیست. "استوارت فوگل" استاد عصب‌شناس دانشگاه اتاوا می‌گوید: "خواب خارج از چرخه REM هنوز برایمان

معما است، اما حـدود 60 درصد از خـواب شـبانه در این چرخه مبهم طی می‌شود.”

در خـارج از چرخه REM، شـاهد فعـالیت سـریع مغز و یا به‌اصطلاح “دوک‌های خـواب” هسـتیم که در نـوار مغـزی خط‌های زیگزاگ از خود به‌جای می‌گـذارد. در خـواب شب هزاران مورد زیگزاگ اتفاق می‌افتد که هرکـدام تنها چند ثانیه ادامه می‌یابند. فوگل می‌گوید: “این دروازه‌ای به دیگر مراحل خواب است. هر چه بیشتر بخوابید، دوک‌های بیشتری خواهید داشت.”

در حال استراحت در کنار فیزیکدان دانمارکی “نیلز بور”

دوک‌های خواب با افزایش انرژی الکتریکی تولیدشـده در سـازه‌های عمیق مغز آغـاز می‌شـوند. عامل اصـلی “تـالاموس” اسـت، بخشی بیضـوی شـکل در مغز که سنسـورهای حسی ورودی را به جهت درست ارسـال می‌کند. زمانی که خوابیم مانند یک “گـوش گـیر” داخلی عمل کرده و از ورود اطلاعات بـیرونی به مغز جلوگـیری می‌کند تا ما از خـواب بیـدار نشـویم. در طـول هر دوک، موج به سطح مغز می‌رسد و دوبـاره پـایین می‌رود تا یک چرخه کامل شود.

جـالب این‌جاست افـرادی که دوک‌هـای خـواب بیشـتری دارند، از “هـوش سـیال” بیشـتری برخوردارند: توانـایی حل مشکلات جدید، استفاده از منطق در شـرایط جدید و کشف الگوها. فوگل گفت: “این‌ها با دیگر انـواع هـوش مانند توانـایی به خـاطر سـپردن اعـداد و ارقـام مرتبط نیستند و تنها به مهارت‌های استدلالی محدود می‌شوند.” این نتایج با نگاه اهانت‌آمیز انیشتین به آموزش رسمی و

این توصیه معروفش همخوانی دارد: “هرگز چیزی که می‌توانید از مراجع پیدا کنید را به خاطر نسپارید.”

درست است که با خواب بیشتر، دوک‌های بیشتری هم خواهید داشت. اما این بدان معنا نیست که خواب زیاد لزوماً خوب است. مانند ماجرای مرغ و تخم‌مرغ است: افراد دوک‌های زیاد را تجربه می‌کنند چون باهوش‌اند، یا چون باهوش‌اند دوک‌های زیادی را تجربه می‌کنند؟ هنوز مشخص نیست. اما مطالعات نشان داده خواب شبانه در زنان و چرت زدن در مردان، مهارت‌های استدلالی و حل مسئله را بهبود می‌دهد. نکته مهم این است که افزایش هوش به دلیل دوک‌های خواب بود که برای زنان تنها در خواب شب و برای مردان طی چرت‌های روزانه اتفاق می‌افتد.

هنوز دلیل تأثیرگذاری دوک‌های خواب مشخص نیست، اما فوگل می‌گوید شاید با نواحی فعال‌شده در مغز مرتبط باشد: “متوجه شدیم همان نواحی از مغز که دوک‌های خواب را تولید می‌کنند (تالاموس و قشر مغز)، مسئول توانایی حل مسئله و استفاده از منطق در شرایط جدید هستند.”

انیشتین هرروز چرت‌های کوتاه می‌زد. گفته شده برای این‌که چرت‌هایش طولانی نشود، با یک قاشق و بشقاب فلزی روی مبل می‌نشست. اجازه می‌داد خواب برای یک‌لحظه بر او چیره شو و سپس - بوم! با صدای برخورد بشقاب به زمین بیدار می‌شد.

پیاده‌روی روزانه

پیاده‌روی روزانه برای انیشتین مقدس بود. زمانی که در دانشگاه پرینستون کار می‌کرد، هرروز 1.5 مایل تا آن‌جا پیــاده می‌رفت و بازمی‌گشت. او در این زمینه از رفتــار "داروین" الگــوبرداری کــرده بــود که روزانه 45 دقیقه قدم می‌زد.

این کار را تنها بــرای تناسب‌اندام انجــام نمی‌داد. کــوهی از شواهد وجود دارد که اثبــات می‌کنند قــدم زدن قــدرت حافظه، خلاقیت و توانایی حل مشکل را تقــویت می‌کند. حداقل شکی نداریم که پیــاده‌روی بر خلاقیت تــأثیر دارد. اما چرا؟

پیاده‌روی کنید؛ انیشتین آنرا توصیه کرده است

در ابتــدا خیلی با عقل جــور درنمی‌آید. قــدم زدن ذهن را از امور فکری منحرف می‌کند تا بر گذاشــتن یک‌پا جلــوی دیگـــــری و زمین نخـــــوردن تمرکز کند. در این‌جاست که مبحث "Transient hypofrontality"ـ مطرح می‌شود. این اصلاح پیچیده به زبان ساده یعنی "کاهش فعالیت در بخش‌های خاصی از مغز". به‌ویژه در لب قــدامی مغز که درگیر فرآیندهایی مانند حافظه، قضاوت و زبان هســتند. بـــــدین تـــــرتیب ممکن است منجر به بینش جدید و تفکر متفاوتی شود که پشت میز کارتان به وجود نمی‌آمد.

خوردن اسپاگتی

نابغه‌ها چه می‌خورند؟ متأسفانه معلوم نیست چه غذایی ذهن فوق‌العاده انیشتین را تغذیه می‌کــرد، هرچند بــرخی ادعا می‌کنند اســپاگتی بــوده است. او یک‌بــار به شــوخی گفته بـــــود از ایتالیا به اســـــپاگتی و "لـــــوی چیویتا" (ریاضیدان) علاقه‌مند است.

بااینکه کربوهیدرات‌ها شهرت خوبی ندارند، اما بازهم حق با انیشتین بود. مغز بااینکه تنها 2 درصد از وزن بدن را تشکیل می‌دهد، اما 20 درصد از انرژی بدن را مصرف می‌کند. مغز نیز همانند دیگر اعضای بدن ترجیح می‌دهد از قندهای ساده مانند گلوکز تغذیه کند که از تجزیه کربوهیدرات‌ها به وجود می‌آیند. نرون‌ها به یک منبع تقریباً مداوم از این ماده نیاز دارند و تنها در شرایط اضطراری از دیگر منابع انرژی استفاده می‌کنند. این‌جاست که مشکل پیش می‌آید.

به‌جز این ماده شیرین، مغز راهی برای ذخیره انرژی دیگری ندارد. بنابراین زمانی که سطح گلوکز خون کاهش می‌یابد، پس از اندکی به‌کلی تمام می‌شود. “لی گیبسون” استاد روانشناسی و فیزیولوژی در دانشگاه روهامپتون می‌گوید: “بدن سعی می‌کند با ترشح هورمون‌هایی مانند کورتیوزل (هورمون استرس) از ذخایر گلیکوژن اندکی این کمبود را جبران کند، اما این هورمون‌ها عوارض جانبی دارند.

سیگار مضر است، احتمالاً انیشتین از خطراتش رای سلامت باخبر نبوده است

حس آشنای سرگیجه و سردرد خفیفی که در ازای نخوردن شام حس می‌کنیم، به دلیل ترشح این هورمون‌هاست. یک مطالعه نشان داد که رژیم‌های کم کربوهیدرات زمان واکنش کمتری دارند و حافظه فضایی را تضعیف می‌کنند، البته تنها برای مدتی کوتاه (پس از چند هفته مغز خود را به ذخیره انرژی از دیگر منابع مانند پروتئین عادت می‌دهد).

مــواد شــیرین عملکــرد مغز را به مــیزان قــابل‌توجهی افزایش می‌دهند، اما متأسـفانه این بـدان معنا نیست که خـوردن اسـپاگتی ایـده خـوبی است. گیبسـون می‌گوید: “مطالعات نشان می‌دهند مصرف 25 گرم کربوهیـدرات مفید است، اما اگر این میزان دو برابر باشد ممکن است قدرت تفکر را تضعیف کند. برای این‌که تصـور واضح‌تری داشته باشیم 50 گرم اسپاگتی برابر با 37 رشـته است که خیلی زیاد به نظر نمی‌رسد.

پیپ کشیدن

امروزه تقریباً همه از خطرات متعدد سـیگار بر سـلامتی آگاه‌اند و می‌دانند عادت خـوبی نیست. اما انیشـتین پیپ می‌کشـید و در دانشـگاه به ابر دودی مشـهور بـود که هر جا می‌رفت از خـــود برجـــای می‌گذاشت. او عاشق پیپ کشــیدن بــود و می‌گفت “به آرامش و قضــاوت هدفمند انسان‌ها کمک می‌کند.”

این رفتــار ایــده آلی بــرای یک نابغه نیســت، اما از دهه 1940 در دفــاع از او شــاهد محکمی جمع‌آوری شد که تنبـاکو ارتبـاطی با سـرطان ریه و دیگر بیماری‌ها نـدارد. این روند تا ســـال 1962 (هفت ســـال پس از مـــرگ انیشتین) ادامه یافت.

امروز خطرات سـیگار کشـیدن بر هیچ‌کس پنهـان نیست. سیگار از شـکل‌گیری سـلول‌های مغز جلوگـیری می‌کنـد، قشر مغز را نـــازک کـــرده و اکســـیژن را از مغز تخلیه می‌کند. می‌توان گفت انیشتین باوجوداین عــادت مخـرب باهوش بود، نه به دلیل آن.

اما یک راز دیگر باقی می‌ماند. ارزیابی 20 هزار نوجوان در آمریکا که به مدت 15 سال از عادت‌های مشخصی پیروی کرده بودند، نشان داد صرف‌نظر از سن، قومیت و میزان تحصیلات، افراد باهوش‌تر تمام بیشتری به سیگار کشیدن دارند. دانشمندان هنوز دلیل این موضوع را کشف نکرده‌اند. اما این مسئله در همه‌جا صادق نیست، مثلاً در انگلیس سیگاری‌ها ضریب هوشی پایین‌تری دارند.

نپوشیدن جوراب

این لیست بدون اشاره به بی‌توجهی پرشور انیشتین به جوراب کامل نمی‌شود. او در نامه‌ای به همسرش "السا" نوشت: "وقتی جوان بودم فهمیدم انگشت بزرگ پا همیشه جوراب را سوراخ می‌کند. پس دیگر جوراب نپوشیدم."

متأسفانه مطالعه‌ای درباره تأثیرات مستقیم نپوشیدن جوراب انجام‌نشده است. اما لباس‌های غیررسمی با عملکرد ضعیف در آزمون‌های تفکر انتزاعی مرتبط بوده‌اند.

و چه‌بهتر که این مبحث را با یکی از توصیه‌های خود انیشتین پایان دهیم. او در سال 1955 در مصاحبه با مجله LIFE گفت: "نباید از سؤال پرسیدن دست برداشت؛ وجود کنجکاوی دلایل خاص خودش را دارد."

اگر این‌ها جواب نداد، می‌توانید ورزش انگشت‌های پا را امتحان کنید. کسی چه می‌داند، شاید جواب داد. کنجکاو نیستید که بفهمید؟

دنیای مرموز سفیدچاله‌ها

بسیاری از ما نام سیاهچاله‌های فضایی را شنیده ایم و شاید کم و بیش اطلاعاتی درباره آن‌ها داشته‌باشیم. سیاهچاله‌ها یکی از پدیده‌های پیچیده، مرموز و شگفت انگیز طبیعت هستند که درک ماهیت آن‌ها کار آسانی نیست اما شگفت انگیزتر از آن، پدیده دیگری به نام سفیدچاله است. سفیدچاله‌ها به لحاظ نظری درست در مقابل سیاهچاله‌ها قرار می‌گیرند و به آن‌ها «امکان غیر ممکن» هم گفته می‌شود.

آن‌ها اجرامی سماوی هستند که به شیوه‌ای برعکس سیاهچاله‌ها از خود انرژی منتشر می‌کنند. درحالی‌که شواهد زیادی مبنی بر وجود سیاهچاله‌ها یافت شده‌است اما کیهان شناسان، شواهدی که وجود سفیدچاله‌ها را ثابت کند در دست ندارند. درواقع سفیدچاله‌ها، پدیده‌هایی فرضی هستند که فقط فرضیه‌هایی درباره آن‌ها وجود دارد. اگر علاقه مند هستید درباره این پدیده شگفت انگیز کیهانی بیشتر بدانید در ادامه با ما همراه شوید.

اگر درون یک سیاهچاله سقوط کنیم، چه اتفاقی می‌افتد؟

سیاهچاله یک منطقه در فضا-زمان با چگالی و کشش گرانشی بالاست که هیچ چیز حتی نور نمی‌تواند از آن فرار کند. اگر جسمی از افق رویداد (منطقه‌ای از فضا-زمان که تمام مرزهای فضا به شدت تحت تأثیر سیاهچاله است) یک سیاهچاله عبورکند، سرانجام به درون سیاهچاله سقوط می‌کند و در فرایند هولناک «

«Spaghettification» (رشته‌رشـــته)، کش می‌آید و به رشته‌های استپاگتی مانند تبدیل می‌شود. به‌عنوان مثــال اگر یک ذره نور از افق رویداد سیاهچاله عبور کند، طول مــوج آن بلنــدتر و بلنــدتر می‌شــود و انــرژی خــود را تا مـــرحله‌ای که دیگر قابل شناســـایی نباشـــد، از دست می‌دهد. در مقابـــل، یک ســـفیدچاله همه چـــیز را مانند فواره‌ای از شکلات سفید به بیرون پرتاب می‌کند.

به‌عبــارت دیگر ســیاهچاله‌ها به هیچ مــاده‌ای در صــورت ورود، اجـــازه خـــروج نمی‌دهند درحالی‌که ســـفیدچاله‌ها فوران مـاده و انـرژی هسـتند و هیچ چـیز نمی‌تواند وارد آن‌ها شـــود. هرچند انتظـــار می‌رود این چاله‌هـــا، جاذبه داشته‌باشند اما شیئی که به سمت سفیدچاله جذب شـود هیچ گـاه به افق رویـداد آن نخواهد رسـید. سـفیدچاله‌ها درواقع توجیه‌های احتمالی قوانین نسـبیت عـام هسـتند. این قوانین می‌گویند؛ اگر سـیاهچاله‌ها در جهـان هسـتی وجـود داشته‌باشـند، سـفیدچاله‌ها که عکس سـیاهچاله‌ها عمل می‌کنند نـــیز باید در این جهـــان وجـــود خـــارجی داشته‌باشـــند. ســـفیدچاله‌ها درواقع مانند ســـیاهچاله‌ها مسیرهایی یک‌طرفه هستند.

به‌عبارت دیگر اگر فرض کـنیم سـیاهچاله جـایی است که می‌تـوانیم به آن وارد شـویم اما هرگز نمی‌تـوانیم از آن فـرار کـنیم، سـفیدچاله را باید جـایی در نظر بگـیریم که می‌تـوانیم آن را تـرک کـنیم اما هرگز نمی‌تـوانیم به آن برگـردیم. ســفیدچاله‌ها و ســیاهچاله‌ها از نظر ریاضی و هندسی ســاختار مشــابهی دارند. به این معنا که هــردو ناحیه‌ای از فضا-زمان هستند که مقـادیر زیـادی مـاده در کوچک‌ترین حجم ممکن فشـرده شده‌است. سـفیدچاله‌ها

نیز مانند سیاهچاله‌ها دارای جرم، بار الکتریکی، تکانه زاویه‌ای (کمیتی بُرداری که برای بیان وضعیت سیستم‌های درحال حرکت دورانی استفاده می‌شود) و منطقه افق رویداد در اطراف خود هستند.

گذار از سیاهچاله به سفید چاله

بیشتر سیاهچاله‌ها طی انفجار ابرنواختری ستارگان بزرگ، پرجرم و داغی تشکیل می‌شوند که به پایان زندگی شان رسیده‌اند. فیزیک‌دانان معتقدند ممکن است سیاهچاله‌هایی که به این طریق تشکیل می‌شوند با تبدیل شدن به چیزی کاملا مخالف خودشان، زندگی شان را به پایان ببرند. یعنی به سفیدچاله‌ها تبدیل شوند و تمام ماده‌ای را که بلعیده‌اند به طور انفجاری به فضا پرتاب کنند. بر اساس این نظریه، گذار از سیاهچاله به سفیدچاله بعد از شکل گیری اولیه سیاهچاله انجام می‌شود اما چون گرانش باعث اتساع زمان می‌شود، ناظر خارجی می‌بیند که سیاهچاله، بسته به اندازه اش، میلیاردها یا هزاران میلیارد سال و حتی بیشتر عمر می‌کند.

سیاهچاله یا ستاره‌ای که تحت نیروی گرانش اش، به درون خود فرو می‌ریزد و به اصطلاح می‌رُمبد، به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر نمی‌تواند بیشتر از آن فشرده شود. در این مرحله تحت یک فشار بیرونی، به سفید چاله تبدیل می‌شود. براساس قانون دوم ترمودینامیک، انتروپی (بی نظمی) موجود در جهان هستی همواره درحال افزایش است. این قانون، امکان وجود سفیدچاله‌ها را زیر سوال می‌برد. سیاهچاله‌ها اجرامی کیهانی هستند که به خوبی در چارچوب این قانون عمل

می‌کنند زیـــرا می‌توانند اشـــیای فضـــایی را درطـــول دوره‌های زمـانی به درون خـود ببلعند و به این تـرتیب با گسترانیدن ماده تشکیل‌دهنده خود در فضایی گســترده‌تر به آشفتگی اطراف خود بیفزایند. درمقابل، سفیدچاله‌ها به لحاظ نظریه برخلاف قانون دوم ترمودینامیک به اشیا و مواد پراکنده در فضا نظم می‌دهند. به طور طبیعی هر پدیــده‌ای که چــنین قــانون جهــانی‌ای را نقض کند قطعا باید بسیار ناپایـدار باشد بنـابراین نمی‌تواند بـرای مـدتی بیشتر از چند ثانیه دوام بیاورد.

سفر در زمان باسفیدچاله‌ها

طبق فرضـــیه «پل اینشـــتین-روزن» که در ســـال 1935 میلادی مطرح شد، میان سیاهچاله و سـفیدچاله در فضا-زمان یک کانال فضا-زمانی به نـام کـرم چاله وجـود دارد که این دو را به هم متصل می‌کند. به‌طوری‌که ورودی ســیاهچاله و خـــروجی ســـفیدچاله در دو جهـــان کـــاملا متفاوت قـرار می‌گـیرد. بر اسـاس این فرضـیه یک کـرم چاله در موارد خاص، به‌جـای دو نقطه از فضـا، دو نقطه از زمان یا مکان بسـیار دور تراما در زمـانی کوتـاه را به هم متصل می‌کند بنابراین یک سفیدچاله می‌تواند جرمی را که در یک ســیاهچاله ســقوط می‌کند بعد از ســفر در طول یک کرم چاله بیرون بیندازد و از منطقه دیگــری در فضا یا زمان سر دربیاورد. این فرضـیه نقص‌هـایی دارد. یک کــرم چاله آن‌قــدر بی‌ثبــات است که بلافاصــله روی خـودش فـرو می‌ریـزد. هم‌چـنین هر جـرمی که وارد یک سـیاهچاله شـود بر اثر نیروهـای گرانشی بسـیار بـزرگ، تکه تکه می‌شود. با این وجـود شـاید ما هرگز - دست کم تا چند صد سال آینده- نـدانیم که آیا این سه پدیـده واقعا

امکان جلو و عقب رفتن در زمان را به انسان‌ها می‌دهند یا نه!

سفیدچاله‌ها عامل بیگ‌بنگ؟

بیشتر ما دیدگاهی بسیار ابتدایی درباره فرضیه بیگ‌بنگ داریم. تقریبا 13.7 میلیارد سال پیش، ماده موجود در جهان هستی به یک نقطه بی‌نهایت کوچک و فشرده تبدیل شد. این نقطه پس از یک انفجار داغ، گسترش یافت و تا امروز هم‌چنان درحال گسترش است. شواهد زیادی همچون مشاهداتی که نشان می‌دهند همه کهکشان‌ها درحال دور شدن از ما هستند، این نظریه را تقویت می‌کند. فیزیک‌دانان و کیهان‌شناسان، ایده هیجان‌انگیز دیگری ارائه کرده‌اند که حول مفهوم سفیدچاله‌هاست. بر اساس این ایده، ممکن است یک سفیدچاله دلیل پشت پرده انفجار بیگ‌بنگ باشد. دانشمندان این‌گونه استدلال می‌کنند که یک سفیدچاله عامل انفجار بیگ‌بنگ بوده‌است. با این فرض که یک سفیدچاله همه ماده و اطلاعاتی را که یک سیاهچاله بلعیده، بیرون ریخته‌است البته درستی این فرضیه قطعی نیست.

مریم ملی| دانش‌آموخته کارشناسی ارشد اخترفیزیک

بر خلاف سیاهچاله‌ها که شواهد رصدی زیادی مبنی بر وجودشان در دسترس است، درباره سفیدچاله‌ها هیچ رصد دقیقی وجود ندارد. انگار سفیدچاله‌ها فقط در دل فرمول‌های پیچیده ریاضی معنا می‌یابند و در دنیای واقعی یا اصلا وجود ندارند یا آن‌قدر ناپایدار هستند که به سرعت از بین می‌روند و نمی‌شود موجودیت‌شان را

با مشاهده و رصد اثبات کـرد البته بعضی از فیزیک‌دانـان نظـری همیشه به «اگر»، «شـاید» و «اما» در این دانش علاقه دارند. آن‌ها ریاضـیات نظـری را بررسی می‌کنند و احتمال وجود نتایج این روابط را در دنیای واقعی توضیح می‌دهند.

بعضی وقت‌ها این نظریه‌ها با پیدا شدن یک مورد رصدی تایید می‌شوند و گاهی با مشاهده موردی که با تئوری در تضـاد است به فراموشی سـپرده می‌شـوند البته در این میـان بعضی نظریـات هم هسـتند که تکلیف‌شـان به این راحتی‌ها روشن نمی‌شود چون هیچ مورد رصـدی دقیقی آن‌ها را تایید یا رد نمی‌کند. اگر واقعا سـفیدچاله‌ای به‌طـور طـبیعی وجـود داشته‌باشـد، آیا می‌تـوانیم آن را رصد کـنیم؟ در حقیقت تا جـایی که دانش فعلی بشر می‌گوید، ظاهرا مشاهده‌شان غیرممکن است چـون یکی از پیامدهای ریاضیاتی سفیدچالهها این است که فقط تا زمانی وجود دارند که هیچ ذره‌ای از مـاده به افق رویـداد آن‌هـاوارد نشـود. به محض این که یک اتم وارد منطقه شود همه چیز نابود خواهد شد.

هم اکنـون هیچ فرایند شناخته‌شـده‌ای در کیهـان وجـود ندارد که بتواند آن‌ها را پدید بیاورد. حتی اگر از طـریقی به وجـود بیاینـد، ناپایداری‌شـان آن‌قـدر زیـاد است که بلافاصـله دوبـاره از بین می‌روند. به‌گفته «اسـتیون‌هاوکینگ» حـتی اگر سـفیدچاله‌ها خیلی قبل‌تر در کیهان اولیه وجـود داشـته‌اند، حـالا پس از چند میلیـاد سـال احتمـالا از بین رفته‌انـد، چـون کیهـان پر است از مـاده. علم به مـدد دانشـمندانی که نظریـات را راسـتی‌آزمایی کردند و روش پیشـنهاد دادنـد، راه‌هـایی

پیش پـای ما می‌گـذارد تا بتـوانیم بگـوییم با دانش فعلی بشر بـــالاخره چه تصـــمیمی دربـــاره وجـــود یا نبـــود سفیدچاله‌ها بگیریم. روش علمی در برخـورد با نظریـات می‌گوید؛ نظریه باید ابطال‌پذیر باشد. یعنی باید بشـود با روشی وجودش را رد کرد.

به‌طور مثـال وقـتی می‌گویید آب در 100 درجه و در یک فشـار مشـخص به جـوش می‌آیـد، بـرای این‌که نظرتـان ابطال‌پذیر باشد، باید بتوانید نشان دهید آب در 90 درجه در همان فشار مشخص (منظور میزان فشار هواست که در ارتفاعـــات و ســـطح دریا متفـــاوت است) به جـــوش نمی‌آید. وقـتی حـرف از سـفید چاله‌ها به میـان می‌آیـد، دانشمندان دربـاره ناپایـداری این اجـرام صـحبت می‌کنند که آن هم به دلیل تقابل ذرات با جـــــرم منفی و مثبت است. در نهایت هم می‌گویند این اجرام وجـود داشـته‌اند حـــالا با گذشت زمـــان زیـــادی از بین رفته‌اند. چـــنین مسئله‌ای در کاغذ وجـود دارد و کـاملا درست است اما تا زمانی‌که اثری از وجود آن مشاهده نشـود، سـفیدچاله‌ها کـــاملا تخیلی بـــاقی خواهند ماند. بعضی از علـــوم مثل فیزیک کوانتـــــوم با روش ابطال‌پـــــذیری قابل بررسی نیســتند اما با روش‌هــای دیگــری تایید می‌شــوند. روش ابطال‌پـذیری یکی از روش‌هـای بررسی صـحت نظریـات علمی است که در این‌جا مطرح شد.

ساخت دو ماده آهن ربایی جدید توسط دانشمندان

مــوادی که قــابلیت آهن ربــایی دارند از جمله مــوادی هســتند که در صــنعت کاربردهــای وســیعی دارند. این عناصر بیشــتر عناصر طــبیعی هســتند که معمــولاً در طــبیعت به نــردت یــافت می‌شــوند و دسترسی به آن‌ها بسیار محدود است. اما دانشمندان اخیراً موفق به یافتن راهی با استفاده از مدل سازی کامپیوتری بـرای تـرکیب عناصر مختلف و تولید مواد آهن ربایی شده‌اند.

به گــزارش msn، هر چند ســطح بســیاری از یخچــال و فریزرها با مــواد آهن ربــایی پوشــیده شــده است اما ســاخت این نــوع مــواد بســیار ســخت و مشــکل است. در واقع بر اساس گزارشات منتشر شده از دانشگاه Duke، تنها 5 درصد از مــوادی که به عنــوان آهن ربا شــناخته می‌شــوند، قــابلیت مغناطیسی و جــذب قــوی دارند. بنابراین به جـای جسـتجو بـرای یـافتن مـواد آهن ربـایی طبیعی، دانشمندان سعی کرده‌اند تا آهن ربـایی قـوی با اســتفاده از ســنتز بر روی مــواد مختلف بســازند. این دانشــمندان با این روش موفق به ســاخت دو مــاده آهن ربایی مختلف با ویژگی‌های متفاوت شده‌اند.

بــرای روشن‌تر شــدن موضــوع، توجه به این نکته مهم است که تا پیش از این آهن رباهــــای زیــــادی در آزمایشـگاه‌ها سـاخته شـده‌اند. اما معمـولاً فرآینـدی که برای تبدیل موادی که قابلیت آهن ربا شدن دارند به آهن رباهـای قـوی طـولانی است و از طـرفی نیـاز به علم و دانش بســیار دقیقی دارد. اما محققــان تیم تحقیقــاتی

DU برای ساخت آهن ربای قوی از کامپیوترها استفاده کرده‌اند.

آن‌ها در این روش از مدل‌های محاسباتی برای ایجاد تفاوت در ترتیب قرار گیری مولکول‌های مختلف در ساختار کلاسی از مواد به نام‌هاسلر الوی استفاده کرده‌اند. موادهاسلر الوی در واقع از سه عنصر مختلف که با روش‌های مختلفی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند تشکیل شده است. دانشمندان در ابتدای کار با 55 عنصرمختلف با ساختارهای مختلف روبرو بوده‌اند که می‌توانسته‌اند از آن‌ها برای ساخت آهن ربا استفاده کنند.

برای کوچک‌تر کردن محدوده عناصری که این محققان می‌توانسته‌اند ساخت آهن ربا از آن استفاده کنند، در ابتدای کار این محققان برای درک این موضوع که اتم‌های مختلف با ساختارهای مختلف در مقابل یکدیگر چگونه واکنش نشان می‌دهند، از مدل سازی و مدل‌های مختلفی استفاده کرده‌اند. با این روش آن‌ها توانستند تعداد 55 عنصرکاندیدا در ساخت آهن ربا را به تعداد 22 عنصر کاهش دهند. سپس این لیست 22 موردی به 14 مورد کاهش یافت. در مرحله بعدی آن‌ها شروع به ساخت آهن رباهای مختلف با استفاده از ین 14 عنصردر آزمایشگاه کردند. هر چند در این مرحله با چالش‌های زیادی روبرو بودند اما این مرحله یکی از ساده‌ترین مراحل بوده است.

به گفته کوری اوسس، دانشجوی دوره دکتری دانشگاه DU ساخت مواد جدید در آزمایشگاه می‌تواند سال‌ها به طول انجامد. در واقع برای ساخت یک ماده جدید نیاز به

ســاختارهای مختلف و هم‌چــنین شــرایط خاصی وجــود دارد. اما هرچه محدوده عناصـریی بـالقوه در سـاخت یک مـاده مثل آهن ربا را کـوچک‌تر کـنیم روند سـاخت مـاده جدید کوتاه‌تر خواهد شد. برای مثال مسلماً زمان و روند ساخت ماده جدید با استفاده از 14 ماده بسیار کوتـاه‌تر از ساخت یک ماده با استفاده از 200 هزار عنصراست.

کوری اوسس به همـراه یکی از اسـاتید دانشـگاه DU به نـام اسـتفانو سـانویتو و عـده‌ای دیگر از دانشـجویان در حال کار بر روی این پروژه هستند. آن‌ها نتیجه گزارشات خود را در یکی از مجلات معتبر چاپ کرده‌اند.

تیم تحقیقاتی تحت سرپرستی سانویتو در نهـایت بعد از سال‌ها تحقیق و پژوهش موفق به سـاخت دو نـوع مـاده جدید با قابلیت آهن ربایی شـده‌اند. در مـاده آهن ربـایی اول از ترکیب کبـالت، منگـنز و تیتیـانیوم اسـتفاده شـده است. این ماده جدید با نام اختصاری Co2MnTi شناخته می‌شود. این ماده تحمل دمای 938 K و یا 1228 درجه فارنهایت را داشته است. ویژگی تحمل دمای بسـیار بـالا در این ماده بـاعث شـده است تا این مـاده به عنـوان یک کاندیــدای مناسب بــرای اســتفاده و کــاربرد در صــنعت انتخاب شود.

اما مــاده آهن ربــایی دوم از تــرکیب منگــنز به همــراه پلاتینیوم و پالادیوم ساخته شده است که با نام اختصاری Mn2PtPd شناخته می‌شـود. هر چند این مـاده قـادر به تشـکیل میـدان مغناطیسی به تنهـایی نیست اما در این ماده الکترون‌هایی وجود دارد که در صـورت قـرار گـیری در میدان مغناطیسی در خود واکنش نشان می‌دهند. این ویـژگی بـاعث می‌شـود تا این مـاده بتواند به عنـوان یک

کاندیدای مناسب برای استفاده درهارد درایوهای انتخاب شود. البته استفاده از این ماده به دلیل این‌که رفتـار آن قابل پیش بیـــنی نیست می‌تواند با چالش‌هـــایی مواجه شود.

در واقع دانشـــمندان هنـــوز بر این باورند که کـــارآیی و رفتـار آهن رباها در اسـتفاده از آن‌ها بـرای کاربردهـای گونـاگون و حوزه‌هـای مختلف از اهمیت ویـژه‌ای برخـور دار است.

به گفته یکی دیگر از اعضـــای تیم تحقیقـــاتی DU مهم نیست که این مـــواد آهن ربـــایی جدید چه کـــاربردی در صنعت داشته باشند و یا اصلاً مفید باشند یا نه. چیزی که در درجه اول اهمیت است این است که ســـــاخت آن‌ها و روش‌هـای اسـتفاده شـده در سـاخت آن نشـان دهنـده گام‌هـای بـزرگی است که در سـاخت مـواد آهن ربـایی برداشته شده است.

اما اوسس در ادامه اظهارات خود اضـافه کـرده است که مـدل‌های کـامپیوتری جدید به کـار رفته در سـاخت آهن رباها بـاعث می‌شـود تا تکیه بر عناصر خـاکی کمیـاب در صـــنعت مثل یتـــیریوم و نئو دیمیـــوم کـــاهش یافته و دانشمندان بتوانند مواد جدیـدی را در آزمایشـگاه‌ها تولید و از آن‌ها در صنعت بهره ببرند.

بسـیاری از آهن رباهـای قـوی شـامل عناصـریی بسـیار کمیابی هستند. از طـرفی عناصر خـاکی کم یـاب بسـیار گران قیمت هستند و دسترسی به آن‌ها بسیار کم است. به خصوص آن دسته از عناصر خاکی که تنها در آفریقا و یا چین یافت می‌شـوند. از این رو جسـتجوی راهی بـرای

تولید آهن رباها در آزمایشگاه‌ها و فارغ از عناصر خــاکی بسیار حائز اهمیت است.

راز جهان هستی با کد اعداد تسلا 3،6،9

نیکـولا تسلا اغلب به عنـوان یکی از مهمـترین مخترعـان تـــــاریخ شـــــناخته می‌شـــــود. در حقیقت او یکی از اسـرارآمیزترین نوابغ تا به امـروز بـوده است. کسی که نظریه‌ها و کشــفیات او در زمینه بــرق و الکتریســیته از دوران خــود بســیار جلــوتر بــود و تــاثیر به ســزایی بر تکنولوژی امروز داشته است. علارغم دسـتاوردهایش، او در فقر و بی‌پــولی و بــدون هیچ افتخــاری از دنیا رفت درحالی که تنها یک قرن بعد این افتخارات و دســتاوردها می‌توانست نهایت درآمد را برای او به بار آورد.

ابتدا باید به نکته‌ای اشاره کنیم و آن این که بشر ریاضی را خلق نکرده است و او تنها آن را کشف کــرده است. با این نگــاه، می‌فهمیم که ریاضی ادبیــات و قــانون جهــان هســتی است. مهم نیست کجــای جهــان هســتی باشد در دنیا 1+2 مساوی با 3 است! و همه جهان هستی از این قانون پــیروی می‌کند. الگوهــایی در طـبیعت وجـود دارند که به طـــور طـــبیعی اتفـــاق می‌افتند. این الگوها در زنـــدگی، کهکشـــان، ســـتارگان و ســـیر تکامل توسط دانشـــمندان هر دوره و عصر کشف شـــده‌اند و شـــاید بی‌نهــایت الگو هم در انتظــار بشر بــرای کشف باشــند. یکی از رمز و رازهـــای اعـــداد در طـــبیعت دنباله اعـــداد فیبونــاچی است که توسط لئونــاردو فیبونــاچی، یکی از بزرگترین ریاضیدانان اروپا کشف شد.

بیشــتر بخوانید:دنباله اعــداد معــروف و شــگفت انگــیز فیبوناچی

راز جهان هستی با کد اعداد تسلا 3،6،9

“اگر می‌خواهید اسرار جهان را پیدا کنید، در مورد انرژی، فرکانس و ارتعاش فکر کنید” – نیکولا تسلا

تسلا نظریه معروفی در مورد کد اعداد 3 ،6 و 9 دارد. نیکولا تسلا کشف کرد که جهان از انرژی، ارتعاش و فرکانس ساخته شده است. بر مبنای نظریه تسلا، فکر،احساسات و باورها با ترکیبی از نظریه میدان مغناطیسی یکپارچه، فرکانس‌های ارتعاشی را تشکیل می‌دهند. این ارتعاشات موجب تغییر جهان هستی اطراف شما از سطح کوانتومی گرفته تا جهان فیزیکی که با چشم غیر مسلح هم دیده می‌شود می‌گردد. افکار، احساسات و باورها همه معنوی و غیر فیزیکی هستند که جهان فیزیکی اطراف ما را تحت شعاع خود قرار می‌دهند چراکه ما با انرژی خود آن‌ها را به وجود می‌آوریم. کد تسلا پیوند و ارتباط گمشده قانون جذب است. این کشف بعدها باعث کشف فن آوری «انرژی آزاد بی‌سیم» شد.

«اگر شما فقط می‌دانستید که اعداد 3، 6 و 9 چقدر با اهمیت هستند، در این صورت کلید تمام جهان هستی را در اختیار داشتید!»- نیکولا تسلا

برای روشن‌تر شدن موضوع دانشمندان تسلا (Tesla) و مارکو رادین (Marko Rodin)ـ نظریات خود را با دنبال کردن 2 الگوی طبیعی در دنیا بیان کردند. الگوی اول «قدرت سیستم عددی دو دویی» یک سیستم شناخته شد مهم و حیاتی در طبیعت است که برای نمایش اعداد با پایه دو استفاده می‌شود. این الگو از عدد 1 شروع می‌شود و با دوبرابر کردن آن عدد ادامه می‌یابد.

سلول‌ها و جنین‌ها با این الگوی مقـدس تقسـیم شـده و رشد می‌کنند.1, 2, 4, 8, 16, 32, 64, 1 28, 256...

و الگـــــوی دوم در علم ریاضی ورتکس (علم گـــــرداب ریاضی) است که نشان دهنده یک الگـوی به خـودی خـود تکرار شونده است: 1، 2، 4، 8، 7، 5، 1، 2، 4، 8، 7، 5، 1، 2، 4... راز الگو تکرار شونده بدین صورت است: الگو با عـدد یک شـروع می‌شـود، دو برابر شـده و 2 به دست می‌آید. عدد 2 دوبرابر شده و 4 به دست می‌آید. دوبرابر 4 عدد 8 است و دوبرابر 8 عدد 16 که با جمع ارقام آن عدد 7 حاصل می‌شود. عدد 16 دوبرابر می‌شود که نتیجه آن 32 و جمع ارقام آن 5 است. دوبرابر 32 عدد 64 که از مجموع ارقـام درنهـایت 1 به دست می‌آید و این الگو ادامه دارد 1, 2, 4, 8, 7, 5, 1, 2...

در نهـایت شـگفتی پی می‌بـریم که اعـداد 3،6،9 در این الگو قرار ندارند و آزاد هسـتند. بر اسـاس نظر دانشـمند مارکو رادین این اعـداد شـگفت‌آور نشـان دهنـده یه خط سـیر از بعد سـوم و چهـارم هسـتند که او آن را «میـدان شـار» نامید. این میـدان قـرار است میـدان بزرگـتری از انرژی باشند که بر جریـان انـرژی 6 نقطه دیگر از مـدار تـاثیر گـذار است. گفته می‌شـود این میـدان انـرژی کلید رمز و راز «انرژی آزاد» کشف دانشمند تسلا بوده است.

بـــرای روشن‌تر شـــدن موضـــوع از دنیـــای انـــرژی کمک می‌گـــیریم. در دنیـــای انـــرژی؛ دو قطب وجـــود دارد که می‌توانید آن را نیمه تاریک یا روشن نامید. این دو قسمت دقیقا مشابه با قطب شمال و جنوب یک آهن ربا هستند. در یک سوی اعداد یـک، دو و 4 و در سـوی دیگر اعداد 8 ،7 و 5 قرار دارد.

دقیقا مانند جریـان الکتریسـیته، همه چـیز در جهـان بین این دو قطب مشابه عملکرد یک پانـدول سـاعت در حـال حرکت است. مسیر حرکت 1، 2، 4، 8، 7، 5، 1، 2 و اگر بتوانید تصــور کنید حــرکت جریــان مانند حــرکت عــدد بینهایت است.

عدد تسلا

با این حال، این دو قطب با اعداد 3 و 6 اداره می‌شوند. 3 حاکم بر 1،2،4 در حالی که 6 حاکم بر 5،7،8 است. اگر به این الگو با دقت نگـــاه کـــنیم، به شـــگفتی‌های بیشــتری پی می‌بــریم. از جمع عــدد 1 با دو 3 حاصل می‌شود. جمع 2 و 4 عدد 6 است. جمع 4 و 8 عدد 12 و درنهایت با جمع ارقام 12 یعنی 2 و1 عدد 3 ،جمع 8 و 7 عدد 15 که در نهایت با جمع ارقام عدد 6، جمع 7 و 5 در نهایت 3 و جمع 5 و 1 عدد 6 است و جمع یک و دو برابر با 3 می‌شود. همین الگو در مقیاسی بزرگتر ،3،6،3،6،3 6 و... است. به عبارتی اعداد 3 و 6 حاکمان نظم هستند.

نکته قابل توجه این که این دو قطب هم تحت کنترل عدد 9 هســتند که پدیــده‌ای خــارق العــاده است. با نگــاهی دقیق‌تر به الگوی 3 و 6 متوجه می‌شویم که جمع 3 و 6 عدد 9 است و جمع 6 با 3 هم 9 است. جمع همه اعداد الگو چه از طرف عدد 3 و چه از طرف عدد 6 برابر با 9 است. بنابراین عدد 9 بـاعث همـاهنگی و پیوند دو قطب است که خود به تنهایی جهانی دیگر است.

ارتعاش، انرژی و فرکانس راز جهـان هسـتی است. تنها تصـور کنید اگر بشر قـادر به اسـتفاده از این تئوریهـای

شگفت‌آور در علوم روزمره باشد، دستاوردهای بعـدی او چه خواهد بود؟

دختری که توسط شیاطین تسخیر شد

اولین بـــار یک زن مسن تشـــخیص داد که آنه لـــیز توسط شیاطین تسخیر شـده اسـت، او متوجه شد که آنه لـیز از تصویر عیسی(ع) دوری می‌کند و از نوشـیدن آب مقـدس طفره می‌رود...

آنه لیز میشل، متولد سال 1952 و فوت شده در 1976. دختری که بسیار از افراد پذیرفتند که او توسط شیاطین تسخیر شده است!

در ســال 1968 زمــانی که او 17ســال سن داشت و در دبیرستان مشغول به تحصـیل بـود، اولین تجربه و تشـنج خـود را تجربه کـرد. پس از آن در 1969 او مـورد اولین حمله صرع قرار گرفت. سپس او تحت نظر یک متخصص مغز و اعصاب قرار گـرفت و این پزشک تشـخیص داد که او بیماری صرع همراه با تشنج رنج می‌برد.

به زودی مشـــکلات آنه لـــیز آغـــاز شد بطوریکه او اعلام می‌کرد اشیا و اجسام اطرافش حرکت می‌کنند، او حـــتی اعلام کرد که صداهایی را می‌شنود که به او می‌گفت: تو نفرین شده هستی!!

در سال 1974 اعلام شد که او از افسردگی رنج می‌برد.

در ســال 1975 عـده‌ای اطمینـان پیـدا کردند که روح او تســخیر شــده اســت، به همین جهت والــدین او از ادامه درمان پزشکی صرف نظر کردند و از راه جن گیری برای درمان بهره بردند.

علائم آنه لیز مانند افـرادی بـود که از اسـکیزوفرنی رنج می‌برند اما آن‌ها به درمـــــــان پاسخ مثبت می‌دهند اما درمورد او قضیه فرق می‌کرد.

اولین بـــار یک زن مسن تشـــخیص داد که آنه لـــیز توسط شیاطین تسخیر شـده اسـت، او متوجه شد که آنه لـیز از تصویر عیسی(ع) دوری می‌کند و از نوشـیدن آب مقـدس طفره می‌رود. او هم‌چنین اعلام کرده که بوی بدی مانند بوی جهنم از بدن آنه لیز استشمام می‌کند.

یک جنگـــیر به ملاقـــات او می‌آید و متوجه می‌شـــود که موضـــوع حقیقت دارد و او تســـخیر شـــده است به همین جهت برای مراسم جن گیری از اسقف اجـازه درخواست می‌کند و پس از چندبار اجازه به وی داده می‌شود.

جلســـات جن گـــیری چنـــدین بـــار صـــورت گـــرفت اما دو کشیشی که برای اینکار آمده بودند، نتوانستند این کار را انجام بدهند.

او کارهـــای عجیب بســـیار انجـــام می‌داد. او به خـــوردن مگس و عنکبوت عادت کرده بود و حتی ادرار خـودش. او کارهای عجیب دیگر نیز انجام می‌داد بـرای مثـال یک بـار او به حالت سینه خیز به زیر یک مـیز رفت و به مـدت دو روز مانند سگ واق واق می‌کـــرد. او اغلب ســـاعت‌جیغ می‌کشید و این کارها برای او امری عادی شده بود.

هنگـامی که بـدن او تسـخیر شد به شـدت ضـعیف شد و نمی‌توانست غذا بخـورد. این تصـویر مربـوط مراسم جن گیری از وی می‌باشد که به مدت 10مـاه ادامه داشت اما نـــــتیجه‌ای در بر نداشت و او روز به روز ضـــــعیف و ضعیف‌تر شد.

در سال 1978 تقریبا بعد از گذشت 2سال از مـرگ وی، والدین او تصـمیم گرفتند که نبش قـبر بکنند و تـابوت را تغییر دهند. بعـدها مشـخص شد که علت این امر پیغـامی بود که از یک راهبه دریافت کرده بودنـد، مبـنی بر این‌که او احسـاس می‌کند که جسد آنه لـیز سـالم مانـده است. پس از نبش قــبر مشــخص شد که جسد او فاسد شــده است. هیچگاه اجازه پخش تصاویر جسد وی صادر نشد.

آنه لیز قبل از مرگ و لحظات پایانی عمرش صحبت کـرد و از کشــیش خواست تا بــرایش طلب آمــرزش کند. او درمـورد گناهـان جوانـان و کشیشـان کلیسـاهای مـدرن مطالبی را عنوان کرد.

آنه لیز و سه خواهرش مانند پدرش انسـان‌های معتقـدی بودند و مذهب کاتولیک داشتند.

درمورد مرگ آنه لیز چهار نفر محکوم شدند. پدر و مــادر او و هم‌چــنین دو کشیشی که بــرای مراسم جن گــیری تلاش می‌کردند. گویا آن‌ها به 6مـاه حبس محکـوم شـدند چرا که در نگهداری از یک بیمار کوتاهی کرده بودند.

اما نکته آخر و جالبی که مادر او عنوان کرد:

من میدانم که ما کار درستی انجام دادیم چــرا که من اثر عیسی مسیح را در کف دسـتان دخـترم دیـدم. او مُـرد تا بسیاری از مردم باز هم بخـدا ایمـان بیاورند و فرامـوش نکنند که نباید گناه انجام بدهند.

می‌گویند در کف دستان آنه لیز مانند کف دســتان عیسی مسـیح سـوراخ شـده بـود. هنگامیکه عیسی مسـیح را به

صلیب می‌کشیدند، در کف دستان او سوراخ‌هایی ایجاد کردند.

گویا پس از اتفاقاتی که برای آنه لیز پیش آمد، افراد بسیاری بازهم به خدا ایمان آوردند.

درباره قالیچه پرنده

قالیچه پرنـده حضـرت سـلیمان در روایت‌هـای بسـیاری مـورد اشـاره قـرار گرفته اسـت؛ اما آیا براسـتی چـنین قالیچه پرنده‌ای وجود داشته است؟

قالیچه پرنـده در افسـانه‌های بسـیاری در تسـلط افـراد مختلف بوده است، بطور مثـال در افسـانه‌ها آمـده است که حضـرت سـلیمان دارای یک قالیچه پرنـده بـود که 60 مایل طول و عرض آن بود و او قادر بود با آن 40 هـزار نفر را جابه جا کند.

در افسـانه دیگـری به فرهـاد دوم که یکی از پادشـاهان اشکانی بوده اشاره شـده است که در مقابله با دشـمنان بر روی یک قالیچه پرنـده سـوار می‌شد و قـادر بـود از آن‌جا به سمت دشمنان خود تیرهای آتشین شلیک کند.

افسـانه‌های دیگر نـیز وجـود دارند که اشـاراتی به وجـود خدایانی دارند که بر روی ماشین‌های پرنده زمین را طی می‌کردند. این گونه افسانه‌ها را می‌توان در میان ملل و فرهنگ‌های مختلف به آسانی پیدا کرد.

قالیچه پرنده حضرت سلیمان که به ملکه صبا اهدا شد

بر طبق مطالب مندرج در کبرا ناگاست که کتاب مقـدس مردمان اتیـوپی است و در میانه قـرون دوم تا پنجم پس از میلاد نوشته شده، حضرت سلیمان یک قالیچه پرنده را به ملکه صبا به عنوان پیشـکش اهـدا می‌کند. سر ویلیـام بـاج بریتانیـایی که بـرای مـوزه بریتانیا فعـالیت می‌کـرد اولین ترجمه انگلیسی این کتاب را انجام داد و عنوان آن را عظمت پادشـاهان گذاشت. این کتـاب شـامل 117

فصل ادبی است و در آن به ماشـــین پرنـــده حضـــرت سلیمان اشاره شده است.

در این کتاب هم‌چنین روایت شـده که چگونه تـابوت عهد توسط نخسـتین امـپراطور از نسل پادشـاه سـلیمان (که پسر وی بوده است) در اتیوپی، به این کشـور آورده شد. خداوند به حضـرت سـلیمان این قـدرت را داده بـود تا با پرندگان صحبت کند. او پادشاه انسان‌ها، اجنه و پرندگان بود. او دارای قالیچه پرنده‌ای بافته شده از ابریشم سـبز بود که می‌توانست با آن طی الرض کند.

وقتی که حضرت سلیمان بر روی این قالیچه پرنده سوار می‌شد قادر بود بـاد را هم پشت سر بگـذارد، صـبحانه را در دمشق و شـام را در سـرزمین مادها صـرف کند. البته در خاورمیانه افسانه‌های بسیاری در میان مردم نسل به نسل نقل می‌شود که به روایت تملک حضرت سلیمان بر یک وسـیله پرنـده می‌پـردازد که قـادر بـود با سـرعتی باورناپذیر به شهرهای مختلف خاورمیانه سفر کند.

هم‌چـنین در کشـور تبت افسـانه‌هایی وجـود دارد که به روایت داسـتان شـاه سـلیمان پرداخته که سـوار بر یک ماشین پرنده به این منطقه سفر می‌کند.

قالیچه پرنده یا ماشین پرنده؟

آیا مواردی که به آن‌ها اشاره شد تنها قالیچه پرنده بودند و یا آنگونه که برخی تاکید دارند ماشـین‌های پرنـده بـوده انـد؟ البته افسـانه‌های یـاد شـده قالیچه پرنـده را تنها وسـیله‌ای بـرای حمل و نقل عنـوان نمی‌کنند بلکه آن را یک سلاح مبارزاتی مهم نیز عنوان کرده‌اند.

در افسانه‌ی دیگری هم‌چنین آمده است که چگونه فرهـاد دوم پادشاه اشکانی سوار بر یک قالیچه پرنده به جنگ با آنتیخوس پادشاه امپراطوری سلوکی می‌رود. بر اســاس این افسانه پادشاه اشکانی که فرهاد نام داشت سوار بر قالیچه پرنده از کوه‌های زاگـرس عبـور کـرد و سـپس به میـدان مبـارزه رسـید و از روی همـان قالیچه پرنـده به جنگ با دشــمنانش پــرداخت و پس از پــیروزی با همــان قالیچه از روی سربازانش که بانگ پــیروزی سر می‌دادند رد شد.

هم‌چنین افسانه دیگری به روایت وجود قالیچه‌های پرنده متعـدد در کتابخانه اسـکندر می‌پـردازد. اگر به اسـطوره شناسی هنــدوها نگــاهی بینــدازیم متوجه می‌شــویم که داستان‌های بسیاری در خصـوص ویمانا وجـود دارد که در واقع نوعی ماشین پرنده بود که به خدایان اجــازه می‌داد تا مسافت‌های طولانی را طی کنند یا این‌که به مسافرت در فضای کیهانی بپردازند.

آیا همه این ماشـین‌های پرنـده در واقع همـان ارابه‌هـای خدایان هستند که اریک فون دانکن در کتاب خود به آن‌ها اشاره دارد؟

قالیچه پرنده واقعی توس مهندس سوئدی ساخته شد

ایده‌ی جالب قالیچه پرنده مدت‌ها بود که توسط طراحان مورد بررسی قرار می‌گرفت و بـالاخره مهنـدس جـوانی موفق به اجرای آن شد.

“الکس بــورگ”(Alex Borg)ـ مهنــدس ســوئدی که در شرکت AmazingDIYProjects کار می‌کند، سال گذشته موفق شده بود با استفاده از هشت موتـور بــنزین ســوز

یک سازه پرنده برای پرواز کاربر طـراحی کند. حـال پس از یک ســـال این بـــار وی با اســـتفاده از موتورهـــای الکتریکی اختراع جدیدی انجام داده است.

مشخصات و ویژگی‌های قالیچه پرنده

این بـار صـندلی پرنـده‌ای که وی طـراحی کـرده است به قـایق پرنـده‌ای که توسط اسـتارتاپ “لـری پیج” (Larry Page) ساخته شده، شباهت‌هایی دارد اما تعداد ملخ‌های آن بیشــتر هســتند. این پهپــاد از 76 ملخ بــرای پــرواز اســتفاده می‌کند. بــرای تــامین انــرژی این پهپــاد از 80 باتری 5٫2 آمپرساعتی اسـتفاده شـده است که مجموعا 35 کیلوگرم وزن دارند.این پهپاد که chAIR نام دارد از چهــار ســامانه حلقه‌ای چند ملخی تشــکیل شــده که با اسـتفاده از شـبکه‌ای از لوله‌هـای فـولادی به هم متصل شـده‌اند. این چهـار حلقه به یک قـاب متصـلند که در زیر صندلی راکب تعبیه شده است.

تمام تست‌های غیرانسانی با موفقیت انجام شده و حال بورگ موفق شد با پروازی هشت دقیقه‌ای تست انسانی را نیز با موفقیت انجام دهد. این پهپـاد بـرای 12 دقیقه پـرواز مفید در آسـمان طـراحی شـده است. شـاید تنها نقطه ضعف این پهپاد سر و صدای زیاد آن باشد.

شگفتی گوهرهای برگزیده

درباره خواص فیزیکی و شیمیایی سنگ‌ها زیاد شنیده‌ایم ولی شاید با خواص درمانی آن‌ها کمتر آشنا باشیم. عده‌ای منکر این خاصیت‌ها در سنگ‌ها و گوهرها هستند؛ منتها کارشناسان این زمینه، پاسخ این افراد را با چند مثال ساده مانند وجود مغناطیس در سنگ (آهن ربا)، انرژی درون رادیواکتیو و حتی لیزری که از کانی‌ها به دست می‌آید، می‌دهند و خواص عجیب برخی سنگ‌ها را اثبات می‌کنند. گرچه هنوز علم بشر به آن درجه نرسیده است که بتواند تمام این خاصیت‌ها را کشف و توجیه کند اما در این صورت هم می‌توانیم با استناد به احادیثی که از معصومین(ع) به دست‌مان رسیده، مطمئن شویم تعداد زیادی از گوهرهای اطرافمان، تاثیراتی دارند که ما از آن‌ها غافلیم. نمونه بارز این توصیه‌ها، روایتی است که می‌گوید: «حضرت علی(ع) همواره چهار انگشتر به دست می‌کردند: انگشتر یاقوت برای شرافت و زینتش، فیروزه برای نصرت و یاری‌اش، حدید صینی برای قوتش و عقیق برای حرز و دفع دشمنان و بلاها». (حلیه‌المتقین) به همین بهانه، در پرونده امروز زندگی‌سلام، به سراغ هشت گوه--ر برگزیده که در آیات و روایات از آن‌ها نام برده شده است و بررسی خواص و تاثیرات شان رفته‌ایم. به دلیل شباهت خواص جزع یمانی با عقیق و زبرجد با زمرد از ذکر ویژگی‌های این دو سنگ صرف‌نظر کردیم.قابل‌ذکر است، مطالب این پرونده از کتاب «گوهرهای برگزیده» به قلم دکتر «مهدی دانش» و به کمک دکتر «داوود ناصح» دکترای جم‌تراپی (گوهر درمانی) گردآوری شده است.

عقیق

غم زدا و فرح‌انگیز

آشـنایی با خـواص سـنگ‌ها و گوهرها,خـواص فـیزیکی و شیمیایی سنگ‌ها,گوهر درمانی

از خانواده کـوارتز است که لایه لایه و هر لایه‌اش نـرم یا سخت است. عقیق در یمن، هندوستان، ایــران و چین در رنگ‌های مختلف وجـود دارد ولی بهـترین و توصـیه شـده ترین، عقیق یمانی و در منطقه جنـوبی شـهر صنعاست. در روایــات، بیشــترین تاکید بر اســتفاده از عقیق است. نقل است روزی جبرئیل بر پیامبر اکرم(ص) نــازل شد و گفت: «یا رسول ا...، پروردگارم بر تو درود می‌فرستد و می‌فرماید انگشترت را در دست راست کن و نگین آن را هم عقیق قــرار بــده و به پســرعمویت علی نــیز بگو انگشـــــترش را در دست راست کند و نگین آن را عقیق قـرار دهد.» در روایـات اسـت، آن انگشـتری که حضـرت علی(ع) هنگام نماز به فقیر داد، عقیق قرمز یمانی بود. آن روز 24 ذی الحجه بود که به روز خاتم بخشی مشهور شده است. (مجمع‌البحرین)

برخی خواص و فواید | افزایش نیرو، رفع بدخوابی، دفع انرژی منفی، ایمنی از عوامل هراس انگـیز، غم زدایی و فــرح انگــیزی، جلوگــیری از خون‌ریزی‌هــای شــدید، تعالی‌بخش روح و افزایش‌دهنده شادابی و آرامش.

نکات محافظتی | عقیق نسـبتا سـنگ سـختی است فقط باید در برابر ضربات فیزیکی و سـاییدگی از آن حفـاظت کرد. برای تخلیه و پاک سـازی از امـواج منفی، می‌تـوان

آن را هفته‌ای یک بار در آب جـاری شست و بـرای شـارژ شدن در معرض نور خورشید قرار داد.

فیروزه

برای شادابی روح

آشـنایی با خـواص سـنگ‌ها و گوهرها,خـواص فـیزیکی و شیمیایی سنگ‌ها,گوهر درمانی

معرب شده «پیروزه» است. بهترین فیروزه جهان متعلق به نیشـــابور است. مرغـــوب‌ترین رنگ فـــیروزه، آبی آســـمانی است و به رنگ‌هـــایی مانند آبی، آبی مایل به سبز و سبز یـافت می‌شـود. طبع فـیروزه سـرد و خشک است. فـــیروزه در دو نـــوع صـــاف (عجمی) و رگه دار (شجری) موجـود است. از امام‌هـادی(ع) روایت است که بـــرای بچه دار شـــدن فـــردی، فرمودند: «انگشـــتری که نگینش فـیروزه باشد بگـیر و بر آن نقش کن آیه «رب لا تـذرنی فـردا و انت خـیر الـوارثین» را». (مسـند امـام رضا(ع))

برخی خواص و فواید | شادابی روح، تقویت چشم، سـعه صدر و تحمل سختی‌ها، تقویت قلب، آسان شدن کارهـا، دفع فقر و نیـاز، پـیروزی در برابر مشـکلات، اسـتجابت دعـا، فرزنـدآوری، دورکننـده دردها از دیـدگان، گشـایش کارها و شادابی روح.

نکات محافظتی |بنا به قولی، فیروزه سنگ زنـده و یکی از حسـاس‌ترین سنگ‌هاست که بر اثر چـربی، بـوی بد و مواد شیمیایی به اصطلاح می‌میرد و رنگ آن کدر و مایل به ســـبز می‌شـــود. باید آن را در برابر مـــواد روغـــنی،

شیمیایی، شوینده‌ها، الکل، عطـر، آب داغ، گـرد و غبـار، نور مستقیم خورشید و عرق بدن محافظت کرد.

یاقوت

رفع‌کننده پریشانی و فقر

آشـنایی با خـواص سـنگ‌ها و گوهرها,خـواص فـیزیکی و شیمیایی سنگ‌ها,گوهر درمانی

سنگ مـادر یـاقوت، دولـومیت است و سـخت‌ترین سـنگ پس از الماس است که رنگ‌های سرخ، صورتی، نـارنجی، سبز، زرد، بیرنگ و کبـود دارد. بهـترین معـدن یـاقوت در کشمیر و پس از آن در بانکوک و برمه است. یـاقوت تنها سنگی است که نام آن به صـراحت در قـرآن آمـده است. مزاج یاقوت سـرخ، گـرم و خشک است. حضـرت علی(ع) یـاقوت را بـرای نجـابت و شـرافت در دست می‌کردند. حسین بن خالد از امام رضا(ع) نقل می‌کند که: «حضرت صـادق(ع) می‌فرمـود: انگشـتر با نگین یـاقوت به دست کنید که فقر را ازبین می‌برد.» (کافی ج6)

بـرخی خـواص و فواید | تقـویت سیسـتم ایمـنی، تنظیم عملکرد قلب، رفع پریشـانی و فقـر، زیـاد شـدن نـیرو و پـاک سـازی بـدن، بهبـود عملکـرد کلیه و کبـد، ضد افسردگی، تقویت شخصیت، افزایش روحیه، ثبت حسـنه در نامه اعمال و ایجاد نجابت و شرافت.

نکات محافظتی |یاقوت سرخ را می‌توان از همـان روش شست و شو با آب جـاری و شـارژ در نـور خورشـید نگهداری کرد ولی یاقوت کبود را می‌توان در نمک خشک

دریا و کمتر از یک ساعت در نور خورشـید قـرار داد تا از انرژی منفی تخلیه شود.

حدید صینی

تنظیم‌کننده گردش خون

آشـنایی با خـواص سـنگ‌ها و گوهرها,خـواص فـیزیکی و شیمیایی سنگ‌ها,گوهر درمانی

گــروهی حدید را همــان ســنگ همــاتیت می‌دانند که به رنگ‌هـای مشـکی و قهـوه‌ای یـافت می‌شـود. این سـنگ بــرای مــوارد خــاص توصــیه شــده و بهــتر است همیشه همراه شخص نباشد چراکه اسـتفاده مـداوم از آن ممکن است عوارضی همچون سردرد به همراه داشـته باشد. به ویژه بـرای زنـان بـاردار و خانم‌هـایی که در دوره عـادت ماهانه هســتند، توصــیه نمی‌شــود. هم‌چــنین به همــراه داشتن آن هنگام نماز مکروه است.

برخی خواص و فواید | مفید بـرای ایمـنی از تـرس، دفع وسوسه‌ها، وضع حمل آســـان. تقـــویت قلب، تنظیم و فعــال کــردن گــردش خــون، غلبه بر وســواس عملی و اعتیاد، درمان پرخـوری، مصـرف سـیگار و سـایر اشـکال افراط.

نکات محافظتی | چون این سنگ دارای آهن زیادی است، توصیه می‌شود با آب شسته نشود و برای شارژ فقط در نمک خشک دریا قـــرار داده شـــود. هم‌چـــنین در برابر ضربات بسیار شکننده ظاهر می‌شود.

درّ نجف

پرانرژی و آرامش‌بخش

آشـنایی با خـواص سـنگ‌ها و گوهرها,خـواص فـیزیکی و شیمیایی سنگ‌ها,گوهر درمانی

سنگی صاف و شفاف همانند شیشه و از خانواده کوارتز است. نوع بیرنگ آن در وادی السلام نجف و نوع مایل به قرمز آن که به درّ حسینی معروف اسـت، در توابع کـربلا یافت می‌شود.

برخی خواص و فواید | سـنگی پر انـرژی و آرامش بخش است و سبب تقویت انرژی معنوی در انسـان می‌شـود و نیروهـای منفی اطـراف را دفع می‌کند. جریـان خـون را تحریک می‌کند و در درمان کمر درد و سـردردهای مـزمن موثر است.

نکـات محـافظتی | نگهـداری از این سـنگ بسـیار آسـان است. فقط کافی است یک یا دو بار در ماه، آن را در آب جاری شست و در برابر نور خورشید شارژ کرد.

مرجان

دفع‌کننده چشم زخم

آشـنایی با خـواص سـنگ‌ها و گوهرها,خـواص فـیزیکی و شیمیایی سنگ‌ها,گوهر درمانی

مرجان، گوهر عجیبی است، چون حلقه وصل بین گیاهان و سنگ‌هاست. طـــبیعت آن ســـرد و خشک است. بوته مرجانی با شاخه‌های خود، تپه‌هـای دریـایی و صـخره‌های مرجانی تشکیل می‌دهد. این صـخره‌ها به مـرور زمـان از ترشح مواد آهکی در خلل و فرج سـنگ‌های بسـتر دریاها

به وجـود می‌آید. بهـترین و مرغـوب‌ترین مرجـان، نـوع قرمز رنگ آن است. مرجان‌ها بسیار نیرومندند.

برخی خواص و فواید | درمـان و تقـویت قلب و تنظیم و فعـال کـردن سیسـتم خـون سـازی بـدن، مفید بـرای بیماری‌های کم خونی و رفع آثار بد چشم زخم.

نکات محافظتی | مرجان‌ها به گرما، اسید و هر نوع مایع بسیار گرم حساس‌اند و در گذر زمـان رنگ آن‌ها کم رنگ می‌شود. مرجان به طـراوت و شـادابی علاقه دارد و باید گاهی در نمک دریا به اصطلاح حمام داده شود. هم‌چـنین نباید در معرض مواد شیمیایی و اسیدها قرار بگیرد.

مروارید

از بین برنده غم واندوه

آشـنایی با خـواص سـنگ‌ها و گوهرها,خـواص فـیزیکی و شیمیایی سنگ‌ها,گوهر درمانی

به طـور طـبیعی در دل صـدف رشد می‌کند و به همین روش، مروارید پرورشی هم می‌تـوان به دست آورد. مروارید در مکان‌هـای مختلفی از دنیا یـافت می‌شـود که بهـترین آن، مروارید خلیج فـارس است. نقل است که مروارید را نباید به صورت تکی استفاده کرد و باید جفت باشد. نـام مروارید نـیز در قـرآن آمـده اسـت؛ «لؤلؤ مکنون». طبع مروارید معتدل است.

برخی خواص و فواید | قوت دل، مفید برای بیماری‌هـای کلیـه،شـادی آور، مـوثر برلطـافت قلب و روح، از بین برنده غم واندوه و ضعف روحیه.

نکات محافظتی | مروارید، گوهری حساس است که عمر آن، 150 سال بیشتر نیست. مروارید را باید از عرق، رطوبت، عطر، آتش و گرما، بخار، الکل و مواد شیمیایی دور نگه داشت.

زمرد

مفید برای گوارش

آشنایی با خواص سنگ‌ها و گوهرها,خواص فیزیکی و شیمیایی سنگ‌ها,گوهر درمانی

زمرد، سنگی سرد و خشک است. مرغوب‌ترین زمردها، بلورهایی با رنگ سبز سیر هستند. در روایتی از حضرت علی(ع) آمده است که فرمودند: «هرکس انگشتر زمرد به دست کند، همانا گره گشاست و مشکل ساز نیست.» (کافی)

برخی خواص و فواید | باطل کردن سحر، آسان شدن امور، جلوگیری از مبتلا شدن به بیماری صرع، درمان بیماری پارکینسون، مفید برای دستگاه گوارش، جلوگیری از بدخوابی، تقویت قلب و چشم،افزایش محبت بین زن و شوهر.

نکات محافظتی | نگهداری از زمرد بسیار دقت می‌خواهد چون سنگ سختی نیست و ممکن است بشکند. هم‌چنین بعد از هر بار استفاده، در آب جاری تخلیه و در زیر نور خورشید شارژ می‌شود.

سفر در زمان؛ شواهدی از دوران باستان تا عصر مدرن!

آیا دستیابی به تکنولوژی سفر در زمان امکان‌پذیر است؟ در این مطلب قصد داریم شواهد مربوط سفر در زمان را از دوران باستان تا عصر مدرن زیر ذره‌بین بگذاریم.

دستیابی به تکنولوژی سفر در زمان، همواره یکی از رویاهای دیرینه بشر بوده است. حتی با وجود پیشرفت چشم‌گیر علم و دستاوردهای فیزیک، هنوز هم به طور مطلق نمی‌توان امکان‌پذیری آن را به طور قطع زیر سوال برد. در این مطلب سعی داریم با مراجعه به متون تاریخی، پدیده سفر در زمان را در عهد باستان زیر ذره‌بین قرار دهیم. شواهدی در کتب مقدس بسیاری از فرهنگ‌ها و ادیان وجود دارد که در طی وقایع آن، پدیده سفر در زمان رخ داده و همین امر دانشمندان را بیش از پیش در مورد این مسئله شگفت‌زده کرده است.

سفر در زمان و بهره‌گیری از ماشین‌های قدرتمند می‌توانند فرد را در طول زمان به جلو یا عقب منتقل کنند. این پدیده در چند دهه گذشته، محوریت اصلی بسیاری از افسانه‌های تخیلی بوده است. تاکنون افسانه‌ها و فیلم‌های علمی تخیلی بسیاری پیرامون این مفهوم مانور داده‌اند، اما آیا این پدیده مطلقا به همین داستان‌ها و فیلم‌ها محدود است؟ احتمالا خیر!

در حالی که بسیاری از افراد پدیده سفر در زمان را مضحک می‌دانند، دانشمندان بسیاری نیز هستند که به طور جدی بر روی این مسئله تحقیق می‌کنند و اعتقاد دارند که بشر در آینده‌ای نزدیک قادر است به این تکنولوژی دست پیدا کند. به عنوان مثال، آلبرت انیشتین

با محاسبات خود نتیجه گرفت که گذشته، حال و آینـده به طور همزمان موجودیت دارند.

سفر در زمان

در حال حاضر نیز اگر انسان بتواند فضـاپیمایی بسـیاری سریع را بسازد، قادر خواهد بود نوعی از پدیده سـفر در زمـان را تجربه کند. در این آزمـایش زمـان بـرای افـراد مختلف با تفاوت چشم‌گیری گذر خواهد کرد.

اگر سفر در زمان امکان‌پذیر باشد، اثـرات آن در زنـدگی ما بسیار عجیب و غـریب خواهد بـود. در این صـورت، آیا باز هم کتب تاریخی چنین متونی را در خـود داشـتند؟ در این صورت، چه کسانی تاریخ را خواهند نوشت؟

پدیده سفر در زمان ممکن است به نظر جذاب باشـد، اما ما به طور دقیق از عواقب تغییر در رویدادهای گذشـته و نحوه تاثیرگـذاری آن بر آینـده اطلاع نـداریم. با این حـال اگر نگاهی به متون باستانی بیندازیم، به شـواهد جـالبی از سفر در زمان برمی‌خوریم.

در متـون هنـدی و باسـتانی مهاباراتا (Mahabharata) آمده که در قرن هشتم پیش از میلاد مسیح، پادشـاهی با نـام ریواتا (Raivata)ـ به بهشت سـفر کـرده و بعد از ملاقات خـدای برهما (Brahma)، میلیون‌ها سـال بعد به زمین بازگشـته است. جـالب این‌جاست که سـفر این پادشاه چنـدان هم طـول نکشـید، اما زمـانی که به زمین بازگشـت، 108 یوگا گذشـته بـود! (هر یوگا برابر با 4 میلیـون سـال است.) توضـیح خـدای برهما به ریواتا این بود که گذر زمان همواره یکسان نیست.

سفر در زمان

علاوه بر این، شواهد مربوط به سفر در زمـان در قـرآن نیز جالب توجه هستند. این داسـتان به گـروهی از افـراد مسیحی اشاره می‌کند که در دوران حکمرانی دقیـانوس، در آلاشـــهر (ترکیه امـــروزی) زنـــدگی می‌کردند. اینـــان سرانجام از ظلم و سـتم‌های بسـیار دقیـانوس به سـتوه آمـده و بر اسـاس الهـامی که از خداوند دریـافت کـرده بودند، در غاری پناهنده شدند. زمانی که آنان به این غـار رسـیدند، به خـوابی عمیق فـرو رفته و در حـدود سیصد سـال بعد بیـدار شـدند. آن‌ها بعد از بیـدار شـدن تصـور می‌کردند که تنها چند ســـاعتی بیشـــتر نخوابیده‌اند. اما زمانی که به شهر بازگشتند، همه چـیز را دگرگـون یافته و متوجه شدند که نزدیک به سه قرن از دوران پادشـاهی دقیانوس گذشته و او سال‌هاست که از دنیا رفته است!

یکی دیگر از جـــالب‌ترین شـــواهد ســـفر در زمـــان را در انجیل می‌توان یافت:

پیامبر ارمیا همراه با تعدادی از نزدیکان نشســـته بودند و پسـرکی جـوان با نـام ابیملک نـیز در جمع آنـان حضـور داشت. پیـامبر به ابیملک گفت: “به اورشـلیم بـرو و بر روی تپه‌ای که در آن‌جاست، مقداری انجیر چیده و نزد ما بازگرد.” پسر جوان به اورشـلیم رفت و انجیرهـای تـازه تهیه کـرد. در این زمـان، صـدایی همچـون وزش بـاد در گـوش ابیملک او را به خـواب می‌بـرد. بعد از مـدتی او از خواب بیـدار شـده و متوجه می‌شـود که نزدیک به غـروب است. ابیملک سراسـیمه به شـهر بازگشـته و در نهـایت تعجب سـربازانی عجیب و غـریب را می‌بیند. از مردمـان شهر می‌پرسد که این‌جا چه اتفاقی افتـاده اسـت؟ ارمیا

و یــاران کجا هســتند؟ در این زمــان پــیرمردی نــزد او می‌رسد و می‌گوید: “از آن زمــان تــاکنون 62 ســال می‌گذرد، چرا اکنون سراغ او را می‌گیری مرد جوان؟!”

داستان دیگـری از سـفر در زمـان، متعلق به یک افسـانه ژاپنی با نـام اوراشـیما تـارو (Urashima Taro)ـ است. این افســانه دربــاره مــاهی‌گیری است که بعد از نجــات دادن یک لاک‌پشــت، به عنــوان پــاداش، به ملاقــات قصر خــدای اژدها با نــام ریوگو جو (Ryūgū-jō)ــ در زیر آب رفت. او 3 روز را در آن‌جا ســپری کــرد و زمــانی که برگشت، نزدیک به 300 سال گذشته بود!

در کتـاب بـودایی پـالی کـانون (Pali Canon)ـ آمـده که بهشت دارای 30 کــاخ است. زمــان با ریتم مختلفی می‌گذرد و هر روز در بهشت برابر با 100 سال در زمین است!

یکی از معروف‌ترین شواهد مربوط به سـفر در زمـان در عصر مــدرن را به آزمــایش مشــهور فیلادلفیا (Philadelphia)ــ نســبت می‌دهند. بر اســاس اطلاعــات موجــود، این آزمــایش در ســال 1943 صــورت گرفته و هدف اصلی آن، پنهـان کـردن یکی از کشـتی‌های نـیروی دریــایی بــود تا رادارهــای دشــمن قــادر به ردیــابی آن نباشند.

گفته شده است که نتایج این آزمـایش بسـیار وحشـتناک بــوده و علاوه بر ناپدید شــدن کشــتی، از نورفک (Norfolk)ـ سر درآورده است! هنگامی که کشـتی مجـددا ظاهر شـد، بـرخی از اعضـای خدمه از لحـاظ جسـمی به بدنه کشتی متصل شده و برخی از آنان به طـور کامل از

بین رفته بودند. گفته می‌شـــود که طی این آزمـــایش، گروهی نیز به آینده سفر کرده‌اند!

ظـاهرا پشت این آزمـایش بسـیار مهم، نـابغه‌ای با نـام نیکـولا تسلا (Nikola Tesla)ـ حضـور داشـته و تمـامی محاسـبات، توسـعه طرح‌ها و فـراهم آوردن ژنراتورهـای لازم توسط او انجام گرفته بود.

سفر در زمان

در سال 1960 نیز یک گزارش جـذاب در مـورد سـفر در زمـــان توسط پلنگرینو ارنـــتی (Pellegrino Ernetti) منتشر شد. او مـــــدعی شد که دســـــتگاهی با نـــــام Chronovisor را اختراع کرده که امکان تماشای گذشته را در اختیارش قرار می‌دهد.

او ظـاهرا دسـتگاهی را توسـعه داده بـود که می‌توانست انرژی را تشخیص داده و آن را به تصویر تبـدیل کند. این اختراع مشابه تلویزیونی بود که می‌شد وقایع گذشـــته را در آن مشاهده کرد.

رونالد مالت (Ronald Mallett)ـ هیچ‌گاه لحظـات تلخ از دست دادن پدرش بر اثر ایست قلبی را فرامـوش نکـرد. این واقعه تلخ او را به شـدت تحت تـاثیر قـرار داد و در همـان زمـان با خـود عهد کـرد که راهی بـرای سـفر به گذشته و هشدار به پدرش بـرای جلوگـیری از مـرگ او را بیابد. او تحقیقات خـود را بر روی نظریه نسـبیت آلـبرت انیشتین به طور جدی آغـاز کـرد و به طـور کامل متقاعد شد که بشر در واقعیت هم می‌تواند روزی در زمان سفر کند! به گفته او، انسان در همین قرن خواهد توانست به تکنولوژی سفر در زمان دست یابد.

فیزیکدان برجسته‌ای با نـام بریـان کـاکس (Brian Cox) نـــیز معتقد است که ســـفر در زمـــان ممکن ولی محدودیت‌هایی دارد؛ در واقع امکان انجـام آن تنها در یک جهت وجود دارد.

نمی‌توان در مورد سفر در زمان صـحبت کـرد و نـامی از آل بیلک (Al Bielek)ـ را به میـان نیـاورد! این مـرد ادعا می‌کند که در زمـان سـفر کـرده و به طـور دقیق‌تـر، در سال 2749 حضور پیدا کرده است!

اما آیا داستان‌های بالا، تمام افسانه هستند و یا برخی از شانس امکان‌پذیری سفر در زمان حکایت دارند؟ اخرا نیز یک مطالعه جدید منتشر شـــده که ادعا می‌کند ســـفر در زمـان حـداقل به لحـاظ ریاضـیاتی امکان‌پـذیر است. بن تیپت (Ben Tippett)ـ به عنوان اسـتاد ریاضی و فیزیک دانشــگاه بریــتیش کولومبیا در کانــادا و دیوید تســانگ (David Tsang)ـ به عنـوان متخصص فیزیک نجـومی در دانشگاه مریلند، یک مـدل ریاضـیاتی جدید را با اسـتفاده از قانون نسبیت عمـومی آلـبرت انیشـتین ارائه کرده‌اند. این مـدل جدید که تـاردیس (TARDIS)ـ نام‌گـذاری شـده، امکـان سـفر در زمـان را بر روی کاغذ به خـوبی تشـریح می‌کند.

بر اســاس این مــدل، از این پس می‌بایست جهــان را به صورت 4 بعدی و زنجیره‌ای متصل به هم نگـاه کـنیم. در واقع این‌که جهان را 3 بعدی و زمان را به صورت یک بُعد مجزا تصور می‌کنیم امری اشـتباه است! این مـدل، به ما کمک می‌کند تا پیوسـتگی فضا زمـان را به شـکلی بهـتر درک کرده و در جهات مختلف زمان حرکت کنیم.

سرنوشت ما و جهان هستی در پایان دنیا چه خواهد بود؟

پایان دنیا همـواره یکی از چـالش‌برانگیزترین موضـوعات مورد بحث در فیزیک بوده و به‌تازگی ارتباطی میــان این موضوع و سیاه‌چاله‌ها کشف شده است.

دانشمند مشهور فیزیک نظری و همکــارش از مؤسسه‌ی مطالعــات پیشــرفته (IAS)ــ در دانشــگاه پرینســتون، به‌تازگی نظریه‌ای در مورد این‌که جهــان چگونه به پایــان می‌رســد، مطــرح کرده‌اند. با توجه به‌ســرعت گســترش جهان، آن‌ها پیش‌بیـنی می‌کنند که درنهـایت عـالم به یک جزیره جهانی تبدیل خواهد شد و بعدازآنکه عمر ستاره‌ها به پایان رسید، توسط سیاه‌چاله‌ها بلعیده خواهد شد.

رابرت دایک‌گراف فیزیکدان نظری و همکارش لئون لری از مرکز مطالعــــات پیشــــرفته، روی این نظریه کــــار می‌کنند. رابــرت دایک‌گــراف به‌طــور متمرکز درزمینه‌ی ارتبــاط بین ریاضــیات و فیزیک ذرات فعــالیت می‌کند و مطالعـات او سـهم مهمی در پیشـبرد نظـریه‌ی ریسـمان داشته است. او هم‌چنین معـادلاتی بسط داده که به فهم بهتر طبیعت سیاه‌چاله‌ها کمک می‌کند. دایک‌گراف معتقد است که ســیاه‌چاله‌ها کلید پایــان دادن به دنیــای ما و در مقیاس بزرگ‌تر، کل جهان هستی هستند.

یک جزیره‌ی جهانی

دایک‌گـراف توضـیح می‌دهد که فیزیکـدانان در سـال‌های اخیر به این نتیجه رسیده‌اند که هم‌زمان با منبسط شـدن جهان، نیروهـایی نـیز در حـال تکه‌تکه کـردن آن هسـتند. این نیروها در بخش‌های خالی فضا وجود دارند و به نظر

می‌رسد در حال شتاب دادن به‌سرعت گسترش عالم هستند. این سرعت بیشتر و بیشتر خواهد شد و به سرعتی فراتر از سرعت نور خواهد رسید و درنهایت، کهکشان‌های اطراف ما بدون آن‌که متوجه شویم، ناپدید خواهند شد و ما و کهکشان‌های نزدیک به ما در موقعیتی که دایک‌گراف آن را جزیره جهان می‌نامد، زندگی خواهیم کرد. پیامدهای این گسترش کیهانی ناچیز نخواهد بود. دایک‌گراف می‌گوید:

هنگامی که کهکشانی در این عالم بی‌انتها، تنها رها می‌شود، ستاره‌ها با مصرف کردن سوختشان یکی پس از دیگری از کهکشان خارج می‌شوند و هنگامی‌که سوخت آن‌ها به پایان رسید، تنها نیرویی که باقی خواهد ماند، نیروی جاذبه خواهد بود و این نیرو به‌تدریج آن‌ها را به سمت خود خواهد کشید و سیاه‌چاله‌ها هر آن‌چه در عالم وجود دارد، خواهند بلعید و این پایان دنیا خواهد بود.

این پایانی بسیار اندوهناک برای عالم است و من فکر می‌کنم که دلیل تردید فیزیکدانان برای باور به آینده‌ی واقعی عالم، همین پایان غم‌انگیز است؛ اما تحقیقات و آزمایش‌ها همگی به این پایان اشاره می‌کنند.

حتی اگر پایان دنیا بنا به آن‌چه دایک‌گراف ادعا می‌کند به این تیرگی نباشد، این اتفاق پایانی زیباتر از آن نخواهد داشت.

مـاجرای فاجعه اتمی در نـبرد مهـاجران فرازمیـنی/ آیا زمین روزگاری قلمرو فضایی‌ها بود؟

در آسیا که قدیمی‌ترین نسل بشر در آن زنـدگی می‌کـرد هم نشانه‌هایی وجـود دارد؛ که جـذابیتش از افسـانه‌های مایایی بیشـتر است. یکی از قـدیمی‌ترین تمـدن‌های بین النهرین که سومری‌ها بودند هم افسانه‌هایی وجــود دارد که خدایانی فرازمینی به نام آنوناکی داشتند.

آنوناکی، آنونا، انوناکو، آناناکی، آنکی و... نام گروهی از خــدایان بین النهــرین می‌باشد. مانند تمــدن‌های اکــدی، سومری، آشوری و بابلی.

آنونــاکی به معنــای فرزنــدان شــاهزاده یا فرزنــدان آنو است. در بعضی از ترجمه‌هـای حماسه گیلگمش آنونـاکی بنام «ارواح بزرگ» نیز شناخته شده است.

بر طبق اســطوره شناسی جهــان آکســفورد، آنونــاکی: «خـــدایان بســـیار کهن و اولیه ســـومری هســـتند؛ آن‌ها خدایان باروری جهان زیرین نیز می‌باشـند، که در نهـایت به عـالم مردگـان ربط پیـدا می‌کننـد، جـایی که مردگـان مورد قضاوت قرار می‌گیرند و نام آن‌ها از خدای قـدیمی آسمان که آنو (آن) نام دارد گرفته شده است.»

در کتیبه‌ها و الـــواح گِلی ســـومریان، چه نوشـــته شـــده است؟

قبل از توضـــــیح در مـــــورد آنوناکی‌ها بهـــــتر است به مستنداتی که از الواح گلی دوران سومری به دست آمده اشـاره‌ای داشـته باشـیم. تا ذهنتـان بـرای شـناخت بهـتر آنوناکی آمادگی پیدا کند.

_در بسیاری از اشیا کشف شده در عراق امروزی ان‌ها را با شکل و شمایل عجیب توصیف کردند و اعتقاد داشتند از ستاره‌ها امدند یکی از نکات جالب در تصاویر سومری شی شبیه ساعت مچی روی دست انوناکی‌هاست.

بیشتر بخوانید

کشف جزیره‌ای مرموز که نشانه‌های شهر باستانی آتلانتیس را دارد+ تصاویر

_سومریان اولین کسانی بودند که شروع به ساخت شهرها کردند با استفاده از شبکه شهری و با توجه به نظریه بیگانگان باستانی چنین سوادی در ابتدای تمدن مدرن بشر توسط همین انوناکی‌ها به ان‌ها داده شد.

رمزگشایی رازی چند هزار ساله

در سال 1976 زکریا سیچین خط شناس و باستان شناس توانست لوح‌های سومری را رمزگشایی کند و در کتاب «تواریخ زمین» تفسیری نو از لوح‌های سومری ارائه کند. او با توجه به ترجمه الواح متوجه شد که آن‌ها اشاره به یک نژاد بیگانه فرازمینی دارند که برای مقاصدی به زمین آمدند.

طبق تفسیر سیچین از لوح‌های یافته شده، انوناکی‌ها از سیاره‌ای که مداری 3600 ساله دارد امده بودند و خارج از منظومه شمسی است.

زکریا سیتچین با رمزگشای لوح‌های سومری به این نتیجه رسید که حدود 445000 سال پیش فضانوردان سیاره‌ای ناشناخته در جستجوی طلا به زمین آمدند. پس

از فـرودی نـاموفق در یکی از دریاهـای زمین، تا سـاحل قــدم زنــان ادامه دادند و در آن‌جا "اریــدو" (خــانه‌ای در دوردست) را به پا کردند. مدتی بعد اریدوی تازه تاسـیس به یک پایگـــاه مـــاموریتی کامل با یک مرکز کنـــترل مـاموریت، یک ایسـتگاه فضـایی، فعالیت‌هـای معـدنی و حتی پایگاهی بین راهی در مریخ دگردیسی پیدا کرد.

نیاز به نـیروی کـار، آن‌ها را مجبـور کـرد تا از مهندسـان ژنتیک بــرای خلق انســان‌های اولیه‌ی کــارگر، اســتفاده کنند.

با توجه به «نظریه فضانوردان باستانی» و حلقه گمشده در «نظریه تکامل انســـان» و هم‌چـــنین داســـتان‌های آفــرینش کتب مقــدس در همه جــای جهــان و ســومر باستان، احتمال زیاد آن‌ها تغیـیرات ژنـتیکی روی انسـان این گونه خاص و هوشمند انجام دادند. بـدین طریق که با دستکاری ژنتیک بر روی انســان‌های اولیه‌ای که در زمین می‌زیســته‌اند، موجــودی هوشــمند که قــابلیت انجــام کارهایی که به او محول می‌شد را دارا بود، به وجود آمد. آن انسان‌ها، ما هستیم.

در نظریه تکامــل، حلقه گمشــده داروین، یک اصــطلاح است که برای فسـیل‌هایی بکـار می‌رود که حلقه اتصـال بین انســان‌ها و میمون‌ها با اجدادشــان است. این حلقه شــاید هرگز پیــدا نشــود، چــرا که بر طبق نظریه زکریا سیتچین، تکامل و جهش انفجـاری انسـان‌گونه‌های اولیه به انسان‌های هوشـمند امـروزی، نه رونـدی طـبیعی، که یک شـــبه، و با تغیـــیر در DNA انســـان گونه‌ها توسط خدایان آنوناکی که بر زمین آمده‌اند و نیاز به نیروی کــار

هوشـــمند بـــرای اســـتخراج معـــادن داشـــته‌اند، صـــورت پذیرفته.

آدم در متون عبری باستانی کتاب تورات آدامو نام دارد و در متون سومری به عنـوان مـرد اول بـرای انوناکی‌ها به شمار می‌رود.

محققـــان الهیـــات و متخصصـــان علـــوم الهی تشـــخیص داده‌اند که داستان‌های مقدس آفـرینش، آدم و حـوا، بـاغ عـــدن، طوفـــان نـــوح و بـــرج بابل همگی برداشـــتی از متونی‌اند که هـــزاران ســـال پیشـــتر در بین النهـــرین به خصـــوص توسط ســـومریان نگاشـــته شـــده بـــود؛ و آن‌ها همگی به وضـــوح بیـــان کرده‌اند که ســـومریان اطلاعـــات گذشته‌ی خـود را از نوشـته‌های Anunnaki (آنـان که از آســـمان‌ها به زمین آمدند) -خـــدایان باســـتان-به دست آورده‌اند. اتفاقـاتی که پیش از شـروع تمـدن‌ها و حـتی پیش از زمـــانی که بشر پا به عرصه‌ی گیـــتی بگـــذارد رخ داده‌اند.

نتـــایج یک و نیم قـــرن یافته‌هـــای باســـتان شناسی در خرابه‌های آثـار باسـتانی به خصـوص در خاورمیانه تعـداد زیادی متون تاریخی پیدا شده است؛ این یافته‌ها فقـدان برخی از متـون را آشـکار می‌کنـد؛ متـونی که از آن‌ها به عنـوان «کتب گم شـده» یـاد می‌شـود و فقـدان آن‌ها در اکـثر متـون تـاریخی ذکر شـده یا از دیگر متـون مشـابه اســـــتنتاج گردیـــــده و یا موجودیتشـــــان در فهرست کتابخانه‌های سلطنتی و معابد اثبات شده است.

بسیاری از داستان‌های کتاب مقـدس از جمله (شش روز افرینش، داستان ادم و حوا اولیه، داسـتان طوفـان نـوح

و...) ابتدا در متون لوح‌های سـومری امـده قبل از این‌که دینی به وجود اید.

طبق افسانه زحل مردمان ستاره‌ای بـرای برداشت مـواد معدنی از بردگان زمینی استفاده می‌کردند.

با توجه به الــواح کشف شـــده از ســـومریان فرضـــییه فضــانوردان باســتانی قــوت می‌گــیرد و دیگر نمی‌تــوان داستان‌های خدایان فرازمینی که از دوران باستان وجـود دارند را دیگر افسانه دانست.

یک نکته‌ی جالب و عجیب

فهرست پادشاهان سومری روی لــوحی در بین النهــرین یافت شـده که قـدمتش به 4100 سـال پیش میرسد این لیست شامل اسامی 140 پادشاه است. اما چیزی که در مورد این لیست جالبه اینه که خـدایانش عمـری طـولانی داشتند. یک شاه بطور مثال 36000 سال عمر میکرد در متون سومری هر sar یا همون شار یعـنی 3600 سـال زمیــنی... 3600 مقــدار عــددی بــود که ســیاره نیبــیرو خاستگاه انوناکی‌ها یه دور کامل میزد...

خب چطــور ممکن اســت، کسی اینقــدر عمر کنــد؟ اما مشــابه همین موضــوع را در «بایبل» کتــاب مســیحی‌ها داریم متوشالح و نوح هر کـدوم 800 تا 900 سـال عمر کردند!

توضــیحی که نظریه پــردازان در این بــاره می‌دهند این است که این افــراد احتمــالا نیمه انونــاکی و محصــول فرزندی انوناکی بوده! یا بقولی معروف فرزند ستاره‌ای

بــوده که تعیــیرات ژنــتیکی بــاعث افــزایش عمرشــان می‌شده.

چه بر سر آنانوکی‌ها آمد؟

زکریا ســیتچین می‌گوید نزدیک به 4 هــزار ســال پیش همه‌ی آن‌چه که آنانوکی‌ها ساخته بودند، در یک فــاجعه‌ی اتمی به ویــرانه‌ای تبــدیل شــد، فــاجعه‌ای که در خلال سلطه جویی‌ها و جنگ‌های مهاجران فرازمینی رخ داد.

جالب آن‌جاست که گروهی از باستان شناسان در یکی از کاوش‌های خود در هندوستان، مهـره‌ای 12 هـزار سـاله پیــدا کردند که تصــویری عجیب از یک انفجــار اتمی را نشان می‌دهد.

زکریا سیتچین حاصل تلاش‌های خود در زمینه رمزگشایی و تفسـیر لوح‌هـای سـومری را در کتـابی با نـام «کتـاب گمشــــده‌ی آنکی» نوشــــته است که ما به علاقمنــــدان پیشنهاد میکنیم آنرا مطالعه کنند.

اما آیا این روایاتی که در الواح سومری نگاشته شــده‌اند. افسانه‌اند یا واقعا به موجوداتی فرازمیـنی اشـاره دارند که روزگاری در زمین حکومت میکرده اند؟

فرکانس شیطان (440 هرتز)

برایان Brian T. Collins موزیسین و محقق می‌گوید: «نُت A با این‌که استاندارد جهانی 440هرتز هست، اما با انرژی، ریتم وهارمونی طبیعت اطراف ما هماهنگ نیست، بین نت لا=432 هرتز که به‌عنوان نت وِردی(Verdi)ـ شناخته می‌شود توسط آهنگسازان معروفی همچون موتزارت (اتریشی) و وِردی (ایتالیایی) استفاده شده است».

کولینز اضافه می‌کند: «درحقیقت تفاوت بین 440هرتز و 432هرتز، تنها در 8 لرزش در ثانیه است».

اما این‌طورکه به نظر می‌رسد، همین تفاوت کوچک تأثیر زیادی بر روح و روان انسان می‌گذارد. هم‌چنین این یک رشد مهم در موسیقی و یک حرکت متافیزیکی محسوب می‌شود که صنعت موسیقی را به‌شدت تحت‌تأثیر خود قرار داده است. برای بهترفهمیدن این موضوع، ویدئوی زیر را ببینید:

در آپریل 2008، Richard Huisken، روزنامه‌نگار هلندی، کمیسیونی را با نام بازگشت به 432هرتز تأسیس کرد و بیان کرد که این فرکانس در فرهنگ گذشته استفاده شده است. بعضی از موزیسین‌ها متوجه شدند که این تیونینگ در ساز قدیمی ویلن استرادی واریوس (Stradivarius) استفاده شده است.

طبق گفتهٔ ریچاردهایسکن موزیک‌هایی که روی 432 ساخته می‌شوند، لطیف‌تر و درخشان‌تر هستند و به‌خاطر وضوحی که در ارائه دارند، شنیدن آن‌ها برای

گـــوش انســـان ســـازگارتر است. در مقالـــۀ «ارزش موسیقیایی 432هرتز» هم به‌طور مفصل دربـــارۀ ارزش موسیقیایی 432HZ توضیح داده است.

طبق بررسی‌ها، این فرکانس تأثیر بسیاری روی چاکرای قلب می‌گـذارد. بنـابراین شـنیدن این نـوع موسـیقی اثر معنوی مثبـتی روی شـنونده دارد. افـرادی که نمی‌توانند تفـاوت دو فرکـانس (440 و 432)ـ را از یکـدیگر تمیـیز بدهند، وقتی به موسـیقی‌هایی که با 432تیـون شـده‌اند گـوش می‌دهنـد، حس گـرمی و لـذت بیشـتری دریـافت می‌کنند.

در تصـــویر زیر شـــکل مولکـــولی آب را زمـــانی که با دو فرکـــانس مختلف مـــرتعش می‌شـــود، می‌بینید. تصـــویر سمت چپ با فرکانس 432 مرتعش شده و بسیار زیباتر و منظم‌تر از تصویر ســـمت راست است. باتوجه‌به این‌که دوسـومِ بـدن ما را آب تشـکیل داده، تـأثیر این فرکـانس به‌خوبی قابل فهم است.

شـــکل مولکـــولی آب زمـــانی که با دو فرکـــانس مختلف مرتعش می‌شه

شـــکل مولکـــولی آب زمـــانی که با دو فرکـــانس مختلف مرتعش می‌شه

آنانـــدا بوســـمن، موزیســـین و محقق بین‌المللی، در این مقاله‌اش می‌گوید:

«در ســـازهای قـــدیمی مصـــری از این تیونینگ اســـتفاده می‌شـــده اســـت، هم‌چـــنین موزیســـین‌های یونـــانی در

سازهای خود به‌طور دائم فقط از این فرکانس استفاده می‌کردند.

یونانیان در افسانه‌های خود بیان کرده‌اند که اورفئوس، خدای موسیقی، پس از مرگ دوباره زنده شده و به موسیقی ادامه داده است. هم‌چنین گفته‌اند که او نیز از این فرکانس استفاده می‌کرده است.»

و اما جوزپه وِردی(Giuseppe Verdi)، آهنگساز ایتالیایی که آهنگ‌های خود را دقیقاً روی 432هرتز تنظیم می‌کرده است. او معتقد بود که این تیونینگ برای اُپرا بسیار مناسب است و به همین دلیل اسم نُت A با فرکانس 432 را وردی ((Verdi گذاشته‌اند. این نمونه‌ای از موسیقی 432hz هست:

هم‌چنین می‌توانید آلبوم موسیقی Music of the Spheres را از آمازون، اسپاتیفای و آی‌تونز خریداری و گوش کنید. اگر هم نتوانستید آلبوم را بخرید، می‌توانید با دانلودکردن اپلیکیشن 432Player- Listen to Pure Music از گوگل‌پلی و آی‌تونز موسیقی‌های 432hz گوش بدهید.

اما سؤالی که پیش می‌آید این است که باتوجه به اهمیت این تیونینگ و فواید استفاده از این فرکانس، چرا موسیقی مدرن و امروزی استفاده از آن را تقریباً فراموش کرده است؟

جواب این سؤال برمی‌گردد به سال 1885 که در آن سال تصمیم گرفته شد فرکانس استاندارد جهانی برای نُت لا 440 هرتز باشد. یک سال قبل از این‌که این تصمیم گرفته بشود، جوزپه وِردی نامه‌ای به کمیسیون

موسیقی دولت ایتالیا ارسال کرد که متن نامه این‌گونه بود:

«چون که فرانسه استاندارد جدیدی را وضع کرده، پیشنهادم این است که باید از این سرمشق پیروی کنیم و به‌صورت رسمی تقاضا دارم که ارکسترهای مختلف شهرهای ایتالیا ازقبیل میلان، تیونینگ را کاهش بدهند. اگر کمیتهٔ موسیقی موافقت کند، بنا بر ضرورت‌های ریاضی، ما باید ویبراسیون را به 432 کاهش دهیم. این اختلاف خیلی کم است و تقریباً برای گوش قابل تشخیص نیست؛ ولی من خودم را با اشتیاق با آن وفق دادم.»

متأسفانه موزیسین بزرگ در تلاش خود ناموفق بود. پس‌ازآن، در سال 1917 فدراسیون موزیسین‌های آمریکا پیچ استاندارد نتA را 440هرتز اعلام کرد و در طی دههٔ 1940 با ساختن موزیک‌هایی با این تیونینگ، آن را جهانی کردند. در نهایت در سال 1953 این فرکانس، استاندارد ISO 16 را دریافت کرد و باعث شد 432هرتز به فراموشی سپرده شود.

همه چیز درباره سفر در زمان جالب و خواندنی

سفر در زمان چیزی است که همیشه درباره آن در جهان بحث بوده است و اینشتین هم در معادله معروف خود به آن اشاره داشته است. واقعیت این است که قبل از قرن بیستم، موضوع سفر در زمان و ساخت ماشین زمان تنها نوعی رویاپردازی بود که به خاطر جذابیت‌های فراوان آن، بیش‌تر در ادبیات داستانی به چشم می‌خورد. در واقع تا آن زمان، سفر در زمان به لحاظ علمی ناممکن تصور می‌شد.

برای مثال، دانشمند مشهوری مثل نیوتن معتقد بود که زمان در تمامی عالم به شکل ثابت و یکسان در حال گذر است و هیچ‌چیز نمی‌تواند روی این جریان ثابت و ابدی تاثیری بگذارد. بنابراین، جریان زمان، داستان زندگی ما را نیز همراه تمامی وقایع دیگر جهان از گذشته به سوی آینده پیش خواهد برد و ما هیچ امیدی به‌جز همراه شدن با این جریان نداریم.

از اوایل قرن بیستم و با ارائه‌ی نظریه‌ی نسبیت خاص و سپس نسبیت عام انشتین، ناگهان همه‌چیز تغییر کرد. نظریه‌ی نسبیت نشان داد که جریان زمان برخلاف تصور نیوتن، در همه جای جهان ثابت و یکسان نیست، بلکه این جریان در بعضی بخش‌های کیهان سریع‌تر و در جاهای دیگر- مثلا در نزدیکی کهکشان‌ها و ستاره‌های پرجرم- کندتر و حتی متوقف می‌شود.

این جریان حتی می‌تواند در نقاطی حالت گردابی یا حلقه‌ای پیدا کند. جالب‌تر این که، همان‌طور که حرکت کشتی‌ها می‌تواند تلاطم‌های موضعی را در آب رودخانه

ایجـاد کنـد، حـرکت و چـرخش ذرات و توده‌هـای مـاده در بستر کیهـان هم می‌تواند بر جریـان زمـان در محـدوده‌ی اطراف خود اثر بگذارد

به این تــرتیب، بــرخلاف تصــورات قبلی، ممکن است با قرارگــرفتن در بخش‌هــای حلقه‌ای رودخانه زمــان یا با میـان‌بر زدن و جلـوتر رفتن در این رودخانه واقعا بتـوان به گذشـته و آینـده سـفر کـرد. این‌گونه بـود که موضـوع سفر در زمان عملا با ارائه‌ی نظریه‌ی نسبیت اینشتین از رویاپردازی صرف به یک موضوع جدی علمی تبدیل شد.

با توجه به شـناخت فعلی بشر نسـبت به ویژگی‌هـای بعد زمان می‌توان سه نوع مختلف از سفر در زمان را تصـور کرد: سفر به آینـده، سـفر به گذشـته و سـفر زمـانی که سفر در لحظه‌ی حـال است. از میـان این سه نـوع سـفر زمانی، موضوع سفر به آینده، زودتر از بقیه وارد مباحث علمی شد.

در ضمن از آن‌جایی‌که در سفر به آینده، مسـئله‌ی تقـدم علت بر معلـول زیر سـوال نمی‌رود، بنـابراین، این نـوع ســفر زمــانی به لحــاظ فلســفی نــیز قابل پــذیرش‌تر است.برای این که، این مطلب را بهتر درک کـنیم، فـرض کنید که با ماشین زمان به هزار سال بعد بروید. در نتیجه شما نیز همانند سایر انسان‌هایی که به طـور طـبیعی در آن زمــان به دنیا خواهند آمــد، تنها بر آینــده‌ای که پیش روی شماست تاثیر خواهید گذاشت؛

اما امکان تغییر در گذشته و آن‌چه طی این یک‌هزار سال رخ داده است را نخواهید داشت. بنابراین، سـفر شـما به آینده، اختلالی در توالی منطقی رویدادهای جهـان ایجـاد

نخواهد کرد. برای همین هم تقریبا تمامی فیزیکدانان بر سر امکان تحقق سفر به آینده اتفاق نظر دارند.

موضوع سفر به آینده به لحاظ علمی برای نخستین‌بار پس از ارائه‌ی نظریه‌ی نسبیت خاص در سال 1905 میلادی و توسط خود اینشتین مطرح شد. اینشتین سفر به آینده را در قالب مثالی که بعدها به مثال دوقلوها مشهور شد مطرح کرد.

سفر به گذشته به مراتب پیچیده‌تر و جنجال‌برانگیزتر از سفر به آینده است. دلیل این مسئله هم کاملا روشن است؛ زیرا وقتی شما به گذشته سفر می‌کنید، در واقع می‌توانید تاریخ جهان و آن‌چه هم‌اکنون به وقوع پیوسته است را تغییر دهید!

برای مثال، فرض کنید ما هم‌اکنون ماشین زمانی در اختیار داشتیم که می‌توانست اشخاصی را به گذشته ببرد. در این صورت مثلا می‌توانستیم توسط این ماشین، شخص داوطلبی را به سال 1884 میلادی بفرستیم تا به نحوی از آشنایی و ازدواج آلویس و کلارا هیتلر که پدر و مادر آدولف هیتلر بودند جلوگیری کند.

در این صورت، عملا از وقوع جنگ جهانی دوم و کشته شدن میلیون‌ها نفر جلوگیری می‌کردیم. اما به محض آن که این مسافر زمان در ماموریت خود موفق شود، ناگهان بسیاری از شرایط کنونی جهانی که ما اکنون در آن به سر می‌بریم باید تغییر کنند. مثلا تمامی کتاب‌های تاریخ معاصر جهان تغییر خواهد کرد،

تمامی فیلم‌های سینمایی ساخته شده درباره‌ی این جنگ ناگهان محو خواهند شد، مرزبندی و شرایط سیاسی

بسیاری از کشورها و به‌ویـژه اروپا در یک لحظه متحـول خواهد شد، آدم‌های زیادی به ناگهان ظاهر خواهند شد و خیلی وقـــایع عجیب‌وغـــریب دیگر. به همین دلیل هم بعضی فیزیکدان‌ها معتقدند

که سفر به گذشته اساسا ناممکن است. این فیزیکـدانان بر این باورند که در طـــبیعت ســـازوکارهایی ناشـــناخته وجود دارند که مانع از تحقق سـفر به گذشـته می‌شـوند. اما این نظر اکـــثریت فیزیکـــدانان نیست. درواقع اغلب فیزیکدانان سفر به گذشته را اساسا ممکن می‌دانند،

ولی معتقدند که مســـافران زمـــان پس از طی چـــنین سفری الزاما از سیاره‌ای در کهکشانی دوردست یا حـتی از کهکشـانی در یک جهـان دیگر سر در خواهند آورد و به این ترتیب عملا قادر نخواهند بود تغییری در تاریخ جهـان ما ایجاد کنند.

اما دو دیـدگاه جـالب دیگر هم دربـاره‌ی سـفر به گذشـته وجود دارد. براساس یکی از این دو دیدگاه، هرچند ســفر به گذشته - حتی گذشته‌ی همین جهان - به لحاظ مبنایی کاملا شدنی اسـت؛ اما در عمل بشر هیچ‌گـاه به فنـاوری فوق‌العـاده پیچیـده لازم بـرای چـنین سـفری دست پیـدا نخواهد کرد.

بنـابراین، هرچند امکـان تغیـیر در تـاریخ جهـان به لحـاظ اصولی وجـود دارد، ولی در عمل چـنین اتفـاقی هیچ‌گـاه رخ نخواهد داد و بالاخره این که فیزیکدانان و فلاســفه‌ی جسورتری هم وجود دارند که معتقدند سفر به گذشـــته و ایجـاد تغیـیر در تـاریخ به وقـوع پیوسـته‌ی جهـان، هم به

لحاظ مبنایی و هم به لحاظ عملی، ممکن و میسر خواهد بود.

بسیاری از مردم معتقدند که بشر در آینده نزدیک به فناوری سفر در زمان دست خواهد یافت. هر چند به طور نظری می‌توان در این مورد سخن گفت، اما فراهم کردن شرایط لازم برای سفر در زمان آن قدر با واقعیات تجربی فاصله دارد که بیشتر دانشمندان انتظار ندارند حتی در آینده، «ماشین زمان» اختراع شود! نگاهی به مباحث نظری سفر در زمان می‌اندازیم.

هر چه چگالی و جرم یک جسم بیشتر باشد، گرانش آن بیشتر است و در اطراف آن فضا زمان بیشتر خمیده می‌شود. بنابراین، اگر کنار جسمی با گرانش زیاد باشیم، مثل این است که با شتاب زیاد حرکت کنیم و ساعت‌ها کندتر کار می‌کنند و اگر فضا زمان به قدر کافی خم شود، ممکن است ساعت‌ها به کلی متوقف شوند،

اما از کجا می‌توانیم چنین جرمی با چگالی بالا پیدا کنیم؟ ستاره‌ها اجسام پرجرمی هستند، اما چون چگالی نسبتا زیادی ندارند، انحراف نور در میدان گرانش آن‌ها خیلی زیاد نیست. نور ستاره‌های نزدیک به خورشید، فقط حدود یک ثانیه قوس منحرف می‌شود. ستاره‌های پرجرم در پایان عمرشان به صورت ابر نواختر منفجر می‌شوند.

اگر جرمی که پس از انفجار باقی می‌ماند، بیش از سه برابر خورشید جرم داشته باشد، آن قدر فشرده است و آن قدر گرانش زیادی دارد که حتی نور هم نمی‌تواند از

آن فرار کند.اجسامی که سـیاه چاله‌ها می‌بلعنـد، هنگـام فروریـــزش به درون آن و پیش از آن که ناپدید شـــوند، پرتوهای ایکس و گامای پرانرژی تابش می‌کنند.

با این که در شرایط معمـولی از درون سـیاه چاله‌ها هیچ پرتــوی خــارج نمی‌شــود، با آشکارســازی این پرتوهــای ایکس و گاما که از موادی که به درون سیاه چاله کشـیده می‌شـوند، تـابش می‌شـوند، می‌تـوانیم به وجـود سـیاه چاله‌ها پی بـــبریم. هر جســـمی می‌تواند به ســـیاه چاله تبدیل شود به شرط آن که بتـوان آن را به مقـدار کـافی فشرده کرد.

آیا می‌توانید یک برج 20 طبقه یا یک کوه را درون کره‌ای به شـعاع یک سـانتی‌متر جـای دهیـد؟ اگر چـنین نـیرویی داشتیم که زمین را فشرده کـنیم، می‌توانسـتیم زمین را به سیاه چاله تبدیل کنیم. اگر یک جسم یا حتی پرتو نور، از فاصله‌ای که «افق رویداد» نامیـده می‌شـود، به سـیاه چاله نزدیک‌تر شود،

سـیاه چاله آن را می‌بلعد و هرگز نمی‌توانید از آن خــارج شود. در واقع، ما از افق رویـداد به بعـد، هیچ اطلاعی از درون ســیاه چاله نـــداریم. فیزیکـــدان رونالد «Ronald Mallett» مالت یکی از افرادی است که سخت در تلاش برای دستیابی به ماشین زمان است.

او قصد دارد با ساخت ماشین زمان به گذشته سفر کرده و پـــدر خـــود را ببیند. گر چه این ایـــده مضـــحک به نظر می‌رسد ولی او اطمینان دارد که به زودی ماشین زمـــان را خواهد ساخت.

داخل سـیاه چاله فضا زمـان به طـرز بـاورنکردنی در هم می‌پیچد. اما با قوانین نسبیت عام و ریاضیات پیشـرفته، می‌توانیم فضا زمان آن را بررسی کنیم. در سـال 1390 اینشتین و همکارش «روزن»، نشان دادند که سـیاه چاله می‌تواند عـالم را به عـالم دیگـری که کـاملا با عـالم ما متفاوت است، متصل کند.

هنگامی وارد سیاه چاله می‌شویم، در واقع، وارد تـونلی قیف مانند با فضا زمان پیچیـده می‌شـویم که در انتهـای آن تونل دیگـری قـرار دارد که مثل تصـویر آینه‌ای آن است، و سر دیگر تونل دوم ما را به عـالم دیگـری متصل می‌کند.این تونل که در ابتـدا نـام «پل انشـتینروزن» نامگذاری شده بود،

بعدها «کرم چاله ای» نام گرفت. دو صفحه موازی هرگز به هم نمی‌رسـند و نمی‌توانند هیچ گونه رابطه‌ای با هم داشـته باشـند. ممکن است به مـوازات عـالم ما نـیز عالم‌های بسیاری وجود داشته باشند که ما از وجودشـان بی‌خـبریم؛ تنها راه رسـیدن به آن‌هـا، عبـور از یک کـرم چاله است!

هم‌چنین سیاه چاله‌ها قادرند دهانه‌های راهـرویی باشـند که یک نقطه از فضازمان در عالم خودمان را به نقطه‌ای با فضا زمـان متفـاوت در همین عـالم متصل می‌کند. در حقیقت، سـفر در فضا زمـان به این آسـانی‌ها نیست! مشکل اول این است که نزدیک‌ترین سیاه چاله، هـزاران سال نوری از ما فاصله دارد!

و بـرای ما معلـوم نیست یک سـیاه چاله به کجا منتهی می‌شـود و اصلا آیا به جـایی منتهی می‌شـود؟ مشـکل

بزرگ دیگر این است که گرانش شدید سیاه چاله، موجب می‌شود که کرم چاله به محض شکل‌گیری، در هم فرو بریزد و مسافران درونش را له کند! بنابراین، اگر بخواهیم از کرم چاله‌ای عبور کنیم، باید سرعتی بیش از سرعت نور داشته باشیم.

اگر میدان گرانشی بسیار قوی باشد، نیروهای کشندی موجب تکه تکه شدن جسم می‌شوند. هر جسمی که به سیاه چاله نزدیک شود، حتی پیش از ورود به کرم چاله، قطعه‌قطعه می‌شود. پس مشکل دیگر، این است که بدن انسان و هیچ ماده‌ای نمی‌تواند در مقابل نیروهای کشندی سیاه چاله مقاومت کند.

مشکل دیگر این است که کرم چاله‌ها دوامی ندارند و علاوه بر این که ممکن است فضاپیما و مسافران درونشان را له کنند، حتی اگر فضاپیما بتواند به سلامت از درون کرم چاله عبور کند، دیگر راه برگشتی نخواهد داشت چون کرم چاله فورا از بین می‌رود! و مسافران مجبور می‌شوند

برای بازگشت سیاه چاله و کرم چاله‌ای دیگر پیدا کنند. این کار بسیار خطرناک است، زیرا ممکن است گرفتار سیاه چاله‌هایی شوند که در ابتدای عالم بر اثر فشار مهیب انفجار اولیه عالم شکل گرفته‌اند و با سیاه چاله‌هایی که از مرگ ستاره به وجود می‌آیند، بسیار متفاوت هستند.

اگر یکی از دهانه‌های کرم چاله با سرعت زیاد در فضا حرکت کند و سپس، به نقطه‌ای نزدیک به دهانه دیگر برگردد، کرم چاله ما تبدیل به ماشین زمان می‌شود.در

این سیاهچاله‌های نخستین، جرمی معادل چند میلیون تن در ابعادی به کوچکی یک اتم فشرده شده است و ذره و تابش‌های مرگبار گسیل می‌کنند.

گذشته از این، ما که هنوز نمی‌توانیم حرکت لایه‌های سطح زمین را که موجب زلزله می‌شوند کنترل کنیم، چگونه می‌توانیم جسم کوچکی مثل زمین یا یک سیاه چاله را کنترل کنیم پس نمی‌توانیم کاری کنیم که سیاهچاله به مقصد مورد نظر ما منتهی شود! آیا فیلم تماس (Contact) را دیده‌اید؟

نگارش داستان این فیلم علمی تخیلی، به تحقیق درباره کرم چاله‌ها نیاز داشت. «کارل ساگان» (اخترشناسی که روی طرح ارتباط با موجودات فرازمینی از طریق پرتوهای رادیویی کار می‌کرد) در دهه 1980 داستان تماس را نوشت. در این داستان، دانشمندی با روشی که از موجودات فرازمینی فرا می‌گیرد، ماشینی برای سفر در فضا زمان می‌سازد و از یک کرم چاله عبور می‌کند.

ساگان از «کیپ تورن» فیزیکدان نظری، در خواست کرد تا داستانش را از نظر علمی مورد بررسی قرار دهد. تورن که مایل بود به ساگان کمک کند، به بررسی پاسخ‌های ممکن برای معادلات نسبیت عام اینشتین پرداخت و توانست پاسخی بیابد که به امکان سفر در زمان منجر می‌شد.

تورن و یکی از دانشجویانش به بررسی اثرات گرانشی فشار پرداختند. فشار هم می‌تواند مانند جرم، موجب به وجود آمدن گرانش شود. ما به طور معمول اثرات

گرانشی فشار را مشاهده نمی‌کنیم، زیـرا این اثـرات در زندگی روزمره ما و آزمایش‌های معمولی بسیار ناچیزند.

اگر بتوانیم از فشار برای ایجـاد گـرانش اسـتفاده کـنیم، قـادر خـواهیم بـود بـرای مـدتی کـرم چاله‌ها را بـاز نگه داریم تا مسافران به سلامت از آن عبـور کنند. هم‌چـنین می‌توانیم اثـرات نیروهـای کشـند را کـاهش دهیم. بـرای این کار، باید ماده جدیدی بیابیم که اطـراف کـرم چاله را با آن بپوشانیم.

این ماده باید چنان کنش گرانشی به خـارج ایجـاد کند که فشـار گرانشی کـرم چاله را خنـثی کند. حـتی اگر روزی بشر بتواند به چنین ماده‌ای دست یابد، عبور از کرم چاله برای سفر در زمان کـافی نخواهد بـود و ما باید بتـوانیم کرم چاله را به ماشین زمان تبدیل کنیم. در سـال 1986 «تامس رومن» به «موریس» و «تـورن» پیشـنهاد داد که برای تبدیل کرم چاله به ماشین زمـان، از نسـبیت خـاص استفاده کنند.

اگر دختری که برادر دوقلو دارد، سوار موشکی شود و با سرعتی نزدیک سرعت نور سفر کنـد، پس از بازگشت به زمین می‌بیند که بـرادرش بسـیار بیشـتر از خـودش پـیر شـده است. این اختلاف سن به سـرعت موشک و مـدت زمان سـفر بسـتگی دارد. تـورن و مـوریس به کمک یکی دیگر از دانشجویان تورن به نام «یوتسو» کشف کردند

که اگر یکی از دهانه‌هـای کـرم چاله با سـرعت زیـاد در فضا حـرکت کند و سـپس، به نقطه‌ای نزدیک به دهانه دیگر برگـردد، کـرم چاله ما تبـدیل به ماشـین زمـان می‌شود.

پدیــده‌ی اتســاع زمــان می‌تواند بــاعث جــوان مانــدن فضانوردانی شود که با فضــاپیمای فرضی پر ســرعت به سفر می‌روند.ســاعت‌هایی که در دهانه متحــرک هســتند، بســیار کنــدتر کــار می‌کنند پس با تعــیین مــدت زمــان و سرعت حرکت دهانه کرم چاله، می‌توانیم مشخص کنیم

که چقدر در زمان سفر کــنیم. اگر از دهانه متحــرک وارد و از دهانه ساکن خارج شویم، به گذشته ســفر می‌کــنیم؛ و اگر بر عکس عمل کــنیم، به آینــده می‌رویم. البته عیب بـــزرگ این ماشـــین این است که نمی‌تـــوانیم با آن به زمــانی عقب‌تر از زمــان اخــتراع آن، یعــنی آغــاز حــرکت دهانه کرم چاله، سفر کنیم؛

مگر این که در گذشـــته‌های دور و در تمـــدنی باســـتانی ماشین زمان را اخــتراع کــرده باشــند و ما با اســتفاده از دهانه کرم چاله آن‌ها به گذشته سفر کنیم.

آیا می‌توانیم کرم چاله‌ها را حرکت دهیم؟ از نظر تئوری، بله! می‌توانیم بار الکتریکی زیــادی روی کــرم چاله قــرار دهیم و با جســمی که بــار مخــالف دارد، آن را به حــرکت درآوریم، هم‌چــنین می‌تــوانیم از گــرانش یک ســیارک بر جرم یا یک کوتوله قهوه‌ای برای این کار استفاده کنیم.

البته تمام تحقیقات دانشمندان در مورد ســفر در زمــان، فقط و فقط به طــور نظــری و روی کاغذ اســت؛ و در حال حاضر ما حتی یکی از شرایط سفر در فضا زمان را نمی‌توانیم مهیا کنیم این که به ســرعتی قابل مقایسه با ســرعت نــور برســیم یا مــاده‌ای کشف کــنیم که اثــرات پادگرانشی داشــته باشد یا بتــوانیم کــرم چاله را حــرکت دهیم!

از نظر بسیاری از دانشمندان، هرگز نمی‌توانیم ماشین زمان بسازیم؛ زیرا چنین چیزی کاملا غیرمنطقی است! تصویرش را بکنید: اگر بتوانید به یک کرم چاله سفر کنید و به گذشته بروید، در این صورت خودتان را در چند سال پیش ملاقات خواهید کرد! سپس در حالی که با خودتان درباره خاطرات شیرین گذشته صحبت می‌کنید، با هم کرم چاله دیگری می‌یابید و در آن سفر می‌کنید و دو تا «خود» قدیمی‌تر را ملاقات می‌کنید!

مشکل دیگر، اتفاقاتی هستند که علت و معلول هستند. مثلا یکی از نواده‌های محمد خان قاجار متوجه جنایات جدش می‌شود و به گذشته سفر می‌کند تا او را از میان بردارد. اگر جد او در زمان گذشته کشته شود، پس قاتل هرگز به دنیا نخواهد آمد که به گذشته برود و جدش را به قتل برساند!

یکی از بزرگترین پرسش‌هایی که درباره ماشین زمان مطرح می‌شود، این است که آیا شخصی که در زمان سفر می‌کند، می‌تواند تاریخ را تغییر دهد؟ استیون‌هاوکینگ می‌گوید: چون ما هرگز با انسان‌هایی که از آینده آمده باشند ملاقات نکرده‌ایم، پس در آینده ماشین زمان اختراع نخواهد شد!

نگـــاهی به آزمـــایش فیلادلفیا و مـــاجرای ناپدید شـــدن کشتی الدریج

تابسـتان سـال 1944 میلادی بـود و دوسـالی از درگـیر شـــدن ایـــالات متحـــده آمریکا در جنگ جهـــانی دوم می‌گذشت. یک نـبرد دریـایی سـخت میـان کشـتی‌های آمریکـایی و زیردریایی‌هـای مشـهور ارتش نـازی جریـان داشت.

همزمان در شرکت کشتی سـازی Philadelphia Naval Shipyard ناوشکن جدیـدی به نـام USS Eldridge در قالب یک ماموریت فوق محرمانه بـرای پـیروزی در نـبرد آتلانتیک، به ژنراتورهای عظیم الجثه‌ای تجهیز می‌شد.

در آن زمان، شایعه شده بود که ژنراتورهای این ناوشکن برای تامین انرزی مـورد نیـاز نـوع جدیـدی از میـدان‌های مغناطیسی طـــراحی شـــده‌اند تا کشـــتی را از تـــیررس رادارهای دشمن در امان نگه دارند.

وقت آن رسیده بود که قابلیت‌های این کشـتی با تمـامی خدمه‌اش روی عرشه به بوته آزمایش گذاشته شود. هـــوا کاملا روشن بود و ناوشکن در مجـاورت کشـتی‌های دیگر قرار داشت که ژنراتورهای آن روشن شدند.

چـیزی که در ادامه اتفـاق افتـاد، دانشـمندان را حسـابی سر درگم کـرد و بـاعث شد که بـرای چنـدین دهه به فکر فـــرو بروند. شـــاهدان عیـــنی نقل می‌کنند که نـــوری ماورایی از ترکیب رنگ‌های سبز و آبی دورتـادور کشـتی را احاطه کرد و سپس Eldridge در یک چشم بر هم زدن در نظرها پنهـــان شد. نه در سیســـتم‌های راداری از آن

خـبری بـود و نه کشـتی‌های مجـاور می‌توانسـتند آن را ببینند. انگار یک قطره آب شده بود و در میان امواج دریا خود را پنهان کرده بود.

در ادامه این مطلب با دیجیاتو همراه باشید.

چند ساعت بعد، گزارش رسـید که Eldridge در آب‌هـای ویرجینیا رویت شـده است و کمی بعـد، مجـددا آن را در فیلادلفیا دیدند. براســاس گزارشــات محرمانه نظــامی، خدمه آن ناوشکن دچار سوختگی‌های شدیدی شـده بودند و به شدت احساس سردرگمی می‌کردند. وحشـتناک‌تر از همه اینکه، طبق گزارش، تعدادی از خدمه در حالی که در سـالن فـولادی کشـتی محبـوس شـده بودند پیـدا شـدند؛ زنــده بودند اما دست‌ها و پاهای‌شــان به عرشه کشــتی چسبیده بود.

همین مساله باعث شد که آزمایش فیلادلفیا تحت عنوان مشهورترین و مرموزترین نمونه از تجربیات سری دولت آمریکا نامش را در دفـتر تـاریخ ثبت نماید و بـرخی حـتی احتمال آزمایش تکنولـوژی تله پـورت (انتقـال مکـانی) و سفر در زمان را دادند.

حالا بیشتر از 70 سال از آن زمان می‌گذرد و برای آن‌که درک بهـتری از آن‌چه روی داده داشـته باشـیم لازم است که در وهله نخست در مــورد آن‌هــایی بــدانیم که بــرای اولین بــار این ناوشــکن را به آب انداختند و از نظــرات معدود بازماندگان آن کشتی مطلع شویم.

من را کارلوس خطاب کنید: توطئه‌ای در راه است

USS_Eldridge_DE-174_(1944)

تقریبا همه آن‌چه در مـــورد تجربه فیلادلفیا و انتقـــال سـریع کشـتی Eldridge می‌دانیم زائیـده ذهن و قلم شخصیتی به نام Carl M. Allen است که با نام مستعار کارلوس میگوئل آلنده شناخته می‌شود.

آلنـده در سـال 1956 میلادی نخسـتین نامه از 50 نامه دست نویسش را بـرای مـوریس جسـاپ نویسـنده و فضانورد ارسـال کـرد که یک سـال قبل کتـابی را بر پایه پژوهش‌هـای شخصی‌اش با نـام «در بـاب وسـایل پرنـده بدون سرنشین» منتشر کرد. او در نامه خـود درک سـاده Jessup از نظریه میدان یکپارچه را که به اعتقادش تحت تاثیر دیدگاه‌های آلبرت اینشـتین شـکل گرفته بـود مـورد انتقـاد قـرار داد. نظریه میـدان یکپارچه که هیچگـاه از سوی اینشتین و دیگران ثابت نشد تلاش دارد تا نیروهای گرانشی و الکترومغنـاطیس را در قـالب یک میـدان بنیادین با یکدیگر تلفیق نماید.

النـده بـرای آن‌که اثبـات کند چـنین نظـریه‌ای قبلا وجـود داشته است، مشاهدات عیـنی‌اش از ناپدید شـدن الـدریج در سال 1944 میلادی را که از کشـتی مجـاور شـاهدش بـوده را به جسـاپ یـادآوری کـرد. نامه کـارلس آلنـده به مـوریس جسـاپ که حـاوی توضـیحاتی در مـورد کـاربرد کشـفیات اینشـتین توسط ارتش آمریکا و تله پـورت یک ناوشکن و کلیه خدمه‌اش با استفاده از آن بود، نخسـتین اطلاعـات ثبت شـده رسـمی از آن اتفـاق به شـمار می‌رفت.

ظرف 14 سال از بروز آن اتفاق هیچیک از خدمه الدریج یا کشتی‌های مجاورش اظهار نظـری در مـورد آن انجـام ندادند و ترجیح دادند که سکوت را پیشه کنند.

بعد از این ادعاها، جساپ با جدیت به بررسی ادعاهای آلنده پرداخت اما ناتوانی نویسنده نامه در اثبات فیزیکی ادعاهایش او را ناامید کرد. در سال 1957 میلادی که این محقق درصدد کنار گذاشتن تحقیقاتش بود، دو تن از افسران دفتر تحقیقات نیروی دریایی آمریکا با او تماس برقرار کردند.

براساس اطلاعاتی که توسط این دفتر منتشر گردید، تماس آن دو افسر با جساپ به خاطر بسته عجیبی بوده که در سال 1956 میلادی دریافت کرده بودند. آن بسته حاوی کتاب UFO (یا اجسام پرنده ناشناخته) اثر Jessup بود که دست نوشته‌هایی را در خود داشت. آن دست نوشته‌ها سعی داشتند با تکیه بر علم فیزیک تکنولوژی‌های فرازمینی را به پیشرفت‌های صورت گرفته در نظریه میدان یکپارچه پیوند بدهند.

آن یادداشت‌های ناخوانا ظاهرا باید طوری به نظر می‌رسیدند که توسط افراد مختلف نوشته شده‌اند (دست کم یک فرازمینی)، با این همه Jessup بلافاصله تشخیص داد که نویسنده همه آن‌ها فردی نیست جز کارلوس آلنده.

بنابر دلایل نامعلوم، افسران دفتر تحقیقات دریایی آمریکا 127 نسخه از آن کتاب حاشیه نویسی شده را با کمک یکی از پیمانکاران مستقر در تگزاس به نام Varo Manufacturing منتشر کردند.

متاسفانه داستان Jessup پایانی غم انگیز پیدا کرد. او در جریان یک سانحه رانندگی دچار جراحات شدیدی شد

و از همسرش جدا گردید. همین ناکامی‌ها او را در سال 1959 میلادی به سمت خودکشی سوق داد.

آلنده تا سال 1994 میلادی زندگی کرد و در این حین، نامه‌های پراکنده‌ای را برای افرادی می‌فرستاد که گوش شنوایی برای داستان عجیب و باورنکردنی الدریج داشتند.

آزمایش فیلادلفیا در واقعیت

I-441

تا چندین دهه، کارلوس آلنده تنها شاهد رویدادهای ماورایی بود که در جریان آزمایش فیلادلفیا در سال 1944 میلادی رخ داد. کارلوس ادعا می‌کرد که در زمان بروز آن اتفاق روی عرشه کشتی SS Andrew Furuseth بوده که در مجاورت الدریج پهلو گرفته بود و دید خوبی به آن داشت.

مدت‌ها بعد، یعنی در سال 1984 میلادی که فیلمی تحت عنوان The Philadelphia Experiment یا تجربه فیلادلفیا منتشر گردید، مردی به نام Al Bielek پیدا شد که ادعا می‌کرد شخصا در آن آزمایش حضور داشته است و به خاطر شستشوهای مغزی که روی وی انجام شده بود آن ماجرا را به کلی فراموش کرده بود. او مدعی شده بود که بعد از مشاهده فیلم یاد شده در سال 1988 میلادی خاطراتش از آن رویداد مجددا زنده شده‌اند.

علیرغم ادعاهای محکم این دو نفر، شهادت‌های شخص سوم بود که سرانجام پرده از آن‌چه در فیلادلفیا رخ داده بود را برداشت. در سال 1994 میلادی، ژاک ولی اختر

فیزیکدان فرانسوی مقاله‌ای را تحت عنوان «آناتومی یک فریب: پنجاه سال بعد از حادثه فیلادلفیا» در نشریه اکتشافات علمی منتشر کرد.

ولی زمانی که مقاله نخستینش را در مورد تجربه فیلادلفیا می‌نوشت از خوانندگان درخواست کرده بود چنانچه اطلاعات بیشتری در این باره دارند با او تماس بگیرند. وی در ادامه نامه‌ای را از Edward Dudgeon دریافت کرد که بین سال‌های 1942 تا 1945 میلادی درخدمت ارتش بود.

Dudgeon از خدمه کشتی USS Engstrom بود که در تابستان آن سال به آب انداخته نشد. او یک تکنیسین برق بود و اطلاعات کاملی در مورد دستگاه‌های محرمانه‌ای داشت که روی کشتی او و هم‌چنین الدریج نصب می‌شدند.

آن دستگاه‌ها در اصل موتورهای طراحی شده توسط اینشتین برای تله پورت نبودند و در عوض به کشتی‌ها امکان می‌دادند که با استفاده از تکنیکی به نام Degaussing رد مغناطیسی خود را از بین ببرند. دور تا دور آن کشتی، کابل‌های بلندی پیچیده شده بود که جریان‌هایی با ولتاژ بالا از آن‌ها عبور می‌کرد. در نظر داشته باشید، کشتی‌های بهره مند از این تکنولوژی از تیررس رادارها پنهان نمی‌شدند و در عوض اژدرهای مغناطیسی زیردریایی‌های دیگر توان شناسایی شان را پیدا نمی‌کردند.

آن نور سبز رنگ هم احتمالا به خاطر ایجاد نوعی طوفان الکتریکی یا پدیده‌ای به نام آتش سنت المو ایجاد

شده بود. در مـورد رویت شـدن آنی و یکبـاره الـدریج در Norfolk و بازگشت مجددش به فیلادلفیا نیز Dudgeon اینطـور توضـیح داد که ارتش از کانال‌هـای درون زمیـنی (که دسترسی به آن‌ها نیز بـرای کشـتی‌های تجـاری غـیر ممکنه بوده) استفاده نمـوده وسـفری که باید در دو روز انجـــام می‌داده را ظـــرف تنها شش ســـاعت به پایـــان رسانده.

نشریه‌ای به نام Philadelphia Inquirer نـیز در سـال 1999 میلادی از تجدید دیــدار ملوانــانی خــبر داد که در الدریج خدمت کرده بودند. آن ملوان‌ها اظهـار داشـتند که ناوشکن الدریج هیچگـاه در فیلادلفیا نبـوده و در تـاریخی که تصـور می‌شـده ناپدید شـده است در بـروکلین بـوده. گزارشــات داخلی آن ناوشــکن نــیز این ادعاها را ثــابت می‌کرد. علاوه بر این، یکی از کاپیتان‌های آن کشتی نــیز اظهار داشت که هیچگاه چنین آزمایشاتی روی آن انجـام نشده است.

علیرغم ادعاهای متفاوت در مورد الدریج، هم Dudgeon و هم خدمه Eldridge تایید کردند که چنین اتفاقی برای آن کشتی رخ نداده است. با این همه، هنوز هم که هنــوز است مردم تصوراتی غیر از این دارند.

آزمایش فیلادلفیا از نگاه امروز

فیلمی که در ســـال 1984 میلادی بر پایه ادعاهـــای کـارلوس آلنـده سـاخته شد در حد انـدازه‌ای که شایسـته دریافت اسکار شناخته شود نبود اما افکت‌ها ویــژه‌ای که در دهه 80 میلادی روی آن فیلم پیاده سـازی شد آنقـدر

خـــوب بودند که تصـــاویری به یـــاد مانـــدنی را در ذهن عاشقان فیلم بسازند.

در یکی از صحنه‌های خـاص گـرافیکی انتهـای فیلم، یکی از ملوانان در حالی که به سختی دچار سـوختگی شـده و نیمی از بـــدنش در فـــولاد عرضه فـــرو رفته به تصـــویر کشیده شده است.

philadelphia-experiment-pic-12

ژاک ولی در مقـــاله‌ای که پـــیرامون داســـتان مرمـــوز فیلادلفیا نوشـــــته این فرضـــــیه را مطـــــرح می‌کند که تصویرسازی قوی نقشی قابل توجه در بـاقی مانـدن یک داســتان فریبنــده دارد. روشن است که تصــاویر ذهــنی خـــوبی که از یک کشـــتی ناپدید شـــده ایجـــاد گردید و هم‌چنین ملوانان زخمی نقش قابل توجهی در نقل شدن این داستان و جلب توجه عموم داشته است.

بی اعتمـــادی عمـــومی مـــردم به ارتش آمریکا و دولت فدرال نیز که موید آزمایشات غـیراخلاقی روی سـربازها و شهروندانش بود نیز فاکتورهای دیگری هستند که باور پذیری آن اتفاق ساختگی را در ذهن بسـیاری تحت تـاثیر قرار دادند.

شـایعات با بهـره گـیری از اسـامی نوابغ و دانشـمندانی نظیر اینشتین و ارتباط دادن تکنولـوژی مرمـوز او به یک نظریه علمی باعث شد که خبرهای مطرح شده در مـــورد آن اتفاق واقعی جلوه کرده و بسیاری آن را باور کنند.

البته دفـــتر تحقیقـــات نـــیروی دریـــایی آمریکا پیشـــتر آزمایشاتی را روی نامرئی کردن اجسام انجـام داده بـود

با این همـه، آن اتفاقـات صـرفا در داسـتان‌های علمی و تخیلی محتمل بودند.

جالب است بدانید که بعددها اطلاعاتی در مورد مشـکلات روحی و روانی کارلوس آلنده منتشر شد.

کرونا و کیمیاگری

هنگـامی که شـما تـاریخ علم در غـرب (اروپا) و تـاریخ مجـــــامع مخفی را مطالعه می‌نمایید متوجه این نکته می‌شوید که یکی از علوم خفیه‌ای که اروپاییان در قرون وسطی بدان علاقه بسیاری نشان می‌دادند و بر روی آن تحقیقـات علمی و عملی انجـام می‌دادند علم کیمیـاگری بوده است. از بین مجـامع مخفی غـربی دیرصـهیون‌ها و صلیب رزیکروشن (صلیب گل سـرخ) دو انجمن مخفی‌ای هستند که بزرگان آن با کیمیاگری آشنایی کامل داشته و تا جـایی که بنـده تحقیق نمـوده ام حـتی رزیکروشن‌ها دانشگاه کیمیاگری نیز دارند که طبیعتا عمومی نیست.

بررسی علوم خفیه کهن در آزمایشگاه‌های سری مجـامع مخفی همچـنین سـنجش این علـوم با یافته‌هـای علـوم جدید و حـتی تطـبیق و تلفیقش با علـوم جدیـده از جمله اموری است که مجامع مخفی غربی در تمـام این سـالها در حـــال تحقیق بر رویش بوده‌اند. به نظر بنـــده نظـــام علـوم جدید در دانشـگاه‌ها و منسـوخ اعلام کـردن علـوم قدیمه اعم از طب و طبیعیـــات و کیمیا و تنجیم و علـــوم خفیه و... طرحی هوشمندانه بـوده است که علـوم قـدیم علی الخصـوص علـوم خفیه توسط دانشـگاه‌ها با علـوم جدید به روز رســانی نشــوند و این به روز رســانی تنها توسط مجامع مخفی و به صورت سری انجام شود.

می دانیم که آدم صـــفی الله بر اســـاس روایت ادیـــان ابـراهیمی و حـتی آداپا (معـادل آدم ادیـان) در اسـاطیر میان رودان از خـاک خلق شـده است. ما امـروزه مـیزان نسبتا دقیق تمـام عناصر تشـکیل دهنـده بـدن را به کمک

تحقیقـات علمی می‌دانیم. حـال سـوال اینجاست که آیا جنیان که لطیف و غـیر قابل رویت هسـتند نـیز با نظـام عنصری جدید ارتباطی دارنـد؟ می‌دانیم که جن موجـودی مـــادی و دارای جسم لطیف است که از نظرها پنهـــان است و بدین خاطر جن نامیده می‌شود زیـرا کلمه جن در لغت به معنای پوشیده است. همچنین می‌دانیم که جنیان از منظر کیهان شناسی و جهان بیــنی کهن از آتش خلق شـده‌اند. اما از منظر علـوم جدید یا به اصـطلاح شـیمی جدید چطـــور؟ آیا جنیـــان را می‌تـــوانیم از منظر علم فیظیک با حالت چهارم ماده یعنی پلاسما مرتبط بدانیم؟ آیا جنیان نیز با عنصر یا عناصر خاصی در جدول منـدلیف ارتباط دارند؟!

آنچه مســـلم است می‌دانیم که این موجـــودات کـــاملا توانـایی مـتراکم نمـودن جسم خـویش را دارند. یک جن می‌تواند به فــردی که حجــابش با عــالم این موجــودات برداشـــته شـــده است ضـــربه بزند. چنگ بزند می‌تواند وسایل شخصی شما را پاره نماید. (نمـونه‌ای از تصـاویر پاره نمودن وسایل را در کانال قـرار داده ام) البته مـدت زمان این متراکم شدن بر حسب نوع و نـژاد و قدرتشـان متفــاوت است و می‌تواند از چند ثانیه تا چند ســاعت به طــول بینجامد. پریـــان بـــدلیل آبی بـــودن نزدیک‌تـــرین موجودات به ما آدمیان هستند و قابلیت متراکم شدنشان بسیار بیشتر از جنیان است اما بنا به دلایل نامعلومی که شاید ضربه خوردن از انسان‌ها در برهه‌ای از تـاریخ باشد خیلی کمتر با انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کنند.

یک شخص می‌تواند برخلاف بعضی ادعاها با جنیان دخول جنسی نماید. دخول با جنیـان همـان عمل دخـول است و

یک عمل خیـالی به مانند محتلم شـدن در خـواب نیست. شی‌ای در داخل شی‌ای وارد می‌شود. منتهی فرج جنیان به مانند فـرج انسـان‌ها نیست. بنـابراین همـان لـذتی که فرد از دخـول با همجنس می‌بـرد را نباید انتظـار داشـته باشد که از دخول با این موجودات بدست بیاورد.

جنیـان چـون می‌سـوزند خاکسـتر می‌شـوند. خاکسـتری مادی در حد سرسوزن ایجاد می‌شود. اگر فردی جـنی را بسـوزاند ممکن است این خاکسـتر را تنفس کند و آنگـاه چون وارد ریه بشود باید اقدام به خارج نمودن آن کرد.

پ ن: استاد شیخ علاالدین دستور نوشـتن سُـور حـوامیم را با زغـــال در یک مجلس بر روی کاغذ ســـفید بی‌خط توصیه می‌نمودند. زمان انجام این عمل از غروب آفتـاب تا قبل از اذان صـبح است. سـپس شـخص باید اقـدام به حل کردن کاغذ در آب و غسل کـردن با آن آب بنماید. در نهایت پس از این عمل ظـرف 24 سـاعت شـخص ممکن است دچار گوش درد خفیف شود و خاکستر از راه گوش از بدن خارج شود.

علی‌ای حال هدف این بود که بگوییم این موجودات مادی اما لطیفند. به نظر بنده اگر بخواهیم عناصری که جنیـان احتمالا با آن مرتبطند را ذکر نماییم احتمـالا به عناصـری مثل کربن و جیوه و گـوگرد و اکسـیژن و هیـدروژن و ... برسیم.

در قـرآن مجید و عزیز در آیه 27 سـوره مبارکه حجر در مـــورد جـــان که بعضی‌ها به مانند ابن عبـــاس وی را جد اعلای جنیان می‌دانند اینگونه آمده است:

{وَالْجَـانَّ خَلَقْنَـاهُ مِنْ قَبْـلُ مِنْ نَـارِ السَّـمُومِ (27سـوره الحجر)=و پیش از آن جان را از آتشی سـوزان و بی دود خلق کردیم (27)}(ترجمه فولادوند)

در کتـاب مفـردات راغب اصـفهانی در بـاب کلمه سـموم اینگونه آمــده: {ســموم: بــاد داغی که تــاثیر سم دارد. خداوند می‌فرماید:﴿فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ﴾(27طـــــور) و ﴿فِی سَـــــمُومٍ وَحَمِيمٍ﴾(واقعه/42) و﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾(حجر/27)}

همانگونه که ملاحظه نمودید راغب اصــفهانی ســموم را بــاد داغی می‌داند که تــاثیر ســمی دارد. بنــده هم با نظر راغب مــوافقم و نــار ســموم را آتشی با تــاثیر ســمی می‌دانم. حـــال در طـــبیعت ما آتش ســـمی را در کجا می‌یابیم؟ در آتشفشان‌ها

در آتشفشان‌ها همراه با آتش، بخـار سـمی جیـوه و گـاز ســمی دی اکســید گــوگرد در فضا منتشر می‌شــود. آیا ممکن است جنیان با این بخارات و گازهای سمی مرتبط باشند؟ به نظر فقیر بله

اگر شما با جنیان برخورد نموده باشـید. گـروهی از آنـان بر حسب نژادشــان بــوی خاصی می‌دهند و گــروهی هیچ بــوی خاصی ندارند. بعضی نژادها بــویی شــبیه بــاروت، (گوگرد جزو مـواد تشـکیل دهنـده بـاروت است) گـروهی دیگر بوی شبیه شنجرف (ماده‌ای از ترکیب گوگرد وجیوه hgs)ــ می‌دهند. اینجا بد نیست پاســخی را که از اســتاد سلوکی خویش آیت الله شیخ محمدصابر دربــاره جیــوه و کرونا شنیدیم را نقل نمایم: ﴿

{ایشـان در مـورد ارتبـاط جیـوه و جنیـان و کرونا پاسخ دادند: بله به نظر خـــودم در خلقت این موجـــود(جن) جیوه نقش دارد. چون گازی که یک جن از خودش به جا می‌گذارد بعضا بوی شـنجرف می‌دهد که داخلش جیـوه و گـــوگرد دارد و بعضی مســـمومیت‌ها با جیـــوه هم رابطه دارد. جیوه هم عمر را طـولانی و هم کم می‌کند. هم کبد را از کار می‌اندازد هم سکته مغزی آنی می‌دهد. ترکیبش با سنگ‌های خاصی می‌تواند منجر به ارتباط با ابعاد دیگر حتی کندی زمان بشـود. جیـوه می‌تواند کلیه‌ها را از کـار بینـدازد قـابلیت تبـدیلات نـوری و مـرئی و نـامریی دارد. ترکیباتش با بعضی گیاهان موجب نادیده شـدن در روز یا دیده شدن در دل شب مثل چراغ می‌شود.

می تـوانی در تـاریکی مطلق چـون گـوی نـورانی دیـده بشـوی حـتی بـدون دوربین‌هـای حسـاس و با چشم غـیر مسـلح می‌تـوانی جن را با ترکیـبی از جیـوه با گیاهـان ببیـنی همانگونه که بعضی حیوانـات چـون مـار شـکار خـویش را می‌بینند. در بعضی قارچ‌ها هم جیـوه وجـود داره که پریان استفاده می‌کنند.

جیوه‌هـای داخل بـدن ماهی‌ها هم مـوجب می‌شـود که بویـایی و چشـایی خـویش را از دست بـدهی و به نظـرم ترکیب سمی که به مـردم دارند از طریق پوست و هـوا و آب وارد می‌کنند داخلش جیـوه مـاهی وجـود دارد چـون حافظه ات را هم از دست میـــــــــدهی. (که از علایم مسمومیت با جیوه است.) ایشان در ادامه گفتند استادی در لبنـان هست از دوسـتانم باید پیـدایش کنم و با وی مشورت کنم اسـتاد بـالایی در بخش‌هـای خـاص و عجیب

علـوم خفیه است و همه را هم از طـایفه‌ای از پریـان در لبنان آموخته است.}

نکته مهم: جنـاب شـیخ محمدصـابر منکر وجـود ویـروس کرونا نیسـتند. اما به نظر ایشـان که بنـده هم با ایشـان هم نظـرم، عوامل خـارجی مثل انتشـار گـاز جیـوه و یا گازهای دیگر و خود جیوه در هوا و آب و غذا باعث تشدید در تاثیر گـذاری بیمـاری ویروسی کووید19 است و علت افـزایش مـرگ و مـیر در ایـران را باید از این منظر نـیز پیگـــیری نمـــود وگرنه در کشـــورهایی مثل عـــراق و افغانستان و بسیاری از کشورهای دیگر این آمار مـرگ و مـیر را شـما ملاحظه نمی‌نمایید. مسـلما اجـرای چـنین طرح شیطانی‌ای مستلزم این است که عوامل نفوذی در رده‌های پایین و میانی و شاید حتی نسبتا بالای نظـام در آن همکاری نمایند. مشکل دیگر ناآگاهی و سادگی بعضی مسـئولین رده بـالا است و به نظـرم این عزیـزان نگـاه درستی نسبت به مسـائل اینچنیـنی ندارند و یک جاهـایی هم ارتباط با این مسئولین عـالی رتبه قطع است. یعـنی اگر بخشی از دسـتگاه امنیـتی در تحقیقـات خـویش به نتـــایجی در موضـــوعی برسد این نتـــایج ممکن است به دست مسـئولین عـالی رتبه نرسد و در همـان بخش‌هـای میـــانی توسط عوامل نفـــوذی خفه شـــود. البته از همه اینها بگـذریم از بی‌در و پیکر بـودن مـدیریت کشـور نـیز نباید غافل شد. وقـــتی شـــما شـــاهد هســـتید که اســـناد هسته‌ای دزدیده می‌شـود و مسلسل دو تـنی بـرای تـرور شهید فخری زاده یا وسـایل پهبـاد بـرای زدن تاسیسـات هسته‌ای وارد کشـور می‌شـود و در داخل توسط موسـاد مونتاژ می‌شود می‌توانیم انتظار داشـته باشـیم که با یک

سری طرح به ظاهر ساده و حتی شاید قـانونی مـردم را مسموم نمایند.

نظرات استاد فقیر شیخ محمدصـابر را به عنـوان فـردی راه رفته در این بـــــــاره ملاحظه نمودید. اما در ادامه شواهدی برای روشن شـدن اذهـان می‌آورم و امیـدوارم خوب آن را مطالعه نمایید:

خبری مبنی بر استشمام بوی نامطبوع مـاهی و گـوگرد در بیمـاران کرونـایی، در لینک انگلیسی خـبر زیر اینگونه آمده که تعداد زیادی از مبتلا شـدگان به کووید 19 حـتی چنـــدین مـــاه پس از بهبـــود بـــوی نـــامطبوع مـــاهی را استشمام می‌نمایند؟ براستی چرا؟ می‌دانیم که مـاهی با جیـــوه در ارتبـــاط است و گـــوگرد و جیـــوه هر دو با آتشفشان و جنیان و علم کیمیاگری قدیم مرتبط است

در لینک زیر شـــــما یک ســـــایت انگلیسی را ملاحظه می‌نمایید که نـــوعی تـــالار گفتمـــان است. در این تـــالار بعضی اعضا از ارتبـاط شـیاطین با گـوگرد و آتشفشـان آگاهند و بخوبی می‌دانند که بعضی شیاطین بوی گـــوگرد می‌دهند

اما حال خبری مبنی بر تاثیر مثبت مولکول‌های گـوگرد بر درمان بیمـاری کرونا که توسط دانشـمندان سوئیسی تحقیق شده است

پ ن: خواننـــــدگان گـــــرامی دقت نمایید درمـــــان با مولکول‌های گوگرد عجیب نیسـت؟ کیمیـاگران و حکمـای باسـتان اعتقـاد داشـتند تمـام فلـزات از تـرکیب جیـوه و گوگرد بوجـود آمدند و تـرکیب گـوگرد و جیـوه رکن رکین کیمیاگری باستان است. کیمیاگران هندی اعتقاد داشـتند

که با ترکیب نسبت‌های مختلف گـوگرد و جیـوه می‌تـوان بیماری‌هــای مختلف را درمــان یا بیمــاری ایجــاد نمــود. ارتباط این دو ماده را با آتشفشان و جنیان هم دریافتید. وقتی ما می‌گوییم ویروس ساخته آزمایشگاه‌های مجامع مخفی است و جنبه بـــاطنی نـــیز دارد و با عـــالم این فرومایگـــان ارتبـــاط دارد یعـــنی همین که ملاحظه می‌نمایید.

اگر خوانندگان به یاد داشته باشند دکتر امیر اشرفی در لایو خویش با جناب مهدی اسلامی از تاثیر بیماری کرونا بر کم خونی و کمبـود هموگلـوبین گفتند. ایشـان اینگونه گفتند بیماران کرونایی پس از درمان دچار کمبـود آهن و هموگلـوبین می‌شـوند. لینک یک تحقیق علمی در مـورد کمبود آهن در مبتلایان به کرونا

باید دانست که این خود یکی از علایم مسمومیت با جیوه است و در لینک زیر می‌توانید تاثیر جیـوه بر کم خـونی و متابولیسم آهن و جــذب آهن در بــدن را ملاحظه نمایید. در این تحقیق نشـــان داده شـــده است که چگونه کلرید جیوه در بدن باعث فقر آهن در خون می‌شود

پ ن: باید دانست که جیـوه با فلـزات مختلف به راحــتی تــرکیب می‌شــود. آهن تنها فلــزی است که جیــوه با آن ترکیب نمی‌شود.

حتما این نکته را می‌دانید که دانشـــــمندان منشا کرونا ویروس جدید را خفاش‌ها و یک جـانور واسـطه نـامعلوم دیگر می‌دانند.

لانه خفاش منبع چه ماده‌ای است؟ جیوه 😊

در خون خفاش نیز مقدار قابل توجهی جیوه وجود دارد. این خود ارتباط جیوه و خفاش و کرونا ویروس را نشان می‌دهد. توجه نمایید که خفاش‌ها بینایی ضعیفی دارند یا نابینایند. مغز خفاش‌ها چون رادار عمل می‌کند و امواجی را به محیط پیرامونی میفرستد و بازتاب آن را دریافت می‌کند و مغز این جانور عجیب با تحلیل داده‌های دریافتی مسیر را پیدا می‌نماید.

عده‌ای از نظریه پردازان توطئه در غرب از تاثیر امواج اینترنت نسل پنج بر کرونا ویروس جدید و پروژه کنترل ذهن سخن می‌گویند. آیا مجامع مخفی قصد دارند ما را چون خفاش‌ها به یک گیرنده قوی امواج تبدیل کنند؟! شاید هم امواج اینترنت جی فایو به کشتن انسان‌ها کمک نماید.

لینک مقاله‌ای که دانشمندان میزان جیوه خون خفاش‌ها را در آمریکا در نقاط مختلف اندازه گیری کرده‌اند و در بعضی مناطق صنعتی میزان جیوه خون خفاش‌ها 8 برابر بیشتر از حد معمول بوده است که ناشی از آلودگی‌های جیوه‌ای در طبیعت در اثر صنعتی شدن است. در این مقاله اشاره می‌شود که خفاش‌ها حیواناتی هستند که از آن‌ها به عنوان شاخص زنده اندازه گیری جیوه در طبیعت می‌توان استفاده کرد. علت این امر هم ارتباط خاص ساختار این موجودات با جیوه است. در این مقاله همچنین اشاره شده که میزان جیوه در خون خفاش‌های ماده دو برابر خفاش‌های نر می‌باشد

لینک توضیحات در مورد جیوه و خاصیت دیا مغناطیسی و تاثیر امواج مغناطیسی بر آن این نکته را فراموش نکنید که اینترنت جی فایو فرقش با ورژن‌های قبلی این است

که ریزموج‌ها را نـیز پوشش می‌دهد. همچـنین توجه کنید که در بخشی از مطلب آمــده که جیــوه در برابر تــابش امواج بعضا خاصیت فرومغناطیسی (آهن ربایی) پیــدایی می‌نماید آیا شـــما یـــاد خاصـــیت مغناطیسی واکسن‌ها نمی‌افتید؟

نکاتی جالب درباره ناو هواپیمابر آبراهام لینکلن

به دلیل استفاده بیش از یک میلیارد قطعه مختلف، از این ناو به عنوان پیچیده‌ترین ماشین ساخت دست بشر یاد می‌شود، این ناو هواپیمابر متعلق به نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا است که از سال 1989 میلادی در حال خدمت است.

• طول آشیانه‌ی هواپیما که دو طبقه پایین‌تر از عرشه قرار دارد 209 متر عرض آن 34 متر و ارتفاع آن 8 متر می‌باشد.

• این ناو هواپیمابر دارای 4 بالابر است که هر کدام از آن‌ها می‌توانند دو هواپیمای 35 تنی را همزمان بالا ببرند.

• ظرفیت آب شیرین کن این ناو برابر با روزانه بیش از 1٫5 میلیون لیتر می‌باشد.

• کابل نگهدارنده‌ی هواپیما که در فرود هواپیما سرعت آن را می‌گیرند، می‌تواند هواپیمایی 24 تنی را که با سرعت 240 کیلومتر در ساعت در حال فرود است را در مسافت حدود 95 متر متوقف کند.

• سیستم کاتاپولت (شتاب دهنده‌ی هواپیما) می‌تواند یک هواپیمای بیست تنی را در زمانی حدود 2 ثانیه از سرعت صفر تا 270 کیلومتر در ساعت برساند.

• تعداد پرسنل: حدود 6300، تعداد پرشک: 6 نفر، تعداد دندانپزشک: 5 نفر، تعداد تخت‌های بیمارستانی: 51 تخت.

- ظــرفیت هــوای سیســتم تهویه برابر با 2040 تن می‌باشد.
- ظرفیت غذای ذخیره یخ زده و خشک شده معادل بیش از 1260000 وعده‌ی غذایی است.
- ظرفیت مخازن سوخت هواپیما در این ناو برابر با 12٫5 میلیون لیتر است.
- تعداد تلفن‌های داخلی موجـود در نـاو 2500 دسـتگاه است.
- طول کل کابل کشی‌های انجام شده در داخل ناو برابر است با 1600 کیلومتر.
- قطر هر یک از پروانه‌ها برابر است با 6/4 متر است.
- وزن هر یک از پروانه‌های حرکت دهنده برابر با 30 تن است.
- وزن هر یک از سکان‌ها (تیغه‌های هدایت کننده)، برابر با 41 تن است.
- وزن هر کدام از لنگرهای آن برابر با 30 تن است.
- وزن هر یک از دانه‌هـــای زنجـــیر لنگر برابر با 160 کیلوگرم یعنی بیش از وزن دو مرد متوسط.
- تعدا پروانه‌های حرکت دهنده‌ی ناو 4 عدد است.
- ارتفاع کلی این ناو 78 متر یعنی معادل ساختمانی 25 طبقه‌ای است.
- تعداد اتاق‌ها برابر با 4000 واحد است.

- وزن آب جابه جا شـده توسط نـاو در حـالت بـارگیری کامل رزمی برابر است با 88000 تن یا 88 میلیون کیلو است.
- مساحت کل عرشه پـروازی برابر با 1٫8 هکتـار یعـنی 18000 متر مربع است.
- طول عرشه‌ی پروازی برابر با 333 متر یعـنی معـادل طول 3 زمین فوتبال بین المللی است.
- عرض عرشه‌ی پروازی برابر با 78 مـتر یعـنی بیش از عرض یک زمین فوتبال استاندارد است.
- وزن فولاد سـازه‌ای که در این نـاو به کـار بـرده شـده است برابر با 54000 تن یا 54 میلیون کیلو است.

داستان شخصی که به آینده سفر کرده است

سفر زمانی یک رویا دیرینه برای بسیاری از افراد است. متأسفانه هنوز علم مدرن به این مرحله نرسیده است. یا آن را به دست آورده اید؟ در این مطالب داستان‌ها و شهادت افرادی که ادعا می‌کنند قبلاً در زمان سفر کرده‌اند، پیدا خواهید کرد. و آن‌ها نه تنها ادعا می‌کنند، بلکه شواهدی را نشان می‌دهند.

اندرو کارلسین.

در سال 2002، جهان از خبر دستگیری یک کلاهبردار غیرمعمول بورس اوراق بهادار اندرو کارلسین شوکه شد. در تنها دو هفته، وی 126 معاملات موفق انجام داد و ثروت خود را از 800 دلار اولیه به 450 میلیون دلار غیرقابل تصور افزایش داد. طبیعتاً، چنین موفقیت گیج کننده‌ای نمی‌تواند باعث عدم توجه به کمیسیون بازار اوراق بهادار ایالات متحده و پس از آن FBI شود.

اندرو کارلسین دستگیر و به اتهام توطئه با مدیران سهام و اطلاعات خودی متهم شد. فرض منطقی این است که بدون اطلاع دقیق از چگونگی نوسان قیمت سهام، انجام معاملات با موفقیت امکان پذیر نیست. با این حال، خود متهم وجود تبانی را کاملاً تکذیب کرد. به گفته وی، او از آینده آمده است- از 2256 و در حال حاضر تمام اطلاعات در مورد وضعیت بازار را در اختیار داشته است.

هاکان نوردکویست.

سفر زمانی یک سوئدی معمولی به نام‌هاکان نوردکویست بسیار مهربان و حتی کسل کننده آغاز شد. یک روز، هنگامی که‌هاکان از محل کار به خانه آمد، فهمید که کل کف آشپزخانه خانه‌اش از آب سیل شده است. طبیعتاً او بلافاصله ابزاری را بیرون آورد و به زیر کابینت زیر سینک رسید تا نشت را برطرف کند. سپس، طبق گفته خود مسافر، چیز شگفت انگیزی آغاز شد. کمد پیرامون او، به همان شکلی که شد، شروع به حل شدن به نوعی تونل کرد که در پایان آن طلوع می‌کند.

سوئدی با فهمیدن که او گزینه دیگری ندارد، به سمت نور خزید. او در همان مکان بیرون آمد: از زیر کابینت در آشپزخانه خود، تنها 46 سال بعد. در همان زمان، او حتی خود را با یک 72 ساله ملاقات کرد. برخلاف کلیه کلیشه‌های‌هالیوود، هیچ وقفه‌ای در پیوستن زمان رخ نداد. در مقابل،‌هاکان حتی موفق شد خود و آینده خود را با هم فیلمبرداری کند. و برای اقناع، همان خال کوبی‌ها را در همان مکان نشان دادند.

افرادی که بمباران‌هامبورگ را پیش بینی کرده‌اند.

داستانی بسیار مرموز و بسیار غیر معمول در سال 1942 با دو کارمند یک روزنامه آلمانی اتفاق افتاد. گزارشگر ل. برناردهاتن و عکاس یواخیم برانت برای انجام مقاله جدید خود به مصاف کارخانه کشتی سازی‌هامبورگ رفتند. وقتی کار تمام شد و روزنامه نگاران در حال ترک بودند، ناگهان صدای هوس موتورهای هواپیما را شنیدند. و با نگاهی به بالا، دیدیم که آسمان به معنای واقعی کلمه از هواپیماهای نظامی پر شده است. شدیدترین بمباران آغاز شد. برند موفق

شد قبل از این‌که بتواند از این مکان خارج شـود، چنـدین عکس بگیرد.

تعجب آن‌ها را تصور کنید وقـتی که پس از سـاخت فیلم، هیچ اثری از حمله هوایی روی آن نیافتند. سردبیر بچه‌ها را به مستی متهم کرد و از انتشار مقاله آن‌ها خــودداری کرد. پس از این داستان،هاتون کار خود را ترک کرد و به لندن نقل مکان کرد. در همان سـال، در سـال 1944، او شـگفت زده شد که مقـاله‌ای را در یک روزنامه محلی در مـورد چگـونگی انجـام عملیـات نـیروی هـوایی سـلطنتی مجموعه‌ای از حملات بمب گذاری درهامبورگ پیــدا کــرد. در زیر این مقاله عکسهایی از کشتی سازی وجود داشت که دقیقـاً همـانطور که او و بـرنت 11 سـال پیش آن را دیدند، به نظر می‌رسید.

آلفرد بیلک

در 28 اکتبر 1944، به اصطلاح "آزمایش فیلادلفیا" گفته شد که طی آن ناوشکن "الدریج" با تیم 181 نفری ناپدید شــده و ســپس بلافاصــله در مکــانی دیگر دهها کیلومــتر دورتر ظـاهر شد. احتمـالاً- زیــرا نــیروی دریــایی ایــالات متحده هنوز رسماً واقعیت این آزمایش را انکــار می‌کند. اما شایعات زیــادی دربــاره او وجــود دارد. اعتقــاد بر این است که پس از آن کل تیم ناوشکن به جز یک نفر- آلفرد بیلک- درگذشت. این بـــــود که وی گفت که در طـــــول آزمایش فیلادلفیا در سال 1944 و آزمایش مونتـواک در سال 1949، وی موفق به بازدید از آینده شد. آلفرد ادعا می‌کند که برگزار کننـدگان این آزمایش‌ها سـپس حافظه وی را پاک می‌کنند، اما با گذشت زمان باز می‌گردد.

بیلک اظهـار داشت که وی شش هفته در سـال 2147 و دو سال دیگر در آینده‌ای دور- از 2749 تا 2751- زندگی کـرده است. در حـالی که در سـال 2147، وی با تعجب متوجه شد که در آن زمان فقط 400 میلیون نفر در کره زمین زنـدگی می‌کردند. وقـتی از آن‌ها سـؤال شد که مـابقی میلیاردها به کجا می‌رونـد، آن‌ها نتوانسـتند به یقین به او پاسخ دهند. آن‌ها فقط گفتند که جنگ جهانی سـوم وجـود دارد که در طی آن زمین به دلیل بیمـاری، قحطی و فروپاشی کشورها به تصـرف در آمد. علاوه بر این، پس از آن تهاجم بیگانگان آدمخـوار وجـود داشت که از گوشت انسـان تغذیه می‌کنند. خوشـبختانه این حمله دفع شد. در قـرن XXVIII، به گفته بیلـک، جهـان حـتی بیشتر تغییر کرده است، ظاهر انسان تغییر کـرده اسـت، مردم برازنده‌تر شـده‌اند. جنگ‌ها در گذشـته بـاقی مانـده بودنـد، ارتش و پلیس در زمین وجـود نداشت. نگـرش به دین بسیار تغییر کرده است. وجود داشـت، اما به شـکلی کاملاً متفاوت و در درک متفاوت. مردم در حـال سـاختن شهرهای پر پرواز با خانه‌های 2000 طبقه بودند.

پدر پلگرینو ارنتی.

پدر پولگرینو ارنتی، راهب بندریک، به دلیل ادعـای عکس گرفتن از خود عیسی مسیح، مشهور است. به گفته وی، وی به همراه برنده جایزه نوبل فیزیک Enrico Fermi و دانشمند آلمـانی ورنر فـون بـراون، یک "کرونـویزور" را اخـتراع کردند- وسـیله‌ای که می‌تـوان از گذشـته با آن وقـایع را تنظیم کـرد. ارنـتی ادعا کـرد که وی شخصـاً می‌تواند آخرین شام و مصلوب شـدن مسـیح و هم‌چـنین ناپلئون و سیسرو را مشاهده کند.

این تیم بعداً اعتراف کرد که مجبـور بودند این وسـیله را از تــرس این‌که دست در اشــتباه بیفتــد، ویــران کنند. هنگامی که مسافران وقت مورد انتقاد قرار می‌گرفتنـد، Ernetti عکسی از مســیح را بر روی صــلیب، که گفته می‌شــود توسط او با کمک یک کرونــویزور گرفته شــده اســت، به عنــوان شــواهد نشــان داد. بعد از این‌که به شباهت عکس ارائه شده با کار کلولو-والرا مشاهده شد، ارنتی مجبور شد اعــتراف کند که این عکس جعلی است. با این وجــود، اِرنــتی هم‌چنــان اصــرار داشت که بیننــده زمان واقعاً ساخته شده است.

اندرو باسیاگو

در سال 2004، یک وکیل سیاتل به نام آندرو باسیاگو به طور علنی اظهار داشت که بین 7 تا 12 سال عضو وی در یک برنامه مخفی دولت ایــــالات متحـــــده است که به امور حمل و نقل و مسافرت با زمـان پرداخته است. این آثار پایه‌هایی بودند که متعاقبـاً آزمایش‌هـای مونتـواک و فیلادلفیا انجـــــام شد. اگرچه باســـــیاگو ادعا می‌کند که هشت فناوری مختلف سفر زمان را آزمایش کرده است، اما بیشتر این سفرها براساس اسناد فنی است که گفته می‌شـود در آپارتمـان مهنـدس مکانیک نبـوغ نیکـولا تسلا پس از مرگ وی در ژانویه سال 1944 یافت شده است.

این مســـافر ادعا می‌کند که شب هنگـــام تـــرور رئیس جمهــور لینکلن، پنج یا شش بــار به تئــاتر فــورد رفت. علاوه بر این، هر بــار بعــدی او به طــور هماهنگ تمــام "نسخه‌های" قبلی خود را در این زمان ملاقـات می‌کـرد. و هر بار بر دوره بعدی تاریخ تأثیر گذاشت.

ناشناخته از افتتاح پل South Fork.

شاید یکی از مشهورترین مسافران زمان عمـومی باشد. علــیرغم این که هیچگــاه نــام و شخصــیت این شــخص مشــخص نشــده است. اما عکسی که در آن او، در میــان ســایر میهمانــان، در افتتــاح پل South Fork بــالای رودخانه Shenandoah در آرکــانزاس حضــور دارد، در سراسر جهان پرتاب شده است. در این عکس گروهی از مردم در حال تماشای افتتاح این پل منظـره هسـتند. اما یکی از آن‌ها- به خاطر ظاهر غیرمعمول آن، به وضوح از بین جمعیت ایســـــتاده است. او خیلی مـــــدرن به نظر می‌رسـد، پس هیچ کس مانند آن لبـاس نمی‌پوشد. او قد بلنـــدتر از متوسط \u200b\u200bاســـت، عینک تـــیره مدرن، تی شرت واریزی، ژاکت مدرن و دوربینی با فــرم مـدرن‌تر نسـبت به مـدل 1940 دارد. البتـه، این و سـایر عکس‌هــایی که در این فــرد اســیر شــده اســت، کــاملاً بررسی و تجزیه و تحلیل شـــده است. این کارشناســـان گفتند که هیچ علامـــــتی از عکســـــبرداری بر روی آن‌ها مشاهده نشده است.

اعتقاد بر این است که با سطح تکنولوژیکی فعلی تمــدن بشــری، ســاخت ماشــین زمــان غــیرممکن است. با این وجود، هر از گــاهی، در مطبوعــات گزارش‌هــایی دربــاره آزمایش‌های مسافرتی پنهانی انجــام شــده توسط ارتش وجود دارد.

معروف‌ترین دو آزمایش "چنین" است:

آزمـــایش فیلادلفیا (پـــروژه "رنگین کمـــان"، آزمـــایش فیلادلفیا). در ســال 1944، در پایگــاه نــیروی دریــایی

ایــالات متحــده در فیلادلفیــا، مســئله نــامرئی بــودن کشــتی‌های جنگی بــرای رادارها را مــورد مطالعه قــرار دادند. در جریان این مطالعات، "حباب الکترومغناطیسی" ایجــاد شد- صــفحه‌ای که اشــعه رادار را از کنــار کشــتی منحرف می‌کرد. یک بار در جریان این آزمایشات، کشــتی جنگی "الـــــدریج" توسط "حبـــــاب الکترومغناطیسی" محاصــره شــده بــود که ناگهــان در مقابل چشــمان همه ناپدید شد و ســپس در فاصــله صــدها مایل در نورفولک (ویرجینیا) ظاهر شد. خدمه کشتی اطمینــان دادند که در آینده از آن‌ها بازدید می‌کنند.

پروژه Montauk (پروژه ققنوس). تحقیقات انجام شده از سال 1944 تا 1984 در پایگاه نظامی ایالات متحده در نــزدیکی مونتــاک، نیویــورک. بســیاری از افــراد گــزارش دادند که در آینده از آن‌ها بازدید کرده‌اند.

در زیر مصاحبه‌ای با البیلک انجام شده است، که در مورد ســفر زمــان خــود به آینــده صــحبت می‌کند. آلفــرد ادعا می‌کند تناسخ اد کامرون است. آن‌ها به همراه برادرشان دانکن کامرون، در Project Montauk شــرکت کردند و به مرور زمان به آینده ســفر کردند. حافظه آن‌ها متعاقبا توسط فنــاوری Montauk پــاک شــد، اما طبق گفته آل، این فنـــاوری بی‌عیب نبـــود. حافظه با زمـــان بازگشت. حافظه دانکن نــیز بــرمی گــردد اما کنــدتر. جزئیــات این آزمــایش احتمــالاً در مقــالات بعــدی منتشر خواهد شد. شایعات زیادی وجود دارد که در اطــراف خــود آزمــایش و داســـتان بیلک می‌چرخد. صـــحت اطلاعـــات در اختیـــار خوانندگان است. این مقاله در مــورد ســفر آل به آینــده،

به ویـژه سـال 2749، و آن‌چه او در سـال جـاری دیـد، صحبت می‌کند.

سـفر آل در سـال 1944 شـروع شد وقـتی که او و بـرادرش دانکن در جریـان آزمـایش فیلادلفیا از USS Eldrid پریدند. به همراه بـرادرش، آن‌ها در سـال 2147 در بیمارسـتان به علت خسـارت دیـدگی‌های شـدید، در بیمارسـتان به سـرانجام رسـیدند. آن‌ها به یـاد دارند از خواب بیدار شـدن در اتـاق بیمارسـتان. در این زمـان آل تنها در سـال 2749 سـفر کـرد و دو سـال را در آن‌جا گذراند. ال به خـاطر اقـامت خـود در سـال آینـده 2749 است.

آل یک تمـدن بسـیار پیشـرفته از نظر فنـاوری دید. "شـهرهای بی‌وزن" و شـهرهایی روی زمین وجـود داشتند. خانه‌هـای این شـهر 2200-2200 طبقه ارتفـاع داشتند. در آن زمان مردم از موانع گـرانش پیشی گرفته بودند و می‌توانست نوعی "سـکوهای ضد جاذبه" بسـازد. در چنین خانه‌هایی، این سکوها در فواصل مشخصی درج می‌شـدند و بـدین تـرتیب شـهرها سـاخته می‌شـدند. به علاوه، اگر می‌خواستند شهر شناور شـود، می‌توانسـتند. این شـهر می‌تواند از بخشی از زمین به بخش دیگر حرکت کند.

دولت آن‌ها یک سیستم رایانه‌ای مصنوعی مطلق بود. هر شهری چنین سیستمی داشت. آل نمی‌داند که چـرا آن‌ها "شهرهای شناور" ساخته‌اند، اما در آن سال چـنین بـود. این سیستم هوشـمند بسـیار رادیواکـتیو بـود و به شـکل بلوری بود. وی گفت: "وقـتی بـرای مصـاحبه با این ذهن مصنوعی فراخوانده شدم، مجبور شدم لبـاس محـافظت

در برابر اشـعه را بپوشم. خـود کریسـتال در وسط اتـاق شناور بود. با من تلفنی مصاحبه کردم، برای بیش از یک مصاحبه به من فراخوانـده شد. " رایانه می‌خواست بداند آل در آن‌جا چه کـاری انجـام می‌دهد و اگر چـیزی را به خاطر آورد چرا آن‌جا بود به خـاطر می‌آورد. در آن زمـان آل به یاد نمی‌آورد که چگونه به آن‌جا رسید.

ساختار جامعه در آن زمان- 100٪ سوسیالیسم بود. همه چیز آزاد بود، هیچ بانکی وجـود نداشـت، پـولی هم وجـود نداشت. فرزندان می‌توانند توسط والدین (متاهـل، یا در یک ازدواج مدنی) یا توسط دولت تربیت شوند.

از آن‌جا که آل 2 سال در آن‌جا گذراند، وی به عنوان یک راهنما (راهنما) در سطح شهر شـروع به کـار کـرد. همه افـراد مجبـور به مطالعـه، دریـافت تخصص و دریـافت نقش‌های خـاص در جامعه بودند. آل یک راهنما شـد، وی به بازدید کنندگان از شـهر، دیـدنی‌های شـهر نشـان داد. آن‌ها به شهرهای شناور علاقمند بودند. سفر روی چیزی شبیه به "پیاده رو متحرک" انجام گـرفت، شـما می‌توانید از هر کجا که می‌خواهید پـرش کنید. وسـیله نقلیه دیگر چـیزی شـبیه به دسـتگاه لـوله‌ای (شـبیه به اپراتـور Montauk)ـــ بـود که شـما را به هر کجا که در شـهر بخواهید می‌بـرد، فقط این دسـتگاه از شـدت و محلی کمتری برخوردار است.

بچه‌ها واقعـاً از این سـفر لـذت می‌بردنـد، بـرای آن‌ها سرگرم کننده بود. این کار راهنمایـان تـور بـود که آن‌چه در شـهرها اتفـاق می‌افتد را نشـان دهند. طبیعتـاً همه شهرها یکسان نبودند. جالب است بدانید که در آن زمـان دولت خارجی غیر از ایالت محلی هر شهر وجود نداشت.

اما همه شـــهرها از همین قـــالب پـــیروی می‌کردند- هر شـــهر با ذهن مصـــنوعی اداره می‌شد. تمـــام ذهن‌هـــای مصـــنوعی فـــرد با دیگـــران پیوند خـــورده است. مثل وب جهانی بود.

"من ســوالات زیــادی پرســیدم. ذهن یک "نــام مســتعار" داشت- لاما. در مــورد جنگ چطــور؟ " هیچ جنگی نبــوده است، جنگ‌ها در گذشته است. نه ارتش، نه شبه نظامی، نــیروی دریــایی و نــیروی هــوایی وجــود نداشت. با هزینه سیســتم مــاهواره‌ای هیچ جــوابی نــداد. وقــتی از وی در مورد محافظت در برابر تهاجم احتمــالی از خــارج ســؤال می‌شـــود، ذهن پاسخ داد که بـــرای هر شـــهر جداگانه سیســتم‌های محــافظت وجــود دارد، اما قــرار نیست در مورد آن‌ها آگاهی داشته باشید.

شـــهرها بـــزرگ و کوچک بودند. آن‌ها همه راحتی‌هـــای مــدرن را که می‌شناســیم، به علاوه دیگــران داشــتند. در آپارتمــان واحــدهای غــذایی مصــنوعی وجــود داشــت، یا می‌توانســتید غــذای تــازه را از بــیرون بیاوریــد، یا ســنتز کنید. آن‌ها رستوران‌ها و مغازه‌هــای محلی داشــتند. همه چــیز آزاد بــود، اما محــدودیت‌هایی داشــتند، در غــیر این صـــورت مـــردم هر آن‌چه را که می‌خواســـتند می‌گرفتند. آن‌ها هم‌چنین نوعی سیســتم اعتبــاری داشــتند. بســته به سطح اجتماعی که شخصی اشغال کرده بود، می‌توانست از "لـــذت‌های" فـــوق العـــاده‌ای برخـــوردار باشد. آن‌ها سرگرمی داشتند، تلویزیون داشــتند و چــیزی مثل رادیو. آن‌ها هم‌چــنین ســفر کردند. آن‌ها سیســتم‌های قطــار در سراسر کـــره زمین داشـــتند، اما آن‌ها مانند امـــروز ما نبودند. آن‌ها بســیار گســترده‌تر بودنــد، حــداقل دو برابر

آن‌چه امروز داریم، و آن‌ها طولانی‌تر بودند. سفر چیزی شبیه به یک گشت و گذار یا یک سفر دریایی بود.

آل به یاد نمی‌آورد که نقشه‌ای از جهان را ببیند (وی در سال 2147 در حالی که در بیمارستان بود نقشه‌ای به شدت تغییر یافته جهان را دید). آن‌ها به من نشان ندادند، زیرا بخشی از جامعه نبود، معمولاً چیزهای زیادی درباره جهان خارج گفته نمی‌شد. افرادی که به عنوان "بدعت" شناخته می‌شدند و نمی‌خواستند بخشی از این‌جامعه آزاد اما جامعه رژیم باشند، در منطقه زرد (پس از دریافت نظر از "لامه") قرار گرفتند و در موارد جدی‌تر در منطقه قرمز قرار گرفتند. کسانی که از منطقه سرخ فراتر رفتند، دیگر قابل رویت نبودند، به احتمال زیاد نابود شدند.

آن‌ها ماشین داشتند، اما تعدادشان زیاد نیست. شهر دارای سیستم حمل و نقل بود.

از نظر ظاهری، ظاهر انسان بسیار تغییر کرده است، به این معنا که لطافت بیشتری پیدا کرده است. اما در ظاهر نیز تفاوت‌های کمتری وجود دارد. آن‌جا که آل بود، فقط سفیدپوستان بودند. شاید در شهرهای دیگر مردم نژادهای دیگر وجود داشته باشد.

"من پرسیدم: سیستم‌های رایانه‌ای بر تمام سیاره حکومت می‌کنند، آن‌ها خودشان را ساختند. چه کسی آن‌ها را ساخته است؟ " در نتیجه، Alu به سازندگان (طراحان) این سیستم‌های هوشمند معرفی شد. آن‌ها با افراد دیگر متفاوت بودند. آن‌ها گفتند که این‌ها نتیجه مهندسی ژنتیکی است که قرن‌ها ادامه داشته است. در

2600، آن‌ها تصـــمیم گرفتند آزمـــایش کنند اگر هـــوش مصنوعی بتواند بر کل کره زمین حکـومت کند. (احتمـالاً بزرگ-بـزرگ-بـزرگ-بـزرگ-بیل گیتس، مصـاحبه شـوخی کرد). آن‌ها با سیستم رایانه تداخل نمی‌کننـد، مگر این‌که چیزی کار کند. یک مورد وجود داشت... کـامپیوتر طـوری برنامه ریـــزی شـــده بـــود که نتواند دروغ بگوید. اگر او نمی‌خواست چیزی بگوید، می‌تواند بگوید: "این اطلاعـات قابل باز شدن نیستند." یک کـامپیوتر یک بـار دروغ گفت و نیاز به تعویض داشت.

این افــراد گفتند که آن‌ها در قــرن 22 و 24 از طریق مهندسی ژنتیک گذشـتند و به موجـودات غـالب بـاهوش روی زمین تبـدیل شـدند. آن‌ها خـود را آن‌چه می‌نامیدند نامیدند. هنگـامی که آن‌ها این سیســتم را برنامه ریــزی کردند، پیش بیـنی کردند که ممکن است نقص مـادرزادی در آن وجود داشـته باشـد، اما فقط در آغـاز قـرن 28th خود را آشـکار سـاخت: اگر سوسیالیسـم، مجمـوعه‌ای از قوانین وجود دارد، همه چیز رایگان اسـت، پس با گذشت زمان مردم انگیزه پیشرفت و ایجـاد را از دست می‌دهند. اگر مردم فرصـتی بـرای کمک به نـوعی در روند خلاقیت نداشــته باشــند، انگــیزه خــود را از دست می‌دهند و این سیستم سرانجام از هم پاشیده می‌شود.

در قرن 22 و 24، جمعیت جهان فقط 400 میلیون نفر بود (درباره آن‌چه که در مقاله بعدی برای بقیه میلیاردها اتفاق افتاد). تصمیم گرفته شد که به دلیل کمبـود منـابع طبیعی، تعـداد ایـده آل جمعیت جهـان باید 500 میلیـون نفر باشد. آن‌ها در قـرن 25 به این تعـداد نزدیک شـدند. دلیل این‌که آن‌ها می‌خواســتند یک سیســتم سوسیالیسم

ایجـــاد کنند (با وجـــود درس تـــاریخ) این است که آن‌ها نمی‌خواستند به سیســتم بـانکی خصوصی که در طی 10 قـــرن گذشـــته ســـلطنت کـــرده بـــود برگردند. آن‌ها نمی‌خواستند همانطور که در گذشته وجـود داشـت، جنگ برای مالکیت دوباره به جنگ منجر شود. از طـرف دیگـر، آن‌ها فهمیدند که وقتی مـردم چـیزی را ایجـاد می‌کنند یا خلق می‌کنند، و گرچه انگیزه تمایل به محـافظت از خـود را دارند، یا این‌که چگونه سریعتر از دیگران پـرواز کنند و یا چگونه دشـمن را در جنگ شکست دهنـد، هنـوز هم یک روند خلاق از این همه دنبـال می‌شـود و اکتشـافات به دانش عمـومی بشر کمک می‌کند. اما از آن‌جا که مـردم این کار را انجام می‌دهند، در پایـان همه چـیز "از کنـترل خـارج می‌شـود". بنـابراین، آن‌ها تصـمیم گرفتند که سوسیالیسم را که تحت کنترل عقل مصنوعی قـرار دارد بسازند.

تا آن‌جا که علو می‌دانـد، این موجـودات ضد اشـخاص از سیستم بـرای منـافع شخصی اسـتفاده نمی‌کردند. آن‌ها جاه طلب نبودنـد، قـدرت و کنـترلی نمی‌خواسـتند. آن‌ها غیر از شهرها، آن‌ها سیستم خود، فرهنگ خودشان، هنر خـاص خـود را داشـتند، آن‌ها اعتقـادات فلسـفی خـود را داشـتند. دین در قـرن 28 وجـود نداشـت، عملاً در قـرن بیست و یکم وجود نداشت. آن‌ها به وجـود عـالی اعتقـاد دارند، اما او را متفاوت از مذاهب امـروزی می‌دانند. این خدای را نمی‌توان به دست آورد یا شناخت، سطح آگاهی او نسبت به همه موجودات زنـده برتر است. آن‌ها بر این باورند که الهی از طریق ما دنیـای مـادی را می‌شناسـد، یعـنی ارتبـاط روابط وجـود دارد. در خـارج از دنیـای جسـمی، خداوند ارتبـاط ما را با دنیـای جسـمی حفظ

می‌کند. این جهان بینی آن‌هاست. آن‌ها فرزنــدان جنبش "بادگیران" قرن بیست و یکم هستند.

در قرن 28، مـردم از قبل می‌دانسـتند که پس از 4000 دیگر هیچ حیاتی روی کره زمین نخواهد بود. آن‌ها دوباره به موقع سفر کردند تا از جلوگیری از انقراض نـژاد بشر بر روی زمین جلوگیری کنند.

فناوری تبدیل شدن به نامرئی

بیلک روش‌هــای مختلفی بــرای دســتیابی به نــامرئی را توصـــیف می‌کند و از آن‌ها با مـــواد عکاسی پشـــتیبانی می‌کند. این فیلم در دهه 90 فیلمبرداری شده است.

در این ویدئو عکس مشهور رئیس جمهـور بـوش، مـأمور مخفی و مـردی نـامرئی در وسط که میله مـاهیگیری در دست دارد، نشـــــان داده شـــــده است. عکس یک میله ماهیگیری "آویزان در هوا" و ردپاهـای موجـود در کف را نشان می‌دهد.

شرکت کننده در "آزمایش فیلادلفیا" معـروف آل بیلکـدر مـورد سـفر خـود به آینـده گفت: به گفته وی، وی حـدود شش هفته در ســال 2147 و دو ســال کامل در ســال 2749 زندگی کرد.

او سخنان خـود را با توصـیف وقـایع در حـال حاضر تأیید می‌کند.

با توجه به خـــاطرات بیلک از آینـــده، به زودی یک نظم جهانی جدید حاکم خواهد شد و ما پیامدهای فاجعه آمــیز تغییرات آب و هوایی را احساس خواهیم کرد. و این همه چیز نیست.

پروژه Montauk مجمـوعه‌ای از آزمایشـات طبقه بنـدی شـــده است که توسط دولت آمریکا در کمپ هـــیرو، در نزدیکی مونتوک، نیویورک انجام شده است. هدف از این پروژه ایجـاد سـلاح‌های روانشـناختی و هم‌چـنین بررسی ویژگی‌های میـادین الکترومغناطیسی فـوق العـاده قـوی برای سفرهای زمانی، دوربری و ایجاد ذهنی اشیاء بـوده است.

بیلک می‌گوید که او در آزمایش فیلادلفیا شرکت کرد. در 14 اوت سال 1944، او در حال گذر از DE 174 بود که آن روز به طرز مرموزی ناپدید شد.

به گفته بیلـک، وی در بیمارسـتان کنـار بـرادرش دانکن کامرون از خواب بیـدار شـد، جـایی که وی شش هفته را در دوره نقاهت از آسیب اشعه‌ای که در طول آزمایش به دست آورد، گذراند.

پزشکان آینده از لـرزش و تجهـیزات سـبک بـرای معالجه وی استفاده می‌کردند. اخبار و برنامه‌های آموزشی همه وقت از تلویزیون پخش می‌شد. در آن‌جـا، وی متوجه شد که به دلیل تغیـیرات جهـانی آب و هـوا، تعـداد زیـادی از تغییرات جغرافیایی در این سیاره رخ داده است، که قبل از سال 2025 آغاز شده است.

خطـوط سـاحلی و کانتورهـای ایـالات متحـده و اروپا با آن‌چه که اکنون می‌بینیم تفاوت چشمگیری داشت. سطح دریا بـالا رفته است و تقریبـاً چـیزی از فلوریـدا بـاقی نمانده است. آتلانتا (جورجیا) تقریباً در ساحل اقیـانوس قـرار داشت. می‌سی سی پی به یک آبـراه داخلی تبـدیل شده است. دریاچه‌های بزرگ به یک دریاچه بـزرگ تبـدیل

شده‌اند. زیرساخت‌های آمریکا نابود شد. جوامعی مانند "آمریکایی‌ها" و "کانادایی‌ها" دیگر وجود نداشتند.

در سال 2147 نوعی قانون نظامی محلی وجود داشت.

دولت مرکزی وجود نداشت.

قطب‌های مغناطیسی زمین شروع به تغییر کرد، اما در آن زمان یک سازه قطبی مصنوعی ایجاد شده بود که مانع از فاجعه شد و مانع از تغییر قابل توجه قطب‌های مغناطیسی شد.

جمعیت جهان به 400 میلیون نفر کاهش یافته است. جمعیت ایالات متحده تقریباً 50 میلیون نفر بود.

بیلک ادعا می‌کند که از سال 1954 تا 2000، دولت آمریکا با فناوری‌های بیگانه در اختیار آن‌ها بود.

مشکلات بین 2004-2005 آغاز شده است. نظم نوین جهانی به تدریج کل سیاره را به دست گرفت، اما از اجرای این جنگها جلوگیری شد. در مقطعی جنگ بین روسیه / چین در مقابل آمریکا / اروپا آغاز شد. بسیاری از شهرهای آمریکا نابود شدند. نظم نوین جهانی از بین رفته است.

دولت در حال حاضر دارای فناوری‌هایی است که می‌تواند سطح تابش را به میزان قابل توجهی کاهش دهد و زباله‌های هسته‌ای را ظرف چند روز خنثی کند، اما به دلایل سیاسی از توسل به آن‌ها خودداری می‌کند. در آینده از این فناوری‌ها برای از بین بردن پیامدهای تابش جنگ جهانی سوم استفاده خواهد شد.

پس از آن، بیلک با همان روش غیر قابل توضیح خود را در سال 2749 یافت، جایی که تقریبا دو سال در آن‌جا ماند. وی سپس به سال 2014 بازگشت و در آن‌جا دوباره با برادرش دانکن ملاقات کرد و پس از آن هر دو در سال 1984 بازگشتند.

در سال 2749 بیلک ستونهای سفالی و شهرهای شناور را دید. این شهرها می‌توانند در کل اقیانوس حرکت کنند.

این کنترل توسط یک سیستم رایانه‌ای با هوش مصنوعی انجام شد. اصلاً دولتی نبود. در عوض، یک ساختار شناور کریستالی غول پیکر وجود داشت که با آن می‌توانست ارتباط تلفنی برقرار کند.

ساختار جامعه کاملاً سوسیالیستی بود. به هر فرد مزایای اساسی لازم برای زندگی فراهم شد.

مهندس آمریکایی آل بیلک که به گفته وی در سال 1944 در آزمایش معروف فیلادلفیا شرکت کرد، به خبرنگاران گفت که چندین بار به آینده سفر کرده است. در قرنهای آینده، جهان ما منتظر تغییر و تحولات بسیاری است که اکنون از آن آغاز می‌شود، این مرد مرموز بشریت را متقاعد می‌کند.

برای اولین بار بیلک مصاحبه حیرت انگیز را در سال 1992 به مطبوعات داد. وی ادعا کرد که در یک آزمایش مخفی با نام "ققنوس" شرکت کرده است. در طول آزمایشات، او گفته می‌شود در ماشینی قرار گرفته است که اشعه مغناطیسی قدرتمند- مگنترون تولید می‌کند و به گذشته فرستاده می‌شود. در همان زمان،

بیلک به وضوح به یـاد آورد که نـام او در آن زمـان ادوارد کامرون بود. اما پس از بازگشـت، معلـوم شد که همه او را به عنـوان ال بیلک می‌شناسـند. هیچ کس از کـامرون نشـــنیده است. خـــود مهنـــدس معتقد بـــود که او نه به "مـــادری" خـــود، بلکه به یک بعد مـــوازی معین برگشـــته است...

در 14 آگوست 1944، آل بیلک، سپس ادوارد کامرون و برادرش دانکن کامرون گفته می‌شدند که در فیلادلفیا از ناوشـکن الـدریج قـرار دارند. بنا بر گزارش‌هـا، این نـاو جنگی به همـــراه نـــیروی دریـــانوردی در معـــرض میـــدان قدرتمند قـرار گـرفت و بـاعث ناپدید شـدن آن در مقابل ناظران شد. بنابراین، به نظر می‌رسید که امکان انتقـال او به نورفولک و بازگشت او به چند ثانیه بعد...

بـرادران به یک صـورت یا دیگـری، به بیمارسـتان آمدند و در آن‌جا دریافتند که در آینده هستند- در سال 2147ـ در طی شش هفته، آن‌ها در معـرض آسـیب ناشی از اشـعه بودند. پزشکان آن‌ها را با تجهیزات لـرزش و نـور درمـان کردند. بیلک از برنامه‌هـــای تلویزیـــونی آمـــوخت که این سیاره دستخوش تغییرات جوی قابل توجهی شده اسـت، که حـــتی قبل از ســـال 2025 آغـــاز شـــده است. قطب مغناطیسی به طـــور قابل تـــوجهی تغیـــیر کـــرده است. درست اسـت، تا آن زمـان می‌تـوان سـاختاری مصـنوعی ایجـاد کـرد که مـانع از روند جابجـایی شـود. اما تعـدادی فاجعه جهانی پیش از این رخ داده است.

در نتیجه، امداد زمینی تغیـیر یـافت: خطـوط قاره‌هـا، به ویژه آمریکا و اروپا تغیـیر یـافت، فقط بخش کـوچکی از فلوریدا باقی ماند، آتلانتا در سـواحل اقیـانوس به پایـان

رسـید و دریاچه‌هـای بـزرگ در یک دریاچه بـزرگ ادغـام شدند... دیگر کشورهایی مانند ایـالات متحـده و... وجـود نداشت. کانـادا چـیزی مانند قـانون نظـامی در قلمـرو آمریکا وجود داشـت، هیچ دولت مرکـزی وجـود نداشت... در آن زمـان، جمعیت این سـیاره به 400 میلیـون نفر کـاهش یافته بـود که از این تعـداد 50 میلیـون نفر در قلمرو ایالات متحده آمریکا سابق زندگی می‌کردند.

بیلک فهمید که به همـــــــــــــراه اقلیم، زمین توسط آشفتگی‌های سیاسی درک شـده است. در قـرن بیست و یکم، به دلیل این‌که فن آوری‌های بیگانه در اختیـار دولت آمریکا بـــود، گفته می‌شد که نظم جهـــانی جدید در این سیاره تأسـیس شـده است. اما جنگ جهـانی سـوم آغـاز شد، که در آن روسـیه و چین علیه اروپا و ایـالات متحـده بیرون آمدند... بسیاری از شهرها در آمریکا نابود شدند و نظم جدید به هم خورد.

با وجـــود این، فنـــاوری پیشـــرفته از بین نرفته است. از سـال 1954 تا 2000، آل بیلک و دانکن کـامرون (به دلایلی که او نـیز بیلک نشد) در پـروژه مونتـوک شـرکت کردند. این یک سـری آزمایشـات مخفی دولت با هـدف ایجـاد سـلاح‌های روانی و هم‌چـنین بررسی ویژگی‌هـای میـادین قدرتمند الکترومغناطیسی بـود که می‌تواند به انتقال، مسافرت زمان و تأثیر فکر بر روی اشـیاء مـادی کمک کند... این آزمایشات در کمپ هرو، در نزدیکی شهر مونتوک انجام شد (ایالت نیویورک)، از این رو نام.

بنـابراین، در سـال 1984، بیلک به 2749 منتقل شـد، جایی که حدود دو سـال در آن‌جا ماند. او در آن‌جا دید که شهرهای شناور در حـال حـرکت در سراسر اقیـانوس در

پشــتی‌های زمین هســتند. زنــدگی بر روی زمین توسط مــردم اداره نمی‌شــد، بلکه توسط یک سیســتم رایــانه‌ای انجـام می‌شد. در عـوض دولت، یک ضد هـوش مصـنوعی در قــالب یک ســاختار غــول پیکر کریســتالی غــول پیکر وجود داشت. شما می‌توانید با او ارتبـاط تلفـنی برقـرار کنید. نحوه زندگی در این سیاره شبیه به کمونیستی بود: به هر فرد همه مزایای لازم برای زندگی فراهم می‌شــد، اما مازاد قبلاً مجبور به کسب درآمد بود...

بیلک از سال 2749 به سال 2014 نقل مکان کـرد و در آن‌جا با برادرش دانکن ملاقات کـرد. سـپس هر دو ســال 1984 به "مادری" خود بازگردانده شدند.

یکی از شرکت کنندگان در آزمایش مشهور فیلادلفیا، آل بیلک، در مورد سفر خود به آینده گفت: به گفته وی، وی حدود 21 هفته در سال 2147 و دو سال کامل در سـال 2749 زندگی کرد. او سخنان خود را با توصیف وقایع در حـــال حاضر تأیید می‌کند. با توجه به خـــاطرات بیلک از آینده، به زودی یک نظم جهـانی جدید حـاکم خواهد شد و ما پیامدهای فاجعه آمیز تغییرات آب و هوایی را احساس خواهیم کرد. و این همه چیز نیست.

پروژه Montauk مجمـوعه‌ای از آزمایشـات طبقه بنـدی شـــده توسط دولت آمریکا است که در کمپ هـــیرو، در نــزدیکی Montauk، نیویــورک انجـام شد. هـدف از این پروژه ایجـاد سـلاح‌های روانشـناختی و هم‌چـنین بررسی ویژگی‌های میـادین الکترومغناطیسی فـوق العـاده قـوی برای مسافرتهای زمانی، دوربـری و ایجـاد ذهـنی اشـیاء بوده است.

بیلک می‌گوید که او در آزمایش فیلادلفیا شرکت کرد. در 14 اوت سال 1944، او در حال گذر از DE 174 بود که آن روز به طرز مرموزی ناپدید شد.

به گفته بیلک، وی در بیمارستانی در کنار برادرش دانکن کامرون از خواب بیدار شد، جایی که وی شش هفته را در دوره نقاهت از آسیب اشعه‌ای که در طول آزمایش به دست آورد، گذراند.

پزشکان آینده از لرزش و تجهیزات سبک برای معالجه وی استفاده می‌کردند.

اخبار و برنامه‌های آموزشی همه وقت از تلویزیون پخش می‌شد.

در آن‌جا، وی متوجه شد که به دلیل تغییرات جهانی آب و هوا، تعداد زیادی از تغییرات جغرافیایی در این سیاره رخ داده است، که قبل از سال 2025 آغاز شده است.

خطوط ساحلی و کانتورهای ایالات متحده و اروپا با آن‌چه که اکنون می‌بینیم تفاوت چشمگیری داشت. سطح دریا بالا رفته است و تقریباً چیزی از فلوریدا باقی نمانده است. آتلانتا (جورجیا) تقریباً در ساحل اقیانوس قرار داشت. می‌سی سی پی به یک آبراه داخلی تبدیل شده است. دریاچه‌های بزرگ به یک دریاچه بزرگ تبدیل شده‌اند. زیرساخت‌های آمریکا نابود شد. ملل مانند "آمریکایی‌ها" و "کانادایی‌ها" دیگر وجود نداشتند.

در سال 2147 نوعی قانون نظامی محلی وجود داشت.

دولت مرکزی وجود نداشت.

قطب‌های مغناطیسی زمین شروع به تغییر کرد، اما در آن زمان یک سازه قطبی مصنوعی ایجاد شده بود که مانع از فاجعه شد و مانع از تغییر قابل توجه قطب‌های مغناطیسی شد.

جمعیت جهان به 400 میلیون نفر کاهش یافته است. جمعیت ایالات متحده تقریباً 50 میلیون نفر بود.

بیلک ادعا می‌کند که از سال 1954 تا 2000، دولت آمریکا با فناوری‌های بیگانه در اختیار آن‌ها بود.

مشکلات بین 2004-2005 آغاز شده است. نظم نوین جهانی به تدریج کل سیاره را در دست گرفت، اما اجرای این نقشه‌ها با جنگ ممانعت شد. در مقطعی جنگ بین روسیه / چین در مقابل آمریکا / اروپا آغاز شد. بسیاری از شهرهای آمریکا نابود شدند. نظم نوین جهانی از بین رفته است.

دولت در حال حاضر دارای فن آوری‌هایی است که می‌تواند سطح تابش را به میزان قابل توجهی کاهش دهد و زباله‌های هسته‌ای را ظرف چند روز خنثی کند، اما به دلایل سیاسی از توسل به آن‌ها خودداری می‌کند. در آینده از این فناوری‌ها برای از بین بردن پیامدهای تابش جنگ جهانی سوم استفاده خواهد شد.

پس از آن، بیلک با همان روش غیر قابل توضیح خود را در سال 2749 یافت، جایی که تقریبا دو سال در آن‌جا ماند. وی سپس به سال 2014 بازگشت و در آن‌جا دوباره با برادرش دانکن ملاقات کرد و پس از آن هر دو در سال 1984 بازگشتند.

در سال 2749 بیلک ستونهای سفالی و شهرهای شناور را دید. این شـــهرها می‌توانند در کل اقیـــانوس حـــرکت کنند.

این کنـــترل توسط یک سیســـتم رایـــانه‌ای با هـــوش مصـنوعی انجـام شد. اصـلاً دولـتی نبـود. در عـوض، یک ساختار شناور کریستالی غول پیکر وجود داشت که با آن می‌توانست ارتباط تلفنی برقرار کند.

شگفت‌انگیزترین جنگ‌افزارهای حیوانات

آیا می‌دانستید که انسان، خطرناک‌ترین موجود روی کره‌ی زمین است؟ ما انسان‌ها با کوله باری از سلاح‌ها و ابزارهای پیشرفته، این قدرت را یافته‌ایم که در برابر بسیاری از خطرها، از خود دفاع کنیم.

اما شاید برایتان جالب باشد که بدانید اکثر حیوانات، بی‌آنکه به طور مستقیم نیش بزنند یا گاز بگیرند، می‌توانند از خود دفاع کنند. از سوسکی که به سمت دشمن خود اسیدِ داغ شلیک می‌کند تا نوعی ماهی با مهارت‌های تیراندازی بالا که باعث می‌شود تفنگ در نظرمان در حد ابزاری عادی تنزل کند؛ اکثر حیوانات به طور طبیعی به جنگ افزارهایی جالب توجه - و تا حدی عجیب - مسلح هستند. مکانیزم دفاعی این موجودات تنها به هدف گیری و شلیک کردن ختم نمی‌شود، بلکه آنان، اغلب از تمام بدنشان برای پاسداری از قلمرو یا خانواده‌ی خود، بهره می‌گیرند. جامه‌های رزمتان را برگیرید! می‌خواهیم درباره‌ی جنگ افزارهای حیوانات سخن بگوییم.

10- نهنگ گوژپشت

وقتی یکی از بزرگ‌ترین پستانداران دریا می‌خواهد دلی از عزا درآورد، یک یا دو ماهی برایش کافی نیست. نهنگ گوژپشت، اغلب چند تا از دوستان گوژپشتش را فرا می‌خواند تا با همکاری یکدیگر، روشی زیرکانه را برای فراهم کردن یک خروار ماهی به کار بندند. این نهنگ‌ها، نخست یک گروه ماهی را احاطه می‌کنند، و سپس با بیرون دادن جریان هوا، ماهیان را در نوعی تور

حبابی گیر می‌اندازند. این تور به گونه‌ی شگفت آوری محکم است و می‌تواند مثل یک تور واقعی، ماهی‌ها را به دام بیندازد. وقتی ماهی‌ها به تور افتادند، نهنگ‌های گوژپشت به نوبت به ته تور شیرجه می‌روند و سپس با دهان کاملاً باز از وسط آن می‌گذرند و با هر حرکت خود، یک وعده‌ی غذایی حسابی نوش جان می‌کنند. گوژپشت‌ها آن قدر این روند را تکرار می‌کنند تا اشتهای نهنگینشان فرو بنشیند. بوفه آزاد ما آدم‌ها در کنار رستوران نهنگ‌ها، جلوه‌اش را به کلی از دست می‌دهد.

9- عنکبوت تُف انداز

مرد عنکبوتی از قدرت خود در پرتاب تار عنکبوت، برای پریدن و تاب خوردن میان ساختمان‌ها استفاده می‌کرد. این توانایی‌های خارق العاده، به طور طبیعی در عنکبوت تف انداز وجود دارند. در نگاه اول، این جنبنده‌ی کند هشت پا، با آن چشم‌های ضعیفش، چندان خطرناک به نظر نمی‌رسد. اما هیچ وقت گول ظاهر را نخورید، زیرا این عنکبوت، صاحب چیزی است که سایر بندپایان از داشتن آن محروم‌اند: توانایی تف کردن ماده‌ای چسبناک بر روی شکار. عکبوت تف کن، دو شکم دارد، در یکی از شکم‌هایش ماده ابریشمین برای تار بافتن را نگه می‌دارد و در دیگری تف چسبناک. هنگامی که این شکارچی، لقمه‌ی چرب و نرمش را می‌بیند، تف خود را مثل برق با سرعتی برابر یک ششصدم ثانیه، بر روی شکارش می‌اندازد. قربانی بیچاره به وسیله‌ی این تف بر جای می‌ماند تا این عنکبوت سر برسد و نیش کشنده‌ی خود را در تنش فرو کند.

8- کژدم شلاقی

کژدم شلاقی، که به خاطر دمِ باریک و شلاق مانندش به این نام شهرت یافته است، تنها به اندازه‌ی 18 سانتی‌متر رشد می‌کند و به اندازه‌ی کژدم‌های معمولی خطرناک نیست. در واقع، این کژدم اصلاً زهرآلود نیست و با دمش نیش نمی‌زند. اما کژدم شلاقی، قابلیتی دارد که انواع دیگر کژدم از آن بی‌بهره‌اند: اسید. اگر کژدم شلاقی احساس خطر کند، دمش را مانند شلاق به اطراف تکان می‌دهد و از غدد مقعدی خود، مایعی سوزنده به بیرون پرتاب می‌کند. این مایع، اگرچه زهرآلود نیست، اما به قدری سوزش‌آور است که باعث شود جانوران شکارچی، پس بکشند - یا دست کم اندکی درنگ کنند - و به این ترتیب کژدم شلاقی فرصتی می‌یابد تا خود را از معرکه به در برد.

7- مورچه‌ی مالزیایی

بیشتر مردم با مورچه‌ی آتشین و نیش دردناکش آشنا هستند، اما این حشره‌ی قرمز رنگ، در مقایسه با پسرعمویش، مورچه‌ی مالزیایی، جایزه‌ی سر به راهی را از آن خود می‌کند. مورچه‌ی مالزیایی، که به مورچه‌ی انفجاری نیز شهرت دارد، کار خود را به عنوان سرباز، به نحو احسن انجام می‌دهد. اندازه‌ی این مورچه، همانند مورچه‌های معمولی است، اما وظیفه‌ی محافظت و پاسداری از سایر اعضای گروه مورچگان را به دوش می‌کشد. به عنوان مورچه‌ی سرباز، در درون بدن او، از سر تا قسمت عقبی جسم، کیسه‌هایی زهرآلود وجود دارد. وقتی سر و کله‌ی یک موجود شکارچی پیدا می‌شود، این مورچه عضلاتش را منقبض می‌کند تا زهر در یک نقطه جمع گردد. سپس، مثل یک زودپز منفجر

شده، سم را بر روی موجـود مـزاحم می‌پاشد. شـکارچی بی‌نوا ممکن است از زهر کشته شود، یا اگر بـزرگ باشد و جـان سـالم به در بـبرد، دیگر تا مـدت‌ها خیـال نزدیک شـدن به مـورچه‌ی دیگـری در آن اطـراف را به سر راه نمی‌دهد. البته مورچه‌ی مالزیایی هم می‌میرد. او جـان و اعضـای بـدنش را بـرای هـدفی بزرگ‌تر که همـان حفظ جامعه‌ی مورچگان است، فدا می‌کند.

6- راسو

این پستانداران سـیاه و سـفید، عنـوان بـدبوترین جـانور جهان را از آن خود کرده‌اند، که البته شـاید بخشی از این شـهرت، به خـاطر حضـور فعالشـان در انیمیشن‌های کودکانه باشد. اما تصـویری که در تلویزیـون از آن‌ها دیده‌ایم، همچـون بسـیاری از چیزهـای دیگـری که از این جعبه‌ی جـادویی پخش می‌شـود، تصـویر کـاملاً درسـتی نیست. به گـزاش انجمن مهر ایـالات متحـده، این موجودات، بر خلاف سوء تفاهماتی که درباره‌شان وجـود دارد، در حـالت عـادی بـدبو نیسـتند و تنها زمـانی که احساس خطر کننـد، بمب بدبویشـان را رها می‌سـازند و حـتی در آن شـرایط هم، سـعی می‌کنند با علامت‌هـای هشـداردهنده - مثل هیس هیس کـردن، پا به زمین کوبیدن یا بلند کردن دم، مهاجم را از نیت خود آگـاه کنند و فقط در صـورت ضـرورت مـایع بدبویشـان را آزاد می‌کنند. راسو می‌تواند افشـانه‌ی آزاردهنـده‌اش را تا فاصله‌ی سه متری پرتاب کند، اما بعد از پنج یا شش بـار اسـتفاده از این مـایع، ذخـیره‌اش تمـام می‌شـود و باید دوباره جای آن را در بدنش پر کند، که این دوباره سازی، حـدود ده روز به طـول می‌انجامد. این افشـانه اگرچه

کشنده نیست اما به قدری بدبو و متعفن است که بـاعث می‌شود هر حیوان مهاجمی، فرار را بر قرار ترجیح دهد. این بو تا چندین روز باقی می‌ماند و موجود نگـون بخـتی که هدف این اسپری قرار بگیرد، تا مـدت‌ها عـذاب خواهد کشید.

5- ماهی کماندار

ماهی کماندار، تیر انـداز درجه یک رودخانه‌ها است و یک جریـان فـواره‌ای آب، سـلاح او محسـوب می‌شـود. با یک هدفگیری درست، این ماهی می‌تواند تنها با پاشـیدن آب از دهـان، از عهـده‌ی هر حشـره‌ای که در فاصـله‌ی چند فـوتی‌اش باشـد، بربیاید. مـاهی کمانـدار، که بیشـتر در آسـیا یـافت می‌شـود، طـولی به انـدازه‌ی تنها 15 سانتی‌متر دارد و سر و بدنش تخت و نازک هستند. دهان این ماهی به سمت بالا شـیب دارد و هنگـام پـرش بـرای گرفتن حشـرات خـارج از آب، حسـابی به کـارش می‌آید. ماهی کماندار، معمولا نزدیک به سطح آب شـنا می‌کند و هنگامی که متوجه حضور شکار در نزدیکی خود می‌شـود، چشـمانش را همچـون یک رادار، تنظیم می‌کند تا حشـره در تیررسش قرار گیرد. سپس، یک جریان جهشی آب، به سرعت، از دهان او به سمت قربانی شلیک می‌شود. این جریـان قـوی آب می‌تواند تا 1.5 مـتر دورتر رود. مـاهی کماندار، تقریباً همیشه با یک بار شلیک، به هدف می‌زند، و ملخ‌هـا، عنکبوت‌ها و سـایر حشـرات را در جا می‌کشد. اگر حشـره‌ای به انـدازه‌ی کـافی نزدیک باشـد، مـاهی کمانـدار از تیرانـدازی صـرف نظر می‌کند و تنها از آب بیرون پریده، با دهان خود حشره را می‌گیرد.

4- مارمولک شاخدار

مارمولک شاخدار به قدری مجهز به تـدابیر دفـاعی است که می‌تـوان او را وزیر دفـاع سـایر گونه‌هـای حیوانـات نامید. پوست بدن این مارمولک، همچون آفتـاب پرسـت، می‌تواند به رنگ محیطی که در آن سـاکن اسـت، یعـنی صـحرا، دربیاید. این خزنـدگان به لطف رنگ بنـدی پشت بدن و خارهای‌شان، حتی می‌توانند بر روی صخره‌ها نـیز استتار کنند. اگر استتار هم کارگر نیفتـاد، روش دفـاعی بعـدی مارمولک شـاخدار این است که بـدن خـود را بـاد می‌کند تا بزرگ‌تر به نظر برسد و اشـــتهای شـــکارچی احتمالی را کور کند. اگر این روش هم دشمن را از پیش روی بازنداشت، مارمولک شاخدار، تیر خلاص را می‌زند – او از چشـــمانش خـــون به بـــیرون می‌پاشد. مارمولک شـاخدار بـرای انجـام این کـار، جریـان خـون را در سـایر نقاط بدن محدود کرده، فشار خون را در سرش افزایش می‌دهد و باعث پارگی رگ‌هـای پلک چشـمانش می‌شـود. او می‌تواند فوران خون را تا فاصله‌ی 1.5 متری خود، به هـدف بزند. اگرچه این خـون، سـمی نیسـت، اما به نظر می‌رسد حیوان مهاجم را گیج می‌کند و مزه‌ی خیلی بـدی هم دارد.

4- سوسک بمباران کننده

از آن‌جایی که سوسک‌ها نمی‌توانند مثل سـایر حشـرات، در یک چشم به هم زدن پرواز کنند، به ابزارهـای دیگـری نیاز دارند تا در برابر دشمنان از خود دفـاع کنند. سوسک بمباران کننده، با مکانیزم‌های دفاعی خـوبی مجهز شـده است. مثلاً یک بـــــــدن زرهی که او را در برابر عوامل محیطی، مصون نگه می‌دارد. اما کارسـازترین سـلاح این سوسک در برابر شکارچیان، مـایع بسـیار داغی است که

از شکمش به بـیرون فـوران می‌کند. در درون شـکم این سوسک، دو مخزن پر از مواد شیمیایی وجود دارد که اگر این دو با هم تــرکیب شــوند، اســیدی تولید می‌کنند که دمای آن به 212 درجه‌ی فار نهایت می‌رسد (100 درجه سلسـیوس). سـپس، این اسـید، به صـورت انفجـاری، از دیواره‌ی شکمی سوسک به بیرون پاشـیده می‌شـود. اگر این افشـانه بـرای ترسـاندن یک حیـوان کـافی نباشـد، سوسک بمباران کننده، همان طـور که شـکارچیِ خـود را به حمـام اسـید مهمـان می‌کنـد، از خـود صـدایی مشـابه صدای تیراندازی خارج می‌سازد.

2- مارماهی دهان گرد

مارمـاهی دهـان گـرد، که در اکـثر اقیانوس‌هـای جهـان یافت می‌شود، برای دور کردن شـکارچیان احتمـالی‌اش، یک کثیف کاری حسابی راه می‌اندازد. وقتی این مــاهی، وحشت زده می‌شـود، یا احسـاس خطر می‌کنـد، مـاده‌ای چسبناک و غلیظ تولید کـرده، از آن به عنـوان یک روکش محافظ اســـتفاده می‌کند. بعد از رفع شـــدن خطـــر، مارماهی خود را گره می‌زند و سـپس با پیچ و تـاب دادن به بدنش، این گـره را می‌گشـاید و به این تـرتیب، از شر ماده‌ی چسبناک خلاص می‌شود. اگر مارماهی، این کار را انجـام ندهـد، در مـاده‌ی کـثیف و چسـبناک خـودش خفه خواهد شد. به گفته‌ی داگلاس فـــاج، زیست‌شـــناس دریایی، این‌جانوران فقط تا 40 سانتی‌متر رشد می‌کنند و عرضی برابر انگشت شست دارند، اما قادرند در عرض یک ثانیه، حدود یک لیـتر مـاده‌ی چسـبناک تولید کنند. اگر یک مــاهی شــکارچی بخواهد به این موجــود چســبناک، نـاخنکی بزنـد، خیلی زود پشـیمان خواهد شـد، چـرا که

مارماهی دهان گـرد، به محض گـاز گرفته شـدن، مـاده‌ی چسـبناک خـود را آزاد می‌کند. سـپس، دسـتگاه تنفسی ماهی مهاجم پر از ماده‌ی لزج می‌شـود و دیـری نمی‌پاید که ماهی نگون بخت، در اثر خفگی، جان می‌سپارد.

1- مارماهی الکتریکی

در حـالت عـادی، آب و ولتـاژ بـالا، با هم نمی‌خوانند. اما بـرای یکی از جـانوران زیر دریـا، تـرکیب این دو، بسـیار مفید و مؤثر است. شاید مارماهی‌های الکـتریکی، نـام و ویژگی‌هـایی مشـابه مارماهی‌هـای معمـولی را داشـته باشند، اما با گربه ماهیان، خویشاوندی نزدیک‌تری دارند. مارماهیان الکتریکی، در سراسر آمریکـای جنـوبی، درون آبگیرها و رودخانه‌هـایی که کف آن‌ها گل آلـود اسـت، یـافت می‌شـوند و می‌توانند تا 2.5 مـتر رشد کنند. رنگ این موجودات، اغلب سبز تـیره یا خاکسـتری است که به آن‌ها کمک می‌کند در محیط طبیعیشـان اسـتتار نمایند. اما اصـلیترین خصیصه‌ی آن‌ها به راسـتی تکـان دهنـده است. اعضـای بـدن این مارماهیـان، دارای سـلول‌های خاصی به نـام «الکتروسـیت» است که آن‌ها را عملاً به بـاتری تبـدیل می‌کند. این مارماهی‌ها از انـدام‌های الکتریکی خود برای حس کردن اجسام خارجی و ماهیـان کـوچک‌تر که غـذای خوشـمزه‌ای برایشـان محسـوب می‌شوند، اسـتفاده می‌کنند. این حیوانـات حـیرت انگـیز، برای تغذیـه، شـوک‌های ضـعیفی به ماهی‌ها وارد کـرده، آن‌ها را فلج می‌کنند، و سـپس، شـکار خـود را، که هنـوز زنده است، اما قادر به حـرکت نیسـت، مثل اسـپاگتی به داخل دهان می‌کِشند. آن‌ها هنگام احساس خطر، نـیروی بـرقی برابر 600 ولت به سـمت مهـاجم آزاد می‌کنند و

اغلب اوقـات دشـمن خـود را می‌کشـند. در نظر داشـته باشید که در یک پریز معمولی در ایالات متحـده تنها 100 ولت بـــــرق جریـــــان دارد. واضح است که مارمـــــاهی الکتریکی، همچون بقیه‌ی موجودات این لیست، از قدرت فوق العاده‌ای برخوردار است.

شگفتی ناشناخته معماری جهان

همه ما کلوســـئوم، تاج‌محل و دیـــوار بـــزرگ چین را می‌شناســیم. اما بناهــای شــگفت‌انگیزی هم در سراسر دنیا وجــود دارند که شــاید بســیاری از ما از وجــود آن‌ها اطلاعی نداشــته باشــیم. در ادامه با عجیب‌تــرین همــراه باشید تا به برخی از این معماری‌ها بپردازیم.

برای کشف چند نمونه از معماری‌هــای ناشــناختهٔ جهــان، به ســـایت پرسش و پاسخ Quora سر زدیم تا با آثـــار معماری برجسته‌ای که کمتر شناخته‌شده، آشنا شویم.

7- کاخ پارلمان، رومانی

بزرگ‌ترین، گران‌ترین و سنگین‌ترین بنای مدیریت مــدنی جهان، «کــاخ پارلمــان» بخارســت، به معنــای حقیقی یک شــگفتی معمــاری است. «جن هــوک» به عنــوان یکی از کاربران سایت Qoura می‌گوید:

این بنا که توسط دیکتاتور کمونیست نیکولای کوسیســکو ساخته‌شــده، به قــدری عظیم است که نمی‌تــوان از آن عکسی گرفت که ابعادش را درست نشان دهد. هوک یک وکیل است که در این قصر از اواسط دهه 90 میلادی کار کرده است.

این بنــای نئوکلاســیک که در ســال 1984 ساخته‌شــده، شامل 12 طبقه (به همراه 8 طبقه زیر زمین) و 3100 اتــاق با مســاحت کلی 330,000 مــتر مربع است. این پــروژه به شــکل بی‌ســابقه‌ای 3’3 میلیــارد یــورو هزینه دربرداشت و البته بــرای مــردم بخارست به قیمت بخش بزرگی از شهرشان تمام شد. برای ساخت کاخ پارلمــان،

یک پنجم بخش مرکـزی بخارست با خـاک یکسـان شد. از جمله اکثر محله‌هـای تـاریخی شـهر. می‌تـوان به بیش از 30 کلیسا و کنیسه و حــدود 30 هــزار خانه مســکونی اشاره کرد. هوک می‌گوید:

فرش‌هـای راه‌راهِ طبقه همکف که راهروهـای عـریض را پوشش می‌دهد؛ در زمـان سـاخت بنا و در داخل آن بافته شده‌است. بـــافت آن‌ها خـــارج از قصر و آوردن‌شـــان به داخل به دلیل حجم عظیم این فرش‌ها مقرون‌به‌صـــــرفه نبود.

6- مسجد بزرگ جن، مالی

مسـجد بـزرگ جن، ساخته‌شـده در سـال 1907 میلادی، بزرگ‌ترین بنـای گلی جهـان به حسـاب می‌آید که تقریبـاً تمـام آن با خشت‌های پخته شـده زیر نـور آفتـاب، شـن، ساروج گلی و گچ ساخته‌شده‌است. این بنا به عنوان یکی از بزرگ‌تــرین دســتاوردهای معمــاری ســبک ســودانی-ساحلی به حساب می‌آید. این مسـجد در سـال 1988 به عنـوان مـیراث جهـانی در یونسـکو به ثبت رسـیده است. سه منـارهٔ مسـجد با شـاخه‌های نخل تـزئین شـده که در زمان داربست زدن برای تعمیر سالیانه دوبرابر می‌شود. این سنتی است که مـردم محلی در ماه‌هـای آپریل و مِی طی یک فسـتیوال انجـام می‌دهند. آبیشک لامبـا، یکی از کاربران Quora می‌گوید:

گرمای بی‌رحم تابستان شمال آفریقا باعث ترک خـوردن بنا می‌شـــود و به مـــرور آن را سست می‌کند. قبل از این‌که باران سالانه شـروع به باریـدن کنـد، مـردم محلی

تمام بنا را با گِل یک تالاب خشک شـده مجـدداً مسـتحکم می‌کنند.

5- قلعۀ درآور، پاکستان

قلعه درآور، شامل 40 دژ متحیرکننـدۀ به شـکل مـربعی دقیق است که از دل کــویر سر بر آورده‌اند. در مجمــوع، دیوارهای قلعه مساحتی حدود 1500 مترمربع و طــولی حــدود 30 مــتر دارند. فیصل خــان، از کــاربران Qoura، می‌گوید:

این یک بنای بی‌نظـیر در میـان صـحرای کولسـتان است. اکثر مردم از وجود قلعۀ درآور باخبر نیستند. حتی بیشتر پاکستانی‌ها نیز از این امر اطلاعی ندارند.

این موضــوع یک دلیل منطقی دارد؛ بــرای دیــدن قلعــه، مسافران باید یک راهنما به همراه ماشین بـرای سـفری یک روزه از بـالاپور پاکسـتان به کـویرِ کولسـتان و قلعـۀ درآور استخدام کنند. هم‌چنین برای دیدن داخل قلعه نیاز به دستور خاص امیر یا رهبر منطقه است.

4- چند بائوری، هند

چند بائوریِ راجستان، یکی از ناشناخته‌ترین بناها در هند است که شامل یک بنای مربعی پله‌وار با عمق 13 طبقه می‌شــود و دیــوار آن با راه‌پله‌هــای دو طرفه خط‌کشی شده‌است. این پله‌ها تا 30 مــتر پـایین دیـوار ادامه پیـدا می‌کنند. جـایی که یک اسـتخر از آب سـبز زمـردی چشم انتظــار مهمان‌ها است. مــارپیچ خیره‌کننــده و متقــارن پله‌ها –به گفتـۀ ویپـول یـادو، به نظر می‌رسد که یک راه تمام ناشـدنی را تا زیر زمین ادامه می‌دهد. با 3500 پله

چند بـائوری، یکی از عمیق‌تـرین و وسـیع‌ترین‌ها در نـوع خـود است. این بنا توسط شـاه چنـدا از سلسـلۀ نیکومبا بین سال‌های 800 و 900 بعد از میلاد طراحی شده بود؛ تا در عین زیبـایی، کـاربردی نـیز باشد. با توجه به شـکل ساخت آن کف بنا از بالای آن خنک‌تر است که در منطقۀ گرم‌وخشک راجستان به نظر ضروری می‌رسد.

4- استاری موست، بوسنی و هرزگوین

اگر هر بنای تاثیرگذار داسـتانی داشـته باشـد، «اسـتاری موست» داستانِ یک بازگشت است. هریس کستو نــیز از کاربران Qoura می‌گوید:

پل کهنه یا به قول محلی‌هـا، اسـتاری موسـت، در سـال 1566 با 456 سنگ محلی توسط معمار عثمـان، معمـار حجرالــدین، ســاخته شد و از آن به بعد این بنا تبــدیل به قلب تپنده شهر شد.

این پل گوژپشت در شهر مستار و در تقاطع این شهر با رود نِرِتوا واقع است. با عرض 4 مـتر، طـول 30 مـتر و ارتفاع 24 متر، این بنا شناخته‌شـده‌ترین بنـای کشـور و یکی از بهـترین نمونه‌هـای معمـاری اسـلامی در منطقه بالکــان است. اما در دهــۀ 1990، این پل به وســیلۀ نیروهای بوسنی-کروات در جنگ بوسـنی نـابود شد. پس از جنــگ، شــهر و پل آن دوبــاره بازســازی شد. کســتو می‌گوید:

تقریباً 10 سال طول کشید تا ایدۀ پل دوباره به زنـدگی برگردد و در جولای 2004 یک «پل کهنۀ جدید بازگشایی شد.

پل از زمان بازسازی تغییراتی کرده، اما هنوز محلی‌ها از بالای آن داخل آب یخ رود نرتوا می‌پرند تا شهامت و مهارت خود را به رخ سایرین بکشند. این موضوع را می‌توان به نوعی یک سنت قدیمی در این منطقه دانست.

2- دیوار بزرگ هند

ایوش مانو نیز که یکی از کاربران Qoura است، می‌گوید:

همهٔ ما نام دیوار بزرگ چین را شنیده‌ایم. اما تعداد کمی می‌دانند که هند هم دیوار بزرگ خود را دارد که برای مدت زیادی زیر سایهٔ همسایه خود در شرق پنهان بوده است.

از دیوار بزرگ هند، هم‌چنین به عنوان دومین دیوار بزرگ جهان، بعد از دیوار چین نام برده شده‌است. این دیوار واقع در راجستان، 36 کیلومتر طول دارد و عرضه آن در بعضی نقاط به 4’5 متر هم می‌رسد. دیوار بزرگ هند شامل هفت درِ قلعه است. رانا کومبا، یک حکمران محلی، سفارش ساخت این دیوار را در سال 1443 برای حفاظت از قلعه‌اش واقع در تپهٔ بالایی داد. مانو می‌گوید:

بر اساس افسانه‌هایی که دربارهٔ این دیوار وجود دارد، با این‌که تلاش‌های بسیاری برای بازسازی آن صورت گرفته، اما هنوز نتوانسته‌اند دیوار را کامل کنند. در نهایت پادشاه از مشاور مذهبی خود کمک می‌گیرد و او می‌گوید که باید یک قربانی تقدیم شود. داوطلبی جان خود را در این راه فدا می‌کند تا سایرین زنده بمانند.

امروز یک دروازهٔ بزرگ در جایی که قربانی مدفون شده بنا کرده‌اند و عبادتگـــاهی هم بـــرای مکـــانی که ســـرش مدفون شده، ساخته‌اند.

دیـــوار در قـــرن 19 بزرگ‌تر شد و حـــالا بیش از 360 عبادتگـاه بین دیوارهـایش قـرار دارد. اما خـود بنا بـرای باقی جهان هنوز گنجی ناشناخته است.

1- مسجد شیخ لطف‌الله، ایران

کـــاربر Quora، «مونا خـــاتم» این مســـجد را به عنـــوان شـــاهکار معمـــاری صـــفوی ایـــرانی و «یک پـــژوهش درهارمونی تواضع» توصـیف می‌کند. مسـجد خیره‌کننـدهٔ شیخ لطف‌الله، واقع در میدان نقش جهان اصفهان، بین سال‌های 1603 و 1619 و دورهٔ شاه عباس اول ساخته شد. مســجد به افتخـــار پـــدرزن شـــاه، شـــیخ لطف‌اللـــه، این‌چـــنین نام‌گـــذاری شد. این مســـجد از آن نظر عجیب است که هیچ مناره یا حیاطی ندارد. خاتم می‌گوید:

این موضـوع احتمـالاً به این دلیل است که مسـجد بـرای استفادهٔ عموم سـاخته نشـده بـود. بلکه به عنـوان مکـان عبادت برای زنان حرم مورد استفاده قرار می‌گرفت.

تزئینات داخل مسجد بسیار نفیس است. خاتم می‌گوید:

در تزیینات گنبد از کاشی‌های ظریفی اسـتفاده شـده که در طول روز از کِرِم تا صورتی، تغییر رنگ می‌دهد. داخل محـراب از پیچیـدگی موزاییک‌هـایی که دیوارها را تـزئین می‌کنند شگفت‌زده می‌شوید. هم‌چنین سقف بی‌نظـیری دارد که کوتـــــاه است و به زردی می‌گراید. اشـــــعهٔ خورشیدی که از چند پنجرهٔ مشبک بالای سـاختمان عبـور

کـرده یک فعل و انفعـال همـواره متغـیر از نـور و سـایه تولید می‌کند.

شهری که بیشترین تعداد آسمان‌خراش را دارند

تقریباً در هر شهر بزرگ و توسعه‌یافته‌ای، آسمان‌خراش‌هایی وجود دارد که از زمین و آسمان، نمای فوق‌العاده‌ای دارند. با این‌حال، تعداد آسمان‌خراش‌ها به‌طور قابل ملاحظه‌ای، از شهری به شهر دیگر متفاوت است. بیشترین تعداد این ساختمان‌های سر به فلک کشیده، در آسیا قد بر افراشته‌اند. حال سؤال اساسی این است چرا ظهور این پدیده در آسیا ملموس‌تر است. رشد روز افزون اقتصادی و افزایش تعداد میلیونرها در آسیا، موجب سرمایه‌گذاری بیشتر در بخش املاک در این قاره کهن شده‌است. در ادامه با عجیب‌ترین همراه باشید.

ساخت آسمان‌خراش برای بسیاری از سرمایه‌گذاران به منزلهٔ افزایش ارزش دارایی‌ها و در نتیجه بازگشت سودهای کلان است. بسیاری از شهرهای آسیاییِ حاضر در فهرست ما، مانند هنگ‌کنگ، تراکم جمعیت بسیار بالایی دارند که به ساخت آسمان‌خراش‌های مرتفع برای نهایت استفاده از زمین‌های‌شان منجر شده‌است. از سوی دیگر، برخی کشورهای آسیایی اراضی بسیار نامناسب و بدی دارند که معمولاً اجازه ساخت‌وساز ساختمان‌های بلند در آن‌جا صادر نمی‌شود. همین موضوع باعث می‌شود ساختن آسمان‌خراش‌های بلند در مناطقی که امکانش وجود دارد، تبدیل به امری رایج و معمول شود. برخی شهرهای دیگر نیز برای خودنمایی در زمینهٔ معماری و فناوری، دست به احداث آسمان‌خراش می‌زنند تا نگاه دولت و سرمایه‌گذاران را به سمت خود جلب کنند. چند کشور خاص اروپایی و

آمریکایی وجود دارند که ساخت‌وساز آسمان‌خراش را به منظــور حفظ اراضی و منــاظر ممنــوع کرده‌اند تا بین آسمان‌خراش‌های دیگر فاصلهٔ مناسب وجود داشــته و هر یک نمای خود را داشته باشند. شـهرهای آسـیایی با رشد اقتصادی، افزایش جمعیت و ظهور سرمایه‌گذاری‌های نو به سرعت در حال احـداث آسـمان‌خراش‌های متعـدد بیش از هر نقطـهٔ دیگر در این کـره خـاکی هسـتند. با در نظر داشتن نکات گفته شده و دیگر جوانب پیچیدهٔ بر سر راه، فهرستی از شهرهایی که بیشترین تعـداد آسـمان‌خراش را دارند، برایتان تهیه کرده‌ایم.

10- شنژن، چین؛ 74 آسمان‌خراش

این شـــهر، نقش مهمی در اتصـــال زمین‌هـــای چین و هنگ‌کنگ دارد. شنزن، کلان‌شـهری پویا است که اقتصـاد رو به رشــدی دارد. این شــهر هم‌چــنین به‌ســبب مراکز خریـــدی که در میـــان آســـمان‌خراش‌هایش دارد، یکی از مقاصد اصلی گردشـگری هم محسـوب می‌شـود. شـنزن نیز مانند اغلب شهرهای چین، برخلاف رشد روز افــزون جمعیتش، بـــــرای ساخت‌وســـــاز آســـــمان‌خراش و ســـاختمان‌های بلند با محـــدودیت کمبـــود زمین مناسب مواجه است.

9- شهر سنگاپور، سنگاپور؛ 75 آسمان‌خراش

سنگاپور که در ابتـدا، اقتصـادی در حـال توسـعه داشـت، اکنون به یکی از قـدرت‌های اصـلی اقتصـاد آسـیا تبـدیل شده‌است. اقتصـاد این شـهر که از تکنولـوژی و فنـاوری بـالا نشـأت گرفتـه، با طـراحی و معمـاری بی‌نظـیر در ساختمان‌های سطح شهر نمـود پیـدا کـرده است. بیشـتر

جمعیت سنگاپور را مهاجران آسیایی تشکیل می‌دهند، که خودِ این موضوع نیز در نقش و طراحی‌های متفاوت و متنوع ساختمان‌های شهر منعکس شده‌است. سنگاپور نیز مانند بسیاری دیگر از شهرهای فهرست ما، از محدودیت زمین برای ساخت‌وساز رنج می‌برد. همین موضوع، موجب احداث ساختمان‌ها به‌صورت عمودی و رو به آسمان شده که نتیجه‌اش به‌وجود آمدن تعدادی از زیباترین آسانخراش‌های دنیا شده‌است.

8- چونگ کینگ، چین؛ 81 آسمان‌خراش

چونگ‌کینگ چهارمین شهر بزرگ و به لحاظ اقتصادی نیز یکی از مهم‌ترین شهرهای چین محسوب می‌شود. زمین‌ها و اراضی داخلی چونگ‌کینگ به‌طور نامتوازن و ناصاف گسترده شده‌اند، اما این شهر دارای منابع طبیعی غنی و زیادی است. این شهر به‌خاطر سرعت روزافزون اقتصادی‌اش، به یکی از مهم‌ترین شهرهای چین تبدیل شده‌است. چونگ‌کینگ با حفظ منابع طبیعی و محیط زیستش توانسته به این رشد اقتصادی دست یابد. رسیدن به این موفقیت با ساخت و توسعهٔ آسمان‌خراش‌های متعدد به‌منظور جلوگیری از تخریب جنگل‌ها و رودخانه‌های طبیعی حاصل شده‌است. از حق نگذریم، رشد این شهر بسیار قابل ملاحظه بوده است. جمعیت این شهر در زمان شکل‌گیری جمهوری خلق چین به یک میلیون نفر می‌رسید که با گذشت پنج دهه با افزایشی 30 برابری همراه شده‌است.

7- گوانگ جو، چین؛ 92 آسمان‌خراش

گوانگ‌جو نیز که با مشکلات مشابه دیگر شهرهای آسیایی در زمینهٔ ساخت‌وساز دست‌وپنجه نرم می‌کند، با احداث آسمان‌خراش‌های متعدد، تمهیدات جدی برای حل مشکل اسکان‌دهی جمعیت شهر اندیشیده است. گوانگ‌جو که فاصلهٔ زیادی با دریای جنوبی چین، هنگ‌کنگ یا ماکائو ندارد، با احداث آسمان‌خراش‌های مرتفع در حومهٔ «رود پرل»، خود را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مناطق چین معرفی می‌کند.

6- توکیو، ژاپن؛ 116 آسمان‌خراش

ژاپن که به سرمایه‌گذاری در زمینهٔ فناورین نوین معروف است، با ساخت آسمان‌خراش‌های کوچک و بزرگ توانسته خود را در عرصه‌های بین‌المللی به‌عنوان یک مدعی به جهانیان معرفی کند. توکیو، پایتخت ژاپن جمعیت بسیار زیادی دارد و زمین‌های محدودش برای ساخت خانه و مسکن پاسخگوی نیازهای مردم نیست. این مشکل با نامساعد بودن شرایط زمین‌های توکیو برای ساخت‌وساز دو برابر می‌شود که چاره‌ای جز احداث ساختمان به‌صورت عمودی یا همان آسمان‌خراش برای حل مشکل این شهر باقی نمی‌گذارد. دلیل قد برافراشتن ساختمان‌های توکیو بر فراز آسمان، عمدتاً کمبود اراضی مناسب برای ساخت‌وساز عنوان می‌شود.

5- شیکاگو، آمریکا؛ 116 آسمان‌خراش

شیکاگو نسبت به دیگر شهرهای آمریکا، بزرگ‌ترین و بیشترین تعداد ساختمان و آسمان‌خراش را دارد. از میان دوازده ساختمان بلند مسکونی در آمریکا، هفت مورد از آن‌ها در شیکاگو قرار دارند. این موضوع از آن‌جا نشأت

می‌گیرد که شیکاگو خاستگاه بسیاری از نوآوری‌های معماری بوده است. هم‌چنین رقابتی هم در زمینهٔ ساخت‌وساز بین نیویورک و شیکاگو وجود دارد که موجب افزایش سرمایه‌گذاریِ طلایه‌دارانِ اقتصادی و تجاری این شهر در بخش توسعهٔ مسکن شده‌است.

4- شانگهای، چین؛ 127 آسمان‌خراش

رشد سریع اقتصادی، تراکم جمعیت و محدودیت اراضی موجب ظهور آسمان‌خراش‌هاش بزرگ در شهر شانگهای چین شده‌است. این شهر برای مقابله با مشکلات موجود در زمینهٔ مسکن به احداث آسمان‌خراش و ساختمان‌های بلند روی آورده است. افزایش روزافزون تعداد میلیونرهای شانگهای نیز میزان ساخت‌وساز در این شهر را وارد عرصهٔ جدیدی کرده است. این موضوع، شانگهای را در زمرهٔ یکی از بزرگ‌ترین شهرهای جهان به لحاظ تعداد آسمان‌خراش قرار داده است. بسیاری از شهرهای آسیایی برای جذب سرمایه‌گذاران در حال رقابت با یکدیگرند. نمایش طراحی و معماری‌های ساختمان‌های خود، روش مناسبی برای دستیابی به این امر است.

4- دبی، امارات متحده عربی؛ 149 آسمان‌خراش

از زمانی که امارات متحده عربی شروع به توسعه اقتصادی کرده، سرمایه‌گذاران بسیاری را به سمت خود جذب کرده که این شهر را به یکی از قطب‌های اقتصادی مهم منطقه و جهان تبدیل کرده است. دبی چند مورد از زیباترین آسمان‌خراش‌های جهان را دارد که به‌واسطهٔ آن، معماری پیشگام خود را به نمایش گذاشته است.

سرمایه‌گذاران دبی دارایی‌های خود را عمدتاً از صنعت نفت و پتروشیمی به‌دست آورده‌اند و در تلاشند این شهر را به یکی از مقاصد مهم گردشگری دنیا تبدیل کنند. دبی نیز از کمبود زمین برای ساخت‌وساز رنج می‌برد که موجب افزایش آسمان‌خراش‌ها در این شهر شده‌است. سرمایه‌گذاران دبی برای رسیدن به اهداف جاه‌طلبانه راهی جز ساخت و توسعهٔ آسمان‌خراش‌ها ندارند.

2- نیویورک، آمریکا؛ 238 آسمان‌خراش

نیویورک که نمادی از بلندترین شهرهای جهان است، جایگاه دوم فهرست ما را از آن خود کرده است. نیویورک، به‌عنوان یکی از پویاترین شهرهای آمریکا و نیز جهان، میزبان چندین مرکز تجاری و مهم دنیاست. این شهر چندین مولتی‌میلیونر دارد که همواره برای سرمایه‌گذاری، به‌ویژه در بخش ساخت‌وساز مسکن، اعلام آمادگی می‌کنند. از آن‌جایی‌که نیویورک برای توسعه و احداث ساختمان‌های جدید با کمبود زمین مواجه است، بسیاری از بناهای این شهر از جمله آسمان‌خراش‌هایش سر به فلک کشیده‌اند. چندین هتل، آپارتمان و ساختمان اداری به‌دلیل کمبود عراضی و نیز استفادهٔ مفید و مؤثر از زمین‌های این شهر در چندین طبقه و با ارتفاع بلند ساخته‌شده‌اند. هم‌چنین نیویورک به‌علت بهبود شرایط اقتصادی و نیز نیاز قشر مرفه جامعه، با افزایش ساخت‌وساز آسمان‌خراش مواجه شده‌است.

1- شهر هنگ‌کنگ، هنگ‌کنگ؛ 310 آسمان‌خراش

هنک‌کنگ نیز به علت کمبود عراضی و زمین برای ساخت ساختمان‌های جدید به احداث آسمان‌خراش‌های مرتفع روی آورده است. این موضوع در پی افزایش جمعیت و نیز روند رو به رشد وضعیت اقتصادی در این شهر به وجود آمده که نیازمند ساخت تعداد زیادی خانه و مسکن است. تکامل معماری نوین که احداث چنین ساختمان‌های بلندی را ممکن می‌سازد، از دیگر دلایل افزایش آسمان‌خراش‌های این شهر تلقی می‌شود. به همین سبب، سیاستی از سوی دولت مبنی بر ساخت آسمان‌خراش‌های بلند برای حل مشکل کمبود زمین اتخاذ شده‌است. امروز، هنگ‌کنگ در میان شهرهایی قرار دارد که بزرگ‌ترین آسمان‌خراش‌های دنیا را دارند. هم‌چنین این شهر، جلوه‌گر برخی از تحسین‌برانگیزترین طراحی‌های معماری عصر معاصر است و البته یک مقصد گردشگری تمام و کمال برای کسانی که قدر این‌گونه هنرها را می‌دانند.

شهر خطرناک آسیا

بر اساس اطلاعاتی که مرکز تحلیلی و آماری نامبیو (Numbeo) در مورد شاخص جرائم مختلف منتشر کرده، برخی شهرهای آسیا آن‌طور که باید و شاید، از خارجی‌ها استقبال گرمی به‌عمل نمی‌آورند و برای مردم خود نیز مکان امنی به‌شمار نمی‌روند. با عجیب‌ترین همراه باشید.

هر کس که برای زندگی، شروع کار و یا به قصد سفر به مکانی می‌رود، بایستی امنیت فردی خود را در نظر داشته باشد. برای دستیابی به این منظور، وبسایت آماری نامبیو، چندین شاخص جرم را برای مقایسهٔ شهرهای مختلف جهان، بر اساس سطوح مختلف وقوع جرم، امنیت، نظم و قانون تهیه کرده است.

تحلیل‌های چندگانه‌ای که میزان احساس امنیت مردم در مقصد، تغییرات اخیر درمورد وقوع جرم، میزان امنیت تنها راه رفتن، ترس از مورد دزدی و ضرب‌وشتم قرار گرفتن، امنیت وسایل نقلیه، میزان احتمال مورد حمله قرار گرفتن، مورد آزار و اذیت واقع شدن، مورد توهین محلی‌ها واقع شدن، تعداد افراطی‌های مذهبی، قومی و نژادی آن شهر و خطر دزدیده شدن اموال شخصی را برای داشتن سفری آسوده برآورد می‌کنند. طبق اطلاعاتی که از نامیو گرفتیم، چند مورد از خطرناک‌ترین شهرهای آسیا را برایتان معرفی خواهیم کرد. مقالهٔ پیش رو، تنها مقایسه‌ای آماری بر میزان وقوع جرم در این شهرها است. در واقع هیچ شهری در فهرست «خطرناک‌ترین شهرهای آسیا» وجود ندارد. مطالبی که

در ادامه خواهید خواهند، مقایسه‌ای بین شهرهای بـزرگ آســیایی با دیگر شــهرهای قــاره آســیا به‌جز منــاطق جنگ‌زده به لحاظ میزان وقوع جرم است.

10- جوهور بهرو، مالزی

جوهور بهرو مرکز ایالت جوهور در مالزی و دومین شهر بـزرگ کشـور است. این شـهر یکی از کانون‌هـای اصـلی فعالیت‌هــای مجرمانه است که در فهرست مــا، دهمین شهر خطرناک آسیا محسوب می‌شـود. روزنامـهٔ چیـنی « Shin Min Daily News»، فهرستی از ده جرم مختلف و نیز مناطق خطرناک این شهر تهیه کـرده که عبارت‌اند از پایانهٔ مسافربری لارکین (Larkin)، وقوع جیب‌بری‌هـای گاه و بی‌گاه در سـطح شـهر، مراکز خرید تامـان جوهـور جایا (Taman Johor Jaya)ـ و تامـان سنتوسا (Taman Sentosa)ـ که مــواردی از کیف‌قــاپی توسط موتــور سواران در آن مشـاهده شـده و حـتی منـاطق مسـکونی تامــان پلنگی (Taman Pelangi)ـ که معمــولاً ســرقت خودرو در آن به امری رایج مبدل شده‌است.

9- کزون سیتی، فیلیپین

کزون سیتی پر جمعیت‌ترین شـهر فیلیـپین و نـیز بخشی از پایتخت این کشور یعنی کلان‌شهر مانیل است. کــزون ســیتی یکی از خطرنــاک‌ترین منــاطق آســیا است که بالاترین نرخ وقوع جرم را نـیز دارد. این شـهر هم‌چـنین بیشــتر از ســایر منــاطق مانیــل، در معــرض وقــوع جرم‌وجنـایت قـرار دارد. از جمله جرم‌هـای رایجی که در این شهر اتفاق می‌افتـد، می‌تـوان به قتل مـردان 25 تا 50 ســال، قتل افــراد بیکــار و زاغه‌نشــین و نــیز قتل

افـرادی که در کافه‌هـای شـهر بحث و مشـاجره می‌کنند. بیشترین تعداد قتل‌ها در این شهر، در زمـان بین غـروب آفتـاب و نیمه‌شـب، اتفـاق می‌افتد. علاوه‌بر آدم‌کشـی، کیف‌قاپی، سرقت، تجاوز و دزدی از منازل نـیز در شـهر کـزون سـیتی به کـرات رخ می‌دهد. با این‌حـال، طی گزارشـات اخـیر، مـیزان وقـوع جـرم به‌طـور قابل ملاحظه‌ای و تا 31٪ کـاهش داشـته است. این مـیزان از 27٫554 فقره جرم در سال 2014، با 8٫501 مورد جرمِ کمتر در سال 2015 همراه شده‌است.

8- مانیل، فیلیپین

مانیل که شـهر محبـوبی بـرای گردشـگران محسـوب می‌شود، نرخ وقوع جرم نسبتاً بالایی دارد که مجرمانش نیز معمولاً، گردشگران را مورد هدف خود قرار می‌دهند. در بیشتر مواقع، گروه‌های تبهکاری و گاهی نـیز اراذل و اوبـاش در وقـوع جرم‌وجنـایت و نـیز دزدی‌هـای صـورت گرفتهٔ این شهر دست دارند. وجود فراوان سـلاح گـرم و نـیز عـدم نظـارت صـحیح بر آن، شـرایط را بـرای هر چه بیشتر شدن جرم‌وجنایت در این شهر فراهم کرده است. خشونت، آدم‌ربایی خارجی‌هـا، دعواهـای خیابـانی و دیگر جنایات خشونت‌آمیز که معمولاً در اثر مصرف بیش از حد نوشیدنی‌های الکلی اتفاق می‌افتد، تبدیل به امـری رایج در این شـهر شده‌است. گردشـگرانی که قصد سـفر به مانیل را دارند باید از وقوع چنین خطراتی آگاه باشند.

7- اولان باتور، مغولستان

اولان باتور پایتخت مغولسـتان بـوده و دارای نـرخ وقـوع جرم بالایی است. در سال 2013، میزان جرم‌وجنایت در

مغولستان تا 15٪ افزایش داشت؛ در حالی‌که این میزان برای شـهر اولان بـاتور 19٪ بـوده است. ضرب‌وشـتم و تجاوز، از دیگر جنایاتی هستند که هر یک به تـرتیب تا 19 و 17 درصد افزایش داشته‌اند. تا قبل از این، جنایاتی که خارجی‌ها را در این شـــهر تهدید می‌کـــرد، مـــواردی مثل جیب‌بـری و سـرقت امـوال را شـامل می‌شد که عمومـاً درگیری فردی را نیز در پی نداشت. با این‌حال، تـــرس از اســتثمار منــابع طــبیعی مغولســتان توسط شــرکت‌های خارجی، موجب ایجاد جنبش‌های اعتراض‌آمیز در کشور و نـــیز بـــروز حملات و درگیری‌هـــای فـــیزیکی در برابر خارجی‌های شهر اولان باتور شده‌است.

6- داکا، بنگلادش

داکا، پـایتخت بنگلادش، یکی دیگر از شـهرهای خطرنـاک آسـیا به‌شـمار می‌رود. این شـهر دائمـاً از وجـود حملات مجرمانه از جمله خشـــونت‌های ناشی از جنبش‌هـــای سیاسی و مـــذهبی رنج می‌بـــرد. فقر که فاصـــله‌ای اجتماعی-اقتصادی در میان شهروندان شهر ایجـاد کـرده و نیز تراکم بـالای جمعیت، هر یک دلیلی بر وقـوع انـواع جرم‌وجنایت در این شهر هستند. حضور پلیس نامجهز در این شهر، همواره موجب شـده تا دولت، نیروهـای ارتش و شـبه‌نظامیان را بـرای مقابله با جـرائم بـزرگ در داکا مســـتقر کند. عمـــده جرم‌هـــایی که در این شـــهر رخ می‌دهنـد، شـامل دزدی، راهـزنی دسـته‌جمعی، تجـاوز، آدم‌ربایی، قتل، زمین‌خواری، قاچاق غیرقـانونی زنـان و کودکان و استفاده غیرقانونی از سلاح گرم و موادمخـدر است. وقـوع جـرائم ناشی از فقر گرسـنگی نـیز از دیگر مشکلات این شهر است.

5- کلانگ، مالزی

کلانگ یکی از شهرهای مالزی است که در 32 کیلومتری غرب کوالالامپور و 6 کیلومتری شرق بندر کلانگ واقع شده‌است. تعداد زیادی گروه تبهکاری هم‌اکنون در کلانگ وجود دارند که با گروهک‌های مختلف در سطح شهر فعالیت می‌کنند. بسیاری از این گروه‌ها، توسط هندی‌ها و چینی‌های مقیم شهر اداره می‌شوند. بنا بر توسعهٔ اقتصادی و سیاست‌های صنعتیِ اتخاذ شده در این شهر، تعداد زیادی از کارگران مزارع کائوچو از کار خود بر کنار شدند که موجب ایجاد گروه‌های تبهکاری میان همین کارگرانی شد که شغل خود را از دست داده بودند. گفته می‌شود بسیاری از این تبهکاران (هندی) در منطقه برای چینی‌ها کار می‌کردند. بنابراین، با وضعیت پیش آمده، هندی‌ها اکنون فعالیت‌های تبهکاری خود را به راه انداخته‌اند.

4- گورگان، هند

گورگان در هند شهرهٔ بد نامی است. تعداد خودروهای سرقتی و نیز میزان دزدی اموال از 247 و 11 فقره در دسامبر 2014، به ترتیب به 286 و 17 مورد در سال 2015 افزایش داشته است. با این‌حال، این تعداد وقوع جرم نیست که شوکه‌کننده است؛ بلکه ماهیت و نوع انجام جنایات است که در خور تأمل است. 10 مورد از دزدی‌های اتفاق افتاده در سال 2015، با سلاح گرم به انجام رسیده که موجب ایجاد رعب و وحشت در میان ساکنان منطقه شده‌است. وضعیت امنیت زنان نیز در این شهر بسیار اسفناک است. با وجود گزارش‌های فراوان مبنی بر تجاوزهای جنسی وحشیانه در این شهر،

رسـیدن به خانه با خیـالی آسـوده، تبـدیل به یک چـالش بزرگ برای زنان گورگان شده‌است. هر ماه گزارش‌هـای زیادی درمورد آزار و اذیت زنـان در خیابـان و روز روشن به دست می‌رسد. دزدی و کیف‌قـاپی نـیز در گورگـان، از جمله جرائم رو به افزایش است.

4- پتالینگ جایا، مالزی

پتالینگ جایا یکی از شـــــــهرهای مهم مالزی‌ست که در ایـالت سـلانگور واقع شده‌است. پتالینگ ابتـدا یک شـهر کوچک بـود که بعـدها در سـال 2006 به‌طـور رسـمی به‌عنـوان شـهری مسـتقل شناخته‌شد. تـراکم جمعیت شهر، رشد و شکوفایی اقتصادی و سیل جمـاعتی که در مکان‌های مختلف شهر پراکنـده شـده‌اند، همگی از جمله دلایل جذب تبهکاران و مجرمان به سمت این شهر است. علاوه‌بر این‌ها، مـواردی همچـون دزدی، سـرقت خـودرو، قتل و جنگ‌هـای وحشـیانهٔ تبهکـاران نـیز در این شـهر تبدیل به امری معمـول و رایج شده‌است. طی سـمیناری که توسط شورای شهر پتالینگ جایا برگزار شد، مشخص شد که این شهر، بیشترین میزان وقـوع جرم‌وجنـایت در ایالت سنگولار مالزی را دارد.

2- کوالالامپور، مالزی

کوالالامپـــور پـــایتخت مـــالزی بـــوده و شـــهری بســـیار پرجمعیت است. این شهر سالیانه پذیرای میلیون‌ها تاجر و گردشـــگر است. کوالالامپـــور نـــیز از مـــیزان بـــالای جرم‌وجنـایت رنج می‌بـرد که در فهرست ما دومین شـهر خطرنـاک آسـیا نـیز محسـوب می‌شـود. تعـداد زیـادی از جـرائم در این شـهر وجـود دارند که بر زنـدگی خارجی‌ها

تــأثیر منفی می‌گــذارد. دزدی توسط اراذل و اوبــاش با موتورسیکلت و پیــاده در خیابان‌هــای کوالالامپــور بســیار رایج است. تاکسی‌های این شـــهر نـــیز به کلاهـــبرداری معروف‌انــد؛ به‌طــوری که گــاهی از گردشــگران، مبلغی بیش از کرایهٔ عرف، دریافت می‌کنند. جیب‌بــری و دزدی، در خیابان‌هــای کوالالامپــور بیــداد می‌کند که ممکن است هر گردشــگر یا فــرد محلی، طعمــهٔ دزدی شــوند. علاوه‌بر این جــرائم پیش پا افتــاده، جنایــات جــدی و بــزرگی نــیز مانند خشونت‌های فــیزیکی، قتــل، تجــاوز و دزدی هم در سطح شهر گــزارش شده‌است. طبق گفتــهٔ وزارت امــور خارجه آمریکا، افــزایش چشم‌گیری در رشد جرم‌وجنــایت در سال 2014 در شهر کوالالامپــور وجــود داشــته است. این جرائم عمدتاً شامل درگیری و ســرقت‌های مســلحانه هستند.

1- کراچی، پاکستان

کراچی بزرگ‌ترین شهر پاکستان، بزرگ‌ترین بنــدر و نــیز مرکز تجاری این کشور است. کــراچی به‌خــاطر افــزایش بســیار زیــاد وقــوع جرم‌وجنــایت در شــهر معــروف است. گروه‌های تروریستی و فرقه‌های مختلــف، تهدید بــزرگی برای این شهر محسوب می‌شــوند. کــراچی در ســال‌های اخــیر، شــاهد جــرائم زیــادی مثل تیرانــدازی، خشــونت سیاســیِ دولت‌ها و حــتی بمب‌گــذاری‌های انتحــاری بــوده است. نرخ وقوع قتل در این شهر، 12٫3 نفر از هر 100 هــزار نفر است. قتل‌هــای هدفمند و تــرور حین موتــور سواری از جمله دلایل اصــلی کشــته شــدن تعــداد زیــادی پلیس، تاجر، رقبای سیاسی و نیز معترضــان خیابــانی در کراچی است. وقوع جــرم در این شــهر، تبــدیل به بخشی

از زنــدگی روزمــرۀ مــردم کــراچی شده‌است. در ســال 2013، حــدوداً 2700 نفر در این شــهر کشــته شــدند. مــوجی از نــاامنی این شــهر را فــرا گرفته که در پی آن، ثروتمندان در جلوی درب خانۀ خود نگهبــان گذاشــته‌اند و حــتی نانوایــان و دیگر اهــداف احتمــالی شــهر، مجهز به دستگاه فلزیاب بــرای تشــخیص اســلحه و بمب در مغــازه خود هستند.

شیوه عجیب شکار در حیوانات

جانوران شکارچی گاه برای شکار کردن از روش‌های عجیبی استفاده می‌کنند. در این مطلب سعی می‌کنیم تا شما را با عجیب‌ترین راه‌های شکار در حیوانات آشنا کنیم.

10- ماهی کمان‌گیر

این ماهی توانایی عجیبی در شکار حشرات در بیرون از آب دارد. این ماهی با نزدیک شدن به سطح آب و پرتاب آب دهان خود به سمت حشراتی که در حال پرواز در نزدیکی سطح آب هستند آنان را شکار می‌کند.

9- هزارپای غول‌پیکر آمازون

این هزارپای غول‌پیکر دارای پاهایی زهرآلود است و معمولا با حرکت بر روی سطح غارها این پاهای زهرآلود را در بدن خفاش‌ها فرو کرده و بعد از بی‌حرکت شدن خفاش‌ها، در کمتر از 60 دقیقه یک خفاش را می‌خورد.

8- میگوی دریایی

این‌جانور با کمین کردن در عمق دریا با انجام یک حرکت سریع طعمه خود را می‌بلعد. سرعت چنگ‌های این‌جانور به نوعی سریع‌ترین در بین حیوانات است. چنگال‌های این‌جانور با سرعت 80 کیلومتر بر ساعت حرکت می‌کنند.

7- عنکبوت سیاه

این حشره معمولا در تونل‌ها و یا در پشت درب‌ها پنهان شده و به محض این که شکار مورد نظرشان از مقابل

آن‌ها می‌گـــــــذرد با یک حمله آن‌ها را گرفته و به درون تونل می‌کشند.

6- اژدها ماهی

بسیاری از موجوداتی که در عمق آب زندگی می‌کنند تنها توانایی دیدن نور آبی را دارند. اما اژدها ماهی به وسیله قابلیت خاص در چشم خود که به نوعی شـــبیه به دوربین حـرارتی است توانـایی دیـدن رنگ قرمز را داراست و به این وسیله این ماهی طمعه خـود را در تـاریکی تعقیب و شکار می‌کند.

5- مار آبی

زمانی که ماهی وجود خطر را در آب احسـاس می‌کند به طور کامل برگشته و در جهت عکس حرکت می‌کنـد، مـار آبی، دم خـــود را به مـــاهی نزدیک می‌کند و زمـــانی که ماهی برمی گردد مسـتقیما به سـمت دهـان مـار رفته و شکار می‌شود.

4- نهنگ قاتل

زمانی که کوسه ماهی از عمق به سمت سطح آب حرکت می‌کند نهنگ قاتل با یک ضربه کوسه را گیج می‌کند. پس از گیج کـردن کوسه و در حـالی که این‌جـانور گیج است نهنگ قاتل به راحتی کوسه را شکار می‌کند.

4- سمندر

سمندر برای بدست آوردن سریع یک شکار به زبـان خـود متکی است. این‌جانور می‌تواند زبان چسـبناک خـود را با

سرعتی نزدیک به 24 کیلومتر بر ساعت به بیرون پرتاب کرده و شکار کند.

2- مارماهی الکتریکی

این نوع از مار ماهی توانایی بی‌حس کردن شکار خود با یک شوک برقی به قدرت 600 ولت را دارد.

1- نهنگ کوهان‌دار

بعد از تعقیب کــردن دســته‌ای از ماهی‌هــا، نهنگ‌هــای کوهــان‌دار با تولید تعــداد زیــادی حبــاب، ماهی‌ها را در تــوری از حباب‌ها گیج کــرده و به دام می‌اندازند. ســپس نهنگ دهان بزرگ خود را باز کــرده و تا آن‌جا که می‌تواند ماهی می‌خورد.

مورد از اسرار عدد هفت

هفت از ترکیب دو عدد 3 و 4 ایجـاد شده‌است که بنـابر حکمت فیثاغورثی و زمـانی بسـیار دورتر از آن، اعـدادی خوش یمن شناخته می‌شدند.

به عقیده بابلیان، مصریان و تمدن‌های باستانی دیگـر، به وجود 7 سیاره مقـدس اعتقـاد داشـتند. در زبـان عـبری لغت قسم خوردن، به طور تحت‌اللفظی به معنـای قـرار گـرفتن تحت نـیروی 7 چـیز است که برگرفته از هفت میشی است که در پیمان میـان ابـراهیم نـبی و ابی ملک در بیرشیبا به آن اشاره شده‌است.

هـرودت نـیز به یک قسم عـربی اشـاره کـرده که در آن هفت سنگ به خون آغشته می‌شوند. آفـرینش جهـان در هفت روز انجام شده، هفته 7 روز دارد، 7 حسن خداداد، 7 گناه کبیره، 7 مرحله در زندگی انسان، 7 طبقه بهشت و جهنم و مثال‌های بی‌شمار دیگری در میـان ادیـان، ملل و اعصار مختلف از جمله مصادیق حضور جـادویی عـدد 7 در زندگی و مرگ انسان‌هاست.

هفتهفت

تعدادی از مشهورترین 7های جهان عبارتند از:

10- هفت طبقه بهشت

بر اساس آیات قرآن و مفسران احـادیث، بـالاترین درجه سـعادت معنـوی، ورود به طبقه هفتم بهشت است. مسـلمانان به وجـود هفت طبقه یا مرحله آمـرزش و

بهشـــتی شـــدن اعتقـــاد دارند. این طبقـــات هفتگانه همان‌هایی هستند که طی شده‌است.

9- هفت گناه کبیره

هفت گناه کبیره گناهانی هستند که در زمان تاریخ بسیار قدیم رهبانیت مسـیحی مشـخص شـده و در قـرن ششم میلادی توسط پاپ گرگوری اول یا گرگـوری کبـیر در یک دســته قــرار گرفته‌اند. این گناهــان عبارتند از: تکــبر، طمع‌کـــاری، شـــهوت در معنـــای تمایل بیش از حد یا نامشــروع جنســی، حســادت، شکم‌پرســتی که معمــولاً مستی نیز در آن منظور می‌شود و تنبلی.

هفت گنـاه کبـیره از موضـوعات مـورد علاقه در وعظ و خطابه‌هـــا، نمایشـــنامه‌های اخلاقی و هـــنر اروپـــای قرون‌وسطی بوده است.

8- هفت کلمه آخر

هفت کلمه آخر، به آخرین جمله حضرت عیسی بر صـلیب اشاره دارد. این کلمات از این قرارند:

خدای من، چرا مرا به خود واگذاشتی؟

7- هفت علم انسانی (علوم سبعه)

طبقه‌بنـدی آزاد موضـوعاتی که از قـرن پنجم میلادی به بعد، دربرگیرنده برنامه آموزشی غـرب در قرون‌وسـطی بود. به نظر می‌رسد که نام «علوم انسـانی» برگرفته از رساله «سیاست» ارسطو باشد که در آن از «شاخه‌هایی از دانش که شایســته انســان آزاد است»، یعـــنی دانش اولیه‌ای که بـرای یک شـهروند با تحصـیلات مناسب لازم

است، سخن گفته است. این علـوم عبارتند از علـوم سه گانه: دستور زبان (ادبیات)، علم بیان و دیالکتیک (مباحثه و مکالمه) و علوم چهارگانه که پیشرفته‌تر بوده و از این قرارند: حساب، هندسه، موسیقی و نجوم.

6- عجایب هفتگانه طبیعی

کـــوه اورست در مـــرز نپـــال و چین، آبشـــار ویکتوریا در آفریقـا، گرند کـنیون Grand Canyon آمریکـا، سـاحل مرجان بزرگ استرالیا، سپیده دم شـمالی قطب شـمال، آتشفشان و پاریکوتین Paricutin در مکزیک و بنـدر ریو دوژانیرو برزیل.

5- هفت مرد فرزانه

نامی که در سنت یونـانی به هفت تن از سیاست‌مداران، قانون‌گذاران و فیلسوفان قرن 7 و 6 قبل از میلاد داده شد. این فرزانگـــان عبارتند از: «ســـولون» قانون‌گـــذار یونـانی، «تـالس» فیلسـوف اهل میلتـوس، «پیتـاکوس» فرمانده نظـامی اهل میـتیلن، «کلئوبولـوس» فیلسـوف اهل رودس، «شـیلون اسـپارتی» از نـاظران شـاه، «به یـــاس» فرزانه‌تـــرین هفت فرزانـــه، اهل پـــری ین و «پریاندر» حاکم مستبد کورنتی.

4- هفت دریا

شامل دریاهـای قطب شـمال و قطب جنـوب، اقیـانوس آرام شمالی و جنوبی، اقیانوس اطلس شمالی و جنوبی و اقیانوس هند.

4- هفت حس

بر اساس تعلیمات باستانی، روح انسان یا «بدن مقـدس درون» او مـرکب از هفت خاصـیت است که هر یک تحت تأثیر یکی از سیارات هفتگانه‌اند.

«آتش» موجب زندگی، «خـام» به وجـود آورنـده توانـایی احساس کـردن، «آب» مـوجب قـدرت بیـان، «هـوا» حس چشـــایی، «مه» موجد حس بینـــایی، «گل‌ها» به وجـــود آورنده حس شنوایی و «باد جنوب» به وجود آورنده حس بویایی.

2- هفتمین پسر از هفتمین پسر

همان‌طور که گفتیم هفت جادویی‌ترین اعـداد است و در معرفت قــومی، هفتمین فرزند پسر از هفتمین پسر یک خــانواده با نیروهــای قدرتمند جــادویی و شــفادهندگی متولد می‌شـود. او پیشـگو است و از قـدرت‌های عجیـبی برخوردار است.

1- عجایب هفتگانه قرون‌وسطی

آمفی تئــاتر روم، کاتاکومب‌هــای (ســرداب) اســکندریه مصـــر، دیـــوار بـــزرگ چین، اســـتون هنج در ویلتشـــایر انگلســتان، بــرج کج پــیزا، بــرج چیــنی (از جنس چیــنی) نانکینگ، مسجد ایاصوفیه در استانبول.

بازی با فیزیک

بازی با فیزیک! پدیده شکست نور! شکست نور یک پدیده اپـتیکی است که در آن نـور رسـیده از یک منبع نـورانی (مانند لامپ، خورشـــید و ســـتارگان) به خـــاطر تغیـــیر ســـرعتی که بـــرای آن در دو محیط با ضـــریب شکست متفـاوت رخ می‌دهد دچـار تغیـیر مسـیر می‌شـود. لـذا هنگامی که شخص به این نور نگاه می‌کند گـویی که نـور دچار شکست شده است

باور غلط علمی که هرگز اتفاق نمی‌افتد

باورهـای غلط علمی همه جا هسـتند؛ گـاهی خنـده‌دار و قابل چشم‌پوشی و گـاهی دیوانه‌کننـده. اما قـرار نیست اجـازه بـدهیم به همین منـوال ادامه داشـته باشـند! هر کدام از شما در رشتهٔ تحصیلی و تخصصی خود باورهـای غلطی را می‌شناسید که شما را آزرده می‌کنند اما شـاید خودتـان هم یکی از همان‌هـایی باشـید که متخصصـان رشته‌های دیگر را به‌شدت عصبانی می‌کنید!

در این مقاله 10 بـاور غلط علمی رایج را گـردآوری کرده‌ایم. آن‌ها را بخوانید و اگر موارد دیگری به ذهن‌تـان می‌رسـد، آن را با ما در میـان بگذارید. اگر عادلانه فکر کنیم، باورهای غلط علمی می‌توانند در ذهن همـهٔ افـراد با ویژگی‌های مختلف وجود داشته باشد.

10- می‌شود یک ویروس را کشت

معلـوم است که نمی‌شـود! شـما می‌توانید ویـروس را غیرفعـال کنیـد، به آن آسـیب برسـانید، اما هرگز نمی‌توانید آن را بکشـید. علت چیسـت؟ چـون از اول هم زنـده نبـوده است! ویروس‌ها سـاختار سـلولی و متابولیسم ندارند و تنها به صـورت انگلی در سـلول میزبان زندگی می‌کنند، بنابراین خارج از سـلول تنها یک مادهٔ شـیمیایی هسـتند. سـلول‌های بـدن شـما هم‌اکنـون میزبـان تعـداد زیـادی از ویروس‌هـای تخریب‌شـده و یا غیرفعـالی است که در سـنین مختلف در شـما بیمـاری ایجاد کرده‌اند.

9- کشف واکسن فلج اطفال توسط «ادوارد سالک»

کشـف؟ واکسـن؟ کـارکرد واکسن‌ها مـدت‌ها پیش از این پزشک نیز مشخص بـود و قـرار نبـود سـالک آن را کشف کند! برای ساخت یک واکسن برنامه‌ریزی و آزمایش‌هـای مختلف زیادی لازم است و این دانشمند نیز دقیقـاً همین کـار را کـرد. هشت سـال طـول کشـید تا سـالک در یک آزمایشـگاه در یکی از زیرزمین‌هـای دانشـگاه پیتسـبورگ واکســنی را خلق کند که یک درمــان قطعی بــرای فلج اطفال نیست و هرگز نیز نبوده است.

این واکسن به بـدن آمـادگی مبـارزه می‌دهد و اگر آن را دریـافت نکنـد، دیگر هیچ کمکی در مقابله با این بیمـاری نخواهد داشت. بهــتر است بدانید که کشــف، شناســایی چیزی است که وجود داشـته ولی تا زمـان کشـف، کـاملاً ناشناخته بوده است. خوب واکسن‌ها کاملاُ سـاختهٔ دست بشر هستند پس سعی نکنید از فردا در طبیعت به دنبــال کشف یک واکسن جدید باشید!

8- نیمهٔ تاریک ماه

احتمالاً باید پینک فلوید را به خـاطر آلبـوم بی‌نظـیر The dark side of the moon برای شیوع و دامن زدن به این باور غلط، مقصر دانست. مـاه نیمـهٔ تـاریکی نـدارد! درست است که ما سـاکنان زمین تنها یکی روی مــاه را می‌بیـنیم اما این دلیل مـوجهی بـرای آن‌که تصـور کـنیم نیمــهٔ دیگر آن تاریک اســت، نیست! پینک فلوید باید نــام آلبوم‌هایش را علمی‌تر انتخاب می‌کرد!

7- سیارک، سنگ آسمانی و شهاب‌سنگ، متفاوت‌اند

مـــوقعیت، مـــوقعیت و مـــوقعیت. این‌ها تنها به دلیل موقعیــتی که در آن قــرار می‌گیرنــد، اســامی مختلفی

دارند. یک سنگ آسمانی، یک صخره است که خارج از اتمسفر زمین قرار دارد و یک سیارک همان سنگ آسمانی در ابعاد بزرگ‌تر است. هر دوی این‌ها وقتی وارد جو زمین می‌شوند، تبدیل به شهاب‌سنگ می‌شوند. حالا فرق نمی‌کند این شهاب‌سنگ روی سر شما فرود بیاید، شهاب‌سنگ معروف ورامین در کاخ گلستان باشد و یا چلیابینسک که در فوریهٔ 2013 در روسیه فرود آمد.

6- خرس‌های قطبی و پنگوئن‌ها یک جا زندگی نمی‌کنند

قطب شمال و جنوب چه ارتباطی به یکدیگر دارند؟ بسیاری از افراد وقتی عکس‌ها و فیلم‌های قطب شمال را می‌بینند از خود می‌پرسند، پس پنگوئن‌ها کجا رفتند!؟ برای ما که ظاهر طبیعت را می‌بینیم قطب‌های شمال و جنوب زمین کاملاً شبیه به یکدیگر هستند، اما حقیقتاً این‌طور نیست. هر دو قطب به صورت کاملاً افراطی سرد هستند و شب‌ها و روزهای طولانی دارند اما در قطب جنوب خبری از خرس‌ها و در قطب شمال خبری از پنگوئن‌ها نیست. لطفاً به حریم شخصی آن‌ها احترام بگذارید!

5- رعدوبرق دوبار به یک نقطه برخورد نمی‌کند

خوب آذرخش آن‌قدرها هم برای تشخیص این موضوع باهوش نیست! این‌که تعداد، شکل، تراکم و درصد آذرخش در مناطق مختلف متفاوت است و زمین نیز به اندازهٔ کافی برای پذیرش آذرخش‌ها بزرگ است، دلیل خوبی برای آن‌که به یک نقطه دو بار برخورد نکند، نیست. که اگر این‌طور بود ساختمان‌های بلند از برق‌گیر استفاده نمی‌کردند.

4- فصل‌ها به دلیل فاصلهٔ زمین از خورشید پدید می‌آیند

قطعاً اشتباه است چون در آغاز زمستان در نیم‌کرهٔ شمالی، زمین در نزدیک‌ترین فاصله به خورشید قرار دارد! مدار چرخش زمین به دور خورشید بیضی شکل است و خورشید در یکی از کانون‌های آن قرار دارد، اما این دلیل پیدایش فصل‌ها نیست. علت چیست؟ محور قطبی زمین خطی فرضی است که قطب‌های شمال و جنوب را به هم متصل می‌کند. این محور نسبت به صفحهٔ دایرةالبروج یک زاویهٔ تقریباً 23 درجه‌ای دارد. هنگامی که نیم‌کرهٔ شمالی در چرخش زمین، بیرون از مدار قرار می‌گیرد، تابش خورشید دیگر مستقیم نخواهد بود و ساکنان نیم‌کره، فصل زمستان را تجربه می‌کنند.

4- انسان‌های اولیه و دایناسورها هم‌عصر بوده‌اند

بسیاری از افراد هنوز بر این باورند! ولی درست نیست. انقراض دایناسورها تا پیدایش نخستین انسان‌ها بر روی کرهٔ زمین یک فاصلهٔ کوتاه 65 میلیون ساله داشته است! در واقع این انقراض دایناسورها بود که زمینهٔ پیدایش جوندگان کوچک مانند پستانداران (بخوانید اجداد انسان) را پدید آورد.

2- شکر و شکلات بچه‌ها را بیش‌فعال می‌کند

شرکت در یک جشن تولد کودکانه که در آن مقدار زیادی شکلات، کیک، شیرینی و نوشیدنی‌های قنددار یافت می‌شود، این تصور را برای والدین به وجود می‌آورد که قند کودکان را بیش فعال می‌کند. هیچ‌گونه شواهد علمی برای این قضیه وجود ندارد. حتی ممکن است مواد دیگر مانند کافئین نیز مورد اتهام قرار بگیرند اما

واقعیت این است که این انـرژی ذخیره‌شـدهٔ آن‌ها بـرای جشن‌ها و یا شـادی با هم بـودن است که چـنین تصـوری برای شما به وجـود می‌آورد. البته این به این معنا نیست که مصرف شکر را نباید محدود کرد.

1- موها و ناخن‌ها پس از مرگ رشد می‌کنند

رشد مو و نـاخن نیـاز به هضم مـواد مغـذی و انجـام فرآیندهای سلولی دارد. بنـابراین پس از مـرگ هیچ دلیل علمی‌ای بـرای تولید کـراتین در بـدن و رشد مو و نـاخن وجـود نـدارد. این‌که چـنین تصـور غلطی به وجـود آمـده است به دلیل خشک‌شدن و جمع‌شدن پوست پس از مرگ اسـت، چـیزی که نـاخن و مو را در حـال رشد نشـان می‌دهد.

باور غلط درباره مغز انسان

همهٔ ما تصـورات اشـتباهی دربـارهٔ توانایی‌هـای ذهـنی و مغزی خود داریم. اما برخی از تصورات اشـتباه تبـدیل به باورهای عمومی غلطی شده‌اند که تغییر دادن آن‌ها کـار بسیار مشکلی است.

مسأله این‌جاست که بسـیاری از ما درست در سـنینی که نیـاز به درک عملکـرد مغز انسـان و مکانیسم مـوفقیت داریم، چنین اشتباهاتی را از صـمیم قلب بـاور می‌کـنیم درحالی‌که بـرای دسـتیابی به اهـداف، داشـتن اطلاعـات صحیح از قدرت مغز، ضروری است.

حـالا زمـان آن رسـیده است که بـرخی از این باورهـای غلط را کنار بگذاریم.

10- تنها از 10 درصد مغزمان استفاده می‌کنیم

این رایج‌ترین باور غلط دربـارهٔ مغز است. احتمـالاً آغـاز این باور را باید در کلام «ویلیام جیمز» جست‌وجو کـنیم؛ یک روانشناس آمریکایی که در اوایل قرن بیستم زندگی می‌کـرده است. جملـهٔ جیمز این بـود: «افـراد به طـور متوسط به بخش کـوچکی از پتانسـیل اصـلی خـود دسترسی پیـدا می‌کنند.» نقل قـول او این‌گونه تغیـیر کرد: «ده درصد از ظـرفیت!» و بعد به این‌جا رسـید: «ده درصد از مغز!»

حـتی اگر بتـوانیم به صـورت علمی ثـابت کـنیم که هر انسان بسـیار بیشـتر از 10 درصد مغز خـود را اسـتفاده می‌کند، باز هم این باور قدیمی در ذهن بسیاری از مردم وجود خواهد داشت.

9- هر چه پیرتر می‌شویم، مغز کوچک‌تر می‌شود

برخی از مهارت‌های ذهنی مانند لغات، زبان، مقایسه، تفکر انتقادی و کنترل احساسات همراه با بالارفتن سن، بهبود پیدا می‌کند. به تازگی مطالعه‌ای نشان داده است که توجه و تمرکز نیز یکی از راه‌های افزایش کارکردهای مغز است. شرکت‌کنندگان در این مطالعه، پس از انجام آزمایش‌ها، افزایش خوشه‌های مادهٔ خاکستری مغز را نشان داده‌اند که کنترل احساسات و شناخت اجتماعی را برعهده دارد. هم‌چنین تحقیقات نشان داده است که تمرکز حواس ممکن است برای درمان اختلال افسردگی و استرس پس از ضربه، مفید باشد.

8- آسیب‌های مغز دائمی است

اگرچه شاید آسیب‌های مغزی سخت، هرگز کاملاً بهبود نیابند؛ اما عملکردهایی که توسط بخش آسیب‌دیده انجام می‌شوند، بهبود یافته و ارتباط ازدست‌رفتهٔ بین سلول‌های عصبی می‌تواند دوباره متصل شود. سلول‌های عصبی آسیب‌دیده دیگر نمی‌توانند رشد کنند، هرچند که ارتباطات آسیب‌دیدهٔ بین نورون‌ها سرانجام برقرار خواهد شد. جالب است بدانید وقتی که نورون‌ها آسیب می‌بینند، مغز می‌تواند سایر بخش‌ها را برای انجام وظیفهٔ بخش آسیب‌دیده، آماده کند. به عنوان مثال عملکردهایی مانند سخن گفتن ممکن است توسط بخش‌های دیگر مغز از طریق تکرار درمان به عهده گرفته شوند.

7- ترک عادت موجب مرض است!

حداقل در مورد مغز اینطور نیست! مغز می‌تواند ارتباط بین بخش‌های مختلفش را دوباره بچیند و به شیوهٔ دیگری برقرار کند. مغز با تغییر رفتار به بخش‌های مختلف خود یاد می‌دهد که مهارت خود را افزایش دهند، ترک کنند و یا تغییر دهند. به عنوان مثال شنوایی فردی که نابینا می‌شود به طور محسوسی افزایش پیدا می‌کند و یا افرادی که از زمان تولد نابینا بوده‌اند، از قدرت شنوایی بهتری برخوردارند.

ارتباطات دوبارهٔ مغز می‌تواند به تغییر برخی عادات نیز منجر شود. مغز می‌تواند با تمرین یک کار را ترک کند و یا کار جدیدی یاد بگیرد. اگر می‌خواهید سیگار را ترک کنید می‌توانید مغز خود را برای جلوگیری از ارسال سیگنال‌های هوس‌انگیز غیرقابل‌تحمل آموزش دهید. این آموزش تنها به تکرار و تمرین برای مغز نیاز دارد.

6- افراد چپ‌مغز از راست‌مغزها باهوش‌ترند

تصور غلط دربارهٔ نیم‌کره‌های مغز یکی دیگر از تصورات اشتباهی است که مدت‌هاست در میان مردم رایج است. مردم معتقدند که سمت چپ مغز منطق و سمت راست مغز خلاقیت را بر عهده دارند اما واقعیت این است که هر دو سمت مغز به طور مشترک اکثر فعالیت‌ها را کنترل می‌کنند. به عنوان مثال هنگام انجام محاسبات ریاضی، از هر دو سمت چپ و راست مغز خود استفاده می‌کنید، حال آن‌که حل مسألهٔ ریاضی یک کار کاملاً منطقی است.

5- خاطرات همان چیزی است که دیده‌اید و لمس کرده‌اید

ما خاطرات خود را از مغزمان فراخوانی می‌کنیم اما این خـاطرات یک دفـتر ثبت‌شـدهٔ بـدون تغیـیر نیست. هنگـام فراخوانی یک خـاطره، این اتفـاق نه از اولین ثبت آن در مغز بلکه از آخـــرین بـــاری که آن را به یـــاد آورده‌ایم، فراخوان می‌شود. این یعنی این‌که ما بخشی از خاطرات را با یادآوی مداوم قـوی می‌کـنیم و می‌سـازیم و بخشی دیگر را کم کم به فراموشی می‌سپاریم.

جالب است بدانید که مغز انسـان ممکن است فراخـوانی از برخی بخش‌هـای خـاص را به دلیل محفـاظت، مسـدود کند. روانشناسان با تکیه بر همین فرضـیه‌ها توانسـته‌اند خاطرات دروغین در مغز بکارند! این موضـوع به بهـترین شـکل توضـیح می‌دهد که چـرا چـیزی که چند نفر از یک اتفاق واحد به یاد می‌آورند، کاملاً متفاوت است.

4- گوش‌کردن به موسـیقی کلاسـیک شـما را بـاهوش‌تر می‌کند

داستان این باور غلط به مطالعاتی در دانشگاه کالیفرنیا در دهـــهٔ 1950 بـــازمی‌گردد. طی این مطالعـــات «فرانسـیس راشر»، «گـوردون شـاو»، و «کـاترین کی» مدعی شدند که گوش کردن به موسیقی موتزارت هوش را افزایش می‌دهد. آن‌ها از 36 دانشجو خواستند تا پیش از آزمـون بهـرهٔ هوشـی، به مـدت ده دقیقه به یکی از سـونات‌های مـوتزارت گـوش کنند. چـنین شد که نظریـهٔ اشتباه «اثر موتزارت» بر سر زبان‌ها افتاد.

کمی بعد راشر در حرف‌هـایی معـترف شد که ادعاهـای این گـروه دربـارهٔ مـوتزارت دقیق نیست و این آزمـایش پس از آن مطالعه هرگز چـنین نتـایجی در پی نداشـته

است. هم‌چنین مشخص شد که مـوتزارت تنها چند دقیقه برانگیختگی و خلق بهـتر ایجـاد می‌کند و ربطی به تغیـیر توانایی واقعی ندارد.

در عوض دانشـمندان دریافتند که این موسـیقی می‌تواند موجب افـزایش عملکـرد به طـور خـاص بر روی کارهـای فضـایی-زمـانی باشد. این چـنین شد که این بـاور غلط متولد شد و هنوز هم زندگی می‌کند!

4- بازی‌های فکری، حافظه و مهارت اسـتدلالی شـما را افزایش می‌دهد

به نظر می‌رسد که بازی‌هـــــای فکـــــری می‌توانند با تمـرین‌دادن بخش‌هـایی از مغز که حافظه و اسـتدلال را کنـــترل می‌کنـــد، آن‌ها را بهبـــود ببخشـــند. بااین‌حـــال تحقیقـــــات نشـــــان داده است که این گفته می‌تواند نادرست باشد. در مطـــالعه‌ای که بر روی 8600 نفر از افراد 18 تا 60 ساله انجام شده‌اسـت، مشـخص شد که عملکــرد مغز در حافظه و مهارت‌هــای اســتدلالی بعد از سه بـــار تمـــرین 10 دقیقه‌ای در هفتـــه، آن هم در بازی‌هـایی که به طـور خـاص بـرای این منظـور طـراحی شده بودند، تغییری نمی‌کند!

2- بهرۀ هوشی در تمام طول عمر ثابت می‌ماند

شما هم این را شنیده‌اید که برخی از افراد بـاهوش‌تر به دنیا می‌آیند و بهرۀ هوشی در تمـام عمر ثـابت می‌مانـد؟ تصور این بود که دلیل بالا بودن نمرۀ تست بهرۀ هوشی در سـنین بـالاتر این است که افـراد اطلاعـات عمـومی بیشتری پیدا می‌کنند.

در واقع اینطـــور نیست. اگر آزمـــون بهـــرۀ هوشی را متناسب با سـن، تحصـیلات و مـیزان اطلاعـات عمـومی طـــراحی کـــنیم متوجه خـــواهیم شد که بهـــرۀ هوشی افزایش خواهد یافت.

1- مغز شما در شرایط فشار بهتر کار می‌کند

این نظریه به طـور عجیـبی همه‌گـیر است! اما در واقع شرایط سخت تأثیری بر روی عملکـرد مغز انسـان نـدارد بلکه تنها بـاعث می‌شـود که شـما بر روی کارتـان تمرکز کنید. چون تمرکز بیشتر، فکر افراد را به کـار می‌انـدازد، آن‌ها زیر فشـــار بهـــتر کـــار می‌کنند. بهـــتر است بدانید اســـترس بـــاعث می‌شـــود که زیر افـــزایش فشـــار مغز کورتیزول بیشتری تولید کند. کورتیزول در طولانی‌مـدت مانع یادگیری و شکل‌گیری حافظه می‌شود.

حالا که این ده باور غلط دربارۀ مغز می‌دانید، بار دیگری که از این حرف‌ها شـــنیدید، جلـــوی آن بایســـتید و دلیل علمی خود را داشته باشید.

بدترین فجایع فناوری در طول تاریخ

یکی از فجیع‌ترین حوادث اطلاعاتی تاریخ، سرقت اطلاعات مخفی و شخصی بیش از 25 میلیون انگلیسی است. این اطلاعات مهم شامل آدرس‌ها، اطلاعات بانکی، نام و نام خانوادگی و تاریخهای تولد است که همگی جزء اطلاعات شخصی محافظت شده به شمار می‌روند. این درحالی است که این حادثه، تنها فاجعه فناوری تاریخ نیست، به طوری که به تازگی مجله ZdNet استرالیا به طبقه بندی 10 فاجعه فناوری تاریخ پرداخته است که در ادامه می‌خوانید.

فاجعه تکنولوژیفاجعه تکنولوژی

10- مورد دهم

در سال 2007 فرودگاه لس آنجلس دچار مشکل شد. این مشکل نیز به دلیل آسیبی بود که به یک نرم افزار وارد شده بود. اختلال در عملکرد این نرم افزار موجب شد که 17 هزار پرواز به مدت 8 ساعت روی زمین بمانند.

9- مورد نهم

در سال 1999 شرکت زیمنس با گذرنامه‌های انگلیسی دچار مشکل شد. در تابستان این سال نیم میلیون شهروند انگلیسی به دلیل مشکلی که در سیستم محاسباتی زیمنس ایجاد شده بود، گذرنامه‌های خود را به موقع دریافت نکردند. این مسأله موجب شد که صدها نفر نتوانند به تعطیلات بروند و دولت انگلیس مجبور به پرداخت میلیون‌ها پوند غرامت شد.

8- مورد هشتم

در سال، 2006 لپ تاپ‌های انفجاری به عنوان یک فاجعه فناوری اعلام شدند. در این سال یک رایانه قابل حمل شرکت «دل» در یک نمایشگاه و در مقابل دوربین‌های تلویزیونی، عکاسی و جلوی چشم بازدیدکنندگان دچار حریق شد، اما مشکل لپ تاپ‌هایی که آتش می‌گرفتند به سرعت گسترش یافت و همین مسأله موجب شد که حدود چهار میلیون دستگاه رایانه قابل حمل دل از بازار جمع آوری شوند.

7- مورد هفتم

در سال‌های 1999 تا 2000 کرم هزاره حمله کرد. در نیمه شب 31 دسامبر 1999 کرم انفورماتیکی هزاره خبر وقوع فاجعه‌ای را اعلام کرد که درحقیقت وجود نداشت اما «گیر هزاره» توانست در حدود 500 میلیارد یورو خسارت وارد کند.

6- مورد ششم

در سال، 2004 EDS و CSA دچار فاجعه فناوری شدند. در این سال به سیستم جدید انفورماتیکی CSA (آژانس حمایت از کودکان) انگلیس در مدت ساختاربندی دوباره این آژانس آسیب وارد آمد و موجب شد که در حدود دو میلیون نفر که حقوق خود را از غول سرویس‌های تجاری EDS دریافت می‌کردند، آسیب برسد و 700 هزار نفر هم حقوقی کمتر از میزان همیشگی دریافت کنند. نتیجه این‌که به این سازمان حمایت از کودکان در حدود یک میلیارد یورو خسارت وارد شد.

5- مورد پنجم

در سال، 1998 رصد یک قله روی سیاره مریخ و مشکلاتی که در اندازه گیری آن بوجود آمد، پنجمین فاجعه فناوری از دیدگاه ZdNet است. در این فاجعه، دو فضاپیمای کاوشی «Mars Climate Orbiter» و «Mars Polar Lander» هریک بخشی از برنامه مطالعه وضعیت اقلیمی و شرایط جوی سیاره سرخ را به عهده گرفتند. به دلیل مشکل کاوشگری فضاپیمای Lander که در ارتفاع پایین پرواز می‌کرد، دو سیستم مختلف اندازه گیری این کاوشگر در اثر برخورد با قله این کوه مریخی به شدت آسیب دیدند.

4- مورد چهارم

در سال، 2006 نصب یک نرم افزار نامناسب روی هواپیمای «ایر باس A380»ـ منجر به بروز یک فاجعه فناوری دیگر شد. در این مورد، یک خطای ارتباطاتی میان دو سازمان کنسرسیوم برای تولید یکی از بزرگ‌ترین هواپیماهای مسافربری به وجود آمد. به این ترتیب وقتی این دو شرکت دو نیمه هواپیما را کنار هم قرار دادند، نرم افزارها با هم عمل نکردند و برقراری اتصالات داخلی غیرممکن شد. خسارت این غیرفعال شدن نرم افزار داخلی هواپیما بسیار بالا بود و به علاوه موجب شد که پروژه تکمیل این هواپیما یکسال به تاخیر بیفتد.

4- مورد سوم

در سال، 1996 موشک جدید آریان 5 که قرار بود یک ماهواره اروپایی را در مدار قرار دهد، چند ثانیه پس از

پرتاب در هوا منفجر شد. علت این انفجار اشـتباهی بـود که نـرم افـزار این موشک مـرتکب شـده بـود. هزینه این فاجعه 8 میلیارد دلار بود.

2- مورد دوم

در سـال 1990 شـبکه مخـابراتی At&T آمریکا از هم فروپاشید. یک مشکل مکانیکی کوچک در یک ایستگاه این شرکت تلفن منجر به نابودی 75 میلیـون خط تلفن شد. به طـوری که با وقـوع این حادثه برقـراری هیچ تماسی امکانپـذیر نبـود و این مشـکل بـاعث شد که مراکز دیگر مخـابراتی این شـرکت به شـدت آسـیب ببینند. در این حادثه دست هیچ هکـری دخـالت نداشت و فقـط، وارد آمدن آسیب به خط کد دفـاعی این مرکز در مـدت فرایند ارتقای نرم افزار علت وقوع این حادثه بود.

1- مورد اول

در سال 1983 سیسـتم هشـدار اتحـاد جمـاهیر شـوروی سابق اطلاعات اشـتباهی را ارسـال کـرد که می‌توانست منجر به آغاز جنگ جهانی سوم شـود. این اشـتباه در اثر حمله یک گیر امنیـتی در نـرم افـزار سیسـتم اعلام خطر شوروی سابق بود که نشـان می‌داد پنج موشک بالسـتیک از طـرف آمریکا به سـوی شـوروی در حـرکت هسـتند. با اعلام این آژیر خطر، استانیسـلاو پـتروف، افسر کشـیک به این هشدار مشکوک شد و اطلاعـات را دوبـاره کنـترل کرد.

پروژه علمی وحشتناک

گـاهی وقت‌ها از میـان تحقیقـات دانشـمندان اخبـاری شنیده می‌شـود که آگـاهی از تبعـات آن‌ها لـرزه برانـدام هرمخـاطب بی‌طـرفی می‌انـدازد. اما آیا دانشـمندان با ایده‌های درخشانشان به سمت ترسناک‌تر کردن دنیا قدم بر می‌دارنـد؟ دراین‌جا چهـار تا از شـاخه‌های دانش‌هـای روز را بررسی کردیم که بیشتر از بقیه ترسـناک به نظر می‌رسند.

4- مریخ حمله می‌کند

اکتشـافات و تحقیقـات، اطلاعـاتی را در خصـوص خـاک سـیاره مـریخ و آب و هـوای آن فـراهم کـرده است. اما ناسا می‌خواهد در چهارچوب ماموریت «بازگشت نمونه» در آینده نه چنـدان دور، تکه‌ای از خـاک مـریخ را به زمین بیاورد. اما چه اتفاقی رخ خواهد داد اگر تعدادی ویـروس مریخی، همراه این تکه خاک مریخ به زمین آورده شـود و در زمین منتشر شوند؟

اما چرا؟

تحقیقاتی که تا امروز روی مریخ انجـام شـده، نمی‌تواند همه جنبه‌های حیات در این سیاره و ابهامات دانشـمندان را پاسخ دهد. بـــرای تکمیل این پژوهش‌ها باید تکه‌ای از خـاک مـریخ به زمین بیاید و در این صـورت دانشـمندان وقت کافی خواهند داشت تا روی آن آزمایش کنند.

بهانه‌ای برای ترسیدن

طرح ناسا برای آوردن تکه‌ای از مـریخ به زمین این گونه است که این نمونه در یک تاسیســات کــاملاً محــافظت شده قرار خواهد گرفت. مارگارت ریس، مدیر تحقیقــات موسسه پژوهشی ســلاح‌های شــیمیایی، می‌گویــد، تنها چــیزی که ممکن است دراین خصــوص مــوجب نگــرانی شــود، مــاده‌ای است که قــابلیت ســاخت مجــدد خــود را داشته باشد مثل یک ویروس.

او می‌گوید: «اگرهمراه این خاک مـواد رادیواکـتیو یا سم باشد، به راحتی می‌توانیم مساله را حل کنیم».

دکــتر ریس معتقد است که نمونه آورده شــده از مــریخ می‌تواند به همـان انـدازه بـرای زمین خطرنـاک باشد که میکروب‌هــایی که اســتعمارگران اروپــایی، ناخواســته با خود به قاره تـازه کشف شـده آمریکا بردند و بـاعث قتل عــام سرخپوســتان شد. چــون آن‌ها آنــتی ژن لازم را درخونشــان نداشــتند. البته او می‌گوید که در خصــوص حفاظت بیولوژیکی به پیشرفت‌های زیادی رسـیده‌ایم. با این حال باید نمونه‌ها برای جلوگیری از هر گونه اتفاقی، استرلیزه شوند.

4- حشرات؛ جاسوسان جنگ

در ژانویه سال جـاری، در کنفرانسی در سـورنتو ایتالیـا، محققــان دانشــگاه کالیفرنیا در بــرکلی و دانشــگاه میشــیگان جمــاعت را شــوکه کردند. آن‌ها یک سوسک کوچک میوه را که زنده بـود و از راه دور کنـترل می‌شـد، به نمایش گذاشتند. این سوسک در واقع بخشی از طـرح پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) است که HI- MEMS نـام دارد. البته نام واقعی این طـرح، سیسـتم میکـرو الکـترو

مکانیک حشرات هیبریدی است. هدف این برنامه، کنترل موجودات خزنده و کوچک به عنوان ابزار نظامی است. اخیراً تیمی در دانشگاه برکلی یک سوسک را ساخته‌اند که می‌توان آن را شلیک کرد. این سوسک پس ازآنکه روی زمین فرود می‌آید، می‌تواند به سمت راست یا چپ حرکت کند. این گونه به نظر می‌رسد که کاربرد این حشرات، جاسوسی و جمع آوری اطلاعات جنگ است.

اما چرا؟

برای سال‌ها، دارپا (بخش پژوهشی وزارت دفاع ایالات متحده) تلاش کرده تا وسایل نقلیه‌ای بسیار کوچک بسازد. مانند هواپیماهای بسیار کوچک که می‌توانند مانند زنبور در مناطق جنگی، عملیات انجام دهند. آن‌ها سراغ حشرات رفتند چون شبیه سازی اندام آن‌ها آسان است. آن‌ها پرطاقت، سریع و چابک هستند. هم‌چنین اگر دیده شوند هم زیاد جلب توجه نمی‌کنند.

بهانه‌ای برای ترسیدن

این حشرات سرباز، هر چقدر هم زشت باشند هنوز تهدیدی برای القاعده یا حتی برای حریم خصوصی مردم محسوب نمی‌شوند. این سوسک‌های میوه جدا از الکترودها و آنتن‌های رادیویی که در خود دارند، چیز دیگری نمی‌توانند حمل کنند. اما محققان در حال مطالعه روی نوعی از این دست حشرات مکانیکی هستند که بتوانند بار بیشتری حمل کنند. آن‌ها هم‌چنین در نظر دارند تا اعضایی برای این حشرات بسازند تا بتوانند با حرکت حشره، نیرو از خودشان بگیرند نه از باتری. اما قسمت ترسناک ماجرا این‌جاست که دانشمندان دانشگاه

بــرکلی اکنــون می‌توانند سیســتم‌های میکــرو الکــترو مکانیک را درخلال دوران شفیره بودن سوســک، در بــدن آن قرار دهند. بنابراین سوسکی با الکترود خواهد بود که می‌توان آن را از راه دور کنــترل کــرد. البته هنــوز ممکن نیست که حشــرات به ســربازان جنگ بپیوندند. علاوه بر این، عمر کوتاه حشرات ممکن است که ســرمایه گــذاران روی این طــرح را به این فکر بینــدازد که این ســرمایه گذاری کار بیهوده‌ای است.

2- مواد مخدر از نوع مهربان

ســال 2005، در ســوئیس روی 29 نفــر، مــاده مخــدر neuropeptide oxytocin آزمــایش شد. این مــاده به «داروی عشق» معــروف است و کسی که این مــاده را مصــــرف می‌کنــــد، به همه اعتمــــاد می‌کند و روابط اجتمــاعی‌اش را بر اســاس اعتمــاد با دیگــران برقــرار می‌کند. نکته جــــالب این‌جاست که این دارو درست یک ساعت قبل از آن‌که این 29 نفر برای خرید سهام اقدام کننــد، به آن‌ها داده شد. تقریبــاً نیمی از این 29 نفر تمامی پولشان را برای خرید سهام شــرکتی ناشــناخته و کوچک خرج کردند. حالا بعضی از سیاستمداران می‌گویند که ممکن است ارتش آمریکا از این داروی مخــــــدر به عنوان نوعی سلاح استفاده کند.

اما چرا؟

میخائیل کوزفلد، رئیس محققــانی که این آزمــایش را در دانشــگاه زوریخ انجــام داده‌انــد، می‌گوید ارزش حقیقی این دارو ممکن است در درمان کسانی که دچار اختلال و اضــطراب اجتمــاعی هســتند یا کمک به درمــان بیمــاری

اوتیسم و سندرم اسپرگر، مورد توجه واقع شود. اما جاناتان مارنو، یک بیوشیمی دان در دانشگاه پنسیلوانیا و نویسنده کتاب «جنگ‌های ذهنی» معتقد است که می‌تواند از این دارو در آسان کردن روند بازجویی یا مذاکرات یا پایان دادن به درگیری‌های مسلحانه استفاده کرد.

بهانه‌ای برای ترسیدن

البته نگران این باشید که یک جیب بُر، این ماده مخدر را با یک اسپری به چشم شما اسپری کند. چون از این طریق اثری ندارد. اما اگر این دارو از طریق بینی وارد بدن شود، ممکن است عمل کند. در این صورت این دارو می‌تواند در خفت گیری‌ها مفید باشد. البته ظاهراً استفاده از این ماده در بازجویی‌ها هم آغاز شده است. سال گذشته، مالکوم داندو که بیوشیمی دان است اعلام کرد داروهای مسکن بخشی از طرح و برنامه برای ساخت سلاح‌های بیوشیمیایی است ولی ما نباید بدون این‌که شناخت کاملی از داروها داشته باشیم، آن‌ها را در ساخت سلاح‌های شیمیایی به کارگیریم. مثلاً اخیراً نتایج یک تحقیق، نشان داده که oxcytocin حتی ممکن است رفتار ضد اجتماعی را هم افزایش دهد.

1- لبخند بزن پلیس

سال 2010 چیزی نزدیک به 500 نفر از کارکنان خطوط آهن سریع السیر توکیو در مقابل دوربین قرار گرفتند تا توسط برنامه‌ای که از لبخندهای آن‌ها اسکن تصویری می‌گیرد، اسکن شوند. این برنامه می‌تواند خطوط چهره و میمیک صورت را اسکن کرده و آن را از یک تا 100،

درجه بندی و دسته بندی کند. چنین برنامه‌هایی تنها آغاز راه هستند. روزی فرا خواهد رسید که برنامه‌های شناخت رفتاری می‌توانند یک نفر را از میان صدها نفر انتخاب کرده و به درستی مورد شناسایی قرار دهند.

اما چرا؟

برنامه‌ای که ژاپنی‌ها از آن استفاده می‌کنند، نسخه‌ای از یک نرم افزار هوشمند است که می‌تواند تغییرات چهره را شناسایی و آن را تحلیل کند. مثلاً این نرم افزار برای رانندگان قطار مورد استفاده قرار گرفته است و می‌تواند به راحتی از روی تغییرات خطوط چهره‌ها بفهمد که آیا راننده خسته شده یا نه. این نرم افزار هم‌چنین از سوی صدها سازمان و شرکت ژاپنی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

بهانه‌ای برای ترسیدن

نرم افزارهای رفتار شناسی پیش از این نیز به زندگی ما وارد شده بودند. سیستمی به نام NICE به مراکز تلفن کمک می‌کند که وقتی یک مشتری عصبانی شد، اطلاعات مربوط به او ثبت شود و یک سیستم نظارتی نظیر Perceptrak می‌تواند رفتارهای مشکوک را با یک دوربین، شناسایی و ثبت کند. محققان سراسر دنیا در حال بررسی این مساله هستند که چنین فناوری‌ای، چه کارهای دیگری می‌تواند انجام دهد؛ مثلاً نسل بعدی چنین نرم افزارهایی مثل آن‌چه انگلیسی‌ها ساخته‌اند، می‌تواند شیوه راه رفتن یا لبخند زدن افراد را هم تحلیل کند. حتی شاید اتاق نشیمن شما بتواند در تحلیل شخصیت شما مورد استفاده قرار گیرد. سال گذشته

هم، سـونی بـرای پلی استیشن 3 خـود یک نـرم افـزار شناسـایی خلق و خـوی افـراد منتشر کـرد! همه این‌ها یعـنی در ذهنتـان هم نمی‌توانید چـیزی را پنهـان کنید. وحشتناک نیست؟

پیشـگویی بـزرگ نوسـتراداموس که به حقیقت پیوسـته است

میشل نوستراداموس (تولد 14 یا 21 دسامبر 1503 – 2 جـولای 1566)، که در لاتین به نوسـتردامـوس معـروف شده بود یک عطار فرانسوی بـود. او به این دلیل بسـیار مشـــهور است که مجمـــوعه‌ای از نوشـــته‌های او که به پیشـگویی بـزرگ نوسـتراداموس شـهرت پیـدا کـرد به حقیقت پیوست. او به خـــــاطر کتـــــاب Propheties (پیشـگویی‌ها)، که چـاپ اول آن در 1555 بـوده است بسیار معـروف و شناخته‌شـده گردید. از آن‌جا که انتشـار این کتاب نادر قبل از مرگ او بوده اسـت، مـوارد منتشر شـــده در آن توجه بســـیاری را به خـــود جـــذب کـــرد. پیشگویی‌های او بسیاری از وقایع بزرگ جهان را شـامل می‌شود.

10- آتش‌سوزی بزرگ لندن

«خـون روان خواهد شد در لنـدن، سـوخته شـده توسط آتش در سال 66 این خون فقط به سـبب یک اشـتباه در لندن به وجود آمده ....»

آتش‌سوزی بزرگ لندن که از آتش‌سوزی برزگ بخش‌های مرکـزی لاتین‌زبـان شـهر لنـدن، از روز سه شـنبه، 2 سپتامبر شروع و تا تا چهارشنبه، 5 سپتامبر 1666 طول کشـــید به‌طوری‌که شـــهر را جـــاروب کـــرد. آتشی قرون‌وسـطی که شـهر لنـدن را که در داخل یک دیـوار شـهری محصـور شـده از منطقه اشـرافی وسـت، قصر چـــارلز دوم از وایت‌هـــال، و بســـیاری از محله‌هـــای فقیرنشـــین حومه را در برگـــرفت. در این آتش‌ســـوزی

13200 خانه، 87 بخش یا ناحیه قلمرو کشیش کلیسا، کلیسای جامع سنت پل، و بسیاری از ساختمان‌ها و ادارات شهری سوخت و از بین رفت. تخمین زده شد ویران شدن این خانه باعث آواره شدن 70 تا 80 هزار نفر در لندن شد.

9- انقلاب فرانسه

«از مردم عادی و برده‌ها، آهنگ و شعارهای آزادی خواهانه برخواهد خواست، شاهزادگان و اربابان اسیر و به زندان می‌افتند: در آینده توسط احمقی بی‌کله، این سخنان الهی الهام گرفته خواهد شد. قبل از جنگ می‌آید، دیوار بزرگ سقوط خواهد کرد، حکم اعدام پادشاه اجرا خواهد شد، مرگ او را بیش از حد ناراحت کننده است اما به زودی سر می‌رسد نگهبانان در خون غوطه‌ور خواهند شد نزدیک رودخانه سن، خاک خون‌آلود می‌شود.»

انقلاب فرانسه (789-1799)، دوره‌ای از تحولات رادیکال اجتماعی و سیاسی در تاریخ فرانسه و اروپا بود. سلطنت مطلقه، که در فرانسه قرن‌ها حکومت کرده بود در طول سه سال سقوط کرد. فرانسه جامعه‌ای بود تحت یک تحول حماسی، امتیازات فئودالی، اشرافی و مذهبی که با حمله مداوم از سوی گروه‌های سیاسی لیبرال و توده‌ای‌ها در خیابان‌ها از بین رفت. ایده‌های قدیمی در مورد سلسله مراتب و سنت جایش را به اصول روشنگری، شهروندی و حقوق مسلم و تسلیم شده داد.

8- ظهور ناپلئون

«PAU, NAY, LORON آتشی از خون بر پا خواهد کـرد بــرای شــنا کــردن در ســتایش، او به به Piuses خواهد افتاد. آن‌هـایی که فاسد و حبس آن‌ها در زنـدان را حفظ خواهد کرد.»

این یکی از پیشگویی‌های معروف نوستردامـوس است که در آن به طــور مســتقیم با اشــاره به نــام شــخص آورده شده‌است. اگر نام PAU, NAY, LORON را دوباره مرتب کنید به Napaulon، و یا نـــاپلئون بناپـــارت، یکی از معروف‌تـــرین امپراتورهـــای فرانسه خواهید رســـید. در پیشـــگویی نوســـتردامـوس در مـــورد ظهـــور نـــاپلئون و توصــیف مشخصــات نــاپلئون به عنــوان «بیش از آتش و خون» یادآوری شده‌است. Piuses در خط ســوم اشــاره به زنـدان افتـادن امـپراطور پـاپ پیـوس ششم و پیـوس هفتم توسط ناپلئون در خط آخر دارد.

«لـویی پاسـتور گم خواهد کـرد، پیـدا خواهد کـرد، بـرای چنین کاری زمان طولانی لازم است پاستور به افتخارات بســیار زیــادی خواهد رســید قبل از این‌که مــاه یک دوره کامل را تمام کند او مـورد بی‌احترامی‌هـای زیـادی قـرار خواهد گرفت.»

7- لویی پاستور

لویی پاستور (27 دسامبر 1822 الی 28 سپتامبر 1895) شـیمیدان فرانسـوی و میکروبیولوژیست متولد شــده در Dole بود. از او برای پیشرفت‌های قابل توجه در یـافتن علل و راه‌هـــای پیشـــگیری از بیماری‌ها یـــاد می‌شـــود. اکتشـــافات او بـــاعث کـــاهش مرگ‌ومـــیر ناشی از تب puerperal شــد، او اولین واکسن‌هاری و ســیاه‌زخم را

کشف کرد. تجربیات او در حمایت از تئوری جوانه بیماری است. او بهــترین راه حل بــرای ابــداع یک روش بــرای جلوگیری از ایجاد بیماری‌ها را یافت. فراینـدی که بـاعث شناساندن پاستوریزه کردن شیر و شراب به عموم مردم شد. او به عنـــوان یکی از سه بنیان‌گـــذار اصـــلی میکروبیولوژی در نظر گرفته شده‌است.

6- آدولف هیتلر

«از اعمـاق غـرب اروپـا، یک کـودک خردسـال از مـردمی فقیر به دنیا خواهد آمد، کسی که با زبان خـود نیروهـای نظامی بزرگ را اغفال خواهد کرد؛ و شهرت و قلمروش را به سـمت شـرق افـزایش می‌دهد. جـانوران وحشی از گرســنگی در سراسر رودخانه‌ها شـــنا می‌کنند: یکی از بزرگ‌تـرین آن‌ها در قفس‌هـای آهـنی به زنجـیر کشـیده شــده در هنگــامی که کــودک آلمــان هیچ‌چــیزی نخواهند داشت.»

از «جـــانور» به آدولف هیتلر و ارتش آلمـــان تفســـیر شده‌اســـت، و عبـــور از رود به تصـــرف فرانسه. او سیاســـتمدار اتریشی‌الاصل آلمـــانی و رهـــبر حـــزب سوسیالیست ملی کارگران آلمـان که معمـولاً به عنـوان حزب نازی شناخته‌شـده بودند. او صـدراعظم آلمـان بین سالهای 1933-1945 بود، و به عنـوان رئیس دولت و به عنوان پیشوا در ارتش خدمت کـرده است. هیتلر را مرکز و رهــبر ظهــور فاشیسم در اروپــا، جنگ جهــانی دوم و هولوکاست می‌دانند.

5- جنگ جهانی دوم

«از دو قـاره بـزرگ آسـیا و آفریقا فراتر خواهد رفت از راین و دانوب پـایین‌تر خواهد رفت و آن‌ها خواهند گفت: آمده‌انـــد، گریه‌کنـــان و اشک‌ریزان از مـــالت به ســـمت سواحل مرزی Ligurian»

پیش‌بیـــنی جنگ جهـــانی دوم و ظهـــور هیتلـــر، یکی از بزرگ‌تـرین پیش‌بینی‌هـای او در تمـام دوران است. جنگ جهـانی دوم دو جبهه مخـالف اتحـاد نظـامی و متفقین تشـکیل را تشـکیل داد. جنگ جهـانی دوم جنگ جهـانی نظامی به مدت 1939-1945 بـود که شـامل بسـیاری از کشورهای جهـان، از جمله قـدرت‌های بـزرگ جهـان شد. این جنگ با بیش از 100 میلیون پرسنل نظـامی درگـیر، گسترده‌ترین جنگ در تـاریخ بـوده است. در حـالت «جنگ تمام‌عیـار» شـرکت‌کنندگان اصـلی تمـامی قابلیت‌هـای اقتصادی، صـنعتی و علمی خـود را در خـدمت تلاش‌هـای جنگی قـــرار دادند. به دلیل عـــدم تشـــخیص بین منـــابع نظامی و غـیر نظـامی و نامشـخص بـودن آن‌ها هـزاران نفر از شـهروندان عـادی به کـام مـرگ رفتند و وقـایع بـــزرگی از جمله هولوکاست و اســـتفاده از ســـلاح‌های هسته‌ای در جنگ، آن را به خونین‌ترین درگیری‌های تاریخ بشر تبدیل کرد. به طوری‌که حدود 70 میلیون مرگ‌ومیر در سراسر جهان رخ داد.

4- بمب اتمی

«در نـــــزدیکی دروازه و در داخل شـــــهرها دو تهدید بین‌المللی وجود خواهد داشت که مانند آن تابه‌حال دیـده نشده‌است قحطی مشابه زمـان طـاعون و چـیزی شـبیه فـــولاد که مـــردم را از بین خواهد بـــرد. و گریه‌هـــایی به

درگـاه خـدای بـزرگ بـرای تسـکین آن درد که همه جـارا فراخواهد گرفت.»

این قضـیه به وضـوح شـرح حـالی از طـاعون و قحطی است که باعث مرگ خواهد شد. این موضـوع کـاملاً بیـان کننده حملات هسته‌ای است. به منظور ایجاد این تناسب، مردم اغلب آن را به abominably به معنای «شـدیداً در عذاب» زمانی باور نکردنی از زندگی بشر که رو به پایان است یـاد می‌کنند. در هر کـدام از خطـوط می‌تـوان این تشـابهات را یـافت. بسـیاری این احتمـال را می‌دهند که منظور از «فولاد» احتمالاً به معنای نوعی سلاح است.

4- مرگ برادران کندی

«مرد بـزرگ خواهد شد در یک روز توسط صـاعقه‌ای زده خواهد شد و مصیبتی وارد می‌شود، این اتفاقات بد قبلاً هم پیشـگویی شـده بـود یکی از آن‌ها سـقوطی در نیمه شب است. دیگـری نـبردی در کمـر، لنـدن و طـاعون در توسکانی.»

جان فیتزجرالد کندی، سی و پنجمین رئیس‌جمهور ایالات متحده بود، در تاریخ جمعه، 22 نوامبر، 1963 در 12:30 در مرکز پلازا، در دالاس، تگـزاس کنـدی به ضـرب گلوله کشـــته شد درحالی‌که با همســـرش ژاکلین، فرمانـــدار تگـــزاس، و همسر دومش، نلی، در کـــاروان موتـــوری ریاست‌جمهوری در حال حرکت بودند. 5 سال بعد، تـرور رابـرت اف کنـدی، در مـدت بسـیار کوتـاهی پس از نیمه شب در تـاریخ 5 ژوئن 1968، در لس‌آنجلس، کالیفرنیا صـــورت گـــرفت. در همـــان ســـال‌ها، دانش‌آمـــوزان در شهرهای لنـدن و پـاریس و نـیز به علت وقـوع یک سـیل

بـزرگ در فلـورانس در سـال 1968 بیمـاری طـاعون و مرگ‌ومیرهای بسیاری را ناشی شد.

2- مرگ پرنسس دایانا

«یکی به آخر مانده از نام خانوادگی پادشاهان اسـتراحت در روز پنجشـــنبه بـــرای دیانا طـــول خواهد کشـــید او سرگردان خواهد شد زیـرا بسـیار عصـبانی و نـاراحت از دیوانگی‌هاست ملت بـــزرگی را از اســـارت رها خواهد کرد.»

در 31 آگوست سال 1997، دیانا پرنسس ویلز، در نتیجه جراحـــات حاصل از تصـــادف ماشـــین تـــونلی در یکی از جاده‌هـــای پـــاریس، فرانسه درگذشت. دوست پسر او Dodi Fayed فرزند «محمد» و راننـده مرسـدس بـنز W140،هـانری پـل، مـرده در صـحنه حادثه یـافت شـدند. محافظ Fayed، تنها بازمانده حادثه بود. اگر چه در ابتدا رسانه‌ها تقصـیر را به گـردن paparazzi (خبرنگـاران و عکسان زرد) انداختند زیرا آن‌ها معتقد بودند که انتظار و تعقیب اتومبیل پرنسس توسط پاپاراتزی‌ها بـــــــاعث اقدامات و رانندگی بی‌پروای راننـده شده‌است که خیـال داشـته است از دست آن‌ها بگریـزد. در سـال 1999، 18 مـاه تحقیقـات قضـایی فرانسه به این نتیجه رسـید که مقصر تصادف‌هانری پل بوده است، که کنترل خـودرو در سـرعت بـالا را درحالی‌که تحت تـأثیر الکل (یا مصـرف داروهای خاص) قرار داشته است از دست داده است.

1- یازده سپتامبر

نه یازدهنه یازده

«آتش آتشفشانی از مرکز زمین باعث لرزش در اطـراف شهر جدید خواهد شد، دو سنگ بزرگ جنگ را برای مـدت طولانی برافروخته خواهد کرد سـپس Arethusa بـاعث قرمزی رودخانه جدید خواهد شد.»

«در سال 1999، در ماه هفتم، وحشتی بزرگ از آسمان بـرای پادشـاه خواهد آمـد، بـرای بازگردانـدن قـدرت به زندگی شاه بـزرگ مغـولان، و پس از آن بـرای تسـلط بر مریخ، فرصت خوبی است.»

اشـــاره به «شـــهر جدید»، «مرکز زمین» (مرکز تجـــارت جهانی) و «سنگ بـزرگ» (برج‌هـای دوقلو) تا حـدودی بر این بـاور است که این موضـوع به حملات 11 سـپتامبر مربـوط می‌شـود. Arethusa یکی دیگر از کلمـات گنگ استفاده شده توسط نوستردامـوس است. اعتقاد عـده‌ای بر این است که این کلمه ارتباط بسیاری با «لادن» دارد. در آن صبح، هواپیماربایان عمداً دو هواپیما را به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در شـهر نیویـورک کوبیدند. بسـیاری از کارکنـان و مـدیران شـرکت‌ها و دیگـرانی که مشغول به کار در ساختمان بودند کشته شدند. در عـرض دو سـاعت هر دو بـرج فـرو ریخت و بـاعث از بین رفتن ساختمان‌های مجاور و ضرر و زیان بسیاری شد.

جالب‌ترین و عجیب‌ترین درختان جهان

بزرگ‌ترین و پیرترین درختان جهان بسیار باشکوه هستند چرا که شاهد ظهور و سقوط تمدن‌های متعددی بوده‌اند. مثلاً ژنرال شرمن، بزرگ‌ترین درخت تک ریشه‌ای که تا به حال شناخته شده و یا تجیکو با 9550 سال قدمت که قدیمی‌ترین درخت کلونال است. جولیا ن‌هایت می‌گوید «درختان باستانی پیوند زنده‌ی ما انسان‌ها با گذشته هستند و در جریان تغییرات همیشگی، شکل خود را حفظ می‌کنند. این داستان درختان است اما به نوعی قصه‌ی ما انسان‌ها نیز هست. هر درخت شکل و شخصیتی مخصوص به خود دارد که در طول زندگی‌اش آن را حفظ می‌کند.»

با این مقدمه بیایید در مورد جالب‌ترین درختان جهان بیشتر بدانیم؛ این لیست تنها به کهن‌ترین‌ترین درختان نمی‌پردازد بلکه آن‌هایی که دارای شکل یا حالت منحصر به فردی هستند را نیز مورد توجه قرار می‌دهد.

10- درخت بلوط فرشته

این درخت 1500 ساله در جزیره‌ی جونز و در ایالت کارولینای جنوبی در آمریکا قرار دارد. شاخه‌های این درخت بلند بر مساحتی حدود 5 کیلومتر مربع سایه می‌افکنند. گفته می‌شود که این درخت یکی از قدیمی‌ترین ارگانیسم‌های زنده در شرق رودخانه‌ی می‌سی سی پی است. اندازه‌ی محیط تنه‌ی درخت بلوط فرشته 8 متر است و هر یک از شاخه‌های آن تا 30 متر کشیده شده‌اند. این درخت بلایای طبیعی بسیاری را از سر گذرانده است که از آن جمله می‌توان به زلزله‌ای در

سـال 1886، سـیل‌های بیشـمار و طوفان‌هـایی مثل طوفان هوگو در سال 1989 اشاره کرد.

9- الیا بوی بون، درخت زیتون وووِز

آیا باور دارید که کهن‌ترین درخت زیتون جهـان هنـوز هم هرسال زیتون‌های خـوش مـزه به بـار آورد؟ دانشـمندانِ دانشـگاه کـرت، عمر این درخت را بین 3500 تا 4000 سـال تخمین زده‌انـد؛ محیط تنه‌ی این درخت بیش از 4.5 متر است. این درخت در روستای آنو وووز در کرت قـرار دارد و سالانه حدود 20 هزار نفر از آن دیدن می‌کنند.

8-درخت خون اژدها

این درخت کمیاب که به نام درخت اژدهای سـوکوترا نـیز مشـهور است در کشـور یمن قـرار دارد و مشـهورترین گیاه در جزیـره‌ی یمـنی سـوکوترا است. بر اسـاس آمـار یونسکو 37 درصد از گیاهان، 90 درصد از خزندگان و 95 درصد از حلزون‌هـای موجـود در این جزیـره در هیچ جـای جهان وجود ندارند.

درخت اژدها شبیه به یک چتر است و به این دلیل به نـام خون اژدها مشهور است که یک مـایع سـرخ رنگ از خـود ترشح می‌کند. سـاکنان محلی هنـوز هم از این مـایع به عنوان یک ماده‌ی شـفا بخش در تولیـدات آرایشی و یا به عنوان رنگ در تزئین سفال استفاده می‌کنند.

7- درخت توله

ارتفاع این درخت توله‌ی بـزرگ بیش از 35 مـتر است و در شهر اوخاکا در مکزیک قرار دارد. هر یک از شاخه‌های این درخت می‌توانند یک درخت مسـتقل باشـند. محیط

تنه‌ی این درخت 36 متر است؛ این درخت به قدری بزرگ است که در ابتــدا دانشــمندان تصــور می‌کردند چنــدین درخت به هم چسبیده و باعث بوجود آمدن آن شده‌اند اما آزمایش‌هــایی که بر روی DNA آن انجــام شد خلاف این نظریه را ثابت کرد.

6- درخت بائوباب قوری

هر 8 گــونه‌ی درخت بائوبــاب منحصــربه فــرد و جــالب هستند. درخت بائوباب آفریقایی بــومی ســرزمین آفریقا است اما در آســیا و شــبه جزیــره‌ی عربســتان هم یــافت می‌شـــــود. 6 گونه از این درخت بـــــومی منطقه‌ی ماداگاســکار هســتند و یک گــونه‌ی دیگر هم در اســترالیا یافت می‌شود.

موضوع جالب در مورد این گــونه‌ی خــاص از درختــان این است که آن‌ها شــبیه بطــری و گــاهی شــبیه به قــوری هستند؛ این گونه‌ی خاص در ایفاتی در ماداگاسکار است. درخــتی که در عکس مشــاهده می‌کنید 1200 ســال سن دارد. این نــوع درخت می‌تواند تا 120 هــزار لیــتر آب در خود ذخیره کند و از سخت‌ترین خشــکی‌ها جــان ســالم به در ببرد.

5- درختان تا فروم

این درختان که بر روی بقایای یک معبد کامبوجی به نــام تا فــروم رشد کرده‌اند بســیار جــالب هســتند. دو گونه درخت خـــــاص در این معبد رشد کرده‌اند. بـــــرخی از متخصصــین معتقدند که درخت بزرگ‌تر گــونه‌ای به نــام سیبا پنتاندرا باشد و گروهی دیگر معتقدند که این درخت یک تیت پاک است، درختان کــوچک‌تر که به درخت اصــلی

چسبیده‌اند نوعی درخت انجیر چسبنده هستند. ریشه‌های غول آسای این درخت سالانه بازدیدکنندگان بسیاری را به این محل می‌کشاند.

4- متو سلاه

درخت کاج بزرگ بیسین بریستلکون، نوعی درخت پر عمر است که در ایالت‌های یوتاه، نوادا و کالیفرنیا رشد می‌کند. رشد این درخت بسیار کند است و برگ‌های سوزنی این درخت تا 40 سال سبز می‌مانند. این درخت قدیمی‌ترین درخت غیر کلونالی زنده بر روی زمین است. این درخت در سال 1957 توسط 2 دانشمند بررسی شد و سن دقیق آن در آن سال 4789 سال بود. از آن‌جایی که ممکن است به این درخت صدمه وارد شود محل دقیق آن گزارش نشده اما جایی در رشته کوه سفید کالیفرنیا است.

4- درخت پشم ابریشمی

این درخت زیبا از خانواده‌ی درختان مالو است. بومی مناطق استوایی و جنگل‌های حاشیه‌ای این مناطق در آمریکای جنوبی مثل برزیل و آرژانتین است. ارتفاع این درخت به حدود 25 متر می‌رسد و در تنه و شاخه‌های آن برجستگی‌هایی وجود دارد که اجازه می‌دهد آب را در زمان خشکسالی ذخیره کند. اندازه‌ی گل‌های زیبای قرمز، صورتی یا بنفش این درخت بین 12 تا 24 سانتی‌متر است. این گل‌ها تبدیل به میوه‌های گلابی شکلی می‌شوند که داخل آن‌ها پر از دانه‌هایی است که در نوعی پشم بسیار نرم قرار گرفته‌اند. از این پشم نرم گاهی برای درست کردن کوسن استفاده می‌شود.

2- درخت اوکالیپتوس رنگین کمان

این درخت نـــوعی اوکـــالیپتوس همیشه ســـبز است که ارتفـاع آن تا 75 مـتر می‌رسد. پراکنـدگی این درخت از منـاطقی در انـدونزی تا فیلیـپین است. چـیزی که بـاعث می‌شـود این درخت بسـیار خـاص باشـد، نوارهـای زرد، سـبز، صـورتی، قرمـز، بنفش و نـارنجی رنگی است که شـــاخه‌ها و تنه‌ی این درخت را پوشـــانده است و این رنگ‌های زیبا کاملاً طـبیعی هسـتند. سـطح پوسـته‌ی این نوع درخت بسیار نرم است و در هنگام رشد لایه‌هـایی از آن جـدا می‌شـوند. این جریـان در زمان‌هـای متعـدد و در قسمت‌های متفـاوتی از درخت اتفـاق می‌افتد. هرچه از عمر پوسـته‌ی جدید می‌گـذرد رنگ آن از سـبز روشن به ســـبز تـــیره‌ی مایل به آبی یا بنفش و بعد صـــورتی و نارنجی تغییر می‌کند. و چـون این اتفـاق در قسـمت‌های متفاوتی از درخت می‌افتد این حالت به صورت نوارهـای رنگی در کنـار هم قـرار می‌گیرند که تنه‌ی این درخت را به یک تابلوی نقاشی تبدیل می‌کنند.

1- درخت زندگی

نمونه‌هـای بسـیاری از درختـان کهنسـال وجـود دارند اما نکته‌ی بسیار جالبی که در مورد این تک درخت 400 ساله وجود دارد این است که توانسته در وسط بیابان و بـدون هیچ منبع شناخته شـده‌ای از آب دوام بیـاورد. این درخت که درفاصله‌ی 2 کیلومـتری جبل دخـان در بحـرین قـرار دارد یکی از عجایب طبیعی است. اگر می‌خواهید منحصر به فـرد بـودن این درخت را به خـوبی درک کنید آن را در نقشه‌ی هـــــوایی گوگل تماشا کنید و می‌بینید که از هر نوع گیاهی بسیار دور است.

جشن و جشنواره عجیب و غریب در اروپا

هر ساله فستیوال‌ها و جشن‌های زیادی در سراسر اروپا برگزار می‌شود که شماری از آن‌ها بسیار منحصربه‌فرد و به عبارتی عجیب‌وغریب‌اند؛ از جشن «توماتینا» در اسپانیا گرفته تا پیکارهای «فوتبال تاریخی» در ایتالیا.

10- شب جادوگران در آلمان

منطقه‌هارتس در آلمان هر ساله در شامگاه 30 آوریل شاهد جشن جادوگران (Walpurgisnacht)_ است که با برپا کردن آتش و نیز رقص‌هایی ویژه همراه است. قدمت این جشن که معمولاً در بیش از 20 شهر و روستای منطقه‌هارتس برگزار می‌شود، به اواسط قرن هفدهم میلادی برمی‌گردد. هر ساله هزاران نفر از این جشن دیدن می‌کنند. شرکت‌کنندگان در این جشن لباس‌های شیطانی و ویژه جادوگران بر تن می‌کنند.

9- توماتینا در اسپانیا

جشنواره توماتینا (گوجه بزنو) جشنواره‌ای است که هر ساله در آخرین چهارشنبه ماه اوت در شهر بونیول در جنوب اسپانیا برگزار می‌شود. ده‌ها هزار نفر از نقاط مختلف جهان در این جشنواره دور هم جمع می‌شوند تا در نبردی خیابانی با گوجه فرنگی به جنگ هم بروند. توماتینا از جذابیت‌های توریستی اسپانیا به شمار می‌رود.

8- فستیوال گیتار هوایی در فنلاند

یکی از فســـتیوال‌هایی که هر ســـاله در فنلاند برگـــزار می‌شود، به گیتار هوایی یا گیتار مجـازی اختصـاص دارد. شرکت‌کنندگان در این فستیوال در واقع ادای گیتـار زدن را در می‌آورند و بـــرای اجـــرای پرشـــور و نمـــایش قابلیت‌های خود تنها یک دقیقه وقت دارند. هیات داوران افـــزون بر ظـــاهر و لبـــاس شـــرکت‌کنندگان به حـــرکت انگشت‌های آنان توجه می‌کنند.

7- جشن مرکبات در فرانسه

در شهر مانتون که در سواحل جنوب فرانسه قـرار دارد، لیمو و مرکبـات نقشی حیـاتی بـازی می‌کنند. از این رو هر سـاله در مـاه فوریه جشـنی باشـکوه در سـتایش این میـــوه برگـــزار می‌شـــود. بیش از یک‌صد تن مرکبـــات در تـزئین مجسـمه‌ها و اشـیایی عظیم به کـار می‌رود که در کاروانی طویل در شهر به نمایش گذاشته می‌شود. شهر مانتون در سال 1929 بزرگ‌ترین تولیدکننده مرکبـات در اروپا محسوب می‌شد.

6- جشن تعقیب پنیر در انگلستان

گلاسترشر در جنوب غرب انگلیس از منـاطق تولیدکننـدۀ پنـیر محسـوب می‌شـود. هر سـاله در مـاه مه جشـنی به مدت چهـار روز برگـزار می‌شـود که در طی آن از بـالای تپه‌ها توپ‌هـــای پنـــیر به پـــایین قل داده می‌شـــوند و شرکت‌کنندگان باید آن‌ها را تعقیب و شکار کنند. البته از آن‌جـــایی که پنیرهـــای قل داده‌شـــده با ســـرعتی تا 110 کیلومـــتر در ســـاعت در حـــرکت هســـتند، به‌نـــدرت کسی موفق به شکار آن‌ها می‌شود.

5- بازی‌های‌هایلند در اسکاتلند

مسابقات‌هایلند که در اسکاتلند شکل گرفته و امروزه در نقاط مختلف جهان برگزار می‌شود، رشته‌های گوناگونی را در بر می‌گیرد؛ از پرتاب تنه درخت گرفته تا نواختن نی‌انبان اسکاتلندی. شهر بریمر در اسکاتلند از معروف‌ترین مکان‌های برگزاری این مسابقات است. ملکه الیزابت نیز معمولاً مهمان این بازی‌ها است.

4- جشن «مرسه» در اسپانیا

جشن مرسه (Mercé)ـ از مهمترین جشن‌های اسپانیا است؛ رویدادی که در فهرست میراث فرهنگی معنوی یونسکو به ثبت رسیده است. این جشن در اواخر ماه سپتامبر در شهر بارسلون برگزار می‌شود. این جشن ریشه در آداب و رسوم منطقه کاتالان دارد و قدمت آن به قرن هجدهم میلادی برمی‌گردد. یکی از جذابیت‌های این جشن ساختن برج‌هایی انسانی به شکل‌های گوناگون است.

4- جام جهانی پرتاب کیف دستی در آلمان

یکی از دیگر مسابقات عجیبی که در آلمان برگزار می‌شود، جام جهانی پرتاب کیف دستی است. این مسابقات در شهر بوتروپ آلمان انجام می‌گیرند و شرکت‌کنندگان باید با به‌کارگیری تکنیک‌های مختلف کیف دستی را به دورترین نقطه ممکن پرتاب کنند. شرکت‌کنندگان در این مسابقه کشورهای مختلف جهان را نمایندگی می‌کنند.

2- کارناوال پرتقال در ایتالیا

در شــهر ایــورا در شــمال ایتالیا هر ســاله به مناســبت کارنــاوال، جنگ پرتقــال برگــزار می‌شــود که یادآورنــده شورش‌های مردمی در این شهر در قرون‌وســطی است. تیم‌هــای مختلفی که در این جشن شــرکت می‌کننــد، سه روز تمـــــــام با پرتقـــــــال به جنگ هم می‌روند. البته توریست‌ها هم می‌توانند در این جشن شرکت جویند، اما مسئولیت زخمی شدن با خود آن‌هاست.

1- فوتبال همراه با کتک‌کاری در ایتالیا

یکی از میدان‌های شهر فلورانس ایتالیا هر ســاله شــاهد «فوتبـــال تـــاریخی» است. در این مســـابقات تیم‌هـــای گونــاگون شــرکت دارند و فینــال آن امســال در روز 24 ژوئن برگزار می‌شود. در فوتبال تاریخی باید ســعی کــرد که توپ را درون دروازه تیم مقابل جــای داد، البته با این تفاوت که مشت و لگد زدن هم در جریان مســابقه مجــاز است. گفته می‌شـــود که قـــدمت این بازی‌ها به قـــرن شانزدهم میلادی برمی‌گردد.

جمجمه جعلی و شگفت‌انگیز

جمجمه‌ها یکی از جالب‌ترین قسمت‌های اسکلت هستند، چرا که ما می‌توانیم صورت صاحبانشان را تجسم نماییم. جمجمه هم‌چنین می‌تواند اطلاعاتی از رژیم غذایی، شیوه زندگی، سلامت مغزی، و حتی سن را به ما بدهد. به‌علاوه با بررسی آن‌ها درک درستی از گذشتگانمان به دست آوریم.

اما متاسفانه افرادی هم با ساخت جمجمه‌های نامعمول و عجیب سعی در به دست آوردن سود برای خود هستند. در این لیست سعی کرده‌ایم تا ده جمجمهٔ جعلی برتر تاریخ را برای شما معرفی نماییم.

10- جمجمه فرزند ستاره‌ای

این جمجمه ظاهراً در سال 1930 و در کشور مکزیک پیدا شده بود، اما در سال 1999 و توسط لورد پای به معرض عموم گذاشته شد. به نظر می‌رسید که جمجمهٔ مورد نظر متعلق به موجودی نیمه‌انسان و نیمه‌بیگانه باشد. قسمت بالای جمجمه در حدود 400 میلی‌متر بزرگ‌تر از جمجمه‌های عادی بود. با آزمایشات مخصوص به عمل آمده مشخص شد که جمجمه به 900 سال قبل بازمی‌گردد. بااین‌حال تست دی اِن اِی، جمجمه را به بومیان آمریکا نسبت می‌دهد. این جمجمه احتمالاً متعلق به کودکی است که به بیماری هیدروسفالی یا ازدیاد آب در مغز دچار بود که یک اختلال مادرزادی است. در این بیماری مایع بیش از حد در مغز وجود دارد و افراد مبتلا به این وضعیت دچار رشد غیر عادی جمجمه خواهند شد.

در طب مدرن این بیماری با خارج کردن مـایع اضـافی به سهولت قابل درمان و مداوا خواهد بود.

9- جمجمه کالاوراس

این جمجمه توسط معدنچیان کالاوراس در ایالات متحـده درسال 1866 پیدا شده‌است. جوسیا ویتنی با دلایل خود این جمجمه را متعلق به دو میلیون سال پیش و در زمـان سن پلیسن می‌دانست. این جمجمه فرضیهٔ خلقت‌گرایان را که می‌گویند بشر در طول قـرون مختلف بـدون تغیـیر مانده‌است، کاملاً تأیید می‌کند. اما آزمایش‌های شیمیایی انجـام شـده بر روی آن نشـان می‌دهد که جمجمه بسـیار تازه است و با داستان ویتنی مطابقت ندارد. بـااین‌وجود ویتنی هم‌چنـان مصـمم به گفته‌هـای خـود بـود. در سـال 1992، با آزمایش مخصـوص به طـور قطع ثـابت شد که جمجمه کالاوراس بیش از 1000 سال سن ندارد.

8- جمجمه‌خوانی

جمجمه‌خوانی رشته‌ای شـبه‌علمی بـود که از اوایل قـرن نوزدهم میلادی باب شد. پزشکان، افرادی که مغزشان از حـالت طـبیعی کمی بزرگ‌تر بـود را مـورد مطالعه قـرار دادند و متوجه شباهت‌های رفتـاری در این افـراد شـدند. به عنـوان مثـال افـرادی که به منطقـهٔ تکلمشـان آسـیب وارد شده باشد، قادر به صحبت نخواهند بود. این مسـئله منجر به این عقیـــده شد که با وارد کـــردن ضـــربه و اندازه‌گیری افزایش موقتی جمجمه می‌توان قـوهٔ ذهـنی افـراد را تعـیین کـرد. بعضی نـیز از طریق غـذا خـوردن کودکان پی به شخصیت آن‌ها در بزرگســالی می‌بردند که متاسفانه هیچ‌کدام پایه و اساس ثابت شده‌ای ندارند.

7- مردی از پیلت‌داون

در سال 1912 و در شهر پیلت‌داون انگلستان، فـردی به نــام چــارز داوسن ادعا کــرد که جمجمه‌ای عجیب که به نظر ترکیبی از انسان و میمون می‌رسید را کشف کــرده است. وی معتقد بـود که این جمجمه حلقـۀ مفقـوده بین نژاد انسان و میمون‌هاست. این جمجمه صـورتی کشـیده دارد که مختص انسان‌هاست، بااین‌وجود فک شـیب‌دارش بــرای میمــون است. در حقیقت این جمجمه ترکیــبی از انســان با فک اورانگوتــان و دنــدان‌های شــامپانزه بــود. همان‌طور که اسکلت‌های بیشتری از بشر کشف می‌شد، مــرد پیلت‌داون نــیز مــورد توجه بیشــتر قــرار گــرفت. تا این‌که در ســال 1953 دانشــمندان به طــور قطع نشــان دادند که این جمجمه تنها بـــرای جلب توجه است. مـــرد پیلت‌داون بزرگ‌تــرین الهــام بحث دیرینه‌شناسی دربــاره تکامل بشر و یکی از جمجمه‌هــای جعلی معــروف جهــان به‌شمار می‌آید.

6- جمجمه‌هایی با پیشانی کج

در ســال 1828 جمجمه‌ای عجیب در جزیــره مــارکن هلند پیــدا شد. این جمجمه به دلیل پیشــانی کجش مــورد توجه قرار گــرفت. فرضــیه‌های زیــادی بــرای توضــیح دادن این مورد به وجــود آمد به عنــوان مثــال این‌که جزیره‌نشــینان جز هموســاپینس‌ها (انســان‌های امــروزی) نبودند بلکه انســان‌های بــدوی‌ای بودند که در انــزوا و تنهــایی تکامل پیدا کردند. محققان پس از تحقیقات بسیار متوجه شدند که ساکنین جزیره به‌راســتی پیشــانی‌های کجی داشــتند. سرانجام در سال 1912 پزشکی هلندی نشــان داد که بر اساس سنتی قدیمی، سر کودکان تــازه متولد شــده را با

پـــارچه‌ای محکم می‌بســـتند تا به صـــورت کج درآید. این کودکـان در بزرگسـالی با انسـان‌های سـالم در خـارج از جزیره ازدواج کردند و صاحب فرزندان سالم شدند.

5- جمجمه‌های سوراخ‌شده

تراپانینگ جمجمه‌ایست که حـداقل در هشت هـزار سـال پیش عمل جراحی شده بود. حفرهٔ پیـدا شـده در جمجمه احتمالاً برای درمان اختلالات مغزی مثل سـردرد، تشـنج، یا معلولیت‌هـــای ذهـــنی بـــوده است. در طـــول تـــاریخ جمجمه‌هـای بسـیاری با حفـره‌ای مشـابه پیـدا شـده‌اند. نتیجـــهٔ این عمل‌ها همیشه به مـــرگ منجر نمی‌شـــد، همـــــان‌طور که با بررسی تعـــــدادی از این جمجمه‌ها می‌توان فهمید که افراد چنـدین هفته پس از عمل زنـده مانده‌اند. بااین‌حـــال شـــایع‌ترین علت مـــرگ این افـــراد عفونی شدن زخمشان بود. امـروزه نـیز بـرخی از مـردم این عمل را به دلایل مثل دور شـــدن ارواح شـــیطانی، بهبـــود افســـردگی و از این ادعاهـــای بی‌اســـاس انجـــام می‌دهند.

4- جمجمه غول‌پیکر

به گفتهٔ نیروهای ارتشی، منطقهٔ وسیعی درخـاک آمریکا وجـــود دارد که فقط کارکنـــان دولت می‌توانند در آن‌جا حضور داشته باشند. این منطقه تازمانی‌که چرخ‌بال‌هـای جاسوسی بر فـــراز آن عکس‌هـــای هـــوایی تهیه کردند به‌صورت سـری باقی‌مانـده بـود. در یکی از آن‌هـا، عکس اسکلتی غول‌آسا نشان داده شد که کارگران مشـغول در آوردنش از زیر خـــــاک بودند. این عکس توسط یکی از

ارتشی‌های مشـــهور به جهانیـــان نشـــان داده شد. البته ناگفته نماند که عکس بالا فتوشاپ بود.

4- جمجمه‌های دراز

در طـول زمـان، جمجمه‌هـای بسـیاری با شـکل‌های غـیر عــادی پیــدا شــدند که گــروهی از مــردم از آن‌ها بــرای سودجویی و تبلیغات خـود اسـتفاده می‌کنند. اما واقعیت این است که بسیاری از آن‌ها توسط خود انســان‌ها کج و نافرم شده‌اند، مانند مردمان مارکن. اکثر آزمایشـاتی که از این جمجمه‌ها به عمل آمــده نشـــان از هموســـاپینس بـــودنِ این افـــراد دارد. اخـــیراً هم در بین منـــاطقی از آلمان، آمریکا و بومیان استرالیا مردمانی زندگی می‌کنند که به دلیل رسم‌های قــدیمی خـــود جمجمـــهٔ خـــود را از کودکی تغییر شکل می‌دهند.

2- جمجمه‌های شاخ‌دار

نظریات بی‌شـماری از وجـود انسـان‌های شـاخ‌دار وجـود دارد، اگر چه تاکنون نمونه‌های فیزیکی بسیار کمی برای بررســی، قابل دســترس بودند. عــده‌ای معتقدند که این شاخ‌ها، تومورهای نادر پوسـتی، از جنس نـاخن هسـتند. داستان انسان‌های شـاخ‌دار احتمـالاً از آن‌جـایی پیـدا شد که چنـــدین اســـکلت از آن‌ها در پنســـیلوانیا کشف شد. متاسفانه قبل از این‌که متخصصان برای بررسی به محل بیایند به طرز مشکوکی از بین رفتند. مشابه انســان‌های شاخ‌دار، جمجمه‌های تاج‌دار نـیز پیـدا شده‌است که کـاملاً واقعی می‌باشـــــند و متعلق به نـــــوع خاصی از بشر با آرواره‌های عظیم، برای جویدن دانه و ریشه گیاهان بوده است.

1- جمجمه‌های بلورین

بر طبق داســتانی از اواخر قــرن نــوزدهم، جمجمه‌هــای بلــوری از حــدود سه هــزار ســال پیش توسط مایاها یا آزتک‌ها و با کمک بیگانگان فضایی ساخته‌شـده‌اند. تعـداد این جمجمه‌ها 13 عــدد است که اگر همگی در کنــار هم باشــند، فــرد دارنــدهٔ آن‌هــا، قــدرت مــافوق بشــری پیــدا می‌کند. پس از بررسی‌های به عمل آمــده، محققــان به این نتیجه رسیدند که تاریخ ساخت این جمجمه‌ها به کمتر از دو قــــــرن پیش می‌رسد. در ضــــــمن در هیچ‌یک از افسانه‌های مایاها و آزتک‌ها نامی از این جمجمه‌ها بــرده نشده‌است.

از چیزهایی که در کمال تعجب برایتان بد است

بعضی چیزها است که می‌دانیم مضـــرند و سراغشـــان نمی‌رویم و بعضی چیزها است که فکر می‌کنیم برایمـان بد اسـت، ولی در واقع مفید هسـتند. بااین‌حـال بـرخی چیزها نیز وجود دارد که به نظر طبیعی و سالم می‌رسند ولی بســـیار مضر و خطرناک‌اند. لیست زیر شـــامل مـــواردی از این دست است که بـــدون این‌که بـــدانیم می‌توانیم به خودمان صدمه برسانیم.

10- خوردن یخ یا پاپ کورن

خرید پـاپ کـورن و رفتن به سـینما بـرای تماشـای فیلم یکی از سـنت‌های مرسـوم در جهـان اسـت، اما در واقع این رسم می‌تواند بسـیار خطرنـاک باشد. دانه‌هـای پـاپ کورن به راحـتی می‌تواند لای دنـدان‌ها گـیر کند و بـاعث عفونت شود و یا در موارد وخیم‌تر به شکستن دندان‌ها و یا حـتی سـرطان منجر شـود. بااین‌حـال دنـدان پزشـکان جویـدن یخ را بسـیار خطرنـاک‌تر از خـوردن پـاپ کـورن می‌دانند. آن‌ها بر این باوراند که دانه‌های ذرت و جویـدن یخ به مانند خوردن سنگ، خطرناک است.

9- نوشیدن فراوان آب

به نظر می‌رسد نوشـــیدن آب نمی‌تواند بـــرای انســـان مشـکلی ایجـاد کنـد، ولی حقیقت این است که خـوردن بیش از حد آب بســـیار مضر است و در بعضی از مواقع حـتی مـوجب مـرگ نـیز می‌شـود. این نـوع بیمـاری را با عنوان مسمومیت آبی می‌شناسند. بعید است موقعی که مشغول استراحت هسـتید برایتـان اتفـاق خاصی بیفتـد،

اما اگر در حال تحرک یا ورزش باشید با نوشیدن بیش از حد آب در معرض خطر قرار می‌گیرید. این مشکل به این خاطر رخ می‌دهد که شما فقط آب از دست رفتهٔ بدن خود را جایگزین می‌کنید ولی دیگر مواد الکترولیت مانند سدیوم که کمبود آن می‌تواند موجب عدم تعادل در بدن شود را تأمین نمی‌کنید. یکی از ساده‌ترین راه‌ها برای جلوگیری این است که به سراغ یک نوشیدنی ورزشی بروید که با خوردن آن هم آب کافی و هم مواد الکترولیتی مورد نیاز خود را به دست آورید. اگر هم در خانه هستید می‌توانید سطح پتاسیوم بدنتان را با خوردن یک موز یا مقداری آب نمک بر طرف کنید.

8- محصولات تفلون

محصولات تفلونی مدت‌ها است که بین مردم محبوب شده و به عنوان یک سطح نچسب مورد استفاده قرار می‌گیرد، بااین‌حال به نظر می‌رسد که این مواد به طور کامل امن نیستند. دانشمندان عقیده دارند تفلون باعث سرطان نمی‌شود، اما هنوز هم خطرناک به نظر می‌رسد. در واقع ذرات تفلون در خون، گردوغبار، غذا و آب مردم پیدا شده‌است. وقتی تفلون به حرارت بالا برسد، مواد شیمیایی سمی آن آزاد می‌شود. این مواد برای سیستم ایمنی بدن حیوانات مضر است و آن‌ها را دچار سرطان می‌کند درحالی‌که دانشمندان بر این باورند که تفلون برای بشر ضرری ندارد.

7- کرم ضد آفتاب

با این‌که کرم‌های ضد آفتاب برای محافظت شما در برابر خطرات تابش نور خورشید است، آزمایشات نشان

می‌دهد که استفاده مداوم از آن‌ها خطرناک‌تر از نور خورشید است. گزارش‌ها حاکی از این است که مواد شیمیایی موجود در ضد آفتاب‌ها، شانس فرد را برای تومورهای پوستی و هم‌چنین بر هم زدن تعادل هرمونی وی افزایش می‌دهد. هم‌چنین در حقیقت بدن به مقدار معینی نور خورشید برای گرفتن مواد مغذی مناسب نیازمند است. پزشکان پیشنهاد می‌کنند قبل از استفادهٔ کرم‌های ضد آفتاب در حدود ده دقیقه زیر نور خورشید قرار بگیرید و از سلامت کرم‌ها اطمینان حاصل کنید.

6- اسید سیتریک

درحالی‌که برخی از غذاهای ترکیب شده با اسید سیتریک می‌تواند برای بدن مفید باشد، بااین‌حال اسید سیتریک به خودی خود برای دندان‌ها بسیار مضر است. این ماده به مینای دندان آسیب جدی می‌رساند و به مرور باعث شکستن آن می‌شود.

5- فرمالدئید

فرمالدئید یک ماده شیمیایی طبیعی بی‌رنگ است که در موارد مختلفی از جمله رژ لب، خمیر دندان و به طور شاخص در محصولات چوب فشرده کاربرد دارد. در کابینت‌ها، مبلمان، گوشی‌های موبایل و از همه مردم‌پسندتر در انواع چسب‌ها از این ماده استفاده شده‌است. بااین‌حال دانشمندان در خصوص سرطان‌زا بودن فرمالدئید و مشکلات و عوارض آن هشدار داده‌اند.

4- نفتالین

نفتـالین بـرای حفـاظت از البسه و اقلام دیگر در برابر حشـرات مـوذی طـراحی شده‌است ولی مـوادی که در سـاخت آن به‌کـار رفته شـده بسـیار خطرنـاک است (به ویـژه بـرای کودکـان). اسـتفاده از توپ‌هـای نفتـالین در بسیاری از کشورها ممنوع شده‌است.

4- شیر کم چرب

بسیاری از مردم بر این باورند که شیر کم چـرب بهـتر و مفیـدتر از پر چـربش است و این عقیـده روزبه‌روز در حال افزایش است. اما کاملاً اشتباه است، زیرا هنگـامی که چربی از شیر گرفته می‌شود به همـراه آن ویتامین‌ها نیز از دست می‌روند و برای جایگزین کردنش از ترکیبات مصنوعی استفاده می‌شود که چندان خـوب نیست. بـدتر این که بـرای تقـویت شـیر کم چـرب از پودرهـای خاصی استفاده می‌شود که می‌تواند کلسـترول موجـود در شـیر را اکسیده کند. شیر کم چـرب می‌تواند پلاکت‌هـای خـون را تحت تـأثیر خـود قـرار دهد و خطر حمله قلـبی را بـالا بـبرد. با توجه به این‌که چربی‌هـای اشـباع شـده حملات قلبی را کاهش می‌دهد و کلسـترول‌های بد را نـیز پـایین می‌آورد، بهتر است بر خلاف نظر عموم مردم از شیر پر چرب استفاده کنیم.

2- دویدن

دویـدن در شـرایطی می‌تواند مفید و در شـرایطی نـیز می‌تواند به ضـــرر انســـان باشد. اگر در مســـافت‌های طولانی به جای دویدن آهسته سریع بدوید، شـانس خـود را بـرای گـرفتن ورم مفاصل و دیگر مشـکلات خطرنـاک بیشـتر می‌کنید. اگر دارای اضـافه وزن باشـید زانوهـای

شــما در این مواقع فشــار زیــادی را متحمل می‌شــود، بنـابراین بهـتر است قبل از شـروع به دویـدن پیـاده‌روی کنیم تا به وزن دلخواه برسیم.

1- استفاده از رایانه

درست در همین لحظه که شـــــما در حـــــال مطالعه این مطلب با رایانه شخصی خود هستید، خطرات جـدی شـما را تهدید می‌کند. مـدافعان محیط زیست طی تحقیقـاتی ثـــابت کرده‌اند که گردوغبـــار صـــفحه نمـــایش رایانه‌ها خاصیت سمی دارد و می‌تواند آسیب‌های جدی عصـبی به شخص وارد نماید. مطالعات نشان داده که استفادهٔ بیش از 3 ساعت از رایانه، 2 سـال از عمر انسـان را کـاهش می‌دهد. نشستن بیش از انـدازه بـرای بـدن مضر است و نور مانیتور، چشم‌ها را خسته می‌کند و وضـعیت دست‌ها روی صــفحه کلید می‌تواند آســیب‌های جــدی به مچ وارد کند. متخصصین پیشـنهاد می‌کنند بـرای بر طـرف کـردن این عـوارض هر نیم سـاعت تا یک سـاعت از پشت رایانه بلند شوید و حرکات کششی انجـام دهید و به چشم خـود استراحت دهید.

مــورد از حقــایق علمی که شــما را به حــیرت خواهند انداخت

با این حجم از اطلاعات موجود در اینترنت، گـاهی واقعـاً تشخیص واقعی یا نادرست بـودن آن‌ها غـیرممکن است. در این مطلب می‌خـواهیم شـما را با تعـدادی از حقـایق علمی آشنا کنیم که بـاورنکردنی بـوده و شـما را متعجب خواهند ساخت.

با این حقایق‌علمی عجیب آشنا شوید.

14- زمین یک ضربان قلب الکترومغناطیسی دارد

زمین یک ضـــــربان قلب الکترومغناطیسی داردزمین یک ضربان قلب الکترومغناطیسی دارد

تشدید شومان (Schumann Resonances)ـ تشدیدهای الکترومغناطیسی جهانی هستند که با تخلیه بـــار آذرخش بین ســطح زمین و یونوســفر تولید می‌شــود. درســته! سیاره ما یک ضـربان قلب الکترومغناطیسی با بیشـترین مقادیر 14٫3، 20٫8، 27٫3 و 33٫8 هرتز دارد.

فیزیکدانی به نام وینفرید اوتو شومان (Winfried Otto Schumann)، در سال 1952 این پدیده را با روش‌هـای ریاضی محاسبه کرده بود و بعدها با مشاهده آن را اثبات کرد. اخیراً C/NOFS، ماهواره‌ای مربوط به نیروی هوایی آمریکا که تجهیزات بردار میدان الکــتریکی ناسا (NASA) را حمل می‌کنـد، این امـواج را در محـدوده 400 تا 800 کیلومتری در فضا تشخیص داده است.

12- بلندترین آبشار جهان، زیر آب است

اگر از مردم درباره بلندترین آبشار جهان بپرسید، بیشتر آن‌ها آبشار آنجل (Angel falls)ـ را معـرفی می‌کنند که البته پاسخ درســتی اســت، اما فقط روی زمین! شــاید تعجب کرده باشید، اما بلندترین آبشار دنیا، آبشــار تنگــه، دانمارک یا پمپ گردش اقیانوس اطلس شمالی نام دارد که با ارتفاع ریزش آبی برابر با 3505 متر، مرتفع‌تــرین آبشار زیر آب هم به‌شمار می‌رود. این آبشــار زیــرآبی به دلیل وجــود اختلاف دما بین توده‌هــای آب در دو طــرف تنگه دانمارک به‌وجود آمده است. سمت شرقی این تنگه، خیلی گرم‌تر از ســـمت غـــربی آن است. تـــازه فقط آبشارهای زیر آبی نیست، حتی رودخانه‌ها و دریاچه‌هــای زیرآبی هم وجود دارند!

11- خورشید در اصل سفید است

با توجه به این‌که هر روز خورشـــید زرد رنگ را با چشم خودمـان می‌بیـنیم، این یکی از بـاورنکردنی‌ترین حقـایق علمی است! خورشــید در اصل ســفیدرنگ اســت، اما با عبور از اتمسفر زمین و به خاطر پدیـده پراکنـدگی ریلی اتمسـفر (atmospheric Rayleigh scattering)ـ زرد دیده می‌شـود. اصـطلاح «کوتوله زرد» که بـرای توصـیف ســتاره‌های خورشــید مانند اســتفاده می‌شــود هم یک نام‌گـذاری اشـتباه است. چـون آن‌ها نه زرد هسـتند و نه کوتوله! کوتوله‌هـــای زرد مانند خورشـــید، از 90 درصد ستاره‌های موجود در راه‌شیری درخشان‌ترند.

10- تاریخچه کاشت نارگیل آن‌قدر قدیمی‌است که حـتی نمی‌دانیم اولین‌بار در کجا کاشته شد

نارگیل به عنــوان یک منبع غــذا، آب، ســوخت و مصــالح ســاختمانی قابل حمل بــرای مهــاجرت انســان و توســعه تمدن در مناطق مرطوب استوایی نقشی حیــاتی داشت. در واقع، انسان کاشت آن را از سالیان بسیار بسیار دور شروع کرده و حتی پژوهشی کامل در سال 2011 موفق نشد ریشه‌های ژنتیکی این میوه را شناسایی کند.

9- مرتفع‌ترین کوه زمین، اورست نیست

اورست مرتفع‌تــرین نقطه روی زمین نســبت به ســطح دریاست اما آتشفشان موناکی (Mauna Kea)، درهاوایی بیش از 10 هــزار مــتر ارتفــاع دارد که خیلی از ارتفــاع اورست بیشـــتر است. بـــااین‌وجود، بخش عظیمی از آن زیر آب قرار دارد و قله‌اش تنها 4205 متر از سطح دریا ارتفاع دارد. اگر ارتفاع مطلق نسبت به مرکز کــره زمین را در نظر بگیریم، قضیه جالب‌تر هم می‌شود.

زمین کاملاً کروی شــکل نیست و در نتیجه با این‌که کــوه چیمبــورازو (Mount Chimborazo)ـ واقع در اکــوادور تنها 6268 متر از سطح دریا ارتفــاع دارد، فاصــله‌اش تا مرکز زمین از هر دو اورست و موناکی بیشتر است. پس از لحــاظ فــنی می‌تــوان گفت 2٫4 کیلومــتر از اورست بلندتر است.

8- چاه حفاری کولا از درازگودال ماریانا عمیق‌تر است

درازگودال ماریانا عمیق‌ترین نقطه طــبیعی در دنیاســت، اما چاه حفاری کولا، یک پروژه حفــاری علمی مربــوط به جماهیر شوروی در ناحیه پچنگســکی (Pechengsky)ـ در شبه‌جزیره کــولا، حــدود 2 کیلومــتر از آن عمیق‌تر است.

زیر این درپوش زنگ‌زده و قدیمی عمیق‌ترین سوراخ دنیا با عمق 12 کیلومتر وجود دارد.

7- پتروسورهای بزرگ می‌توانستند 10 هزار مایل پرواز کنند

بالاخره جواب سؤال «پرندگان اولیه پرواز هم می‌کرده‌اند؟» مشخص شد! کتزلکوآتلوس نورتروپی (Quetzalcoatlus northropi)، یک پترسور یا خزنده بالدار بسیار بزرگ است که حدود 70 میلیون سال پیش در تگزاس امروزی زندگی می‌کرده. این‌جانور با وزنی بیش از 200 کیلوگرم بزرگ‌ترین موجود پرنده شناخته‌شده‌ای است که تا به‌حال وجود داشته. دانشمندان معتقدند کتزلکوآتلوس قادر بوده 10 هزار مایل پرواز کند. البته این‌جانوران باستانی دایناسورهای پرنده بوده‌اند و نه از تیره پرندگان.

مایکل حبیب (Michael Habib)، یک فسیل‌شناس در دانشگاه چتمن (Chatham University)ـ پیتسبرگ (Pittsburgh)، می‌گوید:

تخمین‌ها از 5 هزار مایل (8 هزار کیلومتر) شروع شده و بیشترین آن‌ها حدود 20 هزار مایل یا 32 هزار کیلومتر است. در حدود متوسط، جایی‌که همه اعداد و ارقام با هم هم‌خوانی داشت و من هم کاملاً از آن مطمئن هستم، تخمین‌ها حدود 10 هزار مایل بود!

6- روزانه 8 میلیون رعدوبرق داریم

رعدوبرق به‌تنهایی به‌خاطر رسیدن به دمای 10 هزار درجه سانتی‌گراد شگفت‌انگیز است، چه برسد که هر

روز به‌طـور متوسط 8 میلیـون از آن به زمین بخـورد. هیجان‌انگیز است، نه؟

5- بعضی تپ‌اخترها صدها بار در ثانیه می‌چرخند

تپ‌اخترها به‌شـدت مغناطیسی هسـتند. آن‌ها سـتاره‌های نـوترونی با دوره چـرخش هسـتند و مثل یک فـانوس دریـایی الکترومغناطیسی از خودشـان اشـعه‌های الکترومغناطیسی تـابش کـرده و به ما اجـازه می‌دهند سـرعت چـرخش آن‌ها را ببیـنیم. اولین تپ‌اخـتر میلی‌ثـانیه‌ای به نـام 21PSR B+1947 در سـال 1982 کشف شد. این تپ‌اخـتر با سـرعت 641 دور در ثانیه می‌چرخد و با این سـرعت هنـوز هم دومین تپ‌اخـتر سریعی است که ما می‌شناسیم. چطـور جسـمی با حجم یک ستاره می‌تواند آن‌قدر سریع بچرخد؟

تپ‌اخترها طی مجمـوعه‌ای از اتفاق‌هـای خـاص به‌وجـود می‌آیند. اول هسـته یک سـتاره بسـیار بـزرگ طی یک ابرنواختر فشرده می‌شود و سپس با یک ستاره نوترونی برخورد می‌کند. این سـتاره نـوترونی تکانه زاویه‌ای خـود را حفظ می‌کند اما چون بیشـتر جـرمش را از دست داده خیلی خیلی سریع‌تر می‌چرخد. انواع خاصی از تپ‌اخترها با دقتی برابر ساعت‌های اتمی می‌توانند زمـان را نشـان دهند، که برای مطالعه محیط‌های فرازمینی بسـیار مفید است.

4- سیانوباکتر (Cyanobacteria) تقریباً حیات را از کره زمین محو کرد

حـدود 2٫4 میلیـارد سـال پیش، سـیانوباکترها که 200 میلیون سال قبل‌تر پدیـدار شـده بودنـد، شـروع به تولید

اکسیژن از راه فتوسنتز کردند. پیش از آن، تمام اکسیژنی که آن‌ها تولید می‌کردند، توسط آهن منحل یا مواد آلی جذب می‌شد. این تولید اکسیژن آن‌قدر زیاد شد که ظرفیت جذب تمام شده و زمین ماند و مقدار روزافزون اکسیژن.

اکسیژن آزاد برای ارگانیسم‌های ناهوازی سمی است و میزان روزافزون آن می‌توانست بیشتر موجودات ناهوازی زمین را از بین ببرد؛ یعنی سیانوباکتر به طور غیرمستقیم مقصر بزرگ‌ترین انقراض تاریخ بود. سرانجام، ارگانیسم‌های هوازی رشد کردند و با مصرف اکسیژن توازن را به زمین برگرداندند. این اکسیژن برای ظهور دیگر گونه‌ها هم حیاتی بود.

4- فیتوپلانکتون زیر صفحات یخی قطب در حال رشد در حجم بالاست

دانشمندان می‌گویند این پدیده به اندازه پیدا کردن جنگل وسط بیابان غیرمنتظره و عجیب است. با این‌که فیتوپلانکتون‌ها برای زنده ماندن به نور احتیاج دارند، در زیر صفحات یخی قطب در حال رشد هستند. در گذشته یخ‌های قطبی جلوی ورود نور را می‌گرفتند. اما به‌خاطر گرمایش زمین، یخ بیشتری در طول تابستان ذوب می‌شود که مقداری از آن در زمستان دوباره منجمد می‌شود. این یخ جدید برای نور مثل ذره‌بین عمل کرده و به رشد پلانکتون‌ها کمک می‌کند.

کوین آریگو (Kevin Arrigo)، از دانشگاه استنفورد (Stanford University) کالیفرنیا و سرپرست مأموریت ICESCAPE و نویسنده اصلی مقاله مربوط به آن،

می‌گوید: اگر قبل از ســــــــــــفر به قطب کسی از من می‌پرســـید ممکن است زیر یخ موجـــودی در حـــال رشد باشـــد، می‌گفتم غـــیرممکن است. این اکتشـــاف واقعـــاً تعجب‌برانگیز بود.

2- ما واقعاً نمی‌دانیم چه کسی زمین را «زمین» نامید

واقعـــاً عجیب است. اسم همه ســـیاره‌ها از الهه‌هـــای باســتانی گرفته شـده به جز زمین (Earth).ـ این اسم از انواع کلمات در انگلیسی میانه گرفته شده که خـود آن‌ها ریشه در یک کلمه از انگلیسی کهن به نام eorðe دارند. نـــام لاتین ســیاره ما تـــرا (Terra)ـ اســت، اما این اسم به‌ندرت استفاده می‌شود. هیچ اطلاعاتی درباره چگونگی پیدا شدن این اسم و ماندگاری آن وجود ندارد.

1- شاید مکالمه‌ای را با آدم فضایی‌ها آغاز کرده باشیم

شاید مکالمه‌ای را با آدم فضایی‌ها آغاز کرده باشیمشاید مکالمه‌ای را با آدم فضایی‌ها آغاز کرده باشیم

یکی دیگر از حقایق علمی عجیب مربوط به نجـوم است! در ســال 2008، ستاره‌شناســان یک ســیگنال رادیــویی دیجیتال پرقدرت به سـمت c581Gliese، یک فراسـیاره خـــــاکی که به دور ســـــتاره کوتوله قرمز c581Gliese می‌چرخید، فرستادند. c581Gliese نظر ستاره‌شناسان را به خـــود جلب کـــرده بـــود چـــون آن‌ها یافته بودند بخش‌هـای قابل سـکونت این سـیاره شـباهت زیـادی به زمین دارد. آن‌ها ســیگنالی را به ســمت این فراســیاره فرستاده‌اند که تا سال 2029 به آن می‌رسد.

این گــروه 501 پیــام متــنی، عکس و نقاشی را در یک کپسول زمــان دیجیتــالی یا همان‌هارددیسک قــرار داده و ارســال کــرد. این پیام‌ها شــامل تصــاویری از مکان‌هــای مهم زمین مثل چرخ‌وفلک چشم لندن (London Eye)ـ و قلعه ادینبورگ (Edinburgh Castle)ـ و افــراد معــروف بـــود. ستاره‌شناســـان می‌گویند c581Gliese به زمین نزدیک بوده و تنها 20 سال نوری با آن فاصــله دارد، اما پژوهش‌های جدیدی قابل سکونت بودن آن را زیر ســؤال برده‌اند.

حقیقت بـــاورنکردنی دربـــاره رابطه جنسی و عشق که نمی‌دانید

در این مقاله 19 حقیقت جـالب توجه در مـورد عشق و رابطه جنسی بیـــان می‌کـــنیم که ممکن است شـــما را شگفت‌زده کند.

حتمـاً شـما خیلی چیزها دربـاره زنـدگی و جفت‌گـیری پرندگان و زنبورها می‌دانید ولی واقعاً چقدر از آن‌چه در بدن و مغزتان می‌گذرد اطلاع دارید؟

19- سیم‌کشی مغز بعضی افـراد آن‌ها را طـالب رابطه جنسی بیشتر می‌کند

با توجه به مطـالعه‌ای که در دانشـگاه لس‌آنجلس آمریکا انجـام شـده سیم‌کشی مغزتـان تـأثیر زیـادی روی تعـداد شرکای جنسی شما دارد. محققـان درحالی‌که داوطلبـان در حال مشـاهده یک سـری تصـویر بودند از آن‌ها اسـکن مغـــزی می‌گرفتنـــد، (بعضی تصـــاویر تحریک‌کننـــده و پرسش‌هایی در مورد رابطه جنسی افراد در طـول سـال گذشـــته). مشـــخص شد افـــرادی که مغزشـــان در حـــال مشاهده تصاویر جنسی فعـال بـود تمایل بیشـتری بـرای داشـــتن تعـــداد شـــریک جنسی داشـــته‌اند. به گفته دکـــتر جاستین گارسیا استادیار موسسه تحقیقات کینزی که در مـورد جنسـیت و تولید مثل در دانشـگاه ایـنـدیانا تحقیق می‌کند «سـطح انگـیزه جنسی» از یک فـرد به فـرد دیگر متفاوت است.

18- زوج‌ها ممکن است DNA مشابه داشته باشند

دانشمندان از قبل می‌دانستند که افراد تمایل به انتخاب شریک عاشقانه با ویژگی‌های مشابه مانند سن، نژاد، مذهب، درآمد و تربیت دارند. هم‌چنین در یک مطالعه که در مجموعه مقالات آکادمی ملی علوم منتشر شده مشخص شد که افراد تمایل به ازدواج با کسی دارند که DNA مشابهی هم با آن‌ها دارد. هنگامی که محققان ماده ژنتیکی 825 زوج سفیدپوست آمریکایی را مورد مطالعه قرار دادند تفاوت کمتری در DNA بین‌افراد متأهل یافتند. در حقیقت آن‌ها برآورد کردند که گرایش برای ازدواج با یک فرد با ژنتیک مشابه حدود یک سوم تمایل به ازدواج با فردی با تحصیلات مشابه است.

17- اکثر آمریکایی‌ها مبتلا به حداقل یک بیماری مقاربتی هستند

در ادامه آماری ترسناک را به شما اطلاع رسانی می‌کنیم:

بیش از دو سوم بزرگسالان سالم در آمریکا آلوده به یک یا چند گونه ویروس پاپیلومای انسانی (HPV)ـ هستند. یک نوع ویروس است که از طریق مقاربت و رابطه جنسی دهانی منتقل می‌شود. این مسئله را محققان مرکز پزشکی NYU Langone با مطالعه روی DNA، 104 زن و مرد در سال 2014 مشخص کردند. خبر نه چندان ترسناک این است که تنها 4 نفر از افردی که به ویروس HPV آلوده شده بودند مبتلا به سرطان گردنه رحم؛ سرطان گلو یا زگیل تناسلی بودند. بر اساس ژنوتیپ 16 و 18 این ویروس می‌تواند عامل سرطان باشد ولی خبر خوب این است که معمولاً این اتفاق

نمی‌افتد و در اکثر اوقات بدن بدون هیچ درمانی این ویروس را از بین می‌برد.

16- تماشای فیلم‌های کمدی رمانتیک rom-coms می‌تواند به استحکام ازدواج کمک کند

به گفته دکتر متیو جانسون مدیر بخش آزمایشگاه مطالعات خانواده و ازدواج در دانشگاه بیرمنگام دیدن فیلم‌های کمدی رمانتیک می‌تواند کلیدی برای رسیدن به سعادت زناشویی باشد. زوج‌هایی که باهم در جلسات مشاوره شرکت می‌کنند یا فیلم‌هایی با محتوای رابطه خانوادگی و فانتزی می‌بینند و مباحث مشاوره‌ای را با هم کامل می‌کنند، در هر دو روش نرخ طلاق در عرض 3 سال به نصف کاهش داده شده‌است ولی فیلم دیدن 50 درصد زمان کمتری گرفت و کاملاً در خانه قابل انجام است. به گفته جانسون «کلید این موفقیت صحبت کردن زوجین درباره رابطه‌شان در حین تماشای فیلم بوده است.»

15- کاهش کلسترول منجر به بهبود عملکرد در اتاق خواب می‌شود

کلسترول بالا علاوه بر آسیب رساندن به عروق و افزایش ضربان قلب منجر به اختلال نعوظ در مردان می‌شود. در حقیقت اختلال نعوظ می‌تواند یک علامت هشداردهنده برای بیماری‌های قلبی- عروقی باشد. با توجه به مطالعه‌ای که در سال 2014 توسط محققان دانشکده پزشکی رابرت وود جانسون انجام شد مردانی که استاتین یا سایر داروهای کاهش کلسترول را مصرف کردند عملکرد جنسی‌شان هم بهبود پیدا کرده است.

البته استاتین نباید فقط برای درمان اختلال نعوذ تجـویز شود چون ممکن است باعث سـایر مشـکلات احساسی یا فیزیکی شود.

14- زنـان می‌توانند صـدای خـود را جـذاب‌تر کنند ولی مردان نمی‌توانند

در مطـالعه‌ای که در سـال 2014 محققـان دانشـگاه آلبرایت انجام دادند متوجه شدند که زنـان قادرند به عمد صدای خـود را تغیـیر داده و جـذاب‌تر کنند. ولی با عـرض پوزش از آقایون: وقتی مردان سـعی کردند صـدای خـود را جذاب‌تر کنند صدایشان بدتر شد! وقـتی یک زن عمـداً تن صـدای خـود را پـایین آورده و لطیف‌تر می‌کند اغلب صـدایش جـذاب‌تر می‌شـود ولی نه دقیقـاً به دلایلی که شـما فکر می‌کنید. دکـتر سـوزان هیـوز اسـتادیار روانشناسی می‌گوید مـردان تـرجیح می‌دهند زنـان با صدای بلنـدتر، صـدای زنـانه‌تر، صـحبت کنند. ولی وقـتی زنـان صدایشـان را پـایین می‌آورند «صـدای جـذاب‌تر» سـیگنال‌هایی به مـردان ارسـال می‌کنـد، سر نخی که مردان را قادر به انتخاب همسر می‌کند.

14- قرص‌های ضد بارداری ممکن است روی سلیقه زنان در مورد مردان تأثیر بگذارد

تحقیقـات نشـان داده است که وقـتی زنی داروهـای هورمـونی ضـدبارداری مصـرف می‌کند کمـتر به سـمت مـردان عضـلانی (ویژگی‌هـای فـیزیکی مردانه) با تستسترون بالا جذب می‌شود. در مطالعه‌ای که در سـال 2012 در اسکاتلند انجام شد دریافتند زنانی که در حـال مصـرف قرص‌هـای ضد بـارداری با شـریک خـود ملاقـات

داشـته‌اند از نظر جنسی کمـتر جـذب او شـده و رضـایت جنسی کمتری داشته‌اند ولی نسـبت به زنـانی که قـرص مصـرف نمی‌کردنـد، رضـایت بیشـتری از وضـعیت مـالی شریک خود داشته و تمایل کمتری به جدایی داشته‌اند.

12- قند خون پایین می‌تواند منجر به اختلافات زناشویی شود

بر اساس گفته محققان دانشـگاه ایـالتی اوهـایو بحث و مشاوره بین زن و شوهر گاهی اوقات نتیجه پایین بـودن قند خون است. در مطـالعه‌ای که در سـال 2014 انجـام شد از 107 زوج متأهل خواســته شد هر صــبح و شب آزمایش قند خون بدهند و متناسب با مقدار عصـبانیت از همسرشان به یک عروسک سـنجاق فـرو کنند. زوج‌هـایی که قند خــون پــایین‌تری داشــتند ســنجاق‌های بیشــتری اســتفاده کــرده بودند. یک دلیل احتمــالی این است که پـایین بـودن قند خـون بـاعث می‌شـود افـراد احسـاس گرسنگی کنند و در نتیجه بدخلق و حسـاس و تحریک‌پـذیر شوند. دکـتربراد شـومن سرپرست نویسـندگان می‌گوید: «یک توصـیه سـاده اما کارسـاز به شـما می‌کنم: قبل از این که با همسر خود بحث سختی کنید مطمئن شـوید که گرسنه نیستید.»

11- فروتن بودن به زندگی عاشقانه‌تان کمک می‌کند

برای داشتن یک قرار عاشقانه مشـکل داریـد؟ اگر کمـتر پرمدعا باشید شانستان افزایش پیـدا می‌کنـد، بر اسـاس مقــاله‌ای که در مجله روان‌شناسی مثبت منتشر شــده وقــتی از شــرکت‌کنندگان خواســته شد پروفایل‌هــای مشخص شده را مطالعه کرده و آن‌ها را بر اساس خـاص

بودن، دوست‌داشتنی بودن، سـرگرم‌کننده و علاقه‌مند به آشـنایی، رتبه بنـدی کنند پروفایل‌هـایی که فروتنانه بـود بیشـــتر مـــورد علاقه قـــرار گرفتند. در مطالعه دوم، شـرکت‌کنندگانی که دیگـران آن‌ها را با مشخصه فـروتن بـودن مشـخص کـرده بودند کسـانی بودند که به احتمـال زیـــاد از یک اشـــتباه می‌گذشـــتند. به گفته داریل وان تانگرین استاد روان‌شناسی امید در کالج هلند میشـیگان، این مسـئله نشـان می‌دهد که تواضع در یک رابطه آن را ترمیم کرده و عشق را به زوجین هدیه می‌دهد.

10- سفر جاده‌ای می‌تواند رابطه شما را تقویت کند

ماشین‌سواری طولانی گاهی اوقات ممکن است بـدترین مکـان بـرای حل‌وفصل مسـائل مهم با طـرف بحثتـان به نظر برســـد، بـــالاخره شـــما ساعت‌هاست که روی یک صندلی گیر کرده‌اید. ولی همین مسـاله کارها را روبه‌راه می‌کند. به گفته جانســـون، بســـیاری از زوج‌ها متوجه شـده‌اند که ماشین‌سـواری طـولانی یک راه خـوب بـرای کـارکردن روی مسـائلی است که نیـاز به توجه مـداوم دارند. او می‌گوید: «سفرهای جاده‌ای می‌تواند شـرایطی را فراهم کند که شریک خـود را بهـتر بشناسـید، به‌علاوه پرسـیدن سـؤالات دقیق در مـورد آرزوهـای او در آینـده، توهمـات فـانتزی‌اش و خـاطرات کـودکی‌اش. شـنونده خـوبی باشـید و ادامه بحث را با سـوالاتی که بـرای هر دوی شما معنی‌دار باشد ادامه دهید.»

9- دوره قاعـدگی‌اش سـلیقه‌اش را تحت تـأثیر قـرار می‌دهد

بر اساس تحقیقات متعددی که انجام شده زنـان در دوره پیش از تخمک‌گـذاری بیشـتر نسـبت به مـردان عضـلانی تمایل نشـان می‌دهند. زنـان در دوره تخمک‌گـذاری (پیش از قاعدگی) به طور کلی تمایل بیشتری به رابطه جنسی دارند و در این دوران سـلیقه جنسی‌شـان هم تغیـیر می‌کند اما نگـران نباشـید چـون این تغیـیرات دوبـاره به حالت نرمال باز خواهند گشت.

8- تظاهر به ارگاسم همیشه هم بد نیست

به گفته گارسیا، اغلب تصـور می‌شـود که افـراد به علت این که لـذتی نمی‌برند یا این که می‌خواهند رابطه زودتر به پایـان برسد تظـاهر به ارگاسم می‌کنند ولی گـاهی اجـرای یک نمـایش بـزرگ بخشی از لـذت بـردن است. رابطه جنسی یک اجراست و گـاهی بـرای هر دو طـرف سرگرم‌کننده بـوده و مشـغله‌های روزانه را کنـار می‌زند. صـحبت از تظـاهر به ارگاسم شـد، آیا می‌دانسـتید که مردان هم به آن تظـاهر می‌کننـد؟ آن‌ها هم این توانـایی را داشـته و اغلب انجـام می‌دهند و اغلب هم به همـان دلیلی است که زن‌ها تظاهر می‌کنند.

7- نوازش بعد از رابطه جنسی می‌تواند مـیزان رضـایت شما را افزایش دهد

بوسـیدن، نـوازش، صـحبت کـردن و محبت بعد از رابطه جنسی به اندازهٔ خـود رابطه در مـیزان رضـایت از رابطه مهم است. بر اسـاس بررسی‌ای که در سـال 2014 در دانشـگاه تورنتو انجـام شد وقـتی محققین از زوجین خواستند که زمـان بیشـتری همسرشـان را بعد از رابطه جنسی نوازش کنند، شرکت‌کنندگانی که این کار را انجام

داده بودند سطوح بالاتری از رضـایت در رابطه جنسی را گزارش کرده بودند به‌خصوص به زوجینی که بچه داشتند. به گفته جانســون این عمل بــاعث ترشح اکسی‌توســین شـده که در زمـان رابطه جنسی ترشح می‌شـود و ترشح آن هم‌چنـان با تمـاس طـولانی‌تر پوست به پوست ادامه پیدا می‌کند. زوج‌هایی که رابطه جنسی خود را با نوازش طولانی همراه می‌کنند یا سایر رفتارها قبل، حین یا بعد از آن پیوند خود را با همدیگر تقویت می‌نمایند.

6- عشق می‌تواند ما را وسواسی کند

دلیلی وجود دارد که نمی‌توانید از فکر کردن در مورد یک دخـــتر یا یک پسر جدید که وارد زنـــدگیتان شـــده دست بردارید: اسکن MRI نشـان داده که عاشق شـدن جریـان خـــون را در «مرکز لـــذت» مغز افـــزایش می‌دهد همین منطقه از مغز است که مســـئول رفتـــار وســـواس‌گونه است. عاشق شدن هم‌چنین سطح سـروتونین را کـاهش داده که باعث ایجاد اختلالات رفتاری و وسواس فکـری و عملی می‌شود. به گفته ماری لین مـدیر کلینیک سـلامت جنسی دانشگاه لویولا می‌گوید: «این مسئله ممکن است توضـیح دهد که چـرا ما در اوایل رابطه روی کوچکـترین حرکات شریک زندگی خود تمرکز می‌کـنیم و چـرا رفتـار شـریک خـود را ایـده‌آل می‌بیـنیم و چشـممان را روی اشتباهاتش می‌بندیم.»

5- عشق برای استخوان‌ها مفید است

به نظر می‌رسد که ازدواج اســکلت مـــردان را تقـــویت می‌کند. با توجه به مطالعه دانشـــــگاه کالیفرنیـــــا، لس‌آنجلس: به خصوص اگر تا 25 سـالگی به خـود مهلت

داده و صبر کنند. محققان مطمئن نیستند ولی اشاره می‌کنند این اولین بار نیست که رابطه بین‌ازدواج و سلامت مشخص می‌شود. مطالعات دیگر نشان داده است که مثلاً ازدواج عمر را طولانی‌تر می‌کند، احتمال بهبود سرطان را افزایش می‌دهد و خطر ابتلا به بیماری‌های قلبی عروقی را کاهش می‌دهد.

4- شما از قبل می‌دانید که رابطه‌تان محکوم به فناست

آیا خودش است؟ بر اساس مطالعه‌ای که در سال 2013 منتشر شد. احتمالاً در اعماق وجودتان پاسخ را می‌دانید. محققان از زوج‌های تازه‌ازدواج‌کرده سوالاتی داشتند. همهٔ آن‌ها در زمان تحقیق احساس بالای رضایت از ازدواجشان داشته‌اند. با جملات مثبت و منفی به تصویر شریکشان نگاه کرده و نرخ زمان واکنششان بین تشخیص جملات تعیین شد. چهار سال بعد افرادی که سرعت بیشتری در تشخیص جملات منفی داشتند احساس رضایت کمتری از رابطه‌شان ابراز نمودند، بر این اساس مشخص شد که افکار منفی در مورد شریکشان در تمام طول این مدت به صورت ناخودآگاه همراهشان بوده است.

4- رابطه جنسی ممکن است باعث تحریک پوستی شود

به گفته گارسیا اگر حین رابطه جنسی سرخ شدید، نگران نباشید: احتمالاً پاسخ طبیعی بدنتان به افزایش جریان خون و دمای پوست است. به این مسئله «هیجان رابطه» گفته می‌شود که ممکن است روی گونه‌ها، قفسه سینه، ناحیه تناسلی یا سراسر بدن مشاهده شود. بعضی افراد نگران شده و فکر می‌کنند ممکن

است به چیزی که پوشیده‌اند آلـرژی داشـته باشـند یا این که به خـاطر ریش پوستشـان خراشـیده شـده ولی اغلب یک بخش طـبیعی از روند تحریک جنسی است و زمـانی که دوباره همه چیز آرام شده و به حالت طبیعی برگـردد، از بین می‌رود.

2- بله رابطه جنسی کالری می‌سوزاند

سـرگرم شـدن به رابطه جنسی به مـدت 1 سـاعت می‌تواند به اندازه نیم ساعت دویدن کـالری بسـوزاند، بر اسـاس مطـالعه‌ای که در سـال 2013 در دانشـگاه کبک انجـام شد. محققـان از 21 زوج بین 18 تا 35 سـال خواستند که هفته‌ای یک بار هنگام دویدن روی تردمیل و حین رابطه جنسی به مـدت یک مـاه بازوبند شمارشـگر کـالری ببندند. آن‌ها متوجه شـدند که مـردان به طـور متوسط در طول هر یک دقیقه رابطه جنسی 4٫2 کالری و زنـان 3٫1 کـالری می‌سـوزانند. به طـور کلی زنـان و مردان در هر جلسه 69 و 101 کالری سوزانده بودند.

1- افراد مسن هم رابطه جنسی دارند

میل جنسی و عملکـرد جنسی با افـزایش سن کـاهش میابد به خصـوص اگر افـراد سـالمند داروی بیشـتری اسـتفاده کنند ولی به این معـنی نیست که افـراد مسن جامعه رابطه جنسی نداشـته باشـند. به گفته گارسـیا افراد زیادی تا زمان کهـولت و حـتی مـرگ رابطه جنسی دارند ولی همیشه مـراقب خـود نیسـتند. گذشـته از نوجوانان و جوانان، کهن‌سـالان بزرگ‌تـرین جمعیت مبتلا به بیماری‌های مقـاربتی را شـامل می‌شـوند. از آن‌جا که

آن‌ها نگـــرانی‌ای در مـــورد بـــارداری ندارند بنـــابراین از کاندوم استفاده نمی‌کنند.

حیوان مرگبار دنیا

برای میلیون‌ها سال حیات در زمین در حال رشد و تکامل است و در این کارزار قانونی به نام قانون جنگل حکم‌فرما بوده و هست. قوی زنده می‌ماند و ضعیف از بین می‌رود؛ اما معیارهای قدرت از نظر طبیعت با آن‌چه ما تصور می‌کنیم تفاوت دارد. از حیوان‌های کوچک ولی سمی تا غول‌های شکارچی، مرگبارترین حیوانات بر روی زمین کدام هستند؟ همراه عجیب‌ترین باشید.

10- پشه

نیش اکثر پشه‌ها فقط آزاردهنده است، اما بعضی از این حشرات موزی حامل انگل مالاریا هستند، و این انگل به تنهایی مسئول مرگ بیشتر از دو میلیون نفر در هر سال است. هر ساله با گرم شدن زمین شیوع این بیماری افزایش پیدا می‌کند، 40 گونه به عنوان پشهٔ آنوفل شناخته می‌شوند که هفت گونه از آن‌ها در ایران دیده شده‌است.

9- کبرای آسیایی

اگرچه کبرای آسیایی سمی‌ترین گونهٔ مار در جهان نیست اما مرگبارترین گونهٔ مار برای انسان به حساب می‌آید. کبرای هندی (ناجا ناجا) یکی از چهار گونهٔ کشندهٔ مار است که در اسطوره‌های هندوستان احترام زیادی برای آن قائل هستند. هر ساله بیشتر از پنجاه هزار نفر از نیش این مار خوش خط و خال از بین می‌روند.

8- عروس دریایی استرالیا

این ماهی ژله‌ای زیبا که به نام زنبور دریایی نیز شناخته می‌شود، به ازای هر 4٫5 متر طول تا 60 شاخک دارد که هر شاخک به پنج هزار سلول گزنده مجهز شده که بـرای کشتن 60 انسان کافی است.

7- کوسهٔ بزرگ سفید

کوسه بزرگ سفید یا مرگ سفید در آب‌های ساحلی تمام اقیانوس‌های جهان زنـدگی می‌کند. طـول این‌جانورها تا 6٫4 متر و وزنش به 3100 کیلوگرم می‌رسد، در پـانزده سـالگی بـالغ می‌شـود تا بیش از سی سـال می‌تواند زنـدگی کند. کوسه سـفید به عنـوان بزرگ‌تـرین مـاهی شـکارچی شناخته‌شده‌است و یکی از اصـلی‌ترین شکارچیان پستانداران دریایی است. هم‌چـنین این‌جـانور در بالاترین مکـان در زنجـیره غـذایی دریـایی و بـالاتر از انواع ماهی‌ها و فُک‌ها و پرندگان دریایی قـرار می‌گـیرد. کوسهٔ بزرگ سفید از کیلومترها فاصله بوی خـون در آب را حس کـرده و به سـمت آن می‌رود، مـرگ سـفید از هر سه هزار دندان خود برای دریـدن هر جنبنـده‌ای اسـتفاده می‌کند.

6- شیر آفریقایی

قدرتمند و غـول‌پیکر، سـریع و بی‌محابـا، به این‌جـانور بـاابهت از دیربـاز تـاکنون در فرهنگ و ادبیـات ملل گوناگون جهان توجه شده‌است. نگاره‌های غار در لاسـکو فرانسه نخسـتین نقاشی‌های یـافت شـده از شـیر در جهانند که به 17’000 سـال پیش بازمی‌گردند. شـیر به خـاطر بـدن بـزرگ و هیبت و چـالاکیش در هنگـام شـکار لقب «سـلطان جنگل» را به خـود گرفته و به عنـوان

نمادی از پادشاهی و قدرت در طبیعت مطرح می‌شود. تصویر شیر از دیرباز در فرهنگ ایرانی نمایندهٔ شاهنشاهی بوده و اشاره به آن در طول تاریخ از سنگ‌نگاره‌های تخت جمشید تا پرچم ایران و خاندان شاهنشاهی پهلوی دیده می‌شود. این‌جانور نیرومند دومین عضو بزرگ‌جثهٔ سردهٔ خود پس از ببر است. اگرچه بیشتر در مناطق ساوانایی آفریقا زندگی می‌کند و تنها تعداد کمی از آن در جنگل گیر در هندوستان یافت می‌شوند. با آن‌که در گذشته شیرها در آفریقا، خاورمیانه، و جنوب آسیا (از جمله ایران) به فراوانی یافت می‌شدند، امروزه تعداد محدودی از آن‌ها در آفریقا و آسیا باقی‌مانده‌اند که جمعیتشان به سوی کمتر شدن پیش می‌رود.

شیرها ساختار اجتماعی مشخصی دارند که بر پایهٔ تشکیل گروهی به سرپرستی یک تا سه نر و تعدادی ماده به همراه توله‌های‌شان است. آن‌ها به صورت گروهی به شکار می‌روند و شکارکردن بیشتر بر دوش شیرهای ماده است. با آن‌که شیرهای نر شکار نمی‌کنند اما وظیفهٔ محافظت از گروه و قلمرو را بر دوش دارند؛ ناحیه‌ای که می‌تواند تا 260 کیلومتر مربع را پوشش دهد. اگر شیر آفریقایی به حیوانی حمله کند احتمال زنده ماندن آن بسیار ضعیف خواهد بود. این گربهٔ بزرگ از بهترین و کامل‌ترین شکارچیان دنیا است.

5- کروکودیل

کروکودیل یکی از بازماندگان دوران دایناسورها است و هنوز درندگی آن زمان را حفظ کرده است. این خزنده در آب‌های کم عمق به انتظار می‌ماند تا حیوانی برای

گذر یا نوشیدن به آن آب‌ها بیاید و سپس در یک چشم به هم زدن طعمه را به درون آب کشیده و با آرواره‌های قدرتمندش تکه‌تکه می‌کند. انواع مختلفی از کروکودیل در آمریکا، آسیا، آفریقا و استرالیا زندگی می‌کنند که گونه‌ای از آن‌ها نیز در مناطق جنوب شرقی ایران یافت می‌شود.

قدرت آرواره‌ٔ یک کروکودیل بالغ تا 22 هزار نیوتن می‌رسد، این درندهٔ غول‌پیکر تا 6 متر طول و بیش از یک تُن وزن می‌تواند داشته باشد. با وجود پاهای کوتاه و وزن زیاد این حیوان در مسیرهای کوتاه می‌تواند بسیار سریع حرکت کند. سرعت 17 کیلومتر در ساعت برای کروکودیل آب شیرین استرالیایی ثبت شده‌است. هنگامی که سه گونه از کروکودیل‌ها در استرالیا را به مکانی 400 کیلومتر دورتر از محل زندگی خود انتقال دادند آن‌ها پس از سه هفته به محل اصلی زندگی خود بازگشتند.

4- فیل

فیل‌ها سنگین‌ترین جانوران خشکی هستند. آن‌ها 3٫6 تا 5٫5 متر طول و 3٫2 متر ارتفاع دارد و معمولاً وزن آن‌ها 4 تا 6 تُن است. دو گونه فیل وجود دارد؛ یکی فیل آفریقایی که در آفریقا مخصوصاً کنگو و کنیا زندگی می‌کند و دیگری هم فیل آسیایی که در هند، برمه، مالایا، سیلان و سوماترا به سر می‌برند. فیل آسیایی دارای پیشانی متورم و عاج سبک‌تر وگوش‌های کوچک‌تر است. به‌علاوه قد فیل هندی کوتاه‌تر است و عاج‌های فیل هندی خیلی کوچک‌تر است. از تفاوت‌های دیگر این دو آن است که فیل‌های آفریقایی چهار یا پنج سم در

جلو و سه سم در عقب دارند که در فیل آسـیایی سم‌ها به ترتیب چهار و پنج عدد است. فیل‌ها احتیاجی به دفـاع از سـرزمینی که در آن زنـدگی می‌کنند ندارنـد، چـون به نظر می‌رسد همسایگانشـان را می‌شناسـند و با آن‌ها روابط دوستانه دارند. آن‌ها قدرت بینـایی ضـعیفی دارند ولی حس شنوایی و بویایی آن‌ها بسیار خـوب است. اگر یکی از فیل‌ها احساس خطر کند، همهٔ گله گـوش به زنگ می‌شـود. پوست پـرچین و چـروک فیل به انـدازه‌ای حساس است که جـانور می‌تواند نشسـتن یک مگس روی تنش را احساس کند.

فیل تنها پستانداری است که قادر به پریدن نیسـت، مغز فیل یک عضو بسـیار توسـعه یافته است و انـدازه‌اش تقریبـاً سه تا چهـار برابر مغز یک انسـان است. فیل‌ها هیچ گونه دشمن طبیعی ندارند اما دیده شـده که شـیرها گاهی به فیل‌های جوان و ضـعیف حمله کرده‌اند. دشـمن اصلی فیل‌ها انسان‌ها هستند. انسـان‌ها فیل‌ها را هم به خاطر عاج و هم به خاطر تصـاحب زیسـتگاه طبیعی‌شـان نـابود می‌کننـد، اما در عـوض فیل‌ها نـیز مسـئول مـرگ حدود پانصد نفر انسان در هر سال هستند.

4- خرس قطبی

با این‌که بسیاری جذب زیبـایی این مسـافر قطب شـمال در بـاغ‌وحش می‌شـوند، اما در حیـات‌وحش آن‌ها جـزو ترسناک‌ترین درنـدگان به حسـاب می‌آیند. خـرس قطـبی خـرس بـزرگی است که فقط در قطب شـمال زنـدگی می‌کند و بیشتر عمرش را روی یخ‌های شناور می‌گذراند. این حیـوان بزرگ‌تـرین جـانور گوشـتخوار خشـکی و بزرگ‌تـرین عضو خـانواده خرس‌هاست و با سـرمای

اقیـانوس منجمد شـمالی به خـوبی سـازگار شده‌است. خرس قطبی در سنین بین 4 تا 8 سالگی بـالغ و آمـاده تولید مثل می‌شـــود و هر بـــار یک تا سه توله به دنیا می‌آورد و 25 تا 30 سـال عمر می‌کند. غـذای خـرس قطـبی را بیشـتر خوک‌هـای دریـایی تشـکیل می‌دهند اما گاهی پستانداران دیگـر، تخم پرنـدگان، لاشه‌های افتـاده بر سـاحل و سـبزی‌ها را نـیز می‌خـورد. بویـایی خـرس قطبی بسیار قوی است به طوری که می‌تواند بوی لاشه نهنگ یا خوک دریایی مرده را از 30 کیلومـتری احسـاس کند.

رنگ خرس قطبی سفید شـیری است و بیـنی و دهـان و چشمانش سیاه هستند. در یک روز آفتـابی با یک دوربین معمولی از فاصله 10 کیلومتری می‌تـوان بیـنی مشـکی جانور را دید. اگر خرس قطبی را در جایی غـیر از قطب نگهداری کنند رنگ موهایش کم کم خاکسـتری می‌شـود. خـرس قطـبی نـرِ بـالغ حـدود 260 سـانتیمتر قد و 450 کیلـــوگرم وزن، و مـــاده آن حـــدود دو مـــتر قد و 250 کیلـوگرم وزن دارد. جـالب این است که تولـهٔ آن هنگـام تولد چندان بزرگ‌تر از یک موش صـحرایی نیست و فقط حـدود نیم کیلـوگرم وزن دارد. توله‌هـای خـرس قطـبی دنـدان ندارند و پوستشـان بـدون مو است و به مـراقبت مـداوم مـادر نیازمندند. آن‌ها پس از سه مـاه که بـرای نخستین بار از لانه‌شان بیرون می‌آیند حدود 13 کیلوگرم وزن پیدا کرده‌اند. شیر خرس قطبی 9 برابر از شیر گاو چرب‌تر است و سبب رشد سریع توله‌ها می‌شود.

خرس قطبی در شکار خـوک آبی مهـارت خاصی دارد، او می‌گردد و سوراخی را که خـوک بـرای رفتن به داخل آب

روی یخ ایجاد کرده پیدا می‌کند و سپس با حوصله منتظر می‌ماند تا خوک برای نفس کشیدن به سوراخ برگردد، در این موقع به راحـــتی او را شـــکار می‌کند. اگر روزی با یکی از خرس‌های قطـبی مواجه شـدید بدانید که فقط با یک ضربه می‌تواند سر از بدنتان جدا کند.

2- بوفالوی آفریقایی

شـــکارچیان بســـیار قـــدیمی آفریقا مـــدعی بودند که خطرنـاک‌ترین پسـتاندار آفریقا به جـای شـیر یا کرگـدن گاومیش بوده است. گاومیش آفریقایی بزرگ و قدرتمند اســت، قد آن تا شــانه 150 ســانتی‌متر است و تا 900 کیلـــوگرم وزن دارد، هم‌چـــنین می‌تواند با ســـرعت 55 کیلومتر در ساعت بدود و در صورت زخمی شـدن یا گـیر افتادن یا محافظت از فرزند، بسـیار خطرنـاک می‌شـود. وقــتی با شــکارچی مواجه می‌شــود این کــوه عضــلانی تنومند با دو شـــاخ قطـــور تـــیز به ســـمت دشـــمن حمله می‌کنـــد، ولی خطر واقعی زمـــانی خـــودش را نشـــان می‌دهد که گله‌ای از بوفالوهای خشمگین به سـمت شـما بتازند.

1- قورباغهٔ زهرآگین

محل اصـلی زنـدگی این حیـوان زیبا آمریکـای مرکـزی و جنوبی است. سرخپوست‌ها با زهر این حیوان دارت‌هـای سمی می‌سازند. با تغییرات محیط رنگ بـدن این حیـوان به سرعت در حال فرگشت یافتن است. تحقیقات زیـادی برای استفاده از سم این قورباغه‌ها در درمـان بعضی از بیماری‌ها انجـام گرفته اســت، سم این حیــوان لــزج در پشت او ترشح می‌شود تا مانع شـکار حیـوان و حفـاظت

در برابر حیوانات دیگر شـود، هر کـدام از این قورباغه‌ها سم کافی برای کشتن 10 انسان را حمل می‌کنند.

خرافات و رسم و رسـوم‌هالووینی و داسـتان آن‌ها آشـنا شوید

شـــــــاید فکر کنیدهالووین (Halloween)ـــــــ و رسم و رسوم‌هالووینی در لباس‌های عجیب‌وغریب و شکلات‌های جورواجـور خلاصه می‌شـود؛ اما قضـیه به این سـادگی‌ها نیست! این تعطیلات که از اوایل قــرن بیســتم در آمریکا رواج یافت، در واقع ریشه در عقاید قبیله‌ای دارد. حــدود 2000 سال پیش،هالووین جشن سال نو سلتیکی‌ها بـود (Celtic)، مـردمی که قبل از آنگلوساکسـون‌ها در جزایر انگلیس و ایرلند زنــدگی می‌کردند. اســمش هم در اصل «سمهین» (Samhain) بود، که در زبان گیلیک (Gaelic) یعنی پایان تابستان.

بعضی رسـوم‌هالووینی، مثل سـاختن فانوس‌هـای کـدو تنبـــل، از فولکلـــور ایرلنـــدی گرفته شـــده‌اند و قرن‌ها دست‌به‌دست چرخیده تا به دوران ما رسیده‌اند. اما بقیــهٔ آن‌ها، مثل آب‌نبات‌های ذرت‌شکل (candy corn)، اخیراً به‌هـالووین اضـافه شـده‌اند. در ادامه شـما را با حکـایت پشت 13 نشـــانه ترســـناک‌هالووینی، مثل عنکبوت‌هـــا، جادوگران و مراسم قاشق‌زنی آشنا می‌کنیم.

14- گربه‌های سیاه

گربه‌های سیاه که معمولاً سـمبل بد شانسی هسـتند، در تزیینات‌هالووینی حضور پر رنگی دارند. شاید ندانیــد، اما بد نـامی این موجـودات به عصر سـیاه (Dark Ages)ـ و زمـانی که تعقیب و محاکمه جـادوگران رواج داشــت، بر می‌گــردد. در زمان‌هــای دور زنــان تنها را به ســاحرگی متهم می‌کردند و می‌گفتند که حیوانـــات خـــانگی آن‌ها

دستیار ساحرگی یا حیوان شیطانی هستند که شیطان به آن‌ها بخشیده است.

یک افسانه قرون‌وسطایی دیگر می‌گوید شیطان برای معاشرت با ساحره‌ها خودش را به شکل گربه در می‌آورده. جالب است بدانید که امروزه گربه‌های سیاه دیگر در همه جای دنیا نماد بد شانسی و شرارت نیستند و حتی در ایرلند، اسکاتلند و انگلستان معتقدند اگر از مسیر شما عبور کنند، برایتان شانس می‌آورند.

در زمان‌های قدیم، گربه‌ها را دستیار جادوگران و هم‌چنین تجسم انسانی شیطان می‌دانستند.

12- جک فانوسی (Jack-O’-Lanterns)

درست کردن فانوس از کدو تنبل فقط یک تفریح پاییزی نیست و به قصه‌های شیطانی بر می‌گردد. این قصهٔ سلتی، ماجرای یک کشاورز مست به نام جک (Jack)ـ را تعریف می‌کند که شیطان را گول زد. اما این کار او باعث شد که بعد از مرگ نه به بهشت راهش بدهند نه به جهنم! جک که چاره‌ای جز پرسه زدن در برزخ نداشت، با یک ترب و یک تکه زغال روشن که شیطان از جهنم برایش انداخته بود، یک فانوس برای خودش درست کرد و از آن برای هدایت روح سرگردانش استفاده کرد. سلتی‌ها هم فکر می‌کنند با ساختن این فانوس‌ها و گذاشتن آن‌ها بیرون از خانه‌هاشان، می‌توانند ارواح سرگردانی که در طول‌هالووین در خیابان‌ها پرسه می‌زنند را هدایت کنند. اوایل این فانوس‌ها را با خالی کردن ترب درست می‌کردند و یک شمع کوچک داخل آن می‌گذاشتند. این فانوس‌ها که صورت‌های ترسناکی

رویشـان تراشـیده شـده بـود، بـرای ترسـانیدن روح‌هـای شیطانی هم استفاده می‌شدند. در سال 1846 با نایـاب شــدن ســیب‌زمینی در ایرلنــد، خانواده‌هــای ایرلنــدی به آمریکــای شــمالی ســرازیر شــدند و این ســنت را هم با خودشان آوردند. اما چون تـرب در آمریکا به سـختی پیـدا می‌شد، به جای آن از کدو تنبل استفاده کردند.

این فانوس‌ها که با تراشیدن کدو تنبل درست می‌شـوند، قــدیم‌ها بــرای هــدایت روح‌هــای ســرگردان اســتفاده می‌شدند.

11- خفاش‌ها

فولکلـــور قرون‌وســـطا، خفاش‌ها را هم دســـتیاران ساحره‌ها و دیـدن این موجـودات ترسـناک را درهـالووین بســیار بد شــگون می‌دانست. یک افســانه می‌گفت اگر خفاشی سه بـار دور خانـهٔ یکی بچرخـد، یکی از سـاکنان آن خانه به‌زودی خواهد مــرد. افســانه‌ای دیگر می‌گفت اگر در شب‌هالووین یک خفــاش وارد خانــهٔ شــما شــود، نشانه این است که خانهٔ شــما روح‌زده است و ارواح این خفاش را راه داده‌اند!

خفاش‌ها هم مثل گربه‌های سیاه، بد یمن بودند.

10- عنکبوت‌ها

این موجـــودات وحشـــتناک و چنـــدش‌آور، یکی دیگر از نمادهــای اصــلی‌هالووین هســتند. همــان‌طور که حــدس می‌زنید این‌ها هم مثل خفاش‌ها و گربه‌هـــای ســـیاه در قرون‌وسطا، هم‌نشـینان شـیطانی جـادوگران به حسـاب می‌آمدند. طبق یک خرافات، اگر عنکبوتی روی یک شـمع

روشن بیفتد و شعله‌اش آن را بسوزاند، جادوگران در آن نزدیکی‌ها هســـتند. یک خرافـــات دیگر هم می‌گوید اگر درهـــالووین یک عنکبـــوت ببینیـــد، یعـــنی روح یکی از عزیزان‌تان دارد شما را نگاه می‌کند.

این‌جانور چندش‌آور هم از نمادهای اصلی‌هالووین است. در قـــدیم می‌گفتند اگر عنکبـــوت ببینید یعـــنی روح عزیزان‌تان دارد شما را نگاه می‌کند.

9- جادوگران

حتماً بارها تصـویر کلیشه‌ای یک جـادوگر نحیف را با کلاه نوک‌تیز سیاه و زگیل روی دمـاغش که مشـغول هم زدن معجـون جـادویی در پاتیل اسـت، دیده‌اید. این تصـویر از یک بت به نـام «عجـوزه» (the crone)، که در طـول برگزاری سهمین به آن ادای احترام می‌شد، ساخته‌شده. عجوزه، که به آن «پیرزن» و «مادر زمین» هم می‌گویند، نمـاد دانش، تغیـیر و تبـدیل فصل‌هاست. امـروزه این عجوزۀ مهربان و همه‌چیزدان تبدیل به جادوگری شـوم با خنده‌های شیطانی شده‌است.

این‌جادوگرهـای ترسـناک در اصل نشـان‌دهندۀ الهه‌ای به نام عجوزه، که به آن مادر زمین هم می‌گفتند، بودند.

8- پاتیل

شـــاید عجیب به نظر برسد اما ســـلتی‌های غیرمســـیحی باور داشتند روح هر کسی بعد از مردن به پاتیل عجـوزه، که نمـــاد رحم مـــادر زمین بـــود، می‌رود. در آن‌جا ارواح منتظر تناسخ می‌ماندند و عجـــوزه با هم زدن، روح‌هـــای تازه را به پاتیل وارد می‌کرد و به روح‌های قـدیم زنـدگی

دوباره می‌بخشید. این پاتیل حیات، امروزه جـای خـود را به نوشیدنی بخاردار کف‌آلود داده است.

سـلتیکی‌ها معتقد بودند روح هـرکس بعد از مـرگ، وارد پاتیل عجوزه می‌شود و در آن‌جا منتظر تناسخ می‌ماند.

این نمـاد خـرافی هم از افسـانه‌های قرون‌وسـطایی می‌آید. قدیم‌ترها زنـان گوشه‌گیری که به انجـام سـحر و جادو متهم می‌شـدند، اغلب فقـیر بودند و نمی‌توانسـتند برای خود اسب بخرند و مجبور بودند پیاده و با کمک عصا از جنگل عبـور کنند. آن‌ها بعضی وقت‌ها به جـای عصا از دسته‌جارو استفاده می‌کردند.

فولکلـور انگلیسی می‌گوید جـادوگران در هنگـان مراسم‌های شبانه به بدنشان معجـون پـرواز می‌مالیدنـد، چشم‌های‌شـان را می‌بسـتند و حس می‌کردند که دارند پرواز می‌کنند. این پماد یک جورهایی توهم‌زا بـود، چـون بـدن را بی‌حس می‌کـرد، ضـربان قلب را بـالا می‌بـرد و احساس گیجی به آن‌ها می‌داد. این علائم، توهم پرواز را در آن‌ها به وجود می‌آورد.

جادوگرها بعد از مالیـدن معجـونی، روی جاروهای‌شـان می‌نشسـتند و فکر می‌کردند دارند پـرواز می‌کنند. آن معجون، آن‌ها را متوهم می‌کرد.

6- قاشق‌زنی

در زمان‌هـای قـدیم، مـردم بـاور داشـتند که در طـول «سـمهین» دروازه بین دنیـای ما و دنیـای ارواح بـاز می‌شـود و ارواح مردگـان می‌توانند به این دنیا بیایند. آن‌ها فکر می‌کردند این ارواح خودشـان را به شـکل

انسان در می‌آورند و مثلاً به شکل یک گـدا، در خانه‌ها را می‌زنند و پـــول و غـــذا می‌خواهند. اگر هیچی به آن‌ها نمی‌دادنـد، مـورد خشم روح واقع می‌شـدند و روح، آن‌ها را نفرین یا تسخیر می‌کرد.

یک افسـانه سـلتی دیگر می‌گفت اگر مانند ارواح لبـاس بپوشـید، آن‌ها فکر می‌کنند یکی از خودشـان هسـتید و روح‌تـان را تسـخیر نمی‌کنند. در آمریکـا، قاشق‌زنی از اوایل دهه 1950 رواج یافت؛ یعنی بعد از این که توسط مهـاجران ایرلنـدی در اویل دهه 1900 وارد این کشـور شد.

بچه‌ها لباس‌هـای مخصـوص‌هالووین می‌پوشـند و به در خانه‌ها می‌روند. سـاکنان خانه هم کیسه‌های آن‌ها را پر از شکلات می‌کنند. این رسم شبیه به قاشق‌زنی ایرانیان در چهارشنبه‌سوری است.

5- رنگ‌های‌هالووینی

همـان‌طور که حتمـاً تابه‌حـال دیدیـد، نـارنجی و سـیاه رنگ‌هـای اصـلی‌هالووین هسـتند. غیرمسـیحیان، پـاییز و برداشت محصول را با این رنگ‌ها جشن می‌گرفتند. رنگ نارنجی، نماد محصولات و تغییر رنگ برگ‌ها و رنگ سـیاه نشان‌دهندهٔ مرگ تابستان و تغییر فصل بود. بعدها سـبز، بنفش و زرد هم به رنگ‌های‌هالووینی اضافه شد.

نـارنجی و سـیاه، رنگ‌هـای اصـلی‌هالووینی هسـتند و در تمام تزیینات آن دیده می‌شوند.

4- شب شیطنت

بعضی‌ها، مخصوصاً نوجوانان شیطان،هـالووین را زمـان خوبی برای شوخی با همسایه‌های‌شان می‌دانند. از پـرت کردن تخم‌مرغ به خانهٔ آن‌ها و پیچیدن دستمال کاغذی به دور خانه‌های‌شـان گرفته تا له کـردن فانوس‌هـای کـدو تنبل. شب شیطان پر از شرارت است. سلتی‌ها سـمهین را با آتش‌بـازی، انـواع بازی‌ها و شـوخی‌های خنـده‌دار جشن می‌گرفتند. از دهه‌های 1920 و 1930 بود که این مراسم رو به خشونت و خرابکاری رفت. بر اساس کتاب «هـالووین و دیگر فسـتیوال‌های مـرگ و زنـدگی» (Halloween and Other Festivals of Death and Life) نوشته جک سانتینو (Jack Santino). دلیل اصلی آن، تنش ناشی از رکـود بـزرگ (Great Depression) بود. برای مهار این خرابکاری‌ها، بزرگ‌ترها دوبـاره رسم قاشق‌زنی را شروع کردند و به بچه‌ها شـکلات دادند. این کار با موفقیت جای شـرارت‌های جشن‌های 31 اکتـبر را گرفت، و افراد دردسرساز به جای آن در شب 30 اکتـبر به شیطنت پرداختند.

این کدوهای له‌شده، حاصل خرابکاری نوجوانان شـیطان است.

4- آب‌نبات سیب

این خوراکی‌هـای خوشـمزه‌هالووینی که از یک سـیب چـوب‌دار با روکش شـکری تشـکیل شـده‌اند، در اولین روزهای قاشق‌زنی در آمریکای شمالی رواج پیـدا کردند. امـروزه آب‌نبـات سـیب علاوه بر شـربت قرمز سـنتی، با کارامل، شکلات و آجیل هم درست می‌شود.

این آب‌نبات تلفیقی از سنت‌های سلتی و رومی است. فستیوال رومی‌پامونا (Pamona)ـ که در آن به این الهه درختان میوه ادای احترام می‌کردند، تقریباً با سمهین هم‌زمان بود. سیب هم نماد این الهه بود و هم نشانه‌ای از جشن برداشت محصول سمهین.

این خوراکی‌های خوشمزه، تلفیقی از سنت‌های رومی و سلتی می‌باشند.

2- گرفتن سیب از آب

در قدیم، مردم سیب را به عنوان میوه‌ای نادر که می‌شد با آن آینده را پیش‌بینی کنند، می‌دیدند. گرفتن سیب از آب، یکی از بازی‌های سنتی‌هالووین است که برای پیشگویی استفاده می‌شد. مردم باور داشتند اولین نفری که بتواند بدون استفاده از دست، سیب را از سطل پر از آب بیرون بیاورد، اولین کسی خواهد بود که ازدواج می‌کند. اما قضیه جالب‌تر هم می‌شد؛ اگر آن شخص شانس می‌آورد و در اولین تلاش سیب را بیرون می‌کشید، به این معنی بود که عشق حقیقی را تجربه خواهد کرد. اما کسانی که بعد از چندین بار تلاش بالاخره موفق می‌شدند سیب را بگیرند در روابط عاشقانه خود دچار تزلزل می‌شدند. بر اساس یک افسانه دیگر، اگر دختری سیبی را که از آب گرفته بود، در شب‌هالووین زیر بالش خود می‌گذاشت، خواب همسر آینده‌اش را می‌دید.

گرفتن سیب از آب، یک بازی سنتی است که انگار قدیم‌ها نقش مهمی در سرنوشت زندگی عشقی مردم داشته!

1- آب‌نبات ذرت‌شکل

این آب‌نبات که بیشترین هماهنگی را باهالووین دارد، در اواخر دهه 1880 میلادی برای اولین بار ساخته شد و در اوایل 1900 به تولید انبوه رسـید. مراحل سـاخت اولیـهٔ این آب‌نبات خیلی سخت و وقت‌گیر بود، چون هر رنگ از شربت باید در خمره‌ای بزرگ گرم و با دقت به قالب‌های مخصوص ریخته می‌شد. اما این آب‌نبات‌های زرد و سفید و نارنجی، که شبیه دانهٔ ذرت هستند، به موفقیت بزرگی تبـدیل شـدند و تا امـروز هم بخش محبـوبی ازهـالووین هستند.

عمده مرگ و میر در جهان

بر اساس آمار منتشر شـده از سـازمان بهداشت جهـانی در سال 2012، ده دلیل عمدۀ مرگ‌ومیر در دنیا که اکثراً با سبک زندگی افراد نیز در ارتباط هسـتند، 51٫4 درصد از کل آمـار مرگ‌ومـیر جهـان را تشـکیل می‌دهند. بـرای آشـــنایی با این ده دلیل در ادامه با عجیب‌تـــرین همـــراه باشید.

همـــۀ انســـان‌ها بـــالاخره زمـــانی طعم مـــرگ را خواهند چشید. بااین‌حال می‌توانیم به‌نحوی طول عمر خـــود را با داشتن زندگی سـالم، تصـمیم‌گیری‌های مناسب در قبـال فعالیت‌هـای آسیب‌رسـان به بـدنمان و انجـام چکاپ‌هـای مستمر پزشکی برای حصول اطمینـان از سـلامت فـردی افزایش دهیم.

با همـــۀ این‌هـــا، هنـــوز هم ســـطح پـــایین ســـواد، عـــدم دسترسی به پزشک و مشـــکلات مـــالی مـــوجب شـــده تا مردم کشورهای در حال توسعه بنا به دلایل عدیـــده‌ای در معـرض مـرگ باشـند؛ درحالی‌که چـاقی مفـرط و عـدم فعالیت بیش از حد، موجب مرگ‌ومیر انسان‌های بسیاری در کشـــورهای توســـعه یافته شده‌است. اکنـــون بعد از مقدمه‌ای که گفته شد، اجـازه دهید مـروری بر 10 دلیل عمدۀ مرگ‌ومیر در جهان داشته باشیم.

10- بیماری قلبی فشار خون بالا (1٫1 میلیون کشته؛ 2 درصد از کل مرگ‌ومیر جهان)

«بیماری قلبی فشار خون بالا» به نـاراحتی قلـبی ناشی از فشـار خـون بـالا گفته می‌شـود. بر اسـاس اطلاعـات

«کتابخانه ملی پزشـــکی آمریکا»، بیمـــاری انســـداد شـریان‌های قلـبی یکی از دلایل بـالا رفتن فشـار خـون است؛ به این ترتیب که موجب تنگ شدن رگ‌هـای خـونی کوچکی می‌شـود که وظیفـۀ انتقـال خـون و اکسـیژن به قلب را دارند. دلیل دیگر بــروز این بیمــاری، «نارســایی قلبی» است که طی آن، قلب توانایی پمپاژ خـونِ حـاوی اکســیژن به بـــدن را از دست می‌دهد. آخـــرین دلیل که مـوجب افـزایش فشـار خـون می‌شـود، بـزرگ و ضـعیف شـــدن عضـــلات قلب است که در این صـــورت قلب دیگر نمی‌تواند خون کافی به نقاط مختلف بـدن پمپـاژ کند. به گفتۀ سازمان «مرکز کنترل و پیشـگیری بیمـاری» از هر سه بزرگسـال در آمریکـا، یک نفر مبتلا به بیمـاری قلـبی فشار خـون بـالا است. طبق اطلاعـات سـازمان «اتحادیه جهانی قلب»، یک میلیارد نفر در جهان از بیماری فشـــار خون بالا رنج می‌برند که دوسوم این افراد در کشورهای در حـال توسـعه زنـدگی می‌کننـد؛ از آن‌جـایی که در این کشورها دسترسی به امکانات پزشکی سخت‌تر از جاهای دیگر اســت، زنــدگی این افــراد بیش از دیگــران در خطر است. به گفتـــۀ ســـازمان «مرکز کنـــترل و پیشـــگیری بیمــاری» در آمریکا تا ســال 2013، حــدوداً 360 هــزار فقـره مـرگ بر اثر فشـار خـون بـالا گـزارش شده‌است. طبق اطلاعات منتشر شده از سـازمان بهداشت جهـانی، فشار خـون بـالا دلیل مـرگ نیمی از کسـانی است که به بیماری‌های قلبی مبتلا بوده‌اند.

9- تصادفات رانندگی (1٫3 میلیون کشته؛ 2٫2 درصد از کل مرگ‌ومیر جهان)

طبق آمـار منتشر شـده از سـازمان بهداشت جهـانی در سال 2013، حـدوداً 1٫25 میلیـون نفر بر اثر تصـادفات جـاده‌ای جـان خـود را از دست داده‌اند. چـنین تصـادفاتی یکی از دلایل اصـلی مرگ‌ومـیر افـراد 15 تا 29 سـال به‌شمار می‌رود. جراحات ناشی از تصادفات رانندگی نیز نهمین دلیل اصلی مرگ‌ومیر بین تمامی گروه‌های سـنی در سطح جهان است. به گفتۀ سازمان بهداشت جهـانی، در کشورهایی که میزان درآمد پایین است، 24٫1 فقـره مـرگ از هر 100 هـزار نفر گـزارش شده‌است. در کشـورهایی که سـطح درآمد متوسط ارزیـابی می‌شـود، میزان مرگ‌ومیر بر اثر تصادفات جاده‌ای 18٫4 مـورد بر هر 100 هـزار نفر و این تعـداد در کشـورهای در حـال توسـعه، 9٫2 نفر از هر 100 هـزار نفر است. آفریقا با 26٫6 فقره مرگ از هر 100 هزار نفر بـالاترین مـیزان مرگ‌ومیر ناشی از تصادفات جاده‌ای را داشته است. این میزان برای اروپا 9٫3 مورد مـرگ از هر 100 هـزار نفر است که کمترین تعداد کشته در سوانح جاده‌ای را در کل جهان داشته است.

8- دیابت (1٫5 میلیون کشته؛ 2٫7 درصد از کل مرگ‌ومیر جهان)

دیـابت زمـانی اتفـاق می‌افتد که لوزالمعـده نمی‌تواند انسـولین کـافی ترشح کند یا زمـانی که بـدن توانـایی به‌کـارگیری مـؤثر انسـولین تولید شـدۀ خـود را نـدارد. هورمـون انسـولین، وظیفـۀ تنظیم قند خـون در بـدن را دارد. بهـترین راه بـرای عـدم ابتلا به دیـابت، حفظ وزن طبیعی بدن و پرهیز از عادت‌هـای ناسـالم مانند کشـیدن سیگار و کم‌تحرکی است. بنا بر اطلاعات منتشر شـده از

سازمان بهداشت جهانی در سال 2014، میزان 9 درصد از بزرگسالان 18 سال و بزرگ‌تر مبتلا به دیابت بوده‌اند. در سال 2012، حدوداً 1٫5 میلیون نفر جان خود را بر اثر بیماری دیابت از دست دادند که 80 درصد از این تعداد در کشورهایی زندگی می‌کردند که میزان درآمدشان پایین و متوسط ارزیابی می‌شود. بر اساس گفتهٔ سازمان «انجمن دیابتی آمریکا»، دیابت هفتمین دلیل اصلی مرگ‌ومیر مردم آمریکا در سال 2010 بوده است. طبق گفتهٔ «سازمان بین‌المللی دیابت» در سال 2011، تعداد 4٫6 میلیون نفر جان خود را بر اثر دیابت در سراسر جهان از دست داده‌اند.

7- اسهال (1٫5 میلیون کشته؛ 2٫7 درصد از کل مرگ‌ومیر جهان)

بیماری اسهال با تخلیهٔ آب بدن، موجب مرگ بسیاری از انسان‌ها می‌شود. بر اساس اطلاعات منتشر شده از «مرکز کنترل و پیشگیری بیماری»، اسهال روزانه 2٫19 5 کودک را به کام مرگ می‌کشد. این میزان بیش از مجموع مرگ‌ومیری است که از ایدز، مالاریا و سرخک ناشی می‌شود. طبق گفتهٔ سازمان بهداشت جهانی، بیماری اسهال در سال 2012 موجب مرگ 1٫5 میلیون نفر در سطح جهان شد که یکی از دلایل عمدهٔ مرگ‌ومیر در دنیا است. بر اساس گفتهٔ «مرکز کنترل و پیشگیری بیماری»، عدم رعایت بهداشت و نوشیدن آب آلوده از جمله دلایل 88 درصد از مرگ‌ومیر ناشی از بیماری‌های اسهالی است. بیماری اسهال می‌تواند از طریق استفاده از ابزار آلوده، غذا یا اشیایی منتقل شود که در تماس با مدفوع آلوده بوده‌اند. رعایت بهداشت، دفع

مناسب مـدفوع و مصـرف آب سـالم می‌تواند از ابتلا به اسهال جلوگـیری کند. طبق گفتـۀ یونیسـف، با این حجم بـزرگ از بیمـاران که در آفریقا و آسـیای جنـوبی وجـود دارد، نرخ ابتلا به اسـهال در سـطح جهـان، 2٫5 میلیـارد نفر در سال است.

6- ویروس HIV و ایدز (1٫5 میلیون کشته؛ 2٫7 درصد از کل مرگ‌ومیر جهان)

ویروس نقص ایمنی انسانی یا HIV به سیسـتم دفـاعی بـــدن حمله می‌کند. در پی این حملـــه، ویـــروس HIV، گلبول‌هـای سـفید فـرد مبتلا شـده را می‌کشد که در این صـورت، بیمـار به‌راحـتی در معـرض هر گونه بیمـاری و عفـونت قـرار می‌گـیرد. با گذشت زمـان،HIV پیشـرفت کرده و به بیمـاری «ایـدز» یا همـان «نشـانگان اکتسـابی کمبود ایمـنی» تبـدیل می‌شـود. بـدن فـرد مبتلا به ایـدز، بسـیار ضـعیف می‌شـود و در نتیجه نمی‌تواند در مقابل بیماری‌ها و عفونت‌ها مقـاومت کند. بر اسـاس گفتـۀ سـازمان بهداشت جهـانی، در سـال‌های 2012 و 2013، حدوداً 1٫5 میلیون نفر در جهان جان خـود را بر اثر ابتلا به ویروس HIV از دست دادند که این میزان، 2٫7 درصد از کل مرگ‌ومیرهـای دنیا را تشـکیل می‌داد. طبق گفتـۀ AVERT، که یک سـازمان خیریه بـرای مبتلایـان ایـدز در بریتانیا است، 70 درصد از بیماران مبتلا به ویروس HIV، در آفریقـای سـیاه زنـدگی می‌کنند (آفریقـای سـیاه اصطلاحی است که بـرای منـاطق جنـوب صـحرای بـزرگ آفریقا به‌کـار می‌رود)، با این‌حـال، طی سـال‌های اخـیر، درمان‌هایی برای مقابله با این ویروس کشف شده‌است. بر اسـاس اطلاعـات منتشر شـده از سـازمان بهداشت

جهانی، چنین درمان‌هایی موجب جلوگـیری از مـرگ 7٫6 میلیون نفر از سال 1995 تا 2013 شده‌است.

5- سرطان‌های ریه، نای و نایژه (1٫6 میلیون کشته؛ 2٫9 درصد از کل مرگ‌ومیر جهان)

سـرطان در پی رشد بی‌رویـهٔ سـلول‌ها رخ می‌دهد که با پخش شـدن در کل بـدن، معمـولاً مـوجب مـرگ بیمـار می‌شود. طبق گفتـهٔ سـازمان بهداشت جهـانی، مجمـوع تمـامی سـرطان‌ها 8٫2 میلیـون نفر را به کـام مـرگ کشـانده است که این مـیزان 13 درصد از کل مرگ‌ومیرهای جهان را تشکیل می‌دهد. سرطان‌های ریه، نای و نایژه به تنهایی مـوجب مـرگ 1٫6 میلیـون نفر در سال 2012 شدند. این میزان در سال 2000، حدوداً 1٫2 میلیون نفر بوده که افزایش چشم‌گیری داشـته است. بر اسـاس گفتـهٔ «مرکز کنـترل و پیشـگیری بیمـاری» در آمریکا، بیش از هر سـرطان دیگـری، مـردم عمـدتاً بر اثر سـرطان ریه جـان خـود را از دست می‌دهند. شـایان ذکر است که 85 درصد از علل ابتلا به سـرطان ریه در این کشـور به علت اسـتعمال دخانیـات رخ می‌دهد. بنا به اطلاعـات منتشر شـده از «مرکز کنـترل و پیشـگیری بیماری»، در سـال 2012 تعـداد 157٫423 نفر فقط در آمریکا جان خـود را به علت ابتلا به سـرطان ریه از دست داده‌اند. طبق گفتهٔ «مؤسسـهٔ ملی سـرطان آمریکا»، 60 درصد بیمـارانی که اخـیراً به سـرطان مبتلا شـده‌اند در آسـیا، آفریقا و آمریکـای مرکـزی و جنـوبی هسـتند. هم‌چنین 70 درصد از مرگ‌ومیرهای ناشی از سرطان در سطح جهان نیز در همان مناطق رخ می‌دهد.

4- عفونت دستگاه تنفسی تحتانی (3٫1 میلیون کشته؛ 5٫5 درصد از کل مرگ‌ومیر جهان)

طبق گزارشی که سازمان بهداشت جهانی در سال 2012 منتشر کرد، عفونت دستگاه تنفسی تحتانی شامل التهاب ریه، مرض سل، آنفلوآنزا، برونشیت، التهاب نایژه‌ها و غیره موجب مرگ 3٫1 میلیون نفر در سطح جهان شده‌است. در میان کودکان زیر 15 سال، یک نفر از هر 100 نفر بر اثر عفونت دستگاه تنفسی تحتانی جان خود را از دست داده است. آلودگی هوای داخل و خارج از خانه بر اثر مصرف دخانیات، استفاده از سوخت‌های جامد و عدم رعایت بهداشت همگی از دلایل ابتلا به بیماری عفونت دستگاه تنفسی تحتانی هستند. مطالعات گذشته نشان می‌دهند 36 درصد از دلایل ابتلا به این بیماری در پی استفاده از سوخت‌های جامد مانند دود ناشی از سوزاندن چوب به‌وجود می‌آید و یک درصد از بیماری‌های تنفسی از آلودگی‌های بیرونی نشات می‌گیرند. در اروپا، آلودگی‌های داخل خانه که در پی استفاده از سوخت‌های جامد به‌وجود می‌آید، دلیل مرگ 4٫9 درصد از تمامی مرگ‌ومیرهای اتفاق افتاده در این قاره است. هم‌چنین آلودگی‌های داخلی موجب کاهش عمر 3٫1 درصد از کودکان زیر 4 سال می‌شود. بیماری‌های تنفسی مانند التهاب ریه موجب مرگ 1٫2 تا 1٫5 میلیون نفر از کودکان زیر 5 سال شده‌است که 99 درصد از این تعداد در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کرده‌اند.

4- بیماری مزمن انسدادی ریه (3٫15 میلیون کشته؛ 5٫6 درصد از کل مرگ‌ومیر جهان)

بیمـاری انسـدادی ریه که معمـولاً مقـارن با برونشـیت مـزمن یا آمفـیزم رخ می‌دهـد، یک بیمـاری مـزمن ریـوی است که مـــوجب انســـداد راه هـــوا در ریه و التهـــاب و گرفتگی آن می‌شود که نتیجهٔ آن بـروز مشـکلات تنفسی است. طبق اطلاعــات منتشر شــده از «انجمن مشـکلات ریوی آمریکا»، بیماری مـزمن انسـدادی ریه قابل درمـان نیست، اما می‌توان با مراقبت و مدیریت از پیشگیری آن جلوگیری کرد. یازده میلیون نفر در آمریکا از این بیماری رنج می‌برند. از جمله دلایل اصـــلی ابتلا به این بیمـــاری می‌تـوان به اسـتعمال دخانیـات، آلـودگی در خانه و محل کـار اشـاره کـرد. طبق گزارشی که از سـازمان بهداشت جهـــانی در ســـال 2012 منتشر شـــد، بیمـــاری مـــزمن انســـدادی ریه دلیل مـــرگ 3٫15 میلیـــون نفر در ســـطح جهـــان است که این مـــیزان، برابر با 5٫6 درصد از کل مرگ‌ومیرهای دنیا است. بنا به اطلاعـات منتشر شـده از سازمان «مرکز کنترل و پیشگیری بیماری»، این بیمـاری در سال 2011 سومین دلیل اصـلی مرگ‌ومـیر در آمریکا بوده است. بیماری مذکور، در بریتانیا سـالیانه 25 هـزار نفر را به کام مرگ می‌کشاند. بااین‌حال، طبق اطلاعــات رسـیده از سـازمان بهداشت جهـانی، بیشـترین تلفـات ناشی از بیماری مزمن انسدادی ریه در کشورهایی است که میزان درآمدشان کم و متوسط است.

2- سکته مغزی (6٫7 میلیون کشـته؛ 11٫9 درصد از کل مرگ‌ومیر جهان)

سکته مغزی زمانی رخ می‌دهد که خـون کـافی به بخشی از مغز نرسد. وقـتی فـردی سـکته می‌کنـد، اکسـیژن به سلول‌های مغز نمی‌رسد و در نتیجه این سلول‌ها شـــروع

به مـردن می‌کننـد؛ سـپس کنـترل اعضـای بـدن از دست می‌رود که توسط مغز انجــام می‌شد. طبق گزارش‌هــای سازمان بهداشت جهـانی، سـکته مغـزی در سـال 2012، جــان 6٫7 میلیــون نفر را در سراسر جهــان گــرفت. سازمان «مرکز کنترل و پیشگیری بیمـاری» اعلام کـرده، در آمریکا سالیانه 795 هزار نفر سکته مغزی می‌کنند که 130 هزار نفرشان می‌میرند. سالیانه 6 میلیـون نفر در جهان سکته مغزی می‌کننـد؛ 5 میلیـون نفر از این میـان زنـــــده می‌مانند که هر یک به نحـــــوی فلج یا معلـــــول می‌شوند. سازمان بهداشت جهانی می‌گوید، این عارضه، دومین دلیل اصلی مرگ در افراد بـالای 60 سـال است. میزان مرگ‌ومیر سالیانۀ ناشی از سکته مغزی از مجموع مرگ‌ومـیر ناشی از ایـدز، مـرض سـل، و مالاریا بیشـتر است.

1- بیماری انسداد شریان‌های قلبی (7٫4 میلیون کشته؛ 13٫2 درصد از کل مرگ‌ومیر جهان)

بیماری انسداد شریان‌های قلبی یا انسـداد سـرخرگ‌های قلب زمانی اتفاق می‌افتد که چـربی و مـواد کلسـترولی در شریان‌های کرونری جمع شده و و از وارد شدن خـون به قلب جلوگیری می‌کند. چـنین انسـدادهایی از رسـیدن اکسیژن و مواد مغذی به عضلات قلب جلوگیری می‌کند و مانع عملکرد صحیح قلب می‌شود. در نهـایت، بخش‌هـایی از قلب که از رسـیدن اکسـیژن و مـواد مغـذی محـروم شـده‌اند، می‌میرند و این موضـوع مـوجب حملـۀ قلـبی می‌شـود. طبق مطالعـات انجـام شـده توسط سـازمان بهداشت جهانی در سال 2012، انسداد شریان‌های قلبی سـالیانه جــان 7٫4 میلیــون نفر را در سراسر جهــان

می‌گـیرد. در بریتانیا سـالیانه 73 هـزار نفر بر اثر حمله قلـــبی می‌میرنـــد، درحـــالی که در آمریکا حمله قلـــبی ســالیانه جــان 370 هــزار نفر را می‌گــیرد. بر اســاس گـــزارش بانک جهـــانی، از ســـال 1990 تا 2010 در خاورمیانه و آفریقای شـمالی، مـرگ زودهنگـام ناشی از حملات قلبی تا 44 درصد افزایش داشته است. استعمال دخانیات، مصرف غذاهای کلسترول بالا، استرس، فشـــار خون بالا، دیابت، چـاقیِ شـکم، ورزش نکـردن و مصـرف مشـــروبات الکلی همگی از جمله دلایل ابتلا به بیمـــاری انسداد شریان‌های قلبی محسوب می‌شوند.

راز بزرگ حل نشده در فیزیک

در سال‌های 1900 فیزیکدان انگلیسی لرد کلـوین گفت: دیگر هیچ‌چیز جدیـدی در فیزیک قابل کشف نیست. تمـام آن‌چه که باقی‌مانده محاسبات دقیق‌تر است.

در سه دهـه، مکانیک کوانتـوم و تئـوری نسـبیت انشـتین فیزیک را دستخوش انقلاب کرد. امروزه هیچ فیزیکـدانی جـــرات گفتن این‌که دانش فـــیزیکی ما نزدیک به تکامل است را نـــدارد. بـــرعکس، هر دســـتاورد جدید یک جعبه پاندورا از سؤالات فـیزیکی بزرگ‌تـری را بـاز می‌کند. در ادامه چنــدی از عمیق‌تــرین ســؤالات این عرصه بررسی می‌شود.

9- انرژی تاریک چیست؟

مهم نیست که اخـــتر فیزیکـــدانان چه مقـــدار با اعـــداد دست‌وپنجه نـــرم کننـــد، جهـــان درست در نمی‌آید. اگرچه جاذبه فضا-زمـــان (اســـاس کیهـــان) را به ســـمت داخل می‌کشد اما جهان سـریع‌تر و سـریع‌تر گسـترش می‌یابد. برای توضیح این موضوع اختر فیزیکـدانان وجـود عـاملی را مطـــرح کرده‌اند که بر عکس جاذبه فضا-زمـــان را به بـــیرون می‌راند و آن را انـــرژی تاریک می‌نامند. در قابل قبول‌ترین مدل انرژی تاریک، آن را یک ثـابت کیهـانی در نظر می‌گیرند: یک ویـژگی ذاتی فضا که فشـار معکـوس دارد و فضا را از هم گسسـته می‌کند. همـانطور که فضا گسترش می‌یابد فضـای بیشـتر و در نتیجه انـرژی تاریک بیشـتری تولید می‌شـود. بر اسـاس نـرخ مشـاهده شـده گسترش جهان، دانشمندان میزان انرژی تاریک موجود را

بیشــتر از 70 درصد تمــام اجــزای جهــان می‌دانند اما هیچ‌کس نمی‌داند چطور به دنبال آن بگردد.

8- ماده تاریک چیست؟

بر اساس شـواهد، نزدیک به 84 درصد مـاده موجـود در جهـان نـور را جـذب و یا سـاطع نمی‌کند. مـاده تاریـک، همــان‌طور که از اســمش بر می‌آید قابل دیــدن نیست و هنـــوز به صـــورت غـــیر مســـتقیم هم تشـــخیص داده نشده‌است. ماده تاریک و ویژگی‌هـای آن از اثـرات جاذبه آن بر مــواد قابل دیــدن، تشعشــعات و ســاختار کیهــان مطالعه شده‌است. تصور می‌شود این جسم سایه‌گون در همه هســتی پخش شــده باشد و احتمــالاً از بــرهم کنش ضعیف ذرات سنگین (WIMP)ـ ساخته‌شده‌است. در تمـام دنیا آشکارسازهای زیادی برای پیدا کـردن WIMP وجـود دارد.

7- چرا زمان به صورت بردار است؟

زمان به دلیل یک ویـژگی کیهـان به نـام آنـتروپی به جلو می‌رود. آنــتروپی به درجه بی‌نظمی گفته می‌شــود، تنها زیاد می‌شود و هیچ راهی برای کم کردن آن وجود ندارد. این حقیقت که آنـــتروپی همـــواره زیـــاد می‌شـــود جنبه منطقی دارد: بی‌نظمی‌های بیشتری نسبت به نظم‌ها در ذرات وجـود دارد و چیزهـایی که تغیـیر می‌کنند تمایل به بی‌نظمی دارند. اما سؤال اصـلی این‌جا است که چـرا در گذشته آنتروپی خیلی کم بـوده اسـت؟ یا به عبـارت دیگر چرا جهانی که با انرژی بی‌نهایت در یک نقطه جمع شده بود این‌قدر نظم داشته است؟

6- آیا جهان‌های موازی وجود دارد؟

اطلاعات اخترفیزیکی فضا-زمان را بیشتر صاف می‌داند تا منحنی و آن را سطحی تصور می‌کند که تا بی‌نهایت ادامه دارد. اگر این‌طور باشد جایی که ما می‌بینیم و آن را جهان می‌دانیم یک چندجهانی به هم دوخته شده‌است. قوانین مکانیک کوانتوم بیان می‌دارد که تعداد متناهی حالت ممکن از پیکربندی ذرات در هر بخش کیهانی وجود دارد (10^10^122 عدد). بنابراین با داشتن تعداد متناهی از این حالات ترتیب ذرات در آن‌ها باید تکرار شود. این به معنای داشتن بی‌نهایت جهان موازی است: جهان‌هایی دقیقاً مانند ما (دارای کسانی دقیقاً مانند شما)، همینطور جهان‌هایی تنها با یک تفاوت از جهان ما، جهان‌هایی با دو تفاوت و ... آیا این منطق اشتباهی دارد یا نتیجه عجیب آن درست است؟ و اگر درست است آیا ما بالاخره می‌توانیم حضور جهان‌های موازی را آشکار کنیم؟

5- چرا ماده بیشتر از ضدماده وجود دارد؟

این که چرا مقدار ماده از ضدماده بیشتر است به عبارتی این سؤال است که چرا همه چیز وجود دارد؟ تصور می‌شود که جهان با ماده و ضدماده یکسان برخورد کند و در لحظه انفجار بزرگ مقدار مساوی از هر دوی آن‌ها تولید شده‌است. اما اگر این اتفاق افتاده باشد باید هر دوی آن‌ها کاملاً نابود شده باشند. پروتون‌ها آنتی پروتون‌ها را خنثی کنند و الکترون‌ها آنتی الکترون‌ها (پوزیترون) را، و نوترون‌ها آنتی نوترون‌ها را و تنها فوتون‌هایی در یک گستره بی‌ماده به جا بماند. بنا به دلایلی مقداری از ماده خنثی نشده‌است و به همین دلیل

ما وجــود داریم. بــرای این موضــوع هیچ توضــیح قابل قبولی وجود ندارد.

4- سرنوشت جهان چیست؟

سرنوشت جهـان شـدیداً به فـاکتوری با مقـدار نـامعلوم بستگی دارد: Ω، میزان چگالی مـاده و انـرژی در جهـان. اگر Ω بیشتر از 1 باشد فضا-زمان مانند سطح یک کـره عظیم بسته خواهد بود. اگر انـرژی تاریک وجـود نداشـته باشد چنین دنیایی از گسـترده شـدن بـاز می‌ایسـتد و در عوض منقبض می‌شود و در نهایت با رویدادی به نــام مه رُمب پایـان میابد. اگر جهـان بسـته باشد و انـرژی تاریک وجـود داشـته باشد این جهـان کـروی تا ابد به گسـترش ادامه خواهد داد.

در حالت دیگر اگر Ω از 1 کمتر باشد، جغرافیـای جهـان مانند ســطح یک زین بـــاز خواهد بـــود. در این حـــالت سرنوشت نهـــــایی آن انجمـــــاد عظیم است که به مه گسست می‌انجامد: ابتـــدا شـــتاب خـــارجی کیهـــان کهکشـان‌ها را از هم می‌گسـلاند و تمـام مـاده را تنها و منجمد می‌گذارد، سپس شتاب آن قـدر زیـاد می‌شـود که بر نیروهایی که‌اتم‌ها را پایدار نگه می‌دارد غلبه می‌کند و همه چیز از هم جدا می‌شود.

اگر Ω برابر 1 باشد، جهان مسطح خواهد بـود مانند یک سطح صـاف که در تمـام جهـات امتـداد دارد. اگر انـرژی تاریک وجود نداشته باشد چنین جهان مسطحی با شتابی کاهنـده تا بی‌نهـایت ادامه می‌یابد تا به یک حـالت ثـابت برسد. اگر انرژی تاریک وجود داشته باشد جهان مســطح

در نهـایت تجربه گسـترش بی‌حد و مه گسست را خواهد داشت.

4- چطـور انـدازه‌گیری‌ها توابع مـوج کوانتـوم را فـرو می‌ریزد؟

در محـــدوده عجیب الکترون‌هـــا، فوتون‌ها و دیگر ذرات بنیـــادی، قـــانون مکانیک کوانتـــوم است. ذرات مانند توپ‌هـــای کوچک رفتـــار نمی‌کنند بلکه مانند موج‌هـــایی هستند که در یک فضـای بـزرگ پخش شـده‌اند. هر ذره با یک تابع موج یا توزیع تصادفی توصیف می‌شـود که به ما مکان، سرعت و این‌که دیگر ویژگی‌ها چطور ممکن است باشـــــند، نه این‌که چه هســـــتند، را می‌گوید. هر ذره محـــدوده‌ای از مقـــادیر را تازمانی‌که به طـــور تجـــربی اندازه‌گیری شود بـرای ویژگی‌هـایش دارد - بـرای مثـال، مکان ذره- در این زمان تابع موج فرو می‌ریزد و ذره تنها یک مکان می‌گیرد. اما چطور و چـرا انـدازه‌گیری یک ذره باعث فروریختن تابع موج آن می‌شـود و واقعیـتی که ما مشـاهده می‌کـنیم را تولید می‌کنـد؟ این مسـئله که به مشـکل انـدازه‌گیری معـروف است ممکن است مبهم به نظر برسد اما درک ما از واقعیت، اگر وجود داشته باشد، وابسته به این جواب است.

2- آیا تئوری ریسمان درست است؟

وقتی فیزیکدانان فرض می‌کنند که تمام ذرات بنیادی در واقع حلقه‌های یک بعدی یا ریسمان هستند که هرکدام با بسامد متفاوتی نوسان دارنـد، فیزیک آسـان‌تر می‌شـود. تئوری ریسمان فیزیکدانان را قادر می‌سازد قوانیـنی که بر ذرات حاکم اسـت، مکانیک کوانتـوم، را با قوانیـنی که

بر فضا-زمان حاکم است، نسبیت عام، وفق دهند و 4 نیروی بنیادی طبیعت را در یک قاب متحد کنند. اما مشکل این‌جاست که تئوری ریسمان تنها می‌تواند در جهانی با 10 یا 11 بعد صدق کند: سه بعد فضایی، 6 یا 7 بعد فضای فشرده و یک بعد زمان. ابعاد فشرده فضایی - همانند ریسمان‌های نوسان گر- یک میلیاردم یک تیلیاردم هسته‌اتم هستند. هیچ راه قابل درکی برای کشف چیزی به این کوچکی وجود ندارد و بنابراین هیچ راه شناخته‌شده‌ای برای رد یا قبول تجربی تئوری ریسمان وجود ندارد.

1- آیا نظمی در بی‌نظمی هست؟

فیزیکدانان نمی‌توانند دسته معادلاتی را که رفتار سیالات؛ از آب تا هوا و دیگر مایعات و گازها، را توصیف می‌کند دقیقاً حل کنند. در واقع معلوم نیست که آیا راه حلی عمومی برای معادلات ناویه استوکس (مدل ریاضی حاکم بر حرکات، جریانات، و دینامیک سیالات) وجود دارد یا خیر و اگر وجود دارد آیا تمام سیالات را توصیف می‌کند یا نقاط ناشناخته یا تکینگی (Singularity) دارد؟ به عنوان یک پیامد، طبیعت بی‌نظمی کاملاً شناخته‌شده نیست. فیزیکدانان و ریاضیدانان می‌پرسد آیا رفتار هوا به سختی قابل پیش‌بینی است یا کاملاً غیر قابل پیش‌بینی است؟ آیا آشفتگی از توصیفات ریاضی سبقت می‌گیرد و یا وقتی با ریاضی درست با آن کار کنیم قابل فهم است؟

رباتی که در حال تغییر دادن جهان هستند

درست است که ربات‌ها شـــغل‌های ما را می‌دزدنـــد، به عنـــوان پیش خـــدمت شخصی به ما خـــدمت می‌کنند یا این‌که نقشه می‌کشند منجر به سقوط نسل بشر شـوند. به هر حال ما هر روز مشـتاقانه منتظر انـواع جدید آن‌ها هسـتیم. انگـار اشـتیاقمان به آن‌ها در خـون ماست. از شروعشان که از چرخ‌دنده‌های اتوماتیک بـرای سـاعت‌ها است بگیرید تـابه‌امروز که مجهز به آخـرین تکنولوژی‌ها هسـتند و هر کـاری از دستشـان بر می‌آید. ما هر روز و هر روز منتظرشان هستیم.

ده رباتی که می‌خواهیم به شما معرفی کنیم، ربات‌هایی هستند که در نمایشگاه ربات‌های موزه علوم لندن وجـود دارند. همه این ربات‌ها در واقع نگـــاه ما را به ســـمت دریچه پیشرفت جهان می‌چرخاند. جهانی خودکار و بدون دخالت انسان. ربات‌هایی که با دقت تمـام کارهایمـان را انجام می‌دهند و جهـان را برنـامه‌ریزی می‌کنند و هر چه از آن‌ها بخـــواهیم، برایمـــان فـــراهم می‌کنند یا انجـــام می‌دهند. این ربات‌ها می‌توانند کارهـایی انجـام دهند که تابه‌حال در تاریخ بشر کسی نتوانسته با این مـیزان دقت انجـام دهد ولی در حقیقت این خـود انسـان است که با القای هوش خـود به ماشـین‌ها آن‌ها را ایجـاد کـرده و به طـبیعت انسـانی خـود تا توانسـته نزدیک کـرده. امـروز می‌خواهیم برایتان 10 مورد از پیشگامان صنعت ربات‌ها را معرفی کنیم؛ ربات‌هـایی که می‌خواهند سـبک زنـدگی ما را تغیـیر دهنـد، شـغل‌هایمان را عـوض کنند و حـتی مفهـوم عشق را تغیـیر دهنـد؛ برایمـان موسـیقی پـاپ

بنوازند و یا نگاهی کلی از آینده ماشـینی جهـان را به ما نشان دهند.

10- Inkha

Inkha رباتی است که می‌تواند به عنوان مسئول پذیرش در هر جـایی مـورد اسـتفاده قـرار گـیرد. این ربـات که توسط متئو واکر در سال 2002 ساخته شد، رباتی است که می‌تواند به صـحبت‌های شـما واکنش نشـان دهد و با کسـانی که با آن سر و کـار دارنـد، سر و کله بزند. این ربـات که تا پیش از نمـایش در نمایشـگاه در Kings College لنـدن قـرار داشـت، به تمـام سـوالاتی که از طریق صـفحه لمسی تعبیه شـده رویش از آن پرسـیده می‌شد، پاسخ می‌داد. این ربات آن قدر هوشمند طراحی شـده که می‌تواند در موقعیت‌هـای اجتمـاعی مختلف واکنش‌هـای مختلفی نشـان دهد. Walker بر روی این ربـات حـتی شخصـیتی القا کـرده که این ربـات خـود را Inkha می‌نامید. وجـود یک دوربین بر روی ربـات کمک می‌کند تا اینخا حالت خود را بر اساس وضعیتی که در آن حضـور دارد، تغیـیر دهـد؛ مثلاً هنگـامی که منتظر کسی است حالت بی‌حوصله از خود نشـان دهد و در کل دقیقـاً مثل یک مسئول پذیرش واقعی باشد.

9- Telenoid

تلنوئید یک ربات ارتباطی است که توسط دانشگاه اوزاکا و لابراتوآرهـای ATI ژاپن در سـال 2013 معـرفی شد. شاید ظاهر این ربات کمی ترسناک و نچسب باشد، شبیه کسپر، ولی دقیقاً مانند کسپر بر خلاف ظاهر ترسناکش، برای هدفی شیرین طـراحی شـده و ذاتی مهربـان دارد.

در واقع هدف از طراحی تلنوئید این است که «شـما» در آن سـوی تلفن باشـید. عملکـرد این ربـات این است که صدا و حالت‌های چهره یک گوینـده خـود را از پشت تلفن تشـــخیص داده و بتواند آن‌ها را در ســـوی دیگر ارتبـــاط تلفـنی بـرای مخاطبتـان تقلید کند. شـاید به ظـاهر زیـاد جدی به نظر نیاید اما در وضع عمیق‌تر درباره این ربـات، این رباتی بسیار کاربردی خواهد بود.

Yumi -8

یـــومی یک ربـــات کـــارگرِ است که توسط انجمن ABB رباتیک سـوییس در سـال 2015 معـرفی شد. وقـتی که صحبت از اتوماسیون کاری و اتوماتیک شدن همه نـیروی کار و از دست دادن شغل توسط انسان به میان می‌آیـد، شما احتمالاً رباتی شبیه یـومی را در ذهن خـود طـراحی می‌کنید. طراحی بازوهای این ربات به طـور واضـحی از روی انسان کپی‌برداری شده. اگرچه انــدام دست‌های آن تعداد مفاصل بسیار بیشتری نسـبت به دست‌های انسـان دارد که به همین جهت مهـــارت و دقت بی‌نظـــیری را به این ربات اضـافه می‌کند. با همین دلایل می‌تـوان فهمید که چـرا این ربـات پر کـاربرد و به درد بخـور خواهد بـود. مخصوصاً برای خطوط تولید؛ سر هم کـردن دسـتگاه‌های کوچـــک، حســـاس و ریز که این ربـــات را بســـیار جـــذاب می‌کنند.

REEM -7

ریم یک ربات سرویس‌دهنده پیش‌خـدمت است که توسط پـال رباتیک اسـپانیا در سـال 2016 سـاخته شد. شـاید دربان‌های هتل‌های آینده افرادی با کلاه بلند و کت قرمز

نباشند شاید ربات‌هایی باشند که پک بـاتری در پشتشـان دارند و صفحه تاچ اسکرین در جلو. ربات اسـپانیایی ریم ربـاتی است که به عنـوان ربـات پیش‌خـدمت از آن یـاد می‌شـود که شـرکت سـازنده آن مـدعی است که از آن می‌تـــوان در نمایشـــگاه‌ها، مراسم‌ها و همایش‌هـــای تبلیغـاتی اسـتفاده کـرد. این ربـات می‌تواند در آدرس دادن، دعوت کردن مهمان‌هـا، خوش‌آمد گـویی و فعـالیت به عنـوان مـدیر تشـریفات یک جشن برنـامه‌ریزی شـود. می‌تواند خـود به خـود حـرکت کنـد، با سـایر مهمان‌ها که انسـان هسـتند ارتبـاط برقـرار کند و به سـؤالات آن‌ها پاسخ دهد و از دستوراتشان پیروی کند. دستوراتی که از روی تاچ اسکرین روی آن، به این ربات داده می‌شود.

Kasper -6

کســپر که یک ربـــات رده اجتمـــاعی است در دانشـــگاه هرفورشایر انگلیس در سـال 2015 سـاخته شد. این در واقع یک حقیقت است که شما اگر یک ربات را مانند یک کودک خردسال لباس بپوشانید و به آن چشم‌های درشت رنگین اضافه کنید، می‌توانید مطمئن باشـید که مـردم را خواهید ترساند. این کـاملاً حقیقت است و کسـپر در این تست ترسناک بودن به طـرز ناامید کننـده‌ای موفق عمل کرده. اما کسـپر کـارایی والا و مهمی خواهد داشت. این ربـات مخصـوص کودکـانی که مبتلا به بیمـاری اوتیسم هستند طراحی شده؛ کسانی که توانـایی پاسخ گـویی به اطرافیان خود را به خوبی ندارند و نمی‌توانند احساسات خود را به راحتی ابراز کنند. حرکـات مینیمـال کسـپر این کودکـان را تشـویق می‌کند که راه‌هـای جدید ارتبـاطی را خودشان پیدا کنند و کسپر در واقع همدم و همراه رباتی

آن‌هاست. با وجـــود کســـپر، کودکـــان مبتلا به اوتیسم می‌توانند اعتمـــــــاد به نفس خـــــــود را در کنـــــار توانایی‌های‌شـــان افـــزایش دهند. در واقع کســـپر کسی خواهد بود که هیچ‌وقت از این کودکان خسته نخواهد شد و همواره برای بهتر شدنشان تلاش خواهد کرد بی‌آن که در طول مسیر ناامید شود. این ربات به طور کلی گـامی جدید در کمک به افراد ناتوان می‌باشد.

Asimo -5

آسیمو یک ربات پیشرفته متحـرک است که توسط هونـدا موتـور ژاپن در سـال 2000 معـرفی شد. شـاید ظـاهر آسیمو معروف‌ترین ظاهر در ربات‌های حال حاضر جهـان باشد. شـاید در ابتـدای معـرفی آن، آسـیمو طرفـداران زیادی نداشت اما به مرور زمـان این ربـات هونـدا نشـان داد که تا چه حد می‌تواند کـاربردی باشد. قـابلیت حـرکت با حداکثر چابکی، آسیمو را به ربات‌هایی شـبیه کـرده که بیشـــتر در فیلم‌هـــای علمی- تخیلی می‌بیـــنیم. اما شـــاید سیســـتم ارتبـــاطی آن به انـــدازه قـــدم‌های اســـتوراش قدرتمند نباشد.

Harry -4

هری توسط تویوتا موتـور ژاپن در سـال 2005 طـراحی شده و یک ربات نوازنده ترومپت است. به اعتقاد تویوتا، اگر شـما یک کـار در جهـان داشـته باشـید، باید آن را به بهـترین نحو انجـام بدهید. ربـات هـری از کمپـانی تویوتا فقط برای انجام یک هدف طـراحی شـده و آن این است که بتواند ترومپت بنوازد و اگر از حق نگذریم، واقعـاً این کـــار را خـــوب انجـــام می‌دهد. البته اگر از چند بلنـــدگوی

جاسازی شده در آن صرف نظر کنیم، ربات تویوتا واقعاً خوب است. دمیدن هوا توسط لب‌های قابل انعطافش و ضربه زدن به دکمه‌های ترومپت با تغییر هر نت یک موسیقی تمیز و دقیق را برای شما اجرا خواهد کرد. شاید از خودتان بپرسید این ربات که ترومپت می‌نوازد، چطور می‌خواهد جهان را تغییر دهد؟ اما باید این را در نظر بگیرید که شاید کاری که عرضه می‌کند به اندازه ربات‌های دیگر ارزشمند نباشد، اما نبوغی که این ربات در انجام این کار از خود ارائه می‌کند می‌تواند جهان را زیر و رو کند. این ربات این توانایی را دارد که برای هر کاری برنامه‌ریزی شود. مضاف بر این‌که این ربات می‌تواند اولین عضو کنسرت نوازندگان مکانیکی جهان باشد.

4- iCub

آی کیوب یک کودک است که قابلیت آموزش دیدن دارد و توسط موسسه تکنولوژی ایتالیا در سال 2004 معرفی شد. این طور در نظر بگیرید که اگر ما بتوانیم به یک ربات یاد بدهیم که چطور وظایف خود را انجام دهد، این ربات در عوض به ما یاد خواهد داد که ذهن ما چگونه چیزها را یاد می‌گیرد؛ مخصوصاً در نوزاد انسان. و این دقیقاً ایده‌ای است که پشت سر طراحی آی کیوب قرار داشت. دقیقاً با شمایل یک کودک نو پا طراحی شده و این ربات بامزه دارای حسگرهایی در دست‌ها و پوست خود است. و این دو مورد امکان ایجاد پوستی حساس به لمس را ایجاد خواهد کرد. با استفاده از این حسگرها، آی تیوب قادر خواهد بود تا با جهان اطراف خود شبیه کودک یک انسان برخورد کند. بیاموزد که جهان اطرافش

چگونه است و در عــوض به محققین کمک کنند تا بهــتر بتوانند متوجه ربات‌هــای آینــده و انســان‌ها شــوند و یــاد بگیرند که چگونه بـدون برنـامه‌ریزی قبلی با یکـدیگر کـار کنند.

Rosa -2

این ربـات یک ربـات Open Source است و توسط راب نایت فرانسوی در سال 2010 طراحی شده. Rob Open Source Android یا به طور خلاصه Rosa نام دارد. در واقع روزا جدیدتر آسیمو از کمپانی هونــدا است. بخشی از برنامه پروژه اِ کیِ راگ نـایت این است که ربات‌هـایی طـراحی کنند که بتوانند حرکـات انسـانی، فـیزیولوژی و ساختار استخوانی و عضلانی انسـان را بازسـازی کنند و توسط برنامه‌های Open Source پشتیبانی شود. ربات Rosa توسط اسکلت پلاستیکی و تاندون‌های طناب مانند و موتــوری طــراحی شــده که می‌تواند به این ربــات حرکاتی مانند حرکات انسانی را القا کند. این ربات حتی می‌تواند مانند یک انسان، صورت‌هایی که روبه‌روی خــود هست را دنبال کند.

Komodoroid -1

این ربــات، ربــاتی ارتبــاطی است که توسط دانشــگاه اوزاکا و لابراتوآر ATI ژاپن در سال 2014 رونمایی شد. شـاید در نگـاه اول شـما اصـلاً متوجه نشـوید که این یک ربــات است اما زیر پوســته واقعی آن یک ربــات وجــود دارد، مانند تمـــام ربات‌هـــایی که قبلاً دیده‌اید. یکی از واقعی‌تـرین ربات‌هـای حـال حاضر جهـان، کومودوروئید است که می‌تواند به عنـوان خواننـده اخبـار فعـالیت کند.

این ربـــات می‌تواند بـــدن و حرکـــاتش را متناسب با هر واژه‌ای که در حال خواندن آن است تنظیم کند.

رودخانه شگفت‌انگیز در اطراف دنیا

رودها جاذبه‌هایی هستند که از میان کوه‌ها و دره‌ها، روستاها و شهرها عبور می‌کنند و همیشه یکی از مهم‌ترین عوامل برای شکوفایی یک تمدن بزرگ و پررونق به شمار رفته‌اند. امروزه اما بسیاری از این رودها به عنوان جاذبهٔ گردشگری، مشتاقان زیادی را به خود جذب می‌کنند. در ادامهٔ این مطلب با عجیب‌ترین همراه باشید تا با 10 رودخانه شگفت‌انگیز در اطراف دنیا بیشتر آشنا شویم.

10- کانیو کریستالس، شهرستان متا، کلمبیا

رودخانه کانیو کریستالس که به نام رودخانه پنج‌رنگ هم شناخته می‌شود، تماشایی‌ترین شگفتی طبیعی در کشور کلمبیا به شمار می‌رود. این رودخانه در محدودهٔ کوهستانی سرانیا دِ لا ماکارنا (Serranía de la Macarena)ــ قرار دارد و با رنگ‌های شگفت‌انگیزی همچون زرد روشن، سبز، آبی، سیاه و قرمز کف آن هر بیننده‌ای را متحیر می‌کند. علت رنگ قرمز، رشد گیاه Macarenia clavigera در بستر رودخانه است. رنگ‌های دیگر از صخره‌های سیاه، جلبک سبز، آبی آب رودخانه و شن‌های زرد نشات می‌گیرند. رودخانه کانیو کریستالس را می‌توان یک شگفتی خیره‌کنندهٔ طبیعی نامید. از آن‌جایی که هیچگونه ماهی و موجود آبی در این رودخانه وجود ندارد، برای شنا کردن بسیار مناسب است، بنابراین بازدیدکنندگان می‌توانند از حمام بی‌وقفه در بستر رودخانه لذت بسیار ببرند.

9- رودخانه Gros Ventre، وایومینگ، ایالات متحده آمریکا

رودخانه Gros Ventre تنها 120 کیلومتر انشعاب از رودخانه بزرگ اسنیک است، با این وجود در ترکیب با محیط زیبای اطرافش چشم‌ها را خیره می‌کند. بخش اعظم این رودخانه از بیابانی به همین نام که به خاطر طبیعت دست نخورده‌اش مشهور است، عبور می‌کند. رودخانه مذکور در میان ماهیگیرانی که برای صید ماهی قزل‌آلا به این‌جا می‌آیند، از محبوبیت بالایی برخوردار است. اسب‌سواری و کایاکینگ (کایاک نوعی قایق) و هم‌چنین پیاده‌روی از دیگر سرگرمی‌های این ناحیه هستند. مسیرهای پیاده‌روی فراوان این اجازه را به علاقه‌مندان می‌دهد تا به راحتی در طبیعت باارزش محصور شده در محدودهٔ تیتون به گشت و گذار بپردازند و لب به تحسین مناظر نفس‌گیر آن باز کنند.

8- رودخانه رادونا (Radovna)، بلد جرج، اسلوونی

رودخانه رادونا در تنگه‌ای زیبا در چند کیلومتری شهر بلد (Bled)ـ واقع شده است. خود شهر بلد به خاطر دریاچهٔ زیبایش مشهور است. درهٔ شگفت‌انگیز بلد دارای یک مسیر پیاده‌روی جنگلی و یک پل است که در طول رودخانه کشیده شده و فرصت گشت و گذار در محیط اطراف را فراهم می‌کند. این مسیر در نقطه‌ای خیره‌کننده که منتهی به آبشار بسیار زیبای Šum است، به پایان می‌رسد و امکان تجربهٔ یک پیاده‌روی هیجان‌انگیز در روز گرم تابستانی را در اختیار بازدیدکنندگان می‌گذارد. رودخانه‌ای زیبا و محیط بکر و واقعاً خوش‌منظرهٔ اطرافش که در میان گردشگران از

محبـوبیت بـالایی برخـوردار است به همـراه مسـیری که تنها 3 کیلومـتر طـول دارد و در حـدود یک سـاعت کامل می‌شـــود، فرصت‌های تفـــریحی زیـــادی را در اختیـــار گردشگران می‌گذارد.

7- رودخانه راپا، سوئد

رودخانه راپا تنها 75 کیلومتر طول دارد، با این حـال در امتـداد سرچشـمه‌اش تا دریاچـهٔ Tjaktjajaure از میـان مناطق خارق‌العـاده‌ای عبـور می‌کند. مشـهورترین بخش این رودخانه، دلتای Laitaure است که در دهانـهٔ دریاچه قرار دارد. رودخانه راپا هم‌چنین از میان دره‌ای به همین نـــام که توسط کوه‌هـــای مرتفع احاطه شـــده و دارای منـاظری بی‌نظـیر اسـت، عبـور می‌کند. به دلیل طـبیعت دست‌نخورده و چشم‌انداز خشن این ناحیـه، گاهی‌اوقـات از آن به عنـــوان آلاســـکای اروپا یـــاد می‌شـــود. اگر به طبیعت علاقه‌مند هستید، حیات وحش واقعـاً تاثیرگـذاری پیش روی شما خواهد بود.

6- رودخانه Reuss، سوئیس

Reuss به عنــوان چهــارمین رودخانه طــولانی کشــور سـوئیس از میـان منـاطق به واقع جـذابی می‌گـذرد. این رودخانه هم‌چنین از میـان شـهر زیبا و تـاریخی لوسـرن، درهٔ دیدنی Reuss و تنگهٔ Schöllenen عبور می‌کند که درون این تنگه می‌توانید پل مشهور شیطان را پیدا کنید. طبق افسانه‌ها، خود اهریمن در سـاخت این پل شـراکت داشـته است. اگر روی رودخانه سـوار یک قـایق شـوید، می‌توانید از مکان‌هـــای متنـــوع و زیبـــایی همچـــون

روستاهای کوهستانی و شهرهای بزرگ در کوهپایه‌های دست‌نخورده عبور کنید.

5- رودخانه لی، گوانگشی، چین

رودخانه لی به خاطر مناظر زیبایش که بهتر است با تورهای قایق‌سواری به تماشای آن‌ها رفت، مشهور است. این رودخانه محبوب‌ترین جاذبهٔ منطقهٔ گوانگشی و یکی از برترین جاذبه‌های کشور چین به شمار می‌رود. تورهای قایق‌سواری بخش‌های زیادی را به گردشگران معرفی می‌کنند که در هر کدام از آن‌ها داستانی اجمالی در مورد منشأ این مناطق را بازگو می‌کنند. توریست‌ها می‌توانند به تماشای ماهیگیران محلی که توسط باکلان (نوعی پرنده) مشغول صید ماهی هستند، بپردازند. کشتی‌های کروز 83 کیلومتر مسیر بین گویلین و یانگشاو را در حدود 4 تا 5 ساعت طی می‌کنند. گویلین شهری زیبا به همراه باغ‌های پلکانی خیره‌کننده است. به دنبال این تورها، گردشگران می‌توانند در یانگشاو به گشت و گذار بپردازند و شب را در هتل لوکس رودخانه لی توقف کنند.

4- رودخانه Fjaðrá، ایسلند

رودخانه Fjaðrá از میان درهٔ شگفت‌انگیز Fjaðrárgljúfur که احتمالاً زیباترین دره‌ای است (و عجیب‌ترین اسم!) که تاکنون دیده‌ایم، می‌گذرد. بازدیدکنندگان می‌توانند به راحتی در طول دره و رودخانه به پیاده‌روی بپردازند. مناظر این ناحیه به طور مداوم تغییر می‌کنند. جریان رودخانه تجربهٔ مکملی با صدای آرام‌بخش آب است. شما می‌توانید در طول این رود قدم بزنید، اما

حتماً پوتین‌های راحت مخصوص پیاده‌روی بپوشید، چرا که سطح آن ناصاف است. اگر به ایسلند سفر کردید، برای یک بار هم که شده حتماً از این شگفتی طبیعی مسحورکننده دیدن کنید. این رودخانه برای شما تجربه‌ای عالی از پیاده‌روی به همراه فرصت‌های فراوانی برای عکاسی را فراهم می‌کند.

4- رودخانه کرکا، کرواسی

پارک ملی کرکا یکی از مشهورترین جاذبه‌های کشور کرواسی به شمار می‌رود. پارک زیبای کرکا در اطراف رودخانه‌ای به همین نام قرار گرفته است. آبشارها محبوب‌ترین و مشهورترین جاذبهٔ پارک کرکا به شمار می‌روند. احتمالاً هیجان‌انگیزترین مورد در رابطه با این مکان برخلاف اغلب پارک‌ها که شنا کردن را ممنوع کرده‌اند، این است که در این‌جا بازدیدکنندگان به شنا کردن در عمق رودخانه تشویق می‌شوند. یکی از جذاب‌ترین راه‌هایی که می‌توان از پارک دیدن کرد، قایق‌سواری در رودخانه است. هم‌چنین کرکا به خاطر اکوسیستم غنی جانوری و گیاهی‌اش مشهور است. به علاوه، تنوع حیرت‌انگیز مناظری از جمله آبشارها، دریاچه‌ها و مسیرهای پیاده‌روی مکانی عالی به همراه فعالیت‌های تفریحی گوناگون را برای سپری کردن یک روز طولانی فراهم کرده‌اند.

2- رودخانه سوکا، اسلوونی

رودخانه سوکا که با نام زیبای زمردی هم شناخته می‌شود، به خاطر داشتن آب شفاف فیروزه‌ای مشهور است. تعداد کمی رودخانه در دنیا وجود دارد که اینگونه

در تمـــام طـــول خـــود رنگ‌شـــان را حفظ می‌کنند. این شـــگفتی طـــبیعی گردشـــگران زیـــادی را به خـــود جـــذب می‌کند. ورزش‌های آبی مختلف، به خصوص قایق‌سواری و ماهیگیری در این ناحیه از محبوبیت بالایی برخوردارند. فصل تابستان بهترین زمان برای ســـفر به این منطقه و لذت بردن از زیبایی‌های آن است. در فصل زمستان هـوا ســـرد و مشـــکل‌آفرین است. با این وجـــود می‌تـــوان از اسکی کردن در کوه‌های جولیان نهایت اســـتفاده را بـــرد. منطقه‌ای واقعـــاً خـــوش‌منظره و یکی از زیبـــاترین رودخانه‌های اروپا که فرصت انجام فعالیت‌های تفـــریحی مختلفی را فراهم می‌کند.

1- رودخانه وردن (Verdon)، آلپ-دو-اوت-پـــرووانس، فرانسه

آب‌های فیروزه‌ای خارق‌العـادهٔ این رودخانـــه، تنگـــهٔ وردن را به یکی از زیباترین نقاط اروپا تبدیل کـــرده است. درهٔ رودخانـــه، ماجراجویـــان زیـــادی را به خـــود جـــذب می‌کند. صخره‌نوردان و کوهنوردان می‌توانند از میـــان بیش از 1,500 مسیر، یکی را انتخاب کنند. قایق‌ســـواری در طـــول رودخانه یکی دیگر از محبوب‌ترین جاذبه‌هـــای این منطقه است، چرا که فرصت تماشای مکان‌های شگفت‌انگیزی را فـــراهم می‌کند. مهم‌تر از همـــه، بـــانجی جامپینـــگ، دوچرخه‌ســـواری کوهســـتانی، فلای فیشـــینگ (نـــوعی ماهیگیری) و پاراگلایدینگ از دیگر تفریحـــاتی است که در اختیار گردشگران قرار می‌گیرد. تنگهٔ دو وردن به عنـــوان جـــواهری طـــبیعی در فرانسه شـــناخته می‌شـــود که توریست‌هایی از سراسر دنیا بـــــرای تماشا و انجـــــام تفریحـــات ســـرگرم کننـــده از آن بازدید می‌کنند. تنگـــهٔ دو

وردن را می‌تـــوان بهـــترین درهٔ اروپا نامید که فرصت انجام فعالیت‌های تفریحی بسیار و تماشـای منـاظر زیبا را فراهم می‌کند.

رویدادی که به انقراض بزرگ در کره زمین منجر شده‌اند

به تازگی استدلالی مطرح شده که زمین را در آستانهٔ انقراضی بزرگ نشان می‌دهد، این فاجعه‌ای که یکی از اولین قربانیان آن انسان خواهد بود را ششمین پایان و انقراض برای جهان پس از بیشتر از 65 میلیون سال زندگی می‌نامند، اما شواهد فسیلی جدید از قلم افتادن یکی از این انقراض‌ها در گذشتهٔ زمین خبر می‌دهند، همراه عجیب‌ترین باشید.

در طول عمر زمین چندین بار و به دلایل مختلف شرایط به گونه‌ای رقم خورده که نسل اکثر موجودات ساکن بر روی این سرزمین از بین برود و پس از آن زمین به آن‌هایی که توانایی تطابق بیشتری داشته‌اند به ارث برسد. تاکنون انقراض‌ها به دلایل طبیعی مانند آتشفشان‌ها و شرایط آب‌وهوایی سخت و یا تغییر در سطح اکسیژن و برخورد سیارک به وقوع پیوسته است، اما آیا زمان این فجایع تمام شده‌است و زمین به خانه تکانی دیگری دست نخواهد زد؟

با افزایش روز افزون جمعیت انسانی و تغییر شرایط اقلیمی، انسان نسل بسیاری از جاندران را به سمت نابودی کشیده است و بسیار غیر محتمل خواهد بود که با نابود شدن باقی گونه‌ها نسل انسان در امان بماند. آیا در میانهٔ انقراض مصنوعی بزرگی قرار گرفته‌ایم و همانند دایناسورها انسان نیز زمین را به گونه‌ای دیگر از موجودات خواهد سپرد؟ تاریخ زمین در دل خاک و در میان فسیل‌ها نوشته شده‌است، دانشمندان با بررسی آثار به جای مانده از آن دوران بر رخ دادن پنج انقراض

بزرگ تاکنون توافق دارند و شواهد بحث برانگیزی از یک انقراض دیگر نیز به دست آورده‌اند.

6- انقراض اردویسن-سیلورین (Ordovician-Silurian)

اولین انقــراض بــزرگ در تــاریخ زمین در 440 تا 450 میلیون سال پیش دو اوج مرگبار به فاصـلهٔ صـدها هـزار سال داشته است. در این زمان اکثر موجـودات در دریاها زندگی می‌کردند، پس تعداد زیـادی از موجـودات دریـایی آن زمــان مانند تریلوبیت‌هــا، براکیوپودها و گراپتولیت‌ها نابود شدند. در طی این مرگبـارترین انقـراض سـوم، 60 تا 70 درصد از تمام گونه‌های جانداران از بین رفته‌اند.

5- انقراض دونین پسین (Late Devonian)

در 360 تا 370 میلیون سال پیش تا سه چهارم از تمام گونه‌هـای زنـده به کـام مـرگ فـرو رفتنـد، هرچند ممکن است این انقراض مجموعه‌ای از چندین فاجعه در امتــداد یکـدیگر بـوده باشد اما به دلیل نـزدیکی زمـانی آن را یک انقـــراض می‌شناســـند. زنـــدگی در آب‌هـــای کم عمق بیشترین صدمه را از این چکش مرگ دریافت کرده است به نحـــوی که تا صد میلیـــون ســـال پس از آن هیچ‌گونـــهٔ جدیدی از مرجان‌ها تکامل پیدا نکرده است.

4- انقراض پرمین-تریاسه (Permian–Triassic)

به این فاجعه «مرگ بزرگ» گفته می‌شود که نامی است برازنـدهٔ بزرگ‌تـرین انقـراض تـاریخ زمین؛ 251 میلیـون سال پیش بر اثر انقراض پــرمین-تریاسه تا 97 درصد از کل موجــودات زنــدهٔ زمین از بین رفتند و تنها سه درصد باقی‌مانـده توانسـتند چرخـهٔ تکامل را ادامه داده و زمین

را زنــده نگه دارنــد، و از این زمــان به بعد هرچه بر روی زمین زیسته از این سه درصد نشأت گرفته است.

4- انقراض تریاسه-ژوراسیک (Triassic-Jurassic)

200 میلیـون سـال پیش و در طـول 18 میلیـون سـال پایانی دورهٔ تریاسـه، دو یا سه تغیـیر در شـرایط اقلیمی باعث رقم خوردن این فاجعهٔ بـزرگ شده‌است. تغیـیرات آب‌وهوایی، فوران آشتفشانی، سـیل گـدازه و سـرانجام برخورد یک سـیارک از متهمـان پدید آمـدن این فاجعه که به انقراض نسل سه چهارم از موجودات زنده منتهی شد شناخته می‌شوند.

2- انقـــــراض کرتاسه-پـــــالئوژن (Cretaceous-Paleogene)

انقراض کرتاسه سـوم که به انقـراض K/T نـیز شـناخته می‌شود در 65٫5 میلیـون سـال پیش رخ داده است. این فاجعه به علت منقـــــرض شـــــدن نسل دایناســـــورها مشهورترین انقـراض تـاریخ به شـمار می‌آیـد، بااین‌حـال فقط دایناسورها قربـانی این رویـداد مرگبـار نبوده‌اند و موجودات بسیاری از جمله آمونیت‌ها، بسیاری از گیاهـان گلــدار و آخــرین پتروزاروس‌ها در طی این واقعه از بین رفته‌اند. در این انقراض 75 درصد از کل جانداران زمین نابود شده‌اند.

1- انقراض کاپیتانیان (Capitanian)

حدود 20 سال است که دانشمندان به شواهدی از وجود یک رویداد مرگبـار در دوران پـرمین میانه (262 میلیـون ســال پیش) دست پیــدا کرده‌اند. انقــراض کاپیتانیــان (

Capitanian)ـ پس از به دست آمـدن شـواهد فسـیلی از مـرگ دسـته‌جمعی موجـودات در صـخره‌های کشـور چین مطرح شد، تاکنون این رویداد مورد بحث باقی‌مانده بـود زیرا فسیل‌ها تنها از نـواحی گرمسـیری جمع‌آوری شـده بودند و این شک را مطرح می‌کند که شاید این مرگ‌ومیر فـاجعه‌ای محلی بـوده و در تمـام زمین رخ نـداده باشد. هم‌چـنین عـده‌ای بر این عقیده‌اند که این فسـیل‌ها به شروع روند رو به انقـراض پـرمین در 10 میلیـون سـال پس از آن مربوط می‌شود.

با امید به ارائـهٔ توضـیحی مناسب بـرای این موضـوع دانشمندان به جمع‌آوری اطلاعـات از گذشـتهٔ زمین ادامه دادند، محققان دانشـگاه Hull و Leeds به شـواهدی از این انقـراض در نـزدیکی مجمع‌الجزایر اسـوالبارد نـروژ دست یافته‌انـد، به دنبـال یـافتن آثـار فسـیلی از پراکیوپودها (بی مهرگـان دریـایی که در آغـار دورهٔ کـامبرین یعـنی حـدود 570 میلیـون سـال پیش ظـاهر شده‌اند بودند) آن‌ها با دیواره‌ای از اسـکلت اسـفنج‌ها در آب‌های سرد اقیـانوس آرام شـمالی مواجه می‌شـوند. با بررسی اطلاعـات جمع‌آوری شـده مشـخص می‌شـود که فسـیل‌های بازوپایـان در دوره‌ای از تـاریخ زمین کـاملاً ناپدید می‌شود و تا در حدود هشت میلیـون سـال پیش از مـرگ بـزرگ بعضی از گونه‌هـای آن‌ها بهبـود می‌یابند. وجود بهبود در شرایط زندگی مسـتقل بـودن این فاجعه از انقـراض پـرمین را تأیید می‌کند. از نظر گسـتردگی و بزرگی می‌تـوان گفت این انقـراض به انقـراض کرتاسـهٔ سـوم شـباهت دارد، اما این فاجعه چـرا به وجـود آمـده است؟ به عقیدهٔ دانشمندان کمبود سـطح اکسـیژن نقش عمده‌ای در بروز این فاجعه داشته است، هم‌چنین کاهش

سطح کربونات آن زمان در ارتفاعات بالا می‌تواند نشان‌دهندهٔ اسیدی شدن اقیانوس‌ها در کنار تشدید کاهش سطح اکسیژن باشد.

اداره‌هـــای مختلفی از جمله شـــورای غـــذا و معمـــاری دانمارک در ساختمان اکسلبرگ قرار دارند. این بنا که در سال 1920 ساخته شده است، از بیرون خیلی جـذاب به نظر نمی‌رسد، اما به واقع دارای راه‌پله‌های شگفت‌انگیز و سالنی بسـیار دلربا است. اکسـلبرگ از لحـاظ تـاریخی سـاختمانی قابل توجه به شـمار می‌رود و البته زیبـایی نمای داخلی آن، هر چشمی را به خود خیره می‌کند.

9- کویین‌هاوس (Queen’s House)، لندن، انگلستان

ساختمان کویین‌هاوس بین سـال‌های 1616 و 1619 در گرینویچ ساخته شده است. پله‌ها، عنصر مهمی در تکامل رنسانس بریتانیایی هستند. بعد از سفری که شـاه جیمز اول، پادشـاه انگلسـتان به کشـور ایتالیا داشـت، دسـتور ساخت این بنا را برای همسرش صادر کرد. کل این کـاخ، به عنوان نقطـهٔ عطف فـرهنگی در بریتانیا نشـانه‌گذاری شـده است. زیبـایی خـاص این مجموعـه، پله‌هـای لاله‌ای دورانی شکل آن هسـتند. بازدید از مـوزه و این کـاخ زیبا دلیل خـــوبی بـــرای ســـفر به منطقـــهٔ گرینـــویچ است. هم‌چـنین، امکـان دارد در این مـدت، با مراسم ازدواج و رویدادهای دیگری در محیط کاخ روبرو شوید.

8- امبارکادرو سـنتر (Embarcadero Center)، سـان فرانسیسکو، ایالات متحده آمریکا

امبارکـادرو سـنتر، مجموعـهٔ 5 آسـمانخراش در منطقـهٔ مـالی سـان فرانسیسـکو است. اگرچه این مجموعه از بیرون بسیار مـدرن به نظر می‌رسد (مانند آسـمانخراش

شیشه‌ای)، اما دارای طـــراحی داخلی زیبـــایی است. به علاوه، تعداد زیـادی راه پلـهٔ مـدور پر زرق و بـرق در این مجموعه وجــود دارد. فواره‌ها و مجســمه‌های خیــالی از این مرکز یک جاذبـــهٔ توریســـتی ســـاخته‌اند. هم‌چـــنین تزئینات و ستون‌های موزائیکی، احساس برتـری تـاریخی به این مجموعــهٔ مــدرن بخشــیده‌اند. راه پله‌هــای مــدور امبارکـادرو سـنتر، در میـان عکاسـان بسـیار پر طرفـدار هستند. در این‌جا می‌توان تعداد زیادی بوتیک، رسـتوران، ســـینما و رویـــدادهای مختلفی را پیـــدا کـــرد. به علاوه می‌توانید در یکی از دو هتلی که متعلق به این مجموعه هستند، اقامت کنید.

7- موزه‌های واتیکان، واتیکان

موزه‌های واتیکان، میزبان مجموعه‌های هـنری بیشـماری هستند که هر سـاله حـدود 5 میلیـون نفر از آن‌ها بازدید می‌کنند. راه پله‌های مدور باشکوه این مجموعه موزه‌هـا، در سال 1932 توسط جوزپه مومو طراحی شـده‌اند و از آن زمان تاکنون، توجه عکاسان را به خــود جلب می‌کنند. بـدون شک بازدید از مهمـترین مـوزهٔ اروپا در شـهر رم، ارزشش را دارد.

6- کازا بالیو، بارسلونا، اسپانیا

کازا بـالیو شـاهکاری زیبا و سـورئال از هنرمند مشـهور، آنتونی گاودی است. البته جوزف ماریا ججول هم در این کــار، گــاودی را همــراهی کــرده است. این بنا در ســال 1877 ساخته و بین سال‌های 1904 تا 1906 به وسیلهٔ هر دو طراح بازسازی شد. جزئیات پر زرق برق در نمـای بیرونی و داخلی ساختمان، نزدیک شدن به آن را نیازمند

دقت بسیاری می‌کند. بنای رنگارنگ و مدرن کازا بالیو، یکی از شناخته شده‌ترین جاذبه‌های بارسلونا است که دست کم یک بار باید از آن بازدید کنید.

5- حمام سلطان امیر احمد، کاشان، ایران

حمام زیبا و پرجزئیات امیر احمد، در قرن شانزدهم میلادی (قدمت این حمام را به دورهٔ سلجوقیان نسبت می‌دهند، اما بنای فعلی از دوران قاجار به جا مانده) ساخته شده است و امروزه جاذبهٔ توریستی محبوبی به شمار می‌رود. این حمام به عنوان میراث ملی به ثبت رسیده و بنای زیبای آن با کاشی‌های زینتی که برخی از آن‌ها فیروزه‌ای و طلایی هستند تزئین شده است. معماری شگفت‌انگیز و تزئینات زیبا به علاوهٔ اهمیت تاریخی و فرهنگی، این حمام را به یکی از محبوب‌ترین جاذبه‌های گردشگری کاشان تبدیل کرده است که دست کم برای یک بار هم که شده، باید از آن بازدید کنید.

4- مسجد جامع اصفهان، اصفهان، ایران

این مسجد تماشایی، نتیجهٔ ساخت و سازهای پی در پی است که از قرن هفتم تا 20 میلادی در ایران جریان داشت. (بنا بر شواهد تاریخی، مسجد جامع اصفهان بر روی ویرانه‌های مسجد قدیمی‌تری ساخته شده که اعراب ساکن قریه طهران در اصفهان در قرن دوم هجری در یهودیه بنا کرده بودند، مسجد اولی بر خرابه‌های ابنیه‌ای مربوط به اواخر دوره ساسانی برپا شده بود.) این مسجد، قدیمی‌ترین بنای مذهبی در ایران به شمار می‌رود. هم‌چنین به عنوان شاهکار معماری ایرانی اسلامی هم از آن یاد می‌شود.

4- کاخ الحمرا، اندلس، اسپانیا

مجموعه کاخ الحمـرا و اسـتحکامات نظـامی، طی دوران حکومت مسلمانان بر اسپانیا ساخته شـده است. زیبـایی مسحور کنندهٔ این کاخ را می‌توان با این حقیقت توضـیح داد که هــدف ســاخت آن به منظــور آوردن تمــثیلی از بهشت روی زمین بـــوده است. بنـــابراین، تمـــام این مجموعه که شـــامل باغ‌هـــا، فواره‌هـــا، جریان‌هـــای آب خـارجی و جزئیـات هنرمندانـهٔ بی‌نظـیر داخلی می‌شـود، بســیار زیبا به نظر می‌رسد. کــاخ الحمــرا را می‌تــوان مشـهورترین مثـال معمـاری عـربی اسـلامی در اروپا بر شمرد که زیبایی آن چشم‌ها را به خود خیره می‌کند.

2- مسجد نصیرالملک، شیراز، ایران

وجود سه بنای ایرانی در این لیسـت، خـود نشـان دهنـدهٔ خلاقیت و هنر ایرانیان است. مسجد بسـیار زیبـای نصـیر الملک در سال 1888 میلادی (1255 تا 1267 خورشیدی) ساخته شد. با وجـود سـاختار سـنتی، شیشه‌های تزئیـنی رنگی خارق‌العـــاده این مســـجد از آن مکـــانی بســـیار نفس‌گیر ساخته‌اند. زمانی که نور خورشید از پنجره‌ها به درون بنا می‌تابـــــد، کل شبســـــتان این مجموعه پر از نورهای مسحور کنندهٔ رنگارنگ می‌شـود. بـدون شک اگر قــرار باشد لیســتی از جاذبه‌هــای دیــدنی ایــران که باید ببینید تهیه شود، این مسجد در آن برای خود جـایی دست و پا خواهد کـرد. کـافی است یک بـار از نزدیک این بنا را ببینید تا به صحت گفته‌های ما پی ببرید.

1- مسجد بزرگ شیخ زاید، ابوظبی، امارات متحده عربی

مسجد شیخ زاید، به سفارش رئیس جمهور فقید امارات متحده عربی ساخته شده است. هدف ساخت این مسـجد علاوه بر کاربردش، ترکیب ارزش‌های سنتی، معمــاری و طراحی با امکانات مدرن بود. به طـور تحت‌اللفظی، این بنای مذهبی دنیا را با هم متحد کرده است، چرا که مــواد به کار رفته در ساخت آن، از کشورهای مختلف اسـلامی و غیر اسلامی فراهم شده‌اند. معماری و هم‌چنین شکوه فـرهنگی معنـوی مسـجد شـیخ زایـد، دلایل خـوبی بـرای بازدید از آن محسوب می‌شوند.

زیباترین جنگل‌های جهان

فضـــای خـــاص و افســـونگری جنگل‌ها هر کسی را به دل جنگل فـرا می‌خواند. هـوای تـازه و منـاظر خـاص و زیبا بـــاعث می‌شـــود دوست‌داران طـــبیعت دیـــدن آن‌ها را از دست ندهند. با عجیب‌تـرین همـراه باشـید و از راهنمـای تصـویری بـرخی جنگل‌هـای جـذاب و دیـدنی جهـان لـذت ببرید.

10- جنگل مُسی (Mossy) (جنگلی پر از خزه)

بهترین مسـیر راننـدگی بـرای رسـیدن به این جنگل: تانا راتا (بزرگ‌تـــرین بخش درون شـــهری کـــامرون است.)، جایی که محققـان می‌توانند روزها اطـراف کوه‌هـای آن به بررسی و تحقیق بپردازند و بـرای تغذیـهٔ خـود ظـرف غذای گرم و چای محلی داشته باشند.

بهترین مسیر پیاده‌روی: تورهای مخصـوص پیـاده‌روی در این جنگل به ماجراجویـان کمک می‌کنند تا در زمان‌هـایی که بخشی از زمین لغزنده است و خاک زمین نرم بوده و ردپـــای عمیق روی آن بـــاقی می‌مانـــد، در کمـــتر از یک ساعت بتوانند زیبایی‌های این جنگل را از نزدیک ببینند.

گیاهان کوزه‌ای‌شکل گوشت‌خوار (حشره‌خوار) و گل‌های ارکیـــدهٔ ظریف در میـــان خزه‌هـــای ســـبز اســـفنجی که درختـــان این جنگل را پوشـــانده‌اند مقـــاومت کـــرده و باقی‌مانده‌اند. راهی پـــــرپیچ‌وخم که گردشـــــگران را از مکـانی پر از تپه‌ها و مـزارع چـای سـبز عبـور می‌دهد و سپس آن‌ها را به قلهٔ کوه‌های مه‌آلود مـالزی می‌رسـاند. فرامـــوش نکنید اگر به این حـــوالی رفتید حتمـــاً به قلـــهٔ

گانانگ برینگچانگ (Gunung Brinchang). بروید زیرا از آن‌جا همه جای شهر را می‌بینید. هم‌چنین چکمه‌های خود را به همــراه داشــته باشــید، رد پــای شــما روی خزه‌ها باقی‌مانده و پس از گـام برداشـتن شـما ردپای‌تـان پر از آب می‌شود.

9- پـــــارک ملی‌هـــــامبولت رِدوودز (Humboldt Redwoods)، کالیفرنیا

بهــترین مســیر راننــدگی به ســمت این پــارک: مســیر معمولی برای رسیدن به این پارک، رانندگی در جـادهٔ 32 مایلی Avenue of the Giants است. در این منطقه، درختــان کهن زیــادی وجــود دارد و شــما در میــان این درختان مانند حشره‌ای کوچک (مورچه) خواهید بود.

مسیر پیـاده‌روی: درحالی‌که راهنمـای مسـیر Founders Grove Nature Trail برای بررسی ارتفاعات این مکان تحسین‌برانگیز بسیار شناخته‌شده و معروف است، حلقهٔ راکفلر واقع در مسیر پارک Bull Creek Flats با وجود جمعیت کمـتر نسـبت به مـورد قبلی قـوی‌تر عمل کـرده است.

اگر در فکر دیـدن درختـان کهن و بسـیار بـزرگ هسـتید، حتمــاً از جنگل رِدوودز کالیفرنیا بازدید کنید که احتمــالاً بهترین مکان برای شماست. پارک ملی‌هـامبولت رِدوودز یکی از بهـترین مکان‌ها در دل جنگل ایــالتی رِدوود است و سه مورد از 10 درخت بلند جهان در پارک Bull Creek Flats هستند. بله همینطـور اسـت، اگر واقعـاً به دیـدن درختان غـول‌پیکر علاقه دارید باید به سـمت همین جنگل راننــدگی کنیــد، فقط بدانید که نمی‌توانید درختــان را به

آغـــوش بکشـــید، مگر این‌که دســـتان شـــما به طـــرز شگفت‌انگیزی بلند باشد.

8- پارک ملی گریت اُتـوِی (Great Otway)، ویکتوریـا، استرالیا

بهترین مسیر رانندگی به سـمت این پـارک: جـادهٔ گـریت اوشن که از غرب ملبورن در تورکی آغاز می‌شود.

بهــترین روش بــرای پیــاده رفتن به این پــارک: مســیر پیاده‌روی دِ میتس رِست (The Maits Rest). کوتاه‌ترین و آسـان‌ترین راه بـرای پیـاده رفتن به این پـارک بـوده و دارای چشم‌اندازهای باشکوهی است، اقلیم داخل گـریت اُتوِی هم یک جنگل انبوه و معتدل است.

در مســیری که از ســمت جــادهٔ مشــهور گــریت اوشن اسـترالیا به سـمت جنگل انبـوه و فوق‌العـادهٔ پـارک ملی گــریت اُتــوِی می‌رود، تــوده‌ای از درختــان ســرخس و ماهی‌خوارهای استرالیایی کوکابورا دیـده می‌شـود. وجه تشــخیص این جنگل انبــوه آبشــارهایی معــروف مانند اِرسکین (Erskine). و هندرسون (Henderson). است و در بخش جنــوبی پــارک، درختــان اکــالیپتوس مــارپیچی (نوسان‌دار) دیده می‌شـود، هم‌چـنین اگر در طـول جـادهٔ اُتوِی لایت‌هاوس حـرکت کنید روی درختـان آن کوآلاهـای تنبل زیادی خواهید دید.

7- جنگل انبوه آمازون، آمریکای جنوبی

بهــترین مســیر راننــدگی به ســمت این جنگل: شــهر ایکیتوس (در شمال خاوری کشـور پـرو) یکی از بهـترین مکان‌ها برای رسیدن به جنگل آمازون است.

بهـترین مسـیر پیـاده‌روی به سـمت جنگل آمـازون: اکـثر تورهای بازدید از آمازون از سمت رودخانهٔ آن پیــاده‌روی می‌کننــد، اما چنــدین لُژ (lodges)ـ (هتلی در مکان‌هــای ییلاقی و گردشــگری) نزدیک شــهر ایکیتــوس در مســیر پیاده‌روی کانوپی (canopy walkway) قرار دارند که با طی این مســیر می‌تــوان این جنگل را از بــالا به پــایین بازدید کرد.

آمازون بزرگ‌ترین جنگل انبـوه کـرهٔ زمین که وسـعت آن بیش از 1’4 میلیـــارد جـــریب است (جـــریب: واحد اندازه‌گیری زمین معـادل 4047 مـترمربع). این جنگل با پدیدهٔ طبیعی حاصل‌خیز شده و نحـوهٔ بـارور شـدن آن از طریق گردوغبـــار بیابـــان صـــحرای آفریقا (Africa’s Sahara) است و هم‌چـنین زیسـتگاهی بـرای پلنگ‌هــا، دلفین‌های صورتی، توکان (انواع پرندگان منقار بـزرگ و رنگین پر تـــیرهٔ Ramphastidae- بـــومی آمریکـــای اســتوایی) و sloths (تنبل: پســتاندار بــومی آمریکــای مرکزی و جنوبی از تـیرهٔ Bradypodidae از جنس‌هـای Bradypus و Choloepus) است. این را هم باید افزود که در این جنگل قبایلی زندگی می‌کنند که بسـیار خـوش شانس هستند، زیرا نمی‌دانند فیس بوک چیست!

6- آراشـــیاما بـــامبو گِـــرو (Arashiyama Bamboo Grove)، کیوتو، ژاپن

بهترین مسیر راننـدگی به سـمت این جنگل: این‌جا جنگل خیزران (نی هندی: از زیر تیرهٔ Bambusoideae)ـ است؛ برای رفتن به آن‌جا می‌توان به راحـتی از وسـایل نقلیـهٔ عمومی کیوتو مانند اتوبوس و مترو استفاده کرد.

بهترین مسیر پیاده‌روی به سمت جنگل: تنها مسیری که به طور مستقیم شما را به بامبو گِرو می‌رساند، استراحتگاهی با اتاق بسیار کوچک داشته که احتمالاً بلد نبودنِ زبان شما را بیازارد.

پیشرفتی که در بامبو گِرو دیده می‌شود تحسین‌برانگیز است. از آن‌جا که اشتراک‌گذاری تصاویر در شبکه‌های اجتماعی دلیل اصلی سفر به این جنگل است، شاید میزان شانس این‌که شما برای دیدن این بیشه به ژاپن سفر کنید، صفر باشد، ولی مسیر پیاده‌روی سبزپوش و دیدن ساقه‌های بلند بامبو و سایر جذابیت‌های ماورایی این بیشه می‌تواند دلیل قابل انکاری برای بازدید از آن باشد. اگر در این بیشه سکوت را رعایت کنید می‌توانید صدای برخورد باد با ساقه‌های بامبو را بشنوید که بسیار شگفت‌انگیز است.

5- جنگل سیاه، آلمان

بهترین مسیر رانندگی به سمت این جنگل: شهر بادن‌بادن در حاشیهٔ غربی جنگل سیاه. این مسیر با جاذبهٔ طبیعی آب‌گرم‌ها آغاز شده و در همان روز می‌توان به جنگل رسید.

بهترین مسیر پیاده‌روی به سمت جنگل: این مسیر به خاطر فاصلهٔ زیاد برای پیاده‌روی معروف است (مسیر معروف وِست وِگ (Westweg)ـ به فاصله حدود 200 مایل)، ولی از شهر بادن‌بادن با طی مسیری که قلعهٔ شگفت‌انگیز Hohebaden در آن قرار دارد در کمتر از یک ساعت می‌توان به جنگل رسید.

اگر شما فکر می‌کنید پیاده‌روی نوعی نوآوری محسوب می‌شود، پس باید بگوییم پیاده‌روی از همین مسیر جنگل سیاه شروع شده‌است. اما این منطقه که در داستان‌های افسانه‌ای برادران گریم هم آورده شده، برای تمامی محققان که به دنبال محلی واقعی برای این داستان افسانه‌ای بودند؛ شگفت‌انگیز بود. برای رفتن به جنگل سیاه مسیرهای زیادی وجود دارد که یکی از بهترین آن‌ها مسیر رستوران "vesperstuben" است، آلمانی‌ها در این رستوران میان وعده‌های بی‌نظیری مانند کیک کرم کارامل و همبرگرهای معروف به گردشگران و بازدیدکنندگان جنگل سیاه می‌فروشند.

4- جنگل ابری تاندیاپا (Tandayapa)، اکوادور

بهترین مسیر برای رفتن با ماشین: شهر کیتو (پایتخت کشور اکوادور) دو ساعت با جنگل ابری فاصله دارد و هم‌چنین در جنوب آن قرار دارد. چندین هتل بین راهی با اتاق‌هایی برای پذیرایی مناسب از مسافران در این جنگل وجود دارد.

بهترین مسیر پیاده‌روی: منطقه‌ای به نام نیر ماینـدو (Near Mindo)، که خانهٔ زرد Casa Amarilla معروف در آن قرار دارد و از بازدیدکنندگانی پذیرایی می‌کند که از این مسیر می‌خواهند با صرف هزینهٔ خیلی کم از جنگل مه‌آلود دیدن کنند. پرندگان رنگارنگ، گیاهان و حشرات زیادی در این جنگل مرطوب و کوهستانی زندگی می‌کنند. باید مواظب مرغ‌های مگس باشید، هم‌چنین گیاهان توکان، ارکیده و سایر گیاهان مانند گیاهان مناطق شهری وجود دارد. هم‌چنین در این جنگل بِرد

واچر یا عکـاس پرنـده زیـادی دیـده می‌شـود که لحظـات جذابی از زندگی پرندگان را ثبت می‌کنند.

4- جنگل کِلپ (Kelp)ـ در Monterey Bay Aquarium (جنگلی در آکواریوم خلیج مونتری)

بهـــترین مســـیر راننـــدگی به ســـمت این جنگل: خلیج مونـــتری، کالیفرنیـــا، مســـیری است که چنـــدین مغـــازۀ زیردریایی هر روز در دسترس افراد قرار دارد.

بهترین مسیر بـرای غواصی: بخش موج‌شـکن در ابتـدای این جنگل محبـــوب‌ترین بخش غواصی بـــوده و بـــرای رسـیدن به سـاحل نوسـانی جنگل کِلپ (kelp)ـ و دیـدن گوســـاله آبی بـــازیگوش و ســـمور آبی بهـــترین مســـیر محسوب می‌شود. هم‌چنین مسـیر دیگـری به نـام پـوینت لوبوس (Point Lobos) هم وجود دارد.

اقیـــانوس آرام مـــواج زمـــانی که موج‌هـــای خـــود را به سـواحل کالیفرنیا می‌فرسـتد، مـواد مغـذی مناسـبی را برای جنگل سریع‌الرشد کِلپ (kelp)ـ فـراهم می‌آورد که می‌تواند رشد 10 الی 12 اینچی فقط در یک روز را برای گیاهان این جنگل آکواریـومی فـراهم کند و مـوجب تشکیل جنگلی مـتراکم در امتـداد سـواحل خلیج مونـتری شده‌است. اگر شما از اسـکوبا اسـتفاده نکنید (SCUBA: دسـتگاه دمـزنی زیـرآب؛ بـرای غواصـان) کارتـان سـخت اسـت، زیـرا آکواریـوم معـروف خلیج مونـتری که مکـانی برای تشکیل جنگل سرسبز کِلپ (kelp)ـ شده‌است، جایی است که زیسـتگاه جانـدارانی همچـون مـاهی سـاردین، کوسه‌های پلنگی و مـار ماهی‌ها محسـوب می‌شـود. اگر

شــما درون این آب‌ها غواصی کردید دیــدن شــیردریایی تقریباً حتمی است.

2- زیستگاه ساحلی Sian Ka’an، مکزیک

بهـــترین محل دسترسی به این جنگل: شـــهر تولـــوم Tulum، تورهــای شــرکتی در کشــور همســایهٔ مکزیک (Cancun)ـ ســفر یک روزه‌ای را به Sian Ka’an تــرتیب می‌دهنــد، ولی اکــثر ماجراجویــان ممکن است بتوانند از طریق ورودی Muyil با سیســتم حمل‌ونقل عمــومی به این جنگل بروند.

مسیرهایی برای پیاده رفتن به این جنگل ساحلی: علاوه بر چندین راه پیاده‌روی کوتاه، برای رسیدن به جنگلی که در کنارهٔ اقیانوس وجود دارد تورهای قــایقی هم تــرتیب داده شده‌است.

اگر تصمیم بگیرید که به ســمت ورودی Muyil رفته و در آن‌جا ســوار قــایق شــوید، وقــتی به کانــال Mayan-dug رسیدید، اگر روی قایق راه بروید و پس از مدتی بنشینید و به نوک انگشتان پــای خــود نگــاه کنید حتمــاً رد گیاهــان mangrove (کرنا: انواع درختان و درختچه‌های کرانه‌زی و حاره‌ای که زیستگاه بچه ماهی‌ها، میگو و غیره هستند) را در سرانگشتان خود خواهید دید. آب‌هــای این منطقــه، زیستگاه مخصــوص سوسمارهاســت، از آن‌جا که آب‌هــای این کانال کریستالی و شــفاف اســت، اکــثر تورها چه در هنگامی که سوار قایق هســتند و چه در زمــانی که افــراد در این آب‌ها شـــنا می‌کنند با هیجـــان بســـیاری مواجه می‌شـــــــــــوند. می‌توانید در این آب‌ها دلفین‌ها و لاک‌پشت‌های دریــایی را ببینید که در میــان درختــان کرنا

مخفی شده‌اند، اما در طـول این تـور نباید انتظـار دیـدن پنج گونهٔ گربه‌های وحشی را داشته باشید که این منطقه زیستگاه آن‌ها هم محسوب می‌شود، زیــرا این گربه‌ها در طول شب در این منطقه دیده می‌شوند.

1- پـــارک ملی ُTsingy de Bemaraha، جزیـــره ماداگاســکار (در اقیــانوس هند و ســاحل جنوب‌شــرقی آفریقا)

بهترین مسیر رانندگی برای رسـیدن به این پـارک: شـهر Morondava، با هشت ســاعت راننـــدگی در بـــدترین جاده‌ای که می‌توانید تصور کنید!

بهترین مسیر برای پیـاده رفتن: هر پیـاده‌رویی که بـرای رســیدن به بخش Big Tsingy وجــود دارد همــراه با راهنمایی است که اجـازه نمی‌دهد گم شـوید، تحت خطر مــرگ قــرار گرفته یا از گرفتــاری در میــان صــخره‌ها وحشت‌زده شوید.

خیلی خب حتمـــاً در تصـــاویر هم می‌بینید که این جنگل بیشــتر جنگل صخره‌هاست! شــهرت بیشــتر Tsingy به خاطر وجـود سـنگ آهک‌هـای قـدیمی و محکمی است که بـــرای پوشـــاندن 230 مایل مربع از بخش ســـاختمان یونسکو به کار برده شده‌است. سفر یک روزه با گاری در این منطقهٔ غار مانند که روی صـخره‌های آن شـکاف‌های زیـادی وجـود دارد و رشـته‌کوه ماننـدهای سـنگی زیـادی دیـده می‌شـود که زیسـتگاه 11 گونه میمـون، گونه‌هـای مختلف پرنـــدگان و آفتاب‌پرست یا حرباســـات (تـــیرهٔ Chamaeleontidae مارمولک‌هـای دم‌دراز و درخت‌پیما که می‌توانند رنگ بدن خود را تغییر داده و با محیط جــور

کنند)، باید در این سفر حتی مواظب گام برداشـتن خـود هم باشید.

ساختمان شگفت‌انگیز آسیایی

در این مطلب به بررسی 6 ساختمان شگفت‌انگیز در قارهٔ آسیا می‌پردازیم. این ساختمان‌های خارق‌العاده به‌خاطر معماری شگفت‌انگیز خود معروف می‌باشند. این ساختمان‌ها در کشورهای مالزی، تایلند، چین، کرهٔشمالی و ویتنام قرار دارند. برخی از این بناها به یکی از جاذبه‌های گردشگری کشور میزبان خود تبدیل شده‌اند. باهم این بناهای شگفت‌انگیز را همراه با تصاویر مرور می‌کنیم.

6- برج‌های دوقلوی پترانوس (Petronas Towers)، کوالالامپور، مالزی

برج‌های پتروناس Petronas Towers، آسمان‌خراش‌های دوقلو هستند که در شهر کوالالامپور سر به آسمان کشیده‌اند. این شاهکار معماری مشهور که توسط سزار پلی، معمار آرژانتینی- آمریکایی، طراحی شده‌است، ترکیبی است از فرهنگ و میراث مالزی و معماری مدرن، با اشکال هندسی اسلیمی تکرارشونده و یک ستارهٔ هشت‌وجهی که از مربع‌های متقاطع تشکیل شده‌است. برج‌های دوقلوی پتروناس از جمله جاذبه‌های گردشگری مالزی به‌شمار می‌آیند.

برج‌های دوقلوی کوالالامپور از بتن فوق‌مقاوم، و نمای فولادی و شیشه‌ای ساخته‌شده‌است که مشابه آن در ساختمان‌های کشورهای عربی مشاهده می‌شود. این دو برج که در طبقه 41ام، توسط یک پل به‌هم وصل شده‌اند، بیشتر برای مقاصد تجاری و فضای دفتری کاربرد دارند و طبقات پایین آن شامل یک سالن

کنسرت، مرکز خرید، پارکینگ عمومی، و سالن انتظار می‌باشد.

5- برج فیل (Elephant Tower)، بانکوک، تایلند

شاید برج فیل Elephant Tower بانکوک از نظر زیبایی‌شناسی برتری چندانی نداشته باشد، اما منحصربه‌فرد بودن آن باعث شده‌است که این بنای معماری عجیب به یکی از مکان‌های دیدنی تایلند تبدیل شود. با توجه به اهمیت فرهنگی و تاریخی فیل در کشور تایلند، برج فیل هر بیننده‌ای را دعوت می‌کند تا درباره جایگاه این حیوان باشکوه در قلب تایلندی‌ها بیشتر تأمل کنند.

برج فیل یک بنای 102 متری است که در یکی از شلوغ‌ترین تقاطع‌های شهر بانکوک واقع است، و ادارات سطح بالا، سوئیت‌های مسکونی، و یک مرکز خرید را شامل می‌شود. این ساختمان شگفت‌انگیز توسط آرون شزری، مهندس تایلندی، طراحی شده‌است و شکل آن با چشم‌ها، عاج‌ها، و چهار پای بزرگ، کاملاً یادآور یک فیل عظیم می‌باشد.

4- هتل ریوگیونگ (Ryugyong Hotel)، پیونگ‌یانگ، کرهٔ‌شمالی

شکل عجیب هتل ریوگیونگ Ryugyong Hotel با جریان ساخت پرماجرای آن هم‌خوانی دارد. ساخت این بنا برای نخستین بار طی تدارکات یک جشن در سال 1987 آغاز شد، اما به‌دلیل بحران اقتصادی متوقف گردید. در سال 2008، با مشارکت یک شرکت ارتباطات از راه دور

مصری در اتمام نمـای شیشه‌ای این هتـل، سـاخت بنا از سر گرفته شد.

اما سـوء مـدیریت و اختلافـات بـاعث شد بـار دیگر این پروژه به حال خـود رها شـود. اتـاق بازرگـانی اروپا طی بازدیدی که در دهه 1990 از این سـاختمان به‌عمل آورد، آن را به دلیل مصالح سـاختمانی بی‌کیفیت و نمـای لخت بتنی به کلی رد کرد. وضعیت نابه‌سـامان این سـاختمان، نشانگر ضعف مدیریتی دولت کشور کرهٔ‌شمالی است.

4- برج بانک چین (Bank of China Tower)، هنگ‌کنگ، چین

بـرج بانک چین Bank of China Tower، که زمـانی بلنـدترین بـرج هنگ‌کنک بـوده اسـت، یک آسـمان خـراش 367 متری است. این ساختمان منشوری توسط مهندس چینی- آمریکـایی، I.M. Pei طـراحی شده‌است و دارای 72 طبقه، دو دیرک، و نمای تمام شیشه‌ای می‌باشد.

ایدهٔ معماری برج بانک چین از گیاه بامبو (سـاقه بـامبوی جـوان) گرفته شده‌است که نمـادی است از سـرزندگی و کامیابی: دو ارزش که همه بانک‌ها باید بـرای رسـیدن به آن تلاش کنند. البته مســـــترهای فنگ‌شـــــویی با این ساختمان شگفت‌انگیز مشکل دارند و می‌گویند برج بانک چین برای ساختمان‌های اطراف‌اش بدشگون بوده است!

2- دایرهٔ زندگی (Circle of Life)، فوشون، چین

شـرکت معمـاری «طـراحی معمـاری مـدرن شـانگهای»، سازهٔ زیبای دایره زندگی Circle of Life در فوشون را به‌عنوان یکی از جاذبه‌های گردشگری چین طراحی کـرده

است. سازهٔ دایره زندگی با ارتفاع 156 متر، در طبقات فوقـــانی مانند یک بـــرج مـــراقبت است که چشم‌اندازی گسترده از شهر را ارائه می‌کند.

بـــرای ســـاخت این ســـازهٔ معمـــاری جـــالب، که از تمـــام ساختمان‌های دیگر شهر متمایز است، از 3000 تن فولاد اسـتفاده شده‌است. شب‌هنگام، دایـرهٔ زنـدگی با 12000 چراغ LED زیبایی خـود را به رخ می‌کشد و هر بیننـده‌ای تصدیق خواهد کرد که این بنا بیهوده به یکی از زیبـــاترین و مدرن‌ترین جاذبه‌های توریستی چین تبدیل نشده‌است.

1- مهمانخانه (Hang Nga)، دا لات، ویتنام

مهمانخانه Hang Nga که بیشتر با نام «خانه شوریده» شناخته می‌شـود، در دا لات، ویتنـام واقع است و توسط Dang Viet Nga، دختر رئیس‌جمهور سـابق ویتنـام بنا شده‌است. بسیاری این مهمانخانه را به‌دلیل ویژگی‌هـــای خارق‌العـــاده و فـــانتزی آن، مثلاً راهروهـــای پیچ‌درپیچ، سقف و اتاق‌های عجیب‌وغریب، و مجسـمه‌های حیوانـات بزرگ، «خانه افسانه‌ای» می‌خوانند.

این بنـای شـگفت‌انگیز که به شـکل درخت انجـیر هنـدی ساخته‌شـــــده، در ســـــال 1990 افتتـــــاح گردید و با مجسمه‌های حیوانات، قـارچ، تـار عنکبـوت و غـار تـزئین شد. بـرخی، معمـاری مهمانخانه Hang Nga را به آثـار گودی، سالوادور دالی، و والت دیزنی تشبیه می‌کنند

سمی‌ترین جانداران جهان

بسیاری از جانداران چهـره‌ای جـذاب، رنگارنـگ، عجیب و جالب توجهی دارند، اما شاید بهتر باشد کسی فریب این نشانه‌های جذاب را نخورده و به آن‌ها نزدیک نشـود زیـرا شـاید آخـرین بـاری باشد که بـرای دوسـتی با جانـداری تلاش کرده است. با عجیب‌ترین باشید تا به دیدار 8 مورد از سمی‌ترین جانداران جهان برویم.

آشنایی با جاندارانی که شاید کوچک، بسـیار ضـعیف و یا خیلی جـــــــذاب و رنگارنگ به نظر می‌آیند اما در درون قـــاتلانی هســـتند که یک تمـــاس کوچک با آن‌ها می‌تواند مرگبار باشد، به ویژه برای افرادی که به صـورت مـداوم درحـــال ســـفر به گوشه‌وکنار جهـــان هســـتند می‌تواند ضروری و حتی حیاتی باشد.

8- آتراکس

نـــام دیگر این‌جانـــدار عنکبـــوت قیفی ســـیدنی است که می‌تـــوان آن را در شـــعاع 100 کیلومـــتری ســـیدنی و نیوساوث‌ولز یـافت. ابعـاد بـدن این‌جانـدار کوچک 1 تا 5 سانتیمتر است، بدن این عنکبوت شفاف و درخشان بوده و معمـولاً رنگ‌هـای تـیره در آن دیـده می‌شـود. آتـراکس روبوســتوس یا همــان عنکبــوت قیفی ســیدنی از ســال 1981 تاکنون جان 14 نفر را گرفته است.

هم‌چنین سالانه 300 نفر در سـیدنی توسط این حشـره ناخوشایند و ترسناک گزیده می‌شوند که وضعیت 60 نفر از آن‌ها به حد بحـــرانی کشـــیده می‌شـــود. پـــادزهر این عنکبوت تنها ابزار دفـاعی در برابر گزیـدگی است از این

رو با توجه به کمبـود پـادزهر، شـبکه ABC اسـترالیا در مردم درخواست کرده برای تـأمین پـادزهر این‌جانـدار به شکار آن بپردازند.

7- اختاپوس حلقه‌آبی

این‌جانــدار کوچک از دیگر ســاکنان بــومی و خطرنــاک استرالیا به شمار می‌رود، در واقع این‌جانـدار دریـایی از بومی‌هـای اسـترالیا و دیگر جزایر اقیـانوس آرام است. حلقه‌های آبی بدن این‌جاندار تنها زمانی پدیدار می‌شوند که جانــدار احســاس خطر یا هیجــان کند. یک گزیــدگی کوچک از ســوی این اختــاپوس می‌تواند در کمــتر از چند دقیقه انسان را از پا درآورد.

به همین دلیل این اختــاپوس مرگبــارترین و ســمی‌ترین جانــدار دریــایی جهــان شــناخته می‌شــود. ابعــاد بــدن اختاپوس حلقه آبی 12 تا 20 سانتیمتر است اما زهرش که ترکیـبی از چند مـاده سـمی است به انـدازه‌ای قـوی هست که بتواند به راحـتی منجر به مـرگ انسـان شـود. اصــــلی‌ترین مــــاده ســــمی درون بــــدن این‌جانــــدار تترودوتوکسین نام دارد، سم عصـبی که 10 هـزار برابر سیانید سمی است و چند دقیقه پس از ورود به خـون، با بسـتن کانال‌هـای سـدیمی منجر به فلج عصـبی و ایست تنفسی شده و در نهایت در اثر کمبود اکسیژن در خــون، فرد دچار سکته قلبی شده و می‌میرد.

6- عروس دریایی جعبه‌ای

ظاهراً استرالیا سرزمینی مملو از جانوران سـمی است. از جمله دیگر ســاکنان مرگبــار اســترالیا می‌تــوان به عروس‌دریــایی جعبه‌ای یا زنبــور دریــایی اشــاره کــرد.

این‌جانـــدار که در درون آب و در تـــاریکی بســـیار زیبا و درخشان و بی‌خطر به نظر می‌آید، از بیش از 60 شاخک برخـوردار است که طـول هریک می‌تواند به 4 مـتر نـیز برسد. هریک از این شـــاخک‌ها دارای بیش از پنج‌هـــزار سـلول گزنـده و سـمی است که سم موجـود در هریک از آن‌ها برای کشتن 60 انسـان کـافی خواهد بـود. تـاکنون درحـدود 70 نفر در اثر گزیـدگی این‌جانـدار در اسـترالیا جـان خـود را از دست داده‌اند که بیشـترین این رویـدادها در کوئینزلند رخ داده‌است.

5- مار خشمگین

مار خشمگین یا Inland Taipan از دیگر جانداران بومی اسـترالیا است که به عنـوان سـمی‌ترین مـار خشـکی به ثبت رسیده‌است. بـــرخلاف طـــبیعت خطرنـــاک، این مـــار بسیار خجالتی و گوشه‌گیر است و همواره ترجیح می‌دهد از مشکلات و درگیری‌ها فرار کند. میانگین مقـدار سـمی که این مـــار با یک بـــار گـــزش وارد بـــدن می‌کند 44 میلی‌گرم و حداکثر آن 110 میلی‌گرم است. سم این مار برای کشتن 50 انسان کافی خواهد بود.

4- شاه کبرا

طول بدن این مار تا 5 متر نیز خواهد رسـید و از این رو این مار به عنوان بزرگ‌تـرین و طـولانی‌ترین مـار سـمی جهـــان شـــناخته می‌شـــود. سم این مـــار به انـــدازه دیگر جانداران کشـنده نیسـت، اما مقـدار سـمی که در یک‌بـار گزش می‌تواند وارد بـدن کند به انـدازه‌ای قـوی است که می‌تواند 20 نفر را از پا درآورد. خوشبختانه این مار نیز بسیار خجالتی بوده و معمولاً از نزدیک شـدن به انسـانها

پرهیز می‌کند. سم این مار نیز مستقیماً بر روی اعصاب اثر می‌گذارد.

4- قورباغه سمی دارت

این قورباغه بومی آمریکای جنوبی است، به نظر بسیار زیبا و خوش‌رنگ می‌آید، اما رنگ آبی درخشان این‌جاندار کوچک در حقیقت اخطاری برای شکارچیان است. پوست این‌جاندار از غدد سمی پوشیده شده که می‌تواند به سرعت شکارچیان را فلج کرده و بکشد. این گونه قورباغه به واسطه تخریب زیستگاهش در لیست جانداران درحال انقراض قرار گرفته است.

2- سنگ‌ماهی

سینانچیا یا سنگ ماهی از خانواده ماهی‌های سمی و مرگبار است. این ماهی که چهره‌ای ترسناک نیز دارد، درحال‌حاضر سمی‌ترین ماهی است که در جهان شناخته‌شده‌است. این نوع ماهی‌ها را می‌توان در جزایر کارائیب، فلوریدا، و جزایر اقیانوس آرام یافت. نیش این ماهی در بدن قربانیان درد بسیار شدیدی ایجاد می‌کند، قربانیان این درد را بدترین نوع درد که تاکنون توسط انسان تجربه کرده توصیف می‌کنند. عوارض جانبی این گزیدگی فلج شدن، شوک شدن و از بین رفتن نسوج بدن است و در صورتی که تا چند ساعت پس از گزیدگی درمان صورت نگیرد، احتمال مرگ وجود دارد.

1- بادکنک‌ماهی

این ماهی که از قدرت شنا کردن در هر جهت و زاویه‌ای برخوردار است، می‌تواند کاملاً مرگبار باشد. بادکنک

مـــاهی در دســـته ســـمی‌ترین جانـــداران زمین‌شـــناخته می‌شـود اما بیشـترین مـوارد مسـمومیت از این مـاهی، زمـانی است که بادکنک مـاهی به درسـتی طبخ نشـود. این‌جاندار که شرق آسیا به عنوان ماده خوراکی شـناخته می‌شود می‌تواند در صـورتی که به درسـتی طبخ نشـود، مسـمویت غـذایی شـدید منجر به مـرگ و یا فلجی شـود. گفته می‌شـــود مـــاده ســـمی بـــدن این مـــاهی توسط جانـــــداران‌ی که طعمه این مـــــاهی می‌شـــــوند در اندام‌هاضمه‌اش ایجاد شده و ذخیره می‌شود.

مکان مخوف در دنیا

اگر فکر می‌کنید وارد شـــدن به میوه‌فروشی و خریـــدن گوجه کیلویی 10 هزار تومان ترسـناک است پس مقالـهٔ ما دربـارهٔ 25 مکـان مخـوف در دنیا را نخوانده‌اید. با ما باشید تا دیگر از گوجه‌فرنگی نترسید.

25- جنگل آئوکی‌گاهارا جنگل خودکشی

چیزی که این جنگل را به محل مخوفی تبدیل کـرده است درخت‌ها و علف‌هـــــای انبـــــوه آن نیست. اجســـــاد انسان‌هاست. جنگل آئوکی‌گاهــارا که در کوهپایــهٔ کــوه فوجی واقع شده‌است، شـهرت ترسـناک خـود را از دهـهٔ 50 میلادی به بعد به دست آورد که آدم‌هایی که داخل آن می‌رفتند خودکشی می‌کردند. در اصل آمـــــــــار این خودکشی‌ها هنوز هم انقدر زیاد است که مقامات ژاپـنی تابلوهایی با مضمون «زندگی بـاارزش است» و «به فکر خانواده‌تان باشید» را درون این جنگل نصب کرده است.

24- جاتینگا محل خودکشی پرنده‌ها

دهکـــدهٔ کوچک جاتینگا در شـــمال هندوســـتان، مانند هر دهکدهٔ دیگری در دنیا می‌ماند به اسـتثناء یک چـیز عجیب. هر سال بین ماه‌های سپتامبر و اکتـبر صـدها پرنـده وارد این روستا می‌شوند و اجسادشان در محـدودهٔ روسـتا بر روی زمین می‌افتد.

عجیب‌تـــرین قســـمت مـــاجرا این‌جاست که تمـــام این اتفاق‌ها بین ساعت 7 عصر تا 10 شب اتفاق می‌افتد و وقتی مردم صبح از خواب بیدار می‌شوند هر جایی را که نگاه کنند جسد پرنده بر روی زمین ریخته است.

شـاید فکر کنید مـردم جاتینگا تـاکنون باید این دهکـده را تخلیه کرده باشند اما جالب است بدانید که روستایی‌ها با برگزاری تورهای گردشگری برای مشاهدهٔ پرنـدگان پـول خوبی به جیب می‌زنند.

24- دخمه‌های پاریس

در قرون 17 و 18 میلادی در شهر پاریس، قبرسـتان‌ها چنان پُر از جسد شده بود که پس‌مانده‌های پوسیدهٔ مـواد اُرگانیک آن‌ها وارد آب شُـرب شـهر شـده بـود و اوضـاع بهداشـــتی را به شـــدت وخیم کـــرده بـــود. از این رو در پـاریس دخمه‌هـایی سـاختند تا جسـدها را داخل آن انبـار کنند. کسانی که کلاس‌های سـفره‌آرایی رفته‌اند می‌دانند چیدن این استخوان‌ها کنـار هم با این دقت چقـدر زحمت می‌برد.

22- کاندیدو گودوی (شهر دوقلوها)

شهر کاندیدو گودوی که در جنـوب برزیل واقع شده‌است دارای یک خاصیت بسـیار عجیب‌وغـریب است. این شـهر پایتخت دوقلوها در کـره زمین است. در واقع نـرخ زاد و ولد دوقلو در کاندیـدو گـودوی 18 برابر نـرخ کل جهـان است. چرا؟ ساکنین کاندیدو گودوی می‌گویند، در دورانی که افسران ارتش آلمـان نـازی پس از سـقوط بـرلین در جنگ جهانی دوم، برای فرار از محاکمه شدن در اروپا به آمریکای لاتین می‌گریختنـد، یکی از پزشـکان ارشد ارتش نـــازی به نـــام مِنگِل وارد این شـــهر شد. می‌گویند مِنگِل کسی بـود که خیلی به دوقلوها علاقه داشت. مـدتی پس از ورود او خیلی از بچه‌هـــایی که به دنیا می‌آمدند دوقلو بودند و این جریان تاکنون ادامه دارد.

البته دانشـمندان نظر دیگـری دارند و می‌گویند دلیل این دوقلوزایی شـدید در این شـهر می‌تواند به خـاطر وجـود ضایعات سـمی و یا ازدواج فـامیلی باشد. در هر صـورت اگر خودتـان بروید و ببینید که اکـثر مـردم شـهر یک قُل دیگر دارند حسابی جا می‌خورید.

21- بیمارستان هلینگلی

در زبـان انگلیسی Hell به معـنی جهنم است. حـالا اسم این بیمارســـــتان Hellingly است. اگر اسم این بیمارستان انگلیسی شما را قانع نکرده که جای مخـوفی اسـت، پس بهـتر است بدانید که این‌جا اصـلاً بیمارسـتان نبوده. در واقع یک دیوانه‌خانهٔ وحشـتناکی بـوده است که چندین سال قبل، درِ آن را تخته کرده‌اند. خـدا می‌داند که چه کارهای وحشتناکی داخل این‌جا انجام شده‌است.

20- گون‌کان‌جیما

ترجمهٔ لفظ به لفظ آن می‌شـود: جزیـرهٔ نـاو جنگی. این جزیره که تحت حـاکمیت ژاپن قـراردارد از بـالا شـبیه به یک کشتی نظـامی است. گون‌کان‌جیما قبلاً پر از معـادن مخـوف بـوده است که معـدن‌چیان بسـیاری را به کشـتن داده است.

این محل نــیز مانند بســیاری از محل‌هــای مخــوف دیگر بسته شده‌است، اما حتی پس از بسته شدن اوضاع آن‌جا بدتر از قبل هم شده‌است.

اوضــاع آن‌جا اکنــون چنــان مخــوف شده‌است که در یک برنامهٔ مستند تلویزیــونی از آن‌جا به عنــوان «دنیا پس از نابودی انسان‌ها» نام بردند.

19- واروشا

پس از حملهٔ ترکیه به جزیرهٔ قبرس، چندین نقطه از این کشـور خـالی از سـکنه شد. واروشا یک منطقـهٔ سـاحلی بــود که تمــامی ســکنه‌اش آن‌جا را تــرک کردند و اگر به آن‌جا بروید خواهید دید که ســـاختمان‌ها سرجای‌شـــان هستند اما کسی در آن‌ها نیست.

18- قبرستان قدیمی یهودی‌ها در پراگ

قبرستان به خودی خـود جـای ترسـناکی است. چه برسد به قبرستان قـدیمی یهودی‌ها در پـراگ که اگر شب وارد آن شوید مو بر تن‌تان سیخ خواهد شد. نکتهٔ متمایز کنندهٔ این قبرســـــتان این است که در این‌جا قبرهـــــای 11 طبقه‌ای وجود دارد که بر روی همدیگر ساخته‌شـده‌اند. 2 طبقه و 3 طبقه را شـنیده بودید ولی 11 طبقه!؟ فکر این‌که جسد آدم را 11 طبقه زیر زمین چــال کنند و 10 نفر را روی او بخوابانند واقعاً مورمورکننده است.

البته احتمالاً بیلِ قبرکن به جُبـهٔ زمین خـورده و شکسـته وگرنه با اراده‌ای که مســـئولان این قبرســـتان داشـــتند تاکنون کره زمین را از وسط قاچ کرده بودند!

17- جزیرهٔ عروسک‌های مرده

در جنـوب مکزیکوسـیتی، جـایی که زمـانی به قـوم آزتک تعلق داشت، مکـانی است پر از مرداب‌هـای خطرنـاک که به آن می‌گویند جزیـــرهٔ عروسک‌های مـــرده. اکنـــون این مکـان عـاری از سـکنه است اما زمـانی یک نفر در این‌جا ساکن بوده است. نام او دُن خولیان سانتانا بارِرا بود. بر اســـــاس افســـــانه‌های محلی روزی دخـــــترکی در این

مرداب‌ها می‌افتد و غرق می‌شود (خواهشاً از ما نپرسید این دختر کوچولو اصلاً این‌جا چه کار می‌کرده که داخل مرداب افتاده!).

بعد از غرق شدن دخترک دُن خولیان می‌بیند که عروسک او بر روی آب شناور است. بعد او یک عروسک دیگر پیدا کرد و یکی دیگر و یکی دیگر. مردم محلی می‌گویند دُن خولیان برای یادبودِ دخترک عروسک‌های او را به در و دیوار جزیره آویزان کرده است و خودش هم به طرز مرموزی در همان مرداب فرو رفته است.

16- برجک‌های دریایی بریتانیا

این برجک‌ها که در جریان جنگ جهانی دوم توسط نیروی دریایی ارتش سلطنتی انگلیس ساخته‌شده بود و وظیفه‌شان دفاع از مرزهای تصرف شده توسط انگلیسی‌ها بود. اکنون بلااستفاده شده‌اند و مانند اشباهی که روی آب‌های دریای آتلانتیک شمالی ایستاده‌اند کشتی‌های عبوری را می‌ترسانند. ملوانان خرافاتی انگلیسی بر این باورند که ساکنین فعلی این برجک‌ها روح سرگردان سربازان جنگ جهانی دوم است.

15- معدن ارواح ماتسو

این معدن که در شمال ژاپن واقع شده‌است روزگاری بزرگ‌ترین منبع استخراج سولفور در خاور دور به شمار می‌رفت. اما پس از این‌که در دهۀ 70 میلادی این‌جا را بستند متروکه شد و تنها چیزهایی که از قدیم باقی‌مانده مجتمع‌های مسکونی بزرگی است که معدنچی‌ها را در خود جای می‌داد. چیزی که این مکان را به جای ترسناکی تبدیل کرده، مه شدیدی است که دائم

بر سر این منطقه سایه افکنده است. شدت این مه در بعضی مواقع به حدی زیاد است که افراد 2، 3 روز در بین راه گم‌وگور می‌شوند.

14- ایستگاه مترو سیتی‌هال

در زیر خیابان‌های شلوغ نیویورک ایستگاه مترویی قرار دارد که از 70 سال پیش تاکنون هیچ قطاری پا بر روی ریل‌های آن نگذاشته است. البته به جز قطاری که در صدمین سال احداث این ایستگاه برای بازدید عمومی اجازه یافت تا از این ایستگاه عبور کند. احتمالاً لاکپشت‌های نینجا و استاد اسپلینتر در آن‌جا لانه کرده‌اند.

14- سوراخ سنبه‌های دیترویت

دیترویت شهری است پر از تضاد. هر چند که بعضی از نواحی آن خیلی شلوغ و پر زرق‌وبرق است اما سوراخ سنبه‌هایی در این شهر هست که حتی شهرداری دیترویت هم حاضر نیست برود آن‌جا و ازشان عوارض شهرداری بخواهد. از این مکان‌ها در دیترویت پر است.

12- عمارت مرموز وینچستر

داستان عمارت مرموز وینچستر از این‌جا شروع می‌شود که چیزی حدود دویست سال پیش سارا وینچستر، بیوهٔ آقای وینچستر رایفل، پس از مرگ همسرش وارث ثروت هنگفت او شد. این خانواده تولیدکنندهٔ تفنگ‌های معروف وینچستر هستند که کلینت ایستوود هم در جوانی‌هایش با آن‌ها فیلم وسترن بازی می‌کرد. پس از این‌که شوهر و دخترش در اواخر قرن 18 مردند و خانم

وینچستر را تنها گذاشتند، در همان اثناء او به یک جن گیر گفته بود که توسط ارواحی که به‌وسلیهٔ تفنگ وینچستر کشته شده‌اند، تسخیرشده‌است. جن گیر نیز به بیوهٔ وینچستر گفته بود که زندگی و مرگ وی بستگی به ادامه کارهای ساختمانی دارد که در خانه‌اش انجام می‌شود. از آن موقع که بیوهٔ وینچستر این حرف را شنید تا پایان عمرش که سال 1922 بود عملیات ساختمانی به‌صورت بی‌وقفه در این عمارت اجرا می‌شد.

می‌گویند خانم وینچستر در حالی مُرد که کارگرها کار را تعطیل کرده بودند. اکنون این عمارت به یک مکان توریستی تبدیل شده‌است که احتمالاً روح خود خانم وینچستر نیز در آن گیر افتاده است.

11- شهر ارواح فِنگدو

از نظر چینی‌ها، این شهر قدیمی 2000 ساله دوزخ روی زمین است. چینی‌ها از قدیم بر این باورند که این شهر دروازه‌ای است برای این‌که ارواح به دنیای پس از مرگ وارد شوند. این شهر پر است از قبرستان و میت و شب اول قبر و طرح‌های قبل از تولید انبوهِ دستگاه‌های شکنجه در جهنم.

10- سی‌گی‌شوارا

شهری در رومانی که دارای بناهای تاریخی زیادی من‌جمله کلیسای اعظم دوران قرون‌وسطی است و به این دلیل در لیست مکان‌های مخوف ما قرار گرفته که زادگاه و موطن فردی خبیث به نام ولادِ به میخ کِشنده است. ولاد حکم‌ران سرزمین کنونی رومانی بود و به

خاطر مجازات‌های بیرحمانه‌اش از او در تـاریخ به عنـوان فردی قصی‌القلب یـاد می‌شـود. شخصـیت کُنت دراکـولا الهام گرفته شده از ولادِ خون‌ریز است.

9- هتل ریوگ‌یونگ

قرار بود از این هتل 105 طبقهٔ هـرمی شـکل به‌عنـوان یکی از برترین نمادهای معماری در قرن بیستم رونمایی شود اما دولت کره شمالی پول کم آورد و نتوانست آن‌را تکمیل کند. عملیـــات ســـاخت این هتل از ســـال 1987 شروع شد اما در سال 1992 و پس از سـقوط شـوروی سابق تا مدت‌ها کسی نه دل‌ودماغ ساخت‌وساز را داشت و نه پولش را. بنابراین پروژه معلق ماند.

از آن‌جا که داخل هتل ریوگ‌یونگ نه در و دیــواری وجــود داشت و نه پنچـره‌ای، این‌طـور به نظر می‌رسـید که این بنـــای غول‌آسا و به دردنخــور مانند گــودزیلای مخــوفی وسط پیونگ یانگ نشسته بود.

البته از سال 2008 تا 2011 دوباره پروژه ساخت‌وسـاز هتل شروع شد و این‌طورکه دولت کره شــمالی می‌گوید پروژه در مرحلهٔ روبان قیچی کـردن قـرار دارد اما انگـار روبان تمـام کرده‌اند که این پـروژه فرسایشی را افتتـاح نمی‌کنند.

البته این ســاختمان عظیم هم‌اکنــون توسط یک شــرکت مخــابراتی مصــری با بیش از 111 میلیــون پوند شیشه پوشیده شده و در ظاهر به اتمام رسیده است، اما بــرای توریست‌ها و بازدیدکنندگان به طور عادی قابل دســترس نیست. این ســاختمان در کنـار فقر و گرسـنگی سـاکنین پایتخت کره شمالی کنتراست بالایی دارد.

8- منطقهٔ سان‌ژی

این منطقه که در تایوان قرار دارد در اصل به عنوان یک منطقهٔ لوکس و تفریحی ساخته‌شده بود تا این‌که یک سری حوادث مرگبار موجب شد دولت دور تا دور این‌جا را نوار زرد رنگ بکشد. از آن‌موقع به بعد این منطقهٔ اسرارآمیز در خفای کامل به سر می‌برد و حتی محلی‌های آن‌جا هم جرأت نمی‌کنند بروند داخل این کلبه‌های وحشت تا بینند که دنیا دست کیست.

7- قبرستان قایق‌ها در جزیرهٔ استیتن

حوالی نیویورک جزیره‌ای است که در قسمتی از آن قبرستان قایق‌ها درست کرده‌اند. در این‌جا می‌توانید صدها قایق یدک کش، کشتی‌های باربری و کرجی اوراقی را پیدا کنید که قدمت بعضی از آن‌ها به زمانی می‌رسد که هنوز سه شغل سلمانی و دندانپزشکی و خالکوبی‌زنی از هم جدا نشده بود و بندر ماهی فروش‌های نیویورک از بازار بورس نَزدک شلوغ‌تر بود.

6- پریپیات

شهری در اوکراین که روزگاری 50 هزار نفر جمعیت را در دل خود جا داده بود، اما بعد از انفجار نیروگاه اتمی چرنوبیل در سال 1986، به شهر ارواح تبدیل شد. از آن‌جا که این شهر در شعاع 30 کیلومتری نیروگاه چرنوبیل قرار داشت، مقامات آن‌جا را منطقهٔ بیگانه معرفی کردند و تعجبی ندارد که چرا هیچ اثری از حیات در این منطقه نیست.

اخیراً و بعد از این‌که میزان تشعشعات تقلیل پیدا کرد، دولت اوکراین به توریست‌ها و گردشگران اجازه داده تا از این شهر بازدیدکنند.

5- اَستودان سِدلِک

از زمانی که ادرار مسیحیان به فاضلاب این شهر راه پیدا کرد افراد زیادی در این شهر مرده‌اند و به خاک سپرده شده‌اند. البته پس از گذشت سال‌ها انقدر تعداد میت‌ها زیاد شد که دیگر زیر زمین جا برای آن‌ها نبود. از این رو کشیش‌ها تصمیم گرفتند با استخوان میت‌ها برای کلیسا کاردستی درست کنند. کف کردید؟

خانواده‌ای به نام شوارتزنبرگ که احتمالاً از فک و فامیل‌های دور آرنولد بودند به یک هنرمند سفارش دادند تا با استخوان مردم کلیسا را تزئین کند. گفته می‌شود برای خوشگل‌سازی کلیسای این شهر از استخوان 40000 انسان استفاده شده‌است که اگر مایل باشید می‌توانید یک سر به جمهوری چک بروید و این دیوانه‌خانه را از نزدیک ببینید.

4- بیمارستان نظامی بیلیتز

در سال 1916، یک سرباز جوان آلمانی در جریان جنگ جهانی اول زخمی شد و او را به بیمارستانی در برلین منتقل کردند تا درمانش کنند. رزمندهٔ سلحشور جوان اسمش آدولف هیتلر بود و بیمارستان اسمش بیلیتز. می‌گویند در جنگ جهانی دوم، در این بیمارستان، دانشمندان آلمانی به دستور هیتلر آزمایش‌های وحشتناکی بر روی بدن انسان‌ها انجام می‌دادند که هیچ اسیدی قادر نیست آن‌ها را از صفحات تاریخ پاک کند.

اکنـــون این بیمارســـتان به مکـــان مـــتروکه‌ای تبـــدیل شده‌است که برای ترسناک بودن هیچ نیازی به جن‌وپـری نـدارد، چه بسا که ارواح خـبیث هم می‌ترســند وارد این کشتارگاه بشوند. وسایل و ابـزاری که دراین شـکنجه‌گاه مورد استفاده قـرار می‌گرفته به حـدی خوفنـاک هسـتند که نیازی به توضیح اضافه ندارند.

4- پل اُوِرتون

در نزدیکی دهکدهٔ میلتون در اسکاتلند پلی است که محل خودکشی‌های بسیاری بـوده است. اگر بخـواهیم دقیق‌تر بگـوییم 600 نفر از بـالای این پل خودشـان را به پـایین پـرت کرده‌اند. از مـوقعی که این پل ساخته‌شـده حـدوداً سالی 15 سگ خودشان را از بالای این‌جا به پایین پـرت کرده‌اند و کشـته‌اند. تعجب کردیـد؟ بله. گفـتیم سگ. اما چرا؟

پیرزن‌هـای خرافـاتی محل تئوری‌هـای زیـادی را به هم می‌بافند اما هیچ‌کس دقیقاً نمی‌داند که چـرا این منطقه چنین خاصیتی دارد! فقط یک چیز را می‌توان با قاطعیت گفت و آن‌هم این است که سگ‌های این‌جا بـرای کشـتن خـود خیلی مصـمم‌اند. افـراد محلی سگ‌هایی را دیده‌اند که از روی پل پریدند و جان سالم به در بردند اما دوبـاره از پل بـالا رفتند و بـاز از روی پل به پـایین پریده‌اند تا بمیرند!

2- پارک جنگلی تاکاکونوما

در دهه 70 میلادی این پارک علم و فناوری که در منطقهٔ کوهسـتانی هیروشـیمای ژاپن افتتـاح شد. اما به خـاطر حوادث ناگواری که در آن اتفاق افتـاد تنها 2 سـال بعـد،

درِ آن‌جا را پلمب کردند و حتی محل آن را از روی تمام نقشه‌های ژاپن پاک کردند. البته در اواخر دهه 80 میلادی درهای این پارک را به مدت چند سال دوباره به روی عموم باز کردند اما در اواخر دهه 90 آن را برای همیشه بستند.

اکنون می‌گویند این پارک را خراب کرده‌اند و در جای آن پارکینگ ساخته‌اند اما یک گردشگر انگلیسی به نام بیل ادواردز عکس‌هایی از پارک گرفته که نه تنها نشان می‌دهد پارک سرجایش است بلکه به خاطر متروکه شدن اکنون دور همه دستگاه‌هایش علف سبز شده و خیلی ظاهر ترسناکی به خود گرفته است. گفتنی است در یکی از عکس‌های بیل ادواردز که در تاریکی شب از جلوی در پارک گرفته شده‌است دخترکی کم سن‌وسال با لباس سفید جلوی در پارک ایستاده است و با نگاهی خشک و بی‌تفاوت به دوربین عکاس خیره شده‌است.

هیچ اطلاعاتی از هویت دخترک و محل سکونت فعلی بیل ادواردز در دست نیست.

1- آتین تی‌نی‌چیل میکنال

یک اسم خارجی هم گفتیم تا قدر اسم‌های خودمان را بدانید. این‌جا که در کشور بلیز واقع شده‌است، به نام غار کریستالی هم شناخته می‌شود، واقعی شدهٔ فیلم‌های ایندیانا جونز است. غاری که پر از اسکلت انسان است مربوط به دوره مایاها. مخوف‌ترین چیز این غار این است که بیشتر اجساد متعلق به کودکانی است که توسط بومی‌ها قربانی شده‌اند. احتمالاً در روزگاران کهن این سرزمین دچار قحطی یا خشکسالی شده و

جمجمــهٔ این بچه‌هــای بیچــاره را خُــرد کرده‌اند تا بلکه خدایان خیالی‌شان دست از لج‌بازی برداشته و شــیرفلکهٔ نعمت‌ها را دوباره باز کنند.

مکان ممنوعه دنیا که آرزو می‌کنید آن‌ها را ببینید

سیارهٔ ما پر از مکان‌های سری است که شاید چیزی درباره‌شان ندانید. از این گذشته، حتی کل جمعیتی که دربارهٔ مکان‌های سری دور و بزرگ فکر می‌کنند متوجه نمی‌شوند در این مکان‌ها اوضاع از چه قرار است؛ مهم‌ترین چیزی که از وجودش مطلع هستیم نام‌شان و اندکی اطلاعات یا فرض و گمان است. مکان‌هایی وجود دارد که هرگز کوچک‌ترین فرصتی برای دیدن‌شان نخواهید داشت. در این نوشتار با عجیب‌ترین همراه باشید و با این 11 مکان ممنوعه آشنا شوید.

11- کوه فیش‌تیل (ماچوپوچارِ)

بعضی مکان‌ها در زمین فقط برای حضور خدا مناسب است، نه انسان، و به نظر می‌رسد کوه فیش‌تیل (دم ماهی) یکی از این مکان‌ها باشد. این قلهٔ باشکوه در رشته‌کوه هیمالیا ماچوپوچارِ نامیده می‌شود، که با عنوان «فیش‌تیل» یا دم ماهی نیز شناخته می‌شود. این کوه با ارتفاع 6994 به‌طور قابل توجهی کم ارتفاع‌تر از کوه اورست است، اما همسایگانی نامی دارد- قله‌هایی افسانه‌ای از قبیل آناپورنا (که در واقع 3 قله دارد) و ماناسلو، هر دو از گروه «کوه‌های 8000 متری»، خیلی از آن دور نیستند. اگر چند سال مجلهٔ نشنال جئوگرافیک را خوانده‌باشید یا تابه‌حال به یک سینمای آی‌مکس رفته‌باشید، احتمالاً دربارهٔ این کوه‌ها، و نیز اورست و کوه‌های دیگر زیاد شنیده‌اید، چون مکرراً فتح می‌شوند. اما احتمالاً تابه‌حال نشنیده‌اید که کسی ماچوپوچارِ را

فتح کرده‌باشـد، و این دلیل بسـیار خـوبی دارد: ممنـوع است!

10- باشگاه 33

اگر تابه‌حـال نمی‌دانسـتید، یک مکـان خیلی سـری در دیزنی‌لند وجـود دارد. باشـگاه 33 یک باشـگاه خصوصی است که می‌توانید آن را در قلب بخش نیواورلئـان دیزی‌لند پیدا کنید. شـما می‌توانید ورودی این باشـگاه را با یک لوح زیبا بشناسید که عدد 33 روی آن حکاکی شده و جلـوی در قـرار گرفته‌است. گفته می‌شـود این‌جا تنها مکـان در دیزنی‌لند است که در آن الکل سـرو می‌شـود. یک فرد برای ورود به باشگاه 33 باید در فهرست انتظار 14 ساله قرار بگیرد، و مبلغ 10 هزار دلار بپردازد. وقتی وارد باشگاه شوید، باید برای بـرخی هزینه‌ها سـالانه بین 3500 تا 6000 دلار بپردازید.

9- معبد ایسه

معبد ایسـه، که مقـدس‌ترین معبد شـینتو در ژاپن اسـت، وقـف، اماتراسو-آمیکـامی، الهـهٔ خورشـید، شده‌است. می‌تـوان این معبد را در شـهر ایسه پیـدا کـرد. نـام دیگر این مکـان مقـدس جینجو اسـت، و در واقع تمامـاً مجمـوعه‌ای از چند معبد شـینتو اسـت، اما تمرکز اصـلی روی نایکو و ککو است. نایکو، معبد داخلی، هر 20 سـال یک بار تخریب و بازسـازی می‌شـود تا نمـاد مـرگ و تولد مجدد پرستشگران شینتو باشد که به این موضوع اعتقـاد دارند (آخرین بار که این معبد بازسازی شد امسال بـود). تنها کسانی که اجازهٔ ورود به معبد ایسه را دارند اعضای خانوادهٔ سلطنتی ژاپن هستند.

8- کوه آتوس

در واقع، حضور مـردان در این مکـان ممنـوع نیسـت، اما زنـان صـراحتاً از ورود به کـوه آتـوس منع شـده‌اند (این ممنوعیت رسـماً آواتـون نامیـده می‌شـود). این منـع، که کنســـتانتین نهم مونومـــاخوس در 1046 آن را وضع کرده‌است، روشی تحمیلی بود تا راهبان آســان‌تر بتوانند به روشن‌بینی معنوی‌شان دست بیابنـد، به ویـژه راهبـان مجــرد که این ممنــوعیت در اصل به خــاطر آن‌ها تحمیل شده‌بود. آن‌ها باور داشـتند که حضـور زنـان حـال‌وهوای اجتماعی آن جمع را آشفته می‌کند. این ممنـوعیت هنـوز اعمال می‌شود.

7- جزیره سنتینل شمالی

این جزیـره یکی از جزایر آنـدمان در خلیج بنگـال اسـت، جایی که گـروهی از بومیـان، سـنتینلی‌ها، در آن زنـدگی می‌کنند. بـرآورد شده‌است که جمعیت این گـروه بین 50 و 400 نفر است. سنتینلی‌ها هرگونه ارتباط با آدم‌هـای دیگر را رد می‌کنند و از جمله آخـرین آدم‌هـای روی زمین هســـتند که دست تمـــدن مـــدرن به آن‌ها نرسیده‌است. تلاش‌های اخیر برای برقراری ارتباط با این قبیله با نیزه و ســـنگ مواجه شده‌است. از این غم‌انگـــیزتر، در 26 ژانویه 2006، دو ماهیگیر که آب قایق‌شان را به نزدیکی این جزیره برده‌بود کشته شـدند. دولت هند بازدید از این قبیله را ممنوع کرده‌است. بااین‌حـال شـما می‌توانید این جزیره را از فاصلهٔ 3 مایلی ببینید.

6- مژگوریه

مژگوریه یک شهر بسته در جمهوری باشقیرستان، واقع در روسیه است. گفته می‌شود مردمی که در این شهر زندگی می‌کنند در کارهای سری سطح بالا در اطراف کوه یامانتو مشغول به کار هستند، که گمان می‌شود محل یک برنامهٔ هسته‌ای، گنجینهٔ روسیه، مخزنی برای زمان جنگ یا انبار عظیمی از زغال‌سنگ باشد. اما واقعاً چه کسی می‌داند؟

5- جزیرهٔ سورت

سورت یک جزیرهٔ آتشفشانی واقع در ساحل جنوبی ایسلند است. این جزیره طی یک فوران آتشفشانی تشکیل شد که در 1963 آغاز و در 1967 تمام شد. هیچ انسانی اجازهٔ ورود به این جزیره را ندارد – به جز تعداد کمی از دانشمندان – تا امکان توالی اکولوژی طبیعی بدون مداخلهٔ بیرونی فراهم باشد. بااین‌حال، این کار بدون دشواری نبوده‌است. در سال‌های اولیه، در این جزیره یک گیاه گوجه‌فرنگی یافت شد که در حال ریشه دواندن و رشد بود، که نتیجهٔ قضای حاجت یکی از دانشمندان در محلی بود که نباید این کار را می‌کرد. دانشمند سر به هوا!

4- بنگارفورت

در هند مکانی تسخیرشده وجود دارد که به‌طور «قانونی» تسخیرشده اعلام شده‌است و رفتن به آن‌جا بعد از غروب خورشید ممنوع است! بنگار تنها مکان در هند است که به‌طور قانونی تسخیرشده شناخته‌شده‌است و یک فرد باید برای ورود به این منطقه بعد از غروب خورشید یا قبل از طلوع آن، از

دولت مجوز بگیرد. افـراد محلی اعتقـاد دارند هر کس که در تاریکی وارد فورت شده دیگر هرگز پیدا نشده‌است.

4- اتاق 39، کرهٔ شمالی

وارد شدن به کرهٔ شمالی به اندازهٔ کـافی دشـوار است. حالا تصور کنید که وارد اتاق 39 شوید، یک مرکز دولـتی سری که محل انجام اعمـال غیرقـانونی مختلف از جمله جعل اسکناس‌های 100 دلاری، تولید موادمخدر (از جمله متامفتـــامین یا همـــان شیشه و هـــروئین) و تقلب بین‌المللی بیمه است. بســـیاری از آدم‌ها ادعا می‌کنند اتاق 39 برای قدرت مداوم کیم جونگ ضروری است، که او را قادر می‌سازد حمایت سیاسی بخرد و بودجهٔ برنامهٔ سلاح‌های هسته‌ای کرهٔ شمالی را تأمین کند.

2- منطقهٔ 51

منطقهٔ 51، که با عنوان گروم لیک نیز شناخته می‌شود، یک پایگـاه نظـامی و باند فـرود است که در جنـوب نـوادا واقع شده‌است. در طــول ســال‌ها از این پایگــاه بــرای آزمایش بعضی هواپیماها و سلاح‌ها اسـتفاده شده‌اسـت، هرچند تمرکز اصـــلی آن درحال‌حاضر نامشـــخص است. ســازمان ســیا بارها نپذیرفته‌است که بگوید درحال‌حاضر در گروم لیک چه می‌گذرد، و به همین علت، دربارهٔ آن‌چه واقعاً در منطقهٔ 51 در حال رخ دادن اسـت، تئوری‌هـای توطئهٔ بسیار زیادی ایجاد شده‌است. مشهورترین تئـوری توطئه این است که آن‌ها در حــال بررسی یک هواپیمــای بیگانهٔ سقوط‌کرده هستند و سلاح‌های انرژی می‌ســازند. بااین‌حال، انجام آزمایش‌های مهم در گـروم لیک مـانع از آن می‌شود که کسی بتواند از این پایگـاه سر در بیـاورد.

تـــابلوی ورودی این منطقه تـــذکر می‌دهد اگر فـــردی تصمیم بگـیرد وارد منطقـهٔ 51 شـود، خطر مـرگ در پی خواهدداشت.

1- جزیرهٔ مار، سائوپائولو

جـــذاب به نظر می‌رســـد، این‌طـــور نیســـت؟ اما دست انســـــان‌ها به آن نرسیده‌است و توریست‌ها از رفتن به آن‌جا منع شده‌اند. چرا؟ چون این جزیره خانـهٔ مـار افعی روزن‌دار، نوعی مار بسـیاری سـمی است که می‌تواند با نیش خود بدن را ذوب کند. تراکم مـار در این جزیـره بین 1 تا 5 مار در هر متر مربع است. شما هرگز با یک نیش مرگبار بیش از 1 متر فاصله ندارید

نقطه فضایی روی زمین

شبکه خبری دیسکاوری در گزارشی به معرفی هفت نقطه عجیب و شگفت‌انگیز در کره زمین پرداخته است که محیط آن‌ها شباهتی به کره زمین نداشته و بیشتر شبیه به فضای موجود در برخی از دیگر سیارات است.

رویای سفر به فضا و دیدن سیارات دیگر موجود در جهان، ذهن بسیاری از انسان‌ها را در سراسر دنیا به خود مشغول کرده است و اگرچه امروزه بشر توانائی انجام مأموریت‌های فضایی را داشته و قادر به اعزام فضاپیماهای مختلفی به برخی از دیگر سیارات منظومه شمسی است، ولی هنوز فاصله زیادی تا امکان‌پذیر شدن سفر آسان به سایر نقاط جهان هستی وجود داشته و راه زیادی تا رسیدن به این مرحله از تکنولوژی باقی‌مانده‌است. در این گزارش به معرفی هفت نقطه از کره زمین پرداخته می‌شود که طبیعت آن‌ها شباهتی با کره زمین نداشته و بیشتر شبیه به سایر سیارات است.

7- دروازه جهنم در کشور ترکمنستان

نخستین منطقه فضایی موجود در کره زمین بر اساس گزارش دیسکاوری، دروازه جهنم در کشور ترکمنستان است. این منطقه شباهت بسیار زیادی با ستاره‌های داغ و مواد مشتعل و مذاب همیشگی آن‌ها دارد. این منطقه از نظر طبیعی دارای منابع غنی گاز طبیعی حوزه دریای کاسپین (خزر) است. داستان به وجود آمدن این دروازه جهنمی به سال 1971 میلادی بازمی‌گردد که تعدادی از زمین‌شناسان اتحاد جماهیر شوروی سابق در این محل

غاری طبیعی و قابل دسترسی به منابع گـاز زیر زمیـنی پیـدا کردند که در حین عملیـات حفـاری، بخش زیـادی از زمین‌های اطراف ریزش کـرده و تخـریب شـد، بر اثر این سانحه حفره‌ای بزرگ به قطر بیش از هفتـاد مـتر ایجـاد شد که تمامی کمپ و چادرها و تجهیزات گروه کـاوش را بلعیـده و از این گذشـته گازهـای سـمی با فشـار نسـبتاً زیادی از آن در حال خروج بود.

در آن زمـــان مســـئولین درگـــیر این پـــروژه که عمومـــاً متشـکل از زمین‌شناسـان بودند به این نتیجه رسـیدند که به دلیل سـمی بـودن گازها و هم‌چـنین احتمـال ریـزش مجدد و انفجار بهتر است قید ادوات و تجهـیزات خـود را که در پائین حفـره سـقوط کـرده بـود زده و بـرای مهـار گازهـــای ســـمی، آن را آتش بزنند تا پس از چند روز که گازها خارج شـده و آتش خـاموش شـد، عملیـات را ادامه دهند اما برآوردهای این زمین‌شناسان در مورد منابع گاز متصل به این حفره اشتباه بـود و نه تنها پس از چند روز این گاز و شعله‌های ناشی از آن خاموش نشد بلکه هنـوز پس از گذشت چند دهه این محل در حـال فـوران گـاز و سوختن است. البته باید به این نکته نـیز اشـاره کـنیم که آتش زدن این حفـره کـاری منطقی و علمی بـوده زیـرا فوران گـاز متـان و ورود آن به محیط زیست و اتمسـفر بســـیار زیان‌بـــارتر از آتش زدن آن است که تقریبـــاً آلاینده‌های جوی کمی ایجاد می‌کند.

6- دریاچه هیلیر Lake Hillier در غرب کشور استرالیا

دومین منطقه معـــرفی شـــده در این گـــزارش، دریاچه هیلیر Lake Hillier در غرب کشور اسـترالیا است. این دریاچه بر خلاف ســایر دریاچه‌هــای جهــان دارای رنگی

کـــاملاً صـــورتی است و البته این موضـــوع دلیلی کـــاملاً ساده دارد. نوع شـرایط زیست‌محیطی و شـور بـودن آب این دریاچه سبب شده‌است تا بـرخی از جلبک‌هـای ویـژه که به آب‌هـای شـور علاقه دارنـد، در این دریاچه زنـدگی کـــرده و رشد کنند. رنگ این جلبک‌ها صـــورتی بـــوده و حضـــور گســـترده این موجـــودات ریز در آب این منطقه مـــوجب تغیـــیر رنگ آب دریاچه فـــوق شده‌است. این جلبک‌ها عبارتند از: Dunaliella salina و pink halobacteria.

5- منطقه Salar de Uyuni در جنـوب غـربی کشـور بولیوی

بزرگ‌ترین جلگه و فلات نمکی موجود در کره زمین؛ سب ایجـــاد یکی دیگر از منـــاطق شـــگفت‌انگیز در ســـیاره ما شده‌است که نمـــای آن بیشـــتر شـــبیه به ســـایر ســـیارات است. طـبیعت در این منطقـه، فضـای بـزرگ این فلات نمکی را به صـورت مشـبک‌های هندسی منظمی تقسـیم کرده است. این منطقه Salar de Uyuni نام داشـته و در جنـــوب غـــربی کشـــور بولیـــوی قـــرار دارد. این فلات نمکی در حـدود 9 هـزار و 841 کیلومـتر مربع مسـاحت داشته و در فصل بارندگی، دریـــاچه‌ای با عمق کم در این محل تشـــکیل می‌شـــود. عمق این دریاچه در حـــدود 15 سانتی‌متر تا 50 سانتی‌متر است.

4- دریاچه پاول در آریزونا

چهـارمین منطقه معـرفی شـده در این گـزارش، دریاچه پـــاول در آریزونا Arizona's Lake Powell است. این منطقه دارای ساختار صخره‌ای به شدت غیر عـادی بـوده

و شبیه به سطح سایر سیاراتی است که در فیلم‌های فضایی شاهد آن هستیم. این موضوع سبب شده‌است که کارگردان‌های بسیاری از فیلم‌های فضایی از این منطقه برای فیلم‌برداری استفاده کنند که از مهم‌ترین این فیلم‌ها می‌توان به سیاره میمون‌ها Planet of the Apes اشاره کرد.

4- صحرای آتاکاما در کشور شیلی

صحرای آتاکاما Atacama desert در کشور شیلی، از دیگر مناطقی است که به اعتقاد شبکه دیسکاوری، شبیه به سایر سیارات است. این بیابان، قدیمی‌ترین بیابان موجود در کره زمین محسوب شده و احتمالاً خشک‌ترین منطقه جهان نیز به شمار می‌رود. به همین دلیل سازمان فضایی ناسا از این منطقه برای آزمایش تجهیزات خود برای مأموریت اکتشاف مریخ استفاده می‌کند.

2- صخره‌های Zhangye Danxia در استان گانزو

برای دیدن یکی دیگر از مناطق طبیعی غیر عادی کره زمین باید به کشور چین رفته و صخره‌های Zhangye Danxia را که در استان گانزو Gansu قرار دارد، بازدید کرد. این صخره‌ها به هیچ منطقه دیگری از کره زمین شباهت نداشته و کاملاً غیر عادی هستند. به گفته زمین‌شناسان، این صخره‌های ساخته‌شده از سنگ ماسه، دارای مقادیر زیادی مواد معدنی هستند که در طول میلیون‌ها سال در این صخره‌ها رسوب کرده و سبب پیدایش طیف رنگ‌های متعددی در آن‌ها شده‌است.

1- دریاچه بالارد در کشور استرالیا

آخـرین منطقه معـرفی شـده در این گـزارش، در کشـور استرالیا قرار دارد. دریاچه بالارد Lake Ballard که یک دریاچه نمکی محسوب می‌شود، دارای ســطحی یک‌دست و صاف بوده و در میانه آن یک تپه غیر عادی با ارتفـاعی در حـدود 36 و نیم مـتر خودنمـایی می‌کند. این موضـوع ســـبب شد که هنرمند مجسمه‌ســـازی به نـــام آنتـــونی گورملی Antony Gormley اقدام به ساخت 51 مجسمه از موجودات فضـایی کـرده و آن‌ها را در اطـراف این تپه نصب کند.

واقعیت جالبی که در مورد بدن خودتان نمی‌دانید

بـدن انسـان پر از رازهـای شـگفت‌انگیز است که هنـوز بسیاری از آن‌ها بـرای علم ناشـناخته‌اند. آیا می‌دانسـتید که اسیدی سمی درون شکمتان دارید که فلز را می‌خورد یا این‌که بـزرگی مغزتـان مسـئول مشـکلات دنـدان عقل است؟

بـدن انسـان ماشـین پیچیـده و عجیب غریـبی است پر از مایعات که حرکت می‌کند، مواد شیمیایی را با هم ترکیب می‌کند و همه چـیز از خـاطرات گرفته تا مـایع مخـاطی تولید می‌کند. به احتمال زیاد در طول سـال‌های تحصـیل و از طریق رسانه‌ها، کتاب‌ها و منـابع مختلـف، اطلاعـات زیـادی در مـورد بـدن خـود به دست آورده‌اید. اما هنـوز نکات فـراوانی هست که احتمـالا در مـورد بـدن خودتـان نمی‌دانید. لایوسـاینس بـرخی از رازهـای زیبا و پیچیـده بدن انسـان را منتشر کـرده که شـاید در بین آن‌ها نکـات عجیبی بیابید که تا به حال تصورش را هم نمی‌کردید!

هـــزاران تخمک دست‌نخورده توسط تخمـــدان‌هاهزاران تخمک دست‌نخورده توسط تخمدان‌ها

10- رنگ پوست شما را 4 لایه رنگی می‌سازد

همه پوست‌ها، جدا از رنگی که دارند، به خودی خود کـرم مایل به سفید هستند. در نـزدیکی سـطح پوسـت، وجـود رگ‌های خونی طیفی از رنگ قرمز به رنگ پوست اضافه می‌کند. هم‌چـنین نـوعی رنگدانه زرد رنگ سـایه زردی به رنگ پوست می‌افزاید. در نهایت، مـاده‌ای به نـام ملانین، در واکنش به میزان تـابش فرابنفشی که به آن می‌تابـد،

طیف قهــوه‌ای رنگی به پوست می‌دهد که در بیشــترین حالت به سـیاهی می‌زند. تـرکیب این 4 رنـگ، در نهـایت رنگ پوست تمام افراد روی زمین را تشکیل می‌دهد.

9- دنیا می‌تواند با شما بخندد

احتمالا شنیده‌اید که خمیازه مسری است. امتحـان کنیـد، وقــتی خمیــازه می‌کشــید دقت کنید ببینید اطرافیانتــان چه‌طـور شـروع به خمیـازه کشـیدن می‌کنند! مطالعـات جدید نشــان می‌دهد که خنــده هم رفتــار تقلیــدی را در انســان برمی‌انگــیزد. در واقع وقــتی صــدای خنــده را می‌شـنویم، ناحیه خاصی از مغز که با حرکـات چهـره در ارتبـــاط است تحریک می‌شـــود. تقلید نقش مهمی در تعــاملات اجتمــاعی انســان‌ها دارد. رفتارهــایی مانند عطســه، خنــده، گریه و خمیــازه راه‌هــایی بــرای ایجــاد ارتباطــات اجتمــاعی قــوی درون یک گــروه محســوب می‌شوند.

8- مغز بزرگ جای دندان‌ها را کم کرده است

تکامل کامل نیست. اگر بــود، احتمــالا به جــای این‌که از دست دندان‌های عقل بنالیم، الان ما بال داشتیم. گــاهی برخی ویژگی‌های به درد نخور فقط به این دلیل که زیــاد بــاعث آســیب نمی‌شــوند، در طــول تکامل با یک گونه می‌مانند. البته کـــاربرد دنـــدان‌های عقل همیشه کسب درآمد بــالا بــرای جراحــان فک و دهــان نبــوده، بلکه در گذشـته به عنـوان سـری سـوم دنـدان‌های آسـیاب بـرای جویدن گوشت به کار می‌رفت. اما وقـتی مغز در انسـان بزرگ‌تر شد، ساختار استخوان‌های آرواره تغییر کرد و در

نتیجه ما مانـدیم و دهـانی که جـای کمی دارد و مخـارج دندان‌پزشکی که کم هم نیست!

7- مژک‌ها مایع مخاطی را جابه‌جا می‌کنند

اغلب سلول‌های بدن ما اندامک‌های ریز مو مانندی دارند که مژک نامیده می‌شـوند. این مژک‌هـای بسـیار ریـز، در عملکردهای بسیاری در بدن نقش مهمی بـازی می‌کننـد، از گـوارش گرفته تا شـنوایی. درون بیـنی، مژک‌ها کمک می‌کنند که مـایع مخـاطی به طـرف حلق بـرود و شـما بتوانید راحت نفس بکشید. اما وقتی هوا سرد باشد، این کـار سـخت‌تر می‌شـود و در نتیجه مـایع مخـاطی بیـنی برمی‌گردد و شما دچار آبریـزش می‌شـوید. هم‌چـنین اگر درون بینی به دلایلی مانند حساسیت یا سـرماخوردگی و مانند آن ورم کـرده باشـد، یا این‌که مـایع مخـاطی بیـنی غلیظ شـده باشـد، مشـکل مشـابهی به وجـود می‌آید و مژک‌ها نمی‌توانند کار خود را به خوبی انجام بدهند.

6- بلوغ ساختار مغز را تغییر می‌دهد

همه ما می‌دانیم که با بلوغ و تغییرات هورمونی، بـدن به رسش لازم بـــرای تولید مثل می‌رسد. اما چـــرا سن نوجـــوانی این‌قـــدر با رفتارهـــای غیرقابل تحمل و خلق آزاردهنده و ناخوشایند همراه اســت؟ در واقع نوجوان‌ها تقصیری ندارند. هورمون‌هایی که در دوران بلوغ در بـدن تولید می‌شوند، از جمله تستوسترون، در واقع روی رشد سلول‌های مغزی هم تاثیر می‌گذارند و تغییراتی که بدین تـرتیب در سـاختار مغز به وجـود می‌آیـد، نتـایج رفتـاری متعـددی را به همـراه دارد. بنـابراین در این زمـان باید انتظار هیجان‌های ناخوشایند، بی‌علاقگی و بی‌تفـاوتی و

نیز مهارت‌های تصمیم‌گیری ضعیف را داشته باشید، در حالی که برخی نواحی قشر پیشانی مغز در حال رشد و رسش هستند.

5- هزاران تخمک در بدن زن بدون استفاده از بین می‌رود

وقتی زن‌ها به دهه 40 یا 50 سالگی می‌رسند، چرخه عادت ماهیانه که سطوح هورمونی بدن او را کنترل می‌کرده و نیز تخمک‌ها را برای تلقیح آماده می‌ساخته، متوقف می‌شود. تخمدان‌ها استروژن کم و کمتری تولید می‌کنند که این امر تغییرات جسمانی و هیجانی در بدن زن ایجاد می‌کند. از این به بعد، فولیکول‌های تخمک دیگر مانند سابق نمی‌توانند آزاد شده و رشد کنند. یک دختر نوجوان به طور میانگین حدود 34 هزار فولیکول تخمک رشد نیافته در بدن خود دارد. اگر به طور متوسط در نظر بگیریم که در طول زندگی او، هر ماه یکی از این فولیکول‌ها کامل شده و آماده تلقیح شود، در مجموع حدود 350 عدد از این فولیکول‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند. با رسیدن به یائسگی، بقیه فولیکول‌ها رو به زوال می‌گذارند. وقتی دیگر هیچ احتمال بارداری در بین نباشد، مغز رهاسازی تخمک را متوقف می‌کند.

4- بیشتر غذایی که می‌خورید صرف فکر کردن می‌شود

با این‌که مغز فقط 2 درصد از وزن بدن ما را تشکیل می‌دهد، حدود 20 درصد از اکسیژن و کالری بدن را مصرف می‌کند. برای این‌که منابع لازم به خوبی و به اندازه کافی به مغز برسند، سه سرخرگ بزرگ مغزی دائم در حال پمپ کردن اکسیژن به مغز هستند. هر گونه

انسداد یا پارگی در هر یک از آن‌ها، باعث می‌شود انرژی لازم به سلول‌های عصبی مغز نرسد و عملکرد مغز در ناحیه‌ای که با کمبود کالری و اکسیژن مواجه شده مختل شود. این یک ضربه یا حتی سکته مغزی است.

4- استخوان‌ها می‌شکنند تا به ماهیچه‌ها و سلول‌های عصبی کلسیم برسد

استخوان‌های بدن ما علاوه بر این‌که ما را سر پا نگه می‌دارند و امکان حرکت به ما می‌دهند، یک فعالیت مهم دیگر را هم بر عهده دارند: آن‌ها سطح کلسیم را در بدن تنظیم می‌کنند. بخش عمده‌ای از استخوان‌ها از فسفر و کلسیم تشکیل شده است. کلسیم ماده‌ای است که برای عملکرد ماهیچه‌ها و سلول‌های عصبی هم مورد نیاز است. وقتی میزان کلسیم بدن کم شود، هورمون‌های خاصی آزاد می‌شوند که باعث شکستن استخوان‌ها می‌شوند تا مقدار کلسیم در بدن بالاتر برود و به ماهیچه‌ها و سلول‌های عصبی برسد. این وضع تا زمانی که کلسیم بدن از طریق دیگری مانند تغذیه به حد طبیعی برسد متوقف نمی‌شود.

2- حالت بدن روی حافظه تاثیر می‌گذارد

خاطرات ما تا حد زیادی به حواس ما وابسته هستند. گاهی یک بو یا یک صدا می‌تواند هر یک از ما را به زمانی دور در کودکی برگرداند. به احتمال زیاد شما هم بارها این یادآوری به واسطه یک حس را تجربه کرده‌اید. گاهی این تداعی کاملا روشن و واضح است اما گاهی مرموز است و فقط می‌دانیم که به خاطره‌ای مربوط است، اما نمی‌توانیم به یاد بیاوریم که دقیقا آن خاطره

چه بـوده و به چه زمـانی مربـوط است. مطالعـات جدید نشان می‌دهند که حافظه ما به حالت بدنمان هم وابسته است. بنابراین، این بـار که سـعی کردید خـاطره‌ای را به یـــاد بیاورید که دور از ذهن به نظر می‌آیـــد، ســـعی کنید بـدنتان را در همـان حـالت قـرار بدهید و به حافظه‌تـان برای یادآوری کمک کنید!

1- در شکمتان اسیدی خورنده و خطرناک حمل می‌کنید

وقتی می‌خواهید سـوار هواپیما بشـوید، همه مایعـات را باید کنار بگذارید، اما مایعی خطرنـاک همـراه شـما است که هیچ بخش امنیتی نمی‌تواند آن را از شما بگیرد: اسید هیـدروکلریک! درون بخشی از سیسـتم گـوارش انسـان یعنی همان معده، مایعی خطرناک و خورنده به نام اسید هیدروکلریک ترشح می‌شود. در صنعت از این اسید برای خوراندن فلـزات اسـتفاده می‌شـود. این اسـید می‌توانند روی فـولاد اثر بگـذارد، اما جـای نگـرانی نیسـت، مـایع مخاطی درون سیستم گوارش به خوبی آن را می‌پوشاند تا این مایع سـمی به بـافت بـدن شـما آسـیبی نرسـاند و فقط غذایی را که خورده‌اید هضم کند.

واقعیت جالب درباره دستگاه تنفس

دستگاه تنفس از چندین عضو و ساختار مجزا از جمله ریه‌ها، نای و دیافراگم تشکیل شده و به طور کلی وظیفه جابه‌جایی اکسیژن و دی‌اکسیدکربن را برعهده دارد.

به گزارش عجیب‌ترین، لایوساینس در این مقاله به تشریح 11 واقعیت عجیب و جالب درباره دستگاه تنفسی پرداخته که عبارتند از:

11- مورد 11

بدن با نفس کشیدن مقدار زیادی آب از دست می‌دهد. نفس کشیدن این امکان را فراهم می‌کند که اکسیژن به سلول‌ها برسد و دی‌اکسیدکربن نیز از آن‌ها خارج شود. اما تحقیقات نشان می‌دهد که هنگام بازدم هم‌چنین مقدار زیادی آب نیز از راه تنفس از بدن خارج می‌شود. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در مواقع استراحت انسان هر ساعت 17٫5 میلی‌لیتر آب از طریق تنفس از دست می‌دهد درحالی‌که این مقدار هنگام فعالیت و ورزش چهار برابر می‌شود.

10- مورد 10

برخی افراد می‌توانند نفس خود را بیش از 20 دقیقه حبس کنند. میانگین زمانی‌ای که یک فرد بزرگسال می‌تواند نفس خود را نگه دارد بین 30 تا 60 ثانیه است. این محدودیت زمانی بیشتر به دلیل تولید دی‌اکسیدکربن و در نتیجه اسیدی شدن خون است و به کمبود اکسیژن مربوط نمی‌شود. البته غواصان آزاد می‌توانند با

استفاده از تکنیک‌های مختلفی برای کاهش غلظت دی‌اکسیدکربن در خون، نفس خود را برای مدت زمان بیشتری نگه دارند.

9- مورد 9

ریه‌ها تنها اعضای بدن هستند که روی آب شناور می‌مانند. در هر یک از ریه‌ها حدود 300 میلیون ساختار بالون‌مانند موسوم به «آلوئول» وجود دارند که در خونی که وارد ریه‌ها می‌شود، اکسیژن را جایگزین دی‌اکسیدکربن می‌کنند. زمانی که این ساختارها با آب پُر شوند، ریه‌ها می‌توانند در سطح آب شناور بمانند درحالی‌که هیچ از اعضای دیگر بدن این قابلیت را ندارند.

8- مورد 8

ذرات عطسه با سرعتی که ما تصور می‌کنیم منتشر نمی‌شوند. در گذشته بررسی‌ها حاکی از آن بود که سرعت عطسه 180 کیلومتر در ساعت است اما در مطالعات بعدی نشان داده شد که حداکثر سرعت پرتاب ذرات عطسه در هوا 63 کیلومتر در ساعت است.

7- مورد 7

یک سرماخوردگی ساده که بیماری شایع دستگاه تنفسی می‌تواند از صدها ویروس مختلف ناشی شود. سرماخوردگی از بیماری‌های معمول دستگاه تنفسی و حتی جزو شایع‌ترین بیماری‌های شناخته‌شده در جهان امروز است به گونه‌ای که تنها در آمریکا بیش از یک میلیارد مورد ابتلا به سرماخوردگی عادی در سال گزارش می‌شود. به گفته پزشکان، بیش از 200 ویروس

وجــود دارند که می‌توانند مــوجب بــروز ســرماخوردگی شوند.

6- مورد 6

حرکت قفسه سینه هنگام تنفس در نتیجه جابه‌جایی هوا نیست. هنگـــامی که هـــوا را از ریه‌ها بـــیرون می‌دهیم قفسه ســـینه فـــرو می‌رود و هنگـــام بـــازدم عکس این وضـعیت اتفـاق می‌افتد اما این حـرکتِ قفسه سـینه در نتیجه پُر شــدن یا خــالی شــدن هــوا در ریه‌ها نیست. در حین تنفس، دیـــافراگم که قفسه ســـینه را از حفـــره شکمی جـدا می‌کنـد، منقبض می‌شـود و به سـمت پـایین می‌رود و در نتیجه فضـــای حفـــره قفسه ســـینه بیشـــتر می‌شـود. در همین زمـان ماهیچه‌هـای بین دنـده‌ها بـرای کشـــیدن قفسه ســـینه به داخل منقبض می‌شـــوند و در هنگام بازدم عکس این فرآیند رخ می‌دهد.

5- مورد 5

الگـوی گـردش خـون ریـوی اولین بـار در قـرن سـیزدهم ترسیم شد. گردش خون ریوی فرآیندی است که خـون از قلب به ریه‌ها منتقل شـده و سـپس به قلب برمی‌گـردد. این جریان باعث می‌شـود قلب از اکسـیژن تـأمین شـود. در سال 1243 میلادی یک پزشک عرب اولین فردی بـود که تصویر این فرآیند پیچیده را ترسیم کرد.

4- مورد 4

در گذشته آسم که یک بیماری ریوی است با روان‌درمانی معالجه می‌شد. علوم جدید نشان می‌دهد که آسم بیماری ریوی مزمنی است و موجب می‌شود مجاری عبور هوا در

ریه‌ها متورم شده و باریک‌تر شود. آسم بیماری جسمی است که می‌تواند با عوامل روانی تشدید شود. بین دهه 1930 تا 1950 میلادی افراد تصور می‌کردند بیماری آسم، عامل روانی دارد و بنابراین برای درمان آن روی روش روان‌درمانی متمرکز می‌شدند.

4- مورد 3

ریه‌ها و نای از نمادهای مهم در مصر باستان بودند. در انسان و حیوانات ریه‌ها و نای با یکدیگر فعالیت می‌کنند تا اکسیژن مورد نیاز سلول‌ها و بافت‌های بدن تأمین شود. در مصر باستان که اهمیت این پیوند برای حفظ حیات جانداران درک شده بود تصویری از اتصال ریه‌ها به نای کشیده شد که نماد اتحاد بین مصر علیا و مصر سفلی بود.

2- مورد 2

ساختار تنفسی فیل‌ها منحصربه‌فرد است. در سیستم تنفسی پستانداران، لایه نازکی از بافت به نام پرده جُنب اطراف ریه‌ها و حفره قفسه سینه قرار دارد که فضای بین لایه‌های جنب با مایع جنب پُر می‌شود اما نکته عجیب این‌جا است که فقط در فیل‌ها حفره جنب با بافت اتصالی سخت پر شده‌است.

1- مورد 1

اسب‌ها فقط از راه بینی نفس می‌کشند. برای انسان‌ها نفس کشیدن از طریق دهان به طور طبیعی و به آسانی انجام می‌شود و در برخی از حیوانات دیگر همچون

سگ‌ها نـیز این قـابلیت وجـود دارد. اما اسب‌ها فقط از راه بینی نفس می‌کشند.

از واقعیت‌های جالب زمین که نمی‌دانید

دربارهٔ جایی که در آن زنـدگی می‌کـنیم چقـدر می‌دانیم؟ کرهٔ زمین را چقدر می‌شناسیم؟ فکر می‌کنید بـرای درک آن‌چه پـیرامون ما در جهـان هسـتی می‌گـذرد و شـناخت ابعاد آن، حتماً باید به سراغ مفاهیمی چون سـیاهچاله‌ها و نواخترها به‌رویم؟

پیشنهاد ما این است که گاهی دایرهٔ کشف شـگفتی‌ها و رازها را کـوچک‌تر کـنیم و از کـرهٔ خـاکی پوشـیده از آب خودمان سراغ بگیریم؛ کره‌ای که در میان اجرام آسمانی حجم و چگالی خاصی را اشغال نکـرده است اما با اعـداد و ارقامی در جهان علم سر و کار دارد که نوشـتن آن بر روی کاغذ برای ما سخت است!

البته این‌که ما از فعل دانستن دربارهٔ کرهٔ زمین استفاده کـردیم، به معـنی به خـاطر داشـتن و یـاد گـرفتن اعـداد عجیب‌وغریب واقعیت‌های این کره نیست. اگر این اعـداد تنها یک پیش‌زمینه برای درک دنیای پـیرامون به ما بدهند نیز کافیست.

اکنـون همـراه ما باشـید با ده واقعیـتی که مـرور کـردن آن‌ها برای تخمین بزرگی شگفتی‌های خانهٔ مـا، خـالی از لطف نیست.

10- سرعت چرخش زمین به دور خود در خط استوا

سرعت چـرخش زمین به دور خـود در خط اسـتوا، نزدیک به یک هزار و 674 کیلومتر بر ساعت و یا نزدیک به 465 متر بر ثانیه است. برای درک این سرعت خودتان را روی یک تردمیل تصور کنیـد، درست وقـتی که سـرعتش زیـاد

می‌شـود و شـما زمین می‌خورید. پس چـرا این حادثه با این سـرعت بـالا بر روی کـرهٔ زمین بـرای ما نمی‌افتـد؟ حقیقت این است بسـیار خوش‌شـانس بـودیم که زمین نیروی جاذبه دارد!

9- سرعت چرخش زمین به دور خورشید

زمین با سرعتی نزدیک به 366 برابر سرعتی که به دور خود می‌چرخد به دور خورشـید می‌گـردد؛ یعـنی سـرعتی برابر با 30 کیلومـتر بر ثانیه! ما این سـرعت را درک نمی‌کنیم چون زمین در این سـفر، بسـیار مصـرّانه ما را نیز به همراه دارد.

8- جرم

در این مقاله نمی‌توانیم جـرم زمین را به عـدد و حـروف بنویسیم، این از گنجایش خط‌های متون این سایت خـارج است! اما اگر می‌خواهید آن را بـرای خـود تخمین بزنیـد، عدد 5٫97 را بنویسید و جلوی آن 21 صـفر قـرار دهید. حالا آن را نه به کیلوگرم بلکه به تُن بخوانید! دانشـمندان نظریات مختلفی در این باره دارنـد، که زمین در حـال از دست دادن جـرم و یا به دست آوردن آن است اما در هر حال جـرم زمین در طـول سـال‌های عمر آن ثـابت نبـوده است!

7- قدمت

کره زمین هم‌اکنون 4٫55 میلیارد سـاله است. حـالا این سن را با تاریخ چند ده هـزار سـالهٔ انسـان مقایسه کنید. هرچند که طبق بـرخی از نظریـات انسـان کمی پیش از

شش هزار سـال قبل نـیز بر روی کـرۀ زمین می‌زیسـته است.

6- فاصله تا خورشید

فاصلۀ زمین تا خورشـید در طـول یک دور گـردش آن در یک ســال، تغیــیر می‌کند اما به طــور میــانگین 92٫96 میلیون مایل از آن فاصله دارد؛ یعنی کمی کمـتر از 150 میلیون کیلومتر.

5- آب!

نزدیک به 71 درصد از سطح زمین را آب پوشـانده است که 97 درصد آن آب شور است.

4- چند نفر در زمین زندگی کرده‌اند؟!

می‌دانید تاکنون چند نفر بر روی زمین زنـدگی کرده‌انـد؟ هیچ‌کس رقم دقیقی از آن ندارد اما دفــتر مرجع جمعیت بر اساس یک پژوهش به یک عدد 108 میلیـاردی رسـیده است. این عـــدد به این معـــنی است که جمعیت هفت میلیاردی کنونی زمین در واقع 6٫5 درصد از کل جمعیت زمین تاکنون است.

4- صحراهای زمین را سنگ‌ریزه‌ها پوشانده‌اند!

تصور همۀ ما از صحرا و بیابان، یک زمین پوشیده از شن است اما واقعیت این است که 85 درصد از صــحراهای زمین از شن نیســت، بلکه از ســنگ و ســنگ‌ریزه شــکل گرفته است.

2- زمین میلیون‌ها گونه‌ی زنده دارد!

طبق برآوردی که در سال 2011 انجام شده‌است، نزدیک به 8٫7 میلیـون گونه موجـود زنـده بر روی زمین وجـود دارد که 6٫5 میلیون گونه از آن‌ها بر روی خشـکی و 2٫2 میلیون گونه در آب زندگی می‌کنند.

1- قمرها

زمین دارای یک قمر است اما هر از گاهی تعداد قمرهای آن به دو نـــــیز می‌رسد! کمی عجیب است اما گـــــاهی سـیارک‌ها و سـنگ‌های آسـمانی در مـدار گـرانش زمین گرفتار می‌شوند و پس از مدتی گــردش به دور زمین، از مدار جدا شده و به اعماق فضا بازمی‌گردند

واقعیت عجیب و شگفت‌انگیز درباره نجوم

اگرچه انسان هزاران سال است که به مطالعه آسمان‌ها و کیهان پرداخته، اما هنوز اطلاعات بسیار اندک و ناچیزی پیرامون فضا و جهان اطراف خود دارد. هم‌چنان که در راستای افزایش دانش و آموخته‌های خود گام برمیداریم، هر روزه با مسائل شگفت‌آور جدیدتری آشنا می‌شویم و این درحالیست که برخی از آن‌ها بسیار پیچیده و گیج‌کننده می‌باشند. در ادامه این مقاله به مجموعه‌ای از شگفت‌انگیزترین، جالب‌ترین و عجیب‌ترین حقایق نجوم و دانش ستاره‌شناسی اشاره خواهیم نمود.

10- انرژی تاریک

دانشمندان بر این باورند که ما فقط قادر به دیدن 5 درصد از ماده در جهان هستی می‌باشیم. این در حالیست که باقی کیهان از ماده‌ای نامرئی به نام «ماده تاریک» و هم‌چنین نوع اسرارآمیزی از انرژی به نام «انرژی تاریک» تشکیل شده‌است.

9- ستارگان نوترونی

ستارگان نوترونی آن‌قدر چگال و متراکم می‌باشند که در مقام مقایسه، جرم یک قوطی کنسرو از مواد یک ستاره نوترونی، بیشتر از جرم کره ماه می‌باشد.

8- انرژی آزاد شده از خورشید

انرژی آزاد شده از خورشید آن‌قدر زیاد است که حتی تصور آن نیز دشوار است. انرژی آزاد شده از هسته

خورشـــید در هر ثانیـــه، معـــادل 100 میلیـــارد بمب اتم می‌باشد.

7- تلسکوپ

گالیله به اشتباه مخترع تلسکوپ نامیده شده‌است. نتـــایج مطالعـــات تاریخ‌دانـــان نشـــان می‌دهد مخـــترع اولین تلسکوپ یک عینک‌ساز هلندی به نام «یوهانس لیپرشی» بـوده است. درعین حـال گالیله نخسـتین فـردی می‌باشد که از ابزار تلسکوپ برای مطالعات نجومی و دانش فضا استفاده نموده است.

6- سیاه چاله‌ها

سیاه‌چاله‌ها آن‌قدر فشـرده و چگـال بـوده و چنـان جاذبه شدیدی تولید می‌نمایند که حتی نـور نـیز نمی‌تواند از آن فـــرار نماید. فیزیکـــدانان نظـــری پیش‌بیـــنی می‌کنند که شرایطی وجود دارد که تحت آن نور قادر به فـــرار است. (این وضعیت «تابش‌هاوکینگ» نامیده شده‌است)

5- نور ستارگان و کهکشان‌ها

رسـیدن نـور سـتارگان و کهکشـان‌های دور به ما آن‌قـدر زمـــان می‌بـــرد که آن‌چه ما امـــروز می‌بیـــنیم در واقع وضعیت این اجرام را در صدها، هزاران و حتی میلیون‌ها ســـال قبل نشـــان می‌دهد. از این‌رو همـــانطور که به آسمان می‌نگریم به‌راستی سفری در زمان و گذشته‌های بسیار دور داریم.

4- انفجار ابرنواختری

سحابی خرچنگ به‌واسطه یک انفجار ابرنواختری در سال 1054 میلادی به وجود آمد. منجمان عرب و نیز ستارشناسان چینی در آن زمان اشاره کرده‌اند که این انفجار آن‌قدر درخشان بوده که برای ماه‌ها باعث روشنی آسمان شب شده و حتی در روشنی روز نیز قابل مشاهده بوده است. انرژی آزاد شده در هسته خورشید در هر ثانیه، معادل 100 میلیارد بمب اتم می‌باشد.

4- شهاب‌ها

شهاب‌ها معمولاً فقط ذرات ریز گردوغبار در حال سقوط از میان جو زمین می‌باشند. دنباله‌دارها گاهی اوقات از میان مدار زمین عبور کرده و ردی از گردوغبار را در مسیر پشت سر خود بر جای می‌گذارند. سپس همانطور که زمین در مسیر حرکت خود از میان این گردوغبار عبور می‌کند، این ذرات داغ شده و رگه‌هایی از نور در آسمان شب نمایان می‌سازند.

2- عطارد

اگرچه عطارد نزدیکترین سیاره به خورشید است اما بااین‌حال گاهی اوقات دمای آن تا منفی 280 درجه فارنهایت می‌رسد. اما چرا؟

از آن‌جا که سیاره عطارد تقریباً هیچ اتمسفری ندارد، لذا هیچ‌چیز برای به دام انداختن و نگه داشتن گرما در نزدیکی سطح آن وجود ندارد. از این‌رو نیمه تاریک سیاره عطارد (سمتی که از خورشید دور است) بسیار سرد است.

1- زهره

اگرچه سیاره زهره نسبت به خورشد، در فاصله‌ای دورتر از سیاره عطارد قرار دارد، اما به طــور قابل ملاحضه‌ای داغ‌تر از عطــارد است. علت این امر جو غلیظ و مــتراکم سیاره زهره است که باعث حفظ گرما در نزدیکی ســطح سیاره می‌شود.

ویژگی مهم که انسان‌ها را از حیوانات متمایز می‌کند

از هر نظـــری که نگـــاه کـــنیم، انســـان‌ها موجـــودات عجیب‌وغریبی هستند. انسان‌ها تنها گونه‌هایی هستند که با مغز پر ظـرفیت خـود دنیـای اطرافشـان را به شـدت تغیـیر داده‌اند. اما چه ویژگی‌هـایی در ما هست که ما را از دســـته حیوانـــات جـــدا و «انســـان» می‌کند. مطمئن هسـتیم خیلی از این ویژگی‌ها شـما را حـیرت‌زده خواهد کرد.

10- توانایی تکلم

انسان‌های مدرن دارای اسـتخوان لامی (Hyoid)ـ کوتـاه شـده هسـتند که در طی فرآیند تکامل به وجـود آمـده و تغیـــیر کـــرده است. اســـتخوان لامی یک اســـتخوان نعل اسبی شکل است که زیر زبان قـرار دارد. این اسـتخوان به اســـتخوان‌های دیگـــری در بـــدن وصل نیست و همین اســـتخوان است که به ما اجـــازه می‌دهد که کلمـــات را واضح بیان کنیم.

9- ایستادن روی دو پا

در میان همه نخسـتینیان، انسـان‌ها تنها گـونه‌ای هسـتند که روش اصـــلی راه رفتنشـــان روی دوپا است. خب این چه مزیـــتی بـــرای ما دارد؟ دانشـــمندان بر این باورند که همین ویژگی بـاعث شده‌است که دسـتان ما آزاد بماند و ما از آن‌ها برای کار با ابزار استفاده کنیم.

اما این دستاورد بزرگ هزینه بزرگی هم به همراه داشته است. لگن انسـان بـرای راه رفتن روی دوپا تکامل پیـدا کـرده است. این ویـژگی را با مغز و در نتیجه سر بـزرگ

نوزاد انسان جمع کنید تا بدانید چـرا زایمـان انسـان‌ها به شکل خطرناکی سخت‌تر از زایمان حیوانات است. چقـدر خطرناک؟ تا همین قرن پیش مهم‌تـرین عامل مرگ‌ومـیر زنان، مرگ‌ومیر در هنگام یا پس از زایمان بوده است!

یکی دیگر از مشـکلاتی که ایسـتاده بـودن بـرای انسـان ایجـاد کـرده است گـودی کمـری است یا همـان انحنـای سـتون مهره‌ها در نزدیک پاهاست که بـرای حفظ تعـادل انسـان در هنگـام راه رفتن و ایسـتادن ضـروری اسـت، همین انحنا باعث می‌شود که که انسان‌ها معمـولا از درد و کشیدگی عضلات کمر در عذاب باشند.

8- بی‌مو بودن

ما در مقایسه با پسر عموهـای ژنـتیکی خـود بسـیار بی‌موتر هستیم. البته به شـکل تعجب‌آوری یک اینچ مربع از پوست انسـان فولیکول‌هـای مـوی بیشـتری از بقیه نخسـتینیان دارد، اما انسـان‌ها اغلب موهـای نـازک‌تر، کوتاه‌تر و روشن‌تری دارند.

7- دستان انسان

بـرخلاف بـاور رایج مـردم، انسـان‌ها تنها نخسـتینیانی نیستند که دارای انگشت شست قابل خم شـدن هسـتند، اکـثر نخسـتینیان این قـابلیت را دارا هسـتند. حـتی می‌توانیم بگـوییم از آن‌جـایی که ما مثل خیلی نخسـتیان دیگر شست پـای قابل خم شـدن نـداریم، در این زمینه عقب‌تر از نخستینیان هستیم. اما چـیزی که ما انسـان‌ها را متمایز می‌کند، این است که می‌توانیم شست دستمان را در عـرض انگشـتان دیگر حـرکت دهیم. هم‌چـنین می‌تـوانیم انگشت حلقه و انگشت کوچک خـود را به

شست بچسبانیم و فشـار دهیم. این ویـژگی است که به انسان را مجهز پنچه‌ای قدرت‌مند می‌کند و این امکـان را به انسـان می‌دهد که به شـکل خـوبی از ابـزار اسـتفاده کند.

6- مغزهای غیر عادی

بدون شک مهم‌ترین ویژگی‌ای که ما را از حیوانــات دیگر متمایز می‌کند مغز خارق‌العـاده ماست. اما یادمـان باشد انسـان‌ها بزرگ‌تـرین مغزهـای دنیا را ندارند. این رکـورد متعلق به وال‌هـای اسـپرم است. راسـتش را بخواهید ما نســبت به انــدازه بــدنمان هم دارای بزرگ‌تــرین مغز نیستیم. خیلی از پرندگان هسـتند که مغزشـان بیش از 8 درصد جــرم بدنشــان را تشــکیل داده است. درحالی‌که نسـبت وزن مغز ما به بـدنمان 2٫5 درصد است. اما مغز انسان که در حالت بلوغ حدود 1٫36 کیلوگـوم وزن دارد، به نوع بشر قدرت تفکر منطقی و فکر مستقلی می‌دهد که خارج از توان همه حیوانـات دیگر است. این مغز دلیل شاهکارهای موتزارت، اینشتین و همه نوابغ دیگر است.

5- لباس پوشیدن

گرچه می‌تــوان اسم نخســتینیان برهنه را بر انســان‌ها گذاشت، اما در واقع ما لباس می‌پوشیم. این هم یکی از ویژگی‌هایی است که در قلمـرو حیوانـات بی‌نظـیر است (البته جدای لباس‌هایی که ما برای حیوانات خـانگی خـود می‌سازیم)

تکامل لباس‌هـای انسـان حـتی بـاعث ایجـاد تغیـیراتی در تکامل بقیه حیوانـات هم شده‌است. شـپش بـدن انسـان،

برخلاف بقیه هم‌دسته‌هایش به لباس می‌چسبد و نه به موی بدن.

4- آتش

توانایی انسان در کنترل آتش، توانست نور روز را به شب بیاورد و اجداد ما را کمک کند که در شب بهتر ببینند و دردندگان شب شکار را از خود و غارهای‌شان دور نگه دارند. گرمای شعله‌های آتش مردم را از سرمای هوا حفظ کرد و باعث شد که بتوانیم در نواحی سردسیر مهاجرت کنیم. البته آتش به ما آشپزی را هدیه داده است، تکنیکی که خیلی از زیست‌شناسانِ تکاملی باور دارند نقش بسیار مهمی در تکامل ما بازی کرده است. غذاهای پخته شده خیلی راحت‌تر جویده و هضم می‌شوند و احتمالاً در کوچک‌شدن دندان‌ها و روده‌های انسان مؤثر بوده‌اند.

4- سرخ شدن!

انسان‌ها تنها گونه‌هایی هستند که سرخ می‌شوند! (این سرخ شدن معمولاً در گونه‌ها و گوش‌ها و به دلایلی مثل خجالت کشیدن و... اتفاق می‌افتد)

داروین از این پدیده به عنوان «عجیب‌ترین و انسانی‌ترین نمایش احساسات» نام می‌برد. در میان هنوز بر سر این که چرا انسان‌ها از خجالت سرخ می‌شوند توافقی نیست. ابزار غیر ارادی احساسات درونی که نتیجه این ویژگی است به چه کاری می‌آید؟ معمول‌ترین باور این است که کمک می‌کند که انسان‌ها راستگو بمانند و در واقع به گروه انسان‌ها کمک می‌کند.

2- دوران کودکی طولانی

انسان‌ها در مقایسه با همه نخستینیان دیگر دیرتر از چتر حمایت والدینشان خارج می‌شوند. اما سؤال این‌جاست که چرا؟ درحالی‌که در اصول تکامل زودتر به بلوغ رسیدن یعنی تولید مثل بیشتر. مغزهای بزرگ و پیچیده انسان‌ها می‌تواند یکی از توضیح‌های قانع کننده را ارائه دهد. این مغزها قاعدتاً زمان بیشتری برای بزرگ شدن و زمان بسیار بیشتری برای یادگرفتن لازم دارند.

1- زندگی بعد از پایان فرزندآوری

اکثر حیوانات تا روز مرگشان توانایی تولید مثل دارند و تا مرگشان هم تولید مثل می‌کنند. اما زنان مدت بسیار زیادی پس از از دست دادن توانایی تولید مثل در زمان یائسگی به زندگی خود ادامه می‌دهند. این مسئله ممکن است به دلیل پیوندهای اجتماعی انسان‌ها تکامل پیدا کرده باشد. در خانواده‌های گسترده، مادر بزرگ‌ها می‌توانند بقا و موفقیت خانواده‌های‌شان را تا زمانی طولانی بعد از این که دیگر توان بچه‌دار شدن را داشته باشند، تضمین کنند

طراحی بسیار جالب برای ساختمان‌ها در سراسر جهان

بـرای خلاقیت هیچ محـدودیتی وجـود نـدارد و بنـابراین به‌وجـود آمـدن شـاهکارهایی تماشـایی و بـاورنکردنی در سـاختمان‌ها هرگز متوقف نمی‌شـود. گـاهی این طراحی‌ها به‌قـدری منحصـربه‌فرد هسـتند که به‌سـختی می‌توان امکان خلق چنین دستاوردی را پذیرفت. ساختار ساختمان‌های امروزی درحال بزرگ‌تر شدن، بلندتر شدن و باورنکردنی‌تر شدن هستند. در تحقیقی که انجام شـد، لیست زیر جزء خیره‌کننده‌ترین ساختمان‌هایی هستند که تا به‌حال ساخته‌شده‌اند.

10- عمارت آنتیلیا

محل: بمبئی، هندوستان

مهندس: پرکینز و ویل

مدت ساخت: 2007 تا 2010 میلادی

ویژگی متمایز: تاج محل قرن 21

این ساختمان یک عمارت 27 طبقه در هندوستان است. گفته می‌شـود که این سـاختمان یکی از گرانقیمت‌تـرین سـاختمان‌های اقـامتی در هندوسـتان است چـون در گران‌ترین خیابان جهـان واقع شـده؛ قیمت زمین در این خیابان معادل 25 هزار دلار برای هر مترمربع است. این سـاختمان در جنـوب بمبـئی و در خیابـان اتاموند بر روی تپـهٔ کومبـالا قـرار گرفته و متعلق به میلیـاردر هنـدی، رئیس صنایع ریلاینس، مـوکش آمبـانی است. زنـدگی در این عمـارت بسـیار مجلل است و 600 خـدمتکار بـرای

انجام کارهای مختلف آن استخدام شده‌اند. این ساختمان به نام تاج محل قرن 21 هم مشهور است.

9- برج خلیفه

محل: دبی، امارات متحدهٔ عربی

مهندس: اتکینز

مدت ساخت: 2004 تا 2010

ویژگی متمایز: بلندترین ساختمان جهان

برج خلیفه با ارتفاع 828 متر، بلندترین ساختمان جهان است. این ساختمان در 4 ژانویه 2010 افتتاح شد و به قسمتی از مرکز تجاری شهر تبدیل شد. برای ساخت این بنا 1٫5 میلیارد دلار هزینه شده؛ رئیس این پروژه گفته‌است که هزینهٔ دفتر این برج به‌تنهایی 4000 دلار در هر فوت‌مربع بوده است. در ابتدا اسم این بنا برج دبی بود اما بعداً در سال 2007 به افتخار خلیفهٔ امارات، بن زاید النهیان که در جریان رکود اقتصادی جهان از پیشرفت این پروژه حمایت کرد، به نام برج خلیفه نامیده شد.

8- مرکز فرماندهی گازپروم

محل: سن‌پترزبورگ، روسیه

مهندس: گروه مهندسین RMJM

مدت ساخت: از سال 1993

ویژگی متمایز: یکی از بلندترین ساختمان‌های جهان که در طول روز رنگش بر اساس محل خورشید 10 بار تغییر می‌کند.

این ساختمان منحصربه‌فرد متعلق به شرکت گازپروم که بزرگ‌ترین شرکت استخراج گاز در جهان است می‌باشد. ساکنان محلی اسم این بنا را «ذرت با پوسته» گذاشته‌اند. جنبهٔ بسیار جالب این بنا آن‌است که سطح کریستالی آن در طول روز 10 بار نسبت به محل قرار گرفتن خورشید تغییر رنگ می‌دهد. این ساختمان شیشه‌ای عظیم‌الجثه 300 متر ارتفاع دارد که این دومین دلیل شهرت آن است.

7- دفتر مرکزی شهر جهانی پنانگ

محل: جزیرهٔ پنانگ، مالزی

مهندس: شرکت مهندسی آسیمپ توت

مدت ساخت: از سال 2002

ویژگی متمایز: شهرسازی و زیبایی

این شهر کوچک در یکی از جزایر مالزی 185 هکتار زمین را اشغال کرده و داخل آن 2 برج خودنمایی می‌کنند. ارتفاع هر یک از این برج‌ها 200 متر است. طراحی منحصربه‌فرد این ساختمان توسط شرکت مهندسی آسیمپ توت و تحت نظرهانی رشید و لیز آن کوتور انجام شده‌است. ساخت این بنا بحث و جدل‌های بسیاری به‌همراه داشت و مورد انتقاد قرار گرفت اما نهایتاً بعد از 15 سال به پایان رسید. مناظر زیبا و خوش‌منظرهٔ اطراف، زیبایی و وقار این بنا را افزایش

می‌دهند و نمـادی باشـکوه از مـیراث مـالزی در پیش‌رو می‌آورد.

6- برج روسیه

محل: موسکو، روسیه

مهندس: فاستر و همکاران

مدت ساخت: از تاریخ 18 سپتامبر 2007

ویژگی متمایز: آسمان‌خراش روسیه

سـاختمان نیمه‌تمـام این آسـمان‌خراش در مرکز بین‌المللی تجارت روسیه در موسـکو قـرار دارد. سـاخت آن از 18 سپتامبر 2007 آغاز شد اما کم‌کم تا ماه ژوئن 2009 متوقف شد و به یک پارکینگ محلی تبـدیل شد. قرار بود این برج 118 طبقه داشته باشد و مسـاحت آن 520 هزار مترمربع باشد؛ این ساختمان فضـای پارکینگ کـافی بـرای 3680 اتومبیل را داشت. با وجودی‌که 2 میلیـارد دلار بـرای سـاخت آن هزینه شـده اما به‌دلیل اختلاف نظر سرمایه‌گذاران ساخت آن متوقف شد.

5- هتل سونگ جیانگ

محل: منطقهٔ سونگ‌جیانگ، شانگهای، چین

مهندس: اتکینز

مدت ساخت: در سال 2009 تکمیل شده‌است.

ویژگی متمایز: ساخته‌شده در معدن سنگ

این هتل بسیار مجلل و شیک در شانگهای، جایزهٔ بین‌المللی مسابقهٔ طراحی را برده است. این یک هتل 5 ستاره است و روبه‌روی آن یک معدن سنگ است که از آب پر شده و زیبایی مناظر اطراف آن را چند برابر کرده است. طراحی مفهومی و خیره‌کنندهٔ این هتل نظر هر بیننده‌ای را به‌خود جلب می‌کند. این هتل یک اقامتگاه 400 تختخوابی است که 2 طبقه بلندتر از سطح معدن 200 متری است. این هتل اتاق‌هایی برای پذیرایی از مهمانان در زیر آب دارد. سالن اجتماعات، سالن‌های پذیرایی، کافی‌شاپ و مراکز ورزشی هم از دیگر جنبه‌های این هتل هستند.

4- هتل رگاتا

محل: جاکارتا در اندونزی

مهندس: اتکینز

ویژگی متمایز: پیروی از مضامین طبیعی

هتل رگاتا یک ساختمان بزرگ است که با 10 برج کوچک احاطه شده‌است و چهارمین ساختمان منحصربه‌فرد در جهان است. این ساختمان با در نظر گرفتن مفاهیمی از دریا ساخته‌شده و گفته شده که این 10 برج کوچک نشانهٔ کشتی‌های بادبانی هستند و برج بزرگ‌تر نماد فانوس دریایی است. ساختمان اصلی یا همان فانوس دریایی همهٔ توجهات را به‌خود جلب می‌کند زیرا غیرقابل‌باورترین طراحی‌ای که تابه‌حال دیده‌شده را دارد.

4- دفتر اصلی شبکهٔ تلویزیونی CCTV

محل: چین

مهندس: دفتر مهندسی طراحی ساختمانی شـرق چین و موسسهٔ تحقیقات

مدت ساخت: از تاریخ 1 ژوئن 2004 ساخت آن شـروع شده

ویژگی متمایز: شکل افراطی و رادیکال

دفـتر اصـلی تلویزیـونی چین یک آسـمان‌خراش است که ارتفـاع آن به 234 مـتر می‌رسد و 44 طبقه دارد. این سـاختمان در مرکز تجـاری شـهر بیجینگ قـرار دارد و سـاخت آن در ژانویـهٔ 2008 به پایـان رسیده‌است. این ساختمان نسبت به برج‌های سـنتی متفـاوت است و از 6 بخش افقی و عمـودی تشـکیل شده‌است. از آن‌جایی‌که این ساختمان در یک محلهٔ زلزله‌خیز ساخته‌شده، سـاخت آن با چالش‌هـای بسـیاری همـراه بوده‌است. یک راننـدهٔ تاکسی به‌خـاطر شـکل این سـاختمان، اسم مسـتعار دا کوچا را بـرای آن انتخـاب کـرده که به معـنی «شـورت پاچه‌دار بزرگ» است.

2- ساختمان مخروطی در شیکاگو

محل: شیکاگو، ایلینوی در آمریکا

مهندس: سانتیاگو کالاتراوا، پرکینز و ویل

مدت ساخت: از تاریخ 25 ژوئن 2007 ساخت آن شروع شده

ویژگی متمایز: شکل مخروطی

ســاختمان مخــروطی شــکل شــیکاگو که هنــوز تکمیل نشده‌است، در شهر شیکاگو در ایالت ایلینوی قـرار دارد. به‌خاطر بحـران اقتصـادی که در سـال 2008 آغـاز شـد، ساخت این بنا به تعویق افتاده‌است. این ساختمان قــرار بود با ارتفاع 610 متر و 150 طبقه، بلندترین ساختمان جهان باشد.

1- برج آبی

محل: شیکاگو، ایلینوی در آمریکا

مهندس: جین گنگ

مدت ساخت: 2007 تا 2009 میلادی

ویژگی متمایز: نمای موجی‌شکل و بلنـدترین سـاختمانی که تا به‌حال توسط یک زن طراحی شده

این بـرج 86 طبقه دارای واحـدهای تجـاری و مسـکونی می‌باشد و در نزدیکی ساحل در مرکز شهر شیکاگو قرار دارد. طراحی این ساختمان توسط گروهی به سرپرستی جین‌گنگ انجام شده. ارتفاع این آسمان‌خراش 262 مـتر است و هر طبقه 1500 مترمربع وسعت دارد. بالکن‌های وســیع، اســتخر، جکــوزی، مســیر پیــاده‌روی و محل روشن‌کردن آتش بخش‌هـــای مختلف این ســـاختمان موجی‌شکل هستند.

مورد عجیب و غریب از شگفتی‌های دنیای حیوانات

طبیعت پر است از شگفتی و رمز و راز و البته چیزهای عجیب‌وغریب! چشم‌های مستطیلی، سلاح‌های دفاعی عجیب، موجودی به شکنندگی چینی، میوه‌های سمی و کشنده و موارد شگفت‌انگیز دیگر.

در این پست با ده شگفتی دنیای حیوانات آشنا خواهیم شد: توانایی‌ها و ناتوانی‌های باورنکردنی موش‌ها، بینایی عجیب بزها و اسب‌ها و نام‌های شگفت‌انگیز برای گوریل‌ها.

10- موش‌های شعبده‌باز

حقیقت شگفت‌انگیز: موش‌ها می‌توانند از سوراخی به قطر یک خودکار معمولی بگذرند.

در فصل تابستان موش‌ها معمولاً بیرون از خانه‌ها به سر می‌برند. اما با آغاز فصل سرما به گرمای خانه‌های ما پناه می‌آورند. از آن‌جایی که این موجودات جمجمه‌ای نرم دارند و در جویدن نیز ماهر هستند، سوراخی به قطر یک خودکار معمولی (6 میلی‌متر) برای آن‌ها کافی است تا وارد خانه شوند.

در داخل خانه نیز موش‌ها به جویدن همه چیز ادامه خواهند داد حتی بتن، فلزات و پلاستیک.

بر خلاف باور عامه، موش‌ها معمولاً پنیر دوست ندارند بلکه فقط گاه گاهی سراغش می‌روند. موش‌ها می‌توانند تا ارتفاع 46 سانتی‌متر بپرند، قادرند شنا کنند و توانایی حرکت به صورت افقی یا سر و ته را دارند.

بـرای این که خانه خـود را از دست موش‌ها در امـان نگه داریـد، با یک خودکـار درزهـای خانه را بررسی کنیـد، اگر خودکار وارد درزها شـد، پس موشـها هم می‌توانند از آن وارد شوند.

9- چشم‌های مستطیلی

حقیقت شگفت‌انگیز: بر خلاف بیشتر موجـودات، مردمک چشمان بزها مستطیلی شکل است.

معمولاً ما مردمک چشم را به شکل گـرد تصـور می‌کـنیم شاید چون مردمک چشم انسـان‌ها گـرد است اما بزها (و بیشتر حیوانات سم‌دار) دارای شکاف‌های مردمکی افقی هستند که در حالت گشاده به شکل مستطیل در می‌آید.

این نوع مردمـک، بـاعث می‌شـود بینـایی بزها 320-340 درجه را پوشش دهـــد؛ این یعـــنی آن‌ها عملاً می‌توانند تمام فضای پیرامون خـود را بـدون نیـاز به حـرکت ببینند (بینـایی انسـان 160-210 درجه را پوشش می‌دهد). در نتیجه، حیواناتی که مردمک‌های مسـتطیلی شـکل دارنـد، به دلیل برخـورداری از مردمک‌هـای بزرگ‌تر دید بهـتر و وســیع‌تری دارند. البته در طـــول روز مردمک چشم این حیوانات برای محدود کردن ورود نـور به چشـم، بسـته‌تر می‌شود.

جالب است بدانید مردمک چشم اختاپوس هم مسـتطیلی شکل است.

8- نقطه کور عجیب اسب‌ها

حقیقت شـــگفت‌انگیز: اسب‌ها نمی‌توانند درست مقابل خود را ببینند.

زاویه دید اسب‌ها به طـور قابل تـوجهی عـریض است و می‌توانند تا 350 درجه اطــراف خــود را ببیند (و البته چشم‌های آنـان بزرگ‌تـرین چشم‌ها در میـان پسـتانداران ساکن خشکی است). اما این حیوانات باشــکوه دو نقطه کور دارند یکی درست مقابلشــان و دیگــری درست پشت سرشان.

اسب‌ها نمی‌توانند رنگ قرمز را ببینید و بینـــــایی آن‌ها 33/20 است (مقایسه شـود با بینـایی انسـان در حـالت عادی که 20/20 می‌باشد).

7- و باز هم موش‌ها: یک حقیقت حال به هم زن

حقیقت شگفت‌انگیز: موش‌ها نمی‌توانند استفراغ کنند.

موش‌ها به دلیل دیـواره‌ای که بین دو شـکم خـود دارند و نـیز به علت عـدم توانـایی کنـترل عضـلات دیـافراگم که برای استفراغ کردن لازم است، نه می‌توانند بـالا بیاورند و نه می‌توانند آروغ بزنند.

خرگوش‌ها و خوکچه‌های هندی نــیز فاقد این توانایی‌اند. به همین دلیل موش‌ها بیشتر در معرض مسمومیت قـرار دارند (و به همین دلیل از سم و مـــرگ مـــوش بـــرای جلوگیری از هجوم موش‌ها استفاده می‌شود).

بــرای جــبران این مســئله، موش‌ها ابتــدا فقط به غــذا ناخنک می‌زنند تا ببینند حـــــالت تهـــــوع می‌گیرند یا نه (درست است که این جونــدگان نمی‌توانند بــالا بیاورنــد، ولی حالت تهـوع را که می‌فهمند!)، و اگر مشـکلی پیش نیامد، بقیه غذا را نوش جان می‌کنند.

6- گوریلا گوریلا گوریلا (Gorilla Gorilla Gorilla)

حقیقت شـــــگفت‌انگیز: نـــــام علمی گوریل «Gorilla Gorilla Gorilla» می‌باشد.

البته این نام علمی تـیره خاصی از گوریل‌ها است یعـنی گوریل زمین‌هـــای پست غـــربی (Western Lowland Gorilla) (که پرجمعیت‌ترین نیز می‌باشد).

به دلیل نامعمولی، اسم‌های عجیـبی بر روی گوریل‌هـای بیچاره گذاشته شده گوریلا گوریلا گوریلا، گـوریلا گـوریلا دیلی (Gorilla gorilla diehli)، گوریلا برینگی برینگی (Gorilla beringei beringei)، گوریلا برینگی گروایری (Gorilla beringei gruaeri)ـ البته بوینـدی گـوریلا (Bwindi Gorilla، تیره‌ای از گوریلا برینگی) هنوز نام سه جمله‌ای نـدارد. اگر این مـورد شـما را گیج کـرد نگـران نباشید. ما هم دست‌کمی از شما نداریم!

5- قوهای خشمگین (Swans)

حقیقت شـگفت‌انگیز: یک قو می‌تواند بـازوی انسـان را بشکند.

اگر اهل غـــــذا دادن به قوها در پارک‌ها و مکان‌هـــــای عمـومی هسـتید، بهـتر است فکر نـاز کردنشـان را از سرتان بـاز کنید و به تماشـای این موجـودات زیبا از دور اکتفا نمایید! قوها نســبت به جوجه‌هـــای خـــود بســیار حساس هسـتند و از بال‌هـای بسـیار نیرومند خـود بـرای دفـاع از خـود در برابر سگ‌ها (و گـاه انسـان‌ها) بهـره می‌برند.

طول بال قوها در حالت باز به حدود 2٫75 متر می‌رسد. در سـال 2001 در ایرلنـد، مـرد جـوانی که یک قو را

عصبانی کـرده بـود، نهایتـاً با یک پـای شکسـته از صـحنه نبرد برگشت.

در سال 2002 هم بـازوی مـرد دیگـری توسط یک قـوی خشمگین شکست.

4- عنکبوت شکننده

حقیقت شــگفت‌انگیز: اگر یک رتیل (tarantula)ــ را از بالا به زمین بیندازید، بدنش از هم می‌پاشد.

پیش از هر چیز بهتر است بدانید نیش رتیل برای انســان بی‌خطر است مگر این که فرد به آن آلـرژی داشـته باشد (البته جای گازگرفتگی رتیل‌ها بسیار دردناک است).

هم‌چــنین، بعضی از انــواع رتیل می‌توانند موهــای روی پاهـای خـود را پرتـاب کنند که در صـورت فـرو رفتن در پوست انســان، درد بســیاری ایجــاد خواهد کــرد. خب، برگردیم به حقیقت شگفت‌انگیزمان.

رتیل‌ها مانند خرچنگ‌ها اســکلت خــارجی دارند (یعــنی استخوان‌بندی‌شـان در قسـمت بـیرونی بدنشـان است). آن‌ها هر چند وقت یک بـــار این اســـکلت خـــارجی را می‌اندازند. به این شـــــــــکل که به پشت می‌افتند و پوست‌اندازی می‌کنند. از آن‌جایی که این اسکلت خارجی بسیار ظریف و شکننده است، اگر یک رتیل را از ارتفـاع کم به پایین بیندازید، بـدنش دچـار شکسـتگی می‌شـود و می‌میرد.

4- ادویه ترسناک

حقیقت شگفت‌انگیز: جوز هندی (Nutmeg)ـ سمی است.

جوز هندی ماده‌ای توهم‌زا است که معمولاً به عنوان ادویه در غذا مورد استفاده قرار می‌گیرد. این گیاه هم‌چنین سمی است و همراه با عوارض بسیار وحشتناک می‌تواند باعث مرگ شود.

مصرف دو گرم جوز هندی اثری مشابه آمفتامین دارد اما درعین‌حال می‌تواند موجب حالت تهوع، تب، و سردرد نیز بشود. مصرف 7٫5 گرم جوز باعث تشنج می‌گردد، و خوردن 10 گرم از آن موجب توهم می‌شود.

خوردن یک میوه کامل جوز می‌تواند به «جنون جوز» بینجامد که شامل احساس یک فاجعه قریب‌الوقوع، گیجی و پریشانی می‌باشد. تاکنون دو مورد مرگ در اثر مصرف جوز هندی گزارش شده‌است (یک بار در سال 1908 و یک بار در سال 2001).

2- برگ‌های لرزان

حقیقت شگفت‌انگیز: گیاه تلگراف (telegraph plant) دارای قابلیت حرکت سریع است حتی در نبود باد.

گیاه تلگراف یک گیاه گرمسیری است که اغلب در آسیا و هم‌چنین منطق اقیانوسیه یافت می‌شود.

این گیاه این توانایی شگفت‌انگیز را دارد که برگ‌هایش را تکان دهد تا بیشترین میزان نور خورشید را به خود برساند (برگ‌های آن می‌توانند بچرخند یا بالا و پایین بروند).

البته گیاهان دیگری نیز هستند که توانایی حرکت دادن خود را دارند (مثلاً ونوس مگس‌خوار) اما گیاه تلگراف از همه عجیب‌تر و مرموزتر است. البته باید توجه شود که وقتی می‌گوییم «حرکت سریع»، این واژه را نسبت به گیاهان به کار می‌بریم، به این معنا که حرکت آن توسط چشم قابل مشاهده است.

1- بمباران سوسکی

حقیقت شگفت‌انگیز: سوسک بمب‌افکن (Bombardier Beetle) برای دفاع از خود مایعی جوشان پرتاب می‌کند.

سوسک بمب‌افکن موجودی است بسیار پیچیده با یک توانایی حیرات‌انگیز و منحصربه‌فرد: مکانیزم دفاعی این سوسک به گونه‌ای است که در هنگام احساس خطر، به سرعت و تا 70 بار از شکم خود مایعات شیمیایی بسیار داغ به بیرون پرتاب می‌کند. مایعی که از شکم او پرتاب می‌شود ترکیبی است از آب اکسیژنه و هیدروکینون که در بدن سوسک با هم ترکیب شده، واکنش شیمیایی ایجاد می‌کنند.

این مایع برای حشرات کوچک کشنده است و تماس با آن می‌تواند برای انسان بسیار دردناک باشد.

غذای گیاهخواران که واقعا گیاهی نیستند

برخی از غذاهایی که گیاهخواران مصرف می‌کنند، کاملا هم گیاهی نیستند. شاید در روند تولید آن‌ها موادی به این غذاها افزوده شود که از ترکیبات حیوانی به‌دست آمده است. با عجیب‌ترین همراه باشید تا با برخی از این خوراکی‌ها آشنا شوید.

شاید باورتان نشود اما بسیاری از مواد غذایی که گیاهخواران مصرف می‌کنند، مقداری ترکیب حیوانی پنهان نیز دارد که کمتر کسی متوجه آن می‌شود. این عناصر شامل موادی از جمله شکر می‌شوند که در خوراکی‌هایی مثل بستنی وانیلی ترکیب می‌شود و ممکن است این شکر از ترشحات بدن سگ آبی گرفته شده باشد.

9- پنیر پارمسان

پنیر غذایی است که گیاه‌خواران از همه چیز بیشتر دوست‌دارند. بااین‌حال اگر با نگاه کارشناسی به این قضیه نگاه کنیم، پنیر پارمزان گیاهی نیست. در تهیه پنیر پامزان آنزیمی به نام «مایه ماست» یا «مایه پنیر» استفاده می‌شود که از معده بره کوچک یا گوساله گرفته می‌شود. از این آنزیم برای انعقاد شیر مایع و تبدیل آن به کشک و آب پنیر استفاده می‌شود. همه پنیرهای سفت، از این آنزیم تولید می‌شوند اما پنیرهای دیگر از تخمیر کیموزین درست می‌شوند. اما هنوز هم بسیاری از پنیرهای پارمزان از مایه پنیر به‌عمل می‌آیند.

8- بستنی وانیلی

بســـیاری از بســـتنی‌های وانیلی که «طعم دهنـــده‌های طـبیعی» در فهرست مـواد تشـکیل دهنـده آن‌ها وجـود دارد، شـاید طعم و عطر وانیل خـود را از بـدن سگ آبی گرفته باشـند. سـازمان غـذا و دارو می‌گوید خـوردن این ماده که «جندبیدستر» نامیده می‌شود، ضرری بـرای بـدن نـــدارد اما اگر دوست ندارید چـــنین چـــیزی بخوریـــد، می‌توانید مواد غذایی گیاهی را جایگزین بستنی کنید.

7- موز

اگر گیــاهخوار هســتید یا به بــرخی از غــذاهای دریــایی حساسیت دارید، می‌توانید مـوز ارگانیک را جـایگزین این مــواد غــذایی کــرده و از خــوردن غــذاهایی مانند میگو جلوگیری کنید. بسیاری از موزهـایی که ارگانیک نیسـتند با آفت‌کش‌هــایی سم‌زدایی می‌شــوند که از موجــودات دریایی تهیه شده‌اند. این آفت‌کش‌ها ترکیبات باکتری‌کش هستند که عمر مفید میوه را افـزایش می‌دهند. آفت‌کش در پوست میوه نفوذ کرده و سپس به خود میـوه نـیز راه می‌یابد.

6- آب پرتقال

درحالی‌که ادعا می‌شـــود بســـیاری از آب پرتقال‌ها به حفظ سـلامت قلب کمک می‌کننـد، این آب میوه‌ها کـاملا طـبیعی نیسـتند. هر آب پرتقـالی که گفته شـود بـرای سـلامت قلب مفید اسـت، امگا 3 به تـرکیب آن اضـافه شده‌است. این امگا 3 از ماهی‌هـــایی مانند تیلاپیـــا، ساردین و ماهی کولی گرفته می‌شـود. در بـرخی مـوارد ویتامین دی که به آب پرتقال افزوده می‌شود، از لانولین گرفته می‌شود که یک ماده مـومی شـکل است و از پشم

گوسـفند به‌دست می‌آید. اگر می‌خواهید مطمئن شـوید که آب پرتقـالی که می‌نوشـید فقط از پرتقـال خـالص به‌دست آمـده و کـاملا طـبیعی است حتما آن را در خانه درست کنید.

5- قند سفید

شاید قند سفید که به آن قند تصفیه شده نیز می‌گوینـد، بـرای گیـاه‌خواران مناسب نباشد. اگرچه قند سـفید از نیشکر یا چغندر قند به‌دست می‌آید اما برای تصفیه آن از زغال استخوان استفاده می‌شود. معمولا از نیشکر برای جدا کردن آب میوه از پالپ آن استفاده شده و سپس آب میوه حـرارت داده می‌شـود. سـپس این آب میـوه توسط زغال استخوان سفید و تصفیه می‌شود که به قند تصفیه شده چنین سفیدی‌ای می‌بخشد.

4- خوراک مکزیکی (لوبیای آب پز، کوبیده و سرخ شده)

بسـیاری از گیـاهخواران لوبیا را به‌عنـوان پروتـئین جـایگزین گوشت می‌کنند اما هنگـام سـفارش دادن این غذای مکزیکی مراقب باشـید. آن‌ها این غـذا را با چـربی خوک درست می‌کنند. حتی ممکن است کنسـرو این غـذا نـیز به همین روش تهیه شـده باشد. پس اگر می‌خواهید این غـذا را بخوریـد، حتما مطمئن شـوید که غـذای مخصـوص گیـاهخواران باشد. حـتی بهـتر است به‌جـای رفتن به رستوران یا خرید کنسرو، این غـذا را به آسـانی در منزل تهیه کنید.

4- آبنبات قرمز

قبل از خرید شکلات‌های رنگی مطمئن شوید که در آن‌ها از رنگ‌های طبیعی استفاده شده‌است. در بعضی از آب میوه‌ها، ماست‌ها و بستنی‌ها نیز این رنگ‌ها استفاده می‌شوند که اصطلاحا به آن‌ها «کارمین» می‌گویند. اگرچه گفته می‌شود کارمین کاملا بی‌ضرر است اما رنگ قرمز این ماده از سوسک خرد شده تشکیل می‌شود! این سوسک‌ها در آمونیاک یا سدیم کربنات جوشیده می‌شوند تا رنگ قرمز از آن استخراج شود. پس اگر می‌خواهید شربت سوسک نخورید، مراقب باشید تا از این آبنبات‌ها نخورید!

2- آبنبات

علاوه بر این که در خوردن شکلات‌ها و آبنبات‌های قرمز رنگ باید دقت کنید، گیاهخواران باید مراقب آبنبات‌هایی که لایه سفتی از «شلاک» دارند نیز باشند. شلاک صمغی است که از پشت نوعی حشره گرفته می‌شود و در فهرست مواد تشکیل دهنده آبنبات، به‌عنوان «لعاب شیرینی‌پزی» شناخته می‌شود. شلاک حتی در لاک ناخن، اسپری مو، کود و جلا دادن لوازم خانگی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

1- بادام زمینی

هنگامی که بادام زمینی می‌خورید، شاید دارید سُم گاو را نیز همراه با آن می‌جوید. برخی از شرکت‌های تولیدکننده بادام زمینی به بادام زمینی‌ها ژلاتین اضافه می‌کنند تا نمک و مواد طعم دهنده‌ای که به آن اضافه می‌کنند بهتر به بادام زمینی‌ها بچسبد. ژلاتین از کلاژن به‌دست می‌آید که این ماده هم از استخوان، سُم و

بافت‌هـای هم‌بند گـاو تولید می‌شـود. پس بهـترین روش برای جلوگیری از مصرف چنین موادی این است که بادام زمیـنی سـاده بخرید و خودتـان در خانه به آن نمک یا هر طعم‌دهنده دیگری که دوست‌دارید، اضافه کنید.

فناوری که می‌تواند به بقـای زنـدگی بشر بر روی مـریخ کمک کنند

انســان از دیربــاز در پی کشف کهکشــان‌های مختلف و بررسی امکان زنده مانـدن در سـیارات دیگر بـوده است. حال آن‌که به تازگی چشـمه‌های امیـدی از وجـود آب‌هـای زیرسطحی بر روی مریخ کشف گردیده است.

وجود آب‌های یخ زده بر روی مریخ سؤال‌های متعـددی از جمله امکان بخار و تبدیل آن به اکسیژن و یا اسـتفاده از آن به منظـور کشت گیاهـان را به همـراه داشـته. این در حالیست که دمای عـادی سـطح مـریخ همـواره منفی 80 درجه فارنهـایت بـوده از این رو اگر خواهـان بقا بر روی مریخ هستیم بدون شک بایستی تغیـیراتی بر روی سـبک زندگی خود و شرایط موجود بر سطح سیاره سرخ ایجـاد کنیم. در همین رابطه در ادامه قصد داریم 6 فناوری که می‌توانند به بقای زندگی بشر بر روی مریخ کمک کنند را مورد بررسی قرار دهیم.

6- پخت غذا با پرینترهای سه‌بعدی

هرچند انسـان بـدون اکسـیژن و سـرپناه در خـارج از جو زمین لحظه‌ای نمی‌تواند دوام آورد، بااین‌حـــال این نکته را نیز به یاد داشته باشید که سوخت‌وسـاز بـدن نـیز یکی از عوامل حیاط بشر است که صـرفاً با خـوردن غـذا رفع می‌شـود؛ اما در زمـانی که خـاک مناسب بـرای پـرورش گیاهـان در مـریخ وجـود نـدارد چگونه می‌تـوان غـذا تهیه کرد؟

چـاره کـار اسـتفاده از پرینترهـای سه‌بعدی به منظـور سـاخت غذاست. هر خـوراک مجمـوعه‌ای از ترکیبـات مختلف غذایی محسـوب می‌شـود که در کنـار یکـدیگر یک طعم ویـژه را به وجـود می‌آورند. این ترکیبـات غـذایی می‌توانند به شکل پودر دربیایند. زمانی که انـواع مختلف این پودرها با روغن و آب تـرکیب شـود، در چـاپگر سه‌بعدی غذای مورد نظر را تولید می‌کند.

هرچند امـروزه می‌تـوان به اسـتفاده از روش میکـرو گـیرین بـدون نیـاز به خـاک گیاهـان بسـیار سـاده‌ای را پرورش داد که در رژیم غذایی تقریباً تمـام انـرژی مـورد نیاز بدن تأمین خواهند کرد، بااین‌حـال اکـثر فضـانوردان ترجیح می‌دهند از مواد قضایی آماده استفاده کنند. حـال اگر آن‌که روزی بتـوان از طریق پرینترهـای سه‌بعدی به روشی بـرای پخت‌وپز غـذا دست یـافت، بـدون نیـاز به کنترل اسیدآمینه معده می‌توان سوخت‌سازی عادی بـدن را به گردش انداخت.

5- پرواز از طریق بشقاب‌پرنده با موتور پیشرانه

در گذشته‌ای نه چنـدان دور، آمریکایی‌ها بر اسـاس آن‌چه فیلم‌های‌هالیوودی به تصویر می‌کشیدند هرلحظه منتظر فرود آمدن یک بشقاب‌پرنده و پیاده شـدن شخصـیت‌های فضـایی با لباس‌هـایی سـبز رنگ از آن‌ها بودند. در هر حـال هر آن‌چه انسـان‌ها دربـاره بشـقاب‌پرنده در خیـال داشتند، در حال تبدیل شدن به یک اتفـاق واقعی و جـدی است.

قبلاً فکر می‌کـردیم بشـقاب‌پرنده‌ها مسـئول حمل‌ونقل آدم‌فضـایی‌ها در کیهـان هسـتند اما امـروز اگر خللی در

برنامه‌هــای ناسا ایجــاد نشــود، محتمل است که یکی از همین بشقاب‌پرنده‌ها به زودی با سرنشینان انسان خــود بر روی مریخ فرود خواهد آمد.

ناسا مشغول تست بر روی پروژه سیستم کاهنده چگالی پایین و مافوق صوت (LDSD) است که می‌تواند جسمی دایره‌ای شـکل را بر روی سـطح مـریخ به آرامی مسـتقر کند. البته ایده ساخت این وسایل از سـال 1976 مطـرح بــوده به طــوری که در ســال 2012 نــیز یک کاوشــگر با همین شکل و سیاق بر روی مریخ فرود آمد.

4- چاپ ابزارآلات مورد نیاز در فضا

بـدون شک روزی با آن بایسـتی روبه‌رو شـویم؛ بـرخلاف بـــازی MacGyvering در آینـــده‌ای نزدیک به لطف پرینترهای سه‌بعدی دیگر نیـاز نیست ابـزار حل مشـکلات را در هر مرحله از مرکز تهیه کـنیم، زیـرا این دسـتگاه‌ها امکان پرینت هر وسـیله‌ای را امکان‌پـذیر می‌کننـد؛ حـتی اگر این ابزار بر روی زمین وجود نداشته باشد.

در همین رابطه ناسا با هــدف تســهیل فرآیند جــایگزین کــردن قطعــات جدید ایســتگاه فضــایی (ISS)، تعمــیر قطعات معیوب و اسـتفاده از جدیـدترین فناوری‌ها قصد دارد یک مــدل ویــژه از چاپگرهــای سه‌بعدی را در فضا مورد استفاده قرار دهد. از آن‌جا که ایسـتگاه فضـایی از قطعات بسیار پیچیده و مختلفی تشکیل می‌شـود، بـدون شک حمل هر یک از آن‌ها از زمین مــدت زمــان زیــادی طــول خواهد کشــید؛ حــال آن‌که اگر قــرار باشد این محموله منبع تغذیه روزی به مــریخ فرســتاده شــوند در

خوش‌بینانه‌ترین حالت یک ماه و به دورترین نقطه آن 280 روز به طول خواهد انجامید.

4- تولید اکسیژن از طریق برگ مصنوعی

یکی از اصلی‌ترین چالش‌های فضانوردان در فضا، نبود اکسیژن و در مرحله بعدی منبع‌های آن است؛ این در حالیست که انسان بدون اکسیژن تنها چند دقیقه زنده باقی خواهند ماند. حال آن‌که حمل کپسول‌های حاوی اکسیژن فشرده از زمین به مریخ به هیچ‌عنوان راه حل عاقلانه‌ای محسوب نمی‌شود.

در این مواقع تنها راه پیش رو ایجاد کارخانه‌های تولیدکننده اکسیژن بر روی سطح مریخ با کمک برگ‌های مصنوعی است. این برگ‌ها از کلروپلاست، قسمتی از گیاه که وظیفه فتوسنتز را بر عهده دارد، تشکیل و بدنه آن‌هم از پروتئین ابریشم ساخته‌شده‌است. مزیت این گیاهان عدم نیاز آن‌ها برای عمل فتوسنتز به خاک، جاذبه و نور خورشید است به طوری که کافی است به آن‌ها نور مصنوعی و آب برسانیم تا اکسیژن مورد نیاز بقا در فضا را تأمین کنند.

2- کاشت گلخانه‌ای در فضا

این روزها فضانوردان مستقر در ایستگاه فضایی بین‌المللی (ISS)ـ به لطف فناوری‌های نوینی از جمله میکروگیرین و گلخانه فضایی سالاد تازه مصرف می‌کنند. سال گذشته اولین گلخانه فضایی توسط موشک SpaceX Falcon 9 به ایستگاه فضایی بین‌المللی فرستاده شد که اولین محصول آن کاهوی قرمز بود. ساختار این گلخانه با ال‌ای‌دی‌های قرمز، آبی

و سبز همراه است؛ این لامپ‌ها دیواره‌های سفید اتاقک را صورتی نشان می‌دهند.

گنـــدم، نخـــودفرنگی و ســـبزیجات بـــرگ‌دار از جمله محصولاتی هسـتند که در گلخانه ایسـتگاه فضـایی کشت داده شدند؛ اما اصلی‌ترین نگـرانی محققـان در خصـوص پـرورش محصـولات کشـاورزی در فضـا، احتمـال بـروز جهش در کدهای ژنتیکی آن‌ها است. بدیهی است که اگر انسان روزی خواهان زندگی در مـریخ باشـد، با اسـتفاده از این فنـاوری هیچ مشـکلی در تـأمین سـبزیجات مـورد نیاز بدن نخواهد داشت؛ حال آن‌که اگر میلیون‌ها کیلومتر از خانه اصلی خود فاصله داشته باشد.

1- پرینت خانه‌های مستحکم

بر کسی پوشـیده نیست که انسـان در صـورت نداشـتن سـرپناه مناسب در مـریخ، چند سـاعت بیشـتر در مقابل اشعه کیهانی دوام نخواهد آورد، از این رو ناسا نیز برای غلبه بر این چالش مسابقه‌ای ترتیب دیـده که به بهـترین ایــده ســاخت خانه در فضا با بهره‌گــیری از پرینترهــای سه‌بعدی مبلغ 25’000 دلار تعلق خواهد گرفت.

البته به تــازگی شــرکتی در نیویــورک طــرحی به نــام خانه‌هـــــــــای یخی را ارائه داده که با توجه به کشف سـرنخ‌هایی از وجـود مایه حیـات در مـریخ بسـیار جـذاب است. اســتفاده از ســازه‌های یخی عظیم و شــفاف در خانه‌های مخروطی‌شکل نه تنها امکان ورود نـور طـبیعی به فضای داخلی منازل را فـراهم می‌کند بلکه همانند یک محافظ در برابر تشعشـعات کیهـانی نـیز عمل می‌کننـد؛

البته به یــاد داشــته باشــید که همــواره دمــای داخل این خانه‌ها پایین‌تر از نقطه انجماد خواهد بود

فناوری عجیب در آینده‌ای نزدیک

انسان روز به روز افسار آینده را بیشتر در دست خود می‌گیرد و برای این‌کار هر روز ابزار و وسائل جدیدی می‌سازد. در واقع هر چه به سمت آینده می‌رویم طرز فکرمان درباره زندگی اصلاح می‌شود و آن‌هایی که باهوش‌تر از بقیه‌مان هستند سعی می‌کنند با شناخت نیازها، فناوری‌هایی را برای‌مان طراحی کنند که بیش از پیش به سلطه‌مان بر جهان ادامه بدهیم. ما در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که رؤیاهای اجدادمان به واقعیت پیوسته است، اما خودمان هم رؤیاهایی داریم که در زمان فرزندان‌مان به واقعیت خواهد پیوست.

با مطالعه «11 فناوری آینده نزدیک» با ما باشید تا ببینید در 30 سال بعد زندگی آدمیزاد چه فناوری عجیب و تغییرات جالبی را تجربه خواهد کرد.

10- آبشش مصنوعی

ما در دنیایی به وجود آمدیم که زمانی سرتاسرش را آب فرا گرفته بود. اما بدن‌مان برای زندگی در زیر آب ساخته نشده‌است. برای تبدیل شدن به یک موجود کامل‌تر باید بتوانیم زیر آب هم نفس بکشیم. مخترعی به نام آلون بُدنِر در زمینه ساخت آبشش مصنوعی به توفیقاتی دست پیدا کرده است. او نمونه اولیه محصولی را طراحی کرده است که LikeAFish نام دارد (مثل‌یک‌ماهی). فناوری LikeAFish به انسان این قابلیت را می‌بخشد که هنگام شنا در زیر آب، از آب اکسیژن تولید کند. درست مثل یک ماهی. درحال‌حاضر سایز و وزن این آبشش اولیه مشکل دارد، اما پیشرفت

این پـــروژه خیلی ســـریع است و احتمـــالاً پس از رفع مشـکلات آن طـولی نخواهد کشـید که غواص‌ها به جـای اسـتفاده از مخـزن اکسـیژن از این ابـزار بـرای زیـرآبی رفتن استفاده کنند.

9- ربات‌های کشاورزی

همه جا صـحبت از هـوش مصـنوعی است. ربات‌ها دیگر محـدود به انیمه‌هـای ژاپـنی و فیلم‌هـایی مثل ترمینـاتور نیستند و همین الان هم در صنایع سنگین، کارهای سخت را برای انسان انجام می‌دهند. حتی برای مصارف خانگی نظیر جارو کـردن خانه یا بچه‌داری هم ربات‌هـای باحـالی ساخته‌شده‌است. جـــایی که این وسط ســـرش بی‌کلاه مانـــده کشـــاورزی است. کشـــاورزی از قـــدیمی‌ترین شغل‌های انسان متمدن است. ماشین‌آلات بسیاری برای سهولت و بهره‌وری بیشتر کشت و زرع تولید شده‌است، بااین‌حال هنوز قسمت عمدهٔ کار به گـردن انسـان است. اکنون شرکتی در بوستون آمریکا شروع به ساخت ربـات بـــرای کارهـــای کشـــاورزی کـــرده است که می‌گویند ربات‌هـایش قادرند 40%ـ از کارهـای یـدی را به صـورت اتوماتیک انجام دهند.

ربـــات دیگـــری هم در ژاپن ساخته‌شده‌است که ســـرش می‌شـود تـوت فرنگی‌ها کی رسـیده‌اند و آمـاده چیـدن هستند. دانشگاه معروف MIT هم یک باغچه کوچک گوجه گیلاسی دارد که کلاً اختیارش را داده‌اند دست یک ربـات. خوبی ربات‌ها این است که می‌توانی 24 ساعته آن‌ها را بگذاری پای کار و خیالت راحت است که غُر نخواهند زد.

8- قرص‌های ضد آفتاب

در زمــان ما هنــوز هم این اصــطلاح بــاب است که مثلاً می‌گویند بــرای فلان کــار قــرص نســاخته‌اند، باید زحمت بکشی بروی سخت کار کنی تا آن‌را به دست بیاوری. اما در آینــده بــرای خیلی از کارها قــرص می‌ســازند تا آن‌را بنــدازی در دهــانت و یک لیــوان آب هم پشت‌بندش سر بکشی و کارت راه بیفتد. یکی از این قرص‌ها قرار است شما را در برابر اشــعه خورشــید محــافظت کند. آینــدگان دیگر نیازی ندارند سه ساعت وقت صرف کرم مالیــدن به پوست خـــود بکنند. قرصش را بـــالا می‌اندازند و خلاص. همین الان که ما صــحبتش را می‌کــنیم دکــتر پل لانگ از دانشــگاه King’s College در لنــدن، که مســئولیت این پروژهٔ سه ساله را دارد، اذعان داشــته که همین الان هم این قُرص اختراع شده‌است اما در حال انجــام تست‌هایی بر روی آن هستند که ثــابت شــود اثــرات مضــری بر روی بــدن انســان نــدارد. دکــتر لانگ می‌گوید که در حــالت خوش‌بینانه احتمالاً این قرص تا 10 سال آینــده به بــازار خواهد آمد. اما الان هیچ‌چــیزی به نــام قــرص ضد آفتــاب وجود ندارد.

7- کامپیوترها و موبایل‌هایی به قطر کاغذ

نظرتــان چیست که قطر تلفن هوشــمندتان انــدازه یک کاغذ باشد و بتوانید آن‌را لوله کنید داخل جیب‌تـــــــان بگذارید یا زیر شیشه میز عســلی فــرو کنیــد؟ خیلی حــال می‌دهــد، نــه؟ پاســاژ علائــدین‌ها و خیابــان جمهوری‌هــای آینــده پر خواهند بــود از این نــوع موبایل‌هــای کاغــذی، تلویزیون‌هــای کاغــذی و ســایر وســیله‌های الکــترونیکی دیگر. الان که ما با شما صــحبت می‌کــنیم پروژه‌هــایی در رابطه با لاغر کــردن اســمارت‌فون‌ها و تبلت‌ها در حــال

اجراست. محصولی به نام Papertab در نمایشگاه CES 2013 رونمایی شده و دو دانشگاه آمریکایی و کانـادایی هم طی یک پـــروژه مشـــترک به نـــام Paperphone موبایلی با قطر یک کاغذ طراحی کرده‌اند.

دکـــتر روئل ورتگـــال از دانشـــگاه کوئیـــنز در این بـــاره می‌گوید: آینـده این شـکلی است. از 5 سـال آینـده همه چیز را به همین شیوه خواهند ساخت.

6- ساخت دندان طبیعی

رفتن به دندان‌پزشکی یکی از مخوف‌ترین کارهایی است که یک نفر می‌تواند انجـام بدهد. اما مگر راه فـراری هم هست؟ دندان که پوسید و عصب که شروع به تیر کشیدن کـرد راه دیگـری بـرای آدم بـاقی نمی‌گـذارد. معمـولاً آسـیب‌هایی که به دنـدان‌ها وارد می‌شـود دائمی است و باید تا آخر عمر با آن‌ها سر کنید. اگر هم مجبـــــــور به کشـــیدن دنـــدان‌ها شـــوید که باید بروید ســـراغ دنـــدان مصـنوعی و هر شب آن‌ها را داخل لیـوان، بگذارید بـالای سـرتان. حـالا خـبر خـوب این‌جاست که دانشـمندان، با بررسی سیسـتم دنـدان درآوردن تمسـاح (آلیگـاتور)، کم کم دارند موفق می‌شـــــوند که بتوانند بـــــرای آدمی که دندان‌هایش ریخته، دندان طبیعی برویانند. جالب بود نه؟

بنا بر تحقیقـات آزمایشـگاهی در ایـالت یوتـای آمریکا در نوامبر 2012، انسان‌ها هم تحت شرایط آزمایشـگاهی و با ایجـاد یک سـری اصـلاحات می‌توانند چـیزی شـبیه به سیستم دندان درآوردن تمساح را شبیه سازی کنند.

5- تلویزیون هولوگرافیک (تلویزیون تمام نگار)

همه این اختراعـات یک طـرف و تلویزیـون هولوگرافیک یک طـــرف. اصـــلاً بگذارید خیال‌تـــان را راحت کنم. من حاضرم دندان نداشـته باشم و گوشی تلفنم انـدازه جعبه رطب مضــافتی باشد و پوست صــورتم آفتــاب ســوخته باشد و خــودم زمین را بــرای برداشت ســیب‌زمینی بیل بــزنم و موقع زیر آب رفتن هم مثل اجـدادم نفس حبس کنم، اما یک تلویزیـون هولوگرافیک داشـته باشم. آینـده زمانی است که در نانوایی بربری‌هایش تلویزیون LED و FULL HD و 4K وجـــود داشـــته باشد و در خانه‌ها تلویزیون‌هـای هولوگرافیک یا تمـام نگـار. در نسل بعـدی تلویزیون‌ها دیگر ســـایز صـــفحه نمـــایش یا کیفیت پیکسل‌های آن‌ها اهمیتی نخواهد داشت. چـیزی که بـرای تلویزیون‌هــای آینــده مهم خواهد بــود محوطه دید است. بچه‌های دانشگاه MIT اخیراً تراشه‌ای ساخته‌اند که قادر است تصویری هولوگرافیک را با نـرخ 50 گیگاپیکسل در ثانیه تولید کند و مرزهـــای بین واقعیت و تصـــویر را به صفر برساند. البته اگر هم‌اکنون بخواهند با این فنــاوری تلویزیــون بســازند، هــزینه‌اش سر به فلک می‌کشــد، اما مایکل بــوو از تیم رسـانه‌های تصـویری MIT می‌گوید که این فناوری خیلی گران تمام نمی‌شود.

براســاس پیش‌بیــنی بــوو، تولید این تلویزیون‌ها از 10 سال بعد شروع خواهند شد.

4- Google Earth پخش مستقیم

همین الانش هم Google Earth موهبــتی محســوب می‌شود چه برسد به وقتی که بخواهید با اسـتفاده از آن عبــور گاوهــای آفریقــایی از روی رودخانــۀ تمســاح‌های گرسنه، سرقت نفت‌کش توسط دزدان دریـایی سـومالی

و حتی کمین‌گاه افسران راهنمایی رانندگی برای موتـور خواباندن را به صورت پخش مستقیم رصد کنید.

به دانشگاه آکسفورد، قسمت RAL Space خوش آمدید. در این‌جا دانشمندان حسابی مشغول ساختن دوربین‌های خاصی هستند که کسی تابه‌حال برای ساختن‌شان اقـدام نکـرده. دوربین‌هـایی که قادرند کیلومترها بـالای سر ما قـرار داشـته باشـند و تصـاویر مـاهواره‌ای را به صـورت پخش مسـتقیم 24 سـاعته بـرای ما مخـابره کنند. این دوربین‌ها چیزی شبیه به لوله هستند و 1 متر طول‌شان است. قـرار است این دوربین‌ها را به بدنـهٔ ایسـتگاه‌های فضـایی پیچ کنند تا از تمـام دنیا به صـورت تمـام وقت فیلم بگیرند. با این پیشـرفتی که گوگل در کـارش دارد هیچ بعید نیست تا 10 سال دیگر تمـام این چیزهـایی که گفتیم جنبه واقعیت پیدا کنند.

4- الکتریسیته بی‌سیم

یکی از چیزهـایی که آینـدگان از آن سر در نخواهند آورد این است که این همه سـیم به چه درد ما کنونی‌ها می‌خورده؟ چند وقتی است که کک به تنبـان دانشـمندان افتاده است که چگونه می‌تـوان از شر سـیم‌ها و کابل‌ها خلاص شد و در زمان حال پیشـرفت‌های کمی هم حاصل شده‌است. فکـرش را بکنید کُل دنیا به صـورت وایـرلس برق کشی بشود! چه صرفه جویی‌ای بشود! تمام کابل‌ها و تیرچراغ‌برق‌ها از داخل خیابـان جمع می‌شـوند و دیگر نیـاز نیست بـرای گوشی یا تبلت خـود بـاتری اضـافه و شارژر بخرید. لابد منبع برق‌تان یک چیزی به اندازه زبانه زیپ شـلوارتان خواهد بـود که احتمـالاً همان‌جا هم نصب خواهد شد و از همان‌جا هم بـرق در می‌آید. فقط

پرنـده‌ها ضـرر می‌کنند که اول صـبح جـای دنجی بـرای نشستن ندارند.

راسـتش را بخواهید رسـیدن به این تکنولـوژی خـواب و خیال نیست و چه بسا 20 سـال بعد شـاهد وقـوع همین اتفاق‌ها باشـیم. همین الان هم یک سـری شـارژر بـرای بعضی از وسـایل الکـترونیکی ساخته‌شده‌است که ثـابت می‌کند الکتریســته بی‌ســیم جــوک نیست. تعــدادی از شـرکت‌ها هم در حـال رقـابت بـرای سـاخت دسـتگاهی (هاب وایرلس) هستند که الکتریسـته را به تمـام وسـایل برقی خانه برساند. ایـده سـاخت چـنین دسـتگاهی بـرای اولین بار در دانشگاه MIT، توسط فـردی به نـام مـارین سـولیاچیچ مطـرح شد. بر اسـاس این ایـده الکتریسـته و انرژی از طریق امواج الکترومغناطیس خاصی، به اشـیاء دیگـری که در همـان فرکـانس رزونـانس دارنـد، منتقل می‌شوند.

2- قطارهـای لـوله‌ای فوق‌العـاده خیلی زود تند سـوپر سریع‌السیر

در واقع ما دربـاره قطـار جهنمی‌ای صـحبت می‌کـنیم که سـرعتش 4 برابر بیشـتر از رکـورد سـریع‌ترین پـرواز هواپیماهای مسافربری است. یا حضرت میگ میگ! حـالا جـــالب این‌جاست که نمونه‌هـــای اولیه این قطارها در شـرکت Maglev ساخته‌شده‌است و ژاپنی‌ها قصد دارند تا سال 2045 تمام خطـوط آهن‌شـان را به این قطارها تغییر دهند.

قطارهـــای سریع‌الســـیر فعلی چـــرخ ندارند که بخواهد هیچ‌گونه اصطکاکی با ریل ایجاد کند. قطارهای Maglev

قادرند با استفاده از میدان الکترومغناطیس به سرعت 300 مایل بر ساعت برسند که تقریباً نصف سرعت هواپیماست. اما این فناوری زمان حال است. یک شرکت که دفترش در کلرادو در غرب آمریکاست ایده‌ای دارد به مراتب مخوف‌تر. آن‌ها کاری را می‌خواهند انجام دهند که در زمان ما خیلی ترسناک به نظر می‌رسد. می‌خواهند سرعت مسافرت با قطار را به 4000 مایل در ساعت (تقریباً 6400 کیلومتر در ساعت) ارتقاء دهند. یعنی با این سرعت اگر بخواهید از تهران به بندرعباس بروید یک ربع طول می‌کشد و اگر به مسکو بروید این سفر نیم ساعت هم طول نمی‌کشد. حتی اگر می‌توانستید با چنین قطاری از تهران به نیویورک بروید سفر 9850 کیلومتری‌تان که از روی کل قاره اروپا و عرض اقیانوس اطلس می‌گذشت چیزی در حدود 1 ساعت و نیم طول می‌کشید. سرعت به حدی مرگبار است که به عقل ناقص من، راننده برای توقف قطار در نیویورک باید به بندر لیورپول در انگلستان که رسید ترمز را بکشد.

حالا چطور چنین چیزی ممکن است؟ کمپانی E4 طرحی را ارائه داده است که بر مبنای آن قرار است قطار در یک لولهٔ تو خالی در فضای خلاء حرکت کند. البته نیروی گرانشی که به مسافران وارد می‌آید همان چیزی است که در یک اتوبان معمولی مثل اتوبان قم به مسافران وارد می‌آید. برای این‌که دهان‌تان را آب بیندازیم بد نیست بگوییم که این کمپانی هم‌اکنون مدل اولیه کپسول مسافرتی خود را ساخته است و در حال انجام دادن آزمایش‌های ابتدایی بر روی آن است.

1- رآکتور هم‌جوشی پایدار (رأکتور فیوژن)

اگر بگوییم این نـوع رآکتورها همین الان هم وجـود دارند شاید شـانه بـالا بیندازید و بگویید این را که خودمـان هم می‌دانســـتیم. در واقع بیشـــتر رآکتورهـــای اتمی که هم‌اکنون وجود دارند از طریق شکافت هسـته‌اتم انـرژی تولید می‌کنند. تعداد کمی رآکتور هم هستند که از طریق هم جوشی هسته‌اتم به تولید انـرژی می‌پردازند که آن‌ها پیشرفته‌تر و البته خیلی کوچک‌تر هسـتند. پـروژه درست کردن رآکتور هم‌جوشی پایدار درست و حسابی در زمان حـــال به حـــدی گســـترده و غول‌آساست که قـــرار است آمریکـا، اتحادیه اروپـا، روسـیه، ژاپن، هندوسـتان، کـره جنـوبی و چین همه با هم یکی از این‌ها را بسـازند. محل ساخت این پروژه هم در کشور فرانسه است.

چندین دهه طـول می‌کشد تا این پـروژه عملی بشـود اما محصـول نهـایی 4 برابر قدرتمنـدتر از روش شـکافت هسته‌اتم فعلی است و بسیار بسـیار بی‌خطرتر و پـاک‌تر برای محیط زیست.

این پـروژه ITER نـام دارد و از بـابت حجم کـار، در بین پروژه‌هـای علمی مشـارکتی بین‌المللی، دومین پـروژه بزرگ تاریخ بشر است

قانون مضحک از سراسر جهان

قانون مضحک؟!!! آه، بله؛ قوانین- قواعدی که همهٔ ملل را به‌صورت جهانی اداره می‌کنند، از شهروندان عادی محافظت می‌کنند و عواقب آن را برای کسانی که آن‌ها را زیر پا می‌گذارند، فراهم می‌کنند؛ به‌طوری‌که کشور بتواند ثبات داشته و غیرانسانی نباشد. با این‌حال، تعداد فراوانی از کشورها قوانینی دارند که کاملا مسخره هستند، از ایالات‌متحده تا سوازیلند. در این مطلب 10 مورد برتر از قوانین مضحک از 10 کشور مختلف را ارائه می‌دهیم.

10- چین؛ سیاست تک‌فرزندی

به‌احتمال زیاد این قانون، شناخته‌شده‌ترین قانون در این لیست است چون بحث‌های بسیاری را در مطبوعات جهان برانگیخته است. قانون تک‌فرزندی در سال 1987 به تصویب رسید و انتظار می‌رفت که بتواند جلوی رشد سریع جمعیت را در چین بگیرد. به‌واسطهٔ این قانون از زوج‌هایی که صاحب بیش از یک فرزند شوند، مالیات‌های سنگینی گرفته می‌شود. جنبهٔ اخلاقی این قانون مورد بحث است؛ طرفداران این قانون می‌گویند به‌این‌وسیله کشور چین موفق شده‌است که قدم بزرگی در مسئلهٔ انفجار جمعیت بردارد و نه‌تنها در کشور چین بلکه در جهان هم تأثیرگذار باشد. از طرف دیگر مخالفان این قانون عقیده دارند منع‌کردن زوج‌ها از داشتن خانواده‌ای که ممکن است بخواهند داشته باشند از نظر اخلاقی اشتباه است؛ علاوه‌براین آمار سقط‌جنین هم بسیار بالا رفته زیرا اکثر خانواده‌ها مایلند که فرزندشان پسر

باشد. گروه‌های بسیاری علیه این قانون مبارزه کرده‌اند و تنها، زمان نتیجهٔ آن را مشخص خواهد کرد.

9- یونان؛ ممنوعیت بازی‌های رایانه‌ای

این قانون برای اولین‌بار در تاریخ 3 سپتامبر 2002 معرفی شد و در ابتدا تنها ممنوعیت بازی‌های رایانه‌ای در کافی‌نت‌ها و اماکن عمومی بود تا بتواند از قمارهای غیرقانونی جلوگیری کنند. اما این قانون در تاریخ 8 دسامبر 2003 تصحیح شد و در پی آن هرگونه بازی کامپیوتری ممنوع شد. دلیل این ممنوعیت آن بود که قانون‌گذاران عقیده داشتند به‌سختی می‌توان بین بازی‌هایی که برای قمار از آن‌ها استفاده می‌شود و سایر بازی‌ها تفاوت قائل شد بنابراین همهٔ بازی‌های کامپیوتری ممنوع شدند. شاید تصور ممنوعیت بازی‌های کامپیوتری بسیار سخت باشد چون سالانه میلیون‌ها نسخه از انواع آن‌ها در جهان به‌فروش می‌رسند اما گروه‌هایی هم در آمریکا هستند که مخالف بازی‌های کامپیوتری هستند مثلاً گروه «مادران مخالف اعتیاد و خشونت بازی‌های کامپیوتری» (MAVAV)، که هدف‌شان ممنوع‌شدن بازی‌های کامپیوتری در کشورهایی مثل آمریکا است زیرا عقیده دارند خشونتی که در این بازی‌ها وجود دارد باعث افزایش جرم‌وجنایت و مشکلات روانی در کودکان و نوجوانان شده‌است.

8- فرانسه؛ هیچ‌کس حق ندارد خوکش را ناپلئون بنامد

ژنرال فرانسوی ناپلئون بناپارت که بیشتر قسمت‌های اروپا را در سال‌های 1799 تا 1815 فتح کرد برای فرانسوی‌ها بسیار محترم بوده؛ از طرفی در کتاب

معروف جورج اورول به‌نام مزرعهٔ حیوانات خوکی به نام نـــاپلئون است که البته اســـتالین را معـــرفی می‌کند اما درعین‌حال باعث به‌وجودآمدن این قـــانون هم شده‌است. در فرانسه حتی در بیشتر مواقع اسم این خوک در کتاب «سزار» است و نه ناپلئون. همهٔ این ناراحتی‌ها به‌خـــاطر این‌است که در این کتاب نـــاپلئون مثل اســـتالین معـــرفی شـــده و نه به‌خـــاطر این‌که یک خـــوک است. البته امـــروزه بیشتر مردم به این قـــانون می‌خندند و کمـــتر کسی آن را می‌داند چه برسد به این‌که آن را رعایت کنند.

7- آلمان؛ بالشت یک سلاح منفعل تلقی می‌شود

اگر با یک فرد گـــردن‌کلفت مواجه شـــوید تـــرجیح می‌دهید که با بالشت به شـــــما حمله کند یا با چـــــاقو؟ احتمـــــالاً جواب‌تـــان بالشت است اما در آلمـــان بـــرعکس این تصـــور رواج دارد چـــون بالشت نـــوعی ســـلاح است. شـــاید اگر با ســـنگ پر شـــده باشد یا از آن بـــرای خفه‌کـــردن دشـــمن استفاده شـــود، بتـــوان اسم ســـلاح بر روی آن گذاشت اما مســـلماً بـــرای دفـــاع از خـــود یک اســـلحه کارآمـــدتر از یک کیسهٔ نرم است.

6- رژیم صهیونیســـتی؛ در روز ســـبت (شـــنبه) فروبـــردن دست در بینی ممنوع است

اســـرائیل کمی بعد از جنگ جهـــانی دوم به‌وجـــود آمد تا محلی باشد به‌اصـــطلاح بـــرای یهودیـــان که بتوانند بـــدون تـــــرس از آزار و اذیت در آن زنـــــدگی کنند. این کشـــــور تقریباً از زمانی‌که به‌وجود آمده با همسایهٔ خـــود در جنگ بوده‌است و در جهـــان به‌خـــاطر موضـــوعاتی مثل حقـــوق فلســـطینیان بســـیار مـــورد بحث بوده‌است. اما قـــانون از

این‌قرار است که در روز شنبه خاخام یهودی مـردم را از فروبـردن دست در داخل بیـنی منع می‌کند. این قـانون واقعی‌است نه فقط به این دلیل که کـار بـدی است بلکه به این دلیل که این کـار ممکن است بـاعث خـون‌ریزی بینی شـود و به این تـرتیب بـاعث شکسـته شـدن قـانون شرعی حرمت روز سبت می‌شود. بنـابراین تنها مربـوط به پـیروان دین یهـودی است و سـایر شـهروندان از آن معاف هستند.

5- سوازیلند؛ پوشیدن شلوار برای دختران ممنوع است

سوازیلند یکی از فقیرترین کشورهای جهان است که در آن میانگین طول عمر افراد 30 تا 35 سال است. کنترل حکـومت به‌دست یک دیکتـاتور فاسد و تشـنهٔ قـدرت، شاه‌مسـواتی سـوم است که چنـدین قـانون عجیب را در تلاش بـرای زنـده‌کردن ارزش‌هـای گذشـته، به تصـویب رسانده‌است. در این قانون زنان با مردان برابر نیستند و پست‌تر به‌حسـاب می‌آینـد، بنـابراین اجـازهٔ پوشـیدن لباس‌هـایی شـبیه لبـاس مـردان را ندارند و اگر زنی با شلوار در مجامع عمومی دیده‌شود، سربازان با خشونت، آن لبـاس را از تن وی خـارج کـرده و وی را تحقـیر می‌کنند.

4- آمریکا/ کالیفرنیـا؛ منع جفت‌گـیری حیوانـات در مکان‌های عمومی

حیوانـات از جفت‌گـیری کـردن در شـعاع 460 مـتری هر رسـتوران، مدرسه یا کلیسا ممنـوع هسـتند. هرچند هیچ دلیل منطقی‌ای برای آن ذکر نشده و تا به‌حـال هم دیـده نشده که نگهبانانی در اطراف این مکان‌های خاص باشند

و حیوانات را از این‌کـار منع کنند. به‌نظر می‌رسد که این قانون به نظر سـاکنان این ایـالت احمقانه است و کسی در اجرای آن تلاشی نمی‌کند.

4- فیلیپین؛ قانون پلاک ماشین‌ها

این قــانون از آن جهت جــالب است که بســیار جــزئی و مشــخص است. به‌مــوجب این قــانون، ماشــین‌هایی که نمــرهٔ پلاک آن‌ها با 1 یا 2 تمــام می‌شــود، روزهــای دوشنبه، شماره‌های 3 و 4 روزهای سه‌شنبه، شماره‌های 5 و 6 روزهای چهارشنبه، 7 و 8 روزهای پنج‌شنبه و 9 و 0 روزهـای جمعه اجـازهٔ تـردد در جاده‌ها را ندارند. دلیل تصـویب چـنین قـانونی احتمـالاً بـرای تشـخیص هـویت و موقعیت افراد بوده؛ البته اجرای آن بسیار مشکل بوده و مشخص است که قابل پیگیری نیست.

2- ژاپن؛ احترام به قانون ازدواج

این قانون نسـبت به سـایر نمونه‌هـای این لیست چنـدان هم مضحک و عجیب نیست اما ممکن است از نظر برخی افراد باورنکردنی باشد. این قانون احترام شـدیدی را که افراد ژاپنی به مسئلهٔ ازدواج دارند، نشــان می‌دهد که به مــوجب آن، بــرادر بزرگ‌تر حق دارد از نــامزد یا دوست دختر برادر کوچک‌ترش خواستگاری کند و هر دو نــیز باید مــوافقت کنند. قانون‌هــای مشــابه بســیاری در ســایر کشورهای آسـیایی وجـود دارد که نشـان‌دهندهٔ احـترامی است که افراد آسـیایی به فرهنگ و تمـدن چنـدین هـزار سالهٔ خود و امر ازدواج دارند.

1- انگلستان؛ مردن در مجلس پارلمان

بریتانیـــای کبـــیر هم در سراسر اروپا به‌خـــاطر داشـــتن چندین قانون مضـحک و احمقانه معـروف اسـت، قـدمت این قوانین به چند صد سال قبل بازمی‌گردد. یکی از این قــوانین ممنــوعیت مــردن در مجلس پارلمــان است. این قانون که البته امروزه چندان هم تـأثیری نـدارد به‌خـاطر بی‌معنی بـودنش موردتمسـخر بوده‌اسـت؛ چـون اگر این اتفاق بیافتد، نمی‌توان فرد قانون‌شکن را مجازات کــرد. آیا اگر یکی ازاعضای پارلمان به‌خاطر سکتهٔ قلــبی یا هر بیمــاری دیگــری ناگهــان غش کند و به کمک فــوری نیــاز داشته‌باشـــد، افـــراد امـــدادگر ابتـــدا او را به خـــارج از ســـــاختمان منتقل می‌کنند و بعد کمک به وی را آغـــــاز می‌کنند؟ به لطف ملکه این قانون دیگر مؤثر نیست

کتابخانه حیرت‌انگیز در آمریکا

فـــرقی نمی‌کند به دلیل بـــوی مست‌کنندهٔ کتاب‌هـــای قدیمی باشد یا میلیون‌ها مـاجرا که منتظر هسـتند کسی کشف‌شـان کنـد، اگر یک کرم‌کتـاب را همـراه خودتـان به کتابخانه ببرید، شاید مجبور شوید مدت طـولانی همان‌جا بمانید. با سر زدن به کتابخانهٔ محل‌تـان، و هـزاران هـزار کتــاب که آن‌جا انتظارتــان را می‌کشــند - از کتاب‌هــای برندهٔ جـایزهٔ پولیـتزر گرفته تا کتاب‌هـای کوچک و جیـبی جک و لطیفه - می‌توانید بهترین سـرگرمی رایگـان را در شــهرتان تجربه کنید. فــرقی نمی‌کند چه‌قــدر کتابخانــهٔ شـــهرتان را دوست‌دارید، ولی هیچ حسی بهـــتر از این نیست که یک ساختمان تاریخی پر از کتاب‌های قـدیمی و باســـتانی را در یک روز تعطیل کنـــدوکاو کنید. به همین خاطر، در ادامه به 15 کتابخانهٔ حیرت‌انگیز و خارق‌العاده در سراسر ایالات متحده اشاره می‌کنیم، که شــاید همین حالا، با خواندن این مطالب بــرای رفتن به این مکان‌ها و دیدن‌شان بی‌تابی کنید.

15- کتابخانهٔ مورگان، نیویورک

آن‌چه پیش‌تر به عنـــوان مجموعـــهٔ شخصی ســـرمایه‌دار بـزرگ پـیرپونت مورگـان شـناخته می‌شـد، هم‌اکنـون در معرض عموم قرار گرفته است، و قطعاً هر بیننــده‌ای را به هیجــان وا می‌دارد. از ســبک معمــاری ســاختمان این کتابخانه که به شیوهٔ پـالاتزو مربـوط به دوران رنسـانس ایتالیا است گرفته تا مجمــوعه‌ای ارزشــمند از کتاب‌ها و دست‌نوشـــته‌های کمیـــاب - مانند کتـــاب مقدسی که در 1455 توسط یوهـانس گوتنـبرگ چـاپ شد - همه‌وهمه

باعث می‌شوند همه ساله گردشگرانی از سراسر دنیا مشتاقانه برای دیدن این فضای شگفت‌انگیز ادبی لحظه‌شماری کنند.

14- کتابخانهٔ عمومی بیلینگز، مونتانا

این کتابخانهٔ عمومی که در خدمت مردم شهرهای بیلینگز و پِلواِستون بود، به تازگی به ساختمانی جدید، با نورپردازی عالی و به مساحت 6130 مترمربع منتقل شده‌است. این میراث قدیمی با سبک و طراحی باشکوه و هندسی، برای عاشقان کتاب و مطالعه، مکانی شگفت‌انگیز است که می‌توانند یک روز کامل را در آن سپری کنند.

14- کتابخانهٔ دست‌نوشته‌ها و کتاب‌های کمیاب بِینِک، نیوهِیوِن، کنتیکت

دانشگاه یِیل هزاران کتاب واقعی و تخیلی تولید کرده است، که هر چه از جذابیت‌های آن‌ها بگوییم، کم گفته‌ایم. معماری حیرت‌انگیز ساختمان این کتابخانه که توسط گوردون بانشَفت طراحی شده و از سنگ مرمر، گرانیت، برنز، و شیشه ساخته‌شده‌است، تنها نیمی از زیبایی‌های بی‌نظیر این مکان ادبی را نشان می‌دهد. از قفسهٔ عجایب اتاق 26 گرفته تا آثار عاشقانهٔ دوران شاه‌آرتور، همه چیز آن‌چنان جذاب است که دل‌تان می‌خواهد برای همیشه آن‌جا بمانید.

12- کتابخانهٔ جرج پی‌بادی، بالتیمور، مریلند

این مجموعهٔ استثنایی و بی‌نظیر بخشی از مجموعه‌های ویژهٔ کتابخانه‌های شریدان در دانشگاه جان‌هاپکینز است،

که در اصل کتابخـانه‌ای پژوهشی است. ولی این مسـئله بـاعث نشده‌است عاشـقان کتـاب از هر نقطه از دنیا به این‌جا سـرازیر نشـوند؛ تا آن‌جا که حـتی این کتابخانه را تبدیل به محلی مشـهور بـرای برگـزاری مراسم عروسی در بـــالتیمور کرده‌اند – زیـــرا چه کسی بـــدش می‌آید در فضـایی ازدواج کند که الهـام‌بخش داسـتان دیو و دلـبر بوده است؟

11- کتابخانۀ عمومی سیاتل، واشنگتن

فقط یک نگاه به معماری انتزاعی حیرت‌انگـیز سـاختمان مرکزی کتابخانۀ عمومی سیاتل، به سـرعت هر بیننـده‌ای را شـگفت‌زده می‌کند. این سـاختمان با اشـکال پرمایه و فوتوریســتیک نظر همگـــان را به خـــود جلب می‌کند – و میلیون‌ها کتـــاب و لـــوازم دیگر که می‌توانید به صـــورت رایگان از آن‌جا به امانت بردارید، قطعاً رفتن به آن‌جا را بسیار ارزشمند کرده است.

10- کتابخانۀ آرمسترانگ براونینگ، وِیکو، تگزاس

از زمان تأسیس این کتابخانـۀ فوق‌العـاده و هیجـان‌انگیز در 7 می1948، این ساختمان زیبا به اسطوره و افسانه تبدیل شده‌است. پنجره‌های شیشه‌ایِ رنگی، دکوراسیون تیرۀ چـوبیِ فوق‌العـاده زیبـا، با حس و روح یک کتابخانـۀ پرقدمت، زبان را از توصیف این مکان که محلی محبـوب برای برگزاری مراسم عروسی نیز است، قاصر کرده‌اند.

9- کتابخانۀ کنگره، واشنگتن

محل نگهداری بیش از 162 میلیون کتاب و اقلام دیگر در نزدیک به 1348 کیلومتر قفسه؛ با این اوصـاف، بی‌شک

کتابخانهٔ کنگره بزرگ‌ترین کتابخانهٔ دنیا است. از نخستین کتاب چاپی آمریکای شمالی تا دست‌نوشته‌های 23 رییس‌جمهور ایالات متحده، هر چیزی که فکرش را بکنید در این مجموعهٔ ارزشمند پیدا خواهید کرد.

8- کتابخانهٔ گوتیک قلعهٔ هرست، سن‌سیمئون، کالیفرنیا

در 1947 جرج هرست به همراه معمار محبوب‌اش جولیا مورگان مجموعه‌ای شگفت‌انگیز را خلق کردند که امروز به عنوان «قلعهٔ هرست» مشهور است. مجموعهٔ شخصی از قفسه‌هایی مملو از یافته‌ها و اکتشافاتی ارزشمند که می‌تواند با یک موزه رقابت کند، حتماً ارزش سفر کردن و دیدن را دارد.

7- کتابخانهٔ عمومی بوستون، ماساچوست

کتابخانهٔ عمومی بوستون با ساختمان تاریخی‌اش و حدود 23 میلیون کتاب و اقلام دیگر بعد از کتابخانهٔ کنگره، دومین کتابخانهٔ بزرگ ایالات متحده است. اگر دنبال کتاب‌هایی در مورد تاریخ هنر و تاریخ آمریکا هستید، این کتابخانه قطعاً بهترین گزینه برای انتخاب است.

6- کتابخانهٔ هنرهای زیبای آنی و جرمی فیشر، فیلادلفیا، پنسیلوانیا

این کتابخانه به عنوان یک شاهکار تاریخی در دلِ دانشگاه پنسیلوانیا یک گوهر ملی برای ایالات متحده محسوب می‌شود. این ساختمان که از آجرهایی به رنگ قرمز آتشی ساخته‌شده‌است، محل نگهداری از هزاران عنوان کتاب کمیاب (حتماً مجموعهٔ کتاب‌های کمیاب

پرکینز را ببینید) است که هر شخصی که عاشق کتاب است قطعاً باید حداقل یک بار در زندگی‌اش آن را ببیند.

5- کتابخانهٔ عمومی نیویورک، نیویورک

فهرست کتابخانه‌های تاثیرگذار و برجستهٔ آمریکا بدون نام بردن از مجموعهٔ حیرت‌انگیز کتابخانهٔ عمومی نیویورک کامل نمی‌شود. این کتابخانه با 88 زیرمجموعه در اطراف‌اش و چهار مرکز پژوهشی دانشگاهی، بزرگ‌ترین سامانهٔ کتابخانهٔ عمومی آمریکا است - با وجود این، بیشتر گردشگران ترجیح می‌دهند از بنای یادبود منهتن دیدن کنند.

4- کتابخانهٔ گایزل، سن‌دییگو، کالیفرنیا

این کتابخانهٔ آکادمیک به عنوان زیرمجموعهٔ رشتهٔ ادبیات دانشگاه کالیفرنیا چیزی فراتر از آن است که هر پژوهش‌گری بتواند آرزو کند. نام این کتابخانه از روی نام تئودور سوس گایزل مشهور به دکتر گایزل برداشته شده‌است. طراحی جالب و زیبای ساختمان کتابخانه، مجموعه‌ای درخشان از کتاب‌های ارزشمند و جذابیت کارتونی‌اش که برگرفته از آثار دکتر سوس است، هر بیننده‌ای را شگفت‌زده می‌کند.

4- کتابخانهٔ عمومی لس‌آنجلس، کالیفرنیا

این گنجینهٔ تاریخی به عنوان نشانه‌ای محلی و منطقه‌ای توریستی و محبوب که در جنوب‌شهر لس‌آنجلس واقع است نباید از قلم بیفتد. می‌توانید به تنهایی این مجموعهٔ گسترده را بشناسید یا در هر روز با گروه‌های گردشگری همراه شوید و به کمک راهنماها مطالبی

مختلف در مـــورد این ســـاختمان تـــاریخی و مجموعـــهٔ کتاب‌های برجستهٔ این کتابخانه بیاموزید.

2- کتابخانهٔ سوزالو، سیاتل، واشنگتن

کتابخانــهٔ ســوزالو واقع در محوطــهٔ دانشــگاه واشــنگتن گنجینه‌ای برای تــاریخ و معمــاری است که هر شخصی را که عاشق کتــاب اســت، به ســمت خــود جــذب می‌کند. در آن‌جا باید وارد اتاق مطالعهٔ معروف‌اش شوید که به اتاق هــری پــاتر مشــهور اســت؛ این اتــاق با پنجره‌هــای بلند گوتیــک، شیشه‌های رنگی، چراغ‌هــای آویــزی، و میزهــای بلندش بیننده را به یاد تالار بزرگ‌هــاگوارتز می‌انــدازد. با این توصیفات حتمــاً خــود را بــرای شــگفتی‌های دیگر این کتابخانه آماده کنید، و قطعاً مشتاق خواهید بــود کل روز را آن‌جا سپری کنید.

1- کتابخانهٔ جو و ریکا مینسوتا، شیکاگو، ایلی‌نوی

کتابخانـــهٔ مینســـوتا، در میـــان شش کتابخانـــهٔ دانشـــگاه شــیکاگو از همه برجســته‌تر است. همه روزه انبــوهی از مراجعه‌کننـــدگان بـــرای دریـــافت کتـــاب به این مجموعه رفت‌وآمد می‌کنند که زیر یک گنبد شیشه‌ای غـــــول‌پیکر قرار دارد. به طور متوسط، روزانه 20’000 جلد کتاب به مراجعه‌کنندگان سپرده می‌شود که این رقم، خارق‌العاده و باورنکردنی است

گران‌ترین خانه‌های دنیا

اکثر آدم‌ها هرگز نمی‌توانند در یک خانـهٔ گـران‌قیمت چند میلیـون‌دلاری در دنیا زنـدگی کنند. ما قطعـاً می‌خـواهیم عمارت‌هـا، کاخ‌هـا، و پنت‌هاوس‌هـای آدم‌هـای ثروتمند را ببینیم. بسـیاری از خانه‌هـای شخصی گـران‌قیمت در دنیا دارای معمــاری حیرت‌انگــیز، و جدیــدترین محصــولات و امکانـــات هســـتند. در این‌جا فهرســـتی از گران‌تـــرین خانه‌هـای دنیا آمده‌است. همـهٔ این خانه‌هـای گـران‌قیمت بیش از 100 میلیون دلار ارزش دارند. در ادامه فهرست 10 تا از گران‌ترین خانه‌های دنیا را می‌بینید.

10- قلعهٔ برن

این دژ 135 میلیون دلاری، که به قلعهٔ دراکـولا معـروف است در مــرز والاچیا و ترانســیلوانیا در رومــانی قــرار دارد. این بنا زمـــانی خانـــهٔ ولاد ســـوم، دژخیم والاچیا بوده‌است. او به خاطر روش‌هـای بـدخواهانه‌اش اغلب با کنت دراکولا هم‌ردیف است. بسیاری از خوانندگان رمـان «دراکولا»، اثر بـرام اسـتوکر، قلعـهٔ بـرن را خانـهٔ جـانور فناناپذیر و تشنه به خون در رمان مذکورمی‌دانند.

این قلعه که 17 اتـــاق‌خواب دارد، قبل از این‌که مـــوزهٔ هنرهای دستی شود، زمـانی منزلگـاه خـانوادهٔ سـلطنتی رومانی بوده‌است.

9- آپ‌داون کورت

این خانهٔ رؤیایی، که 139 میلیون دلار قیمت دارد، واقع در منطقهٔ ویندلشم در سـاری، انگلسـتان است. آپ‌داون کورت بهترین امکانـات را بـرای زنـدگی دارد: سـالن‌های

سـینمای خصوصـی، زمین‌هـای تـنیس، و اتاق‌خواب‌هـای پرشمار. این بنا که در 1924 ساخته‌شده‌است، در 1987 به‌طور عمده بازسازی شد.

آپ‌داون کورت گذشته از بهترین امکانات زندگی که برای سـاکنان‌اش دارد، امکانـاتی هم بـرای حیوانـات اصـیل و ماشـین‌های گـران‌قیمت دارد. این خانـۀ گـران‌قیمت یک اصطبل اسب عظیم و یک گـاراژ مرمـرین بـرای ماشـین دارد که می‌تواند 8 لیموزین دراز را جای دهد.

8- مانورپ

مانور واقع در لس‌آنجلس، کالیفرنیا که نام آن (به معنی خانۀ اربابی) کـاملاً برازنـده‌اش اسـت، 123 اتـاق‌خواب، استخر شنا، زمین تنیس، سالن سینما، آب‌گـرم، و سـالن زیبـــایی دارد. این بنا که در دهـــۀ 1980 بـــرای آرون اسـپلینگ، تهیه‌کننـدۀ مرحـوم (و افسـانه‌ای) تلویزیـون، ساخته‌شده‌اسـت، به عنـوان بزرگ‌تـرین خانه در منطقـۀ لس‌آنجلس تبلیغ شده‌است.

مالک فعلی مانور پـترا اکلسـتون، دخـتر بـرنی اکلسـتونِ معـروف (فرمـول 1)ـ اسـت، و قیمت سـنگین آن 150 میلیـــون دلار است (هنگـــامی که در 2008 به مزایـــده گذاشته‌شد). این بنا زمیـنی به وسـعت 2’5 جـریب دارد. این خانه که به سـبک قصر ییلاقی اسـت، دارای فضـای پارکینگ جـادار است که می‌تواند صـدها ماشـین را جـای دهد.

7- پینکل

پینکـــل، واقع در مونتانا یکی از 10 گران‌قیمت‌تـــرین خانه‌هـــای آمریکا است. هرچند فضـــایی که اشـــغال کرده‌است نسبتاً کوچک اسـت، اما ویژگی‌هـای آن بـاعث می‌شـــود ارزش آن با املاک بـــزرگ دیگر قابل رقـــابت باشد. این ملک به ارزش 155 میلیـون دلار، عظیم‌تـرین خانه در محلهٔ شیک و اختصاصی باشگاه یلوستون است.

بنـــای پینکل بـــرای غـــرور و لـــذت مالکـــان آن، تیم و ادنا بلیکسز (که مالک باشـــگاه یلوســـتون نـــیز هســـتند)، با تاسیسات حرارت از کف ساخته‌شده‌است تا برای آن‌ها و میهمانان‌شـــان گرما و راحـــتی مطلق را در میـــان هـــوای منجمدکنندهٔ مونتانا فراهم کند. هم‌چنین در هر ســـرویس بهداشـــتی یک شـــومینه قـــرار دارد تا میهانـــان هنگـــام استفاده از آن‌ها نلرزند.

6- فرانچوک ویلا

فرانچـــوک ویلا، واقع در لنـــدن، انگلســـتان، ملکی با 10 اتـــــاق‌خواب متعلق به دورهٔ ملکه ویکتوریا است که 161 میلیـــــون دلار قیمت دارد. نـــــام این بنا از مالک آن، النا فرانچـــــوک گرفته شده‌است که یک تـــــاجر و بشردوست اوکراینی است. فرانچوک ویلا اخیراً با هزینهٔ 16 میلیون دلار بازســـازی شده‌است. این بنا قبل از این‌که تبـــدیل به خـــانه‌ای با بخش‌هـــای عظیم شـــود، یک مدرســـهٔ ابتـــدایی خصوصی برای دختران بود.

فرانچوک ویلا، با ارتفاع 5 طبقه، دارای اتاق امن، سالن ســـینمای اختصاصـــی، ســـونا، باشـــگاه، و اســـتخر شـــنای سرپوشـــیده است. گذشـــته از امکانـــات مـــدرن‌اش، گفته

می‌شود نیمی از هزینهٔ کلی این بنا، به خاطر آثار هـنری باستانی و وسایل چوبی گران‌قیمت داخل آن است.

5- عمارت هرست

عمارت هرست، 5 امین گران‌قیمت‌ترین خانه در دنیا، یک قلعـهٔ لـوکس تـاریخی است. این ملک باشـکوه واقع در سن سـیمیون کالیفرنیـا، تصـویر پس‌زمینـهٔ فیلم «پدرخوانـده» اسـت، که شـهرت جهـانی دارد. هم‌چـنین رییس‌جمهور فقید، جـان اف. کنـدی ماه‌عسل خـود را در این قلعه سپری کرد.

یک چیز که این ملک 165 میلیون‌دلاری را متمایز می‌کند دیسـکوی اختصاصی آن است. گذشـته از آن، این بنا 29 اتاق‌خواب، 3 استخر شنا، و یک سالن سینما دارد.

4- برکهٔ فرفیلد

برکـهٔ فرفیلـد، که علت نام‌گـذاری آن مجـاورت با یک دریاچه اسـت، یکی از 10 گران‌قیمت‌تـرین خانه‌ها در آمریکا است. این بنـای 6131 مـتر مـربعی، که مالک آن تاجری به نام ایرا رنرت لئون است، در همپتون نیویـورک واقع است و 198 میلیون دلار ارزش دارد. برکهٔ فرفیلد علاوه بر سالن بولینگ و زمین بسکتبال، یک حوضـچهٔ آب داغ به قیمت 150٫000 دلار دارد.

4- پنت‌هاوس

پنت‌هاوسِ‌هایدپارک، با چشم‌اندازهایی تماشایی از مرکز لنـدن در انگلیس، گران‌تـرین آپارتمـان دنیا محسـوب می‌شود. این بنـا، که به‌طـور تقریـبی 200 میلیـون دلار هزینه داشته‌اسـت، مجهز به سـالن شراب‌نوشی و زمین

بـــازی اســـکواش است. پنت‌هـــاوس که خانـــهٔ آدم‌هـــای ثروتمند و مشـــهور اســـت، مجهز به جدیـــدترین تـــدابیر امنیـتی، از جمله اسـکن چشـم، اتـاق امن، و پنجره‌هـای ضدگلوله است.

2- ویلا لئوپولدا

ویلا لئوپولـدا ارزش به بـزرگی 506 میلیـون دلار دارد و دومین گران‌قیمت‌تـــرین خانـــهٔ دنیا است و گران‌تـــرین عمارت اروپا محسوب می‌شـود. این بنـا، که در ریـویرای فرانسه واقع اسـت، در 1902 توسط شـاه لئوپولد دوم، پادشـــاه بلژیک ساخته‌شده‌اســـت، و درحال‌حاضر جـــزء دارایی‌های میلیـاردر روسـی، میخائیل پروخـروف، مالک بروکلین نتس، است.

بنای ویلا لئوپولدا، با ارتفـاع 27 طبقـه، 19 اتـاق‌خواب دارد و نگه‌داری از «حیـاط‌خلوت» جـادار آن، مسـتلزم به کـــارگیری 50 باغبـــان تمـــام‌وقت است. این دارایی درحال‌حاضر متعلق به خانوادهٔ سافرا اسـت، که در ابتـدا ادموند سافرا، بانک‌دار، آن را خرید.

1- آنتیلیا

از 2013 به بعد گران‌ترین خانه دنیا آنتیلیا اسـت، که یک خانـــهٔ مـــدرن واقع در یکی از محله‌هـــای بمبـــئی در هند است. این خانه اقامتگـــاه مـــوکش آمبـــانی، 5 امین ثروتمندترین مرد روی زمین است.

گفته می‌شود این کاخ 27 طبقه‌ای 1 میلیارد دلار هزینه داشته‌است، حیرت‌آور است! معمـاری این بنا از فلسـفهٔ «واسـتو شاسـترا» تبعیت می‌کنـد، سـبکی که عمـارت را

تبـــــدیل به دروازهٔ انـــــرژی مثبت می‌کند. آنتیلیا همـــــهٔ چیزهـایی را که یک فـرد می‌تواند در خانه بخواهـد، دارد: سالن رقص، یک باغ 4 طبقه، طبقهٔ سلامت با جکوزی، و یک پارکینگ 6 طبقه

مایع حیاتی بدن

خـون تنها یکی از چنـدین مـایع عجیـبی است که بـدن ما بـرای ادامه حیـات به آن احتیـاج دارد. با این که مایعـات بدن معمولاً موضـوع خـوبی بـرای مکالمه‌هـای محترمانه نیســـتند اما حـــتی ناخوشـــایندترین آن‌ها هم در حفظ ســـلامتی ما نقشی اساسی دارد. هر چه بیشـــتر این مایعات را بشناسیم، بهـتر و عمیق‌تر می‌تـوانیم قـدردان زیبایی و پیچیدگی ساختار بدن خود باشیم.

در این مطلب می‌خـواهیم شـما را با 9 تا از مهم‌تـرین مایعـات بـدن آشـنا کـنیم. فکر می‌کنید این مایع‌ها چه هستند و دقیقاً چه می‌کنند؟

9- صفرا

صفرا یکی از مایعات بدن و به رنگ قهوه‌ای یا سبز تـیره است که توسط کبد تولیـــد، در کیسه صـــفرا ذخـــیره و زمانی که غذا می‌خوریم در روده‌ها آزاد می‌شود. بخشی از رنگ استفراغ و مدفوع هم مربوط به این مـایع است. مهم‌ترین ماده تشکیل دهنـده این مـایع حیـاتی نمک‌هـای صـــــفراوی می‌باشد که مانند صـــــابون عمل می‌کند و مولکول‌های چربی غذاها و ویتامین‌های محلول در چربی مثل D، A و E را می‌شکند و آن‌ها را برای جـذب آمـاده می‌کند. این نمک‌ها هم‌چنین از ساخته شدن سـنگ کیسه صفرا توسط صفرای حاوی کلسترول جلوگیری می‌کنند.

جالب این‌جاست که هر روز حدود 15 گرم نمک صفراوی در روده‌ها آزاد می‌شود، اما بدن انسان در مجمـوع فقط 5 گرم از این ماده دارد. چطور چنین چیزی ممکن است؟

جواب این است که نمک‌های صفراوی بازیافت می‌شوند، یعنی از طریق روده کوچک دوباره جذب خون می‌شوند و بعد دوباره توسط کبد ترشح می‌شوند.

برخی بیماری‌های روده، مثل بیماری کرون (Crohn’s disease) که یک نوع بیماری التهابی روده است، می‌تواند به بخشی از روده کوچک که نمک‌های صفراوی در آن دوباره جذب می‌شوند آسیب بزند و بیماران را در معرض ابتلا به سنگ کیسه صفرا قرار دهد.

8- خون

یکی از مهم‌ترین مایعات بدن قطعاً خون است. یک بزرگسال به طور متوسط حدود 6 لیتر خون دارد که عملکردش انتقال اکسیژن به سلول‌ها، حمل محصولات زاید سوخت‌وساز مثل کربن دی اکسید به بیرون از سلول‌ها و انتقال گلبول‌های سفید مبارزه کننده با عفونت، گلوکز، هورمون‌ها و دیگر مواد ضروری در سراسر بدن می‌باشد. علاوه بر این‌ها، خون حاوی قطعات سلولی به نام پلاکت‌ها و عوامل انعقادی است که به پوشاندن سوراخ‌هایی که در رگ‌های خونی ایجاد می‌شود، کمک می‌کنند.

بدن یک انسان بالغ حدود 25 تریلیون گلبول قرمز دارد؛ یعنی حدود یک سوم کل سلول‌های بدن. گلبول‌های قرمز حدود 120 روز دوام می‌آورند، که یعنی یک انسان بالغ در هر ثانیه از هر روز حدود 2 میلیون گلبول قرمز تولید می‌کند. اگر رگ‌های خونی کوچکی که در آن‌ها گاز رد و بدل می‌شود- یعنی همان مویرگ‌ها- را به شکل یک خط صاف قرار دهیم، طولی حدود 60 هزار مایل خواهد

داشت. با آن می‌شود بیش از دو بار دور کره زمین را طی کرد!

7- مخاط

شاید مخاط از آن دسته مایعات بدن ناخوشایند باشد اما بدون آن هیچ‌کدام از ما زنده نبودیم! مایعی بی‌رنگ و لیز که توسط غدد مخاطی تولید می‌شود و سلول‌های نایژه در ریه‌ها، سلول‌های معده، روده‌ها، مجاری ادراری، دستگاه تولید مثل، چشم‌ها و گوش‌ها را می‌پوشاند. مخاط شامل انواع گوناگونی از مواد مهم مثل آنزیم‌های ضد عفونی کننده، آنتی بادی‌ها و تراوشه‌ها، همان ماده‌ای که مخاط را ژل مانند می‌کند، است. یک انسان بالغ به طور متوسط روزی 1 لیتر مخاط تولید می‌کند.

مخاط از خشک شدن سطح دستگاه تنفسی جلوگیری می‌کند و غبار و عوامل عفونت‌زا موجود در هوایی که نفس می‌کشیم را فیلتر می‌کند. بیرون‌زدگی‌های شبیه به مو از سلول‌های پوشاننده مجراهای تنفسی ریه، کمک می‌کنند تا مخاط با سرعت 1 میلی‌متر در دقیقه به بالا و به سمت دهان حرکت داده شود و در آن‌جا قورت داده شده یا به صورت بلغم از بدن خارج شود.

بیماران مبتلا به سفتی مخاط (cystic fibrosis)ـ دچار یک جهش ژنتیکی شده‌اند که مخاط آن‌ها را بسیار غلیظ کرده، و دفاع بدن در برابر عفونت‌ها را تضعیف می‌کند.

6- چرک

چــرک از مخــاط هم ناخوشــایندتر است اما وجــود آن نشان‌دهنده این است که سیستم ایمنی دارد کار خــودش را انجام می‌دهد. چرک یک مایع چسـبناک به رنگ سـفید، زرد یا قهـوه‌ای است که در محل عفـونت جمع می‌شـود. ساختار این مایع را باکتری‌ها، گلبول‌های سفید، پروتئین و بقایــای ســلولی تشــکیل می‌دهد. چــرک زیر پوســتی معمــولاً در جوش‌هــای چــرکی پیــدا می‌شــود، اما در قسـمت‌های داخلی بـدن مجموعه بزرگ‌تـری از چـرک به نــــام آبسه یا دمل به وجــــود می‌آید. جــــوش و دمل نشــان‌دهنده تلاش بــدن بــرای جلوگــیری از پخش شــدن چرک در سرتاسر بدن است.

قرن‌هــا، آرایشــگر-جراح‌ها (در قرون‌وســطی معمــولاً آرایشگرها به جای پزشـکان با تیغ‌هـای تیزشـان جـراحی انجام می‌دادند) معتقد بودند که «اگر در بدن چرک وجـود دارد باید خــالی شــود» و بــدن را از چــرک پاک‌ســازی می‌کردند. تا چندین دهه پیش، بـرای تخلیه چـرک نیـاز به عمل جراحی بـود. اما امـروزه بسـیاری از دمل‌ها تنها با اســتفاده از یک ســوزن و یک کــاتتر (catheter)، لوله نازک، و به کمک سونوگرافی یا تصویر برداری CT تخلیه می‌شود. این روش غیر تهاجمی‌بـدون نیـاز به بی‌هوشی بوده و زمان و هزینه بهبود یافتن را کاهش می‌دهد.

5- بزاق

بـزاق یکی از مایعـات بـدن است که اگر به انـدازه کـافی ترشح نشود مشـکلاتی چـون پوسـیدگی دنـدان را به بـار می‌آورد. بزاق را غدد بزاقی درون و اطراف دهان ترشح می‌کنند. به طور متوسط یک انسـان بـالغ روزی 1 لیـتر بـزاق ترشح می‌کند و مـیزان این ترشح در زمـان صـرف

وعده‌های غذایی افـزایش می‌یابد. بـزاق هم مثل مخـاط حـاوی آنزیم‌هـای آنـتی باکتریـال و آنـتی بـادی می‌باشد. بـزاق غـذا را مرطـوب کـرده و به روان شـدن جویـدن و قورت دادن کمک می‌کند. این مایع طعم غذا را هم بهـتر می‌کند، چون اگر مواد شـیمیایی غـذا در یک محیط مـایع قــرار نگــیرد، گیرنــده‌های مــزه نمی‌تواند طعم آن‌ها را تشخیص دهد.

بــرخی از آنزیم‌هــای بــزاق مــواد داخل غــذاها را تجزیه می‌کند؛ مثلاً آمیلاز نشاســته را تجزیه می‌کند. با توجه به این که این آنزیم‌ها چند ثانیه بعد از رســیدن به معـــده، توسط ترشــحات بســیار اســیدی آن خنــثی می‌شــوند، احتمــالاً نقش اصــلی آن‌ها تجزیه تکه‌هــای غــذای بین دندان‌ها به منظور جلوگیری از پوسیدگی می‌باشد.

بیمـارانی که بـزاق کـافی ندارنـد، بیشـتر به پوسـیدگی دندان و بیماری‌های لثه دچار می‌شوند.

4- عرق

عرق هم مثل بزاق تقریباً از آب تشکیل شــده، اما علاوه بر آب مــواد معــدنی هم دارد که بــاعث طعم شــور آن می‌شود. تولید عرق از یک دهم لیتر تا هشت لیتر در روز متغیر است. یک انسان بالغ در طـول فعالیت‌هـای شـدید بدنی حدود دو لیتر در ساعت عرق تولید می‌کند. بــدن ما سه میلیــون غـــده عـــرق دارد که به دو نـــوع تقســـیم می‌شوند: غدد تراوه‌ریز (Eccrine)، که در همه جای بدن وجود دارند و بیشترین تراکم آن‌ها در کف دست‌ها و کف پاها دیده می‌شود. گروه دیگر غدد ژرف (Apocrine)، نام دارند و بیشتر در زیر بغل یافت می‌شوند.

مهم‌ترین نقش عرق تنظیم حرارت بدن و کمک به خنک کردن بدن در مواقعی است که شروع به داغ شدن می‌کند. مثلاً سگ‌ها که غدد عرق ندارند باید با نفس نفس زدن گرما را از طریق تبخیر از بدنشان خارج کنند. مغز از طریق عصب‌ها، غدد عرق را تحریک می‌کند و نرخ عرق کردن متناسب با گرما و حالات عاطفی افزایش می‌یابد. بر خلاف عرق کردن در اثر گرما، عرق کردن احساسی فقط باعث تعریق کف دست و کف پا می‌شود.

4- اشک

اشک توسط غدد اشکی بالایی و جانبی چشم ایجاد شده و با پلک زدن در تمام سطح چشم پخش می‌شود. اشک‌ها در حفره بینی خالی می‌شوند؛ به همین دلیل است که وقتی گریه می‌کنید آب از بینی شما هم جاری می‌شود. اشک سه وظیفه بر عهده دارد: چشم را مرطوب نگه می‌دارد، محرک‌هایی مثل دود و سولفوریک اسیدی که هنگام پوست کندن پیاز تولید می‌شود را از چشم خارج می‌کند و برای نشان دادن احساساتی مثل غم و شادی به کار می‌رود.

حدود یک سوم از سالمندان جهان به سندرم خشکی چشم، که از شایع‌ترین بیماری‌های چشم می‌باشد، مبتلا هستند. اما این بیماری در هر سنی ممکن است برای افراد پیش بیاید. دلیل عمده بروز این بیماری کاهش تولید اشک است، که در اکثر بیماران بدون هیچ دلیلی رخ می‌دهد ولی با انواع بیماری‌ها و داروها مرتبط است. رایج‌ترین نوع درمان استفاده از قطره چشم است.

2- ادرار

یک انسان بالغ به طور متوسط روزانه 1٫5 لیتر ادرار تولید می‌کند. این مایع حیاتی که توسط کلیه تولید و در مثانه ذخیره می‌شود، محتوی مواد زیادی است که برای حفظ سلامتی بدن باید از آن خارج شود. این مواد شامل محصولات تجزیه‌ای سوخت وساز پروتئین‌ها هم می‌شود که تجمع آن‌ها در خون باعث سمی‌شدن آن‌ها می‌شود. ادرار هم چنین به عنوان روش اصلی پاک‌سازی بدن از نمک و آب اضافه عمل می‌کند.

ادرار یکی از مایعات بدن است که در تشخیص بیماری‌ها کمک می‌کند؛ در واقع یکی از روش‌های رایج تشخیص بیماری‌ها، آزمایش ادرار است. اگر در ادرار شخصی گلوکز وجود داشته باشد، نشان‌دهنده این است که دیابت (دیابت شیرین) دارد. چون ادرار افراد مبتلا به این بیماری شیرین است، آن را دیابت شیرین نامیده‌اند. هم چنین، وجود باکتری در ادرار نشان می‌دهد که مجاری ادرار فرد عفونت کرده است. جالب است بدانید که بیشتر مایع آمنیوتیک (amniotic fluid) که جنین را در رحم مادر احاطه می‌کند، از ادراری که کلیه‌های جنین می‌سازد تشکیل شده‌است.

1- استفراغ

تفاوت استفراغ با دیگر مایعات بدن که درباره آن‌ها صحبت کردیم در این است که روزانه و به طور مرتب تولید نمی‌شود. هر کسی در طول زندگی‌اش به خاطر انواع گوناگونی از محرک‌ها استفراغ می‌کند. مثلاً در دریازدگی مرکز تعادل در گوش میانی باعث ایجاد استفراغ می‌شود. یکی دیگر از عوامل تولید استفراغ، تحریک دستگاه گوارش توسط عفونت و سم است.

در بعضی موارد، استفراغ از مـواد سمی‌تشـکیل شـده و در دیگر موارد فقط از غذا. در هر دو حالت، این مــایع به خاطر اسیدهایی که معده ترشح می‌کنـد، بسـیار اسـیدی است. در افـــرادی که دائمـــاً اســـتفراغ می‌کننـــد، مثل مبتلایان به پرخوری عصبی، این اسید سـطح دنـدان‌ها را فرســایش می‌دهد و تغیــیرات خطرنــاکی در تعــادل pH خون ایجاد می‌کند. وجود خون در استفراغ معمولاً نشانه خون‌ریزی مری یا معده است.

مایعات بدن به این لیست محدود نمی‌شود!

لیســـتی که ما در اختیارتـــان قـــرار دادیم، فقط تعـــداد کمی‌از مایعات بدن را در بر داشت. علاوه بر مایعـاتی که می‌بیـنیم، مایع‌هـایی هسـتند که به نـدرت با آن‌ها مواجه می‌شـویم. مثل مـایع آمنیوتیـک، مـایع مغـزی-نخـاعی و مایعــاتی که ســطح قلب، ریه‌هــا، انــدام‌های شــکمی‌و مفاصل را لــیز و مرطــوب می‌کنند. بهــتر شــناختن این مایع‌ها به پیدا کردن درکی عمیق از زیست شناسی بــدن انسان چه در هنگام سلامتی و چه در زمان بیمــاری کمک می‌کند

مرتاضی که به مـدت 45 سـال دست راست خـود را بـالا گرفته است

مرتاضی به نــام Sadhu Amar Bharati به مــدت 45 سال است که دست راست خود را بـالا نگه‌داشـته! دست راســتش اکنــون به یک پوست و اســتخوان بی‌مصــرف تبــدیل شــده اما او ادعا می‌کند که به یک نمــاد بــرای طرفداران آیین هندو بدل گشته

رفتـار عجیب انسـان که علم از شـرح علت آن‌ها نـاتوان است

با وجود این‌که دانشـمندان موفق به کسب افتخـاراتی از جمله شکافتن اتم، فرستادن انسان به کره مـاه و کشف DNA بدن ما شـده‌اند، ولی هنـوز بسـیاری از رفتارها و حالتهای عجیب انسان وجود دارد که از توضیح علت آن‌ها عاجزند.

انسانی که دارای خصوصـیاتی همچـون هـنر، رؤیا و بشر دوستی است، دارای خصوصـیاتی از جمله موهـای زائـد، خجالت کشیدن و انگشت تو دماغ کردن نـیز می‌باشد! در این‌جا به 10 مورد از آن مـوارد عجیب و بی‌پاسخ اشـاره شده است.

10- سرخ شدن در اثر خجالت

داروین که یکی از معروفترین دانشـمندان جهـان اسـت، تلاش بسیاری کرد تا از طریق سـیر تکـاملی توضـیح دهد به چه علت در هنگام دروغ گفتن یا خجالت کشیدن قرمز می‌شویم و دیگران را از شرمندگی خود آگاه می‌سـازیم. با این حال بعضی از مردم معتقدند که این حـالت نشـانه ضعف شخص و روبرو شدن با چنین مشکلی است.

9- خندیدن

اندورفین که موجب بهبـود حـالت درونی ما می‌شـود، در اثر خنـده ایجـاد شـده و دلیل کـاملاً مـوجهی دارد، ولی تحقیقات 10 سالهٔ دانشـمندان، این دلیل موجه را نقش بر آب کرد و متوجه شدند که لطیفه‌ها و جک‌هـای پیش پا افتاده باعث ایجاد خنده بیشتری می‌شوند.

8- بوسیدن

در تعاریف علمی بوسیدن، ذکر شـده که این عمل ممکن است ژنتیکی و وراثتی نباشد زیـرا بسـیاری از انسـان‌ها از انجـام آن امتنـاع می‌ورزند. اما بسـیاری از نظریه‌هـا، بوسـیدن را با خـاطرات تغـذیه‌ای دوران نـوزادی مرتبط دانسـته و حـاکی از اینست که انسـان‌های اولیه فرزندانشـان را از شـیر می‌گرفتند و تنها از طریق دهانشـان به آن‌ها غـذا می‌دانند که همین عمل مـوجب انتقال بزاق دهان و لذت بردن می‌شود.

7- رؤیا

براسـاس نظریـات بـرخی از دانشـمندان، رؤیا و خـواب دیدن، بیان آرزوهـای ضـمیر نیمه هشـیار ماست. اما این نظریـات رد شـده‌اند زیـرا هنـوز دلیل این‌که چـرا چـنین خیـالات و تصـورات عجیـبی را می‌بیـنیم، به طـور دقیق کشف نشده است.

6- خرافات

عادت‌های غیرعادی ولی اطمینـان بخش که از گذشـته تا اکنون وجود داشته‌اند. برای مثال انسـان‌های باسـتان از ناله شـیر در چمن‌ها به عنـوان حـرکت بـاد سـود می‌جسته‌اند. به نظر می‌آید که در بعضی جوامـع، مـذهب انگیزه خوبی برای خرافات بوده است.

5- انگشت در بینی کردن

عـادت زشت و ناپسـند که بسـیار رایج شـده است و با این‌که بیرون راندن آن موشها (!) از بینی منفعت خاصی برای بـدن نـدارد، پس چـرا بسـیاری از مـردم این کـار را

بطـور میـانگین چهـار بـار در روز انجـام می‌دهنـد؟ البته برخی گمان می‌کنند که این عمل بـاعث تقـویت سیسـتم دفاعی بدن می‌شود.

4- دوران بلوغ

در بین مخلوقـــات، به جز انســـان، هیچ نـــوع حیـــوانی سالهای سخت و غیرقابل پیش بینی نوجوانی و بلــوغ را تجربه نمی‌کند. بـــرخی افـــراد معتقدند این دوران کمک می‌کند تا قبل از بـــالغ شـــدن، مغز انســـان دوبـــاره ســـازماندهی شـــود و شـــخص بـــرای ســـالهای بعـــدی، مسئولیت پذیر شود.

4- بشر دوستی

کمک کردن به همنـوع بـدون هیچ چشم داشت و تـوقعی، از رفتارهای عجیب در سیر تکامل انسـان اسـت؛ که گـاه به صورت گروهی انجـام می‌شـود و گـاه فقط به خـاطر لذت شخصی.

2- هنر

نقاشـــی، رقص، مجســـمه ســـازی و موســـیقی همگی از خصوصیات زیبـای بشـریت هسـتند که نشـان دهنـده والا بودن بعد انسان‌اند و می‌توان از آن‌ها به عنـوان ابـزاری برای انتقال دانش یا تجربه استفاده کرد.

1- موی بدن

موهای نرم و نازک روی بدن و موهای ضـخیم انـدام‌های تناسلی بدن انسان‌ها، کاملاً برعکس پسـتانداران است و دانشمندان بر این باورند که موهـای زائد بـاعث ملایمت،

ایجـاد رایحه‌ای مطبـوع و حفـاظت در برابر خراشـیدگی می‌شود.

شخصیتی که نبش قبر شدند

بقایای جسد یاسر عرفات، رهبر فقید فلسطینیان اخیراً برای بررسی احتمال قتل او از قبر خارج شد. در طول تاریخ، اجساد شخصیت‌های معروف بسیاری به دلایل مختلف از گور بیرون آورده شده‌اند. گزیده‌ای از این افراد در پی می‌آید.

10- اولیور کرامِول

oliver cromwell

جسد این سرباز و دولتمرد انگلیسی که در سال 1658 درگذشت، پس از مومیایی شدن و برگزاری مراسم تدفین دولتی، در کلیسای وست‌مینستر دفن شد. پس از بازگشت سلطنت به انگلستان، جسد او و دو نفر دیگر، از قبر خارج و سر آن‌ها از بدنشان جدا شد. گفته می‌شود جسد او به چاله‌ای در نزدیکی محل اعدام، جایی حوالی منطقه «ماربل آرچ» امروزی در لندن، انداخته شده است. سر او بر سر میله‌ای گذاشته شد و بر فراز کاخ وست‌مینستر به نمایش گذاشته شد. در طول قرن هجدهم، کلکسیونرها به دنبال سر او بودند. این سر در سال 1815 مورد بررسی قرار گرفت و تعلق آن به کرامول تأیید شد.

9- جسی جیمز

jesse james

شایع شده بود این گانگستر بدنام آمریکایی مرگ خود را در سال 1882 جعل کرد، از این جهت جسدی که فرض

می‌شد متعلق به او باشد در سال 1995، برای آزمایش DNA نبش قبر شد. آزمایش‌ها نشان داد که DNA جسد مشابه نوادگان او بوده و جسد واقعاً متعلق به او است. با این حال دو جسد دیگر نیز بعداً نبش قبر شد؛ از جمله جسد مردی که در طول عمرش ادعا کرده بود که جسی جیمز واقعی او است.

8-هایله سلاسی

haile selassie

آخرین امپراتور اتیوپی، پس از آن‌که در سال 1992 معلوم شد که جسدش زیر یک توالت دفن شده است، نبش قبر شد.هایله سلاسی 45 سال بر اتیوپی حکمرانی کرد و از سوی راستافاری‌ها به عنوان یک خدای زنده شناخته می‌شد. او در سال 1974 توسط دیکتاتور نظامی، منگیتسوهایله مری‌ام، سرنگون شد و پس از یک سال حبس در کاخش درگذشت. ممکن است که او توسط دستگیرکنندگانش کشته شده باشد. در سال 2000 و پس از گذشت 25 سال از مرگش، جسد او دوباره در کلیسای جامع ترینیتی در آدیس آبابا دفن شد.

7- اِویتا

evita

جسد همسر رئیس جمهور آرژانتین، خوان پرون، مومیایی شده بود، ولی پس از کودتای نظامی در میانه دهه 50، حاکمان جدید می‌خواستند از شر آن خلاص شوند. پس از ربوده شدن از مقر یک اتحادیه کارگری در میانه شب، جسد مدتی را در یک ون که در خیابان پارک

شده بود، پشت پـرده یک سـینما، در کانال‌هـای فاضـلاب شهری و دفاتر سازمان اطلاعات نظـامی نگهـداری شد. در سـال 1957 و با کمک مخفیانه واتیکـان، او با نـامی جعلی در ایتالیا در میلان دفن شد. سر و کله دیوارنویسی‌ها در بوئنوس آیرس پیدا شد که می‌پرسیدند «جسد اویتا پرون کجاست؟»

در سال 1971 جسد از خـاک خـارج شد و به مـنزل جدید خـوان پـرون در مادرید منتقل شد. دو سـال بعـد، خـوان دوبـاره به ریاست جمهـوری آرژانـتین برگزیـده شد اما انـدکی بعد درگذشت. همسر سـوم او، ایزابـل، بر بازگرداندن جسد اویتا به آرژانتین نظارت کرد. حالا جسد او در آرامگـاه خـانواده‌اش و در دخمه‌ای که مثل یک پناهگـاه هسـته‌ای از آن محـافظت می‌شـود، دفن شـده است.

6- چارلی چاپلین

Charlie-Chaplin

جسد این کمـدین در سـال 1978 از خـاک خـارج شد و توسط دو مـرد که در ازای بازگردانـدن جسد از وکیل چاپلین تقاضای دریافت پول داشـتند، در یک مزرعه ذرت دفن شد. جسد از گورسـتان دهکـده‌ای در سـوئیس که چاپلین 25 سـال آخر عمر خـود را در آن‌جا گذرانـده بـود ربـوده شـده بـود و پس از سه مـاه، با دسـتگیری جنـازه دزدها (دو مهـاجر از بلغارسـتان و لهسـتان) به همان‌جا بازگشت. ولی این بار تابوت او را از بتن مسلح سـاختند. گـورکن دهکـده که بـار اول دزدیـده شـدن جسد را کشف کـرده بـود می‌گوید دیگر امکـان نـدارد که جسـدش را در

نیمه شب بدزدند. او می‌گوید: «بـرای این کـار احتیـاج به یک مته بـادی خواهید داشت و سر و صـدای زیـادی به پا خواهید کرد.»

5- الیزابت سیدال

elizabeth siddal

هنگـــامی که همسر هنرمند و شـــاعر انگلیســـی، دانته گابریل روزتی، در سال 1862 و به خاطر زیـاده روی در مصـرف یک مـاده مخـدر درگذشـت، او یکی از کتاب‌هـای شـعرش را در کنـار همسـرش دفن کـرد. سـال‌ها بعـد، هنگـامی که چشـمانش کم سو و نقاشی کـردن بـرایش سخت شده بود، روزتی تصمیم گـرفت که شـعرهایش را از زیر خاک بیرون آورد. او برای این کار احتیاج به مجـوز وزارت کشور داشت، چرا که جنازه دزدها در آن زمـان به مشکل بزرگی بدل شده بودند. با این‌که مجـوز به او داده شــد، روزتی می‌خواست که این موضــوع تا جــای ممکن مخفی بماند. سنگ قبر سیدال در گورستان «های گیت» در لندن برداشته و تابوت باز شد و دستنوشته‌ها را خارج و ضدعفونی کردند. گفته می‌شود او از این‌که شعری که از همه بیشتر به دنبالش بود «کـرم خـوردگی بـزرگی در همه صفحات داشت» بسـیار سـرخورده شد. با این حـال کتاب مفصلی از شعرهای نبش قبر شده، منتشر شد.

4- ماری کوری

marie curie

در سال 1995، خاکستر جسد مـاری کـوری و همسـرش پی‌یر از گورستانی کوچک به پانتئون پـاریس منتقل شد.

این کار برای بزرگداشت زندگی و خدمات ماری کوری انجام شد. این دانشمند زاده لهستان به خاطر تحقیقات تاریخ سازش در زمینه تشعشعات هسته‌ای برنده دو جایزه نوبل شد. او در اثر قرار گرفتن در معرض تشعشعات مبتلا به لوسمی شد و در سال 1934 درگذشت.

4- کریستف کلمب

christopher columbus

کریستف کلمب در وصیت‌نامه خود درخواست کرده بود که در آمریکا دفن شود، ولی در زمان مرگ او در سال 1506 کلیسای مناسبی در آن‌جا وجود نداشت. از این رو او ابتدا در شهر والادولید اسپانیا دفن شد و سپس به صومعه‌ای در سویل منتقل شد. با این حال جسد او را در سال 1542 از خاک خارج و به هیسپانیولا منتقل کرده و در سانتو دومینیگو (پایتخت جمهوری دومینیکن) دفن کردند. در پایان قرن هفدهم، اسپانیا قسمت غربی هیسپانیولا را به فرانسه واگذار کرد و جسد کلمب به کوبا منتقل شد. بعدها هنگامی که کوبا به استقلال دست یافت، در سال 1898، جسد برای آخرین بار از اقیانوس اطلس گذشت و در کلیسای جامع سویل دفن شد. این دست کم داستانی است که بر سرش اتفاق نظر وجود دارد. با این حال در بنای یادبود کلمب در پایتخت جمهوری دومینیکن، جعبه‌ای حاوی استخوان‌هایی وجود دارد که روی آن نوشته شده "کریستف کلمب". محققینی که از جسد موجود در سویل نمونه برداری DNA کرده‌اند می‌گویند که نتیجه با DNA برادرش دیگو، که او هم در نزدیکی سویل دفن شده، همخوان است.

نمونه‌هـای موجـود در سـانتو دومینگو تا به حـال مـورد آزمایش قرار نگرفته‌اند.

2- ویرجینیا پو

virginia poe

ویرجینیا کلِم در 13 سالگی با پسر دایی خـود، نویسـنده مشهور آمریکـایی ادگـار آلن پـو، ازدواج کـرد و در سـال 1847 با 24 سـال سـن، در اثر ابتلا به بیمـاری سل درگذشت. او ابتدا در مقبره خـانواده‌ای که این زوج کلبه خود را در فوردهام از آنان اجاره کرده بودند، در نزدیکی نیویورک، دفن شد. در سال 1875 این قبرستان تخریب شد و چند سـال بعد ویلیـام گیـل، یکی از زندگینامه نویسان خانواده پو، ظـاهراً هنگـامی که خـادم قبرسـتان می‌خواست اسـتخوان‌ها را دور بریـزد، مالک آن‌ها شد. گیل برای مـدتی اسـتخوان‌ها را در یک جعبه در زیر تخت خـود نگه داشت. اسـتخوان‌های ویرجینیا پنج سـال بعد به همـراه همسـرش در مقـبره‌ای که در سـال 1875 در گورستان وست‌مینسترهال (امـروزه جـزئی از دانشـکده حقوق دانشگاه مریلند در بالتیمور) برای این نویسنده بنا شد، دفن شد.

1- چه گوارا

che guevara

رهـبر زاده آرژانـتین انقلاب کوبا در سـال 1967 در بولیـوی دسـتگیر و کشـته شد. محل دقیق دفن جسد او سـال‌ها مخفی ماند تا این‌که در سـال 1995، توسط یک ژنـرال بولیویـایی که در عملیـات دسـتگیری او دست

داشت، افشا شد که جسد او در کنار باند یک فرودگاه در نـزدیکی جـایی که در آن به قتل رسـیده بـود دفن شـده است. دو سال بعد جسد او از خاک بـیرون کشـیده شد و در هنگـام مراسم یـادبود سی امین سـالروز مـرگش، به کوبا بازگردانده شد. حالا جسد او در آرامگـاه و مـوزه چه گـوارا، که به روی بازدیدکننـدگان بـاز اسـت، نگهـداری می‌شـود. با این حـال سـؤال‌هایی مبـنی بر این‌که آیا در سـال 1997 واقعـاً جسد درست را از خـاک بـیرون کشیده‌اند مطرح شده است.

و 10 نفر دیگر

آبراهام لینکلن

تابوتش بعد از اقدام نافرجام به جنـازه دزدی جابجا شـد، برای انتقال به مقبره جدید نبش قبر شد.

تزار نیکولاس دوم و خانواده اش

در سـال 1918 کشـته و به گـودالی انداخته شـدند، 80 سال بعد دوباره دفن شدند.

توت عنخ آمون

فرعونی که در قرن 14 پیش از میلاد درگذشت، در سال 1922 نبش قبر شد.

سیمون بولیوار

قهرمان استقلال آمریکای جنـوبی در سـال 2010 بـرای بررسی نظریه مسموم شدن نبش قبر شد.

نیکولا و النا چائوشسکو

رئیس جمهـــور رومـــانی و همســـرش، در انقلاب ســـال 1989 اعدام شدند، در سـال 2010 بـرای احـراز هـویت نبش قبر شدند.

لی‌هاروی ازوالد

قاتل جان اف کندی در سال 1981 بـرای بررسی نظریه تعویضش با یک بدل روس نبش قبر شد.

سالوادور آلنده

رئیس جمهور شیلی که در سال 1973 خودکشی کرد، در سال 2011 بـرای بررسی نظریه تـرور شـدن نبش قـبر شد.

کاردینال نیومن

روحانی محافظه کار انگلیسی، در سال 1890 درگذشت، قبر او را در سال 2008 خالی یافتند.

زاخاری تیلور

دوازدهمین رئیس جمهور ایـالات متحـده، در سـال 1850 درگذشت، در سال 1991 بـرای بررسی نظریه مسـموم شدن نبش قبر شد.

آدولف هیتلر

در برلین خودکشی کرد، در چاله‌ای سوزانده و دفن شـد، توسط شـــــوروی دوبـــــاره (به جز فک و جمجمه) در ماگدبورگ دفن شد، در سال 1990 نبش قبر، سوزانده و خاکسترش به فاضلاب ریخته شد.

شغل تکنولوژی آینده که باور نمی‌کنید واقعاً وجود دارند

در دنیای آمیخته با تکنولوژی امروز، دستیار امور اجرایی امروز، مدیر آینده خواهد بود. امروزه در سایت کاریابی need.co.uk شاهد مسئولیت‌ها و اصطلاحاتی هستیم که شاید تا 5 سال اخیر حتی وجود هم نداشتند و در حالیکه سر آشپزهای متخصص در چاپ سه بعدی و تحلیل کننده‌های ترافیک هواپیماهای بدون سرنشین شغل‌هایی نیستند که همه جا باشند، با این حال هنوز هم عناوین شغلی زیادی وجود دارد که در ما شک بر می‌انگیزند و ایده‌ای در موردشان نداریم. از شغل‌هایی در مورد استقامت گرفته تا حرفه‌هایی که روی تکنولوژی‌های مربوط به آینده مثل روبوتیک کار می‌کنند، واضح است که تکنولوژی مدرن تأثیر بزرگی بر چشم انداز شغلی زمان حال دارد.

مشاغلی برای دنیایی بر پایه تکنولوژی

تکنولوژی‌های جدید- فکرش را بکنید: هواپیماهای بدون سرنشین، روبوتیک و واقعیت مجازی- فرصت‌های بی‌شماری برای گروه‌های بیزینس فراهم می‌کنند تا بر روی تخصص و شتاب تمرکز کنند. مشاغل زیر همه نمایانگر زیاد شدن حرفه‌هاست.

10- خلبان هواپیماهای کنترل از راه دور

وسیله‌های نقلیهٔ بدون سرنشین خودکار- یا به قول معروف هواپیماهای کنترل از راه دور- پتانسیل زیادی برای آیندهٔ بسیاری از صنایع و حرفه‌ها دارند، از ارتش گرفته تا صنعت بسته بندی برای مشتری. فرقی نمی‌کند

که برای چه هدفی باشند، مأموریت‌های پنهانی، عکاسی هنری یا رساندن آخرین بستهٔ سفارش داده شده از فروشگاه. کسانی که به صورت تخصصی می‌توانند کنترلشان کنند در سال‌های آتی با مشاغل زیادی رو به رو خواهند شد.

9- طراح لباس سه بعدی

دنیای مد نیز از روند تکنولوژی در امان نمانده است. در سال‌های اخیر، طرح‌های سه بعدی از میلان تا نیویورک ظاهر شده‌اند، و جواهرهای چاپ سه بعدی، وسایل تزئینی و حتی مایوها این صنعت را تکان داده‌اند. چاپ سه بعدی امکانات تولید مقرون به صرفه‌ای را ارائه می‌دهد؛ همان‌طور که تکنولوژی پیشرفت می‌کند و بیشتر در دسترس قرار می‌گیرد، انتظار می‌رود که پروسهٔ تولیدی را که می‌شناسیم را متحول کند.

8- معمار واقعیت قوی شده

واقعیت مجازی دیگر در صنعت به یک اصطلاح تبدیل شده. از تفریح، فیلم و بازی ویدئویی گرفته تا سلامت. امروزه، واقعیت مجازی حتی به عنوان شکلی از درمان به کار می‌رود. این تکنولوژی فرصت بزرگی برای طراحان علاقه‌مند فراهم می‌کند تا با تفریح کار کرده و از امکانات جدید و هیجان انگیز بهره ببرند در حالیکه تجربه‌های مهم و بزرگی می‌آفرینند.

7- حسابرس خود ارزیابی کیفی

این حرکت خود ارزیابی کیفی همه چیز را پیگیری می‌کند. از میزان کالری دریافتی روزانه تا ضربان قلب

و سطوحی از فشار فیزیکی. اما تنها دانستن چند عدد خیلی به بالا بردن سطح زندگیمان کمک نمی‌کند: توانایی گرفتن این داده‌ها و به دست آوردن برنامه‌های غذایی و ورزشی یک داستان کاملاً جداست. این حرفه توانایی‌های یک درمانگر فیزیکی و متخصص غذایی را با تحلیل‌ها ارائه می‌دهد و می‌تواند برای علاقه‌مندان ورزش و تکنولوژی بسیار مناسب باشد. تکنولوژی تأثیر بسیار بزرگی بر زندگی هر روزهٔ ما گذاشته است، مثل فرصت‌های شغلی آماده برای حرفه‌های جوان و کسانی که دنبال شغل‌های فصلی‌اند، جلو رفتن و دوشادوش این حرفه‌های مربوط به آینده حرکت کردن می‌تواند به شما کمک کند تا شغلی سودمند و مربوط به تکنولوژی پیدا کنید.

مشاغلی متمرکز بر پایایی

با وجود کمپانی‌هایی که روی کم کردن سطح کربنشان و ساختن یک آینده با انرژی بهینه تمرکز کرده‌اند، حرفه‌های مربوط به محیط زیست رو به فزونی گذاشته‌اند. در زیر مشاغلی وجود دارد که برای کسانی که دنبال حرفه‌هایی متمرکز بر پایایی‌اند مناسب است.

6- برنامه‌ریز شهری هوشمند

برنامه‌ریزهای شهری و معماران امروزه باید چیزهایی بیشتر از کشش ترافیک را در نظر بگیرند- آن‌ها باید نوع ترافیک را که خیابان‌ها و یا آسمان را در 20 یا 30 سال آینده در بر می‌گیرند، در نظر بگیرند. به علاوه این برنامه‌ریزهای آینده باید راجع به روشی که ساختمان‌ها، خیابان‌ها و حتی پارکینگ‌ها تکنولوژی‌های کوچک را به

کـار می‌گیرند فکر کنند و بر طبق همـان هماهنگی‌هـای لازم را انجـام دهند. خیلی از این شـغل‌ها به مسـائل محیط زیسـت، منـابع انـرژی قابل تجدید مربوطند و «شهرهای هوشـمند» را به شـهرهای با دوام نـیز تبـدیل می‌کنند.

5- مدیر آزمایشگاه وسیلهٔ اندازه گیری هوشمند

تکنولوژی‌هـای هوشـمند تنها به گوشی‌ها و آشـپزخانهٔ شما محـدود نیسـتند. امـروزه وسـایل هوشـمند و متصل راهشان را به تکنولوژی‌های انـرژی سـنتی مانند وسـیلهٔ سـنجش گـاز بـاز کرده‌اند. در بریتانیـای کبـیر برنامـهٔ بهکـارگیری وسـیلهٔ سـنجش هوشـمند، تکنولـوژی انـدازه‌گیری جدید هوشـمندی را در سـپتامبر 2015 و در سطح ملی به خانه‌ها فرستاد.

4- معمار راه حل‌های چهارخانهٔ هوشمند

چهارخانـهٔ هوشـمند مفهـومی است که توجه برنامه‌ریزهـای شـهری، معمـاران، و متخصصـان مسـائل پایایی و محیط زیست را جلب کـرده است. تـرکیب تـأثیر منابع انرژی با امکانات سنتی می‌تواند در به دست آمـدن شهرهای تمـیزتر و سـبزتر در آینـده کمک کند. این حرفه در هم گسـیخته قـرار است گـزینه‌ای سـودمند بـرای مهندسان و معماران تکنیکی باشد.

مشاغل مالی، بیزینس و داده‌ها

داده‌هـای بـزرگ این روزها به معـنی فرصت‌های کـاری بزرگ است. تحلیل گران داده‌ها و حرفه‌ای‌ها در کارهـای مدرن و چیزهایی مانند بازاریابی شبکه‌های اجتماعی جز

پیشگامان رقابت‌اند. در زیر چند شغل وجود دارد که به نقش‌های قدیمی رنگ و بوی تکنولوژی می‌بخشد.

4- معمار داده‌های بزرگ

تحلیل گران داده‌ها به سطح بالاتری رفته‌اند. تفسیر کردن و ویرایش کردن مقدار خیلی زیادی داده برای یک کار به معنی سود فراوان برای کسانی است که در دنیای صنعت جدید به دنبال شغل می‌گردند.

2- متخصص ارزهای جایگزین

بانکدارها و تحلیل گران امور مالی حالا باید نگران چیزی بیشتر از ارزش دلار، یورو و یا پوند باشند. پول‌های جایگزین مانند Bitcoin پتانسیل نابود کردن موسسه‌های مالی قدیمی را دارند و در نتیجه شغل‌های جدیدی به وجود می‌آیند. مثلاً در روزهای اوج Bitcoin، معدن‌کاوان بیت‌کوین سودهای هنگفتی از این قضیه می‌بردند. گرچه ارزش بیت‌کوین از ابتدای ساخته شدنش، نوسان زیادی داشته، اما اقتصاددانان پیش‌بینی می‌کنند که حداقل به صورت مفهومی، پول‌های جایگزین فرصت سرمایه گذاری خوبی را ارائه می‌کنند.

1- بیزینس منیجر آنلاین

بیزینس‌های خشت و ملات (شرکت‌هایی که واقعا وجود خارجی دارند) حضورهای آنلاین گسترده‌ای دارند و خیلی از گروه‌های نو تأسیس خرده فروشی هم از این غافله عقب نمی‌مانند. بیزینس منیجرها در SEO و تاکیک‌های بازاریابی اینترنتی و آنلاین خبره هستند. مدیریت و

انتشـــار محتـــوا نـــیز در رأس این حرفه‌هـــای تبلیغـــاتی آمده‌اند.

فناوری ترسناک آینده

هر فناوری جدید نکات منفی خود را نیز به همراه دارد، اما برخی از عوارض جانبی خطرناک‌تر از بقیه هستند. در بیشتر موارد عوارض جانبی‌ای که اکنون با آن‌ها مواجه می‌شویم تنها ناراحت‌کننده هستند، اما در آینده ممکن است کشنده باشند. فناوری‌های پیشرفته هر روز بیش از پیش از داستان‌های تخیلی بیرون آمده و در زندگی روزمره ما جای می‌گیرند. ما امروزه می‌توانیم کارهایی را انجام دهیم که نسل پیش از ما تنها رویای آن‌ها را می‌دیدند. نکته‌ای که برای ما تاسف‌برانگیز خواهد بود این است که نه تنها رویاها که کابوس‌های آن‌ها نیز برای ما به واقعیت خواهد پیوست. به نظر شما کدام فناوری‌ها هستند که در آینده عوارض جانبی‌شان ما را غافلگیر خواهد کرد؟ در ادامه به 10 مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

10- چاپ اندام‌های بدن

به گفته استوارت ویلیامز از انستیتوی نوآوری کاردیوواسکولار، قلب مصنوعی‌ای که با پرینترهای سه‌بعدی چاپ شده باشد، کمتر از ده سال دیگر در دسترس خواهد بود. فواید چاپ اندام‌های مصنوعی کاملاً آشکار است. مثلاً بدن شما دیگر اندامی را که با سلول‌های خودتان روی قالبی چاپ‌شده، رویانده شده باشد پس نخواهد زد. حتی انتظار برای اهداکننده عضو نیز بی‌معنی خواهد شد. اما عوارض جانبی آن هم قابل توجه و حتی ترسناک است. آیا با تکیه بر این واقعیت که می‌توانیم اعضا و جوارح یدکی برای خودمان چاپ کنیم،

زندگی پرخطرتری را پیش نخواهیم گرفت؟ چه زمانی طول خواهد کشید تا تصمیم بگیریم که کل بدن انسان را از نو اختراع کنیم؟

9- گوشت مصنوعی

خوردن زیاد گوشت برای بدن مضر است، برای محیط زیست زیان‌آور است و میلیون‌ها حیوان را نیز به کشتن خواهد داد. شرکت Modern Meadow از جمله گروه‌هایی است که راه‌حلی برای این مشکل دارد: گوشتی که ساخته می‌شود نه این‌که از ذبح حیوانی به دست بیاید. این فناوری از همان بافت‌ها و مصالحی استفاده می‌کند که در کاربردهای پزشکی هم به کار برده می‌شوند، اما این‌بار از آن‌ها گوشت تولید می‌شود. ممکن است نگرانی‌هایی بابت سلامت غذایی این محصولات وجود داشته باشد، اما مساله اصلی این است که آیا مصرف‌کنندگان ایده گوشت مصنوعی را آن‌قدر ترسناک خواهند یافت که به آن فکر هم نکنند؟

8- انسان‌های قابل هک شدن

در اکتبر سال گذشته، یکی از محققین همکار مک‌آفی با مهندسی معکوس یک فرستنده پیس‌میکر (ضربان‌ساز قلب) توانست به شیوه‌ای دست یابد که به کمک آن می‌توانست شوک الکتریکی کشنده‌ای را به پیس‌میکری که در فاصله 9 متری قرار داشت ارسال کند. او به این دلیل توانست چنین کاری را انجام دهد که غالب ایمپلنت‌های امروزی قابل ارتقا هستند، به همین شکل فرم‌ویرهای پیس‌میکرها را هم می‌شد از راه دور فلش کرده و از نو برنامه‌ریزی کرد. این موضوع هنگامی که

ایمپلنت یا پروتز شما توسط افراد خوب به روز شود بسیار عالی خواهد بود، اما به این معنی هم هست که سخت‌افزارهای انسانی را می‌توان برای انجام قتل آن هم به صورت ناشناس و از راه دور هک کرد.

7- حشرات الکترونیکی

حشرات الکترونیکی

اگر حشرات واقعی برای شما مزاحم محسوب می‌شوند، نظرتان درباره سوءاستفاده از droneهایی در ابعاد و اندازه حشرات چیست؟ این‌جانوارن الکترونیکی به کمک میکروفون و دوربین‌های‌شان می‌توانند شما را پاییده، ردگیری کرده و حتی نمونه‌هایی از DNA شما را استخراج کنند. البته فراموش نکنید که این ابزارها چندان هم از تبدیل شدن به واقعیت دور نیستند.

6- تشخیص چهره

گوگل همین حالا هم اپ‌های تشخیص چهره را برای گوگل گلس (حداقل تا زمانی که راه‌حل‌های محافظتی معقولی پیدا شوند) ممنوع کرده است، اما این تنها یک قطره از دریا است. فناوری اسکن کردن جمعیت (آن هم به صورت بی‌درنگ) پیش از این نیز وجود داشته است. این فناوری روز به روز هوشمندتر، سریع‌تر و قدرتمندتر می‌شود. سیستم‌هایی نظیر BioSurveillance NEXT برای مکان‌های شلوغی نظیر فرودگاه‌ها، مراکز خرید و استادیوم‌ها طراحی شده‌اند و با پیشرفت فناوری‌های مورد استفاده در دوربین‌ها چنین سیستم‌هایی دقیق‌تر شده و کاربردهای بیشتری می‌یابند.

5- تبلیغات هوشمند تهاجمی

تبلیغات هوشمند و مزاحم فیلم گزارش اقلیت از چیزی که فکر می‌کنید به ما نزدیک‌تر هستند. فناوری‌هایی نظیر SignEye دوربینی را به یک بیلبورد متصل کرده و با استفاده از فناوری‌های تشخیص چهره موارد کلی نظیر رده سنی و جنسیت شما را مشخص می‌کنند. به این ترتیب می‌توانند تبلیغاتی درست مناسب شما پخش کنند و پرتوهای صوتی هولوسونیک (Holosonic) می‌توانند پیام‌های گفتاری و موزیکال را بدون ایجاد مزاحمت برای بقیه به سمت گوش‌های شما ارسال کنند. تصور کنید چنین فناوری‌ای با مثلاً اطلاعات گوگل پلاس یا فیسبوک ترکیب شده یا با پایشگرهای سلامت شما (که احتمالاً پوشیدنی خواهند بود) ارتباط برقرار کند!

4- اسکنر عنبیه آی‌فون

I

سایت The Verge در مقاله‌ای درباره AOptix می‌پرسد: «زمانی که تشخیص و اثبات هویت به سادگی گرفتن یک عکس باشد، دنیا چگونه جایی خواهد بود؟» این گجت درواقع قابی برای آی‌فون است که یک اسکنر عنبیه را نیز در خود دارد. اسکنری که ممکن است در فواصل 18 متری نیز کار کند! فهمیدن این که چنین فناوری‌ای را می‌پسندیم یا نه تنها به اندکی زمان نیاز دارد. از این سیستم‌های تشخیص هویت بیومتریک می‌توان برای ردگیری افراد در گروه‌های زیاد استفاده کرده و عملاً جامعه را به یک ایست و بازرسی بزرگ

تبدیل کرد. اگر از ایـده کارت‌هـای شناسـایی ملی واهمه دارید، نظرتان درباره چنین فناوری‌هایی چیست؟

4- پاک‌کننده‌های مغز

احتمالاً شما هم فیلم‌های مـردان سـیاه‌پوش و درخشش ابدی یک ذهن پـاک را دیده‌اید. آن ایـده‌ها در حـال تبـدیل شــدن به واقعیت هســتند: پاک‌کننــده‌های مغز می‌توانند خاطرات بد، ناراحت‌کننده و یا مطـالب سیاسی نامناسب را از ذهن شما پاک کنند. این کار به ابزارهای نــورانی یا ماشـین‌های عظیم احتیـاجی نـدارد، در عـوض به‌وسـیله ترکیبی شیمیایی انجام می‌شـود که پروتئین‌هـای خاصی از بــدن را هــدف گرفته و بــاعث شکســتن پیونــدهایی می‌شود که ما را قـادر به یـادآوری مـوارد خـاص می‌کند. البته شاید خبرهای خوبی هم داشته باشیم. تاد ساکتور (Todd Sacktor)ــ که یک نورولوژیست است به وایــرد گفته است: «کارهـای دیسـتوپیایی زیـادی وجـود دارد که می‌تـــوان با این داروها انجـــام داد، اما پاک‌کننـــده‌های حافظه فعلاً فقط به مغز موش‌ها محدود هستند.

2- لیزرهای کوچک

مشـکل اسـلحه‌های لـیزری حجم بـزرگ آن‌ها است و این کارایی‌شان را کم می‌کند. شـما به سـختی می‌توانید یک نــاو جنگی را به داخل یک شــهر بیاورید یا یک 747 را مانند یک هواپیمـــــای جنگنـــــده برانید. این‌جا است که DARPA وارد می‌شود. یکی از پروژه‌های تحقیقاتی این ســازمان Excalibur نــام دارد که هــدف آن کوچک و کـوچک‌تر کـردن اسـلحه‌های لـیزری تا انـدازه‌ای است که بتوان آن‌ها را روی یک هواپیمـای جنگنـده، یک drone یا

یک وسیله نقلیه کوچک نصب کرد. این فناوری امکان استفاده عملی از لیزرهای توان بالا را روی طیف وسیعی از پلتفرم‌های نظامی فراهم کرده و امکان شلیک با دقت بسیار بالا به اهداف زمینی و هوایی را نیز فراهم می‌کند.

1- اسلحه‌های زیستی

اسلحه‌های زیستی از دوران باستان و استفاده از پیکان‌های زهرآلود مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند، اما نمونه‌های امروزی به شدت کشنده‌تر هستند. ترتیب‌دهی و ترکیب DNA دانشمندان را قادر ساخته است تا ویروس‌های کشنده‌ای را که مدت‌ها پیش از میان رفته‌اند دوباره بازسازی کنند. به عنوان مثال ویروس آنفولانزای سال 1918 در سال 2004 بازسازی شد و همان‌طور که هیلاری کلینتون می‌گوید: «با استفاده از یک نمونه بسیار کوچک از هر یک از پاتوژن‌های موجود که به سادگی هم در دسترس هستند، وسایل ارزان‌قیمت و دانش شیمی و بیولوژی در حد دانشجویان کالج، می‌توان یک سلاح تروریستی زمخت اما به شدت کارآمد ساخت.»

برنامه‌نویس تاثیرگذار دنیا

برنامه‌نویس‌های زیادی در سراسر دنیا مشغول فعالیت هستند. اما همیشه در هر حرفه‌ای افرادی هستند که به چهره‌های شاخصی تبدیل می‌شوند. در ادامه با 12 برنامه‌نویس تاثیرگذار در دنیا آشنا می‌شویم. با عجیب‌ترین همراه باشید.

نرم‌افزارها و بازی‌هایی را که امروز استفاده می‌کنید به یکباره به وجود نیامده‌اند. کسی در جایی آن‌ها را کدنویسی کرده است. این امر هم‌چنین در مورد پلتفرم‌هایی که این نرم‌افزارها روی آن‌ها اجرا می‌شوند و هم‌چنین فضای وب و کل اینترنت صادق است.

حتی زبان‌های برنامه‌نویسی که افراد از آن‌ها برای ساخت نرم‌افزارها استفاده می‌کنند هم روزی توسط کسی نوشته شده‌اند. به نظر شما چه کسی در قله برنامه‌نویسی دنیای امروز ما است؟ در ادامه به معرفی 12 برنامه‌نویس تأثیرگذار فعلی در دنیا می‌پردازیم. (ترتیب چینش این افراد تصادفی است).

12- ریچارد استالمن

استالمن از دهه 80 میلادی تاکنون در راه آزادی نرم‌افزاری در حال مبارزه است. او چندین پروژه موفق را در زمینه گسترش برنامه‌ها و ابزارهایی که متعلق به هیچ شرکتی نیستند رهبری کرده است. شاید بیشتر با واژه Copyleft شناخته شود که در مقابل واژه کپی رایت ارائه شده‌است. او نویسندهٔ اصلی چندین مجوز کپی‌لفت، از جمله جی‌پی‌ال است؛ مجوزی که بیشترین

استفاده را در بین مجوزهای نرم‌افزار آزاد دارد. او تعدادی از نرم‌افزارهایی را که به طور گسترده استفاده می‌شوند گسترش داده‌است؛ نظیر ایمکس اصلی، مجموعه کامپایلرهای گنو و اشکال‌یاب گنو. از ریچارد استالمن به عنوان فیلسوف یاد می‌شود چرا که با تدوین قوانین GNU منجی حیات نرم‌افزارهای متن باز مبتنی بر این گواهی شد.

11- لینوس توروالدز

لینوس توروالدز خالق لینوکس در خوابگاه خود در دانشگاه هلسینکی است که یک سیستم عامل رایگان است. امروزه لینوکس سیستم عامل منتخب برای پایگاه‌های داده، ابر رایانه‌ها، سرورها و البته خیل عظیم علاقه‌مندان است. توروالدز به خاطر آغاز و توسعه هسته لینوکس و هم‌چنین نرم‌افزار گیت شناخته می‌شود. او پس از چندی معمار ارشد پروژهٔ هسته لینوکس شد و هم‌اکنون مسئولیت هماهنگ کننده پروژه (هسته لینوکس) را بر عهده دارد.

او هم‌چنین به خاطر صراحت بیان خود معروف است. وقتی یکی از حضار در جلسه‌ای از او پرسید که آیا فکر می‌کند که رفتارش باعث شده تا اعضای جامعه لینوکس کمی دلسرد شوند یا نه، توروالدز پاسخ داد: «من به شما اهمیتی نمی‌دهم.» توروالدز هرچند در این راه تنها نبوده اما یکی از تاثیرگذارترین‌ها در دنیای متن باز و لینوکس به شمار می‌رود.

10- تیم برنرز-لی

تنها فــردی در این لیست است که نشــان شــوالیه را از ملکه الیزابت دوم دریافت کرده است. او پروتکل انتقـال فرامتــنی (ابر متــنی) یا همــان HTTP را ابــداع کــرد. فنـــاوری‌ای که شـــبکه جهـــانی وب بر اســـاس آن ساخته‌شده‌است. به گفتــهٔ تیم برنــرز-لی، وب هم مانند بیشــتر انســان‌ها پس از 20 ســالگی به مرحله اصــلی شــکوفایی خــود رســیده است. او به روزنامه اســتاندارد چـــاپ اتـــریش گفته است که ما هنـــوز در ســـطح باقی‌مانـــده‌ایم و از تمـــام توانایی‌هـــای وب اســـتفاده نمی‌کنیم. خالق وب هم‌زمان همگان را فـرا خوانـده تا از توانایی‌ها، خلاقیت و دانش خود برای گســترش امکانــات اینترنت استفاده کنند.

این روزها او در اتحادیه اینــترنت مقرون‌به‌صــرفه که یک موسسه غیر انتفاعی است و از سوی گوگل، فیسبوک و مایکروسافت حمـایت می‌شـود کـار می‌کند. این موسسه در تلاش است تا دسترسی به اینترنت پر سرعت را برای همه در دنیا ممکن کند.

9- دونالد نات

فعالیت‌هـــای آکادمیک دونالد نـــات در زمینه علـــوم کـامپیوتری بـاعث شـده تا به او لقب پـدر تجزیه و تحلیل الگوریتم‌ها داده شـــود. هر چـــیزی که در News feed فیسبوک می‌بینید یا پیشــنهاداتی که آمـازون به کـاربران خود می‌دهد به نوعی مرهون تلاش‌های او است.

در سن 77 ســالگی او هم‌چنــان کتــاب چند جلــدی هــنر برنامه‌نویسی کامپیوتری خــود را می‌نویسد. او هم‌چــنین استاد بازنشسته دانشگاه استنفورد نیز هست.

8- برِندِن آیک

او خالق جاوا اسکریپت است که درحال‌حاضر استاندارد فعلی برای توسعه نرم‌افزارهای وب است. اخیراً او منبع برخی جدال‌ها هم بوده است. مدت کوتاهی پس از این که به‌عنوان مدیر عامل موزیلا انتخاب شد مشخص شد که او به یکی کمپین‌های مخالف ازدواج همجنس‌گرایان در کالیفرنیا کمک نقدی کرده است که همین موضوع دستاویزی برای فشار بر روی او از سوی مخالفانش شد. او مدت کوتاهی پس از این ماجرا استعفا کرد.

7- سولومون هیکس

او کسی است که پلتفرم Docker را ایجاد کرد. فناوری‌ای که توسعه‌دهندگان خیلی زود به آن علاقه‌مند شدند چرا که می‌توانستند کدی را که نوشته‌اند روی هر چیزی اجرا کنند. در واقع Docker به‌عنوان یک پروژه فرعی در شرکتی به نام dotCloud شروع به کار کرد ولی وقتی به موفقیت رسید از این پروژه حمایت کرد. طبق شایعات درحال‌حاضر Docker یک میلیارد دلار ارزش دارد.

6- مارک زاکربرگ

او شبکه اجتماعی فسبوک را در خوابگاه دانشگاه‌هاروارد ساخت. امروزه شعار سریع حرکت کن و همه چیز را بشکن فیسبوک تبدیل به فرهنگ استارت‌آپی در دنیا شده‌است. فلسفه شخصی زاکربرگ در مورد ارتباطات جهانی و تعامل اجتماعی فیسبوک را به پیش می‌راند. زاکربرگ آن‌قدر در کار خود موفق بود

که حتی تلاش‌های گوگل نیز برای راه‌اندازی شبکهٔ اجتماعی مشابهِ فیس‌بوک با شکست روبه‌رو شد و هم‌چنان فیس‌بوک جایگاه خاص خود را حفظ کرده است.

5- دیویدهاینمایرهانسون

برنامه‌نویس دانمارکی که در دنیای برنامه‌نویسان به DHH معروف است، خالق Ruby on Rails است که چارچوب محبوب برنامه‌نویسی وب محسوب می‌شود و در سال 2005 جایزه هکر سال را از سوی گوگل برای او به ارمغان آورد.

هانسون هم‌چنین یک راننده مسابقات است و از سال 2012 در مسابقات 24 Hours of Le Mans شرکت می‌کند. او در سال 2014 در کلاس رقابتی خود مقام اول را به دست آورد.

4- برام کوهن

در سال 2001 پروتوکل بیت تورنت را ابداع کرد. سرویسی که با شکستن فایل‌های سنگین به دسته‌ای از فایل‌های کوچک‌تر امکان دانلود هم‌زمان آن‌ها را فراهم می‌سازد. بیت تورنت حالا با داشتن حدود 250 میلیون کاربر در سراسر دنیا بسیار متداول است. سرعت بالای بیت تورنت برای دانلود موسیقی، ویدیو و بازی این سرویس را تبدیل به سرویسی متداول در دنیا کرده است.

4- جیمز گاسلینگ

او جاوا را ابداع کرد که به همراه جاوا اسکریپت تبدیل به متداول‌ترین زبان‌های برنامه‌نویسی در دنیا شدند. البته

برخلاف اسمشان این دو زبان برنامه‌نویسی چندان به هم شبیه نیستند. گاسلینگ زمانی که در شرکت Sun Microsystems کار می‌کرد جاوا را ساخت. سان مایکروسیستمز شرکتی پیشرو در زمینه فناوری بود که در سال 2010 توسط اوراکل خریداری شد. پس از فروش این شرکت به اوراکل گاسلینگ شرکت را ترک کرد و تبدیل به یکی از بزرگ‌ترین منتقدان اوراکل شد. پس از آن برای یک دوره کوتاه 5 ماهه به گوگل پیوست و درحال‌حاضر نیز در استارت آپ Liquid Robotics مشغول به کار است.

2- بیارن استرا استروپ

دانشمند علوم کامپیوتر دانمارکی زبان برنامه‌نویسی C++ را در سال 1978 ابداع کرد. او به زبان برنامه‌نویسی C که پیش از این توسط دنیس ریچی ساخته‌شده بود ویژگی‌هایی را اضافه کرد و این زبان را برای استفاده عموم مردم کاربردی‌تر کرد.

استرا استروپ بسیار پر مشغله است. او عضو هیئت علمی دانشکده مهندسی در رشته علوم کامپیوتر دانشگاه A&M تگزاس و استاد مدعو در دانشگاه کلمبیا است و در شرکت مورگان استنلی نیز کار می‌کند.

1- جان کارمک

جان کارمک بیشتر به‌عنوان خالق Doom شناخته می‌شود. او تکنیک‌های گرافیک سه بُعدی را توسعه داد به طوری که هنوز هم مورد استفاده هستند. درحال‌حاضر او به‌عنوان مدیر فناوری پروژه Oculus VR فیسبوک فعالیت می‌کند.

ماده شگفت‌انگیز ساخته شده به دست بشر

بشر همواره به دنبال کشف ماده‌های جدیدتر بوده است. اما در این میان برخی از مواد کشف شده به قدری شگفت‌انگیز و تاثیرگذارند که شاید شناخت بیشتر آن‌ها بسیار جالب و هیجان‌انگیز باشد.

در این مقاله با چهار مورد از شگفت‌انگیزترین ماده‌های شناخته‌شده در دنیا آشنا می‌شویم.

تاکنون مواد شگفت‌انگیز بی‌شماری همچون مواد فوق‌سبک استفاده شده توسط ناسا تا فلزاتی که با دمای دستتان ذوب می‌شوند، کشف شده‌است.

4- هواژل (Aerogel)

aerogel

هواژل سبک‌ترین مادۀ جامد کشف شده تابه‌امروز است. این ژل جالب در واقع سبک‌ترین مادۀ جامد جهان است. از زمان ساخت این ژل توسط دانشمند آمریکایی ساموئل کیستلر (Samuel Kistler)، از این ژل در زمینه‌های گوناگونی استفاده می‌کند.

هواژل در صنعت هوافضا برای جمع‌آوری غبارهای قسمت دم یک ستارۀ دنباله‌دار کاربرد دارد، سازمان‌های دولتی برای ساختن چادرهای ضدآب و عایق از آن استفاده می‌کنند و هم‌چنین در تولید لباس‌های عایق گرما که به منظور حفاظت افراد از گرمای زیاد استفاده می‌شود.

ناسا از اسم مستعار دود آبی (Blue Smoke) برای این ماده استفاده می‌کند چون این ماده تا حدودی شبیه یک هولوگرام است.

علت جالب بودن این ماده وجود چند ویژگی متناقض به طور هم‌زمان در این ماده است. این ژل سخت بیشتر جرمش از هواست و بنابراین مثل اسفنج خیلی سبک است، البته تفاوت زیادی با اسفنج دارد. درعین‌حال این ماده برای پس زدن گرما و مقاوت در مقابل عبور گرما خیلی خوب است.

همان‌طور که در شکل می‌بینید این ماده می‌تواند شاخهٔ گل سرخ را از شعلهٔ آتش حفظ کند.

مولکول‌های منحصربه‌فرد این ماده می‌توانند مانند یک دستکش بیسبال عمل کنند! این مولکول‌ها می‌توانند ذرات ریزی را که با سرعت زیاد در حرکتند بدون آسیب رساندن به ساختار آن‌ها جذب کنند. این ویژگی در انجام پروژهٔ ناسا موسوم به مأموریت استارداست (Stardust mission) خیلی به کار می‌آمد.

دانشمندان از هواژل‌های ساخته‌شده با سیلیس بر روی یک دستگاه جمع‌کننده که شبیه یک راکت تنیس بزرگ بود در عملیات استارداست استفاده کردند. وظیفهٔ این دستگاه این بود که ذرات ریز دنبالهٔ ستارهٔ دنباله‌دار وایلد 2 (Comet wild 2)ـ را بدون آسیب زدن به ساختمان ذرات جمع‌آوری کند.

چون این ژل نسبتاً شفاف است دانشمندان می‌توانند پس از جمع‌آوری ذرات آن‌ها را شناسایی کرده و استخراج کنند.

مـادۀ مشـابهی که قبل از هـواژل وجـود داشت در واقع ژلۀ خوراکی است. مادۀ ژلاتینی که در مخلوط ژله وجود دارد در صورت مخلوط شدن پودر ژله و آب‌گـرم منجر به ایجاد یک محلول مایع نرم می‌شود.

این محلول سپس سرد شده و پس از سد شدن تبدیل به مادۀ کشسان با شبکۀ مولکولی نامنظم می‌شـود که این مـادۀ شـیمیایی جدید مانند مانند الیـاف یک کلاف زبر در هم می‌پیچد. اگر مجـدداً ژله را گـرم کنید در انتها ژلـۀ موجود دوباره به پودر اولیه تبدیل خواهد شد.

البته هواژل از ژلاتین ساخته نمی‌شود بلکه بسته به نـوع استفادۀ مـورد نظر می‌تواند از مـواد معـدنی گونـاگونی نظیر سـیلیس سـاخته شـود. سـیلس فراوان‌تـرین مـادۀ موجود در پوستۀ کرۀ زمین است.

بر خلاف درست کـردن ژلـه، هـواژل در یک چرخـۀ سرمایش و گرمایش تحت فشار سـاخته می‌شـود که این کـار بـاعث می‌شـود بعد از خشک شـدن هم مـاده شـکل اولیۀ خود را حفظ کند.

هواژل ساخته‌شـده بخش عمـده‌اش از هـوا است که این کار باعث می‌شـود به رغم جامد بـودن فوق‌العـاده سـبک باشد. این ماده را می‌توان به یونـولیت یا مـادۀ سـبزرنگ مورداستفاده در گلسـازی که گل‌هـای مصـنوعی درونش کاشته می‌شود، تشبیه کرد.

برای ساخت هواژل دستورالعمل‌های جالبی وجود دارد و می‌توان هواژل‌های گوناگونی ساخت.

4- گالیوم

gallium

گالیوم فلزی است که در دمای اتاق به حالت مـایع است. این مادهٔ جامد بـراق، خارق‌العـاده است. در دمـای پـایین این مــاده به صــورت یک جسم تــرد و ســخت است ولی وقتی در دمای اتاق قرار می‌گیرد تبـدیل به یک مـادهٔ گِل مانند و بـراق می‌شـود. کـاربرد اصـلی گـالیوم در زمینـهٔ ســاخت گوشی‌های هوشــمند، صــنایع هوافضا و صــنایع مخابراتی است.

با این‌که این ماده در جدول تنـاوبی ثبت شده‌است اما در طـبیعت به فــراوانی یــافت نمی‌شــود. مقــادیر کمی از گــالیوم را می‌تــوان در ســنگ معــدن قلع یا بوکســیت اســتخراج کــرد که بوکســیت به عنــوان اصــلی‌ترین منبع اســتخراج آلومیــنیم هم مطــرح است. البته این مــاده را می‌تـوان از سـایت آمـازون هم خریـداری کـرد که قیمت مقدار کمی از آن حدود ده دلار است.

به هیچ‌وجه نباید اجــازه داد تا گــالیوم با یک گوشی اپل تماس پیدا کند! چون گالیوم در مجاورت با سـایر فلـزات آلی آن‌ها را تجزیه می‌کند. اگر پشت بدنــهٔ آلومیــنیمی گوشی آیفــون خــراش داشــته باشد در مقابل گــالیوم بسیار آسیب‌پذیر خواهد بود چون گالیوم به راحـتی درون شبکهٔ فلزی آلومینیم نفوذ می‌کند.

2- الیاف نانو الماس

الیاف نانو الماس

این مــادهٔ فیــبری از آرایش اتم‌هــای کــربن به صــورت زیگــزاگی در کنــار هم ســاخته می‌شــود و احتمــالاً

سخت‌ترین و مقاوم‌ترین مادهٔ ساخته‌شـــده به دست بشر تا به این روز است. بر اساس یک تحقیق در ســال 2014 مقاومت این مواد حتی از مقاومت الیاف نانو کربنی هم بیشتر است.

این ماده به طـرز شـگفت‌آوری نـازک است ضـخامت این ماده فقط به اندازهٔ سه‌اتم کربن است یعنی حـتی از یک تار مو هم نازک‌تر است. چون این مـاده به تـازگی کشف شده‌است مســلماً بررسی دقیق‌تر ســاختار آن نیــاز به تصویرهایی با توان تفکیک بالاتر دارد.

هم‌چنین، ویژگی‌ها و رفتار این ماده قبل از این‌که مـورد اســتفادهٔ تجــاری قــرار گــیرد نیــاز به درک و دریــافت عمیق‌تــری دارد. اگر همــهٔ فرضــیات کنــونی در مــورد نانوالیاف‌هـــای المـــاس درست باشد این مـــواد از نظر تئـوری می‌توانند بـرای سـاختن یک آسانسـور از سـطح زمین تا فضا استفاده شوند.

گزینه‌های دیگر همچون فولاد تحت تأثیر نیروی وزن خود به راحتی خواهند شکست.

1- فروفلوئید

ferrofluid

فروفلوئید مـــــایع مغناطیسی است که شـــــکل‌های شـگفت‌انگیزی به خـود می‌گـیرد. این تـرکیب که از ذرات مغناطیسی شــکننده (معمــولاً آهن) تشــکیل شده‌است مایعی است که پس از قرار گرفتن در میدان مغناطیسی شکل‌های حیرت‌انگیزی به خود می‌گیرد.

حرکت این ماده در میدان مغناطیسی موزون و به نوعی شبیه رقص است. هر ذرهٔ منحصـربه‌فرد در فروفلوئید با یک عامل فعـال پوشـیده شده‌است که این مـادهٔ عامل مـانع جـذب ناگهـانی ذرات مغناطیسی به هم‌دیگر می‌شود.

البته این ذرات مانند آهنرباهـای معمـولی نیسـتند. این ذرات جـزو مـوادی دسـته‌بندی می‌شـوند که دانشـمندان پارامغناطیس می‌نامند. خاصیت ذرات پارامغنـاطیس این است که وقـتی در میـدان مغناطیسی قـرار می‌گیرند تبـدیل به آهنرباهـای کوچک می‌شـوند که به دور خـود چرخیده و به آهنرباهای مجاور می‌چسبند.

فروفلوئید در سـال 1963 توسط دانشـمند ناسا اسـتیو پاپل (Steve Pappell)ـ به عنـوان نمونـهٔ اولیه بـرای سوخت موشکی ساخته شد که قرار بود فضـاپیما را پس از قرار گرفتن در میـدان معناطیسی به سـمت جلو پیش بـبرد. ویـژگی جـالب فروفلوئیـدها این است که در آن واحد، هم رفتارهای مایعات و هم رفتارهـای جامـدات را دارند

خطرناک‌ترین اختراعات بشر

بشر با ذهن خلاق و طبیعت کنجکاو و پژوهشگر خود دست به اختراعات گوناگون می‌زند. در این میان اختراعاتی ممکن است در زمان خود سر و صدای زیادی به پا کند اما به مرور زمان آن اختراع به یک فاجعه مخرب بیانجامد. مثال‌های متعدد از این‌گونه اختراعات بشری وجود دارند از قبیل بمب اتم، دستکاری‌های ژنتیکی کنترل نشده و غیر انسانی و .... در این پست تنها به 5 مورد از خطرناک‌ترین اختراعات بشر اشاره می‌کنیم.

5- روغن و چربی‌های هیدروژنه

هیدروژنه کردن معمول‌ترین روش تغییر دادن روغن طبیعی است. این فرآیند اثرات اساسی بر روی سلامتی دارد. توجیه صنعت در مورد آن فراهم کردن روغنی به حالت جامد (پلاستیک مانند) برای مصرف کنندگان است که ماندگاری خوبی در قفسه و انبار فروشگاه‌ها نیز دارد.

این روش اسیدهای چرب (چربی‌ها) غیراشباع و ضروری را تغییر می‌دهد. طی این فرآیند روغن‌ها در دمای بالا (بین 120 تا 210 درجه) و تحت فشار و درحضور کاتالیزور فلزی (معمولاً نیکل و گاهی پلاتین و حتی مس) در طول مدت 6 تا 8 ساعت با هیدروژن واکنش می‌دهند. کاتالیزور نیکل که اغلب برای هیدروژنه کردن استفاده می‌شود در حقیقت ترکیب آلومینیوم و نیکل با نسبت مساوی است. باقی‌مانده هر دو فلز در روغن هیدروژنه یا قسمتی هیدوژنه شده توسط

مصرف‌کنندگان خورده می‌شود. آلومینیوم در بدن انسان با بیماری‌هایی چون آلزایمر، سرطان و پوکی استخوان در ارتباط است.

تابه‌حال دو نوع روش برای هیدروژنه کردن استفاده شده‌است. روش اول هیدروژنه کامل و روش دوم هیدروژنه نسبی (ناقص یا قسمتی هیدروژنه کردن) روغن است. در هیدروژنه کامل، روغن (که اغلب روغن تصفیه شده با کیفیت بسیار پائین است) به طور کامل تبدیل به یک تکه چربی اشباع بدون املاح و ویتامین‌ها می‌شود که به علت بلند بودن زنجیرهای آن قابلیت ذخیره سازی در بدن را دارد. علی رغم تمام تهدیدهای سلامتی روغن هیدروژنه کامل، روش دیگر یعنی هیدروژنه کردن به طور نسبی (ناقص) خطرات بسیار جدی‌تری برای سلامتی با خود به همراه دارد.

طی این روش بخشی از روغن تبدیل به چربی اشباع می‌شود و قسمت باقی‌مانده آن چربی‌های غیر اشباع می‌باشد که اغلب مولکول آن‌ها با مولکول‌های چربی قبل از انجام فرآیند متفاوت است. در این فرآیند به علت نبود هیچ‌گونه کنترل، محصول فرآیند ترکیبی از ایزومرهای مختلف روغن (ازجمله ایزومرهای ترانس) می‌باشد.

ترکیب حاصل که آن هم بدون هرگونه مواد مغذی است، از نظر تنوع ایزومرهای مصنوعی بسیار متنوع می‌باشد. بدن ما نمی‌تواند از این ایزومرهای مصنوعی مانند روغن‌های طبیعی استفاده کند و تابه‌حال عوارض سلامتی کلیه این ایزومرها به علت تنوع آن‌ها مورد بررسی قرارنگرفته است.

محصــولات ساخته‌شــده با این روغن‌ها بســیار ســمی هستند. به طور مثال 60 گـرم مارگـارین (کـره گیـاهی) حــاوی دو برابر مقــدار ســمی است که ما از البــاقی غذاهای روزانه خود از هر نوع دیگری می‌توانیم دریــافت کنیم.

یکی از ایزومرهای تولید شده در فرآیند هیدروژنه کــردن که در ســرخ کــردن توسط روغن‌هــای گیــاهی نــیز تولید می‌شود (هم‌چنین در فرآیند بو گیری روغن‌هــای گیــاهی نیز تولید می‌شود)، ایزومر تــرانس است. طی تحقیقــات انجام شـده در دانشـگاه‌هاروارد و دیگر مراکز تحقیقـاتی ثـابت شده‌است مصـرف این نـوع ایزومر روغن علاوه بر بــالا بــردن کلســترول، اختلال در عملکــرد چربی‌هــای ضروری، پایین آوردن HDL و بالا بردن‌تری گلیســرید در موارد زیر نیز مؤثر است.

4- زِپْلین (Hydrogen Zeppelins)

زِپْلین

کشتی هوایی نوعی کشــتی پرنـده است که موتـور دارد. مدل‌های پیشرفته آن برای شـناور مانـدن در هـوا با گـاز هلیم پر می‌شـــوند. در زیر آن اتـــاقکی قـــرار دارد که می‌تواند تا بیست نفر مسـافر حمل کند. موتورهـایی که پروانه‌ها را می‌چرخانند تا کشتی هــوایی را به جلو ببرند به این اتاقک متصل می‌شــوند. بر خلاف بــالون، حــرکت کشتی‌های هوایی به بـاد بسـتگی نـدارد. خلبـان می‌تواند آن را به وســیله یک ســکان بــزرگ هــدایت کند. کشــتی هوایی نــیز ماننـدهواپیما سـکانِ افقیِ متحـرکی دارد که باعث می‌شود کشتی هوایی صعود کند یا شیرجه برود.

یک کشتی هوایی با طول 60 متر می‌تواند 20 نفر را در خود جای دهد. کشتی هوایی از اتاقک، موتورها، سطوح کنترل، دماغه، بال و بالون تشکیل شده‌است. زپلین LZ 129 هیندنبرگ است. این کشتی هوایی ساخت آلمان در 1936 است. طول این کشتی هوایی 245 متر با خدمه 61 نفری و 36 مسافر است. سرعت افقی این کشتی هوایی 125 کیلومتر در ساعت است که عرض اقیانوس اطلس را در 65 ساعت طی کرد. این کشتی از دو عرشه مسافربری (با اتاق‌های یک نفره و دو نفره)، ناهارخوری، قرائت‌خانه، سالن نوشتن، سالن استراحت (با پیانو) تشکیل شده‌است.

زِپْلین (Zeppelin)ـ با گاز هیدروژن پر شده و به پرواز درمی‌آید. زپلین‌ها در سه دهۀ اول قرن بیستم کاربردهای تجاری – نظامی زیادی داشتند. اما پس از چند اتفاق ناگوار و آتش‌سوزی چند مدل مشهور این وسیله، از جمله هیندنبورگ در سال 1937 دیگر زپلین به عنوان وسیله مسافرتی به کار گرفته نشد. و تنها برای عکس‌برداری و یا امور تبلیغاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. سازندۀ این وسیله شخصی به نام فردیناند آدولف آگوست هنریش فن زپلین بود.

بین‌اکتبر 1929 یعنی هنگامی که گرف زپلین اولین سرویس ماورای اقیانوس اطلس را افتتاح کرد، و 6 می 1937، که هیندنبورگ آتش گرفت، کشتی‌های هوایی اصلی‌ترین شیوه مسافرت هوایی با مسافت زیاد بودند.

4- عامل نارنجی (Agent Orange)

عامل نارنجی نـوعی سم قـوی است که ارتش آمریکا در جنگ ویتنام از سـال 1961 تا 1971 بـرای از بین بـردن جنگل‌های پناهگاه ویت‌کنگ به کار برد. این ماده علاوه بر از بین بردن جنگل‌های انبوه استوایی بر مردم ویتنام نیز آثار مرگبار فراوانی به جا گذاشت که در نسل‌های بعـدی مردم مناطق سم‌پاشی شده دیده می‌شود.

برآوردها نشـــــان می‌دهد بر اثر این سم‌پاشی‌ها، 400 هزار نفر کشته یا ناقص‌العضو شدند و در سال‌های بعدی تـاکنون 500 هـزار کـودک با اختلالات مـادرزادی زاده شده‌اند.

در میان سال‌های یادشده، ارتش آمریکا نزدیک به 75’70 0’000 لیـــتر علف‌کش شـــیمیایی و بـــرگ‌زدا بر روی جنگل‌های ویتنام، شرق لائـوس و بخش‌هـایی از کـامبوج فـــروریخت تا با نـــابودی این جنگل‌ها از پنـــاه گـــرفتن ویت‌کنگ‌ها در آن که از آن نقـاط به نیروهـای آمریکـایی حمله می‌کردند جلوگیری کند. هدف‌های دیگر بـرگ‌زدایی این بـــود تا منـــاطق روســـتایی این بخش از ویتنـــام را تضـــعیف کند تا روســـتاییان که پشـــتیبان‌های اصـــلی چریک‌هـای چپگـرای ویتنـام به‌شـمار می‌آمدند از منطقه گریخته و به شهرهای زیر کنترل ایالات متحـده مهـاجرت کنند و چریک‌ها با مشکل تغذیه و تدارکات روبه‌رو شوند.

بخشی از کودکـان منـاطق سم‌پاشی شـده، پنجـاه سـال پس از این سم‌پاشی‌ها هم‌چنـــان با مشـــکلات متعـــدد سلامتی زاده می‌شوند یا در سنین بالاتر به این مشکلات دچـار می‌شـوند. در دهه 1970 در شـیر مـادران جنـوب ویتنـــام و در خـــون ســـربازان آمریکـــایی که در ویتنـــام بوده‌اند درصدهایی بالایی از دیوکسین مشاهده شد.

DDT -2

دیکلرو دیفنیل‌تری کلرواتان یا ددت (DDT)، به عنوان معروف‌ترین عامل شیمیایی مبارزه با آفات همیشه مطرح بوده‌است. این ماده برای اولین بار در سال 1874 توسط یک دانشجوی آلمانی رشته شیمی به نام اتمر زیدلر (Othmer Zeidler)، که آن را جهت پروژه پایان‌نامه دکترا خود انتخاب کرده بود، کشف شد. اما تا سال 1939 خواص حشره کشی آن کشف نشد، تا این‌که فردی به نام پاول هرمان مولر (Paul Hermann Müller) در سوییس متوجه اثرات ددت روی بندپایان شد و آن را کشف کرد.

مولر در سال 1948، جایزه نوبل در طب و فیزیولوژی را به‌خاطر این‌که جان بسیاری از انسان‌ها را پس از جنگ به‌وسیله ددت نجات داد، دریافت کرد. پس از پایان جنگ جهانی دوم، از ددت برای استفاده‌های بهداشتی در مناطقی با آب‌وهوای گرم استفاده شد.

هم‌چنین به‌طور گسترده در کشورهای پیشرفته به‌عنوان حشره‌کش در باغ‌ها، مزارع پنبه و سبزیجات استفاده شد. تا این‌که به‌دلیل مقاوم شدن برخی حشرات در مقابل ددت و استفاده بی‌رویه کشاورزان در مزارع برای افزایش تأثیر آن و پیدا شدن ترکیبات سمی ددت در بافت چربی پرندگان و ماهی‌ها نگرانی‌های وسیعی میان مردم و دولت‌ها در مورد استفاده از ددت پدید آمد تا سرانجام در سال 1973، سازمان حفاظت از محیط زیست تمام کاربردهای ددت را به‌جز مصارف ضروری برای بهداشت عمومی ممنوع کرد.

تا قبل از سال‌های 1970 که استفاده از ددت در اکثر کشورهای پیشرفته ممنوع اعلام شد، ددت یک حشره‌کش ایده‌آل به‌نظر می‌رسید. برای انسان سمی نبود، اما برای حشرات بسیار سمی و کشنده بود. پیش از ددت اکثر حشره‌کش‌ها از ترکیبات آرسنیک بودند که بسیار سمی و پردوام و برای انسان خطرناک بودند.

در جنگ جهانی اول، بیش از 5 میلیون نفر به‌علت تیفوس جان سپردند که برای جلوگیری از چنین مصیبتی نیروهای متمدن که از اهمیت ددت برای نابود کردن حشرات ناقل امراض در هوای گرم آگاه بودند، با سمپاشی اردوگاه‌های نظامی و اردوگاه اسیران به‌وسیله ددت، از شیوع تیفوس و مالاریا و سایر امراض که به‌وسیله حشرات انتقال می‌یابد، جلوگیری کردند.

علت آلودگی محیط زیست و تجمع ددت در بافت‌های حیوانی و مقاوم شدن حشرات در برابر ددت (با تبدیل ددت به DDE و غیر فعالسازی آن)، مصرف آن به‌جز برای مصارف بهداشتی ضروری ممنوع شده‌است. اما دانشمندان ترکیباتی ساخته‌اند که اندازه و شکل آن‌ها مشابه ددت است و همان خواص حشره‌کشی را دارد، با این تفاوت که در حد قابل قبولی از لحاظ زیستی تخریب‌پذیرند و در موجودات زنده هم به‌جای تجمع، دفع می‌شوند. بهترین نمونه این ترکیبات متوکسی کلر است که به‌طور گسترده در مصارف خانگی و کشاورزی برای مهار پشه و مگس به‌کار می‌رود.

1- آزبست (Asbestos)

آزبست یا پنبـــهٔ نســـوز یا پنبـــهٔ کـــوهی که در علم زمین‌شناسی به کـانی نامهربـان معـروف است. در اصل یک کـــانی ســـیلیکاتی حاصل از ماگما و در واقع نـــوعی سنگ آذرین درونی است. و به‌طـور کلی نـام گـروهی از ترکیب‌های معدنی منیزیوم و سیلیسیوم است که بیشـــتر در طـــبیعت به صـــورت الیـــاف معـــدنی و ســـنگ یـــافت می‌شود. این مواد به خاطر مقـاومت زیـادی که در برابر گرما و آتش دارند به عنوان مواد نسوز به‌کار می‌روند.

گاهی به این مـاده «پشم شیشه» نـیز گفته می‌شـود. در ســـاختمان پنبه کـــوهی یا پنبه نســـوز، عناصـــری مانند ســـیلیس، منـــیزیوم و آهن وجـــود دارد. پنبـــهٔ کـــوهی در طـــبیعت به رنگ‌هـــای ســـفید، قهـــوه‌ای وآبی به چشم می‌خورد. این مـاده سـرطان‌زا و اسـتفاده آن در اروپا و آمریکا ممنوع است. الیاف پنبـهٔ کـوهی می‌تواند به ذرات بسـیار ریز و نـامریی تبـدیل شـود. این ذرات نـامریی که قطر آن‌ها کمتر از 0٫5 میکرون اسـت، در هنگـام تنفس به اعمـــاق شش نفـــوذ می‌کنند و بـــرای همیشه در آن‌جا می‌مانند. با گذشت زمـــــان این ذرات بر اثر تحریکـــــات مداوم خـود می‌توانند سـبب بیماری‌هـای آزبستوسـیس (Asbestosis)، ســـرطان ریه و یا بیمـــاری مزوتلیوما (Mesothelioma)ـ شوند که همه آن‌ها در نهایت به مـرگ منتهی می‌شوند.

بیماری‌های ناشی از استنشاق پنبهٔ کوهی:

- آزبستوسیس
- سرطان ریه
- مزوتلیوما

- سرطان حنجره

هنگام کار با پنبهٔ کوهی باید لباس‌های مخصوص پوشید.

پنبهٔ کـوهی در طـبیعت وجـود دارد و می‌تواند وارد آب‌ها شود، مدارک علمی موجود بیانگر این واقعیت است که با وجود این که پنبهٔ کوهی در شبکه آب‌رسـانی وجـود دارد، مخاطرات بهداشتی از آن مشاهده نمی‌شود و بررسی‌ها نشانگر آن هسـتند که مـیزان پنبـهٔ کـوهی موجـود در آب آشامیدنی از نظر سلامتی زیان‌آور نیست.

سوالی که خواب از چشم فیزیک دانان ربوده است

مدتی پیش درفستیوال 10 روزه «کوانتوم تا کیهان» در انیستیتو فیزیک نظری پرمیر در واترلوی کانادا، در حضور صدها تماشاگر، از چندین فیزیک دان برجسته جهان پرسیده شد: «چه افکاری خواب شب را از شما ربوده است؟»

هر شب که پیش از خواب، مشکلات روزمره خود را برانداز کرده و به راه‌حلشان فکر می‌کنیم؛ کسانی هستند که آرامش اندیشه‌های شبانه‌شان را در جدال با رازهای دیرینه و سرسخت جهان پیرامون‌مان بر هم می‌زنند؛ اندیشه‌هایی که شاید در خواب هم تجربه‌اش نکرده باشیم!

مدتی پیش، فستیوال 10 روزه‌ای با عنوان «کوانتوم تا کیهان» در انیستیتو فیزیک نظری پرمیر واقع در واترلوی کانادا برگزار شد. در این نشست که به مناسب دهمین سالگرد تأسیس انیستیتو پرمیر برگزار شده بود، دانشمندان سرشناسی از اقصی نقاط جهان به ارائه سخنرانی در زمینه سه موضوع نظریه کوانتومی، کیهان‌شناسی نوین و نیز ایده‌های آینده بشر پرداختند.

مایکل گریفین، رییس سابق سازمان فضایی آمریکا (ناسا) و پروفسور کیپ تورن (جانشین ریچارد فاینمن در انیستیتو فناوری کالیفرنیا) نیز از جمله سخنرانان این همایش بودند. اما یکی از جالب‌ترین حواشی این نشست علمی زمانی رخ داد که در حضور صدها تماشاگر، از چندین فیزیک‌دان برجسته جهان پرسیده شد: «چه افکاری خواب شب را از شما ربوده است؟»

فیزیک

7- چــرا قــوانین جهــان به شــیوه کنونی‌شــان تنظیم شده‌اند؟

دکتر سین کـارول از انیسـتیتو فنـاوری کالیفرنیا (کلتک) معتقد است، همواره سایه این سؤال سخت بر تلاش‌های پی‌گــیر فیزیک‌دانــان در حــوزه قــوانین بنیــادین جهــان ســنگینی می‌کــرده اســت؛ این‌که چــرا جهــان را این‌گونه می‌بینیم؟

اگر تـاکنون به وجـود قـوانین بسـیاری پی بـرده‌ایم، پس چــرا جهان‌هــای دیگــری وجــود نداشــته باشد که همــان قوانین بر آن‌ها حکمرانی کند؟ او در ادامه گفت:

«شاید بفهمیم که جهان مشابه دیگـری وجـود نـدارد؛ اما من به صحت این گفته شک دارم.»

او معتقد است که تصــور وجــود جهان‌هــایی با قــوانین متفاوت آسان است؛ پس در خصوص جهان خودمــان باید پرسید: چرا این قوانین و نه قوانین دیگری؟

6- جهان از چه چیزی ساخته شده است؟

امروزه می‌دانیم که ماده معمولی (اتم‌ها و مولکول‌هایی که ستارگان، کهکشان‌ها و خود ما را ســاخته است)، تنها 4% از محتوای جهان ما را در برگرفته است. همان 96% باقیمانده است که خـواب را از چشـمان کـاترین فـریس، فیزیک‌دان دانشگاه میشیگان ربوده است.

او معتقد است به بخشی از این سؤال در آینده‌ای نزدیک پاسخ داده خواهد شـد؛ این‌که مـاده تاریک چیسـت؟ مـاده

تاریک، 23%ـ از جهـان را تشـکیل داده و طبق گفته‌هـای فـریس، نتـایج اخـیر مشـاهدات تلسـکوپ فضـایی پرتو گامای فرمی نشان داده است که سـاختار مـاده تاریک تا حد زیادی با تصور کنونی ما از آن تطابق دارد.

اما از طـــرفی کشف «انـــرژی تاریک» در اواخر قـــرن بیستم، معماهـای بسـیاری را مطـرح سـاخت که امـروزه نمی‌توان پاسخ صریحی به آن‌ها داد.

انرژی تاریک، میدان مرموزی از انـرژی دافعه است که با اختصـاص حـدود 70%ـ از سـاختار جهـان به خـود، نـرخ انبسـاط کیهـان را شـتاب می‌بخشد. پس این سـؤال را می‌توان این‌چنین نیز پرسید:

انـــرژی تاریک چیست و چـــرا آن‌قـــدر ضـــعیف است که دخـالتی در فرآیند شـکل‌گیری کهکشـان‌ها، سـتارگان و نهایتاً ظهور حیات نداشته است؟

5- پیچیدگی از چه نشأت می‌گیرد؟

واقعیت مرمـــــوزی است که از رفتارهـــــای غیرقابل پیش‌بیـنی بنگاه‌هـای مـالی گرفته تا سر بـرآوردن حیـات پویا از مـاده‌ای مـرده و کسل کننـده را توجیه می‌کنـد؛ واقعیـتی که ذهن دکـتر لـوئی کادانـانوف، فـیزیک‌دان و ریاضیدان کاربردی دانشگاه شـیکاگو را نـیز به ذهن خـود مشغول کرده اسـت؛ این‌که پیچیـدگی یک سیسـتم ناشی از چیست؟

او معتقد است اگرچنانچه فیزیک‌دانـــان ذرات بنیـــادین و کیهان‌شناســـان توجه خـــود را صـــرفاً معطـــوف به

مقیاس‌های بسیار بزرگ و بسیار کوچک کنند؛ حقیقت مهمی را در این میان نادیده گرفته‌اند. او می‌گوید:

«ما هنوز نمی‌دانیم چگونه یک شیشه معمولی پنجره کار می‌کند و شکل خود را حفظ کرده است. پژوهش در باب اشیاءِ آشنا و معمولی، به اندازه درک (ساختارشان) حائز اهمیت است.»

او معتقد است حقیقت حیات را تنها زمانی می‌توان به درستی درک کرد که بفهمیم وقوع واکنش‌های ساده مابین مؤلفه‌های ساده‌تر، نهایتاً چگونه به خلق ساختارها و پدیده‌هایی پیچیده ختم می‌شود؟

4- آیا صحت نظریه ریسمان به اثبات خواهد رسید؟

دیوید تانگ، فیزیک‌دان دانشگاه کمبریج، مسحور ریاضیات زیبای نظریه ریسمان است؛ نظریه‌ای که بر اساس آن، بنیادی‌ترین حالت ماده نه به‌صورت ذرات که به‌صورت ریسمان‌های ریز و مرتعش خودنمایی می‌کند.

با این حال او اعتراف می‌کند یک‌بار این نظریه او را دچار بحران فلسفی کرده است؛ زمانی‌که فهمید تمام عمرش را زنده بوده، بدون آن‌که بداند آیا واقعاً این نظریه تمامی واقعیت‌ها را توصیف می‌کند یا خیر. حتی بعید است آزمایشاتی چون «ابرتصادم‌گرهادرونی» و یا ماهواره پلانک که صرفاً با هدف آشکار ساختن رازهای خاصی از جهان ما طراحی شده‌اند؛ قضاوتی قطعی در خصوص صحت نظریه ریسمان داشته باشند.

تانگ، آرامش خود را در زمانی می‌بیند که این نظریه را بتوان با هدف توضیح مسائل غیربنیادی‌تری همچون

رفتـار کوارک‌ها و فلـزات نامتعـارف به کـار گـرفت. او می‌گوید: «نظریه مفیـــدی اســـت؛ از این رو بر روی آن متمرکز شده‌ام.»

4- جهان از چه آغاز شد؟

بزرگ‌تــرین دغدغه ذهــنی همه کیهان‌شناســان از جمله دکتر نیل تـوروک، مـدیر انیسـتیتو فیزیک نظـری پرمـیر؛ مسأله آفـرینش است. نظریه متـداول «انفجـار بـزرگ»، آغـاز جهـان را از نقطه‌ای با چگـالی و دمـای بی‌نهـایت می‌دانــد؛ نقطه‌ای موســوم به تکینگی که علم فیزیک را نیز درهم می‌شکند. توروک می‌گوید:

«ما نمی‌دانیم چگونه باید آن را توصـــیف کـــرد؛ چگونه کسی می‌تواند بـــدون این (نقطه) ادعـــای نظـــریه‌ای را برای توضیح همه چیز بکند؟»

او امیـــدوار است که با پیشـــرفت «نظریه ریســـمان» و مفهـــوم جدیـــدی به نـــام «اصل هولوگرافیک» (که به توصـــیف نقطه تکینگی در سه بعد می‌پـــردازد)، بتـــوان ویژگی‌های ساختاری این نقطه را در دو بعد پیـاده کـرد. او می‌گوید:

«این ابزارها به ما روش‌هـــای جدید تفکر در خصـــوص مسأله (آفرینش) را نشان می‌دهند؛ روش‌هایی که از دید ریاضیاتی بسیار خرسند کننده‌اند.»

2- «واقعیت» چیست؟

جهـان مـاده تا حـدی فراتر از قـوه ادراک ماست اما به عقیده پروفسور آنتون زیلینگر، فیزیک‌دان دانشگاه وینا،

فیزیک‌دانان به مرزهایی بسیار فراتر از این حـدود دست یافته‌اند.

زیلینگر به آزمایشـات نظریه کوانتـومی اشـاره می‌کنـد؛ آزمایشـاتی که تـأثیرات ظـاهری نـاظر را در شـکل‌گیری واقعیت نشان داده‌اند. او می‌گوید:

«شاید پیشرفت واقعی زمـانی رخ خواهد داد که بتـوانیم به ارتباط مـابین حقیقت، علم و رفتارهـای خودمـان پی ببریم.»

شـــاید انـــدکی ناباورانه به نظر برسد اما وجـــود چـــنین ارتباطی در عمل به خوبی به اثبات رسیده است. زیلینگر و دیگران نشان داده‌اند ذراتی که در فواصل بسیار دوری از هم قرار دارند؛ در میدان‌های کوانتـومی با هم ارتبـاط دارنـــــد، به طـــــوری که بررسی یکی از آن‌ها بر نتیجه بررسی دیگری تأثیر خواهد گذاشت.

هیچ‌کس هنـوز نتوانسـته است بفهمد زمانی‌که در حـال تماشـــای جهـــانیم، «در واقع» جهـــان چگونه به نظر می‌رسد!

1- فیزیک، ما را تا کجا خواهد برد؟

شاید بزرگ‌ترین سـؤال این باشد که تحقیقـات علمی که از زمـان گالیله و کپلر هم‌چنـان در حـال کشف رازهـای بیشـتر و بیشـتری از جهـان پیرامون‌مـان هسـتند؛ کی به آخر خط می‌رسند؟

لارنس کـراس از دانشـگاه ایـالتی آریزونا می‌گوید: «در این فکـرم که آیا به مرزهـای علم تجـربی رسـیده‌ایم یا خیر.»

کراس هم‌چنین در این اندیشه است که آیا برای پاسخ به سؤال سین کارول در خصوص علت تنظیم قوانین این‌چنینی در جهان (اولین سؤال)، نیازمند به درک قوانین جهان‌های دیگر نیز هستیم یا نه.

اگر پاسخ این سؤال مثبت باشد و کسب اطلاعات از جهان‌های دیگر غیرممکن؛ آن‌گاه است که باید گفت به انتهای درک خود از ساختار جهان‌مان رسیده‌ایم.

توروک معتقد است که علت تأسیس انیستیتو پرمیر فراهم ساختن محیطی آزاد برای جذب اندیشه‌های برخی از درخشان‌ترین متفکران جهان است. با وجود چنین شرایط خوشبینانه‌ای برای تفکر خلاق، امکان پاسخ به چنین سؤالاتی نیز وجود دارد.

شاید آن‌وقت است که تمامی فیزیک‌دانان متفکر و آشفته، اندکی آسوده می‌شوند و یا حداقل تفکرات‌شان به سمت مسائل پیش پاافتاده‌تری سوق پیدا می‌کند

اختراع بی‌نظیر مسلمانان که جهان را متحول کرد

پروفسور «سلیم الحسنی» رئیس بنیاد علوم، فناوری و تمدن می‌گوید: حفره‌ای در دانش بشر به وجود آمده است زیرا ما از تاریخ رنسانس به تاریخ یونانیان پریده‌ایم و بخشی را نادیده گرفته‌ایم. برخی ابتکارات مسلمانان اکنون در موزه علوم لندن به صورت نمایشگاهی درآمده و «الحسنی» امیدوار است این نمایشگاه بتواند مشارکت فرهنگ‌های غیر غربی از جمله فرهنگ‌های اسلامی را که زمانی در کشورهایی مانند اسپانیا و پرتغال، جنوب ایتالیا و بخش‌هایی از چین حکمفرما بوده‌اند، آشکار سازد.

پروفسور «سلیم الحسنی» رئیس بنیاد علوم، فناوری و تمدن، 10 ابتکار برتر را به این ترتیب انتخاب کرده است. ابداعاتی که توسط مسلمانان در جهان صورت گرفته و به گونه‌ای پایه ابداعات جدیدتر و پیشرفته‌تر را فراهم آورده‌اند.

اختراع مسلمانان

10- جراحی

پزشک مشهور «الزهراوی» یک کتاب مرجع هزار و 500 صفحه‌ای مصور را از جراحی ارائه کرده که مدت 500 سال به عنوان مرجع در کشورهای اروپایی مورد استفاده قرار می‌گرفته است. یکی از ابداعات مشهور وی کشف امکان استفاده از روده گربه برای بخیه‌زدن جراحت‌ها بوده است. هم‌چنین اولین جراحی سزارین و ابداع اولین انبرک جراحی نیز به وی منصوب شده است.

9- ماشین پرواز

«عباس ابن فرناس» اولین فردی به شمار می‌رود که اولین تلاش‌های واقعی را برای ساخت ماشین پرنده در جهان انجام داده است. در قرن 9 وی دستگاه بالداری را ابداع کرد و طی آزمایش مشهور خود در کوردوبا در اسپانیا با کمک این ماشین برای چند لحظه به پرواز پرداخت و سپس به زمین سقوط کرد که بر اثر این سقوط کمرش شکست. ابداع وی به طور قطع الهام‌بخش هنرمند و طراح مشهور ایتالیایی لئوناردو داوینچی بوده است.

8- دانشگاه

در سال 859 پرنسسی جوان به نام «فاطیما الفرهی» اولین دانشگاه اهدا کننده مدرک را در «مراکش» بنیان گذاری کرد. خواهر وی «میریام» مسجدی را در جوار این دانشگاه بنا کرد که در کنار یکدیگر مجتمع «الکاراوین» را شکل داد که این مجتمع با گذشت هزار و 200 سال هم‌چنان پابرجاست.

7- جبر

کلمه جبر از نام رساله مشهور خوارزمی ریاضی دان پارسی قرن 9 به نام کتاب جبر و مقابله برگرفته شده است. در این کتاب که بر اساس سیستم‌های هندو و یونانی نگاشته شده است ترتیب جبری جدید سیستم‌های اعداد گویا، گنگ و مقیاس‌های هندسی یکپارچه شده است. خوارزمی هم‌چنین اولین ریاضی‌دانی است که ایده استفاده از توان را مطرح کرد.

6- نور

بســیاری از پیشــرفت‌های به دست آمــده در مطالعــات مرتبط با نور از جهـان اسـلام سرچشـمه می‌گـیرد. «ابن هیثم» دانشـمند سرشـناس ایـرانی یکی از دانشـمندانی است که ثابت کرد چشم انسان اجسام را به دلیل بازتاب نور روی سطح آن‌ها مشاهده می‌کند و با این کشف خود نظریه‌های اقلیدس و بطلمیوس را مبـنی بر این که نـور از چشم انسان تابش داده می‌شود، رد کرد. این دانشمند بزرگ هم‌چنین کاشف اولیه پدیده اتـاق تاریک عکاسی به شمار می‌رود.

5- موسیقی

موسیقی‌دانان مسلمان تأثیر غیر قابل انکاری روی اروپا داشته‌اند. در زمـان فرمـانروایی «شـارلمانی» یا «کـارل بزرگ» وی تلاش بسیاری برای رقابت با موسیقی ایران و کورودوبا در اسپانیا داشته است. از جمله سازهایی که از خاورمیانه به اروپا راه یافته‌اند می‌تـــوان به عـــود و رهــاب که در واقع از اجــداد ویولــون به شــمار می‌رود، اشاره کرد.

4- مسواک

پیامبر مسلمانان حضرت محمد (ص) باعث رواج مســواک شده‌اند و اسـتفاده از اولین مسـواک نـیز توسط ایشـان بوده است. در آن زمان ایشان با استفاده از شـاخه‌ای از درختی به نام مسواک (Meswak)ـ دنـدان‌های خـویش را تمـیز می‌کرده‌اند. مـوادی مشـابه آن‌چه در شـاخه درخت مســـواک موجـــود بـــوده است اکنـــون در ســـاختار خمیردندان‌ها استفاده می‌شود.

4- بیمارستان

بیمارستان‌هایی که اکنون می‌شناسیم در واقع از قرن 9 و از کشـــــور مصر سرچشـــــمه می‌گیرند. اولین مرکز پزشکی در جهان بیمارستان «احمد ابن تولون» بـوده که در ســـال 872 در قـــاهره تأســـیس شـــده است. این بیمارســتان بر اســاس ســنت مســلمانان که از بیمــاران نیازمند حمایت می‌کند به افراد نیازمند به صورت رایگــان کمک‌های بهداشتی و پزشکی عرضه می‌کرده است.

2- میل لنگ

فنــاوری اســتفاده از این ابــزار بــرای اولین بــار توسط الجـزری در قـرن 12 ابـداع شد که به تـدریج در سراسر جهــان گســترش یــافت و در ابــداعاتی مانند دوچرخه و موتورهای احتراقی داخلی مورد استفاده قرار گرفت.

1- قهوه

این نوشیدنی که اکنون به اصلی‌ترین نوشیدنی در غــرب تبدیل شده، برای اولین بار حـدود قـرن 9 در یمن آمـاده نوشیدن شده است، سپس توسط گروهی از دانشجویان به قاهره منتقل شد و در قرن 13 به ترکیه رسـید اما تا قرن 16 استفاده از آن در اروپا رواج پیدا نکرد.

پیش‌بینی زندگی انسان در 100 سال آینده

آیا می‌توانید آینده‌ای را تصور کنید که در آن قادر خواهید بود با انسان‌های دیگر از طریق فکر کردن ارتباط برقرار کنید در حالی که هوش ما به‌شدت افزایش یافته و زمانی که دچار بیماری‌های حاد و قلبی-عروقی می‌شوید، روبات‌های بسیار کوچک به درون رگ‌های شما فرستاده می‌شوند تا با بیماری‌ها مبارزه کنند؟ برخی از دانشمندان یک زمان صد ساله را برای تحقق پیوستن تمامی این پیش‌گویی‌ها در نظر گرفته‌اند.

پیشرفت تکنولوژیک بشر با شدت بسیار زیادی در حال پیشروی است و واقعاً نمی‌توان زندگی انسان مجهز شده به آخرین فنون را در صد سال آینده پیش‌بینی کرد، با این وجود با توجه به تحقیقات در دست تکمیل دانشمندان حوزه‌های علوم مختلف، برخی از محققین حدس می‌زنند که انسان در اوائل قرن بیست و دوم به چه تکنولوژی‌هایی مجهز خواهد شد و از چه فناوری‌های جدیدی برای سهولت و بهبود زندگی خود استفاده خواهد کرد.

زندگی انسان آینده

10- صحراها تبدیل به جنگل‌های انبوه خواهند شد

دست آوردهای بسیاری در زمینه زمین شناسی و گیاه شناسی به دست آمده است و این تکنولوژی‌ها با سرعت در حال پیشرفت و تکاملند و به نظر می‌رسد به احتمال قریب به یقین تا صد سال آینده بشر خواهد توانست در

بیابان‌های داغ و سوزان، جنگل‌های انبوه بارانی به وجود بیاورد.

9- قابل سکونت شدن قطب جنوب

تا صد سال آینده و با رشد جمعیت انسان به حدود ده میلیارد نفر، قادر خواهیم بود با کمک صنعت در حال پیشروی ساخت خانه‌های مستحکم و گرم، قطب جنوب را نیز قابل سکونت کنیم و در آن صنعت و بازرگانی راه بیندازیم و بدون ضرر زدن به طبیعت، شهرهای کوچک بسازیم.

8- کنترل تغییرات آب و هوایی

هم اکنون نیز انسان به تکنولوژی‌هایی دست یافته که با تکیه بر آن توانایی کنترل و اعمال نفوذ بر تغییرات آب و هوایی به منظور کاستن از آثار مخرب آن را دارد اما با پیشرفت علوم هوا-فضا در صد سال آینده، به احتمال زیاد قادر خواهیم بود هنگام تغییرات مخرب آب و هوایی مانند تندبادها و گرداب‌ها بر آن‌ها غلبه کنیم و آن‌ها را خاموش نگه داریم.

7- اقیانوس‌ها به عنوان یک منبع غذایی

این مورد یکی از مواردیست که حتما تا 100 سال آینده رخ خواهد داد. چون اگر جمعیت کره زمین با همین نرخ افزایش یابد، به 10 میلیارد نفر می‌رسد. پس غذا به اندازه کافی برای همه در دسترس نخواهد بود. در کنار صید ماهی از اقیانوس‌ها، انسان‌ها می‌توانند از جلبک‌ها آب استخراج کنند و بعد با تغییر ژنتیکی آن را تبدیل به

آب آشامیدنی کنند. کشت جلبک‌های دریایی به یک منبع اصلی جدید تبدیل خواهد شد.

6- استفاده مردم جهان از یک واحد پولی مشترک

تحولات اقتصادی و اثر جهانی شدن اقتصاد سبب یکدستی و ایجاد یک واحد پولی مشترک در سراسر دنیا خواهد شد. این امر سبب منظم‌تر شدن روند رشد اقتصادی و کمک به کشورهای ضعیف‌تر برای رشد اقتصادی و رسیدن به رشد اقتصادی بالاتر خواهد شد.

5- فقط سه زبان عمده در جهان وجود خواهد داشت

تا صد سال آینده به احتمال زیاد فقط سه زبان انگلیسی، اسپانیولی و ماندارین (چینی) در جهان وجود خواهد داشت و مابقی زبان‌های دیگر دنیا به صورت زبان‌های ضعیف و در حال حل شدن در زبان‌های اصلی در خواهند آمد. احتمالاً تا صد سال آینده بیش از هشتاد درصد نوجوانان دنیا قادر خواهند بود به سه زبان اصلی صحبت کنند.

4- مسافرت فضایی برای همه

اکثر آینده‌نگران بر این عقیده هستند که در آینده اقامت‌گاه‌های فضایی در فضا ساخته می‌شوند و حتی مراکز توریستی فضایی! البته فقط پولدارها می‌توانند از عهده مخارج اقامت در این اماکن بربیایند.

4- هوش انسان افزایش جهش گونه خواهد داشت

به لطف پیشرفت‌های شگفت انگیز علم نانوتکنولوژی و دستاوردهای عصب شناسی و زیست شناسی، انسان تا

صد سال آینده قادر خواهد بود ساز و کـار هـوش انسـان را به دست بیــاورد و با کمک دارو و روش‌هــای محــرک آموزشی هوش انسان را افزایش قابل ملاحظه‌ای دهد.

2- نانو ربات‌ها قادرند که درون رگ‌های بدن سفر کنند

دانشمندانِ صنعتِ نانوتکنولوژی، در حال ساخت و تکمیل ربات‌هـای هدفمنـدی هسـتند که قادرند در رگ‌هـای بـدن سفر کنند و به اندام مورد نظر برسند و کارهای درمـانی را در همان نقطه آغـاز کنند. این نانوربات‌ها حـتی قـادر خواهند بود وارد بافت مغز شوند و بخش‌های آسیب دیده را تـرمیم و بازسـازی کنند و حافظه انسـان را نـیز کـپی کنند.

1- ارتباط با سایر انسان‌ها از طریق فکر کردن

به احتمــــال قـــریب به یقین تا صد ســـال آینـــده و با پیشرفت‌هایی که در زمینه علوم عصب شـناختی صـورت خواهد گـرفت، انسـان موفق به کشف سـاز و کارهـایی خواهد شد که با آن می‌تواند از طریف فکر کـــردن و تله پاتی با مغر انسان‌های دیگر ارتباط برقرار کند. حتی هم اکنـون چیپ‌هـای اکـترونیکی کـوچکی ساخته شـده و در مرحله تست است که بر اساس آن و با به کار گذاشتنش در کنـــار مغز انســـان می‌تـــوان توانایی‌هـــای مغـــزی را افزایش داد و با دیگران با روش‌های جدید ارتباط برقرار کرد.

بی‌رحم‌ترین انسان‌های تاریخ

زمانی که یک انسان متولد می‌شود، برای خـوب بـودن یا بد شـــدن حق انتخـــاب دارد. واقعیت بشر این است که ترکیبی از خوبی‌ها و بدی‌ها است. بدی‌هایی که اگر بروز کنند و به آن‌ها میدان داده شود، انسـان را به یک موجـود ترسناک تبدیل می‌کنند. در طول تاریخ افراد زیادی بودند که برای داشـتن قـدرت، خون‌ها ریختند و جان‌ها گرفتند. با عجیب‌تـــرین همـــراه باشـــید تا با وحشـــتناک‌ترین، خون‌خوارترین و بی‌رحم‌ترین آدم‌های تاریخ آشنا شوید.

بی‌رحمی حدومرز ندارد، به‌ویژه برای انسـان‌هایی که در ادامه از آن‌ها بیشتر خواهید خواند.

10- آتیلا از قوم هون

یک مـــرد به‌تنهـــایی بـــرای مـــردمی که در قـــرن پنجم می‌زیســـتند چنـــان وحشت و ویـــرانی‌ای به بـــار آورد که نامش در تاریخ ثبت شد. آتیلا حـتی به بـرادر خـودش هم رحم نکرد و برای قـدرت او را کشت. او رهـبر 500,000 جنگجوی به خـون تشـنه بربر بـود و با حملاتش به شـرق امپراطوری روم مردم آن‌جا را فقط برای طلا بدون هیچ رحمی قتل‌عام کرد. می‌گویند از کشتارهای او رود خـون جاری می‌شده‌است.

9- جوزف منگله

جـــوزف فیلســـوف و پزشک بـــود. او بر روی انســـان‌ها به‌ویژه دوقلوها آزمایش‌های وحشتناکی را انجـام می‌داد و بـاعث مرگشـان بـود. طبق آن‌چه گفته می‌شـود او بر روی 88 دوقلو آزمایش‌های غیرانسانی انجام داده بـود.

او را در اردوگاه‌ها‌ی اسرای نازی به فرشته مرگ می‌شناختند، زیرا علاوه بر آزمایش‌هایش بیش از 400٫000 نفر را راهی اتاق‌های گاز کرده بود.

8- جوزف استالین

او از سال 1922 تا 1953 حکومت می‌کرد و در این سه دهه یک دیکتاتوری کامل بر پا کرده بود. بیش از 20 میلیون انسان توسط او مورد شکنجه، آزار و اذیت قرار گرفتند، کشته یا این‌که تبعید شدند. البته نام واقعی او استالین نبود و این نام را که به معنی مردی از جنس فولاد بود، سال 1912 برای خود برگزید. او هر کسی را که دوست نداشت می‌کشت و سال 1953 خودش هم تن به مرگ داد.

7- پل پات

او رهبر کامبوج بود و باعث مرگ 2 میلیون نفر که یک‌چهارم جمعیت کل کشور بودند شد. او زنان، کودکان و مردان را شکنجه می‌داد و زنده دفن کرده و مجبور می‌کرد که تا آخرین نفس‌های‌شان کار کنند. در این میان اگر کسی از کار می‌ایستاد یا اشتباهی می‌کرد، او را می‌کشت.

6- ولاد دراکولا

او یک دراکولا نبود و این لقب را به خاطر کارهایی که می‌کرد به او داده‌اند. درواقع شخصیت دراکولا را هم از او الهام گرفته‌اند. او را در سرتاسر اروپا به شجاعت و بی‌رحمی بیش از حدش می‌شناختند. در قلمرو او تنها وحشت حکم‌فرمایی می‌کرد. به او لقب میخ‌کِشنده

می‌دادند و این لقب را به خـــــاطر روش خاصی که در کشـتن داشت به‌دست آورده بـود. او دو دست و دو پـای قربـــانی را به دو اسب می‌بست و اسب‌ها را مجبـــور می‌کـرد که به دو سـمت مخـالف حـرکت کنند و هم‌زمـان یک چـوب به‌آرامی در بـدن فـرد فـرومی‌رفت. این روش باعث تدریجی شدن مرگ و عـذاب بیشـتر بـرای قربـانی می‌شد.

5- آدولف هیتلر

سـال 1933 هیتلر صـدراعظم آلمـان شد. او به‌علاوه عضـوی از ارتش آلمـان در جنگ جهـانی اول هم بـود. هنگـامی که قصد آزمـایش روش‌هـای نـوین کشـتار را داشـت، بـاعث مـرگ 30000 فـرد شد. تنفر هیتلر از یهودی‌ها باعث شده بود که در لهستان 90 درصد آن‌ها را بکشد، زیرا باور داشت که جنگ جهـانی اول را به خـاطر یهودیان باخته است. در زمان حیاتش، هیتلر 50 میلیـون نفر را کشت و در آخر هم با خودکشی به زنـــــدگی‌اش پایان داد.

4- ایوان مخوف

در زمـــان جـــوانی‌اش عـــادت داشت که حیوانـــات را از طبقـات بـالاتر به پـایین پـرت کند. او یک رهـبر ظـالم، وحشی و شـرور بـود و دوست داشت که زجر مـردم به خـــاطر درد را تماشا کند. او کودکـــان را می‌بست تا از گرسنگی بمیرند و پدر و مادرهای‌شان را مجبـور می‌کـرد که جلـوی آن‌ها غـذا بخورند. در طـول زنـدگی‌اش زنـان زیادی داشت و بسیاری از آن‌ها را فـردای ازدواج کشت.

او هزاران نفر را بدون هیچ رحمی سوزاند، گیوتین زد و فریز کرد.

4- کالیگولا

او سومین امپراطور روم از سال‌های 37 تا 41 پس از میلاد بود. او افراد را فقط محض تفریح می‌کشت و دستور می‌داد که مجرمان را محکوم به مرگ تدریجی و دردناک کنند. او مجرمان و مردم را روبه‌روی شیرها و ببرهای گرسنه می‌انداخت و خرده شدنشان را تماشا می‌کرد و مردها را وامی‌داشت که همسرانشان را به او بدهند. تنبیه موردعلاقه‌اش تکه‌پاره کردن افراد با اره بود و در این میان همین بلا را سر بسیاری از افراد خانواده‌اش چون مادربزرگ، پدرزن و برخی از دوستانش آورد. در آخر گارد محافظش او را کشتند.

2- نرو

نرو پنجمین امپراطور روم بود. او یک فرد عیاش، بی‌رحم و به خون تشنه بود که به برادر و پدر خودش هم رحم نکرد و آن‌ها را با مسموم کردن کشت. او همسر قبلیش را تا سر حد مرگ شکنجه کرد و معلمش را مجبور کرد که رگ‌هایش را در آب داغ بزند. او حتی مادر، خواهر و خاله‌اش را هم به قتل رساند. زمانی که شهر را به آتش کشید، صدها نفر در این آتش جان باختند و او این حادثه را گردن مسیحیان انداخت تا بهانه‌ای برای شکنجه آن‌ها هم داشته باشد. در آخر هم زمانی که احساس کرد زندگی‌اش در خطر است، گلوی خودش را برید.

1- الیزابت باتوری

بـــرای اولین بـــار زمـــانی که با خشم بر صـــورت یکی از خـــدمتکاران زد متوجه درون ســیاه و تاریک خـــود شد. او متولد ســـــال 1560 است و الهـــــام‌بخش شخصـــــیت خون‌آشـــــام‌ها شده‌است. او را به کنتس دراکـــــولا هم می‌شناختند. او تصور می‌کـرد که با حمـام خـون گـرفتن پوست بهـــتری خواهد داشت. به‌علاوه او گوشت تعـــداد زیـــادی از دخـــتران جـــوان را هم خـــورده بـــود و در محل زندگی خودش 650 دختر قربانی او شده بودند. الیزابت بـــرای شـــکنجه‌ی دخـــتران ســـوزن زیر ناخن‌های‌شـــان فرومی‌کرد و به‌عنـوان وحشـتناک‌ترین قاتل سـریالی آن دوره شـناخته می‌شد. در آخر او را به مـدت چهـار سـال درون یک اتاق قرار دادند و پس از آن مرد.

باتری باستانی بغداد، اختراع شده توسط ایرانیان

نخستین بار در سال 1317 خورشیدی (1938 میلادی)، ویلهلم کونیگ باستان شناس آلمانی، در نشریهٔ کاوش و پیشرفت، طی مقاله‌ای خبر از وجود باتری‌های اشکانی می‌دهد.

باتری بغداد (4)

در آن سال‌ها ویلهلم کونیگ که ادارهٔ موزهٔ ملی عراق را بر عهده داشت، هنگام کندوکاو در یکی از روستاهای خواجه ربو (نزدیک شهر باستانی تیسفون- نزدیک بغداد)، به کوزه‌ای سفالی به بلندی چهارده سانتی‌متر برخورد که استوانه‌ای مسی در خود داشت و در میان آن استوانه نیز میله‌ای آهنی جای گرفته بود. بررسی‌ها از وجود ماده‌ای اسیدی، مانند سرکه و نیز خوردگی شیمیایی در آن ظرف سفالی خبر دادند.

باتری بغداد (2)

کونیگ بر این باور بود که یک باتری باستانی را پیدا کرده و باید برای شناساندن آن به جهانیان و اثبات ادعای خود کوشش کند. او این پیل‌های تیسفون را Baghdad Battery نامید.

بررسی‌ها نشان داد که پیشینهٔ این باتری به حدود دو هزار سال پیش باز می‌گردد، یعنی زمانی که اشکانیان (پارت‌ها) بر میانرودان (بین النهرین) که از زمان کوروش بزرگ تا یورش اعراب به ایران، بخشی از خاک ایران بوده است فرمانروایی می‌کردند.

با آغـــاز جنگ جهـــانی دوم، ادامـــهٔ پژوهش‌ها دربـــاره باتری‌های ایرانی به فراموشی سپرده شد. پس از بیست ســال، جــان پیرچنســکی (John B Pierczynski)ـ در دانشگاه کارولینـای شـمالی آمریکا اقـدام به سـاخت یک مدل از باتری‌هـای ایـرانی کـرد. وی بـرای الکـترولیت از سـرکه نیم درصد اسـتفاده کـرد و توانست یک ولتـاژ نیم ولتی به مدت 18 روز به نمایش بگذارد.

باتری بغداد (1)

بـــدین گونه بـــرای پژوهشـــگران ثـــابت شـــده بـــود که با کوزه‌های یافت شده در سرزمین ایرانیان می‌تـوان بـرق تولید کرد.

در سال 1978 آزمـایش همانـندی در شـهر هیلـدس‌هایم آلمـــان انجـــام شد. دکـــتر آرن اِگ برشت (Dr Arne Eggebrecht)ـ نـیز در مـدلی که سـاخته بـود از سـرکه انگـور نیم درصد اسـتفاده کـرد و توانست شـدت جریـان 150 میکرو آمپری را اندازه بگیرد.

دکـتر اِگ برشت پس از این آزمـایش موفقیت‌آمـیز مایل بود کاربرد این باتری‌ها را برای آبکاری، بوسیله آزمـایش عملی نشان دهد. بنابراین در سپتامبر همان سال نمونـهٔ خود را به یک وان آبکاری طلا که یک تنـدیس نقـره‌ای در آن قـرار داشت وصل کـرد، پس از دو سـاعت و نیم، یک لایه یک دهم میکرومتری (0٫1 µm)ـ روی تندیس نشسته بـود. نتیجه این آزمـایش به قـدری شـگفت انگـیز بـود که مجلهٔ اشپیگل در شماره 2 اکتبر 1978 با آب و تاب از آن گزارش داد.

از سده نوزدهم میلادی تاکنون، الکساندر ولتا به نام مخترع باتری شناسایی شده است، حال آن که یافته‌های باستان‌شناسی در مناطقی از ایران نشان داده است که نزدیک دو هزار سال پیش از ولتا (200 سال پیش از زادروز مسیح)، باتری در ایران در دوره اشکانیان ساخته شده است.

اکتشاف این اختراع ایرانیان به اندازه‌ای تعجب و شگفتی جهانیان را بر انگیخت که حتی برخی از دانشمندان اروپایی و امریکایی این اختراع ایرانیان را به موجودات فضایی و ساکنان فراهوشمند سیارات دیگر که با بشقاب‌های پرنده و کشتی‌های فضایی به زمین آمده بودند، نسبت دادند، و آن را فراتر از دانش اندیشمندان و پژوهشگران ایرانی دانستند. برای ایشان پذیرفتنی نبود که ایرانیان 1500 سال پیش از گالوای ایتالیایی (1786 میلادی) پیل الکتریکی را اختراع نموده باشند.

فرضیه‌های ارائه شده در زمینه یافته‌های باستان شناسان همگی بر این مطلب صحه گذاشته‌اند که این مجموعه در راستای کاربردهای الکتروشیمیایی مثل آبکاری فلزها ساخته شده که کشف ظرف‌های آبکاری شده در نزدیکیهای محل کشف این باتری، موئدی بر این مطلب است؛ یافته‌ای که به نوبه خود از یک جهش علمی تاریخی سرگذشت دارد.

+- کاربردها

کاربرد این مجموعه جهت فرآوری جریان الکتریکی (فرضیه منبع نیرو)، آبکاری زر بر دیگر فلزات (فرضیه

آبکـاری زر) و بهـره گـیری در درمـان امـراض با شـوک الکتریکی (فرضیه کاربرد پزشـکی) شـده که همگی مؤید کاربری این مجموعه در مصارف الکتروشیمیایی است.

ایرانیـان از این پیل‌هـای الکـتریکی جریـان بـرق تولید می‌کردند و از آن بـرای آبکـاری اشـیا زینـتی سـود می‌جستند. اما در پهنه دریانوردی ایرانیان از این اخـتراع جهت آبکـاری ابزارهـای آهـنی در کشـتی و جلوگـیری از زنگ زدن و تخریب آن‌ها استفاده می‌کردند.

+- ویژگی‌های باتری اشکانی

بـاتری کشف شـده دربرگیرنـده یک کـوزه سـفالی تخم‌مـرغی شـکل به بلنـدی 14، قطر 8 و دهانه 3٫3 سـانتیمتر است که یک میله آهـنی به درازای 5٫7 سـانتیمتر به گونه سـتونی در بخش میـانی آن است و نقش قطب منفی باتری (آند) را بر دوش دارد. پـیرامون این میله آهنی یک اسـتوانه مسی به درازای 8٫9 و قطر 6٫2 سانتیمتر قرار گرفته که به کمک قیر در جـای خـود محکم شده‌است.

باتری بغداد (4)

در بخش دهانه باتری از قیر برای آب بنـدی بـاتری بهـره گیری شده‌است. میله‌های سـیمی شـکل برنـزی یا آهـنی که در نـزدیکی محل مـورد بررسی یـافت شـده‌اند، می‌توانسـته‌اند نقش اتصـال را بـازی کنند. دربـاره الکـترولیت به نظ می‌رسد از محلول‌هـای مس، سـرکه و آبلیمو بهره گـیری می‌شـده است. با در نظر گـرفتن این واقعیت که اسید استیک و اسید سیتریک به خـوبی بـرای آن‌ها شناخته شده بـوده اسـت، می‌تـوان پنداشت که چه

بسا از این محلول‌ها نـیز بهـره گـیری می‌شـده است. به گونه تئوری ولتاژ باتری اشکانیان اندکی برابر 79٫0 ولت اسـت، ولی با آزمایش‌هـای انجـام شـده به کمک بـاتری همانند سـازی شـده پارت‌ها و بکـارگیری محلول‌هـای الکترولیت گوناگون نشـان داده شـده که چـنین بـاتری‌ای تنها قـادر است ولتـاژ 5٫0 ولت را فـرآوری کند. جریـان الکـتریکی به دست آمـده از این بـاتری هم در نزدیک چند میلی آمپر است.

دروغ علمی که در مدرسه به ما آموختند

اســاتید هر از چند گــاهی دروغی را به اذهــان خــام ما می‌بسته‌اند که دانستن آن‌ها جدای از یــادآوری خــاطرات شــیرین و ســخت گذشــته، مزید نمکی است بر دردهــای چوب و شلنگ (همدردی مجدد با دهه پنجاه و شصتی‌ها). با ما همراه باشــید تا با هم پــرده از تعــدادی دروغ علمی که در مدرسه به ما مشتاقان علم گفتند، برداریم.

دروغ علمی مدرسه

10- صدای اردک اکو نمی‌شود. (کواک کواک)

خــوب یــادم هست که آموخته بــودم صــدای اردک‌ها اکو نمی‌شود. اما در آن روزگاران مثل بقیه آموخته‌هایم هیچ علاقه‌ای به دانســتن دلیلش نداشــتم. اما امــروز دارم و میدانم! صدای اردک اکو می‌شــود و مســئله این است که گوش ما انســانها قــادر به شــنیدن صــدای اکو آن نیست. دانشمندان با طــراحی اتــاق مخصــوص توانســتند پــژواک صدای اردک را بشنوند.

9- خفاش کور است

در کلاس‌هــای درس آموخــتیم که خفاش‌ها کــور هســتند. اما درست نیست چرا که خفاش‌ها از سیستم Biosonar بــرای شــناخت دنیــای پــیرامون خــود اســتفاده می‌کنند. خفاش با دریافت پژواکِ صــدای فرســتاده شــده می‌تواند مــوقعیت تمــامی اشــیاء اطــرافش را تشــخیص دهد. این سیســتم تشــخیص اشــیاء بســیار دقیق و پیچیــده است و شاید بهتر بود بجــای لفظ کــور بــرای سیســتم بینــایی پر

برکت (نمی دونم چرا این اصطلاح را نوشتم!) خفاش، اصطلاح بهتری را به کار می‌بردند.

8- گاز CO_2 آلاینده است و مضر

حتماً بیانیه‌های مختلف در مورد کاهش مصرف گاز دی اکسیدکربن جهت کنترل گرمایش زمین، کمک به محیط زیست شنیده‌اید و همگی متفق القول از تأثیر منفی این گاز بر محیط زیست و سلامتی و آلودگی‌های آن صحبت کرده‌اند. اما حقیقت بازهم کمی متفاوت‌تر است. CO_2 مسئول اینهمه آلودگی نیست. حدود 80٪ از اتمسفر را گاز نیتروژن تشکیل داده است. اگه این مقدار بیشتر بود، به‌عنوان مثال اگر 100٪ـ آن نیتروژن بود ما دیگر قادر به زندگی بر روی زمین نمی‌بودیم. حیات بر روی کره زمین بدون وجود CO_2 نیز غیر ممکن است چرا که گیاهان برای رشد و نمو نیاز به دی اکسید کربن دارند. در واقع مواد سمی صنایع مخلوط شده با CO_2 مسئول آلودگی آن است.

7- همه انسانها متفاوت هستند

در تعالیم مدرسه این افسانه قهریه را آموختیم که چون انسانها شیوه آموزش متفاوت دارند لذا با یکدیگر متفاوت هستند. اما تحقیقات و آزمایشات علمی حقیقت دیگری را به اثبات رسانده‌اند. حقیقت این است که انسانها هنگام قرار گرفتن در معرض موارد مشابه، رفتار یکسانی را نشان می‌دهند. و با توجه به تحقیقات تنها ویژگی‌های ظاهری بسیار از انسانها متفاوت می‌باشد اما ویژگی رفتاری آن‌ها در شرایط مشابه، یکسان است. (خوانندگان عزیز توجه نمایند که صحبت از

تفکر جمعی می‌باشد و وجـــــود اســـــتثناء در اینگونه تحقیقات کاملاً طبیعی است و چه بسا تأیید کننده صحت آزمایش).

6- مغز انسان دارای حواس پنج گانه است

این واقعیت که مغز انســـان دارای پنج حس بینـــایی، بویـــایی، چشـــایی، شـــنوایی و لامسه است را همه در مدرسه‌ها آموخته‌ایم. اما این نیز یک فـریب علمی بـزرگ است. چـــرا که دانشـــمندان معتقدند مغز انســـان دارای حـواس دیگـری نظـیر حس تعـادل، سـرعت، گرسـنگی، خـــارش، اکســـتراپولیت درد، اکســـتراپولیت حـــرارت (اکسـتراپولیت به این معـنی است که شـما قسـمتی از موضوع را بدانید و بقیه آنرا بتوانید پیش بیـنی کنید. این مـورد در نمودارهـای تحلیلی بسـیار کـاربرد دارد که نـرم افزارهـــای محاســـبه گر ادامه نمـــودار را با توجه به قسـمت‌های موجـود نمـودار اکسـتراپوله می‌کنند) و ... می‌باشد. دانشمندان معتقد به این قضیه، حواس انســان را بین 9 تا 20 حس متغییر دانسته‌اند.

5- هشت لیوان آب در طول روز برای سلامتی ضـروری است

این یک بـاور عمـومی است که بـرای زنـده مانـدن حتمـاً می‌بایست آب خورد. و روزی هشت لیوان آب را ضروری می‌دانســـتند. اما واقعیت کمی متفـــاوت‌تر است. به منظـور حفظ هیدراته بـدن، می‌تـوانیم از نوشـیدنی‌های دیگر نظیر میوه، آب میوه و سبزیجات اسـتفاده کـنیم که نیـاز بـدن به آب را تا حـدودی تـأمین می‌کنند. بنـابراین

صـرف ضـرورت نوشـیدن روزی هشت لیـوان آب کـاملاً اشتباه می‌باشد.

4- دیوار چین از کره ما قابل رویت است

این داسـتان هیچ گـاه به اثبـات نرسـید و در هیچ تصـویر گرفته شده از خارج زمین، دیوار چین را نمی‌توان دید.

4- سیاه چاله هر چه در اطرافش باشد را به درون خـود می‌کشد

در مدرسه تصور شـرورانه‌ای از سـیاه چاله به ما دادند و می‌گفتند که سـیاه چاله هر شئ اطـرافش را به درون خـود می‌کشد. اما این تمـام حقیقت نیست. سـیاه چاله اجسـام را به داخل خـودش می‌کشد اما نه لزومـاً همه اجسـام. به دلیل گـرانش بـالا در سـطح سـیاه چاله عمل کشش به سـمت سـیاه چاله رخ می‌دهد اما همـواره این گرانش بر گرانش دیگر ستاره‌ها برتری نخواهد داشت.

2- فصل‌ها به خاطر نزدیکی زمین به خورشـید به وجـود می‌آیند

به ما یاد دادند که به خاطر تغییر فاصله زمین از خورشید فصل‌ها از بهـار به تابسـتان، پـاییز و زمسـتان تغیـیر می‌کنند. این افسـانه غلط است. در واقع در بسـیاری از شهرها در فصل تابستان، فاصـله بین زمین و خورشـید، بیشتر از فصل‌های دیگر است. تحقیقـات علمی این نکته را اثبـات کرده‌اند که تغیـیر فصـول به دلیل تغیـیر زاویه زمین بر روی محـور خـود ایجـاد می‌گـردد. هنگـامی که زمین به صورت عمود بر خورشید قرار می‌گـیرد تشعشع بیشتری را نیز دریافت می‌کند.

1- نیوتن قانون جاذبه را به خاطر افتادن سـیب بر روی سرش کشف کرد

این داستان را همیشه در مدرسه‌ها می‌شنیدیم که نیوتن عزیز زیر درخت سیب نشسته بوده و سیبی که در همـان اثنا روی سرش می‌افتد او را به فکر می‌انـدازد و نهایتـاً قـانون جاذبه توسط او کشف می‌شـود. اما واقعیت این است که خود نیوتن هیچگاه این داستان را مطـرح نکـرده است و این داســتان چنــدین دهه پس از کشف قــانون نیـوتن و بعد از مـرگ وی بر سر زبانها افتـاد. شـاید این داســتان را باید بزرگــترین دروغی که در مدرسه‌ها به ما گفته‌اند نام گذاشت.

الگوریتم شگفت‌انگیز که به کشف معماها کمک می‌کنند

فنـــاوری ســـایبری نمی‌تواند بـــدون الگوریتم‌هـــای رمزگشـــایی، آنـــالیز فراداده‌ها و یـــافتن ناهنجاری‌هـــای تـــرافیکی پیش بـــرود؛ اما این‌ها بیشـــتر در زمینه‌هـــای دیگـــری مـــورد اســـتفاده قـــرار می‌گیرند. در این‌جا 10 الگوریتم را می‌بینید که کارهای متفاوتی انجام می‌دهند؛ از اسکن و یـافتن ژن بیمـاری گرفته تا کشف تقلب‌هـای کلاسی و یافتن معماهای قتل، درست مانند خانم مارپل، قهرمان داستان‌های آگاتا کریستی.

10- اسکن ژن‌ها برای یافتن بیماری

الگـوریتمی که توسط پزشـکان در بیمارسـتان عمـومی ماساچوست ساخته شده اسـت، می‌تواند نقشه‌های ژنی را بـرای یـافتن ژن‌هـایی که مرتبط با بیمـاری هسـتند، اسـکن کند. پزشـکان با انجـام این اسـکن در تمـام ارگانیسم‌ها، می‌توانند بفهمند که این ژن‌ها چگونه تغییر و تحـول پیـدا می‌کنند و در اصل چه کـار مفیـدی را می‌توانند انجام دهند.

9- یافتن بیمار شماره صفر

محققـان در کرواسی الگـوریتمی را در اختیـار دارند که برای یافتن اولین فـردی که به یک بیمـاری اپیـدمی مبتلا می‌شود، آنالیز آماری انجـام می‌دهد. زمـانی که بیمـاری به سـرعت شـیوع پیـدا می‌کنـد، این الگـوریتم بهـتر کـار می‌کند و پس از آن‌که اپیـدمی کشف شـد، این الگـوریتم به سرعت به کار گرفته می‌شـود. به گفته این محققـان،

ازاین الگوریتم می‌توان برای ردیابی اولین ماشین آلوده به یک بدافزار نیز استفاده کرد.

8- کشف تقلب‌های امتحانی

استیولویت نویسنده کتاب Freakonomics و مینگ جن‌لین اقتصاددان از دانشگاه ملی تایوان، الگوریتمی نوشته‌اند که تشخیص می‌دهد، چه کسانی در امتحانات دانشگاه تقلب کرده‌اند. آن‌ها با در نظر گرفتن محل نشستن دانش‌جویان و پاسخ‌های اشتباه آنان، فهمیدند که حدود 10 درصد دانش‌جویان تقلب کرده‌اند. با افزایش نظارت‌ها و تعیین محل استقرار دانش‌جویان به صورت تصادفی، تقلب کردن میان دانش‌جویان از بین رفت.

7- شناسایی افراد از روی لباس

فیس‌بوک دارای الگوریتمی است که می‌تواند تا 83 درصد مواقع، افراد را از روی عکس‌شان شناسایی کند؛ حتی اگر صورت آن‌ها معلوم نباشد. این الگوریتم برای شناسایی، از سرنخ‌های دیگری مثل لباس، آرایش موها، طرز ایستادن و شکل بدن استفاده می‌کند.

6- سرمایه‌گذاری روی خستگی کاربران

خستگی کاربران تلفن در 82٫9 درصد مواقع قابل تشخیص است، آن هم با الگوریتمی که وضعیت خستگی کاربران را از زبان خودشان در نظر می‌گیرد. نتیجه سودمند برای کارفرمایان: «کاربران وقتی خسته هستند، محتوای پیشنهاد شده را بیش‌تر مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهند».

5- حذف افراد اضافی از عکس‌ها

یک نرم‌افـزار آزمایشی از Adobe به نـام Monument Mode می‌تواند سوژه عکس‌هایی را که گرفته می‌شوند بهبود ببخشد. گـاهی اوقـات هنگـام عکس گـرفتن از یک جاذبه توریســتی مثل تاج‌محــل، افــرادی دوروبر ســوژه عکاسی هستند و مانعی در نمای عکس ایجـاد می‌کنند که این نرم‌افزار می‌تواند آن‌ها را به صورت دیجیتالی حـذف کند. کاربران عکس‌های متعـددی را می‌گیرند و الگـوریتم موجـــود در این نرم‌افـــزار، آن‌ها را آنـــالیز می‌کنـــد، تفاوت‌هـــای بین جاذبه گردشــگری و افــراد اضــافی را تشخیص می‌دهد و آن‌ها را حذف می‌کند.

4- ساخت خاطره در مغزهای آسیب دیده

الگــوریتم موجــود در یک دســتگاه مصــنوعی می‌داند که چگونه از یک حافظه کوتاه مدت، امضاء دیجیتالی بگیرد و آن را به امضـــاء حافظه بلندمـــدت تبـــدیل کند و به این ترتیب بخش آسـیب دیـده مغز را که در حـالت عـادی کـار ترجمه انجام می‌دهـد، دور بزند. تد برگر محقق دانشـگاه کالیفرنیـای جنـوبی می‌گوید: «این کـار همانند توانـایی ترجمه از زبـان اسـپانیایی به فرانسـوی اسـت، بـدون این‌که توانایی درک هیچ کدام از این زبان‌ها وجود داشته باشد».

4- کشف داستان‌های پلیسی

معمـای قتل رمان‌هـای آگاتا کریسـتی را می‌تـوان با یک الگـوریتم حل کـرد. این الگـوریتم ارتبـاط بین قربـانی و مظنون‌ها، نوع حمل و نقل صورت گرفته در محل جـرم، زمـــانی که مظنون‌ها معـــرفی می‌شـــوند، نحـــوه‌ای که

توصیف می‌شوند و فاکتورهای دیگری از این دست را در نظر می‌گیرد. نویسندگان این الگوریتم، بعد از آنـالیز 27 رمان از 83 رمان آگاتا کریسـتی، به این الگـوریتم دست یافتند.

2- پیش‌بینی موفقیت ازدواج در زوج‌ها

خصوصیات صدا (دانگ، شـدت، تحریر و ارتعـاش از میـان دیگر ویژگی‌ها) وقـــتی در الگـــوریتم ســـاخته شـــده در دانشگاه کالیفرنیای جنوبی و دانشگاه یوتا اجرا می‌شود، می‌تواند پیش‌بینی کند که آیا زوج‌ها در مشـــاوره ازدواج، یا در صحبت‌هایی که میان خودشـان رد و بـدل می‌شـود، موفق خواهند بود یا نه. این الگـوریتم صـحبت‌های ضـبط شده آن‌ها را به ویژگی‌های آکوستیکی‌ای که آنالیز کـرده اســـــت، تجزیه می‌کند. زمـــــانی که این پیش‌بینی‌ها با وضعیت ازدواج افراد بعد از 5 سال مطـابقت داده شـد، 79 درصد آن‌ها درست بودند.

1- کنترل قند خون با توصیه‌های رژیمی

نظارت بر نحوه خـوردن افـراد و این‌که سـطح قند خـون آن‌ها چه واکنشی به آن نشـــان می‌دهـــد، در نهـــایت به الگـــــوریتمی ختم شد که به این افـــــراد می‌گویـــــد، چه چیزهایی مصـرف کنند تا با افـزایش ناگهـانی قند خـون، که بیمـــاران دیـــابتی تجربه می‌کننـــد، روبه‌رو نشـــوند. با استفاده از 137 عامل هم‌چون سن، شاخص توده بدن و حتی بـاکتری روده، این الگـوریتم می‌تواند از 10 بـار، 7 بـــــار پیش‌بیـــــنی کند که واکنش افـــــراد به غـــــذایی که خورده‌اند، چه خواهد بود.

پدیــده که شکســته شــدن ســرعت نــور بر آن‌ها تــأثیر می‌گذارد

در ســال 2011 دانشــمندان رســماً اعلام کردند که ذرات تحت اتمی نوترینو محــدودیت بــالاترین ســرعتی که در جهــان وجــود دارد را شکســته و به ســرعتی بــالاتر از سرعت نور دست پیــدا کرده‌اند. اما کمی بعد دانشــمندان متوجه خطایی در اندازه‌گیری و محاسبات خــود شــدند که نشــان می‌داد ســرعت نوترینوها از ســرعت نــور پیشی نگرفته است.

بر اســاس نظریه نســبیت خــاص اینشــتین، هیچ پدیــده‌ای نمی‌تواند از این حصار عبور کند. 10 حقیقت وجود دارند که شکسته شدن سرعت نور می‌تواند بر روی آن‌ها تأثیر مستقیمی داشته باشد.

10- نظریه نسبیت خاص

قانون سرعت نور پشــتوانه اصــلی نظریه نســبیت خــاص اینشتین است که وی در سال 1905 ارائه کرد. بر اساس این قانون ســرعت نــور نســبت به تمــامی نــاظران با هر سرعتی که در حرکت باشند، 299 میلیون و 792 هزار و 458 متر بر ثانیه خواهد بود. این سرعت بــالاترین حــدی است که هر پدیــده‌ای می‌تواند داشــته باشــد، حد بــالای مطلق در حرکت.

9- سفر در زمان

در نظریه نســبیت خــاص آمــده است که هیچ پدیــده‌ای نمی‌تواند ســریعتر از نــور حــرکت کنــد، بر اســاس این

نظریه اگر پدیــده‌ای بتواند این حصــار را بشــکند، قــادر خواهد بود به گذشته سفر کند.

8- علت و معلول

یکی از اصلی‌ترین قوانین علم فیزیک و در واقع تمــامی علوم، قانون علیت است: علت همواره پیشتر از معلــول است. این قانون در فیزیک کلاســیک پذیرفته شــده است و نظریه خاص نسبیت، با وجــود نســبی بــودن حــرکت یک جســم، بــرای حفظ این قــانون مشــقات زیــادی را تحمل کرده است.

اما بر اســاس این نظریــه، در صــورتی که جســمی بتواند سریعتر از نور حرکت کند، می‌تواند به زمان منفی ســفر کند. در این صــورت، یک «معلــول» می‌تواند به گذشــته سفر کرده و به پیش از زمــانی بــازگردد که «علتش» رخ داده است. چنین نتایجی می‌توانند نوعی ارتداد علمی به شــمار روند و به طــور حتم بــرای حفظ دوبــاره قــانون علیت قوانین باید از نو نوشته شوند.

پلانکت می‌گوید بیشتر ساختار نظری که در قــرن بیســتم بنا شــده بر اســاس این مفهــوم بــوده که اجســام باید با سرعتی کمــتر از ســرعت نــور حــرکت کننــد، تا جــایی که متوجه شـــده‌ام، اگر جســـمی داشـــته باشـــید که بتواند سریعتر از نور حرکت کند، می‌توانید رویــدادها را پیش از رخ دادن مشاهده کنید.

7- E=mc^2

معادله مشهور اینشتین می‌گوید که انرژی (E)ـ و جــرم (m) با یکدیگر برابر بوده و می‌توانند به واسطه c به توان

دو به یکـدیگر تبـدیل شـوند، در جـایی که c نشـان‌دهنده ثابت سرعت نور است.

وضعیت سـرعت نـور به عنـوان محـدوده نهـایی سـرعت کیهـــانی دلیلی است بر حضـــور این ثـــابت در فرمـــول اینشتین اما در صورتی که c بالاترین سرعت موجـود در جهان نباشد و اجسام بتوانند سریعتر از نور حرکت کنند، این معادله باید در موقعیت‌های ویژه تنظیم شوند.

6- مدل استاندارد

مدل استاندارد نـام نظریه غـالبی در فیزیک ذره‌ای است که در آن تمـــامی ذرات تحت اتمی که جهـــان هســـتی را ســاخته‌اند تشــریح می‌شــوند اما در صــورتی که قــانون سرعت نور و نظریه نسبیت خـاص بازنویسی شـوند، این مدل نیز به تغییراتی نیاز پیدا خواهد کرد.

به گفته «اســـتفان پـــارک» رئیس بخش فیزیک نظـــری لابراتـوار فـرمی یکی از سـنگ بناهـای مـدل اسـتاندارد، نسبیت خاص است و در صـورتی که بخواهید سـنگ بنـای یک ســاختمان را دســتکاری کنیــد، باید کل ســاختمان را تغییر دهید.

5- نظریه ریسمان

این نظریــه، ایــده‌ای بســیار پیشــرفته است که می‌گوید تمـــامی ذرات بنیـــادین درواقع حلقه‌هـــای مـــرتعش یک ریســـمان هســـتند. به نظر می‌آید این فرضـــیه مفـــاهیم بسـیار گسـترده‌ای را به کـار می‌گـیرد، از جمله احتمـال این‌که جهان هستی از ابعادی بیشـتر از سه بعد شـناخته شده فضا و زمان برخوردار است.

آزمـودن نظریه ریسـمان به شـکلی بـاورنکردنی دشـوار است و هیچ مدرکی مبنی بر درست بودن این نظریه نـیز وجود ندارد.

4- نوترینوها

نوترینوها در حـــال حاضر به عنـــوان پدیـــده‌هایی عجیب شناخته می‌شوند. آن‌ها خنثی و تقریباً بدون جرم هستند که به نـــدرت با مـــاده معمـــولی واکنش نشـــان می‌دهند. نوترینوها چندین نوع یا به اصـطلاح طعم دارند و در عین حال توانایی باورنکردنی برای تبدیل شدن از یک طعم به طعمی دیگر در آن‌ها وجود دارد.

4- تاکیون

در دهه 1960 فیزیکدانان پیشنهاد دادند که شـاید ذراتی با توانایی حرکت در سرعت بـالاتر از سـرعت نـور وجـود داشـــته باشـــند، این ذرات که «تـــاکیون» نامیـــده شـــدند، همـــواره در حـــالت نظـــری بـــاقی مانـــده و هرگز ردیـــابی نشـــدند. به دلیل ویژگی‌هـــای آشـــفته تاکیونها از قبیل احتمال زیر پا گذاشـته شـدن قـانون علیت توسط آن‌هـا، بســـیاری از فیزیکـــدانان این ذرات فرضی را نظـــریه‌ای حاشیه‌ای تصور کردند.

2- ابرنواختر 1987A

یکی از متناقض‌ترین بخشهای شـواهدی که دربـاره یافته جدید ارائه شـده، از رصـدهایی به دست آمـده که بر روی ابرنواختر SN1987A در فاصله 168 هزار سال نوری از زمین و در ابر مـــــاژلانی بـــــزرگ انجـــــام گرفته است. رصـدهای انجـام شـده بر روی این سـتاره بـزرگ مـرده

نشان می‌دهد نور و نوترینوهای پراکنده شـده از انفجـار این ســـتاره با فاصـــله‌ای یک ســـاعته از هم به زمین رسیده‌اند. در چنین مسافت طولانی‌ای، این پدیـده به آن معنی خواهد بود که نور و نوترینوها با سرعتی در حــدود یک بخش از 100 میلیـون بخش از سـرعت اپتیکـال نـور سفر کرده‌اند.

این رصد یکی از دســتاوردهای بــزرگ در اخترشناسی به شـمار رفته و بـرای کاشف خـود «ماساتوشی کوشـیبا» جایزه نوبل فیزیک را به ارمغان آورد.

1- تکامل جهان اولیه

زوایای متعـددی از اخترشناسی می‌توانند تحت تـأثیر این کشف جدید قـرار گیرند. تعـدادی از اصـلی‌ترین نظریه‌ها درباره تاریخ جهان هسـتی در واقع بر اسـاس محاسـبات نوترینوها و نظریه‌های مرتبط با نوترینوها بنا شده‌اند.

به گفته «درک فوکس» اخترشـناس دانشـگاه پنسـیلوانیا نوترینوها در جهان هستی به وفور یـافت می‌شـوند و در صـورتی که رفتـاری متفـاوت از آن‌چه شـناخته شـده از خود نشان دهند می‌توانند بر روی تمـامی محاسـباتی که درباره تکامل جهان اولیه انجام گرفته تأثیر بگذارند.

بر اســـاس گـــزارش لایو ســـاینس، به علاوه، نوترینوها حاصل واکنشـــهای گـــداخت هســـته‌ای که منبع انـــرژی ســتاره‌ای به شـمار می‌رونـد، هسـتند، به همین دلیل در صـورتی که این ذرات رفتـار متفـاوتی را از خـود نشـان دهنـــد، مـــدل‌های ســـتاره‌ای نـــیز به بازنویسی نیازمند خواهند شد.

واقعیت جذابی که درباره کره زمین نمی‌دانید

به دور و بر خود نگاه کنید! ما تمـام زنـدگی‌مان را در یک محـــــدودهٔ چند صد کیلومـــــتری روی پوســـــته زمین می‌گذرانیم. کل این سیارهٔ یک تریلیون کیلومـتر مکعـبی زیر پاهـــــای ماست! اما چگونه می‌خـــــواهیم آن را بشناســـیم؟ در این مطلب به ده واقعیت دربـــارهٔ زمین اشاره می‌کنیم که احتمالاً برای شما تازه هسـتند. بعضی از این واقعیت‌ها برای اثبات، نیاز به مطالعهٔ بیشتر دارد. شما چند تا از این‌ها را می‌دانید اما برای فهمیـدن بـاقی نکات با ما همراه باشید!

10- سطح زمین از یک توپ بیلیارد هموارتر است

اگر کـره زمین در حد یک تـوپ بیلیـارد کوچک می‌بـود، از توپ بیلیارد هموارتر بود. برای اثبات این حرف به مقدار کمی ریاضی احتیـاج داریم. اول این که یک تـوپ بیلیـارد چقدر هموار است؟ براسـاس اسـتاندارد «انجمن جهـانی بیلیارد» قطر توپ بیلیارد 5٫71 سانتی‌متر و دامنهٔ مجاز تغییر قطرش 0٫13 میلی‌متر است. به عبارت دیگر، روی سـطح این تـوپ نباید فـرورفتگی یا برآمـدگی با عمق یا ارتفاع بیش از 0٫13 میلیمتر وجود داشـته باشد. نسـبت انـدازهٔ ناهمواری‌هـای مجـاز به انـدازهٔ خـود تـوپ 0٫13 تقسیم بر 5٫71 است که حدوداً برابر با 0٫002 است.

قطر زمین حـــدود 12735 کیلومـــتر است. با در نظر گرفتن نسبت همواری تـوپ بیلیـارد یعـنی 0٫002 بـرای کره زمین، داریم 28 = 0٫002 × 12735 یعنی چنانچه زمین پستی و بلندی‌هایی با انـدازه 28 کیلومـتر داشـته باشد بـــاز هم در حد یک تـــوپ بیلیـــارد همـــوار است.

مرتفع‌تـــرین نقطه زمین قلـــۀ اورست با ارتفـــاع 8٫85 کیلومـتر و عمیق‌تـرین تـورفتگی این کـرۀ خـاکی، چالـۀ ماریانا با 11 کیلومتر عمق است. با این حسـاب زمین از تــوپ بیلیــارد هم همــوارتر است. اما آیا همین قــدر که هموار است، گرد هم هست؟!

9- زمین به اندازه یک توپ بیلیارد گرد نیست!

زمین گرد است. بر خلاف باور رایج، هزار سـال پیش هم مــردم می‌دانســتند که زمین کــروی شــکل است. حــتی اراتستن، دانشمند یونانی، قبل از میلاد محیط کره زمین را با دقت بسیار بالایی محاسبه کرده بود.

اما مســـئله این‌جاست که زمین یک کـــرۀ کامل نیست. زمین پیوسته در حال چرخش است و این چـرخش بـاعث می‌شــود در معــرض نــیروی گریز از مرکز قــرار بگــیرد. همان نیروی خارجی که وقـتی خـودروی شـما به سـمت چپ می‌پیچـــد، شـــما را به ســـمت راست هل می‌دهد. حداکثر نیروی گریز از مرکز به خط استوا وارد می‌شـود. این نیرو همــان شـکلی را به زمین می‌دهد که یک آدم به یک توپ بسکتبال، وقتی روی آن نشسته است! این نــوع شکل، کروی پهن شده در قطبین نام دارد.

اگر شما فاصـلۀ بین دو قطب شـمال و جنـوب را انـدازه گـــیری کنیـــد، قطر زمین 12713٫6 کیلومـــتر به دست می‌آید. اگر این اندازه گـیری را از عـرض داشـته باشـید، عدد حاصل 12756٫2 کیلومتر است. که این دو عدد حدود 42٫6 کیلومتر اختلاف دارند. این از خطای اندازه‌گیری ما بـرای یک تـوپ بیلیـارد بیشـتر است! بنـابراین علی رغم

این‌که زمین نسبت به یک توپ بیلیارد صاف است، به اندازهٔ یک توپ بیلیارد گرد نیست.

8- زمین دقیقاً به اندازه یک توپ بیلیارد گرد است!

بحث ما هنوز تمام نشده است! زمین پیچیده‌تر از یک کره با دو قطب پخ است. ماه و خورشید هم اثر گرانشی بر ما دارند. جزئیات این داستان خیلی پیچیده هستند! نیروی جاذبه باعث ناهمواری‌هایی در سطح زمین می‌شود و علاوه بر آن به شکل جذر و مد خودش را نشان می‌دهد. جذر و مد که حاصل نیروی جاذبهٔ ماه است، تغییر ارتفاعی حدود 1 متر در سطح آب و 30 سانتی‌متر در سطح زمین ایجاد می‌کند. خورشید به علت فاصلهٔ بسیار دورتری که با زمین دارد قدرت مانوری کمتر از ماه دارد.

نیروهای دیگری هم بر زمین وارد می‌شوند از جمله: فشار ناشی از وزن قاره‌ها، ناآرامی‌های ناشی از نیروهای تکتونیکی، و غیره. در واقع اگر بگوییم زمین کروی شکل است حرفمان تقریباً درست است. اگر زمین به اندازهٔ توپ بیلیارد کوچک شود و آن را در دست بگیرید، فکر نمی‌کنم متوجه شوید که یک کره کامل نیست! البته یک بازیکن حرفه‌ای بیلیارد قطعاً خواهد فهمید!

7- زمین کاملاً بر زمین‌وارهٔ خودش منطبق نیست

اگر زمین بسیار انعطاف‌پذیر و کشسان بود و می‌توانست به هر نیرویی آزادانه واکنش نشان دهد شکلی پیچیده به نام زمین‌واره به خود می‌گرفت. برای مثال اگر سطح کره زمین کاملاً در آب غرق بود (که

البته تا چند وقت دیگر خواهد شد!) آن‌گاه زمین به شکل زمین‌واره در می‌آمد. اما در حال حاضر به علت وجود قاره‌ها که قابلیت شکل‌پذیری زمین را تاحدی کم کرده‌اند، زمین کاملاً یک زمین‌واره نیست.

اندازه گیری‌های دقیقی از سطح زمین نسبت به این زمین‌واره تنظیم شده‌اند، اما اندازه‌گیری خود این زمین‌واره کار مشکلی است. بهترین کاری که در حال حاضر می‌توان انجام داد این است که با استفاده از توابع پیچیده ریاضی آن را شبیه سازی کنیم. به همین علت آژانس فضایی اروپا ماهواره GOCE (کاوشگر میدان گرانشی و چرخش حالت پایدار اقیانوسی) را به فضا پرتاب کرد تا شکل زمین‌واره را به دقت تعیین کند.

فکر می‌کردید که دانستن شکل زمین این همه دردسر داشته باشد؟

6- پریدن به درون تونل سر تا سری درون زمین مانند گشتن در مداری به دور آن است

تونل زمین

زمانی که بچه بودم فکر می‌کردم که اگر در زمین، یک گودال یکسره حفر کنیم از آمریکا به چین سر در می‌آوریم! معلوم شد که این تصورم درست نیست چرا که ایالات متحده و چین هر دو در نیمکره شمالی هستند پس این فرضیه غیر ممکن به نظر می‌رسد!

اگر به داخل یک تونل سرتاسری درون زمین بپرید خواهید مرد! مگر این که کل دیواره‌های این تونل با موادی جادویی پوشیده شده باشد که در طول مسیر

زخمی نشوید. 20 دقیقه طـول می‌کشد که با شـتاب به مرکز زمین برســید. پس از این که از مرکز عبــور کردید پس از 20 دقیقه زمان به سطح زمین خواهید رسـید اما چون زیر پایتـان خالیست دوبـاره سـقوط خواهید کـرد و این وضعیت تا ابد ادامه خواهد داشت.

نکته جالب این است که هنگام سقوط در تمام راه شتاب کند شــونده خواهید داشت زیــرا هر چه به ســوی مرکز زمین پیش می‌روید، جرم موجود بین شــما و مرکز زمین کم می‌شود، بنـابراین در نـزدیکی مرکـز، شـتاب شـما از شــتاب ناشی از گــرانش هم کمــتر می‌شــود و شــما با سرعتی معادل 7٫7 کیلومتر بر ثانیه از کنـار مرکز زمین عبور خواهید کرد.

در واقـع، مـدل ریاضی حـرکت شـما همـان مـدل حـرکت جسم متحرک در یک مدار است. سقوط به مرکز زمین و بازگشت به بالا به انـدازه گشـتن در مـداری به دور زمین طول می‌کشد. نکتهٔ جالب دیگر این است که فرقی ندارد که این تونل از کجا به کجا باشد. زمــان ســفر شــما در خطی مستقیم درون زمین از هر نقطه به نقطه‌ای دیگر (در امتداد وتری نزدیک به سـطح، در امتـداد قطر زمین، یا هر مسیر دیگر) حدود 42 دقیقه است.

5- درون زمین به ســـبب برخوردهـــا، انقباض‌هـــا، فرورفتگی صفحات و واپاشی رادیواکتیو داغ است

در روزگــاران بسـیار قـدیم، هر آن‌چه اکنـون روی کـرهٔ زمین است در قرصی به پهنـای چند میلیـارد کیلومـتر به دور خورشـید می‌گشت. به مـرور زمـان این مـواد به هم پیوستند و اجـرام کـوچکی به نـام ذرات سـیاره‌ای، مانند

سیارک‌های کوچک را شکل دادند. این اجرام با هم برخورد کردند، به هم چسبیدند و جرم بزرگتری را تشکیل دادند. سرانجام جرم این جسم به حدی زیاد شد که گرانش آن، اجرام دیگر را به سوی خود کشاند. وقتی این اجرام با هم برخورد کردند، زمین جوان به گویی مذاب تبدیل شد و تبدیل به یک منبع حرارت شد.

گرانش رفته رفته افزایش یافت و زمین کم کم شکل کروی به خود گرفت. فشردگی باعث افزایش حرارت آن شد. از آن‌جا که زمین بیشتر از مایع تشکیل شده است، اجسام سنگین تمایل دارند به سمت مرکز زمین بروند، حال آن که اجسام سبک تمایل دارند در لایه‌های بالاتر باقی بمانند. هستهٔ زمین حاوی مقادیر زیادی آهن، نیکل، اوسمیم و دیگر عناصر است. بنابراین وقت این مواد به عمق زمین می‌روند حرارت تولید می‌شود زیرا انرژی پتانسیل به انرژی جنبشی تبدیل شده که در نهایت به علت اصطاک به انرژی گرمایی تبدیل می‌شود.

بعضی از این عناصر سنگین اورانیوم رادیواکتیو هستند که در حین تجزیه شدن، گرما تولید می‌کنند. که گرمای تولید شده توسط آن‌ها، بیشتر از نصف کل گرمای قسمت داخلی زمین را شامل می‌شود. می‌توان گفت که داخل زمین 4 منبع گرما وجود دارد که جالب است با وجود گذشت زمان طولانی هنوز هم انرژی گرمایی خود را حفظ کرده‌اند. چرا که پوستهٔ زمین عایق است و به این گرمای درونی اجازهٔ فرار نمی‌دهد. به طوری که حتی تا حدود 4٫55 میلیارد سال دیگر قسمت داخلی زمین این حرارت را حفظ خواهد کرد.

میزان حـرارت خـروجی از سـطح زمین، که از این منـابع درونی تأمین می‌شود، حـدود 45 تریلیـون وات است که معــادل سه برابر مصــرف انــرژی کل جهــان است. اگر می‌توانستیم تمام این انرژی را به برق تبدیل کنیم، برای مصرف کل جهان کفایت می‌کرد. افسوس که این «اگر» شدنی نیست.

4- زمین دست کم 5 قمر طبیعی دارد!

بیشتر مردم بر این باورند که زمین تنها یک قمر طـبیعی دارد که در واقع به همان یک قمر «مـاه» می‌گویند. البته حق با آن‌هاســت، اما دست کم چهــار جــرم دیگر نــیز در منظومهٔ شمسی چسبیده به زمین در حرکت‌اند. در واقع آن‌ها قمر نیستند، اما جالبند!

بزرگ‌تـرین آن‌ها «کروتنه» نـام دارد. عـرض آن حـدود 5 کیلومتر است و در مدار بیضوی‌اش درون و بـیرون مـدار زمین، به دور خورشـــید می‌چرخد. دورهٔ تنـــاوب مـــدار کروتنه با تنــاوب زمین برابر است و به ســبب مختصــات جغرافیــایی مــدارها همیشه کروتنه و زمین با هم در یک سمت خورشید قرار دارند. از دید ما کروتنه مــداری لوبیا شــکل به دور خورشــید طی می‌کند که گــاهی به زمین نزدیک و گـــــاهی دور می‌شـــــود، اما هرگز خیلی دور نمی‌شود.

به همین سبب برخی آن را قمری برای زمین می‌دانند در حالیکه به دور خورشـــید می‌گـــردد و قمر واقعی زمین محسوب نمی‌شود. سه جـرم کشف شـدهٔ دیگر هم همین شـرایط را دارند. البته این دوسـتان با این که کم و بیش

به ما نزدیک هســـتند، نمی‌توانند به زمین برخـــورد کنند. بنابراین نگران نباشید، جایمان امن است.

4- زمین در حال سنگین‌تر شدن است!

همـانطور که قبلاً گفـتیم از بـابت کروتنه خیالتـان راحت باشد. اما فضا پر است از خـــرده ریزه‌ها و زمین مســـیر وسیعی را طی می‌کند و با گذر از میان این مــواد، زمین روزانه چـیزی حـدود 20 تا 40 تن از آن‌ها را به خـودش جذب می‌کند! بیشـتر این مـواد ذرات غبـاری ریزند که در جو زمین می‌سوزند که به آن‌ها شهاب سـنگ می‌گـوییم. اما همین‌ها هم سرانجام با قطرات باران به سطح زمین می‌رسند و روی هم انباشته می‌شوند.

شاید 40 تن ذره در روز خیلی اغراق آمـیز به نظر برسد اما در واقع این مقـــدار تنها 6×10-21 از جـــرم زمین است و با این حساب 450٫000 تریلیون سال زمان لازم است تا جـــــرم زمین با این روش دو برابر شـــــود. این زباله‌های کیهانی آنقدر هستند که یک ساختمان 6 طبقه را در عرض یک سال کاملاً پر کنند.

این نکته را هم بگویم که زمین جرم از دست می‌دهد. جو زمین به ســـبب فرآینـــدهای گونـــاگونی در فضا نشت می‌کند. اما این فرآیند بســیار آهســـته‌تر از فرایند تجمع جرم در زمین است. بنابراین نتیجهٔ نهایی، افزایش جـرم زمین است.

2- اورست بلندترین کوه جهان نیست!

اورست کوه بلند

ارتفـاع کـوه تعریف مشخصی دارد اما شـاید منصـفانه‌تر این باشد که ارتفاع کوه، فاصلهٔ دامنه تا قله لحاظ شود. ارتفاع کوه اورست 8850 مـتر بـالاتر از سـطح دریاست اما اورست این برتری را مـدیون ارتفـاع زیـاد کل رشـته کـوه هیمالیاست. قله آتشفشـانی مونـاکی درهـاوایی از فرق سر تا نوک پایش 10314 متر است.

این اصطلاح بـرای یک کـوه مناسب نیست اما منظـور را بهتر می‌رسـاند. با وجـود این‌که فقط 4205 مـتر از این قله بالای سطح دریاست درواقع از اورست بلندتر است. درضمن تلسـکوپ‌های موجـود در ارتفاعـات قله مونـاکی آن را جذاب‌تر می‌کند.

1- نابود کردن زمین کار ساده‌ای نیست

نابود کردن زمین

کتـابی دربـاره نـابود کـردن زمین به 12 روش مختلف نوشته شده است، که هم اکنون در سایت آمـازون آمـاده فروش است. اصطلاح «نـابود کـردن زمین» کمی گمـراه کننـده اسـت، در حقیقت این کتـاب دربـارهٔ نـابود کـردن «حیات» است که بالطبع کـار آسـانی است. اما از لحـاظ فیزیکی نابود کردن زمین دشوار است.

چگونه می‌توان یک سیاره را بخار کرد؟ اجازه دهید تبخیر را از هم پاشیدن تعریف کنیم. به طوری که تکه‌ها از هم پاشیده شده دیگر نتوانند با نیروی گـرانش کنـار هم جمع شوند. این کار چقدر انرژی نیاز دارد؟

این گونه به قضـیه نگـاه کنید. سـنگی برداریـد، آنقـدر پر قدرت آن را پرتاپ کنید که از دام گـرانش زمین بگریـزد.

این کـار انـرژی زیـادی لازم دارد. دوبـاره، یـک، دو، سـه، آتش! حـالا بـاز هم این کـار را تکـرار کنید. آنقـدر که کل زمین تمام شود. انرژی زیـادی لازم است. اما این این را هم در نظر داشــته باشــید که هر ســنگی که از شــرش خلاص می‌شـــویم کمی هم از گـــرانش زمین کاســـته می‌شـود چـون به انـدازه جـرم سـنگ از جـرم زمین کم می‌شود. هر چه گرانش کمـتر شـود پرتـاپ کـردن سـنگ آسان‌تر می‌شود.

می‌توانید با اسـتفاده از ریاضی این را محاسـبه کنید: هر مقدار انرژی که برای پرتاب هر سنگ نیـاز اسـت، همـان مقدار از گرانش زمین کم می‌شود. بر پایهٔ فرضـیات این انرژی تقریباً 32 10 × 2 ژول یا 200 میلیون تریلیون تریلیـون ژول خواهد بـود. خیلی زیـاد است. در واقع این میزان کل انرژی گسـیل شـده از خورشـید طی یک هفته است. این انـــرژی حـــدود یک تریلیـــون برابر حاصل از انفجار یک بمب هسته‌ای روی زمین است.

بـرای نـابود کـردن زمین با سـلاح‌های هسـته‌ای باید یک زرادخانهٔ هسته‌ای و زمان کافی در اختیار داشته باشــید. اگر هر ثانیه کل سـلاح‌های هسـته‌ای روی زمین را بـاهم منفجر کنید، 160 هـزار سـال طـول می‌کشد تا زمین به ابری از گاز تبدیل شـود و این در صـورتی است که فقط گـرانش را در نظر بگـیریم و پیونـدهای شـیمیایی که هم مواد را به هم متصل می‌کنند را نادیده بگـیریم. بنـابراین در عمل انرژی بسیار بیشتری مورد نیاز خواهد بود.

به همین علت فیلم جنگ سـتارگان علمی-تخیلی نیسـت، بلکه فـــانتزی است. شخصـــیت ســـتارهٔ مـــرگ نمی‌تواند سلاحی با این قدرت داشته باشد. حتی انفجارهای بسیار

عظیم هم نمی‌توانند زمین را نـــابود کنند. جـــرمی به انـدازه سـیاره مـریخ 4٫5 میلیـارد سـال پیش با زمین برخورد کـرد و مـواد پرتـاب شـده از این برخـورد مـاه را تشکیل داد و باقیماندهٔ آن جـرم جـزئی از زمین شـد، اما زمین تبخیر نشد. می‌بینید که حتی برخـورد یک سـیاره با سیاره دیگر آن‌ها را نابود نمی‌کند.

البته این برخورد آنقدرها هم بی‌خسارت نبـود و زمین را تا مرکــزش ذوب کــرد، اما آن‌چه مهم است این است که زمین هم‌چنـان وجـود دارد. خورشـید سـرانجام روزی به هیــولای ســرخ تبــدیل خواهد شد و گرچه احتمــالاً قصد بلعیدن زمین را نخواهد داشت اما مطمئنـاً به سـیاره‌مان آسیب جدی خواهد رسـاند. اما حـتی آن زمـان هم تبخـیر کامل محتمل نیست هر چند که عطـــارد محکـــوم به این سرنوشت خواهد بـــود. در کل ســـیاره‌ها تمایل به محکم بودن دارند و خوشبختانه ما هم روی یکی از آن‌ها زندگی می‌کنیم.

نتیجه گیری:

بسیار خب، به خوبی و خوشی به پایـان لیست رسـیدیم! شـــــاید بعضی از این واقعیت‌ها را می‌دانســـــتید. البته موضـوعات جـالب دیگـری هم هست. مثلاً: وزن اتمسـفر چقــدر اســت؟ متوسط جــرم ابرها چه مقــدار اســت؟ و مباحثی از این قبیل. اما ما فعلاً به «10 واقعیت درباره زمین» اکتفا می‌کـــنیم. ما روی این ســـیاره زنـــدگی می‌کـــنیم و چیزهـــای زیـــادی را دربـــارهٔ آن نمی‌دانیم. چیزهایی که ممکن است بسیار شـگفت‌انگیز باشـند. پس با شـگفتی به آن نگـاه کـنیم و به یـادگرفتن دربـاره آن ادامه دهیم.

عاملی که می‌تواند برای یک فضانورد کشنده باشد

فضـــا، اقیـــانوس بی‌پایـــانی از خلاء که خانـــهٔ آبی ما را احاطه کـــرده و با فاصـــله‌های غـــیر قابل تصـــور ما را از شگفتی‌های عظیم سـایر کائنـات و اجـرام آسـمانی جـدا کـــــرده است. بااین‌حـــــال فضا در عین جـــــذابیت و شـگفت‌انگیز بـودن می‌تواند به همـان انـدازه کشـنده و بی‌رحم باشد. هفت مـورد از کارهـایی که انجـام آن در فضا بـــرای فضـــانورد کشـــنده خواهد بـــود را بررسی می‌کنیم.

کارل ساگان (Carl Sagan) دانشمند زمینهٔ نجوم و معلم برنامهٔ آموزشی بیل نای (Bill Nye) اعلام کرده بود که ژرفـــای فضا از اقیانوس‌هـــایی که اجـــدادمان در قـــرون گذشته به دنبال پیمودن آن‌ها بودند بیشتر نیست.

شاید گفتهٔ او تا حدی درست باشد. چـون ما درحال‌حاضر به ماه سـفر کـرده‌ایم، به دوردست‌ترین نقـاط منظومـهٔ شمسی و فضای بین ستاره‌ای، مـاهواره فرسـتاده‌ایم و هم‌اکنون هم در تلاش برای ایجاد امکان زندگی دایمی در مریخ هستیم.

اما باید کمی واقع‌بین‌تر بـــــود. به نظر می‌رسد که خلأ برای سلامتی انسان بسیار مضر است، مخصوصـاً وقـتی که لبـاس فضـانوردی چند میلیـون دلاری خـود را همـراه نداشته باشید.

در این‌جا می‌خواهیم به مـواردی که ممکن است به مـرگ یک فضانورد در فضا منجر شود نگاهی بیندازیم.

7- مراحل اولیه سفر فضایی با موشک

در گـــام اول بـــرای رفتن به فضـــا، شـــما باید درون یک محفظهٔ آلومیـنیمی (که فقط کمی بزرگ‌تر از حجم بـدن شماست) به همـــراه دو نفر همـــراه و مقـــداری غـــذای منجمد و خشک از پیش تهیه شـــــده قـــــرار بگیرید. این محفظه روی دو میلیون کیلوگرم مواد منفجره قرار دارد که توسط یک همکـار خـبره در یک پناهگـاه زیرزمیـنی در فاصلهٔ چند کیلومتری از سکوی پرتاب مشتعل می‌شود.

نتیجـهٔ این کـار، پرتـاب شـما به فضا با اسـتفادهٔ از یک نـیروی واکنشی کنـترل شـده با سـرعت حـدود 28800 کیلومتربرســاعت در یک بـــازهٔ 10 دقیقه‌ای نفس‌گـــیر خواهد بـود. فقط صـدای حاصل از این انفجـار بـرای از بین بردن هرچیزی در محـدودهٔ انفجـار کـافی است. این صدا می‌تواند به آسمان‌خراش‌های موجـود در منطقه هم آسیب برساند.

توصیه می‌کـنیم حتمـاً از یک گوش‌گـیر مناسب اسـتفاده کنید!

علاوه بر این، شما در مسیر خود به سمت بالا تحت تـأثیر نیروی گرانش بـزرگی به انـدازهٔ سه واحد گـرانش قـرار می‌گیرید. این نیرو آزاردهنـده و ناخوشـایند است. اما در صورت گذراندن دوره‌های بدنسـازی و آمـادگی جسـمانی ویـــژه که تحت نظر آژانس فضـــایی و به اجبـــار باید بگذرانیـــد، این نیروها خطر جـــانی بـــرای شـــما نخواهند داشت.

احتمـال بـروز خطاهـای پیش‌بیـنی نشـده در این مرحله بســیار فــراوان است. مثلاً فاجعــهٔ فضــاپیمای چلنجر (

Challenger)ـ که پس از پرتاب دچار سـانحه شد یکی از تلخ‌ترین حوادث تاریخ فضانوردی است.

این حادثه نشـان می‌دهد که فضـانوردان و کاوشـگران شجاعی که برای این کار انتخـاب می‌شـوند تا چه انـدازه در معرض حوادث و خطرات گوناگون هستند.

6- زباله‌های فضایی

اوایل سال 2007، از سکوی پرتاب Xinchang در چین، یک موشک چند مـرحله‌ای به فضا پرتـاب شد. این موشک 750 کیلـوگرمی کشـنده با یک مـاهوارهٔ کـاملاً نرمـال هواشناسی که با سرعت 8 کیلومتر بر ساعت در مدارش به دور زمین در حال چرخش بود برخورد کرد.

این مـاهواره بعد از برخـورد محو شد. متاسـفانه آن‌جا دوربیـنی نبـود تا این رویـداد نـادر و عجیب را ثبت کند. بـرخلاف ظـاهر هیجـان‌انگیزش این قضـیه اصـلاً جـالب نیست. نابود کردن ماهواره‌ها به این شکل در فضا حـتی اگر متعلق به همان سازمان پرتـاب کننـدهٔ موشک باشـد، کار احمقانه‌ای است.

این برخورد به تنهایی حدود 150000 تکه زبالـهٔ فضـایی سرگردان را در فضای اطراف زمین پراکنده کرد.

بیش از 2300 قطعه از این زباله‌ها انـدازه‌ای بزرگ‌تر از یک تـوپ گلف دارند و همـهٔ آن‌ها با سـرعتی تقریبـاً 20 برابر سرعت یک گلولهٔ تفنگ در حال شلیک دور زمین در حرکت‌اند.

اگر فیلم جاذبه را دیـده باشـید نیـازی به گفتن نیست که در صـــورت برخـــورد یکی از این تکه‌ها با ســـفینه‌ها چه فاجعه‌ای پیش می‌آید.

ممکن است تعجب کنیـــــــــــد، اما واقعیت این است که هیچ‌کس نمی‌داند چه تعــداد زبالــۀ فضــایی وجــود دارد. تخمین زده می‌شـود که میلیون‌ها زبالـۀ فضـایی موجـود باشد. حتی ذره‌های ریز رنگ هم با چنین سـرعت بـالایی می‌تواند باعث نابودی فضـاپیماها شـوند. مشـکل اصـلی این است که این پرتابه‌هــای ســرگردان قابل ردیــابی و کنترل نیستند و در حقیقت تصـادف‌های گـاه و بی‌گـاه با این زباله‌های فضایی اجتناب ناپذیر خواهد بود.

5- ورزش نکردن

آیا روزهایی بوده که حس کنید ورزش کـردن کـار بسـیار ســخت و جســورانه‌ای اســت؟ اگر جــواب مثبت است می‌توانیم بگوییم که شـما بـرای زنـدگی فضـایی مناسب نیستید. بی‌وزنی در فضا سیستم بـدن شـما را سـردرگم می‌کند. بـدن توانـایی تشـخیص پر شـدن مثانه را نـدارد. انــدازه مردمک چشم‌ها تغیــیر می‌کند. و از آن‌جــایی که شـــما نیـــازی به نگه داشـــتن وزن خودتـــان نداریـــد، ماهیچه‌های بدن در همان هفتۀ اول 20 درصد کم حجم‌تر می‌شوند.

مورد آخر کمی عجیب به نظر می‌رسد ولی واقعیت دارد. اگر بخواهید در باشـگاه این مقـدار وزن کم کنید مسـلماً بیشــتر از یک هفته طــول خواهد کشــید! در روی کــرۀ زمین حـتی اگر ورزش هم نکنید و فعالیت‌هـای فـیزیکی شما خیلی محدود مثلاً در حد پیمودن فاصلۀ کوتـاه اتـاق

نشیمن تا یخچال در آشـپزخانه هم باشـد، همین فعـالیت کم هم روی بدن شما تـأثیر دارد و قلب شـما متناسب با این فعالیت کم در حال تنظیم پمپاژ خون و گردش آن در میـان سـرخرگ‌ها و سـیاهرگ‌ها و هم‌چـنین تلاش بـرای حفظ تناسب کلی بدن خواهد بود. با کمی اغمـاض حـتی شاید بتوان گفت همین فعـالیت فـیزیکی کم می‌تواند بر روند بازسازی استخوان‌ها تأثیر داشته باشد.

گـرانش در تنظیم بـدن نقش مهمی دارد. در فضا نیـازی نیست که قلب شما خون را به سمت بالا پمپـاژ کند تا به مغزتان خون برسد. چون در فضا قرار گـرفتن به سـمت بـالا مفهـومی نـدارد. بـدن شـما نیـازی به حفظ شـکل خاصش ندارد. چون قرار نیست روی پای خود بایسـتید و عملاً نیـازی به حفظ شـکل بـدن خـود مانند کـرهٔ زمین ندارید. وقتی همه چـیز بی‌وزن باشد اسـتخوان‌ها نیـازی به حفظ وزن بدن ندارند و بعد از مدتی بازسازی آن‌ها با اخلال مواجه می‌شـود و اصـطلاحاً دچـار نـوعی پـوکی استخوان فضایی می‌شوند.

وقتی در فضا می‌مانید این اتفاق چنـدان هم ناخوشـایند نیست. اما وقـــــتی به زمین برگردید خواهید فهمید که گرانش زمین برای بدن شما بیش از حد محـدودیت ایجـاد می‌کند. قلب شما ضعیف‌تر شده و توانایی پمپاژ خون به دست‌وپاهای‌تان را نـــدارد. اســـتخوان‌های‌تان هم مثل سـابق توانـایی نگه‌داری وزن ماهیچه‌های‌تـان را نخواهد داشت و اگر با این وضعیت مقابله نکنید سرانجام کشنده خواهد بـــــود. بنـــــابراین ورزش در فضا لازم است. فضانوردان ایستگاه فضایی بین‌المللی روزانه دوســاعت

ورزش می‌کنند که این مقـــــدار با ســـــاعات ورزش ورزشکاران نیمه حرفه‌ای برابری می‌کند.

4- خورشید

روی کرهٔ زمین و به علت وجود میـدان مغناطیسی حـول زمین، ما از پرتوهای کیهانی و تابش‌هـای خورشـیدی در امان هستیم. بدون وجـود این میـدان مغناطیسـی، ذرات پر انرژی کیهانی می‌توانند به راحتی به اتمسـفر زمین و اقیانوس‌ها نفـوذ کـرده و کـرهٔ زمین را تحت تـأثیر قـرار دهند. در این صـورت ظـاهر سـیارهٔ زمین چـیزی همانند مریخ بود. منشأ این تابش، واکنش‌های هسته‌ای است که در خورشید رخ می‌دهد. این واکنش‌ها سـرانجام به تولید فوتون و سایر ذرات پرانرژی منجر می‌شود.

این تـابش شـما را به‌هالک یا موجـودی شـبیه آن تبـدیل نمی‌کند. بااین‌حال تـابش می‌تواند DNA شـما را یونـیزه کرده و در صورت کنترل نشدن مقدار نور باعث سرطان خواهد شد. البته اغلب فضـــانوردان قـــرار گـــرفتن در معرض تابش نـور را کنـترل می‌کنند. اما در هر حـال اگر به مـــدت طـــولانی در فضا بمانید لنفوســیت‌های شـــما آسیب‌دیده و در نتیجه ایمنی بدن شما کم‌تر خواهد شد.

یک نکته جالب این است که فضانوردان می‌گویند در فضا وقتی چشم‌های‌شان را می‌بندید صفحه‌ای سیاه می‌بینید که رویش نقطه‌هـای سـفید کـوچکی وجـود دارد. همـان منظـــره‌ای که شب‌ها و موقع نگـــاه کـــردن به آســـمان می‌بینیم. احتمالاً دلیل این پدیده همان پرتوهای کیهـانی هستند که از عصب بینایی بدن هم عبور می‌کنند.

4- خلأ

این پدیــده را معمــولاً در فیلم‌ها دیده‌اید. این امر که در خلأ چه اتفاقی بـرای بـدن انسـان می‌افتد همیشه مـورد بحث بــوده است. اول باید دو موضــوع را روشن کــنیم: نخست این‌که شــما به هیچ‌وجه تا ســرحد مــرگ منجمد نمی‌شـوید. البته فضا سـرد اسـت، تا هر انـدازه که فکر کنید سرد است. اما از طرفی خلاء هم دارد، یعـنی بـرای انتقال گرما از بدنتان نیاز به مــاده داریم و در فضا عملاً ماده‌ای وجود ندارد.

پس می‌تــوان گفت در فضا بــدنتان خیلی ســریع ســرد نمی‌شــود. دوم این‌که شــما منفجر نمی‌شــوید، درست است که روی سطح زمین فشار هوا روی بـدنتان اعمـال می‌شود ولی در فضا فشار وجـود نـدارد و فشـار داخلی بدنتان سـعی در متلاشی کـردن بـدنتان دارد اما در عمل این فشار به قدری نیست که پیوندهای شـیمیایی بـدنتان را از هم جدا کند.

در وهلهٔ سوم و به همان دلیلی که پیش‌تر گفـتیم، خــون شما جوش نخواهد آمد. چون پوست‌تان برای نگه داشـتن بدنتان به حد کافی قوی است و تمام محتویات و اعضای درون بدنتان به عنـوان یک سیسـتم بسـته در نظر گرفته می‌شوند که توسط پوست بیرونی در مقابل خلاء بـیرون حفاظت می‌شود.

در حقیقت فشار درون بـدنتان همـان مقـدار روی زمین خواهد بود و تغییری نخواهد کرد.

اما یک مســئله وجــود دارد. هــوای موجــود در شش‌ها و سیســتم گوارشی بــدنتان که جــزو این سیســتم بســته نیست بلافاصله از نزدیک‌ترین منفذ ممکن به بــیرون درز

خواهد کرد و در نتیجه منجر به خفگی می‌شود. بااین‌حال اگر فــرد بتواند 10 ثانیه زنــده بمانــد، شــاهد اتفاقــات عجیب‌تری خواهد بود. به خاطر نبود فشار در خلاء نقطهٔ جوش آب در حدود صفر کلوین است.

یعنی بزاق دهان شما و قطرات اشک چشم‌ها و رطـوبت موجود در شش‌های شما که اکنون خـالی از هـوا هسـتند شروع به جوشـیدن کـرده و بخـارش به فضـای خلاء وارد خواهد شد. در ادامه تغیــیرات وحشــتناک‌تری هم انجــام می‌شود که از گفتنشان پرهیز می‌کنیم. شاید بهـتر باشد بعضی نکات در این باره مورد بحث قرار نگیرند!

2- رفتن به مکان‌های بسیار دوردست

در آغاز مقاله هم گفتیم که فضا خیلی بیش از حد بزرگ است. ما امـروزه می‌تـوانیم به دقت بگـوییم که سـتارهٔ آلفاســنتوری یا کهکشــان آندرومــدا در چه فاصــله‌ای از زمین هستند. واقعاً مقـادیر این فواصل خـارج از درک و تصــور انســان اســت، مثلاً نزدیک‌تــرین منظومــهٔ نزدیک منظومهٔ شمسی فاصله‌اش به اندازهٔ 4٫37 ســال نــوری فاصــله دارد که این فاصــله برابر 43 میلیــارد کیلومــتر است.

این فاصله به قـدری زیـاد است که حـتی اگر فضـاپیمای وویجر 1 هم که موفق به خــروج از منظومــهٔ شمسی شــده، بخواهد به نزدیک‌تــرین منظومه بــرود زمــانی به آن‌جا خواهد رســید که عمر ســتاره به پایــان رســیده و تبدیل به یک ستارهٔ مرده شده‌است.

اگر کسی بخواهد با ابزارهای پیش برنـدهٔ امـروزی بـرای سفر به ستارهٔ آلفاسنتوری اقدام کند در خوشبینانه‌ترین

حـــالت فقط می‌تواند به فضـــای بین ســـتاره‌ای برسد و خیلی قبل‌تر از رسیدن به مقصد عمرش به پایـان خواهد رسید. این را هم در نظر بگیرید که زنــدگی در یک محیط بـدون گـرانش در یک فضـای محـدود و با منـابع محـدود مسلماً کار راحتی نیست.

1- کار کردن با سیستم واحدهای انگلیسی!

سال 1999 اولین ماهوارهٔ کاوشگر به منظور تحقیق در مـورد اتمسـفر یک سـیارهٔ دیگر به فضا فرسـتاده شد و سفر خود را به مریخ آغاز کـرد. همه چـیز به خـوبی پیش می‌رفت تا این‌که معلــوم شد مــاهوارهٔ مــدارپیمای دور مــریخ کمی زودتر از زمــان مقــرر به مقصــدش رســیده است.

بعداً معلوم شد که یکی از دانشمندان فرامـوش کـرده تا واحدهای نیروی کاهنـدهٔ سـرعت این مـاهواره را از پوند به نیوتون تبـدیل کند. یا شـاید هم به جز این دو از روش دیگری استفاده کرده بود! به هرحال فضاپیما با اتمسـفر مریخ برخورد حساب نشده‌ای داشت و قبل از فرود روی مریخ، از بین رفت.

با اطمینـــــان می‌تـــــوان گفت اگر آن فضـــــاپیما دارای سرنشین بود همه افراد می‌سوختند. البته اگر این پروژه انسانی بود و برنامهٔ پرتاب انسان به فضا مطـرح می‌شد ناسا مسـلماً محاسـبات را چند بـاره مـورد بررسی قـرار می‌داد. ناسا این گونه مسائل را وقتی پـای جـان انسـان درمیان است جدی‌تر می‌گیرد.

این اتفاق دلیل قانع کنندهٔ دیگری بـود بـرای اسـتفاده از سیستم واحدهای بین‌المللی به جای واحـدهای انگلیسی.

سیستم انگلیسی امروزه در ایالات متحده، برمه، لیبریا و بخش‌هایی از بریتانیا استفاده می‌شود.

اعجوبه دنیا

با یکی دیگر از سری مطالب «آدم‌های عجیب» در خـدمت شـــــما هســــــتیم. در این مطلب به 10 اعجوبه دنیا می‌پردازیم. پس با ما همراه باشید.

10- کیم آونگ یونگ: باهوش‌ترین فرد دنیا

Kim-Ung-Yong

این فــوق نابغه کــره‌ای در ســال 1962 به دنیا آمد و در حال حاضر باهوش‌ترین فرد دنیا محسوب می‌شود. او در چهار سالگی می‌توانست زبانهای ژاپنی، کره‌ای، آلمــانی و انگلیسی را بخواند. در پنج ســــــالگی ســــــخت‌ترین مسئله‌های دیفرانسیل و انتگرال را حل می‌کــرد و بهــره هوشی بسیار بالا یعنی بالای 210 داشت. کیم از 3 تا 6 سالگی دانشجوی افتخاری دانشگاه‌هانگ یانگ بود و در 7 سالگی به ناسا دعوت شد. او در پــانزده ســالگی دکــترای خود را گرفت.

9- گریگوری اسمیت: کاندیدای صلح نوبل در 12 سالگی

Gregory-Smith

گریگــوری اســمیت در ســال 1990 به دنیا آمد. در دو سالگی می‌توانست بخواند و در ده سالگی وارد دانشــگاه شد. ولی نبوغ تحصیلی، تنها نیمی از داســتان گریگــوری اسمیت است. او عاشق صــلح می‌باشد و از ســنین کم به عنــوان حــامی و یکی از فعــالان حقــوق کــودک و صــلح جهــانی به کشــورهای مختلف دنیا ســفر کــرده است. او مؤسس ســــازمان بین المللی دفـــاع جوانـــان است که

اصول صلح را به کودکان و جوانـان سراسر دنیا آمـوزش می‌دهد. او با بیل کلینتون و میخائیل گورباچوف مـذاکره داشـته و در مقابل سـازمان ملل سـخنرانی کـرده است. گریگوری در 12 سالگی کاندیدای اخذ جـایزه صـلح نوبل شد.

8- آکریت جاسوال: جراح هفت ساله

akrit-jaswal

آکریت جاسوال یک نوجوان هنـدی است که بـاهوش‌ترین فرد هندی به شمار می‌رود. او در سال 2000 و در هفت سـالگی اولین مـوفقیت پزشـکی خـود را به دست آورد. بیمـار او دخـتری هشت سـاله بـود که پـول کـافی بـرای رفتن به بیمارســتان نداشت. دست این دخــتر به حــدی سوخته بود که جمع شـده و به شـکل مشت درآمـده بـود. آکریت هیچ تجربه‌ای در جراحی نداشت، ولی این دختر را عمل کـرد و او دیگر می‌توانست انگشـتان خـود را بـاز و بسته کند. آکـریت به مطالعـات پزشـکی خـود ادامه داد و در دوازده سالگی دارویی برای درمـان سـرطان سـاخت. او هم اکنون کوچکترین دانشجوی دانشـکده پزشـکی هند است.

7- کلئوپاترا استراتان: خواننده 3 سـاله‌ای که بـرای هر آهنگ 1550 دلار می‌گیرد

Cleopatra-Stratan

کلئوپـاترا در 6 اکتـبر 2002 در مولـداوی به دنیا آمد و دختر خواننده مولداوی-رومانیایی، پاول استراتان هست. او جوان‌ترین شخصی هست که به عنوان یک خواننـده به

موفقیت تجاری دست پیدا کرده. توسط آلبـومش به نـام "در 3 سـالگی" که در 2006 به بـازار آمد. او رکـورددار رکوردهای زیادیست. ازجمله: اجرای زنده برای 2 ساعت جلوی مخاطبین زیاد، بیشترین دستمزد بـرای جـوان‌ترین هنرمند، جوان‌ترین خواننـده‌ای که موفق به کسب جـایزه MTV شــده و جــوان‌ترین خواننــده‌ای که در کشــوری (رومانی) در رتبه یک قرار گرفته.

6- آلیتا آندره: نقاشی که در دو سالگی نقاشی‌هایش را در یک گالری مشهور نمایش داد

Aelita-Andre

آلیتا سه ســـاله است ولی نقاشی را پیش از این آغـــاز نمـوده است. وقــتی «مــارک جمیســون» رئیس گــالری نقاشی ملبـورن اسـترالیا نقاشی‌های این هنرمند را دید آنقدر از آن خوشش آمد که تصمیم گرفت آن‌ها را در یک نمایشـگاه به نمـایش بگـذارد. این نمایشـگاه با اسـتقبال گرم تماشاچیان مواجه شد و همه می‌خواسـتند خـالق آن آثار را ببینند. در آن زمان بـود که جمیسـون تـازه متوجه شد نقاش اصلی آن تابلوها دختر 22 ماهه هنرمند یعنی «آلیتا آندره» است.

5- آرون کریپکه: در دوران دبیرستان استادهاروارد شد

Saul-Aaron-Kripke

سـائول در سـال 1940 در نیویـورک به دنیا آمد. او یک نابغه به تمـام معنا بـود. در چهـار سـالگی جـبر را کشف کرد و در پایان دوره ابتدایی هندسه، حساب و فلسفه را به پایان رسـاند. در نوجـوانی یک سـری مقاله نوشت که

معلـوم شد همه اصـول منطق کیفی هسـتند. در همـان زمان از سوی دانشگاه‌هاروارد نامه‌ای به او رسـید که از وی دعوت می‌کرد برای تـدریس به آن دانشـگاه بـرود. او می‌گوید: «مادرم گفت باید اول دبیرستان را تمام کنم و بعد به دانشـگاه بـروم» بعد از دبیرسـتان، سـائول استادهاروارد شد و اکنون بزرگترین فیلسـوف زنـده دنیا می‌باشد.

4- مایکل کرنی: لیسانسیه ده ساله و میلیونر تلویزیونی

michael-kevin-kearney

مایکل کـرنی 24 سـال دارد. او در ده سـالگی مـدرک لیسانس خود را گرفت و در سال 2008 در مسابقه «کی می‌خواهد میلیـونر شـود» شـرکت کـرده و برنـده یک میلیـون دلار جـایزه شد. او رکوردهـای جهـانی بسـیاری دارد که یکی از آن‌ها تدریس در دانشـگاه در 17 سـالگی است.

در 4 ماهگی اولین کلماتش رو ادا کرد. در 6 مـاهگی به پزشک متخصص اطفـالش گفت: من گـوش چپم عفـونت کرده. در 10 ماهگی خواندن را یاد گرفت. در 6 سالگی دبیرسـتان را تمـام کـرد. در 10 سـالگی در رشـته زمین شناسی فارغ التحصیل شد.

4- فابیـانو لـوییجی کاروانا: اعجوبه شـطرنج که در 14 سالگی گرندمستر شد

Fabiano-Luigi-Caruana

فابیانو یک پسر ایتالیایی-آمریکایی 18 ساله هست که در سال 2007 در 14 سالگی در شطرنج به درجه گرندمستری رسید.

2- ویلی موسکونی: بازیکن حرفه‌ای بیلیارد در سن 6 سالگی

Willie-Mosconi

ویلیام جوزف موسکونی با لقب Mr. Pocket Billiards از فیلادلفیا بازیکن حرفه‌ای بیلیارد آمریکا بود. در حالی که پدر ویلی توی سالن خانه‌شان یک میز بیلیارد داشت اما به ویلی اجازه بازی نمی‌داد. ویلی هم با سیب زمینی‌هایی که از آشپزخانه کش می‌رفت و همین طور با یک دسته جارو کهنه تمرین می‌کرد. به زودی پدر ویلی فهمید که پسرش استعداد خاصی در بیلیارد داره، برای همین شروع به برگزاری مسابقات رقابتی کرد. به خاطر سن کم و قد کوتاهش مجبور می‌شد جعبه‌ای زیر پاهایش قرار دهد تا قدش به میز برسد.

در 1919 بین او و قهرمان بیلیارد جهان، رالف گرین لیف، مسابقه‌ای برگزار شد. با این که رالف بازی رو برد اما این تازه شروعی جدی برای ویلی بود.

او رکورددار ضربه‌های نمایشی فوق العاده‌ای هست. همین طور او کمک زیادی به عمومی شدن ورزش بیلیارد کرد.

1- الینا اسمیت: مشاور رادیویی 7 ساله

elaina-smith-10

ایستگاه رادیویی شهر الینا زمانی به او به عنوان مشاور یا سنگ صبور یک شغل داد که او به رادیو زنگ زد و در پاسخ به زن شنونده‌ای که از کار بیکار و افسرده شده بود، گفت: «عزیزم فقط باید با دوستانت به ورزش بولینگ بروی و روزی یک لیوان شیر بنوشی.» توصیه الینا آنقدر برای شنوندگان جالب بود که این ایستگاه رادیویی هفته‌ای یک ساعت او را به عنوان سنگ صبور به استودیو دعوت می‌کرد. الینا مشاوره‌های مختلفی به شنوندگان می‌دهد و مشکلات بسیاری از به هم خوردن نامزدی تا از بین بردن بوی بد عرق را پاسخ می‌دهد. وقتی یک شنونده برای او نوشت که چطور شوهر پیدا کند؟ الینا پاسخ داد: «به خودت برس ولی زیاد آرایش نکن.» و وقتی شنونده دیگری پرسید چه کار کند تا نامزدش به سوی او بازگردد، گفت: «این مرد ارزش دلشکسته شدن ندارد. زندگی آنقدر کوتاه است که نباید به خاطر یک مرد آن را خراب کرد.»

چهـره مشـهور با خصوصـیات اخلاقی عجیب و غـریب در طول تاریخ

شهرت و تاریخ به راحتی می‌تواند تصویر واقعی یک مرد را خراب کند. جنبه‌های انسانی (و گاهی اوقات جنبه‌های منفی) از افراد مشهور درگذشـته ممکن است فرامـوش شود. در این مقاله سعی شده است به 10 چهره بسـیار مشهور و خاص نگاهی بینـدازیم و تلاش کـنیم جنبه‌هـای عادی شخصیت‌های آن‌ها را برایتان فاش سازیم.

10- بنجامین فرانکلین

franklin

اولین کنگــره قــاره‌ای از بنجــامین فــرانکلین (1790-1706)، به نام یک ریسک یا خطر امنیتی نام بـرده است و بین روزهای 5 تا 26 اکتبر سـال 1774 لازم دانسـته برای رفت و آمد در فیلادلفیا با 3 بادیگارد رزمی مسـلح بدون برانگیختن هیچ گونه شکی همراه شــود. البته نه به این منظــور که این افــراد، شــهروندان دیگر را از دست فرانکلین محافظت کنند بلکه مـأموریت آن‌ها این بـود که جلوی فاش شدن اسرار کنگره توسط فرانکلین را بــرای عموم بگیرند.

فـرانکلین علاقه داشت به بارهـای متعـددی در فیلادلفیا رفت و آمد کند و وقـــتی که او مشـــروب می‌خـــورد در شــرایط خــاص دوست نداشت با هیچ کسی حــرف بزند. بادیگــارش بعــدها شــهادت داد که او بعد از خــوردن 10 آبجوی قوی کاملاً سرکش و پر سر و صدا می‌شد.

9- فرانسیس آسیسی

artcities_stfrancis_of_assisi

قدیسه فرانسیس از آسیسی (1181 تا 1266)ـ قدیسه حامی ایتالیا و حامی حقوق حیوانات بود. او به خوبی برای پرندگان موعظه و سخنرانی می‌کرد. همه نوع افسانه اسرارآمیز در مورد او وجود دارد، مثل اینکه: او از 4 زخم استیگماتا (ناشی از به صلیب کشیدن) رنج می‌برد (تنها حضرت عیسی 5 زخم در بدن داشت). او در روزهای جوانی‌اش در هیئت یک راهب مسافرت می‌کرد تا بتواند سلطان الکامیلِ عرب را متقاعد کند که اگر او اعتقاد به حمایت خدا دارد باید خودش را در آتش بیندازد. او یک بار شهر «گوبیو» در ایتالیا را از شر گرگی نجات داد که به مردم و گاوهای‌شان حمله می‌کرد. روش او برای این کار این بود که گرگ را به شهر آورد و آن حیوان را غسل تعمید داد! و جالب این بود که گرگ دیگر حتی یک مرتبه هم مزاحم مردم شهر نشد.

افسانه‌های زیادی نیز در مورد بستر مرگ او وجود دارد. گفته شده فرانسیس قبل از مرگ از الاغش به خاطر این‌که بار زندگی او را به دوش می‌کشیده تشکر کرده و الاغ هم بعد از شنیدن تشکر او گریه کرده!! سنت فرانسیس تنها یک قدیسه زنده نبود- او مردی متواضع و فروتن بود. او به کشیش شدن و گذراندن تمام عمرش در نقش یک راهب رضایت نداد، چراکه خودش را شایسته این مقام نمی‌دانست. حالا چه کسی می‌تواند حدس بزند که غذای مورد علاقه قدیس فرانسیس چه بود؟ او پای مرغ سرخ شده را خیلی دوست داشت! غذای دیگر مورد علاقه‌اش غوزک پای خوک بود!

8- نیکولا تسلا

tesla

احتمالاً شما هم در مورد نفرت ادیسون و تسلا نسبت به یکـدیگر زیــاد شــنیده‌اید. گفته شــده که تنها دلیل این‌که هیچ کدام از این دو نفر جایزه نوبل فیزیک را نبردند این بــود که آن‌ها هر چــیزی را تحت ســلطه قــدرتهای قابل توجه خود می‌خواســتند تا بتوانند طـرف مقابل را خـراب کنند. بالاخره وقـتی تسلا جریـان متنـاوبی را بـرای قصد منحصر به فردش از جریان مستقیم روبه بالای ادیســون کشف کرد، این جنگ و دعوا شدت یافت.

DC واقعاً بدون کارآرایی بوده و نیاز به کـابلی با پهنـای بیشتر از دور مچ انسان دارد تا بتواند انرژی کافی بــرای یکی از ساختمانهای منهتن را فراهم کند. بنابراین تعـداد زیــادی از این کابل‌ها را در ســاختمان‌های منهتن انبــار کردند و تمامشــان به سیســتم مرکــزی رشــته‌های منبع انرژی متصل شدند.

تسلا فکر کـرد که این کـار، منظـره زشت وحشـتناکی را ایجــاد خواهد کــرد. او به اتــاق هتلش رفت، محاســبات ریاضی انجــام داد، طراحی‌ها را مــرتب کــرد و بــالاخره جریان الکتریسیته AC را اختراع کرد. رشته سیم‌هایی که امروز ما در وسایل خانگی‌مان اسـتفاده می‌کـنیم دقیقـاً با همـان پهنـایی هسـتند که او در اولین آزمایشـات خـود استفاده کرد.

AC خیلی ســریع پیش می‌رود، و تقریبــاً ادیســون را ورشکســته کــرد. کسی که با شخصــیتی مــنزوی و فوق‌العـاده افسـرده و بی‌عاطفه مبـارزه می‌کـرد. او از روی عمد و در ملأ عام از الکتریسیته AC برای کشتن یک

فیل استفاده کرد. او فیل را از باغ وحش برانکس آورده بـود، او فیل را با گـاری از پـارک عمـومی خـارج کـرده و خبرنگـاران را بـرای گـزارش خـبر فراخواند تا ثـابت کند اختراع تسلا چقـدر می‌تواند خطرنـاک باشد. تنها یکی از آن کابل‌های عظیم برای چیره شدن به فیل کافی بود.

انتقـام او مـؤثر واقع نشـد، اما عجیب این‌که دلیلش این بود که برای فیل همان موقع اتفاق خطرناکی نیفتـاد، و البته این یکی از علاقه و خصوصـیات اخلاقی او بـود که بـرای انتقـام گـرفتن از آدم‌ها حیوانـات را زجر می‌داد، امری که اغلب اوقات در آن ناموفق بود.

7- یوهانس برامس

braj

یوهـانس بـرامس (1833-1897)، آهنگسـاز و پیانیست برجسـته آلمـانی، از گربه‌ها بـیزار بـود. یکی از محبـوب‌ترین سـرگرمی‌های او این بـود که کنـار پنجـره اتاقش می‌نشسـت، پنجـره را بـاز می‌گذاشت و با تـیر و کمانی که خودش ساخته بود به گربه‌هـای ولگـردی که در خیابـان می‌گشـتند تـیر می‌زد! او به مـرور مهـارت خیلی زیادی در این کار کسب کرد!

6- ارسطو

aristotle

من با شما شرط می‌بندم که نمی‌توانید نام کسی که این جملات را نوشته حدس بزنید، «نظم و انظباطی که قرار است من به اکـثر دانش آمـوزان بیـاموزم رقت انگـیز است. آن‌ها اغلب می‌گویند که تکالیفشـان را فرامـوش

می‌کننـد، به راسـتی آن‌ها در هنگـام انجـام دادن تکـالیف گیج می‌شـوند. آن‌ها نمی‌خواهند چـیزی یـاد بگیرنـد، من هم نمی‌تـــــوانم این میل را به آن‌ها تزریق کنم. ملت ما محکوم به فناست» جواب: ارسطو (384 تا 322 قبل از میلاد). من فکر می‌کنم که تاریخ هرگز تکرار نمی‌شود.

5- اندرو جکسون

andrewjackson

در این‌جا یک نقل قـــول از فیلم اره مـــاهی می‌آوریم: «توماس جفرسون یکبـار در محوطه چمن کـاخ سـفید به مردی شـلیک کـرد» این گفته نباید حقیقت داشـته باشد. شما باور دارید که‌هالیوود هم حرف راست می‌زند؟!

البته حقیقت چیز دیگری است، رئیس جمهوری که واقعاً اینگونه بـود انـدرو جکسـون نـام داشت. شـاید شـما فکر کنید که مــردم تا حــدی او را می‌شناســند که بهش بد و بیراه بگویند! او در زمان ریاست جمهوری‌اش بین 7 تا 8 دوئل داشت که در دوره‌های قبل از او امـری رایج بـود و چندین اسلحه هم در صندوقش نگهداری می‌کرد.

او از یک مـورد تـرور جـان سـالم به در بـرد، عامل تـرور فردی دیوانه به نام ریچارد لاورنس بـود که سـعی داشت با دو اسلحه به او شلیک کنـد، که هیچ کـدام از اسـحله‌ها عمل نکرده و سپس دیوید کـراکت او را خلع سـلاح کـرد، البته قبل از آن لاورنس بــالاخره توانست با عصــایش به جکسون ضربه بزند.

واقعه مربوط به محوطه فضای سـبز بـاغ سـفید زمـانی اتفاق افتـاد که خبرنگـار یک روزنامه ناشـناس در حالیکه

در بیرون از ایوان کاخ سفید ایستاده بود به بانوی اول که در حال راه رفتن در ایوان بود فحش داد. این جور موارد معمولاً یکی از رایج‌ترین اتفاقات برای جنگ تن به تن یا دوئل در آن زمان بود، اما به عنوان یک رئیس جمهور جکسون این کار را لازم ندانست. او تفنگی را بیرون آورده و به خبرنگار شلیک کرد و خبرنگار از سمت ایوان به سمت فضای سبز پرتاب شد و درگذشت.

4- باتیستا آلبرتی

alberti

لئون باتیستا آلبرتی (1405-1472)ـ را شاید امروزه با عنوان آغازگر رنسانس نشناسند، اما در زمان خودش او را مرد رنسانس می‌دانستند. او یک نقاش، مجسمه ساز، معمار، مترجم (به‌خصوص زبان لاتین) نویسنده، رمزنگار و بالاخره کسی بود که اولین کتاب گرامر رسمی ایتالیایی را نوشت.

با وجود این، امروزه او در نظر مردم عوام به عنوان یک قهرمان شهرت دارد، به خاطر کارهای برجسته‌اش که آن‌ها حتی اگر هم مجبور هم بودند نمی‌توانستند اجرا کنند.

4- یوهان سباستین باخ

bach

یوهان سباستین باخ (1685-1750)، او اغلب در دعواهای خیابانی مردم را می‌کشت. سال 1705 وقتی که باخ 20 ساله بود و تازه به عنوان نوازنده ارگ در کلیسایی در

کوتن آلمان مشغول به کار شده بود، برای به دست آوردن درآمد بیشتر به تدریس خصوصی هم می‌پرداخت.

یک بار یک باسونیست بی‌استعداد مخصوصاً او را استخدام کرد، و بعد از کمی درس دادن باخ بالاخره تسلیم شد و واقعیت وحشت انگیزی را به او گفت، «واقعیت آن چیزی است که وقتی آن را می‌نوازید مثل بز ماده صدا می‌کند» باسونیست کمی دلخور شد و به باخ قول داد که هیچ وقت از گفتن این حرف پشیمان نمی‌شود و سپس او را ترک کرد.

بعدازظهر یک روز، باخ در حالیکه کلیسا را به قصد رفتن به خانه ترک می‌کرد در پیاده رو تنگ یک خیابان با باسونیست و دو تا از دوستانش روبرو شده و آن‌ها با او احوالپرسی کردند. باسونیست سپس جمله‌ای با این مفهوم گفت: «حالا چه کسی بز ماده است؟» و بعد سه نفری به باخ خیره شدند.

باخ به آرامی شمشیری را از غلاف درآورده و گفت: «کی دوست داره اولین نفر باشه؟»

دوستان باسونیست لحظه‌ای مکث کرده، منتها می‌دانستند که گناهکارند و به سرعت متوجه اشتباهشان شده و دعوا را واگذار کرده و رفتند. باسونیست که همان‌جا ایستاده بود زخم چندانی برنداشت، اما لباسهایش پاره شد.

باسونیست دیگر هرگز مزاحم باخ نشد! این داستان روایت‌های مختلفی دارد، یک نظریه جالب می‌گوید، باخ نمی‌توانسته یک شمشیر در غلاف را با خودش حمل کند مگر این‌که کسی در آن محل به او شمشیر داده باشد؛

بنـابراین این فرضـیه که یک خنجر بـزرگ بـیرون کشـیده باشد منطقی‌تر است.

2- اسحاق نیوتن

sir_isaac_newton

واقعیت جالبی در مورد اسـحاق نیـوتن (1727-ـ 1643): او با هیچ زنی رابطه جنسی برقـــرار نکـــرد. از مطالعه اسناد کمی که از زندگی او باقی مانده مشخص شــده او در زنــدگی به غــیر از مــادرش حــتی رابطه عــاطفی و معمـــولی نـــیز با هیچ دخـــتر و زنی نداشـــته و تنها دوستی‌اش یک دوستی ساده کودکانه در سن 8 ســالگی با یکی از دخترهای فامیل بوده!

او فردی پروتستان و از نظر مذهبی بسـیار متعصب بـود و به همین دلیل داشـــتن رابطه جنسی قبل از ازدواج را گنـــاه و نادرست می‌دانست. و از آن‌جـــایی که به‌دلیل پرداختن به مباحث ریاضی، اعمال مذهبی و درگیری‌هـای فراوان ذهنی وقتش همیشه پر بود زمـانی بـرای ازدواج کـــــردن بـــــاقی نمی‌ماند و نمی‌توانست زنی را در زندگی‌اش شریک کند.

1- لئوناردو داوینچی

leonardo_davinci

لئونـــاردو داوینچی (1452-1519)ـــ Sniper Rifle (اسـلحه‌ای دقیق با امکانـات تلسـکوپی) را اخـتراع کـرد. این اختراع واقعاً بی‌مصـرف بـود، چراکه از همـان موقع هیچ وقت این اسـلحه مـورد اسـتفاده قـرار نگـرفت. اما

برای داوینچی درک این حقیقت که تمام اسلحه‌های گرم آن روز درست و دقیق نبودند بسیار سخت بود.

از همـــان زمـــان که اســـلحه هیچ وقت پر نشـــد، می‌شد فهمید که این اسم واقعـــاً بی‌مسمی‌است. اما داوینچی نادرستی و عدم دقت در تمام اسلحه‌های گـرم آن زمـان را متوجه شـده بـود. لوله اسـلحه خیلی دقیق نبـود، اما خـــود اســـلحه مشـــکلی نداشت. احتمـــال دارد مکانیسم تیراندازی Wheel-Lock را نیز او اختراع کرده باشد.

Ludovico Sforza، دوک میلان، داوینچی را برای اختراع کـردن دسـتگاه‌های جنگی اسـتخدام کـرد، اما در عـوض داوینچی طرح چند دسـتگاه را بـرای او کشـید. با تکیه بر یک توپ چوبی که قسمت اصلی تشـکیل دهنـده یک تانک بود. او هم‌چنین تصویر یک ارابه جنگی را کشید که در دو طرف چرخ‌هایش خارهای وحشـتناکی تعبیه شـده بـود. و یک طـراحی شـناخته شـده از تفنگ فـتیله‌ای که بر یک تلسکوپ سوار شده نیز وجود دارد.

آن تلسکوپ نقش عدسی نـور شـکن را داشـته و چنـدان قوی نبـوده، و فقط آن‌ها را در مشـاهدات زمیـنی مجهز می‌ســـاخت. داوینچی بـــرای این‌که از دقیق بـــودن ساخته‌اش مطمئن بشود یکی از دو گلوله‌ای که در تفنگ فیتیله‌ای بود را شلیک کـرد. طبق اسـنادی که از دوک به دست آمـده مشـخص شـده داوینچی بـرای این‌که دقیق بودن نشـانه گـیری‌اش را هم ثـابت کند به سـربازانی که 1000 متر دورتر سنگر گرفته بودند شلیک کرد. البته در مورد این گفته استدلال‌های دیگـری نـیز هست که نشـان از جعلی بـودن آن دارد. با این حـال صـحت آن صددرصد اثبات نشده است.

بد نیست بدانید یکی دیگر از اختراعـــات جـــالب داوینچی قیچی بوده است، او برای تسهیل در برش پارچه دو عدد چـــاقو را به هم بست تا با کمک آن پـــارچه‌اش را بـــرش بزند!

دانشمندی که به خاطر کارشان کشته شدند

هر کدام از ابزارها و دستگاه‌هایی که ما در زندگی عادی خود از آن‌ها استفاده می‌کنیم، ثمره تلاش‌های بی‌وقفه دانشمندان و افراد زیادی بوده‌اند. اگر فداکاری، ریسک‌پذیری، شهامت و ماجراجویی این افراد نبود، ما هیچ کدام از این فناوری‌ها و ابزارها را نداشتیم.

در این پست برای نمونه، 10 دانشمند و ماجراجو را برایتان فهرست می‌کنم که جان خود را فدای هدفشان کردند.

10- الیزابت اسکیم: Elizabeth Ascheim

مدت کوتاهی بعد از مرگ مادر، الیزابت اسکیم با پزشک مادرش -دکتر وولف- ازدواج کرد. از آن زمان، او شیفته اختراع تازه آن هنگام، یعنی اشعه ایکس شد. وی کار قبلی‌اش را که کتابداری بود رها کرد تا در آزمایشات شوهرش شرکت کند. آن‌ها یک ماشین اشعه ایکس خریدند و نخستین آزمایشگاه اشعه ایکس را در سانفرانسیکو احداث کردند. متأسفانه آن‌ها از عوارض اشعه ایکس آگاه نبودند و خودشان را در آزمایشات در معرض اشعه قرار می‌دادند و موضوع آزمایشات می‌شدند. سرانجام الیزابت اسکیم در نتیجه سرطان درگذشت.

9- لوییس اسلوتین: Louis Slotin

وی در پروژه منهتن که هدفش درست کردن نخستین بمب هسته‌ای بود شرکت داشت. در یکی از آزمایشات او به صورت تصادفی ظرفی محتوی بریلیوم را در درون

محفظه دیگـری رها کـرد که بـاعث یک واکنش خطرنـاک شد. بقیه دانشـــمندانی که در اتـــاق بودنـــد،هاله آبی یونیزاسیون را مشـاهده کردند و مـوجی از گرما را حس کردند. مـیزان اشـعه‌ای که او دریـافت کـرد، تقریبـاً به اندازه اشعه‌ای است که در صورت فاصله 1500 متری از یک انفجار اتمی، نصیب آدم می‌شود.

اسلوتین را بلافاصله به بیمارسـتان بردنـد، اما او نه روز بعد درگذشت.

8- اتو لیلینتال: Otto Lilienthal

او را پادشـــاه گلایـــدر می‌شـــناختند. لیلینتـــال، یکی از پیشـگامان هوانـوردی بـود و نخسـتین انسـانی بـود که چنـدین پـرواز موفق با گلایـدر داشت. عکس‌هـای او در همه روزنامه‌ها و مجلات چـاپ می‌شـدند و منجر به این عقیـده عمـومی می‌شـدند که هوانـوردی، امـری ممکن خواهد شد.

اما در جریان پروازی در سال 1896، ستون مهره او بعد از سقوط از ارتفاع 17 متری شکست.

آخرین حرف او این بـود: فـداکاری‌های کوچک باید انجـام شوند.

7- ماری کوری: Maria Curie

ماری کوری، نیازی به معرفی ندارد، او و شوهرش پیـیر، در ســـال 1898 رادیـــوم را کشف کردند و در پی این شـــکف، مشـــغول خـــواص این عنصر بودند. متأســـفانه، مشخص شد که تماس مداوم با اشـعه می‌تواند منتهی به

بیماری شود. ماری کـوری در سـال 1934 در نتیجه ابتلا به لوسمی درگذشت.

6- جان گادفری پاری تومـاس: John Godfrey Parry-Thomas

او یک مهندس و اتوموبیل‌ران ولزی بـود. آرزوی زنـدگی او شکسـتن رکـورد سـرعت مـالکوم کمپل بـود. به همین منظور او اتوموبیلی به نام «بابز» ساخت. اما در جریـان تلاش بـرای شکست رکـورد، یکی از زنجیرهـای اتوموبیل او پـاره شد و به گـردنش برخـورد کـرد و منجر به مـرگ فوری او شد.

5- الکساندر بوگدانف: Alexander Bogdanov

در تلاش برای جوانی همیشگی، او شروع به آزمایشـاتی روی انتقـال خـون کـرد. او تزریق خـون را روی خـودش امتحان کرد و ادعا کرد که طاس شـدنش متوقف شـده و دید چشـمش بهـتر شـده است. اما او اصـلاً خون‌هـای اهداکننده‌ها را آزمایش نمی‌کـرد و در یکی از آزمایشـات خـون فـردی مبتلا به مالاریا و سل را به خـودش تزریق کرد و در نتیجه عوارض این تزریق درگذشت!

4- جـان فرانسـیس دو روزیه: Jean-Francois de Rozier

او معلم فیزیک و شیمی بود. وی یکی از کسانی بـود که نخستین پرواز بالون را نظاره کـرده بـود و همین مطلب شوق پرواز را در او ایجـاد کـرده بـود. او نخسـتین کسی بود که با بالون به ارتفاع 900 متری رسید. او کـارش را در این مرحله متوقف نکـرد و در تلاش بعـدی در نظر

داشت از فـــراز کانـــال لنگلیس، از انگلیس به فرانسه بـرود. متأسـفانه بعد از این‌که او 450 مـتر اوج گـرفت، بالونش منفجر شد و منجر به مرگ او شد.

4- کارل اسکیل: Karl Scheele

او یک داروسـاز بـود و شخصی بـود که عناصر شـیمیایی زیادی مثل اکسیژن، کلورین، تنگستن، منگنز و مولیبیدن را کشف کرده بود. اما او عادت عجیـبی داشت: چشـیدن کشفیاتش!

او گرچه در یک نوبت، بعد از چشـیدن سـیانید هیـدروژن، نمرد! اما دفعه بعد از چشیدن جیوه درگذشت!

2- هنری وینستنلی: Henry Winstanley

او فـانوس دریـایی معـروفی را در ادیسـتون در بریتانیا احـداث کـره بـود. وی که از اسـتحکام سـازه‌اش مطمئن بود، ترجیح داد که در حین یک طوفان در درون آن بماند. متأسفانه فانوس دریایی او در هم شکست و وینســتنلی و 5 نفر دیگر در این میان کشته شدند.

1- کارل سوسِک: Karel Soucek

او کپســـولی اخـــتراع کـــرده بـــود که طبق ادعـــای او می‌توانست شخصی را به ســـلامت از آبشـــار نیاگـــارا بگذراند! در سال 1985، یک شرکت سرمایه‌گذاری حاضر شد که به او برای آزمایش کپسول ویژه‌اش کمک کند. به همین منظــور در یکی از منــاطق تگــزاس آبشــاری 55 مــتری ســاخته شد. کپســول او می‌بایست بعد از فــرود درون چاله پایین آبشار مصنوعی می‌افتاد. اما متأسـفانه

کپسـول به لبه این چاله برخـورد کـرد و سوسک روز بعد درگذشت!

استعدادهای عجیب و غریب

با ما همراه باشید با یکی دیگر از سری مطالب «آدم‌های عجیب». در این مطلب به بررسی 14 نفر با استعدادهای عجیب و غریب می‌پردازیم.

14- مرد مغناطیسی

magnetic

لئو تو لین اهل مالزی به خاطر داشتن توانـایی در جـذب اجسام فلزی، مرد مغناطیسی لقب گرفته است.

او قادر است اجسام فلزی از دو کیلـوگرم تا حـداکثر 36 کیلوگرم را با بـدن خـود جـذب کند. توانـایی او به قـدری عجیب است که تا به حال دانشمندان و پزشکان بسـیاری از دانشگاه‌های مالزی را حـیرت‌زده کـرده و دربـاره او به تحقیق پرداخته‌اند. نکته جالب این‌جاست که دو پسر و دو نوه‌اش نیز از این توانایی برخوردارند. نیروی مغنـاطیس در بدن لئو آن قدر زیـاد است که می‌تواند با اسـتفاده از یک جسم فلزی چسبیده به بـدنش، وزنی معـادل سه آجر را روی آن نگه دارد.

14- منجیت سینگ، جت را با گوش‌هایش می‌کشد

jet

منجیت سینگ 57 ساله که مرد آهـنین نامیـده می‌شـود، بیش از 30 رکورد جهانی از خود برجای گذاشته، ازجمله کشیدن یک اتوبوس دو طبقه با موهایش، بـالا بـردن 85 کیلو گـــرم با گوش‌هـــایش، و البته کشـــیدن یک جت با گوش‌هـایش! در آوریل 2007 مـرد آهـنین یک ماشـین

دیـزلی 7٫4 تـنی را 12 فـوت در یک پارکینگ فرودگـاه شــرقی بریتانیا کشــید. او پس از برجــای گذاشــتن این رکورد گفت: «من خیلی احساس بـدی نـدارم فقط کمی در اطـراف گوش‌هـایم احسـاس درد می‌کنم. ولی حـالم خـوب است». او با این کارها پـول زیـادی بـرای موسسه خیریه خود تأمین کرد.

12- رو آنتینگ با اشکش می‌نویسد

write

روآنتینگ 56 ساله اهل لویانگ چین استعداد خاصی دارد؛ او می‌تواند با آبی که از چشـــمانش پرتـــاب می‌کنـــد، خطـاطی کند! او پس از آن‌که با بیــنی خــود آب را بــالا می‌کشد، آن را از طریق مجرای اشک به بـیرون می‌پاشد و روی کاغذ می‌ریزد. رو وقتی که بچه بـود این اسـتعداد غـیر طـبیعی خـود را هنگـامی کشف کـرد که در رودخانه شنا می‌کرد. او می‌گوید: «بعضی اوقـات وقـتی که شـنا می‌کردم آب را قورت می‌دادم و یک‌بـاره بطـور اتفـاقی فهمیـدم، آبی که قـورت داده‌ام، می‌تواند از چشـمانم به بـیرون پرتـاب شـود. دوسـتان‌ام همه با دیـدن آن شـوکه شـــدند.» اما دهه 1990 که رو شـــغل خـــود را در یک کارخانه محلی کود سـازی پس از 20 سـال از دست داد، به پرورش این استعداد غیرمعمول خود پـــرداخت. پس از سه سـال تمـرین فشـرده، او دریـافت که می‌تواند آب را دقیقاً تا سه متر دورتر از چشمانش به بیرون پرتاب کند.

11- ژانگ گوان، دست زدن با صدای هلیکوپتر

clap

ژانگ گوان 70 ساله به قـرار گـرفتن در کتـاب رکوردها امیـدوار اسـت؛ به‌خـاطر صـدای دست‌هایش. صـدای کف زدن او 107 دسی بل اندازه گیری شده است؛ فقط سه دسی بل کمـتر از صـدای تیغه‌هـای هلی کوپـتر در حـال چـرخش. خـبر بـدی است!؟ مقامـات حفـاظت از محیط زیست محلی می‌گویند که صدای ژانگ بسیار بلند اسـت، چنان‌چه او بیش از حد معمـول کف دست‌هایش را به هم بزنـد، او را می‌تـوان به علت آلـودگی صـوتی بازداشت کرد!

10- وی مینگتانگ، بادکنک را با گوش‌هایش باد می‌کند

balloons

وی مینگتانگ 55 سـاله کـارگر اهل گـوئیلین در اسـتان گوانگسی چین است. او حدود ده سـال پیش دریـافت که از گوش‌هایش هوا خـارج می‌شـود! بنـابراین به این فکر افتاد که از گوش‌هایش و یک لوله برای بـادکردن بادکنک استفاده کنـد؛ کـاری که اکنـون درآن به شـهرت رسـیده. هم‌چنین در جشنواره بهاره اخیر، او 20 شمع را طی 20 ثانیه با اسـتفاده از یک لوله خرطـومی که از گوشش خارج شده بود، خاموش کرد.

9- کلودیو پینتو هر دو چشمش را از حدقه خارج می‌کند

eyes

کلودیو پینتو مرد 48 ساله برزیلی خیلی تلاش کـرد تا در کتاب‌های رکورد جایی برای استعداد حـیرت آورش دست و پا کند. او می‌تواند هر دو چشـمش را از حدقه خـارج کند. پینتو تحت آزمایش‌هـای مختلفی قـرار گـرفت و

دکترها گفتند که تا کنون نه دیده‌اند و نه شـنیده‌اند کسی بتواند چشم‌هایش را به این انــدازه از حدقه خــارج کند. این مــرد اهل بلو هوریزونته گفت: «این یک راه آســان برای پول درآوردن است. من می‌توانم چشمانم را چهـار سـانتی مـتر از حدقه خـارج کنم، این یک مـوهبت الهی است. من احســـــاس می‌کنم که مـــــورد لطف خداوند قرارگرفته‌ام.

8- مــردی که ســوزن را در گوشت و پوست خــود فــرو می‌کند

torture

تیم کریدلند قادر است بـدون این‌که احسـاس درد داشـته باشـد، تعـداد زیـادی سـوزن را در گوشت و پوست خـود فـرو کند و همین امـر، بـاعث شـده تا به او لقب پادشـاه شـکنجه داده شـود. هم‌چـنین نـام دیگر تیم، جاسـوزنی است. او از سال 1994 این کار را در سـیرک بین‌المللی جیم رز آغاز کرد و کارش آن‌قدر جالب و منحصر به فــرد بود که به سرعت شهرتی جهانی به دست آورد. تیم حتی قـادر است تعـداد زیـادی سـوزن خـورده و تمـام آن‌ها را دوبــاره از دهــان خــود خــارج کند. او قــادر است روی سوزن‌ها راه بـرود، بخوابد و آن‌ها را از بـدن خـود عبـور دهد. نام تیم نیز در فهرست عجیب‌ترین‌های کتاب گینس قرار گرفته است.

7- مردی که با دندان قطار جابجا می‌کند

tooth

رات‌ها کریشــنان اهل هندوســتان با داشــتن قــوی‌ترین دنــدان‌های دنیا توانســته است نــام خــود را در کتــاب رکوردهای لیمکا به ثبت برساند. او در آخرین رکــوردزنی خــود توانست تنها با دنــدان‌هایش و بــدون کمک دست و پاهایش یک قطـار هفت کابینه با وزن 300 تن را حـدود سه متر بکشد. او در سال 2009 در برنامه بریتیش گات تلنت نیز شـرکت کـرد و توانست در فهرست برگزیـدگان مرحله نهایی قرار گیرد اما موفق نشد برنــده این برنامه باشد.

6- مغز شگفت انگیز دنیل تمت

Daniel-Tammet

«دانیل تمت» از بیمــــــــاران مبتلا به اوتیسم است که توانایی‌هــای محاســباتی زیــادی دارد. در کــودکی از بیماری‌هــای صــرع، هم حسی و ســندرم آســپرگر رنج می‌برده است.

به سبب اختلال جابجایی حسـی، «تمت» اعـداد را درست مثل رنگ‌ها تصور می‌کند. هر یک از اعداد برای او شکل، رنگ و بــــــافت خاصی دارند. او بــــــدون این‌که تلاش محاســباتی خاصی در ذهنش بکنــد، نتیجه محاســبات را می‌بیند. او حتی می‌تواند احساس کند که یک عدد «اول» است یا «مرکب». او عدد 289 را زشت می‌بیند، 333 را جذاب می‌یابد، عدد پی را زیبا می‌داند و از 6 متنفر است و 19 بسیار زیباست!

کانال 5 انگلیس درسال 2000، مسـتندی در مـورد تمت تهیه کرد با عنوان «پسـری با ذهن بـاورنکردنی»، در این مسـتند می‌بـنیم که تمت عـدد پی را از بر می‌خواند و در

عرض یک هفته زبان ایسلندی را که یادگیری‌اش بسیار دشوار است، فرا می‌گیرد.

5- کوین ریچاردسون با شیرها می‌رقصد

lion

کوین ریچاردسون (رفتارشناس حیوانات) 33 ساله در یکی از مناطق حفاظت شده حیات وحش ژوهانسبورگ (آفریقا) مستقر است. شاید چنین صحنه‌هایی برایتان غیر قابل باور باشد! ولی او معروف به جادوگر شیرهاست.

خودش در این مورد می‌گوید هیچ جادوئی در کار نیست و شیرها از زمان کودکی خود با او آشنا بوده‌اند! ولی مسئله این‌جاست که حیوانات گوشتخواری چون شیر هر چقدر هم انسان را بشناسند به هر حال گوشتخوارند و نمی‌توان جلوی غریزه‌شان را گرفت!

کوین 10 سال قبل به این نتیجه رسید که برای او شیرها قابل اطمینان‌تر از انسان‌ها هستند. او بدون بکار گیری سیخ و شلاق و چوب و زنجیر و فقط با بردباری و صبر و حوصله با شیرها دوست می‌شود و حتی شب‌ها در کنار آن‌ها می‌خوابد!

او نه تنها با شیرها بلکه با حیوانات گوشتخوار دیگر نیز رابطه‌ای دوستانه دارد! به همین دلیل شایسته است او را جادوگر حیوانات وحشی نام گذاری کرد!

4- پسری با دید غیر معمول

ben

بن آندروود یک پسر خـرد سـال است که به علت ابتلاء به سرطان در سن سه سالگی بینـایی خـود را از دست داد. همه ما می‌دانیم که از دست دادن بینـــایی ســـبب مختل شدن بسیاری از آرزوها، اهداف، فعالیت‌ها و... می‌شود. اما در مورد بن مسائل قدری متفاوت بـود. او چند سـال پیش توانست از فن آوری «اکو لوکیشن» اســتفاده کند. یا بهتر بگویم آن را شـبیه سـازی کند. این همـان روشی است که خفاش‌ها و دلفین‌ها بـــرای شناســـایی محیط اطراف خود از آن استفاده می‌کنند. یا به عبـارت دیگر به این شکل می‌بینند.

به زودی مشـخص شد که مهـارت بن از حد انتظـار فراتر رفته و تا جایی پیش رفت که دانشمندان از توجیه علمی آن درمانده شـدند. او با تولید چند صـدای سـاده با دهـان خود و با توجه به انعکاس آن می‌توانست مانند هر کودک دیگر کارهای روزمره خود را انجام دهد.

بن اســکیت می‌کــرد. با بچه‌هــای محل فوتبــال بــازی می‌کرد. و حتی یک بار برادر خود را از مـاری که در حـال حمله به او بود، آگاه سـاخت و جـان وی را نجـات داد. بن حتی می‌تواند تفاوت یک اتومبیل سواری پـارک شـده در کنــار خیابــان را با یک کــامیون بیــان کند. و همه این‌ها فقط با صـــدایی که با دهـــان خـــود تولید می‌کـــرد کـــار می‌کرد!

4- پسر لاستیکی

rubber

دنیل برونینگ اسمیت، منعطف پذیرترین مرد زنده جهان است که به نام پسر لاستیکی شناخته می‌شود.

2- پلک‌هایی که با آن اتومبیل حرکت می‌کند

eyelids

سونگ تائو اهل چین دارای پلک‌هـایی بسـیار قـوی است که می‌توانند یک اتومبیل را به حـــــــرکت در آورند. او توانسته است با این نیروی منحصر به فـرد، نـام خـود را در کتاب رکوردهای گینس نیز ثبت کند. او طناب‌هـایی را به اتومبیل متصل کــرده و قلاب‌هــای آن را به پلک‌هــای پـــــــایینش وصل می‌کند و اتومبیل را به جلو می‌کشد. سونگ در یکی از رکوردهـایش توانست یک اتومبیل را به اندازه دو متر جابه‌جا کند و در یکی دیگر از رکوردهـایش، دو سطل پر از آب که هر کدام سه لیـتر وزن داشت را با پلک‌هایش بلند کـرد. با وجـود فشـار بیش از حـدی که به چشم‌ها و پلک‌هـای سـونگ وارد می‌شـود اما تا به حـال هیچ مشکلی برای او به وجود نیامده است.

1- میروسلاو اشیا را با ذهن خود به حرکت درمی‌آورد

Psychokinesis

«به یاد داشته باش که هیچ قاشقی وجود ندارد». درست مثل آن کـودک فیلم مـاتریکس، میروسـلاو مـاگولا (مـرد مغناطیسی) با به‌کارگیری قـدرت نـیروی روانی می‌تواند هر چیزی را از پنس فلـزی گرفته تا مجسـمه‌های بـزرگ، در هوا حرکت داده و به سمت بـدن خـود بکشد و آن‌ها را به بدن خود بچسباند. او این کار را به سادگی و با کنترل ذهن انجـــام می‌دهد. میروســـلاو با شـــوق و علاقه به پدیده‌های نـیروی روانی مهـارت خـود را در حـرکت دادن اشیای بی‌جان درذهن، تقویت کرد تا آن‌جایی که آن‌ها را وادار به اطـاعت ازخواسـته‌های خـود کـرد. مثلاً اشـیا را

مجبور می‌کرد که مثل فرفره دور خود بچرخند یا بلرزند. قدرت ذهنی او آن‌قـدر شـدید است که می‌تواند هنگـامی که یک شیء به سـرش چسـبیده، دراطـراف بـپرد؛ بـدون آن‌که شیء چسبیده از سرش جدا شود.

میروسلاو توضیح می‌دهد که چگونه از نیروی ذهنی برای اجرای این کار خارق العاده غیرطبیعی اسـتفاده می‌کند: «این کار به این دلیل انجـام می‌شـود که من خـودم را با انـــرژی پر می‌کنم (خـــودم را به آن متصل می‌کنم) و به‌طور همزمان آرزو می‌کنم که آن شیء بلند شود.»

آزمایش‌های زیادی به خاطر این مهارت شـگفت‌آور روی میروسلاو انجام شـد، ولی با توجه به علـوم معمـول این زمان، کار او هم‌چنان بدون توضـیح بـاقی مانـده. هرچند که میروسلاو ماگولا مـوهبت داشـتن بعضی توانایی‌هـای شگفت‌آور را در این دنیا دارد که معمولاً به عنـوان فـوق طبیعی شناخته می‌شود؛ ولی کتـابش دقیقـاً پر است از اعتراض به این شـکل طبقه‌بنـدی. او با این مسـأله کنـار آمده و می‌گوید این‌ها مـاوراء جهـان خـود ماست. اگرچه هنوز هم خـودش را یک عقل‌گـرای رادیکـال می‌داند و بر طبیعی بودن خود تاکید دارد.

افرادی که دارای ذهن برتر هستند

شـما، مغـزی حـدوداً 1300 گـرمی در سـرتان دارید. که البته بیشــتر آن تنها آب است. اما کــاری که با بــاقی آن می‌توانید انجام دهیـد، شـگفت انگـیز است. با ما همـراه باشید با 6 تن از افرادی که دارای ذهن برتر هستند.

مغز شما...

حاوی 100 میلیـارد نـورون است. این مغـز، هم‌چـنین 1 کوادریلیون سیناپس دارد که می‌تواند 10 محرک غریزی را در هر ثانیه پردازش کند. سریع‌ترین کــامپیوتر بر روی زمین توانایی پردازش 1٫75 پتافلاپ را با کمک 7 میلیون وات انرژی دارد (ابر کـامپیوتر جگـوار 224 هـزار هسـتهٔ پردازشگر دارد). تخمین زده می‌شود که توانایی پردازش مغز 100 پتافلاپ با استفاده از انـرژی معـادل 20 وات باشد. خب! حالا با این مغز چه کارهـایی می‌تـوان انجـام داد؟

6- Orlando Serrell: قابلیت کسب شده

زمـانی که او 10 سـاله بـود، سـمت چپ سـرش مـورد اصـابت ضـربهٔ چـوب بیسـبال قـرار می‌گـیرد. او بر روی زمین می‌افتد اما ناگهان بلند شده و دوباره به بــازی‌اش ادامه می‌دهد.

بر روی او هیچ درمان پزشـکی‌ای صـورت نمی‌گـیرد چـرا که او به والــدینش در این بــاره چــیزی نمی‌گوید. بــرای مـدتی او سـردرد را تحمل می‌کند. نهایتـاً این سر درد به انتها می‌رسد اما او متوجه می‌شـــــــــــــود که دارای

قابلیت‌هـایی در زمینـهٔ محاسـبات تقـویمی با پیچیـدگی حیرت انگیز است.

او قابلیت خارق العادهٔ دیگری ندارد. هم اکنون در شـعبه شرکت زنجیره‌ای وال – مارت سرایدار است.

5- Chao Lu: ذهن تمرکز یافته

در سال 2005، توانست 67890 رقم از عدد پی را بدون هیچ گونه اشـتباهی به خـاطر سـپرده و از بر بخواند. وی گفته است که به خاطر سپردن این تعداد رقم یک سال و برای بازگو کردنش هم 24 ساعت و چهـار دقیقه زمـان صرف کرده است. به عبارت دیگر، بازگو کردن مداوم هر رقم برای ایشان 1٫2 ثانیه زمان برده است.

4- Ramon Campayo: ذهن سریع

این آقا می‌تواند 17 عـــدد را در نصف ثانیه به خـــاطر بسپارد. هم‌چنین او توانـایی به خـاطر سـپردن 46 عـدد باینری در یک ثانیه را دارد. 46 عدد باینری یک چیزی مثل ارقام زیر هستند:

1010100010110111110011010101101011111010101011

4- Daniel Tammet: احساس متقارن

در سن 4 سالگی با چندین حمله صرع مواجه می‌شود که گمـان می‌رود همـان حملات بـاعث ایجـاد شـرایط جدید بـرای او باشـند. او اعـداد را به شـکل اشـکال و رنگ‌ها می‌بیند و می‌تواند محاسبات را بدون تلاشی به سرانجام برساند.

محاسباتی مانند، ریشهٔ سوم صدها مرتبهٔ اعشاری و بازگو کردن 22514 رقم از عدد پی در 5 ساعت نمونه‌هایی از قابلیت‌های او هستند. به 10 زبان صحبت می‌کند. او توانست در زبان ایسلندی در تنها یک هفته بیانی سلیس داشته باشد.

2- Derek Paravicini: نابغهٔ موسیقی

او با وزن 680 گرم، به شکل نابینا و مبتلا به اوتیسم به دنیا آمد. نمی‌تواند چپ را از راست تشخیص دهد یا حتی تا 10 بشمارد. اما او نابغهٔ موسیقی است و می‌تواند هر آهنگی را به بهترین شکل ممکنش با پیانو اجرا کند.

1- Kim Peek: حافظه تصویری

کیم پیک دارای حافظهٔ تصویری یا فوتوگرافیک است. او را به عنوان «مگا نابغه» نیز می‌شناسند. او هر ناحیه و کد پستی در ایالات متحده شامل شهرهای بزرگ یا شهرهای بین آن‌ها را می‌شناسد. می‌تواند دو صفحه را همزمان در 8 ثانیه و با دقت 98 درصد بخواند. در همین راستا او توانسته بیش از 12 هزار کتاب را مطالعه کند.

او از نظر روانی مبتلا به کند ذهنی یا اوتیسم نبود، اما قسمت‌هایی از مغز او دچار نارسایی بودند.

در 1984، نویسنده‌ای او را ملاقات می‌کند که نتیجهٔ آن ساخت فیلم «مرد بارانی» توسط بری لوینسن می‌شود. کاراکتر ریموند از کیم پیک الهام گرفته شد. داستین‌هافمن که بازی در این نقش را بر عهده داشت با پیک ملاقات می‌کند تا بتواند این نقش را با قاعده و به درستی انجام دهد. فیلم هم توانست، اسکار بهترین

فیلم، اسکار بهترین کـارگردانی، اسـکار بهـترین بـازیگر مرد و اسکار بهـترین فیلمنامه را در آن سـال از آن خـود کند.

اختراع عوض‌کننده تاریخ

در تـاریخ چه اولین اسـتفاده انسـان‌های اولیه از آتش یا تولد شـاتل فضـایی باشـد، اخـتراع همیشه بزرگ‌تـرین پیش‌برنـــده مـــوفقیت انســـان‌ها بوده‌اند. بعضی از این موفقیت‌ها تغیـیراتی سـریع در تـاریخ به وجـود آوردند و بعضی به آرامی بســـتر را بـــرای توســـعه‌های مهم‌تر در ادامه راه فـــراهم کردند. از اختراعـــات اولیه گرفته تا پیشرفت‌های پزشکی و علمی بزرگ، درباره 11 اخـتراع که مسیر تاریخ انسان‌ها را عوض کردند بیشتر بدانید.

11- مطبوعات چاپی

قبل از اینـترنت هیچ ابـداعی در تـاریخ بیشـتر از ماشـین چاپ یوهانس گوتنبرگ در زمینه پخش و عمـومی سـازی دانش نقش نداشت. با توسـعه در سـال 1440 در میـنز آلمان، ماشین گوتنبرگ مطبوعـات آن روز را توسـعه داد و این کار را با اسـتفاده از قالب‌هـایی از انـواع قطعـات آلیاژ سـرب کـرد. روش خط سر هم بنـدی بـرای انتشـار کتاب‌ها به یک روزنامه اجازه تولید 3600 صفحه در روز را می‌داد. تا سـال 1500، بیش از 1000 ماشـین چـاپ گوتـنربرگ در اروپا کـار می‌کـرد و تا سـال 1600 این دسـتگاه‌ها بیش از 200 میلیـون کتـاب را منتشر کردند. چـاپ کتـاب نه تنها آن را بـرای طبقـات پـایین‌تر اجتمـاع قابل دسترسی می‌کـرد بلکه به جرقه عصر روشن‌فکری کمک کرد و انتشـار ایـده‌های جدید و قابل بحث را آسـان کرد. در سال 1518، راهب آلمانی، مارتین لوتر (Martin Luther)، از دستگاه چاپ برای انتشار کار اصلی خود به نـام «اعلامیه 95 مـاده‌ای» اسـتفاده کـرد، کتـابی که

اصلاحات پروتستان را به راه انداخت و جرقه‌ای برای تعارضاتی مانند جنگ 30 ساله بین سال‌های 1618 تا 1648 بود. چاپ چنان تأثیر زیادی در برانگیختن انقلاب‌ها، تغییرات شدید مذهبی و افکار علمی داشت که مارک تواین بعدها نوشت: «جهانی امروز هر چه که هست، بد یا خوب، آن را مدیون گوتنبرگ است.»

10- قطب‌نما

ممکن است امروزه قطب‌نماهای مغناطیسی با وجود ماهواره‌ها و سیستم‌های مکان‌یابی جهانی دیگر به کار نیایند ولی اثر آن‌ها بر جهت‌یابی و اکتشافات اولیه در تاریخ گران‌بها است. با ابداع اولیه در چین، تا قرن 14 قطب‌نماها جایگزین ابزارهای نجومی به عنوان راه اصلی دریانوردان برای جهت‌یابی شده بودند. قطب‌نما برای سیاحان روشی قابل اطمینان برای گذشتن از اقیانوس‌ها ارائه کرده بود. موفقیتی که روشنگر عصر اکتشاف بود و برای اروپا ثروت و قدرتی به ارمغان آورد که بعدها راهبر انقلاب صنعتی شد. مهم‌تر از همه این که، قطب‌نما اجازه تعامل را، چه صلح‌جویانه و چه خصمانه، به فرهنگ‌های مجزای جهانی قدیم داد.

9- پول کاغذی

در بیشتر تاریخ انسان، پول به شکل فلزات گران‌بها بوده، سکه‌ها و حتی مواد خام مثل احشام و سبزیجات بوده است. استفاده از پول کاغذی در عصری کاملاً تازه اتفاق افتاد. جهانی که در آن پول می‌توانست کالا و سرویس‌هایی خریداری کند بدون این که ارزشی ذاتی داشته باشد. در قرن 9 در چین پول کاغذی به طور

گسترده‌ای استفاده می‌شد اما تا اواخر سال‌های 1600 در اروپا پیدا نمی‌شد. به خاطر کمبود مدام سکه بانک‌ها از نوشته‌های کاغذی به عنوان قولی برای پرداخت‌های آتی از فلزات گران‌بها استفاده می‌کردند. در اواخر قرن 19 بسیاری ملت‌ها شروع به صدور کاغذ قانونی مورد حمایت دولت کردند که دیگر قرار نبود به طلا یا نقره تبدیل شود. استفاده از پول کاغذی نه تنها دولت‌ها را در طول روزهای بحرانی نجات داد، مانند کاری که برای ایالات متحده در طول جنگ‌های داخلی کرد، بلکه عصر جدیدی از قوانین پولی بین‌المللی را شروع کرد که چهره اقتصاد جهانی را تغییر داد. شاید حتی مهم‌تر از آن، پول کاغذی قدم اولیه در سیستم پولی جدیدی بود که به تولد کارت‌های اعتباری و بانکداری الکترونیک ادامه یافت.

8- استیل

درحالی‌که جوامع اولیه بشری در تاریخ از سنگ، برنز و فلز استفاده‌های بسیاری می‌کردند، این استیل بود که پایه‌ای برای انقلاب صنعتی شد و شهرهای امروزی را ساخت. شواهد ابزار استیل به 4 هزار سال قبل بر می‌گردد اما این آلیاژ تا اختراع فرآیند بسمر به طور گسترده تولید نمی‌شد، تکنیکی برای ساخت استیل با استفاده از آهن خوک ذوب شده در سال‌های 1850. سپس استیل تبدیل به یکی از بزرگ‌ترین صنایع بر زمین شد و در ساخت همه چیز، از پل و ریل قطار گرفته تا آسمان‌خراش‌ها و موتورها مورد استفاده قرار گرفت. مخصوصاً در آمریکای شمالی استیل بسیار تأثیرگذار

بود، جایی که ذخایر سنگ آهن به ایالات متحده کمک کرد که به یکی از بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان تبدیل شود.

7- نور الکتریکی

اگرچه حالا وجـود آن‌ها برایمـان عـادی شـده اما تنها یک قطع بـرق لازم است که اهمیت نورهـای مصـنوعی را به یـاد بیـاوریم. با آغـاز در اوایل قـرن 19 توسط همفـری دیوی و لامپ کربنی او، نورهـای الکـتریکی در سـال‌های 1800 با خــدمات مخترعــانی مانند ورن دلارو، جــوزف ویلسون سوان و توماس آلـوا ادیسـون تولید شـدند. این ادیسون و سوان بودند که اولین لامپ حبابی با عمر بــالا را در سـال 1879 و 1880 اخـتراع کردند و جامعه را از وابستگی کامل به نور روز آزاد کردند. نورهای الکـتریکی در همه چیز استفاده شدند، از روشنایی خانه و خیابان‌ها گرفته تا چراغ قوه و چراغ ماشین. شبکه پیچیده سـیم‌ها که بـــرای بـــرق لامپ‌هـــای اولیه برپا می‌شد به اولین سیم‌کشی‌های الکتریکی خـانگی منجر شد و راه را بـرای بسیاری اسباب الکتریکی خانگی دیگر صاف کرد.

6- اهلی کردن اسب

از زمـــان اهلی کـــردن اسب‌ها در 5500 ســـال پیش، اسب‌ها به طور جدایی‌ناپذیری به پیشرفت انسـان متصل بوده‌اند. آن‌ها در تاریخ انسان را قادر به سـفر به مقاصد دوردست کردند و به فرهنگ‌هــای مختلف فرصت تبــادل ایده و تکنولوژی دادند.

قـــدرت اسب و چـــابکی او به این معنا بـــود که آن‌ها می‌توانسـتند بـار نـیز حمل کننـد، زمین را شـخم بزنند و جنگل‌ها را پاک کنند. شـاید از همه تأثیرگـذارتر این باشد

که اسب‌ها طـــبیعت جنگ را عـــوض کردند. هیچ‌چـــیز ترســـناک‌تر از یک ارابه متصل به اسب یا یک جنگجـــوی سواره نبود و جـوامعی که در اسـتفاده از سـواره نظـام مهارت داشتند معمولاً برنده جنگ بودند.

5- ترانزیستورها

ابـــداعی که بســـیار کم‌تر از آن‌چه که باید ســـتایش شده‌است، ترانزیستور قسمتی جدا نشدنی در هر وسیله الکترونیکی امـروزی است. با تولید اولیه در سـال 1947 توسط آزمایشـگاه‌های بـل، این وسـایل نیمه رسـانای کوچک اجازه کنـترل دقیق مقـدار و عبـور جریـان از بـرد مـدارهای الکـتریکی را می‌دهند. با اســتفاده اولیه در رادیوهـا، ترانزیســتور به قطعه‌ای اولیه در مـدارها در تعداد بی‌شـماری از وسـایل الکـترونیکی مثل تلویزیـون، موبایل و کامپیوتر در آمده است. تعداد ترانزیسـتورها در مـدارهای مجتمع تقریبـاً هر دو سـال دو برابر می‌شـود، پدیده‌ای که به قـانون مـور معـروف اسـت، تا تـأثیر غـیر قابل انکـار آن‌ها بر تکنولـوژی افـزایش بیشـتری داشـته باشد.

4- لنزهای بزرگ‌نمایی

ممکن است لنزهای بزرگ‌نمایی اخـتراعی کوچک به نظر بیایند اما استفاده از آن‌ها نگاهی اجمالی از هر چیزی در سـتارگان دوردست و کهکشـان‌ها گرفته تا کارهـای ریز سلول‌های زنـده داده است. اولین بـار لنزها در قـرن 13 به عنـوان کمکی بـرای افـراد کم بینا اسـتفاده شـدند و اولین میکروسکوپ و تلسکوپ در اواخر قرون 16 و 17 سـاخته شد. اشخاصی مانند رابـرت هـوک و آنتـون فن

لوونهوک به استفاده از میکروسکوپ در اولین مشاهدات سلولی و دیگر ذره‌ها روی آوردند درحالی‌که گالیلئو گالیله و یوهانس کپلر از تلسکوپ برای تعیین جایگاه زمین در کهکشان استفاده کردند. این استفاده‌های اولیه اولین قدم‌ها برای توسعه وسایل رصد مانند میکروسکوپ الکترونی و تلسکوپ فضایی‌هابل بود. لنزهای بزرگ‌نمایی از آن زمان منجر به موفقیت‌های بزرگی در بسیاری از زمینه‌ها مثل نجوم، زیست شناسی، باستان‌شناسی، دید سنجی و عمل جراحی شده‌اند.

4- تلگراف

تلگراف اولین چیز در خط موفقیت‌های مخابراتی بود که بعدها شامل رادیو، تلفن و ایمیل شد. تلگراف که در قرون 18 و 19 به وجود آمد از کد مورس معروف ساموئل مورس برای رساندن پیام‌ها به وسیله توقف متناوب جریان برق در طول سیم‌های مخابراتی استفاده می‌کرد. در سال‌های 1850 خطوط تلگراف چندین برابر شد و تا سال 1902 کابل‌های اقیانوس پیما تمام جهان را پوشش داد. تلگراف اولیه و انواع بعدی بی‌سیم آن اولین پیشرفت بزرگ در مخابرات جهانی شد و توانایی فرستادن پیام‌ها با سرعت بالا در مسافت‌های طولانی تاثیری محو نشدنی بر دولت، تجارت، بانکداری، صنعت، جنگ و رسانه‌های اخباری گذاشت و اساس عصر اطلاعات را شکل داد.

2- آنتی‌بیوتیک‌ها

قــدم بســیار بــزرگی در زمینه پزشــکی، آنتی‌بیوتیک‌ها میلیون‌ها جـــان را با کشـــتن و جلوگـــیری از رشد باکتری‌های مضر نجـات دادند. دانشـمندانی مانند لـوییس پاسـتور و جـوزف لیسـتر اولین کسـانی بودند که متوجه باکتری‌ها و جنگ با آن‌ها شدند اما این الکساندر فلمینیگ بود که اولین خیز را در آنتی‌بیوتیک‌ها برداشـت؛ هنگـامی که در سال 1928 به صورت اتفاقی متوجه باکتری‌هایی شد که در کپک زنـدگی می‌کنند و به پنی‌سـیلین معـروف هســتند. آنتی‌بیوتیک‌ها پیشــرفت بــزرگی در داروهــای ضــدعفونی‌کننده بودند که ســلول‌های انســانی را نــیز همراه با باکتری می‌کشتند. استفاده از آنتی‌بیوتیک‌ها در طول قرن 20 به سرعت فراگیر شد. اثر آن‌ها در میدان جنگ از همه جا بیشـتر بـود: درحالی‌که حـدود 20 درصد سـربازها که دچـار التهـاب باکتریـایی ریه شـده بودند در جنگ جهـانی اول مردنـد، با اسـتفاده از آنتی‌بیوتیک این عــدد به 1 درصد در جنگ جهــانی دوم کــاهش یــافت. آنتی‌بیوتیک‌هـــایی مانند پنی‌ســـیلین، ونکومیســـی، سفالوسـپورین و استرپتومیسـین قـادر به مبـارزه با هر نوع شناخته‌شده‌ای از عفونت شـامل آنفـولانزا، مالاریـا، مننژیت، سل و بیشـتر بیماری‌هـای انتقـال یابنـده از راه جنسی هستند.

1- موتور بخار

اتومبیل‌ها، هواپیماها، کارخانه‌هـا، قطارهـا، فضـاپیماها، هیچ‌کـدام از این روش‌هـای جابه‌جـایی بـدون مـوفقیت اولیه موتور بخار شدنی نبـود. اولین اسـتفاده تجـربی از احـتراق خـارجی به سـال 1698 بر می‌گـردد، وقـتی که توماس سیوری یک پمپ آبی نیرو گیرنده از بخار ساخت.

موتورهـای بخـار بعـدها در اواخر سـال‌ها 1700 توسط جیمز وات کامل شـــــدند و به پایه یکی از مهم‌تـــــرین قــدم‌های تکنولــوژیکی در تــاریخ بشر در طــول انقلاب صنعتی تبدیل شدند. در طـول سـال‌های 1800، احـتراق خـــارجی اجـــازه پیشـــرفت‌های نمـــایی در حمل‌ونقـــل، کشاورزی و سـاخت را داد و هم‌چـنین نـیروی ظهـور ابر قدرت‌های جهان مانند بریتانیای کبیر و ایـالات متحـده را فراهم کرد. مهم‌تر از همه این که قانون اساسی موتــور بخار درباره تبـدیل انـرژی به حـرکت پایه ابـداعات بعـدی مانند موتورهـــای احـــتراق داخلی و توربین‌هـــای جت را گذاشت، چیزی که باعث ظهور ماشـین‌ها و هواپیماها در طول قرن 20 شد.

اختراع جالب توماس ادیسون که تا به‌حال نشنیده‌اید

بدون‌شک زندگی ما بـدون اختراعـات تومـاس ادیسـون (Thomas Edison)ـ بسـیار دشـوار می‌شد. این خـالق شـگفت‌انگیز، فرهنگ ما را در شـیوه‌های بی‌شـماری با دستگاه‌های معجزه‌انگیز خود که از آزمایشـگاه نیوجرسی وی به‌وجود می‌آمد، تغییر داده است.

ادیسون در سال 1847 در اوهایو به‌جهـان آمـد، و اولین اختراع خود را در سن 22 سالگی به ثبت رسانید. آخرین اختراع ثبت‌شده از این دانشمند در سال 1933، دو سال پس از مـــــرگ وی به ثبت رسیده‌است. در این بین، او تعداد 1093 امتیاز ثبت اختراع در آمریکا و 1200 اختراع ثبت شـــده در دیگر کشـــورها را از آن خـــود کـــرد. تاریخ‌نویسـان متوجه شـده‌اند که تقریبـاً در هر دوهفته یک‌بار در طول عمر او، امتیـاز حق‌ثبت یک اخـتراع به وی داده می‌شده‌است. هر چند بـــرخی از اختراعـــات او منحصـربه‌فرد نبـوده و او در بـرخی از اختراعـات خـود با بعضی از مخترعـان دیگر درگـیر بوده‌اسـت، اما مهـارت ادیسـون در بازاریـابی و اسـتفاده از نفـوذ خـود، اغلب موجب اعتباربخشی به او و اختراعاتش می‌شد.

10 اختراع جالب توماس ادیسون که تا به‌حال نشنیده‌اید

اغلب اختراعـات ادیسـون در هشت ردهٔ اصـلی قـرار می‌گیرند: باتری‌هـا، قـدرت و چراغ‌هـای الکـتریکی، گرامـافون و دسـتگاه ضبط‌صـوت، سـیمان، معـدن‌کاوی، تصـاویر متحـرک، تلگـراف و تلفن. اما در حالی‌که جـایزهٔ Menlo Park یـادآور اختراعـات اصـلی ادیسـون یعـنی تصاویر متحرک، لامپ نور سفید و گرامافون است، ذهن

خستگی ناپذیر او هم‌چنین به برخی از ایده‌هایی که خیلی مشهور نمی‌باشند و برخی از آن‌ها نیز به‌صورت عمومی عرضه نشدند، فکر کرده‌است. به ادامهٔ این مطلب برای دانستن این‌که چرا اعضای کنگره به رد ماشینی که آن‌ها را به کارایی بالاتری می‌رساند و دیگر اختراع ادیسون که دختران کوچک را می‌ترساند و والدین آن‌ها را عصبانی می‌کرد، توجه کنید. هم‌چنین با خواندن این مطلب می‌توانید در مورد دستگاهی که می‌تواند نبوغ ادیسون را حتی امروزه در بین ما نگه دارد، اطلاعاتی دریافت نمایید.

10- ثبت‌کنندهٔ رأی الکتروگرافیک

ادیسون یک اپراتور 22 سالهٔ تلگراف بود که توانست موفق به دریافت اولین حق‌ثبت اختراع خود برای دستگاهی با نام ثبت‌کنندهٔ رأی الکتروگرافیک شود. او یکی از چند مخترع آن‌زمان بود که به توسعه روش‌هایی برای نهادهای قانونی مانند کنگرهٔ ایالات‌متحده جهت ثبت رأی آن‌ها در یک سبک بهتر نسبت به سیستم اخذ رأی صوتی قدیمی، روی آورد.

در دستگاه ثبت رأی ادیسون، دستگاه به میز منشی متصل می‌شد. در این میز نام قانونگذاران در دو ستون بله و خیر و در حروف چاپ فلزی تعبیه می‌شدند. قانونگذاران باید برای انتخاب بله و یا خیر، یک سوئیچ را بر روی دستگاه حرکت می‌دادند و جریان الکتریکی را به دستگاه موجود در میز منشی می‌فرستادند. پس از تکمیل رأی‌گیری، منشی یک قطعه کاغذ شیمیایی بر روی قسمت بالای حروف فلزی قرار می‌داد و غلتک فلزی روی آن را اجرا می‌کرد. جریان موجب ایجاد مواد

شیمیایی در کاغذ برای انحلال سـمتی که رأی می‌بایست ثبت شود، می‌شد. چرخ‌های «بله» و «خـیر» سـابقهٔ کلی رأی را نگه می‌داشــته و نتــایج را جدول‌بنــدی می‌کــرده است.

یکی از دوستان ادیسون که او نیز اپراتـور تلگـراف بـوده اســت، با نــام دویت رابرتز دســتگاه او را به قیمت 100 دلار خرید و با خود به واشنگتن برد. اما کنگره، علاقه‌مند به هیچ‌یک از بخش‌هـای این دسـتگاه که مـوجب افـزایش سرعت رأی‌گیری می‌شد، نشده‌بود بنـابراین دسـتگاه اخذ رأی ادیسون جوان به قبرستان سیاسی فرستاده شد.

9- قلم استنسیل پنوماتیک

ادیسون جد تفنگ تـاتو یعـنی قلم استنسـیل پنوماتیک را اخــتراع کرده‌است. در این دســتگاه که ادیســون امتیــاز اخــتراع آن را در ســال 1876 کسب کــرد، از یک نــوک میله‌ای با سـوزن فلـزی بـرای سـوراخ کـردن کاغذ جهت چاپ اهداف، استفاده می‌شد. این دستگاه به عنوان یکی از اولین دسـتگاه‌هایی که توانست به‌طـور مـؤثر به کـپی اسناد بپردازد، مهم است.

در ســال 1891، هنرمند تــاتو، ســاموئل اوریلی، اولین حق‌ثبت دســتگاه تــاتو را دریــافت کــرد که دســتگاه وی ظـاهراً مبتـنی بر همـان قلم استنسـیل ادیسـون بـوده است. ظــاهراً اوریلی به تولید تنها یک دســتگاه اقــدام کرده که آن را نیز برای استفاده شخصی به‌کـار می‌بـرده است. هیچ تــاریخچه‌ای از فــروش دســتگاه او موجــود نیست.

اوریلی در سال 1875 از ایرلند به نیویورک مهاجرت کرد. پس از این‌که او دستگاه تاتوی خود را تولید کرد، توجه زیادی به فروشگاه او در میدان چتهام شد. این دستگاه بسیار سریع‌تر نسبت به تاتوی دستی بوده است و طبق تصور استفاده‌کنندگان، نتایج تمیزتری را دربرداشت. پس از مرگ اوریلی در سال 1908، دانشجویی تجارت و دستگاه و کار او را در جزیره Coney تا سال 1950 ادامه و ترقی داد.

8- جداکنندهٔ مغناطیسی سنگ‌آهن

احتمالاً یکی از بزرگ‌ترین شکست‌های مالی حرفه‌ای ادیسون، اختراع جداکننده مغناطیسی سنگ‌آهن بوده‌است. این ایده که آزمایشگاه ادیسون در طول سال‌های 1880 و 1890 در حال آزمایش و تجربهٔ آن بود، بنا داشت که با استفاده از مغناطیس به جداسازی سنگ‌آهن از سنگ معدن‌های درجهٔ پایین غیرقابل استفاده بپردازد. این به‌آن معنی‌است که معادن رهاشده می‌توانستند بار دیگر از طریق استخراج آهن از شن و ماسه این سایت‌ها، سودبخش باشند، در آن زمان قیمت سنگ آهن به‌صورت بی‌سابقه‌ای افزایش یافته بود.

آزمایشگاه ادیسون مشغول توسعه جداساز مغناطیسی سنگ‌آهن و کاربردی ساختن آن شد. او حق دسترسی به 145 معدن مخروبه را خریداری کرد و یک پروژه آزمایشی را در معدن اوگدن در نیوجرسی آغاز کرد. ادیسون برای پرداخت هزینهٔ این پروژه، به‌تدریج بیشتر سود شرکت جنرال الکتریک را برای ادامهٔ کار به مصرف رسانید. اما یک مشکل مهندسی منجر به عملی‌نشدن این پروژه شد و هم‌چنین قیمت سنگ‌آهن نیز رو به

نـزول رفت که این مسـائل منجر به دست‌کشی ادیسـون از جداکنندهٔ مغناطیسی سنگ‌آهن شد.

7- متر برقی

هنگــامی که مشــغول کــار جدیــدی که پیش از آن هرگز وجــود نداشــته، باشــید (مانند ارائه خــدمات بــرقی به شرکت‌های تجاری و منازل مسکونی)، انــواع مختلفی از مسائل و مشکلات پیش می‌آیند. شما نیاز به راهی بــرای انـــــدازه‌گیری مقـــــدار مصـــــرف مشـــــتریان و ارائه صورت‌حساب به آن‌ها دارید.

ادیسون چـنین مشـکلی را با ثبت اخـتراع Webermeter در سال 1881 حل کـرد. Webermeter شـامل دو و یا چهار سلول الکترولیتی با بخش‌هـای روی (zinc)ـ در هر دو الکــترود و محلــول ســولفات روی است. روی از یک الکترود به دیگـری در نـرخی که بـرق اسـتفاده می‌شـود، انتقـــال داده می‌شـــود. این مـــترخوان ســـلول‌های الکترولیتی را در هر بار خواندن برای سنجش حـذف‌کرده و آن‌ها را با داده‌های جدید جایگزین می‌کند.

6- روش حفظ میوه‌ها

یکی دیگر از اختراعـــات ادیســـون در نتیجـــهٔ یک کـــار آزمایشـــگاهی با لوله‌هـــای خلأ شیشه‌ای در توســـعه لامپ‌های رشته‌ای، اتفاق افتاد. در سال 1881 ادیسـون امتیــاز اخــتراع روشی بــرای حفظ و نگه‌داری میوه‌هــا، سـبزیجات و یا دیگر مـوادآلی را در یک ظـرف شیشه‌ای، ثبت کـــرد. شیشه با مـــواردی که قصد نگه‌داری و حفظ آن‌ها را داریم، پر شده و سپس تمامی هـوا از آن توسط

یک پمپ هــوا مکیــده می‌شــود. لوله شیشه‌ای با قطعه شیشه‌ای دیگری مهر و موم می‌شود.

کاغذ موم از دیگر اختراعات مربوط به موادغذایی، اغلب به ادیســون نســبت داده می‌شــود، اما این محصــول در فرانسه و در سال 1851 یعنی زمانی‌که ادیسون تنها یک کودک بوده است، اختراع شد. ادیسون نــیز از کاغذ مــوم در کــار ضــبط صــدای خــود اســتفاده کــرد که ممکن است همین امر موجب شروع این قصه شده باشد.

5- خودروی الکتریکی

ادیســون معتقد به تــأمین قــدرت خودروها با اســتفاده از الکتریسیته بوده است، و در سال 1899 شروع به توسعه باتری‌های قلیایی که بتوانند قدرت آن‌ها را تــأمین کننــد، کرد. و در این راه به موفقیت‌هــایی نــیز رســید: در ســال 1900 حــدود 28 درصد از بیش از 400 خــودروی تولید شده در آمریکا با انرژی الکتریسیته کــار می‌کردند. هــدف ادیســون ایجــاد بــاتری‌ای بــود که بتواند تا 100 مایل را بدون شارژ دوبــاره طی کند. ادیســون از این پــروژه پس از حدود 10 سال صرف‌نظر کــرد زیــرا فــراوانی بــنزین، وجود خودروهای الکتریکی را بحث‌برانگیز می‌کرد.

اما فعالیت ادیسون بیهوده نبود، باتری‌های ذخیره‌ساز به ســودآورترین اخــتراع او تبــدیل شد و در نورافکن‌هــای معدن‌چیان، سیگنال‌های راه‌آهن و بویه‌های دریایی به‌کار برده شد. یکی از دوستان او با نام هنری فورد، هم‌چنین از باتری‌های ادیسون در مدل Ts خود استفاده نمود.

4- خانهٔ بتنی

جادوگر منلوپارک با قانع نبودن به بهبودبخشی نسبی زندگی آمریکایی‌ها به وسیلهٔ لامپ‌های الکتریکی، فیلم‌ها و گرامافون‌ها، در اوایل قرن بیستم به از میان‌بردن محله‌های فقیرنشین شهر و به‌کارگیری مرد کارگر هر خانه برای ساخت خانه‌های ضدآتش که می‌شد در مقیاس انبوه و با قیمت ارزانی آن‌ها را ساخت، تصمیم گرفت. و آن خانه‌ها از چه چیزی ساخته می‌شدند؟ از بتنی که البته از مواد شرکت سیمان پورتلند ادیسون عرضه می‌شد، استفاده می‌کرد. ادیسون با تربیت این طبقهٔ کارگر، اعلام کرده بود که در صورت موفقیت این سرمایه‌گذاری، هیچ سودی دریافت نخواهد کرد.

برنامه ادیسون این بود که بتن را به قالب‌های چوبی بزرگ در اندازه و شکل خانه‌ها بریزند، تا این عمل منجر به سفت‌سازی بتن، حذف استخوان‌بندی و چارچوب و در نهایت ایجاد یک خانهٔ بتنی به‌همراه قالب‌ریزی و سازه‌های تزئینی، لوله‌کشی و حتی وان حمام شود. ادیسون گفته بود که این خانه‌ها به قیمت 1200 دلار به فروش می‌روند که حدود یک‌سوم قیمت یک خانهٔ معمولی به‌طور معمول ساخته‌شده در آن زمان بوده‌است.

اما در حالی‌که سیمان پورتلند ادیسون در سال 1900 در رونق ساخت‌وساز بسیاری از ساختارهای اطراف شهر نیویورک مورد استفاده قرار گرفت، ایدهٔ خانهٔ بتنی او هرگز اجرا نشد. قالب و تجهیزات مورجهانز برای این خانه‌ها، نیاز به یک سرمایه‌گذاری عظیم مالی داشت که سازندگان کمی قادر به تأمین آن بودند. تصور از

مشکلات دیگر بود، خانواده‌های زیادی خواهان این ننگ اجتماعی انتقال به خانه‌ای که برای مردم محلات فقیرنشین در نظر گرفته شده بود، نبودند. از دیگر عامل‌های عدم تولید آن می‌توانست این باشد که این خانه‌ها بسیار ساده و زشت بودند. در سال 1917، شرکتی که عمدتاً توسط دوستان ادیسون اداره می‌شد، به ساخت 11 خانهٔ بتنی در نیوجرسی اقدام کردند، اما سود خوبی از آن دریافت نکرده و بنابراین به این‌کار ادامه ندادند.

آیا می‌دانید ادیسون برای مبلمان چنین خانه‌های بتنی چه چیزی را در نظر داشت؟ به ادامه این مطلب برای فهمیدن این‌که چرا مخترعان نمی‌توانند طراحان داخلی خوبی به‌حساب بیایند، توجه نمایید.

4- اثاثیهٔ بتنی

چرا یک زوج جوان باید برای خرید مبلمانی که تنها چند دهه عمر می‌کند، هزینه زیادی صرف کنند؟ ادیسون پیشنهاد کرده بود که تنها با نیمی از این هزینه، این زوج‌ها می‌توانند خانه‌ای پر از مبلمان بتنی که تا زمان بی‌نهایتی دوام خواهند داشت، دستیابی داشته باشند. این مبلمان ساخته‌شده از فوم آغشته به هوا دارای وزنی تنها یک‌ونیم برابر مبلمان چوبی بوده‌اند. ادیسون ادعا می‌کرد که می‌تواند کل فضای یک خانه را تنها با کمتر از 200 دلار مبلمان کند.

در سال 1911 کمپانی ادیسون یک پیانو، وان‌حمام و قفسه‌ای برای قرار دادن گرامافون‌های ادیسون، قالب‌دهی کرد. آن‌ها قفسه گرامافون را در سراسر

کشور به عنوان تبلیغات تجاری عرضه کردند، و ادیسون برچسب‌هایی را بر روی بسته‌بندی آن‌ها با مضمون درخواست از شرکت‌های باربری جهت حمل محکم آن‌ها، ضمیمه کرد. این قفسه‌ها در شهر نیویورک و در نمایشگاه سالانهٔ صنعت سیمان رونمایی شد اما ادیسون در آن حضور پیدا نکرد، و از این رو دیگر خبری از این قفسه‌ها شنیده نشد.

2- گرامافون برای عروسک‌ها و یا سایر اسباب‌بازی‌ها

گرامافون برای عروسک‌ها و یا سایر اسباب‌بازی‌ها

هنگامی‌که ادیسون حق‌ثبت اختراع گرامافون خود را دریافت کرد، شروع به اختراع شیوه‌هایی برای استفاده از این محصول گرفت. یک ایده که برای اولین‌بار در سال 1877 و در یک یادداشت آزمایشگاهی به‌آن اشاره شد اما تا سال 1890 اختراع نشد، مینیاتوری و کوچک‌سازی این گرامافون‌ها و قرار دادن آن در یک عروسک و یا سایر اسباب‌بازی‌ها بود تا به این بازیچه‌ها قابلیت صوتی داده شود. گرامافون ضمیمه‌شده، در یک پوشش قلعی قرار گرفت و در قفسهٔ سینهٔ عروسک تعبیه شد، سپس بازو و پاهای از پیش‌ساخته‌شده به آن متصل شد و هم‌چنین یک سر عروسکی که در آلمان تولید شد، به آن وصل شد. این عروسک‌های سخن‌گو با قیمت حدود 10 دلار به فروش رسید. در کارخانه از دختران کوچک و ضبط صدای آن‌ها و ثبت آهنگ‌ها و شعرهای کودکانه بر روی استوانه‌های مومی، برای صدای این عروسک‌ها استفاده می‌شد.

متاسفانه ایدهٔ عروسک‌های سخنگو به مراتب جلوتر از تکنولوژی مورجهانز برای اجرای آن بود. ضبط صدا در مراحل ابتدایی خود قرار داشت و صدای خش‌خش موجود در ضبط‌های اولیه بسیار آزاردهنده بوده‌است. یکی از مشتریان در این مورد گفته بود: «صدای این هیولاهای کوچک برای شنیدن بسیار ناخوشایند است.» بسیاری از عروسک‌ها اصلاً دارای صدایی نبودند و یا صدای آن‌ها به حدی ضعیف بود که قابل شنیدن نبود. شکل شکنندهٔ این عروسک‌ها نیز از مکانیزم ظریف آن‌ها در برابر تکان‌دادن و ضربت محافظت نمی‌کرد.

1- تلفن ارواح

با توجه به ایدهٔ تلفن و تلگراف، ادیسون در اکتبر 1920 اعلام کرد که در حال کار بر روی دستگاهی جهت برقراری ارتباط با جهانی ارواح است. پس از جنگ‌جهانی اول، اعتقاد به عالم ارواح دوباره تقویت شد و بسیاری از مردم امیدوار بودند که علم بتواند وسیله‌ای برای دستیابی به ارواح مردگان آن‌ها، ایجاد کند. مخترعی که خود اعتقادی به وجود خدا نداشت و بارها اعلام کرده بود که حتی نمی‌داند که آیا جهان ارواحی وجود دارد یا خیر، اما از این ایده خود در مجلات مختلف سخن گفت و برای نیویورک‌تایمز نیز شرح داد که دستگاه او قادر به اندازه‌گیری آن‌چه را که وی به عنوان واحدهای زندگی، که از طریق جهان پس از مرگ پراکنده می‌شود، نیز است.

ادیسون با مخترع انگلیسی سر ویلیام کوک، که ادعا می‌کرد که می‌تواند به تصویربرداری از ارواح بپردازد، در ارتباط بود. این عکس‌ها ظاهراً موجب تشویق ادیسون

شد اما او هرگز به معـــــرفی دســـــتگاهی که می‌گفت می‌تواند با مردگان ارتباط برقـرار کنـد، نـپرداخت و پس از مـرگ خـود او در سـال 1931، هیچ دسـتگاهی یـافت نشد. بســـیاری بر این باورند که او فقط یک شـــوخی با گزارشگران کرده بود.

برخی از مردم نـیز ادعا می‌کنند که در یک جلسـهٔ احضـار ارواح در سـال 1941، روح ادیسـون به شـرکت‌کنندگان گفت که سه تن از دســـــــتیاران او این برنامه‌ها را در اختیـــار دارند. این دســـتگاه بنا به گزارش‌ها پس از آن ساخته‌شد اما کار نکرد. بعدها در جلسهٔ دیگری، ادیســون ظـاهراً بهسـازی‌هایی را پیشـنهاد کـرد. مخـترعی با نـام جی.گیلـبرت رایت به کـار بر روی این دسـتگاه تا زمـان مـــرگ خـــود در ســـال 1959 پـــرداخت اما تا جایی‌که می‌دانیم، هیچ‌گـاه از آن بـرای تمـاس با ارواح اسـتفاده نکرد.

ابزار برتر جاسوسی قدیمی

ابزارهــای جاسوسی همیشه گجت‌هــای جــذابی بوده‌اند. یکی از دلایل محبوبیت فیلم‌های جیمزباند هم وجــود این اســباب‌بازی‌های جــالب است. اما در فیلم‌ها می‌دانیم که بیشــتر با تخیل مواجه هســتیم. این‌جا 25 تا از وســایل جاسوسی واقعی را می‌بینید که در گذشـــــته اســـــتفاده می‌شــدند و حــالا جایشــان در مــوزه است و جــزو تــاریخ محسوب می‌شوند.

25- رژ لب مرگبار

این یک اثر کلاسیک جاسوسی است. رژ لبی که می‌تواند یک گلوله 5.4 میلیمـــتری شـــلیک کند. این اســـلحه در اواسط ســال 1960 از یک مــامور KGB به دست آمــده است و هم اکنـــــون در مـــــوزه بین‌المللی ابزارهـــــای جاسوسی نگهداری می‌شود.

24- لباس عکاس

این روزها دوربین موبایل شـــما خیلی کـــوچک‌تر از این دوربین جاسوسی است. اما این دوربین چهل ســال قبل این یکی از بهـــترین دوربین‌ها بـــرای عکاسی مخفیانه بـــوده. دوربین در کت جاســازی می‌شـــده و جاســـوس می‌توانست به راحتی با آن عکاسی کند.

24- دوربین تصویربرداری از اسناد

در ســال‌های دهه 50 میلادی با این دوربین از متن‌ها و اســـــناد عکاسی می‌کردند. دوربین از نـــــوعی روش فشرده‌سازی شیمیایی برای کوچک نگه داشتن اطلاعــات

استفاده می‌کرده است. در جنگ جهانی دوم یک جاسوس دوجانبه یکی از آن‌ها را که حاوی اطلاعاتی در مورد حمله آلمان‌ها به پرل‌هاربر بود به رییس اف بی‌آی داد. اما آن‌ها به او اعتماد نکردند.

22- کفش جاسوس

بین سال‌های 60 و 70 میلادی اکثر دیپلمات‌های غربی که در شرق اروپا مشغول کار بودند ترجیح می‌دادند لباس‌های‌شان را از غرب و از طریق پست بخرند. در رومانی سرویس جاسوسی از این موضوع استفاده می‌کرد و با هماهنگی شرکت پست، در پاشنه کفش‌هایی که آن‌ها می‌خریدند ردیاب و میکروفن مخفی جاسازی می‌کرد. این کفش به طور اتفاقی در طی یک بررسی امنیتی در یک سالن کشف شد. ماموران یک سیگنال در سالن کشف کردند اما وقتی دیپلمات‌ها سالن را ترک می‌کردند سیگنال ناپدید می‌شد!

21- ماشین تایپ رمزنگار

این روزها انواع روش‌های رمزنگاری و الگوریتم‌های پیچیده برای این کار وجود دارد. اما در جنگ جهانی دوم از کامپیوترهای امروزی خبری نبود. این ماشین تایپ مخصوصی است که آلمانی‌ها اختراع کرده بودند. آن‌ها می‌دانستند که ارسال پیام‌ها از طریق بیسیم به صورت رمزنگاری نشده کار خطرناکی است. بنابراین این دستگاه را ساختند. آن‌ها پیام را به راحتی روی آن تایپ می‌کردند و پیام نوشته شده توسط یک بخش الکترونیکی به رمزهای مخصوص تبدیل می‌شد و آن‌ها متن کد شده را ارسال می‌کردند. آلمانی‌ها تصور

می‌کردند که این الگـوریتم غـیر قابل شکسـتن است. در حـــالی که در آن طـــرف متفقین آن را شکســـته بودند و پیام‌های آلمان‌ها را می‌خواندند.

نکته در این‌جا است که آلمان‌ها در جنگ جهـــانی دوم هم اطلاعاتی که از طریق شبکه‌های بیسیم منتقل می‌شد را رمز نگـــاری می‌کردند اما هنـــوز خیلی از کـــاربران فعلی اینترنت شبکه بیسیمشان را همینطـور بـدون رمزنگـاری مناسب رها کرده‌اند!

20- دیسک رمزنگار

به نظر وسیله ساده‌ای می‌آید. دو صفحه چرخان که روی هر کـــدام حـــروف انگلیسی نوشـــته شـــده. از آن بـــرای نوشتن پیام‌های رمزنگاری استفاده می‌کردند و برای باز کردن رمز باید صفحات را در مکان مناسب قرار داد. مثلا در این تصویر M=G است. به نظر شکستن رمزش آسان می‌آید اما جاسوس‌ها پیام‌ها را به زبانی غیر از انگلیسی می‌نوشتند! بنابراین اول باید می‌دانسـتید که پیـام به چه زبـانی نوشـته شـده است و همین کـار را بسـیار سـخت می‌کرد.

19- چتر بلغاری

جاسوس‌ها کلا چتر را دوست دارند. بلغاری‌ها این چتر را ساخته بودند و در سال 1978 از آن برای کشـتن یکی از مخالفان دولت به نـام جـورجی مـارکوو اسـتفاده کردند. این چتر حاوی یک سم بود که یک ماشه کوچک داشت. به راحتی می‌شد زهر را به بدن هدف تزریق کرد.

18- کبوترهای جاسوس

این کبوترها در زمان قدیم نقش هواپیماهــای جاسوسی فعلی را بــازی می‌کردند. و تقریبا کــار مــاهواره را هم انجــام می‌دادند! آن‌ها را آمــوزش داده بودند که در جنگ بالای سر دشمن پرواز کنند و دوربین متصل به آن‌ها کار عکسـبرداری را انجـام می‌داد. نقش آن‌ها در طـول جنگ بسیار مهم و حیاتی بوده است. علاوه بر این هنگامی که ارتباط‌هــای رادیــویی قطع بــوده کبوترها نقش انتقــال پیام‌ها را به عهده داشته‌اند. میزان مــوفقیت کبوترها در عملیات‌های‌شان بیشتر از 95 درصد بوده است و تصــور می‌کنم از انسان‌ها کارشان را بهتر انجام می‌داده‌اند.

17- درخت جاسوس

روس‌ها در ســال 1970 در جنگل‌هــای اطــراف مســکو درون تنه یک درخت این گیرنـــده و فرســـتنده را کشف کردند! آمریکایی‌ها آن را در آن‌جا جاســازی کــرده بودند. این دستگاه پیام‌های رادیویی از یک پایگاه نظامی هوایی روسی نزدیک را دریـــــافت می‌کـــــرد و آن‌ها را به یک مـاهواره آمریکـایی ارسـال می‌کـرد. جـالب‌تر این‌که این دستگاه با انرژی خورشیدی کار می‌کرد! بنـابراین نیـازی به نگهداری و تعویض باطری نداشت.

16- پیام‌رسان کثیف

این شــبیه دفعیــات یک سگ است. اما در واقع درون آن محفظه‌ای وجـــود دارد که پیام‌ها از طریق آن تبـــادل می‌شــده است. با این کــار افــراد می‌توانســتند در یک محیط با همــدیگر ارتبــاط برقــرار کنند و کسی هم به طرف چنین چیز کـثیفی نمی‌رفت. البته اسـتفاده از این

روش همیشه خطرهای خودش را داشته. مثلا ممکن بـود کسی آن را جمع کند.

15- نقشه فرار

در بـالا تصـویر یک نقشه کـاملاً معمـولی را مشـاهده می‌کنیـد، اما اگر کمی بـاطن‌بین‌تر باشـید، این نقشه را متفاوت می‌یابید. چرا که از الیاف مخصوص و یک جـوهر ضد آب سـاخته شـده است و به هیچ عنـوان با رطـوبت آسیب نمی‌بیند.

14- استریوسکوپ

گجت‌های سه بعدی تازه در حال فراگیر شدن هسـتند اما در جنگ جهـانی دوم از این ابـزار بـرای دیـدن تصـاویر گرفته شده در میدان جنگ به صورت سه بعـدی اسـتفاده می‌شد.

14- فرستنده رادیویی

این شبه سیب زمینی و آن همکار بسـیار زشـتش (که به خیلی چیزها می‌ماند)، مشـترکا به عنـوان یک دسـتگاه فرسـتنده رادیـویی و یک آنتن کوچک عمل می‌کنند و حرکت هر جاندار و غیر جانداری را تا فاصله حـدودا 300 متری زیر نظر گرفته و مخابره می‌کنند.

12- وسیله زیر آب بدون سرنشین

متعجب ماندیده‌اید مالیات‌هـایی که می‌دهید کجا صـرف می‌شـوند؟ خب یکیش همین وسیله‌ایست که سـیا بـرای درست کردنش از تکنولوژی‌های زیادی استفاده کرده. در بدنه این ماهی سیسـتم‌های ارتبـاطی و در دمش نـیروی

محرکه قرار گرفته. یک نفر روی خشکی توسط وایرلس آن را هدایت می‌کند.

11- حشره کوپتر!

سازمان سیا در دهه 70 این وسیله را ساخته که می‌تواند در هوا پرواز کند و خیلی هم ظریف هست.

10- نامه بازکن

در طول جنگ جهانی دوم، از ابزارهایی مانند این، برای خارج کردن نامه‌ها از درون پاکت، بدون آن‌که صدمه‌ای به پاکتشان وارد شود، استفاده می‌کردند. بعد از این‌که ابزار، وارد پاکت نامه می‌شد؛ کاغذ را به دور خودش می‌پیچید و آن را خارج می‌کرد. نکته جالب این‌که بر روی کاغذ هم، هیچ گونه اثر پارگی یا صدمه به جای نمی‌ماند.

9- دریل دستی

از این دریل دستی بسیار ظریف در سال‌های 1950 تا 1960 برای سوراخ کردن دیوارها استفاده می‌شده است پس با این دریل می‌توانستند جا را برای قرار دادن دستگاه‌های شنود و خیلی استفاده‌های دیگر، باز کنند.

8- لوله هوایی

لوله-هوایی

در سال‌های 1962 تا 1989 برای ارتباط بین افراد سازمان و مخابره تصاویر و صداها از این دستگاه چهار اینچی استفاده می‌شد و یک محدوده 50 کیلومتری را با 150 دستگاه نصب شده بر روی ساختمان‌های مختلف پوشش می‌داده است.

7- کورونا

این ابــزار قرقره‌ماننــد، اولین تجربه موفق دولت آمریکا برای انجام عملیات شناسایی و عکس‌برداری ماهواره‌ای را رقم زد و در دهه 1960، در مقیاس گسترده استفاده یافت.

6- مینوکس

این پر استفاده‌ترین دوربین جاسوسی جهان است که در کف دست جا می‌گـیرد و در گـرفتن عکس‌هـای با کیفیت بالا توانمند بوده است. حتی در بین دوربین‌های دیجیتــال فعلی هم جزء کوچک‌ترین‌هاست!

5- دوربین کبوتر

در طول تاریخ از کبوترها اســتفاده‌های ابــزاری متعـددی شده است. سازمان CIA هم با نصب این دوربین بســیار ســبک؛ بر روی این پرنـدگان، از محل‌هـای مـورد نظـرش عکس‌برداری هوایی می‌کرده است.

4- دوربین مخفی

این هم یک دوربین فیلم‌برداری 35 میلی‌متری که درون یک جعبه توتون پیپ جای می‌گیرد.

4- شبه شناور

سازمان سیا در دهه 50 این شبه شناور را ساخته. خیلی نمی‌تواند مسافت دوری برود و نیازمند این هست که یک کشتی آن را بکشد.

2- باطری‌های لیتیومی

این‌ها، باطری‌های لیتیومی هستند، که مورد استفاده آن‌ها دقیقاً مشخص نیست و به گفته CIA تحقیقات انجام شده در این مورد، در سال 1970 با یک انجمن پزشکی به اشتراک گذاشته شده است. اما دقت کنید که در سال 1970 باطری لیتیومی وجود داشته است.

1- کارت شناسایی آلن دُلز

آلن یکی از رییس‌هایی بوده که بیشترین مدت خدمت رو به سازمان سیا داشته. این کارت شناسایی آلن هست.

جالب‌ترین آزمایشگاه‌های زیرزمینی دنیا

مطالعـهٔ جهـان و سـاخت آن معمـولاً در عکس‌هـایی به تصویر کشیده می‌شود که در آن منجمـان در تلسـکوپ‌ها به کهکشـان‌ها، سـحابی‌ها و سـتاره‌هایی که در پهنـای آسـمان شب پراکنده‌انـد، نگـاه می‌کنند. اما بـرای فهم قسـمت‌های مهم اما کمـتر پیـدای جهـان مانند نوترینو و مـاده تاریـک، دانشـمندان باید روش دیگـری را در پیش بگیرند. آن‌ها باید به زیـرزمین بروند! در این مطلب با 6 آزمایشگاه زیرزمینی جالب آشنا می‌شوید.

رفتن به یک آزمایشگاه زیرزمینی به دانشمندان حفـاظی در برابر پارازیت‌هـایی می‌دهد که توسط ذرات وارد شونده به زمین ساخته می‌شوند، ذراتی مانند اشـعه‌های کیهانی و دیگر تابش‌های موجود در جهـان. البته رفتن به زیرزمین سـخت است پس دانشـمندان باید خلاق باشـند. گاهی محققان در معادنی کار می‌کنند که تغیـیر کـاربری داده‌اند اما بقیه مجبورنـد، خـود، تونل‌هـای بـزرگی حفر کنند تا شتاب دهنده‌های ذرات را به کـار بیاندازند یا روی دفع سوخت هسته‌ای مطالعه کنند.

آزمایشـگاه‌های زیرزمیـنی در دو قـاره پراکنده‌اند و به دنبال جواب سوال‌هایی مانند چگونگی شکل‌گیری جهان، تبـدیل ذرات به یکـدیگر و هـویت واقعی مـادهٔ تاریک هستند.

6- اسنولب

تقسـیم فضا با معـدنچی‌ها! اسـنولب (SNOLAB)ـ که مخفف Sudbury Neutrino Observatory به معنـای

رصدخانهٔ نوترینوی سودبری است، در 2 کیلومتری سطح زمین در معدن ویل کریتـون (Vale Creighton Mine) در سودبری کانادا قرار دارد. در حالی‌که معدنچی‌ها روی تولید نیکل کـار می‌کننـد، محققـان در اسـنولب بر اخـتر فیزیک ذره‌ای تمرکز دارند.

در میان پروژه‌های این آزمایشگاه زیرزمینی، بسـیاری از آن‌ها به مــاده تاریک می‌پردازنــد، مــاده‌ای رمزآلــود که تصـور می‌شـود بیشـتر جهـان ما را تشـکیل می‌دهد (بر خلاف ماده‌ای که زمین، انسان و هر چیز قابل دیـدنی در دنیا را می‌سازد). برای مثال آزمایش پیکاسو (PICASSO experiment)، در اسنولب با استفاده از قطرات فریون در یک ژل به دنبـــال ذرات تئـــوریزه مـــاده تاریک است (ذره‌ای که WIMP خوانـــده می‌شـــود، مخفف weakly interacting mass particle به معنـــای ذره‌ای که واکنش ضعیفی دارد). آزمـایش آینـدهٔ این آزمایشـگاه به نـام آزمـایش بـرودتی مـادهٔ تاریک (Cryogenic Dark Matter Experiment)ــ به دنبـــال شـــکار WIMP در آشـکارکننده‌های حـالت جامد ساخته‌شـده از ژرمـانیوم است، ماده‌ای که نوعی از فلز کربن است.

5- برخورددهندهٔ بزرگ‌هادرون

برخورددهندهٔ بزرگ‌هادرون (Large Hadron Collider)، آزمایشـــگاه زیرزمیـــنی که توسط ســـازمان اروپـــایی تحقیقات هسته‌ای یا همان مرکز سرن (CERN)، معروف ساخته‌شـــده و به عنـــوان بزرگ‌تـــرین و قـــوی‌ترین شتاب‌دهندهٔ ذره در جهان شناخته می‌شود. برخورددهندهٔ بزرگ‌هـــادرون (LHC)ــ معروف‌تـــرین مـــورد از ســـری برخورددهنده‌های قرار گرفته در 175 مـتری عمق زمین

در منطقه‌ای نزدیک ژنو سوئیس است. LHC یک حلقه مغناطیسی 27 کیلومتری دارد که در آن دو پرتو از ذرات می‌توانند با سرعتی نزدیک به نور به یکدیگر برخورد کنند. برخوردها در نزدیکی 4 آشکار کنندهٔ ذره در اطراف حلقه اتفاق می‌افتند. با آزمایش برخوردها، محققان امیدوارند که بیشتر درباره شکل‌گیری جهان و یا ابعاد دیده نشدهٔ فضا اطلاعات کسب کنند.

شتاب‌دهندهٔ ذرات در تونلی قرار دارد که ابتدا برای یک برخورددهندهٔ دیگر به نام برخورددهندهٔ الکترون پوزیترون ساخته‌شده بود. سنگی که در اطراف LHC قرار دارد یک سپر طبیعی و کاهش‌دهندهٔ مقدار تشعشعات طبیعی است که به LHC می‌رسد تا تداخل آن‌ها در کار آشکارکننده‌ها را کم کند. برعکس این اتفاق هم می‌افتد، زمانی که LHC در حال کار است، تشعشعات تولید شدهٔ توسط آن با وجود 50 تا 100 متر سنگ در اطراف سپر محافظی در مقابل خود می‌بینند.

4- آزمایشگاه زیرزمینی سودان

آزمایشگاه زیرزمینی سودان (Soudan Underground Laboratory)، یک معدن قدیمی‌آهن در مینسوتا آشکارکننده‌های بسیاری برای مطالعه ذرات بنیادی سازنده جهان دارد. آزمایش‌ها حدود 800 متر زیرزمین انجام می‌گیرند و به دنبال فهم طبیعت ماده تاریک و تعاملات بین نوترینوها (ذرات زیر اتمی‌خنثی) بین دیگر چیزها هستند.

در سال 2011، آزمایش نوترینوی مینوز (MINOS)ـ در آزمایشگاه شواهد وجود ذره‌ای کمیاب، یک نوترینو را

پیدا کـرد که به نـوعی دیگر تبـدیل می‌شد. نوترینوها بـار الکـتریکی و تقریبـاً وزنی هم ندارند و سه نـوع هسـتند: الکـــترون، موئـــون و تـــائو. این آزمایشـــگاه یکی از دو آزمایشـگاهی بـود که بـرای اولین بـار در جهـان تبـدیل نوترینوهای موئون به نوترینوهای الکترون را ثبت کرد.

4- آزمایشگاه ملی گرن ساسو

با میـــانگین پوشـــیده شـــدن توسط 400 مـــتر ســـنگ، آزمایشـگاه ملی گـرن ساسو (Gran Sasso National Laboratory)ــ به جست‌وجوی نوترینوهـــا، تشعشـــعات کیهـــانی و دیگر ذرات جـــاری در فضا اختصـــاص داده شده‌است. مکـــــان آن زیر یک تونل آزاد راه بین آکیلا و ترامو در ایتالیا و در 75 کیلومتری رم است.

گرن ساسو احتمـالاً بیشـتر به خـاطر آزمـایش اشـتباهی مشـــهور است که در آن به نظر می‌آمد ذرات با ســـرعت بیشـــتر از ســـرعت نـــور حـــرکت کردند. در ســـال 2011، آزمایشی سرعت حـرکت نوترینوها بین دو آزمایشـگاه به فاصله 730 کیلومتر را اندازه‌گیری کرد و تشخیص داد که سـرعت آن‌ها 60 نانوثانیه بیشـتر از سـرعت نـور است. آزمایش‌های بیشتر مشخص کرد که در زمان‌سنج سیستم فیبر نوری اشکالی وجود داشته است.

2- آشکارکنندهٔ بزرگ زیرزمینی زنون

آشـــــکارکنندهٔ بـــــزرگ زیرزمیـــــنی زنـــــون (Large Underground Xenon Detector)، یک مایل پایین‌تر از به لک هیلز در داکوتـــای جنـــوبی مـــدفون شده‌است و آزمـــایش مـــاده تاریک آن به دنبـــال ذراتی است که می‌توانند انبساط جهان را توضیح دهد. قلب آزمایش یک

آشکارکننده مـایع زنـون 370 کیلومـتری است که آمـاده آشکار ذرات است.

اولین نتــایج سه مــاه کــار آشــکارکننده در اکتــبر 2013 منتشر شد و به گفته محققان در آن زمـان، هیچ نشـانی از مـــاده تاریک در نتـــایج نداشـــت، اما آن‌ها گفتند که آزمایش برای اجرا برای چند سـال دیگر نـیز برنـامه‌ریزی شده‌است. محققـان امیـدوار بودند وقـتی که WIMP به یک اتم زنون برخورد می‌کند، شعاعی از نــور و الکــترون ببینند، چیزی که فوتون‌هایی برای دید آشــکارکننده تولید می‌کند.

1- آزمایشگاه تحقیقات زیرزمینی

سوخت هسته‌ای، مشهور به خطرنـاک بـودن است و پس از این‌که دیگر بـــرای کاربردهـــایی مثل تکنولوژی‌هـــای پزشکی احتیـاج نیسـت، به راهی مطمئن بـرای دفع نیـاز دارد. بر اساس اطلاعات دانشگاه تورنتو، سازمان انرژی اتمی‌کانادا (Atomic Energy of Canada Ltd)، یا AECL هم به همین صورت یک آزمایشگاه تحقیقات زیرزمینی (Underground Research Laboratory)ـ در مانیتوبا برای آزمایش راه‌های ذخیره سوخت در توده‌های سنگ با نفوذپذیری کم دارد.

این امکانات در عمق 440 متری زمین قرار دارد و AECL در آن به این موضوعات علاقه‌مند است که سنگ‌ها چقدر می‌توانند بعد از حفاری تغییر شکل دهند و تولیدات اتمی چطـــور به آب‌هـــای زیرزمیـــنی منتقل می‌شـــوند. در آزمایشی یک تونل به طول 46 و قطر 3٫5 متر حفـاری شد تا مشخص شود سنگ اطراف آن چگونه تغیـیر شـکل

می‌دهد. آزمایش دیگری هم به دنبال فهم درست عملکرد حفاظتی تونل است.

برترین سوال‌های بی‌پاسخ علمی در جهان

بشر با وجود سالهای طولانی که صرف دانش آموختن کرده است در برابر بسیاری از سوالات موجود در جهان هم‌چنان ناتوان است، سوالاتی که توانایی‌های علمی انسان را در زمینه‌های فیزیک، ریاضی، شناختی، و نجوم زیر سوال می‌برد.

پروژه کشف برترین رازهای علم در حدود دو سال پیش توسط نشریه لایو ساینس آغاز شد و طی آن از چندین دانشمند در زمینه‌های مختلف در این باره سوال‌هایی پرسیده شد. در نهایت از میان 14 پدیده مطرح شده 10 پدیده به عنوان برترین سوال‌های بی‌جوابی که انسان هم‌چنان در جستجوی آن به سر می‌برد توسط این نشریه ارائه شده است.

10- عامل تکامل چیست؟

بارها تکرار شده است که عامل شکل گیری تکامل انتخاب طبیعی است. این دلیل به عنوان موتور اصلی که تولید ارگانیسم‌ها و موجودات پیچیده را به عهده دارد و هم‌چنین به عنوان یکی از برترین تئوری‌های علمی شناخته می‌شود. اما آیا تکامل بر اساس انتخاب طبیعی تنها توضیح برای شکل گیری ارگانیسمهای پیچیده است؟ به گفته ماسیمو پیگلیوجی از بخش اکولوژی و تکامل دانشگاه استونی بروک در نیویورک، این سوال یکی از برترین رازهای کنونی علم به شمار می‌رود. آیا تکامل تنها تحت تأثیر انتخاب طبیعی قرار دارد یا خصوصیات دیگری نیز در شکل گیری آن دخیل هستند؟

9- در درون یک زلزله چه رخ می‌دهد؟

قرارگیری چنین سوالی در لیست رازهای علمی جهان کمی دور از ذهن به نظر می‌آید. اما واقعیت این است که انسان تاکنون اطلاعات دقیقی از آن‌چه در اعماق سیاره زادگاهش در حال وقوع است، ندارد. متخصصان می‌توانند با دقتی بالا مکان آغاز و نوع گسلی که در آغاز زلزله شرکت داشته است را تعیین کنند. حتی امکان پیش بینی مدت پس لرزه‌ها نیز وجود دارد. اما تاکنون به صورت قطعی آن‌چه در هنگام زلزله در حال وقوع است مشخص نشده است. طبیعت و نیروهای طبیعی که گسل‌ها را حفظ کرده و سپس آن‌ها را رها می‌کنند، هم‌چنان ناشناخته باقی مانده‌اند.

تام هیتون زمین‌شناس دانشگاه کلتک معتقد است مشکل لغزش اصطکاکی در زلزله‌ها یکی از اصلی‌ترین مشکلات موجود در علوم زمینی است و اکنون به یکی از بزرگترین‌ها رازها در اصول فیزیکی زلزله تبدیل شده است.

8- من کیستم؟

طبیعت خودآگاهی از گذشته‌های دور روان‌شناسان و دانشمندان شناختی را پریشان و سردرگم کرده بود. جوزف دیلاکس عصب‌شناس دانشگاه نیویورک معتقد است در حالیکه انسان بر این باور است که عاملی مستقل به حساب می‌آید، اینگونه نیست. تمامی اعمال انسان تحت تأثیر فرایندی ناخودآگاه و محیطی قرار دارد. درک چگونگی تصمیم گیری هشیارانه، داشتن ذهنی مستقل و شخصی، روح و ... از عواملی هستند که

پاسخ آن‌ها بیش از چنـدین دهه از انسـان فاصـله دارند. اینگونه به نظر می‌رسد که بشر زمـان زیـادی را بـرای پاسخ دادن به حیاتی‌ترین سوال زندگی خـود نیـاز خواهد داشت.

7- زندگی چگونه بر روی زمین شکل گرفته است؟

شـواهد اولیه نشـان می‌دهد حیـات اولیه میکروب‌ها در زمین به بیش از سه میلیـارد سـال پیش بـاز می‌گـردد و هیچکس از چگـونگی آغـاز آن آگـاه نیست. ایـده‌های مختلفی مانند واکنشـهای شـیمیایی زنجـیره‌ای در بسـتر دریاها وجـود دارند. دیانا نورتـآپ از بیولوژیسـتهای دانشگاه نیومکزیکو معتقد است تئوری‌های زیادی دربـاره منشأ حیات ارائه شده است که اثبات و یا رد آن‌ها بسیار سخت و پیچیده خواهد بود.

6- مغز انسان چگونه عمل می‌کند؟

برخی بر این باورند که تسلط کـاملی بر پاسخ علمی این سوال ایجاد شده است. در واقع نمی‌توان انکـار کـرد که نسـبت به دهه‌هـای گذشـته اطلاعـات بسـیار بیشـتری از عملکـرد مغز در اختیـار انسـان قـرار گرفته است اما با وجود میلیاردها نرون عصبی که هریک از هزاران اتصـال برخوردارند نمی‌توان گفت که انسان درباره عملکرد مغز به قطعیت رسیده است.

اسکات هیوتل از مرکز علوم عصب‌شـناختی در دانشـگاه داک در بـاره این موضـوع می‌گوید: انسـان بر این بـاور است که مغز را به طور کامل درک کرده است یا حـداقل هر فرد با توجه به تجربیاتی که داشـته مغز خـود را درک کـرده است. اما تجربیـات شخصی هر انسـان، راهنمـای

بسیار ضعیفی برای کشف عملکرد کامل مغز به شمار می‌رود. سوالات زیادی از جمله چگونگی مطالعه، چگونگی تشکیل شبکه‌های نرونی، چگونگی یادگیری، به خاطر سپردن، عشق ورزیدن، شنیدن، حرکت کردن و یا هر عمل دیگری درباره مغز انسان بی‌پاسخ باقی مانده است. درصورتی که بتوان مغز را درک کرد، انسان خواهد توانست تمامی ظرفیت‌ها و محدودیتهای فکری، احساسی، استدلالی، عشق و تمامی جنبه‌های حیات را درک کند.

5- بقیه جهان کجاست؟

دانشمندان پاسخ این سوال را با توجه به پدیده‌های مرموز ماده و انرژی تاریک، بخش تاریک جهان می‌نامند. در واقع تنها تمامی گونه‌های ماده و انرژی که تاکنون در جهان یافته شده‌اند، تنها چهار درصد از کل ماده و انرژی واقعی و موجود جهان را تشکیل می‌دهند. میزانی که با هیچ برابری می‌کند. 96 درصد باقی مانده هم‌چنان ناشناخته‌اند و دانشمندان برای یافتن آن به دورترین نقاط فضا و عمیق‌ترین نقاط زمین روی آورده‌اند.

4- عامل گرانش چیست؟

شاید گمان برود که جاذبه زمین کاملاً درک شده و هیچ نکته مرموزی ندارد زیرا نیوتون آن را در زمانهای بسیار گذشته کشف کرده است. نیروی گرانش یکی از ضعیف‌ترین نیروهایی است که تا کنون در جهان شناسایی شده و در حالت استاندارد فیزیکی هیچ توضیحی برای چگونگی عملکرد آن وجود ندارد. نظریه پردازان معتقدند شاید این نیرو در اثر ذرات بی‌حجم و

کـــوچکی به نـــام گراویتون‌ها که در میـــدانهای گرانشی جریان دارند، شکل گرفته است.

مـــــارک جکســـــون، یکی از نظریه پـــــردازان فیزیک در لابراتوار فرمی در ایلینوی معتقد است گـــرانش از آن‌چه در حـالت اسـتاندارد فیزیک توضـیح داده می‌شـود، کـاملاً متفاوت است. زمانی که درباره تعاملات کوچک گرانشی محاسباتی انجام می‌گیرد جوابهای غـیر عقلانی به دست می‌آید و می‌تـــــوان گفت علم ریاضی در توضـــــیح این مسائل کاملاً ناتوان است.

4- آیا نظریه‌ای برای توضیح همه چیز وجود دارد؟

فیزیکـدانان از مـدلهای اسـتاندارد خـوبی برخوردارند که می‌توانند جهان هستی را به صورت ذراتی ترسـیم کند تا به این وسیله بتوان کـوچک‌ترین جـرم و مـاده موجـود در جهان را از مغناطیس گرفته تا اتم توضیح داد. مـدل‌های استاندارد فیزیکی ذرات را نقاطی بسیار خرد می‌پندارند که اکثر آن‌ها حامل نیروهـای بنیـانی هسـتند. دو مشـکل بزرگی که این مدل‌ها در پی دارند عـدم توانـایی توضـیح گرانش و نامفهوم شدن در توضیح نیروهای بزرگ است. درصـورتی که نظـریه‌ای با توانـایی توضـیح انرژی‌هـای خـارق العـاده جهـان اولیه به وجـود آید که بسـیاری ارائه چـنین نظـریه‌ای را غـیر ممکن می‌دانند می‌تـوان گفت تئوری جهانی فیزیک به واقعیت پیوسته است.

2- آیا حیات بیگانگان واقعیت دارد؟

حیـات همه جـا، حـداقل در سـیاره زمین حضـور دارد. در این صورت بسط دادن آن در تمامی جهان امری منطقی به نظر می‌رسد. با این حـال نمونه‌ها و مطالعـات انجـام

گرفته تنها در محدوده زمینی بوده است و به همین دلیل بسیار کوچک به شمار می‌روند. انسان اکنـون آگـاه است که عناصر حیات به صورت وسیعی پراکنـده شـده است و منظومه خورشـــیدی مشـــابه منظومه خورشـــیدی زمین وجود دارد.

جیل تارتر مدیر مرکز تحقیقات ستی در کالیفرنیا معتقد است انسـان از تخیلات مملو و سـاخته شـده اسـت، پس حداقل می‌توان تصـور کـرد که حیـات دیگـری نـیز دور از چشمان انسان وجود دارد. به گفته فرانک ویلژک، برنـده جـــایزه نوبل موسسه‌ام آی تی، نـــوع بشر از میـــان 4٫5 میلیارد سال تاریخ شکل گیری زمین تنها طی 200 سال گذشته به تمدن علمی تکنولـوژیکی دست یافته است. بر این اســـاس می‌تـــوان انتظـــار داشت تمـــدنهای علمی و تکنولوژیکی زیادی وجود داشـته باشـند که به میلیون‌ها و شـاید بیلیون‌ها سـال زمـان بـرای توسـعه یـافتن نیـاز خواهند داشت.

1- جهان چگونه آغاز شد؟

مهم‌ترین، اصلی‌ترین، مرموزترین و قـدیمی‌ترین سـوال بی‌پاسخ در میـان انسـان‌ها است که تمـامی اسـرار دیگر جهـــان را تحت الشـــعاع خـــود قـــرار داده است. بـــرخی نظریه‌ها اعلام کرده‌اند که جهان در حدود 13٫7 میلیـارد سال پیش و پس از پدیـده‌ای به نـام انفجـار بـزرگ آغـاز شده است. پس از این انفجار همه چیز در مدت کوتـاهی شـــکل گـــرفت و در کمـــتر از یک چشم به هم زدن تحت تأثیر پدیده‌ای به نام تورم کیهانی، ابعاد کیهـانی به خـود گرفت.

تئوری تورم کیهانی از ایـده‌های بسـیار قدرتمنـدی است که تــاکنون امکــان اثبــات و بررسی شــکل گــیری آن به وجود نیامده است. تا زمان بی‌جواب بـاقی مانـدن چـنین سوالی در علم محدود بشر، هیچ یک از دیگر سوال‌ها نیز مجالی برای یافته شدن و کشف شدن پیدا نخواهند کرد.

لامپی که با خون انسان کار می‌کند

هر آمریکایی به طـور متوسط در سـال 3383 کیلو وات سـاعت انـرژی مصـرف می‌کند. این برابر با روشن رها کردن چراغهـای 4 اتـاق بـرای یک سـال تمـام است. یک اشارهٔ کوچک به کلید برق به ما اجازه می‌دهد که لوازم و وسایل خود را در تمام ساعات روز و تمام روزهای هفته روشن کـنیم بـدون توجه به این‌که این انـرژی از کجا می‌آید و چه ضرری به محیط اطراف ما میزند.

این ایـده تفکـری است که در پس ابـداع لامپهـای خـونی قـرار دارد. این لامپها توسط مایک تامپسـون طـراح انگلیسی ابداع شـده است تا مصـرف کننـدگان انـرژی را بیشتر به فکر وادارد.

در این ابداع مـاده لومینـول، مـاده شـیمیایی که از آن در علـوم جـرم شناسی بـرای ردیـابی خـون در صـحنه‌های جنـایت اسـتفاده می‌شـود به عنـوان مـاده روشن کننـده مورد استفاده قرار گرفته است. این ماده با آهن موجود در سـلولهای خـون واکنش داده و درخششی آبی رنگ ایجاد می‌کند.

برای روشن کردن این لامپ در ابتـدا باید مقـداری پـودر فعـال کننـده به آن افـزوده شـود، سـپس با شکسـتن قسمتی از حباب لامپ و ریختن مقداری خـون در حبـاب، لامپ روشن خواهد شد. به اعتقاد تامپسـون در صـورتی که مصرف انرژی به گونه‌ای برای انسان گران تمام شود شاید بتواند به گونه‌ای متفـاوت دربـاره آن تفکر کـرده و نحوه استفاده آن را تغییر دهد.

بر اساس گزارش لایو ساینس و به گفته تامپسون کاربر برای استفاده از چنین لامـپی باید بسـیار فکر کند و تنها در صورت نیاز از آن استفاده کند زیـرا این لامپ تنها یک بار و با کمک خون کاربر روشن خواهد شد. به این شـکل افراد می‌توانند عادتهای نامناسب خود را در اسـتفاده از انـرژی تغیـیر دهند و قبل از به هـدر دادن منـابع محـدود انرژی درباره آن بیشتر فکر کنند.

باور غلط و غیرعلمی اما رایج

شـاید بپرسـید قـرن بیست‌ویک و این همه بـاور غلط و غـیرعلمی؟ بلـه، دنیا و به‌خصـوص اینـترنت پر است از اطلاعـات نادرست و تصـورات غلط. وقتش رسـیده که تکلیف آن‌ها را مشخص کـنیم! در این مطلب می‌خـواهیم دلیل نادرسـتی رایج‌تـرین این تصـورات را بیـان کـرده و اطلاعات درست و علمی را برایتان بـازگو کـنیم. این هم از چیزهـایی که اکـثر مـردم قبـول دارنـد، اما در واقع اشتباه است.

22 باور غلط و علت نادرستی آن‌ها:

22- وامیتاریوم (Vomitorium)ـ اتاقی بوده که رومی‌ها در آن استفراغ می‌کردند

وامیتـاریوم اتـاقی بـوده که رومی‌ها در آن اسـتفراغ می‌کردند

وامیتاریوم در واقع راهرویی بـوده که رومی‌ها از طریق آن وارد استادیوم می‌شدند.

از اسـمش این‌طـور بر می‌آیـد؛ چـون Vomit به زبـان انگلیسی معنای «اسـتفراغ» می‌دهد. بـرای همین هم در کشورهای انگلیسی زبان این شایعه به‌وجود آمده بود که جای خاصی برای استفراغ در روم باسـتان وجـود داشـته است! اما در واقع، وامیتاریوم راهرویی بـود که رومی‌ها از طریق آن وارد استادیوم می‌شدند. این راهروها بـرای ورود و خروج جمعیت‌های انبوه ساخته‌شده بودند.

21- آلبرت اینشتین در ریاضیات مردود شد

واقعاً کدام عقل سلیمی می‌تواند این جمله را درباره اینشتین، که نظریه نسبیت او دنیا را تکان داد، باور کند؟! این باور غلط از زمان خود اینشتین شنیده می‌شود و او هم در جواب گفته بود: من هیچ‌وقت در ریاضیات مردود نشدم. قبل از 15 سالگی حساب دیفرانسیل و انتگرال را به‌خوبی بلد بودم. او در اولین تلاشش برای امتحان ورودی دانشگاه پلی‌تکنیک فدرال سوییس (Swiss Federal Polytechnic School)ـ در سال 1895 رد شد. اما او در آن زمان 2 سال از رقبایش کوچک‌تر بود و با این‌حال نمره‌های بسیار بالایی در ریاضیات و علوم کسب کرد.

20- دیوار بزرگ چین از ماه دیده می‌شود

تصویر ماهواره‌ای دیوار چین

تا حالا، هیچ‌کدام از فضانوردانی که به ماه رفته‌اند، دیدن هیچ ساختمانی روی کره زمین را گزارش نکرده‌اند. حتی یک فضانورد شاتل به نام جی اپت (Jay Apt)ـ برای روشن کردن این باور غلط گفته بود: بعد از این که حدود 290 کیلومتر از زمین بالا می‌روی، دیوار چین کاملاً محو می‌شود. کریس هدفیلد (Chris Hadfield)، فرمانده ایستگاه بین‌المللی فضایی، تلاش کرده بود این دیوار را از فضا ببیند، اما گفته بود خیلی کار سختی است، چون این دیوار باریک و خاکی رنگ است.

19- کوسه‌ها سرطان نمی‌گیرند

با این‌که به نظر می‌رسد این‌جانوران کمتر از انسان به سرطان مبتلا می‌شوند، اما این‌طور هم نیست که اصلاً به این بیماری دچار نشوند؛ مخصوصاً سرطان پوست.

این بـاور غلط از زمـان انتشـار کتـابی از ویلیـام لین (William Lane)ـ به نـام «کوسه‌ها سـرطان نمی‌گیرند» بین مـردم قـوت گـرفت. این موجـودات بر خلاف ظـاهر قوی و خطرناک خود، آسیب‌پذیر هسـتند؛ حـتی تغیـیرات آب‌وهوایی بر توانایی شکار کوسه‌ها تأثیر می‌گذارد.

18- باید قبل از گزارش دادن گم شدن افراد، 24 ساعت صبر کنید

این باور غلط واقعاً علمی نیست، اما چون اهمیت زیادی دارد، تصـــمیم گـــرفتم دربـــاره‌اش بنویسم. پلیس به هیچ‌وجه از شـــما نمی‌خواهد قبل از این‌که گم شـــدن شخصی را گزارش دهید، 24 ساعت صبر کنید، چون این کار واقعاً احمقانه است.

17- سگ‌ها به کمک بزاق خود، عرق می‌کنند

نه این‌طـور نیست! آن‌ها اصـولاً از کف پـای خـود عـرق می‌کنند. با این‌حـــال، از نفس‌نفس زدن بـــرای تنظیم حرارت بدن استفاده می‌کنند.

16- هر بخش از زبان، مزه‌ای خاص را تشخیص می‌دهد

هر بخش از زبان، مزه‌ای خاص را تشخیص می‌دهد

بعضی بخش‌های زبان حساسیت بیشتری دارنـد، اما همه آن‌ها تمام مزه‌ها را تشخیص می‌دهند. با غذا خـوردن هم می‌شود فهمید این باور غلط است.

بعضی بخش‌های زبان حساسیت بیشتری دارنـد، اما همه آن‌ها تمام مزه‌ها را تشخیص می‌دهند. با غذا خـوردن هم می‌شود فهمید این باور غلط است.

هر کسی که یک بار غـذا خـورده باشـد، می‌داند این بـاور غلط است! ما تمـــام مزه‌ها را با تمـــام زبان‌مـــان حس می‌کـــنیم، اما بعضی بخش‌ها کمی‌حساســـیت بیشـــتری دارند. این بـــــاور غلط از ترجمه اشـــــتباه یک پایان‌نامه آلمانی در سال 1901 نشأت گرفته است.

15- سیاه چاله‌ها واقعاً چاله هستند

خب باید بگم که این‌هم یک باور غلط است. در واقــع، ما به آن‌ها سـیاه‌چاله می‌گـوییم چـون جـرم زیـادی دارند و به‌همین دلیل هر جسمی‌که به آن‌ها نزدیک شود را جــذب می‌کنند. یک بـــاور غلط رایج دیگر این است که گـــرانش آن‌ها با دیگر اجسام فــرق دارد؛ اما حقیقت این است که اثر گرانشی آن‌ها مثل جرم‌هــای مشــابه‌ش اســت، ولی اندازه‌اش بسیار کوچک و در نتیجه به شدت چگــال است. فکر می‌کنید جرم یک سیاه‌چاله عظیم چقدر است؟

14- شهاب‌سنگ‌ها در هنگام برخورد به زمین، داغ هستند

این‌طور نیست، حـتی بیشـتر مواقع آن‌ها یخ زده‌اند! بین آن‌ها و اتمسـفر، اصـطکاکی ایجـاد نمی‌شـود. این مـاده مـذاب منفجر می‌شـود، اما قسـمت‌های داخلی آن خیلی گرم نمی‌شوند. در واقع، گرم شدن آن در زمـان ورود به زمین نه بر اثر اصـــــــطکاک بلکه بر اثر فرآیند بی‌دررو فشردگی هوای پیش روی این شی به‌وجود می‌آید.

14- ما فقط از 10 درصد از ظرفیت مغز خود اسـتفاده می‌کنیم

خیلی وقت است که مردم به افسانه 10 درصد باور پیدا کرده‌اند. درست است که تعداد اندکی از نورون‌هــای مغز

هم‌زمـان فعـال می‌شـوند، اما نورون‌هـای غیرفعـال هم اهمیت دارند و حــتی وقــتی فعــال نیســتند به این معنا نیست که استفاده نمی‌شوند.

12- وایکینگ‌ها (Vikings)ـ روی کلاه‌خودهای‌شـان شـاخ داشتند

وایکینگ‌ها روی کلاه‌خودهای‌شان شاخ داشتند

کلاه‌خود وایکینگ‌ها و شاخ؟ به نظر که درست نمی‌آید.

به‌طور قطع می‌توانم بگـویم که هیچ مـدرک و شـواهدی وجـــــود نـــــدارد که نشـــــان دهد وایکینگ‌ها روی کلاه‌خودهای‌شـــان شـــاخ داشـــتند. این ایـــده در اصل از نقاشی پرده‌های نمایش محصول سال 1876 از اپـــرایی از ریچارد وگنر (Richard Wagner) آمده است.

11- خفاش‌ها کور هستند

یک بـــــاور غلط اما رایج دیگر! با این‌که 70 درصد از خفاش‌ها از پژواک‌یابی استفاده می‌کنند، همه گونه‌هــای خفـــاش چشم دارند و تا حد خـــوبی می‌توانند ببینند. در واقـــع، تقریبـــاً تمـــام خفاش‌هـــای خـــانواده مگـــابت (megabat)ـ یا خفــاش میــوه نمی‌توانند از پژواک‌یـــابی استفاده کنند و دید در شب فوق‌العاده‌ای دارند.

10- بیــدار کــردن افــرادی که در خــواب راه می‌روند به آن‌ها آسیب می‌زند

اتفاقـــاً بـــرعکس! توصـــیه شده‌است که وقـــتی کسی در خواب راه می‌رود را به آرامی بیـدار کنیـد، چـون در غـیر این‌صـورت ممکن است بیافتند و آسـیب ببینند. این‌جـور

آسـیب‌دیدگی‌ها بین کسـانی که در خـواب راه می‌رونـد، رایج است. افراد مبتلا به این اختلال در حین خواب‌گردی درد را حس نمی‌کنند.

9- تراشیدن موها یا کوتاه کردن آن باعث می‌شـود آن‌ها ضخیم‌تر رشد کنند

این یک باور غلط خیلی رایج است. مـردم همیشه انجـام این کار را پیشـنهاد می‌کننـد، اما در واقع تـاثیری نـدارد. فقط مو بازتر شده و ضخیم‌تر به نظر می‌رسد. با این‌که پژوهش‌های فراوانی در این زمینه انجام شده، هیچ‌کـدام از آن‌ها ادعا نکرده‌اند که این باور درست است.

8- الکل سلول‌های مغز را از بین می‌برد

اشـــتباه است! الکل این کـــار را نمی‌کنـــد، اما می‌تواند به‌طـــور غیرمســـتقیم و فقط در الکلی‌ها و کســـانی که بی‌رویه می‌نوشـند منجر به از بین رفتن سـلول‌های مغز شـــود. مصـــرف این مـــایع به هیچ‌وجه آســـیبی به مغز نمی‌زند. البته مصـــــرف الکل صـــــدمات ضـــــربات جبران‌ناپذیری به بقیه بدن از جمله کبد وارد می‌کند.

7- واکسن زدن باعث اوتیسم می‌شود

از این بـاور غلط بیشـتر از بقیه متنفـرم! یک آزمـایش تقلـــــــبی از انـــــــدرو ویکفیلد در آمریکا (Andrew Wakefield)ـ این شایعه مسخره را شروع کـرد. افـرادی که به این شـایعات بـاور دارنـد، باید دیـوانگی را کنـار گذاشته و بچه‌های معصومشان را واکسینه کنند!

6- بودا چاق بود

بودا چاق بود

بودای چاق قهرمان یکی از داستان‌های بودایی است، نه خود بودا

«بودای چاق» در اصل قهرمـان یک داسـتان چیـنی قـرن دهم، به نام «بودی» (Budai) است. در فرهنگ بودیسم چیـــنی، بـــرای «بـــودی» به عنـــوان تجسم مایتریا (Maitreya)، همـــان بوداســـفی که بعد از ناپدید شـــدن آموزه‌های بودای کهن از این دنیا برای زنـده کـردن آن‌ها دوبـــاره «بـــودا» می‌شـــود، احـــترام قائل هســـتند. (در اندیشه‌های بـودایی به موجـوداتی که به همه موجـودات هوشـــمند دیگر کمک می‌کنند تا به مرحله بیـــدار شـــدن روحانی (بوداگی) برسند بوداسَف گفته می‌شود).

5- الماس، زغال‌سنگ فشرده است

زغال‌سنگ از گیاهان ماقبل‌تاریخ نزدیک به سطح زمین و در شرایطی خاص شکل گرفته و به نـدرت در عمق بیش از 3٫2 کیلومتری یافت می‌شود. الماس در حرارت بسیار بالا و در اعمـاق زمین، عمومـاً در عمق 140 کیلومـتری، شکل می‌گیرد.

4- موش‌های قطبی با خودکشی دسته‌جمعی می‌میرند

موش‌های قطبی با خودکشی دسته جمعی می‌میرند

موش‌هـای قطـبی نه تنها دیوانه نیسـتند، بلکه خیلی هم دوست‌داشتنی‌اند.

این بـــاور غلط از زمـــان پخش فیلمی از دیـــزنی به اسم «بیابـــان ســـفید» (White Wilderness)، که خیلی از

صحنه‌های مهاجرت آن در میزهایی بزرگ و پوشیده از برف در استودیو فیلم‌برداری شده، قوت گرفت. متاسفانه، بعضی از عکاس‌ها واقعاً موش‌های قطبی را از صخره‌ها به پایین هل می‌دادند تا این حرکت را شبیه‌سازی کنند و از آن عکس بگیرند. همین مسأله به این شایعه دامن زد. موش‌های قطبی، موجوداتی دوست‌داشتنی بوده و اصلاً هم دیوانه نیستند.

4- عیسی مسیح در روز 25 دسامبر به دنیا آمده

هیچ علامت و نشانه‌ای وجود ندارد که بگوید مسیح در این روز به دنیا آمده است. اتفاقاً برعکس، دلایل زیادی وجود دارد که می‌گوید این گفته صحت ندارد. مشخص کردن این تاریخ را به پاپ جولیوس اول (Pope Julius the First)ـ نسبت می‌دهند. او در سال 350 میلادی بیست‌وپنجم دسامبر را روز رسمی جشن میلاد مسیح معرفی کرد. این اقدام بیشتر سیاسی بود تا مذهبی، چون این تاریخ با ساتورنالیا (Saturnalia)ـ یا جشن خدای زحل که رومی‌ها در آن انقلاب زمستانی را جشن می‌گرفتند، مطابقت دارد.

2- فرانکشتاین یک هیولا بود

خب، شاید هم بوده! بستگی دارد که چطور به قضایا نگاه می‌کنید. فرانکشتاین اسم آن موجود نبود، بلکه اسم دکتر سازنده‌اش بود!

1- تکامل یک نظریه است و به همین دلیل می‌تواند اشتباه باشد

کلمه نظریه در «نظریه تکامل» به این معنا نیست که ایراد علمی مهمی به اعتبـار آن وارد است. در بحث‌هـای علمی، کلماتی مثل نظریه و فرضیه معانی خاصی دارند. یک نظریه علمی مجمـــــــوعه‌ای از اصل‌هایی است که پدیده‌های قابل مشـاهده را در شـرایط طـبیعی توصـیف می‌کند. گرانش هم یک نظریه است.

مرتاضی که 70 سال نه چیزی خورد و نه نوشید

مرتاضی هندی به نام Prahlad Jani ادعا کرده‌است که برای 70 سال نه چیزی خورده و نه چیزی نوشیده. دانشمندان تست‌های بسیاری بر روی او انجام دادند اما هنوز نمی‌دانند چطور چنین چیزی امکان‌پذیر است!

نخستین کامپیوتر آنالوگ جهان متعلق به 100 سال قبل از میلاد مسیح

ماشین آنتیکیترا و یا Antikythera Mechanism یک رایانهٔ آنالوگ باستانی متعلق به 100 سال قبل از میلاد مسیح است. این دستگاه به منظور انجام محاسبات مربوط به اخترشناسی طراحی شده. ماشین آنتیکیترا به عنوان قدیمی‌ترین نمونه دستگاهی که در آن چرخ‌دنده به کار رفته است شناخته می‌شود و گاهی از آن با عنوان نخستین کامپیوتر آنالوگ جهان نام برده می‌شود.

معمایی که مایکروسافت نمی‌تواند حل کند

4- معمای سوم

مـردی هنـدی کشف کـرد که هیچ کس نمی‌تواند پوشه‌ای به نـام CON را در هیچ قسـمتی از کـامپیوتر ایجـاد کند. این چیزی خیلی عجیب و باور نکـردنی است. همین حـالا امتحـان کنیـد، فولـدری به این نـام را نمی‌توانید ذخـیره کنید.

نه فقط نــام بــالا را نمی‌تــوانیم به عنــوان اسم فولــدر انتخاب کنیم بلکه ویندوز اجازه انتخاب نامهای زیر را هم به ما نمی‌دهد.

PRN، AUX، NUL، COM1، COM2، COM3، COM4، COM5، COM6، COM7، COM8، COM9، LPT1، LPT2، LPT3، LPT4، LPT5، LPT6، LPT7، LPT8، LPT9

گفته می‌شود که انتخاب این اسامی برای نام یک فولـدر به خـــاطر رزرو این نام‌ها به عنـــوان دســـتوری در داس امکان پذیر نیست.

2- معمای دوم

مراحل زیر را انجام بدهید. (در نظر داشته باشـید که این مورد فقط در ویندوز اتفاق می‌افتد)

یک نت پد جدید بازکنید.

عبـــارت رو به رو را در آن بنویســـید: Bush Hid The Facts

فایل رو سیو کنید، ببندید و دوباره باز کنید.

چیز عجیبی خواهید دید. اگر فـونت چیـنی روی کـامپیوتر شـــما نصب باشد عبـــارت زیر را می‌بینید. در غـــیر این صورت عبـارت را به صـورت مربع مربع مشـاهده خواهید کرد.

□□□□□□□□□□

جملات دیگری که می‌توانید امتحان کنید.

this app can break

acre vai pra globo

aaaa aaa aaa aaaaa

گفته می‌شود که این اتفـاق به خـاطر وجـود یک بـاگ در سیستم انکودینگ ویندوز هست.

در بعضی حالت‌ها اگر شـما جمله‌ای 4 کلمه‌ای بنویسـید که کلمه اول 4 حرف، کلمه دوم 3 حرف، کلمه سـوم 3 حـرف و کلمه چهـارم 5 حـرف داشـته باشد ممکن است این اتفاق بیافتد.

1- معمای اول

مایکروسـافت ورد رو بـاز کنید و در اون عبـارت زیر رو بنویسید.

rand (200، 99) =

اکنون دکمه اینتر را بزنید. اتفاق جالبی می‌افتد.

این تـــابعی نهفته در نـــرم افـــزار ورد است که جملات تصـــادفی را تولید می‌کند. اولی تعـــداد پاراگراف‌ها و

دومی تعداد جملات هر پاراگراف است. یعنی این فرمول 200 پاراگراف هر کدام با 99 جمله را که صدها صـفحه می‌شود تولید می‌کند.

از ناامید کننده‌ترین اختراعات نوابغ دنیا

برخی از بزرگ‌ترین مغزهـای بشر بـاعث به وجـود آوردن نظریه‌هـا، اختراعـات و تکنولوژی‌هـایی انقلابی شـدند از قبیل: لامپ، تلفن و گرامافون، ولی همین مغزها خــالق بی‌ارزش‌ترین وسـایلی بودند که حـتی به قیمت پشـیزی در هیچ فروشگاهی به فروش نرسید.

در ادامـــــــه، پنج نظریه ناامیدکننـــــــده‌ای که توسط شـــاخص‌ترین مغزهـــای بشر مطـــرح شد و به بن بست رســـید را خواهید خواند که بیـــان گر تصـــدیق این جمله است: این درست است که درخشـــان‌ترین مغزهـــای بشر هم نمی‌توانستند در هر زمینه‌ای موفق باشند!

5- لئوناردو داوینچی: کفش‌هایی برای پیاده روی در آب

کفش‌هایی برای پیاده روی در آب

مغز عصیانگر این طـراح و نقـاش بـاعث به وجـود آوردن اختراعاتی دیوانه کننده شد که هیچ وقت به مرحله انجام نرسیدند، حتی زمـانی که فنـاوری و نـوآوری عصر حاضر قـــادر است این گونه اختراعـــات را بســـازد. متاســـفانه فناوری کفش‌هـای مخصـوص پیـاده روی در آب هنـوز به نقطه الزام برای بشر نرسیده است.

این وسـیله در اصل دو چـوب مثل دو چـوب اسـکی است که در انتهـای آن دو شـکل قطب مانند تعبیه شـده‌اند که مـــانع از زمین خـــوردن شخصی که با آن‌ها راه می‌رود می‌شود. متاسفانه هیچ گونه دید مهندسی در این وسیله وجود نداشت و حتی فکر داوینچی در رسـاندن سـربازان به کشـــتی دشـــمن و منهـــدم کـــردن آن‌ها نـــیز هیچ گونه

کاربردی نداشت. تنها کاربرد این وسیله در تعریف کردن آن بـرای کسی هست و آن شـخص از شـدت خندیـدن در لحظه جان بدهد.

4- توماس ادیسون: هلیکوپتر

هلیکوپتر

ادیســون اولین کسی نبــود که به فکر ســاخت ماشــینی بـرای پـرواز افتـاد. اما اگر دیـوانگی قابل سـنجش بـود، طرح ادیسون حتماً مقام اول را از آن خود می‌کرد.

طرح وی وسیله‌ای بود که مشتمل بر چند ســری از جعبه کیت‌هـای پـرواز بـود که به صـورت عمـودی از زمین بلند می‌شد و در هنگام پـرواز به شـکل هواپیماهـای امـروزی در می‌آمـــد، می‌تـــوان گفت این طـــرح مثل هواپیما و هلیکوپتر است که البته هیچ کدامش موفق نشد.

او هیچ وقت در زمینه عملی کـردن طـرحش تلاش جـدی نکرد، حتی یک بار نمونه‌ای آزمایشی از این طرح سـاخت که قـادر به بلند شـدن از زمین نبـود. آن‌گـاه ادیسـون به فکر آن روز افتـاد که ایـده لامپ بـرق به مغـزش خطـور کـــرده بـــود و از آن به بعد در پی ســـاخت این وســـیله شتافت.

4- الکساندر گراهام بل: گوسفندی با شش پستان

گوسفندی با شش پستان

پـــدر تلفن حجم زیـــادی از زمـــان خـــود را به مطالعه گوسفندان اختصـاص می‌داد، همیشه به این فکر بـود که از این همه صرف زمان وسـیله و موجـودی واقعـاً دارای

بهـره وری بیشـتر خلق کند و البته خلاف حـرف خـودش تمام صرف این زمان کاملاً بیهوده بود.

گراهام بل عمرش را صرف خلق گونه‌ای از گوسفند کرد که دارای شش پســتان باشد به جــای این‌که به صــورت معمــولی دارای دو پســتان باشــد، اما به جز گله‌ای که پرورش داد نتوانست چیز بیشتری پرورش دهد. در پایـان اگر وی با گوسفندانش آمیزش ایجاد می‌کرد قطعاً بهـره وری بیشتری برای خودش داشت!

2- الیهو تامسون: ماشینی با سوخت بخار

ماشینی با سوخت بخار

نبـوغ تامسـون بـاعث به وجـود آوردن سـیم جوشـکاری، ژنراتــور و اســتفاده بی‌ضــررتر از اشــعه ایکس بــرای جهانیان شد. اما تلاشش برای سـاخت ماشـینی که بـوی مشمئزآور اگزوز را نداشته باشد کاملاً ناامیدانه بـود و با شکست مسلم رو به رو شد.

به عنوان یکی از بنیان گذاران شرکت جنرال الکترونیـک، او طــرحی را بسط داد که ماشــین‌های نقلیه در واقع از ســوخت بخــار اســتفاده کننــد، البته اگر این نکته بــرای مشتریان مهم نبـود که یک هفته طـول می‌کشد که آنـان را برای یک تکه نان به نانوایی برساند. این در حالی بــود که جهانیان در حال از دست دادن موتوری بســیار کارآمد بودند ولی شرکت‌های نفت، خانواده سلطنتی عربســتان نـابودی این اخـتراع را به شـکل هر چه مجلل‌تـری جشن گرفتند.

1- توماس ادیسون: ماشین ارواح

ماشین ارواح

زمانی که مـردم جهـان فکر می‌کردند با پـرداختن مبلغی پول به کولی‌ها می‌شود با عالم مردگـان ارتبـاط برقـرار کرد، ادیسون ادعا کرد همین کـار را می‌تواند با اسـتفاده از علم انجام داد.

این مخترع در مصـاحبه‌هایش که در مجلات انجـام می‌داد ادعا می‌کــرد که در کارگــاه مشــهورش در بین هــزاران اختراعش این اختراع را نیز ثبت کرده است، اما ماشینی که گــواه بر این مــدعا که احضــار روح از عــالم مردگــان باشد هیچ وقت پیدا نشد.

دیوانه‌ترین دانشمندان جهان

لیست دیوانه‌ترین دانشمندان جهـان که توسط نشـریه‌ای علمی منتشر شده است به معرفی 10 نفر از نابغه‌هـای تاریخ بشر می‌پردازد که در عین ارائه ابداعاتی که حیـات بشر را متحول کرده‌اند از خصوصیات رفتاری عجیبی نیز برخوردار بوده‌اند.

دانشمندان بزرگی که نـام آن‌ها در تـاریخ بشر به عنـوان بزرگترین‌ها به ثبت رسـیده است در زمـان حیـات خـود نسـبت به دیگر افـراد به گـونه‌ای غیرعـادی به شـمار می‌آمده‌اند. این افراد با هوش بسـیار بـالای خـود نه تنها طرحی جدید وگاه غیرعـادی را به زنـدگی بشر افزودنـد، بلکه دیدگاه انسان نسبت به جهـان را به طـور کل تغیـیر دادند.

نشریه علمی لایوساینس به منظور معرفی این افراد که در دوره خـود از برترین‌ها به شـمار می‌رفته‌انـد، طی گزارشی جـالب لیست 10 نفر از این دانشـمندان که به دلیل بالا بودن بیش از حد سطح هوشی از نظر بسـیاری از افـراد زمـان خـود دیوانه به شـمار می‌رفته‌اند را با عنوان «لیست 10 تن از دیوانه‌ترین دانشـمندان جهـان» منتشر کرده است.

10- آلبرت اینشتین

وی به طـور قطع با ارائه نظریـات فـیزیکی متعـددی که جهان را متحـول سـاخته از نابغه ترینهـای این لیست 10 نفـره به شـمار می‌رود. اینشـتین علم فیزیک را با ارائه

نظریه نسبیت احیا کرده و در زمینه‌های گرانش و کوانتوم به موفقیتهای زیادی دست یافت.

9- لئوناردو داوینچی

این دانشمند و نقاش محبوب ایتالیایی به گونه‌ای از میان تمامی شاهکارهای دوران رنسانس این فرصت را پیدا می‌کرد تا به جهان نامتعارف نیز سرکی بکشد. در کتاب طراحیهای این دانشمند ایتالیایی که اکثراً به صورت قرینه نگاشته شده، سرزمین عجایبی از ماشین‌ها و طراحی‌های شگفت انگیز نهفته است که بسیاری از آن‌ها نهفته باقی مانده و برخی از آن‌ها از جمله طرح هلی کوپتر اولیه وی قرن‌ها بعد به واقعیت تبدیل شد.

8- نیکولا تسلا

تسلا فردی است که در هنگام روشن کردن یک سوئیچ بزرگ الکتریکی باید تصویر وی را در ذهن داشت. وی به عنوان مخترع رادیوی بی‌سیم و ژنراتورهای ای-سی که کلید آغاز عصر الکتریک به شمار می‌رود، شناخته می‌شود. وی هم‌چنین به عنوان نابغه دیوانه نیز شناخته می‌شد زیرا بسیار کم خوابیده و از بدن خود به عنوان ابزاری رسانا برای نمایش دستاوردهایش در جمع استفاده می‌کرد.

7- جیمز لاولاک

این دانشمند زیست محیطی مدرن و مخترع فرضیه بزرگ جهان ابر ارگانیسم، در ارائه پیش بینی‌های وحشتناک درباره تغییرات جوی شهرت زیادی داشته

است که اکنـون می‌تـوان به خـوبی دید بسـیاری از پیش بینی‌های وی به حقیقت پیوسته‌اند. بر اساس پیش بینی لاولاک مرگ تدریجی در حـدود 80 درصد از جمعیت بشر تا سال 2100 امری اجتناب ناپذیر خواهد بود.

6- جک پارسونز

وی در عین حال که از پایه گـذاران لابراتـوار رانشی جت به شــمار می‌رود به صــورت مــداوم به تمــرین جــادو و جادوگری می‌پرداخته است. این دانشمند مرموز و فعــال در زمینه علـوم فضـایی از تحصـیلات رسـمی برخـوردار نبود و در عین حـال ریاست تولید راکـتی سـوختی بـرای هدایت ایالات متحده به فضا را در دست داشت. پارسونز طی حادثه‌ای ناگوار در حال انجـام آزمایشـهایی در محل سکونت خود در اثر انفجاری بزرگ از دنیا رفت.

5- ریچارد فاین من

وی نیز یکی از نابغه‌هایی بود که در پروژه منهتن حضـور مــوثری داشــته و در تیم نخبه‌هــایی بــود که بمب اتم را تولید کردند. فاین من یکی از مهم‌ترین دانشمندان قــرن بیستم میلادی به شمار می‌رود. وی در کنار مشـغله خـود به عنــوان یک فیزیکــدان به موســیقی و طــبیعت علاقه بســیاری داشت و موفق به رمزگشــایی خط هــیروگلیف مایان‌ها شده بود.

4- فریمن دیسون

وی در زمینه‌هــای علم فیزیک و نویســندگی داســتانهای علمی تخیلی بسـیار چـیره دست بـوده است. دیسـون در سـال 1960 نظـریه‌ای را مبـنی بر نیـاز انسـان در تولید

لایه‌ای محـافظتی بـرای محاصـره منظومه خورشـیدی و حـداکثر اسـتفاده از نـور خورشـید ارائه کـرد. این لایه اکنون با عنوان لایه دیسون شناسایی می‌شـود. دیسـون عمیقاً به حیات ماورایی اعتقاد داشته و بر این باور بـود انسـان طی چند دهه آینـده قـادر به برقـراری ارتبـاط با موجودات ماورائی خواهد بود.

4- رابرت اپنهایمر

رئیس پروژه منهتن که به منظـور تولید اولین بمب اتمی جهان راه اندازی شده بود، هرگز در ابراز احسـاس خـود در رابطه با جامعه گرایی و حس کشمکش و ناسـازگاری دربـاره بمبـاران اتمی ابـایی نداشت. به طوریکه تمـامی نـیروی سیاسی و دانشـگاهی خـود را بر روی این موضوعات متمرکز کرد. اپنهایمر با وجود این مجادله‌ها و درگیری‌ها به عنوان مردی شـناخته می‌شـود که زبانهـای آلمانی و هندی را تنها به این منظور آموخت تا در هنگام آزمایش اولین بمب اتم خود قسمتهایی از کتاب مقـدس هندوها را به عنوان خطابه بیان کند.

2- ورنر فن براون

وی در سن 12 سالگی قطار اسباب بازیش را از ترقه پر کرده و در میان خیابانی شلوغ در آلمان منفجر کـرد. این عمل نشـانه از پدیـده‌ای بـود که در آینـده در حـال وقـوع بود. وی در نهایت به عنوان مغز برنامه‌های موشکی وی-دو هیتلر به عنوان اسـیر جنگی به زنـدان افتـاد و سـپس راه خود را به سوی فضا و اکتشـافات فضـایی بـاز کـرد. فن براون در حالیکه در برنامه‌هـای فضـایی آمریکا دست

داشت به عنوان استاد فلسفه و غواصی نیز مشغول به کار بود.

1- یوهان کونراد دیپل

وی در کشور آلمان و در قلعه‌ای به نام فرانکشتاین متولد شده و رشد کرد. در قرن 17 میلادی وی به عنوان یک شیمی‌دان موفق به ابداع رنگدانه آبی پروس یکی از اولین رنگهای شیمیایی ترکیبی در جهان شد. اما اصلی‌ترین و بی‌پایان‌ترین تلاش کونراد دیپل که شهرت زیادی را نیز برایش به ارمغان آورد تلاش برای کشف اکسیر حیات یا نامیرایی است. شایعاتی که درباره آزمایشهای وی بر روی اجساد انسان‌ها وجود داشته است الهام بخش شکل گیری شخصیت افسانه‌ای داستان فرانکشتاین بوده است.

از زیباترین آزمایش‌های فیزیک در تاریخ

در عصری که ما زندگی می‌کنیم آزمایشهایی که چشمان جهانیـان را خـیره می‌کند ازجمله آزمایشـهایی که بـرای یافتن تـوالی اجـزای یک ژنـوم، شـکافتن ذرات ریز اتمی در شـــتابدهنده‌ها و تجزیه و تحلیل ســـتارگانی که با ما میلیاردها سال نـوری فاصـله دارند نیـاز به میلیونها دلار سرمایه گذاری دارند و تجزیه و تحلیل اطلاعـات به دست آمـده از ابزارهـای پیشـرفته در این آزمایش‌ها ماهها به طول می‌انجامد.

رابـرت کریز عضو گـروه فلسـفه دانشـگاه نیویـورک در استونی بروک که مورخ آزمایشگاه ملی بروک هیـون هم هسـت، از فیزیکـدانان خواست ده آزمـایش برتر جهـان فیزیک را نـــام ببرند. بـــرخلاف انتظـــار عصر ما که آزمایشهای پیچیده توسط تیمهای برجسـته دانشـگاهها و مراکز تحقیقات صورت می‌پـذیرد ده آزمـایش برتـری که به عنـوان زیبـاترین آزمایشـهای فیزیک در طـول تـاریخ انتخاب شد توسط ده فیزیکدان بسـیار سرشـناس انجـام شده بود که دستیاران چندان زیـادی هم نداشـتند. ازهمه جالب‌تر این که این آزمایشهایی که در فهرست زیباترین آزمایشـهای فیزیک جـای گرفتند نیـازی به کامپیوترهـای فوق پیشرفته بسیار مدرن نداشتند.

این لیست در مجله Physics World نیز به چاپ رسیده است.

10- آزمایش پاندول فوکو

دانشمندان سال پیش پاندولی را به قطب جنوب بردند و مهر صحت بر آزمایشی زدند که در سال 1851 توسط ژان برنارد لئون فوکو با یک پاندول آهنی 30 کیلوگرمی آویزان از گنبد پانتئون انجام شد. فوکو به گوی یک پاندول سوزن گرامافون وصل کرده بود و روی زمین زیر گوی حلقه‌ای از شن‌های مرطوب قرار داد. در مقابل حیرت همه نشان داد که با وجودی که حرکت پاندول به جلو و عقب هدایت شده بود اما پاندول حرکتی دوار انجام داد. یعنی در واقع کف پانتئون در حال گردش بود و یا به عبارت بهتر زمین در حال چرخیدن حول محور خود بود. در پاریس هر 30 ساعت، پاندول در جهت عقربه‌های ساعت یک دور را کامل می‌کند. در نیمکره جنوبی این گردش در خلاف جهت عقربه‌های ساعت است. همانطور که دانشمندان معاصر نشان داده‌اند در قطب جنوب دوره گردش کامل پاندول 24 ساعت است.

9- آزمایش کشف هسته توسط رادرفورد

در سال 1911 رادرفورد و همکارانش با بمباران یک لایه بسیار نازک طلا با ذراتی به نام آلفا متوجه این حقیقت شدند که درصدی از این ذرات منحرف می‌شوند و درصدی درست در جهت مقابل باز می‌گردند. به این ترتیب رادرفورد موفق شد مدل قدیمی آرایش هسته و الکترون را که به «مدل کیک آلو» معروف بود به چالش بکشاند.

8- آزمایش گالیله با گوی‌های غلتان برروی سطح شیب دار

دراین آزمـایش گالیله ثـابت کـرد که مسـافت با زمـان به توان دو نسبت مستقیم دارد و سرعت در جریان آزمایش ثابت باقی می‌ماند.

7- اندازه گیری محیط زمین توسط اراتوستن

هنگام انقلابین، در ظهر روزی که آفتاب در شهر آسوان مصر هیچ سایه‌ای ندارد به گونه‌ای که نور خورشید قـادر است به طور مسـتقیم به ته یک چـاه برسـد، مـورد توجه اراتوستن- کتابـدار شـهر اسـکندریه در سه قـرن پیش از میلاد مسـیح- قـرار گـرفت. اراتوسـتن در چـنین روزی درست هنگـام ظهر که در آسـوان سـایه وجـود نـدارد در شهر اسکندریه سایه را اندازه گـیری کـرد، چـاره‌ای نبـود جز این که زمین را کروی در نظر بگـیرد. چـون سـایه در اسـکندریه نسـبت به خط عمـود هفت درجه بـود. محیط هردایـره 360 درجه است. براسـاس انـدازه گـیری اراتوستن میان اسکندریه وآسـوان 7 درجه فاصـله بـود. [واحد اندازه گیری در آن زمان به جای مـتر «Stadium» بود.] با سفر میان دوشهر اسکندریه و آسوان معلوم شد که فاصـله آن‌ها براسـاس واحد انـدازه گـیری Stadium، 5000 است. به این تـرتیب هفت درجه از 360 درجـه، 5000 استادیوم اندازه گیری شده بود، پس محیط زمین براساس محاسبات اراتوستن 250000 استادیوم بود.

6- آزمایش کاوندیش در مورد میله و پیچش

از تئوریهایی که نیوتن در مورد گرانش داده بود یکی این بـود که نـیروی جاذبه میـان دو جسم رابطه مسـتقیم با جرم به تـوان دو و رابطه معکـوس با فاصـله به تـوان دو دارد. در قرن هجدهم، هنری کاوندیش برای اندازه گیری

قدرت گرانش، آزمایشی انجام داد. او یک میله چـوبی دو مـتری که به دوسر آن دو کـره فلـزی نصب شـده بـود، انتخاب و با سیم، این میله چوبی را آویزان کرد.

با همین وسایل سـاده کاونـدیش موفق به انـدازه گـیری ثابت گرانشی شد. این آزمایش زمینه اندازه گـیری جـرم زمین هم بود.

5- آزمایش تداخل نور یانگ

همه تئوریهـای نیـوتن درست از آب درنیامد. او می‌گفت نور از ذرات تشکیل شده است و به صـورت مـوج منتشر نمی‌شود. در سال 1803 توماس یانگ، درصـدد برآمد به اثبات برساند نحوه حرکت پرتوهـای نـور به صـورت مـوج است. او در پنجره سوراخی ایجـاد کـرد، همه پنجره‌ها را به دقت با پوششی ضـخیم پوشـاند. سـپس، از یک آیینه برای تغییر جهت پرتویی از نـور که از طریق این سـوراخ وارد می‌شد، اسـتفاده کـرد. با اسـتفاده از یک کـارت که عـرض آن یک میلیمـتر بـود جلـوی نیمی از سـوراخ را گـرفت. در نتیجه به تـوالی، نوارهـای سـایه و روشـنی مشاهده کرد. این پدیده در صورتی قابل توضیح است که پرتوهای نـور مانند امـواج در یکـدیگر تـداخل ایجـاد کنند. بعـدها این آزمـایش را با دو سـوراخ انجـام دادند و نتیجه واضح‌تری به دست آمد.

4- انکسار نور با منشور توسط نیوتن

ایزاک نیوتن در سـالی به دنیا آمد که گالیله مـرد. نیـوتن فارغ التحصیل کالج تثلیث کمبریج بود. این بار هم نیـوتن دانش متعارف به جامانده از دوران ارسطو را زیر سؤال برد. تلقی مردم از نـور خورشـید مانند برداشت ارسـطو

بـود و نـور را خـالص می‌دانسـتند. با وجـودی که مـردم رنگین کمان را دیده بودند. تا پیش از عبور نور از منشور و تجزیه آن به هفت رنگ حتی فکـرش را نمی‌کردند نـور متشکل از این رنگها باشد.

4- آزمایش قطره روغن میلیکان

قرن‌ها بود که دانشمندان الکتریسیته را چه در مورد رعد و برق چه الکتریسته ساکن ناشی از تماس برس با مـوی سر مشـاهده کـرده بودند. در سـال 1897 تامسـون فیزیکـدان بریتانیـایی پایه گـذار این دانش شد که الکتریسیته از ذراتی به نـام الکـترون که بـار منفی دارند تشـکیل شـده است. رابـرت میلیکـان آمریکـایی در سـال 1909 موفق به اندازه گیری بار منفی در الکترونها شد. بـرای این کـار از چند وسـیله سـاده اسـتفاده کـرد. با استفاده از افشـانه‌هایی که ادکلن را به صـورت افشـانه درمی آورند روغن را در یک محفظه شفافی افشـاند که دو طـرف آن به دو سر یک بـاطری متصل بودند. به این ترتیب یک سر محفظه مثبت و سر دیگر آن منفی بود.

زمـانی که نـیروی گـرانش با نـیروی جاذبه الکـتریکی که قطـرات روغن بـاردار را به سـمت خـود می‌کشـید برابر می‌شد قطره در میان آسـمان و زمین معلق می‌ماند. در واقع در حالت عادی این قطره به خـاطر نـیروی گـرانش باید پایین می‌افتـاد اما در اثر نـیروی جاذبه الکـتریکی در حال حرکت، به سمت قطب مخـالف بـود. چـون دو نـیرو برابر شـدند، این قطـره روغن از حـرکت بـاز ایسـتاد. با همین وسایل سـاده میلیکـان موفق به انـدازه گـیری بـار الکتریکی یک الکترون شد.

2- آزمایش گالیله درمورد سقوط اجسام

در اواخر دهه 1500 میلادی گـــالیلئو گالیله که کرسی استادی دانشگاه پیزا را داشت، دانش متعارف زمان خود را زیر سؤال برد. با انداختن دو شیء از بـالای بـرج پـیزا که وزنشــان برابر نبــود نشــان داد که شــیء ســنگین‌تر زودتر از جسم ســبک‌تر فــرود نمی‌آید. اگر این کشف را در دوران ارسطو انجام داده بـود به قیمت شـغلش تمـام می‌شد.

1- آزمایش ماکس پلانک و تئوری کوانتوم

در مـورد نـور نه حق به جـانب نیـوتن بـود و نه یانـگ، نه می‌تـوان نـور را فقط ذرات فوتـون دانست و نه امـواج، بلکه نــور هر دو خاصــیت را دارد. در اوایل قــرن بیســتم ماکس پلانک و بعد آلبرت اینشتین نشان دادند که نــور به صورت بسته‌های بسیار کوچکی منتشر و جــذب می‌شــود که به آن فوتون می‌گویند. در عین حال آزمایشـهای دیگر هم موجی بودن حرکت نور را به اثبات می‌رسانند.

برای اثبات در این‌جا به جـای آزمـایش از سـوراخ یانگ و پرتوهـای نـور از پرتوهـای الکـترون اسـتفاده می‌شـود. ذرات، براساس قوانین کوانتومی، پدیده‌ای شبیه به نــور در آزمایش تداخل یانگ از خود برجای می‌گذارنــد، اگرچه این آزمـایش در سـال 1961 توسط کلاوس جانسـون از توبینگن انجام شد اما در این سالها دیگر یافته‌های دانش به قدری زیاد و گسـترده شـده بـود که دیگر نمی‌توانست نامهایی ابدی مثل نیوتن و اینشتین در اذهـان مـردم دنیا بیافریند

عجیب‌ترین نظریه‌های کیهان شناسی

آیا جهـان ما می‌تواند غشـاء شـناوری در ابعـاد دیگر فضا باشـد؟ مـاهیت واقعی مـاده تاریک چیسـت؟ بعد چهـارم فضا و زمان کجاست؟ چرا هر دو سوی جهان مشـابه هم است؟ در این مقاله به برسی 10 تئـوری برتر جهـان که به عنوان عجیب‌ترین تئوری‌های کیهان شناسی برگزیـده شـده‌اند خـواهیم پـرداخت و نگـاهی بر این نظریه‌ها از قبیل تئوری برخوردهای غشـایی، جهان‌هـای زاینـده، بعد چهارم، هستی طلایی، نفوذ جاذبـه، روح هسـتی، جهـان کوچک، نوترون‌های خنثی، ماتریکس و... خواهیم داشت.

10- برخوردهای غشایی

آیا جهـان ما می‌تواند غشـاء شـناوری در ابعـاد دیگر فضا باشد که مرتبـاً به جهان‌هـای دیگر برخـورد می‌کنـد؟ بر طبق یکی از نظریه‌هـای موجـود در تئـوری «جهـان غشـایی» فضا ابعـاد زیـادی دارد و تا زمـانی که جاذبه بر آن‌ها اعمال می‌شود ما در جهـان خودمـان که تنها دارای سه بعد می‌باشد محصـوریم. نیل تـوروک از دانشـگاه کمـبریج و پـائول اسـتاینر از دانشـگاه پرینسـتون نیوجرسی، در ایالات متحده، در حـال کـار بر روی نظریه چگونگی رخداد بیگ بنگ در زمـانی که جهـان ما با جهـان همسـایه برخـورد نمـود، می‌باشـند. این تصـادف‌ها و برخوردها مـرتب اتفـاق می‌افتد و هر لحظه بیگ بنگ جدیـدی را به وجـود می‌آورد. بنـابراین اگر این مـدل از چرخه هسـتی درست باشد در واقع هسـتی ما فناناپـذیر می‌باشد.

9- جهان‌های زاینده

زمانی که مواد در یک حجم فـوق العـاده کم در مرکز یک سیاه چاله فشرده می‌شوند یک انفجـار بـزرگ رخ داده و یک دنیای جدید (new baby universe) متولد می‌شود. قـوانین فـیزیکی در نسل جدید متولد شـده ممکن است انـدکی با والـدین متفـاوت باشد. این نطریه زاد و ولد هسـتی توسط لی اسـمالین از انسـتیتو پریمر در واترلو کانادا ارائه شـده است. هسـتی‌هایی که سـیاه چاله‌هـای زیادی تولید می‌کنند فرزندان زیـادی نـیز دارند. بنـابراین در آخـر، جمعیت غـالب را به خـود اختصـاص خواهند داد. اگر ما در جهـان نـوعی زنـدگی می‌کـنیم آن جهـان باید قوانین و ثابت‌های فیزیکی‌ای داشته باشد که تولید سیاه چاله‌ها را به بهـترین نحو به انجـام برسـاند. اما هنـوز مشـخص نشـده که آیا جهـان ما مشـمول این قـانون می‌شود یا خیر!

8- بعد چهارم (فضا-زمان)

یکی از عجیب‌ترین تئوری‌های گیتی‌شناسی این است که بعد چهارم فضا-زمان در واقع ماده فـوق العاده‌هـادی‌ای است که در آن اصـطکاک حرکـتی برابر با صـفر است. طبق نظریه فیزیکـدان‌ها پـائول مـازو از دانشـگاه کارولینای جنوبی و جورج چاپلین در آزمایشـگاه لاورنس لیور مور کالیفرنیا، اگر جهان در حـال چـرخش باشد بعد چهارم فوق العاده‌هادی تحت تأثیر گرداب‌ها قـرار گرفته و پراکنـده می‌شـود و در واقع این گرداب‌ها بـذر ساختارهایی نظـیر کهکشـان‌ها را پخش می‌کنند. مـازور معتقد است که جهان ما از یک ستاره در حـال فروپاشی به وجـود آمـده، در جـایی که مـواد سـتاره‌ای و فضـاهای‌هادی می‌توانسـتند انـرژی تاریک تولید کنند.

انـرژی تاریک در واقع نـیرویی است که بـاعث گسـترش هستی می‌شود.

7- هستی طلایی

چرا جهان دارای خصوصیاتی است که حیات را امکانپـذیر می‌ســازد؟ تنها با کنــار هم قــرار دادن چنــدین ثــابت فیزیکی به هیچ ستاره، ماه یا هستی‌ای که تنها بـرای یک چشم بر هم زدنی موجودیت داشته باشد نمی‌رسـیم. یک دلیل می‌تواند اصل انسـان دوسـتی باشد. جهـانی که به آن نگاه می‌کنیم باید گرم و غـریب نـواز و مهربـان باشد در غـیر این صـورت این‌جا نخـواهیم بـود تا آن را نظـاره کـنیم. اخـیراً این نظریه طرفـدارانی پیـدا کـرده چـون نظریه تــورم بیــان می‌دارد که احتمــالاً هســتی‌های نامحــدودی وجــود دارد و نظریه رشــته‌ای به این نکته اشـاره دارد که آن‌ها احتمـالاً خـواص مختلف و قـوانین فـیزیکی متفـاوتی دارند. اما بسـیاری از گیتی‌شناسـان اصل انسان دوستی را به خاطر غیر عملی بـودن و بیـان احتمالات غیر قابل آزمایش رد می‌کنند.

6- نفوذ جاذبه

مــاده تاریک در واقع یک مــاده یا جسم نیست و تنها یک نام گمـراه کننـده بـرای رفتـار غیرعـادی جاذبه می‌باشد. تئوری MOND (دینامیک نیوتونی تغیریافته) بیان می‌دارد که جاذبه به سـرعتی که تئوری‌هـای کنـونی پیش بیـنی می‌کنند از بین نمی‌رود. این‌جاذبه قــوی‌تر می‌تواند با در کنـار هم قـرار دادن کهکشـان‌ها و خوشه‌ها نقش مـاده تاریک را ایفا کند. در غــــیر این صــــورت این‌ها از هم پاشــیده خواهند شد. فــرم جدید بــرای نظریه ماند (

MOND)ـ که با نظریه نسـبیت همخـوانی دارد حرف‌هـای جـالبی بـرای گفتن دارد. اما احتمـالاً با الگـوی نقطه‌ای میکروطول موج‌های پس زمینه‌ای سازگاری ندارد.

5- روح هستی

سه رمز گیتی‌شناسی مدرن را می‌تـوان در یک روح جمع نمـود. پس از پـذیرفتن قـانون کلی نسـبیت اینیشـتین گـروهی از فیزیکـدان‌ها یک مـاده عجیـبی به نـام «روح همچگـال» از تئـوری جدیدشـان ارائه دادند. این مـاده می‌تواند نیروی جاذبه-دافعه‌ای را بـرای کنـترل گسـترش جهـان در بیگ بنگ تولید کند. این درحـالی است که افزایش شتاب آرامتری را مـوجب می‌شـود که به انـرژی تاریک نسـبت می‌دهند. به علاوه اگر این مـاده لغزنـده تجمع یابد می‌تواند ماده تاریک را به وجود آورد.

4- جهان کوچک

الگوی نقطه‌ای در پس زمینهٔ میکروطول موج‌های جهـان داری نقص مشـکوکی می‌باشد: به طـوری که به طـرز شـگفت انگـیزی نقطه‌هـای بـزرگی در پس زمینه وجـود دارد. یک توضـیح قابل قبـول این است که جهـان کوچک اسـت، آنقـدر کوچک که اگر به زمـان تولید پس زمینه میکـرو طـول موج‌ها بـازگردیم هسـتی نمی‌توانست آن لکه‌های بزرگ را نگه دارد.

4- چرا هر دو سوی جهان مشابه هم است؟

این یک معماست چـون چیزهـای قابل روئیت در هسـتی هرگز قابل دسترس نبوده حتی اگر به اوایل بیگ بنگ نیز برگردیم، به زمـانی که این منـاطق خیلی به هم نزدیک‌تر

بودند، نور نیز زمان کافی برای رسیدن به نقطه‌ای دیگر را نداشت. حتی زمان برای توازن دما و غلظت هم کافی نبود. اما الان این توازن برقرار است. اما یک راه حل این است: حرکت نور در گذشته بسیار سریع‌تر از اکنون بوده است! اما برای عملی کردن این راه حل به یک بازنگری اساسی و کلی در مورد تئوری نسبیت اینشتین احتیاج است.

2- نوترون‌های خنثی

ماده تاریک از اجزای دافعی تشکیل شده - نوترون‌های خنثی- و تنها تحت تأثیر جاذبه بر یکدیگر اثر می‌گذارند و این امر آن‌ها را غیر قابل شناسایی می‌سازد. اما حتماً باید خواص درستی داشته باشند تا ماده تاریک گرم بوده و با سرعت چندین کیلومتر در ثانیه حرکت کنند. این نوترون‌های خنثی می‌توانند در شکل گیری ستارگان و سیاه چاله‌ها مؤثر باشند.

1- ماتریکس

شاید هستی ما واقعی نباشد. پروفسور نیک باستروم چنین ابراز می‌کند که ما احتمالاً داخل یک شبیه ساز کامپیوتری زندگی می‌کنیم. با فرض این مساله شبیه سازی دانش و آگاهی نیز امکان پذیر می‌شود و سپس تمدن آینده نیز از آن تبعیت می‌کند. اکثر جهان‌های مشاهده شده یک بار شبیه سازی شدند. شانس زیادی هست که ما در یکی از آن‌ها هستیم. در این مورد شاید تمام عجایب گیتی‌شناسی از جمله ماده تاریک و انرژی تاریک تکه‌هایی هستند که به آسانی به هم می‌چسبند تا

بتوانند تناقضـــات و ناهماهنگی‌هـــای موجـــود در شـــبیه سازیمان را بپوشانند.

از فناوری‌هایی که سبک زندگی بشر را عوض کردند

برخی از ابداعات انسان، تنها در چند دهه، شیوه زنـدگی انسـان‌های سراسر جهـان را تغیـیر دادند. امـروز کمـتر کسی می‌تواند تصور کند بـدون هواپیمـا، گوشی همـراه، اینترنت و..... زندگی به چه شکل خواهد بود!

ابداعات پدیـده‌های جـالبی هسـتند. گـاهی در عـرض چند دهـه، یک ابـداع تـازه می‌تواند صـنعتی را دگرگـون کند یا سـبک زنـدگی مـردم را به کلی تغیـیر دهد. بـرای نمونـه، خـــــودرو، تنها در چند دهه سیســـــتم حمل و نقل و جابه‌جایی مردم را دگرگون ساخت.

به گفته اریک شاتسـبرگ، اسـتاد تـاریخ علم در دانشـگاه ویسکانسین، این تحول خیلی هم غـیرمعمول نیست. وی می‌گوید: «فناوری‌ها دنیای ما را تغیـیر می‌دهنـد، اما این تغیـیرات فقط در نتیجه انتخاب‌هـای انسـانی که در درجه اول بـــرای ســـاخت آن‌ها و بعد بـــرای گســـترش آن در سراسر جهان صورت می‌گیرد، اتفاق می‌افتند».

در طی قــرن گذشــته، فناوری‌هــای تــازه‌ای پا به عرصه وجــود گذاشــتند که کسی که در دوران تلگــراف زنــدگی می‌کرد، به سـختی می‌توانست حـتی آن‌ها را تصـور کند. دیسکاوری به 10 فناوری جدید پرداخته که زنـدگی ما را به کلی تغیـیر داده‌اند و حـتی روی فرهنگ زنـدگی ما هم تاثیر گذاشته‌اند.

10- هواپیما

در زمان جنگ جهـانی اول، بـرای اولین بـار از هواپیماها در صحنه جنگ استفاده شد. سپس در دهه 1930 از آن‌ها

برای جابه‌جایی‌های پستی و تعداد محدودی از مسافران استفاده شد. هواپیماهای جت در اواخر جنگ جهانی دوم پدیدار شدند و در سال 1952، ارائه سرویس به مسافران آغاز شد. بدین ترتیب، برای اولین بار، مردم توانستند سفر کردن تنها در یک روز را تجربه کنند. سفرهای هوایی باعث شد که مناطق دوردست، به مناطق توریستی بدل شوند و سفر از قاره‌ای به قاره دیگر، تنها در طول یک شب، ممکن شود.

9- سلاح‌های هسته‌ای

معمولا وقتی صحبت از فناوری‌هایی به میان می‌آید که تغییرات بزرگی ایجاد کرده‌اند، بحث‌های اقتصادی و تجاری مطرح می‌شوند، اما از آن‌جا که نیروی هسته‌ای نتوانست بازار منابع انرژی دیگر را واقعا کساد کند، این سوال به وجود می‌آید که آیا سلاح‌های هسته‌ای نحوه جنگ بین کشورها را تغییر دادند یا نه؟ البته این‌که وجود بمب‌های اتمی، تعارض‌های موجود در جنگ سرد را پیچیده‌تر ساخت، یک واقعیت روشن است. برای برخی از کشورها، داشتن بمب اتم همراه با منفعت بود، اما روی کشورهایی که آسیب دیدند، تاثیری گذاشت که هرگز محو نشد.

8- ای. کی- 47

ای. کی- 47، مخفف اوتومات کلاشنیکف مدل سال 1947 است. این سلاح با طراحی ساده و نیرومند خود، شیوه جنگ‌ها را تغییر داد. حتی یک کودک سرباز هم می‌توانست از آن استفاده کند. طراحی این سلاح در آن زمان، باعث می‌شد که تولیدش ساده و ارزان‌قیمت

باشد. ناگهان، حتی ارتش‌هایی که پول چندانی نداشـتند، توانسـتند به انـدازه قـدرت‌های بـزرگ و ثروتمنـد، و با همان کیفیت، سـلاح داشـته باشـند. به دنبـال این رونـد، گروه‌های تروریستی و بزهکار هم مسلح شدند. در سـال 2007 بانک جهانی تخمین زد که تنها در آفریقا، در خرید و فروش سلاح، آن هم با کمترین قیمت (حدود 267 دلار به طور میـانگین)، 75 میلیـون قبضه اسـلحه در گـردش است.

7- آنتی‌بیوتیک‌ها و واکسن‌ها

با این‌که تولید واکسن‌ها و آنتی‌بیوتیک‌ها در قـــرن 19 آغاز شد، اما تا رسیدن به مرحله تولید انبوه، هنـوز ده‌ها سـال وقت لازم بـود. با ورود آن‌ها به بـازار، بـرخی بیماری‌ها که قبلا کشنده بودنـد، درمـان و حـتی ریشه‌کن شـدند. بـرای مثـال، مـرض آبله که در گذشـته یک‌سـوم مبتلایان را می‌کشت، آخرین بار در سال 1977 گـزارش شد و یا بیمـاری فلج اطفـال که بـاعث معلـولیت افـراد زیادی می‌شـد، امـروزه در بسـیاری از کشـورهای جهـان ریشه‌کن شده است.

6- مدارهای یکپارچه

نیمه‌رساناها تقریبا از دهه 1860 شناخته‌شده بودند. اما در دهه 1940 بـود که بشر به درک مـورد نیـاز از فیزیک کوانتوم رسید و آزمودن جدی مـدارهای یکپارچه را آغـاز کـرد. از وقـتی که به آن‌ها دست یـافته‌ایم، روز به روز کوچک‌تر، سریع‌تر و ارزان‌تر شده‌اند، رونـدی که امـروزه هم‌چنـان هم ادامه دارد. مـدارهای یکپارچه از طریق رایانه‌هـا،ام. پی. تـری. پلیرها و بسـیاری امکانـات

رسانه‌ای دیگر، زندگی امـروزی ما را متحـول سـاخته‌اند. فقط کـافی است نگـاهی به اطـراف خـود بیاندازید تا ردپای آن‌ها را همه جا ببینید.

5- رایانه شخصی

اولین رایانه‌هـــای شخصی در دهه 1970 و اوائل دهه 1980 سـاخته شـدند، که البته در مقایسه با رایانه‌هـای امـروزی، قـادر به انجـام کـار زیـادی نبودند. بسـیاری از آن‌ها، از جمله اولین اپل در سال 1976، به صورت کیت فروخته شدند. در 1977، حدود 48 هزار دسـتگاه رایانه شخصی فروخته شد و تا دهه 1980، این رقم به میلیون‌ها رسید. می‌توانید آن‌ها را با رایانه‌های امـروزی مقایسه کنید: تنها 64 کیلوبـایت حافظه! سـازندگان رایانه‌هـا، کوشـیدند کیفیت و البته کمیت را بـالا ببرند. تا سال 2001، 125 میلیون دستگاه رایانه به فروش رسید و تا 2010 این رقم به 350 میلیون رسید!

4- اینترنت

شروع داستان اینـترنت، با ایجـاد روشی بـرای برقـراری ارتبـــاط بین دانشـــمندان و مهندســـین از طریق رایانه‌های‌شان آغاز شد، اما تنها در چند سال به پدیده‌ای جهـانی بـدل شد. امـروزه تصـور زنـدگی بـدون اینـترنت دشوار است. اینترنت روش ما در خرید، سفر، آموزش و برقراری ارتباط با دیگـران را تغیـیر داده است. اینـترنت موقعیت فروشندگان، آژانس‌های مسافرتی، آژانس‌هـای جدید و حتی ضبط آثار هنری را هم تغییر داد.

4- گوشی‌های همراه

وسـیله‌ای که در ابتـدا در دهه 1980 یک اسـباب‌بازی در دست افراد ثروتمند و معـروف بـود، در اوایل دهه 2000 به کشورهای در حال توسعه هم رسـید. شـبکه‌های تلفن همراه با حذف نیاز به ساختن زیرسـاخت‌های لازم بـرای خطوط زمینی، هزینه ارتباطـات را بسـیار کـاهش دادند. در اروپا، شرکت‌های خـدمات تلفن همـراه، سرویسی به نـام «هر جا می‌روید پـرداخت کنید» و نـیز برنامه‌هـای ارزان‌قیمت ارائه کردند. امـروزه شـبکه‌های نسل 3 و 4 می‌توانند ترافیک اطلاعـات بیشـتری را پوشش دهند و گوشی‌های همـراه می‌توانند در حد رایانه‌هـای ابتـدایی، بسیاری از نیازهای کاربران را پاسخگو باشند.

2- کانتینرهای باری

در دهه 1950، کیت ترانتلینگر طراحی کانتینرهای بـاری را بهبود بخشید و بلند کردن آن‌ها با جرثقیل و بارکش‌ها را سـاده‌تر و البته ارزان‌تر سـاخت. این طـراحی جدید هزینه‌های بارگیری و تخلیه بـار را کمـتر کـرد که امـروزه هم از همان استفاده می‌شـود. در واقع سـایر ابـداعات، گسترش خود را مدیون این ابداع هستند.

1- رسانه‌های دیجیتال

آیا فیلم‌های نگاتیوی را که برای عکاسی مـورد اسـتفاده قـرار می‌گرفتند به یـاد داریـد؟ کتاب‌هـای کاغـذی را چه‌طور؟ آن‌ها همـان‌طور که تلگـراف از دور خـارج شـد، بـرای بـرخی از مـردم، کم‌کم حـذف شـده‌اند. در حـال حاضـر، بسـیاری از مـردم دیگر از دوربین‌هـای دیجیتـال استفاده می‌کنند. حتی با کتاب‌های الکترونیک، کتاب‌های کاغذی هم ممکن است کم‌کم ناپدید شوند

فناوری که زندگی بشر را دگرگون خواهند کرد

نشریه نیوساینتیست در آخرین شماره خود به معرفی 10 اختراع و فناوری ویژه پرداخته است. این اختراعات، اختراعاتی عادی نیستند، بلکه پیش‌بینی می‌شود که مشابه اعجازهای فناوری در عصر حاضر، آن‌ها هم الگوی زندگی بشر را در دهه‌های پیش‌روی دگرگون سازند.

اگر سنتان قد می‌دهد، 30 سال پیش را به یاد آورید. نگاهی به اتفاقات مهم آن دوره، یکنواختی آن روزهای دنیای فناوری را به وضوح نشان می‌دهد. شاید بتوان اوج هیجان آن سال‌ها را در سال 1979 دانست، زمانی که شرکت ژاپنی نت، اولین شبکه تلفن همراه را در توکیو راه‌اندازی کرد. گرچه برای چند دهه این چیزها اسباب‌بازی دست ابرپولدارها بود، ولی امروز آن قدر گوشی همراه وجود دارد که نیمی از ساکنان زمین بتوانند یکی از آن‌ها داشته باشند.

البته این تنها انقلابی نیست که اخیراً در دنیای فناوری اتفاق افتاده باشد. آیا تا همین چند سال قبل آرزو نداشتید که مجموعه تمام آهنگ‌های‌تان را در جیبتان جای دهید؟ یا این‌که به سیستمی دسترسی داشته باشید که برای برقراری ارتباط و به اشتراک گذاشتن اطلاعات، آن‌هم نه فقط ساکنان محله‌تان، که ساکنان کره خاکی، کمکتان کند؟

در این مطلب 10 فناوری برتر را معرفی کرده‌ایم که طی 30 سال آینده به اندازه گوشی همراه، آی‌پاد و

اینترنت، و حتی بیشتر از آن‌ها، روند زندگی‌مان را تغییر خواهند داد.

10- بینایی فوق‌العاده

supervisiona

چه کسی می‌تواند از امتحـــان یک عینک امـــواج ایکس صرف‌نظر کند؟ شـاید از هر چـیزی که مقابل دیـدگانمان قرار گـیرد خوشـمان نیایـد، ولی اگر دارای قـدرت دیـدی مثل سوپرمن بـودیم، می‌توانسـتیم آن سـوی دیوارها را هم ببیـنیم. البته بـرای مصـارف عمـومی نباید خیلی به چـنین وسـیله‌ای بـدبین بـود؛ می‌تـوان با اسـتفاده از آن مـراقب فرزند خـود در طبقه بـالایی بـود. خوشـبختانه یا متاسفانه، هنوز چنین وسـیله‌ای به وجـود نیامـده، با این حـال چند حقه فنـاوری وجـود دارد که ما را به آن نزدیک می‌کند.

9- ناپدید شوید

disappearing

اخیراً رویاهایی از داستان‌های علمی- تخیلی برای تحقق شنل‌های نامرئی‌کننـده سر بـیرون آورده‌اند. اولین آن‌ها که فقط روی ریزموج‌ها کـار کـرده بـود، در سـال 2006 عرضه شد. بعد از آن تلاش‌های دیگری هم برای رقابت با توانایی‌های هری پاتر شروع شد.

این گونه وسـایل بـرای ناپدید کـردن یک جسـم، امـواج الکترومغناطیسی اطراف آن را منحرف می‌کنند. تا کنون تنها راه برای رسیدن به شنل‌های نامرئی‌کننده اسـتفاده از متامتریال‌ها بـوده که بـرای فعل و انفعـال با نـور و

هـدایت آن به شـکل قابل کنـترل، از اجـزای الکـترونیکی ساخته شده‌اند.

هدف این مـواد، پدید آوردن پوششی نامرئی‌کننـده است که بـــرای طیف وســـیعی از بســـامدهای مـــرئی قابل استفاده باشد. البته دست یافتن به چـنین مـوادی آسـان نیست. اجزای تشکیل‌دهنده آن‌ها باید از طول‌موج نــوری که برای تعامل با آن ساخته شده‌اند، کوچک‌تر و ظریف‌تر باشند.

8- درمان از راه دور

handsfree

گوشی‌های همــراه جدید شــاید قابلیت‌هــای بیش‌تــری از وسیله ارتباطی استارتک داشته باشند، ولی اسکنر طبی قابل‌حمل دکتر بونز که جراحـات داخلی را فـوراً نمـایش می‌دهـد، قـدری دیگر طـول می‌کشد تا به دنیـای واقعی وارد شـود. ولی وقـتی که وارد بـازار شـود، یک گـام هم جلوتر خواهد بود! مهندسان در حـال توسـعه این اسـکنر قابل‌حمل هستند که نه تنها آسـیب‌های داخلی را نمایـان می‌سازد، که آن‌ها را در یک لحظه مداوا می‌کند.

راز نهفته در فنـاوری این اخـتراع، به‌کـارگیری امـواج با بسامد بالا است. هم‌اکنـون پزشـکان از امـواج فراصـوت بـــرای بررسی و عکســـبرداری از جـــنین در رحم مـــادر اســـتفاده می‌کنند. اما با افـــزایش شـــدت این امـــواج و متمرکز کـــردن آن‌ها روی یک نقطه می‌تـــوان حـــرارت کافی را برای پختن بافت بدن پدید آورد!

تحقیقات لاورنس کرام از دانشگاه واشنگتن در سیاتل نشان داده است که امواج فراصوت با شدت بالا می‌تواند رگ‌های در حال خون‌ریزی را داغ کند. شرکت او، آلتراسوند تکنولوژی، وسیله‌ای دستی ساخته که به جراحان اجازه می‌دهد با نفوذ به ارگان پر از خون، بریدگی را داغ کند. کرام ابراز امیدواری کرده که در سال جاری بتواند این فناوری را روی بشر هم آزمایش کند.

هم‌چنین امواج ضعیف فراصوت می‌تواند برای تشخیص جریان سریع خون در رگ در حال خونریزی نیز به کار بیاید. آژانس پروژه‌های تحقیقاتی دفاعی پیشرفته آمریکا روی وسیله‌ای به نام «سیستم انعقاد صوتی خونریزی عمیق» سرمایه‌گذاری کرده که با بهره‌گیری از امواج فراصوت، هر دو عمل تشخیص و درمان رگ بریده را انجام می‌دهد.

این وسیله شامل آرایه‌هایی از فرستنده-گیرنده‌های فراصوتی است که به دور عضو آسیب‌دیده پیچیده می‌شود. فرستنده-گیرنده‌ها، امواج کم‌انرژی فراصوت منتشر و بازتابش رگ‌های مجروح را اسکن می‌کنند. اگر این آرایه‌ها در یک رگ نشتی تشخیص دهند، فوراً این نشتی را قطع می‌کنند.

7- مرد عنکبوتی، پای مارمولکی

spidergecko

شخصیت پیتر پارکر در مرد عنکبوتی سبب شد که بالا رفتن از دیوار آسان به نظر برسد، ولی تکرار آن حرکات عجیب وغریب در دنیای واقعیت، سال‌ها است که

محققان را در تلاش برای بالا رفتن از دیـوار نگه داشـته است. دلیل این امر واضح اسـت؛ دست‌کش و کفش‌هـای مرد عنکبوتی باید بتواند وزن یک انسان با ابعـاد متوسط را در حالی‌که از آسمانخراش آویزان شده، تحمل کند.

اما بـرخلاف اغلب مـردم، دانشـمندان عنکبـوت را بـرای الگوی بالا رفتن از دیوار نپسـندیده‌اند. آن‌ها مارمولک را ترجیح می‌دهند.

در سـال 2003، آنـدره جیم از دانشـگاه منچسـتر در انگلیس، ماده‌ای را با موهای میکروسکوپی طراحی کـرد که مشـابه سـطح پـای مارمولک است. نـیروی بین مولکـولی واندروالسـی، که در مقیاس‌هـای کوچک مـؤثر است، باعث چسبیدن موها به دیوار می‌شود و از آن‌جاکه پـای مارمولک از میلیون‌ها مو پوشـیده شـده، منجر به جاذبه قدرتمنـدی می‌شـود که حیـوان را روی دیـوار نگه می‌دارد. مواد اولیه مویی که جیم ابداع کرده، از مـاده‌ای به نـام کپتـون تشـکیل شـده اسـت، و درصـورتی که 1 سانتی‌متر مربع از آن محکم به سطحی قائم فشـار داده شود، می‌تواند وزنه‌ای به جرم 1 کیلوگرم را نگه دارد.

ولی برای افزایش مقیاس این اختراع تا ابعـاد کـاربردی، مشـکلاتی وجـود دارد. بـرای مثـال، بـرای پوشش دادن سـطح لازم جهت نگه داشـتن یک نفـر، موها باید بلند باشند و مشـکل موهـای بلنـد، در هم پیچیـده شـدن آن‌ها است. یکی از دانشـمندان دانشـگاه صـنعتی تـورین در ایتالیا راه‌حلی بـرای این مشـکل یافته است. او در سـال 2007، طـرحی ارائه کـرد که مشـابه درخت صـنوبر، متشـکل از نانولوله‌هـای کربـنی بلند در یک تنه و نانولوله‌های کوتاه‌تر در شـاخه‌ها بـود. وی با این ابتکـار،

دست‌کشی ساخت که هر جفت از آن حدود 10 کیلوگرم را تحمل می‌کرد.

با این وجود، طبیعت هم‌چنـان در این زمینه برتـری دارد! مثلا، کثیفی میان موهای مصنوعی ویـژگی چسـبناکی را کـاهش می‌دهـد، ولی پاهـای مارمولک می‌تواند خـود را تمیز کند.

6- شما هم انرژی تولید کنید

youpower

گوشی همراه شما یکی از اعجازهای عصر جدید است. با این حال فارغ از این که چه قابلیت‌هایی دارد، وقـتی که شارژ باتری‌اش به انتها برسد، دیگر هیچ فایـده‌ای نـدارد. اما چقـــــدر عـــــالی می‌شد اگر از این باتری‌ها خلاص می‌شدید و تمام انرژی مورد نیاز وسـیله الکترونیکی‌تـان را از دنیای اطراف تأمین می‌کردید؛ مثلاً سیم شارژر آن را به لباستان می‌زدید!

چند مـــاه پیش، زیهونگ لین وانگ از موسسه فنـــاوری جورجیا در آتلانتـا، پـارچه‌ای سـاخت که از نانوسـیم‌های اکسیدروی بر رشته‌های کلـوار بافته شـده است. هر بـار که این مـاده خم یا مچاله می‌شـود، جریـان الکـتریکی ضـعیفی را تولید می‌کند. وانگ و گـروهش دریافته‌اند که اگر هر پـــارچه‌ای را با نـــواری از این فلز بپوشـــانند، می‌توانند الکتریسـیته حاصل را جمع کنند. با بهره‌گـیری از این فناوری می‌توان انرژی دستگاه‌هایی را که در بدن انسان قرار می‌گیرند، مانند دستگاه تنظیم‌کننده ضـربان قلب، از خود فرد گرفت.

گــروهی به هــدایت دیوید تــرن در داشــگاه اســتنفورد کالیفرنیا هم ژنراتوری ابداع کرده‌اند که از فعالیت قلب، الکتریســیته تولید می‌کند. تولید الکتریســیته توسط این دســـتگاه با جلو و عقب کـــردن یک آهن‌ربـــای ریز در ســیم‌پیچی کوچک صــورت می‌گــیرد. آهن‌ربا در یک لوله سیلیکونی مملو از مایع با دو بالون متصل به هر دو انتها قرار گرفته و کل دستگاه در قلب جـای می‌گـیرد. وقـتی قلب می‌تپد، بالون‌ها یکی پس از دیگری جمع می‌شوند و به مــایع داخل لولــه، نــیرو وارد می‌کنند. نــیروی وارد بر مایع سبب جلو و عقب شدن آهن‌ربا در لوله می‌شود.

اما جــالب‌تر از هر دوی این روش‌هــا، ابتکــار آدام هلر از دانشــگاه تگــزاس در آســتین است. او ســلولی ســوختی ساخته است که می‌تواند در رگ قــرار بگــیرد و از گلــوکز خون به عنوان ســوخت اســتفاده کند و جریــان الکــتریکی تولید کند.

5- جت‌پک

jetpacka

جت‌هــای فــردی جایگــاه ویــژه‌ای در دنیــای ماشــین‌های رؤیایی دارند، چراکه چندین دهه است که مهندسان آن‌ها را می‌ســازند و می‌پرانند و البته در اغلب مــوارد ســقوط می‌کنند!

کمربندهای موشکی، شاید بیش از همه نمونه‌های مشابه در فیلم تاندربال از سری فیلم‌هــای جیمز بانــد، در جشن افتتاحیه المپیک 1984 لوس‌آنجلس و در صفحات مجلات علمی دیده شده است. 40 ســال از پــرواز اولین کمربند

موشکی می‌گذرد، ولی تمـام این ماشـین‌ها یکسـان کـار می‌کنند و متأثر از محدودیت‌های مشابهی هستند.

کمربنـــــــدهای موشـــــــکی با تســـــــریع فرآیند تجزیه پیروکســیدهیدروژن به بخــار و اکســیژن که به ســرعت منبسط می‌شـوند، نـیروی پیشـران مـورد نیـاز را تـأمین می‌کنند. مشـکل این‌جا است که هر یک از این ماشـین‌ها تنها برای 30 ثانیه می‌توانند نیروی پیشران لازم را تولید کنند. با این اوصاف، چه کسی به داشتن چنین وسـیله‌ای رغبت نشان می‌دهد؟

در 1999، شرکتی به نام «میلنیوم‌جت» در سـانتاکلارای کالیفرنیا، یک ماشـین پـرواز فـردی سـاخت که بر آن دو روتور عمودی نصب شده بـود که از یک موتـور پیسـتونی نیرو می‌گرفتند. گرچه این تلاش امیدوارکننده بــود، ولی با ســقوط ماشــین در پــروازی آزمایشــی، این شــرکت عملیات توسعه آن را در سال 2003 موقف کرد.

با وجـــود همه شکست‌هایی که مهندســـان در این زمینه متحمل شـــده‌اند، شـــرکت هواپیماســـازی مـــارتین در کرایست‌چرچ نیوزیلند در تابستان گذشـته، جت پک کـاملاً متفاوتی را پرتاب کرد. نکته جالب در مورد محصـول این شرکت این است که به‌جای یک موتور راکت، از دو موتور توربــوجت نــیرو می‌گــیرد. بنــابراین می‌تــوان آن را به شایستگی یک جت‌پک نامید.

توربوجت‌ها با گردانــدن دو روتــور که به طــور عمــودی نصب شـده‌اند، نـیروی برخاسـتن را تـأمین می‌کنند. این ماشین پرواز از سوخت خـودرو اسـتفاده می‌کند و با یک باک پر، می‌تواند 30 دقیقه در هوا پرواز کند و مسـافت

50 کیلومتری را بپیماید. البته مخترعان با تعبیه یک چتر نجات، فکر روز مبادا را هم کرده‌اند.

تنها نکته منفی این وسیله پرنده فردی، قیمت 100 هزار دلاری آن است. با این پول می‌توان یک خودروی آخرین مدل خرید. با این وجود، شرکت سازنده اعلام کرده که در حال دریافت سفارش‌های متعددی است و ابراز امیدواری کرده که در تابستان یا پاییز آینده، اولین سری از این محصولات را بدست مشتریان برساند. مؤسس این شرکت، گلن مارتین می‌گوید که در ابتدا تصور می‌شد محصولشان صرفاً یک اسباب‌بازی برای بچه پولدارها باشد، ولی در فهرست مشتریان می‌توان افراد نظامی، گروه‌های تجسس و نجات و اقشار دیگر مردم را دید.

4- خودروی دیگر من یک فضاپیما است

spaceshipa

احساسی خیال‌انگیز: تصور کنید فارغ از جاذبه زمین، در کشتی فضایی شخصی‌تان نشسته‌اید و در حال گردش در یک مدار، از مشاهده غروب خورشید لذت می‌برید.

این روزها ایده رفتن به فضا با فضاپیمای اختصاصی، دیگر خنده‌دار نیست. اما بزرگ‌ترین مانع تحقق آن، یافتن راهی مقرون به صرفه برای پرتاب به فضا است. روش متعارف و رایج فعلی، پر کردن یک لوله فلزی از سوخت پرانرژی و ایجاد احتراق در یک انتهای آن است. اما همین روش معمول 100 میلیون دلار به ازای هر پرتاب هزینه دارد.

یک راه برای کاهش این هزینه، به‌کارگیری بال است. نیروی بالابرنده‌ای که بال‌ها تولید می‌کنند، به بالا رفتن کشتی از جو کمک می‌کند. به این ترتیب میزان سوخت مورد نیاز کاهش یافته و وزن کشتی نیز کم می‌شود.

این راهبردی است که توسط دو شرکت خصوصی ویرجین‌گالکتیک و اکس. سی.او. آر.آئرواسپیس برای توسعه دو وسیله مسافرت به فضا، تبیین شده است.

فضاپیمای ویرجین‌گالکتیک، موسوم به Spaceship2 که قرار است عملیات خود را از سال 2010 آغاز کند، تا ارتفاع 15 کیلومتری را با یک هواپیما پرتاب کننده می‌پیماید. در این ارتفاع فضاپیما جدا می‌شود و موتور آن پیشروی در ادامه مسیر را تا فضا به عهده می‌گیرد.

4- تنفس در زیر آب

underwater

حتی با وسایل پیشرفته تنفس غواصان نیز شما فقط تا زمانی قادر به تنفس در زیر آب خواهید بود که منبع هوا اجازه می‌دهد؛ ولی چرا نتوانیم مثل ماهی‌ها با خارج کردن اکسیژن آب اقیانوس، هوای مورد نیاز را تأمین کنیم و برای مدتی طولانی زیر آب به سر ببریم؟

در سال 2002، یک غواص از طریق یک آب‌شش مصنوعی با تنفس از اکسیژن موجود در آب، نیم ساعت را در زیر آب استخر گذراند. این وسیله را شرکت فوجی‌سیستمز در توکیوی ژاپن ساخته بود و برای جداکردن اکسیژن محلول در آب، از فناوری برتر غشاهای سیلیکونی استفاده کرده بود. این غشاها در

برابر گازها نفوذپـــذیر و در برابر مایعـــات نفوذناپذیرند. بدین ترتیب در چـرخه‌ای مشـابه آب‌شش‌های یک مـاهی، اکســیژن محلــول به مجــرای تنفسی وارد می‌شــود و دی‌اکسیدکربن بازدم به آب برگردانده می‌شود.

با این حـــال، ما در آینـــده نزدیک شـــاهد اســـتفاده از آب‌شش‌های مصــنوعی توسط غواصــان نخــواهیم بــود، چراکه آب‌شش‌های فعلی سطح پـایینی از اکسـیژن را به سیسـتم تنفسی فـرد می‌رسـانند که در شـرایط غواصی خطرناک است.

سیستم حیاتی بدن انسان به مقدار زیادی اکسـیژن نیـاز دارد که این مقـدار حـتی در یک لیـتر از آب دریا هم پیـدا نمی‌شــود. بنــابراین غواصی که از آب‌شش‌ها اســتفاده می‌کند باید حجم عظیمی از آب را به آن پمپ کند تا بتواند اکسیژن کافی برای تنفس بدست آورد. بــرای این کار، غـواص باید با خـود بـاتری و وسـایل پمپـاژ آب حمل کند، که این، خود باعث انحراف از هدف اصـلی می‌شـود که همان حمل نکردن مخزن هوا است.

با این همـــــه، نمی‌تـــــوان آب‌شش‌های مصـــــنوعی را بی‌اســتفاده به حســاب آورد. همــان‌طور که روبات‌هــای زیرآبی از سلول‌های سـوختی نـیرو می‌گیرنـد، می‌توانند از آب‌شش‌ها نـیز بـرای تـأمین اکسـیژن مـورد نیازشـان اســتفاده کنند. آن‌ها هم‌چــنین می‌توانند بــرای رهــایی زیردریایی‌ها از دی‌اکسـیدکربن اضـافی و شـاید تقـویت ذخیره اکسیژن به طور هم‌زمان به کار بیایند.

2- ترجمه صوتی هم‌زمان

translatea

در کتاب راهنمایی مسافران به کهکشان، داگلاس آدامز ماهی زرد رنگی را به اسم بابل‌فیش تصویر کرد که وقتی در گوش کسی قرار می‌گرفت، با استفاده از انرژی امواج مغز، فرکانس‌های ذهنی ناخودآگاه و چیزی که یک ماتریس تلپاتیک نامیده می‌شود، به ترجمه هم‌زمان و مکالمه با بیگانگان می‌پرداخت. ولی سربازان آمریکایی مستقر در عراق از وسیله‌ای بهره می‌گیرند که گرچه زرد نیست و در گوش جا نمی‌گیرد، می‌تواند به یک مترجم جهانی تبدیل شود.

این وسیله که ایراک‌کام نام گرفته، توسط شرکت اس.آر.آی در منلوپارک کالیفرنیا ساخته شده و شامل یک لپ‌تاپ مجهز به نرم‌افزار تشخیص گفتار و ترجمه است. وقتی از طریق میکروفون به زبان عربی صحبت می‌شود، پیش از ترجمه آن به زبان انگلیسی، جملات به عربی نگاشته می‌شوند و بعد از پایان صحبت فرد، یک صدای کامپیوتری ترجمه آن را می‌گوید.

البته نمی‌توان از این برنامه‌ها انتظار داشت که تمام مسائل مربوط به زبان‌های بیگانه را حل کند. اگر ایراک‌کام تا کنون کارا بوده، به دلیل تمرکز آن روی 50 هزار لغتی است که سربازان به آن‌ها نیاز دارند، وگرنه هرچه دامنه لغات وسیع‌تر شود، تشخیص معنی دیگر لغات برای برنامه مشکل‌تر خواهد شد.

1- این فیلم بوی خوبی دارد!

smellovision

شمیم یک شام خوشمزه که آب از دهانتان راه می‌اندازد، یا رایحه مست‌کننده عطری خوشبو، و یا بوی باروت در

گـــیرودار نـــبرد، همگی حکـــایت از این دارند که شـــامه، محـــــرک قدرتمنـــــدی است. بنـــــابراین تصـــــور کنید که برنامه‌های تلویزیون یا بازی‌هـای ویـدئویی با رایحه‌شـان همراه شوند.

این ایده اصلی Smell-O-Vision است که به تلویزیون‌ها قابلیت تولید بوهای متناسب با صحنه‌هایی را می‌دهد که نمایش می‌دهند. دانشمندان هنوز به این راز پی نبرده‌اند که چـرا ما می‌تـوانیم مولکول‌هـای معیـنی را جهت درک رایحه‌شـان حس کـنیم، ولی نمی‌تـوانیم بـوی مولکـول جدیـدی را پیش‌گـویی کـنیم و یا مولکـولی جدید با رایحه دلخواهمان تولید کنیم. گرچه smell-o-vision محصـول برخی یافته‌ها است و موانعی چند را پشت سر گذاشـته، ولی هنـــوز هم چگـــونگی فعـــالیت سیســـتم بویـــایی به درستی روشن نشده است.

ولی چطـــور می‌تـــوان به این فنـــاوری دست یـــافت؟ محققـان در شـرکت سـونی جـواب این سـؤال را دارند. آن‌ها معتقدند که باید بیـنی را به کلی فرامـوش کـرد و مســـتقیماً به ســـراغ مغز رفت. ایـــده پشت برنامه این شـــرکت، به‌کـــارگیری علایم فراصـــوتی بـــرای تحریک بخش‌هـــای منتخب مغز است تا بوهـــای مختلف در ذهن بیننـــده و بـــازیکن القا شـــود. متاســـفانه تا امـــروز هیچ نشـانه‌ای از این‌که سـونی در حـال سـاخت سـخت‌افزار مورد نیاز باشد، دیده نشده است

کشف و اختراع که جهان را تغییر دادند

موزهٔ علـوم لنـدن از 10 کشف و اخـتراع مهم که دنیـای علم را تغییر دادنـد، نگهـداری می‌کند. دانسـتن این‌که چه چیزی تا به حال توانسته پیشـرفت و تغیـیری شـگرف در علم به وجـود آورد، بسـیار هیجـان انگـیز است پس این مطلب را از دست ندهید.

10- تلگراف

تلگراف به عنوان اولین وسـیلهٔ ارتبـاطی الکـترونیکی در سال 1837 توسط چارلز واتسون و ویلیام کوک سـاخته شد که از مهمـترین اختراعـات بشر در زمینـهٔ ارتباطـات است. دسـتگاه تلگـراف آن‌ها به عنـوان اولین و کاربردی‌ترین وسیلهٔ ارتباط دوربرد الکـترونیکی شـناخته شـده و ایـدهٔ شـبکه‌های گسـترده از این اخـتراع الهـام گرفته است.

9- فورد مدل T

با دیدن این تیتر و عکس حتمـاً فکر می‌کنید این کمپـانی فورد بـود که اولین اتومبیل را سـاخته؛ اما باید بدانید در واقع مدل T اولین اتوموبیلی بود که به تولید انبوه رسید و این خدمت فورد به جامعهٔ بشری بود: خط تولید.

بله، خط تولید فورد، به عنوان اولین سیستم تولید انبـوه در دنیا، انقلابی در صنعت و اقتصاد ایجاد کـرد که امـروز همـهٔ ما شـاهد آن هسـتیم و باید خط تولید را یکی از مهمترین اتفاقات در قرن گذشته دانست.

8- موتور بخار

توماس نیوکامن در سال 1712 این موتور را اختراع کرد که این عکس مـدلی از این موتـور است که فرانسـیس تامسـون در 1791 در داربی شـایر انگلسـتان سـاخته است. این قـدیمی‌ترین و سـالمترین مـدل از اخـتراع نیوکامن است. در واقع این موتور مشکل بحـران انـرژی این روزگـاو را حل کـرده است و اگر سـاخته نمی‌شد مطمئناً بحران انرژی برای ما مشکلات بسیار زیادتری به وجود می‌آورد.

اگرچه نمی‌تـوان کـاملاً این اخـتراع را به راه حل بحـران انرژی تشبیه کرد، اما استفاده از سوخت‌های فسـیلی تا قبل از این اختراع آقای نیوکامن تقریباً غیر ممکن بود.

7- کامپیوتر پایلوت اِیس

یکی از نخسـتین کامپیوترهـای جهـان. ایـدۀ آقـای جـان وامرسـلِی یعـنی موتـور محاسـبه اتوماتیک (Automatic Computing Engine- ACE)، که وی در سال 1936 داده بـود، بـرای اولین بـار و مـوقفیت آمـیز در دهم مـاه مِی 1950 بر روی کامپیوتری که آلن تورینگ عملیات ساخت آن را انجام داد، آزمایش شد.

این کـامپیوتر در زمـان خـود پیشـرفته‌ترین و سـریعترین کامپیوتر در جهان بود که نمونۀ کوچکتری از مـدل اولیـۀ آلن تورینگ بـود. پـایلوت اِیس هم در لیست مهمـترین اختراعـات بشر اسـت، چـرا که اولین نسل از کامپیوترهایی است که امروزه ما را احاطه کرده‌اند.

6- لوکوموتیو

در سال 1829 رابرت استفان سان لوکوموتیو بخارش را (که اول آن را راکت استفان سان نامیده بود)، برای اولین بار در نیوکاسل انگلستان آزمایش کرد و برای اولین بار بالاترین سرعت در یک وسیلهٔ نقلیه که نیروی محرکه‌اش را به همراه دارد، ثبت کرد.

شاید خود استفان سان هم فکر نمی‌کرد این وسیله تا 150 سال بعد از آن سال هم در سطح جهان برای حمل و نقل مورد استفاده قرار بگیرد، اما هم‌چنان از لوکوموتیو برای حمل و نقل استفاده می‌شود با این تفاوت که این وسیله بسیار پیشرفت کرده است.

5- موتور موشک V2

موشک V2 که وارنر وان بارون در سال 1942 آن را ساخت در واقع اولین موشک دور برد بود که انقلابی در تکنولوژی موتور موشک به وجود آورد.

اگرچه این موشک متأسفانه در جنگ جهانی دوم تلفات بسیاری به بار آورد و بعداً هم راه را برای ساخت موشک‌های بالستیک باز کرد، اما یادمان باشد همین آقای وان بارون با ایده موتور موشکش آپولو 11 را به ماه رساند و موتور موشک او هم‌چنان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

4- سفینه آپولو 10

آپولو 10 چهل سال پیش به عنوان یک نمونه آزمایشی برای اولین بار با 3 سرنشین به سمت ماه سفر کرد و با این‌که موفقیت آمیز نبود راه را برای آپولو 11 باز کرد و آپولو 11 توانست به ماه برسد. آپولو 10 (به عنوان

اولین سـفینه‌ای که توانست از جو خـارج شـود) راه را برای ما باز کرد، تا با عظمت دنیای بی‌انتها آشنا شویم.

4- رشته‌های مارپیچ DNA

اولین بار DNA توسط آقایان کریک و واتسـون در سـال 1953 مورد توجه قرار گرفت. آن‌ها حین آزمایشات خود روی ژن‌هـای انسـانی با یک سـاختار از مـوادی که مولکولهای این ژن‌ها را تشکیل می‌دهند روبـرو شـدند و با شـکافتن آن‌ها راز نظم حـاکم بر سـلولهای بـدن را کشف کردند.

DNA، امـروزه موضـوع مهمی در علم، صـنعت و حـتی مسائل امنیتی محسـوب می‌شـود و هنـوز هم مطالعـات زیادی در سطح جهان روی آن انجام می‌شود.

2- پنی سیلین

پنی سـیلین، اولین آنـتی بیوتیک کشف شـده در دنیا بـود که الکساندر فلمینگ در سال 1928 آن را ازهاگهای جمع شـدهٔ قـارچ (یا همـان کپک) کشف کـرد. اما تقریبـاً تا اواسط دهه 1940 که بر روی بیماران آزمایش نشده بود کسی نمی‌دانست پنیسـیلین بهـترین دارو بـرای بیماری‌های عفونی است.

با کشف پنی سـیلین میلیون‌ها بیمـار و مجـروح جنگی از مـرگ حتمی نجـات پیـدا کردند و از آن موقع به بعد پنیسـیلین به عنـوان اولین و عمـومی‌ترین دارو بـرای بیماریهای باکتریایی و عفونی تجویز و مصرف شد و بعد از آن بقیه آنتی بیوتیک‌ها وارد دنیای پزشکی شدند.

1- اشعه ایکس

برای اولین بار فیزیکدان آلمانی، ویلیام رونتگن در سال 1895 امواج ایکس را کشف کرد که امروزه بیشتر برای عکسبرداری از اعضای داخلی بدن استفاده می‌شود. فکرش را بکنید که اگر اشعه ایکس کشف نشده و اینطور به خدمت بشریت در نیامده بود باید برای تعیین محل دقیق شکستگی چه می‌کردند!!؟

این اختراعات و اکتشافات مهمترین اکتشافاتی بودند که به واقع دنیا را متحول کردند و علاوه بر کمک به بشریت، راه را برای پیشرفتهای بعدی هموار کردند. اگر گذارتان به لندن افتاد و یا در آن‌جا هستید حتماً از این افتخارات بشری در موزهٔ علوم لندن بازدید کنید.

مکان احتمالی سکونت فضایی‌ها

تلاش برای یافتن حیات هوشمند و به طـور کلی هر نـوع حیاتی فراتر از کره زمین، دهه‌هـای متمـادی است که به مهم‌ترین پروژه دانشمندان در عرصه اکتشافات فضـایی مبدل شده است و هر کاوشگری که راهی فضا می‌شود، در راس مـاموریت خـود باید به دنبـال نشـانه‌های حیـات بگردد. حاصل مطالعات چندین سـاله دانشـمندان به ارائه فهرسـتی از مکان‌هـایی انجامیـده که احتمـال حضـور فضایی‌ها در آن‌ها بسیار بالاست. وب سایت دیسـکاوری در گزارشی به معـرفی 10 مکـان احتمـالی سـکونت فضایی‌ها پرداخته است.

10- شهاب‌سنگ‌ها

تـاکنون بـالغ بر 22 هـزار نمونه شهاب‌سـنگ روی کـره زمین یافت شده که بسیاری از آن‌ها حاوی ترکیبـات آلی و طـبیعی بـوده است. در سـال 1996، گـروهی از دانشـمندان به شـواهد قـوی از وجـود میکروفسـیل‌هایی روی یک شهاب‌سـنگ مـریخی که در قطب جنـوب یـافت شده بـود، دست یافتند. این کشف نشـان داد که بـالغ بر 3.6 میلیارد سال قبل، حیات در سیاره سرخ وجود داشته است. این یافته هم‌چـنین تئـوری انتقـال حیـات از سیاره‌های دیگر به زمین را تقویت می‌کند.

9- مریخ

سیاره سـرخ مـدت‌های مدیـدی هـدف اصـلی شـکارچیان حیـات فضـایی بـوده است و شـواهد به دست آمـده نـیز حـاکی از گذشـته گرم‌تر و مرطـوب‌تر مـریخ، وجـود

بسترهای خشک شده رودخانه‌ها، آثار یخ‌های قطبی، آتشفشان‌ها و مواد معدنی که تنها در حضور آب شکل می‌گیرند، است. در سال 2008 کاوشگر «فینیکس» تصاویری از قطعات یخ در لایه‌های زیرین خاک مریخ ثبت و به زمین ارسال کرد. همین اواخر نیز دانشمندان ناسا موفق به ردیابی متان در اتمسفر مریخ شدند که نشان می‌دهد این سیاره هنوز زنده است. با وجود این‌که هنوز حیاتی در مریخ پیدا نشده اما محققان معتقدند موجودات روی این سیاره در جایی پنهانند.

8- یوروپا

به گفته دانشمندان، این قمر سیاره مشتری تنها محل سکونت میکروارگانیسم ساده نیست بلکه انواع حیات پیچیده را نیز در خود جای داده است. محققان معتقدند یک اقیانوس در اعماق سطح یوروپا نهفته است که حتی حاوی اکسیژن نیز می‌باشد.

7- کالیستو

دانشمندان ناسا کالیستو را یک قمر مرده و کسل کننده می‌دانستند تا این‌که احتمال وجود یک اقیانوس نمک در اعماق آن را کشف کردند. سفینه «گالیلئو» ناسا در عبور از کنار این دومین قمر بزرگ سیاره مشتری متوجه شد که میدان مغناطیسی آن متغیر است. این سفینه هم‌چنین دریافت که یک سیارک با این قمر برخورد کرده و با وجود این‌که چنین برخوردی باید امواج شوک در سرتاسر بدنه این سیاره ایجاد می‌کرده است اما هیچ اثری از چنین امواجی وجود ندارد در نتیجه محققان به این احتمال رسیدند که یک اقیانوس آبی

جلــوی تبعــات این برخــورد را گرفته و این اقیــانوس گونه‌هایی از حیات پیچیده را در خود جای داده است.

6- تیتان

دانشــمندان با بررسی دقیق‌تر این قمر زحل به شــواهد بسیاری مبـنی بر احتمـال وجـود حیـات دست یافته‌اند به جز این‌که دمای سطح تیتان منفی 300 درجه فار نهایت است. با وجود این‌که تیتـان فاقد نـور خورشـید است اما کاوشگر «هیوجنز» ناسا در سال 2005 موفق به ردیابی متان مایع روی سطح این مینی سیاره شد. در می2010 دو تیم از دانشمندان اعلام کردند که مدارگرد «کاسینی» نشان می‌دهد که تیتان ترکیبـات شـیمیایی نامتعـارفی از هیــدروژن و اکســیژن را در خــود جــای داده و این بــدان معناست که اگر حیـــات روی این قمر یـــافت شـــود، با ساختاری کاملا متفاوت از حیات روی زمین خواهد بود و در بر گیرنده موجوداتی عجیب بدون کوچک‌ترین شباهتی با موجودات زمینی است.

5- انسلادوس

در سال 2005 مدار گـرد «کاسـینی» در هنگـام عبـور از کنــار این قمر زحل که در حــال فــوران یخ و گــاز بــود، موفق به ردیـابی کـربن، هیـدروژن، نیـتروژن و اکسـیژن شد، همه عناصر کلیدی برای حضور ارگانیسم زنده. نکته جالب توجه دیگر آن است که دما و جـرم این سـیاره نـیز حــاکی از وجــود ذخــایر آب در اعمــاق آن است. بــرخی اشکال حیات یافت شـده در منافذ و حفره‌هـای حـرارتی زیردریایی در کره زمین و هم‌چنین یخ‌های قطـبی یعـنی در مکان‌هایی که نور خورشید نمی‌رسد، دانشمندان را به

این باور رسانده است که میکروب‌های مشابه می‌تواند در قمر «انسلادوس» نیز وجود داشته باشد.

4- سیاره‌های خارج از منظومه شمسی

برخی برآوردها حاکی از آن است که کهکشان راه شیری به تنهایی 400 میلیارد ستاره و بی‌شمار سیاره خارج از منظومه شمسی را در خود جای داده و این فقط آمارهای درون کهکشان ماست و بنابراین میلیاردها اجرام قابل سکونت می‌تواند وجود داشته باشد. هر سال ده‌ها سیاره خارج از منظومه شمسی که دور ستاره دیگری غیر از خورشید ما می‌چرخند، کشف می‌شود که هر یک حاوی ترکیبات آلی و طبیعی است و این‌ها همه تنها قطره‌ای از یک دریاست.

4- سحابی «اوریون»

یک مجموعه ستاره‌ای در راه شیری به تازگی به عنوان یک معدن طلا برای یافتن حیات مورد بررسی قرار گرفت. در می2010، تلسکوپ اروپایی «هرشل» اعلام کرد که در سحابی «اوریون» واقع در فاصله 1500 سال نوری از زمین در جنوب کمربند «اوریون» نشانه‌هایی از وجود مواد شیمیایی طبیعی که ایجاد حیات را امکان‌پذیر می‌کند، یافت شده است. اخترشناسان با بررسی دقیق‌تر داده‌های جمع‌آوری شده موفق به ردیابی مولکول‌های آب، منوکسیدکربن، فرمالدئید، متانول، دی‌متیل اتر، هیدروژن سیانید، اکسیدسولفور و دی اکسید سولفور شدند.

2- ستارگان قرمز غول‌پیکر در حال مرگ

در سال 2005 یک تیم بین‌المللی از ستاره‌شناسان دریافتند که ستاره‌های غول‌پیکر در حال مردن می‌توانند سیاره‌های یخی را دوباره زنده کنند و این تولد مجدد می‌تواند به شکل‌گیری بسترهای تازه‌ای از حیات منجر شود. فکر می‌کنید چرا کره زمین برای میزبانی حیات ایده آل است، جواب کوتاه این پرسش موقعیت مکانی خاص آن است. در واقع ما در فاصله‌ای بسیار مناسب نسبت به ستاره‌مان قرار گرفته‌ایم که سیاره‌مان را قابل سکونت کرده است. اگر فاصله ما نزدیک‌تر از این بود، تمامی آب زمین بخار می‌شد و اگر بیشتر بود، به یک سیاره یخی مبدل می‌شدیم.

دقیقا پیش از آن‌که یک ستاره بمیرد، منفجر و وارد مرحله غول قرمز رنگ می‌شود بدین شکل که به سرعت از نظر سایز و درخشندگی شروع به متورم شدن می‌کند و در این حالت پرتوهای خورشیدی گرم‌کننده سیارات را تا شعاع بسیار دور به اطراف پرتاب می‌کند. حال اگر این پرتوها به یک قمر پیش‌تر منجمد یا یک سیاره خارج از منظومه شمسی برسد، لایه‌های یخی این اجرام سیاره‌ای ذوب می‌شود و به حالت مایع در می‌آید و زمینه شکل‌گیری حیات درون یک اقیانوس جاری فراهم می‌شود.

1- بخش‌های کشف نشده جهان

عالم فضایی بی‌نهایت وسیع مملو از سیاره‌ها، ستاره‌ها، منظومه‌ها، سحابی‌ها، گاز و گرد و غبار است و برای بشر اکتشاف تمام آن امری غیرممکن است و بنابراین حیات می‌تواند در آن سوی جهان وجود داشته باشد جایی که ما توان یافتن آن را نداریم. ضمن این‌که حیات

در سیاره‌های دیگر ممکن است لزوما مشابه حیات در کره زمین نباشد. همه آن‌چه که ما درباره حیات می‌دانیم، آن است که باید از اسیدهای آمینه DNA تشکیل شده باشد و برای بقا نیز نیازمند آب است اما استفان‌هاوکینگ، مشهورترین اخترفیزیکدان جهان معتقد است حیات می‌تواند به شیوه‌ای غیرقابل تصور برای ما در سیاره‌های دیگر وجود داشته باشد، حیاتی که مبتنی بر کربن نباشد. بدین شکل ممکن است بیگانگان فضایی در مقابل دیدگانمان باشند اما ما به دلیل استفاده از عینک‌های زمینی، قادر به دیدن آن‌ها نیستیم. در هر حال، تلاش برای یافتن حیات فضایی هم‌چنان ادامه دارد و بیایید امیدوار باشیم که فضایی‌ها در صورت مواجهه با ما، رفتاری دوستانه داشته باشند.

پدیده ناشناخته در علم

پیام‌هایی از موجـودات فضـایی، آب شـفابخش و انـرژی لایتنـاهی. چـنین پدیـده‌هایی اگرچه زمـانی افسـانه‌ای، ناشـناخته و غیرقابل بـاور به نظر می‌رسـیدند، اما اینک همگی به واقعیت‌های علمی بدل شده‌اند، پدیـده‌هایی که تبـیین هریک چالشی اساسی بـرای علم مـدرن امـروز محسوب می‌شود.

وجـود چـنین چالش‌هـایی گـواه آن است که جهـانی که انسان با آن روبه رو است، هنوز هم‌چنـان در پـرده‌ای از اسـرار و ناشـناختگی پوشـیده است. آری، آخـرین پیشـرفت‌های علمی حـاکی از آن است که جهـان بسـیار ناشـناخته‌تر و اسـرارآمیزتر از آن است که تـاکنون می‌پنداشـتیم. شـاید پنـدارها و تصـورهای ما از جهـان فاصله بسیاری با حقیقت جهان داشته باشد و شـاید این فاصله هیچ‌گاه پر نشود.

پدیده ناشناخته

14- اثر پلاسبو

برای نشـان دادن این اثر به یک نفر داوطلب نیـاز است. آزمایش به این ترتیب انجام می‌شـود که به مـدت چنـدین روز و در هر روز چنـدین مرتبه توسط عـاملی، دردی در بـدن شـخص داوطلب ایجـاد می‌شـود. در هر بـار، درد با اسـتفاده از مـرفین از بین می‌رود. آزمـایش به همین ترتیب تا روز آخر ادامه می‌یابد. در روز آخر، بدون اطلاع شـخص داوطلب به جـای مـرفین از محلـول آب نمک (سـالین) اسـتفاده می‌شـود. حـدس بزنید چه اتفـاقی

می‌افتد؟ در کمال شگفتی، سالین درد را از بین می‌برد. این اثر شگفت انگیز، اثر پلاسبو نام گرفته است.

«فابریتزیو بندتی» از دانشگاه تورین ایتالیا، آخرین مرحله از آزمایش پلاسبو را تغییر داد. او در آخرین مرحله آزمایش (که از آب نمک به جای مرفین استفاده می‌شود) بدون اطلاع شخص داوطلب، ماده‌ای به نام نالوکسان را نیز به محلول سالین اضافه نمود. (نالوکسان دارویی است که تاثیرات مرفین را خنثی می‌کند) آزمایش نتیجه‌ای کاملاً غیر قابل انتظار داشت. در این حالت، سالین دیگر درد را از بین نمی‌برد. اما چگونه می‌توان پدیده عجیب پلاسبو را توضیح داد؟ اکنون چندین دهه است که پزشکان این اثر را که حاکی از تأثیر ذهن انسان بر روی جسم او است، می‌شناسند. نتایج جدید حاصل از افزودن نالاکزون به آزمایش پلاسبو نیز به خوبی نشان می‌دهد که ذهن می‌تواند اثری معادل فرآیندهای بیوشیمیایی در بدن داشته باشد.

بندتی در آزمایش دیگری نشان داد که طی آزمایش پلاسبو حتی می‌توان رعشه عضلانی را در بیماران مبتلا به پارکینسون کاهش داد. (و به یاد داشته باشید که این کار، تنها با استفاده از محلول آب نمک انجام می‌شود!) او در مورد نتایج این آزمایشات می‌گوید: «یک چیز مسلم است و آن این است که ذهن بر روی سیستم بیوشیمیایی بدن تأثیر می‌گذارد.» اما مسئله اساسی آن است که اکنون هیچ توضیح علمی برای تبیین چگونگی تأثیر متقابل ذهن و جسم وجود ندارد.

12- مسئله افق کیهانی

جهـان ما در مقیـاس کیهـانی به طـرز شـگفت انگـیزی یکنـواخت به نظر می‌رسد. اگر از یک سـوی جهـان قابل مشـاهده تا سـوی دیگر آن نظر افکـنیم، خـواهیم دید که تابش ریزموج پس زمینه کیهانی که تمـامی کیهـان را پر کرده است، در سرتاسر جهان دمایی یکسان دارد. ممکن است این مسئله در نگـاه اول، چنـدان عجیب و غـریب به نظر نرسد اما به یـاد داشـته باشـیم که دو سـوی کیهـان قابل مشاهده، 28 میلیارد سال نوری با همدیگر فاصـله دارند و این در حـــالی است که از عمر جهـــان ما تنها 14 میلیارد سال می‌گذرد.

از آن‌جایی که هیچ چیز نمی‌تواند سریع‌تر از نـور حـرکت کند پس برای تابش گرمایی هیچ راهی وجـود نداشـته که در این مـــدت کوتـــاه، از یک افق کیهـــانی به افق دیگر رسیده و نقاط گرم‌تر و سردتر را متعادل کـرده و تعـادل گرمایی موجود در کیهان را که امروزه مشاهده می‌شـود ایجاد نماید.

این مســـئله افق کیهـــانی دردسر بـــزرگی بـــرای کیهان‌شناسان محسـوب می‌شـود، آن‌چنـان دردسـری که در بعضی موارد بـرای رهـایی از آن، دست به دامـان راه حل‌هـای نه چنـدان معقـولی نظـیر مـدل تـورم کیهـانی شده‌اند. (و اصـطلاحاً خـود را از چاله به چـاه انداخته‌اند) در مـدل تـورمی چـنین فـرض می‌شـود که کل جهـان در اولین لحظـات پس از پیـدایش خـود دچـار یک انبسـاط ناگهانی فوق العاده عظیم شده است، به طـوری که تنها ظـرف 33-10 ثانیـه، 1050 برابر شـده است! هرچند با چنین فرضی می‌تـوان مسـئله افق کیهـانی را حل شـده پنداشـــت، اما همـــان طـــور که «مـــارتین ریس»،

اخترفیزیکدان مشهور دانشگاه کمبریج می‌گوید: «مشکل اصـــــلی این‌جاست که هیچ کس نمی‌داند چه عـــــاملی می‌توانسته این انبساط ناگهانی (تورمی) را ایجاد کــرده باشد.»

بنابراین در عمل، نظریه تورمی یکی از مسائل جهــان را حل می‌کند اما مسـئله دیگـری به جـای آن ایجـاد می‌کند. فرض دیگری که می‌تواند مسئله افق کیهانی را حل کند، فرض متغیر بودن سرعت نور اسـت، اما بـاز هم چـرایی این تغیـــــــیر، بی‌پاسخ می‌ماند. خلاصه این‌که باید گفت یکنواخــتی تــابش ریز مــوج پس زمینه کیهــانی، علــتی ناشناخته دارد.

11- پرتوهای کیهانی با انرژی فوق العاده زیاد

بیش از یک دهه است که فیزیکدان‌ها پرتوهای کیهانی‌ای را مشاهده کرده‌اند که براساس نظریه‌هـای موجـود نباید وجـود داشـته باشـند! پرتوهـای کیهـانی ذراتی زیر اتمی هسـتند که با سـرعتی نزدیک به سـرعت نـور در گسـتره کیهــان در حرکتند. این ذرات عمومــاً پروتــون هســتند، هرچند که هسته‌های اتمی سـنگین نـیز در میـان آن‌ها به چشم می‌خورد. دانشمندان بر این باورند که منبع بــرخی از این پرتوها احتمــالاً انفجارهــای عظیم ابر نواخــتری اسـت، اما چگـونگی ایجـاد پرانرژی‌تـرین این پرتوها -که پرانرژی‌تـــرین ذراتی هســـتند که در جهـــان مشـــاهده شــده‌اند- هنــوز بــرای بشر ناشــناخته است. براســاس نظریه‌های پذیرفته شده در فیزیک، این پرتوهای کیهانی تنها می‌توانند از منبعی در درون کهکشان ما ایجاد شــده باشـند و نه خـارج از آن. اما اخترشناسـان هیچ منبعی را در درون کهکشــان پیــدا نکرده‌اند که بتواند چــنین ذرات

پرانــرژی‌ای ایجــاد کند. پس این ذرات پرانــرژی از کجا آمده‌اند؟

10- نتایج آزمایشات هومیوپاتی

مادلین انیس، دانشمند داروشناس دانشگاه کوئینز ایرلند از مخالفــان سرســخت هومیوپــاتی بــود. در هومیوپــاتی گفته می‌شود که اگر یک ماده دارویی را در آب حل کرده و فرآیند انحلال را آن قدر ادامه دهیم که به لحاظ آماری حتی یک مولکول از مــاده مزبــور نــیز در حجم مــورد نظر بــاقی نمانــد، اثر دارویی این آب (که از نظر علم شــیمی عملاً با آب خالص تفاوتی ندارد) هم‌چنان حفظ می‌شود. اما مخالفت «انیس» با هومیوپاتی هم‌چنــان ادامه داشت تا زمانی که تصمیم گــرفت عملاً دست به کــار شــده و با انجــام آزمایشی علمی، یک بــار بــرای همیشه پــوچ بــودن هومیوپاتی را نشان دهد.

او در مقاله‌ای که اخیراً منتشر کــرده آزمایش‌هــای گــروه خود را در مورد تاثیرهای محلول فوق خــالص هیســتامین روی گلبول‌هــای ســفید خــون که در بــروز التهــاب مــؤثر بودند توضـــــیح می‌دهد. آزمـــــایش «انیس» در چهـــــار آزمایشــگاه علمی دیگر نــیز عینــاً تکــرار شد و با کمــال شــگفتی مشــخص شــده است محلول‌هــای -هومیوپاتیک هیستامین- آنقدر رقیق شــده‌اند که احتمــال وجــود حــتی یک مولکول هیستامین نیز در حجم معینی از آن‌ها وجــود نــدارد، دقیقــاً همانند هیســتامین عمل می‌کنند. «انیس» در انتهای مقاله خود چنین می‌نویسد: «از آن‌جایی که ما از توضیح این پدیــده عجیب و غــریب عــاجز بــودیم، نتیجه آزمایش‌های خود را منتشر کردیم تا بدین وسیله دیگــران نیز به تحقیق بیشتر در مورد این مسئله تشویق شــوند.»

و ادامه می‌دهد: «اگر آن‌چه اتفاق افتاده واقعیت داشته باشد، تاثیرات ژرفی بر علم خواهد گذاشت و در آن صورت ناگزیر خواهیم بود در بنیادهای تمامی فیزیک و شیمی تجدید نظر کنیم.»

9- ماده تاریک

اگر کامل ترین‌شناختی را که اکنون نسبت به نیروی گرانش داریم، برای تبیین چگونگی چرخش کهکشان‌ها به کار بگیریم با مسئله عجیبی مواجه خواهیم شد: کهکشان‌ها با چنان سرعتی در حال چرخشند که باید تاکنون مضمحل می‌شدند. به عبارت دیگر، در کهکشان‌ها آنقدر جرم وجود ندارد که آن‌ها را با سرعتی که اکنون مشاهده می‌کنیم به چرخش درآورد. ورا روبین اخترشناس موسسه کارنگی واشینگتن، اولین کسی بود که در دهه 1970 به این مسئله عجیب و ناشناخته پی برد. بهترین عکس العمل فیزیکدان‌ها برای حل این مسئله آن بود که فرض کنند ماده بیشتری در فضای درون کهکشان‌ها وجود دارد؛ ماده‌ای که برای ما غیر قابل مشاهده است.

اما مشکل اساسی در این‌جا است که تاکنون هیچ کس نتوانسته در مورد چیستی این «ماده تاریک» توضیح قابل قبولی ارائه دهد. در واقع باید گفت که مسئله «ماده تاریک» شکافی اساسی در دانش امروز بشر ایجاد کرده است. مشاهدات اخترشناسی حاکی از آن است که ماده تاریک باید حدود 90 درصد کل جرم جهان را تشکیل دهد و این مسئله وحشتناکی است که ما از ماهیت این 90 درصد جرم جهان هیچ چیز ندانیم.

8- متان مریخی

در سال 1976 کاوشگر وایکینگ روی مریخ موادی را با کربن 14 نشانه گذاری کرد. این مواد گاز متان منتشر می‌کردند. تحقیقاتی که به موازات این کشف انجام شد حضور میکروارگانیسم‌ها را تائید کرد. اکنون تازه‌ترین تحقیقات دانشگاه کالیفرنیا یک ریتم شبانه روزی را در سطح سیاره سرخ نشان می‌دهد که در این ریتم فعالیتهای بیوشیمیایی دیده می‌شود. ریتم‌های شبانه روزی می‌توانند به معنی آغاز زندگی باشد.

7- تترا نوترون‌ها

اصل طرد پائولی یک اصل در مکانیک کوانتوم است. این اصل بسیار مهم بیان می‌کند که در یک سیستم کوانتومی، دو یا چند فرمیون همسان (مثلاً دو الکترون) نمی‌توانند همزمان حالت کوانتومی یکسانی داشته باشند. این اصل را ولفگانگ پائولی فیزیکدان اتریشی در 1925 بیان کرد. براساس اصل طرد پائولی، دو نوترون در یک سیستم یکسان با خاصیت همسان نمی‌توانند یک خاصیت کوانتومی داشته باشند. اما آزمایشی که در فرانسه انجام شد توانست چهار نوترون را در این موقعیت ممنوعه شناسایی کند. به این ترتیب دانشمندان در مورد این اصل دچار سردرگمی شدند.

6- مسیر عجیب و غریب کاوشگر پایونیر

این داستان واقعی مربوط به دو سفینه فضایی است. کاوشگر اول یعنی پایونیر 10 در 1972 و دیگری یعنی پایونیر 11 یک سال بعد از آن به فضا پرتاب شد. هر دوی این کاوشگرها طی این مدت (بیش از 30 سال) در

حـال دور شـدن از سـیاره ما و عبـور از نـواحی کـاوش نشده منظومه شمسی بودند. اما مسئله عجیب در مـورد آن‌ها مسیری است که تاکنون در اعماق فضا پیموده‌اند.

انـدازه گیری‌ها نشـان می‌دهد که نـیرویی ناشـناخته در اعماق فضا سبب شـتاب گـرفتن و افـزایش سـرعت این کاوشـگرها شـده است. هرچند مـیزان این شـتاب انـدک است (حدود یک نانومتر بر مجـذور ثانیه یا معـادل یک ده میلیـاردیم شـتاب گـرانش زمین) اما همین شـتاب انـدک تـاکنون مـوجب تغیـیر مسـیر پـایونیر 10 به انـدازه 400 هزار کیلومتر نسـبت به مسـیر پیش بیـنی شـده گردیـده است. در مورد پایونیر 11 هرچند که ارتباط مرکز کنترل ناسا با این کاوشـگر در سـال 1995 قطع شد اما تا آن زمان، میزان تغیـیر مسـیر آن از مسـیر پیش بیـنی شـده دقیقاً مشابه پایونیر 10 بوده است. اما چه اتفاقی برای این دو سفینه در اعماق فضا افتاده است؟

هیچ کس پاسخ این پرسش را نمی‌داند. تـاکنون چنـدین فرضـیه نظـیر وجـود خطـای نـرم افـزاری، تـأثیر بـاد خورشیدی و هم‌چـنین وجـود نشـتی در منبع سـوخت این کاوشگرها مطرح شده‌اند، اما بررسی‌های بیشتر تمـامی این فرضـیه‌ها را رد کـرده است. بنـابراین ممکن است عامل این نیرو، نوعی تـأثیر گرانشی باشد که بـرای بشر کاملاً ناشـناخته است. در واقع بـرخی از فیزیکـدان‌ها که از توضیح این پدیده اسرارآمیز درمانده شـده‌اند، آن را با بـرخی پدیـده‌های غیرقابل توضـیح دیگر (نظـیر انـرژی تاریک و یا متغیر بودن ثابت‌هـای بنیـادین فیزیک) مرتبط می‌دانند. به هر حـال دانشـمندان بـرای بررسی دقیق‌تر این مسئله نیازمند ارسـال کاوشـگر جدیـدی به مرزهـای

منظومه شمسی هستند تا به طور ویژه به بررسی تاثیرهای ناشناخته و غیرعادی گرانش در آن منطقه بپردازند. بنابر نظر برخی فیزیکدان‌ها، چنین بررسی‌هایی ممکن است به نگرشی کاملاً جدید در فیزیک منجر شود.

5- انرژی تاریک

این مسئله یکی از مشهورترین و چالش برانگیزترین مسائل در حوزه فیزیک است. تا سال 1998 تمامی دانشمندان بر این باور بودند که سرعت انبساط جهان در حال کاهش است اما در آن سال اخترشناسان با کمال شگفتی کشف کردند که برعکس، انبساط جهان در حال شتاب گرفتن است. کاترین فریز، کیهان‌شناس دانشگاه می‌شیگان در این باره می‌گوید: «نظریه پردازان که هنوز از این اکتشاف شگفت انگیز بهت زده هستند، از آن زمان تاکنون برای ارائه توضیحی قابل قبول برای تبیین این پدیده اسرارآمیز دست و پا می‌زنند. ما امیدواریم که مشاهده‌های آینده در مورد ابر نواخترها، خوشه‌های کهکشانی و غیره سرنخ‌های جدیدی را به ما ارائه دهند.»

یک احتمال آن است که ویژگی خاصی از خلأ که اختر فیزیکدان‌ها آن را انرژی تاریک نامیده‌اند، عامل شتاب گرفتن انبساط جهان باشد. احتمال دیگر آن است که لازم باشد نظریه نسبیت عام اینشتین را در مقیاس‌های کیهان‌شناختی اصلاح کنیم. به هر حال این مسئله یکی از بزرگ‌ترین پرسش‌های بی‌پاسخ برای بشر امروز است.

4- دهمین سیاره یا سیاره ایکس

نپتون بر اساس محاسبات ریاضیدانانی به نام‌های جان کاچ آدامز و اوربین لوویه کشف شده بود تا توضیحی بر اختلافات موجود میان مدار محاسبه شده و رصد شده سیارات اورانوس، زهره و مشتری باشد. پس از کشف نپتون، هنوز هم اختلاف نورهایی در مدار این سیارات دیده می‌شد. دامنه این اختلافات نوری حتی به مدار نپتون نیز رسیده بود. این اطلاعات و ابهامات موجود اخترشناسان را به این فرضیه سوق داد که احتمالاً باز هم سیاره دیگری این بار ماورای سیاره تازه کشف شده نپتون وجود دارد. دو دانشمند به نامهای ویلیام پیکرینگ و پرسیوال لاول، هر یک مستقل از دیگری، جرم و مسیر این سیاره فرضی را محاسبه کردند که لاول پیشاپیش آن را «سیاره ایکس» نامیده بود.

کاوش‌های تصویری که بر مبنای این محاسبات انجام گرفته بودند، تا مدت‌ها بی‌ثمر ماندند، سرانجام اخترشناسی به نام کلاید تامبا شیئی را که این همه چشم به انتظارش بودند در منهای 6 درجه از موقعیت پیش بینی شده، شناسایی کرد. این سیاره جدید، نام پلوتو را به خود گرفت. اما طولی نکشید که مشخصات آن (قطر ظاهری کم و درخشش آن‌که بسیار کمتر از پیش بینی‌ها بود) این تردید را بوجود آورد که جرم پلوتو بسیار کمتر از آن مقدار است که بتواند اختلالی ویژه در حرکات اورانوس و نپتون بوجود بیاورد.

4- سیگنال فضایی ناشناخته

جـری امـان از دانشـگاه ایـالتی اوهـایو در 15 آگوست 1977 این سـیگنال اسـرارآمیز را با اسـتفاده از رادیوتلسکوپ بیگ ایر (به معنای گوش بـزرگ) ثبت کـرد. طول زمانی این سیگنال 37 ثانیه بود.

امروزه پس از گذشت 28 سـال هنـوز هیچ کس منبع آن سـیگنال ناشـناخته را که از اعمـاق فضا منتشر می‌شد نمی‌داند. «امـان» می‌گوید: «هنـوز هم در پی توضـیح قابل قبولی در مورد منبع آن سیگنال عجیب هستم.»

این سـیگنال که از سـوی منبعی در صـورت فلکی قـوس منتشر می‌شد، محدوده فرکانسی باریکی حـول و حـوش 1420 مگـاهرتز داشت. این فرکـانس در محـدوده‌ای از فرکانس‌ها واقع است که براسـاس توافق‌هـای بین المللی برای استفاده‌های مخابراتی ممنوع بـوده و از آن استفاده نمی‌شـود و همین امـر، احتمـال این‌که سـیگنال ثبت شده، حاصل از تداخل امواج مخابراتی زمیـنی باشد را عملاً منتفی می‌کند، اما منابع نجـومی دیگـری نـیز که به طور طبیعی تابش می‌کنند، عموماً گسـتره فرکانسی بسـیار بـالاتری دارند. پس منشـاء این سـیگنال فضـایی اسرارآمیز چه بـوده اسـت؟ آیا ممکن است این سـیگنال، توسط یک تمـدن فرازمیـنی بسـیار پیشـرفته و از طریق یک آنتن فرستنده فوق العاده بزرگ و قدرتمند فرسـتاده شده باشد؟

2- ثابت‌های متغیر فیزیک

در سـال، 1997 اخترشناسی به نـام «جـان وب» با همکـاری گـروهش از دانشـگاه نیوسـاوت ولز اسـترالیا، نوری را که از اختروش‌هـای دوردست به زمین می‌رسـد،

تجزیه و تحلیل کـرد. نـور این اختروش‌ها طی سـفر 12 میلیـارد سـال نـوری تا زمین از میـان ابرهـای میـان ستاره‌ای حاوی عنصرهای فلزی نظیر آهن، نیکل و کـرم عبور می‌کنند. وِب دریـافت که انـرژی فوتون‌هـای جـذب شده از نـور اختروش‌ها توسط اتم‌هـای فلـزی مزبـور با آن‌چه مورد انتظار است، تفاوت دارد.

اگر چنانچه مشاهده‌های انجام شده صحت داشـته باشـد، تنها توضیح قابل قبـول بـرای این پدیـده عجیب آن است که باید ثـابت آلفا (که یکی از ثابت‌هـای بنیـادین فیزیک محسـوب می‌شـود) در زمـانی که نـور اخـتروش در حـال عبـور از میـان ابرهـای میـان سـتاره‌ای بـوده، مقـداری متفاوت از مقدار فعلی داشـته باشد. اما این امـر، خـود، تحولی اساسی در علم فیزیک محسوب می‌شود، چـرا که آلفا ضـریب ثـابت فـوق العـاده مهمی است که چگـونگی بـرهم کنش نـور با مـاده را تعـیین می‌کند. علاوه بر آن، این کمیت براساس نظریه‌های فعلی باید مقـداری ثـابت داشته باشد، چراکه خود به ثابت‌های بنیادین دیگری نظیر بار الکترون، سرعت نور و ثابت پلانک وابسته است (مگر آن‌که برخی از این ثابت‌های بنیادین نیز متغـیر بـوده و با گذشت زمان تغییر کنند).

در ابتـــدا هیچ فیزیکـــدانی نمی‌خواست صـــحت انـــدازه گیری‌هـای انجـام شـده توسط وِب را بپـذیرد. حـتی خـود «وب» و تیمش نـــیز ســـال‌ها در تلاش بوده‌اند تا بلکه خطایی در اندازه گیری‌هـای خـود بیابنـد، اما تمـامی این تلاش‌ها تاکنون بی‌نتیجه بوده است.

1- همجوشی هسته‌ای سرد

به نظر می‌رسد پس از گذشت 16 سال از مطرح شدن این پدیده، موج همجوشی سرد دوباره به آزمایشگاه‌های تحقیقاتی جهان بازگشته است. در واقع مسئله همجوشی سرد، هیچ‌گاه از آزمایشگاه‌ها کاملاً بیرون نرفت. به عنوان مثال، تنها در آزمایشگاه‌های نیروی دریایی آمریکا در فاصله زمانی 1989 تا، 1999 بیش از 200 آزمایش بر روی همجوشی سرد انجام شد تا مشخص شود آیا امکان وقوع واکنش‌های هسته‌ای انرژی زا در دمای اتاق وجود دارد یا خیر و اکنون بسیاری از محققان بر این باورند که وقوع چنین پدیده شگفت انگیزی ممکن است (واکنشی که تا پیش از آن تصور می‌شد تنها در دمای چندین میلیون درجه‌ای قلب ستاره‌ها ممکن است).

اگر همجوشی سرد قابل کنترل شود، بسیاری از مسائل انرژی جهان حل خواهد شد و بنابراین‌جای تعجب نیست که وزارت انرژی آمریکا به نتیجه تحقیقات همجوشی سرد، علاقه‌مند باشد. وزارت انرژی آمریکا در دسامبر 2004 طی یک بررسی مشروح بر روی مجموعه آزمایش‌های انجام شده در ارتباط با همجوشی سرد این مسئله را یک مسئله باز اعلام کرد و از تأمین منابع مالی برای انجام آزمایش‌های بیشتر در مورد این پدیده ناشناخته خبر داد.

این حرکت وزارت انرژی آمریکا، چرخشی 180 درجه‌ای در باورهای قبلی محسوب می‌شود. اولین گزارش رسمی این وزارتخانه در مورد مسئله همجوشی سرد به 15 سال پیش بازمی گردد. در آن گزارش آمده بود که آزمایش‌های مارتین فلایشمن و استنلی پونز از دانشگاه

یوتا که برای اولین بار در جهان، امکان وقـوع همجوشی سرد را در 1989 مطرح کرده بودنـد، غـیر قابل تکـرار و احتمـالاً نادرست است. این دو فیزیکـدان طی آزمایشی به این نتیجه رسیده بودند که با فروبردن الکترودهایی از جنس پـالادیم در آب سـنگین می‌تـوان مقـدار فـراوانی انرژی آزاد کـرد. آن‌ها معتقد بودند که اِعمـال ولتـاژی بر روی الکترودهـــای مزبـــور، منجر به نفـــوذ و حـــرکت هسته‌های دوتریم در شـبکه مولکـولی پـالادیم شـده و با غلبه بر نـــیروی دافعه الکترواســـتاتیک، این هســـته‌ها به همدیگر جوش خورده و انرژی آزاد می‌کنند.

اما مسئله اصلی در مورد پدیده همجوشی سـرد آن است که براســاس تمــامی نظریه‌هــای پذیرفته شــده علمی، وقـــوع همجوشی هســـته‌ای در دمـــای اتـــاق، پدیـــده‌ای غیرممکن است. دیوید ناگل از دانشگاه جورج واشـینگتن در این باره معتقد است همـان گونه که 40 سـال طـول کشـــید تا پدیـــده ابررســـانایی توسط علم تبـــیین شـــد، نمی‌توان امکان وقوع همجوشی سـرد را (حـتی اگر علم فعلی بشر آن را غیرممکن بداند) نادیده گرفت.

جان‌سخت‌ترین دانشمندان در تاریخ علم

نشـــریه گـــاردین در گزارشی شـــگفت انگـــیز لیســـتی از دانشـــمندان جهـــان را که به دلایل مختلف آزمایشـــهای ترسـناک یا دردآوری را بر روی خـود اجـرا کـرده بودنـد، منتشر کـــرده و از آن‌ها به عنـــوان شـــجاع‌ترین و جـــان سخت‌ترین دانشمندان جهان یاد کرده است.

در نوامبر سال 1908، هنری هد از پزشـکان بیمارسـتان لنـــدن مقاله علمی را با عنـــوان «تجـــربه‌ای انســـانی در زمینه عصـــبها» در نشـــریه Brain منتشر کـــرد و در آن احساسی را که در زمان قطع شدن عصـبهای پـیرامونی در انسان به وجود می‌آید را تشـریح کـرد؛ نکته دردآور در این مقاله این است که وی بـــــــــــرای جمع آوری این اطلاعات دست خود را جراحی کرده بود.

در دنیای علم، داسـتان‌های مشـابه زیـادی وجـود دارند و تنها افـــرادی که به خـــاطر کمبـــود داوطلب یا گزینه جایگزین، خود را موضوع آزمایش‌های‌شـان قـرار داده‌اند قهرمان این داستانها نیستند، زیرا موارد بسـیاری وجـود دارند که با وجـود در اختیـار داشـتن گزینه‌هـای متعـدد، افراد برای نمایش قدرت، خود را در معـرض آزمایشـهای علمی وحشتناکی قرار داده‌اند.

نشـــریه گـــاردین در حـــال جمع آوری لیســـتی کامل از مقـــاوم‌ترین و شـــجاع‌ترین و گـــاه جـــان ســـخت‌ترین دانشـــمندان زن و مـــرد را منتشر کـــرده است. در این لیست نمونه‌هایی از دانشمندان متهور، قدرتمند و الهـام بخش دیده می‌شوند اما در برخی از مواقع، آزمایش‌هـای انجام شده پا را از مرز منطق و عقل فراتر گذاشته‌اند.

دانشمندان

14- هنری هد: Sir Henry Head

پزشک بیمارستان لندن که بازوی خود را به منظور کشف تغییر احساس در زمان قطع شدن اعصاب پیرامونی و رها کردن آن‌ها برای بهبود پیدا کردن، تحت عمل جراحی قرار داد.

12- گودرون پفلُیگِر: Gudrun Pflueger

خانم کوهنورد اتریشی که به منظور مطالعه بر روی گرگها همواره در تعقیب و ردیابی آن‌ها بود. طی یکی از سفرها وی در حالی دیده شده بود که در نزدیکی گله‌ای از گرگها، برای نزدیک‌تر آوردن آن‌ها بر روی زمین دراز کشیده بود و خود را طعمه قرار داده بود.

11- الیزی ویدوسون: Elsie Widdowson

بیوشیمیدان کالج امپریال لندن به همراه همکارش رابرت مک کین به منظور بررسی آثار محدود کردن کالری بر روی سلامت بدن، رژیم غذایی شدیدی را برای مدتی طولانی بر روی خود اجرا کرد. وی از نتیجه مطالعات خود توصیه‌های حیاتی را برای کمک به افرادی که در کمپهای نازی برای مدتی طولانی در گرسنگی شدید قرار داشته و دچار سو تغذیه شده بودند، به دولت بریتانیا عرضه کرد.

10- مایک استرود: Mike Stroud

دانشمند بریتانیایی در بیمارستان عمومی ساوت‌هامپتون که در زمینه مقاومت انسان و محیطهای

دشـوار تخصص دارد، در چنـدین سـفر اکتشـافی قطـبی حضــور داشــته که طی یکی از این ســفرها عمل نمونه برداری از بـافت ماهیچه پـای خـود را بـدون اسـتفاده از مواد بی‌حس کننده انجام داد.

9- لئونید روگوزوف: Leonid Rogozov

پزشک روسی که در سال 1960 در ایسـتگاه تحقیقـاتی شوروی مشغول به کار بود. وی در این دوره دریـافت که مبتلا به پریتونیت شده و تصمیم گرفت آپانـدیس خـود را جراحی کند. خـود-جـراحی وی دو سـاعت طـول کشـید و وی چهار شب پس از جراحی توانست فعالیتهـای روزانه خود را از سر بگیرد.

8- سیسلی ویلیامز: Cicely Williams

یکی از اولین پزشـــــکان زن بریتانیـــــایی که در زمینه بیماری‌های کودکان تخصص داشت و رژیم غذایی غنی از پروتئینی را در حین فعالیت در آفریقا خلق کـرد که جـان بسیاری از انسانها را نجات داد. طی جنگ جهـانی دوم و پس از ســقوط مالایا وی دســتگیر شــده و در دو زنــدان مختلف در ژاپن اســـیر شـــد، وی در این دوره نـــیز به فعالیتهای خود ادامه داد و با به خطر انداختن جـان خـود به درمان بیماران پرداخت.

7- جان استپ: John Stapp

جراح سابق نیروی هوایی آمریکا که به واسطه یک سری آزمایشهایی که به منظور شناسـایی بـالاترین سـرعت و شتابی که انسان می‌تواند از آن‌جان سالم به در بـبرد، به سریعترین مرد جهـان مشـهور شد. وی ماجراجویی‌هـای

خــود را با کمک وســیله نقلیه‌ای انجــام می‌داد که به آن موتـــور جت وصل شـــده بـــود و نتیجه آزمایشـــهای وی اســـتخوانهای شکســـته، شـــبکیه چشم متلاشی شـــده و چندین آسیب بدنی جدی دیگر بود.

6- تیموتی لیری: Timothy Leary

روانشناس آمریکایی که ریچارد نیکسون را خطرنـاکترین مـــــرد آمریکا می‌دانست و به این شـــــهرت داشت که به بهانه انجـــام مطالعـــات علمی به شـــدت از داروهـــای روانگردان استفاده می‌کند.

5- آیزاک نیوتن: Sir Isaac Newton

از مشهورترین دانشـمندان جهـان که با آزمـایش بر روی بـدن خـود هیچ مخـالفتی نداشـت، در یکی از مـوارد، وی سوزنی را در کاسه چشم خود فرو برده و آن را به پشت کره چشمش فشرد تا انحنای آن را تغیـیر دهد. وی نتیجه این آزمـایش را مشـاهده چنـدین دایـره سـفید، سـیاه و رنگی گزارش کرده است.

4- ادوارد هریسون: Edward Harrison

شـیمی دانی که به ازای ابـداع ماسک ضد گـاز طی جنگ جهـانی اول جـان خـود را از دست داد، ابـداعی که جـان هــزاران نفر را در جنگ نجــات داد. وی بــرای ابــداع این ماسک خود را در اتاقکهای سر بسته در معـرض گازهـای سمی قرار می‌داد و در نهـایت در سن 49 سـالگی جـان خود را از دست داد.

4- لارنس پاتریک: Lawrence Patrick

متخصص بیومکانیک آمریکـایی که در اجـرای آزمایشـهای سـاختگی تصـادفهای انسـانی تخصص داشت. وی که از محققان دانشگاه وین استیت به شـمار می‌رفت به بهانه یافتن روشهای ایمنی در پی اطلاعـاتی دربـاره حـوادثی بود که انسان می‌توانست در برابر آن‌ها دوام بیـاورد. در یکی از آزمایشها قطعه فلزی 10 کیلوگرمی به سینه وی کوبیـده شد تا اثـرات مخـرب کیسه‌های هـوای درون خودروها مـورد بررسی قـرار گـیرد. وی هم‌چـنین بـرای بررسی تأثیر شتاب و سرعت بالا بر بدن انسـان بارها بر نقلیه‌هـای جت دار سـوار شد. در آزمایشی دیگر بـرای درک دقیق مکانیزم خرد شـدگی، وزنه‌ای سـنگین بر روی گونه وی کوبیده شد.

2- آناتولی بوگروسکی: Anatoli Bugorski

در 13 جولای 1978 این دانشمند روسی در قدرتمندترین دستگاه شتابدهنده ذره‌ای شوروی سابق، دچـار حـادثه‌ای کوچک شد. به دلیل نقص در تجهـیزات ایمـنی یک پرتو پروتونی با سر وی برخورد کرد و وی نوری درخشانتر از هزاران خورشید را در برابر چشمانش مشـاهده کـرد. در حـالی که پزشـکان از وی قطع امید کـرده بودنـد، وی به شـکلی عجیب زنـده ماند و جـدا از حمله‌هـای گـاه و بی‌گاهی که به او دست می‌دهد، گنجایش ذهنی وی دچار آسیب دیدگی نشد.

1- بری مارشال: Barry Marshall

پزشک اسـترالیایی که یک ظـرف کشت بـاکتری مملو از بـاکتری هلیوبـاکتر پیلـوری را نوشـید تا ثـابت کند این باکتری باعث زخم معده شـدید می‌شـود، البته در نهـایت

موفق شد به خـاطر تلاشـهای فـراوانش جـایزه نوبل را دریافت کند.

ختمی مجرب برای از بین بردن هر نوع سـحر و طلسم و بستگی

از جد اعلای خویش نقل دارم که برای از بین بردن سحر و جادوها قوی‌ترین ختم قرآنی، ختم خاص سوره مبارکه بقره است. بدین صـورت که 11 روز که اول آن روز سه شنبه (روز منسوب به کوکب مریخ) و آخر آن جمعه (روز منســوب به کــوکب زهــره) باشد. این ســوره مبارکه را روزی یکبــار در یک مجلس (یک نشست) ختم می‌نمــایی. این ختم کلیــۀ طلسم‌ها و مس و ســحر و جــادو را باطل می‌نماید.

ســپس ترجیحــاً بلافاصــله از روز شــنبه این بــار ســوره مبارکه بقره را چهل روز ختم می‌نمایی و یا تــرجیح دوم این است که از دوشنبه (با دو روز استراحت) آغاز نمایی و به جمعه ختم نمـایی. این ختم چهل روزه حفـاظ قـوی ایجــاد می‌نماید. به طوریکه ســحر و طلسم جدید بر روی شـخص اثر نمی‌نماید. یا بســیار جـزیی اثر خواهد داشت. (بسته به کیفیت قرائت دستور)

اما ختم سوم 41 روزه است که یا به شکل متصل انجام شود یا با یک روز استراحت از یکشنبه به طوریکه انتهای ختم در روز جمعه انجام شود.

این ختم سوم جادو و سـحر را به سـمت سـاحر می‌تواند باز گرداند و نقاط خالی حفاظ و سپرهاله ختم کننــده را پر و تقویت می‌نماید. تا دیگر جادو و سـحر به طـور کلی اثر ننماید بر شخص.

با این ختم که مجموعا 92 روز مـدت انجـامش طـول می‌کشد. بیش از 700 نوع طلسم و سحر و بسـتگی‌های ناشی از طلسم و حتی نفرین به آبا و اجداد شخص که تا هفت نسل پیش انجـام شـده باشد را می‌توانید باطل نمایید.

نکته 1:ـ عدد 92 مطابق با ابجد نـام مبـارک محمد صـلی اللّه علیه و آله وسـلم می‌باشد. و خـود سـوره مبارکه بقره همانگونه که پیشـتر گفته شد 286 آیه دارد منطبق با ابجد کبیر نام محمدبن عبداللّه است. و حضرت رسـول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلم قطب کل این سـوره می‌باشند.

نکته 2:ـ زمان ختم از طلـوع آفتـاب تا بیست دقیقه پیش از غروب آفتاب است. یعنی زمـان غـروب آفتـاب در نـزد یهودیان. (دقت کنید بیست دقیقه پیش از غـروب آفتـاب نه اذان مغرب.)

نکته 3: اگر ختم را در روز انجام می‌دهید در روز اگر در عصر در عصر؛ این‌که ختم را عصرها انجام دهی و بعد بنا به هر بهانه آن را یکبار در صبح انجام دهی فایده اش کم است. بنابراین زمانی را برای این ختم در نظر بگیرید که بتوانید از پسش بر بیایید. 92 روز نگه داشـتن این ختم در ظاهر آسان اما در باطن ممکن است مـوانعی را پیش بیاید که به راحتی نتوانید آن را انجام دهید.

نکته 4 بسیار مهم: پس از اتمام 92 روز این ختم مجرب بـرای حفظ تـاثیر آن باید شـخص هر هفته جمعه عصر شـروع به قـرائت سـوره مبارکه بقـره نماید به طوریکه اتمـام ختم با شـروع شـبات (بیست دقیقه قبل غـروب

آفتاب) تقریبا هم زمـان شـود. فقط در حد پنج دقیقه با شروع شبات، پایان ختم فاصله داشته باشد.

بـرای سـالکین هر هفته تمدیـدش ضـروری است. بـرای افرادی که دشمنانی دارند که مدام بر علیه آنان از سـحر اسـتفاده می‌نمایند نـیز ضـروری است. سـایر افـراد می‌توانند هر دو هفته یکبـار و یا هر سه هفته یا حـتی چهـار هفته یکبـار جمعه‌ها این ختم را در عصر انجـام دهند.

نکته 5: هر کدام از سه ختم را می‌توان با فواصل چندین روزه تا چندماهه انجـام داد. اما چـون شـخص ختم یـازده روزه را انجـام داد و بین یـازده روز و ختم چهل روزه فاصله زیاد بیفتد. چون ممکن است باز بـرای فـرد سـحر جدیـدی توسط بـدخواه یا دشـمن احتمـالی گرفته شـود بهتر است فاصـله بین دسـتور نباشد مگر به حـدی که در بالا گفته شد. بنابراین اگر کسی ختم 11 روزه را انجـام داده و مدتها از زمان آن گذشته است بهـتر است دوبـاره با ختم 11 روزه شروع نماید.

نکته 6: بین دو شیوه ختم 92 روز متصل یا شیوه‌ای که به جمعه ختم می‌شود. یعنی چهل روزه از دوشنبه همان هفته و 41 روزه از یکشنبه

شـیوه دوم را با انـدکی اسـتراحت توصـیه می‌نمـایم. مجرب‌تر هم هست.

نکته 7:ـ سالک راه رفته ختم کننـده 92 روزه این ختم و تمدید کننـده اش دارای نـوری است که کل 72 نـژاد دیو (موجودات بادی) از وی حساب می‌برند.

نکته 8: ختم بقره باید حتما به شیوه اهل ختومات قرائت شود. قرائت صحیح بسـیار مهم است. ختم با صـدای بلند باید باشد. و بهـتر است حتما هر روز شخصی که نا آشـنا با زبان عربی است. معنی سوره را نیز یک بار بخواند. و در دریای این سوره مبارکه غرق شود.

نکته 9:ـ در هنگـام انجـام این ختم نمازهایتـان را بسـیار مواظبت نمایید. تا سر وقت انجام شود.

این شـیوه ختم را حتما به دوسـتان و گرفتـاران توصـیه نمایید تا با انجـــام آن مومـــنین از شر مشـــکلاتی که ساحرین ملعون با سحر شخصی و قبالیست‌های سـیاه و انجمن‌های مخفی با جادوی سیاه آیینـی در سـطح جامعه بوجود می‌آورند. رها شوند. ما را نیز دعای خیر نمایید.

نکتهٔ جالبی که دربارهٔ کرهٔ ماه نمی‌دانید

کـرهٔ مـاه نزدیک‌تـرین همسـایهٔ کیهـانی زمین محسـوب می‌شود که با باز تاباندن نور خورشید، شب‌های زمین را نـــورانی می‌کند. تنها قمر زمین و پنجمین قمر بـــزرگ منظومهٔ‌شمســـی، فاقد جو بـــوده و قطـــری معـــادل 27 درصد قطر زمین و چگالی معادل 60 درصد چگالی زمین دارد؛ فاصلهٔ زمین تا ماه 384 هزار کیلومـتر است و یک پالس نوری در مدت 1/26 ثانیه، از زمین به ماه می‌رسد.

10- شکل‌گیری ماه

بر اساس یکی از فرضیه‌های مطـرح، شـکل‌گیری مـاه به زمان برخورد یک سـنگ فضـایی در ابعـاد مـریخ با زمین، کمی پس از آغـــاز شـــکل‌گیری منظومهٔ‌شمسی در 4٫5 میلیارد سال قبل بازمی‌گردد.

9- گرفتار در مدار

زمین و مـــاه هر دو در حـــال چـــرخش و حـــرکت مـــداری هستند، اما چهرهٔ ماه همواره از منظر زمین ثابت است.

سال‌ها قبل اثرات گرانشی زمین بـاعث کـاهش چـرخش ماه حول محور خود شد؛ زمانی‌که سرعت چرخش ماه به اندازهٔ کافی با دوره مداری- مـدت زمـان گـردش مـاه به دور زمین- منطبق شد، اثر گرانشی تثبیت شد.

زمانی‌که مـاه در اطـراف زمین در حـال چـرخش اسـت، بخشی از این زمان بین زمین و خورشید سپری می‌شـود و نیمه روشن از زمین دور است که اصـــطلاحاً مـــاه نو نامیده‌می‌شود.

به‌علت تابش نور خورشید به مـاه، قمر زمین قـابل‌رویت می‌شود؛ اگر نور کامل خورشید به قسمتی از مـاه که به سمت زمین است تابیده‌شـود، مـاه به‌صـورت قرص‌کامل دیده‌می‌شود.

اگر نـور خورشـید فقط به بخشی از مـاه که رو به زمین اســت، تابیده‌شــود، بر حسب مــیزان تــابش نــور، مــاه به‌صـورت هلال باریـک، نیم‌قـرص یا وضـعیت کـاملاً گـرد دیده‌می‌شود.

8- آپولو، درختان ماه

بیش از 400 درخت بر روی زمین از مــاه آمده‌انــد؛ در سال 1971 میلادی «استورات روزا» فضانورد مأموریت آپولو 14 ناسا دانه‌هایی را با خود به ماه برد.

دانه‌های جوانه‌زده سپس به زمین بازگردانـده شـده و در مناطق مختلف آمریکا و جهان کاشته‌شدند که به درختـان ماه (Moon Trees) شهرت پیدا کردند.

7- قمرهای خواهر زمین

ماه تنها قمر طـبیعی زمین محسـوب می‌شـود؛ در سـال 1999 میلادی محققان دریافتند که سـیارکی با قطر پنج کیلومتر در چگالی گـرانش زمین گرفتارشـده و در نتیجه به قمر زمین تبدیل‌شده‌است.

چرخش قمر Cruithne در مـدار نعل‌اسبی‌شـکل به دور زمین 770 ســـــال به طـــــول می‌انجامد و به‌گفته دانشـمندان، دست‌کم به‌مـدت پنج‌هـزار سـال در اطـراف زمین به‌حالت تعلیق باقی‌می‌ماند.

6- کیسه مشت‌زنی سنگ‌های فضایی

گودال‌های متعـدد بر سـطح مـاه در نتیجه برخـورد صـدها سنگ‌فضایی بین 4٫1 میلیارد تا 3٫8 میلیـارد سـال قبل ایجاد شده‌است.

ماه از لحاظ زمین‌شناسی چنـدان فعـال نیسـت، به‌همین دلیل وقوع زمین‌لرزه یا آتشفشان باعث از بین‌رفتن این دهانه‌های برخوردی نشده‌است؛ نبود جو و شکل نگـرفتن باد و باران از دیگر دلایل فرسـایش بسـیار کم در سـطح ماه است.

5- ماه تخم‌مرغی شکل

ماه یک جرم کـاملاً کـروی و مـدور نیسـت، بلکه ظـاهری تخم‌مرغی شـکل دارد؛ مرکز جـرم مـاه در مرکز هندسی قمر قــرار نداشــته و حــدود دو کیلومــتر خــارج از مرکز است.

4- ماه‌لرزه

فضـانوردان مـأموریت آپولو از لرزه‌سـنج بر سـطح مـاه استفاده کرده و دریافتند که این گوی درخشان یک مکان کاملاً مرده محسوب نمی‌شـود؛ در مـاه لرزه‌هـای خفیف زیرســـطحی روی‌می‌دهند که احتمـــالاً ناشی از کشش گرانشی زمین هستند.

ایجاد شـکاف‌های کوچک بر سـطح مـاه به همـراه خـروج گاز، نشانه‌ای از وقوع ماه‌لرزه‌ها هستند.

دانشمندان معتقدند که ماه احتمالاً دارای یک هستهٔ گـرم یا مذاب است؛ اما داده‌های فضاپیمای اکتشـافی ناسا در

سال 1999 میلادی نشان می‌دهد، ماه دارای هستهٔ نسبتاً کوچکی- بین دو تا چهار درصد جرم- است.

4- سیاره‌ای به‌نام ماه؟

قمر زمین بزرگ‌تر از پلوتو بوده و قطر آن حدود یک‌چهارم قطر زمین است؛ برخی دانشمندان معتقدند که ماه شباهت زیادی به یک سیاره دارد و سیستم زمین-ماه را به‌عنوان سیارهٔ دوتایی می‌نامند.

2- اثر جزر و مد ماه

پدیدهٔ کشند یا جزر و مد در اثر نیروی گرانش ماه ایجاد می‌شود و خورشید اثر کمتری در این زمینه دارد؛ نیروی گرانشی ماه و خورشید باعث بالا و پایین رفتن منظم آب اقیانوس‌ها و دریاها می‌شود که نتیجهٔ آن امواج جزر و مدی است.

آب‌های آن‌سوی کره زمین که از ماه دور هستند، کمتر تحت‌تأثیر گرانش ماه قرارگرفته و هنگام جزر پایین می‌روند؛ در طرف مقابل که تحت‌تأثیر گرانش شدید ماه قرار دارد، آب‌ها در هنگام مد بالا می‌آیند.

1- خداحافظی با ماه

ماه در حال دور شدن از زمین است؛ هر سال، ماه بخشی از انرژی چرخشی زمین را سرقت کرده و از آن برای رساندن خود به مدار بالاتر (حدود 3٫8 سانتی‌متر بالاتر) استفاده می‌کند؛ در این شرایط ماه حدود 22 هزار کیلومتر از زمین دورتر خواهد شد.

خطر بالقوه برای نابودی زمین

تابش‌هـــای کیهـــانی، برخوردهـــای اختروارەها با زمین، فعالیت ابرآتشفشانها و حتی سـرماخوردگی، خطرهـایی هســـتند که می‌توانند زمین را به ســـادگی و ســـرعت به ورطه نـابودی بکشـانند، بـاور کنید زمین به انـدازه‌ای که فکر می‌کنید امن نیست!

توده‌های نفتی اقیانوسها را تهدید می‌کنند و انفجارهـای میـــدانهای گـــازی، اتمســـفر و آب و هـــوای زمین را به مخاطره می‌اندازد، پدیـده‌هایی که به اعتقـاد بسـیاری از دانشـمندان و آینـده‌نگران بـرای زمین تهدیـدهای بسـیار کوچکی به شمار می‌روند.

فـــاکس نیـــوز در ادامه هشت نمونه از خطرهـــایی که می‌توانند زمین و هر آن‌چه در آن وجـــود دارد را با خطر نـــابودی مواجه کنند تشـــریح کـــرده است. این تهدیـــدها توسط دانشمندان و نویسندگان داستانهای علمی تخیلی که به نـوعی آینـده را نـیز پیش بیـنی می‌کنند معـرفی شده‌اند.

زمانی که یک ابرنواختر منفجر می‌شـود پرتوهـای عظیم گامـایی از خـود ایجـاد می‌کنـد؛ خوشـبختانه تمـامی این انفجارها به انـدازه‌ای از زمین دور هسـتند که آسـیبی به ســـیاره انســـانها وارد نیاورنـــد، اما اگر یکی از چـــنین انفجارهـایی در نـزدیکی زمین صـورت بگـیرد چه خواهد شـــد؟ به گفته آنی مک کوایـــد، دانشـــمندی که در حـــال تکمیل کتابی درباره فجایع زمینی است، در صورت وقوع چنین حادثه‌ای بخشی بزرگ از اتمسفر زمین نابود شـــده و در پی آن در طـول یک مـاه تمـامی گونه‌هـای زیسـتی،

حتی آن‌هایی که در اعماق زمین یا دریا سکونت دارند نابود خواهند شد با این همه به دلیل این‌که چنین انفجاری علاوه بر نزدیکی باید در مسیر و جهت سیاره زمین رخ دهد، می‌توان اطمینان داشت که احتمال وقوع چنین فاجعه‌ای تقریباً صفر است زیرا در مسیر زمین تنها چند ستاره عظیم وجود دارند که احتمال انفجار آن‌ها می‌رود.

بسیاری از نویسندگان کتابهای علمی تخیلی احتمال نابودی جهان را تحت تأثیر ویروسی فراگیر به نام ویروس فکر به هیچ وجه رد نمی‌کنند و حتی وقوع فجایعی مانند نسل کشی در رواندا را تحت تأثیر چنین پدیده‌ای می‌دانند، ویروس‌هایی که در گذشته در میان انسانها به وجود آمده، افکار آن‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده و فجایعی را به بار آورده‌اند. سپس به صورت مخفیانه در میان انسانها باقی مانده و هر لحظه احتمال بازگشت آن‌ها وجود خواهد داشت. از نظر جان بارنس نویسنده کتاب Directive 51 اینترنت و سرعت فراگیری و توسعه ایده‌های مختلف در سطح جهان از طریق این شبکه یکی از دلایل امکان پذیر بودن نفوذ چنین ویروسهایی به مغز انسانها است.

هم‌چنین والتر جان ویلیامز نویسنده کتاب Implied Spaces معتقد است در آینده، نانو عناصری به وجود خواهند آمد که می‌توانند برای ایجاد رفتارهای پرخاشگرانه در مغز انسان نفوذ کنند.

قطبهای میدان مغناطیسی زمین هر چند صد هزار سال یکبار جابه‌جا می‌شوند و در زمان جابه‌جایی قبل از این‌که در نقطه‌ای ثابت شوند، مدتی در نقاط مختلف

زمین سرگردان خواهند بود. مشکل اصلی، جابه‌جایی قطبها نیست، مشکل این‌جا است که قطبهای مغناطیسی زمین پرتوهای خورشیدی را به سوی خود جذب می‌کنند و در صورتی که در هنگام جابه‌جایی، قطبها بر روی یکدیگر قرار گیرند، فاجعه به بار خواهد آمد و بخشی از زمین خواهد سوخت با این حال روند آرام پدیده جابه‌جایی قطبها شکل گیری ناگهانی چنین شرایطی را کمی غیر ممکن ساخته است.

ویلیامز این پدیده را گرداب بزرگ می‌خواند، در حال حاضر بر همه آشکار شده که انرژی تاریک باعث وسعت یافتن مداوم جهان می‌شود و با سرعت گرفتن این روند، فاصله ستاره‌ها از یکدیگر زیادتر شده و جهان قابل دید کوچکتر خواهد شد و به این شکل ذرات اتمی که نتوانند یکدیگر را ببینند نمی‌توانند با یکدیگر تعامل برقرار کنند.

در چنین شرایطی هیچ یک از پروتونها و الکترونها در جهانی یکسان نخواهند بود و در این صورت قادر به برقراری تعامل قوی با یکدیگر نخواهند بود و این به آن معنی است که ذرات ماده از هم متلاشی خواهند شد. هوارد دیویدسن یکی از فیزیکدانان نامدار دانشگاه استنفورد معتقد است امکان وقوع چنین رویدادی وجود دارد اما قرنها زمان خواهد برد.

تجربیات تاریخی نشان داده‌اند معمولاً بزرگترین خطر برای بشر، خود بشر است. به گفته متخصصان، آزمایش‌های مدرنی که در مراکزی مانند برخورد دهنده بزرگ‌هادرون انجام می‌گیرند می‌توانند منجر به وقوع پدیده‌های غیر عادی و خطرناک مانند انفجارهای عظیم

شوند. با وجود این‌که بسیاری از دانشمندان وقوع چنین حوادثی را کاملاً غیر ممکن می‌دانند، اما عده‌ای دیگر بر این باورند احتمال بروز اشتباه در آن‌ها وجود دارد و جدا از آن، اگر اشتباهی هم صورت نگیرد احتمال سوء استفاده انسان از نتایج این آزمایشها در آینده به هیچ وجه غیر ممکن نخواهد بود.

در حدود 73 هزار سال پیش ابر آتشفشانی عظیم در جنوب شرق آسیا هندوستان را به خاکستر تبدیل کرد. این فصل آتشفشانی برای دو دهه ادامه پیدا کرد و در حدود 75 درصد از نژاد در حال شکل گیری انسانها را از بین برد. از میان 6 ابرآتشفشانی که ممکن است در زمان حال فعال شوند، سه آتشفشان در آمریکا قرار دارند که یکی از آن‌ها در زیر پارک ملی یلواستون قرار گرفته است. هم‌چنین برخی از محققان زمین شناس باور دارند احتمال آتشفشانی شدن و تحریک صفحات تکتونیکی شدید بر روی زمین وجود دارد.

متاسفانه دانشمندان هیچ نقشه‌ای برای مقابله با فعالیت ابرآتشفشانها ندارند و در صورتی که فعال شوند، هیچ چیز نمی‌تواند آن‌ها را متوقف کند، تنها این امید وجود دارد که احتمال فعال شدن همزمان این ابرآتشفشانها با هم بسیار بعید است.

به نظر می‌آید این تهدید در حال حاضر فعالیت خود را آغاز کرده باشد، تهدیدی که به دست خود انسان ساخته شده است. با پیشرفت بیشتر تکنولوژی، به تدریج ماشینهای هوشمندی به وجود خواهند آمد که سازماندهی حیاتی‌ترین بخشهای زندگی انسان را به عهده خواهند گرفت و به تدریج ماشینها خود آگاه از

توانایی خودسازی و تولید کـردن نمونه‌هـای مشـابهی از خود نیز برخوردار خواهند شد.

جدی‌ترین تهدید بـرای انسـان از جـانب هـوش مصـنوعی خواهد بـود زیـرا بسـیاری از محققـان بـاور دارند روزی قـدرت هـوش مصـنوعی از هـوش انسـان فراتر خواهد رفت و فاجعه در این بخش از تـــــاریخ رخ خواهد داد، زمـانی که ماشـینهای هوشـمند تصـمیم بگیرند برنامه ریزی‌های روزانه را انجام دهند و نیازی به حضور انسـان نبینند و یا حتی کنترل تسحیلات اتمی را به دست بگیرند.

یکی از بزرگـترین تهدیـدها بـرای بشر ابتلای جهـانی به سـرماخوردگی سـاده اسـت، آنفـولانزای مرگبـاری که می‌تواند سرتاسر جهان را به خود آلوده کند. N1H1 یکی از نمونه‌های جدی اما نه چنـدان مرگبـار این رویـداد بـود اما سرایت بیماری خطرناکتر این نوع آنفـولانزا می‌تواند آسـیبهای جـدی را به جوامع انسـانی وارد آورد. سـرعت بـالای سـرایت بیمـاری و اتکـای بیش از انـدازه بیمارستانهای مدرن به آنتی بیوتیکها و عـدم توجه به ضد عفـونی دقیق از دیگر مشـکلاتی است که می‌تواند تهدید چنین بیماری‌هایی را جدی‌تر کند.

سـاده‌ترین و مهم‌تـرین راه حل بـرای برخـورد با چـنین پدیده‌ای رعـایت بهداشت فـردی و اسـتفاده از روشـهای ساده جلوگیری از سرایت بیماری‌ها به دیگر افـراد جامعه است. هم‌چـنین توانـایی دانشـمندان در تولید سـریع واکسـنهای کنـترل کننـده بیمـاری درصد احتمـال ابتلای جهانی به چنین بیماری‌هایی را کاهش می‌دهد.

راز و رمز پنهان و عجیب ذهن

بیشترین چیزی که درمـورد انسـان نمی‌دانیم، مربـوط به ذهنمان است. مغز عضـوی گیج‌کننـده اسـت، درست مثل سـؤالات زیـادی که درمـورد زنـدگی و مـرگ، هوشـیاری، خواب و خیلی چیزهای دیگر داریم. در زیر به دانسته‌ها و ندانسته‌های بشر درمورد ذهن انسان اشاره می‌کنیم.

هوشیاری

وقتی صبح از خواب بیـدار می‌شـوید، ممکن است متوجه شـوید که خورشـید طلـوع کـرده اسـت، صـدای آواز چند پرنده را بشنوید و حتی وقتی نسـیم تـازه صـبحگاهی به صورتتان می‌خورد، احسـاس خوشـحالی کنید. به عبـارت دیگـر، شـما هوشـیارید. این موضـوع پیچیـده از دیربـاز جامعه علمی را درگـیر خـود کـرده است. تنها مـدت کمی است که دانشـــمندان عصب‌شناسی هوشـــیاری را یک موضـــوع تحقیقی واقعی قلمـــداد کرده‌اند. بزرگ‌تـــرین چـالش آن‌ها توضـیح این مسـئله بـوده است که چطـور فراینـدهای مغـزی مـوجب بـالا رفتن تجربیـات فـردی می‌شـود. دانشـمندان تا این لحظه فقط موفق شـده‌اند فهرست بلندبالایی از سؤالات در این زمینه مطرح کنند.

انجماد عمیق

زنـدگی جاویـدان شـاید یک واقعیت نباشد ولی رشـته‌ای بسـیار پیشـگام به نـام سرمازیسـتی توانسـته است به بعضی انسان‌ها دو زندگی بدهد. مراکز سرمازیستی مثل بنیـــاد تمدید عمر آلکـــور (Alcor Life Extension Foundation)ـ در آریزونا بـدن‌هایی را پس از مـرگ در

خمره‌هـایی پر از نیـتروژن مـایع در دمـای منهـای درجه سانتیگراد نگهداری می‌کنند.

ایده پشت این کـار این است که می‌تـوان یخ کسی را که از یک بیمـاری غیرقابل‌درمـان مـرده اسـت، در آینـده که درمانی برای آن یافت شده باشد، باز کرد و دوباره زنـده کرد. بدن اسطوره بسکتبال تد ویلیامز (Ted Williams) در یکی از فریزرهای آلکـور نگهـداری می‌شـود. ویلیـامز هم مثل بقیه بدن‌ها به صورت کله‌پا قرارگرفته است. در این حـالت اگر نشـتی یا سـوراخی در تـانکر ایجـاد شـود، مغز هم‌چنـــان در مـــایع ســـرد خواهد ماند. هیچیک از بـدن‌های سرمازیست‌شـده تـاکنون زنـده نشـده‌اند زیـرا تکنولوژی آن هنوز وجود ندارد. مثلاً اگر یخ بدن دقیقاً در دمایی که باید، ذوب نشود، سـلول‌های فـرد تبـدیل به یخ شده و خواهند شکست.

اسرار مرگ

زندگی جاودانه فقط درهالیوود امکانپذیر است. ولی چرا انســان‌ها پـــیر می‌شـــوند؟ شـــما با بـــدنی مجهز به مکانیزم‌هـــــای مختلف بـــــرای مقابله با بیماری‌ها و آســیب‌دیدگی‌ها به دنیا آمده‌ایــد، که ممکن است تصــور کنید باید بتواند دربرابر ســفت شـــدن مفاصل و ســایر بیماری‌ها هم از شـــما محـــافظت کند. اما هر چه سن بالاتر می‌رود، مکانیزم بازسازی بدن از شکل خود خـــارج می‌شود. درواقع، حالت ارتجاعی شما دربرابر آسیب‌های فیزیکی و استرس رو به افول می‌رود.

تئوری‌هـــای مربـــوط به علت پـــیر شـــدن انســـان‌ها را می‌توانیم به دو دسته تقسیم کنیم:

1) پـیر شـدن مثل سـایر ویژگی‌هـای انسـانی می‌تواند بخشی از ژنتیک انسان بوده و برای او فایده‌بخش باشد.

2) در دیدگاهی که کمتر خوشبینانه است، پیر شـدن هیچ دلیلی ندارد و از تخریب سلولی که در طول زنـدگی فـرد ایجاد می‌شود، اتفاق می‌افتد.

با این‌حال محققان بر این باورند که علم خواهد توانست پیر شدن را حداقل تا دوبرابر شدن طـول عمر انسـان‌ها به تعویق بیندازد.

طبیعت در برابر تربیت

در جنگ طـولانی بر سر این‌که آیا افکـار و شخصـیت‌های ما توسط ژن‌هایمـــان کنـــترل می‌شـــوند و یا محیط زندگی‌مان، دانشمندان شواهدی متقاعدکننـده جمع‌آوری کرده‌اند که نشان می‌دهد هر دو آن‌ها تاثیرگـذار هسـتند. بررسی ژن‌های فردی، خصیصه‌های مختلفی از انسان‌ها را مشـخص کـرده است که کنـترل بسـیار کمی روی آن داریم، با این‌حال در بسیاری حوزه‌ها، فشار همسـالان یا تربیت خانوادگی تأثیر شگرفی بر شخصـیت و رفتارهـای ما داشته است.

بازیگوشی فکر

خنده یکی از رفتارهای انسانی است که اطلاعات کمتری درمورد آن وجود دارد. دانشـمندان دریافته‌اند که طی یک خندهٔ خـوب، سه بخش از مغز به کـار می‌افتد: بخش فکر کردن که کمک می‌کند موضوع آن مسئله خنده‌دار را درک کنید، بخش حرکت که به عضلاتتان می‌گوید حرکت کنند و بخش احســاس که آن حس خوشی را ایجــاد می‌کند. اما

هنوز مشخص نیست که چرا یک نفر به جوک بی‌مزه برادر شما می‌خندد و یک نفر دیگر از تماشای یک فیلم ترسناک قهقهه می‌زند.

جان موریل (John Morreall)ـ که پیشقدم در عرصه تحقیقات مربوط به طنز در کالج ویلیام و مری بوده است، دریافته است که خنده واکنشی بازیگوشانه به ناقضات است، داستان‌هایی که از انتظارات متعارف پیروی نمی‌کنند. محققان دیگر در این عرصه به خنده به‌عنوان راهی اشاره می‌کنند که به دیگران می‌فهماند این برای «شوخی» است. چیزی که مشخص است این است که: خنده حالمان را بهتر می‌کند.

خط حافظه

فراموش کردن بعضی تجربیات بسیار سخت است، مثل اولین بوسه. ولی انسان چطور این فیلم‌های شخصی را در خود نگه می‌دارد؟ دانشمندان با استفاده از تکنیک تصویربرداری مغز در حال کشف مکانیزم مربوط به ایجاد و ذخیره خاطرات هستند. آن‌ها دریافته‌اند که هیپوکامپ که در قسمت خاکستری مغز است می‌تواند به‌عنوان یک جعبه خاطرات عمل کند. ولی این انبار چندان قابل‌تفکیک نیست. مشخص شده است که هم خاطرات درست و هم غلط یک منطقه یکسان از مغز را فعال می‌کنند. برای بیرون کشیدن خاطره واقعی، محققان از شرکت‌کننده‌ها در یک تحقیق خواستند که آن خاطره را در اتفاقات پیرامونی آن تشریح کند، چیزی که اگر آن خاطره غیرواقعی باشد سخت‌تر خواهد بود.

کنترل ماموریت

هسته سوپراکیاسماتیک که در هیپوتالاموس مغز قرار گرفته است، یا همان ساعت بیولوژیکی بدن، برای یک ریتم 24 ساعته برای بدن برنامه‌ریزی می‌کند. مشخص‌ترین تأثیر ریتم شبانه‌روزی چرخه خواب-بیدار است ولی ساعت بیولوژیکی در گوارش، دمای بدن، فشارخون و تولید هورمون‌ها هم نقش دارد.

محققان دریافته‌اند که شدت نور می‌تواند با تنظیم هورمون ملاتونین، این ساعت را به جلو یا به عقب ببرد. بحث اخیر بر سر این است که آیا مکمل‌های ملاتونین می‌توانند از بروز جت‌زدگی (بیخوابی و ناراحتی ناشی از مسافرت طولانی با هواپیما بین مناطق زمانی مختلف) جلوگیری کند یا خیر.

حس فانتومی

برآورد می‌شود که 80 درصد از کسانیکه دچار قطع‌عضو شده‌اند حس‌هایی مثل گرما، خارش، فشار و درد را از عضو از دست رفته تجربه می‌کنند. افرادیکه این پدیده را که «عضو فانتوم» خوانده می‌شود، تجربه می‌کنند، حس‌هایی دارند که انگار آن عضو هنوز بخشی از بدنشان است. یک توضیح در این رابطه می‌گوید محیط اعصاب مربوط به آن عضو، ارتباطات جدیدی با نخاع ایجاد می‌کند و به فرستادن پیام‌هایی به مغز ادامه می‌دهند، انگار عضو از دست رفته هنوز آن‌جا وجود دارد. یک احتمال دیگر می‌تواند این باشد که مغز طوری ساخته شده است که به صورتی عمل کند که انگار بدن بی‌نقص و کامل است. یعنی یک طرح با کلیه اعضا به صورت سالم در مغز وجود دارد.

خواب

پشه‌ها می‌خوابند، ببرها هم می‌خوابند. انسان‌ها هم که فکر می‌کنند هیچوقت به اندازه کافی نخوابیده‌اند! خواب آنقدر مهم است که بیش از یک چهارم از عمرمان را در آن سپری می‌کنیم. با این‌حال دلایل اصلی آن هنوز مشخص نیست.

یک چیز که دانشمندان درمورد آن مطمئنند: خواب برای بقای پستانداران الزامی است. بی‌خوابی می‌تواند منجر به بدخلقی، توهم و در موارد حاد مرگ شود. دو وضعیت خواب داریم: حرکت غیرسریع چشم (NREM) که طی آن مغز فعالیتی با متابولیسم پایین نشان می‌دهد و حرکت سریع چشم (REM)ـ که طی آن مغز بسیار فعال است. بعضی دانشمندان عقیده دارند NREM وقفه‌ای به بدنتان می‌دهد و درمقابل انرژی ذخیره می‌کند، درست مثل خواب زمستانی. REM به منظم کردن حافظه و خاطرات کمک می‌کند. ولی این نظر هنوز اثبات نشده است و رویاهایی که در طول REM دیده می‌شود با خاطرات همخوانی ندارند.

رویای شیرین

اگر بخواهید از 10 نفر سؤال کنید که رؤیا از چه چیز ساخته شده است، احتمالاً 10 پاسخ کاملاً متفاوت دریافت خواهید کرد. دلیل آن این است که دانشمندان هنوز مشغول کشف اسرار خواب هستند.

یک احتمال: رؤیا با تحریک آمد و شد سیناپس‌ها بین سلول‌های مغزی، مغز را تمرین می‌دهد. تئوری دیگر این است که آدمها درمورد کارها و احساساتی که در طول

روز فرصت پرداختن به آن را نداشـته‌اند، خـواب می‌بینند و این فرایند به محکم کردن افکار و خـاطرات آن‌ها کمک می‌کند. به طور کلی، دانشـمندان بر این عقیـده هسـتند که خواب دیدن در طـول خـواب عمیق اتفـاق می‌افتد که به آن «حرکت سریع چشم» (REM) هم می‌گویند.

شیطان‌پرستی در سراسر جهان

شیطان‌پرستی چیست؟ آیا شیطان‌پرستان دیوانگانی هستند که ابلیس را عبادت و کودکان را قربانی می‌کنند؟ به طور دقیق، نه. این قضیه درست است که فرقه‌های شیطانی متعددی هستند که کارهای وحشتناکی انجام می‌دهند، ولی مانند هر مذهب دیگری، شیطان‌پرستی به شاخه‌ها و دسته‌های متعددی تقسیم می‌شوند.

مشهورترین شکل شیطان‌پرستی کلیسای شیطان آنتوان لاوی در سان‌فرانسیسکو است. آن‌ها معتقدانِ واقعی نیستند و شیطان برای آن‌ها فقط نماد «ضدیت» با ارزش‌های سنتی مسیحی است؛ ارزش‌هایی از قبیل هوی و هوس در مقابل پرهیزگاری یا انتقام در مقابل برگرداندنِ صورت برای پذیرشِ سیلی دوم.

هر چند، اَشکال متعدد دیگری از شیطان‌پرستی وجود دارند که به اندازهٔ کلیسای شیطان مشهور نشده‌اند. برخی از آن‌ها مانند پیروان لاوی منکر خدا هستند، در حالی‌که برخی دیگر ابلیس را به عنوان یک موجود واقعی می‌پندارند. برخی از آن‌ها تا اندازه‌ای از توجهات عمومی برخوردار شدند، ولی برخی دیگر کاملاً گمنام ماندند. صرف‌نظر از این‌ها، پیروان صراط چپ برای بیان تفسیر خود از شیطان‌پرستی تدبیرهای بسیاری اندیشیده‌اند. در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

فرقه معبد شیطان

فرقه معبد شیطان سازمانی است که عقاید حاکم در آن شاید با نظر بیشتر آدم‌ها در مورد شیطان‌پرستی

متفـــاوت باشد. با این همـــه، اهدافشـــان «تـــرغیب نیک‌خـــواهی و هم‌دلی» و «پـــذیرش ادراک و عـــدالت عملی» است. هم‌چـــون تفســـیر آنتـــوان لاوی از شیطان‌پرستی، فرقه معبد شـیطان نـیز اعتقـاد حقیقی به شیطان یا عبادت آن ندارند. آن‌ها شیطان را به عنوان یک نماد می‌بینند - موجودی سرکش در مقابل استبداد و قدرت.

فرقه معبد شـیطان صـرف‌نظر از عـدم اعتقـاد به هر مذهب دیگری، خود را به عنـوان یک مـذهب تلقی می‌کند و معتقد است مـذاهب دیگر به جـای ادعاهـای خـرافی و ماوراءالطبیعی باید بر اساس علم و تفکر انتقادی رفتار کنند. شیطان‌پرستی همهٔ چیزهایی را که یک مـذهب باید ارائه کند به آن‌ها ارائه می‌کند - چیزهـایی از قبیل حس هویت، اعمال نمادین، و جامعه‌ای با اعتقادات یکسان.

فرقه معبد شیطان به این علت شهرت بدی پیـدا کـرد که در سخنرانی‌های آزاد پا را از حدود خـود فراتر نهـاد و از مسیحیت بنیادگرا شدیداً انتقاد کرد. این گـروه بیشـتر به خـاطر سـاخت مجسـمهٔ بافومه (بت یا الهه‌ای در زمـان قرون وسطای لاتین) در شـهر دیـترویت مشـهور اسـت، شـهری که مسـئولان‌اش با سـاخت مجسـمهٔ ده فرمـان موافقت کرده بود. پـیروان فرقه معبد شـیطان معتقدند اگر مسیحیان مجاز به ابراز عمـومی مذهب‌شـان باشـند، پس آن‌ها نیز این اجازه را خواهند داشت.

بعد از حکم‌هـابی‌لابی (یک قاضی فـدرال به‌طـور مـوقت فروشـگاه‌های‌هابی‌لابی را از الزامـات و شـرایط قـانون بهداشت و درمان سال 2010 که کارگران را برای کنترل موالید، تحت پوشش بیمه قرار می‌دهد، معاف کرد. زیـرا

ادعا کرده است این قانون باورهـای مـذهبی آن را نقض می‌کند) که سـازمان‌های مـذهبی را از فـراهم کـردن الزامات کنـترل جمعیت معـاف کـرد، فرقه معبد شـیطان تصـمیم گـرفت بـرای به چـالش کشـیدن قـوانین ایـالات متحده از موقعیت‌اش به عنوان یک مذهب اسـتفاده کند. به ادعای آن‌ها قوانین «رضـایت آگاهانه» که پزشـکان را مجبور می‌کند پیش از انجام سقط جنین اطلاعـات مـورد تأیید دولت را به زن گوشـزد کننـد، با عقاید مذهبی‌شـان در تضاد است زیرا از جـانب اعضـای این گـروه بـرخی از این اطلاعات غیرعلمی تلقی می‌شوند.

فرقه معبد شـیطان در 2013 مراسم «پینک مَس» (مراسم عشـاء ربـانی صـورتی- مراسـمی که در آن روح یک شـخص مـردهٔ غـیرهم‌جنس‌گرا را تبـدیل به یک هم‌جنس‌گـرا می‌کنند) را بر سر مـزار مـادر فِـرِد فِلپس (کشیشی که به شدت با هم‌جنس‌گرایی مخالفت می‌کند) برگـزار کـرد. فِلپس رییس کلیسـای وسـتبرو باپتیست (کلیسـایی دارای عقاید خاصی از جمله نفـرت از هم‌جنس‌گرایی، نفرت از یهودیـان، نفـرت از مسـلمانان، نفرت از هنـدوها و نفـرت از سـربازان آمریکـایی (حـتی کشته‌شدگان) است) است؛ این گـروه مسـیحی افـراطی به خاطر عقایدشان منفور هسـتند. در آن مراسم عشـاء ربانی صورتی یا همـان پینک مس زوج‌هـای هم‌جنس‌گـرا سر مزار مادر فِلپس همدیگر را بوسیدند تا روحش در آن دنیا هم‌جنس‌گرا شود!

لوسیفرگرایی

لوسیفری‌ها بیشتر به همـان شیطان‌پرسـتان پـیرو لاوی شبیه‌اند. بیشتر آن‌ها غیرمذهبی هستند و لوسـیفر را به

عنوان یک نماد پذیرفته‌اند. 11 نشان قدرت لوسیفری‌ها که توسط کلیسای بزرگ لوسیفر ایجاد شده است، نشان می‌دهند چگونه لوسیفر نمایندهٔ ارزش‌هایی نظیر خودمختاری و آزادی از «بردگی ذهنی» است. بر این اساس، لوسیفرگرایی بیشتر شبیه یک فلسفه است تا یک مذهب واقعی. کلیسای لوسیفری نوین هدف اصلی لوسیفرگرایی را کمک به آدم‌ها برای «پذیرش مسئولیت زندگی آن‌ها و عمل کردن به صورت یک نماد اخلاق فردی، با استفادهٔ کامل از نیروی بالقوهٔ نبوغ آن‌ها و در نتیجه استفادهٔ بهینه از فرصت‌ها آن‌ها» اعلام می‌کند.

لوسیفری‌ها لوسیفر را یک موجود کاملاً متفاوت با شیطان می‌دانند. کلیسای بزرگ لوسیفر اعتقاد دارد واژهٔ «لوسیفر» (به معنی «حامل روشنایی» یا «ستارهٔ صبح») پیش از مسیحیت وجود داشته است و تغییر در ترجمه‌ها و تفسیرهای آن در طول تاریخ باعث شده تا لوسیفر و شیطان در مقام موجودی یکسان تلقی شوند.

شاید بزرگ‌ترین تفاوت میان شیطان‌پرستان لوسیفری و پیروان لاوی آن است که لوسیفر (حامل روشنایی) نماد آگاهی است، در حالی‌که شیطان (ضدیت) نمایندهٔ نفس اماره و عصیان‌گری است. کلیسای بزرگ لوسیفر داستان آدم و حوا را به داستان یونان باستان در مورد پرومته (زئوس در عصر آفرینش انسان‌ها، پرومته را برگزید تا همه چیز را به انسان بدهد جز آتش. پرومته دور از چشم زئوس آتش را به انسان داد. وقتی خبر به زئوس رسید او را بر سر قله قاف (در قفقاز) برد و بست و به سزای اعمال خود رساند) تشبیه کرده است. این داستان به داستان انجیلی وسوسهٔ آدم و حوا توسط

مـار در مـورد خـوردن میـوۀ درخت ممنوعه بی‌شـباهت نیست.

هـدف نهـایی لوسـیفرگرایی کمک به هر فـرد است تا بتواند شـعلۀ سـیاهِ (آتش درون‌مـان. آتشی که شـامل عقـل، تصـور و هـوای نفس است) درون‌اش را شـعله‌ور کند و به خودآگاهی برسد. لوسـیفرگراها همه چـیز را به پرسش فـرا می‌خواننـد، بر جهل درونی‌شـان غلبه می‌کنند، و خواسـته‌های نفسانی‌شـان را با عقل‌شـان به تعادل می‌رسانند.

دوخدایی مسیحی

طبق گفتـۀ یک شیطان‌پرست چندخـداگرا به نـام دایـان وِرا، دوخـداگراییِ مسـیحی بخش کـوچکی از شیطان‌پرسـتیِ خداگرایانه است. این شـکل از شیطان‌پرستی الهیات مسیحی را می‌پـذیرد و اعتقـاد به یک جنگ همیشگی میـان خداوند و شـیطان دارد. تفـاوت عمده در این‌جا است که این قبیل شیطان‌پرستان در این نـبرد، شـیطان را حمـایت می‌کنند. آن‌ها اعتقـاد دارند خداوند و شیطان قدرتمندترین موجودات جهان هستند و شیطان قـدرت کـافی بـرای غلبه بر خداوند را دارد و در نهایت فاتح این جنگ خواهد شد.

وِرا ادعا می‌کند ایـدۀ دوخـداگرایی و جنگ خـدایان از اعتقادات زرتشـتی ریشه می‌گـیرد که در آن جنگ دائمی میان اهـورامزدا، خـدای نـور، و اهـریمن، خـدای تـاریکی وجـود دارد. بـرخی از این شیطان‌پرسـتان نه تنها ابلیس را «بد» نمی‌دانند بلکه وی را به علت آن‌که به انسـان‌ها دانش و آزادی می‌دهد «خـوب» می‌داننـد، در حالی‌که

اعتقـاد دارند خداوند می‌خواهد انسـان‌ها را به بند بکشد. بنـــابراین، دوخـــداگرایی مســـیحی شـــکل معکوسی از مسیحیت است. شیطان یک قهرمان اسـت، زیـرا انسـان را از شرارت و ظلم خدا آزاد می‌کند!

شیطان پرستی ضد کیهانی

شیطان‌پرســـتی ضـــدکیهانی یا عرفـــان‌گرایی آشـــفته، معتقدند که نظم کیهانی که توسط خداوند آفریـده شـده است چـــیزی نیست جز یک دروغ بـــزرگ، و مـــاورای این تـــوهم یک آشـــفتگی بی‌پایـــان و بی‌نظم است. یکی از متخصصـــان این شـــکل از شیطان‌پرســـتی یک مؤلف و پژوهش‌گر علوم غیـبی است که بـرای خـود نـام وِکسـپِر 218 را برگزیـــده است. وکســـیر در یک مصـــاحبه بیـــان می‌کند به خدای قادرِ مطلقی اعتقاد دارد به نـام دِمیِـرج (جهان‌آفرین) که در مذهب نورس (گروهی بودند که بین قـرون 8 تا 11 میلادی به زبـان نـروژی باسـتان حـرف می‌زدند) به عنوان اُدین (خـدای خـدایان) تفسـیر شـده و همان خدای مسـیحیت است. او محـدودیت‌هایی - زمـان، مکان و بدن- را آفرید تا روح آزادمان را به بند بکشد.

و در این هنگام شخصیت‌هایی نظیر لاکی (یکی از ایزدان اساطیر اسـکاندیناوی. بسـیاری معتقدند این نـام از نـام قدیمی نـورس، لوکا گرفته شـده به معنـای بسـته شـده. این می‌تواند وجه تسـمیه‌ای بـرای سرنوشت‌اش باشد) و شـــیطان پا به عرصه نهادند. آن‌ها علیه قـــانون ظالمانـــهٔ دِمیِرج طغیان کردند و تصمیم گرفتند قدرت‌اش را از بین ببرند. از میان دیگر خدایان ضدکیهانی می‌توان به تیـامت (مـــادر نخســـتین خـــدای بابل)، بـــال (خـــدای بـــاروری)،

آســـمودیوس و لیلیث (در تلمـــود نخســـتین همسر آدم معرفی شده است) اشاره کرد.

این شکل از شیطان‌پرستی مانند بیشـترِ گونه‌هـای غـیر-لاوی، بسیار گمنام است و متاسفانه اطلاعات چندانی از آن در دســترس نیست. مشــهورترین اعضــای آن‌جــان نودوِیـــد، عضو یک گـــروه موســـیقی به لک متـــال (از زیرشاخه‌های نهایی موسیقی هـوی متـال با ضـرب‌آهنگ بالا و سـریع، اشـعار بیمـار گونـه، کلام‌هـارش، همـراه با جیغ‌هـای گـوش‌خراش) به نـام دیسِکشن (کالبدشـکافی) است. او یکی از اعضای فرقه معبد نـور سـیاه بـود. نـام پیشین آن گروه انسان‌گریزان لوسیفری بـود؛ سـازمانی با هدف از بین بردن نظام دِمیِرج و بازگرداندن جهــان به وضـــعیت اصـــلی‌اش، یعـــنی آشـــفتگی. در این معبد از نیایش‌هــای بســیاری بــرای عبــادت بت‌ها و موجــودات مختلف به ویژه لیلیث استفاده می‌شد.

شیطان پرستی متعالی

شیطان‌پرســـتی متعـــالی یک شـــکل منحصر به فـــرد از شیطان‌پرستی است که توسط مردی به نـام «مت دِ لُـرد زین» (Matt "The Lord" Zane)ـ به وجـود آمد. طبق آن‌چه در چند صـــفحهٔ ابتـــدایی کتـــاب‌اش با عنـــوان شیطان‌پرستی متعالی عنوان کـرده اسـت، وی ال‌اس‌دی مصـــرف می‌کـــرد و می‌توانست شـــیطان را ببیند که از بهشت طرد شده است، و بعد از آن تصویر دیگری می‌دید از مــردی که پیش از تولـدش با شـیطان هم‌پیمــان شد. طبق این پیمـان، آن مـرد باید از جهنم اجتنـاب می‌کـرد، ولی در سراسر زنـــــدگی‌اش هرگز ندانست چگونه باید چنین معامله‌ای را انجام دهد. در عوض، وی دیگران را به

جهنم راهنمایی کـرد در حالی‌که متـأثر از این تـوهم فکر می‌کرد واقعاً کار خداوند را انجام می‌دهد. زِین می‌گوید:

شــیطان می‌خواست آن مــرد هر آن‌چه را جهــان به وی می‌دهد تجربه کند و به جـای پـذیرش اعتقـادات خداونـد، اعتقــادات خــودش را خلق کند. ســفر مــرد با تجربیــات بسـیاری همـراه بـود، که این تجربیـات به دیگـران الهـام می‌بخشد که در مسیر مخـالف ارادهٔ خداوند قـدم بردارند و از خداوند جـدا شـوند. این جـدایی همـان جهنمی است که آدم‌ها به ســوی‌اش می‌روند. این داســتان هشــداری راجع به لعنت ابدی نیست بلکه به تکامل روحـانی اشـاره می‌کند.

شیطان‌پرستی متعالی دقیقاً شکلی از تکامل روحانی با هـدف نهـایی بیعت دوبـارهٔ فـرد با چـیزی است که نمـود شیطانی نام دارد. نمود شیطانی بخش پنهان شـده‌ای از نفس است که از آگـــاهی جـــدا افتـــاده است. نمـــود شــیطانی، ما را از طریق کمک به پــرورش آگاهی‌مــان تحت تأثیر قرار می‌دهد. راه‌های بسیاری برای رسیدن به نمود شیطانی هر فرد وجود دارد، و برای قدم نهــادن در راهی که مقابل هر فــرد گســترده شــده است اجبــاری وجود ندارد.

دیوپرستی

دیوپرستی به صورت تحت‌الفظی یعنی «عبادت دیــوان»، اگرچه دیوپرســتان جدید واقعــاً دیگر دیــوان را عبــادت نمی‌کنند. در عوض، آن‌ها با دیوان «کار می‌کنند»؛ به این صورت که هر دیو به صـورت یک نـیرو یا انـرژی است که در آیین‌ها یا جادوها به کمک فراخوانـــــده می‌شـــــود.

دیوپرستان سنتی واقعاً دیوان را عبادت می‌کردند؛ دیوانی که به ویژگی‌های‌شان تجسم انسانی می‌دادند.

توجه به این نکته ضروری است که لزوماً همهٔ دیوپرستان شیطان‌پرست نیستند، گرچه همهٔ آن‌ها به صورت بالقوه این ویژگی را دارند. هر دیوپرستی بتِ حامی‌اش را برمی‌گزیند، و مطمئناً در میان گزینه‌های مختلف، می‌توانند شیطان، نمایندهٔ عنصر آتش را نیز انتخاب کنند. هر چند، آن‌ها می‌توانند از میان مذاهب مختلف دیوان بسیاری را نیز در فهرست گزینش‌شان قرار دهند.

دیوپرستان سه تفسیر متفاوت و محتمل از دیوان دارند. تفسیر اول شبیه دیدگاه مسیحیان است - گناه‌کاران شرور و وسوسه‌گر. تفسیر دوم مربوط به دیوپرستان سنتی است - دیوان تجسم نیروهای انرژی هستند. تفسیر سوم این است که «به سبب معنی واژهٔ دیو که همان قدرت خدایی است، دیوان شایستهٔ خدایی هستند.» (لازم به ذکر است دیو یکی از واژه‌های کهن است و قدمت آن به دوران آریاییان می‌رسد. دیوان گروهی از پروردگاران آریایی بوده‌اند. پس از جدایی ایرانیان از هندوان و ظهور زرتشت پروردگاران مشترک قدیم یعنی دیوها که مورد پرستش هندوان بودند، نزد ایرانیان گمراه‌کنندگان و شیاطین خوانده شدند. در زبان هند باستان دِوَ یا دَئوه به معنی فروغ و روشنائی و نام خداست. در این متن، دیو به عنوان معادل برای واژهٔ demon انتخاب شده است) صرف‌نظر از این‌ها، دیوپرستان اعتقاد دارند اعمال‌شان به تباهی یا جزای الهی نمی‌انجامد، زیرا این اعمال «صرفاً در تداوم

اسطوره‌هایی است که نسل به نسل از مذاهبی به جـای مانده‌اند که مدت‌ها از زمان‌شان گذشته است.»

ستی

فرقه معبد سِـــت توسط مایکل آکویینو تأســـیس شد. آکویینو مـرد دسـتِ راسـتِ لاوی بـود که پس از فـروش دفاتر روحانیت توسط وی، کلیسای شیطان را ترک کرد. این ایده که لاوی بتواند از کلیسـای شـیطان کسب درآمد کند باعث شد اعضای زیـادی از جمله راهبـهٔ اعظم لیلیث سـینکلار، که نهایتـاً با آکویینو ازدواج کـرد، از حضـور در کلیسا انصــراف دهند. آکویینو و دیگر جداشــدگان، فرقه معبد ست را بنا نمودند که از جهات فلسـفی با کلیسـای شیطان تفاوت‌های زیادی داشت.

شیطان‌پرستان پیرو لاوی به هیچ گونه بت یا خدا اعتقـاد ندارنـــد، در حالی‌که شـــیطان‌گراها به یک موجـــودیت فوق‌بشـری به نـام ست (پادشـاه حقیقی تـاریکی و نـام خداوند مرگ و عالم اموات در مصر باستان است) اعتقاد دارند. ست در مصر باسـتان خـدای خشـونت و بی‌نظمی بود که عاقبت با نام خدای تاریکی به دشـمنی با خـدایان دیگر مصر پرداخت. به عبارت دیگـر، ست «شیطان‌پرست اصلی است: خـدایی علیه همـهٔ خـدایان دروغین و ذهـنی انسان.»

شیطان‌پرسـتان پـیرو لاوی اعتقـاد دارند هر یک از اعضا خدای خودشان، و در پی صعود به سوی الوهیت هسـتند. هـدف شـیطان‌گراها رسـیدن به خـپره (از اسـطوره‌های مصر باســتان هم به معــنی ســرگین‌چرخانان- نــوعی سوسک- و هم به معنــای قــائم به ذات است. او در نــزد

شـهروندان هلیوپـولیس، نمـودار طلـوع خورشـید بـود و مانند سوسـک، از جـوهر خـویش سر بر می‌آورد و زادهٔ خویشـتن است. خـپره ایـزد دگرگونی‌هـای حیـات بـود و همیشه از نو زاده می‌شد) اســـت؛ واژه‌ای مصـــری که تقریبـاً به این معـنی است که «من به وجـود آمـده‌ام.» شیطان‌گراها بر این باور هستند که هر فردی هرزگـاهی به دنبـال یک تجربـهٔ الهی می‌رود و همین‌طـور این‌که از طریق توسعهٔ نفسانی، جادو و روش‌هـای دیگر می‌تـوان تجربیـات الهی بیش‌تـری خلق کـرد تا این‌که عـاقبت به سـطحی از الـوهیت رسـید. این مقصـود نهـایی انسـان است.

قرمزهای شیطانی

قرمزهای شیطانی به مفهوم سنتی به شیطان اعتقادی ندارنـد، بلکه آن را یک نـیروی سـیاه می‌دانند که از ازل وجود داشـته است. تـأنی جاتسَـنگ یکی از برجسـته‌ترین شخصیت‌های قرمزهـای شـیطانی معتقد است که ریشـهٔ واژهٔ شـیطان (یا همـان سِـیتان در زبـان انگلیسی) به ترکیبی از دو واژهٔ پیش از سانسکریت برمی‌گردد: سـت، واژه‌ای به معـنی "تـاریکی بی‌کـران" و تـان، که نشـان می‌دهد چگونه این نیرو امتداد یافت و به همه چـیز نفـوذ کـرد. به عبـارت دیگر ست یعـنی «وجـود»، و تـان یعـنی «تبدیل شدن به». البته صحت یا نادرستی این ریشه‌یابی از واژهٔ «شیطان» را نمی‌توان تأیید کرد.

قانونتـان چگـونگی سـرایتِ ست درون هر موجـودی را توصـیف می‌کند. هر مخلـوقی به سرچشـمه‌های وجـودی خود متصل است، و این اتصالات شبکهٔ پیچیده‌ای را ایجاد می‌کنند که این شبکه به پیدایش زندگی باز می‌شـود. هر

مخلـوقی از مـاهیت خـویش پـیروی می‌کند و به صـورت طــبیعی با جریـــان چـــاکرای خـــویش در آرامش به سر می‌برد. 9 اصلِ موضوعۀ شـیطانی بر اسـاس این عقاید شرح داده می‌شوند؛ به این گونه که هر موجودی متأثر از نیروی درونی‌اش دائماً در حـال تغیـیر است و بر اسـاس محیط اطراف‌اش به تکامل می‌رسد.

کســـانی که مقابل ماهیت‌شـــان می‌ایســـتند، کیپلاث (کسانی که با گرایش‌های خویش در تضاد هستند) نامیده می‌شوند. طبق آموزه‌های قرمزهای شـیطانی، کسی که به شـــخص یا مخلـــوق دیگر بی‌حرمـــتی می‌کند یا مقابل خویش می‌ایستد عمل شرورانه‌ای مرتکب شده است.

بی‌حرمتی به وجودِ هر مخلوق، سرپیچی از تمامیِ اصول زندگی تلقی می‌شود. بی‌حرمتی به معنیِ ارج نگذاشـــتن به مخلوقـــات دیگر اســـت؛ یا این‌که یک انســـان به آن‌چه انسـانی از نـوع دیگر بر اسـاس موجـودیت یافته اسـت، احـترام نگـذارد. این بی‌حرمـتی شـرورانه اسـت، و مثل جنگیـدن علیه تـاریکی بـزرگ و بنـابراین جنگیـدن علیه خویشـتن است. روح سـیاه در انسـانِ دیگر همـان روح سـیاهی است که در شـخص متخاصم وجـود دارد. و آن روح سیاه می‌تواند از خروج از پوسته‌اش سر باز زند.

شیطان پرستی چند ایزدی

شیطان‌پرستی چنـدایزدی دقیقـاً شـبیه اعتقـاد به وجـود چنـدین خـدا در مقابل اعتقـاد به وجـود یک خـدا است. مشهورترین سازمان شیطان‌پرستی چنـدایزدی کلیسـای عزازیل در شهر نیویورک است که درهایش به روی همـۀ شیطان‌پرسـتان، پژوهش‌گـران علـوم غیـبی و پـیروان

صراط چپ باز است. آن‌ها بت‌های متفاوت و متعـددی را گرامی می‌دارند.

کلیســای عزازیل به آن‌چه آن را «خــدایانِ برخاســته از غربِ جدید» می‌نامـد، تمرکزِ دارد - شـیطان/عزازیل (یک شخصیت در اساطیر عبری است که نخستین بـار در عهد عتیق ظـاهر شد. در قـرآن نـامی از عزازیل بـرده نشـده است. با این وجود، در برخی متون اسـلامی نـام عزازیل به عنـوان نـام اصـلی ابلیس آورده شـده است)، لیلیث، پرومته، ایشـتار (نـام یکی از الهه‌هـای آشـوری است. در اسطوره‌ها او را ایزدبانوی نشاط عشق می‌دانند)، پان و لوسـیفرِ سـوفیا. (سـوفیا یک الهـهٔ اسـرارآمیز بـود که تشـابهات زیـادی با داسـتان لوسـیفر و همین‌طـور با داستان آدم و حوا داشت) همهٔ این خدایان از جانب ادیان ابراهیمی بدجنس و شـرور تلقی شـده‌اند، با وجـود این، آن‌ها از یک سـو، نماینـدهٔ ارزش‌ها و اصـولی هسـتند که کلیسای عزازیل قویـاً بر آن‌ها اسـتوار است و از سـویی دیگر، نمایندهٔ گرایش‌هـای اجتمـاعی هسـتند که از جـانب جناحِ راست مذهبی تقـبیح شـده‌اند. بـرای مثـال، پرومته نماینـدهٔ دانش و ادراک، و ایشـتار نماینـدهٔ طـبیعت و تمایلات جنسی است. از همه مهم‌تر شـیطان است که از طریق به چالش کشیدن و طرف سؤال قرار دادن اصـول عقاید، آدم‌ها را به تفکر ترغیب می‌کند.

کلیســای عزازیل خــدایان را به شــیوهٔ ســنتی عبــادت نمی‌کنند. بلکــه، آن‌ها خدایان‌شــان را محــترم و گــرامی می‌دارند و اغلب به ســمت یک یا چند خــدا کشــیده می‌شــوند. آن‌ها منکر وجــود خــدا هســتند، و معتقدند قلمروی خـدایان به طـور کامل بـرای هیچ انسـانی قابل

شناسایی نیست، و بنابراین پیرو فلسفه‌ای هستند که آن را اکنون‌گرایی می‌نامند. کلیسای عزازیل به شدت اعتقاد دارد خدایان، خود را در امور انسانی ظاهر می‌کنند، اموری هم‌چون جامعه، اقتصاد و گرایش‌های مذهبی.

فرقه کاتولو

کاتولو، فرقهٔ کوچک عجیبی است که نوشته‌های نویسنده‌ای به نام اچ.پی. لاوکرفت را با شیطان‌پرستی، جادوی سیاه و صراط چپ در هم آمیخته‌اند. وِنچِر سِیتانیس، مؤسس این فرقه، اذعان می‌کند اغلب آدم‌ها نوشته‌های لاورکرفت را حقیقی نمی‌پندارند. وی در این مورد این‌گونه پاسخ می‌دهد: «حقیقتی وجود ندارد. آن‌چه ذهن انسان حقیقی می‌پندارد، اصلاً وجود ندارد.» سِیتانیس ادعا می‌کند هر فرد درونِ الگویی به نام حقیقت پذیرفته شدهٔ عمومی محبوس است، و وی قادر است حقیقت درون‌اش را طبق اراده‌اش به هر شکلی درآورد.

سِیتانیس می‌نویسد: «خیلی وقت پیش، تصمیم گرفتم به کاتولو، شیطان، نایِرلاثوتِپ، یوگ سُثُث (هر دو شخصیت‌های داستان‌های لاورکرفت هستند)، و تسالال اعتقاد آورم. اعتقاد من به این موجودات پلیدِ ژلاتینی، بال‌دار، کفرآمیز و به شکل تهوع‌آوری مجعد قدرت می‌دهد.»

فرقهٔ کاتولو مدعی هستند کهنه‌ایزدان (اصطلاحی برای بت یا هر موجود فراطبیعی باستانی. و همین‌طور، یک اصطلاح مبهم که در داستان کاتولو به بیگانگان ظاهراً

زنـده‌ای اشـاره دارد که نقش زیـادی در رمـان کوه‌هـای دیوانگی (1936)ـ اثر لاورکرفت دارند. واژهٔ کهنه‌ایـزدان به عنوان معادل Old Ones انتخاب شده است. بی‌نهایت سـال پیش در زمین زنـدگی می‌کردند و دانش تـاریکی، ممنوعه و محرمانه‌شـان را به انسـان‌ها منتقل کردند. خدایان ضعیف‌تر به زنجیر کشیده شدند و بر آن‌ها تازیانه زده شد، و جهان با خون آن‌ها خلق شد. برخی از خدایان ضـعیف‌تری که زنـده ماندنـد، تصـمیم گرفتند خـود را از زنجیر برهانند و کهنه‌ایزدان را از زمین بیرون کنند.

فرقـهٔ کـاتولو کهنه‌ایـزدان را مانند دیـدگاهی که شیطان‌پرسـتان نسـبت به لوسـیفر دارنـد، موجـوداتی می‌بینند که می‌خواهند به انسـان دانش بیاموزند و آن‌ها را از بـردگی رهـایی دهند. فرقـهٔ کـاتولو معتقد است اکثریت موجودات بشری زندگی‌شان را در زندان حقیقت پذیرفته شدهٔ عمومی سپری می‌کنند و درد و رنج‌شان به خدایان ضـعیف‌تر انـرژی می‌دهد. تنها راه رهـایی از این زنـدان، بیـداری و دست‌یابی به آگـاهی حقیقی است. حقیقت والاتـری که اعضـای فرقـهٔ کـاتولو به آن اشـاره می‌کنند نام‌هـای دیگـری نـیز دارد، از قبیل شـعلهٔ سـیاه، نشان شیطان، موهبت شیطان، یا ندای کاتولو.

همهٔ خدایان شرور – کاتولو، شـیطان، لاکی و غـیره – را می‌توان صرفاً در امتـداد «جـوهرهٔ سـیاه بـدون شـکلی» تلقی کـرد که تحت حقیقت پذیرفته شـدهٔ عمـومی قـرار دارند. این خدایان را می‌توان واقعی یا نمادین دانست؛ و اهمیـتی هم نـدارد افـراد مختلف چه تفسـیری از آن‌ها داشـته باشـند. همـهٔ آن‌ها نماینـدهٔ مفهـومِ

خودتوانمندســـازی هســـتند؛ مفهـــومی که به عنـــوان عالی‌ترین قانون این فرقه شناخته می‌شود.

صدای عجیب ناشناخته

شما هر روز هـزاران و شـاید میلیون‌ها صـدا می‌شـنوید. مغز انسان با توانـایی خارق‌العـاده خـود در فیلـتر کـردن صداها و توجه به یک صدا در بین چنـدین صـدای مختلـف، بـاعث می‌شـود که شـما متوجه شـنیدن خیلی از صـداها نشوید. ولی اگر خوب گوش‌های‌تـان را تـیز کنیـد، ممکن است صداهای عجیب زیادی در اطرافتان بشنوید که قبلاً به آن‌ها توجه نمی‌کردید. این مطلب در مـورد ده صـدای عجیب است که هنوز معلـوم نیست از کجا آمده‌اند. فقط می‌دانیم مردم زیادی آن‌ها را شنیده‌اند یا از وجودشان با خبر هستند.

پیام فرازمینی!

وقتی جری امن این دنباله کد را دید دور آن خط کشید و نوشت «wow!» و سیگنال، نام خود را از این‌جا به دست آورد.

در سـال 1977، تنها چند مـاه قبل از این‌که فیلم «برخورد نزدیک از نوع سوم» استیون اسـپیلبرگ اکـران شـود، دانشـمندان چـیزی را کشف کردند که حـداقل در ابتدا از نظر آن‌ها پیامی رادیویی از ماورای زمین بود.

در رصدخانه رادیو تلسـکوپ بیگ آر (Big Ear)ـ دانشـگاه اوهـایو که حـالا دیگر از آن اسـتفاده نمی‌شـود و در آن زمان به دنبال چنین سیگنال‌هایی می‌گشت، داوطلبی به نام جری امن متوجه سـیگنالی شد که به شـدت قدرتمند بود (30 برابر بلنـدتر از دیگر صـداهایی که از عمق فضا گرفته می‌شد) و فرکانس آن نزدیک 1420 مگاهرتز بود،

فرکـانس هیـدروژن. (این با U در نسـخه چـاپ شـده فرکانس‌هـای الکترومغنـاطیس تلسـکوپ نمـایش داده شده‌است.) او این نسـخه‌های چـاپی را هر روز مطالعه می‌کرد. این سیگنال تنها 72 ثانیه طول کشید و بیش از 100 تحقیق متعـاقب آن در آن منطقـه، موفق به کشف چیزی غیر عادی نشـدند. آیا سـیگنال wow از سـوی یک تمـدن فرازمیـنی با یک فرسـتنده فوق‌العـاده قـوی فرستاده شـده بـود؟ یا تنها یک بی‌ترتیـبی طـبیعی بـود؟ بعد از دهه‌ها هنوز این موضوع مشخص نیست.

اعماق دریا

در سال 1996، آزمایشگاه، هدفون‌های قابل حملی برای تقویت تجهیزات شـنود مسـتقر در اقیـانوس تولید کـرد. این وسـایل بـرای مکان‌یـابی مرجع صـداهای زیر دریا استفاده می‌شوند.

اقیانوس‌ها پر از صـداهای عجیب‌وغـریب است که توسط منـابع مختلفی به وجـود آمده‌انـد، از لرزش‌هـای آتشفشانی گرفته تا کشتی‌ها و پسـتانداران آب‌زی مانند وال‌هـای کوهـان‌دار. دانشـمندانی از نهـاد ملی جو و اقیانوس برای سال‌ها در حـال بررسی این صـداها بودند و برای این کار از شبکه شـنود زیر آبی کمک می‌گرفتند. در این شـبکه از هـدفون‌هایی اسـتفاده می‌شد که با گـرفتن صـدا از هر جهـتی سـیگنال‌های ولتـاژی در یک محدوده فرکانس تولید می‌کرد.

یک صـدای مرمـوز که توضـیحی دربـاره آن وجـود نـدارد Upsweep است. مجمـوعه‌ای از صـداها که به صـورت کمـتر به بیشـتر مـرتب شـده‌اند و هر کـدام ثانیه‌هـای

طولانی ادامه دارند و در سال 1991 توسط دانشـمندان کشف شده‌اند. به نظر می‌آید Upsweep فصلی و زمان اوج آن در بهـــار و پـــاییز اســـت، درحالی‌که دلیل این موضوع مشخص نیست. سطح صدا آن قـدر بـالا است که می‌تواند از سراسر اقیانوس آرام ضبط شود.

ترومپت اشباح

در سال 2013، صدایی شبیه به نوای ترومپت ضبط کرد که او و چند نفر دیگر از ساکنین تراس در بریتیش کلمبیا شـــنیده بودند. بعضی‌ها تصـــور می‌کنند ممکن است این صدا نتیجه یک شـوخی باشد درحالی‌که بعضی دیگر آن را حاصل موج‌های الکترومغناطیس می‌دانند.

در تابســتان 2013، زنی در بریــتیش کلمبیا شــروع به شنیدن صدایی بلند و شـبیه به نـوای تـرومپت کـرد و یک روز صبح آن را با دوربین فیلم برداری خود ضـبط کـرد و در یوتیــوب به اشــتراک گذاشت. درحالی‌که بعضی‌ها از صـــحت این مـــاجرا مطمئن نبودنـــد، گزارش‌هـــایی از صداهایی مشـابه در منـاطقی از تگـزاس گرفته تا نـروژ داده شد.

چند تنوع وجود داشت: گـاهی صـدا بیشـتر شـبیه ناله یک حیوان بود درحالی‌که دیگر ادعاها حاکی از شباهت آن به صـدایی بلند با دامنه‌ای کوتـاه، ناله یا ضـربه بـود. هنـوز کسی نمی‌داند این صـــدا چه بـــود، اما اســـتاد فیزیک دانشـگاه ساسـکاتاچوان، ژان پـیر سـنت مـوریس (Jean Pierre St. Maurice)، این نظریه را دارد که صـداها ممکن است حاصل موج‌هایی الکترومغناطیسی از ســوی

اورورا (aurora)ـ باشند. اورورا نـوری طـبیعی است که بیشتر در آسمان قطب شمال یا جنوب دیده می‌شود.

شکارچی لینکلن شایر

این رادیوی موج کوتاه به جاسـوس شـوروی رادولف آبل (Rudolf Abel)ـــ تعلق داست. او از این رادیو بـــرای دریـافت صـداهای یک طرفه رمـزی انتقـالی از مسـکو استفاده می‌کرد. کارشناسـان بـاور دارند که «شـکارچی لینکلن شایر» سیگنال مشـابهی با جاسـوس‌های انگلیس داشته است.

در طول جنگ سرد از 1950 تا 1980، مشتاقان رادیوی مـــوج کوتـــاه در سراسر جهـــان متوجه پخش صـــداهای عجیـبی شـدند که معمـولاً با یک موسـیقی یا چند صـدای بـوق شـروع می‌شد و با چیزهـای عجیب‌تـری ادامه پیـدا می‌کرد، مثلاً صدای زنی که به زبان آلمـانی می‌شـمرد یا صـــدای کـــودکی که حـــروفی از الفبـــای انگلیسی را می‌خواند. شنوندگان به این صـداها نام‌هـای جـالبی داده بودند، مانند نانسی آدام سوزان، قطعه حماسی سـوئدی یا ایســتگاه نــاقوس. آن‌ها تصــور می‌کردند این صــداها سیگنال‌هایی برای پیام‌های رمزی جاسوسان است.

یکی از عجیب‌ترین صداها «شکارچی لینکلن شایر» (The Lincolnshire Poacher)ـ بود، که از تکه‌هـای یک آهنگ سنتی انگلیسی به این نام در آن استفاده می‌شد. بعد از 10 دقیقه موسـیقی، یک صـدای زنانه با لهجه انگلیسی چـیزی را می‌خواند که به نظر یک پیـام رمزگـذاری شـده بود. بر اساس آن‌چه مـورخ رمز هلنـدی، درک ریمننتس (Dirk Rijmenants)ـ می‌گوید، شکارچی لینکلن شایر در

سال‌های 1970 پدیدار گشت و تا سال 2008 که به طور مرموزی قطع شد، هر روز پخش می‌شد. باور عمومی این است که این صداهای مخابراتی بین جاسوس‌ها و ماموران انگلیسی بوده است اما هیچ تأیید رسمی برای این ادعا وجود ندارد، پس این صدا هم هم‌چنان ناشناخته می‌ماند.

جاسوس‌های روس؟

در طول جشن‌های ظهور ارتودوکس روسیه در مسکو، مردم جمع می‌شوند تا خود را در یک سوراخ یخی نزدیک برج تلویزیونی استانکینو غسل دهند. برج رادیویی مشابهی در شمال مسکو بوق‌های عجیبی در طول سال‌های 1980 و 1990 مخابره کرد.

برج رادیویی مشابه برج تصویر در شمال مسکو بوق‌های عجیبی در طول سال‌های 1980 و 1990 مخابره کرد. اگر فکر کردید شکارچی لینکلن شایر عجیب بود، داستان UVB-76 عجیب‌تر هم هست. بر اساس گفته‌های خبرنگاری به نام پیتر ساودنیک (Peter Savodnik)، با شروع در سال‌های 1980، برج رادیویی مرموزی در شمال روسیه توالی عجیبی از بوق‌ها مخابره می‌کرد و سپس در سال 1992 این بوق‌ها تبدیل به صداهایی شد که هر کدام حدود 1 ثانیه طول می‌کشید و بین 21 تا 34 بار در دقیقه اتفاق می‌افتاد. هر چند هفته یک بار این روال به صورت کوتاه با صدای مردی که دنباله‌های کوتاهی از اعداد و کلمات را می‌خواند قطع می‌شد. کلمات معمولاً نام‌های روسی مانند آنا و نیکولای بودند. تون‌ها، دامنه و قله هر صدا جابه‌جا می‌شد و فواصل بین

آن‌ها نیز تغییر می‌کرد. اما هر ساعت، رأس ساعت، دو بار این صدا می‌آمد.

عجیب‌تر این که بعد از سال‌ها پخش روزانه، ایستگاه رادیویی در ماه جون سال 2010 ارسال سیگنال‌ها را متوقف کرد و سپس در آگوست آن سال دوباره سیگنال‌ها شروع شد. در نزدیکی‌های پایان ماه، ناگهان UVB-76 دست‌خوش یک دگرگونی عجیب شد و صداهایی متوالی و به‌هم‌ریخته وارد سیگنال‌ها شد. انقطاع‌هایی با موسیقی قوی دریاچه (Swan Lake)ـ چایکوفسکی و خواندن گاه‌به‌گاه پیام‌های موموزی مانند “D-R- 979 04 E-N-D-O-U-T”ـ که با سری‌های طولانی اعداد دنبال می‌شد. این بار هم حدس افراد این بود که برج پیام‌هایی برای ماموران مخفی می‌فرستاده است.

روح خواننده

پل مک کارتنی در یک استودیوی ضبط در سال 1973. قبل‌تر در اواخر دهه 60، هوادارن تصور می‌کردند او مرده و جای او مخفیانه با کسی مشابه عوض شده‌است. آن‌ها برای اثبات این حرف به آهنگ‌های بیتلز به صورت وارونه گوش می‌دادند.

برای دهه‌ها، کسانی که به نیروهای غیر طبیعی ایمان داشتند، صداهای سرگردانی را در آهنگ‌های ضبط شده روی نوار تشخیص می‌دادند و بعضی‌ها تصور می‌کردند این صداها متعلق به مرده‌ها یا موجودات فرازمینی است. پدیده برداشت صدای بالاالکترونیکی یا EVP مستلزم این است که فرد به صدای ضبط شده با هدفون گوش بدهد و تلاش زیادی برای تشخیص صداهای

پس‌زمینه بکند. گـــاهی هم لازم است نـــوار به صـــورت برعکس پخش شود تا پیام مخفی مشخص شود.

روش مشـــــابهی توسط افـــــرادی که در اواخر دهه 60 دربـاره گـروه بیتلز نظریه می‌سـاختند اسـتفاده می‌شد. وقتی آن‌ها آهنگ مزرعه‌های توت فرنگی برای همیشه (Strawberry Fields Forever)ـ را به صورت بـرعکس پخش می‌کردند تا صدایی پیدا کنند که بـرای مثـال بگوید: «من پل را دفن کردم.»

البته همه فکر نمی‌کنند که EVP غیر طبیعی است. برای مثـال لغتنامه شک‌گراها (The Skeptic’s Dictionary) اثـــــراتی مانند تـــــداخل یک عملگر CB یا اختلالات الکـــترونیکی مختلف و طـــبیعی را یک توضـــیح محتمل می‌داند.

مرد ماسک‌دار

در سـال 1989، یک هکر ناشـناس در فرسـتنده‌های دو ایستگاه تلویزیونی شیکاگو اختلال ایجاد کرد و حرف‌های نامفهوم و مرموزی پخش کرد.

این مـورد به این دلیل ناشـناخته است که معلـوم نیست چه کسی و چطـور این کـار را انجـام داد. در 22 نوامـبر 1989، یک هکر موفق شد تا فرکانس‌هـای دو ایسـتگاه تلویزیونی شیکاگو را در دست بگیرد. اولین بـار، در طی پخش اخبـار CBS، تکنسـین‌ها برنامه را بـرای 30 ثانیه قطع کردند. اما حمله دوم به یک شـــــبکه تلویزیـــــونی عمـومی بیشـتر از 1 دقیقه طـول کشـید. سـریال PBS قطع شد و یک مـرد در ماسک ظـاهر شد. این فـرد پیـام صوتی نـامفهمومی با جملاتی مانند «”عشق تو در حـال

زوال است”» و قطعه‌ای از آهنگ یک کـــــارتون را پخش کرد. یک بازرس کمیته فدرال مخابرات اعلام کــرد که هر کس این کــار را کــرده از ابــزاری ســاده اســتفاده کــرده است اما دانش کــافی دربــاره تکنولــوژی پخش را داشــته است.

دریاچه ناآرام

دریاچه سنکا آرام به نظر می‌رسد، اما این‌جا محل شنیده شدن چند صدای غیر قابل توضیح است.

در سال 1850، جیمز فنیمور کوپر (James Fenimore Cooper)ـ داستانی کوتاه به نــام دریاچگــان (The Lake Gun)ـ نوشت که جریان شنیده شــدن صــدایی بلنــد، غــیر قابل توضیح و انفجارمانند در جنگل‌هــای اطــراف دریاچه سنکا در نیویورک را بازگو می‌کــرد. کــوپر صــدا را به این صورت توصیف کرد:

صــدایی که مانند انفجــار قســمتی بــزرگ از یک توپخانه است و توسط هیچ‌کدام از قــوانین طــبیعت قابل توضــیح نیست. صدا عمیق، توخالی، دور و باابهت است.

از زمــان کــوپر، مــردم در منــاطق مختلف ایــالات متحــده صداهای انفجار مشابهی را شنیده‌اند، اگرچه وقتی آن‌ها بر شوک خود غالب می‌شوند، می‌فهمند که چیزی منفجر نشده یا هیچ هواپیمای مــافوق صــوتی در اطــراف پــرواز نمی‌کــرده است. بــرای مثــال در ســال 2012، ســاکنین آلاباما، جورجیا و ویسکانسین لرزشی را تجربه کردند که با صداهای بلند انفجــار همــراه بــود. دانشــمندان احتمــال دادند که صــداها به دلیل زمین لرزه‌هــای کم عمقی بــوده که برای گــزارش شــدن خیلی کوچک بوده‌اند اما آن قــدر

بزرگ بوده‌اند که توسط مـردم اطـراف احسـاس شـوند. احتمال دیگر انفجارهای صوتی هواپیماهـایی بـوده است که با سرعتی مـافوق صـوت پـرواز می‌کرده‌اند. هیچ‌کس از صحت این ادعاها مطمئن نیست.

صداهای عجیب از ساکنین زحل!

فضاپیمای کسینی در سال 2009 از قطب‌های شـمال و جنـوب زحل سـیگنال‌های جـدا از همِ شـبح‌واری دریـافت کرد.

در سال 2009، فضاپیمای کسینی (Cassini) تشعشعات کیلومـتری زحل را دریـافت کـرد، سـیگنال‌های رادیـویی طبیعی که از زحل ارسال می‌شود. چـیزی که عجیب بـود الگـوی صـداها بـود که قابل توضـیح نبـود. در واقع دو سـیگنال بـود، یکی از قطب شـمالی و دیگـری از قطب جنوبی سیاره و در حالتی ناهماهنگ.

درحالی‌که این صـداها معمـولاً بـرای گـوش انسـان قابل شـنیدن نیسـت، دانشـمندان آن‌ها را تغیـیر داده‌اند تا صداهایی شـبح‌وار سـاخته شـود. (صـداها کمی شـبیه به آژیر حمله هـوایی است.) آن طـور که دانشـمند دانشـگاه لـووا دون گـرنت (Don Gurnett)، کسی که سرپرست تیم تجهیزات کسینی بود، می‌گوید: «این اطلاعات نشـان می‌دهد زحل چقدر عجیب است.»

زمزمه‌های کلیسا

کلیسای سنت ژروم (St. Jerome Church) در تائوس پوئبلو، نیو مکزیکو. تائوس محل صداهای عجیب است که به نام زمزمه تائوس شناخته می‌شود.

تـائوس در نیو مکزیکو تنها جـایی نیست که زمزمه‌هـای عجیبی در آن شـنیده می‌شـود، اما احتمـالاً مشـهورترین نقطه در این رابطه است، به حدی که در کتاب راهنمـای گردشـگران نـیز این موضـوع نوشـته شده‌است. شـنیدن زمزمه تائوس توسط 2 درصد افراد محلی گـزارش و به عنـوان صـدایی شـبیه به غـرش کم صـدای موتـور یک تراکتور توصیف شده‌است.

کسـانی که متوجه این صـدا می‌شـوند ممکن است آزرده شـوند. بعضی‌ها آن را به صـورت کمی احسـاس رنجش تجربه می‌کنند درحالی‌که بقیه اختلالات خـواب، سـرگیجه و خون‌ریزی بینی گزارش می‌کنند. نظریه‌پـردازان توطئه ادعا می‌کنند که صدا حاصل سیستم‌های مخابرات نظامی مخفیانه بـرای ارتبـاط با زیردریایی‌ها یا برنامه آزمـایش اسلحه‌های مخفی است.

بااین‌حـال، دانشـمندان تصـور می‌کنند که صـدا حاصل موج‌های فرکانس کوتاهی است که از لرزه‌هایی در عمق زمین یا جو نشات می‌گیرند. نظریه سومی هم هست که می‌گوید بعضی مـردم به شـدت به فرکانس‌هـای الکترومغنـاطیس خاصی حسـاس هسـتند و این زمزمه توسط وسایلی همچون تلفن همـراه ایجـاد می‌شـود. اما باز هم هیچ‌کس از این دلایل مطمئن نیست.

فناوری عجیب در آینده‌ای نزدیک

انسان روز به روز افسار آینده را بیشتر در دست خود می‌گیرد و برای این‌کار هر روز ابزار و وسائل جدیدی می‌سازد. در واقع هر چه به سمت آینده می‌رویم طرز فکرمان درباره زندگی اصلاح می‌شود و آن‌هایی که باهوش‌تر از بقیه‌مان هستند سعی می‌کنند با شناخت نیازها، فناوری‌هایی را برای‌مان طراحی کنند که بیش از پیش به سلطه‌مان بر جهان ادامه بدهیم. ما در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که رؤیاهای اجدادمان به واقعیت پیوسته است، اما خودمان هم رؤیاهایی داریم که در زمان فرزندان‌مان به واقعیت خواهد پیوست.

با مطالعه «11 فناوری آینده نزدیک» با ما باشید تا ببینید در 30 سال بعد زندگی آدمیزاد چه فناوری عجیب و تغییرات جالبی را تجربه خواهد کرد.

آبشش مصنوعی

ما در دنیایی به وجود آمدیم که زمانی سرتاسرش را آب فرا گرفته بود. اما بدن‌مان برای زندگی در زیر آب ساخته نشده‌است. برای تبدیل شدن به یک موجود کامل‌تر باید بتوانیم زیر آب هم نفس بکشیم. مخترعی به نام آلون بُدنِر در زمینه ساخت آبشش مصنوعی به توفیقاتی دست پیدا کرده است. او نمونه اولیه محصولی را طراحی کرده است که LikeAFish نام دارد (مثل‌یک‌ماهی). فناوری LikeAFish به انسان این قابلیت را می‌بخشد که هنگام شنا در زیر آب، از آب اکسیژن تولید کند. درست مثل یک ماهی. درحال‌حاضر سایز و وزن این آبشش اولیه مشکل دارد، اما پیشرفت

این پـــروژه خیلی ســـریع است و احتمـــالاً پس از رفع مشـکلات آن طـولی نخواهد کشـید که غواص‌ها به جـای اسـتفاده از مخـزن اکسـیژن از این ابـزار بـرای زیـرآبی رفتن استفاده کنند.

روبات‌های کشاورزی

همه جا صـحبت از هـوش مصـنوعی است. ربات‌ها دیگر محـدود به انیمه‌هـای ژاپـنی و فیلم‌هـایی مثل ترمینـاتور نیستند و همین الان هم در صنایع سنگین، کارهای سخت را برای انسان انجام می‌دهند. حتی برای مصارف خانگی نظیر جارو کـردن خانه یا بچه‌داری هم ربات‌هـای باحـالی ساخته‌شده‌است. جـــایی که این وسط ســـرش بی‌کلاه مانـــده کشـــاورزی است. کشـــاورزی از قـــدیمی‌ترین شغل‌های انسان متمدن است. ماشین‌آلات بسیاری برای سهولت و بهره‌وری بیشتر کشت و زرع تولید شده‌است، بااین‌حال هنوز قسمت عمدهٔ کار به گـردن انسـان است. اکنون شرکتی در بوستون آمریکا شروع به ساخت ربـات بـــرای کارهـــای کشـــاورزی کـــرده است که می‌گویند ربات‌هـایش قادرند 40%ـ از کارهـای یـدی را به صـورت اتوماتیک انجام دهند.

ربـــات دیگـــری هم در ژاپن ساخته‌شده‌است که ســـرش می‌شـود تـوت فرنگی‌ها کی رسـیده‌اند و آمـاده چیـدن هستند. دانشگاه معروف MIT هم یک باغچه کوچک گوجه گیلاسی دارد که کلاً اختیارش را داده‌اند دست یک ربـات. خوبی ربات‌ها این است که می‌توانی 24 ساعته آن‌ها را بگذاری پای کار و خیالت راحت است که غُر نخواهند زد.

قرص‌های ضد آفتاب

در زمــان ما هنــوز هم این اصــطلاح بــاب است که مثلاً می‌گویند بــرای فلان کــار قــرص نســاخته‌اند، باید زحمت بکشی بروی سخت کار کنی تا آن‌را به دست بیاوری. اما در آینــده بــرای خیلی از کارها قــرص می‌ســازند تا آن‌را بنــدازی در دهــانت و یک لیــوان آب هم پشت‌بندش سر بکشی و کارت راه بیفتد. یکی از این قرص‌ها قرار است شما را در برابر اشــعه خورشــید محــافظت کند. آینــدگان دیگر نیازی ندارند سه ساعت وقت صرف کرم مالیــدن به پوست خـــود بکنند. قرصش را بـــالا می‌اندازند و خلاص. همین الان که ما صــحبتش را می‌کــنیم دکــتر پل لانگ از دانشــگاه King’s College در لنــدن، که مســئولیت این پروژهٔ سه ساله را دارد، اذعان داشــته که همین الان هم این قُرص اختراع شده‌است اما در حال انجــام تست‌هایی بر روی آن هستند که ثــابت شــود اثــرات مضــری بر روی بــدن انســان نــدارد. دکــتر لانگ می‌گوید که در حــالت خوش‌بینانه احتمالاً این قرص تا 10 سال آینــده به بــازار خواهد آمد. اما الان هیچ‌چــیزی به نــام قــرص ضد آفتــاب وجود ندارد.

کامپیوترها و موبایل‌هایی به قطر کاغذ

نظرتــان چیست که قطر تلفن هوشــمندتان انــدازه یک کاغذ باشد و بتوانید آن‌را لوله کنید داخل جیب‌تـــــــان بگذارید یا زیر شیشه میز عســلی فــرو کنیــد؟ خیلی حــال می‌دهــد، نــه؟ پاســاژ علائــدین‌ها و خیابــان جمهوری‌هــای آینــده پر خواهند بــود از این نــوع موبایل‌هــای کاغــذی، تلویزیون‌هــای کاغــذی و ســایر وســیله‌های الکــترونیکی دیگر. الان که ما با شما صــحبت می‌کــنیم پروژه‌هــایی در رابطه با لاغر کــردن اســمارت‌فون‌ها و تبلت‌ها در حــال

اجراست. محصولی به نام Papertab در نمایشگاه CES 2013 رونمایی شده و دو دانشگاه آمریکایی و کانـادایی هم طی یک پـــروژه مشـــترک به نـــام Paperphone موبایلی با قطر یک کاغذ طراحی کرده‌اند.

دکـــتر روئل ورتگـــال از دانشـــگاه کوئیـــنز در این بـــاره می‌گوید: آینـده این شـکلی است. از 5 سـال آینـده همه چیز را به همین شیوه خواهند ساخت.

ساخت دندان طبیعی

رفتن به دندان‌پزشکی یکی از مخوف‌ترین کارهایی است که یک نفر می‌تواند انجـام بدهد. اما مگر راه فـراری هم هست؟ دندان که پوسید و عصب که شروع به تیر کشیدن کـرد راه دیگـری بـرای آدم بـاقی نمی‌گـذارد. معمـولاً آسـیب‌هایی که به دنـدان‌ها وارد می‌شـود دائمی است و باید تا آخر عمر با آن‌ها سر کنید. اگر هم مجبـــــــور به کشـــیدن دنـــدان‌ها شـــوید که باید بروید ســـراغ دنـــدان مصـنوعی و هر شب آن‌ها را داخل لیـوان، بگذارید بـالای سـرتان. حـالا خـبر خـوب این‌جاست که دانشـمندان، با بررسی سیسـتم دنـدان درآوردن تمسـاح (آلیگـاتور)، کم کم دارند موفق می‌شـــــوند که بتوانند بـــــرای آدمی که دندان‌هایش ریخته، دندان طبیعی برویانند. جالب بود نه؟

بنا بر تحقیقـات آزمایشـگاهی در ایـالت یوتـای آمریکا در نوامبر 2012، انسان‌ها هم تحت شرایط آزمایشـگاهی و با ایجـاد یک سـری اصـلاحات می‌توانند چـیزی شـبیه به سیستم دندان درآوردن تمساح را شبیه سازی کنند.

تلویزیون هولوگرافیک (تلویزیون تمام نگار)

همه این اختراعـات یک طـرف و تلویزیـون هولوگرافیک یک طـــرف. اصـــلاً بگذارید خیال‌تـــان را راحت کنم. من حاضرم دندان نداشـته باشم و گوشی تلفنم انـدازه جعبه رطب مضــافتی باشد و پوست صــورتم آفتــاب ســوخته باشد و خــودم زمین را بــرای برداشت ســیب‌زمینی بیل بــزنم و موقع زیر آب رفتن هم مثل اجـدادم نفس حبس کنم، اما یک تلویزیـون هولوگرافیک داشـته باشم. آینـده زمانی است که در نانوایی بربری‌هایش تلویزیون LED و FULL HD و 4K وجـــود داشـــته باشد و در خانه‌ها تلویزیون‌هـای هولوگرافیک یا تمـام نگـار. در نسل بعـدی تلویزیون‌ها دیگر ســـایز صـــفحه نمـــایش یا کیفیت پیکسل‌های آن‌ها اهمیتی نخواهد داشت. چـیزی که بـرای تلویزیون‌هــای آینــده مهم خواهد بــود محوطه دید است. بچه‌های دانشگاه MIT اخیراً تراشه‌ای ساخته‌اند که قادر است تصویری هولوگرافیک را با نـرخ 50 گیگاپیکسل در ثانیه تولید کند و مرزهـــای بین واقعیت و تصـــویر را به صفر برساند. البته اگر هم‌اکنون بخواهند با این فنــاوری تلویزیــون بســازند، هــزینه‌اش سر به فلک می‌کشــد، اما مایکل بــوو از تیم رسـانه‌های تصـویری MIT می‌گوید که این فناوری خیلی گران تمام نمی‌شود.

براســاس پیش‌بیــنی بــوو، تولید این تلویزیون‌ها از 10 سال بعد شروع خواهند شد.

پخش مستقیم google earth

همین الانش هم Google Earth موهبــتی محســوب می‌شود چه برسد به وقتی که بخواهید با اسـتفاده از آن عبــور گاوهــای آفریقــایی از روی رودخانــهٔ تمســاح‌های گرسنه، سرقت نفت‌کش توسط دزدان دریـایی سـومالی

و حتی کمین‌گاه افسران راهنمایی رانندگی برای موتـور خواباندن را به صورت پخش مستقیم رصد کنید.

به دانشگاه آکسفورد، قسمت RAL Space خوش آمدید. در این‌جا دانشمندان حسابی مشغول ساختن دوربین‌های خاصی هستند که کسی تابه‌حال برای ساختن‌شان اقـدام نکـرده. دوربین‌هـایی که قادرند کیلومترها بـالای سر ما قـرار داشـته باشـند و تصـاویر مـاهواره‌ای را به صـورت پخش مسـتقیم 24 سـاعته بـرای ما مخـابره کنند. این دوربین‌ها چیزی شبیه به لوله هستند و 1 متر طول‌شان است. قـرار است این دوربین‌ها را به بدنـهٔ ایسـتگاه‌های فضـایی پیچ کنند تا از تمـام دنیا به صـورت تمـام وقت فیلم بگیرند. با این پیشـرفتی که گوگل در کـارش دارد هیچ بعید نیست تا 10 سال دیگر تمـام این چیزهـایی که گفتیم جنبه واقعیت پیدا کنند.

الکتریسیته بی‌سیم

یکی از چیزهـایی که آینـدگان از آن سر در نخواهند آورد این است که این همه سـیم به چه درد ما کنونی‌ها می‌خورده؟ چند وقتی است که کک به تنبـان دانشـمندان افتاده است که چگونه می‌تـوان از شر سـیم‌ها و کابل‌ها خلاص شد و در زمان حال پیشـرفت‌های کمی هم حاصل شده‌است. فکـرش را بکنید کُل دنیا به صـورت وایـرلس برق کشی بشود! چه صرفه جویی‌ای بشود! تمام کابل‌ها و تیرچراغ‌برق‌ها از داخل خیابـان جمع می‌شـوند و دیگر نیـاز نیست بـرای گوشی یا تبلت خـود بـاتری اضـافه و شارژر بخرید. لابد منبع برق‌تان یک چیزی به اندازه زبانه زیپ شـلوارتان خواهد بـود که احتمـالاً همان‌جا هم نصب خواهد شد و از همان‌جا هم بـرق در می‌آید. فقط

پرنـده‌ها ضـرر می‌کنند که اول صـبح جـای دنجی بـرای نشستن ندارند.

راسـتش را بخواهید رسـیدن به این تکنولـوژی خـواب و خیال نیست و چه بسا 20 سـال بعد شـاهد وقـوع همین اتفاق‌ها باشـیم. همین الان هم یک سـری شـارژر بـرای بعضی از وسـایل الکـترونیکی ساخته‌شده‌است که ثـابت می‌کند الکتریســته بی‌ســیم جــوک نیست. تعــدادی از شـرکت‌ها هم در حـال رقـابت بـرای سـاخت دسـتگاهی (هاب وایرلس) هستند که الکتریسـته را به تمـام وسـایل برقی خانه برساند. ایـده سـاخت چـنین دسـتگاهی بـرای اولین بار در دانشگاه MIT، توسط فـردی به نـام مـارین سـولیاچیچ مطـرح شد. بر اسـاس این ایـده الکتریسـته و انرژی از طریق امواج الکترومغناطیس خاصی، به اشـیاء دیگـری که در همـان فرکـانس رزونـانس دارنـد، منتقل می‌شوند.

قطارهـــای لـــوله‌ای فوق‌العـــاده خیلی زود تند ســـوپر سریع‌السیر

در واقع ما دربـاره قطـار جهنمی‌ای صـحبت می‌کـنیم که سـرعتش 4 برابر بیشـتر از رکـورد سـریع‌ترین پـرواز هواپیماهای مسافربری است. یا حضرت میگ میگ! حـالا جـــالب این‌جاست که نمونه‌هـــای اولیه این قطارها در شـرکت Maglev ساخته‌شده‌است و ژاپنی‌ها قصد دارند تا سال 2045 تمام خطـوط آهن‌شـان را به این قطارها تغییر دهند.

قطارهـــای سریع‌الســـیر فعلی چـــرخ ندارند که بخواهد هیچ‌گونه اصطکاکی با ریل ایجاد کند. قطارهای Maglev

قادرند با استفاده از میدان الکترومغناطیس به سرعت 300 مایل بر ساعت برسند که تقریباً نصف سرعت هواپیماست. اما این فناوری زمان حال است. یک شرکت که دفترش در کلرادو در غرب آمریکاست ایده‌ای دارد به مراتب مخوف‌تر. آن‌ها کاری را می‌خواهند انجام دهند که در زمان ما خیلی ترسناک به نظر می‌رسد. می‌خواهند سرعت مسافرت با قطار را به 4000 مایل در ساعت (تقریباً 6400 کیلومتر در ساعت) ارتقاء دهند. یعنی با این سرعت اگر بخواهید از تهران به بندرعباس بروید یک ربع طول می‌کشد و اگر به مسکو بروید این سفر نیم ساعت هم طول نمی‌کشد. حتی اگر می‌توانستید با چنین قطاری از تهران به نیویورک بروید سفر 9850 کیلومتری‌تان که از روی کل قاره اروپا و عرض اقیانوس اطلس می‌گذشت چیزی در حدود 1 ساعت و نیم طول می‌کشید. سرعت به حدی مرگبار است که به عقل ناقص من، راننده برای توقف قطار در نیویورک باید به بندر لیورپول در انگلستان که رسید ترمز را بکشد.

حالا چطور چنین چیزی ممکن است؟ کمپانی E4 طرحی را ارائه داده است که بر مبنای آن قرار است قطار در یک لولهٔ تو خالی در فضای خلاء حرکت کند. البته نیروی گرانشی که به مسافران وارد می‌آید همان چیزی است که در یک اتوبان معمولی مثل اتوبان قم به مسافران وارد می‌آید. برای این‌که دهان‌تان را آب بیندازیم بد نیست بگوییم که این کمپانی هم‌اکنون مدل اولیه کپسول مسافرتی خود را ساخته است و در حال انجام دادن آزمایش‌های ابتدایی بر روی آن است.

رأکتور هم‌جوشی پایدار (رأکتور فیوژن)

اگر بگوییم این نـوع رآکتورها همین الان هم وجـود دارند شاید شـانه بـالا بیندازید و بگویید این را که خودمـان هم می‌دانســـتیم. در واقع بیشـــتر رآکتورهـــای اتمی که هم‌اکنون وجود دارند از طریق شکافت هسـته‌اتم انـرژی تولید می‌کنند. تعداد کمی رآکتور هم هستند که از طریق هم جوشی هسته‌اتم به تولید انـرژی می‌پردازند که آن‌ها پیشرفته‌تر و البته خیلی کوچک‌تر هسـتند. پـروژه درست کردن رآکتور هم‌جوشی پایدار درست و حسابی در زمان حـال به حـدی گسـترده و غول‌آساست که قـرار است آمریکـا، اتحادیه اروپـا، روسـیه، ژاپن، هندوسـتان، کـره جنـوبی و چین همه با هم یکی از این‌ها را بسـازند. محل ساخت این پروژه هم در کشور فرانسه است.

چندین دهه طـول می‌کشد تا این پـروژه عملی بشـود اما محصـول نهـایی 4 برابر قدرتمنـدتر از روش شـکافت هسته‌اتم فعلی است و بسیار بسـیار بی‌خطرتر و پـاک‌تر برای محیط زیست.

معمای اسرارآمیز با دلایل علمی و منطقی

همه ما معماهـای رازآلـود جهـان را دوست‌داریم و تعـداد کامنت‌هـــایی که بـــرای پست‌های اســـرارآمیز ســـایت عجیب‌ترین گذاشته می‌شود گواهی است بر این مطلب.

هم‌چنـان که خوانـدن اسـرار هیجـان‌انگیز جدید جهـان و تلاش بـرای حـدس پاسـخی بـرای آن‌ها جـذاب اسـت، مطالعه معماهـایی که حل شـده‌اند، یا پاسخ‌های منطقی احتمالی برایشان پیـدا شـده نـیز می‌تواند جـالب و مفید باشد. آیا مریخی‌ها مجسمه‌ای روی سطح سیاره خـود بر جا گذاشـــته‌اند؟ آیا آزتک‌ها داســـتان جنگ خـــود با دایناسـورها را روی سـنگ حک کرده‌انـد؟ چه بلایی سر کشـتی ارواح معـروف آمـده؟ حقیقت مثلث برمـودا چیست؟ ماجرای تقویم مایاها و پایان جهان چه بود؟

چهره بهرام (Mars Face)

منطقه سـیدونیا بر روی کـره بهـرام (مـریخ)، به دلیل شـکل یکی از تپه‌هـای آن که به نظر می‌رسـید به دست موجودی هوشمند درست شده، توجه زیادی به خـود جلب کرد. این منطقه نخستین بار توسط مـدارگرد وایکینگ 1 (Viking 1)، که در سال 1975 به فضا پرتـاب شـد، به طـور دقیق و با جزئیـات تصـویربرداری شد. تصـاویر متعددی توسط وایکینگ گرفته شد، و یکی از آن‌ها که در سال 1976 گرفته شده بود، تپه‌ای در سـدونیا را نشـان می‌داد که شبیه صورت انسـان بـود. دانشـمندان این این تپه صـورت مانند را به این بهانه که سـایه روشن بـاعث ایجاد خطای دید شده نادیـده گرفتنـد، اما تصـویر دیگـری نـیز به دست آمد که همـان چهـره را در زاویه دیگـری از

نور آفتاب نشان می‌داد. این موضـوع توجه سـازمان‌های علاقه‌مند به هـــوش فرازمیـــنی را جلب کـــرد و دست اندرکاران برخی برنامه‌های رادیـویی و تلویزیـونی بر آن شدند که این چهره نشانی است از تمـدن‌های مـریخی از بین رفته. بااین‌حـال بـرخی از دانشـمندان هنـوز بر این بـاور بودند که چهـره مشـاهده شـده تنها یک خطـای دید است.

در ســـال 2003، پـــروژه مـــارس اکســـپرس (Mars Express)ـ که توسط سـازمان فضـایی اروپا راه‌انـدازی شده بود، توانست داده‌های به دست آمـده از دوربین سه بعـدی با رزولوشن بـالا را با یکـدیگر تـرکیب کند و نمـای سه بعدی از چهره بهـرام را ارائه دهد. تـازه‌ترین تصـویر (پـایین) گویـای همه چـیز هست. تصـویر بقایـای تـوده سـنگی را نشـان می‌دهد که گفته می‌شـود در اثر رانش ســـطح مـــریخ و بقایـــای چین خـــوردگی اولیه ایجـــاد شده‌است. اما چهره‌ای در کار نیست.

سنگ‌های ایکا (Ica Stones)

سـنگ‌های ایکا در غـاری در پـرو کشف شـده‌اند اما محل این غـــاز هرگز مشـــخص نشده‌است. روی این ســـنگ‌ها حکاکی‌هایی وجود دارد از مردان آزتک که با دایناسـورها می‌جنگند، از ماهی‌هـای منقـرض شـده، از عمل جـراحی بـاز قلب و غـیره که نشـانگر یک تمـدن پیشـرفته است. کشاورزی که به دلیل فـروش این سـنگ‌ها به توریست‌ها بازداشت شده بـود، اعـتراف کـرد که سـنگ‌ها را خـودش درست کـرده است و بـرای این که ظـاهری باسـتانی به آن‌ها بدهد سنگ‌ها را در مرغدانی گذاشته و بقیه کـار را به مرغ‌ها سـپرده است. افـراد دیگـری نـیز به سـاخت و

فــروش ســنگ‌های ایکا دست زده‌اند. هیچ‌گونه مــدرکی مبــنی بر وجــود تمــدن در آن ناحیه وجــود نــدارد، نه ویرانه‌ای، نه اسکلتی و نه هیچ‌چیز دیگری.

کشتی ارواح، مری سلست (Mary Celeste)

مری سلست کشـتی بی‌سرنشـینی بـود که سـرگردان در آب‌ها بر جـای مانـده بـود. شـایعات زیـادی در مـورد این کشــتی ارواح وجــود داشــت، مثلاً این که غــذای گــرم و آمـاده هنـوز روی مـیز بـود، کشـتی تخلیه شـده بـود اما هیچ‌کس وسایل شخصی‌اش را برنداشته بــود، و نــیز این که جای سوختگی دایـره مانند در چند جـای کشـتی دیـده می‌شد که اشــاره‌ای است به ربــوده شــدن سرنشــینان توسط فضایی‌ها. راستش حقیقت ماجرا کمی تکراری و خسته کننده است.

کشتی‌ای که مری سلست را پیـدا کـرده بـود نشـانه‌هایی مشـاهده کـرده بـود از این که خدمه آن را با عجله تـرک کرده‌اند. کشتی صداهای عجیب‌وغریبی می‌داده که شـاید به همین دلیل ناخـدا فکر کـرده کشــتی می‌خواهد غــرق شــود و به همین دلیل همــراه خدمه آن را تــرک کــرده است.

مثلث برمودا (Bermuda Triangle)

مثلث برمودا نـاحیه‌ای مثلـثی شـکل در اقیـانوس اطلس است که تعداد زیادی کشتی و هواپیما در آن دچار سانحه شــده‌اند یا بی‌آن که ردی از آن‌ها به‌جامانــده باشد ناپدید شــده‌اند. جــالب این‌جاست که بســیاری از کشــتی‌ها و هواپیماهایی که بر فـراز مثلث برمـودا ناپدید شـده‌اند در حقیقت داخل مثلث نبودند. هم‌چــنین، تعــداد ســوانح و

ناپدید شدن‌ها برای ناحیه‌ای با آن وسعت اصلاً غیرعـادی نیست. داسـتان مثلث برمـودا به خـاطر ایجـاد هیجـان و تشنج توسط رسـانه‌ها و نویسـندگانی است که به دنبـال معروفیت بوده‌اند.

تقویم مایاها (Mayan Long Count Calendar)

تنها مسئله اسرارآمیز در این‌جا خود مایاها هستند و این که چطور فکر ساخت چنین تقویمی به ذهنشـان رسـیده است. یک تاریخ خاص در این تقویم به این شـکل نوشـته می‌شـود ۱۲٫۱۸٫۱۶٫۲٫۶ با گذشت زمـان، هر روز یک شماره به عدد آخر اضافه می‌شود و وقتی به عدد خاصی رسید به صفر برمی‌گردد و به عدد کناری‌اش یک شـماره اضافه می‌شود. این تقویم در سال 2012 تمام می‌شد و به همین دلیل مردم فکر می‌کردند جهـان هم قـرار است تمـام شـود. اما جهـان به آخر نرسـید. تقـویم مایا را می‌شود مثل یک کیلومترشمار در نظر گـرفت که وقـتی اعداد به صفر می‌رسند، شمارش از اول شروع می‌شود. معمایی در کار نیست.

هیولای لاک نس (Loch Ness Monster)

می گویند هیـولای لاک نس تنها نزدیک سوسـماری است که از زمان دایناسـورها بر جـای مانده‌است. ردیاب‌هـایی که ظـاهراً «چـیزی»کشف کـرده بودنـد، چند تا عکس و چیزهـایی از این قبیـل، شـواهد وجـود هیـولای لاک نس هسـتند. عقل سـلیم اما چـیزی غـیر از این حکم می‌کند. داسـتان هیـولای لاک نس بیش از 1500 سـال دهـان به دهان گشته است.

انگار این هیـولا عمر بسـیاری طـولانی دارد! البته شـاید هیولا بچه‌دار شـده، ولی در این صـورت باید یک خـانواده هیــولا در دریاچه زنــدگی کند. چطــور با وجــود این همه هیولا هیچ مـدرک قطعی‌ای وجـود نـدارد؟ مثلاً یک عکس مشخص که جای بحثی در آن نباشد؟ یا لاشه هیــولا؟ تنها چیزی که هست توریست‌هایی هستند که به شــوق دیــدن این هیولای خیالی به منطقه می‌روند.

پاگنده (Bigfoot)

پاگنده یک حیوان شـبه بوزینه ماقبل تـاریخی است با قد بلند، بدنی پر مو و البته پاهای بـزرگ. مانند هیـولای لاک نس، تنها شواهد وجود پاگنـده چند عکس نامشـخص و جا پاهای نامعلوم است. و درست مثل هیــولای لخ نس، هیچ مدرک واقعی از این حیوان موجـود نیست. نه مـدفوعی، نه استخوانی، و نه اثـری. فقط ادعـای عـده‌ای مبـنی بر این که پاگنــده را دیده‌اند. همین و بس. نهایتــاً می‌تــوان گفت پاگنده ساخته و پرداخته ذهن خلاق مردم است.

کفن تورین (Shroud of Turin)

کفن تــورین پــارچه‌ای است که به بــاور عــده‌ای پس از مرگ عیسی مسیح بر روی او کشیده شـده بـود و چهـره او به طرز معجزه آسـایی بر روی این پارچه نقش بســته است. انـدکی خـون با گـروه AB نـیز بر روی این پارچه شناسایی شده. اولاً خون گروه AB روی نواری که از آن بـرای جـدا کـردن تارهـای روی کفن اسـتفاده شـده بـود یافت شده نه روی خود کفن. دوماً این خون ممکن است متعلق به هر کسی که با کفن سر و کـــار داشـــته است باشد. نهایتــاً این که خــون خشک شــده قــدیمی به رنگ

سیاه در می‌آید اما لکه‌هـایی که روی کفن هسـتند سـرخ رنگ‌اند. برای شبیه سازی خـون، بر روی مچ دسـت، پاها و بـدن تصـویر روی کفن رنگ قرمز پاشـیده شده‌است. بررسی‌های انجـام شـده بر روی کفن حـاکی از وجـود 2 رنگ دانه مشـترک است که در قـرن 14 کـاربرد داشـته است.

طالع بینی (Astrology)

طالع بینی یعنی مطالعه ستاره‌ها برای پیش‌بیـنی آینـده. هر فرد با توجه به ماهی که در آن زاده شده علامت بـرج خـود را دارد، مثلاً اسد بـرای تیرماهی‌ها (جـولای/آگوست). اما چطـور ممکن است سـتاره‌هایی با قدمت طـولانی، که احتمـالاً بـرخی مدت‌هاست خـاموش شده‌اند، بتوانند آینده ما را پیش‌بینی کننـد؟ فـال مـاه به قدری می‌تواند سربسـته و نامشـخص باشد که هرچـیزی به آن قابل تعمیم است. مثلاً در فال ماه خـود می‌خوانید «شما امروز با فرد جدیدی ملاقات خواهید کـرد»، خب ما هر روز با افـراد جدید در مکان‌هـای مختلف ملاقـات می‌کنیم!

اجسادی که تجزیه نمی‌شوند (Incorruptible Corpse)

اجسـاد تجزیه‌ناپـذیر اجسـادی هسـتند که بـدون این که مومیـایی شـده باشـند یا از شـیوه مصـنوعی دیگـری اسـتفاده شـده باشـد، سـالم می‌مانند. مشـهورترین این اجساد، جسد سنت برنادت سوبیروس (تصویر بـالا) است که در سال 1879 درگذشته است. صورت و دست‌های او از مـوم ساخته‌شده‌است. وقـتی او را از خـاک بـیرون

کشـیدند صـورتش از هم پاشـید و به همین دلیل بـرای حفظ ظاهر وی از موم استفاده شد.

برخی اجساد تجزیه‌ناپذیر دیگـری که کشف شـده‌اند بـوی خـوب خاصی دارند که مشـابه بـوی مـایع به کـار رفته در مومیـایی کـردن است. بـرخی دیگر نـیز به دلیل نـوع به خاک‌سـپاری تجزیه نشـده‌اند، مثلاً مـواردی که در خـاک قلیـایی بـدون حضـور اکسـیژن، باکتری‌ها و کرم‌ها دفن گشته‌اند.

منطقه فوق محرمانه جهان

در جهان اماکن زیادی وجود دارند که به دلایل امنیتی، علمی، جاسوسی و غیره ورود به آن‌ها برای عموم کاملاً ممنوع بوده و شاید برخی از این اماکن تنها اجازه بازدید بخش کوچکی که بی‌اهمیت تلقی می‌شود را به عموم بدهند تا از این طریق کنجکاوی افراد را ارضا کنند. در این گزارش نگاهی کوتاه به ده منطقه فوق محرمانه جهان داریم.

10

پنتاگون

ultra securise

منظره مجتمع وزارت دفاع آمریکا واقع در آرلینگتون در ایالت ویرجینیا که به شکل هندسی 5 ضلعی ساخته شده و به همین دلیل به آن پنتاگون می‌گویند. این مجتمع از لحاظ امنیتی و حفاظتی تحت مراقبت بسیار شدید قرار داشته و انواع و اقسام تجهیزات حفاظتی در آن نصب شده‌اند. تنها بخش کوچکی از قسمت اداری آن به روی افراد عادی باز است.

9

کتابخانه واتیکان

des livres interdits

منظره هوایی دولت شهر واتیکان که در قسمت بالای عکس تصویر کتابخانه مشهور واتیکان مشخص است. کتابخانه واتیکان یکی از محرمانه‌ترین اماکن جهان

محسـوب شـده و ورود به آن بـرای عمـوم ممنـوع است. تنها افـراد نـادری قـادر هسـتند به داخل این کتابخانه که بـــرای کتاب‌ها و دستنوشـــته‌هایش در کلیه ادوار و نـــیز نوشته‌های ممنوعه شهرت دارد، وارد شوند.

8

کمپ آموزشی FBI

camp d entrainement du fbi

منظــره هــوایی کمپ آموزشی FBI یا دفــتر تحقیقــات فــدرال که به آکــادمی FBI مشــهور است. در این کمپ مـاموران جدید این سـازمان آمـوزش دیـده و محل آن در شهر کوچک کوانتیکو در ایالت ویرجینیا واقع است.

7

نیروگاه هسته‌ای فلامانویل

la centrale nucleaire de flamanville

منظره هوایی نیروگاه هسته‌ای فلامانویل در غرب شـهر شربورگ فرانسه و در حاشـیه دریـای مـانش. تنها تعـداد بسیار اندکی از افـراد می‌توانند از رازهـای این نیروگـاه اتمی که به عنـــوان منطقه ممنوعه دائمی ثبت شـــده و بنابراین پرواز برفراز آن نیز ممنـوع اسـت، آگـاه شـوند. این تصویر توسط یک ماهواره گرفته شده است.

6

شبکه شنود جهانی اشلون

la station de menwith hill du reseau echelon

این دشت عجیب مملو از آنتن و گیرنـــده‌های بشـــقابی یکی از مرموزترین امـاکن جهـان محسـوب می‌شـود. در ســایت منــویت هیل در بریتانیا ایســتگاه شــبکه شــنود جهانی اِشلون واقع شده است.

5

مقر MI5 و MI6

les services secrets anglais

تصویر سـاختمان واکسـهال کـراوس محل سـرویس‌های مخفی ملکه در حاشـیه رودخانه تـایمز در شـهر لنـدن که شـــــبیه یک قلعه معاصر است. در این ســـــاختمان ســـرویس‌های جاسوسی انگلســـتان از جمله MI5 که مسئول امنیت داخلی است و MI6 که مسئول جاسوسی خارجی و مبارزه ضد تروریستی است، واقع شده است.

4

ناحیه 51

la zone le mystere demeure

منظـــره هـــوایی ZONE 51 (ناحیه 51) این منطقه نویســـندگان داســـتان‌های علمی تخیلی را به رؤیا فـــرو می‌برد. ZONE 51 یک پایگاه نیروی هوایی آمریکا واقع در صـــحرای نـــوادا است که براســـاس شـــایعات محل آزمایشـات بر روی موجـودات فرازمیـنی است. در پـایین عکس تاسیســـات نظـــامی و در قســـمت ســـفید منطقه ممنوعه آن قرار دارد. ZONE 51 از سال 1954 به روی همه اشـــخاص ممنـــوع بـــوده و پلیس داخلی آن افـــراد

کنجکاو را تا فاصله 40 کیلومتری پـیرامون آن بازداشت می‌کنند.

4

مقر اینترپل

le siege d interpol

منظـره هـوایی مقر اینترپـل، پلیس بین الملل در شـهر لیـون فرانسه که ورود به آن بـرای عمـوم ممنـوع است. تنها اعضای اینترپل و یا سران کشورها قادر هستند وارد این مکان شوند.

2

پایگاه یونگبیون

reacteur nucleaire et plutonium

تصویر هوایی پایگاه یونگبیون در کـره شـمالی که توسط ماهواره‌ها گرفته شـــده است. کـــره شـــمالی نخســـتین آزمایش هسته‌ای خـود را در روز 9 اکتـبر 2006 در این پایگـــاه انجـــام داد. علاوه بر تاسیســـات هســـته‌ای، یک کارخانه شـــیمیایی، آزمایشـــگاه‌ها، منطقه غـــنی ســـازی سوخت هسته‌ای و یک راکتـور 5 مگابـایتی اتمی نـیز در یونگبیون مستقر هستند.

1

کمپ دیوید

camp david havre de paix pour les dirigeants du monde

کمپ دیوید در میان یک منطقه مرتفع جنگلی کوهستانی در کــوه کــاتوکتین قــرار دارد. این یک پایگــاه نظــامی آمریکـایی است که در ایـالت مریلند واقع شـده و بسـیار تحت نظر قــرار دارد. کمپ دیوید از ســال 1942 محل گذراندن تعطیلات خصوصی روسای جمهور آمریکا است.

واقعیت عجیب و شگفت‌انگیز درباره نجوم

اگرچه انسان هزاران سال است که به مطالعه آسمان‌ها و کیهان پرداخته، اما هنوز اطلاعات بسیار اندک و ناچیزی پیرامون فضا و جهان اطراف خود دارد. هم‌چنان که در راستای افزایش دانش و آموخته‌های خود گام برمیداریم، هر روزه با مسائل شگفت‌آور جدیدتری آشنا می‌شویم و این درحالیست که برخی از آن‌ها بسیار پیچیده و گیج‌کننده می‌باشند. در ادامه این مقاله به مجموعه‌ای از شگفت‌انگیزترین، جالب‌ترین و عجیب‌ترین حقایق نجوم و دانش ستاره‌شناسی اشاره خواهیم نمود.

نجوم

انرژی تاریک

دانشمندان بر این باورند که ما فقط قادر به دیدن 5 درصد از ماده در جهان هستی می‌باشیم. این در حالیست که باقی کیهان از ماده‌ای نامرئی به نام «ماده تاریک» و هم‌چنین نوع اسرارآمیزی از انرژی به نام «انرژی تاریک» تشکیل شده‌است.

ستارگان نوترونی

ستارگان نوترونی آن‌قدر چگال و متراکم می‌باشند که در مقام مقایسه، جرم یک قوطی کنسرو از مواد یک ستاره نوترونی، بیشتر از جرم کره ماه می‌باشد.

انرژی آزاد شده از خورشید

انرژی آزاد شده از خورشید آن‌قدر زیاد است که حتی تصور آن نیز دشوار است. انرژی آزاد شده از هسته

خورشـــید در هر ثانیـــه، معـــادل 100 میلیـــارد بمب اتم می‌باشد.

تلسکوپ

گالیله به اشتباه مخترع تلسکوپ نامیده شده‌است. نتـــایج مطالعـــات تاریخ‌دانـــان نشـــان می‌دهد مخـــترع اولین تلسکوپ یک عینک‌ساز هلندی به نام «یوهانس لیپرشی» بـوده است. درعین حـال گالیله نخسـتین فـردی می‌باشد که از ابزار تلسکوپ برای مطالعات نجومی و دانش فضا استفاده نموده است.

سیاه چاله‌ها

سیاه‌چاله‌ها آن‌قدر فشـرده و چگـال بـوده و چنـان جاذبه شدیدی تولید می‌نمایند که حتی نـور نـیز نمی‌تواند از آن فـــرار نماید. فیزیکـــدانان نظـــری پیش‌بیـــنی می‌کنند که شرایطی وجود دارد که تحت آن نور قادر به فـــرار است. (این وضعیت «تابش‌هاوکینگ» نامیده شده‌است)

نور ستارگان و کهکشان‌ها

رسـیدن نـور سـتارگان و کهکشـان‌های دور به ما آن‌قـدر زمـــان می‌بـــرد که آن‌چه ما امـــروز می‌بیـــنیم در واقع وضعیت این اجرام را در صدها، هزاران و حتی میلیون‌ها ســـال قبل نشـــان می‌دهد. از این‌رو همـــانطور که به آسمان می‌نگریم به‌راستی سفری در زمان و گذشته‌های بسیار دور داریم.

انفجار ابرنواختری

سحابی خرچنگ به‌واسطه یک انفجار ابرنواختری در سال 1054 میلادی به وجود آمد. منجمان عرب و نیز ستارشناسان چینی در آن زمان اشاره کرده‌اند که این انفجار آن‌قدر درخشان بوده که برای ماه‌ها باعث روشنی آسمان شب شده و حتی در روشنی روز نیز قابل مشاهده بوده است. انرژی آزاد شده در هسته خورشید در هر ثانیه، معادل 100 میلیارد بمب اتم می‌باشد.

شهاب‌ها

شهاب‌ها معمولاً فقط ذرات ریز گردوغبار در حال سقوط از میان جو زمین می‌باشند. دنباله‌دارها گاهی اوقات از میان مدار زمین عبور کرده و ردی از گردوغبار را در مسیر پشت سر خود بر جای می‌گذارند. سپس همانطور که زمین در مسیر حرکت خود از میان این گردوغبار عبور می‌کند، این ذرات داغ شده و رگه‌هایی از نور در آسمان شب نمایان می‌سازند.

عطارد

اگرچه عطارد نزدیکترین سیاره به خورشید است اما بااین‌حال گاهی اوقات دمای آن تا منفی 280 درجه فارنهایت می‌رسد. اما چرا؟

از آن‌جا که سیاره عطارد تقریباً هیچ اتمسفری ندارد، لذا هیچ‌چیز برای به دام انداختن و نگه داشتن گرما در نزدیکی سطح آن وجود ندارد. از این‌رو نیمه تاریک سیاره عطارد (سمتی که از خورشید دور است) بسیار سرد است.

زهره

اگرچه سیاره زهره نسبت به خورشد، در فاصله‌ای دورتر از سیاره عطارد قرار دارد، اما به طــور قابل ملاحضه‌ای داغ‌تر از عطــارد است. علت این امر جو غلیظ و مــتراکم سیاره زهره است که باعث حفظ گرما در نزدیکی ســطح سیاره می‌شود

ترانه‌های آلبوم عاشقانه‌های احسان خواجه امیری

احساس آرامش

پیِ حس همون روزام پی احساس آرامش

همون حسی که این روزا به حد مرگ می‌خوامش

دلم می‌خواد عاشق شم آخه فکرت شده دنیام

اگه عاشق شدن درده من این دردو ازت می‌خوام

اگه این زندگی باشه من از مردن هراسم نیست

یه حسی دارم این روزا شاید مُردم حواسم نیست

اگه این زنـــدگی باشه اگه این ســـهمم از دنیاست من از مردن هراسم نیست

یه حسی دارم این روزا که گـاهی با خـودم می‌گم شـاید مُردم حواسم نیست

بعـدِ تو من از همه دنیا بریـدم بـاورم کن من به بد جـایی رسیدم

لحظه لحظه زندگیمون با عذابه باورم کن حال من خیلی خرابه

———————————————————

آرزو

تو رو آرزو نکردم ته تنهایی جاده

آخه حتی آرزوتم واسه من خیلی زیاده

تو رو آرزو نکردم این یعنی نهایت درد
خیلی چیزا هست تو دنیا که نمی‌شه آرزو کرد
تو رو تا یادمه از دور از همین پنجره دیدم
بس که فاصله گرفتی به پرستشت رسیدم
من گذشتم از تبی که تو رو تو خونم ببینم
راضیم به این که گاهی تو رو می‌تونم ببینم
نه امیدی به سفر نیست از همین فاصله برگرد
خیلی از فاصله‌ها رو با سفر نمی‌شه پر کرد
عمری پای تو نشستم که منو حالا ببینی
تو مثل کوهی که باید منو از بالا ببینی

این حقم نیست...
با همیم اما این رسیدن نیست
اون که دنیامه عاشق من نیست
با همیم اما پیش هم سردیم
این یه تسکینه این که همدردیم
این حقم نیست این همه تنهایی
وقتی تو این‌جایی وقتی می‌بینی بریدم
این حقم نیست حق من که یه عمر

با تو بودم اما با تو روزِ خوش ندیدم
تو یه شب می‌ری قلب تو دریاست
برنمی گردی چون دلت اونجاست
خیلی آشوبی خیلی درگیری
خیلی معلومه که داری می‌ری

کجایی
باز یه بغضی گلومو گرفته
باز همون حس درد جدایی
من امروز کجامو تو امروز کجایی
حال تو بدتر از حال من نیست
پشت این گریه خالی شدن نیست
همه درد دنیا یه شب درد من نیست
تو از قبله من گرفتی خدارو
کجایی ببینی یه شب حال مارو
فقط حال من نیست که غرق عذابه
ببین حال مردم مث من خرابه
کجایی...
باز یه بغضی گلومو گرفته

باز همون حس درد جدایی

من امروز کجامو تو امروز کجایی

———————————————————————

دریا

من این جوری نمی‌تونم یه سدی بین قلب ماست

تو باید غرق شی در من بفهمی کی دلش دریاست

من این جوری نمی‌تونم تو پای من نمی‌شینی

تو رو اونقدر بخشیدم بزرگیمو نمی‌بینی

همیشه مقصدم بودی کجا با تو سفر کردم

چقدر تنها برم دریا چقدر تنهایی برگردم

من این جوری دلم خوش نیست شبم با ترس هم مرزه

بهشتم اونورش باشه به این برزخ نمی‌ارزه

من این جوری نمی‌تونم تو این‌جایی و من تنهام

دارم می‌میرم از بس که نگفتم چی ازت می‌خوام

———————————————————————

لحظه

فقط چند لحظه کنارم بشین یه رویای کوتاه تنها همین

ته آرزوهای من این شده ته آرزوهای ما رو ببین

فقط چند لحظه کنـــارم بشـــین فقط چند لحظه به من گوش کن

هر احساسیو غیرِ من تو جهان واسه چند لحظه فراموش کن

بــرای همین چند لحظه‌ی عمر همه ســهمِ دنیــامو از من بگیر

فقط این یه رویا رو با من بســاز همه آرزوهــامو از من بگیر

نگاه کن فقط با نگاه کردنت منو تو چه رویایی انداختی

به هر چی نــدارم اَزت راضــیم تو این زنــدگی رو بــرام ساختی

به من فرصت هم زبــونی بــده به من که یه عمــره بهِت باختم

واسه چند لحظه خــرابش نکن بــتی رو که یک عمر ازت ساختم

فقط چند لحظه به من فکر کن نگو لحظه چی رو عــوض می‌کنه

همین چند لحظه بـــرای یه عمر همه زنـــدگیمو عـــوض می‌کنه

خوشبختی

من از این که تو خوشبختی نه آرومم نه دلگیرم

یه جوری زخم خوردم که نه می‌مونم نه می‌میرم

تمام آرزوم این بود یه رویایی که شد دردم

یه بارم نوبت ما شد ببین چی آرزو کردم
یه عمره با خودم می‌گم خدا رو شکر خوشبخته
خدا رو شکر خوشبختی چقدر این گفتنش سخته
نه این که تو نمی‌دونی ولی این درد،بی رحمه
یه چیزایی رو تو دنیا فقط یک مرد می‌فهمه
تمامِ روز می‌خندم تمامِ شب یکی دیگم
من از حالم به این مردم دروغای بدی می‌گم

———————————————————————

تموم قلب من
تو با تمامِ قلب من نیومده یکی شدی
به قصد کشتن اومدی تمام زندگی شدی
بیا به قلب عاشقم بهونه‌ی جنون بده
اگه مثل من عاشقی تو هم به من نشون بده
من که بریدم از همه به اعتماد بودنت
دیگه باید چیکار کنم واسه به دست آوردنت
از لحظه‌ای که دیدمت بیرون نمی‌رم از خودم
دیگه قراره چی بشه بفهمی عاشقت شدم
دردِ منو کِی می‌فهمی عاشقتم چون بی‌رحمی
دوری اَزم تا رویا شی عاشقتم هر چی باشی

اگه به هم نمی‌رسیم تو با تمام من برو
همین برای من بسه که آرزو کنم تو رو
به من که فکر می‌کنی پر می‌شم از یکی شدن
همین برای من بسه...که فکر می‌کنی به من

———————————————————————

لب تیغ
از این رویای طولانی از این کابوس بیزاریم
از این حسی که می‌دونی و می‌دونم به هم داریم
از این که هر دو می‌دونیم نباید فکرِ هم باشیم
از این که تا کجا می‌ریم اگه یک لحظه تنها شیم
نه می‌تونم از این احساس رها شم تا تو تنها شی
نه اون اندازه دل دارم ببینم با کسی باشی
دارم می‌سوزم از وهمِ تبی که هر دو می‌گیریم
از این که هر دومون با هم لب یک تیغ راه می‌ریم
برای زندگی با تو ببین من تا کجا می‌رم
واسه یک روزِ این رویا دارم هر روز می‌میرم

———————————————————————

نابرده رنج...
برام هیچ حسی شبیه تو نیست کنار تو درگیر آرامشم

همین از تمام جهان کافیه همین که کنارت نفس میکشم

بـــرام هیچ حسی شـــبیه تو نیست تو پایـــان هر جست و جوی منی

تماشای تو عین آرامشه تو زیباترین آرزوی منی

منو از این عـــــذاب رها نمی‌کـــــنی کنـــــارمی به من نگا نمی‌کنی

تمام قلب تو به من نمیرسه همین که فکـرمی بـرای من بسه

از این عادت با تو بـودن هنـوز بـبین لحظه لحظم کنـارت خوشه

همین عـــــادت با تو بـــــودن یه روز اگه بی‌تو باشم منو میکشه

یه وقتایی انقدر حالم بده که میپرسم از هر کسی حالتو

یه روزایی حس میکنم پشت من همه شهر میگرده دنبـال تو

منو از این عـــــذاب رها نمی‌کـــــنی کنـــــارمی به من نگا نمی‌کنی

تمام قلب تو به من نمیرسه همین که فکـرمی بـرای من بسه

متن ترانه‌های احسان خواجه امیری

شهزاده

شهزاده‌ی آسمونی
گفتی که پیشم میمونی
برای این دل پر غم
آواز شادی می‌خوانی
عشق تو آتیش به پا کرد
با من تو رو آشنا کرد
بی اونکه حرفی بگویم
راز منو بر ملا کرد
یه لحظه بی‌تو نبودم
یه لحظه بی‌تو نزیستم
یه روز سراغمو می‌گیری
روزی که من دیگه نیستم

جان بابا

هرجا که دیدی عاشقی
شکوه از یار خود بر زبان داشت
هر جا شنیدی نا له ای
از دلی ریشه در عمق جان داشت

از عشق او خواندی

هر دم اشک افشاندی

بر او تنها میشدی تسلّا

گاهی با آوازت

با بال پروازت

یارش بودی تا به اوج رویا

جان بابا بشنو از من

زندگی شادی و غصّه دارد

روح و جانش غم نبیند

بر خدا هر که دل می‌سپارد

در دوران پیری

ایّام دلگیری

میخوام باشی تو عصای دستم

من موجم تو دریا

من خاکم تو صحرا

هر جا باشی در بر تو هستم

کاش چون تو بخوانم ترانه

ای خدا حاجتش را برآور

چون تو نامی شوم در زمانه

این بود لطف داور

بچه خیابونی

بچه‌های خیابونی

بی تابن از سرگردونی

مهاجرهای شب زده

کجا برن به مهمونی

چی کار کنن زمستونی

آهای شما که درد و غم ندارین

پیش کسی قامت خم ندارین

سکه خوشبختی به نام شماست

غصه نان بیش و کم ندارین

بچه‌های خیابونی

بی تابن از سرگردونی

مهاجرهای شب زده

کجا برن به مهمونی

چی کار کنن زمستونی

زندگی با همه خوبیش واسشون دنیایی زشته

نمیدونن دست تقدیر واسه اونا چی نوشته

یکی خوابه یکی بیدار یکی سالم یکی بیمار

یکیشون تنش رو خاکه یکیشون سرش رو خشته
بچه‌های خیابونی
بی تابن از سرگردونی
مهاجرهای شبزده
کجا برن به مهمونی
چی کار کنن زمستونی
آه‌ای خدا که اسم تو تنها دوای درده
کی میشه این چرخ فلک به کامشون بگرده
گفتی منو صدا بزن تا برسم به دادت
ببین غمه این آدما منو دیوونه کرده منو دیوونه کرده
بچه‌های خیابونی
بی تابن از سرگردونی
مهاجرهای شب زده
کجا برن به مهمونی
چی کار کنن زمستونی
راز دل
تازه داشتم سر میذاشتم
روی شونه‌هات که رفتی
تازه داشتم گل میکاشتم

روی گونه‌هات که رفتی
تازه داشتم با نگات جون میگرفتم
کام دل از چرخ گردو نمیگرفتم
تازه داشتم به امید مهربونیت
غصه از دل پریشون میگرفتم
تازه داشتی گل میگفتی
غصه‌هامو میشنفتی
شک نداشتم میگی آخر
توهم از چشام میافتی
نکنه رسیده اون روز
که نگاه از میگیری
واسه قربونی چشمات
زندگیمو نپذیری
کاشکی همدمم تو بودی
توی این خلوت خونه
به تو راز دل میگفتم
با زبونی عاشقونه
تو یه شبنمی که هر صبح
میاره هوای تازه

زندگی ناسازه اما

توبخوای بامن میسازه

فسانه

به سحر مرغ حق زد این ترانه

که جهان سر به سر بود فسانه

مخوری تو فریب رنگ دنیا

سر سازش ندارد این زمانه

بده ساقی آن شراب معرفت سوز

تو بزن مطرب نوای عارفانه

که اگر ماند زتو نام و یادی

بود این تفصیر عمر جاودانه

تو به زخمه‌ی تار بانوای بسیار دل خسته بسپار

راه غیر هموار معبری پر از خار منو عمرو تکرار

دیگر صدای مرغ عشق سرود عاشقانه نیست

شور شر دلدادگی در شعر و در ترانه نیست

در گیر و دار روزگاو در هر خزان و هر بهار

دنیای رنگ و وارنگ هر لحظه‌ای به یک رنگ

بر جمع زدن سنگ

در حد یک اشاره هر آدمی نداره عمر دوباره

زندگی به جز صفا نیست
همدمش با رنج ما کیست
حاصلش سرای باقیست
خوب و بد نمانده بر جا
شادیش امروز این‌جا
کس ندیده صبح فردا
به سحر مرغ حق زد این ترانه
که جهان سر به سر بود فسانه
مخوری تو فریب رنگ دنیا
سر سازش ندارد این زمانه
بده ساقی آن شراب معرفت سوز
تو بزن مطرب نوای عارفانه
که اگر ماند زتو نام ویادی
بود این تفصیر عمر جاودانه
عشق و هوس
نبینمت غمگین باشی
باغصه همنشین باشی
دلم میخواد تو زندگی
گل باشی بهترین باشی

میخوام بگم یک کلمه
حرفی که توی دلم
هم سختمه نگفتنش
هم گفتنش مشکلمه
میخوام بگم که تیر غم
توی دلم کمونه زد
واژه عین وشین وقاف
روی لبم جوونه زد
عزیزمن تو زندگی
عشق که گنج آدمه
این زندگی بدون عشق
مثل یه خواب درهمه
اما هوس یه آتیشه
باآتیش بازی نکن
هدر نده زندگیتو
خونه براندازی نکن
میخوام بگم که تیر غم
توی دلم کمونه زد
واژه عین وشین وقاف

روی لبم جوونه زد

به سوی عشق ابدی

مرغ دلم پر میزنه

فرشته اقبال من

انگار داره در میزنه

عشقی که در دل منه

یه هدیه خداییه

نشونه‌ای از زندگی

بایه جهان زیباییه

فردا

به شام تیره‌ام صبح سپیدی

طلوع تازه‌ای نور امیدی

تو مظهر وفائی

پر از مهری و لبریز از صفائی، صفائی ،صفائی

تو با سرشت پاکت

ز بدخواهی و بد دلی جدائی جدائی جدائی

یارا یارا یارا برام یگانه هستی

تنها عشق پاکی تو جاودانه هستی

رهایم کردی از این‌جا پریشانی

همیشه منتظر هستم که میایی
به فرداهای بهتر دادی امیدم
که با شادی بود فردا تماشایی
برای من یگانه، توهستی، تو هستی
فروغ جاودانه، تو هستی تو هستی
برای من یگانه، توهستی، تو هستی
فروغ جاودانه، تو هستی تو هستی
یارا یارا یارا برام یگانه هستی
تنها عشق پاکی، تو جاودانه هستی
به شام تیره‌ام صبح سپیدی
طلوع تازه‌ای نور امیدی
تو مظهر وفائی
پر از مهری و لبریز از صفائی، صفائی، صفائی
تو با سرشت پاکت
ز بدخواهی و بد دلی جدائی جدائی جدائی
یارا یارا یارا برام یگانه هستی
تنها عشق پاکی تو جاودانه هستی
ازمن جدا مشو
از من جدا مشو که توام نور دیده ای

آرام جان و مونس قلب رمیده ای

از دامن تو دست ندارند عاشقان

پیراهن صبوری ایشان دریده ای

خداحافظ

خداحافظ برای تو چه آسان بود

ولی قلب من از این واژه لرزان بود

خداحافظ برای تو رهایی داشت

برای من غم تلخ جدایی داشت

خداحافظ طلوع من غروب من

خداحافظ توای محبوب خوب من

سلام تو طلوع پاک شبنم بود

غروب ظلمت تاریکی وغم بود

سلام تو شروع آشنایی‌ها

نوید مهربانی‌ها زمان همزبانی‌ها

دریغ از قطره‌هــای اشک ســوزانم که از بیــداد تو بر رخ چکیده

خزان زندگی آمد دل افسرده بعد از تو بهاری را ندیده

خداحافظ

خداحافظ

خداحافظ

برای آخرین بار
برای آخرین بار، خداکنه بباره
تو این شب کویری، یه قطره از ستاره
همیشه بودی و من، تو رو ندیدم انگار
بگو بگو که هستی، برای آخرین بار
وقتی دوری، تنهایی نزدیکه
قلبم بی‌تو، میترسه، تاریکه
چه لحظه‌ها که بی‌تو، یکی یکی گذشتن
عمرمو بردن اما، یه لحظه بر نگشتن
تو چشم من نگاه کن، منو به گریه نسپار
حالا که با تو هستم، برای اولین بار
برای آخرین بار
وقتی دوری، تنهایی نزدیکه
قلبم بی‌تو، میترسه، تاریکه
خیال تو
خیال تو می‌دزدم از تو شبستون خواب
تو ابرا پنهون میشم یه وقت نبینه مهتاب
بارون میشم می‌بارم تو آسمون چشمات
که رو زمین به یاد همه بمونه چشمات

بخوای نخوای فقط تو بیای نیای فقط تو
تو. تو. فقط تو آهای آهای فقط تو
از سر پرچین شب وقتی سرکمی کشی
مهتاب‌هاج و واج و پائین ترک می‌کشی
می یاد واسه تماشا می‌افته تو حوض نور
اونجا که عکس چشمات افتاده از راه دور
بخوای نخوای فقط تو بیای نیای فقط تو
تو. تو. فقط تو آهای آهای فقط تو
تو ترمه نگاهم چشات گلابتونه
گذشتن از تو سخته محاله دل بتونه
یه گوشه تو قلب هر آدمی نوشته
با عشق میشه پنبه کرد هر چی که غصه رشته
لبخند اجباری
خسته‌ام از لبخند اجباری خسته‌ام از حرفای تکراری
خسته از خواب فراموشی زندگی با وهم بیداری
این همه عشقای کوتاه و این تحمل‌های طولانی
سرگذشت بی‌سرانجام گمشدن تو فصل طوفانی
حقیقت پیش رومون بود ولی باور نمیکردیم
همینه روز روشن هم پی خورشید میگردیم

نشستیم روبروی هم تو چشمامون نگاهی نیست
نه با دیدن نه با گفتن به قدر لحظه راهی نیست
من و تو گم شدیم انگار تو این دنیای وارونه
که دریاشم پر از حسرت همیشه فکر بارونه
سراغ عشقو می‌گیریم تو اشک گریه‌ی آخر
تو دریای ترک خرده میون موج خاکست
انگار نه انگار
کنج خونه نشستی و
درو رو دنیا بستی و
از بس شکایت می‌کنی
به مردن عادت می‌کنی
هی میگی تقدیر منه
نمیگی تقصیر منه
تو این وسط چی کاره ای
که عمریه آواره ای
بهش میگم بسه دیگه
چیکار داری کی چی میگه
نذار خودتو سر کار انگار نه انگار
میگم هنوز دیر نشده

هنوز دلت پیر نشده

پاشو و دست رو دست نذار انگار نه انگار

توی گذشته موندی و

هی دلتو سوزوندی و

هر چی میگم بخندیه بار انگار نه انگار

انگار همه بیکارن و

دشمنی با تو دارن و

همش باتو بد میکنن

راه تو رو سد میکنن

اینا همش بهونته

کارای بچه گونته

چشم دلت تا نبینه

صد سال دیگم همینه

این دیگه حرف آخره

عمرتو داره میگذره

تموم که شد به روت نیار انگار نه انگار

وقتی که نباشی

کوچه وقتی که نباشی

رگ خشکیده شهر

ماه تو گوش خونه گفته
دیگه با پنجره قهر
سقف دلبستگی بی‌تو
واسه من سایه نداره
دلم از روزی که رفتی
دیگه همسایه نداره
تو پی کدوم ستاره
پشت ابرا خونه کردی
رفتی و چیزی نگفتی
گریه رو بهونه کردی
من سوال ساده تو
تو جواب مشکل من
ردپای رفتن تو
روی صحرای دلمن
کوچه وقتی که نباشی
رگ خشکیده شهر
ماه تو گوش خونه گفته
دیگه با پنجره قهر
سقف دلبستگی بی‌تو

واسه من سایه نداره
دلم از روزی که رفتی
دیگه همسایه نداره
وقتی آسمون شب‌هام
زیر سایه چشات
وقتی حتی این ترانه
رنگ غربت صدات
نمی ذارم این دو راهی
سر راه ما بشینه
نمی ذارم این جدایی
رنگ فردا رو ببینه
کوچه وقتی که نباشی
رگ خشکیده شهر
ماه تو گوش خونه گفته
دیگه با پنجره قهر
سقف دلبستگی بی‌تو
واسه من سایه نداره
دلم از روزی که رفتی
دیگه همسایه نداره

شب با فانوس اشکت
می برم به روشنایی
با تو میرسم دوباره
به طلوع آشنایی
می دونم هر جا که باشی
دل تو اهل همین جاست
واسه من تو اینجا
اول و آخر دنیاست
غریبانه
هر چی آرزوی خوبه، مالتو
هرچی که خاطره داری، مال من
اون روزای عاشقونه، مال تو
این شبای بیقراری، مال من
منمو، حسرت با تو ما شدن
توای یو، بدون من رهاشدن
آخر غربت دنیاست مگه نه
اول دوراهی آشنا شدن
تو نگاه آخر تو
آسمون خونه نشین بود

دلتو شکسته بودن

همه‌ی قصه همینبود

می تونستم با تو باشم

مثه سایه مثل رویا

اما بیدارمو بی‌تو

مثه تو تنهای تنها

هر چی آرزوی خوبه، مال تو

هرچی که خاطره داری، مال من

اون روزای عاشقونه، مال تو

این شبای بی‌قراری، مال من

هر چی آرزوی خوبه، مال تو

هرچی که خاطره داری، مال من

اون روزای عاشقونه، مالتو

این شبای بی‌قراری، مال من

آیا امکان دارد ما وجود نداشته باشیم؟ بررسی فلسفه توهم بزرگ

خواب-شفاف-توهم

یکی از آزمون‌های درون فیلم اینسپشن برای این‌که بشود فهمید که آیا درون رویا هستیم یا درون جهان حقیقی، استفاده از علامت‌گذارهای شخصی (totem) مثل فرفره است

از چوانگتسی که نمی‌دانست خواب پروانه دیده یا پروانه ایست که خواب چوانگتسی می‌بیند تا نظریه ریسمان که هر آن‌چه هست را حاصل ارتعاش ریسمان‌های انرژی می‌داند، آنقدر در ناموجود بودن همه محسوسات عالم گفته‌اند که حق است به فکر بیفتیم. دارید پشت مانیتور این‌ها را می‌خوانید؟ یا فقط توهمی ایست دیداری؟ به بیداریتان خیلی مطمئنید؟ مگر در عالم خواب هم به بیداریتان مطمئن نیستید؟ ...می‌بینید! دستمان به هیچ جا بند نیست.

سایفرسایفر

حیف شد. سایفر اگر بَدمَنِ قصه نبود می‌توانست فیلسوف ماتریکس باشد. او بود که وسط همه آدم‌های جدیِ کت چرمی گرچه می‌دانست اِستیکی که می‌خورد توهم است اما ازش لذت می‌برد. فهمیدن این‌که استیکی وجود ندارد خودش درک عمیقیست.

بچه-کچل-قاشقبچه-کچل-قاشق

“دیالوگی از فیلم ماتریکس

پسرک یوگی: تلاش نکن که قاشق را خم کـنی، این غـیر ممکن است. در عـــوض ســـعی کن که حقیقت را درک کنی.

نیو: کدام حقیقت؟

پسرک یوگی: قاشقی وجود ندارد.

نیو: قاشقی وجود ندارد؟

پســرک یــوگی: آن‌وقت متوجه می‌شــوی که این قاشق نیست که خم می‌شود، این تویی که خم می‌شوی.

داســتان از این قــراره: همه چــیز و همه کس حــتی خــود من، توهمات و خلاقیت من هستند و چیزی جز من وجــود نداره!

مطلب رو با چند تا مقدمه شروع می‌کنم.

1- مقدمه اول: مرز احساس

احساس کاملا از مغز و فکر کنترل می‌شه یعنی اگر مغز کیبورد من رو داغ تشخیص بده، قطعا نـوک انگشـتهام از برخــورد با دکمه‌هــای کیبــورد می‌ســوزه و قرمز می‌شه. حالا اگر این کیبورد واقعا داغ باشه که یک اتفاق طبیعی افتاده ولی اگر من تصور کنم که داغــه، همــون نتیجه رو خواهد داشت در حالیکه در عالم ماده حرارتی نبوده. پس می‌شه نتیجه گرفت واقعیت مــادی یک حس، شــرط لازم بــرای درکش نیست. یعــنی بــرای احســاس چــیزی، حتما لازم نیست که وجود واقعی داشــته باشه. می‌تونه کــاملا ساخته ذهن من باشه. مثالش خواب دیدن می‌تونه باشه. معمولا وقتی خواب می‌بینیم، نمی‌تــونیم تشــخیص بــدیم

که واقعیت نــداره. معمــولا مــواقعی که تــوی خــواب می‌فهمیم داریم خــواب می‌بیــنیم به خــاطر اتفاقــات غــیرواقعی هست که با منطق ما جــور نیست و می‌گیم این حتما خوابه. ما توی خواب می‌خوریم، لمس می‌کنیم، می‌بیــنیم، بو می‌کــنیم و همه چــیز انقــدر واقعیه که نمی‌شه از واقعیت جــداش کــرد درحالیکه کــاملا زاییــده ذهن و مغز ماست.

“دیالوگی از فیلم ماتریکس

مورفیـــــوس: اگر واقعیت چـــــیزی باشه که تو لمسش می‌کنی، بوش می‌کنی، مزش می‌کنی و می‌بیــنیش، پس واقعیت یه ســری ســیگنال الکــتریکی هست که به مغــزت مخابره می‌شه.

مغز-خمرهمغز-خمره

یک آزمایش ذهنی برای توضیح آرمان‌گرایی: جهان وجود خارجی ندارد، چرا که می‌توان تجربیات جهان عینی را با رایانه شبیه سازی کــرده و ســیگنال‌های آن را به یک مغز فاقد حواس پنج گانه فرستاد، و صــاحب مغز هرگز فــرق بین جهــان مجــازی (ســیگنال‌های شبیه‌ســازی شــده) و جهان عینی را متوجه نشود.

2- مقدمه دوم: مرز وجود پدیده‌ها

برای هــرکس دو تا مــرز مــالکیت وجــود داره. یکی کــاملا شخصیه و یکی جمعی. یعــنی چیزهــایی هســتند که فقط در دنیای من وجود دارند و بقیه آدم‌ها خبری ازش ندارند و چیزهـــایی وجـــود داره که همه ازش خـــبر دارند و من ازش بی‌خبرم.

چیزی که من ازش خبر دارم در مرز مالکیت من قرار داره. توی دنیای من وجود داره. تاعدم وجودش ثابت نشه برای من واقعیت داره. هرقدر که عجیب و غیرعادی باشه. در مقابل چیزی که من ازش بی‌خبرم از مرز مالکیت من خارجه و در دنیای من نیست پس در دنیای من و مرز مالکیت من هیچوقت نبوده.

مثال می‌زنم. همسایه من یک سگ داره و من از وجود این سگ بی‌خبرم. چون من ازش خبر ندارم پس این سگ وجود نداره! این سگ در دنیای من تعریف نشده است. اگر امیر رو همین لحظه کپی کنین تا دو تا بشه و به نسخه جدید این سگ رو نشون بدیم، تفاوت این دو امیر، وجود یک موجود زنده در دنیای دومی و عدم وجودش در امیر اولیست. پس این سگ اصلا وجود نداره تا وقتی که من ازش خبردار بشم.

حالا من صاحب این سگ رو با سگش می‌بینم و اونجا این سگ برای من عینیت پیدا می‌کنه. این سگ 15 سال عمر کرده و صاحب سگ به اشتباه به من می‌گه که سگش 5 سال سن داره. حالا در دنیای من یک سگ اضافه شده که 5 سالشه یعنی از 5 سال پیش وجود داشته و قبلش نه. یعنی این 5 سال گذشته من به اندازه یک حیوان سنگین‌تر شده در حالیکه این سگ 15 سالشه. وقتی من متوجه حقیقت سن این سگ بشم، به عمر سنگینی این حیوان در دنیای من 10 سال اضافه می‌شه.

یعنی اول اصلا سگی وجود نداشته. بعد، سگی با خاطرات و عمر و نفس‌های 5 ساله به وجود اومد و بعد سگی با عمر و فکر و اثرات 15 ساله. نتیجه این‌که هرچیزی همونی هست که من ازش اطلاع دارم نه هیچی

غـــیر از اون حـــتی اگر همه دنیا نظر متفـــاوتی داشـــته باشند.

4- مقدمه سوم: حافظه همیشگی

حافظه آدم مثل‌هارد کامپیوتر عمل می‌کنه. وقتی فایلی واردهـــــارد می‌شه هیچـــــوقت از بین نمی‌ره تا وقـــــتی اطلاعاتی بجاش قرار بگیره. هر عمل حذفی در کامپیوتر در واقع unlink هست یعنی فقط دسترسی بهش قطع می‌شه ولی خودش هنوز وجود داره. مغز انسان یک‌هارد با ظـرفیت نمی‌دونم چقـدره! هر چـیزی که می‌بیـنیم و دریافت می‌کنیم در ذهن ذخـیره می‌شه و علت این‌که ما همه چـیز رو به خـاطر نمی‌اریم، همـون unlink هست یعـــنی راه دسترسی بهش یا آدرسش رو گم می‌کـــنیم. نشانه این موضوع بخاطر آوردن خاطرات یا اتفاقاتیه که تصمیم به ذخـیره‌اش نداشـتیم ولی به یـاد آوردیم اتفـاق بی‌اهمیتی که هیچوقت تصور نمی‌کـردیم به یـاد بیـاریم. خیلی از خاطرات وقتی به یاد آدم میاد که توی مـوقعیت یا احساس مشابه هستیم و این مـوقعیت، آدرسی نزدیک برای دسترسی به اون خاطره در مغز ایجـاد می‌کنه و به اصـطلاح پیـداش می‌کـنیم. پس هیچ چـیز از ذهن پـاک نمی‌شه.

4- مقدمه چهارم: خلاقیت بی‌انتها

هرکسی خلاقیت داره و می‌تونه چیزهـــایی رو خلق کنه که قبلا ندیـده بـوده. خلاقیت یعـنی کنـار هم گذاشـتن عناصـری که قبلا در دنیـای ما (همـون مـرز مـالکیت ما) کنار هم نبـوده. با این تعریف پس نمی‌شه گفت کسی از کسی خلاقتره! هرکسی می‌تونه پیچیـده‌ترین مسـائل رو

کنـار هم بـذاره و خلق کنه. یعـنی تـرکیب عناصر در مغز یک پدیده کاملا عادیه.

5- مقدمه پنجم: قطعیت تاریخ

هر چیزی که ما از تـاریخ می‌دونیم، یا اطلاعـاتی هسـتند که به ما رسـیدند یا آثـار بجا مونـده‌ای هسـتند که قابل لمســـــــند. اگر کتاب‌ها و مورخ‌ها دروغ بگویند یکی از راه‌های کشف تاریخ بسته می‌شه.

با این مقدمه‌ها نظریه‌ام رو مطرح می‌کنم.

همه ما خورشید رو می‌شناسیم. از خودم شروع می‌کنم. من خورشـید رو می‌بیـنیم. احساسش می‌کنم. آیا ممکنه این دیـــدن و احســـاس کـــاملا زاییـــده ذهن من باشـــه؟ براساس مقدمه اول، من می‌تونم یک احساس مـــادی رو تصـور کنم. پس اگر من به این دانسـته خـودم شک کنم، چه چیزی می‌تونه من رو از این شک دربیاره؟

یه راه ســـاده. می‌رم تـــوی خیـــابون، از اولین کسی که می‌بینیم می‌پرسم که اون هم خورشـید رو می‌بینه یا نه. اون شـــخص جـــواب مثبت می‌ده. آیا ممکنه که اون آدم مثل من خورشـــید رو تصـــور کـــرده باشه یعـــنی تـــوهم مشترکی داشته باشیم؟ یا آیا ممکنه که خود اون شـخص زاییده ذهن من باشه؟ یعنی من توی ذهنم کسی رو خلق کردم و باهاش صحبت کردم؟

از کجا می‌شه فهمیـــد؟ می‌شه یک نفر ســـومی رو پیـــدا کـــرد. اون نفر ســـوم هم می‌تونه شـــرایط نفر قبلی رو داشته باشه! نفر چهارم هم همینطور الی آخر.

در نتیجه یا همه انسـان‌هایی که من می‌شناسم تـوهم و تصور من هستند یا همه توهم مشترکی به نـام خورشـید داریم.

حالا خورشید رو فرامـوش کـنیم. خـود آدم‌ها رو در نظر بگـیریم. چطـور به من ثـابت بشه که همه آدم‌هـایی که دیـدم و می‌شناسـم، زاییـده ذهن من نبودنـد؟ یعـنی من تنها انسان روی زمین هستم که تونستم انسان‌های دیگه رو تصـــور کنم. این غیرممکنـــه؟ حتما می‌گی آره با این استدلال که مطمئنی خودت واقعی هستی. ولی من این رو از کجا بفهمم. راهی سـراغ داری؟ آخـرش می‌خـوای بیای بزنی تو گوشم و بگی: من هستم یا نیستم؟ که این پدیده هم از این نظریه مستثنی نیست و می‌تونه سـاخته ذهن من باشه که من یک نفر رو در تـوهم خـودم ایجـاد کردم که برای اثبـات وجـود خـودش اومـده زده تو گـوش من!

یه سوال. من الان دارم وبلاگ‌نویسی می‌کنم برای تو که داری می‌خـونی. چطـور می‌تـونم بگم تو نیسـتی وقـتی دارم واست وقت می‌ذارم؟ اگر تو وجود داری پس واقعا وجود داری. من اینجوری جواب می‌دم: وقتی حجم تصور می‌تونه اینقـدر بـدون مـرز باشه پس هر اتفـاقی تـوی زنـــدگی من می‌تونه غـــیرواقعی باشه. هر صـــحبتی. هر حادثه‌ای. هر پدیده‌ای. یعنی من الان دارم تصـور می‌کنم که دارم تـایپ می‌کنم یعـنی مثل یک فیلم تـوی ذهن من داره اتفاق می‌یفته.

با این نظر من تنها انسان روی زمین هسـتم که بقیه رو تصور کردم، آیا نمی‌تونم بقیه موجـودات رو تصـور کنم؟ هر گیاه یا جـانوری رو؟ هر منظـره و مکـانی رو؟ وقـتی

بشه یک ساختمون رو تصور کـرد وقـتی بشه یک انسـان رو تصور کرد آیا نمی‌شه این ساختمون مثلا تخت جمشید باشه و اون انسـان یک مـورخ؟ در این حـالت براسـاس مقدمه پنجم، می‌شه گفت کل تـــاریخی که من از تخت جمشید سـراغ دارم می‌تونه تـوهم باشه و با این دیـدگاه همه تاریخ یعنی از این لحظه به قبل، غیرواقعیه!

یک مرحله بـالاتر. وقـتی همه چـیز روی زمین می‌تونه زاییـده ذهن من باشـه، خـود زمین نمی‌تونه تـوهم من باشه؟ در پی‌اش همه آسمان و سیاره‌ها؟

یک مرحله بالاتر. آیا حذف زمان غیرقابل تصـوره؟ یعـنی نمی‌شه من خودم بستری خلق کرده باشم که وقایع توی اون اتفاق بیافتند؟ آیا من این کـار رو فقط بـرای آدرس دهی وقـایع نکـردم؟ که مثلا بفهمم از دو تا ناهـاری که خوردم، کدومش چه مشخصاتی داشـته؟ (یعـنی بصـورت ناقص، کـدوم کی اتفـاق افتـاده؟). پس می‌شه گفت من وجود دارم و همه وقایع و موجودات و اشیاء و غـیره، در ذهن من هستند.

یک مرحله بالاتر. خـود جسم من. وقـتی انسـان‌ها با این مشخصات بتونند تصور من باشند، پس مشخصات من هم که شبیه اونهاست می‌تونه وجود نداشته باشه. پس اصلا جسم وجود نداره. من یک روح (یا فکر) مفرد هسـتم. در این حـالت هر چـیزی که من می‌بینم، همـون لحظه داره تولید می‌شه و جلـــــوی چشم‌های من که در واقع راه دریافت توهمات هستند قرار می‌گیره. همه چـیز مثل یک فیلم داره بـــرای من پخش می‌شه. هیچ چـــیز سه بعـــدی نیست. گـــربه‌ای که از پشت درخت داره بـــیرون می‌اد، همون لحظه، در اصطلاح دیجیتال پیکسل به پیکسل داره

تولید می‌شه و در پشت درخت هیچ اثـــــری ازش نیست. درست مثل یک تابلو نقاشی. براساس مقدمه دوم یعنی چــیزی که نمی‌شناسم وجــود نــداره نیمه بــدن گربه که پشت درخته وجود نداره. تنها برهـانی که معتقـدم وجـود داره‌شـــــناختی از گربه و طبیعته که می‌گه نمی‌شه گربه نصفه باشه.

جهان-مادیجهان-مادی

جهـان مـادی به صـورت مسـتقل از اندیشه موجـوداتش وجود ندارد

براسـاس مقدمه چهـارم، همه این اتفاقـات توسط ذهن خلاق من می‌تونند در لحظه تولید بشند و چون من خودم طراحشون هستم، همیشه در ذهن من هستند و می‌تونم توســعه اشــون بــدم و براســاس مقدمه ســوم، در یک حافظه ذخیره می‌شوند و براساس مقدمه اول، چون هر حسی توسط ذهن کنــترل می‌شــه، کــاملا قابل درک و احساسه.

من با سـری سـوال و اسـتنباط به این‌جا رسـیدم که این اصلا غــیرممکن نیست که کل جهــان از یک من تشــکیل شـــده باشه. جـــالب این‌جاست که اســـتنباط و دو دو تا چهـــار، قـــوانین ریاضی و منطقی هســـتند که قـــوانین منطقی که ما می‌شناسیم براساس قوانین این دنیا پایه ریزی شـدند. اگر این دنیا سـاختگی باشـه، قـوانینش هم ساختگیه! یعنی باور این فلسفه، کل این اســتنباط‌ها رو از پایه بی‌اعتبـار می‌کنه. یعـنی من نمی‌تـونم دنیـایی رو تصور کنم و از قوانین خودش بـرای غـیرواقعی بـودنش اسـتفاده کنم. این موضـوع دوطرفه است یعـنی اگر دنیا

وجود داره پس با قوانین منطقی خـودش می‌تونه وجـود نداشـــته باشه و نقض بشه و اگر وجـــود نـــداره پس با قوانین غیرواقعی عدم پیدا کرده.

حالا می‌شه احتمالات زیر رو بررسی کرد:

- همه جهان واقعی و ماده است. من هستم. تو هســتی. اون درخت وجود داره و هیچ چیز توهم و تخیل نیست.
- هیچ چیز واقعی و ماده نیست و فقط من وجود دارم.
- دنیا تلفیقی از واقعیـــات و توهمـــات است. یعـــنی یه چیزایی واقعیه و یه چیزایی نه.

حالت اول اصولا ممکن نیست چون مسائل غیرمادی مثل خـدا، روح، خـواب دیـدن، سرنوشت و حافظه حـتی فکر کردن، قابل توجیه نیست.

حالت دوم رو نتونسـتم نقض کنم غـیر از همـون مسـئله بی‌پایگی قوانین.

حـالت سـوم براسـاس حـالت اول و مقدمه اول، قابل تشخیص نیست! یعـنی اگر بگیم همه چـیز همونجوریه که در حـال حاضر می‌شناسـمش و فقط درخت جلـوی خونه من تصور باشه، نمی‌تونم این موضوع رو تشخیص بدم.

این یک مســـئله خیلی مهم و اصـــلیه که مـــرز قابل شناسـایی بین واقعیت و خیـال وجـود نـداره. یعـنی من نمی‌تونم بفهمم که یک آدم متوهم و دیوانه هستم یا یک آدم آگاه به حقیقت!

فرض کن یک پسر دیوانه رو می‌شناسی به نـام امـیر که هیچ حـرفی نمی‌زنه. هیچ حرکـتی نمی‌کنه و فقط وجـود

داره. این امیر دنیایی رو تصور کرده که توش کـره زمین هست، شش میلیارد آدم روش زندگی می‌کنه. کلی تاریخ و اتفـاق تـوش رخ داده. کلی جزییـات و مشخصه داره. کلی ارتباط با آدم‌های دنیای خودش داره ولی چـون هیچ چـیز غـیر از این دنیا رو نمی‌بینه و این دنیـای سـاختگی کاملا جلـوی چشـمش رو گرفتـه، ارتبـاطش کـاملا بـرای دنیای تو قطع شده.

ماتریکسماتریکس

“دیالوگی از فیلم ماتریکس

مورفیوس: بزار بهت بگم که چرا این‌جـایی، تو این‌جـایی چون یه چیزی رو می‌دونی، می‌دونی یه چـیزی هست اما نمی‌تـونی توضـیحش بـدی، ولی اونو حس می‌کـنی و در تمام زنـدگیت اونو احسـاس می‌کـردی. یه جـای کـار این جهـان می‌لنگـه، اما تو نمی‌دونی چیه. ولی هسـت، مثه خـــــرده شیشه‌ای تو ذهنت. تو رو دیونه می‌کنه. همین حسه که تو رو پیش من کشـونده، در تمـام اطـراف ما وجود داره، حتی همین الان تو همین اتاق. می‌تونی اونو ببینی وقتی از پنجره به بـیرون نگـاه می‌کـنی، یا وقـتی تلویزیون رو روشن می‌کنی، می‌تونی حسش کنی وقتی به سر کـار می‌ری. وقـتی به کلیسا می‌ری. یا وقـتی که مالیات‌ها رو پـرداخت می‌کـنی. اون جهانیست که روی چشمانت کشیده شده تا نتونی حقیقت رو ببینی.

نئو: چه حقیقتی؟

مورفیوس: این‌که تو یه برده هستی نئو. تو هم مثه بقیه بـرده به دنیا اومـدی. در زنـدانی به دنیا اومـدی که نه

می‌تـــونی اونو بو کـــنی و نه بچشی و نه لمس کـــنی. زندانی برای ذهنت.

این یعنی فکر کردن و باور این فرضیه، مرز بین جنون و سلامتی رو کـاملا از بین می‌بـره و می‌تونه من رو راهی تیمارستان کنه!

باور این مسئله هم‌چنین می‌تونه من رو دچار افسـردگی خیلی شدید کنه چون وقتی همه چیز ساخته منه. خـوبش تصور منه و بدش تصور منه. این مایوس کننده‌ترین نــوع زندگی خواهد بود.

تنها نکته لذت‌بخش باور این نظریه، درک قـدرت خداست که چقــدر می‌تونه جــالب انســان و دنیا رو پیچیــده خلق کرده باشه....

احتمـال این‌که کسی تا این‌جـای این مقالـه، دووم اورده باشه و با گفتن کلمه «دیوونه» نرفته باشه تقریبا صفره ولی اگر اتفـــاق افتـــاد نظـــرت رو بگو که تو چی فکر می‌کنی.

چوانگتسی-خواب-پروانهچوانگتسی-خواب-پروانه

بیایید برگـــردیم به همـــون چوانگتسی که خط اول این مقاله ازش گفتم. چوانگتسی فیلســوف بــزرگ چیــنی یکبار با دیدن یه پروانه توی خوابش شعری رو سـروده با این مضمون:

“«شـبی خـواب دیـدم که پـروانه‌ام و از گلی به گل دیگر می‌پرم

بی‌خبر بودم از این‌که چوانگتسی‌ام

ناگه برخاستم و باز چوانگتسی شدم
ولی نمی‌دانستم که آیا من چوانگتسی‌ام
که خواب دیدم پروانه شده بودم
یا پروانه‌ام و خواب می‌بینم که چوانگتسی شده‌ام.»
“دیالوگی

وسیله‌ای که الماس پوش شده‌اند

الماس سخت‌ترین جسم دنیا است که ارزش بسیار بالایی دارد. بسیاری آن را برای جواهرات انتخاب می‌کنند اما برخی هستند که از الماس برای رکورد شکنی یا تزئین وسیله‌های مختلف استفاده می‌کنند.

10- آی‌پاد

آی‌پاد وسیله‌ایست برای گوش دادن به موزیک که از محصولات شرکت اپل به حساب می‌آید. یکی از وسیله‌هایی است که بسیاری از هنرمندان آن را به گونه‌ای تغییر می‌دهند. یکی از این تغییرات توسط شرکت الماس کاری انجام شده است. آن‌ها توانسته‌اند یک‌آی پاد 20 هزار دلاری درست کنند که با استفاده از بیش از 200 الماس و طلا تزئین شده است.

9- تلفن همراه

تلفن همراهی که کتاب رکوردهای گینس رسماً آن را گران‌ترین تلفن همراه دنیا اعلام کرده است با استفاده از طلای 24 عیار و تزئین با 1200 الماس ساخته شده است. قیمت حدودی این تلفن همراه نزدیک به 1٫3 میلیون دلار است. این تلفن همراه برای اولین بار در یکی از نمایشگاه‌های میلیونری مسکو رونمایی شد.

8- دستکش بوکس

یکی از عجیب‌ترین وسایلی که تابه‌حال با الماس تزئین شده است، دستکش‌های بوکسیست که تنها برای ویترین می‌توان از آن‌ها استفاده کرد. این دستکش‌های بوکس

با استفاده از 3000 الماس مشکی و 100 الماس سفید تشـــکیل شـــده‌اند. قیمت هر جفت آن‌ها 20 هـــزار دلار است. افرادی که علاقه خاصی به این دستکش‌ها داشـــته باشـــــند می‌توانند یک جفت مناسب دست خودشـــــان با رنگ‌های مختلف نیز سفارش دهند.

7- شیرینی

حتماً بـرای شـما هم عجیب خواهد بـود که شـیرینی‌هایی پوشیده از المـاس را بخواهید وارد دهانتـان کنید. یکی از جالب‌ترین ایده‌هایی که به تـازگی شـیرینی فروشی‌های اروپایی آن را انجام می‌دهند تـزئین بـرخی شـیرینی‌های خـاص با المـاس خـوراکی است که البته ارزش فـراوانی دارد. قیمت هر کـدام از این شـیرینی‌ها به بیش از هـزار دلار می‌رسد. بیشـــتر افـــراد از این شـــیرینی‌ها بـــرای مراسم‌های ازدواج استفاده می‌کنند.

6- کیف دستی

یکی از وسـیله‌هایی که همیشه به همـراه خانم‌ها خواهد بود کیف دستی آن‌هاست. یک طراح ژاپنی نیز به تـازگی تغییری اساسی در یکی از این کیف‌ها ایجاد کـرده است. این کیف دســـــتی از جنس پلاتیـــــنیوم و با ارزش 1٫63 میلیـون دلار یکی از گران‌تـرین کیف‌هـای دنیاست. آن‌چه ارزش این کیف را بـــالا بـــرده است اســـتفاده از 2182 الماس منحصر به فرد است.

5- جمجمه انسان

هنرمندی به نام «دامین هریست» چندی پیش با استفاده از بیش از 2000 هـزار المـاس یک جمجمه انسـان را با

الماس تزئین کرد تا یکی از عجیب‌ترین جـواهرات دنیا را درست کرده باشد. این طراح 35 ساله برای این جمجمه نزدیک به 20 میلیون دلار خرج کرده بود. این استخوان‌ها گفته می‌شود برای یک مرد اروپایی در سده 1700 بوده است. قیمت نهـایی این جمجمه نزدیک به 101 میلیـون دلار برآورد شد.

4- ماشین اسباب بازی

یکی دیگر از وسایل بسیار عجیبی که تا به حال از الماس درست شده است یک خودروی اسباب بازی کوچک است. این خودرو با استفاده از 2700 الماس آبی ساخته شـده و هم‌چنین در بدنه آن از طلای سفید نـیز اسـتفاده شـده است. این اســباب بــازی که لقب گران‌تــرین را نــیز به همراه دارد نزدیک به 72 هزار پوند به فروش رسید.

4- هندزفری

چنــدی پیش یک شــرکت جــواهرات در اقــدامی جــالب هندزفری‌هایی را با الماس پوشاند و برای فروش در یک مزایده قـرار داد. این هنـدزفریها با الماس‌هـای مختلفی از صورتی و زرد گرفته تا نایـاب‌ترین الماس‌ها پوشـانده شده بـود و البته قیمت هر کـدام از آن‌ها فـرق می‌کـرد. قیمت این هنـدزفری‌ها از 3500 تا 80 هـزار دلار اعلام شد.

2- مرسدس بنز

در سال 2008 مرسدس بنز دست به اقدامی جالب زد و یک مدل SL550 را که تماماً با الماس پوشیده شده بـود را رونمـایی کـرد. البته هیچگـاه اصل یا بـدل بـودن این

الماس‌ها مشخص نشد اما به نظر می‌رسید که تمامی آن الماس‌ها واقعی نباشـــــند. این خـــــودرو با قیمت 4٫8 میلیون دلار برای فروش گذاشته شده بود و عـده‌ای نـیز به همین علت الماس‌های آن را تقریباً تقلبی می‌دانند.

1- شطرنج

یکی از سـرگرمی‌های بسـیار جـذاب که نیـاز به هـوش و مهارت بـالایی دارد شـطرنج است. بـرخی از طرفـداران این سرگرمی حاضـرند به هر نحـوی منحصر به فردتـرین شطرنج را داشته باشند. «چارلز هولانــدر» یکی از همین افراد است که البته سررشته‌ای هم در المــاس دارد و به همین علت توانســته است یک صــفحه شــطرنج کامل از المــاس درست کند. این شــطرنج نزدیک به 10 میلیــون دلار قیمت دارد و تنها مهره شاه آن نزدیک به 200 گرم وزن دارد چرا که با طلا و 146 الماس نایاب درست شده است.

ایده جالب و عجیب که صاحبانش را میلیونر کرد

میلیونر شدن چندان هم سخت نیست، البته کم هستند افرادی که اعتماد به نفس و توانایی آن را داشته باشند که ایده‌های کوچک و جالب و در عین حال پردرآمد خود را به مرحلهٔ اجرا درآورده و از آن کسب درآمد کنند، آن‌هم درآمدهای میلیونی!

10- مردی که پس از ازدواج، وب سایتی برای مسائل عاطفی افراد متأهل ایجاد کرد

Ashleymadison سایت قرارهای عاشقانه است با یک فرق؛ تنها افراد متأهل یا کسانی که خواهان قرار با یک فرد متأهل هستند مورد پذیرش این سایت قرار می‌گیرند. شعار سایت این است: «زندگی کوتاه است. پس با عشق زندگی کن». مؤسس این سایت یک وکیل به نام نوئل بیدرمن است که به زعم خودش یک مرد متأهل بسیار خوشبخت است. سایت این مرد خوشبخت 3٫2 میلیون عضو دارد که بیانگر کارا بودن و موفق بودن ایدهٔ او است.

9- مردی که کسب و کار یک میلیون دلاری وسیله نظافت سگ را به راه انداخت

ماتیو اوسبرن از سرشناسترین پیشگامان در ساخت وسیله نظافت فضولات سگها است که Pooper-Scooper را راه اندازی کرده است.

او هرگز فکر آن را هم نمی‌کرد که روزی همین ایده او را میلیونر کند. شروع کار اوسبرن به سال 1987 برمی گردد که او یک مرکز خدمات حیوانات اهلی در کلمبوس

اوهایو به راه انداخت. در آن هنگام او با داشتن 2 شـغل تمام وقت از هرکدام ساعتی 6 دلار درآمد داشت. ماتیو در آن زمان همسر و یک دختر داشت و پسرش در شـرف به دنیا آمدن بود. او که از کسب درآمد بیشتر ناامید شده بود، به این فکر افتاد که بـرای حـدود 100,000 سگ که در 15 مـایلی خانه او هسـتند، کـاری انجـام دهد. نقطه سرآغاز کسب و کار او همینجا بود. ماتیو به امر نظـافت محوطه‌ها پرداخت، با این‌که کار چندان جالب نبود، اما او از رضـایت مشـتریان و کـار در بهـترین حیاطها لـذت می‌برد.

کـار مـاتیو کم کم به جـایی رسـید که هفت نفر را به همـراه شش ماشـین حمل به کـار گـرفت که روزانه به 700 مشـتری ثـابت خـدمات ارائه می‌دادند. در حالیکه اوسبرن درحـال تبلیغ و شناسـاندن چـنین خـدماتی بـود، شخصی به نـام مت رد بسـول او را به آینـده‌ای که انتظارش را نداشت نزدیک کرد. بسـول مالک مرکز ارائه خدمات حیوانـات اهلی Pet Butler در تگـزاس بـود. او پس از دیدن کار ماتیو، او را شریک خود در امور نظـافت حیوانـات کـرد، در حـال حاضر Pet Butler بزرگ‌تـرین مرکز ارائه خـدمات نظـافت فضـولات حیوانـات اهلی در آمریکا است که اکنون بالغ بر 3000 مشتری دارد.

8- نوجوانی که از طریق فروش مربا با دستور پخت مادر بزرگش میلیونها دلار به دست آورد

در حالیکه موفق‌ترین کارآفرینـان درآمد خـود را از ایجـاد وب سـایتهای پرطرفـدار به دست می‌آورنـد، فریـزر دوهـرتی کسب و کـار بـزرگش را از راه سـنتی به دست آورده است. فریـزر پخت مربا را از سن 14 سـالگی با

دســتورالعملهای مــادربزرگش در آشــپزخانه خانــهٔ خــود شروع کرد، وی در 16 سالگی مدرسه را تـرک کـرد تا به طور تمام وقت مشغول کار خود شود.

این نوجوان در حال حاضر سالانه چیزی حــدود 500٫000 شیشه مربا می‌فروشد که این مقــدار 10 درصد بــازار مربای انگلیس را تشکیل می‌دهد. سرمایه دوهرتی چیزی حدود 1 تا 2 میلیون دلار تخمین زده می‌شود.

7- شــرکتی که از فــروش عینک‌هــای ایمــنی مخصــوص سگها صاحب ثروت بزرگی شد

در جوامع غربی سگ و سایر حیوانات خانگی جزء لاینفک زندگی افراد هستند، همین عامل باعث شده است تا چند دوست قدیمی تصمیم بگیرند برای سگ‌ها عینک بسازند!

عینک بــرای سگ خــانگی؟ به نظر بی‌معــنی می‌رسد! اما اگر کسی به ساخت آن پرداخته و آن را تبدیل به کسب و کــار چند میلیــون دلاری کنــد، نتیجه می‌گــیریم این کــار چندان هم بی‌معنی نیست. این کار توجه زیادی از مــردم و رســـانه‌ها به خـــود جلب کـــرده است از جمله CNN, Women’s World, People, Regis and Kelly, National Geographic and Animal Planet. آن‌ها که کار را با ساخت عینک ایمــنی شــروع کردند در ادامه کــار خــود را توســعه داده و لــوازم جــانبی دیگــری را بــرای حیوانات تولید کردند که شامل کوله پشــتی، جلیقه شــنا، تی شرت، کلاه و اسباب بازی می‌شود.

6- مردی که با تولید استخوان آرزوی پلاستیکی، میلیونر شد

در بســـیاری از نقـــاط دنیا مـــردم معتقدند شکســـتن استخوان جناغ مرغ آرزوها را برآورده می‌کند!

چه کسی فکر می‌کـرد که روزی بـازاری بـرای اسـتخوان آرزو (استخوان جناق مـرغ) آن هم از نـوع پلاسـتیکی‌اش وجـود داشـته باشـد؟ کن آهـرونی از این‌که سرسـفره و پس از خوردن مرغ تنها دو نفر می‌توانسـتند آرزو کنند و جناغ بشکنند کلافه شده بود.

این باعث شد تا او تصمیم به ایجاد شرکت LuckyBreak بگیرد، شرکتی که استخوان‌های آرزوی سنتزی با صـدا و حس استخوان جناق واقعی مـرغ و بوقلمـون بسـازد. در حـال حاضر این شـرکت روزانه 30٫000 اسـتخوان تولید می‌کند که آن‌ها را در قـــالب طرحهـــای سفارشی و منقوش برای اسـتفادهٔ شخصـی، شـرکتی و تبلیغـاتی به فـــروش می‌رســـاند. فـــروش این شـــرکت بیش از 2٫5 میلیون دلار در سال است.

می‌بینید که حتی با اسـتفاده از عقاید نه چنـدان علمی و درست مردم هم می‌توان میلیونر شد!

5- زن خانه دار مخـــترع بالشی که قـــابلیت رفتن به مایکروویو را دارد

کیم لـــوین، کیسه‌های کـــوچکی در طرح‌هـــای مختلف با قـــابلیت نفـــوذ گرمـــای آرامش بخش اخـــتراع کـــرد. کیم متوجه شد که اگر مقـداری ذرت در یک کیسه ریختـه، آن را دوخته و بعد در مایکروویو قرار دهد، یک بالش گـرم و آرامش بخش ایجـاد می‌شـود. او بـدون معطلی به کمک چرخ خیـاطی‌اش شـروع به عملی کـردن ایـدهٔ سـاده‌اش

کرد و از آن‌جا بود که کسب و کـار چند میلیـونی او آغـاز شد.

در ابتدا کیم فکر می‌کـرد که این بالش‌ها می‌توانند هدیـهٔ عالی برای فرزندان و همسایه‌هایش باشند. اما به زودی متوجه شد که ایـــده او پتانســـیل بـــالایی دارد. وقـــتی والـــــدینی که با کیم در ارتبـــاط بودند نیمه شب‌ها با او تماس می‌گرفتند تا بـرای بچه‌هـایی که بـدون بالش‌هـای کیم بی‌تابی می‌کردنـد، بـالش درست کنـد، او دانست که فرصت طلایی‌ای بـرای او خلق شـده است. او به خـرده فروشی‌های محلی و نمایشـــگاههای صـــنایع دســـتی می‌رفت تا این‌که اتفـــاق مـــورد انتظـــار رخ داد؛ مجتمع تجـاری Saks تصـمیم گـرفت که بالش‌هـای کیم را در فروشـگاههایش به مشـتریان عرضه کند. اکنـون او یک میلیـونر است و حـتی کتـابی دربـاره تلاشـهایش نوشـته است.

4- کسی که در وب، پیکسل‌ها را به قیمت 1 میلیون دلار فروخت

در سال 2005 یک دانشجوی 21 سـاله در انگلسـتان به نـــام الکس تیو صـــفحه وب یک میلیـــون دلاری به راه انـداخت که از طریق آن پیکسل‌های 1000×1000 را به قیمت 1 دلار به فـروش می‌رسـاند. با وجـود این‌که این ایده خیلی ساده بود، اما به دلیل منحصر به فـرد بـودنش توجه زیـــادی جلب کـــرد و در نهـــایت طی چند مـــاه، وی صاحب 1٫370٫100 دلار درآمد شد. آخرین مورد آگهی در سایت الکس به قیمت 38100 دلار به فـروش رفت. وب ســـایتهای زیـــادی به تقلید از این ســـایت ایجـــاد شد که

همگی با شکست مواجه شدند چراکه این ایده دیگر بـدیع نبود.

4- مردی که شرکتی برای فراهم کردن نامه‌های عـذر و بهانه برای غیبت در کار ایجاد کرد

آیا به عذر و بهانه‌ای برای غیبت از کارتان نیاز دارید؟ یک شرکت اقـدام به تـأمین نامه‌هـای عـذر و غیبت اینترنـتی برای کارمندان و دانشـجویان آمریکـایی کـرده است. این عـــذرهای اینترنـــتی هر کـــدام فقط به قیمت 25 دلار فروخته می‌شـــوند. این نامه‌ها می‌توانند از یک دکـــتر حرفه‌ای یا بیمارستان یا احضـاریه دادگـاه جعلی یا حـتی اعلامیه فوت باشند. فراهم کننده این نامه‌ها کارش را با 300 دلار شروع کرد و اکنون کـارش را از طریق یک لپ تاپ در یک شـهر کوچک در اوکلاهاما انجـام می‌دهد. این سایت به طور ماهیانه 15000 مراجع دارد!

2- راهب‌هایی که کارتریج پرینترها را 2٫5 میلیون دلار به فروش رسانده‌اند

برنارد مک کوی، کشیش و قائم مقام LaserMonks یک خـرده فروشی اینترنـتی است که کـارتریج و دیگر لـوازم اداری را با تخفیف به فـروش می‌رسـاند. مشـتریان این ســایت عبارتند از افـــراد، کلیســاها و همینطـــور مرکز تحقیق Morgan Stanley و Forest Service آمریکا.

این کسب و کـــار پر ســـود و منفعت است. فروش‌ها از سال 2002، به میزان 2000 دلار به 2٫5 میلیون دلار در 2005 تبدیل شده است. ایده LaserMonks از آن‌جایی به این کشیش الهام شد که وقتی روزی جوهر پرینـتر او تمـام شد او نتوانست کـارتریجی با قیمت معقـول پیـدا

کند. در ابتـدا این شـرکت متشـکل از چند راهب بـود که روزانه سفارش‌های معدودی برای پر کردن کارتریج‌هـای خالی می‌گرفتند. اما طبق گفته راهب‌ها اکنـون آن‌ها 50 ر000 مشـتری دارند و روزانه 200 تا 300 سـفارش می‌گیرند.

1- دخـتری که از ارائه نقشه‌های MySpace ثـروت 1ر5 میلیون دلاری به دست آورده است

دخـتر نوجـوانی که اسـتعداد و خلاقیت فـراوانی دارد، سایتی به نام WhateverLife ایجاد کرده است که در آن نقشه‌های MySpace و دیگر راهنماهای مجـانی را ارائه می‌کند. این دخـتر اخـراجی از مدرسـه، ماهانه 70000 دلار درآمد دارد و وب سـایتش بیش از 7 میلیـون بازدیدکننده و 60 میلیون بازدید از صفحاتش دارد.

آمار از عجیب و غریب‌ترین مرگ و میرها

ما همه آمارهـای مـرگ و مـیر عمـده را می‌شناسـیم، به عنوان مثال هزاران نفر به علت عواملی چـون سـرطان، تصادفات، یا انواع بیماریها جـان خـود را روزانه از دست می‌دهند. اما آیا می‌دانسـتید که تعـداد زیـادی هم در اثر حادثه‌های عجیبی مثل افتادن از تخت خواب هنگام خواب یا گرفتن مواد خوراکی از دسـتگاه‌ها با انـداختن پـول در سـوراخ آن‌جـان خـود را از دست می‌دهنـد؟ این‌ها شایسـتگی پیـدا کرده‌اند که به عنـوان عجیب‌تـرین آمـار مرگ و میر مورد بررسی قرار گیرند.

10- فرستادن پیامک هنگام رانندگی

تعداد قربانی‌ها: سالانه 6000 نفر تنها در آمریکا

یک مطالعه در موسسه حمل و نقل ویرجینیا تِک (VTTI) نشـان می‌دهد که ریسک تصـادف یک راننـده در هنگـام فرستادن مسیج 23 بار بیشتر از حالات عادی می‌شود.

9- اسب آبی

تعداد قربانی‌ها: سالانه 2900 نفر تنها در آفریقا

بسـیاری از کارشناسـان معتقد هسـتند که اسب آبی (هیپوپوتاموس) خطرناک‌ترین حیوان در آفریقا می‌باشد. وزنش به 3600 کیلـوگرم می‌رسد و می‌تواند با سـرعت 18 مایل در ساعت بتازد. دیده شده که این حیوان بدون دلیل قایق‌ها را واژگـون می‌کند و بـدون دلیل مسـافران را با دندان‌های عظیم و تیز خود گاز می‌گیرد. این حیوان هم‌چنان حالتی تهاجمی دارد و غیر قابل پیش‌بینی است

و هیچ ترسی از انسان‌ها نـدارد. اکـثر افـرادی که توسط این حیوان کشــته می‌شــوند بین آب عمیق و اسب آبی یا در میان او و بچه‌اش قرار دارند.

8- خود-اختناقِ شهوانی

تعداد قربانی‌ها: سالانه 600 نفر

Autoerotic asphyxiation عمل خفه سازی خود برای زیاد کردن انگیزهٔ جنسی و حالت انزال می‌باشد. محـروم کردن مغز از اکسیژن به شخص، حالت گیجی و احســاس ســبکی می‌دهد هر چند که بســیار آســان است تا با یک اشــتباه به طــور تصــادفی خودتــان را بکشــید. فقط کافیست تا از 600 نفری که در طول یکسال جان خود را از دست می‌دهند بپرســید که چگونه این عمل را انجــام دهید! اوه صبر کنیـد، شـما نمی‌توانید از آن‌ها بپرسـید... چون آن‌ها مرده‌اند!

عمل برانگیختگی جنسی از طریق ایجاد اختنـاق و حــالت خفگی، در راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی از سوی انجمن روان‌پزشـکی آمریکـا، انحـراف جنسی به حساب می‌آید.

7- افتادن از تخت خواب

تعداد قربانی‌ها: سالانه 450 نفر تنها در آمریکا

بر اسـاس گـزارش مرکز کنـترل بیماری‌ها (Center for Disease Control)، افتـادن از تخت خـواب سـبب 1٫8 میلیون مراجعات اورژانس و 400 هزار مراجعه به بخش پــذیرش بیمارســتان‌ها در هر ســال می‌شــود. کم سن و ســال‌ترین‌ها و پیرترین‌ها بیشــتر در معـرض خطر قــرار

دارند، هم‌چنین افرادیکه بالای سن 65 سال قرار دارند، در اثر افتــادن بــدترین حــالت بــرای این گــروه ایجــاد می‌شود.

6- قندیل یخ

تعداد قربانی‌ها: سالانه 100 نفر تنها در روسیه

همه ساله در اثر افتادن قندیلِ تــیزِ یخ، که از ســقف‌های برفی آویزان هســتند، به روی سر قربــانی بیچــاره که در حال راه رفتن است، جان ده‌ها نفر گرفته می‌شود.

5- عروس دریایی

تعداد قربانی‌ها: سالانه 20-40 نفر تنها در فیلیپین

اکثر عروس‌های دریایی مرگ‌آور نیستند اما گونه‌هایی از آن‌ها می‌توانند ســبب آنافیلاکســیز شــوند که می‌تواند مرگ‌آور باشد.

4- سگ‌ها

تعداد قربانی‌ها: سالانه 34 نفر

تقریبــاً 4٫7 میلیــون گــاز گــرفتن سگ ســالانه در آمریکا صــورت می‌گــیرد و 1000 نفر آمریکــایی در اتاق‌هــای اورژانس به دلیل گــــاز گــــرفتگی توسط سگ معالجه می‌شــوند. اکــثر این قربانیــان بچه‌هــایی هســتند که از صورت گاز گرفته شده‌اند.

4- مورچه‌ها

تعداد قربانی‌ها: سالانه 30 نفر

بیش از 280 نــوع مختلف از مورچه‌هــایی که می‌توانند بکشــند وجــود دارد و مورچه‌هــای آتشی و مورچه‌هــای ســیافو که آفریقــایی هســتند مــرگ آورتــرین مورچه‌ها می‌باشند. از آن‌جاییکه آنـان در کلونی‌هـای 20 میلیـونی زندگی می‌کنند بسیار قدرتمند هســتند، زمانیکه یک حمله شروع می‌شود مورچه‌ها می‌توانند به آســانی بر قربــانی خود غــالب شــوند. اکــثر گزارش‌هــای مــرگ در اثر خــواب رفتن افراد نزدیک تپهٔ مورچه‌ها به علت گازهای بیشــمار زهــری آنــان که بــاعث شــوک آنافیلاکتیک می‌شــود ایجــاد می‌شود.

2- ماشین‌های فروش مواد غذایی

ماشینهای فروش غذاماشینهای فروش غذا

تعداد قربانی‌ها: سالانه 13 نفر

هر سال این ماشین‌ها واژگون می‌شوند و 10-13 نفر را له می‌کنند. مرگ غذایی!

1- ترن هوایی

تعداد قربانی‌ها: سالانه 4 نفر

به طور کلی خطر زخمی شدن در هنگام ســوار بــودن در این قطــار هــوایی خیلی انــدک است. در ایــالات متحــدهٔ آمریکا مردم سالانه 900 میلیــون بــار ســوار این وســیله می‌شوند و فقط 1 در 124000 نفر زخمی می‌شود.

پیام رمز نامکشوف جهان

تنها در دوران معاصر بود که ما توانستیم نوشته‌های مصریان باستان را رمزگشایی کنیم. ژان فرانسوا شامپلیون با بهره‌گیری از سنگ رشید (Rosetta Stone)ـ توانست از این معمای باستانی پرده بردارد. از آن زمان تاکنون، کوشش‌های فراوان دیگری نیز برای رمزگشایی زبان‌های باستان و یا کشف کدهایی که برای سرگرمی یا پول درست شده‌اند، صورت گرفته است. در این‌جا شما را با ده تا از معروف‌ترین رمزها و سیستم‌های نوشتاری که تاکنون حل نشده باقی مانده‌اند، آشنا می‌کنیم.

10- رمز داگاپیف

رمز داگاپیف، که تاکنون کدگشایی نشده است، در چاپ اول کتاب «کدها و رمز» آمده است. این کتاب مقدماتی درباره‌ی رمزنگاری، در سال 1939 توسط یک طراح انگلیسی اصالتاً روس به نام الکساندر داگاپیف منتشر شده بود. رمز داگاپیف که به عنوان «رمز تمرینی» در پایان کتاب آورده شده بود، در چاپ‌های بعدی حذف شد، و گفته می‌شود داگاپایف بعدها اعتراف کرده که چگونگی رمزگشایی آن را از یاد برده است. عده‌ای می‌گویند دلیل عدم موفقیت در رمزگشایی، این است که داگاپایف، متن اصلی را اشتباه رمزنگاری کرده است. با این حال، کسانی هم هستند که معتقدند می‌توان با استفاده از روش‌های محاسباتی نظیر الگوریتم‌های وراثت، بر این معما فائق آمد.

9- کریپتوس

کریپتـــــــوس، تندیسی است ســـــــاخته‌ی دست هنرمند آمریکایی جیمز سنبورن، که در محوطه‌ی آژانس مرکـزی اطلاعــات (ســیا) در لنگلی ویرجینیــا، ایــالات متحــده‌ی آمریکا، نصب شده است. از زمان اهدا شـدن این تنـدیس در سـوم نوامـبر سـال 1990، گمانه‌زنی‌هـای فـراوانی درباره‌ی معنای پیام‌های رمزآلودی که بر روی آن نوشـته شده، شکل گرفته است. کارکنان سیا و سایر افرادی که در رمزگشـایی متخصص هسـتند، هم‌چنـان در پی یـافتن رمز این پیغام هسـتند. کد نوشـته شـده بر روی نیمی از بدنه‌ی اصلی تندیس، در مجموع شامل 869 حرف است. البته سـنبورن در آوریل سـال 2006 اعلام کـرد یکی از حـروف بـدنه‌ی اصـلی کریپتـوس جا افتـاده است. به این ترتیب می‌توان گفت حـروف موجـود روی بـدنه‌ی اصـلی تندیس، 870 تا هستند.

نیم دیگر تندیس، یک جدول کدگذاری ویجنـیر (Vigenère encryption) را شامل می‌شود که با احتساب فاصله‌ها، 869 حــرف رمــزی دارد. اولین فــردی که به صــورت همگـانی اعلام کـرد موفق به حل سه چهـارم رمز شـده، جیمز گیلاگلی، متخصص رایانه اهل کالیفرنیــای جنــوبی بــود. او در ســال 1999 توانست 768 تا از حــروف را رمزگشایی کند. بخشی که رمزگشایی نشده، یعنی 97 یا 98 حرف باقی مانده، متخصصین رمزنگاری دولت را گیج و سردرگم بر جای نهاده است.

8- کنده کاری عمارت شاگبرو

بر روی مقبره‌ی «شپرد» (Shepherd به معنای شـبان) در عمارت شـاگبرو، یک کنـده کـاری وجـود دارد (تصـویر بالا) که زنی را در حـال نگـاه کـردن به سه شـبان نشـان

می‌دهد. این سه شــبان به یک گــور اشــاره می‌کنند. بر روی گور، این متن به زبان لاتین نوشته شـده است: «Et in arcadia ego» (یعنی «من هم در آرکادیا هستم» یا «من حــتی در آرکادیا هم هســتم»). این کنــده کــاری، اقتباسی است از یک نقاشی اثر هنرمند فرانســـــوی، نیکـولاس پوســن، که نـام آن هم Et in arcadia ego می‌باشد.

اما کنــده کــاری، چند تفــاوت عمــده با نقاشی دارد، که مهم‌ترین این تفاوت‌ها، قرینه شدن افقی تصـویر است. تفاوت دیگر، تغییر در حرفی است که یکی از شــبانان به آن اشــاره می‌کند. در نقاشــی، شــبان به حــرف R در ARCADIA اشاره می‌کند. انگشت روی مجسمه شکسـته اســت، اما معلـوم است که جهت آن به سـمت N در IN بوده است. هم‌چـنین، در مجسـمه، سـنگ قـبر دیگـری بر روی قبری که عبارات لاتین روی آن حکاکی شـده، قـرار دارد. در زیر نگاره‌ی مقبره، این حروف دیده می‌شوند:

D O. U. O. S. V. A. V. V. M

از نظر کسانی که به روایت مدرن توطئه‌ی جـام مقـدس اعتقاد دارند، این نوشته، قصد دارد سرنخ‌هایی دربــاره‌ی مکان جام مقـدس به ما بدهد. با توجه به ادعاهـای کتـاب «خــون مقــدس، جــام مقــدس» که می‌گوید پوسن عضو «دیر صهیون» بوده اســت، و این مسـئله که در نقاشــی، پیامی درباره‌ی محل جـام مقـدس نوشـته شـده، عـده‌ای حـدس می‌زنند حـروف زیر نگـاره‌ی مقـبره، ممکن است بتوانند معماهای مربوط به دیر صهیون را حل کنند.

7- رمز شمش‌های طلای چینی

در سال 1933، سه شمش طلا برای ژنرال وانگ در شانگهای چین فرستاده شدند. ظاهراً این شمش‌های طلا، به عنوان اسناد فلزی مربوط به یک سپرده‌ی بانکی نزد یکی از بانک‌های ایالات متحده‌ی آمریکا محسوب می‌شدند. شمش‌های طلا دارای تصاویر، نوشته‌هایی به زبان چینی، نوع خاصی از دست نوشته‌های خطی، و رمزهایی با حروف لاتین هستند. طبیعتاً درباره‌ی اعتبار ادعا مبنی بر مالکیت سپرده، بحث‌هایی درگرفته است.

اگر فردی بتواند کد نوشته شده بر روی شمش‌ها را رمزگشایی کند، این منازعات پایان خواهند گرفت. تاکنون کسی نتوانسته نظریه‌ای در این باره ارائه دهد. متن چینی، ترجمه گردیده و مشخص شده که در آن راجع به معاملاتی به ارزش بیش از 300000000 دلار سخن رفته است. هم‌چنین، درباره‌ی این شمش‌های طلا که 1.8 کیلوگرم وزن دارند نیز صحبت شده است.

6- کیاسایفر

جان اف بایرن در سال 1918، کیاسایفر را اختراع کرد و برای حدود 40 سال تلاش کرد توجه دولت ایالات متحده را به سیستم کدگذاری خود جلب کند، اما موفق نشد. او برای هر کسی که بتواند این کد را بشکند، پاداش تعیین کرد، اما کسی مدعی دریافت جایزه نشد. در سال 1989، جان بایرن، پسر جان اف بایرن، کیاسایفر را به دو تن از ویراستاران یک مجله‌ی رمزنگاری به نام Cryptologia نشان داد تا ببینند این سیستم رمزنویسی ارزش تجاری دارد یا نه. پس از اندکی اصلاحات و اضافه کردن اطلاعات، آنان به طور مشترک اقدام به برگزاری مسابقه برای رمزگشایی این کد کردند.

جان اف بایرن، که تا پایان عمر دوست جیمز مویس بود، آخـــرین بخش زنـــدگینامه‌ی خـــود با نـــام «ســـال‌های خاموشی» را به موضوع کیاسـایفر اختصـاص داده است. بایرن در نوشـته‌های رمـزی حل نشـده‌اش، از تلاش‌هـای خود، که از سال 1920 آغاز شـده بـود، بـرای جلب توجه وزارت امور خارجه، وزارت جنگ و وزارت نیروی دریـایی و از ناامیدی‌اش هنگـام مواجهه با بی‌علاقگی ویلیـام اف فرایــدمن و دیگر کارشناســان رمزنگــاری بعد از نشــان دادن دستگاه خود سخن می‌گوید.

5- رمز دورابلا

شاید بتوان گفت محبوب‌ترین اثر الگـار، واریاسـیون‌های «معما» (Enigma Variations) باشد، که علاوه بر دارا بـودن زیبـایی مسـلم موسـیقیایی، هنـوز هم که هنـوز است، ذهن کارشناسان موسیقی را به رازهای نهانی که الگـار، با ذکـاوت تمـام در لابه‌لای صـفحات نت گنجانـده، مشـغول کـرده است. اما الگـار، که علاقه‌ی بسـیاری به کدها، رمزها، چیستان‌ها و انواع دیگر معماها داشت، راز دیگری را برای ما بر جای گذاشــته است – رمز «دورابلا» (تصویر بالا).

صد و چهـارده سـال پیش – دقیقـاً در 14 جـولای سـال 1897 – الگار برای دوست جوان خود، دوشیزه دورا پنی، دختر 22 ساله‌ی کشـیش آلفـرد پـنی، پیشـوای کلیسـای سـنت پیـتر در ولورهمپتـون، نـامه‌ای فرسـتاد. ویـژگی عجیب نامه‌ی الگـار این بـود که کد رمـزی موجـود در آن، بعد از یک قـــرن، هنـــوز هم ما را به چـــالش می‌طلبد. تلاش‌هایی برای شکستن رمز این نامه انجام گرفتــه، اما

به نظر نمی‌رسد هیچ کدام از آن‌ها مـوفقیت آمـیز بـوده باشند.

4- کدهای رمزی بیل

در سال 1885، کتابچه‌ی کـوچکی در ویرجینیا به انتشـار رسید که شامل یک داستان و سه پیـام رمزگـذاری شـده بـود. این کتابچه مـدعی بـود که در حـدود سـال 1820، مـردی به نـام بیـل، دو گـاری پر از گنج را در منطقه‌ای سرّی در استان بدفورد ویرجینیا دفن کرده است. سپس، وی جعبه‌ای کوچک با در قفل شـده را نـزد یک صـاحب مسافرخانه‌ی محلی گذاشته، شهر را ترک می‌کند و دیگر کسی او را نمی‌بیند. کتابچه در ادامه توضـیح می‌دهد که صاحب مسافرخانه، بعد از سال‌های بی‌خبری از بیـل، در جعبه را باز می‌کند و چند پیغام رمزی درون آن می‌یابد.

صـاحب مسـافرخانه که نمی‌توانست این پیغام‌ها را بخواند، اندکی پیش از مرگ خود در سال 1863، آن‌ها را به دوست جـوانش می‌دهد. بر اسـاس ادعـای کتابچـه، دوست وی به مـدت 20 سـال می‌کوشد تا پیام‌ها را رمزگشایی کند و تنها موفق به کشف معنـای یکی از این پیام‌هـای رمـزی می‌شـود که به جزئیـات چنـدین تُن طلا، نقـره و جـواهر مـدفون، به اضـافه‌ی محل کلی گنج می‌پـردازد. پیغام‌هـایی که هنـوز رمزگشـایی نشـده‌اند، ظـاهراً آدرس دقیـق، و نـام کسـانی که گنج متعلق به آن‌هاست را شامل می‌شوند. کاوش‌هـایی فراگـیر بـرای یـافتن گنج انجـام گرفتـه، و تلاش‌هـای بسـیاری جهت رمزگشـایی پیام‌هـای دیگر صـورت یافتـه، اما نـتیجه‌ای گزارش نشده است.

افراد بسیاری ادعای یافتن راه حل را طرح کرده‌اند، که اغلب آن‌ها هم وعده‌ی درج این راه حل‌ها را در خلال کتابی که قصد فروشش را دارند، مطرح ساخته‌اند. اما تاکنون کسی نتوانسته یک روش رمزگشایی قابل انطباق برای این پیام‌های رمزی پیدا کند.

4- متن خطی A

متن خطی A یکی از دو متن خطی در کرت باستان است (متن سوم، هیروگلیف کرتی است). این متون توسط آرتور اوانس کشف و نام گذاری شدند. متن خطی B که توسط مایکل ونتریس در سال 1925 رمزگشایی شد، در نوشتار یونانی مسینی به کار رفته است. متن خطی A هنوز تا رمزگشایی کامل فاصله‌ی زیادی دارد اما بخش‌هایی از آن قابل فهم است و احتمال دارد با استفاده از علامات متن خطی B، قابل خواندن باشد. اگرچه این دو متن، در نمادهای بسیاری مشترک‌اند، استفاده از نمادهای متن خطی B در نوشته‌های متن خطی A، کلماتی تولید می‌کند که در هیچ کدام از زبان‌های شناخته‌ی دنیا معنایی ندارند. این زبان، که آن را مینوسی یا اتئوکرتی (به معنای کرتی اصیل) نام‌گذاری کرده‌اند، در دوره‌ی تاریخی پیش از حمله‌ی یونانیان مسینی در حدود 1450 سال پیش از میلاد در کرت مورد استفاده قرار می‌گرفته است. عده‌ای بر این باورند که ممکن است میان متن خطی A و صفحه فستوس رابطه‌ای وجود داشته باشد.

2- دست نوشته‌های ووینیچ

این دست‌نوشته‌ی مصور 232 صفحه‌ای که کاملاً به زبان رمزی نوشته شده، دست‌کم 400 سال قـدمت دارد. این دست‌نوشـــــــته پر است از نقاشی‌هایی از گیاهـــــان ناشناخته، نوع خاصی از دستورالعمل‌ها بـرای تهیه مـواد گیــاهی، نمودارهــای ستاره‌شناســی، و اشــکال کوچک فــراوانی از انسـان‌ها در ابـزارآلاتی لوله مانند. تـاکنون چـیزی شـبیه به این دست نوشـته دیـده نشـده، اما نـوع نگــارش آن به گــونه‌ای است که حکــایت از آشــنایی و اطمینان نگارنده نسـبت به این نمادهـای رمـزی دارد. در سال 2004، استدلالات قابل توجهی مطرح شد.

بر اســـاس این اســـتدلال‌ها، روشی وجـــود داشت که می‌توانست ثــابت کند این دست‌نوشــته، تنها یک فــریب است. اما تا به امروز، هیچ کدام از روش‌هـای یـاد شـده، نتوانسته‌اند حتی یک بخش از این دست نوشـته را شـبیه سـازی کنند. به همین دلیـل، گمانه‌زنی‌ها هم‌چنـان ادامه دارد. در طـول سـال‌ها، رمزنگـاران حـرفه‌ای و آمـاتور، دست‌نوشـته‌ی وویـنیچ را مـورد بررسی قـرار داده‌اند. از میان آنان می‌تـوان به رمزنگـاران حـرفه‌ای بریتانیـایی و آمریکایی جنگ جهانی دوم اشاره کرد (هیچ کدام از آن‌ها نتوانستند حتی معنای یکی از کلمات این دست نوشته را دریابند). این مجموعه شکست‌ها، دست‌نوشـته‌ی وویـنیچ را به سوژه‌ای معروف در رمزنگـاری تـاریخی بـدل کـرده است.

1- صفحه‌ی فستوس

صــفحه‌ی فســتوس که مهم‌تــرین نمونه از کتیبه‌هــای هیروگلیفی کرت به شمار می‌آید، همراه با لـوح خطی A و ســفالینه‌ای مربــوط به آغــاز دوره‌ی Neo-palatial

(مربـوط به 1600-1700 پیش از میلاد)، در سـال 1903 در اتـــاقی کوچک کنـــار مخـــزن «اتـــاق بایگـــانی»، در ساختمان‌های شمال شرقی قصر کشف شد. هر دو روی این صفحه‌ی سفالین، از هیروگلیف‌هـایی پوشـیده شـده که به صـورت مـارپیچی قـرار گرفته‌اند. معلـوم است که پیش از خشک شـدن سـفال، این نمادها بر روی آن مهر شده‌اند.

نمادهای روی صفحه، به وسیله‌ی خطوط عمودی، از هم جدا شـده، چنـدین دسـته را تشـکیل داده‌اند. هر کـدام از این دسته‌ها، نمایانگر یک کلمه هستند. چهل و پنج نوع از این نمادها تشخیص داده شده‌اند که تنها تعـداد انـدکی از آن‌ها را می‌تـــوان با هیروگلیف‌هـــای دوره‌ی Proto-palatial تطـبیق داد. بعضی از توالی‌هـای هـیروگلیفی همچـــون بند برگردان‌ها تکـــرار می‌شـــوند، که یـــادآور سرودهای مذهبی است. پرنـیر نـیز معتقد است موضـوع متن مربـــوط است به تشـــریفات آییـــنی. بـــرخی دیگر می‌گویند این متن، لیست نـام سـربازان اسـت، و اخـیراً این نظریه مطـرح شـده که صـفحه‌ی فسـتوس، سـندی است به زبـان هیـتی که در آن، پادشـاه از برپـایی قصر فستوس سخن رانده است.

نمونه ترسناک از زنده به گور شدن

تصور زنـده‌به‌گور شـدن، تـرس وحشـتناکی را در انسـان برمی‌انگـیزد. ادگـار آلن پو دراین‌بـاره داسـتان نوشـته و فیلم‌های ترسناک بسیاری با این مضمون ساخته‌شده‌اند. جالب این‌جاست که تعـداد نمونه‌هـای واقعی این اشـتباه وحشتناک، بیشتر از آن است که ممکن است تصور کنیم. سال‌ها پیش، به دلیل مرسوم نبـودن نگهـداری چنـدروزه از جسد و هم‌چـنین، کمبـود امکانـات پزشـکی بـرای تشـخیص زنـده‌بودن، بسـیار اتفـاق می‌افتـاد که فـردی، وحشت به هـوش آمـدن در تـابوت خـودش را تجربه کند. این لیست شـامل 10 مـورد از زنـده‌به‌گور شـدن است. منبع بعضی از آن‌ها از روزنامه‌ها یا مقـالات هسـتند و به‌طور مستقیم نقل‌قول شده‌اند تا بهتر بتوانید وضـعیت را در زمـان وقـوع این پیشـامد ترسـناک حس کنید. منبع اصلی دیگر بـرای تهیه‌ی این لیسـت، کتـابی است به نـام «زنده‌به‌گوری و راه‌های جلوگیری از آن»، نوشته‌شده در سال 1905، که شامل چندین مورد واقعی از زنده‌به‌گور شدن است.

10- ویرجینیا مک‌دونالد 1851

ویرجینیا مک‌دونالد با پـدرش زنـدگی می‌کـرد. او بیمـار شـد، جـانش را از دست داد و در قبرسـتان گـرین‌وود، بروکلین، دفن شد. بعد از مراسم تـدفین، مـادر ویرجینیا گفت که فکر می‌کند دخـترش نمـرده، و بر این مسـئله تأکید کرد. اعضـای خـانواده بیهـوده تلاش کردند مـادر را متقاعد کنند که دخـترش مـرده. بـالاخره او آن‌قـدر بر زنده‌به‌گور شدن دخترش اصرار کـرد که اعضـای خـانواده

مـوافقت کردند جسد را بـیرون آورند. آنـان، وحشت‌زده، با جسد ویرجینیا روبه‌رو شدند که به یک سمت خوابیــده. او دست‌هایش را به‌شــدت گــاز گرفته بــود و تمــام آثــار زنده‌به‌گور شدن در وی هویدا بود.

نکته‌ی جالب: وقتی کلیسای Les Innocent در پاریس، فرانسه، از مرکز شهر به حـومه‌ی آن منتقل شـد، تعـداد اسکلت‌هایی که صورتشان به سمت زمین بــود، بســیاری از مردم و تعدادی از دکترها را قــانع کــرد که زنــده‌به‌گور شدن، امری است بسیار شایع.

9- مادام بلاندن 1896

وقتی همه گمان کردند که مادام بلاندن فوت کــرده، وی، در مقـــبره‌ی خـــانواده‌ی بلانـــدن در کلیســـای کوچک روح‌القـــدس در باسیگســـتوک انگلســـتان دفن شد. این مقـــبره، زیر یک مدرسه‌ی پســـرانه بـــود. روز بعد از به خاکسپاری، پسرها هنگام بـازی، صـدایی از مقـبره‌ی زیر مدرسه‌شان شنیدند. یکی از پسرها خــود را دوان‌دوان به معلمش رساند و خـبر شـنیده شـدن صـداها را به او داد. خادم کلیسا را احضـار کردند. مقـبره و تـابوت درست در لحظه‌ای بــاز شــدند که مــادام بلانــدن نفس آخــرش را می‌کشــید. تمــام تلاش‌ها بــرای احیا کــردن او، بی‌نتیجه ماند. وی، در عــذاب جــان کنــدن، صــورتش را دیــوانه‌وار چنگ زده بود و ناخن‌های دستش را تا ته جویده بود.

نکته‌ی جالب: در طی قرون 18 و 19، طرح‌های فراوانی بــرای تابوت‌هــای ایمــنی پیشــنهاد شد. ســاختار تــابوت امنیتی به‌گونه‌ای بــود که اگر فــردی، زنــده دفن می‌شــد،

می‌توانست دیگـــــــــران را مطلع کند. نمونه یکی از این تابوت‌ها.

تابوت-ایمنتابوت-ایمن

8- مقاله‌ی نیویورک‌تایمز 1886

«وودواستاک، انتاریو، 18 ژانویه – چندی پیش، در این‌جا، دختری به نام کالین، به‌طـور ناگهـانی فـوت کـرد، یعـنی این‌طور تصور می‌شد که فوت کرده. یک یا دو روز قبـل، جسد او را جهت انتقـال به یک محل دفن دیگـر، از خـاک بـیرون آوردند و مشـخص شد که این دخـتر، زنـده‌به‌گور شـده است. کفن وی پاره‌پـاره شـده بـود، زانوهـایش نزدیک چانه‌اش قرار داشت، یکی از بازوانش زیر سـرش بود و حالات چهره‌اش، حکایت از عذابی موحش داشت.»

نکته‌ی جالب: در قرن نوزدهم، دکـتر تیمـوتی کلارک اهل ورمونت، به حدی نگران زنده‌به‌گور شدن بـود که ترتیـبی داد در دخمه‌ای خـــاص، مجهز به یک لـــوله‌ی تنفسی و پنجره‌ای برای نگاه کردن به دنیای زندگان در 2 متر و 90 سانتی بالای سرش، دفن شود.

پنجره-تابوتپنجره-تابوت

7- مقاله‌ی دیلی تلگراف 1889

«گرنوبـــل، 18 ژانویه – یک ژانـــدارم، چند روز پیش، در دهکده‌ای نزدیک گرنوبل، زنده‌به‌گور شده بـود. این مـرد، در اثر مصـرف مشـروبات الکلی مست شـده، به خـواب عمیقی رفته بود. وقتی او بعد از 12 سـاعت، از خـواب بیدار نشد، دوستانش گمان بردند فوت کرده، به‌خصـوص که بدنش، همچون بدن جسد، سفت شده بود. اما وقـتی

مأمور کفن‌ودفن، نعش ژاندارم نگـون‌بخت را داخل قـبر می‌گذاشت، از درون تـابوت، صـدای ناله و ضـربه شـنید. وی بلافاصله در کنـار تـابوت، سـوراخ‌هایی ایجـاد کـرد تا ژنرال بتواند نفس بکشد و سپس در تابوت را گشود. اما ژاندارم، طی تلاش‌های وحشیانه اما بی‌ثمرش بـرای بـاز کردن تابوت، به طرز فجیعی به سر خود آسـیب رسـانده و جان سپرده بود.

نکته‌ی جالب: ترس از زنده‌به‌گور شدن را taphephobia می‌گویند. taphephobia از واژه‌ی یونـانی taphos به معنای «قـبر» و phobia از واژه‌ی یونـانی phobos به معنای «ترس» گرفته‌شده، که معنـای آن می‌شـود تـرس از قبر، یا ترس از زنده دفن شدن در قبر.

6- مقاله‌ی ساندی تایمز 1838

«تونن، 30 دسامبر – چندی پیش یک مـورد وحشـتناک از زنـده‌به‌گور شـدن در تـونن، Lower Garonne، اتفـاق افتاد. قربانی، مردی بود در عنفوان جـوانی. هنـوز بیش از چند بیل خاک توی قبرش ریخته نشده بـود که صـدایی از درون تابوتش شنیده شد. گـورکن که به‌شـدت وحشت کرده بود، بلافاصله برای کمک گــرفتن، از محل دور شد. در این مـدت، جمعیت قـابل‌توجهی در اطـراف قـبر جمع شدند و وقتی او برگشت، بر باز کـردن در تـابوت اصـرار ورزیدند. با باز شدن اولین تخته‌ها، شکی بـاقی نماند که مرد بیچاره، زنـده در تـابوت نهـاده شـده. چهـره‌ی وی از شدت عذاب منقبض‌شده بود. جوان بدبخت بازوهـایش را با تقلای بســـیار از کفنش که محکم به دورش پیچیـــده بودند، بیرون کشیده بود. پزشکی که درصحنه حاضر بود،

رگی را شکافت، اما خون خارج نشد. مرد نگون‌بخت، جان خود را ازدست‌داده بود.»

نکته‌ی جالب: در کتابچه‌ی «سناریوی کامل نجات یافتن در بدترین وضعیت»، یکی از بدترین وضعیت‌ها، نجات یافتن از تابوت در صورت زنده دفن شدن است.

5- مجله‌ی بریتیش مدیکال 1877

«8 دسامبر – طبق شواهد، زنی که چندی پیش با تمام تشریفات، دفن شده بود، برخلاف تصور اطرافیانش، زنده، و در حالت بی‌هوشی بوده. چند روز بعد، قبر او گشوده شد تا جسد دیگری نیز درون آن قرار گیرد و معلوم گردید پوششی که زن بیچاره را پوشانده بود تکه‌تکه شده است. وی در حین تقلا برای نجات یافتن از قبر، دست و پای خود را هم شکسته بود. بعد از تشکیل پرونده در دادگاه، دکتری که برگه‌ی فوت را امضا کرده بود و شهرداری که مجوز دفن را صادر کرده بود، هریک به تحمل سه ماه زندان به جرم قتل غیرعمد محکوم شدند.»

نکته‌ی جالب: امروزه در توضیح مرگ، پزشکان درباره‌ی مرگ بالینی انسان، به «مرگ مغزی» اشاره می‌کنند. وقتی فعالیت الکتریکی مغز متوقف می‌شود، یعنی فرد مرده است.

4- مقاله‌ی نیویورک‌تایمز 1884

«دیتون، 8 فوریه – برملا شدن این موضوع که دوشیزه‌هاکوالت، زن جوانی با روابط اجتماعی بالا، که تصور می‌شد در 10 ژانویه به‌طور ناگهانی فوت‌شده،

زنده دفن شده، موجبات برانگیختگی احساسات عمـومی را فــراهم آورده است. این حقیقت وحشــتناک چند روز پیش معلـوم شد و از آن زمـان تـاکنون، همه در شـهر از این جریـــان صـــحبت می‌کنند. وضـــعیت مـــرگ دوشـیزه‌هاکوالت غیرعـادی بـود. این اتفـاق صـبح روز عروسی بـرادر وی با دوشـیزه اما اشـویند در کلیسـای امانوئل رخ داد. کمی پیش از ساعت 6، این خانم جـوان بـــرای مراسم ازدواج بـــرادرش، لبـــاس پوشـــیده و به آشــپزخانه رفته بــود. چند لحظه‌ی بعد وی را در حــالتی یافتند که روی یک صـندلی نشسـته، سـرش را به دیـوار تکیه داده بود و ظـاهراً جـانی در تن نداشت. بـرای کمک پزشـکی، دکـتر جـووت را احضـار کردند. او بعد از معاینه گفت که دوشــیزه‌هاکوالت مــرده. در آن زمــان مراسم عشـاء ربـانی در کلیسا در جریـان بـود. تـرجیح دادند این مراسم ادامه پیــدا کند و مراسم ازدواج نــیز درنهــایت افسردگی انجـام شد. بر اسـاس معاینـات، آنا شخصـیتی تحریک‌پذیر داشت، عصـبی بـود و گهگـاه در مواقع بـروز احساسات، دچار تپش قلب شـدید می‌شد. به همین دلیل دکتر جووت تصور کرد همین مسئله، دلیل مرگ ناگهـانی اوست.

روز بعـــد، این خـــانم در وودلند به خـــاک ســـپرده شد. دوســـتان دوشـــیزه‌هاکوالت نمی‌توانســـتند احساســـات وحشتناکشـان را فرامـوش کنند و حـتی چند خـانم دیـده بودند که رنگ چشمان دوشیزه‌هاکوالت، مشخصاً طـبیعی است. آنان نمی‌توانستند این فکر را از خــود دور کنند که وی هنگـام دفن شـدن زنـده بـوده. این خانم‌ها عقیـده‌ی خــود را به والــدین آنی ابــراز داشــتند و این فکر آنقــدر ذهنشان را به خود مشغول کـرد که سـرانجام جسد را از

قـبر بـیرون آوردند. گفته می‌شـود وقـتی در تـابوت را گشودند، بدنی که گمان می‌رفت بی‌جان شـده، به راست برگشـته بـود. موها دسته‌دسـته کنده‌شـده بـود و گوشت انگشتان از شدت گاز گرفتن، مجـروح بـود. جسد دوبـاره دفن شد و تلاش‌هـایی جهت پنهـان کـردن مـاجرا انجـام گـرفت، اما افـرادی هسـتند که می‌گویند جسد را دیدند و می‌دانند که حقیقت همان است که نقل شد.»

نکته‌ی جـالب: در سـال 1822، دکـتر آدولف گاتسـماث چندین بار زنده دفن شد تا نشان دهد تابوتی که طـراحی کـرده، ایمن است. وی یک بـار چنـدین سـاعت زیر خـاک ماند و یک وعده‌ی غذایی شامل سوپ، سوسـیس و آبجو را که از طریق لوله‌ی غذارسانی تـابوت به او می‌رسـید، خورد.

4- مری نورا بست 1871

مری نورا بست، هفده ساله، دخترخوانده‌ی خانم مور چو بود. اعلام شد که مری از مرض وبا فـوت کـرده. او را در مقبره‌ی چو، در یک قبرستان فرانسوی قدیمی در کلکته دفن کردند. جراحی که مرگ را اعلام کرده بـود، از مـرگ او سود می‌برد و درصدد کشتن خـانم مـور چو بـود. پیش از مرگِ مری، مادرخوانـده‌ی وی، بعد از دومین سوءقصد به جانش، به انگلستان گریخت و مری تنها ماند. مـری را داخل تابوتی از جنس صنوبر نهادند و آن را محکم با میخ بستند. ده سـال بعـد، در سـال 1881، مقـبره بـاز شد تا پـذیرای جنـازه‌ی برادرخـانم مـور باشد. دسـتیار مـأمور کفن‌ودفن، مشاهده کـرد که درپـوش تـابوت مـری، روی زمین است. کالبد وی نیمی درون تـابوت بـود و نیمی بـیرون آن. ظـاهراً پس از خاکسـپاری، مـری از حـالت

بیهوشی درآمـده، با تقلاهـای دیـوانه‌وار، توانسـته بـود درپـوش تـابوت را بـاز کند. گمـان می‌رود وی بعـدازاین تلاش‌ها، ازحال‌رفته و هنگام افتـادن، سـرش به گوشه‌ی تابوت اصـابت کـرده و جـانش را ازدست‌داده است. گفته می‌شود جراح، این دختر را مسـموم و سـپس مـرگش را اعلام کرده بود.

نکته‌ی جالب: عده‌ای بر این باورند که به دلیل پیدا شـدن تراشه‌های چوب زیر ناخن‌های توماس‌ای کمـپیس، راهب آگوستینی آلمانی، نویسـنده‌ی کتـاب «پـیروی از مسـیح» در دهه‌ی 1400، عنوان تقدس از او گرفته شد. مقامات تعیین‌کننـــــــده‌ی قداست می‌گویند اگر کسی می‌خواهد قدیس باشد، در صـورت زنـده‌به‌گور شـدن، نباید با مـرگ بجنگد.

2- مقاله‌ی نیویورک‌تایمز 1885

اشـــویل، کارولینـــای شـــمالی، 20 فوریه – بر اســـاس اطلاعـــات یک آقا اهل شهرســـتان Flat Creek در این بخش (بخش بانکامب)، بیستم ماه پیش، گمان رفت مـرد جوانی به نام جنکینز که چندین هفته دچار تب شده، بود، فوت کرده است. او بیصدا بر جا ماند، بـدنش سـرد شد و به هیچ عـاملی تحریک‌پـذیری نشـان نـداد. ظـاهراً قلب و نبضش هم، فعـــالیتی نداشـــتند. همه گمـــان کردند که او مرده و برای دفن شدن آماده‌اش کردند و در همان زمان هم متوجه شدند که هیچ‌کدام از اعضای بـدن وی، سـفت نشده. وقتی او را بعـدازاین مـرگ فرضـی، درون تـابوت می‌گذاشتند متوجه شدند که بدنش، مثل یک انسان زنده، نرم است. در این مورد صـحبت‌های بسـیاری شد و بارها و بارها این نظر ابـراز شد که جنکیـنز، زنـده دفن شـده.

اقدامی در این مورد صورت نگـرفت تا این‌که دهم همین مـــاه، قـــبر جنکـــیز، جهت انتقـــال جسد به قبرســـتان خانوادگی در در بخش هندرسون، گشوده شد.

پیشنهاد شد تابوت چـوبی را بـاز کنند تا معلـوم شـود آیا جسد در وضـــعیتی هست که بتوانند آن را در یک جعبه‌ی فلزی بگذارند و 20 مایل حمل کنند یا نه. تابوت گشـوده شد و درنهایت شگفتی و وحشت بستگان جنکینز، صورت جسد به سمت کف تابوت بود. موها به مقدار زیاد از سر کنده‌شده بودنـد، و از داخـل، روی درپـوش و دیواره‌هـای تـابوت، جـای خـراش نـاخن انگشـتان دیـده می‌شد. این مسئله، احساسات عمومی را به‌شدت بـرانگیخت و تمـام کســانی که از نزدیگ درگـــیر مـــاجرا بودند فکر می‌کنند جنکینز هنگـام دفن شـدن در حـالت بی‌هوشی بـوده و یا این که در ظاهر، علائم حیـاتی بـدنش به‌طـور موقـتی از کـــار بازایســـتاده بودند. او وقـــتی دفن می‌شـــده واقعـــاً نمرده بوده و وقتی به هـوش آمـده متوجه شـده که دفن شـــــده و کسی نیست به دادش برسد. جسد را به بخش هندرسون بردند و دوباره دفن کردند. بستگان ازآن‌چه که بی‌مبـــالاتی جنایتکارانه در حصـــول اطمینـــان از زنـــده یا مرده بودن جنکینز هنگـام دفن شـدن می‌نامنـد، به‌شـدت اندوهگین هستند.

نکته‌ی جـــالب: به دلیل نگـــرانی از زنـــده‌به‌گور شـــدن، انجمـــنی تشـــکیل شد به نـــام «انجمن جلوگـــیری از زنده‌به‌گور شدن انسـان‌ها». این انجمن مـوجب شد روند کفن‌ودفن کند شود.

1- مادام بوبن 1901

در سال 1901، مادام بوبن، باردار، از یک کشتی بخار که از غـرب آفریقـای غـربی می‌آمـد، پیـاده شد و به نظر می‌رسید که از تب زرد رنج می‌بـرد. مـدتی بعـد، او را به بیمارسـتان مخصـوص بیماری‌هـای مسـری منتقل کردند. مادام بوبن در آن‌جا حالش بدتر شد. او ظاهراً فوت کـرد و به خـاک سـپرده شد. بعـدها پرسـتاری گفت که متوجه شـده بـود جسد سـرد نیست و در ماهیچه‌هـای شـکم لرزش‌هایی وجود دارد. وی اذعـان داشت که ممکن است این زن باردار، زنده دفن شده باشد. وقـتی این موضـوع به گوش پدر مادام بوبن رسید، او جنـازه را بـیرون آورد. آنان از این که دیدند نوزادی به دنیا آمده و همـراه مـادام بـوبن در تـابوت مـرده، بسـیار وحشت‌زده شـدند. کالبدشکافی نشـان داد که مـادام بـوبن تب زرد نداشـته، بلکه در تابوت از خفگی جـان سـپرده است. دادخواسـتی علیه مقامـات بهداشت تنظیم شد و از آنـان 8000 پوند به‌عنوان جریمه اخذ گردید.

نکته‌ی جالب: اسناد تاریخی نشان می‌دهند، در قـرن 17، که قربانیان طـاعون، اغلب از حـال می‌رفتند و مـرده به نظر می‌رسـیدند، 149 مـورد زنـده‌به‌گور شـدن اتفـاق افتاده بود.

یک مورد شگفت‌آور دیگر

+- مارگوری مک‌کال 1705

این مورد، خارج از لیست بیان شـده، زیـرا بیشـتر ممکن است داسـتانی باشد رایج در میـان مـردم، و نه واقعیت. هنگـام تحقیق دربـاره‌ی زنـده‌به‌گور شـدن، این داسـتان بارها و بارها همـان‌طور که این مقـاله‌ی ویکیپـدیا

اشاره‌کرده، بابیان اسم‌ها و مکان‌های مختلف، عنوان شد. من حدس می‌زنم چنین چیزی احتمالاً زمانی درجایی اتفاق افتاده و در طول سال‌ها به آن شاخ و برگ داده‌شده. ظاهراً ماجرای مارگوری مک‌کال خیلی سر زبان‌هاست و به این شکل می‌باشد.

مارگوری مک‌کال اهل ایرلند شمالی، بیمار شد و مرگش اعلام گردید. وی را پیش از دفن کردن، چند روزی طی مراسمی نگه داشتند، در گورستان شانکیل به خاک سپردند. همان شب، کسانی که از قبر دزدی می‌کردند، جسد وی را بیرون آوردند. دزدها بیهوده تلاش کردند انگشتری را از انگشت او بیرون آورند و سپس تصمیم گرفتند انگشت وی را قطع کرده انگشتر را درآورند. وقتی آن‌ها داشتند انگشت مارگوری را می‌بریدند، او ناگهان به هوش آمد و دزدها بدون این‌که پشت سرشان را نگاه کنند، فرار کردند. مارگوری خود را از قبر بیرون کشید و به سمت خانه‌اش راه افتاد. در این حال، خانواده‌ی وی در خانه جمع شده بودند که ناگهان صدای در زدن شنیدند. شوهر مارگوری که هنوز عزادار بود، گفت: «اگر مادرتان زنده بود، قسم می‌خوردم خودش پشت در است.» و واقعاً هم وقتی او در را گشود، با همسرش روبه‌رو شد که در لباس‌های کفن‌ودفن، کاملاً زنده آن‌جا ایستاده بود. شوهر بیچاره بلافاصله از حال رفت.

زبان اول جهان

مسلماً زبان‌های مختلف مهم‌ترین راه ارتباطی انسان‌ها با یکـــــدیگر هســـــتند. به ما این امکـــــان را می‌دهد تا خواســته‌هایمان را ابــراز کــنیم و از آهنگ‌هــا، کتاب‌ها و فیلم‌ها لـــذت بـــبریم. آیا دوست دارید بدانید که کـــدام زبان‌ها بیشتر از همه در جهـان اسـتفاده می‌شـوند؟ این لیست 10 زبان اول جهان را به شما معـرفی می‌کند. با ما همراه باشید.

10- فرانسوی

تعــداد افــرادی که به این زبـــان صـــحبت می‌کنند: 129 میلیون نفر

زبان فرانسوی که به عنوان عاشـقانه‌ترین زبـان دنیا هم مشهور است در بسیاری از کشـورها اسـتفاده می‌شـود، از جمله در بلژیک، کانادا، رواندا، کامرون،هـائیتی و البته فرانسه.

بـرای گفتن سـلام به زبـان فرانسـوی بگویید: بُن ژوق (bone-JOOR)

9- مالایی- اندونزیایی

تعــداد افــرادی که به این زبـــان صـــحبت می‌کنند: 159 میلیون نفر

مـــردم کشـــورهای مـــالزی و انـــدونزی زبـــان مـــالایی-انـــدونزیایی صـــحبت می‌کنند. درواقع زبـــان مـــالایی به لهجه‌های بسیار متفاوتی صحبت می‌شـود اما همـهٔ آن‌ها از ریشـــهٔ یک زبـــان هســـتند و مهم‌تـــریم آن‌ها لهجـــهٔ

اندونزیایی است. کشور اندونزی بسیار جـالب است و از 13٬000 جزیرهٔ کوچک و بزرگ تشکیل شـده و ششـمین کشور پر جمعیت جهان است. کشور مـالزی از دو طـرف با انـدونزی مـرز مشـترک دارد و بیشـتر به خـاطر شـهر کوالالامپور که پایتخت این کشور است مشهور است.

بـرای گفتن سـلام به زبـان انـدونزیایی بگویید: سِـلامت پاگی (se-LA-maht PA-gee)

8- پرتغالی

تعـــداد افـــرادی که به این زبـــان صـــحبت می‌کنند: 191 میلیون نفر

در قرن دوازدهم میلادی کشور پرتغال از اسپانیا جدا شد و کشـور مسـتقلی را تشـکیل داد و به لطف جهـانگردان مشهوری چون واسـکو دا گاما و پـرنس هـنری دریـانورد وسعت پیدا کرد. از آن‌جایی که کشور پرتغـال به سـرعت در امر اکتشـاف سـرزمین‌های جدید وارد شـد، زبـان این کشور هم جای خود را در میان کشـورهای جدید یـافت و در سراسر دنیا، از جمله در برزیل (جائی که در آن زبـــان رســـمی است)، ماکـــائو، آنگـــولا، ونـــزوئلا و موزامبیک استقرار یافت.

بـــرای گفتن ســـلام به زبـــان پرتغـــالی بگویید: بُن دی آ (bohn DEE-ah)

7- بنگالی

تعـــداد افـــرادی که به این زبـــان صـــحبت می‌کنند: 211 میلیون نفر

در کشــور بنگلادش با بیش از 120 ملیــون نفر جمعیت، تقریباً همهٔ افراد به زبــان بنگــالی صــحبت می‌کننــد؛ و از آن‌جایی که بنگلادش با کشور هندوستان محصور شــده و به خـــاطر رشد ســـریع جمعیت در این منطقـــه، تعـــداد کسانی که به این زبان صـحبت می‌کنند بسـیار بیشـتر از حد تصور است.

برای گفتن سلام به زبــان بنگــالی بگویید: آی جِی (EYE-jay)

6- عربی

تعـــداد افـــرادی که به این زبـــان صـــحبت می‌کنند: 246 میلیون نفر

زبان عربی که یکی از قدیمی‌ترین زبان‌های دنیا است در خاورمیانه و در کشـــورهایی مثل عربســـتان ســـعودی، کویت، عراق، سوریه، اردن، لبنان و مصر مورد اســتفاده است و از آن‌جایی که زبان عربی زبان قرآن نیز هســـت، میلیون‌ها مسلمان در سراسر جهان و در کشورهای دیگر به این زبان صحبت می‌کنند. بسیاری از مــردم نــیز قوائد نحوی این زبان را می‌دانند. در سال 1975 زبــان عــربی به عنــوان ششــمین زبــان رســمی ســازمان ملل متحد انتخاب شد.

برای گفتن سلام به زبان عربی بگویید: السلام علیکم

5- روسی

تعـــداد افـــرادی که به این زبـــان صـــحبت می‌کنند: 277 میلیون نفر

زبان روسی هم که یکی از 6 زبان رسمی سازمان ملل متحد است، علاوه بر کشور مادر (یعنی روسیه) در کشورهای بلاروس، قزاقستان و حتی آمریکا هم برای صحبت کردن استفاده می‌شود.

برای گفتن سلام به زبان روسی بگویید: زدراست وت یا (ZDRAST-vet-yah)

4- اسپانیایی

تعداد افرادی که به این زبان صحبت می‌کنند: 392 میلیون نفر

علاوه بر همهٔ دانش آموزانی که در دبیرستان زبان اسپانیایی را انتخاب می‌کنند تقریباً در همه جای آمریکای جنوبی و آمریکای مرکزی مردم به این زبان صحبت می‌کنند. علاوه بر این‌ها در کشورهای اسپانیا، کوبا و آمریکا هم از این زبان استفاده می‌شود. مردم آمریکا علاقهٔ زیادی به زبان فرانسوی دارند و بسیاری از لغات انگلیسی از زبان اسپانیایی وام گرفته شده‌اند.

برای گفتن سلام به زبان اسپانیایی بگویید: او لا (OH-la)

4- هندی

تعداد افرادی که به این زبان صحبت می‌کنند: 497 میلیون نفر

زبان هندی، زبان اصلی کشور پر جمعیت هندوستان است و به لهجه‌های مختلف تکلم می‌شود. بسیاری از متخصصین عقیده دارند که جمعیت هندوستان به‌زودی از

چین هم بیشـــتر خواهد شد اما از آن‌جـــایی که زبـــان انگلیسی هم در کشـور هندوسـتان اهمیت زیـادی دارد و بسیار مورد اسـتفاده قـرار می‌گـیرد، زبـان هنـدی اولین زبـــان جهـــان نخواهد شد. اگر دوست دارید با این زبـــان آشـــنا شـــوید یک فیلم هنـــدی اجـــاره کنید. صـــنعت فیلم ســازی در کشــور هند بســیار پر قــدرت است و ســالانه صدها فیلم حادثه‌ای، عاشقانه و موزیکال را روانهٔ بـــازار می‌کند.

برای گفتن سلام به زبـان هنـدی بگویید: نَماسـته (Nah-MAH-stay)

2- انگلیسی

تعـــداد افـــرادی که به این زبـــان صـــحبت می‌کنند: 508 میلیون نفر

با وجودی که زبان انگلیسی در این لیست اول نیست اما زبان رسـمی بسـیاری از کشـورها است. مـردم در تمـام دنیا به این زبـــان صـــحبت می‌کنند از جمله نیوزیلنـــد، آمریکـا، اسـترالیا، انگلسـتان، زیمبـابوه، جزایر کـارائیب، هنگ کونگ، آفریقای جنوبی و کانادا.

برای گفتن سلام به زبان انگلیسی بگویید: هِلو (Hello)

1- چینی مندرین

تعداد افرادی که به این زبان صحبت می‌کنند: یک میلیارد نفر

اولین زبان که مردم بیشـتری به‌وسـیلهٔ آن با هم ارتبـاط برقرار می‌کنند مربـوط به پر جمعیت‌تـرین کشـور جهـان

است. زبـــان چیـــنی منـــدرین دو برابر بیشـــتر از زبـــان انگلیسی که در مقـــام دوم است مـــورد اســـتفاده قـــرار می‌گیرد. اما فکر نکنید یاد گرفتن این زبـان سـاده است. صـحبت کـردن به این زبـان می‌تواند بسـیار هم مشـکل باشد چون هر کلمه به چهـــار روش یا آوای مختلف تلفظ می‌شود و برای افراد مبتـدی تشـخیص دادن این آواهـای مختلف مشـــکل است. اما اگر بیش از یک میلیـــارد نفر توانســـته‌اند به این زبـــان صـــحبت کننـــد، حتمـــاً شـــما هم می‌توانید.

پس تلاش کنید به زبان چینی مندرین بگویید سلام.

برای گفتن سلام به زبان منـدرین بگویید: نی‌هـائو (Nee HaOW)ـ بخش‌هـائو را باید به عنـوان یک هجا تلفظ کنید اما به طـوری که در وسط بخش صـدای شـما اصـطلاحاً پایین بیاید و در انتها دوباره بالا رود.

کسانی که توسط موجودات فرازمینی ربوده شده‌اند

در این مطلب، 5 پرونــده‌ای را بررسی می‌کــنیم که به ادعای خودشان با موجودات فرازمینی ارتبــاط داشــته‌اند و یا توسط آن‌ها ربــوده شــده‌اند. پیشــنهاد می‌کنم، در ابتدا مطلب «همه آن‌چه درباره برخــورد نزدیک با یوفوها باید بدانید!» را بخوانید.

+- ربوده شدگان

در زیر لیست بــرخی از کســانی را مشــاهده می‌کنید که مدعی شدند توسط موجودات بیگانه ربوده شده‌اند.

Antonio Villas Boas Brazil 1957

Betty and Barney Hill United States 1961-09-19

Herbert Schirmer United States 1967-12-03

Charles Hickson and Calvin Parker United States 1973-10-11

Travis Walton United States 1975-11-05

Allagash United States 1976-08-20

Jan Wolski Poland 1978-05-10

Robert Taylor United Kingdom 1979-11-09

Kelly Cahill Australia 1993

Meng Zhaoguo China 1994-06

+- ربوده شدن بتی و بارنی هیل

داستان بتی و بـارنی هیل در سـپتامبر 1961 در منطقه نیو همپشایر شروع شد. بـارنی که اخـیراً دچـار سـرطان شده بود با همسرش بتی تصـمیم می‌گیرند که یک سـفر کوتاه به کانادا داشته باشند. این زوج از آبشار نیاگـارا و مونترئال دیدن می‌کنند و در نوزدهم ماه، آن‌ها شروع به بازگشت به خانه خود در پورت اسموث می‌کنند. شب بود و در آسمان صاف، ماه هلالی شکل روی منظره پوشیده از درختـان می‌تابید. حـدود یک ربع سـاعت از ده شب گذشته، در سه مایلی جنوب شهر لنکسـتر، بـارنی متوجه چـیزی شـبیه یک سـتاره درخشـان یا سـیّاره‌ای با حـرکت نامنظم شد. بارنی جسم را به بتی نشـان داد و هر دو به سـمت آن حـرکت کردند. آن دو احسـاس کردند که دارند یک هواپیما را می‌بینند که ظـاهر شـده و دوبـاره ناپدید می‌شود. به‌طوری که باد ایجاد شـده از موتـور آن بـاعث حرکت درختان شده و جلوی دیده شدن آن را می‌گیرد.

همـانطور که آن دو به مسـیر ادامه دادنـد، درست در شـمال ووداسـتوک شـیی به طـور عجیـبی حـرکت کـرد. بارنی اتومبیل را متوقف کـرد تا با دوربین دوچشـمی به شی پرنده نگاه کند. او نورهـای چند رنگ و ردیفهـایی از پنجره را روی یک جسم مسـطح دید که به نظر می‌رسـید به طرف او حرکت می‌کند. وقتی که جسم به سی مـتری او رسید، بـارنی سرنشـینان سـفینه را دید و از تـرس به طرف ماشین فـرار کـرد. آن‌ها سـوار ماشـین شـده و به سـرعت دور شـدند. بعد از این‌که به راه افتادنـد، آن‌ها دیگر نتوانستند آن جسم عجیب را ببینند تا این‌که ناگهـان یک صـدای بیپ مانند عجیـبی شـنیدند. وقـتی که آن‌ها دوباره صدای بیپ را شـنیدند متوجه شـدند که سی و پنج مایل دورتر از جـایی که دو دقیقه پیش بودنـد، قـرار

دارند. سکوت در اتومبیل برقرار بود تا وقـتی که به خانه رسیدند. بتی، دخترش ژانت را صدا کـرد و اتفـاقی را که افتاده بود، برای او تعریف کرد.

ژانت به او گفت که به مقّر نــیروی هــوایی در نــزدیکی آن‌جا مراجعه کـرده و چـیزی را که دیده‌اند گـزارش کنند. بالاخره بتی قبول کرد و به پایگاه هوایی مراجعه کرد. او با ژنرال پـائول دبلیو هندرسـون صـحبت کـرد که به بـتی گفت یوفو در رادار آن‌ها هم دیده شده است. بعد از این واقعه بـــتی کابوس‌هـــایی می‌دید در مـــورد این‌که او و شـوهرش بر خلاف میلشـان به یک سـفینه عجیب بـرده شده‌اند. دو هفته بعد دو خبرنگار داستان آن‌ها را شنیدند و بعد از ملاقات با بتی و بارنی و ثبت دقیق اتفاقـات آن شب، متوجه شدند که دو ساعت زمان در داسـتان بـتی و بارنی به حساب نیامده است.

بعد از رفتن گزارشـــــگران و بـــــــرخی بررسی‌های روانپزشکی، بتی و بارنی تصـمیم گرفتند با روانپزشک و متخصّص اعصاب مشهور بوستون دکتر بنیـامین سـیمون که یکی از معروف‌تـرین پزشـکان در تخصّـص خـود بـود، ملاقـات کنند. بعد از یک سـری معاینـات اولیه تشـخیص اولیه دکـــتر ســـیمون اضـــطراب وابســـته به حادثه شب نـوزدهم سـپتامبر 1961 بـود. مرحله بعد پیـدا کـردن چه بـودن آن اتفاقـات بـود. دکـتر سـیمون شـروع به انجـام هیپنوتـیزم عمیق روی بـارنی و بـتی کـرد ولی سـرعت پیشـرفت کـار کم بـود. اما بعد از شش مـاه تلاش، نظر حرفه‌ای دکـتر سـیمون این بـود که بـتی و بـارنی ربـوده شده و برای آزمایش به سـفینه‌ای ناشـناخته بـرده شـده بودند.

با هیپنوتیزم، آن دو به خاطر آوردند که ماشین آن‌ها متوقف شده و سفینه بیگانه در جاده جلوی ماشین آن‌ها فرود آمده بود. آن موجودات از سفینه بیرون آمده و آن دو را با خود به سفینه برده بودند و بر روی آن‌ها یک سری آزمایشات پزشکی انجام داده بودند و قبل از آزاد کردن، با هیپنوتیزم به آن‌ها دستور داده شده بود که راجع به این اتفاق چیزی بازگو نکنند. موجوداتی که به‌وسیله آن دو شرح داده می‌شد، موجوداتی بیگانه با سر کچل بودند که حدود صد و پنجاه سانتیمتر قد داشتند و پوستشان مایل به خاکستری بود. آن‌ها سر گلابی شکل و چشمان مورب شبیه چشم گربه داشتند. این از اولین اشاره‌ها در فرهنگ عمومی یوفو به موجوداتی است که بعدها به نژاد خاکستری مشهور شدند.

بتی و بارنی هر کدام در خلال آزمایشات به یک اتاق جداگانه برده شده بودند و هم آزمایش پزشکی و هم آزمایش روانی روی آن‌ها انجام شده بود. در قسمتی از این آزمایشها از پوست، مو و ناخن آن‌ها نمونه برداری شده بود. در یک آزمایش دیگر یک سوزن دراز داخل ناف بتی شده بود و به او گفته شده بود که آزمایش بارداری است. بارنی توضیح داده بود که از او به زور نمونه اسپرم گرفته شده بود. بتی شرح داد که به او یک کتاب به عنوان یادبود این ملاقات داده شده بود ولی بعداً پس گرفته شد. یک واقعیت عجیب دیگر این بود که بیگانه‌ها ظاهراً تصوری از زمان و رنگ‌ها نداشتند. در جایی هم آن‌ها از این‌که دندان‌های بارنی می‌توانست بیرون آورده شود تعجب کرده بودند.

نقشه‌ای از ستارگان که به بتی نشان داده شده بود

بـتی از یکی از موجـودات بیگانه پرسـیده بـود که از کجا آمده‌اند و در جواب او یک نقشه از ستارگان به وی نشان داده شده بود. او تحت شرایط هیپنوتیزم شـکل نقشه را به خـــاطر آورد و این نقشه توسط یک معلم مدرسه به نام مارگوری فیش مـورد بررسی و تجزیه و تحلیل قـرار گـرفت. خـانم فیش همه سـتاره‌های شـناخته شـده تا فاصله 55 سال نوری از منظومه شمسی را بررسی کرد و شـباهتی بین نقشه بـتی هیل و سیسـتم سـتاره‌ای زتا که 37 سال نوری با ما فاصله دارد، مشاهده کرد.

درست یک روز قبل از ماجرای مشهور کالوین پـارکر 19 سـاله و چـارلز هیکسـون 42 سـاله در دهم اکتـبر 1973 پانزده نفر از جمله دو افسر پلیس، مشـاهده یک یوفـوی نقــره‌ای رنگ بــزرگ که به آهســتگی از روی یک مجتمع مسکونی در خیابان تامـانی پـریش در نیو اورلئـان عبـور می‌کـرد را گـزارش داده بودند. کمـتر از 24 سـاعت بعد هیکســون و پــارکر تــرس بــزرگ زندگی‌شــان را تجربه کردند. رویـارویی ترسـناک با یک بشـقاب پرنـده وحشت انگیز.

این دو مــرد هر دو سـاکن شــهر گـائوتیر بودند و حــدود ساعت نه شب در حال مـاهیگیری در رودخانه پاسـکاگولا بودند. آن‌ها ناگهان صدایی شبیه وزوز از پشت سرشــان شنیدند. هر دو اطـراف را جسـتجو کردند تا منبع صـدا را پیدا کنند. در کمال ناباوری، آن دو یک سفینه تخم مرغی شـکل درخشـان با نـور آبی در قسـمت جلو آن دیدند که تنها چند متر بالای سطح زمین بی‌حرکت ایسـتاده بـود و حدود نه متر از سـاحل رودخانه فاصـله داشت. در حالیکه پارکر و هیکسون از تعجب خشکشان زده بود، یک در بــاز

شد و سه موجـود عجیب در آب شـناور شـده و شـروع به عبور از عرض رودخانه نمودند و مستقیم به طـرف آن‌ها آمدند.

با این‌که آن موجـــودات پا داشـــتند از آن‌ها اســـتفاده نمی‌کردند و به سادگی به حالت شناور از عرض رودخانه عبور کردند. آن‌ها حـدود 150 سـانتی مـتر قد داشـتند و سـرهای گلـوله‌ای شـکل بـدون گـردن و یک شـیار بجـای دهـان داشـتند و جـایی که دمـاغ و گـوش باید باشد آن‌ها چیزهــای خیلی باریک مخــروطی شــکل و برجســته مثل هویج برای سر آدم برفی داشتند.

هیکســون که از تــرس و نابــاوری میخکــوب شــده بــود، به‌وسیله دو تا از آن موجودات ربوده شد و سومی پــارکر را که از ترس بیهوش شـده بـود گـرفت. هیکسـون بعـداً شـرح داد که وقـتی یکی از موجـودات بازوهـایش را زیر بدن او قرار داد، تمام بدنش بی‌حس شد. او سپس داخل یک اتــاق درخشــان در داخل ســفینه شــناور شد. در این اتــاق او روی یک وســیله چشم مانند که همه بــدن او را آزمایش می‌کرد، شناور بـود. بعد از آزمـایش او از حـالت شــناوری خــارج شد و موجــودات احتمــالاً بــرای انجــام آزمایش بر روی پارکر، اتاق را ترک کردند و حدود بیست دقیقه بعد آن دو به بیرون از سفینه عجیب منتقل شدند. پــارکر در حالیکه روی زمین افتــاده بــود، دعا می‌خواند و گریه می‌کــرد. یک یا دو دقیقه بعد ســفینه مســتقیم به سمت بالا رفت و ناپدید شد.

وقــتی که آن دو مجــدداً آرامش خــود را به دست آوردند آن‌ها نمی‌دانستند چه کاری باید بکنند. آن‌ها می‌ترســیدند که این واقعه را بـــرای کسی تعریف کنند چـــون فکر

می‌کردند با ناباوری و استهزای مردم مواجه می‌شوند. بالاخره آن‌ها به پایگاه هوایی کسلر در بیلوکسی تلفن زدند. بعد از چند روز ستاد تحقیقات حوادث هوایی پروفسور دانشگاه کالیفورنیا، جیمزهاردر را برای تحقیق فرستاد. و دکتر جی. آلن‌هاینک نماینده نیروی هوایی آمریکا هم در این بازجویی و تحقیق حضور داشت.

هاردر، هیکسون را هیپنوتیزم کرد ولی به خاطر ترس زیاد او، این مرحله ناتمام ماند. دو فرد ربوده شده تشویق به انجام آزمایش دروغ سنجی شدند که جواب این آزمایش برای هر دو نفر منفی بود. بعد از انجام آزمایشات مختلف‌هاردر وهاینک که هر دو در کار خود بسیار مورد احترام و حرفه‌ای بودند، داستان دو مرد را باور کردند و اعلام کردند: به طور قطع در این مورد چیزی وجود دارد که غیر زمینی است.

بیلی ادوارد آلبرت مایر مشهور به بیلی مایر در سوم فوریه سال 1937 در سویس به دنیا آمد. بیش از 56 سال است که بیلی مدعی است که تماس‌های فیزیکی و تله پاتی با موجوداتی فرازمینی که از مجموعه خوشه‌ای به نام پلایرن (plejarens)ـ آمده‌اند دارد. در مورد بیلی مایر باید ذکر کنم که بیلی مایر کشاورز یک دست سویسی است که تحصیلات عالی ندارد.

در طی تماس‌هایی که با موجودات بیگانه داشت بیلی اجازه یافت تا از بشقاب پرنده آن‌ها به نام beamship فقط در حال مانور و پرواز عکس برداری کند. او بیش از 1000 عکس واضح از یوفوها برداشته است.

اورست بلندترین قله دنیا نیست!

سازمان National Geographic در شماره ژانویه 2002 مجله خود صحت یکی از ادعاهای بیلی مایر را که حدود 30 سال پیش (دهه 70) مطرح کرده بود تأیید کرد. بیلی مایر سی سال پیش ادعا کرده بود که موجودات فرازمینی به او گفته‌اند قله اورست مرتفع‌ترین کوه در کره زمین نیست!

وی در یکی از نوشته‌های قدیمی خود آورده که قله چیمبورازو در اکوادور 2150 متر از قله اورست بلندتر است. برای این که کره زمین کاملاً گرد نیست. و برای همین ارتفاع از سطح دریا مقیاس درستی برای اندازه گیری ارتفاع کوه‌ها نیست. National Geographic در ادامه توضیح می‌دهد که اخیراً دانشمندان متوجه شده‌اند چرخش زمین به دور خود باعث شده که سطح زمین کاملاً یکدست و اصطلاحاً کروی نباشد. بنابراین اگر ارتفاع کوه‌ها را نسبت به مرکز زمین بسنجیم. کوه چیمبورازو 2200 متر بلندتر از اورست است. اما اگر مبنای اندازه گیری را سطح دریا اختیار کنیم. در آن صورت قله اورست 2540 متر از چیمبورازو بلندتر است. (لینک مطلب)

mt-everestmt-everest

کوه اورست: فاصله قله تا مرکز زمین: 6382250 متر

mt-chimbarazomt-chimbarazo

کوه چیمبورازو: فاصله قله تا مرکز زمین: 6384450 متر

بـازهم یـاد می‌کنم که بیلی مـایر یک کشـاورز یک دست سویسی است. که تحصیلات عـالی هم نـدارد. سی سـال پیش ادعایی را مطـرح سـاخته که دانشـمندان اکنـون به صحت آن پی برده‌اند.

چرا بیلی مـایر در بین یوفولوژیست‌ها از شـهرت خاصی برخوردار است؟

ادعای وی این است که از کودکی تا به حال بیش از 250 بـار با موجـودات فرازمیـنی از سـتارگان پلادین دیـدار و گفتگو کرده است که اوج این تماس‌ها در دهه 70 میلادی بـوده است. در میـان تمـام کسـانی که ادعـای ارتبـاط با موجـودات فرازمیـنی را می‌کننـد، بیلی مـایر از جایگـاه ویـژه‌ای برخـوردار است. زیـرا وی بـرای صـحت ادعـای خـویش عکس‌ها و فیلم‌هـای بسـیار شـفافی از بشـقاب پرنـــده‌ها گرفته است. به گفته خـــودش این اجـــازه را موجـــودات فرازمیـــنی به او داده‌اند. عکس‌ها و فیلم‌ها و نوارهایی که حاوی صداهای بشقاب پرنده‌هاست.

نمونه فلز اهدا شده

هم‌چـــــنین او فلـــــزاتی را از طـــــرف فرازمینی‌ها به دانشـــمندان اهـــدا کـــرده است که در کـــره زمین یـــافت نمی‌شوند.

ناگفته نماند که در حرف‌هـــــا، عکس‌ها و فیلم‌هـــــای او تضادهای بسیاری دیده شده است.

+- زنی که توسط موجودات فضایی باردار شده بود

خـــانم جیوانا از ایتالیا کسی است که تصـــور می‌شـــود از تمـاس با موجـودات فـرا زمیـنی بـاردار شـده باشد! این

جریان موجب شوک واقعی در اروپا و بخصوص در ایتالیا شـده است. این داسـتان مشـابه یک رمـان علمی تخیلی می‌ماند اما با توجه به آثار و شواهد موجود، مـورد جیوانا تأثیر برانگیز است.

شرح واقعه

این داستان توسط جیوانا که در منطقه سرد دنیا زنـدگی می‌کند عنوان گردیده است، داسـتانی نه دربـاره تمـاس، بلکه در خصــوص ربــوده شــدن وی که اولین بــار در 4 سالگی آغاز شد.

اکنون او 41 سال سن دارد و برای اولین بار در خصوص این ماجرا سخن می‌گوید:

من به یاد می‌آورم بشقاب پرنـده‌ای رو که در هـوا معلق بــود، اون به رنگ متالیک بــود (نقــره‌ای)، من به خــاطر نمی‌آورم به چه صـورت و چگونه وارد آن شـدم و خـودم رو در هوا شناور می‌دیدم – 4 موجود در اتـاق من وجـود داشتند، هیچ چیزی به من متصل نبود (در حـالت خوابیـده معلق در هوا) و آن‌ها گفتند که حرکتی نکنم.

مصاحبه کننده: و اونها چگونه این رو به شما گفتند؟

جیوانا: به‌وسیله تله پـاتی این رو گفتنـد، اونها گفتند که بـرای این‌که اتقـاقی بـرای من نیفتد من حرکـتی نکنم و این‌که اونها قصد ندارند آسیبی به من وارد کنند.

- پس اونها چه قصدی داشتند؟

اونها بیشتر در حال تحقیق روی مواد بیولـوژیکی بودند – بافت و خون و ...، من وقایع این جریان رو کم کم به یاد می‌آورم (در طول گذشت زمان پس از واقعه)

- آیا دلیل یاد آوری شـما به خـاطر نشـانه‌هائی است که داشتید؟

بله، این به خاطر نشانه‌هائی بوده که من داشتم.

نشانه‌ها

محل‌های زخم کوچک در نقاطی مانند کمر، سینه، پا

محل اثراتی از نور (مانند شب تاب-با انعکاس نور مشابه ماورائ بنفش بر روی بـدن او، رنگی فسـفری در نقـاط مختلف بدن جیوانا دیده می‌شود، مشابه باقی مانـدن اثر زمـانی که دست خیس به بـدن برخـورد کند و اثر بجـای بگذارد)

این ماده روی پوست تمام آن موجودات فرا زمینی بـوده که پس از تمـاس در بـدن ما نفـوذ کـرده و به عنـوان یک ماده ضـدعفونی کننـده مـورد اسـتفاده قـرار گرفتـه، به همین علت از آلـوده شـدن آن‌ها توسط ما و هم‌چـنین ما توسط آن‌ها از برخـــورد فـــیزیکی جلوگـــیری به عمل می‌آمده.

زمانی که در آزمایشـگاه تجزیه شـدند مشـخص گردید که این مــاده از مــواد طــبیعی نبــوده، این مــاده مشــتق از سیلیس و میکا شناسـائی شد – این نمونه از اتـاق جیوانا گرفته شده است (داخل یک پلاسـتیک) و آن در یک پارچه لوله شده در منزل وی پیدا شده است.

به نظر محققین اثری از نیترات فسفر در آن ماده پیدا نشده که موجب درخشندگی طبیعی آن است، این یک ماده بسیار خاص است - الکترون‌های این ماده بسیار برانگیخته و شگفت‌آور هستند که ما به اون تغییر ساختاری میگیم و به آن یک میدان بزرگ مغناطیسی می‌دهد.

مثل این می‌ماند که ما فسفر را در یک شتاب دهنده ذره‌ای بگذاریم که البته جیوانا به هیچ وجه نمی‌توانسته در خانه خودش چنین چیزی را بسازد - جیوانا شرح می‌داد که آن‌ها قادر بودند با نور از حرکت انسان جلوگیری کنند (زمانی که معلق در سفینه بر روی او آزمایش انجام می‌شد)

جیوانا فیلم‌ها و عکس‌هائی داشت از بشقاب پرنده‌ای که او را ربوده بود، این فیلم‌ها تأثیر گذار هستند و توسط جیوانا با تلفن همراه در شب گرفته شده‌اند که می‌توان حرکت مورب بشقاب پرنده با نوری قوی در داخل در حال پرواز را مشاهده کرد که به نظر نمی‌رسد چیزی مشابه آن در زمین باشد (تا کنون تولید یا ساخته شده باشد)

در عکس‌های دیگر تصاویر بسیار روشن و واضح هستند، با آثار و شواهد مرجع می‌توان اطمینان حاصل کرد که آن یک بشقاب پرنده است، معاینات رادیولوژیک جیوانا ثابت کرد که در مغز او چیزی کاشته و نصب شده است - مطالعاتی انجام شد که آن شی غیر عادی بوده است.

او گفت: من هیچ زخمی نداشتم که به نظر رسد شیئ رو داخل بدنم کنند.

در زمـان مطالعـات و آزمایشـات بر روی جیوانـا، یکی از دکترها چیزی مشابه به نوزاد در بـدن او پیـدا کـرد اما به نظر یک نـوزاد نمی‌رسـید، با عـوارض به وجـود آمـده در بدن او بعد از مدتی سقط جنین جیوانا صـورت گـرفت و چیزی که پس از سقط توسط دکـتر دیـده شد وحشـتناک بود.

جنین موجودات فرازمینیجنین موجودات فرازمینی

یک ترکیب دو رگه بین انسان و موجودات فضایی - تمـام مراحل توسط دوربین ثبت شـد، تصـاویری بسـیار تکـان دهنـده، نـوعی جفت که در داخل بـدن جیوانا تولید شـده بود پیدا شد، موجـودی با ویژگی‌هـای انسـانی دارای بـالا تنه و پائین تنه با دو دست و پا، نیم تنه بالا و صــورت آن مشابه نژاد ربایندگان فضائی به نظر می‌رسد (به‌صـورت قورباغه مانند با چشمهائی بزرگ)

با شـروع پـروژه بلوبـوک گزارش‌هـای بسـیاری مبـنی بر دیـده شـدن جسم ناشـناخته پرنـده در این طـرح به ثبت رسـید اما در هیچ گزارشی خـبر از ربـوده شـدن فـرد یا چــیزی داده نشد تا این‌که ناپدید شــدن خلبــان فردریک والنـتیچ پس از به پـرواز درآمـدن و مخـابره دیـدن شـیء ناشناخته در آسمان به بـرج مـراقبت فرودگـاه مـورابین، سروصدای بسـیاری برپا کـرد. اگر چه مقامـات مسـؤول هیچ گاه صریحاً اعلام نکردند که والنـتیچ ربـوده شـده اما صحبت نکردن در مورد این موضوع موجب شد تا بسیاری رأی به ربوده شدن والنتیج توسط یوفوها بدهند.

روز 21 اکتـبر سـال 1978 شـرایط بـرای بلند شـدن هواپیماها بســیار مســاعد بــود و بــاد ملایمی می‌وزید.

فردریک والنتیچ 20 ساله- دانشجوی خلبانی کلاس چهار نیروی هوایی- با 150 ساعت تجربه پرواز برای تمرین بیشتر، سوار بر هواپیمای آموزشی سسنا آل 182 -با سرعتی تقریبی 256 کیلومتر در ساعت- شد تا از فرودگاه مورابین ملبورن به مقصد تنگه بأس به پرواز درآید.

والنتیچ به وقت محلی ساعت 18:ـ 19 مورابین را ترک کرد و با واحد سرویس هوایی تماس گرفت تا حضور خود را در آسمان اعلام کند. تا ساعت 19: 00 که به کیپ اوتوای برسد هیچ تماس غیرعادی‌ای از خلبان دریافت نشد. شش دقیقه‌ای از رسیدن والنتیچ به اوتوای می‌گذشت که او با استیو رابری -افسر بخش پرواز ملبورن- تماس گرفت و از وجود هواپیمای دیگری در ارتفاع 1524 متری خودش خبر داد. اما از برج مراقبت پیام رسید که در این ساعت هیچ رفت وآمد دیگری مخابره نشده است و نباید هواپیمای دیگری با چنین ارتفاعی در آسمان باشد. چند دقیقه از ردوبدل شدن این پیام‌ها نگذشته بود که والنتیچ گزارش کرد هواپیمایی که تا به حال مانند آن را ندیده با چهار چراغ بزرگ که نور بسیار قوی‌ای هم دارد قابل مشاهده است. او دقیقاً نمی‌توانست بگوید که چه چیزی را دیده اما نظر والنتیچ این بود که هواپیمای ناشناخته در 300 متری هواپیمای خودش با سرعت بسیار بالایی در حرکت است و به دنبال آن، نزدیک شدن عمدی جسم پرنده ناشناخته به سسنا را خبر داد.

در ساعت 19:ـ 09 افسر رابی از والنتیچ خواست که موقعیت و ارتفاع خود و جسم ناشناخته را گزارش کند.

والنتیچ با اعلام ارتفاع شروع به توضیح مشخصات پرنـده آهنین غول پیکر کرد و هنگامی که رابی در مـورد انـدازه تقریبی شیء پرنده از والنتیج سؤال کرد، هیچ پیــامی از خلبـــان مخـــابره نشد. 30 دقیقه‌ای از قطع ارتبـــاط می‌گذشت که دوبـــاره تمـــاس برقـــرار شد و خلبـــان از چرخیـدن جسم پرنـده در بـالای سـرش خـبر داد. پس از ارسـال این پیـام 28 ثانیه سـکوت برقـرار شد و پس از تمـاس مجـدد، والتـنیچ از ناپدید شـدن یوفو خـبر داد و دوباره 28 ثانیه تماس قطع شد.

بعد از برقراری مجدد تمـاس، افسر رابی مـدام در تلاش بود تا اطلاعات بیشتری در مورد جسم پرنده ناشـناخته و مـــوقعیت آن به دست آورد و نظر والنـــتیج این بـــود که شاید یک فروند هواپیمای نظامی در تعقیب او باشد. 29 ثانیه بعد از این‌که والنتیچ با افسر رابی صـحبت کـرد، در ساعت 19: 12: 09 خلبان فردریک والنتیچ گزارش کرد که انگار موتور هواپیمایش نقص فنی پیدا کرده و مجبور است که در جزیــره کینگ فــرود آید. پس از ارســال این پیام، در مـدت بسـیار کوتـاهی هیچ پیـام دیگـری مخـابره نشد و ناگهان والنـتیچ از آن سـوی خط رادیـویی به بـرج مراقبت گفت: «این یک هواپیما نیست». تقریباً 17 ثانیه صـــدایی شـــبیه به برخـــورد آهن پاره‌ها به یکـــدیگر از فرســتنده هواپیمــای والنــتیچ به گیرنــده بــرج مــراقبت مورابین رسید و سپس تماس برای همیشه قطع شد.

آغاز جست وجو برای یافتن خلبان

به دنبال قطع پیام از سوی والنتیچ و فرود نیامـدن او در جزیره کینگ، گروه ویژه تجسس و امداد به منطقه‌ای که رادارها ناپدید شدن خلبان را نشان می‌دادند اعزام شدند

و دو هواپیمـای آر.ای.ای.اف.پی- 3 اورین بـرای یـافتن والنتیچ فوراً به پرواز درآمدند. جست و جو و تلاش برای هواپیما و خلبان گمشـده هفت روز به طـول انجامید. اما گــروه هر چه بیشــتر می‌گشت نتیجه کمــتری عایــدش می‌شد و سرانجام تفحص در روز 25 اکتـبر سـال 1978 خاتمه یافت. تنها اثر برجـای مانـده از مـاجرا رد سـوخت هواپیمــای والنــتیچ بــود که جست و جــوگران آن را در نزدیکی محلی که آخـرین پیـام از سـوی والنـتیچ مخـابره شد، یافتند.

اگر چه همه ابتدا تصور می‌کردند که این مایع یافت شده متعلق به هواپیمای والنـتیچ است اما آزمایش‌هـای انجـام شده روی آن نتیجه را طور دیگری گزارش داد، به عقیده متخصصـان این سـوخت متعلق به وسـیله‌های هوانـوردی نبـود. نکته‌ای که تمـامی مسـؤولان پرونـده ناپدید شـدن والنتیچ را در حیرت فـرو بـرد این بـود که هواپیمـایی که خلبان گمشده با آن به پرواز درآمد مجهز به چهـار جلیقه نجـات و رادیو تمـاس اضـطراری و هم‌چـنین در شـرایط خراب شدگی موتور قـادر به حـرکت کـردن تا چند دقیقه بــــود. اما به نظر می‌رسد خلبــــان از هیچ یک از آن‌ها اســتفاده نکــرده یا فرصت اســتفاده از آن‌ها را نداشت. پس از راهی شـــدن گـــروه نجـــات و بی‌نتیجه مانـــدن تلاش‌هــای جست و جــوگران، تحقیقــات از ســوی بخش رسمی حمل و نقل در جهت یـافتن سـرنخی از خلبـان و هواپیمای ربـوده شـده آغـاز شد. اما متاسـفانه آن‌ها هم پس از دو هفته جست و جوی مداوم به نتیجه نرسیدند و هیچ ردی از هواپیما پیـــدا نشـــد؛ گـــویی که اصـــلاً هیچ هواپیمایی در آسـمان به پـرواز درنیامـده بـود. سـرانجام پس از تمامی تحقیقات انجـام شـده در 27 آوریل سـال

1982 تنها سرنخ موجود از حادثه 21 اکتبر سال 1978 تماس‌های رادیویی موجود بین والنتیچ و برج مراقبت مورابین اعلام شد.

سرنخ‌هایی مهم از پرونده والنتیچ

زمانی که آخرین پیغام ارسالی از سوی والنتیچ به برج مراقبت مورابین ارسال شد، حدود 17 ثانیه صداهای مبهم و شبیه به برخورد تکه‌های آلومینیوم و آهن به یکدیگر در نوار ضبط شده از این گفت و گو به ثبت رسیده است. پل نورمن و جان آچت- دو محققی که روی این پرونده کار می‌کردند- یک نسخه کامل از این مکالمه را برای انجام تحقیقات بیشتر و تحلیل روی آن از بخش حمل و نقل هوایی استرالیا و پدر فردریک گرفتند. یک نسخه آن را آچت به ملبورن و نسخه دیگر را نورمن به آمریکا برد تا عمراه دکتر ریچارد هینز- یکی از محققان ناسا و استاد دانشگاه سن جونز- روی آن کار کنند بلکه سرنخ جدیدی بیابند. هینز با گوش کردن به نوار، نظر خود را این طور اعلام کرد:

“«در این نوار صدای شش انفجار جداگانه به گوش می‌رسد که هر یک پس از اتمام دیگری اتفاق می‌افتد. اما هیچ سرنخ مشخص یا بسامدی که بتوان با آن چگونگی ماجرا را تشخیص داد وجود ندارد»

گزارش‌های دیده شدن یوفو

پس از این‌که خبر ناپدید شدن والنتیچ به گوش عموم رسید، تعدادی از مردم با پلیس تماس گرفتند و خبر از مشاهده اتفاقات غیرمعمول در محل زندگی‌شان دادند. در میان آن‌ها 20 نفر مصرانه اصرار داشتند که شیئی را

که نورهای سبز رنگی داشته در آسمان دیده‌اند و در این رابطه تعـدادی از شـاهدان که محل زندگی‌شـان در دو کیلومـتری خلیج آپولو بـود، ادعا می‌کردند که نـور سـبز رنگی را دیده‌اند که هواپیمای والنتیچ را تعقیب می‌کـرده و در آن زمان، هواپیما حـالت سـقوط و شـیب به طـرف سطح زمین داشت و جالب این‌جاست که طبق نظر یوفو شناسـان این ادعاها دقیقـاً شـبیه صـحبت‌های والنـتیچ هنگام دیدن آن شیء عجیب بود.

نظر پدر والنتیچ

“«امیدوارم که آدم فضـایی‌ها پسـرم را ربـوده باشـند تا این‌که سانحه‌ای هوایی برایش اتفاق افتاده باشد. این‌که هیچ کس نتوانسـته سـرنخی از فردریک پیـدا کند بـدین معناست که مطمئنـاً یوفـو، او و هواپیمـایش را با خـود برده. پسرم در اوقات فـراغتش در مـورد یوفوها بسـیار مطالعه می‌کرد. همیشه در پی یافتن اطلاعات جدیدی در این مورد بـود اما هیچگـاه در این مـورد داسـتان پـردازی نمی‌کـرد و به دنبـال حقیقت می‌گشت. او در مـورد هر نکته‌ای که ذهنش را به خـود مشـغول می‌کـرد آن قـدر تحقیق و مطالعه می‌کـرد تا هیچ ابهـامی در آن مـورد برایش وجود نداشته باشد»

این حرف‌ها را گویـدو والنـتیچ -پـدر خلبـان گمشـده- به خبرنگار آسوشیتدپرس پس از ناپدید شدن پسرش زد.

تئوری‌هـای منطقی در مـورد ناپدید شـدن خلبـان سسـنا 182

اولین احتمـالی که در مـورد پیـدا نشـدن هیچ اثـری از والنـتیچ به ذهن می‌رسد این است که خلبـان به عمد

ناپدید شده است زیرا دقیقاً زمـان ناپدید شـدن والنـتیچ، پلیس ملبــورن گزارشــاتی مبــنی بر فــرود مرمــوز یک هواپیما در فاصله‌ای نه چندان دور از کیپ اوتوا دریــافت کرد.

نظر دیگر این است که والنتیچ به درستی نتوانسته مسیر خود را تشخیص دهد و همین عدم تشخیص صحیح مـوجب شده تا خلبـان سـروته هواپیما را براند و نـوری که از آن صـحبت می‌کـرد، نـور هواپیمـای خـودش بـود که در آب منعکس می‌شد و او خیال می‌کـرد که یوفو دیـده است و هنگامی که سرگرم تشخیص شیء ناشناخته بـود ناگهـان به درون دریا سقوط کرد. اما این فرضیه سریعاً از سوی مقامــات هــوایی رد شد زیــرا به گفته آن‌ها هواپیمــای سسنا 182 بال‌هـای بلنـدی دارد که سـوخت این هواپیما تنها زمانی تأمین می‌شود که در جهت جاذبه قرار گرفته باشد. بنــابراین بــرعکس پــرواز کــردن با این هواپیما به هیچ عنوان امکان پذیر نیست.

در ســـال 2000 یک کارآگـــاه خصوصی حـــوادث طی تحقیقاتش به این نتیجه رسید که به دلیل این‌که موتور و سیستم رادیویی هواپیمای والنتیچ دچار مشکل شــده، او نتوانسته به درستی مسیر خـود را تشـخیص دهد و همین موجب شده تا در دریا سقوط کند.

بعضی‌ها هم به راین باورند که او با قاچاقچیـــان مـــواد مخدر برخورد کـرده و توسط آن‌ها کشـته شـده است. به دنبال چنین نظری فیلیپ کلاس- یکی از منتقدان مسائل یوفو در ســـال 1992-ـــ اعلام کـــرد که خـــود والنـــتیچ قاچاقچی بوده و به دلیل این‌که خانواده او درخطر بودند خودکشی کرده است.

در این بین یوفوشناسـان به راین باورند که دیـدن جسم پرنـده با نورهـای سـبزی را که والنـتیچ به بـرج مـراقبت مخابره کرد، یک وسیله نقلیه فرازمینی بـوده که یا او را دزدیده‌اند یا به نـوعی مـوجب انحـراف والنـتیچ از مسـیر شـده‌اند؛ موضـوعی که بـاعث شد پـای یوفوها به این ماجرا باز شـود. آخـرین جملات ارسـالی از سـوی خلبـان والنتیچ بود که ادعا می‌کرد سایه شیء غول پیکری را که اصـلاً شـبیه هواپیما نیست و صـدای عجیـبی هم دارد در بالای سر خود می‌بیند.

گفت وگوی والنتیچ با برج مراقبت

این گفت و شـنودها اولین صـفحه از گفت و گـوی سه صفحه‌ای به ثبت رسیده در برج مراقبت مورابین است:

ساعت 14: 06: 19 والنتیچ: از دلتا سیرا به برج مراقبت ملبـورن. آیا هواپیمـای دیگـری در ارتفـاع زیر 50000 مشاهده می‌کنید؟

سرویس پرواز، افسررابی: دلتا سیرا هیچ پـرواز دیگـری مشاهده نمی‌شود.

به نظر می‌رسد هواپیمای غول پیکـری در این ارتفـاع در حال حرکت است.

چه نوع هواپیمایی است؟

نمی‌توانم تشخیص دهم. چهار چـراغ بسـیار نـورانی دارد شبیه به چراغ‌های فرود.

ملبورن، دلتا سـیرا صـحبت می‌کند. هواپیما از بـالای سر من رد شد. او تقریباً در فاصـله 305 مـتری من در حـال پرواز است.

پیام دریافت شد. تأیید کنید که آیا هواپیمای بزرگی است یا خیر؟

آه ه ه؛ نمی‌توانم دقیقـاً تأیید کنم زیـرا سـرعتش بسـیار بالاست. آیا رادار هواپیمـــای دیگـــری را در نـــزدیکی من نشان می‌دهد؟

نه هیچ هواپیمایی مشاهده نمی‌شود.

ملبورن، هواپیما از سمت شرق در حـال نزدیک شـدن به من است.

بازشدن میکروفن برای دو ثانیه.

انگار که می‌خواهد با من بازی کند. در حـال پـرواز بـالای سر من است. سرعتش سه برابر سرعت من است.

موقعیت خود را گزارش کن.

چهار، پنج، صفر، صفر

مطمئنی که نمی‌توانی سوژه را شناسایی کنی؟

کاملاً مطمئنم.

پیام دریافت شد، تماس را حفظ کن.

از دلتا ســیرا به بـــرج مـــراقبت، این یک هواپیما نیست. این...(قطع تماس)

می‌توانی مشخصات آن را توضیح دهی؟

(برقراری تماس به مـدت 3 دقیقه) ظـاهرش کشـیده به نظر می‌رسید. بیشتر از این نمی‌توانم توضـیح دهم زیـرا ســـرعتش زیـــاد بـــود. پشت سر من است. الان باید در ملبورن باشد.

هواپیما یا هر چه که هست اندازه‌اش چقدر است؟

به نظر می‌رسد که در یک نقطه ایســـــــتاده. الان دارم می‌چــرخم و آن هم بــالای سر من می‌چرخد. نــور ســبز رنگی دارد و جنسش انگــار که از آهن است. تمــام بخش بیرونی درخشان به نظر می‌رسد.

تشـــخیص دادید که چه نـــوع هواپیمـــایی را دیـــده‌ام؟ هواپیمای نظامی است؟

دلتا سیرا، هواپیما ناپدید شده، تأیید کن.

تکرار کنید.

آیا هواپیما هنوز با توست؟

از سمت جنوب غربی در حال نزدیک شدن به من است.

به نظرم موتـور هواپیما دچـار مشـکل شـده. باید هر چه زودتر فرود بیایم.

مقصدت کجاست؟

می‌خواهم در جزیـره کینگ فـرود بیـایم. جسم ناشـناخته دوباره بالای سرم است. خدای من! این هواپیما نیست.

دلتا سیرا صدایم را می‌شنوی؟

(قطع تماس)

(برقراری تماس) از دلتا سیرا به ملبورن...(شنیده شدن صداهای مبهم و قطع تماس).

حقیقت جالبی که درباره طلا نمی‌دانید

طلا، فلز بسیار گران بهایی است که ارزش بـالایی دارد. با این وجــود مطــالب مهمی در بــاب آن وجــود دارد که بسیاری از مردم حتی علاقه منـدان به طلا نـیز کـاملاً از آن‌ها بی‌اطلاع می‌باشند.

ده حقیقت بسیار جالب و خواندنی در باب این فلز گران بها هست که ممکن است بســیاری از این مــوارد را بیش از این نشنیده باشید و ندانید.

طلاطلا

10- مورد دهم

طلا احتمالاً اولین فلزی بوده است که توسط انسان‌های ماقبل تاریخ نیز کشف شــده است. قــدمت کشف طلا بر اســـاس علم باستان‌شناسی و یافته‌هـــای آن به 4000 سال ماقبل میلاد حضرت مسیح بازمی گردد که از تــاریخ عصر حجر نیز فراتر می‌رود.

9- مورد نهم

در قرن هفتم میلادی از رگه‌های طلا برای ساختن دندان مصــنوعی توسط دنــدان پزشــکان ایتالیــایی اســتفاده می‌شـده است. تا ابتـدای قـرن 16 میلادی، اسـتفاده از طلا برای پر کردگی دندان رواج داشته است.

8- مورد هشتم

در آزتـک، منطقه‌ای واقع در جنـوب مکزیک فعلی طلا را به نــامی متفــاوت می‌خواندند. تئوکیــوت لت که معنــای

ورقه‌های طلا را می‌داده است. قدمت این نام مجـدداً به عمر بسیار بالای کشف طلا اشاره دارد.

7- مورد هفتم

طلا خاصـیت کشش و چکش خـوری بـالایی را دارد که در ریختگـری می‌تـوان از هر انس طلای خـالص، 5 میلیـون طلای خـرد شـده یک اینچی را شـکل داد. در حـالتی دیگر همان یک انس طلا را می‌توان در حدود 820 متر با قطر 5 میکـرون کشش داد. این مـیزان قطر طلا معـادل یک دهم قطر یک تار مو است.

6- مورد ششم

این فلز گــران بها مقــاومت بســیار بــالایی دارد که به سختی خراب شده و از بین می‌رود. از زمـان قـدیم تا به حال این مطلب گفته شده و این باور وجود داشـته است که «طلا قیمت خود را دارد.» بنابراین آن را می‌تـوان آب کــرد و دوبــاره ســاخت ولی از بین نخواهد رفت. تمــام طلاهایی که در گذشته کشف شده‌اند، امروزه 85 درصد آن‌ها هم‌چنان استفاده می‌شوند.

5- مورد پنجم

دیــواره بــیرونی فضــاپیمای آپولــو، توسط ورقه طلا پوشــیده شــده است تا فضا نــوردان را از خطر تشعشع اتمی حفظ کند. در حــال حاضر نــیز کلاه‌هــای مخصــوص فضــانوردی با لایه نــازکی از طلا پوشــانده می‌شــود تا چشمان فضانوردان را از شدت نور محافظت کند.

4- مورد چهارم

راه‌هـــای دســـتیابی به طلا در مـــواردی به محیط زیست آســـیب وارد می‌کند. معـــادن طلا محلی است که مقـــدار بسیار بالایی از مواد شیمیایی خطرناک و کشنده را وارد راه‌های آب کـرده و هم چـنین اکسـید نیـتروژن و اکسـید سولفور به هوا تبخیر می‌شود.

4- مورد سوم

در ذخیره طلا، کشور ایالات متحده آمریکـا، مقـام اول را دارد. با این وجود اگر بخواهیم به طلا به عنوان یک زینت نگاه کنیم، کشور هند بـالاترین مقـام را در اسـتفاده طلا از این جهت دارد، به طـــوری که بیست درصد کل طلایی که در دنیا به عنوان زیـورآلات مـورد اسـتفاده اسـت، در لباس ساری هندی‌ها به کار رفته است.

2- مورد دوم

بر روی زمین، بزرگ‌ترین میزان تجمع طلا در اقیانوس‌ها است. تخمین زده می‌شـــود که مـــیزان طلای موجـــود در اقیانوس‌ها در حـــدود یک میلیـــون تن است. تا به حـــال متاسفانه راه کار مناسبی برای اسـتخراج طلا از اعمـاق اقیانوس‌ها ارائه نشده است.

1- مورد اول

با این وجـود، این مـیزان از طلا اشـاره شـده در مقابل مقدار موجود درفضا بسـیار کم است. بر اسـاس آخـرین اطلاعـاتی که از سـفینه «نـیر» در سـال 1999 به دست آمـده اسـت، مقـدار طلا تنها در یکی از سـیاره‌ها به نـام اروس بیش از کل مـــیزان طلایی است که تا به حـــال بر

روی زمین استخراج شده است. متاسفانه، انسـان هنـوز نمی‌داند که چگونه در فضا می‌توان معدن حفر کرد.

حقیقت جالبی که در مورد مصر باستان نمی‌دانید

10- مورد دهم

فرعون هیچ گـاه اجـازه نمی‌داد تا موهـایش دیـده شـود، فرعون اکثر اوقات تاج بر سر داشت و یا این‌که از نوعی پوشش برای موهای خود استفاده می‌کرد که "نِمِس" نام داشت (عکس بالا).

9- مورد نهم

پپی دوم فرعون مصر، برای دور کردن حشرات موذی از خـود همـواره تعـدادی بـرده عریـان که بدنشـان با عسل آغشته شده بود در اطراف خود داشت.

8- مورد هشتم

مـردان و زنـان مصـری همـواره وسـائل تزئیـنی به تن داشتند، وسائلی سبز رنگ که از مس سـاخته می‌شد و یا به رنگ مشکی که از سـرب سـاخته شـده بـود، مصـریان معتقد بودند این وسـائل تزئیـنی به آن‌ها قـدرت التیـام بخش می‌دهد، آن‌ها غالباً برای حفاظت از نـور آفتـاب از این وسائل بهـره می‌برند و هم‌چـنین به عنـوان تـزئین و زیبایی.

7- مورد هفتم

تا قبل از رواج آنتی بیوتیک‌ها در قـرن بیسـتم، پزشـکان بـومی از مـواد غـذایی کپک زده و یا خـاک بـرای درمـان بیمـاران اسـتفاده می‌کردند. به عنـوان مثـال در مصر باستان از نان کپک زده استفاده می‌شد.

6- مورد ششم

کودکـــان در ســـنین کـــودکی هیچ گونه لباسی بر تن نداشـتند، که البته درجه حـرارت در مصر چـنین چـیزی را بی‌نیاز می‌کرد، مردان جوان تنها یک دامن به تن داشـتند در حالی که زنان لباس‌های کامل‌تر می‌پوشیدند.

5- مورد پنجم

ثروتمندان مصری معمـولآ کلاه گیس بر سر می‌گذاشـتند در حالی که مردم عادی تنها می‌توانستند موهای خـود را بلند کنند که غالباً کثیف بود، البته پسران مصـری در سن 12 سالگی به بعد موهای خود را می‌تراشیدند و تنها یک رشـــته بافته شـــده را بـــاقی می‌گذاشـــتند که این کـــار خصوصاً برای جلوگیری از شپش و کک بوده است.

4- مورد چهارم

مصـــریان معتقد بودند که زمین تخت هست و رود نیل در وسط آن جریان دارد.

4- مورد سوم

سربازان مصـری به عنـوان نـیروی پلیس در داخل مـورد استفاده قرار می‌گرفتند که غالباً بـرای فرعـون مالیـات جمع آوری می‌کردند.

2- مورد دوم

رامسس بزرگ هشت زن رسـمی داشت و نزدیک به 100 زن متعه ای، او نزدیک به 90 سال عمر کـرد و در 1212 قبل از میلاد مسیح از دنیا رفت.

1- مورد اول

در هنگـــام مومیـــایی کـــردن، مغز را از طریق یکی از سوراخ‌های بینی خــارج می‌کردند و هم‌چــنین روده و این اعضا را در کوزه‌هایی با نــام کانوپیک قــرار می‌دادند. هر عضو درون کوزه مخصوص به خــودش تنها عضــوی را که خارج نمی‌کردند قلب بود. زیــرا مصــریان معتقد بودند که قلب خانه روح هست.

حقیقتی که در مورد چپ‌دست‌ها نمی‌دانید

14- مورد سیزدهم

بر اساس تحقیقات، 15 درصد مردم جهان چپ‌دست هستند. تعداد چپ‌دست‌های مرد دو برابر تعداد زن‌های چپ‌دست دنیاست.

12- مورد دوازدهم

به طور طبیعی چپ‌دست‌ها از راست‌دست‌ها باهوش‌تر هستند. بیست درصد اعضای سازمان جهانیِ افرادِ باهوش یا mensa چپ‌دست هستند.

11- مورد یازدهم

بر اساس تحقیقات، مردان چپ‌دست 15 درصد از مردان راست‌دست ثروتمندتر هستند و هم‌چنین 26 درصد بیشتر از راست‌دست‌ها تحصیلات عالی دانشگاهی دارند.

10- مورد دهم

خبرای بدی هم دارم. احتمال الکلی شدن افراد چپ‌دست، سه برابر افراد راست‌دست هست.

9- مورد نهم

اگر پدرو مادری چپ‌دست باشند به احتمال 50 درصد فرزندانشان هم چپ‌دست خواهند بود، این عدد در مورد پدر و مادرهای راست‌دست تنها 2 درصد است.

8- مورد هشتم

طبق تحقیقات روان‌شناسان اکثر گربه‌های ماده راست‌پنجه هستند، در حالی که به نظر می‌رسد گربه‌های نر اکثرا چپ‌پنجه باشند.

7- مورد هفتم

اکثر چپ‌دست‌ها از دفترهای فنری شده بدشون میاد.

6- مورد ششم

بر اساس تحقیقاتی که دکتر چربویین (Dr. Nick Cherbuin) انجام داده است افراد چپ‌دست در واکنش‌هایی که با دستان خود انجام می‌دهند بسیار بهتر از راست‌دست‌ها هستند به همین دلیل چپ‌دست‌ها در انجام بازی‌های ویدیویی از راست‌دست‌ها موفق‌تر هستند.

5- مورد پنجم

طبق آمار، هر چقدر که مادر حین زایمان، سن بالاتری داشته باشد، احتمال این‌که فرزندش چپ‌دست شود بیشتر است.

4- مورد چهارم

چپ‌دست‌ها بر حسب آمار 4 تا 5 ماه دیرتر از راست‌دست‌ها به سن بلوغ می‌رسند.

4- مورد سوم

تنها 50 درصد چپ‌دست‌ها موس را در دست چپ می‌گیرند، به همین ترتیب 68 درصد از چپ‌دست‌ها قیچی

را با دست راست می‌گیرند و 74 درصد موقع غذا خوردن چاقو یا چنگال را در دست راست می‌گیرند.

2- مورد دوم

4 نفر از 5 طراحان اصلی شرکت مک، چپ‌دست بوده‌اند. هم‌چنین 3 رییس‌جمهور اخیر ایالات متحده آمریکا یعنی اوباما، بوش و کلینتون هر سه چپ‌دست بوده‌اند.

1- مورد اول

و مورد آخر که شاید دردناک باشه، چپ‌دست‌ها بر حسب آمار 9 سال کمتر از راست‌دست‌ها عمر می‌کنند.

شگفتی جالب در تخت جمشید

در سال 518 پیش از میلاد، تعداد زیادی از با تجربه‌ترین مهندسان، معماران و هنرمندان از چهار گوشه عالم فرا خوانده شدند تا با مشارکت و هم اندیشی، اولین بنایی را برپا سازند که بتواند هزاران سال نمادی از وحدت جهانی و صلح و برابری باشد. تخت جمشید، با ما همراه باشید تا شگفتی‌های این مکان شگفت‌انگیز را با هم بررسی کنیم.

ایرانیان در قرن ششم پیش از میلاد در سایه رهبری کورش بزرگ و در دوران حکومت داریوش بزرگ موفق به تشکیل یک دولت جهانی شدند که از رود دانوب در اروپا تا دریای آرال در آسیای مرکزی و از اقیانوس هند و رود سند تا حبشه و لیبی گسترش داشت. در واقع آنان بر نیمی از دنیای آن روز فرمان می‌راندند و آنرا اداره می‌کردند.

در سال 518 پیش از میلاد داریوش فرمان به ساخت کوشک شاهانه‌ای در سرزمین فارس داد و سرانجام بناهای باشکوه و شگفت انگیز تخت جمشید بر صخره بزرگی در کوه مهر، در مرودشت ساخته شد.

ساخت تخت جمشید در دوران حکومت داریوش، پسرش خشیارشا و پسرزاده‌اش اردشیر یکم ادامه داشت و هر یک از آنان بخش‌هایی را به مجموعه افزودند. اما در واقع ساخت وساز تخت جمشید تا 188 سال، یعنی پایان حکومت هخامنشیان در 330 پیش از میلاد ادامه داشت و هیچگاه به پایان نرسید. از آن دوران کاخ نیمه تمامی در

تخت جمشـــید وجـــود دارد که مشـــخص است فرصت نکرده‌اند به پایان برسانند.

تخت جمشـــید مملو از شـــگفتی و فرهنگ درخشـــان مردمانی است که حتی خرابه و ویرانه‌های آن امروز پس از گذشت 2500 سال مورد تحسین هر بیننـده ایـرانی و غیر ایرانی قرار می‌گیرد. به راستی راز این‌جاودانگی در چیست؟

15- شگفتی پانزدهم

تا کنون بیش از 30 هزار گل نبشـته از کاوش‌هـای تخت جمشـید به دست آمـده که از نظر ابعـاد و متن کوچک و مختصر هستند اما به لحاظ محتوا از با ارزش‌ترین اسـناد دوران هخامنشی به شـمار می‌روند. بر اسـاس این گل نبشته‌ها که در حال حاضر اکـثر آن‌ها در آمریکا نگهـداری می‌شـوند، مشـخص گردیـده که در دوران فعـالیت تخت جمشید، به کـارگران دسـتمزد پـرداخت می‌شـده، حقـوق زن و مرد برابر بوده، زنان می‌توانستند کار کنند و یا کار نیمه وقت اختیار نمایند، زنان از حق ارث برابر برخوردار بودند، مادران از حقوق زایمان و کودکـان از حمایت‌هـای اجتماعی بهره مند می‌گشـتند. این همه تـأمین اجتمـاعی که به قول خانم پروفسور کخ حـتی امـروزه در کشـوری مانند آلمان هم به‌طور کامل انجام نمی‌شـود، بـرای 500 ســـال پیش از میلاد به معجـــزه می‌ماند. بی‌شک گل نبشته‌های اداری، سندی قطعی و بی‌چون و چرا از نظام اداری و اجتماعی دوران هخامنشان هستند.

14- شگفتی چهاردهم

آپادانا یا تالار ستون دار، کاخی است که بیش از ده هزار متر مربع وسعت دارد و در زمان باستان دارای 72 ستون بوده است. این کاخ به دلیل ارتفاع حدود 20 متری ستون‌ها و فاصله غیر معمول آن‌ها از یکدیگر، جزء شاهکارهای هنر معماری دوران باستان است و دیگر نظیرش ساخته نشد. وزن هریک از ستون‌ها 90 تن بوده و بر فراز آن‌ها سر ستون‌های گاو دو سر و یا شیر دو سر که هر کدام بیش از 1٫5 تن وزن داشت قرار می‌گرفت.

14- شگفتی سیزدهم

آپادانا دارای دو جفت پلکان دو طرفی در سمت شمال و شرق است که طول هر یک از دیواره‌های آن 81 متر است. بر روی این دیواره‌های سنگی، صفی از سربازان، بزرگان کشوری و 23 قوم هدیه‌آور از ایران بزرگ را حک کرده‌اند. در مرکز این پلکان‌ها نقشی از پادشاه قرار داشته که در یک دست عصایی به نشانه پادشاهی دارد و در دست دیگر گل نیلوفری را به نشانه صلح و دوستی تقدیم هدیه آوران می‌نماید.

12- شگفتی دوازدهم

در تخت جمشید بیش از 3000 نقش برجسته و تندیس وجود دارد که بی‌شک بسیاری از آن‌ها الهام گرفته از هنر میان رودان و آشور است اما بر خلاف آن‌ها حتی یک مورد یافت نمی‌شود که به صحنه جنگ، صف اسیران، از بین بردن دشمنان و یا قدرت نمایی پادشاه پرداخته شده باشد بلکه همواره به اتحاد و دوستی اقوام اشاره دارند.

11- شگفتی یازدهم

یکی از شـکفت انگـیزترین بخش‌هـای تخت جمشـید که معمولاً هیچوقت دیده نمی‌شـود، آبراهه‌هـای زیر زمیـنی آنست که بیش از 2 کیلومتر درازا دارند. هخامنشـیان در برخی از قسمت‌ها صخره را تا 9 متر تراش داده و پائین رفته‌اند و در بخش‌هایی نـیز با افـزودن سـنگ‌های غـول پیکر توانسته‌اند به شـیب مـورد نظر دست یابند. آنـان با روش‌های خاص و مهندسی خود تدابیری اندیشـیده بودند که آب بدون گل و لای از کانال خارج گردد.

10- شگفتی دهم

تمام تنـدیس‌ها و نقـوش حجـاری شـده در تخت جمشـید مـزین به رنگ‌هـای ملـون بـوده و از زیبـایی می‌درخشیده‌اند. بـرای نمونه می‌تـوان به نقش داریـوش در کاخ تچر اشاره کرد. تـاج وی از طلا، ریشش از سـنگ لاجورد، دستبند و گوشواره‌ها از سـنگ‌های قیمـتی بودند ولی امروز فقط سوراخ‌های محل نصـب، بر نقش بـاقی مانده‌اند اما هنوز در حاشیه لباس داریوش می‌تـوان آثـار نقوش بسیار ریزی را یافت که با رنگ‌هـای زیبا برجسـته می‌شده‌اند.

9- شگفتی نهم

از دیگر شگفتی‌های بنای تخت جمشید می‌توان به معادن سنگ آن اشاره کرد. مهندسان و معدنکاران می‌توانستند با ابزارهای ساده خود سـنگ‌هایی حـتی به وزن 250 تن را از معدن استخراج و سالم به پـائین کـوه منتقل و پس از ایجاد طرح اولیه آنرا به تخت جمشید انتقال دهند.

8- شگفتی هشتم

به نظر می‌رسد بزرگی و یا کوچکی سنگ برای سنگ تراشان ماهر هخامنشی تفاوتی نداشته است. آنان عطردان و گلدان‌هایی تراشیده‌اند که قطر دهانه آن‌ها بسیار کمتر از قطر داخلی بدنه است و این گویای آنست که می‌توانستند سنگ را به صورت دورانی به گردش درآورده و با ابزارهای خاص داخل آنرا تراش دهند.

7- شگفتی هفتم

برای برهم نهادن پایه ستون، قلمه ستون، گل ستون، سر ستون و یا جرزهای درگاه‌ها هیچ نوع ملاتی بکار نمی‌بردند و تنها با روش خاصی دو سطح تحتانی و فوقانی سنگ را پاک تراش می‌کردند. این روش باعث می‌گردید تا ستون و درگاه‌ها در مقابل نیروی زلزله پایداری کنند.

6- شگفتی ششم

بر اساس متون تاریخی و کتیبه‌های موجود، در پیرامون تخت جمشید شهری به نام پارسه وجود داشته که هزاران نفر در آن زندگی می‌کردند. امروز نشانه‌های کمی از شهر پارسه بر سطح دشت باقی مانده است ولی کاوش گران به دنبال آنند تا این شهر را از زیر خاک‌های کشاورزی بیرون آورند.

5- شگفتی پنجم

به نظر می‌رسد که انتخاب کوه مهر یا رحمت برای ساخت بنای تخت جمشید، به دلیل تقدس آن بوده است. از جمله نشانه‌های تقدس می‌توان به تدفین‌های بسیار

متنوع از ادوار گوناگون در دامنه این کوه اشاره کــرد که به شکل گورهای مخـروطی لاشه سـنگی، گورهـای حفر شده در سنگ‌های مکعـبی و یا حفره‌هـای محل نگهـداری استخوان خود نمایی می‌کنند.

4- شگفتی چهارم

امروزه هیچ اثری از سقف چوبی کاخ‌هـای تخت جمشـید بر جای نمانده است اما خوشـبختانه باسـتان شناسـان و پژوهشگران به درسـتی دریافتند که نقش حجـاری شـده بر سـینه آرامگاه‌هـای پادشـاهان هخامنشـی، در واقع همـان نقش کـاخ داریـوش است و بـدین تـرتیب موفق شـدند بر اسـاس آن، سـقف بخشی از کـاخ ملکه را که امروز به موزه تخت جمشید تبدیل شده بازسازی نمایند.

4- شگفتی سوم

بی شک از همـان آغـاز برپا کـردن تخت جمشـید، یکی از دغـدغه‌های مهم معمـاران، حفـاظت مجموعه در مقابل عوامل طـبیعی و به‌ویـژه بـارش بـاران بـوده است. ناودان‌های آجـری و قـیر انـدود، ناودان‌هـای تنبوشه ای، ناودان‌های پرشی، کانال‌های روباز و چاه سنگی از جمله تدابیری هستند که مجموعه را از گزند سیلاب‌ها محفـوظ می‌کردند.

2- شگفتی دوم

روش‌های مـرمت و نگهـداری از بناهـای تخت جمشـید در دوران باستان، به نوبه خود بسیار شگفت انگیز است. از آن‌جا که هیچگـاه سـاخت و سـاز تخت جمشـید به پایـان نرسید می‌توان نتیجه گـرفت که همـواره بناها و نقـوش

آن می‌توانستند در اثر کوچک‌ترین ضـربه‌ای دچـار آسـیب گردند ولی معماران با پیش بینی‌های بسیار ماهرانه خود از این احتمالات جلو گیری و در صـورت نیـاز با ابتکـارات خاصی به ترمیم قطعه سنگ آسیب دیده پرداخته‌اند.

1- شگفتی اول

از دیگر شگفتی‌های تخت جمشید می‌توان به اهمیت پیام رسانی آن برای آیندگان اشاره کرد. داریوش فرمـــان داد تا 4 لوح زرین را به همراه 4 لوح سیمین و تعدادی سکه در زیر پی چهـار گوشه آپادانا قـرار دهند تا بـدین شـکل بتواند پیامش را شاید در 2500 سـال بعد به گـوش ما و آینـدگان برسـاند. هم‌چـنین وی در بخشی از چهـار کتیبه حک شده بر دیوار جنوبی تخت جمشید چنین می‌گوید:

“«این سرزمین را اهـورامزدا از دشـمن، از سـال بـد، از دروغ بپایاد. بدین سرزمین دشمن، بدسـالی، دروغ میـاد. این را من از اهورامزدا با ایزدان خاندان شـاهی به نمـاز خواستارم»

در فوریه 330 پیش از میلاد اسکندر به کوشک داریـوش وارد شد و دستور داد سه هزار شتر و عده زیـادی قـاطر از شوش و بابل آوردند تا بتوانند انبـوه زر و سـیم خزانه تخت جمشید را که بالغ بر 120 هزار تـالان یعـنی 4400 کیلو گــرم نقــره می‌شد به همــراه پرده‌هــا، پارچه‌هــای نفیس و فرش‌های عالی، از جای بکنند و ببرند.

آن‌چه که به‌طور خیلی خلاصه در این‌جا به آن اشــاره شد برگرفته از مجمـــوعه‌ای بی‌نظـــیر و مســـتند به نـــام شـــگفتی‌های تخت جمشـــید است که پس از ده ســـال

پــژوهش و تصــویربرداری با همکــاری جمعی از اســاتید ایرانی و غیر ایرانی تولید گردیده است.

عنـــاوینی که در این اثر 200 دقیقه‌ای به آن‌ها پرداخته می‌شود عبارتند از:

1. موقعیت دشت مرودشت
2. شهر پارسه و آخرین یافته‌های باستانشناسان
3. کوه مقدس مهر یا رحمت
4. برپا کردن تختگاه تخت جمشید
5. آبراهه‌های زیرزمینی تختگاه
6. معادن سنگ تخت جمشید
7. نحوه استخراج و انتقال قطعات سنگ از کان‌ها
8. چگونگی تراش و برپاسازی ستون‌ها و درگاه‌ها
9. ابزارهای تراش سنگ
10. مـــرمت آثـــار ســـنگی تخت جمشـــید در دوره هخامنشیان
11. سقف کاخ‌های تخت جمشید
12. برج و بارو و استحکامات تخت جمشید
13. نقوش تخت جمشید و مفاهیم آن‌ها
14. نقش زن در تخت جمشید
15. تزئین و آرایش کاخ‌ها

16. حفاظت کاخ‌ها در مقابل بارش باران
17. چاه‌های سنگی کوه مهر
18. نظام آبرسانی به تخت جمشید
19. چاه‌های آب شرب تخت جمشید در دوران هخامنشیان
20. گل نبشته‌های تخت جمشید و اسرار درون آن‌ها

مجموعه شگفتی‌های تخت جمشید در حال حاضر به زبان فارسی تولید گردیده اما در آینده نزدیک به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی و فرانسه هم ترجمه می‌شود. در ساخت این مجموعه از عوامل و امکانات کاملاً حرفه‌ای استفاده شده است و برای بیان بهتر مطالب از تصاویر هوایی و انیمیشن نیز بهره گرفته شده است. این مجموعه نه تنها برای اساتید و پژوهشگران می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد بلکه برای دانشجویان و دانش آموزان نیز می‌تواند بسیار سودمند و مفید باشد.

نمونه نادر از اختلالات جنسی عجیب و غریب

اختلالات غـــیر معمـــولی‌ای وجـــود دارد که می‌تواند به سرعت و گـاهی عمیقـاً با زنـدگی جنسی انسـان تـداخل ایجـاد کند. با این حـال، اغلب به نـدرت به اطلاع عمـوم رسـانیده می‌شـود. در ادامه به بررسی 10 اختلال نـادر مربوط به جنس و جنسیت خواهیم پرداخت.

10- سندرم فریزر (Fraser syndrome)

شـیوع سـندرم فریـزر 0٫043 به ازای هر 10٫000 نفر نوزاد زنده به دنیا آمـده و 1٫1 در 10٫000 نـوزادانی که مرده به دنیا می‌آیند، می‌باشد در نتیجه ظهـور آن بسـیار نـادر است. زمینه ژنـتیکی این بیمـاری به یک ژن به نـام FRAS1، ارتباط داده می‌شود که منجر به بدریختی‌هایی در بـــافت پوششی پوست در مراحل اولیه ایجـــاد آن، می‌شـود. هم‌چـنین نقص‌هـای پیشـرفته‌ای در دسـتگاه تناسـلی به وجـود می‌آید که شـامل آلت تناسـلی بسـیار کوچک در مـردان است (micropenis)ـ و در زنـان نـیز ناحیه clitoromegaly نقص پیشرفته‌ای دارد.

میکروپـــنیس یک عبـــارت پزشـــکی است که آلت مردانه کوچک و غیر معمول را بیان می‌کند. ملاک معمـول بـرای بیـان آن این است که (انـدازه گـیری از بـالا) طـول آلت رجولیت راست شده پشـتی حـداقل 2٫5 انحـراف معیـار کمـــتر از متوسط انـــدازه آلت تناســـلی مـــرد دارد. این وضـعیت معمـولاً در مـدت کوتـاهی پس از تولد شـناخته می‌شود. این عبارت اغلب در موارد پزشـکی هنگـامی که که بقیه آلت تناسـلی مـرد، کیسه بیضـه، و محل عجـان (

perineum)ـ مانند هیپوسـپادیاس بـدون ابهـام باشد استفاده می‌شود.

Clitoromegaly بزرگی غیرطـبیعی کلوریـتیس (البته با بزرگی طـبیعی کلوریـتیس هنگـام تحریک جنسی اشـتباه گرفته نشود) است.

9- ایجاد شیر در مردان (Male Lactation)

این پدیـده در سـال‌های اخـیر به علت اسـتفاده از داروهـایی که غـده‌های شـیری مـرد را تحریک می‌کنند (اغلب با جلوگیری از ترشح دوپامین) بسـیار شـایع شـده است. ایجـاد شـیر در مـردان می‌تواند از عـوارض جـانبی داروهـای هورمـونی داده شـده در سـرطان پروسـتات یا داروهایی که گیرنده‌های دوپـامینی را بلاک می‌کنند مانند داروی ضد فشـار خـون متیل دوپـا، باشد. هورمون‌هـای زنانه به منظـور آهسـته کـردن تولید بافتهـای پروسـتات سـرطانی اسـتفاده می‌شـوند این هورمون‌ها از سـوی دیگر غده‌های شیری را نیز تحریک می‌کنند.

تغییر جنسیت مـرد به زن نـیز می‌تواند بـاعث تولید شـیر شود چون برای این افـراد هورمون‌هـای زنانه به منظـور شکل دهی بدن آنان به‌صورت زنانه تزریق می‌شود. ایجاد شـیر در مـردان هم‌چـنین می‌تواند از عـوارض جـانبی داروهای ضد جنون باشد. اسـترس بیش از حد به همـراه فعالیت‌هـای فـیزیکی طـاقت فرسا و کمبـود تغذیه نـیز می‌تواند از علت‌های ایجاد این سندرم باشد. با این وجود غـده‌های شـیری مـردان در شـرایط طـبیعی به‌صـورت اتوماتیک نمی‌تواند شیر تولید کند.

نـوزادان پسر و دخـتر تـازه به دنیا آمـده، گـاهی اوقـات می‌توانند شـــیر تولید کنند که به خـــاطر هورمون‌هـــای زیادی است که در حـاملگی مـادر درگـیر می‌باشـند که به آن شیر ساحره می‌گویند.

8- نعوظ دائم (Priapism)

نعوظ دائم یک شرط بـالقوه مضر می‌باشد که در آن آلت تناسلی مرد شق باقی می‌ماند و به حـالت شل خـود بـاز نمی‌گـــردد. این اسم برگرفته از اسم خـــدای یونـــانی پریـــاپوس (Priapus)ـــ می‌باشد که به خـــاطر نعـــوظ همیشـگی خـود معـروف بـود. مکانیسم عوامل دخیل در این مـورد به‌خـوبی شـناخته شـده نمی‌باشد اما شـامل فاکتورهـــای عـــروقی و عصـــبی متعـــددی می‌باشد. این می‌تواند با نارسایی‌های هماتولوژیکی بخصـوص بیمـاری کم خـونی سـلولی داسی شـکل در ارتبـاط باشد. نعـوظ دائم در زنـــان (نعـــوظ کلیتـــوریس دردنـــاک و دائمی) به عنوان کلیتوریسم شناخته می‌شود.

7- سردرد مقاربتی (cephalalgia)

به عنوان سردرد جنسی نیز شـناخته می‌شـود و یک نـوع نادر از سـردرد شـدید می‌باشد که در پایه جمجمه قبل از ارگاسم در هنگـــام فعـــالیت جنسی شـــامل اســـتمناء رخ می‌دهد. پاسخ بالا برنده فشار خون به فعالیت به عنـوان مکانیسم آن در نظر گرفته می‌شـود. درد پشت چشـمان نـــیز بعضی مواقع گـــزارش شـــده است. این ســـردرد می‌تواند از چند دقیقه تا چند روز طـــول بکشد. ســـردرد معمولاً ظهور فوری دارد و به مـرور طی مقـاربت بـدتر می‌شـــود. در هنگـــام ارگاسم به‌طـــور آنی و با شـــدت

بیشتری بروز می‌کند. پزشکان از علت‌هـای دخیل در این مـورد مطمئن نیسـتند اما تخمین زده شـده است که ده درصد مـردان که از داروهـای نعـوظ کننـده اسـتفاده می‌کنند از این عارضه رنج می‌برند.

6- نزدیکی در هنگام خواب

یک شکل از ناهنجاری خواب شبیه به راه رفتن در هنگام خـواب می‌باشد که افـراد را درگـیر فعالیت‌هـای جنسی شامل استمناء، نـوازش کـردن، آمـیزش و تجـاوز جنسی هنگـامی که در حـال خـواب هسـتند می‌کند. این افـراد فعالیت‌هـای جنسی در طـول خـواب انجـام می‌دهند و کاملاً از این کار خود نا آگاه هسـتند. این رفتـار می‌تواند محدود به تختخواب خود شود یا ممکن است فـرد خانه را ترک کند و در هنگام خواب تا خانه دوست دخـتر خـود راه برود و یک شب را رفتار وحشیانه جنسی داشته باشد که هیچگاه در هنگام صبح چیزی را از آن به یاد نمی‌آورد.

این ناهنجـاری اغلب به خـاطر احسـاس شـرم و خجـالت بـدون تشـخیص می‌ماند. و اغلب توسط همخوابه کسی که به این سندرم مبتلاست گزارش می‌شود.

5- سندرم دستگاه تناسلی بی‌قرار

این یک نـوع اختلال پزشـکی می‌باشد که تنها در خانم‌هـایی که دارای میل جنسی سیرنشـدنی هسـتند گـزارش شـده است. این زنـان احساسـات عجیب و غـیر عادی در نواحی کلیتوریس، واژن، لبهای فـرج، و نـواحی اطراف واژن و برخی اوقـات نـواحی مقعـدی دارند. این احساسـات عجیب شـامل حس خـارش، احساسـات شـبه خارش و شبه مـوجی، تلاطم کوچک یا گـرفتگی عضـلات

در نـواحی داخل یا اطـراف کلیتـوریس و واژن می‌باشد. این زنـــان معمـــولاً احســـاس نزدیک به ارگاسم تجربه می‌کنند به گونه‌ای که آن‌ها نزدیک ارگاسم شدن هستند. این احســـاس متوقف نمی‌شـــود همـــانطور که در یک ارگاسم واقعی می‌باشد اما منجر به یک انگـــــــــیزش الزام‌آور برای ارضا شدن یا آمیزش و مقاربت داشـتن به منظور خلاص شدن از این احساسات می‌شود.

متاسـفانه، اسـتمناء یا آمـیزش احساسـات تناسـلی این افراد را کم نمی‌کند و معمولاً این احساسات را بیشـتر و بدتر می‌کند. این سندرم با مصـرف الکـل، قهـوه، تـرس، ناراحتی‌های عصبی بدتر می‌شود.

4- سندرم زائونمایی پدر (Couvade syndrome)

سـندرم Couvade، و یا حـاملگی دلسـوز، یک بیمـاری شـایع می‌باشد که در آن فـردی نزدیک به مـادر بـاردار، عمومـاً شـریک زنـدگی زن، بـرخی از علائم و رفتارهـای مـــادر در نـــزدیکی زمـــان زایمـــان را تجربه می‌کند. این می‌تواند شـامل درد زایمـان، افسـردگی پس از زایمـان، میل شـدید به غـذا و محـدودیت و تابوهـای جنسی باشد. این علائم معمولاً به عنـوان درد همـدردی شـناخته شـده است.

اصـــطلاح "couvade" از کلمه فرانســـوی (Couver) مشـتق شـده و در اصل به سـنت قـرون وسـطی باسک دلالت دارد که در آن پدر، در حین یا بلافاصـله بعد از تولد یک کودک، به رختخواب می‌رود و از درد زایمـان شـکایت دارد، و همان درمانی که معمولاً زنان در دوران بـارداری یا پس از زایمان استفاده می‌کنند طلب می‌کند.

در برخی موارد پیشرفته، شکم پدر می‌تواند به اندازه یک زن 7 ماهه حامله رشد کند و رشدی در حدود 10 تا 14 کیلوگرم (حاملگی کاذب) پیدا کند. هم‌چنین در برخی موارد گزارش شده است که مرد احساس حرکات جنین را تجربه می‌کند حتی اگر هیچ جنینی وجود نداشته باشد (50-75٪).ـ سایر علائم و نشانه‌های مشترک شامل علائم گوارشی، تغییرات یا ترشحات پستان می‌باشد.

4- اووتستیس (Functioning Ovotestis)

این یک هرمافرودیتیسم حقیقی است - یک اصطلاح پزشکی برای بیمارهای نر و ماده است که در آن فرد با تخمدان (داخلی دستگاه تناسلی زن) و بافت بیضه (داخلی دستگاه تناسلی مرد) به دنیا آید. این صرفاً هرمافرودیتیسم کاذب (نادرست) مشخص شده با اندام تناسلی خارجی و اندام تناسلی داخلی از جنس مخالف نمی‌باشد. در این مورد، یک فرد بطورکامل یک مرد و یک زن است.

ممکن است تخمدان در یک طرف و بیضه در طرف دیگر وجود داشته باشد، اما معمولاً یک یا هر دو غدد جنسی یک ovotestis حاوی هر دو نوع بافت هستند. اغلب بسیار نادر است که هر دو نوع بافت به‌خوبی عمل کنند.

تجزیه و تحلیل نسبت بافت تخمدان و بیضه در داخل ovotestes یک زنجیره بسیار کمی از بافت تخمدان به یک بخش کوچک از بافت بیضه نشان داد. هر نوع بافت به وضوح دخالت داده شد. فرضیه برای القاء جنسی در هرمافرودیت واقعی باید با این حقایق آگاهی یابد. القا توسط برخی داروهای مشخص هنوز تحت آزمایش

می‌باشد با این حـال می‌تواند منجر به حـاملگی به علاوه انزال اسپرم هر دو در یک فرد شود.

2- سـندرم پسـتان‌های متعـدد (Multiple Breast Syndrome)

این سندرم حالتی است که در آن یک فـرد با پسـتان‌های اضـافی به دنیا می‌آید. اغلب در انسـان مـذکر شـایع‌تر اسـت، و در اغلب مـوارد درمـان نمی‌شـود چـون اکـثراً بی‌ضرر است. در سال‌های اخیر، بسـیاری از زنـان مبتلا، با عمل جـراحی پلاسـتیک سـینه‌های اضـافی خـود را به دلایل صرفاً زیبایی شناختی بر می‌دارند.

1- دوآلتی (Duplicate Penis یا Diphallia)

این درواقـع، یک وضـعیت پزشـکی است که در آن یک نوزاد پسر با دو آلت تناسـلی متولد می‌شـود. این اختلال بسـیار نـادر می‌باشد و تنها حـدود 1000 مـورد از آن گـزارش شـده. اولین گـزارش توسط یوهـانس یعقـوب Wecker در سال 1609 ثبت شده است.

این افـراد ممکن است عقیم باشـند اما انـزال به طـور معمـول ممکن است از هر دو رخ دهد و هر دو آلت می‌تواند تحریک و شق شـود. ادرار ممکن است از هر دو آلت تناسـلی، یا یکی از آن‌هـا، یا از طریق بـرخی از دیافراگم‌های دیگر در کف لگن خارج شود.

طیف وسیعی از انواع دو آلتی دیـده شـده اسـت، اعم از انـدام‌هایی که فقط یک شـکاف بین آن‌هاست یا دو آلت تناسـلی مجـزا و در فاصـله معیـنی از یکـدیگر قـرار گرفته‌اند. اکثر این دو آلت‌ها در کنار هم و از نظر اندازه

برابر هســتند، اما می‌تواند در بــالای یکــدیگر نشســته، یا یکی به‌طور واضـحی بزرگـتر از دیگـری باشد. Diphallia یک وضعیت پزشـکی است و نباید با دسـتگاه تناسـلی دو بخشــی، که یک رویه انتخــابی شــامل دو نیم شــدن آلت تناسلی مرد است، اشتباه گرفته شود.

واقعیت جذابی که درباره کره زمین نمی‌دانید

به دور و بر خود نگاه کنید! ما تمـام زنـدگی‌مان را در یک محـــــدودهٔ چند صد کیلومـــــتری روی پوســـــته زمین می‌گذرانیم. کل این سیارهٔ یک تریلیون کیلومـتر مکعـبی زیر پاهـــــای ماست! اما چگونه می‌خـــــواهیم آن را بشناســـیم؟ در این مطلب به ده واقعیت دربـــارهٔ زمین اشاره می‌کنیم که احتمالاً برای شما تازه هسـتند. بعضی از این واقعیت‌ها برای اثبات، نیاز به مطالعهٔ بیشتر دارد. شما چند تا از این‌ها را می‌دانید اما برای فهمیـدن بـاقی نکات با ما همراه باشید!

10- سطح زمین از یک توپ بیلیارد هموارتر است

اگر کـره زمین در حد یک تـوپ بیلیـارد کوچک می‌بـود، از توپ بیلیارد هموارتر بود. برای اثبات این حرف به مقدار کمی ریاضی احتیـاج داریم. اول این که یک تـوپ بیلیـارد چقدر هموار است؟ براسـاس اسـتاندارد «انجمن جهـانی بیلیارد» قطر توپ بیلیارد 5٫71 سانتی‌متر و دامنهٔ مجاز تغییر قطرش 0٫13 میلی‌متر است. به عبارت دیگر، روی سـطح این تـوپ نباید فـرورفتگی یا برآمـدگی با عمق یا ارتفاع بیش از 0٫13 میلیمتر وجود داشـته باشد. نسـبت انـدازهٔ ناهمواری‌هـای مجـاز به انـدازهٔ خـود تـوپ 0٫13 تقسیم بر 5٫71 است که حدوداً برابر با 0٫002 است.

قطر زمین حـــدود 12735 کیلومـــتر است. با در نظر گرفتن نسبت همواری تـوپ بیلیـارد یعـنی 0٫002 بـرای کره زمین، داریم 28 = 0٫002 × 12735 یعنی چنانچه زمین پستی و بلندی‌هایی با انـدازه 28 کیلومـتر داشـته باشد بـــاز هم در حد یک تـــوپ بیلیـــارد همـــوار است.

مرتفع‌تـــرین نقطه زمین قلـــۀ اورست با ارتفـــاع 8٫85 کیلومـتر و عمیق‌تـرین تـورفتگی این کـرۀ خـاکی، چالـۀ ماریانا با 11 کیلومتر عمق است. با این حسـاب زمین از تــوپ بیلیــارد هم همــوارتر است. اما آیا همین قــدر که هموار است، گرد هم هست؟!

9- زمین به اندازه یک توپ بیلیارد گرد نیست!

زمین گرد است. بر خلاف باور رایج، هزار سـال پیش هم مــردم می‌دانســتند که زمین کــروی شــکل است. حــتی اراتستن، دانشمند یونانی، قبل از میلاد محیط کره زمین را با دقت بسیار بالایی محاسبه کرده بود.

اما مســـئله این‌جاست که زمین یک کـــرۀ کامل نیست. زمین پیوسته در حال چرخش است و این چـرخش بـاعث می‌شــود در معــرض نــیروی گریز از مرکز قــرار بگــیرد. همان نیروی خارجی که وقـتی خـودروی شـما به سـمت چپ می‌پیچـــد، شـــما را به ســـمت راست هل می‌دهد. حداکثر نیروی گریز از مرکز به خط استوا وارد می‌شـود. این نیرو همــان شـکلی را به زمین می‌دهد که یک آدم به یک توپ بسکتبال، وقتی روی آن نشسته است! این نــوع شکل، کروی پهن شده در قطبین نام دارد.

اگر شما فاصـلۀ بین دو قطب شـمال و جنـوب را انـدازه گـــیری کنیـــد، قطر زمین 12713٫6 کیلومـــتر به دست می‌آید. اگر این اندازه گـیری را از عـرض داشـته باشـید، عدد حاصل 12756٫2 کیلومتر است. که این دو عدد حدود 42٫6 کیلومتر اختلاف دارند. این از خطای اندازه‌گیری ما بـرای یک تـوپ بیلیـارد بیشـتر است! بنـابراین علی رغم

این‌که زمین نسبت به یک توپ بیلیارد صاف است، به اندازهٔ یک توپ بیلیارد گرد نیست.

8- زمین دقیقاً به اندازه یک توپ بیلیارد گرد است!

بحث ما هنوز تمام نشده است! زمین پیچیده‌تر از یک کره با دو قطب پخ است. ماه و خورشید هم اثر گرانشی بر ما دارند. جزئیات این داستان خیلی پیچیده هستند! نیروی جاذبه باعث ناهمواری‌هایی در سطح زمین می‌شود و علاوه بر آن به شکل جذر و مد خودش را نشان می‌دهد. جذر و مد که حاصل نیروی جاذبهٔ ماه است، تغییر ارتفاعی حدود 1 متر در سطح آب و 30 سانتی‌متر در سطح زمین ایجاد می‌کند. خورشید به علت فاصلهٔ بسیار دورتری که با زمین دارد قدرت مانوری کمتر از ماه دارد.

نیروهای دیگری هم بر زمین وارد می‌شوند از جمله: فشار ناشی از وزن قاره‌ها، ناآرامی‌های ناشی از نیروهای تکتونیکی، و غیره. در واقع اگر بگوییم زمین کروی شکل است حرفمان تقریباً درست است. اگر زمین به اندازهٔ توپ بیلیارد کوچک شود و آن را در دست بگیرید، فکر نمی‌کنم متوجه شوید که یک کره کامل نیست! البته یک بازیکن حرفه‌ای بیلیارد قطعاً خواهد فهمید!

7- زمین کاملاً بر زمین‌وارهٔ خودش منطبق نیست

اگر زمین بسیار انعطاف‌پذیر و کشسان بود و می‌توانست به هر نیرویی آزادانه واکنش نشان دهد شکلی پیچیده به نام زمین‌واره به خود می‌گرفت. برای مثال اگر سطح کره زمین کاملاً در آب غرق بود (که

البته تا چند وقت دیگر خواهد شد!) آن‌گاه زمین به شکل زمین‌واره در می‌آمد. اما در حال حاضر به علت وجود قاره‌ها که قابلیت شکل‌پذیری زمین را تاحدی کم کرده‌اند، زمین کاملاً یک زمین‌واره نیست.

اندازه گیری‌های دقیقی از سطح زمین نسبت به این زمین‌واره تنظیم شده‌اند، اما اندازه‌گیری خود این زمین‌واره کار مشکلی است. بهترین کاری که در حال حاضر می‌توان انجام داد این است که با استفاده از توابع پیچیده ریاضی آن را شبیه سازی کنیم. به همین علت آژانس فضایی اروپا ماهواره GOCE (کاوشگر میدان گرانشی و چرخش حالت پایدار اقیانوسی) را به فضا پرتاب کرد تا شکل زمین‌واره را به دقت تعیین کند.

فکر می‌کردید که دانستن شکل زمین این همه دردسر داشته باشد؟

6- پریدن به درون تونل سر تا سری درون زمین مانند گشتن در مداری به دور آن است

تونل زمینتونل زمین

زمانی که بچه بودم فکر می‌کردم که اگر در زمین، یک گودال یکسره حفر کنیم از آمریکا به چین سر در می‌آوریم! معلوم شد که این تصورم درست نیست چرا که ایالات متحده و چین هر دو در نیمکره شمالی هستند پس این فرضیه غیر ممکن به نظر می‌رسد!

اگر به داخل یک تونل سرتاسری درون زمین بپرید خواهید مرد! مگر این که کل دیواره‌های این تونل با موادی جادویی پوشیده شده باشد که در طول مسیر

زخمی نشوید. 20 دقیقه طـول می‌کشد که با شـتاب به مرکز زمین برســید. پس از این که از مرکز عبــور کردید پس از 20 دقیقه زمان به سطح زمین خواهید رسـید اما چون زیر پایتـان خالیست دوبـاره سـقوط خواهید کـرد و این وضعیت تا ابد ادامه خواهد داشت.

نکته جالب این است که هنگام سقوط در تمام راه شتاب کند شــونده خواهید داشت زیــرا هر چه به ســوی مرکز زمین پیش می‌روید، جرم موجود بین شــما و مرکز زمین کم می‌شود، بنـابراین در نـزدیکی مرکـز، شـتاب شـما از شــتاب ناشی از گــرانش هم کمــتر می‌شــود و شــما با سرعتی معادل 7٫7 کیلومتر بر ثانیه از کنـار مرکز زمین عبور خواهید کرد.

در واقـع، مـدل ریاضی حـرکت شـما همـان مـدل حـرکت جسم متحرک در یک مدار است. سقوط به مرکز زمین و بازگشت به بالا به انـدازه گشـتن در مـداری به دور زمین طول می‌کشد. نکتهٔ جالب دیگر این است که فرقی ندارد که این تونل از کجا به کجا باشد. زمــان ســفر شــما در خطی مستقیم درون زمین از هر نقطه به نقطه‌ای دیگر (در امتداد وتری نزدیک به سـطح، در امتـداد قطر زمین، یا هر مسیر دیگر) حدود 42 دقیقه است.

5- درون زمین به ســـبب برخوردهـــا، انقباض‌هـــا، فرورفتگی صفحات و واپاشی رادیواکتیو داغ است

در روزگــاران بسـیار قـدیم، هر آن‌چه اکنـون روی کـرهٔ زمین است در قرصی به پهنـای چند میلیـارد کیلومـتر به دور خورشـید می‌گشت. به مـرور زمـان این مـواد به هم پیوستند و اجـرام کـوچکی به نـام ذرات سـیاره‌ای، مانند

سیارک‌های کوچک را شکل دادند. این اجرام با هم برخورد کردند، به هم چسبیدند و جرم بزرگتری را تشکیل دادند. سرانجام جرم این جسم به حدی زیاد شد که گرانش آن، اجرام دیگر را به سوی خود کشاند. وقتی این اجرام با هم برخورد کردند، زمین جوان به گویی مذاب تبدیل شد و تبدیل به یک منبع حرارت شد.

گرانش رفته رفته افزایش یافت و زمین کم کم شکل کروی به خود گرفت. فشردگی باعث افزایش حرارت آن شد. از آن‌جا که زمین بیشتر از مایع تشکیل شده است، اجسام سنگین تمایل دارند به سمت مرکز زمین بروند، حال آن که اجسام سبک تمایل دارند در لایه‌های بالاتر باقی بمانند. هستهٔ زمین حاوی مقادیر زیادی آهن، نیکل، اوسمیم و دیگر عناصر است. بنابراین وقت این مواد به عمق زمین می‌روند حرارت تولید می‌شود زیرا انرژی پتانسیل به انرژی جنبشی تبدیل شده که در نهایت به علت اصطاک به انرژی گرمایی تبدیل می‌شود.

بعضی از این عناصر سنگین اورانیوم رادیواکتیو هستند که در حین تجزیه شدن، گرما تولید می‌کنند. که گرمای تولید شده توسط آن‌ها، بیشتر از نصف کل گرمای قسمت داخلی زمین را شامل می‌شود. می‌توان گفت که داخل زمین 4 منبع گرما وجود دارد که جالب است با وجود گذشت زمان طولانی هنوز هم انرژی گرمایی خود را حفظ کرده‌اند. چرا که پوستهٔ زمین عایق است و به این گرمای درونی اجازهٔ فرار نمی‌دهد. به طوری که حتی تا حدود 4٫55 میلیارد سال دیگر قسمت داخلی زمین این حرارت را حفظ خواهد کرد.

میزان حـرارت خـروجی از سـطح زمین، که از این منـابع درونی تأمین می‌شود، حـدود 45 تریلیـون وات است که معــادل سه برابر مصــرف انــرژی کل جهــان است. اگر می‌توانستیم تمام این انرژی را به برق تبدیل کنیم، برای مصرف کل جهان کفایت می‌کرد. افسوس که این «اگر» شدنی نیست.

4- زمین دست کم 5 قمر طبیعی دارد!

بیشتر مردم بر این باورند که زمین تنها یک قمر طـبیعی دارد که در واقع به همان یک قمر «مـاه» می‌گویند. البته حق با آن‌هاســت، اما دست کم چهــار جــرم دیگر نــیز در منظومهٔ شمسی چسبیده به زمین در حرکت‌اند. در واقع آن‌ها قمر نیستند، اما جالبند!

بزرگ‌تـرین آن‌ها «کروتنه» نـام دارد. عـرض آن حـدود 5 کیلومتر است و در مدار بیضوی‌اش درون و بـیرون مـدار زمین، به دور خورشـــید می‌چرخد. دورهٔ تنـــاوب مـــدار کروتنه با تنــاوب زمین برابر است و به ســبب مختصــات جغرافیــایی مــدارها همیشه کروتنه و زمین با هم در یک سمت خورشید قرار دارند. از دید ما کروتنه مــداری لوبیا شــکل به دور خورشــید طی می‌کند که گــاهی به زمین نزدیک و گـــــاهی دور می‌شـــــود، اما هرگز خیلی دور نمی‌شود.

به همین سبب برخی آن را قمری برای زمین می‌دانند در حالیکه به دور خورشـــید می‌گـــردد و قمر واقعی زمین محسوب نمی‌شود. سه جـرم کشف شـدهٔ دیگر هم همین شـرایط را دارند. البته این دوسـتان با این که کم و بیش

به ما نزدیک هســـتند، نمی‌توانند به زمین برخـــورد کنند. بنابراین نگران نباشید، جایمان امن است.

4- زمین در حال سنگین‌تر شدن است!

همـانطور که قبلاً گفـتیم از بـابت کروتنه خیالتـان راحت باشد. اما فضا پر است از خـــرده ریزه‌ها و زمین مســـیر وسیعی را طی می‌کند و با گذر از میان این مــواد، زمین روزانه چـیزی حـدود 20 تا 40 تن از آن‌ها را به خـودش جذب می‌کند! بیشـتر این مـواد ذرات غبـاری ریزند که در جو زمین می‌سوزند که به آن‌ها شهاب سـنگ می‌گـوییم. اما همین‌ها هم سرانجام با قطرات باران به سطح زمین می‌رسند و روی هم انباشته می‌شوند.

شاید 40 تن ذره در روز خیلی اغراق آمـیز به نظر برسد اما در واقع این مقـــدار تنها 6×10-21 از جـــرم زمین است و با این حساب 450٫000 تریلیون سال زمان لازم است تا جـــــرم زمین با این روش دو برابر شـــــود. این زباله‌های کیهانی آنقدر هستند که یک ساختمان 6 طبقه را در عرض یک سال کاملاً پر کنند.

این نکته را هم بگویم که زمین جرم از دست می‌دهد. جو زمین به ســـبب فرآینـــدهای گونـــاگونی در فضا نشت می‌کند. اما این فرآیند بســیار آهســـته‌تر از فرایند تجمع جرم در زمین است. بنابراین نتیجهٔ نهایی، افزایش جـرم زمین است.

2- اورست بلندترین کوه جهان نیست!

ارتفـاع کـوه تعریف مشخصی دارد اما شـاید منصـفانه‌تر این باشد که ارتفاع کوه، فاصلهٔ دامنه تا قله لحاظ شود.

ارتفاع کوه اورست 8850 متر بالاتر از سطح دریاست اما اورست این برتری را مدیون ارتفاع زیاد کل رشته کوه هیمالیاست. قله آتشفشانی موناکی درهاوایی از فرق سر تا نوک پایش 10314 متر است.

این اصطلاح برای یک کوه مناسب نیست اما منظور را بهتر می‌رساند. با وجود این‌که فقط 4205 متر از این قله بالای سطح دریاست درواقع از اورست بلندتر است. درضمن تلسکوپ‌های موجود در ارتفاعات قله موناکی آن را جذاب‌تر می‌کند.

1- نابود کردن زمین کار ساده‌ای نیست

کتابی درباره نابود کردن زمین به 12 روش مختلف نوشته شده است، که هم اکنون در سایت آمازون آماده فروش است. اصطلاح «نابود کردن زمین» کمی گمراه کننده است، در حقیقت این کتاب دربارهٔ نابود کردن «حیات» است که بالطبع کار آسانی است. اما از لحاظ فیزیکی نابود کردن زمین دشوار است.

چگونه می‌توان یک سیاره را بخار کرد؟ اجازه دهید تبخیر را از هم پاشیدن تعریف کنیم. به طوری که تکه‌ها از هم پاشیده شده دیگر نتوانند با نیروی گرانش کنار هم جمع شوند. این کار چقدر انرژی نیاز دارد؟

این گونه به قضیه نگاه کنید. سنگی بردارید، آنقدر پر قدرت آن را پرتاپ کنید که از دام گرانش زمین بگریزد. این کار انرژی زیادی لازم دارد. دوباره، یک، دو، سه، آتش! حالا باز هم این کار را تکرار کنید. آنقدر که کل زمین تمام شود. انرژی زیادی لازم است. اما این این را هم در نظر داشته باشید که هر سنگی که از شرش

خلاص می‌شـــویم کمی هم از گـــرانش زمین کاســـته می‌شـود چـون به انـدازه جـرم سـنگ از جـرم زمین کم می‌شود. هر چه گرانش کمـتر شـود پرتـاپ کـردن سـنگ آسان‌تر می‌شود.

می‌توانید با اسـتفاده از ریاضی این را محاسـبه کنید: هر مقدار انرژی که برای پرتاب هر سنگ نیـاز اسـت، همـان مقدار از گرانش زمین کم می‌شود. بر پایهٔ فرضـیات این انرژی تقریباً 32 10 × 2 ژول یا 200 میلیون تریلیون تریلیـون ژول خواهد بـود. خیلی زیـاد است. در واقع این میزان کل انرژی گسـیل شـده از خورشـید طی یک هفته است. این انـــرژی حـــدود یک تریلیـــون برابر حاصل از انفجار یک بمب هسته‌ای روی زمین است.

بـرای نـابود کـردن زمین با سـلاح‌های هسـته‌ای باید یک زرادخانهٔ هسته‌ای و زمان کافی در اختیار داشته باشـید. اگر هر ثانیه کل سـلاح‌های هسـته‌ای روی زمین را بـاهم منفجر کنید، 160 هـزار سـال طـول می‌کشد تا زمین به ابری از گاز تبدیل شـود و این در صـورتی است که فقط گـرانش را در نظر بگـیریم و پیونـدهای شـیمیایی که هم مواد را به هم متصل می‌کنند را نادیده بگـیریم. بنـابراین در عمل انرژی بسیار بیشتری مورد نیاز خواهد بود.

به همین علت فیلم جنگ سـتارگان علمی-تخیلی نیسـت، بلکه فـــانتزی است. شخصـــیت ســـتارهٔ مـــرگ نمی‌تواند سلاحی با این قدرت داشته باشد. حتی انفجارهای بسیار عظیم هم نمی‌توانند زمین را نـــابود کنند. جـــــرمی به انــدازه ســیاره مــریخ 4٫5 میلیــارد ســال پیش با زمین برخورد کـرد و مـواد پرتـاب شـده از این برخـورد مـاه را تشکیل داد و باقیماندهٔ آن جـرم جـزئی از زمین شـد، اما

زمین تبخیر نشد. می‌بینید که حتی برخـورد یک سـیاره با سیاره دیگر آن‌ها را نابود نمی‌کند.

البته این برخورد آنقدرها هم بی‌خسارت نبـود و زمین را تا مرکــزش ذوب کــرد، اما آن‌چه مهم است این است که زمین هم‌چنـان وجـود دارد. خورشـید سـرانجام روزی به هیــولای ســرخ تبــدیل خواهد شد و گرچه احتمــالاً قصد بلعیدن زمین را نخواهد داشت اما مطمئنـاً به سـیاره‌مان آسیب جدی خواهد رسـاند. اما حـتی آن زمـان هم تبخـیر کامل محتمل نیست هر چند که عطـــارد محکـــوم به این سرنوشت خواهد بـــود. در کل ســـیاره‌ها تمایل به محکم بودن دارند و خوشبختانه ما هم روی یکی از آن‌ها زندگی می‌کنیم.

نتیجه گیری:

بسیار خب، به خوبی و خوشی به پایـان لیست رسـیدیم! شـــــاید بعضی از این واقعیت‌ها را می‌دانســـــتید. البته موضـوعات جـالب دیگـری هم هست. مثلاً: وزن اتمسـفر چقــدر اســت؟ متوسط جــرم ابرها چه مقــدار اســت؟ و مباحثی از این قبیل. اما ما فعلاً به «10 واقعیت درباره زمین» اکتفا می‌کـــنیم. ما روی این ســـیاره زنـــدگی می‌کـــنیم و چیزهـــای زیـــادی را دربـــارهٔ آن نمی‌دانیم. چیزهایی که ممکن است بسیار شـگفت‌انگیز باشـند. پس با شـگفتی به آن نگـاه کـنیم و به یـادگرفتن دربـاره آن ادامه دهیم.

انحراف جنسی را بشناسید

«پـــارافیلی» مشـــکلات کنـــترل تکانه جنسی است که با تخیلات، امیـــال و رفتارهـــای مکـــرر جنسی متمرکز بر اشـیاء، فعالیت‌ها یا موقعیت‌هـای غـیرمعمولی مشـخص می‌شود که برای دیگران از لحـاظ جنسی محـرک نیست. با ما همراه شوید تا 8 انحراف جنسی را بشناسید!

در اغلب موارد این اشـیاء، فعالیت‌ها یا موقعیت‌ها بـرای این‌که افـراد کـارکرد جنسی داشـته باشـند، ضـروری‌اند. امیـال و رفتارهـای فـرد مبتلا به پـارافیلی ممکن است بـاعث نـاراحتی قابل توجه یا اختلال کـارکرد شخصـی، اجتماعی یا شـغلی شـود. فـرد دچـار پـارافیلی را ممکن است «منحـــــــرف» بخوانند و این رفتارها ممکن است پیامـدهای اجتمـاعی و قـانونی وخیمی بـرای او داشـته باشد.انحراف جنسیانحراف جنسی

پـــارافیلی یا انحـــراف جنسی انـــواع متعـــددی دارد و با رفتارهای متعددی ممکن است بروز کند؛ از جمله:

8- نمایشگری

نمایشـــگری با تخیلات، امیـــال یا رفتارهـــای شـــدید و برانگیزاننـده جنسی مشـخص می‌شـود و شـامل نشـان دادن دستگاه تناسـلی به یک فـرد غریبه و بی‌خـبر است. افراد دچار این مشکل، نیـاز به غـافلگیری، تکـان دادن یا تاثیرگذاری بر طعمه‌های خود دارند.

این عارضه معمـولاً محـدود به نشـان دادن است و فـرد بیش از این حـد، آسیب‌رسـانی انجـام نمی‌دهد ولی در معـرض مشـکلات قـانونی قـرار خواهد گـرفت. تمـاس

واقعی جنسی با قربانی نـادر است اما ممکن است فـرد حین نمایشـــگری یا تخیل دربـــاره آن به خودارضـــایی بپردازد.

7- یادگارپرستی (فتیشیسم)

امیال جنسی فرد مبتلا به این مشکل بر اشیای غیرزنـده متمرکز است. این فـرد با پوشـیدن یا لمس یک شـیء به تحریک جنسی می‌رسد؛ برای مثـال لبـاس، کفش زنانـه، لبـــاس زیر زنانه و مانند آن‌ها. فـــرد یادگارپرست ممکن است روابط با همسر را کنـــار بگـــذارد یا فعالیت‌هـــای جنسی‌اش را با این تمـایلات تـرکیب کند. وقـتی شـیء یادگار به کانون منفرد میل جنسی تبـدیل می‌شـود، فـرد آمیزش جنسی با همسر را ترک می‌کند.

6- مالشگری

در فرد دچار این مشـکل، کـانون امیـال جنسـی، لمس یا مالش دستگاه تناسلی به بـدن یک فـرد ناآشـنا و بی‌خـبر است. در اغلب موارد، این رفتار را مردان در محیط‌هـای شلوغ با زنان انجام می‌دهند. این عارضه نیز ممکن است برای فرد مبتلا مشکلات قانونی به دنبال داشته باشد.

5- پدوفیلی

افـراد مبتلا به این عارضه تخیلات، امیـال یا رفتارهـایی شامل فعـالیت جنسی غیرقـانونی با بچه‌هـای بالغ‌نشـده (عموماً 13 سال یا کمتر) دارند. این رفتارها ممکن است شـامل طیفی از رفتـار (از برهنه‌کـردن تا تمـاس جنسی اجباری) باشد. بـرخی از پـدوفیل‌ها عمل جنسی را فقط

با کودکـــان انجـــام می‌دهند (پـــدوفیل انحصـــاری) و به بزرگسالان تمایل ندارند.

برخی دیگر فقط با خانواده و بسـتگان نزدیک این کـار را انجام می‌دهند (زنای با محارم). گاهی هم بچه‌هـای دیگر قربانی می‌شـوند. پـدوفیل‌های شـکارچی ممکن است از زورگویی یا تهدید به افشا برای تداوم سوءاستفاده خـود اسـتفاده کنند. پزشـکان و سـایر کارکنـان بهداشـتی از لحـاظ قـانونی موظفند که چـنین سوءاسـتفاده‌هایی از افراد صغیر را گزارش کنند. این فعالیت نوعی تجاوز هم محسـوب می‌شـود و محکومیت‌هـای سـنگینی به دنبـال دارد.

4- خودآزاری جنسی (مازوخیسم)

افراد مبتلا به این عارضه بر تخیلات، امیال و رفتارهـایی متمرکزند که شامل عمل (واقعی نه، شبیه‌سـازی شـده) مورد توهین قرار گرفتن و کتک خـوردن است یا هر چـیز دیگری که باعث رنج بردن آن‌ها شود تا به ارضـای جنسی برســند. این اعمـــال خودآزارانه ممکن است به تـــوهین شفاهی محدود یا شامل کتک خـوردن، بسـتن دست‌وپا و دیگر موارد سوءاستفاده باشد.

افراد خـودآزار ممکن است تخیلاتشـان را روی خودشـان پیـــاده کننـــد، مثلاً پوستشـــان را ســـوراخ کنند یا ببرند یا خودشان را بسوزانند، یا به دنبال همسرانی باشـند که از توهین و آزار دیگران لـذت بـبرد (دیگـرآزار یا سادیست). گاهی در میان افـراد عـادی هم تخیلات یا رفتـاری شـبیه دیگرآزاری یا خودآزاری وجود دارد اما در اغلب موارد این برون‌ریزی به صورتی توافق‌شده به شکل فانتزی انجـام

می‌شود. افراد می‌دانند که این رفتار یک «بازی» است و از ایجاد درد یا جراحت واقعی اجتناب می‌شود.

4- دیگرآزاری (سادیسم)

افراد مبتلا به این عارضه تخیلات مداومی دارند که در آن تحریک جنسی با رنج روانی یا جسمی (از جمله توهین و وحشت ایجاد کردن) در شریک جنسی ایجاد می‌شود. در شدیدترین شکل، دیگرآزاری جنسی ممکن است با اعمال غیرقانونی مانند تجاوز، شکنجه وحتی قتل همراه شود.

البته باید توجه داشت که گرچه تجاوز ممکن است تظاهری از دیگرآزاری جنسی باشد، اما اغلب موارد تجاوز به این عارضه مربوط نمی‌شود و درد قربانی، تحریک جنسی متجاوز را بیشتر نمی‌کند. در عوض تجاوز شامل ترکیبی از ارضای جنسی و اعمال قدرت بر قربانی است. افراد دچار دیگرآزاری جنسی به درمان شدید روان‌پزشکی نیاز دارند و ممکن است به دلیل اعمالشان مورد پیگرد قانونی قرار گیرند.

2- دیگرپوشی (ترانسوستیسم)

در این عارضه که به آن «فتیشیسم دیگرپوشانه» هم می‌گویند، پوشیدن لباس زنانه باعث تحریک جنسی یا تشدید تحریک جنسی مردان می‌شود. معمولاً برانگیختگی جنسی شامل شریک جنسی واقعی نمی‌شود اما ممکن است فرد در تخیل خودش را در قالب شریک جنسی زن هم تصور کند.

برخی از این مردان فقط به لباس‌های زنانه خاصی مثل لباس زیر علاقه دارند و برخی دیگر لباس کامل زنانه را

به همــراه آرایش مو می‌پســندند. دیگرپوشی به خــودی خـودی اشـکالی ایجـاد نمی‌کنـد، به جز این‌که فـرد بـرای برانگیختگی یا تجربه لذت جنسی به آن نیازمند است.

1- چشم‌چرانی

این اختلال شـــامل رســـیدن به تحریک جنسی از طریق مشاهده شخص بی‌خبر و ناراضی در حال برهنه شــدن یا در حــال انجــام فعــالیت جنسی است. فــرد چشم‌چران ممکن است به خودارضـــایی هم دست بزند و به دنبـــال تماس جنسی با فردی که مشاهده می‌کند، نیست.

شیوع

اغلب پارافیلی‌ها نادر هسـتند و در میـان مـردان بیش از زنان شیوع دارند (حـدود 20 به 1)ـ اما دلیل این تفـاوت میان زنان و مردان مشخص نیست. با این‌که در بســیاری از این اختلالات، رفتارهای پرخاشگرانه و تهـاجمی دیـده می‌شــود، در مــواردی هم تهــاجمی یا آسیب‌رســان به دیگـــران نیســـتند. در میـــان این اختلالات، پـــدوفیلی، نمایشگری، چشم چـرانی، دیگـرآزاری و مالشـگری جـرم محسوب می‌شوند.

اما داشــتن تخیلات یا رفتارهــای پارافیلیــایی همیشه به معنای مبتلا بودن به بیماری روانی نیست. این تخیلات یا رفتارها ممکن است در اشــکال بســیار خفیفی وجـــود داشته باشـند و بـاعث اختلال کـارکرد فـرد و مـانع ایجـاد روابط سالم فـرد با دیگـران نشـوند و به فـرد یا دیگـران آسیب نرسانند و به پیگـرد قـانونی نینجامند. ممکن است این تمایلات در حد تخیلات در هنگام فعالیت جنسی باقی بمانند.

علت

دقیقاً معلوم نیست که چه عواملی پارافیلی ایجاد می‌کنند. برخی کارشناسان ضربه‌های عاطفی در دوران کودکی مانند مورد سوءاستفاده جنسی قرار گرفتن را مقصر می‌دانند. برخی دیگر معتقدند این اشیاء یا موقعیت‌ها هنگامی به صورت عامل تحریک جنسی این افراد درمی‌آید که به صورت مکرر و متوالی باعث فعالیت جنسی خوشایندی شده باشند.

در اغلب موارد افراد مبتلا به پارافیلی در ایجاد رابطه شخصی و جنسی با دیگران مشکل دارند. بسیاری از پارافیلی‌ها در دوران نوجوانی آغاز می‌شود و تا بزرگسالی ادامه پیدا می‌کند. شدت و بروز تخیلات مربوط به پارافیلی در هر فردی متفاوت است و ممکن است با افزایش سن کاهش یابد.

درمان

اغلب موارد پارافیلی با مشاوره و روان‌درمانی درمان می‌شود تا به فرد کمک شود رفتارهایش را تغییر دهد. داروها ممکن است به کاهش احساس اجباری که فرد مبتلا پارافیلی برای انجام آن رفتارها تجربه می‌کند، کمک کنند و میزان تخیلات و رفتارهای انحرافی را کاهش دهند. در افرادی که بروزهای مکرر رفتارهای خطرناک یا نابه‌هنجار جنسی را تجربه می‌کنند، ممکن است درمان هورمونی تجویز شود.

بسیاری از این داروها باعث کاهش میل جنسی فرد می‌شوند. درمان پارافیلی وقتی بیشترین تأثیر را دارد که به صورت درازمدت انجام شود. عدم تمایل به پذیرش

درمان ممکن است مانع موفقیت آن شود. ضروری است که افرادی که پارافیلی‌های آن‌ها مـاهیتی مجرمانه دارد، پیش از آسیب‌رســاندن به دیگــران و ایجــاد مشــکلات قانونی برای خودشان به افراد متخصص مراجعه کنند

حقیقت جالبی که در مورد خواب نمی‌دانید

فرض کنید در یک شب طوفانی تنها هستید و قلبتان از ترس به سینه می‌کوبد. یک قاتل حرفه‌ای با کت سیاه به دنبال شماست و شما را به عنوان قربانی بعدی خود انتخاب کرده است. حتی وقتی بدنتان می‌لرزد و قادر به حرکت نیستید، هم‌چنان برای حفظ زندگی خود تقلا می‌کنید. اما ناگهان.... از خواب بر می‌خیزید!

این صحنه برایتان آشناست، مگر نه؟ این خواب یکی از دیرآشناترین و مشترک‌ترین خواب‌ها میان نوع بشر است. رویاها و مسائل مرتبط با آن همواره مرموز و راز آلود بوده‌اند. چرا خواب می‌بینیم؟ خواب‌ها به چه معنی هستند؟ لیست سؤالات مشابه طولانی است، با این حال هیچ کدام از آن‌ها پاسخ مناسب و واضحی در پی ندارد. با ما همراه باشید تا با 10 حقیقت جالب درباره خواب آشنا شوید.

10- رویای افراد نابینا

هر انسانی در خواب خود، تصاویری از اشیا و صورت‌هایی را می‌بیند. اما افراد کور مادرزاد هیچ پیش زمینه‌ای از تصاویر و رنگ‌ها ندارند. افراد نابینا تنها قادر به تمیز صداها، انواع بوها و احساس ارتعاشات و لرزش‌ها هستند. اما افرادی که بعدها نابینا می‌شوند (یعنی کور مادرزاد نیستند) در رویای خود تصویر دارند. افزون بر این، در یک مطالعه دانمارکی معلوم شد افراد نابینا بیشتر از افراد بینا کابوس می‌بینند!

9- ما تنها در مـــورد چیزهـــایی خـــواب می‌بیـــنیم که اطلاعاتی در مورد آن‌ها داریم

ما در خواب‌هایمـــــــان قیافه‌ها و صـــــــورت‌های بیگانه می‌بینیم. حدود 48 درصد افراد موجـود در خـواب و رؤیا برایمان ناشناس هستند اما این مسـئله بسـیار عجیب به نظر می‌رسد. مغز انسان به چه صورت چـنین قیافه‌هـای ناشناسی را تولید می‌کنـــــد؟ اما باید بدانید این چهره‌ها واقعی هسـتند و ما قبلاً در مـرحله‌ای از زنـدگی با آن‌ها ملاقات کرده‌ایم.

شاید آن مـردی که قصد جـان شـما را کـرده بـود، همـان مردی بـود که در دوران کـودکی در سـوپر مـارکت با وی آشنا شده بودید.

8- افراد اندکی دارای خواب سیاه وسفید هستند

اگرچه اغلب انسان‌ها دارای خواب‌های رنگی هسـتند، اما برخی افـراد مدعی‌اند خـواب آن‌ها سـیاه و سـفید است. در خـــواب این افـــراد هیچ رنگی وجـــود نـــدارد. وقـــتی بلافاصـله بعد از بیـدار شـدن، از آن‌ها خواسـته می‌شـود رنگ رویاهای خود را انتخاب کنند، رنگ‌های سـیاه سـفید و خاکســـتری را انتخـــاب می‌کنند. در یک مطالعه که در سال 2008 در دانشگاه دونده انجام شد، کاشف به عمل آمد که افـــرادی که در دوران کـــودکی دارای تلویزیـــون سیاه و سـفید بوده‌انـد، خواب‌هـای غـیر رنگی و سـیاه و سفید می‌بینند.

7- انسان بیش از 90 درصد رویاهای خـود را فرامـوش می‌کند

بیش از یک سوم عمر انسان در خواب می‌گذرد و متاسفانه به خاطر سپردن و یادآوری تمام خواب‌ها امری غیر ممکن است. حدود 95 درصد از رویاهای ما به محض بیدار شدن از خواب، از ذهن پاک می‌شوند. اگر فرد در مرحله REM خواب (مرحله‌ای از خواب که مردمک چشم حرکت می‌کند) از خواب بیدار شود، می‌تواند خواب خود را به خاطر داشته باشد، اما این کل ماجرا نیست. در یک مطالعه معلوم شد نوجوانان دختر بیشتر از نوجوانان پسر قادر به یادآوری خواب خود هستند.

6- خواب‌های واضح (آگاهانه)

فرض کنید در رویای شبانه خود در مورد این‌که کجا بروید، با چه کسی ملاقات کنید و چه کاری انجام دهید، تصمیم گرفته‌اید. برای برخی از مردم چنین تصویر پردازی و تخیل امری ممکن بوده و اغلب این کار را انجام می‌دهند. این افراد خواب‌های اسرار آمیز زیادی دیده و مدعی هستند که قادر به کنترل رویاهای خود هستند. آن‌ها از تکنیک‌های متعددی برای کنترل رویاهای خود استفاده کرده و قادر به انجام برخی امور خارق العاده نظیر پرواز کردن، عبور از دیوار، سفر به ابعاد دیگر و حتی بازگشت به گذشته هستند.

5- اختراعاتی که از رویاها الهام گرفته‌اند

رؤیا همواره الهام بخش نویسندگان بوده است. اما گاهی برخی رویاها الهام بخش اختراعات شگرف و کشفیات مهم بوده‌اند. یک رویای شبانه مادام واکر را به سمت اختراع محصولی بدیع راهنمایی کرد که به واسطه

آن به یک میلیـــونر خودانگیخته آمریکـــایی تبـــدیل شد. الیاس، مخترع چـرخ خیـاطی، آن را از یکی از خواب‌هـای خود الهام گرفته بـود. از دیگر کشـفیات الهـام گرفته از خواب می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

•ایده گوگل- لوری پیج

•جایگزینی ژنراتورهای فعلی- تسلا

•حالت مارپیچ دوگانه DNA- جیمز واتسون

•جدول تناوبی- دیم‌تری مندلیف

4- رویاهایی که از حوادث شوم خبر می‌دهند

رویاهایی که خـبر از حـوادث شـوم آتی می‌دهنـد، گـاهی مرتبط با آینـده هسـتند. تعـداد زیـادی از مـردم مـدعی هستند که قبل از وقوع یک واقعه شـوم، خـواب دیده‌اند. اگر چه می‌تـــوان گفت این دو پدیـــده مصـــادف با هم بوده‌انــد، اما اکــثراً مدعی‌اند که این اتفــاق درست مثل خواب آن‌ها رخ داده است. از جمله رویاهـایی که خـبر از حوادث شوم آینده داده‌اند، عبارتند از:

•خــواب آبراهــام لینکن در مــورد مــاجرای قتل و تــرور خودش

•19 خواب تأیید شده در مورد فاجعه تایتانیک

•خواب مارک تواین در مورد فوت برادرش

•اغلب قربانیان حادثه 11 سپتامبر خواب‌هایی در مــورد این فاجعه دیده بودند

4- DMT- داروی خواب

برخی از مردم چنان به خـواب اعتیـاد پیـدا کرده‌اند که به کمک نــوعی دارو به نــام دی متیل پتــامین به صــورت مصنوعی خواب می‌بینند! DMT نـوعی داروی شـیمیایی است که از غـــده صـــنوبری در حین فرآیند متابولیسم نرمال تهیه می‌شود. این ماده قبل از تولد، بعد از مـرگ، توهم و حین رؤیا به مقـداری زیـادی تولید می‌شـود. این دارو غیر مجـاز بـوده و از نـوع داروهـای روان پریشی زا بــوده و در بــازار نــیز نــادر است. دکــتر استرســمن در بررسی خـــود متوجه شد بـــرخی از آزمودنی‌ها بعد از مصرف این ماده، پدیـده‌های آدم‌ربـایی توسط موجـودات فرازمینی، مرموز و عرفانی مشاهده کرده‌اند.

2- خواب دیدن و کمک به یادگیری

آیا فیلم ماتریکس را به خاطر دارید که در آن نئو در حین خواب همه چـیز یـاد می‌گـرفت؟ یـادگیری در حین خـواب اگرچه یک افســانه به نظر می‌رســد، اما در اصل چــنین نیست. در یک مطالعه معلـوم شد خـواب دیـدن در مـورد یک تکلیف با بهبـود عملکـرد در همـان زمینه و در مـورد همـــان فعـــالیت دارای رابطه مســـتقیم است. در یک مطالعه در سال 2010 از 99 شرکت کننده خواسته شد به صـورت مجـازی و از طریق کـامپیوتر یک مسـئله مـاز (نـوعی پـازل) را حل کنند. از نیمی از شـرکت کننـده‌ها خواسته شد بعد از انجام این تکلیف بخوابند و نیمی دیگر باید بیـدار می‌ماندند. در این مطالعه معلـوم شد نیمی از شرکت کننـدگان که در مـورد این مـاز کـامپیوتری خـواب دیده بودند، عملکرد آن‌ها ده برابر بیشتر از آزمودنی‌های دیگر بهبود یافته بود.

1- رویاهای مردان و زنان

علیرغم برخی خواب‌های مشترک میان زنان و مردان، برخی خواب‌ها بسته به نوع جنسیت، متفاوت هستند. رویای زنان کاملاً متفاوت از رویای مردان است. زنان بیشتر از مردان کابوس می‌بینند و در مقایسه با مردان خواب خود را بهتر به یاد می‌آورند. 67 درصد از اشخاص خواب مردان، بقیه مردان می‌باشد، در حالیکه 48 درصد از اشخاص خواب زنان، زنان دیگر می‌باشد. مردان بیشتر در مورد خشونت و دشمنی با مردان دیگر خواب می‌بینند، در حالیکه خواب زنان حول محور خانواده و محیط‌های آشنا می‌گردد.

خطرناک‌ترین اسلحه‌های جهان

اسلحه سالهاست که برای جنگ استفاده می‌شود. هر روز بر تکنولوژی و پیشرفت آن‌ها افزوده می‌شود. شلیک‌هایی که از هر اسلحه می‌شود، بسته به نوع آن متغییر است. گلوله، توپ، آتش، گاز و ...! در این پست می‌خواهیم 10 نوع از بهترین اسلحه‌های جهان را معرفی کنیم.

اسلحه اولین بار در چین دیده شد. این تکنولوژی در قرن 12 میلادی در سایر نقاط آسیا گسترش یافت. در قرن 13 میلادی نیز به اروپا راه یافت. با گذشت زمان و استفاده از ابزارهای پیشرفته و مدرن انواع مختلفی از این دستگاه‌ها ساخته شد. دستگاه‌هایی چون مسلسل، کلت، تانک و ...! جدا از سال ساخت یا تکنولوژی مورد استفاده در این اسلحه‌ها، ما می‌خواهیم خطرناک‌ترین آن‌ها را برای شما معرفی کنیم.

10- Thompson M1921 Submachine Gun

این یک مسلسل دستی آمریکایی است. در سال 1919 توسط John T اختراع شد. این اسلحه دارای بسیاری از نام‌های رسمی چون «تامی گان»، «پیانو شیکاگو»، «هلی کوپتر» و غیره است. با توجه به حجم بالای آتش به‌صورت خودکار در این اسلجه، مورد توجه افسران پلیس، غیر نظامیان، سربازان و جنایتکاران است. کیفیت ساخت و قدرت آن، آن را به یک قاتل درجه یک حرفه‌ای و بدون رقیب تبدیل کرده است.

9- XM407 ACSW Advanced Heavy Machine Gun

یک مسلسل نارنجک انـــداز که به صـــورت هوشـــمند که توسط ارتش ایالات متحده طراحی و ساخته شـده است. نسبت به کارایی آن سبک است. توسط دو نفر باید مورد استفاده قرار بگیرد. نرخ شلیک آن 200 گلوله در دقیقه با برد 2000 متر است. قابلیت از بین بردن وسایل نقلیه و هلیکوپتر از نکات قوت این اسلحه مرگبار است.

8- Heckler and Koch HK MG4 MG 44 Machine Gun

این یک مسلسل سبک است که با کالیبر 5٫56 میلیمتری از کمر تغذیه می‌شود. این اسلحه توسط شرکت آلمـانی Heckler and Koch در سـال 2001 سـاخته شد. بـرد مؤثر آن حدود 1000 مـتر است. عملکـرد قابل اطمینـان آن در شـرایط نـامطلوب و ارائه بـالاترین ایمـنی آن را بیش از پیش منحصر به فـــرد می‌کند. از این اســـلحه به عنوان یک قاتل شناخته شده یاد می‌کنند.

7- F2000 Assault Rifle

این اســـلحه به‌طـــور کامل خودکـــار است. هفتمین رتبه خطرنـاک‌ترین اسـلحه جهـان را به خـود اختصـاص داده است. توسـعه آن توسط یک شـرکت بلـژیکی به نـام FN Herstal انجـام شـده است. در سـال 2001، این تفنگ بـرای اولین بـار در ابوظـبی و در نمایشـگاه دفـاع IDEX نمایش داده شد. کالیبر آن 5٫56 میلیمتر و برد مـؤثر آن 500 مـتر است. این تفنگ قـادر است 850 گلوله را در یک دقیقه تخلیه کند!

6- Kalashnikov AK-47 Assault Rifle

کسی نیست که این اســـــلحه را نشناسد. کلاشـــــنیکف توسط میخاییل کلاشنیکف طراحی شد. این اسلحه برای آزمایش‌هـای نظـامی در سـال 1946 رونمـایی شد. این سلاح به دلیل ارزان و در دسترس بودن و استفاده آسان به یکی از محبوب‌ترین سلاح‌های جهان تبدیل شده است. بطوریکه پس از گذشت 6 نسل هنــوز مــورد اســتفاده بیشتر جنگ‌های جهان است.

DSR-Precision DSR 50 Sniper Rifle -5

این تک تیرانداز بدون صدا و بدنه ضد مواد توسط شرکت آلمانی DSR-precision GmbH ســاخته و پرداخته شد. این اسلحه با کمی تغییر در کالیبر نسبت به هم رده‌هــای خــود، گــوی ســبقت را از آن‌ها ربــوده و یکه تــاز میــدان است.

Uzi Submachine Gun -4

این یوزی دستی در اواخر دهه 1940 توسط Uziel Gal (صنایع نظامی اسراییل، FN Herstal و تولید کننـدگان دیگر) طــراحی شد. اولین بــار در ســال 1954 بــرای نیروهای ویژه رونمایی شد و دو سال بعد عرضه عمومی آن آغاز شد. از این سلاح به عنوان دفــاع شخصی توسط ماموران و به عنوان ســلاحی در خط مقــدم جبهه توسط نیروهـــای حملـــه، با توجه به انـــدازه و اثر بخشی آن استفاده می‌شود. بــدون در نظر گــرفتن انــدازه کوچک و کالیبر آن بسیار کشنده است.

MG4 Machine Gun -4

این مسلسل ساخت یک شرکت آلمـانی است. کـالیبر آن 7٫62 میلیمتر است. برد مؤثر آن نیز 1200 متر است. با نرخ آتش 1000 تا 1300 گلوله در دقیقه می‌تواند در یک آن کشـتاری بی‌سـابقه راه بینـدازد. این سـلاح در سـال 1950 معرفی شد و شهرت آن تا جـایی است که توسط نیروهای نظامی 30 کشور استفاده شد.

2- Accuracy International AS50 Sniper Rifle

تک تیرانداز بدون صدا با بدنه ضد مواد توسط یک شرکت انگلیسی سـاخته شد. این تک تیرانـداز یک سـلاح کشـنده مطلق با برد مؤثر بسیار طولانی است. 1800 مـتر بـرد مؤثر با کالیبر 12٫7 میلیمتری آن را به یک قاتل حرفه‌ای تبدیل کـرده است. وزن این تک تیرانـداز 14٫1 کیلـوگرم است.

1- Heckler and Koch HK416

این سلاح نیز توسط شرکت آلمانی Heckler and Koch ساخته شـده است. حمل آن بسـیار راحت است. در واقع این نمونه‌ای ارتقاء یافته از M4 آمریکایی است. داشتن کالیبر 5٫56 میلیمتری، برد مؤثر 600 مـتری و پیسـتون مغزی کوتاه، آن را به یکی از بهترین اسـلحه‌های آلمـانی کرده تبدیل کرده است.

پریکانیان مادی و پریان

امیدوارم خوانندگان گرامی مقاله محققانه جناب مهرداد ملکزاده را مطالعه نموده باشند. ایشان که از محققین به نام کشور در حوزه مادشناسی می‌باشند در مقاله خویش شواهد بسیاری را از کتب و مقالات تاریخی در مورد خاندان پریکانی *یکی از شش یا هفت قبیله مادها* جمع نموده‌اند.

فقیر ضمن قدردانی از مقاله محققانه ایشان که جدا کاری بسیار ارزنده بود. یک اشکال کوچک به ایشان و البته یک اختلاف نظر در نشان دادن امکنه قوم پریکانی دارم.

اشکال فقیر به ایشان در نسبت دادن پری پرستی به قوم پریکانی است هر چند که این نسبت را ظاهرا ابتدا محققین انیرانی نظیر اومستد داده‌اند و سپس جناب سرکاراتی نیز چنین نسبت ناروایی را به قبیله پریکانی داده‌اند. تمی‌دانم چرا هر چه غربی‌ها گفته‌اند ما هم باید چشم و گوش بسته همان نظرات باطل را نقل و یا تلویحا بپذیریم. آیا برای نسبت دادن پری پرستی به قوم پریکانی دلیلی از کتب تاریخی و یا کتیبه‌ها داریم؟! آیا می‌توانیم قرینه‌ای برای آن در دوره‌های بعدی بیابیم؟! یعنی اقوام دیگری را که پری پرست بوده‌اند را نام ببریم و با اینهمان پنداری آن قوم کذایی با پریکانیان بگوییم احتمالا پریکانی‌ها پری پرست بوده‌اند؟!

پریکانی‌ها از قبایل ماد بوده‌اند در نتیجه بر آیین مادها بوده‌اند که آیین مغان بوده است. هر چند دانش ما از آیین مادها اندک است اما بنا به همان شواهد اندک ما

می‌تـــوانیم آیین مادها را آیین مزدیســـنای کهن و غـــیر زرتشـــتی بـــدانیم یا می‌تـــوانیم آن‌ها را مهـــردین بنـــامیم چنانچه حکیم ابوالقاسم فردوسی دین مردمـــــــان کهن ایـــران را آیین مهر و عهد و پیمـــان می‌داند. البته شـــاید آیین کهن‌ایران باستان پیش از برتـــری و رســـمیت یـــافتن زرتشتیت نـــوعی آیین مغانه مـــزدایی کهن با شاخصه‌های مهردیـــنی بـــوده است. یعـــنی میـــترا (ایـــزد نـــور و عهد و پیمان) اثـــری پررنگ‌تر از آیین زردشـــتی در آن می‌داشـــته است. این هم نظر عـــده‌ای از محققین غـــربی است که اعتقـــاد دارند که آیین مهـــری هرگز آنگونه که در غـــرب بوده در ایـــران وجـــود نداشـــته است. زیـــرا مـــدرک متقـــنی بـــرای آن وجـــود نـــدارد که به نظر ما نادرست است. زیـــرا درست است که ما کتیبه یا نگـــاره‌ای بـــرای اســـتناد در دست نداریم. اما سنت مهردینی آنگونه که در میتراییسم رومی بوده است در ایران نیز با اختلافاتی وجـــود داشـــته و به نظر ما تا دوره ساســـانی هم این ســـنت به صـــورت پنهانی در ایران زنـــده بـــوده است و مهمـــترین دلیل ما بر این مدعا وجـــود جریـــان فتـــوت و خاکســـاری و قلنـــدری و حتی بخشی از میراث تصوف ماست که ما پیشتر هر چند به صـــورت نـــاقص اما بخشی از پیونـــدهای مناسک این طریقت‌ها را با آیین میـــترایی رومی به خـــوبی نشـــان دادیم و ان شاالله بتوانیم آن دروس را تکمیل کنیم حتی این پیوندها در ادیان ابراهیمی علی الخصـــوص دین یهـــود به صـــورت ویـــژه‌ای وجـــود دارد و حـــتی در قـــرآن نـــیز اشاراتی وجود دارد که فقیر اگر عمری بـــاقی ماند آن را نیز نشان خواهم داد.

اما آیین مادها را اگر همان آیین مغان بدانیم در آن برای ایـــزدان مختلف یـــزش انجـــام می‌دادند. که این ایـــزدان در

نظر مغان رب النوع و ربه النوع‌های قوای طبیعی نظیر آب و آتش و زمین و باد و سایر قوای فلکی و آسمانی بودند که هر کدام نقشی را در هستی از طرف هورمزد بر عهده داشتند.

نکته: فقیر در بخشی از تطابقات آیین‌های ایرانی با دین مبین اسلام، انطباق دو تن از فرشتگان احادیث و روایات اسلامی را با دو تن از ایزدان ایرانی نشان دادم. نخست فرشته کرکس شکلی که ترجائیل نام داشت و در روایت کوه قاف از وی یاد شده بود. وی با ایزد ونند ایرانی یا نسر واقع (کرکس نشسته) که گذرگاه‌های کوه البرز را حفظ می‌نمود منطبق بود و دوم ایزد سروش را با فرشته خروس مانند احادیث و راویات اسلامی منطبق نمودم. این مسئله نشان دهنده این است که همانگونه که در روایات اسلامی آمده درون‌مایه دین مجوس (آیین مغان) الهی بوده است و مجوسان نیز دارای نبی الهی بوده‌اند که به مرور دین آنان دچار انحرافاتی شده است و توحید در بین آنان رفته رفته کم رنگ شده و تنها یزش برای ایزدان در نزدشان باقی ماند. البته شاید در دوره تاریخی بسیار کهن که پیامبر مجوسیان می‌زیسته یزش برای ایزدان را_با فرض الهی بودن و فرشته بودن آنان_ با قید تبصره‌هایی بتوانیم بپذیریم. اما قدر مسلم این است که ما در آیین‌های ایران باستان که از کتیبه‌ها و متون پهلوی و تواریخ یونانی برای ما باقی مانده است. توحید و اندیشه‌های توحیدی را *در قیاس با توحید اسلامی* بسیار کم رنگ می‌بینیم.

از بحث اصلی دور نشویم گفتیم که آیین مادها آیین مغان بوده که ظاهرا نوعی آیین مزدیسنای کهن با

شاخصه‌های پررنگ میـــترایی بـــوده است. بنـــابراین پریکانیـان نـیز که از مادها بوده‌اند بـرای ایـزدان یـزش انجـام می‌دادند. نه بـرای پریـان که موجـوداتی مـیرا هستند.

بنابراین نسبت دادن پری پرستی به پریکانیان، اشـتباه و تهمـتی نارواست. اما پس منشا نـام پریکـانی این قـوم چیست؟! در مقاله آمده بود که پری دوستی این قوم نیز ممکن است در نام گذاریشان موثر بـوده باشد. فقـیر در ادامه مبحث ارتبـاط این قـوم را با پریـان نقل خـواهم نمود. اما ارتباط داشتن با پریان دلیل مناسبی برای نـام گذاری در نزد مردمان باسـتان نیست! بلکه نامگـذاری در نـزد مردمـان کهن اینگونه بـوده که نـام جد اعلای یک دودمـان را به عنـوان نـام آن دودمـان انتخـاب می‌کردند. مثال‌های بسیاری برای این نوع نام گذرای وجود دارد. از جمله دودمان هخامنشیان که نام جد اعلای آنـان بر طبق نسب نامه ادعایی خودشان هخامنش بوده است.

البته گاه ممکن است نام جد اعلای یک دودمـان منشـایی اسـطوره‌ای داشـته باشد. من بـاب مثـال یونانیـان منشا قوم پارس را پرسی (رب النوع صورت فلکی پرسـاوش) می‌دانند. همـــان موجـــودی که دیوید اولانسی وی را با میترا یکی دانسته است.

نکته: این‌که به فرض درست بودن نظر یونانیان پارسیان از ذریه مـادی پرسی هسـتند یا ذریه معنـوی وی جـای سـوال دارد؟ در مبحث‌هانومـان گفـتیم که‌هانومـان پـدر مادی داشته اما با اینحال از نسل ایزد وایو (باد) دانسـته شده است. به مقالات‌هانومان مراجعه نمایید.

بنـابراین مطمئنا منشا نـام پریکـانی بـرای یکی از قبایل ماد از دو حال خارج نیست:

1: این‌که جد اعلای پریکانی‌ها یک پریسان (دو رگه پـری و انســان) بــوده باشد. یعــنی به عبــارت دیگر یکی از پادشـاهان یا ملکه‌هـای طـایفه‌ای از پریـان با فـردی از مادها ازدواج نمـوده باشد. حاصل ازدواج پریسـانی بـوده باشد که به مانند ما انســان‌ها مــرئی بــوده و همو جد اعلای پریکانی‌ها بــوده باشد. و فرزنــدان وی که قبیله پریکـانی را تشـکیل می‌داده‌اند. با طایفه پریـان مربوطه ارتباط داشـته‌اند. و به عبـارت دیگر عهد و پیمان‌هـایی با یکدیگر داشته‌اند.

2: جد اعلای پریکانی‌ها فــردی بــوده باشد که با پریــان ارتباط داشته و یا آنان را مسخر خویش کرده و به همین دلیل لقبی داشته مرتبط با این ویژگی خویش (ارتباط با پری) و سـنت ارتبـاط با پریـان در فرزنـدانش نـیز بـاقی مانده باشد.

فقـیر بین این دو احتمـال، نظریه اول را بسـیار قـوی‌تر می‌دانم.

اما حال به سراغ جغرافیای قوم پریکانی و پراکندگیشان بپردازیم. استاد ملکـزاده در مقاله محققانه شـان نشـان دادند که اقوام پریکانی بر طبق نقل هرودوت حـداقل در دو نقطه از سرزمین‌های ایرانی حضور داشته‌اند یکی در سمت اصفهان و دیگر در مناطق مادنشین غرب و شمال غربی. ایشان بر اساس شواهد زبان شناسـانه سـعی در ریشه یابی نام امکنه استقرار اقوام پریکانی نمودند.

فقـــیر بی‌آنکه بخـــواهم امکنه احتمـــالی ایشـــان را در اسـتقرار قبیله پریکـانی نقض نمـایم. با اطمینـان کامل امکنه اصلی استقرار قوم پریکـانی را نشـان خـواهم داد که به هیچ کـــدام از این امکنه در مقاله جنـــاب ملکـــزاده اشاره‌ای نشده بود.

نکته: نشـان دادن امکنه اصـلی اسـتقرار قـوم پریکـانی، نـــافی امکنه مـــورد نظر جنـــاب ملکـــزاده نیست. بلکه می‌تواند تکمیل کننده کار ایشان باشد.

اما پیش از شروع بـدین مسـئله نـیز اشـاره نمـایم که از متــون زردشــتی اینگونه بر می‌آید که پــری نــامی بــوده عمومی برای گروهی از موجودات که ما امروزه آنـــان را با عنوان جن و پری میشناسیم. جهی یا جهیکا از نظر ما از طوایف جنیان و جزو 53 نـژاد آنـان است و جـزئی از 28 نژاد پریان نیست! اما در اوستا وی از پریان دانسـته شده است.

در متون زرتشـتی دیوها غـیر پریـان می‌باشـند. و حریف گـروهی از دیـوان تنها ایـزدان می‌باشـند. حـال آن‌که در شاهنامه و بعضی دیگر متـون زردشـتی به جنگ فریـدون با دیوهـــای مازنـــدر و جنگ رســـتم با گـــروهی از دیوها اشاره شده است. ظاهرا بین دیوهایی نظـیر دیو خشم و اپوش(دیو خشکسالی) که ایزدانی نظیر سروش و تیشتر با آنان در ستیزند با دیوان مازندر و امثـال آنـان افـتراق وجود دارد. دیوانی که ایزدان با آنان می‌جنگند ظـاهرا به مانند ایــزدان نــامیرا می‌باشــند و خــود رب النــوع یا ربه النوع و یا تجسم بعضی قوای طـبیعی و صـفات منفی و کاهنده موجود در طبیعت یا موجودات می‌باشند.

اما دیوان مازندر نظیر دیو سپید و پولاد دیو موجوداتی غول پیکر و میرا می‌باشند و همان موجوداتی هستند که ما آنان را بادی می‌دانیم و 72 نژاد می‌باشند.

بنابراین پریان (موجودات آبی)و 28 نژادشان از نظر ما نسبت به جنیان (53 نژاد آتشی) و دیوان موجودات بسیار مثبت‌تر و دوست داشتنی‌تر می‌باشند.

یکی از دلایلی که شاید پریان در ادبیات مزدیسنای متاخر و دوره ساسانی بر موجودات اهریمنی اطلاق شده است این باشد که اکثر قریب به اتفاق پریان در جغرافیای ایرانشهر بر دین کهن ایرانی می‌باشند. و بر عهد و پیمان میترا (مهر) می‌باشند و البته ریاست آنان به نظر بنده با آناهیتا می‌باشد و بیشتر با وی مرتبط می‌باشند. زیرا همانگونه که پیشتر گفته شد پریان سیمیاگرند و دانش سیمیا با کوکب زهره مرتبط است. همچنین طنازی پریان و لطافتشان و علاقه شان به هنر و موسیقی و شعر و نقاشی و ... همه احکام کوکب زهره است. در پایان ذکر این نکته نیز ضروری است ما پریان زرتشتی هم داریم اما در اقلیت می‌باشند.

اما حال به امکنه پریکانی‌ها و داستان پریانشان بپردازیم. در نشان دادن مکان پریان و قوم پریکانی باید بدین نکته توجه نمود که پریان چون خلقتشان از آب است. به دو گروه بحری و بری تقسیم می‌شوند. پریان دریایی معمولا نیم تنه بالایی انسان گونه و پایین تنه ماهی مانند دارند. که برای دقایقی یا ساعاتی چون وارد خشکی شوند می‌توانند نیم تنه پایینی ماهی مانند خویش را به صورت پای انسانی درآورند.

نکته: پریان دریایی انسان گونه هم وجـود دارد که اساسا نیم تنه ماهی مانند ندارند.

اما پریـان بـری (خشـکی) چـون موجـودات آبی هسـتند زیستگاهشـــان در کنـــار رودها و چشـــمه‌ها و برکه‌ها و دریاچه‌ها و تالاب‌هاست. یعنی جایی زندگی می‌نمایند که هم آب وجود داشته باشد هم به بُعد و عالم زنـدگی آنـان راه داشـــته باشد. در توضـــیح باید گفت اینگونه به نظر می‌آید که در کنار یک چشمه گـاه ممکن است یک یا دو یا سه یا بیشتر دریچه به عالم این موجـودات وجـود داشـته باشد. در یک فضایی به طول پنج متر و عرض یک متر در بُعد ما سرزمینی متعلق به آنان وجود دارد که اگر شخص وارد شـــود خـــود دارای دشت‌ها و کوه‌ها و حـــتی رودها ممکن است باشد.

ذکر این نکته شـــاید خـــالی از لطف نباشد که بیشـــترین تعـــداد پریـــان در جغرافیـــای امـــروزی ایـــران در ناحیه جنگل‌هـای هیرکـانی می‌باشـند که از خراسـان شـمالی شروع و در اران (جمهوری باکو) پایـان می‌پـذیرد. در کل خاور نزدیک باستان نیز بیشترین تجمع آنان در جغرافیای جنگل‌هـــای هیرکـــانی و بخشی از قفقـــاز و آنـــاتولی می‌باشد.

اما حال جغرافیای قبیله پریکانیان ماد

در شرق اسـتان اصـفهان درست در جـایی نزدیک تـالاب گاوخونی شـهری وجـود دارد که ورزنه نامیـده می‌شـود. شهر ورزنه آخـرین سـکونتگاه زاینـده رود است و پس از آن این رود به تـالاب گـاوخونی می‌ریـزد. تـاریخ دانـان و محققین در ریشه یـــابی نـــام ورزنه گمانه زنی‌هـــایی

نموده‌اند و معـــنی ورزنه را کشت و کـــار بر روی زمین دانســـته‌اند که به نظر ما درست نیست. ورزنه در شـــرق اســـتان اصـــفهان، درست در جـــایی قـــرار دارد که قـــوم پریکانی سابقا مستقر بودند. نام ورزنه در ارتباط با نـام روســتای آیینه ورزان دماوند و آبشـار آن و در ارتبـاط با آبشار ورزان منطقه توالش استان گیلان است. نام واژه ورزان همان زروان zarvan بوده است که مغان زروانی ساســانی ما احتمــالا در دوره اســلامی جــای واک وو و زو را در نـــام آن عـــوض نموده‌اند تا از شـــناخته شـــدن منطقه و ریشه کهن آن جلوگـــــیری نمایند تا از تعقیب و آزار تازیـان مهـاجم مصـون بمانند. البته این احتمـال هم دارد که تغیـیر نـام زروان به ورزان در دوره ساســانی و تحت تاثیر فشارهای موبدان زرتشتی بر زروانیان انجــام شده باشد.

منـــاطق زروانی ورزنه اصـــفهان، آیینه ورزان دماونـــد، ورزان تالش و شـهر کبودرآهنگ (کبوترآهنگ) در اســتان همــدان مکــان زنــدگی دو گــروه از خانــدان‌های پریــان مهردینی است. نام این دو خاندان،ام کبوتران سفید وام کبــوتران خاکســتری می‌باشد.ام کبــوتران ســفید مکــان اصلیشان ورزنه اصفهان است. در نتیجه ورزنه اصــفهان مکان اصلی حضور پریکانیان در سمت شرق بـــوده است. و کبوترآهنگ همـــــدان که به غلط کبودرآهنگ نامیـــــده می‌شود مکان زندگی پریان کبـوتر خاکسـتری می‌باشد و مکان دوم استقرار پریکانیان در مادستان و غـرب ایـران می‌بوده است.

شهر ورزنه اصفهان همین امـروز هم به شـهر کبـوتران سفید معـروف است و چـون بیگـانه‌ای در این شـهر وارد

شود ملاحظه می‌نماید که بانوان در این شهر چادر سفید بر سر می‌نمایند. 😊 و خبری از چادر سیاه سنتی نیست. عده‌ای این رسم سفید پوشیدن بانوان ورزنه را مربوط به دوره زرتشتیان می‌دانند. و ریشه شهرت ورزنه به شهر کبوتران سفید را در سفید پوشی بانوان ورزنه‌ای می‌دانند که این غلط است. زیرا همانگونه که گفته شد ورزنه در دوره ساسانی مکان زندگی مغان زروانی بوده است که باقی مانده پریکانیان مادی بوده‌اند. و علت نام گذاری شهر به شهر کبوتران سفید ریشه در زندگی خاندان پریان کبوتران سفید در شهر ورزنه دارد.

نکته جالب دیگر در مورد ورزنه وجود برج کبوترخانه در این شهر می‌باشد.

نکته جالب دیگر این است که در سمت شرق شهر اصفهان در پایین مسیر زاینده رود دقیقا در جاده اصفهان به سمت ورزنه نیز روستایی وجود دارد که کبوترآباد نام دارد. که به نظر فقیر جزو مکان‌های حضور پریان کبوتر سفید و قوم پریکانی ماد بوده است.

اما نکته مهم دیگر این است که همانگونه که جنیان بنا به نوع نژادشان گاه در عالم مادی ما به صورت مار یا سگ یا خزندگانی نظیر سوسمار و مارمولک ممکن است در بیایند. چنانچه پیشتر در داستان اطمار یا اسمار جنی که سوسمار جنی نیز نامیده می‌شود گفته شد که وی و شش خاندان تحت امرش به صورت مارمولک و سوسمار در بیان‌های عربستان در می‌آمدند و اعرابی را که _ در دوران بسیار کهن_ سعی در شکارشان داشتند را شکار می‌کردند و به معبدشان در گیلان زمین ایران می‌بردند.

پریان کبوتر سفید و خاکستری نیز در عالم ما گاه به صورت کبوتران سفید و خاکستری مادی در می‌آیند و این طایفه از پریان با کبوتر ارتباط دارند. جالب این است که در فرهنگ عامه مردم ایران نیز کبوتران را با پریان مرتبط می‌دانستند. (این مسئله را در ادامه به شما نشان خواهم داد.) پریان کبوتر سفید و خاکستری با شیاطین جنی و دیوها دشمن هستند. شاید بدین خاطر باشد که در احادیث و روایات ما نگهداری کبوتر و بال و پر زدنشان توصیه شده است.

در فرهنگ عامه گاه کبوتران را بدشگون می‌دانند. آنچه که فقیر متوجه شده‌ام این است که گاه در خانه‌ای چندین طایفه از شیاطین جنی زندگی می‌نمایند. نگهداری کبوتر در چنین خانه‌ای چون ممکن است باعث اذیت شدن شیاطین جنی ساکن خانه شود آنان نیز دست به انتقام و طلسم و اوراد خوانی بر علیه ساکنین خانه بزنند و این اعمال شیاطین جنی تاثیر خویش را به صورت بستگی و بدبیاری و بدشگونی و فقر در زندگی ساکنان خانه بروز دهد. به تجربه می‌گویم نگهداری کبوتر آنگونه که در روایات آمده تقریبا در همه جا مثبت و با برکت است بدشگونی کبوتر در موارد اینچنینی بسیار بسیار نادر است.

و البته باز به تجربه می‌گویم که نگهداری کبوتر لزوما مانع از آزار رساندن جنیان تمی‌شود. این را پیشتر اشاره نموده بودم. هنگامی که حجاب جسم شما با وارد شدن به وادی جن و دیو و پری با عالم آنان پاره شود بدین راحتی تمی‌توانید مانع آسیب دیدن خویش از دست

آن‌ها شوید البته اگر واقعا قصد آسیب به شما را داشته باشند.

اهالی علوم غریبه می‌دانند که گاه بعضی طلسمات منفی و شیطنی با خون کبوتر نوشته می‌شود. قربانی کردن پرنده‌ای مبارک به مانند کبوتر در واقع باعث خوشحال کردن شیاطین جنی می‌شود و نوعی حظ دادن به آنان است و آنان خادم سحر و یا طلسم مربوطه می‌شوند.

چنانچه عالم علوم غریبه سقوط کرده ملامحمدسلیم در استان سمنان کبوتر نگهداری می‌نماید و برای نوشتن سحر شیطانی این پرندگان دوست داستنی را قربانی می‌نماید.

کبوتران اعم از سفید و خاکستریشان در حرم‌ها و اماکن متبرکه ما شیعیان حضور دارند. این مسئله نشان دهنده ذات پاک این موجودات و علاقه شان به نور اهل بیت است. (اینجا بنده را سخنانی است که بنا به بعضی دلایل تمی‌نویسم)

اما به سراغ داستان کبوتران سفید و خاکستری برویم. پس از این‌که در دوره شاپور دوم (شاپور کبیر) خُره شاهی از بیستون (بغستان) در کرمانشاهان برای همیشه خارج شد. ایران زمین دیگر روی خوش ندید. شیاطین فرومایه برتری یافتند و درهای ورودیشان باز شد و به نقاط مختلف حمله کردند. مغان زروانی و مغان زردشتی سفید و مثبت شکست خوردند. در آن دوره شیاطین به عالم پریان کبوتر سفید و کبوتر خاکستری حمله کردند. کبوتران سفید و خاکستری شکست

خوردند. پس از جنگ مردانشان توسط شـیاطین مهـاجم عقیم شدند.

هنوز هم زنان کبوتر سفید و خاکستری از درد این حادثه گاه در پشت دسـتگاه نخ ریسی شـان آوازی ناله مانند را زمزمه می‌کنند. کبوترآهنگ همـــــــــــدان از آن جهت کبوترآهنگ نامیده می‌شود که این زمزمه ناله گون در آن شنیده می‌شود. آنان که گوششان به وادی این موجودات باز است می‌توانند این صدای ناله مانند را در کبوترآهنگ بشنوند. در ازمنه قدیم مردمان عادی نیز که دل‌هایشـان از زنگار عالم ماده پاک‌تر از مردمان امروز بـود این صـدا را می‌شنیدند.

نکته: پریـان کبـوتر سـفید دارای دو بـال سـفید و پریـان کبوتر خاکستری دارای دو بال خاکستری می‌باشند. اینان چهره‌ای انسان گونه دارند اما بال دارند و گاه به صـورت کبوتر مادی در می‌آیند. کبوتران سفید زیباتر و مثبت‌تر و دوست داشـتنی ترند. کبـوتران خاکسـتری تنومنـدتر و قوی‌تر و زیباییشان کمتر از کبوتران سـفید است و البته کمی منفی هستند. (پریـان کبـوتر خاکسـتری موجـودات منفی‌ای نیسـتند بلکه حـتی شـاید از بسـیاری از جنیـان مسـلمان هم مثبت‌تر باشـند. اما به نسـبت پریـان کبـوتر سفید منفی ترند.)

در پایـان در مـورد پریـان کبـوتر سـفید و پریـان کبـوتر خاکستری این مطلب را بگویم این پریـان مهـردین چـون مردانشـان تـوان بـارور کردنشـان را ندارند. معمـولا با مـردانی از آدمیـان که از نظر آنـان ویژگی‌هـای خاصی دارند وصـلت می‌نمایند تا بتوانند نسل خـویش را حفظ نمایند.

نکته 1:ـ در استان تهران به غیر از روستای آیینه ورزان دماوند، آبشاری به نام کبوترخوان در ناحیه شمیران_دارآباد وجود دارد که به نظر جزو مکان‌های زندگی پریان کبوتری است.

نکته2:ـ در مقاله جناب ملکزاده به قوم مراغی‌ها یا کله بزی‌ها اشاره شد که از نظر فقیر هیچ ارتباطی به پریکانی‌های مادی ندارند.

نکته 3:ـ در ادبیات فارسی و عامیانه ما صدای کبوتر بغ بغو می‌باشد.بغ نام واژه‌ای کهن است که در ادبیات مزدیسنایی به معنای خدای می‌باشد. این لقب در یشت‌ها برای ایزدان مختلف استفاده شده است. در کتیبه داریوش بغ بزرگ اهورامزداست.

نکته4: روستایی به نام بغبغو از توابع سرخس در استان خراسان رضوی وجود دارد که شاید با قوم پری کانی‌ها مرتبط باشد. در مقاله محققانه جناب ملکزاده به حضور پریکانی‌ها در آن‌جا نیز اشاره شده بود. این روستاها هم‌در نزدیک کشف رود قرار دارد.

نکته 5:ـ خوانندگان گرامی دقت نمایند. روستای بغبغو (آواز کبوتر) نزدیک کشف رود. (آب)

کبودرآهنگ همدان کنار رودخانه کسلان

آبشار کبوترخوان شمیران نام کبوتر بر آبشار

ورزنه اصفهان شهر کبوتران سفید، کنار زاینده رود و تالاب گاوخونی

به کنـار هم قـرار گـرفتن نـام کبـوتر در کنـار آب دقت نمایید. پریان در کنار آب زندگی می‌نمایند😊

روســـتای آیینه ورزان دماوند هم آبشـــار دارد و آبشـــار ورزان تالش گیلان نیز اسم آن مشخص است.

اما در پایـان این بخش مـدخل کبـوتر را از کتـاب فرهنگ نمادهای ژان شوالیه نقل می‌نمایم:

{کبوتر(PIGEON,COLOMBE/pigeon, dove)

کبوتر در افواه به عنوان یک ساده لوح معـروف است اما با نگـاهی شـاعرانه آنـرا نمـاد عشق دانسـته‌اند.نـرمی حرکات کبوتر باعث هر یک از این دو تعبـیر در مـورد این پرنـده شـده است. نمـادگرایی عشق را با وضـوح بیشـتر میتوان در جفت کبوترها دید و زبان حال پرندگان دیگری چـون اردک، مـاهیخوار و ققنـوس ... است.این عشق تا بدانجاست که کبوتر نر هم بر تخم‌ها می‌نشیند.

در چین باستان بر طبق گردش فصول، تناوبی بین یین و یانگ بـود و بـدین تـرتیب، بـاز به کبـوتر و کبـوتر به بـاز تبدیل میشد از این رو کبوتر نماد بهار بود و ظاهر شـدن آن با اعتدال ربیعی در ارتبـاط بـود(GAAR).ـ آیا در کنـار هم قرار گرفتن کبوتر و باز در ضـرب المثل‌ها و سـخنان عامیانه از همین جا ناشی شده است؟

در قبائلیــه، کبوترها دور مقــبره امامهــای مســلمان که حـــامی روســـتاها هســـتند می‌چرخند اما از طـــرف دیگر کبوتر را پرنده شوم انگاشته‌اند و بغ بغـوی آن‌ها را برابر زاری و ناله ارواح در حال عذاب دیده‌اند (SERP, 49)

در سراسر نمادگرایی یهودی-مسیحی کبوتر که در عهد جدید مظهر روح القدس است نماد خلوص، سادگی و حتی هنگامی که شاخه زیتون را به کشتی نوح می‌آورد نماد صلح، هماهنگی، امید و خوشبختی باز یافته است کبوتر هم تصویر غریزه متعالی و بخصوص تصویر عشق است.

(DURS,135)

در باور یونان باستان که به طرز متفاوتی بر مفهوم خلوص ارزش گذاری میکند نماد کبوتر نه تنها در تضاد با عشق جسمانی نیست بلکه مرتبط با آن است در واقع کبوتر پرنده آفرودیته نشانه عمل عاشقانه‌ای است که عاشق نسبت به معشوق خود بجا می‌آورد.

این باورها که جز در ظاهر تفاوتی ندارند باعث است که کبوتر اغلب نشانه آن گوهر زوال ناپذیر باشد که انسان در اختیار دارد یعنی اصل حیاتی اش، روح. با همین نگرش بر روی چند گلدان یونانی مخصوص خاکستر مردگان کبوتری در حال نوشیدن از ظرفی نقش شده که این ظرف نماد چشمه خاطره است. (LAVD,258) این تصویر وارد شمایل نگاری مسیحی شده است. چنانکه مثلا در حکایت پولوکارپوس قدیس شهید [حدود 156_70م] تصویر کبوتری دیده میشود که از جسم این قدیس پس از مرگش خارج میشود.

بدیهی است که تمام این نمادگرایی منتج از زیبایی و شکوه این پرنده است بخصوص کبوتر سفید بدون لکه و آهنگ خوش بغ بغویش. در اینجا است که در زبان عوام و همچنین در زبان خواص، از زبان جاهلی و آرگوی

پاریسی تا غزل غزلهای سلیمان، واژه کبوتر استعاره‌ای جهانی برای زن است.چنانکه دانیلو (DANS)ـ به نقل از گرگوریس نیسایی می‌نویسد: هر چه روح به نور نزدیکتر شود زیباتر میشود و در نور به شکل کبوتری در می‌آید و شاید از اینجا است که عاشق، معشوق خود را روح یا کبوتر خود میخواند. به هر تقدیر کبوتر پرنده‌ای است بی‌نهایت اجتماعی که همواره بر ارزشهای مثبت نمادگرایی اش تاکید شده است.} (فرهنگ نمادها ژان شوالیه جلد چهارم مدخل کبوتر صفحات 525 الی 527)

انجمن‌های مخفی ترکیه‌ای

اخباری را در بعضی کانال‌ها دیدم مبنی بر این‌که دشمن اصلی ما اسراییل و آمریکا هستند و تلویحا منظور این کانال‌ها این بود که اردوغان و ترکیه دشمن ما محسوب نمی‌شوند یا شاید منظورشان این بود که دشمن مهمی محسوب نمی‌شوند. اینگونه تحلیل‌ها توسط افرادی با گرایشات متفاوت نوشته می‌شود. همه این افراد وابسته به لابی پان ترکان نفوذی نیستند. بلکه افراد مومن و انقلابی نیز در این بین هستند که چنین تحلیل‌هایی دارند.

اما بنده بالشخصه با این تحلیل مخالفم. درست است که اران (جمهوری آذربایجان) خواب و خیال تصرف آذربایجان ما را دارد و در قد و اندازه چنین خواب و خیالاتی نیست. همانگونه که امارات منفصله عربی در قد و اندازه‌های دست اندازی به جزایر سه گانه نیست. اما ترکیه نوعثمانی قضیه اش جداست. ترکیه هم از نظر جمعیتی با ما قابل مقایسه است هم از نظر قدرت نظامی کشور مهمی در منطقه محسوب می‌شود هم از نظر اقتصادی وضعیت بهتری نسبت به ما دارد و همچنین اگر ما نیروهایی همراه نظیر حشد شعبی و حزب الله و حوثی‌ها داریم ترکیه نیز نیروهای چریکی تروریستی از حوزه چچن و آسیای مرکزی و ... در اختیار دارد. ضمنا جمهوری باکو نیز متحدش است. از طرفی دیگر ترکیه با ترویج افکار ملی گرایانه ترک در ایران و همچنین ساختن لابی در بین سیاستمداران و ارگان‌های مختلف کشور نفوذ نسبتا مناسبی در این حوزه پیدا کرده است حال آن‌که ما در نقطه مقابل، تا جایی که

بنده می‌دانم اصلا و ابدا چنین نفوذ مـردمی و لابی‌هـایی در بین سیاسـتمداران تـرکیه‌ای نـداریم. بنـابراین جـدی نگـــرفتن ترکیه به عنـــوان یک خطر مهم از نظر بنـــده اشتباه است.

پیشـــــتر گفتم که ترکیه نوعثمـــــانی مهمـــــترین مرکز انجمن‌هــای مخفی در غــرب آســیا است. اما این بــاعث نشود که خوانندگان این تحلیل اشتباه را نمایند که ترکیه و انجمن‌هــای مخفیش و یا اردوغــان سرســپرده و بــرده یهود است. این تحلیل اشـتباه است. در مبحث جنگ‌هـای بـــاطنی گفته شد که ما با یک کل به هم پیوســـته مواجه نیستیم در ابتدای شروع کانـال از جنگ پـیروان ادیـان در حیطه باطنی سخن گفتیم. اکنـون نـیز اینگونه می‌گـویم انجمن‌های مخفی ترکیه‌ای دو دسته‌اند.

گروهی وابستگی کامل فکری عقیدتی به غرب و لژهـای ماسونی و انجمن‌های مخفی دیگر غـربی دارند که اتفاقا این انجمن‌ها در عرصه سیاست و قدرت در کشـور ترکیه فعلا دست بالا را ندارند. شاید بعضی اعضای جناح غــرب گرای ترکیه عضو چنین انجمن‌هایی باشند.

اما در این بین چندین انجمن مخفی کـاملا تـرکیه‌ای مهم نـــیز وجـــود دارند که اینـــان هرچند متحد جهـــودان و فراماسونرها و ایلومیناتی‌ها و سـایر انجمن‌هـای مخفی غربی هستند اما برده و فرمانبردار آنان نیستند و اتفاقا در خفا خـــود و جنبش ملی تـــرک را برتر از جهـــودان و خانـدان‌های بـزرگ ایلومینـاتی و فراماسـونری می‌دانند. اینان خود را وارث چند جبهه می‌دانند و سـعی در احیـای امـــپراطوری عظیم چنگیزخـــان مغـــول دارند. در واقع رویـــای تســـلط بر کل جهـــان از شـــبه جزیـــره کـــره تا

استانبول و حتی اروپا را در سر می‌پرورانند. بازگشت به دوران عثمانی که همه ما فکر می‌نماییم پوششی برای اهداف بزرگ ترشان است و آن را از این جهت در دستور کار دارند که به درستی دریافته‌اند که ماهیت اسلامی امروزی ملل تُرک زبان حقیقتی است که فعلا باید آن را بپذیرند.

دو انجمن مخفی سری جادوگری هکاته و مدوسا بازمانده تمدن‌های موجود در آناتولی باستان می‌باشند. ایزدبانوی هکاته که با ماه و ماه گرفتگی علی الخصوص ماه خونین ارتباط دارد در اساطیر یونان از قدیم الایام مرکز مهم پرستشش در آناتولی بوده است. مدوسا را هم که پیشتر ملاحظه نمودید در استانبول مجسمه‌ای از وی موجود است و پرستشگاه مهمش در استانبول است. این دو انجمن مخفی جادوی سیاه یکی با خورشید گرفتگی (مدوسا) و دیگری با ماه گرفتگی (هکاته) ارتباط دارند. این‌که ریاست این انجمن‌ها با چه کسی است را نمی‌دانم اما زنان نقش پررنگی در آن دارند و اعضای اروپایی و غیر تُرک هم دارند.

به غیر از انجمن هکاته و مدوسا، انجمن‌های دیگری در ترکیه هستند که دلبستگی به گوگ ترک‌های آسمانی و مغولان و تمدن‌های تُرکی در آسیای مرکزی دارند.

نکته1:ـ تُرک‌های آلتایی غیر از مغولان می‌باشند هر چند که از نظر چهره و دین و اسطوره به هم تشابهاتی دارند. هم میهنان ترک زبان آذربایجانی ما هم هر چند زبانشان جز شاخه زبان‌های تورکیک قرار می‌گیرد اما از نظر علم ژنتیک ربطی به آلتایی‌ها و مغولان ندارند و ساکنان یازده هزار ساله فلات ایران هستند چنانچه

فارس و کـرد و سـایر اقـوام ایـرانی نـیز سـاکنان یـازده هزار ساله فلات ایران هستند و تشابه ژنتیکی چندانی به اروپایی‌ها ندارند.

نکته 2:ـ زبــان تُــرکی آذربایجــانی به غلط آذری نامیــده می‌شود. زبـان آذری پهلـوی زبـانی کهن بـوده که اسـناد کمی درباره آن وجود دارد. من باب مثال در کتاب سفینه تبریز این زبان را می‌یابیم یا شـیخ صـفی الـدین اردبیلی یک شعر به این زبـان دارد. زبـان فعلی مـردم آذربایجـان تُـرکی آذربایجـانی است که هر چند از نظر دسـتور زبـان تـــــــرکی می‌باشد. اما از نظر لغـــــــات به فارسی امروز(ترکیبی از پارسی دری و عــربی) نزدیک‌تر است تا به زبان تُرکی آلتایی.

بخش 1 از نکته 2:ـ در اردبیل ما زبان تـاتی اردبیل و در آذربایجان غربی ما زبان کُردی و حـتی آرامی آشـوری را داریم. اما غلبه با زبان تُرکی می‌باشد.

چنگیزخان مغـول بـرای این دسـته از انجمن‌هـای مخفی، نقطه عطفی در تاریخشـان است و فکر می‌کنم اکـثر ما چنگیرخــان را دست کم گرفته ایم. دوره چنگــیز فــوق العاده مهم است. چنگیزخان برخلاف تصور ما فردی نبود که یک دفعه از زیر بُته بــیرون آمــده باشد و ســپاهیانش توانسـته باشـند تا اروپا پیشـروی نمایند. همه ما ارتبـاط چنگیزخان مغول با جادوگران و شمن‌ها و حـتی مانویـان و تائوئیست‌ها و بوداییـــان و در یک کلام اهل مـــاورا و جـــادوگران را شـــنیده ایم و در کتب تـــاریخی کلاســـیک اشـاراتی کوتـاه به این مسـائل شـده است. ریشه دقیقا آن‌جاست و باید آن را بررسی نمــاییم. آن برهه تــاریخی اتفاقاتی ابتدا در حیطه باطن افتاد سـپس چنگـیز عـزم

جهان گشایی کرد. افرادی بسیار مهم در وادی مـاورا در آن نـواحی به چنگیزخـان کمک نمودند بخشی از آنـان از خائنین به دیانت مانوی بودند که اسرار عـوالم زیـرین در آن نواحی در دستشان بود. چنگیزخان با کمک شـمن‌ها و مانویان خائن موفق به باز کـردن دروازه‌ها و فراخـوانی موجـوداتی وحشی به جهـان مـادی ما شد. موجـوداتی شبیه یـاجوج و مـاجوج اما آن‌ها یـاجوج و مـاجوج نبودند. آن‌ها هم شاید جنسان (دورگه انس و جن) بودند یا شـاید نوعی بنی آدم اما وحشی، نه می‌تـوان دقیقا انسانشـان نامید و نه جن!! امیـــدوارم خواننـــدگان دریابند که چه می‌گویم. همین موجـودات بخشی از سـپاه چنگیزخـان را تشکیل دادند.

خواننـدگان گـرامی به تشـابه واژه مغـول در زبان‌هـای اروپایی mongol و بیماری مُنگلیسم mongolism دقت نمایند. منگلیسم ریشه در mongol مغـولان دارد. منگل کسی است که نـوعی عقب افتـاده ذهـنی است و نـامی بـرای بعضی بیماری‌هـای روانی نظـیر نشـانگان داون؛ می‌باشد. طبیعتا چنگیزخـانی که یاسا را می‌نویسد عقب مانـده ذهـنی نبـوده است. نظر بنـده این است که وجـود این سپاه وحشی‌ها در بین مغولان باعث شده اروپایی‌ها مغـولان mongolها را عقب مانـده ذهـنی بدانند و نـام منگـول را بـرای بیمـاران عقب مانـده ذهـنی اسـتفاده نمایند.

نکته: شـاید بسـیاری از خواننـدگان بـاور این مطـالب برایشـان دشـوار باشد و آن را غـیر علمی بدانند. بـرایم مهم نیست فقیر مامور به نوشتن هسـتم. هم اکنـون در کانـال از شـاگردان اسـتاد سـمنانی بنـده و همچـنین

شاگردان استاد قزوینی بنده آیت الله سیدهادی.. حضـور دارند و این عزیــزان از طریق شاگردانشــان مطــالب را می‌خوانند. همچـنین علامه‌ای خراسـانی اهل عرفـان که کمی محدودیت دارند توسط شاگردان خاصشـان مطـالب را دنبــال می‌نمایند. اهل دل و اهل ســلوک دیگــری نــیز هســتند که شــاید بنــده نشناسم اما مطــالب را دنبــال می‌نمایند. ارادتمند همه این بزرگـواران هسـتم. بنـده در درجه اول بـــرای این عزیـــزان می‌نویسم در درجه دوم بـرای عمـوم شـیعیان حضـرت علی ابن ابی طـالب علیه السلام امیدوارم عموم نیز استفاده نمایند.

اما امـــروزه روز هم انجمن‌هـــای مخفی تـــرکیه‌ای با همکـاری بخشی از جهـودان و انجمن‌هـای مخفی غـربی سعی در باز کردن دروازه‌هایی در مناطق اویغور نشین چین و قرقیزسـتان و مغولسـتان و... دارند تا بـار دیگر بخشی از لشکر وحشیان را برای آخرالزمـان آزاد نمایند. تُرکان اویغـوری با جهـودان و ایلومیناتی‌ها در این زمینه همکاری مشترک دارند و انجمن‌های مخفی تـرکیه‌ای نـیز در آن منـاطق نفـوذ و فعـالیت دارند. این پـروژه هر چند مشــترک است اما انجمن‌هــای مخفی تــرکیه‌ای در کنــار تُرکان اویغوری با غربی‌ها همکاری می‌نمایند و به ظـاهر حتی در جاهایی از آنان پـیروی می‌نمایند تا چـون پـروژه شان به نتیجه برسد بقول خـویش غربی‌ها و جهـودان را دور بزنند. اینـان سـودای امـپراطوری مغـولان را در سر می‌پرورانند. از ســویی جهــودان و غربی‌ها فکر می‌کنند که چــون این لشــکر وحشــیان را آزاد و حــتی بســازند. می‌توانند در ادامه کنـــترلش نمایند. یکی از مهمـــترین اهــداف انجمن‌هــای مخفی غــربی ویــران کــردن مجــدد ســـرزمین مقـــدس خراســـان (بخشی از افغانســـتان و

خراسان ایران) و البته سایر نقاط ایران و همچنین سرزمین مقدس تبت است نظیر کاری که با داعش در مورد سوریه انجام دادند. البته زمان اجرایی و عملی شدن این نقشه شان در صورت موفقیت، احتمالا مربوط به سالهای آتی است. دشمنان بخوبی می‌دانند که نهضت از خراسان شروع خواهد شد.

نکته: بنده هیچ ارادتی به حکومت کمونیستی جمهوری خلق چین ندارم و آن را حکومتی طاغوتی و ضد دینی (ضد اسلام ضد بودایی ضد تائویی) می‌دانم و فعالیت‌های سرکوب اویغورهای مسلمان بر بنده پوشیده نیست اما این را هم بخوبی می‌دانم که بخشی از اویغورها مسلمان عادی می‌باشند. بخش دیگر سلفی می‌باشند اما بخش سومی هم وجود دارند که در ظاهر مسلمان اما در باطن بر مذاهب شمنی و مانوی می‌باشند. این دسته سوم خطرناک هستند زیرا هم علوم غریبه اسلامی دارند هم علوم غریبه شمنی و هم مانوی ترکیبی از سه طریق می‌باشند. اینان با انجمن‌های مخفی ترکیه‌ای هم پیمان و با انجمن‌های مخفی غربی همکاری می‌نمایند تا بتوانند در شرایط آخرالزمانی (پس از جنگ‌های بزرگ) اعلام استقلال نمایند و اینبار بر ممشای مغولان خونریزی نمایند.

پیش بینی‌ای برای آینده چین

به نظر فقیر حکومت کمونیستی چین حداکثر در پایان دهه میلادی پیش رو از بین خواهد رفت و حکومتی بودایی‌ای بر آن حکومت خواهد کرد که در آن مسلمانان *نه سلفی‌ها* از رفاه و آزادی نسبی برخوردار خواهند بود. از حضرت مولانا زین الدین نقل دارم که

می‌فرمودند که چینی‌ها دوبـار در تـاریخ با مغـان ایـرانی پیمان‌های خونی بسته‌اند و این پیمان‌ها و اسرار را دفن کرده‌اند. یکبـار در دوره سـام سیسـتانی و بـار دیگر در دوره اشـکانیان، مغـان اشـکانی ما با کوشـانیان بـودایی پیمان بستند. این پیمان‌ها در آینده مسائلی را باز خواهد نمود.

پیش بینی‌ای بـرای آینـده آذربایجـان و اران (جمهـوری آذربایجان و ارمنستان)

هر چند که در آینــده‌ای نه چنــدان دور بــرای آن نقطه از خاک ایران زمین خطراتی وجود دارد. (خطراتی از جنس شــورش‌ها درگیری‌هــای نظــامی و حــتی شــاید جــدایی موقت از خاک ایران) که این خطـرات به عملکـرد درست و هوشمندانه مسئولین و همه مردم ایران بســتگی دارد. یعنی هر چقدر ما درست‌تر و بهتر عمل نمـاییم خطـرات کمتر خواهد بود.

اما در پایان دهه پیش رو هجری(تا 1450 هجری قمری) آذربایجان مطمئنا جزئی از خاک ایـران خواهد بـود. پیش بیــنی ما آن است که به مــوازات خراســانی و گیلانی و شـعیب در نـواحی آذربایجـان نـیز بـزرگی ظهـور خواهد نمود. بزرگی از جنس شیخ صفی الدین اردبیلی که زبان تُـرکی آذربایجـانی، زبـان مـادری اش خواهد بـود وی به مانند حضرت شـیخ نقش پـررنگی در تجهـیز مـردم تُـرک زبــان در آن ناحیه خواهد داشت و حــرکت وی در مقابل فتنه پانترکان در آن ناحیه خواهد بود.

نکته: خوانندگان گرامی فردی که در مـوردش پیش بیـنی انجـام شد را نمیشناسم شـاید وی حـتی در حـال حاضر

ساکن آذربایجـان نباشد اما اصـالتا آذربایجـانی باشد. وی در آینـده نقشی پررنگ در آن منطقه و تجهـیز سـربازان امـــام عصر عجل الله خواهد داشت. این‌که ملبس به چه لباسی هست را تمی‌دانم اما وراثت معنـــوی از شـــیخ صفی الدین خواهد داشت. نفوذ معنوی وی ان شاالله به اران (جمهوری آذربایجان) نیز کشیده خواهد شد.

اما ارمنستان و ارمنی‌ها نیز چون وارث بخشی از اسرار مغـــان اشـــکانی و مســـیحیت کهن می‌باشـــند. در بین مسـیحیانش ان شـاالله جنبشی هم راسـتا با جنبش‌هـای شیعی حق به وجود خواهد آمد.

نکته پایانی: باید تاریخ زندگی چنگیزخان را از جنبه ماورا و افسانه‌ها بررسی کرد. علاقه چنگـیز به علـوم مـاورا و جـادو و حـتی این‌که دنبـال اکسـیر جـاودانگی می‌گشـته است بر بنـده پوشـیده نیست اما وی با کمک شـمن‌ها و مانویـان سـغدی بسـیار فراتر از این حرف‌ها پیش رفت. (البته به اکســیر جــاودانگی ظــاهرا دست نیــافت) باید افســـانه‌ها در مـــورد وی به درســـتی بررسی شـــود. افسـانه‌ها ریشه در حقـایق دارند و بخش مـدفون تـاریخ بشر هستند.

اگر خواننـدگان دقت‌نمایند حـتی نـوع تـدفین چنگـیز نـیز شـباهت بسـیاری به مناسک انجمن‌هـای نهـان روشـانه دارد. این‌که افـــراد حاضر در مراسم تـــدفین وی همگی خودکشی کردند مسـئله‌ای عـادی نیست و پـای یک نـوع مناسک مخفی شـمنی در میـان است نه شمنیسم عـادی که همه فکر می‌نمودیم.

اویغورستان

بـرای یک ترسـیم کلی از فضـای اویغورسـتان از فضـای موجود در ایران کمک خواهم گرفت.

پیشتر گفتم در آذربایجان غربی ایران نقـاط اسـتراتژیک باسـتانی مهمی بـرای انجمن‌هـای مخفی وجـود دارد. نقاطی که اشیا و اسـراری در آن نهفته است که همه از جمله جهـودان و انجمن‌هـای مخفی اروپـایی و حـتی تـرکیه‌ای و... دنبـال آن هسـتند. من بـاب مثـال درفش کاویـانی شـاه فریـدون در آن خـاک قـرار دارد. (منظـور بنده درفش کاویـانی دوره ساسـانیان نیست بلکه درفش اصـلی است که هرگز بدست شـاهان مـادی تا ساسـانی نرسید)

کتاب اصلی سلیمان نبی حشمت الله در خـاک آذربایجـان غربی قرار دارد.

کتاب سلیمان نـبی حشـمت الله منطق الطـیر نـام دارد که 41 بخش دارد به نام 41 مرغ

هر بخش آن مربـوط به یک پرنـده است که اسـرار آن پرنـده از منظر علـوم مخفی و هرمسی و اسـرار آوای (آن پرنده) و ... در آن مورد بررسی قرار گرفته است.

کتاب منطق الطیر سلیمان حشمت الله کتابی غـول پیکر است که دسته کلیدی دارد شامل 41 کلید و هر کـدام از بخش‌هـای این کتـاب قفل دارد و با کلید مخصوصش بـاز می‌شود.

کتـــاب ســـلیمان نـــبی حشـــمت الله در یک جا از خـــاک آذربایجان غربی است و دســته کلیـدش در جـایی دیگر از خاک آن نواحی

مسلم است که رسیدن به اشـیای معنـوی قدرتمند بـرای دشمنان مهم است زیرا به نظر آنان هر کس بر این اشیا دست یابد و اســـرارش را بـــاز نماید می‌تواند بر جهـــان مـــاورا حکمـــرانی نماید و باتوجه به ســـالهای آینـــده که مرزها بـاز می‌شـود و بـاطن به ظـاهر می‌آید قـدرت در جهـــان مـــاورا مهم‌تر از قـــدرت در بعد مـــادی می‌باشد بنـابراین دارنـده اشـیای مهم می‌تواند سـلطنتی چـون سلیمان نبی بیابد.

حال در همین آذربایجان غربی یهودیان کنیسه خـویش را در ارومیه بازسازی می‌کرده‌اند که پیشتر در کانـال بـدان اشاره نمودیم و رسوایشان کردیم😊

و از سوی علقه مضغه‌هایشـان تهدید شـدیم. بهایی‌هـای عضو انجمن‌هـــای مخفی هم از اقلیم کردســـتان بـــدانجا آمده‌اند و مســـتقر شـــده‌اند و حـــرکت خزنـــده‌ای دارند. همچـنین انجمن‌هـای مخفی تـرکیه‌ای نـیز بسـیار در آن نواحی فعالند.

اما بیشـــترین حجم توجه ارگان‌هـــای امنیـــتی ما در آن مناطق بر روی فعالیت‌های گروه‌های تروریستی و تجزیه طلب پانکردی نظیر پژاک و... است.

به نظر بنـــــده اینگونه می‌آید ســـــران این گروه‌هـــــای تروریستی بیچاره سر در آخور جاهـای بزرگ‌تـری (نظـیر خود میت ترکیه یا موساد)دارند و شـاید بی‌آنکه بدانند در حال جلب توجه و پرت کـردن حـواس بخش امنیـتی ما از

فعالیت‌هـــای مهم‌تر و خزنـــده‌ای که در آن منـــاطق دارد صورت می‌گیرد هستند.

نکته: آنچه در مـورد آذربایجـان غـربی گفته شد در مـورد سایر نقـاط ایـران هم کم و بیش وجـود دارد. تمی‌گـویم همه چیز ماورایی و علوم غریبه است

قبول دارم که بخش سیاسی و ظـاهری مهم‌تر است. اما هم خوانندگان عادی ما و هم سربازان گمنام خواننـده ما قبول نمایند که در نـوع نگـاه انجمن‌هـای مخفی دشـمن، مسـائل مـاورایی بسـیار مهم است و به نظـرم ما هنـوز نگـــاه کامل و درســـتی در این بخش نـــداریم. از نقـــاط باستانی بیشتر گنج یابی اش برایمـــان مهم است یا جنبه جاسوسی نظـامی و امنیـتی توریست‌ها بیشـتر برایمـان مهم است. در این چند ساله بسـیار سـعی کـرده‌ام نگـاه ماورایی انجمن‌های مخفی را در مـورد مکان‌ها و اشـیای خاص ایران در اینجا بازگو نمایم تا به خواننـــدگان بینشی دهم که آنان را به عنوان دشمن بهتر بشناسند. تمی‌دانم چقدر موفق بوده‌ام اما سعی خود را نموده‌ام و تغیـیر را در سطح آگاهی علاقه مندان تا حدی حس می‌نمـــایم ولو این‌که این تغییر اندک باشد.

به نظر بنـده در اویغورسـتان چین هم کم و بیش اینگونه است. تجزیه طلبان اویغوری و یا سـلفی‌های آن منـاطق هدفشـــان پـــرت کـــردن حـــواس مســـئولین جمهـــوری کمونیســتی خلق چین است. به نظـرم مسـئولین چیـنی دقیقا خطر اصـلی را تمی‌دانند و تمی‌بینند. خطر اصـلی در انجمن‌هـــای مخفی و نفـــوذی آن منـــاطق است نه در سـلفی‌ها و یا تجزیه طلبانشـان اینـان علقه مضـغه‌های آنان هستند. ضمن این‌که به نظرم همانطور که در ایران

در سـطح مقامـات و مسـئولین نفـوذی وجـود دارد در جمهوری کمونیستی خلق چین نیز نفوذی بسیاری وجـود دارد که شاید با لابی گـری توجه را از مسـئله اصـلی دور نمایند.

نکته: همانگونه که مـردم آذربایجـان غـربی ایـران مـردم شریفی هستند. مردم عادی اویغورسـتان نـیز انسـانند و منظـور بنـده از خطـر، مـردم عـادی نیست. این‌که چین طبق ادعای خود تنها سلفی‌ها و تروریست‌ها را سرکوب می‌نماید یا این‌که مسـلمانان عـادی را نـیز سـرکوب می‌نمایـد،نمی دانم. خبرهـای ضد و نقیضی در این بـاره وجود دارد و کلیپ‌هایی که بنده نـیز آن را دیـده‌ام که اگر درست باشد سـرکوب سـلفی‌ها هم بـدین شـکل غـیر انسـانی است. اما این را هم می‌دانم که غربی‌ها هم نه عاشق اویغورها هسـتند و نه از مسـلمانان خوششـان می‌آید چنانچه در برابر کشـتار مسـلمانان میانمـار یا بوسـنی سـکوت کردند و اگر از گـروهی از مسـلمانان‌حمایت کنند اهـدافی را در سر دارند و آن اهـداف ممکن است لزوما تنها سیاسی نباشد چنانچه در مورد اویغورها تنها هدفشان سیاسی نیست بلکه مسائل دیگری نیز در جریان است.

اما در دو نقطه از اویغورسـتان منـاطق اسـتراتژیکی وجود دارد. یکی ظاهرا در نزدیک مـرز اویغورسـتان چین با کشـور قرقیزسـتان است و دیگـری منطقه تورفـان است. در این نقاط از دوران بسیار کهن دروازه‌هـایی به عوالم زیرین و عالم موجوداتی که شاید بتـوان غولشـان نامید راه است. موجـودات درون این عـوالم و دروازه‌ها را باید در اسـاطیر کهن منطقه تبت و چین و ترکسـتان

جستجو نمود. ظاهرا از دوران کهن این دروازه‌ها توسط مقدسین آن مناطق طلسم خورده است. به نظر بنده شاید توسط تنگری‌ها طلسم شده باشند.

نکته: در اساطیر ملل تُرک اویغور تنگری نام واژه‌ای برای خدای بزرگ اویغورهاست. همچنین (تنگری) نام واژه‌ای برای گروهی از مردان جاودان و نامیرا نیز می‌باشد که 99 نفر هستند 54 نفر مثبت و نیک سرشت و 45 نفر منفی و بد سرشت هستند.

پ ن: همانگونه که ملاحظه می‌نمایید جاودانان و نامیراها در اساطیر همه اقوام و ملل کهن وجود دارند و نامیراها لزوما همیشه خیر نیستند.

در این نقاط هفت دیوار و هفت شهر غولان وجود دارد که بسته شده است. این دیوان یا غولان که لشکریانی نیز در اختیار دارند ساکن آن شهرها می‌باشند. در دوره کوشانیان مذهب حاکم بر تورفان، بودایی بوده و دین بودایی سالها در تورفان حاکم بوده تا رفته رفته مانویان بر بودیسم غلبه می‌نمایند. از تورفان مجموعه بسیار غنی‌ای از متون مانوی و بودایی بدست آمده است.

در تورفان در ناحیه کوه‌های آتشین یا مشتعل 8 دره و 77 غار (شاید غارهای دست ساز باشند) وجود دارد. اکثر این غارها فضاهای مستطیل شکلی با سقف‌های قوسی شکل دارند و به چهار بخش تقسیم می‌شوند. در اکثر این غارها تصاویر بودا یا راهبان بودایی و یا حتی موجودات خلق الساعه دیگری وجود دارد. در افسانه‌های مردم اویغور اژدهایی در کوه‌های تیان شان وجود داشت

که کودکان را می‌خـورد. تا این‌که قهرمـانی وی را کشت و بـدن اژدها را به هشت قطعه تقسـیم نمـود. کوه‌هـای سـرخ رنگ تورفـان از خـون اژدها و هشت قطعه بـدن اژدها به هشت دره موجود در کوه‌های آتشین یا مشـتعل تبدیل شد.

همچـنین در داسـتان افسـانه‌ای سـفر به غـرب راهـبی بـودایی به نـام تانگ_سـنگ همـراه شـاه میمون‌ها سون_هو_دزو برای یافتن متون بـودایی به هند و سـپس جاده ابریشم سفر می‌نماید و از آن‌جـایی که تورفـان در مسیر جـاده مهم ابریشم قـرار دارد هنگـامی که از کنـار کوه‌های سوزان یا آتشین می‌گذرند ماجراهایی برای این ماجراجویان پیش می‌آید. همپنین در این افسـانه اشـاره شده است که سالها یا هزاران سال پیش از سفر راهب، شاه میمون‌ها در کوره کیمیـاگری و یا آهنگـری آسـمانی بدلیل زیاده خواهیش اسیر شده بـود. و کوه‌هـای آتشـین در ناحیه تورفان اویغورستان چین از بر زمین زدن کـوره توسط شاه میمون‌ها ایجاد شده است.

نکته: به منشا آتشـین و سـوزان بـودن و اژدها گونه کوه‌هـای آتشـین تورفـان توجه نمایید که در ادامه با آن کار داریم. هم اکنون نیز تورفان تقریبا یکی از گرم‌ترین نقاط و شاید گرم‌ترین نقطه کشور پهناور چین باشد.

حنوکا

با توجه به این‌که از 10 الی 18 دسامبر یعنی از فردا شب عید خاخامی حنوکا شروع می‌شود. و 9 شب و 8 روز ادامه دارد. (در واقع به ظاهر 8 شب و 8 روز است اما مراسم‌های انجمن‌های مخفی و قبالیست‌های صفدی و اورشلیمی تا شب آخر یعنی شب 9 ادامه دارد.)

عید حنوکا در نظر کلیمیان عید گشایش معبد است و یک عید ملی و متاخر است. یعنی در دوران موسی کلیم الله این عید وجود نداشته است. بلکه ماجرای این عید مربوط به دوران استیلای سلوکیان بر فلسطین است.

به این مناسبت کمی دربارهٔ این عید و اعمال انجمن‌های مخفی و جادوی سیاهشان سخن خواهیم گفت.

ابتدا مدخل حنوکا را از کتاب دایره المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم عبدالوهاب میسوری جلد پنجم صفحات 287 و 288 نقل می‌نماییم:

{عید حنوکا (گشایش معبد)

Hannukah

«عید حنوکا» معادل واژه عبری «حانوکه» و به معنای افتتاح و گشایش است. این عید که هشت روز ادامه می‌یابد از بیست و پنجم کیسلو (مصادف با دسامبر) آغاز می‌شود و در سوم توت خاتمه می‌یابد. مناسبت تاریخی این عید در واقع ورود یهودای حشمونی (یا مکابی) به قدس و از سر گیری شعائر یهودی در معبد

توسط اوست و به همین دلیل به این عیـــد، افتتـــاح و گشایش گفته می‌شود.

می گویند که وقتی یهودا مکـابی وارد معبد شد دریـافت روغن مقدسی که مُهر کاهن اعظم بر آن زده شده، تنها بـــرای اســـتفاده یک روز کـــافی اســـت، در حـــالی که بر اساس دستور تورات باید این روغن تا آماده شدن روغن جدید، هشت روز دوام یابد. این جا بود که معجزه‌ای روی داد و روغن شمعدان به جای یک روز به مـدت هشت روز سـوخت. به همین دلیل بـرای چـنین روزی شـمعدان نُه شـــاخه منـــورا ســـاخته شد. در شب اول یک شـــمع آن افروخته می‌شود و روز بعد، شمع دیگری روشن می‌گرد. و به این تـــرتیب تا روز هشـــتم تمـــامی شـــمع‌ها روشن می‌شـــود.در آخـــرین روز بخش‌هـــایی از ســـفر اعـــداد را می‌خوانند و سپس معجزه حنوکا در هنگام تلاوت عمیـــدا، وصف می‌شود.

حاخام‌ها تصـــمیم گرفتند بخش‌هـــایی از ســـفر زکریا را بخوانند: «این است آن چه خداوند قـــــــادر به زروبابل می‌گوید: نه به قـــدرت، نه به قـــوت، بلکه به روح من» (6/4).ـــ حاخام‌ها بـــدین وســـیله خواســـتند از اهمیت بُعد نظـــامی عید بکاهند و بر بُعد معنـــوی اش تأکید نمایند. البته امـــروزه تحت تـــأثیر صهیونیست‌ها _خصوصـــاً در اسرائیل _ عکس این عمل می‌شـود؛ زیـرا آن‌ها به شـکل مبالغه آمـیزی این عید را برگـزار کـرده، بر بعد ملی آن تأکید می‌کنند.

عید حنوکا در واقع از اعیـــاد ذکر شـــده در عهد عـــتیق نیست و در گذشته از اهمیت چندانی برخـوردار نبـود. به همین دلیل به اسـتثنای عید نصـیب (پـوریم)، تنها عیـدی

است که کــار کــردن در آن حــرام نیست. عید حنوکا در گذشته به شکل ساده‌ای برگزار می‌شد؛ به این ترتیب که در روز اول یک شــمع و در روز دوم دو شــمع و به همین شــکل تا هشت شــمع روشن می‌گردید و پــدر خــانواده دعــایی می‌خواند و افــراد خانه ســرود ســاده‌ای را با هم می‌خواندند که در آن از خداوند تشکر کرده، سلوکی‌ها را سگ می‌نامیدند (دقیقــاً می‌گفتند: دشــمنانی که پــارس می‌کنند). کودکان نیز بازی ساده‌ای داشتند. روزهای عید حنوکا با سایر روزهــای هفته فــرقی تمی‌کــرد. البته عید حنوکا به دلیل هم زمـــان شـــدنش با عید کریســـمس مسیحیان، اهمیت فوق العــاده‌ای یــافت؛ زیــرا گروه‌هــای یهــودی از فرهنگ پــیرامون خــود تــأثیر می‌پذیرفتند. به همین دلیل این عید بی‌اهمیت به مهم‌ترین عید یهود و به پژواک کریسمس تبدیل شــد؛ زیــرا منــورا در برابر درخت کریســمس قــرار می‌گــیرد و به کودکــان یهــودی هدیه می‌دهند. این دو عیــد، کــاملاً ســکولار شــده و مناســبتی بــرای شــادی و تفــریح تبــدیل گشــته است. عید حنوکا در تقلید از عید کریســمس تا آن جا پیش رفت که همه آداب و رســوم گذشــته آن یعــنی دعاهــا، ســرودها و بازی‌هــای ســنتی کودکــان از یــاد رفت و درخت حنوکا به عنــوان همتــای درخت کریســمس مطــرح شد. در میــان یهودیــان مســؤولیت توزیع هــدایا با عمو مــاکس _ همتا و معــادل بابانوئل _ است. نکته جـــــالب توجه این که اگر چه عید حنوکا، هویت یهــودی خــود را کــاملاً از دست داده اســت، ولی در عین حــال آن را مهم‌تــرین نشــانه هــویت یهــودی می‌دانند.

عید حنوکا در اسرائیل به عنوان عیــدی دیــنی ملی جشن گرفته می‌شود و در آن، شــمعدان‌ها در میــادین عمــومی

شهرها روشن شـده، افـرادی مشـعل به دست در معـابر عمـــومی به طـــور منظم و هماهنگ به راه می‌افتند و هــزاران جــوان در این مراسم به قلعه ماســادا صــعود می‌کنند.}

نکته: عید حنوکا در واقع همزمـــــان است با پـــــیروزی مکابیان بر حاکمان سلوکی فلسطین در حدود سال 165 قبل از میلاد مطــابق آنچه در تلمــود آمــده است وقــتی حشمونائیم (یا همان مکابیـان) خواسـتند پس از مـدت‌ها دوباره معبد را بازگشایی کنند فقط توانستند به ظـرف کـوچکی از روغن که هنـوز مهر کـاهن اعظم را بر خـود داشت و در نتیجه از ناپـــاکی به دور مانـــده بـــود، دست یابند.

اگر جشن‌هایی که یهودیـــــان در طی ســـــال برگـــــزار می‌نمایند را مـورد بررسی دقیق قـرار دهیم. و آنگـاه آن را با جشن‌های تمـدن‌هایی نظـیر بابل و کنعـان و مصر و ایـران و سـایر تمـدن‌های خاورمیانه مقایسه نمـاییم. به نـــوعی زنـــده بـــودن آیین‌هـــای کشـــاورزی و جشن‌های پیشینیان را در میان یهودیان مشاهده خواهیم نمود.

این مســـــئله‌ای است که بســـــیاری از دین پژوهـــــان و اسطوره شناسان بی‌طرف که بعضی از آنان یهودی نـیز بوده‌اند به آن اذعان نموده‌اند.

در کتـــاب باورها و آیین‌هـــای یهـــودی نوشـــته دکـــتر آلن انـترمن اسـتاد یهـودی دانشـگاه منچسـتر در توضـیحات بخش مربـوط به جشن حنوکا به نظر حاخـام یهـودا لوئو پراگی دربارۀ ارتباط حنوکا با انقلاب زمسـتانی اشـاره شده است.

متن کامل توضیحات حنوکا را از کتاب باورها و آیین‌های یهودی می‌آوریم و سپس به بررسی نکات آن می‌پردازیم:

{تقریباً دو ماه پس از پایان عید سوکوت، در روز 25 ماه عبری کیسلو، جشن هشت روزهٔ حنوکا آغاز می‌گردد. حنوکا جشنی یهودی است که در آن شمع روشن می‌کنند.

این جشن ریشه‌ای غیر کتابی دارد و یادآور داستان معجزه‌ای است که مربوط می‌شود به پیروزی مکابیان بر حاکمان سلوکی فلسطین در حدود سال 165 قبل از میلاد. مطابق آنچه در تلمود آمده است وقتی حشمونائیم (یا همان مکابیان) خواستند پس از مدت‌ها دوباره معبد را بازگشایی کنند فقط توانستند به ظرف کوچکی از روغن که هنوز مُهر کاهن اعظم را بر خود داشت و در نتیجه از ناپاکی به دور مانده بود، دست یابند.

این مقدار اندک روغن حداکثر بیش از یک روز تمی‌توانست دوام داشته باشد اما در عمل برای مدت هشت روز در حال سوختن بود و در نتیجه این امکان را فراهم آورد تا روغن پاک جدیدی تهیه شود. در سال بعد از این رویداد این روزها را روز عید اعلام کردند.

در کتاب‌های اول و دوم مکابیان که در آن‌ها یا این جشن فقط یادبود تقدیس دوبارهٔ معبد است و یا مطابق الگوی جشن‌های هشت روزهٔ دوران سلیمان برای پایان گرفتن ساختمان معبد انجام می‌گیرد روایت تقریباً متفاوتی از این داستان ارائه شده است.

گزارشی که در کتاب‌های مکابیان آمده است همچنین هشت روز این عید را با هشت روز سوکوت که در آن سربازان مکابی قادر به جشن گرفتن نبودند پیوند می‌دهد. در یکی از منابع میدراشی تاریخ زمانی جشن حنوکا با برپایی خیمهٔ عهد به دست موسی در بیابان ربط داده شده است.

برپایی خیمه عهد می‌بایست در 25 کیسلو رخ می‌داد اما به تأخیر افتاده بود. مشیت الهی چنین قرار گرفت که حشمونائیان معبد را در این تاریخ بازگشایی کنند.

یهودیت سنتی دیدگاه تلمود را دربارهٔ منشأ و معنای حنوکا پذیرفته است، و مبنای رسم روشن کردن شمع به مدت هشت روز در این عید، نیز همین دیدگاه است، اما به نظر تمی‌رسد از مضامین اصلی عل هنیسیم که دعای ویژهٔ حنوکا است و در آخر کتاب نماز آورده می‌شود باشد. در این دعا فقط پیروزی، بازگشایی و تقدیس دوبارهٔ معبد، و ضرورت شکرگزاری خدا، به عنوان مضامین اصلی حنوکا، مطرح‌اند.

اگر از زبانی که در نماز یهودی به کار گرفته شده کمک بگیریم باید گفت چیزی که به خاطر آن جشن گرفته می‌شود پیروزی نظامی مکابیان و یا حتی بازگشایی دوبارهٔ معبد نیست. بلکه علت جشن معجزه‌ای به دست خدا است که باعث شد چنان ظرف روغن کوچکی برای مدتی طولانی روشن بماند و در نتیجه مسلم شود که این واقعه از ارزشی دینی برخوردار است.

جنبهٔ آیینی برجستهٔ حنوکا روشن کردن شمع است: یک شمع در روز اول، دو شمع در دومین روز و همین طور

هشت شمع در آخرین شب و به دنبال آن خوانـدن سـرود ماعوز صور.

این امر باعث به وجود آمدن اثر هنری و دیـنی کـاملی به نام منورا شده است که شمعدانی هشت شاخه است. در اسرائیل منورا به حنوکیا معـروف است. اگر چه معمـولاً برای این کار از شمع‌هایی که رنگ خاصی دارند استفاده می‌شود اما یهودیان متعبد می‌کوشـند از روغن زیتـون و چند فتیله اسـتفاده کننـد، زیـرا در معجـزهٔ یادشـده، از ظرف روغن زیتون سخن گفته شده است. باید شمع‌های حنوکا را جلـوی در یا کنـار پنجـره روشن کـرد تا عـابران بتوانند آن‌ها را ببینند و بدین ترتیب «آن معجزه در میـان همگان معروف شود.»

حنوکا عید به معنـای واقعی آن نیسـت، زیـرا نه منعی از کارهای دنیایی و غیر مقـدس در کـار است و نه قیـدوش یا تقدیسی که عید را با آن آغـاز کنند. در واقع اگر چه به مرور زمان آداب غذایی مختلفی مانند خوردن شیرینی‌ها و کلوچه‌هـای پنـیری به وجـود آمده‌اند اما باید دانست که توصیه‌ای برای خـوردن خوراکی‌هـای خـاص در این جشن وجـود نـدارد. در ایـام عید به بچه‌ها پـول هدیه می‌دهند و آن‌ها را تشویق به بـازی کـردن با گردونه‌هـای خاصی (به یـودایی دریـدل و به عـبری سـویوون) می‌کنند که در کناره‌های آن آلف بت عبری نگاشته شده است.}

{... بـزرگ ترها نـیز، گرچه مقامـات هلاخـایی چنـدان تمی‌پسـندند، عـادت کرده‌اند که به ورق بـازی بپردازند. در اسـرائیل جدید بیش از مضـامین مرتبط با معجـزهٔ الاهی، بر شورش قهرمانانهٔ مکابیان تأکید می‌شود، زیرا این شـورش بـاعث استقلال دوبـارهٔ آنـان از حاکمـان

خارجی شـده بـود. به همین سـبب نـیز سکولاریست‌های اســرائیلی به راحــتی به این جنبــهٔ عید حنوکا گــرایش می‌یابند. بـدین تـرتیب روشن کـردن شـمع حنوکا هم در میان بخش‌های دینی و هم در میان بخش‌های غـیر دیـنی جامعـهٔ اسـرائیلی رواج یافته است. اگر چه زمـان حنوکا نزدیک انقلاب زمستانی قرار دارد اما در مجمـوع تلاش چندانی برای پیوند زدن این جشن نور با مضـامین نـور و تاریکی مشهود در طـبیعت صـورت نگرفته است. حاخـام یهودا لوئو پراگی در قرن شانزدهم، تنها الاهیدانی است که از این گونه نکات یادکرده است؛

«باید دانست مناسب همـان است که ورود نـور به جهـان در بیست و پنجم کیسـلو صـورت گرفته باشد. زیـرا در سه ماه پیش از آن، نور خورشید همواره در حال ضـعیف شدن بوده است. از آن زمان به بعد است که نـور بیشـتر می‌شود.»

«فاصله میان حنوکا و پوریم»

تقریبـــــــاً یک هفته بعد از حنوکا روزهٔ روزانه‌ای گرفته می‌شود که عسارا بطوت، یعنی «دهم طـوت» نـام دارد. این روزه به یـــاد روزی است که در آن نووخد نصر (بخت النصر) محاصره اورشلیم را آغاز کـرد. از آن‌جا که طـوت دهمین مـاه از مـاه نیسـان است که خـروج ازمصر در آن صورت گرفت، تلمود چـنین اسـتنباط کـرده است که این همان تعبیر «روزه مـاه دهم» است که در کتـاب زکریـای نـبی (8:ـ 19)ـ آمـده است. همانند همه روزه‌هـای کوچک این روزه نیز از سحر تا دم شب به طـول می‌انجامد ولی از یک جهت این روزه از روزه‌هــای دیگر متمــایز است و آن این‌که اگر در جمعه واقع شــود با آن‌که معمــولا روزه

گـــرفتن روز پیش از شـــبات ممنـــوع است اما روزه در همان روز و بـدون هیچ تغیـیری گرفته می‌شـود. این امر از آن رو است که در کتاب یحزقل دربـاره روزی که شـاه بابل اورشلیم را محاصره کرده بود آمده است: «نـام این روز را برای خـود بنـویس. نـام همین روز را.» این بـدان معنا است که نباید این روز را پس و پیش کـــرد بلکه باید در همان تاریخ درست آن یادبودش را انجـام داد. دو مـاه پس از آن، عید سـال نـوی درختـان را جشن می‌گیرند. این جشن در پـــانزدهم شـــواط (در بهمن مـــاه) واقع می‌شـود و در آن روزه گـرفتن ممنـوع است و دعاهـای توبه‌ای نیز از نماز کنیسه حذف می‌شوند. مرسـوم است که در این عید میـوه صـرف شـود، به ویـژه میوه‌هـای مخصوصی مانند انگور، انجیر، انـار، زیتـون و خرما که در کتاب مقدس با سرزمین مقدس پیوند خـورده است. طو بیشـواط، که از جشن‌های معـروف شـمرده می‌شـود، در اسـرائیل جدید به زمـانی مخصـوص انجـام تشـریفات درخت کـاری تبـدیل شـده است و در آن دانش آمـوزان سراسر کشـور مشـارکت می‌جویند. طو بیشـواط نـزد یهودیان متعبد و غیر سکولار نیز مهم شـمرده می‌شـود؛ زیرا میوه‌هـایی که پس از آن تـاریخ شـکوفه می‌زنند از حیث قـوانین شـرعی مربـوط به عشـریه و دیگر قـوانین مرتبط با امـور کشـاورزی، متعلق به سـال جدید خواهند بـود.}(منبع: کتـاب باورها و آیین‌هـای یهـودی صـفحات 271 الی 285)

نکته1:ـ در کتاب مکابیان هیچ سخنی از معجـزۀ شـمع در داستان فتح معبد نشده است:

{مکابی به همراه یاران خویش به هدایت خداوند، مقدس و شهر را باز پس گرفت و قربانگاه‌هایی را که بیگانگـان در میـــدانهای عمـــومی بر پا کـــرده بودند و نـــیز پرستشـگاه‌های ایشـان را ویـران سـاخت. چـون معبد تطهـیر شـد، قربانگاه‌هـایی دیگر بسـاختند و سـپس از سـنگهای آتش، جرقه بر گرفتند و با این آتش، پس از دو سـال وقفه قربـانی ذبح کـردنی تقـدیم کردند و بخـور سـوزاندند و چراغها افروختند و نانهـای پیشکشی پیش آوردند. چون این کارها انجام پـذیرفت، به سـجده افتادند و به درگاه خداوند دعا کردند که دیگر اجازه ندهد گرفتـار چنین شروری شوند، بلکه اگر دچـار گنـاه شـدند، به حلم خـویش تأدیبشـان کند و تسـلیم ملت‌هـای کفرگـوی و ددخویشان نسازد. تطهـیر معبد در همـان روزی انجـام پذیرفت که بیگانگان حرمت آن را هتک کرده بودند، یعنی روز بیست و پنجم همـان مـاه که مـاه کسـلو بـود.هشت روز به شـیوۀ عید خیمه‌ها شـادمانه جشن گرفتند و به یـاد آوردند که چگونه پیش از آن در ایـام عید_خیمه_هـا، مانند حیوانـات وحشی در دل کوهسـاران و غارها مـنزل کـــرده بودند. از این روی، شـــاخه‌های بـــرگ آذین و شاخه‌های زیبا و شاخه‌های نخل به دست گرفتند و نـوای سرودها را بر آستان که تطهیر مکـان مقـدس خـویش را میسر سـاخته بـود، برآوردند. با حکمی عمـومی که به رأی گذاشته شـد، مقـرر گشت که تمـامی ملت یهـود هر ســـال این روزها را جشن بگیرند.} (منبع: کتـــاب دوم مکابیـان از مجموعه کتابهـایی از عهد عـتیق یا کتابهـای قانونی ثانی ترجمه پیروز سیار صفحات 313 و 314)

ادامه نکته 1:ـــ همانگونه که ملاحظه نمودید در کتـــاب مکابیان علت جشن ایـام حنوکـا، تنها فتح معبد دانسـته

شده. و گفته شد که با حُکمی عمومی که به رأی گذاشته شد. مقـرر شد تمـام ملت یهـود هر سـاله این روزها را جشن بگیرند.

اما در کتـاب تلمـود علی الظـاهر روایـتی دیگـری از این پیروزی ارائه شده. در آن‌جا سخن از معجـزه شـمع شـده است. و خاخام‌هـــای یهـــودی ریشـــهٔ جشن حنوکا را این معجزه می‌دانند.

وجود دو روایت تا این حد متفاوت، بسیار سوال بر انگیز است ?

مسئلهٔ مهم:

ملاحظه نمودید که حنوکا در زمـــــــــان نزدیک به نقطه انقلاب_زمستانی رخ می‌دهد. واین نکته‌ای است که برای ما بســـــــــیار مهم می‌باشد و فهم دقیق نقطه انقلاب زمسـتانی و تابسـتانی از منظر دین و اسـطوره به ما در شرایطی که در آن به سر می‌بریم کمک می‌نماید.

ابتـــدا تعریف انقلابین «انقلاب صـــیفی (تابســـتانی) و شتوی (زمستانی)» به زبان ساده:

{خورشید در طی مسـیر خـود در دایـره الـبروج از منظر ناظران زمیـنی در دو نقطه به دورتـرین فاصـلهٔ خـود از دایـــره معـــدل النهـــار یا اســـتوای فلکی می‌رسد. این دو نقطه را در اصطلاح منجمان «انقلابین» گویند. وقتی که در نیم کـــرهٔ شـــمالی به اول بـــرج ســـرطان یا تیرمـــاه می‌رسد این محل را نقطه انقلاب صـــــــیفی یا انقلاب تابستانی گویند و هنگامی که در آغاز زمسـتان وارد بـرج جُـــدی می‌شـــود آن جایگـــاه را محل انقلاب شـــتوی یا

زمستانی می‌نامند.} (کتاب نجـوم قـدیم و بازتـاب آن در ادب پارسی صفحهٔ 408)

اما در نقطه مقابل انقلابین، نقــاط اعتــدالین «اعتــدال ربیعی (بهــاری) و خــریفی (پــاییزی)» زمــانی است که خورشید از دید نـاظر زمیـنی از سـطح اسـتوای سـماوی بگذرد. که این عمل در سـال دوبـار رخ می‌دهد. اولین آن را اعتـدال بهـاری و دومین را اعتـدال خـریفی می‌نامند. طول شب و روز در این دو روز از سـال با یکـدیگر برابر است. و در سایر روزها طول روز و شب یکسان نیستند.

در نقطهٔ مقابل اعتدالین در روز انقلاب تابستانی، شاهد بلندترین روز سال هستیم و در شب انقلاب زمستانی شاهد بلندترین شب سال هستیم.

نکته2:ـ نقطه انقلاب زمسـتانی در تقویم‌ها معـادل شب اول زمســـتان می‌باشد. و نقطه اتقلاب تابســـتانی روز اول تابستان است. و نقطه اعتدال بهاری روز اول بهار. و نقطه اعتدال پاییزی روز اول پاییز است.

نکته 3:ـــــ باید توجه داشت که از روز پس از اعتـــــدال پـــاییزی، در مهرمـــاه رفته رفته بر طـــول شب اضـــافه می‌شـود. و از طـول روز کاسـته می‌شـود. و در آخـرین روزهای پاییز، ما شاهد بیشترین میزان تاریکی در طـول سال می‌باشیم.

و این دقیقاً همان زمانی است که نیروهـای اهریمـنی‌ای که از ظلمت و تـاریکی تولد می‌یابند و تغذیه می‌کنند. در جهان ما در قوی‌ترین حالت خویش می‌باشند.

و پرستندگان نیروهای اهریمنی و تاریکی همواره در طول تاریخ در این دوران، برای افزایش و گسترش تاریکی در عالم و قدرتمند کردن نیروهای اهریمنی و باز نمودن دروازه‌های عالم زیرین به عالم ما مراسم‌های جادوی سیاه آیینی همراه با قربانی انسانی و حیوانی برگزار می‌نمایند.

زیرا این ایام بهترین زمان برای تقویت و احضار این نیروهای اهریمنی و دوزخی از جهان زیرین به عالم ما می‌باشد.

نکته 4:ـ باید توجه داشت که نیروهای اهریمنی‌ای که در دوران ما فعالیت می‌نمایند. تنها شامل انجمن‌های مخفی غربی تمی‌باشد.

بلکه شامل افراد مستقل و یا گروه‌هایی که با نیروهای تاریک و دخانی عالم زیرین کار می‌نمایند. نیز می‌باشد. در بین هندوان مرتاضین پرستندگان «هی رانیا کشه» و.. نیز مراسم‌های خاص خویش را دارند.

اما با اینحال حجم مراسم‌های انجمن‌های مخفی در این ایام قابل مقایسه با افراد مستقل یا گروه‌های کوچک نیست.

نکته 5:ـ موجودات اهریمنی عالم زیرین با موجوداتی نظیر جن و دیو و پری و غیره بسیار تفاوت دارند. می‌توان برای آن‌ها لفظ عام شیاطین را بکار برد. بخش زیادی از این موجودات همانگونه که پیش‌تر گفته شد. از دود آتش و تاریکی و ظلمت و خاکستری که از سوختن در جهنم ایجاد می‌شود خلق شده‌اند. بعضی از این موجودات فاقد آلت رجولیت و اناثیت برای تولید مثل

می‌باشـــند. انـــدازه و شکلشـــان بســـیار متنـــوع است. (بزرگیشان از چند سانتی متر تا چندین متر آنگونه که در نظر می‌آید _نه لزوما آنگونه که هستند_متغیر است.)

بعضی از این موجـــودات از هر منـــدلی عبـــور می‌نمایند. یعنی منادلی که اجازه عبور جن و دیو و پـری را تمی‌دهد را اینان از آن رد می‌شوند حتی اشعه یونیزه کننده قـوی نـــیز مـــانع رد شدنشـــان نیست. دســـته‌ای دیگر از این موجودات نور را جمع می‌کنند و نور خوارند.

نکته 1 از 5: در مورد علم منادل باید مطالبی توسط 53 وارث علوم به پایین کشیده شود. آنچه علمای پیشـین ما در سـاختن منـادل دائمی با آیـات قـرآنی به روش‌هـای گونـاگون دارند در برابر بعضی از این موجـودات جـواب تمی‌دهد.

{قوانین حنوکا}

{1: از 25 کیسـلو به مـدت 8 روز جشن حنوکا برگـزار می‌گردد. در این ایام مجالس عزاداری و تعنیت (روزه در آیین یهـود) تمی‌گیرند و به زیـارت قبـور تمی‌روند. ولی قوانین عـزاداری اجـرا می‌گـردد. در این جشن کـارکردن مجـاز می‌باشد. رسم است که زنـان در نیم سـاعت اول روشن نمودن چراغهای حنوکا کار تمی‌کنند.

2: چراغ حنوکا را نزدیک به در ورودی ساختمان از سمت چپ شخص وارد شونده قرار می‌دهند تا مزوزا (مـزوزا= طومـاری از پوست حیوانـات که آیه شـمع و نـام اعظم خداوند را بر روی آن می‌نویســـند و بر ســـتون درهـــای خانه‌هایشان قرار می‌دهند.) که در سمت راست و چـــراغ حنوکا در سمت چپ فرد وارد شـونده قـرار گـیرد. چـراغ

حنوکا را در ارتفاع 24 تا 80 سانتی متری از سطح زمین قرار می‌دهند. اگر چـراغ را بـالاتر از 9/6 مـتر از سـطح زمین قرار دهد انجام وظیفه ننموده است.

3: شـمع‌ها را از راست به چپ چیـده و از چپ به راست (شمع جدید) روشن می‌نمایند. شب اول یک شمع روشن نموده و به ترتیب هر شب یک شمع اضافه می‌گردد.

4: درکنیسا در صورت حضور حداقل 10 نفر (مرد یا زن بالغ) چراغ حنوکا را در سمت جنوب قـرار داده و چراغ‌ها را از شرق به غرب روشن می‌نمایند.

5: لازم است که چراغ یا شمع حنوکا حداقل به مدت 30 دقیقه روشن بماند. بنابراین قبل از روشن نمـودن آن‌ها دقت نماید که روغن چـراغ یا انـدازهٔ شـمع بـرای روشن ماندن به این مدت کافی باشد.

6: تمی‌توان چـراغ حنوکا را پس از روشن نمـودن جابجا کـرد. بنـابراین اگر صـاحب خانه بیمـار است و تمی‌تواند نـــزد چـــراغ حنوکا بیایـــد، می‌تواند در جـــای خـــود براخاهـای(براخا = دعاها برکت‌ها) حنوکا را گفته و فـرد دیگری به نیابت از او چراغها را در مقابل فرد بیمار کنار درب اتاق روشن نماید.

7: ارجح است در صـورت امکـان چراغهـای حنوکا را با روغن زیتون (مانند منورا) روشن نمود.

8: زمان روشن نمـودن چـراغ حنوکا حـدود 15 دقیقه بعد ار غـروب آفتـاب می‌باشد و ابتـدا تیفلای عـرویت را خوانده و سـپس چراغها را روشن نماید. با فـرا رسـیدن این زمان خـوردن وعـدهٔ غـذای کامل (סעודה =شـام) و

حتی شروع به آموزش تورا مجـاز نمی‌باشد تا چراغها را روشن نماید. اگر به علتی در روشن نمـودن چـراغ حنوکا تأخیر کـرد تمـام شب تا قبل از سـپیده صـبح (حـدود 1/5 ساعت قبل از طلوع) می‌تواند چراغها را با براخا روشن نمایـــد؛ ولی پس از آن چراغها را بـــدون براخا روشن نماید.

9: برای فرد نابینا، همسرش شـمع‌های حنوکا را روشن می‌کند اگر مجـرد است با پـرداخت پـول در خرید شـمع حنوکای فرد دیگری شریک گردد.

10: فــردی که در کنیسا بر چــراغ حنوکا براخا گفتــه، موظف به روشن نمودن چـراغ حنوکا در مـنزل خـود نـیز می‌باشد و اگر فــرد دیگــری با او در خانه حضــور نــدارد فقط براخــای «להדליק נר חנכה»(روشن کـردن شـمع حنوکا) را می‌گوید.

11: هر گونه اسـتفاده از چــراغ حنوکا طی سی دقیقه اول ممنوع می‌باشد.

12: در روز جمعه، در صورت امکان ابتدا مینحـای (نمـاز عصر یهودیـان) جمـاعتی خوانـده، سـپس چـراغ حنوکا را (تقریباً یک ربع قبل از غروب آفتاب) روشن نموده و بعد خانم خانه شمع شبات را روشن نماید.

13: در پایان شبات، در کنیسا ابتدا براخـای شـمع حنوکا را گفته و سپس مراسم هودالا (قیـدوش شب یکشـبات) را انجـــام می‌دهند. ولی در خانه ابتـــدا هـــودالا (دعـــای مراسم پایــانی شــبات که در آن بــرکت شــبات را به کل هفته منتقل می‌نمایند) گفته و ســـپس شـــمع حنوکا را روشن نماید.

14: در هر شب شمع اضافه‌ای به نام «شـماش» روشن نموده و در خارج ردیف شمع‌های حنوکا قــرار می‌دهند تا اگر سهواً از نور چراغ‌ها اسـتفاده نمـود از نـور شـماش باشد.

15: لازم است همــۀ افــراد خــانواده در هنگــام براخا و روشن نمودن شمع‌ها در کنار آن‌ها بایستند.

16: پس از گفتن براخاها و روشن نمـودن اولین چــراغ، متن «הנרות חללו»ـ (این شـــمع‌ها) را بخواند می‌تواند روشن نمــودن ســایر چراغ‌ها را جهت تشــویق و تــربیت فرزنـــدانی که به سن تـــربیت رســـیده‌اند (بـــالاتر از 6_7سال) بسپارد.}

(منبع: کتاب نیایش روزانه یهود صفحه 369)

{توصیه‌هایی برای ایام حنوکا}

همزمان با این‌که یهودیان در سرتاسر جهـان حنوکا را به عنــوان یکی از اعیــادخویش جشن می‌گیرند انجمن‌هــای مخفی در سرتاسر جهان از جمله کشور عزیزمان ایــران مراسم جــادوی ســیاه شــیطنی و آییــنی باســتانی را به کــثیف‌ترین شــکل ممکن برگــزار می‌نمایند که در بعضی روزها (روزهـای آخر) ممکن است همـراه با قربانی‌هـای انســانی باشد و در کشــور ما نــیز به طــور خــاص در 11 کلان شهر مراسم‌ها در سطح بالا و در 22 شهر دیگر در سطحی پایین‌تر انجام می‌شود.

1 اگر ساکن شـهرهای بـزرگ هسـتید ترجیحـاً از هنگـام غـــروب آفتـــاب جز به ضـــرورت بـــیرون نروید! زیـــرا مراسم‌هایشان از غروب آفتاب کم کم شروع می‌شود. و

به طور خاص از ساعت ده شب الی 2 بامداد با بیشترین حجم انجام می‌شود.

2: اگر در شهرهای بزرگی مثل طهران و کرج و ارومیه و مشهد و شیراز و اصفهان ساکن هستید. حتماً در هنگامی که قصد خوابیدن دارید. وای فای و رسیور و دستگاه‌های دیجیتال حتی موبایل خویش را خاموش نمایید. زیرا با توجه به بعضی دستگاه‌هایی که در اختیار دارند. اصوات مراسم‌های خویش را به شکل فرکانس‌های قابل دریافت توسط این دستگاه‌ها تبدیل می‌نمایند و در سطح شهر ارسال می‌نمایند. بنابراین حتی المقدور دستگاه‌ها را از سیم بکشید. عزیزانی که در سایر شهرها ساکن هستند نیز می‌توانند دستگاه‌ها را از برق بکشند. زیرا کار از محکم کاری عیب تمی‌نماید.

3: اگر رادیوهای قدیمی چهل پنجاه سال پیش را که *امروزه عتیقه محسوب می‌شود* را در اختیار دارید. می‌توانید این رادیوها را در طول روز بر روی رادیو قرآن بگذارید. این عمل تا حدی موثر است ولو آن‌که تاثیرش زیاد نباشد.

4: اگر مشکل قلبی دارید کمتر در این ایام هنگام غروب آفتاب از منزل خارج شوید. تلاوت سوره یس و الرحمن در صبح پس از طلوع آفتاب و سوره انشراح پس از نمازها یک یا سه بار و در طول روز به میزانی که شخص بتواند مفید است.

5: در این ایام از خوردن غذاهای چرب و سودا زا حتی المقدور خودداری نمایید.

6: اگر در شـهرهای بـزرگ سـاکن هسـتید و احیانـاً در هنگامی که آفتاب در حال غروب نمـودن است در بـیرون هستید حتماً به آسمان نگاه نمایید زیرا در بعضی منـاطق شــهر ظلمت و تــاریکی ســیاه رنگی ممکن است دیــده شود. جنس این ظلمت با آلودگی هـوا و یا ابر تـیره رنگ معمـولی فـرق دارد. و اگر شـخص کمی دقت نماید قابل تشخیص است.

7: خوانـدن آیه الکرسی پیش از تمـامی نمازهـای واجب یک بار و پس از نمازهای واجب سه بار

همچنین چهار قل پس از تمامی نمازها یکبار

آیه نور نـیز یکبـار پس از تمـامی نمازهـای واجب توصـیه می‌شـود. همچـنین خوانـدن آیه الکرسی به عـددهای 11 تایی و 22 تایی و 33 تـایی الی 77 بـار پس از غـروب آفتاب توصیه می‌شود.

حـداقل 11بـار خوانـده شـود و هر 11بـار در یک نـوبت خوانــده شــود. ذکر لاحــول و لاقــوه الله الا بالله العلی العظیم 100بار و ذکر دافع بنا به حال درونی بی‌عــدد در شب‌ها مناسب است.

هنگـام خـواب نـیز حمد یکبـار چهـار قل یکبـار و انشـراح یکبار و آیه الکرسی سه بار خوانده شود.

8: دقت کنید اگر دچار بیخوابی یا سردردها و گـردن دردهــای غــیر طــبیعی یا قلب درد شــدید ممکن است منشأ غیر طبیعی داشته باشد. بنابراین سریع به قرص و دکــتر پنــاه نبرید. اگر بیمــاری زمینه‌ای نظــیر گــرفتگی عروق و فشار بالا و ... دارید ممکن است مراسم‌ها تاثیر

بیشتری بر شما بگذارد و در صورت لازم به بیمارستان مراجعه نمایید. (مراسم‌های امسال به نظر ما بر سر و فکر و گردن تاثیر بیشتری به نسبت قلب خواهد داشت. شاید خیلی‌ها در آذرماه هم دچار سردرد و یا گردن درد و بیخوابی شده باشند.)

9: ممکن است برایتان جالب باشد ولی گوش کردن به مداحی‌هایی که اشک شما را جاری می‌نماید. و یا گریه برای امام حسین (علیه السلام) و یا هر آنچه که احساسات شما را تحریک نماید و باعث شود که اشک بریزید مفید است. زیرا باعث رقیق القلب شدن شما می‌شود. زیرا مراسم‌هایشان باعث سنگدلی و نوعی قساوت قلب می‌شود. (این توصیه را در تمام طول سال جدی بگیرید. بزرگانی نظیر آیت الله بهجت نیز به روضه هفتگی برای حضرت اباعبدالله توصیه می‌نمودند و این سیره بسیاری از علمای ما بوده است. تفاوت روضه هفتگی با گریه نمودن برای یک فیلم احساسی هم بر کسی پوشیده نیست. زیرا اولی جزو مستحبات موکد است و دومی حداکثر مباح می‌باشد.) همچنین ذکر رئوف به عدد 100 برای رقیق القلب بودن در این ایام مفید است و توصیه می‌گردد.

10: اگر حس گناه به سراغتان آمد سعی کنید که در داخل جمع قرار بگیرید. زیرا در تنهایی میل به گناه و افکار منفی بیشتر به سراغ شخص می‌آید.

11: زیارت مکان‌های مقدس اگر باز باشد در این ایام بسیار مفید است. ترجیحاً روزها به زیارت روید.

12: غسل روزانه نـیز در این ایـام مفید است. همچـنین سعی نمایید دایم الوضو باشید.

سلوک طریقه تاریکی

یکی از خوانندگان پیگیر از فقیر درباره سلوک طریقه تاریکی پرسیده بود. توجه نمایید که شیطن را هم در عالم واقع اولیایی است و جوهره اهریمنی را تجلیاتی در عالم مثال می‌باشد. عده‌ای ازصوفیه تجلیات شیطنی را مربوط به شخص شیطن می‌دانند اما فقیر قائل به جوهره اهریمنی و تاریک می‌باشم و شیطن و ابلیس را از کاملترین مظاهر این جوهره می‌دانم. همچنین همانگونه که سالک الی الله را مراقبه‌ای است. سالک شیطن را نیز مراقبه‌ای است. سالک الی الله در اوایل سلوک در اثر ذکر یا فکر یا مطالعه یا حتی یک خیال عرفانی و یا گاه بدون هیچ کدام از این پیش زمینه‌ها حالت حضور با حق و صحت حال با حق پیدا می‌نماید. مراقبه سالک حفظ این حال حضور حق است و سعی بر این‌که خاطرش با افکار مزاحم مشوش نشود.

نکته1:ـــ حضور حق در واقع حضور دل با حق است و خواطر عمدتا مربوط به ساحت ذهن است.

در اوایل سلوک این حال حضور با حق کوتاه است و چون کوتاه است میزان حال اندک و نتیجتا بسیار فرار است و با مراقبت ضعیف و یا خاطر پراکنده به سرعت از بین می‌رود. اما هر چقدر که سالک حال را درست مراقبت نماید و تا زمانی که اثر حس حضور وجود دارد نگذارد خاطرش پراکنده شود. حال به تدریج قوی‌تر و ماندگاریش بیشتر می‌شود. کم کم سالک به جایی می‌رسد که یک الی دو ساعت این حس حضور را حفظ می‌نماید که به زبان شاید آسان باشد اما این حس

حضور بعضا ممکن است هستی سالک را بگـدازد و تحمل آن آسان نباشد. (البته در مراحل بـالا و این‌همـان معـنی است که بزرگان گفته‌اند صحو مقام مردان است و سـکر جولانگـــاه اطفـــال) ادامه این مراقبه کم کم به حضـــور دائمی و در نهـــــایت فنا می‌انجامد. مراقبه تصـــــوف و عرفـــان اســـلامی اینگونه است و به مانند عرفان‌هـــای شـــرقی ســـعی در خـــالی نمـــودن ذهن و فـــرو رفتن در ناکجاآباد ذهن ندارد. یکی از نکاتی که باید بدان توجه شد این است که غیبتی که به حضور با حق منجر نشـود مانند آنچه در مراقبه‌هـــای شـــرقی بعضا وجـــود دارد ره به ناکجاآباد است. در مراقبه‌های شرقی و ساختار عرفـانی آنان همواره سخن از ساحت ذهن است. و دل و درک دل که صـــوفیان مســـلمان در بـــاب آن داد ســـخن داده‌اند و اتفاقا در قرآن مجید و عزیز و احادیث نیز از آن به کرات یاد شده است جایگاهی ندارد. اساسا در لســـان اهل بیت و قرآن برخلاف سنت شرقی ذهن آن مـیزان مهم نیست که دل است و شـاید بتـوان گفت که کمـتر کسی در این دنیـای خـاکی ما از دل و سـاحت دل خـبر دارد. عارفـان شرقی بزرگ مانند جاودانـان هیمالیا در سـرزمین ربـاب نهایت سیرشان رسیدن به سدره است و جبرئیل صفتند. یعنی غایت مقامشان این است که فرشته مانند شوند یا من بـاب مثـال در عرفـان هند به مانند ایزدان‌شـوند. اما عـارف کامل مسـلمان که اسـتعداد عین ثـابتش اقتضـای طی عـالم کبـیر و عبـور از مقـام قـاب قوسـین را دارد. ربانی می‌شود یعنی متصف به تمامی صفات و اسما الله ذاتی جمـالی و جلالی می‌شـود. اما عـارف شـرقی تنها متصف به اسما و صفات جمالی حق و انـدکی از اسـما و صـفات جلالی ممکن است بشـود. ضـمن این‌که اتصـافی

که سالک در عالم ارواح و تحلیات آن عـالم با اتصـاف در مقام قرب حق تبارک تعالی بسیار متفاوت است.

مسئله دیگری که باید بدان‌توجه نمـود این حاضر و نـاظر دیـدن حق بر حـالات خـویش، با عقل جـزوی قابل ادراک تمی‌باشد و تا تجربه نشـــود درک تمی‌شـــود. خیلی‌ها پنداشت حضور با حق دارند و تا حال حضور بر آنـان وارد نشــود پنداشتشــان از بین تمی‌رود. چه بسا همــواره در این پنداشت بـــاقی بمانند. و در جهل مـــرکب ابدالـــدهر باقی بمانند.

اما در سـلوک راه شـیطن و تـاریکی نـیز اینگونه است. ســالک این طریقه بر روی نــیروی اهریمــنی مــراقبت می‌نماید. تا بتدریج حس حضور این نیروی تاریکی در وی تقویت شود تا جایی که این نیروی تـاریکی همگی وجـود سالک را فراگیرد.

تجلیــات جــوهره اهریمــنی به صــورت‌های گونــاگون بر سالک این طرق شیطانی ظاهر می‌شود. گاه این تجلیات به صورت ابرسیاه و ظلمانی شیطنی تـیره و تـار ظـاهر می‌شود و رعد و برقی از درون آن ابر ظلمانی شـیطنی بر جان سالک این طرق وارد می‌آید. گاه تیرگی ظلمـانی و دود مانند بر شـــخص وارد می‌شـــود و به درون وی می‌رود. گاه خورشید گـرفتگی و مـاه گـرفتگی در بـاطن نفس سالک متجلی می‌شود.

همچنین همانگونه که سالک طریق الهی از صفات خاکی و آبی و بـادی و آتش نفس خـویش عبـور می‌نماید تا به ملکوت اعلی صـعود نماید. سـالک طریق شـیطنی در حد *اعلای خــویش نه هر نوخاســته شــیطان پرست به مانند*

لاوی و پیروانش به مانند طرق الهی و به نوعی بر عکس این طرق از صفات خاکی و آبی و بادی و آتشی نفس خویش عبور می‌نمایند و سپس به عوالم زیرین نزول می‌نماید. البته شاید بهتر باشد به جای واژه عبور نمودن واژه فرو رفتن را استفاده نمایم زیرا عبور صعود می‌آورد و آغشته شدن با کثافات این صفات (بخش منفی و تیره شان) سیر در عنصریات و ظلمات می‌آورد.

همچنان که سالک طریق الهی هنگام عبور از صفات خاکی نفس خویش بیابان‌ها و گذر از آن را در مکاشفات می‌بیند. سالک طریق شیطانی عبور از بیابان تاریک و گل آلود و خاک‌باتلاقی ریگزار و یا باتلاق‌های گل آلود می‌بیند. سالک طریق الهی در عبور از صفات آبی خویش عبور از دریاها و رودها و چشمه‌ها می‌بیند. سالک طریق شیطنی مرداب می‌بیند و چه بسا در سیر و کشف به اسرار مرداب‌ها و عوالم زیرین دست یابد. زیرا اکثر مرداب‌ها به عالم اموات دور در عوالم زیرین در برزخ راه دارد. به طور کلی بخشی از عوالم ارواح پس از مرگ در عوالم زیرین با مرداب و جغرافیای مردابی ارتباط دارد. به همین دلیل مرداب‌ها و جغرافیای مردابی اکثرا منفی است و معمولا مملو از شیاطین جنی و دیوها و موجودات خلقه الساعه خاص دیگری می‌باشد که مختص مرداب‌ها می‌باشند.

نکته: اینجا نکته‌ای نیز وجود دارد. در اساطیر مصری و کیهان شناختی هرموپولیس نیز ایزدان با مرداب و نی زارهای ارتباط دارند. این مسئله از نظر بنده نشان دهنده دو مسئله است. یک ایزدان مصری همانگونه که

بارها گفته شد مثبت نیســـــــتند. و دوم این‌که در دین مصــری و نظــام ایزدانشــان توجه به مــرگ و اســرار آن نقش بســیار پررنگ‌تــری از بابل و ایــران و هند و یونــان دارد که این خود ناشی از ارتباط خلقت ایزدان مصــری و ارتباطشــان با مــرداب است. زیــرا همانگونه که‌گفته شد مرداب با عالم اموات دور در برزخ و جهــان پس از مــرگ ارتباط دارد.

اما ســالک طریق الهی در عبــور از صــفات بــادی نفس خویش بادهای حیات‌بخش و نسیم‌ملایم و پریدن به هوا و طیران در هوا می‌بیند. ســالک طریق شــیطنی هــوای مه آلــود و وزیــدن بــادی ســوزان در بیابــانی برهــوت مانند و گردبادها و هوای طوفانی می‌بیند.

سالک طریق الهی در گذر از صفات آتشی وجــود خــویش تمثلاتی به صــورت آتش روشن و صــاف و یا نــور شــمع می‌بیند. ســـالک طریق شـــیطنی تمثلات آتشی اش به صورت آتش با دود و گدازه‌ها و مواد مذاب آتشفشانی و دود آتشفشانی است که از دل زمین بیرون می‌آید.

اینگونه ســالک طریق تــاریکی پس از پشت سر گذرانــدن این مراحل به قهقــرای عــوالم زیــرین نــزول می‌نماید و پس از گذراندن امتحان‌هــایی، همچنــان که ســالک طریق الهی از هفت آسمان می‌گذرد سالک طریق تــاریکی گــذر از هفت در و طبقه عالم زیرین اساطیری (شــاید منطبق با هفت طبقه جهنم ما مســـلمانان باشد و شـــاید هم نباشد و تنها مکانی برزخی و لطیف‌تر باشد) در نهایت با رسیدن به تختگاه پادشــاه عــالم زیــرین و یا ملکه آن پس از گذراندن آخرین امتحــان تــاج شــاهی را دریــافت نماید. اما سالک طریق الهی به عرش الرحمن می‌رسد.

نکته: صـوفیه و عرفـایی نظـیر محی الـدین در فتوحـات عرش را دارای مراتب می‌دانند منظـور ما اینجا از عـرش همــان عرشی است که در عــالم کبــیر و ملکــوت اعلی وجود دارد و ما آن را در جسم با قلب منطبق می‌دانیم.

بنابراین اگر سالک طریق الهی به منتهی الیه عالم کبــیر برسد. ســالک طریق ظلمــانی به منتهی الیه عــالم تحت الـــثری می‌رسد. اما در طریق الهی هر زمـــان قلیلی از ســالکان می‌باشــند که بنا به اســتعداد عین ثـابت خـویش عــالم کبــیر را طی می‌نمایند و پس از گذشــتن از مقـام سدره و شـجره طـوبی به مقـام قـرب قـاب قوسـین او ادنی می‌رسند. این طایفه همان هستند که در وصفشان می‌توان گفت ما همه بنده و این قــوم خداوندانند. این‌ها کملین اولیــای هر عصــرند. صــاحبان این مقــام را شــاه می‌نامند. نه هر نو رســـــیده‌ای را و آن عـــــارفی که به منتهی الیه عالم کبیر می‌رسد مقام وزارت و تصــرف در ملک سلطان را دارد.

نکته 1:ـ مقــام ســالک طریق تــاریکی با کملین اولیا الله قابل مقایسه نیست بلکه مقــامی مســاوی یا هم عــرض مقـــام وزارت اولیا الله هم شـــاید نباشد. یعـــنی نباید اینگونه فکر نمود که فـردی به انتهـای مقامـات ظلمـانی می‌رسد از مقـام وزرای خداونـدی نظـیر مقـام اوتـاد در دوایر اولیا الله بــالاتر است! اما با اینحــال چــنین فــردی قدرتمند می‌باشد و شاید از رجال الغیب و ابرار در دوایر اولیا برتر و قوی‌تر باشد!

نکته 2:ـ سلوک تاریکی و طریقه اهریمـنی بـرخلاف آنچه عــده‌ای فکر می‌نمایند مشـکل‌تر از ســلوک طریقه الهی است. آنهم به چند دلیل

1: با فطرت انسانی سازگار نیست. اکثر انسانها فطرتا خداجو می‌باشند. طریقه تاریکی با فطرت آنان در تضـاد است.

2: در سلوک این طریقه برخلاف اشتباه اکثر افـراد تنها گنـاه نمـودن و به شـیطن یا شـیاطین بـاج دادن عامل پیشرفت نیست. بلکه ریاضت‌های اهریمنی خاص خـویش را می‌طلبد و امتحانات خاص سلوکی خاص خـود را دارد. سالک این طریق نباید جسم خویش را در اختیار شیاطین جـنی و انـواع دیگر موجـودات اهریمـنی قـرار دهد. اکـثر پـیروان طریقه‌هـای اهریمـنی در این مرحله متوقف می‌شـوند و از طریق اجـازه به حلـول این شـیاطین در بدنشـان عملا عامل دست آنـان می‌شـوند و البته از این طریق خـرق عادت‌هـایی نـیز کسب می‌نمایند. اما بـرای رسـیدن به مرتبه بـالاتر باید از اجـازه دادن به شـیاطین برای حلول در خویش خودداری نمایند.

3: در سلوک طریقه الهی اگر انواع دردها و بلاها وجـود دارد انـواع نازها و نوازش‌ها نـیز وجـود دارد. انـواع شـراب‌ها را در کـاس وجـود سـالک به فراخـور حـال و اسـتعدادش می‌ریزند و اینگونه طی ملکـوت و گـذر از مقامـات و منـازل بـرایش راحت می‌شـود. اما در طریقه تـاریکی انـواع ترس‌ها و خشم‌ها و حـرص و آز و دروغ و ناسـزا و کینه‌ها و نفرت‌ها و شـهوت‌ها و انـواع تجلیـات قهـری و ظلمـانی و ... وجـود دارد که در شـرایط عـادی برای انسان غیر سـالک می‌تواند بـاعث بـروز بیمـاری در جسم بشـود چه برسد به این‌که با چنـان شـدتی بـرای سـالک این طریقه اتفـاق بیفتد! این روش سـلوکی می‌تواند باعث بیماری و مرگ فـرد شـود. زیـرا همانگونه

که گفته شد با فطـرت سـلیم انسـانی سـازگاری نـدارد. بدین خاطر نظر بنده این است تنها کسـانی می‌توانند به حد اعلای این طریقه و جایگاه‌های اهریمنی خاص برسند که تطـابق فطـری با گنـاه و کثافـات عـالم مـاده داشـته باشـند و این تطـابق می‌تواند ناشی از حـرام زاده بـودن شـخص و یا نطفه شـان از شـیاطین جـنی یا ایـزدان شـیطنی و.. باشد و حـتی می‌تواند دلیل دیگـرش بسـتن نطفه اش در شرایطی خـاص، مثل مـاه گـرفتگی یا قمر در عقرب یا محاق قمر و یا خورشید گرفتگی و ... باشد. فـردی که یکی از این شـرایط و یا همگی این شـرایط را دارد می‌تواند فردی باشد دارای استعداد خاص برای طی منـازل سـلوک طریقه اهریمـنی و تـاریکی وگرنه فـرد عادی به نظر بنـده به دلایلی که گفته شد تـوان طی این طریق را ندارد.

نکته 3:ـ خواننـدگان گـرامی بـرای درک بیشـتر و بهـتر ماجرای هفت طبقه عـالم زیـرین می‌توانند به اسـطوره مرگ دوموزی و نزول اینانا به دنبال وی به عـالم زیـرین و برخورد وی با ملکه دنیای زیرین ارشکیگل (خـواهرش) که همسر نرگـال است مراجعه نمایند. (در کانـال ذکر شده است)

نکته 4:ـ ماشـیح داود یا دجـال لعین لعنت الله علیه در آخرالزمان فـردی هست که نه تنها تمـام این مقامـات را طی خواهد نمـود. و از تجلیـات اهریمـنی و تـاریکی برخوردار خواهد شد بلکه وارث تمام اشیا و اسرار علوم شیطانی نیز خواهد بود.

نکته 5:ـ نیروی اهریمنی یا تاریکی را شاید بتوان با انگری مئینو در اوستا برابر دانست که در مقابل سپنتامئینو قرار دارد.

نکته6:ـ در طریقت سلوک تاریکی و اهریمنی عضوهای اصلی باید مهر باطنی بخورند. این یعنی چه؟

همانگونه که عده‌ای از صوفیان و عرفای بزرگ نظیر مویدالدین جندی در کتاب کم نظیر نفحه الروح گفته است اساس عرفان عملی در طریقه سلوک الی الله بر روی طهارت هشت عضو است. چشم‌ها، گوش‌ها، زبان، دست‌ها، معده، فرج، پاها و در نهایت قلب است که مهمترین عضو است که اصل طهارت بر وی باید اعمال شود. این اعضا باید از مناهی دور باشند و تحت تصرف شریعت و سنت و سیره نبوی و علوی باشند. در مقابل در طریقه سلوک تاریکی و اهریمنی این اعضا باید به گناهان کبیره بپردازند مثلا زبان به دروغ و تهمت و غیبت و فحش و ناسزا به مقدسین و مقدسات و.. بپردازد به مرور چنین زبانی به عنوان یک عضو مُهر باطنی میخورد. تک تک اعضای قالبی اینگونه است تا در انتها قلب مهر بخورد. چون قلب مُهر بخورد فرد برای همیشه دوزخی خواهد شد و تا هم فیها خالدون در آن خواهد ماند. تا تمام اعضا مهر نخورد فرد توان نزول و سیرکامل به جهان زیرین را پیدا تمی‌نماید.

نکته6:ـ طریقه سلوک اهریمنی، طریقه‌ای کهن است و ریشه اش به دوره اساطیری تاریخ بشر باز می‌گردد و نباید آن را با طریقه‌هایی نظیر کلیسای شیطان آنتوان لاوی و امثالهم مقایسه نمود. این‌که این طریقه در دوره امپراطوری روم باستان وجود داشته یا خیر را تمی‌دانم.

اما در هند وجود داشته و هم اکنـون نـیز وجـود دارد و به نظر می‌آید که اگر نحله‌هـــایی در انجمن‌هـــای مخفی به دانش ســـلوکی این روش اهریمـــنی دست یافته باشـــند ریشه اش به دوران جستجویشـــان در هند در همین یکی دو قرن اخیر باز می‌گردد.

نکته8:ــ معبد مخفی و تشــکیلات مخفی پرســـتنده هی رانیا کشه در هند که از شـــیاطین بـــزرگ ودایی است. بزرگـــترین تشـــکیلات وارث دانش باســـتانی تـــاریکی و اهریمـــنی در جهـــان هســـتند که احتمـــالا بخشی از دانش انجمن‌هـــای مخفی و مقامـــات افـــرادی نظـــیر لـــرد خـــوزه (شاه تاریکی) به دانش باستانی این تشکیلات مخفی بـــاز می‌گردد.

اما در پایان این بخش، داستانی را از کتـــاب چهل مجلس شـــیخ علاالدوله ســـمنانی نقل می‌نمـــایم که مربـــوط به خطـــرات ســـلوک الی الله بـــرای ســـالک طریق الهی در هنگام مرحله سیر نطفه است که اگر پـــیر صـــاحب ولایت با ولایت خـــویش نتواند ســـالک را از این مرحله خطرنـــاک عبور دهد سالک سیر در عنصریات می‌نماید و تـــاریکی بر تاریکی اش می‌افزاید و در ظلمات کفر فرو می‌رود.

{در مجلس دیگر می‌فرمود که: درویشـــان می‌باید که زود به سخنان رنگین و عبارات مزخـــرف فریفته نشـــوند و به هـــرکس اقتـــدا نکنند در دین، تا اســـتقامت او بر متـــابعت سنت معلوم نکنند. و شیخ قـــدس ســـره فرمـــود که در آن وقت که ارغـــون این ضـــعیف را از راه بغـــداد به جـــبر بازگردانید و به اردو برد، و آنگاه عم من ملک جلال الدین سمنانی وزیر او بـــود و خـــال من قاضی ممالک و نـــدیم و جمله الملک ارغـــون بـــود. نشســـته بـــودم و عم من با

جمـاعتی از وزرا آن‌جا حاضر بودنـد، ناگـاه خـال من از پیش خیمه پیدا شد و بر ما می‌آمد شخصی خرقه‌ای کبود پوشـیده بـود با او همـراه می‌آمد من از خیمه بـیرون نگریستم و چشم من بر آن شخص افتـاد و دل من گفت: این شخص ملحدست، من نـیز این معـنی بر زبـان رانـدم که این شـخص که با خـال می‌آید ملحدست. عم من می‌گوید نیک باشد، تو که دعوی زهد می‌کنی و مسلمانی کسی را هرگز ندیـده و ذکر او نشـنیده‌ای او را ملحد می‌گویی؟! من با خود گفتم راست می‌گوید، خواستم که ازین خـاطر توبه کنم و ازین گفته عـذر خـواهم، بـاز دل من می‌گوید که ایشان چه می‌گویند و چه می‌داننـد، البته این مرد ملحدست و میان من و عم ماجرا می‌رفت و من می‌گفتم او ملحدست و عم می‌گوید بد می‌گویی، آخر او مردیست که چندین سال ریاضتها کشیده و سفرها کـرده و سلوک کشیده و به درجه ارشاد رسیده و از مصر آمـده و از شیخ خود اجازت شیخی آورده تا عراق و خراسان را مرشد باشد.می بینی که چگونه غلط می‌کـنی.او مـدح او می‌گفت و من از اشارت دل خود تعجب می‌کردم، تا خال من و این خرقه پـوش هر دو به خیمه درآمدند و پیش ما بنشـتند.آن مـرد سـخن آغـاز کـرد و در معـارف سـخنها می‌راند که من از آن به تعجب فرومانـدم و من نـیز واقعاتی که در سلوک دیـده بـودم با او می‌گفتم و چنـان شرح آن می‌کرد که گویا چندین سال ارشاد کرده است و با این حال دل من بر آن خاطر جازم بود و می‌گفت البته این مـرد ملحدست.گفتم هیچ به از آن نباشد که در صحبت او باشم تا آنگاه که از حقیقت کار او باخبر شـوم و روزی در واقعه دیدم که ما در خیمه نشسـته ایم با عم و خال و جمعی از اکابر حاضرند و مـاری سـیاه در میـان

ما می‌گـــردد و روی به یک یک می‌کند و تنفس می‌کند تا به من رسید و من قصد کـردم او را بکشم بگـریخت و در زیر نهالچه من درآمد من زانو را به قوت بر زبر او نهادم تا بمیرد او از زیر پـای من بـیرون آمد و بگـریخت.مـرا در واقعه معلوم شد که این مـار، اوست و همچنـان او در ما می‌دید و در شهادت که شاهد غیب است.

و روز دیگر این واقعه را با او بگفتم و او متغـــیر شد و گفت بد کردی که قصد او کـردی، که او را نـام حیّه است و از حیـــوه مشـــتق است اگر هلاک می‌کـــردی حیـــوه تو سپری شدی.اینجا مرا چیزی معلوم شد اما با خـــود گفتم تا روشن‌تر از این شـود خـود را با او می‌دادم و می‌گفتم تا روشن‌تر ازین شـــود.با او گفتم که به عـــراق به طلب مرشدی می‌رفتم و چون پادشاه منع می‌کند و تو هسـتی مـرا به مرشد دیگر حـاجت نیست.بیا تا با هم به سـمنان رویم تا از خدمت شما بهره مند گردیم او را بـدین سـخن دل خـــوش شد و گفت اکنـــون در عـــالم، مرشـــدی دیگر نیست به غـــیر از شـــیخ عفیف الـــدین که در مصرست و کسانی که در خدمت او داد سلوک داده‌انـد، و من چنـدین سال به خدمت او مشـغول بـوده‌ام و مـرا اجـازت ارشـاد داده و اجـــازت نامه شـــیخ خـــود به من نمـــود. القصه از اردوی ارغون بی‌اجازت ارغون بیرون آمدیم در مصاحبت او و نام او حاجی آملی بود و چندین سال پیش از سلوک در بیشه آمل ریاضـتهای بسـیار کشـیده بـود و چـون یک مـــنزل بـــرفتم، عم من باخـــدمت ارغـــون بگفت که علاءالدوله بگـــریخت، پادشـــاه فرمـــود که پیش از وی نخـواهم آسـود اما کسی را بفرسـتید در عقب او که اگر جـــانب بغـــداد می‌رود او را بازگردانند و اگر به ســـمنان می‌رود آن کس که مصاحب اوست تا شهر سـمنان رود و

بـازگردد و آن کس که در عقب ما فرسـتاده بودند تـرک مسلمانی بود که در اردوی خـدمت ما می‌کـرد و چـون در راه به ما رسـید ملازم شد و من در همه این راه احـوال حاجی آملی را مشاهده می‌کردم و از اعمال او هیچ بوی اخلاص تمی‌آمد و نماز که در عقب او می‌گزارم باز اعاده می‌کنم.}

{روزی محمد فـراش با من می‌گوید در عقب این بد دین چرا نماز می‌گزاردی؟! و من دیـدم که او بـول می‌کـرد و وضو نسـاخت و شـما را امـامت کـرد و من گفتم: زنهـار چیزی نکنی که او بداند که تو این صورت دیـده‌ای که این معـنی می‌دانم اما درین مصـلحتی است و تو هیچ پیـدا مکن و بـاطن من متوجه بـود به دانسـتن اعتقـاد او و از حضرت حق تعالی درخواستم که طریقه او بر من روشن گرداند تا روزی در راه به کنـار آبی فـرود آمـدیم و این حـاجی آملی با من وعـده کـرده بـود که اگر ازین طریقه چـیزی کشف گـردد اسـرار این طریقه را چنانچه شـیخ با من گفته با تو در میـان نهم. چاشـتگاهی بـود که من بر روی آب روان بیرون رفتم تا وضو سـازم چـون دست در آب کـردم آب بجنبید و مـوجی در روی آب ظـاهر شد بر شکل دایره‌ای و بر آن‌جا نبشته بود علمی که ایشان بدان راه گم کـرده بودند و هلاک گشـته من آن را بخوانـدم و متفکر شـدم و بـاز دست به آب زدم نقشی دیگر ظـاهر شد و ایشان از آن بی‌خـبر بودند و شـیطان ایشـان را در آن کشـف، قسم اول بازداشـته بـود و از طریق حق انداخته عنایت حق چون همراه این ضعیف بـود بطلان آن پیش از آن‌که در خاطر افتد بر من روشن شد.باری وضو ساختم و نماز چاشت بگزاردم و سوار شدم، و هم عنـان اسب می‌رانـدیم و با او گفتم: امـروز می‌خـواهم که

اسرار طریقت با من در میـان نهی ،گفت: چـون؟ گفتم: همچـنین و همچـنین بر من کشف شد و آن معـانی نقش اول را بی‌بطلان تقریر کردم. متعجب شد و شادی بسیار کرد و ستودن آغـاز کـرد و گفت: می‌بیـنی که صـحبت را چه اثر اسـت؟! سـالها سـلوک بایسـتی کـرد تا این قـدر روشن شـــدی یا نشـــدی که در این چند روز تو را روشن شد. اما هنـــوز چـــیز دیگر باقیست و ما را در این راه دو معـراج است که هر دو می‌باید که کشف شـود تا سـالک، صاحب سر شـیخ تواند بـود، و این یک معـراج است که بر تو کشف شده، و این معنی ”کان الله و لم یکن معه شی ”اسـت، و حقیقت آن حقیقت معـراج ”و الان ،کما کـان ”مانده است، و هرگاه آن بر تو کشف گردد صاحب سری را بشایی. چون این سخن بگفت و من در استکشاف این معـــانی و اعتقـــاد و طریق ایشـــان توجه کلی داشـــتم همچنـــان اسب می‌رانـــدیم که میـــان هر دو گـــوش اسب بیرون نگریستم دایره‌ای دیـدم همچـون سـپری و بر گـرد آن دایره آن علم، و معنی معراج دوم که می‌گفت روشن نبشته بود و در میان دایره اغلوطه شـیطان نوشـته بـود، من هم هر دو را بخوانـــدم و این دایـــره همچنـــان غـــایب تمی‌شد تا من با او بگفتم که: معـــــراج دوم نـــــیز بر من کشف شد. گفت: بگـوی، من درین دایـره نظر کـردم و با او می‌گفتم تا هرچه بر کنـار آن دایـره بـود تقریر کـردم، دیدم که حال او متغیر شد و از اسب فـرود آمد و روی بر زمین نهـاد و تعجب بسـیار کـرد و گفت: هرگز ندیـده‌ام کسی را این استعداد باشد که تراست، و او را کار چـنین زود دست دهد، زهی اثر صحبت. اکنون کار سـلوک تمـام شد و آنچه مقصود تو از مجاهده بود مشـاهده افتـاد پس من با او بگفتم.

چون احوال عالم چنین است که اکنـون کشف افتـاد،این ریاضات و مجاهدات و تکالیف شرع چه اسـت؟ گفت: اگر برای آن دنیا خـراب نشـود و در میـان خلایق فتنه بسـیار نشـــود، و اگر به این‌ها هیچ احتیـــاجی نیست. بعد از آن گفت: کسی را که این معـــنی معلـــوم شد بیاســـود و از زحمت تکلیف فـارغ گشت.ای دریغا که این معـنی هم در اردو بر تو کشف شـــدی، هرگز تو را نگذاشـــتمی که از آن‌جا بیرون آیی، و عالم را به عشرت و ذوق بگذرانیـدی، چه اسباب عیش به کلی ترا آن‌جا مهیا بـودی و بی‌فایـده تـرک کـردی. گفتم: بـاکی نیسـت، روزی چند در سـمنان باشیم و بـاز به اردو مـراجعت کـنیم. چـون این معـنی بر من روشن شد حق عز اســـمه را بر کشف این معـــنی و صحت اعتقاد و طریق شیخ خود شکرها گزاردم، اما با او هیچ نگفتم تا تمامت کفرها و اعتقادات کژ خود با من در میـان نهـاد، و آن مـذلتی سـخت اسـت، و آن اغلوطه از آن‌جا می‌افتد. مـــرد ســـالک که شـــیخ او کامل و مکمل نباشد و سیر معکوس که مرتبه مرتبه بـــاز می‌باید گشت. چون در مقام مضغگی وعلقگی می‌رسد که روح اینجا به بـدن می‌پیونـدد، سـالک را بـدان راه که سـوی روح است سـیر می‌باید کـرد و او به سـوی نطفگی می‌افتـد، چـون شـــیخ تمی‌تواند که او را (از)اغلوطه برهاند از نطفه به عناصر در می‌رود و از عناصر به طبایع. و چون از آن سو که هیچ تمی‌بیند جز عـــدم صـــرف، و در تـــاریکی عـــدم تمی‌توان رفت باز می‌گردد، و جز طبایع چیزی دیگر موثر نیافته در عـالم کـون و فسـاد طبـایعی می‌گـردد و هلاک می‌شـود، تا کـدام بـدبخت را شـیطان در مهلکه انداخته بـوده اسـت، و او این هلاک را کمـال پنداشـته و بر این اعتقـــاد مـــرده و به دوزخ رفته و مریـــدان او هم بـــدین

طریق در پی شیخ خود می‌روند و تا کنون بنیاد طبیعیــان از اینجا خواسته و بدترین خلق ایشان باشند.}

{مقصود این‌که چون که کفر او و ضرر وجـود شـوم او و شیخ او بر من روشن شد به تدبیر دفع مضرت ایشــان از بندگان خدای تعالی مشغول شدم. چـون به ولایت وی در آمــدیم با آن تــرک که همــراه ما بــود از پیش می‌رفتم و حال با او می‌گویم که اگر کسی را اعتقاد چـنین و چـنین باشد با او چه باید کـــرد؟ گفت: گـــردنش بباید زد.گفتم: این شیخ که با ما همراه است اعتقاد او این اســت، تو او را تـــوانی کشـــت؟! گفت: اگر از وی کفـــری بشـــنوم تـــوانم.گفت: همین که فـــرود آیم از وی چین و چـــنین سوال کن، و من می‌دانم که او جواب گوید، چون بگویــد، تو از من بـــپرس که چـــنین کسی لایق چه باشـــد؟ من می‌گویم: لایق کشتن. تو در حال شمشیر بکش. در کنــار جـــوی آب فـــرود آمـــده بـــودیم، فـــرود آمد و بر لب آب بنشست. آن تــرک بر پــای خواست و آن مســاله که با او آموخته بودم سوال کرد و او همــان جـواب گفت. مـوجب قتل بود، ترک از من پرسید، گفتم: گردنش بزن که ملحد اســت، شمشــیر برکشــید او خــود را در آب انــداخت و در حال کلمه شـهادت گفت. و گفت: کـافر بـودم، مسـلمان شـــدم، و توبه کـــردم، من با تـــرک گفتم: صـــبر کن و او راگفتم: اگر راست می‌گـــویی کتب و رســـایل آنچه داری در این طریقه همه را بیــاور. همه را از خــورجین بــیرون کرد و در پیش من نهاد و اجازه نامه‌ای که شیخ او نبشته بود آن‌جا بود. گفتم: بر پشت این بنــویس که من تا فلان روز همچنین اعتقاد داشتم، و شیخ عفیف الدین همچنین اعتقاد دارد، و اعتقاد خود را بر پشت اجازت نامه به خط خود بنوشت، آنگاه نگاه داشتم و باقی کتاب‌های او را در

آن جوی بشستم واو به جانب آمل رفت. و شنودم که باز مرتد گشت و مرا در خاطر می‌بود که می‌باید که شـیخ او در مصر رسوا شود، تا خلایق از اضـلال او خلاص یابند. تا آنگاه که اتفاق افتاد که به کعبه

رفتم و آن اجازت نامه‌ی شیخ او با من بود، و آن روز که قافله بر منا بــود یکی از مریــدان شــیخ شــهاب الــدین سهروردی قدس سـره در آن‌جا بـود و با درویشی چند به زیــارت او رفتم، الحق مــردی بس عزیز بــود. ســاعتی بنشستم و از هر نوع سـخن می‌رفت، از وی پرسـیدم که شنیده‌ام که شیخ شهاب الـدین قـدس سـره اوحد الـدین کرمانی را مبتـدع خوانـده است و و پیش خـود نگذاشـته، راست است؟! پیر گفت: بلی، من در آن مجمع در خدمت شیخ حاضر بودم که کسی ذکر اوحد الدین کرمـانی کـرد، فرمود که: پیش من نام او مبرید، که او مبتدع اسـت، اما روز دیگر هم در خـدمت شـیخ بـودم که به خـدمت شـیخ گفتند که: این سخن را شـیخ اوحد الـدین گفتـه، بشـنیده یی؟! که:هرچند شــیخ مــرا مبتــدع گفتــه، اما مــرا این مقــاربت بس که نــام من بر زبــان شــیخ رفت و در این معنی بیت عربی گفته و آن بیت اینست:

ماســائنی ذکــراک لی فی بیتکا بل ســرنی انی خطــرت ببالکا

و شــیخ شــهاب الــدین خلق او را تحســین کــرد. و دیگر سـوال کـردم از وی که شـیخ عفیف الـدین را دیـده یی؟ گفت: آری، گفتم: چون مردیست؟ گفتم: مرد بزرگیست، و مشارالیه، و اکنون پادشــاه به او مشـغول است.گفتم: نه او ملحدیست، آن پسر گفت: چون؟! و تعجب کرد، من احوال او بگفتم، و آن مکتوب نمودم. پیر گفت:الحمدالله

که دل من دروغگــوی نبــوده اســت،بعد از آن‌که چنــدین سال است که او را ندیده ام، دل من می‌گوید که او ملحد اســت، و من او را تصــدیق تمی‌کــردم، تا امــروز معلــوم شد.از آن‌جا بر خواستیم و رفتیم.روز دیگر در حرم که به نمــاز بامــداد گــزاردم و روی به خانه نشســته‌ام و غــایب شدم و غیبــتی ســخت داشــتم، کسی در غیب می‌گوید در عالم شهادت

قومی منتظر توانــد،من چشم بگشــادم و دو جــوان دیــدم پیش من نشسته و سلام کردند.جواب گفتم، و باز غــایب شـــــدم،و دیگر در غیب می‌شـــــنوم که می‌گویند:جمعی منتظر تواند،باز به تکلف چشم بگشادم و بر پای خاســتم تا با خود آمدم و از از آن دو جوان پرســیدم از کجائیــد؟و به کجا می‌روید؟ ایشــان گفتند: از خراســان می‌آییم و به مصر می‌رویم، به ســلوک کــردن به خــدمت شــیخ عفیف الدین. گفتم: او ملحد است و شما از من بــاور کنیــد، اما چـــون به آن‌جا روید شـــما را در خلـــوت نشـــاند و بعد از چنــدگاه که بیاید از شــما بپرسد که چه دیــده ایــد؟و شــما همچنین بگوئید اگر شــما را از خلــوت بــیرون آرد و بگوید که شما تمام شدید بدانید که ســخن من راستست. آن دو درویش برفتند و شـــنیدم که همچنـــان کردند و هرچه من گفته بــودم مشــاهده کردنــد، از خانقــاه بــیرون آمدند و عفیف را تشنیع کردند.چون کــار عفیف آن‌جا بــزرگ بــود نزدیک بود که ایشان را هلاک کنند که ناگاه حق تعــالی او را رســوا کــرد و ســردابه یی که در آن‌جا خمر می‌خوردند پیــدا شد و او را ســلطان مصر بگــرفت و از مصر بــیرون کرد.}(چهل مجلس شیخ علاالدوله سمنانی صفحات 165 الی 173)

ذوالقرنین احتمالی

{1: سلام علیکم و خسته نباشید.

تو کانال گفته بودید که متوجه شدید جناب ذوالقرنین چه کسی هست، و کوروش هم نیستن.

و گفته بودید به دلایلی تو کانال نمیگید.

با عرض پوزش، جسارتا بنده مایلم تا دانسته‌های خـویش رو در این مورد با بنده در میان بگذارید.

با تشکر..

2:سلام. استاد از مطالب بسیار ارزشـمند و نایـاب شـما که دریچه‌ای نوین از نگاه به عالم هسـتی بـرایم گشـوده است بسیار حظ و استفاده می‌کنم و خـدا را شـاکرم که با کانـال شـما آشـنا شـدم. اما خیلی دوست دارم پاسخ بـرخی سـوالاتم که خودتـان فرمودید بنا به دلایلی در کانال تمی‌آورید را بدانم مثلا ماجرای ذوالقرنین و مکـان سد آن. اگه لطف کنید که به بنـده اجـازه دهید به عنـوان شاگرد کمترین از شما درس بگیرم ممنـون می‌شـوم. در خصوص مطالب مربوط به وجود امکنه دیوان و ایزدان در اسـتان زنجـان هم، چـون خـودم اهل این اسـتان هسـتم خیلی کنجکاو شدم و علاقمنـدم از این‌ها بیشـتر بـدانم و اساتیدی را که در استان‌زنجان

3: با سلام جناب سلطان نصیر

1. مطالب کانالتـان را پیگـیر هسـتم و بـرای بنـده که تـاریخ و کمی اسـطوره مطالعه میکنم جـالب توجه می‌باشد و استفاده کرده و مینمایم.

2. ادامه مبحث ذوالقــرنین را چه زمــانی در کانــال بارگزاری می‌نمایید؟!
3. گفته بودید از بیـــان این‌که ذوالقـــرنین چه کسی است و و سدش کجاست طفره رفته اید

من نه اهل رعب و وحشت هستم و نه ....

سالهاست پیگیر این مطلب می‌باشم

و بیشتر کتابها مقالات احادیث و سخنرانیها را خوانـده یا شنیده ام

در این بین نظر شما و جنـاب کـاظمی یـزدانی در این‌که ذوالقرنین از میان رودان می‌باشد مشترک است

ایشان گفته‌اند یکی از پادشاهان آشور است

و نظر شما را هم میخواستم بـدانم که ذوالقـرنین دقیقا چه کسی است و سد کجاست؟!}

اینها تنها سه ایمیل اخیر از میـان انبـوهی از ایمیل‌ها در مـورد ذوالقـرنین و مکـان سد است که پرسـیده شـده و بنده به هیچ کـدام جـوابی نـدادم. بنـده مشـکلی در حـال حاضر برای ادامه نوشتن دروس ذوالقـرنین نـدارم. زیـرا کتـاب متن طومارهـای بحـرالمیت چـاپ شـده و آن را در دست دارم. بـرای نوشـتن دروس به آن گـونه‌ای که بنـده طــرحش را در ذهن داشــتم نیــاز بــود یک جا ارجــاع به داسـتانی در این کتـاب بـدهم. حـتی بـدون آن کتـاب نـیز می‌توانســتم نــام بــبرم و مکــان سد را نشــان دهم اما دنبالی طرحی جامع بودم. طرحی که تمی‌دانم چه هنگام بتوانم تکمیلش کنم؟ دورانی که ذوالقرنین در آن زندگی

می‌نموده بنا به شواهد حـدیثی و روایی بین 1750 پیش از میلاد تا 3000 ســال پیش از میلاد بــوده است. دوره اســطوره‌ای تــاریخ بشر دوره‌ای که مرزها بــاز بــوده و ظـاهرا ارتبـاط با جنیـان و دیـوان و پریـان و موجـوداتی تحت عنــوان ایــزدان اعم از خــوب و بدشــان راحت‌تر از دوره کنونی بوده است.

نکته: فقیر با توجه به احادیث و روایـات متـواتر که خضر علیه السلام راه همراه با ذوالقرنین دانســته‌اند که از آب حیــات نوشــید و می‌دانیم که خضر علیه الســلام پس از طوفـان نـوح (حـدود 3000 پیش از میلاد انـدکی بیش یا کم) و پیش از ابراهیم خلیل الله بوده (حـدود 1700 اای 2000 پیش از میلاد انـــدکی بیش یا کم) و خضر علیه الســلام در دوران موسی کلیم الله (حـــدود1250 الی 1400 پیش از میلاد)زنده بوده است. در نتیجه دوالقرنین در بـازه‌ای بین 1750 تا 3000 پیش از میلاد می‌زیسـته است.

در این دوره خــاص از تــاریخ بشر مــرز عــالم هورقلیا با عالم ما باز بوده همـان عـالم که بعضا اقلیم هشـتم نـیز نامیده می‌شود. عالمی که به عالم مــادی ما نزدیک است و با بــاز شــدن مرزها در آینــده به مانند گذشــته‌های دور مرئی خواهد شد. بـاور نمایید همه اسـرار و نقـاط مبهم تــاریخ بشر در آن عــالم نهفته است. این‌که دانشــمندان تاریخ بدلیل وجود افکار ماتریالیسمی جهان اســطوره را خیالات و خرافات می‌دانند ریشه اش در ندیــدن آن عــالم است. جالب است که در احادیث و روایات ما نیز فــراوان اشاراتی شده که با اسطوره و جغرافیای اسـطوره‌ای در قسـمت‌هایی اشـتراکات قـوی دارد. و جـالب‌تر این است

که بعضی از علمای ما چون این روایات را با کشـفیات و جغرافیـای فعلی جهـان نـاهمگون دیده‌اند انبـوهی از احـایث و روایـات را از اسـرائیلیات دانسـته‌اند و اینگونه خـود را راحت نموده‌اند. شـاید جریـان شـیخیه فـارغ از بعضی اشکالاتشان یکی از معدود جریان‌هایی بوده که به اقلیم هشـتم و هورقلیا بسـیار پرداخته‌اند. از بنـده در مورد بهشت عدن پرسیده بودند؟

بنـده آن را در همین عـالم هورقلیا می‌دانم. هورقلیا در نظر بنده با صور فلکی و ثـوابت فلکی نـیز ارتبـاط دارد. کـوه قـاف یا الـبرز باسـتانی در همینجا است. در حـدیث امـام رضا علیه السـلام ملاحظه نمودید که قـاف پشت نطـاق آسـمان بـود و در زمین مـادی ما نبـود. منتهی مطمئنا در عالم مادی ما قاف را نخواهیم یافت. یعنی با هر وسـیله‌ای به آسـمان و بـالا بـرویم به کـوه قـاف نخواهیم رسید زیرا اساسا در عالمی لطیف‌تر قرار دارد. به نظر بنـده بهشت عـدن در کتـاب عهد عـتیق و قـرآن مجید و روایـات اسـلامی و همچـنین دریـای فراخکـرد اسـاطیری و سـیمرغ و رود اردویسـورا اناهیتا و هـوم سـفید و درخت ممنوعه در بـاغ عـدن همه جملگی در این عالم هورقلیا قرار دارند که با عـالم مـادی ما در ارتبـاط تنگاتنگ است. همچـنین آن عـالم با ثـوابت فلکی و صـور فلکی آسمان شب ارتباط معنا دار بسیار قوی دارد. سـرّ زمین‌های هفت گانه در آن عالم هویدا می‌شود.

در ازمنه کهن که مرزها بـاز بـوده شـاید دریـانوردانی با سـفر با کشـتی به طـور اتفـاقی به دریـای فراخکـرد اسـاطیری راه پیـدا می‌نمودند. یا شـاید اصلا بحر محیط کـاملا متصل به دریـای فراخکـرد می‌بـوده است. یا اگر

عده‌ای من باب مثال چون به کوه البرز امـروزی یا قـاف در قفقـاز سـفر می‌کردند می‌توانسـتند به کـوه قـاف اسـاطیری یا همـان الـبرز اسـاطیری برسـند و آن را از نزدیک ببینند. اما امـروزه پس از بسـته شـدن مرزها تنها از طریق دروازه‌ها می‌توان به بخش‌های مختلف آن عالم راه پیدا کـرد البته آن هم نیـاز به روحـانیت بسـیار قـوی دارد. در مجموع می‌خواهم بگویم جغرافیای اقلیم هشتم در روزگـاران کهن جـزئی از جغرافیـای شـناخته شـده مردمـان باسـتان بـوده است. یـاجوج و مـاجوج در آیـات قرآن مجید و احادیث و روایات اسلامی سـاکن در بخشی از همین اقلیم هشـتم و هورقلیا می‌باشـند. سـدی که ذوالقرنین سـاخته است مـرز دنیـای آنـان را با دنیـای ما بسته است. اینگونه به نظر بنده می‌آید که سـرزمینی که یـاجوج و مـاجوج در آن زنـدگی می‌نمایند از سه طـرف محصور بـوده است. تنها یک مسـیر بـرای حمله و تهـاجم داشـته که از بین دو سد می‌گذشـته است. چـون ذوالقرنین به بین این دو سد رسید مردمانی را یـافت که مورد هجوم یاجوج و ماجوج قرار می‌گرفتند. ذوالقـرنین بین آنان و یاجوج و ماجوج سدی سـاخت که هنـوز هم در نقطه‌ای از عـالم ما پابرجاست و به نظر تنها راه ورودی آنان را برای همیشه بست.

به نظر بنـده اینگونه است که سد سـاخته ذوالقـرنین دقیقا بر روی مـرز عـالم هورقلیـایی که در آن دوره ظاهرا متراکم بوده و عالم ما بسته شـده است و یـاجوج و مـاجوج احتمـالا تا اواسط یا اواخر دوره آخرالزمـان برای همیشه از چهار طرف محصور شدند. یعـنی به نظر بنده احتمالا یاجوج و مـاجوج در همـان عـالم هورقلیـایی نیز راهشان بسته بوده است. چون اگر راهشان از ناحیه

پشت بین دو سد باز بوده *که در عـالم هورقلیا است* پس می‌توانســته‌اند در آن دوره از تــاریخ بشر که مرزها بــاز بوده از مسیری دیگر بیایند و حمله کنند. اما ظاهرا آنــان تا دوره آخرالزمــان از چهــار طــرف محصــور شــدند و با شروع دوره آخرالزمان که مرزها بــاز می‌شــود آنــان نــیز پس از مــدتی موفق می‌شــوند سدشــان را بشــکنند و به عالم ما هجوم بیاورند.

اما پیشتر گفتم که تقریبا تاریخ جهان باســتان را تا آن‌جا که توانستم شخم زده‌ام و کمتر کتــابی است که به زبــان فارسی در مــورد جهــان باســتان علی الخصــوص حیطه تــاریخ میــان رودان نوشــته شــده باشد و بنــده تهیه و مطالعه ننمــوده باشم. در میــان این تــواریخ نزدیک‌تــرین گزینه را به ذوالقرنین قرآن یــافته‌ام تمی‌خــواهم بگــویم ذوالقرنین مورد نظر بنده با آیات و روایات کاملا منطبق است اما اگر خواننــده گــرامی پس از معــرفی و بررسی مطــالب انصــاف داشــته باشد آن را منطبق‌تــرین فــرد با ذوالقرنین آیات و روایات خواهد یافت. مکان تقریبی سد را نیز می‌دانم کجاست و نشان خواهم داد.

اما همانگونه که گفتم یک دلیل طفــره رفتن از معــرفی ذوالقرنین قرآن طــرح جــامعی بــود که در ذهن داشــتم و هنــوز بــرای ســاختنش تلاش می‌نمــایم و دیگر گــزینه‌ای بوده که ذوالقــرنین مــورد نظر بنــده با توجه به این‌که در جهــان باســتان بــوده طبیعتا حــرف و حــدیث‌هایی در موردش هست. وی مغضوب ایزدان میان رودان بــوده اما با اینحال مسئله‌ای است که بنــده هنــوز کامل نتوانســتم آن را حل و معرفی نمایم از نظر بنده شــاید فعلا چنــدان

صــلاح نباشد اما از طــرفی هم با خــود می‌گــویم نباید حقیقت پنهان بماند هر چه شود باداباد. 😊

به هر حـــال فقـــیر تقریبا هفته‌ای نیست که ایمیلی در مورد ذوالقرنین نداشته باشم و شرمنده خوانندگان شده ام. حال اگر خواننـدگان گـرامی اصـرار بر معـرفی دارند بنده بخلی ندارم.

این شـــــما و این هم معـــــرفی مختصر و اجمـــــالی منطبق‌ترین فرد با ذوالقرنین آیات و روایات.

تصویر سنگ نگـاره و کتیبه‌نـارام سـین (دوره حکـومت 2254 _2218 پیش از میلاد) پادشاه اکد معروف به کتیبه نمایش یا استلی که در سیپرَّ (شهری در میان رودان بین حله و فلوجه) برپا کـــــــرده و چند قـــــــرن بعد توسط شوتروک_نهونته شـاه ایلام به شـوش آورده شـده است. این سنگ نگاره متعلق به برتری نارام سین شـاه مقتـدر اکد در جنگ بر اقوام کوه‌های ناحیه لولوبوم می‌باشد.

نــارام ســین‌پادشــاه اکد با کلاه خــود دارای دو شــاخ، نواده سارگون بـزرگ و نزدیک‌تـرین گزینه به ذوالقـرنین قــرآن مجید و روایــات اســلامی می‌باشد. در این ســنگ نگاره دو خورشـید دیـده می‌شـود که محققین با توجه به هشت پر بــودن خورشــید ســالم در ســمت راست ســنگ نگاره آن را نماد کوکب زهـره می‌دانند. زیـرا نمـاد زهـره ستاره هشت پر است. اگر ستاره دیگر را که اندکی از آن محو شده است را خورشید بگیریم. ما شاهد نوعی قران شـــمس و زهـــره هســـتیم. البته همانگونه که گفته شد می‌توانیم هر دو نقش را خورشید در نظر بگیریم.

تصویر نمای نزدیک نارام سین شاه مقتـدر اکد با تـاج دو شــاخ و نزدیک‌تــرین گزینه به ذوالقــرنین قــرآن مجید و روایات اسلامی،یافت شده در شوش

اما شباهت‌های نارام سین با ذوالقرنین:

{1: وجـود تـاج دو شـاخ و ارتبـاط آن با نـام ذوالقـرنین صاحب دو شاخ

نارام سین بر طبق تواریخ نخستین کسی بوده که تاج دو شاخ را که تا پیش از آن تنها مختص ایــزدان بــوده بر سر کــرد و به همین دلیل مــورد نفــرین و خشم و دشــمنی ایــزدانی نظــیر انلیل و مــردوخ قــرار گــرفت. باتوجه به این‌که ســنگ نگــاره نــارام ســین ســالها در شــوش بــوده جهودان که از دورانی کهن بخصوص از دوره هخامنشیان به بعد در شهر شــوش ســاکن بوده‌اند قرن‌هــای متمــادی سنگ نگاره نارام سین را با دو شاخ دیده بودند و اینگونه با ذوالقرنین آشنا شده‌اند.

2: بازه زندگی وی 2300 الی 2200 پیش از میلاد بوده یعــنی پس از طوفــان نــوح نجی الله و پیش از ابــراهیم خلیل الله و این درست همان بــازه‌ای است که به نظر ما ذوالقرنین می‌زیسته است.

3: وی تقریبا نخستین پادشاهی بود که به ادعای خود بر کل جهــان باســتان آن دوران حکــومت یــافت. وی در کتیبه‌ها خود را با القابی نظــیر شــاه چهــار گوشه جهــان نامیده است.}

تصویر سنگ نگاره‌ای منسوب به نارام سین شــاه مقتــدر اکد با کلاهی یا دستاری بر سر

{4: نارام سین به معنای (محبوب سین) است. سین به طور سنتی در میان‌رودان معمولا به عنوان ایزد ماه شناخته می‌شود. البته این‌که این سین در نام واژه نارام سین ایزد ماه هست یا خدای یکتا و یا موجود دیگری به مانند جبرائیل ع و ماهیتش چگونه است را بررسی خواهیم کرد چون بخشی از اسرار شناخت تاریخ کهن و اسطوره‌ای در ادیان ابراهیمی را در سین و نام واژه سین باید جستجو نمود.

اما ما در حدیث داریم که ذوالقرنین بنده محبوب خداوند بود که این حدیث را شاید بتوان با نام واژه نارام سین منطبق دانست.

5: نارام سین حکومت خویش را با حملاتی به شمال میان رودان آغاز نمود زیرا اقوام ساکن آن نقاط بر وی شوریده بودند. وی شورشیان را سرکوب و تا ناحیه دریای غروب خورشید (مغرب الشمس) یعنی دریای سیاه و اژه و مدیترانه پیش رفت.

سپس به سمت دریای طلوع خورشید (مطلع الشمس) یعنی خلیج پارس و دریای عمان لشکر کشید. در اینجا وی جنگ خاصی انجام نداد بلکه با پادشاه شوش پیمان صلح نیز بست و این دو سفر منطبق با آیات قرآن است.}

تصویر سنگ نگاره نارام سین شاه مقتدر اکد در ناحیه دربند غار در قره داغ جنوب سلیمانیه (شهرزور) در اقلیم کردستان عراق مربوط به برتری وی بر لولوبی‌ها

{6: نارام سین در ادامه پس از بستن پیمان‌صلح با شاه ایلام متوجه حملات موجودات افسانه‌ای خاصی شد. در

روایـتی متـاخر دوره آشـوری که جنبه افسـانه‌ای دارد 7 پسر شـاه لولوبیـان یعـنی آنوبـانی نی در راس سـپاهی متشکل از 360 هزار از موجودات دیو مانند امـپراطوری نارام سین را در می‌نوردند. از آن‌جایی که بنده در کتـبی که در دست دارم و همچـــــنین جســـــتجو به انگلیسی نتوانســتم متن کامل این روایت افســانه‌ای را بیــابم از ادامه‌ماجرا تقریبا بیخبرم. اما بر اساس روایات و اســناد دیگر می‌دانیم که نارام سین بر این اقوام وحشی برتری یافته و تا پایان دوران حکومتش با اقتدار حکومت نمـوده تنها پس از مــرگ وی بــوده که در دوران جانشــینانش (جانشینان نارام سـین) گوتی‌ها یا اژدهـای کوهسـتان به میان رودان حمله نمودند و برای همیشه طومار حکـومت اکدیان را در هم پیچیدند.

این روایت بدلیل صورت افسانه‌ای توسط جمله مورخین کنار گذاشته شده است!}

صویر نمای نزدیک سنگ نگاره نارام سین شاه مقتدر اکد در ناحیه دربند غار در قره داغ جنوب سـلیمانیه کشـور عراق

{ادامه نکته 6:ـ در مـورد سـاخت سد توسط نـارام سـین چیزی نیافتم. اما با توجه به سنگ نگاره‌ای که در شــوش پیــدا شــده و در آن بر بخشی از اقــوام لولــوبی برتــری می‌یابد. اقـوامی که در این سـنگ نگـاره از نظر جثه نـیز کوچکتر از نارام سـین هسـتند و با توجه به سـنگ نگـاره دیگری که از نارام سین در ناحیه اقلیم کردسـتان عـراق یعـــنی ناحیه قـــره داغ در جنـــوب ســـلیمانیه (شـــهر زور)حجاری شـده که در آن بـاز به برتـری بر گـروهی از لولوبی‌ها اشـاره دارد. به نظر بـاطنی و ظـاهری بنـده

مکان احتمالی سد در ناحیه بین سرپل ذهاب تا شـهرزور اقلیم کردستان عـراق است و چه بسا زلزله‌هـای اخـیر و پی در پی آن نواحی ناشی از فشـار یـاجوج و مـاجوج بر سد باشد تا آن را بشکنند!! و اینک آخرالزمان ☺

جالب این است که اخیرا دیواری نیز در استان کرمانشـاه پیدا شده است.

7: در بعضی روایات ذوالقرنین عمامه یا دستاری بر سر دارد زیـرا بر سر وی زائـده‌ای شـاخ مانند روییـده است. نارام سـین نـیز در سـنگ نگـاره اش در شـهرزور عـراق دستاری عمامه مانند بر سر دارد.}

تصـویر دیـوار یـافت شـده در اطـراف سـرپل ذهـاب این دیوار در زبان محلی گاوری نامیده می‌شود.

قدمت دیوار مشخص نیست. خواننـدگان گـرامی یادشـان باشد کمی آن طرف‌تر در قره داغ سلیمانیه سـنگ نگـاره نـارام سـین است و در سر پل ذهـاب نقش آنوبـانی نی است که نارام سین با هفت پسر وی و لشکر متشـکل از 360 هزار موجودات اهریمنی جنگید و آن‌ها را سـرکوب نمود. لشکری که توسط ایزدان میـان رودان نظـیر انلیل و مردوخ بر علیه نارام سین به وجود آمده بود.

{8: گفته شد که در دو سنگ نگاره نارام سین لولوبی‌ها با قدی کوتـاه‌تر از شـاه پـیروز نشـان داده شـده‌اند. اگر بزرگ‌تر نشـان دادن تنها بـدلیل شـاه بـودن نباشد آنگونه که مورخین جدید تفسیر می‌نمایند. آنگــاه یا ما باید قائل به بزرگ جثه بودن نارام سین شویم و قد وی را بیش از دو متر و ده سانت در نظر بگــیریم یا باید قائل به کوچک جثه بــودن لولوبی‌هــای شکست خــورده شــویم و این با

کوچک جثه بودن یاجوج و ماجوج در روایـات نـیز سـازگار است.}

اینها مجموعه‌ای از شباهت‌هایی بوده که بنده بین نــارام سـین شـاه بـزرگ اکـدیان و ذوالقـرنین آیـات و روایـات یافته ام.

باستان‌شناسان باقیمانـده‌های یک دیـوار سـنگی احتمـالا 2400 ســاله را در غــرب ایــران یافته‌اند که حــدود 115 کیلومتر درازا دارد.

به گــزارش همشــهری آنلاین به نقل از لایوســاینس این دیوار در منطقه سرپل ذهاب در اســتان کرمانشـاه یافته شده است.

ســـــجاد علی‌بیگی، دانشـــــجوی دوره دکـــــترای بخش باستان‌شناسی دانشــگاه تهــران که در مقــاله‌ای که در ژورنــال Antiquity در این بــاره منتشر کــرده اســت، می‌نویسد: «ساختن این دیوار با حجمی حدود یک میلیون متر مکعب سنگ به نیروی کار، مواد و زمان بسیاری نیاز داشته است.»

به نوشته علی‌بیگی این دیوار در مسیری شمالی- جنوبی از ارتفاعات بمو در شمال سرپل ذهاب شروع می‌شود و در ناحیه‌ای نزدیک به روستای ژاو مرگ پایان می‌یابد.

ســفالینه‌های یــافت شــده به مــوازات این دیــوار نشــان می‌دهد که این دیوار در فاصله زمانی میان قــرن چهــارم پیش از میلاد و قــرن ششم پس از میلاد ســاخته شــده است.

علی‌بیگی می‌نویسد: «ساختارهایی اکنون ویران‌شده در جاهایی از این دیوار قابل‌مشاهده هستند. این ساختارها ممکن است مربوط به برج‌های کوچک دیوار یا ساختمان‌هایی در آن باشند.» به نوشته علی‌بیگی خود دیوار از مواد طبیعی محلی مانند قلوه‌سنگ و تخته‌سنگ ساخته شده است و ملاط گچی میان سنگ‌ها در برخی جاها هنوز دیده می‌شود.

گرچه باستان‌شناس از وجود این دیوار که درازای آن همانند دیوارهادریان در دوران امپراتوری روم در انگلیس است، خبر نداشتند، اما مردم محلی از مدت‌ها پیش با نام «دیوار گاوری» آن را می‌شناخته‌اند.

باستان‌شناسان مطمئن نیستند که چه کسی و با چه هدفی این دیوار را ساخته است. با توجه به تخریب شدید دیوار حتی پهنا و ارتفاع دقیق دیوار هم معلوم نیست. بهترین تخمینی که می‌توان زد این است که این دیوار چهار متر پهنا و 3 متر بلندی داشته است.

علی‌بیگی می‌نویسد: «معلوم نیست که این دیوار جنبه دفاعی داشته است یا جنبه نمادین» و اشاره می‌کند که ممکن است این دیوار حد مرز یک امپراتوری باستانی، شاید سلسله اشکانی (247 پیش از میلاد تا 224 پس از میلاد) یا سلسله ساسانی (224 تا 651 پس از میلاد) باشد. به گفته علی‌بیگی هر دوی این سلسله‌ها در غرب ایران شهرها و قلعه‌های بزرگ و سیستم‌های زهکشی ساختند، بنابراین هر دوی آن منابع لازم برای ساختن دیوار گاوری را داشته‌اند.

دیــوار گــاوری تنها دیــوار طــولانی باســتانی در ایــران نیست. باستان‌شناسان قبلا ســاختارهای مشــابهی را در شمال و شمال شــرق ایــران (دیــوار گرگــان) یافته‌اند که ممکن است به مقاصد دفاعی ساخته شده باشند.

پ ن: همانگونه که در خبربــالایی ملاحظه نمودید قــدمت این دیــوار مشــخص نیست بنــابراین قــدمت 2400 ســال کاملا تخمینی می‌باشد.

حــتی اگر این دیــواره توسط نــارام ســین اکــدی ســاخته نشده باشد هر کسی به استان کرمانشاهان سفر نمــوده باشد و کوه‌های نواحی دالاهو تا اقلیم کردستان را دیــده باشد. کوه‌های آن نــواحی حــالت گردنه‌هــای تنگ دارد چه بسا یکی از آن گردنه‌هـــای تنگ بـــرای همیشه پر شـــده باشد. و این را باید کوهنــوردان کرمانشــاهی یا حاضر در اقلیم کردستان عراق بیابند. یعنی به عبــارت دیگر ممکن است دیــوار اصــلی هنــوز یــافت نشــده باشد. زیــرا کــاملا شکل کوه شده باشد.

ذکر چند نکته مهم:

نکته 1:ـ شاید بهتر باشد که بین اقوام لولوبی ســاکن در کوه‌هــای لولوبــوم در نــواحی زاگــرس ایــران و یــاجوج و مـــاجوج فـــرق بگـــذاریم زیـــرا لولوبی‌ها به نظر انســـان بوده‌اند. اما در نسخه آشوری داســتان نــارام ســین هفت پسر پادشـــاه لولــوبی آنوبــانی نی رهــبر موجــودات جن مانند یا ادم‌های جن مانند و یا شیطان سیرت هســـتند که در امپراطوری نارام سین خرابی به بــار می‌آورند. نــارام سین ظاهرا اینان را به طــرز شــگفتی محو می‌نماید. اما پس از دوره نـــارام ســـین هم ما بـــاز اسم لولوبی‌ها و

گوتی‌ها را در تـــاریخ ملاحظه می‌نمـــاییم. پس باید بین لولوبی‌ها و گوتی‌ها با آنـان که نـارام سـین نـابود نمـود فرق قائل شویم.

نکته 2:ـ یکی دیگر از نکات تشابه یـاجوج و مـاجوج با این موجودات عجیب غریب افسانه‌ای در داستان نارام سـین علاقه آنـــان به حمله به شـــمال میـــان رودان یعـــنی آسورسـتان است. در حـدیث و روایت داریم که یـاجوج و ماجوج پس از آزاد شدن به سمت دجله و فـرات سـرازیر می‌شوند و این یـادآور این نکته است که آنـان ظـاهرا از نظر تاریخی همـواره به آن ناحیه حمله می‌نمودند. و این خود انطباق دیگری (انطباق نهم) یاجوج و ماجوج روایات با موجوداتی هست که نارام سین شر آنان را کم نمـوده است.

نکته مهم دیگر: زلزله‌هـای سـرپل ذهـاب را باید همگی جدی بگیریم. علی الخصوص زلزله چند سال پیش درثلاث باباجـانی که از فلسـطین اشـغالی تا خراسـان شـرقی (افغانستان) احساس شد. و بعضی از یاوه سرایان خارج نشـین آن را به سـپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی نسـبت دادند.

نکته دیگر: به نظر فقـــیر شـــاید در کلام‌هـــای یارســـان اشاراتی پنهانی به یاجوج و ماجوج و اسـرار نـواحی بین دالاهو تا شهرزور شده باشد.

در تـــاریخ پـــژوهی ایـــران باســـتان ما کتیبه‌ها و گل نبشـــته‌هایی از دوره هخامنشی تا دوره ساســـانی در اختیـــار داریم که متن اصـــلی کتیبه‌ها با ترجمه فارسی اکنون موجود است، ما منابع تاریخ یونانی و حـتی منـابع

تاریخ ارمنی و رومی را در اختیار داریم، ما متون پهلوی دوره ساسانی و اسلامی و منابع تاریخ اسلامی را در اختیار داریم، ما تاریخ ایران در کتب عهد عتیق و تلمود (به انگلیسی) را در اختیار داریم همچنین ما مدارک باستان شناسی بسیاری نظیر سکه شناسی و ... در اختیار داریم.

همه این منابع به یک محقق حیطه تاریخ ایران باستان اجازه می‌دهد که تاریخ این دوره را فارغ از حب و بغض‌های مورخین مطالعه نماید.

افرادی که منابع اصلی تاریخ ایران را مطالعه نموده‌اند بخوبی می‌دانند که بین مطالعه منابع اصلی با مطالعه کتب تاریخی مورخین فرق بسیاری وجود دارد. هر مورخی خواسته یا ناخواسته جهت گیری فکری‌ای دارد که بر نوشته‌هایش تاثیر می‌گذارد. ممکن است شما یک مسئله تاریخی را به گونه‌ای تحلیل نمایید و مورخی دیگر به گونه‌ای دیگر!

همه این‌ها را بگذارید در کنار این‌که شما زبان‌های باستانی را در حد تسلط بدانید. آنگاه شما به عنوان یک محقق ممکن است با ترجمه‌ای متفاوت از یک واژه یا یک یا چند جمله در یک کتیبه، دریچه بسیار متفاوتی را به روی محققین بگشایید. چنانچه پرفسور عبدالمجید ارفعی و دکتر شاهرخ رزمجو در ترجمه‌ای که از رویدادنامه نبونئید داشته‌اند بخش مربوط به کشتار مردم اوپیس را به گونه‌ای ترجمه نموده‌اند که ماجرا را اساسا به گونه دیگر نشان می‌دهد.

نکته: این‌که ترجمه جنابان پرفسور ارفعی و دکتر رزمجو بدلیل ایرانی بودن این بزرگواران است تا کوروش کبیر را از کشتار مردم اوپیس مبرا بدانند یا خیر؟! مسئله‌ای است که پاسخ آن را باید در واکنش‌هایی که در جامعه آکادمیک غربی و نقد و نظرهایی که نسبت به ترجمه این بزرگواران در آن‌جا شده است جستجو نمود و البته این را هم باید اضافه نمایم که اگر ترجمه این بزرگواران در جامعه آکادمیک غربی هنوز مورد پذیرش کلی قرار نگرفته باشد دلیلی بر نادرست بودن آن نیست زیرا جامعه غربی نسبت به تاریخ ایران کمی نامهربان است. باید قوت و ضعف استدلالات آنان (غربی‌ها) را در پذیرش و یا رد ترجمه این دو استاد بررسی نمود.

اما در حیطه تاریخ میان رودان متاسفانه ما ترجمه منابع اصلی نظیر کتیبه‌ها و سالنامه‌ها و رویدادنامه‌ها را به فارسی در اختیار نداریم و این کار را برای یک محقق دشوار می‌نماید. هر آنچه که در اختیار داریم نوشته مورخین غربی است و همانگونه که گفته شد بین دسترسی به منابع اصلی و نوشته‌های مورخین فرق بسیاری وجود دارد. این فرق در دوره تاریخ باستان که منابع آن اندک است بسیار پررنگ‌تر است. به نظر بنده که نوشته مورخین را مطالعه نموده‌ام در جای جای نظر مورخین غربی نسبت به تاریخ جهان باستان نوعی تفسیر به رای و جهت گیری خاص دیده می‌شود.

مثال عرض می‌نمایم در نوشته‌ای آمده که سارگن کبیر اکدی از دریای غرب گذشت و به سرزمین ناشناخته تین دست یافت. محققین سعی در پیدا نمودن مکان این نام جای نموده‌اند. در کتاب تاریخ جهان باستان کمبریج

(مجلد هیتی‌ها) از اسـپانیا به عنـوان یکی از احتمـالات برای نام جای‌تین‌در ماورای دریای غرب (مدیترانه) که سارگون کبـیر بـدان دست یافته یـاد شـده است. اما چند سـطر بعد نویسـنده احتمـال دسـتیابی سـارگون را به اسپانیا بعید می‌داند!!! حال خواننده گـرامی فـرض نماید که سـارگون به اسـپانیا هم دست یافته باشد مشـکلش کجاست؟

نکته2:ـ سارگون کبیر اکدی پدربزرگ نارام سین و بنیـان گذار سلسله اکـدیان است. وی نـیز به مانند نـوه خـویش یکی از گزینه‌های جـدی نـامزدی ذوالقـرنین بـودن است. البته نـوه اش نـارام سـین احتمـال ذوالقـرنین بـودنش بیشتر است.

از دید مورخین غربی بعید است چرا؟ چون مگر می‌شـود بشر در تـاریخ 2350 پیش از میلاد تا اسـپانیا رسـیده باشد؟ این طرز تفکر اکثر مـورخین غـربی است که بشر آن زمان را ظـاهرا بربر می‌دانند و حتما اعتقـاد دارند که همه چیز از یونان شروع شده است؟! نکته جـالب مـاجرا اینجا است که نـارام سـین نـواده سـارگون در جـایی می‌گوید به سـرزمین‌هایی دست یافته که پیش از وی دست هیچ بشری بدانجا نرسیده است. اگر تنها یک درصد احتمال دهیم که سارگون به اسپانیا رسـیده باشد. شـاید نارام سین نواده وی به آمریکا نیز پای گذاشته باشد!

از این احتمالات بگذریم مورخین غربی حـتی در جاهـایی که نص قـوی وجـود دارد تردید می‌نمایند. من بـاب مثـال نارام سین ادعا می‌نماید که در غرب به سـرزمین‌هایی تا محـدوده فلسـطین و در شـمال تا سـواحل دریـای سـیاه (شمال ترکیه) و ارمنستان و در شرق تا دریـای عمـان و

در جنوب تا مصر را متصرف شده است و این سرزمین‌ها جزئی از امپراطوری وی بوده‌اند. مورخین غربی اینجا نیز تردید نموده‌اند و ادعای نارام سین را دعوی خوانده‌اند! و اینگونه نقشه امپراطوری اکدیان را در یک تحریف آشکار در تمامی کتب خویش تنها در محدوده میان رودان نشان داده‌اند! و این در شرایطی است که از سوریه و ایلام و دیاربکر ترکیه، ما آثاری مکشوفه منسوب به نارام سین را در اختیار داریم و این مورخین باز از این اسناد می‌گذرند و ادعای نارام سین را گزاف می‌دانند.

اگر این جهت گیری و تحریف در تاریخ نگاری نیست پس نامش دقیقا چیست؟!

وقتی مورخین غربی در مورد ساده‌ای نظیر وسعت امپراطوری نارام سین تردید می‌نمایند و به راحتی شواهد را نادیده می‌انگارند! آیا از موارد عجیب‌تر نظیر شواهد وجود انسان‌های غول پیکر نخواهند گذشت؟! و امپراطوری رسانه‌ای غرب آن را سانسور تمی‌کند؟! شواهدی نظیر قبرهای غول پیکر تا سنگ نگاره‌های منقش به نقش انسان‌های غول پیکر نظیر سنگ نگاره گیل گمش تا شواهد باستانی دیگر که پروپاگاندای رسانه ایشان سانسورش می‌نمایند و جالب این است که در داخل کشور کم نیستند افرادی که احادیث و روایات انسان‌های تنومند را به راحتی رد و از اسرائیلیات می‌دانند و یکی از دلایل به اصطلاح عقلی‌ای که برایش برمی شمارند استناد به شواهد علمی غربی‌ها در عدم وجود نسل غول پیکران یا پهلوانان است، آنهم غربی که ساده‌ترین شواهد را در تاریخ نگاری نادیده می‌گیرد.

اما بخش دوم

پیش از این‌که مطالب مربوط به نارام سین نوشته شود در این ده روزه بار دیگر (برای سومین بار) کلیه منابعی که از نارام سین در آن نامی برده شده را مطالعه نمودم و این مطالعه و بررسی حدود پنجاه ساعت زمان بُرد.

آنچه که نوشته می‌شود جمع بندی‌ای از اکثر منابع به زبان فارسی و بعضی سایت‌های انگلیسی است. خواننده گرامی توجه نماید که بنده روایات متناقض در مورد نارام سین را دیده‌ام و هر چند به منابع دست اول دسترسی نداشته‌ام اما با توجه به شواهد و دلایلی که مورخین ارائه داده‌اند تجزیه و تحلیل نموده‌ام و به یک جمع بندی رسیده‌ام و در کانال ارائه خواهم داد. بنابراین اگر دو فردای دیگر شما مطلبی را در مورد نارام سین در کتابی یا سایت و کانالی دیدید که حتی به ظاهر مستند به کتب مورخین بود و در نقطه مقابل آنچه که بنده گفته‌ام بود. فکر ننمایید بنده آن نظر را ندیده ام. مثال عرض می‌نمایم در کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت جلد اول و کتاب قوم‌های کهن خانم دکتر رقیه بهزادی آمده که نارام سین فرزند سارگون کبیر بوده است. خب این یک نظر قدیمی و منسوخ شده است و بر اساس شواهد متاخرتر ثابت شده وی نوه سارگون کبیر و جانشین سوم پس از وی می‌باشد. یا اقرار علیف در کتاب پادشاهی ماد معتقد است که نارام سین توسط گوتی‌ها به احتمال زیاد کشته شده است. در حالی که این نظر وی مستند نیست حتی نظر شکست کلی نارام سین از گوتی‌ها در همان استل نارام سین رد شده است. ظاهرا وی ابتدا شکست و سپس پیروز می‌شود.

بنابراین بنده انبوهی از روایات متناقض را دیده‌ام و پس از جمع بندی می‌نویسم. علت اشاره به این مسئله این بود که ما با نسلی روبرو هستیم که متاسفانه توان تشخیص ندارند. اگر یک عکس نوشته بدون ارجاع به سندی در حیطه تاریخی ارائه شود. ما شاهد هستیم که این عکس نوشته توسط کثیری از مردم به عنوان سند شناخته می‌شود. تولید محتوای فیک و دروغین در محیط مجاز امری بسیار راحت است و بدلیل سرانه پایین مطالعه در کشور این دروغ‌ها به راحتی پذیرفته می‌شود.

برای چنین نسلی با سرانه مطالعه پایین باید این تلنگر را زد که اگر مطلبی اینجا نوشته خواهد شد پس از بررسی انبوهی از کتب و روایات متناقض است. بنابراین دو فردای دیگر مطلبی برخلافش دیدید بدانید بنده آن را هم دیده ام. 😊

نکته: کاش مسئولین آموزش و پرورش و آموزش عالی به جای عملکرد شعاری اقدام به برنامه ریزی برای آموزش درست اندیشیدن به فرزندان این آب و خاک می‌کردند. اگر در تمام این سالها در مدارس و دانشگاه‌های ما برنامه ریزی می‌شد و همین یک مهارت به دانش آموزان و دانشجویان یاد داده می‌شد کار به نقطه‌ای که اکنون هستیم تمی‌رسید. ما با نسلی پرمدعا و بعضا توخالی و مدرک گرا روبرو هستیم که با مدارک دهان پر کن بعضا حتی توان درست اندیشیدن را ندارند.

نکته1از 1:ـ مطمئنا آن دسته از تحصیلکردگان فرهیخته جامعه دانشگاهی کشور از سخنان بنده ناراحت تمی‌شوند و خود به این حقیقت نسبتا تلخ اذعان دارند.

کرم مغان

در کتــاب اوســتا از ور جمکــرد ســخن رفته است که به دستور اهورامزدا توسط جمشـید سـاخته شد. ورجمکـرد پناهگاهی زیر زمینی بوده است که آدمیان و حیوانــات را در برابر سرمای زمستان سخت حفظ نماید.

ساخت شهرها و پناهگاه‌های زیر زمینی از زمان جمشـید در خاطر ایرانیان ماند و در تمـدن‌های ایـرانی رواج پیـدا نمود. کثرت شهرهای زیرزمیـنی در فلات ایـران شـاید با تمدن‌های دیگر در جهان قابل قیـاس نباشد. این شـهرها نه تنها در جغرافیای امـروزی فلات ایـران بلکه در سـایر نقاط تحت تسلط حکومت‌های ایـرانی نـیز کشـیده شـده است که معروفترین آن شهر زیر زمینی بـزرگ درینکویو derinkuy در ترکیه می‌باشد که قــدمت آن احتمــالا به پس از دوران اســتیلای هخامنشــیان بر آنــاتولی بــاز می‌گردد.

آنچه تا کنون از شهرهای زیر زمینی ایرانیان کشف شده است در برابر شهرهای کشف نشده بسـیار کمـتر است. در خوش بینـانه‌ترین حـالت کمـتر از یک درصد شـهرهای زیر زمینی ایران زمین کشف شده است. پیشتر به وجود 28 شـهر زیر زمیـنی پشـمالو که از ناحیه ری تا انتهـای اسـتان سـمنان در زیر دشت کـویر کشـیده شـده است اشاره نمودم که غربی‌ها بدنبال این شهرها می‌باشند. و بعضی از آنان که برای کویر گردی می‌آیند بــدنبال کشف اســرار این منــاطق می‌باشــند. یکی از آنــان هنرپیشه معروف آمریکـایی یهـودی و مسـیحی الاصل و به ظـاهر مسـلمان شـده که جن گـیر و قبالیست هم می‌باشد بـود

که از سوی انجمن مخفی اش و استاد جادوگرش مـامور به کشف این شهرها شـده بـود. و شـاید مسـلمان شـدن ظـاهریش نـیز پوششی بـرای این پـروژه بـود که البته شکست خورد.

به غیر از شهرهای زیر زمینی دشت کویر، در کویر لـوت نیز جـایی که سـرزمین مقـدس نورسـتان قـرار دارد. به فرموده استاد ما شـیخ محمدصـابر شـهرهای زیر زمیـنی وجود دارد. دقیقا در زیر نورسـتان و البته نقـاط دیگـری غـیر نورسـتان نـیز در کـویر لـوت شـهرهای زیر زمیـنی وجـود دارد. همانگونه که پیشـتر گفته شد به نظر فقـیر نورستان و سرزمین‌های نظیر آن، ارتعـاش مـاده اش را بزرگان آن‌جا اندکی دستکاری نموده‌اند و بـدین خـاطر از نظرها پنهـان است و تجهـیزات جاسوسی و ماهواره‌ها نـیز تمی‌توانند آن را پیـدا نمایند. چنانچه از یـافتن سرزمین رباب در تبت و بوتان و نپال هم ناتوانند. همـان سرزمین مقدسی که شانگری لا نیز نامیده می‌شود و در کانال بدان اشاره نمـودم. چنانچه از یـافتن عـالم اثـیری هو و یـافتن دروازه سـرزمین اثـیری حقیقت (عـالم حقیقت) و عـالم ...کـاملا مـادی مجـاور آن در اسـتان کرمانشاهان نیز ناتوانند.

اما اینهمه کـثرت شـهرهای زیر زمیـنی در ازمنه قـدیم چگونه ممکن بوده است خـود معما است. آیا این شـهرها و تونل‌های زیرزمینی همگی توسط بشر کنده شده است ؟! یا این‌که فن آوری دیگری نیز در نزد پیشینیان موجـود بوده است ؟!

امـروزه کارکنـان جـاده سـازی در جهـان چـون بخواهند تونل‌هـای بـزرگ زیر زمیـنی بـرای جـاده کشی بین دو

نقطه حفر نمایند. از دســـتگاهی کـــرم مانند به نـــام (Tunnel Boring Machine) یا تی‌بی‌ام (TBM) که با نام مول (Mole)ـ نـیز شـناخته می‌شـود اسـتفاده می‌نمایند. برای مثال در حفر تونل زیر دریـای مـانش که فرانسه را به انگلیس وصل می‌نمـود از این دسـتگاه اسـتفاده شد. اما شـاید جـالب باشد که بدانید در ایـران باسـتان نـیز کرم‌های غول پیکری وجود داشته‌اند و به نظر فقیر حفر بخشی از تونل‌هـای زیر زمیـنی سـرزمین‌های خـاص که توسط مغان ایران باستان درست شده است با کمک این کرم‌ها انجام می‌شده است.

در تلمـود بـابلی که بخش اعظم آن در دوره اشـکانیان و ساســانیان در خــاک ایــران زمین نوشــته شــده است. ربی‌های یهودی از وجود کرمی غول پیکر به نام «شامیر שָׁמִיר»ـ یـاد نموده‌اند که سـلیمان نـبی حشـمت الله به وسیله این کـرم غـول پیکر سـنگ‌هایی که بـرای سـاخت معبد استفاده می‌شده را می‌بریـده است! کلمه «شـامیر שָׁמִיר»ـ در فرهنگ لغات عبری معنی [سـنباده، چخمـاق و خارا و مانند آن‌ها را می‌دهد همچنین کـرم افسـانه‌ای که به وسیلهٔ آن سلیمان پادشاه هنگام ساختن معبد سنگ‌ها را می‌برید. (فرهنگ لغــات عــبری به فارسی حــییم ص 561)ـ بر اسـاس گفته ربی‌هـای یهـود در تلمـود، شـامیر توسط دیو بزرگ آسمودئوس (Asmodeus)ـ به سـلیمان نبی حشمت الله داده می‌شود. نــام واژه آســمودئوس بر طبق نظر اکثر زبان شناسان و اسطوره شناسـان نـامی ایــرانی است که نــام وی نخســتین بــار در اوســتا آمــده است. اعتقـاد بر این است. این نـام در تلمـود به صـورت Ashmedai” (אשמדאי) آمــده است که به نظر اکــثر محققین نامی با ریشه آریایی (غـیر سـامی) و بر گرفته

شده از زبان اوستایی می‌باشد. این نـام در اوسـتایی به گونه aēšma-daēva آمـده اسـت، زیـرا که aēšma به معنی "خشم" است و daēva به معنای "دیو" می‌باشد. در حالی که daēva Aēšma در ایران باستان دیو خشم زرتشـتی بـوده است. این نـام در فارسی میانـه، شـکل تلفیقی khashm-dev وجود داشت، جایی که کلمه dev همان واژه daeva بود.

{بدین ترتیب قدرت و شـوکت و ثـروت هفتـواد افـزونی می‌یـافت. تا این‌که اردشـیر آگـاه شد و بدانسو لشـگر کشـید، اما بر اثر کمی آذوقه و قـدرت هفتـواد و کمین کـردن سـپاه او شکست خـورد. در غیـاب او در جهـرم شخصی به نام مهرک که شکست اردشیر را شـنیده بـود، برپا خاست، جهرم را گـرفت، به اسـتخر آمد آن شـهر را هم گرفت و تمام اموال اردشیر را به تاراج برد. بـدبختی از دو سر بر اردشـیر وارد شـده بـود؛ هم پـایتخت و اموالش غارت شـده بـود؛ هم بسـیاری از لشـگریانش در جنگ کرمـان از بین رفته بودند. شب که رسـید همه بزرگان را خواست

تا با آنان به مشورت پردازد. در حین صرف غذا در حـالی که چند بره بریان بر سفره بـود ناگهـان تـیری بیامد و در بره بریان که جلوی اردشیر بود فرو رفت. تیر را کشیدند بر آن به زبـان پهلـوی نوشـته شـده بـود: اردشـیر می‌توانست این تـیر در قلب تو قـرار گـیرد و کـارت را بسازد؟ اکنـون بیـدار شو نباید و نشـاید کـرم را از میـان برداری!

اردشـیر که در دو فرسـنگی دژ اردو زده بـود بـرایش شگفت بود که چگونه ممکن است از بالای دژ چنان تیری

افکنده باشند. از این رو دیگر صلاح ندانست آن‌جا بماند. سپاهیان اندکی که داشت برداشت و به سوی استخر عقب نشینی کرد! سپاهیان هفتواد که از دور کشیک می‌کشیدند. به تعقیب آن‌ها پرداختند. بسیاری از ایشان را کشتند و بسیاری به هر سو گریختند. اردشیر تنها مانده در کوه و صحرا می‌دوید، تا به شهری رسید. جلوتر رفت خانه‌ای دید که دو جوان بر در آن ایستاده‌اند، از آن‌ها خواست تا به او جایی دهند تا بیاساید. آنان از او پرسیدند: چرا آشفته ای؟

اردشیر گفت: اردشیر از کرم و هفتواد شکست خورد و گریخت، او رفت و من عقب ماندم! جوانان او را به خانه بردند و غذا آوردند و زبان به تسلی گشودند:

به آواز گفتند کای سرفراز

غم و شادمانی نماند دراز

نگه کن که ضحاک بیدادگر

چه آورد زان تخت شاهی به سر

هم افراسیاب آن بداندیش مرد

کز او بد دل شهریاران به درد

سکندر که آمد بر این روزگار

بکشت آن‌که بد در جهان شهریار

برفتند و زیشان بجز نام زشت

نماند و نیابند خرم بهشت

نماند همین نیز بر هفتواد

بپیچید به فرجام این بدنژاد

اردشیر آن سخنان را به فال نیک گرفت و چون اطمینان یافت و امیدوار شد خود را معرفی کرد و پرسید: به نظر شما چگونه می‌توانم کرم و هفتـواد را از میـان بـردارم؟ آن جــوان گفت: اگر به عــدل نــپردازی هرگز بر کــرم و هفتواد پیروز نگردی؛ زیرا آنان بر تیغ کوه جــای دارند که شهر در جلوی آن است و دریا پس آن!

آن کرم از تخم اهریمن و خود دیوی است مهیب!

تو می‌تــوانی بر آن‌ها پــیروز شــوی. اردشــیر از آن‌ها خواست یــاریش دهند تا بر دشــمن ظفر یابد. آنــان هم پذیرفتند و با دیگر جوانــان شــهر به همــراه اردشــیر به سوی خره اردشـیر روانه شـدند. اردشـیر از مـردم بـرای جنگ یاری جست. او با پرداخت پول سـپاهیانی گـرد آورد و به جهــرم حمله کــرد. در این حمله مهــرک را کشت و خانـدانش را برانـداخت تنها دخـتری از او ماند که هر چه گشتند نیافتند.

تدبیر و پیروزی

اردشـیر توانست 12 هـزار سـپاه گـرد آورد و به سـوی کرمان حرکت کند. وقتی نزدیک کوه کرمـان رسـیدند، به سردارش شهرگیر سفارش کرد از هر سو سـپاه را تحت نظر قرار دهد تا هفتواد ناگهان حمله نکند و خــود در پی انجام نقشه خویش بر آمد. ابتـدا دسـتور داد تا صـندوقی را پر از ســرب نمودند و در آن را محکم بســتند؛ ســپس صندوق‌های دیگر را پر از گوهر و زر و سیم و پارچه‌هـای

ابریشـمی کـرد و آن‌ها را بر پنج خر بـار کردند و خـود با هفت تن دیگر از جمله آن دو جـــــوان روســـــتایی که راهنماییش کرده بودند، در لبـاس خرچکیـان به طـرف دژ حرکت کرد و به شهرگیر سـفارش کـرد که من به شـیوه جـدم اسـفندیار، داخل دژ می‌شـوم، هر گـاه شـعله آتش دیدید حمله کنید. بدین ترتیب خود را به دروازه دژ رساند و خود را بازرگانی خراسـانی معـرفی کـرد که کالاهـایی آورده است که بفروشد و قســمتی از آن را نــذر کــرده است و بر آن است تا کـرم را زیـارت کند و به او خـدمت نماید. دروازه بــان در را گشــود و اردشــیر سر صــندوق جــواهر را گشــود و به پرســتندگان و خــدمتکاران کــرم بخشید؛ سفره گسترد و در آن طعام و شراب نهـاد. یکی از پرســتندگان گفت: من باید بــروم به کــرم غــذا دهم. اردشیر فرصت را غنیمت شمرد و گفت: من نذر کـرده‌ام که سه روز به خدمت بـپردازم و سـپس با شـراب بسـیار آن‌ها را سرگرم کرد و خـود را به کـرم رسـاند و صـندوق سرب را گشـود و به جـای غـذا سـرب داغ در دهـان کـرم ریخت. کرم ناتوان شد و مرد. اردشیر هم با دیگر جوانان همــراه، شمشــیر کشــیده همه آن خــدمتکاران کــرم را کشــتند آنگــاه از بــام در آتشی برافــروخت که سـپاه او دید.}

{شـهرگیر بلافاصـله با دیـدن آتش به دژ حمله کـرد و در حالی که عـده‌ای از سـپاه دژ را محاصـره کـرده بودند که هفتــواد نگریــزد، عــده‌ای هم به داخل شــهر ریختند تا به اردشیر اسب رسانند. آن‌ها به سـراغ هفتـواد رفتند او و پسرش را اسیر کردند و در کنار همان دریا در دامنه کـوه بر دار کردند و به چپـاول و غـارت پرداختند. اردشـیر هم مقدار زیادی از گنجینه‌هـایی را که به دست آورده بـود با

خود به خره اردشیر آورد و در آن‌جا آتشکده ساخت و آن دو جوان را به حکومت منصوب کرد. سپس سپاهی به کرمان فرستاد و حاکمی از سوی خود بر آن‌جا منصوب کرد تا حکومت کرمان را بر عهده گیرد.}(کتاب شاهنامه فردوسی به نثر، دکترحشمت الله ریاضی، صفحات 416 الی 419)

نکته1: امروزه در شهر کرمان قلعه‌ای به نام قلعه دختر وجود دارد که منسوب به خواهر هفتواد است. یعنی همان فردی که کرم غول پیکر را پرورش داد. قلعه‌ای دیگر نیز به نام قلعه اردشیر وجود دارد که منسوب به ارشیر پاپکان است.

نکته 2: همانگونه که‌ملاحظه نمودید. بنا بر متن شاهنامه و کتاب پهلوی کارنامه اردشیر بابکان، نام شهر کرمان ریشه در کرم غول پیکر اسطوره‌ای دارد که روزگاری در این شهر می‌زیسته است. البته طبیعتا چنین ریشه‌ای شاید برای عده‌ای از اهالی کرمان بدلیل حب به زادگاه خویش و همچنین برای عده‌ای از اساتید دانشگاهی قابل قبول نباشد. دسته اول شاید بدلیل حب وطن و زادگاه خویش معذور باشند. اما بعضی اساتید به اصطلاح محترم جامعه دانشگاهی چون اساسا نگاهشان به مسائل نگاه مادی گرایانه صرف است. وجود کرم غول پیکر و امثالهم را افسانه می‌دانند و تنها دلیلشان این است که چون چنین کرمی امروزه دیده نشده بنابراین وجود خارجی ندارد. بدین خاطر سعی در محمل تراشی‌های زبان شناسانه و بافتنی برای نام واژه کرمان می‌نمایند.

نکته 3: عده‌ای با توجه این ابیات شاهنامه:

یکی جای دارند بر تیغ کوه

بدو اندرون کرم و گنج و گروه

به پیش اندرون شهر و دریا بپشت

دژی بر سر کوه و راهی درشت

که در آن آمده است در اطراف قلعه دریایی وجود داشته نتیجه گرفته‌اند چون امروزه در کرمان دریایی وجود ندارد پس باید داستان هفتواد در نقطه دیگری باشد. در پاسخ به چنین نظری باید گفت که در مناطق کویری گاه در اثر یک سری بارندگی‌های دوره‌ای که ممکن است در سالهای پربارش رخ دهد. دریاچه‌هایی تشکیل می‌شود که ممکن است سالها پای برجا باشد. و سپس در سالهای گرم و کم بارش ممکن است به مرور از بین برود. در حال حاضر نیز دریاچه‌ای بر اثر بارندگی‌های این چند سال اخیر در ناحیه شهداد شکل گرفته است که ممکن است چندین سال باقی بماند. بنابراین عدم وجود دریاچه در شهر کرمان در حال حاضر دلیل براین نیست که در گذشته نیز در آن ناحیه دریاچه‌ای وجود نداشته است.

نکته4: در ابیات شاهنامه در مورد کرم غول پیکر به نقل از دو جوان که به اردشیر پناه دادند آمده که این کرم از مغز اهریمن است و خود نوعی دیو است:

همان کرم کز مغز آهرمنست

جهان آفریننده را دشمنست

همی کرم خوانی به چرم اندرون

یکی دیو جنگیست ریزنده خون

بنــابراین حکیم ابوالقاسم فردوسی از زبــان دو جــوان منشا کرم غول پیکر را اهـریمن می‌دانســته است. و این مســئله به روایت بخشــیدن شــامیر توسط دیو خشم به سلیمان نبی حشمت الله شباهت دارد. یعـنی کـرم غـول پیکر در هر دو روایت منشا اهریمنی دارد.

نکته 5:ـــ ذکر این‌نکته شـــاید خـــالی از لطف نباشد که موضـــوع بعضی از فیلم‌های‌هـــالیوودی نظـــیر ســـری فیلم‌هـــای شش قســـمتی هیولاهـــای لرزشی tremors وجـــود کرم‌هـــای غـــول پیکر و آدم خـــوار است. فیلم Tremors.A.Cold.Day.in.Hell محصول 2018 آخـرین سـری از این فیلم‌ها می‌باشد که احتمـالا سـازندگان این مجموعه فیلم‌ها از داستان شامیر سلیمان نـبی حشـمت الله در تلمود تاثیر گرفته‌اند.

قسمت‌هایی از فیلم‌هابیت 3 که در آن کرم غول پیکـری نمـایش داده می‌شـود. کـرم غـول پیکر در تلمـود شـامیر نامیده می‌شده است که توسط دیوی به نام آســمودئوس یا دیو خشم که جــزو دیــوان اوســتایی است به ســلیمان نــبی حشــمت الله داده می‌شــود تا هیکل را بســازد. در داستان هفتواد و اردشیر پاپکان نیز یکی از این کرم‌های غـول پیکر وجـود داشــته است که توسط ارشــیر پاپکــان بنیان گذار سلسله ساسانی کشته می‌شود.

با تشــکر از خواننــده‌ای که به ما ایمیل دادند و به‌هــابیت اشاره نمودند.

پ ن: انصافاهالیوود حرف میزند و باید ساخته‌هایشان را جدی گرفت.

کبوتری سفید

{کبوترها اغلب در آرامگـــاه و مقـــبره امامـــان و امـــام زاده‌ها هســتند و این امر بـاعث ایجـاد اصـطلاح “کبـوتر حرم” در زبان فارسی شده و از نـوعی احـترام و ارزش برخوردار است. مردم سیرجان می‌گویند کبوتر مســلمان است اما کبک کافر است. در این مـورد می‌گویند زمـانی که اجساد شهدای کربلا روی زمین قتلگاه افتاده بودند و دشمنان دنبال جسد امام حسین(ع) می‌گشـتند، کبـوتر با گفتن گهکُمی گهکُمی دشـــمن را فـــریب داده اما کبک با گفتن تـــوتلی تـــوتلی جسد را به دشـــمن نشـــان داد. (سیرجانی 483) و نیز این اعتقاد وجود دارد که کبوتر در ماه‌هــای رمضــان و محــرم تخم تمی‌گــذارد (زیر آفتــاب سوزان262,;هدایت 110)

نگه داری کبـــوتر; نباید کبـــوتر در خانه نگه داشت زیـــرا چشم شـوم است(گنابـادی،اطلاعـات 2980)ـ و آمد نیامد دارد (زفره ای،اطلاعات 2384;ـ سروسـتان فـارس322; سنگســـری، هـــنر و مـــردم، ش 93تـــیر 1349;ـــ لاشک مازنـدران 233 ;لرسـتانی، ایلامی 304;ـ ایزدخواسـتی 512} و نحس است. (بانه ای,اطلاعات2376} نگه داشتن کبوتر کوهی برای شخص شومی می‌آورد(دوانی 91)}

{بودن لانه کبوتر در خانه شگون نـدارد (فسـا، اطلاعـات 3111;ـــــ آلاشت و ســـــوادکوه 131)ـــــ اما بعضی دیگر می‌گویند کبوتر یا مرغ در خانه باشد خوب است (هــدایت 108;ـ درگـزی241)ـ و کبـوتر در شـیروانی و سـقف لانه بگذارد ثواب دارد (هدایت 112)ـ همچـنین اگر در خـانه‌ای کبوتر باشد جن راه ندارد (دامغانی 105} و اگر کبوتر در

خـانه‌ای بالهـایش را بـرهم بزند شـیطان از آن خانه دور خواهد شد (مازندرانی162؛ گیلانی161). و نیز می‌گویند اگر کبـوتر سـفید هنگـام پـرواز معلق بزند بخت و اقبـال دارنده آن دگرگون می‌شود(گیلانی470)

کشتن کبوتر; مردم باور دارند کبوتران بازمانده کبـوتران حرم‌اند و شکار آن‌ها گناه دارد و صـیاد دچـار گرفتـاری و عقـــوبت خواهد شد(گیلانی160)ـــ و اگر کبوترهـــای صـحرایی را روی شـیروانی‌ها بکشـند عمرشـان کوتـاه میشود(سیرجانی 485)ـ و کبوتر را شـکار تمی‌کنند و آن را از جنس پریان می‌دانند زیرا هـرکس کبـوتر را شـکار کند خیر تمی‌بیند. (محلاتی، نشریه شکار آبان 80)

رفتار شناسی کبوتر; نگاه کـردن به کبـوتری که در حـال پرواز است خطرناک است (ماسه 345)}

{و اگر کبوتری روی بـام خانه کسی بنشـیند مهمـانی از راه دور میرسد (سوادکوهی196)ـ پَر طـوطی را در بـرج کبوتر افکنند کبـوتر از آن‌جا بگریـزد(جمـالی یـزدی 104) خـــروس و کبـــوتر که صـــبح می‌خوانند با خـــدا مناجـــات می‌کنند (هـدایت112)ـ در سـالی که در آغـاز آن گناسر (پرنـده‌ای با پرهـای آبی روشن که نـوک و پاهـای باریک دارد) و کبوتر زیاد به محل بیاید زمستانی سخت در پیش است (لرستانی، ایلامی 221)ـ برای درمان تراخم، خـون گـرم کبـوتر بـرنجی(کبـوتری که زیر بـال آن خـال خـال است) را در چشم می‌چکانند (لرسـتانی ،ایلامی 265)ـ و بچه که نحس باشد و زیـاد گریه کند باید شب چهارشـنبه سوری او را ببرند سه مرتبه از نقـاره خانه رد بکنند و در قُلکی هم گنـــدم ریخته به زمین بزنند تا کبوترها برچینند (هدایت 42)

خواب دیـدن کبـوتر; دیـدن کبـوتر،دلیل زن است اگر بیند کبــوتری بگــرفت یا کسی به وی داد دلیل که زن بخواهد اگر بیند گوشت کبوتر خـورد دلیل که مـال زن خـورد اگر بیند کبــوتری را بــزد و بیفکند دلیل که زن را رها کند به سبب سخنی که در حق او بگوید}

جهان اکنون در چه مرحله‌ای است؟

نه تنها خورشـید گـردش 26 هـزار سـاله به دور سـتاره آلسیون را به پایان می‌برد، بلکه آلسیون، خورشـید مرکز خوشه پروین، هم به پایان یک گردش 225 میلیون ساله بدور مرکز کهکشان می‌رسد. بشر در پایان مشـترک چند چرخه قرار دارد. و در یک آغاز پـراهمیت ... روابط نـوین در عصر جدید آکواریـــوس بر اســـاس روابط حقیقی در خانواده‌هـــای روحی خواهد بـــود. بشر در عصر جدید و با ادراکات جدید علمی در حوزه‌هایی مثل مکانیک کوانتـوم، متوجه واقعیت داشـــتن مفـــاهیم معنـــوی مثل روح و روحـــانیت شـــده است. و متوجه شـــده است که حـــواس انسانها به طـور کلی به پهنـای باند مشخصی در گسـتره الکترومغناطیسی دسترسی دارد. و همینطـــــــــور که صـــداهایی را چـــون در گســـتره ارتعاشـــات ما نیســـتند تمی‌شـــنویم، بســـیاری موجـــودات را چـــون در گســـتره الکترومغناطیسی مان نیستند اصلا تمی‌بیـنیم! بشر آگـاه اکنون می‌داند که مرگی وجود ندارد.

حالا می‌دانیم در ارتعاشات، یا به اصطلاح ابعاد گوناگون، زندگی و آگاهی در جریـان است. مـرز بین نگـاه علمی و نگـاه روحـانی از میـان رفته و معنـویت دیگر بـرای همه است نه بـرای عـده‌ای یا گـروهی خـاص. بشر به معنـای حقیقی کلمه وارد حوزه‌ی جدیدی در سـیر تکامل آگـاهی می‌شـود و دیـدگاه‌ها و جهـان بیـنی اش به سـرعت با ارتعاشـــات جدید کیهـــان و عصر جدید تطـــابق می‌یابد. چارچوب‌هـای کهنه بایسـتی فرایند گـذار به سـاختارهای نوین را طی کنند و در عصر جدید، پایه‌های تمدن نوین و اساس اتصال آن به منبع آفرینش باشند.

به نظر می‌رسد محوریت تحولات آینده حـول 4 موضـوع اساسی خواهد بود:

1 خانواده‌های روحی

افــرادی روی زمین که به خانواده‌هــای روحی مشــترک متعلق هستند بایستی با همدیگر ارتباط برقرار کنند. این افراد ارتعاشات نزدیک به یکدیگر دارند و در طی تحولات پیش روی جهـان همـدیگر را خواهند یـافت و مانـدالاهای خانواده‌هـای روحی تشـکیل خواهد شد. هم خانواده‌هـای روحی، یا جفت‌های روحی، بایستی بتوانند روابط روحی را درک کنند و هـدف در نهـایت تجلی روابط روحـانی در تمدن جدید است.

2 روابط جدید

در میان انسانها و بخصـوص اعضـای خانواده‌هـای روحی که بیـدار می‌شـوند روابط جدیـدی شـکل خواهد گـرفت. ارواح بیدار شده که یکدیگر را یافته‌اند، روابطی فراتر از چـارچوب روابط مـاتریکس دارند و در جهت نـور حـرکت می‌کنند. شــکل گــیری روابط خانواده‌هــای روحی تــأثیر مســتقیم و قدرتمنــدی در بــالا بــردن ارتعــاش زمین و مقابله با محـــــدوده‌های مـــــاتریکس دارد. روابط جدید بازتابی از آگـاهی عصر آکواریـوس است. عصر نـوآوری، عصر نور، عصر ورود به نوار فوتونی.

3 جزیره‌های نور

در تحـولات سـالهای آینـده زمین، منـاطقی موسـوم به جزیره‌هـای نـور شـکل خواهند گـرفت که محل اسـتقرار خانواده‌های روحی و مراکز صعود و بیداری خواهند بــود.

این جزیره‌هــای نــوری آغــاز ورود به جامعه کهکشــانی خواهند بود. بشر آگاه در این مرحلـه، از وجـود حیـات در همه مناطق جهان و در ابعاد دیگر مطلع است و مشغول جا افتــادن در شــرایط و مــوقعیت جدید خــود در روابط جدید با نژادها و گونه‌های متفاوت است. تمدن جدید پس از وقوع رخداد در حال شکل گیری است. و جزایر نوری، بذرهای حیات جدید و تمـدن جدید خواهند بـود. نیروهـای نور ساخت پایگاه زیرزمینی در شمال تایوان را به اتمــام رســانده‌اند که می‌تواند 3 میلیــارد نفر را در خــود جــای دهد. پایگـاهی مشـابه اما کوچکـتر در مکـانی در اروپـای مرکزی ساخته می‌شود.

4 صعود

صعود عبارت است از فرایند افزایش ارتعاشــات و کسب آگاهی‌هـای ابعـاد بـالاتر، که طی چند مـوج انجـام خواهد شد و بسیاری به این حرکت در جهت نور خواهند پیوست و به صعود سیاره زمین نـیز کمک خواهند کـرد. زمین هم مثل ما انســانها و مثل هر جانــدار دیگــری زنــده است و سیر تکـاملی دارد. صـعود انسـانها در این لحظه تـاریخی همگام است با صعود زمین. ورود مادرمان زمین بهمــراه فرزندانش به قلمرو ارتعاشات آگاهی جدید ...

افــراد بســیاری دربــاره موضــوعاتی مثل ورود به چرخه جدید و نـــوار فوتـــونی، ابعـــاد مختلـــف، ســـال 2012، کارگزاران نور و مسائل مربوط به شروع عصر جدیـد، در چند دهه اخـیر مطـالبی مطـرح کرده‌اند. صـاحب نظـران بسیاری فقط در زمینه عصر اکواریوس با توجه به اسناد تــاریخی و علمی صــحبت کرده‌اند. افــراد زیــادی راجب طوفان‌های خورشیدی که در راه هستند و یا تغییراتی در

ســاختار زمین و خورشــید، و یا تغیــیر قطبهــای زمین صحبت کرده‌اند. شرایط آب و هوایی تغییر کرده و الگوی حوادث طبیعی افزایش و شدت بی‌ســابقه داشــته است. اوضاع سیاسی در بســیاری نقــاط جهــان بی‌ثبــات است. اما از دل آشفتگی‌ها و نابهنجاری‌ها، واقعیــتی نــوین سر بر می‌آورد. ملتها آگاهی‌هــای لازم را هم راجب معنــویت و علم حقیقی، و هم راجب حقوق شان و نحوه دفــاع از آن درک خواهند کـــرد. عصر آکواریـــوس، عصر اصـــابت صاعقه آگاهی است.

حالا زمــان همکاری‌هــای عملی و آوردن آگــاهی نــوین به درون زندگی است...

باورهای ما انسانها، در یک سطح، «آگاهی جمعی» واحد را می‌سازد. و این آگاهی جمعی برایند و مجمــوع افکــار، اعتقادات، احساسات، و جهــان بیــنی آحــاد مردمــان روی زمین است. این آگاهی جمعی واقعیت حیــات ما و تجربه بشری روی زمین را شکل می‌دهد.

لازم است بیــاموزیم و بــدانیم و آگــاه باشــیم که قــدرت آفریننــدگی و خلاقیت آگــاهی جمعی بشر فــوق العــاده بــزرگ است. و به همین دلیل نــیروی تــاریکی ســعی در کنـــترل و ســـرکوب آگـــاهی دارد. اطلاعـــات غلط و شستشــوی مغــزی و باورها و نگرش‌هــای نادرســت، و جداافتادگی انسانها از یکدیگر و ضعیف شدن بشر بدلیل عدم اتحاد، همگی منجر شــده‌اند به این‌که آگــاهی جمعی بشر نتواند رشد و تکامل مطلــوب را داشــته باشد. بشر در زنــدانی از دروغ حبس شــده است. نظامــات ســرکوب آگــاهی از طریق رســانه‌های سراسر جهــان اطلاعــات

غلطی به خـــورد اذهـــان داده‌اند و تا حد امکـــان آنچه «ماتریکس» می‌نامیم را تقویت می‌کنند.

اشتغالات و مشغله‌ها همه می‌توانند مفید باشند، اما باید نژاد انسان آگاهی اش را گسترش دهـد، متوجه تهدیـدات و واقعیـات بشـود، اختلافـات، مرزهـای خیـالی و عوامل جدایی را کنار بگذارد، و رقـابت را به رفـاقت و دوسـتی تبـدیل کند. وحـدت بشر عامل رشد است. جـدایی عامل سـقوط است. عصر جدید فقط عصر حـوادث طـبیعی و تطابق مادرمان زمین با ارتعاشات نـوین و عصر سـیل‌ها و زلزله‌ها نیست. و فقط عصر توطئه حکـومت مخفی و دولت‌هـای فـراملی و جهـانی نیست. عصر جدید پس از اتمام دوره گذار، عصر وحـدت، آگـاهی، و اتصـال اگاهانه به نور خورشید مرکز کیهان است. آغـار بلـوغ انسـان در تقویم کیهانی، و ورود بشر به حـوزه آگاهی‌هـای بـالاتر. عصـری که بشر واقعیت حیـات روی سـیاره زمین را به دست خودش می‌سازد و دیگر اجازه تمی‌دهد رشد آگاهی اش و تکاملش توسط دیگران متوقف شود.

سانسور علوم و رسانه‌ها و مسکوت مانـدن ایـده حیـات فرازمینی یا حیات در ابعـاد دیگـر، کنـترل ذهن، نظامـات فـرهنگی سـاختگی، سـرکوب انـرژی زنانه و کودکانـه، غارت منابع، پنهان نگه داشـتن فناوری‌هـای پیشـرفته به نفع گروههای کوچک بین المللی که به جمعیت‌ها و ملتها اهمیت تمی‌دهنـــد، جنگ‌هـــای مصـــنوعی و ســـاختگی، درگیری‌هـــای بی‌دلیل سیاســـی، فقر طـــراحی شـــده، جنگ‌هـــای اقتصـــادی، بی‌عـــدالتی و دوری از معنـــویت حقیقی همگی می‌توانند پایان یابند. عصر نـوین می‌تواند عصر فناوری‌های پیشرفته، ریشه کنی بیماری‌ها، انـرژی

رایگان، اتحاد ملتها، و بیرون راندن سلطه گران باشد. اما آیا این تغییر بدون هوشیار شدن جوامع انسان و انبساط آگاهی جمعی بشر ممکن است؟

فوق تخصصی کردن علوم و ایزوله کردن تخصص‌ها، قطع ارتباط تاریخ با نجوم و ریاضی، شیمی و فیزیک با فلسفه، جامعه شناسی با فیزیک کوانتوم، و فاصله گرفتن موضوعات و رشته‌های گوناگون و بی‌خبری آکادمی‌های تخصصی، آموزشی و تحقیقاتی از تخصص‌ها، کارها و علوم دیگر؛ فرمایشی بودن علوم، و البته نظامات اعتقادی مختلف که چارچوبهای بسیار تنگی برای آگاهی عصر جدید هستند، اجازه نداده‌اند تصویر کاملی از حقیقت شکل بگیرد. تصویر به هزاران قطعه کوچکتر تقسیم شد. اما عصر اکواریوس این شلوغی و سردرگمی را پایان خواهد داد و نوری که به سیاره زمین و قلب‌ها وارد می‌شود وضوح و روشنی می‌آورد. و انسان تاریخ گم شده کیهانی اش را باز می‌یابد، وجود و حضور روح را درک می‌کند، و ارتباط مستقیم با هم خانواده‌های روحی اش را آغاز می‌کند. انسان خواهد دانست که در جهان تنها نیست، و نژادها و گونه‌های هوشمند دیگری غیر از انسان هم هستند که گاه بسیار پیشرفته هستند و برخی دخالت مستقیم در امور انسان دارند، و حتی تا هزاران یا میلیونها سال روی زمین سابقه حضور دارند!

روبرو شدن توده‌ها با حقایق مهم هستی و آفرینش نیاز به آمادگی روانی دارد. مطالعه، تحقیق در اینترنت و رسانه‌های الترناتیو و منعطف بودن و داشتن ذهن باز برای این روبرویی لازم است. افراد بیدار شده و آگاه

هم بایســـتی دیگر آگاهـــان را بیابند و تلاش‌هایشـــان را وحــدت ببخشــند. آگــاهی جمعی مثبت و صــلح آمــیزی با انــرژی عشق و زمین دوســتی شــکل می‌گــیرد و بر کل سیاره و ساکنانش اثر می‌گذارد.

اکنون در سال 1398 خورشیدی و 2019 میلادی هستیم. و به این فکر کنید که در چند دهه‌ای که شــاهد گســترش استفاده از اینترنت بوده ایم، اینــترنت چه نقشی در بــالا بــردن اطلاعــات و آگــاهی داشــته است. و چقــدر علــوم مختلف در فضای مجازی وجــود دارد. اکنــون شــما انــواع اطلاعـــات و رشـــته‌ها و موضـــوعات گونـــاگون علمی، اجتماعی و سیاسی را در اینترنت پیدا می‌کنید. ملت‌ها با استفاده از اینــترنت روابط درونی شــان و روابط با دیگر ملت‌ها را وســـعت می‌بخشـــند. اطلاعـــاتی که دولتها سانسور و ســرکوب می‌کنند از طریق فضــای مجــازی به بحث و گفتگو گذاشته می‌شــوند. و بشر این گونه کم کم راهش را از میان خروارها دروغ و تحریف و جعلیــات بــاز می‌کند تا بداند کلید، پذیرش، اتحاد و عشق است.

انسان مدتهاست درگیر یک جنگ بزرگ است. جنگ نور و تــاریکی بر سر آگــاهی و اراده و آزادی انســان. پــیروزی نور

عصر طلایی آکواریوس و ورود زمین به بعد پنجم

درک این‌که ساختار مغناطیسی زمین دستکاری شده است و این‌که چگونه می‌توان آن را ترمیم کرد، دشوار است. بااین حال بسیاری روی زمین درحال بازیابی این اطلاعات و بسیار بیش از آن هستند!

ما در آستانه آغاز واقعیتی نوین روی زمین هستیم. منظومه خورشیدی ما بخشی از یک منظومه خورشیدی بسیار بزرگتر است که به آن خوشه پروین، هفت خواهران، گفته می‌شود. هفت ستاره که به دور خورشیدشان «آلسیون» می‌چرخند.

سیاره ما هر 365 روز به دور خورشید می‌چرخد. و خورشید هر 25630 سال یک بار دور آلسیون می‌چرخد. و آلسیون هر 225 میلیون سال یکبار به دور مرکز کهکشان می‌چرخد.

در 21 دسامبر 2012 ما از تقدیم اعتدالین که آغاز چرخه جدید بود گذشتیم، و آن نقطه شروع واقعیتی کاملا متفاوت است.

پایان یک چرخش 25630 ساله خورشید حول آلسیون، همزمان با پایان یک دور 225 میلیون ساله آلسیون به دور مرکز کهکشان.

عصر جدید آکواریوس...

هر صورت فلکی یک ارتعاش خاص خودش دارد. ارتعاشی که یک واقعیت متفاوت است. بنابراین ورود به

آکواریــوس به معــنی دریــافت یک واقعیت کــاملا جدید است.

معنی تقدیم اعتدالین:

تقدیم اعتدالین یعنی تکمیل یک دور کامل زمین حول 12 صورت فلکی، که این دور 25630 سال طول می‌کشد.

هر یک از این 12 برج یا صورت فلکی، یک عصر تقریبا 2 هزار ساله است.

سال2012 ما به پایـان عصر بـرج حـوت (بـرج دوازدهم) رسیدیم. در ارتعاشـات پـایین آن عصر کنـترل و اسـتبداد وجود داشت.

آیا عجیب است که کنــترل کننــدگان فرازمیــنی دین را طراحی کردند؟ و منجیانی ساختند برای پایان برج 12 و تکمیل تقدیم اعتدالین؟

همه این‌ها به عصر کنترل و استبداد برمی گردد.

حالا ما در عصر اکواریوس هستیم و وارد این ارتعاشــات بـالای نـوار فوتـونی شـده ایم، پس واضح است که وارد «واقعیت» جدیدی شده ایم.

کنــترل ذهن و خرافه نــابود می‌شــود، و مــردم بــدلیل دریافت ارتعاشات عصر جدید درحال بیدار شدن هستند.

یعــنی پایــان عصر حــوت (پایسز) تکمیل یک تقــدیم اعتدالین بحساب می‌آید، و این یعنی منظومه خورشـیدی وارد نوار فوتونی می‌شود. نـوار فوتـونی اقیـانوس نـور است. نـوری با ارتعاشـات بسـیار بـالا که حـول آلسـیون وجود دارد.

ما در دوره بسـیار شـگفت انگـیزی قـرار داریم و در کل تـاریخ منظومه خورشـیدی دیـدن چـنین تحـول عظیمی بسیار بااهمیت است.

جریانـات فرکـانس صـوتی در سـاختمان‌های باسـتانی، اماکن مقـدس، هرم‌ها و پایگاههـای نظـامی وجـود دارند که روی شبکه زمین و در نقاط انررتیک معینی قرار داده شده‌اند تا آگاهی جمعی را کنترل کنند.

حکـومت مخفی فرازمیـنی از این نقطه‌ها ارتعاشـات فرکـانس پـایین وارد شـبکه آگـاهی جمعی می‌کند تا انسانها را در ارتعاشات پایین مشغول نگه دارد، تا کنترل ما ساده‌تر باشد.

اما حـالا داریم اقتـدار و آزادی مـان را پس می‌گـیریم و آشفتگی‌های سیاره بهمین دلیل است.

ما در حال ورود به عصر طلایی آکواریوس هسـتیم. ما با سـیاره زمین به بعد پنجم آگـاهی که بعد عشق مطلق است صـعود میکـنیم و در عصر پیش رو بهشت را در زمین میسازیم.

عصر طلایی آکواریوس:

با پایـان عصر حـوت در سـال 2012 و آغـاز عصر آکواریـوس یا دلـو، و ورود منظومه شمسی به نـوار فوتـونی، بشر وارد چرخه جدیـدی می‌شـود. اما نه تنها خورشید گردش 26 هزار ساله به دور ستاره آلسـیون را به پایـان می‌بـرد، بلکه آلسـیون، خورشـید مرکز خوشه پروین، هم به پایان یک گردش 225 میلیـون سـاله بـدور مرکز کهکشان می‌رسد.

بشر در پایان مشترک چند چرخه قرار دارد. و در یک آغاز پـــراهمیت... روابط نـــوین در عصر جدید آکواریـــوس بر اساس روابط حقیقی در خانواده‌های روحی خواهد بـود. بشر در عصر جدید و با ادراکـــــــــــات جدید علمی در حوزه‌هایی مثل مکانیک کوانتـوم، متوجه واقعیت داشـتن مفاهیم معنوی مثل روح و روحانیت شده است. و متوجه شده است که حواس انسانها به طور کلی به پهنـــای باند مشخصی در گســتره الکترومغناطیسی دسترسی دارد. و همینطور که صداهایی را چـون در گســتره ارتعاشـات ما نیستند تمی‌شنویم، بسیاری موجودات را چون در گستره الکترومغناطیسی مان نیستند اصلا تمی‌بینیم.

بشر آگـاه اکنـون می‌داند که مـرگی وجـود نـدارد. حـالا می‌دانیم در ارتعاشـات، یا به اصـطلاح ابعـاد گونـاگون، زندگی و آگاهی در جریان است.

به نظر می‌رسد محوریت تحولات آینده حـول 4 موضـوع اساسی خواهد بود:

1 خانواده‌های روحی

افـــرادی روی زمین که به خانواده‌هـــای روحی مشـــترک متعلق هستند بایستی با همدیگر ارتباط برقرار کنند. این افراد ارتعاشات نزدیک به یکدیگر دارند و در طی تحولات پیش روی جهـان همـدیگر را خواهند یـافت و مانـدالاهای خانواده‌هـای روحی تشـکیل خواهد شد. هم خانواده‌هـای روحی، یا جفت‌های روحی، بایستی بتوانند روابط روحی را درک کنند و هـدف در نهـایت تجلی روابط روحـانی در تمدن جدید است.

2 روابط جدید

در میان انسانها و بخصوص اعضای خانواده‌های روحی که بیدار می‌شوند روابط جدیدی شکل خواهد گرفت. ارواح بیدار شده که یکدیگر را یافته‌اند، روابطی فراتر از چارچوب روابط ماتریکس دارند و در جهت نور حرکت می‌کنند. شکل گیری روابط خانواده‌های روحی تأثیر مستقیم و قدرتمندی در بالا بردن ارتعاش زمین و مقابله با محدوده‌های ماتریکس دارد. روابط جدید بازتابی از آگاهی عصر آکواریوس است. عصر نوآوری، عصر نور، عصر ورود به نوار فوتونی.

3 جزیره‌های نور

در تحولات سالهای آینده زمین، مناطقی موسوم به جزیره‌های نور شکل خواهند گرفت که محل استقرار خانواده‌های روحی و مراکز صعود و بیداری خواهند بود. این جزیره‌های نوری آغاز ورود به جامعه کهکشانی خواهند بود. بشر آگاه در این مرحله، از وجود حیات در همه مناطق جهان و در ابعاد دیگر مطلع است و مشغول جا افتادن در شرایط و موقعیت جدید خود در روابط جدید با نژادها و گونه‌های متفاوت است. تمدن جدید پس از وقوع رخداد در حال شکل گیری است. و جزایر نوری، بذرهای حیات جدید و تمدن جدید خواهند بود. نیروهای نور ساخت پایگاه زیرزمینی در شمال تایوان را به اتمام رسانده‌اند که می‌تواند 3 میلیارد نفر را در خود جای دهد. پایگاهی مشابه اما کوچکتر در مکانی در اروپای مرکزی ساخته می‌شود.

4 صعود

صعود عبارت است از فرایند افزایش ارتعاشـات و کسب آگاهی‌هـای ابعـاد بـالاتر، که طی چند مـوج انجـام خواهد شد و بسیاری به این حرکت در جهت نور خواهند پیوست و به صعود سیاره زمین نـیز کمک خواهند کـرد. زمین هم مثل ما انسـانها و مثل هر جانـدار دیگـری زنـده است و سیر تکـاملی دارد. صـعود انسـانها در این لحظه تـاریخی همگام با صعود زمین است. ورود مادرمان زمین بهمـراه فرزندانش به قلمرو ارتعاشات آگاهی جدید است.

عصر آکواریوس عصری برابری، برادری، عشق به معنـای حقیقیست در این دوره.. نظام‌هـــای ظالمانه بـــانکی از بین مـــیرن.. سیســـتم مـــاتریکیس آموزشی بکلی تغیـــیر می‌کنه.. نژاد، دین، پاسپورت، رنگ پوست معنای خودشو از دست میـــده.. روابط و ازدواج‌ها بر مبنـــای عشق و با وصال جفت‌های روحی انجام میشه و سـنت‌های قـدیمی از بین مـــیرن.. در این عصر معنـــویت و علم در تضـــاد نخواهند بود (که این اتفاق هم اکنون در فیزیک کوانتـوم رخ داده)خب جهان برای این‌که این همه اتفاق جـذاب رو رقم بزنه نیاز به ساکنینی داره که از نظر فرکانسی بـالا باشن

وارد عصر اگاهی شده ایم

اگـــاهی‌ای که قلب انســـان‌ها را پیوند داده و روح‌ها را همراه میکند این اگاهی هزاران سال پنهان بـوده و اکـثر گام‌های بشریت بر حسب شواهد مدارک و منطق و عقل بـوده قسـمتی از مغز که نمیتواند حس و شـهود را درک کند.اگر کمی بتـوانیم همراســتا با نــدای روحــانی قلب باشیم مکان‌ها و انسان‌هایی که همراه و در راستای روح ما هستند نزدیک‌تر میشوند.

سامائل به طور آشکار از دوره آخرالزمان صحبت می‌کند و بیان می‌کند تنها کسانی که نیمی از ایگوهای خود را حذف کرده‌اند به جایی برده خواهند شد تا از آسیب محفوظ بمانند. آن‌ها پس از مشاهده حادثه به حذف ایگوهای خود ادامه خواهند داد تا بذر نسل ششم را فراهم کنند. به کسانی که ایگوهای خود را به طور کامل پاک نکرده‌اند اجازه زندگی روی زمین در عصر طلایی نسل ششم داده نخواهد شد. این دلیل آشکار و عمومی شدن تعالیم عرفان است که همیشه به صورت رمز باقی مانده بود.

ورود زمین به بعد پنجم بعد عشق

بعدها دقیقا چه هستند؟

اول این‌که بُعدها جا و مکان نیستند. آن‌ها سطوح آگاهی هستند که با سرعت خاصی مرتعش می‌شوند. ابعاد زیادی وجود دارد.

بعد چهارم و پنجم

بعد چهارم و پنجم بالاتر از بعدی هستند که ما در آن بسر می‌بریم. پس از رسیدن به بعد پنجم عروج به ابعاد بالاتر همچنان ادامه خواهد یافت. هر بعد با سرعت بیشتری نسبت به بعد پایین‌تر مرتعش می‌شود. در هر بعد بالاتر، واقعیتی روشن‌تر و چشم اندازی وسیع‌تر وجود دارد، و میزان بیشتری از دانستن. ما آزادی بیشتر، قدرتی بالاتر وموقعیت بیشتری برای خلق واقعیت را تجربه می‌کنیم.

برای این‌که بُعد بالاتری در دسترس ما قرار بگیرد باید با آن هم طنین شویم. تغییر از یک سطح آگاهی به سطح بالاتر به معنی تثبیت شدن در آن است و ما دیگر به عقب بر تمی‌گردیم.

بُعد سوم

قبل ازهر چیزی مهم است که بدانیم بعد سوم چیزهایی نیستند که می‌بینیم مثل میز، درخت، زمین. این‌ها فرم‌ها هستند. هر چیزی که دارای فرم است در بعد چهارم هم وجود دارد (و تا حدی در بعد پنجم) و فقط نور بیشتری دارند و تا این حد متراکم نیستند.

بعد سوم وضعیتی از آگاهی است که بسیار محدود می‌باشد. از آن‌جایی که ما در طی زندگی‌های متعدد در بعد سوم زندگی کرده ایم، تمایل داریم که فرض کنیم این تنها حقیقت قابل دسترس برای زندگی کردن است. ما فکر می‌کنیم «واقعیت» باید همین باشد و متوجه تمی‌شویم که این تجربه بسیار محدودی از واقعیت است.

«سیستم عامل» بعد سوم بر مبنای عقاید سخت، مجموعه‌ای از قوانین انعطاف ناپذیر و محدودیت‌ها کار می‌کند. برای مثال در بعد سوم یاد می‌گیریم که باور کنیم بدنها سخت هستند، تمی‌توانند در هم فرو بروند و یا از دیوارها عبور کنند. همه چیز معطوف به جاذبه است. اشیاء فیزیکی تمی‌توانند ناپدید شوند، ما تمی‌توانیم ذهن شخص دیگری را بخوانیم. عقاید سفت و سخت بر مبنای دوگانگی، قضاوت و ترس برآن حاکم است.

بعد چهارم

پلی است که اکنـون بر روی قـرار داریم و بـرای مـدت زمـان نسـبتا کوتـاهی هم خـواهیم بـود. با گـذر از بعد چهارم برای بعد پنجم آماده می‌شـویم.بسـیاری از ما بعد چهـارم را چند سـالی است که تجربه کـرده ایم، بـدون آن‌که متوجه شده باشیم.ما در لحظه‌های بیداری معنـوی و گشایش قلب، بعد چهارم را تجربه می‌کنیم. زمانهـایی که از درون آرامیم و حس روشنی داریم. وقتی همه چیز درون ما و دراطراف ما سبک ترو نرم‌تر می‌شود، یکجـور حس در فضا بـودن و تعـالی.دربعد چهـارم زمـان، دیگر خطی نیســت، یک حس دائمی حضــور در زمــان حــال هست، بدون هیچ علاقه و حتی آگاهی از گذشته و آینده. و زمــان، انعطــاف پــذیر می‌شــود. می‌تواند منبسط و منقبض شود که برای ما در بعد سوم بیش از حد شـگفت انگیز است.

به ظهور رساندن، در بعد چهارم سریعتر اتفـاق می‌افتد. وقـتی به چـیزی فکر می‌کـنیم به سـرعت خـود را به ما نشان می‌دهد. به طور معمـول وقـتی احسـاس خوشـی، عشق وسپاسگزاری را تجربه میکنیم به نوعی در آگــاهی بعد چهارم قرار داریم.

بُعد پنجم

بُعد پنجم را بُعد عشق توصیف کرده‌اند، بُعد زیستن کامل با قلب. بــرای ورود به بعد پنجم و مانــدن در آن می‌باید تمـام بارهـای ذهـنی و عـاطفی را پشت در گذاشت. نه ترس، نه خشم، نه دشمنی و نه گناه در آن جایی نـدارد –

هیچگونه رنج و احساس جدایی. تسلط بر روی فکر، پیش نیاز محسوب می‌شود.

به ظهور رساندن در بعد پنجم، در لحظه اتفاق می‌افتد. شما در باره چیزی فکر می‌کنید و آن حاضر می‌شود. افراد معمولا از طریق تله پاتی ارتباط برقرار می‌کنند و براحتی توانایی خواندن ذهن دیگران را دارند. تجربهٔ زمان، کاملا متفاوت است. بعضی‌ها می‌گویند «انگار همه چیز همزمان اتفاق می‌افتد.» هیچ فاصله‌ای میان گذشته، حال و آینده وجود ندارد.

بسیاری از ما احساس (و یا رویای) بودن در بعد پنجم را تجربه کرده ایم. این تجربه‌ها بسیار هیجان انگیز و امید بخش‌اند و ما را از مشکلاتی که گاهی در سفر از بعد چهارم به پنجم با آن‌ها روبرو می‌شویم عبور می‌دهند.

صعود به بُعد پنجم

«طبق آموزه‌های صعود، زمین و تمام موجودات روی آن در حال تغییر و حرکت به سطح کاملا تازه‌ای از واقعیت هستند که در آن آگاهی، عشق، همدلی و معنویت غالب می‌شود، واقعیتی که آن را بعد پنجم می‌نامند.

بعضی می‌گویند این تغییر احتمالا در طی دو دهه آینده کامل خواهد شد و بعضی هم تاریخی را مشخص تمی‌کنند. اما همه آن‌ها توافق دارند که این فرایند در آینده نزدیکی کامل خواهد شد و این‌که وقتی فرکانس هرفرد به اندازه کافی با فرکانس این بعد بالاترهم طنین شود، به سوی بعد پنجم حرکت می‌کند.

بیشـتر آموزه‌ها تاکید دارند ورود زمین و انسـانها به بعد پنجم از هـزاران سـال پیش برنامه ریـزی شـده و از چند دهه پیش درحال رخ دادن است. 21 دسامبر2012 نقطه میانه این تغیـیر بـود که هرچه زمـان می‌گـذرد آشـکارتر شده و سرعت بیشتری می‌گیرد.

چطور می‌شود اینقدر سریع اتفاق بیفتد؟

شاید این سوال پیش بیاید که چطور چـنین چـیزی ممکن اسـت؟ چطـور دنیـایی که در آن هسـتیم به یکجـور مدینه فاضـله تبـدیل می‌شـود؟ هنـوز تـیرگی زیـادی در سـیاره هست – جنگ، نفرت؛ پیشداوری و بی‌عدالتی.

پاسخ آن دو جنبه دارد:

اول: هـزاران نفر دراین سـیاره در حـال حاضر بیـداری قلـبی را با سـرعتی بی‌سـابقه تجربه می‌کنند و هر چه زمـان می‌گـذرد، این بیـداری سـرعت بیشـتری گرفته و فراگیر می‌شود.

دوم اینکه: همه روی این سـیاره در این زمـان (آگاهانه و ناخودآگاه) تصمیم نگرفته‌اند که وارد بعد پنجم شوند.

هر روحی که ورود به5D را انتخاب کرده، مقـدار کـافی نور برای نگه داشتن سطوح بالاتر انـرژی را جـذب کـرده است. خیلی‌ها در طی دو دهه آینـــده، تـــرک زمین را انتخاب خواهند کرد و به سوی تجربه‌هـای بعد سـومی در بخش‌هـــای دیگر این جهـــان خواهند رفت. آن‌ها هنـــوز آموزه‌های بعد سوم را به پایان نرسانده‌اند.

آن‌هایی که تصمیم گرفته‌اند بمانند و با زمین تغییر کنند، دچار تغییرات شـدید و سـریعی خواهند شـد، بـدن و ذهن

شـان دچـار تغیـیرات اساسی مـورد نیـاز بـرای ورود به آگاهی بالاتر و بعد پنجم خواهد شد.

زمان انتقال

ما اکنون آنطور که می‌گویند در«زمان انتقال» و یا «آخر زمان» هستیم. این زمانی است که مـرگ از واقعیت بعد سـوم را تجربه می‌کـنیم، در حالیکه همزمـان به سـوی چشم اندازهای ناشناخته بعد چهارم سفرمی کنیم.

در واقـع، سـاختاری از واقعیت فـرو ریخته و سـاختار جدیدی ظاهر می‌شود. وقتی می‌خواهیم با واقعیت تـازه منطبق شـویم، سـردرگمی بر وجـود و اطرافمـان حـاکم می‌شود.

در این زمـان بـرای بسـیاری از ما تغیـیرات اساسی در زندگی شـروع می‌شـود. هر چـیزی که به تغیـیر ما بـرای ورود به بعد بالاتر کمک تمی‌کند باید رها شود.

این موضـوع می‌تواند شـامل رابطه‌هـا، شـغل‌هایی که همیشه داشـته ایم، نحـوه زنـدگی سـنتی و حس هـویت قدیمی ما، باشد و یا هرگونه فکر منفی و محـدود کننـده و احساساتی که ما را در ارتعاش پایین نگه می‌دارند.

خوشـبختانه ما اکنـون بـرای عبـور به یک بعد بـالاتر کمک‌های زیادی داریم. موجوداتی از ابعاد بـالاتر بیشـترو بیشـتربه یـاری ما می‌آیند. و ما فقط باید از آن‌ها بخواهیم.

ما همچنین می‌تـوانیم از جریـان نـور الهی که این روزها از ابعـاد بـالاتر به ما میرسد آگـاه شـویم. بنـابراین رها کـردن الگوهـای قـدیمی و احساسـات منفی آسـانتر و

آسانتر می‌شود. اگر واقعا نیت رها کردن آن‌ها را داشـته باشیم.

مسجد مقدس جمکران و روستای پریان

احــادیث و روایــات در توصــیه به نگهــداری کبــوتر از معصومین به نقل از کتـاب حلیه المتقین علامه مجلسی:

{از امــام محمّد باقرعلیه الســلام منقــول است: خــوب است حیوانات در خانه نگاه داشتن، مثل کبـوتر و مـرغ و بزغاله تا آن که اطفـال جنیـان با ایشـان بـازی کنند و با اطفال شما بازی نکنند.

در حدیث معتـبرمنقول است: شخصی به حضـرت رسـول صــلی الله علیه وآله وســلم شــکایت کــرد از تنهــایی. حضرت فرمود: یک جفت کبوتر در خانه نگاه دار.

در حدیت صـحیح از حضـرت صـادق علیه السـلام منقـول است: کبوتر از مرغان پیغمبران است.

در حدیث حسن دیگر فرمود: کبوتران حرم، نسل کبوتری چندند که حضرت اسمعیل علیه السلام نگاه داشــته بودند و با آن‌ها اُنس می‌گرفتند، پس مستحب است که در خانه کبوتری چند نگاه دارند که بالشـان را چیـده باشـند که به آن‌ها انس بگیرند.

در حدیث دیگر فرمـود: هر خـانه‌ای که در آن خانه کبـوتر باشد آفــتی از جن به اهل آن خانه تمی‌رســد؛ زیــرا که بی‌خردان، جن بـازی می‌کنند در خـانه‌ای که کبـوتر در آن خانه هست مشـــــغول آن می‌شـــــوند و متوجه آدمی تمی‌شوند.}

{در حـدیث دیگر فرمـود: کبـوتر در خانه نگـاه دارید که دوست داشـتنی است و دعا کـرده حضـرت نـوح است و هیچ چیز در خانه مثل آن باعث انس تمی‌شود.

از جناب امام موسی علیه السلام منقول است: هر بالی که کبـوتر می‌زند بـاعث نفـرت و گـریختن شـیاطین می‌شود.

در روایت دیگر از داوود بن فرقد منقـول است گفت: در خانه حضرت صـادق علیه السـلام کبـوتر راعـبی دیـدم که بسیار می‌خواند. حضـرت فرمـود: می‌دانی که این کبـوتر چه می‌گوید؟ گفتم: نه. فرمود: نفرین می‌کند بر قـاتلان جنـاب امـام حسـین علیه السـلام پس ایشـان را در خانه خود نگاه دارید.

در حدیث دیگر منقـول است: راوی گفت که آن جنـاب را دیدم که از برای کبـوتری چند که در خانه آن جنـاب بودند نان ریزه می‌کردند.

در حدیث دیگر از عبدالکریم منقول است که گفت: رفتم به خانه آن جنـاب، دیـدم که سه کبـوتر سـبز در خانه آن جناب بود، عرض کـردم که این‌ها خانه را کـثیف می‌کنند. حضـرت فرمـود: مسـتحب است نگـاه داشـتن این‌ها در خانه.

در حدیث دیگر فرمود: در خانه حضرت رسـول صـلی الله علیه وآله وسلم یک جفت کبوتر سرخ بود.}

{در حدیث دیگر فرمود: جناب امـیر المؤمـنین(ع) چـاهی کنده بودند، خبر دادند به آن جناب که جنیـان سـنگ در آن چاه می‌اندازند. حضرت آمدند و بر سر آن چاه ایستادند و

فرمودند که دست از این عمل بردارید وگرنه کبـــوتر در این چــاه جا می‌دهم. پس فرمــود: صــدای بــال کبــوتر شیاطین را دفع می‌کند.

از محمّد بن کرامه منقـول است: به خـدمت امـام موسی کاظم (ع) رفتم، یک جفت کبوتر در مـنزل حضـرت دیـدم که کبـوتر سـبز بـود و نقطه‌هـای سـفید داشت و کبـوتر مــاده‌ای ســیاه بــود، و حضــرت نــان از بــرای آن‌ها ریز می‌کردند و فرمودند که این‌ها در شب حــرکت می‌کنند و مونس منند، و هر مرتبه که در شب بال می‌زننـد، جنیـان و شیاطین که داخل خانه شده‌اند دفع می‌کنند.

در حدیث چند از حضرت صـادق (ع) منقـول است: کبـوتر را که به جـای دور می‌فرسـتند تا سی فرسخ راه می‌رود و از روی دانایی برمی گردد و آنچه زیـاده از این است از روی دانـــایی نیست بلکه نـــان خـــورش و تقـــدیر آن را می‌آورد.

در چند حدیث منقول است: کبوتر خانگی یا کبـوتر یـاهو، یـــاد خـــدا بســـیار می‌کنند و اهل بیت علیهم الســـلام را دوست می‌دارند و صاحب خانه را دعا می‌کنند: خـدا شـما را برکت دهد.!}

یکی از خوانندگان که با بنـده در پی وی ارتبـاط دارند در مورد غارهامپوئیل پرسیدند که محلی‌ها آن را غار کبــوتر می‌نامند. که آیا ممکن است به پریکانی‌ها ارتباط داشـــته باشد؟!

در مـورد این غـار اطلاعـات خاصی نـدارم. اما مراغه جز شهرهای باستانی ایران بوده که نامش در وندیداد اوستا نیز آمده وجـود یکی از کهن‌تـرین مهرکـده‌ها در اطـراف

این شهر و روستایی نظیر مغانجق در اطـراف مراغه آن را به یکی از کهن‌ترین مناطق حضور مغان در ایران بدل نموده است.

بنده برخلاف خـوانش رسـمی از تـاریخ ایـران ریشه آیین مغـــان را به پیش از حضـــور مادها بلکه به دوره حضـــور اقوام کاسی در نیمه غربی ایران می‌رسانم. برای چـنین خوانشی دلایلی نـــیز در دست دارم که اگر عمـــری باشد بدان خواهم پرداخت.

در مجموع باید بگویم تمی‌دانم که غار کبـوتر مراغه آیا با پریکانیـــــان مرتبط است یا خـــــیر؟ اما مراغه در دوره سلطنت مادها جز مناطق ماد نشین بوده بنـابراین ممکن است اقوام پریکانی در این ناحیه نیز ساکن بوده باشند.

عرفان شرقی درهالیوود

کلیات فیلم لوسی

باور عامیانه‌ای درباره عملکرد مغز در میان مـردم وجـود دارد که در آن گفته شده انسان تنها قادر به اسـتفاده از 10 درصد مغز خود هست و 90 درصد دیگر دست نخورده باقی مانده است. این باور که سالهاست در میان عمـوم مـردم پذیرفته شـده، از لحـاظ علمی تا حـدود زیـادی رد شـده و دانشـمندان معتقد هسـتند که چنانچه 90 درصد مغز انسان بی‌استفاده بود، ضـربه به این نـواحی از مغز تمی‌بایست تغیـیری در حـالت انسـان ایجـاد می‌کـرد در صورتی که اینطور نیست و این بخشها پیوسته به یکدیگر متصل هستند. همچنین دکـتر بـری بایرشـتاین که یکی از معروف‌ترین محققان علـوم اعصـاب در جهـان به شـمار می‌رود معتقد هست که این بـاور بطـور کامل مـردود است چراکه تصاویر گرفته شده از مغز نشان می‌دهد که حتی زمانی که انسان فعالیت خاصی هم انجام تمی‌دهد، باز هم مغز کـار خـودش را انجـام می‌دهد و همیشه همه بخش‌های آن فعال می‌باشد.

فیلم لوسی سـاخته لـوک بسـون با بـازیگری اسـکارلت جوهانسون و مورگـان فـریمن، فیلمی متفکرانـه، دارای پیـام، برگرفته از فلسـفه حیـات، خلقت انسـان و تکامل روحی او است. این فیلم بازتـاب بسـیار گسـترده‌ای در محافل مختلف علمی، دانشـگاهی، مـذهبی، فلسـفی، اجتمـاعی جهـان داشـته اسـت، در ایـران نـیز نقدهای متعددی از فیلم منتشر شده که به بروز نظرات متفـاوت نسبت به تبیین ماهیت اصـلی پیـام فیلم انجامیـده است.

گـــزارش حاضر ســـعی خواهد کـــرد، این فیلم زیبا را از زاویه‌ای دیگر و با نزدیک نمودن تئوری‌های مطــرح در آن به دیدگاه فلسفی مولانا، مورد بحث و بررسی قراردهد.

«لوسی / Lucy» ساخته لوک بِسون، که در آن اسکارلت جوهانسون نقش ابرزنی را ایفا می‌کند که قادر است به وســـیله ذهن تقـــویت شـــده‌اش (با کمک علم) مانند یک ابَرانسـان عمل کنـد، موضـوعی تقریبـاً متقاعد کننـده را مطرح می‌کند.

بِســون، که از زمــان ســاخت «عامل پنجم / The Fifth Element»ـ در سال 1997 فیلم اکشن چشمگیر دیگـری را کارگردانی نکرده اسـت، این بـار نـیز حقیقتـاً به فـرم بازنمی گردد بلکه اثری شلخته را ارائه می‌دهد، در حـالی که جوهانسونِ متعهد نیز نقش یک نیروی یگانه‌ساز را در مرکز این دیوانگی ایفا می‌کند.

لوسی، فیلمی بسیارعمیق از زاویه اشاعه تئوری زندگی و مرگ و تبیین و تفهیم واقعیت وجودی انسـان و هـدف از زنــدگی است که آن را به صــراحت "یــادگیری" اعلام می‌کند. این فیلم در سکانس‌های پایانی خود، مسیری که انسـان در انتهـای زنـدگی مـادی طی خواهد کـرد را، در قـــالب برش‌هـــائی از نماهـــای بســـته، در مکان‌ها و موقعیت‌های خاص به نمایش می‌گـذارد که در نـوع خـود، یک اقدام کاملاً نو و بدیع به شمار می‌رود.

شگفتی‌های فیلم لوسی

لوک بسـون، فیلم را با تصـاویری از تقسـیم سـلولی که اولین نشانه حیـات و خلقت اسـت، آغـاز می‌کنـد، وی در ادامــه، موجــودی میمــون نما را بعنــوان انسـان اولیه به

تصــویر می‌کشــد، که در حــال نوشــیدن آب از رودخانه است. بــرخی از منتقــدین، نشــان دادن انســان اولیه به شـکل نیمه میمـون را، ناشی از اعتقـاد بسـون به نظریه داروین تلقی کرده و وی را مورد نکوهش قـرار داده‌انـد، اما واقعیت این است که بسون برای ایجـاد بـاور در ذهن تماشاچی از نمونه انسان اولیه، چـاره‌ای جز نشـان دادن آن به شکل متفاوت از انسان امروزی نداشته است، چرا که درک و شناختی از انسان‌های اولیه در انسان امروزی وجود ندارد.

دومین اشـکالی که بــرخی از منتقــدین به لــوک بســون می‌گیرند اینکـه، وی بـرای تعـالی مغز و در واقع تکـوین روح از ماده‌ای به نام CPH4 استفاده می‌کند.

سوالی که در اینجا مطرح است اینکه، بسون برای نشان دادن تعـــالی روح، باید چه حیله و یا ترفنـــدی متوسل می‌شد که از آن اجتنـــاب ورزیـــده است و این‌که آیا وی جـایگزین دیگـری داشـته است یا نـه؟ بسـون با احتیـاط فـراوان، در این فیلم، مغز را جـای روح گذاشـته و سـیر داستان را طوری پیش می‌برد که همه فکر کننـد، مغز در حال تکـوین اسـت، در حـالی که این روح لوسی است که در حـال دگرگـونی و آمـاده شـدن بـرای عـروج می‌باشد. تکوین روح، نیاز به تصـویر کشـیدن شـرایط غـیر مـادی، معنوی، دینی و مذهبی دارد که بسون جرئت ورود به این مقولات را نداشته است.

در پایـان فیلم می‌بیـنیم، روح جـدا شـده از بـدن، چنـان قدرتی می‌یابد که با غلبه بر زمان، در مسـیر بازگشت به نقطه صفر(آغـاز خلقت)، خـود را با آن هماهنگ می‌کند. چـیزی که قبلاً در توضـیح پروفســور نــورمن (مورگــان

فریمن) از محو اشیاء در سرعت زیاد، در جهان مادی امکان پذیر نبوده است، بسون ضمن سکانس‌های پایانی فیلم، در واقع این پیام را منتقل می‌کند که زمان، مایه تکامل و وحدت سازگاری است و این امر موقعی مفهوم پیدا می‌کند که روح در شرایط تکوین قرار گرفته و حرکت به جهان ابدی را آغاز نماید.

ما زبالائیم و بالا می‌رویم / ما ز دریائیم و دریا می‌رویم

اختر ما نیست در دور قمر / لاجرم فوق ثریا می‌رویم

خوانده‌ای انا الیه راجعون / تا بدانی که کجاها می‌رویم

جهت گیری‌های هالیوود

سینمای غرب و نماد آن‌هالیوود، گرفتار چنبره حاکمیت لیبرالیسم، سکولاریسم، دیدگاه‌های متاثر از مسائل ایدئولوژیکی، نگاه اومانیستی، فلسفه برخواسته از دیدگاه‌های نزدیک به یهود و مذاهبی چون کابالا و در نهایت ملغمه‌ای از جریانات و عناصر ویژه است که در این سینما، سینماگران مستقل امکان عرضه دیدگاه‌هائی، غیر از دید غالب و تعریف شده را پیدا تمی‌کنند. اگر گفته شود واقعیات و دیدگاه‌های مطرح شده در فیلم لوسی، بسیارنزدیک به عرفان شرقی است، این یک ادعای بزرگ و گزاف نخواهد بود.

پاسخ منتقدین استفاده بسون از ماده علمی CPH4 که برخی به غلط از آن بعنوان ماده مخدر نام برده‌اند را در اینجا بهتر می‌توان داد. آیا بسون در سینمای با تعریف فوق، جرئت این را داشته است که اعلام کند، بشر با یاد خدا و ذکر او و از راه دین و عمل به کتب آسمانی و

دستورات آن و با اعتقاد به زندگی پس از مرگ می‌تواند، روح زلال و صیقل یافته و تکمیل شده در جهان فانی را به چنـــان درجه‌ای برســـاند که بتواند در ســـیر حـــرکت به سوی تکامل (انسان کامل)، به قدرتی دست یابد که همه مرزهـــای واقعیت و حقیقت را در نـــور بـــدود، که قطعـــاً پاسخ منفی است.

تاثیر عرفان شرقی درهالیوود

تاثیر فلسفه وعرفان شرقی بر بخشی از مردم و به تبع آن دست اندرکاران سینمائی در غـرب به انـدازه‌ای است که این سینما نیز گهگاهی از آن متـاثر می‌شـود. امـا، در ایـــران چـــون این ســـینما را همـــواره صهیونیســـتی و .... نامیده‌اند، لـذا هیچگـاه کسی به این فکر نکـرده است که در این سینما نیز کس و یا کسـانی می‌تواننـد، باشـند که دیدگاه‌های فلسفی مغـایر با دست انـدرکاران آن داشـته باشند، ولی جرئت به تصویر کشاندن دیـدگاه‌های خـود را پیـــــدا نکنند که بســـــون نـــــیز می‌تواند یکی از همین سینماگران باشد. همین چندی قبل بود که مدونا، اشـعار مولانا را در قـالب ترانه‌هـائی بر زبـان آورد. هنـوز چند هفته‌ای نگذشـته، که تصـاویر تتو اشـعار مولانـا، آنهم به زبان فارسی بر بـدن امـبر هـرد نـامزد سـابق جـانی دپ هنرپیشه معـروف فیلم دزدان دریـای کـارائیب از طریق صفحات اجتمـاعی دست به دست شـد، جـالب این‌که وی همزمان با انتشـار این تصـاویر گفت: من عاشق ادبیـات ایـران و شـعرهای عمر خیـام شـاعر و فیلسـوف ایـرانی هستم. قبل از این، تتوی اشعار مولانا بر بازوی برد پیت و تتـوی همـان اشـعار به زبـان فارسی بر بـازوی آنجلینا جولی، بازتاب گسـترده‌ای در جهـان داشـته اسـت، این‌ها

تنها نمونه‌هـــای کوچک و آشــکار شــده از شــیفتگی به عرفان شرقی درهالیوود است، اما موضوع زمانی جالب می‌شود که در سفر نگارنده به قونیه، وقــتی از مسـئول امور گردشگران خــارجی مقــبره مولانا ســوال می‌شــود، بیشترین بازدید کننــده خــارجی از مقــبره مولانا از کــدام کشورها هستند؟ وی می‌گوید: بعد از ایــران، آمریکائی‌ها و ژاپنی‌هــا، بیشــترین بازدید و حضــور در این مقــبره را دارند. از بحث دور نشویم.

نگاه غالب به سینمای غرب

مشکل اساسی نقد فیلم‌های‌هــالیوودی در ایــران، دراین است که همواره یک نگاه منفی و یکطرفه به این ســینما در ایــران وجــود داشــته است. همیشه گفته شــده است که‌هــالیوود و تولیــدات آن برخواســته از منــافع، آمــال و آرزوهــای گــروهی خــاص اســت، اما هیچگــاه به این فکر نکردیم که این ســینما نــیز همچــون ســینمای وطــنی مــا، دارای ســینماگرانی است که از زبــان اشــاره، اســتعاره، تمثیل و غــیره اســتفاده می‌کنند تا پیــام خــود را به هر شکل ممکن به دیگران منتقل نمایند. لوسی و کــارگردان آن بسون نیز از جمله این افراد محســوب می‌شــوند. اگر دقت کــرده باشــیم، فیلم‌هــای قبلی بســون نــیزدارای پیام‌های کد گذاری شده بوده‌اند.

عرفان و فلسفه فیلم لوسی

بســون در لوسی ســعی دارد، فلســفه اعتقــادی خــود در ارتباط با موضوعاتی چون، پیدایش جهان، خلقت انسان، هــدف از زنــدگی، شــکل پایــان آن، عــروج روح و جایگــاه ابــدی آن را نشــان دهد. در فیلم روح (ghost)ـ ســاخته

جـری زاکـر، ما با دو نـوع روح انسـانی سر و کـار داریم، روح فردی دزد و قاتل که بعد از تصادف و مــرگ، توسط ارواح خبیثه به جهنم برده می‌شود و روح انسانی پــاک و وارســته که بتــدریج در زیبائی‌هــای بهشت غــرق شــده و ناپدید می‌گردد. بســون در فیلم لوسی فراتر از این‌ها را می‌خواهــد، به نمــایش بگــذارد، او انســان را موجــودی می‌بیند که می‌تواند با تکـوین روح، از لاهـوت گذشــته به ناســـوت برسد و حـــتی وی بر این بـــاور است که روح انسان می‌تواند به فراتراز این، حتی سدرة المنتهی نــیز برسد.

لــذا زمــانی که لوسی روی صــندلی نشســـته و روح او آخـرین مراحل تکـوین را طی می‌کنـد، (رسـیدن به عـدد 100)، وی تحت تـاثیر ناشی از مـوج انفجـار، به دنیـائی دیگر پرتاب می‌شود، یعـنی در این لحظه روح لوسی آزاد شـده، ولی جسم او همچنـان روی صـندلی سـاکن بـاقی مانـده و هنـوز به مرحله فنا نرسـیده است. از این لحظه به بعـد، حـرکت روح به نقطه صـفر که همـان عـالم غـیر محسـوس و مجـرد اسـت، آغـاز می‌شـود، روح در مسـیر بازگشت به گذشــته، ضــمن گــذر از آخــرین نقطه عــالم مــادی (خلقت انســان) که با رســیدن انگشت لوسی به اولین انسـان روی کـره زمین اتفـاق می‌افتـد، در مسـیر عکس تکامل سـلولی، به حـرکت خـود ادامه می‌دهد تا به اصل واقعی خویش که همان موجودی تک سلولی است، برسد. (نقطه صفر حیـات). از اینجا به بعـد، ما فقط یک صفحه سیاه را مشاهده می‌کنیم. برخی از این به منزله، رســیدن لوسی به مرتبه خــدائی یــاد کرده‌انــد،. وی در جریــان ســفرابدی خــود، جاودانه شــده و به مجــردات می‌پیوندد. و در این سفر، به مراتبی می‌رسد که هیچگاه

نمود عینی و مادی برای بشر نداشته است، لذا طبیعی است که نمایش بعد از آن نیز برای لوک بسون امکان پذیر نباشد و وی به نمایش پرده سیاهی که خط فاصله بین عالم محسوسات با عالم مجردات است، اکتفا کند. لوک بسون در اینجا مشکل عرفا را پیدا می‌کند که در بیان و انتقال مشاهدات و تجارب عرفانی خود به دیگران، همواره ناموفق بوده و به تمثیل استعاره و اشاره و... روی آورده‌اند. در اینجا نیز ما در واقع حرکتی تمثیلی از گذر از عالم محسوسات به عالم مجردات را داریم که قابلیت تعریف و ارائه تصویر پیدا نمی‌کند. بسون در واقع با این اقدام خود، این نکته را یادآوری می‌کند که درآخرین مرحله عروج روح، واقعیت‌ها رنگ می‌بازند و انسان با حقیقت محض روبرو می‌شود، حقیقتی که فقط ذات اقدس الهی از آن خبر دارد و بس.

ای دل زجان گذر کن، تا جان جان ببینی / بگذار این جهان را، تا آن جهان ببینی

تا نگذری ز دنیا، هرگز رسی به عقبی؟ / آزاد شو از اینجا، تا بی‌گمان ببینی

گر تو نشان بجویی،ای یار اندر این ره / از خویش بی‌نشان شو تا تو نشان ببینی

از چار و پنج بگذر در شش و هفت منگر / چون از زمین برآیی، هفت آسمان ببینی

هفت آسمان چو دیدی درهشتمین فلک شو / پا برسر مکان نه، تا لا مکان ببینی

بربند چشم دعوی، بگشای چشم معنی / یکدم زخود نهان شو، او را عیان ببینی

اشاره صریح بسون در لوسی به عرفان

بسون سعی می‌کند همچون عرفا که به مخاطبان خود توصیه می‌کنند ذهن خود را به سمت و سوئی ببرند که به الفاظ و عبارات دقیق نشده و به ظاهر بسنده نکرده و از الفاظ برای عبور به حقایق و درک آن‌ها استفاده کنند، ذهن تماشاگران فیلم خود را به سمتی بکشاند که به دیالوگ‌ها و تصاویر بی‌نظیر سفر روح به مبدا هستی متمرکز شوند تا وی بتواند، پیام اصلی فیلم را به آنان منتقل نماید.

مولانا در یکی از اشعار خود، مرگ و تشییع جنازه خویش را با مضمونی اینچنین به تصویر می‌کشد:

من مرده‌ام، جنازه من را عده‌ای به قبرستان برده‌اند، آن‌ها با خیره شدن به قبر من، گمان می‌برند که تا لحظاتی دیگر، در بیش از 2 مترعمق قبر فرو خواهم رفت و زیر خاک سنگین مدفون خواهم شد، اما آن‌ها نمی‌دانند که من هم اکنون از جسم خاکی آزاد شده و در حال سیر در هفت آسمانم. من اکنون به مراتبی دست یافته‌ام که قبل از این امکان پذیر نبوده است. این همان چیزی است که بسون نیز در فیلم خود آن را تکرار می‌کند:

” ما واقعاً هیچ وقت نمی‌میریم ”دیالوگی که توام با معنای عمیق فلسفی است. ضمن این‌که بسون در سایر فیلم‌های خود نیز این موضوع را به انحاء مختلف تکرار

کـرده است که به معـنی نگـاه وی به موضـوع مـرگ و زندگی ابدی است.

ای که از این تنگ قفس می‌پـری / رخت به بـالای فلک می‌بری

زندگی تازه ببین بعد از این / چند از این زندگی سرسری

در هـوس مشـتری ات عمر رفت / مـاه بـبین و بـره از مشتری

فیلم یک شـاهکار به تمـام معـنی است. سـکانس‌های پایـانی فیلم، آن‌جا که روح آزاد شـده و با غلبه بر زمـان، مسیر خود به نقطه آغاز و به نوعی پایـان زنـدگی مـادی شـروع می‌کنـد، باید بارها و بارها دید و عمیقـاً به فکر فرو رفت. مگر ما اعتقاد به این نداریم که پس از مـرگ، زندگی جدید و نوئی را شروع خواهیم کرد؟

گر قالبت بر خـاک شـد، جـان تو بر افلاک شد / گر خرقه تو چاک شد، جان تو را نبود فنا

بسـون در طـول فیلم سـعی می‌کنـد، پیغـام رمز گـذاری شـده خـود در فیلم را در پس صـحنه‌های اکشن و سـیر روائی داسـتان آن مخفی نمایـد، ولی در پایـان ناچـار می‌شود به شـکل واضح‌تر و صـریح‌تر از حضـور و عـروج روح سـخن به میـان آورد، آن‌جا که پس از عـروج روح لوسـی، وقـتی پلیس از فـریمن می‌پرسـد؟ او (لوسی) کجاسـت؟ لوسی طی پیـامی از طریق تلفن همـراه وی اعلام می‌کند:

“من همه جا هستم”

بســون با این پیامک در واقع می‌گوید که این مغز لوسی نیست که همه جا هســـت، این روح اوست که شـــاهد و حاضر است؟

مرگ حیـات است و حیـات است مـرگ / عکس نماید نظر کافری

جمله جان‌ها که از این تن شـــدند / حی و نهانند کنـــون چون پری

بســون با دیــدگاه‌های عمیقــاً فلســفی خــود با ســاخت فیلم‌هـای مغـایر با ایـدئولوژی حـاکم بر سـینمای غـرب، حتی خطر نیز می‌کند، اما او بنظر می‌رسد او مسیر خود را یافته و هیچگـاه آن را عـوض نخواهد کـرد، چـرا که به بـاوری رسـیده که مـانع از سـکوت وی می‌گـردد. تبلیغ زنـدگی سـالم، عـدم نوشـیدن شـامپاین توسط لوسـی، تاکید بر آمـوختن از هـدف خلقت (تاکید شـده در منـابع دینی) و... از دیگر مواردی هسـتند که بسـون در راسـتای دیدگاه خود در این فیلم به تبلیغ آن‌ها می‌پردازد.

تحلیلی از 313 نفر یار مخصوص امام زمان

تواتر حدیث 313 نفر:

در همه جا معروف است و در کتاب‌های مربوط به امام زمان علیه السّلام نوشته شده که هنگام ظهور آن حضرت، 313 نفر یاران مخصوصش به او می‌پیوندند و هم چون کوه در برابر حوادث ایستادگی کرده و همراه امام علیه السّلام هستند، اکنون به جاست که در این کتاب درباره‌ی این افراد خاص به بررسی فشرده‌ای بپردازیم. برای روشن شدن مطلب نخست صحّت اصل حدیث را مورد بررسی قرار داده، سپس ویژگی‌های این یاران را بیان می‌کنیم. به طوری که در کتب مربوطه مانند بحارالانوار (ج52)، اثبات الهداة (ج 7)، منتخب الأثر و... آمده، حدیث ماجرای پیوستن 313 نفر از یاران خاصّ حضرت قائم علیه السّلام به آن حضرت، هنگام ظهور در مکه متواتر است، یعنی به اندازه‌ای نقل شده که انسان با بررسی آن‌ها علم پیدا می‌کند که این حدیث صحیح است، و از پیامبر و ائمه علیهم السّلام نقل شده است. بنابراین نباید شکّی در صدور حدیث مذکور از جانب معصومین علیهم السّلام نمود. توضیح بیش‌تر این که: این حدیث با تعبیرات گوناگون نقل شده و در مجموع به اصطلاح تواتر معنوی بر صحّت صدور آن از معصومین علیهم السّلام داریم، اکنون با توضیحات کوتاه، ویژگی‌های این افراد و یاران مخلص دیگر امام قائم علیه السّلام را در امور ده گانه زیر بررسی می‌کنیم:

1-امام در انتظار آن‌ها به سر می‌برد

هنگام ظهور امام قائم علیه السّلام، آن حضرت قبل از آن که کنار کعبه برود و تکیه بر کعبه (کانون و مرکز توحید) کند و صدای دل آرای خود را بلند کرده و به جهانیان برساند، در مکانی به نام «ذی طوی» در انتظار 313 نفر از یاران خاصّش توقف می‌کند، تا این که آن‌ها می‌آیند و به آن حضرت می‌پیوندند... 1 و در آن جا همراه امام به کنار کعبه می‌روند...2

2- آن‌ها از اطراف جهان جمع می‌شوند

این 313 نفر از اطراف جهان و دورترین نقطه‌ها جمع شده و به امام قائم علیه السّلام می‌پیوندند، چنان که در حدیثی از امام باقر علیه السّلام بیان شده: «یَجمَعُ اللهُ مِن أَقاصِی البِلادِ عَلی عِدَّةِ أَهلِ بَدرٍ ثَلاثَمِأَةَ وَ ثَلاثَ عَشَرَ رَجُلاً؛ خداوند - برای حضرت قائم علیه السّلام - از دورترین شهرها، به تعداد جنگ آوران جنگ بدر، 313 مرد را جمع می‌کند»3.

3- آن‌ها نخستین بیعت کنندگان با امام قائم هستند

هنگام ظهور، نخستین کسانی که پس از جبرییل امین با امام قائم علیه السّلام بیعت می‌کنند، همین 313 نفر هستند. این مطلب را امام باقر علیه السّلام در ضمن حدیثی فرمود4. البته باید توجّه داشت که در آغاز ظهور، یاران امام زمان علیه السّلام 313 نفرند، وگرنه به طور سریع بر یاران آن حضرت افزوده می‌شود، به طوری که در همان آغاز به ده هزار نفر می‌رسند، چنان که امام صادق علیه السّلام فرمود: «مایَخرُجُ إِلّا فِی أَوَّلِهِ قَومٌ وَ ما یَکُونُ أُولُوا القُوَّةِ أَقَلَّ مِن عَشَرَةَ آلافٍ؛ امام زمان علیه السّلام خروج و ظهور تمی‌کند مگر همراه یاران

نیرومند و رشـــید، و این یـــاران کمـــتر از ده هـــزار نفر نیستند»5.

4- آن‌ها جانبازان سلحشورند

این 313 نفر در حـدّی از ایثـار و جانبـازی و شـجاعت و سلحشوری هسـتند که دشـمنان قـائم علیه السّـلام جمع می‌شـوند تا آن حضـرت را به قتل برسـانند، همین 313 نفر با دفـاع قهرمانانه و جانبـازی در راه آن بزرگـوار، دشمنان را دفع کـرده و آنـان را در راه رسـیدن به هـدف شـوم خـود، مفتضـحانه شکست می‌دهنـد، چنـان که این مطلب در ضمن حدیثی از امـام سـجّاد علیه السّـلام نقل شده است6.

5- آن‌ها پرچم داران و حاکمان روی زمینند

این افـــراد، در روایـــات بســـیار، تشـــبیه به 313 نفر مسلمانان شجاع و سلحشـوری شـده‌اند که در جنگ بـدر، نخستین شکست بزرگ را بر کفّار و دشمنان اسلام وارد آوردند، که تا آن وقت دشمنان چـنین شکسـتی از اسـلام نخورده بودند و اصلاً تصوّر چنین شکســتی را تمی‌کردند. به علاوه، این 313 نفر پرچم داران روی زمین و حاکمان خـدا بر مـردم در سراسر زمین می‌باشـند، این ویژگی‌ها حکایت از آن می‌کند که این افراد علاوه بر سلحشوری و شــجاعت، دارای علم و بینش بــوده که لیــاقت رهــبری جامعه‌ها را دارند و شایســتگی آن را دارند که پــرچم دار کشــورها باشــند. شــاید بتــوان گفت: هنگــام برقــراری حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السّـلام همه‌ی جهـان به 313 ایالت و استان تقسـیم گـردد و در هر یک از این ایالت‌ها و استان‌ها، این مردان بزرگ رهـبر آن جا گردند.

اینک به اصل روایت توجّه کنید که امـــام صـــادق علیه السّلام فرمود: «وَ کَأَنِّی أَنظُـرُ القـآئِمِ علیه السّـلام عَلی مِنبَرِ الکُوفَـةِ وَ حَولُـهُ أَصـحابُهُ ثَلاثَمِـأَةَ وَ ثَلاثَ عَشَـرَ رَجُلاً عِدَّةُ أَهلِ البَدرِ؛ وَ هُم أَصحابُ الأَلوِیَةِ وَ هُم حُکّامُ اللهِ فِی أَرضِـهِ عَلی خَلقِـهِ...؛ گویا امـام قـائم علیه السّـلام را بر بالای منبر کوفه می‌نگرم که یارانش 313 نفر، به تعـداد جنگ آوران مسـلمان جنگ بـدر، اطـرافش را گرفته‌انـد، این یـاران پـرچم داران و حاکمـان بر مـردم در زمین از جانب خدا هستند»7.

6- آن‌ها امّت معدوده و هم چون پاره‌های ابرهای متراکم هستند

در قرآن می‌خـوانیم: «هر جا باشـید، خداوند همه‌ی شـما را حاضر می‌کند»8.ـ در تفسیر این آیـه، امـام بـاقر علیه السّـلام فرمـود: «یَعنِی أَصـحابَ القـآئِمِ علیه السّـلام، اَلثَّلاثَمِأَةَ وَ البِضعَةَ عَشَرَ رَجُلاً ،وَ للّـهِ هُمُ الأُمَّةُ المَعـدُودَةُ. یَجتَمِعُونَ وَاللّـهِ فِی سـاعَةٍ واحِـدَةٍ قُـزَعٌ کَقُـزَعِ الخَرِیـفِ؛ منظور یاران قائم علیه السّلام هستند که 313 نفرند، به خـدا سـوگند! منظـور از امّت معـدوده (که در آیه‌ی 8، سوره‌ی هود آمده) آن‌ها هسـتند. به خـدا سـوگند! در یک سـاعت همگی جمع می‌شـوند هم چـون پاره‌هـای ابر پـاییزی که بر اثر بـاد جمع و مـتراکم می‌گـردد»9.ـ و در حقیقت آیه‌ی مبارکه‌ی مذکور می‌گوید: خدایی که قـدرت دارد ذرّات پراکنده‌ی خاک انسان‌ها را در قیامت از نقـاط مختلف جهان جمع آوری کنـد، به آسـانی می‌تواند یـاران مهـدی علیه السّـلام را در یک روز و یک سـاعت بـرای افروختن نخستین جرقّه‌هـای انقلاب به منظـور تأسـیس حکومت جهانی عـدل الهی و پایـان دادن به ظلم و سـتم

جمع نماید. تعبیر «أمّة معدودة» و هم چـنین به پاره‌هـای ابر پـاییزی که توده‌هـای آن جمع و مـتراکم هسـتند و هم چـون توده‌هـای ابر مـتراکم، خلل ناپـذیر و تـیز پـرواز و نیرومند می‌باشند.

7- آن‌ها رکن‌ها و پایه‌های خلل ناپذیر و پشتیبان محکمند

امـام صـادق علیه السّـلام در تفسـیر آیه‌ی 80، سـوره‌ی هود، که در آن آمده، حضـرت لـوط علیه السّـلام به قـوم سرکش و تبهکار خود گفت: (لَو أَنَّ لِی بِکُم قُوَّةً آوِی إِلی رُکنٍ شَـدِیدٍ)؛ (افسـوس)ای کـاش در برابر شـما قـدرتی داشتم یا تکیه گاه و پشـتیبان محکمی در اختیـار من بـود (آن گاه می‌دانستم که با شـما پست فطرتـان چه کنم)». فرمود: «منظور از قوّة، همان قائم علیه السّلام است و منظــور از رکن شــدید (پشــتیبان محکم) 313 نفر از یارانش هستند»10 آری، حضرت لوط علیه السّـلام آرزو می‌کند که‌ای کـاش مـردانی مصـمّم، با قـدرت روحی و جسمی کافی و هم پیمان‌هـای نیرومند همانند 313 نفر مردانی که هسته مرکزی حکومت جهانی حضـرت مهـدی علیه السّلام را تشکیل می‌دهند، در اختیار داشت تا قیـام کند و با تکیه بر قدرت، با فساد و انحـراف مبـارزه نماید. و طبق روایتی می‌خوانیم آن‌ها هم چـون پاره‌هـای آهن، محکم استوار هستند11.

8- چند نشانه‌ی دیگر از این 313 نفر

امام صادق علیه السّلام به یکی از یاران مخصوص به نام مفضّل رحمت الله علیه فرمود: «هنگامی که امـام قـائم علیه السّـلام از سـوی خداوند اجـازه‌ی خـروج و ظهـور بگیرد، خدا را به اسم اکبر در لغت عـبرانی بخواند و 313

نفر از اصـحابش که از افـراد نخسـتین در مـورد قبـول ولایت امام هستند، مانند پاره‌های ابر پاییزی به سـوی او می‌شتابند، جمعی شبانگاه از بستر خـود ناپدید شـوند، و صبح گاه در مکه باشند و جمعی در روز دیده شوند که بر روی ابر حـــرکت می‌کنند. پس فرمـــود: این آیه «هر کجا باشید خداوند همه را حاضر می- کند»12 دربـاره‌ی آن‌ها نـــازل شـــده است»13.ـــ یکی از اصـــحاب می‌گوید: در مسـجدالحرام در مکه در حضـور امـام بـاقر علیه السّـلام بـودم، آن حضـرت دسـتم را گـرفت و فرمـود: «به زودی خداوند متعـال 313 نفر را در همین مسـجد حاضر کنـد، مـردم مکه می‌دانند که هنـوز پـدران و اجـداد آن‌ها خلق نشـــده‌اند، همـــراه آن‌ها شمشـــیرهایی است که بر هر شمشـیری نـام شـخص و نـام پـدر و واصـاف و نصـبش نوشته شده، سپس به دستور امـام علیه السّـلام شخصی اعلام می‌کند: این مهـدی علیه السّـلام هم چـون داود و ســـلیمان علیهم السّـــلام قضـــاوت می‌کند و گـــواه تمی‌خواهد»14.ـ و در ضمن روایتی از امـام صـادق علیه السّـــلام می‌فرماید: «بر شمشـــیرهای آن‌ها هـــزار کلمه نوشـــته شـــده که هر کلمه‌ی آن، کلید هـــزار کلمه‌ی دیگر است و آن حضـرت بـاد را در هر درّه‌ای بفرسـتد که نـدا کند: این مهـــدی علیه السّـــلام است که قضـــاوت و حکومتش هم چون قضاوت و حکومت داوود علیه السّـلام است و گـواهی از متخلّفین تمی‌خواهد»15.ـ و بـالاخره امام باقر علیه السّلام فرمود: «امـام قـائم علیه السّـلام دارای 313 نفر یـاور است که این افـراد از نـژاد عجم هستند، بعضی از آن‌ها در روز بر روی ابر سـوار شـده و راه می‌روند، و به نـام و پـدر و اوصـاف و نسب معروفند 16 و بعضی از آن‌ها در بسـتر خـود خوابیده‌اند و بـدون

وعده‌ی قبلی در مکّه به حضـور امـام قـائم علیه السّـلام شرفیاب می‌گردند»17ـ این روایات حاکی است که 313 نفر در همه‌ی ابعـــاد انســـانی، افـــراد شایســـته و شخصـیت‌های ممتـاز و قـاطع و دلـیر و دارای امکانـات وسیع بوده و شایستگی آن را دارند که نخسـتین دسـته‌ی گروندگان به آن حضرت باشند و هسته‌ی مرکزی حکومت حضرت قائم علیه السّلام و سـران ارتش انقلاب جهـانی ایشان را تشکیل می‌دهند.

9- دست خدا بالای سر امام علیه السّلام و یارانش:

از آن جا که این مـردان آزاده، به راسـتی به امـام قـائم علیه السّـــلام می‌پیوندند تا در راه او هرگونه جانبـــازی لازم را بنماینـــد، خداوند نـــیز یـــار و یـــاور آن‌هاست و با نیروهای غیبی اش آن‌ها را کمک می‌کند. چنان که قـرآن می‌فرماید: (إِن تَنصُرُوا اللـهَ یَنصُـرکُم وَ یُثَبِّت أَقـدامَکُم)؛ اگر خـدا را یـاری کنیـد، خداوند شـما را یـاری می‌کند و گام‌های شما را استوار می‌دارد»18ـ امام سـجّادفرمود: «گویا صاحب شما (حضرت قائم علیه السّلام) را می‌بینم که همـــراه سیصد و انـــدی نفر در پشت کوفه به نجف مشـــرف شـــده، جبرییل در طـــرف راست و میکاییل در طـــرف چپ و اســـرافیل در پیش روی او اســـت، پـــرچم پیامبر صَـلَی اللـهُ عَلَیـهِ و آلِه و سَـلَم را برافراشـته و آن پرچم را به جانب هیچ گروهی از مخالفـان متمایل نکنـد، مگر این که خداوند آنان را به هلاکت می‌رساند»19ـ نـیز در ضمن روایتی رسول خدا صَلَی اللهُ عَلَیهِ و آلِه و سَـلَم فرمود: «هنگام خـروج قـائم علیه السّـلام منـادی خـدا از آسمان فریاد می‌زند:ای مردم! مدت ستمگران تمـام شد و کار به دست بهترین امّت محمد صَلَی اللهُ عَلَیـهِ و آلِه و

سَلَم افتاد، روانه مکّه شوید»20ـ به این ترتیب می‌بینیم دست خدا همراه مهدی علیه السّلام و یـارانش اسـت، در این صـــورت پـــیروزی آن‌ها حتمی است. از طـــرفی در روایات می‌خوانیم: خداوند خروج قائم علیه السّلام را در یک شب سامان می‌بخشد21ـ به هر حـال طبق مضـمون فرمـوده‌ی امـام بـاقر علیه السّـلام، این انقلاب نیـاز به یـــاران قهرمـــان و رشـــید دارد، و باید در این راه خون‌ها ریخته شود و عرق‌ها در بدن جاری گـردد 22ـ یـارانی که شایسـته‌ی اطـراف امـامی باشـند که پـرچم رسـول خـدا صَـــلَی اللـــهُ عَلَیـــهِ و آلِه و سَـــلَم را به دست گرفته و اسلحه‌های پیامبر صَلَی اللهُ عَلَیهِ و آلِه و سَـلَم را با خـود حمل می- کنند و پـــیراهن خـــونی شـــده‌ای را که پیـــامبر صَلَی اللهُ عَلَیهِ و آلِه و سَلَم در جنگ اُحد در تن داشت، به تن دارد23.

10-نقش زنان در انقلاب حضرت مهدی علیه السّلام:

جـــالب این که از امـــام بـــاقر علیه السّـــلام نقل شـــده، فرمود: «... وَ یَجِیءُ وَ اللـهِ ثَلاثُمِـأَةَ وَ بَضـعَةَ عَشَـرَ رَجُلاً فِیهِم خَمسُونَ اِمرَأَةً یَجتَمِعُونَ بِمَکَّةَ عَلی غَیرِ مِیعادٍ قَزعاً کَقَزعِ الخَرِیفِ؛ سوگند به خدا! سیصد و اندی نفر می‌آیند در میان شان 50 نفر زن هستند، در مکّه اجتماع می‌کنند بی‌آن که قبلاً وعـده داده شـده باشـند، آمـدن شـان هم چـون ابرهـای پـاییزی است(که با حرکـات تند می‌آیند و درآن مرکز جمع می‌گردند)»24ـ شکی نیست و به تجربه ثـابت شـده که زنـان در انقلاب‌ها نقش مـؤثّر و تعـیین کننده دارند، زنان هستند که جوانان رشید و سلحشور در دامـــان پـــاک خـــود می‌پرورانند و در پشت جبهه و خانه داری، پشـتیبان محکم و خـوب بـرای مـردان می‌شـوند،

آن‌ها می‌توانند با تصمیم آهنین خود شهید پرور باشند، آتش انقلاب را شعله ور سازند، و در کنار جبهه‌ها به پانسمان زخمی‌ها بپردازند و نوازش گر انقلابیون شوند. در روایات آمده: پس از جنگ اُحُد بدن حضرت علی علیه السّلام پر از زخم شد، به طوری که شصت مورد از بدن مولا علی علیه السّلام بریدگی سخت پیدا کرد، پیامبر خدا صَلَی اللهُ عَلَیهِ و آلِه و سَلَم دو زن به نام امّ سلیم و امّ عطیّه را مأمور مداوا و پانسمان زخم‌های بدن مبارک امام علی علیه السّلام نمود، آن‌ها طبق مأموریت به زخم بندی مشغول شدند، بعد گزارش دادند به قدری بدن حضرت علی علیه السّلام پر از زخم شده که هر زخمی را می‌بندیم، در کنارش زخم دیگری شکافته می‌شود25. و نیز در روایات آمده: پنجاه نفر از اصحاب (یاران خاصّ) حضرت قائم علیه السّلام زن هستند26. به این ترتیب؛ زنان نیز باید شخصیت و نیروی معنوی خود را بیابند و بدانند که می‌توانند نقش سازنده‌ای داشته باشند و از اصحاب امام مهدی علیه السّلام گردند و در جبهه‌های سیاسی و نظامی شرکت و تلاش فعّال نمایند و هم چون زینب کبری علیها السّلام مسؤولیت‌های سنگین یک انسان کامل را به دوش بکشند و رسالت خود را انجام دهند. به امید آن روز! به این حدیث نیز توجّه کنید: مفضل رحمت الله علیه گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: «همراه مهدی علیه السّلام سیزده زن هست. عرض کردم: این بانوان برای چه در کنار مهدی علیه السّلام هستند؟ فرمود: این‌ها مجروحان را مداوا می‌کنند و از بیماران جنگی پرستاری می‌نمایند، چنان که زنان در زمان پیامبر صَلَی اللهُ عَلَیهِ و آلِه و سَلَم در جنگ‌ها این کارها را به عهده می‌گرفتند»27. ضمناً

ناگفته نماند که از کتـاب خطبة البیـان منسـوب به امـام علی علیه السّلام آمده: نخستین کسی که از 313 نفر به خدمت امام عصر علیه السّلام می‌رسد، دو نفر بصری به نــام علی و محــارب، و شش نفر دیگر از ابــدال به نــام عبدالله هستند28. و بالاخره در وصف یاران مهدی علیه السّلام، از امام صادق علیه السّلام به این مضـمون آمـده است: «آن چنــان در برابر فرمانــده‌ی کــلّ قــوا خــبردار ایســـتاده‌اند که گویا مـــرغی برسرشـــان است و تکـــان تمی‌خورند غذای شان تمام شده در عین حال آثار سجده در پیشانی شـان پیداسـت، شـیران روز و پارسـیان شب هســتند و قلب شــان هم چــون پــاره آهن محکم است. همــراه آن‌ها پــرچمی است که جبرییل علیه السّــلام در جنگ بدر برای پیامبر صَلَی اللهُ عَلَیهِ و آلِه و سَلَم آورد... پـرچمی که تا یک مـاه راه از چهـار طـرفش تـرس را بر دشمنان مسلّط می‌کنـد، از مکه بـیرون تمی‌آید تا این که حلقه‌ای در اطـرافش باشـند. شخصی پرسـید: این حلقه از چند نفر تشــکیل شــده؟ امــام صــادق علیه السّــلام فرمود: از ده هزار نفر که جبرییل علیه السّلام در طـرف راست و میکاییل علیه السّــلام در طــرف چپ این حلقه هستند، سپس امام علیه السّلام پـرچم فتح را بر افـرازد و حرکت کند و در مشرق و مغرب کسی نماند جز این که از روی عناد بر آن پرچم لعنت کند»29.

نتیجه بحث و بررسی بیش تر:

از گفتار گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که یـار و یـاور، آن هم یاران جانبـاز، مخلص، آگـاه و متعهّد از شـرایط اولیّه ظهـور حضـرت مهـدی علیه السّـلام باید در همه‌ی نقـاط جهان، افرادی از مرد و زن آماده شوند و خود را با یاران

حقیقی تطـبیق دهنـد، یـارانی ممتـاز و آگـاه در همه‌ی زمینه‌ها، یارانی ایثـار گر و رزمنـده و دشـمن برانـداز. و باید علاقه مندان به ظهور قائم علیه السّلام چنین باشند و چـنین یـارانی در همه جا به وجـود آورنـد، تا زمینه‌ی خـوبی بـرای نزدیک شـدن ظهـور گردند. بـرای این که بیش‌تر به سلحشوری یاران حضـرت مهـدی علیه السّـلام پی بـبریم، در پایـان به این روایت نـیز توجّه کنید: امـام بـاقر علیه السّـلام فرمـود: «اَلقَی الـرُّعبُ فِی قُلُـوبِ شِـیعَتِنا مِن عَـدُوِّنا، فَـإِذا وَقَـعَ أَمرُنا وَ خَـرَجَ مَهـدِیُّنا کـانَ أَحَدُهُم أَجری مِنَ اللَّیثِ وَ أَمضی مِنَ السِّنانِ وَیَطَأُ عَـدُوُّنا بِقَدَمَیهِ وَ یَقتُلُهُ بِکَفِّیهِ؛ امروز ترس و رعب دشمنان ما بر دل دوستان ما افکنده شـده و چـون امر ما واقع شـود و حضـرت مهـدی علیه السّـلام ما خـروج کنـد، هر کـدام از دوسـتان ما از شـیر دلـیرتر و از نـیزه برّان‌تر شـوند و دشـمنان را پامـال کنند و با دست و چنگ بکشـند»30 به هر حـال چنـان که از روایـات اسـتفاده می‌شـود: فتح و پـیروزی همـراه امـام قـائم علیه السّـلام است و هر کجا می‌رود فتح و پـیروزی در آن جا به دست می‌آید31ـ پس در غرب و شرق به حمایت آن حضرت بر می‌خیزند 32ـ و طبق روایـــتی: سیصد و شصت مـــرد کامل الهی در بین حجرالاسود و مقـام ابـراهیم علیه السّـلام با امـام قـائم علیه السّـلام بیعت می‌کنند... آن‌ها وزیـران اویند که بـار سنگین مسـؤولیت‌های کشـور جهـانی را اداره می‌نمایند 33.

آن حضرت در فتح روم دارای هفتاد هزار سـپاه است که تکبیرگویـان آن جا را فتح می‌کننـد، غـرّش تکبـیر اوّل یک ســوم روم را، و غـــرّش دوم یک ســوم دیگر روم را، و غـرّش سـوم که همـراه یـورش قهرمانـان است همه‌ی

مــردم را تحت پــرچم امــام قــائم علیه السّــلام قــرار می‌دهد،اسـلام و مسـلمین سـربلند و پـیروز می‌شـوند و کفر و کافران ذلیل و خوار می‌گردنـد، و تنها دین خـالص حکـومت خواهد کـرد.34 صـلیب‌ها شکسـته می‌شـوند و خوک‌ها نابود می‌گردند، عصر او عصر پرهیزکاران اسـت، یـارانش پـاک و خـالص هسـتند و از آلودگی‌ها به دورند و در خطّ حق که خط آن حضـرت و یـارانش می‌باشـد، گـام برمی دارند و به عنوان رجال الهی و وزیران آن حضرت، یاد شده اند35.

اوتاد، عصائب، ابدال، نجباء، رفقا و اعاجم؟

جــالب این که در وصف یــاران مهــدی علیه السّــلام واژه‌هایی مانند: «اوتـاد، عصـائب، ابـدال، نجبـاء، رفقا و اعــاجم» آمــده که با توجه به معــانی این عنــاوین با ویژگی‌های یاران حضرت مهدی علیه السّلام نـیز آشـناتر می‌شویم:

اوتاد: قبلاً گفتیم که ایشـان طبق روایـات سی نفرند که همواره در خدمت امام عصر - ارواحناه له الفداء- به سر می‌برنــد، هر کــدام از آن‌ها که از دنیا برونــد، فــرد شایسته‌ی دیگری جانشین او می‌گردد36 با توجه به کلمه «اوتــاد» که جمع «وَتَد» به معـنی میخ است و با توجه به آیه 7 سوره‌ی نبأ قـرآن که خداوند می‌فرماید: (وَالجِبـالَ أَوتــاداً)؛ ما کوه‌ها را میخ‌هــای زمین قــرار دادیم» (که زمین را نگهدارند و به وســیله‌ی آن، زمین از هم نپاشـند).نتیجه می‌گـیریم که این یـاران از مـردان بسـیار خالص و دلاور هستند که هم چون کوه استوار، در خدمت آن حضرت علیه السّلام به سر می‌برند.

عصـائب: طبق بعضی از روایـات، این‌ها یـاران حضـرت مهدی علیه السّلام در عراق هسـتند که هنگـام ظهـور آن حضـرت خـود را به مکه می‌رسـانند و با او بیعت می‌کنند 37ـ با توجّه به معـنی «عصـائب» که جمع «عصـبه» به معـنی جـوان مـردان رشـید و نیرومند اسـت، به دست می‌آوریم که یاران مهدی علیه السّلام باید چـنین باشـند. ناگفته نماند که در بعضی از روایـات ،یـاران حضـرت مهدی علیه السّلام با عنوان «اخیار» خوانده شده اند38.

ابدال: این‌ها یاران حضـرت مهـدی علیه السّـلام در شـام هستند و هنگام خروج و ظهور آن حضرت، خود را به مکّه می‌رسانند و با آن حضرت بیعت می‌کنند39ـ معنی ابدال چنـان که مرحـوم طـریحی در مجمع البحـرین می‌گوید: آن‌ها جمعی از صـالحان می‌باشـند، که همـواره در زمین هسـتند، وقـتی یکی از آن‌ها فـوت کـرد، خداوند بـدل او شخص صالح دیگر را می‌گذارد، این‌ها چهل یا هفتـاد نفر در شام هسـتند و یا سی نفر در جـای دیگر40ـ بنـابراین این‌ها مردان خـالص و کامل و صـالح روی زمین هسـتند. ضمناً نا گفته نماند: شخصی از حضرت رضا علیه السّلام در مورد ابدال پرسـید، آن حضـرت علیه السّـلام فرمـود: ابدال، اوصیای پیامبران هستند41.

نجباء: طبق روایتی که از امام علی و امـام بـاقر علیهما السّـلام نقل شـده: این‌ها یـاران مهـدی علیه السّـلام از سرزمین مصر هستند42ـ نیز در روایـتی آمـده که این‌ها از کوفه هسـتند43ـ با توجه به معـنی «نجبـاء» که جمع «نجیب» به معـنی افـرد پـاک سرشت و خـوش نفس و جوان مـرد اسـت،نـیز به ویـژگی دیگر یـاران مهـدی علیه السّلام پی می‌بریم.

رفقاء: یاران حضرت مهدی علیه السّلام از کوفه هستند و خود را هنگام ظهور به مکّه رسانده و با آن حضرت بیعت می‌کنند و هم چون پاره‌های متراکم ابر پاییزی به سوی مکّه روانه می‌شوند44. و پنجاه نفر از سیصد و سیزده نفر اهل کوفه هستند45 با توجه به معنی «رفق» و «رفاقت» که نشان گر صفا و صمیمیت و پیوند محکم آن‌هاست، به ویژگی دیگر یاران مخلص حضرت مهدی علیه السّلام نیز پی می‌بریم.

اعاجم: یعنی غیر عرب، چنان که هم اکنون ما نیز نشانه‌هایش را در ایران، افغانستان و پاکستان و... می‌بینیم. امام زمان علیه السّلام یاران بسیار مقاوم و خستگی ناپذیر و مخلص در این کشورهای عجمی دارد. همین‌ها می‌توانند هسته مرکزی ارتش نیرومند امام علیه السّلام را در کشورهای عجمی تشکیل دهند و به توسعه‌ی آن اقدام جدّی کنند46. با توجّه به این که حکومت جهانی ارتش نیرومند و قوی و کامل می‌خواهد. آن هم در اطراف امامی که غرق در اسلحه‌های پیامبر اسلام صَلّی الله عَلَیه و آلِه وَ سَلَم است و حتّی اسب و شتر و دلدل و براق و پرچم پیامبر خدا صَلّی الله عَلَیه و آلِه وَ سَلَم همراه اوست و مصحف مخصوص امیرمؤمنان علی علیه السّلام را در دست دارد47. این نیز قابل توجّه است که امیرمؤمنان علی علیه السّلام فرمود: «اصحاب مهدی علیه السّلام جوانند و پیر در آن‌ها یافت تمی‌شود، جز مثل سرمه در چشم و نمک در غذا ،که کم‌ترین چیزدر غذا نمک است»48.

امدادهای غیبی

از آن جا که مردان خدا به یاری حضرت قائم علیه السّلام می‌شتابند و شب و روز برای برقـراری حکـومت جهـانی تحت رهـبری آن حضـرت تلاش می‌کننـد، خداوند نـیز با امـدادهای غیـبی خـود بهـترین حمـایت را از آن‌ها خواهد کـرد، چنـان نکه در قـرآن کـریم می- فرماید: «اگر شـما خـدارا یـاری کنیـد، خـدا نـیز شـما را یـاری می‌کنـد، و قدم‌های شما را ثابت و استوار می‌دارد»49ـ اینک به این روایت که فشـرده‌ی روایـات بسـیاری اسـت، توجّه کنید: «هنگام ظهور امام قـائم علیه السّـلام، فرشـته‌ای بـالای سر آن حضـرت فریـاد می‌زند: این مهـدی علیه السّـلام خلیفه‌ی خدا است، پس از او پیروی کنید. مردم به سـوی او سراسیمه می‌شوند و او حکـومت شـرق و غـرب را به دست می‌گـیرد، خداوند او را به سه هـزار فرشـته کمک می‌نمایـد، اصـحاب کهف از یـاران او هسـتند، جبرییل در پیشاپیش سپاهش و میکاییل در کنار سپاهش می‌باشـند، و حضرت مهـدی علیه السّـلام صـندوق سـکینه را از غـار انطاکیه بیرون آورد، و اسفار تورات را از کوهی در شام خارج کرده و به آن با یهود، احتجـاج و اسـتدلال می‌کند و بسیاری از یهودیان مسلمان می‌شوند»50ـ به این ترتیب می- بینیم: بزرگ‌تـرین امـدادهای غیـبی به کمک حضـرت مهـــدی علیه السّـــلام و یـــارانش می‌شـــتابند و همه‌ی سختی‌ها و ناگواری‌ها برای او و یارانش آسان می‌شوند. چنـان که امـام صـادق علیه السّـلام در روایـتی فرمـود: «یَذُلُّ لَهُ کُلُّ صَعبٍ؛ همه‌ی مشکلات در برابر امام قـائم – عَجّل الله تعالی فَرجه الشریف – تسلیم و رام گردد»51. و این موضـوع باید مسـلمین را قـوی دل و محکم کنـد، آن‌ها نهراسند و بدانند کمک خدا پشت سر آن‌هاست.

پی نوشت‌ها:

1- این حــدیث از امــام بــاقر علیه السّــلام نقل شــده (بحارالانوار، ج52، ص 304 و 307).

2- اثبات الهداة، ج7، ص92.

3- بحارالانوار، ج52، ص310ـ به همین مضمون در کتاب اثبــات الهــداة ج7، ص176، نقل شــده با این بیــان که حضرت قائم علیه السّلام کنار حرم می‌ایســتد و با فریــاد یارانش را می‌طلبد، خداوند در یک شب 313 نفر یارانش را از دورترین نقاط زمین در آن جا گرد هم می‌آورد.

4- بحارالانوار، ج52،ص317،ـ «أَوَّلَ مَن بایَعَ جِبرَئِیلُ ثُمَّ ثَلاثُمِأَةَ وَ ثَلاثُ عَشَرَ رَجُلاً».

5- همان، ص323، ص337.

6- همان، ص306.

7- بحارالانوار، ج52، ص436.

8- سوره‌ی بقره، آیه 148.

9- تفســیرنورالثقلین، ج1، ص139، به نقل از روضه‌ی کافی و اثبات الهداة، ج7، ص50؛ بحارالانوار، ج52، ص 342.

10- تفسیر برهان، ج2، ص228،ـ اثبات الهداة، ج7، ص 100.

11- بحارالاوار، ج52، ص343.

12- سوره‌ی بقره، آیه 148.

13- اثبات الهداة، ج7، ص94.

14- همان، ص90.

15- همان، ص91.

16- اثبات الهداة، ج7 ص92؛ بحارالانوار، ج52 ص370؛ المجالس السنیه، ج5 ص24.

17- اثبات الهداة، ج7، ص92.

18- سوره محمّد صَلّی الله عَلَیه و آلِه وَ سَلَم، آیه 7.

19-اثبات الهداة، ج7، ص113.

20- همان.

21- همان، ص114، یصلح الله أمره فی لیلة.

22- بحارالانوار، ج52، ص358.

23- همان، ص242- 301.

24- مدرک پیشین ،ص223.

25- تفسیر المیزان، ج4، ص69، به نقل از اصول کافی.

26- المجالس السنیه، ج5، ص551.

27- اثبات الهداة، ج7،ص150-171.

28- الاوائل، ص33.

29- بحارالانوار، ج52 ص367؛ اثبات الهداة، ج7 ص88- گویا اشـــاره به شـــرقی‌های طـــرف دار کمونیسم و غربی‌هـــای طـــرف دار کاپیتالیسم- که با این پـــرچم مخالفت می‌کنند- می‌باشد.

30-اثبات الهداة، ج7، ص113.

31- المجالس السنیه، ج5، ص722.

32- همان، ص709.

33- همان، ص711.

34- المجالس السنیه، ج5، ص723.

35- همان.

36- غیبت طوسی، ص102،بحارالانوار، ج52، ص158.

37- المجالس السنیه، ج5 ص699 – در مورد وفاداری مردم کوفه (که شامل نجف نیز خواهد شد) روایات دیگری نیز رسیده، از جمله این که پنجاه هزار نفر از دلیران مردم کوفه مدافع خاص امام قائم علیه السّلام در برابر دشمن هستند. – بحارالانوار، ج52، ص306.و این که مقرّ حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السّلام کوفه است. نیز حاکی است که مردم کوفه در پشتیبانی آن حضرت جدّی و شجاع هستند.- اثبات الهداة، ج7، ص 49.امام باقر علیه السّلام ضمن روایتی فرمود: «خوشبخت‌ترین مردم نسبت به امام قائم علیه السّلام مردم کوفه هستند».- اثبات الهداة، ج7، ص169.

38- اثبات الهداة، ج7، ص38.

39- المجالس السنیه، ج5، ص699و 709.

40- مجمع البحرین (ماده‌ی بدل).

41- سفینة البحار، ماده بدل.

42- امـام علی علیه السّـلام فرمـود: الابـدال بالشـام و انجبـاء بمصر و العصـائب بـالعراق (مجمع البحـرین مـاده عصب).

43- بحارالانوار، ج52،ص347.

44- المجالس السنیه، ج5، ص709.

45- بحارالانوار، ج52، ص306.

46- ضـمناً ناگفته نماند: طبق بعضی از روایـات پس از ظهـور آن حضـرت، جبرییل علیه السّـلام و فرشـتگان و نجباء جن و نقباء مـردم با او بیعت می‌کنند.(بحـارالانوار، ج53، ص8و9)، پس واژه «نقبـاء» که به معـنی مـردان آگـاه و متعهد است نـیز بر یـاران خـاصّ امـام افـزوده می‌شود.

47- بحارالانوار، ج53، ص36.

48- اثبات الهداة، ج7، ص37.

49- سوره‌ی محمّد، آیه‌ی 7.

50- المجـالس السـنیه، ج5، ص710 به نقل از اسـعاف الرّاغبین- در این باره مطالبی در بحـارالانوار، ج52، ص 328، نیز آمده است.

51- بحارالانوار، ج52، ص238.

چراغ جادو

داستانی که میخوام براتون بگم از زبان پدربزرگم که دوساله فوت کرده و هنوزم که هنوزه دلم براش تنگ هست.این داستانو به این دلیل میگم که صحبت‌های پدربزرگم از خاطره‌ها نره و دلیل دیگه‌ای ندارم.

من به اتفاق‌هایی که میفته باور دارم ولی خب تجربه‌ای شخصا نداشتم و این داستان مربوط میشه به تقریبا 80 الی 90 سال پیش که دعا نویس‌های خوب و قوی در روستای پدری ما بودن البته هنوز هستن ولی خب شاید به تبحر اون موقع نباشند.

مثلا 40 سال پیش عمه خودم انگشتشو عقرب نیش میزنه و اونموقع درمانگاه و حتی وسیله برای رسیدن به بیمارستان نبوده و اونا میرن پیش یک دعا نویس که به انگشت عمه من دعا میخونه و خودش میگه که از مچ درستم درد شروع شد تا رسید به انگشتم و از نوک انگشتم درد رفت بیرون داستان‌های زیادی درباره‌ی دعا نویسی هست ولی این داستانی که میخوام بگم خیلی خاص هست.

اون زمان یک دعا نویس خیلی خوب به اسم مرحوم سبزعلی بوده که پس از سالها دعا نویسی تصمیم به کار خطرناکی میگیره. پدربزرگم میگه اون زمان کسی جرات دزدی نداشت چون به چشم خودش دیده که مرحوم سبزعلی تاس گردان میکرده.به این صورت که وقتی چیزی دزدیده میشد، دیگ مسی رو میاوردن جایی که مال دزدیه شده و بهش زنجیر بلندی رو میبستند.مرحوم سبزعلی دعا میخونده و دیگ مسی به

حـالت پرتـاب شـدن خودشو جلو مینداخته و دقیقا روی قدم‌های دزد میرفته تا به انبـاری میرسـیده که اون مـال بـوده و وقـتی کنـار مـیزنن خـاک رو میـبینن مـال دزدی اونجاست که دقیقا پدربزرگم با چشمای خودش تو بچگی این قضـیه رو دیـده.یا حـتی تعریف میکـرد که یکی از اهالی روستا به قـول قـدیم جن زده شـده و اونو میـارن پیش سبزعلی و میگه برید یک ظرف آب پاک و یک ظرف نمک و یه شیشه دردار و یک ملحفه بزرگ و سفید و پاک بیارید.پدربزرگم رو هم صدا میزنه و میاد.اون شخص جن زده و پـدربزرگم که یک بچه نابـالغ، پـاک و معصـوم بـود کنار هم میشینن. و اون 3 ظرف آب و نمک و شیشه رو میذاره جلو اونا و پارچه سـفید رو مینـدازه روی سر اون دوتا و شـروع میکنه به دعا خوانـدن و به پـدربزرگم میگه اگه چـیزی تـوی اب دیـدی بهم بگو. بعد از 20 دقیقه‌ای دعا خوانـدن میگه چهـره‌ای رو دارم میـبینم داخل ظـرف آب.دعا نویس اروم درگوش پدربزرگم میگه صـورتتو بـبر نزدیک اب بهش بگو یا انگشت بزن تو نمک یا اونقدر دعا میخونم که بری توی شیشه. پدربزرگم هم انجام میـده و مرحـوم سـبزعلی شـروع میکنه به دعا خونـدن بعد ربع ساعتی میبینه رد یک انگشت افتاده روی نمک‌ها و به دعا نویس خبر میده. پارچه رو برمیداره و میگه جن نمک گیر شده و حالش خوب میشه اون بنده خدا.

اینها مقدمه‌ای بود که برای کـار خطرنـاکی که سـبزعلی میخواست انجام بده.

یک روز سـبزعلی تصـمیم میگـیره بـره سـراغ تسـخیر جن.برای اینکار میره پیش یکی از اهالی روستا که خیلی دل و جیگر داشته و بهش میگه که فلانی بیا بریم تسخیر

جن بگـیریم و با کلی حـرف متقاعـدش میکنه که بـرن انجام بدن به شرط این‌که هـرچی سـبزعلی گفت قبـول کنن اون طـرف هم قبـول میکنه و غـذا رو برمیـدارن و مـیرن بعد از 3 روز راه به جـایی بکر و دست نخـورده میرسن که هیچ آدمـیزادی رفت و امـدی نداشـته اونجا. یکی از قـوانین تسـخیر جن همینه که باید جـایی باشـند بـــرای دعا خونـــدن که هیچ ادمـــیزادی اونجا نرفته باشه.خلاصه بعد از اســتراحت و خـــوردن غـــذای کمی سـبزعلی به دوسـتش میگه تو بمـون من بـرم یک چـوب بیـــارم.بعد نیم ســاعت با یک چـــوب تقریبا یک مـــتری برمیگرده و میره‌ی گوشه و با زانو مینشینه روی زمین و یک دایره کامل با چوب میکشه و دایره رو از وسط نصف میکنه. به دوستش میگه بیا داخل دایره بشـین اونم میـاد و پشت به پشت هم می‌نشـــینند.ســـبزعلی بهش میگه یادته گفتم باید هرچـیزی گفتم و قبـول کـنی، دوسـتش میگه آره.میگه تو که نشستی اینجا و من شروع کـردم به دعا خونـدن هـرچی شد از دایـره بـیرون نـرو و دوسـتش قبـــول میکنه. خلاصه شب میشه و ســبزعلی یک شـــمع روشن میکنه و شـــروع میکنه به دعا خونـــدن بعد از چند سـاعت دوسـتش میبینه که از دور صـدای همهمه میـاد و همینجور با گذشت زمـان صـداها بیشـتر و بلندتر میشـه، تـرس بـرش می‌داره ک این چه صـداهایی هست و اینجا کسی نیست و این سـایه‌ها چی هسـتند هـرچی زمـان میگـذره صـداها وحشـتناک‌تر و سـایه‌ها نزدیک‌تر میشد اونقدر ترسـناک که قلبش میخواست از کـار بیفته به هر سـختی تحمل میکنه که یهو یک دست میخـوره به شـونه اش. سـبزعلی بهش میگه پاشو نمـاز بخـونیم که صـبح میشه الان. دوسـتش میگه تمـوم شـد؟ تسـخیر جن رو

گرفتیم؟ سبزعلی میخنده و میگه تازه شب اول بـود باید چهل شب دعا بخـونیم.دوسـتش که از تـرس تـوان بلند شـــــدن نداشت گفت من دیگه نمیتـــــونم وایسم.من برمیگـردم به روسـتا.خلاصه با کلی صـحبت راضی میشه که بمونه.روز میشه و اســـتراحت میکنن و کمی غـــذا و خـواب و شب دوبـاره فـرا میرسه.مـیرن داخل دایـره و سـبزعلی شـروع میکنه به دعا خونـدن و خونـدن کلمه‌ها یک ثانیه از دهنش قطع نمیشـدن اخه اینهمه نفس رو از کجا اورده؛ دوسـتش تو همین فکـرا بـود که یهو صـدای مهیبی میاد و از جـاش میـپره. میبینه یه دریا گـرگ دارن میان جلو اما اینا چرا اینجورین چشمای قرمز دندون‌های وحشتناک بلند صورت‌های ترسناک که میخواست روح رو از بـــدنت بکشه بـــیرون که یهو همه با هم زوزه کشـــان حمله میکنن. کرامت (دوست سبزعلی که باهش تو دایره بوده) (پدربزرگم اسم کـرامت رو گفته بـود اما من یـادم نبـود و بخـاطر تحریر بهـتر به یکی از نوادگـان مرحـوم سبزعلی زنگ زدم و ازش اسم دوستشو که باهاش رفته بودن تسخیر جن پرسـیدم) میبینه که گرگ‌ها دارند میـان از ترس میخواد فرار کنه که یهو سبزعلی بهش میگه اگه پـاتو از دایـره بـذاری بـیرون تکه تکه میشـی؛ کـرامت که نمیدونسته چیکـار کنه مینشـینه و منتظر مـرگ میشه که یهو تمام گله گرگ‌ها جلو دایـره فـرو مـیرن داخل زمین. دعاها ادامه پیـــــــدا میکنه و هرشب بـــــــدتر از شب قبل.هرشب چیزهای وحشتناک تر.قیافه‌هایی کـه، بگفته خوده مرحوم کرامت دم مرگ یادش نمیره و بدتر از خـود مرگ بود.

یه شب مارهای وحشتناک

یه شب شیرهایی به اندازه کوه

یه شب موجوداتی که نگاه کردن به قیافشون دردناک‌تر از هر دردی تو دنیاست

یه شب ساحره‌هایی که میخواستن اونا رو از دایره بکشن بیرون

یه شب موجودات پرنده

یه شب جن‌هایی که نفس‌هاشون انوقدر نزدیک بود ک به صورت کرامت میخورد

یه شب تمام خانوادشو میبینه که جلوش دارن سلاخی میشن ،کرامت میخواسته بره بیرون کمک خانواده اش کنه ولی سبزعلی بهش میگفته نرو بیرون اینا واقعی نیست و بازم دعا میخونده و کرامت تا صبح زجه میزده و خون گریه میکرده

یه شب روح‌هایی رو میدیده که واضح نیستند ولی دلشو بدترازهرچیز دیگه‌ای میترسوندن واقعا دل شیر میخواد تاب اوردن جلوی این همه ترس.

کرامت بنده خدا اونقدر ترسیده بود که بارها میخواست از دایره فرار کنه یا حتی روز که میشد، میخواسته برگرده روستا ولی با صحبت‌های سبزعلی مجاب میشده که بمونه و تحمل کنه اما دعاها قطع نشد تا شب چهلم رسید.

قبل از این‌که برن داخل دایره سبزعلی به کرامت میگه امشب هرکی اومد بگو ما با بزرگتون کار داریم تا خودش نیومده از دایره بیرون نرو, کرامت هم میگه

چشم و میرن داخل دایره. بعد از کلی دعا خوندن کرامت میبینه که تا چشم کـــار میکنه جن دور و برشـــون هست. یکیشون میاد رو به روی کرامت میگه با ما چیکار دارین؟ جواب میـده بزرگتـون رو میخـوایم. جن دود میشه مـیره هـوا این اتفـاق تکـرار میشه تا چهلمین نفر که میگه من پادشـــاه جنی‌ها هســـتم، از ما چی میخوایـــد؟ که یهو ســـبزعلی دست کرامتو میگـــیره. ســـبزعلی به پادشـــاه جنی‌ها میگه قـدرت بی‌نهـایت به من بـده وگرنه اینقـدر دعا میخونم که احدی از شما بـاقی نمونه. پادشـاه جن‌ها دستور میده چراغی رو بیـارن و (طبق تعریف پـدربزرگم شبیه فانوس‌هـای دسـتی) بهشـون میـده و میگه هـرچی بخواهید ازش بهتـــون میـــده ولی کسی نباید بفهمه. سبزعلی چراغ رو میگیره و پادشاه اون زمـان رو احضـار میکنه.یکی از شـــاه‌های قاجاریه بـــوده که اونجا ظـــاهر میشه.سبزعلی بهش میگه به حـال و احـوال روسـتای ما برس. شاه هم که خبر نداشته از چـیزی میگه همتـون رو میکشم.ســـبزعلی شـــاه رو میکنه داخل شیشه و بهش میگه اگه کاری که خواستم نکنی آزادت نمیکنم و از شـاه قول میگیره و پادشـاه رو برمیگردونه. خلاصه اون چـراغ رو تا مـــدتها داشـــتن و ســـبزعلی نذاشت کسی از اون اســـتفاده دنیـــوی کنه و طبق گفته‌ها بعد مـــرگ مرحـــوم سبزعلی وارث‌ها هرچی دنبال چراغ گشتند پیـــدا نشد که نشد.(به گفته نـوه خـود مرحـوم که شـاهد این قضـیه‌ها بوده و الان دوران پیری رو طی میکنه مرحـوم سـبزعلی اصلا ثـروت از اون چـراغ نخواست و شـبها تـوی اتـاق صـحبت‌های عجیـبی با چـراغ میکـرد. بعد از مـدتی از ژانـدارمری میـان روسـتا و سـبزعلی رو دسـتگیر میکنن (پدربزرگم خـودش دیـده این قضـیه رو) و هـرچی دنبـال

چـراغ میگردند پیـدا نمیشه که نمیشه. مرحـوم سـبزعلی بعد چند ماه با ماشین ژاندارمری برمی گـردونن.اونقـدر کتکش زده بودن که نای سـرپا وایسـتادن نداشـته و دیگه دعا نویسی نکرد که نکرد.

تقدیم به پدربزرگم که حـتی الانم که اسـمش میـاد اشک داخل چشـــمام حلقه میزنه.کلمه به کلمه این مطـــالب واقعیه و هنــوز نوادگــان مرحــوم ســبزعلی کتاب‌هاشو دارن و دعا نویسی میکنن و همه مردم روسـتا داستانشو میدونن و حتی پیرمردهـایی هسـتن هنـوز که دیـدن اون اتفاق‌هارو خدا حفظشون کنه.

به یاد پدربزرگ عزیزم لطفا یک فاتحه برای شـادی دلش بفرستید.

داستان ملاقات با جن

ملاقات با جن 1 (چگونه با یک جن آشنا شدم)

مـــدتی نگذشت که سر و کله چند نفر پیـــدا شد با سر و روی پوشـــیده و بـــدن‌هایی برهنه. آن‌ها در حالیکه هر کدامشان سر ریسمان دو گاوی را در دست شان داشـتند به ســوی "تلار "می آمدند. مردمــانی دیب "دیو" انــدام همینکه به نزدیکی مان رسیدند، یکیشان نهیبی به سـگها زد که: "هی‌ی‌ی چخه!"

ولی سگها "ول بکن " نبودند.تا این‌که پـدرم با اصـوات و انشـایی سـگها را آخوند کـرد. سـگها به فرمـان پـدرم از حمله باز ایستادند. مردمان بلند قد و قـوی جثه که انـدام درشت شان نشانی از نیاکان تنو مند مان (مـازنی) را به رخ می‌کشیدند.در میانشان یکیشـان چـوپ دسـتی اش را در هوا چرخاند و هوار کشید:" آهای! به درون "تلارتــان" بروید وگرنه چوپدستی بر سرتان فرود خواهد آمد ".

پدرم پستان گاو را رها کرد و گفت:"هر کی هستین! من عبداله سیفی هستم از روستای علی آباد "

حـرف پـدرم انگـاری احساسی به آن فضا تزریق کـرد که "همی چی آرومه " مردمان پیراهنشان را از چهره شــان گشـودند. یکی ،دو تایشـان آشـنا بودند. پـدرم آن‌ها را به درون تلار تعـارف کـرد تا چـایی و شـیر پلو بخورند آن‌ها ریســمان سر گاوهایشــان را به درختــان بســتند که یکی گفت:"آقا ســیفی شــما اینجا چکــار؟ اینجا که تلار ملک شما نیست "

پدرم گفت:"امسال علف تلارملکم‌هـایم کم آمد به ناچـار اینجا را اجاره کردم. خوب! این گاوها مال کجان؟"

یکی گفت: "جـــــــــایی دور. دو روزی است که در دامن کوهها با این گاوها راه گز می‌کنیم "

مردمان بعد خوردن آب و غذا پی کارشان رفتند.گوسالها را از گاوها جدا کردیم. گاوها برای چـرا راهی شـدند.گله گوساله را هم در مسـیر دیگـری غـیر از جهـتی که گاوها رفته بودند فرســتاد یم. پــدرم شــیرها را به درون دیگ بزرگی که در کنـار آتش قـرار داشت ،ریخت.سـپس کمی مایه پنــیر به آن اضــافه کــرد بعد سر دیگ را بر رویش گذاشت. مه‌ها به آرامی در لابه لای درختـــان می‌خزیدند من و پـدرم از تلار دور می‌شـدیم.دوتا سـگمان (کلاچی-زاقی) همراهمــان می‌آمدند و آن یکی بــرای نگهبــانی" تلارسر" همانجا ماند. در درون مه راه می‌رفـــــتیم.مه‌ها قطرات آب را بر روی موهـای سر و تارهـای سـبیل پـدر آویخته بودند. صـــدای زنگ‌هـــای آویخته بر گـــردن گاوها انگـار بـرای مه‌ها مـارش نظـامی می‌نـواخت و درختـان ایستاده از مه‌ها سان می‌دیدند.پدرم با کلاچی (kelachi) از من جدا شد تا به میان گاوها برود و در کنارشــان کلی بدهد تا آنان با حس حضـور پـدرم احسـاس تـرس نکـرده ،آســوده بچرند.زاقی (zaghi)ـ با من ماند. من به دنبــال چی می‌رفتم؟ نمی‌دانم؟! همینجـــوری می‌خواســـتم این تلار ملک را بگـــردم تا مگر نشـــانی از نیاکـــان مـــان که هـزاران سـالی را در این منطقه زیسـتنند ،بیـایم. سـنگ نوشته‌ای یا تندیسی یا هر چیزی که نشان از هنر آدمهای کهن این دیار باشد. چیزهایی که آنان در دل این درختـان سر به فلک کشیده (هرچند این سالها غارت شده) بــرای

ما به مرده ریگ گذاشـتند.هر چـیز مـرا به سـوی خـودش می‌کشید هوا نمنـاک بـود و نفس خیس.انبـوهی درختـان شمشـاد از راه می‌رسد "زاقی" فاصـله اش را با من کم کرد تا جایی که گاهی پـوزه اش به پشت پـایم می‌خـورد، به زاقی نگاه کردم دمش را لای پاهایش جمع کرده بــود. ترس از چهره اش و حالت قرار گـرفتن گوشـهایش پیـدا بود نشنیده بـودم سگ از حیـوانی به انـدازه‌ای بترسد که اصلا نتواند عو عو بکند مگر ببر و پلنگ...

ملاقــات با جن 2 (خروسی که هنگــام قوقــولی قوقو بدنش ناپیدا می‌شد)

راه درازی را نرفته بودم که خش خش و سرو صـدایی از پشت سـرم به گوشم رسـید تنـدی سر برگردانـدم شـوکا چـــون بـــاد از کنـــارم جهید و گذشت. به پشت درخت کناردستم پناهیدم ولی زاقی در این هـول و ولا می‌دوید و می‌رفت. چـیزی نگذشت که بـبر با پرشـهای بلنـدش از کنار درختی که در پشـتش پنهـان بـودم رد شد. درخت را رها کردم و دوان دوان راه سرازیری را در پیش گــرفتم. بی‌هدف می‌رفتم فقط می‌خواستم از اینجا ،از این محل از جولانگـاه بـبر و شـوکا دور بشـوم. مه همه جا را فـرا گرفته بود و زاقی را گم کرده بودم. زمانی به خود آمدم که در آنور مه صدای خروسی به گوشم رسید. باز گــوش نهــادم.دوبــاره گوشم صــدای خروسی را صــید کــرد. به سـمت خروسـخوان رفتم در لابلای درختـان مه غلیظـتر می‌نمــود کم کم درختــان تنک شــدند. انگــار به محوطه تلاسر (گووسه) نزدیک می‌شدم. که نزدیک شـدم اما تلار خالی از گاو و گالش بـود انگـار دهها روز پیش گـاوان از اینجا کوچیــده بودند به تلار نزدیک شــدم و با خــود گفتم

چگونه مالک تلارملک در هنگـــام کـــوچ خروسش را جا گذاشـــته است و چگونه این خـــروس در بین این همه شـکارچیان چهارپا دوام آورد ه و زنـده هست.پرسش در ذهنم می‌گشت و چرخ می‌خورد پاسخی روشنی نیـافتم. بر حدس و گمان شـدم. حـدس و گمـان و اگر و اماهـایی بـود که ذهنم پی هم می‌بـافت.بـاز صـدای خروسی در حالیکه بر پشت مه سـواری می‌خـورد ،به گوشم فـرو خزید. به دنبـال خـروس بـودم.به پشت تلار رسـیدم.صـدا مـرا به سـوی خـود می‌کشـید.کم کم دلم ترسـید.حس این‌که صدای خـروس دامی بـرای من گسـترده باشـد، در ذهنم ارزیـابی می‌شد. راه می‌رفتم ولی پاهـام سست شد همانند همان زمـانی که بـبر را در حـال سـینه سو به سـوی شـوکا دیـدم.تلار در بلنـدی روی سی کـوه قـرار داشت. دور تا دور بلنـدی پر سـنگهای بـزرگی بـود که بر روی زمین ولو بودند. پا روی سنگی گذاشتم. چشـمهایم گـاهی تصـویر انبـوهی از مه را به مغـزم میفرسـتادند و گاهی به نوک پایم خیره می‌شـدند و سـنگی اژدها شـکل در اندازه بزرگ را به ذهنم می‌فرستاد.سنگ بزرگ بود با رویه‌ای از کاشم (kashem)= خزه- باز به سنگ نگریستم تندیس اژدهـای بـزرگی بـود که بر زمین راست راست به پهلو دراز کشـیده بـود.اژدهـایی تک سر ،با دمی بلند اما بی‌پا. با نفس عمیقی مه‌ها را در ریه‌های فـرو بـردم. به کجا آمده بودم؟باز صدای خـروس آمد این دفعه انگـار در بیخ گوشم قوقـولی قوقو می‌کـرد. روی اژدها ایسـتاده بودم لحظه‌ای خروس را در جلویم بر روی سـنگ دیگـری دیـدم خـروس روی سـنگ ایسـتاده بـود. سـرش را بـالا گـرفت و گـردنش را کش داد همینکه دهنش را بـاز کـرد ناپیدا شد.ولی صدایش به گوش می‌رسید.چشمهایم گـرد

شدند صدایش روی همان سنگ که انگـار تنـدیس خرسی بـــود ،می آمد.ولی جسم اش چی شـــد؟همه جا را مه فراگرفته بـــود در درون مه ســـنگی که خـــروس رویش ایستاده بـود آشـکار شد. ولی بـدن خـروس ناپیـدا.چـرا؟ صدای خـروس که به پایـان رسـید بـاز بـدنش آشـکار شد روی همــان ســنگ خــرس ایســتاده بــود. گــام کــوچکی برداشتم و به آرامی با ترس و لرز تلاش کردم سنگی که خروس رویش بود را دور بزنم و توانستم دور بزنم پشت سنگ پیدا شد.کم کم سیاهه هیکل آدمی که به سنگ تکیه داده و نشســـته بـــود ،کم کم در درون مه آشـــکار شد و خروس باز هم روی همـان سـنگ ایسـتاده بـود به کنـدی گام بر می‌داشتم.چوپ خشـکی زیر پـایم شکست و صـدا یش برخاست. خروس از روی ســنگ به پــایین پرید. ولی انگار در زیر سنگ خرس فــرو رفت.ناپدید شد. فقط جثه فردی که پای آن سنگ لمیده بود پیدا بود. چشم دوانــدم. سر تا پایش را به مغزم اسکن کردم مغز انگـار سـرعتش کم شد و داشت هنگ می‌کرد این جثه ،انـدام یک زن بـود و عقل در شـــگفت. در اینجا در عمق این پرتـــاز زن تنها چیکار می‌کند و آن خروس آن خـروس راسـتی چی بـود؟ چرا قوقولی قوقو می‌کرد بدنش ناپیدا می‌شد؟. پاههایم سر خود گام بر می‌داشتند.زن به پهلو به خرس تکیه داده بود نزدیک‌تر شدم موهای بلند و انبویش بر روی علفها و برگ‌های درختان افشان بود.

ملاقات با جن 3 (پریسا)

_" من شاهزاده جنم "

به او خیره بودم. کمی بـدنش را تکـان داد تا راست ،پـای خـرس سـنگی نشست. ولی پاهـایش هنـوز درازکشـیده

بـود.دسـتش را دراز کـرد. دسـتش دسـتانم را لمس کـرد گرمای دستش را حس کردم.او به آرامی دستم را کشــید تا در کنارش نشستم گفتم "پایت انگار آسیب دیده؟"

سر تکان داد.گفتم:"چی شده؟"

-:"آرش!"

گفتم:"نامم را از کجا می‌دانی؟"

به روبــرویش چشم دوخت همه جا مه آلـود بـود او ادامه داد:"من از زمانی که چشم گشـودم تا الان در میـان این همه دار و درخت زندگی می‌کنم "

کمی مکث کــرد ســپس به من چشم دوخت.ادامه داد:"از زمـانی که گـالش شـما پـایش را با تـبر زخمی کـرد و از اینجا رفت. در همـان روز پـدرت به تلارسر آمد. روزی از آن روزها ببر یکی از گاوهای شـما را شـکار کـرد ه بـود. پدرت غروب، هنگامیکه گاوها یتـان را دوشـید از تلار سر رفت.انگاری به روستای علی آبـاد رفته بـود. همـان شب که من در این کوه‌هـای پر از دار درخت می‌گشـتم همـان هنگام پدرت را دیدم که از روستا داشت به تلارسر برمی گشت. تنها نبود بلکه جوانی بلند بالا همراهیش می‌کــرد. من از وقـــتی تو را در آن شب دیـــدم حسی با دیـــدار تو دریـافتم که مـرا واداشت در کنارتـان راه بـروم. آن شب یادت هست آرش؟! "

موهایش در هم بود و حلقه حلقه. موهایش تیره گی اش شب را به ذهن تــداعی می‌کــرد نگــاه را از موهــایش به چشــمهایش رســاندم.: " آره یــادم است.هنگــامی که آن شب پشت سر پدرم نفس نفس می‌کردم صـدای پـایی یا

خش خشی در پشت ســـرمان می‌آمد که به پـــدرم گفتم صدا پا می‌آید "

: " آره آرش همان شب را می‌گویم که پدرت در پاسخت گفت حرف نزن راه بیا "

: " خوب! آره! پس تو بودی که دنبال ما می‌آمـدی و آن صدا، صدای پای تو بود "

-: " نه! من همراهتان می‌آمدم ولی آن صـدای پا از من نبـــود ،بلکه صـــدای پـــای پلنگی بـــود که با کمی فاصـــله تعقیبتان می‌کرد "

جابجا شدم و در روبرویش نشستم گفتم: "نامت؟! "

گفت: " پریسا "....

ملاقات با جن 4 (گردنبند شگفت انگیز)

گفتم: " خانه ات کجاست؟ "

-: "همین جاست؟"

-:" اینجا کجاست من..."

به درو وبرم نگاه گردم مه از لابلای سـنگها می‌خزیدند از جـایم بلند شـدم.پریسا هم از جـایش بلند شد و در کنـار من ایســتاد. مه از روی ســنگ اژدها می‌خزید.بـاز به سر اژدها نگاه کردم.اژدها هفت سر نبــود.بلکه فقط یک سر داشت. اسب هم از دور ســفید می‌نمــود هنگامیکه دقت کردم.دیدم اسب سفیدی نبود سـهراب سـپهری در کـرت دیده بود که داشت میچرید. بلکه تندیس ســنگی یک اسب

بود با چهـار دست و پـای دراز کشـیده وسر بریـده که آن سر در کنارش افتاده بود ،گفتم:"با کی زندگی می‌کنی "

-:"با مادرم و بستگانم."

نفس گرمی به صـورتم خـورد.نفس پریسا بـود که خیلی به من نزدیک شده بـود چشم در چشـمش انـداختم.انگـار دریایی بود در تلاطم. لبش جنبید:"آرش دوستت دارم "

دستم را دیـدم که انگشـتانش را در لابلای انبـوه موهـای پریسا فــرو بــرده بــود. لب‌هــای پریسا ســرخ می‌نمــود. صدایی به گوشم آمد. گوش نهـادم. صـدا آشـنا بـود مثل هوا با تن برگ.صدا نزدیکتر آمد. سر بلند کردم.پدرم بـود که به سـویم می‌آمد.پـدرم به نــزدیکی‌ام آمد و درکنــارم ایســتاد و گفت: " آرش! اینجا چیکــار می‌کــنی؟ وقــتی زاقی (سگ) تنها به تلارسر برگشت. من چند تلار ملک را به دنبال تو گشتم. "

گفتم: "پدر! اسم این تلار ملک چیه؟"

-: " اغوذ چال نجج "

به پریسا نگاه کـردم.او به من و پـدرم نگـاه می‌کـرد و به حرفهایمان گوش میداد. پدرم گفت: " آرش برویم. "

به پریسا نگــاه کــردم که دست در گــردنش کــرده بــود و داشت گردنبندش را از گردنش جـدا می‌کـرد. گردنبند بند چرمی‌ای داشت که آویزه اش دندان "بیل" گراز بود با دو دستش گردنبندش را بالا گرفت و گفت:"آرش! ســرت را خم کن "

سـرم را خم کـرد.پریسا گردنبند را بر گـردنم آویخت و گفت:

"این یک گردنبند ساده نیست بلکه قابلیتهای زیادی دارد. خودت می‌فهمی کارهای شگفت می‌کند "

من و پریسا دسـتهایمان را بسـوی هم دراز کـردیم که سرانگشت‌هایمان همـدیگر را لمس کردند گفت:" نگـران نباش همیشه به دیدنت میایم. دوستت دارم "

ملاقات با جن 5 (سوار بر اژدها و خرس)

راه می‌رفتیم. به سربالایی کوه رسیدیم.صـدای زنگهـای گـردن گاوهایمـان به گـوش می‌رسـیدند. ایسـتادم و به پشت سـرم نگـاه کـردم پریسا را دیـدم او درحالیکه می‌لنگید همراهمان می‌آمد. او برای من دست تکـان داد. سرانگشتانم را بر روی لبهایم نهـادم و با بوسه‌ای که بر رویش نشانده بودم آنرا با فوتی، به سـویش پـرواز دادم و گفتم:"پریسا! برگرد "

پریسا برگشت. خواستم راه بیـافتم پـدرم گفت: " آرش! با کی بودی؟ پریسا کیه؟ "

حیرت زده نگاهم می‌کرد. ادامه داد:" پسـرم! این تلارسر پر جنه.نکنه...."

:"نکنه چی؟"

زبان در کام کشیدم. لحظه‌ای به عقب سر برگرداندم مه و تنه‌های درختان دیواری در برابرم ساختند که آنطرفش هیچی پیدا نبود از آن سوی دیوار صـدای پریسا به گوشم رسـید که داشت با یکی بحث می‌کـرد.انگـاری صـدای

مردانه‌ای بر سـرش داد می‌کشـید و در آن صـدای حـزنی بـــود. ولی پریسا با صـــدای بلنـــدش از احساســـاتش می‌گفت. گفتگو درگیرانه مـــــرا به ســـــوی خـــــود می‌خواند.پریسا در خطر افتــاده بــود.می بایست کمکش می‌کردم.بدنم را رها کـردم و به تـاخت سـرازیری راه را در پیش گـرفتم. صـدای پـدرم که می‌گفت:"آرش برگـرد "چون نخی سست بر بدنم میپیچید و پاره می‌شد.من یله ،انگار سـوار بر مه بـاز بر تلارسر "اغوذچـال نجج" فـرود آمدم..در پشت سنگی پناه گـرفتم. پریسا را دیـدم که در نزدیکی اژدها سنگی ایستاده بـود. در روبـرویش جـوانی سر کچل که در هنگـام حـرف زدن دسـتهایش را در هـوا می‌چرخاند ،مسیر کوتاهی را می‌رفت و برمی گشت. در لاله گوش جوان دندان بلند گرازی فرو رفته بود که انگار زیـــور آلاتش بـــود. جـــوان گفت:"پریسا! تو چـــرا به این انســان کم ارزش خــاکی علاقه نشــان می‌دهی؟ هرچند شاهزاده ای! ولی همچنین حقی نداری "

-:"نیروانا!در هیچ جــای قــانون مــان گفتگو با انســانها قدغن نشده.می فهمی؟"

پریسا گـــــــــــــامی به جلو برداشت.به اژدها نزدیک شد.گفت:"نیروانا! این فکر را از سـرت دور کن من نیمه تو نیستم."

نیروانا گفت:"من و تو با هم پیمان همسـری بسـتیم اگر این عهد را بشکنی مجازات خواهی شد"

در میان مه به آندو چشم دوختم.در تردید بودم که حرفی بر زبـان آورم یا نه. در این هنگـان صـدایی غـیر آنـدو دو نفر در فضا پیچید.که می‌گفت:"نیروانا! پریسا را کن

رها.نه او از جن است نه آدم ،که بلکه از هر دو است یک کم"

نیروانا گـامی به عقب نهـاد و آن سه به شـکل دیزنـون (سه پایه)در سه گوشه ایســـتادند. نیروانا گفت:"شـــاه شاهان!پریسا به آدمی دل نگران است "

شاه شاهان عصایش را بر سـنگ کوبید. سر گـراز نشـان عصا لرزید.پریسا گامی به جلو نهاد و سخن را چون آهی از دهن در داد که:" پدرجان! نیروانا یاوه می‌بافد "

شـاه شـاهان ریشش را جنباند و سـپس سـخن را بر زه زبانش نهـاد:"پریسا از زادروزش تا الان ،همش آزاد بـود و جویان که یابد او جفت خویش را."

نیروانا به سـوی تنـدیس خـرس رفت و دست بر پشـتش نهـــاد:"در قـــانون ما نیست جن دل به آدمی نهد.من این کالبد خاکی را از سر راهم بر خواهم داشت "

نیروانا سوار بر تندیس خـرس شد که سـنگ جنبید و آنی موها یش پدیـدار شد خـرس انگـار جـان گرفته بـود که سرش را بلند کرد.نعره‌ای از خـود در داد که پـژواکش در کوه پیچید.پریسا پا بر روی اژدها نهاد گفت:"بیـدار شـو، "اژدها از خـاک برخاست و در کنـار پریسا ایسـتاد پریسا گفت: " نیروانا! دست از دشـــمنی بـــدار اگر زخمی به آرش برسانی با من طرف خواهی شد "

-: من جانم را بر سر عشقم خواهم نهاد. هر که بخواهد من و تو را از هم جدا کند سزاوار نیستی است "

نیروانا دست بر گردن خرس نهاد.خـرس چند گـام به جلو برداشت.شاه شاهان بر روی اسب سنگی نشست.:" اگر حرفم را گوش ننهی از تبار جنیان خط خورد خواهی "

سـنگینی دسـتی را بر دوشم حس کـردم رو بر گردانـدم پدرم بود.بر نوک موهای بلند...

ملاقات با جن 6 (منم آرش)

پدر مرا با خود می‌کشـید اما من چشم در چشم پریسا در افکنده همراه پدر لتکشان "latkshan""می رفتم.لبهـای سـرخگون پریسا از هم شـکفت تا این‌که دنـدانهای سـفیدش از دل گلبرگهای سـرخش بر دمید. انگشـتان دستی لحظه‌ای در جلوی چشمه جاری دوستی و مـراوده قـرار گـرفت.اما زمـانی نگذشت که پنجه‌ها با کف دست جنبیدند. دست پریسا بـود که بـاد عشق و دلـدادگی را به سـویم وزان می‌کـرد. راه می‌رفـتیم.گـام به گـامی مه غلیظتر می‌شدند و همه چـیز را در خـود نهـان می‌کردند. دیگر چیزی پیـدا نبـود.فقط مه بـود با تنه‌هـای درختـان و شـوکایی که شـاخه درختچه‌ای را به دهـان گرفته به ما می‌نگریست.

پدرم گفت:" آرش بهتراست دیگر به این مکان نیایی "

دیگر دستم را رها کرده بود پشت سـرش راه می‌رفتم به سمت تلارسر می‌رفتیم صـدا زنگهـای گـاوان در لابه لای درختـان، دلنـواز به گـوش می‌رسـیدند به جلو می‌رفتیم:"چرا پدر؟چه اشکالی دارد "

-:"اینجا خانه آنـدیگران است می‌ترسم به تو آسـیبی برسانند.نباید در کارشان سرک بکشی"

:"آنـــان همانند ما هســـتند. از دلشـــان عشق و دوســـتی می‌شود درو کرد "

-:"و شـــاید کینه و دشـــمنی. من از دلهـــایی که زیر کشت دشمنی‌اند می‌ترسم "

:"پدر به نظـرم یک کم زیـادی می‌ترسی.اما دست خـودم نیست دلم همیشه به ســـــوی ناشـــــناخته‌ها پر می‌کشد چیزهایی یا کسانی که چون هوا در دور برمان هستند.اما بعضی از ما نمی‌بینیم شان ولی می‌دانی که من آن‌ها را می‌بینم.آن‌ها تیکه‌ای از ما هستند ولی بیشـترمان پنهـان و گم ماندند."

پدرم ساکت شد شاید با خود می‌اندیشد یا شـــاید گوشش به صدای زنگها بود. تک تک صـداهای زنگها را از هم جـدا می‌کـرد چـون او جنس صـدای هر زنگی را می‌شـناخت و میدانست که کـدام صـدا مـال کـدام زنگ است و آن زنگ سر کدام گاو.لحظه ایی ایستاد گـوش نهـاد صـدای زنگ" تـال "tal کوتـاه، پی هم می‌آمد.من گـوش سـپردم دنگ دنگ دنگ. یک دفعه صدا برید. کمی زمـان گذشت دوبـاره تند تند صـــــــدای آن زنگ در فضا جـــــاری شد پـــــــدرم گفت:"صدای تال لمپا (اسم گـاو) است. موقع زاییـدنش بود.انگـار زایید. اینگونه صـدا زمـانی از زنگ بر می‌خـیزد که در حال لیسدن گوساله اش باشد "

مسیر را عـوض کـردیم به سـویی رفـتیم که صـدای زنگ لمپا می‌آمد به زیر درخت ممـــــرز "mmraz رســـــیدیم گوسـاله سـرخ مو که "نـاف ریه اش "به زمین می‌رسـید تـال از پسـتان لمپا شـیر می‌خـورد.گـاو لحظه‌ای چند به گوساله اش زل می‌زد سپس سـرخم می‌کـرد تا گوسـاله

اش را بلیسید.با زبـانش نم و تکه‌هـای پوست و لکه‌هـای خـون را از پشت بچه اش می‌سـترد. پـدر گوسـاله را به پشتش گـرفت تا به راه افتـادیم من جلو می‌رفتم و پـدر پشت سرم و گاو پشت سرپدر می‌آمد.گفتم:"پدر! من به دنیا آمدم تو کجا بودی در خانه بودی یا...؟

-:"در ییلاق گزناسرا بودیم که مادرت درد زایمـان گـرفت من هم در پیشش بـودم.آنوقت‌ها من کدخـدا علی آبـاد بـودم. مـیرابی هم می‌کـردم.بخـاطر این‌که گاومـان به ییلاق کوچیدند مـادر و خواهرها و بـرادرت را به ییلاق بردم. تا هر وقت گالشان کار و باری داشـتند یا آذوقه‌ای می‌خواستند برایشـان مهیا کنند. آن زمـان مـادر بـزرگت زنده بود آنشب من برای سرکشی به ییلاق آمدم مـادرت فـردایش درد زایمـان گـرفت یکی به دنبـال" گته مـار " GATE- (ماما) -رفت گته مـار آمد. چند سـاعت گذشت تا این‌که تو سر به زمین گذاشتی.مادر بزرگت در حـالی که تو "قنداق پیچ " بودی به پیشم آورد.با سر انگشـتم کمی نوازشت کـردم که مـادر بـزرگت به آرامی کمی پارچه قنداق روی سینه ات را گشود تخت سـینه ات آشـکار شد و آن لک کمانی رویش"

-:"پدر همین خط سفید خمیـده که الان رو سـینه‌ام است را می‌گویی؟

-:"آره آرش! در هرچند سـال یک بچه در این دیـار نـور و رویان با همین نشان به دنیا می‌آیند.مـادر بـزرگت به این لک می‌گفت کمان آرش. "

:"کمان آرش!منظورت چیه پدر؟"

-:"مادران مان می‌گفتند که در یکی از جنگهای بین ایران و تـوران که هفت سـال طـول کشـید دو لشـکر به این تصمیم رسـیدند که یک ایـرانی با انـداختن تـیری باکمـان مرز بین ایران و تـوران را مشـخص کند.آن ایـرانی آرش بود که برای انداختن این تیر برگزیده شد.

آرش برای انداختن این تیر مـرز نشـان ،به بـالای یکی از کوههای نور و رویان رفت "

شـــعر آرش ســـیاوش کســـرایی را در زیر لبم زمزمه می‌کنم.

-....منم آرش ،سـپاهی مـرد آزاده/به تنها تـیر تـرکش آزمون تلختان را /اینک آماده.....مـرز را تـیری می‌دهد سامان/گر به نزدیکی فرود آید /خانه‌هامان تنگ/آرزومـان کـور/ور بـپرد دور /تا کجا تا چند...در این پیکـار هسـتی سوز سـامان سـاز /پـری از جـان بباید تا فـرو ننشـیند از پرواز/...آری آری جان خود در تیر کرد آرش...-

پـدر ادامه داد:" آرش همه‌ی جـانش را خـرج این تـیر کرد.هنگامیکه تیر از چله کمان رها شد. از آرش جز بـدن بیجان چیزی بر جا نماند.نیا کان مـان بـاور داشـتند جـان آرش همیشه در بین این کوههاست.به همین خـــاطر هنگاهی بچه‌ای با لک " نشـان" کمـان بر روی سـینه اش به دنیا می‌آید او را آرش میدانند و می‌نامنند و یکی از آن‌ها تویی آرش! پسرم"

ملاقات با جن7 (سوار بر گراز)

بر روی عـاج گـراز دست کشـیدم اتفـاقی نیافتـاد.چه نـیرویی در این گـردن آویز می‌تواند باشـد؟ دوبـاره بیل

گراز را در مشتم گرفتم باز اتفاقی نیافتاد از جــایم بلند شدم تا از تلار بیرون بروم پدر گفت:"آرش کجا؟"

-:"ســری به دمس -demes-' گوســاله‌های دو تا شش ماهه -بزنم "

-:"یکی از سگها را همراهت ببر"

از درب تلار بیرون آمدم.کلاچی به پیشم آمد تا به همــراه من بیاید به کلاچی نهیب زدم که برگردد و برگشت.چــون پریسا از سگ گریـــزان است.به ســـوی خانه جنها به راه افتادم.از مسیری رفتم که سری به گوساله‌های در حـــال چرا زدم. به محوطه آن دیگران نزدیک شـدم خـبری نبـود کمی منتظر مانــدم همهمه‌ای به گــوش آمد که به دنبــال آن پریسا ســـوار بر اژدها از راه رســـید. پریسا از اژدها پیاده شد سپس دست بر بـدن اژدها گذاشت گفت:"اژدها بخواب "اژدها همینکه بر روی زمین دراز کشـید به سـنگ تبدیل شد. پریسا به سویم آمد به فاصـله لمس دم و بــاز دم نفسهایمان از هم ایستادیم گفتم:"پریسا این گردنبند به چه کار می‌آید؟"

پریسا گفت:"بیل اش را در مشتت بگیر "

دنـــدان بلند ســـفید رنگ را در مشـــتم گـــرفتم پریسا گفت:"بازدمت را در آن اه کن:"

نفسم را فرو دادم سپس سر خم کردم و آنـرا در مشـتم که آویزه گردنبند بود دمیدم.

پریسا گفت:"بگو ،گراز پیدا شو "

با شک و تردید گفتم:"گراز پیدا شو "

به ناگاه گراز خاکستری رنگی در کنارمـان آشـکار شد که تندی پا به فرار گذاشـتم ودر پشت درخـتی پنهـان شـدم صـــدای قهقه‌ی پریسا در فضا پیچید و بعد صـــدایش: " آرش! تو و تـــرس! کو آن همه شـــجاعتت. بیا. از پشت درخت بیرون بیا "

از پشت درخت بـیرون آمـدم پریسا با دسـتش گـراز را نوازش می‌کرد دو بیل بلند سفید رنگ گـراز از دو طـرف پـوره بلنـدش چند سـانتی بـیرون زده بودند.به کنارشـان رفتم پریسا بر پشتش سوار شد بعد دست مـرا گـرفت تا بر گراز سوار شدم.گراز که حرکت کرد چیزی نمانده بـود بیـــافتم، خواســـتم دست در کمر پریسا حلقه کنم تا نیـافتم.با خـود اندیشـیدم من که هنـوز بـدن جـنی را با دستانم نفشردم. آیا بدنش همانند بدن آدمها از گوشت و پوست و طراوت است؟ یا نه؟

پریسا با پاشنه پاهایش ضربه‌ای به دو پهلو گراز زد و داد زد:"هی! "

گراز جستی زد.

در حالی که به پشت داشتم می‌افتـادم دسـتهایم را دراز کردم از دستهایم تا کمر یک جن فاصله‌ای نبود....

ملاقات با جن 8 (دیدار با پیرزن)

-:"درسته.خودشه "

-گفتم:"من قبلا بارها به اینجا آمـدم.اینهـایی که دنبـال زیرخاکی‌اند در اینجا به دنبال سنگ "پیرزن سـنگ" که در همین جاست ،بودند "

کمی به دورم چرخیدم "پیرزن سنگ" در سمت آفتاب درآمدن چشمه قرار داشت. سنگی بلند و تنومند که از دور گوژی پشتش آشکار بود.دنباله سخنم را گرفتم:"پریسا!گنجیابها دنبال این سنگ و سنگ دیگری که به شکل خوک در دامنه این قلعه قرار داشت،بودند.آن زمان گنجیابها می‌گفتند در این دو سنگ رازی است که اگر کسی آن را بیابد به درون قلعه راه پیدا خواهد کرد."

پریسا در حالیکه لبخند می‌زد با دستش اشاره کرد که به همراهش بروم.به راه افتادم.به سوی "پیرزن سنگ" می‌رفتیم.به سنگ رسیدیم.پیرزن پشتش قومچ بود. بلندی سنگ به قد ما می‌رسید.چشمان حجاری شده روی سنگ ،فرورفته و لوچ بودند.شیارهای چین و شکن دار و با فاصله روی سر سنگ، موی سر پیرزن را به تصویر می‌کشیدند. پریسا دست بر دوش سنگ گذاشت و به آرامی سرش را جلو برده تا لبش را به دست حجاری شده رسانده ماچی از آن ستاند.پریسا سپس گامی به عقب برگشت.سنگ رنگ باخت. دستش جان گرفت. تندی از دست تا دیگر جاهای بدنش پوست و موهایش پدیدار شد. تندیس سنگی به زنی ترسناک دگرگونی یافت.وحشتناک بود.چهره اش ترس را تا عمق هستی آدم نفوذ می‌داد. زن چپ چپ نگاهی به من انداخت.سپس دهنش را باز کرد که فقط دو دندان با فاصله از هم و بلند در فک بالایش وجودداشت. زبانش به رنگ خون بود که از فاصله میان دو دندانش پیدا بود.صدای پریسا آمد:"مادر بزرگ کلید قلعه را می‌خواهم"

نتوانســتم از چشــمهای دوبینش بفهم که پــیرزن به من نگــاه می‌کند یا به پریسا.قلبم تند تند به قفسه ســینه‌ام می‌کوبید. پوستها زمخت و چروکیـده صـورت زن جنبید و صدای گوشخراشی از دهنش بیرون آمد: " دوستی ات با انسان جان هردو تان را در خطر قرار داد."

پریسا گفت: " مــادر بــزرگ! من آرش را از جنس آدمها نمی‌دانم. زیرا او از زمان باستان آن زمانی که جانش را در آن تیر سامان ساز کرد و توانست مردمان این دیار را از ننگ و جنگ نجــات دهد تا الان در درون این جنگلها در میان ماها زیست. واقعا اگر از جنس آدمهاست پس چــرا با آن کــار شــگفتی که کــرد نه نــامی از آرش در گپ و گفتشان است نه یادبودی از اودر این سرزمین پهناور؟"

پیر زن از جایش جنبید سر پنجه پوست و اســتخوانی اش را به درون درز روی ســینه پــیراهنش فــرو بــرد و کلید چوبی بزرگی را از یقه اش بیرون آورد.پریسا دست دراز کرد تا کلید را از پیرزن گرفت.پــیرزن گفت:" پریسا! این دلیل نمی‌شــود. چــون آرش از جنس خــاک و آتش است ولی ما فقط از جنس آتش.آگــــاه بــــاش. هرچند آرش هــزاران ســال غریبانه در گمنــامی زیست ولی او بــاز از جنس آدمها است.پریسا! نوه دلبندم! دوســتی تو با آرش مــوجب این شد که تنها انتخــاب بین آتشــگون و او فقط مسئله "بودن یا نبودن " باشد.

پریسا و من از" پیرزن سنگ "که دوباره سـنگ شـده بـود جدا شدیم.....

ملاقات با جن 9 (درب قلعه)

صدای پریسا به گوشم آمد "آرش! هروقت دندان گراز را در مشـتت بگـیری سـپس در آن بـدمی، هر کجا که باشی این گراز در خدمتگزاری ات آماده خواهد بود."

به سنگ خوک نگاه کردم چاله زیر پای سنگ خوک نشــان ازحفـاری چند مـدت قبل گنجیابها را می‌داد.گنج یابها در زیر پای سنگ خـوک حفـاری کـرده بودند که خـوک در آن چاله کج و یک پهلو افتاده بود.

گفتم:"پریسا! چــیزی نمانــده بــود حفارها درب قلعه را بیابند"

-:"شاید.اما نه. چون کارشان دقیق نبــود اگر آن‌ها نقشه این گنج را داشــتند می‌بایست قد پــای حجــاری شــده را انــدازه گرفته آن را تبــدیل به مــتر می‌کردند ســپس به همـان انـدازه از این نشـانه گنج فاصـله گرفته ،در آن‌جا حفـــاری می‌کردند.آنـــوقت به درب قلعه دست پیـــدا می‌کردند."

گفتم-:"و گنج را می‌بردند. "

-:"به این ســـاده گی نیست.درون قلعه پر تله و طلسم است.در صــورتی آن‌ها پــیروز می‌شــدند که نخست زیر تندیس سـنگی مـادر بـزرگ یا بقـولت "پـیرزن سـنگ "را می‌کندند تا به نســخه یا نقشه این قلعه دست می‌یافتند. می‌بیــنی آرش! خیلی از این قمـاش آدمها هر جا نشـانه گنجی یافتند بی‌هدف حفـاری کردند.تنها کـاری که این‌ها میکنند اینست که فقط نشـــــــانه‌های گنج را از بین می‌برند.می بیـــــنی که این آدمها هیچـــــوقت به گنج نمی‌رسند.برای گرفتن گنج نقشه می‌خواهد "

پریسا به تنـــدیس خـــوک تکیه داده بـــود بـــاد به آرامی می‌وزید موهـــای پریسا ســـوار بر بـــاد بر روی صـــورتش می‌لغزیدند گفتم:" آن آدمهـــایی که موفق می‌شـــوند به گنجها دست می‌یابند شما چه واکنشی نشانی می‌دهید؟"

-:"گنج‌ها مـــال آدمهاست چـــون نیاکانشـــان این گنجها را برای آینـدگان شـان در زیر خـاک پنهـان کردند.الان مـادر بـــزرگم و چند نفر دیگر امـــانت داراین قلعه هســـتند هر وقت صـــاحب گنج این گنجها را بـــبرد مـــادر بـــزرگم از نگهبانی رهایی می‌یابد."

چنـدین گـام برداشـتیم در جـایی پریسا ایسـتاد همه جا سبزه بود و گفت:"زمین باز شو "

شکافی بین سبزه‌ها ایجاد شد و آنی آن شـکاف گشـادتر شد.....

ملاقات با جن 10 (کمان آرش)

به خط نگاه پریسا نگاه انداختم.تنـدیس مـرد تنومنـدی را دیدم باعضلاتی برآمده و موهای بلندکه کمـان بـزرگی را بر دوشش داشت. پریسا نگذاشت پا روی پله بگـــذارم با هم از شـیب کنـار پله پـایین رفـتیم تا این‌که پا در درون اتاق گذاشتیم در اتاق سرم را بالا گرفتم تا یک بـــار دیگر به تندیس فلزی که گویی مجسمه آرش بود نگـاه کنم. به مجسمه چشم دوختم. چیزی که از تندیس آشکار بـود این بـود که حـتی این فلز بـدون روح هم اسـتواری و میهن پرستی را فریاد می‌زد.همه هوشم به آرش بود. به کمان نگـاه انـداختم که نمـاد سـربلندی نـام ایـران در گـرو این ابزار جنگی بود که خـوب هم از پس وظیفه اش بر آمـده بود. دستم را بالا بردم تا کمـان را که بر دوش آرش تکیه

زده بود را لمس کنم. دستم هنوز به کمـان نرسـیده بـود که صدای زنانه‌ای غیر صدای پریسا در اتاق پیچید: " هی! آدمیزاد! تو نمی‌توانی دست به این کمان بزنی "

به سوی صـدا برگشـتم زنی بـود همانند پریسا با موهـای انبوه و صورتی سبزه اما کمی قد کوتاه.

پریسا گفت:"خاله پریچهر! من که قبلا قصه این آدمـیزاد را با تو در میــان گذاشــتم.میــدانی که او با من است و خواسته من چیه"

.پریچهر گفت:" چــیزی که تو می‌خــواهی دراختیــار من نیست. در هــزاران ســالی که من و دیگــران در اینجا به نگهبانی ایستاده ایم تا الان به هیچکسی اجازه اســتفاده از ابــزار موجـود در این دفینه را نـدادیم.پریسا! تو داری جان خودت و این آدمیزاد را به خطر می‌اندازی. آتشگون قدرتمند است تو توان در افتـادن با او را نـداری.تـازه او شوهرت است در قاموس ما جدایی معنایی ندارد ".

پریسا تلو خـــــوران چند گـــــام برداشت در حالیکه سر انگشتان دست راسـتش را در گوشه پیشـانی اش در لای به لای انبوه موهایش فـرو بـرده بـود با حـالتی از انـدوه گفت:"آتشـگون سرنوشــتی است که دیگــران بــرای من رقم زدند "و با فریـاد ادامه داد:"من آینـده دیگـری بـرای خودم خواهم آفرید و در این راه تو یاری‌ام خواهی کرد " پـژواک صـدایش اتـاق را لرزاند. پریچهر گفت:" میـدانی این راهــرو پر تله‌هــای فــیزیکی است و من هم توسط طلسم کنندگان باستان واداشته شـدم به ایجـاد طلسم و جـادو بر سر آدمیـانی که بـدون نقشه به سـراغ این گنج

می‌آیند.اکنون من چگونه اجـازه بـدهم که یک آدمـیزاد به کمان آرش دست یابد "

سینه جلو دادم و گفتم:

" منم آرش...این کمان را به من بده تا زنی را، از آینـده تیره‌ای که برایش ساختن رهایی دهم "

پریچهر به تندیس آرش نزدیک شد و سر پنجه دو دســتش را بر روی سینه ستبر آن گذاشت گفت:

" آرش را کمانش از میان مردم برنکشـید و نـامی نکـرد بلکه تنها حس میهن پرســتی اش بــود که به همــراه زور بــازویش او را در تــاریخ جاودانه کــرد. آرش! اگر چــنین اراده و ایمــانی در خــود می‌بیــنی پا در این راه بگــذار. وگرنه آتشگون برای پریسا جهان را درهم خواهد کوبید".

پریسا گفت:" خاله این نــیرو در این آدمــیزاد هم هست چـــون این آدم خـــود تبلـــور دیگـــری است از آن آرش اسطوره ایی است. تو فقط کمان را به او بده"

-:"به من زمان بده باید با نگهبانان این قلعه و مــادرم به شور بنشینم آنوقت پاسختان را خواهم داد".

ملاقات با جن 11 (تلارسر)

به ســوی گاوســرا می‌رفــتیم چــیزی به غــروب خورشــید نمانده بود صدای "کلی "(galli)ـ پــدرم در میــان درختــان جــاری بــود به پیش "دمســها" (گوســاله‌های دو تا شش ماهه) رفـــتیم. آن‌ها را هی کـــردم تا به سوی تلار سر روانه شوند.پریسا هنوز همراهم بود من و او از هر دری سخن می‌گفتیم به گاو ســرا نرســیده بــودیم که پریسا از

من جـدا شد و رفت. به گاوسـرا رسـیدیم.گاوهـایی که مـادر گوسـاله زیر ده روز بودند زودتر از دیگر گـاوان به محوطه تلارسر آمده بودند و مـاغ می‌کشـیدند. در مقابل گوسـاله هم در درون تلار بـرای مادرشـان ونگ می‌زدند.دمسـها را که روانه کـرده بـودم آن‌ها را به در درون چپربافی جایگاهشـان هـدایت کـردم و در آخر درب چـوپی نـرده ایش را بسـتم. گاوها یکی یکی به محوطه (گووسه) می‌آمدند. پدر هم آمده بود با هم چایی و نان و پنـیر خـوردیم که پـدر جوله اش (ظـرف شیردوشی) را برداشت و از تلار بیرون آمد. من نخست یک گوساله چند روزه را به بیرون به پیش مادرش فرسـتادم پـدرم بعد از این‌که گوساله کمی از پستان مـادرش شـیر خـورد رسن در سـرش کـرده سـپس دنباله آن رسن را به دست گـاو پیچیده سر آخر در لای زیر زانویش محکم کرد تا گوسـاله را از شیر خوردن باز داشته بتواند با قـرار دادن جوله در زیر پسـتان گـاو ،گـاورا بدوشد. کاردوشش که تمـام شد رسن (کشت) را از سر گوسـاله جـدا کـرد تا گوسـاله دوباره از پستان مـادرش شـیر بمکد.پـدر از زیر این گـاو بلند شد نوبت به گاو بعدی شد من گوساله دیگری بیرون فرستادم پدرم به سر وقتش رفت تا این‌که گوسـاله‌های کوچک همگی شان به پیش مادرشـان رفتند بعد نـوبت به دمس‌ها رسـید آنـان را هم یکی یکی فرسـتادم پـدرم توانست هم همه گـاوان شـیرده را بدوشد. دمسـها هم شـیر خوردند. کـار دوشش که تمـام شد گوسـاله‌ها و دمس‌ها را از مادرشان جدا و به جایگاه شان فرسـتادیم. شب شـده بـود در میـان ابرهـای از هم پـاره شـده تک سـتاره‌ای سوسو می‌زدند گـاوان در گووسه خوابیدند.شوکایی (حیـوانی از تـیره آهـوان) در دوردست

عو عو می‌کرد.شام را خورده بودیم و در روشـــنایی آتش و فانوس در لحاف نمدی دراز کشـیدیم. دست در گـردنم انداختم تا این‌که دندان گراز را در کف دســتم گـرفتم. با خود اندیشیدم چـیزی که پریسا گفته بـود را بیازمـایم. از جـایم برخاســتم و از تلار(اتـاق چـوبین گاوسـرا) بـیرون رفتم دنـدان گـراز را فشـردم نفسم را در سـینه‌ام فـرو بردم بعد در درون کف دستم بر روی بیل گراز دمیدم و

گفتم: "پیدا شو "

در تردید بودم خودم باور نمی‌شد که اتفاقی بیافتد یعنی گراز به پیشم بیاید.اما اتفاق افتاد یک آن پریسا تمام قد در سوار بر اژدها در برابرم آشـکار شد.کمی یکه خـوردم پریسا لبخند به لب داشت گفت:"کاری داشتی "

دهن باز کردم چیزی بگویم کمی شرمگین شـدم خنـده‌ام گرفت

گفتم:"میخواســتم تمــرین کنم تــازه من گــراز را فــرا خوانده بودم "

پریسا گفت:"هنگـامی که در کف دسـتت دمیـدی نگفـتی گـراز پیـدا شو تا آن بیاید تو فقط گفـتی پیـدا شو و من آمدم "

حرف پریسا که به پایـان رسـید پریسا با چشـمش به من اشاره زد به پشت سرم نگاه کردم.پدرم را دیدم که‌هاج و واج ایستاده بود گفتم:"پدر چرا اینجا ایستادی؟"

گفت:"می ترسم آرش!می ترسم از روزی که آن بهتران تو را من بگیرند "

-:"پـدر!نگـران نبـاش.بچه که نیسـتم " پـدر به درون تلار رفت. پریسا خندید گفت:"بامداد بیا به قلعه اغوذ چـال تا ببیـــنیم خاله به چه نـــتیجه‌ای رســـید.آیا کمـــان را به تو می‌دهد یا نه؟"

عدد شیطان

البته منبع پیدایش این عدد به این عنوان کاملاً مشخص نمی‌باشد. در مورد این عدد فیلم‌ها و داستان‌های مختلفی ساخته شده‌اند که اغلب آن‌ها از سری فیلم‌ها و داستان‌های ترسناک هستند، از جمله فیلم Pulp Fiction و یا داستان The Da Vinci Code(رمز داوینچی). در این داستان این حدس وجود دارد که هرم شیشه‌ای موجود در موزه لور(Louvre)ـ پاریس، به شیطان اختصاص دارد و از 666 قطعه شیشه ساخته شده است. البته تحقیقات در این زمینه بدون هیچ ابهامی مشخص می‌کند که این هرم شیشه‌ای از بیش از 670 قطعه شیشه تشکیل شده است.(اظهار رسمی موزه لور 673 قطعه است و شمارش‌های انجام شده بعدی حاکی است که این تعداد 698 عدد است.)

همچنین عدد 666 را می‌توان به نوعی در اسامی نیز پیدا کردو. مثلاً مجموع کد اسکی (ASCII)ـ کاراکترهای کلمه INDONESIA (اندونزی) برابر با 666 است.

اگر شما به دقت فیلم‌هایی با مضامین شیطانی و مرگ و روح را مشاهده کرده باشید مطمئنا به کارگیری عدد 666 در این گونه فیلم‌ها شما را متعجب می‌کند. این موضوع ما را بر آن داشت به کاوش در اسرار 666 بپردازیم.

666 را علامت ابلیس نامیده‌اند و این شهرت را از کتاب وحی

(فصل 13، شعر 18، بـرای کامل بـودن) به دست آورده است. مشخصات جالبش همواره مـورد توجه ریاضـیدانان بوده است. اکنون به طور خلاصه چند ویـژگی ریاضـیاتی عدد 666 را بیان می‌کنیم.

عدد 666 به سادگی از جمع و تفریق توان‌های ششم سه عدد آغازین به دست می‌آید.

$$666 = 16 - 26 + 36$$

همچـــنین این عـــدد برابر است با مجمـــوع ارقـــام خـــود باضافه جمع توانهای سوم ارقامش.

$$666 = 6 + 6 + 6 + 63 + 63 + 63$$

تنها پنج عدد صحیح مثبت با چـنین خاصـیتی وجـود دارند. آن‌ها را پیدا کنید.

جمع توانهای دوم 7 عدد اول برابر است با 666

$$666 = 22 + 23 + 52 + 72 + 112 + 132 + 172$$

جمع 144 رقم ابتـدایی عـدد پی برابر 666 است. نکته جالب اینجاست که:

$$144 = (6 + 6) \times (6 + 6)$$

666یکی از دو عـــدد صـــحیحی میباشد که برابر مجمـــوع توانهای سوم از ارقام توان دوم خویش باضـافه مجمـوع ارقام توان سومش است. یعنی:

$$443556 = 6662$$

$$295408296 = 6663$$

(6 + 9 + 2 + 8 + 0 + 4 + 5 + 9 + 2) + (63 + 53 + 43 + 33 + 53) = 666

2583عدد دیگریست که دارای این خاصیت میباشد.

مجموع 666 عدد اول حاوی عدد 66 میباشد

11 + ...+ 4969 + 4973 = 1533157 = 23 × 66659 + 2 + 3 + 5 + 7 +

دقیقا دو راه بـــرای قـــرار دادن علامت "+" در رشـــته 123456789 داریم تا 666 حاصل شود

در صورتیکه تنها یک راه برای رشته 987654321 وجـود دارد.

666= 1 + 2 + 3 + 4 + 567 + 89

666= 123 + 456 + 78 + 9

666 = 9 + 87 + 6 + 543 +21

666مقسوم علیه 987654321+123456789 میباشد.

عدد اسمیت عدد صحیحی است که مجموع ارقامش برابر است با مجموع ارقام عوامل اول خودش. 666 یک عـدد اسمیت است. زیرا:

666= 2 × 3 × 3 × 37

6 + 6 + 6 = 2 + 3 + 3 + 3 + 7

تابع Phi(n) در نظریه اعداد عبارت است از تعداد اعـداد کوچکتر از n که نسبت به n اولند.

قابل توجه است که:

Phi (666) = 6 × 6 × 6

كعبه مركز ميدان مغناطيسي زمين

فواید پزشکی راز و نیاز

مطالبی که در رابطه با فواید علمی نماز گفته می‌شـود، فقط بعد کوچکی از ابعاد متعدد نمـاز است. پـرداختن به فواید دنیوی نمـاز، نباید ما را از توجه به دریاهـای نـور و معنویت نماز غافل کند.

این مطالب فقط تاییدات علمی هستند و نباید حکایت ما مثل گـروهی شـود که نمـاز را نـوعی ورزش سوئیسی تعبـیر کردند و دلشـان خـوش بـود که فلسـفه نمـاز را می‌دانند.

حقیقت نمـاز در بـاطن و روح او نهفته است. ولی این بـاطن باید در یك ظـاهر و قـالبی که تعـیین شـده تحقق پیـدا کند. وقـتی ظـاهر نمـاز با روح و بـاطن آن آمیخته شود تاثیر خود را می‌گذارد.

تاثیر نماز بر بهداشت خواب

خـواب از دو مرحله خـواب عمیق و خـواب REM تشـکیل شـده است که به طـور یك در میـان در طی شب حاصل می‌شـوند.پس از آنکه حـدود 45 دقیقه از خـواب رفتن انسان گذشت، مرحله REM آغاز می‌شـود و بـرای مـدت کوتاهی (حدود 10 تا 15 دقیقه) ادامه می‌یابد. در طول مرحله REM، به طرز اسرار آمیزی تمام عظلات اسکلتی بدن از کار می‌افتد و شخص کاملا بی‌حـرکت می‌شـود. و نوار مغزی شـخص به جـای حـالت خـواب، حـالت بیـداری کامل را نشـان می‌دهـد، طـوری که در این حـالت مغز از فعالیت بالایی برخوردار است.

در طی مرحله‌ی REM، درجه حرارت بدن و ضربان قلب به طور غیر منتظـره‌ای بـالا می‌رود و حرکـات سـریع در چشم‌های فــرد دیــده می‌شــود که علت نامگــذاری این مرحله نـیز می‌باشد. (مرحله حـرکت سـریع چشم Rapid Eye Movement)ـ اگر شـخص را در این حــالت بیــدار کنیم، ادعا می‌کند که در حال دیدن خواب بوده.

مرحله REM پس از 10 تا 15 دقیقه متوقف می‌شود و پس از آن در طــول خــواب و به طــور دوره‌ای و منظم تکرار می‌شود. با این وجود کل دوران REM در طول یك خواب 8 ساعتی در اشـخاص طـبیعی، 90 دقیقه خواهد بــود و قســمت اعظم آن در ســاعات نزدیك به صــبح به وقوع می‌پیوندد. امروزه دانش پزشکی به اثبات رســانده که یکی از علائم مهم در بیمــاری افســردگی، افــزایش مدت خواب REM نسبت به میزان طبیعی اسـت، طـوری که شــخص افســرده بیشــتر از ســایر اشــخاص خــواب می‌بیند. یعـنی زمـان بیشـتری را در مرحله REM به سر می‌برد.

زمــان نمــاز صــبح که در قــرآن تاکید زیــادی به آن شــده است، به گونه‌ای قرار گرفته است که سبب کاهش قابل ملاحظه میزان خـواب REM در اشـخاص می‌شـود. چـون دقیقا در زمانی قرار گرفته است که خواب REM بیشتر اتفاق می‌افتد.

تاثیر نماز بر بیماری آسم

در ایجاد بیماری آسم سه عامل نقش بسزایی دارند:

1- میکروبهایی که وارد دستگاه تنفسی انسان می‌شوند.

2- عوامل حساسیت زا، از جمله گرد و غبار، گـرده گلها و...

3- مسـائل روانی از جمله اضـطراب، عصـبانیت، غم و شادی...

دیدگاه دیگر تـاثیر تلقین در آسم است که بـاعث تسـکین حمله‌هـای آسم می‌شـود. بـرای نمونه یك پزشك مبتلا به آسم، شب هنگام دچار حمله می‌شـود. کلید بـرق را پیـدا نمی‌کند و با وسـیله‌ای پنجـره را می‌شـکند و چند نفس عمیق می‌کشد. حـال پزشك بهبـود می‌یابد و به رخت خـواب بـاز می‌گـردد. ولی وقـتی صـبح از جـواب بیـدار می‌شود مشاهده می‌کند که به جای شیشه پنجره، آینه را شکسته است.

می توان نتیجه گرفت که چنانچه بیماران احساس امنیت روانی داشته باشند، قدم بزرگی در تسکین بیماری آن‌ها برداشـته می‌شـود. تـاثیر تنش زدایی نمـاز به خـاطر احسـاس روانی عمیقی است که در اثر آن حاصل می‌شـود و بـدین تـرتیب سـبب کـاهش حمله‌هـای آسم می‌گـردد. همچـنین میکروبها که خـود یکی از عوامل بر انگیزنـده آسم می‌باشـند، به وسـیله شستشـوی مجـرای تنفسی در وضو تا حدی قابل کنترل است.

شستن دهان و بینی با آب درهنگـام وضـو، ثـواب زیـادی دارد. چون باعث می‌شود هوای بهتر و بیشتر و تمـیزتری به مغـز، خـون و بافتهـای بـدن برسد که بـاعث تقـویت بینایی، بویایی، شنوایی و تقویت حافظه می‌گردد.

تمرکزوسلامتی یافتن

مستحب است قبل از وضو هفت مرتبه ذکر لا اله الا الله گفته شود. تکرار سبب تمرکز می‌شود. در یوگا هم با تکرار حرکات باعث افزایش تمرکز می‌شویم.

همچنین گفته شده که اگر هنگام ریختن آب صلوات بفرستید، بلا از آن عضو بدن رفع می‌شود. دلیل آن تلقین است. چون وقتی این جمله را می‌خوانیم تمام فکرمان سلامتی اعضای بدنمان می‌باشد، و همین امر باعث سلامتی و نشاط عضوهای بدنمان می‌شود.

وضو و معالجه بیماری‌ها

وضو سبب رفع بسیاری از بیماریها می‌شود. دلیلش اثر آب سرد بر روی نقاط حساس بدن در قسمتهایی است که وضو می‌گیریم. جالب این است که در دین اسلام نقاط طب سوزنی مخصوصا در وضو رعایت شده است.

برای مثال، آقایان باید آب را از پشت آرنج بریزند. ولی خانمها باید آب را از قسمت تای دست بریزند. چونکه نقاط طب سوزنی در آقایان و خانها در بعضی از نقاط فرق می‌کند.

این را هم بدانید که با تحریك نقاط طب سوزنی بوسیله آب سرد وضو، خط سیر چهارده نصف النهار را تحریك می‌کنیم و باعث سرحالی، شادابی، تسکین دردها، نیروی جسمانی وروحی و معالجه بسیاری از بیماریها می‌گردد.

و همچنین تمامی اعضاء داخلی بدن را تقویت می‌کند.از جمله: ریه‌ها، روده بزرگ، معده، قلب، کلیه‌ها، کبد و...

ایجاد نیرو و نشاط با وضو

در احادیث آمـده که بعد از وضـو، بـدن را با چـیزی خشك نکنیم وبگذاریم خودش خشك شود. دلیل آن این است که بدن در برابر سرمایی که حس می‌کند، خود به خود درجه حــرارت آن بــالا می‌رود تا بــدن را خشك کنــد، که همین تحریکــات حــرارتی بــاعث بــاز شــدن منافذ زیرپوست می‌شود و اکسیژن بیشتری به بافتهای پوست و مقداری هم عظلات زیر پوست می‌رسد و بــاعث نــیرو و نشــاط می‌گردد.

رابطه نماز با میدان مغناطیسی و بارهای الکتریکی

هارولد بور از دانشـگاه بیل بـرای اولین بـار با انجـام یك آزمـایش سـاده به وجـود میـدان مغناطیسی در اطـراف موجـود زنـده پی بـرد و بعد متوجه شد که این میـدان در بدن انسان نیز وجود دارد.

تشکیل میدان مغناطیسی بدن:

همـانطور که می‌دانیـد، در بـدن ما میلیونها عصب وجـود دارد که کــار انتقــال پیــام در بــدن ما بوســیله تحریك الکتریکی این عصبها صورت می‌گیرد. در اثر شـارش بـار در اطراف آن‌ها، در بدن ما یك میدان تشـکیل می‌شـود و میدان بدن ما در اثر فعـالیت همزمـان میلیونها عصب به وجود می‌آید.

امواج مغزی:

دستگاه موج نگارمغز چهار نوع منحنی ازامـواج مغـزی را ارائه می‌دهد که عبارتند از: آلفا، بتا، دلتا و تتا.

ریتم‌های دلتا کندترین امواج مغزی با تنـاوب 1 تا 3 دور در ثانیه بـوده و اغلب در خـواب عمیق ظـاهر می‌شـوند.

ریتم‌های تتا دارای تناوب 4 تا 7 دور در ثانیه می‌باشند و به خلق و خوی بستگی دارند. ریتم‌های آلفا دارای تنـاوب 8 تا 12دور در ثانیه می‌باشد و در اوقــات تفکر و تامل آزاد رخ داده و در صورت تمرکز حواس قطع می‌شوند. و بـالاخره ریتم‌هـای بتا با تنـاوب 13 تا 22 دور در ثانیـه، منحصر به نواحی جلویی مغز، یعنی جـایی که فعالیتهـای پیچیده مغز رخ می‌دهد می‌باشند.

میدان مغناطیسی بدن و امواج مغزی در معرض خطر:

حتما تا به حــال دربــاره خطــرات گوشی‌های موبایل یا زندگی در نزدیکی نیروگاه‌های برق چیزهایی شــنیده اید. بنابر تحقیقات پرفسـور لای، امـواج مغناطیسی خـارجی که از نیروگاه‌های برق یا وسایل برقی مثل سشـوار و... ساتع می‌شود، به DNA سلولهای مغزی آسیب می‌رساند و قــابلیت تــرمیم را در آن‌ها از بین می‌بــرد. میــدانهای مغناطیسی خــارجی علاوه بر آســیب به DNA مغز اثر منفی دیگری به بدن دارند. این میـدانها بـاعث اختلال در میدان مغناطیسی طبیعی بدن می‌شوند.

همانطور که می‌دانید نزدیك به 70% از بدن ما را آب فرا گرفته است و مولکولهای آب به صورت دو قطبی هستند و زمانی که ما در معرض يك میـدان مغناطیسی خـارجی قـرار می‌گـیریم، این مولکولها در جهت آن میـدان قـرار می‌گیرند و این پدیــده بــاعث می‌شــود، نظم میــدان مغناطیسی ما به هم بریزد.

علاوه بر عوامل خارجی یکسری عوامل داخلی نیز وجـود دارند که بـاعث می‌شـوند اختلال در میـدان بـدن ایجـاد شود. مهمترین آن‌ها بارهای الکتریکی هسـتند که هنگـام

شارش بار در عصب، در اطراف آن به وجود می‌آیند و به صورت الکتریسته ساکن در بافتهای بدن ذخیره می‌شوند و میـدانی که در اطـراف این بارها به وجـود می‌آیند در میدان بـدن ایجـاد خلل می‌کنند. این بارها به خصـوص در نقاطی که تراکم اعصاب بیشتر است ذخیره می‌شـوند و به دلیل این که هم تـراکم زیـادی دارند و هم در نـزدیکی عصـبهای بیشـتر و مهمـتری قـرار دارنـد، بـرای بـدن به شدت مضر هستند. از جمله این نقاط ناحیه سـر، دسـتها و قسمت مچ پا به پایین است.

در بین این سه قسـمت، سر اهمیت ویـژه‌ای دارد. چـون بارهای ذخیره شـده در آن علاوه بر ایجـاد خلل در میـدان مغناطیسی بـدن، بـاعث اغتشـاش در امـواج مغـزی نـیز می‌شوند. به ظاهر ما روزانه تنها دقـایقی را در معـرض میدان مغناطیسی هستیم. مثل موبایل، سشـوار و... اما در طول دوران زندگی خود در معرض میـدان مغناطیسی بسیار قوی هستیم وآن میدان مغناطیسی زمین است.

نماز و میدان مغناطیسی:

آنگونه که از تصاویر به دست آمـده از میـدان مغناطیسی زمین پیداست، به طور شگفت انگیزی اگر انسـان در هر نقطه‌ای از زمین رو به قبله بایسـتد، میـدان مغناطیسی بدنش بر میدان مغناطیسی زمین منطبق می‌گـردد چـون کعبه مرکز میـدان مغناطیسي زمین است و در مـدتی که انسان در حالت نماز است میدان بدنش منظم می‌شود.

نماز و بارهای الکتریکی:

همان طور که قبلا اشاره شـد، بارهـای زائـدی که در اثر تحریکات الکتریکی اعصاب به وجود می‌آیند شـبیه میـدان

بدن بر امواج مغزی اثر سوء دارند. این اثرات در نــواحی که اعصاب در آن تحرك بیشتری دارند، خطـرات جـدیتری ایجــاد می‌کنند. و باید هر چه ســریعتر از آن نــواحی دور شوند.

به طــرز حــیرت آوری می‌بیــنیم که این نــواحی، دقیقا نواحی هستند که در وضو شسته می‌شـوند(سـر، دسـت، مچ پا به پایین) و بنابر تحقیقات صـورت گرفتـه، بهـترین راه دفع این بارهـــای زائـــد، اســـتفاده از یك مـــاده رساناست. سریعترین و ارزانـترین و بی‌ضـررترین مـاده برای این کـار، آب است. جـالب این جاست که آب هر چه خالص‌تر باشـد، سـریعتر بارهـای سـاکن را از بـدن ما به اطراف گسـیل می‌دهد و هیچ مـایعی مثل آب خالصی که در وضو به انسانها سفارش شده این اثر را ندارد.

نماز و امواج مغزی:

با دفع بارهای زائد بـدن در وضـو، امـواج مغـزی در ایـده آل‌ترین حالت قرار می‌گیرند. علاوه بر آن حالت تمرکزی که در هنگـام نمـاز در انسـان به وجـود می‌آیـد، تشعشع امــواج آن‌ها را به انــدازه قابل تــوجهی بــالا می‌بــرد و توانایی مغز را در تولید این امواج بالا می‌برد.

حالات نماز

1- ایستادن در نماز:

ایستادن در نماز، باعث تقویت حالت تعادلی بدن شــده و قسمت مرکـزی مخچه که محل کنـترل اعمـال و حرکـات ارادی است را تقویت می‌کند. این عمل باعث می‌شود تا

فـرد با صـرف کمـترین نـیرو و انـرژی به انجـام صـحیح حرکات بعدی بپردازد.

نمـاز قسـمت فوقـانی بـدن را پـرورش داده و سـتون مهره‌ها را تقویت کرده و آن را در حـالت مسـتقیم نگـاه می‌دارد.

وقتی چشمها در حالت نمـاز ثـابت می‌مانـد، جریـان فکر هم خود به خود آرام شده و در نتیجه تمرکز فکر افزایش می‌یابد. ثابت ماندن چشم باعث بهبود ضـعف و نواقصی چـون نزدیك بیـنی می‌شـود و به لحـاظ روانی بـاعث افزایش مقاومت عصبی فرد شده و بی‌خوابی و افکار نا آرام را از انسان دور می‌کند.

2- رکوع در نماز:

تقویت ماهیچه‌های شکم، حفظ سلامت دسـتگاه گـوارش و رفع یبوست مـزمن، سوءهاضـمه و بی‌اشـتهایی از خواص رکوع در نماز است.

کارشناسان می‌گویند در حالت رکوع ماهیچه‌های اطراف سـتون مهره‌ها منبسط می‌شـود که در تعـادل و آرام کردن سمپاتیك موثر است.

مدت زمان خواندن ذکر رکـوع نـیز بـاعث تقـویت عظلات صورت، گردن، سـاق پا و رانها می‌شـود و به این تـرتیب به جریـان خـون در قسـمتهای مختلف بـدن سـرعت می‌بخشد. تنظیم متابولیسم بدن، فراهم نمودن زمینه از بین رفتن اکثر بیماریها از بـدن، کمك به افـزایش حـالت استواری و اسـتحکام مغز از دیگر خـواص رکـوع در نمـاز است.

3- سجده در نماز:

سجده، ستون مهره‌های بدن را تقـویت کـرده و دردهـای سـیاتیك را آرام می‌کند. سـجده علاوه بر از بین بـردن یبوست و سوءهاضمه، پرده دیافراگم را تقـویت کـرده و به دفع مـواد زاید بـدن به دلیل فشـرده شـدن منطقه شـکمی کمك می‌کند. سـجده همچـنین بـاعث افـزایش جریان خون در سر شده، که این امر با تغذیه غـدد بـاعث حفظ شادابی، زیبایی و طزاوت پوست می‌شود.

حـالات سـجده به واسـطه بـاز کـردن مهره‌ها از یکـدیگر، باعث کشیده شدن اعصابی که قسمتهای مختلف بـدن را به مغز وصل می‌کند شـده و این اعصـاب را در یك حـالت تعـادلی قـرار می‌دهد که این امر بـرای سـلامت انسـان بسیار حائز اهمیت است.

اگر فاصـله مهر از نمـازگزار به انـدازه حـدودا یك وجب جلـوتر از حـالت معمـولی باشـد، کشش بیشـتری در کمر حس می‌شـود که بـاعث مـداوای کسـانی که دیسك و یا ناراحتی کمر دارند می‌شـود. و اگر کسی که سـالم است این کار را انجـام دهـد، هیچ گـاه دچـار دیسك و نـاراحتی کمر نمی‌شود.

سجده باعث آسودگی و آرامش در فرد شده و عصـبانیت را تسـکین می‌دهد. سـجده قـدرت درك و فهم را زیـاد می‌کند. دلیلش این است که در سـجده به پیشـانی ما فشـار می‌آید و بـاعث می‌شـود که کـاملا روی پیشـانی متمرکز شویم (اگر در این حالت به نوك بیـنی مـان نگـاه کـنیم، خـود به خـود به پیشـانی فشـار می‌آید) و این امر

اگر با دقت و تمرکز زیـــاد صـــورت گـــیرد، بعد از مـــدت طولانی سبب بیداری چشم بصیرت شخص می‌گردد.

در علـــوم ماوراءالطبیعه به این چشـــم، چشم ســـوم مي‌گویند که بین دو ابـــرو و چشم واقع شـــده است. در علوم یوگا نیز به چاکرای "آجنا" معـروف است.هـدف يك یوگی مشـتعل کـردن انـرژی روحـانی در چاکراها بلاخص چاکرای آجناست. که بتواند بدون دو چشم طبیعی ببیند.

امروز حتي پزشکان روانشـناس نـیز مبلغـان متجـدد دین شده‌اند و گرویدن به دین را توصیه مي‌نمایند.

یکي از فواید ظـاهري نمـاز و سـجده‌هاي مسـتحبي و طولاني در نماز شب پیشـگیري از بـروز بیمـاري آرتـروز است، زیرا حرکات فیزیکي ویژه یي را انجام مي‌دهد، در نماز نـافله‌ي شب چـون فـرد در دل شب از خـواب بیـدار مي‌شـود و سد اسـتراحت طـولاني را در بسـتر نـرم و راحت مي‌شکند و حرکات فیزیکي نماز را انجام مي‌دهـد، جلوي ابتلاء به آرتروز گردن و کمر را مي‌گیرد.

در سجده‌هاي مسـتحبي طـولاني به دلیل اینکه دسـتها از آرنج تا کف دست روي زمین قـرار مي‌گـیرد و شـکم به سمت پایین کشیده مي‌شـود و پیشـاني و گونه‌ها در چند جهت روي مهر یا زمین قـرار مي‌گـیرد، شـرایطي ایجـاد مي‌شـود تا از بـروز آرتـروز مهره‌هـاي گـردن و کمر جلوگیري گردد.

از طـرفي وقـتي پیشـاني به مـدت طـولاني روي مهر یا روي زمین قـرار گـیرد بـدن حـالتي پیـدا مي‌کند که بـارو رسپتورهاي (Baroreceptor) جدار آئورت و جدار عروق کاروتید گردن در اثر برخورد ستون خـون تحریک شـده و

ازطريق ايجـــاد ســـيگنال‌هاي عصـــبي مـــانع افـــزايش فشارخون در فـرد نمـازگزار مي‌شـود، از سـوي ديگر در سجده‌هاي مستحبي طولاني، اگر در قوس شريان آئورت كلسيم به تازگي رسوب كـرده باشـد، آن را از جا مي‌كند ومـانع آهكي شـدن يا كلسيفيه‌شـدن (Calcifie)ـ جـدار قوس آئورت مي‌شود.

از نظر مـذهبي در تمـام كتاب‌هـاي دعا و نيـايش اشـاره شـده كه هنگـام دعا كف دست‌ها بايد به طـرف آسـمان باشد و علت علمي آن را ذكر نكرده‌انـــــد، اســـــتادان مـانيوتيزم علاوه بر اعتقـاد شخصـي، خودشـان اينطـور آمـــوزش مي‌دهند كه هميشه ســياله‌ي عصـــبي از نـــوك انگشتان و كف دستها خـارج مي‌شـود وآمـوزش مي‌دهند كه هنگـام هر نـوع معالجه يا رفع هر گونه دردي بايد كف دست را بر موضع دردناک گذاشت.

وقتي كف دستها به طرف آسمان قرار مي‌گيرد مقداري از مانتيزورهـــاي موجـــود در هـــوا و فضا از كف دست‌ها جذب بدن مي‌شود و به عكس چنانچه كف دست به طرف زمين باشد معتقد هســـتند كه مقـــداري از مغنـــاطيس شخص از بدن خارج شده و جذب زمين مي‌شود.

در پايان نظر يكي از بازديد كنندگان محترم اين مقاله را به همراه پاسخ آن به شـرح زير تقديد ميكنم. البته قطعا اين سوالي است كه ممكن است براي همه ما پيش آيد:

سوال يكي از بازديد كنند گان محترم:

سـلام با تشـكر از شـما ولی چـرا اين همه نمـاز وروزه واين همه انســـانهای دروغگو ومـــتزور وعقب مانـــده وشهری كثيف چيزی كه در اسلام به ان خيلی تاكيد شده

است ونود درصد مسـلمانها به ان عمل نمی‌کنند وگـاهی فقط با فرسـتادن صـلوات فکر میکنند تمـامی میکروبها وبیماریها از بین مـــــیرود لطفا به ســـــوال من ودیگر دوسـتان جـواب بدهید که چـرا این همه مشـکل و عقب ماندگی در کشورهای مسلمان وجود دارد.

پاسخ:

هموطن گـرامي، با درود بر شـما و همه کسـاني که مثل خود بنده سوالاتي مشابه انچه شما پرسیده اید در اذهان مان نقش بسته.

-- همانطور که در ابتداي این مقاله امده بود تاکید شـده که این مقاله لزوما نظر نگارنـــده نبـــوده و صـــرفا نقل قولي است از سایت پزشکی امروز

- در خـوب یا بد بـودن یك تئـوري و یا یك ایـدئولوژي نباید حســاب مــدعیان طرفــداري ان تئــوري را با حساب اصل آن ایده و تئوري اشتباه گرفت.
- جهان هسـتي جهـان مبتـني بر یك سـري قوانیـني است که ممکن است بـــــرخي ازآن‌ها را ما کشف کرده باشـیم و بـرخي را نکـرده باشـیم. مهمـترین قانون جهان هستي قانون علت و معلـول است. یا همــان عمل و عکس العمل. به این معــني که هیچ چیزي در دنیا اتفاق نمي‌افتد مگر اینکه دلیلي براي ان وجــود داشــته باشد. مثلا هیچ ســیبي از بــالاي درخت روي سر نیوتون نمي‌افتد مگر انکه دلیل آن که همانا جاذبه زمین است،وجود داشته باشد. هیچ ســـري درد نمي‌گـــیرد مگر انکه دلیلي بـــراي ان ســـردرد وجـــود داشـــته باشد. هیچ کس به طـــور

اتفـاقي خوشـبخت نمي‌شـود مگر انكه دلايلي كه باعث خوشبختي مي‌شـود را انجـام داده باشد.(هر چند در مفهوم خوشـبختي نظـرات مختلفي وجـود دارد)

شـــما روي اين قـــوانين هر اســـمي مي‌توانيد بگذاريد. لزومي ندارد بگـوييم اسـلام يا بگـوييم كه ما مسـلمانيم. بهتر است بگوييم كه هر كس طبق قوانين رسـتگاري كه جهان هستي مبتـني بر آن خلق شـده حـركت كند مسـير خوشبختي را طي نموده.

حـال ازآنجـايي كه به تعـداد آدمهـاي روي زمين تعـاريف مختلفي بـــراي خوشـــبختي و رســـتگاري داريم لـــذا هر انساني به فراخور تعريف خودش از خوشبختي بـرخي از اين قوانين رسـتگاري را قبـول مي‌كند و بـرخي را نه. و از آن مهمتر ممكن است برخي را قبول هم بكند ولي به دلايل مختلف از جمله تنبلي و يا تضاد با منـافع زود گـذر حاضر به انجام آن نباشد

ما اسم مســلماني را بر خـــود گذاشـــته ايم و هيچ يك از قـــوانين عملي آن را انجـــام نمي‌دهيم و توقع پيشـــرفت داريم در صـــورتي كه در غـــرب بســـياري از اين قـــوانين اسلام در عمل اجرا مي‌شود و شاهد پيشرفت هستند

در اين مقاله درست است كه گفته شـــده نمـــاز چـــنين و چنان است. ولي مهمترين ويـژگي كه بايد در نمـاز توجه شـــود تمركز به آفرينـــنده همه هســـتي است. بله در اين صورت است كه از فوايد پزشكي و مادي و معنـوي نمـاز هم بهره مند مي‌شويم. بسـياري از اين فوايد مربـوط به داشتن تمركز است. مگر غير از اين است؟ خـداييش چند

درصد مدعيان مسلماني تمركز در نمـاز دارنـد؟؟؟!!!!!!! كه حـالا از فوايـدش بهـره مند شـوند؟؟؟ قـانون علت و معلول است اگر انجام دهي به نتيجه ميرسي و اگر نه به نتيجه نميرسي....

- اگر به قول افراد غير مسلمان در جوامع غـربي به پيشـرفت‌هايي در مسـايل مـادي دست يافته‌اند به دليل اين است كه تمامي يا بخش عمده اي از آنچه كه دليل پيشرفت است را انجـام داده‌اند و طـبيعي است كه بر اسـاس قـانون علت و معلـولي بايد به نتيجه آن نيز برسند. اين كه چيز عجيبي نيست.

ماجرای ماورایی

ماجرای ماورایی بارگیری در شـهمیرزاد- هیچکس حریف اون اجنه نمیشه...

چند مـاهی بعد از این‌که میـدل بـاس رو فـروختم، رفتم سـراغ رانـندگی تـریلی و بـرای این‌که بتـونم کم کم به هـدفم که رانندگیه ترانـزیت بـود نزدیک بشـم، مشـغول جمع کردن اطلاعات مختلف از انواع بارها و محموله‌های خارجی شدم... بهرحال هر کاری، اولش تجربه میخواد و بـالطبع، همیشه تجربه جز با شـاگردی و آزمـون و خطا میسر نیست... خلاصه که میـدل بـاس رو فـروختم و با پـولش با یکی از بهـترین دوسـتانم، با دنیـایی از امید و آرزو یکدستگاه تریلی خریدیم و مشغول کار در جاده‌های ایران شدیم... تجربه‌ی رانندگی با تریلی هم زیبا بود هم کسل کننـده... کـار حرفه ای‌تر و پیچیـده‌تر بـود و قشر راننده‌های باری بـرعکس راننـده‌های مسـافری که خیلی بشاش و سرزنده هستن، قشری ساکت، بسـیار با مـرام ولی خیلی درونگـرا بـودن و ارتبـاط گـرفتن با این قشر واقعا "عاشق" کـار بسـیار سـختی بـود... بلـه، درست خوندید... قشر عاشق!!! بخـاطر این‌که این دسـته از راننـده‌ها هیچـوقت بـزرگ شـدن بچه‌هاشـونو، درست و حسابی نمیبینن، چون همیشه تنها و به دور از خانواده و عزیزانشـون هسـتن... تو غم از دست دادن عزیزانشـون گاهی ساعتها درون ماشینشون و تو غربت گریه کردن و در مراسم شـادی عزیزانشـون، تنها حضورشـون گـاهی اوقـات میشه یک تلفن چند دقیقه ای... تنها مـاوا و دلخوشیشـون، کـابین ماشیناشـون هست و چند قطعه عکس از تک تک عزیزانشـون... این قشر مظلـوم‌ترین

قشر راننده‌ها هستن... و اونهـایی که با این قشر سر و کار داشتن، میدونن که این قشر هم رانندگی میکنن، هم آشپزی میکنن، هم باید اطلاعات پزشـکی داشـته باشـن، هم اطلاعـات فـنی ماشـین، هم هواشناسی و خیلی چیزهـای دیگه و درکل باید همه فن حریف باشـن، تا بتـونن در مواقع لـزوم از پس کارهـای خودشـون بربیان.....

روزی از روزها که داشتیم از مشهد بسمت شـاهرود بـار میـبردیم، یکی از دفـاتر بـابری از تهـران به ما بـاری رو معرفی کرد که از شهرستان شهمیرزاد برای شهرسـتان کرج... ظاهرا بار، مقدار زیادی لوازم خانگی بـود که باید میرسید به کرج، و خب چه بـاری بهـتر از این بـار که هم سبک بود و به ماشین فشـاری وارد نمیکـرد و هم نزدیک بود و بعد از تخلیه میتونسـتم بعد از بیست و هشت روز، سری به خانه زده و کمی استراحت کنم و از همه مهمتر روی گل خانواده رو ببینم... القصه... بعد از تخلیه بار در شـاهرود، تغیـیر مسـیر دادیم به سـمت سـمنان و شهرستان کوهستانی و خوش آب و هـوای شـهمیرزاد و نقطه‌ای که باید بـارگیری رو از اونجا انجـام میدادیم...خیلی زود، جاده‌های خشک و تفیـده از گرمـای کـویری، جـایش رو به جاده‌هـای کوهسـتانی، سرسـبز و خنک شـهمیرزاد، این نگین سـبز کـویر داد و لـذت زایدالوصـفی رو از دیـدن منـاظر طـبیعی و بی‌بـدیلش نصـیب من و بهـزاد (شـریک و همکـارم) کـرد... بعد از یکساعت رانندگی به منطقه‌ی مـورد نظر رسـیدیم و سر کوچه‌ای که آدرسشو داشـتیم، غـول چنـدین تـنی آهـنی، آرام گـرفت... بهـزاد در اوج خسـتگی ناشی از رانـندگی دیشب با همـون شـوخ طبعی خاصی که داشـت، با

شـیطنت، گفت: کاپیتـان منم بـرم کـابین عقب و سـراغ پادشاه هفتم که کلی باهـاش حـرف دارم... جفتمـون پر صدا خندیدیم و دقایقی بعـد، خر و پف‌هـای ریز و درشت بهزاد، از کابین پشت و جای خواب به گوشم میریسـید... برگشـــتم و به بهـــزاد نگـــاهی انـــداختم و لبخنـــدی روی صـــــورتم نقش بست... ســـــرمو برگردونـــــدم و رو به منظره‌ی جلو خیره شدم...

.

بهزاد رو از زمـان دانشـگاه میشـناختم و بعد از این‌که با نامردی و پارتی بـازی یک انسـان از خـدا بی‌خـبر، شـغل قبلیم رو که ریاست واحد مالی در یکی از ارگانهای مهم دولـتی بـود، از دست دادم، به پیشـنهاد بهـزاد که راننـده زاده بـود و شـغل پـدرش راننـده‌ی اتوبـوس بـود، اومـدم سـراغ شـغل راننـدگی مسـافری و بعد از چنـدین سـال رفـــاقت عمیق و برادرگونه بین من و بهـــزاد، حـــالا در رانندگیه باری، همکاری و شراکت ما شـکل گرفته بـود و انصـافا بهـزاد، پسـری زبر و زرنگ بـود و خیلی جاها با تجارب بی‌نظیرش، مشکل گشا و حلال خیلی از مشکلات ریز و درشت، درون کار میشد... در همین افکـار بـودم و به منظـره‌ی بـیرون ماشـین نگـاه میکـردم... کوچه بـاغ بزرگ و عریضی روبروی من قرار داشت و چنـدین و چند خونه بـاغ درون این کوچه بـاغ قـرار داشـتن و حـالا کل کوچه رو با چراغهـای رنگی، ریسه کشی کـرده بـودن و صـدای سـاز و دهل کل اون کوچه بـاغ رو گرفته بـود... مشخص بود که مراسم بزم و شادی برپاست و در خنکای منطقه‌ی کوهســـتانی و اون عصر تابســـتونی با تلفیق درختهـای پر از میـوه‌ی سـیب و زرد آلو و گـردو، چشم

انداز روح نوازی رو به وجـود آورده بـود... همونطـور که داخل کابین نشسته بودم و به صدای تیک تیک سرد شدن موتور و گهگهداری خر و پف بهزاد گوش میکـردم، دیـدم از یکی از خانه باغ‌هـــای اواسط کوچـــه، یک مـــرد تقریبا مسن ولی خیلی قـبراق و سر حـال با لبـاس سـاده ولی مرتب و کلاهی نمدی بر سر، در حالیکه یک سـینی بـزرگ با یک پـارچ شـربت زعفـران و آبلیمو و یه بشـقاب پر از شیرینی دانمارکی و سبدی از میوه‌هـای رنگین بـاغی در دست داره، لبخند زنان بسمت ما راه افتاد... ابتدا متوجه نشـدم که این سـینی پر از نعمت رو بـرای ما آورده ولی همین که رسید به پای رکـاب ماشـین، روی نـوک پنجه پا ایســـتاد و با پشت انگشت زد به در ماشـــین و با لهجه‌ی روســـتایی و صـــدایی زمخت اما دلنشـــین گفت: آقـــای فلانی؟ شیشه رو دادم پایین و صمیمانه گفتم: بله، جانم پـــدرجان؟! گفت: شـــما بـــرای بـــردن اثـــاث و اســـباب ما اومدید، بفرمائید پایین، گلویی تـازه کنید... سـریع در رو بـاز کـردم و از پلکـان ماشـین اومـدم پـایین و با پـیرمرد دست دادم و ازش تشـــکر کـــردم و ســـینی رو گـــرفتم و گذاشتم روی باک ماشین و باهم شروع کردیم به صحبت در مورد بار و گپ و گفتگو در مورد زندگی روزمره...

پیرمرد که خودش رو حاج عباس معـرفی کـرد، بـرای من تعریف کـــرد که عروســـیه تنها دخـــترش و ته تغـــاریش، "مرضیه" هست و دخترش بعد از هشت سال تحصـــیل در رشـته‌ی پزشـکی در یکی از بهـترین کالج‌هـای سـلطنتی انگلستان به کشور برگشته و حالا قصد ازدواج با یکی از هم درسـهای دوران تحصـلیش به اسم پیمـان که اصـالتا برای برغان هست رو داره و حاج عباس از آرزوهـای دور و درازی که برای تنها دخترش میگفت... والحق النصـاف

حاج عباس مرد موفقی بود و از تحصیلکرده‌های دانشگاه تهران و سالها کارمند موفق یکی از بانکهای سمنان بود و از متمولین اون منطقه از شهمیرزاد به حساب میومد و برای مرضیه خانوم که حالا مثل سه برادرش که پزشک‌های بنام و موفقی بودن، پزشکی با آینده‌ای روشن بود، عروسی مفصل و سه روزه‌ای رو در خونه باغ ده هزار متری خودش گرفته و متقاعبا هم جهیزیه‌ای خیلی مفصل برای این خانم دکتر جوان، تدارک دیده بود و برای بردن جهیزیه‌ی پر طمطراق این عروس خانم جوان و موفق به خونه‌ی بخت که واقع در کرج بود، درخواست تریلی کرده بود... از صدای صحبتهای حاج عباس، بهزاد از خواب پرید و در حالی که از همه جا بیخبر بود با یه شلوارک گل گلی از درب شاگرد پیاده شده و اومد اینطرف ماشین... من و حاج عباس با دیدن قیافه‌ی ژولیده‌ی بهزاد که حالا پیراهنش، تا به تا از شلوارک بیرون زده بود و لباس زیر نارنجی رنگش که که از گوشه‌ی پیراهن خودنمایی میکرد، با صدای بلند خندیدیم و بهزاد که هم متعجب بود و هم خجالت زده پرید جلوی ماشین، خودش رو از گردن به پایین در پناه ماشین استتار کرد و در حالیکه فرق سرش رو از روی استیصال میخاروند، از گوشه‌ی چراغ ماشین سرشو بیرون آورده و با شرمندگی از حاج عباس معذرت خواهی کرد و مشغول احوالپرسی شد و به من نگاهی شماتت بار انداخت که باعث شد، بازم منو حاج عباس پرصداتر از قبل به قیافه‌ی گیج و منگ و البته عصبانی و مضحک بهزاد، قهقهه بزنیم...

ساعتی بعد، در حالیکه ماه در دل آسمان یکی از شبهای قشنگ تابستانی، خودنمایی میکرد، اولین شب عروسی

با حضور چند صد نفر مهمان از شهرهای تهران و کرج و شهرستانهای مجاور در عمارت زیبا و بزرگ باغ، حاج عباس جمع شدند و جشن بزرگی با حضور خوانندگان، ارکستر و فیلم بردار به راه افتاد... منو بهزاد هم در گوشه‌ای از باغ پشت یکی از چند صدتا میز پذیرایی در زیر درخت زرد آلویی که از شدت سنگینی بار میوه، شاخه‌هاش به زمین تعظیم کرده بودند، نشسته بودیم و در حال تماشای مراسم در حال برگزاری بودیم... همینطور که در حال تماشای مراسم و برنامه‌های شاد مراسم بودم، نگاهم به دویست متر آنطرف‌تر، گوشه‌ی حیاط افتاد و دیدم، مهری خانم، همسر حاج عباس به اتفاق چندتا از زنهای همسایه و فامیل و عروسها و خود عروس خانم جوان مشغول پخت و پز و تدارک شام بودند و چند متر آنطرف‌تر چندین تیان (دیگ‌های سنتی) مسی بزرگ، بر روی اجاق‌های بزرگ در حال جوشیدن بود... لبخندی از روی رضایت بر لبانم نقش بست و در دلم به این عرضه و قابلیت این خانواده و از همه زیباتر خاکی بودنشان، احسنت گفتم... در همان حیص و بیص، نگاهم افتاد به کنار دیگ آخر که تقریبا از بقیه دیگها دورتر بود و از بخاری از روی آن بر میخواست مشخص بود، بشدت در حال جوشیدن هست و از همه عجیبتر خانم جوان و لاغر اندامی بود که بر خلاف دیگر خانمهایی که در حال آشپزی بودن، سر لخت و با موهایی وز و سرخ رنگ بود و لباسهایی مندرس به تن داشت که با نگرانی و استیصال به دیگها نگاه میکرد و از دیگها به چند متر آنطرف‌تر مینگریست... با دقت بیشتری که نگاه کردم دیدم نقطه‌ی اصابت نگاه آن زن به چندین بچه‌ی خردسال که در چند متر آنطرف‌تر از

دیگ مذکور، روی زمین نشسته و به بازی مشغول بودند، منعطف گشته و مـدام به آن‌ها تشر مـیزد که از دیگ دور شوند، اما گوش بچه‌ها بدهکار نبود...

ناگهان جرقه‌ای در ذهنم خورد، خشکی شدیدی در ته گلو حس کـردم و حس سـرمای عجیـبی از بـدنم گـذر کـرد... چنــدین ســرفه‌ی پی در پی امــانم را برید... بهــزاد در حالیکه یک قـاچ از سـیب رو داشت میجویـد، زد پشـتم و برام یک لیوان آب ریخت و گفت: سعید چی شد؟ خوبی؟ دســتم رو بــردم بــالا و در حالیکه به ســختی میتونســتم حــرف بــزنم، گفتم: هیچی، خــوبم... چشــمامو بســتم و دســـتمو روی شـــقیقه‌هام گذاشـــتم و رفتم تو فکر... سربازان لشگر سیاهپوش ترس، در تمـام بند بند وجـودم رژه مــیرفتن... یک چــیزی اینجا اشــتباه بــود... وجــود اجنه...!!! بلـه، درسـته... اجنه... اونم طـایفه‌ای از اجنه که به معنـــای واقعی کلمه شـــرور و شـــیطان صـــفت هستن... طایفه‌ای بنام "تمریح"... با خودم فکر کردم که سـید جلال بـرای من توضـیح داده بـود که این طایفه از اجنه‌هــای طرفــدار ابلیس هســتن و حضورشــون در هر جایی باعث شر و نکبت و عذاب میزبـان میشه... من باید قبل از این‌که شـــری به پا میشـــد، یجـــوری دفعشـــون میکردم... اما چطوری و به چه بهونه‌ای باید خـودم رو به اون اجنه‌ی مونث میرســوندم؟! از کجا باید تو این بلبشو و شـــلوغیه عروســـی، وســـایل و تمرکز لازم رو پیـــدا میکردم؟! چجـوری باید مراحل دفع رو انجـام میـدادم که کسی به من انگ و برچسب دیـــــــوانگی نزنه... از همه مهمتر، اصلا مردها و صاحبین مجلس به من نمیگفتن که تـو، مـردک خـرس گنـده، تو جمع زنها چکـار داری و منو متهم به به رعایت نکردن مسائل و حدود ناموس و عرف

میکـردن... خیلی حس بـدی بـود... یـاد اون قسـمت از شاهنامه افتادم که در خـان سـوم، رخش اژدها رو میدید و رستم خواب بـود و تا رسـتم رو بیـدار میکـرد، اژدها از نظر رستم غایب میشد... خطر واقعا بـدی همه‌ی حضـار رو تهدید میکـــرد ولی من به واقع کـــاری ازم ســـاخته نبود...

در همین افکـــار بـــودم که صـــدای جیغ مهیـــبی تمـــوم یکپـارچه‌ی وجـودم رو، به طـرز عجیـبی به لـرزه آورد... چشمامو بـاز کـردم... خـدای من؟ این صـدای جیغ از کجا بود؟ همه سرگرم بزم و خنده و شادی بـودن... این بانگ مهیب از کجا میتونست باشه... پس با سیطره‌ی نگاه کل محیط رو از دم تیغ نظر گذرانـــدم و تا این‌که چشـــمش افتـــاد به دیگ‌هـــای در حـــال جوشش... خـــدایا چی میدیـدم؟؟؟ از تـرس رنگ از رخم پرید... اون کـاری که نباید میشـــد، شد... عـــروس جـــوان، بر طبق رسم خانوادگی، اولین دیگ برنج رو آبکش کرده و آب داغی که برنج در آن جوش خـورده بـود رو در جـایی ریخته بـود که نباید مـــیریخت... روی بچه‌هـــای اجنه...!!! و این جیغ مهیب، ناله‌ی جگر سوز اون اجنه‌ی مادر بود که حالا مثل حیـوان درنـده‌ی زخمی در حـال دست کشـیدن بر روی خاکسـتر بچه‌هـاش بـود... هیچـوقت بـرق خشم نگـاه غضبناک اون اجنه‌ی مونث، رو یـادم نخواهد رفت... ولی جز من هیچکس نفهمید که اونشب چه اتفـاقی افتـاد... شب اول عروسی که همـون مراسم حنابنـدون باشه به همین منـوال گذشت و بر طبق قـرار ما با حـاج عبـاس قـرار شـد، فـردا بعد از صـبحانه، کـارگر بیـاد و جهیزیه عروس خـانم رو داخل کـانتینر ماشـین، بـار بـزنیم و راه بیفتیم بسمت کـرج... اونشـب، محمـد، فرزند ارشد حـاج

عباس و بـرادر بـزرگ مرضـیه خـانم، اتـاق زیبـایی رو در طبقه‌ی اول عمارت پدری در اختیار من و بهزاد قرار داد که اونشب رو اونجا سـپری کـنیم و صـبح طبق برنامـه، حـرکت کـنیم... از اضـطراب خـوابم نمیـبرد و با خـوردن قرص زاناکس و به سختی، خـوابم بـرد... نیمه‌هـای شب بود و قرصها تازه اثر خودش رو گذاشته بود که با صدای جیغ‌هـای پی در پی از خـواب پریـدم... اما اینبـار جز من همه صدای جیغ‌ها رو میشـنیدن... شـتابان همه از اتاقها بـیرون ریختن... صـدای جیغ و نـاله‌ی دلخـراش عـروس خانم جوان کل فضای عمارت رو پرکرده بـود و مینالید و میگفت: سوختم... آتش گـرفتم... همه در بهت بـودن که عروس خانم برای چی دچار سوختگی شـده و چـرا مـدام میگه سوختم... اما من علتش رو میدونسـتم... علی ایها الحال، عروس خانم جوان رو با کمک خانمهـای فامیل به داخل ماشین پیمان منتقل کـرده و به سـمت بیمارسـتان به راه افتـادن... حـاج عبـاس رو میدیـدم که مثل مـرغ سربریده، مدام به اینطـرف و اونطـرف میدوید و نگـران یگانه دخترش بود و اون شادی اول شب رو نداشت...

خلاصه پیمـان و چند تا از اعضـای خـانواده و فامیل‌هـای حاج عبـاس با سه ماشـین دیگه به دنبـال ماشـین پیمـان راهی شـدن و من و بهـزاد، مثل بقیه مـات و مبهـوت به دور شـدن ماشـینهای آن‌ها مینگریسـتیم... وقـتی که خواستیم بریم داخل، اون اجنه‌ی مونث رو میدیـدم که بر بلندای ایوان طبقه دوم ایستاده و خنده‌ی کـریهی بر لب داره... سرجام ایستادم و با دنیـایی از سـوال و خشم به اون عفریت کریه المنظر نگریستم... صدای بهزاد منو به خودم آورد... من در حالیکه به اون اجنه‌ی شیطانی نگـاه

میکردم و لحظه‌ای نگاهم رو ازش بر نمیداشتم، با بهزاد مشغول حرف زدن شدم...

- سـعید؟؟؟ سـعیییییید... کجـایی؟؟؟ تو معلومه از قبل شام چه مـرگت شـده؟؟؟ -ها... چی میگی؟؟؟ + خدا شفات بـده، بیا بـریم تو بگـیریم بخـوابیم... بـدو بیا بـبینم، یخ زدیم (هـوای شـهمیرزاد در اوج گرمـــای تابســـتان، خیلی خنک هست و شـــبهای سردی داره)
- بهزاد تو برو بگیر بخواب، میخوام یکم قدم بزنم تو باغ...

نمیـــدونم این جمله‌ی آخر رو چقـــدر محکم و پر از تحکم گفتم که بهزاد بـدون هیچ حـرفی، به نیم نگـاهی از روی دلخوری به من بسنده کرد و چرخید و بسـمت اتـاق داخل عمارت به راه افتاد... دقیق یادم نیست که چند دقیقه به همـون منـوال گذشت تا این‌که اون اجنه که متوجه نگـاه خشمگین من به خـودش شـده بـود، پـرواز کنـان بسـمتم اومد و تا به دو قـدمی من رسـید، با لحـنی شـماتت بـار بهش گفتم: این چه کـــار زشـــتی بـــود که با این دخـــتر بیچـــاره و معصـــوم کـــردی؟؟؟ در حالیکه دهـــان عمـــودی شکلش برای خنده باز بـود، گفت: اول خودشـون شـروع کـردن و من انتقـام بچه‌هـامو گـرفتم و این تـازه شـروع انتقام منه... اینو گفت و بازهم با صـدای ریز و کـریهش سری بالا کرد و با چشمهای رو به آسـمون دوخته و نیمه باز شروع کـرد به خنـده‌ای جیغ مانند... با نهـایت خشـم، سـوزن قفلی‌ای که شب قبل از این‌که این اتفـاق بـرای مرضیه بیفته، از حاج عباس گرفته بودم و به اون سوزن قفلی دعا خونـده بـودم، رو که در جیب شـلوار ورزشی

ام، پنهان کرده بودم، در کسری از ثانیه بیرون کشیدم و قبل از این‌که بتونه حرکتی بکنه با گفتن یک ذکر بسیار خاصه، مزین به یکی از اسامی اعظم جناب الهی در بدن اون اجنه، فرو کردم و قفل کردم... حالا اجنه با زوزه‌ای وحشتناک به مانند زوزه سگ وحشی به طرفین میپرید و در آخر رو به من کرد و گفت:ای آدمیزاد دوپا، مادرت به عزات بشینه، گرفتارم کردی و مثل یه ستون گردباد، دودی سیاه و نارنجی شد و به هوا رفت، تا در سیاهی شب از نظرم محو شد....

صبح که شد کل عمارت در سکوت مرگباری فرو رفته بود... بعد از صرف صبحانه مختصری که اهل منزل تدارک دیده بودن، به در خواست آقا محسن، بعد از بارگیری جهیزیه‌ی عروس، به سمت کرج راه افتادیم... کل شب قبل رو چشم روی هم نذاشته بودم... به همین خاطر رل رو سپردم به بهزاد و خودم رفتم تو کابین عقب و در جای خواب، قرار گرفتم، به گرمسار که رسیدیم، بهزاد تو پلیس راه پیاده شد که با افسری که جلوی ماشین رو برای بازدید مدارک گرفته صحبت کنه... منم سریع خودمو جمع و جور کردم و از ماشین پیاده شدم... گوشیم زنگ خورد و شماره ناشناس بود... جواب دادم...

- بله، بفرمائید...
- سلام آقا سعید... + سلام، شما؟
- من محمد پسر حاج عباس هستم... + وای ببخشید، آقای دکتر، نشناختم، جانم، بفرمایید؟

- آقا سعید لطفا برگردید، دیگه نیازی به بردن جهیزیه نیست... + آقای دکتر، ببخشید متوجه نشدم، برگردم؟؟؟
- بله آقا سعید، خواهرم ناراحتیه روحی پیدا کرده و دیگه فکر نمیکنم بتونه ازدواج کنه...

نفهمیدم چی شد... پاهام سست شد و با نشیمنگاه خوردم زمین و به سپر ماشین تکیه زدم و گوشی از دستم رها شد... بهزاد و افسر پلیس راه با ترس و تعجب اومدن بالای سرم...

مرضیه‌ی جوان، بعلت تشنج حاصل از شوک عصبی ناشی از سوختگی‌ای که هیچ علائم ظاهری‌ای نداشت، بعد از تحمل چند ساعت درد طاقت فرسا، حالا زبونش بسته شده بود و فقط به نقطه‌ای نامعلوم خیره مانده بود... وقتی به شهمیرزاد رسیدیم، محمد و پیمان زیر شانه‌های نحیف مرضیه رو گرفته بودند و داشتند از ماشین پیمان پیاده اش میکردند...

وضعیت اسف باری بود...

حاج عباس که تا دیروز در جز به جز مردمک چشم، شادی و شعف رو میشد دید، حالا به سان درخت انگوری تکیده و خشکیده، شده بود و دیدگان بی‌فروغش، گواه بر دردی عظیم بود...

محسن پسر دوم حاج عباس کارگر آورده بود تا ماشین رو تخلیه کنن و بهزاد داشت درب‌های کانتینر رو باز میکرد... ناگهان، چیزی در ذهنم شروع به جان گرفتن کرد... بی‌اختیار داد زدم: بهزاد باز نکن... بهزاد که جا

خورده بود، گفت: واسه چی؟؟؟ محسن و محمد از بهزاد به من نگـــاهی کـــردن... گفتم: تو کـــاریت نباشه... و چرخیـدم به سـمت حـاج عبـاس که حـالا با حـالتی گیج و فـــارغ از اطـــراف روی پاهـــایش، چمباتمه زده بـــود و دسـتاش از روی زانـوانش آویـزان بـود... صـدای دویـدن شخصی رو از پشت سـرم شـنیدم... برگشـتم که بـبینم چی شده... صورتم سوخت و افتادم روی زمین... مهدی بـردار کوچک مرضـیه که جـوانی تنومند و مغـرور بـود، با خشم خم شد و یقه‌ام رو گـــــرفت و گفت: مـــــرتیکه‌ی نفهم، پـدر من حـالش بـده تـوی الـدنگ! دنبـال کـرایه‌ی کوفتی ات هستی؟!! نگاهم رو از چشـمانش برداشـتم و با تمام قدرتی که داشتم، مچهاشو که هنوز روی یقه ام، قفل شـــده بـــود رو با انگشـــتهای اشـــاره و شصت هر دوستم جوری فشـردم و بـالا آوردم که ناله اش بلند شد و قبل از این‌که حـرفی بزنه با یکی از فن‌هـای جـودو به اسم "او-سو-تو-گاری" با پشت پاشنه‌ی پا چنـان زدم زیر پاشنه‌ی پـای چپش که چنـان رفت بـالا و خـورد زمین که فقط مات و مبهـوت نگـاهم میکـرد... حـالا نزدیک بیست نفر داشتن من و مهدی رو نگـاه میکـردن... دست آوردم و بلنـدش کـردم و بهش گفتم: اولا که به حـرمت پـدرت دست و پـــات رو نشـــکوندم و دوما هم بخـــاطر همین افکـارای مزخـرف بـود که دیشب نتونسـتم کـاری بکنم و ســوما هم کــرایه‌ی ماشــین فــدای یک تــار مــوی این پیرمرد... و رفتم رو در روی حاج عبـاس و گفتم: حـاجی میخواستم باهات چند کلمه خصوصی حرف بزنم... سری به علامت تایید نشـون داد و رفـتیم گوشه‌ای از بـاغ حـاج عباس...

با حاج عباس که خلـوت کـردیم کل داسـتانهای شب قبل رو، مو به مو تعریف کردم... رنگ از رخسار حـاج عبـاس پرید... گفت: وای بر من... این داســـــتان چهل و هفت سال پیش برای عطیه اتفاق افتـاد... نه... خـدایا خـودت رحم کن... حـــاج عبـــاس اینـــارو گفت و زد زیر گریه... شـــونه‌های پـــیرمرد، از شـــدت گریســـتن، تکـــون میخـــورد...گفتم: حـــاجی، آروم بـــاش و تعریف کن که داسـتان چهل و هفت سـال پیش از چه قـراره؟! عطیه کیه؟! حاج عباس عقده‌ی دل بگشود و ادامه داد:

این خونه بـاغ و این عمـارت داخل بـاغ، در واقـع، ملک پـدری ما بـود که خـوانین این منطقه بودند و زمـانی که پـدرم در دوره‌ی سـلطنت آخـرین شـاه قاجـار شـروع به سـاختن عمـارت میکنـه، با این اجنه مو سـرخی که تو دیـدی، رو به رو میشه و چـون این بـاغ، خـونه‌ی جد انـدر جدش بوده پدرم رو تهدید میکنه که روزی انتقام میگـیره و درست چهل و هفت ســال پیش زمـــانی که خـــواهر بـزرگم در شـرف ازدواج با یکی از پسر مباشـرین پـدرم بـــود، خواهرمو هل میـــده تو چـــاه آب و کمر خـــواهرم میشکنه و سه روز بعد فوت میکنه و چـون این صـحنه رو پـدرم دیـده بـود، همیشه نگـران بقیه‌ی بچه‌هـاش بـود و اواخر عمـــرش که تو این خونه بـــاغ تک و تنها زنـــدگی میکـرد، به من و بـرادر مرحـومم میگفت که هرازگـاهی اجنه‌ها تو این بـــاغ عروسی میگـــیرن... حـــالا هم داره انتقامشو از تنها دخـــــترم که جگر گوشه‌ام هســـــت، میگیره...

حاج عباس این‌ها رو گفت و دوباره به سـختی گریست... دستی بر روی شـونه اش گذاشـتم و گفتم: حـاجی غصه

نخـور، خـودم درسـتش میکنم... حـاج عبـاس سرشو بـالا آورد و گفت: هیچکس حریف اون اجنه نمیشه... تـــــوام جوانیت و جان شیرینت رو به خطر نندار... گفتم: حاجی غصه نخور، من قبلا از این خطرناکترش رو دیدم....

حالا وقتش شده بود که دین‌ام رو به خانواده‌ی عباس که نـون و نمکشـون رو خـورده بـودم و سر سـفره اشـون نشسـته بـودم، رو ادا کنم... کمی به این‌که باید چجـوری اون جونور خطرناک رو احضار کنم، فکر کردم... ساعتی بعد از حـــاج عبـــاس، در خواست یک ســـری از چیزها رو کردم... در خواستم، یک خنجر آبدیده، چند عدد شمع، یک جلد قـرآن سی جز کامـل، یک پـارچ شیشه‌ای پر از آب و گلاب و یک عدد طشت مسی بود... از حاج عبـاس اتـاقی تاریک طلب کردم که تا چند ماه بعد مورد استفاده کسی قرار نگیره و ازش خواستم، همه‌ی افـراد داخل عمـارت، چند سـاعت عمـارت رو تـرک کـرده، بـرق عمـارت را از کنتور قطع کرده و من رو تنها بذارن و نیمه‌هــای شب با دعایی که نوشـتم و به دست حـاج عبـاس دادم، وارد اون خونه باغ کذایی بشن... وقتی همه چیز محیا شـد، بهـزاد که از همه گیج‌تر شده بـود، گفت: سـعید، میخـوای چکـار کــنی؟! اینکارها بــرای چیــه؟! گفتم: بهــزاد ازم چــیزی نپرس و تا زمانی که اهل عمـارت داخل نشـدن، تـوام تو تریلی بمون و بعد از اونها بیا داخل خونه باغ... در همین اثنا، مرضیه رو دیـدم که در حالیکه مـادر پیمـان و پیمـان زیر بغلش رو گرفته بودنـد، از عمـارت بـیرون اومـدن... مادر پیمان که زنی مومنه بود و حالا مهری خانم که همه چــیز رو بــراش تعریف کــرده بــود، اومد نزدیک و گفت: پســرم من عروسم رو از تو میخــوام، هرکــاری میتــونی براش بکن... گفتم: چشـم، مـادر جـان، انشـاالله سـریعا

حالشـون خـوب میشه... گفت: خـیر از جـوونیت ببیـنی پسرم و خدا پشت و پناهت باشه، مواظب خودت بـاش... تشکر کردم... نیم ساعت بعد که همه رفته بـودن، تـرس عجیـبی به عظمت اون ملک مخـوف به جـونم افتـاد... درختان در شب تاریک تابستانی با شاخه‌هاشون به مانند هیولاهـایی شـده بودند که انگـار میخواسـتند، یکجا منو ببلعند... فضای خیلی خوفناکی بود و لشگر سـیاه تـرس بازهم داشت به روح و دلم حمله میکرد... یاد حرف سـید جلال افتـادم که همیشه میگفت در اینجـور مواقع باید دست به دامن ائمه‌ی اطهار بشی... بله... چاره‌ی کار در یک چـیز بـود... توسل!!! با توسل به خداونـد، مـولا و سرورم آقا اباعبدالله، نبی اکرم (ص) و پدر بزرگـوارش، روح و دلم قوی شد و شرح صدری عجیب بدست آورده و دست به کار شدم...

سلانه سلانه بسمت اتـاق مـورد نظر رفتم، وسـایل لازم رو به ترتیـبی که باید چیـده میشد رو چیـدم... داشـتم داوطلبانه به مصـاف اجنه مـیرفتم... در واقع نه فقط اون اجنه بلکه لشگری از طایفه‌ای از جنیان که به وضوح میدونستم، یکی از وحشی‌ترین و خبیث‌ترین طوایف جن هسـتند... در تـاریکی مطلـق، چـوب کبریـتی رو بر پشت جعبه کـبریت کشـیدم... کـبریت کـتره‌ای کـرد و روشن شد... سردی وجود اجنه‌ی داخل بـاغ در اعضا و جـوارحم متبلـور شد... دسـتم میلرزید و با سـختی شـمع‌ها را روشن کـردم... گردنبند منقش به عکس نـامزد مرحـومم رو باز کردم و جلوی صورتم گرفتم و نگاهی بهش کردم و بوسـیدمش و رو به عکس گفتم: بـرام دعا کن خانومی... در دلم نور امیـدی روشن شد و نـدایی درونم به وضـوح گفت: دل قـوی دار... دسـتانم مجـددا گـرم و

قوی شد، کلام الله مبارک رو برداشـته و مشـغول تلاوت آیات خاصه شدم... هیاهوی باد شدیدی که از سـمت بـاغ میوزید به پنجره‌ی اتـاق میکوبید و اشـکال مختلف اجنه‌ی "بـنی تمـریح" که در تکـاپو بـرای رهـایی از اسـارت هم قطـار خودشـون بـودن، عصـبانی به من مینگریسـتن، در برابر دیـدگانم ترسـیم میگشـتن و من رو به تهدیـدهای ترسناکی، مورد خطاب قرار میدادن... ولی من با توسل و تمسکی که جناب الهی و بندگان با عزتش کرده بـودم، دلی به قدرت شیر و به سختی فولاد، پیدا کـرده بـودم... دقـایقی به همین منـوال گذشت و پـارچ آب که درون طشت مسی قـرار داشـت، شـروع به غلیـان و جوشش کرد... بالاخره داشـتم به هـدف نزدیک میشـدم... صـدای گـرومپ-گـرومپ سُـم‌های اجنه در کل عمـارت پیچید و لحظـاتی بعد هیکل پر تلاطم اون عفـریته‌ی دجـال پیـدا شد... مثل سگ زخمی زوزه میکشـید و مثل مـار به خودش میپیچید و با صدایی لرزان و عصـبی جیغ مـیزد و به محض این‌که من قرآن رو بوسیدم و به سـمتم هجـوم آورد ولی از برق خنجر آبدیده که مـزین به دعـای "عـتیق بن ابوالبشر" بـود، فـرو نشست و غرید و گفت:ای آدمیزاد دوپا، سوگند به خداونـدگارم، ابلیس کبـیر که اگر این خنجر با این دعایی که بر آن نوشتی نبود، مـادرت رو به عزایت مینشوندم... از جا برخواستم و به بالای سرش رسیدم و شروع کردم به رو کـردن آخـرین بـرگ برنـده و لب به خواندن این دعا گشودم...

""لا اله الا الله علیه توکلت و هو رب العرش العظیم ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن اشـهد ان الله علي کل شيء قدیر وان الله قد احـاط بکل شي ء علما اللهم اني

اعـــــــوذ بک من شر نفسي و من شر کل دابة انت اخذ بناصيتها ان ربي علي صراط مستقيم""

به محض این‌که دعا رو تمــوم کــردم، عجــوزه‌ی عفریته چنـان جیغ کر کننـده‌ای کشـید که ناگهـان پـارچ شیشه‌ای درون طشت مسی، با صـدای مهیـبی پـودر شد و صـدای لمـبر خـوردن آب درون طشـت، در فضا در طـنین انـداز شد... اجنه که حــالا از شــدت درمانــدگی به عجز و لابه افتـاده بـود و زیر لب غرید:ای فرزند آدمـیزاد، از من چه می‌خواهی؟؟؟ گفتم: ازت دوتا چـیز میخـوام، یکی این‌که سلامتی‌ای که از مرضیه دختر حاج عبـاس گرفـتی بـدون چون چرا بهش برمیگردونی... نگاهی از ترس و تمســخر بهم انداخت و گفت: و دوم؟! گفتم: دوم اینکه، خـودت و طایفه‌ی بـنی تمـریح رو از این آب و ملک و این خـانواده برای همیشه دور میکـنی و تا آخر عمر نجس ات حـتی از صد فرســـخی این خـــانواده و مایلمکشـــون رد نمیشی وگرنه به خدای احد و واحد قسم میخورم، که اگر جز این انجــام بــدی ایندفعه احضــارت میکنم و بلایی به ســرت میارم که مولا مرتضی علی با بــزرگ طوایف جن کــرد... این رو که گفتم، اجنه بلافاصله ورد باطل سحرش رو بر آب درون خوند و فوت کرد و باد سـردی داخل پیچید و در یک لحظه دود شد و به همراه باد سـرد از پنجـره‌ی اتـاق، که حـالا چهارطـاق بـاز بـود، بـیرون رفت...بعد از این‌که اجنه رفت انگــار دریــایی از آرامش و نشــاط به عمــارت برگشت... اهالی عمارت که برگشتن، به وضـوح میدیـدم که وضعیت روحی مرضیه، خیلی منقلب و بهتر شده و تا چشمش به من افتاد، ایستاد و لبخندی کمرنگ زد... حــاج عبــاس بــدون این‌که چــیزی بگه اومد جلو و صــورتم رو بوسید... منم بوسیدمش... سراغ دستم رفت و دستم رو

از دســتش کشــیدم... گفتم: حــاجی آب این طشت پر از شیشه خرده هست ،..

آب رو از شیشه خرده‌ها جـــدا کنید و به خـــانمت بگـــو، دخـــترت رو بـــبره حمـــوم و بعد از این‌که کل بـــدنش رو تطهیر کرد، با آب درون این طشت بدنش رو غسل بده و بذارید چند ساعت استراحت کنه... گفت: آقا سعید شـــما که داخل عمـــارت بـــودی، دخـــترم یکدفعه بلند شد و اســمتونو صــدا کــرد و گریه کــرد، این بــرای چی بــود؟! دستی بر روی شـونه‌هاش گذاشـتم و هر آنچه که اتفـاق افتاده بود رو گفتم... حاج عبـاس خیلی خوشـحال شد و خیلی دعا کـرد که خونه اش و خـانواده اش از شر وجـود جنیـان پـاک شـده و در امـان هسـتن... فـردای اونشب بازهم موقع اذان ظهر از گرمسار، رد شدیم... بهـزاد که حالا کل مـاجرا رو بـراش تعریف کـرده بـودم، مشـتاقانه ازم ســوال‌های مختلف در رابطه با اجنه میپرســید و من جوابشو میــدادم... من در حــالی که غربیلک رو محکم در چنگ داشــتم، نگــاهم رو به اعمــاق افق‌هــای دوردســت، دوخته بودم و از صـمیم قلب خوشـحال بـودم که مراسم عروسی امشــب، بــرای پیمــان و مرضــیه، حــاج عبــاس و خانواده اش شب قشنگ و به یاد ماندنی‌ای خواهد بــود و توانستم برای آن‌هایی که بر سر سفره اشون نشستم و از نان و نمکشان خوردم، کاری بکنم و دین‌ام رو بهشون ادا بکنم...

بهار جوانی چنان خوش بُوَد...

که با ماه رویی هم آغُوش بوُد...

تورا زندگانی خوش است آن دمی...

که با نازنینی گذاری بُوَد...

((پایان))

ارادتمند شما، کاپیتان سعید.

معناشناسی درخت در عرفان کابالا

مفـاهیم و واژگـان به‌کـار گرفته‌شـده در منظومه‌هـای فکری و فرقه‌ای گونـاگون، گـاه شـباهت‌ها و اشـتراکات بسیاری با یکدیگر دارند. برای مثال در تمامی ادیـان و در بسـیاری از فرقه‌هـای نوظهـور از مفـاهیمی همچـون «حیات پس از مرگ»، «سـعادت»، «زنـدگی معنـوی» و... استفاده می‌شود؛ ولی هریک از این مفـاهیم متناسب با متن و منظـومه‌ای که به آن تعلق دارند «جایگـاه و معنا»یی متفاوت دارند که گاه با معنای همان مفهوم در منظومه‌ی دیگر، در تعارض است. درخت

یکی از مفـاهیمی که در جریان‌هـای دیـنی و شـبه‌دینی مختلف جایگاه ویژه دارد، مفهـوم درخت است. در قـرآن کریم نیز بارها به این مفهـوم اشـاره شـده است. درخت در لسـان قـرآن، گـاه بـرای تمثیل انگـاره‌ی توحید و انگاره‌ی شرک در تعابیری همچون شجره طیبه [ابراهیم: 24]ـ و شـجره خبیثه [ابـراهیم: 26]ـ و گـاه در توصـیف توحید عمـومی خلقت با تعـابیری همچـون «وَ النَّجْمُ وَ الشَّـجَرُ یسْـجُدانِ» [الـرحمن: 6]ـ مـورد اسـتفاده قـرار گرفته است. در روایت نبوت حضرت موسی (ع) نـیز ذکر شده که خداوند از ورای درختی با این پیامبر الهی سخن گفت. [قصص: 30]

در داستان هبوط آدم (ع) از بهشت نیز قـرآن کـریم ذکر می‌فرماید که شـیطان با وسوسه‌ی «درخت جـاودانگی» او را فریفت. [طه: 120]ـ اما هیچ‌یک از توصیفاتی که در قرآن از پدیده‌هایی همچون درخت، سنگ (همچـون: وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا یهْبِـطُ مِنْ خَشْـیةِ اللـهِ)، خوراکی‌ها (همچـون:

زیتــون، عســل، انجــیر و...)، حیوانــات (همچــون: سگ اصــحاب کهــف، هدهد و مورچه ســلیمان، شــتر صــالح، پرندگان ابابیل و...) و سایر پدیده‌های طـبیعی (همچـون: آتش، کوه، دریا، بادها، ماه، ستارگان، شهاب‌ها، خورشید و...) موجود است، به‌معنای تقدس‌بخشــیِ متـافیزیکی به این امــور نیست. بلکه همه‌ی آن‌ها از آن جهت که بخشی از خلقت شگرف خداوند و جلوه‌ای از زیبــایی و حکمت و رحمت و عظمت او هستند، قابل توجه‌اند.

درخت حیات Tree of Life

یکی از مفــاهیمی که در جریان‌هــای دیــنی و شــبه‌دینی مختلف جایگاه ویژه دارد، مفهوم درخت است.

هیچ‌یک از تعابیر قرآن درباره‌ی این پدیده‌ها را نمی‌تــوان تــوجیهی بــرای بزرگداشت و تقدّس‌بخشــیِ خــرافی به بخش‌های طبیعت دانست. تقدّس مکان‌ها و اشـیاء مـادی همــواره بــالعَرَض و به‌اعتبــار حقیقــتی متــافیزیکی و متعالی بوده است که با آن شیء نسبت دارد. برای مثال تقـدّس تـربت کـربلا بواسـطه ارتبـاط این خـاک با وجـود مقــدس سیدالشــهداء و واقعه‌ی عاشوراست نه ویــژگیِ باطنی‌ای که «زمین» واجد آن است.

در خصـوص عنصر طـبیعیِ «آب» خداوند در قـرآن کـریم تعبیری به کار برده است که در خصوص هیچ عنصر مادی ذکر نشده است (و جعلنا من الماء کل شیء حی)؛ با این حال این تعبیر سـبب تقدّسی خـرافی بـرای آب در میـان مســلمانان نشــده است و هرچند بــاران و آب همــواره «نشانه‌ی رحمت خداوند» دانسته شـده ولی هیچ گـروه و

فــرقه‌ای به این مطلب قائل نشــده که آب «واســطه‌ی میان زمین و آسمان» (عالم جسمانی و ملکوت) است!

با این حــال درخت در کابــالا و فرقه‌هــای پاگانیســتی جایگاهی مقدّس و متافیزیکی دارد. تمـام هستی‌شناسی آیین کابالا و اسطوره‌شناسی یهود به‌صورت سمبلیک در درخت‌واره‌ای با نـام «درخت حیـات» معـرفی می‌شـود. درخت حیـات [Tree of Life]، درخت دانش [Tree of Knowledge]، درخت مرگ [Tree of Death]، درخت ارواح [Tree of Souls]، و درخت کیهانی [the Cosmic Tree]ــ از جمله اســـتعاره‌هایی هســـتند که با تکیه بر مفهـوم درخت، در آموزه‌هـای کابالیسـتی بـرای توصـیفِ جهان خلقت مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

با این حال جایگاه مقدّس و حلقه‌ی آسمان و زمین بودنِ درخت در آیین کابالا تنها به معانیِ استعاره‌ایِ آن محدود نمی‌شـــود. در آیین کابـــالا درختِ زمیـــنی نه به‌عنـــوان «جلـوه‌ای از خلقت خداوند» بلکه به‌عنـوان «واسـطه‌ای میان عالم بالا و عالم جسمانی» و «حلقه‌ای میـان عـالم ملکـوت و عـالم ناسـوت» مـورد توجه است. این اعتقـادِ عمیق عمـــدتاً بر اســـاس کشف و شـــهود و اظهـــارات بزرگان تصوف کابالا صـورت‌بندی شـده است و کمـتر به ارائه‌ی دستمایه‌های کلامی برای توجیه آن پرداخته شــده است.

درخت حیات در آیین کابالا

تمام هستی‌شناسی آیین کابـالا و اسطوره‌شناسی یهـود به‌صورت سمبلیک در درختواره‌ای با نـام «درخت حیـات» معرفی می‌شود.

حاخـام «اسـحاق بن سـلیمان لوریا» مشـهور به اسـحاق لوریا [Isaac Luria]ـ که به‌عنوان پدر کابـالای امـروزین شناخته می‌شود (1)، از جمله کسانی بود که به «حلقه‌ی واسط» بـــودنِ درخت میـــانِ عـــالم ملکـــوت و عـــالم جســـمانیات اعتقـــاد داشت. او درختـــان را جایگـــاه آرام‌گـرفتنِ نفـوس انسـانی پس از مـرگ می‌دانست. در شرح احوالات او آمده است که وی به «بهار» توجه خاص داشت و در ماه «نیسان» (2)، هنگام شکوفه‌زدن درختان به انجـام اعمـال عبـادیِ خـاص در مقابل درختـان اقـدام می‌نمود. او اعتقاد داشت با این اعمال به روح سرگشـته کسانی که در درختان هستند یـاری می‌رسـاند تا به جـای سقوط به مراتب پایین‌تر، به سـوی تعـالی بـالا بروند. به گفته کابالیست‌ها سنّت «لوریا» این بـود که شـاگردانش را به میـان درختـان و طـبیعت بـبرد و در آن‌جا به آن‌ها آموزش دهد.

به‌گفته شـاگردانش در یکی از این روزها لوریا چشـمان خـود را بـاز می‌کند و درختـان را نفـوس انسـانی با روح‌هـای بی‌شـمار می‌بیند. لوریا از نفـوس مردگـان می‌پرسد شـما چـرا اینجا (در درختـان) توقف کرده‌ایـد؟ نفوس پاسخ می‌دهند: این به دلیل آن است که در زمـان حیـات تبه‌کـار نبـودیم. ما تو را می‌شناسـیم و می‌دانیم می‌توانی به ما کمک کـنی. لوریا نـیز قـول می‌دهد کمک کند تا آن‌ها از بـــرزخِ درخت رها شـــده و بـــالا بروند. شاگردان، لوریا را در حال گفت‌وگو می‌دیدند در حالی‌که تنها او بـــود که ســـخن می‌گفت و روحِ درختـــان از دید شاگردان پنهان بودند. شاگردان بعـدها از او پرسـیدند تو با چه کســـانی ســـخن می‌گفـــتی و لوریا پاسخ داد: اگر

می‌توانستید آن‌ها را ببینید، از این‌که چه جمعیتی از ارواح در درختان هستند، حیرت‌زده می‌شدید! (3)

اسحاق لوریا Isaac Luria

حاخام اسحاق لوریا که به‌عنوان پدر کابالای امروزی شناخته می‌شود، از جمله کسانی بود که به حلقه‌ی واسط بودنِ درخت میان عالم ملکوت و عالم جسمانیات اعتقاد داشت.

اولین اشارات در خصوص این‌چنین جایگاهی برای درخت در آثار موسی لئونی نویسنده کتاب مشهور زوهر [Zohar] به چشم می‌خورد. (4) او در کتاب نفش‌هاخامه (النفس الحکیمه) از این ویژگی و جایگاه درخت برای توضیح جهان کابالا در تمثیل درخت زندگی استفاده می‌نماید.

موسی لئونی و کتاب زوهر

در آموزه‌های کابالا درختان نه‌تنها جایگاه نفوس و ارواح انسانی هستند، بلکه خودشان نیز «نفس مجرده» دارند. این عقیده در شرح احوال حاخام ناخمن برسلاوی [Nachman of Breslov] توضیح داده شده است. (5) او روزی در سفر، برای اقامتِ شب مسافرخانه چوبی را برمی‌گزیند. حاخام ناخمن در دل شب با صدای بلند شروع به گریه می‌کند به‌نحوی که صاحب مسافرخانه و همراهان حاخام متوجه حالت غیرعادی او می‌شوند. همگی گرد او می‌آیند تا علت را جویا شوند.

حاخام قبل از هر سخنی کتابی را بیرون می‌آوَرَد و با چشمان بسته آن را باز می‌کند و سپس جمله‌ی

نوشته‌شـده در صـفحه را می‌خواند: «قطع‌کـردن درخت پیش از موعد، همانند کشـتن یک نفس است.» حاخـام از صـاحب مسـافرخانه سـؤال می‌کند: آیا چـوب دیوارهـای مســافرخانه از درختــانی است که پیش از موعد قطع شـده اسـت؟ صـاحب مسـافرخانه تأیید می‌کند. حاخـام توضـیح می‌دهد: من در مکاشـفه‌ام با بـدن کسـانی که کشته شده بودند احاطه شده بودم. بسیار ترسیده بودم. حـالا می‌دانم آن‌ها روح درختـان بودند که بـرای من گریه می‌کردند.

درخت زندگی در بهشت عدن

طبق اسطوره‌شناسی کابـالا و یهـود، در بهشت عـدن در آسمان هفتم درختی به نام درخت زنـدگی وجـود دارد که ارواح از آن تولید می‌شوند.

اسـحاق لوریا پـدر عرفـان کابـالا، «حلقه‌ی واسط میـان آسـمان و زمین» بـودن را با دلیل دیگـری نـیز توضـیح می‌دهد؛ طبق اسطوره‌شناسی کابـالا و یهـود، در بهشت عدن در آسمان هفتم درختی به نام درخت زندگی [Tree of Life]ـ وجـود دارد که ارواح از آن تولید می‌شـوند. ارواح تولیدشده در گنج‌هایی به نام گوف [Chamber of Guf] یا بدن (6)، سقوط می‌کنند و در آن‌جا منتظر نزول به زمین و تولد می‌مانند.

اســحاق لوریا توضـیح می‌دهد که حلقه‌ی واسط درخت زنــدگی در آســمان هفتم و تولد نــوزاد زمین درختــان هســتند. ارواح به‌تــدریج از آســمان بر درختــان نــزول می‌کنند و درختـان همانند یک گهـواره واسط ارواح را تا زمان تولد نگه می‌دارند. (7)ـ لوریا همچـنین معتقد است

از میــان حیوانــات گنجشک این نــزول را به‌خــوبی حس می‌کند و می‌تواند پایین‌آمــدن ارواح را بر روی درختــان مشاهده کند. او دلیل آواز غوغاگونه گنجشــکان را همین ادراک ارواح می‌داند. (8)

اسحاق لوریا

مقبره‌ی اسحاق لوریا، پدر عرفان کابالا، در صفد

رابطه‌ی ارواح با درختان در آموزه‌های پاگانیستی اروپای کهن پیش از مسیحیت نـیز وجـود داشـته است. پرسـتش درخت بلوط یکی از آموزه‌هـای پاگان‌هـای ژرمن بـود. در زمــان فراگیرشــدن مســیحیت بــرخی از این آموزه‌هــای خــرافی با شـکل‌های تغییریافته به‌تـدریج وارد مسـیحیت شد و در مناسـکی همچـون برپـایی درخت کریسـمس در روزهــای پایــانی ســال و زمــان منتسب به تولد عیسی مسیح، خود را به‌خوبی نشان داد. [9]

در مدارسِ نوین کابـالا به هنرجوها گفته می‌شـود کابـالا یک درخت است که با بـــــالا رفتن از شـــــاخه‌های آن می‌توانید به مقامی نزدیک به خدا و شبیه به خدا برسید. در عرفان کابالا رسیدنِ انسـان به خـدا به‌معنـای «فنـای فی‌الله» نیست، بلکه به‌معنای «رسیدن به مقام خدایی» است.

در این سیستمِ معنوی، فردِ سالک قـرار نیست فـانیِ در خداوند گـردد و هسـتیِ خـود را در مقابل هسـتیِ لایـزال خداوند ناچیز و نامقدار ببیند. بلکه قـرار است خـود را به اندازه‌ی خداوند و در جایگاه خـدایی درک کند. در واقع از منظر کابالا انسـان در مقـام خداوند عبد و بنـده نیسـت، بلکه مخلـــوقی است که می‌تواند به خـــدایی برسد. از

این‌رو انسان و خدا در این منظومه‌ی عجیب، در واقع دو روی یک سکه هستند.

این جایگاه ویژه‌ی طبیعت‌شناختی و معناگرا برای درخت و نسبت آن با آفرینش انسان در محصولات رسانه‌ای وابسته به کانون‌های کابالیستی، با گستردگی، عمق و تنوع بسیاری مورد تبلیغ و تأکید قرار گرفته است.

فیلم سینمایی سرچشمه [The Fountain 2006] محصول 2006 میلادی در آمریکا، سه داستان موازی درباره خاستگاه، زندگی و فرجام انسان است که در 500 سال گذشته، زمان حال و 500 سال آینده روایت می‌شود. در این فیلم نقطه اتکای داستان «درختی کهنسال» است که منشأ خلقت انسان به‌شمار می‌آید.

فیلم سینمایی سرچشمه The Fountain

فیلم سینمایی سرچشمه، محصول 2006 آمریکا

این درخت در هیبتی همانند «درخت دانش در بهشت عدن» در داستان اول دیده می‌شود. توماس قهرمان داستان اول، شوالیه‌ای اسپانیایی (با بازی هیو جکمن) است که قصد دارد درخت زندگی را برای ملکه خود بیابد. در داستان دوم درخت حیات درختی عجیب در آفریقاست که دکتر کرئو (با بازی همان هیو جکمن) قصد دارد از شیره‌ی آن برای درمان سرطان همسر محبوبش استفاده کند.

در داستان سوم تام (باز هم با بازی هیو جکمن) در حبابی افسانه‌ای که درخت کهنسالی در آن وجود دارد، به‌سوی سحابی دوردستی در فضا در حرکت است. روح

همسر تـــام در درون درخت است و تـــام امیـــدوار است بتواند با رســـانیدن درخت به ســـحابی که در ســـخنان همســـرش از آن تعبـــیر به بهشت و محل آرامش ارواح انسان‌ها شده است، معشـوق زنـدگی‌اش را به سـکون و آرامش برساند. جای‌جای و بند بند ســناریوی این فیلم با عقاید و آموزه‌هـــای اســـاتید کابـــالا از اســـحاق لوریا تا موسی لئونی تطبیق تام دارد.

درخت روح‌ها

فیلم ســـینمایی آواتـــار محصـــول 2009 آمریکا که پرفروش‌ترین فیلم تاریخ نام گرفت نیز داسـتان خـود را حـول محـور درخـتی مقـدس به نـام درخت ارواح روایت می‌کند.

فیلم سـینمایی آواتـار [Avatar 2009]ـ محصـول 2009 میلادی در آمریکا که پرفروش‌ترین فیلم تاریخ نام گرفت نیز داسـتان خـود را حـول محـور درخـتی مقـدس به نـام درخت ارواح روایت می‌کند. این درخت محل تجمع ارواح گذشتگان است و با عالم بالا و وجود مقدس الهه ایوا در ارتبـاط است. همین درخت سرنوشت قـوم نـاوی را پس از نیـایش جک سـالی در پـای درخت، رقم می‌زند و آن‌ها را بر دشمن مهاجم پیروز می‌گرداند.

فیلم درخت زندگی [The tree of Life 2011]ـ محصول 2011 میلادی در آمریکا و برنـــده نخل طلایی کن 2011 میلادی نیز از جمله آثاری است که با الهام از آموزه‌هـــای کابـــالا، در قـــالب تمثیـــلِ درخت حیـات سـعی دارد بـاطن زنـدگی و حیـات انسـان را بر اسـاس آنچه در تـورات و به‌ویژه سِفر پیدایش آمده است، تبیین نماید.

فیلم درخت زندگی The tree of Life

فیلم درخت زندگی محصول 2011 میلادی در آمریکا

جمع‌بندی:

در واقع آنچه حائز اهمیت است، توجه به جریانی مرموز و شوم است که در دهه‌های اخیر سعی دارد تا با تقدس‌بخشیِ بی‌بنیان به پدیده‌های مادی و طبیعی همچون درخت، زمین، آب و یا عناصر اربعه، مبانی عرفان‌واره‌هایِ شرک‌آلود را در جوامع گوناگون نهادینه سازد. اگرچه این جریان بیشتر در آمریکای‌جنوبی و پس از آن اروپا به جنبشی معنوی با پوشش محیط‌زیست‌گرایی تبدیل شده است و افرادی همچون ال گور [10] از رهبران آن هستند، با این حال در کشور ما نیز رگه‌هایی از این اندیشه درباره‌ی تقدّس فصول یا پدیده‌های طبیعی، از سوی برخی افراد و جریان‌های خاص در حال بازنشر است.

پی‌نوشت‌ها:

(1) اسحاق لوریا (مرگ 1572 میلادی) از بنیان‌گذاران ابتدایی کابالای نظری به شمار می‌آید. هرچند خود او مکتوبات نادری دارد ولی کلاس‌های او در فلسطین در دوره عثمانی بعدها توسط شاگردانش نگارش یافت و به شکل‌گیری متون کلاسیک کابالا کمک شایانی کرد. برخی آموزه‌های او را تحت عنوان کابالای لوریانی معرفی می‌کنند.

(2) هفتمین ماه در تقویم عبری که اولین ماه در تقویم کلیسایی است. نیسان اوج بهار و مـاهی 30 روزه است که اعیاد مهمی همچون پسح در آن قرار دارد.

(3) Tree of Souls: The Mythology of Judaism, 2007, Oxford Press, P 165

(4) زوهر مشـهورترین و معتـبرترین منبع کابالاست که در قرن سیزدهم توسط کابالیست‌های جنوب اروپا مدون شد.

(5) ناخمـان برسـلاوی (مـرگ 1810 میلادی) خاخـام و کابالیست اوکرایـنی که جنبش حسـیدی اوکـراین را بنا نهـاد. یهودیـان حسـیدی شـاخه‌ای از یهـودی ارتـودوکس هسـتند که از قـوانین فقهی یهـود تا انـدازه‌ای فاصـله گرفته و گرایش‌های عرفانی کابالیستی دارند.

(6) در اسطوره‌شناسی کابالیستی گنجه ارواح یا گنجینه ارواح محلی برای نگه‌داری ارواح تولید شده است.

(7) Tree of Souls: The Mythology of Judaism, 2007, Oxford Press, P 166

(8) Tree of Souls: The Mythology of Judaism, 2007, Oxford Press, P 166

(9) http://www.factmonster.com/spot/christmas2.html

(10) رقیب انتخاباتی جرج بوش پسر که به‌طور گسترده با تکیه بر آموزه‌های شرک‌آلود سرخ‌پوستی، پرسـتش اله

زمین را در کتـــاب «زمین و انســـان در تعـــادل» تـــرویج می‌کند.

جن و ارواح

ماجرای ماورایی راننده اتوبوس- من هیچوقت هیچ اعتقادی به جن و اجنه نداشتم تا اینکه...

سلام. شغل من رانندگی با ماشین سنگین هست. برای من چندین داستان ماورایی پیش اومده که تو فرصت همه شو براتون بازگو میکنم اما میخوام یه داستانی رو براتون تعریف کنم که هر دفعه که یادم میفته یا از اون مسیر رد میشم تموم تن و بدنم شروع میکنه به لرزیدن.

از دوران نوجوانی همیشه عاشق فیلمهای ترسناک بودم و کتابهای مربوط به جن و ارواح و سیاحت غرب و امثالهم رو زیاد میخوندم.

دوران دانشگاه هم با خیلی از دوستامون سی دی فیلمهای ترسناک رو رد و بدل میکردیم و اکثر فیلمهای ترسناک رو دیدم. ولی هیچوقت هیچ اعتقادی به جن و اجنه نداشتم تا این‌که اون اتفاق ترسناک برام رقم خورد و اعتقاد شدیدی به اجنه پیدا کردم و تا به امروز چندین و چند بار تو جاده و نواحی مختلف ایران باهاشون برخورد کردم که اگر عمری باشه و شغلم بهم اجازه و وقتش رو بده براتون بازگو میکنم...

اما داستان این پست بر میگرده به چند سال پیش که میدل باس (میدل باس از مینی بوس بزرگتره و از اتوبوس کوچکتره و ظرفیتش 33 نفره) داشتم و کارم جوری بود که اکثرا مسافر برای شهرستانهای مختلف و نقاط دیدنی بصورت تور و دربستی میبردم و تقریبا

بخاطر علاقه‌ام به طـبیعت گـردی همیشه در حـال انجـام تورهای تفریحی بودم.

یه روز که بودم از سمت یکی از شرکتهای توریستی بهم زنگ خورد که یه دربستی هست برای یه سری از طبیعت گردها که میخواستن برن یکی از جنگلهـای اسـتان گیلان به اسم جنگل ویسـادار و اونجا پیـاده بشن و اگر اشـتباه نکنم از اونجا از پیاده و بصورت کمپینگ بـرن تا اسـالم و چند شـبی داخل جنگل باشن و منم بـرم اسـالم برشـون گـردونم... خلاصه این‌که سر کرایه یکم با مـدیر شـرکت کلنجـار رفتم و به خـاطر این‌که خـودم هم همـون نزدیک فامیل داشتیم و میخواستم برای خونه برنج بخرم، نهایتا زیاد با مدیر شرکت بحثی نکردم و به توافق رسیدیم...

شب که خوابیدم یه خواب عجیب دیـدم... خـواب دیـدم تو جنگل ویسادار، یکم پایینتر از آبشار ویسادار تو حاشیه‌ی جنگل ماشینم پارک شده و جلوی ماشین بسمت رودخانه هست و پشتش بسمت جاده و به فاصـله‌ی پنج الی شش مـتر از پشت ماشـین یه آتش بـزرگ روشـنه یه سـری موجودات عجیب الخلقه‌ی قد و نیم که بعدها فهمیـدن از اجنه هسـتن، دور تا دور ماشـین و دست تو دست هم و رقصـان وار (تقریبا بصـورت رقصی شـبیه به به رقص کـردی) میچـرخن و یه شـعری رو با یه زبـون عجیب و آوایی مانند مثل زبـون چیـنی میخـونن و هر چند ثانیه یکبار دستشون رو از هم جدا میکنن و میذارن رو بـدنه‌ی ماشین و یه تکـون به ماشـین میـدن که ماشـین با ده تن وزن مثل یه نهـال به چپ و راست تکـون میخـوره و دوباره..

دستشـــون رو تو هم قفل میکنن و یه زوزه‌ی ترســـناک میکشن و به کارشـــون ادامه میـــدن... اومـــدم که بـــرم سمتشون و بگم آهای چکار ماشین من دارید یهو بسمتم هجوم آوردن و از ترس شـروع کـردم به فـرار کـردن که پـــام لـــیز خـــورد و با صـــورت خـــوردم زمین و از خـــواب پریدم... دیدم ساعت 2 نصفه شبه و درد شدیدی رو توی صورتم حس میکردم و انگار واقعا با صورت خورده باشم زمین... خلاصه خـوابم نـبرد و یکسـاعت بعد بلند شـدم و ساک و وسایلامو جمع کردم و راه افتادم بسمت میـــدون آزادی... و صـــبح خیلی زود ســـاعت 4 مســـافرها رو از میدون آزادی تهران سوار کردم و رفتیم بسمت گیلان... مسافرهام یه سری از جوونای 20 تا 25 ساله‌ی تهرانی و دختر و پسر بودن که ظاهرا بصورت گـروهی بـاهم هر ماه جمع میشدن و میرفتن گردش و تفریح.

بچه‌ها از مـــوقعی که ماشـــین بســـمت گیلان راه افتـــاد، تقریبا تا یک ســـاعت با آهنگ زدن و رقصـــیدن و نزدیک قـــزوین که شـــدیم تو یکی از مجموعه‌هـــای تفـــریحی معروف نگه داشتم که هم گازوئیل بزنم هم نماز صبحمو بخونم... بعد از نماز اومدم دم ماشین و دیدم چند نفر از مسافرها تو ماشین صـندلی‌ها رو عقب دادن خوابیـدن و چند نفرشون مشغول صحبت بـاهم بـودن و بقیه اشـون قدم زنان و خنـده کنـان با پاکت‌هـای پر از چیپس و پفک قـدم زنـان بسـمت ماشـین میومـدن و بعد از این‌که همه سوار شدن به راه افتادیم...

هـوا گـرگ و میش صـبحگاهی بـود و تـازه رسـیده بـودم سراشیبی تند گردنه‌ی معروف کوهین و خفه کن رو زدم که شیب تند جاده باعث سـرعت گـرفتن و فـرار ماشـین

نشه و همونطـور که هنـدزفری موبایل تو گوشم بـود و داشـتم آهنگ سـنتی گـوش میکـردم تو آیینه‌ی کـابین بر طبق عادت مالوف همیشگیم نگاه کردم و دیدم مسافرها تو خـواب عمیق و راحـتی هسـتن و چراغهـای هفت رنگ کـــابین رو روی نـــور قرمز و آبی تنظیم کـــردم و تا حد ممکن شدت نورشو کم کردم که بیـدار نشن و نگـاهم تو آیینه افتـــاد به قســـمت انتهـــای ماشـــین که بعضی‌ها از سرمای احتمالی انتهای ماشین به حـالت دست به سـینه مچاله شـــده بـــودن و چند نفر هم پتو و کاپشن‌هاشـــونو روی خودشون انداخته بودن... از دیدن منظره لبخندی از جنس تـرحم روی لبهـام نقش بست و همونطـور که یک چشمم داخل آیینه‌ی کابین بود و یک چشمم به جاده بـود، دستمو روی اهرم بخاری عقب گذاشـتمش و پیچونـدمش و درجه اشو زیاد کردم که گرمشون بشه و همینجـوری با سـیطره‌ی نگـاهم اومـدم به سـمت جلـوی که چشـمم افتاد.....

به دوتا صـــندلی عقب‌تر از خـــودم و لبخند روی لبهـــام تبدیل شد به پیچش لبهام که از روی تعجب بود...

دخترکی رو دیدم حدودا 21 الی 22 سـاله که تک و تنها روی صـندلی دوتـایی کز کـرده بـود... کاپشن سـبز تـیره رنگی با کلاه خز دار پوشیده بود و رو سریش کمی عقب رفته و کمی از موهـــاش روی صـــورتش ریخته بـــود و صورتی کوچک و رنگ پریده و با نگـاهی معصـوم و خیلی غمگین و غـــــــــرق در فکر داره با یک جفت چشم زاغ منظره‌های نیمه تاریک جاده بـیرون از ماشـین رو تماشا میکنه و اینقـــدر غـــرق در فکـــره که انگـــار تو این دنیا نیست...

از دیـــدنش خیلی تعجب کـــردم... چـــون بر حسب روال همیشـگی هـرچی فکر کـردم نه در موقع سـوار شـدن مسافرها در میدان آزادی و نه در بزن و بـرقص بچه‌ها و نه حـتی موقع پیـاده و شـدن و سـوار شـدن تو مجتمع تفریحی و بعد از نماز و سوخت گیری ندیده بودمش...

شاید تا به حال فکر کردید راننده‌های مسافربری از روی ناپـاکی به مسافرهاشـون نگـاه میکنن اما این یه رسم و قـــانون نانوشـــته بین تمـــوم راننده‌هاست که همیشه مسافرهاشون رو زیر نظر میگیرن تا موردی پیش نیاد و همیشه اکـثر راننـده‌های مسـافربری بین شـهری که با اتوبـــوس و میـــدل بـــاس و میـــنی بـــوس کـــار میکنن مسافرهاشـــون رو زیرنظر میگـــیرن و چهره‌هاشـــون رو شناســـایی میکنن که خـــدای نـــاکرده مشـــکلی از نظر اخلاقی و بقیه‌ی مســائل بــرای ســایر مســافرین پیش نیاد...

غـــرق در فکر هســـت، اگر نگـــاهش به من بیفته با این نگاه‌هـای متعجب شـاید نـاراحت و معـذب بشه و سـفر براش آزار دهنده باشه و اصلا به من چه که کی اومده تو ماشـــین و اگر مســـافرها نمیشـــناختنش که خودشـــون باهاش برخورد میکردن و در ثانی بر حسب اعتقاد قلبیم اونم مثل تمـــوم دخـــترای ســـرزمینم خـــواهر و ناموسم محسوب میشه و کارم درست نیست...

سرمو انداختم پایین و اسـتغفار کـردم و تصـمیم گـرفتم دیگه نگـاهش نکنم و هنـدزفری رو از گوشم در آوردم و تسـبیح یادگاریه نـامزد مرحـومم رو که همیشه به رسم یادگاری دور دسته دنده‌ی ماشین پیچیده بـودمش رو بـاز کـردم و شـروع کـردم به صـلوات فرسـتادن و غـرق در

منظـره‌ی افق بینهـایت جـاده شـدم... صـدای زوزه‌ی سوپرشارژر موتور ماشین و نفیر صـدای بخاریه ماشـین کابین ماشین رو پر کرده بود و لحظات غریبی بود...

چند دور که ختم صـلوات کـردم تسـبیح رو روی انگشـتم بـازی دادم و بوسـیدم و دور دسـته دنـده‌ی ماشـین پیچیـدمش و تو دلم ثـواب صـلوات‌هارو نثـار روح نـامزد مرحومم کردم و هندزفری رو گذاشـتم تو گوشم و آهنگ دریا از فریدون آسـرایی تو گوشم پیچید... همونطـور که یک دستم به فرمون بـود از روی آفتـابگیر ماشـین عکس نـامزدم رو برداشـتم و انگشـتمو روی صـورت خنـدانش کشیدم و غـرق در خـاطرات زیـاد و قشـنگی که بـاهم از این جـاده داشـتیم، شـدم... حـالا اشـعه‌های طلایی رنگ خورشید صبحگاه سرد پـاییزی که نصف کمـترش از پشت کوه‌های سد منجیل بالا اومده بود روی تن سرد آسـفالت جـاده مینشست و صـحنه‌ی زایدالوصـفی بـود... غـرق در خـاطرات خـودم بـودم... یـاد چشـمهای بـراق و زاغ و مهربـونش... یـاد خنـده‌های قشـنگش... لبخنـدی تلخ رو روی لبهـام نقش بست... و درنهـایت مثل همیشه یـاد صحنه‌ی تلخ موقعی که خبر فـوتش رو شـنیدم و رسـیدم بیمارسـتان و دیـدم ملحفه‌ی سـفید رو کشـیدن رو بـدن زخمی و خونیش... خنـده‌ی رو لبهـام خشک شد و تبـدیل شد به لـرزش لبهـام که با همزمـان با گـاز گـرفتن لب پایینم، قطـرات اشک روی گونه‌هـام جـاری شد... بعد از رفتنش خیلی شکسـته و پـیر شـدم... تو دلم با خـودم درست نیست که احساسی بشم چون هم مسئولیت جون چند نفر آدم با من هست و هم اگر کسی بیـدار بشه منو ببینه زشته و به خودم محکم باش پسر... فرمون ماشین رو دو دسـتی چنگ انـداختم و در حـالی که بغضـمو

میخـوردم چشـممو به جـاده دوختم... واقعا راننـده‌های ماشـین سـنگین عاشق کـار سـخت و طـاقت فرسا و خطرناکشون هستن و همیشه بهشون کم لطفی شده... کمـتر راننـده‌ای رو دیـدم که غم تـوی دلش از جثه‌ی ماشـینش، بزرگـتر نباشه... و کمـترین غم ما راننـده‌ها دوری از خانواده‌ها و عزیزامونه...

حالا خورشـید کم کم داشت بـالاتر میومد... تو همین اثنا یـاد خـواب دیشب افتـادم و یهو تمـوم وجـودم یخ کـرد و استرس شدیدی منو گرفت... از روی استیصال و نگرانی و غیرعمد نگاهی به داخل آیینه‌ی کابین کردم..

و که یکدفعه از تـرس خشـکم زد... دخـترک سر جـایش نبود... یکدفعه حس کـردم نگـاه سـنگین یه نفر روی من افتاد... صورتمو چرخوندم سمت راست که دیدم دخـترک روی رکاب ماشین و روی چاله‌ی در ایسـتاده و با حـالتی عصبی و نگران نگـاهم میکنه که یهو سرشو برگردوند به سـمت جـاده و با دسـتاش صورتشو پوشـوند... سـرمو برگردودنم به سمت جـاده و دیـدم با سـرعت دارم مـیرم که برخورد کنم به پشت یک تریلی که تانکر سوخت حمل میکرد...

سـریع و محکم کوبیـدم روی ترمز که ترمز خـالی کـرد و سـریع در کـثری از ثانیه با مهـارتی که داشـتم با دنـده‌ی معکوسی که به ماشـین دادم فرصـتی حاصل شد و از فرصت استفاده کردم و با چرخوندن فرمون تریلی رو با فاصـله‌ای کمـتر از یک مـتر رد کـردم و صـدای جیغ مسـافرها بلند شد و بعد از پونصد مـتر کشـیدم کنـار جاده..

همگی وحشــتزده از ماشــین پیــاده شــدیم... رینگهــای ماشین از شدت ترمز شـدید داغ کـرده بـود و تو سـرمای صــبح ازش بــوی لنت و بخــار آبی که حاصل از شــبنم صبحگاهی روی لاستیک بـود، بلند شـده بـود... تـوی اون بحبـوحه‌ی شـلوغی مسـافرها که کم وبیش غر مـیزدن و دو سه تاشون اومده بودن کنـار من و بـرای من چـایی و آب آورده بودن من با نگاهم به دنبال اون دخترک بودم...

با نگاه شماتت بـاری نگـاهش کـردم و بهش گفتم: بـبین پسر خــوب من ادعــای خاصی در رانــندگی نــدارم ولی اینقـــدر مهـــارت دارم که گواهینامه پایه یک تهـــران رو گــرفتم و قبل از این ماشــین با دوســتم تــریلی شــریک بودیم و روی تریلی کـار میکـردیم و ضـمنا این مسـیر رو هم از وقتی که سنم از تو خیلی پایینتر بود، بارها اومدم و رفتم و این جـاده رو مثل کف دسـتم میشناسم و اهل هیچ کوفتی نیستم که بخـوام تـوهم بـزنم. در ضـمن اگر خــودم تــوی گیلان کــار نداشــتم محاله ممکن بــود با این کرایه‌ی شما پامو تو این سفر و جاده بذارم... اینم بدون بنـده با فـوق لیسـانس مهندسی و از بد روزگـار اومـدم پشت فرمـــون ماشـــین ســـنگین و اگر تو رفیقـــای تو بچه‌هـای بـالا شـهر هسـتید دلیل نمیشه منو به تمسـخر بگیری...

آب دهانشو به ســختی قــورت داد و گفت: آقــای فلانی، منظوری نداشــتم، ببخشــید... آخه... هیچی... گفتم: آخه چی؟ با ترس خاصی که تو چشماش بود گفت: آخه دیــدم چشماتون سرخه... گفتم: پسـرجان هر سـرخی چشـمی به خـاطر مصـرف مـواد نیست... حـالا هم بچه‌ها رو جمع کن راه بیفتیم...

دقایقی بعد لاستیک‌های ماشین از روی زمین کنده شدن و بطرف مقصد به راه افتادیم... دمـدمهای ظهر بـود که رسـیدیم به شـهر سـاحلی پـره سر و اول جـاده‌ی جنگل ویسادار... بهروز وسط سـالن و بـالای سر من ایسـتاده بـود و داشت توصـیه‌های سـفر رو به بچه‌هـای گـروهش میکـرد و کم کم داشـتیم به آبشـار نزدیک میشـدیم... که یهو چشمم افتاد به حاشیه‌ی جنگل... اینجا درست همون جایی بود که تو خـواب دیـده بـودم... سـرعت ماشـین رو کم کردم و خوب دقت کردم به اون مکان... دقیقا همون جایی بود که تو خواب دیده بودم... همـون آرایش درختها و همــون ســنگها و بوته‌ها... انگــار که فیلم ســینمایی بود... صدای بهـروز منو به خـودم آورد... "آقـای فلانی؟ مشکلی پیش اومده" گفتم: نه.

ده دقیقه بعد رسـیدیم به آبشـار و بچه‌ها پیـاده شـدن... منم در صـــندوق بغل‌هـــای ماشـــین رو بـــازکردم که وسایلاشـون رو بـردارن... در همین اثنا به ماشـین تکیه داده بودم و دست به سینه داشـتم بهـروز و گـروهش رو تماشا میکـردم و خب صحبتهاشـونو میشـنیدم... یکی از دخترها به رفیقش که داشت بنـدهای پـوتینش رو محکم میکـــرد، گفت: کاشـــکی هم الان ترانه هم با ما بـــود... دوستش آهی کشـید و مکـثی کـرد و سرشو به نشـونه‌ی تصدیق بالا و پایین کرد و گفت: آره، ترانه اینجا رو خیلی دوست داشت... یادته پارسال که باهامون که اومد چقدر از اینجا تعریف میکرد؟؟؟

.. این دوستتون که ازش حرف زدید چرا باهاتون همـراه نشد... دخـــتر اولی متعجب شد و با لحن معترضی گفت آقا شما داشـتید، به حرفهـای ما گـوش میدادیـد؟ سـرمو

انـداختم پـایین و گفتم: ببخشـید... همش حس میکـردم اسم ترانه بـــرام آشناست و ته دلم حس غریـــبی بهش داشـتم... بهـروز که بچه‌ها رو به خط کـرد، دخـتر دومی اومد کنـــارم گفت: آقـــای راننـــده، بی‌ادبی دوســـتم رو ببخشـید، منظـوری نداشت... ترانه هم کلاسی و دوست صمیمیه من و دختر خاله‌ی همین دوسـتم بـود و پارسـال وقـتی فهمید پسـری که عاشـقش بـود، ازدواج کـرده، خودکشی کرد... وقتی اینارو گفت، خیلی دلم بـرای اون دخترک سوخت و یاد نامزد مرحوم خودم افتـادم و گفتم: خیلی ســخته که آدم از عشــقش، نا امید بشه... دخـــتر ســـری تکـــون داد و گفت: واقعا ســـخته... ترانه مثل فرشته‌های آسـمونی مهربـون و دوست داشـتنی و آروم بـود... نمیـدونم چی شد که یهو انگـار جـرقه‌ای تو ذهنم زدن... گفتم ببخشید میشه یه سـوال ازتـون بپرسـم؟؟؟ گفت: بپرسید... گفتم: چشمهای ترانه خانوم زاغ بود؟؟؟

دخـــــتر با حـــــالتی متعجب گفت: شـــــما ترانه رو میشـــــــناختید؟؟؟ گفتم: نه... گفت: پس از کجا رنگ چشمهاشو میدونسـتید؟؟؟ خیلی ترسـیده بـودم... حـالم داشت بد میشد و دخـــتر نمیدونست من چه وحشـــتی کل وجودمو فرا گرفته بود... با همون حـــال گفتم: من فقط حـــدس زدم، چـــون نـــامزد مرحـــومم هم چشـــمهای زاغ داشت... گفت: معـــذرت میخـــوام، نمیدونســـتم، خـــدا رحمتشون کنه... گفتم: خدا هر دوتاشونو رحمت کنه...

با این‌که ترس و یقین تو وجـودم پر بـود، گفتم: ببخشـید عکسی از این ترانه خـــانوم داریـــد؟ گفت: باید داشـــته باشم... گوشـیش رو برداشت و یکم باهـاش کـار کـرد و گفت: بیایید ببینید این آخـــــرین عکسی هست که شب

خودکشی و آخرین ساعات زندگیش با من انداخت... اینو گفت و گوشی رو نشونم داد... پاهـام جـوری سست شد که داشــتم میخــوردم زمین... خــودش بــود... با همــون کاپشن و روسری... حـالا دیگه مطمئن شـدم که من روح ترانه رو دیده بـودم... دخـتر گفت: آقـای راننـده حـالتون خوبه؟؟؟ گفتم: آره چیزی نیست، خـوبم... گفت: بهـروز داره منو صدا میکنه... خودمو جمع کردم و گفتم: برید به سلامت...

با بهـروز قـرار و مـدار برگشت رو گذاشـتم خـداحافظی کـردم و با تـرس عمیقی که تو وجـودم افتـاده بـود، راه افتادم بسمت شـهر پـره سر... هـوا کم کم داشت رو به تارکیه نزدیک غروب میرفت و من غـرق در افکـار خـودم بــودم که ماشــین از روی چــاله‌ی آب رد شد و یهو تمــام بــرق پشت آمــپر ماشــین قطع شد و تا اومـدم به خـودم بجنبم تموم برق ماشین کلا قطع شد... کلافه شــدم و با دست زدم رو فرمـون ماشـین و گفتم: بخشـکی شـانس حـالا چه وقت خـراب شـدن بـود؟؟؟ اصلا دلم نمیخواست مجبــور بشم شب رو تو جنگل ســپری کنم... پس ســعی کردم تا جایی که میشه از محـدوده‌ی جنگل خـارج بشم و قبل از این‌که نیاز به روشنایی چراغ‌های ماشین پیدا کنم به شــهر برسم... اما متاســفانه انگــار قســمت بــود که اونشب کـذایی اتفـاق بیفته... یکم جلـوتر که رفتم هـوا تاریک شد و خب قطعا تو تـــاریکی مطلق نمیتونســـتم ادامه‌ی مسـیر بـدم و تنها کـاری که میتونسـتم بکنم این بـود که بر خلاف میلم ماشـین رو از جـاده خـارج کنم، تا بتـونم از ماشـین‌های عبـوری کمک بگـیرم... تو آخـرین روزنه‌هـــای نـــور نظـــرم به حاشـــیه جنگل جلب شد که میتونستم ماشین رو نگه دارم... با کلی احتیـاط ماشـین

رو از جـــاده خـــارج کـــردم و گوشی رو برداشـــتم که به فـــامیلمون تو شـــهر زنگ بـــزنم که بیـــاد کمکم کنه... در واقع نه این‌که کمکم کنه... بلکه شب تو جنگل نمـــونم... گوشی رو نگاه کردم دیدم آنتن ندارم... وای خدای من... دیگه فرمانروای ترس تو وجودم علنا اعلام حضور کرد... هرچی منتظر موندم که کسی رد بشه از جاده رد نشد... هـرچی میگذشت و هـوا تـاریکتر میشد بیشـتر و بیشـتر خـــوف بـــرم میداشت... فضا واقعا ســـنگین بـــود...حس خفقان بدی بهم دست بود... تو گرگ و میش جنگل حس میکـردم به جز حیوانـات تـوی جنگـل، موجـودات دیگـری وجـــود دارن و تنها نیســـتم... ســـرمای پـــاییزی و محیط مرطوب جنگل تو تموم وجودم رخنه کـرده بـود... صـدای لذتبخش پخش اذان مغرب که از گوشـیم بلند شـد، بـرام حکم قلعه‌ای امن رو داشت که از تمـــوم بلاها و خطرها منو محفـوظ میداشت... رفتم دم ماشـین و سـجاده امو پهن کـردم و قـرص و با دلی قـرص و محکم نمـاز رو به جهـتی که قبله نمـای گوشی نشـون میـداد، خونـدم... تو اون شرایط فقط یـاد خـدا میتونست کمی آرومم بکنه... سجاده رو جمع کردم و شروع کردم به ذکر گفتن و قـدم زدن...

یهو صدای دویـدن و پـای چـیزی از پشت سـرم به گوشم رســـید... برگشـــتم و کورکورمـــال تو تـــاریکی نگـــاهی انداختم... خدای من... چیزی شبیه به کانگورو و طوسی رنگ و پشمالو ولی به سرعت یک دونده‌ی ماراتن دوید و رفت وسط رودخونه و از دایـــــــره‌ی دید من محو شد و فقط صدای شلپ و شلوپ آب رو شنیدم...

دیگه واقعا نتونستم خودمو کنترل کنم و سریع پریـدم تو ماشین و در رو بستم... قلبم بشدت میزد... پریدم پشت فرمون... اومـدم اسـتارت بـزنم، دیـدم ماشـین انگـار نه انگار که موتـور داره و سـوییچ تو جـاش هـرز میچرخید و عمل نمیکرد... دیگه مغزم کـار نمیکـرد... فقط یه چـیزی درونم میگفت که امشب، شب خیلی وحشتناکی در پیش هست... یـاد فیلم پیچ اشـتباه افتـادم... وحشت سراسر وجودمو پر کرده بود... صداهای حیوانـات جنگل بیشـتر و نزدیکتر شنیده میشد... با دسـتام روی صـورتمو پوشـیده بودم و آرنج‌هامو روی فرمـون تکیه داده بـودم... یکدفعه انگـار چـیزی خـورد به شیشه ماشـین... از لای انگشـتام وحشتزده به شیشه جلو نگاه کردم... تموم بدنم یخ زد... یه صـــورت کریه المنظر دیـــدم که چشـــمهای درشت و اخرایی رنگش با مردمک‌های عمـودی، مثل مردمک چشم گربه و بینی‌ای شبیه به خـوک و گوش‌هـای شـبیه گـوش سگ دوبـــرمن و دهـــانی لـــوزی شـــکل بهم زل زده... از تـــرس بشـــدت میلرزیـــدم... صورتشو خیلی راحت از شیشه‌ی ماشـــین، مثل روح، عبـــور داد... فقط یادمه با تموم قدرتی که داشت گلومو پـاره میکـرد فریـاد زدم: یا جدّه‌ی سادات... و حس کردم که نفس کم آوردم و سـرم گیج رفت و دیگه نفهمیـدم چجـوری بیهـوش شـدم... تو عالم رویا خودمو تو جنگل و توی جاده‌ی جنگل میدیدم... مثل خواب دیشب بود... اومدم جلو و رسیدم به جایی که دیشب دیـده بـودم و دیـدم ماشـینم پـارک شـده، یکدفعه چشمم به سجاده‌ام افتاد و دیدم همونجوری که تا زدمش کنار ماشـین هست... دیگه مطمئن شـدم که حتما مـردم ولی بـاورم نمیشد... اومـدم جلـوتر و از توشیشه‌ی جلو خودمو میدیدم که پشت فرمون ماشین بیهوش افتادم...

فکر میکـــردم مـــردم و روحم داره قـــدم میزنه... یهو صــداهای جیغ مانند و ناله وار عجیــبی از ســمت جــاده شــنیدم... دویــدم ســمت جــاده... اما کسی رو ندیــدم... سرمو برگردوندم و دیدم 13 تا موجود عجیب و قد و نیم قد از داخل آب رودخونه اومدن بیرون و صــدا مــال اونها بود و اومدن تا به ماشین رسـیدن... یکیشـون اومد پشت ماشین و به فاصله‌ی چند متری ماشین و دستشو تو هوا تکــونی داد که از روی زمین آتشی تقریبا بـــزرگ از کف زمین شروع کرد به زبانه کشیدن...

نــور آتش که بلند شد فضا روشن و روشـــنتر شد... وای خدای من... این همون فضایی بود که من تو خواب دیــده بودم... همون مکـان که صـبح دیـدم... از همه بـدتر روی درختها هم اون موجــودات نشســته بــودن و سر و صــدا میکردن... دور ماشین جمع شـده بـودن و دست تو دست همدیگه دور ماشـــین میچرخیـــدن، با همـــون زبـــون بخصوصشون شعر میخوندن و هراز گاهی با دستهاشـون ماشـین رو تکـون میـدادن که ماشـین مثل پر کـاه تکـون میخـورد و از تکـون ماشـین، روح منم سـرجام به حـدی تکـون میخـورد که تعـادلمو از دست میـدادم و میخـوردم زمین... لحظـــات واقعا بـــدی بـــود... به وضـــوح اشک مـــــیریختم... زجه مـــــیزدم... من که تا اون لحظه هیچ اعتقادی به جن نداشتم اما حـالا میدیـدم نه یکی، نه دوتا بلکه یه دو جین اجنه رو میدیدم... همش فکر میکردم چه بلایی ســرم میــاد؟؟؟ نمیــدونم چند دقیقه این وضــعیت طول کشید ولی بـرای من مثل ده قـرن گذشت..ناگهـان با صدای نازک و دخترونه‌ای به خودم اومدم. همونجـوری که رو زمین افتــاده بــودم و داشــتم دست و پا مــیزدم، سرمو کج کردم... روح ترانه بـالای سـرم ایسـتاده بـود و

منو به اسم کوچکم صدا میزد... همین که دیدمش، گفتم: کمکم کن ترانه... گفت: قـول میـدی برگـردی دوسـتامو بیاری... سرمو به نشونه‌ی تصـدیق بـالا و پـایین کـردم و نالیدم و گفتم: کمکم کن..

گفت: قول میدی برگردی بالا و دوسـتامو برگـردونی؟؟؟ اونا هم وضـعیت الان تـورو دارن... سـرمو به نشـونه‌ی تصدیق تکون و دادم نالیدم و با گریه گفتم: کمکم کن...

شـدتش بیشـتر میشد... بـرف پـاک کن جـواب نمیـداد و مجبور بودم خیلی آروم برم...

کم کم داشتم میرسـیدم و تو پیچهـای آخر بـودم که نـور پروژکتورهای روی سقف ماشین افتـاد روی شخصی که داشت به سـمت ماشـین میدوید... زدم رو ترمز و فریـاد زدم: یا امام غریب... دیـدم همـون دخـتر اولی هست که همون دخترخاله‌ی ترانه باشـه، سـراپا خیس شـده بـود و گریه میکرد... در رو زدم و امد بالا و گفت تورو خدا بـرو بچه‌ها رو تیکه پاره کردن... پتوی روی صـندلی برداشـتم و پیچیدم دورش و نشسـتم پشت فرمـون... تا جـایی که بـارون و دید جـاده اجـازه میـداد گـاز دادم و رسـیدیم به آبشار... دیدم یه گله گرگ خاکستری محاصرشون کرده و بهروز یه منور علامت روشن کرده و گرگها از ترس آتش منـور جلو نمیومـدن و تقریبا تو ده قدمیشـون بـودن... دستمو گذاشتم رو بوق بادی و با سرعت رفتم سمتشون که گرگها رفتن عقبـــــــتر و در رو زدم و همه ریختن تو ماشـین... بچه‌ها همگی زخمی بـودن و گریه میکـردن... دور زدم و برگشتم سمت پـایین... بهـروز اومد کنـارم و گفت: تو از کجا فهمیـدی که باید بیـای دنبـالمون... نیم نگاهی بهش انـداختم و بـدون این‌که چـیزی بگم به راهم

ادامه دادم... حالا دخترخاله‌ی ترانه و دوستش و بهروز اومده بودن کنار من و روی پله‌ی سالن و صندلی کنار در نشسته بودن و نگاهم میکردن... هوا کم کم داشت روشن میشد و شب کم کم داشت بساطشو جمع میکرد و جاشو به روشنایی روز میداد... بارون بند اومده بود و بچه‌ها همگی وحشتزده بودن و تو حال خودشون بودن... بعد از نیم ساعت رسیدم به همون جایی که اون اتفاق برام افتاد... ماشین رو نگه داشتم و ترمز دستی رو کشیدم و صدای نفیر باد ترمز دستی توی جنگل پیچید... در رو زدم و رفتم پایین و راه افتادم بسمت جایی که دیشب ماشین پارک بود... به اندازه‌ی یه دایره‌ی شش متری زمین از زمین بخار آب بلند میشد و زمین داغ بود و بوی سوختن چوب میومد ولی هیچ اثری از آتش دیشب و یا جای سوختن برگ و علف و چوب نبود ولی بوی دود آتش کاملا از بخار به مشامم میرسید.... جلوتر که رفتم جای پای اون‌ها رو که بصورت دایره وار دور ماشین چرخیده بودن رو روی زمین میدیدم... حالا بچه‌ها از ماشین پیاده شده بودن و تو جاده و پنجاه متر اونورتر از من تو جاده منو تماشا میکردن... دخترخاله‌ی ترانه و دوستش اومدن کنارم و دخترخاله‌ی ترانه گفت: ازتون ممنونم که جون ما رو نجات دادید ولی واقعا کی شما رو خبر کرد که برگردی دم آبشار دنبال ما؟؟؟ همونطوری که داشتم به درختها و رودخونه نگاه میکردم، سرمو چرخوندم و گفتم: ترانه بهم گفت... از اون ممنون باش...

از اون ممنون باش... و جای آتش و رد پاهای اون موجودات و قضیه‌ی خواب پریشب و دیدن روح ترانه رو از سیر تا پیاز برای دخترخاله‌ی ترانه و دوستش تعریف

کردم... یکساعت بعد که آفتاب بالا اومده بـود، یک میـدل بـــاس با مســـافرهایی وحشـــتزده از دل جـــاده‌ی جنگلی بسمت تهران در حرکت بود...

یک میدل باس قرمز رنگ...

میدل باس وحشت...

پایان...

انشاالله اگر عمری بـاقی بـود براتـون داسـتان بـارگیری تـریلی رو تو شـهمیرزاد سـمنان و بـرف و کـولاک گردنه فنی رو خواهم نوشت...

ارسالی از کاپیتان سعید.

چند نکته رو حائز اهمیت دونستم که مطرح کنم...

1- این‌که این داستان کاملا واقعی بود و اگر کسی یکبار داخل این جنگل بـــره متوجه فضـــای ســـنگین این جنگل میشه...

2- این‌که این داستان موجب شـد، تا بعد از این داسـتان دنبـــال علم مدیتیشن بـــرم و چشم من به روی خیلی از موجـــودات مـــاورائی بـــاز بشه که هنـــوز هم در زندگیه روزمره و حتی خارج از کشور باهاشون برخورد کنم.

3- بعضی از دوسـتان پرسـیدن که راوی که بنـده باشم بعضی مطالب رو از قلم انداختم که بایستی عـرض کنم، بلـــه، و هم این‌که بعضی ریز جزئیـــات رو واقعا نمیشه بیان کرد و اجازه اش رو ندارم که بیان کنم. مثل اشکال

و اجسام عجیبی که در جنگل و در راه برگشت به تهـران روی جـاده و مسـیر و حـتی شیشه جلـوی ماشـین نقش میبست...

موسیقی اعتراض در مسیر ابتذال؟

«عجب عیــدی بشه این دفه/دســتامون تا آرنج تو کفه»؛ این دفعه اولی نبــود که در تیــتراژ پایــانی یک ســریال تلویزیــونی از موســیقی رپ اســتفاده می‌شد. پیش از ســریال «دوپینگ» و در دهه 80، رضا عطــاران با کمک محسن نامجو تیتراژ سریال «ترش‌وشیرین» را در ســبک رپ اجرا کردند و طرفـداران زیـادی هم پیـدا کـرد، اما از ترش‌وشـــیرین تا دوپینگ تغیـــیر چنـــدانی در وضـــعیت موسیقی رپ ایجاد نشده اســت؛ ســبکی که در همه‌جـای جهـان تبـدیل به نمـادی بـرای بیـان اعـتراض و مسـائل اجتمــاعی شــده و در ایــران، اما شــکل‌های دیگــری هم به‌خـــود گرفته است. موســیقی رپ در کشـــور ما قطعا بیش از نحـــوه مـــدیریت غلط مـــدیران فـــرهنگی و سیاستگذار از خود بچه‌هـای موسـیقی رپ ضـربه خـورد؛ وقتی هر نوجوان یا جوانی به خـودش اجـازه داد فقط با تندخوانـــدن چند کلمه هم‌قافیه و گذاشـــتن دوسه کلمه غـــیرعرفی یا غـــیراخلاقی یا اســامی اشــخاص مهم یک قطعه رپ بیرون بدهد و سطح کیفی آن را تنزل دهد.

هرچند خیلی‌ها معتقدند موســـیقی رپ ذاتا چـــارچوبی نـدارد و اساسا نیـاز به اجـازه هم در آن حس نمی‌شـود، اما نمونه‌های متعددی که در سال‌های اخیر منتشر شدند، نشان دادند بهتر است چارچوبی باشد و مجـوزی. بـرخی کارشناســان موســیقی، اما ســهم مــدیران را بیشــتر می‌دانند. تنگ‌نظری‌ها و اطلاع‌نداشتن آن‌ها از موسـیقی به‌طور کلی و موسیقی رپ به‌صورت خاص دلایل اصــلی رفتن این ســبک موســیقی به زیرزمین‌ها شد. مــدیران فـــرهنگی در این ســال‌ها بـــود که موســـیقی رپ را از

اساس مساله‌دار می‌دانستند و تهدیدی برای فرهنگ و هنر. در چند سال اخیر قطعات رپی با موضوع مدافعان حرم، شهیدقاسم سلیمانی، مدافعان سلامت و... منتشر شد که خط بطلانی بود بر اعتقاد چنین مدیرانی. کسانی هم در این میانه حضور دارند که موسیقی رپ را هنر اصیلی نمی‌دانند و آن را بیشتر وسیله‌ای می‌دانند برای انتقال پیام که تاریخ‌مصرف دارند و احتمال ماندگاری‌شان خیلی کم است.

بهتر است تصمیم‌گیران فرهنگی کشور از نوع مواجهه با موسیقی پاپ عبرت بگیرند و با مدیریت و نظارت دقیق و درست از هرز رفتن استعدادها و هدایت آن‌ها به خارج کشور جلوگیری کنند. کسی نمی‌تواند منکر طرفداران میلیونی این سبک از موسیقی شود، پس بهتر است به‌جای نفی یا نادیده گرفتن، آن‌ها را مدیریت کرد تا محصولاتی قابل‌پخش از تلویزیون و در راستای معیارهای مرسوم کشور تولید و منتشر شود.

عبدالجبار کاکایی: موسیقی برای رپ ابزار است

درباره کلام و ترانه موسیقی رپ می‌خواهیم صحبت کنیم. اگر مبدا را 1380 در نظر بگیریم، کلام‌هایی که در دو دهه اخیر شنیده‌اید، چه ویژگی‌هایی دارند؟

آنچه من شنیدم و خواندم، ترجمه بوده‌اند، چون مسلط به زبان نیستم، ولی در سال 83 یا 84 تعدادی از شعرهای رپ ترجمه و چاپ شد و بعد هم ممنوع شد. من متن‌هایی که خواندم، معنامحور بود؛ یعنی متکی‌بر این بود که پیام‌های اجتماعی که خاص طبقات پایین جامعه است، منتقل شود. در کشور ما هم از این اتفاقات

الگوبرداری شد، ولی آن‌طور که درباره مسائل فنی آن اظهارنظر کنم، نیست. تا جایی‌که من گوش می‌کنم، بیشتر ترانه‌ها روی قوانین، ضوابطی را رعایت می‌کنند، مثلا در ترانه‌های رپ غالبا قوافی و تکیه‌ها رعایت می‌شود، البته در برخی کشورها که زبان آن‌ها متکی بر تکیه‌ها است، تکیه‌ها را خوب رعایت می‌کنند. معلوم است هم به زبان و هم به مفاهیم زبان توجه می‌کنند؛ یعنی هم به دال و هم به مدلول توامان توجه دارند. این دریافتی است که از موسیقی رپ دارم. به‌نظر من ایجاد و مبدا آن انتقال پیام بوده و موسیقی‌ای که قصد آن انتقال پیام باشد، صرفا موسیقی نیست و موسیقی برای آن ابزار است، اصل پیامی است که می‌خواهد انتقال دهد؛ دقیقا همانند استفاده‌ای که عرفان ما از سماع و شعر می‌کند. به‌نظر می‌رسد در یک جهش اجتماعی، خواست عمومی است که از حربه و سلاح موسیقی برای بیان افکار و اندیشه‌ها استفاده می‌کند. نباید رپ را در راستای حقیقت هنر یا زیبایی هنر ارزیابی کرد، چون دنبال کشف زیبایی هنر نیست، دنبال بیان حرف و اندیشه است و موسیقی را برای این بیان ابزار کرده است. در کشور و فرهنگ ما هم همین‌طور است. هر جایی تفکری غلبه کرده و تمام هنرها را به تصرف خود درآورده و از آن‌ها استفاده ابزاری کرده است. مثلا فکر می‌کنید تفاوت حافظ و مولانا در چیست؟ مولانا از شعر به‌عنوان ابزاری برای بیان حکمت و اندیشه استفاده می‌کند، اما حافظ صرفا به‌دنبال حقیقت هنر است؛ یعنی آنچه با خلق خود غرایزی را تحریک و حس زیبایی‌شناسی را اشباع می‌کند. تفاوت حافظ و مولانا تفاوت استفاده از ذات و حقیقت هنر

است. من فکر می‌کنم رپرها خیلی مقید به حقیقت هنر نیستند، اما از موسیقی به‌عنوان ابزاری برای بیان مسائل اجتماعی استفاده می‌کنند؛ نوعی به‌ناچار استفاده کردن است.

موافقان و طرفداران برخی شعرها و غزلیات مولوی را نمونه‌های اولیه موسیقی و شعر رپ می‌دانند. بحر طویل و مستزاد ربطی به شعر رپ دارند؟

خاستگاه بحر طویل همین نغمات مذهبی و دینی، اعتقادی و آیینی بوده است. البته خاستگاه مستزاد چیز دیگری است. به‌نظر من مستزاد توجه‌به ذات و حقیقت هنر کرد که عده‌ای هم خلاقیت و سنت‌شکنی کردند تا از نظم قوافی و مصاریع به مستزاد برسند. این‌ها نتیجه کشف حقیقت‌شناسانه هنر بوده، اما بحر طویل چنین نبوده است. بحر طویل به‌نوعی استفاده از زبان برای بیان منویات است که در ایران غالبا در استفاده از نغمات مذهبی استفاده می‌شد؛ یعنی مداحانی که می‌خواهند مجالس عمومی را اداره کنند، غالبا از اوزان بحر طویل استفاده می‌کنند که رابطه‌ای هم ندارد و بیشتر بیان حرف است. غرض این بود که در موضوع رپ، موسیقی رپ یا متن‌هایی که به‌عنوان رپ نوشته می‌شود، خیلی ذره‌بین نگذاریم که در آن‌ها دنبال کشف حقیقت هنر بگردیم. حقیقت هنر را خلق زیبایی می‌دانیم؛ همان اصولی که زیبایی را ایجاد می‌کند همانند تقارن و تناسب! این‌ها ذات زیبایی است و زیبایی در موسیقی رپ اتفاق نمی‌افتد. در موسیقی رپ موسیقی ابزار است. ممکن است در بیان آن احساس خوشایندی از تناسب قوافی داشته باشید، اما

تمام تلاش رپر برای این نیست که به حقیقت هنر برسد. او می‌خواهد درد و زخمی را بیـــــان کند. مولانا ازجمله شـعرایی بـود که به‌قـول خـودش: در درونم صد حریف خـــوش‌نفس، دست بر لب می‌زند یعنی‌که بس! کسی که درون خـــود صد حریف خـــوش‌نفس او را تحریک می‌کنند که بگوید و بعد می‌گویند دیگر نگو، این آدم دست خـودش نیست که دنبـــال خلاقیت در هـــنر و تناسب بگـــردد. آن‌طورکه حافظ نگارگری و میناگری می‌کند، مولانا اصلا فرصت این حرف‌ها را ندارد و درونیـاتش اجـازه نمی‌دهد به شـعر و تناسب و تقـارن و زیبـایی فکر کند. کسی که این‌جور مقابل اصول زیبایی شعر می‌ایسـتد، رپر اسـت؛ رپـری که دنیـای سـنتی بـدان هجـوم آورده، جهـان و مشـاهدات و آدم‌ها و نسـبت آن‌ها با خـدا را می‌بیند و شروع به گفتن می‌کند.

یعنی مولانا هم شعر رپ می‌گفته است؟

مولانا با این حساب، احساسات رپرهای امروز را داشته، منتها به این‌ها موضوعات اجتماعی فشار آورده و درباره مولـوی موضـوعات معنـوی و شـهوداتی که به او دست می‌داد، مـــوثر بوده‌اند. این دو تیپ آدم‌ها معمـــولا به حقیقت هنر فکر نمی‌کنند، چـون اصـالت و حقیقت هـنر کنـار می‌رود و اصل آن حـرف و زیبـایی آن بـرای این‌ها مهم است. بـــرای همین است که مولانا می‌گوید والله شعر گفتن برای من، چـون دست در شـکمبه گوسـفند و بـیرون آوردن سـرگین باشد. کسی که با حقیقت هـنر چنین رفتاری دارد، آنچه خلق می‌کند طـبیعی است. البته ممکن است محصول خوشایندی و لذت ما باشد و طبیعی است که جوهره فکر زیبا کلام زیبا هم می‌طلبـد، ولی نه

به‌اندازه استعدادی که حافظ در تنظیم کلمات دارد. شما وقتی غزلیات حافظ را جست‌وجو می‌کنید، نمی‌فهمید این آدم جبری است، اختیاری است، قضایی است، قدری است، اشاعره است یا معتزله. هر چیزی‌که بخواهید هست، چون دنبال این حرف‌ها نبوده و دنبال حقیقت هنر بوده است. او خواسته به انسان زیباترین شکل بیان لفظی فکر را منتقل کند. شعر حافظ را مردم دوست دارند. به‌نظر من مردم ذاتا فلسفه و هنر را دوست دارند، چون نه مرزی دارند و نه مانعی.

موسیقی رپ برای موسیقی ملی و سنتی ما خطر هستند یا یک ظرفیت؟

خطر نیست. هیچ‌چیزی برای چیز دیگری خطر نیست. هر چیزی ضرورت وجود آن احساس شود، به‌وجود می‌آید. ما مسئول نیستیم همه را سرکوب کنیم و بگوییم یک‌شکل باشند. به‌نظر من تداخلی ندارد و کسی که دنبال هنر است، موسیقی ایرانی و سنتی گوش می‌دهد و کسی که دنبال دردهای اجتماعی است و بیشتر رنج‌های اجتماعی بر آن غالب است، رپرها را گوش می‌دهد یا موسیقی‌ای گوش می‌دهد که او را اغنا و اشباع کند. اگر می‌بینید جامعه میل فراوانی به این نوع موسیقی زیرزمینی پیدا می‌کند، علت را در خلق و تولید هنر نبینیم، بلکه علت را در فاصله طبقاتی و مشکلات اجتماعی و مسئولیت‌های اجتماعی ببینیم. این‌ها باعث می‌شود خیل وسیعی از مردم سراغ نوع بخصوصی از عرضه کالاهایی که به‌وسیله موسیقی و شعر تزئین شده است، بروند. من فکر می‌کنم علت این پایین بودن موازین هنری نیست. آن‌هایی که اهل هنر و موازین

هـنری هسـتند، همچنـان مخاطبـان موسـیقی درست هستند؛ موسیقی‌ای که به معیارهای زیبایی‌شناسی نگاه داشت، چون اگر هدف هنر این باشد، باید دنبالش برویم. کسی که دنبـال اصـالت زیبـایی و مبـانی زیبایی‌شناسی می‌رود، موسیقی درست گـوش می‌دهـد، نقاشی درست می‌بینـد، فیلم درست نگـاه می‌کند. آن کسی که نـان او مهم است، به‌قول سـعدی در جـایی می‌گوید فـرق است میان آن کسی که نماز خود را خوانـده و کسی که منتظر شام شب است، این دو کی به‌هم مانـد؟ این دو آرزوها و جهان‌بینی‌های متفاوت دارند. شاعری ماه را به‌شـکل رخ زیبا می‌بیند و دیگری ماه را به‌شکل قرص نان. خاسـتگاه درک این‌ها از جهان متفاوت است. رپرها برای آدم‌هـایی حرف می‌زنند که خاستگاه درک آن‌ها از جهان دچار تغییر شـده و زیبـایی را نمی‌توانند ببینند. آن‌ها به‌دنبـال رفع فاصله طبقـاتی و تبعیض و مسـائلی شـبیه این هسـتند. این اتفاقات هم هیچ خطری بـرای هـنر درست و درمـان ندارد. ممکن است اگر مدیریت‌های فـرهنگی و هـنری به این نوع موسیقی‌ها دامن نزنند، چون موسیقی رپ هـنر عامه‌پسندی است و نظام‌های فـرهنگی و سیاسی هم به ترویج هنرهای عامه‌پسند گاهی تن می‌دهند، برای این‌که جلوی هنر پرسشگر جـدی را بگیرنـد، جلـوی تفکر نـاب و اصیل را بگیرند، هنر عامه‌پسـند را تـرویج می‌دهند و این جزء ضروریات نظام‌های فاشیستی است که نمی‌خواهند پاسـخگوی سـوالات جامعه باشـند. دوست دارند به هـنر عامه‌پسـند دامن بزنند که بخشی از هنرمنـدان رپر هم شـامل همین دست موضـوعات می‌شـوند، هنجارشـکنی‌های اخلاقی‌ای دارند که هم در موسـیقی پاپ اتفاق می‌افتد و هم در موسیقی رپ! همچـنین نـوع

موسیقی‌ای که امروز به موسیقی مارکتی معروف شده، ترویج هنر عامه‌پسند است. هنر عامه‌پسند هنری است که حکومت‌ها با آن ژست آزادی می‌گیرند، اما هنر پرسشگری نیست، تولید خطرناکی برای پرسشگری و زیرسوال بردن و انتقاد کردن نیست.

پیروز ارجمند: در دنیایی که ممیزی معنا ندارد باید امثال تتلو را مدیریت کرد

برخی خاستگاه موسیقی رپ را سیاه‌پوستان و برخی سرخ‌پوستان آمریکایی عنوان کردند، ولی ذات اعتراضی آن را همه قبول دارند. این موسیقی کم‌کم وارد ایران و از اوایل دهه 80 به شکل زیرزمینی شد، اما در جاهایی شباهت به اصل خود ندارد. تحلیل شما در موضوع خاستگاه موسیقی رپ ایران و جهان چیست؟

اصولا رپ را باید پدیده اجتماعی ببینیم، یعنی پیش از آن‌که ما بخواهیم به جنبه موسیقایی رپ توجه کنیم، باید به ریشه‌های پیدایش رپ به‌عنوان یک پدیده اجتماعی نگاه کنیم. خیلی از سبک‌های موسیقی به‌عنوان پدیده اجتماعی شناخته نمی‌شوند و اساسا این‌گونه موسیقی را جزء سبک‌هایی نمی‌شناسیم که از درون یک اتفاق اجتماعی خلق شده باشند. از این منظر باید به اجتماع نگاه کنیم که آن خالق چرا سبک موسیقی رپ را دنبال کرده است و اساسا این موسیقی چه ویژگی‌هایی دارد. ابتدا از تاریخ این موسیقی شروع می‌کنم و بعد به مختصات و ویژگی‌های آن می‌رسم.

به‌نوعی ریشه موسیقی اعتراضی بیشتر در آمریکاست. آمریکا جزء معدود کشورهایی است که موسیقی

اعتراضی در آن رشد کــرده و وجــود داشــته است. اگر توجه کنید موسیقی راک اوایل قرن بیستم به وجــود آمد که یک نــوع موســیقی اعتراضی است و با همین مــدل شــکل می‌گــیرد. اعــتراض به نحــوه برخــورد والــدین با جوانان، رفتارهای اجتماع و جوانان بــود که عموما از دل جوانــان بــیرون می‌آمد و این نــوع موســیقی را شــکل می‌داد، ولی موســیقی رپ جدیــدترین گونه موســیقی است که تقریبا از دهه 60 میلادی شکل گرفته اســت، از 1960 به بعد در آمریکا شکل می‌گــیرد، یک روشی است که بیش از آن‌که به موسیقی توجه کــنیم و موســیقی در آن مرجع باشد متن و کلام و ریتم اهمیت دارد، یعــــــنی خیلی دنبال ملــودی وهــارمونی نخــواهیم رفت بلکه همه آن‌ها به‌صورت خیلی ساده وجود دارند که متن موســیقی و ریتم بتواند بیــان اعتراضی را برســاند. قبل از آن‌هم ســــبک‌هایی همچــــون پانک و دیســــکو بودند که یک چهارضربی بسیار ســاده بودند و ریتم‌هــای تکرارشــونده. روی این تکــــرار ریتم خواننــــدگان می‌خواندند که خیلی شبیه ترتیل‌خــوانی و درواقع بحر طویل‌خــوانی در ایــران است که در ایــــــران هم تقریبا بحر طویل‌خــــــوانی را داشــتیم. یک سلســله جملات تکرارشــونده هم که خیلی اوج ندارد و همیشه خواننــده رپ در یک فرآیند یکســان و تکرارشــونده یک جمله متریک مشــخص می‌خواند. ازنظر تاریخی این شیوه خواندن را رسیتاتیو می‌نامیم که بــرای این کلمه در فرهنگســتان زبــان واژه گفت‌آواز را معــادل گرفــتیم یعــنی مــرزی بین گفتــار و آواز است. این را در موســیقی کلاســیک و خواننــدگی اپــرا هم داشــتیم، ولی آنجــا، چــون شــیوه خوانــدن کلاســیک در اپــرا محســوب می‌شــود به آن رســیتاتیو می‌گویند و در ایــران به شــکل

دکلمه این را می‌شناسیم. دکلمه شبیه به همین است و به‌نوعی بحر طویل‌خوانی در موسیقی محلی و سنتی ما چنین ویژگی موسیقایی-کلامی دارد که یک ریتم و ملودی تکرارشونده است.

قالب مستزاد را هم می‌توان در این گروه قرار داد؟

تا حدودی می‌شود. قالب‌های ادبی تکرارشونده را که در یک فرم ریتم تکرارشونده دارند می‌توان در این قالب قرار داد. ریشه موسیقی رپ را غالبا محدود به جوانان سیاه‌پوست آمریکایی باید دانست یعنی آن‌ها در محافل هنری این سبک را گسترش دادند و خیلی زود گسترش یافت، یعنی رپ یکی از بانفوذترین و سریع‌ترین گونه‌های موسیقی است که به‌سرعت مرزهای آمریکا را درنوردید و به‌سمت کشورهای دیگر رفت. به‌طور مثال وقتی موسیقی راک به‌سمت کشورهای دیگر می‌رود 20-30 سال طول می‌کشد قدرت و ضریب نفوذ خود را پیدا کند، اما در رپ سریع اتفاق افتد و با فاصله 2-3 سال وارد کشورهای اروپایی و حتی آسیایی شرقی و آفریقا می‌شود. امروز کمتر کشوری در دنیاست که موسیقی رپ را به‌عنوان یکی از سبک‌های موسیقی نداشته باشد؛ بنابراین رپ امروز متعلق به یک فرهنگ خاص غربی نیست، در همه‌جا وجود دارد ازجمله در کشور ما. بخواهیم درباره مختصات موسیقایی آن صحبت کنیم این نکته مهم است که معمولا بین صاحب‌نظران موسیقی‌شناس این اختلاف وجود دارد که حق داریم اساسا رپ را نوعی موسیقی بنامیم یا خیر؟ بحث‌های زیادی شده، مقالات زیادی نوشته شده است، تحقیقات زیادی در این مورد انجام شده که دو دیدگاه

متفاوت وجود دارد. یک دیدگاه این‌که یکی از ویژگی‌ها و مشخصات اصلی رپ، ریتم است و، چون ملودی هم دارد می‌تـــــوان گفت موســـــیقی است هرچندهارمونی در موســیقی رپ خیلی کمرنگ است و به‌نــوعی می‌تــوان گفت وجــود نــدارد. با این اســتدلال است که می‌گویند نبودهارمونی دلیل بر این است که نمی‌توانیم موســیقی داشــته باشــیم. از طــرفی این‌که کلام در آن‌جا در بســتر ملودی شـکل نمی‌گـیرد و بیشـتر به دکلمه و سـخن‌گفتن نزدیک می‌شـــــود. این امر ســـــبب می‌شـــــود خیلی از موســـیقیدانان می‌گویند این موســـیقی نیست و این بر بسـتر گفتـار شـکل می‌گـیرد. این اطلاعـاتی است که در مقالات مختلف درباره آن بحث شـده. معمـولا موسـیقی رپ اوج ندارد و در موسـیقی به آن کلایمکس می‌گـوییم. کلایمکس یا اوج در موسیقی رپ وجـود نـدارد و یک خط صاف شـکل می‌گـیرد و حاشـیه‌ها کوتـاه است و فـراز و نشیب ندارد. به همین دلیل است که در تکرار تــاثیر کلام بیش از تاثیر موسیقایی است. کلام به بافت موسـیقایی ارجحیت می‌یابد. این هم جـــزء مختصـــات آن محســـوب می‌شــود. به‌نظر می‌رسد در ریتم‌هــای موســیقی رپ با توجه به مختصــات هر کشــور، مشخصــات موســیقی آن کشــور را در رپ ببیــنیم. یعــنی وقــتی رپ روی بســتر موسیقی کـانتری می‌نشـیند آن را می‌توانید به آن شـکل ببینید و وقــتی بر بســتر موســیقی ایــران می‌نشــیند با همان بستر شکل خود را پیدا می‌کند.

با همه این ویژگی‌ها موســـیقی رپ وارد ایـــران شـــده است. از اواخر دهه 80 که مناسـبات سیاسی هم تغیـیر می‌کند، اندک‌اندک صـداها و خواننده‌ها از جاهـای مختلف موضوعات کمتر پرداخته شده را دسـتمایه موسـیقی رپ

می‌کنند. آهنگ‌هـای غیرمجـاز می‌آید. در بـرخی آهنگ‌ها فحاشی و کلمات رکیک استفاده می‌شـود، اما به‌هرحـال موسیقی رپ کار خود را شروع کرده است.

تقریبا در دو دهه‌ای که کـار خـود را شـروع می‌کند چه شباهتی به موسیقی رپ جهـانی دارد و چه ویژگی‌هـایی را از آن خود کرده است؟ می‌توانیم بگوییم موسیقی رپ ایرانی داریم؟

در برخورد با رپ دو نگـاه یا دو نـوع برخـورد وجـود دارد. یک نگاه واقع‌بینانه است که در بسـتر جامعه وجـود دارد. جوانانی که موسیقی رپ را تولید می‌کننـد، جوانـانی که آن را می‌شـنوند بـدون توجه به ممنـوعیت و محـدودیت‌هایی که بـرای آن وجـود دارد. این یک نـوع دیـدگاه است و دیـدگاه دیگر نگـاه دولـتی اسـت، یعـنی نگاهی است که دولت‌ها به موسیقی رپ داشـتند. عموما این نـوع موسـیقی را ممنـوع می‌کردند و به این نـوع موسـیقی بـرای تولید مجـوز ندادند. اصـولا در دنیا کسی برای موسیقی رپ مجوز نمی‌گیرد، یعـنی موسـیقی رپ قـرار نیست مجـوز بگـیرد. اصـولا نگـاه دولـتی ما یعـنی سیاست‌گذاران فرهنگی یک اشتباه بزرگ تـاریخی کردند که این حـذف موسـیقی رپ بـود. موسـیقی رپ حـذف نمی‌شود یعنی ما نمی‌تـوانیم جوانـانی را که اعـتراض به خیلی از مشـکلات و مسـائل خـود، سـرکوب کـنیم و اعتراضات را نادیده بگیریم. وقتی اعتراضات را در قالب یک اثر هنری همانند موسیقی و نقاشی خیابـانی نادیـده می‌گیریم به شـکل زیرزمیـنی و غیرقابل کنـترل تولید و رشد پیدا می‌کند. من فکر می‌کنم به‌جای سیاست سـلبی که درمقابل موسـیقی رپ پیش گرفته شـده باید یک

سیاست ایجابی پیدا می‌کردیم. همان‌طور که در ابتدای انقلاب درمورد موسیقی پاپ کردیم. موسیقی پاپ را به‌صورت کامل حذف و موسیقی سنتی و محلی و کلاسیک را جایگزین آن کردیم. از آن‌جا که این موسیقی‌ها جوابگو نبود، مجبور شدیم در دوره‌ای دیگر، پس از بیست‌واندی سال از انقلاب، دوباره به موسیقی پاپ رسمیت دهیم. به‌نظر من روزی همین اجبار را در مقابل موسیقی رپ خواهیم داشت یعنی امروز زمینه و بستر خلق موسیقی رپ به‌خاطر این‌که مجوز دولتی نمی‌گیرد، این‌گونه نیست که سکوت کرده باشد و او کار خود را انجام می‌دهد. موسیقی زیرزمینی منتظر سیاست‌های دولتی نخواهد ماند و ما می‌توانیم این سبک موسیقی را مدیریت و آن را تبدیل به موسیقی رسمی کنیم، البته با کنترل و نظارتی که روی آن انجام می‌دهیم. آن را اصطلاحا ایرانیزه کنیم درحالی‌که برای آن ممنوعیت ایجاد کرده‌ایم.

شاید بپرسید که ممنوعیت ایجادشده منجر به کمترشدن تولید موسیقی رپ یا کمترشدن مخاطبان موسیقی رپ یا تولید کمتر شده است یا خیر؟ من می‌توانم با قاطعیت بگویم اینچنین نیست و اصولا کسانی که موسیقی رپ گوش می‌دهند دنبال مجوزهای قانونی نیستند. مجوز داده باشید یا نداده باشید آن‌ها این نوع موسیقی را گوش می‌کنند. با برخوردهای انتظامی با رپرها نتوانستیم آن‌ها را کنترل کنیم. این‌ها ریشه در موسیقی جوانانی دارد که معمولا پرشور و بدون کنترل هستند و خودشان موسیقی تولید می‌کنند. با حذف آن باعث شدیم جلوی یک نوع موسیقی اعتراضی قابل کنترل را بگیریم و تبدیل به یک موسیقی اعتراضی غیرقابل

کنترل کنیم. وقتی غیرقابل کنترل می‌شود در محتوای کلام معمولا کلمات رکیک و عبورکرده از خط‌قرمزها را می‌بینیم که این‌ها به‌نظر من مناسب نیست. با برخی رپرها در دوره‌ای که در وزارت ارشاد مسئولیت داشتم، صحبت کردم، رپرهای مشهور عموما علاقمند بودند به‌صورت رسمی فعالیت کنند.

زمانی که در حوزه هنری بودم پژوهشی درباره موسیقی‌های زیرزمینی انجام دادم ازجمله یکی از آیتم‌های ما موسیقی رپ بود. بسیاری از موسیقی رپ‌هایی که در ایران تولید می‌شود شعرهای خوبی بود و محتوای بدی نداشت، اما کل این‌ها ممنوع شده است. با یکی از این رپرهای معروف ایران صحبت می‌کردم، گفتم در تحلیل‌ها دیدیم متن‌های شما قابل مجوز دادن است و اگر انتقادی است با زبان متناسب با عرف و اخلاق جامعه ایرانی است. چه چیزی است که خود را مقید به این اخلاق می‌دانید با این‌که مجوزی از ارشاد ندارید؟ گفت من هربار یک شعری را برای رپ می‌سرایم ابتدا آن را برای پدر و مادرم می‌خوانم. اگر دیدم از این‌که برای پدر و مادرم بخوانم خجالت نمی‌کشم آن را منتشر می‌کنم. خود این آدم تاثیرپذیری را دارد.

این خواننده یاس نبود؟

بله، یاس بود.

خواننده اخلاق‌مداری است.

بله و این برای من جالب بود. برای خود او تناسب شعر با اخلاق اجتماعی مهم بود و نیازی به ما نبود. اگر به

این فـرد در فرآینـدی اجـازه فعـالیت رسـمی می‌دادیم قطعـاً مشـکلی نبـود و می‌توانسـتیم تولیـداتی داشـته باشـیم. صداوسـیما در این سـال‌ها موسـیقی رپ نـیز اسـتفاده کـرده است. موسـیقی رپی که صداوسـیما استفاده و پخش کرده، ضربه‌ای به حیثیت صداوسیما زده یا این که اتفاق نـامیمونی افتـاده یا پدیـده بـدی را تبلیغ کرده اسـت؟ خـیر، در بسـیاری از برنامه‌هـای رادیـویی و تلویزیونی صداوسـیما دیـدیم که موسـیقی رپ اسـتفاده می‌شود.

تیتراژ پایانی امسال سریال عید شـبکه 3 موسـیقی رپ بود.

بله، در این سال‌ها بسیاری موسـیقی رپ در صداوسـیما دیـدم و خـوب هم بـود. وقـتی نمونه‌هـایی را توانسـتیم تولید کنیم و نمونه‌هایی وجود دارد که با بستر اخلاقیات، عرف، شرع و قانون ما سازگار است پس حذف آن خیلی منطقی به‌نظر نمی‌رسد. این‌که در یک کشـوری در خوانـدن موسـیقی رپ از کلام غـیراخلاقی یا از الفـاظ رکیک اسـتفاده می‌کنند دلیل بر این نیست ما هم آن را نادیـده بگـیریم کمااینکه درمـورد موسـیقی متـال و راک شـاهد هسـتیم وقـتی که در ایـران تولید شـدند، بسـیار ایرانیزه بودند. تولید و اجرا هم می‌شـوند و مشـکلی هم وجود ندارد. درحالی‌که شاید این تصـور را در خیلی جاها داشتند و گفتند موسیقی راک موسـیقی شیطان‌پرسـتی است. ممکن است سبک خاص و محـدود به یک گـروه، در یک دوره زمانی خاص در مخاطبان خاص خـود این را القا کـرده که موسـیقی شیطان‌پرسـتی اسـت، اما این قابل فراگـیری نیست و درصد قلیلی از آن موسـیقی بـوده

است و نباید کل موسیقی را نادیده بگیریم. چون آن سبک موسیقی میلیون‌ها طرفدار در ایران دارد و وقتی نمی‌توانیم برای این طرفداران محصول خوبی تولید کنیم طبیعتا آن‌ها محصولی را خارج از بازار رسمی تهیه می‌کنند. بسیاری از تنش‌های اجتماعی ما نیاز به بازگو شدن دارد، بسیاری از پدیده‌های اجتماعی ما که خیلی از جوانان و نوجوانان ما درگیر آن هستند نیاز به تریبونی برای طرح دارند و اگر این تریبون را به آن‌ها ندهیم آن‌ها از جای دیگری موسیقی را پیدا و مسائل خود را طرح می‌کنند؛ بنابراین اگر موسیقی رپ را ممنوع کنیم نادیده گرفتن بخشی از واقعیات جامعه است.

استقبال فوق‌العاده‌ای که از افرادی همچون تتلو می‌شود بیشتر براساس نیاز موسیقایی است یا یک نوع واکنش اجتماعی و فرهنگی است؟ او چقدر به‌عنوان یک آدم اهل موسیقی و چقدر ب عنوان یک پدیده اجتماعی جایگاه دارد؟

چندین فاکتور در شکل‌گیری پدیده تتلو یا تتلیسم وجود دارد. تنها نباید یک عامل را به‌عنوان شکل‌گیری این پدیده درنظر بگیریم. یک بخشی به مدل شخصیتی و کاراکتر تتلو برمی‌گردد. این را نمی‌توان تعمیم داد و مختص تتلو صحبت می‌کنم. تتلو در یک دوره‌ای زبان بخشی از بدنه جوانان و نوجوانان ایران می‌شود. بسیاری از اعتراضات این جوانان نسبت به موقعیت خودشان در اجتماع نیاز به تریبونی برای طرح دارد و طبیعتا زبان هنر بهترین زبان برای طرح این موضوعات است. تتلو در یک دوره‌ای به‌دلیل شناختی که از این گروه اجتماعی و جامعه هدف داشته که اعتراض داشتند،

این نــوع موســیقی را انتخــاب می‌کند که این مفــاهیم اعتراضی در آن وجــود دارد. مــدل شخصــیتی و تیپ او به‌گــونه‌ای است که بســیاری از جوانــان را جــذب خــود می‌کند. خصلت روانی جوانان عموما به‌سمت اعــتراض و هیجــان می‌رود. از یک انســانی که 50 ســال عمر کــرده انتظار رفتار هیجانی ندارید، ولی از یک نوجوان و جــوان دارید. این هیجانــات باید در یک جــایی فــروکش کند و در یک جایی تخلیه شــود. اگر ابزارها و روش‌هــایی را بــرای تخلیه نداشــته باشــیم، این‌ها به ســمت همذات‌پنــداری با افــراد یا گروه‌هــایی خواهند رفت که آن افــراد این زمینه را ایجاد می‌کنند که این تنش‌ها و اعتراضات تخلیه شــود. مــدل رفتــاری تتلو به‌گــونه‌ای است که این امکــان را به مخاطبــان و طرفــداران می‌داد که آن‌ها همذات‌پنــداری کنند. رســمی نبــودن تتلو یکی از مــواردی است که به شهرت او دامن زده است؛ یعنی اگر واقعا در فرآیندی به تتلو به‌عنــوان هنرمنــدی که قشر زیــادی از جوانــان و نوجوانان ما به او علاقه دارند، مجوز رسمی داده می‌شد و آن را مدیریت می‌کردیم، تتلو امروز تبدیل به پدیــده‌ای نمی‌شد که با الفــاظ رکیک در کشــور دیگــری کنســرت بدهد.

من فکر می‌کنم جای نقد را باید سیاســتگذاران فــرهنگی ما وارد بدانند که این‌ها فرصت هســتند؛ حــتی پدیــده‌ای همچــون تتلو به‌رغم این‌که شــاید من این موســیقی را گــوش نمی‌دهم، اما می‌تواند تبــدیل به یک ســرمایه اجتماعی شود، سرمایه‌ای که بســیاری از مشــکلات ما را در بستر ابزارهای هنری حل کند. به‌جای مــدیریت تتلو او را تبدیل به هنرمندی کردیم که از او استفاده ابزاری شد و در یکجا رهــایش کــردیم. طــبیعی است که این رهــایی

منجر به یک پدیـــده نـــاموزون می‌شـــود و بخشی از این پارادوکسی را که امروز امیر تتلو با آن روبه‌رو است، ما در او ایجاد کرده‌ایم، یعنی از یک طرف با یک استقبال و اقبـــال اجتمـــاعی روبه‌رو می‌شـــود و از ســـوی دیگر ممنـوعیت رسـمی بـرای کـار پیـدا می‌کند و از طـرفی به‌دلیل سـابقه زنـدگی‌ای که داشـته، فـردی ناهنجـار و بیمـــار است و باید بـــرای درمـــان بـــرود. در یکی از مصاحبه‌ها وقتی زندگی خـود را تعریف می‌کنـد، می‌گوید من زاده چنین زنـدگی‌ای بـودم، آیا به نظر شـما من آدم سالمی هستم؟ خودش می‌گوید من آدم سالمی نیستم و باید درمـان شـوم. خـود او این را اقـرار کـرده که توسط پدیده نـاموزون اجتمـاعی می‌توانست مـدیریت و کنـترل شود. همه این‌ها را در کنار هم نگاه کنیم، ضمن این‌که با هنرمندان برخـورد انتظـامی و امنیـتی می‌کـنیم. اصـولاً هنرمند برنمی‌تابد. وقـــتی با هنرمند با زبـــان و بیـــان خودش صـحبت نشـود نمی‌تـوانیم با او کنـار بیـاییم و به انسانی خلاق و تاثیرگذار تبدیلش کـنیم. باید در یک‌جـایی این تصمیم را بگـیریم و این جـراحی را در سیاسـتگذاری فرهنگی داشته باشیم.

شاید هنرمندان موسـیقی تنها افـرادی هسـتند که بـرای هر فعالیت اجتماعی و هر کنسرت‌شان ده‌ها بار استعلام گرفته شـــود. این یک نـــوع بی‌اعتمـــادی است که در هنرمندان نسـبت به خـود ایجـاد می‌کـنیم. از سـوی دیگر انتظاراتی است که از این‌ها داریم. هنری که سـاز آن در صداوســـیما نشـــان داده نمی‌شـــود، ولی دانشـــکده و آموزشگاه و دانشگاه دارد، رسمیت دارد، صنف و سندیکا و انجمن و خانه دارد. حـــتی اداره‌ای در وزارت ارشـــاد دارد. این پارادوکسی است که اساسا در هنرمندان ایجاد

کـــردیم و در امـــیر تتلو هم ایجـــاد شـــده، بـــاعث یک ســـردرگمی می‌شـــود و آن را هر کسی می‌تواند به هر سـمتی بکشد و مصـادره به نفع خـود کند. این مصـادره می‌تواند در یک گروه سیاسی یا در یک گروه اجتماعی یا در خـارج از ایـران در گـروه اپوزیسـیون اتفـاق بیفتد. اشـــتباهی که دربـــاره تتلو کـــردیم نباید دربـــاره بقیه هنرمندان انجام دهیم. یک‌جـایی باید تصـمیم بگـیریم این نوع موسیقی را به‌جای برخورد سلبی، برخورد ایجـابی و اصلاحی داشته باشیم. غیر از این چاره‌ای نداریم. امروز در دنیای رسانه‌ها چـیزی به‌معنـای ممـیزی و سـلب ارائه محصول نداریم. چون چنین محدودیتی وجود ندارد مجبور هسـتیم این مـدل آدم‌ها همانند تتلو را مـدیریت کـنیم که نتیجه خوبی بگیریم. در غیر این صـورت اگر به این مـدل ادامه دهیم احتمـالاً در سـال‌های بعد تتلوهـای زیـادی خواهیم داشت. باید در یک‌جایی این تصمیم را بگیریم که به موسـیقی رپ مجـوز بـدهیم و آن را کنـترل کـنیم و امثال تتلو را مدیریت کنیم تا باشند. به‌هرحال بسیاری از هنرمندانی که امروز کـار می‌کنند خواننـدگان زیرزمیـنی بودند که تبدیل به سرمایه‌های اجتماعی خوبی شـدند. آن تصمیم‌گیری مجوز دادن به این افراد که فعـالیت خـود را شـروع کننـد، عاقلانه بـوده است. درمـورد بقیه هم باید این تصـــمیم را بگـــیریم و این ســـرمایه‌ها را تبـــدیل به سرمایه‌های اجتماعی کنیم تا تبـدیل به معضل اجتمـاعی نشوند.

به‌عنوان حرف پایانی، نکته‌ای مانده که بخواهید بگویید؟

ما مطالعاتی روی بسیاری از جوانـان در کانـادا و آمریکا انجـام دادیم؛ کسـانی که موسـیقی رپ گـوش می‌دادند

میزان علاقه‌مندی آن‌ها به موادمخدر یا داروهای روان‌گردان زیاد بود، اما این به آن معنا نیست که اگر در ایران ترویج شود، چنین اتفاقی رخ می‌دهد. من معتقدم زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی ما در ایران متفاوت از زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی در کشوری همانند آمریکاست. فرزندان ما در بستر خانواده ایرانی بزرگ می‌شوند و طبیعتا در این بستر به اخلاقیات و آدابی اعتقاد داریم و نباید نگران باشیم که اگر موسیقی رپ مجوز گرفت پس ما باید شاهد گسترش موادمخدر باشیم یا تکثیر این الفاظ رکیک را ببینیم. مسئولان فرهنگی بر بستر اجتماعی ایران فکر کنند و مقایسه نکنند، کمااینکه در بسیاری موارد بالعکس عمل کردیم؛ به عنوان نمونه فرهنگ رانندگی که از غرب آوردیم ناقص است و فرهنگ شایسته و مناسبی نداریم. اگر قرار است درمقابل پدیده‌ای همانند رپ یا هر پدیده دیگری که احتمالا در سال‌های بعد سبک‌های دیگری ایجاد می‌شود، شکل تدافعی بگیریم بدون فرهنگ لازم خود وارد می‌شوند و نمی‌توانیم کنترلش کنیم. خوشبختانه بستر اجتماعی و فرهنگی ما آن‌قدر قوی، اصیل و ریشه‌دار است که نگران این موضوع نباشیم. من فکر می‌کنم خانواده‌ها، نهادهای اجتماعی و گروه‌های اجتماعی بیش از هر کسی نگران این ناهنجاری‌ها هستند، باید قدری اعتماد کنیم. اعتماد به هنرمندان شرط لازم نهادهای حاکمیتی است تا اجازه دهند آن‌ها در این جامعه فعالیت‌های هنری خود را ادامه دهند و مهاجرت نکنند. من نگران مهاجرت بیشتر هنرمندان هم هستم.

موکلین جنی و گنج دقیانوس

با سلام خدمت خوانندگان عزیز. داستان و خـاطره‌ای که قصد دارم واســـتون بنویسم از یه دوســـتی هست که داستان زنـدگیش رو از طریق تلفن واسم تعریف کـرد و من به صـــورت چکنـــویس یادادشت بـــرداری کـــردم و بصـــورتی که مطالعه خواهید کـــرد نوشـــتم و به شـــما عزیــزان تقــدیم میکنم...چــون اهل گوشی و مجــازی و این‌ها نیست.نه این‌که پـــیر باشه یا بیســـواد و یا... نه. فقط حوصله این چـیزا رو نـداره و خیلی زجر و بـدبختی کشیده و کاملا دست از دنیا کشـیده بخـاطر این واقعه‌ای که می‌خــوام واســتون بگم. و این داســتان تلخ زنــدگی اونه..

با سلام. این خاطره تلخ و تأثر برانگـیز مربـوط میشه به چنـدین سـال پیش که اصلا یـادم نمیـاد چند سـال از اون روزا میگــذره.10 ســال ،100 ســال...نمی‌دونم.فقط میدونم که خسته م..داغونم. ابتدای داســتان زنــدگیم 29 سالم بود.اسمم پوریاست. تــوی یکی از شــهرهای گیلان زندگی میکردم. جوانی بسیار خوشتیپ..زیبا. موهای بور و چشـــمان آبی و قد بلند و هیکل زیبا و مـــردانه‌ام هر نگـــاهی رو به ســـمت من میکشـــوند و یکی از سر حس زیبـــای شناسی یکی از سر حس دوســـتی..یکی شـــهوت و...و...و..... پسر خوشـــبخت و خوشـــحالی بـــودم. هر چیزی که یه پسر همسن من واسه خوشـبختی میخواست رو من داشتم. تیپ و قیافه. پول. موقعیت شغلی خوب. خــانواده پولــدار.کســانی که عاشــقم هســتن. ماشــین شاسی بلند (البته لاکچریـــــترین ماشـــــین شاسی بلند اونـروز پـاترول دو درب بـود که داشـتم) تـوی یه پاسـاژ

خیلی بزرگ و باکلاس یه فروشگاه لباس زنانه داشتم.. و در کنارش یه فروشگاه لوازم آرایشی که البته درسته سرمایه اولیم رو از پدرم گرفته بودم ولی ظرف 6 سال ده برابرش کرده بودم و درآمد خیلی عالی داشتم. نامزد داشتم. رویا. یه دختر خوب و با وقار از یه خانواده فرهنگی پدر و مادر معلم و مدیر بازنشسته و داداش‌هاش قاضی و یکی پزشک. خیلی دوسش داشتم. آنقدر که هیچ دختری به چشمم نمی‌اومد با این‌که همه مشتری‌هام از جنس مؤنث بودن.

خلاصه زندگیم عالی بود وعید همون سال قرار بود عروسی بگیریم و توی تدارک تالار و آرایشگاه و...بودیم. تا اونروز لعنتی فرا رسید ،که سرآغاز همه تلخی‌ها و بدبختی‌های من شد. از صبح حسابی مشتری داشتیم و خیلی خیلی خسته بودم، تصمیم گرفتم بعد از ظهر به خودم و فروشنده‌هام مرخصی بدم و اگه رویا وقت داشته باشه با هم بریم بیرون. رأس ساعت 12/5 ظهر فروشنده‌ها رو فرستادم و خودم مشغول جمع و جور کردن و حسابرسی بودم که یه آقای میانسال با همسرش وارد فروشگاه شدن. با احترام بهشون فهموندم که تعطیل کردیم و کسی نیست کمکشون کنه ولی مرد با اصرار و خواهش تمنا و این‌که همه جا تعطیل شده و ما وقت نداریم تا بعد از ظهر صبر کنیم و....من رو راضی کردن که چند قلم جنس بخرن. بعد از گرفتن سفارششون خانم رفت و واسه پرو و مرد شروع به صحبت کرد و از سیاست گرفته تا مذهب و اجتماع و..... وگفت شغلش باستان شناسیه ولی آزاد کار می‌کنه و جای دولتی مشغول نیست. کاملاً منظورش رو متوجه شدم که تو کار زیر خاکیه. توی

پرانتز یه جریانی رو بگم((من و دوستانم آدرس یه دفینه خیلی پر و پیمـون رو داشـتیم و چند بـار هم اقـدام به حفاری کرده بـودیم ولی پـروژه ش خیلی سـنگین بـود و چون نقشه و شناسنامه ش رو داشتیم کاملا میدونسـتیم چه هدیه سـنگینی تو دل خـاک هست نقشه با زبـان باستانی اینطـور ترجمه میشد که هفت اتاقک. مالیـات و خزانه هفت سـال دغیانوسشـاه در دل هـرم و طلسـمی دارد دختری از جن ،قبیله جوهنا که صدایش چـون رعد و اتاقک‌ها دربی سنگی دارد که هزار اسم اعظم خداوند بر آن نگاشـته که آن‌ها را یکی یکی می‌خـوانی و دخـتر جوهنایی که یوبالوت نام دارد کلید در دست شما یکدفعه یه چـیزی تـوی سـرم جرقه زد و پیش خـودم گفتم این بهترین گزینه هست و من دقیقـاً دنبـال یه همچین کسی بودم.یه متخصص در امور دفینه و گنج. واتفاق امروز رو و مونـدن من تـوی فروشـگاه رو به فـال نیک گـرفتم و تصمیم گـرفتم بیشـتر باهـاش آشـنا بشم و بعد در مـورد موضـوع باهـاش مشـورت کنم...بخـاطر همین خـودم رو علاقه مند به اشیاء باسـتانی نشـون دادم تا بیشـتر بهش نزدیک بشم که مطمئن بشم مأمور و یا جاسوس نیست. شـماره تلفن همـراه ش که اونـروزا تـازه تلفن همـراه اومده بود و یه چـیز لاکچـری و با کلاس بـود رو نوشت و به من داد راسـتش اونموقع من هنـوز تلفن همـراه نداشـتم و تصـمیم گـرفتم یکی تهیه کنم چـون لازمم میشه. خلاصه ،بگذریم رابطه من با آقای صـداقت روز به روز بیشـتر شد و تـوی یکمـاه چنـدین جلسه همدیگه رو دیـدیم و من کم کم جریـان رو واسش تعریف کـردم.. آقای صـداقت گفت اگه اینجـوری که میگید باشه مـیراث فـرهنگی صد در صد جـای این دفینه رو می‌دونه و چـرا

استخراجش نکردن ،جای سؤاله و گفت اگه شناسـنامه و یا نقشه‌ای دارید یه کپی به من بدید تا به یه دعانویس که خیلی قدرتمنده نشون بدم بـبینم طلسم داره یا نه و من یه کـــــپی از تـــــذکره نامه دفینه بهش دادم و بعد از خوانـــــــدنش گفت این صد در صد طلسم داره و قبیله جوهنا که اینجا ازش اسم برده خیلی خطرناک و قدرتمند و بیشتر نگهبانـان دفینه‌ها هسـتند و نمیشه به این دفینه نزدیک شد مگر با اقــدامات اولیه مثل حــرز و دعا. گفت من مــیرم و بهت زنگ میزنمآقــای صــداقت همــون روز عصر بهم زنگ زد و گفت با دعا نویسم میــام و مــیرم تا یه نگاهی به مکان بیندازیم نمی‌دونستم چی بگم بهش و تردید داشتم. آخه به رفقام چـیزی نگفته بـودم. به آقـای صـــداقت گفتم اگه میشه بندازید واسه فـــردا الان وقت ندارم. یه جورایی وقت خریـدم تا دوسـتانم رو هم مطلع کنم.به دوست اصلی م که زمین در اصل به پــدرش تعلق داشت خبر دادم و گفتم یکی رو پیدا کردم که اینکاره س و میخـواد یه نگـاهی به مکـان بنـدازه. رفیقم گفت بهش اعتمـاد داری؟؟ ،اگر داری چه اشـکالی داره بـره و ببینه. به آقای صداقت زنگ زدم و واسه فردا صــبح زود قبل از این‌که کارگرهـای چـایچین بیـان قـرار گذاشـتم (زمین یه باغ بزرگ چای بود). صبح زود آقای صداقت بـامن تمـاس گــرفت گفت بیا و ما فلان جا هســتیم ،بیا. وقــتی رفتم صــداقت بهمــراه یه مــرد میانســال منتظر بــودن.ســوار ماشین شدم و رفـتیم. تا سر, زمین هیچ حـرفی بینمـون رد و بـدل نشد و مـرد تا اونجا چشـماش رو بسـته بـود و زیر لب یه چــیزایی میخوند و فــوت میکــرد. تعجب کــرده بودم. رسـیدیم. مـرد هر چه به مکـان نزدیکـتر می‌شـدیم منقلب‌تر میشد. تا رســیدیم مـــرد از تـــرس به صـــندلی

چســـبیده بـــود و دســـتش رو به علامت این‌که کسی رو بخـــواد منع کنه از نزدیک شـــدن بهش گرفته بـــود. به صـداقت اشـاره کـرد که برگـرد و صـداقت دور زد. چند کیلومـــتری دور شـــدیم.به حـــرف اومد. گفت: از نزدیک شدن به این دفینه پرهیز کنید که طلسم سـنگینی داره و یکی از مـوکلین من همین الان کشـته شد. قبیله جوهنا. قبیله حفاظت از دفینه‌ها. یه قبیله از اجنه اطراف زمین هسـتند و هر کس به دفینه نزدیک بشه نـابود میشه و رو کرد به من گفت از اینکار دوری کن که هیچ راهی نـداره. راستش من اصلا حـرفش رو جـدی نگـرفتم و فکر کـردم این سیاه بازی رو در آوردن که ما رو دور بـزنن.غافل از این‌که راست می‌گفت. گفت این گنج خیلی قدیمیه.چون سه نسل از قبیله جوهنا یعنی حدود 3هزار سـال محافظ این گنج‌اند.

خلاصه اونـــروز گذشت و من خیلی فکر کـــردم و به این نتیجه رسـیدم که این دفینه می‌تونه ما رو از خیلی خیلی ثروتمند کنه. صـداقت می‌گفت من مشـتریش رو اونـور آب دارم و ارزشش رو بیش از 100 میلیـون دلار تخمین مـیزنم که به هر نفر 25 تا می‌رسـید. به صـداقت گفتم باید درش بیـاریم. تو میتـونی کمکمـون کـنی. صـداقت گفت من با دعـانویس صـحبت کـردم و گفت اگر تصـمیم خودتون رو گرفتید لااقل بیاید واسـتون حـرز بنویسم که کمتر بهتون صـدمه بـزنن و واسه اینکـار هر کسی که تو حفاری میخواد حضـور داشـته باشه اسم خـودش ،پـدر و مـــادرش و تـــاریخ تولـــدش رو دقیق واسه من بنویسه و بیارید تا براتـــون حـــرز بنویسم. و تـــاریخ و ســـاعت و مشخصات فعـالیت و حفـاری که چه سـاعتی از روز کـار کنید و چه سـاعتی دست بکشـید رو به صـداقت گفت و

تأکید کرد حتما حتما رعایت کنید. هر چیزی گفته بود رو آماده کردیم و حرزها رو داخل پارچه سبز گذاشت و گفت گردنتون بندازید و اسم هر کسی روش نوشته شده بود. تاریخ رو مشخص کرد و گفت یکنفرتون حتما پایین تپه بشینه ،قرآن هم پیشش باشه و آتشی در منقل درست کنه و نگذاره هرگز خاموش بشه و یه چیزایی مثل علف داد و گفت دائم روی آتش بریزه اینا بخورات هستند که اجنه مسلمان رو فرا میخونن واسه کمک و موکلین من هم حضور دارن و یه دعا هم داد گفت رو به قبله زمین دفن کنید و من هم دورادور کنترلتون میکنم و موبایل هم در دسترستون باشه تا به محض خطر بهتون خبر بدهم و گفت روز اول حفاری تا دندان مسلح حضور پیدا خواهم کرد و بخورات لازم رو دود میکنم تا از صدمه بهتون جلوگیری کنم.

راستش فکر نمی‌کردم اینقدر دنگ و فنگ داشته باشه و داشت کم کم باورم میشد که یه چیزی هست. و به رفیقم گفتم یادته اون دفعه که اومدیم حفاری کنیم درختا چجوری حرکت میکردن و ایوب (رفیقمون) از تپه افتاد و جفت پاهاش شکست و می‌گفت یه پیرزن وحشتناک رو دیده و ما مسخره ش میکردیم که حتما روح ننه نقره ت بوده. پس طفلی راست می‌گفته ،جن دیده. خلاصه روز موعود فرا رسید که الان دقیق تاریخ قمریش یادم نیست ولی یادم هست که شهریور ماه بود و کار باغ چای هم تموم شده بود. و کارگرها هم نبودند. آقای نبی پور صاحب زمین نفوذ خوبی توی کلانتری داشت و همه رو خریده بود تا خیالمون بابت میراث فرهنگی و مورا راحت باشه. تمام اهالی هم که ممکن بود فضولی کنن و لومون بدن رو پول داده بود و اون

منطقه تلفن هم نداشت و موبایل هم که اصلا کسی نداشت.

خیـالمون از هر جهت راحت بـود. همه چـیز روی برنامه انجام شد. ما از صبح تو منطقه بودیم و همه چیز رو زیر نظر داشـتیم. سه جا هم موتـور سـوار گذاشـتیم تا در صورت دیـدن ماشـین پلیس یا فـرد مشـکوک به ما اطلاع بدهند. صـداقت هم تجهـیزاتش کامل بـود و یک نفر با یه بیسیم قوی که می‌رفت رو فرکانس بیسـیم پاسـگاه، رو توی ماشـین کنـار پاسـگاه گذاشـته بـود که اگر خواسـتن اقدامی کنن اون بشنوه و به موتـور سـواری که کنـارش بود اطلاع بـده تا به ما خـبر بدهند. خلاصه صـداقت خیلی زرنگ بود و فکر همه چی رو کرده بود. ما غـروب آفتـاب وارد زمین شدیم. دعـانویس هم پـایین تپه مشـغول کـار خودش بود.قبل از این‌که مشغول کار بشیم به بدن ما یه روغن مخصـــوص مالید و هیچ توضـــیحی هم راجع به کـاراش به ما نمی‌داد. صـداقت با دسـتکاهش مشـغول جستجو شد تا خلأ رو پیدا کنه و راه اصـلی ورود به هـرم رو پیـدا کنه. وبعد از دو سه سـاعت بـالاخره راه رو پیـدا کـرد. ولی میبایست افقی تپه رو مثل تونل میکنـدیم و خاک باغ چای شمال همون‌جوری که میدونید سسـته.پس میبایست داربست می‌زدیم.مث معـــدن. که دیـــدیم دعـانویس پیغـام فرسـتاد دست از کـار بکشـید اوضـاع ناجوره. راست می‌گفت هممون حالمون بد شد. سرگیجه و سردرد و شـانه درد پیـدا کـردیم و قـرار شد برگـردیم. ولی یه اکیپ رو واسه حفـــاظت اونجا گذاشـــتیم و دعانویس گفت بـدون حـرز نمیشه و باید واسشـون حـرز بنویسم وگرنه اذیت میشن. خلاصه اونشب گذشت و فرداشب یه وانت تخته خالی کـردیم واسه داربست زدن.

و دعـانویس دیگه نیومد ،ولی یکی پـایین تپه بخـورات رو دود میکرد. شروع به کندن کردیم و دو سه مـتری کنـدیم و داربست زدیم و کـار خـوب پیش می‌رفت. و به دیـواره سـنگی هـرم رسـیدیم. صـداقت نشسـته با دسـتگاه وارد تونل شد که دستگاه بزنه و بهـترین راه به هـرم رو پیـدا کنه. یه ماده‌ای آرد مانند داشتیم که تی ان تی سـرد نـام داشت که سـنگ رو می‌شـکافت. سـیم کشی کـردیم و با دریل چند سوراخ زدیم و داخلش تی ان تی سرد ریخـتیم و صداقت گفت اگر این عمل کنه دیگه کار زیادی نمونـده و باید یکـروز صـبر کـنیم تا عمل کنه و سـنگها بشـکنه. رفـتیم و فرداشب اومـدیم. وارد تونل شـدیم و نـور انـداختیم. صـداقت خیلی اسـترس داشت و نگـران بـود. می‌گفت اگر نشکسته باشه هیچ راهی بجز وارد شـدن از رأس هرم رو نداریم که کار خیلی سختیه و باید از آلمـان کارشناس بیارم و کـار عقب می‌افته و خـودش خطرناکه از لحاظ امنیـتی. خلاصه نگـاه کـردیم دیـدیم خوشـبختانه سنگ‌ها خورد شده. صداقت تو پوست خودش نمگنجید از خوشحالی. آوار رو خارج کردیم و نور انـداختیم داخل که یه اتاقک غـار مانند بـود. نیم خـیز وارد شـدیم که من یکدفعه حـالم بد شد و از هـوش رفتم و دیگه چـیزی نفهمیـدم خـودم رو تـوی خـواب و رویا داخل یه بیابـان بی‌آب علف میدیـدن که تمـام دور و بـرم پر از حیوانـات عجیب مث کفتار و گرگ بودن که به من حمله میکـردن و هر کـدام یک گـاز می‌گـرفتن و یه تکه از گوشت تنم رو میکندن که یکدفعه اون دعانویس رو دیدم که با یه حیوان که سرش یه موجود دیو مانند بود و بـدنش اسب. اومد و من رو برداشت و با خودش برد. من بهوش آمدم که توی خونه دعـانویس بـودم خیلی تعجب کـردم و گفتم من رو

کی آورده اینجا.از صـــــداقت و بچه‌ها پرســـــیدم ،گفت صـــداقت تا الان اینجا بـــود و تـــازه رفت، تو یکدفعه از هوش رفـتی، یـادم افتـاد که چی شـده و همه خـوابم رو تعریف کردم. دعانویس گفت پسرم خـواب نبـود واقعیت داشت و من تو رو ازچنگـال اجنه نجـات دادن ولی تـوی خـــوابت اینطـــوری به نظر میومد و تو سه روز بیهـــوش بـــودی. گفتم سه روز!!؟؟ من باید به خـــانواده م اطلاع بـدم. الان همه جا رو از غیبت من خـبر کـردن. زنگ زدم خونه پـدرم جـواب دادگفت کجـایی پسـرم.ما همه جا رو گشـــتیم حـــالا که تلفن همـــراه داری چـــرا جوابمـــون رو نمیـــدی و خـــبرمون نمیکـــنی؟ کجـــایی؟ گفتم من رو گرفتن.واسه خـوردن مشـروب و حـالا ولم کـردن. پـدرم گفت امـــان از دست شـــما جوونا. یه زنگ به رویا بـــزن خیلی نگرانته. خلاصه من یه زنگ به رویا زدم و کلی بد و بـیراه شـنیدیم و این قضـیه تمـوم شد. دعـانویس گفت اجنه به توحمله کـــــردن. دعا هم همـــــراهت بـــــود ولی نمی‌دونم چـــرا حصـــار رو شکســـتن و بـــردنت. من خیلی زحمت کشیدم نجـاتت دادم. نمی‌دونم چی اشـتباه بـوده. گفت اسم پـدر و مـادرت و تـاریخ تولـدت درست بـوده؟ گفتم آره. گفت تاریخ تولدت هم درست بـود. گفتم تـوی شناسنامه م تـاریخ تولـدم همینه که گفتم. گفت مشـکل همین جاست شـاید تـاریخ واقعی تولـدت این نیست. من زنگ زدم به پـدرم و یه چاخـانی جـور کـردم و از پـدرم پرسیدم بابا تاریخ تولد من تو شناسنامه م درسته یا چـیز دیگه س؟؟ پـدرم گفت تو مهرمـاه بـدنیا اومـدی ولی ما بخـــــاطر این‌که واسه مدرسه ت مشـــــکل پیش نیـــــاد شناســـنامه ت رو تـــاریخ شـــهریورماه گرفـــتیم. که راز مشـکل پیـدا شد و دعـانویس گفت حـرز تو واسه همین

شکسته شده. تشکر کردم و خونه دعانویس رو ترک کردم و اولین کاری که کردم زنگ زدن به صداقت بود. جواب داد و گفت ما بخاطر تو دست از کار کشیدیم. و اگه میخوای از امشب شروع میکنیم. با دعانویس مشورت کردیم و گفت من دیگه توصیه نمیکنم.اگر بهت مسلط بشن دیگه از دست من کاری واست برنمیاد. حداقل تو توی منطقه نرو. ولی من نمیتونستم که نرم. اینهمه زحمت کشیده بودم. توی کار دفینه قانون اول اینه که به هیچ کس اعتماد نکنی حتی برادرت.طلا نامرده. خلاصه رفتم و بعد از اتاقک اول که خالی بود.

همون طوری که تو شناسنامه گنج نوشته شده بود به یه در سنگی بزرگ رسیدیم که همون لحظه دعانویس زنگ زد و گفت مراقب باشید که رییس قبیله شون خشمگین شده و الان اونجاس. اون رفیقمون که پایین بخورات رو دود میکرد فریاد زنان اومد بالا و گفت یکدفعه درخت‌ها شروع کردن به تکون خوردن و تنه درخت به اون کلفتی خم میشه و سر درخت رو زمین میخوره ولی نمیشکنه و منقل من هم یکدفعه انگار یکی با لقد زد زیرش پرت شد هوا. صداقت حسابی ترسیده بود چون دعانویس هم گفته بود اگه بیرون نیاید زیر سنگها دفنتون می‌کنند که همگی فرار کردیم. ولی حال بد من دوباره از اون شب شروع شد و خوابهای ناجور می‌دیدم و هر وقت از خواب میپریدم چند تا زن سیاهپوش انگاری تو اتاقم بودن و دور تختم وایستادن و تا چشمم بعد بیدار شدن به تاریکی عادت میکرد و می‌تونستم واضح ببینم غیب میشدن. صبح زود زنگ زدم به دعانویس و حالم رو گفتم.اونم گفت من تأکید نکردم که نرو؟ چرا رفتیمن از دستم کاری بر نمیاد بوی بدنت رو شناختن و خدا بهت

رحم کنه. این اجنه خیلی کینه‌ای هســـتن و انســـان رو دشـمن خودشـون میـدونن. خـدا رحم کنه به خونـواده ت کـاری نداشــته باشــند و الان دور خونتــون رو محاصــره کـردن. من خیلی ترسـیده بـودم.نگـران بـودم ،اسـترس وترس یه لحظه رهـام نمی‌کـرد. دوشب خـواب نداشـتم. شبها بدنم توی تب می‌سوخت وتا یک هفته بخـاطر حـال بد من کـار رو تعطیل کـردیم. دعـانویس گفت باید بیـام بـــبینم میتـــونم کـــاری واست بکنم ولی من گفتم خونه نمیشه چـــون پـــدر و مـــادرم شک میکنند. گفت اشـــکالی نـداره بیا خونه خـودم. به خـانواده گفتم من دو سه روز دارم مـــیرم تهـــران واسه خرید و مغـــازه رو به بـــرادرم سـپردم و با آقـای صـداقت رفـتیم خونه دعـانویس. شب شد و حال من بد و بـدتر شد و دعـانویس شـروع کـرد به خوانــدن وردها و دعاهــای مختلف و من کلا تــوی خــواب فرو رفتم و دوباره توی خـواب موجـودات سـیاه پـوش و وحشــتناک ســراغم آمدند و من رو از پاها گرفته بودند و در بیابان خشک و بی‌آب و علفی می‌کشیدند و خنـده‌های وحشــتناکی میکردند و بعضیشــون جیغ می‌کشــیدند و به قدری بلند بود که انگاری صداش توی کل بـــدنم می‌پیچید و بدنم رو سـوراخ سـوراخ میکـرد و دوبـاره دعـانویس با همـــون موجـــود عجیـــبی که ســـوار بـــود آمد و دو جن همراهش بودند که با اون موجـودات جنگیدند و من رو از چنگشـــون بـــیرون کشـــیدند.این خوابها بقدریست واضح بودند که هنوز هم صـحنه‌های یـادم هست. من دوبـاره به هوش آمـدم. دعـانویس تا صـبح بـالای سـرم دعا خواند و من در تب میسـوختم. صـبح که شد حـالم رو به بهبـودی گذاشت. دعـــانویس صـــبح بهم گفت پســـرم از دست من

کاری برنمیـاد و اگر میخـوای حـالت خـوب بشه باید بـری هندوستان.

غم سـراپای وجـودم رو گرفته بـود. خـدایا این چه بلایی بـــود بر سر خـــودم آوردم. صـــداقت گفت پوریا با دفینه چکار کنیم که دعـانویس داد زد سـرش و گفت نمی‌بیـنی چه بلایی سرش اومده دوست دارید این بلا سر شـما هم بیاد و گفتم که در ورودی رو می‌بندیم تا ببینیم حـال من چطـــور میشه. دعـــانویس چنـــدین دعـــای مختلف داد که اطراف خونه و مغازه دفن کنم که سراغ خانواده م نیـان و آســیبی نرســانند یه طلسم ســنگین هم واسه خـــودم درست کـــرد و گفت از خـــودت جـــداش نکن حـــتی داخل حمـــام. داخل یه چـــیزی بگـــذار که آب بهش نفـــوذ نکنه. نمـــــازت رو حتما بخـــــون آیه الکرسی روزی چند مرتبه قرائت کن سوره‌های چهار قل تهیه کن و قاب کن داخل مغـازه و اتـاقت تـوی خونه نصب کن. همه این کارها رو کردم ولی مث این‌که هیچ فایـده‌ای نداشت. صـورتم روز به روز لاغرتر و رنگ‌پریده‌تر میشد و همه اطرافیان. پدر و مادر و حتی رویا بهم شک کـرده بودند که شـاید معتـاد شدم و خبر نداشـتند چه بلایی سـرم اومـده که از اعتیـاد بدتر.رویا باهام سر و سنگین شده بـود. چـیزی نمی‌گفت ولی از رفتارش معلوم بـود که مهر و عاطفه ش نسـبت بهم کمتر شده. چندبار خواستم قضیه رو بهش بگم ولی دعانویس منع کرده بود که در مورد حالم با کسی صحبت نکنم. چـون هر کسی موضـوع رو بفهمه اونم تـوی خطر می‌افتهرویا باهـــام سر و ســـنگین شـــده بـــود. چـــیزی نمی‌گفت ولی از رفتـارش معلـوم بـود که مهر و عاطفه ش نسـبت بهم کمـتر شـده. چنـدبار خواسـتم قضـیه رو بهش بگم ولی دعانویس منع کرده بود که در مورد حـالم

با کسی صحبت نکنم. چـون هر کسی موضـوع رو بفهمه اونم توی خطر می‌افته. دیگه کار به جایی رسیده بود که گاهی اوقات وقتی توی آینه نگاه می‌کردم توی یه لحظه یه زن با موهایی که جلوی صـورتش رو گرفته بـود پشت سرم می‌دیـدم و تـوی یه لحظه غیب میشد. یکشب که از مغـازه بر می‌گشـتم تـوی کوچه پشت تـیر چـراغ بـرق ایسـتاده بـود همـون زن با موهـای آشـفته داشت به من نگاه میکرد و من از تـرس با سـرعت رفتم تـوی خونه. و در رو بستم. تصمیم گـرفتم چند روزی بـرم مسـافرت تا ببینم اوضاع بهتر میشه یانه. با رویا مشورت کردم گفتم دوست داری چند روزی بریم یه طـرفی حـال و هوامـون عوض بشه. رویا گفت من نمیتونم درس و دانشگاه دارم و من مجبور شدم تنها برم. با دعانویس مشورت کردم و اون گفت اگر یه جای زیارتی بـری بهـتره. و من تصـمیم گرفتم برم مشهد. بلیط هواپیما تهیه کردم و رفتم. وارد حرم امام رئوف که شدم انگاری همه وجـودم آروم شد و آرزو کـردم میشد تا آخر عمر همینجا بمـونم. سه روز از حرم بیرون نرفتم و شبها همونجا توی حرم می‌خوابیـدم و واسه غذا فقط میرفتم بـیرون و کلا همونجا مونـدم و نماز و دعا خوانـدم و امیـدوار بـودم که دیگه حـالم خـوب بشه. یکشب که توی حرم خواب بودم توی عالم خواب یه آقای خوشرویی رو توی خواب دیدم که با عصبانیت سرم داد میزد و می‌گفت تو اشتباه بزرگی کرده‌ای و شیاطین رو به وجود خـودت راه دادی و بعد از این باید رو بسـمت خداوند مهربان باشی تا نجات پیدا کنی و همانجا درعالم رویا از خداوند خواســـتم تا بهم کمک کنه. یکـــروز دیگر مانـدم و به خانه برگشـتم.ولی حـال بـدم دوبـاره شـروع شد. دیگه مغازه‌هـــام رو هم ول کـــرده بـــودم و کمـــتر

میرفتم و بیشـتر تو اتـاقم در رو قفل میکـردم یه گوشه زانوهـام رو بقل میکـردم و فکر میکـردم و همیشه حس میکردم کسانی توی اتاقم هستند و به من خیره شده‌اند. مـادرم خیلی واسم نـاراحت بـود و دائم از من میپرسـید چی شده پسرم چرا همه ش تو خودتی؟ مغازه نمـیری.با کسی حرف نمی‌زنی ،با رویا مشکل پیدا کردی؟. خـدایی نـاکرده بیمـاری چـیزی داری؟ چته پسـرم؟ مشـکلت رو حـداقل به من بگو شـاید تونسـتم کمکت کنم. گفتم نه مـادرم چـیزیم نیست یکم حـالت افسـردگی پیـدا کـردم. گفت بیا تا بـریم پیش یه روانپزشک تا مشـکلت رو حل کنه. گفتم لازم نیست خودم خوب میشم. چند روزی توی خونه مونـدم.یکـروز تصـمیم گـرفتم بـرم یه سـری به فروشگاه بزنم. ولی دیگه وضع خیلی بدتر شده بود. حالا دیگه واضح اونا رو می‌دیدم که همه جا دنبالم بودن و هر جـایی که بـودم زیر گوشم یکی زمزمه میکـرد ((تو رو نـابود میکـنیم ،،تو به حـریم ما وارد شـدی ،، دیگه نمی‌گذاریم زندگی راحت داشته باشی)) یکروز که چند تا مشـتری خـانم داشـتم و حسـابی جلوشـون ژست گرفته بودم و داشتم در مورد اجناس صحبت میکردم زمزمه‌های شـیطانی شـروع شد و ایندفعه میگفتن رویا رو نـابود میکـنیم ،،اونـرو ازت میگـیریم ،،اونـرو میکشـیم و من یکدفعه دلم فرو ریخت و فریاد زدم..بسه بسه تو رو خدا بسه و سرم رو گرفتم و یه گوشه فروشگاه زانوهـام رو بقل کردم و فریاد میزدم ،همه مغازه دارها جمع شدند و هر کس یه چـیزی می‌گفت و صـدای اونها بیشـتر از اجنه‌ها توی مغزم می‌پیچید یکی می‌گفت معتاد شده اون یکی می‌گفت دیوانه شـده یکی دیگه می‌گفت جـنزده شده.من سرم رو گرفتم و از مغازه بیرون زدم و دیگه تا

چند روز برنگشتم و مغازه رو تعطیل کردم واین سرآغاز بـــدبختی من بـــود. رویا به دیـــدنم اومد خیلی از دســـتم ناراحت بود و دائم حرفایی میزد که منو داغـون‌تر میکـرد و من ناخواسته اونو در جریـان مشـکلم قـرار دادم و بعد از این‌که ناخواسته جریان رو بهش گفتم تازه یـادم اومد چه اشتباه بـزرگی مـرتکب شـدم و این فراموشی بـاعث شروع نابودی رویا هم شد،چـون که دعـانویس گفته بـود اگر به کسی بگـــویی ومشـــکلت رو بدونه اونهم باهـــات شـریک میشه. خیلی دلشـوره گـرفتم و به رویا گفتم که نباید بهت میگفتم. رویا گفت عزیـــــزم این‌ها خرافاته تو فقط یکم افسـردگی گرفـتی و با رفتن پیش روانپزشک مـــــــداوا میشی. ولی اون نمیدونست که تو مغز من چه خبرهیکروزِ که تو اتاقم بـودم و تـوی افکـار خـودم غـرق شده بودم تلفن خونه زنگ زد و یکدفعه مادرم جیغ بلندی کشید و از هوش رفت. پریدم و گوشی رو برداشتم ،،پدر رویا بـود، داشت گریه میکـرد ،گفتم چی شـده گفت رویا از پل عابر پرت شده پایین و الان تو کماء. تو سرم فریاد می‌زدند و می‌خندیدند.((دیدی گفتم رویا رو نابود میکنم, نابودش کردم ،،کشـتمش و می‌خندید)) داشـتم میمـردم. خدایا چکار کنم ،، این چه بدبختی هست که دچارش شدم ،،رویا ،،رویـــــای من بخـــــاطر من باید بمـــــیره..اگه اون طـوریش بشه من هم میمـیرم. رفتم بیمارسـتان...حـال رویا اصلا خوب نبود...

رفتم بیمارستان. وقتی که رویا رو تو اون وضعیت دیـدم دوزانو روی زمین افتادم و از هوش رفتم. وضـعیت رویا اصلا نرمال نبود و دکتر قطع امید کرده بود و هوشـیاری رویا فقط شش درصد بـــود. خـــدایا کمکم کن.رویا رو از من نگـیر.. غم احتمـال از دست دادن رویا از یک طـرف

،مشـــکل خـــودم از طـــرف دیگـــه، وضـــعیت مغازه‌هـــام، بدهکاری و چکهایی که دست مردم داشتم و از همه بـدتر این‌که مسبب همه این‌ها خودم بودم ،طمع زیاده خواهی من رو به این روز گرفتار کرد.منی که همه چیز داشتم و تـازه در تـدارک تشـکیل یه زنـدگی تـازه و پر از عشق با رویـــام بـــودم حـــالا باید همه چـــیزایی رو که خوشـــحالم میکردن رو از دست بدم.بعد از گذشت یک هفته وضـعیت رویا هیچ تفـاوتی نکـرد و دکـترش پنهـانی به بـرادر رویا گفته بود که خواهرتون مرگ مغـزی شـده و دیگه امیـدی نیست. تازه اگر هم یک در میلیون بهوش بیاد تا آخر عمر حتی پلکش رو هم نمیتونه تکـون بـده. خلاصه رویا رو از دست دادم و این یه مصیبت سنگین بـرای من و خـانواده ش بـود و حـالا میخواسـتن بـدونن که چطـور این اتفـاق افتـــاده. بحث خودکشی که کلا منتفی بـــود چـــون رویا یه دختر عاقل و با خدا بود و در ضمن زندگیش ،خانواده ش ،من و همه چی رو دوست داشت و امکـــــــــان نداشت خودکشی کرده باشه. حالا فقط یک گزینه میموند ،قتـل، ولی اون دشـمنی نداشت ،نه من ،نه اون و نه هیچ کـدام از دور و بری‌هاش ،هیچکدام دشمنی نداشتند که منجر به ،بقتل رساندن رویا بشه.ولی خـوب چطـوری این اتفـاق ناگوار افتاده؟ نرده‌های پل اونجـوری که از نزدیک دیـدیم هم خیلی بلند بودن و امکان نداشت اتفـاقی پـرت شـده باشه. طی پیگیریهای ما و نفوذی که برادربـزرگ رویا که قاضی هم بـود داشت فیلم اون سـاعت پـرت شـدن رویا رو از یه دوربین راهنمـــایی که نزدیک پل بـــود اســـتخراج کردن و موضوع پیچیده‌تر شد ،البته بـرای بقیه ونه بـرای من. توی فیلم رویا بدو بدو از پله بالا میاد مثل این‌که از

چیزی فرار می‌کنه و دائم پشت سرش رو نگاه می‌کنه بعدش

مثل این‌که یه نیروی نامرئی رویا رو بلند می‌کنه و از پل پرت می‌کنه. این صحنه برای همه غیر قابل باور و بسیار عجیب بود. میگفتن چطور یه همچین چیزی ممکنه. این صحنه حتی برای پلیس هم غیر قابل تحلیل و حل نشده باقی موند. پدر رویا هم به مراسم چهلم دخترش نرسیده از غصه فوت کرد. رویا دختر ته تاقاری و لوسش و یگانه دخترش توی جوونی به طرز عجیبی پرپر شد. من دیگه همه چی واسم تموم شده بود و دیگه دوست نداشتم زنده بمونم و شبانه روز آرزوی مرگ میکردم. عید اونسال واسه همه ما آنقدر بد گذشت که نصف موهای من توی جوونی سفید و صورتم ده سال پیرتر به نظر می‌رسید.ولی فقط امیدوار بودم که دیگر این آخرین مصیبتی باشد که از پیامد اشتباه من بر سرم می‌آید. ولی زمان هنوز ادامه داشت و معلوم نبود این زمزمه‌های شیطانی دیگر چه بلایی قرار است بر سرم بیاورند. وضعیت کسب و کارم هم که داغون بود. موعد اولین چک م ماشینم رو فروختم. مغازه‌هام هم که دیگه برام مثل جهنم شده بودند به کل رها کرده بودم.یه مدتی برادرم می‌رفت و فروشگاهم رو میچرخوند تا من حالم شاید بهتر بشه و برگردم ولی اون زبون بسته هم کنکور داشت و دیگه نمیتونست که ادامه بده و بالاخره اول فروشگاه لباس و یک ماه بعد لوازم آرایشی رو هم اجناسش رو یکجا به یه مبلغ بسیار پایین رد کردم رفت و مغازه رو هم فروختم و کلا خانه نشین شدم. مادرم بیچاره از دستم داشت دغ میکرد. یکروز که توی اتاقم غرق افکار منفی خودم بودم یکباره همون زمزمه‌های

شیطانی توی مغزم شروع به فریاد و خنده کردن اونقدر بلند که هیچ صدایی رو دیگه نمیشنیدم من هم تـوی اتـاق دور خودم می‌چرخیـدم و همـراه با اونها فریـاد مـیزدم و اونقدر سـرم رو تـوی دیـوار کوبیـدم تا از هـوش رفتم و روی زمین افتـادم و دوبـاره تـوی همـان بیابـان بی‌آب و علف تعداد زیادی موجودات کوچک شـاخدار و وحشـتناک روی بدنم بالا و پایین میپریدم و با پاهـای زشت پشـمالو داشتن بدنم رو خورد میکردن و من فریاد مـیزدم و گریه میکردم اونقدر اینکار رو تکرار کردن تا بـدنم انگـار خـرد شد و تا چشم باز کردم داخل یه اتـاق ناشـناس بـودم که دست پاهـــام رو به یه تخت بســـته بودند و پـــدر و مادر.خواهرم و برادرم کنار تخت گریه میکردند. پرسـیدم اینجا کجاست کی منو آورده اینجا. دست و پـام رو چـرا بستید..؟؟ بـازم کنید دارم خفه میشم.پـدرم گفت پسـرم مگه نمی‌بینی چه بلایی سر خـودت آوردی تمـام صـورتت رو چنگ زدی و سرت رو آنقدر توی دیـوار کوبیـدی که از چند جا شکافته شده. راست می‌گفت.تـازه احسـاس درد رو حس کردم و فهمیدم سرم باند پیچی و صـورتم پر از خراشی که با نـاخن کشـیدم.پـدرم گفت تا رسـیدیم کف اتـاق میلرزیـدی و کف بـالا می‌آوردی و صـورتت پر از خراش بـود و ما مجبـور شـدیم زنگ بـزنیم و تا بیـاورنت اینجا تا حالت بهتر بشه. پرسیدم اینجا بیمارستانه. پـدرم سرش رو پایین انداخت و آروم گفت آره. ولی زیاد شبیه بیمارستان نبود و تا چند روز دیگه که حالم یکم بهـتر شد و داروهـایی که بهم میـدادن یکم آرومـترم کـرده بـود و دسـتم رو از تخت بـاز کردند تـازه متوجه شـدم که اینجا بیمارستان روانی یا همون تیمارستان. خدایا من ،پوریـا، الان ،اینجـــا،وسط یه مشت دیوانه ،یعـــنی اونها به این

نتیجه رسـیدن که من روانی شـدم...؟؟ نه بخـدا دیوانه نیستم و فریاد میزدم من روانی نیسـتم زنگ بزنید پـدرم بیاد و من رو ببره

ولی اصلا هیچکس نبـود که به حـرفم گـوش بـده. خلاصه خودم خسته شـدم و یه گوشه نشسـتم و شـروع به گریه کـــــردم. چند روزی گذشت..نمی‌دونم چند روز ولی مث این‌که واقعا خوب شده بودم و از اون زمزمه‌ها ،سـایه‌ها ،اشباح و اون موجودات خبری نبـود. با خـودم فکر کـردم نکنه واقعاً دیوانه و روانی شده بـودم که حـالا با خـوردن این داروها حـالم خـوب شـده؟ اگه اون صـداها واقعی بودند پس چرا دیگه نمیشنومشون.؟ یکدفعه به یاد صحنه پرت شدن رویا افتادم و گفتم اگه غیر واقعی بودند پس رویا رو کی از پل پرت کـرد؟؟ تـوی همین افکـار هر روز غوطه ور بودم و حـالم آرومـتر شـده بـود.دیگه به خـودم صـدمه نمـیزدم و بعد چند روز مرخصم کردند.پـدرم و مـادرم بهمـراه بـرادرم اومدند دنبـالم و من رو بردند. رسیدیم خونه. رفتم توی اتـاقم و متوجه شـدم اتـاقم در نـداره و درش رو از لـولا درآوردن.پرسـیدم در اتـاقم رو چرا در آوردین؟ پدرم گفت پسـرم بخـاطر امـنیت خـودت که مبادا در رو ببنـدی و به خـودت صـدمه بـزنی و پنجـره اتـاقم رو هم نـرده زده بودند. ومن اینچـیزا اصلا واسم مهم نبود، من تمام زنـدگیم رو نـابود کـرده م، این‌ها هم حقمه. فقط خیـالم راحت بـود که اون زمزمه‌ها دیگه تو سـرم نمیپیچید. چند روز گذشت و من آروم بـودم ،شـبها می‌خوابیـدم و داروهـام رو هم مـادرم سـروقت میـداد. یکروز تصمیم گرفتم برم سر قبر رویا، لباس پوشیدم که بـرم ،مـادرم اومد و گفت کجا میخـوای بـری پوریا جـان؟ گفتم پیش رویا ،مـــادرم اشک تو چشـــماش جمع شد و

گفت تنهایی نـرو ،اجـازه بـده من یا پـدرت هم همـراهت بیـایم.گفتم نه مـادرم من حـالم خوبه خـودم مـیرم..که دیدم زیاد اصرار می‌کنه ،گفتم بگذار خیـالش راحت باشه گفتم خـوب باشه بیا. زنگ زد به پـدرم و اومدند و من رو بردند. توی راه پدرم سر صحبت رو باز کرد:

پسـرم ته چتـه؟؟ چـرا اینطـوری شـدی؟ گفتم پـدر جـان واقعا نمیدونید چرا اینجوری شدم...رویا تنها دختری بـود که عاشقش شدم و بودم...مـرد... میفهمی.. از دسـتش دادم رفت. گفت پسرم تو از قبل این اتفاق حالت خـوب نبود..داغـون بـودی...نگو که نبـودی..! من منظـورم قبل حادثه بود...خـودت رو به اون راه نـزن...سـرم رو پـایین انداختم و ساکت شدم..گفت اشکالی ندارد چـیزی نگو... بالاخره خودم میفهمم..

پـــــدرم هر روز اصـــــرار میکـــــرد و من زیر بـــــار نمی‌رفتم...میگفتم بابا جـــــان من قـــــدرتش رو ندارم..نمیتـونم و هـزار و یه دلیل دیگه ولی اون زیر بـار نمـیرفت که نمی‌رفت. خلاصه اون پـیروز شد و مجبـور شدم که برم. راستش خودم هم گفتم بهتره برم شاید از دست این زمزمه‌های شـیطانی و اشـباح و سـایه‌ها واین موجودات خبیث راحت بشم.از صـبح تا ظهر تو دفـتر بابا بـــودم و کارها رو یـــادم میـــداد و بعد ناهـــار که از خونه برمیگشتم تا غروب تو سالن تولید. یک هفته‌ای گذشت و حس کـــردم پـــدرم درست می‌گفت یه کمی حـــال روحیم بهتر شد.حداقل از تنهایی توی اتـاق بهـتر بـود. انگـار از اون موجـــودات هم خـــبری نبـــود. ولی این آرامش قبل طوفـــان بـــود گویا. یکـــروز که تو ســـالن تولید بـــودم و قسمت انتهایی سالن که دسـتگاه‌های تولید ماست قـرار

داشتند داشتم دستگاه رو تنظیم و راه اندازی میکردم که دیـدم یه دود سـیاه رنگ از لابلای دسـتگاه بـیرون اومد و سمت من اومد و فکر کـردم از دسـتگاهه ولی یکدفعه به من خورد و یه قدرت عجیبی داشت و من رو هل داد و از بالای دستگاه پرت شدم پـایین.کارگرها به طـرفم دویدند و بلنــدم کــردن و تا دفــتر زیر بقلم رو گرفتند. کمــرم بشدت درد گرفته بود و چند جای بدنم کبـود شـده بـود و وقـتی خونه لباسم رو درآوردم جـای یه چـیزی شـبیه یه دست بزرگ رو سـینه م قرمز و کبـود شـده بـود. از اون روز دیگه کارخونه هم واسم جهنم شد و در نهایت یکروز همون زن رو توی دفترم دیدم که دوباره با همون چهــره وحشـتناک و موهـای آشـفته ش بطـرفم آمد و با مشت چنان توی سـرم زد که حس کـردم جمجمه م خـرد شـده. پــــــدرم هر روز اصــــــرار میکــــــرد و من زیر بــــــار نمی‌رفتم...میگفتم بابا جــــــان من قــــــــدرتش رو ندارم..نمیتـونم و هـزار و یه دلیل دیگه ولی اون زیر بـار نمــیرفت که نمی‌رفت. خلاصه اون پــیروز شد و مجبــور شدم که برم. راستش خودم هم گفتم بهتره برم شاید از دست این زمزمه‌های شـیطانی و اشـباح و سـایه‌ها واین موجودات خبیث راحت بشم.از صـبح تا ظهر تو دفـتر بابا بــودم و کارها رو یــادم میــداد و بعد ناهــار که از خونه برمیگشتم تا غروب تو سالن تولید. یک هفته‌ای گذشت و حس کــردم پــدرم درست می‌گفت یه کمی حــال روحیم بهتر شد.حداقل از تنهایی توی اتـاق بهـتر بـود. انگـار از اون موجــودات هم خــبری نبــود. ولی این آرامش قبل طوفــان بــود گویا. یکــروز که تو ســالن تولید بــودم و قسمت انتهایی سالن که دسـتگاه‌های تولید ماست قـرار داشتند داشتم دستگاه رو تنظیم و راه اندازی میکردم که

دیـدم یه دود سـیاه رنگ از لابلای دسـتگاه بـیرون اومد و سمت من اومد و فکر کـردم از دسـتگاهه ولی یکدفعه به من خورد و یه قدرت عجیبی داشت و من رو هل داد و از بالای دستگاه پرت شدم پـایین.کارگرها به طـرفم دویدند و بلنــدم کــردن و تا دفــتر زیر بقلم رو گرفتند. کمــرم بشدت درد گرفته بود و چند جای بدنم کبـود شـده بـود و وقــتی خونه لباسم رو درآوردم جـای یه چـیزی شـبیه یه دست بزرگ رو سـینه م قرمز و کبـود شـده بـود. از اون روز دیگه کارخونه هم واسم جهنم شد و در نهایت یکروز همون زن رو توی دفترم دیدم که دوباره با همون چهــره وحشــتناک و موهــای آشــفته ش بطـرفم آمد و با مشت چنان توی سرم زد که حس کردم جمجمه م خرد شده واز هوش رفتم. پدرم ویکی از کارگرها که چندین سال پیش پدرم کـار میکـرد و در کل محـرم پـدرم بـود من رو بردند بیمارستان. من که کلا بیهوش بودم و این چـیزا رو بعـداً از زبان پـدرم شـنیدم. اونجا یه سـرم به من مـیزنن و یه سی تی اسکن از مغـزم میگـیرن و میگن چـیزی نیست و از خستگی و بیماری قبلیش هست و این چــرت و پرتا. و توی بیمارسـتان گویا بهـوش میـام و میبرنـدم خونه.ولی من هیچی یادم نیست. فقط میـدونم که دوبـاره یه جـای ناشناخته با اون موجودات هستم و از تـرس و وحشت به هر طرف فرار میکنم. و فقط خدا و امام هشتم رو صـدا میزنم. وقتی بهوش آمدم توی اتاقم بودم. پدر و مــادرم رو صدا زدم.پدرم اومد ،جریان رو پرسـیدم،واسم تعریف کرد چه اتفاقی افتـاده. چند بـار خواسـتم قضـیه رو بگم ولی ترســیدم.یــاد بلایی افتــادم که واسه رویا افتــاد و نگفتم. تصمیم گرفتم برم یه سری پیش سید(دعانویسه) به پــدرم گفتم فــردا می‌خــوام جــایی بــرم. کارخونه

نمیـام.از قضا پـدرم گفت من هم قـراره فـردا بـبرمت جـایی. گفتم کجـا؟ گفت فـردا خـودت میفهمی.با خـودم گفتم حتما میخواد وکالتی چیزی بهم بـده واسه دریـافت وام بانکی واینا. گفتم باهاش میرم بعد میرم پیش سـید. صـبح شد و من شب بـدی رو سـپری کـردم و تا صـبح بیخوابی کشـیدم. تا چشم بهم میذاشـتم انگـار اتـاقم پر میشد از موجودات سایه مانند و حیواناتی شـبیه میمـون. سوار ماشین شدیم و پدرم به سمت رشت حرکت کـرد و به یکی از روسـتاهای بین راه رسـیدیم ،پیچید تـوی یه فـرعی و کنـار یه خونه بـاغ ایسـتاد. گفتم اینجا کجـاس. گفت بیا پـایین ((گویا دو روز پیش که حـال من بد میشه ،همون کارگر پـدرم که پـیرمرد دنیا دیـده‌ای هم هست یه چیزایی به پدرم گفته بـود. عزیز آقا پسر شـما ماشـاالله بر و رو داره و با توجه به وضـعیت ش و حـالت چند مـاه پیشش که گفتید بیمارسـتان روانی بسـتری شـده من فقط یه احتمـال میـدم. از ما بهـترون. اون مـورد توجه شـون قـرار گرفته و شـاید عاشـقش شـدن. من یه بزرگـواری رو میشناسم که اینکـاره س. ضـرر نـداره آقا پوریا رو ببینه. شـاید مشـکلش رو حل کـرد)) حـالا من هنـوز از موضـوع خـبر نـدارم. پـدرم گفت پیـاده شو پسرم.هر چه اصـرار کـردم نگفت. در زدیم که دیـدیم آقا مظفر (همـون کـارگر پـدرم) در رو بـاز کـرد. سـلام و احوالپرسی کردیم. بفرما زد رفتیم تو.

یه حیاط بزرگ پر از درختای کوتاه گوجه سـبز. بوته‌هـای خیار با شکوفه‌های زرد رنگشون خودنمایی میکـردن و یه گوشه حیـاط یه مـرغ و تعـداد زیـادی جوجه کوچولو بـود. ناخودآگـاه بیـاد رویا افتـادم و اشک تو چشـمام جمع شد ،رویا چقدر این جوجه کوچولوها رو دوست داشت. وسط

بـاغ یه خونه قـدیمی چـوبی به سـبک خونه‌هـای قـدیمی شمال قرار داشت که یه پیرزن خوش سیما و خنــدون به ما سلام کرد و با لهجه غلیظ شمالی تعارف کرد که بریم بالا. کفشمون رو پایین پله‌ها درآوردیم و رفتیم بــالا سه تا اتاق کنار هم قرار داشت که پـیرزن راهنمـاییتون کـرد به اتــاق وسط.آنقــدر محو زیبــایی و آرامش خونه شــده بــودم که به کل فرامــوش کــردم دوبــاره از پــدر علت آمــدنمون رو بپرسم.قبل از این‌که وارد اتــاق بشــیم به پدرم گفتم تا نگی اینجا کجاست و ما چـرا اینجـاییم قـدم از قـدم بر نمیـدارم. آقا مظفر یه نگـاه معنـاداری به بابا کرد و گفت ؛ببین پوریا جـان ،پزشـکا درس خونـدن ،علم دارن ،بیماریها رو تشخیص میدن.قبـول دارم ،ولی واسه تو نتونســتن کــاری بکنند. من حــدس زدم این حــالات تو مربــوط به اذیت از ما بهــترون باشه.پســرم، من از این چیزا زیاد دیدم 73 سال از خدا عمر گرفتم. 40 ساله با پدرت رفیقم. تو رو و خواهر بزرگت رو از زمان تولدتون میشناسم. من هیچـوقت تو رو اینجـوری ندیـدم ،تو پسر شــاد و پر انــرژی بــودی. صد درصد مطمئنم پــای اونا در میونه.این پیرمردی که الان اومدیم خونه ش 85 سالشه و 50 ساله که کـارش اینه ،ولی تا حـالا ندیـدم طلسم و دعا بنویسه یا گــره تو کــار کسی بینــدازه. با این سن و سالش هنوز کشاورزی می‌کنه و میدونم تا حالا یه قرون از این راه پــول از دست کسی نگرفته. این یعــنی این‌که دروغ و دلنگ تو کـارش نیست. پوریا جـان به من اعتمـاد کن.

ولی من مشــکلم این چیزها نبــود. فقط نمی‌خواســتم کسی چیزی بفهمه از موضـوع. نمی‌خواسـتم خـانواده م هم درگـیر کنم. مث رویا. ولی دیگه راه فـراری نبـود ،ما

الان اینجا هستیم. خلاصه وارد اتاق شدیم.یه پیرمرد خوشرو وخوش زبان داخل اتاق بود و با کمر خمیده ش جلوی پای ما بلند شد و با مهربونی صدا زد عسلکه ((شمالیها وقتی کسی رو خیلی دوست دارند ،مثلا همسرشون، عسلکه صداش میزنن که به معنی کوزه کوچک عسل هست)) چایی بیار. و شروع به صحبت کرد. رو به من گفت ؛جوان اوضاعت زیاد خوب نیست. ولی ما هنوز چیزی نگفته بودیم و آقا مظفر هم قسم خورد چیزی راجع به ما هنوز بهش نگفته.ولی اون پیرمرد چشمش باز بود و ماوراء رو میدید. گفت پسرم شما نادانسته خطای بزرگی کردید و به حریمی وارد شدید که ممنوعه بوده و خشم اجنه کافر رو برانگیختی ولی برای من جای سؤال بود این پیرمرد نکنه همه چیز رو الان لو بده... نکنه پدرم همه چیز رو بفهمه و توی این افکار غوطه ور بودم و پیرمرد هر چه میپرسید من نمیشنیدم و جواب نمی‌دادم. پدرم با دست منو تکون داد و گفت حواست کجاست ،که من به خودم اومدم. دوباره سؤال کرد، اونای دیگه هم آسیب دیدن؟ ببشتر تعجب کردم که اون ،از کجا این چیزا رو می‌دونه...پاسخی ندادم. حسابی شکه شدم.پدرم گفت حاج آقا واسه من هم توضیح بدید تا ببینم موضوع چی بوده. من دلم آشوب بود و قلبم مث قلب گنجشک میزد. پیرمرد به حرف اومد. پسرم، آقا پوریا با چند نفر رفتن واسه کاوش دفینه و گنج که این گنج طلسم داشته و مورد اذیت موکلین دفینه قرار گرفته..پدرم چشماش از خشم یه گوله آتیش شده بود و من از خجالت و ترس و دلهره سرم را بالا نمی‌آوردم. پدرم گفت پوریا چرا این کار رو کردی؟ تو چی کم داشتی...تو هر چی که میخواستی

واست فـراهم بـود.چی بـاعث شد به پـول مفت و بـاد آورده فکر کـــنی که هـــزار خطر داره و الان به این روز افتـادی. پـدرم که زیـاد به طلسم و اینا اعتقـاد نداشت گفت، حـاجی شـما مطمئـنی؟ پـیرمرد گفت پسـرم من عمـرم رو روی اینکـار گذاشـتم...هـزاران مـورد مث این دیدم.

پسر شـــما درگـــیر اجنه‌ای شـــده که خلاص شـــدن از دستشون بسـیار سـخت و حـتی غـیر ممکنه. پـدرم گفت حـاجی الان چکـار باید بکـنیم.پـیرمرد گفت باید ازشـون سؤال کنم بـبینم چی می‌خـوان باید در گیرشـون بشم تا جوابمو بـــدن.... طـــول می‌کشه الان هم آمـــادگیش رو نـدارم..احضارشـون سـخت و طـاقت فرساست و شب خاصی باید باشه.گفت خـــــــــــــبرتون میکنم. خلاصه خـداحافظی کـردیم و رفـتیم و تو این مـدت حسـابی با خـودم درگـیر بـودم و پـدرم دائم ازم سـؤالای عجیب و غـریب میکـرد و میخواست هر طـوری شـده ته و تـوی مـاجرا رو از همـون ابتـدا تا امـروز در بیـاره ولی عجیب اینجا بود که نه اتفاقی واسه پدرم افتاد و نه آقا مظفـر، به کس دیگه‌ای هم چـیزی نگفـتیم. من هم دائم از پـدرم می‌پرسیدم که خـوبی؟ خـوابی...کابوسی...چـیز عجیـبی نمی‌بیـــنی؟ می‌گفت نه و خیـــال کـــردم دیگه دست از سـرمون برداشـتن و خوشـحال شـدم. تا این‌که بـالاخره پـیرمرد ملا از طریق آقا مظفر خـبر داد که بیایید. من و پدرم رفتیم. شیخ حسن گفت آقا پوریا اول چندتا سـؤال دارم ازتـــون. گفتم بفرمایید. گفت شـــما به اتفـــاق دوستانتون اقدام به حفاری جایی کردید که همون جوری که گفتم طلسم بسیار سنگینی داشـته و یک قبیلـه، و نه یک یا دو جن، از این گنج محـافظت میکـردن و هر کسی

که نزدیک به این اموال بشه هلاکش میکنن و حتی تا چند نســـلش گرفتـــار آزار و اذیت این قبیله میشن. قبیله جوهنا اجنه خطرناکی داره و بسـیار کینه‌ای و انسـان رو دشـمن خودشـون میـدونن. حـالا چطـور به شـما نزدیک شدن ،من وسط حرفش دویـدم، حـاجی من تـوی حـرزی که نوشت واسمون تـاریخ تولـدم رو اشـتباه گفتم. گفت منظورم این نبود. درسته حـرز باید بی‌اشـتباه باشه ولی در اینصـــورت نمیتونســـتن تســـخیرت کنن مگر این‌که طلســمی واســتون درست شــده و نوشــته شــده باشه. عزیـزم سر کتـابی که برداشـتم میگه واسـتون یه طلسم سنگین نوشته شده و جدای از حرزتـون که اشـتباه بـوده طلسم تسخیر دارید. زبونم بند اومده بود. شیخ گفت اگر این طلسم باطل نشه ،پســـــرم بی‌تردید...بی تردید... شما.... و سرش رو پایین انداخت و گفت...هلاک خواهید شد. من که از مردن ترسی نداشتم...فقط مغـزم درگـیر این قضیه طلسم شده بود.

شـــیخ گفت به دوســـتانت اعتمـــاد داشـــتی؟ گفتم، آر...ره...!! ن...ن..نه... نمی‌دونم....نمی‌دونم. گفت چطـور؟ گفتم پسر نـبی پـور صـاحب زمین که اهل این صـحبتا نیست. بقیه رو هم که دورادور میشـناختم. فقط میمونه صـــداقت و اون دعانویسش ،ســـید. شـــیخ گفت میتونم بفهمم کار کیه. فقط زمـان می‌بـره. من که اهل جن و موکل این‌ها نیسـتم. باید خیلی کـار انجـام بـدم تا بفهمم. گفتم چند ماه از حفاریمون میگذره ولی صداقت و سید خبری از من نگرفتن ،زنگ هم نزدن...واسه خودم جـای سـؤاله..اگه دورادور یه سـری بهشـون بـزنم و زاغ سیاهشون رو چـوب بـزنم میفهمم چکـار میکنن... شـیخ گفت فعلا یه ســری حــرز و قسم نامه واست می‌نویسم

که کمـتر اذیتت کنن ولی این دوای تو نیست و باید تو رو پیش کسی بفرستم که از پس این کارها بر بیـاد و موکل داشته باشه و ببینه که چه کـاری باید واست بکنه. یه دعا داد که باید جلوی درب ورودی خونه چال میکردم و چنـدتا که باید چند جـای خونه می‌گذاشـتم و یکی هم باید پیش خـودم باشه. فـرداش رفتم از دور خونه صـداقت رو زیر نظر بگـــیرم. تقریبا دو سه ســـاعتی مونـــدم ولی اون ساعت‌هایی که مطمئن بودم از خونه بیرون میـاد خـبری ازش نشد. تصمیم گرفتم یه تمـاس باهـاش بگـیرم. ولی از دسترس خارج بود. رفتم زنگ خونه شون رو زدم ولی کسی خونه نبود یه مغازه میوه فروشی کنار خونه شـون بـود که میدونسـتم صـداقت رو میشناسه ،ازش سـؤال کـردم آقـای صـداقت رو ندیـده و نمیدونه کجـاس؟ اون گفت یک ماه پیش دیدم با عجله خودش و خانمش سـوار آژانس شدن و یک چمدون مسافرتی هم همـراهش بـود. گمونم خارج مارج رفتن..از اونروز خـبری ازش نـدارم و نیومده. ته دلم لرزید...گفتم برم خونه دعانویسش..ولی اونهم نبـود... تقریبـاً مطمئن شـدم دورم زدن.. رفتم سـراغ نـبی پـور...اونهم همه چـیزش رو فروخته بـود و رفته بود تهران...همونجا زانوهـام سست شد و نشسـتم و سرم رو گـرفتم همه رفته بودند. من رو دور زدن. من سـاده.من احمق... سـرم کلاه گذاشـتن... رویـام رفت... خـودم خل و چل شـدم...مغـازه م ،کـارم. آرامشم...همه چیزم رفت.. آنقدر فریـاد کشـیدم تا از هـوش رفتم و در خـــــواب کـــــابوس دیـــــدم...پـــــیرزنی زشت و وحشـتناک...می‌خندید... من فریـاد مـیزدم...می‌خندید... وحشـتناک می‌خندید....صـدای خنـده ش صـدای خنـده یه مرد بود....تو سرم می‌پیچید...پیرزن تبـدیل به دعـانویس

صـــداقت شد. جلو آمد و شـــروع کـــرد با شـــلاقی که تو دستش داشت من رو زدن. دردش به حدی بود که انگار با هر ضـــربه گوشت تنم باهـــاش کنـــده میشد...هر دفه با دیـــدنش تو خـــوابم خوشـــحال میشـــدم ولی اینبـــار میترسیدم.من رو روی خار و خاشاک بیابان میکشـید و با همـون صـدا می‌خندید. بـالاخره به هـوش آمـدم...تـوی بیمارستان و پدر و مادر بیچاره م هم بالای سرم بودند و مثل بـاران بهـاری اشک می‌ریختند و با بیـدار شـدن من مادرم خنده‌ای اجباری کـرد و گفت پسـرم دوبـاره چه ت شـد؟.گفتم هیچی مـادرم. پـدرم، مـادرم رو فرسـتاد پی نخـود سـیاه و گفت چه خـبر چی شـد؟ گفتم..بابا دورم زدن نامردا همه شون فـرار کـردن و به گمـونم دفینه رو خارج کردن و من یه نفر, بیچاره شدم. پدرم گفت پسرم به فکر این چـیزا نبـاش به سـلامتیت فکر کن.گفتم پـدر من اصلا اینچیزا واسم مهم نیست فقط می‌خوام بـدونم چـرا این بلا رو فقط سر من آوردن. به پـدرم گفتم باید بـــریم پیش اون شخصی که شـــیخ حسن آدرس داد. باید میرفـتیم تهـران.. بعد از یک روز، مـرخص شـدم...حـالم خیلی بد شده بود دائم سایه‌ها و اشباح دور و بـرم بـودن و اون زمزمه‌های شیطانی دوباره شـروع شـدند و اینبـار خانواده م رو تهدید میکردن...دائم توی سرم صداهاشون می‌پیچید. شب قبل از رفتنمـون به تهـران یه کـابوس بد دیدم...پدرم رو می‌دیدم وسط یه دریای طوفانی روی یه تخته پـــــاره س و گریه و زاری می‌کنه و داد میزنه پوریا نجاتم بده و من تـوی قـایق هر چه دسـتم رو دراز میکنم که دستشو بگیرم هی از من دور میشه و کمی آنطرف‌تر خواهر کوچکم سمانه روی آب نشســـته و روی آب معلقه و یه خفاش بزرگ میاد و با چنگالهـاش اون رو میگـیره و

می‌بره و اون هیچ تلاشی و جیغی و دست و پایی نمیزنه و فقط به من نگاه می‌کنه و آروم آروم گریه می‌کنه

صبح که شد از خوابی که دیده بودم خیلی دلم گرفته بود و خیلی دلهـره داشـتم. این چه خـوابی بـود چه تعبـیری می‌تونه داشته باشه. چرا پدرم تو اون وضعیت بود؟ چـرا خواهرم ،خواهر کوچولوم رو اینجوری تو خوابم دیدم؟

قرار بود بریم و با اون ملای که تهران بود قرار گذاشـته بـودیم ولی اون گفت که من اتفـاقی پیش آمـده امـروز قم هستم دوست دارید بندازید واسه فردا ،اگر هم عجله دارید آدرس میدم بیاید قم.من که اصلا طاقت نداشـتم و میخواســتم زودتر جریـــان رو بفهمم و دیگه خوابیـــدن واسم یه رویای دور از دسـترس شـده بـود و نمیتونسـتم براحتی بخوابم گفتم نه میایم قم. وقت رفتن رفتم توی آینه خـودم رو بعد چند مـاه نگـاه کـردم ،آخه اصلا تو آینه نمیتونستم نگاه کنم چون تا نگـاه میکـردم اون زن دقیقا پشت سـرم ایسـتاده بـود و می‌خندید. تا نگـاه کـردم و صـورت لاغر و نحیف و شکسـته خـودم رو دیـدم شـکه شدم.انگـار بیست سـال پـیر شـدم. زیر چشـمام سـیاه و گود رفته و اون چهـره زیبا انگـار واسم مث هیـولا شـده بـود و یکدفعه اون لعنـتی پشـتم ظـاهر شد ،با همـون صورت زشت ،برگشتم نبود.

بسمت قم حرکت کردیم.توی راه فقط به اتفاقات تلخی که تـوی این چند مـاه زنـدگیمو نـابود کـرده بـود فکر میکردم.به این فکر میکردم اگه اون روز مغازه رو زودتر تعطیل میکردم...الان همه چی سر جاش بود..رویا زنـده بـود. به حرفـای شـیخ حسن که می‌گفت واسه تو طلسم نوشـــتن ولی با این‌که میدونست نگفت..شـــایدم دلش

نیومد بگـــه؟؛حتما چـــیز خیلی بدیه...ما رو پـــاس داد اینجا...به این فکر میکـــردم که اصلا شـــاید این‌که تأکید می‌کردند کسی نفهمه یه چیز چـرت بـود که میگفتن اون شـــخص هم باهـــات شـــریک میشه. نکنه رویا رو هم خودشـون به کشـتن دادن چـون من به سـید (دعـانویس صداقت) گفته بودم که ناخواسـته رویا فهمیـده..اونا هم کـــارش رو ســـاختن. اگه واقعا اینطـــوری باشه قسم میخورم که با دندونام خرخره شونا میجوم.

هر کدومشـون به چنگم بیفتن میکشمشـون ،حـتی نـبی پور.نابودم کردن. تو همین افکـار بـودم که تـابلوی حـرم حضرت معصومه چشمم رو نـوازش کـرد. ماشـینمون رو تو پارکینگ حرم گذاشتیم ،زیـارتی کـردیم و آدرس رو به یه تاکسی دادیم تا ما رو به اون آدرس بـــبره. شـــوفر تاکسی تا آدرس رو دید گفت امروز نیسـتن. گفتم کی؟؟ گفت شـیخ علی آقا....فهمیـدم که آدم سرشناسـیه پس. گفتم میشناسیدشـــــون..؟ گفت ایشـــــون رو همه میشناسن. ولی الان قم نیستن ،نیمه دوم ماه میآیند قم ،بعدشم اگه بودند حالا نوبت تون نمیشد زیارتشـون کنید و سه چهار روزی طول می‌کشـید.قبل از این‌که من بگم هسـتن، پـدرم که انسـان زیـرکی بـود گفت حـالا مـیریم نوبت میگیریم واسه هر موقع که اومدن. یواشـکی گفتم بابا چی میگی؟ گفت هیچی نگـــو، گویا ایشـــون آدم سرشناسین اگه مـردم بفهمند ممکنه واسشـون درد سر بشه وهمه هجوم بیارند.تاکسی توی کوچه پس کوچه‌های قـدیمی قم چرخید و روبـروی یه خانه قـدیمی ایسـتاد و گفت همینجاست.پیـاده شـدیم یه درب چـوبی قـدیمی از اون درهـــایی که کلـــون و کوبه دارن...کوبه بـــزرگ که متعلق به مردان بود رو بصدا درآوردیم..یه پـیرمرد در رو

باز کرد و سلام و احوالپرسی کـردیم و پرسـید از شـمال آمدید.گفــتیم بله.گفت آقا منتظرتــون بــودن دیر کردید واسه کـــــاری بـــــیرون رفتند و یکســـــاعت دیگه میآیند...فرمودند داخل منتظر بنشـینید...تشـکر کـردیم و وارد خانه شــدیم...ابتــدا از یک جــای دالان مانند عبــور میکردیم و به صحن حیاط میرسیدیم. حیاط بــزرگ و چند درخت چنار کهنسال داخل حیـاط جا خشک کـرده بودند و وسط حیاط یه حوض بزرگ فـیروزه‌ای رنگ قـرار داشت و دور تا دور حیـاط نزدیک به بیست اتـاق بـود با درهـای چوبی فیروزه‌ای رنگ و کنار حیـاط یه درختچه یـاس بـود که بوی خوشش حیاط رو مملوءاز عشق کرده بود...اینجا چقــدر آرامش داشت....چقــدر آرامم اینجا..انگــار تمــام موجودات پلید از جسمم گورشان را گم کرده اند

یه تخت چــوبی که یه فــرش زیبا رویش پهن بــود کنــار حیاط بود که یک سماور زغالی قدیمی یک گوشه قل قل میکرد...بعد از گذشت سالیان هنـوز آرامش اون خونه رو بجز تـــوی حـــرم امـــام رئـــوف جـــای دیگه حس نکردم.یکساعتی محو تماشای خانه بـودم که واسه م چند دقیقه گذشت انگـــار. شـــیخ علی آقا آمدند. پـــیرمردی خوشــرو با موهــای ســفید پرپشت و صــاف. از جایمــان برخاستیم..شیخ علی جلو آمد دست دادیم و دست من را فشــار داد آنقــدر که درد گــرفت که میخواســتم دســتم راعقب بکشم...پیرمرد 80 ساله و این مچ قدرتمند.گفت با خودت چه کردی پسـر؟ با انسـانهای پلیـدی هم کلام و رفیق شـدی...یک لشـکر جن همـراه داری..حیـاط..پشت بام‌ها و تمام اتاقها. ولی در قل و زنجیراند. اجازه آمـدن به اینجا را نداشــته‌اند با نــام خداوند دست و پایشــان را بســـتم...راست می‌گفت...حـــتی درون تاکسی هم که

بودیم در گوشم زمزمه میکردند و رو شانه‌هایم سنگینی میکردند.ولی به محض ورود به حیاط انگار برگشتم به چند ماه قبل که این بلا سرم بیاید. فهمیدم که چقدر قدرتمند و با ایمان است.پدرم خودش رو جمع و جور کرد.فهمیدم که ترسیده. ولی من دوست داشتم تا آخر عمر اینجا بمانم. شیخ مارا به داخل اتاق دعوت کرد..خودش زودتر رفت و ما پشت سرش آرام حرکت کردیم و بالا رفتیم. داخل اتاق روی دیوارها پر بود از قاب عکس‌های قدیمی عده‌ای روحانی و عده‌ای پیرمردهایی با مو و محاسن بلند. شیخ با احترام از پدرم خواست که بیرون بماند و شروع به صحبت کرد...

پسرم شما به اموالی دست درازی کردید که متعلق به شما نبوده و با طلسمی بسیار سنگین توسط قبیله‌ای از اجنه محافظت می‌شده که بسیار خطرناکند وبخاطر همین کسی تا بحال نتوانسته است آنرا بیرون بیاورد. ولی اصل موضوع اینست...آن‌ها طلسم را شکسته‌اند ولی نه کامل و قرار شده با اهدای یک قربانی قسمتی از گنجینه را خارج کنند و آن قربانی کسی نبوده بجز شما...آن‌ها شما را طعمه کرده‌اند.. آن‌ها از چندین ماه قبل از وجود این دفینه مطلع می‌شوند و با نقشه به شما نزدیک می‌شوند و می‌دانسته‌اند که شما مهره اصلی رسیدن به این دفینه هستید و بعد از رسیدن به هدفشان شما را به آن‌ها تقدیم کرده‌اند ولی قسمت بیشتری از گنج را برداشته‌اند. یعنی خود صداقت بدون اطلاع شریکش؛ و صداقت هم هنگام خروج گنج از مرزهای غرب کشور در کوهستان توسط موکلین دفینه از کوه پرت می‌شود و می‌میرد و حتی جنازه اش را هم پیدا نمی‌کنند و در همانجا طعمه درنگان شده. دفینه هم

توسط دولت ضـبط شـده و همسر او هم دسـتگیر و الان در زندان است...خیلی تعجب کردم...گفتم شما این‌ها را از کجا میدانید.. از پلیس شـــنیده ایـــد؟ گفت نه پســـرم این‌ها علمی است که از طـــرف خداوند منـــان به بنـــده ارزانی شده و من در جهت کمک به خلق و بنـدگان دربند خداوند اســـــتفاده میکنم...از رویا پرســـــیدم..اشک در چشـمانش جمع شد و گفت آن دخـتر معصـوم هم توسط طلســـمی که آن انســـان پلید درست کـــرده توسط اجنه کشـــته شد. خـــون در رگهـــایم به جوشش در آمد...شـــیخ گفت آرامشت را حفظ کن تا کارمان را خـراب نکـنی. از نـــبی پـــور پرســـیدم...گفت او نـــیز در آرامش نیست و نمیتـــوانم بـــازگو کنم که چه بلایی ســـرش می‌آید ولی حالش بهتر از تو نیست.گفتم مگر من را قربـانی نکردند ،پس چرا دوباره خودشان به بلا گرفتار شدند...

گفت اولا که بیشـــتر برداشـــته‌اند بعد هم اجنه کـــافر به چـــیزی پایبند نیســـتند و انتقامشـــان را میگیرند چـــون مـــــوکلین این خزانه بوده‌اند و آن‌ها به آن دست درازی کرده‌اند.

کارهایی را شروع کرد و به من گفت هر چه اینجا میبینی بـرای احـدی تعریف نمیکـنی...تو چـیزی نمی‌بیـنی ولی چیزهـایی احسـاس می‌کـنی که اسـرار ذات مقـدس حق است...اصل کـار را انجـام داده ام...(و دوسـتان عزیـزم این قسمت را اجازه تعریف نداشت...)فقط گفت آنقـدر آرامش داشتم که نمی‌خواستم از آن خانه بیرون بیـایم و والله قسـمت زیـادی از آنـرا اصلا بیـاد نمی‌آورم...فقط میدانم که شیخ من را نجات داد دو روز آن‌جا مانـدم ولی همه چیز را فراموش کردم و فکر کنم خودش کاری کـرد

که آن اتفاقاتی که در اتاق رخ داد را از یاد ببرم که جایی بـــازگو نکنم....و پـــدرم در اتـــاقی دیگر این دو روز را گذراند. هنگام بازگشـت، شـیخ گفت اتفاقـاتی رخ خواهد داد که کـاری از ما بر نمی‌آید و پیامد این ماجراست و در تـــوان من نیست که جلوشـــان را بگـــیرم و فقط در ید قـــدرت پروردگـــار است. آن‌ها اثـــرات طلسم است و توانســـتم تو را را از شرشـــان نجـــات دهم،.گفتم چه اتفاقاتی؟ لبخند معناداری زد و گفت پسرم اتفاقـاتی که در زنـــدگی برایمـــان رخ میدهد نتیجه دوری ما از نـــور وهدانیت خداوند باری تعـالی ست. این‌ها از (نعـوذ بالله) بـــیرحم بـــودن خداوند نیست...خداوند مهربـــان دریـــای بی‌پایان خوبیهاست.ما هر چه به نـورش نزدیکـتر باشـیم به همان اندازه از شیاطین دور خـواهیم شد.اول کـار به شما گفتم هیچ مپرس...خواسـتی اسـرار الهی را بـدانی هیچ سخت نیست ،بخداوند نزدیک شو...شـیخ سـاعتها در اینباره برایم صحبت کـرد و من از زیبـایی کلامش خسـته نمی‌شدم و از کرامات شیخ جعفر مجتهدی و بـاقی عرفا برایم صحبت کرد و من با صـحبت‌هایش هر چه بیشـتر در وجـودم نـوری روشن میشد از ایشـان پرسـیدم چـرا با وجـود این‌که نوبت‌هـای دیـدار با شـما چنـدین روز طـول میکشد شـما بـدون نـوبت من را پذیرفتیـد؟ گفت شـیخ حسن از شاگردان من بـود و وقـتی شـیخ حسن کسی را تأیید کند و همچـنین تأکید کـرد این شـیاطین نابکـار چه بلایی بر سرتان آورده‌اند ،گفتم شیخ حسن بگویید زودتر بیایند که میـــدانم این قبیله چه اجنه کینه تـــوزی دارد. وقـتی به حیـاط آمـدیم انگـار تـازه از مـادر متولد شـده ام...راحت نفس میکشـیدم و همه اطـرافم را واضـحتر می‌دیدم. از شیخ خیلی تشکر کـردیم و قبل از اون شـیخ

حسن گفته بـــود که حـــرف پـــول رو پیشش نزنید اون خـــودش میگه چکـــار کنید. شـــیخ گفت من در مقابل کارهـایم پـولی نمی‌گـیرم ،فقط دو قـول میگـیرم اولی این‌که به چهل فقـــــیر کمک کنید و بیشـــــتر تأکید به خانواده‌هــای بی‌سرپرست داشت و دوم این‌که خداوند را هیچ گاه فراموش نکنید و گفت قبل از یک مـاه این کمک را انجام دهید حتماً قبل یکماه و نمیدانم چرا آنقـدر روی این تأکید داشت...حتما فکر میکرد فراموش خواهیم کرد ،ولی من هرگز فراموش نمیکنم.

به خانه برگشـتیم. در راه پـدرم سـؤال کـرد چطـوری پسرم؟حالت چطور است؟ گفتم انگار امـروز تـازه بـدنیا آمده ام.گفت نمیخـواهم حـال خـوبت را خـراب کنم ولی ببین با طمع زیادی همه چیزت را باختی و دوبـاره باید از نو زندگی ات را بسازی ،به مشـکلاتش فکر نکن فقط به فکر آینده ات باش من پشتت هستم. راسـتی این دو روز چکـار میکردیـد؟ گفتم اولا که یـادم نمی‌آید ،ثانیا اجـازه بـازگو نـدارم و شـیخ گفت نباید چـیزی به کسی بگـویی ،ولی من واقعــاً چـــیزی یـــادم نیست. من از یکطـــرف خوشحال بودم و از طرفی نگران بودم ازحرفهـای شـیخ که میگفت مشـــکلاتی پیش خواهد آمد..یعـــنی چه خواهد شد...؟؟

من که دیگر طاقت چیزی را ندارم. فقط امیدوارم اتفاق بـــــدی نباشد و خداوند صـــــبرش را بدهد. از روزی که برگشتیم من کلا آدم دیگـری شـدم...نمـازخوان ،باایمـان و...پـــــدرم که این روزها درگـــــیر گـــــرفتن وام و خرید تجهیزات کارخانه و سفارشات و غـیره بـود و کمـتر خانه بـــود و ســـنگ صـــبور من خـــواهر کوچیکه و مـــادرم

بودند...خـــواهرم دائم قربـــان صـــدقه می‌رفت و خیلی خوشحال از این‌که من خوب شده بودم. یکـروز مـأموران بانک آمده بودند برای بازدید خانه مان که پدرم بـرای اخذ وام قرار بود در رهن بانک بگذارد. با آمدنشـان حـال من بد شد و دلهره عجیبی گرفتم. به پدرم گفتم دیگه انقـدر وام ســنگین واجب بــود؟! خــرد خــرد اینکــار را انجــام می‌دادی. پـدرم گفت پسـرم در کـار بـیزینس باید ریسک کـرد تا موفق شد ،ایـنرا یـاد بگـیر ،بعد هم یکسـاله با آن تجهیزات پیشرفته ما کل وام را در می‌آوریم و تولیدمان ده برابر می‌شـود...گفتم بـاز هم میشد آرامـتر اینکـار را کـــرد..ولی خودتـــان شـــاید بهـــتر میدانید. پـــدرم از من خواست که چند روزی که برای تحویل تجهیزات میرود به کارخانه بـــروم و همـــراه آقا مظفر حواسم به همه چـــیز باشد و منهم بعد از چند مـــاه خانه نشـــینی گفتم بهـــتر است دیگر به زنـدگی عـادی برگـردم و کـار را در همین کارخانه شروع کنم.چون دیگر کار مغازه را نمی‌توانسـتم انجام دهم و مرا بیاد رویا می‌انداخت و افسرده‌ام میکرد

پـدرم رفت و من کـار را شـروع کـردم..از صـبح تا شب سرم در کار بود و تقریبا همه چیز را یاد گـرفتم. هر روز با پدرم در تمـاس بـودم و هر جا گـیر میکـردم از خـودش می‌پرســیدم. بـــالاخره پس از گذشت ده روز پـــدرم آمد. خودم رفتم فرودگاه به استقبالش. خیلی خوشـحال بـود و می‌گفت راهی پیدا کردم و با شخصی آشنا شـدم که با یک بیستم پـولی که باید به گمـرک میـدادم تجهـیزاتم رو سریعتر از راه قانونی بدستم میرسـونه. گفتم پـدر جـان این یعنی قاچاق و اگر بگـیرنت غـیر از سـرمایه ت که به بـــاد رفته ،جریمه و زنـــدان هم داره.آخه شـــما اهل این کارها نبودی ،یادت هست یکبار از ترکیه روسری و شـال

قاچـاقی آوردم یکمـاه باهـام حـرف نمی‌زدی...؟ گفت پسـرم این فـرق داره ،این پـول مفت و زوره که از ما میگـیرن..ما که واسه تولید این مملکت کـار میکـنیم این پول گمرکی زوره که از ما میگیرن.در ضمن پـولی واسم نمونده گمرکی بدم..تجهیزاتم از چیزی که حسـاب کـرده بـودم بیشـتر شد و مجبـورم اینکـار رو بکنم. ولی ته دل من می‌لرزید و عـــــاقبت خوشی سر این کـــــار نمی‌بینم.امیـدوارم بخـیر بگـذره.با اون خـوابی که مـاه گذشته دیدم خیلی ناراحت و نگران بودم و حرفـای شـیخ علی آقا نگرانترم میکرد. پدرم اینجوری نبـود ،بخـدا نبـود انگار کس دیگه‌ای کنترل مغزش رو بدست داشت.

اون اهل این بی‌قانونی‌ها و بی‌عقلیها نبـــود..تمـــام سرمایه ش و تمـام پـول وامی که گرفته بـود میخواست قاچاقی بیاره اینور با ناخـدایی که نمیشـناختش...اگه رو دریا اتفاقی می‌افتاد به خاک سیاه می‌نشسـتیم.به مـادر بیچـاره م هم چـیزی نگفته بـود.بعد دو روز خـودش هم نگران شده بـود و من اسـترس و نگـرانی رو از حـالاتش می‌فهمیـدم. چند روز بعد خـواب بـودم که با صـدای جیغ مـادرم بیـدار شـدم به سـرعت پـایین آمـدم که دیـدم سر پدرم رو پاهای مادرم است و انگار پـدرم از هـوش رفته. گفتم چی شـــده مامـــان.مـــادرم با گریه گفت تلفن زنگ خورد پدرت جواب داد و کمی صـحبت کـرد ویکدفعه گفت وای بدبخت شدم و از هوش رفت.بـالای سر پـدرم رفتم ،اول فکر کـــردم تمـــوم کـــرده ولی نبضش به کنـــدی مـــیزد.زنگ زدم اورژانس و خـــواهرم که ســـال ســـوم پزشکی بود احیا و تنفس مصنوعی و ماساژ قلـبی و اینا رو بلد بود ،انجام داد تا دکتر رسـید و بسـرعت انتقـالش دادند بیمارستان.اولین کاری که کـردم زنگ زدم کارخونه

و خـدا خـدا میکـردم اونجا اتفـاقی افتـاده باشه و اون چـیزی که فکر میکـردم نباشه ،که آقا مظفر جـواب داد و گفت کـارگرا مشـغول کارند و همه چی خوبه... پرسـیدم شما به بابا زنگ زدی صبح..گفت نه چطـور مگـه؟؟ گفتم سـریع خـودت رو بگـذار بیمارسـتان فلان ،بابا به گمـونم سکته کرده و پزشکا شـروع کردند به شک و احیا که خـدا را شـــکر برگشت.جلو رفتم و از دکـــترش حـــالش رو پرسیدم.دکـتر گفت خـبر بـدی بهش دادید یا اتفـاق بـدی افتـاده که شک شـده.ویا سـابقه داشـته؟.گفتم تلفـنی صـحبت می‌کـرده که یکبـاره اینجـوری شـده. دکـتر گفت حـــالش الان خوبه.خـــدا رو شـــکر.خطر از بیخ گوشش گذشت. تحقیق کنید ببنید واسه کسی اتفـــاقی نیفتـــاده باشه چـــون تا دو سه روز بیهوشه. ما همه جا زنگ زدیم ولی خبری نبـود.و احتمـالاً همـون چـیزی بـود که حـدس میزدم.بارش لو رفته ،که اگه اینجـوری باشه همه چی رو از دست می‌دهیم و فکر کنم اتفاقات بدی که حـاج شـیخ می‌گفت این بـــوده. خلاصه بعد سه روز پـــدرم رو آوردن بخش و اولین کسی که ملاقـاتش رفت من بـودم ،چـون این سه روز همینجا بـودم.با دیـدن من بغضش ترکید و با گریه گفت پوریا جـــان بارها...همه زنـــــدگیم رفت زیر آب...لنجها غرق شدند. من خیلی ناراحت شدم ولی بازم خدا روشکرکه مامورها نگـرفتن که پـدرم با این سن باید زنـــدان هم می‌رفت.گفتم پـــدر غصه نخـــور تقـــدیر بوده.گفت نمی‌دونم چرا این حماقت رو کردم.انگار یکی منو هل میـداد به سـمت اینکـار..اصلا به عـواقبش فکر نمی‌کـردم..من با اینهمه سـابقه و تجربه چـرا مث تـازه کارها همچین حمـــاقتی کـــردم...این من نبـــودم. گفتم چطور با این ناخدا آشنا شـدی.گفت یـادت هست بعد سه

روز زنگ زدم و بهت گفتم پـــول واسم حواله کن.گفتم آره. گفت اون مبلغی که قیمت گرفته بـــودن از ایـــران بـدلیل بحـران اقتصـادی چین و گـرون شـدن تجهـیزات الکـــترونیکی و فـــولاد و آلومیـــنیوم قیمت تمـــام شـــده تجهیزاتی که سفارش داده بودم 20 درصد گرونتر شـده بود و قسـمت عمـده پـولی رو که واسه تـرخیص کـالا از گمرک کنار گذاشته بودم رو خرج کردم و تـوی لاوی هتل سـرم رو گرفته بـودم و نـاراحت بـودم که دیـدم یه نفر اومد روبروم نشست و خیره شـده به من.بعد چند دقیقه پرسـید ایـرانی هسـتی؟ ولی لهجه عجیـبی داشت. گفتم بله چطـور؟ گفت نـاراحت به نظر میـای مشـکلی پیش اومده. من که اونو نمی‌شـناختم و دلیلی نداشت واسش توضیح بدم و تو هم که منو می‌شناسی به این راحـتی با کسی گـــرم نمی‌گـــیرم. ولی نمی‌دونم چه حـــالتی بهم دست داده بود که همه چی رو واسش توضییح دادم حتی مشـکل تو رو. اون مـرد گفت راه حل مشـکلت پیش منه که از شر گمـــرک خلاص بشی.گفتم چیه آشـــنا داری تو گمرک. گفت نه، ما اصـلاً با گمـرک کـاری نـداریم. گفتم چطور میشه؟ گفت تجهیزاتت مونتاژه یا خرد خـــرد.گفتم ایران مونتاژ میشه ،توی جعبه‌های.چوبیه که بزرگـترینش 2 در 2.گفت عالیه. یه ناخدا میشناسم می‌تونه تجهیزاتت رو با فلان مبلغ ایران تحویلت بده. حساب کردم دیـدم از قیمت کرایه کشـــتی کمی بیشـــتره ولی گمـــرکی نـــداره ،قبول کردم. نمی‌دونم چرا همچین حماقتی کـردم حـتی نترسیدم بارم رو بدزدند. قبول کردم.فقط بار رو باید تا یه شهر ساحلی می‌بردم و از یه بنـدر متروکه یه کشـتی کوچک چینی بارگیری میکـرد و جـای دیگه به ناخـدا حیـدر که بچه چابهار بـود تحویل میـداد و چابهـار بـار رو تحویل

می‌گرفتم. من حـتی می‌تونسـتم یه چند تا دسـتگاه‌ها که زیـاد واجب نبـود رو حـذف کنم و بعـداً که دست و بـالم بـازتر شد بخـرم. ولی نمی‌دونم چـرا اینکـار رو نکـردم. خلاصه همون‌جوری که گفته بـود برنامه پیش رفت و من با خیـال راحت اومـدم ایـران که دو هفته دیگه بـار رو تحویل بگیرم. پسـرم باید هر چه سـریعتر با اولین پـرواز بریم چابهار ببینیم چی شده برادر ناخدا به من زنگ زد و گفت.امیدوارم هر سه لنج غـرق نشـده باشن چـون همه چـیزمون رو از دست می‌دیم. شانسم همـون شب بلیط بود و رفتم زاهدان و از اونجا رفتم چابهار.به آدرسی که داشتم رفتم و سراغ خانه ناخدا حیدر رو گرفتم.چنـدتا از محلی‌ها که ناخدا رو می‌شناختند فکر کردند من مـأمورم و آدرس رو بهم نمی‌دادند.از یه نوجـوون 10_12سـاله پرسیدم و آدرس رو پیدا کردم...وقـتی رسـیدم دیـدم دم در خونه شون پارچه سیاه نصبه ،در زدم..خانمی که تمام صورتش رو خراش داده بود در رو باز کـرد و گفت چکـار دارید..؟ گفتم من با ناخدا حیدر کار دارم.گفت نیستش.. گفتم خـانم من مـأمور نیسـتم..پسر فلانی هسـتم...به ناخـدا بگید خـودش می‌شناسه.رفت داخل و وقـتی برگشت یه مـرد میانسـال همـراهش بـود.خـود ناخـدا بود...تعـارف کـرد بیا داخل و رفـتیم تو...گفت از شـمال می‌آیی گفتم بله من پسر عزیز آقا هسـتم..اسـمم پوریاست...گفت آقا پوریا هر سه تا لنجم غرق شد 4نفر مردند...و با بغض تو گلو گفت پسر تازه دامادم هم غرق شد و ما توسط چند لنج مـاهیگیری هنـدی نجـات پیـدا کردیم..لنجهای ما پیشرفته بودند و در اصل لنج نبودند و در حد کشتی کوچک...پسـرم رفت...تمـام سـرمایه م که

شـاید بیست برابر بـار شـما ارزشش بـود رفت زیر آب و اگر آن هندوها نبودند ما ده نفر هم مرده بودیم.

پرسیدم ناخدا چی شد؟ شـما به قـول خودتـون با اینهمه تجربه گرفتـار شـدید.ناخـدا سـرش رو پـایین انـداخت و گفت پسرم یه اتفـاقی افتـاد که حضـمش واسه خـودمم سـنگینه...نمی‌دونم چی بگم..کسی بـاور نمیکنه و انگ دیـوانگی هم آخر عمـری میخـوره روی پیشـونیم. گفتم خـوب تعریف کن..خـوب بـالاخره ما هم خسـارت دیدیم..پدرم سکته کرده و توی بیمارستان بستریه.ناخـدا شـوکه شد و گویا نمیدونست.گفت یا خـدا...حـالش چطـوره؟ گفتم خطر رفع شد ولی همه چـیزمون رو از دست میـدیم..وام سـنگینی گرفته بـودیم و تمـام امـوال پدرم...حتی خونه مسـکونی مـون در رهن بانک و صد در صد مصـادر ه میشه.ناخـدا خیس از عـرق شـده بـود و صـورتش از خجـالت قرمز...گفتم ناخـدا دیگه چه میشه کرد کشتی‌های شما و اموال شما از مال ما بیشتر بـوده که..!!

گفتم خوب تعریف کن...ناخدا شروع کـرد وگفت بخـدا و به روح تـازه دامـاد پسـرم قسم یه کلمه از حرفـام دروغ نیست و عین واقعیت حـتی میتـونی از دو نفر ملـوان جوانی که کنار دست من بودن سؤال کنی.

ما بخاطر امنیت کار فقط شبها حرکت میکردیم و روزها در جاهایی که میشـناختم لنگر می‌انـداختیم و اسـتراحت میکردیم. ما بیشتر از کناره‌های خطوط سـاحلی که جـزء آبهای آزاد هست حرکت میکردیم و مجوزمان مجوز صـید در آبهـای آزاد هست. روز پنجم از سـاحل هند حـرکت کردیم و دو روز دیگر داشـتیم تا برسـیم. دمـدمای سـحر

بـود و سـاعت حـدودای سه صـبح که حس کـرم کشـتی تکان‌های عجیـبی میخـورد ترسـیدم که نهنگ عنـبر نباشد ،آمــدم روی عرشه. دیــدم دورتا دور کشــتی پر است از چیزهـــایی شـــبیه چراغها کوچک...ترســـیدم..و داد زدم یوسف مأمورا.. محاصرمون کردن.. یوسف ملوان جوانم آمد و گفت یا پیغمبر یا خدا بیچاره شدیم...و این‌ها چراغ قایق‌هــای گشــتیه...با گفتن یا خــدا و یا پیغمــبر یوسف انگـــار چراغ‌ها خـــاموش شد و ما تعجب کـــردیم...طبق تجربیات پنجـاه سـاله‌ام روی دریا فهمیـدم جریـان از چه قـــــــرار است..یـــــــواش درگـــــــوش یوسف گفتم مأمورنیست.نترســـیا...گفت نه.. دزد دریـــایی؟گفتم نه اجنه دریایی!!..از ترس مثل گچ شد... گفتم نترس فقط قـرآن را بـردار و إیة الکرسی رو پیـدا کن و بلند بخـون. همین کار رو کرد و اونشب بخیر گذشت و صـبح شد و ما لنگر انداختیم و استراحت کردیم و دوباره ساعت 8 شب حرکت کردیم. ولی من در دلم خوف داشـتم...تا نـزدیکی سـاعت 12 پشت سـکان بـودم و از دوازده سـکان را به یوسف سپردم که بسیار ملوان زرنگی بود و خـودم رفتم شامم را بخورم و بیایم..پانزده دقیقه‌ای نگذشته بــود که دیـدم یوسف فریـاد میزند ناخـدا بیا ناخـدا بیا.دویـدم که دیدم یوسف از ترس کف اتاقک کنترل افتـاده..تا روبـرو رو نگاه کردم نزدیک بود خودم هم از ترس بمـیرم. دست روی صـــورت یوسف گذاشـــتم..ســـرد بـــود.نبضش را گــرفتم...نبض نداشت...یا خــدا..یوسف از تــرس مــرده بــود..دوبــاره بلند شــدم سر پا..همه جا مثل روز روشن شده بود و یک موجود بسیار بـزرگ با دسـتای بلند و کف دسـتی پهن و انگشـتان دراز و ناخن‌هـایی مثل شمشـیر سـری بـزرگ و شـاخهای بلند و چشـمانش مثل دو گوله

آتش و صورتش مثل تاج خروس قرمز بود.آنقدر ترسیده بودم که کم بود قلبم بایستد. عجیبـتر این بـود که آن دیو روی آب ایستاده بود...انگار روی خشـکی ایسـتاده و دور تا دور کشتی پر بـود از موجـودات شـبیه همـان دیو ولی اندازه آدمیزاد ولی صورتشـان نه قرمز بلکه مانند زغـال ،سیاه بود و شاخ‌هایشان قرمز رنگ. چند ثانیه به ما نگاه کردند و بعد شـــروع کـــردن به هلهله وجیغ کشـــیدن. صدایشـان بقـدری بلند بـود که گوشـهایمان انگـار آتش گرفته و صدایشان شبیه جیغ ترمز هزاران ماشین بـود و گاهی مثل زنگوله چهارپایان و گـاهی شـبیه رعد و بـرق. دهانشان به اندازه صورتشان باز شده بود. (ناخـدا همین که در حال تعریف بـود قشـنگ میشد تـرس و وحشت رو تو چشماش خوند).بعد شروع کردند به بالا و پایین پریدن و جیغ کشـیدن.که دریا پر از مـوج شد و کشـتی‌ها روی امواج بـالا و پـایین می‌رفتند تا اول کشـتی ما بعد آن دو کشتی که پشت ما بودند غرق شدند. پسرم تـوی کشـتی پشت من بود و من فقط صدایش میکردم.صـحنه عجیـبی بـود.کشـتی‌ها زیر آب رفتند و ما سـوار بر تکه پاره‌هـای کشـتی روی آب شـناور بـودیم و خـبر از هیچ کدامشـان نداشـتم و نمی‌دانسـتم چه بلایی بر سرشـان آمـده...تا صبح شناور بودیم که از دور دو لنج ماهیگیری به امر خدا آمدند و نجـات مـان دادند. هنـدو بودند و ما را با لنج تا نـزدیکی خطـوط سـاحلی ایـران آوردند و ما از دور قایق‌های گشتی سپاه را دیدیم و گفـتیم مـاهیگیر آزادیم و کشـتی مـان غـرق شـده و ما را تحویل گرفتند و چند ساعت بازجویی کردند و چون مدارک مـاهیگیری داشـتیم و اسممان در سیستم شیلات ثبت بود ولمان کردند.پوریا جان کشتیهای من بیمه بودند و به محض گرفتن خسارت

همه خسارت پدرتان را میدهم.مطمئن باش.فقط امیدوارم باور کرده باشی. من باور کردم چون می‌دانستم این آخرین زهری است که موکلین دفینه به خانواده‌ام پاشیدند.

از ناخدا خداحافظی کردم و به تهران آمدم و از آن‌جا با اتوبوس شمال. پدرم مرخص شده بود. نمی‌دانستم چطور بهش بگم چون وضعیتش خوب نبود.اینجوری گفتم که کشتیهای ناخدا غرق شدند ولی بیمه بودند و قیمت هر کشتیش بیشتر از کل بار ما هست. و ناخدا خیلی شرمنده بود و گفت بعد از گرفتن خسارت حتما خسارت شما رو خودم پرداخت میکنم. پدرم آهی کشید و گفت..بزک نمیر بهار میاد...تا چند ماه دیگه بانک همه چیزمون رومصادرهمی‌کنه خونه..کارخونه...ویلا همه چی... گفتم پدرم دیگه اتفاقیه که افتاده ماهم بقیه عمرمونا مث آدمای دیگه زندگی میکنیم. گفت پسرم چی میگی؟؟ تو چون به اون گرفتاری مبتلا شدی حالا به هر چی قانعی..درکت میکنم.ولی بقیه خانواده...خواهرت که عمری تو ناز و نعمت بزرگ شده چطوری میتونه از این به بعد با بدبختی سرکنه. یکسالی از ماجرا گذشت...بانک همه چی رو مصادره کرد... ناخدا هم حریف بیمه نشد و ثابت کردند که قاچاق می‌کرده و نه تنها خسارت بهش ندادند ،توی زندان هم افتاد و بعد سه ماه توی زندان سکته کرد و مرد. ماهم با اندک پولی که داشتیم و طلا و... یه خونه کوچیک یه جای معمولی خریدیم و پدرم هم با یه ماشین توی آژانس مشغول کارشد که بیکار نباشه و فکر و خیال نکنه...ما هم دیگه به همه چی قانع شده بودیم ولی خواهرم هنوز با این جور زندگی کنار نیومده بود...وای کاش همینجوری

میموند و زنـــــدگیمون رو میکـــــردیم..من پوریا ،،با اون زنـدگی خـوب و لاکچـری...پـدرم عزیزآقا ،،صـاحب برند لبنیـات...خـواهرم دخـتر لـوس و نـاز پـرورده... مـادر بیچـاره‌ام که تـوی خونه دوهـزار مـتری بـود و الان تو هشتاد متر خونه میلولید...ولی بازهم عادت کرده بـودیم و ناراضی نبودیم و خدا رو شکر میکردیم تا....

یکروز لعنتی خواهرم دانشگاه بود و تو دانشگاه حالش بد میشه و از دانشـــگاه زنگ می‌زنند خونه...پـــدرم می‌ره دنبالش.. خواهرم تو ایستگاه نشسته بـوده...بابـام رو از دور میبینه و پا میشه میـاد جلو ،کنـار خیـابون...پـدرم همـــون لحظه پشت فرمـــون ســکته می‌کنه و خـــواهر کوچولـــــــوم رو زیر میگـــــــیره و هر دو در یک لحظه می‌میرند.و دانه آخر پازل بدبختی من کامل میشه....

دوستان قصه پوریا تمام شد ولی پوریاهای زیـادی همین الان در فکر یک شـبه لیـدر شـدن هسـتند. دوسـتان گلم دفینه‌های بـزرگ...خزانه‌ها...اتاقکهـای گنج...همه دارای طلســمات ســنگینند...بـــدنبال اینگونه مالها نروید و از سرنوشت شـــــوم پوریا که داســـــتان واقعی یک پسر خوشبخت بود که با زیاده خواهی خـود و خـانواده اش رو به کـام نـابودی کشـاند درس بگیرید...اجنه موکل دفینه واقعا خطرناکند...حذر کنید.

پایان

راوی امیررضا.ج با نام مستعار پوریا از گیلان

کدام خاخام یهودی به «بهار» علاقه‌مند بود؟

مفـاهیم و واژگـان به‌کـار گرفته‌شـده در منظومه‌هـای فکری و فرقه‌ای گونـاگون، گـاه شـباهت‌ها و اشـتراکات بسیاری با یکدیگر دارند. برای مثال در تمامی ادیـان و در بسـیاری از فرقه‌هـای نوظهـور از مفـاهیمی همچـون «حیات پس از مرگ»، «سعادت»، «زنـدگی معنـوی» و... استفاده می‌شود؛ ولی هر یک از این مفاهیم متناسب با متن و منظومه‌ای که به آن تعلق دارند "جایگـــــــاه و معنا"یی متفاوت دارند که گاه با معنای همان مفهـوم در منظومه دیگر، در تعارض است.

یکی از مفـاهیمی که در جریـان‌هـای دیـنی و شـبه‌دیـنی مختلف جایگاه ویژه دارد، مفهـوم درخت است. در قـرآن کریم نیز بارها به این مفهـوم اشـاره شـده است. درخت در لسان قـرآن، گـاه بـرای تمثیل انگـاره توحید و انگـاره شـرک در تعـابیری همچـون شـجره طیبه[1]ـ و شـجره خبیثه[2]ـ و گـاه در توصـیف توحید عمـومی خلقت با تعـابیری همچـون «النجم و الشـجر یسـجدان»[3]ـ مـورد اسـتفاده قـرار گرفته است. در روایت نبـوت حضـرت موسی علیه السـلام نـیز ذکر شـده که خداوند از ورای درختی با این پیامبر الهی سخن گفت[4].

یکی از مفـاهیمی که در جریـان‌هـای دیـنی و شـبه‌دیـنی مختلف

جایگاه ویژه دارد، مفهوم درخت است.

در داسـتان هبـوط آدم علیه السـلام از بهشت نـیز قـرآن کـــریم ذکر می‌فرماید که شـــیطان با وسوسه "درخت

جـاودانگی" او را فـریفت[5].ـ اما هیچ یک از توصـیفاتی که در قــرآن از پدیــده هــایی همچــون درخت، ســنگ (همچــون: منها لما یهبط من خشــیة الله)، خــوراکی‌ها (همچون: زیتون، عسل، انجیر و...)، حیوانـات (همچـون: سگ اصحاب کهف، هدهد و مورچه سلیمان، شـتر صـالح، پرنـدگان ابابیل و...) و سـایر پدیـده‌هـای طـبیعی (آتش، کوه، دریا، بادها، ماه، ستارگان، شهاب‌هـا، خورشـید و..) موجود است، به معنای تقدس‌بخشــیِ متــافیزیکی به این امــــور نیست. بلکه همه آن‌ها از آن جهت که بخشی از خلقت شـگرف خداوند و جلـوه‌ای از زیبـایی و حکمت و رحمت و عظمت او هستند، قابل توجهند.

هیچ یک از تعابیر قـرآن دربـاره این پدیـده ها را نمیتـوان تــوجیهی بــرای بزرگداشت و تقــدس بخشی خــرافی به بخشهای طـبیعت دانست. تقـدس مکـانها و اشـیاء مـادی همــواره بــالعرض و به اعتبــار حقیقــتی متــافیزیکی و متعالی بوده است که با آن شیء نسبت دارد. برای مثال تقـدس تـربت کـربلا بواسـطه ارتبـاط این خـاک با وجـود مقــدس سیدالشــهداء و واقعه عاشوراست نه ویــژگی باطنی ای که "زمین" واجد آن است.

در خصـوص عنصر طـبیعی "آب" خداوند در قـرآن کـریم تعبیری به کار برده است که در خصوص هیچ عنصر مادی ذکر نشـده است (جعلنا من المـاء کل شـیء حی)؛ با این حال این تعبیر سـبب تقدسی خـرافی بـرای آب در میـان مسـلمانان نشــده است و هر چند بــاران و آب همــواره "نشـانه رحمت خداوند" دانسـته شـده ولی هیچ گـروه و فرقه ای به "واســطه میــان زمین و آســمان" (عــالم جسمانی و ملکوت) بودن آب قائل نشده است.

در خصـوص "آب" خداوند در قـرآن کـریم تعبـیری به کـار بــرده است که در خصــوص هیچ عنصر مــادی ذکر نشــده است

(جعلنا من الماء کل شیء حی)؛

با این حال این تعبیر، سبب تقدسی خرافی بــرای آب در میان مسلمانان نشده است

با این حـــال درخت در کابـــالا و فرقه‌هـــای پاگانیســـتی جایگاهی مقدس و متافیزیکی دارد. تمام هســتی‌شناسی آیین کابالا و اسطوره‌شناسی یهود به‌صورت سمبلیک در درخت‌واره‌ای با نــام "درخت حیــات" معــرفی می‌شــود. درخت حیات[6]، درخت دانش[7]، درخت مرگ[8]، درخت ارواح[9]ـ و درخت کیهـانی[10]ـ از جمله اسـتعاره‌هـایی هســـتند که با تکیه بر مفهـــوم درخت، در آمـــوزه‌هـــای کابالیسـتی بـرای توصـیف جهـان خلقت مـورد اسـتفاده قرار گرفته‌اند.

با این حال جایگاه مقـدس و حلقه آسـمان و زمین بـودن درخت در آیین کابالا تنها به معانی استعاره‌ای آن محدود نمی‌شـــود. در آیین کابـــالا درخت زمیـــنی نه به عنـــوان جلوه‌ای از خلقت خداوند بلکه به عنوان واسطه‌ای میــان عالم بالا و عالم جسمانی و حلقه‌ای میان عالم ملکوت و عالم ناسوت مـورد توجه است. این اعتقـاد عمیق عمـدتاً بر اساس کشف و شهود و اظهارات بزرگان عرفا کابــالا صـورت‌بنـدی شـده است و کمـتر به ارائه دسـتمایه‌هـای کلامی برای توجیه آن پرداخت شده است.

تمام هستی‌شناسی آیین کابالا و اسطوره‌شناسی یهود

به صورت سمبلیک در درختواره‌ای با نـام "درخت حیـات" معرفی می‌شود

خاخام "اسـحاق بن سـیلمان لوریا" مشـهور به "اسـحاق لوریا"[11]ـ که به عنـوان پـدر کابـالای امـروزی شـناخته می‌شـود، از جمله کسـانی بـود که به حلقه واسط بـودن درخت میـان عـالم ملکـوت و عـالم جسـمانیات اعتقـاد داشت. او درختان را جایگاه آرام‌گـرفتن نفـوس انسـانی پس از مرگ می‌دانست. در شرح احـوالات او آمـده است که وی به "بهـار" توجه خـاص داشت و در مـاه "نیسـان[12]"ـ هنگام شکوفه‌زدن درختان به انجام اعمـال عبـادی خاص در مقابل درختان اقدام می‌نمود. او اعتقـاد داشت با این اعمـال به روح سرگشـته کسـانی که در درختـان هستند یاری می‌رساند تا به جای سقوط به مراتب پـایین تر، به سوی تعالی بالا بروند. به گفته کابالیست‌ها سـنت "لوریا" این بـود که شـاگردانش را به میـان درختـان و طبیعت ببرد و در آن‌جا به آن‌ها آموزش دهد.

خاخام اسـحاق لوریا که به عنـوان پـدر کابـالای امـروزی شناخته می‌شود،

از جمله کسانی بود که به حلقه واسط بودن درخت میان عالم ملکوت و عالم جسمانیات اعتقاد داشت.

در شـرح احـوالات خاخـام لوریا آمـده است که وی به "بهار" توجه خاص داشت

و در ماه "نیسان" هنگام شـکوفه زدن درختـان به انجـام اعمال عبادی خاص در مقابل درختان اقدام می نمود

به گفته شـاگردانش در یکی از این روزها لوریا چشـمان خـود را بـاز می‌کند و درختـان را نفـوس انسـانی با روح های بی‌شمار می‌بیند. لوریا از نفـوس مردگـان می‌پرسد شما چرا اینجا (در درختان) توقف کرده‌اید؟ نفوس پاسخ می‌دهند این به دلیل آن است که در زمـان حیـات تبهکـار نبودیم. ما تو را می‌شناسـیم و می‌دانیم می‌تـوانی به ما کمک کـنی. لوریا نـیز قـول می‌دهد کمک کند از بـرزخ درخت رها شده و بالا بروند. شاگردانش لوریا را در حال گفت‌وگو می‌دیدند در حالی که تنها او بـود که سـخن می گفت و روح درختـان از دید شـاگردان پنهـان بودند. شـاگردان بعـدها از او پرسـیدند تو با چه کسـانی سـخن می‌گفـتی و لوریا پاسخ داد: اگر می‌توانسـتید آن‌ها را ببینید، از این‌که چه جمعیتی از ارواح در درختان هسـتند، حیرت‌زده می‌شدید[13].

اولین اشارات در خصوص اینچنین جایگـاهی بـرای درخت در آثار "موشه لئونی" نویسنده کتاب مشهور زوهار[14] به چشم می‌خـورد. او در کتاب‌هانفش‌هاهاخامه (النفس الحکیمه) از این ویـژگی و جایگـاه درخت بـرای توضـیح جهان کابالا در تمثیل درخت زندگی استفاده می‌نماید.

در آموزه‌های کابالا درختان نه‌تنها جایگاه نفـوس و ارواح انسانی هستند بلکه خودشان نیز نفس مجرده دارند. این عقیـده در شـرح احـوال خاخـام ناخمـان برسـلاوی[15] توضیح داده شده است. او روزی در سـفر، بـرای اقـامت شب مسافرخانه چوبی را برمی‌گزیند. خاخـام نـاخمن در دل شب با صدای بلند شروع به گریه می‌کند به نحـوی که صـاحب مسـافرخانه و همراهـان خاخـام متوجه حـالت غیرعـادی او میشـوند. همگی گـرد او می‌آیند تا علت را

جویا شـوند. خاخـام قبل از هر سـخنی کتـابی را بـیرون می‌آورد و با چشـمان بسـته آن را بـاز می‌کند و سـپس جمله نوشته‌شـده در صـفحه را می‌خواند: «قطع‌کـردن درخت پیش از موعـد، همانند کشـتن یک نفس است.» خاخـام از صـاحب مسـافرخانه سـؤال می‌کند آیا چـوب دیوارهای مسافرخانه از درختانی است که پیش از موعد قطع شده است؟ صاحب مسافرخانه تأیید می‌کند. خاخام توضـیح می‌دهد: من در مکاشـفه‌ام با بـدن کسـانی که کشته شده بودند احاطه شده بودم. بسیار ترسیده بودم. حـالا می‌دانم آن‌ها روح درختـان بودند که بـرای من گریه می‌کردند.

طبق اسطوره‌شناسی کابالا و یهود،

در بهشت عـدن در آسـمان هفتم درخـتی به نـام درخت زندگی وجود دارد که ارواح از آن تولید می‌شوند.

اسحاق لوریا پدر عرفان کابالا، حلقه واسط میان آسمان و زمین‌بودن را با دلیل دیگری نیز توضـیح می‌دهـد؛ طبق اسطوره‌شناسی کابالا و یهود، در بهشت عدن در آسمان هفتم درخـتی به نـام درخت زنـدگی[16]ـ وجـود دارد که ارواح از آن تولید می‌شوند. ارواح تولیدشده در گنج‌هایی به نـام گـوف[17]ـ یا بـدن سـقوط می‌کنند و در آن‌جا منتظر نزول به زمین و تولد می‌مانند.

اسـحاق لوریا توضـیح می‌دهد که حلقه واسط درخت زنـدگی در آسـمان هفتم و تولد نـوزاد زمین درختـان هسـتند. ارواح به‌تـدریج از آسـمان بر درختـان نـزول می کنند و درختـان همانند یک گهـواره واسط ارواح را تا زمان تولد نگه می‌دارند[18]ـ لوریا همچنین معتقد است

از میان حیوانات گنجشک این نزول را به‌خـوبی حس می کند و می‌تواند پایین‌آمـــــدن ارواح را بر روی درختـــــان مشاهده کند. او دلیل آواز غوغاگونه گنجشـکان را همین ادراک ارواح می‌داند[19].

قبر اسحاق لوریا

رابطه ارواح با درختان در آموزه‌های پاگانیسـتی اروپـای کهن پیش از مسیحیت نـیز وجـود داشـته است. پرسـتش درخت بلوط یکی از آموزه‌هـای پاگان‌هـای ژرمن بـود. در زمـان فراگیرشـدن مسـیحیت بـرخی از این آمـوزه‌هـای خـرافی با شـکل‌های تغییریافته به‌تـدریج وارد مسـیحیت شد و در مناسـکی همچـون برپـایی درخت کریسـمس در روزهـایی پایـانی سـال و زمـان منتسب به تولد عیسی مسیح، خود را به‌خوبی نشان داد[20].

در مدارس نوین کابـالا به هنرجوها گفته می‌شـود کابـالا یک درخت است که با بـــالا رفتن از شـــاخه‌های آن می توانید به مقامی نزدیک به خدا و شبیه به خدا برسـید. در عرفـان کابـالا رسـیدن انسـان به خـدا به معنـای فنـای فی‌الله نیست بلکه به معنـای رسـیدن به مقـام خـدایی است. در این سیسـتم معنـوی، فـرد سـالک قـرار نیست فانی در خداوند گردد و هستی خـود را در مقابل هسـتی لایزال خداوند ناچیز و نامقدار ببیند. بلکه قرار است خود را به انـدازه خداوند و در جایگـاهی خـدایی درک کند. در واقع از منظر کابالا انسـان در مقـام خداوند عبد و بنـده نیست بلکه مخلـوقی است که می‌تواند به خـدایی برسد. از این رو انسـان و خـدا در این منظومه عجیب، در واقع دو روی یک سکه هستند.

در عرفان کابالا رسـیدن انسـان به خـدا به معنـای فنـای فيالله نیست

بلکه به معنای رسیدن به مقام خدایی است.

فرد سالک قرار نیست فانی در خداوند گردد

بلکه قرار است خـود را به انـدازه خداوند و در جایگـاهی خدایی درک کند.

این جایگاه ویژه طبیعت شناختی و معنـاگرا بـرای درخت و نسـبت آن با آفـرینش انسـان در محصـولات رسـانه‌ای وابسـته به کانون‌هـای کابالیسـتی، با گسـتردگی، عمق و تنوع بسیاری مورد تبلیغ و تأکید قرار گرفته است.

فیلم سینمایی سرچشمه[21] محصول 2006 میلادي در آمریکا، سه داسـتان مـوازی دربـاره خاسـتگاه، زنـدگی و فرجام انسان است که در 500 سال گذشته، زمان حـال و 500 سـال آینـده روایت می‌شـود. در این فیلم نقطه اتکا داستان درختی کهنسال است که منشأ خلقت انسان به شمار می‌آید.

فیلم سینمایی سرچشمه

محصول 2006 امریکا

این درخت در هیبـــــــتی همانند "درخت دانش در بهشت عـدن" در داسـتان اول دیـده می‌شـود. تومـاس قهرمـان داستان اول، شـوالیه‌ای اسـپانیایی (با بـازی هیو جکمن) است که قصد دارد درخت زندگی را برای ملکه خود بیابد. در داستان دوم درخت حیات درختی عجیب در آفریقاست که دکــتر کرئو (با بــازی همــان هیو جکمن) قصد دارد از

شیره آن برای درمان سرطان همسر محبوبش استفاده کند.

درخت در فیلم سرچشمه

در داستان سوم تام (باز هم با بازی "هیو جکمن") در حبابی افسانه‌ای که درخت کهنسالی در آن وجود دارد، به سوی سحابی دوردستی در فضا در حرکت است. روح همسر تام در درون درخت است و تام امیدوار است بتواند با رسانیدن درخت به سحابی که در سخنان همسرش از آن تعبیر به بهشت و محل آرامش ارواح انسانها شده است، معشوق زندگی‌اش را به سکون و آرامش برساند. جای‌جای و بند بند سناریو این فیلم با عقاید و آموزه‌های اساتید کابالا از اسحاق لوریا تا موشه لئونی تطبیق تام دارد.

فیلم سینمایی آواتار محصول 2009 میلادي آمریکا که پرفروش‌ترین فیلم تاریخ نام گرفت

نیز داستان خود را حول محور درختی مقدس به نام درخت ارواح روایت می‌کند

فیلم سینمایی آواتار[22]ـ محصول 2009 میلادي در آمریکا که پرفروش‌ترین فیلم تاریخ نام گرفت نیز داستان خود را حول محور درختی مقدس به نام درخت ارواح روایت می‌کند. این درخت محل تجمع ارواح گذشتگان است و با عالم بالا و وجود مقدس الهه ایوا در ارتباط است. همین درخت سرنوشت قوم ناوی را پس از نیایش جک سالی در پای درخت، رقم می‌زند و آن‌ها را بر دشمن مهاجم پیروز می‌گرداند.

فیلم درخت زندگی

محصول 2011 ميلادي در آمريكا

فیلم درخت زندگی[23] محصول 2011 ميلادي در آمريكا و برنده نخل طلایی کن 2011 ميلادي نیز از جمله آثاری است که با الهـام از آمـوزه‌هـای کابـالا، در قـالب تمثیل درخت حیات سعی دارد باطن زنـدگی و حیـات انسـان را بر اسـاس آنچه در تـورات و بـویژه سـفر پیـدایش آمـده است، تبیین نماید.

جمع بندی:

در واقع آنچه حائز اهمیت است توجه به جریـانی مرمـوز و شـــوم است که در ده‌هـــای اخـــیر ســـعی دارد تا با تقدس‌بخشی بی‌بنیـــان به پدیـــده‌های مـــادی و طـــبیعي همچـــون درخت، زمین، آب و یا عناصر اربعـــه، مبـــانی عرفان‌واره‌هایِ شـرک‌آلود را در جوامع گونـاگون نهادینه سازد. اگرچه این جریان بیشتر در آمریکای جنوبی و پس از آن اروپا به جنبشی معنـــــوی با پوشش محیط زیست گرایی تبدیل شده است و افرادی همچـون ال گـور [24] از رهـــبران آن هســـتند، با این حـــال در کشـــور ما نـــیز رگه‌هـــایی از این اندیشه دربـــاره تقـــدس فصـــول یا پدیده‌های طـبیعی، از سـوی بـرخی افـراد و جریـان‌هـای خاص در حال بازنشر است.

پی‌نوشت‌ها:

---

1. **سوره ابراهیم، آیه 24**

2. سوره ابراهیم، آیه 26
3. سوره الرحمان، آیه 6
4. سوره قصص، آیه 30
5. سوره طه، آیه 120
6. Tree of Life
7. Tree of Knowledge
8. Tree of Death
9. Tree of Souls
10. the Cosmic Tree
11. Isaac Luria

اسحاق لوریا (مرگ 1572 میلادی) از بنیانگذاران ابتدایی کابـالای نظـری به شـمار میآید. هرچند خـود او مکتوبـات نـــادری دارد ولی کلاســـهای او در فلســـطین در دوره عثمانی بعدها توسط شاگردانش نگارش یافت و به شکل-گـیری متـون کلاسـیک کابـالا کمک شـایانی کـرد. بـرخی آموزههای او را تحت عنوان کابالای لوریانی معـرفی می-کنند.

1. هفتمین مــاه در تقــویم عــبری که اولین مــاه در تقویم کلیسایی است. نیسان اوج بهار و ماهی 30 روزه است که اعیـــاد مهمی همچـــون پسح در آن قرار دارد.

2. Tree of Souls: The Mythology of Judaism, 2007, Oxford Press, P 165

3. Zohar مشهورترین و معتبرترین منبع کابالاست که در قرن سیزدهم توسط کابالیستهای جنوب اروپا مدون شد.

4. Nachman of Breslov

ناخمان برسلاوی (مرگ 1810 ميلادي) خاخام و کابالیست اوکراینی که جنبش حسیدی اوکراین را بنا نهاد. یهودیان حسیدی شاخه‌ای از یهودی ارتودوکس هستند که از قوانین فقهی یهود تا اندازه‌ای فاصله گرفته و گرایش‌هاي عرفانی کابالیستی دارند.

1. Tree of Life

2. Chamber of Guf

در اسطوره‌شناسی کابالیستی گنجه ارواح یا گنجینه ارواح محلی برای نگه داری ارواح تولید شده است.

1. Tree of Souls: The Mythology of Judaism, 2007, Oxford Press, P 166

2. Tree of Souls: The Mythology of Judaism, 2007, Oxford Press, P 166

3. http://www.factmonster.com/spot/christmas2.html

4. The Fountain (2006)

5. Avatar (2009)

6. The tree of Life (2011)

7. رقیب انتخابـــاتی جـــرج بـــوش پسر که به طـــور گســـــترده با تکیه بر آموزه‌هـــــای شـــــرک‌آلود سرخ‌پوستی، پرستش الله زمین را در کتاب «زمین و انسان در تعادل» ترویج می‌کند.

داستان جالب درباره برج شیطان

شفقناافغانستان- در دشت‌های وسیع و هموار ایالت وایومینگ (وایومینگ، ایالتی در مناطق کوهستانی غرب ایالات متحده است) و در نزدیک رودخانه بل فورش ناگهان برجی عظیم و بلندمرتبه خودنمایی می‌کند که شبیه به هیچ ساختمان و بنای دیگری نیست. این برج در واقع صخره‌ای بسیار عجیب، بلند و بسیار عریض است که از فاصله بسیار دور هم کاملا دیده می‌شود. بومیان منطقه معتقدند که شیطان در این برج زندگی می‌کند و به همین دلیل به آن نام برج شیطان را داده‌اند! اما این برج چطور ساخته شده و چرا این ظاهر عجیب و رمزآلود را دارد؟

نامگذاری برج شیطان

ریشه نامگذاری برج شیطان به سال 1875 برمی گردد. در آن زمان کلنل ریچارد اروینگ همراه با زمین شناسی به نام والتر جنی برای کاوش و حفاری به منطقه تپه‌های سیاه آمدند. در واقع آن‌ها برای جستجوی طلا آمده بودند، اما ناگهان با این صخره غول پیکر و ترسناک روبرو شدند و مبهوت زیبایی و ابهت آن قرار گرفتند. وقتی آن‌ها از بومیان نام این صخره را پرسیدند آن‌ها نامی بومی را به او گفتند که به «برج شیطان» ترجمه شد. به این ترتیب نام این صخره به برج شیطان شهرت یافت کرد و به دلیل ظاهر اسرارآمیز و باابهتش به سرعت مورد توجه همگان قرار گرفت.

سرخپوستان چه نظری در مورد برج شیطان دارند؟

بـــرج شـــیطان از نظر بومیـــان منطقه تنها یک بنـــای صخره‌ای غول پیکر نیست! افسانه‌ها و روایـات متعـددی در مـورد این بـرج وجـود دارد و در گذشـته سرخپوسـتان این مکان را مقدس و فرازمینی می‌دانسـته‌اند. به طـور مثـال، مـردم آراپهو این بـرج را چـادر خـرس می‌نامنـد؛ مـــردم کیـــووا به آن «درخت ســـنگی» می‌گویند و قبیله لاکوتا هم نـام «خانه خـرس گریـزلی»، «کوهسـتان جغد افسانه ای»، «شاخ خاکسـتری» و «کوهسـتان ارواح» را

برخی قبیله‌ها این برج را با نام خانه خـرس می‌شناسـند و معتقدند که شـیارهای عجیـبی که روی این بـرج وجـود دارد در واقع رد پنجه‌هـــای خـــرس گریـــزلی افســـانه‌ای است. با این حال نام بـرج شـیطان بیش از همه متـداول شده و امروزه نیز به این نـام شـناخته می‌شـود. حـتی تا امـروز هم بـرج شـیطان محل برگـزاری مراسم آئیـنی و جشن‌های مخصوص بومیان منطقه است و مکانی خـــاص و اسرارآمیز برای آن‌ها به حساب می‌آید.

برج شیطان مکانی اسرار آمیز و هولناک

برج شیطان، محل فرود فرازمینی‌ها

کسـانی که اهل سـینما و فیلم دیـدن باشـند احتمـالا با دیـدن این بـرج یـاد فیلم «برخـورد نزدیک از نـوع سـوم» ساخته استیون اسـپیلبرگ می‌افتند. در واقع این بـرج در صـــحنه مشـــهور این فیلم به عنـــوان محل فـــرود فرازمینی‌ها نشـان داده می‌شد و همین موضـوع بـاعث شـهرت جهـانی این بـرج شد. البته احتمـالا بسـیاری از کسـانی که این فیلم را تماشا کرده‌اند نمی‌دانسـته‌اند که

این بـــرج عجیب و غـــریب واقعا در یکی از ایالت‌هـــای آمریکا وجود دارد و نامی ترسناک هم دارد: برج شیطان!

آیا برج شیطان یک آتشفشان قدیمی است؟

برخی معتقدند که برج شیطان در حقیقت یک آتشفشان قـدیمی و خـاموش شـده است. اما زمین شناسـان این موضوع را قبـول ندارند و بیشـتر معتقدند که این صـخره عظیم از فوران سنگ‌های مذاب یا ماگما تشکیل شده که به دلایلی از ســطح زمین به بــیرون نفــوذ کرده‌اند. در طول سـال‌ها فرسـایش و پدیـده‌های طـبیعی مثل بـاد و باران و سیل این صخره را شکل داده و آن را به صــورت بـرجی عظیم و مهیب درآورده است. دانشـمندان تخمین می‌زنند که شکل گیری بـرج شـیطان حـدود 50 میلیـون سال پیش اتفاق افتاده است و فرسایش آن نـیز از 5 تا 10 میلیون سال پیش شروع شده است.

آیا برج شیطان توخالی است؟

وقـتی به ظـاهر عجیب این بـرج نگـاه می‌کـنیم انگـار با بـــرجی تو خـــالی روبـــرو هســـتیم. خیلی‌ها این فکر را می‌کرده‌اند و دوست داشـــته‌اند هرطـــور شـــده راهی به داخل آن پیـــدا کنند. بـــرج شـــیطان از ســـنگی به نـــام فونـولیت تشـکیل شـده که تقریبا مشـابه گـرانیت است. دانشـــــمندان معتقدند که اگرچه ممکن این بـــــرج در قسمت‌هایی توخالی باشـد، اما این بنـای عظیم در واقع یک صخره سنگی و متراکم است و توخالی نیست!

دلیل علمی وجود این برج چیست؟

برج شیطان تجمع عظیم لاکولیتی است که از سـنگ‌های آتشفشانی تشکیل شده است و در کـروک کـانتی ایـالت وایومنیگ آمریکا قرار گرفته است. این برج عظیم حـدود 265 متر ارتفاع دارد و وقتی به قله این بـرج می‌رسـیم 5112 متر بالاتر از سطح دریا قرار گرفته ایم. این پدیده طبیعی عجیب در فهرست آثار ملی ایالات متحده به ثبت رسیده‌اند و سالانه بیش از 400000 نفر بـرای بازدید از برج شیطان به این منطقه می‌آیند. البته کمتر از 1٪ از بازدیدکنندگان جرات بالا رفتن از این برج بلند و هولنـاک را دارد و اکثرا هم از روش‌هـای سـنتی بـرای بـالا رفتن استفاده می‌کنند.

داستان عمر جاویدان

سرجوخه سلیمان به سربازها حکم کرد که بروند و این حبیب را به حضور بیاورند. بعد از رفتن سربازها من یادآور شدم که ماموریت ما در خصوص راپورت تنباکوی قاچاق در کرکبودان چه می‌شود؟ سرجوخه سلیمان که از بابت مشغولیت فکرش به درازی عمر این حبیب عصبانی بود، یادآوری ماموریت اصلی ما برایش مغتنم شد و صبر کردیم تا کدخدا از بساط شام فارغ شود تا تفحص را در خصوص راپورت تنباکوی قاچاق آغاز کنیم. مدتی نکشید که از سروصدای بیرون پی بردیم سربازها با حبیب برگشته‌اند. سرجوخه سلیمان کلاه بر سر نهاد، بند حمایل را مرتب کرد، تفنگ را به کنار خود گذاشته و با آب دهن سبیل‌های خود را تاب داد و به من نیز حکم کرد که صلابت و ابهت نشان دهم. سربازها با احترام نظامی وارد اتاق شدند و حبیب که اینک به جای دستار کلاه پهلوی بر سر داشت و به جا قبا کت و شلوار بیروتی بسیار بد قواره‌ای پوشیده بود، به دنبال آن‌ها داخل آمد و سلام کرد. کدخدا نیز از پس او وارد شد. سرجوخه وانمود می‌کرد که حواسش به جای دیگری است و به سردی جواب سلام را داد. کدخدا با خطاب "جدبزرگ بفرما بالا "و با نهایت احترام با این مرد به ظاهر جوان برخورد کرد. در چهره جوان که دقت کردم خیلی محزون بود و معلوم بود که گریه کرده است. مدتی به سکوت گذشت سرانجام سرجوخه سلیمان به حرف آمد:

- این دهاتی‌ها چه می‌گویند؟

کدخدا جواب داد: راجع به چیزی حضرت والا؟

سرجوخه سلیمان عصبانی داد زد: با تو نبودم مردیکه، با این پسره هستم که می‌گویید پدربزرگ همه تونه

حبیب به آرامی جواب داد: مگر مردم چه می‌گویند؟

- چند سال داری؟
- عدد سال عمرم از دستم در رفته است.
- نمی‌دونی چند ساله ای؟
- بی‌سواد م، نجوم نمی‌دانم، فکر کنم 5 رمضان در عمرم به تابستان دیدم
- گیرم راست بگی... واسه چی پیر نمی‌شی؟
- از بـــــدبختی و بیچـــــارگی‌ام است (زد زیر گریه) مجازات خود خواهی‌ام است
- این ننه من غریبم را بزار کنار، بگو موضوع چیه؟

حبیب رو به کدخدا کرد و به او گفت:" حسـنک جـان بـرو بـیرون " و کداخـدا با گفتن " چشم جـدبزرگ" جسـتی از اتاق خارج شد. و با اشـاره حـبیب به دو سـرباز و حـرکت دست سرجوخه آن دو نیز بیرون رفتند و حبیب با صــدای ضعیف و بغض آلودی شروع به سخن کرد:

- مانند دهها امیر و قرلباش و قذاق و یـاغی و خـان دیگر مــرا مجبــور می‌کنید تا مــاجرای غم انگــیز زنـدگی‌ام را بگـویم من هم می‌گـویم اما شـما به کسی نگویید چـــون هربـــار که به کسی بگویید از عمر شما کم می‌شود و به عمر من اضافه می‌شود

و به خصـوص زنـان و کودکـان خـود رحم کنید و به آن‌ها هرگز نگویید و اگر از زبانتان پرید و گفتید از آن‌ها بخواهید که آن‌ها نقل به کسی دیگر نکنند.

- این پند و نصـــیحت و حاشـــیه را بگـــذار بـــرای دهاتی‌ها... می‌گویند که تـــیر به ســـینه ات فـــرو نمی‌رود و کمانه می‌کند درسته؟
- نه نه اتفاقا از همه بیشـتراز تـیر دردم می‌آیـد، از تـیر تفنگ خیلی می‌ترسم یک بـار که تـیر به شـکم من خورد تا یک سال شدید و طـاقت فرسا جـایش درد می‌کرد
- به شکم ات تیر خورد و نمردی؟
- من بـــدبخت فقط درد می‌کشم از همه بیشـــتر درد می‌کشم ولی هیچ وقت نمی‌میرم

از سرجوخه خواهش کردم که اجازه دهد از اول ماجرا را تعریف کند و او چنین ادامه داد:

- من عاشق گل نسا بودم، او هم مـرا دوست داشت همه اهل ده می‌دانســـــتند که ما همـــــدیگر را می‌خواهیم و مادرم نشان هم برایش برده بود، اما سر وکله سبزعلی بیک از قشون الموت پیـدا شـد، برای شکار رفته بود که راه گم کـرد و سر از ده ما درآورد و از بخت بد من در خانه پـــــــدر گل نسا اطراق کرد و همان جا گل نسا را خواستگاری کرد. هیچ کس به فکر دل من نبـــود و همه مـــوافقت کردند که گل نسا عروس امیر قشون الموت شود، هر چه زار می‌زدم که گل نسا مال من است کسی

التفات نکرد و مادر نصیحت می‌کرد که با قشون حکومتی در نیافتم، خان ده که از قشون حکومت خیلی می‌ترسید قدغن کرد که من و گل نسا همدیگر را نبینیم چند روز بعد سبزعلی بیک با چند سوار و چند زن و مرد از نوکرانش از الموت آمدند که گل نسا را ببرند، خان دستور جشن و هلهله داد. من دیگر از زندگی سیر شدم، توان جنگ با سبزعلی بیگ را نداشتم، زندگی بی‌گل نسا را را با مرگ یکی می‌دانستم، قدرتی عجیب در خود یافتم به بالای تپه پشت آبادی رفتم و فریادم زدم " که گل نسا عروس من است... زن من است، سبزعلی بیگ یزید ظالم است، حال که گل نسا را از من می‌گیرید خودم را از پرتگاه صخره گاوکشان پایین می‌اندازم و خونم گردن همه اهل ده را خواهد گرفت". هلهله و جشن خوابید یکی فریاد زد " اگر خودکشی کنی مستقیم می‌افتی در آتش جهنم" دیگری داد می‌زد:" مرد باش و زندگی کن، عذاب کسی که خود کشی کند جاودانی است و خدا بر کسی که بر خودش رحم نکرده رحمی نمی‌کند". من به سمت کوه می‌دویدم و جمع زیادی به دنبال من به راه افتادند که مانع شوند اما کسی به من نمی‌رسید، برای این‌که سواران سبزعلی بیک به من نرسند راه صخره‌ها را در پیش گرفتم. همه نفس زنان به دنبال من می‌آمدند و مرتب با فریادی که من بشنوم از عواقب و عذاب وحشتناک خودکشی در قیامت مرا می‌ترساندند. اما من مصمم به نابود کردن خود بودم. از گردنه کوه گذشتیم و در سرازیری بر

روی بلندترین دیواره صخره‌ای گاوکشان ایستادم. تعداد زیادی از اهل ده به همراه من آمده بودند و در چند قدمی من ایستاده بودند و همه مرا از عذاب هولناک برزخ و خشم خداوند می‌ترساندند، بطوری که خودم همه وحشت کرده بودم و آتش جهنم را تصور می‌کردم و دوست داشتم کسی مرا طوری نجات دهد که تسلیم من تصور نشود و مجبور شوند گل نسا را به من بدهند، عمویم آرام آرام جلو می‌آمد، تهدیدش کردم که بایستد، او التماس می‌کرد و می‌گفت "رحم به دل شکسته مادرم بکنم". ناگهان از پشت جمعیت یکی از نوکرهای سبزعلی بیک فریاد زد "ولش کنید سبزعلی بیک به ما گفته این پسرک گستاخ را با شلاغ کبود کنیم" من شروع به فحاشی به سبزعلی بیک نمودم و او هم به من فحاشی نمود، با جسارت من خویشان من نیز جرات پیدا کردند و همه یک صدا داد می‌زدند " گل نسا عروس حبیب خواهد شد". در این فرصت عمویم خیز بر داشت که مرا بگیرد که دستش را محکم به عقب زدم و ناگاه خود را در آسمان رها دیدم و با سرعت به طرف پای پرتگاه سقوط کردم. در سرازیری سقوط سرگیجه بدی عارضم شد و باد سردی به تنم می‌وزید و ترس هولناکی بر من عارض شد. با صدایی مهیب به سنگ پای پرتگاه برخورد کرده و غل خورده آن طرف‌تر افتادم. تمام تنم بیش از حد تصور درد می‌کرد و از شدت درد به خود می‌پیچیدم و توان باز کردن چشمانم را نداشتم که ناگاه دستی مرا از زمین بلند کرد صورتش

می‌درخشید و من نمی‌توانستم نگـاهش کنم گفت" که من خضر نبی هستم و تو بد کردی که خواسـتی خــود را هلاک ســازی و مجــازات تو این است که هرگز نخواهی مرد و تا قیامت زنده می‌مــانی و در همین دنیا عــذاب خــواهی شــد، توبه کن و از خــدا بخشش بخــواه". من از شــدت درد بــدن نتوانســتم جـوابی بـدهم، آبی گـوارا به من نوشـاند و مـرا بر زمین نشاند رفت. درد بدنم آنقدر زیاد بود که آرزو می‌کردم که خوابم ببرد یا بمیرم و خلاص شوم، از خیسی بدنم می‌فهمیدم که پیکرم خون آلود اسـت، نمی‌دانم چه مدت گذشت که صدای باباقلی یکی از اهل ده را شـــنیدم که فریـــاد می‌زد " همه جا را بگردید تا جنـــازه اش را پیـــدا کنید و گر نه شب جانوران او را می‌درند" صـدای شـیون و گریه عمو و بعضی دیگر ا می‌شنیدم که سـبزعلی بیک را لعن می‌کردند. سرانجام مرا پیدا کردند و فریاد "حــبیب زنـده است" در کـوه می‌پیچید. خواسـتند مـرا بلند کنند دردم بیشتر شد، یکی مرا دوش گرفت نعره‌ام به آسمان برخواسـت، سـرانجام دیـدم که کمـترین درد این است که خودم با پـای خـودم راه بـروم. با این‌که درد بدن امانم را بریده بود ماجرای دیــدار با خضر نـــبی را گفتم، همه بـــاور کردند و هیچ کس حــتی شک هم نکـرد، بـدون این‌که تـوجهی به این همه درد شدید در بدنم نمایند، یافتن عمر طـولانی را به من تبریک می‌گفتند. گـــروهی از ده مشـــعل آورده بودند و در راه تا ما را دیدند به حـــــــیرت و ناباوری زنده بـودن مـرا می‌نگریسـتند. در نـزدیکی آبـادی صـدای شـیون بلند بـود و من صـدای شـیون

مادرم را خوب تشخیص می‌دادم. یکی پیش دوید و خبر زنده بودن مرا بانگ زد، همه با مشعل به استقبال آمدند، حتی گل نسا و پدر مادرش نیز آمدند مادر و بعضی از قوم مرا می‌بوسیدند و با هر بوسه آن‌ها و یا به هر جایی از بدنم که دست شان می‌خورد نعره‌ام از درد به آسمان بلند می‌شد.

- می‌شه اینقدر درد درد نکنی؟
- ولی خیلی درد می‌کشیدم، هر چه تنم را ضماد می‌کردند، دردم بیشتر می‌شد.

من که مانده بودم حرف‌های این حبیب را باور کنم یانه، با اجازه سرجوخه سلیمان از حبیب پرسیدم:

- سبزعلی بیک چه گفت؟... چه کار کرد؟
- وقتی چند نفر و از جمله نوکرانش خبر سقوط مرا از پرتگاه گاوکشان به ده می‌رسانند و شیون وناله در ده بلند می‌شود، خان به التماس از او می‌خواهد که بردن عروس را به بعد از مجلس شب هفت من موکول کند و او با عصابینت با نوکرانش ده را ترک می‌کنند. وقتی همه باور کردند من نظرکرده خضرنبی هستم جمعی به جد پیگیر شدند که تا قبل از برگشتن سبزعلی بیک گل نسا را به عقد من در بیاورند، اما خان مخالفت می‌نمود و از سئوالاتش از همراهان من " واقعا شما دیدید از پرتگاه گاوکشان سقوط کند؟"، " ریسمان صدگزه به خود نبسته بود؟" و " پایین پرتگاه بر خرمن کاه یا درخت سرو نیافتاده بود؟"

نشان می‌داد که بـاور نـدارد خضر نـبی مـرا نجـات داده یا به من آب حیات جاویدان داده است.

- سبزعلی بیک آمد یا نیامد.؟
- چــرا ده روز نشــده بــود که ســبزعلی بیک با کلی نوکر و کنیز برگشت، گل نسا جیغ کشیده که خاطر مرا می‌خواهد و به شوهری امیر قشــون حکومــتی نمی‌رود. من که دیگر مطمئن بــودم که نمی‌مــیرم در جلو ســبزعلی بیک ایســتادم، تمـام اهل ده جمع شده بودند، سبزعلی بیک قاه قــاه خندید و جریــان عمر جاویدان مـرا مسـخره می‌کـرد و به همه گفت که الان دروغ این پسر گســـتاخ و شـــیاد را بر ملا می‌کنم و عمرش را خاتمه می‌دهم، صـدای شـیون از ده بلند شد و خان و پدرم به وســاطت من آمدند که گل نسا فریــاد زد که" حـبیب هرگز نمی‌مـیرد و هر که قصد کند او را بکشد خـود کشـته می‌شـود". صدای خنده سبزعلی بیک بلند شد پدرم را به عقب هـــول داد و پـــیرهنم را گرفته مـــرا به کنـــار دیوارسنگی برد و محکم به دیوار چسباند. صدا جیغ و شیون زنها برخواســت، چند زن گل نسا را محکم گرفته بودند و نمی‌گذاشـتند به سـمت ما بیاید و او مرتب رجز می‌خواند و بد وبیراه نثار سبزعلی بیک می‌کـرد مردها التمـاس می‌کردنـد، درد تنم شـدید شـده بـود و حـتی اگر حـرف خضـرنبی را بـاور هم نداشــتم دیگر از مــرگ نمی‌ترســیدم. فحاشی گل نسا سـبزعلی بیک را عصـبانی کـرد و لوله تفنگش را به شکم من فشار داد و لب خـود را گـاز گـرفت به ناگاه صدای تیر برخواست و با شیون اهل ده در

آمیخت و درد و سوشی بی‌حد شـــکم و کمر مـــرا گرفت و در پس دود باروت دیدم که سبز علی بیک نعره‌ای کشید و در زمین شـروع به غلطیـدن کـرد، نـوکرانش دویـده او را گرفتند لباسش غـرق خـون بـود، خرناسی کشـید و خـون اسـتفراغ و لـرزه بر انـدامش افتـاد و ناگـاه سـاکت و بیحـرکت افتـاد. اقوام من مرا با خـود به آنطرف‌تر بردنـد، سـوزش شکم و دردکمر طـاقت از من ربـوده بـود و سـخت ناله می‌کردم و وقتی متوجه خون بر لباسم شدند، دادشان به هوا برخواست و پیرهنم را بـالا زدند دو سراخ بر شـکم و دو سـوراخ بر کمـرم بـود و معلم شد تیر به شکم من وارد به سـنگ دیـوار پشت من برخورد و کمانه کـرده برگشـته دوبـاره بر کمر من فـرو و از شـکم خـارج و به شـکم سـبزعلی بیک اصابت و او را کشته بود. گل نسا با دیدن خـون بر بـدن من از حـال رفت و زنـان او را با خـود بردند. جمعی تکه‌هـــای نمد را بر آتش داغ کـــرده و بر زخم‌هـای شـکم و پشـتم می‌گذاشـتند، که شـدت سـوزش دردنـاکتری بر من وارد شد. در این گـیرو دار درد عـذاب‌آور شـکم و پشـت، یکی از افـراد سبزعلی بیک ناگهان پایم را چسـبیده و ناله می‌زد "ای نظرکرده خضر نبی حلالم کن " و همچنان ناله می‌کـرد و صـورتش را به پـایم می‌مالید که خلاصه اهل ده او را بلند و دور کردند و مرا به خانه بردند.

هرچه خـــواهش کـــردم که از پخش شـــدن این مـــاجرا جلوگیری کنید، موضوع کشته شدن سبزعلی بیک با آب و تاب و غلو زیاد همه جا پخش شد، مرادعلی بیک نامی که جانشـین سـبزعلی بیک شـده بـود بـرای تحقیق به ده ما

آمد، اما فقط از خان چند سوال کرد و اثر کمانه تیر را بر سنگ دیوار نگریسته و بی‌آنکه پرس وجویی از من بکند با افرادش ده را ترک و رفتند. اثرهای زخم تیر بر شکم و کمر مدتی بعد کامل بر طرف شد اما درد آن تا چند سال باقی بود و عذابم می‌داد. چند ماه بعد با گل نسا عروسی کرد خدا به من و او 14 فرزند داد که 5 تا در کودکی و نوزادی مردند و 9 تای دیگر بزرگ شدند و زن گرفتند و یا شوهر کردند. گل نسا روز به روز پیر می‌شد و من به همین قیافه که می‌بینید ماندم. گرچه خیلی‌ها به جوان ماندن من حسودی می‌کردند، اما من خیلی رنج می‌بردم، چون بدنم حساس بود و با کوچکترین اثر ناخوشی یا ضربه دردهایی شدید عارضم می‌شد. درد را تحمل می‌کردم، اما تحمل مرگ گل نسا و بعد از آن فرزندانم بسیار سخت بود. نوه‌هایم زیاد شده بودند و شمار و شناس از دستم خارج بود. من پیر شدن دختران و پسران م و مرگ آن‌ها را پی در پی می‌دیدم. زمانی رسید که هیچکدام از همسالان من زنده نبودند و همه مردان و زنان ده حتی پیرمردها و پیر زن‌ها کسانی بود که من نوزادی و کودکی آن‌ها را دیده بودم. با این‌که همه به من احترام زیاد می‌گذاشتند، اما من رنج می‌بردم و بر من بسیار سخت می‌گذشت از غذاها هیچ لذتی نمی‌بردم و بیشتر به غار کوهستان پناه می‌بردم و در آن‌جا از خدا مرگ می‌خواستم. امیدوار بودم یک بار دیگر خضر نبی را ببینم و او به من آب پیری بنوشاند.

اهل ده که حال بیشترشان نوادگان من بودند، به اصرار که تنهایی برایم خوب نیست، دختری از منگولان را برایم خواستگاری و بار دیگر زندگی جدیدی را شروع کردم که‌ای کاش چنین نبود. زن دوم برایم یازده فرزند آورد

که چهار تا در همان کـودکی مردند و بقیه بـزرگ شـدند. من همچنان جوان ولی مادرشـان و آن‌ها به سـرعت پـیر شدند و باز شـاهد مـرگ همسر دوم و بعد چنـدین سـال، هر چند سـال یکی از فرزنـدانم و یا نوادگـانم و نتیجه و نبـیره‌ام را به خـاک سـپردم. دیگر هـرکس به من گفت جـوانی و با ید ازدواج کـنی از او می‌گـریختم و بـرای این‌که از شر وسوسه‌هایی که پیامـــدی جز آزار جسم وجانم نداشت در امان بمانم به غار کوهستان پناه بـردم و هرچه دعا می‌کنم که پـیر شـوم و مانند بقیه مـردم بمـیرم میسر نمیشـود. و هر بـار که تلاشی کـردم که به هلاکت نزدیک شـوم. فقط درد و رنجش بـاقی ماند و بس. در برف و سرما لباس نپوشیدم تا سرما هلاکم کند، اما فقط درد سـرمازدگی اسـباب چند ما آزارم شد. با پلنگی در افتادم که هلاکم کند اما درد زخم دندان و پنجه اش تا چند سـال سـخت ملالم کـرده بـود. به تریـاک پنـاه بـردم، چند روزی اسـباب شـادمانی و سـرحالی گردید و غم‌ها فراموش شد، اما خماری و درد و رنج‌هایش کم کم پیـدا شد و چند سـالی طـول کشـید تا از شر آن خلاصی یـابم که آن یک لحظه سرخوشی هرگر به این همه مصـیبت و رنج و خمـاری نمی‌ارزید و چه مرارت‌ها که نکشیدم تا از این بلا نجات یابم.

علاوه بر مـرگ عزیـزان و نوادگـان پـیر و کودکـان و نوزادان، جوانمرگی. تعداد زیادی از نوادگـانم را دیـدم که ملال دوری آن‌ها و گریه پـدر ومادرشـان که آن‌ها نـیز نـواده و یا اولاد من بودند مـرا سـخت رنجـور و محـزون می‌سـاخت. 5 تن از نوادگـان رشـید من با قشـون به داغسـتان رفتند تا آن‌جا را از لـوث کفـار روس پـاک سـازند، بعد از سـالی چشم انتظـاری یک نفر برگشت و

خبر مرگ 3 پسرعمو و گمشـدن یک پسر عمـوی دیگر را آورد، داغسـتان و شـیروان در دام کفـار گرفتـار و داغ 4 جـوان بر دل من و فرزنـدانم مانـد، چند سـالی گذشت و باز بار دیگر هفت جـوان رعنا و رشـید از نوادگـان من به قصد جنگ با کفـار روس و نجـات شـیروان و داغسـتان رفتند و هرگز بـاز نگشـتند و خـبر دادند که در قفقـاز جوانان مرا به خاک سپردند و خـاک را تا ارس به دشـمن سـپرده‌اند. هرگـاه کسی حافظ می‌خواند که نـام ارس و سـاحل آن ذکر می‌شد در داغ 11 گل پرپرشـده‌ام در آن وادی آه سـوزناکی از جـان من برمیخـیزد. من دیگر نمی‌توانستم به نوه‌ها و نبیره و نتیجه دل بسـته شـوم و آنگاه جدایی و پیرشدن عزیـزانم و یا جـوانمرگی آن‌ها را تحمل کنم و برای کاهش محبت آن‌ها در دل مجبور شـدم در غـار تنهـایی زنـدگی کنم و از نوادگـانم دوری کنم. همین بانوی پیری که امروز دفن شد (با گریه و بغض) از وقـتی کوچک بـود با بچه‌هـای دیگر بـرایم غـذا به غـار می‌آورد و وقـتی بـزرگ شد اکـثر لباس‌هـای مـرا می‌شسـت، اما 5 سـال بـود که زمین گـیر شـده بـود و امروز به من خبر دادند....

حـبیب زار زار شـروع به گریه کـرد و من و سـرجوخه سلیمان حیران نگاهش می‌کردیم. چنان تحت تاثیر بودیم که یادمان رفته بود بـرای چی به مـاموریت آمـده بـودیم. حبیب با ما شام خورد و بعد از شام کدخدا اصرار کرد که "به غـار نـرود و در خانه اش بخوابد" و او گفت" باشد به غار نمی‌روم اما دفعه قبل منزل شما خوابیـدم و امشب به مـنزل صـفدر بـروم، امـروز خیلی گله داشت" موقع بـیرون رفتن بـرای اولین بـار در مـدتی که با سـرجوخه سلیمان کار کرده بودم دیـدم که سـرجوخه بـرای یک نفر

مـــردم عـــادی از جا بلند شد و با احـــترام خـــداحافظی کـــرد.آن شب من که به ســختی خــوابم بــرد. ســرجوخه سـلیمان مـرتب در رختخـوابش این پهلو آن پهلو می‌شد. صـــبح بعد از صـــبحانه کدخـــدا پیش دســـتی کـــرد و علت مـــاموریت مـــان را پرســـید و موضـــوع راپـــورت تنبـــاکوی قاچـــــاق را پیش کشـــــیدیم و کدخـــــدا منکر شد که همه تنباکوی موجود در ده در جعبه‌های ممهـور به مهر شـیرو خورشـــید نشـــان می‌باشد و ســـرجوخه ســـلیمان با تحکم فهماند که اگر ما هم قبـول کـنیم رئیس پاسـگاه قبـول نمی‌کند و سرانجام با انعامی در خور توجه ده کرکبـودان را ترک کردیم.

در پاسـگاه نـیز رئیس پاسـگاه چیزهـایی راجع به حـبیب عمر جاویدان گفت و همه به حال بدش تاسف خوردیم و خوشحال بودیم که عمر طولانی نداریم.

پدربزرگ.....

.....

چند روز بعد باز فرصت تنهایی با پدربزرگ دست داد، اما هرچه از ماجرای این مرد صاحب عمر بلند صـحبت کـردم منکر شد که چـیزی بـرایم تعریف کـرده باشـد، از ضـعف حافظه کوتاه مدت پدربزرگ رنج می‌بـــردم، بعد از کلی و سـئوال و جـواب بـدون این‌که قبـول کند یک بـارقبلا این ماجرای ماموریت به ده کرکبودان را برای من شـرح داده باشد، بار دیگر از ابتـدا تا انتها و بـدون این‌که کلمه‌ای جا بیاندازد یا اضافه کنـد، آن مـاجرای بـاورنکردنی را شـرح داد و در آخر هم همـــان نصـــیحت پرهـــیز از نقل بـــرای دیگـــری را بیـــان کـــرد. از پـــدربزرگ اطلاعـــات بیشـــتری

نتوانستم در مورد راز طول عمر حبیب کسب کنم. و توصیه پدربزرگ هم مانع می‌شد که پرس و جوی بیشتری راجع به وجود چنین شخصی در کوهستان طالقان بپرسم. در خواستم از پدر برای یک سفر به منطقه کوهستانی طالقان بی‌نتیجه بود و او در نهایت پاسخ داد که "اگر وقت سفر داشته باشم مادرت را به مشهد می‌برم تا اینقدر سر من نق نزند".

و توصیه پدربزرگ هم مانع می‌شد که پرس و جوی بیشتری راجع به وجود چنین شخصی در کوهستان طالقان بپرسم. در خواستم از پدر برای یک سفر به منطقه کوهستانی طالقان بی‌نتیجه بود و او در نهایت پاسخ داد که "اگر وقت سفر داشته باشم مادرت را به مشهد می‌برم تا اینقدر سر من نق نزند".

تحقیقات وسیعی را راجع به طول عمر شروع کردم، از مستندات تاریخی و دینی نظیر عمر نوح، اصحاب کهف، همین خضر نبی و امام زمان و سپس در بین انسان‌های معمولی نیز افرادی را با عمر طولانی در لابلای کتاب‌ها کشف کردم. اما همه این افراد که عمر طولانی داشتند جوان نمانده بودند بلکه با تاخیر نسبت به بقیه پیر شده بودند، حتی یک نفر که در چین در بعد صدسالگی دو دندان درآورده بود، هیاهوی زیادی در روزنامه‌ها و مجلات بر پاکرده بود. در بین جانوران و گیاهان نیز به موارد شگفت انگیزی بر خورد کردم، لاک پشت‌هایی با طول عمر بالای هزار سال و در ختان با طول عمر بالای پنج هزار سال از موارد مورد علاقه تحقیقاتم شده بود. باورکردن این‌که فردی با اعجاز و یا رعایت بعضی مسایل طبیعی صاحب عمر طولانی شود سخت نبود. اما

این‌که فـردی از پرتگـاهی بسـیار بلند بر یک تخته سـنگ سـقوط کند و یا گلوله تفنگ سـرپر در شـکم او وارد از پشت خارج و بر سنگ دیوار کمانه کند و دوبـاره از ناحیه دیگری از پشت کمر وارد و از شکم خـارج و حـتی بـاعث مـرگ نفر دیگـری در پنجمین ورود به بـدن شـود، موضوعاتی سخت باور بودند که چگونه یک نفر بعد ازاین ضربه‌های فوق العاده کاری و شدید حتی بیهوش نشود و به قـول خـودش فقط درد بکشد و جز درد هیچ آثـاری از ضـربه و نفـوذ گلوله بر بـدنش بـاقی نماند. با باورهـای دیـنی ما نـیز اصلا جـور در نمی‌آمد که مـوارد زیـادی شـهادت اولیا خـدا از زخم شمشـیر در اکـثر ادیـان الهی داشـتیم و اگر خـدا می‌خواست اعجـازی کند در حق اولیـایش انجـام می‌داد نه در حق جـوانی که عاشق یک دختری شـده و قصد خودکشی به خـاطر یک تعلق خـاطر دنیـایی داشـته است. با چند اسـتاد در دانشـگاه غـیر مستقیم راجع به طـول عمر صـحبت کـردم که سـرانجام یک نفر بـرایش جـالب بـود و مجبـور شـدم بخشی از خاطرات پدربزرگم را بـرایش بگـویم و او قبـول کـرد که اول تحقیق کنم که اگر صحت داشت و آن فرد هنـوز هم جوان و در همان روستا زندگی می‌کنـد، پیش نـویس یک طرح پژوهشی تهیه و به عنوان پایان نامه دانشـگاهی در مـورد راز طـول عمر راهکارهـای عملی و علمی مـورد بررسی قـرار گـیرد. البته خـود اسـتاد هم مـردد بـود که بتـوان مسـتند قابل قبـول علمی بتـوان از این موضـوع اسـتخراج کـرد و نصـیحتم می‌کـرد که دنبـال موضـوع ملموس‌تر برای پایان نامه‌ام باشم. و توصیه اش این بود که مستند تلویزیونی از زندگی این فـرد تهیه شـود بهـتر جواب می‌دهد. اما تا با این فرد مصـاحبه نشـده و مـیزان

همکاری اش مشخص نگردیده بود نمی‌توانستم در این مورد قضاوتی از پیش داشته باشم.

با پرس وجوی زیاد موقعیت روستای کرکبودان را کشف کردم، یا باید با ماشین شخصی کمک دار می‌رفتم و یا خودروی دربستی که هر دو هزینه سنگینی داشت و یا باید ابتدا به کرج و ازآنجا به منطقه طالقان و سپس از آن‌جا وسیله‌ای محلی دربست یا با کرایه معمولی به کرکبودان بروم.از نظر اقامت مطلع شدم که ویلا و خانه اجاره‌ای در منطقه طالقان در آن ایام که اواسط بهار بود زیاد است. اما سفر تنهایی برای من غیر ممکن بود، پدر که اصلا برایش مهم نبود و حاضر به همکاری نبود، در بین همکلاسی‌ها هم کسی حاضر به همراهی من نشد، و اکثرا مخالفت خانواده را پیش می‌کشیدند. شرایط خانوادگی و فرهنگی من نیز هرگز اجازه نمی‌داد با دانشجویان پسر همسفر باشم و اگر هم ممکن بود خودم دوست داشتم به تنهایی کاشف و معرف چنین سوژه هیجان انگیزی خودم باشم. مادر واسطه کردم که هر طور شده پدر را راضی نماید که دسته جمعی یک روز به طالقان برویم. اما مشکل پرستاری از پدربزرگ و رفت و آمدهای ایام تعطیل اقوام ما دردسر بزرگی بود. و پدر هم می‌گفت:" این همه پسر مردم درس شان را در شهر خواندند و مدرک گرفتند به ما که رسید دخترمان برای تحقیق باید برود یک روستای دورافتاده... من باید بروم دانشگاه تا معلوم کنم کجای اسلام گفته دخترها را بفرستید در روستای دور افتاده پروژه انجام دهند و پسرها در دانشگاه ول بگردند و مدرک بگیرند...".

احساس کردم اصرار به پـدر نه تنها فایـده‌ای نـدارد بلکه دردسر و آبروریـــزی هم درست می‌کند. قید تحقیق و در اصل کنجکاوی در مورد مـرد عمر جاویـدان کرکبـودان را زدم و به دنبال موضوع دیگری برای پایـان نـامه‌ام بـودم. اما در دل امیـــدوار بـــودم بعد از ازدواج و اگر شـــانس بیاورم که شـوهری هم فکر و هم سو پیـدا کنم، حتما به کرکبودان رفته و کنجکاوی خود را ارضا کنم.

در اوج ناامیـــدی ناگهـــان اقبـــال به من روی آورد. آدین برادر کوچکم.....

..... بعضی کارشـان واقعا خنـده بـار بـــود و نه تنها من بلکه دیـــدم آیـــدین هم با خنـــده آن‌ها می‌خندد. به صلاح آیـدین نمی‌دانسـتم که این ماجراها را بشنود لذا سر صحبت را با او باز کـرده و سـعی میکـردم حواسش را ازصـحبت دو دخـتر جلـویی منحـرف سـازم. وقتی به منطقه کوهستانی رسیدیم، طبیعت فوق العاده زیبا بهانه خوبی برای بحث‌های ما شد و آیدین در حـــیرت بود که چقدر اینجا زیباست و من برایش توضـیح می‌دادم که در اردیبهشت ماه بیشتر مناطق ایران مانند آن‌جا زیبا و چشم نواز است. و بهترین زمـان بـرای طـبیعت گـردی همین اردیبهشت و یا حـــداکثر خردادمـــاه می‌باشد. در طـــول مســـیر میـــنی بـــوس بارها توقف و تعـــدادی از مسافرها پیاده می‌شـدند. دخترها همچنـان شـیطنت‌های بعضا خطرنـــاک خـــود را بـــرای هم تعریف می‌کردند و می‌خندیند و من در دل میگفتم " خـــدا به حـــال معلم و دوستان و حـتی خـانواده و از همه بـدتر شـوهران آینـده آن‌ها رحم کند...".در ته دره رود پرخروشی دیده می‌شد. به صلاح بـود از خـود راننـده آدرس مسـیر را جویا شـوم.

امیدوار بودم مسیر مینی بوس به راه فـرعی کرکبـودان خیلی نزدیک باشد. خودم را جمع و جور کردم و نیم خـیز شده با صدایی که راننده بشنود، پرسیدم" آقا ببخشـید... را کرکبودان از کدام طرفه". منتظر جـواب راننـده بـودم که در آینه داشت مرا برانـداز می‌کـرد، که تعجب و تغیـیر حالت ناگهانی دو دختر جلویی و نگاه تند و خیره آن‌ها به من مـرا به شک انـداخت که مگر چه پرسـیده‌ام که این‌ها اینقـدر متعجب شـدند؟ راننـده پرسـید " آبجی کرکبـودان فرمودی گفتم " بله آقا... بی‌زحمت نزدیک‌تـرین محل به کرکبودان نگه دارید". راننـده در آینه دخـتر با برگردانـدن سر مرا خیره و متعجب نگاه می‌کردند.راننـده گفت: " آن طرف پل اولین سه راهی پیاده شوید با سـواری‌هایی که از شــهرک می‌آیند به بــالا بروید تا در پــایین کرکبــودان پیاده تان کنند". تشکر کردم و در جـایم نشســتم. یکی از مســافرین از عقب میــنی بــوس گفت:" راه کرکبــودان ســیل زده و خــراب شــده فقط تراکــتر و ماشــین‌های شاسی بلند بـــالا می‌روند". من بیش از آن‌که دلشـــوره خرابی را را داشته باشم، سخت در فکر تغییر حــالت این دو دختر بودم که چرا ناگاه سـکوت کردند یکی از دیگـری به آهســتگی پرســید:" آن‌ها را می‌شناســی؟" و دیگــری صورتش را به عقب برگردانـده من و آیـدین را برانـداز و سپس برگشته با تعجب گفت:" نه نمی‌شناسم." و هر دو ساکت نشســتند.متوجه شـدم در آینه بـزرگ وسط میـنی بوس مرا به دقت نگـاه می‌کنند. میـنی بـوس از رودخانه بزرگ و پرخروش رد شد. آیدین از دیدن این هم گل آلـود ذوق کرده بود.بعد از طی مسافتی مینی بوس ایســتاد و راننده در حالیکه در آئینه مرا نگـاه می‌کـرد گفت: " آبجی اگه کرکبـــودان می‌رید اینجا پیـــاده شـــوید، ســـواری که

اومدند سوارشـوید و بگویید سه راهی کرکبـودان..." من و آیـدین از جـای مـان بلند شـدیم. یکی از دخترها هم از جـایش بلند شـده و با آن یکی خـداحافظی کـرد و بعد از پرداخت کرایه 3 نفر پیاده شدیم. راننده هم پیـاده شد و از صندوق عقب چمدان ما را به دست آیدین داد. با رفتن مینی بوس صدای غرش رودخانه و صدای پرنـدگان تـوام با عطر مست کننـده سـبزه و گلهـای صـحرایی و چشم انداز سرسبز کوهستان چنان مرا مجذوب ساخته بـود که دلشوره‌ای که در مینی بوس داشتم بـرای لحظه‌ای کامل از یادم رفت.در روبروی ما وسط باغها خانه‌هـای زیـادی ساخته شده بود و بیشتر به یک شهر ک می‌مانست تا یک روستا، مینی بوس کمی جلوتر توقف کـرد و مسـافرینی دیگر پیاده شدند، ابرها از آسمان پـایین آمـده قله کوهها را پوشانده بودو نسیم خنکی صورت را نوازش می‌کرد.و دور دست‌ها در مه پنهـان شـده بـود. آیـدین دور خـود چرخید و داد زد:" چقدر زیباست... چقدر قشنگه ".

دختری که با ما پیـاده شـده بـود آرام به طـرف من آمـد، لحظه‌ای با لبخند براندازم کرد و خیلی محترمانه گفت:

- سلام
- سلام خانم، حالتون خوبه؟
- خیلی ممنون... ببخشید شما می‌خواهید کرکبـودان بروید؟
- بله... شما می‌دونید کرکبودان کجاست؟
- اتفاقا منم کرکبودان می‌روم.

- چه جـالب... خیلی خوشـحال شـدم... چطـور باید برویم؟ ماشین هست؟
- تا نزدیک منگولان با سواری یا مینی بـوس بـرویم، البته اگه بیاد... بعـدش فقط با تراکتـور یا پیـاده... سـیل راه را خیلی خـراب کـرده و سـواری بـالا نمی‌ره. ببخشـید شـما مهمـان چه کسی در کرکبودان هستید؟
- مهمان که نیستیم... اومدیم گشت و گذار
- (اشاره به آدین) برادرتونه؟
- بله
- دو نفری این فصل سال!؟ چطور کرکبودان!؟
- اشکالی داره؟
- ببخشید بیشتر خـانوادگی یا گـروهی مـردم می‌ایند اونم در تابستان... برای دیدن آبشار کرکبودان
- اتفاقا اردیبهشت زیبـاتره... خانه یا ویلا اجـاره‌ای در کرکبودان راحت پیدا می‌شه؟
- ویلا که نـه، اما خودمـون اتـاق اجـاره می‌دهیم... البته در تابسـتان نه الان... اما شـما بخواهید می‌توانید مهمان ما باشید... می‌تونم بپرسم شغل شما چیه؟
- من دانشجو هستم... دانشجوی فوق لیسانس
- خیلی عالیه... چه رشته؟

- گیاهان دارویی
- نشنیدم... می‌خواهید حکیم سنتی بشوید
- این طور که نه... یک شاخه فرعی از داروسازیه... ما پیاده می‌توانیم برویم؟ راه خیلی زیاده؟
- نه باید خدا خدا کنیم زودتر یک سواری خالی برسه... پس شما می‌خواهید در کرکبودان راجع به گیاهان دارویی تحقیق بکنید
- نه
- پس فقط گشت و گذار؟
- می‌خواهم یک نفر را ببینم
- کی؟ کسی را می‌شناسی؟
- آقای حبیب
- حبیب؟!

رنگ صورت دختر ناگهان تغییر کرد و خنده بر لبانش خشکید و شیطنت سوالاتش به خاموشی ناگهانی رفت، واضح بود که حبیب نام آشنایی برای اوست و صحبت در باره آن برایش ترسناک است، چیزی که پدربزرگم می‌گفت که صحبت در مورد حبیب شگون ندارد. از یک طرف خوشحال شدم که به راحتی رد این عمر جاویدان را پیدا کردم و از طرفی دلشوره داشتم با پنهان کاری و ترس مردم شاید نتوانم اطلاعات قابل استناد برای تحقیق علمی پیدا کنم.

درخت کیهانی

موضوع درخت کیهانی از پر دامنه‌ترین مفاهیم مشترک ملل باستانی است و در مذاهب و تمدن‌های بسیاری به چشم می‌خورد. از درخت کیهانی بخصوص در مذاهب هندو- اروپایی بسیار یاد شده است. بر اساسِ جهان نگری اسطوره‌ای اقوام هندو اروپایی، جهان دارای هشت بخش بود و در ناف زردِ هشت گوشه جهان، درختی سترگ با هشت شاخه روییده بودجهان شناسی باستانی از درخت کیهانی عظیم سخن می‌گوید که از محور عالم axis mundi رشد کرده، به تمامی اقطار هستی وارد و سبب اتصال زمین و آسمان می‌گردد. این درختِ جهانی، غول آسا، و سترگ در لای لای هستی رسوخ کرده است.اعتقاد به درخت به عنوان نشانه‌ای از حیات جاویدان از تمدن سومریان به بعد رایج شد.[1] سومریان روزگاری ساکن سرزمین کنونی عراق و شمال خلیج فارس بودند. آن‌ها در حدود 4500 سال قبل از میلاد اولین تمدن درخشان بشری را پایه گذاری کردند. در کیهان‌شناسی سومریان، در مرکز عالم تک درختی قرار داشت که هم نگهدارنده عالم و هم منشأ سایر درختان و میوه‌ها و حتی حیوانات بود. این درخت در کهن‌ترین تصویرش بنا به توصیفی که از آن در اساطیر اولیه شده، درخت کیهانی غول پیکری است که رمز کیهان و آفرینش آن است. درخت کیهانی اغلب در قله کوهستانی و یا در رأس ستونی قرار دارد. گاهی به این صورت تصویر شده است که شاخه‌هایش تقسیم می‌شوند و به هم اتصال می‌یابند. یا این‌که دو تنه و یک ریشه دارد و شاخه‌ها به هم متصل‌اند. بر اساس

اســاطیر، درخت کیهــانی که رابطه تنگــاتنگی با درخت زنــدگی دارد و در بــرخی متــون یکی انگاشــته می‌شــوند ریشه‌اش در دنیای زیرین، تنه‌اش در عالم آدمیان و شــاخ و برگهایش در آسمان‌ها، قرار دارد. این درخت، واسط و سببی در تماس آدمیان و خدایان شــمرده می‌شــود.شــاید داســتان لوبیــای ســحر آمــیز که اینک داســتان کودکانه شمرده می‌شود، اما در اصل ریشه‌ای عمیق در باورهــای باستانی دارد، بی‌ارتباط با درخت کیهانی نباشد. لوبیایی که بطــور خــارق العــاده‌ای رشد کــرده و در آن ســوی آسمان‌ها به منزل دیوی وارد می‌شود که در آن‌جا مرغی تخم طلا ســــکونت دارد؛ و بقیه ماجراها....در اکــــثر فرهنگ‌ها رد پای این داستان که به نظر میرسد با دنیــای اســاطیر نــیز بی‌ارتبــاط نیســت، با کم و زیادهــایی دیــده می‌شــــود.بورســــتین در کتــــابش آورده است:یکی از جــالب‌ترین و جــامع‌ترین نقشــجات اولیه جهــان«جهــان-درخت» است. در اشــعار ودا آمــده است که چــون درخت کوچکی ضمن بالیــدن می‌تواند ســنگی را بلند کند پس به یقین درختی باندازه کافی بزرگ و تنومند، توانــائی نگــاه داشــتن عــرش را دارد. از اینجا تصــور درخت زنــدگی و درخت معرفت شــبیه درختهــای بــاغ عــدن بوجــود آمــد، و مردمان زیــادی دارای درخت مخصــوص به خــود شــدند.در ســرود «جهــان- درخت» نــروژ باســتانی چــنین آمــده است:نشــیمن اصــلی خــدایان....آنجا شــورای خــدایان هر روز تشــــکیل می‌شــــود. آن عظیم‌تــــرین و بهــــترین درختهاست. شــاخه‌های ان به اکنــاف جهــان و آســمان می‌رســد، ریشه‌ها با فاصــله زیــاد درخت را ســرپا نگه می‌دارند. یک ریشه به آســــیا می‌رسد.... ریشه دوم تا یخبنــدان ســرزمین غولها کشــیده شــده است. در چــاه

می‌میر معرفت و حکمت نهفته است. ریشه سـوم درخت در آسـمان است و در زیر آن فـواره مقـدس اورده قـرار دارد. جایگاه رفیع خدایان همین جاست.[2]مهمترین متن مــذهبی که در آن از درخت زنــدگی ســخن رفته اســت، تورات است. بر اساس آموزه‌های تـورات، درخت زنـدگی و درخت شـناخت خـوب و بـد، دو درخت روئیـده در بـاغ عدن(بهشت) هستند. باغ عدن نخستین جایگـاهی بـود از نظر تورات که خداوند خدا پس از آفرینش نخســتین زوج بشــری یعــنی آدم و حــوا آن‌ها را در آن‌جا مســکن داد. مهمترین مشخصه این درختان آن است که خورنده آن از امتیاز عمر جاویدان برخوردار می‌گردد.گفت دان-----ایی ب------رای داس---------تـــان ک-----ه درخـــتی هست در هندوستانهرکسی ک---------ز میـوه‌ی او خـورد و بـرد نی شــود او پــیر، نی ه-----رگز بمــرد[3]در عرفــان یهــودی (کابالا)[4] درخت زندگی نشئه گاه و محل تجلی ده عالم است. این عوالم که به سـفیروت sefirot[5] معروفنـد، عبارتند از:کِثِر Kether(تاج)، چُک ماح Chokmah، بیناح Binah، چِسِـد یا تسـادیک Tzadik،هـاد Hod، گبـوراح geburah، نت زاچ Netzach،، تیفارث Tifareth، پِسود Yesod و ملکوثMalkuth. در بـرخی از نقشه‌ها عـالم دیگـــری نـــیز تصـــویر گردیـــده که دات Da'at نامیـــده می‌شـــود.درخت کیهـــانی در آثـــار کلاســـیک و شـــمایل نگاره‌های برجـای مانـده اکـثر تمـدنهای باسـتان به چشم می‌خـــورد. نمـــاد این درخت، جنبه مقـــدس و الهی یافته بود، از اینرو مهمترین مکان نگهـداری آن امـاکن و معابد مقـــــدس بـــــود. مونیک دو بوکـــــور[6]ـــــ فرانســـــوی می‌نویسد:«درخت کیهانی که ستون و رکن کیهـــان است و زمین را به آســـمان می‌پیونـــدد و گـــواه بر حســـرت و

دلتنگی دور افتـــــادگی از روزگـــــاری است که زمین و آسمان نخست سـخت به هم نزدیک بودنـد، وسـیله دست یـــافتن به طـــاق آســـمان و دیـــدار خـــدایان و گفتگو با آنانست..... رمز محـــور کیهـــان که زمین را به آســـمان می‌پیونـــدد، تقریبـــاً در همه مکان‌هـــای قدسی یـــافت می‌شود، به صورِ مختلف: برج‌های هرمی شـکل نـاقوس دار، تیرهای نوک تیز، درخت ستون کلیسـاها و غـیره. در کلیساهای جامع گوتیک، سـتونهای بنا با شـاخ و برگهـای نقش پردازی شده‌شان، بسان ساقه‌های صاف و کشـیده درختـان جنگلی، بسـوی طـاقی که به بخش‌هـای مختلف تقســـیم و گـــاه نقش پـــردازی شـــده اســـت، سر می‌کشد.مناره‌های مسـاجد مسـلمین و در آسـیا، معابد و ابنیه دیـنی بـرج مانند و چند طبقه به شـکل هـرم که در حـول محـوری مرکـزی بنا نهـاده و طبقـات مختل‌شـان بســـوی آســـمان قد می‌کشـــند، ایضـــاً یـــادآور ســـتون کیهان‌اند.»[7]از نظر دو بوکـــــور درخت کیهـــــانی رمز آفـــرینش است. که الگـــوی خلقـــتی را ارائه می‌دهد. وی معتقد است حتی کاج نوئل tule tree که مسـیحیان در کریسمس تزیین می‌کنند، نمادی از همین درخت کیهـانی است و آئیـنی است که اشـاره به گذشـته‌های دور دارد؛ زمـــانی که بشر ســـعی بلیغ در تجلیل از درخت کیهـــانی داشت:«درخت در کهن‌ترین تصویرش، بنا به توصیفی که از آن در اســـاطیر اولیه شـــده، درخت کیهـــانی غـــول پیکریست که رمز کیهـان و آفـرینش کیهـان است. نـوک این درخت، تمـــام ســـقف آســـمان را پوشـــانده اســـت؛ ریشه‌هایش در سراسر زمین دویده‌اند؛ شـاخه‌های پهن و ستبرش در پهنه جهان گسترده‌اند و قلبش، جایگـاه آتش آذرخش است. خورشید و ماه و ستارگان در میان شاخ و

برگ‌هـــای این درخت، همچـــون میوه‌هـــای تابنـــاک، می‌درخشند. کاج بن عید نوئل، درختی کیهانی است.یکی از کهن‌ترین سرودهای جهان، یعنی سرودی که در، واقع در کرانه خلیج فـــارس و از والاتـــرین مراکز فرهنگ سومری، سروده شده، این درختِ اصل و منشأ کائنات را چـنین می‌سـتاید:ریشه‌اش که بلـورین و رخشـان اسـت، بسوی اوقیانوس ژرف می‌خـزد....جایگـاهش مرکز زمین است، و شاخ و برگهـایش، بسـترِ خـوابِ، زن ایـزد(الهه) زیکوم [8] ....zikoumهمانگونه که دوبوکورِ خاطر نشان کرده اسـت، از قـدیمی‌ترین متـون بدست آمـده در بـاره درخت کیهانی، متنی سومری مربـوط به 3000 تا 4000 سـال قبل از میلاد مسـیح است. بر اسـاس اطلاعـات بدست آمده از این متن، شاخ و برگ‌های این درخت محل زنـدگی زیکـوم zikum الهه آسـمان است. در حالیکه تنه‌اش محل زنـــدگی الهه زمین، داوکینا Dav-Kina و فرزندش تمـوزtamuz بـود.[9]ـ داوکینا همسر ۀ آ HEA بود. گمان برده می‌شود که معنـای نـام او «بـزرگ بـانو» باشد. چـنین تصـویری در تمـام تمـدنهای بین النهـرین باستان وجود داشت. درخت مقدس همچنین محل زندگیِ شـیطانی مادینه بنـام «لیلیت» یا «بـانوی شب» بودکه ملکه جهان زیـرین پنداشـته می‌شد. سـمبل این شـیطان مادینه، جغد یا پرنـده خرابه نشـین بـود.سـومریان گمـان میبردند این درخت در وسط جهـان قـرار دارد. در جـایی نزدیک به شهر باستانی اریدو eridu در کنار رود فـرات که از نظر ایشان مرکز جهان بود. خدایی دوجنسی بنـام اِ آ EA هم مامور محافظت از این درخت بود. در اساطیر چیـنی از درخت جیـان مو jian mu سـخن گفته شـده است. اعتقـاد بر این است که این درخت همـان درخت

زنـدگی و درخت کیهـانی باشد. هشت شـاخه این درخت، هشت طبقه آســمان است. نشــان‌ها و اختصاصــات این درخت، همانند درخت کیهانیست. «اســـــــطوره درخت جهـانی در چنـدین قطعه از متـون کلاسـیک روایت شـده است. درخت جهانی به صورت نوعی محورِ جهـان نشـان داده می‌شـود، یعـنی نقطه‌ای که در آن آسـمان و زمین، در چشم انــدازی از مرکز کامل کیهــان با یکــدیگر تلاقی می‌کنند. گفته می‌شود که درخت ساختمان(جیـان مو) در مرکز جهان می‌روید، بدون سایه است و صـدا را منعکس نمی‌کند. برگ‌هــای این درخت ســبز، تنه‌اش ارغــوانی، شــکوفه‌اش ســیاه و میــوه‌اش زرد است. این درخت به ارتفاع یک هزار فـوت رشد می‌کند بـدون آن‌که شـاخه‌ای داشته باشد، و سـپس در راس آن شـاخ‌هایش نُه گـره را تشـکیل می‌دهنـد، در حـالی که ریشه‌اش نـیز از نُه گـره درهم تنیـده شـده است.»[10]در تمـدنهای باسـتان نمـاد درخت کیهانی نمادی مقدس بود و خـود الگو و نمـونه‌ای بــرای بکــارگیری در ســاخت معابــد، امــاکن و چیزهــای مقــدس دیگر شــمرده می‌شــد، همانگونه که جــان راسل هینلز نیز بدرستی بدان اشاره کرده و نمونه‌های بسیاری را یـــــادآور می‌شـــــود که نمـــــاد درخت کیهـــــانی هســتند:«زیگــورات(معبد)هــای کهن، بــرج بابــل، منــاره نیایش گاه‌ها و سرانجام کـاج نوئل همه و همه نمـادی از درخت کیهانی است.[11]در فرهنگ ترک درخت حیـات از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. درخت حیـات که ازسـوی اقــوام مختلف تــرک به اشـکال مختلف مــورد اســتفاده قرارگرفته است. گـاهی با درخت آلش و گـاهی با درخت بلوط و گاهی نیز با درخت سرو نمایش داده شـده است. در افسانه توریش پادشاه معـروف اویغورها[12]ـ درخت

زایندگی را بیان می‌دارد. درختی که در این افسانه از آن نـام بـرده می‌شـود درخـتی شـبیه درخت سـرو است که برگهای خود را حتی در فصل زمستان نـیز نمی‌ریـزد.یک شب، نـوری مقـدس از آسـمان بـرروی این درخت فـرود آمده و نه مـاه پس از آن اویغورها در زیر آن 5 نـوزاد را می‌یابند. یکی از این نوزادان بوغوخـان پادشـاه معـروف اویغورها است. بـاز در افسـانه ارسـوغوتوی ترکهـای یاقوت، درخت حیات بعنوان راهنما و یاور انسانها نشـان داده شده است.در افسـانه‌های آلتـای[13]ـ از یک درخت غول آسای کاج که سر به فلک کشـیده و بـرروی آن بـای اولگن خدای مورد پرسـتش مردمـان آن منطقه نشسـته، سـخن بمیـان می‌آید.این درخت که به درخت آسـمان معروف است 9 شاخه دارد. در افسانه‌های برخی اقوام تاتـار که درسـیبری زنـدگی کردند از یک نـوع درخت آلش مقـدس با هفت شـاخه که تا آسـمانها سر به فلک کشـیده‌اند یـاد شـده است. سـلجوقیان نـیز به اشـکال مختلف از این نقش اسـتفاده کردند. مـابین نحـوه استفاده سلجوقیان و شمانهای سیبری و آسیای مرکزی از درخت حیـات تشـابهاتی وجـود دارد.در هر دو نـیز شـاخه‌های درخت حیـات سـمبل طبقـات آسـمان است. درخت مـورد اسـتفاده نـیز درخت آلش و پـالم است. ناگفته نماند که در بـرخی از نقـوش، متعلق به دوران سلجوقی، در زیر درخت زندگی مـار و در قسـمت بـالای آن نـیز عقـابی تصـویر شـده است.در فرهنگ عثمـانی درخت حیـات درخت سـرو است. نقـوش سـرو از سـوی اسـتادان هنرهـای دسـتی عثمـانی بر روی کاشی‌ها، کلیم‌ها، سبیل‌ها یعـنی چشـمه‌های آب و دیوارهـا، مـورد استفاده قرارگرفته و استفاده از این نقش بـویژه در دو

طرف شیر آب بیانگر اهمیت آب بعنوان عصاره زندگی ست. [14]از نماد درخت کیهانی درمراسم و آداب مذهبی شمن‌ها[15]ـ نیز استفاده می‌شود. درخت کیهانیِ شمن‌ها، درخت قان است. این درخت کیهانی در واقع رابط و پیوند دهنده آسمان و زمین است و شمن برای عروج معنوی از آن سود می‌جوید. توضیحات مونیک دو بوکور در این خصوص جالب است:کیش شمنی که ویژگیش پرستش طبیعت و عوالم روحانی مخصوصی است، خاصه در سیبری و مغولستان و آمریکا و اندنزی و اقیانوسیه، رواج دارد. ساکنانِ سیبری، درخت قان را رمزِ ستون آسمان می‌دانند و سپیدی درخت قان، این کار ویژه‌ی قدسیش را قوت و استحکام می‌بخشد. در مراسم راز آموزی شمنی، درخت مقدس قان را در وسط خیمه مدور یعنی یورت می‌کارند. نوک درخت از سوراخی که برای خروج دود است، خارج می‌شود و رو بسوی ستاره قطبی، نمادِ قطب آسمان دارد. در تنه‌اش هفت یا نه یا دوازده شکاف ایجاد کرده‌اند که نشانگر مراتب مختلف و مراحل گوناگونی است که برای رسیدن به بهشت باید از آن‌ها گذشت. شمن، طبق آئین، از درخت قان بالا میرود و به دروازه کیهان می‌رسد و به سیر و سفر در آسمان می‌پردازد.[16]درخت قان رابطی بین دنیای بشری و بهشت محسوب می‌شود و شمن توسط آن خود را به بهشت می‌رساند. گره‌های موجود بر درخت قان یادآور عوالم موجود و در انتهای این درخت برترین خدا جای گرفته است که اتصال به او برترین مدارج شمنی است. میرچا الیاده هم مطلبی را نقل کرده است:عروج آسمانی شمن به کمک درخت یا تیرکی تدبیر می‌شود که نماد درخت یا ستون کیهانی

اسنپت. به این لحاظ است که برای نمونه، شمن آلتـایی، بــرای مراسم خــود از درخت قــان اســتفاده می‌کند که شـاخه‌های پـائینی آن بریـده شـده و هفت، نُه یا دوازده جای پا بر تنه‌اش تعبیه شده است.درخت قان نماد درخت جهان است؛ هفت، نه یا دوازده چوب خط نمایانگرِ تعـداد آسمانهای مربوطه یعنی طبقات متفـاوت آسـمان است. شـمن پس از قربـانی کـردن اسـب، از این چـوب خط‌ها برای عروج تا آسـمان نهم سـود می‌بـرد که جایگـاه بـای اولغانBAI ULGAN، عالی‌ترین ایزدان است. سرانجام، در آسمان نهم در مقابل بـای اولغـان به خـاک می‌افتد و جـانِ اسب قربـانی شـده را به او پیشـکش می‌کند. این نقطه‌ی اوجِ عـــروج وجد آمـــیز شـــمن است.[17]طبق نوشـته الیـاده، کارداجری‌هـای اسـترالیا گـروهی دیگـری هستند که با بالارفتن از درخـتی که نمـاد درخت کیهـانی محســـوب می‌شـــود خـــود را به بهشت می‌رســـانند.[18]مقـدس‌ترین گیـاه هنـد، انجـیر pippala است که به زبان سانسکریت اسواتا asvatha نامیـده می‌شـود. این درخت مظهر و نماینده ویشـنو[19]ـ است. در هند درخت انجـیر مقـدس را با هما(سـیمرغ) یکی می‌انگاشـتند. این درخت در نزد بودائیان نیز مقـدس است چـرا که معتقدند بودا در زیر درخت انجیر به حقیقت(نیروانا) دست یافت. درون معابد هندو درخت انجیر یافت می‌شود. در بسیاری از کتب هنـــد، درخت زنـــدگی، درخت ابـــدی و جاویـــدان شـمرده می‌شـود.در اوپانیشـادها آمـده است:این درخت، اســـــواتای جاویـــــدان است. ریشه‌هایش در بـــــالا و ســـاقه‌هایش در زیر. ریشه‌هایش براســـتی روشـــنایی خوانـده می‌شـوند. آن بـرهمن[20]ـ است. و آن یگانه و ابدی است. در این درخت تمام جهان گنجانده شده است.

و هیچ کس نمی‌تواند از آن فراتر رود. این حقیقتاً همان است.بر اساس اساطیر هندو، درک و دریافت شکل این درخت توسط موجودات زمینی غیر ممکن است. درخت مقدس، ارتباط جهانِ متعالی و جهان مادی را فراهم می‌سازد. هندوان معتقدند این درخت قبل از خلقت غلات و دیگر غذاها به انسان شیر داده است. در اوپانیشادها از دو پرنده سخن گفته شده است که بر شاخه‌های این درخت زندگی می‌کنند؛ پرنده‌ای که از میوه‌های آن استفاده می‌کند و پرنده دیگر که به آن می‌نگرد.در اساطیر مردم اسکاندیناوی، درخت کیهانی ایگدراسیل نام دارد و نه عالم بر آن قرار گرفته است. یکی از نکات تقریباً در مورد درخت کیهانی آن است که معمولاً به پرنده و اژدهایی در ارتباط می‌باشدو پرنده بر روی شاخه‌های درخت و اژدها یا مار نیز در نزد ریشه‌های ان دیده می‌شود.البته برای این‌که بتوانیم مفهوم درخت کیهانی را بهتر درک نماییم، نکته‌ای اساسی را باید مد نظر قرار دهیم و آن اینکه:باید بدانیم که تمامی عوالم نام برده شده در اساطیر و موجودات ساکن در آن‌ها در واقع در حکم یک پدیده واحد هستند. هر یک از پدیده‌ها را همانند سلولهای بدن فرض نمائید. انگاه پدیده‌های بظاهر مجزا و منفک در هستی، خود سازنده پدیده‌ای بزرگتر هستند که همان هستی کل یا بعبارتی درخت کیهانی نام دارد. در حالیکه هیچیک از اعضاء نیز بدرستی نمی‌داند که واقعاً یکی از آجزاء سازنده و یک زیر مجموعه‌ای از یک کل بزرگتر است، کل بزرگتری که تمام موجودات و پدیده‌های دیگر نیز جزئی از آن شمرده می‌شوند. حال باید دانست که این کل بزرگتر هم مانند تمامی پدیده‌های هستی، از دو قسمت

متضـاد اما مکمل تشـکیل یافته است. این دو قسـمت را در اسـاطیر با عنـاوین: عـوالم بـرین و عـوالم زیـرین مشخص می‌نمایند. قسـمتی که حـاوی نـور و ثمر بخشی است در کنـار قسـمتی که خشک و بیحاصل و تلخ است جمع می‌گردد تا یک پدیـده را شـکل دهد. یک پدیـده‌ای که در آنِ واحد جامع اضداد خواهد بـود و بهـترین معـرف آن نـیز همـان نمـاد معـروف چینیـان یعـنی نمـاد یین و یانگ است: البته در برخی از نگاره‌ها، ابتکار جالبی بکـار رفته است و بجـای این‌که نمـاد فـوق را نمـایش دهنـد، درخت کیهانی را به گونه ذیل نشان داده‌اند. که این نمایش نـیز در حقیقت چـیزی جز دو نیمه مخـالف اما مکمل نیست. دو نیمه‌ای که بر روی هم پدیده‌ای واحد را شکل داده‌اند. نیمه‌ای بـارآور و پر ثمر و نیمه‌ای خشک و بی‌حاصل. در تصویر فوق دو نیمه خشک و بـارآور در واقع نمـاد یین و یانگ هستند. در بـرخی تصـاویر دیگـر، همین نمـاد یین و یانگ یا دو جنبه متضاد اما مکمل درخت کیهـانی بصـورت سـاقه و ریشه نـیز از یکـدیگر متمـایز گردیده‌اند. یعـنی سـاقه و تنه قسـمت مـذکر یا یانگ و ریشه نـیز قسـمت مـونث یا یین را نشـان می‌دهد.البته این دو جنبه را با نمادها و اسـامی دیگر نـیز مشـخص میکردند که مـاه و خورشید از این جمله‌اند.معمولاً خورشید نماینده قسـمت مذکرو ماه نماینده جنبه مونث پدیده‌ها میباشد. بد نیست افزوده شود از درخت کیهانی در قرآن مجید هم یاد شده است. این درخت همانست که حـاوی دو قسـمت است: شجره طیبه و شجره خبیثه. برخی شـاید این دو شـجر را از یکدیگر جدا تصـور کننـد؛ در حالیکه اینگونه نیست آینها همان دو نیمه متضاد اما مکملی هستند که درخت هستی را شکل می‌دهند و از قـانون لایـزال الهی جـدا نیسـتند.

قــانونی که بیــان می‌دارد:ســبحان الــذی خلق الازواج کلها....شــجره طیبه نیمی از درخت هســتی را شــکل می‌دهد و همــان درخت ســدر یا درخت طــوبی است. و شـجره خبیثه نـیز نیم دیگـری از مجموعه را می‌سـازد که شاید بهترین معرف آن همان درخت زقـوم باشد. یکی از مهمترین ویژگی‌هـای این درخت این است که در نگاره‌ها معمــولاً در بین دو حیــوان عجیب قــرار گرفته است. از اختصاصــات دیگر درخت کیهــانی وجــود پرنــده‌ای در فرازمنـدترین قسـمت درخت و مـاری در محل ریشه‌های آن است.در متــون کهن ایــرانی معمــولاً از این درخت با القاب و کنایه نـام بـرده شـده است. گز شـاهنامه، سـرو کشــمر و....تنها بخشی از این اســامی است. در زیر این معمولاً چشـمه ابی نـیز تصـور می‌شـده است.صـلیب که یکی نمادهـای مهـری بـود، اصـلاً نمـادی از همین درخت کیهـانی است.میرچا الیـاده آورده است:نمادهـای درخت جهانی و نمادهای‌هـای مرکز جهـان را متجلی در نمـایش صلیب می‌بینیم. صلیب را می‌توان بعنـوان درخـتی که از زین به آسمان بر شده و نیز بعنوان «درخت حیات کاشته در روی کالواری» و درختی که«از اعماق زمین بر زدن و به آسمان بر شده و تمام حدود جهان را تقدس بخشیده» توصـیف نمـود.[21]علاوه بر این نمـاد صـلیب شکسـته یا سواستیکا نیز نمـاد دیگر همین درخت کیهـانی می‌باشـد؛ زیـرا صـلیب شکسـته نمـاد چهـار عنصر و همچـنین نمـاد خورشید می‌باشد و خورشید نـیز نمـاد دیگر همین درخت کیهــــــانی است. از اینروست که درست مانند درخت کیهــانی بر روی سواســتیکا نــیز در بــرخی از نگاره‌ها پرنده‌ای قرار گرفته است. [1]- کندوکاوهای انجام شده در منطقه باستانی جیرفت که در آن نقش درخت زندگی

یـــافت گردیـــده شـــاید نقطه عطفی در یـــافتن منشا و خاســـتگاه درخت کیهـــانی باشد و خط بطلانی بر بـــاور منشا سـومری آن گـردد.[2]-ـ کاشـفان، نویسـنده دانیل بورستین، مترجم، اکبر تبریزی، ص 130[3]-ـ مولوی[4]- کابـــالا یا کبـــالا یا قبـــالا(در عـــبری: קַבָּלָה، انگلیسی: Kabbalah) به معنای «دریافت‌کردن» و به معنی واقعی کلمه «رسم رسیده» است. کابالا تفسـیر رمزگـونه‌ای از کتاب‌هـای مقـدس عـبری است.کابـالا نـامی است که بر تصـوف یهـودی اطلاق می‌شـود و تلفظ اروپـایی قبّـالاه عبری است به معـنی قـدیمی و کهن. این واژه به شـکل قباله برای فارسی زبانان و عرب‌ها است. (ویکی پـدیای فارسی)[5]-ـ سـفیروت جمع است و مفـرد آن Sefirah می‌باشد.66-ـ [7]monique de beaucorps- رمزهای زنده جان، مونیک دوبوکور، مـترجم جلال سـتاری، ص 9[8]-ـ دوبوکور، رمزهـای زنـده جـان، ص 9[9]-ـ در بـرخی منابع نام فرزند آنان مردوک قید شده است.[10]-ـ جهان اسـطوره‌ها، ص 294 [11]-ـ هینلـز، شـناخت اسـاطیر ایران، ص 461[12]-ـ اویغورها مردم سـاکن شـمال‌غرب چین هســـتند که در ایـــالت خـــودگردان ســـین کیانگ یا ترکسـتان شـرقی (اویغورسـتان) به مرکـزیت اورومچی زنـــدگی می‌کنند. مـــردم اویغـــور از اقـــوام ترکتبـــار و مسلمان سنی هستند(منبـع، ویکی پـدیای فارسی)[13]- آلْتاییان، در مفهوم وسیع به اقـوام و قبایل تـرک ز بـان ساکن سرزمین آلتای شوروی، چین و مغولســتان اطلاق میشود و به 2 بخش آلتاییـان شـمالی و جنـوبی تقسـیم میگردند. نـــام آلتـــای با گذشت ســـدههای دراز هنـــوز در پردهـــای از ابهـــام باقیمانـــده و چنانکه باید به درســـتی روشن نشده است. بعضی محققـان معتقدند که این نـام

از واژه مغولی «آلتا» یا «آلتان» پدید آمـده که به معنـای طلا است.[14]- منبع www.trt.net.t مقاله درخت حیـات، با تغیـیر بـرخی واژه‌ها.[15]- شـمن در لغت به معنـای بت پرست و صـنم پرست است. اما در مفهـوم خاص آن: «گروهی هستند که به دوری از دنیا و پرداختن به عبادت و مناسک می‌پردازند.» در لغت نامه دهخدا ذیل این واژه آمـده است:«این لغت از سنسـکریت سـرمن مشتق شده و در زبان اخیر از بـرای روحانیـان اسـتعمال می‌شده است و «سـرمن» کسی است که خانه و کسـان را تـرک گوید و در خلـوت به عبـادت و ریاضت گذراند.» همچـنین گفته شـده است که ریشه لغت «شـمن» از قبایل تـانگوس (Tungus)- سـیبری است و معـنی تحت اللفظی آن «کسی که می‌داند» است. انـواع مختلف شمنیسم در سراسر جهان وجود دارد و شمنها را پزشک یا جادو پزشک هم می‌نامند. آیین شمنیسم مبتنی بر این اعتقاد است که جهان مرئی، تحت سلطه نیروها یا ارواح غـیر مـرئی است که بر حیـات موجـودات زنـده تـأثیر می‌گذارند.[16]- رمزهـای زنـده جـان، مونیک دوبوکـور، مـترجم جلال سـتاری، ص 9[17]- اسـطوره، رویـا، راز، میزچا الیـاده، مـترجم رویا منجم، صص62-61[18]- نک: همان، ص 190[19]- ویشنو ایزدِ ایـزدان هنـدو و دومین خدا از تثلیث خدایان هندوست؛ وی مذکر و حافظ جهـان است.[20]- بـرهمن نمـاد انـتزاعی از ایـزد ایـزدان در مـذهب هندوئیسم و اسـاطیر هند است.[21]- آیین‌ها و نمادهـای آشـنا سـازی، میرچا الیـاده، مـترجم، نصـرالله زنگوئی

رمزگشایی از برنامه دجال

بسم الله الرحمن الرحیم

توجه: این بخش از مقاله مربـوط به قسـمت اول و دوم فیلم رمز گشایی از برنامه دجال (2020): I, Pet Goat 2.99 میباشد.

در این مجموعه تحلیل‌هـــا، بحث‌هـــای بســـیار مهمی را پیرامون یک انیمیشن با عنوان «I, Pet Goat 2» آغاز می‌کنیم. این انیمیشـن، به لحـاظ نمادشناسی و بررسی مطالعات آخرالزمانی، اهمیت بسیار زیادی دارد.

شـواهد متعـددی وجـود دارد که نشـان می‌دهـد، سـازنده انیمیشن مــذکور، خــودش را به عنــوان یک معلم، و یک آموزگـار رمـوز و اسـرار ماسـونی، معـرفی کـرده، و در قــالب این انیمیشــن، تلاش کــرده است تا پیام‌هــایی را به‌صورت Subliminal، و پنهانی، به مخاطبین ماسـونی خودش در سراسر دنیا مخابره کند.

نکته‌ی بسیار مهم این که، بسیاری از مطـالبی که در این انیمیشن آمـــده اســـت، درطی این ســـال‌ها به حقیقت پیوسته، و این بیـانگر این موضـوع است کـه، انیمیشن I, Pet Goat 2، از اهمیت استراتژیک بسیار زیادی، در بین فراماسونری جهانی و ایلومیناتی برخوردار می‌باشد.

شواهد بسـیار زیـادی در خصـوص اهمیت این انیمیشن و اسرار و رمـوز آن وجـود دارد، که در بررسی‌های بیشـتر در قسـمت‌های آتی تحلیل این انیمیشـن، به آن خـواهیم پـرداخت. لیکن مـواردی هسـتند که اهمیت توجه ویـژه به این انیمیشن، و رموز پیچیده آن را دو چنـدان می‌کنند که

در ابتـــدای بحث، به آن‌ها اشـــاره خـــواهیم کـــرد. این انیمیشن توسط شرکتی به نـام HELiOPHANT سـاخته شـــده است که در بررسی وب‌ســـایت ســـازندهٔ آن، یک لوگوی عجیب ملاحظه می‌گردد.

به عنــوان نمونه در این لوگــو، همه حــروف، به صــورت بزرگ نوشته شـده‌اند، لیکن حـرف i انگلیسی به صـورت حـرف کوچک نوشـته شـده، و نقطـهٔ i به سـمت راست منحرف گشته، و به O نزدیک شـده است که در خصـوص رمز پنهان این مساله، در بخش‌های آتی صـحبت خـواهیم کـرد. یقینـاً طراحـان این لوگـو، بی‌دلیل چـنین طـراحی عجیبی را انجام نداده‌اند. همچنین HELiOPHANT معانی رمــزی خاصی دارد که در ادامــه، در خصــوص آن بیشــتر توضیح داده خواهد شد.

انیمیشن «I, Pet Goat 2»، در حــوالی ســال 2012 میلادی، در سطح بین‌المللی عرضه شد و چند جـایزهٔ بین المللی را دریافت کرد؛ لیکن آن گونه که باید و شـاید، در طی سال‌های سپری شده، به آن اشاره و توجهی نشــده است.

اولین بـــاری که به صـــورت جـــدی، این انیمیشن مـــورد بررسی قرار گرفت، بعد از آتش‌سوزی کلیسای نــوتردام پــاریس، در آوریل 2019 میلادی بــود، که البتــه، به نظر می‌رسد این شــهرت مجــدد پس از هفت ســال، بی‌علت نبوده است.

تعـدادی از افـراد و موسسـات، این انیمیشن را به لحـاظ نمادشناسی، تحلیل، رمزگشـایی و عرضه کرده‌اند. لیکن، بسیاری از این فیلم‌های ظاهراً تحلیلی، یا بسیار ضـعیف

ساخته شده‌اند، و یا بعضاً توسط خود مجامع مخفی Decode و رمزگشایی شده‌اند.

به همین علت، در بسیاری از این موارد، رمزگشایی صورت گرفته، به صورت بسیار سطحی و فریبنده‌ای انجام گرفته، و مخاطب، از اصل ماجرا دور شده است؛ این در حالی است که پیام‌های اصلی موجود در این انیمیشن، پیام‌هایی مخفی و Subliminal، می‌باشد، که در لایه‌های تو درتو، به آن اشاره شده است و به همین دلیل، بسیاری از تحلیل‌های موجود، به این موارد پیچیده، نپرداخته‌اند.

از سوی دیگر، اکثر تحلیل‌های ارایه شده تا به امروز، بسیار کوتاه، مختصر و ناقص می‌باشند و زمان‌هایی کمتر از 20 دقیقه را به خودشان اختصاص داده‌اند. در حالی که تحلیل این انیمیشن، زمانی در حدود چهار الی پنج ساعت، و حتی بیشتر می‌طلبد تا بتوان به ابعاد مختلف آن اشاره کرد.

همچنین، باید به این نکته اشاره نمود که هر نماد به کار رفته در این انیمیشن، چند لایه دارد و ما در این تحلیل‌ها، در خصوص هر نماد، به تمام لایه‌های آن اشاره خواهیم کرد؛ یعنی این گونه نیست که، یک نماد، صرفاً به یک پیام اشاره کند؛ بلکه یک نماد، ممکن است هم‌زمان به پنج یا شش لایه رمزی، اشاره داشته باشد.

از سوی دیگر، پروسهٔ ساخت این انیمیشن هفت دقیقه‌ای، 4 سال زمان برده است. این مسأله، نشان می‌دهد که، روال ساخت این انیمیشن، یک روند کاملاً

هوشمندانه بوده، و این هوشمندی، در قـالب قـرار دادن انبوهی از کدها و رمزها، در درون هر نماد، رخ می‌نماید.

این سوال که کارگردان این انیمیشـن، آیا فراماسـون، و عضو ایلومینـاتی بـوده، یا بـرعکس یک مسـیحی معتقد است، در ابتـدای بحث شـاید قابل پاسـخگویی نباشد. اما در انتهـا، به‌خـوبی می‌تـوانیم بفهمیم که سـازندۀ این انیمیشن، به احتمال بسـیار زیـاد، یک چهـرۀ عالی‌رتبه از ایلومیناتی و فراماسونری جهانی می‌باشد که خـودش را نیز به صـورت رمـزی، به‌عنـوان آموزگـار اسـرار و رمـوز ماسونی هم معرفی نموده اسـت، و ما به مسـتندات این مساله نیز، ان‌شاءالله خواهیم پرداخت.

در ادامه هم به این مسـاله، اشـاره خـواهیم کـرد کـه، در طی سال‌های اخیر، به‌خصوص در حوالی سـال 2019 تا 2020 میلادی، توسط این انیمیشـن، پیام‌هـای بسـیار مهمی به اعضای فراماسونری و ایلومینـاتی، در سراسر جهـان مخـابره شـده، و هر کسی که به این فرقه مرتبط بـوده، پیام‌هـای مربوطه را از طریق این انیمیشـن، پیشاپیش دریافت نموده است، که البته این موضوع، چیز عجیبی نیست و به کرات در تاریخ، مـورد اسـتفاده قـرار گرفته است. یک مثـال که می‌تـوان در این زمینـه، به آن اشاره کرد، «عملیات آژاکس» است، که در قالب کودتای 28 مرداد سال 1332 هجری شمسـی، در ایـران اتفـاق افتـاد و در طی آن، دولت دکـتر مصـدق، توسط عوامل آمریکایی حاضر در ایران، سرنگون شد.

نکته شگفت انگـیز این کـه، رمز این کودتـا، از طریق یک پیام سادۀ رادیویی رادیو بی‌بی‌سی، 4 شب قبـل، یا 96 سـاعت قبل از کودتـا، اعلام شـد، و اجـزای دخیل در این

کودتا، یعنی اغتشاشگرها، و سردسته‌های آن‌ها، همچون شعبان بی‌مخ، و نیز افرادی همچون ژنرال فضل‌الله زاهدی، و سایر افراد درگیر در کودتا، صرفاً از طریق یک جمله، که توسط رادیو بی‌بی‌سی فارسی اعلام شد، از فرا رسیدن زمان کودتا، و آغاز اجرای وظایفشان در پیشبرد اهداف کودتا، آگاه شدند.

جمله‌ی «کد رمز کودتا» این بوده است: «اکنون دقیقاً 12 نیمه‌شب است.». در آن زمان، همهٔ افراد دخیل در کودتا، فهمیدند که این جمله، کد رمز عملیات کودتا است؛ زیرا محمدرضاشاه پهلوی، شاه سابق ایران، به طرف‌های خارجی حامی کودتا، همچون ایالات متحدهٔ آمریکا، و انگلیس، اعلام کرده بود که اعتمادی به حمایت آن‌ها در کودتا ندارد، و اگر قرار است کودتا انجام شود، رادیو بی‌بی‌سی باید به‌جای جملهٔ «اکنون 12 نیمه‌شب است»، عبارت «اکنون دقیقاً 12 نیمه‌شب است» را بگوید، تا او باور کند که هماهنگی‌ها انجام شده است. رادیو بی‌بی‌سی هم برای تایید این موضوع، در هماهنگی با سرویس‌های جاسوسی انگلستان و ایالات متحده آمریکا، همان شب، کلمهٔ «دقیقاً» را، به جمله‌ای که هر شب، مجری این شبکه اعلام می‌کرد، اضافه نمود.

با توجه به توضیحات فوق، استفاده از رسانه‌های جمعی، برای ارایه کدها و رمزهای عملیات‌های مهم، اتفاق جدیدی نبوده، و مسبوق به سابقه است. به عبارت دیگر، در اغلب موارد، کدها و رموز، از طریق ابزارهای ارتباطی بسیار ساده و نامحسوس، همچون انیمیشن، فیلم، جملات ظاهراً عادی ذکر شده در اخبار، و امروزه با توئیت‌ها، پست‌های اینستاگرامی و غیره، رد و بدل

می‌شوند، و یک جملهٔ بسیار ساده، در دل خودش ممکن است کدهایی داشته باشد که البته به آن خواهیم پرداخت.

مثلاً کد 52، توسط دونالد ترامپ، قبل از تقابل نظامی بین ایران و آمریکا در سال 2020 میلادی، به سایر اعضاء فراماسونری جهانی و ایلومیناتی، مخابره شد که در جای خود، به آن خواهیم پرداخت. به هر حال، ذکر این توضیحات در خصوص انیمیشن، قبل از آغاز بخش اصلی تحلیل‌ها، ضروری به نظر می‌رسید.

تحلیل بخش‌های اصلی انیمیشن

در ابتدا، باید به نام کمپانی سازنده این انیمیشن، اشاره دقیق‌تری نمود. نام کمپانی سازنده انیمیشن، HELiOPHANT است.

اما HELiOPHANT، چه معنایی دارد؟ HELiOPHANT یک عبارت، با ریشه‌ی یونانی - رومی است، و از دو بخش، به صورت HELIO به معنای خورشید، و FANT به مفهوم سخن، تشکیل شده است و معنای کلی آن «سخن خورشید» می‌باشد. حال این‌که «سخن خورشید» چه معنایی می‌دهد، ما در ادامه تحلیل‌هایمان، به آن اشاره خواهیم کرد، و شاید در ابتدای بحث، قابل درک نباشد.

با این حال، به صورت کلی می‌توان اشاره کرد که عبارت «خورشید»، به «رع، خدای خورشید در مصر باستان»، - که مورد علاقه فراماسونری و ایلومیناتی نیز می‌باشد -، اشاره دارد.

همچـــنین «خورشـــید» با شـــهر «اورشـــلیم» یا «بیت المقدس» نیز کاملاً مرتبط است. این که چه ارتباطی در این بین وجـــود دارد، به خـــوبی در پایـــان تحلیل‌هـــای انیمیشن، قابل درک خواهد بود.

اما علاوه بر لایه اول معـــــنی HELiOPHANT، که به مفهوم «سـخن خورشـید» اسـت، یک معنـای دیگر هم در کلمۀ HELiOPHANT نهفته است. این مفهـوم دیگـر، با کارت‌های تاروت اصلی، با نام Major Arcana یا تاروت کبیر ارتباط دارد. کارت‌هـای تـاروت، کارت‌هـایی هسـتند که برای طـالع‌بینی، سـرگرمی، یا اسـتفاده در آیین‌هـای مخفی و رازآلود، به کار می‌روند.

استفاده از برخی انواع کارت‌های تاروت، بالاخص تاروت تحـوتی، با اقتبـاس از کتـاب «تحـوت» آلیسـتر کـراولی، شـیطان پرست معـروف، و تـاروت Raider-Waite، در بین گروه‌های مخفی، ماسونی و ایلومیناتی، کـاملاً رایج می‌باشد.

کارت‌هـای تـاروت، به دو نـوع تـاروت صـغیر یا Minor Arcana، و تاروت کبیر یا Major Arcana، تقسیم بندی می‌شوند. کارت‌های تاروت کبیر یا Major Arcana، 22 کـارت هسـتند و بسـیار جـالب است که نـام این کارت‌ها Trump Cards می‌باشد، و عجیب این کـه، این Trump کارت‌هـا، با نـام خـانوادگی دونالد تـرامپ نـیز، مشـابهت دارند؛

و شگفت انگـیز است که بـدانیم، از قـرن 15 میلادی، به این 22 کـارت، Triumph Cards یا Trump Cards می‌گویند، و اختصاص به قـرن اخـیر نـدارد. البته ارتبـاط

دونالد ترامپ، بوریس جانسون، و افـراد و شخصـیت‌های دیگر با تــاروت کبــیر، یا Tarot Trump Cards، در بخش‌های انتهایی تحلیل انیمیشن، به خوبی و با جزییات بیشتر، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

نکته بسیار مهمی که در نام کمپانی سازنده انیمیشن، با بحث کارت‌های تاروت کبیر، مرتبط اسـت، وجـود کـارتی به نام Hierophant است. Hierophant گرچه دقیقاً، با کلمـهٔ HELiOPHANT، به عنـوان نـام کمپـانی سـازنده انیمیشن، انطباق 100 درصدی ندارد، ولی به لحـاظ هم آوایی، ارتبــاط بســیار قــوی بین این دو عبــارت وجــود داشـــــته، و کلمه HELiOPHANT، افـــــرادی را که با نمادشناسی ماسونی و ایلومینـاتی آشـنا هسـتند، به یـاد کارت Hierophant تـاروت کبـیر می‌انـدازد که البته این سـبک رمزنگـاری و رمزگشـایی نـیز، مسـبوق به سـابقه است. به عبارت دیگر، Hierophant و HELiOPHANT، با هم هم‌آوا هستند، شباهت دارند، و هر کدام، دیگری را به ذهن می‌آورند. پس در لایه دوم رمزگشـــــایی عبـــــارت HELiOPHANT، به شـباهت آن به کـارت Hierophant، در تـاروت کبـیر می‌رسـیم و باید معـانی سـرّی آن را، بر اساس این نوع ارتباط، کشف کنیم.

در تـــاروت کبـــیر، و در کـــارتی به اسم Hierophant، شخصیتی ملاحظه می‌گردد که بر تختی نشسته و در حال موعظه می‌باشد. مفهــوم کلمه Hierophant در زبــان فارســی، مرشد و راهنما اســت، و به صــورت قدسی‌نما هم ترجمه شده است.

Hierophantها یا قدسی‌نماها، کســـانی بودنـــد، که در نشست‌های آیینی، ورود می‌کردند، و رازهای مقـدس را،

بـــرای افـــراد تفســـیر می‌نمودند. این افـــراد یعـــنی قدسی‌نماها، کسانی بودند که، به‌عنوان پیشوای مـذهبی آیین‌های سرّی، مسئولیت برگزاری آیین‌های مخفی را بر عهـده داشـتند. شـگفت آن کـه، قدسی‌نماها مجـاز بودند که، افرادی را که از دیدگاه آن‌ها، پاک دانسته می‌شـدند، یا نسبت به اسـرار محـرم بودنـد، به حـریم خودشـان راه بدهنـد، و افـرادی را که نـامحرم می‌دانسـتند، از حـریم خودشـان دور کنند. پس قدسی‌نماها یا Hierophantهـا، از گذشته‌های بسیار دور، مشهور بوده‌اند، و در آیین‌های مخفی و رازآلـود، نقش خودشـان را به عنـوان مرشد و معلم، ایفا می‌کردند.

با توجه به این توضیحات، به نظر می‌رسد کـه، در اینجـا، کمپانی سازنده انیمیشـن، یعـنی HELiOPHANT، علاوه بر این‌که خود را حامل «سخن خورشید» می‌داند، خودش را نیز به عنوان یک رهبر ماسونی، یک مرشد ایلومیناتی، و یک معلم اسرار مخفی نیز معرفی می‌نمایـد، که بایـد، اسرار و رموز ماسونی را، به کسانی که محرم می‌دانـد، برساند، و از کسانی که نامحرم هستند، دور نگه دارد؛ به همین دلیل هم، اسم خـود را HELiOPHANT، هم‌آوا با Hierophant، گذاشته است، و دقیقـاً هم کـارگردان در انیمیشن، همین کار را کرده است؛ به نحوی که اطلاعات سوخته، پیش پا افتاده، و از قبل لو رفته را، در لایه‌هـای اول گذاشته اسـت، تا افـراد عـادی، فـریب بخورنـد، و به لایه‌های عمیق‌تر دست پیدا نکنند؛ در مقابل، در لایه‌هـای عمیق‌تر، اطلاعات اصـلی را به اعضـای فراماسـونری، و ایلومیناتی، در سراسر جهان، آمـوزش داده، و نقشه‌های ماسونی را در قالب کـدها و رمزهـا، به آن‌ها ارائه کـرده است.

اما در لایه سوم، نکته مهم دیگری نیز، در لوگوی نام شرکت سازنده انیمیشن، به چشم می‌خورد! همان گونه که ملاحظه می‌گردد، در لوگوی نام شرکت سازنده انیمیشن، و در عبارت HELIOPHANT، همه حروف انگلیسی، به صورت حروف بزرگ هستند، اما علی رغم این مسئله، و بزرگ بودن همه حروف، حرف i به صورت i کوچک، و نقطه دار ثبت شده است. البته نقطه i نیز عجیب و غریب بوده، و بین i و O، به صورت زاویه دار قرار گرفته است. این نوع استفاده از حروف و اعداد به ظاهر اشتباه یا غیرمنتظره، یک روش رایج در مشخص کردن محل آغاز خواندن کدها، و رمزگشایی از کدهای الفبایی است! در واقع این نوع نگارش، به مخاطب مد نظر کارگردان انیمیشن، یادآوری می‌نماید که، این حرف الفبا، که به صورت غیر معمول به تصویر در آمده است، حاوی یک رمز مهم است، و مخاطب باید بر اساس آن، رمزگشایی کند. در این جا نیز، حضور نقطه i، در کنار O، در عبارت HELiOPHANT، که اتفاقا همه حروف آن بزرگ هستند، و i به صورت غیرمنتظره، کوچک و نقطه دار می‌باشد، به یک کد بسیار مهم اشاره دارد.

این نقطه i در کنار O، نماد ستاره «رگولوس»، یا «قلب الاسد»، یا «قلب شیر» است، که در این انیمیشن، مکرراً به آن اشاره شده، و در بخش‌های آتی تحلیل انیمیشن نیز، مفصلاً رمزگشایی خواهد شد. اما در این بخش، صرفاً در همین حد، به اهمیت آن اشاره می‌کنیم که، بسیاری از زمان بندی‌ها، جهت گیری‌ها، فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، در کشورهای تحت سیطره ایلومیناتی، به ستاره «رگولوس»، یا «قلب الاسد»، در آخرالزمان، گره زده شده است.

بالاخص که «ستاره رگولوس»، از چند هـزار سـال قبـل، به عنوان سـتاره اقبـال و سـربلندی «پادشـاهان ایـران» شـــناخته می‌شـــده اســـت، و فراماســـونری جهـــانی، و ایلومیناتی، به سـتاره «رگولـوس»، به عنـوان یک نشـانه نجومی بسیار مهم، در حوادث آخرالزمان نگاه می‌کنـد، و تلاش دارد تا با تســـلط بر ابعـــاد آن، از سد ایـــران، به عنوان بزرگترین دشمن خود، عبور نموده، و امـپراطوری بـزرگ ماسـونی، و ایلومینـاتی را، در قـالب «نظم نـوین جهـانی»، در اورشـلیم یا بیت المقـدس، برپا نماید! این موضـوع، در بخش‌هـای آتی تحلیل انیمیشـن، به صـورت موشکافانه و دقیق، مورد بحث قـرار خواهد گـرفت، و از مخاطبـان ارجمنـد، درخواست می‌نمـاییم تا در این راه، صبر و حوصله به خرج دهند.

قبل از شروع تحلیل سکانس به سـکانس انیمیشـن، باید به این نکته اشـاره کـنیم کـه، به هیچ عنـوان، انیمیشن ,I Pet Goat 2، قابلیت پیش‌گویی، یا Prophecy، ندارد. یعنی این طور نیست که کارگردان، از اتفاقات آینـده، به دلیل پیش‌گویی، بـاخبر باشد. بلکه کـارگردان، خـودش از اعضای بلندپایهٔ ایلومیناتی و فراماسونری است، و تلاش نمـــوده است تا برنامه‌هـــایی را که فراماســـونری و ایلومینـاتی، بـرای آینـده دارنـد، در قـالب این انیمیشـن، کدگذاری کرده، و در سراسر دنیا، منتشر نماید.

ضمناً یکی از ویژگی‌های جـالب این انیمیشـن، این است کـــه، از شـــروع انیمیشـــن، تا انتهـــای لحظه‌ای که کلمه HELiOPHANT در پایـــان آن نقش می‌بنـــدد، و محو می‌شود، هفت دقیقه تمام، زمان می‌برد، و این مســاله، با این حقیقت مرتبط است کـه، فاصـلهٔ بین سـال 2012

میلادی، که انیمیشن I, Pet Goat 2 منتشر شد، و سپس از دیدها پنهـان گردیـد، تا سـال 2019 میلادی، که در اثر قضیهٔ آتش‌سوزی کلیسای نوتردام، مجـدداً نـام انیمیشن I, Pet Got 2 بر سر زبان‌ها افتاد، دقیقـاً هفت سـال طول کشید.

به عبارت دیگر، حـتی هفت دقیقه‌ای بـودن انیمیشـن، از آغاز تا اتمام لوگوی HELiOPHANT نیز، در داخل خودش رمزی دارد، و آن به این مفهوم است که، این انیمیشـن، ضمن بیان وقایع سال‌های ماقبل و مابعد خود، مجـدداً 7 سـال بعد نـیز، وارد فرآیند اعلام زمانبنـدی دقیق به پیروان فراماسونری شده، و پیام‌های اصلی آن، 7 سال بعد از ساخت و انتشار اولیه‌ی آن، منتقل خواهند شد. از این موضوع نیز می‌توان دریافت که، ذره ذره و جای جای این انیمیشـن، پر از رمز و راز اسـت، و رمزگشـایی آن، باید در چندین لایـه، و با اسـتفاده از روش‌ها و اطلاعـات مختلف، صورت گیرد.

در این قسـمت، به تحلیل بخش اصـلی انیمیشـن، می‌پردازیم.

انیمیشن I, Pet Goat 2 با صحنه‌ای تاریک و برف آلود، آغـاز می‌گـردد. چـیزی که ملاحظه می‌شـود، یک فضـای محصور، در زمینی پوشـیده از بـرف اسـت، و آب و هـوا، حـالت یخبنـدان دارد. این سـکانس، به فضـای سـخت و کشنده در آخرالزمان اشـاره می‌کند. فضـایی که تـوأم با ناامیدی، و قرارگرفتن در حصار و محدودیت‌ها است.

در ابتدای سکانس، صحنه تاریک است؛ اما ناگهان، نـوری بر یک جعبه چـوبی سـوراخ دار می‌تابد. این نـور، به

مفهـوم نـور شـیطانی، یا نـور لوسـیفری ایلومینـاتی، و فراماسونری است.

ایلومینـــاتی، یا ترجمـــۀ فارسی آن، روشن‌ضـــمیران، با کلمـــۀ Illumination ارتبـــاط دارد. Illumination، به مفهوم روشنایی‌بخشی، و تابیدن نـور اسـت، و به همین دلیـــل، هر جا که در این انیمیشـــن، تـــابش نـــور ملاحظه می‌گردد، به این مفهوم است که آن اتفاق، با هـــدایت، و تحت حمـایت ایلومینـاتی، رخ می‌دهد. پس تـابش نـور بر روی هر آیتم در این انیمیشـن، به مفهـوم هـدایت کامل توسط ایلومیناتی است. فلذا، در اینجا نیز نـور، به همین دلیل تابیده است.

در پـــایین ســـوراخ جعبه نـــیز، یک نقاشی به صـــورت کودکانه، کشیده شده است، که در آن، یک انسان، به زور قلاده یک سگ را در دست نگه داشـــته، و سگ نـــیز، در آستانه فرار از دست شکارچی و حمله رو به جلو است!

حال سوال این است که این شخص کیست، و چـرا اصـلاً بر روی جعبه، چنین تصویری نقش بسته است؟ این فرد، شبیه یک فرد شکارچی است، که قلادۀ سـگش را به زور نگه داشـته است و این سگ نـیز، در حـال پـارس کـردن بوده، و قصد فرار دارد. شاید این تصویر، مسـاله بسـیار پیش پا افتاده‌ای به نظر برسد، اما بعـداً اشـاره خـواهیم کرد که، کاملاً معنادار است، و به دو صورت فلکی اشاره می‌نماید؛ از این دو تصویر، یک تصویر، مربوط به صورت فلکی Canis Major، یا کلب اکبر به عربی، یا سگ بزرگ به فارسی است، و تصویر دیگر، به صورت فلکی Orion، یا جبار به عربی، یا شکارچی به فارسی، اشاره دارد.

این مساله، که دو تصویر مربوطه، یعنی صورت‌های فلکی Canis Major، و Orion، چه ربطی به وقایع آخرالزمان دارند، در سکانس‌های بعدی به آن اشاره خواهیم کرد. اما به طور کلی، این تصاویر نشان می‌دهد که، همه‌چیز برای فرار کردن، و رهاشدن این سگ، آماده است؛ زیرا در حال پارس‌کردن است، و شکارچی، او را به زور نگه داشته است. این یک نشانه است، و به صورت رمزی بیان می‌کند که، در سکانس‌های بعد، ما احیاناً آزادشدن این سگ را خواهیم دید. اما این موضوع که، صورت‌های فلکی کلب اکبر یا سگ بزرگ، و جبار یا شکارچی، به چه مساله‌ای اشاره دارند، ان شاء الله در سکانس‌های بعدی، به صورت کامل، مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

همزمان با این صحنه، ناگهان ملاحظه می‌گردد که یک بز، سرش را از سوراخ جعبه، بیرون می‌آورد.

این بز، شناخته شده است، و جزء اطلاعات لو رفته، و سوخته، محسوب می‌گردد. در واقع، این بز، نماد بافومت، یا خدای کله بزی، و تمثال شیطان می‌باشد.

به محض این‌که بز بافومت، سرش را بیرون می‌آورد، ملاحظه می‌گردد که یک بارکد، بر روی پیشانی اش نقش بسته است.

بارکد مذکور، عدد 666 را، هم به‌صورت بارکد، و هم به‌صورت عددی، نشان می‌دهد و همان گونه که می‌دانیم، عدد 666، معروف به Mark of the Beast، یا نشان جانور، یا نشان Antichrist (دجال)، نمادی مشهور در عقاید مسیحیت است. پس این تصویر نیز به

صورت نمادین، نشان می‌دهد که در زیر نور ایلومیناتی، فرایندهایی شکل می‌گیرد که، مرتبط با تحرکات دجال، در آخرالزمان است.

در این تصویر، ملاحظه می‌گردد که، به محض این‌که بز بافومت، سرش را بیرون می‌آورد، آن را به صورت دورانی می‌چرخاند، و به چشم‌هایش، حالت هیپنوتیزمی می‌دهد.

این حرکت هیپنوتیزمی، به این مفهوم است که توسط رسانه‌های وابسته به سیستم دجال، یا سیستم Antichrist، شعبده بازی رسانه‌ای و فریب افکار عمومی انجام خواهد شد، که البته این اطلاعات، اطلاعات لورفته‌ای است، که کارگردان برای پنهان کردن اهداف اصلی خود، و مخفی نمودن اطلاعات لایه‌های عمیق تر، ارایه نموده است.

در همین سکانس، ملاحظه می‌شود که، دو ستون بزرگ، که نماد برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی، یعنی برج‌های WTC هستند، در حال سوختن می‌باشند، که این موضوع، به حوادث مشکوک 11 سپتامبر سال 2001 میلادی، در شهر نیویورک ایالات متحده آمریکا، اشاره می‌نماید.

همچنین هم‌زمان، عبارتی به صورت I, Pet Goat، و در قالب چند مکعب، به نمایش درمی‌آید و سپس عدد 2 نیز به صورت اعداد رومی، در کنار آن قرار می‌گیرد.

باز هم در این بخش، اطلاعات سوخته‌ای توسط کارگردان انیمیشن، لو می‌رود. به نحوی که، اگر ما تعداد حروف را بشماریم، 9 می‌شود، و دو عددی هم که، به

صـورت رومی نوشـته شـده‌اند، عملاً شـبیه 11، به نظر می‌رسند، و در نهـایت این بخش، همـان نمادشناسی نه-یـازده را، که مربـوط به یـازده سـپتامبر 2001 میلادی است، مجدداً نشان می‌دهد، و با تصاویر برج‌های در حـال سوختن در زمینه‌ی سکانس، ارتباط پیدا می‌کند، و جلـوه دیگری از نمادشناسی 11 سپتامبر، در این بخش ملاحظه می‌گردد.

در کنار این‌هـا، بـاز هم عبـارت I, Pet Goat 2، با یک مسئله‌ی مهم، در خصوص 11 سپتامبر، ارتبـاط دارد. در 11 سپتامبر، جرج بوش، داخل کلاسی نشسته بود، که در آن، کتابی توسط دانش آموزان و معلم، خوانــده می‌شد. اسم این کتاب، The Pet Goat بود.

در یکی از ویدئوهایی که از جرج بوش، در کلاس مـذکور، موجود است، در همان لحظه ابتدایی که دانش آمـوزان و معلم، قصد قـرائت کتـاب The Pet Goat را دارنـد، و کتاب را باز می‌کنند، ظـاهراً خـبر حملات 11سـپتامبر را، به جرج بوش می‌دهند.

البته فراماسون بلند پایه‌ای همچون جرج بوش، به خوبی می‌دانسته، که چه اتفـاقی در حـال رخ دادن اسـت، و به همین دلیل هم این صحنه، در اصل ساختگی بــوده است. منتها نکتـهٔ مهم این است کـه، عبـارتThe Pet Goat، اشاره به واقعه‌ی حضور جـرج بـوش، در کلاس درس یک مدرسه و قــرائت کتــاب The Pet Goat، در همــان لحظه‌ای دارد، که خبرهای مربوط به حملات 11 سپتامبر 2001، به او داده شد. در واقع، عبارت The Pet Goat، کد رمــزی بــود که از همــان کلاس درس، توسط جــرج بــوش، به اعضا فراماسـونری جهـانی و ایلومینـاتی، در

سراسر جهان، مخابره گردید، و آغاز تحرکات بین المللی فراماسونری را، برای آغاز حکومت دجال، یا Antichrist، اعلام نمود.

پس نام این انیمیشن، یعنی I, Pet Goat 2، به همان کتاب The Pet Goat، مرتبط با واقعه 11 سپتامبر، اشاره دارد. البته تفاوت‌هایی نیز ملاحظه می‌گردد. عبارت I, Pet Goat، معنایش چنین می‌شود: «من بزِ دست‌آموز هستم». این عبارت، اذعان پنهانی کارگردان، اسپانسرهایش، و افراد مرتبط با آن‌ها، به سرسپردگی به شیطان است، و در واقع با این عبارت، سازندگان این انیمیشن، آن را به پیشگاه شیطان، تقدیم کرده، و خودشان را، حیوان دست آموز شیطان، معرفی نموده‌اند.

ضمن اینکه، ذکر عدد 2 در نام این انیمیشن، که در سال 2012 میلادی منتشر شده است، به این مساله اشاره دارد که، پروسهٔ The Pet Goat، قبلاً اتفاق افتاده است و هدف از انتشار این انیمیشن، تکرار مطالب گذشته نیست؛ بلکه حرف از یک واقعهٔ بزرگ در آینده می‌زند، که آن را به‌عنوان I, Pet Goat 2، نام برده است. در واقع، می‌دانیم که این انیمیشن، اصلاً شمارهٔ 1 ندارد، و این تنها انیمیشن ساخته‌شده، با این عنوان است. پس کلمهٔ 2، در نام این انیمیشن، برای تنها انیمیشن ساخته شده از این سری، یعنی اشاره به اتفاقاتی در آینده، که به لحاظ اهمیت، به اندازهٔ وقایع 11 سپتامبر، یا حتی از آن مهم‌تر، تلقی می‌شوند، که ما در این مجموعه تحلیل‌ها، وقایع مذکور را، بررسی خواهیم کرد.

در صحنه بعد، ملاحظه می‌نماییم که برای تأکید بیشتر، مجدداً نمادشناسی‌های نه-یازده وجود دارد. به طوری که، مکعب‌های پوچ یا سفیدرنگ، حذف شده‌اند، و مکعب‌های رنگی، به اضافه عدد رومی 2، مانده‌اند، که مجموعاً نماد نه-یازده را، مجدداً تشکیل می‌دهند.

در سکانس بعدی، دو دست را می‌بینیم، که از تاریکی بیرون می‌آیند، و حاوی نمادهایی هستند.

یکی نماد S است، که به رنگ طلایی، و احتمالاً از جنس طلا است، و به عنوان یک انگشتر، در دست چپ، به چشم می‌خورد. این S طلایی، در لایه اول، به شخص شیطان اشاره دارد، چرا که حرف اول کلمهٔ S، Satan است.

در لایه دوم، S طلایی، به‌طوری که یک خط از آن رد شده باشد، در عرصهٔ تجارت، به مفهوم دلار است. هر دو لایه فوق در این نماد، به این اشاره می‌کنند که، همه وقایعی که ایلومیناتی، و فراماسونری، در آخرالزمان دنبال می‌کنند، همگی تحت نظر شیطان، و با تزریق منابع عظیم پول، و ثروتی که، نهادهای شیطانی اندوخته‌اند، رقم خورده است.

در دست راست کاراکتر مذکور، که چوب‌های کنترل یک عروسک خیمه‌شب‌بازی را، به حرکت درمی‌آورد نیز، نماد قلب خون‌آلود ملاحظه می‌شود، که این نماد، شاید اکنون عجیب به نظر برسد، لیکن در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد، که به صورتی طعنه آمیز، ضمن اشاره به Sacred Heart، یا قلب مقدس مسیح (ع)، در مسیحیت،

عملاً به قلب ضد مسیح، دجال یا Antichrist، اشاره می‌کند.

در واقع، این قلب، قلب مقدس مسیح (ع) نیست، و متعلق به دجال یا Antichrist می‌باشد. در سکانس‌های بعد، به چرایی این مسأله اشاره خواهیم نمود،.

نکتهٔ مهم این که شخصیتی که دست‌هایش را در تاریکی می‌بینیم، و عروسک خیمه‌شب‌بازی را تکان می‌دهد، شخص لوسیفر یا شیطان است. به خصوص که پوست وی نیز، به‌صورت فلس‌دار، یا پولک‌دار است، و به نظر می‌رسد که، وضعیتی شبیه به یک خزنده، یا Reptile دارد.

همان طور که می‌دانیم، موضوع Reptilians، به اجنه و شیاطین مرتبط است، و در بحث Demonology، یا عفریت‌شناسی، و شیطان‌شناسی، به این موضوع اشاره می‌شود. پس رنگ پوستی هم که در این قسمت، به‌صورت تیره، و به شکل فلس‌دار، یا پولک‌دار، دیده می‌شود، به این نکته اشاره می‌کند که شخصیتی که این دست‌ها، متعلق به او است، در زمره‌ی Reptilianها، یا همان اجنه و شیاطین، به شمار می‌رود، و ما می‌دانیم که شخص ابلیس یا شیطان، خودش از طایفهٔ جن بوده است.

در ادامه، حرکاتی را می‌بینیم، که این دست شیطانی، با ناخن‌های دراز، و انگشتان خون‌آلود، انجام می‌دهد، و باعث تکان‌دادن یک عروسک بی‌جان می‌شود.

وقتی این عروسک بی‌جان، تکان می‌خورد، ما چهرهٔ آشنای جرج دبلیو بوش را می‌بینیم، که در چند تکان اول،

بی‌حال است، اما به‌تدریج، شبیه به یک موجود جان‌دار، به چشم می‌آید.

در همین حین، و در حالی که تا کنون صحنه را در تاریکی می‌دیدیم، ناگهان نور ایلومیناتی، به‌صورت ستارهٔ پنج‌پر معکوس، یا پنتاگرام، به چهرهٔ جرج بوش می‌تابد. این نور، نور ایلومیناتی است، و این فرد هم، شخص جرج بوش می‌باشد. از این به بعد، با تابیدن نورهای ایلومیناتی، ما نخ‌هایی را که به جرج بوش متصل است، نمی‌بینیم و با شعبده بازی این تشکیلات ما این نوع ارتباط و انتساب را فراموش می‌کنیم.

این بدان معنا است که با شعبده‌بازی و پنهانکاری ایلومیناتی، بسیاری از مردم جهان، نمی‌دانند که افسار سیاستمداران فراماسون دنیا، در دست شخص شیطان است. در واقع، با مدیریت هوشمندانه و زیرکانه ایلومیناتی، به گونه‌ای صحنه‌آرایی شده است که، عموم مردم تصور می‌کنند که افرادی همچون جرج بوش، دونالد ترامپ، یا باراک اوباما، افرادی مقتدر و مستقل هستند؛ در حالی که همه آن‌ها توسط شیطان، و تشکیلات شیطانی ایلومیناتی، و فراماسونری کنترل می‌شوند، و با شعبده بازی این تشکیلات، ما این نوع ارتباط، و انتساب را، فراموش می‌کنیم.

در ادامه، ملاحظه می‌گردد که جرج بوش، روی یک صفحهٔ شطرنجی، حرکات رقص مانند عجیب و غریبی انجام می‌دهد.

این صفحه شطرنجی، که به‌صورت سیاه و سفید بوده، و نشان‌دهندهٔ دو دنیای موازی انسان‌ها به رنگ سفید و

دنیـای اجنه به رنگ سـیاه اسـت، در بسـیاری از لژهـای ماسـونی نـیز، به چشم می‌خـورد. این تصـویر، نشـان می‌دهد که زمیـنی که سیاسـتمداران بین المللی در آن کـار می‌کننـد، فضـایی کـاملاً ماسـونی و تحت حمـایت فراماسونری است.

در ادامـه، ملاحظه می‌گـردد که به‌تـدریج، کل فضـا، تحت تأثیر ایلومیناتی، روشن می‌شـود، و ما اینجا جـرج بـوش را نیز ملاحظه می‌کـنیم که بر روی یک صـندلی ارغـوانی رنگ، پای تخته نشسته است. مجدداً لازم به ذکر است که بسیاری از اطلاعات مذکور، اطلاعاتی سوخته، و لو رفته است.

پس از نشستن جرج بوش بر روی صندلی، المان‌هایی در خـود جـرج بـوش و محیط اطـرافش، به چشم می‌خـورد. یکی از این المان‌ها، حـرف D انگلیسی است که بر کلاه روی سر جرج بوش، قابل ملاحظه است.

این حـرف D اهمیت بسـیار زیـادی دارد و در چند لایـه، قابل تفسـیر است. در اولین لایـه، حـرف D، به کلمه‌ی Dubya اشاره دارد، که این کلمه، به شخص جـرج بـوش مرتبط است. چـرا که Dubya، لقـبی است که به جـرج بوش پسر، یا جرج دبلیو بوش، اطلاق می‌شود. به عبارت دیگر، چون ما دو جرج بوش، یعنی جرج بوش پدر و جـرج بـوش پسر داریم، از القـاب و عبـاراتی بـرای تفـاوت گذاشـتن این دو، اسـتفاده می‌شـود. جـرج بـوش پسر به اسم جـرج واکر بـوش یا جـرج دابلیو بـوش شـناخته می‌شـود. کلمـهٔ دابلیو در بـرخی از ایالت‌هـای جنـوبی به‌صورت دابلیا، دابیا یا دوبیا، خوانـده می‌شـود. بنـابراین

در اولین لایه، حرف D، به لقب جرج دابیلو بوش، یعنی Dubya اشاره دارد.

در لایه‌ی دوم، حرف D روی کلاه جرج بوش، به D-Day یا Doomsday اشاره می‌کند که به مفهوم روز رستاخیز، روز قیامت یا روز واقعه بزرگ است.

همانطور که می‌دانیم، عبارت D-Day یا Doomsday عبارت مشهوری است و در بسیاری از مواقع، در اتفاقات مهم و تاریخ ساز، همچون حمله متفقین به نرماندی در جنگ جهانی دوم، اصطلاح D-Day به کار رفته است.

بدین ترتیب، در این جا نیز حرف D، به مفهوم D-Day، Decision Day، Doomsday، یا روز تصمیم بزرگ و روز رستاخیز است و می‌دانیم که اتفاقی که در حملات 11 سپتامبر 2001 میلادی در دوره ریاست جمهوری جرج بوش رخ داد، یک D-Day یا Doomsday، یا روز رستاخیز بود که بعد از آن وقایع مختلفی را در جهان راه‌اندازی کرد، که از جمله آن‌ها می‌توان به حمله به افغانستان و سپس عراق و بعد حضور گستردهٔ آمریکا در خاورمیانه، اشاره نمود.

نکتهٔ دیگر این است که کلاه جرج بوش، شبیه کلاه مراسم تولد است و نشان می‌دهد که شخصیت جرج بوش به صورت یک شخصیت کودن، لات و لمپن است و فرهنگ و اصطلاح بوشیسم در زمان ریاست‌جمهوری جرج بوش در آمریکا نیز، به این موضوع اشاره دارد. در آن مقطع زمانی، انواع افتضاحات ادبی، اخلاقی و غیره بروز کرد که به اسم بوشیسم شناخته می‌شود. بدین

ترتیب این نوع کلاه کودکانه نیز به شخصیت جرج بوش اشاره می‌کند.

در اطراف جرج بوش المان‌های متعددی دیده می‌شود. یکی از المان‌ها، نقشه‌ای بر روی دیوار است که چهار قسمت آن توسط پونز، علامت گذاری شده است و اشاره به چهار واقعهٔ مهم می‌کند که توسط ایلومیناتی انجام شده است.

این چهار واقعهٔ مهم چه هستند؟ این چهار واقعهٔ مهم، یکی انفجار اوکلاهاما در اوکلاهاماسیتی، دیگری طوفان کاترینا در جنوب شرقی ایالات متحده، به مرکزیت نیو اورلئان، واقعه‌ی بعدی، فاجعهٔ نشت لکهٔ نفتی در خلیج مکزیک، و دیگری محل نابودی برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی یا WTC در نیویورک، می‌باشند که در همه آن‌ها، تلفات بسیار زیاد انسان‌ها، جانوران و گیاهان، وجود داشته و عملاً به عنوان قربانی بزرگ در پیشگاه شیطان، در آیین‌های سرّی به شمار می‌روند.

این اتفاقات، در مدت‌زمان کم‌تر از 30 سال رخ داده‌اند، و بسیاری از پژوهشگران، رد پای ایلومیناتی و فراماسونری را در این وقایع گزارش نموده‌اند. در لایهٔ اول این نمادشناسی درمی یابیم که این چهار منطقه، چهار منطقه‌ای هستند که در آن‌ها، به دست ایلومیناتی و فراماسونری، فجایع انسانی و زیست‌محیطی به بار آمده است. مثلاً در قضیه طوفان کاترینا، یک علامت سؤال بزرگ در بحث تعلل و کمک نرساندن به موقع، به افرادی که در صحنهٔ طوفان قرار داشتند، مطرح بوده است و در خصوص لکه نفتی خلیج مکزیک نیز مجدداً این مساله، مطرح می‌گردد.

این وقـــایع، گرچه شـــاید مانند واقعه‌ی اوکلاهامـــا، بمب‌گـــذاری نبوده‌اند یا همچـــون 11 ســـپتامبر، در اثر فروریختن برج‌ها رخ نداده‌اند، اما واقعه نشت لکه نفـتی خلیج مکزیک نـیز بـاعث مـرگ آبزیـان و پرنـدگان بسـیار زیاد، و کارشکنی در کمک رسانی به طوفـان کاترینا نـیز موجب مرگ انسان‌ها شدند.

اصـولاً قربـانی انسـان و قربـانی حیوانـات و موجـودات زنده، یکی از مراسم آیینـی بـوده است که مکـرراً توسط فراماسـونری بـرای خشـنودکردن شـیطان، رقم خـورده است.

برای مثال بمب‌های اتمی هیروشیما و ناکازاکی در سال 1945 میلادی منفجر شدند و صدها انسان، جانور و گیاه، به پیشگاه شیطان قربانی گردیدند تا فراماســونری وارد عصر جدیدی شود.

به دنبال این واقعه نیز، کانون‌های قـدرت، از کشـورهای سابق ابرقدرت همچـون انگلسـتان و فرانسـه، به ایـالات متحدهٔ آمریکا منتقل گردیدند.

ناگفته نماند که این اتفـــاق، 169 ســـال بعد از اعلان اســتقلال آمریکا در ســال 1776 میلادی اتفـاق افتـاده است. چرا که، 169 حاصل ضـرب 13 در 13، به عنـوان عدد مقدس فراماسونری، می‌باشد.

اما علاوه بر مطـــالب فـــوق که به عنـــوان لایه‌ی اول اطلاعــات المــان مــذکور، مــورد بحث قــرار گــرفت، در لایه‌هـای بعـدی نـیز، نکـات مهمی ملاحظه می‌گـردد. به نحـــوی که اگر به جهت‌گـــیری پونزها روی نقشه توجه نماییم، به الگویی شـبیه به الگـوی قرارگـیری 4 سـتاره

اصلی در صورت فلکی Canis Major، موسوم به کلب اکبر، یا سگ بزرگ برخورد می‌کنیم که مهم‌ترین ستاره در این ستاره‌ها، ستاره مشهور سیریوس است.

بسیار شگفت انگیز است که محل رخداد واقعه‌ی 11 سپتامبر 2001 میلادی، به عنوان آغاز رستاخیز اول ماسونی در ابتدای هزاره سوم میلادی، دقیقاً در محل منطبق با ستاره سیریوس روی نقشه مذکور، واقع شده است!

نکته مهم دیگری که در خصوص ستاره‌ی سیریوس می‌بایست مورد اشاره قرار گیرد، این است که ستاره‌ی سیریوس، ارتباط مهمی نیز با صورت فلکی اوریون، موسوم به شکارچی یا جبار، دارد.

مهم‌ترین ارتباط ستاره سیریوس با صورت فلکی اوریون، این است که، دقیقاً زمانی که کمربند اوریون که حاوی سه ستارۀ قدرت یا سه ستارۀ پادشاهی است، به موازات ستاره سیریوس، پرنورترین ستاره‌ی صورت فلکی Canis Major، قرار می‌گیرد، معادل با زمان ماه سپتامبر است.

از این اتفاق مهم، دو نکته به دست می‌آید: اول این که فراماسونری جهانی و ایلومیناتی، عمداً واقعه تروریستی 11 سپتامبر 2001 میلادی را به عنوان کد رمز آغاز عملیات بازگشت دجال در آخرالزمان، دقیقاً در ماه سپتامبر رقم زده است! چرا که به لحاظ نجومی، ماه سپتامبر، زمان موازی شدن کمربند اوریون یا شکارچی با ستاره‌ی سیریوس است و فراماسونری به همین علت، ماه سپتامبر را به دلیل این واقعه نجومی،

مهم تلقی کـرده و واقعه 11 سـپتامبر 2001 میلادی را عمداً با این واقعه نجـومی مـاه سـپتامبر، هماهنگ کـرده است.

ثانیـاً انیمیشن I, Pet Goat 2 نـیز از همین موضـوع اســتفاده کــرده و به همین دلیــل، محل پونزهــای روی نقشه کلاس در این انیمیشن، با 4 ستاره اصلی صـورت فلکی Canis Major تطـابق داشـته و محل رخـداد 11 سپتامبر 2001 میلادی نـیز روی نقشـه، با پـونزی که در محل منطبق با ستاره سیریوس قرار دارد، تطـبیق یافته است تا به صـــورت پنهـــانی، به اعضا فراماســـونری و ایلومینـاتی در کل جهـان، این پیـام به صـورت پنهـانی مخـابره شـود که رخـداد 11 سـپتامبر 2001 میلادی به عنــوان آغــازگر وقــایع آخرالزمــانی فراماســونری، با نمادهــای مرتبط با ســتاره‌ی ســیریوس، هماهنگ شــده است.

در همین سکانس، بر روی دیوار کلاس، یک جغد می‌بینیم که این جغـــد، نمـــادی است که در گروه‌هـــای مخفی و ماسونی، همچـون Bohemian grove و امثـالهم دیـده می‌شود.

در فیلم‌هـــای منتشر شـــده از گروه‌هـــایی همچـــون Bohemain grove، ملاحظه می‌شـود که اعضـای این گروه، در بیشهٔ Bohemian، در حال پرسـتش یک خـدای باسـتانی به شـکل جغد هسـتند. این مسـاله، بیـانگر این است که جغد در نمادشناسی ماســونی بســیار بــاارزش می‌باشد.

نکتـهٔ مهم دیگر این‌که جغد نمـاد لیلیث نـیز می‌باشـد، که لیلیث یک چهرهٔ شـیطانی در بین اقـوام و ملل باسـتانی بـوده و با اسـامی مختلفی همچـون لیلیتـو، لیلیث و ...، شناخته می‌شده است و ما در قسمت‌های دیگر انیمیشن هم به آن اشاره خواهیم کرد.

در خصـوص لیلیث گفته می‌شـود که لیلیث «ملکه اژدها» و مـــادر مارها و انـــواع اژدها است که این توصـــیف، در سریال game of thrones یا «بازی تاج و تخت» نیز با زیرکی تمام به کار گرفته شده است که ما در جای خـود، به آن نیز اشاره خواهیم کرد.

همچـــنین در بســـیاری از متـــون، لیلیث به عنـــوان ملکه جغدها نیز معرفی شـده است. بنـابراین در این انیمیشن نـیز تصـویر جغـد، به الهـهٔ شـیطانی به اسم لیلیث نـیز اشاره می‌کند.

در این کتـــاب، تصـــویر لیلیث را مشـــاهده می‌فرمایید که به‌عنوان «ملکه – اژدها» توصیف شده است:

Lilith was officially known in royal genealogies as the Beautiful Dragon queen of the Anunnaki. Queens of the Dragon Court, the Owl queens, were likened to lilies, lotus flowers, which spawned names such as Lilith, Lily, ... Lulawa, and Lillet

لیلیث در دودمان‌های سلطنتی، رسماً به عنـوان «ملکه – اژدهـــایِ زیبـــایِ آنوناکی‌ها» شـــناخته می‌شـــده است. «ملکه‌هـای دربـار اژدها» و «ملکه‌هـای جغد» به گل‌هـای سوسن، و نیلوفر آبی تشبیه می‌شده‌اند، که این مسـأله،

مــوجب پــراکنش آن‌ها به اســامی همچــون «لیلیث»، «لیلی»، «لولاوا» و «لیلِت» گشته است ...

اما نکته‌ی جالب دیگری در خصوص تصویر جغد موجود در کلاس درس وجــود دارد و نکته مــذکور این است که جغد به نحوی به تصویر کشیده شده است که اگر مجدداً با یک زاویه دید دیگر، به تصویر نگاه کـنیم، چهـرهٔ یک گـرگ، یا یک سگ را می‌بیینم. در واقع کارگردان انیمیشــن، حــتی دهان و منقار واضحی را هم برای جغد به تصویر نکشیده است تا کماکان، این تصویر مبهم باشد؛ به طوری که هم به جغد شباهت داشته باشد و هم شــبیه به چهـره‌ی سگ سانانی مثل سگ و گرگ دیده شود.

مجدداً در لایهٔ دوم این تحلیل، شـباهت تصـویر مـذکور به سگ و گــرگ، اشــارهٔ غیرمســتقیمی به صــورت فلکی Canis Major، و ستاره مشهور این صورت فلکی، یعنی سیریوس دارد و از این طریق، مجـدداً به صـورت رمـزی، به قضایای 11 سپتامبر 2001، و همزمانی حادثه مذکور، با واقعه نجومی موازی قرارگـرفتن سـتاره سـیریوس با کمربند صـــورت فلکی شـــکارچی (اوریـــون)، اشـــاره می‌نماید!!!

ازجمله المان‌هـای دیگـری که در کنـار جـرج بـوش دیـده می‌شود، وجود تصویر دانه‌های برف بر روی دیـوار کلاس است که به‌صـــورت ســـتارهٔ شش‌گوش یا هگزاگـــرام به نمایش درآمده است.

این مساله، به این موضوع اشـاره دارد که عصر یخبنـدان آخرالزمان که در سکانس‌های قبلی و بعدی نیز به تصویر کشیده شده است، همگی به دست فراماسونری جهانی،

ایلومیناتی و گروه‌های مرتبط با صهیونیزم رقم خورده است!

چرا که نماد هگزاگرام، یکی از مهم‌ترین نمادهای گروه‌های مذکور است و در قالب اشکال هگزاگرام بلور برف نیز به تصویر کشیده شده است.

بنابراین، این مساله نیز، مجدداً تأکیدی دیگری بر این حقیقت است که وضعیت پر تنش و پر التهاب عصر آخرالزمان، به دست فراماسونری و ایلومیناتی رقم خورده است که البته کارگردان در ادامه انیمیشن، نشان خواهد داد که اتمام عصر یخبندان ماسونی نیز قرار است به دست ایلومیناتی و فراماسونری، همزمان با تاجگذاری دجال، رقم خورد.

در همین سکانس و در پشت جرج بوش، تصویری از یک کوسه می‌بینیم که در کنارش، یک خانه آتش گرفته، ملاحظه می‌گردد.

این کوسه، به بحث Loan sharks یا کوسه‌های قرض‌دهنده، و به سیستم بانکی، پولی و مالی ربوی بانک‌های غرب و شرق جهان اشاره دارد. سیستمی که در دست فراماسونری است و با مافیای وال‌استریت و سایر نهادهای بزرگ اقتصادی جهان، مرتبط است.

Loan shark اشاره به یک فضای مالی، بانکی و استقراضی دارد که در این فضای استقراضی، اکثر مردم، روزبه‌روز فقیر و فقیرتر می‌شوند و کوسه‌ها یا سران مافیای اقتصادی، ثروتمندتر و ثروتمندتر می‌گردند.

بنابراین Loan shark، در اینجا هم به‌صورت کنایی به سیستم بانکی اشاره می‌کند که در حال آتش‌زدن و خراب کردن زندگی و خانه‌های مردم است. البته این اطلاعات نیز، اطلاعاتی سوخته و کم ارزش هستند که تقریباً هر فرد عامه‌ای از آن با خبر است و کارگردان تلاش نموده، تا با لو دادن برخی از اطلاعات کم اهمیت، مجدداً حواس افراد غیر ماسون را از اطلاعات اصلی لایه‌های عمیق تر، دور نماید.

یکی دیگر از نمادهایی که در این سکانس دیده می‌شود، ساعت 12 است که بر روی دیوار کلاس ملاحظه می‌گردد، و با حرف D یا Doomsday روی کلاه جرج بوش، یک معنا می‌دهد؛

ساعت 12 به مفهوم ساعت آپوکالیپس یا آخرالزمان است، و ساعت صفر نیز به آن می‌گویند. ساعتی که ساعت رستاخیز و ساعت بروز اتفاقات بزرگ است. پس این ساعت نیز، ساعت آخرالزمان را نشان می‌دهد و اشاره می‌کند که آغاز عصر جدید جهانی و مبدأ تاریخ جدید ماسونی در هزاره سوم، به دنبال واقعه 11 سپتامبر، رقم خورده است.

نکتهٔ دیگر این‌که در بالای سر جرج بوش، توالی تکاملی انسان، نشان داده شده است که به فرضیهٔ تکامل اشاره می‌کند و در آن می‌بینیم که از یک سمت، حیوانی شبیه به ماهی، به تدریج تبدیل به میمون، و سپس تبدیل به موجود حد واسط یا آنتروپوئید گردیده، و در نهایت نیز به انسان تبدیل شده است.

جالب است که برخلاف الگوهـای تکـاملی مرسـوم، که تا انسـان رسم می‌شـود، در این جـا، الگـوی تکـاملی، به انسـان ختم نشـده، بلکه یک خط بعد از انسـان، کشـیده شـده است و در نهـایت، یک انسـان خـاص با یک‌هاله نورانی در اطراف سرش، به تصویر در آمده است.

به زعم ایلومینـاتی، این انسـان متمـایزی که یک‌هاله نورانی، در اطـراف سـرش شـکل گرفته اسـت، انسـانی است که تحت تأثیر ایلومینـاتی به تکامل معنـوی رسـیده است! البته این ادعای فراماسونی و ایلومیناتی است، و ادعای ما نیست! و تعالیم شیطانی ایلومیناتی، خلاف آن چـیزی است که ادیـان الهی به آن اشـاره کرده‌اند. منتها فراماسـونری این گونه عنـوان می‌کند که فقط تکامل جسـمی ملاک نیست! بلکه افـراد بـرای این‌که به تکامل نهـایی برسـند، باید به موجـودی تبـدیل بشـوند که تحت تـأثیر ایلومینـاتی تـربیت شـده است. فراماسـون‌ها و ایلومینـاتی، در تعـالیم خودشـان، به این موجـود خـاص، اسـامی دیگـری هم می‌دهند. ازجمله اسـامی که ایلومینـاتی به فـرد متعـالی و تکامل یافته مد نظر خـود می‌دهد، آدام کادمون یا آدم قادمون است!

طبق تعالیم کابالا و ایلومیناتی، ادعا می‌شـود که قبل از حضرت آدم، فـردی به اسم آدام کـادمون یا آدم قـادمون وجود داشته است.

از بررسی نمادهای مرتبط با آدام کادمون، نتـایج جـالبی به دست می‌آید. بـرای مثـال، در این تصـویر با عنـوان Anatomy Occultus یعنی آناتومی مربـوط به مجـامع مخفی، تصـویری از آدام کـادمون ارایه شـده است که در نوع خود، شگفت انگیز است. در این تصویر، به کاراکتری

با تیپ عجیب و غریب برخورد می‌نماییم که تـاجی بر سر او است و این تاج، تاج ایلومینیشن می‌باشد.

این هم نمایی دیگر از آدام کـادمون است که در بـالاترین مرحله، به مرحلۀ ایلومینیشن یا روشنایی، می‌رسد.

بنابراین تصویری که در انیمیشن آمده است، به این نکته اشاره می‌کند که در دیـدگاه ایلومینـاتی و فراماسـونری، علاوه بر تکامل جسـمی، نیـاز به تکامل ویـژه‌ای به اسم تکامل ایلومیناتی است که افراد باید تحت تعالیم ویژه‌ای مثل تعـالیم کابـالا قـرا بگیرند تا به یک موجـود متعـالی تبدیل شوند که از نظر ایلومیناتی، مهم‌تـرین تمثـال این انسان متعالی در طـول تـاریخ، آدام کـادمون یا به عـبری آدم قـــادمون است. به نظر می‌رسد که آدام کـــادمون همان شخص ابلیس یا شیطان است؛

چرا که ایلومینـاتی ادعا می‌کند که آدام کـادمون، قبل از حضرت آدم ابوالبشر (ع)، خلق شده است و کابالا مدعی است که آدام کـادمون سـطح ادراک و شـعور بـالاتری نسبت به آدم ابوالبشر (ع) داشته است.

از چـــنین توصـــیفاتی، به نظر می‌رسد که منظـــور ایلومینـاتی از آدام کـادمون، شـخص ابلیس یا لوسـیفر بـوده است. چـرا که در ادیـان الهی هم گفته شـده است که ابلیس قبل از خلقت حضرت آدم ابوالبشر (ع)، وجـود داشـته اسـت، و در آن مقطـع، ابلیس یا شـیطان، جـزء مقربین درگاه الهی بوده است، اما به دلیل غـرور، تکـبر و کفر ورزیدن به خداوند متعال، از بهشت رانـده شـده و به وی وعده جهنم داده شده است.

از سوی دیگـر، بـرخی منـابع ماسـونی و کابالیسـتی ذکر می‌کنند که آدام کـــــادمون، دوجنسه یا Androgynous بـوده و ویژگی‌هـای تـوام مردانه و زنانه داشـته است که مجـدداً این توصـیف نـیز با اوصـاف لوسـیفر یا ابلیس، سـازگار است و نمـاد وی یعـنی بـافومت نـیز به صـورت دوجنسه به تصویر در آمده است!

بدین ترتیب، تصویر موجـود در کلاس درس انیمیشـن، به این اشاره می‌کند که انسان‌های تحت فرمان ایلومینـاتی و فراماسـونری، با تعـالیم ماسـونی کابـالا، می‌توانند به فردی متعالی‌تر از حضرت آدم (ع) که همان آدام کادمون یا به عبـارتی ابلیس یا شـیطان اسـت، برسـند. پس این تصویر مفهوم ویژه‌ای دارد.

البته در خصـــوص فرضـــیه تکامل داروین و نظریـــات نئوداروینیست‌ها که آن نیز ثمره تلاش‌های فراماسـونری و ایلومینـــــــاتی اســـــــت، در وبســـــــایت « www.alwadossadegh.com»، مطـالب مسـتندی ذکر شـــده است که بـــرای اطلاع بیشـــتر، می‌تـــوان به آن‌ها مراجعه کرد.

نکته دیگر موجود در این سکانس، به تصـویر کشـیدن آلت تناسـلی مردانه بر روی تخته سـیاه کلاس درس است که نشـــان‌دهندۀ بی‌بنـــدوباری جنسی تـــرویج شـــده توسط ایلومینـــاتی و رســـانه‌های تحت امر آن است. البته این المان نیز، بخشی از عملیات فـریب کـارگردان بـوده و با لو دادن اطلاعـــات از قبل شـــناخته شـــده و کم اهمیت، نکات پنهان لایه‌های عمیق‌تر را دور از دسترس مخاطبان عادی قرار داده است.

در ادامه این سکانس، ملاحظه می‌گردد که جرج بوش، عباراتی را بدین صورت بیان می‌کند: Fool me once، یعنی یک بار من را گول زدی ... Shame on you، شرم بر تو باد. منتها جمله‌اش ناقص می‌ماند.

اما این عبارت به چه چیزی اشاره می‌کند؟ این عبارات در درجه اول، به یک سخنرانی معروف از جرج بوش اشاره می‌کند، که اصل آن، بدین صورت است:

There’s an old saying in Tennessee — I know it’s in Texas, probably in Tennessee — that says, fool me once, shame on — shame on you. Fool me ... — you can’t get fooled again.

همانطور که ملاحظه کردید، جرج بوش یک ضرب‌المثل را به‌صورت ناقص مطرح نمود که موجب خنده حضار نیز شد!

در این بخش، آن ضرب‌المثل را به‌صورت کامل‌تر می‌آوریم. ضرب‌المثل مذکور، بدین صورت است:

Fool me once, Shame on you. Fool me twice, Shame on me.

معنای تحت‌اللفظی این ضرب المثل، چنین است: اگر یک بار من را فریب دادی، شرم بر تو باد! اما اگر دو بار من را فریب دادی، شرم بر خودم باد. اما چرا در این ضرب المثل گفته شده است اگر من را دو بار فریب دادی، شرم بر خودم باد؟ چون هر فرد باید از همان دفعهٔ اول، از فریب خوردن‌هایش درس بگیرد و مرتکب خطای مشابه نشود، وگرنه مقصر خودش خواهد بود.

معادل این ضرب المثل در فارسی، چنین است: عاقل از سوراخ مار دو بار گزیـده نمی‌شـود. البته جـرج بـوش در این سخنرانی، آخر ضرب‌المثل را فراموش کـرده اسـت، اما در نهایت، مفهومش را می‌گوید.

شاید این ضرب المثل، نکتهٔ خاصی به ذهن نیاورد و برای ما مفهـومی نداشـته باشـد؛ اما بـرعکس، در لایه دوم، نکـات بسـیار مهمی پشت این موضـوع نهفته است. در لایه دوم، این کـارگردان فراماسـون و عضو ایلومینـاتی، به نیابت از شیطان با مردم اتمام حجت می‌کند؛ می‌گوید اگر یک دفعه فریب خوردید که شـرم بر من بـاد و مقصر من هستم؛ اما اگر بارها فـریب خوردیـد، مقصر خودتـان هستید و مسئولیت هم با خودتان خواهد بود.

بسیار جالب است که این نوع رفتار شیطان با پیروانش، در آیاتی از قرآن کریم نیز پیشگویی شـده است! در آیـهٔ 16 سوره‌ی حشر قرآن کریم، چنین آمده است: «كَمَثَـلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَـرِيءٌ مِنْـكَ إِنِّي أَخَـافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَـالَمِينَ». «(و مثل منـافقین) چـون حکـایت شـیطان (است) که به انسـان گفت: کـافر شو. و چـون (انسـان) کـافر شـد، (شـیطان به او) گفت: من از تو بـیزارم! زیـرا من از خـدای بـزرگ و پروردگـار جهانیان، می‌ترسم.»

بنابراین در این بخش نـیز، کـارگردان حیله گر انیمیشـن، به نیـابت از اربـاب خـودش شـیطان، به مـردم هشـدار می‌دهد که: اگر یک بار فریب خوردید، می‌توانید شـیطان را مقصر بدانید! اما اگر چنـدین بـار فـریب خوردیـد، خودتان مقصر هستید. پس در این جا نیز همـان گونه که

قرآن کریم اشاره کرده است، شیطان مسـئولیت فـریب خوردگی طرفدارانش را نمی‌پذیرد.

در این صـحنه، البته نمادهـای کم ارزش، و اطلاعـات از قبل لو رفته دیگری هم مانند دست شاخ‌دار یا کورنوتوی جـرج بـوش نشـان داده شـده است که یکی از نمادهـای مرتبط با فراماسـونری، ایلومینـاتی و شـیطان پرسـتی است، و کارگردان، این نشانه‌ها و نمادهای کم اهمیت را به این دلیل به کـار بـرده است که خـودش را افشـاگر ایلومیناتی، و طرفدار مسیحیت معرفی کند.

علاوه بر مـوارد گفته شـده، المـان مهم دیگـری در این صـحنه وجـود دارد و آن، صـندلی ارغـوانی‌رنگی است که جرج بوش روی آن نشسته است.

نکته بسیار مهمی که در خصوص این صندلی وجـود دارد، این است که یک سال بعد از حملهٔ 11 سـپتامبر، بر روی صندلی جرج بـوش در کلاس درس مـذکور، یک روبـان به رنگ ارغـوانی گذاشـته شد تا به عنـوان یادگـاری بـرای حملات 11 سـپتامبر 2001، در تـاریخ مانـدگار شـود! بنابراین، ارغوانی رنگ بـودن این صـندلی در انیمیشن Pet Goat 2, هم بی‌دلیل نیست.

ضـمن این که نوشـته روی کلاه جـرج بـوش نـیز به رنگ ارغوانی می‌باشـد، و ایضـاً این تأکید بر رنگ ارغـوانی را در تصاویر و بخش‌های مختلف دیگر انیمیشن نیز ملاحظه می‌نماییم.

ان شا الله در ادامه اشاره خـواهیم نمـود که تاکید مکـرر این انیمیشن بر رنگ ارغـوانی، به نمادشناسی سـتاره «رگولـوس» نـیز مرتبط است و بخشی از رمـوز

آخرالزمـــانی ایلومینـــاتی و فراماســـونری، با ســـتاره رگولوس یا قلب الاسد، گره خورده است.

در ادامه، ملاحظه می‌گـردد که جـرج بـوش، سـرش را دو بار به صورت کامل می‌چرخاند، و ناگهان سر جرج بوش، تبدیل به اوباما می‌شود.

این مســاله نــیز، به دو موضــوع بســیار مهم، به‌صــورت Subliminal اشـــاره می‌نماید. در لایه اول، دو بـــار چرخیدن سر جـرج بـوش به‌صـورت کامـل، به مفهـوم دو نـوبت انتخـاب جـرج بـوش در انتخابـات ایـالات متحـدهٔ آمریکا، به‌صورت مکـرر بـوده است یعـنی جـرج بـوش دو دورهٔ خودش را به‌صورت کامل در مقام ریاست جمهوری آمریکا به اتمام می‌رساند.

در لایه دوم، بـــاز هم جمله‌ای که قبلاً جـــرج بـــوش گفته بود، یک ارتباط معنایی دیگر پیدا می‌کند. اما این ارتبـــاط چیســت؟ همـان گونه که قبلاً اشـاره کـرده بـودیم، جـرج بوش به صورت ناکامل، به این ضرب المثل، اشاره کرده بود:

Fool me once, Shame on you. Fool me twice, Shame on me.

مفهـوم این ضـرب المثل در عـالم سیاست چـنین است: شما مردمی که یک بار فریب خوردید، و بـار دوم بـاز هم فریب خوردید و مجدداً من را انتخاب کردید، شرم بر خود شما باد! پس مسئولیت انتخاب سـردمداران ماسـونی، با خـود مـردمی است که به اشـتباه فـریب جـرج بـوش را خوردند یا تحت تـأثیر او قـرار گرفتند و بـرای دو نـوبت مکرر، این خطا را مرتکب شدند. پس در این موضوع نـیز

جرج بوش و سردمداران ماسونی، به تبعیت از اربابشان شیطان، با مردم اتمام حجت می‌کنند و به آن‌ها می‌گویند که: ما مسئولیت شما را نمی‌پذیریم، شما یک بار فریب خوردید، دیگر دفعهٔ دوم نباید فریب می‌خوردید. پس این فریب خوردن مکرر شما، تقصیر را متوجه شما می‌نماید.

در ادامه، ملاحظه می‌گردد که چهرهٔ جرج بوش، بعد از دو مرتبه چرخش کامل، تبدیل به چهره باراک اوباما شده است. در این تصاویر، باراک اوباما با یک کلاه آکادمیک، و یک دستکش سفید ظاهر شده است و این مساله، به صورت نمادین، نشان می‌دهد که بعد از دو دوره، ظاهراً رئیس‌جمهور عوض شده است و برخلاف جرج بوش که لمپن و لات بود، یک فرد به ظاهر آکادمیک و جنتلمن، بر راس کار آمده است.

این‌ها در حالی است که در این انیمیشن، بجز تغییرات ظاهری صورت و دست‌ها، سایر اجزای بدن این دو فرد، به صورت مشابه آمده است؛ به نحوی که بدن اصلی همان بدن است، فقط ظاهر و سر و دست عوض شده است. این‌ها همه به مفهوم این است که جرج بوش و باراک اوباما، در مجموع تفاوتی ندارند؛ بلکه همگی، عروسک‌های ایلومیناتی و فراماسونری هستند که توسط شیطان هدایت می‌شوند. موید این تحلیل، این است که در این انیمیشن، همان ابتدای کار، اوباما چشمکی می‌زند و بلافاصله بعد از آن، با صدای بلند می‌خندد که نشان می‌دهد که پشت این جریان تغییر روسای جمهور آمریکا، حقه و فریبی بزرگ در کار است

و عملاً چـــیزی عـــوض نشـــده است و سیاســـتمداران ماسونی، همواره مردم را فریب داده‌اند؛

در این همین راستا، ملاحظه می‌شود که حتی کلاه اوباما هم با این‌که کلاهی به ظـاهر آکادمیک اسـت، اما منگوله یا استطاله اش، همچون حرف D روی کلاه کودکانه جرج بـوش، بـاز هم به رنگ ارغـوانی است و این امر نشـان می‌دهد که بـاز هم در مسـیر و برنـامه‌ریزی فـرقی با همدیگر ندارند.

نکتـهٔ بسـیار مهم دیگـری که در این سـکانس به چشم می‌خـورد، این است که بـاراک اوباما در این انیمیشـن، دارای یک خـال در صـورت، در نـاحیه‌ی گونه سـمت چپ است.

این در حالی است که اوباما در عالم واقـع، چـنین خـالی در ناحیه صورتش نـدارد و در تصـاویر واقعی اوباما نـیز، چنین خالی ملاحظه نمی‌گردد.

همچنین بر روی گونه‌های اوباما در این انیمیشن، دو لکه پوستی مدور، باهـاله‌ای روشن در اطـراف آن‌هـا، وجـود دارند که این مـوارد را در عـالم واقع نـیز نمی‌بیـنیم. اما نکته جالب‌تر این که نحوه قـرار گـیری خـال در کنـار لکه پوستی مدور گونه چپ اوباما، دقیقـاً مشـابه محل قـرار گـیری سـتاره رگولـوس یا قلب الاسد در زمـان کسـوف خورشید می‌باشد که قبلاً نیز به آن اشاره شد.

این مساله، در لوگـوی شـرکت سـازنده انیمیشـن، یعـنی HELIOPHANT نیز مشاهده می‌گردد و در لوگوی مذکور نیز نقطه حرف i انگلیسی، به طرز عجیـبی به سـمت O خم شـده است و دقیقـاً با همین زاویـه، کـاملاً مشـابه

قرارگـــیری ســـتاره رگولـــوس یا قلب الاســـد، در کنـــارِ خورشیدِ در حالِ کسوف می‌باشد.

البته در سکانس‌های آتی نیز مجـدداً به نمـاد رگولـوس یا قلب الاسد، برخورد خواهیم کـرد و به صـورت مفصل در خصوص آن سخن خـواهیم گفت و بررسی خـواهیم کـرد که اصـــلاً رگولـــوس چه اهمیـــتی دارد و چه ارزشی در بحث‌های آخرالزمان از دیدگاه فراماسونری و ایلومیناتی دارد؟

در همین حـــال ملاحظه می‌گـــردد که ناگهـــان اوباما با صدای بلند می‌خندد، و همزمـان، روی اسـتند کنـار اوباما یک تصـــویر ملاحظه می‌شـــود که آن را به دو صـــورت می‌تـوان خواند. از یک سـو، این تصـویر، به صـورت lol خوانـده می‌شـود که در زبـان انگلیسـی، مخفف laugh out loud یعـنی با صـدای بلند خندیـدن است. از سـوی دیگر، این تصویر به گونه‌ای نگاشـته شـده است که آن را به صورت 101 هم می‌توان خواند. چرا که به صـورت دو خط و یک دایره است و این خطوط هم به صورت حرف l کوچک در زبـان انگلیسی و هم به صـورت عـدد 1 قابل خوانـــدن است. این تصـــویر گرچه ممکن است ســـاده به نظر برسد، لیکن چند لایه پیام پنهان در دل خـود دارد که به آن‌ها اشاره می‌نماییم.

در لایه اول، همان گونه که عرض شد، lol معـادل خنـده بلند در زبان انگلیسی است و به لحاظ بصری نیز با خنده بلند اوباما، همزمان و هم راستا است.

در لایه دوم، عـدد 101، به صـورت رمـزی به یک کتـاب بسیار مهم با عنـوان amazing Barack Obama 101 facts اشاره دارد.

در این کتاب، در آخـرین حقیقت یا 101 مین حقیقت در خصـوص بـاراک اوبامـا، چـنین گفته شـده است: بـاراک اوباما پذیرفته است که قبلاً در سـنین جـوانی، مـاری جوانا و کوکـایین مصـرف کـرده است. بنـابراین در لایه دوم، این نماد، به مصرف مواد روانگـردان توسط بـاراک اوباما در دوران جوانی، اشاره کرده است.

اما اطلاعـات این بخش، به همین جا محـدود نمی‌شـود؛ بلکه در لایه سوم، به نکات مهم‌تـری اشـاره می‌نماید. در این زمینـه، اگر به خـواص مـواد روانگـردان محـرک مانند ماری جوانا و کوکایین مراجعه کـنیم، ملاحظه می‌نمـاییم که هر دو داروی مـذکور، در ابتـدا علایم سرخوشـی، شادی، و افزایش انـرژی را به همـراه دارنـد، اما در فـاز انتهـایی و پس از گذشت چند سـاعت، علایمی همچـون اضطراب، تپش قلب، تعریق، تغییرات فشار خون و ... را ایجاد می‌نمایند!

بسیار جالب است که همگام با این خواص مـاری جوانا و کوکایین، در این سکانس نیز ملاحظه می‌کنیم که ابتـدای کار اوباما، با شادی و سرخوشی و خنـده بلند اسـت، اما در ادامه و بـالاخص انتهـای کـار وی، که در سـکانس‌های بعد خواهد آمد، اوباما دچـار اضـطراب، نگـرانی، تعریق و ... می‌گردد! این وضعیت ابتدا و انتهـای دوره زمامـداری بـاراک اوبامـا، دقیقـاً با خـواص فارماکولوژیک و توکسـیکولوژیک یا سم شـناختی مـاری جوانا و کوکـایین برابـری نمـوده و کـارگردان انیمیشن در لایه سـوم این

سکانس، چـنین ارتبـاط هوشـمندانه‌ای را برقـرار نمـوده است.

در لایه چهارم این سکانس، به صورت پنهـانی، این پیـام مخـابره می‌گـردد که دوره‌ی بـاراک اوبامـا، عملاً دوره‌ی اکستازی و سرخوشی بین المللی بوده و فضـای ظـاهراً آرامی به صورت کوتاه مدت، بر روابط بین المللی حـاکم خواهد بود که البته همچون خواص ماری جوانا و کوکایین که در لایه‌هـای قبلی به آن‌ها اشـاره شـد، 4 سـال اول دوره اوباما با شادی و سرخوشی همراه بوده و 4 سـال دوم آن با ناملایمات و تلاطم‌های بیشتری همراه است.

اما در لایه پنجم این سـکانس، به صـورت پنهـانی، به تفـاوت دو دوره اول و دوم ریاست جمهـوری اوباما اشاره می‌گردد که در دوره اول، دوره‌ای تـوام با آرامش و سرخوشی بین المللی همـراه بـوده و دوره دوم و به خصوص انتهای دوره دوم زمامداری اوباما، آغـاز وحشت و ترس سراسـری و فراگـیر در ایـالات متحـده آمریکـا، و سراسر جهـان بـوده که این تـرس و وحشـت، با وقـایع نجومی مربوط به ستاره رگولـوس در دوره دوم اوباما و آغـاز عصر تـرامپ، که نـابودی آمریکا و انتقـال مرکز حکومت جهانی، از واشنگتن به اورشلیم یا بیت‌المقـدس را رقم خواهد زد، همزمانی دارد.

این اتفاقات وحشـتناک در دوره‌ی تـرامپ، با مزمـور 23 داوود در عهد عـتیق انجیـل، و عبـارت Valley of the Shadow of Death یا «دره سایه مرگ» انطباق دارد، که این مساله در بخش‌هـای آتی انیمیشـن، بیشـتر مـورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در سکانس بعدی، مجـددا نمـای دیگـری از کلاس درس را می‌بیـــنیم که در زیر تخته ســـیاه، نمادها و المان‌هـــای مهمی به چشم می‌خورند. یکی از این نمادها، یک معادله به صـــورت F=-F می‌باشد که این معادلـــه، ظـــاهراً به قانونِ سومِ نیوتن اشاره می‌نماید.

در قـانونِ سـومِ نیـوتن ذکر شـده است که: هر عملی را عکس‌العملی است برابر، و در خلافِ جهتِ آن.

این معادلـه، یک قـانونِ فیزیـکِ کلاسـیک را بیـان نمـوده است و حضـور آن در کلاس، ظـاهراً مسـاله عجیـبی به نظر نمی‌رسد. چـــرا که ظـــاهراً این صـــحنه، منطبق با کلاسی است که در 11 ســپتامبر 2001 میلادی، جــرج بوش در آن حاضر بود و حتی معلم آن نیز، شبیه به معلم کلاس مــذکور، یک خــانم سیاه‌پوست با لبــاس ارغــوانی است.

پس ظـــاهر این معادلـــهٔ علمی فیزیک کلاســـیک در یک کلاس درس، چندان عجیب نیســت؛ اما ذکر این معادله در این انیمیشن، در باطن، یک‌سری مفاهیم شـیطانی دارد. در واقع، خود معادله مشکلی نـدارد، و در اصل شـیطانی نیست، اما مفهومی که کارگردان در این بحث، به دنبـال ان بوده است، یک مفهوم الحـادی است. این معادلـه، در این انیمیشـن، بیـان دیگـری از یک سـری عقاید شـیطان پرستی و ماسونی است که می‌گوید: تعادل خلقت بـدون نیاز به دخالت خداوند، صـرفاً از تعـادل دو قطب مخـالف همدیگر به وجود می‌آید. یعنی F = - F، دقیقـاً معنـایی معادل هگزاگزام و ستاره شش گوش دارد که این ستاره نیز در واقـع، حاصل تلفیق دو مثلث آبی و قرمز غـیرهم جهت هستند که با یکدیگر به تعادل رسیده‌اند.

همچـــنین یین و یانـــگ، «Yin and Yang»ـــ که در نمادشناسی پاگانی چیـنی کـاربرد فـراوانی دارد، دقیقـاً معنـایی معـادل دارد. چـرا که یین و یانـگ، دو نیم‌دایـرۀ سیاه و سفید هم انـدازه با جهت‌هـای متضـاد هسـتند که عملاً معادله F=-F را تداعی می‌کنند و بیان کننده تعادل خلقت بر اسـاس مکـاتب الحـادی و غیرخـدایی هسـتند. بـدین تـرتیب، قـانون سـوم نیـوتن مشـکلی نـدارد، بلکه مقصـود کـارگردان از ذکر آن، توطئه آمـیز بـوده و بیـان کننـده مفـاهیم الحـادی ایلومینـاتی و فراماسـونری، در لایه‌های پنهان است.

اما نمـاد دیگـری که در این سـکانس ملاحظه می‌گـردد و مجـدداً نیـاز به توضـیح دارد، تصـویر یک قلب است که در زیر تخته سیاه، به نمایش درآمده است. ظـاهراً این قلب چیز عجیبی نیست و ممکن است تصور شود که به عنوان بخشی از درس علـوم در مـدارس، آنـاتومی یک قلب را نشان داده است که برش خورده است.

اما اهمیت این تصـویر از آنجـایی اسـت، که قلـبی که در کلاس، به نمـایش درآمـده، یک قلب طـبیعی به لحـاظ آناتومیک و فیزیولوژیک نیســـت؛ بلکه قلـــبی است که آنومالی خاصی دارد. قلب دچار آنومالی، یعنی قلـبی که به صورت غیر طبیعی کار می‌کند. برای مثـال، وقـتی که می‌گوییم فلان کودک دچار آنومـالی قلـبی اسـت، یعـنی این‌که قلب او به صورت غیرطـبیعی کـار می‌کند و حـتی ممکن است که عملکرد غلطی داشته باشد و موجب شود که خـون اکسـیژن‌دار به‌درسـتی پمپ نشـود و به جـای نامربوط برود و دچار اشکالات جدی بشود.

در قلب ترسیم شده در کلاس درس انیمیشن نیز، ملاحظه می‌گردد که ورودی و خروجی شریان‌ها و وریدهای سیستمیک و ریوی بدن، به غلط ترسیم شده‌اند.

در حالت معمول که شریان ریوی، دو شاخه بوده، و خون کم اکسیژن را به ریه‌ها می‌فرستد و در کتب پزشکی، به رنگ آبی به نمایش در می‌آید، در پوستر کلاس درس انیمیشن، به رنگ قرمز و حاوی خون پر اکسیژن، ترسیم شده است!

اما چرا کارگردان انیمیشن، شریان ریوی را اینگونه به ظاهر اشتباه ترسیم کرده است؟ گرچه ممکنه است این مساله، صرفاً یک اشتباه ساده و سهوی به نظر برسد، لیکن همان گونه که در بخش‌های قبلی نیز ملاحظه گردید، این قبیل موارد به ظاهر اشتباه و سهوی، در لایه‌های عمیق تر، حاوی کدها و رمزهای بسیار مهم ماسونی برای فراماسون‌ها و اعضای ایلومیناتی در سراسر جهان بوده‌اند. در این زمینه نیز، کارگردان با استفاده از پیام زیرکانه موجود در قلب غیر طبیعی دچار آنومالی، به صورت پنهانی، این پیام را به برادران فراماسون خودش فرستاده است که در این انیمیشن همانطور که به جای قلب طبیعی انسان، یک قلب غیرطبیعی دچار آنومالی به تصویر کشیده شده است، در سایر نقاط انیمیشن نیز، نمادهای قلب، معانی کاملاً متضادی با معانی معمول خود دارند. به طوری که قلب‌های متعددی که در جای جای این انیمیشن، به کار رفته و در ظاهر، شبیه به قلب مقدس یا Sacred Heart مسیح (ع) هستند، معانی کاملاً متضاد داشته، و

به معنـــای قلب شـــیطانی ضد مســـیح، یا Antichrist می‌باشند!!!

برای مثال بر روی قفسهٔ سینهٔ یک کـاراکتر انیمیشن که در سکانس‌های بعدی، به آن برخورد خواهیم کرد، و بعـداً خـواهیم فهمید که این کـاراکتر، ضد مسـیح یا دجـال یا Antichrist است، قلبی به نمایش درآمده است که شبیه به قلب مقــدس مســیحیان اســت، اما در واقع و بنا بر توضیح پنهـانی کـارگردان در قلب به نمـایش در آمـده در کلاس درس، عملاً این قلب نیز معنای متضادی دارد و به معنای قلب ضد مسیح یا Antichrist یا دجال می‌باشد.

بـــــدین تـــــرتیب، در این قســـــمت، می‌فهمیم که در ســـکانس‌های ابتـــدایی، آن قلب آغشـــته به خـــونی که همچون انگشتر در دست شیطان بود، همـان قلب دجـال بـــوده است که در حـــالت یک رینگ یا حلقه در دست‌های شـــیطان به چشم می‌خـــورد و به وســـیله آن، رهـــبران کشـــورهای مســـیحی دنیا را که متأســـفانه عمـــدتاً عضو ایلومینـــاتی و فراماســـونری هســـتند، هـــدایت می‌کند. به عبارت دیگر، سکانس‌های ابتدایی انیمیشن، بیـان می‌کند که شیطان، از یک سو با ادعای دروغین خدمت به مذهب مسیحیت، و از سوی دیگر به کمک پـول و ثـروت و طلا و دلار،، سیاستمداران ماسونی را مدیریت می‌نماید.

اما یکی از پیچیده‌ترین المان‌هـایی که در سـکانس کلاس درس به چشم می‌خورد، وجود دو نیمکره مغزی شـکافته شده، توسط یک صـاعقه یا میله‌ای زیگـزاگی است که در کنار آن‌ها، تصویر یک اژدها نیز به چشم می‌خورد.

این اژدها یا مـــار چیســـت؟ در وهله‌ی اول ممکن است چیزی به ذهن نرسد و صرفاً اژدها یک نماد چینی دانسته شـود، لیکن نکته‌ی مهم این است که در متـون یهـودی و عـبری که به شـدت مـورد اسـتفاده فراماسـونری نـیز می‌باشد، موجـودی اژدها مانند یا افعی مانند موسـوم به (Serpent) مورد توجه یهودیان است.

برای مثال، عصای چـوبی حضـرت موسی (ع)، که (Holy Rod)ـ یا (Holy Staff)ـ یا (Staff of Moses)ـ نامیـده می‌شـود، عصـایی بـوده است که به اذن خـدا معجـزات و کرامـات متفـاوتی از آن صـادر می‌شـده است که یکی از معروف‌ترین آن‌ها، تبـدیل عصـای حضـرت موسی (ع) به مـــار (افعی) یا اژدها (Serpent)ـــ بـــوده است. البته در تعالیم الهی، این معجزات و کرامات، از جانب خدا صـــادر شده است، لیکن در متـون ماسـونی – صهیونیسـتی، این خـواص عصـا، به عنـوان خـواص جـادویی (Magical)ـ در نظر گرفته می‌شود. علی‌ای حال، ارتبـاط عصـای چـوبی حضرت موسی (ع) با مار یا اژدها (Serpent)، ارتباطی مشهور و معروف است.

به همین دلیل در نمادهای مختلف یهودی، صهیونیستی و ماسونی، مار افعی یا اژدها (Serpent)ـ به کـرات مـورد اســـتفاده قـــرار گرفته است. بـــرای مثـــال، در تعـــالیم ماسونی – صهیونیستی و در حین ترسـیم درخت زنـدگی «کابـالا: (Kabbalah (Cabbalah»، دور سـتون میـانی درخت زندگی، یک مار افعی چنبره زده است.

از سوی دیگر، در تعالیم ماسونی کابـالا، افعی یا اژدها (Serpent)، نمـــاد «حکمت، تعقل و دانش» به شـــمار می‌رود. با توجه به مطـالب فـوق، مشـخص می‌شـود که

مار (افعی) یا اژدها (Serpent)، اهمیت بسیار زیادی در تعـالیم ماسـونی - صهیونیسـتی کابـالا، فراماسـونری و برخی فرقه‌هـای یهـودی دارد و به مسـایلی مثل حکمت، عقل، دانش، جادو و ...، پیوند خورده است.

با توجه به این موضـوع، می‌تـوان به رمزگشـایی دقیق‌تر نمـــاد افعی یا اژدها (Serpent)ـــ در انیمیشن «I, Pet Goat II»ـ پـرداخت. نمـاد افعی یا اژدهـای (Serpent) موجود در انیمیشـن، در چند لایه رمزنگـاری شـده، که به صورت مرحله به مرحله، به رموز آن خواهیم پرداخت: در لایه اول، و در تحلیل سطح اول، نمـاد افعی یا اژدهـای (Serpent)ـ زیر تخته سیاه که در کنـار دو نیمکـره مغز از هم جـدا شـده، به تصـویر در آمـده اسـت، این پیـام را به صـورت رمـزی به مخـاطب می‌رسـاند که فرآیند کنـترل ذهن و کانـالیزه کـردن تعقل بشر در عصر آخرالزمـان، تحت سـیطره‌ی کامل تعـالیم ماسـونی - صهیونیسـتی حکمت کابـالا یا (The Wisdom of Kabbalah)ـ قـرار گرفته است و کابـالا و فرزنـدان خلفش «فراماسـونری جهانی» و «ایلومیناتی»، اذهان مردم آخرالزمان را تحت کنترل خود گرفته، و اداره می‌کنند.

در لایه دوم، موضـــوع کمی پیچیـــده‌تر است و ابتـــدا به توضـیح بیشـتری نیـاز دارد! همـان گونه که می‌دانیم، (Holy Rod)ـ یا عصای حضرت موسی (ع)، که در تعـالیم الهی به عنـــوان یکی از معجـــزات الهی و در منـــابع ماسـونی - صهیونیسـتی - کابالیسـتی، به عنـوان منبع جادو، مورد توجه می‌باشد، از جنس چوب بوده است!

اگر به جای عبارت «Holy Rod»، از معادل آن استفاده کنیم، عبارت «Holy Wood»ـ به دست می‌آید که بسـیار

هم آوا و هم صدا با بزرگترین نماد صنعت فیلم سازی و سرگرمی ماسونی - صهیونیستی دنیا موسوم به « Hollywood»ـ است!!! این شباهت آوایی به حدی است که در رموزی که بعداً رمزگشایی می‌گردد نیز مورد اشاره قرار گرفته است.

برای مثال، «مریلین منسون: Marilyn Manson» خواننده و آهنگساز معروف شیطان پرست، یکی از مشهورترین آلبوم‌های خود را «هالی وود (چوب مقدس) - در سایه‌ی دره مرگ: Holy Wood – In the Shadow of the Valley of Death» نامیده است.

«مریلین مانسون: Marilyn Manson»ـ خواننده و آهنگساز معروف شیطان پرست آمریکایی در خصوص نامگذاری آلبوم خود، به چند وجه تسمیه، اشاره می‌نماید. وی نام آلبوم مذکور را به این موضوعات، ارتباط داده است: از یک سو، عبارت «هالیوود» به نماد کمپانی معروف فیلم سازی «هالیوود: Hollywood» اشاره می‌نماید. - از سوی دیگر، عبارت «هالیوود»، به چوب مقدس یا «Holy Wood» اشاره دارد که این چوب مقدس، از دیدگاه مریلین منسون شیطان پرست، خودش مترادف نمادهای زیر است: «چوب دانش!!!» که درخت ساخته شده از آن، میوه‌ی سیبی پدید آورد که آدم (ع) از آن خورد و از بهشت اخراج شد - چوبی که مسیح (ع) بر آن به دار آویخته شد - چوبی که تفنگ اوزوالد (Oswald)ـ قاتل کندی رئیس جمهور اسبق آمریکا از آن ساخته شده بود - چوبی که تابوت‌ها از آن ساخته می‌شوند و ....

از توضیحات فوق می‌توان دریافت که یکی از روش‌هـای رمزنگاری و رمزگشایی، استفاده از هم آوایی و شباهت کلمات است که در مثال فوق، به آن اشـاره شد. حـال به لایه دوم رمزنگاری انیمیشن باز می‌گـردیم. در این لایـه، با ملاحظه افعی یا اژدها (Serpent)، در تصویر زیر تخته سـیاه، در می‌یـابیم که این اژدها یا Serpent، نمـادی منبعث از چـوب مقـدس «Holy Wood»ـ یهـود و کابـالا است که اشاره به درخت حکمت و دانش کابـالا دارد! و با توجه به هم آوایی «Holy Wood: چـوب مقـدس» با « Hollywood: کمپـانی بـزرگ فیلمسـازی آمریکا»، این افعی یا اژدها در لایه دوم، نماد «هالیوود: Hollywood» یا همان کمپانی فیلمسازی معروف است.

به عبـارت دیگـر، در لایه دوم تحلیـل، تصـویر اژدهـای (Serpent)ـ که زبان خود را به سـمت دو نیمکـره‌ی از هم گسسته مغز دراز کرده است، و در وسط دو نیمکـره مغز نـیز یک رشـته صـاعقه همچـون چـوب مـارپیچ ملاحظه می‌گـردد، به مفهـوم این است که کمپـانی ماسـونی – صهیونیسـتی فیلم سـازی «هـالیوود: Hollywood»ـ و سـایر نهادها و موسسه‌های تحت پوشش آن مانند «بالیوود: Bollywood»ـ هند و ...، یک ابـزار مهم کنـترل ذهن افراد در سراسر جهان می‌باشند.

اما در سـومین لایـه، مسـأله بسـیار مهم و زیرکـانه‌ای مطرح شده است. همان گونه که قبلاً اشاره شد، یکی از مشـهورترین آلبوم‌هـای «مـریلین مانسـون: Marilyn Manson»ـ خواننده و آهنگسـاز معـروف شـیطان پرست آمریکایی، «هـالی وود (چـوب مقـدس) – در سـایه‌ی دره مرگ: Holy Wood – In the Shadow of the Valley

of Death»ـ می‌باشد که به لحـاظ رمزنگـاری، یکی از پیچیـده‌ترین آهنگ‌هـای شـیطانی سـاخته شـده در تـاریخ می‌باشد. این قسمت از انیمشن با ارتباط برقرار کـردن بین عبارات «چوب مقـدس» و «هـالیوود» تلاش کـرده تا پیامی پنهانی در لایه سوم مخـابره کـرده و مخـاطبین را به سـمت آلبـوم موزیک مشـهور «هـالی وود (چـوب مقدس) – در سایه‌ی دره مرگ: Holy Wood – In the Shadow of the Valley of Death»ـ مریلین منسون، رهنمون سازد.

گرچه در خصوص این آلبوم موزیک، در بخش قبلی مقاله توضیحاتی ارایه شد و به منظور جلوگیری از اطاله کلام، از تکرار آن‌ها خودداری می‌نماییم، لیکن موضـوع جدیـدی که در این بخش حائز اهمیت است، تمرکز مجـدد بر روی اسم آلبوم یعنی «هالی وود (چوب مقدس) – در سـایه‌ی دره مـرگ: Holy Wood – In the Shadow of the Valley of Death»ـ است. به طوری که قسمت دوم این عنوان یعنی «در سایه‌ی دره مرگ: In the Shadow of the Valley of Death»ـ اشاره به بخش بسیار مهمی از عهد عتیق انجیل یعنی «مزمـور 23 داوود: Psalm 23» می‌نماید.

البته لازم به ذکر است که در آلبوم مریلین منسـون، نـام آلبوم «هالی وود (چوب مقدس) – در سـایه‌ی دره مـرگ: Holy Wood – In the Shadow of the Valley of Death»ـ اسـت، در حـالی که این عبـارت، علی رغم شـباهت بسـیار زیـاد با متن «مزمـور 23 داوود: Psalm 23»، دو کلمه آن، معکوس هستند! یعنی به جای عبـارت «دره سـایه مـرگ: the Valley of the Shadow of

«Death ـ موجود در مزمور 23 داوود، در آلبـوم مـریلین منسون عبارت «سایه دره مرگ: the Shadow of the valley of Death» ـ به کار رفته است، که اتفاقاً عمدی بـوده و با توجه به شـیطان پرست بـودن وی، بـرای دهن کجی به کتاب آسمانی انجیـل، این گونه نامگـذاری کـرده است.

بنــابراین در لایه ســوم نمــاد افعی یا اژدها (Serpent) انیمیشن، این نماد به مزمـور 23 داوود در انجیل اشـاره می‌نماید. با این حــال، اشــاره به این مزمــور، در کنــار تصویر «صـاعقه» یا «چوبدسـتی مـارپیچ» که دو نیمکـره مغز را از یکدیگر جدا کرده است، حـاوی پیام‌هـای مهمی است که در سـکانس‌های بعــدی، به آن‌ها اشــاره خواهد شد.

لایه چهــارم این تحلیل این بخش، مجــدداً از دل ارتبــاط ایجــاد شــده بین افعی یا اژدها «Serpent»ـ با «چــوب مقـدس: Holy Wood»، به دست می‌آید و با توضـیحات مریلین منسون در خصوص آلبوم موسـیقی اش موسـوم به «هـالی وود (چـوب مقـدس) – در سـایه‌ی دره مـرگ: Holy Wood – In the Shadow of the Valley of Death»ـ مرتبط است. این ارتبـاط به شـرح زیر برقـرار می‌گردد:

الف) در توضیحات آلبوم مریلین منسـون ذکر شـده است که «چوب مقدس: Holy Wood»ـ همان چـوبی است که از میوه درخت آن، میوه ممنوعه «ســیب دانش» پدید آمد و آدم و حــوا آن را خوردند و از بهشت رانــده شــدند! با این توضــیح و با توجه به دو نیمکــره مــتزلزل شــده در انیمیشن، این پیام رمـزی منتقل گردیـده است که چـوب

مقدس یا همان درخت ممنوعـه، مغز آدم و حـوا را تکـان داده و آن‌ها رو متحول نموده، و به سـمت روشن فکـری «Illuminati» برده است! البته همان گونه که قبلاً گفته شد، نماد افعی یا اژدها (Serpent) در تعالیم ماسونی – صهیونیسـتی کابـالا نـیز هم رده «چـوب مقـدس: Holy Wood»ـ و نمایـانگر حکمت، دانش و تعقل! است که با توضیحات ذکر شده، همخوانی دارد.

ب) در توضیحات آلبوم مریلین منسون ذکر شده است که «چـوب مقـدس: Holy Wood»ـ همـان چـوبی است که عیسی مسیح (ع) بر سر آن مصلوب شد! فلذا از دیـدگاه شیطان پرستی مثل مریلین منسون، این چـوب مقـدس، عیسی مسیح (ع) را از بین قـوم یهـود خـارج کـرد و این قـوم را از گرویـدن به مسـیحیت نجـات داد! و آن‌ها را به سمت فکر و ضمیر روشن «Illuminati»ـ رهسپار نمـود! پس اژدها (Serpent)ـ انیمیشن از دید مـریلین منسـون شیطان پرست، چوب مقدس صـلیب است که ذهن یهـود یا (دو نیمکره مغز متزلزل شـده) را تکـان داده و آن‌ها را از گرویدن به عیسی مسـیح (ع) نجـات داده است و آن‌ها را دانا و حکیم نگاه داشته است!!!!

ج) در توضیحات آلبوم مریلین منسون ذکر شـده است که «چـوب مقـدس: Holy Wood»ـ همـان چـوبی است که تفنگ «لی‌هاروی اوزوالد: Lee Harvey Oswald» قاتل «جان. اف. کنـدی: John. F. Kennedy»ـ از آن سـاخته شده است و او با این تفنـگ، مغز «جـان اف کنـدی» ضد فراماسون و کاتولیک را در شهر «دالاس» در «مـدار 33 درجه» مـورد هـدف قـرار داده، و از پا در آورده است! بدین ترتیب نمـاد اژدها (Serpent)ـ مـذکور که به سـمت

دو نیمکره مغز نشانه رفته و آن‌ها را متزلزل کرده است نیز با توضیحات فوق، با چوب به اصطلاحی مقدسی! که به ادعای مریلین منسون، مغز جان. اف. کنـدی را هـدف قرار داده است، مترادف است!

در مجمـوع می‌تـوان گفت که در تحلیل لایه‌هـای مختلف این بخش از انیمیشن، تـرادف افعی یا اژدها (Serpent) با «چـوب مقـدس: Holy Rod»، «Holy Wood»ـ و «حکمت»، «دانش» و «تعقل» کابالیسـتی - ماسـونی، نقش مهمی ایفا می‌نماید. البته کـارگردان با زیـرکی بسیار زیادی، این موضوع را در انبوهی از لایه‌های پنهان قرار داده است تا مخاطب عادی به راحتی آن را در نیابد و صـرفاً مخاطبـان خـاص که از قبل مـدنظر کـارگردان بوده‌اند، بتوانند این سیگنال‌ها را دریافت کنند.

اما در لایه پنجم، مفاهیم کـاملاً متفـاوتی نـیز از دل این نمـاد، قابل بازیـابی و رمزگشـایی است. وقـتی نگـاه مجددی به این المان می‌انـدازیم، ما یک مغز را می‌بیـنیم که از وسط آن یک تصویری شبیه به صاعقه عبور کـرده، و این صاعقه دو نیم‌کرهٔ مغز را از هم جدا کرده است، و در کنـار آن نـیز یک اژدها به چشم می‌خـورد. آیا این‌ها ارتباطی با هم دارند؟ این یکی از نمادهای بسیار پیچیـدهٔ این انیمیشن است که نیاز به توضیح طولانی دارد.

در مفـاهیم کابالیسـتی و ماسـونی، کلمه صـاعقه یا Lightning، کاربردهـای متعـدد و ظـاهراً متفـاوت، اما همگرا دارد. در درخت کابالا، مفهـومی به اسم «صـاعقه خلقت» یا «Lightning of Creation»ـ وجـود دارد که کاملاً توسط کابالیست‌ها، شناخته شده است.

درخت کابالا، از 10 جزء به نـام سـفیروت تشـکیل شـده است که ادعا می‌گردد مسیر خلقت در دیدگاه کابالیستی و ماسونی، از این سفیروت‌ها به ترتیب ویـژه ای، عبـور می‌نماید. این مسـیر، در قـالب عبـارت «Lightning of Creation»ـ یا «Lightning flash of Creation»ـ یا «صاعقه خلقت»، بیان می‌شود که از سـفیروت Kether یا تاج (Crown)ـ تا سـفیروت Malkuth (پادشـاهی)، از بالا به پایین، رسم می‌گردد.

این نوع حرکت در سفیروت‌های کابالا از بالا به پایین، به حرکت نزولی یا Descencion یا Involution نیز مشهور است.

نـوع دیگـری از حـرکت در سـفیروت‌های کابـالا با عنـوان Ascencion یا صعودی نیز وجود دارد که از مسیر دیگری در سفیروت‌های درخت زندگی کابالا صورت می‌گیرد.

در نهایت، مدل دیگری از حرکت در سـفیروت‌های درخت زنـدگی کابـالا وجـود دارد که به آن مـدل ادغـام یافته یا Integration می‌گویند که ترکیـبی از مـدل نـزولی Descencion و Ascencion می‌باشد.

بدین ترتیب در درخت زنـدگی کابـالا، مسـیرهای مختلفی برای حرکت در بین سفیروت‌ها وجـود دارد که مهم‌تـرین آن‌ها، مسیر نزولی یا Descencion است که به مسیر « Lightning flash of Creation» نیز مشهور است.

در لایه پنجم تحلیل نمـاد صـاعقه – مغز – اژدها در انیمیشن، به این نکته به صورت پنهانی اشاره شده است که از نظر فراماسـونری و ایلومینـاتی، درخت زنـدگی کابالا که به عنوان مجرای حکمت، دانش و آگـاهی علـوم

سـری یهودیـان صهیونیست و فراماسـونری شـناخته می‌شود، و با نماد اژدها و افعی یا Serpent نـیز کـاملاً مرتبط اسـت، همراسـتا با جهت «Lightning flash of Creation»، و از مسـیر تـاج درخت کابـالا یا Kether تا پـایین‌ترین نقطه این درخت یعـنی Malkuth عبـور می‌کنـد، و مـوجب تـراوش و تزریق حکمت و آگـاهی، از عـالی‌ترین درجـات حکمت کابـالایی به ذهن و جسم انسان‌ها می‌گردد!

تعبـیر دیگر این ادعـای ایلومینـاتی و فراماسـونری این است که همراسـتا با جهت «Lightning flash of Creation»، حکمت و آگـاهی، از تـاج «انسـان کامل» یا «آدام کـادمون»، به پـایین‌ترین درجـات وجـودی خلقت، تزریق می‌شود!!!

بسـیار جـالب است که جهت صـاعقه موجـود در کلاس انیمیشن، راست گرد بوده و دقیقاً با «Lightning flash of Creation»ـ درخت کابـالا نـیز هم جهت می‌باشد که این مساله، بیش از پیش، صـحت فرضـیه مـذکور را تایید می‌نماید.

به صورت جمع بندی شده باید عرض کرد که در لایه پنجم تحلیل این نماد، ایلومیناتی و فراماسونری، تلاش دارد تا از طریق تعـالیم شـیطانی کابـالا یعـنی (نمـاد صـاعقه و اژدها)، مغزهای انسان‌ها را متحـول نمـوده و آن‌ها را در جهت دستیابی به حد اعلای تعـالیم ماسـونی و شـیطانی کابـالا، راهنمـایی کند!!! البته این مسـاله از طریق رسـانه‌های بین المللی تحت سـیطره‌ی فراماسـونری و کمپانی‌هـای عظیم رسـانه‌ای ماسـونی – صهیونیسـتی همچون‌هالیوود، در حال انجام است.

اما این نمـاد، لایه ششـمی نـیز دارد! در لایه ششـم، به واقعه‌ای اشـــــاره می‌نماید که در آن، با اســـــامی رمز «صـــــاعقه»، «اژدها» و «مغز»، قـــــرار است کـــــدها و سـیگنال‌هایی به فراماسـون‌های سراسر جهـان صـادر شـود!!! متاسـفانه زمـان ارسـال این کـد، سـال 2020 میلادی و در جریـــان وقـــایع مرتبط با شـــهادت ســـردار سلیمانی، فرمانده سپاه قدس جمهوری اسلامی ایران و وقایع پس از آن بوده است!

البته این موضـوع در انتهـای انیمیشن و در زمـان بحث و بررسی پیرامون وقایع 2019 و 2020 میلادی، و نیز پس از رمزگشایی در خصوص المان مهمی همچـون پسر آبی «Le’enfant Bleu» به صورت مفصل‌تر مورد بحث قرار خواهد گرفت. لیکن به صورت مختصر باید اشاره کـرد که اژدها یا Draco، و نیز اصـطلاحات پسر آبی، لوسـیفر یا شـیطان، همگی تعـابیری مشـابه، اما با الفـاظ متفـاوت هســـــتند و صـــــاعقه نـــــیز با «Lightning flash of Creation» مندرج در تعالیم کابالا، و نیز هبوط شیطان از آسمان مرتبط است.

همچنین توییت‌های مکـرر و سـخنرانی‌های پشت سر هم مسئولین فراماسـون ایـالات متحـده آمریکا پس از حمله انتقامی ایران به پایگـاه نظـامی آمریکا در «عین الاسد» که در آن، مسـئولین آمریکـایی به صـورت عجیب و غـیر منتظره‌ای به عبارت «ضـربه مغـزی» و «آسـیب مغـزی» سربازان آمریکایی تاکید داشتند،

همگی کدهای رمزی هسـتند که توسط رهـبران و سـران فراماسون حـاکم بر ایـالات متحـده آمریکـا، بـرای سـایر رهبران ماسـونی دنیا صـادر شـد، تا آن‌ها را مطمئن کند

که شهادت سردار سلیمانی عزیز که به دنبال عملیات «صاعقه آبی» یا «Blue Lightning» به وقوع پیوست، و وقایعی که پس از آن پدید آمد، عملاً توسط دولت شیطانی آمریکا، برای پیشبرد پروژه نهایی ایلومیناتی در راستای برپا کردن حکومت جهانی دجال یا Antichrist در اورشلیم یا بیت المقدس صورت گرفته است.

از سوی دیگر، نمادهای صاعقه و اصطلاح صاعقه آبی، شهادت سردار سلیمانی در نزدیکی فرودگاه بغداد در مدار 33 درجه، و همچنین شعار ماسونی King Kill 33! که نام یکی از آهنگ‌های ساخته شده توسط مریلین منسون، خواننده شیطان پرست نیز می‌باشد، مجدداً به توطئه‌ای جهانی در شهادت سردار سلیمانی و همرزمانش اشاره دارد.

ان شا الله در ادامه تحلیل انیمیشن و بالاخص در بخش‌های انتهایی آن، به صورت مفصل، به توطئه‌های فراماسونری در خصوص اورشلیم، و وقایع مربوط به شهادت سردار سلیمانی، با جزییات بیشتری اشاره خواهیم کرد. لیکن تا همین جا نیز مشخص شده است که کارگردان فراماسون و عضو ایلومیناتی سازنده انیمیشن I, Pet Goat 2، که خودش را تلویحاً، معلم و مرشد اسرار ماسونی نیز نامیده است، در قالب لایه‌های پیچیده و تو در توی این انیمیشن، پیام‌های رمزی متعدد را برای کلیه فراماسون‌ها در سراسر دنیا مخابره کرده است و مرحله به مرحله، آن‌ها را در جهت اهداف آخرالزمانی فراماسونری و ایلومیناتی در راستای برپایی حکومت شیطانی دجال در بیت المقدس،

راهنمـایی نمـوده است که ان شا الله در ادامه خـواهیم گفت که مکر این شـیاطین، به صـورتی غـیر منتظـره، باطل و نابود خواهد شد.

اما موضوع دیگری که در این سـکانس، مـورد بحث قـرار خـواهیم داد، پـازل کلمـاتی است که اکـثر حـروف آن، نگاشته شده و چند حرف آن نیز، خالی مانده است.

از ظاهر پازل کلمات نیز به راحـتی می‌تـوان دریـافت که جـواب این پـازل کلمـات، عبـارت Evolution یا تکامل می‌باشد. در لایه اول این نماد، چـنین اشـاره شـده است که فرضیه تکامل داروینی و نئوداروینی، فرضیه‌ای بـوده که از دل فراماسونری و ایلومیناتی، منبعث شده است و فراماسـونری نـیز همـواره، حـامی فرضـیهٔ تکامل بـوده است.

بسـیار جـالب است که بـدانیم موسسـین و مبـدعین این فرضـیه، همگی یا فراماسـون و عضو آیین‌هـای مخفی بوده‌اند و یا از دل خانواده‌هـایی کـاملاً ماسـونی برخاسـته‌اند. بـرای مثـال اراسـموس داروین، پـدربزرگ چارلز رابرت داروین، و نویسـنده کتـاب مشـهور زونومیا بوده، که در این کتاب، نکـات مهمی در خصـوص مفـاهیم اولیه نظریه تکامل نگاشته، و مبدع فرضـیه تکامل یعـنی نوه اش چارلز رابرت داروین نـیز، خـودش را مـدیون این پدربزرگ می‌دانسته است.

نکته مهم در خصـوص اراسـموس داروین این است که وی، عضو مجـامع مخفی ماسـونی همچـون لژ « Cannongate Kilwinning» ادینبورگ اسکاتلند و جامعه

مهتـــــابی بیرمنگهـــــام، یا «Lunar Society of Birmengham» بوده است.

از سوی دیگر، پدر بزرگ مـادری چـارلز رابـرت داروین یا «جوزایا وج وود» چهـره‌ی برجسـته‌ی صـنعت سـفالگری انگلیس، عضو گـروه وابسـته به ایلومینـاتی «جـامعه‌ی مهتـــابی بیرمنگهـــام» یا «The Lunar Society in Birmingham» بوده است.

همچـــنین هر دو پـــدر بـــزرگ داروین یعـــنی اراســـموس داروین و جوزایا وج وود، در جنبش بزرگ ایلومینـاتی آن زمـان یعـنی «روشـنگری بریتانیـایی» یا «The British Enlightenment»، عضویت داشته‌اند.

از سـوی دیگـر، پـدر چـارلز داروین، یعـنی دکـتر رابـرت داروین و همه بـــرادرانش، عضو لژهـــای فراماســـونری بوده‌اند.

گرچه اطلاعات دقیق و متقنی از عضویت شـخص چـارلز رابرت داروین مبدع فرضـیه تکامـل، در لژهـای ماسـونی وجود ندارد، لیکن این موضوع به دلیل تلاش برای پنهـان کـــردن ارتبـــاط چـــارلز داروین و فرضـــیه تکامل با فراماسونری و ایلومیناتی، سرپوش گذاشته شـده است. هر چند چارلز داروین نـیز صـراحتاً خـود را آگنوسـتیک یا ندانم گرا معرفی نموده است.

در خصـوص آلفـرد والاس که از چهره‌هـای مشـهور دیگر فرضیه تکامل بوده است نیز گفته می‌شود که وی نیز در مجامع مخفی همچون گروه‌های «نکرومانسی» عضـویت داشته است.

البته فرضیه تکامل علی رغم ایـرادات جـدی علمی که به آن وارد اســـت، به صـــورت کامـــل، مـــورد حمـــایت فراماسونری جهـانی می‌باشد و به همین دلیل علی رغم ابهامات و سوالات متعدد پیرامون آن، کماکــان در عرصه رسانه‌ای جولان می‌دهد.

علی‌ای حـــال، در تعـــدادی از مقـــالات وبســـایت www.alwadossadegh.com، به صورت مفصل به این اشـکالات و ابهامـات، پرداخته شـده است که مخـاطبین محترم، می‌توانند به آن‌ها مراجعه نمایند.

اما در لایه دوم تحلیل این پـازل کلمـات، با کمی دقت در می‌یابیم که حروف انگلیسی i ،o و u، خالی هستند.

اما آیا این i,o,u مفقوده، به نکته‌ای مرتبط اسـت؟ بلـه، i,o,u به کتـابی خـاص، با عنـوان IOU: Welcome to Illuminati University اشاره می‌نماید که همان گونه که از نام آن پیداسـت، به دانشـگاه تحت نظر Illuminati اشاره می‌کند و بر روی جلد و متن کتاب نیز، انبـوهی از نمادهای ماسونی، موجود است.

این کتاب، توسط انتشارات Steve Jackson Games و وبســـایت Warehouse23.com منتشر شـــده است و همــان گونه که در لوگــوی انتشــارات Steve Jackson Games و وبســـایت Warehouse23.com ملاحظه می‌گردد، نماد هرم و چشم ماسونی به چشم می‌خورد.

ضـــــمن این که عـــــدد 23 در نـــــام وبســـــایت Warehouse23.com، صـراحتاً به مزمـور 23 داوود از کتاب انجیل اشاره می‌نماید که همان گونه که قبلاً مـورد اشـاره قـرار گـرفت، اصـطلاحات کلیـدی عبـور از «دره

سایه مرگ» یا «Valley of the Shadow of Death» و «سکونت در خانه خدا» یا «سکونت در اورشلیم» برای ابد، در مزمور 23 داوود، به کار رفته است و فراماسونری، ایلومیناتی و صهیونیسم جهانی، نقشه‌ها و توطئه‌های بزرگی برای سوء استفاده از مزمور 23 داوود، در دوره‌ی زمامداری دونالد ترامپ، تدارک دیده‌اند که به صورت مفصل، در سکانس‌های آتی، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

در لایه سوم تحلیل این قسمت، به این نکته اشاره می‌نماییم که اصطلاح IOU، به انگلیسی به صورت I owe you. یعنی من به تو بدهکارم یا من به تو مدیونم خوانده می‌شود و این مساله نیز کد رمز دیگری در جهت اثبات سرسپردگی کارگردان فراماسون و اسپانسرهای شیطان صفت انیمیشن I, Pet Goat 2 در جهت اعلان ارادت و وابستگی به شیطان، و جلب رضایت لوسیفر ملعون می‌باشد.

اما در لایه چهارم، کل عبارت Evolution، با درخت کابالا یا درخت زندگی، ارتباط پیدا می‌کند. قبلاً عرض شد که نحوه حرکت بین بخش‌های مختلف درخت کابالا یا سفیروت‌ها، به اشکال مختلفی امکان پذیر است، لیکن مهم‌ترین انواع حرکت بین اجزا مختلف کابالا، یا سفیروت‌ها، مسیرهای Ascencion یا (صعودی)، Descencion یا (نزولی) و Integration (تلفیقی) می‌باشد. نکته بسیار مهمی که در لایه چهارم این نمادشناسی، پنهان شده است، این است که مسیر صعودی درخت کابالا یا Evolution، Ascencion نیز نامیده می‌شود. بنابراین اصطلاح Evolution یا تکامل،

علاوه بر اشـاره به فرضـیه تکامل در زیست شناسـی، به مسیر صعودی درخت کابالا نیز اشاره دارد.

از سـوی دیگـر، در بحث نمادشناسی مربـوط به صـاعقه نیز، به این موضوع اشاره کردیم که نماد صاعقه و مغز و اژدها، به مسیر نزولی درخت کابالا یا Lightning Flash of Creation نیز اشاره دارد.

به مسـیر نـزولی درخت کابـالا، یا مسـیر Descencion، مسیر Involution نیز اطلاق می‌گردد.

فلذا با حضـور همزمـان مسـیر نـزولی یا Evolution بر روی تخته کلاس درس و مسـیر نـزولی درخت کابـالا به صورت پوستر صاعقه – مغز – اژدها بر روی دیـوار کلاس در یک سکانس، در نهایت پیام پنهان تلفیق هر دو مسـیر صعودی و نزولی درخت کابالا مخابره شـده و در نهـایت، مسـیر تلفیقی Integration نـیز در درخت کابـالا، به دست می‌آید.

بنابراین عملاً در یک سکانس، به صورت پنهـانی، هر سه مسـیر اصـلی تعـالیم درخت زنـدگی کابـالا یعـنی مسـیر صـعودی (Evolution)، مسـیر نـزولی (Involution)ـ و مسـیر تلفیقی (Integration)ـ به فراماسـون‌ها و اعضا ایلومیناتی مخاطب این انیمیشن، ارایه می‌گردد.

در این سکانس، اِلِمان مهم دیگری نیز بر روی تخته سیاه کلاس درس وجـــود دارد. بر روی تخته ســـیاه، ملاحظه می‌گردد که فردی به دار آویخته شـده است. اما مقصـود از این فــرد به دار آویختــه، در کنــار عبــارت Evolution چیست؟

در لایه اول تحلیل این فـــــرد به دار آویختـــــه، ملاحظه می‌نماییم که نحـوه به دار آویخته شـدن این فـرد، شـبیه حرف R انگلیسی است. بنابراین یکی از معانی این نماد، عبـارت Revolution یا انقلاب است و می‌بیـنیم که این فـرد، چشـمانش شـبیه افـراد مـرده، به نمـایش درآمـده است.

معنـــای لایه اول این نمـــاد این است که فراماســـونری و ایلومیناتی، هر انقلابی که علیه خودش شکل بگیرد را از بین خواهد برد. پس همهٔ انقلاب‌های دیگری که به ظـاهر مفهـــوم انقلاب دارند و توسط فراماســـونری حمـــایت می‌شـوند، عملاً علیه فرماسـونری نیسـتند و متاسـفانه اکـــــثر انقلاب‌هـــــای دنیا در سراسر جهـــــان، توسط فراماسونری حمایت شده است. برای مثال انقلاب کبـیر فرانســـه، یا انقلاب بلشـــویکی روســـیه یا انقلاب‌هـــای مخملین که تحت حمایت فراماسـونری بوده‌انـد، در واقع انقلاب نبوده‌اند و یک شعبده بازی ظاهری بـرای انتقـال قدرت به دست فراماسونری جهانی بوده‌اند.

جالب است که در حـال حاضر تنها انقلابی که در دنیا کل کشورهای ماسونی همچون انگلستان، آمریکا، فرانسه و آلمان و غیره، علیه آن موضع گرفته‌اند، انقلاب اسـلامی ایـــران است که این خصـــومت بین المللی کشـــورهای ماسـونی علیه انقلاب ایـران، بیش از 40 سـال مـداوم، امتداد یافته است و این نشان می‌دهد که فراماســونری، به هر انقلابی که علیه‌اش عمل کنـد، روی خـوش نشـان نخواهد داد و با آن خواهد جنگید؛

به همین دلیل نیز، نـبرد و تخاصم بین المللی کشـورهای ماسونی با ایران، بیش از 40 سـال ادامه یافته است که

شواهد این مساله، در مقاله «جهان در سیطره دجال، ایران جزیره امید»، ذکر شده است.

در لایه دوم تحلیل این نماد، باید مجدداً به کارت‌های تاروت مراجعه کرد. همان گونه که قبلاً ذکر شد، کارت‌های تاروت و بالاخص انواع ویژه آن همچون کارت‌های تاروت تحوتی، از ارزش بسیار بالایی در مجامع مخفی و ماسونی برخوردارند. در این میان، 22 کارت مهم در تاروت که «تاروت کبیر» یا «Major Arcana»ـ یا «ترامپ کارت» نامیده می‌شوند، بیش از سایر کارت‌ها، اهمیت می‌یابند.

یکی از کارت‌های تاروت کبیر، کارتی موسوم به «Hanged Man»ـ یا مرد به دار آویخته شده است که در تصاویر ملاحظه می‌فرمایید.

البته تصویر مرد به دار آویخته شده در تخته سیاه کلاس درس انیمیشن، با کارت Hanged Man تاروت کبیر، دو تفاوت عمده دارد. اول این که در کارت Hanged Man تاروت کبیر، فرد به دار آویخته شده، به صورت سر و ته یا Upsidedown، قرار گرفته است، در حالی که در تخته سیاه کلاس درس، به صورت نرمال به دار آویخته شده است. نکته دوم این که در کارت Hanged Man تاروت کبیر، طناب به پای فرد به دار آویخته شده، متصل است، در حالی که در تخته سیاه کلاس درس، طناب به سر فرد به دار آویخته شده، متصل است.

در خواندن کارت‌های تاروت، کارت‌های سر و ته یا Upsidedown، به صورت متضاد یا معکوس یا منفی معنی خودشان به کار می‌روند.

همچنین اتصال طناب به سر فرد به دار آویخته شـده، به جای اتصال به پا، باز هم موجب متضاد یا معکـوس شـدن معـنی کـارت می‌گـردد. به لحـاظ ریاضـی، منفی ضـربدر منفی، جواب مثبت می‌دهد! یعنی در نهایت، معنی المان مرد به دار آویخته در کلاس درس انیمیشن، کاملاً معـادل کارت Hanged Man در تاروت کبیر است. معنای کارت Hanged Man در تاروت کبیر، «توسعه‌ی فردی» و «کار را با اعتماد به نفس به پیش بردن» است.

بنـابراین پیـام رمـزی المـان مـرد به دار آویخته شـده بر روی تخته سیاه کلاس درس، حـرکت پر قـدرت و مصـمم فراماسونری و ایلومیناتی به سمت هـدف نهـایی، یعـنی زمینه سـازی بـرای آغـاز نظم نـوین جهـانی به پـایتختی اورشـلیم و آغـاز دوره حکـومت دجـال یا Antichrist در جهـان می‌باشد که این پیـام رمـزی، به همه طرفـداران فراماسونری در سراسر جهان، مخابره شده است

در ادامه، به سکانسی کاملاً متمایز با سکانس‌های قبلی، برخورد می‌کنیم. در تصویر جدید، 12 آدمک با چهره‌های محو و افســرده که به تعــداد ماه‌هــای ســال، به تعــداد برج‌هـای فلکی و به تعـداد قبایل بـنی اسـراییل هسـتند، ملاحظه می‌گردند. همچــنین مشــاهده می‌شــود که این آدمک‌ها توسط سیم‌خاردار محصور شده‌اند، و این مساله نیز، جلوه‌ای دیگر از فضای یأس و ناامیدی در آخرالزمان را نشان می‌دهد.

در همین حــال در وسط کلاس درس، یک دخــتر زیبــای مـوطلایی و بلوند را می‌بیـنیم که در دسـتش یک سـیب قرمز را گرفته و یک دایـره به رنگ سـبز – قهـوه‌ای، دور این دختر را احاطه نموده است و در فاصله بسیار اندکی

از دایره سبز - قهوه ای، یک لکه کوچک سبز - قهوه‌ای نیز روی زمین، ملاحظه می‌گردد.

اگر مجدداً به تصاویری که قبلا راجع به آن‌ها صحبت شد، توجه داشته باشیم ملاحظه می‌گردد که دایره سبز - قهوه‌ای رنگ دور دختر موطلایی و لکه نزدیک آن، شباهت بسیار زیادی به خال روی صورت اوباما و دایره نزدیک آن دارد. همچنین این دایره و نقطه ذکر شده، شباهت بسیار زیادی به وضعیت حرف دایره‌ای O انگلیسی و نقطه حرف i مجاور آن، در کلمه HELiOPHANT موجود در لوگوی شرکت سازنده‌ی

بنابراین دایره و نقطه مجاور آن در هر سه بخش مورد اشاره، یعنی «تصاویر خال و لکه صورت اوباما، دایره و نقطه اطراف دختر مو بلند، و حروف O و i موجود در کلمه HELiOPHANT لوگوی شرکت سازنده انیمیشن» همگی به یک نکته مهم و یک موضوع واحد اشاره می‌کنند. با بررسی‌های همه جانبه در مورد نمادشناسی ماسونی، در می‌یابیم که دایره و نقطه ذکر شده در المان‌های مذکور، همگی به ستاره‌ای به نام ستاره‌ی Regulus یا قلب الاسد اشاره می‌کنند، که اهمیت بسیار زیادی در مباحث آخرالزمانی فراماسونری و ایلومیناتی دارد و قبلاً نیز به صورت مختصر، در مورد آن، صحبت شده بود.

ستاره‌ی Regulus اصولاً به عنوان یک ستاره‌ی Ecleptic یا ستاره‌ی مرتبط با کسوف دیده می‌شود و به دلیل نزدیکی بسیار زیاد آن به خورشید، از اهمیت بسیار زیادی در کسوف‌ها، برخوردار است.

این تصـویر، مربـوط به یکی از کسـوف‌هایی است که در سـال 2017 میلادی رقم خـورده است و همـان گونه که ملاحظه می‌فرمایید، محل قرارگیری سـتاره‌ی Regulus نسبت به خورشید، دقیقـاً مشـابه همـان تصـاویری است که در خصـوص خـال اوبامـا، لوگـوی HELiOPHANT و دایـره و نقطه اطـراف دخـتر مـوطلایی، ملاحظه گردید. نکته مهم در خصوص ستاره Regulus یا قلب الاسد، این است که از دید ناظر زمینی، محل این سـتاره، نسـبت به خورشـــید، تقریبـــاً ثـــابت است و به همین دلیـــل، در کسوف‌ها به خوبی دیده می‌شود.

اما سـتاره‌ی Regulus یا قلب الاسـد، چه اهمیـتی در مبـاحث آخرالزمـانی فراماسـونری و ایلومینـاتی دارد؟ علت اشاره‌ی مکرر کارگردان انیمیشن I, Pet Goat 2 به Regulus، در جای جای این انیمیشن چیست؟ قبل از پاسخ دقیق به این سوال، ابتدا باید نمادهای به کـار رفته در این سکانس انیمیشن، به صـورت مفصـل، مـورد بحث قرار گیرد. در این سـکانس، ملاحظه می‌گـردد که قبل از این که تصویر، روی دختر جوان مـوطلایی، فیکس شـود، در حاشیه‌ی تصـویر، و بر روی دیـوار، یک گل زردرنگ به چشم می‌خورد که اسم این گل به زبان انگلیسی، (Lily) می‌باشد که معادل آن نیز در زبـان فارسـی، گل سوسن است.

البته گل Lily، انواع مختلفی دارد و کلاً سـرده‌ی لیلیـوم یا سرده سوسن، سرده بسیار بزرگی از گل‌ها اسـت، که انواع گونه‌ها در آن واقع شده‌اند.

ضمن این که گل دیگری به نام «Water Lily» نیز وجود دارد که بسیار شبیه به گل «Lotus» یا نیلوفر آبی است،

اما در اصـل، Water Lily و Lotus، دو گونه متفـاوت می‌باشند.

از سـوی دیگـر، در وبسـایت شـرکت سـازنده انیمیشـن، یعنی شرکت HELiOPHANT، اسم دختر جوان زیبا روی موطلایی نیز Lily ذکر شـده است که همنـام با گل‌هـای مذکور می‌باشد.

اما نکته بسـیار مهم این که کلمه Lily، مخفف عبـارت Lilith بوده و Lilith نیز، یک الهه شیطانی بـوده است. در خصوص Lilith، چنین آمده است که Lilith یا Lily یا Lilitu، زن زیبای شیطانی، ملکه‌ی زیبای آنوناکی، مـادر اژدها و افعی‌هـا، و ملکه‌ی جغـدها بـوده، و با گل‌هـای سـرده سوسن یا گل‌هـای Lily، و نـیز با گل Lotus یا نیلوفر آبی، ارتباط داده شده است.

لیلیث را به عنـوان یک زن زیبـا، و مـادر اژدها و ملکه جغدها می‌شناسند، و نمـاد آن، یک مـاه متصل به صـلیب می‌باشد. این زن زیبـا، در افسـانه‌های ملل باسـتان، و اسـاطیر فرقه‌هـای الحـادی بـالاخص در منطقه بین‌النهرین، به عنوان خـدای بـاروری، و مـادر افعی‌ها و اژدها، شناخته می‌شده است.

نکته‌ی دیگری که راجع به لیلیث وجـود دارد، این است که در برخی از افسانه‌ها، به عنوان همسر اول حضـرت آدم (ع) معرفی شده است. در حـالی که چـنین موضـوعی در هیچ یک از کتب آسـمانی ادیـان الهی، اعم از تـورات، انجیل و قرآن، وجود ندارد.

این نوع ادعاهای کفر آمیز و باطل، تحریف‌هایی هسـتند که توسط دستگاه‌های کابالیستی- صهیونیستی بـرخی از

اقــوام یهــودی، وارد بــرخی کتاب‌هــای عــبری شــده‌اند. ازجمله‌ی این کتاب‌هــای باطل و کفرآلــود، می‌تــوان به کتاب Alphabet of Ben Sira، یعنی الفبای بِن سیرا یا مبادی بِن سیرا اشاره کرد؛

در این کتاب، اشاره شــده است که اولین همسر حضــرت آدم ابوالبشر (ع)، شـــــخص لیلیث بـــــوده است و بعد از این‌که لیلیث در مقابل حضــرت آدم (ع) تمکین نکــرده، و در مقابل خدا نیز طغیــان کــرده اســت، توسط خداوند از بهشت اخراج گردیده است.

طبق این ادعــا، چــون لیلیث، مــادر افعی‌ها و مــادر اژدها بــوده اســت، خــودش را به صــورت یک مــار خــوش خط و خال در آورده، و سپس وارد بهشت شده و حضرت آدم و حــوا را - که خداوند جــایگزین لیلیث کــرده بــود - اغــوا نموده و ترغیب به خــوردن ســیب ممنوعه کــرده است که طبق این عقاید تحریف شده، سیب مــذکور، ســیب دانش و آگاهی بوده است. طبق این ادعــا، پس از این که لیلیث موفق به فریب آدم و حوا گردیده و موجب تناول آن‌ها از ســیب ممنوعه شــده اســت، همگی مغضــوب درگــاه الهی شده و خداوند نیز آدم، حوا و لیلیث را از بهشــت، اخــراج نموده است.

نکته‌ی مهمی که وجـــــود دارد، این است که شـــــیطان یا بافومِت، همواره به صورت موجــودی دوجنسه به نمــایش درآمـــده است. به نحـــوی که بـــافومت هم دارای انـــدام تناسلی مردانه است و هم دارای برخی ویژگی‌های زنانه مثل ســـینه‌های بـــزرگ، می‌باشد. پس شـــیطان هم وجه نرینگی دارد و هم وجه مادگی.

همچنین در خصوص اغوای قوم لوط توسط شیطان، برای انجام اعمال شنیع لواط و مساحقه، چنین ذکر شده است که شیطان به صورت پسری زیبا به نزد مردان قوم لوط رفت و آن‌ها را به لواط تشویق کرد و سپس به شکل زنی زیبا در آمد و به نزد زنان قوم لوط رفته و آن‌ها را به مساحقه ترغیب نمود. بنابراین، این موضوع نیز موید امکان تجسم شیطان به عنوان هر دو جنس نر و ماده می‌باشد.

با توجه به مطالب ذکر شده، به نظر می‌رسد که آن چه در عقاید تحریف شده برخی کتب عبری و افسانه‌های ملل باستانی ملحد در خصوص لیلیث اشاره شده است، به وجه مؤنث شیطان اشاره دارد که در قالب این وجه مؤنث، آدم و حوا را گول زده و به آن‌ها گفته است که از میوه‌ی ممنوعه بخورند و بدین ترتیب، موجبات اخراج آن‌ها از بهشت را فراهم نموده است. البته طبق همین افسانه‌ها، بسیاری از اجنه و شیاطین کافر و عفریت‌ها، حاصل تولید مثل لیلیث هستند. به هر حال، علی رغم وجود اقوال متفاوت در عقاید ملل باستان در خصوص لیلیث، در هیچ یک از ادیان الهی، اشاره نشده است که موجودی به نام لیلیث از جنس اجنه، همسر اول حضرت آدم (ع) بوده است و این مطالب دروغ، تحریفاتی هستند که شیاطین، وارد متون عبری همچون کتاب الفبای بِن سیرا کرده‌اند و مطالبی غیر قابل قبول هستند.

بدین ترتیب در لایه اول تحلیل این بخش از انیمیشن، متوجه می‌شویم که دختر زیباروی نشسته در وسط دایره، Lilith یا همان Lily است و سیب قرمزی که در دست دارد نیز این فرضیه را تقویت می‌نماید. به عبارت

دیگر، زیبایی Lilith و سیب قرمز اغواگر معروف، همگی در کاراکتر Lily انیمیشن I, Pet Goat 2، تجلی یافته‌اند.

در لایه دوم تحلیل این المـان انیمیشـن، در می‌یـابیم که لباس سفید، موهای بلوند و چهره‌ی زیبـا، در کنـار سـایر مسـایلی که به لیلیث نسـبت داده شـده است: همچـون مادر اژدها یا ملکه‌ی اژدها بودن، همگی بین کاراکتر Lily در این انیمیشن، شخصـیت شـیطانی Lilith در اسـاطیر ملل باستان و نیز کـاراکتر معـروف سـریال بـازی تـاج و تخت یا Game of Thrones، یعنی «دنریس تارگرین»، ارتباط بسیار قوی برقرار می‌نماید.

همچـنین نکته‌ی دیگـری که در بـرخی منـابع در خصـوص لیلیث ذکر شـده اسـت، ویـژگی تخریب‌گر بـودن لیلیث است که مجـدداً این مسـاله نـیز بین لیلیث و دنـریس تارگرین، ارتباط قوی برقرار می‌نماید.

بـالاخص که معنـای کلمه دنـریس نـیز با تخـریب، کـاملاً مرتبط است و اسم Daenerys، به معنـای «خداوند تخریب من را قضاوت خواهد کرد» می‌باشد.

بدین ترتیب همان گونه که ملاحظه می‌گردد، دنریس نـیز همچون لیلیث، زنی جـوان و زیبا است. طبق افسـانه‌ها، لیلیث پس از ازدواج اول، بیوه بـوده و دنـریس نـیز بیـوه بوده است. همچنین لیلیث به مادر اژدها مشـهور است و دنریس نیز به همین نام، معروف است. در نهـایت هر دو شخصیت، با تخریب گری مرتبط می‌باشند.

بسـیار جـالب است که در بـرخی از مشـهورترین سـکانس‌های سـریال «بـازی تـاج و تخت»، دنـریس نـیز همچون شخصیت Lily یا Lilith انیمیشن I, Pet Goat 2،

به شکلی بسیار زیبا و با لباسی سـفید و موهـای طلایی به تصویر کشیده شده است. فلذا شـباهت و ارتبـاط این شخصیت‌ها با یکدیگر، بیش از شانس و اتفاق می‌باشد.

به هر حـال، محبـوبیت جهـانی که شخصـیت «دِنِـریس تارگرین» در سـریال «بـازی تـاج و تخت» به دست آورده اسـت، بی‌علت نیسـت، این کـاملا مشـخص است که امپراتوری رسانه‌ای ماسـونی - صهیونیسـتی در سراسر جهـان که سـردمدار آن،هـالیوود اسـت، بسـیار دقیق و منسجم عمل نموده، و بسیاری از شخصـیت‌های منفی و منفور در ادیان الهی را، به عنوان شخصـیت‌های مثبت و دوست داشتنی معرفی می‌نماید.

در لایه سوم، شخصیت Lily در انیمیشن I, Pet Goat 2، با شخصیت آلیس در کتاب «آلیس در سـرزمین عجـایب»، نوشته لوییس کارول ارتباط پیدا می‌کند.

یکی از نکـات دیگـری که شخصـیت Lily را به شخصـیت آلیس پیوند می‌دهـد، تصـویر یک خرگـوش در پس زمینه تصویر و بر روی دیوار است،

و همـان گونه که می‌دانیم، خرگـوش یکی از کلیـدی‌ترین شخصیت‌های داستان آلیس در سـرزمین عجـایب بـوده و همین خرگوش است که آلیس را به دنبال خود به سوراخ لانه خرگـوش کشـانده و از آن جـا، وی را وارد دنیـای زیرزمیـنی عجیب، با قـوانین و قواعد مخصـوص به خـود می‌نماید.

علاوه بر این در کتاب دیگر لوییس کـارول با عنـوان «آن سوی آینه» که دنباله کتاب «آلیس در سـرزمین عجـایب»

محسوب شده و شخصیت آلیس نیز، شخصیت محوری آن است،

ملاحظه می‌گردد که دو کاراکتر «پادشاه سفید» و «ملکه سفید»، صاحب دختری به اسم «Lily»ـ هستند و در بخشی از داستان، «آلیس» به جای «Lily»ـ در صفحه شطرنج قرار می‌گیرد و به جای وی، نقش آفرینی می‌کند! بدین ترتیب، آلیس نیز گرچه خود Lily نیست، لیکن به طرق مختلفی، مرتبط با «Lily» محسوب شده و با نمادشناسی مربوط به Lily و Lilith مرتبط است.

البته همان گونه که عرض شد، لوییس کارول نویسنده داستان آلیس در سرزمین عجایب و سایر داستان‌های مرتبط با آن، شخصیت مشکوکی داشته، و عضو مجامع مخفی بوده است

و بسیاری از پژوهشگران، نمادهای متعدد عجیب و غریب موجود در داستان آلیس در سرزمین عجایب را با نمادهای ایلومیناتی و ماسونی، نمادهای کارت‌های رازآلود تاروت و ...، مرتبط می‌دانند که شرح تفصیلی آن‌ها، در این مطالب نمی‌گنجد.

اما آن چه مورد توافق است، این است که آلیس به مثابه جوینده اسرار و رموز ماسونی، با هدایت و راهنمایی مرشد و معلم ماسونی خود، یعنی خرگوش، وارد سرزمین زیرزمینی عجیبی شده و در آن جا، با دنیایی پر رمز و راز مواجه می‌شود که قواعد آن، با دنیای معمول، متفاوت بوده

و آلیس با کمک معلمین و راهنمایان ماسونی خود همچون خرگوش، به درک و آگاهی بالاتری نسبت به

سایر انسان‌ها می‌رسد و به جایگاه متعالی مد نظر فراماسونری نزدیک شده و حتی در مقطعی، در جایگاه Lily یا Lilith که وجه مونث شیطان است، قرار می‌گیرد.

البته اشاره به آلیس در سرزمین عجایب، و دنیای زیرزمینی شگفت انگیز اسرار ماسونی، در بسیاری از فیلم‌ها و سریال‌های دیگر نیز به صورت تلویحی مورد توجه قرار گرفته است که از آن جمله می‌توان به مجموعه فیلم‌های رزیدنت اویل اشاره کرد

که شخصیت محوری آن، یعنی آلیس، وارد دنیای زیر زمینی کندو یا Hive شرکت آمبرلا شده، و در آن جا، به رمزها و رازهای گوناگونی دست می‌یابد و به فرا آگاهی می‌رسد که البته بررسی مجموعه فیلم‌های رزیدنت اویل و رمزگشایی آن، خود نیازمند مقالات و فیلم‌های مستند دیگری است.

در مجموع، همان گونه که ذکر شد، در لایه سوم این بخش از انیمیشن I, Pet Goat 2، به داستان آلیس در سرزمین عجایب و اسرار و رموز ماسونی آن نیز توجه ویژه‌ای شده است.

در همین سکانس، تصویر یک گوزن ملاحظه می‌گردد که به سمت بالا در حال پرش است و در اطراف وی نیز پوسته‌هایی در حال ریختن بر روی زمین هستند.

این تصویر، نماد گوزن پرنده یا «Furfur» در زبان لاتین است

همچـــنین در زبـــان لاتین، به ســـبوس و پوســـته نـــیز «فورفور» می‌گویند!

پس هم شخصیت گوزن در حال پریـدن و هم پوسـته‌های اطراف آن، به کلمه «Furfur» اشاره دارند. اما فورفور چه اهمیتی دارد؟

در دیو شناسی یا عفــریت شناسی یا به زبــان انگلیسی Demonology، Furfur یک فرمـــانروای شـــیطانی گوزن‌شکل از گـروه جنیـان بـوده و او نـیز به عنـوان یک مربی یا مرشد تعالیم مخفی و رازآلود، شناخته می‌شود. همچــنین در مــورد فورفــور، گفته می‌شــود که وی، یک سلحشـــور جهنمی است که بر تعـــدادی از عفریت‌ها و شیاطین، حکومت می‌کند، و در بین اعضای ایلومینـاتی و گروه‌های مخفی، به عنوان عامل ایجاد روشنایی شناخته می‌شود و تعالیم مخفی و اسرار و رمـوز ماسـونی را به پیروانش، تعلیم می‌دهد.

بدین تـرتیب، هر دو المـان گـوزن و خرگـوش که بر روی دیوار نقش بسته‌اند، در عمل، به یک موضوع واحد اشاره می‌کنند و هر دو، به مرشد و معلم ماســـونی، اشـــاره می‌نمایند.

ناگفته نماند که تعـــدادی از مجـــامع مخفی، گروه‌هـــای شیطانی و ... در عصر حاضر نیز، از نمادهای خرگـوش و گـــوزن در کنـــار ســـایر نمادهـــای ماســـونی و مرتبط با ایلومیناتی، بهره می‌برند.

همـــان گونه که ملاحظه می‌گـــردد، این انیمیشـــن، دارای هزاران نمـاد مهم ماسـونی است و هر نمـاد نـیز چنـدین لایه معـــــنی نهفته در دل دارد و به همین دلیل است که

برای ساخت این انیمیشن 7 دقیقه ای، بیش از 4 سال زمان، صرف شده است.

علاوه بر موارد فوق، گلی شبیه به گل شیپوری، اما متفاوت با آن، بر روی یکی از دیوارها نقش بسته است که آن گل نیز، در زمره گل‌های خانواده Lily قرار دارد و «Calla Lily» نامیده می‌شود.

فلذا به نظر می‌رسد که کارگردان انیمیشن، به طرق مختلف، تلاش نموده است تا به مخاطبان ماسونی خودش، اعلام کند که برای دریافتن اسرار و رموز این سکانس، باید به نمادشناسی Lily و Lilith، توجه نمایند.

البته ممکن است این سوال در ذهن پدید آید که نمادهایی همچون «خرگوش»، «تخم مرغ» و ...، به «عید پاک مسیحیت» مرتبط هستند، لیکن باید به این نکته اشاره کرد که بسیاری از این نمادها، با مسیحیت حقیقی و اصیل، ارتباطی ندارند و وجود مقدس حضرت عیسی مسیح (ع)، مبرا از چنین نمادهایی هستند، و نمادهای مذکور، سمبل‌ها و المان‌هایی هستند که از عقاید پاگانی، به عقاید و اعیاد مسیحی نفوذ کرده و با تحریف این اعتقادات، تلاش نموده‌اند تا جایگزین مسیحیت حقیقی و الهی شوند.

در همین زمینه، کتب و مقالاتی نیز توسط اعضای تشکیلات فراماسونری نگاشته شده است که در آن، به نمادهای «ماسونی» در «عید پاک» اشاره نموده، و به معانی مخفی و رازآلود برخی از این سمبل‌ها پرداخته‌اند.

اما در این میــان، ســوال بســیار مهمی به ذهن متبــادر می‌گردد. چه ارتباطی بین Lily یا Lilith با دایره و نقطه کنــار دایــره وجــود دارد؟ در ابتــدا، اگر به رنگ این دایــره کشیده شده به دور Lily توجه کنیم، متوجه خــواهیم شد که رنگ این دایــره، یک رنگ تلفیقی بــوده و به صــورت رنگ ترکیبی سبز - قهوه‌ای می‌باشد.

با بررسی نمادشناسی رنگ‌ها و ارتبــاط آن‌ها با برج‌ها و صورت‌های فلکی، در می‌یابیم که رنگ ســبز - قهــوه ای، به برج و صورت فلکی سنبله، دوشــیزه یا به زبــان لاتین، Virgo اختصــاص دارد. پس این رنگ به کــار رفته نــیز به صورت پنهانی، با Lily مرتبط است.

لازم به ذکر است که گرچه معنــــــــای تحت اللفظی « Virgo»ـ دخــتر بــاکره است. لیکن در تمــام اقــوام و ملل باســتان، شخصــیت‌های مــونث مشــهور، و زنــان جــوان و زیبا، به صورت فلکی Virgo مرتبط بوده‌اند.

برای مثــال، گرچه ISIS به عنــوان مشــهورترین الهه زن مصر باســتان، ازدواج کــرده و بیــوه بــوده اســت، لیکن صورت فلکی Virgo، با ISIS مرتبط بوده است.

به همین تــرتیب شخصــیت‌های مــونث دیگــری همچــون Lilith و ایشتار و ... نیز که زنانی زیبا و جوان بودنــد، با صورت فلکی Virgo، ارتباط داده شده‌اند.

از ســوی دیگر در کنــار دایــره‌ی ســبز - قهــوه‌ای مــذکور، لکه‌ای به همان رنگ ملاحظه می‌گردد که قبلاً نیز اشــاره شد که این دایره و لکــه، با خــال و لکه صــورت اوبامــا، و نــیز حــرف O و نقطه حــرف i موجــود در عبــارت

HELiOPHANT، همراستا است و همگی به ستاره Regulus یا ستاره دایمی کسوف‌ها، اشاره دارند.

همچنین استفاده فراوان از رنگ «ارغوانی» در نمادهای حساس و کلیدی این انیمیشن، مجدداً اشاره‌ی دیگری به ستاره Regulus یا قلب الاسد است؛ چرا که در بین 4 ستاره کلیدی پادشاهان در عقاید ملل باستانی، نماد ستاره «رگولوس»، رنگ «ارغوانی» بوده است و این مساله نیز در کتاب «Moral and Dogma»ـ اثر فراماسون مشهور، آلبرت پایک، ذکر شده است.

اما هدف از نمایش مکرر نمادها و رنگ‌های مرتبط با ستاره Regulus یا قلب الاسد در این انیمیشن چیست؟ چرا این ستاره در نمادشناسی ماسونی، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است؟ نکته بسیار مهمی در خصوص ستاره Regulus یا قلب الاسد وجود دارد و آن نکته، این است که پس از 2167 سال، ستاره‌ی Regulus، در اواخر سال 2011 و اوایل سال 2012 میلادی، از محدوده صورت فلکی اسد یا Leo، وارد محدوده صورت فلکی دوشیزه یا Virgo گردیده است.

این تغییر نجومی، توسط بسیاری از گروه‌های ماسونی، الحادی و پاگانی، با ارزش و مقدس تلقی می‌شود.

چرا که در عقاید الحادی این گروه‌ها، این تغییر نجومی پس از 2167 سال، به سیطره جهانی ادیان الهی همچون مسیحیت و اسلام، پایان داده و بعد از 2000 سال از ولادت حضرت عیسی مسیح (ع) و متعاقب آن حضرت محمد مصطفی (ص)، و نیز سیطره تدریجی

ادیان الهی بر دنیا، جهان وارد عصر الحاد و کفر فراگـیر خواهد شد.

به عبارت دیگـر، این گروه‌هـای الحـادی معتقدند سـیطره ادیان الهی بر دنیـا، همگی در دوره حضـور 2167 سـاله ستاره Regulus در محدوده‌ی صـورت فلکی Leo، رقم خورده، و در هـزاره جدیـد، سـتاره Regulus، وارد دوره جدید خود در محدوده صورت فلکی Virgo شـده و بنا بر همین عقاید خـرافی و الحـادی، آغـاز مجـدد عصر الحـاد فراگیر در دنیا، رقم خواهد خورد.

البته چنین ادعایی در خصوص صـورت‌های فلکی، در هیچ یک از ادیان الهی از جمله اسلام و مسیحیت وجود نـدارد و اصولاً ادیان الهی، با تاثیر حتمی ستارگان و کواکب بر زندگی موجـودات زنـده، موافق نیسـتند و اثـرات عوامل معنــوی و ادعیه و اذکــار را بــالاتر از هر عامل طــبیعی می‌دانند.

لیکن فراماســـــونری و ایلومینـــــاتی که ریشه در عقاید کفرآلـود مصر باسـتان و ادیـان الحـادی بین النهـرین و سایر نقاط جهان دارند، این ادعا را از گروه‌های الحــادی به ارث برده‌اند.

بســیاری از محافل ماســونی، معتقدند که با آغــاز عصر جدید ستاره Regulus در سال 2012 میلادی، جهان دچار تغییرات شگرفی شده و نظم‌های حاکم بر نقـاط مختلف جهان، فروپاشیده و انواع و اقسام آشوب‌ها، درگیری‌ها، ســقوط شــاخص‌های اقتصــادی، دگرگــونی نظام‌هــای اجتماعی، سقوط دولت‌هـای مختلف و ... بـروز می‌نماید و این اتفاقات موجب فروپاشی نظم قدیم حـاکم بر دنیا

شده، و شرایط را برای آغاز نظم نوین جهانی و شروع حکومت واحد بین المللی به مرکزیت اورشلیم یا بیت المقدس، تحت زعامت و رهبری دجال فراهم می‌نماید.

از سوی دیگر، گروه‌های ماسونی، ایلومیناتی، پاگانی، و فمینیستی، معتقدند که ورود Regulus به محدوده‌ی ویرگو در سال 2012 میلادی، به مفهوم پایان عصر مردسالاری، و ورود به عصر فمینیسم و زن سالاری، بوده، و در این عصر، لیلیث یا وجه مونث شیطان، به عنوان صاحب صورت فلکی ویرگو، بر کل جهان، سیطره می‌یابد.

نکته بسیار مهم اینکه، در همان زمان، در حوالی انتهای سال 2011 و ابتدای سال 2012 میلادی، و با حمایت‌های بی‌شمار قدرت‌های بزرگ ماسونی و ایلومیناتی، قدرت شیطانی نوظهوری در خاورمیانه، به اسم گروهک تروریستی داعش متولد شد که به صورت پنهانی، سیگنال مهمی برای تمامی دولت‌های ماسونی صادر کرد و آن‌ها را به تلاش برای استفاده از منازعات سوریه به منظور پیشبرد اهداف ماسونی خود، فراخواند.

همان گونه که می‌دانیم، کلمه داعش، مخفف عبارت «دولت اسلامی عراق و شام» می‌باشد که مترادف انگلیسی آن، در اصل، «Islamic State of Iraq and Levant» یا ISIL بوده است، اما به جای عبارت اصلی، در رسانه‌های بین المللی، این گروهک تروریستی با عنوان ISIS شناخته شده و برای این که این مساله عادی جلوه کند، چنین ذکر می‌شد که عبارت ISIS، مخفف «Islamic State of Iraq and Syria» است، در حالی که همگی ما می‌دانیم که منطقه شام، فقط

شامل سوریه نیست و مناطقی از اردن، سوریه، لبنان، و فلسطین را نیز در بر می‌گیرد و به همین دلیل نیز اسم این گروه تروریستی، «داعش» بوده است، نه «داعس»!

پس چرا اصطلاح غلط ISIS در رسانه‌های بین المللی، بسیار مشهورتر از اصطلاح صحیح یعنی ISIL، گردید و در دنیا، همه افراد، داعش را با نام ISIS، شناختند؟ آیا صرفاً اشتباه لفظی بود؟

تجربه موجود نشان می‌دهد که اصولاً در این موارد نباید به دنبال شانس، اتفاق، اشتباه و ... بود. بلکه عموماً دسیسه‌ای بزرگ پشت این اشتباهات ظاهری، وجود دارد. اما این دسیسه بزرگ چیست؟در پاسخ باید گفت که به نظر می‌رسد تاسیس، تجهیز و حمایت از داعش توسط دولت‌های ماسونی شرق و غرب، و اطلاق لفظ ISIS به این گروه تروریستی، عملاً یک کد رمز بود که توسط سردمداران کشورهای ماسونی دنیا، به سایر فراماسون‌ها صادر گردید که از سال 2012 میلادی، ورود به عصر جدید، آغاز شده و وقایع سوریه، آغازی بر تحرکات شیطانی ایلومیناتی و فراماسونری، برای آغاز حکومت دجال در اورشلیم می‌باشد.

اما این کد رمز، از چه اجزایی ساخته شده بود؟ همان گونه که می‌دانیم، حکومت سوریه، برای مدت‌های طولانی، در دست زمامدارانی از خاندان «الاسد» می‌باشد.

با توجه به نـــام این خانـــدان، در می‌یـــابیم که کلمه «الاسد»، مترادف «شـیر» در فارسی و مـترادف «Leo» در زبان لاتین است.

از سـوی دیگـر، با تاسـیس و راه انـدازی داعش توسط فراماسـونری و ایلومینـاتی در سـوریه، که به صـورت عجیبی در زبـان انگلیسـی، ISIS نامیـده شـده اسـت، به صورت رمزی، داعش به «Virgo»ـ مرتبط گردیـده است. چـــرا که در نمادشناسی ماســـونی، «ISIS»ـــ یکی از الهه‌هـای زن مصر باسـتان است که با صـورت فلکی « Virgo» مرتبط می‌باشد.

بنابراین با دمیدن در آتش جنگ داخلی سوریه در انتهـای سـال 2011 میلادی و ابتـدای سـال 2012 میلادی، همزمان با تغییر نجومی مشهور این زمان، یعنی انتقـال سـتاره معـروف Regulus یا قلب الاسـد، از محـدوده صورت فلکی «اسد» یا «Leo»ـ به صورت فلکی دوشیزه یا «Virgo»، در سوریه نـیز فراماسـونری و ایلومینـاتی، تلاش نمـود تا قـدرت را از «بشـار الاسد» از «خانـدان اسد» یا «Leo»ـ به داعش یا «ISIS»ـ یا «Virgo»ـ منتقل نماید!

بنابراین در پشت جنگ‌های خونین سوریه که بخش اعظم آن توسط داعش یا ISIS به مـــردم منطقه خاورمیانه تحمیل گردید، نیات پلید فراماسونری جهانی، برای اعلام سیگنال ورود به عصر جدید ماسونی و انتقـال قـدرت از Leo به Virgo، در حوالی سال 2012 میلادی نیز وجود داشت که با تلاش‌ها و مجاهـدت‌های نیروهـای مقـاومت منطقه، اعم از شیعه و سنی، تحت فرمانـدهی و هـدایت

سردار بزرگوار، شهید قاسم سـلیمانی و همرزمانشـان، این توطئه تا به امروز ناکام مانده است.

گرچه فراماسونری و ایلومیناتی، بر نقشه‌های شـیطانی خـود مُصِـرّ بـوده و اقـدامات متعـدد دیگـری بـرای آغـاز امـپراطوری دجـال در بیت المقـدس، تحت نـام «معامله قرن» آغـاز نمـوده است که در جـای خـود، به آن اشـاره خواهیم کرد.

همزمـان با تغیـیرات خـاص نجـومی سـال 2012 میلادی همچـون تغیـیر مکـان سـتاره Regulus یا قلب الاسد از محدوده صورت فلکی Leo به Virgo، تغییرات سیاسی و برنامه ریزی‌هـای مهم دیگـری نـیز بـرای آینـده صـورت گـرفت. سـال 2012 میلادی، آغـاز دوره دوم ریاست جمهـوری اوباما در ایـالات متحـده، و تغیـیر سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا بود.

به نحوی که حمایت از میلیتاریسم در منطقه خاورمیانـه، توسعه یافت و جان کـری که همچـون جـرج بـوش، عضو گروه ماسونی Skull & Bones بوده و بر خلاف ظـاهر دموکراتش، طرفدار شعار «فرمان مرگ» یا «Order of Death»ـ گروه Skull & Bones بـوده، به عنـوان وزیر امـور خارجه ایـالات متحـده آمریکا برگزیـده شد تا به مـوازات اقـدامات دیپلماتیـک، حمـایت پنهـان از داعش و سایر عناصر مسلح ضد خانـدان «اسد» را در دسـتور کـار قرار دهد.

همچنین کم کم فراماسونری جهـانی، برنامه ریـزی خـود را بـرای انتخـاب رییس جمهـور آتی آمریکا که به لحـاظ ستاره شناسـی، با سـتاره «Regulus»ـ یا «قلب الاسد»

مرتبط باشد، آغاز نمود. این نکته از آن جا اهمیت دارد که بجز مساله‌ی انتقال Regulus از محدوده Leo به Virgo در سال 2012 میلادی، در محافل ماسونی، ستاره Regulus یا قلب الاسد، با سرنوشت کشور ایران در آخرالزمان، ارتباط داده شده است! چرا که این ستاره، به عنوان ستاره شکوه و قدرت پادشاهان ایرانی، از زمان‌های گذشته، شناخته می‌شده است و فراماسونری، در نظر داشته است تا با انتخاب یک رییس جمهور ویژه در ایالات متحده آمریکا، تکلیف ایران را قبل از اجرای کامل معامله قرن، برقراری حکومت مطلق فراماسونری در سراسر دنیا، و آغاز پادشاهی دجال در اورشلیم، یکسره نماید.

در این میان، قرعه کار به نام «دونالد ترامپ» رییس جمهور فعلی ایالات متحده آمریکا افتاد که از جهات گوناگون، بهترین گزینه برای حضور به عنوان آخرین زمامدار ایالات متحده آمریکا، قبل از فروپاشی و انتقال قدرت به اورشلیم، برشمرده می‌شود. در نگاه ایلومیناتی و فراماسونری، به دلایل متعدد، دونالد ترامپ، به عنوان بهترین گزینه برای ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا در حساس‌ترین برهه تاریخ فراماسونری شناخته می‌شود که به صورت مفصل، دلایل این موضوع را در بخش‌های آتی تحلیل‌ها خواهیم دید.

اما یکی از دلایل مهم انتخاب دونالد ترامپ به عنوان رییس جمهور آمریکا در این دوره، ارتباط بسیار زیاد طالع شخص دونالد ترامپ، با ستاره قلب الاسد یا Regulus است که در منابع مختلفی، به ارتباط طالع

شخص دونالد تـرامپ با سـتاره Regulus، اشـاره شـده است. به نحوی که ستاره Regulus، به عنـوان سـتاره‌ی شــکوه و اقبــال تــرامپ، دانســته شــده، و سرنوشت زمامــداری وی، با سرنوشت ســتاره Regulus، مرتبط دانسته شده است.

در خصوص Regulus، این گونه گفته می‌شود که افرادی که طالع شان با ستاره Regulus مرتبط است، در مـدت زمـان انـدکی، به سـرعت قدرتمند می‌شـوند و می‌توانند پهنه وسیعی را در ید قدرت خود بگیرند، لیکن بزرگـترین دشمن Regulus، انتقـام گـرفتن صـاحب Regulus، از دیگران است و اگر فـرد قدرتمند مـذکور، به فکر انتقـام جویی از دیگران بیفتد، قدرت و حکـومتش، نـابود خواهد شد!

که البته اشاره شـبکه‌های خـبری غـربی مبـنی بر این که ترامپ قصد دارد از مسببین استیضاح خود انتقام بگـیرد، این پیام رمزی را صـادر می‌کند که به زودی، عصر افـول ترامپ نیز آغاز خواهد شد تا با فروپاشی آمریکا در زمان نزدیـک، حکـومت جهـانی شـیطانی، به اورشـلیم انتقـال یابد.

با توجه به ارتباط ترامپ با ستاره Regulus و توضیحات ارایه شــده در این خصــوص، در می‌یــابیم که تــرامپ به عنـوان صـاحب سـتاره Regulus در دیـدگاه همفکـران فراماسونش، ماموریت دارد تا از یک سو، با اســتفاده از تسلطش بر سـتاره Regulus، همزمـان، تمـدن عظیم و قدرتمند ایـران را با بیش از 4000 سـال قـدمت، نـابود نمایــد، و از ســوی دیگر نــیز، در دوره گــذار ســتاره Regulus از صــورت فلکی اسد (Leo)ـ به دوشــیزه (

Virgo)، به نحو احسن، این پروژه را تسهیل نماید و ضمن فدا کردن خود در این راه، نابودی امپراطوری آمریکا و انتقال قدرت جهانی به مرکزیت اورشلیم را به منظور آغاز عصر زعامت دجال یا Antichrist، تضمین نماید.

به عبارت دیگر، ارتباط بین ترامپ و ستاره Regulus، موجب شده است تا فراماسونری جهانی و ایلومیناتی، از این ویژگی ترامپ، حداکثر استفاده را نموده و به خیال خود، همزمان موجب نابودی تمدن عظیم ایران، و نیز ادیان الهی همچون مسیحیت و اسلام گردد که البته در این راه یقیناً موفق نخواهد شد و ما بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

لیکن ارتباط بسیار جالبی که پیروان شیطان یعنی ایلومیناتی و فراماسونری، بین ایران و ادیان الهی برقرار نموده‌اند و یک دشمن مشترک را برای هر دو موضوع، برانگیخته‌اند، در نوع خود، حائز اهمیت است و نشان دهنده نقش مهم ایران در پاسداری از ادیان الهی - و نه فقط تفکر شیعی اسلامی -، در برابر نقشه‌های شیطانی ایلومیناتی می‌باشد.

البته انتخاب دونالد ترامپ به زمامداری آمریکا و بوریس جانسون به نخست وزیری انگلستان، دلایل دیگری نیز داشته است.

یکی از مهم‌ترین دلایل حمایت از ترامپ در آمریکا، و بوریس جانسون در انگلستان، استناد به درخت زندگی کابالا و نمادشناسی تاروت تحوتی است. موضوع از این قرار است که هر بخش از درخت زندگی کابالا، با یکی از

کارت‌هـای تـاروت کبـیر که Major Arcana یا Trump Card نیز نامیده می‌شوند، مرتبط است.

همـان گونه که قبلاً ذکر کـردیم، 22 عـدد کـارت تـاروت کبـیر یا Trump Card وجـود دارند. در درخت زنـدگی کابالا، برای هر یک از کارت‌های تاروت کبـیر، یک جایگـاه ویژه تدارک دیده شده است.

هنگامی که به محل قرارگـیری تـرامپ کارت‌ها در درخت زنـدگی کابـالا نگـاه می‌کـنیم، به نکته شـگفت انگـیزی برخـورد می‌کـنیم! همـان گونه که در تصـاویر ملاحظه می‌گـردد، یک تـرامپ کـارت به نـام «احمق: The Fool» وجود دارد که با شماره 0 یا 22، شماره گذاری می‌شود و در برخی از انواع بازی‌ها و چینش‌ها، بالاترین قدرت و امتیاز را در بین کارت‌های تاروت کبیر دارد.

این کارت تاروت کبیر، در درخت زندگی، محل ویژه‌ای را اشغال کرده است! به نحوی که نزدیک‌ترین ترامپ کـارت به سفیروت Crown یا تاج می‌باشد.

اگر به محل عبـور Lightning Flash of Creation یا صـاعقه خلقت در درخت کابـالا توجه کـنیم، ملاحظه می‌نمـاییم که این صـاعقه، پس از سـاطع شـدن از سفیروت Crown یا تاج، که بالاترین مرحله درخت کابالا اسـت، بلافاصـله به سـمت تـرامپ کـارت «احمق: The Fool»ـ رفته و پس از آن، به سـایر سـفیروت‌ها منتقل می‌گـردد تا در نهـایت از پـایین‌ترین سـفیروت یعـنی Malkuth یا پادشاهی، خارج شود.

بنابراین تـرامپ کـارت «احمق»، در حسـاس‌ترین جایگـاه درخت زنـدگی کابـالا قـرار دارد و سـاطع شـدن صـاعقه

خلقت، از ترامپ کارت «احمق» یا «The Fool»ـ شروع می‌شود و بدین ترتیب آغاز و پایان هر دوره کابالایی، با ترامپ کارت «احمق» مرتبط است.

از سوی دیگر، در عالم سیاست نیز ملاحظه می‌گردد که مهم‌ترین بازوهای سنتی فراماسونری و ایلومیناتی، یعنی ایالات متحده آمریکا و انگلستان، در عصر فعلی، تحت زمامداری دو کاراکتر به ظاهر احمق که مترادف آن در زبان انگلیسی، «The Fool»ـ می‌باشد، قرار گرفته‌اند.

این دو کاراکتر گرچه افرادی موفق در سیاست و اقتصاد هستند، اما با ظاهری احمقانه، فعالیت‌های متهورانه‌ای که هیچ فراماسون دیگری جرات انجام آن را نداشته است، انجام داده‌اند. اقدامات به ظاهر احمقانه دونالد ترامپ در پاره کردن برجام، درگیری با چین، کره شمالی و ...، و نیز تلاش جانسون برای خروج انگلستان از اتحادیه اروپا، همگی در ظاهر احمقانه به نظر می‌رسند.

و البته فراماسونری و ایلومیناتی هم عمداً تلاش می‌کند تا چنین فعالیت‌هایی احمقانه جلوه کند چرا که به زودی ایلومیناتی، قصد فروپاشی کلیه قدرت‌های سنتی اقتصادی غربی و شرقی اعم از چین و روسیه و در صدر آن‌ها اتحادیه اروپا، انگلستان و آمریکا را دارد تا بعد از فروپاشی نظم سنتی حاکم بر جهان، نظم جدید جهانی را در اورشلیم و بیت المقدس پایه گذاری کند. فلذا به صورت ناگهانی، و بدون زمینه‌ها و بهانه‌های لازم، امکان فروپاشی فوری انگلستان و آمریکا وجود ندارد، چرا که مردم عادی، به این موضوع مشکوک شده و احتمال دسایس بزرگ را می‌دهند. لیکن با وجود دو

شخصیت به ظاهر احمق همچون دونالد ترامپ و بوریس جانسون، نابودی آمریکا، انگلستان و ...، عادی به نظر می‌رسد و به حماقت این سیاستمداران نسبت داده می‌شود و بلافاصله نیز امکان ظهور قدرت جدید، در بیت المقدس یا اورشلیم، فراهم می‌گردد.

بنابراین دو شخصیت به ظاهر احمق سیاستمدار بین المللی همچون ترامپ و جانسون در عصر فعلی، کاملاً با ترامپ کارت «احمق» یا «The Fool»، و نقش ویژه این کارت‌ها در درخت زندگی کابالا، منطبق هستند و نقشه‌ای از پیش تعیین شده برای توطئه‌ای بزرگ به شمار می‌روند. در واقع این شخصیت‌ها، قرار است همچون جایگاه ترامپ کارت «احمق» یا «The Fool»، در درخت کابالا، پایان دهنده دوره قدیم، و آغازگر دوره جدید باشند.

اما نکته شگفت انگیزی در خصوص ترامپ کارت «احمق: The Fool»ـ وجود دارد و آن نکته، این است که ترامپ کارت «احمق» یا «The Fool»ـ کاملاً معادل کارت «دلقک» یا «Joker»ـ در کارت‌های معمولی است و این نکته‌ای است که منابع مختلف، به آن اشاره کرده‌اند.

اما با شنیدن کلمه «دلقک» یا «Joker»، احتمالاً ذهن مخاطبان ارجمند، متوجه مساله مهمی شده است. بله. در زمان فعلی که ابتدای سال 2020 میلادی است، همگی نام Joker را زیاد شنیده ایم! این روزها همه جا صحبت از Joker است.

فیلم سینمایی Joker، توسط رسانه‌ها تبلیغ می‌شود و این فیلم، برنده جوایز متعدد بین المللی می‌گردد.

خبر خودکشی بازیگر سابق نقش Joker، موج رسانه‌ای مستقل دیگری ایجاد می‌کند.

حضور نقابداران متعدد با ماسک Joker در ناآرامی‌ها و اغتشاشات سراسر دنیا همچون ناآرامی‌های عراق و ...، مجدداً خبر از حضور Joker در سطح رسانه‌ها و حتی خیابان‌ها می‌دهد.

کلیپ‌های متعدد کوتاه از فیلم Joker در رسانه‌ها پخش می‌شود و موارد متعدد دیگری که در این مقال، نمی‌گنجد.

با توضیحات ارایه شده، مشخص می‌گردد که شهرت Joker در اواخر سال 2019 میلادی و ابتدای سال 2020 میلادی، بی‌دلیل نیست و به همان اندازه که سیاستمداران ماسونی به ظاهر احمق، در راس قدرت، با ترامپ کارت «احمق: The Fool»ـ انطباق و حضور دارند، در سطح خیابان‌ها نیز فریب خوردگان، عوام و پیاده نظام فراماسونری جهانی، با رمز «دلقک: Joker» مشغول فعالیت هستند و این سیاست «فشار از پایین»، «چانه زنی و اقدام از بالا»، همزمان توسط «Jokerها» و «احمق‌ها» از دو سو در حال انجام است و هر دو گروه، دست در دست هم، به سمت ایجاد اغتشاش، نا آرامی، نابودی اقتصادی، آنارشیسم و فروپاشی نظم سنتی حاکم بر جهان حرکت می‌کنند تا نظم نوین جهانی شیطانی را در اورشلیم یا بیت المقدس، حاکم کنند و چه ساده‌اند عوام الناسی که بی‌خبر از دسایس پشت پرده، فریب سردمداران قدرتمند و هوشمند فراماسونری جهانی را می‌خورند.

در این میان، هوشمندی، آگاهی و نگاه الهی رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران، حضرت آیت الله العظمی خامنه ای، به سیاستمداران فراماسون دنیا، بسیار شگفت انگیز است.

چرا که ایشان در نمازجمعه 27 دی ماه 1398 شمسی معادل با 17 ژانویه 2020 میلادی، سیاستمداران آمریکایی و در راس آن‌ها، «دونالد ترامپ» را «دلقک» نامیدند که اشاره‌ای دیگر به ارتباط «احمق» یا «The Fool»ـ یعنی ترامپ با «دلقک» یا «Joker»ـ می‌باشد و این نشان از تاییدات الهی، و اشراف کامل ایشان بر مسایل بین المللی دارد.

البته رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران، حضرت آیت الله خامنه ای، از مدت‌ها قبل، با هوشمندی کم نظیری، نسبت به «ساختگی»، «جعلی» و «ظاهری بودن» برخی «دیوانه بازی‌ها» و «حرکات به ظاهر احمقانه» دونالد ترامپ، هشدار دادند و فرمودند که حتی این «دیوانه بازی‌های نمایشی» نیز، بی‌جواب نخواهد ماند و جمهوری اسلامی ایران، حتی نسبت به اعمال ظاهراً احمقانه «دونالد ترامپ» و «دولت آمریکا»، پاسخ‌های مناسب و مقتضی را خواهد داد.

در این بخش، این نکته را متذکر می‌شویم که تمامی این اشارات به وقایع آتی، در انیمیشنی انجام شده است که در سال 2008 میلادی، ساخت آن آغاز شده و در سال 2012 میلادی، منتشر شده است!

البته این نوع اشارات، از نوع پیشگویی یا Prophecy نیست، بلکه این انیمیشن و سایر ابزارهای اطلاع

رســـانی مخفی و رمزگـــذاری شـــده، برنامه یا Plan شــیطانی ســال‌های آتی ایلومینــاتی را به اعضــای این فرقه در سراسر جهـان، مخـابره می‌کنند تا هر عضو این شــبکه گســترده، با ملاحظه هر اتفــاق، دقیقــاً بداند که وظیفه اش در آن مقطع چیست.

به عبارت دیگر، این انیمیشن در لایه‌های متعدد، پیام‌های ویژه خود را صرفاً برای اعضا فراماسونری و ایلومیناتی ارســـال کـــرده است و اکنـــون بعد از کنکاش‌ها و پژوهش‌های فراوان و عمیق، صـرفاً بخشی از اطلاعـات آن، رمزگشـایی گردیـده، و احتمـالاً بخش‌هـای زیـادی از اطلاعات مذکور، هنوز بازیابی نشده است.

البته اشـاراتی که به آمریکـای عصر تـرامپ شـده اسـت، محدود به موارد ذکر شـده نیست و ما در بخش‌هـای آتی، به بخش دیگری از آن‌ها نیز اشاره خواهیم کرد.

پس از توضـــیحات فـــوق، به جمع بنـــدی دقیق‌تر این سـکانس می‌پـردازیم. در ابتـدای این سـکانس، Lily یا Lilith را می‌بیـنیم که در وسط دایـره‌ای به رنگ سـبز – قهوه‌ای نشسته است که این رنگ سبز – قهوه‌ای به برج و صورت فلکی دوشیزه یا Virgo اشاره می‌نماید.

همچــنین ســتاره Regulus یا قلب الاسد نــیز با زاویه مخصــوص خــود، به صــورت یک نقطه در کنــار دایــره، ملاحظه می‌گردد.

در این وضعیت، Lilith سـیب سـرخ معـروف را در دست دارد که البته در دیــدگاه انحــرافی ملل ملحد باســتان و کتب عبری صهیونیستی، این سیب سرخ، به دروغ، سیب دانش و آگاهی نامیده شده است.

تا این لحظه، کل اتاق کلاس درس، روشن است و نور به همه جای آن می‌تابد.

ناگهـان، فضـای کلاس تاریک شـده، و نـور صـرفاً به چند نقطه خاص می‌تابد:اولین نقطه، محل نشستن لیلیث در وسط دایـره است. نقطه دوم، چهـره خرگوشی است که بر روی دیــوار، نقش بســته است. نقطه ســوم، چهــره گوزن پرنده‌ای است که بر روی دیوار نقاشی شده است و نقطه چهـارم، عبـارت Exit است که بر روی در کلاس درس، نقش بسته است.

در همین حین، در حــالی که لیلیث، چهــره‌ای افســرده و نـــاراحت به خـــود می‌گـــیرد، ســـیب قرمز را به زمین می‌انـــدازد و ســـیب بر روی صـــفحه شـــطرنجی کلاس، می‌غلتد و در حالی که نـور ایلومینـاتی تابیـده بر صـورت لیلیث، این بـار همـراه با سـیب قرمـز، در اتـاق جا به جا می‌شود، سیب به غلتیـدن خـود ادامه می‌دهد تا به کفش اوباما رسیده و در کنار عبارتی که به صـورت C 7 اما با کمی تغیــیر، نگاشــته شــده، متوقف می‌گــردد و پس از انـــدکی توقـــف، به دو نیم تبـــدیل شـــده و با رویش جوانه‌هــایی از دو نیمه ســیب قرمــز، در نهــایت، گل « Lotus»ــ یا نیلــوفر آبی به بـــار نشســـته و در زیر نـــور ایلومیناتی، جوانه می‌زند.

در همین لحظـــه، زیر کفش اوبامـــا، ســـکه‌ای طلایی ملاحظه می‌گردد و اوباما با نگـرانی کامل و در حـالی که تعریق شـدید دارد، به رویش گل لوتـوس یا نیلـوفر آبی، می‌نگرد.

پس از توضیحات مفصل فوق، به جمع بنـدی دقیق‌تر این سـکانس می‌پـردازیم. مطـابق با عقاید ماسـونی، دخـتر زیباروی نشسته در وسط دایـره، که همـان لیلیث یا Lily بوده، و تجلی وجه مونث شیطان می‌باشد، صـاحب میـوه دانش و آگاهی است که به صـورت سـیب قرمـز، متجلی گردیـده است و فراماسـون‌ها و کابالیست‌ها معتقدند که محصول این دانش و آگاهی، اطلاع بشر از قوانین علمی طبیعت، و نفی مجردات، فرشتگان و خداوند بوده است.

لیکن طبق عقاید ایلومینـاتی، شـیطان یا لیلیث، فرصت کـافی بـرای اسـتفاده از سـیب دانش و آگـاهی، جهت اعتلای خود، و نـیز راهنمـایی آدم و حـوا بـرای پرهـیز از عقاید دیـنی، نیافته است! به همین دلیل علی رغم میل باطنی، شیطان یا لیلیث، سـیب قرمز دانش و آگـاهی را به زمین انداخته تا در طی اعصـار و قـرون و نـیز در بین انسان‌ها و اجنه، تکامل و توسعه یابد.

در همین راستا، در وبسایت شـرکت سـازنده انیمیشن I, Pet Goat 2، ذکر شده است که Lily که در واقع همان لیلیث اسـت، نگـاهی به سـیب انداخته و گفته است که: این سـیب به من تعلق نـدارد و سـپس آن را به زمین انداخته است! این مساله، موید تحلیل ارایه شـده در این خصوص است که لیلیث یا شیطان، دانش و آگـاهی را در ابتـدای خلقت، به حـدی ندیـده است که بتواند نقشه‌های مهمش را به پیش ببرد. پس آن را به زمین انداخته است تا در اعصار و قرون و در بین انس و جن، تکامل یابد.

تاریک شدن ناگهـانی کلاس در این سـکانس، همزمـان با افتـادن سـیب از دسـتان لیلیث، به این معنا است که در ابتـدا، و در عصر فعـالیت لیلیث یا شـیطان، نـور

ایلومیناتی، بر همه دنیا، ساطع بـوده اسـت، لیکن بعد از قضایای خلقت آدم و حوا، نور ایلومیناتی تضعیف شده و صـــرفاً بر میـــوه ممنوعه یا به تعبـــیر ایلومینـــاتی و فراماسونری سیب دانش، متمرکز شده است.

همچنین همزمان با تضـعیف نـور ایلومینـاتی، شـیطان یا لیلیث از بهشت خـــارج شـــده است که این مســـاله، به صـورت روشن شـدن عبـارت Exit در زمـان تـاریکی کل کلاس، به تصویر کشیده شده است.

از سوی دیگر، روشن شدن چهره خرگوش و گوزن پرنده روی دیوار که هر دو، نماد معلم و مرشد تعالیم ماسـونی هستند، نشان می‌دهد که در عصر تضعیف نور ایلومیناتی و حاکم شدن ادیان الهی، عملاً تعـالیم ایلومینـاتی، وارد محافل و مجامع مخفی همچون معابد شـیطان پرسـتان، زیرزمین‌هـای تو در تـوی کـاهنین معابد و لژهـای مخفی فراماسـونری شـدند و معلمین و اسـتادان ماسـونی، به تعلیم این عقاید کفر آلـــود به پـــیروان خـــود، مبـــادرت ورزیدنـــــــد، که البته این دوران مخفی و زیرزمیـــــــنی فراماسونری، در این انیمیشـن، با نمـاد خرگـوش مرتبط بوده، و اشاره‌ای به سوراخ خرگوش در داستان آلیس در سرزمین عجایب دارد.

سوراخ خرگوشی که عملاً دریچه ورود آلیس، به دنیای پر رمز و راز و زیرزمینی فراماسـونری و ایلومینـاتی بـوده است!

همچـنین در دیـدگاه فراماسـونری و ایلومینـاتی، با آغـاز فراگیر شدن مسیحیت و سپس اسلام در سراسر جهـان، تعـــالیم الحـــادی ایلومینـــاتی، تضـــعیف شـــده و لیلیث و

پیروانش، عملاً در حصار قرار گرفته‌اند. همراستا با این توضیحات، وجود دایره سبز – قهوه‌ای به دور لیلیث و نیز چهره مغموم و افسرده وی از یک سو، و همچنین 12 آدمک محصور در سیم خاردار، همگی به این محدودیت اشاره دارند.

با این حال، قرار گرفتن لیلیث در دایره سبز – قهوه‌ای نماد برج ویرگو و وجود لکه‌ای در کنار دایره‌ی مذکور که نماد ستاره Regulus است، نشان می‌دهد که لیلیث گرچه بیش از 2000 سال در محدودیت و حصار قرار گرفته است،اما شدیداً مشتاق و مترصد است تا 2167 سال دوره محدودیتش سپری شده و به محض نقل مکان Regulus از محدوده‌ی صورت فلکی اسد یا Leo به محدوده‌ی صورت فلکی دوشیزه یا Virgo، از حصار آزاد شده و مجدداً عصر نوین ایلومیناتی و غلبه بر ادیان الهی را آغاز نماید که این مساله، راز مهم نهفته در دایره و لکه اطراف لیلیث در این سکانس انیمیشن بوده است.

در ادامه، ملاحظه می‌گردد که نور ایلومیناتی، همراه با سیب دانش افتاده از دست لیلیث، حرکت می‌کند، و این سیب نیز به غلتیدن خود در یک صفحه شطرنجی ادامه می‌دهد. این بخش از سکانس، از دیدگاه فراماسونری، به مفهوم حرکت سیب دانش و آگاهی و تکامل دانش، در طی قرون و اعصار، و در عالم جن و انس می‌باشد که به صورت نمادین، حرکت طی قرون و اعصار، به شکل غلتیدن سیب، و دست به دست شدن در عالم جن و انس، به صورت زمین سیاه و سفید شطرنجی، به تصویر کشیده شده است.

حرکت و غلتیدن سیب در زیر نور ایلومیناتی و در حالی که سایر قسمت‌های اتاق، تاریک است، ادامه دارد تا سیب به کفش اوباما رسیده، و در کنار عبارتی که به صورت C7 اما با کمی تغییر، نگاشته شده، متوقف می‌گردد، و پس از اندکی توقف، سیب به دو قسمت تقسیم شده، و با رویش جوانه‌هایی از دو نیمه سیب قرمز، در نهایت، گل «Lotus»ـ یا نیلوفر آبی به بار نشسته و در زیر نور ایلومیناتی، جوانه می‌زند و رشد می‌کند.

در همین لحظه، زیر کفش اوباما، سکه‌ای طلایی ملاحظه می‌گردد و اوباما با نگرانی و اضطراب کامل، و در حالی که تعریق شدید دارد، به رویش گل لوتوس یا نیلوفر آبی، می‌نگرد.

در تحلیل این بخش از سکانس انیمیشن، باید گفت که این قسمت، به این موضوع اشاره می‌کند که از دید فراماسونری و ایلومیناتی، همزمان با تغییر موقعیت ستاره Regulus از صورت فلکی Leo به Virgo در اوایل هزاره سوم میلادی و در دوره باراک اوباما، تکامل علم و دانش توسط پیروان ایلومیناتی پس از صدها سال، به حد کمال مورد نظر شیطان می‌رسد. بنابراین در این مقطع، حرکت سیب قرمز دانش و آگاهی متوقف شده و در زیر نور شیطانی و لوسیفری ایلومیناتی، این سیب، به بار می‌نشیند، جوانه می‌زند و گل معروف نیلوفر آبی یا Lotus از دل این جوانه، پدید می‌آید.

نکته مهم این است که گل لوتوس، گل محبوب فراعنه مصر و خدایان عقاید الحادی مصر باستان می‌باشد و در جای جای این انیمیشن، به آن اشاره خواهد شد.

در خصـــوص این قســـمت، ذکر بـــرخی اطلاعـــات مهم، ضـــروری به نظر می‌رسد: در لایه اول تحلیل این بخش، باید ذکر کرد که عبارت C7 دارای معانی پنهانی و رمزی است:

C7 در درجه اول، به Seven Crimes یا هفت گناه کبیره اشاره می‌نماید که از ابزار نزدیکی به شـیطان به شـمار می‌رود.

ثانیـاً C7، کد سـاخت یک سـریال رازآلـود و ترسـناک به اسم «Terror of the Vervoids» است که از 1 نوامبر الی 22 نوامبر سال 1986 میلادی از شـبکه BBC One پخش می‌شـــده است و در این ســـریال، به کاراکترهـــای گیاه – انسانی به نام «Vervoids» اشاره شده است که این کاراکترها، بذرهای مقاومی داشـتند که می‌توانسـته، هزاران سال در تاریکی ذخـیره شـده و غیرفعـال بمانـد، اما به محض قرارگـــیری این بـــذرها در نـــور زیـــاد، Vervoidها به بار نشسـته و رشد می‌نمودند. نتیجه رشد Vervoidها در این ســـریال، زنـــده شـــدن این گیـــاه – انســـان‌ها بـــوده که مـــوجب حمله آن‌ها به انســـان‌ها و خوردن انسان‌ها توسط Vervoidها می‌شده است.

اما ارتباط سریال Vervoidها با این بخش از انیمیشن I, pet Goat 2، این است که Vervoidهـا، پس از تحمل هـزاران سـال ذخـیره شـدن و غیرفعـال بـودن، به محض قـرار گـرفتن در نـور شـدید، سـریعاً رشد می‌نمودند و فعال می‌شدند. در این سکانس از انیمیشن نیز، بـذرهای موجود در سیب دانش و آگاهی ماسونی، پس از هـزاران سال سکوت، ذخیره ماندن و غیرفعال بـودن، ناگهـان در

زیر نــور ماســونی، رشد کــرده و تبــدیل به گل محبــوب فراعنه مصر، یعنی گل Lotus شده‌اند.

در لایه دوم تحلیل این بخش، باید ذکر کرد که در اساطیر و عقاید الحـــادی مصر باســـتان، که فراماســـونری و ایلومیناتی، وارث آن هستند، این گونه ذکر شده است که «رع» یا «خــدای خورشــید» که بزرگــترین خــدا در عقاید الحادی مردم مصر باستان، بوده است و گهگاه به تنهایی و گهگاه به صــورت ترکیــبی (آمــون – رع)، چــنین جایگــاه بزرگی در عقاید مــردم مصر قــدیم، داشــته اســت، از دل گل «نیلوفر آبی» یا «Lotus» متولد شده است!

بنــابراین در این ســکانس نــیز، به صــورت پنهــانی به این موضوع اشاره شــده است که در دوره بــاراک اوباما و به عبارت دیگر در ابتدای هــزاره ســوم میلادی و همزمــان با تغییرات نجومی ستاره Regulus در حوالی ســال 2012 میلادی، در زیر نــور ایلومینــاتی و فراماســونری، دوران جولان مجدد عقاید الحادی مصر باستان نیز فرارســیده و خدای خورشــید مصر باســتان یا «رع»، از دل گل نیلــوفر آبی تازه جوانه زده، تولد دوباره خواهد یافت!!!

بنــابراین تــوالی این ســکانس‌های مهم، بیــان می‌کند که چند هزار سال قبل، عقاید شیطانی و الحادی گستردگی زیادی داشتند و لیلیث یا وجه مونث شیطان، بر دنیا غلبه داشته است،

اما با گســترده شــدن ادیــان الهی همچــون مســیحیت و اسلام، لیلیث و عقاید منسوب به وی، در تاریکی و حصار قرار گرفته و صرفاً کابالیست‌ها، فراماسون‌ها و اعضای ایلومینـــاتی از این رازها بـــاخبر بـــوده و به صـــورت

زیرزمیـــنی، به تعلیم پـــیروان خـــود و توســـعه دانش ماسونی، مبادرت می‌رزیده‌اند،

لیکن پس از 2167 سال یا به تعبـیر بهـتر، پس از 2000 سال گسترش ادیان آسمانی همچون مسـیحیت و سـپس اسـلام، دانش ماسـونی زیرزمیـنی به کمـال رسـیده و پـیروان آن بسـیار زیـاد شـده‌اند تا جـایی که در ابتـدای هزاره سوم میلادی و همزمـان با تغیـیر مـوقعیت سـتاره Regulus از بـرج Leo به Virgo، تولد دوبـاره «رع»، و فراگیر شـدن عقاید الحـادی مصر باسـتان، آغـاز شـده و لیلیث نیز از حصار خود آزاد شده است.

طبق عقاید ماسونی، این آزادی لیلیث از حصار چند هزار ساله، عنصری ضـروری در جهت برپا داشـتن نظم نـوین جهـــانی به پـــایتختی اورشـــلیم، به رهـــبری دجـــال یا Antichrist، بوده است.

البته همان گونه که مکـرراً اشـاره گردید و در ادامه بحث نیز به آن اشاره خواهد شد، این برنامه شیطانی و عقاید کفرآمیز، مربـوط به فراماسـونری، ایلومینـاتی، کابـالا و صهیونیسم است و ادیـان الهی به این ادعاهـای دروغ و تحریف شـده، معتقد نیسـتند. بلکه در انتهـای بحث‌هـا، اشـاره خـواهیم کـرد که در آینـده نزدیـک، نـابودی کامل عقاید شیطانی، به دست مومنان و صالحان، رقم خواهد خورد و حکومت جهانی الهی در زمین، برپا خواهد شد.

در این قســـمت، به یک نکته مهم دیگر نـــیز اشـــاره می‌نمـــاییم. همانگونه که ملاحظه فرمودیـــد، دیـــدیم که بلافاصـــله بعد از روی کـــار آمـــدن اوبامـــا، وی در سکانس‌های قبلی، بسیار شاد و خندان بود و عبـارت lol

نـیز در کنـارش نقش بسـته بـود. لیکن دراین سـکانس، اوباما بســیار نگــران و مضــطرب بــوده و با تعریق و چشمانی گشاد شده از اضطراب و ترس، به سـیب قرمز دانش ماسونی و گل نیلوفر آبی داخل آن، می‌نگـرد. این تغییرات شدید خلق و خوی اوباما، چه دلایلی دارد؟

در پاسخ به این سـوال، باید گفت که این تغیـیرات شـدید خلق و خــوی اوباما را باید در چند لایه تفســیر کــرد: در لایه اول، همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، این تغییرات خلق و خوی، به عدد 101 که در انگلیسی، کـاملاً مشـابه lol نوشته می‌شود، مرتبط بـوده و طبق فکت صد و یکم در کتـاب Amazing barack Obama Facts 101، با مصـرف مـواد روانگـردان محـرک همچـون مـاری جوانا و کوکائین توسط اوباما، در دوران جوانی ارتباط دارد.

چـرا که هم مـاری جوانا و هم کوکـائین، در ابتـدا، علایم شادی، سرخوشی، خنده و افزایش انرژی ایجاد می‌کنند، لیکن در ادامه و بــالاخص در انتهــای زمــان تاثیرگــذاری شان، علایمی همچون اضطراب، تعریـق، نگـرانی و تپش قلب به وجـــود می‌آورند. پس تغیـــیرات خلقی اوباما در این ســکانس‌های متــوالی انیمیشــن، کــاملاً با این نکته رمزی، مرتبط است.

در لایه دوم تحلیل این بخش، باید گفت که دوره اول زمامداری اوباما، از سال 2008 میلادی، الی سال 2012 میلادی بــوده و در عصر قــدیم ماســونی، یعــنی قبل از تغییرات نجـومی مرتبط با سـتاره معـروف قلب الاسد یا Regulus واقع شده بود.

اما نیمه دوم زمامـــداری اوبامـــا، یعـــنی از ســـال 2012 میلادی به بعد، در دوره تغیـیرات شـگرف نجـومی، یعـنی عصر ورود ســـتاره قلب الاسد یا Regulus به صـــورت فلکی Virgo رخ داده، و این عصر جدید ماســـــونی، دوره‌ای پرتلاطم و توام با فروپاشی نظم سابق حاکم بر دنیا می‌باشد و بـــــالطبع با دوره قبل از ســـــال 2012 میلادی، تفاوت‌های بسیار شگرفی دارد.

همین تلاطم‌ها و تغیـــیرات، مـــوجب اضـــطراب، تـــرس و دگرگونی چهره‌ی اوباما شـده و به همین دلیـل، ملاحظه می‌نماییم که بـرخلاف سرخوشی اوباما در سـکانس‌های قبلی، در ســـــکانس فعلی که به دوره دوم و انتهـــــای زمامـداری اوباما اشـاره می‌نمایـد، و همـراه با تغیـیرات شدید اجتماعی، سیاسی، نظـامی و فـرهنگی در سراسر دنیا است، اضطراب و ترس شـدیدی، بر وی غـالب شـده است.

در لایه ســوم، این تــرس و اضــطراب، تا حــدی به ســکه طلایی زیر کفش اوبامـــــا، مرتبط می‌باشد. این ســـــکه طلایی، به طرز عجیبی زیر پای اوباما است؛ به نحوی که نیمی از آن قابل مشـــــــــــاهده و نیمی از آن غیرقابل مشاهده است. تصویر سکه به نحوی است که از راه دور، با زوم کردن و همین طـور چرخانـدن آن به صـورت 180 درجه، اشکال و اعداد متفاوتی را به ذهن می‌آورد.

یقیناً کارگردان اگر می‌خواست، می‌توانست این سکه را به وضوح در معرض دید مخاطب بگـذارد و چـنین ابهـامی ایجـاد نکند.پس این ابهـام عمـدی کـارگردان انیمیشـن، کاملاً هدفمند بـوده و تلاش نمـوده است تا از طریق این ابهـام، چند پیـام را به صـورت همزمـان، به مخاطبـانش،

برساند. از راه دور، نقوش این سکه، شبیه به عدد 68 به نظر می‌رسد و با زوم کردن آن، تصـویر نیمی از جمجمه به چشم می‌خورد و با چرخانـدن 180 درجه آن، نیمی از یک تاج، با صلیب بر بالای آن، دیده می‌شود.

هر سه برداشت از این سکه، به وقایع مهم پایـان دوران ریاست جمهـوری اوبامـا، و آغـاز دوره ریاست جمهـوری بعدی آمریکا، یعنی دونالد تـرامپ، مرتبط هسـتند. همـان گونه که می‌دانیم، طلا نمـاد ثـروت و تمـول است و ملاحظه عدد 68 بر روی سـکه، این نکته را بیـان می‌کند که ما با فردی طرف خواهیم بود که با اعداد 68 و ثروت و طلا، مرتبط است. نزدیک‌تـرین فـرد به این نمادهـا، شخص دونالد ترامپ است.

چرا که وی فردی بسیار ثروتمند بوده، و صاحب بـرج 68 طبقه «Trump Tower»ـ در نیویـورک نـیز می‌باشد و امـوال و هتل‌هـای بسـیار زیـادی نـیز در سراسر جهـان دارد.

از سـوی دیگـر، نمـاد جمجمه نـیز اشـاره به رویه میلیتاریستی و مشی خصومت آمیز و جنگ طلبانه دارد و این مساله نـیز، با شـخص دونالد تـرامپ، ارتبـاط زیـادی دارد.

همچنین نماد تاج نیز بر روی سکه، به مفهوم تلاش برای تاجگذاری و آغاز پادشـاهی جهـانی است که این امر نـیز طبق برنامه‌های کابالیستی و ماسونی، بر عهـده تـرامپ گذاشـته شـده است تا وی، مقـدمات تشـکیل حکـومت جهانی دجال در اورشلیم را فراهم نماید.

مجموعه این 3 نمـاد، عناصر مهم لایه سـوم تحلیل این سکانس را تشکیل می‌دهند و اوباما با ملاحظه آغاز عصر تـرامپ، در پایـان دوره خـودش، دچـار تـرس و نگـرانی می‌شود. بـالاخص که در سـکانس بعـدی، خـواهیم دید که ترامپ، با مزمـور 23 داوود در عهد عـتیق انجیل تحریف شده، مرتبط بوده و قرار است در «دره سایه مرگ» یا « Valley of the Shadow of Death»ـ قدم گذاشته، و ضـمن آغـاز عصـری تـوام با نـابودی و تـرس و وحشـت، حکومت جدید دجال را در اورشلیم، سازماندهی نماید.

در سکانس بعدی، ملاحظه می‌گردد که دوربین انیمیشن، کم کم از پنجره اتاق کلاس درس خارج شـده و در حـالی که اوباما با ترس و نگرانی، به گل نیلوفر آبی می‌نگرد،

دوربین انیمیشـن، وارد فضـای سـرد و تاریک و یخبنـدان بیرون کلاس درس شده و کم کم، فضـای اطـراف کلاس درس، حیاط مدرسه، قاره آمریکا، و سـپس کل جهـان را به صورت نمادین نشان می‌دهد.

در این سـکانس، اولین نکته‌ای که مـوجب جلب توجه می‌گـردد، وجـود نوشـته‌هایی بر روی دیـوار کنـار کلاس درس است، و دیـوار مدرسـه، نوشـته‌هایی را به صـورت فـانتزی و مبهم، اما قابل خوانـدن، نشـان می‌دهد. این نوشته‌ها، حاوی اطلاعات بسیار مهمی هستند که در چند لایه پیچیده و تو در تو تنیده شده و باید مرحله به مرحله، رمزگشایی شوند. به صورت کلی، نوشته‌های روی دیـوار مدرسـه، خـبر از آینـده نزدیک آمریکا و جهـان، در دوران پس از اوباما می‌دهند و نقشه‌های پیچیـده ایلومینـاتی را بـرای پـیروان فراماسـونری و ایلومینـاتی در سراسر جهان، به صورت کدها و رموز، بیان می‌کنند.

توجه بفرمایید که انیمیشن I, Pet Goat 2 در سال 2012 میلادی و در میانه دوره 8 ساله زمامداری اوباما، ساخته و منتشر شده است! اما اطلاعاتی که تا لحظاتی دیگر مورد بحث قرار خواهند گرفت، عمدتاً مربوط به بعد از سال 2016 میلادی هستند. البته این اطلاعات، پیشگویی نیستند. بلکه Plan و برنامه‌ای است که ایلومیناتی و فراماسونری در قالب کد رمز به پیروان خودش در سراسر جهان ارسال کرده، تا آماده وقایع آتی باشند و در هر مرحله، وظایف خود را به نحو احسن، انجام دهند.

اما کدها و رموز پنهان در تصاویر روی دیوار مدرسه در انیمیشن، چه می‌گویند؟ کدها و رموز موجود در این تصاویر را باید در چند لایه، مورد بررسی قرار داد.

در لایه اول، این تصاویر، به PSALM 23 یا مزمور 23 داوود که یکی از بخش‌های عهد عتیق انجیل است، اشاره می‌نمایند.

مزمور 23 داوود، در عقاید انحرافی و کفرآلود فراماسونری و ایلومیناتی، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. برای درک بهتر این موضوع، ابتدا باید عبارات مزمور 23 داوود یا PSALM 23 را بررسی نماییم: مزمور 23، چنین است:

«خداوند شبان من است؛ محتاج به هیچ‌چیز نخواهم بود. در مرتعهای سبز مرا می‌خواباند، به سوی آبهای آرام هدایتم می‌کند و جان مرا تازه می‌سازد. او به خاطر نام پرشکوه خود، مرا به راه راست رهبری می‌کند. حتی اگر از دره سایه مرگ نیز عبور کنم، نخواهم ترسید، زیرا

تو،ای شبان من، با من هستی! عصا و چوبدستی تو به من قوت قلب می‌بخشد. در برابر چشمان دشمنانم، سفره‌ای برای من می‌گسترانی، از من همچون مهمانی عزیز پذیرایی می‌کنی و جامم را لبریز می‌سازی. اطمینان دارم که در طول عمر خود، نیکویی و رحمت تو،ای خداوند، همراه من خواهد بود و من تا ابد در خانه‌ی تو ساکن خواهم شد.»

اصل متن این مزمور، بسیار زیبا و دلنشین است، اما عقاید منحرف فراماسونری، ایلومیناتی و صهیونیسم، متاسفانه، مفهوم شیطانی را در قالب مزمور 23 داوود تدارک دیده است.

دو عبارت کلیدی در این مزمور «عبور از دره سایه مرگ» و «ساکن شدن در خانه خدا یا اورشلیم تا ابد» می‌باشند. فراماسونری جهانی، اصطلاح «عبور از دره سایه مرگ» یا «Walking Through the Valley of the Shadow of Death» را به شخص «دونالد ترامپ» منتسب نموده است. به نحوی که حتی تی شرت‌ها و پیراهن‌هایی با ذکر عبارت «ترامپ: آماده باشید تا از دره سایه مرگ عبور کنید.» یا «Trump: Prepare to walk through valley of the shadow of Death» در آمریکا فروخته می‌شوند که این موضوع نشان می‌دهد دونالد ترامپ، در بین منتقدین و طرفدارانش به عنوان فردی که با مزمور 23 داوود مرتبط است، شناخته می‌شود.

به نحوی که حتی منتقدان ترامپ، به طعنه، صفحه‌ای را در اینترنت با این عنوان منتشر کرده اند: «مزمور 23

داوود، ورژن شـــاه تـــرامپ!» یا «Psalm 23 (King Trump Version)»!

بنابراین در لایه اول، این نوشته‌ها به PSALM23 اشاره نمـوده و به عصر پر از التهـاب، تـرس و تنش جهـان، در دوره ترامپ، اشاره کرده‌اند.

در همین لایه از تحلیل، عبارت «ساکن شدن در خانه خدا یعـــنی اورشـــلیم بـــرای همیشه» هم به دســـایس فراماســونری در دوره پس از اوباما و آغــاز عصر دونالد ترامپ، برای بازگشت دجال به اورشلیم یا بیت المقـدس اشاره دارد و همان گونه که می‌دانیم، دونالد تـرامپ پس از سال‌ها، سـفارت آمریکا در رژیم جعلی اسـراییل را از تل آویو به اورشـــلیم، انتقـــال داده، و بســـیاری از کشورهای ماسونی، یا گوش به فرمان آمریکا نیز، از وی تبعیت کردند.

همچـنین دونالد تـرامپ، با رونمـایی از طـرح شـیطانی خـود، یعـنی «معامله قـرن»، تلاش نمـوده است تا بـرای همیشه، قدس را از اسـلام و ادیـان ابـراهیمی پاکسـازی نموده، و با سو استفاده از بـاور مسـیحیان نـوانجیلی، و به اسم بازگشت مســیح (ع)، در عمل مقـــدمات لازم را برای تاسیس معبد سلیمان در اورشلیم و آغاز تاجگذاری دجال یا Antichrist فراهم نماید.

بنابراین بخش دوم عبارات مهم PSALM23 نیز مجدداً به تلاش‌های فراماسونری و ایلومیناتی در عصر تــرامپ، به منظـور تاسـیس حکـومت جهـانی دجـال در اورشـلیم و سـکونت دایمی دجـال در بیت المقـدس، اشـاره نمـوده است.

در لایه دوم تحلیل‌ها، اگر تصویر نقش بسته روی دیوار مدرسه را از وسط نصف کنیم، ملاحظه می‌نماییم که در نیمه بالایی نوشته‌ها، کلمه Donald نقش می‌بندد! یعنی در دل عبارت PSALM23، به صورت نامحسوس، کلمه دونالد که اسم کوچک ترامپ است، پنهان گردیده است! تا مخاطب عادی، به راحتی متوجه این رمزگذاری نشود. بنابراین در نوشته‌های مذکور نیز، کد دیگری قرار داده شده است تا به فراماسون‌ها، آمدن دونالد ترامپ، وعده داده شود.

از سوی دیگر، در همین تصویر، یک خط زیگزاگ زرد رنگ را ملاحظه می‌نماییم که از دل کلمه PSALM23، به بیرون زده است.

این خط زیگزاگ زرد رنگ نیز، مجدداً به دونالد ترامپ اشاره دارد؛ چرا که به دلیل موهای زردرنگ ترامپ، عملاً رنگ زرد نیز به عنوان یکی از نمادهای مهم دونالد ترامپ شناخته می‌شود.

همچنین زیگزاگ زرد رنگ، عملاً به امضای زیگزاگی دونالد ترامپ که دایماً آن را در معرض دید دوربین‌ها قرار می‌دهد نیز اشاره می‌نماید.

در نهایت، این زیگزاگ صاعقه ای، اشاره می‌نماید که عصر دونالد ترامپ، عصر آغاز مجدد صاعقه خلقت یا « Lightning Flash of Creation» در درخت کابالا بوده و با این صاعقه، فرآیندهای مربوط به مزمور 23 داوود یا PSALM23 که زمینه ساز تاجگذاری دجال در اورشلیم می‌باشد، آغاز می‌گردد.

اما در لایه سوم تحلیل این بخش، ملاحظه می‌گردد که در ابتدای P عبارت PSALM23، یک خط نامعمول بر روی تصویر افتاده است که کمی عجیب به نظر می‌رسد. چرا که کل انیمیشن، ساخته کارگردان است و بالطبع، این خط بر روی P، سهوی نبوده و عمدی در کار است که با توجه به سوابق کارگردان و تیزهوشی وی در سکانس‌های قبل و بعد، عمدی بودن این مساله، بیش از پیش تقویت می‌شود.

در مجموع این خط اضافه غیر معمول بر روی P، منجر به این می‌شود که حرف مذکور، به صورت R خوانده شود!

اما R در این تصویر، چه معنایی دارد؟ حرف R در این سکانس، از یک سو به جناح سیاسی رییس جمهور صاحب PSALM23 اشاره می‌کند که همان حزب جمهوریخواه یا Republican است و با حرف R به نمایش در می‌آید.

البته قبلاً در سایر مقالات وبسایت www.alwadossadegh.com گفته شده بود که دعواهای حزبی در آمریکا، یک شو و نمایش است و واقعیت ندارد

و هر دو حزب ماسونی آمریکا، با برنامه‌ای دقیق و حساب شده و با تقسیم کار بین خودشان، نقشه‌های ایلومیناتی و فراماسونری را به پیش می‌برند.

لیکن به نظر می‌رسد که وظیفه اجرایی نمودن اهداف فراماسونری در مزمور 23 داوود، بر عهده رییس جمهوری از حزب جمهوری خواه یا Republican گذاشته

شده است که نمـاد آن R می‌باشد! البته تـرس و تنش و وحشت ذکر شـده در مزمـور 23 داوود، با نـوع عملکـرد جمهوریخواهـــان آمریکـــایی و بـــالاخص شـــخص دونالد ترامپ، کاملاً سازگارتر است.

از سوی دیگر، حرف انگلیسی R، مجـدداً به سـتاره قلب الاسد یا Regulus نیز اشاره دارد و قبلاً نیز ذکر شد که ســـتاره طـــالع دونالد تـــرامپ، ســـتاره قلب الاسد یا Regulus یا آلفا – لئـــــونیس می‌باشد که در عقاید ایلومیناتی نیز بسیار محبوب است.

این ســتاره یعــنی Regulus، ســتاره بخت و اقبــال و پــیروزی پادشــاهان ایــران باســتان نــیز در نظر گرفته می‌شده است

و بـرای تخاصم با ایـران و پیشـبرد برنامه‌هـای شـیطانی فراماسونری در خصوص مزمور 23 داوود، فراماسونری عمـداً دونالد تـرامپ را برگزیـده تا با اسـتفاده از سـتاره طالع ترامپ یعنی رگولوس، بتواند بر ایران غلبه نماید.

که البته ان شـــاء الله خلاف این اتفـــاق رخ خواهد داد و نـابودی همیشـگی فراماسـونری جهـانی و ایلومینـاتی، نزدیک می‌باشد.

اما در لایه چهـــارم تحلیل این بخش، باید ذکر کـــرد که اشاره تصویر روی دیـوار مدرسه به مزمـور 23 داوود یا PSALM 23، مجـدداً به درخت زنـدگی کابـالا و تـاروت کبیر، و نقش ترامپ در این درخت، اشاره می‌نماید.

چرا که همان طور که گفـتیم، «دونالد تـرامپ» در عقاید فراماسونری، معادل کـارت «احمق» یا «The Fool»ـ در

تـاروت کبـیر بـوده و کـارت «احمق» یا «The Fool»ـ با شـماره گـذاری0 یا 22، مهم‌تـرین کـارت تـاروت کبـیر می‌باشد و جایگــاه ویــژه‌ای در این کارت‌هــا، و نــیز در درخت کابالا دارد.

به نحــوی که آغــاز ســفر معنــوی پــیروان کابــالا و ایلومینــاتی، و آغــاز ســاطع شــدن صــاعقه خلقت یا Lightning Flash of Creation در درخت کابـالا، از سـفیروت Crown به سـمت سـفیروت Wisdom عبـور کرده و پایان این سفر معنوی و بازگشت صــاعقه خلقت نیز از همین مسیر است.

نکته بسیار مهم این که کارت تاروت مرتبط با این مسیر مهم که به مسیر 11 یا مسیر Aleph نیز به زبان عـبری معروف است، کـارت «احمق» یا «The Fool»ـ می‌باشد که البته معادل آن در کارت‌های معمولی، کــارت «دلقک: Joker» است.

همچنین بسیار جالب است که مسیر Aleph درخت کابالا که همنام با حرف Aleph عـبری و آلفا در زبـان یونـانی اســت، مجــدداً ســتاره آلفا – لئــونیس یا قلب الاسد یا Regulus را به یـاد می‌آورد که این سـتاره نـیز سـتاره طالع دونالد ترامپ می‌باشد و مجدداً ارتبـاط دیگـری بین کـاراکتر و کـارت «احمق: The Fool»ـ و شـخص دونالد ترامپ برقرار می‌نماید.

نکته مهم دیگر این که کتاب‌هـــای راهنمـــای مدیتیشن کابـالایی، کـارت تـرامپ «احمق» یا «The Fool»ـ را نه احمق واقعی، بلکه استاد تمامی اسـاتید نامیده‌اند! و این نشــان می‌دهد که در پس ظــاهر احمقانه کــارت «The

Fool»، و نیز کاراکتر «احمق»، در عمل، بالاترین درجه کابالیستی و مقام استادی، به کاراکتر «احمق» اختصاص دارد.

در این کتب راهنمای کابالایی، احمق را جمع اضداد نامیده‌اند و اصطلاحاتی همچون «همه و هیچ»، «اول و آخر» و امثالهم را در خصوص کارت «The Fool»ـ ذکر نموده‌اند که این مساله نیز مجدداً با دونالد ترامپ، تطابق دارد. چرا که وی هم «احمق» و هم «باهوش» است.

دونالد ترامپ، در عین این که به حماقت مشهور است، یکی از مشهورترین و هوشمندترین کارآفرینان در سطح جهان است و این جمع اضداد بودن نیز مجدداً موجب شده است تا فراماسونری جهانی و ایلومیناتی، وی را نماد کارت «احمق» یا «The Fool»ـ دانسته و ماموریت مهم فراماسونری را به وی بسپارد.

در خصوص کاراکتر «احمق» در کارت‌های ترامپ تاروت، چنین گفته می‌شود که آغاز و پایان سیر کابالا، با وی شروع می‌گردد.

پس پایان عصر قدیم فراماسونری و آغاز عصر جدید ماسونی به رهبری دجال در اورشلیم نیز باید به فردی سپرده شود که انطباق زیادی با کارت «احمق» یا «The Fool»ـ در تاروت کبیر داشته باشد که این فرد نیز کسی جز شخص دونالد ترامپ، و البته ورژن بریتانیایی آن یعنی بوریس جانسون، نخواهد بود.

از سوی دیگر در کتاب‌های متعددی که به عنوان راهنمای کابالا نگاشته شده‌اند، از اصطلاح «سفر احمق» یا «The Fool’s Journey» استفاده شده است.

همچنین برخی کتب کابالیستی دیگر، از اصطلاح «زیارت احمق: The Fool’s Pilgrimage» استفاده نموده‌اند.

به نظرمی رسد که هر دو اصطلاح، به «سفر عبور از دره سایه مرگ» به منظور«سکونت و زیارت در اورشلیم» که در مزمور 23 داوود نیز ذکر شده است، اشاره دارند.

بالاخص که در توضیحات کاراکتر «The Fool»ـ در کتب کابالیستی، آمده است که کاراکتر «احمق»، از هیچ خطری نمی‌هراسد و به محدودیت‌ها و خطرات مسیر سفر خود کاری ندارد و این سفر کابالیستی را به سمت مقصد، انجام می‌دهد.

البته مقصدی که با ذکر عبارت زیارت، مشخص می‌شود که همان معبد سلیمان اورشلیم است که مورد علاقه فراماسونری، کابالا و ایلومیناتی نیز می‌باشد!

البته طبق تعالیم الحادی کابالا، گفته شده است که کاراکتر«احمق» در انتها می‌فهمد که اول و آخر کار، یکی است! یعنی او خودش هیچ است و خودش همه است! خود احمق، اول و آخر است! و حقیقتی جز خودش وجود ندارد!

این عبارات نشان می‌دهد که ایلومیناتی و کابالا، اصلا به خدا معتقد نیست! و همان توصیفات شیطان پرستی

ماتریالیستی را برای اعتقادات به کار می‌برد! همان اومانیسم را قبول دارد!

یعنی اول و آخر مسیر کابالا، اول و آخر سفر به اورشلیم، اول و آخر عبور از از دره سایه مرگ و سکونت دایمی ایلومیناتی در اورشلیم، به این نکته می‌رسد که هیچ خدای فرامادی نیست و همه چیز ماده است و البته شیطان نیز گرچه راهنما و مرشد ماسونی است، اما خودش نیز ماده است! و ما در ادامه تحلیل‌ها به این ماده گرایی ماسونی نیز خواهیم پرداخت.

در نهایت مشخص می‌گردد که در لایه‌های متعدد این سکانس از انیمیشن، به آغاز پروژه مزمور 23 داوود، پایان عصر قدیم فراماسونری و آغاز عصر جدید ماسونی با نظم نوین جهانی به مرکزیت اورشلیم، وعده داده شده است. در همین راستا، کارگردان انیمیشن Pet Goat 2 که خودش یک معلم و استاد اعظم ماسونی بوده است، ویژگی‌های دونالد ترامپ را که اجرا کننده دستورات فراماسونری در خصوص مزمور 23 داوود یا PSALM23 است، پیشاپیش برشمرده و نام کوچک وی را Donald، وی را صاحب نشان زرد رنگ و دستخط زیگزاگی، و نیز عضو حزب جمهوری خواه یا Republican و صاحب طالع مرتبط با ستاره Regulus برشمرده است.

این پیام رمزی به این دلیل صادر شده است که با قدرت گرفتن دونالد ترامپ، تمامی لژهای ماسونی جهان و مجامع مخفی دیگر، پیام‌های رمزی این انیمیشن را دریابند و خود را برای دوره سخت مزمور 23 داوود و بازگشت به اورشلیم، آماده نمایند.

ناگفته نماند که تعـدادی دیگر از سـربازان ایلومینـاتی و پیروان شیطان پرستی نیز، از قبل به نزدیک بودن وقوع مزمور 23 داوود، اشاره کرده‌اند. برای مثال، انتشـارات ماسونی Steve Jackson Games و وبسایت مرتبط با آن یعنی www.Warehouse23.com، به عدد 23 اشاره کرده‌اند که اشـــاره‌ای رمـــزی، به مزمـــور 23 داوود یا PSALM23 می‌باشد.

از سـوی دیگـر، مـریلین منسـون، مشـهورترین خواننـده شیطان پرست عصر حاضر نیز آلبوم موسـیقی با عنـوان «هالیوود (چوب مقـدس): در سـایه دره مـرگ» یا «Holy wood: In the Shadow of the Valley of Death» منتشر نموده است که به طرز طعنه آمـیز و بی‌ادبـانه‌ای به «مزمور 23» داوود در انجیل اشاره کرده و مهم‌ترین عبارت موجود در این مزمور را به صورت غلط و مسخره وار، بیـــان نمـــوده است که البته این حـــرکت، موید این موضـوع هست که ایلومینـاتی، فراماسـونری و شـیطان پرستی، اعتقـاد واقعی به مزمـور 23 داوود ندارند و در عمل، ضمن مسخره نمودن این مزمـور، از محتویـات آن، استفاده ابزاری نموده‌اند.

نکته عجیبی که در خصوص آلبوم موزیک مریلین منسـون با عنوان «هالیوود (چوب مقدس): در سایه دره مرگ» یا «Holy wood: In the Shadow of the Valley of Death»ـ وجـود دارد، این است که در این آلبـوم، قطعه موزیکی با عنوان «King Kill 33»ـ یا «قتل شـاهانه در درجه 33»ـ وجود دارد که دارای اجـزای عجیب و شـگفت انگیزی است.

قبلاً شعار «King Kill 33» که اصطلاحی ماسونی است، به «جان اف کندی» رییس جمهـور اسـبق ایـالات متحـده امریکا که ضد ماسون بود و در شهر دالاس در درجه 33، ترور شد، اطلاق می‌گردید.

لیکن با توجه به موزیک «King Kill 33» در آلبوم «Holy wood: In the Shadow of the Valley of Death» مریلین منسون و نـیز المان‌هـای عجیب و رمز آلـودی که در اجرای زنـده این موزیک به نمـایش در آمـده اسـت، به نظر می‌رسد که علاوه بر «جـان اف کنـدی»، این شـعار، به یک تـرور مهم دیگر نـیز مرتبط باشد که آن تـرور نـیز عملیات تروریستی کشور ماسـونی آمریکـا، علیه سـردار شهید قاسم سلیمانی می‌باشد!

اما دلیل این ادعا چیست؟ موزیک «King Kill 33» برای اولین بار در سال 2000، و در آغاز هزاره سوم میلادی، در آلبـوم «Holy wood: In the Shadow of the Valley of Death» منتشر شد و بارها در مراسم و مناسبت‌های مختلفی، اجرا گردید.

در همین راستا، موزیک «King Kill 33» در سال 2013 میلادی، همزمـان با برنـامه‌ای با عنـوان «فـوق سـتاره دجـال» یا «Antichrist Superstar» به صـورت زنـده، اجرا گردید.

در این اجرا، مریلین منسون با لباس نظـامی که بر روی دوش و بـازوی آن درجه نظـامی درج شـده و با لبـاس نظامی ژنرال‌هـا، بر روی صـحنه آمـده و اشـعار سـخیف این موزیک را به صورت زنده، خواند.

در ویدئوی مربـوط به این اجـرا، ملاحظه می‌گـردد که بر روی صـــحنه، تصـــاویر متعـــددی از «صـــاعقه» یا « Lightning» وجود داشته، و بخش اعظم اجرا، در محیط نور آبی رنگ، انجام شده است.

همچنین در شعر خوانده شده در این موزیک، این عبـارت مهم، خودنمـــایی می‌کند: «The blue and the withered seeds you will reap». یعنی «بذرهای آبی و پژمرده را درو خواهید کرد.». بدین ترتیب در شـعر این موزیک نـیز، فقط یک جا به رنگ اشـاره شـده که آن هم رنگ «آبی» است.

اگر نمادهـــای مهم این موزیک یعـــنی «لبـــاس ژنـــرال»، «صاعقه»، و رنگ «آبی» را کنار هم بگذاریم، آیا معنـایی دارد؟ این عبارات، چه ارتباطی با شعار «King Kill 33» دارد؟ تا قبل از شـهادت سـردار محبـوب و رشـید جهـان اسلام یعنی شهید سردار سلیمانی و همراهانشان، شاید درک معانی این نمادها، سخت بود، لیکن امروز می‌تـوان دریـــافت که منظـــور پـــیروان کـــافر و منحـــرف تعـــالیم شـیطانی ایلومینـاتی و فراماسـونری از اجـرای آهنگ « King Kill 33»، ترور و به شهادت رساندن سردار شهید قاسم سلیمانی بوده است!

اما این نمادها و آهنگ و آلبـــوم موزیک مربوطـــه، و نـــیز شعار «King Kill 33»، چه ارتباطی با شهادت سـردار سلیمانی دارند؟ پاسخ این است که شهادت سردار شهید ســلیمانی و همرزمانشـــان، در یک عملیـــات تروریســـتی وحشـــیانه، به دست ســـربازان ارتش ماســـونی ایـــالات متحده آمریکـا، و در مجـاورت فرودگـاه بغـداد، در عـرض جغرافیـایی 33 درجه صـورت گرفته است و ایشـان نـیز

ژنـرال نظـامی بوده‌اند. ضـمن این که نـام این عملیـات، «صــاعقه آبی: Blue Lightning»ـ بــوده است! یعــنی تمامی المان‌های لباس نظامی ژنرال، درجه 33، صاعقه و رنگ آبی، در ترور شهید سلیمانی به وسـیله شـیاطین عضو ایلومیناتی، به کار رفته است.

ضمناً شکار شـهید سـلیمانی نـیز توسط فراماسـونری و ایلومینــاتی، به سه علت شــکار شــاهانه در نظر گرفته می‌شد: اولاً سـردار شـهید سـلیمانی، به نمـاد مقـاومت بین المللی مومنین جهان در برابر نقشه‌های کشـورهای ماسـونی آمریکا و اسـراییل و متحدینشـان تبـدیل شـده بودند و شهادت ایشان، شکاری بـزرگ بـرای ایلومینـاتی در نظر گرفته می‌شد

و با توجه به اسم «صــاعقه آبی» که بــرای عملیــات در نظر گرفته شده بود، این ترور را برای رضایت شـیطان، انجــام داده بودند. چــرا که عبــارت «صــاعقه آبی» به شیطان مرتبط است و ما در ادامه تحلیل‌ها، به آن اشاره خواهیم کرد.

ثانیاً نام خانوادگی شـهید سـلیمانی، از اسم «سـلیمان» که در عبری «Solomon»ـ نامیده می‌شود، تشکیل شـده است و با توجه به این که یهــــــود، فراماســــــونری، ایلومیناتی و صهیونیزم، به حضرت سـلیمان (ع)، «King Solomon» می‌گویند، در واقع شهید سلیمانی، به لحاظ اسـمی نـیز شـبیه به یک پادشـاه مشـهور یعـنی حضـرت سلیمان (ع) یا Solomon، بوده‌اند و از این نظر نـیز یک شکار شاهانه برای ایلومیناتی و سایر پیروان شیطان به شمار می‌رفته‌اند.

ثالثاً سردار شهید سلیمانی، به عنوان فرمانده عملیات ضد ماسونی در منطقه به شمار می‌رفتند. اما فراماسونری جهانی، از جنگ‌های داخلی سوریه، علاوه بر اهداف مرسوم نظامی، هدفی همچون انتقال قدرت از خاندان «اسد» یا Leo، به گروهک تروریستی «داعش» یا ISIS را در سر می‌پروراند، تا در برنامه‌های خود، این مساله را معادل انتقال ستاره قدرت یعنی «Regulus» یا قلب الاسد از محدوده صورت فلکی اسد یا Leo به محدوده صورت فلکی Virgo، در نظر گیرد.

فلذا ترور و به شهادت رساندن بزرگ‌ترین فرمانده ضد ماسونی منطقه که این برنامه شیطانی ایلومیناتی را ناکام گذاشته بود، شکاری بزرگ و شاهانه برای ایلومیناتی و فراماسونری محسوب می‌شد.

با توجه به مطالب گفته شده، می‌توان دریافت که برنامه‌های ایلومیناتی مرتبط با مزمور 23 داوود، از مدت‌ها قبل مد نظر بوده است و علاوه بر انیمیشن Pet Goat 2، سایر خدمتکاران شیطان، همچون مریلین منسون خواننده شیطان پرست نیز، آلبوم موسیقی مرتبط با مزمور 23 داوود با عنوان «هالیوود (چوب مقدس): در سایه دره مرگ» یا «Holy wood: In the Shadow of the Valley of Death» تولید کرده بودند که پیشاپیش و به صورت رمزی، به برنامه‌های شیطانی ایلومیناتی در ادوار آتی اشاره نموده بودند.

همچنین در آلبوم موزیک «هالیوود (چوب مقدس): در سایه دره مرگ» مریلین منسون، اشاره شده بود که در دوره اجرای مزمور 23 داوود یا PSALM23، باید یک شکار شاهانه یا «King Kill 33»، صورت بگیرد که با

رمزگشـــایی‌های انجـــام شـــده، مشـــخص گردید که آن‌ها ســـردار شـــهید ســـلیمانی را مرتبط با این نمادشناسی دانسته و ایشان را دقیقاً در نـزدیکی فرودگـاه بغـداد در مدار 33 درجه به شهادت رساندند تا در ادامه نقشه‌های شیطانی خود، ایشان را به عنـوان قربـانی بـزرگ، بـرای جلب رضـایت شـیطان ملعـون، معـرفی نمایند تا سـایر اجزای مزمور 23 داوود و تاجگذاری دجال در اورشلیم یا همان «معامله قرن» را به پیش ببرند.

از سـوی دیگـر، انیمیشن I, Pet Goat 2، مشخصـات زمامـدار آمریکا در عصر اجـرای «مزمـور 23 داوود» را ذکر می‌کند و با اسـتفاده از نمادهـای چند لایه پیچیـده و تو در تو، آن را دونالد ترامپ معـرفی می‌نماید. بنـابراین با استفاده توام از نمادشناسی انیمیشن I, Pet Goat 2 و نیز آلبوم موسیقی «هالیوود (چوب مقـدس): در سـایه دره مرگ» یا «Holy wood: In the Shadow of the Valley of Death»ـ می‌توان به اسـرار و رمـوز متعـدد PSALM23 در این انیمیشن و نـــیز ســـایر نقشه‌های ایلومیناتی، پی برد.

اما قبل از ادامه تحلیل در خصوص سایر سـکانس‌ها، باید به این نکته اشـــاره نمـــاییم که پس از شـــهادت ســـردار قاسم ســـلیمانی به دست جنایتکـــارانی همچـــون دونالد ترامپ، اولین عباراتی که در اکـانت توییـتر رهـبر معظم انقلاب اسـلامی ایـران حضـرت آیت الله خـامنه‌ای نقش بست، عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» بود که عبارتی مقدس و اولین آیه از سوره‌های قرآن کـریم است که در ابتدای هر کار مهم نیز به کار می‌رود.

به نظر می‌رسد که همـان گونه که دشـمنان کابالیست و فراماسون و عضو ایلومیناتی، حرکت آخرالزمانی خود را از مسیر Aleph عـبری که آغـاز حـرکت در درخت کابـالا بوده، آغاز کرده‌اند،

رهبرگرانقدر انقلاب اسلامی ایران نـیز از عبـارت «بسم الله الرحمن الرحیم» که کلامی آسـمانی و الهی و اولین آیه از سوره‌های قرآن کریم است نـیز بهـره جسـته‌اند تا به مـوازات آغـاز تحرکـات شـیطان در آخرالزمـان، آغـاز تحرکـات جنـاح الهی و مـدافعین ادیـان آسـمانی نـیز از ایران، اعلام گردد.

بنابراین این مساله نیز تمامی مومـنین به ادیـان الهی را در سراسر جهـــان، امیـــدوار می‌نماید که جنـــاح خـــیر، تحرکـــات خـــود را بـــرای نـــابودی لشـــکریان شـــیطانی فراماسـونری و ایلومینـاتی در آخرالزمـان، آغـاز نمـوده است و این امر نیز به زودی نتـایج مثبت و با ارزش خـود را نشـــــان خواهد داد و ان شا الله منجر به نـــــابودی امپراطوری جهانی ایلومینـاتی، و آغـاز حکـومت جهـانی الهی به رهـبری منجیـان آسـمانی یعـنی مهـدی موعـود (عج) و عیسی مسیح (ع) خواهد شد.

پس از سکانس مربـوط به تصـاویر روی دیـوار مدرسه و مزمور 23 داوود، در سکانس بعدی، ملاحظه می‌کنیم که پرچم آمریکا پاره شـده اسـت، و سـاعت بـزرگ شـهر یخ زده، روی سـاعت 12 یا به تعبـیر دیگـر، سـاعت صـفر یا ساعت آخرالزمان، فیکس شده است.

این ســـکانس نشـــان می‌دهد که آمریکـــای عصر دونالد ترامپ، در فضای آخرالزمانی، دچـار فروپاشی و نـابودی

خواهد شد و این فروپاشی و نـــابودی، بخشی از تبعـــات اجرای «مزمور 23 داوود» و عبور از «دره سـایه مـرگ» است.

به عبارت دیگـر، لازمه ایجـاد نظم نـوین جهـانی به دست دجـال در اورشـلیم، نـابودی آمریکـا، انگلسـتان، اتحادیه اروپا و هر نظم دیگـری در جهـان است و عملاً، چـاره‌ای بجز تخریب و فروپاشی سایر نظام‌ها، قبل از آغاز عصر جدید ماسونی در اورشلیم، وجود ندارد.

در این قســمت و مرتبط با این تصــاویر، مجــدداً باید به نکات مهمی در خصوص ستاره قلب الاسد یا Regulus و ارتباط آن با دونالد ترامپ و وقـایع عصر تـرامپ، اشـاره نماییم.

همـان گونه که اشـاره شـده بـود، سـتاره Regulus به عنوان ستاره شکوه و اقبـال پادشـاهان ایـرانی شـناخته می‌شـــود و در عقاید فراماســـونری، هر کسی که این سـتاره به وی مرتبط باشـد، به سـرعت، صـاحب قـدرت، شــکوه و اقتــدار فــراوان خواهد شد. لیکن بزرگــترین دشمن ستاره Regulus، انتقام است. یعنی اگر صـاحب سـتاره Regulus به فکر انتقـام از دیگـران بیفتـد، به سرعت دچار فروپاشی و نابودی خواهد شد.

همــان گونه که قبلاً نــیز اشــاره کــردیم، ایلومینــاتی و فراماســـونری برنـــامه‌ای در دست دارد که در طی این برنامـه، آمریکا و سـایر کشـورهای بـزرگ ماسـونی، باید دچـار فروپاشی شـوند تا نظم نـوین جهـانی به رهـبری دجال، در اورشلیم برقرار شـود. در همین راسـتا، بعد از دوره‌ی درخشش سیاسی و نظـامی فراماسـون مشـهور

صاحب ستاره Regulus یعنی دونالد ترامپ، کم کم زمینه برای اضمحلال وی فراهم شده و با انواع روش‌ها و دلایل به ظاهر منطقی، مانند استیضاح، مسایل اقتصادی، تبعات ناشی از بیماری کرونا و ...، زمینه پذیرش فروپاشی آمریکا در عصر ترامپ، در افکار عمومی جهان فراهم خواهد شد.

لیکن نکته مهم این جا است که پس از تبرئه ظاهری ترامپ در مقوله استیضاح، در اخبار متعددی اعلام شده است که ترامپ قصد انتقام از مسببین استیضاح و افراد دخیل در ایراد اتهام به وی را دارد.

به نظر می‌رسد که کلید واژه Revenge یا انتقام از استیضاح کنندگان در رسانه‌های آمریکا، به معنای ارسال سیگنال برای آغاز فروپاشی آمریکا خواهد بود! چرا که این فروپاشی قبل از آغاز معامله قرن و استقرار نظم نوین جهانی در اورشلیم یا بیت المقدس، باید صورت گیرد. بنابراین به زودی ممکن است فرآیندهای مرتبط با فروپاشی ایالات متحده آمریکا آغاز شده و سقوط شاخص‌های اقتصادی، فروپاشی سیاسی و تضعیف نظامی آمریکا، سرعت گیرد

البته این نوع فروپاشی مرتبط با ستاره قلب الاسد یا Regulus، قبلاً در داستان‌های «هری پاتر» نیز به صورت رمزی، ذکر شده است.

در داستان هری پاتر، به دو برادر به نام‌های سیریوس بلک و رگولوس بلک، اشاره شده است.

سیریوس بلک پدرخواندهٔ هری پاتر نیز می‌باشد، لیکن برادر کوچکتر سیریوس، یعنی رگولوس بلک که یک

جادوگر قهار است، ظاهراً در جناح مخالف برادرش قرار دارد و جـزء گـروه Death Eaters یعـنی مرگ‌خـواران است.

بسیار جـالب است که مجـدداً اسم گـروه مرگ‌خـواران با عبارت The Valley of the Shadow of Death در مزمـور 23 داوود، ارتبـاط دارد یعـنی بـاز هم رگولـوس داستان هری پاتر، با PSALM23 ارتباط پیدا می‌کند.

نکتـهٔ مهم در مـورد رگولـوس و سـیریوس این است که سیریوس همنام ستاره‌ی Sirius در صورت فلکی Canis Major است.

و همان طور که قبلاً اشاره شده بـود، سـیریوس در مـاه سـپتامبر هر سـال، در محـاذات کمربند صـورت فلکی اوریون یا شکارچی قرار می‌گیرد و واقعـهٔ 11 سـپتامبر 2001 میلادی که آغاز تحرکات فراماسونری و ایلومیناتی در آخرالزمـان بـود، دقیقـاً با وقـایع نجـومی سـتارهٔ سـیریوس در مـاه سـپتامبر مرتبط بـوده است. پس The Pet Goat یعـنی قسـمت اول پـروژه آخرالزمـانی ایلومینـاتی در هـزارهٔ سـوم، با سـتارهٔ سـیریوس مرتبط بوده است،

و اتفاقات دوم یعـنی Pet Goat 2 ,I یا همـان اجـرای PSALM23، توسط دونالد تـرامپ، با رگولـوس مرتبط می‌باشد.

بـدین تـرتیب، عصر سـیریوس در سـال 2001 میلادی و عصر رگولوس هم به یک روایت، از سال 2012 میلادی و با تغییرات مربوط به انتقال ستاره Regulus از محدوده صورت فلکی Leo به محدوده‌ی صورت فلکی Virgo، و

به روایت دیگر، از سال 2016 میلادی و با قدرت گرفتن دونالد ترامپ شروع شده است.

قبلاً اشاره شد که ستاره قلب الاسد یا Regulus، گرچه ستاره مرتبط با شکوه و جلال و قدرت است، لیکن ممکن است بنا به دلایلی، عمر آن کوتاه باشد.

بسیار جالب است که در داستان هری پاتر نیز، طول عمر رگولوس 18 سال بوده، اما طول عمر برادرش سیریوس، حدوداً 36 سال بوده است. بدین ترتیب، طول عمر رگولوس، نصف سیریوس بوده است.

با توجه به این مطالب، و تلاش فراماسونری و ایلومیناتی برای این که کار را در دوره زمامداری ترامپ، تمام کند، این انتظار را داریم که طبق برنامه فراماسونری، دوره حکومت دونالد ترامپ نیز کمتر از سایر دولت‌ها باشد. به نحوی که بر حسب مبدأ محاسبات، دولت ترامپ، احتمالاً قبل از 4 یا 6 سال از عمر زمامداری اش، دچار فروپاشی و اضمحلال می‌گردد تا قدرت جهانی به اورشلیم یا بیت المقدس منتقل گردد.

نکته مهم این که در داستان هری پاتر، رگولوس یک اقدام انتحاری فداکارانه انجام می‌دهد و خودش کشته می‌شود، اما دنیا را نجات می‌دهد.

در دیدگاه فراماسونری و ایلومیناتی نیز، ترامپ همین ویژگی‌ها را دارد و یک شبه قهرمان برای فراماسونری خواهد بود، که خودش در عین دیوانگی ظاهری، ممکن است باعث نابودی حکومتش بشود، اما این حرکت

انتحـــاری، بـــرای تولد حکـــومت دجـــال در اورشـــلیم و سیطره‌ی جهانی فراماسونری، الزامی است.

پس داستان سیریوس و رگولـوس، که دو سـتارۀ مهم از نظر فراماســـــونری و ایلومینـــــاتی هســـــتند، در بین فراماسون‌ها بسـیار مشـهور اسـت، و بر اسـاس این دو ستاره، برنامه‌های آخرالزمانی ایلومینـاتی، سـازماندهی شده است.

در ادامه سکانس، ملاحظه می‌گردد که تصـویر با سـرعت دور می‌شـود و در سـمت راسـت، و در فضـای یخبنـدان آخرالزمـان که تـوأم با سـیاهی و ناامیـدی اسـت، در زیر نــور ایلومینــاتی، برج‌هــای دوقلــو، آتش گرفته و فــرو می‌ریزند.

این برج‌ها، نماد برج‌های سازمان تجارت جهـانی یا WTC هستند که در 11 سپتامبر 2001 میلادی، فروریخته‌اند.

وقوع فروریختن برج‌های دوقلو در زیر نـور ایلومینـاتی، به صورت رمزی، این پیام را مخابره می‌کند که این فــرو ریختن برج‌های دوقلو، کاملاً به دست ایلومیناتی صـورت گرفته است و البته فـروریختن این برج‌هـا، با منـدرجات کـارت «بـرج» یا «The Tower»، در کارت‌هـای تـاروت کبیر، انطبـاق دارد و این مسـاله، بیش از پیش به عمـدی بودن وقایع 11 سپتامبر 2001 میلادی و وقـوع آن‌ها به دست ایلومیناتی، اشاره می‌نماید.

در ادامه سـکانس، کـودکی را می‌بیـنیم که ناامیدانـه، از بـالای پرتگـاه، خـودش را به درون آب دریا می‌انـدازد. در ادامۀ انیمیشن با این کودک، بیشـتر آشـنا خـواهیم شد و

خواهیم فهمید که اسم او کـودک آبی یا L’enfant bleu است.

این کودک آبی، در وبسایت انیمیشن به عنوان L’enfant bleu معـرفی شـده و در توضـیحاتش ذکر شـده که او، «محافظ شــعله آتش» یا «Keeper of the Flame» است.

البته در این صـــــحنه، ملاحظه می‌کنید که هیچ آتشی در کنـــار L’enfant bleu نیست. اما در ادامه انیمیشـــن، خواهیم دید که L’enfant bleu به آتش مرتبط است.

این تصـاویر و سـقوط ناامیدانه کـودک آبی به درون آب دریـــا، این پیـــام را منتقل می‌کند که وقـــتی آتشی هم نباشـــد، L’enfant bleu در این تبـــاهی و ســـیاهی و ناامیدی آخرالزمان رنگ می‌بازد و نابود خواهد شد.

تصاویر تا این بخش به صورت پیوسته ادامه پیدا می‌کنـد، تا این‌که ناگهـان، تصـاویری جدید و کـاملاً متمـایز، آغـاز شده و در سکانس جدیـد، حـرکت یک قـایق در تـاریکی و مه، ملاحظه می‌گردد.

با کمی دقت نقش آنـــوبیس که خـــدای کله‌شـــغالی یا کله‌سگی و حـاکم دنیـای مردگـان در مصر باسـتان بـوده است را می‌توان تشخیص داد.

سوار بر قایق آنوبیس، مردی از داخل مه در حال حـرکت است.

این سـکانس چه مفهـومی دارد؟ شـروع این سـکانس، بلافاصله بعد از سـکانس مربـوط به فـروریختن برج‌هـای دوقلو در سـال 2001 میلادی، یعـنی آن مـرد سـوار بر

قــایق آنــوبیس، به صــورت آرام و نامحســوس، در دل تاریکی و از داخل مه، به‌تدریج سفر خـودش را از دنیــای زیرزمیـنی، یعـنی جـایی که محل زنـدگی و فرمـانروایی آنوبیس است، توسط قایق آنوبیس، شروع می‌کند.

حال این مرد کیست؟ این مرد دجال یا Antichrist است که در قسمت‌های آتی انیمیشن به او خواهیم پــرداخت و پس از وقایع 11 سپتامبر 2001 میلادی، سفر خود را از دنیــای مــرگ و نیســتی زیرزمیــنی، آغــاز نمـوده است تا ســرانجام به مرحله آغــاز زنــدگی و نــیز تاجگــذاری در اورشلیم، راه یابد.

در ادامـه، مجـدداً سکانسی مرتبط با وقـایع سـال 2001 میلادی نشان داده می‌شـود که البته این قسـمت، بخشی از اطلاعــات ســوخته و لو رفته‌ای است که کــارگردان انیمیشن، ارایه کرده است تا مخاطبان معمـولی و عـوام را فــریب داده، و اعتمــاد آن‌ها را به خــود جلب نماید. در این بخش، تصـویر بن‌لادن را ملاحظه می‌کـنیم که در زیر نــور مــاه قرمــز، و در حــالی که ســربازانی به صــورت کوه‌هــایی به رنگ ســیاه و ســفید، و تفنگ به دســت، در پشت وی صف کشیده‌اند، مشـغول اجـرای مراسم آییـنی شـیطانی در زیر نـور مـاه قرمز یا Red Moon است و تصویری از آتش نیز بر روی ریش بن لادن نقش بسته، و آرم ســازمان CIA نــیز بر روی لبــاس بن لادن، به چشم می‌خورد.

در پشت بن لادن نــیز، دو بــال ســیاه قــرار دارد که به صـــورت نمـــادین، وی را به اجنه و شـــیاطین منتسب می‌نماید، چرا که به شیطان و اجنه پـیرو او نـیز، Fallen

Angels یا Dark Angels می‌گویند. در هر حال، این دو بال سیاه، به عملکرد شیطانی بن لادن، اشاره می‌نماید.

در این سکانس که اطلاعات سوخته، لو رفته و کم ارزشی را در اختیار مخاطب گذاشته است، به این اشاره شده که اقدامات بن لادن همچون حملات تروریستی القاعده، عملاً نوعی مراسم قربانی برای شیطان است که همچون سایر شیطان پرستان، در زیر نور ماه قرمز انجام داده است. این اطلاعات سطحی لایه اول، برای این ارایه شده است که مخاطب عادی، تصور کند که کارگردان یک مسیحی معتقد، و افشاگر توطئه‌های ماسونی است، این در حالی است که واقعیت خلاف این موضوع است.

در لایه دوم این سکانس، توهین به دین اسلام شده است و علامت ماه قرمز، به صورت زیرکانه ای، به نمادهای کشورهای اسلامی و نیز «هلال احمر» یا «ماه سرخ» به عنوان یک نهاد بین المللی پزشکی اسلامی طعنه می‌زند و اسلام را منشأ بسیاری از جنگ‌ها و خونریزی‌ها معرفی می‌نماید.

البته هلال به صورت ذاتی، رابطه کاملاً دقیقی با اسلام ندارد و نماد شهر استانبول یا کنستانتین پل بوده است که پس از تصرف استانبول به دست ترکان عثمانی، از این هلال در نقوش و پرچم خود استفاده کردند و کشورهای بسیاری نیز از آن‌ها، تأسی نمودند.

در لایه سوم تحلیل این سکانس، یک ارتش به صورت کوه‌هایی سیاه و سفید ملاحظه می‌شود که در پشت بن

لادن قـرار گرفتـه، و نمـاد داعش می‌باشد. چـرا که رنگ پرچم داعش نیز سیاه و سفید بوده است.

همچـــنین این مســـاله، به صـــورت رمـــزی، به پـــیروان فراماســـونری و ایلومینـــاتی، اطلاع داده می‌شـــود که به زودی، داعش با نمادها و پـــرچم ســـیاه و ســـفید، جـــای القاعـده را گرفته و با بنیـادگرایی افـراطی اسـلامی، به اجرای نقشه‌های فراماسونری، کمک خواهد نمود.

در لایه چهـــارم، ریش بن لادن، به شـــعله آتش یا Flame مقـدس ایلومینـاتی و فراماسـونری اشـاره می‌نماید که مفهـومی شـیطانی دارد و در ادامه بحث‌هـا، در خصـوص آن، صحبت خواهیم کرد.

در سـکانس بعـدی، تصـاویری از چاه‌هـای نفـتی ملاحظه می‌گردد که در حـال اسـتخراج نفت هسـتند و یک قطـره نفت، از روی برف‌هـای خشـکی، به داخل آب می‌ریـزد و موجب آلودگی آب می‌گردد.

این سـکانس بیـان می‌کند که جنگ آخرالزمـان، به حـوزه انرژی نیز مربوط می‌گردد و تسلط بر انرژی‌های فسیلی همچـون نفت، یکی از دلایل کشـمکش‌های آخرالزمـانی است.

همچـــــنین این ســـــکانس، بیـــــان می‌کند که نفت و فرآورده‌هـــای آن، مـــوجب آلودگی‌هـــای شـــدید زیست محیطی و آسـیب‌های ناشی از آن می‌شـوند که قضـایای مربوط به آلودگی لکه نفـتی خلیج مکزیک نـیز، موید این موضوع می‌باشد. البته این سکانس نیز اطلاعات سـوخته و لورفته‌ای را بیان می‌نماید و تازگی ندارد.

همچـــــنین این ســـــکانس، بیـــــان می‌کند که نفت و فرآورده‌هـــای آن، مـــوجب آلودگی‌هـــای شـــدید زیست محیطی و آسـیب‌های ناشی از آن می‌شـوند که قضـایای مربوط به آلودگی لکه نفـتی خلیج مکزیک نـیز، موید این موضوع می‌باشد. البته این سکانس نیز اطلاعات سـوخته و لورفته‌ای را بیان می‌نماید و تازگی ندارد.

ناگهـــان ملاحظه می‌گـــردد که بر روی مجســـمه آزادی، نوری به شکل سـتاره شش گـوش یا هگزاگـرام تابیـده و پس از آن، ناگهـان نـور ایلومینـاتی قطع شـده و پس از قطع نور ایلومیناتی، مجسمه آزادی، شروع به فروپاشی و نابودی می‌نماید.

این ســکانس، کــاملاً با سکانسی که پــرچم آمریکا را به صـورت پـاره شـده نشـان می‌دهـد، هم معنا است و ذکر می‌کند که به محض این که اسراییل، آماده پذیرش نقشه نهایی ایلومیناتی و فراماسونری جهانی شود، بلافاصله، حمایت ایلومیناتی و فراماسونری از آمریکا قطع شده، و فروپاشی فـــــوری آمریکا رخ می‌دهد و مرکز قـــــدرت ایلومیناتی، از ایالات متحده آمریکـا، به اسـراییل، منتقل شـده و تاجگـذاری دجـال در اورشـلیم یا بیت المقـدس، آغاز می‌گردد.

در سکانس بعدی، تصـویری را می‌بیـنیم که در وب‌سـایت انیمیشن، از آن به‌عنوان Prey یا طعمه اسم برده شـده است.

همــانطور که ملاحظه می‌فرماییـد، در این سـکانس، یک مار را می‌بینیم که سر آن، به صــورت یک چشم در داخل

یک صـفحهٔ مـانیتور است و دم مـار، دور این تخم چنـبره زده است.

در خصوص این‌که این مار چه چیزی است، در مکاشــفات یوحنا، بخش 12، عبارات 1 الی 6، توضیحاتی در خصوص شـیپور هفتم ارایه شـده و مطـالب زیر ذکر شـده است: «پس از آن، منظـرهء عجیـبی در آسـمان دیـده شد که از رویداد مهمی خبر می‌داد: زنی را دیدم که آفتاب را مانند لباس به تن کرده بود و در زیر پاهایش ماه قرار داشت و بر سرش تاجی با دوازده ستاره بود. زن، آبستن بود و از درد زایمــان می‌نالید و بــرای زاییــدن دقیقه شــماری می‌کرد. ناگهان اژدهای سرخی ظـاهر شد که هفت سـر، هفت تاج و 10 شاخ داشت. با دُمش یک‌سوم ستارگان را به دنبــال خــود کشــید و به زمین ریخت. اژدها در مقابل زن که در حال زاییـدن بـود، ایسـتاد تا نـوزاد او را ببلعد. زن پسـری زاییـد، این پسر با قـدرتی مسـتحکم بر تمـام قوم‌ها حکومت خواهد کـرد. پس وقـتی پسر به دنیا آمـد، او را به سـوی خـدا و تخت او بـالا بردنـد؛ اما مـادرش به بیابان فرار کرد، آن‌جا را برای او آمـاده کـرده بـود، تا به مدت 1260 روز از او مراقبت کنند.»

در خصوص مصداق این بخش از مکاشفات یوحنا، اختلاف نظرهــایی بین گروه‌هــای مختلف مســیحیان و حــتی مســلمانان وجــود دارد. اما به هر حــال طبق اعتقــادات بخش اعظم مسـیحیان، این بخش از مکاشـفات، احتمـالاً اشــارهٔ رمــزی به ولادت حضــرت عیسی مســیح (ع)، و سپردن حکومت جهانی به ایشان از سوی خداوند متعال، در آخرالزمـان دارد. البته مسـلمانان اعتقـاد دارند که در راس این حکومت، حضرت مهدی موعود (عج) قرار دارند

و حضرت عیسی مسیح (ع)، وزیر ایشان است و ان شاء الله این حکومت احتمالاً در آینده‌ای نزدیک، محقق خواهد شد.

به هر حال، در متن این بخش از مکاشفات یوحنا، ذکر شده است که بر بالای سر زن آبستن، یک Serpent یا یک اژدها کمین نموده است. در این بخش از انیمیشن نیز، یک مار یا اژدها دیده می‌شود که سر آن به صورت یک صفحه مونیتور با یک چشم بزرگ بوده، و با دمش نیز به دور یک تخم که حاوی جنین انسان است، چنبره زده است.

در وبسایت انیمیشن، اسم این مار یا اژدها، Draco ذکر شده است.

با توجه به متن این بخش از مکاشفات، درمی یابیم که این اژدها، با ستارگان مرتبط است. به نحوی که طبق توصیفات مکاشفات یوحنا، چنین آمده است: «اژدهای سرخ رنگی که ... با دُمش یک‌سوم ستارگان را به دنبال خود کشید و بر زمین ریخت.»

بسیار جالب است که مطابق همین توصیفات، در عالم واقع، یک صورت فلکی با عنوان اژدها یا Draco نیز، در آسمان وجود دارد و در اساطیر و عقاید بسیاری از ملل باستان، صورت فلکی Draco، با شیطان مرتبط است. همان گونه که در این سکانس انیمیشن ملاحظه می‌گردد، Draco یا اژدها، به دور یک تخم که در داخل آن یک جنین انسان است، چنبره زده است. با توجه به مطالب ذکر شده در خصوص مکاشفات یوحنا، این صحنه از سکانس، به صورت رمزی، در لایه اول به ولادت

حضـرت عیسی مسـیح (ع) و طمع شـیطان در تسـلط بر ایشــان اشــاره دارد. لیکن در لایه دوم، این ســکانس به طمع شـیطان به تسـلط بر کودکـان و جوانـان مسـیحی سراسر جهان، اشاره می‌نماید.

در ادامه این سـکانس، ملاحظه می‌گـردد که در زیر چشم اژدها یا Draco، کلمهٔ AB CHAO نقش بسته است.

عبـارت AB CHAO، اصـطلاح کـاملی نیسـت، بلکه این عبارت، بخشی از عبارت «Ordo Ab Chao» می‌باشد که به معنای «نظم از دل بی‌نظمی» بوده و شعار درجـهٔ 33 فراماسونری است. معمـولاً در لوگوها و علایم مرتبط با لژهای مختلف فراماسـونری، در کنـار این شـعار درجه‌ی 33 ماسونی یعنی «Ordo Ab Chao»، تصویری از یک ققنوس یا Phoenix نیز ملاحظه می‌گردد.

تصـویر ققنـوس در این لوگوهـا، با شـعار «Ordo Ab Chao» کاملاً قرابت معنایی دارد. چرا که در افسانه‌های ملل باسـتان، ذکر شـده است که ققنـوس پس از این که به سن کهولت می‌رسد، آتش گرفته و می‌مـیرد، و از دل خاکسـتر آتش ققنـوس قبلی، ناگهـان ققنوسی جدیـد، پدید می‌آید و با این چرخـه، ققنـوس جـوان، جـایگزین ققنوس قبلی می‌گردد.

بدین ترتیب هم شعار «Ordo Ab Chao»ـ و هم تصـویر ققنوس درجه 33 ماسـونی، به این نکته اشـاره می‌کنند که قبل از آغاز نظم نوین جهـانی به رهـبری دجـال، باید نظم سـنتی و قـدیمی حـاکم بر جهـان، نـابود گـردد. این مسـاله، بیـانگر این است که قبل از اجـرای معامله قـرن در اســراییل، حجم وســیعی از جنگ‌هــا، شــورش‌ها،

بیماری‌ها و آنارشیسم را در جهان شاهد خواهیم بـود که همگی آن‌ها نـــیز با هـــدایت و رهـــبری مســـتقیم فراماســونری و ایلومینــاتی صــورت خواهد گــرفت تا تمــامی نظام‌هــای مهم جهــان، در عرصه‌های سیاســی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، دچـار فروپاشی شـوند و زمینه برای آغاز نظم جدید، فراهم گردد.

البته این نقشه هوشـمندانه، ان شا الله بـرخلاف تصـور فراماسونری و ایلومیناتی، در نهایت به نظم نـوین الهی به رهـبری مهـدی موعـود (عج) و یـار ایشـان، حضـرت عیسی مسیح (ع) ختم خواهد شد.

بدین ترتیب، ملاحظه عبارت «Ordo Ab Chao» یا «نظم از دل بی‌نظمی» در زیر چشم کـــاراکتر اژدها یا Draco در این انیمیشــن، کمک زیــادی به درک اتفاقــات نــاگوار ایام حاضر، در سراسر جهان می‌نماید.

آتش سوزی کلیسـاها در نـوتردام، سـریلانکا، و ...، حمله به مساجد، آتش سوزی بی‌سابقه استرالیا،

اغتشاشات لبنان، عراق، ایران، هنگ کنگ و ...، جنگ‌های داخلی ســوریه، اختلافــات ظــاهراً گســترده در آمریکــا، بریتانیا، و اتحادیه اروپا،

به هم ریختن نظم اقتصــادی در چین، اروپا و ...، شــیوع بیماری‌هـــای واگـــیر مشـــکوک به بیوتروریسم و ...، فروپاشی کسب و کار و صنایع در سراسر دنیا،

بخشی از نتـایج آغـاز برنامه درجه 33 ماسـونی یعـنی « Ordo Ab Chao» بوده و احتمالاً به زودی شواهد دیگری از این دست نیز به چشم خواهد خورد.

در صـــورت مـــوفقیت این نقشـــه، فروپاشی آمریکـــا، بریتانیـــا، اتحادیه اروپـــا، تضـعیف چین و روســیه و نــیز تحرکـــات جدید ناگهـــانی در خاورمیانه نـــیز به زودی رخ خواهد داد و با توجه به این که این شعار، شعار درجه 33 فراماسونری می‌باشد، عملاً تا آغـاز تحرکـات مربـوط به معامله قـرن و تاجگـذاری دجـال در اورشـلیم، فاصـله‌ای نخواهد داشت.

گرچه بـــرخلاف تصـــور و انتظـــار ایلومینـــاتی و ســـایر شـــیاطین، این نقشه نـــیز در زمـــان بـــروز شـــدیدترین خوف‌هـا، ان شا الله تبـدیل به رجا و امیـدواری شـده، و فرج و گشایش بـزرگی بـرای مـردم مـومن و مستضـعف جهان، رخ خواهد داد.

در ادامه، ملاحظه می‌گردد که قایقی که نقش آنوبیس یا همان خدای کله شـغالی یا کله سـگی مصر باسـتان را بر خود دارد، از درون مه، ظاهر می‌گردد.

و در همین وضـعیت، مـردی که بر روی قـایق ایسـتاده است و بر روی ســـینه اش نقش یک قلب آتشـــین و بر روی پیشـانیش، تصـویر یک چشـم، نقش بسـته اسـت، رویت می‌شود.

کـــارگردان این انیمیشن یعـــنی Louis Lefebvre، در مصاحبه‌ای با آلکس جونز، مجـری مشـهور، عنـوان کـرده است که این «مرد»، همـان «عیسی مسـیح» است! لیکن در حقیقت، این ادعا، دروغی بزرگ و فریبی بی‌شـرمانه از سوی کـارگردان انیمیشن می‌باشد. چـرا که شخصـیت مذکور، دجال یا Antichrist می‌باشد و شـواهد متعـددی

در این خصــوص وجــود دارد که به زودی به آن خــواهیم پرداخت.

در تحلیل این بخش، نکــات مهمی ملاحظه می‌گــردد. در این سکانس، قلب سوزانی که بر سینه مرد قــایق ســوار ملاحظه می‌گــردد، معنــایی متضــاد با «قلب مقــدس» مســیحیان دارد و به معنــای «قلب ضد مســیح» یا «قلب دجال» است. چرا که از یک سوهاله‌ای از آتش، آن را فرا گرفته است و از ســوی دیگر نــیز در ســکانس‌های قبلی مربـــوط به کلاس درس، ملاحظه گردید که قلب مد نظر کارگردان انیمیشن، یک قلب دچار آنومالی بوده و این به معنای این است که قلب مربوطـه، قلـبی متضـاد با قلب معمول می‌باشد و مفهومی ضد مسیحی دارد.

دو المان بسیار مهم دیگر مربوط به این سکانس، «چشم جهــان بین» یا «All Seeing Eye»ـ می‌باشد که در دو قســـمت ملاحظه می‌گــردد. یک «چشم جهـــان بین» در پیشانی مرد قایق سوار یا دجال ملاحظه می‌گردد.

همچنین «چشم جهان بین» دیگری به صـورت چشم چپ، بر روی مجسمه «آنوبیس» کله شـغالی، در جلـوی قــایق ملاحظه می‌شود.

اهمیت «چشم جهـــان بین»، در لایه‌هـــای مختلفی قابل بررسی است. در لایه اول، «چشم جهـــــان بین» یا «All Seeing Eye» معروف‌ترین نماد شناخته شده ایلومیناتی و فراماسونری در سراسر جهان می‌باشد. بنـابراین مـرد قایق سوار، در درجه اول، با ایلومیناتی و فراماســونری، ارتباط تنگاتنگی دارد.

در لایه دوم تحلیـــل، نمـــاد «چشم جهـــان بین» یا «All Seeing Eye»، با روایـات اسـلامی و شـیعی مختلفی مرتبط اسـت؛ که این «نمـاد» را با دجـال یا Antichrist مرتبط می‌دانند. بـــرای مثـــال: پیـــامبر گـــرامی اســـلام، حضـرت محمد مصـطفی (ص) دربـاره‌ی دجـال فرمودند: «... هیچ پیـــامبری نیست جز اینکه از او برحـــذر داشـــته است. ولی من به شما چـیزی می‌گـویم که هیچ پیـامبری به قوم خود نگفته است: می‌دانید که او أعور (یک چشم) است ...» همچـنین جانشـین پیـامبر اسـلام، و امـام اول شـــیعیان حضـــرت علی (ع) در پاسخ به ســـوال یکی از یارانشـان دربـاره‌ی دجـال، فرمودند: «... (دجـال) چشم راست نـــدارد و چشم دیگر در پیشـــانی اوست و مانند ستاره‌ی صبح می‌درخشد ...»

همـــان گونه که ملاحظه فرمودیـــد، «تک چشم» بـــودن دجال، ویژگی بسیار مهمی است که به صورت مکـرر، در دین اسـلام به آن اشـاره شـده است و پیشـوایان دیـنی اسلام و تشیع، از قرن‌ها قبل، نسبت به حضور «دجـال» در آخرالزمان و «تک چشم» بودن دجال، هشدار داده‌اند.

نکته شگفت انگـیزتر این که در حـدیث امـام علی (ع)، نه تنها «دجال» یا Antichrist، «یک چشم» دانسـته شـده، بلکه اشاره شـده است که «تک چشم» وی، «چشم چپ» است! این موضـوع، یعـنی وجـود فقط «چشم چپ» در دجال، در این سکانس انیمیشن نیز ملاحظه می‌گـردد. به نحوی که مجسمه آنـوبیس در جلـوی قـایق، فقط «چشم چپ» دارد و نیز چشم نقش بسته بر پیشـانی مـرد قـایق ســـوار نـــیز، «چشم چپ» است و این «چشم چپ»، از

نحوه قرارگیری لبه‌های پلک و سایر ویژگی‌های آناتومیک چشم، به خوبی، فهمیده می‌شود.

در ادامه سکانس، ملاحظه می‌گردد که ناگهان از داخل «تک چشم» موجود در پیشانی «دجال»، «کاراکتر Draco» خارج می‌شود.

در سکانس بعدی، Draco به صورت یک اژدها یا افعی با سری شبیه به نمایشگر تلویزیون که چهره‌ای شیطانی را نشان می‌دهد، و دمی که ادامه‌ی آن در مغز یک کاراکتر دیگر، واقع شده است، ظاهر می‌گردد.

در این سکانس، Draco یا اژدها که چهره‌ای اهریمنی است، به صورت واضح تر، ملاحظه می‌گردد و مشخص می‌شود که «چشم راست» نداشته، و تنها «چشم چپ» دارد.

همچنین زیر چشم چپ Draco، شعار معروف درجه 33 ماسونی، یعنی «Ordo Ab Chao»ـ ملاحظه شده، و ریش وی در ناحیه چانه، نقشی از هرم مشهور فراماسونری را نشان می‌دهد.

همچنین پوست صورت دراکو، به صورت پولک مانند و فلسی شکل بوده، و به ماهیت شیطانی، شبه خزنده و افعی مانند این کاراکتر، اشاره دارد.

در همین سکانس، کاراکتر دیگری به نام «Ludovic» وجود دارد که سر وی، همانند تخم مرغ می‌باشد و بر روی زمین دراز کشیده است.

در خصوص لودوویک، ملاحظه می‌گـردد که دم دراکـو، در جمجمه تخم مـرغی شـکل لودوویک قـرار گرفته است و به دنبال حرف زدن دراکو، لودوویک نیز سخن می‌گوید.

همچـنین در کنـار لودوویـک، تعـدادی قـرص، کپسـول و سرنگ بر روی زمین، پخش شده است.

قبل از این که به مفهـوم کلی این سـکانس بـپردازیم، ابتـدا باید طبق اطلاعـات منـدرج در وبسـایت سـازنده انیمیشن، شخصیت «لودوویک» را از منظر زبان شناسی و در چند لایـه، مـورد بررسی قـرار دهیم. در لایه اول تحلیل‌هـا، باید به این نکته توجه داشـته باشـیم که اسم Ludovic، از دو بخش Ludo به معنای اجـرا یا بـازی، و Ovic با منشأ «Ovis» یا «Ovum» به معنای بذر، تخم، نژاد یا ریشه، تشکیل شده است.

در انیمیشن نیز ملاحظه می‌گردد که شخصیت لودوویـک، به شکل یک جـوان «کله تخم مـرغی» به تصـویر درآمـده است. بنابراین، در لایه اول تحلیل انیمیشـن، به این نکته اشاره شده است که شخصیت «لودوویک»، جوان یا فـرد نوپایی است که از بدو تولد، بازی خـورده است و توسط جریان‌های دیگر هدایت می‌شـود، و البته وجـود دم دراکو در جمجمه‌ی لودوویـک، این تحلیل را در لایه اول، تایید می‌کند.

در لایه دوم تحلیل‌هـا، باید به این نکته توجه داشت که طبق مطـالب ذکر شـده در وبسـایت انیمیشـن، کلمه‌ی Ovis، معنای دیگری نیز می‌دهد و در زبان یونانی، Ovis به معنای «بره» نیز می‌باشد.

این موضـوع هنگـامی جـالب می‌شـود که بـدانیم، طبق مطالب منـدرج در انجیـل، به حضـرت عیسی مسـیح (ع)، لقب «بره خدا» یا «The Lamb of God» نیز داده شده است! بنـابراین، شخصـیت «Ludovic»ـ در لایه دوم، به مسیح و مسیحیت نیز مرتبط است.

در لایه سـوم تحلیـل، ذکر این نکته حـائز اهمیت است که نام «Ludovic»ـ به صورت یکپارچه و بـدون بخش بنـدی، کلمه‌ای آلمـانی است که به معنـای «جنگجـوی برجسـته» می‌باشد. بدین ترتیب، در این لایه، اشاره می‌گـردد که از قابلیت جوانی و جنگـاوری لودوویـک، در جهت اهـداف و منافع ایلومیناتی، سو استفاده می‌شود.

با توجه به مطـالب گفته شـده، می‌تـوان دریـافت که مفهوم کلی این سکانس به این صـورت است که Draco یا شـیطان، از ابتـدای تولد کودکـان مسـیحی، همچـون طعمه یا (Prey)ـ به این کودکان نگریسـته، و بعد از تولد کودکـان مسـیحی جهـان غـرب، از ابتـدا با کمک القـای رسانه ای، و نیز استفاده از مواد روانگردان، مغز آنان را تحت تـاثیر قـرار می‌دهد و از قـوای جـوانی و قـدرت جنگاوری آن‌هـا، در جهت پیشـبرد اهـداف خـود اسـتفاده می‌نماید.

به عبـارت دیگـر، نمایشـگر تلویزیـونی مربـوط به چهـره دراکـو، به معنـای اغـوا و فـریب رسـانه ای، و آمپـول و قرص‌هـای ملاحظه شـده در کنـار لودوویـک، به معنـای تخدیر، فریب و سرگرم سازی جوانان با استفاده از مواد مخـدر و روانگـردان است که این دو ابـزار، مهم‌تـرین ابزارهای ایلومیناتی و فراماسونری، برای فریب جوانان جوامع مـذهبی، و اسـتفاده از آن‌ها در جهت منـافع

شـیطانی، به شـمار می‌روند. به عبـارت دیگـر، جوانـان مسـیحی که باید جنگجویـان مصـممی بـرای بازگشت حضـرت مسـیح (ع) باشـند، ذهن و بدنشـان به وسـیلۀ شیطان مسـموم شـده، و تبـدیل به جنگجویـان مصـممی برای دجال یا شیطان می‌گردند.

بـرای مثـال، متأسـفانه در نیروهـای مسـلح کشـورهایی همچـون آمریکا و سـایر کشـورهای غـربی مسـیحی، به دروغ ادعا می‌گـردد که قصد آن‌هـا، از لشکرکشی به خاورمیانـه، بازگشت مسـیح (ع) بـوده، و با این ترفنـد، بسیاری از مذهبیون مسـیحی را نـیز با خودشـان همـراه کرده اند؛

در حالی که این لشکرها، یعنی لشکر آمریکا، اسـراییل و کشورهای غربی، به جای تلاش برای بازگردانـدن مسـیح (ع)، در عمل، در جهت خدمت به دشمن مسیح (ع)، یعنی دجال، یا Antichrist فعالیت می‌نمایند.

در ادامه سکانس، ملاحظه می‌گردد که به دنبـال القائـات دراکو در مغز لودوویک جوان، عباراتی همچون Markets Plunge یا سـقوط کسب و کـار، و افت شـاخص‌ها و بورس‌های اقتصادی همچـون، NASDAQ، S&P 500 و افت قیمت دلار، در چشمان لودوویک ظاهر می‌گردد.

و بلافاصله عبارت War Coverage یا پوشش جنگ نـیز در چشمان وی پدیدار می‌شود.

در این بخش، به این موضوع اشاره می‌گردد که به دنبـال تحرکـات ایلومینـاتی و فراماسـونری، سـقوط شـدید شـاخص‌های اقتصـادی در سراسر جهـان، فروپاشی

بازارهای بورس بین المللی، و نیز کاهش ارزش ارزهای بین المللی، ملاحظه خواهد شد.

و همزمـــــــــان با وحشت و قحطی ناشی از فروپاشی اقتصاد جهانی، جنگی فراگیر، در نقـاط مختلف دنیـا، رخ می‌نماید.

البته وجـود قـرص، آمپـول و کپسـول در کنـار لودوویک همزمان با به نمایش در آمدن افت شاخص‌های اقتصادی جهـــانی، می‌تواند به مســأله بیمـــاری کرونا و عـــواقب اقتصـادی آن در سـال 2020 میلادی به بعد نـیز اشـاره داشته باشد که در ادامه بحث‌ها، مفصـلاً به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

همراستا با بخش آخر سکانس قبـل، ناگهـان در سـکانس جدید، ملاحظه می‌گردد که 3 هواپیمای بمب افکن، شبیه به بمب افکنهـــای B2 آمریکـــایی، و با ســـطح مقطعی مشابه به سطح مقطع پرگار و گونیـای ماسـونی، اقـدام به بمبـــاران ســـرزمین‌های اســـلامی نمـــوده و منجر به تخریب گنبد یک مسجد با نمای سنتی می‌گردند.

در همین حین و همزمان با تخـریب گنبد مسـجد، تعـدادی کلاغ سیاه رنگ، به سمت آسمان، پرواز می‌کنند.

این سکانس، اشاره به این نکته دارد که تمرکز جنگ‌هـــای عصر آخرالزمان، در سرزمین‌های اسلامی بـــوده، و منجر به تخـــریب و آســـیب مراکز عقیـــدتی و مـــذهبی این سرزمین‌ها و نیز عقاید معنـوی سـاکنان آن‌ها خواهد شد و تمـامی این وقـایع نـیز به دسـتور ایلومینـاتی و تحت نظارت شیطان، صورت خواهد گرفت.

همچـــنین از آن جا که کلاغ در نمادشناسی ماســـونی و عقاید گروه‌هــای مخفی، به مفهــوم رهــروان و پــیروان آیین‌های مخفی و رازآلود می‌باشد،

این سکانس بــدین معنا است که به دنبــال تخــریب مراکز مذهبی و عقاید معنوی مــردم مسـلمان، تعـداد زیـادی از مردم این سرزمین‌ها، به آیین‌های شیطانی گــرایش پیـدا کرده، و در زمــره رهــروان و پــیروان آیین‌هــای ماسـونی قرار خواهند گرفت. البته در ادامه، پیرامون نمادشناسی مرتبط با کلاغ‌های ماسونی، بیشتر سخن خواهیم گفت.

در خصوص نمادشناسی کلاغ در این سکانس، باید به این موضـــوع اشـــاره کـــرد که در نمادشناسی ماســـونی، حیوانات، به‌خصوص پرندگان و بــالاخص کلاغ، به مفهــوم افــرادی هســتند که در وضــعیت ســیر و ســلوک معنــوی کابالیستی و ماسونی قرار دارند. برای مثال، در نقاشی حاضــرکه توسط خوانیتا گوچیونه در ســال 1948 میلادی کشیده شده، و مملو از نمادهــای ماســونی و ایلومینــاتی اعم از خورشید تحت کســوف، ســتاره رگولــوس، 3 الهه مونث، Virgo، جغد، و تعداد دیگری المان برجسته است، مطالب مهمی در خصــوص ایلومینــاتی و فراماســونری و نمادهای آن، به چشم می‌خورد.

در این تصاویر، ملاحظه می‌گردد که کلاغ‌ها به ســمت یک نور، رو به بالا و به سمت آســمان، حــرکت می‌کنند و این نور، نور شیطانی ایلومینــاتی است که بر صــحنه، تابیــده است. البته ذکر این نکته ضـــروری است که در اســـلام، همــهٔ موجــودات، مخلــوق خداوند هســتند و بنــابراین هیچ حیوانی در خودش، پلیدی ذاتی ندارد. لیکن فراماسونری بر اساس تعالیم الحــادی ملل باســتان، بــرای کلاغ، نقش

سیر و سلوک شیطانی قائل شده است که به سمت نـور ایلومیناتی تمایل دارد.

در سـکانس بعـد، مجـدداً ملاحظه می‌گـردد که دجـال به حرکت خود از دل مه بر روی قایق آنوبیس، ادامه داده، و در این هنگـــام، پـــروانه‌ای به ســـمت دجـــال می‌رود، و بلافاصـــــله پس از این که دجـــــال، پروانه را با دست می‌گـیرد، پروانه در آتش می‌سـوزد و از بین می‌رود. اما معنای پنهان این سکانس چیست؟

پروانه در عقاید فرهنگ‌های مختلف و نیز دین مسیحیت، معـــانی مختلف دارد و ســـمبل روح، و نمـــاد معـــاد و برانگیختگی در دنیای آخـرت است و با مسـایلی همچـون امید، مرتبط دانسته شده است.

با توجه به این که پروانه به سمت مرد قـایق سـوار رفته و می‌خواهد به وی بپیونـــدد، اما در حین این پیوســـتن، آتش می‌گـیرد، این صـحنه، در لایه اول تحلیـل، نشـان دهنده این مساله است که شخصیت سوار بر قایق، دجال یا Antichrist است، لیکن بسیاری از مسـیحیان، توسط ایلومینـاتی و فراماسـونری فـریب خـورده، و وی را به عنـوان مسـیح شـناخته و روح خـود را به دجـال پیوند می‌زنند، آسیب می‌بینند و امیدشان نیز از دست می‌رود.

در لایه دوم تحلیل این سـکانس، آتش گـرفتن پروانه در برخـورد با دجـال، نشـان دهنـده این است که دجـال یا Antichrist و مجموعه تحت امـرش، به روح، و معـاد اعتقاد نداشته و ماتریالیست می‌باشند و با عقاید مرتبط با معاد و دنیای آخرت، به شدت برخورد نمـوده و آن‌ها را نابود می‌نمایند. این تحلیل نیز با تحرکات فراماسونری و

ایلومیناتی که تشکیلاتی ماتریالیستی و ضد معاد هستند، کاملاً انطباق دارد.

در سکانس بسیار کوتاه بعدی، یک کودک با لباس آبی و دارای ماسک را ملاحظه می‌نماییم که ناگهان به سمت یک شعله آتش کشیده می‌شود.

نام این کودک در وبسایت انیمیشن، کودک آبی یا L’enfant bleu است که به «Keeper of the Flame» نیز مشهور است و به تفصیل، در بخش‌های آتی انیمیشن، به وی اشاره خواهد شد.

در ادامه، به یک سکانس کاملاً متمایز برخورد می‌کنیم. در این سکانس، ملاحظه می‌گردد که یک زن با چادر سیاه وهاله‌ای از نور قرمز در اطراف سر، جسد مومیایی شده کودکی را بر روی پا گذاشته، و ظاهری سوگوارانه به خود گرفته است. همچنین در دست این زن، شیشه‌ای حاوی مایع ارغوانی وجود دارد و در پس زمینه تصویر نیز، انفجار یک بمب اتمی تاکتیکال تضعیف شده، ملاحظه می‌گردد.

در ادامه سکانس، مشاهده می‌شود که یک سوسک سرگین غلتان مصری موسوم به «Pieta»، از روی صورت و چشم کبود کودک کشته شده، عبور می‌نماید.

این سکانس، گرچه بسیار ساده به نظر می‌رسد، اما سکانسی بسیار پیچیده بوده، و در چندین لایه، رمزگذاری شده است که به آن‌ها خواهیم پرداخت. در برخورد با لایه اول تحلیل این انیمیشن، ابتدا سری به وبسایت سازنده انیمیشن می‌زنیم. در وبسایت سازنده

انیمیشن، اسم این سکانس، به صورت Pieta آورده شده است.

Pieta نام اثر معروف میکل آنژ، مجسمه ساز مشهور ایتالیایی است که در ذهن عموم مردم، به عنوان تصویری از سوگواری مریم مقدس، بر عیسی مسیح (ع) به شمار می‌رود. اما نکته مهم این جا است که این اثر، به احتمال قریب به یقین، اثری شیطنت آمیز از میکل آنژ بوده و وی، عقاید پاگانی و الحادی خویش را به صورت مخفیانه، در این اثر، به یادگار گذاشته است. در این اثر مجسمه سازی میکل آنژ، شواهد بسیار مشکوکی از رسوخ عقاید پاگانی و الحادی، به چشم می‌خورد.

در درجه اول، ملاحظه می‌گردد که چهره‌ای که به مریم مقدس، منتسب شده است، بسیار جوان می‌باشد و همچون دختران 18 الی 20 ساله است، در حالی که عیسی مسیح (ع) به صورت مردی 30 الی 35 ساله به تصویر کشیده شده است! این در حالی است که انتظار می‌رفت که مادر حضرت مسیح (ع) از خودشان مسن‌تر باشند.

از سوی دیگر در این اثر، مجسمه یک Cupid ملاحظه می‌گردد که یک پسر نیمه عریان کوچک تیر و کمان به دست است.

این دو المان، اشاره به عقاید پاگانیستی میکل آنژ دارد. چرا که از یک سو، Cupid مربوط به عقاید الحادی است و ارتباطی با عقاید الهی و دین مسیحیت ندارد. از سوی دیگر، چهره بیش از حد جوان مریم مقدس، بالاخص در کنار چهره‌ی عیسی مسیح (ع) غیر قابل پذیرش است.

گرچه میکل آنژ در همـــان زمـــان و در پاسخ به افـــراد تیزهوشی که به وی شک کـــرده بودنـــد، گفته بـــود که جـوانی بیش از حد مـریم مقـدس در اثر Pieta، به دلیل عصمت و پرهیز از گناه اسـت، لیکن سـوال این جا است که چرا عیسی مسیح (ع) نـیز که پـاک و پـاکیزه و دور از گنـاه بـوده، مسن‌تر از مـریم مقـدس به تصـویر کشـیده شده است؟! در واقع دروغ‌های میکل آنژ غیرقابل توجیه اسـت؛ حقیقت مـاجرا این است که وی، به جـای مـریم مقدس و عیسی مسیح (ع)، الهه زن جوان یونان باستان یعنی Eos را به جای مریم مقدس به تصویر کشیده شده است! به عبارت دیگر، اثر Pieta، تصویر مریم مقدس و عیسی مسـیح (ع) نیست. بلکه تصـویر Eos و Memnon می‌باشد که وجـود عنصر پاگـانی Cupid در کنـار این دو شخصـــیت، کل اثر Pieta را به عقاید الحـــادی یونـــان باسـتان پیوند می‌زند. بنـابراین، Pieta کلاهی بـوده که میکل آنـــژ، بر سر واتیکـــان گذاشـــته، و متاســـفانه این مساله، تا امروز ادامه داشته است.

بـــدین تـــرتیب، در لایه اول تحلیل این این ســـکانس از انیمیشن، مشخص می‌گـردد که این تصـویر، به اثر Pieta میکل آنژ اشـاره نمـوده و اطلاعـات مربـوط به لایه‌هـای بعدی تحلیل را باید از این موضوع، کنکاش نمود.

در لایه دوم، ملاحظه می‌گـــــــــردد که به دور سر زن سیاهپوش،هاله‌ای قرمز رنگ کشیده شده است.

نکته بسیار مهم در خصوص‌هاله قرمز رنگ، این است که این‌هاله، در نمادشناسی، معـادل شـعله آتش است و این بـدین مفهـوم است که مطـابق نکـات گفته شـده در لایه قبلی، این زن، نه شخصـــــیتی مـــــومن و الهی، بلکه

شخصـیتی شـیطانی و پلید است وهاله قرمز نـیز نشـان دهنده شعله‌ای است که در وجود وی نهفته است. همـان شعله‌ای که مکرراً در تصـاویر مربـوط به دجـال، ملاحظه کرده‌اید و در ادامه نیز خواهد آمد.

در لایه سـوم تحلیل این سـکانس، ملاحظه می‌گـردد که اشک چشم این زن، بالاخص در سـمت چپ، شـبیه حـرف m انگلیسی است که ادامه آن تا دهان زن، کشیده شـده است و قابل دیدن نیست. این نماد که شبیه m می‌باشد، اشاره به نماد صورت فلکی «Virgo» یا دوشیزه دارد.

بدین ترتیب، این نماد نیز در کنارهاله قرمز و نیز مباحث ذکر شده در خصوص Pieta، به این نکته اشاره می‌نماید که زن سـیاهپوش این سـکانس، معـادل صـورت فلکی Virgo، و الهه‌هـای اسـطوره‌ای ملل ملحد باسـتان، همچون Eos در یونان باستان، ISIS در مصر باستان،Lilith در بین النهرین و ... می‌باشد.

در لایه چهـارم تحلیل این سـکانس، باید به مـایعی ارغـوانی رنگ در دست زن سـیاهپوش اشـاره نمـود که مفهومی خاص به دنبال دارد.

با توجه به این که دانسـتیم این زن، شخصـیتی شـیطانی است و نمـاد Eos الهه عقاید الحـادی یونـان باسـتان و مترادف با Virgo در نمادشناسی ماسونی اسـت، کـاملاً قابل درک است که مـایع ارغـوانی که به رنگ سـتاره کسـوف یعـنی Regulus می‌باشـد، به مفهـوم دارو و مـرهم دروغیـنی است که کشـورهای ماسـونی، به سرزمین‌های درگیر جنگ و بیماری می‌دهند.

بنـــــابراین گریه دروغین این زن ســـــیاهپوش و داروی ارغـوانی رنگی که به دست گرفته اسـت، مـترادف اشک تمســـاح، و ژست مـــدافع حقـــوق بشر ایلومینـــاتی و فراماســـونری جهـــانی اســـت، در حـــالی که در عمـــل، قـدرت‌های ایلومینـاتی و فراماسـونری، خودشـان عامل مرگ و نیستی هستند.

در لایه ششم، رنگ سیاه چـادر زن سـیاهپوش، موید این است که بسیاری از کشورهای اسلامی، در ظاهر مـدافع جهان اسلام هستند، لیکن در عمل، وابسته و جیره خـوار کشورهای ماسونی می‌باشند که این موضـوع به صـورت داروی ارغوانی رنگ که به رنگ سـتاره رگولـوس اشـاره می‌نماید، در دست زن سیاهپوش به چشم می‌خورد.

در لایه هفتم این سـکانس، در پشت سر زن سـیاهپوش، تصویر یک انفجار به چشم می‌خورد که رنگ، شکل، حجم انفجـار و نیزهاله و مـوج اطـراف آن، بسـیار شـبیه به بمب‌های هسته‌ای تاکتیکال ضعیف شـده است که مکـرراً در جنگ یمن، علیه نیروهـــای مقـــاومت یمن و زنـــان و کودکان این سرزمین به کار رفته و توسط رسـانه‌ها نـیز به تصـــویر در آمـــده است. این تصـــویر نـــیز به این نکته اشـاره می‌نماید که سـکانس حاضـر، بیش از هر چـیز، به وقـــایع یمن، و نقشه‌های فراماســـونری جهـــانی و ایلومیناتی برای نابودی مقاومت اسلامی و شـیعی یمن، اشاره می‌نماید.

در لایه هشتم این سـکانس، باید ابتـدا به مطـالب منـدرج در وبســـایت ســـازنده انیمیشن در خصـــوص کـــودک به شهادت رسیده و مومیایی شـده، مراجعه نمـاییم. در این وبسـایت، ذکر شـده است که نـام این کـودک، «عـالی»

است و نماد قلب توفنده جهان اسلام است که به سمت خدای حقیقی، برانگیخته شده، و از هر کنترل و محدودیتی، رها خواهد شد!

البته در خصوص این کاراکتر، در سکانس‌های آتی، بیشتر سخن خواهیم گفت. لیکن در خصوص این کودک باید گفت که، «عالی» نماد مظلومیت مقاومت اسلامی یمن و بالاخص شهید بزرگ این سرزمین، یعنی شهید سید حسین الحوثی است. دلایل مختلفی برای این ادعا وجود دارد: اولاً این سکانس، به صورت کلی، به جنگ‌های سرزمین‌های اسلامی و بالاخص یمن اشاره دارد و تصویر انفجار بمب هسته‌ای تاکتیکال تضعیف شده در پس زمینه تصویر نیز بر این ادعا صحه می‌گذارد.

ثانیاً در خصوص کودک موجود در این تصویر، یعنی کاراکتر «عالی»، گفته شده است که وی نماد قلب توفنده جهان اسلام، می‌باشد و سرزمین یمن، دهه‌های متمادی درگیر نبردهای مقاومت اسلامی شیعی، با دشمنانش است.

ثالثاً چهره این کودک، یعنی «عالی» به صورت نمادین، به چهره شهید سید حسین الحوثی، اشاره می‌نماید!

چرا که از یک سو، چهره شهید حسین الحوثی، بعد از شهادت، در تصاویر به صورت شکنجه شده و دارای شکستگی در ناحیه حدقه چشم، ارایه شده است و در این جا نیز کاراکتر «عالی»، همین وضعیت را در ناحیه صورت و چشمانش دارد.

از سوی دیگر شواهدی نیز موجود هستند که نشان می‌دهند این کاراکتر به صورت ظاهری به شکل کودک به

تصویر کشیده شـده اسـت، اما بـاطنی بزرگسـالانه دارد. اولین مـوردی که نشـان می‌دهد این کـودک، در واقع یک بزرگسال است، این است که خط رویش موهـای کـودک، شـبیه کودکـان نیست و بیشـتر شـبیه آقایـان بزرگسـال است و از دو طرف پیشانی، کم پشت شده است.

دومین نکته‌ای که بزرگسـال بـودن این کـودک را در لایه‌های پنهـان نشـان می‌دهـد، این است که در مجسـمه Pieta اثر میکل آنژ، مرد کشته شده، یک مرد بالغ است. بنابراین اینجا نیز باید معادل سنی Pieta اثر میکل آنژ را در نظر گرفت و این کـودک در واقع یک بزرگسـال است که برای پنهان کـردن رمـوز پنهـان آن، به صـورت چهـره کودک به نمایش در آمده است.

البته کودک نمـاد بی‌گنـاهی و مظلـومیت نـیز می‌باشد و مظلومیت یمن در قالب کاراکتر کودک به تصویر در آمده است، اما همان طور که گفته شد، این کودک، المان‌های مردان بالغ را دارد. بدین ترتیب، در لایه هشتم به صورت کلی در می‌یابیم که این کـودک، نمـاد مقـاومت اسـلامی یمن و بالاخص شهید بزرگوار، شهید سید حسین الحوثی است و حـتی شکسـتگی حدقه چشم کـاراکتر انیمیشن یعـنی «عـالی»، و نـیز خط رویش مـو، و الگـوی رویش موهـای «عـالی» نـیز کـاملاً شـبیه شـهید سـید حسـین الحوثی می‌باشد.

در لایه نهم تحلیل این انیمیشـن، به مومیـایی شـدن کـاراکتر «عـالی» می‌پـردازیم. همـان گونه که می‌دانیم، مومیایی کردن اجساد، برای سالم نگه داشتن جسم فـرد متوفـا، مـورد اسـتفاده قـرار می‌گرفته است و یک آیین مصری الحادی بوده است؛

در حـالی که شخصـیت «عـالی» در انیمیشـن، یک فـرد مسلمان است.

این نمـاد، به صـورت رمـزی بیـان می‌کند که ایلومینـاتی تلاش می‌نماید تا بعد از نابودی مقـاومت اسـلامی یمن و سایر اجـزای الگـوی مقـاومت در سراسر جهـان اسـلام، پوسته اسلام را حفظ نماید تا از اسلام، یک دین ظاهری بی‌خاصـیت و بی‌اثر فـراهم آورد. البته این مسـاله در سـکانس‌های آتی، با تفصـیل بیشـتری مـورد بحث قـرار گرفته است.

در لایه دهم تحلیل این سـکانس، ملاحظه می‌کـنیم که سوسک سرگین غلتان مصری که «یمن» نامیده می‌شود، بر روی صورت «عالی» راه می‌رود. در خصـوص سوسک سرگین غلتان یا خپری، گفته می‌شود که وی نماد خـدای خورشید در حال طلـوع، در مصر باسـتان بـوده است. در واقع خـپری، به عنـوان بخشی از وجـود خـدای بـزرگ خورشـید یعـنی رع در مصر باسـتان، در نظر گرفته می‌شده است.

از سوی دیگـر، همـان گونه که گفته شـد، زن سـیاهپوش در این تصویر، نه مادر واقعی کودک، بلکه الهه‌ای پاگانی به اسم ائوس بوده که نماد Virgo در یونان باستان بوده است. در خصوص ائوس نیز آمده است که این الهـه، راه را بـرای طلـوع خورشـید، تسـهیل می‌کـرده است. بـدین ترتیب، در لایه دهم تحلیل این سکانس انیمیشن، ارتبـاط مهمی بین خپری به عنوان نماد خدای خورشید، و ائـوس به عنـوان الهه تسـهیل کننـده طلـوع خورشـید، برقـرار می‌گردد.

در مجموع، در لایه دهم تحلیل، در می‌یابیم که تشکیلات شیطانی ایلومیناتی و فراماسونری، در آخرالزمان تلاش می‌کنند تا با کمک برخی کشورهای خائن عربی، مقاومت اسلامی و شیعی را نابود نمایند،

و ضمن استحاله اسلام، و تبدیل آن به یک آیین ظاهری و بی‌خاصیت، جهان اسلام را تحت زعامت و رهبری عقاید الحادی ایلومیناتی، قرار دهند، و احترام به نمادهای پاگانی و الحادی ملل باستان همچون خپری و رع را جایگزین پیروی از ادیان الهی نمایند.

البته در این بین، ژست‌های بشردوستانه، گریه‌های فریبکارانه و اعانه‌های بی‌اثر بین المللی ظاهراً بشردوستانه نیز برای یمن و جهان اسلام، خرج می‌گردد، اما این موارد، اعانه‌های ماسونی بی‌ارزشی هستند که عملاً به بقای اسلام مقاوم، کمک نخواهند کرد.

در سکانس بعدی، یک کودک آفریقایی به چشم می‌خورد که شبیه به یک ربات است و بر روی سرش، نماد قلب ملاحظه می‌گردد و یک مسلسل از نوع کلاشنیکف در دست دارد. در کنار این کودک نیز، یک انسان بزرگسال سیاه‌پوست به چشم می‌خورد که روی بازوی راستش، نماد جمجمه و استخوان دارد و بر روی سینه اش نیز، صلیب معکوس قرمز رنگ نقش بسته است. در همین حین، ناگهان کودک سیاه پوست که به شکل ربات به نظر می‌رسیده است، فعال شده و سرش را تکان می‌دهد. به موازات این حرکت، فرد بزرگسال سیاه پوست، روبان ارغوانی رنگی را که به دور ران پای چپ کودک سیاه پوست بسته شده است، به آرامی باز

می‌کند. این سکانس نیز دارای مفاهیم پنهانی است که باید در لایه‌های مختلفی، مورد بررسی قرار گیرد.

در لایه اول تحلیل این انیمیشن، ابتدا به بررسی نمادهای به کار رفته بر روی بدن دو کاراکتر موجود در تصویر می‌پردازیم. بر روی بازوی راست کاراکتر سیاه پوست بالغ، نماد جمجمه و استخوان دیده می‌شود که بسیار مشابه نماد مورد علاقهٔ بعضی از گروه‌های ماسونی مثل Skull and Bones است و به مفهوم مرگ و نابودی می‌باشد. بالاخص که شعار معروف گروه ماسونی Skull and Bones، به صورت Order of Death یا فرمان مرگ است.

از سوی دیگر، یک صلیب برعکس سرخ رنگ روی سینهٔ چپ شخصیت بالغ سیاه‌پوست دیده می‌شود که این نماد نیز مجدداً بر این نکته تاکید می‌نماید که این شخصیت بالغ، عقاید ضد دینی دارد.

همچنین بر روی پیشانی کودک سیاه پوست، تصویر یک قلب ملاحظه می‌گردد که گرچه شبیه قلب مقدس مسیحیان است، لیکن همان طور که قبلاً گفته شد، با توجه به این که در سکانس ابتدایی کلاس درس در این انیمیشن، به صورت رمزی، نشان داده شد که قلب مد نظر کارگردان، دچار آنومالی و غیرطبیعی است، فلذا این نتیجه به دست می‌آید که نمادهای قلب به کار رفته در این انیمیشن، در مفهومی غیر از مفهوم اصلی خود به کار می‌روند و در واقع قلب ضد مسیح یا قلب دجال می‌باشند.

در لایه دوم، چهره و حرکـات شـبه ربـات کـاراکتر کـودک سیاه پوست، به این معنا است که این کاراکتر، اسـتقلال فکری ندارد و همچون ربات، اجرا کننده دسـتوراتی است که توسط اربابانش برای وی برنامه ریزی می‌شود.

در لایه سوم این سکانس، ملاحظه می‌گـردد که در دست چپ این کودک، اسلحه وجـود دارد که این به معنـای جنگ و خونریزی است که در قاره آفریقا به صورت فراگیر در جریـــان بـــوده و بخش اعظم نیروهـــای درگـــیر در آن، کودکان و جوانان هستند.

در لایه چهارم این سکانس، ملاحظه می‌گردد که همزمان با حـرکت کـردن سر و بـدن کـودک آفریقـایی، شخصـیت بزرگسال سیاه پوسـت، روبـان ارغـوانی که به ران پـای چپ کـودک بسـته شـده است را بـاز می‌کند. اما مفهـوم این روبان چیست؟

این روبان که در زبان انگلیسی، Garter نامیده می‌شود، روبـــانی است که در مراسم ازدواج، به ران پـــای چپ دوشیزگان بسته می‌شود و نماد باکره بـودن، دوشـیزگی و پاکی است.

بـــــرای مثـــــال در آهنگی ترکیـــــبی Like a Virgin/Holeywood که به صـــورت مشـــترک توسط مدونا، بریتنی اسپیرز و کریستینا آگوئیلرا در سال 2003 میلادی اجـــرا شـــد، در یک ســـکانس، مـــدونا به صـــورت نمادین، روبان Garter را از پای کریستینا آگوئیلرا خارج نموده و او را از باکرگی خارج می‌نماید.

مطـابق با این توضـیحات، در این سـکانس از انیمیشن I, Pet Goat 2 نیز، باز کردن روبان ارغوانی پـای کـودک

آفریقایی به دست بزرگسال سیاهپوست، و سیاه شدن چشمان کودک بعد از این مساله، به این مفهوم است که معصومیت، پاکی و سادگی کودکان آفریقایی، توسط سیاستمداران ضد دین حاکم بر قاره آفریقا، به تاراج رفته و این کودکان، درگیر گناه و کشتار و فساد می‌شوند.

در لایه پنجم این سکانس، رنگ ارغوانی روبان Garter، از یک سو به سرسپردگی سیاستمداران ماسونی قاره آفریقا به برنامه‌های ایلومیناتی و بالاخص نقشه‌های آنان در ارتباط با ستاره رگولوس دارد.

از سوی دیگر نیز روبان ارغوانی، به صورت نمادین، نماد سواستفاده از کودکان یا Child Abuse است. فلذا سکانس حاضر، به این موضوع اشاره دارد که سیاستمداران ماسونی قاره آفریقا، از کودکان این قاره، به طرق مختلف، سو استفاده می‌نمایند.

در مجموع، این سکانس، به این نکته اشاره می‌نماید که سیاستمداران فراماسون آفریقایی، از توان کودکان این قاره، در جهت پیشبرد اهداف فراماسونری استفاده می‌کنند و گرچه خودشان هیچ اعتقادی به مسیحیت یا سایر ادیان الهی ندارند، لیکن از نمادهای این ادیان، برای فریب مردم استفاده می‌نمایند.

در ادامه، به یک سکانس بسیار پیچیده می‌رسیم که مجدداً نیاز به تحلیل چند لایه دارد. در این سکانس ملاحظه می‌گردد که یک جوی آب مملو از لجن سبز رنگ وجود دارد و در زیر نور ایلومیناتی، گل لوتوس یا نیلوفر

آبی حــرکتش را در این لجن انجــام می‌دهد تا این که به داخل یک چاه می‌افتد.

سپس ملاحظه می‌گردد که چاه مملو از لجن شده و حین تابش نور ایلومیناتی بر چاه مذکور، یک فرد در حـالی که داس و چکش در دست دارد، در حال غرق شدن است.

این سکانس انیمیشن نیز بسیار پیچیده و دارای لایه‌هـای متعــدد و مفــاهیم رمــزی عمیقی است که کــارگردان انیمیشـن، بـرای پـیروان ایلومینـاتی و فراماسـونری، به صورت سـری، ارایه نمـوده است. در لایه اول تحلیل این سـکانس از انیمیشــن، و با در نظر گـرفتن نمـاد داس و چکش به عنــوان مهم‌تــرین نمادهــای سوسیالیســتی و کمونیســتی، به نظر می‌رسد که مقصــود ظــاهری این ســکانس، نــابودی کمونیسم و سوسیالیسم در جهــان، بالاخص در آمریکای جنوبی می‌باشد؛

چـرا که فـرد در حـال غـرق شـدن، بـور و سـفید پوست نبوده، بلکه برنزه و شبیه به مردم آمریکـای لاتین اسـت، و از سوی دیگر نیز در وبسایت سازنده‌ی انیمیشــن، نــام این کاراکتر، به صورت اسم لاتین خـوآن پـپیتو ذکر شـده است. بنـابراین، می‌تـوان دریـافت که از نظر کـارگردان انیمیشــن، آخــرین محل حضــور کمونیسم در ســال‌های پایانی منتهی به تاجگـذاری دجـال، نه در منطقه اروپـای شــرقی و روســیه، بلکه در منطقه آمریکــای لاتین واقع است و به زودی، به دست فراماســونری و ایلومینــاتی، کشورهای کمونیستی آمریکای لاتین نـیز دچـار نـابودی و اضمحلال خواهند شد.

البته در برخی از مقالات دیگر نیز اشاره کرده‌ایم که کمونیسم هم چیزی جدا از اصل درخت فراماسونری نیست؛ لیکن فراماسونری دیگر به ابزاری مثل کمونیسم احتیاج ندارد و کمونیسم را هم نابود خواهد کرد.

اما در لایه دوم تحلیل این بخش از انیمیشن، کارگردان به صورت بسیار زیرکانه و خبیثانه، به حضرت یوسف (ع)، پیامبر خدا و فرزند حضرت یعقوب (ع) اشاره نموده، و او را در حال غرق شدن و نابودی به دست فراماسونری و ایلومیناتی، نشان داده است!

برای تحلیل این پیام رمزی پیچیده، ابتدا باید سری به وبسایت کمپانی سازنده انیمیشن بزنیم. در این وبسایت، در خصوص کاراکتر در حال غرق شدن، ذکر شده است که نام این کاراکتر، «خوان» یا «پپیتو» است. همچنین در توضیح این کاراکتر ذکر شده است که بعد از سال‌ها بهره برداری اقتصادی و نامساعد شدن محیط زیست، خوان (پپیتو) احساس غرق شدن پیدا کرده است. همچنین در این صحنه، خوان (پپیتو) در حال غرق شدن در یک چاه، به تصویر کشیده شده است.

ابتدا به ریشه یابی نام «Pepito» می‌پردازیم. نام «Pepito»، اسم مصغر یا کوچک شده «Pepe» می‌باشد و «Pepe» نیز مخفف نام «Josepe» بوده و نام «Josepe»، همان «Joseph» انگلیسی یا «یوسف» عربی و عبری می‌باشد. پس معنای دقیق عبارت «Pepito» می‌شود: یوسف کوچولو!

همان طور که می‌دانیم، داستان حضرت یوسف (ع)، هم در قرآن و هم در تورات و انجیل، ذکر شده است و

بسیار معروف است. حضرت یوسف (ع) به دلیل ویژگی‌های برجسته، از همان کودکی محبوب پدر بوده، و در قرآن کریم نیز، مکالمات حضرت یعقوب (ع) با حضرت یوسف (ع) به صورت مصغر و با جنبه تحبیب ذکر شده است.

برای مثال در آیات قرآن کریم، حضرت یعقوب (ع) در برخورد با حضرت یوسف (ع)، عبارت «یَا بُنَيَّ» یعنی «ای پسرکم» یا «ای پسر کوچکم» به کار برده‌اند.

فلذا عبارت «Pepeito»ـ یا «یوسف کوچولو»، کاملاً با توصیفات کتب آسمانی در خصوص حضرت یوسف (ع) انطباق دارد.

از سوی دیگر تصویر چاه که آب و لجنِ آن در حال بالا آمدن، و غرق کردن «پپیتو» است، مجدداً به داستان حضرت یوسف (ع) و به چاه انداختن ایشان توسط سایر برادرانشان، اشاره دارد.

همچنین عبارات به کار رفته در سایت انیمیشن در خصوص بهره برداری اقتصادی و تنزل وضعیت محیط زیست، مجدداً به وضعیت مصر در دوره صدارت حضرت یوسف (ع) و کشت و زرع فراوان در عصر پرباران، و نیز قحطی در عصر ناسازگاری محیط زیست و عدم بارش 7 ساله، اشاره می‌نماید.

بدین ترتیب المان‌های «یوسف کوچولو»، «چاه»، «بهره برداری اقتصادی»، «تنزل وضعیت آب و هوایی و زیست محیطی»، همگی موجب ارتباط این سکانس با داستان حضرت یوسف (ع) می‌شوند. اما نکته دیگر این که برخی از پژوهشگران علوم اجتماعی، به غلط و با انتساب

نسـبت‌های ناصـحیح به حضـرت یوسف (ع)، وی را جـزء قدیمی‌ترین رهبران سوسیالیست تاریخ می‌دانند!

چـرا که از دید آنـان، حضـرت یوسف (ع) در سـال‌های پربـاران، ثـروت عمـوم مـردم اعم از فقـیر و غـنی را متمرکز کرد و در ایام قحطی نـیز، ثـروت حاصـله را بین اقشار مختلف، تقسـیم نمـود و در جامعه اشـرافی مصر که تفاوت‌های شگرفی بین طبقات بالا و پـایین اجتمـاع، وجود داشت، فاصله بین طبقـات مختلف اجتمـاعی را از بین بـرد. با توجه به چـنین تعـابیر تحریف شـده‌ای در خصـوص حضـرت یوسف (ع)، کـارگردان انیمیشـن، این موضوع را نـیز به حضـرت یوسف (ع) نسـبت داده، و بین ایشان و سوسیالیسم، ارتباط برقرار نموده است.

در لایه سـوم تحلیل این بخش، به نظر می‌رسد که کـارگردان فراماسـون سـازنده این انیمیشـن، بعد از ارتباط برقـرار کـردن بین حضـرت یوسف (ع) و کـاراکتر پـیپتو، تلاش نمـوده است تا به وی طعنه زده، و انتقـام عقاید الحـادی مصر باسـتان را از یوسف پیـامبر (ع) بگیرد. چـرا که در زمـان صـدارت و وزارت یوسف پیـامبر (ع)، پرستش بت‌ها و الهه‌های گوناگون در مصر باسـتان منع شده، و صرفاً یکتاپرستی، آیین رسمی مصر، گردید.

به همین دلیل هم کارگردان انیمیشن I, Pet Goat 2 و اربابان وی که همگی فراماسون و عضو ایلومیناتی بوده و به نمادها و الهه‌های مصر باستان، ارادت ویـژه دارنـد، تلاش نمودند تا در این سـکانس، از حضـرت یوسف (ع)، به دلیل زیر و رو کـردن نظـام الحـادی مصر باسـتان، انتقام گرفته و به ایشان توهین نمایند.

در این سکانس، شخصیت پپیتو یا یوسف کوچولو که به صورت رمزی به حضرت یوسف (ع)، اشاره می‌کند، چهره زشتی دارد و رنگ پوست و موها و نیز به هم ریختگی دندان‌های این کاراکتر، بر زشتی وی، می‌افزایند.

این در حالی است که یوسف پیامبر (ع) به لحاظ زیبایی، زبانزد بودند و زیبایی بی‌نظیر حضرت (ع)، نقل متون تاریخی، مذهبی، شعر و ادب می‌باشد.

از سوی دیگر در این سکانس، پپیتو در حالی که ته چاه افتاده است، در زیر لجن‌هایی که گل لوتوس یا نیلوفر آبی را به حرکت در می‌آورد، در حال غرق شدن دیده می‌شود.

این تصاویر به صورت طعنه آمیزی به این موضوع اشاره می‌کند که برخلاف موارد تاریخی ذکر شده در خصوص برتری یکتاپرستی در عصر یوسف پیامبر (ع)، در دوره آخرالزمان، عقاید الحادی فراماسونری و ایلومیناتی که در قالب گل لوتوس و لجن، به نمایش درآمده‌اند، یوسف نبی (ع) را در انتهای چاه، غرق خواهند نمود! و این بار در آخرالزمان، یوسف پیامبر (ع) نمی‌تواند از چاه، بیرون آید و مقهور فراماسونری، به عنوان وارثین فراعنه مصر باستان، خواهد شد.

در مجموع و در لایه سوم، مشخص می‌گردد که در این بخش از انیمیشن، به صورت پنهانی، پیام به سخره گرفتن حضرت یوسف (ع)، مخابره می‌گردد که این حرکت کفرآلود، با ارایه‌ی چهره‌ای زشت از حضرت یوسف (ع)، و نیز غرق شدن ایشان در چاه پر شده از

لجن گل لوتوس یا گل فراعنه،. انجام شده است. در این زمینـــه، ذکر این نکته ضـــروری است که هـــزاران نمـــاد می‌توانسته است بـرای نشـان دادن نـابودی کمونیسم به کار رود، لیکن غرق شدن در چاه، یقینـاً هدفمند بـوده، و با مقاصد ویـــــژه‌ای بیـــــان شـــــده است و با توجه به رمزگشایی انجام شده، می‌توان دریـافت که این مسـاله، برای شباهت دادن هر چه بیشتر کاراکتر پپیتو با حضـرت یوسف (ع) صورت گرفته است.

اما لایه چهارم تحلیل این قسمت از انیمیشن، از جهـاتی متمایز با لایه‌هـای قبلی است. بـرای تحلیل در این لایـه، ابتـــدا باید به خـــالکوبی روی دست خـــوان (پـــپیتو) توجه نمـــاییم. همـــان گونه که ملاحظه می‌فرماییـــد، بر روی بـــازوی کـــاراکتر «پـــپیتو» عبـــارت «خوانیتا» در داخل یک قلب خالکوبی شده است. این خالکوبی به این معنا است که «پپیتو»، معشوقه‌ای به نـام «خوانیتا» دارد و دلبسـته او است.

بعد از بررسی در ادبیـــات ســـرزمین‌های دارای فرهنگ لاتین، مشـخص می‌گـردد که چنـدین افسـانه شـفاهی در خصـــوص «پـــپیتو» و «خوانیتا» وجـــود دارد که بعضـــاً با مفـــاهیم رازآلـــود، مرتبط هســـتند؛ اما با بررسی دقیق‌تر مشخص می‌شود که کتابی با عنوان «پسران بریگاد نور» یا «Boys of the light brigade»ـ در ســـال 1905 میلادی منتشر شده است که در قالب داسـتان، به وقـایع مربوط به جنگ‌های شبه جزیره‌ی ایبری در زمان نـاپلئون می‌پـــردازد و در این کتـــاب، به شخصـــیت‌هایی همچـــون «پپیتو» و «خوانیتا» نیز اشاره گردیده است.

نکته‌ای که ابتدائاً در این کتاب، جلب توجه می‌نماید، نام کتاب، و جلد عجیب و غریب آن است.

نام کتاب مربوطه، به لغت «بریگاد نور» یا «لشکر نور» اشاره می‌کند که اصطلاحی رایج در نمادشناسی ایلومیناتی بوده و عباراتی مثل Light، Enlightenment و ...، اصطلاحاتی رایج در متون، کتب و نشریات ایلومیناتی در عصر مربوطه بوده‌اند که با استفاده از آن، توجه مخاطبان خاص خود را به نور لوسیفری جلب نموده و اطلاعات مورد نیاز را از طریق اصطلاحات رمزی، ارایه می‌نمودند.

همچنین این کتاب، جلدی قرمز رنگ دارد که بر روی جلد آن، یک ژنرال اسپانیولی، در یک دست خود شمشیری به دست داشته و به جای یک دست دیگر، سه دست دارد! این تصویر گرچه کمی عجیب به نظر می‌رسد، اما بسیار شبیه به نقوش و تصاویری است که از «کالی»، الهه تخریب در عقاید هندویان، ملاحظه می‌گردد.

ناگفته نماند که در کتاب «انجیل شیطانی» اثر شیطان پرست مشهور، آنتوان سزاندر لاوی، نام «Kali»ـ به عنوان شخصیتی جهنمی و الهه‌ای دوزخی ذکر شده است و به عنوان «الهه تخریب گر» معرفی شده است. رنگ قرمز جلد کتاب «پسران بریگاد نور» و تصویری از ژنرال چهاردست روی جلد که شمشیر به دست دارد و در حال تخریب اطراف می‌باشد، مجدداً اشاره به الهه تخریب گر هندوان داشته و یک سیگنال ماسونی به فراماسون‌ها و اعضای ایلومیناتی مخاطب خود می‌فرستد و این مساله، اولین المان مرتبط با ایلومیناتی در این کتاب است.

از سوی دیگر، در داستان ذکر شـده در این کتـاب، ضـمن بیان برخی موارد مرتبط با جنگ‌های شبه جزیـره ایـبری، چنین ذکر شده است که «پـپیتو» یک خـدمتکار و نـوکر نه چندان زیبا است که در خدمت ارباب خود می‌باشد. ارباب وی «جک»، عاشق دخـــتر جـــوان و زیبـــایی به اسم «خوانیتا» است. لیکن خـــود «پـــپیتو» نـــیز به «خوانیتا» علاقه دارد و البته «خوانیتا» نیز علاقه‌ای توام با عشق و تـــرحم نســـبت به «پـــپیتو» نشـــان می‌دهد که این امر در صفحات پایانی کتاب، بیشتر ملاحظه می‌گردد.

در این کتـــاب همچـــنین نمادهـــای متعـــدد مرتبط با ایلومیناتی و فراماسونری ملاحظه می‌گردد. بـرای مثـال از المان‌هـایی مثل «مـرد قد بلند یک چشم»، نردبـان 12 پله‌ای که با آن، به سمت یک چـاه بـالا و پـایین می‌رونـد، نام برده شـده، و ایضـاً نـام و جلد کتـاب، در کنـار سـایر المان‌هـــای مخفی تـــر، به نمادهـــای ماســـونی اشـــاره می‌نمایند.

از سوی دیگر، ماجرای عشقی «زنی اشراف زاده» یعنی «خوانیتا» با یک «خـدمتکار» یعـنی پـپیتو، در کنـار تاکید طعنه آمـــیز به زشت رویی پـــپیتو، در مقابل زیبـــارویی «حضرت یوسف (ع)»، مجـدداً به صـورت پنهـان، نگـاهی انتقامی و توهین آمیز به حضرت یوسف دارد و شخصیت «پـــپیتو» یا «یوسف کوچولو» ذکر شـــده در انیمیشن Pet Goat 2, I و نیز کتاب «پسران بریگـاد نـور»، حاصل نگاه انتقامی ایلومیناتی و فراماسونری نسبت به پیـامبر زیبارو و نیکخوی الهی حضرت یوسف نبی (ع) می‌باشد.

در واقع ایلومیناتی تلاش نمـوده است تا به دلیل مبـارزه حضرت یوسف (ع) با تعالیم الحادی مصر باستان و حذف

شکوه و جلال ظالمانه فراعنه قدیم مصر توسط ایشـان، به حضرت یوسف (ع) اهـانت نماید. بـدین تـرتیب در لایه چهارم تحلیل این سکانس از انیمیشـن، تـوطئه‌ای عجیب و بی‌شـــــرمانه ملاحظه می‌گـــــردد، که به صـــــورتی هوشـمندانه، به پـیروان ایلومینـاتیِ مخـاطب انیمیشـن، سیگنال‌های مد نظر را ارسال کرده است.

در لایه پنجم تحلیل این ســکانس از انیمیشـــن، مجـــدداً عبـــارت کلیـــدی «خوانیتا» که بر روی دست «پـــپیتو» خـــالکوبی شـــده اســـت، نقش ایفا می‌کند. در بررسی ارتباط نام «خوانیتا» با ایلومیناتی، مشخص می‌گـردد که شخصیتی کلیدی به اسم خـانم «خوانیتا گوچیونه» وجـود دارد که یک نقاش فعال در اواسط و اواخر قـرن بیسـتم بوده و بخش اعظم آثار وی، مفاهیم و پیام‌هـای مد نظر ایلومیناتی را به تصـویر کشـیده است. به نحـوی که بیش از 80 درصد آثار وی، مرتبط با اسرار و رموز ایلومیناتی بوده‌اند.

مســـاله مهمی که بین اسم «خوانیتا»ی نقش بســـته بر روی بازوی «خوان» یا «پپیتو» در انیمیشن I, Pet Goat 2، و شخص «خوانیتا گوچیونه» نقـاش مشـهور، ارتبـاط برقـــرار می‌کنـــد، این است که نـــام همسر «خوانیتا گوچیونه»، «دومینیک جـــان گوچیونه» بـــوده است و « John» در زبان انگلیسی، کاملاً معادل «Juan» در زبان لاتین می‌باشد! بنابراین رابطه عاشـقانه بین «خـوان» و «خوانیتا» در انیمیشن I, Pet Goat 2، در عالم واقع به صورت رابطه عاشقانه بین «دومینیک جان» و «خوانیتا» نیز برقرار بوده و با این رمزگذاری، سازندگان انیمیشن،

مخاطبـــان خـــاص خـــود را به ســـوی شـــناخت «خوانیتا گوچیونه»، سوق داده‌اند!

به همین دلیل، به نظر می‌رسد که علت ذکر دو نام برای شخصـــیت «پـــپیتو» در انیمیشـــن، اســـتفاده دوگانه از شخصـیت «خـوان (پـپیتو)» بـرای رمزگـذاری المان‌هـای مختلف بـوده است! به عبـارت دیگـر، در عمیق‌تـرین لایه این سکانس از انیمیشن، کارگردان، مخاطبان خاص خـود را که عضو ایلومینـاتی بوده‌انـد، به سـوی آثـار «خوانیتا گوچیونه» سوق داده است تا از طریق کدهای موجـود در آثـار این نقـاش، تعـدادی از کـدهای بسـیار مهم را، به صورت رمزی به مخاطبان مد نظر، ارایه نماید.

نکته‌ای که در خصوص آثار «خوانیتا گوچیونه» وجود دارد، این است که وی به مســـاله «کســـوف» خورشـــید یا Eclipse، علاقه بسیار زیادی داشـته است و در اکـثریت غـــالب نقاشی‌های وی، خورشـــید در حـــال کســـوف یا Ecliptic نیز به نمایش در آمده است.

همچـنین در آثـار گوچیونـه، مکـرراً نقش ماسک دلقک یا جوکر را ملاحظه می‌کنیم که در نوع خودش، کمی عجیب به نظر می‌رسد.

در یکی از نقاشی‌های رازآلـود وی با عنـوان «سه زن و سه جغد» یا «Three Women And Three Owls» المان‌هـایی ملاحظه می‌گـردد که با نکـات گفته شـده در خصوص انیمیشن I, Pet Goat 2، بسیار شبیه است.

در این نقاشی، در فضـایی که کسـوف خورشـید رخ داده است و ستاره رگولوس هم با زاویه خاص همیشگی خود نسبت به خورشید، دیده می‌شود،

ملاحظه می‌گـردد که سه زن، که به صـورت 3 الهـه، 3 خواهر عجیب، 3 جادوگر، مادربزرگ - مـادر - دخـتر، زن مسن - زن بـــالغ - دوشـــیزه یا به انگلیسی «Maiden, Mother and Crone»ـــ نامیـــده می‌شـــوند و در نمادشناسی ماسـونی، ایلومینـاتی و پاگانیسـتی بسـیار مشهور می‌باشند، در مرکز تصویر، واقع گردیده‌اند.

این نمـاد در آثـار متعـدد دیگـری که مضـامین مخفی و ماسـونی دارند نـیز به چشم می‌خـورد. بـرای مثـال در نمایشـنامه مکبث اثر ویلیـام شکسـپیر نـیز به 3 خـواهر عجیب یا 3 جادوگر اشاره شده است.

همچـنین از آثـار متـاخر نـیز در آخـرین فیلم از مجموعه فیلم‌های رزیدنت اویل با عنوان «فصل آخر: The Final Chapter»، به 3 زن متحد هم ریشه یعـنی «آلیشـیا - آلیس - ملکه قرمز» که نمـاد «Maiden, Mother and Crone» هستند، اشاره گردیده است. فلذا این سه الهه، در نقاشی خوانیتا گوچیونه، نمادهای الحادی، ماسونی و شیطانی بسیار مهمی هستند.

در نقاشی «سه زن و سه جغد»، جغـدها، به تعـداد زنـان هستند و این موضوع نشـان دهنـده این است که این سه الهه با شخصـیت شـیطانی لیلیث نـیز مرتبطنـد، چـرا که لیلیث الهه جغدها نیز بوده است.

همچـنین 3 مـاهی نـیز بر روی زمین افتاده‌اند که مکمل اعـداد 3 در تعـداد الهه‌هـا، و تعـداد جغـدها است و در نمادشناسی الحـادی و پاگـانی، به صـورت تثلیث پاگـانی موسوم به Triquetra شناخته می‌شود.

از سوی دیگر، ملاحظه می‌گردد که نوری از سمت مقابل محل قرارگیری خورشید، در آسمان تاریک شده، به سمت زمین می‌تابد و مرکز تابش این نور نیز، جوان‌ترین الهه است. 3 کلاغ نیز مسیر نور را به سمت آسمان، تعقیب می‌نمایند که نمادِ سالکان و رهروانِ طریقتِ ماسونی هستند.

نکات مهم دیگر به تصویر درآمده در این نقاشی، نحوه قرارگیری جوان‌ترین الهه یا دوشیزه است که زاویه ایستادن و طرز قرار گیری مفاصل و اجزای بدن وی، کاملا شبیه صورت فلکی اوریون یا شکارچی است و کمر بند وی نیز همانند کمربند ستارگان اوریون قرار گرفته و خط عمود بر این کمربند نیز به جغد وسط تصویر اشاره می‌نماید.

همچنین سه المان بسیار مهم همچون کلید، دست بریده و کمربند در سه الهه دیده می‌شود.

لازم به ذکر است که نمایشنامه مکبث شکسپیر نیز به سه خواهر عجیب یا سه جادوگر، المان‌های دست و کلید، سه جغد و کسوف نیز اشاره می‌نماید که این نشان می‌دهد برنامه‌های ماسونی و ایلومیناتی، به صورت مشترک و با کدهای مشابه، بین اعضای این فرقه‌ها، از صدها سال پیش رد و بدل می‌شده، و فقط قالب انتقال این مفاهیم تغییر می‌نموده است؛ به نحوی که گهگاه در یک نقاشی، گهگاه در نمایشنامه، گهگاه در فیلم و ... مطالب مد نظر به مخاطبین خاص، منتقل می‌گردیده است.

علاوه بر نقاشی «سه زن و سه جغد»، خوانیتا گوچیونـه، نقاشی مهم دیگــری با عنــوان «خــاطرات یک فیل» یا « Memories of an Elephant» منتشر نموده است که در آن، المان‌های بسیار مهم آخرالزمانی به تصویر در آمــده است. در نقاشی «خـــاطرات یک فیل»، مجـــدداً فضـــای تاریک یک کســوف ارایه شــده است که در این فضــا، یک فیل، یک کره زمین، پرچم‌هـای مختلـف، چنـدین نردبـان، دستی سبز رنـگ، ماسک دلقـک، زیـورآلات تـزیین فیل و المان‌های رنگارنگ دیگر، به تصویر در آمده است.

اولین نکته مهم در خصوص نقاشی، مفـاهیم و مضـامین مرتبط با نمادشناسی فیل است.

فیل در عقاید هندو، نماد چند خدای هندی است و سمبل تعـــادل تضـــادها، به شـــمار می‌رود. فیل همچـــنین در نمادشناسی هنـــدی، ســـمبل عقلانیت نـــیز می‌باشد. از سوی دیگر، در عقاید هندویان، تغییر و تحول کــره زمین، به دلیل چرخانـــــدن آن توسط فیل‌ها رخ می‌دهد و آن‌ها مسئول ایجاد زلزله‌ها نیز می‌باشند.

این تعـاریف، از یک سـو، فیل را معـادل سـایر نمادهـای الحادی تعادل طـبیعت مثل «هگزاگـرام» و «یین و یانگ» قرار می‌دهد و از سـوی دیگر نـیز با تصـاویر فیل و کـره زمین در نقاشی خوانیتا گوچیونه، مرتبط می‌سازد.

همچنین، در عقاید یونانیان نـیز فیل‌هـای کوچک جثـه، با موجـــــودی «تک چشم» به اسم «ســـــیکلوپس» مرتبط دانسته شده است.

بنـابراین در نقاشی مـذکور نـیز، فیل نمـاد «دجـال» تک چشم یا Antichrist می‌باشد که دنیا را به هم می‌ریـزد،

چرا که کره زمین نیز به صورت سـمبلیک، به دنیا اشـاره می‌نماید و زنجیرها و طناب‌های پاره شده نـیز، خـروج و آزاد شدن دجال و به هم ریختن اوضاع جهانی توسط وی را نشان می‌دهد.

اما نکته شـگفت انگـیز این‌که فیل نمـاد حـزب جمهـوری خواه در ایالات متحده آمریکا نـیز می‌باشد. فلـذا احتمـال دارد وجود المان فیل در این نقاشی اشـاره‌ای رمـزی به این نکته داشته باشد که تحـولات بـزرگ جهـانی که منجر به خـــروج دجـــال و آنارشی می‌گـــردد در عصر روســـای جمهـور آمریکا از حـزب جمهـوری خـواه رخ خواهد داد و توسط این روسای جمهور تشدید خواهد شد.

از سـوی دیگـر، وجـود زیـورآلات بر روی پیشـانی فیـل، جالب توجه است؛ به نحوی که نحوه قرارگیری سنگ‌های قیمـتی آن، شـبیه به نحـوه قرارگـیری سـتارگان صـورت فلکی Canis Major یا کلب اکـبر بـوده، و بزرگـترین جواهر آن که در پیشانی فیل واقع شده اسـت، در محلی معادل محل ستاره سیریوس در صورت فلکی کلب اکـبر، قرار گرفته است.

همان گونه که قبلاً عرض شد، ستاره سیریوس، با وقایع 11 سپتامبر 2001 میلادی، کاملاً مرتبط است و از سوی دیگـر، کلیه اتفاقـات این نقاشـی، در فضـای کسـوف و ستاره مشهور آن یعنی رگولوس رخ می‌دهد.

بدین ترتیب به نظر می‌رسد هدف نقاش از اشاره به این دو المان، بیان رمزی این نکته است که وقایع مربـوط به دگرگونی دنیا در زمان دجال، در عصر مشترک سـتارگان

سیریوس و رگولوس، یعنی در اوایل هزاره سوم، رخ خواهد داد.

المان مهم دیگری که در این نقاشی ملاحظه می‌گردد، تصویر پرچمی است که در بخش پایین و سمت راست فیل نقش بسته است که بسیار شبیه به پرچم سوریه امروز می‌باشد. تعداد 2 ستاره و رنگ بندی پرچم، ویژگی‌هایی بینابین پرچم دولت سوریه و پرچم تروریست‌های معارض سوریه دارد و به صورت تلویحی، از سوریه‌ای پرکشمکش و در حال دست به دست شدن بین گروه‌های مختلف در آخرالزمان و در زمان خروج دجال، خبر می‌دهد.

از سوی دیگر، پرچم مهمی در بالا و چپ تصویر این نقاشی به چشم می‌خورد که شباهت بسیار عجیبی به پرچم کشور اردن دارد و میله این پرچم نیز، به بینی یک دلقک یا جوکرِ متصل است. همچنین بلافاصله بر بالای پرچم قبلی، پرچم سرخ رنگی به چشم می‌خورد که اختصاص به خاندان پادشاهی کشور اردن دارد.

در ارتباط با این دو پرچم، ملاحظه گردد که پرچم اردن، با بینیِ ماسکِ دلقک، یا جوکرِ مرتبط بوده، و پرچم سرخ رنگ نیز در دست یک موجود سبز رنگ است.

اما قبل از بررسی این پرچم‌ها، باید به این نکات توجه کرد: ماسک دلقک یا جوکر، به نقش آفرینی جوکر یا معادل آن در کارت تاروت، یعنی شخصیت «احمق» یا « The Fool»، در وقایع آخرالزمان اشاره دارد.

به عبارت دیگر، این بخش از تصاویر، اشاره می‌کند که از یک سو، تحرکات کاراکتر «احمق» در راس حکومت‌های

قدرتمند آخرالزمان همچون شخصیت ترامپ و جانسون، و از سوی دیگر نقش آفرینی آنارشیست‌های دارای ماسک جوکر در سطح جامعه، منجر به بروز وقایعی می‌گردد که به تحرکات کشور اردن در خاورمیانه خواهد انجامید و در این میان، خاندان پادشاهی اردن نقش ویژه‌ای خواهد داشت.

بالاخص که «تارای سبز» یا «Green Tara»، پرچم خاندان پادشاهی اردن را در دست گرفته است.

لازم به ذکر است که «تارای سبز» یا «Green Tara»، در اساطیر بودایی، مسئول تابش نور یا «Enlightenment»ـ دانسته شده است که با تعاریف ایلومیناتی از نور لوسیفری، مطابقت دارد. این بدین مفهوم است که تحرکات مربوط به اردن در آخرالزمان، تحت حمایت و هدایت ایلومیناتی انجام خواهد شد. ضمن این که احتمالاً «Green Tara»، یک کد رمز در آخرالزمان خواهد بود که وقایعی را مرتبط با تحرکات ایلومیناتی، به راه خواهد انداخت.

بسیار شگفت انگیز است که بدانیم «تنزین گیاتسو» یا «دالایی لاما» رهبر بوداییان جهان که عضو گروه ماسونی «Order of Malta»ـ نیز می‌باشد، به پیروان خود دستور داد که برای مبارزه با «ویروس کرونا» در سال 2020 میلادی، از «Tara Mantra»ـ و بالاخص «Green Tara Mantra» استفاده کنند و از این شخصیت، مدد جویند!

با توضیحات ذکر شده، به نظر می‌رسد که انتشار ویروس کرونا در سراسر جهان، با توطئه‌هایی بین

المللی همراه بوده و کد رمزهای مختلفی از ایلومیناتی، با این واقعه مرتبط می‌باشد که در بخش‌های آتی تحلیل انیمیشن نیز به آن خواهیم پرداخت.

بدین ترتیب این بخش از نقاشی «خاطرات یک فیل» اثر «خوانیتا گوچیونه» به این مساله اشاره می‌نماید که طبق برنامه ایلومیناتی، در زمان آزاد شدن دجال و همزمان با کشمکش‌ها و تعارضات سوریه در آخرالزمان، و همگام با فراگیر شدن تحرکات سیاستمداران احمق در راس قدرت‌های ماسونی، و نقش آفرینی آنارشیست‌های دارای نقاب جوکر در کف اجتماع، کد رمز «تارای سبز» یا «Green Tara»ـ نیز صادر شده که این کد رمز در آینده‌ای نه چندان دور به تحرکات خاندان پادشاهی اردن در خاورمیانه می‌انجامد.

سرانجام این تحرکات از دید ایلومیناتی، در قالب پرچم‌های در هم تنیده و رقص و شادی یک کاراکتر سفید پوش بر باالای سر فیل، و نردبان‌هایی که به آسمان کشیده شده‌اند، به تصویر در آمده است که به مفهوم ایجاد دهکده‌ی جهانی به رهبری دجال در اورشلیم، حذف حکومت‌های مستقل و نیز آغاز عصر تعالی ماسونی و کابالیستی است که به صورت نردبان‌هایی رو به آسمان، به تصویر در آمده‌اند!

البته این خیال باطلی است که ان شا الله به حقیقت نخواهد پیوست و هیچگاه حکومت شیطانی دجال در اورشلیم، محقق نخواهد شد.

یک نکته نیز در خصوص این لایه از تحلیل انیمیشن، وجود دارد و آن، ارسال کدهای رمزی توسط دونالد

ترامپ در سخنرانی به ظاهر عجیب و غریبی است که در سال 2020 میلادی، انجام داده و در آن ضمن تمسخر اعطای جایزه اسکار به فیلم «انگل» از کره جنوبی، اشاره کرده است که‌ای کاش دوباره امکان بازگشت فیلم‌هایی همچون «برباد رفته» یا «Gone with the Wind» نیز وجود می‌داشت!

این اظهار نظر عجیب و غریب و به ظاهر احمقانه که همزمان با پاندمی ویروس کورونا در سراسر جهان روی داد، کدهای رمز مهمی داشت که در ادامه، به آن اشاره خواهد شد. لیکن یکی از کدهای پنهانی این سخنرانی، اشاره به فیلم «بر باد رفته» است که در آن، منطقه‌ای ویژه به اسم «تارا»، که میراث پدری اسکارلت، شخصیت اصلی فیلم «برباد رفته» است، مورد توجه می‌باشد که این منطقه یعنی «Tara»، ضمن این که یکی از مهم‌ترین محل‌هایی است که ادعا می‌شود، «تابوت عهد» یهود در آن مخفی شده و مورد کاوش نیز قرار گرفته است، همراه با دالایی لاما، به کد رمز «Green Tara»ـ نیز اشاره کرده است.

این اشاره همزمان به مساله Tara و Green Tara، و شواهد بسیار مهمی که از این موضوع در نقاشی «خوانیتا گوچیونه» نیز موجود است، نشان از یک توطئه بسیار عظیم با برنامه ریزی چند صد ساله در ابتدای هزاره سوم میلادی دارد که در ادامه بحث‌ها، مفصلا مورد بحث قرار خواهد گرفت.

اما آن چه در نوع خودش جالب است، این است که «خوانیتا گوچیونه»، در سال 1999 میلادی فوت نموده است و این نقاشی‌ها، سال‌ها قبل از وقوع وقایع

ابتدای هزاره سوم میلادی، به صورت رمزی، کدهای رمز مربـوط به تحرکـات دجـال در آخرالزمـان را، به پـیروان ایلومینـاتی، ارایه نموده‌اند که این مسـاله نیـاز به توجه بیش از پیش به این کدها را نشان می‌دهد.

یک نکته مهم و مشـــکوک در خصـــوص خوانیتا گوچیونه وجــود دارد و آن نکتــه، این است که احتمــالاً بــرخی از تصـاویر به نمـایش در آمـده در نقاشی‌های وی، ماحصل مکاشفات شیطانی بـوده است. بـرای مثـال در وبسـایت رسـمی گـالری weinstein ذکر شـده است که «خوانیتا گوچیونه» در پاسخ به یک خریــدار که یکی از آثــار وی را خریـداری نمـوده، و در نـامه‌ای به گوچیونـه، از آثـار وی تقدیر کرده، و تصورات گوچیونه را شگفت انگیز دانســته بـــود، این گونه نوشـــته بـــود که نقاشی‌های وی، حاصل تصـــوراتش نیست! بلکه نقاشی‌هایش حاصل مشـــاهدات وی است!

این مسـاله از آن جا اهمیت پیـدا می‌کند کـه، بسـیاری از تصـاویر و نمادهـای به کـار رفته در نقاشی‌های «خوانیتا گوچیونه»، مسایلی نیسـتند که بتـوان آن‌ها را به صـورت مســـتقیم و با چشم دید! بنـــابراین به نظر می‌رسد که بسـیاری از المان‌ها و عناصر موجـود در نقاشی‌های این نقـاش، حاصل مکاشـفات شـیطانی وی بـوده، و خوانیتا گوچیونه، این صحنه‌ها را در مکاشـفاتی شـیطانی، دیـده است.

در مجمـوع به نظر می‌رسد که سـکانس مربـوط به غـرق شدن «خوان (پپیتو)» در انیمیشن I, Pet Goat 2، یکی از سنگین‌ترین و پیچیـده‌ترین سـکانس‌های این انیمیشن رازآلود است که در پنج لایه اصلی که هر یک نـیز چنـدین

لایه درونی‌تر دارنـد، به تحرکـات شـیطانی ایلومینـاتی و فراماسونری در آخرالزمان اشـاره شـده است. به نحـوی که از ســـطحی‌ترین لایـــه، یعـــنی آینـــده کمونیسم و سوسیالیسم شروع شده، و با تـوهین به حضـرت یوسف (ع) نبی خـدا، ادامه یافته و در مرحله بعد نـیز المان‌هـای مرتبط با کتاب «پسران بریگاد نور» مـورد بررسی قـرار گرفته و در انتها نـیز، مهم‌تـرین و مخفی‌تـرین کـدها، با اشـــاره به آثـــار «خوانیتا گوچیونه»، نقـــاش مشـــهور ایلومینـــاتی، به مخاطبـــان خـــاص این انیمیشـــن، ارایه گردیده است.

در ســـکانس جدید ملاحظه می‌گـــردد که ابتـــدا نـــور ایلومیناتی به‌صورت Yin and yang که نماد مشهور در مکاتب الحادی چین باسـتان اسـت، بر روی زمین می‌تابد و کم کم این نور، به حالت نور مدور در می‌آید.

در زیر نور ایلومیناتی، مشاهده می‌گردد که یک ستون از تانک‌هـــای ســـیاه رنگ که لوله‌هـــای آن‌ها در کنـــار نمـــاد «چشم جهـــان بین ایلومینـــاتی» قـــرار گرفته است و دندان‌هایی در حال باز و بسته شدن دارنـد، مسـتقیماً در داخل دره‌ای به پیش می‌روند.

در همین لحظـــه، ناگهـــان دخـــتری که بر روی لباســـش، تصـویر یک بـبر نقش بسـته اسـت، دوان دوان به سـمت ستون تانک‌ها حـرکت می‌نماید و در حـالی که چهـره اش خشمگین است، با پرچم سفید به جلوی تانک‌ها رفته و با تکـان دادن پـرچم، تلاش می‌کند که حـرکت رو به جلـوی تانک‌ها را متوقف نماید. حـــــــال آن که تانک‌ها متوقف نمی‌گردند و به پیش می‌روند.

در همین لحظـه، یک اسـکلت، با دسـتی که انگشـتری با نگین المـاس دارد، بر پشت دخـتر می‌زند. دخـتر ابتـدا با عصبانیت برمی گردد و به اسکلت نگاه می‌کند.

اسکلتی که کلاهی بر سر و شـنلی قرمز بر دوش دارد و بر روی کلاهش، گل بابونه نصب شده است و در آسـمان پس زمینه نـیز، آتش بازی‌هـایی با نـور ارغـوانی، در آسـمان شب ملاحظه می‌گردند که همچـون آتش بـازی سـال نو هسـتند. هنگـامی که دخـتر، به اسـکلت نگـاه می‌کند، اضطراب وی از بین رفته، بسیار آرام می‌شود و از اقدام خود، عقب نشینی می‌کند.

این سکانس، یکی از سکانس‌های پیچیده انیمیشن I, Pet Goat 2 می‌باشد و باید در لایه‌هـای مختلفی، مـورد بررسی قرار گیرد.

در لایه اول تحلیل این سـکانس، به نظر می‌رسد که بخش اصلی پیام‌ها و رمزهـای مخـابره شـده، مربـوط به کشـور چین در آخرالزمـان می‌باشد. المان‌هـای مختلفی به این مسـاله اشـاره دارند. بـرای مثـال، در ابتـدای این سکانس، نور ایلومینـاتی به صـورت نمـاد Yin & Yang چینی تابیده و سپس محو می‌شود.

همچنین حـرکت دخـتر در مقابل سـتون تانک‌هـا، مشـابه واقعه «مرد تانکی» در منطقه «تیـان آن من» چین است که به آن اشاره خواهیم کرد.

از سوی دیگـر، اسم دخـتر مـذکور، «سـان سو» می‌باشد که اسمی چینی است.

همچـنین نقش بـبر بر روی لبـاس دخـتر، مجـدداً یکی از نمادهـای شـناخته شـده‌ی چیـنی در تصـاویر و نقاشی‌ها است.

پس در لایه اول تحلیل این انیمیشـن، مشـخص می‌گـردد که این سـکانس، مربـوط به وقـایع چین در آخرالزمـان می‌باشد.

در لایه دوم تحلیل‌هـــا، به فضـــای کلی این ســـکانس می‌توان اشاره کرد که از یک سـو، حـرکت تانک‌ها در یک دره ملاحظه می‌گـردد که کوه‌هـای اطـراف آن همچـون دنده‌های اسکلت، بیرون زده‌اند.

این صحنه آرایی، یـادآور عبـارت «دره سـایه مـرگ» یا « Valley of the Shadow of Death»ـ در مزمـور 23 داوود یا PSALM 23 عهد عتیق انجیل می‌باشد.

همچنین در انتهای این سـکانس، تصـویری از آتش بـازی به رنگ ارغـــوانی در آســـمان و در پشت سر اســـکلت، ملاحظه می‌گردد که به صورت رمـزی، اشـاره می‌کند که برخی از اتفاقات مهم مربـوط به چین، در حـوالی سـال نو میلادی صورت می‌گیرد.

ممکن است این موضوع، به همه گیری کرونا COVID-19 در ابتدای سـال 2020 میلادی که از چین آغـاز گردیـد، و همزمان با تعطیلات سال نو میلادی و سال نو چیـنی (در اواخر دســـامبر 2019 تا اوایل فوریه 2020)ـــ رخ داد، مرتبط باشد که البته در خصـوص این ارتبـاط احتمـالی، بیشتر سخن خواهیم گفت.

در لایه ســـوم تحلیل این انیمیشـــن، به نظر می‌رسد که حرکت دختر چینی به سمت ستون تانک‌ها، در درجه اول، واقعه «مـرد تـانکی» در میـدان «تیـان آن من» در سـال 1989 میلادی را به یـــاد می‌آورد که در آن، یک مـــرد معـترض به سیاست‌های دولت چین، در حین رژه نظـامی تانک‌ها در میـدان «تیـان آن من» پکن، در جلـوی سـتون تانک‌ها ظـاهر شد و اجـازه عبـور را به آن‌ها نـداد. این صحنه، بعدها به نماد اعتراض و مقابله تبدیل گشت.

اشـاره این سـکانس به واقعه میـدان «تیـان آن من»، به مفهـوم بیـان اعـتراض است و همچـنین عبـارت «سو: Sue»ـ در نام این دخـتر یعـنی «سـان سو»، هم در زبـان چیـنی و هم در زبـان انگلیسی به معنـای «اعـتراض» و «شکایت» می‌باشد.

از سـوی دیگـر، بـبر نقش بسـته در لبـاس «سـان سو»، معـانی مختلفی در نمادشناسی چیـنی دارد و در منـابع مختلفی به این موضـوع اشـاره شـده است که در عقاید چینی‌ها، 5 ببر زرد، آبی، قرمز، سیاه و سـفید، مسـئول حفظ تعـادل جهـان و ممـانعت آن از فروپاشی و هـرج و مرج یا «Chaos» می‌باشند و در این میان، «ببر زرد» نیز که بر لباس «سان سو» نقش بسته است، بر 4 ببر دیگر، فرمانروایی می‌کند!

پس در این بخش از انیمیشن نـــیز «بـــبر زرد» نمـــاد مخالفت اولیه «چین» با ایجـاد «هـرج و مـرج» جهـانی یا همـان «Ordo Ab Chao»ـ فراماسـونری و ایلومینـاتی است، و حتی نماد «ببر زرد» موجود بر روی لباس «سان سو» نـــیز با ســـکانس اعتراضی حاضر منطبق می‌باشد. چرا که در این صحنه نیز، دختر چینی که نماد کشـور چین

امـــروز اســـت، نســـبت به سیاست‌های لشـــکر عظیم فراماسـونری و ایلومینـاتی، در ایجـاد هـرج و مـرج بین المللی یا (Chaos) که منطبق با شعار درجه 33 ماسونی یعنی «Ordo Ab Chao» است، اعتراض می‌کند.

با این حال، همـان گونه که در تصـویر ملاحظه می‌گـردد، پرچمی که در دست این دخـتر چیـنی مشـاهده می‌شـود، پرچم سفید رنگ بوده و به معنـای صـلح و عـدم تمایل به جنگ است؛ و این به معنای مقابله‌ای غیر نظامی است.

این موضوع، از آن جا ناشی می‌شود که کشـور چین، یک کشور کمونیستی است و ریشه در سوسیالیسم دارد.

همـــــان گونه که قبلاً نـــــیز ذکر شـــــده، کمونیسم و سوسیالیسم هم از تنه بزرگ عقاید الحادی فراماسونری منشأ می‌گیرند و از اساس نیز عقاید مشترک دارند.

بـرای مثـال، در یک نشـریه ماسـونی با عنـوان ماسـون تـرک، چـنین ذکر شـده است: «با جوانـان چپگـرا که متد علمي و عملي لژ روسیه را پذیرفتـه، و خواسـتار آزادي، مساوات و زندگي شرافتمندانه و سـعادتمندانه هسـتند و خوشبختانه تعدادشان نـیز روز به روز افزونـتر مي‌شـود، همگام و همفکر هستیم. آن‌ها ماسون‌هاي بدون پیشـبند ما هستند. موضوع مبـاحث داخل معبد ما را، در خـارج از معبد، تعقیب و پي گیري مي‌نمایند. آنان بازوي راست ما هســـتند، در هر زمـــان، هر مکـــان، و در هر موقعیـــتي، مددکار آنان خواهیم بود.»

با توجه به این مســاله، اعــتراض دخــتر چیــنی با پــرچم سفید در مقابل تانک‌های ماسـونی، به این معنا است که اختلافات چین با فراماسونری جهانی، در مبانی و اصول

نیست؛ بلکه در جزییات و در حـوزه سیاسی و اقتصـادی، اختلافاتی وجود دارد.

اما در لایه چهــارم تحلیل انیمیشــن، نــام دخــتر چیــنی اهمیت بسـیار زیـادی پیـدا می‌کند. در وبسـایت سـازنده انیمیشن در خصوص دختر چینی، گفته شده است که نام وی، «Sun - Sue»ـ می‌باشد. این اسم گرچه در ابتـدا، اسمی چینی به نظر می‌رسد، لیکن از دو قسمت متمـایز تشـکیل شـده است که کـدهای مهمی را در درون خـود، مخفی نموده‌اند. عبارات «Sun» و «Sue» گرچه در زبان چینی معنی دارند، لیکن عامدانه به نحوی انتخاب شده‌اند که در زبان انگلیسی نیز معنادار باشند.

همچنین «Sun»ـ در زبان انگلیسی به معنای «خورشـید» می‌باشـد، و با بـبر زرد رنگی که بر پشت لبـاس «سـان سو» نقش بسته است، ارتبـاط بسـیار دقیقی دارد. چـرا که «بـــبر زرد» در نمادشناسی چیـــنی، به مفهـــوم «خورشید» می‌باشد؛ بنابراین کاراکتر «سـان سو» به دو دلیل بسـیار مهم، ارتبـاط بسـیار قـوی و ارادت جـدی به خورشید دارد؛

اما شـگفت آن کـه، عبـارت «Sue»ـ در زبـان انگلیسـی، علاوه بر اعــتراض و شــکایت، به معنــای گل «Lily»ــ یا «سوسن» نیز می‌باشد! بنابراین کد رمــزی که در اسم « Sun - Sue»ـ به چشم می‌خورد، به صورت «Lily»ـ یا « Lilith»ـــ که ارادتمند و عاشق خورشـــید اســـت، ترجمه می‌گردد.

به عبـارت دیگـر، در این سـکانس نـیز، ارتباطـات بسـیار مهمی بین دختر چینی، و کاراکتر شیطانی مونث یعنی «

Lilith» برقرار می‌گردد و این مساله، موید این است که اصل و اساس چین کمونیست نیز بر پایه عقاید الحادی هم ریشه با فراماسونری و ایلومیناتی بنا نهاده شده است.

احتمالاً این مساله یعنی انطباق «Sue»ـ بر «Lily»ـ یا « Lilith»، موضوع دیگری است که علت پرچم سفید این دختر چینی را توجیه می‌کند.

همچنین نماد Yin & Yang که در ابتدای این سکانس، ملاحظه گردید، یک نماد الحادی چین باستان بوده، و به مفهوم دو قطب متضاد هم اندازه می‌باشد و به لحاظ معنایی، با ستاره شش گوش ماسونی یعنی هگزاگرام، برابری می‌نماید.

ضمن این که نام این دختر یعنی «سان سو»، مجدداً مترادف «Yin & Yang» می‌باشد؛ چرا که در ترسیم دو نیم دایره‌ی «یین و یانگ»، «نیم دایره سفید» یا «یانگ» نماد خورشید و «نیم دایره سیاه» نماد ماه می‌باشد.

در نام و کاراکتر و لباس «سان سو» نیز، «Sun»ـ به معنای خورشید بوده، و ببر زرد پشت لباس وی نیز، نماد خورشید می‌باشد و با عبارت «Yang»ـ که عبارتی مذکر است، مترادف می‌باشد.

از سوی دیگر عبارت «Sue» که به معنای گل «Lily» یا گل سوسن است، با شخصیت «Lilith»ـ که یک الهه الحادی مونث بوده و نمادش نیز «ماه» می‌باشد، مترادف است!

پس در نام، لباس و کاراکتر «سان سو»، مجدداً این نـوع تعادل الحادی و پاگانی یعنی «Yin & Yang» و «ماه و خورشید»، «مذکر و مونث»، «روشـنایی و تـاریکی» و ... برقـرار شـده و بر عقاید الحـادی مـذکور که هم ریشه با عقاید الحادی سایر گروه‌هـای ماسـونی و پاگـانی اسـت، تاکید شده است.

با توجه به مطالب گفته شده، می‌توان دریـافت که دولت کمونیستی چین نـیز به صـورت مبنـایی، مشـکل جـدی با ایلومیناتی ندارد و صرفاً در مسایل سیاسی و اقتصــادی با ایلومیناتی، زاویه دارد.

در لایه پنجم تحلیل این سکانس، به المان‌های موجـود در چهره دخـتر چیـنی یعـنی «سـان سو» برخـورد می‌کـنیم. همان گونه که ملاحظه می‌گردد، در صورت «ســان سو»، خال‌ها و خالکوبی‌هـایی به چشم می‌خـورد. این خال‌ها و خالکوبی‌ها، هر یک دارای معـانی خـاص خـود می‌باشـند. برای مثـال دایـره حـاوی رنگ‌هـای «ارغـوانی - زرد»، به چالش‌هـای چین در عصر ورود سـتاره رگولـوس (به رنگ ارغوانی) به برج Virgo، و تبعـات این واقعه نجـومی در عصر ترامپ (رنگ زرد) بر دگرگونی روابط چین و آمریکا اشاره می‌نماید.

همچــنین قلب قرمز رنگ بر روی گونه چپ «ســان سو» همانند سـکانس‌های قبــل، به قلب دجــال یا Antichrist اشاره می‌کند.

این مســأله نشــان می‌دهد که از یک سو در ابعــاد کلان، دولت چین با برنامه جهانی ماسونی برای بازگشت دجال به اورشــلیم، مشــکلی نــدارد، لیکن در ابعــاد کوچکــتر،

مسـایل سیاسی و اقتصـادی حـول این مـاجرا و از جمله «معامله قــرن»، به شــدت بر ثبــات چین، تــاثیر خواهد گذاشت.

لکه‌های دیگری نیز بر روی پیشانی و صورت «سان سو» وجــود دارند که مربــوط به نقــاط مــورد مناقشه چین با سایر دولت‌های ماسونی است که از آن جمله می‌توان به جزایر مورد مناقشه در دریای چین، و نیز کشور ســوریه، اشــاره نمــود. این لکه‌ها و خالکوبی‌هــای صــورت «ســان سو»، به مناقشـــات و اختلافـــات دولت چین با ســـایر دولت‌های ماسونی در آخرالزمان اشاره می‌نماینــد، لیکن همان گونه که گفته شد و با سایر المان‌ها همچون پرچم سفید و المان‌های دیگر، تایید می‌شود، اختلافــات چین با ســایر کشــورهای ماســونی، مبنــایی نیســتند و در اصــول کلی، همراه و یکدل می‌باشند.

در لایه ششم تحلیل این ســـــکانس از انیمیشـــــن، به شخصــیت «اســکلت» می‌پــردازیم. در وبســایت ســازنده انیمیشن، اسم این اسکلت به صــورت «Skullduggery» ذکر شده است.

Skullduggery به معنای عملکــرد تــوأم با کلاهــبرداری، بی‌بند و باری، حقه بازی و خیانت است

و در ابتـــــدای هـــــزاره ســـــوم میلادی، بســـــیاری از سیاســـتمداران و روزنامه نگـــاران، «دونالد تـــرامپ» و آمریکـــای عصر تـــرامپ را مصـــداق کامل عبـــارت « Skullduggery» می‌دانند.

بنابراین در انیمیشن I, Pet Goat 2، هر گاه به کاراکتر Skullduggery برخـورد کـردیم، مقصـود از آن، شـخص دونالد ترامپ و آمریکای عصر ترامپ می‌باشد.

اما در این سکانس نیز، ملاحظه می‌گردد که دخـتر چیـنی یعنی «سان سو»، به عقب بر می‌گـردد و هنگـامی که به چهـره Skullduggery می‌نگـرد، عصـبانیتش فـروکش کـرده و حـالت اطـاعت و آرامش پیـدا می‌کند. این بـدین معـــنی است که در عصر دونالد تـــرامپ، چین در مقابل سیاست‌های جامعه جهـــانی ماســـونی و ایلومینـــاتی به رهـــبری آمریکـــا، مجبـــور به تســـلیم و اطـــاعت و تبعیت می‌گردد.

در لایه هفتم تحلیل این ســـــکانس از انیمیشـــــن، به نمادشناسی انگشـــتر المـــاس در دست Skullduggery می‌پـــردازیم. المـــاس، به لحـــاظ نمادشناســـی، مفـــاهیم متعددی دارد. الماس از یک سو نمـاد اقتـدار می‌باشد که این مساله، با شنل قرمـزی که بر تن اسـکالداگری دیـده می‌شود و آن نیز به صورت سـمبلیک به معنـای اقتـدار و غلبه می‌باشد، هماهنگی کامل دارد.

وجـود انگشـتر المـاس در دست اسـکالداگری، به صـورت هماهنگ با شـــنل قرمـــز، به این معنا است که آمریکـــای عصر ترامپ، به صورت مقتدرانه، با چین برخـورد نمـوده و چین را مجبور به اطاعت می‌نماید.

از سوی دیگر، در طب سنتی هند و چین، ادعا شده است که المـاس، خـواص کـاهش اضـطراب و آرام بخشی دارد که این مســاله، با کـاهش اضـطراب «ســان سو» بعد از

مشــاهده اســکالداگری، در این ســکانس از انیمیشــن، مطابقت دارد.

نکته مهم دیگری که در نمادشناسی الماس، به آن اشاره می‌شود، این است که در عقاید رومیان باســتان، المــاس را نمــاد «ســتارگان فــرو افتــاده» یا «Fallen Stars» می‌دانسته‌اند.

نکته بســیار مهم این است که عبــارت «Fallen Star»، اصــطلاحی است که بــرای شــیطان یا لوســیفر به کــار می‌رود و این عبارت، هم در کتب شیطان پرســتان و هم در انجیــل، به لوســیفر یا شــیطان، و اجنه تحت امر وی، اشاره دارد. بنابراین استفاده از الماس در این ســکانس، مفــاهیمی شــیطانی نــیز دارد و اشــاره به این موضــوع می‌نماید که آمریکا در عصر ترامپ، اقتدار بین المللی را با کمک و راهنمایی لوسیفر یا شیطان به دست می‌آورد.

نکته دیگر در نمادشناسی المــاس، این است که المــاس، نمــاد چــاکرای هفتم در عقاید هنــدویان و بوداییــان نــیز می‌باشد که بالاترین چاکرا بوده و به چاکرای «تــاجی» یا «Crown Chakra» نیز شهرت دارد.

همچنین در عقاید هندویان و بوداییان، چــاکرای هفتم به «Om Chakra» یا «Sanasrara» نیز شهرت دارد

و محل این چــاکرا، در درخت کابــالا نــیز بر «ســفیروت تاجی» موسوم به «Kether» یا «Crown» یا «Corona» نیز منطبق است!

این انطباق الماس با چاکرای هفتم و ســفیروت Crown در کابالا از جهات دیگری نیز اهمیت دارد. زیــرا در درخت

کابـالا، نزدیکـترین کـارت تـاروت به سـفیروت تـاجی یا Crown، کارت تاروت ترامپ احمق یا کارت «The Fool» می‌باشد!

ضمن این که رنگ چاکرای هفتم نیز، ارغـوانی بـوده و با رنگ سـتاره رگولـوس که سـتاره طـالع دونالد تـرامپ می‌باشد، انطباق دارد.

بنابراین در لایه‌های بسیار عمیق این نمادهـا، مکـرراً بین المـاس، چـاکرای هفتم، سـفیروت تـاجی یا Crown، اسـکالداگری، کـارت تـاروت احمق یا (The Fool)ـ و رگولوس که نماد آمریکـای عصر تـرامپ هسـتند، ارتبـاط برقرار شـده و تلاش شـده است تا از این ارتبـاط، بـرای انتقال کدها و رمزهای مختلف، استفاده شود.

با توجه به مطـالب ذکر شـده، به نظر می‌رسد که استفاده هوشمندانه کارگردان انیمیشن I, Pet Goat 2 از نماد الماس، در این سـکانس از انیمیشـن، به مفهـوم این است که به منظـور تاجگـذاری دجـال در اورشـلیم یا بیت المقـدس در آخرالزمـان، فراماسـونری جهـانی به رهبری آمریکای عصر ترامپ، از بالاترین نمـاد قـدرت در مکاتب الحـادی، که همـان چـاکرای هفتم بـوده و معـادل سـفیروت Kether یا Crown در درخت کابـالا نـیز می‌باشـد، بهـره بـرده، تا تمـامی قـدرت‌های ماسـونی و الحـادی دیگر جهـان اعم از چین و سـایر ممالک را نـیز مطیع خـود نمـوده و آن‌ها را در راسـتای اجـرای هـدف اصلی ایلومیناتی، یعنی معامله قرن، و تاجگـذاری دجـال در اورشلیم، همراستا و همگام نماید.

در لایه هشـــتم تحلیل این ســـکانس، به نمادشناسی گل بابونه می‌پردازیم.

گل بابونه یا Chamomile در نمادشناســـی، به معنـــای «خـــدای خورشـــید» می‌باشد که این مســـاله با «خـــدای خورشید» مصر باسـتان یا «رع» که به صـورت سـمبلیک، مـورد علاقه ایلومینـاتی و فراماسـونری اسـت، ارتبـاط مهم و دقیقی دارد.

و با تصویر «ببر زرد» بر روی لباس «سان سو»، که نماد «خورشید» می‌باشد نیز، به لحاظ نمادشناسـی، مـترادف است.

همچنین در طب سنتی بسیاری از ملل باستان، برای گل بابونه، خـواص مختلفی برشـمرده شـده است که یکی از آن‌هـــا، آرام بخشی و کـــاهش اســـترس و اضـــطراب می‌باشد.

با توجه به این مطـالب، در می‌یـابیم که یکی از دلایل از بین رفتن خشم، استرس و اضطراب دختر چینی یا سـان سو، ملاحظه گل بابونه یا Chamomile بوده است.

چرا که از یک طرف، نام این دختر چینی «Sun – Sue» می‌باشـد؛ یعـنی «Lily»ـ که سرسـپرده و وابسـته به « Sun»ـ یعنی خورشید یا خدای رع مصر باسـتان است. از ســـوی دیگر نـــیز خـــواص آرامش بخشی گل بابونـــه، اضطراب «سان سو» را کـاهش می‌دهد و به وی آرامش می‌بخشد. فلـذا گل بابونه نـیز در کنـار المـاس، خـواص آرام بخشی و ضد استرس یکدیگر را تکمیل نموده، و این دو عنصر، موجب اتمـام خشم و آغـاز آرامش سـان سـو، می‌گردند.

این بخش از سکانس نیز موید این تحلیل است که علاوه بر اقتدار و چیرگی آمریکا در عصر ترامپ، همراهی المان‌ها و عناصر مرتبط با ایلومیناتی با آمریکای عصر ترامپ، و برنامه جهانی ایلومیناتی برای آغاز حکومت جهانی در اورشلیم، دولت چین را نیز، مجبور به تمکین و همراهی خواهد نمود.

در لایه نهم تحلیل این سکانس، ملاحظه آتش بازی‌های ارغوانی رنگ آسمان در تصویر پس زمینه اسکالداگری، و نیز استفاده اسکالداگری از فوت فوتک یا Blow Tickler، به صورت رمزی، احتمالاً این پیام را مخابره می‌کند که زمان بروز حادثه‌ای که چین را در نهایت تسلیم و مطیع آمریکا می‌نماید، با یک جشن ملی ارتباط دارد.

با توجه به این که جشن سال نو میلادی در اواخر دسامبر و اوایل ژانویه برگزار می‌گردد و جشن سال نو چینی نیز به فاصله اندکی پس از آن، یعنی در اواخر ژانویه و اوایل فوریه برگزار می‌شود، و هر دو این مراسم، با آتشبازی‌ها و جشن‌های ملی همراهی دارند، احتمالاً زمان تسلیم احتمالی چین در برابر آمریکای عصر ترامپ، در حوالی سال نو میلادی و چینی، یعنی بین دسامبر تا فوریه، می‌باشد.

با توجه به بروز بیماری شدیداً مسری، مهلک و خطرناک COVID 19 ناشی از کرونا ویروس از منشاء چین در حوالی دسامبر الی فوریه 2020 میلادی، ممکن است زمان اعلام پیام تسلیم چین در برابر چیرگی آمریکای عصر ترامپ، به عنوان رهبر جریان ایلومیناتی و فراماسونری، مربوط به زمان شیوع همین ویروس باشد

که منشأ آن نیز شهر ووهان چین دانسته شده، و اولین درگیری و تلفات نیز به کشور چین مرتبط بوده است. البته در ادامه بحث، به بررسی بیشتر این اپیدمی و یا به عبارت دیگر، پاندمی ویروس کرونا 2019، و شواهد احتمالی عمدی و بیوتروریستی بودن آن، خواهیم پرداخت.

با توجه به تحلیل‌های ارایه شده در لایه‌های مختلف این سکانس، به صورت کلی و جمع بندی شده، می‌توان دریافت که مفهوم این سکانس، تسلیم چین در برابر قوای نظامی، سیاسی و اقتصادی فراماسونری جهانی به رهبری آمریکا در عصر ترامپ می‌باشد که البته با توجه به ریشه‌های ماسونی و الحادی چین کمونیستی، و عدم اختلاف با فراماسونری بر سر اصول و مبانی، مساله‌ای دور از ذهن، و غیر ممکن نمی‌باشد و احتمالاً آخرین فشار و ضربه نهایی به چین، در حوالی سال نو میلادی و سال نو چینی، یعنی در حوالی دسامبر تا فوریه رخ داده که این امر ممکن است با پاندمی ویروس COVID19 در ابتدای سال 2020 میلادی مرتبط باشد.

سرانجام این تسلیم و تمکین مخفیانه و نامحسوس چین نیز، همراهی این کشور با سایر دولت‌های ماسونی، در جهت اجرای «معامله قرن»، آغاز تاجگذاری دجال در اورشلیم و برپایی نظم نوین جهانی خواهد بود. البته همان گونه که خواهیم گفت، این خیال خام، به نتیجه نخواهد رسید و دجال قبل از آغاز حکومت جهانی خود، نابود خواهد شد.

در سکانس بعدی، ملاحظه می‌گردد که دجال یا Antichrist، در حالی که کماکان خوابیده و همچون

افراد مست، تکان می‌خورد، سوار بر قایق آنوبیس، در میان مه، به جلو می‌رود. این سکانس، بدین مفهوم است که دجال یا Antichrist، فارغ از هیاهوهای پیرامونی خود، به پیش می‌تازد.

در سکانس جدید ملاحظه می‌گردد که کماکان اژدهای افعی مانند موسوم به دراکو یا شیطان، در حال شستشوی مغزی و کنترل ذهن «لودوویک» می‌باشد. همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، «لودوویک» نماد جوانان مسیحی جوامع غربی است که نادانسته، ذهن آن‌ها توسط دراکو یا شیطان، شستشوی مغزی داده می‌شود.

نکته مهم این که چشم آبی رنگ لودوویک، به این موضوع اشاره می‌کند که وی از نژادی اروپایی یا آمریکایی است.

با توجه به این مسأله، متاسفانه مغز بخش اعظم جوانان مغرب زمین نیز که ظاهری مشابه لودوویک دارند و بدنه اصلی جهان مسیحیت امروز را تشکیل می‌دهند، توسط رسانه‌های شیطانی، شست و شو داده شده و فرآیند Mind Control بر روی آن‌ها، با جدیت انجام می‌شود.

در سکانس بعدی، ملاحظه می‌گردد که دجال یا Antichrist، سوار بر قایق آنوبیس، در فضایی کهکشان مانند، عبور کرده و از 4 قاب مستطیل شکل می‌گذرد که این 4 قاب، معادل 4 دنیای کابالیستی با عناوین «آزیلوت»، «بریئا»، «یتزیرا» و «آسیاه» می‌باشند.

در واقع این سـکانس، ضـمن اشـاره به عقاید انحـرافی کابالا، اشـاره می‌نماید که دجـال قبل از بیـدار شـدن، از این 4 دنیا، عبور می‌کند.

اما نکته مهمی که باید در این سکانس، مـورد توجه قـرار گیرد، آغاز حرکت دجال از وسط یک سحابی نجـومی یا « Nebula» است.

سحابی مذکور در این سـکانس، به منطقه «شـیبالبا» در عقاید سرخپوست‌های مایا اشاره دارد. در عقاید الحـادی سرخپوستان «مایا»، «شیبالبا»، محل سکونت خدایان در دنیـــای زیـــرین بـــوده است! با این حـــال، سرخپوســـتان «مایا»، اعتقاد داشتند که کهکشان راه شیری در آســمان نیز، جاده‌ای به سمت «شیبالبا» است!

نکته مهم دیگری که باید به آن اشـاره کـرد، این است که در فیلم مشهور «چشمه» یا «The Fountain»، ساخته شده توسط کارگردان یهودی و کابالیست معروف «دارن آرونوفسکی»، سحابی صورت فلکی شکارچی یا «Orion Nebula»، به عنـــوان محل «شـــیبالبا» معـــرفی شـــده است!!!

با توجه به مطـالب ذکر شـده، به نظر می‌رسد که در این سـکانس نـیز، آغـاز حـرکت دجـال از مرکز یک سـحابی ســـتاره ای، به آغـــاز حـــرکت وی از «شـــیبالبا» یا محل خدایان مایا در دنیای زیرزمینی، اشاره نموده است!

البته این اعتقاد به آغاز حرکت دجال از شـــیبالبا که محل خـــدایان زیرزمیـــنی مایاها بـــوده اســـت، با تصـــاویر دیگر انیمیشن که نشان می‌دهد دجـال با قـایق آنـوبیس از دل

تـــاریکی و در فضـــای مه آلـــود، حـــرکت خـــود را آغـــاز می‌نماید، مرتبط است.

چـرا که همـان گونه که شـیبالبا به دنیـای زیرزمیـنی در عقاید مایاها اشـاره دارد، آنـوبیس نـیز خـدای شـهرهای زیرزمینی مردگان در عقاید مصریان باسـتان بـوده و این دو اعتقاد، معادل یکدیگر هستند!

البته واضح است که در این عقاید باطل انحـــــــرافی و شیطانی، تناقضات زیادی وجود دارد و ارتباط یک صورت فلکی در آسـمان، به زیر زمین، ارتبـاطی غـیرمنطقی و غـــیرعقلانی است! لیکن متاســـفانه در عقاید لجوجانه انحـرافی و الحـادی فراماسـونری و ایلومینـاتی، که این عقاید را به ملل ملحد باسـتان نـیز پیوند می‌زنـد، از این دست عقاید خرافی برای نفی اعتقـادات الهی و تعـالیم پیامبران، به وفور دیده می‌شود!

در ســـکانس بعـــدی، ملاحظه می‌گـــردد که دجـــال یا Antichrist، با دم آتشـین خـود، یک گـوی تخم مـرغی شـکل آویـزان از سـقف را روشن می‌نماید و پس از آن، وارد یک محدوده غار مانند روشن می‌شود.

در بحث نمادشناسـی، تخم مـرغ به مفهـوم زایش و تولد است و روشن شـــدن این گـــوی توسط دجـــال، به این مساله اشاره دارد که کم کم مرحله ظهور دجـال، نزدیک شده است.

نکته مهمی که وجـود دارد، این است که مـــرز بین غـــار قبلی و فضای غـار مانند جدید در این سـکانس، شـبیه به فضای ته حلق، در انتهای دهـان بـوده، و محل گـوی تخم

مـرغی شـکل مـذکور نـیز، شـبیه به محل زبـان کوچک یا Uvula می‌باشد.

این تصـویر، یـادآور این عقیـده مهم آخرالزمـانی در بین برخی فرقه‌های مسیحی است که، دجال در شکم جـانور یا Belly of the Beast زندگی می‌نماید و در آخرالزمان، از آن محل، خارج می‌گردد. این سـکانس نـیز یـادآور این موضوع است که بیدار شدن دجـال آخرالزمـان، با خـروج از شـکم جـانور، و بـیرون آمـدن از دهـان وی، همـراهی دارد.

در سـکانس بعـدی، ملاحظه می‌گـردد که کـودک آبی یا L’enfant Bleu ماسکی از یک الهه هندو به نام Kali به چهره دارد و در اطراف یک شـعله آتش، آمـاده رقصـیدن است. ماسک کـالی، ویـژگی خاصی دارد و بعد از چند لحظـه، زبـان کـالی از دهـانش بـیرون می‌آید که این موضوع در سکانس‌های آتی، به تفصیل، مورد بحث قـرار خواهند گرفت.

همـان گونه که ذکر شـد، در تعریف کـودک آبی، در وبسـایت انیمیشـن، ذکر شـده است که وی، نگه دارنـده شعله آتش، یا «Keeper of the Flame» می‌باشد. در خصـوص این شخصـیت، و نـیز شخصـیت Kali، در سکانس‌های آتی، بیشتر صحبت خواهیم کرد.

در سـکانس جدیـد، مجـدداً ملاحظه می‌گـردد که دجـال یا Antichrist، سـوار بر قـایق آنـوبیس، به پیش می‌رود و در حین پیشروی، ناگهان دسته‌ای از ماهی‌هـا، از اعمـاق آب، به سـرعت بـالا می‌آیند و ناگهـان دیوانه وار، از آب

بیرون پریده و خـود را درون قـایق و در پیش پـای دجـال می‌اندازند.

این تصـــویر نـــیز در چند لایـــه، نیازمند تحلیل و بررسی است. در لایه اول تحلیــل، باید به این نکته توجه کــرد که ماهی‌هایی که از آب بیرون پریده و در قایق دجال، فرود می‌آیند و خود را فدا می‌کنند، از نوع «فرشته مــاهی» یا «Angelfish» می‌باشند.

در نمادشناســی، «فرشــته مــاهی» یا Angelfish، نمــاد «عشق بی‌قید و شـــرط» و «پـــذیرش بی‌قید و شـــرط» می‌باشد. بنابراین در این تصویر نیز، به صورت رمــزی به این موضوع اشاره شده است که در هنگام آغــاز فعــالیت دجـــال، تعـــداد کثـــیری از پـــیروان وی، بـــدون هیچ قید و شـــرطی، به وی علاقه مند می‌گردند و بـــدون هیچ اما و اگری، از دستورات وی، تبعیت می‌نمایند.

در لایه دوم تحلیل این ســـــکانس، به این نکته باید توجه کرد که خانواده «فرشته ماهیان»، خانواده بزرگی هستند که انواع و اقسام ماهی‌ها، با رنگ‌ها و اشـکال متفـاوت، در آن‌ها موجود است.

در این ســکانس از انیمیشــن، ملاحظه می‌گــردد که نــوع فرشــته مــاهی مــذکور، فرشــته مــاهی ســیاه و ســفید یا فرشته ماهی گورخری (Zebra Angelfish) است.

رنگ سیاه و سفیدی که در این نوع ماهی دیده می‌شــود، علاوه بر این که به دو نیروی هم اندازه و مخالف طبیعت در عقاید الحادی اشاره دارد، به وجــود دو دنیــای مــوازی سیاه و سفید، یعنی دنیای جنیان و انســان‌ها نــیز اشــاره می‌نماید.

مشـــابه این نـــوع نمادشناســـی، در خصـــوص صـــفحات شطرنجی سیاه و سفید نیز ذکر گردید و این نــوع تلفیق رنگ سیاه و سـفید، به مفهـوم ارتبـاط دو جهـان اجنه و انسان‌ها، می‌باشد.

وجود رنگ سـیاه و سـفید در این نـوع فرشـته مـاهی که بدون هیچ قید و شرطی، دیوانه وار از آب بیرون پریده و خود را بر روی قایق آنوبیس، در جلـوی پـای دجـال، فـدا می‌کند، به این مفهوم است که دجال یا Antichrist، هم در بین انســان‌ها، و هم در بین اجنــه، فــداییانی دارد که بی‌هیچ قید و شـرطی، به خـدمتگزاری و فـداکاری بـرای وی مشـــغولند و به وی در برپـــایی حکـــومت جهـــانی شیطانی در اورشلیم، یاری می‌رسانند.

در سـکانس بعـد، ملاحظه می‌گـردد که یک سـاختمانی با ظاهری بی‌شرمانه و به صورت یک انسان دراز کشیده به پشت، با آلت برجسته، در تاریکی واقع شده است.

ناگهـان سـقف آسـمان به صـورت مـارپیچی بـاز شـده و دستی از سقف به سمت ساختمان مذکور، بیرون می‌آید و از روزنه کنار دست، نور ایلومینـاتی بر فضـای مـذکور می‌تابد.

در مرتفع‌ترین بخش ساختمان مذکور، پنجـره‌ای کوچـک، شـبیه به پنجـره زنـدان ملاحظه می‌گـردد که در کنـار آن، نور چشمک زن قرمز به شکل قلب، رویت می‌گردد.

بر بالای این زندان، صلیبی تعبیه شـده و در پشت پنجـره زنــدان، چهــره پــیرزنی برهنــه، ســالخورده و فرتــوت، ملاحظه می‌گردد.

در ادامه ملاحظه می‌گردد که با تابش نـور ایلومینـاتی بر پنجره‌هـای زنـدان و سـپس دیواره‌هـای آن، پـیرزن ابتـدا وحشت می‌کند و عصا زنان به عقب فرار می‌نماید.

سپس، مشاهده می‌شود که دیوارهـای زنـدان که بر روی آن چوبخط‌های فراوانی نقش بسـته اسـت، کم کم فـرو می‌ریـزد و به تـدریج، تخـریب می‌شـود. در همین حـال، ناگهـان ملاحظه می‌گـردد که پـیرزن از یائسـگی خـارج شده، و خون قاعدگی از وی تراوش می‌کند.

این سـکانس نـیز، یکی از پیچیـده‌ترین سـکانس‌های انیمیشن بـوده، و نیـاز به تحلیل بیشـتر، در چنـدین لایه دارد. در لایه اول تحلیل این سـکانس از انیمیشـن، مشـخص می‌گـردد که این سـکانس به موضـوع بی‌بند و باری جنسی اشاره می‌نماید. شـکل سـاختمان زنـدان که شـبیه آلت تناسـلی مردانه بـوده، و نـیز بـرهنگی پـیرزن زندانی، موید این ادعا است.

در لایه دوم تحلیل این انیمیشن، قلب قرمز چشـمک زن، نقش مهمی بازی می‌کند.

قلب قرمز چشمک زن در کنـار پنجـره زنـدان، از یک سو به قلب ضد مسیح یا دجال اشاره می‌کند. چـرا که همـان گونه که ذکر شد، قلب به تصویر کشیده شده در سکانس کلاس درس، آنومالی داشـته و غـیر طـبیعی بـوده است. بنابراین در این سکانس نـیز، قلب قرمـز، معنـای متضـاد قلب مقدس داشـته، و به مفهـوم قلب شـیطانی و قلب Antichrist است.

از سـوی دیگـر، رنگ قرمز چشـمک زن، در بسـیاری از شـهرهای اروپـایی و آمریکـایی، نمـاد فاحشه خانه‌ها و

محل فعالیت زنان روسپی است و با عنوان «منطقه نور قرمز» یا «Red Light District» شناخته می‌شود. برای مثال یکی از نواحی شناخته شـده در این زمینـه، منطقه «Red Light District» شهر آمستردام هلند است که در این منطقـه، روسـپی خانه‌هـای متعـدد در کنـار یکـدیگر وجود دارند. در این سـکانس از انیمیشن نـیز، رنگ قرمز چشمک زن کنار پنجره زندان، به این معنا است که فردی که در داخل زنـدان قـرار دارد، فـردی روسـپی و بـدکاره است.

در لایه سـوم تحلیل این سـکانس، باید به چوبخط‌هـای روی دیوار زندان اشاره کرد.

این چـوب خط‌ها نشـان می‌دهند که این زن بـدکاره، سالیان سال است که زندانی است و عصـای دست وی و نیز، چهره پیر و فرتوت وی نیز، نشـان از زنـدانی بـودن در مدت طولانی دارد.

در لایه چهـارم تحلیل این سـکانس از انیمیشـن، باید به این نکته اشاره نمـود که این بخش، به مـاجرای «فاحشه بابل» یا «Whore of Babylon»ـ در مکاشـفات یوحنا اشاره دارد.

در خصوص فاحشه بابل در بخش 17 از مکاشفات یوحنا در انجیـل، چـنین آمـده است: «آنگـاه یکی از آن هفت فرشته که بلاها را بر روی زمین ریخته بـود، نـزد من آمد و گفت: «همراه من بیا تا به تو نشـان دهم که بر سر آن فاحشه معـروف که بر آبهـای دنیا نشسـته اسـت، چه خواهد آمد، زیرا پادشـاهان دنیا با او زنا کرده‌اند و مـردم دنیا از شراب زنای او سرمست شـده‌اند.» روح خـدا مـرا

در خود فرو گرفت و فرشته مرا به بیابـان بـرد. در آن‌جا زنی را دیـدم که بر روی یک حیـوان سـرخ رنگ نشسـته بـود. حیـوان، هفت سر و ده شـاخ داشـت، و بر روی بدنش، شعارهای کفرآمیزی نسـبت به خـدا نوشـته شـده بود. لباس زن، سرخ و ارغوانی، و جـواهرات او از طلا و سـنگهای قیمـتی و مروارید بـود و در دسـتش یک جـام طلایی داشت که پر بود از فساد و زنا. بر پیشانی او این اسم مرمـوز نوشـته شـده بـود: «بابل بـزرگ، مـادر فاحشه‌ها و فسـاد دنیا.» در این لحظـه، متوجه شـدم که آن زن مست اسـت؛ او سرمست از خـون خلق خـدا و شـهدای عیسی بـود. من با تـرس و وحشت به او خـیره شـدم. فرشـته پرسـید: چـرا متعجب شـدی؟ من به تو خـواهم گفت که این زن کیست و آن حیـوان که این زن سوارش شده، چه کسی است. زمانی در بدن آن حیـوان، رمقی بـود، ولی حـالا دیگر نیست. با وجـود این، از چـاه بی‌انتها به زودی بالا می‌آید و در فنای ابـدی فـرو خواهد رفت. مـردم دنیـا، غـیر از کسـانی که نامشـان در دفـتر حیات نوشته شده بود، وقتی حیوان پس از مرگ، دوباره ظاهر شود، مات و مبهوت خواهند ماند.»

در بین بسیاری از فرقه‌های مسـیحی، این اعتقـاد وجـود دارد که در آخرالزمان، مجدداً فاحشه بابـل، آزاد شـده، و به فسـاد و فحشا می‌پـردازد. به نظر می‌رسد که در این سـکانس از انیمیشن نـیز، آزاد شـدن این پـیرزن زنـدانی مسن که انـواع نمادهـای شـهوت و بی‌بند و بـاری در وی ملاحظه می‌گردد، به مفهوم آزاد شـدن «فاحشه بابل در آخرالزمـان»، به کمک ایلومینـاتی است. چـرا که نـور ایلومینـاتی پس از تابیـدن به زنـدان، مـوجب خـرابی دیوارهای زندان می‌گردد. همچـنین آغـاز مجـدد قاعـدگی

در این پیرزن یائسه نیز، به مفهوم فعال شدن و جـوانی مجـدد وی است. بـدین تـرتیب، المان‌هـای متعـدد این سـکانس، موید ارتبـاط این سـکانس از انیمیشن با «فاحشه بابل» و فعال شدن مجدد وی در آخرالزمـان، به کمک ایلومیناتی می‌باشد.

در لایه پنجم تحلیل این سـکانس انیمیشـن، تلاش شـده است تا به صـورت رمـزی و پنهـان، توجه مخاطبـان ماسـونی و ایلومینـاتی، به مصـداق «فاحشه بابل» در عصر هزاره سـوم، جلب شـود و مصـداق «فاحشه بابل» در این عصر نـیز، کسی نیست بجز خواننـده فاسـد، منحـرف و کابالیست آمریکـایی، «مـدونا»! در واقع «مـدونا» مصـداق بـارز «فاحشه بابل» در عصر هـزاره سوم میلادی است.

این خواننده زن، در ارتکاب فساد و فحشا، خطوط قرمز متعدد را رد کرده، و حتی تا امروز نیز که 61 ساله شـده است، به فحشا و روابط نامشروع متعدد خـارج از دایـره ازدواج، مبادرت ورزیده و حتی به صورت بی‌شـرمانه ای، در برنامه‌هـای تلویزیـونی، به این اعمـال شـنیع، با دیـده افتخـار نگریسـته است و کماکـان بر ارتکـاب این امـور ناشایست، پافشاری می‌نماید.

مـدونا همچـنین کابالیست بـوده و روابط گسـترده‌ای با سیاسـتمداران صهیونیست دنیا داشـته و در کنـار اباحه گری اخلاقی، در گسـترش مفـاهیم شـیطانی نـیز، همت گماشته است.

بدین ترتیب، مـدونا بـارزترین مصـداق فاحشه بابل است که در آخرالزمان به گسترش فساد و تباهی می‌پـردازد و

علاوه بر ارتکـــاب اعمـــال ناشایســـت، و روابط جنسی نامشروع، با اسـتفاده از ابزارهـای رسـانه ای، پیام‌هـای پلید، و آلودگی‌هـای اخلاقی خـود را از طریق رسـانه، در میـان جوانـان، منتشر نمـوده و آنـان را نـیز به فسـاد و بی‌بند و باری تشویق می‌نماید.

در لایه ششم تحلیل این ســکانس، به مســاله‌ای بـــرمی خـــوریم که انطبـــاق مـــدونا با فاحشه بابل را تقـــویت می‌نماید. در وبســایت ســازنده انیمیشــن، اسم کــاراکتر پــیرزن، «Madam Q»ـ نهــاده شــده، و در توضــیح این شخصـیت گفته شـده است که مشـکل مـادام Q، روابط جنسی است و این روابط جنسی با امـــور شـــرم آور، همراهی دارد.

اصطلاح Madam Q گرچه اصطلاح عامی است و در کل به روسپیان اطلاق می‌شود، لیکن موقعی شـگفت انگـیز می‌گردد که بدانیم، شخص مدونا، در سال 2019 میلادی، آلبوم موسیقی با عنوان Madam X منتشر کـرده است که در مجله مشهور موسیقی به نام Q یا Q Magazine، امتیاز بالایی به دست آورده است. این امتیاز بالای آلبوم موسیقی Madam X در مجله Q، بسیار مشهور بوده و در وبســایت‌های مختلفی، به این موضــوع، اشــاره شــده است.

فلذا به نظر می‌رسد که اصطلاح Madam Q در خصوص کاراکتر پـیرزن در این انیمیشـن، به صـورت رمـزی بیـان شده، و مخفف عبارت Madam X + Q می‌باشد. این کد رمـز، هم در قـالب انیمیشن I, Pet Goat 2 و هم در قــالب آلبــوم Madam X و نــیز مجله Q، به اعضــای فراماسونری و ایلومیناتی در سراسر جهان، این پیـام را

مخابره می‌کند که باید به آثـار مـدونا، به عنـوان مـدخلی برای سایر رمزها و کدهای ماسونی، توجه داشته باشــند که ما در لایه بعدی تحلیل این سـکانس، به آن‌ها خـواهیم پرداخت.

در لایه هفتم تحلیل این ســـــکانس از انیمیشـــــن، به پیام‌هــایی که توسط فاحشه بابل در رســانه‌های جمعی، صادر شـده، اشـاره گردیـده است. یکی از مهم‌تـرین این پیام‌هـــــا، اجـــــرای مراسم موزیک و رقص بین دو نیمه مسـابقات Superbowl ایـالات متحـده آمریکـا، در سـال 2012 میلادی، توسط مدونا بوده است.

مراسم موزیک و رقص بین دو نیمه مســـــــــــــابقات Superbowl ایـــالات متحـــده آمریکـــا، مراسم بســـیار مشهوری است که برد رسـانه‌ای بسـیار زیـادی داشـته و هر ساله، توسط سـلبریتی‌های مشـهور آمریکـایی، اجـرا می‌شود.

در ســـــــال 2012 میلادی، مراسم رقص و موزیک Superbowl آمریکـا، توسط مـدونا به عنـوان خواننـده اصلی، و چند خواننده فرعی همچون نیکی میناژ، برگزار گردید و در این مراســم، پیام‌هــای متعــدد ماســونی، به پـــیروان فراماســـونری و ایلومینـــاتی در سراسر دنیـــا، مخابره شد.

در درجه اول، مراسم رقص و موزیک Superbowl ایالات متحده آمریکا، در سال 2012 میلادی، بسیار مهم تلقی می‌شـد؛ چـرا که در سـال 2012 میلادی، سـتاره رگولـوس یا قلب الاسـد، بعد از 2167 سـال از محـدوده اسد یا Leo به محدوده دوشیزه یا Virgo وارد گردیده، و

این اتفاق در نمادشناسی ماسونی بسیار بـاارزش تلقی شده و به مفهـوم آغـاز عصر جدید ماسـونی، و تغیـیرات بـزرگ در برنامه‌هـای ایلومینـاتی بـوده است. بنـابراین سـپردن مسـئولیت اجـرای مراسم موزیک Superbowl آمریکا در این سال به مدونا، نشان دهنده جایگـاه بسـیار بالای مدونا، در نظر فراماسونری و ایلومیناتی است.

در درجه بعد، ملاحظه می‌گردد که نمادشناسی‌های متعدد مرتبط با «فاحشه بابل»، در این مراسم، بـرای «مـدونا» به کار رفته است. در ابتدای مراسم، در حالی که تعدادی از سـربازان با لباس‌هـای مربـوط به سـربازان ملل باستان، وارد صـحنه می‌شـوند، یک ارابه را با خـود حمل می‌کنند.

که در آن، «مـدونا» در حـالی که تـاجی شـاخدار بر سر داشته و اطرافش را نیز ادوات و وسـایل پر زرق و بـرق گرفته‌انـد، نشسـته بر صـندلی طلایی و شـاهانه، وارد صحنه شده و بعد از مدتی، به رقص و آواز می‌پـردازد که این تصاویر، تداعی کننده توصـیفات مکاشـفات یوحنا در خصوص فاحشه بابل می‌باشند.

همچنین در ادامه مراسم، ملاحظه می‌گردد که تعدادی از رقاصان مـرد، با لباس‌هـایی همچـون لبـاس ملل مختلف باستان، در اطراف مـدونا، به رقص و آواز می‌پردازند که این رقاصان مرد، نماد پادشاهان ذکر شده در مکاشـفات یوحنا هسـتند و این تصـویر نـیز، شـیفتگی و روابط پادشاهان ملل باسـتان را با فاحشه بابـل، طبق مطـالب مندرج در مکاشفات یوحنا، به تصویر کشیده است.

همچنین در بخش‌های مهمی از این مراسم، اجرای سه نفره‌ای توسط «مدونا»، «نیکی میناژ» و «M.I.A» انجام شده که نمایانگر، سه الهه، سه دوشیزه، سه جادوگر، سه خواهر یا Triquetra در عقاید پاگانی و الحادی ایلومیناتی می‌باشد.

البته نمادشناسی مربوط به مراسم رقص و موزیک Superbowl ایالات متحده آمریکا در سال 2012 میلادی و سایر ادوار، به مراتب بیش از موارد ذکر شده است. برای مثال در مراسم سال 2015 میلادی، در اجرای مراسم Superbowl توسط کیتی پری (Katy Perry)، وی سوار بر مجسمه یک شیر بزرگ طلایی، و در حالی که افسار شیر را در دست دارد و به آواز خواندن مشغول است، وارد صحنه می‌گردد که این مساله به صورت نمادین، به غلبه صورت فلکی دوشیزه یا Virgo بر صورت فلکی اسد یا Leo بعد از سال 2012 میلادی اشاره دارد.

البته توضیح نمادهای شیطانی و ماسونی سایر مراسم رقص و موزیک Superbowl آمریکا، از حوصله این بحث خارج است؛ لیکن در مجموع به نظر می‌رسد که مراسم رقص و موزیک Superbowl آمریکا در سال 2012 میلادی که توسط مدونا و با همکاری نیکی میناژ و M.I.A اجرا گردید، تاکیدی نمادین بر نقش مدونا به عنوان «فاحشه بابل» در هزاره سوم میلادی است که در عصر جدید، آزاد شده و به اباحه گری و ترویج فساد و فحشا پرداخته و ورود دنیا به عصر جدید ماسونی در سال 2012 میلادی را همزمان با ورود ستاره رگولوس از محدوده صورت فلکی Leo به Virgo جشن گرفته است.

با توجه به نقش ویــژه مــدونا به عنــوان «فاحشه بابل» هـــزاره ســـوم، در پیشـــبرد اهـــداف فراماســـونری و ایلومیناتی، در بسیاری از مواقع، پیام‌های مهم رسانه‌ای مخفی و رمـــزی، توسط آلبوم‌هـــای موســـیقی وی، به مخاطبان خاص ارایه شـده است. به عبـارت دیگـر، گرچه مدونا در نظر بسیاری از مردم جهان، صرفاً یک خواننـده و رقـاص می‌باشـد، لیکن آلبوم‌هـای موسـیقی وی بـرای اعضای فراماسونری و ایلومیناتی، حاوی پیام‌های رمزی است که از دل آن‌هـــا، پیام‌هـــای مختلفی به مخاطبـــان خـــاص، ارایه می‌گـــردد. بـــرای مثـــال، یکی از موزیک - ویدئوهای وی با عنوان «منجمد» یا «Frozen»، پیام‌های رمزی متعددی را به مخاطبان ماسـونی، ارایه داده است. این موزیک - ویــدئو که در ســال 1998 میلادی ســاخته شده است، دارای عناصر متعدد رمزگذاری شده ماسونی است.

در این موزیک ویدئو، مدونا در حال رقص آیینی با لبــاس سیاه رنگ دیده می‌شـود که در مقـاطع مختلفی، به سگ سیاه و دسته‌ای از کلاغ‌ها، تغییر وضعیت پیــدا می‌کند که این تغییر شـکل یا Shape shifting یکی از المان‌هـای مهمی است که به اجنه شیطانی مرتبط می‌شود.

همچــنین در بخش‌هـای زیـادی از این موزیک ویــدئو، سه مدونا در کنار هم در حال رقص و آواز هسـتند که مجـدداً سه الهه زن، سه جادوگر، سه دوشیزه، و Triquetra را در نقاشی «سه زن و سه جغد» خوانیتا گوچیونه و نـــیز نمایشــنامه مکبث ویلیــام شکســپیر، به یــاد می‌آورند که همگی آن‌ها، نمادهای پاگانی و الحادی هستند.

همچـنین پـرواز کلاغ‌ها به سـمت آسـمان، نـوعی سـیر و سـلوک ماسـونی بـوده که به سـمت نـور لوسـیفری ایلومیناتی، انجام شده و در نقاشی خوانیتا گوچیونه نـیز به تصویر کشیده شده بود.

مسـاله دیگر قابل توجه در این موزیک - ویـدئو، علامت Om می‌باشد که نماد چاکرای هفتم در عقاید هندویان و بوداییان بوده، و با سفیروت تاجی کابالا یعنی Crown و رنگ ارغوانی، مرتبط است. فلذا نشـان دادن این علامت از سوی مدونای کابالیست، نشـان دیگـری از این مسـاله است که وی در لا به لای اشعاری که می‌خوانـد، دجـال یا Antichrist را به یاری طلبیـده و از وی می‌خواهد تا هر چه سـریعتر، درخت کابـالا را به مرحله سـفیروت تـاج یا Crown، رسانده و در انتها، در اورشـلیم نـیز تاجگـذاری نماید.

نکته مهم دیگر موزیک - ویـدئو «منجمد» یا «Frozen» این است که علی رغم این که همه افق‌ها روشن هستند، اما فضا در مقـاطع مختلـف، نیمه تاریک و تاریک می‌گردد و مجدداً روشن‌تر می‌شود.

این موزیک - ویدئو همچـنین به صـورت زیرکانـه، به نـور کم و زیاد شونده خورشید در آسمان نیمه تاریک و تاریک اشـاره می‌نماید که این مسـاله به اضـافه‌ی افق‌هـای روشن، همگی بر این که کسوفی در حال رخ دادن است، دلالت دارد.

بنـابراین، در این موزیک - ویـدئو به صـورت مخفی، به مقوله «کسوف» و نیز ستاره کسوف یعـنی رگولـوس به صـورت پنهـان، اشـاره شـده است که این مسـاله نـیز با

نمادهــای به کــار رفته در نقاشی‌های خوانیتا گوچیونه و مطــالب دیگر ذکر شــده در خصــوص ســکانس‌های قبلی انیمیشن، همراستا است.

اما مهم‌تـــرین نمادشناسی رمـــزی به کـــار رفته در این موزیک – ویدئو، اشاره به صورت فلکی اوریــون یا جبــار، کمربند اوریــون و از همه مهم تــر، ســتاره ســیریوس به عنــوان مهم‌تــرین ســتاره صــورت فلکی کلب اکــبر است. چرا که این کد رمز، با واقعه 11 سپتامبر 2001 میلادی، ارتباط دارد! در بخش‌هایی از موزیک ویدئوی Frozen با اجرای Madonna، ملاحظه می‌گردد که در پهنه آسمان، صــورت فلکی اوریــون یا شــکارچی، قــرار گرفته است و ســتاره ســیریوس از صــورت فلکی کلب اکــبر یا Canis Major نــیز با کمربند صــورت فلکی اوریــون، همراســتا قرار گرفته است!

این همراســتایی ســتاره ســیریوس با 3 ســتاره کمربند اوریون، عمدتاً در ماه سپتامبر هر ســال رخ می‌دهد و ما در بخش‌های قبلی تحلیل انیمیشن I, Pet Goat 2 نیز به این نکته اشاره کردیم که کــارگردان این انیمیشن نــیز به صـــورت رمـــزی، به ارتبـــاط Canis Major و ســـتاره ســیریوس، با واقعه 11 ســپتامبر 2001 میلادی، اشــاره نموده است.

همچـــنین وجـــود سگ ســـیاه بـــزرگ در موزیک – ویـــدئو Frozen، نیز اشاره رمزی دیگری به صورت فلکی Canis Major یا سگ بــزرگ، و ســتاره مشــهور آن، ســیریوس می‌باشد.

بسیار جـالب است که رنگ این سگ نـیز سـیاه بـوده و با داستان‌های هـری پـاتر نـیز که در آن، شخصـیتی به اسم «سیریوس بلک» وجود داشته است، همخوانی دارد!

بـــدین تـــرتیب می‌تـــوان دریـــافت که موزیک – ویـــدئوی Frozen اجرا شده توسط مدونا، همگـام با داسـتان‌های هری پاتر، و نیز بخش‌های ابتـدایی این انیمیشـن، همگی منشأ و منبع مشـترک داشـته، و همگی آن‌ها نـیز توسط اتاق فرمانـدهی ایلومینـاتی، یک پیـام واحد را به اعضـاء خود مخابره می‌کنند! پیام مـذکور این است که واقعه 11 ســـــپتامبر 2001 میلادی، توسط ایلومینـــــاتی و فراماســـونری، بـــرای آغـــاز عملیات‌هـــای آخرالزمـــانی فراماسـونری، و به منظـور تسـهیل تاجگـذاری دجـال در اورشلیم، در ابتدای هزاره سوم صورت گرفته است.

بسیار جالب است که موزیک – ویدئوی Frozen، در سال 1998 میلادی سـاخته و منتشر شـده است و این بـدین معنا است که 3 سال قبل از آغاز تحرکات ایلومیناتی در 11 سپتامبر 2001، عملاً کدهای لازم در خصوص آمادگی برای این واقعـه، به اعضـای ایلومینـاتی در قـالب آثـاری چون موزیک – ویدئوی Frozen، داستان‌های هری پاتر و ...، داده شده است.

البته علاوه بر نمادهای تصویری، کلمـات به کـار رفته در موزیک ویـدئوی Frozen مـدونا اعم از اسم این موزیک ویدئو که به معنای «یخ زده» است و با فضـای «سـرد» و «منجمد» آخرالزمانی انیمیشن نیز مطابقت دارد، مجـدداً گویـــای نمادهـــای رمـــزی به کـــار رفته در این اثر است. همچنین عباراتی که ظاهراً رو به معشوق هستند، اما در اصل، رو به ایلومیناتی و فراماسونری یا به تعبـیر بهـتر،

دجـال یا Antichrist ذکر می‌شـوند، همگی موید رمـزی بـودن تمـام عناصر و ارکـان موزیک ویـدئوی «Frozen» می‌باشند.

بـــدین تـــرتیب، می‌تـــوان دریـــافت که گرچه کـــارگردان انیمیشن Pet Goat 2 ,I، خـودش فراماسـون و عضو ایلومینـــاتی اســـت، و در لا به لای انبـــوه اطلاعـــات ارایه شده در این انیمیشن، رمـوز بسـیاری را کدگـذاری کـرده اســـت، لیکن بـــرای توســـعه کـــدها و پیچیـــده نمـــودن رمزنگاری‌های انجام شده، بعضاً به بـرخی شخصـیت‌های کلیدی کابالیستی نیز اشاره نموده تا با اسـتفاده از آثـار آن‌ها، پیام‌های مهمی را به مخاطبان خود برساند.

در این میان، مدونا که از یک سو، خـودش نـیز کابالیست بوده و کمک‌های فـراوانی نـیز به موسسـات کابالیسـتی مختلف نمـوده، و از سـوی دیگر مصـداق فاحشه بابل یا Whore of Babylon بوده و ضمن فساد و بی‌بند و باری عمیق، با سران و رهبران فاسد دنیا همچون شیمون پرز و بنیامین نتانیاهو نیز ارتباطـات حسـنه‌ای داشـته اسـت، مورد توجه ویژه کـارگردان این انیمیشن قـرار گرفتـه، و سکانس ویژه‌ای را به این شخصیت اختصاص داده است.

با این حـــــال، به نظر می‌رسد که به زودی با نـــــابودی نقشه‌های فراماســـونری و ایلومینـــاتی، آثـــار فســـاد و فحشای پیروان شیطان، از کـره زمین محو خواهد گشت و خوانندگان فاسد و پلیدی همچـون مـدونا و مقلـدینش، در قعر آتش جهنم، خواهند سوخت.

در سـکانس بعـدی، ملاحظه می‌گـردد که دجـال در حـال خـــروج از دهانه غـــار، و ورود به ناحیه روشن و پر نـــور

ایلومیناتی است و در همین حال، سقف غار نیز در حال فروریختن است. این بدان معنا است که در نظر فراماسونری و سایر پیروان شیطان، نور ایلومیناتی، موجب از بین رفتن یخ زدگی و انجماد عصر یخبندان آخرالزمان می‌گردد.

نکته دیگری که در این سکانس، حائز اهمیت است، این است که در دهانه غار، دو ستون از یخ وجود دارند که به صورت مارپیچی، تا سقف غار بالا رفته‌اند. این دو ستون مارپیچی، شبیه به DNA بوده، و به صورت نمادین، بیانگر نزدیک بودن ظهور و تولد دجال، و بیداری وی از خواب چند هزار ساله می‌باشند.

در ادامه انیمیشن، دو سکانس متوالی قرار دارند که گرچه شاید در ظاهر با یکدیگر، تفاوت داشته باشند، لیکن در عمل، به لحاظ معنایی بسیار با یکدیگر مرتبط هستند. به همین دلیل این دو سکانس متوالی را به صورت توأم، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در ابتدای این دو سکانس متوالی، ملاحظه می‌گردد که کاراکتر «کودک آبی» یا «L’enfant Bleu» که در سکانس‌های بعدی بیشتر در خصوص وی صحبت خواهیم کرد، کماکان در اطراف آتش، در حال رقصیدن است و در حال رقص، ماسکی بر صورت دارد که شبیه به الهه هند باستان، Kali می‌باشد.

در سکانس بعدی، با فضایی متفاوت مواجه می‌گردیم. در این فضا، تعداد بسیار زیادی از مردان شیک و آراسته را، با کت و شلوار و کراوات و در حالی که یک کیف در دست دارند، ملاحظه می‌نماییم که در ردیف‌های متعدد،

به صورت کاملاً منظم ایستاده‌اند. در این حال، ناگهان دجال یا Antichrist در حالی که خمیازه می‌کشد، از بین جمعیت بالا آماده و با اشاره دستانش، تمام انسان‌های به صف ایستاده را نابود می‌نماید.

با توجه به این که دو سکانس متوالی ذکر شده، به لحاظ معنایی با یکدیگر بسیار مرتبط هستند، به صورت منظم و متوالی، در خصوص المان‌ها و اجزای آن‌ها، سخن خواهیم گفت.

ابتدا سکانس اول را مورد بحث قرار می‌دهیم و با توجه به این که در این سکانس، شخصیت کالی، نقش بسیار برجسته‌ای دارد، در خصوص این شخصیت، و اهمیت آن در نمادشناسی ماسونی و ایلومیناتی، توضیحات بیشتری، ارایه می‌نماییم؛ گرچه سخن گفتن در خصوص الهه‌های هند باستان بسیار سخت بوده و در عقاید و باورهای فرقه‌های مختلف هندو، هر الهه می‌تواند جایگاهی متفاوت با جایگاهش در سایر فرقه‌ها داشته باشد، لیکن در مجموع، اطلاعات کلی در خصوص بسیاری از الهه‌های مشهور هندی، می‌توان ارایه نمود.

الهه «کالی» در عقاید هندو، یک ایزدبانو می‌باشد، که نماد وجهه زنانه آفرینش جهان بوده و به عنوان جایگاه الهه بزرگ مادر، در نظر گرفته می‌شود. به «Kali»، ایزدبانوی زمان، و الهه تغییر، دگرگونی، آفرینش و تخریب می‌گویند.

از سوی دیگر کالی با توجه به شباهتش به لغت Kalaka، به معنای «آبی تیره»، در تصاویر، به صورت یک الهه آبی

رنگ که یک چشم سوم در وسط پیشانی دارد، به تصـویر کشیده می‌شود.

از سوی دیگر، کالی به عنـوان صـاحب آتش نـیز شـناخته شده و در بسیاری از تصاویر،هـاله‌ای از آتش در اطـراف وی، به نمایش در آمده‌اند.

از ســوی دیگــر، در عقاید هنــدویان، الهه «کــالی»، به عنوان همسر رب النوع مشـهور دیگـری به نـام «شـیوا» شناخته می‌شود و در واقع، «کالی» و همسرش «شیوا» به عنوان مکمل یکدیگر به شمار می‌روند. به نحوی که در افسانه‌های هندو، عدم تعادل یا قدرت گرفتن بیش از حد «کالی» نزدیک بود تا به تخریب «جهان» بینجامد، لیکن با مداخله «شیوا» همسر کالی، وی از این مسـاله پشـیمان و منصرف شد.

با توجه به رابطه نزدیک بین «شیوا» و همسرش «کالی» در عقاید «هندو» و ارتباط این موضوع با ادامه مطـالب، انـدکی نـیز در خصـوص «شـیوا»، رب النـوع هنـدو بحث خواهیم کرد.

رب النوع «Shiva»، یک ایزد بزرگ در عقاید هندویان به شمار می‌رود که خدای انرژی آسمانی، مدیتیشن، رقص، زمـان، تغیـیر و تحـول، آفـرینش و تخـریب است. همـان گونه که ملاحظه می‌گـــردد، بســـیاری از ویژگی‌هـــای «شیوا» با همسرش «کالی»، در عقاید هندویان مشـترک است و این دو رب النــوع، قطب مــونث و مــذکر مکمل بوده، و در بسیاری از خصوصیات، مشترک می‌باشند.

در خصــوص ویژگی‌هــای شــیوا، ذکر شــده است که وی چشم ســومی در وسط پیشــانی دارد و در بســیاری از نقاشی‌ها نیز به رنگ آبی، به تصویر کشیده شده است.

شیوا الهه یوگا است و یوگا به عنوان بخشی از پرســتش شیوا به شمار می‌رود.

اما نکته مهم در خصوص شیوا و همسر وی یعـنی کـالی، این است که هم شــیوا و هم کــالی، در عقاید شــیطان پرستان، به عنوان نمـادی از شـیطان به شـمار می‌روند. به نحوی که در کتاب معروف شـیطان پرسـتان با عنـوان «انجیل شیطانی» یا «The Satanic Bible»، اسامی « Shiva»ـــ و «Kali»ـــ به عنـــوان اســـامی دوزخی، رب النوع‌های تخریب گر و معادل شیطان و لوسـیفر در نظر گرفته شده است.

البته در متن کتاب «انجیل شیطانی»، «Kali»ـ به عنـوان دختر «Shiva»ـ ذکر شده که این ادعا ناصحیح بـوده و در اساطیر هندی، کالی همسر شیوا بوده است.

با توجه به توضیحات ارایه شده، حـال می‌تـوان به تحلیل لایه به لایه سکانس‌های ذکر شده پـرداخت: در اولین لایه از تحلیل سکانس اول، به این مساله می‌توان اشاره کرد که بین الهه شیطانی هنـدی یعـنی کـالی، و شـعله آتش، ارتباط برقرار شده است که این مساله با عقاید الحـادی هندو، انطباق دارد.

از ســوی دیگــر، کــودک آبی یا L’enfant Bleu، با الهه هندو Kali و رنگ آبی بـدن Kali در اسـاطیر هنـدی نـیز ارتبـــاط دارد؛ بـــالاخص این که در وبســـایت ســـازنده انیمیشن، در خصوص کـودک آبی ذکر شـده است که وی،

Keeper of the Flame و نگهدارنـده آتش است. این مساله نیز ارتباط دیگری بین کـودک آبی و Kali برقـرار می‌نماید.

در لایه دوم این ســکانس و با نیم نگــاهی به ســکانس بعدی، می‌تـوان دریـافت که با توجه به این که الهه Kali، الهه تخـــریب اســـت، اشـــاره به وی در این بخش از انیمیشــن، به ویژگی‌هـای تخریـبی دجـال در آخرالزمـان اشاره می‌نماید. به نحـوی که در سـکانس بعـدی، حضـور دجال، موجب تخـریب نظم مسـتقر جهـان، و ایجـاد نظم نوین جهانی می‌گردد.

در لایه ســـــوم، این ســـــکانس، به یکی از عقاید مهم فراماســونری در خصــوص جهــان، و نظم حــاکم بر آن اشــاره می‌شــود. نمــایش الهه کــالی در حــال رقص، همزمان به رقص شیوا، یعنی قطب مکمل وی نیز اشاره می‌نماید.

و هر دو این الهه‌ها به صـــورت ســـمبلیک، به بخشی از عقاید فراماسـونری در حـوزه نظم و مـدیریت جهـان، با اتکا بر علوم فیزیک کلاسیک و فیزیک نوین اشاره دارند.

با توجه به این که بحث در این خصـــوص، دقت بســـیار زیـــادی را می‌طلبـــد، در این بخش ابتـــدائاً توضـــیحاتی پــیرامون چند موضــوع به ظــاهر بی‌ربــط، اما در بــاطن مرتبط داده می‌شود:

در این خصوص، ابتـدا به بیـان تعـدادی از قـوانین فیزیک می‌پردازیم:

طبق قانون پایستگی مـاده – انـرژی یا «Conservation of Mass-Energy»، عنوان می‌شود که: «مجموع ماده و انـرژی در جهـان ثـابت است. مـاده و انـرژی به یکـدیگر تبدیل می‌شوند، اما از بین نمی‌روند.»

همچـــنین طبق «معادله هم ارزی جـــرم – انـــرژی» یا « Mass – Energy Equivalence»ـ بیـان می‌شـود که: انرژی برابر است با حاصل ضرب جرم در مجذور سـرعت نور. (E = mc2).

اما دانسـتن این قـوانین پایه در فیزیـک، چه ارتبـاطی با عقاید ایلومیناتی و فراماسونری دارد؟

بـرای پاسخ به این سـوال، ابتـدا بهـتر است نگـاهی به مطـالب منـدرج در نشـریات ماسـونی در خصـوص عقاید فراماسونری، بیندازیم:

«ثابت گردیده که خداوندی که همه چیز را به وجود آورده و کائنات را احاطه نمـوده و می‌تواند آن‌ها را نـابود کنـد، محققاً همان انرژی است.» (آ.گِ.اِ. ص 54)

«فراماسونری، مفهوم معمار بزرگ کائنـات را با تکیه بر علوم امروزی و با استناد به کمـال اعلی، تعریف و بـدین صـورت بیـان داشـته است: تمـامی موجـودات دنیا که از ذرات و اتم‌های معینی تشکیل شده‌اند، در مجموع انرژی مطلق را به وجـــود می‌آورند. با در نظر گـــرفتن اصل لایـزالی مـاده و انـرژی، ثـابت می‌گـردد که در اثر فعل و انفعـــالات، چـــیزی از بین نمی‌رود و تغیـــیرات ناشی از جابجایی اتم‌ها، ماهیت ظـاهری دارد. فراماسـونری، این اصل و اساس را به عنوان دکـترین، تـز، عقیـده و ایمـان

پذیرفته است.» (نشریه‌ی ماسون، شماره‌ی 5/82، سال 1971، ص 20)

«بـروز افکـار بقـای ارواح، به انـدازه‌ی عقیـده بر وجـود خـدا، قـدیمی و کهنه است.» (نشـریه‌ی معمـار سـنان، شماره‌ی 24، ص 32)

همان گونه که ملاحظه فرمودید، گروه‌های فراماسـونری بـرای این که حساسـیت گروه‌هـای مـذهبی را نسـبت به خود کم کنند، در سخنان خود ابراز می‌دارند که آن‌ها نـیز همانند ادیـان آسـمانی به یک وجـود برتر اعتقـاد دارند. آن‌ها این موجود برتر را «معمار بـزرگ کائنـات» (Great Architect of the Universe)ـ یا «وجـود اعلی» (Supreme Being) می‌نامند.

بر خلاف ظـاهر فریبنـده‌ی عبـارات فـوق، هیچ کـدام از آن‌ها به خداوند متعـال ارتبـاطی ندارنـد؛ بلکه در دیـدگاه منحـرف ماسـون‌ها، این «وجـود برتر» یا «معمـار بـزرگ کائنـات»، همـان «تعـادل موجـود در عـالم خلقت» و یا «انرژی ایجاد کننده‌ی تعادل عـالم خلقت» اسـت، که این تفکـر، بسـیار شـبیه به تفکر حـاکم بر مکـاتب الحـادی همچون مکتب فکری مصر باستان می‌باشد.

اما قانون پایستگی ماده و انرژی، و نیز قوانین فـیزیکی مشـابه، چه ارتبـاطی با عقاید فراماسـونری دارد؟ آیا اعتقـاد آن‌ها به «معمـار بـزرگ کائنـات» یا «Great Architect of the Universe»ـ که با حـرف G در نمادهای ماسونی مشـخص می‌گـردد، به مفهـوم اعتقـاد آن‌ها به موجودات فرامادی است؟

پس تکلیف ماتریالیسم ماســـــونی چه می‌شـــــود؟ آیا ماتریالیسم ماسـونی با اعتقـاد به موجـودات فرامـادی، تناقضی ندارد؟

چگونه فراماسون‌ها در نشـریات خـود به عـدم اعتقـاد به فرشـــتگان و خداونـــد، اشـــاره کرده‌انـــد، لیکن شـــواهد متعـــددی از اعتقـــاد آن‌ها به لوســـیفر یا شـــیطان و نـــیز الهه‌های ملل باستان، وجود دارد؟

پاسخ به این سوالات، با استفاده از مطالب نشریات ذکر شده، و سوء استفاده فراماسونری از «قانون پایســـتگی ماده و انرژی»، قابل دســـتیابی است: پاسخ این است که فراماســـــونری به شـــــیطان یا لوســـــیفر، و اجنه و عفریت‌هـــای شـــیطانی، معتقد اســـت، زیـــرا لوســـیفر یا ابلیس و سایر اجنه را نیز مادی می‌داند.

همچـــــنین رب النوع‌هـــــای ملل باســـــتان که عمـــــدتاً در نقاشی‌ها و نگاره‌ها و مجســـــمه‌های بازمانـــــده از ادوار قدیم، به رنگ آبی به تصویر در آمده‌اند، همگی تمثالی از اجنه و شیاطینی بوده‌اند که در بین کاهنان ملل باستان، ظاهر شده و آن‌ها را به فساد و تباهی کشانده‌اند.

در واقع فراماسونری جهـانی، ضـمن ارتبـاط با ابلیس و شـــیطان رجیم در عصر حاضـــر، نمادهـــای الحـــادی ملل باستان را که به شیطان مرتبط بوده‌اند، گرامی می‌دارد؛ چـرا که معتقد است اجنـه، شـیاطین و بـالاخص شـخص ابلیس، همان الهه‌های الحـادی ملل باسـتانی بودند که با توجه به قدرت طی الارض و درنوردیدن هزاران کیلومـتر در هر دقیقـــه، در اقـــوام ملحد و بت پرست باســـتان در مصـر، هنـد، بین النهـرین، و آمریکـای شـمالی و جنـوبی

حاضر شده، و در پیشگاه کاهنان، خود را به عنوان خـالق و پروردگار معرفی نموده‌اند.

اما آیا فراماسونری و ایلومیناتی به خداوند، فرشـتگان و سـایر امـور فرامـادی اعتقـاد دارنـد؟ در یک کلام خـیر! اصـولاً افق اعتقـادی فراماسـونری و ایلومینـاتی مـاده است. یعـنی فراماسـون‌ها، اجنه و شـیاطین و شـخص ابلیس یا لوسیفر را به این دلیل قبـول دارند که از جنس مـاده می‌پندارند. اما به خـدا، فرشـتگان و مجـردات، اعتقـادی ندارند. چـرا که از دیـدگاه آن‌هـا، این مقـولات، مسایلی فانتزی بوده و اصولاً در چارچوب ماده و انرژی، قابل توجیه نیست.

اما دلیل مـادی دانسـتن شـیاطین و اجنـه، و بـالاخص شـخص ابلیس، در نظر فراماسـونری چیسـت؟ چگونه ماتریالیسم ماسـونی، که به صـورت نمـاد «تک چشم» یا «چشم جهـان بین»، صـرفاً مـاده را می‌بینـد، شـیطان و ابلیس و اجنه حامی وی را به عنوان جـزئی مـادی قبـول دارد؟

در نظر بـرخی گروه‌هـای ایلومینـاتی، و فراماسـونری و نـیز بـرخی فرقه‌هـای مسـیحی، شـیطان یا به تعبـیری Lucifer و Devil، بعضاً جدا از سایر اجنه شیطانی یعنی Demons یا به تعبـیری Satanic Jinns در نظر گرفته می‌شود و گهگاه نیز Lucifer یا Devil با اجنه شیطانی یا Demons در یک رده قرار می‌گیرند.

اما آن چه که در عقاید فراماسونری و ایلومیناتی اهمیت دارد، این است که شـیطان، به عنـوان آورنـده نـور ماسونی یا «Light Bearer» شناخته می‌شود. در هر دو

صورت ذکر شده، فراماسونری و ایلومیناتی، از قوانین فیزیک ذرات سوء استفاده کرده، و از معادلات مربوط به آن، برای توجیه اعتقاد خود به شیطان و اجنه شیطانی استفاده می‌نماید.

در این میان، یکی از حوزه‌هایی که به کرات، مورد توجه فراماسونری و ایلومیناتی قرار گرفته است، مساله «تولید جفت - نابودی جفت» یا «Pair Production - Pair Annihilation» در فیزیک ذرات می‌باشد.

به صورت پایه، این موضوع به حوزه «ماده» و «ضد ماده» اشاره می‌کند. مثلاً الکترون، یک ذره مادی است که به صورت e- به نمایش در می‌آید و پوزیترون نیز ذره ضد ماده‌ای است که به صورت e+ نشان داده می‌شود.

در قضیه «نابودی جفت» این گونه عنوان می‌شود که در شرایط خاص فیزیکی، از برخورد و ترکیب الکترون دارای نماد e- با پوزیترون دارای نماد e+، دو ذره نورانی یا دو «فوتون» از نوع پرتوهای گاما ایجاد می‌گردد.

به صورت معکوس، در قضیه «تولید جفت» این گونه بیان می‌گردد که در شرایط خاص فیزیکی، از برخورد دو پرتو گاما به یکدیگر، یک الکترون با نماد e- و یک پوزیترون با نماد e+ به وجود می‌آید.

البته قضیه «تولید جفت - نابودی جفت» به الکترون و پوزیترون محدود نمی‌شود. بلکه سایر ذرات بنیادی همچون پروتون نیز «ضد ماده» مربوط به خود را دارند و برای آن‌ها نیز مساله «تولید جفت - نابودی جفت»، قابل اجرا است.

اما قضـیه «تولید جفت - نـابودی جفت»، چه اهمیـتی در عقاید فراماســونری، ایلومینــاتی و شــیطان پرســتی ماتریالیستی دارد؟

این قضیه، از چند نظر برای فراماسونری و ایلومینــاتی، حائز اهمیت است: اول این که با استناد به این قضـیه در فیزیک ذرات، معتقدند که همان گونه که طبق این معادله دو طرفــه، هم مــاده به انــرژی قابل تبــدیل بــوده و هم انرژی به ماده قابل تبدیل است، پذیرش اجنه و شــیطان نــیز از دیــدگاه فراماســونری، با ماتریالیسم ماســونی سازگار است. چرا که شیطان یا لوسیفر، چه خودش نور لوسیفری در نظر گرفته شود، قابل تبدیل به ماده و ضد ماده است و چه همچون سایر اجنه، در نظر گرفته شود، در نظر فراماسـونری و ایلومینـاتی، جـزئی مـادی تلقی می‌گردد. به عبارت دیگر، در نظر فراماسونری، انسان و اجنه، معادل ماده و ضد ماده هستند و از اتحاد آن‌ها، نور لوسـیفری ایجـاد می‌شـود. همچـنین در نظر فرقه‌هـای مختلف ماسونی، یا شیطان دقیقاً خود نور لوسـیفری یا معــادل فــیزیکی آن پرتو گاما است که در پدیــده «تولید جفت - نـابودی جفت»، قابل تبـدیل به مـاده و ضد مـاده است! و یا طبق نظر سایر گروه‌های ماســونی و مخفی، شیطان یا لوسیفر همچـون اجنـه، در زمـره ضد مـاده به شـمار می‌رود و در صـورت اتحـاد با جـزء مـاده، یا عـالم انسان‌ها، تبدیل به نور لوسیفری می‌گردد!!!

ذکر این نکته ضــروری است که ضد مــاده، بســیار شــبیه ماده است. یعنی جرم، بار الکتریکی، خــواص مغناطیسی و ... دارد و فرق آن با ماده متناظر خود، در بار الکتریکی

و خـواص مغناطیسی است! بـدین تـرتیب اعتقـاد به ضد ماده نیز اعتقادی مادی و ماتریالیستی است.

با توجه به مطالب ذکر شده، می‌توان گفت که در دیدگاه فراماسونری و ایلومیناتی، در عمل، اجنه و شیاطین نیز ضد ماده یا Anti Matter بوده و صورت دیگری از ماده، تلقی می‌گردند و با ماتریالیسم ماســـــــونی، تناقضی ندارند. لیکن خداوند متعــال، فرشــتگان، بهشت و جهنم، از نظر فراماسونری، در قالب انرژی قابل تبدیل به ماده یا ضد مـــــــاده، قـــــــرار نمی‌گیرند و به همین دلیل فراماسونری و ایلومیناتی این موارد را قبول ندارد.

نکته دوم در خصوص قضیه «تولید جفت – نابودی جفت» این است که با توجه به این که از اتصــال دو ذره مــاده و ضد ماده، دو ذره نورانی یعـنی فوتـون پرتو گامـا، ایجـاد می‌شود، ذره‌های اولیه مذکور (یعـنی مـاده و ضد مـاده)، در عقاید فراماســونری، مــترادف دو دنیــای انس و جن می‌باشند.

به صورت متقابل نیز، در فلسفه ماسـونی، از اتحـاد جن و انس، که مترادف ضد ماده و ماده می‌باشند، دو فوتون یعنی ذره نورانی گاما سـاطع می‌شـود که نمایـانگر نـور لوسیفری است!

البته جنس این نور، نور مادی است. یعنی نوری که قابل تبدیل مجدد به ماده و ضد ماده است.

و با نوری که در کتب آسمانی در خصوص خداوند، عــرش خداوند، فرشتگان و ... گفته شده است، تفاوت دارد!

نکته بسیار مهمی که در این میـان وجـود دارد، این است که نـوع ذره پرتو نـورانی که حاصل برخـورد الکـترون و پوزیـترون یعـنی مـاده و ضد مـاده می‌باشـد، از جنس پرتوهای گاما (g) است.

همچنین حرف (g)ـ در زبان یونـانی، معـادل عبـارت «G» در نمادشناسی ماسونی و مـترادف «Great Architect of the Universe»ـ یا «معمار بزرگ کائنـات» در زبـان انگلیسی است!!! به عبارت دیگر، بین پرتو (g)، حرف «G» مشهور در لوگوهای ماسونی و نمادهای لژها، و نیز عبارت رازآلود «Great Architect of the Universe» فراماسـونری در خصـوص خـالق جهـان، ارتبـاط دقیق و تنگاتنگی وجود دارد!

البته این به معنـــای این نیست که تمـــام عملکـــرد فراماسـونری از قرن‌ها قبل مبتـنی بر علم فیزیک بـوده است، بلکه در طول زمان، پاگانیست‌ها، شیطان پرستان و فراماســون‌ها، نمادهــای الحــادی خــود را به مســایل مختلـف، ارتبـاط داده‌اند و از آن، سو اسـتفاده کرده‌اند. بـالاخص که معلم زیـرک و شـیطانی همچـون لوسـیفر داشتند که با آموزش دادن و الهام اسرار و رموز مختلف به پیروانش، در زمان‌ها، و مکان‌هـای مختلـف، به اغـوا و انحراف سران فراماسونری و کاهنان ملحد ملل باستان، مبادرت ورزیده است.

با مطالب گفته شده، اکنون دقیقاً معنای عبـارات زیر در خصــوص نگــاه فراماســونری به خــالق جهــان را درک می‌کنیم:

«ثابت گردیده که خداوندی که همه چیز را به وجود آورده و کائنات را احاطه نمـوده و می‌تواند آن‌ها را نـابود کنـد، محققاً همان انرژی است.» (آ.گِ.اِ. ص 54)

«فراماسونری، مفهوم معمار بزرگ کائنـات را با تکیه بر علوم امروزی و با استناد به کمـال اعلی، تعریف و بـدین صـورت بیـان داشـته است: تمـامی موجـودات دنیا که از ذرات و اتم‌های معینی تشکیل شده‌اند، در مجموع انرژی مطلق را به وجـــود می‌آورند. با در نظر گـــرفتن اصل لایـزالی مـاده و انـرژی، ثـابت می‌گـردد که در اثر فعل و انفعـــالات، چـــیزی از بین نمی‌رود و تغیـــیرات ناشی از جابجایی اتم‌ها، مـاهیت ظـاهری دارد. فراماسـونری این اصل و اساس را به عنوان دکـترین، تـز، عقیـده و ایمـان پذیرفته است.» (نشریه‌ی ماسون، شماره‌ی 5/82، سال 1971، ص 20)

بله دوستان! فراماسونری، نوعی از انرژی را به مفهـوم خـالق می‌پـذیرد که این انـرژی دارای پتانسـیل تبـدیل به مـــاده است! به عبـــارت دیگـــر، اعتقـــاد فراماســـونری به خلقت، و نیز اعتقاد به وجود انسان و اجنه نیز الحـادی و ماتریالیســـــتی اســـــت، و با نفی مجـــــردات، خداوند و فرشـــتگان همـــراهی دارد که این امـــر، با رمزگشـــایی از متون ماسونی، قابل دستیابی است.

اما این نکته حـــائز اهمیت است که چـــنین توجیهـــات به ظاهر علمی فراماسونری در خصوص عقاید خـود، راه به جـایی نمی‌بـرد و خلقت جهـان، صـرفاً با فرمـول فـوق، قابل توجیه نیست. چرا که مسایل مهم و لاینحلی در این زمینه وجود دارد. برای مثال، طبق فرمول‌های ذکر شده، باید مـیزان مـاده و ضد مـاده در جهـان برابر باشد. لیکن

هنوز شاهدی بر این ماجرا در علم فیزیک، وجود نـدارد و این موضوع در قالب مسـاله حل نشـده‌ای به نـام «عـدم تقارن باریون» یا «Baryon Asymmetry» مطرح شده، و عملاً به صـورت قطعی، پاسـخی به ابهامـات فـراوان موجود، داده نشده است.

فلذا به نظر می‌رسد که استناد فراماسونری به «قـانون پایستگی ماده و انرژی» و مسـاله «تولید جفت – نـابودی جفت» در فیزیک ذرات، صـرفاً یک دسـتاویز بـرای توجیه ادعاهای الحادی و ماتریالیستی شیطان پرسـتی نـوین و فراماسونری باشد! همچنین انتساب انسان‌ها و اجنه، به فضـای مـاده و ضد مـاده، صـرفاً در حد یک نمـاد مطـرح می‌باشد و در عرصه عمل نـیز سـوالات و ابهامـات و تناقضات بسیاری وجود دارد. بـالاخص که در تمـاس اجنه و انسان‌ها، شواهدی از نابودی انسان و جن و ایجاد نـور گاما، ملاحظه نمی‌گردد و این امر در افراد تسـخیر شـده توسط اجنه نیز، قابل ملاحظه نیست. همچـنین اسـتفاده فراماسـونری از نمادهـایی همچـون حـرف G، عبـارت Great Architect of Universe و توضیحاتی که به این حـروف و عبـارات منتسب می‌گـردد، نه یک امر حقیقی، بلکه توجیهـات و دروغ‌هـایی است که تحت تعلیمـات و الهامات شیطان رجیم، ارایه شده‌اند.

اما آیا شواهدی از دخالت تفکـرات ماسـونی در نهادها و موسسات علمی دخیل در فیزیک ذرات، وجود دارد؟

بله. شـواهد مختلفی از وجـود نمادهـای الحـادی و پاگانیستی در موسسات علمی فعال در امر فیزیک ذرات بنیـادی ملاحظه می‌گـردد که در این میـان می‌تـوان به موارد زیر اشاره کرد:

1 – در کتاب و فیلم «فرشتگان و شیاطین» یا «Angels and Demons» اثر دن براون نویسنده مشهور مرتبط با فراماسونری، بدون هیچ دلیل مهم و قانع کننده ای، به موسسه تحقیقات فیزیک بنیادی سرن (CERN) و سرقت «ضد ماده» یا «Antimatter» از موسسه مذکور، برای نابودی و انفجار واتیکان اشاره شده است؛

این در حالی است که اصلاً نیازی به چنین پیچیدگی برای متن داستان و سناریو فیلم مذکور، نبوده، و انفجار مذکور می‌توانسته با استفاده از TNT، بمب‌های مختلف دست ساز، و حتی در صورت نیاز به تخریب بیشتر، بمب‌های هسته‌ای و هیدروژنی، رخ دهد.

بالاخص که در عالم واقع نیز، «ضد ماده» در اندازه و ابعادی که در داستان و فیلم مورد اشاره قرار گرفته است، نه ذخیره شده است و نه قابل جا به جایی و انتقال می‌باشد. فلذا در وهله اول، این پیچیدگی عجیب و غریب در سناریو، بسیار غیر عادی به نظر می‌رسد.

لیکن در اصل، استفاده از عبارات «ضد ماده» یا «Antimatter» در فیلم «فرشتگان و شیاطین»، یک «کد رمز» بود که به مخاطبان عضو فراماسونری و ایلومیناتی، صادر گردید و به نقش موسسه CERN، در کمک به تئوریزه کردن اعتقادات ماسونی، به صورت پنهانی اشاره گردید.

2 – یک موزیک ویدئو رسمی به نام «Symmetry»، که تبلیغی برای یک فیلم کوتاه به همین نام بوده است، در سال 2015 میلادی، از سوی موسسه تحقیقات فیزیک بنیادی CERN در سوییس منتشر شده است که در آن،

دانشـمندان موسسـه، کـارگران و افـراد دیگـر، در حـال رقص عجیب و غریبی هستند.

در یکی از تصاویر، یک دانشمند مذکر سفید پوست سفید پـوش، در وضـعیتی آشـفته و در حـال رقص در داخل دایره، ملاحظه می‌گردد و در خارج از دایـره نـیز یک فـرد مـونث سـیاه پوست سـیاه پـوش، در حـال قـدم زدن به چشم می‌خورد.

این فیلم در جای جای خود، المان‌های ماسـونی و مخفی دارد که از حوصـله بحث خـارج اسـت، لیکن رقص‌هـای دانشمندان، به رقص تخریب شیوا و کالی، رب النوع‌های هندی، شباهت دارند.

همچنین دانشمند مذکر سفیدپوست در حـال رقص درون دایـره، نمـاد مـاده یا Matter است و فـرد مـونث سـیاه پوست سیاهپوش که تمامی ویژگی‌های متضـاد دانشـمند مربوطه را داراسـت، نمـاد ضد مـاده یا Antimatter می‌باشد.

در واقع مرد دانشمند به منزله الکترون و زن سـیاهپوش به منزله پوزیترون هستند که در صورت برخـورد این دو، پرتوهـای گاما و نـور لوسـیفری (طبق عقاید ماسـونی) ایجاد می‌شود.

از سوی دیگر، وضعیت زن سیاهپوش سیاهپوست نسبت به فرد دانشمندی که درون دایره واقع شده است، بسیار شبیه وضعیت ستاره رگولـوس نسـبت به خورشـید است که در نمادهای قبلی نیز ملاحظه گردید. بنابراین به نظر می‌رسد که در تصـاویر شـماتیک الکـترون و پوزیـترون

آمـاده برخـورد، مجـدداً نمادشناسی مربـوط به سـتاره رگولوس نیز به کار رفته است.

از سـوی دیگـر، این سـوال جـدی مطـرح است که به راسـتی، و به لحـاظ منطقی، چه ارتبـاطی می‌تـوان بین پیشـرفته‌ترین موسسه تحقیقـات ذرات بنیـادی با چـنین صـحنه‌های عجیب و غریـبی همچـون رقص تخـریب و نمادهای مخفی و ماسونی به کـار رفته در ویـدئوکلیپ و فیلم مربوطـه، برقـرار نمـود؟! پاسخ به این سـوال، می‌تواند به خوبی ارتباط ایلومیناتی و فراماسونری را با موسسه تحقیقاتی CERN، بیان نماید.

3 – نکته مهم دیگری که موید بحث‌های قبلی است، این است که در میـدان مرکـزی موسسه تحقیقـاتی فیزیک بنیادی سرن (CERN)ـ در قلب اروپـا، مجسـمه‌ای از الهه شیطانی هند، یعنی شیوا، در حال رقص تخریب به چشم می‌خورد!

به راستی نسبت و ارتبـاط موسسه CERN با رب النـوع هندی شیوا که نام وی در انجیل شـیطانی نـیز به عنـوان یک رب النـوع دوزخی و معـادل شـیطان به کـار رفته است، چیست؟

نماد الحادی و پاگانیستی هند باستان، در قلب اروپا و در یکی از برجسـته‌ترین موسسـات تحقیقـاتی دنیا چه می‌کنـد؟ بله! به نظر می‌رسد که شـیوا رب النـوع مـذکر هندی که خدای تخـریب نـیز می‌باشـد، در CERN به کـار رفته است تا مکمل همسر خود، یعنی کالی خدای مـونث هندی و الهه تخریب باشد!

حضور مجسمه الحادی شیوا در میدان مرکزی CERN، خود موید این موضوع است که بجز وجوه علمی و کاربردی موسسه CERN، این موسسه در خدمت اهداف الحادی و شیطانی فراماسونری، برای تئوریزه کردن عقاید انحرافی این جریان، قرار گرفته است.

4 - از موضوعات دیگری که تحلیل‌های ذکر شده در خصوص سوء استفاده فراماسونری و ایلومیناتی از تحقیقات فیزیک بنیادی در موسساتی همچون CERN را تایید می‌کند، برگزاری یک مراسم قربانی شیطانی نمادین یا Mock up Sacrifice، در تاریکی شب و در پای مجسمه رب النوع شیوا، در میدان مرکزی موسسه سرن است که درآن، تعدادی از دانشجویان، به صورت شبانه و در لباس‌هایی همچون لباس‌های فرقه‌های شیطانی و پاگانی، یک دختر از همکلاسی‌های خودشان را به صورت نمادین، در پای مجسمه رب النوع شیوا، قربانی نموده‌اند.

گرچه این قربانی نمادین بود و هیچ صدمه‌ای به دختر نرسید، و نیز موسسه CERN به صورت رسمی، حمایت از این مراسم را رد کرد، اما سوال این جا است که چرا باید چنین مراسم الحادی و باستانی، در میدان مرکزی CERN که یک موسسه تحقیقاتی مشهور است، رخ دهد.

به راستی آیا در چنین موسسه مشهور و استراتژیک در سطح جهان، دوربین‌های مداربسته و حفاظتی، کنترلی بر آمد و شد افراد ندارند؟ چگونه این مراسم به مدت 10 الی 15 دقیقه برگزار گردیده و از طرف تیم حراست و حفاظت مجموعه CERN، هیچ اقدامی برای متوقف نمودن آن، صورت نگرفته است.

بدین ترتیب به نظر می‌رسد که تکذیب رسمی CERN در خصوص این مراسم، چیزی را تغییر نمی‌دهد. چرا که در صورت وجود اراده‌ای برای توقف این مراسم، در کمتر از 5 دقیقه، تیم‌های حراست و حفاظت از این مجموعه فوق استراتژیک، می‌توانستند مراسم را متوقف نمایند.

این‌ها و موارد متعدد دیگری از ابهامات در این خصوص، در نیت و اهداف پنهان موسسه علمی همچون سرن، شبهات جدی وارد می‌نماید. با توجه به مطالب ذکر شده، کاملاً مشخص می‌گردد که وقایع رخ داده در موسسه CERN و احتمالاً موسسات مشابه، چیزی فراتر از آزمایش‌های رسمی بوده و این موسسه در خدمت تئوریزه کردن عقاید منحط الحادی فراماسونری و ایلومیناتی قرار دارد.

پس از ذکر جزییات دقیق در خصوص عقاید فراماسونری در حوزه فیزیک و ارتباط نمادین آن با الهه کالی و رب النوع شیوا، به بررسی مجدد سکانس‌های انیمیشن Pet Goat 2 می‌پردازیم.

همان گونه که عرض شد، الهه کالی و رب النوع شیوا که در اساطیر هندی و نیز در کتاب انجیل شیطانی، به عنوان رب النوع‌های آفرینش و تخریب شناخته می‌شوند، به صورت نمادین با مساله «تولید جفت – نابودی جفت» مرتبط هستند.

به نحوی که رقص این دو الهه یعنی کالی و شیوا، به اسم رقص تخریب یا Dance of Destruction، شناخته می‌شود و به همین دلیل نیز مجسمه شیوا در میدان

مرکزی موسسه تحقیقات فیزیکی بنیادی CERN در قلب اروپا، در حال رقص تخریب ملاحظه می‌گردد.

در سکانس فعلی انیمیشن I, Pet Goat 2 نیز کودک آبی با ماسکی از الهه کالی، در حال رقص تخریب می‌باشد. چرا که رقص تخریب کالی، مکمل رقص تخریب شیوا بوده و با ارتباط این دو رقص تخریب، پروسه تخریب آغاز می‌گردد!

همچنین مطابق اساطیر هندی و عقاید ماسونی، با توجه به این که هر دو الهه مذکور، الهه آفرینش نیز هستند، آفرینش جدید بعد از تخریب نیز، توسط این دو الهه صورت می‌گیرد.

در واقع این مفاهیم، کاملاً بیان دیگری از عبارت Ordo Ab Chao هستند. چرا که Ordo Ab Chao، نیز به معنای نظم از دل بی‌نظمی است. همچنین به معنای آفرینش از دل تخریب نیز می‌باشد.

پس رقص کودک آبی با ماسک کالی، تاکید دیگری بر شعار Ordo Ab Chao بوده و بلافاصله در سکانس بعدی می‌بینیم که با خمیازه‌ی دجال یا Antichrist، صفوف منظمی از انسان‌های شیک و آراسته، ناگهان تخریب و نابود می‌شوند.

نکته‌ای که در خصوص سکانس خمیازه دجال و نابودی صفوف منظم انسان‌ها وجود دارد، این است که خمیازه دجال، به معنای افزایش تدریجی هوشیاری، قبل از بیداری کامل است و این سکانس بدین مفهوم است که در آستانه بیداری کامل دجال، نظم جهانی به هم خواهد ریخت و این نظم تخریب خواهد شد.

از سوی دیگر، صفوف منظم انسان‌های آراسته و کیف به دست، کاملاً شبیه نحوه قرارگیری سربازان چینی در اثر معروف باستانی موسوم به «ارتش تراکوتا» یا « Terracotta Army» است. اثر تاریخی «ارتش تراکوتا»، یک اثر مشهور باستانی از چین باستان است که در آن در مقبره یک امپراطور چینی، هزاران سرباز سفالی در صفوف منظم، ساخته شده‌اند تا محافظ مقبره امپراطور باشند.

شباهت نحوه قرارگیری انسان‌های شیک و آراسته، با سربازان «ارتش تراکوتا» به عنوان اثر باستانی مشهور چین، به صورت نمادین به این مفهوم است که نظم اقتصادی جهان که در آخرالزمان کم کم توسط کشور چین، در حال ایجاد بود، به ناگهان توسط دجال فرو خواهد ریخت، و اقتصاد و سیاست کشور چین که کم کم بر کل جهان، برتری خود را دیکته کرده است، به ناگهان فرو می‌پاشد.

با توجه به این که این صحنه، همزمان با خمیازه کشیدن دجال می‌باشد، چنین به نظر می‌رسد که فاصله زیادی بین فروپاشی نظم اقتصادی دنیا به رهبری چین و آغاز تاجگذاری دجال در اورشلیم نباشد و فراماسونری جهانی، کمی قبل از اجرای معامله قرن، نظم اقتصادی دنیا را به رهبری چین، نابود خواهد کرد تا از دل این بی‌نظمی و آشفتگی، نظم نوین جهانی را به مرکزیت اورشلیم یا بیت المقدس، بنا نهد.

اما شواهدی در این میان وجود دارند که نشان می‌دهند تصمیم فراماسونری جهانی، در جهت ایجاد بی‌نظمی فراگیر در جهان، در سال‌های 2019، 2020 و 2021

میلادی، جدی بوده و فرآیند «Ordo Ab Chao» با جدیت بسیار زیادی، در حال پیگیری است. ایجاد بی‌نظمی، هرج و مرج و اغتشاشات مختلف در سراسر جهان، همچون درگیری‌ها و اغتشاشات هنگ کنگ، لبنان، عراق، ایران، آمریکا، آلمان، فرانسه، بلاروس و سایر نقاط جهان، بخشی از برنامه فروپاشی و بی‌نظمی سازماندهی شده نظم جهانی برای ایجاد تزلزل در تمامی مناطق جهان و برپایی نظم نوین جهانی در اورشلیم یا بیت المقدس می‌باشد.

شگفت آن که همراستا با این برنامه فراگیر، موزیک ویدئو جدیدی از «مریلین منسون» آهنگساز و خواننده شیطان پرست آمریکایی، در سال 2020 میلادی، منتشر شده است که نام آن «We are Chaos!» یا «ما هرج و مرجیم!» بوده و در اشعار آن نیز، به ناامیدی فراگیر در جهان به دنبال شیوع «ویروس کرونا» اشاره گردیده و در طی آن، مریلین منسون، مخاطبان خود را به ایجاد «هرج و مرج» یا Chaos، دعوت نموده است.

از نکات بسیار مهم این موزیک ویدئو می‌توان به رمزگذاری‌های پیچیده و تو در تو و هماهنگ با انیمیشن «I Pet Goat 2» اشاره کرد. برای مثال، علاوه بر نام این موزیک ویدئو که «ما هرج و مرجیم!» یا «We are Chaos!» نام داشته و با شعار معروف درجه 33 فراماسونری یعنی «Ordo Ab Chao» هماهنگی دارد، در صحنه‌های دیگر موزیک ویدئوی We are Chaos! نیز هماهنگی‌های چشمگیری با صحنه‌های مختلف انیمیشن I Pet Goat 2 ملاحظه می‌گردد.

برای مثال، خروج «مریلین منسون» از دهان غار مانند بر روی دریای خونین، همچون صحنه «خروج دجال» از دهانه غار در انیمیشن I Pet Goat 2 می‌باشد که در سکانس‌های آتی، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

همچنین عبارات «شاید من یک راز باشم که بتوانم بدبختی‌هایت را پایان دهم» و «شاید من یک راز باشم که تو را بدبخت کنم»، هر دو به تعامل دوگانه دجال با طرفداران و دشمنانش اشاره داره که برای یک گروه نقش دوست و برای یک گروه، نقش دشمن را بازی خواهد کرد.

از سوی دیگر، به تصویر کشیدن کودکی با لباس آبی رنگ به مساله «کودک آبی» یا «L’enfant Bleu» اشاره می‌نماید که در بحث‌های مربوط به این کاراکتر و ارتباط رمزی آن با شخص شیطان، در ادامه بحث‌ها، بیشتر سخن خواهیم گفت.

به هر حال آن چه مسجل است، این است که برنامه Ordo Ab Chao، به صورت رسمی کلید خورده است و پیروان شیطان در سراسر جهان، در پیشبرد اهداف این شعار، در حال زمینه سازی و مقدمه چینی می‌باشند تا با تحقق این بی‌نظمی جهانی، اجرای معامله قرن و تاسیس دولت جهانی به مرکزیت اورشلیم را تسهیل نمایند.

بعد از این توالی سکانس‌های پیچیده، در سکانس بعدی ملاحظه می‌گردد که کاراکتر دراکو که همان اژدهای افعی مانند و تمثال شیطان بوده است، به سرعت از کنار کاراکتر «لودوویک» گریخته و پنهان می‌گردد.

کـاراکتر «لودوویک» نـیز از جا برخاسـته و به افق خـیره گردیـده و با حـرکت سر و چشـمانی که نشـان از مصـمم بودن وی دارد، به راه می‌افتد.

چشــمان آبی لودوویــک، به این موضــوع که وی جــوانی غربی است، اشاره می‌نماید و نمادشناسی نـام وی نـیز، همـــان گونه که در ســـکانس‌های قبلی ذکر شـــد، به ارتبـاطش با مسـیحیت اشـاره دارد. این سـکانس بـدین مفهوم است که پس از فریب و اغوای طـولانی جوانــان مسیحی غربی توسط شیطان، این جوانــان که مغز آن‌ها توسط دراکو یا همان شیطان، شستشو داده شده است، با تــوهم این که قــرار است بــرای بازگشت مســیح (ع) تلاش کننـد، در عمـل، با عـزم و اراده‌ی جـدی، در لشـکر دجال یا ضد مسیح خدمت خواهند کرد.

متاســفانه چــنین اتفــاقی چند دهه است که رخ داده و بسیاری از مسیحیان نوانجیلی که مشتاق بازگشت مسیح (ع) هسـتند، در لشـکر ماسـونی و شـیطانی کشـورهای حـامی دجـال همچـون آمریکا و نـاتو، خـدمت می‌نمایند و نادانسته به جای خدمت به مسیح (ع)، عملاً جـان خـود را بر سر حمایت از دجال یا Antichrist از دست می‌دهند.

در ســـکانس بعـــدی، ملاحظه می‌گـــردد که کـــاراکتر Skullduggery در حــالی که چوب‌هــایی به دست دارد، همچون رهـبران ارکسـتر، در حـال تکـان دادن دست‌های خود، به صورت متناسب با موزیک انیمیشن است.

و در همین حین، چهـره کـاراکتر معصـوم این انیمیشــن، یعنی کودک یمنی، موسوم به «عالی»، دیده می‌شــود که در حالی که مرده است و لبـاس صـوفیان بکتاشی ترکیه

را به تن نموده است، به صورت ناخودآگاه به دور خود چرخیده، و جسم بیجان وی، در حال رقص صوفیانه، از گنبد تخریب شده مسجد ایاصوفیه استانبول، بالا رفته و به آسمان می‌رود.

در همین زمان، تصویر دوربین می‌چرخد و نمای دورتری از محیط به دست می‌دهد. به نحوی که می‌بینیم، علاوه بر رقص Aali بر بالای گنبد ایاصوفیه، نمادهای مختلفی از سرزمین‌های اسلامی گوناگون به چشم می‌خورد.

این سکانس نیز حاوی المان‌های متعددی است که در لایه‌های مختلفی، آن را بررسی می‌نماییم. در لایه اول تحلیل این نکته را یادآوری می‌نماییم که Skullduggery به مفهوم تقلب، حقه بازی و حیله گری در سیاست، اقتصاد و فرهنگ است و طبق نظر بسیاری از صاحبنظران، مصداق برجسته این مساله در ابتدای هزاره سوم میلادی، شخص دونالد ترامپ رییس جمهور آمریکا می‌باشد.

به نظر می‌رسد که در این سکانس نیز به این مساله اشاره می‌گردد که با تلاش‌ها و تحرکات آمریکا در عصر ترامپ، فراماسونری قصد دارد تا مقاومت اسلامی را، تبدیل به اسلام سازش کار بی‌خاصیت و سکولار، همچون اسلام مورد حمایت ترکیه، نماید.

به عبارت دیگر، کاراکتر عالی، نماد مردم مظلوم یمن، و سایر گروه‌های مقاومت اسلامی است که در این تصویر، به صورت مرده به نمایش درآمده است و این بدان معنا است که آمریکا تلاش دارد تا در عصر ترامپ، به مقاومت اسلامی، خاتمه دهد و به جای آن، اسلام سازشکار و

سکولار شبه ترکیه‌ای را در سراسر جهان اسلام، مستقر سازد.

در لایه دوم تحلیل این سکانس از انیمیشن، ملاحظه می‌گردد که در بخشی از تصویر، تعدادی ساختمان به صورت دوایر متحدالمرکز، به دور یک منطقه خالی، اما نورانی و روشن حلقه زده‌اند و در منطقه مرکزی این دوایر متحد المرکز، یک ابلیسک ماسونی، خود نمایی می‌کند.

این تصویرسازی خبیثانه، به صورت موذیانه‌ای به مکه مکرمه و خانه کعبه، قبله گاه مقدس مسلمانان اشاره می‌نماید که در تاریکی شب و در تصاویر هوایی از راه دور، به شکل ساختمان‌های حلقه زده به صورت دایره‌های متحدالمرکز، به چشم می‌آید.

لیکن خباثت کارگردان در این جا است که به جای خانه مقدس مکعب شکل کعبه، یک ابلیسک را به تصویر کشیده است.

همچنین مشاهده می‌گردد که صحن مسجدالحرام، خالی است! این تصویر اهانت آمیز، به این مساله اشاره می‌نماید که فراماسونری و ایلومیناتی قصد دارد تا قبله مقدس مسلمانان یعنی کعبه را نیز با نمادها و مناسک شرک آلود و الحادی، جایگزین نموده و ضمن متروک نمودن مناسک مقدس اسلامی، نسخه‌ای انحرافی از اسلام را به مسلمانان جهان، ارایه نماید.

در لایه سوم تحلیل این سکانس از انیمیشن، ملاحظه می‌گردد که بجز مسجد ایاصوفیا و نیز مسجدالحرام،

نمادهـایی از سـایر سـرزمین‌های اسـلامی نـیز به چشم می‌خورد.

بـرای مثـال تصـاویری از زیگـورات بابل که نمـاد بغـداد اسـت، یا آسـمانخراش‌های بلند که نمـاد امـارات متحـده عربی هستند، و یا ساختمان‌های دروازه‌ای شکل منحـنی که نماد بحرین می‌باشند.

همچنین ملاحظه می‌گردد که رشته‌هایی از نور ماسونی، از مسـجد ایاصـوفیا اسـتانبول به تمـام این کشـورها و سرزمین‌ها، کشیده شده است.

این تصویر، بدین معنا است که قرار است الگـوی اسـلام سازشـکار و سـکولار ترکیه ای، در تمـامی سـرزمین‌های اسلامی، پیاده سازی گردد.

اما در لایه چهـارم تحلیل این سـکانس که عجیب‌تـرین و پیچیـــده‌ترین لایه از این ســـکانس می‌باشـــد، در حـــال چرخیـــدن نمـــای دوربین، ملاحظه می‌گـــردد که ظـــاهر شماتیک سرزمین‌های اسلامی در این سکانس، به شـکل یک ققنوس است که بال‌های آن آتش گرفته، و زبانه‌های آتش نـــیز پراکنـــده شـــده‌اند. در واقع ســـاختارهای متحـــدالمرکز نمایـــانگر کعبه و مکـــه، به مثابه چشم ققنوس، تاج و منقار آن، مسجد ایاصـوفیا به منزله قلب ققنـوس، و سـایر خشـکی‌های پراکنـده در آب، شـبیه به بال‌ها و پرهای ققنوس هستند که آتش گرفته‌اند!

به نظر می‌رسد که در این لایه از تحلیل این سـکانس، به این موضوع اشاره شده است که همان گونه که ققنـوس آتش گرفته و از نو ققنوسی جدید ایجاد می‌شود،

سرزمین‌های اسلامی نیز همچون ققنوس قدیمی، دچار التهاب، آتش گرفتن و فروپاشی شده، و از دل آن، ققنوسی جدید در قالب خاورمیانه جدید، سر بر می‌آورد

و ثمره این تجدید حیات خاورمیانه جدید نیز، نابودی مقاومت اسلامی و احیاء اسلام سکولار و بی‌خاصیت می‌باشد. البته تمام موارد ذکر شده، نقشه‌های خام فراماسونری و ایلومیناتی است که ان شاء الله، روی حقیقت به خود نخواهد دید و در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

ر سکانس بعدی، مجدداً به شخصیت «کودک آبی» یا « L’enfant Bleu» برخورد می‌کنیم که در سایت سازنده انیمیشن، به وی عبارت «نگهدارنده آتش» یا «Keeper of the Flame» نسبت داده شده است. در این سکانس، ملاحظه می‌گردد که کودک آبی، در کنار آتش، در حال رقصیدن است و در هر بار چرخیدن، ماسک صورت وی نیز عوض می‌شود. به نحوی که ماسک سرخپوست‌ها، شمن‌ها و نهایتاً ماسکی منقاردار به چهره دارد.

همچنین ملاحظه می‌کنیم که یک تصویر به صورت ستاره نورانی در وسط سینه کودک آبی، به چشم می‌خورد و در برخی از لحظات رقص وی، تصاویر دسته‌هایی از موج، به صورت محو، زیر پای وی ملاحظه می‌گردد.

در آخرین لحظات چرخش، ماسک منقار مانند، از صورت «کودک آبی» کنار رفته، و تصویر واقعی وی با چهره‌ای نقاشی شده ملاحظه می‌گردد. ناگهان با تابش نور از سقف گنبدی محل رقص کودک آبی، چهره وی خوشحال

و شادمان شـده و رقص را متوقف می‌نماید و تصـویر به سکانس بعدی می‌رود.

این سـکانس، سـکانس بسـیار پیچیـده‌ای بـوده و نیـاز به توضـــیحات مفصل در لایه‌هـــای متعـــدد دارد که به آن خواهیم پرداخت. در لایه اول تحلیل انیمیشـن، ابتـدا باید به بررسی عبــارت «کــودک آبی» یا «L’enfant Bleu» بپردازیم.

ســـوال کلیـــدی و مهم این است که کـــودک آبی یا «L’enfant Bleu» کیست؟ در جستجو و بررسی پیرامون عبارت فرانسوی «L’enfant Bleu» به یک کتاب داستان برخورد می‌کنیم که به زبان فرانسوی نوشته شده است. مطالعه دقیق این کتاب داستان، اطلاعـات بسـیار مهمی را در خصـــــــوص نمادشناسی پسر آبی یا «L’enfant Bleu» در انیمیشن I, Pet Goat 2 می‌دهد.

به همین دلیل در این لایه از تحلیل انیمیشن، ابتدا کتــاب «L’enfant Bleu» را به صـــورت خلاصـــه، بررسی می‌نماییم. «کتاب «L’enfant Bleu» یک کتاب داسـتان است که به بیـــان داســـتان اعضـــاء یک قبیلـــه، در عصر یخبندان، یا Ice Age می‌پردازد. شخصیت اصلی داستان، Amma یک دختر جوان از اهالی قبیله است.

این قبیله در شـرایط سـختی به سر می‌برند و علی رغم سـختی‌های بسـیار در معیشت اعضـای قبیلـه، و اصـرار اعضاء به مهاجرت به سرزمین‌های دیگـر، رییس قبیله که دانـــاترین فـــرد قبیله نـــیز می‌باشـــد، با این مهـــاجرت، مخالفت می‌نماید. قبیله مذکور، در برف و سـرمای عصر یخبندان، به یک غار پنـاه آورده است و بـرای حفـاظت از

خـــود در مقابل جـــانوران وحشـــی، آتشی بـــزرگ برافروخته‌اند.

بـرای حفـاظت از آتش، هر شب یکی از اعضـاء قبیلـه، موظف به نگهبـانی از آتش بـوده، و در یکی از شب‌ها، نوبت به آمّا می‌رسد.

آمّا که دخـــتری جـــوان و بـــدون فرزند اســـت، در حین نگهبانی از آتش، در سـاعاتی بین نیمه شب و صـبح زود، ناگهان نـور آبی بسـیار درخشـانی را در آسـمان ملاحظه می‌نماید که از دل ابرهـــا، با درخششی خـــیره کننـــده، شروع شده، و در نهایت با سرعت زیـاد، به سـمت زمین حرکت می‌نماید. نور درخشان صاعقه مانند آبی رنگ، که کل دشت را روشن نموده اسـت، به سـمت زمین حـرکت نموده و بعد از رسیدن به زمین، با سرعت بسیار زیـادی، مجدداً به آسمان بر می‌گردد.

Amma که در حـال تماشـای این صـحنه بـوده اسـت، در وضـعیتی بین خـواب و بیـداری قـرار می‌گـیرد و از آتش قبیلـه، غفلت می‌نماید. ناگهـان با سر و صـدای اعضـای قبیله که بیـدار شـده و از خـاموش شـدن آتش، عصـبانی بوده‌اند، از جا می‌پرد.

اعضـــاء قبیله با چهره‌هـــای خشـــمگین و در حـــالی که گلوله‌های برفی و سنگ به سمت آمّا پرتاب می‌کنند، وی را از قبیله رانده، و فراری می‌دهند.

در همین حین، آمّا با تـــرس و لـــرز به ســـمت محلی که دیشب نـور آبی درخشـان را دیـده بـود، حـرکت کـرده، و ناگهـــان می‌بیند که کـــودکی بی‌مـــو، با رنگ پوست آبی، چشم‌های گرد صورتی رنگ، پاها و دست‌هایی که به جای

5 انگشت، 2 انگشت دراز دارند، در وسط دایره‌ای از برف‌های ذوب شده نشسته است و از شدت سرما می‌لرزد.

Amma که کودکی نداشته است، به سرعت به سمت کودک دویده و وی را در پوست کهنه‌ای که به عنوان لباس به تن کرده بود، در بر گرفته و از جا حرکت می‌دهد.

در همین هنگام اعضاء قبیله و بالاخص رئیس قبیله، Arok با خشم و عصبانیت به Amma می‌رسند و مجدداً از خاموش شدن آتش، شکایت می‌کنند.

در این حال کودک آبی که به زبانی عجیب و غریب، صحبت می‌کرد، ناگهان با چشمان خود، آتش خاموش قبیله را روشن کرد! اعضای قبیله، و رییس قبیله، با خوشحالی گفتند که این کودک معجزه می‌کند و خوش یمن است.به همین دلیل، مجدداً Amma دختر جوان، و «کودک آبی» را با آغوش باز به قبیله راه دادند.

از کودک پرسیدند که پدر و مادرش کیست و از کجا آمده است؟ کودک با زبان اشاره و اصوات نامفهوم، به آن‌ها فهماند که در بین ستاره‌ها زندگی می‌کرده و از آسمان به زمین فرود آمده است. همچنین این کودک آبی، گفت که پدر و مادرش نیز در آسمان هستند و از دوری آن‌ها دلتنگ شده است.

پس از این، «کودک آبی» نیز، جزئی از افراد قبیله شد و به اعضاء قبیله، مسایل زیادی را تعلیم داد. همچنین نحوه استفاده از گیاهان دارویی همچون گل بابونه را نیز به آن‌ها آموزش داد.

بهار آن سال نیز، گرمای معتدلی داشته و سالی خوش یمن و پرثمر برای قبیله رقم خورده بود. اعضاء قبیله از حضور «کودک آبی» که به «Rourk» یعنی «آبی» مشهور شده بود، بسیار خوشحال بودند و او را موجب خوش یمنی می‌دانستند.

اما «کودک آبی» همیشه دلتنگ پدر و مادرش بود و به آسمان نگاه می‌کرد. در یکی از شب‌ها که «کودک آبی» از دوری پدر و مادرش دلتنگ بود، به محلی که اولین بار در آن جا فرود آمده بود، رفت و در بین برف‌ها نشست.

در همان شب، یکی از مردان قبیله که مسئول نگهبانی و محافظت از آتش بود، به اشتباه، سایه «کودک آبی» را با یک حیوان اشتباه گرفته و او را با نیزه هدف قرار داد.

اعضاء قبیله وقتی متوجه شدند، «کودک آبی» را بسیار ضعیف، و در حالی که خون زیادی از دست داده بود، پیدا کردند. تلاش‌های Amma و دیگران برای بهبود حال «کودک آبی»، بی‌نتیجه ماند.

رییس قبیله که از همه داناتر بود، به آن‌ها گفت که برای «کودک آبی» اتاقکی کَپَری درست کنند و او را در همان جایی که ابتدا بر زمین فرود آمده بود، بگذارند تا شاید پدر و مادرش، او را به آسمان برگردانند. اعضاء قبیله این کار را انجام دادند و Amma، دلتنگ و نگران، از فاصله‌ای دورتر، مراقب «کودک آبی» بود، اما کم کم به خواب فرو رفت.

ناگهان در نزدیکی صبح، بیدار شد و «کودک آبی» را نیافت.

Ammaسریع به سمت رییس قبیله دوید و به او گفت که «کــودک آبی» دیگر نیست. رییس قبیله در حــالی که به اعضــاء قبیله دســتور کــوچ می‌داد، به Amma گفت که کودک آبی به آسمان بازگشته است.

ســپس رییس قبیله با دست به آســمان اشــاره کــرد و Amma ستاره پر نور آبی رنگی را در آسمان دید. رییس قبیله گفت که با راهنمــایی «کــودک آبی» که اکنــون ستاره‌ای در آسمان شـده اسـت، راه جنـوب را یافته و با راهنمایی این ستاره آبی، به سمت سرزمین‌های گرم تر، و پر از آذوقه، حرکت خواهند کرد. در پایـان داسـتان نـیز این گونه ذکر شده است که Amma به رییس قبیله گفت که اسم وی نیز باید تغییر کرده و به «ستاره آبی» تبـدیل شـود. چـرا که Amma نـیز زمـانی سرپرسـتی و نقش مـادری «کـودک آبی» را برعهـده داشـته و الان حق دارد اسمش را نیز به یاد و خاطره «کـودک آبی»، به «سـتاره آبی» تغییر دهد.».

پس از دقت در عبارات ذکر شده در کتـاب «کـودک آبی» یا «L’enfant Bleu»، در می‌یــابیم که مقصــود از شخصیت «کـودک آبی»، خـود شـیطان یا لوسـیفر است. موارد متعددی به صحت این فرضـیه، کمک می‌نماید. اول این که رنگ آبی پوست بدن، یک ویـژگی مشـترک در بین بسیاری از اجنه و شیاطین است.

رد پای این رنگ آبی پوست را می‌توان از تصاویری که از الهه‌هــای شــیطانی و اجنه در ملل ملحد باســتان و نــیز شــیطان پرســتان نــوین، به جــای مانــده اســت، ملاحظه نمــود. رنگ پوست بــدن کــالی و شــیوا، رب النوع‌هــای

دوزخی هند باســتان، رنگ آبی غــول علاء الــدین و ...، همگی به نژاد جن اشاره دارند.

همچنین وجود 2 انگشت به جای 5 انگشت، کاملاً مشابه با سُـم حیوانـات است که در توصـیفات اجنه نـیز به کـار رفته است.

از سوی دیگر، در خصوص کودک آبی گفته شده است که وی یک «ستاره فرو افتاده» یا «Fallen Star» بوده که در سـاعات بین نیمه شب و صـبح، بر زمین فـرو افتـاده است که این توصـیفات، کـاملاً با توصـیفات شـیطان و لوسیفر، در بخش اشعیاء نبی انجیل، منطبق است.

در انجیل بخش اشعیاء نبي 14، آیات 12الی 15، مطالب زیر در خصوص شیطان گفته شـده است: «اي لوسـیفر! پسر صـبح! چگونه از آسـمان افتـاده‌اي؟ اي که امّت‌ها را ذلیل مي‌سـاختي، چگونه به زمین افکنـده شـده‌اي؟ و تو در دل خود مي‌گفتي: "به آسـمان صـعود نمـوده، کرسي خود را بالاي سـتارگان خـدا خـواهم افراشـت، و بر کـوه اجتمـاع در اطـراف شـمال جلـوس خـواهم نمـود. بـالاي بلنــدي‌هاي ابرها صــعود کــرده، مثل خداوند بلند مرتبه خواهم شد." لکن به جهنم، به عمیق‌ترین چاه‌ها ســقوط خواهي کرد.».

بدین ترتیب اصطلاحات پسر صبح و سـتاره فـرو افتـاده، که در مـورد شـیطان یا لوسـیفر به کـار رفته اسـت، با ویژگی‌های «کودک آبی» در داسـتان «L'enfant Bleu» و نیز شخصیت «کـودک آبی» در انیمیشن کـاملاً انطبـاق دارد؛ بالاخص که بر روی سینه کـاراکتر «کـودک آبی» در

انیمیشن I, Pet Goat 2 نیز یک ستاره پر نور و درخشان، حک شده است.

از سوی دیگر، توانایی‌های ویژه‌ی «کودک آبی» و بالاخص توانایی آتش افروزی وی، مجدداً به ارتباط وی با شیطان، اشاره می‌نماید.

بدین ترتیب در اولین لایه از تحلیل این سکانس از انیمیشن در خصوص «L’enfant Bleu» در می‌یابیم که این عبارت، به شخص شیطان یا لوسیفر اشاره دارد.

در لایه دوم تحلیل، و با توجه به مطالبی که در خصوص یک مادر نازا و یک کودک آبی گفته شده است، و نیز با ملاحظه تصاویر موجود در جلد کتاب «L’enfant Bleu»، شباهت بسیار زیاد و عجیبی بین تصویر به آغوش کشیدن «کودک آبی» توسط «Amma»ـ دختر جوان قبیله، و نیز تصاویری که از یک «زن» و «کودک شیطانی» در فیلم «مصائب مسیح (ع)» به تصویر در آمده است، می‌بینیم.

این شباهت بی‌دلیل نبوده و هر دو این شخصیت‌های شیطانی یعنی «مادر» و «کودک پسر آبی»، به یک جنبه از ویژگی‌های متضاد شیطان، اشاره می‌کنند. بالاخص که «کودک آبی» فیلم «مصائب مسیح (ع)» نیز عملاً یک مرد بالغ شیطانی کوچک جثه است که لباس انسان‌های اولیه را بر تن دارد و در داستان «L’enfant Bleu» توانایی‌ها و ویژگی‌های «کودک آبی»، همچون مردان بالغ است. بنابراین هر دو داستان به یک مساله واحد اشاره می‌کنند و آن نیز، «دو وجه نر و ماده» شیطان به

صورت توام است که البته وجه مـذکر شـیطان، در قـالب کودک آبی نیز، به تصویر کشیده شده است.

نکته بسیار مهم این که در «تریلر رسـمی» فیلم «آواتـار 2»ـ که قــرار است در ســال 2021 میلادی به صــورت رسمی منتشر شـود، مکـرراً تصـویر یک «کـودک آبی» به چشم می‌خورد که حاصل ازدواج دو شخصیت اصلی فیلم «آواتار» یعنی Jake Sully و Neytiri می‌باشد.

بنابراین اشاره مکرر به «کودک آبی» آن هم از نـوع غـیر انسانی، اشاره‌ای موذیانه به شخص لوسیفر یا شــیطان، در نمـادی به اسم «کـودک آبی» می‌باشد که در انیمیشن I, Pet Goat 2، فیلم مصائب مسـیح (ع) و سـایر آثـار مکتوب و مصور، ذکر شده است.

در لایه سـوم تحلیل این سـکانس و با توجه به منـدرجات ذکر شـده در کتـاب «L’enfant Bleu»، در می‌یـابیم که بین یک ســتاره پر نــور آبی رنگ در آســمان و شخصــیت «کودک آبی»، ارتباط برقرار شده است.

همچنین در متن کتاب «L’enfant Bleu» ذکر شده است که «ستاره پر نور آبی» که همـان «کـودک آبی» داسـتان بوده، به آسمان بازگشته است، و در یـافتن مسـیر قبیله به سمت جنوب، به قبیله Amma کمک نموده است.

با بررسی علم نجوم می‌توان دریافت که مقصــود از این ستاره پر نور آبی رنگ، ستاره «Rigel»، در صورت فلکی اوریون یا شـکارچی است که به عـربی به صـورت «رِجل الجبــار» و به فارسی به شــکل «پــای شــکارچی» نــیز خوانده می‌شود که این ستاره در نیمکـره شـمالی زمین، در جهت یابی به سمت جنوب، کمک کننده است.

نکته مهم دیگـری که بین «پسر آبی» و سـتاره «Rigel» ارتباط برقرار می‌کنـد، این است که شخصـیتی کـارتونی به اسم «Rigel» در انیمیشن‌های دیگر ملاحظه می‌گردد که به صـورت یک پسر نوجـوان، با گوش‌هـای دراز، دو شاخ و لباسی آبی رنگ که بر پیشانی اش نـیز نشـان یک سـتاره یا یک «چشم جهـان بین» نقش بسـته اسـت، به تصویر کشیده شده است که با تمام تحلیل‌های ذکر شـده در خصوص «کودک آبی» انطباق دارد.

بسیار جالب است که در بین اقـوام سرخپوست لاکوتا در آمریکای شمالی، افسانه‌ای در خصـوص سـتاره «Rigel» و نیمه پـایینی صـورت فلکی اوریـون یا شـکارچی وجـود دارد که منطبق با بـرخی مطـالب کتـاب داسـتان «L’enfant Bleu»، و موید تحلیل‌های ذکر شده‌ی پیشین است. در این افسانه سرخپوستان لاکوتا، ذکر شده است که به دلیل غـرور و خودپسـندی رییس قبیلـه، به دسـتور خـدایان، سرخپوسـتان قبیله تنـدر، دست رییس قبیله لاکوتا را قطع کردند. دختر رییس قبیله لاکوتا، اعلام کرد که هر کس بتواند دست پدرش را به وی برگردانـد، با وی ازدواج خواهد کـرد. «سـتاره فـرو افتـاده» یا «Fallen Star» که جنگنده‌ای جوان و قهار با نژادی دو رگه بوده، و پـدری از نسل سـتارگان و مـادری از نسل انسـان‌ها داشته اسـت، دست رییس قبیله را به وی برگردانـده و با دخـترش ازدواج می‌نماید. سرخپوسـتان لاکوتـا، این افسانه را نماد هماهنگی و آشتی بین خدایان و انسان‌ها با کمک نسل جوان می‌دانند و با خوش یمن دانسـتن این واقعه، صـورت فلکی دست یا «Constellation of the Hand» را در آسمان، یادآور این واقعه می‌دانند.

نکته بســـیار مهم این که صـــورت فلکی دست لاکوتـــا، صورت فلکی مجزایی نیست؛ بلکه قسمت پایینی صورت فلکی اوریــون یا شــکارچی که ســتاره رجل الجبــار یا « Rigel» نیز در آن واقع شده است، به اسم صورت فلکی دست یا «Constellation of the Hand»ــ نامیــده می‌شــود. بــدین تــرتیب، ســتاره فــرو افتــاده یا «Fallen Star»ـ افسانه دست لاکوتــا، شخصــیت کــارتونی Rigel، «کــودک آبی» کتــاب داســتان «L’enfant Bleu»، و نــیز «کــودک آبی» انیمیشن «I, Pet Goat 2»ــ همگی به شخص شیطان اشاره می‌نمایند.

در لایه چهــارم تحلیل این ســکانس از انیمیشن I, Pet Goat 2 و در ارتبــاط با کتــاب «L’enfant Bleu» در می‌یابیم که هم انیمیشن و هم کتــاب، بر گل بابونه تاکید کرده‌اند. به نحوی که در سکانس مربــوط به دخــتر چیــنی «سان – سو» و اســکالداگری در انیمیشــن، و نــیز بخشی از کتـــاب «L’enfant Bleu» که به جمع آوری گیـــاه دارویی برای یکی از اعضای بیمــار قبیله اشــاره داشــت، به گل بابونه اشاره شده است.

این ارتبــاط، تصــادفی نیســت؛ چــرا که گرچه گل بابونه حقیقتاً برخی خواص طبی دارد، لیکن در اساطیر مصری و نــیز نمادشناسی ماســونی، گل بابونه نمــاد رع، خــدای خورشید مصر باســتان بــوده که در بین مــردم ملحد مصر باستان، و نیز اعضای فراماسونری و ایلومیناتی، بســیار مورد احترام بوده است.

بــدین تــرتیب حــتی در اســتفاده از گل بابونه در این آثــار ماسونی نیز، دسیسه‌ای وجود داشته و پیام رمــزی بــرای مخاطبان خاص انیمیشن صادر شده است.

در لایه پنجم تحلیل این سکانس از انیمیشن، و در ارتباط با کتاب «L’enfant Bleu» ابتدا به بررسی دقیق‌تر چند جمله از کتاب، می‌پردازیم: «ناگهان، او نوری را در ابرها دیـد، یک درخشش بـزرگ آبی که به سـمت زمین پـایین می‌آید. نـور به آرامی پـایین رفت؛ در حـالی که به رنگ آبی پر رنگ و درخشان بود ...».

این بخش از کتاب «L’enfant Bleu» چه چیزی را به یاد می‌آورد؟ بله! این عبـارات، یـادآور صـاعقه یا « Lightning»ـ است که نوری درخشـان داشـته و از ابرها پایین می‌رود. صاعقه‌ای که به رنگ آبی بوده و می‌تـوان آن را «صاعقه آبی» یا «Blue Lightning» نامید!

آیا این نـام آشـنا نیسـت؟ درست است! این نـام آشـنا است! چـرا که مهم‌تـرین عملیـات تروریسـتی جهـان در سـال 2020 میلادی، که توسط ارتش تروریست ایـالات متحـده آمریکا رقم خـورد، عملیـات «صـاعقه آبی» یا « Blue Lightning»ـ بـود که در طی آن، سـردار بـزرگ ایـران اسـلامی، یعـنی سـردار شـهید قاسم سـلیمانی و همراهـانش از جمله شـهید ابو مهـدی المهنـدس، به شهادت رسیدند!

در واقع اسم رمز عملیـات نظـامی «صـاعقه آبی» یا « Blue Lightning»، با مطـالبی که در خصـوص هبـوط «کودک آبی» یا شیطان در کتاب «L’enfant Bleu» ذکر شـده اسـت، انطبـاق کامل دارد. این مسـاله موید این است که همان طـور که در داسـتان «L’enfant Bleu»، سقوط «ستاره فرو افتاده» یا «کـودک آبی» یا به تعبـیر بهتر، «هبوط شیطان» از آسمان به زمین،مـوجب نجـات

مـردم قبیله عصر یخبنـدان، از فضـای سـرد و تاریک آن عصر بود،

فراماسونری و ایلومیناتی نیز به عنوان پیروان شـیطان، شهادت سردار بـزرگ اسـلام، شـهید قاسم سـلیمانی را نیز با اسم رمز «هبوط شیطان» یا «Blue Lightning» انطبـاق داده تا شـهادت این سـردار عزیز را به عنـوان قربانی بزرگ، تقدیم شـیطان نمـوده و با این اقـدام، به زعم خودشـان، پایـان عصر یخبنـدان ماسـونی را رقم بزنند. ذکر این نکته ضـروری است که تـرور منجر به شهادت سردار سلیمانی نیز در نزدیکی فرودگاه بغداد در مدار 33 درجه صورت گرفته و در ساعاتی بین نیمه شب و صبح رخ داده است.

در کتـاب «L’enfant Bleu» نـیز به رخ دادن «Blue Lightning»ـ یا «هبوط شیطان» در همین زمـان اشـاره گردیده است که این نشان می‌دهد فراماسونری، عملیات پهپادی تروریستی شیطانی خود را نوعی هبوط شـیطان از آسمان دانسته و به همین ترتیب، آن را به شـیطان به عنوان معلم بزرگ ماسونی خود، تقدیم نموده است.

ضمناً خواننده فاسد و شیطان پرست آمریکایی «مریلین منسون» نیز در یک موزیک – ویدئو با عنوان «King Kill 33»، در محیطی که مکرراً با نمـاد صـاعقه تـزیین شـده بود، با لباس نظامی ژنرال‌ها به روی سن آمـده و در زیر نـور آبی، اشـعار شـیطانی را در قـالب موزیک خواند که تنها رنگ مورد اشاره در آن نـیز، رنگ آبی بـوده است که البته در بخش‌های قبلی این تحلیل‌ها، به آن اشاره شـده بود.

فلــذا به نظر می‌رسد که مطــالب منــدرج در کتــاب «L’enfant Bleu»، نمادهای به کـار رفته در انیمیشن I, Pet Goat 2، موزیک ویدئو «King Kill 33» و نیز اسم رمز عملیـات تـرور شـهید «قاسم سـلیمانی»، همگی از اتاق فکر واحد ایلومیناتی و فراماسـونری صـادر شـده و اسم رمز همه آن‌ها نــیز «Blue Lightning»ـ یعــنی «صاعقه آبی» بوده است.

در لایه ششم تحلیل این ســکانس از انیمیشــن، باید به عبارت عصر یخبندان یا «Ice Age»ـ اشـاره کـرد. همـان طــور که در متن کتــاب «L’enfant Bleu» ذکر شــد، داستان مذکور، مربـوط به یک قبیله عصر یخبنـدان بـوده که با کمک و راهنمــایی «کــودک آبی» یا «ســتاره فروافتـاده» که همـان شـیطان می‌باشـد، از سـختی‌های عصر یخبندان نجات پیدا می‌کنند.

در انیمیشن I, Pet Goat 2 نیز فضـای آخرالزمـان، به صـورت عصر یخبنـدان به تصـویر کشـیده شـده است که نمایــانگر ســختی‌ها و مشــکلات بســیار زیــاد این عصر می‌باشد

که البته در عقاید منحــرف فراماســونری و ایلومینــاتی، پایـان عصر یخبنـدان، با هبـوط شـیطان و آغـاز حکـومت نماینده وی یعنی دجال یا Antichrist در اورشلیم، رقم می‌خورد.

در لایه هفتم تحلیل این ســکانس از انیمیشــن، باید به عبارت «نگهدارنده آتش» یا «Keeper of the Flame» اشاره نمود که در وبسایت سازنده انیمیشن، در خصوص شخصیت «کودک آبی» ذکر شده است.

علاوه بر معنــای ظــاهری این عبــارت که در انیمیشن به صورت یک کودکی که با ماسک بر چهـره، اطـراف شـعله آتش می‌رقصد تا آن را روشن نگــاه دارد، به نمــایش در آمده است،

در متن کتـاب داسـتان «L’enfant Bleu» نـیز «کـودک آبی» یا شیطان، آتش خاموش شده قبیله عصر یخبنــدان را روشن می‌نماید!

این بدان معنا است که وظیفه برافروختن آتش شیطانی و ماسونی، برعهده شـخص شـیطان و حفـاظت از آن بر عهده پیروان فراماسونری و ایلومیناتی است که تا زمان برپــایی حکــومت شــیطانی دجــال یا Antichrist در اورشلیم، مامور حفاظت از این آتش هستند.

لازم به ذکر است که «آتش مقدس» ماسونی، اصطلاحی معروف بوده و کتابی به نام «آغازگران شعله آتش» یا « Initiates of the Flame»ـ نــیز توسط نویســنده‌ای فراماســون، نگاشــته شــده است که به صــورت رمــزی، اشاره‌ای به موضوع مورد بحث دارد.

در لایه هشـــتم تحلیل این ســـکانس از انیمیشـــن، و با بررسی دقیق‌تر عبــارت «نگهدارنـــده شـــعله آتش» یا « Keeper of the Flame»، در می‌یـابیم که یک موزیک ویدئو با همین نام، توسط آهنگسـاز و خواننـده انگلیسی Martin Page در سال 1995 میلادی منتشر شده است.

Martin Page در آهنگ مربوطــه، ظــاهراً عبــاراتی عاشــقانه بیــان می‌نمایــد، لیکن در بخش مهمی از این موزیک - ویــدئو، یک کــودک ملاحظه می‌گــردد که دائمــاً ماسک‌های صورت گوناگون پوشیده و در حین رقصــیدن،

ماسک‌های صورتش را تعویض می‌کند! در حین این رقص و تعـویض ماسک نـیز مکـرراً عبـارت «Keeper of the Flame» توسط مارتین پیج تکرار می‌گردد.

این رقص و تعـــویض ماسک توسط کـــودک موجـــود در موزیک ویدئوی «Keeper of the Flame»ـ مارتین پیج، کاملاً شبیه به رقص و تعویض ماسک مکرر «کودک آبی» یا «L’enfant Bleu» انیمیشن I, Pet Goat 2 می‌باشد. این ســـکانس‌های مشـــابه، موید این تحلیل است که از دیدگاه فراماسونری و ایلومیناتی، کودکان و نسل جوان، محافظان آتش مقدس ماسونی تا زمان تاجگذاری دجـال در اورشلیم و دوره پس از آن خواهند بود.

نکته تکمیلی در خصوص شخص «Martin Page»ـ این که وی ذکر کـــرده است که قبل از ســـاخت آلبـــوم «در خانه سنگ و نور» یا «In the House of Light and Stone» که موزیک – ویـدئوی «Keeper of the Flame»ـ نـیز، بخشی از این آلبوم می‌باشد، مدتی را در قـاره آمریکـای شـــمالی و در بین قبایل سرخپوســـت، به گشت و گـــذار پرداخته و از شمن‌ها یا جادوگران قبایل، مطـالب مهمی یاد گرفته است و این سـفر، الهـام بخش وی در سـاخت موزیک – ویدئوی «محافظت کننده از آتش» یا «Keeper of the Flame» بوده است.

این موضوع نیز با تحلیل‌هـای ذکر شـده، همخـوانی دارد. چرا که کاراکتر «کودک آبی» در انیمیشن I, Pet Goat 2 نـیز ماسک‌های مختلفی بر سر می‌گـذارد که یکی از این ماسک‌ها، ماسک شمن‌ها یا جادوگران قبایل است. فلـذا به نظر می‌رسد که کـارگردان انیمیشن I, Pet Goat 2

در جنبه‌های مختلف این سکانس، از موزیک - ویدئوی «Keeper of the Flame» مارتین پیج بهره برده است.

البته نمادهای متعدد ماسونی و کابالیستی موجود در موزیک ویدئوی «Keeper of the Flame» اثر Martin Page به مراتب بیش از موارد ذکر شده است. برای مثال، حتی طراحی صحنه اجرای موزیک ویدئوی مذکور نیز با المان‌های کابالیستی، ارتباط دقیقی دارد.

به نحوی که در طراحی این صحنه، یک آپارتمان دو طبقه چهار واحدی به تصویر کشیده شده است که رنگ کاغذ دیواری‌ها و نورپردازی واحدها نیز با نمادهای رنگی چهار دنیای کابالیستی یعنی «آزیلوت: Atziluth»، «بریا: Briah»، «یتزیرا: Yetzirah» و «آسیاه: Asiah»، هماهنگی کامل دارد.

در واقع محل حضور کودک ماسک دار در حال رقص، با رنگ قرمز که معادل دنیای کابالیستی «آزیلوت» و عنصر آتش است، نور پردازی شده

و در طبقه زیرین آن نیز، که محل حضور «مارتین پیج» خواننده آهنگ مذکور است، با رنگ آبی که نماد دنیای کابالیستی «بریا» و عنصر آب است، نورپردازی گردیده است.

در سمت مقابل نیز ملاحظه می‌گردد که در طبقه بالا، و محل حضور نوازنده ادوات موسیقی، به رنگ زرد نورپردازی شده است که نماد دنیای کابالیستی «یتزیرا» و عنصر هوا یا باد بوده

و در طبقه زیرین آن نیز که دختری جوان حضور دارد، به رنگ سبز کمرنگ نورپردازی گردیده است که معادل دنیای کابالیستی آسیاه و عنصر خاک یا زمین می‌باشد.

در مجموع، رمزگشایی از موزیک ویدئوی «Keeper of the Flame» اثر «Martin Page»، خود نیازمند بررسی‌های مفصلی می‌باشدکه از حوصله بحث خارج است، لیکن در همین حد می‌توان دریافت که اشاره زیرکانه کارگردان انیمیشن «I, Pet Goat 2» به موزیک ویدئوی «Keeper of the Flame» اثر «Martin Page» به منظور ارایه برخی پیام‌های رمزی در قالب این موزیک ویدئو به مخاطبان ماسونی، صورت گرفته است که بخش‌هایی از آن، مورد بررسی قرار گرفت.

لازم به ذکر است که خواننده زن آمریکایی «Miranda Lambert» نیز در سال 2016 میلادی، آهنگی به نام «Keeper of the Flame» اجرا کرده است که مضامین آن با مطالب ذکر شده قبلی، ارتباط دارد و ما از توضیحات بیشتر در این خصوص خودداری می‌کنیم.

در لایه نهم تحلیل این سکانس از انیمیشن و در بررسی دقیق‌تر عبارت «Keeper of the Flame»، به یک گروه ماسونی – پاگانی به همین نام برخورد می‌کنیم که در کشورهای مختلف دنیا، طرفداران مخصوص به خود را دارد. گروه ماسونی «Keepers of the Flame» که در المان‌های خود نیز از یک صلیب مالتا و رنگ زمینه‌ای ارغوانی استفاده می‌کند، گروهی است که تاسیس خود را به «کنت سَن ژرمن» نسبت می‌دهد.

«کنت سَن ژرمن» یک فرد ملحد، کـافر و یکی از اعضـای بلندپایه مجــامع مخفی بــود که در ســال 1784 میلادی فــوت نمــود. لیکن طرفــدارانش معتقدند که وی نمــرده است و در زمان سفر می‌کند.

افراد متعـددی از سـران گـروه ماسـونی «Keepers of the Flame» و نیز سایر گروه‌های مخفی، مدعی رویت و دیدار با این فرد ملحد، در زمان‌های گوناگون بوده‌اند.

گـروه «Keepers of the Flame»ـ که رنگ ارغـوانی نمـادش، به رنگ نمـادین سـتاره رگولـوس یا قلب الاسد نــیز شــباهت دارد، خــود را وارث مــیراث فراماســونری دانسته و عصر جدید ماسونی را متعلق به خود می‌داند؛

به نحوی که یکی از رهبران این فرقه، چنین عبــاراتی را در خصوص این فرقه، بیـان می‌نماید: «امـروزه، گـروه « Keepers of the Flame»ـ یا «محافظــان آتش»، در انقلابِ در حالِ وقوعِ ارتقاءِ آگاهی‌ها، همان جایگـاهی را تصــاحب کــرده است که فراماســون‌ها، دو قــرن قبل در اختیار گرفته بودند.» بیان چنین عباراتی از سوی ســران فرقه «Keepers of the Flame» نه تنها به نقش مهم آن‌ها، در تحولات اجتماعی و سیاسی قرون اخـیر و ایـام پیش رو اشــاره می‌کنــد، بلکه نشــان دهنــده احــترام این گـروه به فراماسـونری و ایلومینـاتی بـوده و اعضـاء این گروه، خود را مـیراث دار فراماسـونری، در تغیـیر افکـار مردم عصر حاضر و آینده، می‌دانند.

فلذا اشاره به عبـارت «Keepers of the Flame»ـ در خصــوص «کــودک آبی»، در این ســکانس از انیمیشن Pet Goat 2، به صورت رمزی و پنهان، اشاره می‌نماید

که نسل کودک و نوجـوان تعلیم دیـده توسط رسـانه‌های ماسونی و ایلومیناتی، عملاً محافظان و نگهبانان شــعله آتش شیطانی ایلومیناتی، بـرای اعصـار و قـرون حـال و آینده می‌باشند.

در لایه دهم تحلیل این سکانس از انیمیشــن، به این نکته اشاره می‌نماییم که در جای جای انیمیشن، به شـعله‌های آتش اشاره گردیـده است. قبلاً این شـعله آتش، در ریش بن لادن، بدن و پاهای دجال، و نیز ریش دجال دیده شده است. به نظر می‌رسد که منشـاء تمـامی این شـعله‌های آتش، یکی بوده و همگی آتشی شیطانی هستند که قـرار است توسط نسل کــودک و نوجــوان تعلیم دیــده توسط فراماسونری و ایلومیناتی، برای آینـده حفـاظت شـود تا در عصر حکومت جهانی دجال در اورشلیم، بـرای همیشه پایدار باقی بماند که البته این آرزو نیز ان شا الله محقق نخواهد شد.

در لایه یازدهم تحلیل این سکانس از انیمیشن، باید توجه ویــژه‌ای به کفش‌هــای عجیب کــاراکتر «کــودک آبی» در انیمیشن I, Pet Goat 2 نمود.

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، جنس کفش‌های «کودک آبی» از پوست راکــون می‌باشد که این نــوع کفش‌ها در بین سرخپوسـتان و شـکارچیان قـاره آمریکـای شـمالی، رواج داشته است.

در این سکانس از انیمیشن، کفش ساخته شده از پوست راکـون، نه تنها به صـورت غـیر مسـتقیم به افسـانه‌های سرخپوســتان آمریکــای شــمالی در خصــوص «ســتاره فروافتاده» و «ارواح آبی رنگ» که با ماجرای داســتان «

L’enfant Bleu» مشابهت دارند، اشاره می‌کند، بلکه به صــورت غــیر مســتقیم، پیام‌هــای رمــزی در خصــوص نمادشناسی راکون نیز در دل خود، ارایه می‌نماید.

در نمادشناسی راکون‌ها، ذکر شده است که راکون، نماد تغییر چهره، تغیـیر شـکل، پنهـان کـاری، نقـاب بر چهـره داشتن، شجاعت، کنجکاوی و جسارت است.

تمــام توصــیفات به کــار رفته در مــورد نمادشناسی راکون‌ها، بر کاراکتر «کودک آبی» نیز انطبـاق دارد. چـرا که وی، دایماً در حال تغییر موقعیت، تغییر چهره و نقاب گذاری بر چهـره است.همچـنین به دلیل «کـودک» بـودن، کنجکـاو، شـجاع و بی‌پـروا می‌باشد. بـدین تـرتیب کفش ساخته شده از پوست «راکـون» نـیز با سـایر المان‌هـای این سکانس از انیمیشن همچـون اسـتفاده از ماسک‌های گوناگون و تغییر چهره، مرتبط است.

در لایه دوازدهم تحلیل این ســکانس از انیمیشــن، به ماسک‌های اســتفاده شــده توسط کــودک آبی در این سکانس می‌پردازیم. در این سکانس ملاحظه می‌گردد که در تصویر اولیه، ماسک جادوگرهای قـبیله‌ای یا شَـمَن‌ها، بر چهره «کودک آبی» نقش بسته است.

جادوگرهــای قــبیله‌ای یا شــمن، افــرادی بودند که در بســیاری از قبایل در سراسر دنیــا، نقش جــادوگری و درمان بیماری‌ها را داشته‌اند. برای مثـال، «شـمن‌ها» در بین اقــوام مغــول و آســیای میانــه، قبایل آفریقــایی و سرخپوستان قاره آمریکا، جایگاه بســیار مهمی در قبایل داشــتند.با توجه به مطــالب منــدرج در کتب و مقــالات،

بسیاری از مراسم مذهبی یا درمانی شمن‌ها، با استفاده از ارواح یا اجنه صورت می‌گرفته است.

در تصاویر بعدی این سکانس، ملاحظه می‌گردد که بعد از ماسک شـمن‌ها، ماسک خـرس مانند بر چهـره «کـودک» آبی می‌نشیند.

در خصـوص ماسک «خـرس مانند» باید گفت که این نـوع ماسک در بین «سرخپوسـتان آمریکـای شـمالی»، بسـیار محبـوب بـوده و به خصـوص «ماسک خـرس» و نمادهـای مرتبط با «خـــرس»، در بین قبیله سرخپوست «لاکوتا»، رواج داشـــته است. همچـــنین سرخپوســـتان لاکوتـــا، با اسـتفاده از «ماسک خـرس»، مراسـمی را بـرای درمـان بیماری‌ها اجـرا می‌کرده‌اند که به این مراســم، اصــطلاح «طب خرسی» یا «Bear Medicine» نیز اطلاق می‌شده است.

آخـــرین ماســـکی که بر صـــورت «کـــودک آبی» ملاحظه می‌گردد، یک ماسک منقـار دار بـوده که به «کـودک آبی» ظاهری شبیه کلاغ داده است.

این ماسک از دو جهت حـــــائز اهمیت است. این «ماسک منقار دار» به اسم «ماسک طاعون» شـناخته شـده و در قرون وُسـطی توسط پزشـکان اروپـایی مـورد اسـتفاده قرار می‌گرفته است. فلذا در دید مردم آن زمـان، ماسک طاعون، اثر مهمی در مقابله با بیماری داشته است.

از سـوی دیگـر، همـان گونه که ذکر شـد، کلاغ به معنـای افــرادی است که در حــال «ســیر و ســلوک ماســونی» هستند و به سمت نور ایلومیناتی حرکت می‌کنند

که این موضـــوع در ســـکانس‌های قبلی این انیمیشـــن، موزیک - ویدئوی Frozen اثر مدونا، و نـیز نقاشی «سه زن و سه جغد» اثر خوانیتا گوچیونـــه، مـــورد بحث قـــرار گرفته بودند.

در انتهای این سکانس نیز ماسک طاعون منقـار مانند از صورت «کودک آبی» کنـار رفته و نـور ایلومینـاتی بر وی می‌تابد که این مســاله نــیز با مســاله حــرکت کلاغ‌ها به سمت نور ایلومیناتی، ارتباط برقرار می‌کند.

در لایه سیزدهم تحلیل این سـکانس از انیمیشـن، باید به این نکته اشـــــاره کـــــرد که از بین انـــــواع ماسک‌های جادوگران قبایل، و فرقه‌هـای الحـادی و پاگـانی، در این سکانس، عمـدتاً به ماسک‌هایی اشـاره شـده است که در بین اقوام و قبایل ملحد، به عنـوان «ماسک درمـانگر» و «ضد بیمـاری» شـناخته می‌شـوند. بـرای مثـال، «ماسک خرس» در بین سرخپوستان لاکوتا در امریکـای شـمالی، به عنــوان بخشی از مراسم درمــانی «طب خرسی» یا « Bear Medicine»، به کـــار می‌رفته است. همچـــنین «ماسک منقاردار»، به «ماسک طاعون» معـروف بـوده و در زمان بیماری‌های واگیردار و طاعون، در بین پزشـکان قـــرون وســـطی، بـــرای جلوگـــیری از ابتلا به طـــاعون، استفاده می‌شده است.

نقش بسـتن این ماسک‌های درمـانی بر صـورت «کـودک آبی»، به صورت رمـزی، به بـروز یک بیمـاری همه گـیر و وسـیع جهـانی در سراسر جهـان اشـاره می‌نماید که در طی آن، تمامی مـردم جهـان به صـورت پانـدمی، درگـیر شده و در این بیماری، صرفاً کودکـان در مقابل بیمـاری، ایمنی نسبی داشـته و دچـار مـرگ و مـیر بسـیار کمـتری

می‌گردند! چــرا که مطــابق این ســکانس از انیمیشــن، «کودک آبی» که نماد نسل جوان مورد علاقه ایلومینــاتی و فراماســونری نــیز، می‌باشد و اصــطلاح «Keeper of the Flame»ــ یا «نگهدارنــده شــعله آتش» مقــدس ماسونی نــیز در خصــوص وی به کــار رفته اســت، باید از گزند این بیماری طاعون همه گیر آخرالزمــانی، در امــان باشد! به عبــارت دیگــر، نسل جــوان که همچــون یک لــوح خام و یک کاغذ سفید و نانوشته، تــربیت پــذیر می‌باشــد، باید حفظ شــود تا در عصر جدید ماســونی، تحت تعــالیم شــیطانی فراماســونری و ایلومینــاتی، اوامر شــیطان و نماینده وی در زمین یعنی «دجال» را اجرا کند!

فلذا ایلومیناتی بــرای یک بیمــاری کشــنده و همه گــیر در دنیا برنامه ریزی کرده که افراد «کودک» را از نــاتوانی و مرگ و میر، دور نگه داشته و صرفاً افراد بالغ، میانســال و مسن را که تــربیت پــذیر نیســتند، از پــای در می‌آورد یا نــاتوان می‌کند. فلــذا در این ســکانس از انیمیشن نــیز، قــرار گــرفتن انــواع ماسک‌های «درمــانی» بر صــورت «کــودک آبی»، به معنــای زنــده مانــدن و حفظ شــدن کودکان، از بیماری خطرناک همه گیر و مســری است که فراماسونری قصد دارد تا در آخرین ماه‌ها قبل از اجرای معامله قــرن و آغــاز تاجگــذاری دجــال در اورشــلیم، به صورت ترور بیولوژیک، در جوامع مختلف، به راه انــدازد! بســیار عجیب است که پس از رونمــایی از طــرح معامله قرن در خصوص فلسطین و اورشلیم، بیمــاری همه گــیر وســیع کرونا با نــام COVID 19، در سراسر کشــورهای جهان و بالاخص ایران، شایع گردید

و از ویژگی‌های عجیب این بیماری، این است که مـرگ و میر کودکان زیر 9 سال، تا مدت‌ها نزدیک به صـفر بـوده است!!! یعنی بیماری COVID 19 اصولاً بیماری است که بزرگسالان را درگیر نموده و کودکان را به صورت محدود درگیر نموده، و از پا نمی‌اندازد!

از سـوی دیگر با دقت در درخت کابـالا، متوجه می‌شـویم که بـــالاترین مرتبه در بین ســـفیروت‌ها، مربـــوط به «ســفیروت تــاجی» است که به عــبری «Kether»، به انگلیسی «The Crown»ـ و به لاتین «Corona»ـ نامیده می‌شـــود! همچـــنین در همین درخت کابـــالا، ملاحظه می‌گــردد که نزدیک‌تــرین کــارت تــاروت کبــیر یا Tarot Trump Card به ســفیروت «Crown»، کــارت «The Fool»ـ یا احمق است که نماد «دونالد تـرامپ» می‌باشد. بنـــابراین نـــزدیکی و اتصـــال «ســـفیروت تـــاجی» یا «Corona»ـ به کارت تـاروت «احمق» یا «The Fool»، با شـــیوع بیمـــاری ناشی از «Corona»ـــ در عصر «دونالد ترامپ» که به ظـاهر به عنـوان یک سیاسـتمدار «احمق» شناخته می‌شود، مرتبط است.

ضمناً همان طور که ملاحظه گردیـد، دوره دونالد تـرامپ با مزمور 23 داوود در عهد عتیق انجیل، که عبارت کلیدی عبـور از «دره سـایه مـرگ» یا «The Valley of the Shadow of Death»ـ در آن موجود است، ارتباط دارد و بیمـاری COVID 19، نـیز بخشی از «دره سـایه مـرگ» است که فراماسونری جهانی، برای مردم جهـان، تـدارک دیده است!

این نکته نـــیز حـــائز اهمیت است که در این ســـکانس از انیمیشـــن، ماسک طـــاعون، آخـــرین ماسک به کـــار رفته

توسط «کودک آبی» است و پس از آن، نـور ایلومینـاتی، بر چهــره وی می‌تابد و او با خوشــحالی، رقص خــود را متوقف می‌نماید.

این تصاویر، احتمالاً بیـانگر این مسـاله است که مطـابق برنامه‌های فراماسونری و ایلومیناتی، احتمالاً پانـدمی و بیمــاری همه گــیر جهــانی، در آخــرین ماه‌ها قبل از تاجگذاری دجال، برنامه ریزی شده است و پس از آسـیب زدن به سلامت، اقتصاد و سیاست کلیه کشورهای جهان، در زمـره آخـرین حربه‌هـای فراماسـونری جهـانی بـرای اجــرای شــعار «Ordo Ab Chao»ــ یا «نظم از دل بی‌نظمی» بوده، و با توجه به ناامیدی، اضطراب و اندوه مـردم سراسر جهـان از وقـایع نـاگوار پدید آمـده، دجـال قرار است در نقش ناجی جهان ظاهر گردیده، و به جـای «مســیح واقعی»، در قــالب منجی دروغین یا «مســیح تقلبی»، به مشکلات مردم جهان پایـان دهد تا مـردم نـیز وی را عمیقــاً دوست بدارند و در قــالب منجی، اطــاعت کنند.

در چهاردهمین لایه از تحلیل این ســکانس از انیمیشن I, Pet Goat 2، باید به این نکته اشـاره نمـود که در حین تعــویض ماسک‌های صــورت «کــودک آبی»، به صــورت غــیرمنتظره و ظــاهراً بی‌معــنی، چنــدین مــوج دریا به صـورت محو در زیر پـای وی، ظـاهر می‌شـوند و مجـدداً ناپدید می‌گردند.

حضــور این امــواج ظــاهراً بی‌معنــا، رمزها و کــدهای مشــکوکی در دل خــود دارد. این موج‌ها از آن جا اهمیت پیــدا می‌کنند که در ســکانس‌های قبلی مرتبط با کــودک آبی، وجــود نداشــتند، اما در ســکانس فعلی که «کــودک

آبی» ماسک‌های پزشـــکی محـــافظت کننـــده همچـــون «ماسک خرس» و «ماسک منقار مانند طاعون» بر چهره دارد، این امواج نیز در زیر پای وی، ظاهر می‌گردند!

با بررسی دقیق‌تر می‌توان دریافت که شرکت آبجوسازی معـروف «Corona»، از سـال 1980 میلادی، در کنـار مسـابقات جهـانی مـوج سـواری حاضر بـوده و از سـال 2015 میلادی نیز شرکت «Corona» به صورت رسمی، اسپانسر مسابقات جهانی موج سواری گردیده است!

همچـنین بسـیاری از المان‌هـای مرتبط با مـوج و مـوج سواری، همچون کمپین حفاظت از آب‌های اقیانوسی که با نمـاد مـوج پلاسـتیکی تبلیغ می‌شـده است نـیز، تحت حمایت شرکت «Corona» فعالیت می‌نموده است.

بـدین تـرتیب به نظر می‌رسد که با توجه به ظـاهر شـدن موج‌هـای خروشـان محو زیر پـای «کـودک آبی» در حـال رقص، این پیام به صـورت رمـزی به مخاطبـان ماسـونی انیمیشن صادر می‌گردد که بیماری که قرار است پاندمی جهـانی ایجـاد نماید و کودکـان در مقابل آن محـافظت شـده‌اند، حاصل فعـالیت خـانواده «Corona Virus» هستند!!!

البته این تصـــاویر به این معـــنی نیست که شـــرکت آبجوسازی «Corona»ـ مسبب این پانـدمی و همه گـیری جهانی است، بلکه با کدگـذاری در قـالب تصـویر مـوج، و اسم این شرکتِ حامی موج سواری، پیام‌هـای رمـزی، به مخاطبان ایلومیناتی، صادر شده است.

در پـانزدهمین لایه از تحلیل این سـکانس انیمیشـن، به این نکته باید اشـاره کـرد که در سـکانس‌های اولیـه،

کـــاراکتر کـــودک آبی، با ماسک تـــراژدی که غمگیـــنی و ناامیدی را نشان می‌داد، به تصویر کشیده شده بود.

برای مثـال، در سـکانس مربـوط به فـروریختن برج‌هـای دوقلـوی 11 سـپتامبر 2001 میلادی، «کـودک آبی» در حالی که می‌رقصید، ناگهـان با ناامیـدی متوقف شـده، و از لبه پرتگاه، خودش را به داخل آب دریا انداخته بود.

همچـــنین در سکانسی دیگـــر، مجـــدداً با همـــان ماسک تـراژدی، ناگهـان به صـورت ناخودآگـاه از لبه پرتگـاه، به سمت آتش مشتعل، عقب کشیده شد.

در مقابـــل، در ســـکانس‌های بعـــدی، «کـــودک آبی» با ماسک‌های مختلف، همچون ماسک کـالی خـدای هنـدو، و ســپس ماسک شــمن‌ها، ماسک خــرس و نهایتــاً ماسک منقــار مانند طــاعون، با انــرژِی زیــاد، در اطــراف آتش شیطانی ماسـونی، به رقص پرداخته و لحظه آخر نـیز به محض تـابش نـور ایلومینـاتی، چهـره‌ی وی، خوشـحال و خندان، به نظر می‌رسد.

این توالی از وضعیت‌های مختلف شخصیت «کـودک آبی» بیـان می‌کند که گرچه در ابتـدای هـزاره سـوم، وضـعیت برای پیروان و سرسپردگان فراماسـونری و ایلومینـاتی، سخت و ناامید کننده به نظر می‌رسید، لیکن با تلاش‌های پیروان فراماسونری در جهت حفاظت از آتش شیطانی، در نهـایت، با تاجگـذاری دجـال و تـابش نـور ایلومینـاتی، نگرانی‌های پیروان فراماسونری، به امید و شـادی مبـدل خواهد شد و در عصر جدید ماســـونی، دوره‌ی گشـــایش سرسپردگان فراماسونری نیز فراخواهد رسید.

البته همان گونه که ذکر شد، این‌ها ادعاها و خواب‌هایی است که فراماسونری و ایلومیناتی برای آخرالزمان دیده‌اند و ان شاء الله محقق نخواهد شد.

در سکانس بعد، و در حالی که یک فضای باز و روشن نشان داده می‌شود، مجسمه شیطانی را می‌بینیم که نشسته و چمباتمه زده است،

در همین لحظه در زیر مجسمه شیطان، دهانه‌ی یک غار ملاحظه می‌گردد که ناگهان دجال یا Antichrist از آن خارج می‌شود؛ در همین زمان، و پس از خروج دجال، ریزش سقف غار نیز، در تاریکی پس زمینه، به چشم می‌خورد.

سپس دجال با سرعت بسیار زیادی، فاصله دهانه غار تا دریای آزاد را پیموده و به سمت محل طلوع خورشید حرکت می‌کند. در حین حرکت قایق نیز، تعداد زیادی گل «Lotus»ـ یا نیلوفر آبی، در آب شکفته شده و در مسیری که قایق به حرکت در می‌آید، بر روی آب شناور می‌گردند.

این سکانس نیز، سکانس پیچیده‌ای بوده و نیاز به توضیح در لایه‌های مختلف دارد. در لایه اول تحلیل این سکانس، ابتدا باید به مجسمه شیطان مانندی که در لحظات اول ملاحظه می‌گردد، اشاره کرد.

این مجسمه، به یک اثر معماری به نام «شیاطین کورن هیل» یا «Cornhill Devils»ـ در مجاورت کلیسای سنت پیتر لندن اشاره دارد. کلیسای «Saint Peter Upon Cornhills»ـ کلیسایی است که در محله «Cornhill» لندن و در نزدیکی رود Thames واقع شده است.

در ســاختمان مجــاور این کلیســا، از نمادهــای عجیب و غریب شیطانی استفاده شده است که مهم‌ترین آن‌ها، 3 مجسمه شیطان هستند که به عنـوان شـیاطین Cornhill شـــناخته می‌شـــوند. شـــیاطین Cornhill و بـــالاخص بزرگترین شیطان از بین 3 شیطان ذکر شـده، به شـکل چمباتمه زده و نشســته، به تصــویر کشــیده شــده‌اند و بسیار شبیه مجسمه شـیطان چمباتمه زده در انیمیشن I, Pet Goat 2 می‌باشند.

در بین مردم عامه و نیز در وبسـایت‌ها و کتب، ذکر شـده است که علت ســاخت این مجســمه‌های شــیطانی در مجــاورت کلیســا، دعــوا و درگــیری بین معــاون کلیسا و معمار بنای مجاور بوده است؛ لیکن این ادعا بسیار ساده انگارانه و عوامفریبانه می‌باشد.

بــرای درک بهــتر موضــوع، ابتــدا باید به ذکر تــاریخچه‌ای مختصر از بنـــای کلیســـای «Saint Peter Upon Cornhills»ـ بــپردازیم. کلیســای «Saint Peter Upon Cornhills»، کلیسای بسیار قدیمی است که بنـای آن را به قرن پنجم یا ششم میلادی نسـبت می‌دهنـد، لیکن این کلیسا در آتش سوزی سال 1666 میلادی لنـدن، به کلی در آتش سـوخت و پس از تخـریب کامـل، در سـال 1667 میلادی، توسط معمار و فراماسون مشهور انگلیسی Sir Christopher Wren تجدید بنا شد.

بنای مجـاور سـاختمان کلیسـای «سـنت پیـتر» در کـورن هیل، در سال 1893 میلادی توسط معمار مشهور دیگری به نام Ernest Agustus Runtz که وی نیز فراماسون بـوده اسـت، سـاخته شـده است. بنـابراین علت سـاخت مجسـمه‌های شـیاطین Cornhill، نه دعـوای احمقانه دو

نفـر، بلکه برنـامه‌ای کـاملاً ماسـونی و شـیطانی بـوده است.

در لایه دوم تحلیل این سـکانس از انیمیشـن، باید به این نکته اشـاره کـنیم که آتش سـوزی لنـدن در سـال 1666 میلادی، یک آتش سوزی ساده نبوده است،

بلکه بســیاری از پژوهشــگران، این آتش ســوزی را یک آتش ســوزی عمــدی می‌دانند که در ســال جــادویی فراماسون‌ها و شیطان پرستان، یعنی سالی که سه عدد 6 یا همان عدد 666 مورد علاقه شـیطان پرسـتان را به همراه داشته، رقم خورده است.

نکته بسیار مهم این که به دنبال این اتش سـوزی بـزرگ در لندن، تعداد بسیار زیادی از کلیساها و مراکز فرهنگی مسیحی، آتش گرفتند و پس اطفاء حریق، فراماسـون‌ها که بسیاری از آن‌ها، معمار نیز بوده‌اند، درخواست کردند تا در ساخت مجدد کلیساها، نقش کلیدی داشته باشند. با توجه به مطالب ذکر شده، بسیاری از پژوهشگران، سال 1666 میلادی را سـال کلیـدی و طلایی فراماسـونری و آغـاز فعـالیت علـنی و رسـمی فراماسـون‌ها در سـطح اجتمــاع دانســته‌اند و از آن به عنــوان یک نقطه عطف تاریخی در تاریخ فراماسونری یاد نموده‌اند.

یکی از کلیدی‌ترین چهره‌های فراماسونری آن عصـر، Sir Christopher Wren فراماسون بوده است که مسئولیت سـاخت 52 کلیسا را برعهـده گرفته و کلیسـای «Saint Peters Upon Cornhill»ـ نیز، یکی از این موارد بـوده است.

البته سایر فراماسون‌ها در همان زمان و زمان‌های بعد، کار Sir Christopher Wren را تکمیل نموده، و انواع نمادهای ماسونی را در ساختمان‌های تجدید بنا شده لندن، به کار برده‌اند.

Runtz Ernest Agustus نیز یکی از این معماران بود که مجسمه‌های شیطانی شیاطین Cornhill را در مجاورت کلیسای Saint Peter، به یادگار گذاشته است.

بنابراین اشاره به این شیاطین در این سکانس از انیمیشن، اشاره‌ای رمزی به وقایع مهم تاریخ فراماسونری و بالاخص آتش سوزی بزرگ لندن است که این آتش، از دید فراماسونری، مقدس بوده و حافظان آن با عنوان Keepers of the Flame، مورد حمایت قرار گرفته‌اند.

به عبارت دیگر، این سکانس از انیمیشن، به نقش آتش مقدس ماسونی، در ایجاد تحولات بزرگ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در سراسر جهان اشاره می‌نماید که البته در سکانس‌های آتی، موارد دیگری از اهمیت این آتش ماسونی را درک خواهیم کرد.

در لایه سوم تحلیل این سکانس از انیمیشن، با اشاره رمزی به شیاطین Cornhill، مساله بازسازی کلیسای Saint Peter Upon Cornhill، و آتش سوزی بزرگ لندن در سال 1666 میلادی، به صورت پنهانی به این نکته اشاره شده است که نابودی 52 مرکز مذهبی و عقیدتی توسط آتش مقدس فراماسونری، یک کد رمز مهم، برای اعلام آغاز عصر جدید ماسونی می‌باشد.

شگفت آن که ملاحظه می‌گردد با استفاده از همین کد رمز، در سال 2020 میلادی نیز دونالد ترامپ در حین مخاصمه نظامی ایران و آمریکا، توییتی را منتشر نمود که در آن، به هدف قراردادن 52 مرکز حساس ایران بالاخص مراکز مذهبی و فرهنگی، اشاره گردید و بیش از همه در این توییت، به نابودی مراکز فرهنگی اشاره شده بود که حساسیت‌ها و واکنش‌هایی نیز به دنبال خود داشت.

لیکن بجز معنای ظاهری توییت مذکور که یک نوع تهدید بوده است، پیام رمزی به کلیه اعضاء ایلومیناتی و فراماسونری در سراسر جهان صادر گردید که دونالد ترامپ نیز آماده است تا همچون زمان آتش سوزی بزرگ سال 1666 میلادی شهر لندن، با نابودی 52 هدف فرهنگی و مذهبی در ایران، آغاز عصر جدید ماسونی را اعلام کند که البته این اتفاق محقق نشد و در آینده نیز، برای همیشه، طومار فراماسونری جهانی، در هم پیچیده خواهد شد.

بدین ترتیب همان گونه که ملاحظه گردید، در لایه‌های مختلف این سکانس از انیمیشن، پیام‌های رمزی مهمی برای اعضای فراماسونری جهانی، در قالب نمادشناسی شیاطین Cornhill، ارایه گردید.

در لایه چهارم تحلیل این سکانس از انیمیشن، باید به این نکته اشاره نمود که علاوه بر شیاطین Cornhill، مجسمه‌های متعدی از شیاطین گوژپشت، هیولاها، دیوها و حیوانات دورگه موسوم به کایمرا، در معماری ساختمان «کلیسای جامع نوتردام» پاریس نیز به کار رفته است که در کتاب «گوژپشت نوتردام»، اثر «ویکتور

هوگو»، و نـــــیز فیلم‌ها و انیمیشن‌های منبعث از آن، به این موضوع اشاره شده است.

همچـنین مشـابه بحث‌هـای قبلی در خصـوص شـیاطین Cornhill، باید به این مسـأله اشـاره نمـود که در آوریل سال 2019 میلادی نیز، ساختمان کلیسای جامع نوتردام پـاریس نـیز، دسـتخوش آتش سـوزی بسـیار مشـکوکی گردید که با توجه به نـــــزدیکی زمـــــان این حریق به جشن‌های «عید پـــاک» مســـیحی، به مهم‌تـــرین خـــبر رسـانه‌ها، در آن مقطع زمـانی تبـدیل گردید. با توجه به این که بخش اعظم سکانس بعد، به ماجرای آتش سوزی کلیسـاها در آوریل سـال 2019 میلادی و بـالاخص آتش سـوزی کلیسـای جـامع نـوتردام و نـیز رمز گشـایی از المان‌هـای مخفی و ماسـونی کتـاب «گوژپشت نـتردام» می‌پردازد، در این بخش از توضیحات بیشـتر صـرفه نظر نمـوده و در تحلیل سـکانس بعـد، مفصـلاً به آن اشـاره خواهیم کرد.

در لایه پنجم تحلیل این سکانس از انیمیشـن، باید به این نکته اشاره نمود که شکفتن گل‌های متعدد «نیلوفر آبی» یا «Lotus»ـ در حین حـرکت به سـمت خورشـید در حـال طلوع، به طلوع مجـدد رع، خـدای خورشـید مصر باسـتان اشـاره دارد که در اسـاطیر مصـری، از دل گل «نیلـوفر آبی» یا «Lotus»ـ زاده شده است. فلذا هم طلوع آفتاب و هم شکفتن گل‌های «نیلـوفر آبی»، به معنـای تولد رع، خدای خورشید مصر باستان می‌باشند.

در سکانس بعـدی ملاحظه می‌گـردد که ناگهـان دجـال از خـــوب بیـــدار شـــده و با چشـــمانی که آتش از آن زبانه می‌کشد، به خورشید در حال طلوع نگاه می‌کند.

در همین حین، لبخنـــــــدی ظریف و موذیانه بر لب وی نشســـته، و ناگهـــان، ســـیم خـــاردار دور سر وی، غیب می‌شــود. بلافاصــله پس از حــذف ســیم خــاردار از سر دجال، تصــویر یک کلیســای یخی ملاحظه می‌گــردد که در جلوی دهانه غار، فرو می‌پاشد.

ســپس دجــال به حــرکت خــودش بر روی آب ادامه داده و دوربین در مکثی عجیب، به صــورت آهســته، تصــویر را به سمت چپ محل تخریب کلیسا، هدایت می‌کند که تعــدادی صخره یخی با اشکال عجیب و غــریب و ســپس تکه ابــری خرگوش مانند با تم ارغوانی، به چشم می‌خورد.

این ســـــکانس، یکی از ســـــنگین‌ترین و پیچیـــــده‌ترین سـکانس‌های انیمیشن می‌باشد که نیــاز به توجه و تمرکز بســیار زیــاد دارد. بنــابراین، با دقت، به بیــان رمزهــای پنهان شده در این ســکانس، در قــالب لایه‌هــای مختلــف، می‌پردازیم. در اولین لایه از تحلیل این سکانس، ابتدا به این نکته اشاره می‌گردد که بیدار شدن دجــال، به معنــای آمادگی کامل برای تاجگذاری در پــایتخت جهــانی مد نظر خود، یعنی اورشلیم می‌باشد. همچــنین وجــود زبانه‌هــای آتش در چشم دجال و نیز ملاحظه شــعله آتش در ریش و سایر اجزای بدنش، نشان دهنده این موضــوع است که از دیــدگاه فراماســونری، ایلومینــاتی و شــیطان پرســتان، دجال یا Antichrist وارث آتش شــیطانی مقدسی است که ســالیان ســال، فراماســونری و ایلومینــاتی، از آن حفاظت می‌کرده‌اند.

در لایه دوم تحلیل این ســـــکانس، باید به این موضـــــوع اشاره کرد که از بین رفتن ســیم خــاردار روی سر دجــال در لحظه بیدار شدن، مفهوم بســیار مهمی در خــود دارد.

چـرا که در بسـیاری از آثـار مـذهبی مسـیحی همچـون نقاشی‌ها و مجسـمه‌های مربـوط به حضـرت عیسی (ع) وی با سیم خارداری بر سر، به نمایش در آمـده اسـت، و این سـیم خـاردار، نمـاد مصـائب مسـیح (ع) طبق بـاور مسیحیان می‌باشد.

با توجه به این مسـاله، از بین رفتن سـیم خـاردار بـالای سر دجال اندکی پس از بیدار شدن وی، نشان دهنده این است که دجـال یا Antichrist تا لحظـات آخر تحرکـات و اقـدامات نظـامی، سیاسی و فـرهنگی اش، و قبل از تاجگـذاری در اورشـلیم، خـود را به عنـوان «مسـیح (ع)» معـرفی نمـوده و با فـریب مسـیحیان غـربی، و بـالاخص اوانجلیکال‌ها، با ادعای بازگشت مسیح (ع)، از توان آن‌ها بـرای اجـرای مقاصد شـوم خـود، بهـره می‌بـرد و پس از رسیدن به اهداف پلید خود، چهـره شـیطانی و ضد دیـنی خودش را به مردم جهان، نشان خواهد داد.

در لایه سـوم تحلیل این سـکانس، باید به فـروریختن یک کلیسـای یخ زده در پشت سر دجـال، بلافاصـله پس از حذف سیم خاردار از روی سر وی، اشاره نمود.

این بخش از انیمیشن Pet Goat 2 ,I، در سـطح رسانه‌های بین المللی بسیار مشهور شده است. بالاخص که در سطح رسانه‌های جمعی، فروپاشی کلیسای مذکور در این سکانس، به آتش سوزی کلیسای نـوتردام پـاریس در سال 2019 میلادی نسـبت داده شـده است و عنـوان شـده است که کـارگردان این انیمیشـن، از سـال 2012 میلادی، در خصوص آتش سوزی کلیسای نوتردام پاریس، پیشگویی انجام داده است.

این ادعا گرچه در اواسط ســـال 2019 میلادی سر و صـدای بسـیار زیـادی به پا کـرده بـود، لیکن بیشـتر یک سینگال رسانه‌ای به فراماسـون‌ها و اعضـای ایلومینـاتی در سراسر جهــان بــود تا این که بخواهد یک پیشــگویی آخرالزمانی باشد. در واقع آتش سوزی کلیسای نـوتردام در سـال 2019 میلادی، مـوجب شد تا انیمیشن Pet I, 2 Goat که در سـال 2012 میلادی منتشر شـده بـود، مجدداً از آرشیوها خارج شده و به لحاظ رسانه‌ای بیشـتر مورد توجه قرار گیرد.

به عبارت دیگر این انیمیشن 7 دقیقه ای، دقیقاً 7 سال بعد از زمان انتشار، مجدداً در کانون توجه قرار گرفت تا ضـمن فـریب دادن افکـار عمـومی به عنـوان انیمیشن پیشــگویانه، به فراماســون‌های آمــاده به اقــدام نــیز، یادآوری نماید که اکنون، وقت اجرای بسیاری از کـدها و رمزهای مرحله آخر بازگشت دجال، فرا رسیده است.

به همین دلیل بین آنچه که در رســانه‌های عمــومی و در افواه عموم در خصوص این انیمیشن گفته شد، با آن چه گروه‌هـای ماسـونی و ایلومینـاتی از آن دریـافت کردنـد، باید یک دیوار بلند کشید. با توجه به این مساله، جـدای از آنچه که به صـــورت عمـــومی در رســـانه‌های جمعی، شبکه‌های خبری، کانال‌های یوتیوب، صفحات اینستاگرام و سایر رسـانه‌ها در خصـوص این سـکانس صـحبت شـده است، به صورت دقیق، به اهمیت عملیـاتی این سـکانس برای فراماسونری جهانی، می‌پردازیم.

کلیسـایی که در این سـکانس به تخـریب آن اشـاره شـده است، بیش از آن که به کلیسای جامع «نوتردام» پـاریس یا «Notre-Dame Cathedral»ـ اشاره داشته باشـد، به

برنامه فراماسـونری و ایلومینـاتی، بـرای آتش زدن و تخریب کلیساهای جهان، به عنوان اقدامی نمادین، بـرای آغاز عصر جدید ماسـونی اشـاره نمـوده است. در واقـع، کلیسایی که در این انیمیشن به آن اشاره شده اسـت، به لحاظ ظاهری، بیش از آن که به کلیسـای جـامع نـوتردام پاریس شبیه باشد، به کلیسای جامع «دام» در کلن آلمان یا «Dom Cathedral»ـ شباهت دارد. گرچه در مجمـوع، به دلیل وجـود سـایر شـواهد، همچـون مجسـمه‌های شیطانی و اهریمنی در سکانس قبلی انیمیشن و نـیز در کلیسـای جـامع نـوتردام پـاریس، مجـدداً این کلیسـا، به صـورت قـوی، با کلیسـای جـامع نـوتردام، پیوند دقیق و موشکافانه‌ای برقرار می‌نماید.

این شـباهت‌ها و تفاوت‌هـای تـوام، به صـورت کلی، به مـاجرای نـابودی کلیسـاها توسط آتش اشـاره می‌نماید. بالاخص که چند ثانیه قبل‌تر نیز به شـیاطین Cornhill و واقعه آتش سوزی بزرگ لندن در سال 1666 میلادی نیز اشاره نمود که تعداد بسـیار زیـادی کلیسا آتش گرفتند و 52 عـدد از این کلیسـاها، توسط Sir Christopher Wren، فراماسون معروف، بازسـازی گردید. با توجه به تـوالی این دو سـکانس در انیمیشـن، به نظر می‌رسد که این سـکانس نـیز به آتش سـوزی تعـدادی از کلیسـاهای جهان، همزمان با بیدار شدن دجـال و آمـادگی وی بـرای تاجگذاری قریب الوقوع در اورشلیم، اشاره دارد.

این برنامه ریزی ماسونی، با اتفاقـات رخ داده در آوریل 2019 میلادی، کـاملاً مرتبط است. به نحـوی که در 15 آوریل 2019، کلیسای جامع نـوتردام پـاریس دچـار آتش سوزی مشکوکی گردید

و در 21 آوریل نیز انفجاراتی در 3 کلیسای کشور سریلانکا مشاهده گردید که البته به گروه‌های تندروی اسلامی نسبت داده شد.

بدین ترتیب، این سکانس از انیمیشن، به آتش سوزی کلیساها در عصر آخرالزمان، در حوالی سال 2019 میلادی اشاره می‌نماید که سیگنالی برای به پایان رساندن مذاکرات و اقدامات مربوط به، به رسمیت شناختن طرح معامله قرن بوده است.

البته در ادامه، اشاره خواهیم کرد که چرا اسم رمز عملیات آخرالزمانی ایلومیناتی در سال 2019 میلادی، «کلیسای نوتردام» بوده است و چرا انیمیشن Pet I, Goat 2، بعد از 7 سال از انتشار اولیه، مجدداً در سال 2019 میلادی، با کلید واژه «نوتردام» منتشر گردیده است؟!

همچنین نکته بسیار مهم دیگری نیز در خصوص علت انتخاب کلیسای جامع نوتردام یا Notre Dame Cathedral، به جهت آتش زدن و تخریب، و آغاز رستاخیز نهایی دجال، وجود دارد. نکته مذکور، با نگاهی دقیق تر، به تاریخ اضمحلال فرقه شیطانی «شوالیه‌های معبد» یا «Knights Templar» به عنوان اجداد فراماسونری نوین، و وقایع رخ داده پیرامون انحلال این فرقه، به دست می‌آید.

به صورت خلاصه، چنین گفته شده است که در زمان فیلیپ چهارم، پادشاه فرانسه، شوالیه‌های معبد به دلایل گوناگونی همچون کفر، ارتداد، و پرستش خدای

کله بزی بافومت، از سـوی پـاپ کلمنت پنجم و کلیسـای آن زمان، مرتد شناخته شدند

و استاد اعظم و رهبر این فرقه، به نام «ژاک دو مـولِی: Jacques de Molay»، که به عنوان آخرین رهبر بزرگ «شوالیه‌های معبد» نیز شناخته می‌شود، به همراه تعـداد زیادی از شوالیه‌های معبـد، به مـرگ محکـوم گردیدند. در خصــوص «ژاک دو مــولِی» در کتب و مقــالات مختلــف، چــنین آمــده است که بــرای اجــرای حکم وی، او را به منطقه‌ای در مقابل کلیسای جامع نوتردام پاریس منتقل کـــــرده و در مقابل این کلیســـــا، وی را به درون آتش انداخته‌اند!

از «ژاک دو مولِی» استاد اعظم و رهبر محکـوم به مـرگ «شوالیه‌های معبد» نقل شده است که هنگامی که وی را درون آتش می‌انداخته‌اند، او رو به کلیسای جامع نوتردام نموده و گفته است: «خدا می‌داند چه کسی اشتباه کرده و گناهکار است. به زودی یک فاجعه بـرای کسـانی که ما را به مرگ محکوم کرده‌اند، رخ خواهد داد.».

گرچه مردم عادی و تعدادی از مورخین، مرگ پاپ کلمنت پنجم و پادشـاه فیلیپ چهـارم به عنـوان مسـببین مـرگ «ژاک دو مـــولِی» را در انـــدکی پس از ســـوزاندن وی، ناشی از نفـــرین «دومـــولِی» می‌داننـــد؛ لیکن به نظر می‌رسد که مـــرگ مشـــکوک این دو نفـــر، احتمـــالاً با دسایسی از سـوی بازمانـدگان شـوالیه‌های معبد همـراه بـوده و پشت وقـایع طـبیعی ذکر شـده در کتب تـاریخی، حقایقی دیگر نهفته است.

ضـمن این که منظـور «ژاک دو مـولِی» آخـرین رهـبر و آخرین استاد اعظم شوالیه‌های معبـد، از عبـارت «خـدا»، کسی بجز «خــدای کله بــزی» یا «بــافومت» که همــان تمثـال شـیطان اسـت، نبـوده است. بـالاخص که یکی از اتهامات وارد شده به شوالیه‌های معبد، پرستش بافومت بــوده و در متــون نگاشــته شــده پس از عصر جــولان شــوالیه‌های معبد نــیز، به پرســتش «بــافومت»، توسط آن‌ها اشاره شده است.

اما نکته مهمی که با بحث فعلی و سکانس حاضر، مرتبط اســـت، این است که آخـــرین رهـــبر و اســـتاد اعظم «شـــوالیه‌های معبد» یعـــنی «ژاک دو مـــولِی» در مقابل «کلیسای جامع نوتردام» به آتش افکنده، و سوزانده شد و با ســـوختن وی، عصر طلایی «شـــوالیه‌های معبد»، به پایان رسید، و آن‌ها و وارثینشـان یعـنی فراماسـونری و ایلومیناتی، سال‌های سال، به صـورت مخفی و پنهـانی، به حیات خود ادامه دادند،

لیکن انتقام مد نظر «ژاک دو مـولِی» زمـانی محقق شد که در 15 آوریل ســال 2019 میلادی، دقیقــاً همــان «کلیسای جامع نـوتردام» که شـاهد سـوختن «دومـولِی» در مقابل خود بود، به آتش کشیده شد تا رستاخیز نهایی فراماســونری و ایلومینــاتی، و خــروج آن‌ها از وضــعیت مخفی و زیرزمینی، با انتقـام وعـده داده شـده «ژاک دو مولی»، آخرین رهبر و استاد اعظم «شـوالیه‌های معبد»، همراستا شده، و این انتقام از کلیسای جـامع نـوتردام و به آتش کشیدن آن، به مثابه جشنی برای آغـاز رسـتاخیز فراماســونری، جهت بازگشت به اورشــلیم و تاجگــذاری دجـال در ابتـدای هـزاره سـوم، در نظر گرفته شـود که

متاســـفانه به نظر می‌رسد این اقـــدام هوشـــمندانه و انتقـــام خبیثانـــه، با دقت و تمرکز زیـــادی، از ســـوی فراماسونری و ایلومیناتی، در حال پیگیری می‌باشد.

بررسی عدد 11 / آیا عدد 11 نماد شیطان است؟

عـدد 11 در نمادشناسی فراماسـونری، صهیونیست‌ها و یهودیان ارتدوکس، نمـاد دو سـتون دروازه معبدسـلیمان است و در همه کلوب‌ها و لژهــای فراماســونری وجــود دارد که مهم‌ترین نمود آن، برج‌های مرکز تجارت جهــانی نیویورک بوده است.

11 سـتون افقی سـفید و سـرخ پـرچم آمریکا که با دو سـتون سـرخ رنگ محصـور شـده نـیز برگرفته از تقـدس همان دو ستون معبد سلیمان و رنگ آن‌هاست.

این عدد مانند عدد 33، از مقدس‌ترین نمادهـای (کابـالا) به شـمار می‌آید. همچـنین نمـاد دروازه ورودی جنیـان به دنیای انسان‌هاست.

مطـــالب بیشـــتری راجع به نمادشناسی این عـــدد در مسیرهای زیر قابل مشاهده است:

به خوبی می‌توان نشان داد که این عدد در قرآن نیز رمز شیطان محسوب می‌شود.

در ادامه دلایلی برای این ادعا بیان می‌شود:

کلمه (شـیطان) در قـرآن، 88 =ـ 8 *ـ 11 بـار و کلمه (ابلیس) 11 بـار تکـرار شـده است. در یکی از آیـاتی که کلمه ابلیس آمده است، یعـنی آیه 32 سـوره حجـر، جمع ابجد حــروف آیه عــدد 1111 است. (فقط همین آیه از لحاظ جمع ابجد به این عدد می‌رسد.):

قَالَ یا إِبْلِیسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِینَ(الحجر/32)

(خداوند) فرمـــود: «ای ابلیس! چـــرا با ســـجده‌کنندگان نیستی؟!»

در محاسبه جمع ابجد از مقادیر زیر استفاده می‌شود:

ا = 1 ب =2 ج =3 د =4 ه =5 و =6 ز =7 ح =8 ط =9

ی =10 ک =20 ل =30 م =40 ن =50 س =60 ع =70 ف =80 ص =90

ق =100 ر =200 ش =300 ت =400 ث =500 خ =600 ذ =700 ض =800 ظ =900

غ =1000

بر این اســاس حاصل جمع ابجد حـروف آیه به شـکل زیر بدست می‌آید:

(30+1+100) + (60+10+30+2+1+10) + (1+40) + (20+30) + (1+30+1) + (50+6+20+400) + (70+40) + (50+10+4+3+60+30+1) = 1111

در آیه 102 سوره بقـره سـخن از آمـوزش سـحر توسط شیاطین به مردم بنی اسرائیل در زمان حضرت سـلیمان است. در قــرآن کلمه (سِــحر) به همــراه مشــتقات آن (ساحر، سحره، تسحرون، سحروا) دقیقاً 55 = 5 * 11 بار تکرار شده است.

به کسـانی که تحت تـأثیر جن و شـیاطین قـرار می‌گیرند (مجنــون) اطلاق می‌شــود. این کلمه در قــرآن 11 بــار تکــرار شــده است. در قــرآن جهت جلوگــیری از تــأثیر شــیاطین و هر گونه شــری، اســتعاذه و پنــاه جســتن به درگاه الهی مورد تأکید قـرار گرفته است. پنـاه بـردن به

خداوند به شکل کلمات (اعوذ) یا (استعذ) دقیقـاً 11 بـار تکرار شده است. با این حـال، در آیه شش سـوره جن از پناه بردن بعضی از انسان‌ها به جن سخن به میـان آمـده است. این آیه دقیقاً 11 کلمه دارد:

وَأَنَّهُ كَـانَ رِجَـالٌ مِنَ الْإِنْسِ يعُـوذُونَ بِرِجَـالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا(الجن/6)

و این‌که مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می‌بردنـد، و نها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شدند!

از مهمـترین سـوره‌هایی که تلاوت آن‌ها جهت دفع شر شیاطین مورد تأکید قرار گرفته، معوذتین (یعـنی سـوره فلق و نـاس) است. تعـداد حـروف آیه اول هر یک از این دو سوره 33 = 3 * 11 حرف دارد:

قُـلْ أَعُـوذُ بِـرَبِّ الْفَلَـقِ(الفلق/1)ـ بگو: پنـاه می‌بـرم به پروردگار سپیده صبح،

توجه داشته باشـید که عبـارت بسـمله در سـوره حمد یک آیه جداست و در سـایر سـوره‌ها (به جز سـوره توبه که فاقد آن است) جـزئی از آیه اول هر سـوره محسـوب می‌شود. سوره ناس دارای نکات جالب دیگری نیز هست:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ(الناس/1) بگو: پناه می‌برم به پروردگارِ مردم،

مَلِكِ النَّاسِ(الناس/2) به مالک و حاکم مردم،

إِلَهِ النَّاسِ(الناس/3) به (خدا و) معبود مردم،

مِنْ شَرِّ الْوَسْـوَاسِ الْخَنَّاسِ(النـاس/4)ـ از شر وسوسه‌گر پنهانکار

الَّذِی یوَسْـوِسُ فِی صُـدُورِ النَّاسِ(النـاس/5)ـ که در درون سینه انسانها وسوسه می‌کند،

مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ(النـــاس/6)ـــ خـــواه از جن باشد یا از انسان!

تعداد کل حروف سوره ناس 99 =ـ 9 *ـ 11 و جمع ابجد حروف سـوره 4587 =ـ 11 *ـ 11 *ـ 47 است. در این سوره صدای وسوسه شـیطان به شـکل زیبـایی با تکـرار حرف (س) نمایش داده شـده است. تکـرار این حـرف در این سوره دقیقاً 11 بار است.

در انجام محاسبات فوق، از ابـزار QuranCodeاسـتفاده شده است.

در این ابــزار قــوانین نگــارش کلمــات و فواصل آیه‌ها و کلمات بر اساس رسم الخط عثمانی در نظر گرفته شده است.

آثار مغناطیسی نماز و کعبه

حدود2500 سال پیش «تـالس» پـدر علم یونـان، «کـانی مگـنیت» یا همـان آهن ربا را کشف کـرد واز طـرف دیگر می‌دانیم که زمین نیز خود آهن ربای بزرگ است که آثـار و نشـانه‌های آن در اشـیاء مختلف قابل مشـاهده است. پروفسور«هارلود بور» تحقیقـات جـالبی راجع به رابطه میـدان مغناطیسی زمین و نمـاز انجـام داده است که در پایین می‌آید.

«بـــور» نخســـتین کسی است که با آزمایشی ســـاده به وجود میدان مغناطیسی در اطراف موجود زنده پی بـــرد. او سمندری را در یک ظرف آب نمک قرار داد و ظـرف را دور سـمندر چرخاند در این حـالت«گـالوانومتر»جریـانی متناوب از«الکتوردهای» این ظرف را نشان می‌داد. البته وقـتی ایشـان این آزمـایش را بر روی یک سـمندر مـرده انجام داده بـود، ملاحظه کـرده بـود که«گـالوانومتر» هیچ جریـــانی را نشـــان نمی‌دهد. او این آزمـــایش را بر روی تعـدادیاز دانشـجویان خـود نـیز انجـام داد، دیدکه میـدان مغناطیسی در بدن انسان هم وجـود دارد. او این میـدان را (میدان حیاتی) نامید، زیـرا با از بین رفتن حیـات ،این میدان نیز از بین می‌رود.

در بدن انسان میلیون‌ها عصب وجود داردکه در اثر شارژ بارهای الکـتریکی، در اطرافآن‌ها میـدان‌های مغناطیسی تشـــکیل می‌شـــود. میـــدان مغناطیسی بـــدن از میـــدان مغناطیسی خـارجی اثر پـذیر است. بـرای مثـال: امـواج مغناطیسی نیروگـــاه بـــرق، گوشی‌های تلفن همـــراه، وسـایل بـرقی بـاعث اختلال در میـدان مغناطیسی بـدن

می‌شود چرا که حدود 70%ـ بدن ما را آب فرا گرفته و چون مولکول‌های آب دو قطبی هستند وهنگامی در میدان مغناطیسی خارجی قرار می‌گیرند باعث به هم ریختگی نظم بدن می‌شوند.

گر چه به حسب ظاهر ما در طول شبانه روز فقط دقایقی در معرض میدان مغناطیسی خارجی از قبیل وسایل الکترونیکی هستیم امادرحقیقت در طول دوران زندگی خود همیشه در حوزه میدان مغناطیسیزمین قرار داریم و این خود باعث به هم خوردن نظم عمومی بدن ما می‌شود. از آن جا که خدای آفریدگار حکیم تمام موجودات را در راستای آسایش بندگانش قرار داده است، لذا خداوند در شریعت ما راه حل این مشکل را با عمل ساده‌ای به نام نماز، به انسان هدیه داده است.

بر اساس تصاویر به دست آمده از میدان مغناطیسی زمین، بطور شگفت انگیزی درهر نقطه از کره زمین، هر گاه انسان رو به قبله(کعبه) بایستد میدان مغناطیسی زمین با میدان مغناطیسی بدن، منطبق شده و در حالت نماز میدان حیاتی بدن ما منظم می‌شود.

ضمناً پرو فسور «بور» در این تحقیق ثابت کرد در تمام دانشجویان مؤنث ماهی یک بار، تغییر ولتاژ شدید ایجاد می‌شود و میدان مغناطیسی بدن آن‌ها به منظم‌ترین حالت خود می‌رسد به همین دلیل، نماز نخواندن زنان در ایام عادت ماهانه، ضرری از جانب زمین متوجه آن‌ها نمی‌شود.

علاوه بر عوامل خارجی، برخی عوامل داخلی نیز وجود دارند که باعث اختلال در میدان بدن می‌شوند. مهمترین

آن‌ها بارهـای الکـتریکی هسـتند که هنگـام شـارژ بـار در اطـراف عصب به وجـود می‌آیند. به صـورت الکتریسـته سـاکن در بافت‌هـای بـدن ذخـیره می‌شـوند. میـدانی در اطـــراف این بارها به وجـــود می‌آید که بر میـــدان مغناطیسی بدن و هم بر امواج مغزی اثر سـوء دارد. این آثار، بیشتر در جاهایی از بدن ظاهر می‌شـوند که تحـرک بیشـــتری دارند. از جمله این نقـــاط، سر و دست و پاها هسـتند که دقیقـاً همـان اجـزایی هسـتند که در شـرع مقـــدس ما اعضـــای وضو محســـوب می‌شـــوند و بنا بر تحقیقات دانشـمندان، بهـترین راه دفع این بارهـای زاید استفاده از ماده‌ای رسانا است که بهترین وارزان‌ترین و در دسترسـترین آن آب است و بهـترین حـالت آن زمـانی است که خالص باشد(آب مطلق).

اگر به نقشه‌ی زمین دقت کنید در می‌یـــابیم که کشـــور عربســـتان از لحـــاظ خطـــوط اســـتوایی در وسط‌ترین قســـمت زمین قـــرار دارد و اگر کـــره زمین را به دو نیم کره تقسیم کنیم نقطه تلاقی و برخورد این دو نیم کـــره کشـور عربسـتان و دقیقـاً کعبه می‌باشد. شـاید به ذهن شـما برسد که چند کشـور دیگر نـیز یک چـنین خاصـیت مشـابه دارند که مرکز تلاقی دو نیم کـره باشـند اما این کشـورها نسـبت به زاویه چرخشی زمین متتغـیر هسـتند وتنها کشور عربستان است که در هنگام چـــرخش به دور خورشـــید در مناسب‌ترین و کم تحرک‌تـــرین نقطه قـــرار دارد وهمچـنین کـره مـاه نـیز کمـترین تـابش را بر این کشور دارد.

حـــال به این نکته باید بـــپردازیم که چـــرا این نقطه جغرافیایی نقطه خوبی برای تاسیس کعبه بود؟

از آن‌جا که میـــــدانیم جـــــزر و مد دریا توسط میـــــدان مغناطیسی کره ماه انجام می‌گیرد می‌توان به این نتیجه رسید که به دلیل آن که کعبه در مکانی است که کمـترین تابش ماه قرار می‌گیرد پس از جانب کره مـاه این نقطه کمترین میدان متاثر از ماه است. همچـنین به دلیل آن‌که کعبه دقیقاً بین دو نیم کـره شـمالی و جنـوبی قـراردارد واز آنجـــایی که می‌دانیم بیشـــترین میـــدان مغناطیسی مربــوط به قطب‌هاست و کعبه دقیقــاً بین این دو قطب است پس می‌تـــوان نتیجه گـــیری نمـــود که این نقطه کمترین میدان موجود را در کره زمین داراست.

طبق نکـات قبلی که بـرای رفع میـادین مغناطیسی مضر بدن ذکر شد و یکی از آن روش‌ها وضو گرفتن بـود حـال می‌فهمیم که چرا نماز خواندن مقابل کعبه در دین مـبین اسلام اجبار گردیده زیرا این نقطه بدلیل کم‌ترین میـدان موجود سبب میشود تا فـرد در کمـترین تـاثیرات میـدانی باشد و به طبع ان دفع این بارها ســـــبب میشـــــود تا سلول‌های بدن احساس ارامش و راحـتی بنمایند البتهـاز دیگر فواید به سمت کعبه نماز خواندن ایجاد حس اتحاد و یکدلی بین مسلمانان جهان می‌باشد.

حال چرا یکبـار قبله مسـلمین جهـان از بیت المقـدس به سمت کعبه تغییر مسیر داد؟

در جواب این سـوال میبایست این نکته را یـادآور شد که طبق نظر دانشـمندان میـدان مغناطیسی زمین درطـول تاریخ خود دستخوش تغییراتی بوده که از جمله آن تغیــیر میدان قطب‌های زمین میباشد.

جهت طواف کعبه

* *باتوجه به قواعد ریاضی فرمـول حاصلضـرب نـیرو در مکان را درنظر بگیریم، داریم: rf*

باتوجه به قاعــده دست راست در صــورتیکه حــاجی در جهت طـواف میکند یعـنی در صـورتی که شـانه چپش به سـمت کعبه باشد طبق قاعـده دست راست مقـدارش به سـمت بالاست. یعـنی صـعود به ست آسـمان. و وقـتی حاجی برخلاف جهت طواف بچرخد یعنی شـانه راست به ســمت کعبه باشد طبق این قاعــده مقــدارش به عمق زمین یعنی سقوط است.

****درستاره شناسی گردش بر خلاف چـرخش عقربه‌هـای سـاعت، یعـنی چـرخش در جهت طـواف کعبه را گـردش مســتقیم می‌نامند. گــردش یا چــرخش موافق چــرخش عقربه‌هــای ســاعت یا مخــالف جهت طــواف را حــرکت معکـوس مینامند. بنـابراین؛ هم حـرکت در جهت طـواف کعبه مشاهده میشـود- مانند: حـرکت زمین و مـاه وتمـام سیارات منظومه شمسی(به غیر از زهره و اورانوس) به دور خورشید.**

**** الگوی خلقت هر انسان براسـاس اطلاعـات ژنیـتیکی موجـود در رشـته‌های DNA اوست. DNA از دو زنجـیره پلی نوکلئوتید که در جهت طــواف کعبه به هم پیچیده‌اند تشکیل شده است.**

**** رابطه «جهت طواف کعبه» با جهت قرار گرفتن قلب در بدن:**

قلب درون قفسه سینه میان دو شش، متمایل به طــرف چپ جا دارد و نوک آن متوجه طـرف چپ است.کعبه خانه

دل است و همه قلب‌ها متمایل و متوجه این خانه‌اند. کعبه محوری است که قلب‌ها به دور آن در چرخش‌اند.

نــوک قلب متوجّه طــرف چپ است. کعبه باید در طــرف چپ طواف کننده باشد. کعبه محــوری است که قلب‌ها به دور آن در چرخش‌اند.

تفسیر کتاب شریعت الیستر کراولی

3) Every man and every woman is a star. هر مرد و هر زن یک ستاره است.

توجه داشته باشید هر مرد و هر زن به تنهایی یک ستاره نیستند, با هم یک ستاره هستند.

در آیین کابالا و تلما و امروزه در یهود و شیطان پرستی نماد ستاره‌ای نمایان است که یه آن ستاره داوود گفته میشود و برخی محققان آن را ستاره داوود نمیدانند و ورود آن به دین یهودیت را تاریخ هفت میلادی میدانند. این ستاره شش گوشه ایستاده بر یک گوشه خود است. هگزاگرام به صورت دو مثلث درون هم نشان داده می‌شود. این سمبل قدمتی بسیار طولانی در جادوگری دارد خصوصا کسانی که ادعا می‌کردند از قدرت تاریکی استفاده می‌کرده‌اند با این نماد سروکار داشته‌اند. این نماد وسط پرچم اسرائیل دیده می‌شود.

نمود این نماد تعادل است. علامت تعادل است.به این معنا که جهان در زوجیت خود در حال تعادل است و دست بردن در آن موجب برهم زدن تعادل میشود. و هرچه هست خوب است. و هر چه باید بشود میشود.

این گزاره خلاف حکم‌های عقلی و دینی و خلاف احکام بدیهی قضا و قدر است.

ستاره‌ای پنج گوشه در شیطان پرستی نمایان است که ایستاده بر یگ گوشه است. این ستاره نماد صورت شیطان است.

در شـکل بـالا, سـتاره‌ی پنج پر در داخل نمـادی به نـام اوروبـوروس قـرار داده شـده است. مبـدا اوروبـوروس یونان و یا در آفریقاست که به آن گاهامـاری میگویند. در هند به آن چرخ سامسارا و در مصر به آن دایره‌ی عالم و راه ایـزد خورشـید میگویند. نمـود این نمـاد جـاودانگی و ازلی-ابدی و نـیروی مضـاف(به این معنا که مـار خـود را نیش میزند و خود خود را جاودانه و قوی میکند).

مفهمو این نماد در یونان اسـاطیر بـدین معناست: «همه چیز واحد است.»، «همه چیز از آغاز مانند تخم مرغ بـود، با ماری [روح Pneuma] که به شکل بند یا دایره گرد آن حلقه زده بـــود.» (اپیکـــور). از این رو نظریه بیگ بنگ و گزاره‌ی وحدت وجـود و وحـدت اشـیاء مشـکوک هسـتند. هرچند که وحـدت وجـود به آن مفهـوم که در فلسـفه‌ی غـرب گفته میشـود مـورد تایید حکیمـان و فیلسـوفان مسـلمان نیست اما در غـرب و شـرق کلید خـورده است. معمولا گزاره‌هـایی که از تمـدن‌های بت پرست بجامانـده از نظر مبنا با هم وحـدت دارند تا حـدی که بـرخی نمادها هم در آن‌ها با وجـود مسـافت بسـیار زیـاد تمـدنها از هم یکسان است. شـاید مطـالبی که مبـنی بر الهـام گـرفتن فیلســوفان یونــان و بــرخی بومیــان آمریکا و آفریقا و شــرقیان بت پرست از الهه‌هــای خودشــان وجــود دارد, داستان نباشد و صحیح باشد.

شکل زیر نیز نمود تعـادل را نمایـان میکند.(به هلال مـاه سـفید بـالا سـمت چپ و هلال مـاه سـیاه پـایین سـمت راست توجه کنید).

به این نماد بافومه میگویند و دارای قـدمت زیـادی است. قدمت این نماد به عصر اساطیرگرایی یونان برمیگردد.

نماد یین یانگ (نماد دوماهی- نماد خیر وشر) این نماد نیز نمایانگر تعادل و اتحاد متضادها و خیروشر است.

سخنی کوتاه برای فهمیدن کامل مفهوم این نمادها:

فرض کنید فردی ماکت یک شهر را به صورت مجموعه‌ای از یک اتصالات و هماهنگی‌های دقیق میسازد.آن مجموعه بدون کمک از سازنده‌ی خود به کار خود ادامه میدهد و سازنده فقط نقش بیننده را دارد. این نمادها همین تفکر را در ذهن درباره خالق و مخلوق می‌پرورارند. نقطه‌ی مقابل این نظریه حکمت اشراق حکیم سهروردی است(البته با بسط حکمت اشراق میتوان به مقابله با این نظریه پرداخت نه صرفا محکمات حکمت اشراق). میدانیم که رابطه الله با مخلوقات مانند خورشید و نور آن است. و موجودات وجودی جدا از خداوند نیستند و دائما وصل به الله و مورد پروردگی و ربوبیت الله هستند.

4) Every number is infinite; there is no difference.

هر عدد بی‌نهایت است و فرقی میان اعداد نیست.

برای درک این جمله ابتدا باید با موضوع وحدت خداوند و وحدت وجود در فلسفه‌های مختلف آگاه بود. در میان فلاسفه چین وحدت اینگونه تشریح میشود:

ذات خداوند به احد و سپس از احد به 1 و از 1 به دیگر وجودات متجلی میشود. فلاسفه اسلامی نیز، بین یک تا بودن خداوند با احدیت او تفاوت قائل شدند. البته امری بدیهیست.

پذیرفتن و ایمان به یک تا بـودن خداوند و احـدیت خداوند لازم و امر طـبیعی ست. با قبـول فـرض جمله‌ی چهـارم این کتاب, یگـانگی خـدا در ذهن خواننـده به صـورت غـیر مستقیم مورد لطمه واقع میشود.

(5 Help me, o warrior lord of Thebes, in my unveiling before the Children of Men.

کمکم کن‌ای ارباب سلحشور تبس, در پرده دری درحضور فرزندان انسان. (قبل از فرزندان آدم)

قضـیه میل به پـرده دری یا نامکشـوفی یا نامسـتوری در کائنات, در فلسفه‌های غیر اسلامی به چشم میخـورد. در واقع دلیل پیشرفت و گسترش کائنات و حرکت جــوهری وجودها را میل به نامسـتوری و خـود شـکوفایی کائنـات قلمداد میکنند.و نا مسـتوری را جـزئی لازم از زنـدگی بر میشمرند. در واقع طبق نظریات آنان تمـام وجـود در یک چـیز بسـیار کوچک و تجزیه ناپـذیر به نـام احد جمع شـده بود و به دلیل میل به نامستوری کائنات, احد به 1 (یعنی مجموعه‌ای از تجزیه ناپذیرها که در یونـان باسـتان به آن اتم میگفتن) و 1 به 2 (2 یعـنی اجتمـاع دو اتم) و الی آخر.....در صیرورتی خود به خودی گسـترش یـافت. این قضیه از اساس با موضوع ارتباط مسـتقیم و دائمی خـدا با وجودها به نــوعی در تضــاد است. نظریــات داروین و نظریــات مربــوط به تکامل انســانها از میمون‌ها, از این سو مورد تایید عالمان ادیان ابراهیمی قرار نگرفت.

عامیانه بیــان کــردن این موضــوع, این فــرض است که جهـان بسـیار کوچک بـوده و با انفجـار بـزرگ گسـترش یافته. نقطه مقابل این نظریــه، نظریه حــرکت جــوهری

ملاصــدرا و دیگر فیلســوفان مســلمان است که میگویند تمام ذرات دارای نوعی حرکت رو به کمال و پیشرفت در ذات خود هستند و این حرکت ذاتی دلیل بر ربانیت خدا و عشق و تمایل وجـــود به خـــدای خـــود است نه میل به نامستوری و خـود شـکافتی (توجه داشـته باشـید که هیچ چیز ذاتی نـدارد مگر این‌که ذاتش از خـدا باشد و در عین حال حکمت اشراق و دائم الوصل بودن فراموش نشود).

(6 Be thou Hadit, my secret centre, my heart & my tongue!

باش تو هدیت، سر(راز) میان من، قلب من و زبان من.

در اول پست تصویری از جن هدید مشاهده میکنید هدیت الهه‌ی آســـمان و خـــدای خورشـــید است و در مرکز ستارگان و مرکز قلب انسان شـیطان پرست وجـود دارد و در همین کتاب میبینیم که گفته میشود جایی که هدیت است هیچ الهه‌ای نیست. هـــدیت در مصر باســـتان با نام‌های هرو بهدتی(hero behdeti)ـ و هـروس بهـدت(herso behdet)ـ و همچـنین در یونـان با نـام هیـدیت (haidith)ـ شناخته میشود. او به الهه‌ی راهورخـوت کمک میکند. او که به راز بـازی علاقه دارد و همیشه راز آلـوده حرف میزند از خطری بزرگ صـحبت میکند که در خـودش است. وقـــتی شـــعله‌ی امیـــال و آرزوها و غرایز درون انسان بصورت افراطی فعال میشـود ارتبـاط با این جن آســان میشــود. مکمل و همکــار این جن نــوت است که هدیت به عنوان مثلث روبه بالا و نوت به عنوان مثلث رو به پایین با هم یک ستاره را تشکیل میدهند و این گفته‌ی خودشان است که هدیت میتواند آنقدر کوچک شود که در هر چیزی نفوذ کند و نوت میتواند آنقـدر بـزرگ شـود که

همه جا را فــرا بگــیرد (که چــنین چــیزی خلاف عقل و منطق و قلب ســلیم است)، یــادآور میشــویم که نمــاد هدیت در دوره زرتشت پدیـدار نشـده و بیشـتر به عنـوان نماد هخامنشیان آن را میشناسند.

7) Behold! it is revealed by Aiwass the minister of Hoor-Paar-kraat.

هــــان! آشــــکار می‌گــــردد توسط آیــــواس، پیشــــکار هور–پار–کرات.

هورپــارکرات به همــراه راهورخــوت که مکمل یکــدیگر هستند هرو راها را تشکیل میدهند. نام‌هـای دیگر آن‌هـار پار خرد (har par khered) و به یونانی‌هارپوکراتس به معنی کودک هروس و هروس فرزند ایسیس و اسـیریس است. راهورخوت جنبه فعال و نمایـان هـرو راها و هـور پـارکرات جنبه‌ی اثر پـذیر و اثر دهنـده هـرو راها است و راه هـور خـوت وزیر هـور پـار کـرات است. پـارکرات به عنوان وسوسه کننده و وسوسه آمـیز شـناخته میشـود و مسئول وسواس در انسان شیطان پرست است.

8) The Khabs is in the Khu, not the Khu in the Khabs.

خابز در خو است، نه خو در خابز.

-خو- نهـادی است که نـیروی جـادوگری در هر انسـان در آن است. به عبــارت دیگر نهــاد نــیروی جــادوگری در هر انسان -خو- است. و -خابز- که چکیده و مضمون اصلی و مایه‌ی جادوگری است، در -خو- است.

خو یا اخ(akh)ـ یا آخو مانندهاله ایست که در چـاکرا قلب انسان بزرگ (بـزرگ به تعبـیر جـادوگر) جـای میگـیرد. به بهترین جادوگر آسترو گویند.

خو مانند یک خانه یا معبد محکم برای شــیاطین است. در واقع خابز که به عنـوان شـبح یاهاله و..... تعبـیر میشـود همان شیاطین (به اصـطلاح شـیطان پرسـتان:فرشـتگان نگه بــان) هســتند. بهــتر است بگــوییم خــابز یک لبــاس مانندهاله است برای شیاطین در قلب انسان. برای جلب بیشتر مردم مفهوم کامل خابز را آشـکار نمیکنند و بیـان نمیکنند که نیروی جادوگری درون شیطان پرستان یعــنی خــابز، همــان شــیاطین هســتند. و میگویند خــابز در همه وجود دارد و فقط باید فعـال شـود (اینطـور نیست). اما در جــزوات و کتاب‌هــایی که بــرای تبلیغ نیست و بــرای آمــوزش بین خودشــان است چــنین نمیگویند و خــابز را وجودی وارد شونده در قلب بیان میکنند. اگر در داستانی به این موضوع برخوردید که انسـانی درون قلب دسـتگاه یا قلب آدم آهنی بزرگ و -یا- مـاده‌ای شـفاف که دورش را نور فرا گرفته درون قلب یک انسـان, جـای میگـیرد و کارهای خارق العـاده از شـخص سر میزند همین مفهـوم را تداعی میکند.

همــــانطور که گفته ایم خو مانند خانه یا معبد است. آن معبد مانند هرم است که آن هرم, جـای خـابز یعـنی اجنه است.

(هرم بالا نمونه‌ای از خو است)

اما امــروزه دوره آن گذشــته که خو را به عنــوان هــرم, یعــنی خانه لو رفته اجنه بشناســیم. نــوعی دیگر از این

معبد وجود دارد به شکل یک نوع اسـباب بـازی که به نـام خانه مغناطیسی میشناسید در زیر میبینید.

9) Worship then the Khabs, and behold my light shed over you!

آنگه خابز را عبادت کن، و بر نورم بر تو افکنده بنگر!

گفـتیم که خـابز همـان شـیاطین و اجنه هسـتند. یکی از الهه‌هـــایی که ورود او در خو بســـیار قابل توجه هست هدیت است. او لبـاس و خـانه‌ی خـود را خـابز میخواند. و این‌که هـــدیت در ســـتاره‌ها وجـــود دارد به نظر میاید که منظور از ستاره انسـان شیطانپرست باشد. هـدیت نمـاد خورشـید بالـدار و الهه خورشـید است خورشـید را نمـاد هـدیت میخوانند. متن زیر از یکی از کتـاب آنـان است که پس از معـرفی خـابز و خو و بیـان این‌که هـدیت بیشـتر میتواند در جلد انسان رود، مینویسند:

When you worship the Sun, your world is bright.

When you become the Sun, your world is night.

For then you are the one who is shining.

یعنی وقتی خورشید (هـدیت) را میپرسـتید, جهـان شـما روشن است. و وقتی شما خورشـید میشـوید (یـنی هدید در قلب شــما مــیرود و از شــما به عنــوان خو اســتفاده میکند) جهان شما شب میشود. شــما شخصی هســتید که میدرخشد.

10) Let my servants be few & secret: they shall rule the many and the known.

بگذار خـادمینم قلیل و محـرم باشـند: بباید حکم رانند بر بسیار و شناخته.

مــراد از خــادمین, انســانهای مــورد نظر است که خو شده‌اند. که هم اکنون حکمرانان جهانند. (حکمران جهـان بودن آن‌ها از متن ترجمه شده آورده شــده است نه ذهن نویسنده).

11) These are fools that men adore; both their Gods and their men are fools.

اینــان نادانانند که انســانها می‌ســتایند؛ خدایانشــان و انسانهایشان نادانند. به مقدسات ادیان توهین میکند. در ادامه و اواخر همین کتاب دوباره رخ میدهد! تلماییست‌ها و کابالاییست‌ها و شـیطان پرسـتان از مقدسـات ادیـان ابــراهیمی بیزارند. و اگر در کتب مقــدس همه‌ی ادیــان دیده میشود که بی‌دلیل با پیامبران خدا دشـمنی میکردند و حــتی خودشــان هم دلیل دشمنیشــان را نمیدانســتند, بیــانگر این موضــوع است که اجنه در جلدشــان رفته که امـروز هم ادامه دارد. بـرای مثـال «»امـروزه سـازنده‌ی تخت جمشید را داریوش هخامنشی مینامند. اما همانطور که میدانیم فقط حدود 100سال است که سازنده‌ی تخت را,داریــوش میدانند. قبل از این, ایرانیــان جمشــید را پادشاه بزرگ و عادل و طبق شاهنامه کسی که از جنیان کــار میکشــیده و در کتب پهلــوی هم از او یــادی شــده میپنداشتند. با مطالعه‌ی سه جانبه کتب عربی و عـبری و فارسی درمیابیم که جمشـید همـان سـلیمان نـبی است.

که در کتب عهد عـــتیق, یهودیـــان اورا (نعـــوذ بالله) حرامز...ه میخوانند و قـبری که پیش از این 100سـال به عنـوان قـبر مـادر سـلیمان نـبی مطـرح بـود امـروزه به عنوان قبر کوروش هخامنشی مطرح شده.... این‌ها همه نشانه کدورت اجنه نسـبت به سـلیمان نـبی اسـت، چـون روزی بــود که 72 نفر از رهــبران جنیــان بــرده و بنــده ســلیمان نــبی بودند- جریان‌هــای ضدمســیح در اروپا و امریکا به این دلیل بوده که هنگام تولد حضـرت مسـیح تا حد قابل تـوجهی از نفـوذ اهـریمن در طبقـات آسـمان و دریافت علوم برای برنامه ریزی در دنیا جلوگـیری شد. و مانند حضرت خاتم الانبیا که کـاملا اسـتراق السـمع اجنه منتفی شد»»

(12 Come forth, o Children, under the stars, & take your fill of love.

پیش آیید،ای فرزندان، زیر سـتارگان و لـبریز عشق را بر گیرید.

مــراد از فرزنــدان, حرامزادگــانی هســتند که جنیــان در تشــکیل نطفه آنــان دخــالت داشــتند. مانند فرزند خــود آلیســتر کــرولی که بعـدا در عبـارات فصل‌های بعد گفته میشــود. آلیســتر و همســرش به همــراه هم سه روز در هرم خوفو بودند.

دورگه‌ها- نسل یوفوها- نیمه خدایی

کـارت XI. شـهوت. قـوی‌ترین کـارت دوازده گانه دایـره الــبروج تــاروت است. به عــبری ט [طِت], اسد(شــیر). حکمران این برج خورشید است. عبارت بالا به این کـارت اشـــاره دارد. به نظر بنـــده این ســـیر روابط جنسی

نامشـــروع و بعضا همجنســـگرایی بی‌ســـابقه در میـــان فیلســـــــــوفان مـــــــدرن به دلیل درک ذهن گرایانه از عشق(چون معنای عشق, با عقل که در حیطه قلب سلیم است درک میشــود) و عــدم تفکیک بین عشق و شــهوت ناشی شــده است. البته انتقــال مفهــوم عشق از طــرف داستان‌های اساطیر و اله‌های باستان را که هرجا ســخن از عشق به میــان می‌آید روابط جنسی, اغلب نامشــروع حکمفرما میشود نیز باید در نظر گرفت (فراموش نشــود بیشــتر مبــانی فلســفه غــرب را داســتان‌های اســاطیر و اله‌های باستان رقم زده‌اند و چون انسان غــربی ذهنگــرا و اهل بسط هر موضوع دلخــواه ست به اســتقرا و ذهن, بیشتر اهمیت میدهد تردیدی در نتایج بدست آمده ندارد و کلی ســاخته میشــود که با ارزش‌هــای انســانی ناســازگار است). در اذهــان مســلمانان عشق و شــهوت دو مفهــوم جداگانه و در 99 درصد مواقع ضد هم هســـتند. ولی در اساطیر باســتان معمــولا یکســان در نظر گرفته میشد. و همچنین بصورت گســترده از مدرنیسم تا حــال, که بــاعث این کار زیگموند فروید -نزدیکترین فرد به آلیستر- بــوده, البته هردو جداگانه متهم به اباحه گری جنسی و همجنس بـــازی و یک مـــورد آلیســـتر و چند مـــورد فروید متهم به کـــودک آزاری بودند. در تـــاریخ ایـــران باســـتان مانند هخامنشـــیان و ساســـانیان دو مـــورد ازدواج نامشـــروع نوشته شده که با حقیقت ناسازگار است. چــون حــتی در تــواریخ باســتان همه تمــدن‌ها چه پســتو ظــالم به نــدرت ازدواج با محـــــــارم رخ داده و فقط در اســـــــاطیر و داســتان‌های خیــالی این مطلب یــافت میشــود. اما چــون مبنا و اسناد تاریخ باستان ایــران کــاملا مغشــوش و بعضا عوام پسندانه نوشته شده است نمی‌توان این موضوع را

بـاور نمـود.(البته طبق بـرخی اسـناد اسـتعمار گـران انگلیس نویسنده تاریخ باستان و گسـترش وطن پرسـتی در خاور میانه بودند و در ایـران نـیز در زمـان مشـروطه فراماسون‌هایی چـون مـیرزا فتح علی آخوند زاده- جلال الدین میرزا قاجار و سـپس محمد علی فـروغی و... این وظیفه را بر عهـــده داشـــتند. (البته فـــروغی و علامه قزوینی وظیفه دیگری مانند تحریف تاریخ اسلام و حذف مـدحیات 14 معصـوم در اشـعار شـاعران ایـرانی نـیز داشتند. و اردشیر ریپورتر نیز اسـتاد ایجـاد اشـتراک بین تمدن و مردم ایرانی و یهـودی و جـدایی ایـران و اسـلام بـوده اند). در این عصر نـیز تنها گـروهی از یهودیـان به تولید کودکـان حرامـزاده بـرای نـبرد آخرالزمـان دست میزنند. طبق آیین کابالا فرد حرامزاده یک آسترو است و نیروهای دیگر در وجود او اورا هدایت میکنند.

I am above you and in you. My ecstasy is in (13 .yours. My joy is to see your joy

من فراتر از شـــمایم و درون شـــما. اکســـتازی من در درون‌های شماست. لذت من لذت شماست شماست.

اکستازی واژه‌ای یونانی (اکستاسیس) به معـنی خلسه و از بیرون جسم خود به جسم خود نگاه کـردن و یا حـالتی است که فقط ذهن بیدار است. اکستاسی حالت خـوب و لـــذت بخش و آرامبخش است و در همه‌ی جوامع قـــدیم رسم بود. همانطور که بومیان آفریقا بـرای خـارج شـدن از جسم خود از حشیش اسـتفاده میکردند مـواد مخـدر و برخی قرص‌ها که چندسال پیش مد بود و به قرص ایکس یا اکسـتازی معـروف بـود همین سـازوکار, یعـنی ایجـاد خلسه در مصـرف کننـده را سـهولت می‌بخشد. لازم به

گفتن میدانیم که امروزه مخدر شیشه, برای ایجاد تــوهم اســتفاده میشــود و از جنایــات پیش آمــده در اثر متــوهم شــدن فــرد و ادعــای ارتبــاط با اجنه از طــرف آنــان آگــاه هستید. جمله -اکستازی من درون شماست- در این کتاب ترجمه نشــده. خب، شــما میدانید خو و خــابز چیست, در اینجا میگوید اگر درون شــما باشم و شــما را هــدایت کنم لــذت میبرید. مفــاهیم اکنکــار هم بر اصل پــرواز روح و خلسه پایه ریــزی شــده است. بدانید که خلسه راه ورود اجنه به درون شماست, چون ذهن به بهانه‌ی فکر نکــردن رها میشود و البته بستگی به شــخص دارد. خلسه در یوگا و اکنکــار ناشی از رها کــردن فکر و جسم است ولی در عبادات ناشی از تمرکز زیاد به یک چیز یعنی خداست.

Above, the gemmed azure is (14

;The naked splendour of Nuit

She bends in ecstasy to kiss

.The secret ardours of Hadit

,The winged globe, the starry blue

!Are mine, O Ankh-af-na-khonsu

فرای گوهرلاجورد است،

فر عریان نوت؛

در حظ بوسه خم می‌شود،

شوق محرم هدیت.

گوی بالدار، آبی ستاره گون،

مال منند؛ای ا نخ–ف–ن–خُنسو!

Now ye shall know that the chosen priest (15 and apostle of infinite space is the princepriest the Beast; and in his woman called the Scarlet Woman is all power given. They shall gather my children into their fold; they shall bring the glory of the stars into the hearts of men.

حـــال تو خـــواهی دانست که موبد برگزیـــده و فرســـتاده وسعت نامحـدود، دیـو،امـیر–موبد اسـت؛ و در زنش، زن مخملی، همه قـدرت نهـاده شـده. آن‌ها باید فرزنـدانم را در حصـــار (اغل- طویله) خـــود گـــرد آورنـــد؛ باید که جلال ستارگان را به قلوب انسانها بیاورند.

سبب ارتباط با نوت و دیگر اجنه, همسر آلیســتر بــود, او بـود که به آلیسـتر گفت خـدایان می‌خواهند با تو ارتبـاط برقرار کنند. به همین دلیل در جمله بالا بیـان میشـود که همه قـــدرت در او نهـــاده شـــده است. و در عبـــارت بعد میگوید آن‌ها (اســـتعاره از تمـــام زن و شـــوهرها) باید فرزندانم را (ینی فرزنـدانی که اجنه در تشـکیل نطفه‌ی آن‌ها شـریک هسـتند) در آغل و حصـار خـود گـرد آورند. ویـــژگی این کودکـــان این است که جلال ســـتارگان در قلوبشـان وجـود خواهد داشت, یعـنی قلب این انسـانها خانه اجنه است و اجنه از آنـــان به عنـــوان خو اســـتفاده میکنند.

For he is ever a sun, and she a moon. But (16 to him is the winged secret flame, and to her the stooping starlight.

که او (آلیستر-مـرد) همـواره خورشـیدی اسـت، و او(رز-زن) یک ماه. ولی به اوست(آلیسـتر- مـرد) شـعله رمـزی بالـــــــدار(هـــــــدیت)، و به اوست(رز-زن) پرتو نـــــــور خمیده(نوت).

مردان استعاره از هدیت و زنان استعاره از نوت. پس آن کودکان استعاره از فرزندان هدیت و نوت هستند.

17) But ye are not so chosen.

ولی تو بدان شکل برگزیده نشدی.

گمانم به آلیستر کرولی میگوید تو حرامزاده نیستی.

18) Burn upon their brows, o splendrous serpent.

شعله زن بر ابروانشان،ای مار پرشکوه.

این مـار همـان مـاری ست که طبق کتب یهودیـان بـاعث شد حوا، آدم را گمـراه کند. ابروانشـان اسـتعاره از رو و نمای زنـان انگلوساکسـون است. brow به معـنی ابـرو, پیشانی و سیما نیز است. کارت XXI -گیتی- معمـولا زن در این کارتها با مار کشیده شده است.

19) O azure-lidded woman, bend upon them!

ای زن لاجورد چشم، بر آنان طاق زن.

زن چشم آبی. bend معنی خم شدن هم میدهد. منظور, جلوه و ظاهر آراییست. نوت را بیشتر با رنگ آبی تیره و خمیده میشناسند.

The key of the rituals is the secret word (20 which I have given unto him.

کلید آیینها کلمه‌ای رمزی است که من به او دادم.

کلمه رمز Abracadabra یا 418 = Abrahadabra (ابجد ایـــواس-رمز کـــار عظیم) یا Abrasadabra و یا ABRASFDABRA. البته در لیبرNV آلیســتر عـدد 11 را کلید آیین‌ها میداند.

With the God & the Adorer I am nothing; (21 they do not see me. They are as upon the earth;I am Heaven, and there is no other God than me and my lord Hadit.

به همراه خدا و ستایشگر من هیچم؛ آن‌ها مـرا نمی‌بینند. آنان بر زمینند؛ من بهشت هستم، و خدای دیگری جز من و سرورم هدیت نیست.

ستایشــگر, asar یا اســیریس است که در عبــارت 49 میبینیم. اسیریس فرزند الهه‌هـای زمین و آسـمان یعـنی گب (geb)ـ و نوت و ایسیس خواهر و همسر اوســیریس است. فرزند اسـیس و اسـیریس, هـروس (راهورخـوت) است. اسـیریس توسط بـرادر خـود سِـت کشـته و قطعه قطعه میشــود و در جاهــای مختلف زمین دفن میشــود. اینجا نــوت چــون الهه آســمان است میگوید آنــان مــرا نمیبینند. آنان بر زمین هسـتند. نـوت و هـدیت مکمل هم هستند. و همچنین رابطه نوه و مادر بــزرگ دارند. این‌که چـرا میگوید بگـزار اسـیریس ستایشـگر باشد نا مفهـوم است، شاید در عبـارت 49 این کتـاب مشـخص شـود. در آیین تلما -هیچ- بـــــودن دلیل بر کمـــــال است چـــــون

مولفه‌هـای مجـازی نقـاط ضـعف یکـدیگر را پر میکنند. هـدیت, نـوت، اسـیریس (که میتواند اسـتعاره از تمـام ستایش کنندگان باشد) مکمل هم هستند. و همینطور در فرهنگ و فلسفه چین باستان برای رسیدن به کمال باید به هیچ رسـید و همینطـور از هیچ شـروع کـرد, چـون نگرش, تعادل گرایانه است. اما عـدالتی که مد نظر آنـان است مولفه‌ای ذهنی(سـوبژکتیو) و قـراردادی و عـارف, ذهن گرا و محدود است چون جهان را بی‌ارتباط با خدا و خـود مختـار میداند که در نهـایت به تعـادل میل میکند. نظریات تکامل هم اگر بر این اساس باشد ذهنیست.

(22 Now, therefore, I am known to ye by my name Nuit, and to him by a secret name which I will give him when at last he knoweth me. Since I am Infinite Space and the

infinite stars thereof, do ye also thus. Bind nothing! Let there be no difference made among you between any one thing & any other thing; for thereby there cometh hurt.

حال، بدانسو، من با نام نوت به تو شناخته شده ام، و به او با نـامی رمـزی که به وی که در غـایت مـرا شـناخت عرضه خـواهم کـرد. از آن‌جا که من وسـعت نامحـدود هستم و ستاره‌های نامحدود آن، تو نیز چنینی. اسیر هیچ مباش! مگـذار تفـاوتی بین تو و هر چـیز واحد و هر چـیز دیگر پدید آید؛ چراکه بدان راه همانا زیان آید.

(23 But whoso availeth in this, let him be the chief of all!

ولی هر آن‌که از این سود برد، بگذار سالار همگان باشد.

آلیســتر در لیــبر49 و لیــبر 333 ادعا میکند اسم رمز babalon است. و توضیحی از babalon میدهد که جایی دیگر بیان نشـده. او ادعا میکند babalon نـام اله‌ی زنی سرخ رنگ و یا نیرویی وابسته به آتش, مـریخ و خورشـید و همچنین قدرت, خشونت و شدت نیرو است. و کــارکرد این اله را تخـریب بنیان‌ها و ایـده‌های قـدیمی و پیش به سوی کشف و آزادسازی افراطی انرژی و مظـاهر آنــرا, دولتها, جنگ, همجنس گرایی, شیزوفرنی و ایفانتیلیسم (انحرافـات جنسی, کـودک آزاری جنسی. نـوزاد پنـداری بزرگسالان و...) بیان میکند. babalon یک انـرژی کـاملا کور است که برای به مرحله بروز رسیدن به انسان نیــاز دارد.انسانهایی که آنرا هدایت میکنند و فـاجعه‌ای بـزرگ را میسازند. یکی از الهه‌های مرتبط با babalon ایشــتر یا اینانا است که یهودیـــان بین النهـــرین آنـــرا الهه‌ی بـــاروری, شـــهوت, جنگ و مـــرگ و نگهبـــان روســـپیان میدانستند که در حماسه گیلگامش از آن یاد شـده. کسی که نـــام دیگر نـــوت به او در نهـــایت شـــناخت نـــوت داده میشـود ممکن است هـدیت باشد یا ممکن است اسـتعاره از شخصی باشد نـــوت را کـــاملا شـــناخت و رمز را هدیه گرفته. یا میتواند کنایه‌ای به خواننده باشد از طرف نوت که شخص سوم پس از این‌که مرا بیشـتر شـناخت رمز را دانست و تو هم باید همین راه را ادامه دهی. از آن‌جا که نوت تمام وجود است و کسی که نـوت در وجـود او است استعاره از نـوت دارد نباید اسـیر چـیزی به جز خـودش و نوت باشد و نباید چیزی غـیر از نـوت و خـودش را وجـود بداند.

برای درک موضوعات گذشته خواندن متن زیر لازم است

ارتباط بابالون و ریختن خون قدیسین و چرخه اعظم

24) I am Nuit, and my word is six and fifty.

من نوت هستم، و کلمه‌ام شش و پنجاه.

25) Divide, add, multiply, and understand.

بخش کن، جمع کن، ضرب کن و بفهم.

6: حرف V انگلیسی- حرف واو (vav)- فارسی و عبری- برج ثور یا گاو که متعلق به زهره است. کارت V تاروت با حرف ו (و) به برج ثور و طبیعت (فیل) روی ثور (گاو) اشاره دارد. زن مسلح به شمشیر نماد زهره, فرمانروای برج ثور است. آسمان آبی تیره شب نماد نوت است که طبق گفته‌های آلیستر کرولی در تحوت, در کارت زیر نیز نشان داده شده و نماد در همه چیز بودن نوت است. البته در بیشتر کارتها این رنگ استفاده شده است.

50: حرف N انگلیسی- حرف نون (nun)- فارسی و عبری- برج عقرب که متعلق به مریخ است. کارت مرگ (VIII)- با حرف נ (ن) به معنای یک ماهی, به مرگ, حیات زیر آبها, انرژی زیاد, تغییر زنجیره‌های شیمیایی طبیعت و به فساد اشاره دارد و نماد برج عقرب است. آلیستر میگوید انرژی اصالتا نماد مذکر است به این دلیل کارت شهوت (XI) مکمل کارت مرگ است که در زیر میبنید.

(تصویر راست: XI، تصویر چپ: VIII)

برجهای ثور و عقرب روبه هم و مخالف هم و نماد فراگیر بودن هستند. ناهید-زهره-ونوس اله عشق و

زیبایی، بهرام-مریخ-مارس ایزد جنگ و بدشگونی است و درکل نماد زن و مرد و خیروشر و ستاره هستند. در آیین کابالا 6 نماد خورشید,زندگی,پدر و عدد 50 نماد مرگ,عقل,مادر است. بنابراین این نفسیر میتواند صحیح باشد چون نوت خود را همه چیز و نماد جنگ و شهوت معرفی میکند.

در توضیح بخش و جمع و ضرب عدد 6 و 50,ـ آلیستر در NV ادعا میکند 6 تقسیم بر 50 عدد 0.12 را میدهد. که صفر (0)-دایره ,نماد نوت و نقطه (.)-مرکز, نماد هدیت و 2 نماد جهان توهم است, که البته کاملا بی‌معنی و انتزاعی و خیال پردازانه به نظر می‌آید. و مجموع 5 و 6 عدد 11 است که کلید آیین‌هاست (صفر در تک حرفها بی‌ارزش است). و پنجاه در شش 300 است که معادل ارزش عددی کلمه روح کودک درون (به انگلیسی) است.

توصیفی از بابالون در مکاشفه یوحنا

مکاشفه یوحنا و بابالون

Then saith the prophet and slave of the (26 beauteous one: Who am I, and what shall be the sign? So she answered him, bending down, a lambent flame of blue, all-touching, all penetrant, her lovely hands upon the black earth, & her lithe body arched for love, and her soft feet not hurting the little flowers: Thou knowest! And the sign shall be my ecstasy, the consciousness of the continuity of existence, .the omnipresence of my body

سپس گفت پیغامبر و بـرده یگانه زیبا: من کیم، و نشـان چه خواهد بـــــود؟ پس اؤ به وی پاسخ داد، طـــــاق زده، شعله‌ای ملایم آبی، بسیار اثربخش، بسیار نافـذ، دسـتان دلپذیرش بر بالای زمین سـیاه، و بـدن نـرمش خمیـده به مهر، و پای نرمش که زیان نرسـاند به گلهـای کوچک: تو دانستی! و آگاهی از تـداوم وجـود، حضـور در همه جا در ان واحد از بدن من, نشان وجد من خواهد بود,

پیغـامبر و بـرده, خـود آلیسـتر و یا هر شـخص شـیطان پرست دیگـری که کتـاب را میخواند است. از آن‌جا که در جمله 22 کتاب, نوت آلیستر را مانند خود میداند و این‌که ممکن است نـــوت بگوید که آلیســـتر از من پرســـید که من(یعنی نوت) کیم, پس اول شخص سـوال من کیم هم آلیســتر و هم نــوت میتواند باشد ســپس نــوت خــود را تعریف میکند. در کلمـات آخر, روش خلسه را به آلیسـتر یـاد میدهد و از او میخواهد که در هنگـام خلسه به تـداوم وجـود و در همه جا بـودن نـوت و خـود (خیـال در همه جا بـودن در هنگـام خلسه, در اکنکـار نـیز مطـرح است) در هنگام خلسه فکر کند. اکسـتازی به وجد بی‌پایـان و لـذت زیـــاد و حظ بـــردن معنا شـــده ولی مناســـبترین و کاربردیترین معنای آن همان سامادی و نیروانا ویا خلسه میباشد و هم این‌که در انگلیسی بـــرای لـــذت زیـــاد لغت زیادی وجود دارد که نزدیکتر از اکستازی است.

دلیل تمایل نوت به همزاد پنداری آلیستر: سـوال مطـرح شده از طرف آلیسـتر و جـواب نـوت, چـیزی جز فلسـفه خـود شناسی نیست. نـوت از قبل ذهن آلیسـتر را آمـاده میکند که هرگاه با پرسش من کیم مواجه شود به یگانگی نــوت و خــود پی بــرد.خب همــانطور که میدانید انســان

دارای دو نفس خــوب و بد است. از آن‌جا که نــوت اله‌ی جنگ و نفرت و شـهوت و خبـائث دیگر است پس آلیسـتر به دنبــال شــناختن و بنــده بــودن نفس بد خــود می‌رود. آپولو نیز در معبد دلفی ادعای دانایی سقراط میکند و از او خودشناسی میخواهد و از آن‌جا که معبـــــدیان باید در خلسه با آپولو ارتبـــاط بر قـــرار میکردند و این‌که آپولو پیشــگویی‌هایی در زمــان خــود دارد و این‌که در قــرن 4 میلادی معبـدیان خـاموش مانـدن ابـدی آپولو را گـزارش دادند(مرگ) نتیجه میشود او نـیز مانند نـوت از شـیاطین بوده (سقراط سـرآخر دشـمن خـدایان دروغین شد-طبق تاریخ-). زین رو خودشناسی در فلسفه که از همــان اول مبنـای اومانیسم که منتج به اباحه گـری میشـود داشت و در دین که برمبنای رسیدن به خداست(مانندمنطق طــیر) تفاوت عمیق دارد. نه تنها در خودشناسی بلکه بنیان‌های بسیاری از قضـایا در فلسـفه متضـاد با دین چیـده شـده. هرچند فلاسفه مسلمان اقدام به تغییر مسیر این قضــایا از انحـراف و ایجـاد اشـتراک با دین نمودند اما در نهـایت رشد آن هنــوز جمع خودشناسی و خداشناسی با وحــدت وجود را جز با مفاهیم انــتزاعی و بعضا خیــال پردازانه و ارائه باورهای شخصی نمیتوان بیان نمود. مطمئنا هرچه پیش رویم این فاصله آشکارتر میشود.

Then the priest answered & said unto the (27 Queen of Space, kissing her lovely brows,and the dew of her light bathing his whole body in a sweet-smelling perfume of sweat: ONuit, continuous one of Heaven, let it be ever thus; that men speak not of Thee as One but as

None; and let them speak not of thee at all, since thou art continuous!

آنگـــاه موبد پاسخ داد و به شـــهبانوی وســـعت گفت، بوسیدن ابروان دلپذیرش و شبنم نورش که سراسر بدن وی را در عطر شـیرین بـوی عـرق اسـتحمام می‌کـرد:ای نوت، یگانه مـدوام آسـمان، بگـذار همـواره چـنین باشـد؛ آنان از تو به یک سخن نمی‌گوید بلکه هیچ؛ و مگـذار ابـدا از تو سخن گویند، از آنرو که مداومی!

مـداوم, به معنـای فراگـیر بـودن و همیشه بـودن است و heaven به معنـای آسـمان. اجنه در حیطه ذهن انسـان گـام برمیدارند و از این طریق با انسـان ارتبـاط برقـرار میکنند. ذهن, همـانطور که از اسـمش پیداست محل فکر و تخیل و در نتیجه سرشار از مفاهیم انتزاعیست, از این رو در منظر این ماتریالیستهای ذهنگـرا واقعیت با فکر و تخیل مخلوط میشود, در این حـالت تعـادل به عنـوان یک مفهــوم انــتزاعی که ناشی از درک نکــردن مولفه‌هــای واقعی دیگر است در ذهن شــکل میگــیرد. به همین دلیل وقــتی موبد به بابــالون میگوید هیچ, آلیســتر در تحــوت پاسخ میدهد که هیچ بودن نشان کمال مطلق است چــون هم مولفه‌هـــــای مثبت و هم منفی را دارد. و از یک هم کاملتر است. مانند این است که بگوییم انسـان کامل هم خوب و هم بد است. اما خـدا مادیـات را فقط زوج آفرید و معنویـات و جهـان دیگر مجـرد هسـتند. جهـان شـیطان پرستان چون تخیل و جهان‌های ذهنی موازی است مجرد نیست. از عوامل تقـویت کننـده ذهن و تخیل میتـوان به داستان‌های تخیلی چه عصر اسطوره گرایی در باستان و چه عصر اسـطوره سـازی امـروز و موسـیقی مـدرن و

فقط بـــرخی گوشه‌های ســـنتی اشـــاره نمـــود. عوامل تضـعیف ذهنگـرایی ذکر دائم, کم حـرفی, تفکر در مـورد بی‌نهایت و امیال کم و... هستند.

انرژیهای خاص موجود در کعبه "مکه"

چندین نقاط انرژی و کلیدی روی زمین وجود دارد.

وقتی دو خط انرژی همـدیگر را قطع می‌کننـد، یا وقـتی منشأ انرژی

از زمین باشد.

این انرژی با حرکت دورانی در جهت عقربه‌هـای سـاعت جریان پیدا

می کند.

شــمانیز بطــور دائم از خــود انــرژی منتشر می‌کنید. در حقیقت

احساسات و افکار شما انرژیهای در حال حرکت است.

انرژی در حالات گوناگون بصورت امواج منتقل میشود.

خاصیت مغناطیسی زمین:

یکی از ویژگیهای مهم کره زمین وجود خاصیت آهنربایی آن است

و مانند این است که درون کره زمین آهنربایی قرار داده شده است.

آخرین نظریه اینست که درون کره زمین مـواد مـذاب در حال حرکت

وجـــود دارد و بیشـــتر این مـــواد از جنس آهن و نیکل هستند. هنگامی که

این مواد حرکت می‌کنند، در اطراف جریان‌های الکتریکی ضعیفی

بوجود می‌آورند که در مجموع باعث میشود در کره زمین میدان

مغناطیسی بوجــود آید. در واقع ما روی آهنربــایی بنــام زمین زندگی

می کنیم.

خاصــیت مغناطیسی کــره زمین نقش بســیار مهمی در جهت یابی

کشـــتی‌ها و هواپیماها دارد. این‌که ما می‌تـــوانیم از هر جای زمین جهت

قرارگــیری کعبه را بوســیله «قبله نما» تشــخیص دهیم بدلیل وجود

همان امواج مغناطیسی قوی می‌باشد.

میدان مغناطیسی زمین همانند پوست پیازی، کره خاکی ما را دربر

گرفته است که این میــدان مغناطیسی زمین، کــره ما را از طوفان‌های

خورشیدی و تشعشعات فضایی حفظ می‌کند.

حــال اگر کسی در جهت صــحیح این میــدان مغناطیسی قرار بگیرد

میــدان مغنــاطیس بــدنش بر میــدان مغنــاطیس زمین منطبق می‌گردد

و آن ثمرات شگرف را، برای فرد خواهد داشت. در ضمن این هسته

مرکــزی زمین، وقــتی به پوســته می‌رسد کــاملاً با کعبه منطبق می‌باشد.

کعبه:

کعبه محل عبور بیشترین تعداد خطوط انرژی روی زمین است.

کعبه قویـــــترین انـــــرژی روی زمین را منتشر می‌کند و انتقال می‌دهد.

جـــالب است بدانید که انـــرژی کعبه به روشی متفـــاوت جریان پیدا

میک‌ند.

حـــرکت این انـــرژی در جهت عکس عقربه‌هـــای ســـاعت است.

فلسفه علمی طواف:

... اما معنای طـواف و چرخیـدن و بـودن در آن مـدار به دور کعبه، بخاطر

وجود بالاترین میزان انـرژیِ کـره زمین در آن‌جا و وجـود میدانهای

مغناطیسی قـــوی در آن مرکـــز، یعـــنی «کعبه» است. خداوند بواسطه

قرار دادن اعمالی خاص بـرای مسـلمانان راه دریـافت و جذب این

انرژیهای بـالا را برایشـان گشـوده و اما مـدتی که طـول می‌کشد تا انسان

همه این انرژیها را جـذب کند به انـدازه زمـانی است که برای هفت دور

چرخیـــدن دور کعبه نیـــاز است و به این تـــرتیب ما به حقیقت اعمال

حج پی می‌بریم...

... شـما با چرخیـدن هم جهت با این انـرژی در طـواف خانه خدا، در واقع

روح خـــود را در حد متعـــالی بـــالا می‌برید و به ســـطوح معنوی و روحانی

می رسد که بندرت می‌توانید در سایر نقـاط زمین چـنین حسّی را

تجربه کنید.

و بدانید با هر بار چرخیدن، از لحاظ روحی شما ازیکی از طبقات

آسـمان عبـور می‌کنید. و با این کـار، به نهـایت معنـویت می‌رسد.

درباره طواف در بین در خانه خـدا و مقـام ابـراهیم نـیز، هر جسم

متحــرکی که حــرکت دورانی دارد، اگر شــعاع کم شــود، سرعت آن بطور

ناخودآگـاه زیـادتر میشـود و تمایل و تمرکز آن به سـمت داخل و مرکز

بیشتر میشود و در این تمرکز، صعود و عروج رخ میدهد.

جلوه‌هایی از «جهت طواف کعبه» در علم طبیعت:

جهت طـواف کعبـه، با جهت حرکـات مـاه، زمین، و اکـثر سیارات منظومه

شمسی، همانند و منطبق است.

اکثریت قریب به اتفاق هسته‌های عناصری که هســتی را تشکیل

می دهند در میدان مغناطیسی جهـان، در «جهت طـواف کعبه» می

چرخند.

کهکشــان راه شــیری که منظومه شمسی ما در آن واقع است، حدود

200 میلیارد ستاره دارد که شکل آن تداعی کننده طواف است.

حرکت نپتوتن به دور محورش، در جهت عـادی مسـتقیم، یعنی در

جهت طواف حاجیان به دور کعبه است.

هنگـــامی که منظومه شمســـی، از نقطه‌ای در فضـــا، بطوری دیده شود

که قطب شمال خورشـید، در جلـوی دید باشـد، مشـخص میشود که

همه ســیارات"به جز زهــره و اورانــوس" در یک جهت از غرب به شرق

یا خلاف گــردش عقربه‌هــای ســاعت و در جهت طــواف حاجیان به دور

خانه خدا، به دور خود و به دور خورشــید می‌گردند. جهت این گردش

را در ستاره شناسی «مستقیم» می‌نامند.

زمین در جهت طــواف کعبــه، به دور خــود و نــیز به دور خورشید می

چرخد.

ماه در جهت طواف کعبه، حــول خــود و نــیز به دور زمین می‌چرخد.

جهت طواف کعبه با حاصل ضرب بــرداری انــدازه حــرکت زاویه‌ای و

مکان همسو است.

جهت طــواف کعبه با جهت قــرار گــرفتن قلب در بــدن همسو است.

جهت طواف کعبه با جهت حرکات ورزشی همسو است.

جهت طـواف کعبه با حاصلضـرب بـرداری نـیرو و مکـان همسو است.

جهت طـواف کعبه با جهت بـاز کـردن اکـثر قفلهـا، پیچ رادیو، تلویزیون،

لوازم برقی و شیر فلکه‌ها همسو است.

جهت طــواف کعبه با با جهت اوج گــرفتن عقاب‌ها و پل کیان‌ها همسو

است.

در نیمکـره شـمالی «جهت طـواف کعبـه، موافق با جهت چرخش

گردبادهـای «بـالا برنـده» و مخـالف با جهت گرداب‌هـای «غرق کننده»

است.

ســــــتاره‌های دنباله دار که عرفا به «نحس بــــــودن» مشهورند، در خلاف

جهت طواف خانه خدا می‌چرخند.

پیچش رشته‌های تش یکل دهنده مو و پشم جانــداران در جهت طواف

کعبه است.

پیچش رشــته‌های تش یکل دهنــده کروموزوم‌هــای کلیه جانداران در

جهت طواف کعبه است.

پیچش ذاتی گیاهان، هم جهت با طواف کعبه است.

جهت طواف کعبه «با کهکشان‌های مارپیچی:»

کهکشان‌ها در شکل‌های گوناگونی دیده م یشوند، ولی کلاً سه نوع

اصلی دارند:{مارپیچی بیضی شکل بی‌نظم}، جالب است بدانید

جهت باز شدن این مارپیچها برخلاف چرخش عقربه‌های ساعت و

هماهنگ با جهت طواف کعبه است.

اما می‌دانید چرا طبقه ممتاز ترجیح می‌دهند از هرم‌ها استفاده کنند؟ دوستان عزیزم ایلومیناتی‌ها و فراماسونها خوب میدانند که از قوانین فیزیک و ثابت این جهان نمیتوانند پا را فراتر بزارند و ایشان و اربابشان محدود در این قوانین هستند در نتیجه سعی میکنند نقاط انرژی را به کنترل خود در اورند، بنابراین برای استفاده از مناسک مرموز و مخفی مانند سوزاندن مردگان این نقاط انرژی را کنترل میکنند تا از آن قوانین به نفع خودشان سود ببرند.و یا کشتن و ریختن خون افراد.

چون وقتی موضوع راجع به انرژی‌هاست، هرم‌ها روی نقطه گردابی بسیار موثر هستند چون آن‌ها عناصر ویژه‌ای دارند که می‌توانند فضا و مکان را منحرف

چند طبقه روحانی (آسمانی)در این جهان وجود دارد؟

” هفت طبقه، هفت آسمان و طبقه روحانی بـالای سر ما وجود دارد “.

دوستان عزیز کعبه و نقـاط انـرژی از مهمـترین مبـاحث ایلومیناتی‌ها هست که در 3 قرن اخیرر سعی در کنـترل نقــاط انــرژی زمین کردند و معمــاری و ســاخت هــرم و ابلیسک با نـــوک تـــیز بهه انتقـــال انـــرژی منفی کمک میکند!!!

آرزوی دیرینه ماســـــون‌ها، غفلت مســـــلمانان از این ســرزمین فــوق العــاده خــاص و بی‌همتا در شــرافت و معنــویت می‌باشد. بــدیهی است بــرای درک و اشــراف هرچه بیشــتر موضــوع مــورد بحث، مطالعه حــداقلی در خصوص افکار و عقاید فراماسونری داشته باشیم تا....

***منبع:کتـــاب پـــویش علمی در قـــرآن حکیم "جلد اول" تالیف اسماعیل افشار صفحه 241 انتشارات ابن سینا**

چرا طواف کعبه خلاف جهت عقربه‌های ساعت است؟

در این میـان مناسک و اعمـال حج یک مجموعه رمز آلـود است که هر یک از فروع آن دارای اسرار نهفته‌ای است. یکی از احکـــام حج آن است که حـــاجی باید در هنگـــام طواف جانب چپ بدنش به سـمت کعبه باشد. سـمت چپ قــرار دادنِ کعبه یکی از واجبــات طــواف است که تــرک عمدی یا سهوی آن موجب باطل شدن طواف می‌شود.

عالمـان علـوم دیـنی و تجـربی هر یک فلسـفه و اسـرار خاصی را برای آن برشـمرده‌اند که ذیلا بـرخی از آن‌ها را ملاحظه می‌کنید: بــرخی گفته اند: علت این که کعبه باید در جانب چپ طـواف کننـده باشد آن است که این حـالت نـــاظر به این حقیقت است که فـــرد می‌باید با توجه به معنا و حقیقت طواف، سمت چپ بدن خویش را که نمـاد اعتقاد و عملکرد اصحاب شـمال(یسـار) اسـت، به طـرف کعبه محصـــور و محـــدود کند و راه را بر بینش و روش باطل شیطان ببند.[1]

چرا که از برخی احادیث استفاده می‌شود که سمت چپ، نمـــاد دشـــمنی و مخـــالفت با ولایت اهل بیت محسـوب می‌شود. مانند این حـدیث که که در ذیل آیه«هُمْ أَصْـحابُ الْمَشْأَمَةِ»(سوره بلد، آیه 19) بیان گردیده که می‌فرماید: «الْمَشْأَمَةُ أَعْـدَاءُ آلِ مُحَمَّد: اصـحاب شـمال، دشـمنان آل محمّد می‌باشـند»(تفسـیر القمی، ج 2، ص 423)ـ و نـیز روایت شده است که رسول خدا خطاب به نقض کنندگان عهد فرمودند:«أَخَذْتُمْ بَعْدِی ذَاتَ الشِّمَالِ وَ ارْتَـدَدْتُمْ عَلَی أَعْقَابِکمْ الْقَهْقَری: شما بعد از من به سمت چپ منحرف

شـده و با سـیر قهقـرایی، به بینش قبل از هـدایت خـود بازمی گردید.»(امالی، شیخ طوسی، ص 94)

بـــــرخی دیگر گفته اند: علت آن که ســـــمت چپ باید به ســـــمت کعبه باشد آن است که: طـــــواف ملائکه در بیت المعمـــــور به ســـــمت چپ است. یا به این دلیل است که گردش اجزای تمام اشیا و اجرام آسـمانی به سـمت چپ است و یا این که جهت طـواف به سـمتی است که قلب انسان در آن سمت اسـت؛ چـون کعبه قلب زمین است.[2]

برخی محققان: با بررسی عوامل فیزیکی علل دیگری را در این بـاره طـرح کرده‌اند از جمله این که دکـتر حسـین اردکـانی، دکـترای علم فیزیک و از شـاگردان پروفسـور حسـابی می‌گوید: هر آنچه در شـارع مقـدس وجـود دارد دارای مبنای علمی است به طوری که در اعمال حج آمده است که جهت حرکت برای طواف به سـمت چپ و خلاف جهت عقربه‌های ساعت باشد یا این‌که اکـثر مراجع تقلید می‌گویند که بهـــتر است در ناحیه در خانه خـــدا تا مقـــام ابراهیم طواف انجام شود.

تمـــــام این‌ها از نظر علم فیزیک قابل اثبـــــات است. در نیمکره شـمالی که خانه خـدا واقع شـده است وقـتی هر ذره یا جسمی خلاف جهت عقربه‌های ساعت بچرخد، پنج نـیرو به آن وارد می‌شـود که جمع این نیروها و انرژی‌ها به سـمت داخل است. در بحث طـواف هم همین اسـت، ذرات در اینجا انسان‌ها هستند و مجمـوع این نیروها نـیز به سمت مرکز که همان خانه خداست هدایت می‌شود.

اگر در طواف، چرخش به سـمت راست انجـام می‌شد در علم فیزیک آمـــــــده است که گریز از مرکز رخ می‌داد و طبق قانون فیزیک ذرات که در اینجا انسان‌ها هســتند به سـمت بـیرون پرتـاب می‌شـدند و نـیروی آن‌ها به سـمت مرکز که همان خانه خداست هدایت نمی‌شد.

حالا اگر خانه خدا در نیمکره جنوبی واقع می‌شد حتماً در دین ما تأکید بر این می‌شد که باید در جهت عقربه‌هـــای سـاعت یعـنی به سـمت راسـت، طـواف خانه خـدا انجـام شود.

درباره تأکید بر طواف بین در خانه خدا و مقـام ابـراهیم باید گفت هر جسم متحـرکی که حـرکت دورانی دارد اگر شـعاع کم شـود، سـرعت آن به طـور ناخودآگـاه زیـادتر می‌شـــود و تمایل و تمرکز آن به ســـمت داخل و مرکز بیشتر می‌شود به همین دلیل اکثر مراجع می‌گویند که در این فاصـله طـواف خانه خـدا انجـام شـود چـون با این تمرکز، صعود و عروج رخ می‌دهد.

پی نوشت‌ها:

[1] نمادها و رمزواره‌هـــای حج (نشـــانه‌های الهی در سرزمین وحی)، مجتبی شریفی.

[2] چهار صد و شصت نکته نـورانی دربـاره حج، رحمـان یوسف پور.

جلوه‌هایی از «جهت طواف کعبه» در علم و طبیعت

احکام و دستورهای اسلامی هر یک راز و رمزهـایی دارد که دستیابی به آن‌ها انسان را در اعتقادات دینی قـوی‌تر و راسخ‌تر می‌سازد. بسـیاری از این اسـرار و معـارف از زبان معصومین علیهم السلام در روایات و احادیث دیـنی نقل شده و برخی نیز به تـدریج با گسـترش علم و دانش بشـــری کشف گردیـــده است. مقـــاله‌ای که در پیشـــدید خواننـــدگان گـــرامی قـــرار دارد، توسّـــط یکی از اســـاتید محترم دانشگاه به رشته تحریر درآمده و گرچه نمی‌تـوان آن را به عنـوان یک نظر قطعی پـــذیرفت؛ زیـــرا احکـــام اسـلام جنبه تعبـدی داشـته و مسـلمانان تنها بر اسـاس دســتور خداوند به آن‌ها عمل می‌کنند و هرگز عمل به آن احکـام متّکی بر اینگونه امـور نیسـت، لیکن نشر اینگونه مطـــالب خـــالی از لطف نبـــوده، چه بسا آغـــازی بـــرای تحقیقات بیشتر در این زمینه‌ها باشد.

فصل اوّل

روابط «جهت طواف کعبه» با پدیده‌های طبیعی

1- «جهت طـواف کعبه» با جهت حرکـات مـاه، زمین و اکثر سیّارات منظومه شمسی.

قُلْ انْظُرُوا مَاذَا فِی السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ....

«بگو به آنچه در آسمان‌ها و زمین است، نظر بیفکنید». (1)

1- یونس: 101

ماه در جهت طواف کعبه حـول محـور خـود و نـیز به دور زمین می‌چرخد (شکل 1)ـ 2ـ زمین درجهت طـواف کعبه به‌دور خــود و نــیز به دور خورشــید می‌چرخد (شـکل‌های 32، 43، 54).

شکل 1: مسیر چرخش ماه به دور زمین در جهت طواف کعبه است.

شکل 2:ـ مسیر چـرخش زمین و مـاه به دور خورشـید در جهت طواف کعبه است.

ص: 182

شـکل 3:ـ مسـیر چـرخش زمین به دور خـودش در جهت طواف کعبه است.

شکل 4:ـ مسـیر چـرخش زمین به دور خورشـید در جهت طواف کعبه است.

هنگـــامی که منظومه شمســـی، از نقطه‌ای در فضا به طوری دیده شود، که قطب شمال خورشید در جلـوی دید باشد، مشخص می‌شود که همه سـیّارات- به جز زهـره و اورانوس- در یک جهت از غرب به شرق، یا خلاف گردش عقربه‌های ساعت و در جهت طواف حاجیان به دور خانه خدا، به دور خــود و به دور خورشــید می‌گردند. جهت این گردش را در ستاره‌شناسی، «مستقیم» می‌نامند. گردش یا چـــرخش جهت مخـــالف، یعـــنی در جهت عقربه‌هـــای ساعت، یا خلاف جهت طواف کعبه را، وقتی که از قطب شمال نظاره شـود. «حـرکت معکـوس» می‌نامند. در بین مدارهای مریخ و مشتری، چندین هزار جرم کوچک کشف شده‌اند، که سیّارک نام دارند. قطر اکثر سیّارک‌ها، کمتر

از 80 کیلومتر است، امّا بعضی هم قطرشان 6/ـ 1 کیلومتر است. همه سیّارک‌ها در جهت مستقیم؛ یعنی

ص: 183

در جهت طواف کعبه، به دور خورشید می‌چرخند (شکل 5)ـ (1).ـ ستاره‌های دنباله‌دار که عرفاً به «نحس» بودن مشهورند، در خلاف جهت طواف خانه خدا می‌چرخند (شکل 6) (2).

شکل 5:ـ چندین هزار سیارک در جهت طواف کعبه به دور خورشید می‌چرخند.

شکل 6:ـ ستاره‌های دنباله‌دار که عرفاً به نحس بودن مشهورند در خلاف جهت طواف می‌چرخند.

2- «جهت طواف کعبه» با حرکت نپتون و یکی از اقمار آن (3).

حرکت نپتون به دور محورش، در جهت عادی مستقیم؛ یعنی در جهت طواف حاجیان به دور کعبه است. نپتون دارای دو قمر به اسامی تریتون (Triton) و نریید

1- مرجع 2 صفحه 179

2- مرجع 2 صفحه 201

3- مرجع 2 صفحات 196 و 197

ص: 184

(Neried) است. تریتون یک قمر بزرگ با قطر 6000 کیلومتر است. باعث تعجب است که تریتون در جهتی معکوس- یعنی خلاف جهت طواف به دور خانه خدا- به

دور نپتون می‌گردد، به همین دلیل ستاره شناسان حدس می‌زنند که تریتـــون زمـــانی پس از پیـــدایش منظومه شمسی به اسارت نپتون درآمده است.

3- «جهت طواف کعبه» با کهکشانهای مارپیچی.

کهکشان‌ها در شـکل‌های گونـاگونی دیـده می‌شـوند ولی کلاً سه نوع اصلی دارند:

مارپیچی، بیضی شکل و بی‌نظم (1). جهت باز شدن این مارپیچ‌ها برخلاف چـرخش عقربه‌هـای سـاعت و هماهنگ با جهت طواف کعبه است (شکل 7) (2).

شکل 7:ـ کهکشان راه شـیری که منظومه شمسی ما در آن واقع است، حدود 200 میلیارد ستاره دارد. شـکل آن تداعی کننده طواف.

4- پیچش رشته‌های تشـکیل دهنـده مو و پشم جانـداران در «جهت طواف کعبه» است.

ساده‌ترین راه پیچ، یا تاب خوردگی اسکلت زنجیر پپتیدی، ساختمان مارپیچ آلفای راست گرد است (شکل 8) (3).

چنان که اسیدهای آمینه (آل) را، که به‌طور طبیعی یافت می‌شـوند، در نظر بگـیریم، دو نـوع مـارپیچ: یکی راست گرد (در جهت طـواف کعبه) و دیگـری چپ گـرد می‌تـوان ســـاخت، که مارپیچ‌هـــای راست گـــرد، به‌طـــور قابل ملاحظه‌ای پایدارترند. در میان تمام پروتئین‌های

1- مرجع 4 صفحات 62 الی 65

2- اریک اوبلاکر،" فیزیک نوین" ترجمه بهـروز میفـانی، 1370، چاپ اول، انتشارات قدیانی، صفحه 44..

Albert L. Lehninger," Biochemistry" 2 nd -3 Edition, 7791, Worth Publishers, Inc., Pages .921

ص: 185

طـبیعی که تا به امـروز مطالعه شـده‌اند، مـارپیچ آلفـا، راست گرد است. در کراتین‌های آلفـای مو و پشم سه یا هفت عـــدد از این مارپیچ‌هـــای آلفا ممکن است به هم بپیچند و طناب‌های سه رشته‌ای یا هفت رشـته‌ای را، که با اتصالات متقابل دی‌سولفید به هم می‌پیوندند، تشـکیل بدهند (شکل 9) (1).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، پروتئین‌های طـبیعی، در جهت طواف خانه خدا، حول یک محور می‌پیچند!

شـکل 8:ـ سـاختمان مـارپیچ آلفا. زنجـیر پپتیـدی تمـام پروتئین‌های طـبیعی مـارپیچ آلفـای راست گـرد در جهت طواف کعبه است.-

شکل 9:ـ ساختار مو و پشم. در کراتین‌هـای آلفـای مو و پشم سه تا هفت عدد از مارپیچ‌های آلفا در جهت طـواف کعبه به هم می‌پیچند.

1- مرجع 11 صفحه 130.

ص: 186

5- پیچش رشته‌های تشکیل دهنـده کروموزوم‌هـای کلیّه جانداران در «جهت طواف کعبه» است. (1) و (2)

فَلْيَنظُرْ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ.

«انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است.» (3)

الگـوی خلقت هر انسـان، براسـاس اطلاعـات ژنـتیکی موجـود، در رشـته‌های DNA اوست. کروموزوم‌هـا، از DNA ساخته شده‌اند. در مدل ساختمان DNA واتسن و کـرک، دو زنجـیر پلی نوکلئوتیـد، در یک مـارپیچ آلفـای راست گـرد مضـاعف (در جهت طـواف کعبه)، به هم پیچیده‌اند (شکل 10).ـ ساختمان RNA نیز مارپیچ آلفـای راست گرد (در جهت طواف کعبه) است.

شکل 10:ـ DNA یک مـارپیچ آلفـای راست گـرد در جهت طواف کعبه است.

6- «جهت طواف کعبه» با ساختار آمیلاز همسو است!

نشاسته از دو قسمت آمیلاز (amylose) و آمیلوپکتین (amylopectin) تشکیل شده است. (4) آمیلاز باهالوژن یـد، ایجـاد رنگ آبی می‌کند. علت آن، توانـایی ید در مستقر شدن در درون سـاختار مـارپیچی اسـت، که از به هم پیوسـتن تکپاره‌هـای گلـوکز تشـکیل شـده است. هنگـامی که آمیلاز در آب قـرار گـیرد، این مـارپیچ راست‌گرد حاصل می‌شـود (شـکل 11)(5).ـ جهت این مارپیچ با جهت طواف کعبه هماهنگ است.

1- Eric E. Con and P. K. Stumpt." Outlines of Biochemistry" 2791, Third Edition, John Wiley and Sons, Inc., Page 121..

2- مرجع 13 صفحه 862

3- الطارق: 5

4- مرجع 11 صفحه 204

5- مرجع 13 صفحه 46

ص: 187

شـکل 11:ـ سـاختار مـارپیچ راست گـرد آمیلاز با جهت طواف کعبه همسو است.

7- «جهت طواف کعبه» با جهت پیچش ذاتی گیاهان.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

«آیا به زمین نمی‌نگرند که چگونه ما از هر جفـتی گیـاه رویانیدیم.» (1)

رشد و حرکت گیاهان بر دو نوع است:

الف- حرکـات ذاتی اسـت، که نسـبتاً مسـتقل از عوامل زیست محیطی هستند.

ب- حرکـاتی است که از محیط زیست ناشی می‌شـود. رشد و حـرکت ذاتی گیاهـان مانند پیچـک، در جهت خلاف چـرخش عقربه‌هـای سـاعت و هماهنگ با جهت طـواف کعبه است (شکل 12) (2).

شکل 12: رشد پیچک در جهت خلاف چرخش عقربه‌های ساعت و هماهنگ با جهت طواف کعبه است.

1- شعراء: 7.

2- C. C. Wilson and W. E. Loomis," Botany", 1962, New York, Page 233..

ص: 188

8- «جهت طـواف کعبه» با جهت اوج گـرفتن عقاب‌ها و پلیکان‌ها.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ....

«چـــرا به پرنـــدگان که بـــالای سرشـــان در پروازنـــد، نمی‌نگرند؟» (1)

پرنـــدگانی چـــون عقاب‌ها و پلیکان‌ها در جهت مـــارپیچ راست گـــرد؛ یعـــنی در جهت طـــواف کعبـــه، از زمین برمی‌خیزند. در این حـال، تـوده هـوای گـرم، آن‌ها را به ارتفاعات بالاتر سـوق می‌دهد و به پـرواز ادامه می‌دهند (شکل 13) (2)

شـکل 13:ـ عقابها و پلیکانها در جهت طـواف کعبه و بر خلاف چرخش عقربه‌های ساعت اوج می‌گیرند. این شکل تداعی کننده معراج از کعبه به بیت المعمور است.

9- اکثریت قریب به اتفاق هسته‌های عناصری که دنیـای هستی را تشکیل می‌دهند، در میـدان مغناطیسی جهـان، در «جهت طواف کعبه» می‌چرخند!

به‌طـــور متوســـط، از هر هـــزار اتمی که در جهـــان (Univrse)ـ هست، تعـداد 927 عـدد هیـدروژن، 71 عـدد هلیوم و صرفاً یک عدد آن از عناصر سنگین‌تر است. (3) پس دنیای ما، دنیای هیدروژن است. هسـته هیـدروژن از یک پروتـون تشـکیل شـده است. خـواص پروتـون را در میـدان مغناطیسی زمین، منظومه شمسی و یا جهـان و یا در رزونانس مغناطیسی هسته، NMR (شکل 14) (4)، در صورتی می‌توان توجیه کرد که برای آن اسپین فـرض کنیم. اسپین هسـته هیـدروژن (پروتـون) می‌توانـد، یا در

جهت طواف خانه خدا، یا مخالف جهت طواف کعبه باشد (شکل 15)ـ (5).ـ تعداد پروتون‌هـایی که در جهت طـواف کعبـه، به دور خـود می‌چرخنـد، متناسب با قـدرت میـدان مغناطیسی (B 0)، بیشتر از

1- ملک: 19

2- جی. آل. هیکس، «آشنایی بیشتر با پرنـدگان» ترجمه حــائری زاده، 1367، مؤسسه تحقیقــاتی و انتشــاراتی روز، تهران، صفحه 8

3- R. E. Dickerson and I. Geis," Chemistry, Matter, and the Universe 1976, W. A. Benjamin, Inc, London, Page 2.

4- ویلیام کمپ، «رزونانس مغناطیسی هسته در شیمی» ترجمه عیسی یــاوری، 1369، مرکز نشر دانشــگاهی، تهران، صفحه 196

5- مرجع 23 صفحات 4 و 5

ص: 189

پروتون‌هایی است که مخالف جهت طـواف کعبـه، به دور خــود می‌چرخند. اســپین کــردن در خلاف‌جهت چــرخش عقربه‌های‌ســاعت؛ یعــنی در جهت طــواف کعبــه، بــردار انــدازه حــرکت زاویه‌ای و بــردار گشــتاور مغناطیسی پروتون را در جهت میدان مغناطیسی B 0 در تــرازی با انرژی‌کمتر؛ یعنی با پایداری بیشــتر، قرارمی‌دهد (شــکل 16ـ ب). (1)ـ اسـپین کـردن پروتون‌هـا، هنگـامی که در میدان مغناطیسی قرار بگیرنـد، می‌تواند موافق چـرخش عقربه‌هــای ســاعت؛ یعــنی مخــالفت جهت طــواف کعبه

باشد. در آن صورت، بردار اندازه حرکت زاویه‌ای و بردار گشـــتاور مغناطیسی پروتـــون، مخـــالف جهت میـــدان مغناطیسی اعمال شده (Bu قرار می‌گیرد و پروتون‌ها در ترازی با انرژی بیشـتر؛ یعـنی با پایـداری کمـتر قـرار می‌گیرند. همین بحث را می‌توان در مورد H 3، c 13، F 19، P 31، Fe 57، Se 77، Yb 171، W 183، Pt 187، Os 195، Hg 199، Tl 205، Pb 207 که دارای اسپین 12 و نسبت ژیرومغناطیسی مثبت هستند، انجام داد.

در هســـته‌هایی که اســـپین بیش از 12 دارند و نســـبت ژیرومغناطیسی آن‌ها مثبت است- مانند:

H

Li 7، B 11، N 14، Na 23، Al 27، S 33، Cl 35، Cl ،2 37، K 39، V 51، Mn 55، Co 59، Cu 63، Cu 65، As 75، Br 79، Br 81، Mo 95، I 127، Ba 135 و Ba 137- اگرچه تعـداد ترازهـای انـرژی بیش از دو عـدد است امّا هســـته‌هایی که در جهت طـواف کعبه اســـپین می‌کننـــد، پایدارترند از هســـته‌هایی که‌بـــرخلاف جهت‌طـــواف کعبه به‌دور خودمی‌چرخند. هسته‌هایی‌که‌نســـــــــــــــــبت ژیرومغناطیسی آن‌ها منفی است، نظیر: Be 9، N 15، O 17، Si 29، Y 89، MO 97، Rh 103، AG 109، cd 113، Sn 115، Sn 117، Sn 119، Te 125، Xe 129 و Tm 169- هنگامی که در جهت طواف کعبه اسپین کنند، ناپایدارترند تا در جهت خلاف آن. حـــــالت آنـــــان مانند الکـــترون است (شـــکل 16-ـــ الف) 25 که گشـــتاور مغناطیسی آن برخلاف جهت میدان مغناطیسی است.

شکل 14:ـ طیف‌سنج‌های MNR- 60 مگاهرتز (بالا) و 500 مگاهرتز (پایین).

1- مرجع 23 صفحه 27

ص: 190

شکل 15:ـ در غیاب میدان مغناطیسی (B 0)ـ هسته‌های مغناطیسی دارای انرژی برابر هستند. هنگامی که میدان مغناطیسی (B 0)ـ اعمال می‌شود، هسته‌هایی که در جهت طواف کعبه اسپین می‌کنند، همسوی میدان مغناطیسی می‌شوند و از پایداری بیشتری برخوردار می‌شوند. تعداد آن‌ها نیز بیشتر است. امّا هسته‌هایی که بر خلاف جهت کعبه اسپین می‌کنند، ناپایدارترند. تعداد آن‌ها نیز کمتر است.

شکل 16:ـ الف: الکترون چرخنده. ب: پروتون چرخنده. در این شکل الکترون و پروتون با جهت یکسان اسپین (در جهت طواف کعبه) نمایش داده شده‌اند. بنابر این، بردارهای اندازه حرکت زاویه‌ای دارای جهت یکسان (به سمت بیت المعمور) هستند. بردار گشتاور مغناطیسی پروتون با توجّه به بار مثبت آن در جهت بالا (بیت المعمور) است. بردار گشتاور مغناطیسی الکترون با توجّه به بار منفی آن در جهت پایین است.

ص: 191

10- در نیمکره شمالی «جهت طواف کعبه» موافق با جهت چرخش گردبادهای «بالابرنده» و مخالف با جهت گردابهای «غرق‌کننده» است!

در نیمکـره شـمالی جهت چـرخش گردبادهـا، طوفان‌هـا، سیکلون‌ها وهاریکن‌ها خلاف چرخش عقربه‌های ســاعت؛ یعنی هماهنگ با جهت طواف دور خانه خداست.

به عکس، جهت گردابها و آنتی‌ســـیکلون‌ها در نیمکـــره شـمالی، موافق چـرخش عقربه‌هـای سـاعت و بـرخلاف جهت طواف دور خانه خداست (شکل‌های 2617، 2718، 2819.

باتوجه به حــرکت وضــعی زمین جهت چــرخش ظــاهری ســیکلون‌ها و آنتی‌ســیکلون‌ها در نیمکــره جنــوبی عکس نیمکره شمالی است.

شـکل 17:ـ در نیم کـره شـمالی جریـان هـوا در اطـراف طوفان‌ها در جهت طـــــواف کعه است به گـــــونه‌ای که معمولًا آنچه در سطح زمین قـرار دارد به آسـمان پرتـاب می‌شود.

شــکل 18:ــ ســاختار یک‌هــاریکن و جریان‌هــای هــوایی وابسته آن.

ص: 192

شـــکل 19:ـــ جهت ســـلیکون در خلیج مکزیک هنگـــام تقویت‌هاریکن در جهت طواف کعبه است.

11- «جهت طواف کعبه» با جهت حرکات ورزشی!

جهت چرخش در ورزش‌هـای باسـتانی، دو، اسب‌دوانی و مســابقات اتومــبیل‌رانی و غــیره همه مخــالف چــرخش عقربه‌های ساعت و در جهت طواف کعبه است.

12- «جهت طواف کعبه» با جهت باز کردن اکثر قفل‌ها، پیچ رادیو، تلویزیون و سایر لوازم برقی و شیرفلکه‌ها!

اکثر قریب به اتفاق قفل‌ها با چرخانیدن کلید در خلاف چرخش عقربه‌های ساعت؛ یعنی با چرخانیدن در جهت طواف کعبه باز و با چرخانیدن در جهت چرخش عقربه‌های ساعت بسته می‌شوند.

کلیدهای وسایل الکترونیکی نظیر رادیو، تلویزیون، اجاق الکتریکی، اتو، و غیره نیز اغلب با چرخانیدن در جهت طواف کعبه باز و با چرخانیدن بر خلاف این جهت بسته می‌شوند.

اکثر قریب به اتفاق شیرفلکه‌های آب، نفت و گاز با چرخانیدن برخلاف چرخش عقربه‌های ساعت؛ یعنی در جهت طواف کعبه باز و برخلاف آن بسته می‌شوند.

ص: 193

فصل دوّم

روابط نمادین «جهت طواف کعبه» با نمودهای علمی

1- رابطه ضرب برداری با «جهت طواف کعبه»

حاصل ضرب برداری دو بردار a و b که به‌صورت a b *نوشته می‌شود، بردار دیگری است مانند* c: b a/ c، بزرگی c به‌صورت sin ab/ c تعریف می‌شود که در آن زاویه کوچکتر میان a و b است.

راستای c حاصل ضرب برداری دو بردار a و b بر صفحه‌ای که از a و b تشکیل می‌شود، عمود است. (1)

برای تعیین سوی بردار c به‌شکل 20 مراجعه می‌کنیم. پیچ راست‌گردی را که محور آن بر صفحه a و b عمود است درنظر می‌گیریم. آن را از a به b به اندازه زاویه می‌چرخانیم. در این حالت، پیشروی پیچ، همان جهت بردار حاصل ضرب a *b خواهد بود (شکل 20-ـ الف). روش مناسب دیگر برای تعیین جهت حاصل‌ضرب برداری، به‌صورت زیر است.

محوری را که بر صفحه a و b عمود است و از مبدأ دو بردار می‌گذرد، درنظر می‌گیریم. سپس انگشتان دست راست خود را حول این محور خم می‌کنیم و به‌کمک نوک انگشتان، بردار a را در جهت زاویه کوچک‌تر میان دو بردار به‌طرف بردار b می‌آوریم. شست دست راست را، در حالی‌که آن را مستقیم به‌طرف بالا نگه داشته‌ایم، جهت حاصل ضرب a *b را نشان می‌دهد (شکل 20- ب).

روش‌های توصیف شده در شکل 20 روش‌هایی قراردادی‌اند. دو بردار a و b یک صفحه را تشکیل می‌دهند و از هر صفحه می‌توان دو جهت به‌طرف خارج انتخاب کرد.

ما قرارداد قاعده دست راست یا پیچ راست‌گرد را انتخاب می‌کنیم. در صورت انتخاب قاعده دست چپ یا پیچ چپ‌گرد، عکس جهت انتخابی b *a را خواهیم داشت. چون ضرب برداری به‌صورت *b* a نوشته می‌شود، آن را ضرب ضربدری a و b نیز می‌گویند و می‌خوانند a ضربدر b. بنابراین، حاصل ضرب‌های *b* a و a *b* با هم برابر نیستند و

1- دیویدهالیــدی و رابــرت رزینک. «فیزیک» جلد اول، ترجمه نعمت‌اله گلستانیان و محمـود بهـار، 1370، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ ششم، صفحه 23

ص: 194

به همین دلیل است که تــرتیب عوامل ضــرب در ضــرب برداری اهمیت دارد. درواقع a *b-/ b* a (شکل 21ـ پ). این موضــوع از این واقعیت نتیجه می‌شــود که بــزرگی absini با بزرگی basini مساوی است ولی جهت b *a با* جهت b *a* یکی نیست.

علت این امر آن است که پیچ راست‌گرد اگر از a به b و تحت زاویه بپیچد در یک جهت، و اگر از b به a و تحت زاویه بپیچد در جهت مخالف پیش می‌رود. همین نتیجه را با استفاده از قاعده دست راست می‌تـوان به‌دست آورد. اگر مساوی 90 باشد a، b و c (b *a/ C)* هرسه بر هم عمودند و یک دســتگاه مختصــات سه‌بعدی راست‌گرد را تشــکیل می‌دهند. باتوجه به مطــالب گفته‌شــده جهت طواف حول کعبه معنای فـیزیکی مهمی دارد. همان‌گونه که حاصل ضـرب‌های b *a* و a *b با هم برابر نیسـتند، طواف از طـرف چپ به راست با طـواف از جهت راست به چپ با هم برابر نیســتند. همان‌گونه که پیچ راست‌گرد اگر از a به b و تحت زاویه بپیچــد، در یک جهت (بــالا) (شکل 20ـ الف)، و اگر از b به a و تحت زاویه بپیچد، در جهت مخالف (پایین) پیش می‌رود (شکل 20- ج).

شکل 20: ضرب برداری. (الف) در رابطه b a/ c، جهت c جهت پیشــروی پیچ راست‌گرد (به ســمت بیت‌المعمــور) است وقــتی که پیچ از a به ســمت b در داخل زاویه

کوچکتر (در جهت طواف حــول کعبه) بچرخند. (ب) جهت c را از «قاعده دست راست» می‌توان به دست آورد. به این ترتیب که اگر دست راست خــود را طــوری نگه داریم که چهــار انگشت بســته شــده در جهت چــرخش a به b (یعــنی در جهت طــواف حــول کعبه) باشد انگشت شست جهت c (بیت المعمور) را نشان خواهد داد. (پ) هر گــاه جای عوامل ضرب را عوض کنیم، یعــنی وقــتی که پیچ در جهت پیشــروی پیچ چپ‌گــرد (خلاف جهت طــواف حــول کعبه) بچرخد، علامت حاصل ضرب برداری تغیــیر می‌کند: a b-/ b a. با استفاده از قاعده دست راست یا قاعده پیشروی پیچ راست گرد ثابت می‌شود که c و 'c در خلاف جهت یکدیگرند.*

ص: 195

طــواف از چپ به راست مطــابق دســتور شــرع است و موجب صــعود به‌ســمت بیت‌المعمــور می‌گــردد و می‌تواند مورد قبول واقع شود. به‌عکس، طــواف از راست به چپ مخالف دستور شرع و مــوجب تــنزل است و مــورد قبــول واقع نمی‌شود.

2- رابطه «جهت طــواف کعبه» با حاصل‌ضــرب بــرداری نیرو و مکان.

طواف یک حاجی را می‌توان با «حاصل‌ضرب برداری نــیر و مکــان» مقایسه کــرد (شــکل 23)ـ (1).ـ بــردار F یک نیروست که می‌خواهد r را (که یک بردار مکان است) در حول مبدأ O بچرخاند. کعبه را در نقطه O فــرض کنید و فاصله حاجی را با خانه کعبه r بدانید.

سعی و طواف حاجی را در جهت F بدانید که با r زاویه را می‌سازد. جهت طـواف در این حـالت به‌گـونه‌ای است که همــواره شــانه چپ حــاجی به طــرف کعبه است. در مورد این مسأله می‌خواهیم اندازه حاصل ضـرب بـرداری و نیز راستا و سوی آن را تعریف کنیم.

برای مشخص ساختن راستا و سو، می‌تــوانیم بردارها را به دست‌ای از محورهــای مختصــاتی دکــارتی، x، y و z ارجاع دهیم. اگر توافق کنیم که F و r در صفحه xy قرار دارنــد، آن‌گــاه مختصــات ســوم را با مشــخص ســاختن n به‌عنــوان بــردار بعد واحد که در راســتای محــور z قــرار دارد، می‌توانیم وارد سازیم. سوی بــردار n همــان است که به‌طــور معمــول به‌وســیله قاعــده پیچ دست راست مشـــخص می‌گـــردد. پیچانیـــدن یک پیچ دست راست در راستا و ســوی n بایســتی چنــان باشد که با انجــام آن F سبب چرخانیدن r گــردد. همــان‌طور که در شــکل نشــان داده شــده اســت، حاصل ضــرب بــرداری چــنین تعریف می‌شود:

n

sin

rF

J /

بنــابراین، J یک بــردار جدید است که از مبــدأ مختصــات می‌گذرد و در طول محــور z به ســوی بــالا عمل می‌کند. موقعیت و ابعاد آن، تمامی آنچه را که در مــورد وضــعیت مشخص‌شـــده در شـــکل نیـــاز داریم، به ما خواهد گفت.

بردار J بردار گشتاور نیرو در پیرامون یک نقطه است و چنان برداری را گشتاور پیچشی یا لنگر پیچشی می‌نامند که به‌طور دقیق تعریف شده و با نیروی پدیدآورنده‌اش با زاویه‌های قائم عمل می‌کند.

به عبارت ساده‌تر، همان‌طور که حاصل ضرب برداری نیرو و مکان یک بردار جدید است که از مبدأ O می‌گذرد و در طول محور Z به‌سوی بالا عمل می‌کند. طواف حاجی

1- مرجع 23 صفحه 196

ص: 196

به‌گونه‌ای که شانه چپ وی به‌طرف کعبه باشد، برداری ایجاد می‌کند که از کعبه به‌سوی بالا (بیت‌المعمور) صعود نماید.

بنابراین، اگر حاجی خلاف جهت طواف کند- یعنی شانه راستش به‌طرف کعبه باشد- حاصل ضرب برداری طواف وی برداری خواهد بود که از مبدأ مختصات- که در این‌جا کعبه است- می‌گذرد و در طول محور Z به‌سوی پایین (مرکز زمین) سقوط می‌کند.

شکل 21: حاصل ضرب برداری نیرو مکان.

بردار گشتاور پیچشی بر بردارهای پدیدآورنده‌اش عمود است.

3- رابطه «جهت طواف کعبه» با «حاصل‌ضرب برداری اندازه حرکت زاویه‌ای و مکان».

در شکل 22، P بردار اندازه حرکت یک ذرّه است، اندازه حرکت P برداری است برابر با جرم* سرعت. P می‌خواهد r را (که یک بردار مکان است) در حول مبدأ O بچرخاند. حاصل ضرب برداری P و r، بردار جدیدی خواهد بود که همان‌طور که در شکل 22 نشان داده شده است، از مبدأ به‌سوی بالا و عمود بر P و r عمل خواهد کرد. این بردار گشتاور اندازه حرکت یا بردار اندازه حرکت زاویه‌ای نام دارد.

بنابراین، بردار حرکت زاویه‌ای از طریق مبدأ مختصات عمل می‌کند و بر راستای چرخش عمود است و در سویی است که از قاعده پیچ دست راست در مشخص کردن راستای چرخش پیروی می‌کند.

ص: 197

شکل 22:ـ حاصل ضرب برداری اندازه حرکت زاویه‌ای و مکان. بردار اندازه حرکت زاویه‌ای در محور z و بردارهای پدید آورنده‌اش در محورهای x و y عمود است.

اکنون می‌توانیم اندازه حرکت زاویه‌ای را برای یک طواف‌کننده حول کعبه تعریف کنیم. (شکل 23 طواف حاجی را با دو جهت متفاوت چرخش نمایش می‌دهد.) چنانچه حاجی شانه چپ خود را به‌سمت کعبه قرار دهد و طواف کند، یک بردار جدید که از کعبه می‌گذرد و به‌طرف بیت‌المعمور می‌رود، ایجاد خواهد شد. اگر حاجی در حال طواف شانه راست خود را به‌طرف کعبه قرار دهد، بردار حرکت زاویه‌ای وی از کعبه به‌سمت مرکز زمین خواهد رفت.

شکل 23:ـ نمایش بردار اندازه حرکت زاویه‌ای در دو جهت متفاوت. چنان که جسم چرخنده در جهت طواف کعبه بچرخد بردار اندازه حرکت زاویه‌ای به سمت بالا خواهد بود. اگر جسم چرخنده درخلاف جهت طواف حول کعبه بچرخد بردار اندازه حرکت زاویه‌ای به سمت پایین خواهد بود.

ص: 198

4- رابطه «اندازه حرکت زاویه‌ها و گشتاورهای مغناطیسی الکترون و پروتون» با جهت طواف کعبه. (1)

در دنیای ریز (میکرو)، ذرّات باردار متحرکت (چرخنده)، میدان‌های مغناطیسی و الکتریکی پدید می‌آروند. الکترون و پروتون را می‌توانیم از دیدگاه اندازه حرکت زاویه‌ای اسپین آن‌ها و نیز بردرا گشتاورهای مغناطیسی با طواف حجاج بیت‌اللّه الحرام حول خانه خدا مقایسه کنیم.

در شکل (16ـ الف) الکترون‌ها به‌صورت جسم چرخنده و دارای بار منفی نمایش داده شده‌اند و به پیروی از قانون پیچش دست راست برای بردارها، می‌توانیم اندازه حرکت زاویه‌ای اسپین را با بردار l نمایش دهیم. دوقطب مغناطیسی پدیدآمده به‌وسیله الکترون را می‌توان با بردار نمایش داد. بردار نمایش‌دهنده اندازه حرکت زاویه‌ای اسپینی l برای الکترون، با بردار نمایش‌دهنده گشتاور مغناطیسی آن () ناهمسو (مخالف از نظر علامت) است. شکل (16-ـ ب) تصویر قابل مقایسه‌ای را برای اسپین پروتون نمایش می‌دهد.

بـرخلاف الکـترون، بـردار نمایش‌دهنـده انـدازه حـرکت زاویه‌ای اسپین پروتون ا، با بردار نمایش‌دهنده گشـتاور مغناطیسی آن ()، همسو (یعنی با علامت یکسان) است. بنـابراین، بـردار نمـایش دهنـده گشـتاورهای مغناطیسی الکـترون و پروتـون () دارای جهت‌هـای مخـالف هسـتند؛ یعنی هر حاجی که مثل پروتـون بـار مثبت دارد یا نیت او تقـرّب به خداسـت، طـواف مـوجب معـراج وی از کعبه به‌سوی بیت‌المعمور می‌شود (به سمت بالا). به‌عکس آن حاجی که مثل الکترون بار منفی دارد و طواف را با نیت غیرخدا انجام می‌دهـد، مانند الکـترون که بـردار گشـتاور مغناطیسی‌اش در جهت پـایین اسـت، طـوافش او را به سمت خلاف جهت بیت‌المعمور خواهد برد و تـنزّل خواهد کرد و معراج نخواهد داشت.

5- رابطه «جهت طـواف کعبه» با رفتـار ژیروسـکوپی و رزونانس مغناطیسی هسته. (2)

می‌توان ژیروسکوپی را درنظر گرفت که مانند شکل 24 از طریق محـــور چرخشی افقی‌اش، به بـــرجکی متصل است و ما می‌تـــوانیم مشـــخص ســـازیم که چـــرخ دوّار سـنگینی نسـبت به نـاظری در بـالای برجـک، همسـوی عقربه‌های ساعت می‌چرخد. حال اگر بتوانیم

1- مرجع 23 صفحه 16

2- مرجع 23 صفحه 10

امکـان مشـاهده سیسـتم را در غیـاب گـرانش را تصـور کـنیم، در آن صـورت، ژیروسـکوپ موضع خـود را حفظ

خواهد کرد. درواقـع، اگر چرخ‌دهنـده‌ها بی‌مـالش بودنـد، ژیروسکوپ برای همیشه در چرخش می‌ماند. اکنون، اگر گـرانش پیـدا شـود، نـیرویی برابر با m *g که به‌سـمت پایین عمل‌می‌کند، برچـرخ دوار اعمـال خواهدشد. همـان گونه که در بـــالای برجک دیده‌می‌شـــود، این چـــرخش در خلاف جهت عقربه ساعت است. چرخانیـدن ژیروسـکوپ در سـوی مخـالف، منجر به حـرکت تقـدیمی در راسـتای عقربه ساعت خواهد شد.

شـکل 24:ـ ژیروسـکوپ. راسـتای چـرخش بر راسـتای حرکت تقدیمی عمود است.

حـرکت تقـدیمی مـوجب می‌شـود تا ژیرسـکوپ از طریق چرخ دوار نیروی گرانش F را خنثی سازد. طـواف حـول کعبه نیز ایجاد نیرویی بـرخلاف جاذبه‌هـای خـاکی می‌کند که موجب معراج انسان می‌شود.

هسـته‌های عناصر مغناطیسـی، به‌ویـژه هیـدروژن- 1 و کربن- 13، همچون اجسام باردار چرخنده رفتار می‌کنند. چنان‌که آن‌ها را در معـرض تـأثیر یک میـدان مغناطیسی قرار دهیم، دارای حرکت تقدیمی خواهند شد (شکل 25) (1)

شکل 25: حرکت تقدیمی یک مغناطیس هسته‌ای در یک میدان مغناطیسی تداعی کننده طواف کعبه است.

1- مرجع 26 صفحه 11.

ص: 200

در این‌جا بین حـــرکت تقـــدیمی ژیروســـکوپ در صـــفحه افقی در پیرامون برجک و حرکت تقدیمی یک مغنـاطیس

هسته‌ای در یک میـدان مغناطیسی و نـیز طـواف حـاجی پـیرامون کعبه تشـابه نمـادین بسـیار جـالبی وجـود دارد. حـرکت تقـدیمی مـوجب می‌شـود ژیروسـکوپ از طریق چرخ دوار، نیروی گـرانش را خنـثی سـازد. طـواف حـول کعبه به ترتیبی که سـمت چپ حـاجی به‌طـرف خانه خـدا باشد نیز سبب ایجـاد نـیرویی بـرخلاف جاذبه‌هـای خـاکی است که مــوجب معــراج انســان به ســمت بیت‌المعمــور می‌شود.

6- رابطه «جهت طواف کعبه» با جهت قرار گرفتن قلب در بدن.

قلب درون قفسه سینه میان دو شــش، متمایل به‌طـرف چپ جا دارد و نــوک آن متوجه طــرف چپ است (شــکل 26). کعبه خانه دل است و همه قلب‌ها متمایل و متوجه این خانه‌اند. کعبه محـــوری است که قلب‌ها به‌دور آن در چرخش‌اند. (1)

شکل 26: نوک قلب متوجّه طرف چپ است.

کعبه باید در طرف چپ طواف کننده باشد. کعبه محـوری است که قلب‌ها به دور آن در چرخش‌اند.

فصل سوّم

فطری بودن هدایت الهی و حکم «جهت طواف کعبه»

اســـــلام دریچه‌ای از طـــــبیعت و آفـــــرینش به‌روی عبادت‌کنندگان می‌گشاید تا عبادتشـان از روی معـرفت و یقین باشد. در این بخش، ابتــدا دربــاره فطــری بــودن هدایت الهی بحث

A. J. Vander, J. H. Sherman and D. S. -1 Luciano," Human Physiology" 1970, McGrawHill ..Book Company, New York, page 248

ص: 201

خواهد شد. سپس مواردی که در متن مقاله، تحت عنوان روابط مستقیم و یا نمـادین ارائه شـده اسـت، به‌عنـوان امثال و شواهد فطـری بـودن حکم «جهت طـواف کعبه» معرفی می‌شود.

1- فطری بودن هدایت الهی

فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلـدِّینِ حَنِیفـاً فِطْـرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَـرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَاتَبْـدِیلَ لِخَلْـقِ اللَّهِ ذَلِـکَ الـدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَـرَ النَّاسِ لَایَعْلَمُونَ.

«رو به‌سوی دیـنی‌آور که همه معـارفش عادلانه و خـالی از افراط و تفریط است و از فطرتی سرچشمه می‌گیرد که خدای تعـالی بشر را بر آن فطـرت آفریـده، آفـرینش خدا هیچ تغیـیر نپـذیرد. این است دین پابرجـا، اما بیشـتر مردم نمی‌دانند.» (1)

از این آیه سه نکته برداشت می‌شود:

الف- اسلام بشر را به عقاید و دستورالعمل‌هایی دعـوت می‌کند که از فطرت خود بشر سرچشمه می‌گیرد؛ یعـنی اسـاس دین اسـلام فطـرت انسـانی است. (2)ـ فطـرت انسـانی همـان نحـوه خلقت اوست که انسـان را جز به کارهایی که مهیا و مجهز بر آن اسـت، دعـوت نمی‌کند. (3)ـ فطرت در لغت به‌معنی سرشـت، طـبیعت، آفـرینش، ابـداع و اخـتراع است و صـفتی است که هر موجـود در

آغاز خلقتش داراست (4)(5)؛ بنابراین، پیمودن راه خـدا و تقوای دینی وقتی حاصل می‌شود که انسان به فطرت انسانیت که بنای دین خدا براساس آن نهاده شده اسـت، ملتزم شـود و از آن تخطی نکند. (6)(7)(8)(9)(10)(11)(12)(13)

ب- چون تعـالیم اسـلامی منطبق بر فطـرت اسـت، رنگ کهنگی بر سیمای آن نمی‌نشیند و گذشت زمان از ارزش و اعتبارش نمی‌کاهد. کهنگی در مـورد موضـوعاتی پیش می‌آید که خواسـته فطـری انسـان نباشـند. قانون‌ها یا آداب و رسـومی که در جامعه‌هـای گونـاگون به‌وجـود می‌آید، در صورتی که برخاسته از سرشت انسان نباشـد، با گذشت زمـان به‌دست فراموشی سـپرده می‌شـوند و ارزش خـود را از دست می‌دهند اما قانون‌ها و روش‌هـایی که از فطـرت انسـان بجوشـند و پاسـخگوی نیازهای فطـری او باشـند، هرگز با گذشت زمـان کهنه و بی‌ارزش نمی‌شوند. (14)

1- روم: 30

2- سید محمدحسـین طباطبـایی، «تفسـیرالمیزان» جلد 13 ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ص 546

3- مرجع 34، جلد 6، صفحه 467

4- علی اکـبر دهخـدا. «لغت‌نامه» 1373، جلـدنهم، مؤسسه انتشـارات وچـاپ دانشـگاه‌تهران، صص 4-15152

5- محمد معیـنی، «فرهنگ فارسی» 1363، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، جلد دوم، صفحه 2555

6- مرجع 36، جلد 7،، صفحه 579

7- مرجع 39، جلد 11، صفحه 525

8- مرجع 44، جلد 13، صفحه 157

9- مرجع 41، صفحه 258

10- مرجع 42، جلد 10، صفحه 455

11- مرجع 39، صفحه 601

12- مرجع 39، صفحه 297

13- سیدمحمد حسین طباطبـایی «تفسـیرالمیزان» جلد 4، ترجمه محمدرضا صالحی کرمانی و سید محمدخامنه، 1366، چاپ سوم، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء، صفحه 298

14- محمـــدعلی ســـادات و حمید طـــالب زاده، «بینش اسلامی» 1378، چاپ پنجم، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران، صفحه 18

ص: 202

پ- بیشتر مردمی که از سرشت خود به‌درستی و به‌طـور جامع آگاه نیستند، به آیین‌ها و مرام‌هایی رو می‌آورند که پایه و اساسی در فطرت آن‌ها ندارند. (1)

2- آیا حکم «جهت طواف کعبه» براساس فطرت است؟

آیا اسـلام در تجـویز «جهت طـواف کعبه» از امر فطـرت پیروی کرده است؟ حکم «جهت طواف کعبه» دو صـــورت دارد: یا حکم خداست یا افترای بر خـدا. شق ثـالث وجـود

نـدارد! با شـرحی که در فـوق آمـده اسـت، احکـام خـدا مطـابق با فطـرت است و عـالم آفـرینش، آدمیـان را به‌سوی آن فرا می‌خواند و هرچه غیر از این است افـترا بر خداست. (2)ـ آیا فطرت انسان گویـای «جهت طـواف کعبه» (یعـنی خلاف جهت چـرخش عقربه‌هـای سـاعت) است؟ آیا عالم آفرینش، آدمیان را به‌سوی «جهت طواف کعبه» فرامی‌خواند.

فطری بودن بسیاری از احکام الهی مانند حرمت کشـتن فرزندان از تـرس فقر و ارتکـاب کارهـای زشت و «قتل نفس بـدون حق» بسـیار روشن است (3)ـ اما فطـری بودن حکم «جهت طـواف کعبه» به این روشـنی نیست و به فکر کردن و تعقل نیـاز دارد. اسـلام راه تفکر فطـری را که خود فطرت هم به ناچار ما را به‌طرف خود می‌برد، تصدیق و تأیید می‌نماید. (4)

در این مقاله، رابطه مستقیم و یا نمادین «جهت طـواف حـول کعبه» با نزدیک به بیست موضـوع علمی مطـرح در علوم ریاضی، فیزیک، شیمی، بیوشـیمی، زیست‌شناسی و پزشـکی، نجـوم و ستاره‌شناسـی، جغرافیـا، مکانیـک، ورزش و غیره بررسی شده است.

الف- آیا فطرت انسان گویای فطری بودن «جهت طواف کعبه» است؟

ترکیبـاتی که انسـان را می‌سـازد و نـیز مصـنوعاتی که به‌دست انسـان سـاخته شـده اسـت، ضـهمچنین، جهت حرکـات ورزشی انسـان، همه و همه اشـاره بر فطـری بودن جهت طـواف کعبه دارند. شش مـورد زیر به‌عنـوان نمونه ارائه می‌شود:

1- الگوی خلقت هر انسان بر اساس اطلاعات ژنتیکی موجود در رشته‌های DNA اوست. DNA از دو زنجیره پلی‌نوکلئوتید که در جهت طواف کعبه به هم پیچیده‌اند،

1- محمدعلی سادات و محمدعلی جواهریان، «بینش اسلامی» 1378، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران، صفحه 34

2- مرجع 40، صفحه 139

3- مرجع 37، صفحه 578

4- سیدمحمد حسین طباطبائی، «تفسیرالمیزان» جلد 5، ترجمه محمدجواد حجتی کرمانی و محمدعلی گرامی قمی، 1366، چاپ سوم، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء، صفحه 419

ص: 203

تشکیل شده است (شکل 10).

2- زنجیر پپتیدی می‌تواند با تاب‌خوردگی برخلاف جهت طواف کعبه در آزمایشگاه سنتز شود اما در پروتئین‌های طبیعی که تا به امروز مطالعه شده‌اند، تاب‌خوردگی زنجیر پپتیدی در جهت طواف کعبه است (شکل 8). علت آن است که تمام اسیدهای آمینه در موجودات زنده دارای پیکربندی «ال» هستند. این امر موجب شده است تا تاب‌خوردگی در جهت طواف کعبه، زنجیر پپتیدی پایدارتری ایجاد کند.

3- تمـام موهـای انسـان و پشم حیوانـات از طناب‌هـای سه‌رشـــته‌ای یا هفت‌رشـــته‌ای تشـــکیل شـــده‌اند که با اتصـــالات دی‌ســـولفید در جهت طـــواف خانه خـــدا به هم پیوسته‌اند (شکل 9).

4- جهت پیچش DNA، جهت مـارپیچ آمیلاز (شـکل 11) همگی در جهت طواف کعبه‌اند.

5- قلب انسان متمایل به چپ است (شکل 26). طواف، از کعبه محـــــوری می‌ســـــازد که قلب‌ها به دور آن در چرخش‌اند.

6- به‌نظر می‌رسد که جهت پیچ راست‌گرد «جهت طواف کعبه»، ریشه در فطرت انسـان دارد و شـاید به این علت است که مصـــنوعاتی نظـــیر قفل‌هـــا، پیچ‌هـــای لـــوازم الکتریکی، شـیرفلکه‌ها و غـیره، اکـثراً در «جهت طـواف کعبه» باز می‌شوند.

همچنین، جهت حرکت و چرخش در ورزش‌های باسـتانی، دومیـــدانی، اسب‌دوانی، اتومـــبیل‌رانی و غـــیره، شـــاید به‌دلیل فطـری بـودن جهت طـواف است که همه و همه همســوی طواف‌اند. نمونه‌هـای بسـیاری از به‌کـارگیری جهت طواف در نقاشی و هنر نیز مشاهده شده است.

ب- آیا رزونـانس مغناطیسی (NMR)ـ بر فطـری بـودن جهت طواف گواهی می‌دهد؟

اکثریت قریب به اتفـاق هسـته‌های عناصر تشـکیل‌دهنده دنیا در میدان مغناطیسی جهان در «جهت طـواف کعبه» به‌دور خود می‌چرخند!

توضیح رابطه نمادین اسپین الکترون و پروتون با «جهت طواف کعبه» در بالا داده شده است.

ص: 204

چنان‌که پایـداری و کمّیت کلی را نشـانگر فطـری بـودن فرض کنیم، NMR به فطری بودن جهت طـواف گـواهی خواهد داد (شکل 14).

پ- چگونه چـرخش و گـردش سـتاره‌ها بر فطـری بـودن جهت طواف کعبه گواهی می‌دهد؟

در ستاره‌شناسی گـردش بـرخلاف چـرخش عقربه‌هـای سـاعت، یعـنی چـرخش در جهت طـواف کعبه را گـردش مسـتقیم می‌نامند. گـردش یا چـرخش موافق چـرخش عقربه‌هـای سـاعت یا مخـالف جهت طـواف را حـرکت معکوس می‌نامند؛ بنـابراین، هم حـرکت در جهت طـواف کعبه مشاهده می‌شود- مانند: حرکت زمین و ماه و تمـام سـیّارات منظومه شمسی (به‌غـیر از زهـره و اورانـوس) به‌دور خورشید (شـکل 5-ـ 2)-ـ و هم حـرکت خلاف جهت طـواف کعبه- مانند گـردش سـتاره‌های دنبـاله‌دار به‌دور خورشید (شکل 7).

اما تعـداد سـتاره‌هایی که در جهت طـواف کعبه حـرکت وضـعی یا انتقـالی دارنـد، بیشـتر است. به این تـرتیب، حرکت سیّارات و اجـرام آسـمانی بر فطـری بـودن جهت طواف کعبه گواهی می‌دهند.

ت- آیا ضرب برداری بر فطـری بـودن جهت طـواف کعبه گواهی می‌دهد؟

حاصل ضرب برداری نیرو و مکان یا حاصل ضرب برداری اندازه حرکت زاویه‌ای و مکان (و یا غیره) بر راستای چرخش عمود، است (شکل 23ـ 20 و 16)ـ جهت بردار ضربدری به‌سویی است که از قاعده پیچ دست راست پیروی می‌کند. در صورتی که چرخش در جهت طواف کعبه باشد، حاصل ضرب برداری به‌طرف بالا (بیت‌المعمور) و هنگامی که چرخش برخلاف جهت طواف کعبه باشد، حاصل ضرب برداری به‌طرف مرکز زمین است.

ث- آیا حرکت ذاتی گیاهان و جانوران بر فطری بودن «جهت طواف کعبه» گواهی می‌دهد؟

حرکت پیچک در جهت طواف کعبه است (شکل 12). جهت اوج گرفتن عقاب‌ها و پلیکان‌ها (شکل 13)ـ و نیز جهت رشد حلزون‌ها همگی در جهت طواف خانه خداست. این امور بر فطری بودن «جهت طواف کعبه» گواهی می‌دهند.

ص: 205

فصل چهارم

نتیجه‌گیری

در این نوشتار به فطرت ساده انسانی مراجعه شده و تعصباتی که به وراثت از اسلاف یا به سرایت از اقران عارض می‌شود، کنار گذاشته شده است. در جستجوی حقیقت، از کتاب طبیعت و آفرینش استفاده گردیده و بدون هیچ تردیدی مشاهده شده است که این عالم در عین کثرت و تفرقه و تشتت اجزایش، در مورد «جهت

چرخش غالب»، که همسو با «جهت طـواف کعبه است»، وحـدت دارد؛ به‌عبـارت دیگر در طـبیعت، هم چـرخش در جهت طـواف کعبه و هم در خلاف جهت کعبه وجـود دارد اما «چرخش غالب»، که اکثراً با پایـداری و کمّیت بیشـتر همـراه اسـت، چـرخش در «جهت طـواف کعبه» اسـت؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که به‌طور کلی چرخش یا گـردش در خلاف چـرخش عقربه‌هـای سـاعت- یعـنی در جهت طواف کعبه- موافق فطرت انسان و طـبیعت است و اسلام حکم فطرت را مثل همیشه تأیید کرده است.

ضمناً با لحاظ این‌که طواف و دیگر اعمال حج یک حـرکت نمـادین است و معـراج و صـعود عبـادت با جهت علو و آسـمان و بـالا (بیت‌المعمـور) رابطه دارد، نتیجه‌گـیری می‌شود که باتوجه به روابط نمادین «جهت طواف کعبه» با نمودارهـای علمی، بهـترین حرکـتی که می‌تواند نمایان‌گر حرکت صـاعد باشـد، طـواف از چپ به راسـت؛ یعنی برخلاف چرخش عقربه‌های ساعت است.

بنـابراین، حکم «جهت طـواف کعبه» براسـاس هـوا و هوس‌هـای جـاهلیت تعـیین نشـده است. افـترای برخـدا نیست! حکم خداست و حکم خدا پیوسته پایدار است.

ضمناً اسلام با تمام علوم و صنایعی که به انسان مربوط می‌شود، هماهنگ است و به‌طور جدی مـردم را به‌طـرف دانش دعـوت می‌کند تا از مطالعه آسـمان‌ها و زمین و گیاه و حیوان و انسان و غیره خدای خود را بشناسد.

فاصـله اذبی که بین دین و دانش در دانشـگاه‌ها ایجـاد شده است، باید برداشته شود تا براثر توحید آن‌ها، تعلیم

موجب تزکیه و رهـایی نسل جـوان از گرداب‌هـای فسـاد شود.

عقاید شیطان پرستی صهیونیسم و فرقه‌ی کابالا

در زمان حضرت یوسف (ع) بـنی اسـرائیل و یهودیـان به مصر مهاجرت می‌کنند. پس از حضـرت یوسف (ع) و پس از مرگ یا برکناری فرعون حاکم بر آن زمان یک فرعـون ظالم روی کار می‌آید که یهودیان را به بـردگی می‌گـیرد. در همین حال عده‌ای از یهود از تمـدن مصر و اعتقـادات آن‌ها خوششـان می‌آید و به صـورت مخفیانه آموزه‌هـای آن‌ها را می‌آموختند. پس از این که حضـــرت موسی (ع) بنی اسرائیل را از دست فرعون نجات می‌دهد، در میــان نجات یافتگان عده‌ای بودند که در ظاهر دارای دین بودند اما در باطن منافق بودند و از فرقه‌ی شـیطانی کابـالا یا قابـــالا که در مصر آموخته بودند پـــیروی می‌کردند. به پـیروان عقاید کابـالا، کابالیست گفته می‌شـود. آقـای «تئودور ریناخ» مورّخ یهودی می‌گوید: کابالا زهری است که به رگ‌های یهودیت وارد می‌شـود و آن را کـاملاً در بر می‌گیرد به طوری که کاملا عقاید یهود تحریف می‌شـود. (منبع: کتــاب Secret Societies And Subversive Movements صــفحه‌ی 299 نوشــته‌ی Mesta H. Webster)ـ کابالیست‌ها آموزه‌های شیطان پرسـتی و مشـــرکانه را با دین الهی تـــرکیب می‌کنند و فـــرقه‌ی کابالای یهودی را ایجاد می‌کنند. آن‌ها اعتقادی را تــرویج دادن که شیطان دوست انسان دانسته شـود و خداوند را به عنوان یک موجـود انسـان نما و ظـالم نشـان دادند که وابستگی شـدیدی به قـوم یهـود دارد! بر اسـاس اعتقـاد آن‌هـا، شـیطان زمـانی که آدم و حـوا را اغـوا و وسوسه کــرد تا از میوه‌هــای درخت لعنت شــده بخورند گفت که می‌توانند آگاه شوند و به مقام خدایی برسند. (بر اساس

آیات تحریف شده‌ی تــورات که توسط همین کابالیست‌ها تحریف شد) آن‌ها اعتقـــاد دارند شـــیطان انســـان را از محدودیت‌هایی که خدا ایجاد کرده بـود آزاد کـرده است و باعث آگاهی آدم و حوا شد. اعتقــاد دارند تنها یک مرحله مانـده تا انسـان‌ها خـدا شـوند و آن دسـتیابی به زنـدگی ابدی است که قانون‌هـای آن را به شـکل درخـتی به نـام درخت کابــالا ترســیم می‌کنند که نمــادی از درخت لعنت شده است که قرآن هم به آن درخت جهنمی اشــاره دارد نمونه تصویری که از درخت کابــالا ترســیم می‌کنند. البته جن پرسـتان به این درخت درخت حیـات و درخت زنـدگی هم می‌گویند که در فیلم مرد عنکبوتی شگفت انگیز 1 و فیلم غــول بــزرگ مهربــان و فیلم آواتــار به آن اشــاره می‌شود سوره‌ی صافات آیه 64 و 65 در مـورد درخت لعنت شده در جهنم: إِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فی أَصْـلِ الْجَحیمِ. طَلْعُها کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطینِ ترجمه: آن، درختی است که از قعر آتش ســوزان می‌رویــد، میــوه اش گویا ســرهای شــیاطین است کابالیست‌ها (پــیروان فــرقه‌ی کابــالا) معقتد هسـتند کابـالا یا قابـالا یعـنی قبـول کـردن آییـنی خــاص.... ریشه‌ی فرقه‌هــای شــیطان پرســتی از جمله مهمترین آن‌ها یعنی فرقه‌ی کابالا برمی گــردد به قابیل. قابیل که از فرزندان حضرت آدم بـود اولین شخصی بـود که از شیطان پیروی کــرد و برادرش‌هابیل را کشت. پس از این اتفــاق جریــان اصــلی شــرک و شــیطان پرســتی نامش را برگرفته از همین قضیه قــرار داد... نــام قابــالا که به آن کابالا, قابالا و قابالاه و... می‌گویند که برگرفته از نــام قابیل است و نظر مفهــومی نــیز واژه قبــالا از ریشه عبری «قَبِلْ» به معنی قبـول کـردن، سرسـپردن و دل سپردن است و قابیل اولین انسانی است که در روی

زمین ولایت و خواسته‌ی شیطان را قبول کرده است. پیروان فرقه‌ی کابالا در واقع ولایت شیطان را می‌پذیرند. در جلسه‌ی اول خدمتتان عرض کردم که برای این که بتوانند کابالا را در میان یهود رواج بدهند و تورات را تحریف کنند در ابتدا تعریف خدا را تغییر دادند و در منابع یهود از خدا به عنوان موجودی شبیه به انسان با ویژگی‌هایی محدود و امکان اشتباه کردن و پشیمان شدن یا حتی با ویژگی‌های افسرده شدن یاد کردند ⚡ کابالیست‌های شیطان پرست زمانی که می‌بینند یهودیان از نظر ایمان ضعیف شده اند, فرصت را مناسب می‌بینند تا نمادهای مشرکانه و آیین‌های پرستش شیطان را بیشتر در میان یهودیان ترویج بدهند. گوساله‌ی سامری تنها یکی از این نمادها بود که برگرفته از بت آپیس در مصر بود. بت خدای مصری آپیس (که در طول تاریخ با نام‌های مولوخ و بعل و گوساله‌ی سامری هم پرستیده شده است و نمادش گاهی به شکل گاو و گاهی به شکل جغد است)- محل نگهداری تندیس آپیس: مصر- موزه اسکندریه ✍ اما خطر اصلی اینجاست که پرستش نماد شیطان به صورت بت تمام ماجرا نبود. آن‌ها تمدن مصر را برای خودشان الگو قرار داده بودند و برای این که بتوانند خود را شبیه به فراعنه و کاهنان مصر کنند در شریعتشان نیز به طور دقیق از آن‌ها پیروی کردند.... حتی در مورد نوشیدن خون و قربانی کردن انسان‌ها ✍ در مصر باستان و همچنین در میان اقوام باستانی مشابه آن‌ها مانند مایاها که ابلیس را به عنوان خدای خورشید و سایر شیاطین جن را به عنوان دیگر خدایان پرستش می‌کردند معتقد بودند که برای رفع خورشید گرفتی، برای دور شدن

بلاها، و برای کسب قـدرت باید فرزنـدان حلال زاده‌ای را برای خـدای خورشـید و دیگر خدایانشـان قربـانی کنند. و در عـوض در مراسم‌هایی خـاص با انجـام زنـای میـان دو فـــــرد متاهل که به هم محـــــرم نبودند, از شـــــیطان می‌خواســتند تا به آن‌ها فرزنــدانی بــرای فرمانــدهی و حکومت به مردم بدهد. این اعتقاد توسط کابالیست‌هایی که کـاملا افـراطی بودند در یهـود بنیـان گـذاری شد. تا جـایی که خداوند به پیـامبرانش آیه نـازل می‌کـرد و به یهودیانی که در باطن شیاطین جن را پرسـتش می‌کردند هشـدار می‌داد که در مقابل بت مولـوخ یا بعل فرزنـدان انسان را قربانی نکنند متن‌هایی که در ادامه مشـاهده می‌کنید از خـود منـابع دیـنی یهـود (تـورات- عهد عـتیق) هستند. همچنین به شـما اثبـات خـواهم کـرد این اعتقـاد همچنـان در بین آن‌ها وجـود دارد و به هیچ عنـوان از بین نرفته است " آن‌ها (پـیروان عقاید کابـالا) بر تمـامی فرامین خداوند پشت کردند و دو گوساله از فلز ساختند. سـتونی ملعـون (ابلیسک) سـاختند و به پرسـتش بعل و شیاطین مشغول شدند. آن‌ها حتی دختران و پسران خود را در آتش قربانی کردند. آن‌ها با پیشـگویان و فـالگیران به مـذاکره مشـغول شـدند و از سـحر و جـادو اسـتفاده کردند و خـود را به شـیطان فروختند. خـدا را خشـمگین کردند و خـدا در خشـمش آن‌ها را از خـود دور کـرد. تنها طایفه یهودا در زمین بـاقی ماند. اما حـتی مـردم یهـودا نیز از اطـاعت فـرامین خداوند سـرباز زدند. آن‌ها همـان راههــای شــیطانی را که بنی‌اســرائیل رفته بــود ادامه دادند. پس خداوند تمـام بنی‌اسـرائیل را پس زد." (منبع: سفر لاویان 18:21) "باز هم به بنی‌اسرائیل می‌گویم: هر کس، چه بنی اسرائیل، چه دیگران، که فرزندش را به

مولوخ دهـد، همانا مجـازات او مـرگ است و من رویم را از او خـواهم گرداند." (منبع: سـفر لاویـان 5-2:ـ 20)ـ
"دوباره به فرزندان اسـرائیل بگـو، چه آنـان (که قربـانی می‌شـــوند) ار فرزنـــدان اســـرائیل یا غریبه‌ها باشـــند، هرکسی که فرزند خود را به مولوخ دهد باید کشته شــود و مــردم باید او را سنگســار کنند و من با آن مــرد خشم خواهم گرفت و او را از بقیه مردم جدا خواهم کرد (طرد و لعنت می‌شود) برای این‌که او فرزند خـود را به مولـوخ داده است و قداست مـــرا لطمه دار کـــرده است و نـــام مقدس مرا آلوده نموده اسـت؛ و اگر مـردم سـرزمین از کشــتن آن مــرد چشم پوشی کنند هنگــامی که او فرزند خود را به مولوخ داده است و او را نکشند، من بر آن مرد خشم خواهم گرفت، و بر خانواده او، و او را جدا خـواهم کـرد و هر آنکس که پس از او گمـراه شـود و به هـرزگی مولــوخ در بیاید." (منبع: سـفر لاویـان 20:2)ـ "ـ او (پیامبر یهود)، قربانگاه توفت (توفت = تندیس مولـوخ یا همان بعل و آپیس) را، که در دره هنوم بود نـابود کـرد تا دیگر هیچ‌کس پسر یا دخـــتر خـــود را مجبـــور نکند بـــرای مولــوخ به درون آتش انداخته و قربــانی شــوند." (منبع: دوم پادشاهان 23:10)ـ ✍ یعنی چه به درون آتش انداخته شوند؟ آن‌ها بتی را از فلز می‌سـاختند. سـپس کـودک را درون دست بت ملوخ یا بعل قرار می‌داند. در زیر دستان بت آتش روشن می‌کردند و کودک را به این صورت زنـده زنده می‌سوزاندند و یا گاهی کودک را مستقیما به داخل آتش می‌انداختند. گــاهی پیش از انجــام این کــار با میخ بدن و استخوان‌های کودک را سوراخ می‌کردند و از خون او می‌نوشیدند. این بت معمولا به شکل یک گاو یا جغد است ✍ در قرن 12، رشی خاخام یهودی در مـورد آیـات

کتاب مقدس که به قربانی کـردن انسـان بـرای شـیطان اشـاره دارد و بخصـوص آیه ارمیا 7:31 گفته است که بت تـوفت همـان مولـوخ اسـت، که از فلز بـرنج سـاخته شده بود، و آن‌ها آن را از زیر گرم می‌کردند، و دسـتهای او باز شده بود و داغ می‌شـد؛ و آنـان فرزند خـود را بین دسـتهای او می‌گذاشـتند تا بسـوزد و در زمـان گریه او، کاهنین طبل می‌زدند تا پـدر آن کـودک صـدای گریه او را نشنود و قلبش تکـان نخـورد. " و یهـود کـاخی بـرای بعل ساختند، در دره هنـوم، تا پسـران و دخـتران خـود را زنده در آتشش بسوزانند، در حالی که من به آنـان چـنین دستوری نداده بودم، و تصور نمی‌کردم که آنـان این کـار پلید را انجـام داده و جـودا را به گنـاه بکشـانند. " (منبع: ارمیا 32:35)ـ این هم یک اشاره به پرستش مولـوخ یا بعل توسط یهـود که در قـرآن هم بیـان شـده: (حضـرت الیـاس خطـاب به قـوم خـود) "آیا بعل را میپرسـتید و بهترین آفرینندگان را وامگذارید؟ " (منبع: قـرآن کـریم، سـوره الصـافات، آیه 125)ـ نکته‌ی جـالب‌تر در مـورد ریشه‌ی سـتاره‌ی 6 پر! در انجیل لوقا کتـاب اعمـال رسولان 7:43 هم اشاره می‌شود که این نمـاد سـتاره‌ی صهیونیست‌ها نـیز مربـوط به همـان نمادهـای اعتقـادات مشرکانه و قربانی کردن انسان است. سـتاره‌ی 6 پر از نمادهـای مخصـوص مولـوخ و بعل است ✍ این سـتاره از شش ضـلع، شش گوشه (زاویه) و شش مثلث کوچک درست شده است که معرّف عدد 666 می‌باشد. در کتاب جـادوگری کابالیست‌ها با نـام سـفر رازیل‌هـاملخ هم از ستاره‌ی 6 پر به عنوان نمادی برای انجـام سـحر و نمـاد مولوخ و بعل به عنوان جادوهای مرتبط با قربانی کـردن انسـان اسـتفاده شـده است. سـتاره شـیطان در کتـاب

جادونامه کابالایی سفر رازیل‌هاملخ قابل مشاهده است ✍ در جلسه‌ی قبلی عرض کردم که شیطان پرستان باستانی در مراسم‌هایی اقدام به انجام قربانی برای شیطان می‌کردند تا به اعتقاد خودشان به این صورت بتوانند قدرت دریافت کنند و همچنین در عوض کشتن فرزندی حلال زاده بتوانند با انجام زنا در همان مراسم یک فرزند حرام زاده بدست بیاورند تا به عنوان یک نیمه خدا بر مردم حکم فرمایی کند (فراعنه را نیمه خدا می‌دانستند و معتقد بودند خدایانشان که شیاطین جن هستند بخشی از قدرتشان را به فرعون‌ها منتقل می‌کنند تا بتواند به عنوان موجودی مجسم و به نمایندگی از خدایانشان بر مردم حکم فرمایی کند) به همین دلیل است که فرعون‌ها از بین زنا زادگان در خاندان‌هایی مشخص انتخاب می‌شدند و به همین دلیل است که در معابد باستانی مصر بخصوص در معبد باستانی دندره (دندرا) که در مصر امروزی قرار دارد شما تصویر شیطان را مشاهده می‌کنید که شخصا خودش فرعون را روی میز سفالگری می‌آفریند (بر اساس اعتقادات شیطان پرستان که ابلیس را خدای خود می‌دانند) تصویر فوق مربوط به معبد باستانی دندرا(دندره) می‌باشد که شیطان پرستان بر اساس این تصویر عقیده دارند ابلیس خدای انسان است و در حال آفرینش انسان روی میز سفالگری است و شیطان سمت راست مشغول آموزش کابالاست یکی از تصاویر باستانی ابلیس در مصر که توسط کابالیست‌ها ترسیم شده است. در این تصویر بر اساس اعتقادات شیطان پرستان ابلیس مشغول آفریدن فرعون روی میز سفالگری می‌باشد هرکسی اجازه نداشت قدرت را به

دست بگیرد و فرعون شود. فقط مردانی از خاندان‌هایی خاص که از قبل قدرت را در دست گرفته بودند همراه با محارمشان (خواهرشان، مادرشان و دخترشان) باهم زنا می‌کردند تا از این رابطه‌ی حـرام نسل بعـدی که قـرار است قدرت را به دست بگیرد متولد شود. آن‌ها ا خانواده شـان در مراسـمی که امـروزه جشن بالماسـکه الگو بـرداری از آن است شـرکت می‌کردند و پس از تقـدیم کـردن قربانی‌هـای حلال زاده به شـیطان، با انجـام زنا فرزندانی حـرام زاده (فرزنـدانی که شـیطان در نطفه‌ی آن‌ها شـریک شـده است) را کسب می‌کردند. بخشی از کتـاب شـریعت فـرقه‌ی تلما از زبـان ابلیس خطـاب به پیـامبرش آلیسـتر کـراولی. ابلیس خطـاب به الیسـتر کراولی می‌گوید:ای پیامبر من, زنا را در بین مـردم رواج بـده زیـرا زنا کـاران یـاران من هسـتند و زنا زادگـان فرزنـدان من هسـتند و باید آن‌ها به مقـام فرمانـدهی و رهـبری برسـند (منبع: کتـاب شـریعت فـرقه‌ی شـیطان پرستی تلما، The Book of the Law, Liber Al vel Legis)ـ اشاره‌ی قرآن کـریم، سـوره اسـراء آیه 64 در مـورد قـدرت تـاثیر گـذاری شـیطان بـرای پـیروانش: " وَاسـتَفزِزْ مَنِ اسـتطَعْتَ مِنهُمْ بصَـوتِکَ وَ اَجلِبْ عَلَیهِم بخَیلِکَ وَ رَجلِکَ وَ شَارِکهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَولادِ وَ عِدهُمْ وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّـیطَانُ إِلا غُـرُورًا " ترجمه: هر کـدام از آن‌ها را می‌توانی با صدایت تحریک کن! و لشـکر سـواره و پیـاده ات را بر آن‌ها گسـیل دار! و در ثـروت و فرزندانشان شرکت جوی! و آنان را با وعده‌ها سـرگرم کن!- ولی شـیطان، جز فـریب و دروغ، وعـده‌ای به آن‌ها نمی‌دهد- برای همین است که امروزه جشن بالماسـکه که نمـادی از همـان مراسم‌های مشـرکانه و کفر آمـیز

است بـــرای انجمن‌هـــای شـــیطانی مانند فراماســـونری اهمیت دارد. خانـدان‌هایی که فرزندانشـان از این رابطه متولد می‌شد نسل به نسل به همین رابطه ادامه داده‌اند و خودشان را ایلومیناتی یا روشن فکران می‌نامند که ما به آن‌ها استکبار جهانی و صهیونیسم جهـانی می‌گـوییم. آن‌ها در جشنی مخصوص از فردی ناشـناس که مشـخص نیست خواهرشان یا مادرشان یا یکی از زنـان و دخـتران داخل میهمـانی است صـاحب فرزند می‌شـوند. نطفه‌ی دجال‌ها (اداره کننـدگان جریـان صهیونیسم جهـانی) در جشن بالماسکه بسـته می‌شـود این اعتقـاد برگرفته از عقاید مشرکانه و باستانی کابـالا در میـان صهیونیست‌ها وجود دارد. در کنـار انجـام مراسم قربـانی آن‌ها صـاحب فرزندانی حرام زاده می‌شوند تا بعد از آن‌ها قدرت را به دست بگیرند و راه پدرانشـان را ادمه بدهند. آن‌ها بـرای این که این قدرت از دست یهود خارج نشـود اعلام کردند که یک فرد غیر یهودی نباید یهودی بشود و یهـودیت باید نسل به نسل ادامه پیدا کند! یکی از مهمترین دلیل نـژاد پرست بودن صهیونیست‌ها همین است. بخصوص افرادی که قرار است برای عقاید شیطانی و بر ضد اهل بیت در تـــاریخ تاثیرهـــای مهمی بگذارند از این طریق متولد می‌شوند. ✍ در کابـالا و عقاید صهیونیسـتی به دلیل این که پدر فرزند دقیق مشخص نیست معتقد هستند نـژاد از طریق مادر به فرزند منتقل می‌شود! یک نکته‌ی بسیار مهم که مرتبط به همن مطالب بـالا است که گفتم، آیا تا به حال به این فکر نکرده‌اید چرا "شمر" یک نام عـبری و یهـودی است که "شـامر" هم تلفظ می‌شـود در صـورتی که شـمر هم عـرب بـود و هم مسـلمان شـده بـود! اما نژادش یهودی بود و تربیت یهـود در منـافق شـدن شـمر

تاثیر داشت... نکته‌ای دیگر، آیا تا به حـال به خـود نگفتید شخصیت سرجون بن منصور رومی که از نژاد یهـود بـود و ادعای مسیحیت می‌کرد چرا باید به عنوان مشـاور یزید و مشـاور معاویه تمـام قضـایا را در پشت پـرده مـدیریت کند و تعجب نکردید چرا در کربلا حتی به کودک چند ماهه هم رحم نکردند؟ و چرا یزید باید در نزد دایی‌های یهـودی اش تربیت می‌شد؟ آیا بی‌دلیل است که حضرت علی (ع) قاتلش ابن ملجم را (در منبع: بحار الانوار / جزء 42 ؛ ص 282)ـ پسر زن یهـودی معـرفی می‌کند! نباید بگذارید این قضـیه مخفی بـاقی بماند. یزید ملعـون و دیگر دشـمنان اهل بیت درست است که از منـافقین بودند اما همیشه در پشت پـرده با یهودیـان فـرقه‌ی کابـال:ا در ارتباط بودند. حتی گاهی در میان یهودیان عادی افـرادی بودند که با کابالیست‌ها و منـافقین به ظـاهر مسـلمان شـده مخـالفت می‌کردند که در مـوردش روایـاتی نـیز داریم. در روایت فـوق حـتی به این موضـوع به صـورت دقیق اشاره می‌شود که یهودیان در مـورد شـهادت امـام حسـین (ع) در کـربلا از قبل‌ها خـبر داشـتند. (پس عجیب نیست که بـرخی از یهودیـان نـیز که مـومن نبودند بـرای تـرور اهل بیت از پیش نقشه می‌کشـیدند و بـرخی دیگر نـیز منتظر نشـانه‌ای پیشـگویی شـده بودند تا حق را بشناسند و به آن ایمـان بیاورند) خـبر داشـتن یهـود در مورد نحوه‌ی شهادت امام حسین! رهبر یهودیان، از قتل مظلومانه فرزند پیـامبر تعجب می‌کند و خطـاب به شامیان و یزید چـنین می‌گوید که: بین من و داوود نـبی، هفتاد و اندی، نسل فاصله وجود دارد اما با این حـال، در دین یهود، مورد تکریم و احترام فراوان هسـتم. قـالَ: لا جَزاکُمُ اللّهُ خَـیرا، بِـالأَمسِ کـانَ نَبِیَّکُم وَالیَـومَ قَتَلتُم ابنَ

بِنتِهِ! وَیحَکَ إنَّ بَینی وبَینَ داوُدَ النَّبِیِّ نَیِّفا وسَبعینَ أبا، فَإِذا رَأَتنِی الیَهودُ کَفَّرَت لی. الخرائج و الجرائح: رهبر یهودیان، گفت: خدا خیرتان ندهد! دیروز پیامبرتان بوده و امروز پسر دخترش را میکشید؟! وای بر تو! میان من و داوودِ پیامبر، هفتاد و اندی واسطه است؛ امّا یهودیان، چون مرا میبینند، تا کمر، جلویم خم میشوند. ⚠ آنگاه رهبر یهودیان می‌گوید: گذشتگان‌مان به ما گوشزد کردند که پسر پیامبری در کربلا کشته خواهد شد. کُنّا نَسمَعُ أنَّهُ یُقتَلُ بِکَربَلاءَ ابنُ نَبِی. ذکر همین روایت در المعجم الکبیر. رهبر یهود گفت: ما از گذشتگانمان میشنیدیم که در کربلا پسر پیامبری کشته خواهد شد. (اسناد و منابع: طبرانی، المعجم الکبیر، ج 3، ص 111 و همچنین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 581)۔ ✍ یهودیان پیرو کابالا متاثر از عقاید شیطانی به دنبال ترور خاندان نبوت صلوات الله علیهم اجمعین از جمله امام حسین علیه‌السلام بوده‌اند و این را می‌توان از این حدیث شریف نبوی که در دوران خردسالی حسنین علیهماالسلام ایراد شده است فهمید که پیامبر (ص) فرمودند: فإِنِّی خَائِفٌ عَلَیْهِمَا مِنْ کَیْدِ الْیَهُود. من از مکر یهود نسبت به فرزندانم حسن و حسین بیمناکم. (منابع: فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه‌السلام، ص32 و بحارالانوار، ج43، ص313)۔ در زیارت عاشورا در مورد قاتلین امام حسین (ع) می‌خوانیم: اللَّهُمَّ اِنَّ هذا یَوْمٌ تَبَرَّکَتْ بِهِ بَنُو اُمَیَّةَ وَ ابْنُ آکِلَةِ الْاَکْبادِ اللَّعینُ ابْنُ اللَّعینِ عَلی لِسانِکَ وَ لِسانِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ... سؤال این است این قاتلین و دشمنان امام حسین (ع)؟! که در زیارت عاشورا بیان شده‌اند چه کسانی هستند که: توسط خداوند متعال لعنت شده‌اند؟ توسط نبی خدا

لعنت شده‌اند؟, ▫ بر اساس آیات قـرآن کـریم این افـراد لعنت شـــده از میـــان یهـــود و بـــنی اســـرائیل بوده‌اند. سوره‌های:▫مائده_آیه78 ▫بقره_آیه 89 ▫مائده_آیه64 ▫ رعد_آیه25 ▫بقره_آیه161 ▫بقره_آیه159 ▫آل عمران_آیه 87 ▫بقره_آیه88 ▫نساء_آیه51و52 ▫نساء_آیه46و47 ▫ مائـده_آیه13 ▫ علاوه بر اسـناد بـالا, در یکی از زیـارت مطلقه امــام حسـین علیه‌السـلام با سـند معتـبر چـنین می‌خـوانیم: وَ اَشْـهَدُ اَنَّ الَّذینَ سَـفَکُوا دَمَـکَ، وَ اسْـتَحَلُّوا حُرْمَتَکَ، مَلْعُونُونَ مُعَذَّبُونَ عَلی لِسـانِ داوُدَ وَ عیسَـی بْنِ مَـرْیَمَ، ذلِـکَ بِما عَصَـوْا وَ کـانُوا یَعْتَـدُونَ. ▫منبع: کامل الزیارات، بـاب 79،ص 208، حـدیث 6 ترجمه: و گـواهی می‌دهم که حقّاً آنان که خـونت را ریختند و حـرمت تو را از بین بردند ملعونند و معـذّب هسـتند بر زبـان داوود و عیسی بن مریم و این بخـاطر آن گنـاهی است که کردند و مردمی تجاوزکار بودند. اکنـون سـؤال اینجاست که چه کســـانی توسط حضـــرت داوود و عیسی بن مـــریم سلام‌الله‌علیهما لعنت شده‌اند و در سـند بـالا گفته شـده است همان قاتلین امام حسین (ع) هستند ؟! ▫بر اسـاس آیات 78 سوره مبارکه مائـده- 41 سـوره مبارکه بقـره- منظور دقیقا افرادی از میان قـوم یهـود و بنی‌اسـرائیل هستند. ▫ ⚔ نمـونه‌ای دیگر از همین یهودیـان نفـوذی که پس از جنگ خیبر مسـلمان شـده‌اند اما به خداوند ایمـان نیاوردند و مخفیانه از اعتقـادات شـیطانی کـابلای یهـود پیروی کردند خانـدان حـاکم بر حکـومت فعلی عربسـتان سـعودی هســتند. آن‌ها در ظــاهر اســلام آوردند اما در بــاطن ایمــان نیاورند و از همــان آموزه‌هــای شــیطانی پــیروی کردند و همچنــان نــیز پــیروی می‌کنند ✍ در مکه حکومت فاسد عربستان سعودی ابتدا ادعا کرد آبلیسک‌ها

را تخریب کرده است و به جای آن دیوار کشیده است اما معلـوم شد به دور آبلیسک دیـوار کشـیده‌اند تا سـنگ به نماد شیطان برخورد نکند و این خودش یک سند و مـدرک بـرای اثبـات عقاید اصـلی حاکمـان عربسـتان سـعودی است چرا باید حکـومت عربسـتان سـعودی به دور نمـاد شیطان دیوار بکشد تا از برخورد سنگ با آن و مشاهده‌ی شـکل ظـاهری اش که دقیقا مشـابه شـکل آبلیسـکهای کابالیستها در میادین جهان است جلوگیری کنـد؟ آن‌ها نه تنها به دور آبلیسک‌ها دیـوار کشـیدند, بلکه در عـوض یک آبلیسک بسیار بزرگ در مقابل خانه‌ی خدا سـاختند تا اینگونه از نظر مفهمـومی قبله را نمـاد شـیطان نشـان دهند و بگویند عظمت شـیطان از خـدا بیشـتر است. انسان‌های غیر مسـلمانان جهـان نـیز تا نـام کعبه می‌آید اولین چـیزی که به ذهنشـان می‌آید نمـاد بـرج شـیطان است. هلال روی این برج نماد شاخ‌های بت مولوخ و بعل است اگر کسی مدعی شود این هلال نماد مـاه است باید گفت که اینطور نیست چـرا که هلال مـاه هیچگـاه هر دو نوکش رو به بـالا نیست آل سـعود در واقع آل یهـود با اعتقادات کابالیستی هستند و نسبشان به یهودیـان جنگ خیـبر قبیله عـنزه میرسد. آن اسـلام آوردند اما ایمـان نیاورند یعـنی در ظـاهر مسـلمان شـدند و در بـاطن کابالیست و منـافق هسـتند. بـرخی از اسـناد کتـبی که یهودی بودن نسب آل سعود را افشا می‌کند: بر اساس کتاب «تاریخ البلاد العربیه السعودیه» جلد 1 صفحه 67 و صفحه 71 و سپس صفحه 72 و صفحه‌ی 105 کتاب المختصر تـاریخ البشر معـروف به تاریخابوالفـداء (تـاریخ أبی الفداء) کتاب معجم القبائل العرب جلد 2 صفحه‌ی 525، ذیل واژه سعود در کتاب «عنوان المجد فی تاریخ

النجد» در جلد اول، صـفحه 99، وفـات محمد بن سـعود قسـمت پـاورقی در کتـاب تـاریخ الملک سـعود الوثیقه والحقیقـه، الجـزء الاول کتـاب صـبح الأعشـی، الجـزء الرابع، صفحه 290 در کتاب عمـده القـاری فی شـرح صحیح بخـاری, چـاپ دارالکتـاب العلمیه بـیروت، جلد 11، صـفحه 330 نـیز به یهـودی بـودن و محل آن‌ها در جنگ خیــبر اشــاره میکند: اشــاره‌ی قــرآن کــریم به ایمــان نیاوردن این جمـاعت در: آیه 14 سـوره حجـرات:، قَـالَتِ الْأَعْـرَابُ آمَنَّا قُـلْ لَمْ تُؤْمِنُـوا وَلَٰكِنْ قُولُـوا أَسْـلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِی قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُـوا اللَّهَ وَرَسُـولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَــالِكُمْ شَــيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُــورٌ رَحِيمٌ بادیه نشــینان عــرب گفتند: ما [از عمق قلب] ایمــان آوردیم. بگو: ایمـان نیـاورده ایـد، بلکه بگویید: اسـلام آورده ایم؛ زیـرا هنـوز ایمـان در دل‌هایتـان وارد نشـده است. و اگر خـدا و پیـامبرش را اطـاعت کنیـد، چـیزی از اعمالتـان را نمی‌کاهـد؛ زیـرا خـدا بسـیار آمرزنـده و مهربـان است. تعجب نکنید در کلیپ فــوق شــاهد یک اشــتباه در تلفظ نیسـتید بلکه آن‌ها خودشـان خـوب می‌دانند که همـان آل یهود هستند اما در بین عموم مردم خود را مسلمان و آل سـعود می‌نامند آن‌ها پــیرو عقاید کابــالا هســتند و بر اســاس اولویت‌هایشــان قربانی‌هــای انســانی را انجــام می‌دهند که برترین قربانی پیامبران و اهل بیت هستند و کودکان حلال زاده و مسـلمانان هسـتند. پس از آن تمـام انسـان‌هایی که حلال زاده باشـند یعـنی حاصل از ازدواج باشند و همچـنین انسـان‌های اسـتکبار سـتیز در اولـویت بعدی هستند. همچنین در صورتی که تمـام این قربانی‌ها را انجام بدهند در مرحله‌ی پایانی بنا بر اعتقاد خودشــان به جز یهود همه‌ی مردم جهان باید یا کشــته بشـوند یا به

بــردگی گرفته بشــوند و کتــاب تلمــود ســندی بر همین موضوع است کشتن مردم بیگنــاه و قربــانی کــردن آن‌ها در میان آل سعود نیز وجود دارد و نمونه اش را در ســال 2015 در قضــیه‌ی انــداختن جرثقیل روی سر حجــاج در روز 11 سپتامبر 2015 (مطابق با اعــداد مقــدس بــرای کابالیست‌ها) و پس از آن کشتن حجاج در منا, و امــروزه بمباران مردم مظلوم یمن خــودش اثبــات کننــده‌ی همین گفته است اما یهودیان اصیلی که خود را پیرو فــرقه‌ی شیطانی کابالا می‌دانند در رژیم صهیونیستی و حــتی در کشــورهایی که مانند آمریکا و انگلیس به ظــاهر ادعــای متمدن بودند دارند نیز همچنان قربانی کردن انســان‌های بیگنــاه و حلال زاده بــرای بدست آوردن نطفه‌ی حــرام زاده و اعتقادات شیطانی خودشــان انجــام می‌دهند. در این مــورد نــیز برایتــان ســند می‌آورم... اعــتراف دخــتر یهــودی با نــام مســتعار ریچل (نــام اصــلی بــرای تحقیق بیشــــتر: ویکی پــــالین) او از تجربیــــاتش در مراسم قربانی‌کردن کودکان در برنامه پربیننده و مشهور "اپــرا" ی و این که پــــدر کابالیســــتش در این مراسم‌های به اصــطلاح مــذهبی به او تجــاوز هم می‌کــرده و دو مرتبه جنین‌هایی که از پدرش داشته است را سقط کرده است از سال 1872 میلادی تا به حال در منطقه‌ی در سن فرانسیســکو مراســمی مخفیانه به نــام بوهمیا یا بوهمین گرو برگزار می‌شــود, که افــراد مهم حکومــتی آمریکا و کشــورهای مختلفی که پــیرو عقاید شــیطانی کابالا و زیرمجموعه‌ی نظام شیطانی ایلومینــاتی هســتند در آن‌جا جمع می‌شــوند. در مــاه جــولای ســال 2000 فیلمساز مستند به نام الکس جونز به عنوان اولین نفری که توانســته به بــوهمین گــرو نفــوذ کند و مخفیانه از

بخشی از مراسم فیلم بگیرد و به صورت عمومی منتشر کند. او ابتـدا فکر می‌کند در مقابل بت مولـوخ یا بعل یک عروسک را به صـورت نمـادین می‌سـوزانند بعد که دقت می‌کند متوجه می‌شـود آن‌ها یک انسـان را می‌سـوزانند. الکس جـونز هیچ اطلاعی در مـورد شـیطانی بـودن این مراسم نداشت و فقط برای کنجکاوی به انجا نفوذ کرده بـود. آقـای الکس جـونز در این مراسم مشـاور یکی از چهـار ریاست جمهـوری آمریکا را که در بـوهمین گـرو به صورت کاملا لخت و برهنه دیده بود، این بار هنگام رفتن David geragen به یک جلسه در محل کـــارش او را غـــــافلگیر می‌کند و با او مصـــــــاحبه می‌کند. David geragen که به عنوان مشاور اصلی چهار رییس جمهور آمریکا فعـالیت داشت در ابتـدا با الکس جـونز مصـاحبه می‌کند اما بعد که متوجه می‌شود الکس جـونز به صـورت مخفیانه در مراسم وارد شده است، عصـبانی می‌شـود و به او می‌گوید کسی که وارد این مراسم می‌شـــــــــود قوانینی را می‌پذیرد که نباید آشـکار کند. سـپس با عجله صحنه‌ی مصاحبه را ترک می‌کند این هم سند ویـدیویی نکته‌ای مهم با دیدن انیمیشن فـوق افشا می‌شـود. یک سوال مگر آقای الکس جونز به این موضوع اشاره کـرده بود که قربانی انجام شده کـودک اسـت؟ خـیر! اما شـما در کلیپ می‌بینید آن‌ها کـــودکی را بـــرای مولـــوخ یا بعل قربـــانی می‌کنند! بعـــنی این شـــیطان پرســـتان احمق خودشان ناخواسته گفته‌های تورات در مـورد این مراسم شـــــــــــــیطانی را تایید کردند... آن‌ها نه تنها در مراسم‌هایشان قربـانی کـردن انسـان بـرای شـیاطین را انجام می‌دهند، بلکه حتی امروزه با سـاخت و حمـایت از گروه‌هـای تروریسـتی و همچـنین ایجـاد جنگ در منـاطق

مختلف به صورت چند صد هـزار نفـری و حـتی میلیـونی انسان را برای شیطان قربانی می‌کنند. جنایات و کـودک کشی کابالیست‌های صهیونیست در فلســطین اشــغالی زجرکش کردن کودکان فلسطینی توسط ســربازان رژیم صهیونیســتی... حــالا می‌فهمید چــرا در یکی از جلســات گفتم زامبی‌های واقعی خود صهیونیست‌ها هستند و این موضوع را درک می‌کنید که چرا رهبری به اسرائیل گفت سگ‌هار عقاید صهیونیست‌هایی که امروزه با نام رژیم جعلی اسرائیل و نظام ایلومینـاتی شـناخته می‌شـوند: باید از گوشت و خون انسان‌های غـیر یهـودی تغذیه کنند (منبع در تورات یهود و عهد عتیق: سفر تثنیــه، بــاب 20، آیه 3)ـ باید انسانهای غیر یهـودی جهـان را به بـردگی بگیرند و سر انجــام پس از این که از آن‌ها منفعت بردند, تمـام آن‌ها را به بـدترین صـورت ممکن به قتل برســانند (منابع در تورات یهود و عهد عتیق: اشعیا، باب 14، آیات 1 تا 3ـ سفر حزقیال، باب 39، آیه 18ـ اشعیا، باب 14، آیــات 31)ـ پایــان کنفــرانس ممنــون از این که زمــان ارزشـــمند خـــود را به این جلسه اختصـــاص دادید. ادامه کنفـــــرانس در جلسه‌ی بعـــــدی ارایه خواهد شد. اگر ســـوالی در مـــورد جلسه و مطـــالب مرتبط با آن دارید می‌توانید مطــرح بفرمایید. جهت ســلامتی و تعجیل در ظهـور مـولا امـام عصر (عج) صـلوات اللّهُمَّ صَـلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَعَجِّل فَرَجَهُم

راز صندوقچه طلا

شهرستان بجنورد روستای حصار شیرعلی سی سال پیش، محمد علی تصمیم خودش را گرفته بود و می‌خواست به هر شکلی که شده صندوقچه را بدست بیاورد و این موضوع را با بهترین دوستش احمدرضا درمیان بگزارد: ببین احمدرضا من تصمیم خودم رو گرفتم و به اون غار میرم و به هر شکلی که هست صندوقچه رو به دست بیارم، محمد علی تو حتما احمق شدی جایی که هیچ کس جرات وارد شدن به اونجا رو نداره اونجا نفرین شده است خودت هم می‌دونی که مردم حتی حیوان‌ها به اون نزدیک نمی‌شن، نه احمدرضا من تصمیم خودم رو گرفتم حالا تو می‌تونی با من بیای یا می‌تونی مثل ترسوها و بدبخت‌ها زندگی کنی در حالی که فقط کافیه وارد اون غار بشی و اون صندوقچه رو برداری و به پول برسی، من امروز به اونجا میرم. و محمد علی در حالی که یک چراغ نفتی و یک کیسه چرمی به همراه داشت با چماق چوپانی اش به همراه داشت وارد غار یا دخمه (حفره جن) شد جایی که مردم محلی چوپانها حیوانات وحشی حتی شجاع‌ترین نترس‌ترین انسانها که مرگ را هم به شوخی می‌گرفتند به آن‌جا نزدیک نمی‌شدند اما طبق داستانهای قدیمی جایی درون این غار صندوقچه‌ای پر از طلا و جواهر وجود داشت علاوه بر آن طلسم‌هایی را میشد در آن پیدا کرد که چیزی فراتر از ثروت را درآن میشد پیدا کنی، البته تمام این‌ها داستان افسانه بود هیچ شخصی تا آن روز موفق نشده بود تا وارد آن دخمه بشود تا به راستی و درستی آن پی ببرد، محمد علی هم مثل همه این

ماجراها و داســتانها را شــنیده بــود و مثل خیلی‌ها که سـعی کـرده بودند به آن‌جا بروند اما بیشـتر آن‌ها دچـار جنـونی عجیب و ناگهـانی شـده بودند محمد علی روزی بسیار سخت دشوار پر کار را سپری کـرده بـود او کـارگر کــوره‌ی اجر پــزی بــود از همین رو همیشه نفس تنگی داشت اما با تمام کار دشوارش حقـوق نـاچیزی دریـافت می‌کـرد پس بعد از کلی کلنجـار رفتن با خـودش تصـمیم نهـایی خـود را گرفته بـود که شـانس خـود را بـرای پیـدا کردن صندوقچه امتحان کند پس تمـام ترس‌هـای خـود را دور ریخت و در پایان روز کاری خود به سمت غــار رفت، همین طـور که به دهـانه‌ی غــار نزدیک می‌شد احســاس می‌کرد که تنفس برایش سخت و سـخت‌تر می‌شـود ولی او هیچ توجهی به تنگی نفسش نداشت چراغ نفـتی خـود را روشن کـرد ئو چمـاق را در دست فشـرد در دل گفت، چیزی به نام جن یا روح وجود ندارد! غار وسعت چنـدانی نداشت و بسیار تاریک خفقان‌آور بود محمد علی خم شد بـدون توجه به اطـراف یا اتفاقـاتی که در حـال رخ دادن است وارد شد چــراغ نــور نــاچیزی داشت او به ســختی می‌توانست حـتی جلـوی پـای خـود را ببیند چنـدین بـار پشــیمان شد تا راه خــروج را در پیش بگــیرد اما بــاز وسوسه طلا او را به سمت خود می‌خواند به انتهای غــار نزدیک می‌شد هنوز چیزی پیدا نکرده بود که انگـار چـیزی به پــایش گــیر کــرد و با صــورت پخش زمین شــد، چند لحظه‌ای از درد به خود پیچید سرش که خـونین هم شـده بود همـراه با درد بـالا اورد، اما... چـیزی را که می‌دید به سـختی می‌توانست بـاور کنـد، شخصی از کنـارش عبـور کرد بی‌آنکه متوجه او باشد همراه با چراغی نفــتی و یک چماق در دست! خـوب دقت کـرد تـوی آن تـاریکی مطلق

انگار چشمانش به تمام معنا گشاد شده بود و همه چیز را به وضوح میدید شخص غریبه شباهت عجیبی به خود او داشت، محمد علی گیج شده بود صدایش کرد اما جوابی نبود، هی داداش! کی هستی؟ کور مال کور مال جلو رفت شخص خم شده بود زمین را می‌کاوید، هی داداش چرا جواب نمی‌دی؟ شانه‌ی شخص غریبه تکان داد اما انگار نه انگار عصبانی شد، این بار با تمام قدرت تکان که شخص غریبه گفت: تو چرا اینجا هستی ما هیچ انسانی را در جمع خود راه نمی‌دهیم! صدایی که شبیه به صدای هیچ انسانی نبود مو به تن محمدعلی سیخ شده بود، فرد مرموز از گلویش صدای خز خز عجیب دلهره آوری شنیده میشد، همین طور آن‌جا ایستاده بود در حرکت‌های بی‌گانه که بی‌شباهت با خودش هم نبود میخ کوب شده بود، توان هر گونه حرکتی از او گرفته بود انگار پاهایش قفل شده بود، تنها می‌توانست نگاه کند، دستهای فرد مرموز به شکل غیرقابل توضیحی بلند کشیده بود، آه خدای من، ناخن‌هایش.. و پاهایش، نه خدا.. خدایا این‌ها که پا نیستند او، او، سُم دارد! سُم... محمد علی که دوباره تنگی نفس به سراغش آمده بود دست پایش را گم کرده بود، تمام آیه‌های قرآن را که تا آن روز یاد گرفته بود تمام نام‌های بزرگ خداوند، تمام دعاهایی که مادرش برای رفع بلا به او یاد داده بود حالا همه با هم از ذهنش پریده بود، در همین شرایط گیر افتاده بود انگار که پاهایش توی زمین فرو رفته باشد که چیزی از پشت به شدت به او برخورد کرد دوباره نقش زمین شد، با بدبختی ناتوانی سرش را بالا اورد، خداوندا حالا در اطرافش چندین چند نفر را میدید که می‌گفتند و می‌خندیدند محمد علی خوش امدی، اما ما هیچ انسانی

را نمی‌پـذیریم! صـدای خنـده و انعکـاس حرف‌هـای آن موجـودات همه جا پیچیـده بـود محمـدعلی دیوانه وار فریادی کشید به سمت در غار دوید، جیغ میزد خون تمام چهره اش را گرفته بود حتی روی لباسش هم ریخته بـود چـراغ نفـتی از دسـتش افتـاد کنـار لباسش آتش گـرفت آرام آرام آتش در لباسش گسـترش یـافت اما بی‌توجه فقط میدوید و جیغ می‌زد، چند نفر از روسـتایی‌ها او را دیدند که به شـکل کامل آتش گرفته بـود و دیوانه وار می‌دوید! فردای آنی روز و روزهای بعد هیچ کس دیگر او را ندید هیچ کس از سرنوشت عاقبت محمد علی خـبردار نشد، غار تا سالیان سال متروکه و دور از دست رس بود تا این‌که در عملیـات خـاک بـرداری و بـاز کـردن راه و جاده‌ی جدید غار به شـکل کامل تخـریب شـد، پس از این همه هنوز هیچ کس از محمدعلی حصاری ساکن روستای حصار شیر علی بجنورد خبری ندارد.

ستاره‌ی 9 پر بهائیت و کابالا!

اما نکته‌ی عجیب و جـــــالبی که در حین مطالعه بر روی سبک‌های نقاشی مرتبط با کابـالا به دست آمـد، شـباهت عجیب ستاره‌ی 9 پر بهاییان با ستاره‌ی 9 پر موجـود در نقاشی‌های یک ســبک کابالیســتی با عنــوان لولیسم (Lullism) بود که این ارتباط خود می‌تواند سند دیگری بر ارتبــاط تشــکیلات پلید بهــاییت با تشــکیلات شــیطانی فراماسونری باشد.

ستاره‌ی 9 پر بهاییت و کابالا!

خوانندگان عزیز وبسـایت «وعـده‌ی صـادق» که مقـاله‌ی «فراماسونری: دجال آخرالزمان» را خوانده‌اند، حتمــاً به خاطر دارند که در این مقاله، به ارتبـاط فـرقه‌ی ضـاله‌ی «بهــاییت» و تشــکیلات شــیطانی فراماســونری اشــاره گردید و در این رابطــه، اســناد و مــدارک متعــددی ارایه گشت.

اما نکته‌ی عجیب و جـــــالبی که در حین مطالعه بر روی سبک‌های نقاشی مرتبط با کابـالا به دست آمـد، شـباهت عجیب ستاره‌ی 9 پر بهاییان با ستاره‌ی 9 پر موجـود در نقاشی‌های یک ســبک کابالیســتی با عنــوان لولیسم (Lullism) بود که این ارتباط خود می‌تواند سند دیگری بر ارتبــاط تشــکیلات پلید بهــاییت با تشــکیلات شــیطانی فراماسونری باشد.

اما لولیسم چیست و چه ارتباطی با کابالا دارد؟

ســبک‌های نقاشی دوران رنســانس در اروپــا، به شــدت تحت نفوذ اعتقادات و تعلیمات کابالا بـوده است. یکی از

چهره‌هـــای تـــاثیر گـــذار بر روی نقاشی‌های این دوره، ریمون لـول (Raymon Lull)ـ فیلسـوف اهل کاتـالان و عضو گروه‌های مخفی بوده است.(1)ـ تأثیر لـول بر آثـار دوره رنسانس به حدی بود که تعدادی از محققـان وی را سلف رنسانس نامیده‌اند.(2)

اما تعداد زیادی از محققین معتقدند که اعتقـادات و آثـار لـول به شـدت تحت تـأثیر سـبک‌های کابالیسـتی معاصر خـــود، به خصـــوص کابـــالای نشـــاط‌آور (Ecstatic Kabbalah)ـ بوده و این فیلسوف، تعـالیم کابالیسـتی را از دریچه‌ای دیگر ارایه نمـوده است.(3)ـ تعلیمـات لـول، وارد آثـار هـنری شـده و آثـار هـنری لولیسـتی (Lullian Art) را پدید آورد.(4)

ارتباط لولیسم (Lullism) با کابالا.

البته هـدف از ارایه‌ی این مقالـه، پـرداختن به جزییـات کارهـای ریمـون لـول، هـنر لولیسـتی (Lullian Art)ـ و سـایر سـبک‌های رنسـانس نمی‌باشـد، بلکه هـدف از آن، پرداختن به ارتباط این سبک‌ها با سـتاره‌ی 9 پر بهاییـان است.

تعـــالیم لـــول، به صـــورت طلسم‌ها، اشـــکال هندسی و نقاشی‌های مختلفی ارایه گردید که یکی از این اشـــکال هندسی، آرس برویس (Ars Brevis)ـ نـام دارد که تلاش نمـوده است تا ابـزار مـورد نیـاز بـرای تعـالی و تکامل انسان را از دیدگاه لـول در قـالب تصـاویر هندسی بیـان نماید.(5)ـــ این تصـــویر هندسی که تعـــداد زیـــادی از محققین، آن را با درخت زنـــدگی کابـــالا (ســـفیروت)

مقایسه نموده‌اند،(6)ـ به شکل ستاره‌ی 9 پر به نمـایش در می‌آید:

Ars Brevis در هنر لولیستی منبعث از کابالا.

همانگونه که ملاحظه فرمودید، اصـول تعـالیم لولیسـتی، در قالب ستاره‌ی 9 پری به نام (Ars Brevis) به نمایش درآمــده است و این تعــالیم که خــود منبعث از تعــالیم شیطانی کابالا می‌باشد، راز تعالی انسـان را بر 9 اصل استوار گردانیده است. این ستاره‌ی 9 پر، به عنـوان یک طلسم شــفابخش بــرای معتقــدین به لولیسم به کــار می‌رود.

عجیب این که تعــالیم ضــاله‌ی بهــاییت که ارتبــاط آن با تعالیم شیطانی کابالیسـتی و ماسـونی اثبـات شـده و به طـــور مفصل در مقـــاله‌ی «فراماســـونری: دجـــال آخرالزمان» ذکر گردیده است نیز به ستاره‌ی 9 پر اعتقاد داشـته و آن را به عنـوان یک نمـاد مهم مـورد اسـتفاده قرار می‌دهد:(7)

ستاره‌ی 9 پر مورد علاقه‌ی بهاییان.

بهاییـان فلسـفه‌ی اسـتفاده از این سـتاره را دو مسـئله عنوان کرده اند:(8)

1 – برابر بودن کلمه‌ی بهاء با عدد 9 مطابق حروف ابجد.

2 – عدد 9 نشانه‌ی کمال می‌باشد.

اما به نظر می‌رسد که علاوه بر دلایل مـــورد ادعـــای بهاییان درباره‌ی مقدس بودن ستاره‌ی 9 پر، این سـتاره

یکی از نمادهایی است که این جنبش شـیطانی مرتبط با فراماسونری، آن را از اربابان خود اقتباس کرده است.

البته این تنها ســـخن نویســـنده‌ی مقاله نیســـت، بلکه تعدادی از محققین غربی نیز به ماسونی بودن ســتاره‌ی 9 پر بهایی و اسـتفاده از آن در سـایر گروه‌هـای مخفی نیز صریحاً اشاره کرده اند:(9)

اذعان محققان غـربی به مشـکوک بـودن سـتاره‌ی 9 پر بهایی و ارتباط این ستاره با گروه‌های مخفی.

اذعان محققان غـربی به مشـکوک بـودن سـتاره‌ی 9 پر بهایی و ارتباط این ستاره با گروه‌های مخفی.

بـــدین تـــرتیب همانگونه که ملاحظه فرمودیـــد، علاوه بر شـواهد و اسـناد متعـددی که دربـاره‌ی ارتبـاط فـرقه‌ی ضاله‌ی بهاییت با فراماسونری وجود دارد، ستاره‌ی 9 پر بهاییان نیز شاهد دیگـری بر ارتبـاط بهـاییت با تشـکیلات شیطانی فراماسونری و تعالیم فاسد کابـالا می‌باشد. در واقع بر خلاف مظلوم نمـایی اعضـای این فرقـه، ردپـای این فرقه را می‌توان در بسیاری از فتنه‌های عالم یـافت که با توجه به ارتبـــاط قـــوی این فرقه با ســـازمان فراماســـونری جهـــانی، دســـایس این فرقه دور از ذهن نمی‌باشد.

ضمیمه: بعد از اتمام مقـاله‌ي حاضـر، نکته اي توجه ما را به خود جلب کرد و آن نکته، این بود که علامت مخصـوص درجه‌ي 33 در فراماسونري (که بـالاترین درجه‌ي لژ نـیز مي‌باشد) حاوي نماد ستاره‌ي 9 پر است که مطالب گفته شده در مقاله‌ي حاضر را تایید مي‌نماید و نشـان مي‌دهد که سـتاره‌ي 9 پـر، مـورد علاقه‌ي گروه‌هـاي مخفي و

ماسوني است و بهـاييت نـيز كه با فراماسـوني ارتبـاط نزديكي دارد، از اين قاعده مستثني نمي‌باشد.

فراماسونری: دجال آخرالزمان

کلمه‌ی ماسون (mason)ـ یعنی بنّا، فراماسون (Freemason)ـ یعنی بنّای آزاد. ماسونری یک تشکیلات منظم جهانی است که بر ارکان دولت‌های جهان و اکثر وجوه زندگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جوامع، سلطه یافته است و بسیار هم آزادانه عمل می‌کند. کسی که عضو فراماسونری است، ماسون یا فراماسون نامیده می‌شود. ساختمانی که مرکز فعالیت ماسونهاست لژ نام دارد.

بسم الله الرحمن الرحیم

«فراماسونری: دجال آخرالزمان- بخش اول»

پرسش‌های آغازین بحث:

1 - وقایع جهان امروز را به چه صورت می‌توان توجیه کرد؟

2 - چرا امروزه مسجدالاقصی کانون توجه ادیان الهی است؟

3 - تلاش‌های اخیر برای تخریب مسجدالاقصی به چه دلیلی صورت گرفته است؟

4 - با وجود کشورهای پیشرفته‌ی اقتصادی درجهان (همانند چین و روسیه)، چرا ایران به عنوان دشمن اصلی کشورهای غربی مطرح می‌شود؟

5 - چرا کشورهایی همچون آمریکا و اسرائیل که داعیه‌های مذهبی دارند، بیشترین جنایات را در حق بشر

مرتکب می‌گردند، اما کشور کمونیستی مانند چین، کمـتر از کشورهای مزبور دست به سرکوب می‌زند؟

6 - چـرا امـروزه غـرب، مسـلمانان را بزرگـترین تهدید می‌شمارد؟

7 - هدف غرب و بخصوص آمریکا، از حضور در خاورمیانه چیست؟

8 - چرا با وجـود کشـورهای نفت خـیزی چـون عـراق و عربسـتان، اسـرائیل در فلسـطین اشـغالی لانه گزیـده است؟

9 - چرا عراق اشغال شده است؟

10 - چـرا بهاییـان مقـبره‌ی بهـاء الله در اسـرائیل را مقدس‌ترین مکان می‌دانند؟

11 - چرا مبارزه با اسرائیل وظیفه‌ی تمـامی مسـلمین جهان است؟

12 - آرماگدون چیست و چرا امروزه مـورد توجه قـرار گرفته است؟

13 - چـرا جـرج بـوش مـأموریت خـود را در جنگ علیه تروریسم؟! مأموریتی الهی می‌داند؟

14 - چرا آمریکا از اسرائیل حمایت کامل می‌کند؟

15 - آیا آمریکا بـازیچه‌ی اسـرائیل است یا اسـرائیل بازیچه‌ی آمریکا؟

16 - علت دشمنی غرب و اسرائیل با ایران و حزب الله چیست؟

17 - چـرا اخـیراً سـاعت آخرالزمـان 2 دقیقه به جلو کشیده شده و فقط 5 دقیقه به پایان مانده است؟

ان شـــــاء الله تلاش داریم تا بتـــــوانیم در این بحث به پرسش‌های مطـــرح شـــده پاسخ دهیم. البته پاسخ ما به این سوالات، مستقیم نخواهد بود؛ بلکه تلاش می‌نمـاییم تا شـما خواننـدگان عزیـز، خـود بتوانید با اسـتفاده از اطلاعات این مقاله به پاسخ صحیح برسید.

فراماسونری چیست؟

می توان گفت این سؤالی است که افراد بسـیاری قـادر به پاسخ دادن نیستند و یا اطلاعات دقیقی در این رابطه ندارند. این در حالی است که این تشکیلات و اعضای آن، نقش مهمی در تاریخ داشته‌اند و شـناخت این تشـکیلات، برای ما مسلمانان امری لازم و ضروری است.

کلمه‌ی ماســون (mason)ــ یعــنی بنّــا، فراماســون (Freemason)ـ یعنی بنّـای آزاد. ماسـونری یک تشـکیلات منظم جهانی است که بر ارکان دولت‌های جهـان و اکـثر وجـوه زنـدگی سیاسـی، اقتصـادی و فـرهنگی جوامـع، ســـلطه یافته است و بســـیار هم آزادانه عمل می‌کند. کسی که عضو فراماسونری است، ماسون یا فراماسون نامیـــده می‌شـــود. ســـاختمانی که مرکز فعـــالیت ماسونهاست لژ نـــام دارد. یکی از بزرگـــترین اهـــداف گروه‌های ماسـونی این است که زمینه را بـرای حکـومت فـردی از بین ماسـون‌ها با عنـوان نمـادین ضد مسـیح (Antichrist = دجـال)، یا به تعبـیر بعضی از گروه‌هـای ماسـونی، فرعـون جدید (New Pharaoh)ـ آمـاده کنند. فراماسـونری جمعیـتی سـرّی است که کسی به راحـتی

نمی‌تواند در حـــریم آن نفـــوذ کند و اگر هم راه یـــافت، مکلف است اســـــرار آن را مکتـــــوم نگه دارد؛ اما با این وجود، کسانی توانستند به حریم آن نفوذ کنند و به اسناد و مـدارک مهمی دست یابند و موفق به کشف و افشـای اسرار آن‌ها شوند. همه‌ی این افراد متفق الـرأی هسـتند که: «مسئله یک توطئه است که این توطئه از اواخر قرن هجـدهم آغـاز شـده و تا به امـروز هم با مـوفقیت تمـام ادامه دارد و هـدف نهـائی آن ایجـاد یک حکـومت جهـانی «شـــیطانی» است و بـــرای پیـــاده کـــردن آن در سراسر عالم، به یک مبارزه وسیع و بی‌امان دست زده‌اند.» (1)

کتاب «کمیته 300 کانون توطئه‌هـای جهـانی» نوشـته‌ی دکتر جان - کـولمن، در این زمینه چـنین می‌گوید: «دلیل موجودیت نظامهای پنهانی مانند سلحشـوران اورشـیلم، سـنت جـان و مـردان مـیزگرد و گـروه میلـنر و سـایر اجتماعـات مخفی (ماسـونی) چه می‌تواند باشـد؟ اینـان، بخشی از زنجـیره‌ی گسـترده‌ی فرمانـدهی سـلطه گـری جهـانی را تشـکیل می‌دهند که از باشـگاه رم، سـازمان نـــــاتو، مؤسسه‌ی ســـــلطنتی امـــــور بین المللی تا سرسلسـله‌ی توطئه گـران، یعـنی کمیته‌ی 300، امتـداد دارد. این افـــراد و گروه‌ها به این اجتماعـــات پنهـــان و اسرار آمیز نیاز دارند، چرا که اعمالشـان شـیطانی است و بایستی از چشم جهانیان به دور بماند.» (2)

بخش‌هـــایی از کتـــاب "کمیته 300 کـــانون توطئه‌هـــای جهانی "نوشته دکتر جان کلمن

یک توضیح: در کشورهای غربی گروه‌های مختلف مخفی و سری فعالیت می‌کنند که بعضاً نام‌های اغواگری چـــون (Illuminati = روشن ضـــمیران، روشن فکـــران) و ...

دارند. اکـثر گروه‌هـای نـامبرده، گروه‌هـایی توطئه گر و پیرو اهداف شـیطانی هسـتند که دست بسـیاری از آن‌ها برای محققین رو شـده است. اکـثر این گروه‌ها با وجـود تفاوت‌هـای ظـاهری، عقاید مشـترک و اهـداف یکسـانی دارند. اسـامی که به این گروه‌ها اطلاق می‌شـود عبارتند از: Theosophical Society (نـامی که به هیچ عنـوان درخـــور آنـــان نیست)، Secret Society، Occult، Masonry، The Committee of 300، Illuminati و Freemasonry. از این به بعد وقـــتی از ماســـون‌ها یا فراماســـون‌ها ســـخن می‌گـــوییم، علاوه بر اعضـــای Freemasonry و Masonry به طور خاص، منظورمـان اعضای گروه‌های دیگر نیز به طور عام می‌باشند. چرا که این گروه‌ها همگی عقاید و اهداف مشترکی دارند.

منشأ فراماسونری

فراماســـونری عمـــده‌ی تعلیمـــات خـــود را از حکـــومت طاغوتی و شیطانی مصر باستان کسب کـرده اسـت، هر چند تعـالیم انـدکی نـیز از بقیه‌ی حکومت‌هـای الحـادی فراگرفته است. در هر صورت رد پای حکـومت طـاغوتی فرعون‌های مصر باسـتان را می‌تـوان در سراسر تعـالیم ماسونی یافت.

شواهدی که بر این مدعا صحه می‌گذارند، به قرار زیرند:

1 - نقـوش اهـرام، مجسـمه‌های ابوالهـول و همچـنین نوشـــته‌های هـــیروگلیف در سراسر لژها و نشـــریات ماسونی به چشم می‌خورد.(3)

2 - دعاهـــایی که فراماســـون‌ها می‌خواننـــد، مملو از عبـــارات مصـــری است که در زمـــان فراعنه اســـتفاده

می‌شد. بـرای نمونه: (مَعَت نِب مِن آ، مَعَت بَ آ = بـزرگ است اســـــتاد فراماســـــونری، بـــــزرگ است روح فراماسونری) (4)

3 – یکی از نمادهایی که در فراماسونری کاربرد فراوان دارد، علامت و نماد «چشم جهان بین:All seeing eye» است که به صـــورت یک هـــرم و چشم در انتهـــای آن می‌باشد. این نمـــاد مربـــوط به یکی از خـــدایان مصر باستان بوده است.(5)

علامت معـروف فراماسـونری چشم horus یا چشم ra (خدای خورشید) در مصر باستان

4 – «ستاره‌ی شش گوش» علامت و نمـاد بحث برانگـیز فراماسونها.(6)

مراسم ماسونی افراد رده پایین لژ (به دو علامت ستاره 6 گوشه در بالای در ورودی لژ توجه فرمایید.)

این علامت در افکار عمومی به عنـوان نمـاد «یهودی‌ها» شــناخته شــده است و به آن «ســتاره‌ی داوود» یا «مهر ســلیمان» هم می‌گوینــد؛ ولی در حقیقت این نمــاد هم جزء نمادهای الحادی بوده که بر اساس تفکـرات الحـادی مصر باستان ساخته شده است و نماد تعادل طبیعت بین زن و مـرد، طبع سـرد و گـرم، الهه‌هـای مـاه و خورشـید و.... است. البته علامت مــذکور در مکتب‌هـــای الحـــادی دیگـر، مانند هندوییسم و دیگر مکتب‌هـای شـرقی نـیز با مفـاهیم مشـابهی به کـار می‌رود. نکته‌ی مهم این است که این تفکر تعادل عالم خلقت، متفاوت با دیدگاه اسلام است. در اسـلام نـیز مفهـوم تعـادل وجـود دارد، اما در دیدگاه اسـلامی، این تعـادل مخلـوق خداوند یکتاست. امّا

در مکـاتب شـرک آمـیز نـامبرده، این تعـادل را خـدایان مختلفی با کمک هم ایجـاد کرده‌اند. بـرای مثـال در تفکر مصر باسـتان، از امـتزاج قـدرت خـدایانIsis و Osiris، تعادل در عالم خلقت ایجاد شده است.

سـتاره 6 گوشه: نمـاد تعـادل خلقت از دیـدگاه مکـاتب شرک آمیز

نکته‌ی عجیـــبی که وجـــود دارد، این است که شـــیطان پرســـتان نـــیز علامت مـــذکور را قویـــترین علامت خـــود می‌دانند و از آن در مراسم شـــیطانی خـــود اســـتفاده می‌نمایند. در کتـــاب «Web of Darkness: شـــبکه‌ی تاریکی» اثرSean Sellars (شیطان پرست معروف) در زیر این علامت نوشته شده است:

«این علامت، قوی‌ترین علامت در شیطان پرسـتی است. سـتاره‌ی شش گوشه از شش ضـلع، شش گوشه (زاویه) و شش مثلث کوچک درست شـده است که معـرّف عـدد 666 می‌باشد.» این عدد در بین مسیحیان و نیز شیطان پرستان عددی ویژه و خاص است و نشان دهنده‌ی دجـال یا Antichristمی باشد.

هدف اصلی شیطان پرسـتان و فراماسـونها به حکـومت رســـاندن Antichrist اســـت؛ به همین دلیل است که ســـتاره‌ی شش گـــوش، بهـــترین و قـــوی‌ترین نمادشـــان محسوب می‌شود.

در ادامه در کتـاب نوشـته شـده است که حـتی کلمه‌ی « hex» که در زبان انگلیسی به معنی نفرین و تلاش برای آســـیب رســـاندن می‌باشـــد، از کلمه‌ی «HEXAGRAM: ستاره‌ی شش گوش» گرفته شده است.»(7)

5 – افسانه‌ی ایزس (Isis)؛ یا زن بیوه، نیز از دوران مصر باستان اقتباس شده است. فراماسونها اعتقـاد دارند که تمـام ماسـونها فرزنـدان زن بیـوه می‌باشـند.(8)ـ همـان طور که ذکر شد در بـاور مصـریان قـدیم، Isis و Osiris الهه‌های مصر باستان بودند که در اثر ازدواج آنان تعـادل طبیعت به وجود آمد. بعد از مـدتی Osiris مـرد و خـدای شهرهای مردگان گشت. بدین ترتیب Isis بیوه شد.

Isis Isis

6 – علامت آنخ (Ankh)؛ که نماد Isis است و در لژهای ماسونی به کار می‌رود.(9)؛ این علامت امروزه به عنوان ســمبل جنس زن و نشــانه‌ی فمینیست‌ها (Feminists) نیز به کار می‌رود.(10)ـ رواج تفکر فمینیسـتی در جهـان نیز مشکوک بوده و احتمالاً توطئه‌ای از جانب ماســون‌ها می‌باشد. (فمینیسم دیـدگاه تسـاوی حقـوقی زن و مـرد اسـلام و سـایر ادیـان الهی را قبـول نـدارد و به بهـانه‌ی احقـاق حقـوق زنـان، در جهت اهـداف اسـتعماری قـدم برمی دارد.)

آنخ امروزی آنخ مصر باسـتان آنخ ماسـونی آنخ فمینیسم سمبل کنونی زن

7 – ستون سنگی با نوک هرمی (Obelisk)؛ این نماد که نماد زایندگی و باروری در مصر باسـتان بـوده اسـت، در بناهای ماسونی متعددی به کار رفته است.(11)

Obelisk پارک مرکـزی نیویـورک بنـای یـادبود ماسـونی جرج واشنگتن Obelisk مقبره یکی از فراعنه

توجه کنید که Obeliskها دقیقاً به شکل فـوق می‌باشـند و به صـورت سـتون سـنگی منشـوری شـکل هسـتند که سطح مقطع مربعی دارند و در انتهـای آن‌ها نـیز همیشه هرم وجود دارد. بنابراین بناهایی که ویژگی‌های فـوق را نداشته باشند، Obelisk محسوب نمی‌شوند. بـرای درک بهتر این مطلب به اشکال زیر توجه فرمایید:

مقایسه Obelisk (تصویر سمت راست) با یک بنای غـیر Obelisk (تصویر سـمت چپ). توجه کنید که Obeliskها دقیقا" به صورت ستون سـنگی منشـوری شـکل هسـتند که سـطح مقطع مـربعی دارند و در انتهـای آن‌ها نـیز همیشه هرم وجود دارد. بنابر این بناهـایی که ویژگیهـای مذکور را نداشته باشند، Obelisk محسوب نمی‌شوند.

نحوه‌ی اوج گیری فراماسونری

همان گونه که دیدیم، منشاء فراماسونری به زمـان مصر باستان و فراعنه باز می‌گردد. سؤالی که مطرح می‌شود این است که چگونه این تعـالیم به آمریکا و اروپـای این دوران راه پیدا کرد و چگونه اوج گرفت؟

با مـرور در سـیر فراماسـونری خـواهیم دید که عامل گسترش، بنی اسرائیل بوده است. ترتیب وقـایعی که به اوج گیری فراماسونری منجر شدند، عبارتند از:

1 - افول قدرت مصر و نابود شـدن فرعـون با خواست خداوند متعـال و به دنبـال رسـالت حضـرت موسی (ع).(12)

2 - مهاجرت بنی اسرائیل از مصر به فرمان خدا به همراه حضرت موسی (ع) و ساکن شدن آنان در صحرای سینا.(13)

3 – گوساله پرستی بنی اسرائیل و سپس بازگشت مجدد به دین خدا: به دنبال تأخیر چند روزه‌ی حضرت موسی (ع) که برای دریافت پیام خدا، به کوه طور رفته بودند، بنی اسرائیل شروع به پرستش گوساله‌ی سامری کردند و حضرت موسی پس از بازگشت، این گوساله را از بین بردند و بنی اسرائیل دوباره خداپرست شدند.(14)

4 – پس از درگذشت حضرت موسی(ع)، پیامبران دیگری نیز به سمت قوم بنی اسرائیل فرستاده شدند که هیچکدام قدرت حضرت موسی(ع) را نداشتند، در نتیجه قوم بنی اسرائیل به تدریج شروع به ترویج تعالیم ماسونی مصری کردند. در واقع عده‌ای از آنان قبلاً این تعالیم را در مصر فراگرفته بودند.(15)

5 – ترویج تعالیم ماسونی در بین بنی اسرائیل و اضافه شدن تعالیم شرک آمیز فلسطینیان باستان (نه اعراب فلسطینی) به تعالیم مصری و شکل گیری تعالیم مختلط با نام کابالا (Kabbalah=Cabbalah=Qabalah).(16)

6 – حکومت حضرت داوود (ع) و حضرت سلیمان (ع) در اوج قدرت بنی اسراییل و توقیف وسایل جادوگری توسط حضرت سلیمان (ع).(17)

7 - وفات حضرت سلیمان (ع) و بازپس گیری وسایل جادوگری از سوی جادوگران و تهمت جادوگری به حضرت سلیمان (ع) از جانب مردم بنی اسراییل.(18)

8 – ادامه‌ی ترویج کابالا (Qabalah) توسط جادوگران و کاهنان معابد.(19)

9 – تسخیر اورشلیم به دست رومیان: به این ترتیب بنی اسرائیل توانائی حکومت بر خود را از دست دادند و تحت سلطه‌ی رومیان درآمدند.

10 – ظهور حضرت عیسی(ع) و آزار رساندن یهودیان به ایشان.

11 – ظهور حضرت محمد(ص) که ایشان هم از آزار بنی اسرائیل در امان نبودند.

12 – فتح اورشلیم به دست ایرانیان که در زمان رسالت حضرت محمد (ص) اتفاق افتاد.

13 – باز پس گیری اورشیلم توسط رومیان.

14 – فتح اورشلیم به دست مسلمانان. از آن پس نام آن شهر به «بیت المقدس» تغییر یافت.

15 – جنگ‌های صلیبی و رد و بدل شدن بیت المقدس بین مسلمانان و صلیبیان.

16 – در پی اشغال قدس توسط صلیبیان، بسیاری از شوالیه‌ها و سربازان در قدس ساکن شدند. عده‌ای از این شوالیه‌ها، مأمور نگهبانی از معابد مخصوصاً معبد موسوم به معبد سلیمان شدند که اینان شوالیه‌های معبد نامیده می‌شدند. در نتیجه‌ی این مجاورت و نزدیکی شوالیه‌ها با کاهنان یهودی معبد موسوم به معبد سلیمان، آنان به تدریج تعالیم ماسونی را از یهود یاد گرفتند.(20)

17 – بـازپس گـیری بیت المقـدس توسط مسـلمانان و فرار صلیبیان و شوالیه‌های معبد به اروپا.(21)

18 – با فرار شوالیه‌های معبـد، تعـالیم ماسـونی کابـالا توسط همین شوالیه‌ها به اروپا راه یافت.(22)

19 – به دلیل ماهیت شیطانی تعـالیم کابـالا و مغـایرت آن‌ها با تعالیم کلیسا، واتیکان در صـدد مجـازات و مقابله با شــوالیه‌های معبد برآمد و بســیاری از آن‌ها را اعــدام کرد.(23)

20 – مهاجرت شوالیه‌ها به اسکاتلند (در آن زمان پادشاه اسـکاتلند از واتیکـان تبعیت نمی‌کـرد) و شـروع سـاخت اولین لژ فراماســونری مخفی در اروپا با نـــام لژ «وال بیلدرز» یا «لژ کهن اسکاتلند» که امروزه نـیز به فعـالیت خـود ادامه می‌دهد و از جمله قویـترین و مهمـترین لژها در اروپای امروز نیز می‌باشد.(24)

21 – آغاز فعالیت رسمی ماسون‌ها در اروپا با سـاختن لژهای متعدد در قرن 18. با کم رنگ شدن نقش و قدرت مذهب در قرن 18، فراماسونها فعالیت رسـمی خـود را آغــاز کردند. به تــدریج با کــاهش ســختگیری واتیکــان و توسـعه‌ی پروتستانیسم در اروپـا، فراماسـون‌ها فعـالیت خود را افزایش داده و لژهـای زیـادی را در سراسر اروپا ساختند؛ البته تمـام آداب و رسـوم فراماسـونها کماکـان مخفی و پنهانی صورت می‌گرفت. زیرا تفکر اکثر مــردم اروپا در آن زمان مـذهبی بـود و در صـورت علـنی شـدن عقاید فراماسونری، حیات این لژها به خطر می‌افتاد.

22 – با استقلال آمریکا در سـال 1789، اولین دولت با ارکان ماسونی شکل گرفت.

23 – تأسیس سازمان ملل متحد با آرمانهای ماسونی در سال 1945.

24 – شکل گیری اسرائیل در سال 1948 به عنوان آخرین بازوی اجرایی فراماسونری.

25 – در سیر تاریخی فراماسونری و روند پیشبرد اهداف، به سال 2006 می‌رسیم.

جنگ با حزب الله در سال 2006 برای رسیدن به چند هدف مهم انجام شد: تشکیل حکومت نیل تا فرات سلیمان و استارت برای پروژه‌های (Apocalypse = آخرالزمان، و Armageddon = جنگی که صهیونیست‌ها ادعا می‌کنند جنگ آخرالزمان است.) خوشبختانه این پروژه‌ها موقتاً ناتمام مانده است.

26 – و اقدام اخیر، کشمکش لفظی با ایران. چرا که ایران بزرگترین دشمن فراماسونری در جهان است. در حال حاضر در تمامی کشورهای جهان، یا قدرت در دست ماسون‌هاست و یا آن کشور تحت تأثیر کشورهای ماسونی است. برای مثال در کشورهای همسایه، کشور ترکیه دارای لژهای ماسونی است و کشور عربستان هم که عاری از لژ است، تحت تاثیر آمریکا و اسراییل (دولتهای با ارکان ماسونی) می‌باشد.

27 – ... و الله العالم.

عقاید فراماسونری

گروه‌های مختلف ماسونی بعضاً فلسفه‌ی عقیدتی متفاوتی دارند؛ اما با این حال در لا به لای عقایدشان، می‌توان مشترکات فراوانی نیز یافت. نکته‌ی مهمی که

وجــود دارد این است که فلســفه‌ی وجــودی بســیاری از عقاید ماسـونی به طـور کامل شـناخته نشـده اسـت، اما این به معنای عدم وجود این اعتقادات نیست. برای مثال شــواهد فــراوانی وجــود دارد که نشــان می‌دهد اکــثر گروه‌های ماسونی، شیطان را تقدیس می‌کنند. از جمله: اذعــان خــود آن‌ها به تقــدیس لوســیفر (یکی از نام‌هــای شیطان) و یا استفاده از علایم بی‌شماری که اکــثر آن‌ها توسط گروه‌های شیطان پرست نیز اســتفاده می‌شــوند؛ با این اوصـــاف ما می‌تـــوانیم بفهمیم که ماســـون‌ها شــیطان پرست نــیز هســتند. اما هنــوز نمی‌دانیم که چه عــاملی آنــان را به این تفکر ســوق داده است. (البته این نکته تقریبــاً اثبــات شــده است که ماســون‌ها و شــیطان پرســتان به موجــودی به نــام ابلیس یا شــیطان اعتقــاد ندارند، بلکه آن‌ها بزرگداشت شیطان را به عنوان نمــادی بــرای مخــالفت با ادیــان انجــام می‌دهند. در هر صــورت، علت لجــاجت بیش از حد آن‌ها با دین و اصــرار افــراطی آن‌ها بر بزرگداشت شــیطان به عنــوان نمــاد ضد دیــنی، کاملاً روشن نشده است.) نکته‌ی دیگر این که بسیاری از گروه‌های ماسونی شیطان پرست، الهه‌های ملل باستان را نـــیز ارج می‌نهند. از جمله: Isis و Osirisو... که این مطلب کاملاً اثبــات شــده است. اما ما نمی‌دانیم که چــرا آنـــان خداوند یکتا را کنـــار گذاشـــته و هم شـــیطان و هم الهه‌های متعدد را بزرگ می‌دارند؟!

با این حـــال بخشی از عقاید ماســون‌ها که کــاملاً اثبــات شده‌اند، عبارتند از:

- ادعــای روشــنی بخش (Giver of light)ـ بــودن شیطان (Lucifer)

- بزرگداشت شـــیطان و نمادهـــای شـــیطانی (Satanism)
- اعتقـاد به این‌که زن و مـرد اولیـه، که مقـام نیمه خـدایی دارنـد، خـالق نسل کـره‌ی زمین هسـتند نه خداوند یکتا.
- بزرگداشت الهه‌های ملل باستان، مانند ایزس، لات و ... و احـــترام به عقاید جـــاهلی ملل باســـتان (Paganism).
- اعتقاد قوی به آداب و رسوم مصر باســتان که این مطلب کفرآمیز و شرک آمـیز بـودن عقاید آن‌ها را توأماً نشان می‌دهد.
- اعتقاد فراوان به اومانیسم.
- اعتقاد فراوان به ماتریالیسم (ماده گرایی) و عدم اعتقاد به روح و مسایل فرامادی.
- اعتقاد راسخ به سلیمان (Solomon)ـ نه به عنوان نـبی بلکه به عنـوان پادشـاه، جـادوگر و ماسـون اعظم. نکته‌ی جالب این که اکثر یهودیان نیز چـنین اعتقادی دارند. آیه‌ی 102 سوره‌ی بقره نیز اشاره به همین مطلب دارد.

«خداوند نیز در آیه‌ي 102 سـوره‌ي بقـره دربـاره‌ي بـني اسراییل مي‌فرماید:

وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّـيَاطِينُ عَلَى مُلْـكِ سُـلَيْمَانَ وَمَا كَفَـرَ سُـــلَيْمَانُ وَلَ-كِنَّ الشَّـــيْاطِينَ كَفَـــرُواْ يُعَلِّمُـــونَ النَّاسَ السِّـحْرَ..... و پـیروي کردند از سـخناني که شـیاطین در

قلمرو سليمان مي‌خواندند وهرگز سليمان به خـدا كـافر نگشت وليكن شـياطين كـافر شـدند و سـحر به مـردم مي‌آموختند .....»

كتـاب تفسـير نمونه دربـاره‌ي آيه‌ي 102 سـوره‌ي بقـره می‌نویسد:

از اح-ادي-ث چ-ن-ي-ن ب-ر م-ی آید که در زمـــــــــان سلیمان پیامبر، گروهی در کشـور او به عمل سـحر و ج-ادوگ-ری پرداختند, سلیمان دستور داد تمـام نوشـته‌ها و اوراق آن‌ها را جمع آوری کـــــــرده، در محل مخصوصی نگهداری کنند.

پ-س از وفات سلیمان، گروهی آن‌ها را بـیرون آورده و شـــروع به اشـــاعه و تعلیم ســحر کردنـــد؛ بعضی از این موقعیت اسـتفاده کـرده و گفتند: سـلیمان اصـلاً پیـامبر نبود، گروهی از بنی اسرائیل هم از آن‌ها تبعیت کردند و سخت به جادوگری دل بستند، تا آن‌جا که دست از تورات نیز برداشتند.

ه-ن-گ-امی که پیامبراسـلام (ص) ظهـور کـرد و ضـمن آیـات قـرآن اعلام نمـود سـلیمان از پیـامبران خـدا بـوده اســت، بعضی از احبــار و علمــای یهــود گفتند: از محمد تعجب نمی‌کنید که می‌گوید سلیمان پیامبر است؟

این گفتار یهود، علاوه بر این که تهمت و افترای بـزرگی نسـبت به این پیـامبر الهی محسـوب می‌شـد، لازمه اش تکفیر سلیمان (ع) بود.

به هر حال این آیه فصل دیگری از زشـتکاریهای یهـود را معرفی می‌کند که پیامبر بزرگ خدا، سلیمان را به ســحر

و جـــــادوگری متهم ســـــاختند، می‌گوید: «آن‌ها از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم م-ی خواندند، پــیروی کردند: واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملك سلي-مــان». سپس قرآن به دنبال این سخن اضافه می‌کند: «سلیمان هرگز کافر نشد: و مــاکفر ســلي-مــان». او ه-رگ-ز ب-ه سحر توسل نجست، و از جادوگری برای پیشــبرد اهــداف خــود اســتفاده نکــرد، «ولی شــیاطین کــافر شــدند، و به مردم تعلیم سحر دادند: ولکن الشیاطین کفــروا یعلمــون الناس السحر».(25)

- علاقه‌ی افراطی به علوم طبیعی. تعــداد زیــادی از برندگان جــوایز نوبل و دانشــمندان علــوم طــبیعی، ماســـون بوده‌اند. مانند: الکســـاندر فلمینگ کاشف پنی سیلین، و ادوارد جنر کاشف واکسن آبله.(26) در این میـــــــان به نظر می‌رسد که علاقه و توجه افــراطی ماســون‌ها به علم، بــرای پر کــردن خلاء ناشی از کنــار گذاشــتن معنــویت انجــام می‌گــیرد. البته لازم به ذکر است که در دین اســلام هم تأکید زیادی بر فراگیری علم و دانش شــده اســت، اما از مسـلمانان خواســته شــده تا به صــورت معتــدل (نه افـــــــراط، نه تفریط) به علم بپردازند و از آن به عنوان ابزاری برای رسیدن به خدا استفاده نمایند. بنـــابراین در اســـلام، علم هـــدف نیست بلکه یک وســیله اســت، اما در فراماســونری علم خــود یک هدف است.

- اعتقاد به قدرت برتر در ماسون صــاحب درجه 33. گروه‌هــای ماســونی 33 مرتبه و 33 درجه دارند. شخصی که به درجه‌ی 33 می‌رســد، قــدرت زیــادی

داشته و ماسون اعظم نامیده می‌شود. این شخص بالاترین مقام لژ را در اختیار دارد.

- اعتقاد به ساخت معبد سلیمان به عنوان پایتخت عقیدتی در بیت المقدس (Jerusalem)ـ قبل از ظهور ضد مسیح (Antichrist)ـ یا فرعون جدید (New Pharaoh)ـ که منجی شیطانی ماسونهاست. (27)

- اعتقاد به ظهور ضد مسیح (Artichrist = دجال) یا فرعون جدید (New Pharaoh)ـ در ابتدای (دهه‌ی اول) قرن 21 و شروع حکومت جهانی شیطانی توسط او.(28)ـ (البته ممکن است که Antichrist مورد نظر خود ماسون‌ها، لزوماً شخص خاصی نباشد؛ بلکه ممکن است Antichrist مورد نظر ماسون‌ها، خود تشکیلات فراماسونری

در هر حال جا دارد که در این قسمت به این نکته اشاره کنیم که گروه‌هایی مانند فراماسونرها و شیطان پرستان، از شیطان پرستی به عنوان یک نماد برای مبارزه با ادیان استفاده می‌کنند. اعضای این گروه‌ها در واقع هیچ اعتقاد قلبی به مسایل فرازمینی مانند خدا، فرشتگان، شیطان و ... ندارند و معتقدند که تنها ماده وجود خارجی دارد. (اعتقاد به ماتریالیسم) اعضای این گروه‌ها برای نشان دادن دشمنی خود با مذاهب، از نماد (Baphomet)ـ که مربوط به شیطان پرستان باستان است، استفاده نموده و از آن برای نشان دادن بی‌اعتقادی خود به عالم آخرت بهره می‌جویند. البته لازم به ذکر است که فراماسون‌ها و شیطان پرستان، خودشان نیز به این مسأله اعتراف کرده اند؛ تا آن جا که

در بعضی از کتب شیطان پرستان، مطالب زیر به چشم می‌خورد:(29)

اعتراف سایت کلیسای شیطان (Church Of Satan) به عدم اعتقاد واقعی به شیطان. ترجمه مطلب چنین است: شیطان پرستی یک مذهب لا مذهبی همچون بودیسم است! مذهبی که در آن نیازی به توضیح هیچ کدام از کارهایمان به هیچ کس نداریم. شیان پرستی اعتقادی به وجود خدا، فرشتگان، بهشت و جهنم، ابلیس، اهریمن، ارواح شیطانی، ارواح خوب، جن, دیو و ... ندارند.

اعتراف سایت کلیسای شیطان (Church Of Satan) به عدم اعتقاد واقعی به شیطان. ترجمه مطلب چنین است: شیطان پرستی لامذهبی است ... خود پرستی است – ما خودمان را می‌پرستیم ... شیطان پرستی ماده گرایی است ... شیطان پرستی بی‌دینی است.

Vexen Crabtree

” توصیف شیطان پرستی “

بدین ترتیب نتیجه می‌شود که اعتقاد و مسلک واقعی ماسون‌ها و شیطان پرستان، بی‌دینی است و آن‌ها از الهه‌های ملل باستان، بت‌ها و شیطان، به عنوان نمادی برای دشمنی با مذاهب و ادیان استفاده می‌کنند.

علامات و اعداد در فراماسونری

علاوه بر علاماتی که در قسمت‌های قبلی ذکر شد، علامات دیگر و اعداد خاصی مورد توجه فراماسون‌ها و دیگر گروه‌های شیطان پرست هستند که اکثر آن‌ها نیز

منشــاء مصــری دارنــد، هرچند علامت‌هــایی نــیز از دیگر عقاید الحادی ملل باستان از جمله آریایی‌هـای قـدیم (نه دین زرتشت)، شرق دور و... اقتباس شده‌اند.

مهمترین آن‌ها عبارتند از:

1) پرگـــار و گونیا (یکی از مهمـــترین و معروفـــترین علامات).

در وسط این دو علامت، حرف G قرار گرفته است.(30) (به اعتقــاد فراماســونها، «Goat = بز» نمــاد شــیطان است.

نکته‌ی جـــالب دیگـــر، این که در بـــرخی از لژها بر روی علامت پرگـار و گونیـا، علامت چشم جهـان بین نـیز حک شده است که نشان دهنده‌ی اهمیت فوق العاده‌ی علامت چشم جهان بین در نزد ماسون‌ها می‌باشد.

نماد پرگار و گونیـای ماسـونی (به چشم جهـان بین روی پرگار دقت کنید)

2) ستاره‌ی 5 گوشه‌ی معکوس یا Baphomet.

نشـــان دهنـــده‌ی بز یا Goat می‌باشد. در بین شـــیطان پرسـتان، بز نمـاد شـیطان است.(31)ـ در قسـمت پـایین تصاویر زیر، عیناً عباراتی از یک سایت فعــال در زمینه‌ی شیطان پرسـتی نقل شـده است تا مسـتندات در اختیـار شما قرار گیرد.(32)

بز (Goat) (نمـاد شـیطان در گروه‌هـای شـیطان پرست عکس روی جلد کتـــاب انجیل شـــیطانی (کتـــاب مرجع شیطان پرستان)

3) دست شیطان یا دست شاخدار.

در تفکر ماسون‌ها و شیطان پرستان، شیطان شاخدار Cornuto است و با حرکت دست خود، شیطان را نمایش می‌دهند.(33) مستندات عیناً نقل شده است.(34)

نکته‌ی مهم: علامت Cornuto علامتی است که باید در تفسیر آن بسیار محتاطانه عمل کرد. زیرا علاوه بر معنای دست شیطان که در غرب شناخته شده است، معانی دیگری نیز دارد. برای مثال در بین ناشنوایان این علامت به معنای I love you می‌باشد. در مناطق آذری زبان ایران و ترکیه و ... نیز این علامت نماد بوزقورت (گرگ خاکستری) می‌باشد که این نماد، در بین آذری‌ها شناخته شده است. بنابراین Cornuto هنگامی به معنای دست شیطان است که یک فرد شنوای اروپایی یا آمریکایی در مکان‌های متعدد از این علامت استفاده می‌کند و از سوی دیگر این شخص با گروه‌های مخفی و مشکوک مرتبط است.(35)ـ به عبارت دیگر، هر گردی گردو نیست! برای اطلاق لفظ دست شیطان به علامت Cornuto، باید هم به محل زندگی فرد، موقعیت، وضعیت جسمی، ارتباط وی با گروه‌های مشکوک و دلیل وی در استفاده از این علامت بررسی شود. در ضمن، استفاده از Cornuto در کنار علایم دیگر شیطانی اهمیت دارد. در واقع این علامت تایید کننده است نه اثبات کننده.

4) چلیپای شکسته (صلیب شکسته) یا Swastika: علامت شناخته شده‌ی هیتلر و نازی‌ها.

نکته‌ی جالب این‌که این علامت در گروه‌های ماسونی هم کـاربرد دارد.(36)ـ در شـکل سـمت چپ که مربـوط به ماسونهاسـت، طـرحی دیـده می‌شـود که در بـالای آن علامت صـلیب شکسـته، و در وسط آن سـتاره‌ی شش گوش مشاهده می‌گـردد که این مطلب ارتبـاط نازیسم و صـهیونیزم را نشـان می‌دهد. (بـرخلاف ادعـای جهـان غـرب). زیـرا هم سـتاره‌ی شش گـوش و هم صـلیب شکسـته مـورد تقـدیس ماسـون‌ها هسـتند. در واقع ریشه‌های نازیسم و یهودیت صهیونیستی یکی است و نه تنها این دو حرکت شـوم هیچ تضـادی با هم ندارنـد، بلکه در خدمت یکدیگر نیز قرار دارند. این مسأله خود شاهدی بر رد هولوکاست است.

البته لازم به ذکر است که بعد از جنایـات هیتلر اکـثر گروه‌های ماسونی به منظور پرهیز از بـدنامی، اسـتفاده از چلیپای شکسـته را کنـار گذاشـتند؛ این در حـالی است که قبل از جنگ جهانی دوم، علامت چلیپـای شکسـته یک علامت کلیدی در فراماسونری بوده است.(37) (ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که هیتلر نیز ماسـون بـوده اسـت،(38)ـ اما تحرکـات نظـامی اش بـرخلاف مصـالح فراماسونری بوده و منجر به مقـابله‌ی بقیه‌ی ماسـون‌ها با وی شده است).

5) جمجمه و استخوان (39).(Bones) &Skull)

علامت و رمز گروه مخفی(ماسونی) (Skull & Bones) (Skull & Bones)

6) عدد 666 نمـاد دجـال یا ضد مسـیح (Antichrist)ـ یا شیطان.(40)

گـاهی به صـورت FFF هم این عـدد را نشـان می‌دهند. چون حرف F، ششمین حرف انگلیسی است.

7) عدد 13.(41)

عدد مقدس ماسون‌ها و یهودیان است.(42) در حالی که مسیحیان آن را نحس می‌دانند. فراماسون‌ها در بسـیاری از نمادهـای خـود، تعـداد اجـزاء را 13 قـرار می‌دهند. به عنوان مثال در تصویر راست، سـتاره‌ی شش گـوش را با 13 ستاره‌ی کوچک کشیده‌اند. در شکل وسط، 13 دست گوشه‌های یک شـکل 13 دندانه را گرفته‌اند. در تصـویر سـمت چپ هم که مربـوط به چنگ یک الهه‌ی باسـتانی، است و متعلق به یک گروه ماسونی می‌باشد، تعداد تارها 13 عدد می‌باشد.

ستاره 6 گوش متشکل از 13 ستاره کوچک 13 دست و 13 دندانه 13 تار چنگ الهه باستانی

8) عدد 33.(43)

همان طـور که گفـتیم در فراماسـونری، صـاحب درجه‌ی 33 بـالاترین قـدرت را داراست. در سـمبل بسـیاری از گروههـای ماسـونی از جمله در علامت مربـوط به یک گروه ماسونی شـهر (Memphis)ـ آمریکا (که نـام شـهر باستانی Memphis مصر را برخـود نهـاده اند)، عـدد 33 بکار رفته است.

سمبل گـروه ماسـونی شـهر Memphis آمریکا (به عـدد 33 در بالای تـاج توجه فرمایید.) _عـدد 33 در نمادهـای ماسونی مختلف

ذکر یک نکته‌ی مهم: بعد از ذکر علامات و اعداد مورد استفاده در فراماسونری، ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که برای تطبیق علامت‌های مذکور بر گروه‌ها و افراد، باید همواره با احتیاط برخورد کرد. زیرا در بعضی از مواقع، علامت‌ها و لوگوهای بعضی از شرکت‌ها و سازمان‌ها در نقاط مختلف جهان، شبیه به علامت‌های فراماسونری هستند، اما همواره نمی‌توان به این سازمان‌ها برچسب ماسونی بودن زد. برای مثال بسیاری از شرکت‌ها و کانال‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای از نماد چشم در لوگوی خود استفاده می‌کنند که این چشم، نماد بیننده و مخاطب تلویزیونی است و این مطلب کاملاً منطقی و قابل فهم است. بنابراین در این حالت، چشم موجود در لوگوهای مذکور، نشان دهنده‌ی ماسونی بودن این کانال‌ها نیست. همچنین چشم پزشکی‌ها و عینک سازی‌هایی که در تبلیغات خود از علامت چشم استفاده می‌کنند نیز ماسونی نیستند، چرا که حرفه‌ی آن‌ها در ارتباط با چشم می‌باشد. از سوی دیگر در بعضی از تصاویر هنری و معماری، ممکن است در اثر روی هم افتادن خطوط، تصاویر متعددی شبیه به ستاره‌ی شش گوش و ستاره‌ی پنج گوشه‌ی معکوس پدید آید که این تصاویر نیز غیرعمدی بوده و نشان دهنده‌ی فراماسون بودن معماران این بناها نیست. برای درک بهتر این مطلب، به تصاویر زیر توجه فرمایید:

دو تصویر هنری که به صورت اتفاقی و به دلیل روی هم افتادن خطوط، دارای علامت‌های ستاره‌ی 6 گوش و ستاره‌ی 5 گوشه‌ی معکوس هستند. حصور اتفاقی این

علامات در تصاویر فوق، به معنای ماسون بودن طراحان آن‌ها نیست.

بدین ترتیب همان گونه که ملاحظه فرمودید، صرفاً با مشاهده‌ی یک علامت مشابه علامات ماسونی، نمی‌توان به افراد و شرکت‌های مرتبط با آن علامت، فوراً برچسب ماسون بودن زد. بلکه باید در این زمینه تحقیق نمود و از شواهد محکم‌تری در تأیید یا رد ماسونی بودن گروه‌های مذکور بهره گرفت.

البته در این بین بعضی علامت‌ها هستند که اختصاصاً و عمدتاً ماسونی هستند و تا حدود زیادی می‌توانند ماسونی بودن افراد و شرکت‌ها و سازمان‌های مرتبط با خود را نشان دهند. برای مثال علامت پرگار و گونیای ماسونی (نه پرگار تنها و یا گونیای تنها)، علامت بسیار اختصاصی ماسون‌ها است. همچنین علامت هرم و چشم (نه هرم تنها یا چشم تنها) نیز یک علامت بسیار اختصاصی برای گروه‌های ماسونی است.

از سوی دیگر اگر گروهی از علامت‌های فراوان و متعدد فراماسونری استفاده بکند نیز به احتمال قوی یک گروه ماسونی می‌باشد. به همین صورت، گروهی که علایم ماسونی را بدون هیچگونه قرینه‌ی منطقی به کار می‌برد نیز به احتمال زیاد یک گروه ماسونی است. برای مثال، نماد چشم جهان بین که در لژها استفاده می‌شود نیز یک نماد کاملاً ماسونی می‌باشد؛ چرا که در لژها هیچ عملیات چشم پزشکی و تصویربرداری انجام نمی‌شود که بتوان نماد چشم جهان بین را به آن ربط داد.

در هر حــال باید این مطلب را همــواره به یــاد داشت که صــرف دیــدن یک علامت شــبیه به علایم ماســونی، نباید سریعاً به افراد و سازمان‌های مرتبط با علامت، برچسب ماســون بــودن زد و بــرای رد یا تأیید این مســأله، باید تحقیقات بیشتری انجام داد.

اهداف فراماسونری

1 – نابودی تمام مظاهر توحید و یکتاپرستی در جهان.

2 – به دست گرفتن حکومت و قدرت در تمام کشورهای جهــان از طریق شــبکه‌ی گســترده‌ی ماســونی در تمــام ممالک دنیا.

3 – تخــریب مســجد الاقصی و کشف معبد ســلیمان و بازسازی آن در ابتدای قرن 21.(44)

عکس یادگــاری ماســون‌ها در کنــار مــاکت ســومین معبد کذایی سلیمان. ماسون‌ها آرزوی ساختن چنین معبدی را در سر می‌پرورانند و بــرای تحقق آن، گام‌هــای بلنــدی برداشته‌اند.

4 – پرکردن معبد سلیمان از بت‌ها و نمادهای ماســونی به عنوان اصلی‌ترین پرستشگاه ماسونی.

5 – برقراری حکومت جهانی شیطانی به پــایتختی معبد سلیمان در اورشلیم (بیت المقدس).

6 – به حکــومت رســاندن قدرتمنــدترین فراماســون با عنــوان نمــادیین ضد مســیح (Antichrist= دجــال) در ابتدای قرن 21.

فراماسونری در طول تاریخ با تمام وجود، از همه‌ی قدرت و امکانات موجود برای رسیدن به مقاصد شوم خود بهره برده است. بعد از نابودی حکومت مصر باستان، این عقیده شیطانی به شکلی مخفی و رمزآلود ولی فعالی و پویا، در طی اعصار و قرون در بین جوامع خزیده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

ابزارهای فراماسونری

فراماسونری در طول تاریخ با تمام وجود، از همه‌ی قدرت و امکانات موجود برای رسیدن به مقاصد شوم خود بهره برده است. بعد از نابودی حکومت مصر باستان، این عقیده شیطانی به شکلی مخفی و رمزآلود ولی فعالی و پویا، در طی اعصار و قرون در بین جوامع خزیده است. از اواخر قرن 18 و اوایل قرن 19 و همزمان با استقلال آمریکا (که کشوری با ارکان کاملاً ماسونی است)، فراماسونری با این تفکر که دیگر در موضع قدرت قرار گرفته است، آهسته آهسته خود را از لایه‌های زیرین جوامع بیرون کشیده و بدون واهمه، نمادهای خود را عرضه نموده است؛ تا آن‌جا که در سالهای اخیر به دلیل قدرت فراوان، اعمال خود را علنی‌تر کرده تا عده‌ای را با ترساندن از قدرت خود، به سمت خویش جذب کند و پایه‌های خود را مستحکم‌تر نماید.

فراماسونری در طول تاریخ برای پیشبرد اهداف خود و مبارزه با ادیان الهی، در دو جبهه‌ی کلی و مهم به فعالیت پرداخته است:

1 - جبهه‌ی اقتصادی، سیاسی، نظامی و تکنولوژیکی (که از اواخر قرن 18 و اوایل قرن 19 به موفقیت نایل شده و از آن زمان جهان را تحت تأثیر قرار داده است.) در این جبهه، نقش اصلی را کشورهای اسرائیل و آمریکا برعهده دارند. آمریکا و اسرائیل علاوه بر عملکرد بارز خود در زمینه‌ی سیاسی و اقتصادی و نظامی، به صورت غیر مستقیم نیز با حمایت از گروه‌های شیطان پرست، به ترویج فساد و فحشا و اعمال شیطانی مبادرت می‌ورزند. نکته‌ی مهم و جالب توجه این است که سردمداران و رؤسا و استادان اعظم ماسونی و آنان که گرداننده‌ی این شبکه هستند، ظاهری شیک و آراسته و عادی دارند، ولی رده‌های پائین و مردم عادی که به سمت گروه‌های شیطان پرست کشیده می‌شوند، از ظاهر و آرایش شیطانی برخوردارند.

2 - جبهه‌ی فکری، عقیدتی و فرهنگی (که با نفوذ در ادیان، قصد تخریب آن‌ها را، هم از درون و هم از بیرون داشته است.)

در جبهه‌ی عقیدتی، فراماسونری با عناوین مختلف در دین‌های اسلام، مسیحیت و یهودیت نفوذ کرده است:

- اسلام: از طریق رواج بهائیت، بعضی از فرقه‌های عرفانی نوپا و فراماسونهای طیف Shriner، قصد تضعیف دین اسلام را داشته و دارد.

- مسیحیت: فراماسونری گروه‌هایی به نام اوانجلیکالها (نوانجیلی‌ها) را رواج داده که اهداف و اعمالشان هم جهت با عقاید فراماسون‌ها است و این گروه‌ها تا حد زیادی هم موفق بوده‌اند. فراماسونها در واتیکان و

بعضی از فرقه‌های پروتستـان هم نفـوذ کرده‌اند. از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که مشکلات اخیر واتیکان با اسلام و کشورهای اسلامی نـیز ناشی از همین موضـوع می‌باشد.

- یهودیت: اکثر یهودیان بالاخص سـاکنین اسـرائیل جـزء وابسـتگان تشـکیلات ماسـونی هسـتند. ارتبـاط یهـود و فراماســـونری ارتبـــاطی دوطرفه اســـت، یهـــود به رواجتعالیم ماسونی یا کابالا پرداخته و فراماسـونری هم از یهود حمایت می‌کند.

در تصــویر زیــر، جبهه‌هــای مختلف فراماســونری را در مواجهه با ادیان الهی ملاحظه می‌فرمایید:

پس از ذکر اطلاعات مقدماتی پیرامون فراماسـونری، به بررسی شـواهد ارتبـاط کشـورها و گروه‌هـای مختلف با فراماسونری می‌پردازیم.

شواهد ارتباط آمریکا با فراماسونری

1 - برجسـته‌ترین افـرادی که بیـانیه‌ی اعلان اسـتقلال آمریکا را در سال 1776 میلادی امضا کردند، فراماسون بوده‌اند.(45) اینان عبارتند از:

Benjamin Franklin-Thomas Jefferson-George Washington-John Adams

(البته در مورد جان آدامز نظرها متفـاوت اسـت، ولی در مورد 3 تن دیگر، در ماسون بودنشان شکی وجود ندارد. نکته‌ی دیگر این که منظور از John Adams در این جـا، John Adams پدر است، نه John Quincy Adams یا John Adams پسر.)

برجســته‌ترین امضا کننــدگان بیــانیه‌ی اعلان اســتقلال آمریکا در سال 1776. (همگی آن‌ها ماسون بوده اند)

George Washington که اولین رئیس جمهـور آمریکا بـود، لقب اسـتاد اعظم فراماسـونری (بـالاترین درجه و رتبه در فراماســونری، و تقریبــاً همــرده‌ی اســقف در مسیحیت و خاخـام در یهـودیت) داشت. در تصـویر، جـرج واشـنگتن در یک لژ فراماسـونری دیـده می‌شـود، در این عکس علامت گونیا و پرگـــار روی پیشـــبند وی دیـــده می‌شود و در بالای سرش علامت G (=Goatبز) نمـایش داده شده است. (46)

جرج واشنگتن در لژ فراماسونری

مجسمه یـادبود جـرج واشـنگتن در شـهر واشـنگتن.(47) بسیاری از مردم آمریکا که از این مجسمه بازدید میکننـد، از مشاهده مجسـمه نیمه لخت اولین رییس جمهـور خـود تعجب می‌کنند. اما اگر این مجســـمه را با تصـــویری که شیطان پرسـتان از شـیطان (Bamphomet)ـ متصـورند مقایسه کـــنیم به مطـــالب مهمی پی خـــواهیم بـــرد. به خصـوص اگر به حـالت دست‌ها توجه کـنیم. (نکته دیگـری که در شـکل دیــده میشــود, عصــایی است که در دامن (Bamphomet)ـــ وجـــود دارد و به دور آن دو مـــار پیچ خورده‌اند. امــروزه این علامت ســمبل تجــارک بــوده و Caduceus نام دارد. این علامت اصالتا" در مصر باستان وجــود داشــته است و با توجه به وجــود تجــار بــزرگ در فراماســونری، به نظر میرسد که آنـــان تعمـــدا" از این علامت به عنـــوان ســـمبل تجـــارت اســـتفاده کرده‌اند و متاســفانه کماکــان این علامت در نقــاط مختلف دنیا به عنوان نماد تجارت استفاده میشود.)

2 - طرح‌های اولیه ارائه شده برای پرچم آمریکا، به وضوح دارای علامت‌ها و نمادهای فراماسونری بودند.(49)ـ از جمله چشم جهان بین یا چشم نورافشان، که به نظر می‌رسد به دلیل نوپا بودن آمریکا در آن زمان، مؤسسین آمریکا از ریسک در این زمینه اجتناب کردند، زیرا به دلیل وجود جو مذهبی در مردم آن زمان، ممکن بود علایم واضح ماسونی، مردم را از نیات شیطانی سیاستمداران آگاه نماید و بدین ترتیب، حکومت نوپای ماسونی آمریکا سرنگون گردد.

طرح‌های اولیه پیشنهادی برای پرچم آمریکا(به چشم جهان بین توجه فرمایید.)

3 - اکثر روسای جمهوری آمریکا در گروه‌های مخفی و ماسونی شامل Masonry، Freemasonry، Occult، Illuminati، Secret Society و ... عضو بوده اند؛ به نحوی که 14 تن از آن‌ها تنها عضو فراماسونری بودند و قریب به همین تعداد نیز در گروه‌های Illuminati و ... عضویت داشته‌اند. به جرأت می‌توان گفت که بالغ بر 95 - 90 در صد آن‌ها عضو این گروه‌ها بوده‌اند و در این زمینه نیز اسناد و مدارک زیادی به دست آمده است.(50)ـ در این مورد هیچ تفاوتی بین جمهوریخواه‌ها و دموکرات‌ها وجود ندارد؛ حتی گهگاه ارتباط دموکراتها با لابی‌های صهیونیستی آمریکا مثل ایپک، قوی‌تر از جمهوریخواه‌ها بوده است.

تنها چند رئیس جمهور آمریکا قطعاً غیر ماسونی یا ضد ماسونی بوده‌اند که مهمترین آن‌ها عبارتند از:(51)

1 – Abraham Lincoln (ترور شد.)

2 – Ulysses S.Grant (جـزء روسـای جمهـور قـدیم است.)

3 – John F. Kennedy (ترور شد.) «کندی، تنها رییس جمهور کاتولیک آمریکا بوده است.»

چند مثال از روسای جمهور ماسونی:

جمهوریخواه: جرج بوش پدر, جرج بـوش پسر دمـوکرات: لیندون جانسون, بیل کلینتون

(هر دو عضو گروه اسکلت و جمجمه بوده‌اند.)

رونالد ریگان رییس جمهور جمهری خواه سابق آمریکا در مراسم کسب گواهینامه ماسونی یک فراماسونر در کـاخ سفید

روسای جمهور ضد ماسونی:

آبراهام لینکلن اولیسس گرانت جان.اف.کندی

نکته‌ی مهم و بحث برانگـیزی که جلب توجه می‌کنـد، این است که چرا از بین 3

رئیس جمهـور ضد ماسـون، 2 نفرشـان تـرور شـدند در حـالی که از بین روسـای جمهـور ماسـون، کسی تـرور نشده است؟!(52)

4 – نحوه‌ی ساخت بناها و ساختمان‌های شهر واشنگتن (پایتخت آمریکا).

این شـــهر در بین مســـیحی‌های غـــیر اوانجلیکـــال مثل کاتولیک‌ها و فرقه‌هـــای دیگر پروتســـتان، به دلیل وجـــود

علامت‌ها و نمادهـای شـیطانی به شـهر شـیطان ملقب شده است.

- اولین ساختمان مـورد بحث، پنتـاگون (وزارت جنگ آمریکا) است. پنتـاگون به شـکل 5 ضـلعی سـاخته شـــده، که اگر اقطـــار آن را به هم وصل کـــنیم، ستاره‌ی پنج گوش در وسط آن به وجـود می‌آید که نسـبت به کـاخ سـفید، معکـوس است و تشـکیل Baphomet می‌دهد.(53)

عکس راست: نمادهای مختلف از Pentagon, و موقعیت آن نســـبت به کـــاخ ســـفید. همـــان گونه که ملاحظه می‌فرمایید ,اقطـــار Pentagon نســـبت به کـــاخ سفید ,حالت سـتاره 5 گوشه‌ی معکـوس یا Baphomet دارد_ عکس چپ: تصویر فوق همان تصـویر مجـاور است که چرخانده شده تا حـالت Baphomet اقطـار پنتـاگون نسبت به کاخ سفید، بهتر مشخص شود.

- نحـوه‌ی قـرار گـیری سـاختمان‌های مهم دولـتی و ماسـونی از جمله کـاخ سـفید و کنگـره (کـاپیتول) نسبت به یکدیگر:

- اگر کاخ سفید و میدانهای اطرافش را به هم وصل کنیم، نسـبت به کـاخ سـفید، شـکل سـتاره‌ی 5 پر معکـــوس یا Baphomet به دست می‌آید.(54) تصـــویر زیر که مطلب فـــوق را نشـــان می‌دهـــد، توسط برنامه‌ی Google Earth تهیه شده است.

نحوه قرار گـرفتن میـادین اطـراف کـاخ سـفید (تشـکیل Baphomet)

- در این تصـــویر، نقشه‌ی اولیه‌ی واشـــنگتن دیـــده می‌شـــود. با دقت در این نقشه خـــواهیم دید که طراحی خیابانها و میادین به گونه‌ای بوده است که نمـاد Baphomet در گوشه‌ای از آن رؤیت شـود.(55)

نقشه‌ی اولیه شهر واشنگتن. در داخل دایره قرمز، شـما میتوانید Baphomet را به وضـوح ببینید که فقط نصف یک ضلع آن ناقص است که این نقص در داخل بیضی آبی نشـــان داده شـــده است. به نظر میرسد که طراحـــان ماســونی شــهر واشــنگتن بــرای ممــانعت از مخــالفت جــامعه‌ی آن زمــان آمریکا(که به شــدت مــذهبی بــود). قسمت کوچکی از Baphomet را طراحی نکرده‌اند تا از وضوح آن بکاهند.

- در این شـــکل، 3 ســـاختمان مهم آمریکا دیـــده می‌شود؛ اگر از ساختمان کنگره (کاپیتول) به کــاخ ســفید خطی رسم کــنیم (البته این خط در امتــداد خیابانی قرار می‌گیرد که این 2 ساختمان را به هم وصل کـرده است.)، و خطی هم از کنگـره به بنـای یادبود جفرسون Jefferson Memorial وصل کنیم (جفرسون نیز ماسـون بـوده است)، علامت پرگـار به وجود می‌آید. همچـنین اگر دو خط عمـود بر هم از بنــای یــادبود لینکلن (Lincoln Memorial)ـ به کـاخ سـفید و بنـای یـادبود جفرسـون وصل کـنیم، علامت گونیا حاصل می‌شـــود. (لازم به ذکر است که لینکلن ماسون نبوده اسـت، اما بنـای یـادبودش را نیز خودش نساخته است، بلکه یک رییس جمهور ماسون بنای مذکور را احداث کـرده است.) تصـویر

زیر که مطلب فـــوق را نشـــان می‌دهـــد، توسط برنامه‌ی Google Earth تهیه شده است.

وضعیت قرار گـیری سـاختمان دولـتی و ماسـونی شـهر واشنگتن

- همچنین زاویه‌ی به وجـود آمـده بین 2 خط فرضی که یکی از بنـای یـادبود جفرسـون و کـاخ سـفید می‌گذرد و دیگری از پنتاگون به کاخ سـفید کشـیده می‌شـود، 33 درجه می‌باشد. البته این نکته را باید خاطر نشان کـرد که زاویه‌ی 33 درجه‌ی مـذکور را تنها هنگامی که تصویر شـهر واشـنگتن با مقیـاس واقعی تهیه شـــود، می‌بیـــنیم. و در صـــورتی که مقیـــاس را رعـــایت نکـــنیم، زاویه‌ی مـــذکور را نمی‌بیـنیم. تصـویر زیر که مطلب فـوق را نشـان می‌دهد و نمـای شـهر را با مقیـاس واقعی ارایه می‌نمایـد، توسط برنـامه‌ی Google Earth تهیه شده است.

وضعیت قرار گـیری سـاختمان دولـتی و ماسـونی شـهر واشنگتن

تمـام این نکـات گفته شـده، نشـان دهنـده‌ی تـوطئه‌ی فراماسونها است. به نحوی که آن‌ها حتی نمادهـای خـود را در طراحی شهرها به کار بسته‌اند.

5 - اولین سـنگ بنـای کنگـره (کـاپیتول) که حـدود 200 سـال پیش در خـاک گذاشـته شـد، دارای نقش پرگـار و گونیای فراماسونری بود.(56)

می‌تــوان گفت که حــتی کنگــره‌ی آمریکا هم با اهــداف ماسونی پایه ریزی شد. در تصــاویر زیر مراسم نمــادینی را می‌بینید که به مناســبت دویســتمین ســالگرد تأســیس کنگــره برگــزار شد. این مراسم دقیقــاً مشــابه مراسم واقعی تأسیس کنگره در 200 سال پیش بود. (به علامت پرگار و گونیای روی سنگ بنا توجه فرمایید.)

مراسم نمــادینی که به مناســبت دویســتمین ســالگرد تاسیس کنگره برگزار شد.(به علامت روی سنگ بنا توجه فرمایید.)

مراسم نمــادینی که به مناســبت دویســتمین ســالگرد تاسیس کنگره برگزار شد.(به علامت روی سنگ بنا توجه فرمایید.)

ســنگ بنــایی که در ســال 1932 به مناســبت صد و سی نهمین ســالگرد تاســیس کنگــره و در مراســمی مشــابه مراسم بالا مورد استفاده قرار گرفت. این سنگ در حال حاظر در موزه نگه داری میشود.

نمایی از داخل کنگره آمریکا(کاپیتول). به دو تــبر ضــخیم در دو طرف پرچم آمریکا توجه فرمایید. این تبر ضــخیم (Fasces)ـ نام داشته و نمــاد لژیون‌هــای ارتش روم بــوده است. موســولینی نــیز که در جنگ جهــانی دوم با ادعــای احیــای روم قــدرت گرفته بــود، در پــرچم ایتالیا علامت (Fasces)ــ را قــرار داد. کلمه فاشیسم نــیز از کلمه‌ی (Fasces)ـ اقتبــاس شــده است. نــام کــاپیتول نــیز از نــام گرگ ماده‌ی کــاپیتول که نمــاد روم بــوده، برداشــته شــده است.

توضـــــیح یک نکته: با توجه به کنگـــــره‌ی آمریکا متوجه می‌شـویم که پیش بیـنی تعـدادی از روایـات اسـلامی در مورد آخرالزمـان به حقیقت پیوسـته‌اند. زیـرا در روایـات ذکر شـــده است که در آخرالزمـــان، روم به حیله‌ای در عـراق حاضر می‌شـود. بسـیاری از علما و محققین نـیز آمریکا را همان روم روایات می‌دانند.(57) همان طور که در تصاویر ملاحظه کردید، نام کنگـره‌ی آمریکا (Capitol) از نام گرگ ماده‌ی کـاپیتول که نمـاد روم باسـتان بـوده، اقتبـاس شـده است. به علاوه، تبرهـای ضـخیم کنگـره‌ی آمریکا (Fasces)ـ نـیز نمـاد لژیون‌هـای ارتش روم بـوده است. این مـوارد در کنـار نشـانه‌های فـراوان دیگـری که وجود دارند، نشـان می‌دهد که سـاختار سیاسی آمریکا از روم باستان اقتباس شده است. بدین تـرتیب پیش بیـنی روایـات به حقیقت پیوسـته است. ذکر این نکته ضـروری است که ساختار فکری و فلسفه‌ی وجودی کشـور آمریکا از تعـالیم ماسـونی مصر باسـتان منشأ گرفته اسـت، اما ساختار سیاسی آمریکا شباهت فـراوانی با روم باسـتان دارد.

6 – مهر رســمی ایــالات متحــده‌ی آمریکا که در پشت اسکناس 1 دلاری آمریکا نیز وجـود دارد، از شـواهد مهم دیگر نشـــان دهنـــده‌ی ارتبـــاط آمریکا با فراماســـونری می‌باشد.(58)

اسکناس یک دلاری آمریکا

علایم و شـواهدی که بر روی دلار وجـود دارند و ارتبـاط فراماسونری را با آمریکا نشان می‌دهند، عبارتند از:

1) علایم ماسونی روی دلار: چهره‌ی جرج واشنگتن، استاد اعظم فراماسونری و اولین رئیس جمهور آمریکا دیده می‌شود. در مهر سازمان خزانه داری آمریکا بر روی دلار نیز، 13 عدد دایره‌ی سفید در شکل ^ مانند مشاهده می‌گردد. (13 عدد مقدس یهودیان و عدد خوش یمن ماسون‌ها است و آمریکا نیز در ابتدا 13 ایالت داشت.).

عکس جرج واشنگتن بر روی دلار مهر وزارت دارایی آمریکا

2) علایم ماسونی پشت دلار: تصاویر مهر رسمی ایالات متحده‌ی آمریکا در پشت دلار، مهمترین علایم ماسونی هستند. 2 طرح اصلی در مهر آمریکا وجود دارد. در طرح اول، بر بالای سر عقاب، ستاره‌ی داوود یا ستاره‌ی شش گوش دیده می‌شود که با 13 ستاره‌ی کوچک طراحی شده است. همچنین در یک پای عقاب، 13 عدد تیر یا پیکان قرار گرفته است و در پای دیگر نیز، 13 برگ زیتون و 13 دانه‌ی زیتون وجود دارد؛ در وسط مهر نیز، پرچم آمریکا با 7 خط سفید و 6 خط سیاه، مجموعاً 13خط طراحی شده است. (شکل زیر)

یکی از دو طرح مهر رسمی ایالات متحده‌ی آمریکا در پشت اسکناس 1 دلاری

ستاره 6 گوش در مهر رسمی آمریکا و پشت دلار

نکته‌ی مهم: مهر رسمی آمریکا در حدود دو قرن پیش ساخته شد. وجود علامت ستاره‌ی شش گوش در مهر رسمی ایالات متحده‌ی آمریکا (که کشوری مسیحی است.) از 200 سال قبل از تاسیس اسراییل، نشان

می‌دهد که طــرح ایجــاد اســراییل از قرن‌ها پیش ریخته شده و هولوکاست، افسانه و بهانه‌ای بیش نیست.

در طرح دوم مهر رسمی آمریکا، هرمی وجود دارد که در رأس آن، تصــویر مثلث نــور افشــان یا چشم جهــان بین نقش بسته است. تعداد پله‌های هرم، 13 عــدد می‌باشد. همچنین عبـارت «Novus Ordo Seclorum = نـووس اوردو ســـکلوروم» (به زبـــان لاتین)، یا New World Order(معادل آن در انگلیسی) در پایین مهر نوشته شده است. آنچه که امـروزه دیـده می‌شـود، اسـتفاده‌ی مکـرر سـردمداران آمریکا از جمله جـرج بـوش پسـر، از شـعار «فرمان جدید دنیا یا نظم نوین جهـانی» می‌باشد که این شعار مهمترین برنامه‌ی ماسونها جهت تشـکیل حکـومت جهــانی شــیطانی است. نکته‌ی دیگر اینکــه، اصــرار در استفاده از عدد 13 و نمادهای مربوط به مصر باستان در دلار آمریکا، نشان دهنده‌ی ارتباط آمریکا با فراماسونری است و این تنها توجیه منطقی این قضیه است.

یکی دیگر از دو طرح مهر رسمی ایالات متحده آمریکا در پشت اسکناس 1 دلاری

در تصویر زیـر، ما اگر پرگـار و گونیـای ماسـونی را روی هــرم و چشم جهــان بین منطبق کــنیم، نــوک پرگــار، دو حـــرف M وN را قطع می‌کند و محل تلاقی گونیا با حــروف، 3 حــرف S و O و A خواهد بــود، از کنــار هم گذاشــتن این حــروف، کلمه‌ی ماســون به دست می‌آید (MASON).

ایجــاد کلمه‌ی (Mason)ـ از قــرار دادن علامت ماســونی پرگار و گونیا بر روی مهر رسمی آمریکا

یک توضیح در مورد دلار آمریکا: از سال 1957 در پشت تمامی اسکناس‌های دلار آمریکا عبارت «IN GOD WE TRUST» (ما به خدا ایمان داریم) نقش بست. البته این عبارت در سال‌های قبل نیز هر از چند گاهی بر روی سکه‌های آمریکایی نقش می‌بست و سپس ناپدید می‌شد. اما اسکناس‌های آمریکا از سال 1957 این عبارت را در پشت خود داشتند.

عبارت (in god we trust) در پشت دلارهای آمریکا

بنا به نظر عده‌ی زیادی از صاحبنظران، این حرکت آمریکا در سال 1957 (که فقط 12 سال از پایان جنگ جهانی دوم گذشته بود و آمریکا وارد دوران جنگ سرد با شوروی شده بود)، تنها به منظور مقابله با حرکت کمونیسم که علناً بی‌خدایی را ترویج می‌کرد، انجام شد. در واقع هدف آمریکا از این کار، جلب حمایت مردم آمریکا و بقیه‌ی کشورهای مسیحی بود. به طوری که در سال‌های بعد از فروپاشی شوروی، زمزمه‌هایی مبنی بر حذف این عبارت از پشت اسکناس‌ها شکل گرفت که حامیان این طرح، موفق به تصویب آن در کنگره نشدند. شکل زیر نیز یکی از تحلیل‌ها را در این رابطه نشان می‌دهد.(59)

تحلیل پیرامون علت قرار گرفتن عبارت (IN GOD WE TRUST) در پشت دلارهای آمریکا

اتفاق دیگری که این تحلیل را تأیید می‌کند، حذف عبارت «IN GOD WE TRUST» از حاشیه‌ی سکه‌ی 1 دلاری یادبود جرج واشنگتن در ماه مارس سال 2007 است.(60) البته وزارت دارایی آمریکا از این مسأله عذرخواهی

کرده و آن را سهوی و غیرعمد دانسته است؛ اما وجود حداقل 50000 عدد از مسکوکات فاقد این عبارت در آمریکا، پذیرش سهوی بودن این مسأله را بسیار مشکل می‌نماید. زیرا اشتباه در ضرب این تعداد سکه، بعید است. لازم به ذکر است که سکه‌های یادبود، به طور کلی کمیابند و 50000 عدد سکه‌ی فاقد عبارت مذکور در بین این سکه‌های کمیاب، عدد قابل ملاحظه‌ای است.

مطلبی از سایت YAHOO پیرامون حذف عبارت (IN GOD WE TRUST)ـ از سکه‌های یادبود 1 دلاری جرج واشنگتن در ماه مارس سال 2007

سکه یاد بود 1 دلاری جرج واشنگتن در سال 2997 (قبل از ماه مارس).به عبارت in god we trust در حاشیه آن توجه فرمایید.

بنابراین به سهولت می‌توان دریافت که درج عبارت «IN GOD WE TRUST»ـ بر روی اسکناس‌های آمریکایی از سال 1957 به بعد، به دلیل اعتقاد سردمداران آمریکا به خداوند متعال نبوده است؛ بلکه این سردمداران لامذهب و حتی ضد مذهب، از عبارت مذکور به عنوان حربه‌ای برای مبارزه با حکومت کمونیستی شوروی (که آن هم علناً بی‌خدایی را ترویج می‌نمود)، استفاده می‌کردند. به همین دلیل عبارت «IN GOD WE TRUST»ـ را می‌توان به عنوان وسیله‌ای برای فریب افکار عمومی توسط سیاستمداران آمریکایی قلمداد کرد.

7 – شاهد دیگر ماسونی بودن حکومت آمریکا، پرچم کنونی این کشور است که از 13 خط سفید و قرمز

تشـکیل شـده است. (13 عـدد خـوش یمن ماسـون‌ها است.)

13 خط سفید و قرمز در پرچم آمریکا

8 – علامت دست شیطان در دست روسای جمهور آمریکا و همپیمانانشان.

در تصاویر فراوانی، جرج بـوش با علامت دست شـیطان دیـده می‌شـود.(61)ـ وی این علامت را به کـرات و در مکانهای مختلف استفاده کرده است.

علامت دست شیطان در دست جرج بوش، بیل کلینتون و سیلویو برلوسکونی

لازم به ذکر است که همین مسـأله بـرای جـرج بـوش و خـانواده اش دردسر سـاز شـد، چـرا که در روزنامه‌ها و نشریات، انتقـاد شـدیدی از این رفتـار گشت. خـانواده‌ی جـرج بـوش در توجیه این مسـأله گفتند که: «علت استفاده‌ی ما از علامت مـذکور، این است که ما طرفـدار تیم تگـزاس لانگهـورنز هسـتیم و این علامت نـیز علامت طرفداران تیم تگزاس لانگهورنز است.».

البته این توجیه مطمئنـاً دروغ است. مطـالبی که این توجیه را رد می‌کنند عبارتند از:

1) علامت تیم تگزاس لانگهورنز، عمدتاً با هر دو دست و با پشت دست نشـان داده می‌شـود، ولی علامت دست شیطان (که توسط خانواده‌ی بوش مورد اسـتفاده قـرار می‌گیرد)، با یک دست و با کف آن نمایش داده می‌شـود.(62)ـ (البته گهگاه ممکن است علامت تگزاس لانگهـورنز با یک دست نیز نشان داده شود.)

جرج بـوش و طرفـدار تیم تگـزاس لانگهـورنز(به تفـاوت علامت‌ها توجه فرمایید.)

2) جــرج بــوش در دانشــگاه «Yale»ـ تحصــیل کــرده و هیچگاه در دانشگاه «Texas Longhorns» درس نخوانده است؛ بنـابراین طرفـداری وی از تیم تگـزاس لانگهـورنز که تیم ورزشی همـــان دانشـــگاه اســـت، عجیب به نظر می‌رسد!(63)

3) استفاده‌ی مکرر بوش از علامت مذکور در مکان‌هـای مختلف و جلسـات گونـاگون، بیـانگر این مطلب است که علامت مـــورد اســـتفاده توسط او، نمی‌تواند علامت یک تیم ورزشی باشد. چرا که بوش حتی در جلساتی که هیچ ســـــنخیتی با ورزش ندارند نـــــیز، از علامت Cornuto اسـتفاده کـرده است. بـرای مثـال، وی این علامت را در جلسـات سیاسـی، دیـدار با سـران کشـورهای دیگر (به خصوص سران کشورهای غربی) و ... به کار بـرده است. حال آن که سـران کشـورهای دیگـر، تیم راگـبی تگـزاس لانگهـورنز را نمی‌شناسـند و علامت این تیم بـرای آنـان معـــنی نـــدارد. مگر این که علامت مـــذکور را همـــان Cornuto یا «دست شـیطان» فــرض کــنیم که در این صـورت، می‌تـوانیم بگـوییم که علامت دست جـرج بـوش برای آن‌ها نیز که عمدتاً ماسون هستند، معنا دار بـوده و به صورت سلام ماسونی و شیطانی معنا می‌شود.

4) عضـویت جـرج بـوش در گـروه ماسـونی «Skull & Bones»ـ و استفاده‌ی اعضای این گروه از Cornuto به عنوان علامت «دست شـیطان»، خـود دلیل دیگـری است که نشان می‌دهد علامت مذکور، دقیقـاً به معنـای «دست شیطان» است، نه چیز دیگر.

بنـــابراین همـــان گونه که ملاحظه فرمودیـــد، توجیه خانواده‌ی بوش در استفاده از Cornuto بی‌اساس بوده، و این علامت، معنـــای دیگـــری جز «دست شـــیطان» نمی‌تواند داشته باشد.

نکته‌ی مهم: علامت Cornuto علامــتی است که باید در تفســیر آن بســیار محتاطانه عمل کــرد. زیــرا علاوه بر معنای «دست شیطان» که در غرب شناخته شـده اسـت، معانی دیگری نیز دارد. برای مثال در بین ناشنوایان، این علامت، مـترادف I Love You است. در منـاطق آذری زبان ایران و ترکیه نیز این علامت، نماد بوزقورت (گـرگ خاکستری) می‌باشد که این نماد، در بین آذری‌ها شـناخته شده است. بنابراین Cornuto هنگـامی به معنـای دست شیطان است که یک فرد شنوای اروپایی یا آمریکـایی در مکان‌هـــای متعـــدد از این علامت اســـتفاده می‌کند و از سـوی دیگـر، این شـخص با گروه‌هـای مخفی و مشـکوک مرتبط است.(64)ـ به عبـــارت دیگـــر، هر گـــردی گـــردو نیست! بـــــرای اطلاق لفظ دست شـــــیطان به علامت Cornuto باید هم به محل زندگی فرد، موقعیت، وضعیت جسمی، ارتباط وی با گروه‌هـای مشـکوک و دلیل وی در استفاده از این علامت بررسی شود. در ضمن، اســتفاده از Cornuto در کنار علایم دیگر شیطانی اهمیت دارد. در واقع این علامت، تأیید کننده است نه اثبات کننده.

شهر بابل، معروف به شهر شیطانی است. به نحــوی که منطقه‌ی بابل در روایات اسلامی نیز نفرین شده است.(75) همچنین فرضیه‌های علمی و تاریخی وجود دارند که ابراز می‌دارند احتمالاً مصریان باستان، تعـالیم ماسـونی

خـود را از بابلیـان مهـاجر آموخته‌اند. این شـهر، یکی از شهرهای معروف آخرالزمان نیز می‌باشد.

ادامه‌ی شواهد ارتباط آمریکا با فراماسونری

9 - عضـویت هر دو رقیب انتخابـاتی انتخابـات ریاست جمهوری سال 2004 آمریکا در گروه مخفی و ماسونی (Skull & Bones).(65)

(جـرج بـوش و جـان کـری دو رقیب از یک گـروه)؛ این مسأله بـاعث سر و صـدای زیـادی در روزنامه‌ها شد و از نظر آن‌ها معنی نداشت که دو رقیب انتخاباتی، عضو یک گـروه باشـند؛ زیـرا در این حـالت، رقـابت بین این دو بی‌معـنی بـود. (از همین جا می‌تـوان فهمید که احـزاب مخالف و جناح بندی در آمریکا معنا ندارد و همه‌ی احزاب آمریکا، جزء شبکه‌های ماسونی هستند.) گروه اسـتخوان و جمجمه (Skull & Bones)، محلی بـرای پـرورش نخبگـان سیاسی آمریکا است تا گروه‌هـای ماسـونی بتوانند توسط این نخبگان، اهداف شیطانی خـود را پیش ببرند.

گـروه (Skull & Bones)ـ محلی بـرای انجـام اعمـال شیطانی و تصمیم گیری برای آینده‌ی آمریکا و کل جهان است. در مـورد مـاهیت شـیطانی این گـروه، اسـناد فـراوانی وجـود دارند که چند تا از آن‌ها در زیر ارایه می‌شوند:

A: فیلمی کوتاه و صامت از گروه (Skull & Bones).

کلیپي از گروه مخفي و ماسوني (Skull & Bones)

B: تصویری از مراسم شیطانی گروه (Skull & Bones) در کنار قبرستان.

(این مراسم برای عضویت در گروه ضـروری است. گفته می‌شـود که جـرج بـوش در بین اعضـای این گـروه، در مراسم مذکور تبحر فـراوانی داشـته و ملقب به Magog بوده است.).(66)

تصـويري از مراسم شـيطاني گـروه مخفي و ماسـوني (Skull & Bones)

علاوه بر مقـالات فـراوانی که دربـاره‌ی عضـویت جـرج بوش و جان کری در گروه ماسـونی (Skull & Bones) وجود دارد، شواهد تصویری نیز وجود دارند که از حضـور این دو سیاسـتمدار مشـهور در این گـروه، پـرده بـرمی دارند. این شواهد عبارتند از:

A: تصویر جرج بوش در گروه (Skull & Bones):

عضويت جرج بوش در گروه مخفي و ماسوني (Skull & Bones) در دانشگاه Yale

B: جـرج بـوش و جـان کـری در دو روز مختلـف، در یک برنـامه‌ی تلویزیـونی حاضر شـدند و به سـوالات پاسخ دادند. در لا به لای این سـوالات، سـوالی هم در رابطه با عضویت در گروه (Skull & Bone) پرسیده شد که هر دو نفر، عضویت در گروه (Skull & Bones) را رد نکردند، اما از توضیح دادن در این زمینه خودداری نمودند.

در برنامه‌ی مـذکور، مجـری برنامه از جـرج بـوش سـؤال می‌کند: «شـما هر دو نفر(بـوش و کـری)، عضو گـروه

مخفی (Skull & Bones) هستید؛ بگویید که چه سری در این گروه وجود دارد؟»

جرج بوش پاسخ می‌دهد: «موضوع به قـدری سـری است که نمی‌توانیم درباره‌ی آن صحبت کنیم.»

مجــری می‌پرسد: «این حــرف چه معنــایی بــرای آمریکا (مردم آمریکا) دارد؟ نظریه‌هـای توطئه (دربـاره‌ی توطئه آمیز بودن گـروه Skull & Bones)، روز به روز بیشـتر می‌شوند.»

جرج بـوش می‌خنـدد و پاسخ می‌دهد: «بله مطمئنـاً آن‌ها (نظریــات توطئه) وجــود دارند. من نمی‌دانم. من هنــوز صفحات اینترنتی را نخوانده ام.»

مجـری می‌گوید: عـدد 322 (کد رمـزی گـروه Skull & Bones) ...؟

جــرج بــوش در ادامه می‌خنــدد و موضــوع بحث عــوض می‌شود.

همان طور که گفته شـد، جـرج بـوش در پاسخ به سـؤال مجــری، عضــویت خــود را در گــروه مخفی (Skull & Bones)ـ کتمان نمی‌کند؛ بلکه می‌گوید که موضوع مـورد نظر ســری است. همین مســأله شک ما را به شــیطانی بودن فعالیت‌های گروه مذکور بیشتر می‌کند.

در فیلم دیگر که مربوط به مصاحبه با جـان کـری اسـت، مجری سؤالات مشـابه می‌پرسد و جـان کـری هم بسـیار شبیه به جرج بوش به سـؤالات پاسخ می‌دهد. به این نحو که، او نیز عضویت در گروه (Skull & Bones) را کتمان نمی‌کنـد؛ ولی ابـراز می‌دارد که هیچ چـیزی بـرای گفتن

ندارد، زیرا موضوع بسیار سری است. جـان کـری سـپس خندیده و بحث را عوض می‌کند.(67)

10 – سخن دونالد رامسفلد(وزیر جنگ سابق آمریکا).

«انسان هیچ گاه مانند زمانی که در محراب فراماسونری زانو به زمین می‌زند و دعا می‌کنـــــد، به خـــــدا نزدیک نمی‌شود.» (مجله‌ی M.S.A. Magazine)(68)

اشاره‌ی مستقیم و صـریح رامسـفلد به فراماسـونری، و تعریف و تمجید از آن، نشـــان می‌دهد که خـــود وی نـــیز عضو همین گروه‌هاست و از آن‌ها حمـایت می‌کند. (البته خاطر نشان می‌شویم که اشـاره‌ی او به «خـدا»، دروغی بیش نیست. چرا که در ابتدای مقاله نـیز به مـاده گـرایی ماسون‌ها و شیطان پرستان پرداخـتیم و گفـتیم که آن‌ها به خداوند و هیچ موجود فرازمینی اعتقاد ندارند. مـدارک فراوانی نیز در مورد این مسأله وجود دارد.)

دونالد رامسفلد (وزیر جنگ سابق آمریکا)

11 – دجال (Antichrist)ـ بودن جرج بوش از نظر پـاپ قبلی (پاپ ژان پل دوم).

از نظر پـاپ قبلی، مـاهیت اعمـال جـرج بـوش شـیطانی بـوده و او ویژگی‌هـای Antichrist را دارا است. دلایل پـــاپ در زمینه‌ی این ادعـــا، عبارتند از: برابر بـــودن اسم George Bush با عدد 666، توجیهات مذهبی بوش برای اعمال شیطانی، عضویت بوش در گروه ماسونی (Skull & Bones)، رابطه‌ی بوش با شیطان پرستان و علاقه‌ی بوش به جنگ و خونریزی.(69)ـ البته بیـان این مطلب به این معـنی نیست که ما هم قبـول کـنیم که خـود شـخص

جـرج بـوش دجـال اسـت؛ بلکه از نظر ما احتمـالاً خـود تشکیلات فراماسونری، دجال آخرالزمـان است که ان شا الله در پایان مقاله به این مطلب خواهیم پرداخت.

بخشي از خـبري که در آن اشـاره شـده که پـاپ ژان پل دوم ,جرج بوش پسر را دجال (Antichrist) میداند.

12 – فتنه‌های پیاپی از سوی آمریکا در مدار 33 درجه‌ی عرض جغرافیایی جهان.(70)

همـان طـور که گفته شـد، 33 در فراماسـونری عـددی خوش یمن است و صاحب درجه‌ی 33، بیشترین قدرت را داراست. به نظر می‌رسد که فراماسـونرها این موضـوع را به تمـام فعالیتهایشـان تعمیم داده و تلاش کرده‌اند تا در حوالی مدار 33 درجه‌ی عرض جغرافیایی، فعالیت‌های خاصی را انجـام دهند. (منظـور از حـوالی 33 درجـه، مناطق بین مدارهای 5/32 و 5/33 درجه است.).

بعضی از این فعالیت‌ها عبارتند از:

1) سـاخت اولین مجلس اعلی فراماسـونری طیف «Scottish Rite»ـ و معروفترین لژ اسـکاتلندی در آمریکا در شهر چارلستون در مدار 33 درجه.(71)

لژ مذکور، معروفترین و مهم‌تـرین لژ آمریکاست. سـؤال اینجاست که چـرا ماسـون‌ها این لژ مهم را در شـهرهای معـروف و بـزرگ آمریکا نسـاختند، و شـهر کوچک چارلستون (در مدار 33 درجه) را به عنـوان محل این لژ برگزیدند!؟

2) قتل جـان. اف.کنـدی (رئیس جمهـور کاتولیک و ضد ماسون آمریکا) در شهر دالاس در مدار 33 درجه.(72)

فراماسـونها قـانونی دارند به نـام (King Kill 33.)؛ اعتقاد دارند پادشاه 33 باید کشته شود و ما می‌بینیم که جان.اف.کندی ضد ماسون را در شهر دالاس در مدار 33 درجه تـرور کردنـد؛ سـؤال اینجاست که چـرا این شـهر و چرا در مدار 33 درجه؟ آیا در شهر دیگری نمی‌توانسـتند این کار را بکنند!؟

مـوقعيت شـهرهاي چارلسـتون (دايـره قرمز) و دالاس (بيضي قرمز) در نزديكي مدار 33 درجه (خط قرمز).

3) انفجار اولین بمب‌های اتمی در هیروشیما و ناکازاکی در نزدیکی مـدار 33 درجـه، در سـال جـادوئی از دیـدگاه ماسون‌ها (9451).

البته لازم به ذکر است که هیروشـیما در 34 درجه و ناکازاکی دقیقاً در 33 درجه قـرار دارد. سـال 1945 از این جهت سـال جـادویی ماسـون‌ها است که اگر سـال 1776 را که سال اعلان استقلال آمریکا و تشکیل اولین کشور با ارکان ماسـونی اسـت، از 1945 کم کـنیم عـدد 169 به دست می‌آید (169=1945-1776).ـ عـدد 169 حاصلضرب 13 در 13 است و همان طور که می‌دانیم 13 عدد خوش یمن ماسون‌هاست (169=13*13).(73)

موقعيت شهر ناگـازاكي (داخل بيضي قرمز) در نـزديكي مدار 33 درجه (خط قرمز).

4) تهدید مداوم دمشق در نزدیکی مدار 33 درجه.

مـوقعيت شـهر دمشق (داخل بيضي قرمز) در نـزديكي مدار 33 درجه (خط قرمز).

5) واقعه‌ی طبس (محل فـرود هواپیماهـای آمریکـائی برای آزادی گروگان‌های این کشور) در مدار 33 درجه.

هدف آمریکا در این تهـاجم، حمله به تهـران بـوده اسـت، سـؤالی که مطـرح می‌شـود، این است که چـرا به جـای این‌که آمریکایی‌ها مثلاً در کویرهـای سـمنان (که آن جا هم کـویری و خـالی از سـکنه اسـت، اما نزدیک تهـران می‌باشد)، فـرود بیاینـد، در طبس که فاصـله‌ی زیـادی از تهـران دارد، ولی در مـدار 33 درجه واقع شـده اسـت، فرود آمدند.

منطقه فرود آمريكايي‌ها در صـحراي طبس(داخل دايـره قرمز) در نزديكي مدار 33 درجه(خط قرمز).

6) اشـغال بابل (نزدیک بغـداد در عـراق) در مـدار 33 درجه.(74)

شهر بابل، معروف به شهر شیطانی است. به نحـوی که منطقه‌ی بابل در روایات اسلامی نیز نفرین شده است.(75) همچنین فرضیه‌های علمی و تاریخی وجود دارند که ابراز می‌دارند احتمالاً مصریان باستان، تعـالیم ماسـونی خـود را از بابلیـان مهـاجر آموخته‌اند. این شـهر، یکی از شـهرهای معـروف آخرالزمـان نـیز می‌باشد. چـرا که به اعتقـاد فراماسـونها، قبل از ظهـور ضد مسـیح (رهـبر بزرگ ماسون‌ها) و به حکومت رسـیدنش، شـهر بابل باید فتح شود. علاوه بر این، حضور بابل در مـدار 33 درجـه، خود عامل دیگری است که ماسون‌ها را به سمت تسـخیر آن می‌کشـاند. از سـوی دیگـر، گروه‌هـای منحـرف اوانجلیکـال که ارتباطشـان با فراماسـونری در ادامه‌ی مقاله بررسی خواهد شد) نـیز ادعا می‌کنند که قبل از

ظهـور حضـرت مسـیح (ع)، شـهر بابل باید فتح شـود! همین گروه‌ها از اشـغال عـراق توسط دولت بـوش، حمایت فـراوانی کردنـد؛ زیـرا این حـرکت را زمینه سـاز ظهور مسیح (ع) می‌دانستند!(76)

از مجمـوعه‌ی مطـالب فـوق می‌تـوان فهمید که احتمـالاً انگـیزه‌ی ماسـون‌ها و همپیمانانشـان از اشـغال عـراق، صرفاً تسلط بر منابع نفتی این کشور نبوده اسـت؛ بلکه آنـان، هم به دلیل اهمیـتی که بـرای بابل در آخرالزمـان قایلند و هم با هـدف تحقق اسـراییل نیل تا فـرات (به عنـوان پیش زمینه‌ی سـاخت معبد سـلیمان)، دست به اشغال زده‌اند.

موقعیت شهر بابل (داخل بیضي قرمز) در نزدیکي مـدار 33 درجه (خط قرمز).

اما نکته‌ی جالبی که در این رابطه می‌تـوان به آن اشـاره کـرد، این است که در آوریل سـال 2006، خـبر بسـیار مهمی در رسـانه‌ها و سـایت‌های اینترنـتی درج شد که تحلیل ما را پیرامون اشغال عراق تأیید می‌نماید.

در این خـبر ذکر شـده بـود که مـاهواره‌ی سـرویس جاسوسی روسـیه، تصـاویر مـاهواره‌ای عجیـبی از یک مراسم مذهبی در منطقه‌ی باستانی بابل عـراق ارسـال کـرد که در این مراسـم، تعـداد زیـادی از سـربازان و فرماندهان ارشد آمریکایی مستقر در عـراق، حلقه‌ای به طـول یک کیلومـتر در اطـراف یک منطقه‌ی باسـتانی در حال حفـاری تشـکیل دادند و با آداب و رسـومی همچـون آداب و رسـوم اقـوام جـاهلی و بت پرسـت، با حـالتی احترام آمیز، مجسمه‌ی یک موجود شیطانی بابل باسـتان

با عنوان «مار بالـدار» را از زیر خـاک بـیرون آوردند و با نهایت احترام در یک محموله‌ی بـار هـوایی قـرار دادند تا به آمریکا منتقل کنند.(77)

درج این خـبر، سـبب اعـتراض شـدید مسـلمانان عـراق، پیروان آیین ارتدوکس در روسیه، و تعدادی از مسـیحیان شد. چرا که آن‌ها این حرکت را مایه‌ی زنده نگـاه داشـتن آداب بت پرسـتی می‌دانسـتند. قبـاحت این حـرکت آمریکاییان، کار را بـدانجا رسـانده که نویسـنده‌ی یکی از مقـالات، از رواج گسـترده‌ی بزرگداشت و پرسـتش نمادهای شیطانی و بت‌های ملل باستان در جهان غـرب، اظهـار تأسف کـرده است.(78) (البته لازم به ذکر است که نویسـنده‌ی مقـاله‌ی مـذکور، از دیـدگاهی دلسـوزانه برای جهان غرب و خصـمانه با ایـران، به بحث پرداخته و واقعه‌ی اتفـاق افتـاده در بابل را بـرای کشـوری که می‌خواهد با ایرانیـان و فرشـته‌های آنـان (هـاروت و ماروت که بنا بر انجیل تحریف شده، ایرانی بوده‌اند!) در آرماگدون بجنگد، خجالت‌آور توصیف کرده است. در واقع وی با این مقاله قصد داشـته تا آمریکاییـان را از اعمـال شـیطانی دور بـدارد و بـدین تـرتیب بـرای آرماگـدون و بازگشت مسیح (ع) زمینه سازی کند!).

7) جنگ 33 روزه‌ی اسرائیل با لبنان (با دخـالت آمریکا) در نزدیکی مدار 33 درجه.

آنچه که از اخبار مربـوط به این جنگ به دست آمـده، این است که آمریکـا، اسـراییل و انگلیس، بارها در طی جنگ مذکور مخالفت خود را با آتش بس اعلام نمودند؛(79) تا آن جا که «کاندولیزا رایس» وزیر امور خـارجه‌ی آمریکـا، رنج‌ها و سـختی‌های جنگ را به درد مـادر در هنگـام

زایمان! تشبیه کـرد و مـردم خاورمیانه را به تحمل درد و سـختی این جنـگ، بـرای تولد خاورمیـانه‌ی جدید دعـوت نمود و بدین ترتیب پذیرفتن هرگونه آتش بس را رد کرد. (80)

از سـوی دیگـر، با شکست اسـراییل در روزهـای پایـانی جنگ، گفتگوهای آتش بس بین طرفین درگیر انجـام شد. در اینجا نـــــیز با این‌که توافق آتش بس، از یکی دو روز قبل از پایـان جنگ حاصل شـده بـود، اسـرائیل به دلایل نـامعلوم، این جنگ ظالمانه را که خـود آغـاز کـرده و به لبنان تحمیل نموده بـود، تا 33 روز ادامه داد و آتش بس را به تأخیر انداخت!؟

این تاخیر آتش بس و تعلل از سوی اسراییل و حامی آن (آمریکا) و ادامه‌ی جنگ تا 33 روز از جـــــانب دولت اسـراییل، خـود نشـانه‌ای از تسـلط تفکر ماسـونی بر دولت‌های اسـراییل و آمریکا است. چـرا که این کشـورها حتی در حضور مخالفت‌های گسترده‌ی مردم جهان، عمداً جنگ را تا 33 روز ادامه دادند و دقیقـاً پس از 33 روز، جنگ را به پایان بردند.

8) تبلیغ جنگ هسـته‌ای دروغین «Armageddon»ـ در دشـتی به همین نـام که در حـوالی مـدار 33 درجه واقع شده است.

«Armageddon» نام جنگی است که بنا بر گفته‌ی بخش مکاشفات انجیل تحریف شـده‌ی یوحنـا، در آخرالزمـان و در دشتی به نام «Armageddon»، یا «هرمجدون» و بین نیروهای خیر و شر روی می‌دهد و سبب بازگشت مسـیح (ع) به زمین می‌گـردد. (در بخش‌هـای انتهـایی مقالـه، «

Armageddon» به صورت کاملتر مورد بحث واقع شده است.)

در سال‌های اخیر، تبلیغـات وسـیعی پـیرامون آرماگـدون انجـام شـده و هر حـرکت نظـامی آمریکا و اسـراییل، بر اســـاس آن و با شـــعار بازگشت مســـیح (ع) توجیه می‌گرددد.

بنا بر ادعـــــــای صهیونیست‌ها، محل این جنگ در 30 کیلومـــــتری شـــــهر حیفا و در دشت هرمجـــــدون (Armageddon) در نزدیکی مدار 33 درجه است.

موقعیت محل جنگ اسراییل و لبنان (دایـره زرد) و دشت هرمجدون(بيضي آبي) در نزديكي مدار 33 درجه.

مجاورت محل وقوع جنگ دروغین آرماگـدون با مـدار 33 درجه، اسـتناد بیش از حد آمریکا و اسـراییل بر این جنگ بـرای جلب حمـایت صهیونیست‌ها، و نـیز وجـود شـواهد بسیاری درباره‌ی حمایت‌های فراوان تشـکیلات ماسـونی از طرفـداران آرماگـدون، توطئه آمـیز بـودن این جنگ و شیطنت حامیان آن را تأیید می‌نماید.

نکته‌ی بسیار مهم: مطالبی که دربـاره‌ی مـدار 33 درجه بیان شد، به این معنی نیست که مدار 33 درجه‌ی کـره‌ی زمین، نحس و بدیمن است؛ (چـرا که تمـام منـاطق روی کـــره‌ی زمین و آســـمان و ... مخلـــوق خداوند بـــزرگ می‌باشند.). منظور ما از بیان این موضـوع، این است که ماسون‌ها با توجه به عقاید جـاهلی، کفر آمـیز و خـرافی خود، تلاش می‌کنند تا وقـایع جهـان را مطـابق میل خـود پیش برند و در این راه، توجه بســیاری نــیز به نمادهــای خــود دارنــد؛ تا آن جا که به دلیل تقــدیس عــدد 33 در

فراماســونری، دسیسه‌های مهم خــود را در شــهرها و کشورهای مدار 33 درجه انجـام می‌دهند و بـدین تـرتیب رنج بسیاری را بر مردم این مناطق تحمیل می‌نمایند.

شواهد ارتباط اسرائیل با فراماسونری

1 – پرچم اسرائیل.

در پرچم اسراییل نمادهـای ماسـونی به صـورت علـنی و کــاملاً بی‌شــرمانه خــود را نشــان می‌دهند. این علایم عبارتند از:

- ســتاره‌ی شش گــوش (Hexagram):ــ قبلاً ذکر کــردیم که اکــثر یهودیــان، همانند فراماســونرها ســلیمان (ع) را پادشــاه و جــادوگر می‌داننــد، نه پیــامبر.).(81)ــ بنــابراین علامت «ســتاره‌ی شش گوش» یا «مهر سلیمان»، در بین یهودیان علامـتی اعتقــادی نیست و به شــریعت حضــرت موسی (ع) هیچ ارتبــاطی نــدارد. بلکه نشــان دهنــده‌ی ارادت آن‌ها به سلیمان (که از دید آن‌ها پادشاه و جـادوگر بــــوده است)، می‌باشد. این در حــــالی است که حضرت سلیمان (ع) بنا بر اعتقـاد مسـلمانان، یکی از انبیای پارسای خداوند متعال بوده است.
- علامت نیل تا فــرات: این علامت، که به صــورت 2 نــوار آبی رنگ در دو طــرف ســتاره‌ی شش گــوش دیده می‌شود، وسعت ســرزمین پادشـاه سـلیمان (King Solomon) را از دید یهود نشان می‌دهد.

نکته‌ی جـالب این که فراماسـونها نـیز اعتقـاد دارنـد، که قبل از ظهـور ضد مسـیح (Antichrist)، باید ســرزمین

حکومت پادشاه سلیمان به اشغال درآید و بعد از آن ضد مسیح حکومت جهانی را آغاز کند.

اشتراکات فراوانی که بین نمادها و تفکرات یهودیان صهیونیست و فراماسون‌ها وجود دارد (از جمله مثال‌های فوق)، نشان می‌دهد که به احتمال بسیار زیاد، رابطه‌ی بسیار محکمی بین این گروه‌ها وجود دارد.

پرچم اسراییل که واضحاً واجد علایم ماسوني است.

2 - حضور علامت ستاره‌ی داوود (Hexagram)ـ پرچم اسرائیل، در مهر ماسونی و اسکناس یک دلاری آمریکا (مهر ماسونی آمریکا 2 قرن قبل از تأسیس اسرائیل ساخته شد.).

این موضوع می‌تواند ارتباط اسرائیل با فراماسونری را تأیید کند؛ چرا که مهر ماسونی ایالات متحده‌ی آمریکا که مملو از انواع و اقسام علایم ماسونی است، علامت ستاره‌ی شش گوش را نیز در خود جای داده است. از این مطلب می‌توان دریافت که علامت ستاره‌ی شش گوش نیز یکی از علایم واضح ماسونی است که در نمادهای تشکیلات مهم ماسونی به کار رفته است. ضمن این که حضور علامت ستاره‌ی داوود (Hexagram)ـ در مهر ماسونی و اسکناس یک دلاری آمریکا نشان می‌دهد که نقشه‌ی تأسیس اسراییل از قرن‌ها پیش توسط فراماسون‌ها ریخته شده بود و هولوکاست بهانه‌ای بیش نبود. در واقع می‌توان از این مساله نتیجه گرفت که کشور اسراییل باید به هر وجه ممکن توسط ماسون‌ها تشکیل می‌شد و افسانه‌ی کذایی هولوکاست نیز فقط

بهــانه‌ای شد تا فلســفه‌ی وجــودی اســراییل، تــوجیهی داشته باشد.

حضور علامت ستاره داوود (Hexagram) پرچم اسراییل در مهر ماســـــوني و اســـــکناس یک دلاري آمریکا(مهر ماسوني آمریکا دو قرن قبل از تاسیس اسراییل ســاخته شد.)

3 – دادگاه عالی اسرائیل (Israeli Supreme Court) در بیت المقدس.(82)

بســـیاری از حکم‌ها و فرمانهـــایی که دربـــاره‌ی تـــرور فلسطینیان و مسلمانان سایر کشـورهای اسـلامی وضع می‌شود، از «(Israeli Supreme Court) یا دادگاه عالی اسرائیل» صادر می‌گردد. در این دادگاه به صورت علــنی و بـدون هیچ واهمه‌ای از علایم ماسـونی اسـتفاده شـده است. حضـور علایم فـراوان ماسـونی در این دادگـاه، به قــدری ما را به شک وا داشت که مجبــور شــدیم بــرای اطمینان از صـحت مقـالات مـورد اسـتفاده، از برنـامه‌ی Google Earth اسـتفاده کـرده و صـحت عکس‌ها را به وسـیله‌ی آن بیازمـاییم. همــان طـور که در تصـاویر زیر ملاحظه می‌فرمایید، عکس‌ها کاملاً واقعی هستند و هیچ تردیدی در صحت آن‌ها وجود ندارد:

عکس راست: (Israeli Supreme Court)ـ یا دادگــاه عالي اسراییل برگرفته از سایت اینترنتي.

عکس چپ: (Israeli Supreme Court)ـ یا دادگاه عالي اسراییل در برنامه يGoogle Earth.

در طــراحی این دادگــاه از علایم ماســونی بی‌شــماری اســتفاده شــده است که ما در این جا به بعضی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد:

- در طراحی ساختمان این دادگاه، در ســقف یکی از قسمت‌ها، «هرم و چشم جهان بین» ســاخته شــده است. این نما در تصویری که از پایین گرفته شده، بهتر دیده می‌شود.

عکس راست: (چشم جهــان بین) بر روي ســقف دادگــاه عالي اسراییل. این تصویر از راه دور گرفته شده است.

عکس چپ: (چشم جهــان بین) بر روي ســقف دادگــاه عــالي اســراییل. این تصــویر از نزدیک و زیر هــرم گرفته شده است.

- یکی دیگر از بناهای دادگــاه، یک Obelisk است که دقیقاً مشابه بنای یادبود ماســونی جــرج واشــنگتن در آمریکا (البته با ابعــادی کوچکــتر) می‌باشد. (Obelisk یک علامت معــروف مصــری و ماســونی است.)

عکس راست: Obelisk در دادگــاه عــالي اســراییل.البته خود Obelisk خارج از کادر عکس است که با فلش نشان داده شده است.

عکس چپ: Obelisk در دادگاه عالي اسراییل.

عکس راست: Obelisk بنــاي یــادبود ماســوني جــرج واشنگتن

عکس چپ: Obelisk مصر باستان

- کتابخانه‌ی دادگاه، 30 عدد پله دارد و بعد از این 30 پله، 3 رده کتاب وجود دارد که مجموعاً عدد 33 را تشکیل می‌دهند.

علاوه بر این، قوانین حاکم بر کتابخانه‌ی دادگاه نیز مشابه قوانین ماسونی است. یکی از قانونهای ماسونی این است که، ماسونی که در هر رده و درجه‌ای قرار دارد، نمی‌تواند به اختیارات مربوط به درجات و مراتب دیگر لژ، دسترسی داشته باشد.

در کتابخانه‌ی دادگاه عالی اسرائیل نیز قوانین ماسونی حاکم است؛ یعنی هر عضوی حق دارد فقط از کتابهای رده‌ی مربوط به خود استفاده کند.

رده‌های کتابخانه‌ی دادگاه عالی اسراییل عبارتند از: رده‌ی اول مربوط به وکلای مدافع، رده‌ی دوم مربوط به قضات فعال و مشغول به کار و رده‌ی سوم مربوط به قضات بازنشسته. بالاترین رده، مربوط به قضات بازنشسته است، اما آن‌ها نیز نمی‌توانند از کتابهای رده‌های پایین‌تر استفاده کنند.

این در حالی است که در هیچ کتابخانه‌ی دیگری این ممنوعیت‌ها حداقل در مورد افراد با مراتب بالای علمی وجود ندارد.

کتابخانه‌ي ماسوني دادگاه عالي اسراييل با 30 پله و 3 رده کتاب.(33=3+30)

نکته‌ی بسیار مهم: از دقت در ساختار «دادگاه عالی اسراییل» می‌توان دریافت که ساختار حکومتی کشور اسراییل (که ظاهراً با داعیه‌های مذهبی شکل گرفته

است)، عملاً و علنــاً ویژگی‌هــای الحــادی، شــیطانی و ماسونی را نشـان می‌دهد. وقـاحت این مسـأله تا آن حد است که اسـراییلیان که ادعـای شـریعت حضـرت موسی (ع) را می‌کنند و قاعدتاً باید از فرعـون بـیزار باشـند، به وضــوح از علایم ماســونی با منشأ مصــری در بناهــای دولــتی خــود اســتفاده می‌کنند. از جمله: هــرم و چشم جهان بین، Obelisk و....

4 – بناهای ماسونی شـهر ایلات (Eilat)ـ در اسـرائیل.(83)

شهر ایلات در جنوب اسرائیل و مجاور دریای سـرخ واقع شــده است. در این شــهر، علایم ماســونی خــود را با جسارت تمام نشان می‌دهند؛ به طوری که می‌توان گفت در هیچ نقطه از جهـان، علایم ماسـونی اینچـنین آشـکارا در ملأ عام قرار ندارند.

بناهـای ماسـونی متعـددی که در این شـهر وجـود دارنـد، عبارتند از:

• بنای مربوط به یکی از میادین این شهر، «هرم و چشم جهان بین» می‌باشد و روی سنگ یـادبود این بنـا، علامت «پرگار و گونیا» دیده می‌شود.

يكي از ميادين شـهر ايلات اسـراييل, كه در آن نمادهـاي هــرم وچشم جهــان بين, پرگــار وگونيا وســاير علايم ماسوني ديده مي‌شود.

عكس راست: علامت هــرم وچشم جهــان بين در يكي از ميادين شهر ايلات اسراييل (نماي بزرگتر عكس قبل).

عکس چپ: علامت پرگار وگونیا در یکي از میـادین شـهر ایلات اسراییل (نماي بزرگتر عکس قبل).

- یکی از سـاختمان‌های شـهر ایلات که به صـورت هـرم ساخته شده است.

یکي از بناهاي شهر ایلات که به شکل هرم سـاخته شـده است.

5 – آرم سازمان جاسوسی اسراییل (موساد=Mossad).

در آرم سـازمان جاسوسی اسـراییل (موسـاد)(84)ـ که یکی از مخـوف‌ترین نهادهـای امنیـتی دنیا اسـت، علایم ماسـونی خـود را به وضـوح نشـان می‌دهند. این علایم عبارتند از:

1- دو شاخه‌ی زیتون که هر کدام 13 برگ زیتون دارند. (13 عدد خوش یمن ماسون‌ها و یهودیان است.).

2- یک شمعدان 7 پایه‌ی 3 پله، که هم در بین یهودیان و هم در بین ماسون‌ها مقدس است. این شمعدان 7 پایه، علامت مخصـوص درجه‌ی «Royal Master»ـ در لژهـای ماسونی «York Rite» (که یکی از انواع لژهای معروف هستند)، می‌باشد.(85)

توجه: به دلیل مقـدس بـودن شـمعدان 7 پایه در نـزد یهودیان، شاید بتوان این شمعدان را به عنـوان عقیـده‌ی یهودی موسـاد نـیز توجیه کـرد. بنـابراین این شـاهد ذکر شده برای ماسـونی بـودن اسـراییل، جـزء شـواهد قـوی نیست.

عکس راست: آرم ســــــــــــــــــــازمان جاسوسي اســرايیل(موســاد).به 13 بــرگ زیتــون در هر شــاخه, و شمعدان 7 پایه توجه فرمایید.

عکس چپ: علایم مربــوط به مــدارج لژهــاي ماســوني.به شمعدان 7 پایه‌ي 3 پله که مربوط به درجه 15 لژ است, توجه کنید.(فلش قرمز)

6 – ماســون بــودن تعــداد زیــادی از نخست وزیــران اسراییل.

ماسون بودن تعداد زیادی از نخست وزیران اســراییل، از جمله شـــــواهدی است که ارتبـــــاط اســـــراییل را با فراماســونری نشــان می‌دهد. در اســراییل نــیز همانند آمریکا، اکـثر نخست وزیـران ماسـون بوده‌اند. در تصـویر زیر، دو نفر از این نخست وزیران ماسـونی را به عنـوان مثال آورده ایم:(86)

اســـــحاق رابین نخست وزیر ســـــابق ماســـــوني اســرايیل(ســمت راست), هــنري کیســینجر سیاســتمدار یهودي آمریکایي(وسط) و شیمون پرز یکي دیگر از نخس وزیـران ماسـوني سـابق اسـرايیل(سـمت چپ). اسـحاق رابین به دلیل تخلف از بعضي آرمان‌هاي صهیونیســتي و ماسوني، به دست یک صهیونیست افراطي کشته شد.

نکته‌ی جالب این که در نامه‌ای که از سـوی یک تشـکیلات فراماسونی اسراییل برای «اسـحاق رابین» نخست وزیر سـابق اسـراییل فرسـتاده شـده اسـت، از وی به همـراه «بیل کلینتـــون» رییس جمهـــور ســـابق آمریکا و «ملک حسین» پادشاه سابق اردن، به عنوان ماسـون‌های صـلح طلب تقدیر شـده و به آن‌ها لقب ماسـون‌های صـلح داده

شده است! در تصویر زیر، متن نامه‌ی مـذکور را ملاحظه می‌فرمایید:(87)

متن نامه اي كه از ســوي يک تشــکيلات فراماســوني اسراييل براي «اسحاق رابين» نخستوزير سابق اسراييل فرســتاده شــده است, و در آن از وي به همــراه «بيل كلينتـون» رييس جمهـور سـابق آمريكا و «ملک حسـين» پادشـاه سـابق اردن, به عنـوان ماسـون‌هاي صـلح طلب تقدير شـده و به آن‌ها لقب ماسـون‌هاي صـلح داده شـده است!

همـان گونه كه در متن نامه ملاحظه فرموديـد، «اسـحاق رابين» نـيز همچـون «بيل كلينتـون» يک ماسـون بـوده است. از سـوی دیگـر، متن نامه نشـان می‌دهد که اکـثر دشمنان ملت مسلمان ایـران و سـایر مسـلمانان آزاده‌ی جهـان، عضو تشـکیلات شـیطانی فراماسـونری هسـتند. برای مثال، «بیل کلینتون» که با سیاست‌های خصـمانه‌ی خود، تحریم اقتصادی وسیعی را علیه ایران اعمـال کـرد، «اسحاق رابین» که در دشمنی با ایران، شمشیر را از رو بسته بود، و «ملک حسین» پادشاه اردن که با حمـایت از صــدام در جنگ تحمیلی، نقش مهمی را در به شــهادت رسـاندن جمع کثـیری از ملت غیـور ایـران بـازی کـرده و حتی به صورت نمادین، یک گلـوله‌ی تـوپ ارتش بعـثی را به سـمت شـهرهای مـرزی ایـران پرتـاب نمـوده بـود،(88)همه و همه شـاگردان مکتب شـیطانی فراماسـونری بودند. از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که امت بـزرگ اسـلامی، باید هر چه سـریع‌تر دست به دست هم دهند تا به کمک یکــدیگر، مــانع از قــدرت طلبی‌هــای بیشــتر فراماسونری شوند.

7 - تلاش بـرای تخـریب مسجدالاقصی و سـاخت معبد سلیمان.

در قســمت‌های ابتــدایی این مقالــه، ذکر شد که اکــثر یهودیـان (بـالاخص صهیونیست‌ها) و نـیز فراماسـونرها، سلیمان را پادشاه می‌دانند و اعتقاد به جادوگر بودن وی دارند، تا آن‌جا که به جای عبـارت (Prophet Solomon: پیـامبر سـلیمان)، عبـارت (King Solomon: پادشـاه سلیمان) را به کار می‌برند.(89)

یکی از مهمــترین برنامه‌هــایی که گروه‌هــای منحــرف مـذکور تـدارک دیده‌انـد، تخـریب مسجدالاقصی و سـاخت معبد سلیمان است. نکته‌ای که مسلم است، این است که هدف از ساخت معبد سلیمان، ساخت یک معبد به عنـوان عبادتگـاه خداونـد، و به عنـوان معبـدی بـرای شـریعت حضـرت موسی (ع) نیســت، بلکه هـدف آن‌هـا، سـاخت معبدی به عنوان نمـاد الحـاد و محلی بـرای جـولان تمـام ابزارها و یادبودهای شیطانی است. واقعاً چگونه ادعـای صهیونیست‌ها را مبــنی بر این‌که معبد ســلیمان جــایی برای پرستش خداوند است، می‌تـوان پـذیرفت، در حـالی که در تورات تحریف شده (نه تورات نازل شـده از جـانب خداوند)، سخن از بت پرستی سلیمان (ع) (نعوذ بالله) به میان آمده است؟(90) از سوی دیگر با توجه به این که در روایات اسلامی از مسجدسازی حضرت آدم (ع) و حضرت ابــراهیم (ع) و... ســخن به میــان آمــده اســت، چگونه می‌توان پذیرفت که حضرت سلیمان (ع) به جای مســجد، معبد سـاخته انـد؟(91) (البته لازم به ذکر است که ما در اینجا قصد نـــداریم تا صـــرفاً بین لفظ مســـجد و معبد

تفاوت قایل شویم، بلکه تلاش می‌کنیم تا بین مفـاهیمی که این نامگذاری‌ها به دنبال خود دارند، افتراق بگذاریم.)

بدین ترتیب می‌توان دریـافت که ادعاهـای صهیونیست‌ها مبـــنی بر این که معبد ســـلیمان محلی بـــرای پرســـتش خداوند می‌باشـد، دروغ بـوده و آن‌ها به همـراه متحـدان نزدیک خود (فراماسـون‌ها) در صـدد سـاخت محلی بـرای مبارزه با نمادهای الهی هستند.

عکس راست: همـان طـور که در تصـاویر فـوق مشـاهده مي‌کنید صهیونیست‌ها وماســـــــون‌ها به جـــــــاي لفظ پیامبرسلیمان (Prophet Solomon)، از عبارت پادشاه سلیمان(King Solomon) استفاده میکنند.

عکس چپ: ماکت معبد کذايي سـلیمان که صهیونیست‌ها و ماسون‌ها قصد دارند بعد از تخریب مســجد الاقصي آن را بسـازند. لازم به ذکر است که دیـدگاه صهیونیست‌ها و ماسون‌ها نسبت به حضرت سلیمان (ع), کفر آمیز است.

- نقش یهـود (بـالاخص یهودیـان سـاکن اورشـلیم) به عنوان پرورش دهنده‌ی تعالیم ماسونی کابالا.

نقش یهود (بالاخص یهودیان ساکن اورشـلیم) به عنـوان پرورش دهنده‌ی تعـالیم ماسـونی کابـالا و نشر دهنـده‌ی اصـلی آن در طـول تـاریخ، خـود سـند دیگـری بر ارتبـاط اسراییل با فراماسونری است.(92)

8- حمـــایت همه جـــانبه‌ی کشـــور ماســـونی آمریکا از اسرائیل.

حمایت همه جانبه‌ی کشور صد در صد ماسـونی آمریکا از اسـرائیل از بـدو تأسـیس، و مشـترک بـودن بسـیاری از

علایم دولـــتی و رســـمی دو کشـــور (از جمله حضـــور ستاره‌ی شش گوشه در پـرچم اسـراییل و حضـور همین علامت در مهر ماســونی آمریکا و در پشت دلار)، نشــان دهنده‌ی این مطلب است که کشور اسـرائیل نـیز همانند آمریکا، یک کشور کاملاً ماسونی است.

آمریکا و اسراییل: دو کشور ماســوني که بــدون هیچ قید و شرطي از یکدیگر حمایت میکنند.

در سال‌های اخیر، شـواهد فـراوانی به دست آمـده است که نشـــان می‌دهد ســـازمان ملل متحد و بســـیاری از موسســات و ارگان‌هــای وابســته به آن (از جمله آژانس بین المللی انرژی اتمی و ...)، ارتباط غــیر قابل انکــاری با شبکه‌ی جهانی فراماسونری دارند.(93)ـ بـرخی از این شواهد عبارتند از:

فراماسونری: دجال آخرالزمان-بخش چهارم

شواهد ارتباط سازمان ملل متحد با فراماسونری

در سال‌های اخیر، شـواهد فـراوانی به دست آمـده است که نشـــان می‌دهد ســـازمان ملل متحد و بســـیاری از موسســات و ارگان‌هــای وابســته به آن (از جمله آژانس بین المللی انرژی اتمی و ...)، ارتباط غــیر قابل انکــاری با شبکه‌ی جهانی فراماسونری دارند.(93)ـ بـرخی از این شواهد عبارتند از:

1 - اهــدای زمین ســازمان ملل متحد از ســوی یکی از افراد خانواده‌ی ماسونی و یهودی الاصل راکفلر به نام (John D. Rockefeller, Jr).

زمین سازمان ملل متحد توسط (John D. Rockefeller, Jr) اهدا شده(94). و اولین حمایت‌های مالی از سازمان ملل متحد، توسط او انجام شده است.

لازم به ذکر است که (John D. Rockefeller, Jr). و تمامی اعضای خانواده‌ی راکفلر (که اصالتاً یهودی بودند، اما به دلیل فرار از فشار افکار عمومی آمریکا پروتستان شده اند)، عضو گروه ماسونی و سری (Bones &Skull) هستند. (همانند خانواده‌ی بوش)(95)

(John D.Rockefeller, Jr)

2 – معماری داخلی سازمان ملل متحد، مثل ترتیب چیده شدن صندلی‌ها، شبیه معماری لژهای فراماسونری است.

3 – آرم سازمان ملل متحد.

در آرم سازمان ملل متحد نیز علایم ماسونی زیر دیده می‌شوند:

- 33 قطعه بر روی نقشه‌ی جهان: در طراحی این آرم و ترسیم نقش کره‌ی زمین بر روی آن، طول و عرض جغرافیایی به گونه‌ای رسم شده که در مجموع 33 قسمت به دست آمده است. نکته‌ی مهم این که در طراحی آرم مذکور، خطوط عرض جغرافیایی با فواصل کم رسم شده است، اما فواصل خطوط طول جغرافیایی از یکدیگر، بسیار زیاد می‌باشد. این ناهماهنگی ظاهری، بی‌دلیل نبوده و هدف از آن، ایجاد 33 قسمت بر روی نقشه‌ی جهان بوده است. در واقع اگر فواصل

خطوط طـول جغرافیـایی موجـود در آرم، کمـتر از مقـدار کنـونی بـود، 33 قطعه ایجـاد نمی‌شـد، اما ماسون‌ها عمداً خطوط طول و عـرض جغرافیـایی را به گونه‌ای در آرم سازمان ملل متحد گنجانده‌اند که عـدد 33 (عـدد خـوش یمن فراماسـونرها) به دست آید!(96)

- 13 بـرگ زیتـون در هر طـرف: به غـیر از قسـمت ابتـدائی شـاخه‌ی زیتـون که سـاقه‌ی شـاخه است (فلش‌ها)، 13 برگ زیتون در هرطرف رسم شـده است. همان طور که قبلاً ذکر شد، عدد 13 در بین ماسون‌ها و یهودیان، عدد خوش یمنی است(97) و استفاده از 13 برگ در نمـاد سـازمان ملل متحـد، خـود شـاهد دیگـری بر ارتبـاط این سـازمان، با تشکیلات فراماسونری می‌باشد.

آرم ماسوني سـازمان ملل متحد. به 33 قطعه در نقشه کره زمین و 13 برگ زیتون در هر طـرف توجه فرمایید. (توجه شـود که در پـایین برگ‌ها, سـاقه‌ي شـاخه‌ي زیتـون(فلش‌ها) وجـود دارد. پس آن را در محاسـبه وارد نکنید.)

آرم ماسـوني «آژانس بین المللي انـرژي اتمي», یکي از نهادهاي وابسته به سازمان ملل متحد. به 13 عـدد بـرگ زیتون در دو طرف آرم, توجه فرمایید.(توجه شـود که در پـایین برگ‌ها سـاقه‌ي شـاخه‌ي زیتـون (وجـود دارد).پس آنرا در محاسبه وارد نکنید.)

4 - حضور علامت ماسونی «پرگار و گونیا» در یکی از نهادهای وابسته به سازمان ملل متحد با عنوان «Temple of Understanding».

«Temple of Understanding» نام یکی از نهادهای وابسته به سازمان ملل است که بنا بر ادعای حامیان آن، در جهت تقریب ادیان جهان حرکت می‌کند.(98) این ادعا در حالی بیان می‌شود که تاکنون هیچ اقدام موثری در این زمینه، از سوی این نهاد، و نیز سازمان ملل متحد صورت نگرفته است.

در پس ظاهر فریبنده‌ی این سازمان، شواهد فراوانی از نفوذ فراماسونری در آن به دست آمده است:

1- سازمانی به نام «Temple of Understanding» در پایتخت آمریکا (شهر Washington D.C) وجود دارد که مختص فراماسونرها می‌باشد و از آن با عنوان «Temple of Understanding Freemason» یاد می‌شود.(99) این شباهت فراوان در نام نهاد وابسته به سازمان ملل و نام سازمان متعلق به فراماسونری، یکی از شواهدی است که ارتباط سازمان ملل متحد با فراماسونری را نشان می‌دهد.

2- در مقاله‌ای که در سایت خبری «Canada Free Press» به آدرس اینترنتی «www.canadafreepress.com» آمده است، تصویری از یکی از سالن‌های ساختمان نهاد «Temple of Understanding» متعلق به سازمان ملل در نیویورک، درج شده است که در آن، نماد «پرگار و گونیا» که یکی از شناخته شده‌ترین نمادهای فراماسونری است، بر

روی یک سـکوی محـراب مانند در وسط سـالن به چشم می‌خورد.(100)

در تصویر زیر، سالن مذکور را ملاحظه می‌فرمایید که در وسط آن، تصـــویر «پرگـــار و گونیا»ی فراماســـونری به چشم می‌خورد:

يكي از سالن‌هاي نهاد«Temple Of Understanding» متعلق به ســـازمان ملل متحد; به تصـــویر «پرگـــار و گونیا»ي ماســـوني بر روي ســـكوي وسط تصـــویر توجه فرمایید.

همــان گونه که ملاحظه فرمودیــد، نهــاد «Temple of Understanding»ــ متعلق به ســازمان ملل متحــد، یک نهاد ماسـونی است و این مسـأله نـیز فرضـیه‌ی ارتبـاط سازمان ملل متحد را با فراماسـونری، تقـویت می‌نماید. خوشبختانه علمای اسلام، با این نهـاد همکـاری نمی‌کنند و همکـاری نهـاد مـذکور، عمـدتاً با مـذاهب کم اهمیـتی همچون بودیسم، هندوییسم و ... می‌باشد.

با توجه به شـواهدی که دربـاره‌ی ارتبـاط سـازمان ملل متحد با فراماســونری بیــان کــردیم، به نظر می‌رسد که این سـازمان وظیفه دارد تا به صـورتی کـاملاً موذیانـه، کشورهای غـیر ماسـونی را اسـتثمار کـرده و آن‌ها را به صـورت یکپارچه تحت سـلطه‌ی تشـکیلات فراماسـونری قرار دهد و بدینسان مـوقعیت را بـرای تشـکیل حکـومت جهانی شیطانی ماسون‌ها آماده نماید.

جهت گیری‌هـــای ســـازمان ملل متحد و ســـازمان‌های وابسته به آن (از جمله سازمان انرژی اتمی و ...) از بدو تأسیس این سازمان تا به امـروز نـیز، نشـان از عملکـرد

دسیسه آمیز این سازمان دارد. چرا که سازمان ملل متحد و سازمان‌های تابعه‌ی آن، همواره در برابر قدرت‌های زورگوی ماسونی همچون آمریکا، اسراییل، انگلیس و ... سکوت کرده و پیکان اتهام را به سمت کشورهای جهان سوم و کشورهای اسلامی نشانه می‌گیرند. جهت گیری‌های خصمانه علیه انرژی صلح آمیز هسته‌ای ایران در آژانس بین المللی انرژی اتمی و شورای امنیت سازمان ملل متحد، عدم جهت گیری مناسب شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه تجاوز عراق به ایران در طی جنگ تحمیلی، سکوت در برابر جنایت‌های آمریکا، اسراییل و ... نمونه‌هایی اندک از کارشکنی‌های متعدد سازمان ملل متحد هستند.

بنابراین نتیجه می‌شود که مسلمانان جهان، نباید اعتماد چندانی به سازمان ملل متحد نمایند و خود باید برای حل مشکلات سرزمین‌های اسلامی تلاش کنند. زیرا اعتماد به سازمانی که خود تحت سیطره‌ی فراماسونری است، می‌تواند همچون سمی قوی، کشنده باشد.

شواهد ارتباط واتیکان با فراماسونری

همواره در طول تاریخ، واتیکان به عنوان پایتخت مسیحیان کاتولیک جهان مطرح بوده است؛ اما کم کم به دلیل فساد و تحجر کلیساها در دوران قرون وسطی، اعتراضات به واتیکان فزونی گرفت؛ تا این‌که با شروع انقلاب صنعتی و ایجاد فرقه‌ی پروتستان، نقش واتیکان بسیار کمرنگ شد. امروزه نیز واتیکان بسیار ضعیف بوده و قدرت کمی در معادلات سیاسی بین المللی دارد.

واتیکان که در قرون گذشته، همواره به عنوان دشمن اصلی «شوالیه‌های معبد» و «فراماسونرها» مطرح بوده،(101)ـ به نظر می‌رسد که امروزه تحت سیطره‌ی فراماسونری قرار گرفته است.(102)

شواهدی که ارتباط واتیکان را با فراماسونری نشان می‌دهند، عبارتند از:

1 - وجود برخی از علایم ماسونی در تصاویر نقاشی واتیکان.(103)

در تصویر زیر که از یکی از نقاشی‌های واتیکان اقتباس شده است، ملاحظه می‌گردد که دو فرشته؟!، حلقه‌ای را به دور نماد «چشم جهان بین» یا «مثلث نورافشان» که یک نماد کاملاً ماسونی است، گرفته‌اند.

نماد «چشم جهام بین» یا «مثلث نور افشان» در بین دو فرشته. (اقتباس از یک تابلوي نقاشي در واتیکان)

همان گونه که ملاحظه فرمودید، در تصویر فوق، نماد «چشم جهان بین» مشاهده می‌گردد. از آن‌جا که نماد مذکور، یکی از نمادهای مهم و معروف فراماسونری است، می‌توان نتیجه گرفت که واتیکان با فراماسونری ارتباط دارد.

ممکن است برای خوانندگان محترم این سؤال پیش آید که شاید نماد «هرم و چشم جهان بین» از همان ابتدا مربوط به واتیکان و مسیحیت بوده است و گروه‌های ماسونی به دلیل اعتقاد به مسیحیت، از علامت مذکور بهره جسته اند؟

در جـــواب باید گفت که علامت «چشم جهـــان بین» یک علامت الحادی بوده و به مسیحیت ارتباطی ندارد. زیرا:

اولاً این نمـــاد بســـیار قـــدیمی بـــوده و از دوران مصر باستان و حکومت شیطانی فرعون اقتباس شده است و تعـالیم الحـادی مصر باسـتان با دین آسـمانی مسـیحیت، مغایر است.

ثانیاً استفاده‌ی فـراوان اسـرائیل از نمـاد «چشم جهـان بین» (مانند دادگاه عالی اسراییل)، ادعای مسیحی بودن علامت مذکور را رد می‌کند، چرا که اسـرائیل یهـودیت را به رسمیت می‌شناسد، نه مسیحیت.

بدین ترتیب نتیجه می‌شود که نماد «چشم جهان بین» که از تعـالیم الحـادی مصر باسـتان نشـأت گرفته اسـت، به مسیحیت هیچ ارتباطی ندارد.

با توجه به مطالب گفته شـده، می‌تـوان نتیجه گـرفت که فراماسونری و تعالیم منحرف آن، توانسته‌اند به واتیکان (مرکز کاتولیک‌های جهان) نیز نفوذ کنند.

2 - اتخاذ مواضع صهیونیستی از سوی تعدادی از پاپ‌ها از جمله پاپ جدید (بندیکت شانزدهم).(104)

اخـیراً شـاهد توهین‌هـای مکـرر پـاپ جدید به دین اسـلام بـــوده ایم، اما در همین مـــدت، ارتبـــاط ایشـــان با صهیونیست‌ها بسیار حسنه بوده است!

در تصویر زیر ملاقـات پـاپ جدید با اولمـرت نخست وزیر اسرائیل را ملاحظه می‌فرمایید:(105)

عکس راست: پاپ جدید ملقب به بندیکت شانزدهم

عکس چپ: پاپ بندیکت شانزدهم در دیدار با اولمرت

یک نکته‌ی مهم در زندگی پـاپ بنـدیکت شـانزدهم وجـود دارد و آن نکته این است که پـاپ در ابتـدای عمـرش و در سنین جوانی، عضو «سازمان جوانان هیتلری» بوده و در این سازمان وابسته به نازی‌ها، شرکت داشـته است. وی همچنین مدتی را در پدافند ضد هوایی ارتش آلمان نـازی گذرانده است، تا جایی که بعد از جنگ جهانی دوم، بـرای مـدتی در اسـارت نیروهـای متفقین بـوده است.(106) وجود این سـابقه‌ی تاریـک، همـواره بر سر پـاپ بنـدیکت شانزدهم سنگینی می‌کند.

البته پاپ از حضور خود در سـازمان جوانـان هیتلـری، به عنوان یک عمل اجباری یـاد می‌کند و ادعا می‌نماید که در اکـثر جلسـات سـازمان مـذکور، از حضـور در جلسه خـودداری می‌کـرده است. وی همچـنین از پـدر خـود به عنوان فردی معتقد به مبانی کاتولیک و فـردی ضد نـازی یاد می‌کند.(107)

در هر حـال باید گفت که وی توجیهـات مـذکور را بـرای فـرار از اتهامـات بیـان می‌کنـد، و این توجیهـات به هیچ وجه مورد قبول نیست. زیرا:

اولاً اگر پدر پاپ واقعـاً فـردی مـومن و مخـالف نازیسم بـود، چـرا در سـال‌های قبل از جنگ جهـانی و یا در سـال‌های ابتـدایی جنـگ، از آلمـان به کشـور دیگـری مهاجرت نکرد. (همانند بسیاری از اقلیت‌های آلمان)

ثانیـاً پـاپ که بی‌ادبانه به سـاحت مقـدس پیـامبر اسـلام (ص) جسـارت می‌نماید و ایشـان را جنگ طلب معـرفی می‌نمایـد، چگونه خـود در جنگی ظالمانه شـرکت کـرده

است؟! حتی اگر وی به صـورت اجبـاری عضو «سـازمان جوانان هیتلری» بوده است، می‌توانست به هر قیمتی از خاک آلمان فرار کند، یا از فرمان مـافوق خـود سـرپیچی کند؛ حتی اگر به قیمت از دست دادن جانش تمـام شـود. وی که از علاقه‌ی قلــبی و همیشــگی خــود به حضــرت مسیح (ع) دم می‌زند، چگونه است که حفظ جان و منافع خود را بر پرهیز از جنگ تـرجیح می‌دهـد، و به خـدمت در ارتش نازی‌ها می‌پــردازد؟! این توجیهــات فقط بــرای فریب ساده لوحان و فرار از وجدان کاربرد دارد، نه چـیز دیگر.

مطـالبی که ذکر شـد، بخش کـوچکی از پرونـده‌ی سـیاه زندگی پاپ بندیکت شانزدهم بـود و ما بقیه‌ی مسـایل را بر عهده‌ی خوانندگان محترم می‌نهیم.

3 - وجود علامت ماسونی Obelisk در میـدان مرکـزی واتیکان.

Obelisk یک علامت ماسـونی است که از مصر باسـتان اقتباس شـده و هیچ ارتبـاطی با مسـیحیت نـدارد.(108) حضور این علامت در میدان مرکزی واتیکان (میدان سنت پیتر)، تأییدی بر ارتباط واتیکان با فراماسونری است.

علامت ماسوني Obelisk در میدان مرکزي واتیکان.اصل این علامت مصري بوده است.

بــدین تــرتیب همــان گونه که ملاحظه فرمودیــد، بین واتیکان و فراماسونری، ارتبـاط قـوی وجـود دارد. علاوه بر شـــواهدی که در این مقاله به آن‌ها پرداخته شـــد، شواهد دیگری نیز وجـود دارند که ما از پـرداختن به آن‌ها خودداری می‌کنیم.

شواهد ارتباط اکثر یهودیان با فراماسونری

در مطالب قبل، ردپـای یهودیـان را در اکـثر فعالیت‌هـای ماســونی ملاحظه فرمودید. در این قســمت، به صــورت مختصر به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

تعـــدادی از شـــواهد مهم که رابطه‌ی قـــوی یهـــود و فراماسونری را نشان می‌دهند، عبارتند از:

1 - سازماندهی تعالیم پراکنـده‌ی کابـالا توسط یهـود و انتشار آن به اروپا که سبب تشـکیل گروه‌هـای ماسـونی شد.(109)

2 - خـــوش یمن بـــودن عـــدد 13 در بین یهـــود و فراماسونرها.(110)

3 - اعتقاد مشترک یهودیان و فراماسـونرها به تخـریب مسجد الاقصی و ساخت معبد سلیمان.(111)

معبد كذايي سليمان. ساخت اين معبد, بزرگـترين آرزوي فراماسونرها و یهودیان است.

4 - اعتقاد مشترک یهودیان و فراماسونرها به جـادوگر بودن سلیمان.(112)

5 - حضـور هم زمـان سـتاره‌ی شش گـوش یا سـتاره‌ی داوود در پـــرچم اســـرائیل، تعـــداد زیـــادی از کنیسه‌های یهودی، مهر ماسونی آمریکـا، اسـکناس یک دلاری آمریکا و لژهای ماسونی. (همان طور که قبلاً ذکر شد، یهودیان که وارث دین تحریف شــده‌ی یهــودیت هســتند، حضــرت سلیمان (ع) را پیامبر نمی‌دانند، بلکه ایشان را پادشـاه و جادوگر می‌دانند؛ حال سـوال این است که چـرا یهودیـان

علامت «ستاره‌ی شش گوش» را که از دید آن‌ها نماد مهر سلیمان است، در کنیسه‌های خود به کار می‌برند؟! زیرا همان گونه که می‌دانیم، کنیسه عبادتگاه است، نه مرکز پادشاهی!)

حضور همزمان «ستاره 6 گوش» در علایم گروه ماسوني, مهر ماسوني آمريكا, پرچم كشور ماسوني اسراييل و كنيسه‌هاي يهودي, نشان دهنده ارتباط بسياري از يهوديان كنوني با فراماسونري است.

شواهد ارتباط اوانجلیکال‌ها با فراماسونری

اوانجلیکال‌ها مهمترین گروه مسیحی در ایالات متحده‌ی آمریکا هستند که 25% جمعیت این کشور (حدود 80 میلیون نفر) را تشکیل می‌دهند. پیروان این فرقه همچنین سرسخت‌ترین دوستان اسرائیل و اصلی‌ترین حامیان جرج بوش نیز می‌باشند.

در طی سال‌های اخیر، شواهد فراوانی به دست آمده است که نشان می‌دهد سران فرقه‌ی اوانجلیکال، ارتباط زیادی با فراماسونری دارند. (البته گهگاه جنگ زرگری و ظاهری میان فراماسونری و اوانجلیکال‌ها انجام می‌شود، اما آنچه که در عمل ملاحظه می‌گردد، اتحاد بین آرمان‌های فراماسونری و اوانجلیسم است.)

نکته‌ی مهم این که مردم عادی اوانجلیکال از جمله کودکان، چیزی در خصوص ارتباط این فرقه با فراماسونری نمی‌دانند و گرفتار جهل هستند، اما رهبران فاسد این فرقه (که همجنس بازی و رسوایی اخلاقی بعضی از آنان همچون «Ted Haggard»، در

سال 2006 تیتر مطبوعات آمریکا شد)(113)، به خوبی از ارتباط این فرقه با فراماسونری خبر دارند.

«Ted Haggard» يكي از رهبران برجسته اوانجليكال در آمريكا, كه در سال 2006 جرم وي در «اعتياد به مواد مخدر» و «همجنس بازي» اثبات شده و به همين دليل, از مقام مذهبي خود خلع شده است.

البته لازم به ذکر است که در سال 2007 و یکسال بعد از رسوایی به وجود آمده برای «Ted Haggard»، «کلیسای لوتران اوانجلیکال‌ها» همجنس بازی را برای کشیشان (Pastors)، مجاز اعلام کرد!(114)

تیتر خبر مذکور را می‌توانید در تصویر زیر ملاحظه فرمایید:

تیتر خبر روزنامه ي«رويترز» پيرامون قانون جديد «كليساي لوتران اوانجليكال‌ها»: كشيشان (Pastors) مي‌توانند همجنس بازي كنند!

این حرکت مفسدانه‌ی کلیسای اوانجلیکال‌ها، علاوه بر این که صلاحیت مذهبی این فرقه را زیر سوال می‌برد، این نکته را نیز خاطر نشان می‌کند که به احتمال زیاد، شیوع اعمال فاسد (از جمله همجنس بازی) در سران این فرقه بسیار بالاست.

در هر حال می‌توان گفت که قانون اخیر کلیسای لوتران اوانجلیکال، خود سند مهمی است که نشان می‌دهد سران این فرقه، به احتمال بسیار زیاد با گروه‌های فاسدی همچون همجنس بازان، فراماسونرها و ... ارتباط دارند.

شواهد دیگـری که نشـان می‌دهند فـرقه‌ی اوانجلیکـال با فراماسونری ارتباط دارد، عبارتند از:

1 – حمایت فراوان اوانجلیکال‌ها (نو انجیلی‌ها) از کشور ماسونی اسرائیل.(115)

2 – علاقه‌ی فراوان اوانجلیکال‌ها به یهود. تا آن‌جا که به «مسیحیان یهودگرا» معروفند.(116)

3 – اعتقاد به لزوم ساخت معبد سلیمان به عنوان زمینه ساز بازگشت حضرت مسیح (ع).(117)

این اعتقـــاد در اکـــثر گروه‌هـــای مســـیحی دیگر دیـــده نمی‌شود. در واقع این مسـأله بسـیار عجیب است که یک گروه مسـیحی (اوانجلیکال‌ها)، به سـاخت معبد سـلیمان اعتقاد دارند و آن را به ظهور حضرت مسـیح (ع) ارتبـاط می‌دهند!

ســـاخت معبد ســـليمان, يكي از اشـــتراكات اعتقـــادي اوانجليكال‌ها, فراماسونرها و اكثر يهوديان است.

4 – وجـــود ســـتاره‌ی شش گـــوش در بعضی از کتب اوانجلیکال‌ها به عنوان یک علامت کلیدی.(118)

وجود این علامت ماسـونی در کتب نـوانجیلی، تأییـدی بر ارتبـاط این فرقه با ماسـون‌ها و یهودیـان است. اعتقـاد آن‌ها به این علامت به قدری زیاد است که حـتی از آن در کنار صلیب استفاده می‌کنند!

عكس راست: حضور ســتاره شش گــوش در يكي از كتب نو انجيلي.

عکس چپ: علامت ستاره شش گوش به همراه صلیب در سایت یک کلیساي نو انجیلي.

5 - اعتقـــاد فـــراوان اوانجلیکال‌ها به رئیس جمهـــور ماسونی خود (جرج بوش).

در آمریکا، کمپ‌های انجیلی به نـام «کمپ عیسی: Jesus Camp» وجود دارند که اوانجلیکال‌ها، فرزندان خود را به این کمپ‌ها می‌فرســتند تا بــرای خــدمت در ارتش خــدا (ارتش آمریکــا؟!)، آمــوزش ببینند. در مــورد یکی از این کمپ‌ها و فعالیت‌های آن، فیلم مســتندی توسط شـبکه‌ی ABC News آمریکا تهیه شـده است که در آن، به ابعـاد مختلف کمپ‌های مذکور پرداخته شده است. لازم به ذکر است که فیلم مـذکور به سـرعت از سـایت‌های اینترنـتی حذف شد، اما به لطف خدا فیلم در همان مدت حضور در اینترنت، به دست نگارنده رسید.

در این فیلم، کودکـان انجیلی در حـالی که به پـای عکس «جــرج بــوش» افتاده‌اند و آن را می‌پرســتند، مشــاهده می‌شــوند! دلیل این حــرکت عجیب آن‌ها این است که از دیدگاه نوانجیلی‌های افـراطی، «جـرج بـوش» تجلی خـدا (حضـــرت مســـیح (ع)) می‌باشد! (در مســـیحیت تحریف شده، مسـیحیان اعتقـاد به سه وجـود خـدایی دارند: أب، إبن، روح القدس.)

در یک صــحنه از فیلم، ملاحظه می‌گــردد که کودکــان با دست به عکس بوش اشـاره کـرده و می‌گویند: (This is the picture of God! = این عکس خدا است!). علت این‌که کودکــان چــنین ســخن احمقــانه‌ای را به زبــان می‌آورند، این است که اعتقـاد دارند جـرج بـوش با حمله

به عـراق، زمینه را بـرای بازگشت خـدا؟! (مسـیح (ع))؟! آمــاده کــرده است. به همین دلیل جــرج بــوش را تجلی مسیح می‌دانند!

ترجمه‌ی فیلم مذکور به طور خلاصه چنین است:(119)

«مجری برنامه: (Jesus Camp)ـ نام فیلمی است که در این روز تعطیل پایــان هفته در مقابل دیــدگانتان قــرار گرفته است. این فیلم دربـاره‌ی یک کمپ انجیلی به نـام «بچه‌ها در آتش: Kids On Fire»ـ است که در آن به کودکـــان آموزش‌هـــای فـــرهنگی و نظـــامی می‌دهند تا بتوانند سربازانی برای ارتش خدا باشند؛ فیلم مذکور (از تعجب) ابروها را بالا می‌برد، موها را بر تن سـیخ می‌کند و پرسش‌های زیـــادی را در رابطه با نـــوانجیلی کـــردن کودکان مطرح می‌سازد.

خواندن دعاهای دسته جمعی، گریه بـرای رسـتگاری، دعا برای پایان دادن به سقط جـنین و پرسـتش تصـویر جـرج بوش (به عنوان تجلی خدا!) بخشی از فعالیتهایی هستند که در کمپ انجیلی خـــــانم پاســـــتور «بکی فیشر» در منطقه‌ی داکوتـــای شـــمالی (واقع در ایـــالات متحـــده و نزدیک دریاچه‌ی شیاطین) انجام می‌شـوند. این برنامه‌ها با عنوان تبلیغاتی «کودکـان در آتش»، موضـوع برنـامه‌ی مستندی به نام «کمپ عیسی» می‌باشند.»

خـــانم (بکی فیشر) مـــربی آنـــان می‌گوید: «من واقعـــاً می‌خواهم آنان را چنان تربیت کنم که حاضر باشـند جـان خود را برای انجیل فداکنند، همان گونه که در پاکستان و فلسطین نیز چنین است و کودکان (نه جوانان!) حاضرند برای اسلام جان خود را فدا کنند.» (در یکی از فیلم‌هـای

مربـــوط به این کمپ، خـــانم بکی فیشر صـــراحتاً از مسلمانان به عنوان دشمن یاد می‌کند.).

یکی از کودکان می‌گوید: «عده‌ی زیادی از مردم به خاطر خدا می‌میرند، در حالی که هیچ ترسی ندارند.»

کـودک دیگـری می‌گوید: «ما در حـال انجـام تمرین‌هـایی هسـتیم تا بتـوانیم جنگجو شـویم، البته به روشی کـاملاً مفرح.»

خـــانم بکی فیشر می‌گوید: «من تا به حـــال احســـاس نکـــرده‌ام که توسط کسی (منظـــور دولت آمریکا است) استثمار شده ام.»

مجری: «عده ایی در آمریکا بر این باورند که هـدف کمپ مـذکور، پـرورش خـوی شـیطانی در کودکـان اسـت؛ اما عده‌ای نیز از این فیلم استقبال کرده‌اند. در دهه‌ی اخیر، ثبت نـــام جوانـــان در موسســـات نـــوانجیلی افـــزایش چشمگیری داشته است؛ گروه‌های نـوانجیلی، فعالیتهـای خـــود را در مکان‌هـــای گونـــاگونی انجـــام می‌دهند که از جمله‌ی این مکان‌ها می‌تـوان به فسـتیوال‌های Rock و مسابقات اسب سواری اشاره کرد.»

برای دانلود فیلم، اینجا کلیک کنید

بـدین تـرتیب همـان گونه که ملاحظه فرمودیـد، تـرویج فـرقه‌ی منحـرف اوانجلیکـال، یکی از راه‌هـایی است که تشکیلات جهانی فراماسـونری بـرای نفـوذ در مسـیحیت مورد استفاده قـرار داده است که متاسـفانه این حـرکت فراماسونری، تا حدود زیادی موفق بوده است.

شواهد ارتباط بهائیت با فراماسونری

فرقه‌ی منحرف بهاییت، یکی از فرقه‌های منحـرف است که با حمـایت دولت‌هـای ماسـونی (به ویـژه بریتانیا) و با هدف تخریب دین مبین اسلام پا به عرصه‌ی وجـود نهـاده است. این فــرقه‌ی خطرنــاک، با تمــام وجــود ســعی در تخـریب اسـلام داشـته، اما به لطف خـدا توطئه‌هـای آن عمدتاً ناکام مانده است.

شواهد فراوانی وجـود دارند که از ارتبـاط بین بهـائیت و فراماســونری پــرده بــرمی دارند. بعضی از این شــواهد عبارتند از:

1 - مرکز فرقه‌ی بهائیت و اماکن به اصطلاح زیارتی آن در اســرائیل و به خصــوص شــهرهای عکا و حیفا واقع شـده است. سـالها پیش، بابیـان بهـایی (بهائیـان) جسد علی محمد شیرازی، اولین خـدا و پیـامبر خـویش؟! را به اسرائیل و شـهر عکا منتقل نمودند و با همکـاری کشـور ماسونی اسرائیل، بارگاه باشـکوهی بـرای او بنا کردند.(120)

2 - سران بهائیت و کشـور ماسـونی اسـرائیل از ابتـدا روابط علنی نزدیکی با یکدیگر داشته‌اند. به عنوان مثال: جمله‌ای از روحیه ماکســول همسر آمریکــائی شــوقی افنـدی از رهـبران بهـائیت که گفته است: «سرنوشت و آینده‌ی اسرائیل و بهائیگری چون حلقه‌های یک زنجـیر به هم پیوسته است.»(121)

این مطلب تنها مربوط به گذشته نمی‌شود، بلکه امـروزه نـیز ارتبـاط نـزدیکی بین سـران بهـاییت و سـردمداران اسراییل وجود دارد. بـرای مثـال اخـیراً اولمـرت (نخست وزیر اســراییل) در جمع ســران بهــایی در بیت العــدل

(مرکز تصمیم گیری برای بهاییـان جهـان) واقع در شـهر حیفای اسراییل، حضـور یافته و با آنـان صـمیمانه دیـدار کرده است.(122)

اولمرت در جمع سران بهاییت در بیت العدل

3 - چه در غـرب و چه در ایـران، درصد قابل تـوجهی از بدنه‌ی بهائیت را یهودیانی تشکیل می‌دهند که به فرقه‌ی بهـائیت گرویده‌اند. به عنـوان نمونه می‌تـوان به گـروش دسته جمعی یهودیان همـدان به این فرقـه، و نقش «ملا الیـــاهو» و «ملا لاله زار» دو نفر از بزرگـــان یهـــود در تقـویت جنبش معـروف «طـاهره‌ی قـرة العین» در تبلیغ بابیگری اشاره کرد.(123)

4 - گـزارش سـاواک از محفل شـماره‌ی 4 بهائیـان به تاریخ 7/3/1347:

«... عباس اقدسی (از افـراد برجسـته‌ی بهـائیت) گفت: دولت اسرائیل در جنگ 46 و 47، قهرمان جهان شناخته شد و ما جامعه‌ی بهائیت، فعالیت این قوم عزیز یهـود را ستایش می‌کنیم ...»!؟(124)

این حمـــایت گســـتاخانه‌ی بهاییـــان از رژیم ماســـونی اسـراییل در زمـانی که هیچ فـرقه‌ی مـذهبی دیگـری در خاورمیانه از اسراییل حمـایت نمی‌کـرد، نشـان دهنـده‌ی ارتباط قوی بهاییان با این دولت ماسونی است.

نکته‌ی دیگـــری که باید به آن اشـــاره کـــرد، این است که گزارش ساواک از بهاییان، به معنای مخـالفت و دشـمنی شـاه با بهاییـان نیست. زیـرا بنـابر مسـتندات تـاریخی، ارتباطات خوبی بین شاه سـابق و بهاییـان وجـود داشـته

است؛ به نحوی که برخی از شواهد، حاکی از این هستند که محمد رضا پهلوی نیز به این فرقه‌ی ضاله گرویده است:

يكي از مبلغان بهائيت درباره تاثير متقابل بهائيت بر شاه و خاندان پهلوي گفته بود:

«كارهايي كه اكنون به دست اعلي حضرت شاهنشاه صورت مي‌گيرد، هيچ كدامشان روي اصول دين اسلام نيست، زيرا شاه به تمام دستورهاي بهائي آشنايي دارد و حتي ايشان با اشرف پهلوي در دوران كودكي در مدرسه بهائيان ... درس خوانده اند... حالا مردم ... مي‌گويند بهائي است. چه كاري مي‌توانند بكنند! ...»(125)

در نمونه‌ای دیگر از این سخنان، به صراحت از بهایی بودن محمدرضا پهلوی پرده برداشته شده است:

يكي از افراد نظامي به نام سرهنگ اقدسيه در جلسه بهائيان شيراز مورخ 18/4/1347، ضمن بهائي خواندن شاه، درباره نحوه برخورد خود با افراد مسلمانان اظهار داشت:

«... افتخار ما بر ديانت بهائي است. من زماني كه در ارتش بودم، سربازان و درجه داران و افسران بهائي را احترام مي‌گذاشتم. ولي اگر يك فرد مسلمان از ديگري شكايت مي‌كرد، دستور شلاق زدنش را مي‌دادم ... ما اطلاع داريم كه شاهنشاه آريامهر بهائي مي‌باشند. ما بهائيان همه پولدار هستيم و ترقي بيشتري خواهيم كرد.»(126)

از شواهد دیگری که ارتباط محمد رضا شاه با بهاییـان را نشان می‌دهد، می‌توان به این مطلب اشاره کـرد که وی تعـداد زیـادی از بهاییـان را در مشـاغل حساسی چـون نخست وزیری و ... گماشت که از معروفـترین این افـراد می‌توان به امـیر عبـاس هویـدا (که طـولانی‌ترین دوره‌ی نخست وزیری را داشت)، اشاره کرد.

بنابراین باید گفت که بهاییان همواره با رژیم شاه سابق روابط خـــوبی داشـــته و متقـــابلاً از یکـــدیگر حمـــایت می‌کردند.

اما دلیل این که چـــرا ســـاواک از نشست‌های بهاییـــان گزارش تایید می‌کرد، را می‌تـوان به این صـورت توضـیح داد که سـرویس‌های امنیـتی و اطلاعـاتی شـاهان ظـالم علاوه بر کسب خـــبر از مخالفـــان، وظیفه داشـــتند تا اخباری را که خوشایند شاهان است نیز تهیه کنند و آنـان را در جریان این امور قرار دهند. از مثال‌های معروف در این رابطه می‌تـــوان به درخواست ناصـــرالدین شـــاه از اداره‌ی استخبارات خـود اشـاره کـرد که از مـاموران این اداره خواسته بود تا در شـهر بگردند و اخبـار و اتفاقـات جالب و خنده داری که ممکن است برای شاه جذاب باشد را به شاه اطلاع دهند!

5 - اصولاً در میان نخبگان فراماسونری ایـران، نسـبت بالائی از بهائیان وجود دارد که افرادی همچون «علیقلی نبیل الدوله»، «مـــیرزا آقا خـــان کرمـــانی»، «ابـــراهیم حکیمی»، «ســـید جمـــال واعظ»، «ذبیح اله قربـــانی»، «احســـان یارشـــاطر»، «امیرعبـــاس هویـــدا»، «پـــری اباصـلتی» و ... از این دسـته‌اند. امـیر عبـاس هویـدا که طـــولانی‌ترین دوره‌ی نخست وزیـــری را در زمـــان محمد

رضا پهلوی داشته و به چاپلوسی هم معروف بوده است، و احسان یارشـاطر که تحقیقـات بسـیاری را در زمینه‌ی ادبیات فارسی انجام داده اسـت، هر دو هم بهـائی و هم فراماسونر بوده‌اند.(127)

عکس راست: احسان یار شاطر(محقق ادبیات)

عکس چپ: امـیر عبـاس هویـدا (نخست وزیر محمد رضا پهلوي)

6 – روابط قـوی عبـاس افنـدی (از رهـبران بهـاییت) با گروه‌های ماسونی و Theosophical Society.

در این رابطه، دکـتر عبدالله شـهبازی (از تـاریخ نویسـان معاصر) در کتـاب «نظـریه‌ی توطئه» و نـیز در مقـاله‌ی «جستارهایی از تاریخ بهاییت»، چنین نوشته است:

(سفر سال‌هاي 1911 – 1913 عباس افندي به اروپا و آمریکـا، سـفري کـاملاً برنـامه‌ریزي شـده بـود. بررسي جریـان این سـفر، و مجـامعي که عبـاس افنـدي در آن حضـور یـافت، نشـان مي‌دهد که کانون‌هـاي مقتـدري در پشت این مـاجرا حضـور داشـتند و مي‌کوشـیدند تا این "پیغمـبر" نوظهـورِ شـرقي را به عنـوان نمـاد پیـدایش "مـــذهب جدید انســـاني"، و آرمـــان «ماســـوني – تئوسوفیسـتي» معـرفي کنند. این بررسي ثـابت مي‌کند که کارگردان اصلي این نمایش، انجمن جهاني تئوسوفي (یکي از محافل عـالي ماسـوني غـرب) بـود .... در این سفر، تبلیغات وسیعي درباره‌ی عباس افنـدي، به عنـوان یکي از رهبران تئوسوفیسم، صورت گرفت؛ در حـدي که ملکه‌ی روماني و دخـترش ژولیا وي را به عنـوان «رهـبر تئوسوفیسم» مي‌شـناختند و به این عنـوان با او مکاتبه

داشــتند. عبــاس افنــدي در اين ســفر با بــرخي رجــال سياسي و فـــــرهنگي ايـــــران چـــــون جلال‌الدوله پسر ظل‌الســـــلطان، دوســـــتمحمدخان معيرالممالک دامـــــاد ناصرالدين‌شـاه، سـيد حسن تقي‌زاده، مـيرزا محمد خـان قزويني، عليقلي خان سردار اسعد بختياري و ... ملاقات كرد. اين ماجرا، كه حمايت كانون‌هاي عالي قدرت جهـان معاصر را از بهائي‌گري نشان مي‌داد، بر محافل سياسي عثمـاني و مصر نـيز تـأثير نهـاد و عبـاس افنـدي پس از بازگشت از اين سفر، وزن و اهميتي تازه يافت.)(128)

دو نمـــاد مربـــوط به گروه‌هـــاي ماســـوني كه با نـــام Theosophical Society فعاليت ميكنند. به علامت‌هاي معروف ماسوني (مانند آنخ(Ankh)، ستاره شش گوش و ...) توجه فرماييد.

فراماسـونری بـرای نفـوذ در اسـلام به طـرق مختلفی اقدام کرد، ولی به خواست خدا نتوانست خللی در اسلام وارد کند. یکی از گروه‌های فراماسـونری که جهت نفـوذ در اســـلام شـــکل گرفته اســـت، فراماســـونری طیف Shriner در آمریکا می‌باشد. این طیف که نام دیگر آن « Ancient Arabic Order of the Nobles of the Mystic Shrine» یا «آیین عربی باستانی نجیب زادگان معبد ســـری» می‌باشد و به اختصـــار (A.A.O.N.M.S) نامیده می‌شود،(129) در جهت احیای آیین‌های الحادی و بت پرستی اعراب جاهلی تأسیس شده است.

«فراماسونری: دجال آخرالزمان-بخش پنجم»

فراماسونری طیف Shriner

فراماسـونری بـرای نفـوذ در اسـلام به طـرق مختلفی اقدام کرد، ولی به خواست خدا نتوانست خللی در اسلام وارد کند. یکی از گروه‌های فراماسـونری که جهت نفـوذ در اسـلام شـکل گرفته اسـت، فراماسـونری طیف Shriner در آمریکا می‌باشد. این طیف که نام دیگر آن « Ancient Arabic Order of the Nobles of the Mystic Shrine» یا «آیین عربی باستانی نجیب زادگان معبد سـری» می‌باشد و به اختصـار (A.A.O.N.M.S) نامیده می‌شود،(129) در جهت احیای آیین‌های الحادی و بت پرستی اعـراب جـاهلی تأسـیس شـده است. اعضـای گروه ماسـونی Shriner قبل از عضـویت در این گـروه، می‌بایست در گروه‌هـای دیگر ماسـونی شـرکت کـرده و مدارج بالای ماسونی را کسب نماینـد؛ به طـوری که تنها ماسـون‌های درجه‌ی 32 به بـالا می‌توانند وارد طیف Shriner شوند. (از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که ماسون‌های طیف Shriner، علاوه بر اعتقـاد به قـوانین این طیـف، به قـوانین سـایر گروه‌هـای ماسـونی نـیز پایبندند.).

همان گونه که در ابتدای مقاله ذکر کردیم، فراماسـون‌ها الهه‌های ملل باسـتان را بـزرگ می‌دارند. در این راسـتا، فراماسـونرهای طیف Shriner همانند اعـراب جـاهلی عربسـتان در زمـان قبل از بعثت حضـرت محمد (ص)، بت‌هایی همچون لات و عزی و ... را مورد تقـدیس قـرار می‌دهند. اعضـای این طیـف، در دعاهـای خـود کلمه‌ی «الله» را به کار می‌برند. زیرا آن‌ها «الله» را اسم مـذکر اللات (نـام بت بـزرگ زمـان جـاهلیت) می‌دانند و کلمه‌ی الله را در دعاهای خود به عنـوان «الهه‌ی مـاه» اسـتفاده می‌کنند، نه خدای یکتا.(130)

از دیگر علامت‌هـــــایی که فراماســـــونرهای این طیف اســـتفاده می‌کننـــد، علامت «مـــاه و ســـتاره»، و «کلاه عثمانی» است.(131)

علاوه بر این، در نمادهـــــای فراماســـــونرهای طیف Shriner، مجسمه‌ی فرعون نیز به چشم می‌خورد.(132) (حضور مجسمه‌ی فرعون در نماد طیف Shriner نشـان می‌دهد که اعضـــای این طیـــف، علاوه بر اعتقـــاد به الهه‌های اعراب جاهلی، کماکـان به بقیه‌ی نمادها و آداب و ســـنن ماســـونی پایبندند. به نحـــوی که همچـــون فراماسـونرهای گروه‌هـای ماسـونی دیگـر، از نمادهـای مصر باستان نیز استفاده می‌نمایند.)

علامت‌هاي ماسوني طيف Shriner.به علامت‌هاي«ماه و ســـتاره», شمشـــير عـــربي و كلاه عثمـــاني توجه كنيد. همچـنين به مجسـمه‌ي فرعـون كه جـزئ لاينفک تمـامي گروه‌هاي ماسوني است توجه فرماييد.

به نظر می‌رسد فراماســونرهای طیف Shriner از این توطئه‌ها برای بدنام کردن اسلام استفاده می‌کنند. برای مثـــال این حـــرکت آنـــان مـــوجب شـــده است تا بعضی مسـیحیان از مـوقعیت سو ء اسـتفاده کـرده و به اسـلام تهمت زده و اســلام را مرتبط با فراماســونری معــرفی کنند؟! برای نمونه در بعضی از سایت‌های مسـیحی گفته شده است که شاید فراماسونری با اسلام ارتباط داشــته باشـــد، چـــرا که در طیف Shriner از کلمه‌ی «الله» و علایم «مـاه و سـتاره» اسـتفاده می‌شـود. اما نکته‌ای که بیش از همه مـــــوجب تأسف اســـــت، این است که ما مسلمانان هنوز جوابی به این ادعاهای پوچ نداده ایم!؟

پاسخی که می‌توان به این ادعاهای سخیف داد، بدین ترتیب است:

1 - یکی از مسایلی که سبب شده است تا مسیحیان مغرض، به دین مبین اسلام تهمت زنند و اسلام را با فراماسونری مرتبط دانند، استفاده‌ی فراماسون‌های طیف Shriner از کلمه‌ی «الله» در دعاهایشان می‌باشد.

اما پاسخ ما به این ادعاها چیست؟

در مورد لفظ «الله» باید گفت که این کلمه تنها توسط مسلمانان مورد استفاده قرار نمی‌گرفته است؛ بلکه در زمان قبل از پیامبر اسلام (ص) نیز وجود داشته است و مشرکین شبه جزیره‌ی عربستان نیز از این لفظ، استفاده می‌کردند. در واقع آنان نیز قایل به خدای بزرگ بودند و آن را «الله» می‌نامیدند، (133)ـ ولی در عقاید منحرف آنان، «الله» نیز شریک داشته و خدایان دیگری نیز در کنار «الله» مورد پرستش قرار می‌گرفته اند(134). که از آن جمله می‌توان به لات و عزی و ... اشاره کرد. به عبارت دیگر مشرکان عربستان وجود «الله» را انکار نمی‌کردند، ولی برای خداوند متعال شریک قرار می‌دادند.(135)ـ برای فهم بهتر این مطلب بهتر است نگاهی گذرا به تاریخ و عقاید اعراب جاهلی بیندازیم:

بنا بر شواهد محکم، اکثر اعراب حجاز و عربستان شمالی (اعراب عدنانی) فرزندان حضرت اسماعیل (ع) و نوادگان حضرت ابراهیم (ع) می‌باشند.(136)ـ با این پیشینه به راحتی می‌توان فهمید که دین اعراب عدنانی در ابتدا یکتاپرستی بوده است و این اعتقاد را از حضرت ابراهیم (ع) به ارث برده بودند. اما در طول تاریخ و در

اثر مجاورت با همسایگان بت پرست و سایر قبایل عرب، دچـار انحرافـات اعتقـادی شـده و از یکتا پرسـتی خـارج شده‌اند.(137)ـ (البته اجداد پیـامبر عظیم الشـأن اسـلام (ص) همگی حنفی و پـــیرو آیین یکتاپرســـتی حضـــرت ابـــراهیم (ع) بودند و هیچ گـــاه بت پرســـتی اختیـــار نکردند.هاشـم، عبـدالمطلب، عبداللـه، ابوطـالب و اکـثر فرزنـدان عبـدالمطلب (بجز ابـولهب) نـیز حنفی بودند و هیچگاه بت نپرستیدند. پیـامبر (ص) نـیز در زمـان قبل از بعثت حنفی بوده‌اند. بنابراین خاندان پیامبر همواره پـاک و مطهر زیسته‌اند.)(138)

همان گونه که ذکر شد اعـراب عربسـتان (به جز خانـدان پیـامبر (ص)) در زمـان جـاهلی مشـرک بودند و علاوه بر خداوند بزرگ «الله»، خدایان دیگری مانند لات و هبل و... را نــیز می‌پرســتیدند. شــواهدی که نشــان می‌دهد آن‌ها «الله» را هم در بین خـدایان متعـدد خـود می‌پرسـتیدند، عبارتند از:

A- خداوند در قــرآن مجید می‌فرمایند: مشــرکان بــرای «الله» شریک قایل می‌شدند.(139)

B – اسم پدر پیامبر اسلام (ص) «عبدالله» بوده است.

همان طور که می‌دانیم، پـدر پیـامبر (ص) در دوران قبل از اسلام وفات یافته‌اند. بنابراین وجود کلمه‌ی «الله» در نام ایشان نشان می‌دهد که در زمـان قبل از اسـلام نـیز لفظ جلاله‌ی «الله» استعمال می‌شـده اسـت، هر چند که برداشت مشرکان از کلمه‌ی «الله» انحرافی بوده است.

نکته‌ی مهمی که باید در اینجا توضـــیح داده شـــود، این است که گرچه حضرت عبدالله حنفی بوده‌اند، اما این که

در نامشـان کلمه‌ی «الله» وجـود دارد، نشـان می‌دهد که این کلمه در بین دیگر افــراد جامعه که اکــثراً مشــرک بوده‌اند نیز معنا داشته است؛ وگرنه آن‌ها معنــای کلمه‌ی عبدالله را نمی‌فهمیدند. از این مطلب می‌تـوان دریـافت که مشـرکان مکه در قبل از اسـلام نـیز کلمه‌ی «الله» را به خــوبی می‌شــناختند و این کلمه‌ی مقــدس علاوه بر دوران اســلامی، در دوران قبل از اســلام نــیز به کــار می‌رفته است (هر چند که دیدگاه مشرکان در این رابطه انحرافی بوده است.).

C - در عهد نـامه‌ای که بین مشـرکین مکه بسـته شد و نتیجه‌ی آن محاصره‌ی اقتصادی مسـلمانان در شـعب ابی طالب بود، کلمه‌ی «الله» وجود داشت.

در آخــرین ســال‌های حیــات حضــرت ابوطــالب (ع)، عهــــــدنامه‌ای بین مشــــــرکین مکه منعقد شد که به محاصــره‌ی اقتصــادی مســلمانان در شــعب ابی طــالب انجامید. بعد از سه سال، با معجزه‌ای که از جانب خداوند متعـال روی داد، عهدنامه توسط موریانه‌ها خـورده شد و از آن فقط عبـارت «بسـمک اللهم» بـاقی ماند و بـدین تـرتیب محاصـره‌ی اقتصـادی پایـان یـافت.(140)ـ نکته‌ی مهمی که از این واقعه می‌توان استنباط کـرد، این است که مشرکان مکه نیز به «الله» اعتقاد داشتند و این کلمه را در نوشته‌های خود مورد اسـتفاده قـرار می‌دادنـد، اما اعتقاد آنان منحرف بـوده و بـرای خداوند متعـال شـریک قایل می‌شدند.

با توجه به شواهد بالا دریافتیم که لفظ «الله» در دوران قبل از اسلام نیز در بین اعـراب جـاهلی به کـار می‌رفته است؛ اما استنباط آنان از این کلمه انحرافی بوده است.

با توجه به مطالب ذکر شده، درمی یابیم که استفاده‌ی گروه ماسونی Shriner از کلمه‌ی «الله» و اعتقاد همزمان آنان به دیگر خدایان جاهلی مانند لات و عزی و...، دقیقاً مطابق با عقاید اعراب جاهلی قبل از اسلام بوده و این اعتقاد آنان، به دین مبین اسلام هیچ ارتباطی ندارد. بدین ترتیب، ادعای بعضی از سایت‌های مسیحی که استفاده‌ی فراماسون‌های طیف Shriner از کلمه‌ی «الله» را نشانه‌ی ارتباط این فراماسون‌ها با اسلام می‌دانند، رد می‌شود. چرا که استفاده‌ی آنان از کلمه‌ی «الله» در کنار سایر الهه‌های عربستان جاهلی، نشان دهنده‌ی اعتقاد آنان به سنن عربستان جاهلی است، نه چیز دیگر.

همچنین این مسأله که ماسون‌های طیف Shriner، «الله» را «الهه‌ی ماه» می‌دانند، نشان می‌دهد که دید آنان نسبت به «الله»، دید منحرف و کفر آمیزی است. در حالی که در دین اسلام، کلمه‌ی جلاله‌ی «الله»، منزه از این گونه سخنان گزاف است و این لفظ مقدس، در دین اسلام تنها لایق خداوند قادر یکتا است. علاوه بر این، خداوند متعال در کتاب مقدس قرآن مجید، به صراحت از ماه و خورشید و آسمان و زمین به عنوان مخلوقات خدا نام برده است (دقیقاً بر خلاف ماسون‌های طیف Shriner که «الله» را «الهه‌ی ماه» می‌دانند). این مسأله نیز خود سند دیگری بر رد ادعای سایت‌های مسیحی، در مورد ارتباط اسلام با طیف Shriner است.

2 - فراماسونرهای طیف Shriner، علامت «ماه و ستاره» را نشانه‌ی «الهه‌ی ماه» جاهلی می‌دانند و (نعوذبالله) کلمه‌ی «الله» را به «الهه‌ی ماه» و علامت

«مـــاه و ســـتاره» منســـوب می‌کنند. همچـــنین این فراماسونرها فکر می‌کنند که دولت عثمانی در صدد نشر این افکار جاهلی بوده است! (استفاده‌ی فراماسونرهای طیف Shriner از کلاه عثمـانی نـیز این توضـیح را تأیید می‌نماید.). این مسأله نیز یکی دیگر از مسایلی است که ســایت‌های مســیحی از آن به عنــوان دســتاویزی بــرای مرتبط نمودن اسلام و طیف Shriner استفاده می‌کنند.

اما پاسخ ما به این ادعای سایت‌های مذکور، چنین است:

در مورد علامت «ماه و ســتاره» باید گفت که این علامت هیچ ارتبـــاطی با دین اســـلام نـــدارد. حـــتی این علامت ارتبـاط چنـدانی با اعـراب جـاهلی نـیز نـدارد؛ بلکه این علامت، مربوط به امپراطوری عثمـانی است و آن‌ها نـیز این علامت را از مســیحیان قســطنطنیه (اســتانبول) به عاریه گرفته‌اند!(141)

منشاء انتساب نادرست علامت «ماه و ستاره» به اسلام، به زمــان دولت عثمــانی بــرمی گــردد و این مســأله از بزرگترین حماقت‌های دولت نادان عثمانی است.

تا قبل از زمان دولت عثمانی، پرچم‌هـای اسـلامی بـدون علامت بودند. پرچم پیامبر (ص) یکدست سیاه رنگ بــوده است،(142)ـ پرچم‌های زمان خلفـای راشـدین و حضـرت علی(ع) هم همگی بدون علامت بودند.(143)ـ زمـانی که دولت عثمـــانی، شـــهر مســـیحی نشـــین قســـطنطنیه (استانبول امروزی) را فتح کرد، علامت «مـاه و سـتاره» را که مربوط به این شهر بود، در پرچم‌های خود گنجاند.(144) بدین ترتیب می‌توان دریافت که اصل علامت «ماه و ســتاره»، مربــوط به ســرزمین‌های مســیحی نشــین

می‌باشد و به اسلام ارتباطی ندارد. بنـابراین اسـتفاده‌ی طیف Shriner از این علامت، اگر قــرار باشد به ضــرر کسی باشد، به ضرر مسیحیان است نه مسلمانان! (البته لازم به ذکر است که از نظر ما مســـلمانان، شـــریعت پیامبر پاک خدا حضرت مسیح (ع) نـیز مـبرا از هر علامت و نشــانه است و علامت «مــاه و ســتاره»ی مســیحیان قسطنطنیه نیز به بی‌مبالاتی مسیحیان مربوط اسـت، نه شریعت حضرت عیسی (ع).).

متأسفانه امروزه کشورهای ترکیه، پاکستان، تونس و ... هم بـدون اطلاع از خطـری که اسـلام را تهدید می‌کنـد، تنها بـرای این که به ادعـای خودشـان، شـوکت و قـدرت دولت عثمانی را زنده کنند، از علامت «ماه و سـتاره» در پرچم‌های خود استفاده می‌کنند و با این کار، به ادعاهای بی‌اساس دشمنان اسلام دامن می‌زنند.

3 - حضور مجسمه‌ی فرعون در نماد طیف Shriner، از جمله شواهد دیگری است که نشان می‌دهد ارتباطی بین دین اسلام و فراماسون‌های این طیف وجـود نـدارد؛ این مسأله حتی نشانگر این است که اسلام، کاملاً در تضاد با فراماسون‌های طیف Shriner است.

در آیات بسیاری از قرآن مجید، خداوند متعال گردنکشان تــاریخ را مــورد نکــوهش قــرار داده است. در این بین، فرعون و فرعونیان بیش از سایر مستکبرین مورد لعن و نکوهش واقع شده‌اند. در تصـاویر زیـر، چند نمونه از این آیات را ملاحظه می‌فرمایید:

اما در سـوی مقابـل، فراماسـون‌های طیف Shriner نه تنها فرعـون را تقـبیح نمی‌کننـد، بلکه او را تقـدیس نـیز

می‌نماینـــد؛ تا آن‌جا که مجســـمه‌ی فرعـــون را نـــیز در نمادهای خویش به کار می‌برند.

از این مســـأله نـــیز درمی یـــابیم که طیف Shriner، تفاوت‌های بنیادینی با دین مـبین اسـلام دارد. به عبـارت بهــتر می‌تــوان گفت که دین اســلام، یکی از بزرگــترین دشمنان این طیف است و تفاوت‌ها و تضـادهای اساسی با طیف Shriner دارد. بنـــابراین بـــرخلاف ادعـــای ســـایت‌های مـــذکور، هیچ ارتبـــاطی بین اســـلام و فراماسون‌های طیف Shriner وجود ندارد.

نمـــاد طیف Shriner. به مجســـمه‌ي فرعـــون که وجه مشترک همه‌ي گروه‌هاي ماسوني است, توجه فرمایید.

- نکته‌ی دیگری که ادعای سایت‌های مـذکور را دربـاره‌ی ارتباط اسلام و فراماسونری طیف Shriner رد می‌کند، این است که بعضی از ســـــایت‌های معتـــــبر، بین فراماســونری طیف Shriner و اســلام، تفــاوت قایل شــده‌اند و وجــود هر گونه رابطه بین طیف Shriner و اسلام را نفی کرده‌اند.(145)

در تصـــویر زیـــر، مطلب نوشـــته شـــده در یکی از این سایت‌ها را ملاحظه می‌فرمایید:

5 - مطلب دیگری که باید در رابطه با سایت‌های مسیحی توهین کننده به اسلام ذکر کـرد، این است که سـایت‌های مـــذکور، این نکته را فرامـــوش کرده‌اند که مســـیحیت تحریف شـــده‌ی امـــروز، تعـــالیمی مشـــابه با تعـــالیم فراماسونری را به مردم جهان عرضه می‌کند. به راستی مســیحیتی که در حق خــدای متعــال و پیــامبر بــزرگش حضرت عیسی (ع) جفا نموده و به خـدا شـرک ورزیـده و

حضرت عیسی (ع) را پسر خدا معـرفی می‌نمایـد، چگونه به خود اجازه می‌دهد که به دین توحیـدی اسـلام، تـوهین نماید؟ در واقع در این بین اگر گروهی مستحق انتقاد در زمینه‌ی شــرک اســت، این گــروه، گــروه مســیحیان و یهودیان امروزی هستند، نه مسلمانان.

بنــابراین، ادعــای ســایت‌های مســیحی مــذکور که تلاش دارند تعـالیم شـرک آمـیز و کفرآلـود فراماسـونری را به دین مبین اسلام پیوند زننـد، باطل بـوده و بیش از همـه، خود این گروه‌ها در مظان اتهام قرار دارند.

با توجه به مطـــالبی که دربـــاره‌ی فراماســـونری طیف Shriner ذکر شــد، چــنین به نظر می‌رسد که هــدف از تأسیس این طیف، نفوذ فراماسونری در اسـلام و ایجـاد شـبهه در این دین مقـدس آسـمانی بـود، که بحمدالله با لطف خداوند متعــال این خطر رفع شــد؛ به طــوری که فراماسـون‌های طیف Shriner در آمریکـا، امـروزه یک اقلیت ضعیف و نه چندان مطرح هستند و نتوانسته‌اند در دین اسلام شبهه ایجاد کنند.

ذکر یک نکته‌ی مهم: بعد از بررسی شـــــواهد ارتبـــــاط گروه‌هـــای مختلف با فراماســـونری، توضـــیح این نکته ضـروری به نظر می‌رسد که منظـور ما از بیـان ارتبـاط فراماسونری با اوانجلیکال‌ها، واتیکـان و اکـثر یهودیـان، این نیست که خدای ناکرده تمـامی مسـیحیان و یهودیـان نـیز با فراماسـونری همدست هسـتند. بلکه هـدف ما از معـرفی گروه‌هـای مـذکور، این است که بین گروه‌هـای مذکور و سایر مسیحیان و یهودیان، تفاوت قایل شـویم. در واقع باید گفت که در بین مســـــــــــــیحیان، بجز اوانجلیکال‌ها و ســران واتیکــان، عمــده‌ی مســیحیان با

فراماسونری ارتباطی ندارند و حتی مخالف آن نیز هستند. در بین یهودیان نیز، گرچه اکثر گروه‌های یهودی از صهیونیسم و فراماسونری حمایت می‌کنند، اما تعدادی از یهودیان از جمله یهودیان ایران، همواره با صهیونیسم مخالف بوده و علیه آن موضع گیری می‌نمایند. همچنین از یهودیان دیگری که موضع ضد ماسونی و ضد صهیونیستی دارند، می‌توان به خاخام‌هایی اشاره کرد که برای مخالفت با صهیونیسم، در کنفرانس هولوکاست تهران شرکت کردند و شجاعانه در مقابل صهیونیست‌ها ایستادند.

به همین دلیل وظیفه‌ی خود دیدیم تا در سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی، این نکته را خاطر نشان شویم که ما مسلمانان ایران، مواضع سالم و ضد صهیونیستی مسیحیان و یهودیان آزاده‌ی ایران و نیز سایر مسیحیان و یهودیان آزاده‌ی جهان را می‌ستاییم و دوستی خود را با آنان اعلام می‌نماییم.

شباهت فراماسونری و دجال در روایات اسلامی

در روایات اسلامی، احادیث فراوانی در مورد دجال و خر دجال گفته شده است و معصومین (ع)، فتنه‌ای که توسط دجال برپا می‌شود را سخت‌ترین فتنه‌ی تاریخ دانسته‌اند.(146)ـ معصومین (ع) همواره درباره‌ی دجال به مسلمانان هشدار داده‌اند و مسلمین را از فریب خوردن توسط دجال برحذر داشته‌اند. در روایات ذکر شده است که دجالان زیادی در طول تاریخ خواهند آمد،(147) اما دجال آخرالزمان از همه خطرناک‌تر خواهد بود. توصیفاتی که در روایات پیرامون دجال و خر دجال آمده‌اند، مربوط به همین دجال آخرالزمان می‌باشد. با

این اوصاف، لزوم شناخت دقیق این موجود خبیث بر هیچ کس پوشیده نیست، زیرا که در صورت عدم شناخت دجال، انسان‌ها ممکن است فریب خورده و دجال را یاری کنند و بدین ترتیب شقاوت ابدی را برای خود بخرند.

معصومین (ع) برای این که مومنین را از چنگال دجال رهایی بخشند، نشانه‌ها و توصیفات دجال را در روایات فراوانی ذکر کرده‌اند تا مومنین با مطالعه‌ی این توصیفات، بتوانند دجال را بشناسند و از افتادن در دام دجال برهند. نکته‌ی مهمی که در روایات دجال حایز اهمیت است، این است که روایات پیرامون دجال، بسیار گسترده و گوناگون بوده و بسیاری از آن‌ها از نظر سندی یا محتوایی مخدوش می‌باشند؛ اما در هر حال روایات مستند فراوانی نیز وجود دارند که می‌توانند راهگشای مسلمانان باشند.

از سوی دیگر، در بین علما نظرات متفاوتی در مورد محتوای روایات دجال وجود دارد. برای مثال عده‌ای از علما معتقدند که دجال و خر او شخصیت‌هایی حقیقی هستند و در واقع دجال یک انسان، و خر او واقعاً یک خر می‌باشد. اما عده‌ای دیگر از علما که تعدادشان نیز بسیار زیاد است، معتقدند که دجال و خر دجال توصیفاتی نمادین از جریان‌های فکری، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خاصی هستند که مسلمانان و دیگر انسان‌ها را فریب داده و خطرناکترین فتنه‌ی تاریخ را رقم می‌زنند.(148)

در نظر این خادم حقیر آقا امام زمان (عج)، به احتمال بسیار زیاد، سخن گروه دوم از علما (که قایل به نمادین

بـودن توصـیفات روایـات در مـورد دجـال و خر دجـال هستند)، صحیح‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا سخن گـروه اول علما بنا به دلایلی کمتر قابل پذیرفتن است.

برای مثال اگر بپذیریم که واقعاً دجال انسـانی یک چشم و دارای ویژگی‌های بسیار عجیب است و خرش نیز خـری اسـتثنایی است و از هر مـویش نغمه‌ای بلند می‌شـود، چگونه می‌توان پذیرفت که عـده‌ی زیـادی به دورش جمع می‌شوند و از وی حمـایت می‌کننـد؟ زیـرا اگر انسـانی با این ویژگی‌های عجیب و غریب همراه با خری عجیب‌تر از خودش! ظاهر شود، انسان‌ها نسبت به او مشکوک شـده و او را به راحـتی می‌شناسـند. در این حـالت، با توجه به عجیب و غریب بودن این انسان (دجال)، مردم به راحـتی وی را شـناخته و دیگر از وی فـریب نمی‌خورند. زیـرا انسانی که یک چشم بوده و چشمش در وسط پیشانی او اسـت، به راحـتی قابل شناسـایی است. بنـابراین دجـال نمی‌تواند واقعاً یک انسـان باشـد، بلکه احتمـالاً نمـاد یک تفکـر، گـروه و یا جریـان خاصی در آخرالزمـان است که خیلی فریبنده و بدون این‌که دیگران متوجه شوند، اعمال شیطانی خود را انجام می‌دهد.

از توصیفاتی که در احادیث و روایات در بـاب دجـال وارد شده اسـت، می‌تـوان نتیجه گـرفت که دجـال یک شـخص واحد نیسـت، بلکه یک جریـان و یک تفکر است. بیشـتر توصـیف‌ها در مـورد دجـال به صـورت نمـادین است و ویژگی‌هـایی که بـرای دجـال گفته شـده اسـت، عمومـاً مربـوط به انسـان نمی‌شـود. این در حـالی است که در مورد سـفیانی (یکی دیگر از دشـمنان امـام زمـان(عج))، کـاملاً ویژگیهـای یک انسـان بیـان شـده است. به همین

دلیل اکـثر علما در مـورد سـفیانی اتفـاق نظر دارند که سفیانی احتمالاً یک انسان است.

بســـیاری از عالمـــان بـــزرگ از جمله آیت الله مکـــارم شـیرازی دجـال را نمـاد حرکـات شـیطانی «سـردمداران سـتمگر جهـان مـادی» می‌دانند.(149)ـ همچـنین مقـام معظم رهبری نیز گرچه صریحاً از دجال نام نبرده‌اند، اما بارها به خطر «نظـام سـلطه» اشـاره کرده‌اند.(150)ـ از ســـوی دیگر امـــام خمیـــنی (ره) هم بارها آمریکا را «شیطان بزرگ» نامیده‌اند.(151)ـ این نامگذاری‌ها نشان می‌دهد که در ورای الفـــاظ ظـــاهری، باید به لایه‌هـــای پنهان معانی روایات نیز توجه کرد.

به نظر بنـده‌ی حقـیر، تشـکیلات جهـانی فراماسـونری، دجـال آخرالزمـان است. زیـرا شـباهت‌های بسـیاری با توصـیفات نمـادینی که از دجـال در روایـات آمـده اسـت، دارد. همچـنین فتنه‌ای که این تشـکیلات جهـانی به راه انداخته است، به حق بزرگترین فتنه‌ی تاریخ اسـت؛ تا آن جا که بزرگـترین فتنه گـران تـاریخ از جمله اسـراییل، آمریکا، یهود، بهـاییت و... همگی جـزیی از این تشـکیلات شیطانی هستند.

البته نظر ما در مورد دجـال بـودن فراماسـونری، با نظر علمای بزرگی همچون آیت الله مکـارم شـیرازی و مقـام معظم رهبری مغایر نیست؛ زیرا تشکیلات فراماسـونری، دقیقـاً منطبق بر «اسـتکبار جهـانی» و «نظـام سـلطه» است. در واقع در این مقالـه، تلاش داریم تا صـحت این ادعا را اثبات کنیم و تطبیق روایـات پـیرامون دجـال را با فراماسونری (استکبار جهانی)، بررسی نماییم.

در هر صورت انسان جایزالخطا است و خطا کردن جزیی از ذات انسان می‌باشد؛ بنابراین ما نیز از این قانون مستثنی نیستیم. در مورد تطبیق دجال با فراماسونری نیز باید ذکر کنیم که ما این مسأله را به صورت احتمال قوی ذکر می‌کنیم، اما ادعا نمی‌کنیم که این مطلب صد در صد قطعی است. اگر این تطبیق صحیح نباشد نیز قصور از جانب ما بوده است و اشکالی بر روایات مترتب نیست.

البته ترس از اشتباه نباید سبب شود تا از مطالعه در نشانه‌های ظهور خودداری کنیم؛ زیرا ممکن است که ما نشانه‌ها را نشناخته و این نشانه‌ها به وقوع بپیوندند و ما نادانسته گرفتار فتنه‌های آخرالزمان شویم. اما در طی این مطالعات، باید دقت کنیم که نشانه‌های ظهور را بدون مطالعه و بی‌مهابا بر حوادث اطرافمان تطبیق ندهیم؛ بلکه در شرایطی این تطبیق را انجام دهیم که دقیقاً نشانه‌ها بر حوادث منطبق باشند و ما خودمان آن‌ها را به یکدیگر ربط ندهیم! از سوی دیگر حتی اگر نشانه‌ها را بر حوادث اطرافمان تطبیق دادیم، باید مسؤلیت این مسأله را خودمان بر عهده بگیریم و از اشکال گرفتن بر روایات بپرهیزیم؛ زیرا این روایات نبودند که ما را به تطبیق وا داشتند، بلکه ما خودمان این کار را انجام دادیم! با رعایت این مسایل، هم می‌توانیم نشانه‌های ظهور را به خوبی مطالعه کنیم و ان شاء الله بدین ترتیب از افتادن در دام فتنه‌های آخرالزمان بپرهیزیم، هم از افتادن در اشتباهی که عده‌ای از پیشینیان ما انجام دادند (و به دلیل تطبیق نا به جای نشانه‌ها بر حوادث اطرافشان عجله کردند و با عدم وقوع ظهور نا امید شدند)، خودداری کنیم.

بعد از ذکر این مقـدمه‌ی طـولانی، به بیـان شـباهت‌های فراماسـونری با دجـال در روایـات اسـلامی می‌پـردازیم. این نکته را باید متذکر شویم که در اینجا سعی نموده ایم تا عـده‌ای از نشـانه‌ها را ذکر کـنیم که در اکـثر روایـات، مشـــترک بوده‌اند. نشـــانه‌های مهمی که در اکـــثر روایت پیرامون دجـال ذکر شـده‌اند و با تشـکیلات فراماسـونری مشابهت دارند، عبارتند از:

1 - یک چشم بودن دجال و وجود چشم مذکور در وسط پیشانی.

یکی از مهمترین ویژگی‌های دجال که در روایات متعددی به آن اشاره شده است، یک چشم بودن دجال می‌باشد:

پیامبر (ص) درباره‌ی دجال فرمودند:

«... ما من نـبی إلا و قد أنـذر قومه و لکن سـأقول فیه قولاً لم یقله نبی لقومه تعلمون إنه أعور ...»(152)

«... هیچ پیـــامبری نیست جز اینکه از او برحـــذر داشـــته است. ولی من به شما چـیزی می‌گـویم که هیچ پیـامبری به قوم خود نگفته است: می‌دانید که او أعور (یک چشم) است ...»

همچـــنین حضـــرت علی (ع) در پاسخ به ســـوال یکی از یارانشان درباره‌ی دجال، می‌فرمایند:

«... عینه الیمـنی ممسـوحة والأخـری في جبهته تضـيء کأنها کوکب الصبح، فیها علقة کأنها ممزوجة بالـدم ...»(153)

«... چشم راست ندارد و چشم دیگر در پیشانی اوست و مانند ستاره‌ی صبح می‌درخشد. چیزی در چشم اوست که گویی آمیخته به خون است ...»

بدین ترتیب می‌توان گفت که یک چشم بودن دجال، نشانه‌ی مهمی است که می‌توان با توجه به آن، دجال را شناخت.

اما نکته‌ی شگفت انگیز این که یکی از معروفترین و مهمترین نمادهای فراماسونری، علامت یک چشمی «هرم و چشم جهان بین» است که این نماد، دقیقاً مشابه توصیفات معصومین (ع) درباره‌ی دجال است.

نماد بسیار معروف «هرم و چشم جهان بین» فراماسونری، یک چشم است که در وسط رأس هرم قرار گرفته است؛ از سوی دیگر، معنای دیگر رأس در عربی، «سر» می‌باشد. همانند توصیف روایات که می‌گویند: «... او أعور (یک چشم) است ...» و «... چشم راست ندارد و چشم دیگر در پیشانی اوست ...»، نماد «هرم و چشم جهان بین» فراماسونری نیز یک چشم دارد که این چشم در وسط قسمت انتهائی هرم (قسمت رأسی: سری) قرار گرفته است. بنابراین این علامت معروف فراماسونری، با توصیف روایات درباره‌ی دجال، مطابقت کامل دارد.

نکته‌ی مهم این که علامت «چشم جهان بین» در حالی به عنوان یکی از مهمترین علامت‌های فراماسونری مطرح می‌شود که این تشکیلات شیطانی، نه گروه تصویربرداری است و نه کانال تلویزیونی! و استفاده‌ی این تشکیلات از علامت «یک چشم»، ارتباطی به

فعالیت‌هــای تلویزیــونی و تصــویری و ... نــدارد. بــدین تــرتیب، اســتفاده از علامت «چشم جهــان بین» در این گروه، بی‌مسما بوده و قویاً توطئه آمیز می‌باشد.

همانند توصیف روایات درباره دجال «هرم وچشم جهــان بین» فراماســـــــونرنیز یک چشم دارد که این چشم در وسط قسمط انتهايي هرم (قسمت رأسي) قــرار گرفته است.

2 - چشم او (دجال) که در وسط پیشـانی اوسـت، مثل ستاره می‌درخشد.

همان گونه که در مطلب قبل ذکر شـد، حضـرت علی (ع) در پاسخ به ســوال یکی از یارانشــان دربــاره‌ی دجــال، می‌فرمایند:

«... عینه الیمـنی ممسـوحة والأخـری في جبهته تضـيء كأنها كوكب الصبح، فيها علقة كأنها ممزوجة بالـدم ...»(154)

«... چشم راست ندارد و چشم دیگر در پیشانی اوست و مانند ستاره‌ی صبح می‌درخشد. چیزی در چشم اوست که گویی آمیخته به خون است ...»

همـان گونه که ملاحظه فرمودیـد، در حـدیث مـذکور، یک ویژگی مهم برای «تک چشم» دجال ذکر شده است و آن «درخشنده» بودن چشم دجال می‌باشد.

این ویژگی ذکر شده در روایات نیز به طرز اعجاب آوری با نماد معروف «هـرم و چشم جهـان بین» فراماسـونری مطابقت دارد. زیرا:

نام دیگر نمـاد «چشم جهـان بین»، «مثلت نـور افشـان» است؛ به گونه‌ای که در تصـاویر نمـاد مـذکور، از اطـراف «چشم جهـان بین»، شـعاع‌های نـورانی رسم می‌گـردد. زیـرا نمـاد «چشم جهـان بین»، از چشم (Ra)ـ یا خـدای خورشید مصـریان اقتبـاس شـده است(155)ـ و به همین علت، به صـــورت «درخشـــنده» رسم می‌گـــردد. نکته‌ی مهمی که در این رابطه وجود دارد، این است که در نمـاد «چشم جهان بین» ماسون‌ها، ویژگی درخشندگی بسـیار حـــایز اهمیت است. از شـــواهد مهم در این رابطـــه، می‌توان به این نکته اشاره کرد که نه تنها نـام دیگر نمـاد «چشم جهـان بین»، «مثلت نورافشـان» اسـت، بلکه در اطراف این چشم، شعاع‌های نورانی نیز وجود دارد. حتی در مهر ماسـونی آمریکا نـیز شـعاع‌های نـورانی فقط در اطراف «چشم جهـان بین» و مثلث انتهـایی هـرم وجـود دارد و در اطـراف نقـاط دیگر هـرم، شـعاع‌های نـورانی موجود نمی‌باشد.

بـدین تـرتیب در می‌یـابیم که توصـیف روایـات دربـاره‌ی «درخشنده» بودن چشم دجال، با ویژگی‌های نماد «چشم جهان بیین» فراماسونری مطابقت کامل دارد.

عکس راست: نمـــــاد«چشم جهلن بین» یا «مثلث نـــــور افشان»

عکس چپ: نمـــــاد«چشم جهلن بین» یا «مثلث نـــــور افشـــان» بر روي مهر ماســـوني آمريكا و اســـكناس 1 دلاري.دقت كنيد كه شعاع‌هاي نـوراني، فقط در اطـراف چشم و مثلث انتهايي هرم وجود دارد و در اطراف نقاط ديگر هرم, شعاع‌هاي نوراني موجود نمي‌باشد.

3 – در وسط چشم دجال، نوشته شده است: کافر به خدا و رسول خدا.

پیامبر (ص) در توصیف دجال فرمودند:

«... بین عینیه مکتوب: کافر بالله و برسول الله ...»(156)

«... در وسط چشمش نوشته شده است: کافر به خدا و رسول خدا ...»

با توجه به روایت فوق و روایات مشابه، در می‌یابیم که در چشم دجال، نماد کفر یافت می‌شود.

این توصیف روایات درباره‌ی دجال، با فراماسونری مطابقت زیادی دارد؛ زیرا همانند توصیف روایات که چشم دجال را حاوی نماد کفر دانسته‌اند، نماد «چشم جهان بین» فراماسونری نیز یک نماد کفرآمیز منسوب به الهه‌ی خورشید مصری است(157)ـ که به صورت یک «چشم» بر روی بناها، لباس‌ها، کتاب‌ها، پیشبندها و ... متعلق به این گروه، خودنمایی می‌کند.

با توجه به مسایل فوق در می‌یابیم که توصیف روایات مذکور درباره‌ی دجال، با اوصاف فراماسونری مطابقت دارد.

در روايات اسلامي درباره دجال ذكر شده است:«... در وسط چشمش نوشته شده است: كافر به خدا و رسول خدا ...». نماد«چشم جهان بين» فراماسوني نيز يک نماد كفرآميز مصري است كه به صورت يک «چشم» بر روي بناها، لباس‌ها, كتاب‌ها, پيشبندها و ... متعلق به اين گروه خود نمايي ميكند. اين مسأله نيز يكي از

شـواهدي است كه مطـابقت فراماسـوني را با دجـال روايات اسلامي نشان مي‌دهد.

4 - محل «خـروج» دجـال، «سجسـتان» يا «خراسـان» است.

در احاديث گوناگون، محل‌هـای متفـاوتی به عنـوان محل «خروج» دجال ذكر شـده است. بـرای مثـال در بـرخی از احـاديث، «سجسـتان» به عنـوان محل خـروج دجـال ذكر شده(158) و در بعضی ديگر از احاديث، «خراسان» محل خروج دجال دانسته شده است؛(159) البته در تعدادی از احاديث نيز، «اصفهان» به عنوان محل خـروج دجـال ذكر شده است.(160)

نكته‌ی بسـيار شـگفت انگـيز اين كه محل ذكر شـده در روايـات پـيرامون «خـروج» دجـال، با محل آغـاز يـورش آخرالزمـانی فراماسـونری مطـابقت دارد كه اين مسـأله نـيز فرضـيه‌ی دجـال بـودن فراماسـونری را بيشـتر تأييد می‌نمايد. بـرای فهم بهـتر اين مطلب، بهـتر است كه به صـورت دقيق‌تر به يـورش آخرالزمـانی فراماسـونری بپردازيم:

در سال 2001، واقعه‌ی 11 سـپتامبر به وقـوع پيوست. همـان طـور كه مستحضر هسـتيد، اين واقعه دسيسه‌ای بيش نبود و تنها بهانه‌ای برای حركت‌های تهاجمی غرب، بـالاخص سـردمداران فراماسـونری (آمريكا و انگليس)، نسبت به مسلمانان بود. اين واقعه‌ی توطئه آمـيز، چنـان جهـان غـرب را تحت تـأثير قـرار داد كه در مـدت بسـيار كوتاهی، عقايد آخرالزمـانی در بين مسـيحيان نـوانجيلی آمريكا شـيوع پيـدا كـرد. همچـنين رسـانه‌های غـربی و

صنعت سینمای آمریکا، محصولات بی‌شماری تولید کردند که در این محصــولات، دیــدگاه‌های آخرالزمــانی تــرویج می‌شـد؛ به نحـوی که حـتی کتاب‌هـایی چـون «سـپتامبر آخرالزمان = The September Apocalypse». و امثال آن منتشر شدند و فیلم‌هـای زیـادی نـیز در این رابطه در دسترس مخاطبان قرار گرفتند.

در همین زمان، هجوم غـرب نسـبت به مسـلمانان شـکل جدیــدی به خــود گــرفت؛ به نحــوی که در کنــار تهــاجم فـرهنگی که از مـدتها قبل در حـال اجـرا بـود، تهاجمـات نظامی جدی توسط غرب، به رهبری آمریکا شکل گرفت. همان طور که مستحضر هسـتید، اولین حـرکت تهـاجمی فراماسونری در آخرالزمان، حمله به افغانستان بود. این حـرکت تهـاجمی، به دست کشـورهای ماسـونی آمریکا و انگلیس، و با پشتیبانی سـازمان ماسـونی NATO شـکل گرفت. (سازمان NATO که شریک دولت ماسونی آمریکا در حمله به افغانستان بود نـیز سـازمانی ماسـونی است که در کتـاب «کمیته‌ی 300 کـانون توطئه‌هـای جهـانی» نوشته‌ی دکتر جان – کولمن، از آن نام برده شـده است.) (161)ـ بـدین تـرتیب می‌تـوان نتیجه گـرفت که حمله به افغانســتان که اولین حــرکت تهــاجمی غــرب نســبت به جهان اسلام در آخرالزمـان بـود، کـاملاً توسط تشـکیلات شیطانی فراماسونری شکل گرفت.

همــان طــور که می‌دانیــد، افغانســتان دارای پهنه‌ی به نســـبت وســـیعی است. از منـــاطقی که در کشـــور افغانستان وجـود دارنـد، می‌تـوان به منطقه‌ی سیسـتان اشاره کرد که دقیقاً هم مرز با سیستان ایــران است. در واقع سیسـتان، منطقه‌ی پهنـاوری بـوده است که بعد از

جـدایی افغانسـتان از ایـران، بین ایـران و افغانسـتان تقسـیم شد و بخش بـزرگی از آن، در خـاک افغانسـتان جای گرفت.(162)

از دیگر مناطقی که در افغانسـتان وجـود دارد، می‌تـوان به منطقه‌ی خراسان اشاره کرد؛ خراسـان نـیز منطقه‌ی وسیعی است که بعد از جدا شدن کشـورهای همسـایه از ایران، بخشی از آن در ایران، بخش زیادی در افغانسـتان و بخش کـوچکی از آن در ترکمنسـتان، تاجیکسـتان و ازبکستان جای گرفت.(163)

با توجه به مطـالب گفته شـده نتیجه می‌شـود که کشـور افغانسـتان امـروز، وارث بخش‌هـایی از سیسـتان و خراسان قدیم می‌باشد.

حـال اگر ما به اولین حـرکت تهـاجمی فراماسـونری در آخرالزمـان توجه کـنیم، خـواهیم دید که این حـرکت، با توصیفاتی که روایـات اسـلامی از مکـان «خـروج» دجـال ارایه می‌دهنـد، مطـابقت دارد. بـدین تـرتیب که حـرکت نظامی و هجوم ناگهانی فراماسـونری به رهـبری آمریکا (که دقیقاً مطـابق با کلمه‌ی خـروج در روایـات است)، از افغانسـتان شـروع شد و همـان طـور که گفـتیم، افغانسـتان شـامل خراسـان و سجسـتان (سیسـتان) می‌باشد. به عبارت دیگـر، تهـاجم نظـامی فراماسـونری علیه اسـلام که ابتـدائاً از افغانسـتان آغـاز شـد، دقیقـاً مطـابق پیشـگویی روایـات دربـاره‌ی خـروج دجـال از خراسان و سجستان می‌باشد.

نکته‌ی بسیار جالب اینکه، روایـتی از امـام بـاقر (ع) نقل شده است که تحلیل فوق را تأیید می‌نماید:

«معاوية بن حكيم، عن محمد بن شعيب بن غزوان، عن رجل عن أبي جعفر عليه السلام، قال: دخل عليه رجل من أهل بلخ. فقال له: يا خراساني، تعرف وادي كذا و كذا؟ قال: نعم؛ قال له: تعرف صدعاً في الوادي من صفته كذا و كذا؟ قال: نعم؛ (قال:) من ذلك يخرج الدجال.»(164)

«معاوية بن حكيم، از محمد بن شعيب بن غزوان، از مردی از أبي جعفر عليه السلام (امام محمد باقر (ع))، نقل می‌کند: مردی از بلخ (از استان‌های افغانستان امروز) نزد امام باقر (ع) وارد شد. پس (امام) به او فرمود:ای خراسانی، آیا فلان وادی (دره) را می‌شناسی؟ (آن شخص) گفت: بله؛ (امام) به او فرمود: آیا شکافی (تنگه ای) را با چنین و چنان خصوصیاتی در آن وادی (دره) می‌شناسی؟ (آن شخص) گفت: بله؛ (امام فرمود:) دجال از آن‌جا خروج می‌کند.»

همان گونه که در حدیث فوق ملاحظه فرمودید، امام باقر (ع) محل خروج دجال را بخشی از خراسان دانسته‌اند که در نزدیکی بلخ و در کشور افغانستان امروزی قرار دارد، که این مسأله با تحلیلی که در رابطه با هجوم فراماسونری به افغانستان ارایه کردیم، مطابقت دارد.

با توجه به مطالب ذکر شده، می‌توان نتیجه گرفت که محل «خروج» فراماسونری در آخرالزمان، با محل خروج «دجال» در روایات اسلامی، مطابقت زیادی دارد.

ذکر یک نکته‌ی مهم: آنچه که در احادیث و روایات در مورد حرکت آخرالزمانی دجال گفته شده است، عمدتاً

پیرامون «خروج» دجال است نه «ظهور» وی. تفاوت این دو کلمه، این است که «ظهور» به معنی پدید آمدن و آشکار شدن است، ولی «خروج» به معنی یورش و حرکت تهاجمی است.

ذکر یک نکته‌ی مهم: با توجه به مطالب گفته شده در این بخش از مقاله، نتیجه می‌گیریم که با فرض دجال بودن فراماسونری، حرکت «خروج» مانند این تشکیلات در افغانستان نشان می‌دهد که ما به زمان ظهور حضرت قائم (عج) بسیار نزدیک‌تر شده ایم؛ اما این مطلب به این معنا نیست که حتماً ظهور حضرت قائم (عج) در یک یا دو سال دیگر و یا سی یا چهل سال دیگر به وقوع خواهد پیوست؛ زیرا در روایات اسلامی، فاصله‌ی مشخصی بین خروج دجال و ظهور حضرت مهدی (عج) ذکر نشده است و زمان‌هایی که در روایات در این رابطه بیان شده است، عمدتاً کنایی می‌باشند. برای مثال، در روایتی که فتنه گری دجال را در «چهل روز» بیان می‌کند، روز اول این چهل روز، برابر یک سال، روز دوم برابر یک ماه و ... بیان شده است(165)ـ که این مطلب نشان می‌دهد «چهل روز» ذکر شده در روایت مذکور، «چهل روز» کنایی می‌باشد نه «چهل روز» حقیقی.

علاوه بر این در روایات مختلف، زمان‌های متفاوتی برای فتنه گری دجال ذکر شده است؛ برای مثال در بعضی از روایات، مدت زمان فتنه‌ی دجال «چهل سال»(166)ـ و در برخی دیگر «چهل روز»(167)ـ ذکر شده است. بنابراین نمی‌توان فاصله‌ی خروج دجال تا ظهور حضرت مهدی (عج) را حدس زد.

از سوی دیگر، «دجال» از نشانه‌های «حتمی»(168) پنج گانه‌ی ظهور نیست. به همین دلیـل، نمی‌تـوان فاصـله‌ی خـروج دجـال را تا ظهـور حضـرت قـائم (عج) تخمین زد. چرا که تنها وقوع نشانه‌های «حتمی» ظهور را می‌تـوان مبنـای نزدیک شـدن قـریب الوقـوع حضـرت مهـدی (عج) دانست و در غیر این صورت، توقیت (وقت تعیین کـردن) برای ظهور، جایز نیست.(169)

5 - پشت سر دجـال چـیزی است که مـردم آن را نـان می‌بینند.

حضــرت علی (ع) در پاسخ به ســوال یکی از یارانشــان درباره‌ی دجال، می‌فرمایند:

«... و خلفه جبل أبيض يري الناس أنه طعام ...»(170)

«... و در پشت او (دجال) کوه سفیدی است که مردم آن را طعام (غذا) می‌پندارند ...»

همچنین پیامبر گرامی اسلام (ص) در طی حدیثی، دجـال را چنین توصیف کرده اند:

«... معه جنة و نـار و جبل من خـبز و نهر من مـاء ...»(171)

«... همراه او (دجال)، بهشت و جهنم، و کوهی از نان، و نهری از آب می‌باشد ...»

این توصـیفات گرچه عجیب به نظر می‌رسـند، اما اگر به صورت کنایی به مفاهیم آن توجه کـنیم (همانند بسـیاری از احادیث پـیرامون دجـال)، خـواهیم دید که شـباهت‌های زیادی با ویژگی‌های فراماسونری دارند.

بـــرای بررسی این مطلب، لازم است در ابتـــدای بحث، نگاهی مجدد به اسـکناس 1 دلاری آمریکا (که واحد پـول آمریکا و عملاً واحد پول جهان است)، بیندازیم:

اسکناس یک دلاري آمریکا

در تصــویر فــوق، اســکناس 1 دلاری آمریکا را ملاحظه می‌فرمایید که واحد پول آمریکا و عملاً واحد پـول جهـان است. (حتی امروزه با وجود حضور رقبایی چون یورو، 1 دلار آمریکا کماکـان واحد پـول بین المللی است.) بـدین ترتیب اسکناس 1 دلاری آمریکا، نماد پول، ثروت و رفاه اســت؛ تا جـایی که عکس 1 دلاری آمریکـا، بر روی جلد بسـیاری از مجلات اقتصـادی به چشم می‌خـورد و نمـاد ثروت و قـدرت می‌باشد. بـدین تـرتیب می‌تـوان گفت که اسـکناس 1 دلاری آمریکا چـیزی است که در نظر اکـثر مردم، ثـروت، رفـاه و ... را به همـراه دارد و بسـیاری از مـــردم بـــرای به دست آوردن آن، تلاش‌هـــای بســـیاری می‌کنند و حـــتی در این راه، گهگـاه به اعمـال ناشایست نیز دست می‌زنند. به عبارت دیگر، اسکناس مذکور چیزی است که مـــردم آن را نـــان می‌بینند. (البته جـــالب است بـدانیم که اهمیت پـول در بین مـردم دنیا به قـدری زیـاد است که در بسیاری از زبان‌هـای دنیا (از جمله فارسی و انگلیسی)، کلمه‌ی (نـــان: Bread)ـــ به معنـــای «پـــول: Money» نیز می‌باشد.)

همان گونه که در بخش‌هـای آغـازین این مقاله ذکر شـد، در پشت اسکناس 1 دلاری آمریکا، علامت «هرم و چشم جهان بین» وجود دارد. اگر مطابق بحث‌هـایی که در بـالا انجام دادیم، علامت ماسونی و یک چشمی «هرم و چشم جهان بین» را به عنوان نماد دجال بپـذیریم، خـواهیم دید

که این پیشگویی روایات در مورد دجال، با فراماسـونری مطابقت زیادی دارد؛ بدین ترتیب که نماد «هـرم و چشم جهان بین» یا (نماد دجـال از نظر ما) در پشت دلار قـرار دارد؛ اگر مطابق روایـات، به پشت دجـال (در اینجا پشت نماد مذکور) توجه کنیم، تصویر اسکناس 1 دلاری آمریکا را خـواهیم دید که واحد پـول آمریکا و واحد پـول جهـان است. در واقع چـیزی است که مـردم آن را نـان (رزق و روزی) می‌پندارند. علاوه بر این همـــــان گونه که گفته شد، کلمه‌ی (نان: Bread) در بسیاری از زبان‌ها از جمله زبـــان انگلیسی و فارسی و ... به معنـــای پـــول نـــیز می‌باشد. بدین تـرتیب سـخن روایـات را در مـورد دجـال، می‌توان بدین گونه نیز با فراماسونری مطـابقت داد که: «در پشت دجـــال (نمـــاد هـــرم و چشم جهـــان بین فراماسونری) چیزی است که مردم آن را نان (پول، رزق و روزی، طعام) می‌بینند.»

علامت «هرم و چشم جهـان بین» در پشت اسـکناس یک دلاري آمریکا. اگر فراماسـوني را دجـال فـرض کـنیم و علامت معروف یک چشمي «هرم و چشم جهـان بین» را نماد دجال در نظر بگیریم;

خـــواهیم دید که در پشت علامت مـــذکور, اســـکناس یک دلاري آمریکا وجود دارد که واحد پول آمریکا و واحد پـول جهان است. انسان‌ها هر روزه در تلوزیون و برنامه‌هـاي اقتصادي, آن را مشاهده میکنند و چه بسا که عده زیـادي آرزوي بدست آوردن آن را دارند. در واقع چیزیست که مردم آن را نان (رزق و روزي) مي‌پندارند و بـــراي کسب آن گهگاه به اعمال ناشایست نیز دست میزنند.

البته لازم به ذکر است که حتی اگر تحلیل فوق را در رابطه با دلار، نادیده بگیریم، شواهد دیگری نیز وجود دارند که تطبیق فراماسونری را بر روایت ذکر شده در رابطه با دجال، تأیید می‌کنند. برای مثال همان گونه که می‌دانیم، بخش اعظم ثروت دنیا در اختیار کشورهای غربی، به خصوص آمریکا و انگلیس قرار دارد. همچنین دولت اسراییل نیز از نظر اقتصادی، در وضعیت مناسبی به سر می‌برد. وضعیت اقتصادی و رفاه مادی کشورهای ماسونی باعث شده است تا بسیاری از ساکنان کشورهای دیگر (بالاخص کشورهای جهان سوم)، به کشورهای غربی و در رأس آن‌ها آمریکا مهاجرت نمایند. تبلیغات فراوان کشورهای ماسونی و در رأس آن‌ها آمریکا، سبب شده است تا عده‌ی زیادی از مردم جهان، آمریکا را مظهر رفاه مادی و اقتصادی ببینند و این کشور ماسونی را به عنوان مدینه‌ی فاضله‌ی دنیوی و سرای خوشبختی بشناسند و حتی برای زندگی در این کشور، رنج‌های زیادی را متحمل شوند. این مسأله را می‌توان بر این توصیف روایات درباره‌ی دجال تطبیق داد:

«... و در پشت او (دجال) کوه سفیدی است که مردم آن را طعام (غذا) می‌پندارند ...»

بدین ترتیب همان گونه که ملاحظه فرمودید، تشکیلات فراماسونری با روایات اسلامی مذکور درباره‌ی دجال، مطابقت زیادی دارد

همان گونه که در ابتدای مقاله اشاره کردیم، شالوده‌ی فراماسونری بر پایه‌ی تعالیم یهودی کابالا بنا نهاده شده است و قوم بنی اسراییل، اولین قومی بودند که تعالیم

کابـــالا را گســـترش دادند. در واقع می‌تـــوان گفت که رابطه‌ی یهود و فراماسونری، همیشگی بوده است.

6 – دجال از مادری یهودی زاده می‌شود.

در روایات ذکر شده در مورد دجـال، بیـان شـده است که وی از مادری یهودی زاده شـده و اصـلیتی یهـودی دارد.(172)ـ این مطلب نیز انطبـاق دجـال را بر فراماسـونری نشان می‌دهد.

همان گونه که در ابتدای مقاله اشاره کـردیم، شـالوده‌ی فراماسونری بر پایه‌ی تعالیم یهودی کابالا بنا نهاده شده است و قوم بنی اسراییل، اولین قومی بودند که تعـالیم کابـــالا را گســـترش دادند. در واقع می‌تـــوان گفت که رابطه‌ی یهود و فراماسونری، همیشگی بوده است.

بدین ترتیب می‌تـوان گفت که این توصـیف ذکر شـده در روایـات دربـاره‌ی دجـال، مطـابقت زیـادی با خصوصـیات فراماسونری دارد.

7 – زنا زادگان، شراب خواران، آواز خوانان، شیطان‌ها و یهودیها از پیروان دجال هستند.(173)

به نظر نمی‌رسد که این مطلب نیـــاز به توضـــیح داشـــته باشد! زیـــــرا که در قســـــمت‌های مختلف مقاله به این مطلب اشـاره شـده است که فراماسـونری، مهمـترین و قویترین حامی گروه‌هـای شـیطان پرسـت، فاسد و ... و قویترین پشتیبان یهودیـان صهیونیست است. گروه‌هـای مـذکور نـیز متقـابلاً از فراماسـونری حمـایت کـرده و سربازان خط مقدم آن به شـمار می‌روند. از این مسـأله

نتیجه می‌شـــود که توصـــیف فـــوق دربـــاره‌ی دجـــال، با ویژگی‌های فراماسونری مطابقت دارد.

8 – خورشید با او سیر می‌کند.

حضـــرت علی (ع) در پاسخ به ســـوال یکی از یارانشـــان درباره‌ی دجال، می‌فرمایند:

«... و تسیر معه الشمس ...»(174)

«... و خورشید با او سیر می‌کند ...»

همـــــان گونه که از متن حـــــدیث پیداســـــت، این روایت نمی‌تواند بر یک انسان یا موجود زنده دلالت کند. زیـرا از یک سو موجود زنـده‌ای وجـود نـدارد که بتواند همـواره و بدون خستگی با خورشید سیر کند. از سوی دیگـر، کسی که دایمـاً در حـال سـیر با خورشـید اسـت، نمی‌تواند به فریبکـاری مـردم بـپردازد و اعمـال خـود را انجـام دهد. (همچون دجال)

چنین تعبیری، احتمالاً برای بیان وسعت عملکرد دجال به کـار رفته است و منظـور از آن، این است که دجـال در تمـام نقـاط دنیا فعـالیت می‌کند. بـرای فهم بهـتر این مطلب، به یک ضـــــرب المثل معـــــروف انگلیسی توجه فرمایید:

«در امـــپراطوری بریتانیـــا، خورشـــید هیچ گـــاه غـــروب نمی‌کند.»(175)

مفهوم این ضرب المثل این است که امپراطوری بریتانیا به قدری وسیع است که اگر در انگلستان (مرکز بریتانیا)

خورشید غروب کند، در یکی از مستعمره‌هایش خورشـید طلوع خواهد کرد!

امـروزه نـیز آمریکا و انگلیس (کشـورهای ماسـونی) دراکثر نقـاط دنیا یا مسـتعمره دارند و یا پایگـاه نظـامی احداث کرده‌اند. با این اوصـاف تلویحـاً خورشـید در آن‌ها غـروب نمی‌کند! پس می‌تـوان گفت که این کشـورها همـواره با خورشـید سـیر می‌کنند و خورشـید را همیشه خواهند دید.

با توجه به مطالب فوق، می‌توان گفت که توصیفات ذکر شده در روایت مذکور درباره‌ی دجال، مطابقت زیـادی با اوصاف فراماسونری دارد.

9 – ادعای نبوت و در آخر ادعای خدایی می‌کند.

در احادیث اسلامی و روایات پیرامون دجـال چـنین آمـده است که وی ادعای نبـوت و پیـامبری می‌نمایـد؛ علاوه بر این در روایات ذکر شده است که دجال حـتی پا را از این گستاخی فراتر می‌گذارد و (نعوذ بالله) ادعای خدایی نیز می‌نماید.

از جمله احـادیثی که به ادعـای نبـوت دجـال اشـاره می‌نماید، حدیث زیر از پیامبر گرامی اسلام (ص) است:

«لاتقوم الساعة حتی یخرج المهدی من ولدی، و لا یخرج المهدی حتی یخرج ستون کذاباً کلهم یقولون: أنا نبی.»(176)

«قیـامت بر پا نمي‌شـود تا وقـتي که مهـدي (عج) از فرزندانم ظهور کند و مهدي (عج) قیام نمي‌کند تا وقتي

که شصت دروغگو خروج کنند که هر کـدام می‌گویند: من پیامبرم.»

همچنین احادیث دیگـری نـیز وجـود دارند که در آن‌ها ذکر شده است که دجال ادعای خـدایی می‌کند. از جمله‌ی این احادیث می‌توان به حدیث زیر از حضرت علی (ع) اشـاره کرد:

«... ينادي بأعلى صوته يسمع ما بين الخافقين، من الجن و الانس و الشياطين، يقوم: إليّ أوليـائي؛ أنا الـذي خلق فسوى، و قدر فهدى؛ أنا ربكم الاعلى ...»(177)

«... (دجال) با صدای بلند خود چنان نـدا درمی دهد که از مشــرق تا مغــرب، جن و انس و شــیاطین صــدای او را می‌شــنوند؛ او می‌گوید: «بســوی من بیایيدای دوســتان من؛ منم آن کسی که آفرید و سپس همه چـیز را معتـدل و متناسب کرد و روزی هر کسی را تقدیر نمود و همه را به یافتن آن راهنمـایی کـرد؛ من پروردگـار بلند مـرتبه‌ی شما هستم ...»

بدین ترتیب ملاحظه فرمودید که یکی از خصوصیات مهم دجال این است که در ابتدا ادعای نبـوت نمـوده و سـپس ادعای خدایی می‌نماید. نکته‌ی مهمی که می‌تـوان در این رابطه به آن اشاره کرد، این است که توصیف مــذکور که دربــاره‌ی دجــال بیــان شــده اســت، انطبــاق زیــادی با ویژگی‌های فراماسونری دارد.

رهـبران و سـردمداران فراماسـونری در جهـان امـروز، ادعاهای گزاف بسیاری دارند. عـده‌ای از آن‌ها خـود را به عنوان منجی انسان‌ها دانسـته و تلویحـاً ادعـای پیـامبری می‌نمایند. بسیاری از آن‌ها نیز پا را از این فراتر نهاده و

با اعمال خود سعی دارند تا خود را هم سطح ذات اقدس خداوندی جلوه دهند. آن‌ها با این اعمـال قصد دارند تا به خیال خام خود، خداوند را به سخره بگیرند و بدین تـرتیب گـامی در جهت یکی از اهـداف مهم فراماسـونری (که همانا حذف اعتقـادات مـذهبی انسـان‌ها است)، بردارند. بـرای درک بهـتر این مطلب، چند مثـال را در این زمینه ذکر می‌نماییم:

از مهمـترین و برجسـته‌ترین افـرادی که در دسـتگاه فراماسـونی دنیـای امـروز، مشـغول خـدمت در جهت اهداف این تشکیلات شیطانی است، شـخص جـرج بـوش رییس جمهور آمریکا است. وی که به دلیل خدمات زیاد و تبحر کـافی در گـروه مخفی و شـیطانی (Skull & Bones)، ملقب به (Magog) بوده است،(178) در حال حاضر رهبری سیاسی فراماسونری را پذیرفته است.

نکته‌ی جـالب این که جـرج بـوش بارها در جملات خـود عبارتی را به کـار بـرده است که تلویحـاً با آن‌ها «ادعـای نبـوت» کـرده است. مثـال زیـر، یک نمونه از این ادعاها است:

نویسـنده‌ی انـدونزیایي در مقـاله‌اي با عنـوان «رییس جمهوري آمریکا و صدایي از آسمان» نوشت:

«بـوش در دیـدار با محمـود عبـاس اعلام کـرده است: از جانب خدا به ریاست جمهوري آمریکا انتخاب شده اسـت، از جـانب خـدا به وي دسـتور حمله به القاعـده و صـدام حسـین داده شـده است و از جـانب خـدا از وي خواسـته شده است تا به حل بحران خاورمیانه کمك کند.»(179)

همچنین وی پا را فراتر نهاده و به طور غیر مستقیم از طریق دستگاه تبلیغاتی خود ادعای خدایی نیز کرده است. این مسأله تا آن جا پیش رفته است که طرفداران ابله وی، او را تجلی خدا (حضرت مسیح (ع)) می‌دانند! (در مسیحیت تحریف شده، سه ذات خداوندی وجود دارد: پدر (خدا)، پسر (عیسی (ع))، و روح القدس).(180)

در رابطه با «ادعای خدایی» جرج بوش، می‌توان به مثال‌های زیر اشاره کرد:

1 - یکی از طرفداران جرج بوش (که همواره به جمهوریخواهان رأی داده است)، در انتخابات سال 2004 میلادی (اواخر دوره‌ی اول ریاست جمهوری بوش) و در هنگام انتخاب وی برای دومین بار، درباره‌ی جرج بوش می‌گوید:

This is the very first time I felt God was.»(181) «in the White House

(August 11, 2004, The New york Times)

«این اولین بار است که احساس می‌کنم خداوند در کاخ سفید بود.»

2 - جرج بوش در بین گروهی از اوانجلیکال‌ها، به عنوان «تجلی خدا» پرستش می‌شود.

در فیلم زیر که از یک کمپ انجیلی به نام «کمپ عیسی: Jesus Camp» اقتباس شده است، ملاحظه می‌گردد که تعدادی از کودکان، به پای عکس جرج بوش افتاده‌اند و یک صدا می‌گویند: «This is the picture of God! = این عکس خداست!». البته منظور آن‌ها از خدا، حضرت

مسـیح (ع) اسـت؛ چـرا که آن‌ها مسـیح را فرزند خـدا، و جرج بوش را تجلی مسیح (ع) می‌دانند. زیرا آن‌ها اعتقاد دارند که جرج بوش با حمله به عراق و حمایت فراوان از اسـراییل، زمینه را بـرای بازگشت مسـیح آمـاده کـرده است.(182)

بـرای دانلـود فیلم، اینجا کلیک کنید: (تـرجمه‌ی فیلم در بخش قبلی ارایه شده است.)

مثال‌هایی که ذکر شدند، بخش کوچکی از گزافه گویی‌ها و ادعاهـای سـران فراماسـونری می‌باشد. به دلیل طولانی شـدن مبحث، از ارایه‌ی مثال‌هـای بیشـتر در این رابطه خودداری می‌کنیم.

البته لازم به ذکر است که حـتی اگر مثال‌هـای فـوق را درباره‌ی فراماسونری نادیده بگیریم، شواهد دیگـری نـیز هستند که نشان می‌دهد تشکیلات فراماسونری، امـروزه ادعای نبـوت و خـدایی می‌کند. بـرای مثـال، سـردمداران فراماسـونری همـواره از دموکراسی و آزادی سـخن می‌گویند و از این الفـاظ به عنـوان ابـزاری بـرای کشورگشـایی و اشـغالگری، بهـره می‌برند. آن‌ها ادعا می‌کنند که کشورهای جهان باید برای زیستن در صـلح و رفـاه، به نظم نـوین جهـانی (New World Order)ـ و دموکراسی غربی اقتدا کنند و این دو پدیده‌ی شوم را به عنوان پیام‌آور صلح و پیامبر عصر جدید بپذیرند.

علاوه بر ادعـای نبـوت، تشـکیلات فراماسـونری ادعـای خدایی نیز می‌کند. بدین ترتیب که خـود را در نظر مـردم جهـان، قـادر بر هر کـاری نشـان می‌دهد و به دلیل در اختیـار داشـتن مراکز علمی و قـدرت تکنولـوژیکی، ادعا

می‌کند که توانـایی رسـیدن به هر خواسـته‌ای را دارد. از سـوی دیگر این تشـکیلات شـیطانی، خـود را معیـار حق می‌داند (نه خداوند متعال)، و اعمال ملت‌ها را مطـابق با خواست خـــود می‌ســـنجد. نمـــونه‌ای از این ادعاها را می‌تـوانیم در سـخن جـرج بـوش (یکی از سـردمداران فراماسـونری) بیـابیم که دربـاره‌ی جنگ علیه تروریسم! گفت: «کشورها در جنگ علیه تروریسـم، یا با ما هسـتند یا علیه ما.»(183)

بدین تـرتیب با توجه به مطـالب گفته شـده، درمی یـابیم که فراماسونری نـیز همانند دجـال ذکر شـده در روایـات اسلامی، ادعای نبوت و ادعای خدایی می‌کند. این مطلب نـیز یکی دیگر از شـواهدی است که فراماسـونری را بر دجال منطبق می‌نماید.

10 - دجـال داخل دریاها می‌گـردد و زمین زیر پـای او درنوردیده می‌شود.

حضـرت علی (ع) در پاسخ به سـوال یکی از یارانشـان درباره‌ی دجال، می‌فرمایند:

«... یخوض البحـار و تسـیر معه الشـمس ..... تطـوی له الارض منهلاً منهلاً ...»(184)

«... وارد دریاها می‌شـود و خورشـید با او سـیر می‌کند ..... زمین در زیر پاهایش درنوردیده می‌شود ...»

با توجه در متن روایت فـوق، در می‌یـابیم که توصـیفات ارایه شـده دربـاره‌ی دجـال، مطـابقت چنـدانی با ویژگی‌های یک انسان نـدارد؛ بلکه این توصـیفات بیشـتر بر ابزار تکنولوژیک یک تشکیلات دلالت دارد.

در واقع با توجه در روایت فـــــــوق، به این نتیجه دست می‌یـــــابیم که توصـــــیفات مـــــذکور، با ویژگی‌هـــــای فراماسـونری و ابزارهـای تکنولوژیک آن تطـابق زیـادی دارد. به عبـــارت دیگـــر، هواپیمـــا، تانـــک، زیردریـــایی و کشتی‌های مختلف جنگی، ابزارهایی هستند که تشکیلات جهانی فراماسـونری از آن‌ها بـرای بسط سـلطه‌ی خـود بهره می‌گیرد و این ابزارهـا، با توصـیفات روایت مـذکور مطابقت زیادی دارند:

«... وارد دریاها می‌شـود (زیر دریایی‌ها و کشـتی‌ها) و خورشـــید با او ســـیر می‌کند ..... زمین در زیر پاهـــایش درنوردیده می‌شود (تانک‌ها و هواپیماها) ...»

دجال داخل دریاها مي‌گردد و زمین زیر پاي او درنوردیده مي‌شود.

بدین ترتیب همـان گونه که ملاحظه فرمودیـد، تشـکیلات فراماسونری با روایت اسـلامی مـذکور دربـاره‌ی دجـال، مطابقت زیادی دارد.

11 – دجال از زمان پیامبر (ص) یا قبل از ایشان (زمان حضرت نوح (ع)) زنده است و عمر طولانی دارد.

در بین احادیثی که در بـاب دجـال ذکر شـده‌اند، احـادیثی وجود دارند که حکایت از عمر طولانی وی دارند.(185)

علاوه بر این، احـادیثی نـیز وجـود دارند که به طـور غـیر مستقیم، دلالت بر عمر طولانی دجال دارند. نمونه‌هـایی از این احادیث، به شرح زیر می‌باشند:

1 – پیامبر گرامی اسلام (ص)، درباره‌ی دجال فرمودند:

«ألا أحدثكم عن الدجال حديثاً ما حـدث به نـبي قومه: إنه أعور، و إنه يجيء معه بمثل الجنة و النار، و الـتي يقـول عليها الجنة هي النار؛ إني أنذركم كما أنذر به نــوح قومه ...»(186)

«آیا بــرای شــما در مــورد دجــال حــدیثی بگــویم که هیچ پیــامبری به قــوم خــود نگفته است: او أعــور (یك چشم) اســـت، و چـــیزی همانند بهشت و جهنم با خـــود حمل می‌کنـــد، و چـــیزی که آن را بهشت می‌نامـــد، ولی (در واقع) جهنم اســـــت؛ من شـــــما را از او بیم می‌دهم، آنچنانکه حضرت نوح قومش را از او بیم داد ...»

2 – پیامبر گرامی اسلام (ص)، درباره‌ی دجال فرمودند:

«إنه لم یکن نبي بعد نـوح إلا و قد أنـذر قومه الـدجال، و إني أنذركموه ...»(187)

«هیچ پیامبری پس از نوح نیامد مگر اینکه امت خـود را از دجال بر حذر داشت، و من شما را از او بر حــذر می‌دارم ...»

با دقت در احادیث فوق، درمی یـابیم که مسـأله‌ی دجـال صــرفاً اختصــاص به اســلام و مســلمانان نــدارد؛ بلکه موضوع دجال، در زمان‌های قبل از پیامبر اســلام (ص) و حتی در زمان حضرت نوح (ع) نیز مطرح بـوده است. این مسـأله نشـان می‌دهد که دجـال در آن زمـان نـیز وجـود داشــته اســت؛ زیــرا اگر در آن موقع وجــود نمی‌داشــت، دلیلی نداشت تا حضــرت نــوح (ع) قــومش را از وی بیم دهد. حـــال آن که ما می‌دانیم پیـــامبران خـــدا (بـــالاخص پیامبران اولوالعزم) هیچ حرکت عبثی انجــام نمی‌دادند و

این هشدار حضرت نوح (ع) نیز نشان از زنده بودن دجال در زمان وی دارد.

با مطالعه‌ی احادیث فوق، این نتیجه حاصل می‌شود که تصور چنین عمر طولانی برای یک انسان محال است؛ به ویژه این که آن انسان، دشمن خدا هم باشد. تعداد کمی از انسان‌ها عمر طولانی داشته‌اند که همه‌ی آن‌ها نیز همچون حضرت نوح (ع)، مومن بوده‌اند. از جمله بندگان خاص خداوند که عمر بسیار طولانی داشته است، حضرت مهدی (عج) می‌باشند که اینچنین معجزه وار به خواست خدا زنده و جوان مانده‌اند.

توصیف روایات درباره‌ی طولانی بودن عمر دجال، فرضیه‌ای را که بر انسان بودن دجال تأکید می‌نماید، تضعیف نموده و فرضیه‌ای را که دجال را یک حرکت فکری، فرهنگی و سیاسی می‌داند، تقویت می‌نماید. زیرا همان طور که ذکر شد، تصور چنین عمر طولانی برای یک انسان کافر محال است؛ در صورتی که یک حرکت فکری، فرهنگی و سیاسی می‌تواند سالیان سال زنده بماند.

در مورد فراماسونری نیز در ابتدای مقاله ذکر کردیم که این حرکت شیطانی، مستقیماً از تعالیم الحادی و شیطانی کابالا به وجود آمده است. همان طور که قبلاً ذکر شد، تعالیم کابالا عمری بسیار طولانی دارد و در زمان حضرت داوود (ع) و حضرت سلیمان (ع) نیز وجود داشته است. به طوری که این دو بزرگوار به مبارزه با این تعالیم الحادی پرداختند. در واقع مدون‌ترین و مهم‌ترین تعالیم کابالایی به زمان‌های قبل‌تر بر می‌گردد و مربوط به زمان مصر باستان می‌باشد. نکته‌ی جالب

این‌که بنـابر مسـتندات تـاریخی، مصـریان نـیز بخشی از تعالیم الحادی خود را از مهاجران بـابلی و بین النهریـنی که به مصر مهاجرت کرده بودند، آموخته‌اند.(188) (البته امـروزه تعـالیم مصـری به عنـوان منشأ اصـلی تعـالیم ماسونی کابالا شناخته می‌شـود، زیـرا تـدوین یـافته‌ترین قانون الحادی دوران قدیم بود و ماسون‌ها نیز امروزه از علایم مصری بهره می‌برند.)

بدین تـرتیب در این جا نـیز فراماسـونری با این توصـیف روایـات مطـابقت دارد. زیـرا همانگونه که در روایـات، از زنده بودن دجال در زمان‌های قبل از ولادت پیامبر اسلام (ص) سخن به میان آمده است، تعالیم فراماسـونری نـیز از همـان زمان‌ها وجـود داشـته انـد؛ به نحـوی که کابـالا (تعـالیم اصـلی فراماسـونری) از زمـان وفـات حضـرت موسی (ع) نیز وجـود داشـته، و قبل از آن نـیز تعـالیمی مشابه تعالیم کابـالا در مصر و حـتی بابـل، سـومر و بین النهرین رایج بوده است؛(189) این مسأله نشان می‌دهد که عمر تعالیم شبه کابالا، به زمان حضرت ابراهیم (ع) و حضرت نوح (ع) نیز بازمی گردد؛ چـرا که آن دو بزرگـوار در سرزمین بین النهـرین، و در زمـان حکـومت بابلیـان و سـومریان می‌زیسـته‌اند و مـردمی که در آن سـرزمین حضور داشته‌اند، معتقد به عقاید جاهلی و شبه کابـالایی بوده‌اند. با این اوصاف درمی یـابیم که همانند توصـیفات روایات درباره‌ی زنده بودن دجـال از زمـان حضـرت نـوح (ع)، تعالیم فراماسونری نیز از همـان زمـان زنـده بـوده است و این مسأله نیز فراماسـونری را بر دجـال منطبق می‌کند.

12 – دجال یک مرد است.

در تعـدادی از احـادیث، ذکر شـده است که دجـال «مـرد» می‌باشد. نمونه‌هایی از این احادیث عبارتند از:

پیامبر (ص) در توصیف دجال فرمودند:

«الدجال رجل عریض، عینه الیمنی مطموسة ...»(190)

«دجال مرد چاقی است، چشم راستش معیوب است ...»

با توجه به حدیث فوق و بسیاری از احـادیث دیگـر، درمی یابیم که دجـال «مـرد» است. اما آیا این مسـأله می‌تواند ارتباطی بین فراماسونری و دجال قایل شود؟

واقعیت این است که بیش از 90 درصد از افراد شـرکت کننـده در گروه‌هـای مخفی و ماسـونی، مـرد هسـتند. در واقع اجتماعــات مخفی و ماســونی عمــدتاً اجتماعــاتی مردانه هستند.(191) این مطلب تا بدان جا رایج است که در اکثر گروه‌هـایی که نـام Freemasonry و Masonry را یدک می‌کشند، هیچ زنی حق عضـویت نـدارد و جمعیت مـردان در این گروه‌ها 100 درصد می‌باشد.(192)ـ البته لژهـای بسـیار کمی در جهـان، زنـان را نـیز به عضـویت می‌پذیرند.(193)

نکته‌ای که حـــائز اهمیت اســـت، این است که علـــیرغم جمعیت مردانه‌ی فراماسـونری، این تشـکیلات از زنـان و گروه‌هــای زنانه نــیز به عنــوان ابــزاری قــوی اســتفاده می‌نماید. برای مثال، صنعت ســینمای‌هالیوود (که توسط یهودیان صهیونیست ساخته و حمایت شده است)،(194) از زیبایی زنـان در جهت تـرویج فسـاد و فحشا اسـتفاده می‌نماید. همچنین گروه‌های فمینیستی که گروه‌هــایی با ظــاهر فریبنــده و مــدعی آزادی و دموکراسی هســتند،

ارتباطات بسیار قوی با گروه‌های فراماسونری دارند و دقیقاً در جهت خدمت به اهداف شیطانی فراماسونری فعالیت می‌کنند.)(195)

در هر حال، تشکیلات فراماسونری اصولاً جمعیت‌هایی مردانه هستند و این مطلب با توصیف روایات درباره‌ی «مرد» بودن دجال، مطابقت دارد. این مسأله نیز به نوبه‌ی خود، تأیید دیگری بر انطباق دجال بر فراماسونری است.

13 – لقب دیگر دجال، «المسیح الدجال» است.

لقب دیگر دجال، «المسیح الدجال» است. این لقب، یک لقب شناخته شده برای دجال بوده و حتی در کتب حدیث نیز به آن اشاره شده است؛ به طوری که حتی عبارت مذکور، در نام تعدادی از کتب حدیث نیز به چشم می‌خورد که از آن جمله می‌توان به کتاب‌های «قصة المسیح الدجال و نزول عیسی علیه الصلاة و السلام و قتله ایاه علی سیاق روایة ابی امامة رضی‌الله عنه مضافاً الیه ما صح عن غیره من الصحابة رضی الله عنهم» به قلم «محمد ناصرالدین الالبانی» و کتاب «المسیح الدجال» تألیف «سعید ایوب» اشاره کرد.(196)

همانگونه که در بخش‌های قبلی مقاله ملاحظه فرمودید، مطابق روایات، دجال از نظر اعتقادی کافر است؛ حال با توجه به این مطلب، دلیل اطلاق لفظ «المسیح الدجال» به «دجال» چیست؟

به احتمال قریب به یقین، علت اطلاق لقب مذکور به دجال، این است که او اعمال فریبنده‌ی خود را در قالب

مـذهبی انجـام می‌دهد و حـتی ادعا می‌کند که خـود وی، مسیح است!

اطلاق لفظ «المسیح الـدجال» به «دجـال»، یکی دیگر از شـواهدی است که نشـان می‌دهد فراماسـونری با دجـال روایـات اسـلامی مطـابقت دارد. زیـرا با وجـود این که فراماسونری با تمـام قـوا تلاش می‌کند تا معبد سـلیمان را بسازد و با ساخت این معبد نمادین، تعـالیم الحـادی را زنـــده نماید و حکـــومت جهـــانی ضد دیـــنی را در بیت المقدس سازمان دهد، اما این هدف شیطانی خـود را در قالب شعار فریبنده‌ی «بازگشت مسیح» جـای داده است و عمـــال خـــود (یعـــنی اوانجلیکال‌ها و صهیونیست‌های مسیحی) را بر اساس این شعار، هدایت می‌کند.(197)

همان طـور که در بخش‌هـای قبل دیـدیم، ارتبـاط تعـالیم اوانجلیکـــالی و تعـــالیم یهـــودی صهیونیســـتی با فراماسـونری، کـاملاً مسـجل است. اما همین گروه‌ها با شعار «بازگشت مسیح» به فعالیت می‌پردازنـد؛ تا جـایی که حـتی پـروژه‌ی تخـریب مسجدالاقصی و سـاخت معبد سـلیمان را نـیز به «بازگشت مسـیح» ارتبـاط می‌دهند.(198)

گروه‌های مذکور، وقایع امروز فلسطین اشـغالی را نـیز با «بازگشت مسیح» توجیه می‌کنند و حـتی این وقـایع را مقدمه‌ی جنگ کذایی آرماگدون می‌دانند.(199) این جنگ کـذایی که توسط اوانجلیکال‌ها (صهیونیسم مسـیحی) و صهیونیسم یهـــودی تبلیغ می‌شـــود، جنگی است که به ادعای این گروه‌ها، میان مسیح (ع) و ضد مسیح (دجـال) در می‌گیرد. بنابر این دیدگاه، صهیونیست‌ها یـاور مسـیح (ع) هستند و مسلمانان نیز بر علیه مسیح (ع) می‌جنگند!

(200)ـــ این در حـــالی است که عملاً خـــود آنـــان (صهیونیست‌ها) در لشکر دجال قرار گرفته‌اند.

بـدین تـرتیب می‌تـوان نتیجه گـرفت که فراماسـونری با ادعـــای «بازگشت مســـیح» به فریبکـــاری پرداخته و انسان‌های معتقد به دوفرقه‌ی تحت نفوذ فراماســونری، یعـــنی صهیونیسم مســـیحی (اوانجلیسم) و صهیونیسم یهـودی را با خـود همـراه کـرده است تا از نـیروی آن‌ها بـرای رسـیدن به اهـداف شـیطانی اش بهـره جوید. این مسـأله با روایـاتی که لفظ «المسـیح الـدجال» را بـرای «دجـال» به کـار می‌برنـد، مطـابقت دارد؛ چـرا که دجـال روایات اسلامی نـیز همچـون فراماسـونری، از مسـأله‌ی «بازگشت مسیح» سوءاسـتفاده نمـوده و خـود را مسـیح واقعی می‌داند.

این مطلب نـــــیز یکی دیگر از شـــــواهدی است که فراماسونری را بر دجال منطبق می‌نماید.

14 - زیر پای دجال، الاغی است خاکستری رنگ (سفید مایل به تیره)، هر گام الاغ او یک میل راه باشد ... از هر مـوی الاغ دجـال نغمه‌ای به گـوش می‌رسد و آن بـاعث جذب افراد منافق و کفار می‌شود.

حضـرت علی (ع) در پاسخ به سـوال یکی از یارانشـان درباره‌ی دجال، می‌فرمایند:

«... تحته حمار أقمر، خطوة حماره میل ...»(201)

«... در زیر پـای او (دجـال)، الاغی است خاکسـتری یا نقـره‌ای رنگ (سـفید مایل به تـیره)، هر گـام الاغ او یک میل راه باشد ...»

همچنین در روایات دیگر، الاغ دجال چـنین توصـیف شـده است:

«... از هر موی الاغ دجال نغمه‌ای به گوش می‌رسد و آن باعث جذب افراد منافق و کفار می‌شود ...»(202)

از بررسی احادیث فوق در می‌یابیم که مطالب ذکر شده پـیرامون «الاغ دجـال»، عمـدتاً اسـتعاری و کنـایی است. مطمئناً هیچ الاغی یافت نمی‌شـود که دارای ویژگی‌هـای فـــوق باشد و در واقع الاغ در این احـــادیث، اشـــاره به موضوع دیگری دارد.

شاید بتوان گفت که منظـور از «الاغ دجـال» در روایـات فوق، وسایل ارتباط جمعی است که در سراسر جهان به فعالیت در جهت اهـداف آمریکا و اسـرائیل می‌پردازند و با پخش انواع موسیقی‌ها و شوهای مبتذل، افراد منافق و کفار را به دور خود جمع می‌کنند. این رسـانه‌ها همانند الاغی که در خدمت اربـاب خـود اسـت، همـواره در جهت خـــدمت به اربابـــان خـــود (آمریکـــا، اســـراییل و بقیه‌ی کشورهای ماسونی) گام بر می‌دارند.

نکته‌ی مهمی که می‌توان به آن اشاره کرد، این است که امـــــــواج الکترومغناطیسی که به رادیوها و تلویزیون‌ها می‌رسند و باعث پخش موسیقی می‌شوند، امواج بسـیار ریزی هستند که همانند مو از فرسـتنده‌ی خـود به جهـات مختلف پخش می‌شـوند. این امــواج علاوه بر حــرکت در راستای یک خط به عنوان ذره، در اطراف آن خط نوسان نیز می‌کنند و به صورت یک مـوج طی مسـیر می‌نمایند.(203)ـ امواج مذکور دارای طـول مـوج چنـدین کیلومـتری می‌باشند و در حین انتشار در فضا، با پیمـودن هر طـول

موج (گـام)، چند کیلومـتر را در فضا طی می‌کنند.(204) در واقع این امــواج با گام‌هــای (طــول موج‌هــای) چند کیلومتری در فضا طی مسـیر می‌کنند و دقیقـاً مـترادف عبـــارت (هر گـــام الاغ او یک میل راه باشد)، رفتـــار می‌نمایند.

بـدین تـرتیب ملاحظه فرمودید که انطبـاق بسـیار زیـادی بین خصوصـــیات «الاغ دجـــال» در روایـــات اســـلامی و «رسـانه‌های صـوتی و تصـویری» غـربی وجـود دارد؛ تا جـــایی که حـــتی نحـــوه‌ی انتشـــار امـــواج «رادیـــویی - تلویزیونی»، مشابه گام‌های بلند «الاغ دجال» در روایـات اسلامی است.

توصیف روایات در مورد خر دجـال, همـراه با معادل‌هـاي امـروزي این توصـیفات: زیر پـاي او الاغي (رسـانه‌هاي جمعي جوامع غــربي و «ماســوني»)است خاکســتري یا نقـره اي رنگ(رنگ اکـثر رادیوها و تلوزیون‌ها), هر گـام (طـول مـوج امـواج رادیـویي) الاغ او یک میل (مسـافت بسیار طولاني طول مـوج امـواج رادیـویي) راه باشد, از هر مـوي (مـوج رادیـویي) الاغ دجـال نغمه اي به گـوش مي‌رسد (موسیقي‌ها و شوهاي مبتذل) و آن باعث جـذب افراد مناطق و کفار مي‌شود.

با توجه به مطالب ذکر شده، در می‌یابیم که «رسـانه‌های صـوتی و تصـویری» که امـروزه یکی از مهمـترین ابـزار فراماســونری در جهت بسط ســلطه هســتند، تطــابق فـراوانی با توصـیفات «الاغ دجـال» در روایـات اسـلامی دارند و از این مســأله نــیز می‌تــوان اســتنباط کــرد که «فراماسـونری» و «وسـایل ارتبـاط جمعی» کشـورهای

غـربی، به تـرتیب با «دجـال» و «الاغ دجـال» در روایـات اسلامی منطبق هستند.

15 - دجـال، در «فلسـطین» و در کنـار دروازه‌ی «لد» نزدیک «بیت المقدس» کشته می‌شود.

بنابر روایـتی مشـهور، دجـال در «فلسـطین» و در کنـار دروازه‌ی «لد» نزدیک «بیت المقـدس» کشـته می‌شـود.(205)ـــ این مســـأله نـــیز از جمله مســـایلی است که فراماســونری را بر «دجــال» منطبق می‌ســازد. قبل از بیـان نحـوه‌ی این تطـابق، بهـتر است قبل از هر چـیز به ارایه‌ی برخی توضیحات بپردازیم:

همان گونه که در بخش‌های قبلی این مقاله ذکر کـردیم، بزرگترین آرمـان فراماسـون‌ها و صهیونیست‌ها، سـاخت معبد دروغین سـلیمان در شـهر مقـدس بیت المقـدس است. این آرمان تا بدانجا برای آنان اهمیت دارد که برای دسـتیابی به آن حاضر شـده‌اند سـختی‌های زیـادی را به جـان بخرند. بـرای مثـال بـرای تحقق این امـر، کشـور ماسـونی اسـراییل را بنیـان نهادند و بـرای حفظ آن، هر گونه جنــایتی را در حق مظلومــان فلســطینی اعمــال کردند. آنان فلسطین اشغالی را به عنوان محل نبرد خود با اســـلام برگزیده‌اند و به زعم خـــود قصد دارند تا با تخـریب مسـجد الاقصی و سـاخت معبد سـلیمان، بـرای همیشه اسلام و سایر ادیان آسمانی را نابود نمایند.

فراماسون‌ها و صهیونیست‌ها همچنین در تبلیغـات خـود، فلســطین اشــغالی را به عنــوان محل نــبرد دروغین آرماگــدون (Armageddon)ـــ در آخرالزمــان معــرفی

می‌کنند و مسلمانان را به عنوان طرف مقابل درگیر در جنگ، عنوان می‌نمایند.

با توجه به مطالب فوق، در می‌یابیم که تشکیلات شیطانی فراماسونری و متحد همیشگی آن یعنی صهیونیسم جهانی، حساب ویژه‌ای بر روی سرزمین فلسطین اشغالی و به خصوص شهر مبارک «بیت المقدس» باز کرده است و تلاش دارد تا به آخرین اهداف خود در این مناطق جامه‌ی عمل بپوشاند.

اما از سوی دیگر، مسلمانان نیز برای مقابله با صهیونیسم تلاش بسیاری می‌کنند. به طوری که امروزه گروه‌های مبارز فلسطینی، حزب الله لبنان، سوریه و ایران، مهمترین مخالفان صهیونیسم بوده و به مقابله با آن می‌پردازند. از سوی دیگر، آزادسازی «مسجدالاقصی» که اولین قبله‌ی مسلمین بوده است نیز یکی از مهمترین آرزوهای مسلمانان جهان می‌باشد که سبب شده است تا برای رفع فتنه‌ی صهیونیسم از فلسطین اشغالی، اجماعی بین المللی بین مسلمانان تشکیل شود.

علاوه بر این واقعیات، روایات فراوانی وجود دارند که خبر از آزادی قدس به دست یاران حضرت مهدی (عج) می‌دهند که از آن جمله می‌توان به روایت زیر اشاره کرد:

پیامبر (ص) درباره‌ی زمینه سازان ظهور حضرت مهدی (عج) در نزدیکی ظهور آن حضرت و یا در زمان ظهور ایشان، فرمودند:

«... تخرج من خراسان رایات سـود، فلا یردها شئ حـتی تنصب بإیلیاء ...»(206)

«درفش‌هایی سیاه از خراسان خروج می‌کند که هیچ چیز قـادر به برگردانـدن آن‌ها نیسـت، تا اینکه در ایلیـاء (بیت المقدس) به اهتزاز درآیند ...»(207)

البته با توجه در روایت فوق، به سـهولت درمی یـابیم که مقصود از پرچم‌های سیاه روایت فـوق، پـرچم ابومسـلم خراسانی (سردار طرفدار بـنی عبـاس) نمی‌باشـد؛ زیـرا پرچم ابومسلم نه در بیت المقـدس فـرود آمد و نه زمینه ساز ظهور بود.(208)

پـرچم ذکر شـده در روایت فـوق، پـرچم یـاران حضـرت مهدی (عج) است که در نـزدیکی ظهـور ایشـان از ایـران اسلامی برافراشته شده و به قیام آن حضرت می‌پیونـدد و ان شاء الله به رهـبری ایشـان در بیت المقـدس فـرود می‌آید. (البته لازم به ذکر است که بـــــــــرخلاف روایت مربـوط به خـروج دجـال، منظـور از خراسـان در روایت فوق و روایات با مضمون مشابه، خراسـان ایـران اسـت، نه خراسان افغانستان یا تاجیکستان؛ زیرا روایات متعـدد و مشـابهی وجـود دارند که سـپاهیان طرفـدار حضـرت مهــدی (عج) را اهل طالقــان، ری، قم و ... می‌دانند که همگی منــاطقی از ایــران اســلامی هســتند؛ بنــابراین منطقی است که ما نیز این پرچمداران مـومن را اهـالی خراسان ایران بدانیم، نه خراسان کشورهای دیگر.)

در هر حال از آن جا که در روایات مربوط به دجال، محل مـرگ دجـال سـرزمین فلسـطین عنـوان شـده اسـت، به احتمال زیاد، حرکت نظـامی پرچمـداران فـوق به سـمت

بیت المقـدس و قضـیه‌ی قتل دجـال به دست حضـرت مهدی (عج) یا وزیر ایشـان حضـرت عیسی (ع) در همـان منطقه، به یکدیگر کـاملاً مرتبط هسـتند؛ به نحـوی که به نظر می‌رسد پرچمداران خراسـانی (ایـرانی)، به رهـبری حضرت مهـدی (عج) در جنگ با دجـال و یـارانش شـرکت می‌نمایند و آن ملعـون را در نـزدیکی بیت المقـدس شکست می‌دهند و حضـرت مهـدی (عج) بـرای همیشه دجال را نابود می‌نمایند.

سناریویی که در سـطور بـالا دربـاره‌ی پایـان کـار دجـال تشـریح شـد، به نحو بسـیار دقیقی با ویژگی‌هـای فراماسونری شباهت دارد. زیـرا همانگونه که در روایـات اسلامی، محل اصلی فتنه‌ی دجال در فلسـطین اشـغالی و در اطراف بیت المقدس دانسته شده و محل مـرگ وی نـیز در همـان حـوالی عنـوان شـده اسـت، شـبکه‌ی فراماسونری نیز بزرگـترین فتنه‌ی خـود را در فلسـطین اشغالی و در شهر بیت المقـدس پی ریـزی نمـوده است که این فتنه همانا تلاش بـرای تخـریب مسجدالاقصـی، ساخت معبد دروغین سـلیمان و خونریزی‌هـایی است که در جهت رسـیدن به این اهـداف انجـام شـده است. از سـوی دیگـر، همانند دجـال روایـات اسـلامی، به نظر می‌رسد که پایـان کـار فراماسـونری نـیز ان شا الله در سرزمین فلسـطین اشـغالی و شـهر بیت المقـدس روی خواهد داد. چـرا که مسجدالاقصی در دنیـای امـروز به محل نبرد بین جهان اسـلام و فراماسـونری تبـدیل شـده است و از سـوی دیگـر، جمهـوری اسـلامی ایـران نـیز به دنبـال انقلاب الهی خـود، می‌رود تا به کمک بقیه‌ی مبارزین مسـلمان، زمینه را بـرای ظهـور قـائم آل محمد (ص) آمـاده کند و به رهـبری آن امـام بزرگـوار، ریشه‌ی

فراماسونری و صهیونیسم را که سردمدار اصـلی کفر و طـاغوت اسـت، بـرای همیشه از بن برکند و پیشـگویی پیـامبر (ص) را پـیرامون فتح قـدس به دست پرچمـداران خراسان، تعبیر نماید.

بدین ترتیب همانگونه که ملاحظه فرمودید، شواهد فوق، بخشی دیگر از شـواهدی هسـتند که فراماسـونری را بر دجال روایات اسلامی، منطبق می‌نمایند.

با توجه به شـــواهدی که ارایه گشـــت، درمی یـــابیم که «فراماسونری»، شباهت بسیار زیادی با اوصاف «دجال» روایات اسـلامی دارد، هر چند که نمی‌تـوان در این مـورد به صورت 100% مطمئن بود. با توجه به شباهت زیـادی که ذکر شد، به نظر می‌رسد که مسـلمانان جهـان باید با شـتاب بیشـتر، اجمـاع قدرتمنـدتر و تأثیرگـذارتری علیه فراماسونری و صهیونیسم انجام دهند و هر چه سـریعتر زمینه را برای ظهور منجی عالم بشریت آمـاده کنند تا به کمک ایشـان بتوانند شر این دجـال احتمـالی تـاریخ را از سر جهـان کم کنند و فتنه‌هـای ایجـاد شـده توسط این تشکیلات را که به حق بزرگترین فتنه‌های تـاریخ هسـتند، خنثی نمایند.

در قسمت‌هاي قبلي مقاله، تا حدود زيادي با ماهيت پليد فراماسوني و خصوصيات شيطاني اين دجـال احتمـالي آخرالزمـــان، آشـــنا شـــديم. در اين قســـمت مقاله به تمهيداتي كه اين تشـكيلات پليـد، بـراي تشـكيل حكـومت جهـاني شـيطاني از آن‌ها بهـره جسـته اسـت، اشـاره مي‌نماييم.

به نام خدا

«فراماسوني: دجال آخرالزمان-بخش ششم»

تمهيـدات فراماسـوني بـراي تشـكيل حكـومت جهـاني شيطاني

در قسمت‌هاي قبلي مقاله، تا حدود زيادي با ماهيت پليد فراماسوني و خصوصيات شيطاني اين دجـال احتمـالي آخرالزمـــان، آشـــنا شـــديم. در اين قســـمت مقاله به تمهيداتي كه اين تشـكيلات پليـد، بـراي تشـكيل حكـومت جهــاني شــيطاني از آن‌ها بهــره جســته اســت، اشــاره مي‌نماييم.

تمهيداتي كه فراماسوني براي رسـيدن به اهـداف خـود مورد استفاده قرار داده است، عبارتند از:

1 - تلاش بــراي بدست گــيري قــدرت سياسي همه‌ي كشورهاي جهان.

امــروزه ســران قدرتمند در اكــثر كشــورها، يا بخشي از تشكيلات فراماسوني هستند و يا تحت تـأثير كشـورهاي ماســوني قــرار دارند. اين مطلب در مــورد كشــورهاي خاورميانه مانند تركيه، عـراق، عربسـتان و ... نـيز صـدق مي‌كند. بـــراي مثـــال در تركيه لژها و مجلات ماســـوني همچون «معمار سـينان» علنـاً فعـاليت مي‌كنند(209)ـ و بســـياري از سياســـتمداران اين كشـــور نـــيز ماســـون مي‌باشند.(210) همچنين در ماه May سال 2007 (سال جـاري) فراماسـونرهاي عـراقي جشن تأسـيس اولين لژ خود را برگـزار كردند.(211)ـ كشـورهايي مثل عربسـتان نـــيز كه لژ ندارنـــد، عملاً تحت ســـيطره‌ي كشـــورهاي ماسـوني مانند آمريكا و اسـراييل قـرار دارند. به جـرأت مي‌تــوان گفت كه تنها كشــوري كه در مقابل تشــكيلات

شـيطاني فراماسـوني ايسـتادگي كـرده و به عنـوان بزرگترين دشـمن فراماسـوني به شـمار مي‌رود، ايـران اسـلامي است. لازم به ذكر است كه در كنـار ايـران، مجاهـدان حماسه سـاز لبنـاني و فلسـطيني نـيز قـرار دارند، اما حكومت كشـورهاي مـذكور در دست مجاهـدان نيست. البته در ايـران زمـان پهلـوي، تعـداد زيـادي از نخست وزيـران، فراماسـون بوده‌اند. مانند: امـير عبـاس هويـدا كه بيشـترين مـدت نخست وزيـري را داشـته و شريف امامي كه استاد اعظم فراماسونري بـوده است.(212) ارتباط محمد رضا پهلوي نيز با فراماسونري بسيار زيـاد بـوده است.(213)ـ بحمدالله با پـيروزي انقلاب اسـلامي ايـران، كشـور اسـلامي ما از لـوٍث وجـود اين تشكيلات شيطاني پاک شده است.

2 - ايجاد دو كشور قدرتمند آمريكا و اسراييل به عنوان دو بازوي سياسي و نظامي مهم كه قبلاً مفصلاً به آن‌ها اشاره كرديم.

3 - ايجـاد سـازمان ملل متحد به عنـوان يک دسـتگاه ماسوني.

در بخش‌هاي قبلي اين مقاله ذكر كرديم كه سازمان ملل متحد با فريب افكار عمومي و در قالب شعار ايجاد صـلح و ثبـات در جهـان، فعاليتهـاي خـود را در جهت منـافع فراماسـوني انجـام مي‌دهد. در مـورد ارتبـاط سـازمان ملل متحد با فراماسونري، شواهد بسيار زيـاد و محكمي وجود دارد كه ما به بخشي از آن‌ها اشـاره كـرديم. علاوه بر شـواهد مـذكور، اگر به جهت گيري‌هـاي سـازمان ملل متحد و شوراي امنيت اين سازمان در طي سال‌هاي قبل توجه كنيم، به حركت‌هـاي موذيـانه‌ي سـازمان ملل متحد

در جهت اجراي اهداف ماسوني پي مي‌بريم. حركت‌هـاي موذيـــانه‌ي ســـازمان ملل متحد به نحـــوي است كه حق مسلم ايران را براي رسيدن به فناوري صلح آميز هســته اي كتمــان مي‌كنــد، اما حــتي كوچكــترين تنــبيهي بــراي آمريكا و اسراييل به دليل داشتن سلاح‌هاي هســته اي در نظر نمي‌گــيرد؛ اين مثــال و مثال‌هــاي ديگــري از جمله عملكــرد ضــعيف شــوراي امــنيت ســازمان ملل متحد در قبال تهاجم اسراييل به فلسطين اشغالي و لبنان و نــيز صـــدها نمـــونه‌ي ديگر از اين قبيـــل، نشـــان مي‌دهد كه ســازمان ملل متحد نــيز بخشي از تشــكيلات شــيطاني فراماسوني بوده و بازيچه‌ي ســردمداران اين تشــكيلات مي‌باشد.

4 – تلاش بــراي انتشــار شــعار New world order يا (نظم نوين جهاني).

اين شعار كه در مهر ماسوني آمريكا نيز درج شــده است و يكي از قـــديمي تـــرين مشـــهورترين شـــعارهاي فراماسوني است، اخيراً توسط جــرج بــوش پسر و قبلاً توسط پدر او بارها و بارها عنوان شده(214) و سازمان ملل متحد نــيز اين شــعار را سر لــوحه‌ي خــود قــرار داده است. فرمان دنياي جديد يا نظم نوين جهاني، فرمــان يا نظمي است كه ماســون‌ها قصد دارند آن را با ايجــاد يک امـــپراطوري جهـــاني شـــيطاني، پيـــاده كنند. از نظر ماسون‌ها اين فرمان نهايتاً توسط منجي شــيطاني آن‌ها (Antichrist) كه شخصي قدرتمند از بين خود ماسون‌ها است، اجرا خواهد شد.

5 – نفوذ در اديان الهي و تلاش بــراي انحــراف پــيروان آن‌ها.

فراماسـون‌ها كه اديـان الهي را بزرگـترين دشـمن خـود مي‌داننـد، با نفـوذ در اديـان، قصد تخـريب آن‌ها را هم از درون و هم از بيرون دارند. آن‌ها به روش‌هـاي گونـاگون در اديان مختلف نفوذ كرده‌اند كه در بخش‌هاي قبلي اين مقاله، مفصلاً به آن‌ها پرداخـتيم. مهمـترين اين روش‌ها به طور خلاصه عبارتند از:

← طيف Shriner ← واتيكان

اسـلام ← فرقه‌هـاي عرفـاني نوپا مسـيحيت ← بعضي از فرقه‌هاي پروتستان

← بهاييت ← اوانجليكال‌ها

يهـــوديت ← اكـــثر يهوديـــان (بـــالاخص صهيونيست‌ها و ساكنان اسراييل)

6 – استفاده از وسائل ارتبـاط جمعي بـراي ايجـاد جنگ رواني و نـيز انحـراف فكـري و فـرهنگي جوامع و رواج فحشا.

7 – ساخت و حمايت ازهاليوود.

ماسـون‌ها و يهوديـان صهيونيست از سـاخت و حمـايت ازهاليوود، چند هدف عمده داشته اند(215) كه مهمترين آن‌ها عبارتند از:

1 – تـرويج فسـاد و فحشا از طريق فيلم‌هـاي مبتـذل و الگو بـــــرداري جوانـــــان از هنرپيشـــــگان فاسد فيلم‌هاي‌هاليوودي.

2 – بزرگنمـــايي قـــدرت‌هاي شـــيطاني در فيلم‌هاي‌هـــاليوودي. (همـــان گونه كه مي‌دانيم، از نظر

اسلام، شيطان از جنس جن و يكي از بندگان خداست كه به سبب مخالفت با خواست خداي متعـال، از درگـاه خـدا رانده شده است؛ بنابراين اين موجود خـبيث هيچ قـدرتي ندارد. اما در فيلم‌هاي‌هاليوودي، شيطان بسيار پر قدرت بوده و نعوذبالله قدرتي مشابه خداوند دارد (بـراي مثـال در فيلم اربـــاب حلقه‌ها). گر چه در فيلم‌هاي‌هـــاليوودي لشـكر خـير غالبـاً پـيروز مي‌شـود، اما اين فيلم‌ها در دل بسياري از بينندگان ترس ايجاد كرده و آن‌ها را از قـدرت كذايي شيطان مي‌ترساند. به نظر مي‌رسد كه اين ترفند فيلم‌هاي‌هاليوودي براي آينـده اي نه چنـدان دور در نظر گرفته شده، و هدف از اين ترفند، اين بـوده است كه بعد از تشـكيل حكـومت جهـاني شـيطاني ماسـون‌ها، افـراد مومن اندكي كه در جوامع وجود دارند، با ترس از قـدرت شيطاني ماسون‌ها، در برابر آن‌ها تسليم شوند.)

3 - ســاخت فيلم‌هــايي كه در آن‌ها مســلمانان و به خصوص ايرانيان، تروريست معرفي شده‌اند. (اين حركت موذيانه بعد از واقعه‌ي سـاختگي 11 سـپتامبر، سـرعت گرفته و امروزه در اكثر فيلم‌هاي‌هاليوودي، مسلمانان با چهره اي خشن و خونخوار معرفي شده‌اند.)

8 – مبارزه با اسلام كه دشمن اصلي آن‌ها مي‌باشد.

در بين مسلمانان، شيعيان به دليل برخورداري از فرهنگ عاشورايي و مهدوي، بيشتر مـورد تهـاجم فراماسـوني واقع شـده‌اند و در بين شـيعيان نـيز، شـيعيان ايـران به دليل بهـره منـدي از حكومـتي مقتـدر و نـيروي نظـامي توانمنــد، و شــيعيان لبنــان نــيز به علت برخــورداري از سـپاهيان قدرتمند حـزب اللـه، بيش از همه آمـاج حملات تبليغاتي دستگاه‌هاي ماسوني قرار گرفته‌اند.

9 - حمايت از گروه‌هاي شيطان پرست، همجنس بـاز و سكولار به عنوان سربازان خط مقدم خود.

مقام‌هاي بالاي گروه‌هاي فراماسونري، افرادي به ظاهر شيک و مودب هستند و لباسـهاي تمـيز و آراسـته دارنـد، ولي گروه‌هـاي شـيطان پرست و همجنس بـاز حـتي در ظاهر هم از انسانيت خارج مي‌شوند و به غلط اين تصور به وجـــــــود مي‌آيد كه هيچ ارتبـــــــاطي بين آن‌ها و فراماسونرها وجود ندارد. در صورتي كه همـان افـراد به ظـاهر شـيک و تمـيز، از اين گروه‌هـاي شـيطان پرست حمـايت مي‌كنند و شـيطان پرسـتان و همجنس بـازان، سربازان خط مقـدم فراماسـونرها هسـتند؛ البته لازم به ذكر است كه بعضي از افراد گروه‌هاي مذكور، از ارتبـاط بين سـران اين گروه‌ها و فراماسـوني خـبر ندارند و به صـورت غيرمسـتقيم، نقشه‌هاي فراماسـوني را اجـرا مي‌كنند.

10 - تـرويج فسـاد و حمـايت از گروه‌هـاي موسـيقي مبتذل.

اين حـركت فراماسـوني نـيز با دو هـدف عمـده شـكل گرفته است:

1 - كشاندن جوانان غربي به فساد و دوري آنان از دين و سياست.

2 - كشاندن جوانـان مسـلمان به فسـاد و از بين بـردن اراده‌ي آنان در مقابله با استكبار. (مشـابه اين اقـدام در قرون اوليه‌ي اسلامي توسط مسـيحيان اروپا انجـام شد و نتيجه‌ي آن، فساد اخلاقي مسلمانان انـدلس (اسـپانيا)

و خـارج شـدن اين سـرزمين از دست مسـلمانان بـود.)(216)

11 – تشويق به نگرش افراطي پيرامون علم.

قبلاً ذكر شد كه نگرش افـراطي پـيرامون علم، از سـوي فراماســـون‌ها و جهت پر كـــردن خلاء حاصل از كنـــار گذاشته شدن معنويت ترويج مي‌گردد. در واقع ماسون‌ها كه تعـداد بسـيار زيـادي از آن‌ها در زمـره‌ي دانشـمندان برجســته نــيز قــرار دارنــد، تلاش مي‌كنند تا علم را به عنوان يگانه وسيله اي كه مي‌تواند انسـان را به سـعادت برساند، معرفي كنند. اين ترويج افـراطي را مي‌تـوان با كمي تفكر تشخيص داد.

براي مثال در علوم پزشكي و بيولوژي، انتشـار بسـياري از مقاله‌ها در سـطح دنيا بي فايـده بـوده و بسـياري از آن‌ها مقـالاتي هسـتند كه مشابهشـان به سـهولت يـافت مي‌شود. همچنين تحقيقـات فـراواني وجـود دارند كه در آن‌ها عملاً اصول اخلاق انساني و اخلاق پزشـكي رعـايت نمي‌شــوند، و هــدف از آن‌ها فقط كسب امتيــاز علمي است (از جمله بعضي تحقيقات مربوط به روان پزشـكي و علوم اعصاب كه بعضاً در لابراتوارهـاي پنهـاني انجـام مي‌شـوند). همچـنين با وجـود پيشـرفت‌هاي زيـادي كه انجام شده است، وضعيت بهداشـتي جهـان نه تنها بهـتر نشده، بلكه گاهي بدتر نيز شده است، زيرا اتكا بر علم و دوري از مذهب، بلاي جـان انسـان‌ها شـده است. (بـراي مثـــال امـــروزه ديگر آبله ريشه كن شـــده اســـت، اما انسان‌هاي زيادي بر اثر ابتلاي به ايدز مي‌ميرند.)

از سوي ديگر، تشويق به نگرش افراطي پيرامون علم از سوي كشورهاي ماسوني، اهداف ديگري را نيز دنبال مي‌كند. بدين ترتيب كه با مشغول نگاه داشتن افراطي ذهن دانشجويان و دانشمندان در تحقيقات علمي و كاستن از وقت فراغت آن‌ها، اجازه‌ي فكر كردن به مسايلي همچون مذهب، اجتماع، اوضاع سياسي جهان و ... را به اين قشر پويا و فعال نمي‌دهند و با اين كار اجازه نمي‌دهند كه اين افراد به مسايلي همچون وضعيت برادران و همنوعان خود در فلسطين، عراق، آفريقا و... فكر كنند.

البته بايد اين مطلب را ذكر كرد كه اديان آسماني و به خصوص اسلام، ارزش زيادي براي علم و علم آموزي قايلند(217)ـ و انسان‌ها را به فراگرفتن آن، بسيار تشويق مي‌كنند؛ اما در هر حال، علم را معبود انسان و تنها وسيله‌ي او براي رسيدن به رستگاري نمي‌دانند و انسان را تشويق به رسيدن به كمال در همه‌ي زمينه‌ها مي‌نمايند.

12 – ترويج افراطي ورزش‌ها، بالاخص فوتبال.

ورزش مورد قبول همه‌ي افراد است و فوائد آن بر كسي پوشيده نيست. حتي اديان آسماني نيز، انسان را به ورزش كردن تشويق كرده‌اند.(218)ـ ولي آنچه كه امروزه ديده مي‌شود، باز هم ترويج بي حد و اندازه‌ي ورزش بالاخص فوتبال، آن هم در سطح حرفه اي است. در واقع دستگاه شيطاني فراماسوني با حمايت‌هاي فراوان مالي خود از گردانندگان بسياري از تورنمنت‌هاي معتبر ورزشي، افكار انسان‌ها را از اعمال شيطاني خويش منحرف كرده و در سايه‌ي اين رويدادهاي

ورزشي، به اجراي پروژه‌هاي خطرناک آخرالزماني خود مي‌پردازد. آنچه که مؤيد اين مطلب است، همزماني جام جهاني فوتبال 2008 با حمله‌ي اسرائيل به نوار غزه مي‌باشد!؟(219)

13 - تلاش براي تخريب مسجد الاقصي که به منظور ساخت معبد کذايي سليمان در محل اين مسجد مقدس صورت مي‌گيرد و قبلاً به صورت مفصل به آن اشاره کرديم.

14 - ايجادتفرقه بين ملت‌ها به خصوص کشورهاي اسلامي، که نمونه‌هايي از آن را در عراق شاهد هستيم.

15 - اشغال عراق (بابل) که در جهت اهداف آخرالزماني ماسون‌ها انجام گرفت.

16 - ترويج مذاهب افراطي انجيلي.

در سال‌هاي اخير، با حمايت دولت ماسوني آمريکا، حرکت‌هاي فزاينده اي در جهت ترويج مذاهب افراطي انجيلي (از جمله تعاليم اوانجليکالي) شکل گرفته است.

در داخل آمريکا، حادثه‌ي ساختگي 11 سپتامبر، زمينه را براي رشد ديدگاه‌هاي افراطي انجيلي فراهم ساخت(220)ـ و بعد از واقعه‌ي مذکور، با تلاش پنهان نهادهاي ماسوني، تعداد پيروان تعاليم اوانجليکالي رشد چشمگيري يافت و با افزايش تعداد پيروان اين فرقه، عملاً تعداد حاميان اسراييل فزوني يافت.

در خارج از آمريکا نيز با حمايت دولت ماسوني آمريکا، شبکه‌هاي ماهواره اي اوانجليکالي به زبان‌هاي مختلف شروع به فعاليت کردند. حتي دامنه‌ي نفوذ اين

فعاليت‌هاي موذيانه به قلمرو فارسي زبانان نيز كشـيده شد كه افتتـاح شـبكه‌ي مـاهواره اي «محبت» به زبـان فارسي از آن جمله است.(221)

اين شبكه متأسفانه تا حـدودي به اهـداف خـود رسـيده و عـده اي از سـاده لوحـان را فـريب داده است كه البته جمعيت بسيار ناچيزي مي‌باشند.(222)ـ بـدين تـرتيب كه جمعيت انـدكي در نـواحي مختلف شـهر تهـران و حـتي بعضي روستاها مسيحي نوانجيلي شده‌اند. البته اكـثريت اين افـراد از طبقـات فقـير جامعه بودند و به دليل كمك‌هاي مالي موسسات مخفي نوانجيلي تغيـير مـذهب داده‌اند. هرچند كه افـراد ابله و هوسـران ديگـري نـيز هستند كه به دلايلي همچون سـهل انگـاري مسـيحيت در مـورد شـرابخواري و ... به صـورت پنهـاني مسـيحي نوانجيلي شده‌اند. (براي مثال، نگارنده‌ي اين سـطور، در اتوبـوس به صـورت اتفـاقي با يكي از اين افـراد مواجه شده، و شخص مذكور كه از طبقه‌ي اجتماعي پايين بوده اسـت، دليل نـوانجيلي شـدن خـود را همـراهي مراسم دعـاي اوانجليكـالي با رقص و موسـيقي ذكر نمـوده است؟! لازم به ذكر است كه شخص مـذكور (كه هيچ نـام و نشاني نيز از خود ارايه نكرد)، نحـوه‌ي آشـنايي خـود با تعاليم اوانجليكالي را مشاهده‌ي مراسم دعـاي همـراه با رقص اوانجليكال‌هـا، در شـبكه‌ي مـاهواره اي «محبت» ذكر كرده بود.)

متأسـفانه دامنه‌ي اين تبليغـات،حـتي به شـهر مشـهد مقدس نيز رسـيده است و كتابچه‌هـاي نـوانجيلي در اين شهر به دست زايران داده شده است. بدين تـرتيب كه در دي ماه و بهمن ماه سال 1385 شمسـي، كتابچه اي 16

صـــفحه اي با عنـــوان «اسم او عجيب خواهد بـــود»، به دست افـــراد ناشـــناس در پايانه‌هـــاي مســـافربري و مكانهائي كه زائران تردد مي‌كنند، توزيع شد. نكته‌ي مهم اين كه در پشت جلد اين كتابچــه، قســمت‌هايي از انجيل يوحنا (انجيلي كه بيش از بقيه‌ي انجيل‌ها مـــــــورد تأييد اوانجليكال‌ها و صهيونيست‌هاي مســـيحي است)، چـــاپ شده بود كه مردم را دعوت به مسيحيت مي‌نمود.(223)

البته خوشـبختانه به دليل عشق فـراوان مـردم ايـران به اســلام، قــرآن و معصــومين (ع)، حركت‌هــاي تبليغــاتي مســيحيت نــوانجيلي در ايــران با شكست مواجه شـــده اســـت؛ هر چند اين مســـأله به معنـــاي اين نيست كه ما برنامه ريــزي بــراي مقابله با اين حركت‌ها را فرامــوش كنيم.

در حال حاضر، حركت‌هاي تبليغـاتي مسـيحيت نـوانجيلي، بيش از همه در جمهوري‌هــاي تــازه اســتقلال يــافته‌ي شوروي سابق، با موفقيت جريــان دارد.(224)ـ علت اين مسأله نـيز فقر اكـثريت جمعيت اين كشـورها اسـت، كه مــوجب شــده است تا ســازمان‌هاي نــوانجيلي در قــالب كمك‌هاي مالي و اقدامات بشر دوستانه؟! به تبليغ عقايد افراطي خود بپردازند. اين مسأله نشــان مي‌دهد كه يكي از مهمترين راه‌هاي مقابله با اين حركت‌هــاي شــيطاني، مبــارزه با فقر است و بــراي مبــارزه با اين حركت‌هـــا، مســـئولين كشـــورهاي اســـلامي بايد به حل معضـــلات اقتصادي و اجتماعي نيز اهتمام ورزند.

17 - تبليغ جنگ هسته اي كذايي آرماگدون.

آرماگدون يكي از حربه‌هاي مجمع ماسوني جهـاني است كه از آن بـراي فـريب مسـيحيان و همـراه كـردن آن‌ها با خود، استفاده مي‌كند.

آرماگـــدون، جنگي هســـته اي است كه طبق ادعـــاي اوانجليكال‌ها و صهيونيست‌هاي يهـــــــودي، در دشت آرماگـدون (هرمجـدون) كه در شـمال اسـرائيل و نزديک شهر حيفا (اطراف مدار 33 درجه) واقع شده است، رخ خواهد داد. از نظر صهيونيست‌هاي مســيحي و يهــودي، اين جنگ بين دو ســپاه خـــير (يهوديـــان و مســـيحيان معتقد!؟) و سـپاه شر (ايـران، روسـيه، سـوريه، و سـاير كشورهاي مسلمان؟!) در مي‌گيرد و در آن، سپاه خـير به رهبري حضرت مسيح(ع) پيروز مي‌گردد. با اين پـيروزي، حكومت 1000 ساله‌ي مسـيح آغـاز مي‌گـردد و يهوديـان باقيمانده نيز مسيحي مي‌شوند!(225)

تبليغ آرماگـــدون، مـــورد اســـتقبال اســـرائيلي‌ها و اوانجليكالها (حـدود 25% جمعيت آمريكا يا 80 ميليـون نفر) قـرار دارد و به عنـوان تـوجيهي بـراي لـزوم وجـود اسرائيل تلقي مي‌شود. براي مثـال، در زمـان مـذاكره‌ي عرفات و اسحق رابين با اسرائيل جهت صـلح؟! و تعـيين حد و مرز بين اسراييل و تشكيلات خودگردان فلسـطين، مخالفت‌هاي زيـادي در داخل آمريكا و اسـراييل به وجـود آمد و خواســـته‌ي مخالفـــان اين بـــود: نبايد مرزهـــاي اسرائيل تغيير كند، زيرا اسـراييل كنـوني كشـوري است كه ميزبـان آرماگـدون و مسـيح (ع) خواهد بـود؟!(226) (نكته‌ي مهم اين كه بسـياري از انديشـمندان، دليل قتل اسـحاق رابين در آن زمـان را نارضـايتي صهيونيست‌هاي افراطي از مذاكره‌ي صلح بيان مي‌كنند.)(227)

اما چـرا مي‌گـوييم كه اين جنگ سـاختگي بـوده و وجـود خارجي ندارد؟

براي بررسي بهتر اين مسـأله، قبل از هر چـيز بايد كمي پـيرامون انجيل‌هـاي موجـود و محتوياتشـان بحث كـنيم. انجيل‌هـاي موجـود در بين مسـيحيان، مسـتقيماً سـخنان خدا به حضرت عيسي (ع) نيستند و همانند قرآن مجيد به طـور كامل شـامل سـخنان الهي نمي‌شـوند، بلكه از دو قسـمت عهد عـتيق (بخشي كه عمـدتاً از تـورات و كتب پيـامبران بـني اسـراييل گرفته شـده است) و عهد جديد (كه روايت حواريون از زندگي حضـرت عيسي (ع) است) تشكيل شده است. بخش عهد جديد كه بيشتر مورد توجه مسيحيان است، زنـدگي حضـرت عيسي (ع) را از ديـدگاه حواريون بيان مي‌كند و سخنان خداوند با حضـرت عيسي (ع) را به صورت غـير مسـتقيم در داخل روايـات زنـدگي حضـــــرت عيسي (ع) آورده است. از بين انجيل‌هـــــاي متعددي كه وجود داشته است، چهار انجيل لوقا (Luke)، مــرقس (Mark)، مــتي (Matthew)ــ و يوحنا (John) توسط كليسا مورد تأييد مي‌باشند.(228) (البته اين تأييد كليسا به اين معني نيست كه اين انجيل‌ها واقعاً بهـترين انجيل‌ها هستند.)

در بين انجيل‌هاي نامبرده، ضعيف ترين انجيل مربـوط به يوحنا (John)ـــ مي‌باشـــد؛ به نحـــوي كه بنا به گفته‌ي بســـــياري از علما و محققين مســـــيحي، اين انجيل دستخوش اضافات، حذفيات و تغييرات زيادي شده است. همچنين آشـفتگي‌ها و تناقضـات فـراواني در متن آن به چشم مي‌خـورد. در همين زمينــه، به مطلــبي كه از چند

سايت مسيحي و چند سايت تحقيقي پيرامون مسـيحيت، اقتباس شده است، توجه فرماييد:(229)

«بسياري از محققـان منتقد دريافته‌اند كه انجيل چهـارم (انجيل يوحنا)، نشانه‌هايي از اضافه شدن، كاسـته شـدن و تغييرات جدي ساختاري دارد كه نشـان مي‌دهد نوشـتن آن، يک پروسه‌ي طولاني داشته است:

(امـروزه به صـورت آزادانه پذيرفته شـده است كه انجيل چهارم، قبل از اين كه به شكل نهايي خـود تبـديل شـود، تحت يک تكامل پيچيده قرار گرفته است.)

مقدمه اي بر انجيل يوحنا، انجيل جديد بيت المقدس

مطلبي كه از يک سايت مسيحي اقتباس شده و در آن به اضـافات, كاسـتي‌ها و تغيـيرات سـاختاري جـدي انجيل يوحنا اشاره شده است

بخشي از كتـاب انجيل يوحنا (كه انجيل ضـعيفي است)، مكاشـفات يوحنا (The Revelation)ـ مي‌باشد كه اين قسمت بنا بر ادعاي خود مسيحيان، مربوط به مكاشفات يوحنا مي‌باشد و به زندگاني حضرت عيسي (ع) ارتباطي ندارد. بخش مكاشفات انجيل يوحنـا، آكنـده از عبـارات و كنايات و استعاره‌هاي فراوان است و متن سـنگيني دارد كه در اين متن، به بررسي وقـايع آخرالزمـان پرداخته شده است.(230)

كلمه‌ي آرماگـدون (هرمجـدّون=Magiddo)، فقط در مكاشـفات يوحنا (بـاب 16، آيه‌ي 16)ـ وجـود دارد و در هيچكدام از انجيل‌هاي ديگر، و حتي در قسمت‌هاي اصلي

انجيل يوحنا نيز يافت نمي‌شود.(231)ـ در باب 16 كتاب مكاشفات يوحنا چنين آمده است:(232)

And he gathered them together into a place « called in the Hebrew Armageddon tongue. »

John: Revelation (16:16)

«او (خدا) آن‌ها را در محلي كه به عبري (مجـدّو) خوانـده مي‌شود، جمع خواهد كرد.»

با توجه به مطالب فوق، مي‌توان دريـافت كه عـده اي از بني اسـراييل كه شـيطان بر افكارشـان مسـلط بـود، در طول تاريخ به تحريف گسـترده‌ي انجيل‌ها دست زده‌اند و بيش از همه، تلاش خـود را بر انجيل يوحنا متمركز كـرده اند؛ تا جايي كه بسياري از محققين مسيحي نـيز خـود به اين دســـــتكاري‌ها اذعـــــان دارند. از آن جا كه اولين شيطنت‌ها در جهت تحريف شـريعت حضـرت موسي (ع)، از زمان وفات آن حضرت و يا حتي در زمان حيات ايشان (همانند قضــيه‌ي گوســاله‌ي ســامري) به دست پــيروان تعاليم ماسوني – كابـالايي شـكل گـرفت،(233)ـ به نظر مي‌رسد كه تحريف تـورات و انجيل‌ها (به خصـوص انجيل يوحنا) نــيز به دست پــيروان همين فرقه صــورت گرفته است.

يهوديــان كاباليست (شــكل دهنــدگان تعــاليم ماســوني كابالا)، كه فراگيري تعاليم شيطاني و سحر و جــادوگري را اختيــار كردنــد، از همــان ابتــدا در فكر تأســيس يک حكــومت شــيطاني بودنــد؛ بــراي اين منظــور، آن‌ها با دستكاري‌هاي وسيع در تورات در ابتـدا و سـپس انجيل‌ها (به خصوص انجيل يوحنا) در طول تاريخ، فعاليت‌هايي را

که قصد داشـتند بـراي سـاختن يک کشـور اسـراييلي بي دين انجـام دهنـد، به صـورت آيـات تحريف شـده در کتب مقـدس مـذکور، گنجاندند. فراماسـون‌ها که وارث خلف کاباليست‌ها بودنـــد، از مـــيراث شـــوم و شـــيطاني که کاباليست‌ها برايشـان به ارمغـان گذاشـته بودنـد، نهـايت اسـتفاده را کـرده و از آن‌ها در جهت رسـيدن به اهـداف آخرالزمـاني خـود بهـره بردنـد؛ بـدين تـرتيب، آن‌ها از تحريفـات انجيل‌هـاي مختلـف، به خصـوص انجيل ضـعيف يوحنا اسـتفاده کـرده، و با اسـتفاده از مکاشـفات يوحنا تلاش کردند تا مســـيحيان را بفريبند و آن‌ها را با خـــود همراه کنند.

امـروزه فراماسـونرها، با تبليغ نـبرد کـذايي آرماگـدون تلاش دارند تا مردم آمريکا و اسراييل و ديگر نقاط جهان را با خـــود همـــراه کنند و به آن‌ها بقبولانند که قبل از بازگشت مسـيح (ع)، بايد اسـراييل وجـود داشـته باشد و معبد سـليمان سـاخته شـود. با اين حربـه، آن‌ها سـعي مي‌کنند تا با تلاش اوانجليکال‌ها و يهوديان صهيونيسـت، به هـدف خـود برسـند و بعد از سـاخت معبد سـليمان و تشـکيل حکـومت جهـاني شـيطاني، مسـأله‌ي بازگشت مسيح را به فراموشي سپارند.

نکته‌ي مهم در مورد اوانجليکال‌هـا، اين که عـده‌ي زيـادي از آن‌ها واقعـاً فـريب خورده‌اند و به اين مسـأله اعتقـاد پيـــدا کرده‌اند که مســـيح (ع) با همـــان شـــرايطي که در مکاشـــفات يوحنا ذکر شـــده اســـت، بـــاز مي‌گـــردد، ولي ســـــــردمداران اوانجليکال‌ها که بســـــــياري از آن‌ها با فراماسونري واضحاً ارتباط دارند، با فـــريب به آن‌ها القا

كرده‌اند كه بـراي ظهـور مسـيح (ع) بايد اسـرائيل نيل تا فرات تشكيل شود و ...

بدين ترتيب مي‌توان گفت كه اكــثر جمعيت اوانجليكال‌ها فريب خورده‌اند و مقصر اصـلي در اين مسـايل، رهـبران مـــذهبي آن‌ها هســـتند كه به دليل ارتبـــاط قـــوي با فراماســونري،(234)ـ در لبــاس مــذهب به جنگ با خــدا برخاسته‌اند و عده‌ي زيادي را با فريبكاري، با خود همراه ساخته‌اند. اين فريبكاري تا بــدان حد فراگــير شــده است كه امروزه جهانگردان و توريستهاي بي شماري از دشت آرماگــدون ديــدن مي‌كنند(235)ـ كه اين مطلب نشــان دهنـــــده‌ي توفيق اين سياست در آمريكا و اســـــراييل مي‌باشد.

لازم به ذكر است كه ترويج مسيحيت نـوانجيلي در ايـران و كشورهاي ديگر نيز دسيسه اي است كه فراماســونرها براي تبليغ آرماگدون و آماده سازي افكار عمـومي بـراي اين جنگ، از آن استفاده مي‌كنند تا به خيال خام خــود در اين جنــگ، آخــرين بارقه‌هــاي اميد مســلمانان و ســاير خداپرستان آزاده را خاموش نمايند.

عكس راست: تصويري از دشت هرمجــدون در اســراييل, كه هر ساله مورد بازديد گردشگران قرار مي‌گيرد.

عكس چپ: نــبرد كــذايي آرماگــدون در تخيل يک نقــاش اوانجليكال

نكته‌ي عجيب در مورد جنگ كذايي آرماگدون اين كه، اين جنگ از سوي بهاييـان نـيز مـورد توجه واقع شـده است. اين فــرقه‌ي ضــاله كه ارتبــاط آن با شــبكه‌ي جهــاني فراماسـونري در بخش‌هـاي قبلي اين مقاله اثبـات شـد،

نـبردي را كه در سـال 1918 (نزديک پايـان جنگ جهـاني اول)، در سـرزمين «مجـدو» واقع در فلسـطين اشـغالي بين ارتش بريتانيا و امــپراطوري عثمــاني روي داد و به پـــيروزي بريتانيا انجاميد را جنگ معـــروف آرماگـــدون مي‌دانند و آن را تقديس مي‌كنند؛ چرا كه اين نبرد موجب شد تا دست عثمانيـــان از عبـــدالبها (يكي از رهـــبران بهاييت) كوتاه شـود و وي بتواند از مجـازات اعـدامي كه برايش در نظر گرفته شده بود، بگريزد.(236)

بعد از ذكر مطالب فوق درباره‌ي آرماگدون، خاطر نشـان مي‌شـويم كه نـبرد آرماگـدون، همـان نـبرد قرقيسـياي روايـات اسـلامي نيست. بعضي از محققين مسـلمان، به اشتباه آرماگـدون و نـبرد قرقيسـيا را يكي مي‌داننـد، در حـالي كه اين طـور نيست و اين بينش خطرنـاک است و به اعتقــادات و اهــداف اوانجليكال‌هــا، صهيونيست‌ها و فراماسونها مشروعيت مي‌بخشد.

آرماگدون نبردي است كه در نزديكي حيفا و در اسـرائيل (البته بنا بر تبليغــات صهيونيست‌ها) انجــام مي‌شــود،(237) در حالي كه نبرد قرقيسيا، بنا بر احاديث و روايات بسياري از ائمه، نبردي است كه در منطقه اي در شـمال شرقي سوريه، جنـوب تركيه و شـمال غـربي عـراق و با هــدف تصــاحب گنجي كه فــرات آن را نمايــان كــرده (نفت؟)، انجام مي‌شـود. نـبرد قرقيسـيا، بين گروه‌هـاي شر انجام مي‌شود و جنگي است كه خداوند بــراي از بين بردن ظالمان قرار داده تا همــديگر را از بين ببرند(238) و در روايات اسلامي، توصيه شده كه مسلمانان بــالاخص شـــيعيان در اين جنگ دخـــالت نكنند. مقايسه‌ي بســـيار خوبي به قلم آقـاي حميد محمـدي، در مـورد اين دو جنگ

صـــورت گرفته است كه خلاصه‌ي آن را در جـــدول زير ملاحظه مي‌فرماييد:(239)

ويژگيها و اوصاف

نبرد قرقيسيا

واقعه آرماگدون

1.1 موقعيت جغرافيايي

منطقه‌ی مرزي عراق، تركيه و سوريه

20 مايلي جنوب شرقي حيفا در بيت المقدس

1.2 منابع پيشگويي

روايات اسلامي متعدد وصريح در كتب فريقين

تفسيرهاي بي مبنا از یک عبارت از كتاب مقدس

1.3 نحوه‌ی جنگيدن

درگيري با سلاح‌هاي روز و كشته‌هاي بسيار

جنگ بزرگ هسته اي با تعداد كشته‌ی غير قابل باور

1.4 انگيزه‌ی رويارويي

درگيري براي تصاحب ثروتي كه زير فرات بوده

جنگ ميان دو سپاه موسوم به حق و باطل!

1.5 زمان جنگ

5 ماه قبل از ظهور حضرت مهدي عليه السلام

در آستانه‌ی ظهور حضرت مسيح عليه السلام

پس از بازســازي معبد ســليمان و تولد گوســاله‌ی ســرخ موي

1.6 طرفين درگير

مجموعه اي از حكام جاه طلب و حريص

(ســفياني, تركها و روميــان (شــايد روســهاو غربيــان) و سپاهي از مصر)

دو سپاه خير و شر؛ يهوديان و حاميان مسيحي

كفار(=كمونيستهاي روسيه، چين و كوبا)،

مشــركان (= اعــراب و شــيعيان ايــران) و ســپاه خــير (يهوديان و مسيحيان صهيونيست آمريكا)

1.7 پيروز ميدان

سفياني

سپاه خير (يهوديان و مسيحيان صهيونيست آمريكا)

1.8 تعداد كشته‌ها

صد يا چهارصد هزارنفر (اختلاف در روايت)

چند ميليون نفر+ 3/2 ميليون يهودي

1.9 سرانجام كشته‌ها

حمله‌ی جانوران براي خوردن لاشه‌ی مردگان

دفن همه‌ی مردگان به مدت 7 ماه

1.10 زمينه سازي

نمي خواهد.

همه‌ی قـواي مسـيحيان صهيونيست بـراي زمينه سـازي مورد استفاده قرار مي‌گيرد.

1.11 عوارض باور به ...

بي تاثير در زندگي امروز

حمله به عراق, افغانستان, لبنان، سـوريه و شـايد ايـران ...

1.12 ميزان احتمال وقوع

با توجه به انتساب به روايات سفياني: زياد

داستاني ساختگي با احتمال وقوع صفر

و پايان ماجرا

ادامه‌ی فعاليتهاي سفياني (اشـغال عـراق وعربسـتان و ...)

ظهور حضرت مسيح (ع)

البته اگر بخـــواهيم آرماگـــدون را با روايـــات اســـلامي مقايسه كنيم، اين نبرد بيشتر شبيه «فتنه‌ي روم» است، نه «قرقيسيا». هر چند كه آرماگدون با«فتنه‌ي روم» نيز اختلافـات فاحشي دارد و مقايسه‌ي اين دو نـبرد كه يكي دروغين و تبليغـاتي است (آرماگـدون)، و ديگـري جنگي واقعي است (فتنه‌ي روم)، كاري عبث خواهد بود.

«فتنه‌ي روم» نـــبردي است كه بر طبق روايـــات، پس از پيمان شكني روم (آمريكا و متحدانش) با حضـرت مهـدي

(عج) در مي‌گـيرد. بـدين صـورت كه روميـان با وسـاطت حضـرت مسـيح (ع)، با حضـرت مهـدي (عج) پيمـان صـلح مي‌بندنــد، اما بعد از 2 يا 3 ســال پيمــان خــويش را مي‌شكنند و به جنگ با مسـلمانان مي‌پردازند.(240)ـ اين نــبرد كه از آن با عنــوان «فتنه‌ي روم» يــاد مي‌شــود، با نـبرد دروغين آرماگـدون تفاوت‌هـاي چشـمگيري دارد كه مهمترين آن‌ها عبارتند از:

1 - در آرماگدون محل نبرد بنا بر ادعاي صهيونيست‌ها، دشت هرمجــدون اســت، اما در فتنه‌ي روم، محل نــبرد مطـابق روايـات، منطقه اي بين صـور (در لبنـان) تا عكا (در فلسطين) مي‌باشد.(241)

2 - بنابر ادعاي صهيونيست‌ها، نبرد آرماگـدون يک جنگ هسته اي و عمدتاً بر عهده‌ي نيروهاي زميـني اسـت، اما در فتنه‌ي روم مطابق روايات، علاوه بر نيروهاي زميني، نيروهاي هوايي و دريايي نـيز نقش مهمي دارند و حـتي نقش نيروهـاي دريـايي دشـمن بسـيار برجسـته است.(242)ـ (اين مطلبي است كه با شـرايط امـروزه‌ي جهـان بسيار مطابقت دارد.

3 - بنابر ادعاي صهيونيست‌ها، در نبرد آرماگدون حضرت عيسي (ع) رهـبري صهيونيست‌ها را بر عهـده دارنـد، اما در فتنه‌ي روم روايــات اسـلامي، حضــرت عيسي (ع) در ابتـدا نقش ميـانجي صـلح را ايفا كـرده و پس از پيمـان شـكني روميــان نــيز به لشـكر مسـلمانان پيوسـته و به عنوان يكي از سـرداران حضـرت مهـدي (عج)، به جنگ با ارتش روم مي‌پردازند.(243)

بنـــابراين همـــان طـــور كه ملاحظه كرديـــد، فتنه‌ي روم روايـــات اســـلامي، شـــباهت چنـــداني با جنگ دروغين آرماگدون ندارد

از ديگر جنگ‌هايي كه ممكن است شبيه به نبرد آرماگدون به نظر آيد، جنگ حضرت مهدي (عج) و حضرت مسيح (ع) با دجـــال است. جنگ مـــذكور گر چه به احتمـــال زيـــاد در فلســـطين روي مي‌دهـــد، اما تفاوت‌هـــاي اساسي با آرماگدون دارد. بعضي از اين تفاوت‌ها عبارتند از:

1 - بنابر ادعاي صهيونيست‌ها، نبرد آرماگـدون يک جنگ هسته اي است؛ اما نـبرد حضـرت مهـدي (عج) و حضـرت عيسي (ع) با دجال، لزوماً هسته اي نيست.

2 - بنابر ادعاي صهيونيست‌ها، در نبرد آرماگدون حضرت عيسي (ع) رهـبري صهيونيست‌ها را بر عهـده دارنـد؛ اما در فتنه‌ي دجـــال، حضـــرت عيسي (ع) به عنـــوان يكي از ياران بزرگ حضرت مهدي (عج) در نبرد با دجـال شـركت كرده و حضرت مهدي (عج) آن ملعون را مي‌كشـــند؛ البته بنـــابر بـــرخي روايـــات، حضـــرت عيسي (ع) به نيـــابت از حضرت مهدي (عج) دجال را مي‌كشـند.(244)ـ با توجه به اين كه در قســـــمت‌هاي قبلي مقاله ذكر كـــــرديم كه فراماسونري و خدمتگزار هميشـگي اش (صهيونيسم) به احتمال زياد دجال آخرالزمان هستند، به نظر مي‌رسد كه صهيونيست‌ها و بسياري از يهوديان، در سپاه دجال و در لشكر مقابل حضرت عيسي (ع) قرار داشته باشند، نه در ركـــاب ايشـــان. اين مطلب، دقيقـــاً بر خلاف ادعـــاي صهيونيست‌ها در رابطه با حضـــــرت عيسي (ع) و نقش ايشان در آرماگدون است.

3 - بنا بر ادعـــاي صهيونيست‌ها، «لشـــكر شر» در آرماگدون، اهالي كشورهاي ايران، روســيه، چين، كوبا و كشورهاي عربي مي‌باشند؛(245) اما در روايات اسلامي ما درباره‌ي نبرد با دجال و ســاير نبردهــاي دوران ظهــور حضــرت مهــدي (عج)، از انســان‌هاي مــومن و معتقد به ولايت حضـــرت ولي عصر (عج)، به خصـــوص اهـــالي خراســـان (ايراني‌ها) و ســـپاهيان يمـــاني، به عنـــوان لشكريان «سپاه خـير» نـام بـرده شـده است.(246)ـ اين مسأله، كاملاً بر خلاف ادعــاي صهيونيست‌ها در رابطه با سپاهيان خير و شر در آرماگدون است.

بـدين تـرتيب همـان گونه كه ملاحظه فرموديـد، قضـيه‌ي نبرد حضرت مهـدي (عج) و حضـرت مسـيح (ع) با دجـال، شـــباهت چنـــداني با نـــبرد آرماگـــدون مـــورد ادعـــاي صهيونيست‌ها ندارد.

با توجه به مطـــالب گفته شـــده درمي يـــابيم كه ما مسلمانان، نبايد روايات اسلامي را به آرماگـدون ارتبـاط بـدهيم؛ زيـرا از يک سو نـبرد دروغين آرماگـدون به هيچ جنگي در روايات اسلامي شباهت نـدارد و از سـوي ديگر نيز اگر ما آرماگدون را (در حالي كه نـبرد واقعي نيست) به رسـميت بشناسـيم، به نقشه‌ي شـيطاني ماسـون‌ها مشروعيت مي‌بخشيم.

همـــان طـــور كه ملاحظه فرموديـــد، تبليغ جنگ دروغين آرماگدون، از اهميت بسياري براي دستگاه فراماسـوني و خـــدمتگزاران آن (صهيونيست‌ها) برخـــوردار است. به همين دليـــل، آن‌ها از طـــرق مختلف به تبليغ اين جنگ دروغين پرداخته‌اند كه از آن جمله مي‌تـــوان به تأســـيس كمپهـــاي نـــوانجيلي، ســـاخت بازيهـــاي كـــامپيوتري

آخرالزماني، فيلم‌ها و... اشاره كـرد. در ادامه‌ي بحث، ما به چند نمونه از آن‌ها اشاره مي‌نماييم:

1 – بازي كامپيوتري (Left Behind) كه اخيراً وارد بازار شـــده اســـت، نمونه اي از تلاش‌هـــاي ماســـون‌ها و صهيونيست‌ها در جهت انجام اهـداف آخرالزمـاني است. در اين بـــازي، شخصي كه در نقش قهرمـــان داســـتان، ايفـاي نقش مي‌كنـد، عضو يک گـروه نـوانجيلي به نـام گروه محنت مي‌شود و بايد سربازاني براي لشكر حضرت مسـيح (ع) فـراهم كند و بـراي آرماگـدون زمينه سـازي نمايد.(247) (البته در اين بـازي، سـازمان ملل كه بـراي صـــلح؟! تلاش مي‌كند و مـــانع فعاليت‌هـــاي جنگجويـــان صليبي (ياران مسيح) مي‌شود؟!، به عنوان سـازماني كه زير نظر دجال فعاليت مي‌كند، معرفي مي‌گـردد؛ هر چند كه قبلاً اثبات كرديم كه سازمان ملل، كـاملاً در راسـتاي اهـداف فراماسـون‌ها و صهيونيست‌ها فعـاليت مي‌كند و در اصل يک سازمان ماسوني است).

در فيلم تبليغاتي اين بازي، حركت‌هـاي شـيطنت آمـيزي مشاهده مي‌شـود. بـراي مثـال در صـحنه اي كه بازگشت حضـرت مسـيح (ع) را به زمين نشـان مي‌دهـد، سـاعت شـني كه نمـاد حضـرت مسـيح (ع) اسـت، در آمريكا و در محل خرابه‌هاي برج‌هاي دو قلوي تجارت جهاني نيويورک به زمين فـرود مي‌آيد. در واقع با اين كـار، سـازندگان و حاميان بازي مذكور، خواسته‌اند تا حـادثه‌ي سـاختگي 11 سپتامبر را به عنوان زمينه ساز بازگشت مسـيح معـرفي كنند و به دنبـال اين مسـأله، مسـلمانان را كه در ظـاهر بانيان حـادثه‌ي 11 سـپتامبر بودنـد؟!، به عنـوان پـيروان

دجـــال معـــرفي نمايند. ((نعوذبالله) در تبليغـــات آن‌هـــا، حضرت مهدي (عج) دجال است.)

در صحنه‌هاي ديگر فيلم تبليغـاتي اين بـازي، صـحنه‌هايي از تخـــــريب شـــــهرهاي بـــــزرگ آمريكا و اروپا از جمله نيويورک، لندن، پاريس و ... به چشم مي‌خورد. همانگونه كه مستحضر هستيد، بنابر تبليغات موذيـانه‌ي كشـورهاي غربي، بمب گـذاري شـهرهاي اروپا از جمله بمب گـذاري شـهر لنـدن به دست مسـلمانان انجـام گـرفت.(248)ـ با توجه به اين مطلب، به نظر مي‌رسد كه هدف سـازندگان اين فيلم تبليغـاتي از نشـان دادن صـحنه‌هاي مربـوط به تخريب شهرهاي اروپا و آمريكـا، القـاي اين مطلب بـوده است كه مســلمانان كه همــواره؟! در شــهرهاي اروپا و آمريكا بمب گذاري مي‌كنند؟!، دشمنان كشورهاي غــربي و پيروان دجال هستند!

با توجه به توضيحات فوق، درمي يـابيم كه در پس ظـاهر جذاب بازي كامپيوتري (Left Behind)، افكار شيطاني نهفته است و هـــدف از ســـاخت آن، بـــدنام ســـاختن مسلمانان، و توجيه جنگ‌هـاي آخرالزمـاني فراماسـوني (به رهبري آمريكا) عليه كشورهاي اسلامي مي‌باشد.

براي دانلود فيلم تبليغاتي اين بازي، اينجا كليک كنيد:

2 - كشـور ماسـوني آمريكا در راسـتاي اجـراي اهـداف آخرالزمــاني، و به منظــور تــأمين ســرباز بــراي ايجــاد حكـومت شـيطاني، كمپ‌هـاي نـوانجيلي در سراسر اين كشور تأسيس كــرده است كه در اين كمپ‌ها به شست و شوي مغزي كودكان پرداخته و به بهانه‌ي بازگشت مسيح (ع)، آن‌ها را ترغيب به شركت در ارتش آمريكا در دوران

جـواني مي‌نمايند. مسـئولين اين كمپ‌هـا، حـتي به جـاي استفاده از عبارت ارتش آمريكا، از عبارت ارتش خـدا (يا ارتش مسـيح) اسـتفاده مي‌كننـد؛ زيـرا به ادعـاي آنـان، ارتش آمريكا ارتشي است كه بـراي بازگشت مسـيح (ع) تلاش مي‌كند. در مـــورد يكي از اين كمپ‌ها كه از بقيه فعال‌تر است و كمپ عيسي يا (Jesus Camp) نام دارد، فيلم‌هـاي مسـتند بسـياري تهيه شـده است كه بعضي از آن‌ها در اين بخش از مقاله مورد بررسي قرار مي‌گيرند:

1 - در اين فيلم كه يک فيلم تبليغـاتي بـراي (Jesus Camp) اسـت، اطلاعـات جـالبي دربـاره‌ي اين كمپ به دست مي‌آيد: در بخشي از فيلم، كودكـــاني ملاحظه مي‌گردند كه بعضـاً با لباس‌هـاي رزمي به بازي‌هـايي كه شـبيه تمرينـات نظـامي هسـتند، مي‌پردازند تا در آينـده بتوانند در ارتش خـدا (ارتش آمريكـا؟!) قـرار بگيرند و بتوانند در آرماگدون از مسـيح (ع) حمـايت كنند! (در يكي از صحنه‌هاي آغازين فيلم، تصوير پرچم آمريكـا، در كنـار پـرچمي كه اوانجليكال‌ها به پـرچم ارتش حضـرت مسـيح (ع) منسوب مي‌كنند، به چشم مي‌خورد.)

در بخشي از فيلم، كودكي نوانجيلي ملاحظه مي‌گردد كه در مقابل دوربين مي‌گويد: «ما نسل كليـدي هسـتيم كه مسيح (ع) را باز مي‌گردانيم!»

در قسـمت ديگـري از فيلم، خـانم پاسـتور بكي فيشر (رييس كمپ) صراحتاً مي‌گويد: «اگر به دشمنانمان توجه كـنيم، خـواهيم ديد كه آن‌ها توجه خـود را بر كودكـان متمركز مي‌كنند. به طـوري كه در فلسـطين و پاكسـتان، كمپ‌هـايي شـبيه كمپ‌هـاي ما وجـود دارند كه در آن‌ها طرز كار كردن با نارنجک دستي و مسلسل را به كودكان

(نه جوانــان!) يــاد مي‌دهند.» (خــانم بكي فيشر عمــداً كلمه‌ي كودكــان را به كــار مي‌بــرد تا اعمــال شــيطاني كمپ‌هاي اوانجليكالي را توجيه كند، زيرا همــان طــور كه مي‌دانيم، در اســلام تكليفي بر كودكــان نيست و تنها به كودكــان مســلمان، آموزش‌هــاي بنيــادي اعتقــادي (مانند نماز و روزه) داده مي‌شود و مسايل مهمي همچون جهاد در برابر ظالمين، در سنين جواني كه سنين تكليف است و بينش جوانـــــان رشد يافته اســـــت، به آن‌ها آموخته مي‌شــود. در ضــمن جوانــان جهــادگر مســلمان، به هيچ كشــور ديگــري حمله نمي‌كننــد، بلكه در مقابل ظلمي كه به آن‌ها در خــانه‌ي خودشــان روا داشــته مي‌شــود، به پا مي‌خيزند.)

در بخش پايـــــــاني فيلم، گوينـــــــده مي‌گويد: «ما (اوانجليكال‌ها) در حدود 25% جمعيت آمريكا (حــدود 80 ميليــون نفر) را تشــكيل مي‌دهيم و كمپ‌هــاي فــراواني مانند (Jesus Camp)ـ در سراسر آمريكا داريم. دامنه‌ي نفــوذ ما به همه جا از جمله كــاخ ســفيد و كنگــره نــيز كشــيده شــده است و در انتخابــات آمريكا نقش مهمي بازي مي‌كنيم.»

در يک نما از بخش پايـــــــاني فيلم، تصـــــــوير «Ted Haggard»ـ (كشيش برجسته‌ي اوانجليكالي كه در ســال 2006 به دليل اثبات همجنس بازي و مصرف مواد مخدر، از مقام كشيشي خلع شد)،(249)ـ به چشم مي‌خــورد كه به تبليغ اوانجليسم و حمــايت از كمپ‌هــايي همچــون (Jesus Camp)ـ مي‌پردازد! حضور اين كشــيش فاسد در فيلم‌هــاي تبليغــاتي (Jesus Camp)ـ و ســاير فيلم‌هــاي تبليغاتي اوانجليكال‌ها، خــود شــاهد مهمي است كه دروغ

بودن ادعاي مسئولان (Jesus Camp) و ساير موسسات نـوانجيلي را دربـاره‌ي تعليم مسـايل اخلاقي به كودكـان نشان مي‌دهد.

براي دانلود فيلم، اينجا كليک كنيد:(250)

2 – در اين فيلم كه مجدداً از فيلم‌هاي تبليغاتي (Jesus Camp) اقتباس شده است، نكات بسيار مهمي به چشم مي‌خورد كه بعضي از آن‌ها به شرح زيرند:

در ابتـداي فيلم، خـانم پاسـتور بكي فيشر (رييس كمپ) به شكل ناخواسـته پـرده از نيت سـودجويانه‌ي كمپ‌هـاي انجيلي پرده برمي دارد و عنوان مي‌كند: «اگر به جمعيت جهان دقت كـنيم، متوجه مي‌شـويم كه يک سـوم جمعيت جهان را كودكان زير 15 سال تشكيل مي‌دهند. به همين دليل اگر ما قصد انجـام برنامه اي را داريم، بايد بر روي كودكان زير 15 سال برنامه ريزي كنيم.»

در ادامه خـــانم پاســـتور بكي فيشر مي‌گويد: «اگر به دشمنانمان توجه كنيم، خواهيم ديد كه آن‌ها توجه خود را بر كودكان متمركز مي‌كنند. به طوري كه در فلسـطين و پاكستان، كمپ‌هايي شبيه كمپ‌هاي ما وجود دارند كه در آن‌ها طـرز كـار كـردن با نارنجک دسـتي و مسلسل را به كودكان (نه جوانـان!) يـاد مي‌دهند. آن‌ها (مسـلمانان) به كودكان ياد مي‌دهند تا جان خود را براي اسلام فـدا كنند. من هم مي‌خواهم به كودكان يـاد بـدهم كه جـان خـود را براي انجيل فدا كنند، همان طـور كه مسـلمانان اين كـار را انجام مي‌دهند؛ اما در هر حـال نكته‌ي مهم اينجا است كه حق با ما است (نه مسلمانان)!»

در بخشي از فيلم ديــده مي‌شــود كه مربيــان اين كمپ، كودكــان را به حــالت خلسه مي‌برند و از اين كــار بــراي جلب توجه ديگران استفاده مي‌كنند. نكته‌ي بسيار مهمي كه در اين رابطه بايد به آن اشاره كــنيم، اين است كه به فـــرض اين كه اين كارها نـــيز واقعي باشـــند، دليل بر حقـانيت اين گروه‌ها نيسـتند. زيـرا فـرو رفتن در حـالت خلســه، دليل بر اســتفاده از تعــاليم الهي نيســت، بلكه شياطين و جن‌هاي كافر نيز توانايي انجام چنين اعمـالي را دارند. بـراي مثـال، در احـاديثي از معصـومين (ع) ذكر شده است كه مسلمانان بهتر است از معاشرت با جنيـان بپرهيزند، زيرا ممكن است كه ناخواسـته با جنيـان كـافر مواجه شده و آنان با انجام اعمال خارق العـاده (كه جـزء ويژگي‌هـــاي ذاتي جنيـــان است و خداوند به آن‌ها اعطا كرده است)، انسـان‌ها را فـريب داده و خودشـان ادعـاي خدايي كنند و انسـان‌ها را از راه راست منحـرف نمايند.(251) مطلب مهم و عجيبي كه در مورد (Jesus Camp) وجـود دارد، اين است كه محل اين كمپ، در كنـار درياچه اي به نام (درياچه‌ي شـياطين) يا (Devils Lake)ـ قـرار دارد(252) و توجه به اين نكته نيز تأمل برانگيز است.

براي دانلود فيلم، اينجا كليک كنيد:(253)

3 - سومين فيلمي كه در مورد (Jesus Camp)ـ وجـود دارد، فيلمي مسـتند در مـورد اين كمپ است. اين فيلم، واقعيـــات مهمي را بيـــان مي‌كند كه بعضي از آن‌ها به قرار زيرند:

در ابتداي فيلم، يكي از مربيان كمپ در حالي كه چكشي در دســـــتش گرفته اســـــت، در جمع كودكـــــان و خانواده‌هايشــان مي‌گويد: «امــروز مي‌خــواهم به شــما

(كودكـــان) نشـــان دهم كه مي‌توانيد در موقع مناســـب، انســـان متفـــاوتي باشـــيد؛ مي‌توانيد تهـــاجمي باشـــيد، مي‌توانيد بجنگيد. امروز مي‌خواهيم قدرت دولت شيطان (ايران؟!) را بشكنيم؛ آن‌هـايي كه قصد دارند به مـدارس شـــما هجـــوم آورند و مســـيح (ع) را از قلبتـــان بـــيرون بكشند؟! هنگامي كه دولت ما، دولت عراق را نابود كـــرد، من ايمـــــان آوردم به اين كه خداوند دارد از طريق دولت ما (آمريكا) با ما حرف مي‌زنـد؟! حـال، مي‌خـواهم بـبينم كه چه كسي مي‌خواهد اين فنجان‌ها را كه نمـــاد قـــدرت دولت شـــــيطان هســـــتند، بشـــــكند؟ چه كسي داوطلب مي‌شود؟»

در ادامه‌ي فيلم ملاحظه مي‌گـردد كه كه فنجان‌هـايي بر روي ميزها قرار گرفته‌اند و روي هر كـدام از آن‌ها كلمه اي نوشـته شـده است. اين فنجان‌ها بنا به ادعـاي مـربي كمپ، نمـاد قـدرت دولت شـيطاني (ايـران؟!) هسـتند و كودكان بايد براي افزايش شـجاعت خـود، اين ليوان‌ها را بشكنند. كودكان نـيز تك تك مي‌آيند و به نـام مسـيح (ع) اين ليوان‌ها را مي‌شكنند تا به خيال خود قـدرت شـيطان را نابود كنند. پس از اين مراسم روحاني؟! كودكان تحت تأثير قرار مي‌گيرند و گريه مي‌كنند!

در پايان فيلم، خانم پاســتور بكي فيشر (رييس كمپ) به كودكـــان مي‌گويد: «اين پيشـــگويي‌ها (پيشـــگويي‌هاي مكاشـــفات يوحنا) را بگيريد و با آن‌ها (مســـلمانان، به خصوص ايرانيان) بجنگيد.»

براي دانلود فيلم، اينجا كليک كنيد.

آخرين خبر درباره‌ي (Jesus Camp)؛ اين كه كمپ مذكور، در اواخر سال 2006، در دام فيلم‌هاي مستند و تبليغاتي خود افتـاد و مجبـور به تعطيلي شـد؛ بـدين تـرتيب كه به دليل ترويج خشونت در كودكان و شست و شـوي مغـزي آنان (كه درفيلم‌هاي تبليغـاتي و مسـتند (Jesus Camp) به وضــوح ملاحظه مي‌گــردد)، اين كمپ مــورد هجــوم افـرادي كه خط مشي آن را نادرست مي‌دانسـتند، قـرار گــرفت و خســارات مــالي فــراواني ديد. به همين دليل مســئولان (Jesus Camp)ـ و در رأس آن‌ها خــانم بكي فيشر تصــميم گرفتند تا كمپ را بــراي مــدت چند ســال تعطيل كنند.(254)ـ البته لازم به ذكر است كه كماكــان كمپ‌هاي نـوانجيلي مشـابه (Jesus Camp)ـ در سراسر آمريكا به فعـاليت خـود ادامه مي‌دهند و تعطيلي (Jesus Camp)، تأثيري بر آن‌ها نداشته است.

18 - تـرويج كتاب‌ها و فيلم‌هـايي در مـدح جـادوگري و انتشار آن در بين كودكان از جمله (Harry Potter)

يكي از ترفندهاي خطرنـــــاک دســـــتگاه شـــــيطاني فراماسـونري بـراي اجـراي اهـدافش، تلاش بـراي انس دادن انسـان‌ها (به خصـوص كودكـان) با سـحر، جـادو و تعاليم شبه كابـالايي مي‌باشد. قبل از ارايه‌ي توضـيحات بيشتر در اين زمينه، توجه شما را به بحث‌هاي مقــدماتي زير جلب مي‌كنيم:

در تمـام اديـان الهي، سـحر و جـادوگري نكـوهش شـده است و جزء امور ممنوعه مي‌باشد.(255)؛ در دين اسلام نــيز احــاديث و روايــات بي شــماري از معصــومين (ع) پيرامون ممنوعيت سحر بيان شده است. بــراي نمونه در

اين زمينه مي‌تـوان به حـديث زير از امـام صـادق (ع) به نقل از جد بزرگوارشان حضرت علي (ع) اشاره كرد:

«عَنِ الْبَزَّازِ عَنْ أَبِي الْبَخْتَـرِيِّ عَنْ جَعْفَـرٍ عَنْ أَبِيـهِ (ع) أَنَّ عَلِيّاً (ع) قَالَ:

مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السِّحْرِ قَلِيلًا أَوْ كَثِيراً فَقَدْ كَفَـرَ وَ كَـانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ أَنْ يُقْتَلَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ.»(256)

«از بزاز از ابي البختري از جعفر (صـادق (ع)) از پـدرش (ع) از حضرت علي (ع) نقل شده است كه فرمودند:

هر كس چيزي از سـحر بيـاموزد، زيـاد باشد يا كم، كـافر شده است و سرانجام كـارش با خـدايش اسـت؛ و حـدش اين است كه كشته شود، مگر اينكه توبه كند.»

اين حـديث خـود به روشـني نشـان مي‌دهد كه جـادوگري گناه بسيار بزرگي است و حكم سنگيني دارد.

اما در جهـان امـروز كه ارزش‌ها دگرگـون شـده است و همه چـيز به صـورت وارونه معـرفي مي‌گـردد، كتاب‌ها و فيلم‌هـاي زيـادي در مـدح و سـتايش جـادوگري نوشـته و سـاخته مي‌شـود. متأسـفانه مخـاطب بسـياري از اين كتاب‌ها و فيلم‌ها، كودكان هستند.

بـدين تـرتيب بسـياري از كودكـان از دوران خردسـالي با سحر و جادوگري آشـنا مي‌شـوند و با توجه به اين كه در آنـان رشد شـناختي كامل نيسـت، بسـياري از آن‌ها آرزو مي‌كنند كه اي كـاش به جـاي قهرمـان كتاب‌ها و فيلم‌ها بودند و مي‌توانستند هر چيز كه مي‌خواسـتند بـراي خـود مهيا كنند.

متاسفانه امروزه بازار بسـياري از اين كتاب‌ها و فيلم‌ها بسـيار داغ است و بعضي از آن‌ها در زمـره‌ي پرفـروش ترين كتاب‌هاي تـاريخ قـرار دارند. از جمله‌ي اين كتاب‌ها و فيلم‌ها مي‌تـــوان به (علي بابا و چهل دزد بغـــداد)، (علاءالدين و چراغ جـادو)، (Harry Potter)ـ و (Shrek) اشاره كـرد. در بين كتاب‌ها و فيلم‌هـاي مـذكور، (Harry Potter)ـ هم از نظر ميزان فـروش و هم از نظر مـيزان تأثير، موقعيت ويژه اي دارد.

داستان‌هاي (Harry Potter) كه در زمره پرفروش ترين كتاب‌هاي تاريخ قرار گرفتند

داستان‌هاي (Harry Potter)ـ در زمره‌ي پرفروش ترين كتاب‌هـــاي تـــاريخ قـــرار گرفته و از آن انيميشن‌ها و فيلم‌هاي زيادي ساخته شده اسـت؛ شـهرت اين مجموعه داستان‌ها به حـدي است كه كتاب‌ها و فيلم‌هـاي (Harry Potter) از نظر درآمدزايي نيز در بين درآمدزاترين كتب و فيلم‌هاي تاريخ، جاي گرفته‌اند.(257)

در اين بين، شواهد مهمي وجود دارند كه نشـان مي‌دهند داسـتان‌هاي (Harry Potter)ـ واضـحاً در جهت اهـداف شيطاني فراماسون‌ها و صهيونيست‌ها توليد شده‌اند. از جمله‌ي اين شواهد، مي‌توان به موارد زير اشاره كرد:

1 - تعاليم جادوگري (Witchcraft) كه (Harry Potter) به كـرات از آن‌ها بهـره مي‌بـرد، قـرابت بسـيار زيـادي با تعـاليم شـيطان پرسـتي و همين طـور كابـالا دارد. به طـــوري كه علايم و وســـايل و عبـــاراتي كه در (Witchcraft) به كار برده مي‌شوند، عمدتاً همان علايمي هستند كه در كابالا و شيطان پرستي به كـار مي‌روند. از

جمله‌ي اين علايم مي‌تـوان به علامت‌هـاي الحـادي چـون ستاره‌ي شش گوش، (Baphomet)ـ و ... اشاره كـرد كه در شيطان پرستي، تعاليم كابالا (و تعاليم فراماسـونري كه برگرفته از تعـاليم كابـالا است)، و نـيز تعـاليم (Witchcraft)ـ به خصوص (Black Witches = جادوگران شـيطاني) مشـترک است.(258)ـ بـدين تـرتيب مي‌تـوان چنين دريـافت كه فيلمي كه از جـادوگري (Witchcraft) حمايت مي‌كند، از تعاليم مشابه مانند شيطان پرسـتي و ... نيز حمايت مي‌كند.

2 – الهه‌ي جادوگري (Witchcraft)ـ و خداي جادوگران، (Baphomet)ـ است.(259)ـ اين الهه (كه حتمـاً در قسـمت‌هاي قبلي مقاله با آن آشـنا شـده ايد)، بـراي شيطان پرستان، كاباليست‌ها و فراماسون‌ها نيز مقدس بـوده و نمـاد شـيطان مي‌باشد. بنـابراين گروه‌هـاي جادوگري (Witchcraft)ـ نيز، به مانند شـيطان پرسـتان، كاباليست‌ها و فراماسـون‌ها، شـيطان ر ا تقـديس مي‌كنند.(260)ـ با اين اوصـاف مي‌تـوان گفت كه فيلم (Harry Potter)ـ نيز كه به تـرويج جـادوگري مي‌پـردازد، عقايد شيطان پرستي و فراماسونري را به صـورت غـير مستقيم ترويج مي‌نمايد؛ چرا كه اين گروه‌ها نـيز همانند گروه‌هاي جادوگري، به (Baphomet) اعتقاد دارند.

همان طور كه ملاحظه مي‌فرماييد, (Baphomet)ـ خداي جـادوگران نـيز مي‌باشد. قبلا اشـاره كـرديم كه شـيطان پرستان, كاباليست‌ها و ماسـون‌ها نـيز (Baphomet)ـ را تقديس مي‌كنند.

3 – تعاليم جادوگري (Witchcraft)ـ چه از نـوع خـوب (White) و چه از نوع بد (Black)، همگي برپايه‌ي تفكرات

الحادي و جاهلي (Paganism)ـ شكل گرفته اند(261)ـ و پذيرفتن اين تعاليم، مستلزم نفي مذهب است. بنـابراين كودكـاني كه در كـودكي به جـاي آمـوختن كتب الهي و تعاليم مـذهبي، فنـون و تعـاليم الحـادي را در داسـتان‌ها مي‌آموزند، زمينه‌ي مستعدتري براي پذيرش كفر و الحـاد در دوران بزرگسالي خواهند داشت.

بدين ترتيب همان طور كه ذكر شد، گروه‌هاي جادوگري (Witchcraft)، هم شـيطان پرسـتي (Satanism)ـ و هم تعاليم جاهلي و الحادي (Paganism) را ترويج مي‌كنند.

4 – تعاليم الحادي كابالا كه سرمنشأ تفكر فراماسونري اسـت،(262)ـ شـباهت بسـيار زيـادي با جـادوگري (Witchcraft)ـ دارد؛(263)ـ بنابراين هنگامي كه از طريق داسـتان‌هايي مانند (Harry Potter)، جـادوگري (Witchcraft)ـ ترويج مي‌شود، عملاً تعاليم ماسوني كابالا نـيز رواج مي‌يابد و بـدين تـرتيب ذهن كودكـان بـراي پـذيرش تعـاليم فراماسـونري در دوران بزرگسـالي، آماده‌تر مي‌گردد.

شباهت فراواني بين جـادوگري (Witchcraft)ـ و تعـاليم ماسوني كابالا (Kabbalah) وجود دارد

5 – در داسـتان‌هاي (Harry Potter)، از نمادهـاي فـراواني اسـتفاده شـده است كه بسـياري از آن‌ها در گروه‌هاي مخفي، ماسوني و صهيونيسـتي نـيز اسـتفاده مي‌شوند. براي مثال، سنگ فيلسوفان (Philosopher’s Stone) كه نـام يكي از داسـتان‌هاي (Harry Potter) است،(264)ـ داراي مفاهيم كابـالايي و ماسـوني اسـت؛ زيـرا نمـاد سـنگ فيلسـوفان، سـتاره‌ي شش گـوش (

Hexagram)ـ مي‌باشد(265)ـ كه قبلاً پـيرامون مفـاهيم الحادي و ماسوني آن مفصلاً بحث كرديم. از سوي ديگر، لباس‌هاي سياه رنگ (Harry Potter)ـ و دوسـتانش نـيز كـاملاً مشـابه لباس‌هـاي افـرادي است كه در گروه‌هـاي مخفي و ماسوني مانند (Skull & Bones)ـ و ... فعاليت مي‌كنند. اين مثال‌هـــا، بخشي از حركت‌هـــاي مخفيانه و شـــيطاني است كه در جهت زيبا جلـــوه دادن نمادهـــاي مخفي و ماســـوني در داســـتان‌هاي (Harry Potter) صورت مي‌گيرد.

(Harry Potter) و ســـنگ فيلســـوفان. (نـــام يكي از داستان‌هاي (Harry Potter))ـ توجه كنيد كه نماد سنگ فيلسوفان, Hexagram است كه يک نماد كاملا الحـادي و ماسوني است.

بدين ترتيب همـان طـور كه ملاحظه فرموديـد، گسـترش كتاب‌ها و داسـتان‌هايي همچـون (Harry Potter)ـ نـيز تحت نفوذ تشكيلات جهاني فراماسوني انجام شده است و هدف از آن، تهاجم به ذهن پاک كودكان و جـذب كـردن آنـان به سـمت تعـاليم الحـادي، شـيطاني و ماسـوني در آينده مي‌باشد؛ وگرنه يک نويسنده‌ي آماتور و يک داستان بي محتوا و ضعيف، به هيچ عنوان نمي‌توانستند به چنين شهرت جهاني دست يابند.

بنـابراين چه خـوب است كه فرزنـدان و كودكانمـان را با داستان‌هاي ناب و اصيل ايـراني و اسـلامي بـپرورانيم و ذهن آنـان را از كـودكي، در جهت تعـاليم الهي سـازمان دهيم. يقينـاً اين كـار مي‌تواند سـلامت روحي كودكـان امروز و جوانان فرداي جوامع اسـلامي را تـأمين نمايد و

آنان را در ساختن آينده اي روشن براي دنياي اسلام، آماده كند.

ميشل نوستراداموس، پزشكي يهودي الاصل و اهل فرانسه بوده كه در قرن 16 ميلادي مي‌زيسته است.(266) نوستراداموس در علوم سحر و جادوگري نيز تبحر داشته و بدون هيچ گونه شک و شبهه اي يک كاباليست بوده است.(267) در كتاب‌هايي كه توسط وي نگاشته شده و اصطلاحاً پيشگويي‌هاي نوستراداموس ناميده مي‌شود، مطالب بسياري در رابطه با آينده‌ي جهان و به خصوص وقايع آخرالزمان، بيان شده است.

«فراماسونري: دجال آخرالزمان-بخش هفتم»

ادامه‌ي تمهيدات فراماسونري براي تشكيل حكومت جهاني شيطاني

19 - استفاده‌ي مكرر از پيشگويي‌هاي نوستراداموس عليه ايران و كشورهاي اسلامي:

ميشل نوستراداموس، پزشكي يهودي الاصل و اهل فرانسه بوده كه در قرن 16 ميلادي مي‌زيسته است.(266) نوستراداموس در علوم سحر و جادوگري نيز تبحر داشته و بدون هيچ گونه شک و شبهه اي يک كاباليست بوده است.(267) در كتاب‌هايي كه توسط وي نگاشته شده و اصطلاحاً پيشگويي‌هاي نوستراداموس ناميده مي‌شود، مطالب بسياري در رابطه با آينده‌ي جهان و به خصوص وقايع آخرالزمان، بيان شده است. اين پيشگويي‌ها در قالب 10 سانتوري يا 10 (بخش) صدتايي نوشته شده‌اند كه مجموعاً شامل 1000 عدد دوبيتي

مي‌شـــوند. ســـانتوري‌هاي نوســـتراداموس، مهمـــترين و معروف ترين بخش از سروده‌هاي وي مي‌باشند.

ميشل نوســـــــترآداموس: پيشـــــگو, كاباليست و پزشك معروف يهودي الاصل فرانسوي.

«فريبكـارترين پيشـگوي تـاريخ» شـايد لقب برازنـده اي بـراي اين پيشـگوي حيله گر باشـد؛ زيـرا كه وي، افـراد بسياري را در سراسر جهان و در طول تاريخ فـريب داده است. شايد شما خوانندگان عزيز، از اين توصـيف بسـيار تعجب كرده و با آن به شدت مخالف باشيد؛ زيـرا امـروزه در بســـــياري از ســـــايت‌هاي اســـــلامي صـــــحبت از پيشگويي‌هاي نوسـتراداموس مي‌شـود و حـتي گهگـاه به پيشـگويي‌هاي وي اسـتناد مي‌گـردد؛ اما قبل از هرگونه اظهار نظر در اين رابطه، لطفاً به توضيحات و مستندات زير توجه فرماييد:

منظـور ما از «فريبكـارترين پيشـگوي تـاريخ» اين نيست كه همه‌ي پيشگويي‌هاي نوستراداموس دروغ بوده است؛ بلكه منظـور اين است كه تعـداد زيـادي از پيشـگويي‌هاي وي مبهم بوده، تعـداد زيـادي اشـتباه بـوده و انـدكي نـيز شـايد درست بـوده است كه احتمـالاً اين پيشـگويي‌هاي درست، بدلي بوده و از منابع ديگري اقتباس شده‌اند.

در هر حال، شواهد مهمي وجود دارند كه نشـان مي‌دهند نوســـــــتراداموس و پيشـــــــگويي‌هايش، بخش مهمي از توطئه‌ي شبكه‌ي جهاني كابالايي-ماسوني بوده‌اند. (البته در زمـــان نوســـــتراداموس، هنـــوز تشـــكيلاتي با نـــام فراماســـوني وجـــود نداشـــتند، بلكه تشـــكيلات بســـيار مشـابهي به شـكل انجمن‌هـاي مخفي و كابـالايي وجـود

داشتند كه هم از نظر عقايد و هم از نظر اهـداف، كـاملاً شبيه تشكيلات امروزي فراماسـوني عمل مي‌كردند. در واقع همان طور كه در ابتـداي مقاله ذكر كـرديم، تعـاليم الحـادي كابـالا، پايه و اسـاس فراماسـوني امـروز را تشـكيل مي‌دهند(268)ـ و مي‌تـوان كابـالا را مـادر فراماسوني امروز ناميد.)

از جمله شـواهد و دلايلي كه نشـان مي‌دهند پيشگويي‌هاي نوستراداموس بخشي از نقشه‌ي شيطاني دستگاه جهاني كابالايي-ماسـوني مي‌باشـد، مي‌تـوان به موارد زير اشاره كرد:

1 - نوسـتراداموس بـدون هيچ شـكي يهـودي الاصل و كاباليست بوده است.(269) همان طور كه قبلاً ذكر شد، كابالا تعـاليمي كـاملاً الحـادي است و با ذات اديـان الهي تناقض دارد.(270)ـ حضـور نوسـتراداموس در گروه‌هـاي كابـالايي به عنـوان يک عضو معـروف و قدرتمنـد، نشـان مي‌دهد كه وي تا چه انـدازه در بين كابالايي‌هـاي همزمانش ارج و قرب داشـته است. (271)ـ مطمئنـاً اين ارج و قرب بي دليل نبوده و احتمالاً به دليل خـدمات وي به كابالا از طريق پيشگويي‌هايش بوده است.

ذكر كاباليست بـودن نوسـتراداموس در دو منبع مختلف. منابع بي شمار ديگري نيز در اين زمينه وجود دارند.

البته بعضي از طرفـداران نوسـتراداموس ممكن است بگويند كه وي انساني كـاملاً مـذهبي و خـداترس بـوده و حتي در نامه اش به پسرش اين مطلب را به وضوح بيـان كـرده است.(272)ـ اما اين گفته درست نمي‌باشـد؛ زيـرا امروزه نيز افراد فاسـدي چـون جـرج بـوش بـراي كسب

مشـروعيت، خـود را به عنـوان فـردي مـذهبي معـرفي مي‌كننـد؛ اين در حـالي است كه عضـويت جـرج بـوش در گروه ماسوني و شيطاني (Skull & Bones) گوش فلک را نيز كر كرده است. بنابراين، ادعـاي نوسـتراداموس در نامه به پسرش نيز فريبي بيش نيست؛ زيرا عضـويت وي در كابالا، هر گونه ادعايي را در مـورد مـذهبي بـودن وي باطل مي‌كند.

از ســوي ديگــر، اذعــان به جــادوگري و كفر به خداوند متعال در زمان نوستراداموس (قرن 16 ميلادي) مطمئناً خطرناک بوده و به مرگ او مي‌انجاميـده است. بنـابراين اگر نوســتراداموس كــافر بــوده اســت، در نامه اش به پسرش، نمي‌توانسته اعتقاد قلبي به كفر و جادوگري را مستقيماً ذكر كند. (البته كاملاً مشـخص نيست كه واقعـاً نامه‌ي مذكور، نامه اي حقيقي است يا خير؟)

2 – بسياري از پيشگويي‌هاي نوستراداموس در رابطه با آخرالزمــان بــوده است و در اين پيشــگويي‌ها، مطــالب فــراواني وجــود دارند كه از مســلمانان (به خصــوص ايرانيــان) چهــره اي خشن و جنگجو ســاخته‌اند و منجي مسـلمانان (حضـرت مهـدي (عج) را انسـاني جنگ طلب معــرفي كرده‌اند. در واقع بســياري از پيشــگويي‌هاي نوستراداموس، با لحني هشدارگونه بيان شده‌اند و هدف از آن‌ها ايجاد ترس و تكـاپو در دل غربي‌ها بـوده تا آن‌ها خود را براي مقابله با اين موج اسلامي آماده كنند.

نمونه اي از اين پيشــــــــــگويي‌ها را در زير ملاحظه مي‌فرماييد:(273)

نمونه‌هايي از پيشگويي‌هاي نوستراداموس, كه در آن‌ها مسلمانان را خشن و جنگ طلب معرفي كرده است.

3 - استفاده‌ي فراوان كشورهاي ماسوني (آمريكا و اسرايیل) از پيشگويي‌هاي نوستراداموس بر عليه مسلمانان و ايرانيان، خود گواه ديگري بر اين حقيقت است كه نوستراداموس كاباليست، با پيشگويي‌هاي فريبنده اش راه را براي كاباليست‌هاي جديد (فراماسون‌ها) باز كرده و به آن‌ها در رسيدن به اهداف شيطاني آخرالزمانيشان كمک كرده است؛ چرا كه اهداف فراماسون‌ها و تلاش آن‌ها براي به دست گيري قدرت جهان، همان اهدافي بود كه قبل از آن‌ها كاباليست‌ها و شواليه‌هاي معبد دنبال مي‌كردند.

لازم به ذكر است كه از ابتداي پيروزي انقلاب اسلامي ايران، كتاب‌ها و فيلم‌هاي زيادي درباره‌ي پيشگويي‌هاي نوستراداموس نوشته شده كه فيلم معروف «مردي كه آينده (فردا) را ديد» از آن جمله است.(274)ـ در اين فيلم‌ها، به كرات از مسلمانان و ايرانيان به عنوان انسان‌هاي خطرناک ياد شده است. يقيناً با اين ترفند، سران ماسوني قصد دارند تا مردم مغرب زمين را از اسلام و ايران بترسانند و از آن‌ها براي انجام اهداف شيطانيشان كمک بگيرند.

حال كه به اهداف شيطاني پيشگويي‌هاي نوستراداموس پي برديم، بهتر است پيرامون صحت و سقم اين پيشگويي‌ها نيز بحث كنيم. در مورد صحت اين پيشگويي‌ها مي‌توان گفت كه:

1 – بسياري از پيشگويي‌هاي نوستراداموس مبهم بوده و مي‌تـوان از آن معـاني مختلف و حـتي متضـاد اسـتنباط كرد. اكثر پيشگويي‌هاي نوستراداموس از اين دسته بوده و مبهم مي‌باشـند و بـدين تـرتيب قابل اسـتناد نيسـتند.(275)

2 – با وجـــود پيشـــگويي‌هاي مبهم فـــراوان در بين پيشگويي‌هاي نوستراداموس، در بعضي قسمت‌ها كه وي صـــريح ســـخن گفته اســـت، اشـــتباهات فاحشي در پيشگويي‌هايش مشـهود است. بـراي نمونه به پيشـگويي زير توجه فرماييد:(276)

در اين پيشــگويي، نوســتراداموس پيشــگويي مي‌كند كه رود سلتيک (Rhine: راين) تا زمـان نجـومي خاصي (كه دقيقاً بر سال 2006 ميلادي منطبق است)، مسـير خـود را تغيــير داده و ديگر از شــهر آگريپينا (شــهر Cologne: كلن امروزي) رد نمي‌شود.(277) اما اين پيشگويي كاملاً غلط بوده و در حال حاضر كه سال 2007 ميلادي اسـت، رود راين دقيقـــاً از وسط شـــهر كلن عبـــور مي‌كند و كماكان در مسير سابق خود جاري است. تصوير مـاهواره اي زير كه از برنـامه‌ي Google Earth برداشــته شــده است، اين مطلب را به وضوح نشان مي‌دهد:

همان طـور كه مشـاهده مي‌فرماييد, بر خلاف پيشـگويي نوسـتراداموس، حـتي در حـال حـاظر كه در سـال 2007 ميلادي هستيم و سال 2006 ميلادي را پشت سر گذاشته ايم, كماكان رود راين مسير خود را تغيير نداده و كماكان از شهر كلن آلمان مي‌گذرد.

3 - پيشگويي‌هاي بسياري نيز در كتب و سايت‌هاي اينترنتي وجود دارند و منتسب به نوستراداموس هستند، اما هيچكدام از آن‌ها در بين پيشگويي‌هاي نوستراداموس يافت نمي‌شوند! بسياري از اين مطالب يا به كلي جعلي هستند و يا بخشي از عبارت آن‌ها جعل شده است. البته تعداد كمي از اين دسته پيشگويي‌ها نيز وجود دارند كه عمداً به صورت غلط ترجمه و تفسير شده‌اند. در زير به چند نمونه‌ي مهم از اين گونه پيشگويي‌ها اشاره مي‌كنيم:

A) پيشگويي زير، يكي از پيشگويي‌هاي معروف نوستراداموس مي‌باشد كه طرفداران نوستراداموس، آن را به واقعه‌ي ساختگي 11 سپتامبر ارتباط مي‌دهند:(278)

اين قطعه از پيشگويي‌هاي نوستراداموس، سر و صداي زيادي به پا كرده است و عده‌ي زيادي از نويسندگان، آن را از شاهكارهاي نوستراداموس دانسته و ادعا مي‌كنند كه اين قطعه كاملاً با حادثه‌ي 11 سپتامبر ارتباط دارد و نوستراداموس توانسته است اين واقعه را پيشگويي كند. اين افراد مي‌گويند كه نوستراداموس توانسته است مدار محل وقوع حادثه (مدار شهر نيويورک) را نيز حدس بزند! متاسفانه در مقالات فارسي نيز سهواً اين سخن نادرست به چشم مي‌خورد.(279)

اما بايد بگوييم كه مطالب گفته شده، كاملاً غلط مي‌باشد. در رد ادعاي بالا، مي‌توان به نكات زير اشاره كرد:

(aاولين نكته‌ي مهمي كه مي‌توان به آن اشاره كـرد، اين است كه مــدار 45 درجه به هيچ عنــوان مــدار شــهر نيويورک نيست، بلكه مـدار شـهر نيويـورک در حـدود 41 درجه است. بنـــابراين مـــدار نـــامبرده در ســـانتوري نوســترادامـوس، به هيچ عنـوان با مـدار شـهر نيويـورک مطابقت ندارد.

تصـوير مـاهواره اي زير كه از برنـامه‌ي Google Earth برداشته شـده اسـت، مـدار واقعي شـهر نيويـورک را به وضوح نشان مي‌دهد:

موقعيت جغرافيايي شـهر نيويـورک در تصـاوير مـاهواره اي. همان طور كه در پايين و سـمت چپ تصـوير (فلش) ديده مي‌شود, مـوقعيت جغرافيـايي اين شـهر حـدودا در مـدار 41 درجه‌ي عـرض جغرافيـايي شـمالي واقع شـده است.

البته دستگاه شيطاني فراماسوني كه از پيشـگويي‌هاي نوســترادامـوس در جهت منــافع خــويش بهــره بــرداري مي‌كند، بر آن شد تا اين اشتباه واضح را به نحـوي توجيه كند؛ بدين ترتيب كه بعد از مشخص شدن اشتباه مــذكور، حاميـــان پيشـــگويي‌هاي نوســـترادامـوس اعلام كردند كه منظور از (45) درجه در سانتوري نوسترادامـوس، 40 و 0.05 (40.05) درجه و يا 40 و 0.5 (40.5) مي‌باشد و اين عدد نيز تقريباً مختصات نيويورک است!(280) عــده اي ديگر نــيز اعلام كردند كه منظـور نوسـترادامـوس از (45) درجه، منطقه اي بين (40) و (45) درجه بوده است! (281) همان طور كه ملاحظه مي‌فرماييد، اين توجيهات كاملاً غير منطقي بوده و به راحتي رد مي‌شــوند. بعضي از دلايل رد اين توجيهات عبارتند از:

1) نيويورک يک شهر بـزرگ است و مختصـات يک شـهر بزرگ به هيچ عنوان درمحـدوده‌ي صـدم (0.01)ـ و دهم (0.1)ـ نمي‌گنجـد؛ زيـرا اين شـهرها محـدوده‌ي وسـيعي دارند. براي مثال، محدوده‌ي شهر نيويورک بين (40.48) درجه تا (40.88) درجه‌ي شمالي عرض جغرافيايي واقع شده است و محدوده‌ي اين شهر در مقياس صـدم، فقط يک نقطه نيست. نکته‌ي جـالب‌تر اين کـه، حـتي محل سـاختمان سـازمان تجـارت جهـاني در نيويـورک (که در حادثه‌ي 11 سـپتامبر ويـران شد) نـيز در مـدار (40.70) درجه‌ي شـمالي قـرار دارد و با اعـداد (40.5)ـ درجه و (40.05) درجه مطابقت ندارد. بدين ترتيب ادعاي کساني که مي‌گويند منظـور از (45)ـ درجه در سـانتوري نوستراداموس، 40 و 0.05 (40.05) درجه و يا 40 و 0.5 (40.5)ـ مي‌باشد، غلط است؛ چرا که محـدوده‌ي شـهرها (به خصـوص شـهرهاي بـزرگي همچـون نيويـورک)، در مقياس صدم (0.01) و دهم (0.1) درجه نمي‌گنجد.

2) در پيشـگويي‌هاي نوسـتراداموس، مـدار شـهرهاي ديگـري نـيز ذکر شـده‌اند که هيچکـدام از آن‌ها اعـداد اعشاري ندارند. بنابراين در اينجا نيز انتظـار نمي‌رود که درجه‌ي ذکر شـده بـراي «شـهر جديد»، عـددي اعشـاري باشد. بدين ترتيب ادعاي کسـاني که مي‌گويند منظـور از (45)ـ درجه در سـانتوري نوسـتراداموس، 40 و 0.05 (40.05)ـ درجه و يا 40 و 0.5 (40.5)ـ مي‌باشـد، غلط است.

3) نحـوه‌ي ذکر عـدد (45)ـ در اين قطعه‌ي سـانتوري مذکور، به قـدري واضح است که جـاي هيچ شک و شـبهه اي باقي نمي‌گذارد و به هيچ عنوان عدد ياد شـده، عـدد (

40.05)ـ يا (40.5)ـ را به ذهن متبادر نمي‌سازد.(282)ـ از سوي ديگر نحـوه‌ي بيـان عـدد (45)ـ در اين سـانتوري به قــدري گويا است كه هيچ گــاه نمي‌تــوان از آن، عبــارت منطقه اي بين مدار (40)ـ و (45)ـ درجه را استنباط كرد. بدين ترتيب، هم ادعاي كسـاني كه مي‌گويند منظـور از (45)ـ درجه در سـانتوري نوسـتراداموس، 40 و 0.05 (40.05)ـ درجه و يا 40 و 0.5 (40.5)ـ مي‌باشـد، و هم ادعـاي افـرادي كه مي‌گويند منظـور نوسـتراداموس از (45)ـ درجـه، منطقه اي بين (40)ـ و (45)ـ درجه اسـت، اشتباه مي‌باشد.

ذكر يک نكته: ذكر اين نكته حـائز اهميت است كه اختلاف بين (41)ـ درجه و (45)ـ درجه‌ي عــرض جغرافيــايي كم نيست و در حـدود 480 كيلومـتر مي‌باشد. بـدين تـرتيب نمي‌توان شهر جديد ذكر شده در قطعه‌ي 97 سانتوري 6 نوســتراداموس را كه در مــدار (45)ـ درجه واقع شــده است، همان شهر نيويورک دانست؛ زيرا نيويــورک كه در مدار 41 درجه واقع شده اسـت، حـدود 480 كيلومـتر با مدار (45) درجه فاصله دارد.

b) مطلب مهم ديگــري كه نشــان مي‌دهد قطعه‌ي 97 ســانتوري 6 نوســتراداموس شــباهتي به واقعه‌ي 11 ســـپتامبر نـــدارد، اين است كه شـــهر جديـــدي كه نوستراداموس از آن نـام مي‌بـرد، نيويـورک نيسـت؛ بلكه احتمالاً منظور او از «شهر جديد» يا «شهر نوين»، شـهر (Villeneuve-sur-Lot)ـــــ در فرانسه و يا شـــــهر (Villanova d’Asti) در ايتاليا مي‌باشد. زيــرا شــهر (Villeneuve-sur-Lot)ـ در مدار (44.5)ـ درجه، و شـهر (Villanova d’Asti) دقيقاً در مدار (45)ـ درجه واقع شده

است.(283)ـ البته شهرهاي مـذكور به نسـبت شـهرهاي كوچكي هستند و مي‌توان آن‌ها را در محـدوده‌ي كـوچكي از عرض جغرافيايي جاي داد و مانند نيويورک محــدوده‌ي وســـيعي ندارند. به همين دليل است كه در مـــورد آن‌ها محدوده‌ي وسـيعي از عـرض جغرافيـايي را ذكر نكـرديم. نكته‌ي مهم اين كه اين شـهرها در زمـان نوسـتراداموس نيز وجود داشتند و با محل زندگي وي كه كشــور فرانسه بوده است، فاصله‌ي چنـداني نداشـتند. بنـابراين احتمـالاً منظور نوستراداموس از شهر جديد، يكي از اين دو شهر بوده است.

همچــنين بســيار جــالب است كه بــدانيم عبــارت (Ville neuve)ـ در زبـان فرانسـوي به معنـاي شـهر جديـد، و (Villa nova)ـ نـيز به همين معنا مي‌باشد كه اين مطلب نيز احتمال اشاره‌ي نوستراداموس به اين دو شهر را بالا مي‌برد.(284)

در تصوير ماهواره اي زير كه از برنامه‌ي Google earth گرفته شده است، شما مي‌توانيد تصاوير دو شهر مذكور و مـوقعيت جغرافيـايي آن‌ها را مشـاهده كنيد: (تصـوير اول مربـوط به شـهر (Villeneuve-sur-Lot)ـ در كشـور فرانســه، و تصــوير دوم مربــوط به شــهر (Villanova d’Asti) در كشور ايتاليا مي‌باشد.)

تصوير ماهواره اي شهر (Villeneuve-sur-lot)ـ در مدار (44.5) درجه‌ي عرض جغرافيايي شمالي

تصوير ماهواره اي شهر (Villanova d’Asti) در مدار (45) درجه‌ي عرض جغرافيايي شمالي

c) سومين نكته اي كه ارتباط قطعه‌ي 97 سانتوري 6 را با واقعه‌ي 11 سپتامبر رد مي‌كند، اين است كه در اين قطعه‌ي نوستراداموس، گفته شده كه «آتش به شهر جديد نزديک مي‌شود»، اما در واقعه‌ي 11 سپتامبر، آتش به برج‌هاي دوقلو نزديک نشد، بلكه دو هواپيما به برج‌هاي مذكور نزديک شدند و باعث آتش گرفتن برج‌ها شدند. اين مطلب نيز، تاييدي بر عدم ارتباط اين قطعه‌ي سانتوري مذكور با پيشگويي‌هاي نوستراداموس است.

بدين ترتيب همان طور كه ديديم، حادثه‌ي ساختگي و دروغين 11 سپتامبر به هيچ عنوان قابل انطباق با پيشگويي نوستراداموس نيست. در واقع اين تعبير و تفسير غلط از (سانتوري 6 - قطعه‌ي 97)ـ به صورت عمدي ارايه شده و هدف از ترويج آن در كتب و سايت‌هاي مختلف، اين است كه نوستراداموس را پيشگوي بزرگي معرفي كنند و از اين حربه بهره گيرند تا بقيه‌ي پيشگويي‌هاي نوستراداموس را كه در آن‌ها مسلمانان به عنوان انسان‌هاي جنگ طلب و خونخوار معرفي گرديده‌اند، واقعي جلوه دهند.

B) از جمله گزافه گويي‌هاي ديگر در مورد حادثه‌ي ساختگي 11 سپتامبر، ترجمه و تفسير غلط قطعه‌ي زير است كه عمدي مي‌باشد:(285)

دستگاه شيطاني فراماسوني و طرفداران نوستراداموس، براي پيشبرد اهداف شيطاني خود ادعا كرده‌اند كه اين پيشگويي نوستراداموس مربوط به واقعه‌ي 11 سپتامبر است! حتي آنان گفته‌اند كه منظور از كلمه‌ي (Tour)ـ در قطعه‌ي مذكور، همان (Tower)ـ يا (برج) در زبان انگليسي است. بنا به ادعاي آنان، اين

قطعه بيان مي‌كند كه برج در طي حمله اي آتش مي‌گيرد و منظور از اين برج، همان برج سازمان تجارت جهاني نيويورک است!

اين ادعاي سفيهانه به سهولت رد مي‌شود. زيرا دو ساختماني كه در اين قطعه از آن‌ها نام برده شده است (Tour D’Aigues و Ansouis)، قلعه‌هايي كاملاً قديمي و شناخته شده هستند كه در نزديكي شهر (Pertuis) در كشور فرانسه واقع شده‌اند و از يكديگر 8 كيلومتر فاصله دارند. پيشگويي نوستراداموس نيز پيرامون همين قلعه‌ها است. نكته‌ي جالب اين كه پيشگويي نوستراداموس در مورد اين قلعه‌ها نيز هنوز كه هنوز است، به حقيقت نپيوسته است. بنابراين پيشگويي قطعه‌ي مذكور نه تنها به حادثه‌ي 11 سپتامبر ربطي ندارد، بلكه در مورد قلعه‌هاي فرانسوي نيز به حقيقت نپيوسته است!(286)ـ تصوير دو قلعه‌ي مذكور را در زير مي‌بينيد:

عكس راست: قلعه‌ي Tour D’Aigues

عكس چپ: قلعه‌ي Ansouis

موقعيت قلعه‌هاي Ansouis، Tour D’aigues و شهر Pertius

ذكر يک نكته‌ي مهم: پيشگويي فوق، در سانتوري‌هاي دهگانه‌ي نوستراداموس وجود ندارد؛ بلكه در دوبيتي‌هاي ضميمه‌ي نوستراداموس يافت مي‌شود. بعضي از كتب و سايت‌ها، دوبيتي‌هاي فوق را سانتوري‌هاي 11 و 12 مي‌نامند.

C) پيشگويي ديگر نوستراداموس كه به 11 سپتامبر ارتباط داده مي‌شود، پيشگويي زير است:(287)

در سايت‌هاي اينترنتي فراواني، قطعه‌ي فوق را به عنوان يكي از پيشگويي‌هاي 11 سپتامبر معرفي كرده‌اند. نكته‌ي جالب اين كه در سايت‌هاي مذكور، مصرع دوم قطعه‌ي فوق، عمداً غلط ترجمه شده است. بدين ترتيب كه در اين سايت‌ها عبارت فرانسوي (.Fera trembler autour de Cité neufue)ـ را به صورت عبارت انگليسي (.Will cause the towers around the New City to shake)ـ ترجمه كرده‌اند كه معني فارسي آن چنين است: ((لرزش زمين) سبب خواهد شد تا برج‌هاي اطراف شهر جديد بلرزند.). اما همان طور كه در بالا ديديم، عبارت فرانسوي (.Fera trembler autour de Cité neufue) به صورت عبارت انگليسي (.Will cause tremors around the New City (ترجمه مي‌گردد كه معني فارسي آن چنين است: ((لرزش زمين) سبب لرزش در اطراف شهر جديد خواهد شد.). نكته‌ي جالب اين كه در قطعه‌ي سانتوري نوستراداموس و ترجمه‌ي صحيح آن، اصلاً كلمه‌ي برج (Tower)ـ وجود ندارد و به نظر مي‌رسد كه سايت‌هاي اينترنتي تحت اختيار ماسون‌ها به صورت عمدي و مغرضانه كلمه‌ي برج را در ترجمه‌ي خود به كار برده‌اند.(288)

نكته‌ي ديگر اين كه منظور از شهر جديد در قطعه‌ي مذكور سانتوري‌هاي نوستراداموس، شهر نيويورک نيست؛ بلكه منظور از آن، يكي از دو شهر (Villeneuve-sur-Lot) در فرانسه و يا شهر (Villanova d’Asti) در ايتاليا مي‌باشد.(289)

از سوي ديگر در مصراع اول اين قطعـه، ذكر شـده است كه آتش از مركز زمين، سبب لرزش شهر جديد مي‌شود؛ حال آن كه در 11 سـپتامبر، هواپيماها از آسـمان بـاعث خـرابي برج‌هـاي سـازمان تجـارت جهـاني شـدند كه اين مسـأله نـيز دروغ بـودن ادعاهـاي سـايت‌هاي مـذكور را نشان مي‌دهد.

D) در مورد 11 سپتامبر، پيشگويي‌هاي جعلي نيز وجود دارند كه اصلاً نوسـتراداموس در كتاب‌هـاي خـود به آن‌ها كوچكـترين اشـاره اي هم نكـرده است. نمونه اي از اين پيشگويي‌ها را در زير مي‌بينيد: (290)

پيشگويي فوق، كاملاً جعلي بوده و نوسـتراداموس حـتي كوچكترين اشاره اي به آن نكرده است. پيشگويي مذكور در E-Mailها و سايت‌هاي بسياري آمـده اسـت، اما نه در سانتوري‌ها وجود دارد و نه در ساير كتب نوستراداموس. جالب‌تر اين كه سال سرودن اين قطعه، سال 1645 ذكر شده است؛ اين در حـالي است كه نوسـتراداموس در يک قرن پيش از آن تاريخ زندگي مي‌كـرده و در سـال 1654 در حدود 150 سال سن داشته است!(291)

E) يكي ديگر از پيشـــــگويي‌هاي جعلي منتسب به نوستراداموس را نيز در زير مي‌بينيد:(292)

اين پيشگويي نيز كاملاً جعلي بوده و حتي مشابه آن نـيز در پيشگويي‌هاي نوستراداموس وجود ندارد!(293)

F) بجز پيشگويي‌هاي فـوق كه به حـادثه‌ي 11 سـپتامبر ارتبـاط داده شـده‌اند، پيشـگويي‌هاي ديگـري نـيز وجـود دارند كه معـروف مي‌باشـند. از جمله‌ي اين پيشـگويي‌ها مي‌تـوان به پيشـگويي اشـاره كـرد كه بنا به ادعـاي

طرفداران و حاميان نوستراداموس، خـبر از آمـدن هيتلر مي‌دهد. ابتــدا بهــتر است كه نگــاهي به اين پيشــگويي بيندازيم:(294)

قطعه‌ي فوق يكي از مهمترين قطعــاتي است كه توسط حاميــان و طرفــداران نوســتراداموس تبليغ مي‌شــود، و دليل آنان بر صـحت پيشـگويي نوسـتراداموس، اين است كه در اين قطعه هم كلمه‌ي (Hister)ـــ وجـــود دارد كه مشابه هيتلر است و هم به آلمان اشاره شده است!

اما در رد اين ادعاها دلايل محكمي وجود دارند:

a) اين سانتوري عـاقبت (Hister)ـ را زنـداني شـدن در قفس آهنين دانسته اسـت، حـال آن كه همه مي‌دانيم كه هيتلر و معشوقه اش اوا براون، در روز پيروزي متفقين خودكشي كــرده انــد؛(295)ــ بنــابراين اين پيشــگويي ارتباطي به هيتلر ندارد.

b) در مـورد كلمه‌ي ((Hister بايد گفت كه اين كلمه در نسـخه‌هاي مختلفي كه از پيشـگويي‌هاي نوسـتراداموس وجـود دارنـد، به اشـكال مختلفي ذكر شـده است. بـراي مثــال در كتــاب (The Complete Prophecies of Nostradamus by Henry C. Roberts)ـ لغت (Ister) ذكر شده است كه نام لاتين رودخـانه‌ي دانـوب مي‌باشد(296). و اتفاقاً بخش ابتدايي اين رودخانه در آلمان واقع شــده است.(297)ــ از ســوي ديگر در بعضي از كتب، از جمله در كتـاب (The Prophecies of Nostradamus by Erika Cheetham)ـ در قطعه‌ي مذكور سانتوري‌هاي نوستراداموس، كلمه‌ي (Hister)ـ ذكر شـده است.(298) نكته‌ي ديگر اين كه در ابتداي كتاب دوم، مولف ادعا كرده

است که خود نوستراداموس به احتمـال زيـاد از کلمه‌ي (Hitler)ـــ اســـتفاده کـــرده است! به همين دليل در اين کتاب، در کنار لغت (Hister)، کلمه‌ي (Hitler) نيز به کار رفته است.(299) از اين توضيحات مي‌توان نتيجه گرفت که کتـاب پيشـگويي‌هاي نوسـتراداموس، در طـول تـاريخ مورد دستکاري واقع شده و کشورهاي اروپـايي و آمريکا هر جا که لازم بـــوده، با توجه به منافعشـــان متن آن را تغيير داده و بنا به ميل خود تفسير کرده‌اند. براي مثـال، مولف کتـــاب دوم (Erika Cheetham)ـــ که انگليسي اســـت، بي شک به نفع انگليسي‌ها و به ضـــرر آلماني‌ها قلم زده و به جاي (Hister)، (Hitler) نوشته است.

البته در مورد هيتلر پيشگويي‌هاي زيـادي وجـود دارند که با توجه به حجم مطالب، از ذکر آنان خـودداري مي‌کـنيم؛ اما تقريباً همه‌ي آنان نيز به نحو مشابه رد مي‌شوند.

G) آخـــرين پيشـــگويي که در اين جا بررسي مي‌کـــنيم، پيشـــگويي بســـيار معـــروفي است که طرفـــداران نوســـتراداموس و حاميـــان او ادعا مي‌کنند در آن به حضـرت امـام خميـني (ره) و انقلاب ايـران اشـاره شـده است.

اين پيشـگويي، بارها از سـوي رسـانه‌هاي غـربي مطـرح شده است و اين رسانه‌ها به وسيله‌ي آن، رشد ايـــران را براي غرب، خطرنـاک جلـوه داده و بـدين وسـيله اهـداف اســـتعماري خـــود را توجيه مي‌کنند. اين خبرگزاري‌ها با ادعايشـــان مبـــني بر اين که پيشـــگويي مزبـــور يکي از چندين پيشگويي صحيح! نوستراداموس درباره‌ي ايران و اســـلام اســـت، تلاش مي‌کنند تا بقيه‌ي پيشـــگويي‌هاي نوســـتراموس دربـــاره‌ي ايـــران و اســـلام را به خـــورد

مخاطبان غربي خود بدهند تا بدين وسيله از حمايت آنان در مبارزه با اسلام و ايران برخوردار شوند.

متأسفانه در داخل سرزمين‌هاي اسلامي و حتي كشور عزيزمان ايران، عده اي از برادران عزيز مسلمان، فريب خورده و با نيت خير اما با روش اشتباه، سعي مي‌كنند كه اين پيشگويي را دليل بر حقانيت امام خميني (ره) و انقلاب اسلامي ايران بدانند؛ حال آن كه صحه گذاشتن بر اين پيشگويي نادرست، تنها به سود دشمنان غربي است، نه انقلاب اسلامي؛ زيرا با درست دانستن اين پيشگويي‌ها، در واقع به اهداف فراماسون‌ها مشروعيت مي‌بخشيم و نادانسته راه آنان را براي رسيدن به هدف پليدشان (كه همانا ترساندن مردم جهان از اسلام و ايران است)، هموار مي‌كنيم.

بعد از توضيحات مقدماتي، بهتر است به پيشگويي مذكور بپردازيم. متن اين پيشگويي به صورت زير است: (300)

عليرغم ظاهر فريبنده اي كه قطعه‌ي فوق از آن برخوردار است، تفاوت بسيار زيادي بين توصيفات آن و واقعيات انقلاب اسلامي ايران وجود دارد:

a) در قطعه‌ي فوق از پيشگويي‌هاي نوستراداموس، ذكر شده است كه رسوايي شاه به وسيله‌ي پاياني انجام مي‌شود كه آغاز آن از فرانسه بوده است. اين مطلب مسلماً اشتباه مي‌باشد؛ زيرا حركت انقلابي و اسلامي ملت ايران كه در بهمن ماه سال 1357 هجري شمسي به پيروزي رسيد، آغازش از شهر قم و سال 1342 هجري شمسي بوده است.(301) در واقع حركت انقلابي

- اســـلامي مـــردم ايـــران، به دنبـــال ســـخنراني‌هاي روشــنگرانه‌ي امــام خميــني (ره) در شــهر قم و ســپس دستگيري ايشان در ســال 1342 همــان ســال آغــاز شد. ملت غيور ايران به نشانه‌ي اعتراض به دستگيري حضرت امــام (ره)، در 15 خــرداد همــان ســال (1342 شمسي) قيــام كردند كه اين قيــام، توسط رژيم ســفاک ســابق به خاک و خون كشيده شد.(302)

بنابر نظر اكثر مورخين، وقايع ســال 1342، به خصــوص سخنراني‌هاي امام (ره) در سال 1342 و قيام 15 خرداد همــان ســال، آغــاز حــركت انقلاب اســلامي ايــران بــوده است؛(303)ـ زيرا كه قبل از آن سال، حركت‌هــايي كه بر ضد نظــام ستمشــاهي انجــام مي‌شــدند يا جنبه‌ي صــرفاً ملي داشــتند و يا همچــون تــوده اي‌ها در اختيــار عوامل بيگانگــان بودند. بنــابراين حــركت ملت ايــران در ســال 1342 شمسي به دنبــال ســخنراني‌هاي امــام (ره)، كه بيشــتر جنبه‌ي مــذهبي و كمــتر جنبه‌ي ملي داشت را به جرأت مي‌تــوان ســرآغاز انقلاب اســلامي ايــران دانست. بــدين تــرتيب آغــاز انقلاب ايــران از قم بــوده اســت، نه فرانسه؛ و اين پيشگويي نوســتراداموس را نمي‌تــوان به امام خميني (ره) و انقلاب ايران ارتباط داد.

البته بعضي از عزيــزان و بزرگــواران مســلمان، اشــتباه كــرده و قطعه‌ي مــذكور ســانتوري نوســتراداموس را به صورت غلط ترجمه كرده‌اند. در زير يكي از اين ترجمه‌ها را مشـــاهده مي‌كنيد كه اين ترجمـــه، از كتـــاب فارسي «تحليلي بر پيشــگويي نوســتراداموس» اقتبــاس شــده است:(304)

همان طور که مشاهده مي‌کنيد، مصراع سوم قطعه‌ي فوق، به صورت عبارت (پايان آن در فرانسه آغاز مي‌شود.) ترجمه شده است. اين اشتباه در ترجمه باعث اشتباه بيشتر مترجم و نويسنده‌ي کتاب مذکور و خوانندگان شده است. هر چند که اين ترجمه‌ي اشتباه نيز به سهولت رد مي‌شود. زيرا:

1) عبارت (پايان آن در فرانسه آغاز مي‌شود)، از نظر دستور زبان صحيح نيست؛ زيرا پايان هر کاري در يک لحظه اتفاق مي‌افتد و چنين نيست که پايان کارها طول بکشد. به همين دليل در زبان انگليسي، فعل (پايان دادن: Finish)، هيچ گاه (ing) نمي‌گيرد و نمي‌توان اين فعل را به صورت ممتد (Finishing) به کار برد. زيرا (Finish) به معناي پايان دادن است و پايان دادن در يک لحظه بوده و نمي‌تواند امتداد داشته باشد. بدين ترتيب عبارت (پايان آن در فرانسه آغاز مي‌شود) که در ترجمه‌ي کتاب مذکور آمده است، صحيح نمي‌باشد.

1) حتي اگر قوانين دستور زبان را ناديده بگيريم، باز اين مطلب که بگوييم پايان حرکت انقلابي ايران از فرانسه آغاز شده است، صحيح نمي‌باشد. زيرا امام خميني (ره) در مهر ماه سال 1357 به پاريس هجرت کردند، اما قيام‌هاي پي در پي مردم ايران در سال 1357، از قبل از مهر ماه آغاز شده بود. براي مثال قيام خونين 17 شهريور 1357، در شهريور ماه که امام خميني (ره) هنوز در عراق بودند، شکل گرفت و به عنوان نقطه‌ي شروعي براي قيام‌هاي پياپي سال 1357 بود که سرانجام اين قيام‌ها به پيروزي انقلاب اسلامي ايران انجاميد.(305) بنابراين آغاز آخرين قيام‌هاي منجر

به انقلاب، نيز در سال 1357 در زماني شكل گـرفت كه امام خميني هنوز در عراق بودند. بدين ترتيب فرانسه در اين مورد نيز سهمي ندارد.

از ســـوي ديگر اگر به صـــورت دقيق‌تر به رويـــدادهاي انقلاب بنگريم، حركت نهـايي انقلاب اسـلامي ايـران، از سـال 1356 آغـاز شد كه در دي مـاه اين سـال، مـردم سراسر ايران به صورت يكپارچه و به منظور اعـتراض به مقاله‌ي توهين آميز روزنامه‌ي اطلاعـات، قيـام كردند كه اين قيام در قم به خاک و خون كشيده شد. قيام مذكور، سرآغاز يک سري قيام‌هاي زنجـيره اي در كشـور بـود كه هر كـــدام از اين قيام‌ها به مناســـبت بزرگداشت چهلم شهداي قيـام قبلي انجـام مي‌شـدند. دامنه‌ي اين قيام‌ها بـدين تـرتيب به سـال 1357 نـيز كشـيده شد كه در اين سـال، انقلاب اسـلامي ايـران به پـيروزي رسـيد.(306) بدين ترتيب اگر از اين زاويه نيز به انقلاب اسلامي نگـاه كـنيم، بـاز هم خـواهيم ديد كه حـركت نهـايي انقلاب اسلامي، از قم و در زمان حضـور امـام در عـراق (نجف) شروع شده است، نه فرانسه.

با توجه به توضـيحات بـالا درمي يـابيم كه حركت‌هـاي پاياني انقلاب اسلامي ايران در سال 1357، قبل از مهر ماه 57 و در زماني شـكل گـرفت كه امـام خميـني (ره) هنـوز در نجف بودنـد؛ ايشـان بعد از اين وقـايع و در مهرماه به فرانسه هجرت كردند؛ بنـابراين فرانسه حـتي آغازگر حركت‌هاي پايـاني انقلاب نـيز نبـوده است. بـدين تـرتيب مي‌تـوان گفت كه قطعه‌ي 70 سـانتوري 1 نوستراداموس با واقعيات انقلاب اسلامي ايران، تفـاوت زيادي دارد و نمي‌توان آن را به انقلاب ارتباط داد.

b) در کتـــــاب فارسي «تحليلي بر پيشـــــگويي نوستراداموس»، ترجمه‌ي مصراع چهارم (و از سـوي يک کاهن است که در جـاي دوري نشسـته است)، نـيز کـاملاً غلط مي‌باشد. زيـرا کلمه‌ي (Augure)ـ که در پيشـگويي نوستراداموس به زبان فرانسه آورده شده است، معـاني متعـــددي دارد که از جمله‌ي آن‌ها مي‌تـــوان به کـــاهن، پيشگو، فال، نشانه و ... اشـاره کـرد. متاسـفانه مـترجم کتـاب فارسي «تحليلي بر پيشـگويي نوسـتراداموس»، (Augure) را به معناي کاهن گرفته است،(307) حال آن که اين تصور کاملاً اشـتباه اسـت؛ زيـرا معنـاي عبـارت (Secret Augure)ـ که در متن اصـلي سـانتوري آمـده است، (نشـانه‌ي مخفي) است نه چـيز ديگر. در واقع اگر آن را به صـورت (کـاهن مخفي) ترجمه کـنيم، عبـارت نامأنوسي خواهد شد و در ضـمن، هيچ شـباهتي با امـام خميـني (ره) که رهـبري ملت ايـران را آشـکارا بر عهـده داشتند، نخواهد داشت. نکته‌ي جـالبي که وجـود دارد اين است که مترجم محترم کتاب فارسي مذکور، در ترجمه‌ي مصراع چهارم قطعه‌ي 70 سانتوري 1، کلمه‌ي (secret) را جا انداخته و فراموش کرده است. اين در حـالي است که ترجمه‌ي درست مصـراع مـورد نظـر، به صـورت ((اين مسأله) نشانه اي مخفي بـراي کسي است که مي‌خواهد (در جان و مال خود) صرفه جويي کند (خود را محـافظت کند))، مي‌باشد که اين ترجمـه، در ترجمه‌هـاي صـورت گرفته به زبان انگليسي نيز وجـود دارد و در همه‌ي آن‌ها به کلمه‌ي (secret) توجه شده است.

در زير، چند ترجمه‌ي انگليسي از قطعه‌ي 70 سانتوري 1 و ترجمه‌ي فارسي صحيح آن آورده شـده است تا اشـتباه ترجمه اي کتـــــاب فارسي «تحليلي بر پيشـــــگويي

نوستراداموس»، و ترجمه‌هاي مشابه آن، آشكار شود:(308)

ترجمه‌ي اشتباه كتاب فارسي «تحليلي بر پيشگويي‌هاي نوستراداموس». (كلمه‌ي «secret: مخفي» بدون هيچ قرينه اي در ترجمه حذف شده است.)

بنابراين همان طور كه ملاحظه فرموديد، قطعه‌ي 70 سانتوري 1 نوستراداموس، با خصوصيات حضرت امام خميني (ره) و واقعيت‌هاي انقلاب اسلامي ايران، تفاوت‌هاي بنيادين دارد.

متأسفانه يكي از دلايل رواج پيشگويي‌هاي نوستراداموس در بين مسلمانان، اين است كه تعدادي از برادران مسلمان قصد دارند تا از پيشگويي‌هاي نوستراداموس در جهت اثبات حقانيت انقلاب و حضرت امام خميني (ره) استفاده كنند. گر چه نيت اين برادران خير است، اما راهي كه اينان رفته‌اند اشتباه مي‌باشد؛ زيرا اين پيشگويي‌ها را يک كاباليست معروف انجام داده است و همان طور كه مي‌دانيم، كابالا مملو از تعاليم الحادي بوده و سرآغاز تشكيل فراماسوني مي‌باشد. حال با اين اوصاف چگونه مي‌توان به پيشگويي يک كاباليست اعتماد كرد؟

از ديگر نكاتي كه نشان مي‌دهد پيشگويي‌هاي نوستراداموس يک توطئه است، اين است كه بسياري از دول غربي و دشمنان اسلام، از اين پيشگويي‌ها به منظور تخريب چهره‌ي اسلام و ايران استفاده مي‌كنند و همواره اسلام و ايران را بزرگترين خطر براي جهان

عصر حاضر جلوه مي‌دهند. بنابراين صحه گذاشتن بر اين پيشگويي‌ها به ضرر خود ما است.

گرچه بسياري از پيشگويي‌هاي نوستراداموس، به خـودي خود غلط يا مبهم بوده و به سهولت باطل مي‌شـوند. اما با اين اوصاف جاي تعجب است كه چرا بعضي از برادران مســـلمان، به هر نحـــوي كه شـــده پيشـــگويي‌هاي نوستراداموس را به وقايع جهـان اسـلام پيوند مي‌زنند و حـــتي در مـــواردي اشـــتباهات نوســـتراداموس را توجيه مي‌كنند!

نكته‌ي بسيار مهمي كه بايد به آن اشـاره كـرد، اين است كه احـاديث معتـبر بسـياري از معصـومين (ع) نقل شـده است كه در طي آن‌ها اين بزرگواران، وقـايع آخرالزمـان را پيشـگويي كرده‌اند كه بسـياري از اين وقـايع نـيز به صـورت بسـيار دقيق به حقيقت پيوسـته انـد؛ اما با اين حال، كماكان بسياري از برادران مسـلمان به جـاي بهـره بـردن از احـاديث معصـومين (ع)، بـراي بررسي وقـايع آخرالزمـــان به پيشـــگويي‌هاي دروغين و توطئه آمـــيز نوستراداموس مي‌پردازند.

نكته‌ي بسيار مهمي كه بايد به آن اشـاره كـرد، اين است كه احـاديث معتـبر بسـياري از معصـومين (ع) نقل شـده است كه در طي آن‌ها اين بزرگواران، وقـايع آخرالزمـان را پيشـگويي كرده‌اند كه بسـياري از اين وقـايع نـيز به صـورت بسـيار دقيق به حقيقت پيوسـته انـد؛ اما با اين حال، كماكان بسياري از برادران مسـلمان به جـاي بهـره بـردن از احـاديث معصـومين (ع)، بـراي بررسي وقـايع آخرالزمـــان به پيشـــگويي‌هاي دروغين و توطئه آمـــيز نوستراداموس مي‌پردازند.

به منظور بررسي دقت و صحت احاديث معصومين (ع) در رابطه با حوادث آخرالزمان، يک نمونه از اين احاديث را ذکر مي‌کنيم: (شگفت اين که در اين حديث، اوضاع شهرهاي قم و کوفه در آخرالزمان، به دقت بيان شده‌اند.)

در اين حديث، حضرت امام صادق (ع) گوشه اي از اوضاع آخرالزمان را ترسيم مي‌کنند:

و روي بأسانيد عن الصادق (ع) أنه ذکر کوفة و قال:

«ستخلو کوفة من المؤمنين و يأزر عنها العلم کما تأزر الحية في جحرها، ثم يظهر العلم ببلدة يقال لها قم، و تصير معدناً للعلم و الفضل حتى لايبقى في الارض مستضعف في الدين حتى المخدرات في الحجال، و ذلك عند قرب ظهور قائمنا، فيجعل الله قم و أهله قائمين مقام الحجة، و لولا ذلك نساخت الارض بأهلها و لم يبق في الارض حجة، فيفيض العلم منه إلى سائر البلاد في المشرق و المغرب، فيتم حجة الله على الخلق حتى لايبقى أحد على الارض لم يبلغ إليه الدين و العلم، ثم يظهر القائم عليه السلام و يسير سبباً لنقمة الله و سخطه على العباد، لان الله لاينتقم من العباد إلا بعد إنکارهم حجة.»(309)

و با اسناد بسيار از حضرت امام صادق (ع) نقل شده است که کوفه را ياد کردند و گفتند:

«بزودی شهر کوفه از مؤ منان خالی می‌گردد و به گونه اي که مار در جايگاه خود فرو می‌رود ،علم نيز اين چنين از کوفه رخت برمی بندد؛ سپس از شهری بنام قم آشکار می‌شود و آن سامان معدن فضل و دانش

می‌گـــردد. به نحـــوي که در زمین کسی در استضـــعاف فکـــری بسر نمی‌بـــرد؛ حـــتی نوعروســـان در حجله گـــاه خـــویش؛ و این قضـــایا نزدیك ظهـــور قـــائم ما به وقـــوع می‌پیوندد. خداوند سبحان، قم و اهلش را برای رســـاندن پیـــام اســـلام، قـــائم مقـــام حضـــرت حجت می‌گرداند. اگر چنین نشود، زمین اهل خودش را فرو می‌برد و در زمین حجـــتی بـــاقی نمی‌مانـــد، دانش از این شـــهر به شـــرق و غـــرب جهـــان منتشر می‌گـــردد، بدینســـان بر مـــردم اتمـــام حجت می‌شـــود و یکی بـــاقی نمی‌ماند که دین و دانش به وی نرســـیده باشـــد؛ آنگـــاه قـــائم (علیه الســـلام) ظهـــور می‌کند و ظهـــــور وی بـــــاعث خشم و غضب خداوند بر بنـــدگان می‌شـــود؛ زیـــرا خداوند از بنـــدگانش انتقـــام نمی‌گیرد مگر بعد از آن که وجود مقدس حضرت حجت را انکار نمایند.»(310)

همان طورکه ملاحظه فرمودید، حضرت امـــام صـــادق (ع) در حدیث فـــوق، پیشـــگويي‌هاي اعجـــاب آوري را در مـــورد وقـــایع آخرالزمـــان انجـــام داده‌اند که با وجـــود فاصـــله‌ي 1300 ســـاله، بســـیار دقیق و صـــحیح مي‌باشـــند. در این حدیث، امـــام صـــادق (ع) فرمودند که در آخرالزمـــان، علم (علوم دیني) از کوفه خـــارج مي‌شـــود و کوفه از مومـــنین (علماي دین) خـــالي مي‌گـــردد و همزمـــان علـــوم دیـــني به شهري وارد مي‌شـــود که قم نـــام دارد؛ و این شـــهر (قم) به قـــــدري در نشر علـــــوم دیـــــني اهتمـــــام مي‌ورزد که دسترسي به علوم دیني را از تمامي نقـــاط جهـــان ممکن مي‌سازد که این امر حجت را بر همه‌ي مردم جهان، تمام مي‌نماید. به فرموده‌ي امام صادق (ع)، تمامي این وقایع در نزدیکي ظهور حضرت قائم (عج) اتفاق مي‌افتند.

با دقت در حـــديث مـــذكور و مقايسه‌ي آن با اوضـــاع امـــروزه‌ي جهـــان، به عظمت علم الهي كه در نـــزد معصـــومين (ع) بـــوده اســـت، پي خـــواهيم بـــرد. در اين قسمت جا دارد تا به جزييات پيشگويي فوق بپردازيم:

1) در اين حديث، پيشگويي شده است كه در آخرالزمان، علـوم ديـني از كوفه خـارج مي‌شـود. اما اين مطلب چه مصداقي دارد؟

كوفه شـهري بسـيار قـديمي است كه از قـرون اوليه‌ي هجـــري وجـــود داشـــته است. اين شـــهر، از بخش‌هـــاي مختلفي تشـــكيل شـــده است كه مهمـــترين آن‌ها نجف مي‌باشد. در مـورد نجف بايد به اين نكته اشـاره كـرد كه نجـــف، شـــهري جـــدا از كوفه نيست.(311)ـ در واقع در بســـياري از مـــوارد، به منطقه‌ي نجـــف، (نجف كوفه) مي‌گويند. زيـــرا منطقه‌ي نجف در منطقه‌ي مرتفع كوفه واقع شـــده است و (نجف كوفه) به معنـــاي (منطقه‌ي مرتفع كوفه) است. بنابراين همان طـور كه ذكر كـرديم، منطقه‌ي نجف بخشي از كوفه است.

حديثي از امام حسين (ع) ذكر شده است كه مطلب فوق را درباره‌ي منطقه‌ي نجف تأييد مي‌نمايد:

امام حسين (ع) درباره‌ي حضرت مهدي (عج) فرمودند:

«كأني أنظر إلى القائم عليه السلام و أصـحابه في نجف الكوفة كـــأن على رؤســـهم الطـــير قد فـــنيت أزوادهم وخلقت ثيابهم، قد أثر السـجود بجبـاههم ليـوث بالنهـار، رهبـــان بالليل كـــأن قلـــوبهم زبر الحديـــد، يعطى الرجل منهم قـــوة أربعين رجلاً لا يقتل أحـــداً منهم إلا كـــافر أو

منافق و قد وصفهم الله تعالى بالتوسم في كتابه العزيز بقوله “إن ذلك لآيات للمتوسمين”.»(312)

«گويا قائم (عج) و يـاران او را مي‌بينم كه در نجف كوفه اجتمـاع كـرده و پرنـدگاني بر سر آن‌ها پـرواز مي‌كنند. توشه‌هاي آن‌ها كاســتي گرفته و جامه‌هــاي آنــان كهنه شده و نشان سـجده بر پيشـاني آن‌ها نقش بسـته است. آن‌ها شيران روز و زاهدان شب هستند. دل‌هايشان مانند پاره‌هـاي آهن (محكم و اسـتوار) اسـت؛ و هركـدام تـوان چهل مرد را دارا هستند. هيچ يک كشته نمي‌شـود مگر به دست كـافر يا منـافق. خداوند متعـال از آن‌ها با عنـوان اهل بصـــيرت و تيزبيـــني يـــاد كـــرده اســـت؛ آن‌جا كه مي‌فرمايد: “در اين (عـــــذاب) بـــــراي اهل بصـــــيرت نشانه‌هايي نهفته است”.»(313)

بدين ترتيب همان گونه كه ملاحظه فرموديد، امام حسين (ع) نيز نجف را بخشي از كوفه دانسته‌اند.

در تصـوير مـاهواره اي زير نـيز كه از برنامه ي(Google Earth)ـ اقتباس شـده اسـت، ملاحظه مي‌گـردد كه نجف بخشي از كوفه مي‌باشد:

مـوقعيت كوفه و نجف اشـرف. همـان طـور كه ملاحظه مي‌فرماييد, نجف بخشي از كوفه مي‌باشد. به همين دليل گهگاه از آن به عنوان (نجف كوفه) ياد مي‌شود.

همانگونه كه ملاحظه فرموديـــد، فاصـــله‌ي بين كـــوفه‌ي امروزي و نجف نيز بسيار كوتـاه و در حد 2.45 كيلومـتر مي‌باشد.

بعد از بررسي مــوقعيت جغرافيــايي كوفه و نجــف، به موقعيت مذهبي شهر نجف در طول تاريخ مي‌پردازيم:

همان طور كه مي‌دانيم، حوزه‌ي علميه‌ي نجف اشــرف با قدمت چند صد ساله‌ي خود، همواره به عنــوان مهمــترين قطب علوم ديني، و بالاخص علوم شيعي مطــرح بــوده و در طول تاريخ، همواره جايگاه مهمي داشته است.(314) اما با قدرت گيري صــدام ملعــون در ســال‌هاي آخر دهه‌ي 50 هجــري شمسي (دهه‌ي 70 ميلادي)، كم كم حــوزه‌ي علميه‌ي نجف از علماي دين خالي شد. بدين ترتيب كه در ســال 1357 هجــري شمسي كه صــدام رييس شــوراي انقلاب عراق بود، دستور به اخراج حضــرت امــام خميــني (ره) داد.(315)ـ امام خميني (ره) نــيز كه از طــرف رژيم پهلـــــوي در تبعيد به سر مي‌بردند و در آن وقت در نجف حضور داشتند، مجبور شــدند تا راهي فرانسه شــوند. بعد از اين قضايا نيز با كسب مقــام رياست جمهــوري عــراق توسط صــدام، شــيعيان و به خصــوص علمــاي شــيعه‌ي عــراق، تحت فشــار قــرار گرفتند. نــتيجه‌ي اين فشــارها، شهادت آيت الله سيد محمد بــاقر صــدر و خواهرشــان در سال 1359 هجري شمسي،(316)ـ شهادت تعداد ديگري از علمــاي شــيعه‌ي نجــف، و محبــوس شــدن تنها مرجع بــزرگ زنــده‌ي عــراق يعــني آيت الله سيســتاني در خانه شــان(317)ـ بــوده است. در اين بين، تعــداد زيــادي از علمــاي نجف از جمله شــهيد ســيد محمد بــاقر حكيم، و همچنين تعداد زيادي از مومنين شيعه‌ي عراقي مجبور به مهــاجرت به كشـــورهاي ديگـــر، به خصـــوص جمهـــوري اسلامي ايــران شــدند.(318)ـ بــدين تــرتيب كم كم علــوم ديـــني در نجف به علت فعاليت‌هــاي صــدام ملعــون، كم

رونق گشت. اين مسأله در تمام مدت حكومت ظالمـانه‌ي صدام در جريان بود.

بعد از اشـغال عـراق توسط كشـورهاي غـربي، با وجـود آزادي آيت الله العظمي سيســـتاني از حبس خـــانگي و بازگشت آيت الله سيد محمد باقر حكيم به عراق، اوضـاع عراق و به خصـوص حـوزه‌ي علميه‌ي نجف چنـدان بهبـود نيـافت. زيـرا شـهادت تعـدادي از علمـاي اسـلام از جمله شهيد سيد محمد بـاقر حكيم توسط كشـورهاي غـربي و ايادي آنان از يک سو، و كارشكني‌هاي مكـرر اشـغالگران از ســوي ديگــر، بــاعث شــده است تا كماكــان حــوزه‌ي علميه‌ي نجف نتواند به مـــوقعيت ممتـــازي كه در طي قــرون به آن دست يافته بــود، بــازگردد.(319)ـ در واقع مي‌توان گفت كه كوفه و نجف از علما خالي شـده و اين مطلب چــيزي است كه حضــرت امــام صــادق (ع) به آن اشاره كرده‌اند.

2) در حديث حضرت امـام صـادق (ع) ذكر شـده است كه علم (علوم ديني) به شهري به نام قم منتقل مي‌شـود و مردم قم به نحوي در جهت اشاعه‌ي علوم ديـني فعـاليت مي‌كنند كه هيچ انســاني در جهــان بــاقي نمي‌ماند كه نتواند به علــوم ديــني دست يابد. اين پيشــگويي امــام صــادق (ع) نــيز به حقيقت پيوسـته است. زيـرا حـوزه‌ي علميه‌ي قم كه در حدود 80 سـال پيش تأسـيس شـد، از زمــان پــيروزي انقلاب اســلامي ايــران دچــار تحــولات شگرفي شـده است.(320)ـ به نحـوي كه بعد از پـيروزي انقلاب اسـلامي ايـران، اين حـوزه در سـايه‌ي حكومـتي اســلامي واقع گرديــده و از آن حمــايت فــراواني شــده است. همچــنين به دليل ايجــاد جو خفقــان و وحشت در

عـراق توسط رژيم بعـثي، تعـداد زيـادي از علما و طلاب شهر نجف به ايران هجرت كـرده و به تحصـيل و تـدريس در حـوزه‌ي علميه‌ي قم پرداخته‌اند كه اين مسـأله نـيز به پيشرفت حوزه‌ي علميه‌ي قم كمک شاياني نمـوده است. پيشرفت حوزه‌ي علميه‌ي قم تا بـدانجا بـوده كه امـروزه تبـديل به مهمـترين پايگـاه تشـيع در جهـان شـده است. بنابراين همان طور كه ملاحظه فرموديد، پيشگويي امـام صـادق (ع) در مـورد شـهر قم نـيز به حقيقت پيوسـته است.

3) نكته‌ي مهم ديگـري كه امـام صـادق (ع) به آن اشـاره كرده‌انـــد، اين است كه اهل قم حجت را بر مـــردم دنيا تمام مي‌كنند و به نحـوي در جهت اشـاعه‌ي علـوم ديـني فعاليت مي‌كنند كه هيچ انساني در جهان بـاقي نمي‌ماند كه نتواند به علـوم ديـني دست يابد. اين پيشـگويي امـام صـادق (ع) نـيز به حقيقت پيوسـته اسـت؛ زيـرا امـروزه كتب و مجلات بسـياري در حـوزه‌ي علميه‌ي قم و سـاير مراكز ديـني شـهر قم چـاپ مي‌شـوند و بسـياري از اين كتب به صـورت رايگـان و يا به بهـايي بسـيار انـدک در اختيار تشنگان حقيقت در سراسر جهان قـرار مي‌گيرند. علاوه بر اين، با پيـدايش اينـترنت و ايجـاد سـايت‌هاي اينترنتي متعدد توسط حوزه‌ي علميه و ساير مراكز ديني شهر قم، علوم ديـني به سـهولت و به زبان‌هـاي مختلف در اختيار تمامي مردم دنيا قرار گرفته است. براي مثـال كسي كه در كشور دور دست آرژانتين زندگي مي‌كند نيز مي‌تواند با نشســـتن در برابر كـــامپيوتر و اتصـــال به اينـترنت، وارد سـايت‌هاي مـذهبي شـهر قم شـده و به تمـامي منـابع علـوم ديـني دست پيـدا كند. حـتي اين گسـتردگي تا بـدانجا است كه كتـاب عظيم و گرانقـدر

بحـارالانوار نـيز به صـورت آنلاين در اختيـار علاقمنـدان قرار گرفته است.

بنابراين همان طور كه ملاحظه فرموديد، امروزه اهــالي قم بر تمامي مـردم جهـان، حجت را تمـام كرده‌اند و اين پيشگويي حضرت امام صادق (ع) نيز به حقيقت پيوســته است. نكته‌ي ديگر اين كه حضرت امام صـادق (ع)، زمـان تحقق اين پيشگويي را در نـزديكي ظهـور حضـرت قـائم (عج) بيان نموده‌اند و اين مسأله ما را اميدوار مي‌كند كه ان شا الله عصر حاضر، عصر ظهور بوده و ما مي‌تـوانيم با تلاش‌هاي خود در نشر اسلام و عمل به دســتورات اين دين الهي، هر چه زودتر شــاهد ظهــور آقا امــام زمــان (عج) باشيم. (ان شا الله)

4) نكته‌ي مهم ديگـري كه در حـديث امـام صـادق (ع) به چشم مي‌خـــورد و اعجـــاب‌آور اســـت، تحقق پي در پي پيشـــگويي‌هاي امـــام صـــادق (ع) در مـــورد كوفه و قم مي‌باشد. زيرا در حـديث مـذكور، پس از عبـارت (بـزودی شـهر كوفه از مؤمنـان خـالی می‌گـردد و به گونه اي كه مـار در جايگـاه خـود فـرو می‌رود، علم نـيز اين چـنين از كوفه رخت برمی بندد)، امام (ع) كلمه‌ي (ثم: ســپس) را به كار برده‌اند و فرموده اند: (سپس از شـهری بنـام قم آشكار می‌شـود). اين مسـأله كه امـام صـادق (ع) كلمه‌ي (ثم: سـپس) را در مـورد تـوالي اتفاقـات مـذكور به كـار برده‌اند نـــيز يكي ديگر از جنبه‌هـــاي معجـــزه گـــونه‌ي پيشــگويي ايشــان مي‌باشد. زيــرا كلمه‌ي (ثم) در زبــان عـربي به معنـاي (بلافاصـله پس از آن) مي‌باشد و امـام (ع) با اســـــتفاده از اين كلمـــــه، فرموده‌اند كه بين دو واقعه‌ي مذكور (رخت بربسـتن علم از كوفه و ظهـور آن

در شهر قم)، فاصله‌ي كمي وجـود دارد. همـان طـور كه قبلاً مشـاهده فرموديـد، بين كم رونق شـدن حـوزه‌ي علميه‌ي نجف (كوفه) و پر رونق شـدن حـوزه‌ي علميه‌ي قم، فاصله‌ي بسيار اندكي وجـود داشـته است و حـوادث مذكور، به صورت پيـاپي در عصر حاضر اتفـاق افتاده‌اند. بدين ترتيب همـان طـور كه ملاحظه فرموديـد، در اين جا نيز پيشگويي امـام صـادق (ع) به صـورت كـاملاً دقيق به حقيقت پيوسته است.

با دقت در حـديث فـوق كه پـيرامون وضـعيت شـهرهاي كوفه و قم در آخرالزمـان بيـان شـده اسـت، به سـهولت مي‌توان دريافت كه پيشگويي‌هاي معصومين (ع) در بـاب حـوادث آخرالزمـان، بسـيار دقيق مي‌باشـند. اين دقت تا بـدان حد است كه حـتي در انتخـاب تک تک كلمـات نـيز بسـيار محتاطانه رفتـار شـده است. بنـابراين با تكيه بر احاديث معصومين (ع) مي‌توان به صورت كامل از اوضاع آخرالزمـان با خـبر گشت و با توجه به اين احـاديث، مي‌توان با وقايع سخت آخرالزمان به خوبي مواجه شد.

البته حديثي كه در بالا ذكر شد، يک نمونه از صدها حديث معتبري است كه از طرف معصومين (ع) در بـاب حـوادث آخرالزمان ذكر شـده است و ما بـراي احـتراز از اطـاله‌ي كلام، از ذكر بقيه‌ي موارد اين احاديث خودداري مي‌كنيم.

لازم به ذكر است كه هدف از ذكر اين حديث امام صـادق (ع)، يادآوري اين نكته است كه ما مسلمانان بـراي كسب مشروعيت انقلاب اسلامي خود و نيز به منظور پرداختن به نشانه‌هاي ظهور حضـرت مهـدي (عج)، به هيچ عنـوان نيـاز به پيشـگويي‌هاي دروغين و مغرضـانه‌ي كاباليست‌هايي چون نوستراداموس نداريم؛ بلكه بهـترين

كـــار در اين زمينـــه، مراجعه به احـــاديث پيـــامبر (ص) و امامان (ع) مي‌باشد؛ زيرا اين بزرگواران، پيشـــگويي‌هاي دقيق و صحيحي پيرامون انقلاب جهـاني حضـرت مهـدي (عج) و نيز انقلاب اسـلامي ايـران دارند كه با مراجعه به احاديث ايشان، مي‌تـوانيم از دريـاي بي پايـان علم الهي كه نزد اين بزرگواران بوده است، استفاده كنيم.

4 - تعداد اندكي از پيشگويي‌هاي نوستراداموس نـيز، تا حدودي صحيح هستند و يا به عبارت بهتر نمي‌تـوان آن‌ها را رد كرد.

تعدادي از پيشگويي‌هاي نوستراداموس، به ظاهر صـحيح به نظر مي‌رسند. اين پيشگويي‌ها عمـدتاً در دو مقـوله‌ي زير هستند:

A) بخشي از اين پيشـگويي‌ها در مـورد وقـايع فرانسـه، بالاخص انقلاب كبير فرانسه مي‌باشند.

يكي از مهمـــــترين دلايلي كه بـــــاعث شـــــده است تا پيشـــگويي‌هاي نوســـتراداموس در مـــورد انقلاب كبـــير فرانســه، تا حـدودي به واقعيت نزديک باشـند، اين است كه در اصل اين پيشـــگويي‌ها، پيشـــگويي نيســـتند؛ بلكه نوستراداموس در پيشگويي‌هايش به برنامه‌هـايي اشـاره كـرده است كه قـرار بـوده توسط تشـكيلات كابـالايي و ماســـوني فرانسه انجـــام شـــود. بـــدين تـــرتيب كه كاباليست‌هاي اروپا در زمـــان نوســـتراداموس، به دليل افول باورهـاي مـذهبي مـردم اروپا در آن زمـان، كم كم خود را آماده مي‌كردند تا تشكيلات منسـجم تـري تشـكيل دهتد و به عرصه‌ي فعاليت‌هاي سياسي وارد شوند. البته اين روياي كاباليست‌ها در طي يكي دو قرن بعـد، محقق

شد و فراماســـونرها که جانشـــينان خلف کاباليست‌ها بودنـد، توانسـتند به جـاي گروه‌هـاي کابـالايي، تشـکيلات قدرتمند فراماسـوني را بنيـان نهند. تشـکيلات قدرتمند فراماسونري فرانسه، انقلاب کبير فرانسه را راه اندازي کرد و با شعار (آزادي-برابري-برادري!) توانست عــامه‌ي مـردم را فـريب داده و حکومـتي به ظـاهر دموکراتيک را بنيان نهد؛(321)ـ اما در عمل تنها به اهـداف شـوم خـود جامه‌ي عمل پوشاند.

با تمام اين اوصاف، تشکيلات فراماسـوني فرانسه هيچ گـاه نتوانست همانند آمريکا و اسـراييل نفـوذ همه جانبه اي بر حکـومت داشـته باشـد؛ اما در هر حـال، قويـترين گروهي بود که باعث ايجـاد انقلاب کبـير فرانسه شد. در حـال حاضر نـيز تشـکيلات فراماسـوني فرانسـه، نفـوذ زيـادي در سـاختار حکومـتي فرانسه دارد،(322)ـ اما اين نفــوذ، همانند نفــوذ فراماســون‌ها در حکــومت آمريکا و اسراييل نيست. پس همان طور که ديديم، فراماســون‌ها که وارث کاباليست‌ها بودنـــد، انقلاب کبـــير فرانسه را بنيان نهادند و آن را رهبري کردند.

با توجه به مطـــــالب گفته شـــــده درمي يـــــابيم که نوســـتراداموس نـــيز بـــراي پيشـــبرد اهـــداف تشـــکيلات کابـــالايي فرانســـه، بخشي از برنامه‌هـــاي اين تشـــکيلات بـــراي در دست گـــرفتن حکـــومت فرانسه را در غـــالب پيشـگويي‌هاي خـود بيـان کـرد، تا مـردم آينـده‌ي فرانسه بتوانند خيلي آسان‌تر با انقلاب کبـير فرانسه کنـار آيند و اين انقلاب را به عنوان واقعيت محتومي که يک پيشگوي معــروف آن را پيشــگويي کــرده، بپذيرند. با اين ترفند و زمينه ســازي توسط نوســتراداموس، فراماســون‌ها (که

وارثٍ خلف كاباليست‌ها بودند)، توانســـتند با اســـتناد به اين پيشگويي‌ها مردم عادي را با خود همراه كنند و بدين تـــــرتيب به آرزوي نوســـــــتراداموس، كاباليست‌ها و فراماسون‌ها جامه‌ي عمل بپوشانند. بنابراين بهـتر است بگـــوييم كه فراماســـون‌هاي فرانســـوي، برنامه‌هـــاي تشـــكيلات كابـــالايي-ماســـوني را كه نوســـتراداموس كاباليست نـيز در پيشـگويي‌هاي خـود آورده بـود اجـرا كرده‌اند، نه اينكه نوسـتراداموس كارهـاي آن‌ها را حـدس زده باشد.

B) بخش ديگري از پيشگويي‌هاي درست نوستراداموس، در رابطه با اوضاع سرزمين‌هاي اسلامي در آخرالزمان و حـركت جهـاني حضـرت مهـدي (عج) مي‌باشد. البته علت اين كه اين پيشـگويي‌ها درست مي‌باشـند، اين است كه اين مطـالب در اصل پيشـگويي نيسـتند؛ بلكه مطـالبي هستند كه در كتب حـديث اسـلامي و از زبـان معصـومين (ع) بيان شـده‌اند و نوسـتراداموس كه يهـودي بـوده و به بسياري از كتب مشرق زمين دسترسي داشـته اسـت، از اين احاديث استفاده كرده و بخش‌هايي از سـانتوري‌هاي خود را سروده و به دروغ آن‌ها را پيشگويي ناميده است.

كتاب‌هـاي فـراواني به زبـان عـربي، و در مـورد حـوادث آينده‌ي جهان اسلام و حوادث آخرالزمـان وجـود دارند كه از مهمـترين آن‌ها مي‌تـوان به كتاب‌هـاي الغيبة نعمـاني، الملاحم و الفتن و... اشاره كرد كه به احتمال زياد مـورد استفاده‌ي نوستراداموس واقع شده‌اند. زيرا بسـياري از پيشـگويي‌هاي نوسـتراداموس به قـدري به روايـات كتب مذكور شبيه‌اند كه به نظر مي‌رسد از روايات مذكور كپي

برداري شده‌اند. براي بيان بهتر مطلب، مثـالي را در اين جا ذكر مي‌كنيم:

عن عبدالله بن مسعود قال:

«أتينا رســول الله (ص) فخــرج إلينا مستبشــراً يعــرف السرور في وجهه، فما سألناه عن شئ إلا أخبرنا به، و لا سـكتنا إلا ابتـدأنا، حـتى مـرت فتية من بني‌هاشم فيهم الحسن و الحسـين، فلما رآهم الـتزمهم وانهملت عينـاه! فقلنا يا رســول اللــه، ما نــزال نــرى في وجهك شــيئاً نكرهه!

فقال:

إنا أهل بيت اختـــار الله لنا الآخـــرة على الـــدنيا، و إنه سيلقى أهل بيتي من بعدي تطريداً و تشـريداً في البلاد، حتى ترتفع رايات سود في المشـرق فيسـألون الحق فلا يعطونه، ثم يسألونه فلا يعطونـه، فيقـاتلون فينصـرون! فمن أدركه منكم و من أعقابكم فليأت إمام أهل بيــتي و لو حبوا على الثلج، فإنها رايات هدى يــدفعونها إلى رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسـمي و اسم أبيه اسم أبي، فيملك الأرض، فيملؤها قسطاً و عدلاً كما ملئت جــوراً و ظلماً.»(323)

از عبدالله بن مسعود نقل شده است كه گفت:

«حضور پيامبر (ص) رسـيديم؛ حضـرت با رويى گشـاده و غـــرق ســـرور و شـــادى با ما روبـــرو شد. آنچه را كه از حضـــرت ســـئوال كـــرديم، پاسخ دادنـــد؛ اگر ما ســـاكت مى‌شديم، آن حضرت شـروع به سـخن مى‌نمـود؛ تا اينكه گـروهى از جوانـان بنى‌هاشم گذارشـان از آن‌جا افتـاد و

امام حسن و امام حسین (ع) در بین آنان بودند؛ تا چشم حضرت به آن‌ها افتاد، در پی آنان افتاد و دو چشـمان آن حضرت پر از اشك گردید ... عرض کردیم: ای رسول خدا، همـواره چـیزی در چهـره ات می‌بینم که ما را نـاراحت می‌سازد.

حضرت فرمود:

ما خانواده ای هستیم که خدای سبحان آخرت را بر دنیـا، بـرای ما اختیـار فرمـوده اسـت؛ بـزودی بعد از من، اهل بیتم در شـهرها و سـرزمین‌ها پراکنـده و آواره خواهند شد؛ تا اینکه درفش‌هائی سیاه از مشرق زمین به اهتزاز در آیند که حق را می‌طلبنـد، اما حقوقشـان را اداء نمی‌کننـد؛ آنـان دست از حق بـرنمی دارنـد، اما اجـابت نمی‌شـود؛ دیگر بـار درخواست می‌کننـد، به آنـان اعتنـاء نمی‌شـود؛ در این صـورت، دست به مبـارزه زده و به پیروزی دست می‌یابند. هرگـاه کسی از شـما و یا ذریه‌ي شما آن زمان را درك کـرد، باید به پیشـوایی از اهل بیت من بپیوندد؛ اگر چه با دشواری، بر روی برف سـینه خـیز برود؛ آن‌ها درفش‌هـای هدایتند که آن‌ها را بدست مـردی از اهل بیت من می‌سـپارند، که نـام وی مانند نـام من و نام پدرش نام پـدرم می‌باشـد؛ او مالك زمین مي‌گـردد و آن را پر از عدل و داد می‌کند؛ آنگونه که از جـور و سـتم پر شده است.»(324)

البته حدیث فوق که عمدتاَ در منابع اهل سـنت از آن یـاد مي‌شـود، در مـورد نـام پـدر حضـرت مهـدي (عج) مطلب نادرستي را ذکر کرده است که در احادیث فراوان دیگري که از معصـومین (ع) در دست اسـت، صـورت صـحیح آن موجود مي‌باشد. بدین ترتیب که در حـدیث فـوق، پیـامبر

(ص) نام پدر حضرت مهدي (عج) را همنام با نام پدر خود (عبدالله) دانسته اند؛ اما در احـاديث فـراواني از مصـادر شـيعي و اهل سـنت، حضـرت مهـدي (عج)، به عنـوان نهمين امـام از سـلاله‌ي پـاک امـام حسـين (ع) و فرزند امام يازدهم (امام حسن عسكري (ع)) دانسته شـده و به عنوان اولاد پيامبر (ص) معرفي شده‌اند.(325) به همين دليل، بايد گفت كه نام پدر حضرت مهدي (عج) در حـديث فوق، قطعـاً اشـتباه مي‌باشد كه اين اشـتباه مي‌تواند به دليل اشتباه راوي باشد. اما در هر حـال به نظر مي‌رسد كه اين حديث معروف اهل سـنت، توسط نوسـتراداموس كـپي بـرداري شـده است. بـراي بررسي اين مطلب، به قطعه‌ي زير از سـانتوري‌هاي نوسـتراداموس توجه فرماييد:(326)

همـان گونه كه مشـاهده فرموديـد، در اين قطعه از پيشگويي‌هاي نوستراداموس، وي كپي برداري دقيقي از حـديث مـذكور اهل سـنت انجـام داده است. اين كـپي بـرداري تا بـدانجا بـوده است كه نوسـتراداموس دقيقـاً كلمات مشرق (خاور)، بـرف (بـرف) و درفش (پـرچم) را از حديث مذكور اقتباس نموده و بدين تـرتيب حركـتي را كه از مشـرق زمين (ايـران) شـروع مي‌شـود، حركـتي خطرنـاک بـراي اروپا توصـيف كـرده است. حركـتي كه مجاهدان آن، از برف و يخ نمي‌هراسند. اين حركت چنان مقدس است كه هيچ كس نبايد در رفتن به آن ترديد كند، حـتي اگر به قيمت راه رفتن بر روي بـرف و يخ باشـد؛ چـرا كه سـرانجام آن به ظهـور مهـدي موعـود (عج) ختم خواهد شد.

نوستراداموس ملعون نيز اين توصـيفات را كه در حـديث مـذكور آمـده اسـت، عينـاً كـپي كـرده و در قطعه‌ي 29 سانتوري 2 گنجانده است و با خطرناک جلوه دادن قيـام رهبر اهل مشـرق (و همه را با ميله‌ي پـرچمش مي‌زند)، تلاش كرده است تا مردم اروپا و آمريكا را بسيج نموده و از آن‌ها براي مقابله با اسلام در آينده، مدد جويد.

در نمـونه‌ي ديگـري از كـپي برداري‌هـاي نوسـتراداموس، وي ناشيانه از احاديث اهل سنت اسـتفاده كـرده و مانند آن‌ها، منجي مسلمانان را شخصي معرفي كرده است كه در آخرالزمـان به دنيا خواهد آمد.(327)ـ اين پيشـگويي نوسـتراداموس را نـيز در قطعه‌ي زير ملاحظه مي‌فرماييد:(328)

همانگونه كه ملاحظه فرموديد، در قطعه‌ي 55 سانتوري 5، نوسـتراداموس منجي مسـلمانان را شخصي مي‌داند كه در آخرالزمان زاده مي‌شـود. اين مطلب، مشـابه نظر اهل سنت درباره‌ي حضرت مهدي (عج) است؛ حال آن كه مي‌دانيم مطابق نص صريح احاديث پيـامبر (ص) و ائمه‌ي معصومين (ع)، حضرت ولي عصر (عج) فرزند امام حسن عسكري (ع) مي‌باشند كه در زمان پدرشـان زاده شـده و در سن 5 سالگي وارد غيبت صـغري گشـته و از سن 74 سالگي وارد غيبت كبري شـده‌اند و از آن زمـان تا زمـان ظهـور، از نظرها غـايب مي‌باشـند. لازم به ذكر است كه نظر شيعيان نيز دربـاره‌ي حضـرت مهـدي (عج) اين گونه مي‌باشد.(329)

بنـابراين بـرادران شـيعه اي كه از پيشـگويي‌هاي نوسـتراداموس طرفـداري مي‌كننـد، بايد بدانند كه نظر نوستراداموس درباره‌ي حضرت مهدي (عج) اشتباه بـوده

و او معتقد به تولد آن حضـــرت در آخرالزمـــان است. در واقع اين نظر نـــيز، به دليل تبعيت كوركـــورانه‌ي او از بعضي روايات اهل سنت مي‌باشد كه به طـرز فريبكارانه اي مضـمون آن‌ها را در پيشـگويي‌هايش آورده و به خـود منتسب كرده است.

نمونه‌هاي فوق، بخش‌هـايي از ده‌ها نمونه اي هسـتند كه نوســتراداموس در آن‌ها از روايــات اســلامي اســتفاده كرده، و پيشگويي‌هاي صحيح معصـومين (ع) را دزديـده و آن‌ها را به نام خود در پيشگويي‌هايش عرضه كرده است. واي بر او باد!

همـــان طـــور كه گفته شـــد، نمونه‌هـــاي فـــراواني از پيشگويي‌هاي نوسـتراداموس وجـود دارند كه در آن‌ها از پيشگويي معصومين (ع) استفاده شده است؛ اما به دليل حجم مطالب، از ذكر آنان خودداري مي‌كنيم.

در مورد وقايع آخرالزمـان در سـرزمين‌هاي اسـلامي، به نظر مي‌رسد كه نوســـــتراداموس علاوه بر روايـــــات معصـــومين (ع)، از كتب مخفي كه در نـــزد ســـردمداران يهود وجود دارند نيز استفاده كرده است.

در بين ســردمداران يهــود، كتب مخفي بســياري وجــود دارند كه وقـــايع آخرالزمـــان در آن‌ها به صـــورت دقيق پيشگويي شده‌اند. اين كتب مخفي، به مثابه آخرين اتمام حجت‌هاي خداوند با قوم يهود مي‌باشـند كه در طي آن‌ها خداوند بخشي از سيماي آينده‌ي جهان را ترسيم كـرده و بدين وسيله عـاقبت نافرمـاني يهـود را به آنـان گوشـزد كـرده است. اما سـران يهـود به جـاي پند گـرفتن از اين اتمام حجت‌ها، در عين حال كه مردم عادي را از خوانـدن

آن‌ها محــروم كرده‌انــد، از پيشــگويي‌هاي صــحيح كتب مذكور استفاده كرده و به خيال خـام خـود خواسـته‌اند تا براي اين وقايع وعده داده شده، چـاره اي بينديشـند و با خواست خداي متعال مبارزه كنند.

نكته‌ي مهم اين جا است كه حتي در كتـاب تـورات اصـلي كه از طـرف خداوند متعـال نـازل گشـته، پيشـگويي‌هاي بسـياري دربـاره‌ي حـوادث بعد از حضـرت موسي (ع) و بـالاخص وقـايع آخرالزمـان، شـده است. البته منظـور از تورات اصـلي، تـوراتي نيست كه در دست اكـثر يهوديـان مي‌باشد، زيرا توراتي كه در دست عامه‌ي يهوديان است، تحريف شده مي‌باشد و در آن حتي مطالبي از زمـان بعد از حضرت موسي (ع) نيز نقل شده است!(330). (اين در حالي است كه كتاب تـورات بر حضـرت موسي (ع) نـازل شده است و قاعدتاً نمي‌بايست مطالب بعد از ايشــان را در خود داشـته باشد!) منظـور از تـورات اصـلي، تـوراتي است كه مسـتقيماً از جـانب خـدا بر حضـرت موسي (ع) نازل شده است و مطالب آن كاملاً صحيح مي‌باشد؛ زيـرا سخن خدا هيچ گاه اشتباه نخواهد بـود. تـورات اصـلي در حال حاضر در دست عوام يهـود قـرار نـدارد، بلكه ممكن است، در دست سران يهود باشد. (البته با قيـام حضـرت مهدي (عج)، ايشان تورات اصلي را از غــاري در انطاكيه بـــيرون مي‌آورند و بر اســـاس آن با يهوديـــان مباحثه مي‌كنند.)(331)

همان طـور كه ذكر شـد، كتـاب تـورات اصـلي در اختيـار عـوام يهـود قـرار نـدارد، اما ممكن است بخش‌هـايي از تورات اصـلي، در اختيـار سـازمان‌هاي مخفي و قدرتمند يهــود (از جمله گروه‌هــاي كابــالايي و ماســوني) باشد.

يقيناً در تورات اصلي، مطالب فـراواني پـيرامون وقـايع آينده‌ي جهان، به خصوص وقايع آخرالزمان وجود دارد كه به احتمـال زيـاد، اين گروه‌هـاي مخفي يهـود (از جمله گروه‌هاي كابالايي و ماسوني)، از پيشـگويي‌هاي مـذكور اسـتفاده كـرده و برنامه‌هـاي خـود را بر طبق اين پيشـگويي‌ها مي‌ريزند تا به خيـال خـام خـود با اراده‌ي خداوند متعال مبارزه كنند. در مـورد نوسـتراداموس نـيز كه يک يهـودي كابالیست بـوده اسـت، بايد گفت كه وي ممكن است به تورات اصلي دسترسي داشته و بخشي از پيشگويي‌هايش را در مورد حركت جهاني حضـرت مهـدي (عج)، از تورات اصلي اقتباس كرده باشد.

نكته‌ي جـالب اينجا است كه حـتي بخش‌هـايي از تـورات تحريف شـده‌ي فعلي نـيز، به خواست خـدا از دسـتبرد و تحريف مصون مانـده است و در آن مي‌تـوان بخش‌هـايي از پيشـگويي‌هاي راسـتين خداوند را در رابطه با اسـلام، مشـاهده كـرد. در واقع مي‌تـوان گفت كه با تمـام فريبكـاري يهوديـان و تلاش آنـان بـراي پنهـان كـردن پيشـگويي‌هاي راسـتين خداوند دربـاره‌ي اسـلام، خداوند متعـال مكر آنـان را باطل كـرده و بخش‌هـايي از تـورات فعلي را از دسـتكاري آنـان دور نگهداشـته است. بـراي روشن شـدن موضـوع، مثـالي را در اين زمينه ذكر مي‌كنيم:

از جمله پيشگويي‌هاي خداوند متعال در تـورات دربـاره‌ي اسلام، ذكر اين نكته است كه سرزمين مكـه، محل نـزول آخـرين دين الهي است. به اين پيشـگويي كه از تـورات اقتباس شده است، توجه فرماييد:(332)

همان طور که در پيشگويي فوق ملاحظه کرديـد، تـورات از سه کوه مقدس نام مي‌بـرد که خداوند متعـال از آن‌ها جلوه گر شده است:

1) کـوه مقـدس اول، کـوه سـينا (کـوه طـور) است که خداوند در آن کـوه، بـراي اولين مرتبه با حضـرت موسي (ع) سخن گفت و او را به نبوت برگزيد.

2) کوه مقدس دوم، کوه سعير (ساعير) است که حضرت عيسي (ع) در اين کوه، با خداوند سـخن مي‌گفت و وحي الهي را دريافت مي‌کرد.

3) کوه مقدس سـوم، کـوه فـاران يا پـاران (کـوه حـرا) است که خداوند متعال در اين کـوه، بـراي اولين مرتبه با حضـرت محمد (ص) سـخن گفته و ايشـان را به پيـامبري برگزيد.

با توجه به مطـالب گفته شـده، متوجه مي‌شـويم که در اين آيات از کتاب تورات کنوني، خداوند از زبـان حضـرت موسي (ع)، محل بعثت پيـامبران بعـدي (حضـرت عيسي (ع) و حضـرت محمد (ص)) را ذکر کـرده است و اين پيشگويي‌ها نـيز در سـال‌هاي بعد به حقيقت پيوسـته‌اند. البته اين بخش از آيـات تـورات، جـزء معـدود بخش‌هـايي است که به خواست خـدا از دسـتکاري و تحريف در امـان مانده است و بـدين تـرتيب به عنـوان سـندي بر حقـانيت پيامبران بعد از حضرت موسي (ع) مي‌باشد.

اما نکته‌ي مهم اين جا است که کـوه فـاران يا پـاران، همـان کـوه مقـدس حـراء است. بـراي اين ادعـا، اسـناد فراواني وجود دارند که برخي از آن‌ها در زير مي‌آيند:

A) اولين سند اين است كه در تورات به سـرزمين مكـه، سرزمين فاران يا پـاران اطلاق شـده است. بـراي مثـال درباره‌ي حضور حضرت‌هاجر و حضـرت اسـماعيل (ع) در سرزمين مكه، در تورات آمده است:(333)

همـان طـور كه ملاحظه مي‌فرماييـد، تـورات نـيز محل زنـدگي حضـرت اسـماعيل (ع) و مـادر بزرگوارشـان حضرت‌هاجر را بيابـان فـاران (پـاران) مي‌داند. از سـوي ديگر، همه‌ي مورخين و كتب ديني يهودي و اسـلامي نـيز محل زنـدگي حضـرت اسـماعيل (ع) را بيابـان مكه مي‌دانند.(334)ـ (پيـامبر (ص) و سـاير افـراد قـبيله‌ي قـريش كه سـاكن مكه بودنـد، همگي فرزنـدان حضـرت اسماعيل (ع) مي‌باشند.) از اين مسأله نتيجه مي‌شود كه بيابان فاران (پاران)، همان بيابان مكه است.

بدين ترتيب مشخص مي‌گردد كه منظـور از كـوه مقـدس فـاران در تـورات، كـوه مقـدس حـراء در سـرزمين مكه (فاران يا پاران) مي‌باشد.

A) دومين سند، اين است كه در دعـاي سـمات، از قـول معصـومين (ع) نـيز محل بعثت پيـامبر (ص)، جبل فـاران (كوه فاران) دانسته شـده است و معصـومين (ع) در اين دعاي مبارک، كوه فاران را همان كـوه حـراء دانسـته‌اند. در دعاي سـمات، پـيرامون اين مسـأله چـنين بيـان شـده است:(335)

بنـابراين همـان طـور كه مشـاهده كرديـد، از ديـدگاه معصومين (ع) نيز كوه فاران، همـان كـوه مقـدس حـراء است.

مطالبي كه در بالا نقل شد، يک نمـونه‌ي كوچک از ميـان صـدها پيشـگويي خداوند در تـورات است. متاسـفانه به دليل تحريف تـورات و دسـتكاري در آن، تعـداد زيـادي از سخنان بر حق خداوند متعال، از تورات‌هاي موجود حـذف شده اند؛ اما با اين حال، خداوند بزرگ بخشي از مطـالب تورات را از تحريف مصـون داشـته است تا با توجه به آن بتـوان به حقـانيت انبيـاي الهي بـالاخص پيـامبر گـرامي اسلام پي برد.

با توجه به مطـــالبي كه گفته شـــد، به نظر مي‌رسد كه نوستراداموس كاباليست و يهودي الاصل، ممكن است از پيشگويي‌هاي تـورات اسـتفاده كـرده و در مـورد آينـده‌ي اسلام، مطالب تورات را به نـام خـود عرضه كـرده باشد. حـتي اين امكـان وجـود دارد كه به دليل عضـويت وي در تشـــكيلات مخفي و ســـري كابـــالا، به تـــورات اصـــلي دسترسي داشته باشد. زيرا همـان طـور كه ذكر كـرديم، ممكن است بخش‌هـايي از تـورات اصـلي در نـزد سـران گروه‌هاي مخفي يهود موجود باشد. در صورت دسترسي نوســـتراداموس به بخش‌هـــايي از تـــورات اصـــلي، وي مي‌توانسته است از اين پيشگويي‌ها بهره بگـيرد و بـدين تـرتيب اين پيشـگويي‌ها را كه عمـدتاً در مـورد آينـده‌ي جهان اسلام بوده است، به نـام خـود در كتاب‌هـايش ثبت كند.

البته لازم به ذكر است كه كتاب تورات، تنها كتاب يهودي نيست كه در آن در رابطه با اسلام پيشگويي شـده است, بلكه كتاب‌هاي مخفي و سري ديگري نـيز وجـود دارند كه در دست سران گروه‌هاي مخفي يهود وجـود داشـته و از

دسـترس عـامه‌ي مـردم دور نگه داشـته شـده‌اند. يكي از اين كتاب‌ها، «نبوئت هيلد: وحي كودک» مي‌باشد.

كتــاب مــذكور، يكي از كتب مخفي يهــود مي‌باشد كه به خواست خداوند متعــال، از پس پــرده بــيرون آمــده و در اختيــار مسـلمانان قـرار گرفته است. نحـوه‌ي دسترسي مسلمانان به اين كتاب، بـدين تـرتيب بـوده است كه نـور الهي به دل يكي از علماي بزرگ يهود تابيده، و اين عالم بــزرگ يهــودي پس از ســال‌هاي ســال، به دين اســلام گرويــده است. با اســلام آوردن اين عــالم بــزرگ، وي توانســـته يكي از كتب مخفي يهـــود را كه جـــزء كتب ممنوعه بوده و در دسـترس عـامه‌ي مـردم قـرار نداشـته است، از دل صـندوقچه‌هاي مخفيـانه‌ي گروه‌هـاي مخفي يهـود خـارج كـرده، و اين كتـاب ارزشـمند را در اختيـار مسلمانان قرار دهد. اين كتاب كه «Nevuat Hayeled» يا «نبـوئت هيلد: وحي كـودک» نـام دارد، كتـاب بسـيار ارزشمندي است كه در حـال حاضر به زبـان فارسي نـيز ترجمه شده و با عنوان «كتاب مخفي يهود: نبوئت هيلد» و به قلم برادر ارجمند جنـاب آقـاي «سـيد علي موسـوي مطلق» در اختيار علاقمندان قرار گرفته است.(336)

«نبوئت هيلد»، شامل مجموعه‌ي سخنان كـودكي يهـودي است كه در حـدود 70 سـال قبل از تولد پيـامبر گـرامي اســلام، در دامن خــانواده‌ي يک عــالم پرهيزگــار بــني اسراييل به دنيا آمد.(337)

كـودک مـذكور بلافاصـله پس از تولد به سـجده افتـاده و سخنان رمزآلودي بيان كرده است؛ وي در آن حـال مـورد سـرزنش واقع شـده و لب از سـخن فـرو بسـته است. كـودک مجـدداً به اذن خـدا از 12 سـالگي سـخن گفته و

مطالب شگفت آوري را در رابطه با آينـده‌ي جهـان بيـان كـرده است كه اين سـخنان از جـانب خداوند بر لبـان اين كودک جاري گشته است.(338) اين سخنان پيشگويانه به قدري دقيق بـوده كه حـتي به نـام پيـامبر (ص)، واقعه‌ي عاشورا با تمام جزييـاتش، انقلاب جهاني حضـرت مهـدي (عج) و ... اشارات دقيقي نمـوده است. بـراي مطـالعه‌ي بيشتر و بهره منـدي از اين كتـاب، پيشـنهاد مي‌كـنيم كه اين مطالب را حتماً در كتاب «كتاب مخفي يهـود: نبـوئت هيلد» مطالعه بفرماييد.

كتاب مـذكور، نمونه اي كوچک از كتب بي شـماري است كه علماي گروه‌هاي مخفي يهـود، آن‌ها را از ديد عـامه‌ي مــردم پنهــان كرده‌اند. چه بسا پيشــگويي‌هايي بســيار دقيق‌تر از «نبوئت هيلد» در ساير كتب مخفي يهود وجود داشــته باشد كه در آن‌ها از وقــايع آخرالزمــان و انقلاب جهاني حضرت مهدي (عج) سخن به ميان آمــده باشد. در واقع خداوند بارها از طريق وحي به انبيـــــــاي الهي و بنــدگان برگزيــده اش (مانند كــودک مــذكور)، با بــني اسراييل اتمام حجت كرده است؛ اما علماي بني اسراييل به جاي بازگشت به سوي خـدا، از وحي‌ها و پيشـگويي‌ها سوء استفاده كرده و به خيال خام خــود تلاش كرده‌اند تا بر عليه آن‌ها برنامه ريزي كنند! لعنت بر آنان باد!

اما در مورد نوستراداموس، بايد گفت كه به احتمال زيـاد نوســتراداموس كاباليست نــيز به اين كتاب‌هــاي مخفي دسترسي داشـــــته است. زيـــــرا وي عضو برجســـــته‌ي گروه‌هـاي كاباليسـتي زمـان خـود بـوده و با بسـياري از علماي بـزرگ يهـود زمـان خـويش، ارتبـاط داشـته است. بنابراين ممكن است كه وي از پيشـگويي‌هاي صـحيح اين

كتب گرانقدر در رابطه با حركت مقـدس حضـرت مهـدي (عج) اسـتفاده كـرده، و مطـالب آن‌ها را به اسم خـود منشر كرده باشد.

در كل در مـورد پيشـگويي‌هاي نوسـتراداموس بايد گفت كه عمـده‌ي پيشـگويي‌هاي وي، مبهم، غلط يا دروغ بـوده است. تعداد اندكي از پيشـگويي‌هاي نوسـتراداموس نـيز در رابطه با انقلاب كبير فرانسه و انقلاب جهاني حضرت مهدي (عج) تا حـدي درست مي‌باشـند. البته اين مطـالب نسـبتاً (نه كـاملاً) درست نـيز پيشـگويي نبـوده انـد؛ بلكه پيشگويي‌هاي انقلاب كبير فرانسه، در واقع برنامه‌هـايي بودند كه قـرار بـود توسط سـازمان‌هاي كاباليسـتي فرانسه اجـرا شـود، اما در نهـايت توسط فرزنـدان خلف آن‌ها (ماسـون‌ها) به حقيقت پيوست. در مـورد انقلاب جهـاني حضـرت مهـدي (عج) نـيز، نوسـتراداموس از پيشگويي‌هاي معصـومين (ع)، كتـاب تـورات و كتاب‌هـاي مخفي يهود استفاده كرده و آن‌ها را عيناً در اشعار خـود آورده است. اين كپي برداري به قدري ناشـيانه بـوده كه گهگـاه كلمـات اشـعار نوسـتراداموس نـيز عينـاً از كتب مذكور برداشته شده‌اند. (براي مثال، مي‌توانيد به سطور فوق مراجعه كرده و كپي برداري دقيق نوستراداموس از حديث پيامبر (ص) را مشاهده فرماييد.)

در نهايت بايد ذكر كرد كه پيشـگويي‌هاي نوسـتراداموس، بخشي از يک تـوطئه‌ي شـيطاني است كه توسط گروه‌هـاي كابـالايي و فراماسـوني سـازماندهي شـده اسـت؛ به طـوري كه امـروزه كشـورهاي غـربي به اين پيشگويي‌ها استناد كرده و مسلمانان و ايرانيان را خشن و خـونريز معـرفي مي‌كنند تا بـدين وسـيله بتوانند به

اهـداف پليد خـود جـامه‌ي عمل بپوشـانند. متاسـفانه در كشـــورهاي اســـلامي نـــيز برداشت‌هاي اشـــتباهي از پيشگويي‌هاي نوسـتراداموس انجـام شـده و سـبب شـده است تا پيشـگويي‌هاي وي تـرويج گـردد. هر چند هـدف برادران مسلمان خـير است و تلاش آن‌ها بر اين است تا آينده‌ي روشن جهان اسلام را ترسيم كننـد، اما راه رفته شده اشتباه مي‌باشد؛ زيرا ترويج پيشـگويي‌هاي دروغين و هدفمند نوســـــتراداموس، به نقشه‌ي شـــــيطاني كشـــورهاي غـــربي مشـــروعيت بخشـــيده و آن‌ها را در دستيابي به اهدافشان ياري مي‌نمايد.

بنابراين بهـتر است كه ما مسـلمانان به جـاي مطـالعه‌ي پيشگويي‌هاي نوستراداموس و به جاي استناد به سـخنان اين دروغگو و شـياد بـزرگ تـاريخ، به احـاديث صـحيح و گرانقـدر معصـومين (ع) بـپردازيم و در تـرويج سـخنان گرانسنگ اين بزرگواران، بيش از پيش بكوشيم.

همان طور كه در سطور بـالا ذكر شـد، بنـاي مقدسي كه در اورشليم (بيت المقدس) به دست حضرت سليمان (ع) سـاخته شـد، مسـجد الاقصي بـود، نه معبد دروغين و كـذايي سـليمان. حضـرت سـليمان (ع) كه بنا به گفته‌ي قـرآن پيـامبر خـدا بودنـد، مسـجدي كه توسط پيـامبران پيشـين سـاخته شـده بـود (مسجدالاقصي) را بازسـازي نمودند. اين ديـدگاه مسـلمانان دقيقـاً بر خلاف ديـدگاه يهوديان و مسيحياني است كه معتقدند حضـرت سـليمان (ع)، معبد سليمان (نه مسجد الاقصي) را ساخته‌اند.

بسم الله الرحمن الرحيم

«فراماسوني: دجال آخرالزمان-بخش هشتم»

ادامه‌ي تمهيـدات فراماسـونري بـراي تشـكيل حكـومت جهاني شيطاني

20 – معرفي مسجد قبة الصخرة به جاي مسجد الاقصي در رسانه‌ها به منظور تخريب آسان‌تر مسجد الاقصي:

مجمــوعه‌ي حــرم قدسي شــهر بيت المقــدس، يكي از مبارک ترين و مقدس تـرين مكان‌هـاي دنيا مي‌باشد و از نظر تقــدس، در بين اديــان الهي (اســلام، مســيحيت و يهـوديت) مقـام والايي دارد. اين مجمـوعه‌ي مبـارک، از بخش‌هاي مختلفي تشكيل شده است كه شناخت آن‌ها ما را در ادامه‌ي بحث، ياري مي‌كند:

339) اين مسجد مبارک، از ارزش بسـيار والايي در دين اسلام برخوردار است و بسياري از وقايع آخرالزمـان، از جمله قضيه‌ي فتح قدس در زمـان ظهـور حضـرت مهـدي (عج)، به اين مسجد مبارک مربوط مي‌شـود.(340)ـ گنبد اين مسجد، سبز رنگ است.

341) بدين ترتيب اين مسـجد نـيز از ديـدگاه مسـلمانان بســـيار مقـــدس است. گنبد اين مســـجد، طلايي رنگ مي‌باشد.

تصـاوير دو بنـاي مقـدس مسـجد الاقصي و مسـجد قبة الصخرة را مي‌توانيد در تصوير زير ملاحظه نماييد:

A) مسـجد الاقصي مسـجد مبـاركي است كه قبله‌ي اول مسلمين مي‌باشد.(B)ـ مسجد قبة الصخرة نـيز از اهميت فراواني در دين اسـلام برخـوردار اسـت؛ زيـرا مـرحله‌ي دوم سـفر پيـامبر گـرامي اسـلام (ص) در شب معـراج و

عروج ملكوتي ايشـان از زمين به آسـمان، از اين مسـجد مبارک آغاز شده است.(

عكس راست: مسـجد الاقصي.(گنبد اين مسـجد مبـارک, سبز رنگ است.)

عكس چپ: مسجد قبه الصـخره(گنبد اين مسـجد مبـارک, طلايي رنگ است.)

البته علاوه بر اين دو مسجد مبارک، قسمت‌هاي مقـدس بسـيـاري در حـرم قدسي وجـود دارند كه شـامل سـقاخانه‌ها، گلدسـته‌ها و ... مي‌شـوند، اما هيچ كـدام از آن‌هـا، در نظر مسـلمانان همانند دو مسـجد يـاد شـده نيستند و اين دو مسجد، ارزش بسيار بالاتري دارند.

در هر حـال، مسـجد اصـلي منطقه‌ي حـرم قدسـي، مسجدالاقصي است و اين مسـجد است كه قبله گـاه اوليه‌ي مسلمين بوده و در آخرالزمان نيز توسط حضـرت مهدي موعود (عج) و يارانش، آزاد مي‌گردد.

از ديـدگاه اسـلام، مسجدالاقصي توسط حضـرت آدم (ع) بنا نهاده شد. سپس حضـرت ابـراهيم (ع) و نـيز حضـرت سليمان (ع) اين معبد را بازسازي كردند.(342) (در واقع بنـاي مقدسي كه در اورشـليم (بيت المقـدس) به دست حضرت سليمان (ع) ساخته شد، مسـجد الاقصي بـود، نه معبد دروغين و كذايي سليمان.)

بعد از فتح بيت المقـدس به دست مسـلمانان، مسجدالاقصي به دفعـات توسط مسـلمانان بازسـازي، و مسجد مقدس قبة الصخرة نـيز به مجموعه بناهـاي حـرم قدسي اضـافه شد.(343)ـ اكنـون در مجمـوعه‌ي حـرم

قدسي شهر بيت المقدس، دو مسجد مبارک قبة الصخره و مسجدالاقصي با فاصله‌ي بسـيار كمي از يكـديگر واقع شده‌اند.

اما مجمـوعه‌ي حـرم قدسي نـيز، از تعـرض فـرهنگي فراماسوني و صهيونيسم در امان نمانده است. يكي از ترفندهاي بسـيار كـثيف سـران فراماسـوني در جهت تعـرض فـرهنگي به مجمـوعه‌ي حـرم قدسي و انجـام اهداف آخرالزماني خود، معـرفي مسـجد قبة الصـخرة به جـاي مسجدالاقصي است. مسـجدي كه امـروزه تمـام مسلمانان به عنوان مسجد الاقصي مي‌شناسند، در واقع مسـجد قبة الصـخرة است كه مسـجدي با گنبد طلايي مي‌باشد. حـتي همه‌ي شـبكه‌هاي تلويزيـوني هم همين اشتباه را مرتكب شده و تصوير مسجد قبة الصخره را به جـاي مسـجد الاقصي نشـان مي‌دهند. البته راديو و تلويزيون كشـورهاي اسـلامي تا حد زيـادي در اين زمينه بي تقصـيرند؛ زيـرا رژيم صهيونيسـتي كه كنـترل شـهر مقدس بيت المقدس را در دست دارد، به فيلمـبرداران و عكاسـان، تنها اجـازه‌ي تصـوير بـرداري از مسـجد قبة الصخرة را مي‌دهد و از فيلم بـرداري و عكس بـرداري از مسـجد الاقصي ممـانعت مي‌كنـد؛ به همين دليـل، عكس‌هاي كمي از مسجد الاقصي در دست مي‌باشد.

حال سوال اصلي اين است كه هدف واقعي ماسـون‌ها و صهيونيست‌ها از معـرفي مسـجد قبة الصـخره به جـاي مسجد الاقصي چيست؟

همان طور كه در سطور بـالا ذكر شـد، بنـاي مقدسي كه در اورشليم (بيت المقدس) به دست حضرت سليمان (ع) سـاخته شـد، مسـجد الاقصي بـود، نه معبد دروغين و

كـذايي سـليمان. حضـرت سـليمان (ع) كه بنا به گفته‌ي قـرآن پيـامبر خـدا بودنـد، مسـجدي كه توسط پيـامبران پيشـين سـاخته شـده بـود (مسجدالاقصي) را بازسـازي نمودند. اين ديـدگاه مسـلمانان دقيقـاً بر خلاف ديـدگاه يهوديان و مسيحياني است كه معتقدند حضـرت سـليمان (ع)، معبد سـليمان (نه مسـجد الاقصي) را سـاخته‌اند. (مطمئناً اين ادعـاي يهوديـان و مسـيحيان را كه حضـرت سـليمان (ع) معبد سـاخته‌اند نمي‌تـوان پـذيرفت؛ زيـرا اجداد بزرگوار پيـامبر خـدا حضـرت سـليمان (ع) از جمله حضرت آدم (ع) و حضـرت ابـراهيم (ع) و ... كه آن‌ها نـيز پيـامبر بودنـد، مسـجد سـاخته‌اند. حـال چگونه مي‌تـوان پـذيرفت كه حضـرت سـليمان (ع) بر خلاف اجـداد مباركشان معبد ساخته اند؟ البته لازم به ذكر است كه ما در اينجا قصد نـداريم تا صـرفاً بين لفظ مسـجد و معبد تفاوت قايل شويم، بلكه تلاش مي‌كنيم تا بين مفـاهيمي كه اين نامگذاري‌ها به دنبال خود دارند، افتراق بگذاريم.)

همـان طـور كه ذكر كـرديم، بر خلاف ديـدگاه مسـلمانان درباره‌ي حضـرت سـليمان (ع)، يهوديـان و فراماسـون‌ها كه به حضرت سليمان (ع) تهمت كفر زده و او را جادوگر و بت پرست مي‌داننـد، ادعا مي‌كنند كه ايشـان در شـهر اورشـليم (بيت المقـدس) يک معبد سـاخته‌اند. به همين دليل در ديـدگاه آخرالزمـاني ماسـون‌ها و يهوديـان و اوانجليكال‌هـا، تخـريب مسـجد الاقصي و سـاخت معبد سليمان، يک عنصر كليدي مي‌باشد.(344)

در مـورد ديـدگاه ماسـون‌ها دربـاره‌ي معبد سـليمان، بايد گفت كه ديدگاه آنان، به راحتي قابل پيش بيني است. از ديدگاه آنان، سليمان يک جـادوگر و بت پرست و ماسـون

اعظم بوده(345) و معبد اورشليم را براي بت‌ها ساخته است. آن‌ها كه به شيطان پرستي (Satanism) و عقايد جـاهلي (Paganism)ـ اعتقـاد دارنـد، تلاش مي‌كنند تا مسجد الاقصي را به عنوان يک پايگـاه خداپرسـتي نـابود نمايند، و معبد كذايي سـليمان را به عنـوان نمـاد جهـاني الحاد و كفر برپا كنند تا به خيال خام خود، مرگ اديـان را بدين وسيله جشن بگيرند.

اما ديدگاه سران يهوديـان و اوانجليكال‌ها دربـاره‌ي معبد سليمان يک ديـدگاه موذيانه اسـت؛ آن‌ها ادعا مي‌كنند كه قبل از بازگشت مسيح (ع) بايد مسجد الاقصي تخريب، و معبد سليمان ساخته شود.(346) طبق ادعاي آنان، معبد دروغين سليمان در نزد خدا بسيار مقدس اسـت؛ اما اين سخنان آنان ادعايي بيش نيست؛ زيرا خود يهوديان و نيز حاميـان سرسـخت آنـان (اوانجليكال‌ها)، به حضـرت سـليمان نـبي (ع) تهمت كفر و الحـاد مي‌زنند و وي را جادوگر و بت پرست مي‌دانند. موید اين سـخن، مطـالبي است كه در تورات تحريف شده درباره‌ي حضرت سليمان (ع) گفته شده است.

در تـورات تحريف شـده در بـاره‌ي حضـرت سـليمان (ع) سخنان ناروايي ذكر شده است كه قسـمت‌هايي از آن را در تصوير زير ملاحظه مي‌فرماييد:(347)

با اين اوصاف، آنان كه حضرت سليمان (ع) را جـادوگر و بت پرست مي‌داننـد، چگونه مي‌توانند معبـدي را كه يک فرد بت پرست (البته از ديد آنان) سـاخته اسـت، مقـدس بدانند؟ چگونه ممكن است بنايي را كه به دست يک كـافر (البته از ديد آنان) ساخته شده اسـت، زمينه سـاز ظهـور منجي آخرالزمان بدانند؟

اين مســاله نشــان مي‌دهد كه ادعــاي ســران يهــود و اوانجليكال مبـني بر سـاخت معبد سـليمان بـراي تسـريع بازگشت حضرت مسـيح (ع)، ادعـايي بيش نبـوده و آن‌ها قصد دارند تا معبد شـيطاني و الحـادي كه قرن‌ها قبـل، كاهنان و اشراف يهودي ساخته بودند و آن را به حضـرت سـليمان (ع) نسـبت مي‌دادنـد، از نو برپا كنند. در واقع بايد گفت كه هدف آنان نيز با هـدف ماسـون‌ها مشـابهت داشته و به صورت موذيانه تلاش مي‌كنند تا كفر و الحــاد را جانشين اديان الهي نمايند.

همان طـور كه ملاحظه فرموديـد، فراماسـون‌ها، سـران يهوديــان و ســران اوانجليكال‌ها تلاش مي‌كنند تا هرچه سريع‌تر مسجدالاقصي را تخريب نمـوده، و معبد دروغين سـليمان را به جـاي آن بازسـازي كنند تا بـدين وسـيله بتوانند تحقق نيات پليدشان را جشن بگيرند.

آن‌ها به منظور تسـريع در امر تخـريب مسـجد الاقصي و سـاخت معبد سـليمان، تلاش كرده‌اند تا توجه جهانيـان و بـالاخص مسـلمانان را از مسـجد الاقصي دور كنند و دور از چشم جهانيـان، به اعمـال شـيطاني شـان بپردازند كه متاسفانه در اين امر بسيار موفق بوده‌اند.

معرفي مسجد قبة الصخره به جاي مسجد الاقصي نيز به اين منظور صـورت گرفته است تا نسل جـوان مسـلمان، مسجد الاقصي را به درستي نشناسند و فراماســون‌ها و صهيونيست‌ها بتوانند بـدون هيچ گونه مـزاحمي و به دور از هر گونه هياهو، به تخريب مسجدالاقصي بپردازند.

يک مثـــال مهم در اين رابطـــه، حفاري‌هـــاي اخـــير صهيونيست‌ها در محدوده‌ي حرم قدسي مي‌باشد:(348)

با آغـاز سـال 2007، فراماسـون‌ها و صهيونيست‌ها كه خـــود را در نـــزديكي تحقق اهـــداف آخرالزمانيشـــان مي‌ديدنــد، شــروع به تخــريب بــاب المغاربة نمودند تا با دستكاري اين بخش از حرم قدسـي، مسجدالاقصي را كه در مجـــاورت آن واقع شـــده است تخـــريب نمايند كه متاسـفانه اين كـار آنـان در حـال حاضر نـيز ادامه دارد. معرفي مسجد قبةالصخرة به جـاي مسجدالاقصـي، كمک شاياني به صهيونيست‌ها در جهت اهداف پليدشان نموده است؛ به نحوي كه باعث شده است تا عده اي از جوانـان مسلمان، ندانند كه دسـتكاري بـاب المغاربة چه ارتبـاطي به مسجد الاقصي دارد.

براي بررسي بهتر اين مساله، به تصوير مـاهواره اي زير كه توسط برنامه‌ي (Google Earth) از محدوده‌ي حرم قدسي تهيه شده است، توجه فرماييد:

مــوقعيت مســجد الاقصي, مســجد قبه الصــخره و بــاب المغاربه در محدوده‌ي حرم قدسي شهر بيت المقدس.

اگر در تصـوير فـوق دقت نماييـد، حتمـاً ملاحظه خواهيد كرد كه باب المغاربة دقيقـاً در مجـاورت مسـجد الاقصي بوده و حتي به آن متصل است، اما مسجد قبة الصخرة با باب المغاربة كم و بيش فاصله دارد.

اما جوانـان مسـلماني كه در رسـانه‌هاي جمعي همـواره تصـوير مسـجد قبة الصـخرة را به جـاي مسـجد الاقصي ملاحظه مي‌كنند، احتمـالاً دچـار اشـتباه مي‌شـوند. بـدين ترتيب كه، جوانان مسلمان ممكن است با خــود فكر كنند كه دسـتكاري بـاب المغاربـة، تـاثيري در مسـجد الاقصي ندارد؛ زيرا از ديد آنان مسجدي كه در وسط تصوير فــوق

است، مسجد الاقصي بوده و با باب المغاربة فاصله‌ي زيادي دارد! حال آن كه اين جوانان به دليل مكر صهيونيست‌ها، اشتباهاً مسجد قبة الصخرة را به جاي مسجدالاقصي مي‌پندارند.

متاسفانه حيله‌ي صهيونيست‌ها تا حدودي موفق بوده و آنان توانسته‌اند توجه مسلمانان را از مسجد الاقصي دور كنند و بدين ترتيب، در سال 2007 به بهانه‌ي اكتشافات باستان شناسي در محدوده‌ي باب المغاربة، سعي در تخريب پايه‌هاي مسجد الاقصي نمودند.(349) ان شا الله كه با مجاهدت مسلمانان آزاده، خداوند دست آنان را از اين مسجد مبارک كوتاه كند.

بنابراين همان طور كه ملاحظه فرموديد، معرفي مسجد قبةالصخرة به جاي مسجدالاقصي، توطئه‌ي فراماسون‌ها و صهيونيست‌ها بوده و آن‌ها از اين حربه به منظور تخريب آسان‌تر مسجد الاقصي و اجراي اهداف پليدشان در آخرالزمان بهره برده‌اند. پس وظيفه‌ي ما است كه به اطلاع رساني پرداخته و نقشه‌هاي پليدشان را ناتمام بگذاريم.

21 - توليد و پرورش گوساله‌ي سرخ موي (Red Heifer).

صهونيست‌ها كه برادران و همراهان هميشگي فراماسون‌ها مي‌باشند، همزمان با آخرين تلاش‌ها براي تخريب مسجد الاقصي و ساخت معبد سليمان، تلاش‌هايي نيز در جهت فراهم ساختن ابزار و ملزومات ساخت معبد، انجام داده‌اند. در اين راستا، حركت‌هايي در جهت توليد و پرورش يكي از مهمترين ملزومات ساخت

معبد که همانا گوساله‌ي سرخ موي (Red Heifer) است، انجام شده است.

در عقیـده‌ي خـرافي یهودیـان و مسـیحیان صهیونیسـت، قبل از ساخت معبد سـوم سـلیمان، باید مراسم قربـاني گوساله‌ي سرخ موي (Red Heifer) با تشریفات خاصي انجـام شـود و به دنبـال آن، سـاخت معبد سـوم سـلیمان آغـــاز گـــردد. بـــراي آشـــنایي بهـــتر با این مراســـم، به توضیحات زیر توجه فرمایید:

«قبل از شروع عملیات ساخت معبد، باید مراسم تطهـیر انجام شود و برای انجام آن می‌بایست گوساله‌ي مـــاده‌ي سرخ مویی قربانی گردد.

بر اسـاس تعلیمـات یهـود، این گوسـاله می‌بایست سـرخ مـــوی و بـــدون هیچ عیب و نقصی باشـــد؛ به گونه اي که بیش از 3 تار موي سفید یا سیاه در بین موهایش وجـود نداشته باشد؛ هیچ گاه یـوغی بر آن بسـته نشـده باشد و گوسـاله‌ای نـزاده باشد. گوسـاله در هنگـام قربـانی باید حتماً 3 ساله باشد.

در روز مراسم، گوساله باید در مکـانی خـارج از اردوگـاه محل اقامت خاخام‌ها در محوطه‌ي معبـد، قربـانی گـردد. پس از آن مقداری از خون او برداشـته شـده و در جلـوی خیمه‌ي اجتماع پاشیده می‌شود.

سپس گوساله به همراه پوست، گوشت، چـرم، فضـولات و خونش تمامـاً به همـراه چـوب سـرو (سـدر؟)، زوفـای مصـری (نـوعي گیـاه) و پـارچه‌ي مخملي به وسط آتش انداخته شده و آتش تا خاکستر شدن گوساله روشن نگاه داشته مي‌شود. محل قربانی و سوزاندن گوساله در کنار

کوه زیتون قرار دارد. پس از سوزاندن گوسـاله، شخصی پــاك (کسي که به جنــازه یا خــون گوســاله دست نــزده است) می‌بایست خاکســـترها را جمع‌آوری کـــرده و به بالای کوه زیتون ببرد. پس از آن، توده‌ي عظیم خاکســتر به جای مانده را با آب مخلوط کرده و آب تطهیر را از آن تهیه می‌کنند.

یهودیان معتقدند که قبل از شروع عملیـات سـاخت معبد ســلیمان، کل محوطه معبد که بنا بر بعضی روایــات، کل اورشلیم قدیم را شامل می‌شود باید با آب تطهـیر، پـاک و مطهر گردد.»(350)

البته علاوه بر مطـالب فـوق، تعـدادي از صهیونیست‌هاي افراطي، شروط دیگري را نیز براي گوساله‌ي سرخ موي قرباني، ذکر کرده‌اند که از جمله‌ي این شروط، مي‌تـوان به این مـوارد اشـاره کـرد که اولاً گوسـاله باید حتمـاً در اسراییل به دنیا آمده باشد و ثانیاً حتي 1 یا 2 تـار مـوي سـفید یا سـیاه، در بین موهـاي گوسـاله موجـود نباشد.(351)

گروه‌هاي صهیونیستي که بعد از تشـکیل دولت ماسـوني و غاصب اســراییل، ادعا مي‌کنند که شـــرایط را بـــراي بازگشت منجي بني اسراییل آماده کرده‌اند، در سال‌هاي اخیر، تلاش‌هاي فراواني را براي فراهم کـردن اسـباب و ملزومـات مراسم قربـاني گوسـاله‌ي سـرخ مـوي انجـام داده‌اند و در این راه به نتایجي نیز دست یافته‌اند.

بــراي مثــال، در طی چند دهه‌ي اخــیر یهودیــان نقــاط مختلف جهان، با استفاده از دانش ژنتیك اقدام به اصلاح نژادی گاوها برای تولید گوساله‌ي سرخ مـوی کرده‌اند که

گزارش‌هـای متعـددی در این زمینه از سـوئد، سـوئیس، تگزاس، می.سی.سی.پی و اسراییل منتشر شده اسـت؛ اما اکثر این تلاش‌ها به نتیجه نرسیده‌اند.(352)

با این حال، در سال‌هاي اخير، خبرهاي تازه اي مبـني بر اين كه گوساله‌ي مورد نظر پرورش يافته است، از سوي رسانه‌هاي صهيونيستي مطـرح شـده است كه مهمـترين آن‌ها به شرح زيرند:

353) اين خـبر، بازتـاب وسـيعي در رسـانه‌هاي صهيونيستي داشته است، اما در هر حـال به دليل اين كه طبق نظر صهيونيست‌هاي افـراطي، گوسـاله‌ي سـرخ مـوي مي‌بايست در اسـراييل متولد شـود، اسـتقبال چنداني از آن نشد.

354)

355) اين گوسـاله مـورد حمـايت فـراوان گروه‌هـاي صهيونيست قرار گرفت و پيرامون آن، تبليغات فـراواني انجام شـد؛ اما با گذشت 3 سـال از آن مـاجرا، در سـال 2005 نـيز سـاخت معبد آغـاز نشد. زيـرا به دليل دفـاع جانـانه‌ي مسـلمانان از مسـجد الاقصـي، صهيونيست‌ها شـرايط را بـراي تخـريب اين مسـجد و سـاخت معبد دروغين سليمان مهيا نديدند.

1) اولين خبر در اين رابطه مربوط به سال 1997 است كه در 14 ژوئن اين سـال، «Clyde Lott»ـ از ايـالت مي.سي.سي.پي آمريكا اعلام كـرد كه يک گوسـاله‌ي سـرخ مـوي خـالص پـرورش داده است.(2)ـ به فاصـله‌ي كوتـاهي پس از خـبر اول، در 15 آوريل سـال 1997، رسـانه‌هاي صهيونيسـتي اعلام كردند كه يک گوسـاله‌ي

سـرخ مـوي خـالص، در يک مـزرعه‌ي وابسـته به امـور مذهبي، واقع در شهر حيفاي اسراييل متولد شده است. اين گوساله که در اثر لقاح مصنوعي متولد شده بـود، به دليل تولد يـافتن در اسـراييل، مـورد اسـتقبال فـراوان قرار گرفت؛ اما در سـال 1998 اعلام شد که گوسـاله‌ي مذکور به دليل پيدا شـدن يک لکه‌ي کوچک سـفيد رنگ بر روي بـدنش، ديگر قابل اسـتفاده نيست. بـدين تـرتيب صلاحيت اين گوساله نيز براي مراسم قرباني رد شد.(3) در سال 2002، رسانه‌هاي صهيونيسـتي اعلام کردند که يک گوساله‌ي سرخ موي خالص در اسـراييل زاده شد. در 5 آوريل همان سال، دو خاخام به نام‌هـاي «منـاخيم مک اوور» و «چـايم ريچمن» از اعضـاي «موسسه‌ي معبد»، براي ديدن اين گوساله، به نزد صـاحب آن رفتند و بعد از معاينات بسيار، صلاحيت آن را بـراي قربـاني شـدن تأييد کردند.(

گوسـاله‌ي سـرخ مـوي (Red Heifer).ـ يهوديـان و مسـيحيان صهيونيست, قربـاني کـردن اين گوسـاله و تطهـير به وسـيله‌ي خاکسـتر آن را يکي از شـروط لازم براي ساخت معبد سليمان و ظهور منجي مي‌دانند

با توجه به پـرورش چند گوسـاله‌ي سـرخ مـوي از جـانب صهيونيست‌ها، به نظر مي‌رسد که آنـان به صـورت جـدي در پي اجـراي اهـداف شـوم خـود هسـتند. گرچه صهيونيست‌ها با وجود گوساله‌ي مـذکور در سـال 2005، نتوانسـتند معبد سـليمان را در آن سـال برپا کننـد، اما آن‌ها به صورت جدي پروژه‌ي پرورش گوسـاله‌هاي سـرخ مـوي قربـاني را پي گـيري مي‌کنند تا در وقت مناسـب،

يكي از آن‌ها را قرباني كـرده و سـاخت معبد سـليمان را آغاز نمايند.

صهيونيست‌ها علاوه بر پـرورش گوسـاله‌ي سـرخ مـوي، تلاش‌هاي زيادي را نيز براي فراهم كردن ساير ملزومات مراسم قربـاني انجـام داده‌اند. بـراي مثـال، از آن جا كه محل ذبح و سوزاندن قرباني در نزديكي كوه زيتون قرار دارد و اين كــوه در حــال حاضر در محــدوده‌ي حكــومت خــودگردان فلســطين واقع شــده اســت، گروه‌هــاي صهيونيسـتي تلاش‌هـاي وسـيعي را بـراي بـيرون رانـدن ساكنان عـرب و غـير يهـودي اين منـاطق انجـام داده‌اند. اين گروه‌ها بي شــرمي را تا بــدانجا رســانده‌اند كه ادعا مي‌كنند به دليل حضـور اعـراب در نـزديكي كـوه زيتـون، اين كوه و محل قربـاني نزديک آن نجس بـوده و بايد اين محل نيز قبل از انجام قرباني تطهير شود!(356)ـ بـراي تطهـير اين محل نـيز گروه‌هـاي صهيونيسـتي به دنبـال بقاياي خاكستر گوساله‌ي سرخ مـويي هسـتند كه قرن‌ها پيش براي آخرين بار در اورشليم قرباني شد و براي اين تفحص نيز گروه‌هـاي ويـژه اي را تـدارک ديده‌اند. جـالب اين كه بعضي از اين گروه‌ها نــــــــيز ادعا كرده‌اند كه خاكسترهاي مذكور را يافته‌اند!(357)

با توجه به مطـــالبي كه ذكر شـــد، به نظر مي‌رسد كه صهيونيست‌ها براي رسيدن به هـدف آخرالزمانيشـان كه همانا تخـريب مسـجد الاقصي و سـاخت معبد سـليمان است، در حال فراهم كردن همه‌ي تمهيدات هستند و اين كـار را با وسـواس زيـادي انجـام مي‌دهند. اين مسـأله نشـان مي‌دهد كه تـوطئه‌ي آن‌ها بـراي تخـريب مسـجد الاقصي، روز به روز به مراحل خطرناكي نزديک مي‌شود

و اين مسأله خود ضرورت آمادگي هر چه بيشتر مسلمانان را نشان مي‌دهد.

در نهايت بايد اين نكته را متذكر شويم كه فراماسون‌ها و دوستان و زير دستان آن‌ها شامل صهيونيست‌ها، سران اوانجليكال و سران افراطي يهود، تلاش فراواني براي تخريب هر چه سريعتر مسجد الاقصي و ساخت معبد سليمان انجام مي‌دهند و در اين راه از همه‌ي ابزار و امكانات موجود، استفاده مي‌نمايند.

فراماسون‌ها و رهبران فاسد فرقه‌هاي مذكور، براي اين كه اعمال خويش را توجيه كنند و فعاليت‌هاي خود را مستند نمايند، از تورات تحريف شده بهره برده و ادوات و ابزاري مشابه با آنچه در اين كتاب آمده است، فراهم نموده‌اند. لازم به ذكر است كه فراماسون‌ها و صهيونيست‌ها و اكثر رهبران افراطي يهود و اوانجليكال، خود از ماهيت ضد ديني معبد دروغين سليمان خبر دارند، اما به منظور همراه كردن پيروان اوانجليكال و عامه‌ي يهوديان، ژست مذهبي به خود گرفته و تمهيداتي چون گوساله‌ي سرخ موي قرباني و ... را نيز در نظر گرفته‌اند تا مردم عادي يهود و اوانجليكال را بفريبند و با شعار زمينه سازي براي ظهور منجي، از آن‌ها در جهت تحقق اهداف آخرالزماني خود استفاده كنند. (البته لازم به ذكر است كه درباره‌ي ظهور منجي، اختلاف كوچكي بين يهوديان صهيونيست و مسيحيان صهيونيست وجود دارد. بدين ترتيب كه مسيحيان صهيونيست معتقد به بازگشت حضرت عيسي (ع) پس از ساختن معبد سليمان هستند، اما يهوديان حضرت عيسي (ع) را (نعوذ بالله) دروغگو مي‌پندارند و

معتقدند مسـيح واقعي كسي است كه در آخرالزمـان و پس از ساخت معبد سليمان ظاهر مي‌شود.(358) اما با اين حال بجز اختلاف مذكور، همه‌ي ديدگاه‌هاي مسيحيان و يهوديان صهيونيست درباره‌ي تخريب مسـجد الاقصـي، سـاخت معبد سـليمان و ظهـور منجي يكسـان است و فراماسون‌ها و رهـبران صهيونيسم نـيز عمـدتاً از همين ديـدگاه مشـترک بـراي فـريب اوانجليكال‌ها و يهوديـان صهيونيست بهره مي‌جويند.)

بنـابراين ما مسـلمانان بايد هوشـيار باشـيم و علاوه بر اطلاع رسـاني به سـاير بـرادران مسـلمان و سـاير انسـان‌هاي آزاده، لازم است تا خـود را بـراي مقابله با نقشه‌ي شـومي كه فراماسـون‌ها، صهيونيست‌ها و يارانشان تدارک ديده‌اند، آماده كنيم.

22 - تلاش براي ارايه‌ي تصـوير مـادي از آينـده‌ي دنيا و نفي وجود منجي آسماني.

همـان طـور كه در بخش‌هـاي قبل ملاحظه فرموديـد، فراماسون‌ها براي رسيدن به اهداف آخرالزمانيشـان، به روش‌هـاي متفـاوتي متوسل مي‌شـوند؛ به طـوري كه در برابر ملل مختلـف، سياست‌هاي متفـاوتي را به كـار مي‌بندند.

به عنـوان مثـال، فراماسـونرها بـراي سـوء اسـتفاده از نـيروي مسـيحيان (كه پـرجمعيت تـرين پـيروان دين‌هـاي آسماني در دنيا هستند)، آن‌ها را فـريب داده و با ادعـاي تلاش براي بازگشت مسيح (ع)، از حمايت آنان برخوردار شـده و نقشه‌هاي آخرالزمانيشـان را تا حد زيـادي اجـرا كرده‌اند. اين حربه‌ي آنان باعث شده است تا مردم عادي

آمريكا (به خصوص اوانجليكال‌ها) از دولت آمريكا و دولت اسراييل حمايت كرده و به شدت براي بقاي اسراييل تلاش كنند. در واقع ادعاي تلاش براي بازگشت مسيح (ع)، ترفندي است كه ماسون‌ها از آن براي كسب حمايت مردم كشورشان استفاده مي‌نمايند.

اما فراماسون‌ها براي بخش ديگري از مردم جهان، برنامه‌ي متفاوتي را تدارک ديده‌اند. بدين ترتيب كه به واسطه‌ي حمايت از نظريه‌هايي همچون نظريه‌ي «پايان تاريخ» فوكوياما، نظريه‌ي «موج سوم» آلوين تافلر و ...، كمال مطلوب را براي كشورهاي جهان سوم، همان شرايط كنوني كشورهاي غربي دانسته و نظام ليبرال-دموكراسي امروزه‌ي كشورهاي غربي و موج علمي و اطلاعاتي اين كشورها را منجي كشورهاي جهان سوم مي‌دانند.(359)

آنان با تبليغ اين نكته كه نظام كنوني كشورهاي غربي، منجي كشورهاي جهان سوم و منجي كل جهان است، تلاش مي‌كنند تا اعتقاد به منجي آسماني را در پيروان اديان الهي از بين ببرند و آن‌ها را سرگرم منجيان دروغين زميني نمايند.

علاوه بر اين‌ها نظريه‌هايي همچون نظريه‌ي «پايان تاريخ» فوكوياما، نظريه‌ي «موج سوم» آلوين تافلر و ... كه شرايط كنوني جهان غرب را آرمان بشري و كمال مطلوب مي‌دانند، وجود هر گونه آينده‌ي اميدبخش را رد كرده و انسان‌ها را از پويايي و حركت به سوي آرمان‌هاي بزرگ اخلاقي و اجتماعي منع مي‌كنند.

با توجه در مطالب ذكر شـده، در مي‌يـابيم كه در صـورت مـوفقيت ماسـون‌ها در نقشه‌ي فـوق، آنـان با اين ترفند مي‌توانند حركت‌هـــاي اميد بخش و نجـــات بخش منجي گرايــانه‌ي پــيروان اديــان الهي را متوقف كنند و نظــام طاغوتي خود را به عنوان منجي كشـورهاي جهـان سـوم معرفي نمايند.

متأسفانه امـروزه بسـياري از كشـورهاي مسـلمان تحت تأثير ديدگاه مـذكور قـرار گرفته و تنها بـراي رسـيدن به شــرايط مــادي جهــان غــرب تلاش مي‌كنند و از هرگونه حركت منجي گرايانه اجتناب مي‌ورزند و در اين زمينه در ركود و سكوت مرگباري معلقند. با كمال تأسف، بسياري از كشورهاي اسلامي از جمله عربستان، امارات متحده‌ي عربي، كويت، مالزي و ... در اين وضعيت به سر مي‌برند.

بـــدين تـــرتيب به نظر مي‌رسد كه ما مســـلمانان وظيفه داريم تا اين نقشه‌ي پليد جهـان غـرب را افشا نمـاييم و در جهت مقابله با اين پديده‌ي شـوم، از همه‌ي ابزارهـاي مشروع استفاده كـنيم. ان شا الله اين تلاش ما مي‌تواند علاوه بر بيــداري و تحــرك ســاير بــرادران مســلمانمان، زمينه‌ي بيداري و هوشياري پيروان ســاير اديــان الهي را در كشورهاي جهان سوم آماده نمايد.

23 - تلاش براي معرفي كشور ماسوني آمريكا به عنوان منجي ملت‌هاي جهان در فيلم‌هاي‌هاليوودي.

فراماســـون‌ها و صهيونيست‌ها كه با ادعـــاي بازگشت مسيح (ع) و ظهور منجي به فريب مسيحيان اوانجليكــال و يهوديـــان مي‌پردازنـــد، به صـــورت كـــاملاً موذيانه و نامحسوس وجود هرگونه منجي آسماني را نفي مي‌كنند

و خود را به عنـوان منجي بشـريت معـرفي مي‌نمايند كه اين امر توسط فيلم‌هاي‌هاليوودي و با تأثير بر ناخودآگاه انسان‌ها به نحو احسن انجام مي‌شود.

بسياري از فيلم‌هاي‌هاليوودي تا كنـون توليد شـده‌اند كه در آن‌ها از خطـري بـزرگ بـراي تمـدن بشـري سـخن به ميان آمده است. در اين فيلم‌ها عموماً عنوان شده است كه خطـراتي همچـون ويروس‌هـاي مرگبـار، موجـودات وحشي ناشناخته، انسان‌هاي تغيير حـالت يافته در محيط آزمايشـگاه، موجـودات فضـايي، دايناسـورها، شـهاب سـنگ‌هاي آسـماني، جنگ‌هـاي اتمي و ... همـواره جـان همه‌ي انسان‌ها را تهديد مي‌كنند. از مهمترين فيلم‌ها در اين زمينه مي‌تـوان به فيلم‌هـاي (Resident Evil)، (Reign of Fire)، (War of The worlds)، (Armageddon) و ... اشاره كرد.(360)

اما نكته‌ي مشـترک در بين همه‌ي فيلم‌هـاي فـوق اين است كه در همه‌ي آن‌ها دولت ماسـوني آمريكا و يا يک قهرمـان آمريكـايي، مـردم دنيا را از خطـري كه آنـان را تهديد مي‌كنـد، نجـات مي‌دهد و بقيه‌ي ملت‌ها انگشت به دهان، قهرمان آمريكايي را تحسين مي‌كنند.

جـالب اينجا است كه در فيلم‌هـاي مـذكور، هيچ خـبري از منجي آسـماني نيست و جهـان در حـالي كه غـرق در فلاكت و مصيبت اسـت، بـدون منجي الهي با خطر دست و پنجه نـرم مي‌كند. در واقع قهرمانـان آمريكـايي و يا دولت آمريكا در اين فيلم‌هـا، به جـاي منجي آسـماني نقش ايفا مي‌كنند و خـود را در نقش يک منجي زميـني قدرتمند نشان مي‌دهند.

براي مثال حتي در فيلم (Armageddon)ـ كه نـام آن از كتـاب مكاشـفات يوحنا اقتبـاس شـده اسـت، خـبري از درگيري بين دو سپاه خير و شر نيست و منجي فيلم نـيز حضــرت عيسي (ع) نمي‌باشــد؛ بلكه در اين فيلم، خطر اصلي از جانب شـهاب سـنگ‌هاي آسـماني بـوده و منجي فيلم نيز يک گـروه علمي است كه مـانع برخـورد شـهاب سنگ‌ها به زمين مي‌شود!(361). اين فيلم نشان مي‌دهد كه دولت‌هــاي ماســوني تلاش مي‌كنند تا مفــاهيمي همچون واقعه‌ي كم و بيش ساختگي آرماگدون را نـيز به صـورت يک حـادثه‌ي طـبيعي تفسـير كنند و خـود را به عنوان منجي آن معرفي نمايند.

اين حـركت فيلم‌هاي‌هـاليوودي قطعـاً بي دليل نبـوده و هدف خاصي را دنبال مي‌كند. هدف اصلي از سـاخت اين فيلم‌هـا، انكـار وجـود هرگونه منجي آسـماني و معـرفي دولت‌هــاي قدرتمند ماســوني به عنــوان منجي زميــني مي‌باشد. در واقع همانگونه كه قــدرت‌هاي ماســوني با حمـايت از نظريه‌هـايي چـون نظـريه‌ي «پايـان تـاريخ» فوكوياما، نظريه‌ي «موج سوم» آلوين تـافلر و ... سـعي در قبولاندن خـود به عنـوان منجي به قشر دانشـگاهي و تحصيلكرده دارند، فيلم‌هاي‌هـاليوودي نـيز تلاش مي‌كنند تا در نظر مردم عادي، دولت‌هـاي ماسـوني را به عنـوان منجي زميني معرفي كنند.

با توجه به مطـالب ذكر شــده، درمي يــابيم كه بر خلاف ادعاي دولت‌هاي ماسوني مبــني بر تلاش بــراي بازگشت مســيح (ع)، اين كشــورها كه اساســاً بر مبنــاي تعــاليم الحـادي شـكل گرفته‌انـد، عملاً خـود را به عنـوان منجي جهان معرفي مي‌نمايند و وعده‌هاي شـيرين اديـان الهي

را مبــني بر ظهــور منجي الهي نفي مي‌كنند. بنــابراين وظيفه‌ي ما مســـلمانان است كه با تبليغـــات، فيلم‌ها و نظريات توطئه آميز دولت‌هاي ماسوني مقابله نمــاييم و حركت‌هاي شيطاني آن‌ها را افشا كـنيم. مطمئنـاً اگر در اين راه كوتـــاهي كـــنيم، به دليل تبليغـــات وســـيع فراماسونرها، نسل جوان مسلمانان در آينده، دولت‌هـاي ماســوني (از جمله آمريكا) را به عنــوان منجي و كعبه‌ي آمـال خـود خواهند پنداشت. اين مسـأله ضـرورت اقـدام هرچه ســـــريع‌تر مســـــلمانان را در جهت مقابله با توطئه‌هاي ماسون‌ها نشان مي‌دهد.

از ديدگاه فراماسون‌ها، اين جهان خداونـدي نـدارد؛ بلكه عناصر خلقت به صـــورت تصـــادفي اين جهـــان را خلق كرده‌اند. بنابر اين نظريه، انسـان نـيز يک حيـوان است و حق دارد مطـابق ذات خـود، هر كـاري را كه دوست دارد، انجام دهد. گروه‌هاي ملحد ماسـوني، پيـامبران را (نعـوذ بالله) دروغگو و خيانتكـــار مي‌داننـــد، زيـــرا معتقدند كه پيـامبران مـانع لـذت جـويي انسـان‌ها شـده و آنـان را از بازگشتن به اصل حيواني؟! خود باز داشته‌اند!(362)

گروه‌هاي فراماسـون و صهيونيسـت، در سـناريوي جديد خود، تلاش كرده‌اند تا چهـره‌ي پيـامبران الهي را تخـريب نمايند. براي مثال، آن‌ها از سال‌ها قبل با انتشـار كتب و پخش فيلم‌هاي متعدد، سـعي در تخـريب چهـره‌ي پيـامبر عظيم الشان اسلام (ص) داشته‌اند كه اين مسأله بر هيچ كس پوشيده نيست. از جمله‌ي اين اقدامات در سـال‌هاي اخـير، مي‌تـوان به چـاپ كاريكاتورهـاي مـوهن از پيـامبر گــرامي اســلام (ص) در روزنامه‌هــاي دانمــاركي و ديگر روزنامه‌هاي اروپايي و آمريكايي اشاره كرد.(363)

فراماسـون‌ها كه در طـول قـرون 20 و 21، با شـعار بازگشت مســيح (ع) و تبليغ جنگ كــذايي آرماگــدون، توانســته‌اند مســيحيان اوانجليكــال و عــده‌ي زيــادي از يهوديان را با خود همراه كنند و با فـريب آنـان، حكـومت ظاهراً يهودي و باطناً ماسوني اسـراييل را بنيـان نهنـد، حال كه ساخت معبد سـليمان و تشـكيل حكـومت جهـاني شــيطاني را در دســترس مي‌پندارنــد، ديگر نيــازي به اســتفاده از شــعار بازگشت مســيح (ع) نمي‌بينند و اين حربه را كنـار گذاشـته‌اند. اين گروه‌هـاي ملحد كه كـاملاً تفكر ضد ديني دارند، اكنون و در واپسـين گام‌هـاي خـود براي تشكيل حكومت جهـاني شـيطاني، در تلاش هسـتند تا آرام آرام نقـاب مـذهبي و منجي گرايـانه‌ي خـود را از چهره شان كنار زده و چهره‌ي واقعي و ضد ديني خود را نشــان دهنــد؛ زيــرا اصل تفكر اين گروه‌هــا، چــيزي جز مقابله با اديان الهي نيست و در نهايت نيز قصد دارند تا ريشه‌ي اديان را به خيـال خـام خـود بخشـكانند. به همين دليل، در سال‌هاي اخير شروع به تخريب چهره‌ي حضـرت عيسي (ع) كرده‌اند تا اميد مسـيحيان به ظهـور منجي را نيز به يأس تبديل كنند.

يكي از فيلم‌هايي كه در سال‌هاي اخير، مطابق با اهداف فراماسونري و در جهت تخـريب چهـره‌ي حضـرت عيسي (ع) ســاخته شــده اســت، فيلم «كد داوينچي» يا «Da Vinci Code» مي‌باشد. فيلم «كد داوينچي» از كتابي به همين نام اقتباس شـده است كه در سـال 2003 منتشر گرديد و در سال 2006، فيلمي از روي آن سـاخته شد.(364)

در فيلم «كد داوينچي» موضوع داستان پـيرامون تـابلوي نقاشي معـــروف «شـــام آخر: The supper last» مي‌باشد.(365)ـ اين تـابلو، تـابلويي رمز آمـيز و موذيانه است كه «لئوناردو داوينچي» نقاش مشهور ايتاليايي آن را به تصوير كشيده است. اين نقـاش معـروف ايتاليـايي كه بنـابر قـراين بسـيار، تحت تـأثير تفكـرات گروه‌هـاي مخفي و شبه كابالايي قرار داشته،(366) عقايد منحرف خود را در اين تابلوي نقاشي، در معرض نمايش گذاشـته است. بـراي بررسي بهـتر اين مطلب، بهـتر است ابتـدا نگاهي به تابلوي نقاشي مذكور بيندازيم:(367)

24 – ساخت فيلم «كد داوينچي» يا «Da Vinci Code».

تـابلوي اصـلي«شـام آخر: The Last Supper»ـ اثر «لئوناردو داوينچي» نقاش معروف ايتاليايي.

تـابلويي از روي تـابلوي اصـلي شـام آخر رسم شـده و وضوح بيشتري دارد.

تـابلوي «شـام آخر» لئونـاردو داوينچي از نظر آفـرينش هـنري، يكي از زيبـاترين نقاشي‌هايي است كه در طـول تاريخ رسم شده است؛ اما اين نقاشي بسيار زيبا، حاوي نكـات مخفي و كفرآلـودي است كه در بطن آن پنهـان شده است. براي درک بهتر اين مسأله، به توضـيحات زير توجه فرماييد:

اگر در تابلوي نقاشي «شـام آخر» دقت فرماييـد، قطعـاً متوجه خواهيد شد كه شخصي كه در سـمت راست حضرت عيسي (ع) نشسته است، يک زن مي‌باشد. (البته از نظر ما در سـمت چپ تصـوير ديـده مي‌شـود؛ اما در نقاشي، در سمت راست ايشان نشسته است.)

بر خلاف تصـور عـده اي از مسـيحيان كه اين شـخص را سـنت جـان «Saint John»ـ (يكي از حواريـون حضـرت مسـيح (ع)) مي‌پندارنـد، شـخص مـذكور، مطمئنـاً يک زن مي‌باشد. اگر از نزديک نگـــاهي به تصـــوير اين شـــخص بيندازيم، اين مسأله بهتر مشخص خواهد شد:

در تـابلوي اصـلي«شـام آخر: The Last Supper»ـ اثر «لئوناردو داوينچي», در سمت راست حضرت عيسي (ع) تصوير يک زن به چشم ميخورد.

به نظر داوينچي، اين زن «مـريم مجدليه» بـوده و «شـام آخر»، ضيافت شـامي است كه حضـرت عيسي (ع)، خـبر ازدواجش با مريم مجدليه را به حواريون اعلام مي‌نمايد! (368)ـ (مـــريم مجدليه معاصر حضـــرت عيسي (ع) مي‌زيسـته و شخصـيت بسـيار برجسـته اي در مسـيحيت بـوده است. در مـورد وي اقـوال گونـاگوني بيـان شـده است. برخي از منابع او را عضو يک خاندان سـلطنتي در زمـــان حضـــرت عيسي (ع) مي‌دانند. بعضي از منـــابع مســيحي مي‌گويند كه وي زني بــدكاره بــوده كه توسط حضرت عيسي (ع) از سنگسار نجات يافته و سپس ايمان آورده و از پيروان آن حضرت شده است.(369) اما منابع مذكور، اين مطلب را بدون شواهد قـوي بيـان كرده‌اند و به همين دليل، احتمال اين كه اين داستان صحيح نباشـد، بســيار است. لازم به ذكر است كه انجيلي منســوب به مـريم مجدليه وجـود دارد كه گفته مي‌شـود اين انجيـل، شباهت بسيار زيـادي با آنچه كه قـرآن دربـاره‌ي حضـرت عيسي (ع) ذكر كرده است، دارد.(370)ـ به نظر نگارنـده ممكن است كه بدســابقه جلــوه دادن مــريم مجدليه در منابع مسيحي، و توهين‌هـاي ديگـري كه به مـريم مجدليه

شـــــده است (مانند نقاشي‌هاي فـــــراواني كه از او به صـــورت عريـــان كشـــيده شـــده است)، همگي به دليل شباهت مطالب انجيل منسوب به او با مطـالب قـرآن در مورد حضرت عيسي (ع) مي‌باشد؛ زيرا دسـتگاه واتيكـان به هر شكل ممكن، مطالبي را كه حقانيت اسلام را تأييد مي‌كند، تحت سانسور شديد قـرار مي‌دهد. بـدين تـرتيب به نظر مي‌رسد به دليل شباهت بعضي از مطـالب انجيل منسوب به مريم مجدليه با مطالب قرآن، واتيكـان سـعي در بدسابقه جلوه دادن وي داشته است.)

از جمله شواهدي كه نشـان مي‌دهد داوينچي تلاش كـرده است تا در تابلوي «شـام آخر»، تفكر منحـرف خـويش را به نمايش بگـذارد، اين است كه در اين تـابلو حواريـون با چهره‌هـايي كـاملاً متعجب و عصـباني به تصـوير كشـيده شده‌اند. حتي چاقويي در دست يكي از حواريـون به نـام سنت پيتر (Saint Peter)، ديده مي‌شود كه اين چاقو به شـكل تهـاجمي در دست وي قـرار دارد. علاوه بر اين در اين تابلو ديـده مي‌شـود كه سـنت پيـتر، دست خـود را به حالت تهديد آميز در جلوي گردن مريم مجدليه گرفته و با اين كار او را تهديد به مرگ كـرده است. به نظر مي‌رسد كه داوينچي با اين كار قصد داشـته است تا به مخاطبـان خـــود القا كند كه نه تنها حضـــرت عيسي (ع) با مـــريم مجدليه ازدواج كـرده اسـت، بلكه حواريـون نـيز ازدواج و نقض تجرد حضرت عيسي (ع) را عملي خائنانه دانسته و ايشان را سرزنش كرده‌اند!

در تصوير زير، چهره‌هاي متعجب و عصـباني حواريـون را ملاحظه مي‌فرماييد:

چهره‌هاي متعجب و خشمگين حواريـون در تـابلوي شـام آخر اثر لئونـاردو داوينچي. به نظر ميرسد كه داوينچي با اين كار قصد داشته است تا به مخاطبان خود القا كند كه نه تنها حضـرت عيسي (ع) با مـريم مجدليه ازدواج كـرده است, بلكه حواريــون نــيز ازدواج حضــرت عيسي (ع) را عملي خائنانه دانسته و ايشان را سرزنش كرده‌اند.

در تصـوير زير چـاقويي كه در دست سـنت پيـتر (يكي از حواريون وجود دارد)، و نيز تهديد مريم مجدليه توسط او را ملاحظه مي‌فرماييد:

شواهدي كه نشان مي‌دهد از نظر داوينچي, حواريــون از ازدواج حضــرت مســيح(ع) با مــريم مجدليه خشــمگين شده‌اند.

عكس راست: چاقو در دست سنت پيتر

عكس چپ:دست تهديد كننده سنت پيـتر در جلـوي گـردن مريم مجدليه

همــان گونه كه ملاحظه فرموديــد، «لئونــاردو داوينچي» عقايد منحرف كابالايي خود را به صورت كاملاً رمز آمــيز در تابلوي «شام آخر» به كار گرفته و بدين وسـيله تلاش نموده تا عقايد الحادي خويش را به دور از چشم كليســا، به نسل‌هاي بعد منتقل كند. در زمــاني كه شــواليه‌هاي معبد (Knights Templar)ـ و ساير افراد شركت كننـده در اجتماعــات مخفي به ســهولت اعــدام مي‌شــدند، نقاشي‌هاي داوينچي مي‌توانست بهـترين وسـيله بـراي انتقــال مفــاهيم الحــادي و كابــالايي باشد كه به نظر مي‌رسد داوينچي توانســـــته است اين نقش را به نحو احسن انجـام دهد. (ادعـاي ازدواج حضـرت عيسي (ع) و

مريم مجدليه براي اولين بار از سوي شـواليه‌هاي معبد (Knights Templar)ـ بيان شد؛ اين گـروه ادعا كردند كه در ويرانه‌هـاي معبد موسـوم به معبد سـليمان، شـواهد ازدواج حضـرت عيسي (ع) و مـريم مجدليه را يافته‌اند!(371)ـ شـواليه‌هاي معبد در انتشـار ادعـاي خـود موفق نشدند؛ زيرا به دليل كفرآميز بودن تعليماتشان، از سوي مـردم و كليسا طـرد شـده بودند. با توجه به اين مسـأله مي‌تـوان نتيجه گـرفت كه به احتمـال زيـاد، داوينچي با مشاهده‌ي اين وضعيت تلاش كرده است تا مطلب مذكور را به صورت پنهاني و از طريق نقاشي بيان كند.)

اما كتاب و فيلم «كد داوينچي» با هدفي كاملاً مشخص و در زماني حساس به بازارهاي كتاب و سـالن‌هاي سـينما عرضه شدند. انتشار كتاب «كد داوينچي» در سـال 2003 و پخش فيلم آن در سـال 2006، خـود نشـان دهنـده‌ي وجود يک تـوطئه‌ي سـازمان يافته در جهت تـرويج عقايد انحرافي در مورد حضرت عيسي (ع) مي‌باشد.

صرف نظر از صـورت ظـاهري داسـتان در كتـاب و فيلم «كد داوينچي»، نكته‌ي مهمي كه در اين فيلم به چشم مي‌خورد، ترويج مخفيـانه‌ي تفكـري مسـموم و شـيطاني است كه فراماسـون‌ها و صهيونيست‌ها به آن دامن مي‌زنند. در اين تفكر، حضرت مسيح (ع) با مـريم مجدليه (Mary Magdalene)ـ ازدواج كرده و صاحب فرزند شده و بعد از چند سال زندگي مخفيانه، فوت كرده است! اين تفكر مسـموم، بـراي اولين بـار توسط شـواليه‌هاي معبد وارد اروپا شد و آنـان با ارايه‌ي اسـناد جعلي، سـعي در مسـتند سـازي تفكر شيطانيشـان نمودند. اين تفكر سـال‌ها در بين گروه‌هـاي مخفي و كابـالايي اروپا رواج

داشت تا اين كه فراماسونري به عنوان وارث مهم كابالا و تعاليم شواليه‌هاي معبد، تفكر مذكور را پذيرفت.

فراماسـون‌ها كه خـود وارث تعـاليم كفر آمـيز كابـالا هسـتند، از نقاشي معـروف «شـام آخر» سـوء اسـتفاده كرده و تلاش كرده‌اند تا با عنوان كتاب و فيلم داسـتاني، افكار كابالايي داوينچي را در ذهن مسيحيان تزريق كرده و در آنـان ايجـاد شـبهه نمايند. زيـرا از نظر مسـيحيان، تجرد يكي از ويژگي‌هـاي قديسـين مسـيحي است. بـدين ترتيب اشاعه‌ي اين مطلب كه حضـرت مسـيح (ع) ازدواج كرده است، در اعتقاد آنان نسـبت به حضـرت مسـيح (ع) تشكيک ايجاد خواهد كرد. از سوي ديگـر، تـرويج اين فكر كه حواريـون از ازدواج حضـرت عيسي (ع) خشـمگين شده‌اند، بيش از پيش مسـيحيان را نسـبت به اين پيـامبر بزرگوار بدبين مي‌نمايد.

البته لازم به ذكر است كه در ديـدگاه اسـلامي، گر چه اشاره اي به ازدواج حضرت عيسي (ع) نشـده اسـت، اما پـذيرش ازدواج ايشـان نـيز خدشه اي به شخصـيت اين پيـامبر بـزرگ وارد نمي‌نمايـد؛ زيـرا ازدواج از سـنت‌هاي پسـنديده‌ي الهي است. اما اشـاره به ازدواج حضـرت عيسي (ع) در تـابلوي «شـام آخر»، با هـدف تخـريب اين پيامبر خدا انجام شـده اسـت، نه به نيت تصـديق ايشـان. كما اينكه خشم حواريون در تابلوي «شام آخر» نـيز بيش از پيش، پرده از نيات پليد داوينچي برمي دارد.

نكته‌ي مهم اين كه فيلم «كد داوينچي» زمـاني اهميت مي‌يابد كه بـدانيم اين فيلم، علاوه بر القـاي مسـتقيم مفاهيم انحرافي پيرامون زندگي حضـرت مسـيح (ع)، به صورت غير مستقيم نيز زمينه را بـراي فيلم خطرنـاک و

به ظـاهر مسـتند «مقـبره‌ي گمشـده‌ي عيسي (ع)» يا « The lost tomb of Jesus»، آماده مي‌نمايد. فيلم اخير، مفاهيمي كاملاً مشـابه «كد داوينچي» داشـته و در سـال 2007 به مخاطبان سينما عرضه شـده است كه در ادامه به آن نيز خواهيم پرداخت.

بنابراين همان گونه كه ملاحظه فرموديـد، فراماسـون‌ها كه در طـول قـرون اخـير با شـعار بازگشت مسـيح (ع) و تبليغ جنگ كـــذايي آرماگـــدون، توانســـته‌اند عـــده اي از مسـيحيان و يهوديـان را با خـود همـراه كنند و با فـريب آنان، حكومت ظاهراً يهودي و باطناً ماسوني اسراييل را بنيان نهند، حال كه خود را در آسـتانه‌ي تشـكيل حكـومت جهاني شيطاني مي‌بينند، ديگر نياز چنـداني به اسـتفاده از شــعار بازگشت مســيح (ع) احســاس نمي‌كنند. بــدين ترتيب در سال‌هاي اخير شروع به تخريب چهره‌ي حضرت عيسي (ع) كرده‌اند تا اميد مسـيحيان به ظهـور منجي را نـيز به يـأس تبـديل كنند و بـدين تـرتيب به خيـال خـود، نابودي اديان الهي را جشن بگيرند.

بـــدين تـــرتيب وظيفه‌ي همه‌ي مســـلمانان و مســـيحيان آزاده‌ي جهـــان است كه با تـــوطئه‌ي مـــذكور به مقابله بپردازند و اهــداف پنهــاني اين حــركت شــوم را بــراي جهانيان تبيين نمايند.

فيلم جنجالي «The lost tomb of Jesus» يا «مقبره‌ي گمشــده‌ي مســيح (ع)»، حاصل همكــاري يک كــارگردان فراماسونر به نام جيمز كامرون (James Cameron)، و يک باستان شناس و فيلم ساز يهودي صهيونيست به نام سيمشا جاكوبوويچي (Simcha Jacobovici) مي‌باشد.(374)ـ شواهد فراماسونر بـودن جيمز كـامرون و سيمشا

جـــاكوبوويچي را در تصـــاوير زير ملاحظه مي‌فرماييد:(375)

25 – ادعاي كشف مقبره‌ي مسيح (ع) و خانواده اش؟!

بعد از اكـــران فيلم پر سر و صـــداي «كد داوينچي» در سـال 2006، فيلم ظـاهراً مسـتند «مقـبره‌ي گمشـده‌ي مسـيح (ع)» يا «The lost tomb of Jesus»ـ مـوجب شـوكه شـدن جهـان مسـيحيت در سـال 2007 شـد؛ اين فيلم توسط يک كارگردان و فراماسـونر معـروف به نـام جيمز كـامرون (James Cameron)ـ به دنيـاي سـينما عرضه گرديد.(372)

جيمز كـــامرون كه با ســـاخت فيلم فاسد «تايتانيک»، برنده‌ي جايزه‌ي اسكار شد و شهرت جهاني براي خويش رقم زد، در سال 2007 فيلمي به ظاهر مستند درباره‌ي پيـــدا شـــدن مقـــبره‌ي حضـــرت مســـيح (ع) و همسر و فرزندشـــان! ســـاخته و روانه‌ي بـــازار كـــرد.(373)ـ اين مســـأله كه چه چـــيزي كـــارگردان يک فيلم غـــير اخلاقي همچون «تايتانيک» را به سـمت سـاخت فيلمي دربـاره‌ي مذهب سوق مي‌دهد، قطعـاً جـاي سـوال دارد؟! و همين مطلب مي‌تواند اهداف شيطاني سازندگان چـنين فيلمي را به خوبي نشان دهد.

فيلم جنجالي «The lost tomb of Jesus»ـ يا «مقبره‌ي گمشـــده‌ي مســـيح (ع)»، حاصل همكـــاري يک كـــارگردان فراماسونر به نام جيمز كامرون (James Cameron)، و يک باستان شناس و فيلم ساز يهودي صهيونيست به نام سيمشا جاكوبوويچي (Simcha Jacobovici)ـ مي‌باشد.(374)ـ شواهد فراماسونر بـودن جيمز كـامرون و سيمشا

جـــاكوبوويچي را در تصـــاوير زير ملاحظه مي‌فرماييد:(375)

شــواهد عضــويت كــارگردان مشــهور, جيمز كــامرون (James Kameron) در فراماسونري.

شـــــواهد يهـــــودي بـــــودن و صهيونيست بودنسيمشا جاكوبوويچي(Simcha Jacobovici)، باسـتان شـناس و فيلم ساز معروف.

همــان گونه كه ملاحظه فرموديــد، يک فراماســونر و يک صهيونيست يهودي، فيلم «مقبره‌ي گمشده‌ي مسـيح» را سـاخته‌اند. حضـور اين دو شـخص در رأس تهيه كننـدگان فيلم مذكور، قطعاً سنديت و حقانيت فيلم را زير سـوال مي‌برد.

بعد از معرفي سـازندگان اين فيلم، اكنـون به خـود فيلم مي‌پردازيم:

فيلم «مقــبره‌ي گمشــده‌ي مســيح (ع)» يا «The lost tomb of Jesus»ـ كه عنــوان فيلم مســتند را يــدک مي‌كشد، در سال 2007 به صنعت سينماي جهان معرفي شد. در اين فيلم، كـــــــارگردان فيلم و گـــــــروهي از باستانشناسان كه عمدتاً يهودي هسـتند، ادعا كرده‌اند كه مقــبره‌ي حضــرت مســيح (ع) و خــانواده شــان، ازجمله مقـــبره‌ي همسر و پسرشـــان! را كشف كرده‌اند.(376) مطابق اين ادعا، اين مقبره‌ي خانوادگي در ســال 1980، و به دنبــال عمليــات ســاختمان ســازي در اطــراف بيت المقدس (اورشليم) كشف شده است.(377)

مقـــبره‌ي خـــانوادگي كشف شـــده در اورشـــليم(بيت المقـــدس) كه باســـتان شناســـان صهيونيست و فيلم سازان فراماسونر, آن را مقبره‌ي خــانوادگي عيسي (ع) مي‌دانند و ادعا مي‌كنند كه همسر و پســـــر؟! حضـــــرت عيسي (ع) نــيز به همــراه ايشــان در همين مكــان دفن شده‌اند!

بنا بر گفته‌ی تهیه کننـــدگان این فیلم، در این مقـــبره‌ی خانوادگی، 10 قبر وجود دارد، که 6 قبر از 10 قـبر، با توجه به نوشته‌های آرامی (Aramaic)ـ روی آن‌ها تعـیین هویت شده‌اند. صاحبان این 6 قبر عبارتند از:(378)

1 – (Yeshua bar Yehosef) یا عیسی پسر یوسف.

2 – (Maria) یا مریم (مادر عیسی).

3 – (Yose) یا یوسف (برادر عیسی)؛ (با یوسف سطر اول تفاوت دارد.).

4 – (Yehuda bar Yeshua) یا یهودا پسر عیسی.

5 – (Mariamene e Mara) یا مریم مجدلیه.

6 – (Matya) یا مــتی؛ (یکی از بســتگان مــریم مــادر عیسی).

بنا بر ادعای فیلم ســازان، آن‌ها دو دلیل اصـلی دارند که با توجه به آن‌هــا، قبــور مــذکور را متعلق به خــانواده‌ی حضرت عیسی (ع) می‌دانند:(379)

1 – محاسبات آماری: فیلم سازان می‌گویند که به کمک متخصصان آمار، محاسبه نموده‌اند که احتمـال این که یک خانواده‌ی دیگر، به غیر از خـانواده‌ی حضـرت عیسی (ع)،

چنین نام‌هایی داشته باشند، برابر 600/1 (یک ششصدم) است. بنـابراین به احتمـال زیـاد این مقـبره، مقـبره‌ی خانوادگی حضرت مسیح (ع) می‌باشد!(380)

2 – آزمایشات DNA: فیلم سازان می‌گویند که به کمک متخصصـان مهندسی ژنتیـک، DNA باقیمانـده‌ی اجسـاد مقبره‌هـای (Yeshua bar Yehosef)ـ یا (عیسی پسر یوسف) و (Mariamene e Mara)ـ یا (مریم مجدلیه) را آنالیز نموده و به نتایج زیر دست یافته اند:

در این آزمایش که برای تعـیین تـوارث مـادری، بر روی (mt DNA)ـ یا DNA میتوکندریال اجساد انجام شده است، محققـــــــــان دریافته‌اند که (عیسی پسر یوسف)، و (Mariamene e Mara)ـ یا (مریم مجدلیه) مادر یکسانی ندارند؛ بدین تـرتیب، سـازندگان فیلم چـنین نتیجه گـیری کرده‌اند که این دو جسد، برادر و خواهر نبوده و از آن جا که در مقبره‌هـای خـانوادگی فقط اعضـای یک خـانواده می‌توانند دفن شـــوند، (Mariamene e Mara)ـــ باید همسر (Yeshua bar Yehosef)ـــ باشد که علـــیرغم نداشـــتن ژن مشـــترک، توانســـته است در مقـــبره‌ی خانوادگی مذکور جای بگیرد.(381)

همان گونه که ملاحظه فرمودید، سازندگان فراماسونر و صهیونیست فیلم «مقـبره‌ی گمشـده‌ی مسـیح (ع)» یا « The lost tomb of Jesus»، با ادعاهای به ظاهر علمی، اقدام به تزریق افکـار مسـموم خـود به دیگـران کرده‌اند. اما در پس این ظـــــواهر فریبنـــــده‌ی علمی، دروغ‌های آشکاری نهفته است که این مسأله، صحت و اعتبـار فیلم و محتوای آن را به راحتی رد می‌کند.

برای روشن شدن مسأله، در این قسمت به مسایلی که اعتبار فیلم را زیر سوال می‌برند، اشاره می‌کنیم:

1) ساخته شدن فیلم توسط یک گروه فراماسونری-صهیونیستی یهودی، بیش از پیش اعتبار این فیلم را زیر سوال می‌برد؛ زیرا اعضای این گروه‌ها دشمنی آشکاری با ادیان الهی دارند که ما این مطلب را در ابتدای مقاله ذکر کردیم.

2) با توجه به سابقه‌ی برجسته‌ی گروه‌های فراماسونری-صهیونیستی یهودی در دشمنی با ادیان الهی و نیز سابقه‌ی این گروه‌ها در جعل و تحریف اسناد تاریخی، احتمال هر گونه تحریف و جعل در ساخت این فیلم، قویاً مطرح است.

1) با توجه به این که بنابر ادعای سازندگان فیلم، این مقبره‌ی خانوادگی در سال 1980 کشف شده است، این سوال مطرح می‌شود که چگونه فیلم مستند این کشف جنجالی، 25 سال بعد ساخته شده و به همگان عرضه می‌گردد؟! حال آن که اخبار علمی کم اهمیت‌تر نیز در همان روز اکتشاف به مخاطبان ارایه می‌شوند!

البته ممکن است در این جا چنین پاسخ داده شود که در 25 سال قبل، تکنولوژی بررسی DNA همانند امروز به سهولت در دسترس نبوده است؛ اما در پاسخ به این مطلب نیز باید گفت که:

1 - اولاً ادله‌ی آماری که فیلم سازان به آن نیز استناد کرده‌اند، در آن موقع در دسترس بوده است.

2 - از حدود سال 1990 میلادی به بعد که تکنولوژی PCR و مطالعه‌ی DNA به سهولت در دسترس بوده است،(382)ـ مطالعات ژنتیکی امکان پذیر بوده و گروه مطالعاتی این مقبره‌ی خانوادگی می‌توانسته است از آن بهره بگیرد که این کار را انجام نداده است.

با توجه به مطالب فوق، تاخیر طولانی اعضای گروه مذکور در ارایه‌ی نتایج تحقیقاتشان کاملاً مشکوک می‌باشد.

4) مقبره‌های خانوادگی، مخصوص خانواده‌های ثروتمند بنی اسراییل بوده است؛ این در حالی است که حضرت عیسی(ع) انسان ثروتمندی نبوده است.(383)ـ این احتمال که با کمک و پول دیگران، این معبد ساخته شده باشد نیز وجود ندارد؛ زیرا یهودیان با ایشان دشمنی داشتند و قطعاً با پول آنان این مقبره ساخته نشده است؛ مسیحیان نیز یقیناً به ساخت این مقبره کمکی نکرده‌اند، زیرا حتی مسیحیانی که اعتقاد دارند حضرت عیسی (ع) به صلیب کشیده شده است، معتقد به عروج حضرت عیسی (ع) بعد از مرگ هستند؛(384)ـ بنابراین اگر آنان نیز جسم حضرت عیسی (ع) را در تابوت می‌یافتند، از ایمان به ایشان دست می‌کشیدند و قطعاً اقدام به ساخت مقبره‌ی خانوادگی برای ایشان نمی‌کردند.

5) خطوط آرامی (Aramaic)ـ که به وسیله‌ی آن‌ها اسامی اجساد بر روی تابوت‌های این مقبره‌ی خانوادگی نوشته شده‌اند، بسیار ناشیانه و کودکانه بوده و همانند خطوطی هستند که کودکان بر روی چوب‌ها رسم می‌نمایند! این در حالی است که مقبره‌های خانوادگی

بــنی اســراییل، متعلق به خانواده‌هــای ثروتمند بــوده و چنین خانواده‌هایی قطعاً به اندازه‌ی کافی ثروت داشتند که بتوانند اســامی اجســاد را بر روی تابوت‌ها حکــاکی نمایند. اما همان گونه که ذکر نمودیم، خطــوطی که نــام اجساد را بر روی تابوت‌ها نشان می‌دادند، بسیار ناشیانه بوده‌اند. این مســأله نشــان می‌دهد که احتمــالاً اســامی نوشـــته شـــده بر روی تابوت‌هـــا، جعلی بـــوده و توسط جاعلان (احتمـالاً عوامل تهیه کننـده‌ی فیلم) ابـداع شـده است.

بـــرای بررسی بهـــتر این مطلب، به تصـــاویر زیر توجه فرمایید:(385)

بـــراي بررسي بهـــتر اين مطلب، به تصـــاوير زير توجه فرماييد:(385)

تـابلويي كه محققـان و فيلم سـازان ادعا مي‌كنند متعلق به حضرت عيسي (ع) است.

نوشـــــــته‌ي آرامي (Aramaic)ـــــــ كه بر روي يكي از تابوت‌هاي مقبره‌ي خـانوادگي كشف شـده وجـود دارد, و اين تـــابوت را متعلق به (Yeshua Bar Yehosef)ـ يا عيسي پسر يوسف مي‌داند. به ناشـيانه بـودن نوشـته‌ي روي تابوت توجه فرماييد.(احتمال جعلي بـودن نوشـته‌ي مذكور, بسيار بالاست)

بخش‌هايي از دو لوح آرامي(Aramaic)ـ به نظم و ترتيب حروف و نحوه‌ي قرار گرفتن آن‌ها در كنـار يكـديگر توجه فرماييد. (اين تصـــوير را با تصـــاويري كه از نوشـــته‌هاي آرامي روي تابوت‌هـاي مقـبره‌ي خـانوادگي منسـوب به

خانواده يحضرت عيسي (ع) برداشته شده است, مقايسه نماييد.)

همـــان گونه كه ملاحظه فرموديـــد، خطـــوط آرامي تابوت‌هاي مقبره‌ي خانوادگي، بي نظم و ناشـيانه است. اين مسأله فرضيه‌ي جعلي بـودن نوشـته‌هاي آرامي روي تابوت‌ها را تقويت مي‌نمايد؛ زيرا خانواده‌ي ثروتمندي كه يک مقبره‌ي خـانوادگي بـراي خـود سـاخته اسـت، قطعـاً توانايي پرداخت پول حكاكي روي تابوت‌ها را نيز داشـته، و نيازي به نوشتن اسـامي اجسـاد با دسـتخط ناشـيانه و بي نظم نداشته است!

386) اما عبـــارت مـــذكور به هيچ عنـــوان نمي‌توانست صحيح باشد؛ زيـرا اين عبـارت، نـوعي تـوهين به حضـرت عيسي (ع) تلقي مي‌شده و هيچ گـروهي حضـرت عيسي (ع) را با اين عنوان خطاب نمي‌كرده است است.

حضـرت عيسي (ع) در خـانواده‌ي خـود با عنـوان عيسي پيامبر خـدا و عيسي پسر مـريم خطـاب مي‌شـده اسـت؛ زيرا اعضـاي خـانواده، او را به عنـوان انسـاني كه بـدون وجود پدر و به خواست خداوند متعال متولد شـده اسـت، مي‌شناختند. بنـابراين در خـانواده‌ي حضـرت عيسي (ع)، كسي ايشـــان را با نـــام عيسي پسر يوسف خطـــاب نمي‌كرده است.

در بين مسيحيان و نيز طرفداران ايشان در زمـان نبـوت آن حضـرت، عبـارت عيسي پيـامبر خـدا و يا عيسي پسر مـــريم رواج داشـــته است. البته بعد از عـــروج حضـــرت عيسي (ع) تا عصر حاضر، بسياري از مسيحيان از عبارت انحـــرافي عيسي پسر خـــدا (نعـــوذ بالله) اســـتفاده

مي‌نمايند(387)ـ كه اين انحراف، عمـدتاً ناشي از تحريف انجيل‌ها مي‌باشد؛ اما در هر صـورت هيچ گـروه مسـيحي ايشان را عيسي پسر يوسف نمي‌داند.

در بين مسـلمانان نـيز ايشـان همـواره با عنـوان عيسي پيـامبر خـدا و عيسي بن مـريم شـناخته شـده‌اند و هيچ مسلماني ايشان را عيسي پسر يوسف نمي‌داند.

تنها گروهي كه ممكن است به ايشان توهين كرده و اين پيامبر بزرگ الهي را عيسي پسر يوسف دانسـته باشـند، يهوديـان مخـالف ايشـان مي‌باشـند؛ اما قطعـاً يهوديـان معاند كه از حضــرت عيسي متنفر بوده‌انــد، به هيچ وجه پــول خــود را به منظــور ســاخت مقــبره‌ي خــانوادگي گرانقيمت براي دشـمن خـود (حضـرت عيسي (ع))، هـدر نمي‌دادند. (مگر اين كه اين مسأله را بپذيريم كه يهوديان كلاً مقبره اي دروغين سـاخته و آن را به حضـرت عيسي (ع) نسبت داده‌اند.) بنابراين سـاخت مقـبره‌ي خـانوادگي گرانقيمت، توسط يهوديان انجام نشـده است و به همين دليل نمي‌توان انتظـار داشت كه آن‌ها مقـبره اي واقعي را سـاخته، و بـدين تـرتيب اسم دشـمن خـود را بر روي تابوت حک كرده باشند.

بـدين تـرتيب همـان گونه كه ملاحظه فرموديـد، عبـارت عيسي پسر يوسف به هيچ عنـــوان توسط طرفـــداران حضرت عيسي (ع) استفاده نمي‌شده است و حضـور اين عبارت بر روي تابوت، شاهد ديگـري بر دروغ بـودن فيلم «مقبره‌ي گمشده‌ي مسيح» مي‌باشد.

388) اين مسـأله نشـان مي‌دهد كه حـتي اگر خطـوط آرامي نوشـته شـده بر روي تابوت‌ها جعلي نباشـند، بـاز

هم تفســير ســازندگان فيلم، انحــرافي بــوده و آن‌ها مسايل را تنها مطابق با اهدافشان تفسير مي‌نمايند.

(389

عليرغم ظـاهر فريبنـده‌ي اين ادعـا، نقـايص آشـكاري در اين فرضيه ديده مي‌شـود. يكي از اين نقـايص، اين است كه گر چه 600/1 احتمال كمي است، اما در طول چندين سال و در جامعه‌ي پرجمعيت اورشليم باستان، عدد كمي نمي‌باشد.

براي مثال اگر اورشـليم باسـتان 36000 نفر جمعيت، و 6000 خانوار داشته باشد، و در مورد اين شهر يک بازه‌ي زماني 100 ساله را در نظر بگـيريم، خـواهيم ديد كه در هر سال (600/1=10 * 6000) يا 10 خانواده با نام‌هاي مشابه در اورشليم وجـود خواهد داشت. بـدين تـرتيب در 100 ســال كه 3 نسل پي در پي در اورشــليم به دنيا مي‌آيــد، حــتي اگر جمعيت را ثــابت در نظر بگــيريم و افـزايش جمعيت را در نظر نداشـته باشـيم، خـواهيم ديد كه در اورشـليم (10*3=30) يا 30 خـانوار در طي 100 سـال وجـود خواهند داشت كه اسـامي مشـابهي داشـته باشند! اين عدد براي 100 سال عدد كمي نيست؛ گر چه بازه‌هـاي زمـاني طـولاني تـري را نـيز مي‌تـوان در نظر گرفت.

اين محاسـبه نشـان مي‌دهد كه حـتي در صـورت در نظر گرفتن احتمال 600/1 براي وجود خانواده اي با نام‌هـاي مشــابه مقــبره‌ي كشف شــده، كماكــان در يک دوره‌ي زماني 100 سـاله در اورشـليم باسـتان، 30 خـانواده با نام‌هــاي مشــابه مقــبره‌ي مكشــوف وجــود داشــته‌اند.

بنابراين از كجا معلوم كه مقـبره‌ي كشف شـده، مربـوط به يكي از اين خانواده‌ها نباشد؟

اين مطلب نشان مي‌دهد كه برخلاف ادعاي فيلم سازان، امكان اين كه مقبره‌ي كشف شده، مربوط به خانواده اي بجز خانواده‌ي حضرت عيسي (ع) باشد، زياد است.

البته لازم به ذكر است كه محاسبات بالا را با فرض زاد و ولدهاي تصـادفي در نظر گرفته ايم؛ حـال آن كه ازدواج در بين انسـان‌ها امر تصـادفي نيست. چـرا كه افـراد با عقايد مشـــترک با يكـــديگر ازدواج كـــرده و بـــراي فرزندانشـــان اســـامي منطبق با عقايد خـــود، انتخـــاب مي‌نمايند. بـراي مثـال در ايـران و كشـورهاي شـيعي، شـيعيان معتقد عمـدتاً با يكـديگر ازدواج مي‌نمايند و نـام فرزنـــدان خـــويش را از نـــام معصـــومين (ع) اقتبـــاس مي‌نمايند. به همين دليل است كه در ايـران خانواده‌هـاي زيادي وجود دارند كه دو انسان مـومن با نام‌هـاي علي و فاطمه ازدواج كـرده و نـام فرزنـدان خـويش را حسن و حســين بــرمي گزينند. بــدين تــرتيب در ايــران آمــار خانواده‌هايي كه اسامي فوق را دارنـد، بـالاتر از حـدودي است كه صـــرفاً از طريق آمـــار و احتمـــالات به دست مي‌آيد. چـرا كه خانواده‌هـاي مـومن، اسـامي مشـابه با خانواده‌هاي معصومين (ع) را براي خويش برمي گزينند.

مشابه همين مسـأله را مي‌تـوان بـراي مسـيحيان معتقد نيز در نظر گرفت. بدين ترتيب كه آن‌ها نـيز ممكن است با تأسي به خـانواده‌ي حضـرت عيسي (ع)، نـام اعضـاي خانواده‌ي ايشان را براي خـود برگزيـده باشـند. بنـابراين ممكن است مقـــبره‌ي كشف شـــده در اورشـــليم (اگر

واقعي باشد!)، مربــوط به يكي از خانواده‌هــاي مــومن مسيحي باشد، نه خانواده‌ي حضرت عيسي (ع).

(390

نتيجه اي كه گروه تحقيق گرفته‌انـد، كـاملاً سـاده لوحانه مي‌باشد؛ زيرا آن‌ها DNA اجسـاد ديگر را بررسي نكـرده اند؛ شايد اگر DNAاجسـاد مـردان ديگـري كه در آرامگـاه وجـــود داشـــتند، از جمله «(Yose)ـــ يا يوسف (بـــرادر عيسي)» و يا «(Matya)ـ يا متي (يكي از بسـتگان مـريم مـادر عيسي)» را بررسي مي‌كردنـد، DNA آن‌ها را نـيز متفـــاوت با DNA جسد منســـوب به «مـــريم مجدليه» مي‌يافتند. بـــدين تـــرتيب اين فرضـــيه مطـــرح مي‌شد كه شـــايد «يوسف» و يا «مـــتي» همسر جسد منســـوب به «مريم مجدليه» بوده‌اند.(391)ـ بنـابراين تحقيق آن‌ها در اين زمينه بسيار ناقص مي‌باشد. (البته ممكن است فيلم سـازان، عمـداً از بررسي بيشـتر DNA خـودداري كـرده باشند.)

بدين ترتيب ممكن است كه اجساد مذكور (جسد منسـوب به «حضـــرت عيسي (ع)» و جسد منســـوب به «مـــريم مجدليه»)، خـواهر و بـرادر نـاتني بـوده و پـدر يكسـان و مادران متفاوتي داشـته باشـند؛ بنـابراين ديگر نيـازي به اين فرضـــيه كه اجســـاد مـــذكور زن و شـــوهر بوده‌انـــد، نخواهد بود.(392)

در واقع، محققان مي‌توانستند DNA ميتوكنـدريال جسد منســـــوب به «يهـــــودا پسر عيسي يا (Yehuda bar Yeshua)»ـــــــ را بررسي نمـــــــوده و آن را با DNA ميتوكنـدريال جسد منسـوب به «مـريم مجدليه» مقايسه

نمايند. اگر در اين مقايسه، DNA ميتوكندريال جسد منسوب به «(Yehuda bar Yeshua)ـ يا يهودا پسر عيسي» با DNA ميتوكندريال جسد منسوب به «مريم مجدليه» شباهت داشته باشد، آنگاه مي‌توان تا حدي نتيجه گرفت كه ممكن است اين دو شخص مادر و پسر باشند؛ (هر چند در اين حالت نيز ممكن است دو نفر مذكور، خواهر و برادر نيز باشند.).(393)

اگر چنين نتيجه اي (احتمال مادر و پسر بودن) به دست مي‌آمد، از آن جا كه بر روي تابوت پسر، عبارت «(Yehuda bar Yeshua)ـ يا يهودا پسر عيسي» ذكر شده است، مي‌توان نتيجه گرفت كه پدر اين پسر، جسد منسوب به «(Yeshua bar Yehosef)ـ يا عيسي پسر يوسف» بوده و مادرش، جسد منسوب به «مريم مجدليه» بوده است. با اين نتيجه مي‌توان به صورت غير مستقيم، به ازدواج جسد منسوب به «عيسي پسر يوسف يا (Yeshua bar Yehosef)»ـ و جسد منسوب به «مريم مجدليه» پي برد.(394)

اما نكته‌ي جالب اين جاست كه با وجود در دسترس بودن تست مذكور، اين تست با ارزش انجام نشده است كه اين مسأله مي‌تواند ما را به جعلي و دروغين بودن ادعاهاي فيلم سازان واقف نمايد.

(395

براي شناخت دقيق اشخاص، بايد حتماً هويت يک نفر از آن‌ها به كمک شواهد ديگر به طور دقيق مشخص شود. اگر چنين كاري انجام شود، مي‌توان هويت ديگر افراد را با توجه به DNAشان و با مقايسه‌ي DNA آنان با فردي

که قبلاً هويتش مشخص شده است، به دست آورد. اما همان گونه که ديديم، هيچ فردي در مقبره‌ي خانوادگي يافت شده وجود ندارد که هويت او به صورت قطعي مشخص شده باشد؛ بنابراين به هيچ وجه نمي‌توان هويت هيچ يک از افراد را تشخيص داد.

بدين ترتيب همان گونه که ملاحظه فرموديد، صحت فيلم و محتواي آن و صداقت دست اندرکاران تهيه‌ي فيلم، کاملاً زير سوال مي‌رود و به هيچ عنوان نمي‌توان به اين فيلم اعتنا نمود.

فيلم «مقبره‌ي گمشده‌ي مسيح (ع)» يا «The lost tomb of Jesus»، جنجال بسياري را در کشورهاي غربي و به خصوص آمريکا ايجاد نمود؛ تا جايي که شبکه‌هاي خبري گسترده اي نيز به پوشش خبري اين فيلم مبادرت ورزيدند. بسياري از اين شبکه‌هاي خبري که تحت نفوذ صهيونيست‌ها و فراماسونرها قرار دارند، به ظاهر سعي کردند تا به نقد فيلم بپردازند؛ اما اين شبکه‌هاي خبري، ادله‌ي ضعيفي در رد فيلم ارايه نمودند. براي مثال در خبر (Fox NEWS)، بحث فقير بودن خانواده‌ي حضرت عيسي (ع) و نيز فراوان بودن اسامي همچون مريم، عيسي و ... به عنوان دلايل مشکوک بودن صحت محتواي فيلم ارايه شدند(396)ـ و دلايل اصلي رد فيلم (همانند 12 دليلي که در بالا ذکر کرديم)، ذکر نشدند. در واقع شبکه‌ي خبري صهيونيستي (Fox NEWS)، با اين نقد ضعيف و سطحي، بيشتر به تبليغ فيلم کمک کرد و به دليل ضعيف بودن دلايل ارايه شده براي رد فيلم، بيننده را به اين سمت سوق داد که احتمالاً محتواي فيلم درست بوده است!

بــراي مشــاهده‌ي كليپ ويــديويي نقد فيلم «مقــبره‌ي گمشده‌ي مسيح (ع)» يا «The lost tomb of Jesus» در شبكه‌ي خبري صهيونيستي (Fox NEWS)، بر روي لينک زير كليک كنيد:(397)

6) نكته‌ي ديگــري كه صــحت ادعــاي فيلم ســازان را رد مي‌كند، اين است كه بر روي تــابوت منســوب به حضــرت عيسي (ع)، عبارت (Yeshua bar Yehosef)ـ يا عيسي پسر يوسف ذكر شــده اســت،(7)ـ مســأله‌ي ديگــري كه ادعــاي فيلم ســازان را زير ســوال مي‌بــرد، اين است كه يكي از باستانشناســان بي طــرف كه از تابوت‌ها بازديد كــرده اســت، اعتقــاد دارد كلمه‌ي نوشــته شــده بر روي تــابوت منســوب به حضــرت عيسي (ع)، بيشــتر شــبيه كلمه‌ي (Hanun)ـ مي‌باشد و شــباهت كمي با كلمه‌ي (Yeshua)ـ يا عيسي دارد!(8)ـ يكي از دلايل مهمي كه گــروه فيلم ســاز به آن اســتناد كرده‌انــد، بررسي آمــاري مي‌باشد. بنا به ادعــاي آنــان، احتمــال اين كه خــانواده‌ي ديگــري در اورشــليم وجــود داشــته باشد و اعضــاي آن، نام‌هــاي مشــابه با خــانواده‌ي كشف شــده در مقــبره‌ي خــانوادگي مــذكور داشــته باشــند، برابر 600/1 (يک ششصــدم) مي‌باشد. آن‌ها چــنين نتيجه گرفته‌اند كه با توجه به پــايين بــودن احتمــال محاســبه شــده، خــانواده‌ي كشف شــده بايد خــانواده‌ي حضــرت عيسي (ع) باشــد، نه خانواده اي ديگر.(9)ـ آزمايش DNA اي كه توسط گــروه تحقيق انجام شده است، نيز خــالي از اشــكال نيســت؛ از اشكالات اين آزمايش DNA، اين است كه فقط DNA دو نفر (جسد منســوب به «حضــرت عيسي (ع)» و جسد منسوب به «مريم مجدليه») مورد آزمــايش واقع شــده و DNA ديگــران بررسي نشــده است. بنــابر ادعــاي فيلم

سازان، در طي آزمايش مذكور نيز تنها ثـابت شـده است كه دو جسد مـذكور، با يكـديگر رابطه‌ي ژنـتيكي و خـوني ندارند؛ به همين دليل نيز گروه تحقيق نتيجه گرفته است كه اين دو جسد، بـرادر و خـواهر نبـوده و از آن جا كه در مقبره‌هاي خانوادگي فقط اعضاي يک خـانواده مي‌توانند دفن شـــوند، (Mariamene e Mara)ـ باید همسر (Yeshua bar Yehosef)ـ باشد كه عليرغم نداشـتن ژن مشـترک، توانسـته است در مقـبره‌ي خـانوادگي مـذكور جاي بگيرد!(10) از ديگر نكاتي كه در مورد آزمايش DNA و رد ادعاي فيلم سازان مي‌تـوان ذكر كـرد، اين است كه حـتي اگر بپـذيريم كه DNA جسد منسـوب به «حضـرت عيسي (ع)» و جسد منســـوب به «مـــريم مجدليه»، با يكديگر تفاوت دارند، بـاز هم نمي‌تـوانيم خـواهر و بـرادر بـودن آن‌ها را رد نمـاييم؛ زيـرا همـان گونه كه قبلاً ذكر شد، DNA، تنها توارث مادري را بررسي مي‌نمايد و تنها مي‌تواند اين مطلب را نشـان دهد كه آيا اجســاد مــورد مطالعه، مادر يكساني داشته‌اند يا خير. بنابراين چيزي را در مورد پدر اجساد نشـان نمي‌دهد. 11)ـ نكته‌ي عجيب و مشكوكي كه در تحقيق DNA ميتوكندريال ديده مي‌شود، اين است كه محققان، مهمترين جسدي را كه مي‌بايست از نظر DNA بررسي مي‌كرده‌انــد، تحت بررسي قــرار نداده‌اند. به عبارت ديگر، بررسي جسـدي كه منسـوب به «(Yehuda bar Yeshua)ـ يا يهودا پسر عيسي» بـوده است، مي‌توانست تا حـدودي كليد اين معما را پيـدا كنـد؛ اما در كمال ناباوري، هيچ بررسي DNA اي بر روي جسد مذكور انجام نشده است! 12) آخرين نكته اي كه بايد به آن اشــاره كــرد، اين است كه حــتي اگر تمــام اجســاد آزمايش شوند و ثابت شود كه با يكديگر رابطه‌ي ژنـتيكي

فاميلي داشته‌اند، باز هم مشـخص نخواهد شد كه آيا اين خانواده‌ي كشف شـده، خـانواده‌ي واقعي حضـرت عيسي (ع) هسـتند يا خـير؟ زيـرا آزمـايش DNA، تنها رابطه‌ي فاميلي و ژنتيكي اجساد را با يكديگر نشـان مي‌دهـد، اما مطلبي درباره‌ي اين كه اين اشـخاص دقيقـاً چه كسـاني هستند، ارايه نمي‌كند.(

براى دانلود فيلم اينجا كليک كنيد

در پايـان خاطرنشـان مي‌شـويم كه اين فيلم به ظـاهر مسـتند و باطنـاً جعلي، يكي از آخـرين حربه‌هـاي فراماسـوني بـراي تشـكيل حكـومت جهـاني شـيطاني مي‌باشد. بـدين تـرتيب كه فراماسـون‌ها در طي قـرون اخـير تلاش كرده‌اند تا با بسط تفكر اوانجليكـالي و سو استفاده از بازگشت حضـرت مسـيح (ع)، افكـار عمـومي مردم كشورهايشـان را با خـود همـراه كننـد؛ اما در طي دهه‌ي اخـير با توجه به اين كه خودشـان را در يک قـدمي تشـكيل حكـومت جهـاني شـيطاني پنداشـته‌اند، كم كم شروع به تخريب چهره‌ي حضـرت مسـيح (ع) كرده‌انـد، تا بعد از سو اسـتفاده از نـيروي مسـيحيان اوانجليكـال و تشـكيل حكـومت شـيطاني خـود، بتوانند به راحـتي از پوسته‌ي خود بيرون بيايند و اديان الهي را به خيـال خـود نـابود نمايند. به بيـان بهـتر، فراماسـون‌ها كه در طـول قـرون 20 و 21، با شـعار بازگشت مسـيح (ع) و تبليغ جنگ كذايي آرماگدون، توانسته‌اند عده اي از مسيحيان و يهوديان را با خود همراه كنند و با فـريب آنـان، حكـومت ظاهراً يهودي و باطناً ماسوني اسـراييل را بنيـان نهنـد، حال كه ساخت معبد سـليمان و تشـكيل حكـومت جهـاني شـيطاني را در دسـترس مي‌پندارنـد، ديگر نيـازي به

استفاده از شعار بازگشت مسيح (ع) نمي‌بينند و اين حربه را كنار گذاشته‌اند.

شايد بتوان گفت كه سناريوي ذكر شده، بخشي از سناريوي اصلي است كه اين سناريوي اصلي شامل فيلم‌هايي همچون «كد داوينچي» كه مضموني مشابه دارد نيز مي‌شود. همچنين فيلم ضد ايراني 300 كه آن نيز در سال 2007 توليد شده و در جهت خدمت به فراماسوني عرضه شده است، نيز احتمالاً بخشي از سناريوي اصلي مي‌باشد. فاصله‌ي زماني كوتاه فيلم‌هاي «كد داوينچي» اكران شده در سال 2006، «مقبره‌ي گمشده‌ي مسيح (ع)» اكران شده در سال 2007 و فيلم ضد ايراني «300»ـ اكران شده در سال 2007، خود موید این مدعا است و نشان دهنده‌ي پيوستگي اين فيلم‌ها در جهت خدمت به اهداف آخرالزماني فراماسوني مي‌باشد.

در ماه مارس سال 2007 ميلادي (اسفند سال 1385 شمسي) و دقيقاً همزمان با اعمال فشار شديد غرب بر پرونده‌ي هسته اي ايران، فيلم ضد ايراني 300 به كارگرداني زک اسنايدر (Zack Snyder)ـ بر روي پرده سينما رفت. اين فيلم جنجالي و سراسر دروغ، از كتاب كمدي و بي پايه و اساس (300)ـ نوشته‌ي فرانک ميلر (Frank Miller) اقتباس شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

«فراماسوني: دجال آخرالزمان-بخش نهم»

ادامه‌ي تمهيدات فراماسوني براي تشكيل حكومت جهاني شيطاني

26 – ساخت فيلم ضد ايراني 300.

در ماه مـارس سـال 2007 ميلادي (اسـفند سـال 1385 شمسي) و دقيقاً همزمان با اعمال فشار شديد غـرب بر پرونــده‌ي هســته اي ايــران، فيلم ضد ايــراني 300 به كارگرداني زک اسـنايدر (Zack Snyder)ـ بر روي پـرده سينما رفت. اين فيلم جنجالي و سراسر دروغ، از كتــاب كمدي و بي پايه و اساس (300)ـ نوشـته‌ي فرانک ميلر (Frank Miller) اقتباس شده است.(398)

اين فيلم، فيلمي سراسر دروغ و مملو از تحريف‌هـــــا، مجعـولات و دسـتكاري‌ها مي‌باشد. در اين فيلم، حقـايق تـاريخي بسـياري وارونه جلـوه داده شـده است كه از آن جمله مي‌تــوان به چهــره‌ي خشايارشــاه پادشــاه ايــران، چهره‌هاي سربازان ايـراني، رفتـار و منش ايرانيـان و ... اشــاره كــرد. دروغ‌هــاي تــاريخي فيلم مــذكور به قــدري فراوان مي‌باشـند كه بـراي بررسي آن‌ها مقاله اي كامل مورد نيـاز است و ما به دليل پرهـيز از اطـاله‌ي كلام، در اين مقاله به آن‌ها نمي‌پردازيم.

اما اين فيلم، در پس ظواهر هنري و تاريخي خود، حاوي پيام‌ها و اهداف سياسي خطرناكي است. در اين قسمت از مقالــه، تلاش داريم تا به بررسي جنبه‌هــاي سياسي و نيز اهداف شيطاني فيلم 300 بپردازيم تا لايه‌هاي پنهان اين فيلم، بيش از پيش بر خوانندگان عزيز هويدا گردد.

مســايلي كه ســبب شــده است فيلم 300 به عنــوان يک فيلم سياسي و آلت دست كشــورهاي ماســوني مطــرح شود، عبارتند از:

1) در حال حاضر (سال 2007 ميلادي) كه جهان غرب، به بهانه‌ي پرونـده‌ي هسـته اي، ايـران را آمـاج شـديد تـرين حملات تبليغاتي قرار داده است(399)، و با اهرم شوراي امـنيت سـعي در تضـعيف ايـران دارد، سـاخت فيلم 300 بزرگــترين كمكي بــود كه صــنعت ســينماي ماســوني و صهيونيســـتي‌هاليوود مي‌توانست به دولت‌هـــاي غـــربي نمايد. زيـــرا اين فيلم با ارايه‌ي چهـــره اي خشن و جنگ طلب از ايرانيـــان، زمينه را بـــراي تنفر اروپاييـــان و آمريكاييان از ايران آماده كرده و اين تنفر سبب مي‌گردد تا اجمــاعي در داخل كشــورهاي غــربي بر عليه ايــران تشـكيل شـود. بـدين تـرتيب زمينه بـراي هر گونه تحـريم سياسي و اقتصـادي ايـران آمـاده‌تر مي‌شـود و حـتي در صـورت اقـدام نظـامي غـرب بر عليه ايـران، مـردم اين كشورها حمايت بيشتري از جنگ مي‌نمايند؛ زيــرا آن‌ها با اسـتناد به فيلم 300، ايرانيـان را ذاتـاً انسـان‌هاي جنگ طلب مي‌دانند. اين خـــــدمت بـــــزرگ فيلم 300 به سياســتمداران ماســوني غــرب از يک ســو، و توليد اين فيلم توسط يک كمپـاني كـاملاً ماسـوني(400)ـ وابسـته به‌هاليوود از سوي ديگـر، اين فرضـيه را كه فيلم مـذكور تنها در جهت خدمت به اهداف فراماسونري ساخته شـده است، قوياً تأييد مي‌نمايد. (لازم به ذكر است كه تعـدادي از «بـرادران وارنر» كه صـاحب كمپـاني سـازنده‌ي فيلم 300 هستند، به صورت قطعي و اثبات شده فراماسـون هستند.)(401)

2) فيلم 300 پر از صــحنه‌ها و ديالوگ‌هــايي است كه مسـتقيم يا غـير مسـتقيم، به مناقشـات سياسي امـروز ايـران (و حـتي اسـلام) با غـرب مي‌پـردازد و در اين بين حق را به جهـان غـرب مي‌دهد. از مهمـترين صـحنه‌ها و

ديالوگ‌هــايي كه در اين زمينه مي‌تــوان به آن‌ها اشــاره كرد، صحنه‌ها و ديالوگ‌هاي زير مي‌باشند:

A) در اكثر صحنه‌هاي فيلم، ايرانيان با لباس‌هايي مشابه لباس‌هــاي عــربي و با چهره‌هــايي مشــابه اعــراب ديــده مي‌شوند. اين مسأله قطعاً عمدي بوده اســت؛ زيــرا پس از واقعه‌ي ساختگي 11 سپتامبر، تبليغـات شـديدي عليه اسلام و به خصوص اعراب انجـام شد. مخصوصـاً به دليل معرفي گروه تكفيري القاعـده به عنـوان مسـبب اصـلي اين واقعـه، حملات تبليغـاتي زيـادي عليه اعـراب شـكل گرفت.(402)

فيلم 300 با توجه به اين تبليغــات، به همســان ســازي چهره‌ي ايرانيان و اعراب پرداخته تا بدين وسيله چهره‌ي افراد عربستاني كه توسط رسـانه‌ها به عنـوان مسـببين حادثه‌ي ساختگي 11 سپتامبر معرفي شده‌اند، مجدداً در اذهــان مــردم آمريكا زنــده نمايد. با اين ترفند و به دليل ذهنيــتي كه آمريكايي‌ها از حــادثه‌ي 11 ســپتامبر دارنــد، ايرانيان را خطرناک فرض كرده و هـراس از ايـران را در دل خــود جــاي مي‌دهند. بــدين تــرتيب مــردم آمريكا از سياست‌هاي خصــمانه‌ي آمريكا در قبــال ايــران، حمــايت بيشتري خواهند كرد.

B) در فيلم 300، ملكه‌ي اسپارت در بخش‌هاي زيادي از فيلم، حضور موثري دارد. مطمئناً حضور ملكه‌ي اسپارت در اين بخش‌ها تصــادفي نيســت؛ به خصــوص اين كه در صــحنه‌هاي ابتــدايي فيلم، ديالوگ‌هــايي از زبــان اولين فرستاده‌ي خشايارشاه بيان مي‌گردد كه در آن، به حضور زنان در جلسات سياسي اعتراض مي‌شود.(403)

اعتراض اولين فرستاده‌ي خشايارشاه به حضور زنـان در جلسات سياسي

به نظر مي‌رسد كه حضـور بي شـمار ملكه‌ي اسـپارت در صحنه‌هاي مختلف فيلم، و بي حرمتي سفير ايران نسبت به زنـان، حركـتي شـيطنت آمـيز از سـوي تهيه كننـدگان فيلم است كه با استفاده از آن قصد دارند تا ايرانيـان را به نقض حقوق بشر و محدود نمودن زنـان، متهم نمايند. به ويژه اين كه در سال‌هاي اخير، كشورهاي اسـتعمارگر غـربي، با ابزارهـايي همچـون دموكراسي غـربي، آزادي زنـان و ... سـعي كرده‌اند تا ايـران را تحت فشـار قـرار دهند.(404)

البته لازم به ذكر است كه در كتـاب مصـور 300 اثر فرانک ميلر كه فيلم 300 از مطـالب آن اقتبـاس شـده است، به هيچ عنـوان ملكه‌ي اسـپارت در صـحنه‌ي گفتگو بين اولين نماينـده‌ي خشايارشـاه و لئونيـداس (پادشـاه اسپارت) حضـور نـدارد و اين كتـاب سراسر دروغ نـيز به اين مسأله اشـاره اي نكـرده است. بـدين تـرتيب به نظر مي‌رسد كه سازندگان فيلم 300، به عمد و براي اجـراي مقاصد سياسي، ملكه‌ي اسـپارت را در صـحنه‌ي مـذكور، شركت داده‌اند.(405)

علاوه بر آن، نقش ملكه در كتـاب 300 اثر فرانک ميلـر، بسـيار كمرنگ‌تر از نقشي او در فيلم 300 است كه اين مسأله نيز خود تأييدي بر دسيسه آميز بودن حضور فعال ملكه‌ي اسـپارت در صـحنه‌هاي تـأثير گـذار فيلم 300 مي‌باشد.

بنابراين همان گونه كه ملاحظه فرموديـد، حضـور ملكه‌ي اسـپارت در قسـمت‌هاي مختلف فيلم نـيز، حـاوي نكـات ظريف سياسي است و هـــدف از آن، بيـــان ادعاهـــاي تكراري كشورهاي غربي درباره‌ي آزادي زنان در غرب! و محدوديت فعاليت زنان! در كشورهاي اسلامي است.

C) كشـته شـدن اولين فرسـتاده‌ي خشايارشـاه به دست لئونيداس، از جمله قسمت‌هايي است كه حاوي پيام‌هـاي سياسي مهمي است. در صـــــحنه‌ي مـــــذكور، اولين فرستاده‌ي خشايارشاه و همراهانش به دست لئونيــداس در چاه بزرگي افتاده و كشته مي‌شوند.

در اين صحنه، ديالوگ جـالب و تأمل برانگـيزي بين اولين فرسـتاده‌ي خشايارشـاه و لئونيـداس برقـرار مي‌شـود؛ بدين صورت كه فرسـتاده‌ي خشايارشـاه مي‌گويد: «رسم بر اين نيست كه فرسـتاده‌ي پادشـاهان را بكشـند.» اما لئونيـداس در پاسخ مي‌گويد: «تو به ملكه‌ي من تـوهين و مردم كشورم را به مرگ تهديد كردي و ....»

و بدين ترتيب لئونيداس، اولين فرستاده‌ي خشايارشاه و همراهانش را به درون چاه مي‌افكند.(406)

لئونيـــــداس(پادشـــــاه اســـــپارت), اولين فرســـــتاده‌ي خشايارشاه و همراهانش را به درون چاه افكند.

نكته‌ي جالب اين كه در كتاب مصور 300 اثر فرانك ميلر، در صحنه‌ي مذكور، به هيچ عنوان لئونيـداس علت كشـتن فرســـتاده‌ي خشايارشـــاه را تـــوهين به ملكه نمي‌داند و دليل اين كار خود را تهديد خشايارشـاه به جنگ با يونـان ذكر مي‌كند كه اين مسأله نيز دستكاري عوامل سازنده‌ي

فيلم را در مطـالب كتـاب 300 نشـان مي‌دهد و پـرده از توطئه‌هاي آنان برمي دارد.(407)

همــان گونه كه ملاحظه فرموديــد، لئونيــداس به عنــوان ســمبل يک پادشــاه و حــاكم غــربي، بــرخلاف اصــول ديپلماتيک، فرستاده‌ي خشايارشـاه را به قتل مي‌رسـاند. اين صــحنه، خــود تبليغي بــراي خودكــامگي رهــبران كشورهاي غربي است؛ چرا كه مطابق فيلم، آنــان مجــاز به انجام هر كاري هستند.

در واقع مي‌توان گفت كه اين بخش از فيلم، بر جنايت‌ها و اعمال يكجانبه‌ي كشورهاي ماسوني اسـراييل و آمريكا از جمله دستگيري ديپلمات‌هاي ايراني در عراق و لبنان،(408)ـ اشـغال خودسـرانه‌ي عـراق و افغانسـتان و ... كه مخـالف اصـول ديپلماتيک هسـتند، سـرپوش مي‌گـذارد و اين كشــورها را مجــاز به انجــام هر نــوع برخــوردي با مخالفانشان مي‌داند.

بدين ترتيب مي‌توان نتيجه گرفت كه صحنه‌ي كشته شدن اولين فرســتاده‌ي خشايارشــاه و همراهــانش به دست لئونيداس نيز كاملاً سياسي و هدفمند بوده و اعمال غير ديپلماتيک كشــــورهاي ماســــوني را در برخــــورد با مخالفانشان توجيه مي‌كند.

D) چهــره‌ي دومين نماينــده اي كه خشايارشــاه به نــزد يونانيان فرستاد تا آن‌ها را وادار به تسليم نمايـد، بسـيار شبيه به چهــره‌ي جعلي «بن لادن» است كه دولت آمريكا پس از واقعه‌ي سـاختگي 11 سـپتامبر، در رسـانه‌ها به نمايش گذاشته بود. البته منظــور از جعلي اين نيست كه ما فعـاليت گـروه تكفـيري و تروريست القاعـده را تأييد

مي‌نمـــاييم، بلكه منظـــور اين است كه دولت آمريكا در راستاي جعل اسناد واقعه‌ي 11 سپتامبر، فيلمي منسوب به «بن لادن» را در رسانه‌ها منتشر نموده بود كه در آن، شخصي شـــبيه به «اســـامه بن لادن»، آمريكا را تهديد مي‌نمود.

بــراي مقايسه‌ي تصــوير «بن لادن» واقعي و «بن لادن» جعلي، به تصاوير زير توجه فرماييد:(409)

چهـره‌ي بن لادن واقعي(در سـمت راست) و چهـره‌ي بن لادن جعلي(در سمت چپ). (به تفاوت موجود در چهره‌ها توجه فرماييد.) دولت آمريكا در راســـتاي جعل اســـناد واقعه‌ي 11 سـپتامبر, فيلمي منسـوب به بن لادن را در رسـانه‌ها منتشر نمـوده بـود كه در آن شخصي شـبيه به اسامه بن لادن, آمريكا را تهديد مي‌كـرد. تصـوير (سـمت چپ), همـــان تصـــويري است كه در فيلم پخش شـــده از سوي دولت آمريكا, به عنوان بن لادن معرفي شده بود و مردم آمريكا را تهديد مي‌نمود. (البته اين سخن به معناي تأييد فعاليت‌هـاي گـروه تكفـيري و تروريسـتي القاعـده نيست.)

در فيلم 300 نيز چهره‌ي دومين فرستاده‌ي خشايارشاه، (410)ـ كه به منظور تهديد مجدد سپاه اسپارت و دعـوت آنان به تسليم، به سـوي آنـان رهسـپار مي‌گـردد، بسـيار شـــبيه به «بن لادن» جعلي فيلم منتشر شـــده از ســـوي دولت آمريكا مي‌باشد. بـراي مقايسه‌ي بهـتر، به تصـاوير زير توجه فرماييد:

عكس راست: تصـــــوير «بن لادن» جعلي در فيلم دولت آمريكا درباره 11 سپتامبر

عكس چپ: تصـــوير دومين فرســـتاده‌ي خشايارشـــاه در فيلم ضد ايراني 300.

به شباهت تصاوير فوق, توجه فرماييد.

همانگونه كه ملاحظه فرموديـــد، شـــباهت عجيـــبي بين چهـره‌ي دومين فرسـتاده‌ي خشايارشـاه در فيلم 300 و «بن لادن» جعلي فيلم پخش شـــــده از رســـــانه‌هاي آمريكايي وجود دارد؛ به نحوي كه حتي جزييات چهره‌هاي مذكور از جمله فرم بيـني، رنگ پوسـت، حـالت گونه‌ها و ... نيز بسيار شبيه به يكديگر مي‌باشند.

به نظر مي‌رسد كه شـــباهت مـــذكور بي دليل نبـــوده و احتمالاً هدف از اين اقدام، تداعي حـادثه‌ي سـاختگي 11 سپتامبر در ذهن بيننـدگان آمريكـايي بـوده است تا بـدين وسـيله، بيننـدگان بين القاعـده و ايـران ارتبـاط برقـرار نمايند و القاعده را سفير و نماينده‌ي ايـران بدانند! (كما اينكه در سال‌هاي قبل، ادعاهايي مبـني بر اين كه ايـران به القاعده پناه داده است نيز از سوي رسـانه‌هاي غـربي مطرح مي‌شد.)(411)

قطعاً اگر اين هدف فيلم سازان و حاميان آن‌ها به نتيجه برسـد، تماشـاگران آمريكـايي تنفر زيـادي از ايـران پيـدا خواهند نمـــود و از اقـــدامات دولت آمريكا عليه ايـــران، حمايت بيشتري خواهند كرد.

بـدين تـرتيب به احتمـال زيـاد، اين بخش از فيلم نـيز در جهت اهداف شيطاني سردمداران دولت ماسوني آمريكا سـاخته شـده است و هـدف از آن، برقـراري ارتبـاط بين ايران و القاعده مي‌باشد تا با اين ترفند، افكـار عمـومي مردم آمريكا و كشورهاي غربي از ايـران متنفر گشـته و

زمينه بـراي مقـابله‌ي اقتصـادي، سياسي يا نظـامي با ايران آماده شود.

E) منـاظره و ديـدار خشايارشـاه و لئونيـداس (پادشـاه اسـپارت)، از جمله بخش‌هـاي كـاملاً سياسي و هدفمند فيلم 300 است كه با هـدف تمسـخر مـذاكرات و گفتگوهاي صلح آميز با ايران ساخته شده است.

در اين قسمت از فيلم، خشايارشـاه در حـالي كه ژسـتي مغرورانه به خود گرفته و مي‌كوشد تا از موضع قدرت به پادشاه اسپارت بنگرد، ضمن دعوت لئونيـداس به تسـليم و دادن وعـده‌ي حكـومت يونـان به وي، مي‌گويد: «ما مي‌توانيم با هم تبادلات فرهنگي داشته باشيم.»(412)

اما لئونيـداس اين حـرف خشايارشـاه را به تمسـخر مي‌گيرد و گفته‌ي او را رد مي‌كند.

اين بخش از فيلم به شـكلي كـاملاً موذيانـه، بحث «گفتگوي تمدن‌ها» را كه از طـرف ايـران در مجـامع بين المللي مطرح شـده اسـت،(413)ـ به تمسـخر مي‌گـيرد و «گفتگوي تمدن‌ها» را مـردود دانسـته و تنها راه برخـورد با ايـران را جنگ مي‌داند. در واقع اين قسـمت از فيلم، دقيقـاً مطـابق با تمـايلات جنگ طلبـانه‌ي تشـكيلات فراماسـوني است و تلاش دارد تا اذهـان مخاطبـان را براي پذيرش جنگ با ايران آماده كند.

نكته‌ي جالب اين كه در كتاب مصور فرانک ميلر (كه فيلم بر اساس مطالب آن ساخته شده است)، ديـالوگ مـذكور وجود ندارد و هيچ بحثي در رابطه با تبـادلات فـرهنگي و مسايلي از اين قبيل انجام نشده اسـت؛ اين مسـأله نـيز فرضيه‌ي توطئه آمـيز بـودن اين بخش از فيلم را بيش از

پيش تأييد مي‌نمايد. بـــدين تـــرتيب به نظر مي‌رسد كه عوامل دست انـــــدركار فيلم، اين ديـــــالوگ را در بين ديالوگ‌هاي خشايارشـاه و لئونيـداس گنجانده‌اند تا از آن براي مقاصد سياسي و خدمت به منافع تشكيلات جهاني فراماسوني استفاده كنند.(414)

منـاظره‌ي خشايارشـاه با لئونيـداس. اين بخش از فيلم, حاوي پيام‌هاي آشكار سياسي در جهت خـدمت به منـافع آمريكا و تشكيلات شيطاني فراماسوني است.

بنابراين با توجه به مطالب فـوق، مي‌تـوان اين قطعه از فيلم را يكي از آشكارترين قطعات سياسي فيلم دانست كه تلاش مي‌كند مذاكره با ايران را بي فايـده نشـان دهد و جنگ را تنها گزينه براي مقابله با ايران بداند.

F) در فيلم 300 علاوه بر اشــخاص، از نمادها نــيز در جهت خـــدمت به اهــداف آخرالزمـــاني فراماســـوني و مقابله با ايران و اسلام استفاده شده است.

در بخش‌هـــــاي قبلي اين مقاله از جمله در قســـــمت پيشـگويي‌هاي نوسـتراداموس، ذكر كـرديم كه دشـمنان اسـلام و به خصـوص صهيونيست‌ها و كشـورهاي غـربي، مطالعـات بسـياري در رابطه با اسـلام و تشـيع دارند. به طوري كه به عنوان مثال در چند سـال قبـل، كنفرانسي در ارتبـاط با شـناخت تشـيع در تل آويو برگـزار شد و در آن، انقلاب‌هـــاي شـــيعي و ارتباطشـــان با مهـــدويت و عاشورا تحت بررسي قرار گرفتند.(415)

با توجه به مطالعاتي كه دشمنان اسلام در مورد تـاريخ و احـاديث اسـلامي دارنـد، تلاش مي‌نمايند تا از احـاديث و روايات استفاده كرده و عليه آن‌ها برنامه ريزي كنند.

در فيلم 300 نيز مشاهده مي‌شود كه از مطالب موجـود در احاديث و روايـات، اسـتفاده شـده و عليه آن‌ها موضع گيري شده است. براي مثـال، در اين فيلم، پـرچم لشـكر خشايارشاه كه نمـاد شر مي‌باشـد، به رنگ سـياه است و عجيب اين كه كــارگردان و گــروه فيلمــبرداري، علاقه‌ي شــديدي به نمــايش اين پرچم‌ها داشــته و در صــحنه‌هاي حساس و كليدي، آن‌ها را به نمايش گذاشته‌اند.

به عنوان نمونه در صحنه‌هاي زير، پرچم‌هاي سياه لشـكر منسوب به خشايارشاه، به شكل مغرضـانه به نمـايش در آمده اند:(416)

نمايش مكرر پرچم سياه به عنوان پرچم لشـكر ايـران در فيلم 300.

با توجه در تصاوير فـوق، به نظر مي‌رسد كه اسـتفاده از نمـاد پـرچم سـياه به عنـوان پـرچم لشـكر خشايارشـاه، حركتي كاملاً هدفمند بوده است. بدين ترتيب كه با توجه به روايات فراواني كه در مورد خروج پرچم‌هاي ســياه از خراسـان، بـراي يـاري حضـرت مهـدي (عج) وجـود دارد،(417)ـ عوامل تهيه كننــده‌ي فيلم 300 تلاش كرده‌اند تا بين پرچم‌هاي خشايارشاه (كه احتمالاً در اصل نيز ســياه نبوده است!) و پرچم سياه خراسان در روايات اســلامي، ارتباطي برقرار نمايند و با اين ترفند، مـردم كشـورهاي غــربي را از هر گونه پــرچم ســياه ايــراني-اســلامي بترسانند. در واقع مي‌توان گفت كه صحنه‌هاي مذكور در فيلم 300، تنها به منظور بدنام كـردن پرچم‌هـاي سـياه خراسـان طـراحي شـده‌اند، چـرا كه در بعضي روايـات از صاحبان پرچم‌هاي سياه، به عنوان ياران مهدي (عج) نام برده شده است.(418)

سرانجام مي‌توان گفت كه جهـان غـرب كه از گروه‌هـاي مطالعــاتي متعــددي در موضــوع اســلام شناسي بهــره مي‌برد، تلاش كرده است تا با سـاخت فيلم 300، مـردم كشـورهاي غـربي را در مقابل خطر احتمـالي پرچم‌هـاي سياه خراسان (ايران) بسيج نمايد و براي تحقق اين امر، تمام كوشش خود را به كار بسته است تا پرچم‌هاي سياه ايراني را پرچمي مخرب و ترسناک نشان دهد.

G) از ديگر صــحنه‌هايي كه فيلم 300 را با مفــاهيم آخرالزمـــــاني پيوند مي‌دهد و دسيسه‌هاي حاميـــــان فراماسونر اين فيلم را برملا مي‌كند، صـحنه اي است كه در آن يک فرد سوار بر اسب سفيد، از ميان مه به سمت لشكر اسپارت تاخته و سر يكي از سـربازان اسـپارتي را به صورت رقت باري از تن جدا مي‌كند.

براي مشاهده‌ي اين صحنه، به تصاوير زير توجه فرماييد: (419)

صحنه اي كه در آن يک فرد سوار بر اسب سفيد, از ميان مه به سمت لشكر اسپارت تاخته و سر يكي از ســربازان اسپارتي را از تن جدا مي‌كند.

نكته‌ي جــالب اين كه دوربين، چهــره‌ي ســوار را نشــان نمي‌دهد و به او حالتي رمز آلـود مي‌دهد. همچـنين اسب ســوار مــذكور، تنها در همــان صــحنه به ايفــاي نقش مي‌پردازد و ديگر در فيلم مشاهده نمي‌گردد. اين مسايل نشان مي‌دهد كه از نظر عوامل سازنده‌ي اين فيلم، اين شـخص، يک انسـان معمـولي نبـوده اسـت؛ بلكه احتمـالاً منظـور فيلم سـازان از اين شـخص، منجي مسـلمانان، يعني حضرت مهدي (عج) بوده است.(420)

لازم به ذكر است كه اين بخش از فيلم، حــتي در كتــاب مصــور 300 اثر فرانک ميلر نــيز وجــود نــدارد و عوامل دست انــدركار ســاخت فيلم، اين صــحنه را به داســتان افزوده‌اند. اين مسأله خــود مي‌تواند دسيسه آمــيز بــودن اين قسمت از فيلم را نشان دهد.(421)

بــدين تــرتيب به نظر مي‌رسد كه عوامل صهيونيســتي و ماسوني تهيه كننــده‌ي اين فيلم، تلاش كرده‌اند تا در اين صحنه، از منجي مقدس مسلمانان و ايرانيــان، چهــره اي خشن ارايه نمايند تا بـــدين وســـيله، مخاطبـــان فيلم را نســـبت به حضـــرت مهـــدي (عج) بـــدبين نمايند. خداوند مسببين اين فتنه را لعنت نمايد.

H) يكي ديگر از صحنه‌هاي فيلم كه تلاش دارد تا مفاهيم آخرالزماني را به مخاطبان القا كنــد، صــحنه اي است كه به صورت عمودي و از بالا، جسد تير خــورده‌ي لئونيــداس و يـــــارانش را نشـــــان مي‌دهد. در اين صـــــحنه، جسد لئونيداس، به شكل صليب به نمايش در آمده است.

براي مشاهده‌ي اين صحنه، به تصاوير زير توجه فرماييد: (422)

صــحنه اي كه در آن جسد لئونيــداس به شــكل صــليب به نمايش در آمده است.

با توجه در تصـــــوير فـــــوق، به نظر مي‌رسد كه عوامل سازنده‌ي فيلم، تلاش كرده‌اند تا بين لئونيداس و حضرت مسيح (ع) همســان ســازي نمــوده و وي را تا حد حضــرت مســيح (ع) تقــديس نمايند. از ســوي ديگر با توجه به اين كه در فيلم 300، لشكر ايران نيز به عنــوان نمــاد لشــكر اســلام در آخرالزمــان، معــرفي شــده اســت، تلاش شــده

است تا جنگ ايران و اسپارت، به عنوان نماد جنگ اسلام و ايـران با لشـكر مسـيح (ع) در نـبرد كـذايي آرماگـدون معــرفي شــود؛ نــبرد آرماگــدوني كه ســاخته‌ي دست صهيونيست‌ها و فراماســـون‌ها بـــوده و اين گروه‌ها با تبليغ آن، سعي دارند تا از نـيروي مسـيحيان صهيونيست و يهوديــان صهيونيســت، به منظــور رسـيدن به اهــداف آخرالزمانيشان بهره برداري نمايند.

بــدين تــرتيب مي‌تــوان چــنين نتيجه گــرفت كه صــحنه‌ي مذكور، به منظور تطـبيق جنگ ايـران و اسـپارت با نـبرد دروغين آرماگدون ساخته شده و هدف از آن، القــاي اين مفهوم به مخاطبان است كه در جنگ آرماگدون، ايران و اسلام به جنگ حضرت مسيح (ع) خواهند رفت! لعنت خدا بر دروغگويان باد.

ا) مقايسه‌ي آتن و اسپارت (نـام دو شـهر بـزرگ يونـان قـــديم) در بخش‌هـــاي مختلف فيلم، گوشه اي ديگر از كنايه‌هــاي سياسي فيلم اســت؛ به نحــوي كه لئونيــداس (پادشاه اسپارت) در قسمت‌هاي مختلف فيلم، آتني‌ها را فيلسـوف‌هاي بي خاصـيت و اسـپارتي‌ها را انسـان‌هايي شريف و شجاع معرفي مي‌نمايد.(423)

با كمي دقت مي‌توان دريافت كه در فيلم 300، آتن نماد كشورهاي اروپايي و اسپارت نماد آمريكا مي‌باشـد؛ زيـرا اتحاديه‌ي اروپا و كشورهاي فرانسه، آلمان و انگلســتان، در تقابل با ايران و كشورهاي اسـلامي از ابـزار مـذاكره استفاده مي‌نمايند (هر چند كه مذاكرات آنان نيز زهرآلود است)، اما آمريكا با ابــزار نظــاميگري و ميليتاريســم، به مقابله با ايران و كشورهاي اسلامي مي‌پردازد.(424)

فيلم 300 با استفاده از نماد آتن و اسپارت، اين تفكر را به بيننـــــدگان آمريكـــــايي تزريق مي‌نمايد كه از بين راه حل‌هاي مذاكره و برخورد نظـامي، حملات نظـامي ابـزار بهتري براي مقابله با ايران و كشورهاي اسلامي اســت؛ چنانكه در فيلم 300 نــيز مــرگ آتني‌ها تــوام با خفت و خواري نشـان داده شـده، اما مـرگ لئونيـداس و يـارانش توأم با عزت و سربلندي به نمايش درآمده است؛

در نهايت نيز لشكر 30000 نفري اسـپارتي‌ها، در حـالي كه ياد و خاطره‌ي لئونيداس و يارانش را گرامي داشته و مصمم و استوار به سوي ايرانيـان گـام بـرمي دارنـد، به تصوير كشيده شده اند(425). كه اين صحنه نيز به صورت تلـويحي از مواضع اســپارتي‌ها (كه نمــاد آمريكايي‌هــاي امروز هستند)، حمايت مي‌نمايد و از آن‌ها تمجيد مي‌كند.

حركت مصمم و استوار لشكر 30000 نفري اسـپارت به سمت لشكر ايران, در پايان فيلم 300.

بـــدين تـــرتيب به نظر مي‌رسد كه تهيه كننـــدگان فيلم، تلاش كرده‌اند تا با استفاده‌ي نمـادين از اسـپارت و آتن، به تبليغ ميليتاريسم و نظامي گـري آمريكـايي بپردازند و بدين وسيله ضمن جلب حمايت افكار عمومي آمريكا، راه را بــراي برخــورد نظــامي آمريكا با ايــران و كشــورهاي اسلامي باز كنند.

همان گونه كه ملاحظه فرموديد، فيلم به ظـاهر تـاريخي 300 تلاش كرده است تا با نماد سـازي، به بيـان كنايـات سياسي پرداخته و اهــداف ماســوني را بسط و توســعه دهد. در اين فيلم، ايــران زمــان خشايارشــاه، به عنــوان نماد ايران امروز و حتي نماد جهان اسلام معرفي گشته،

و اسپارت نيز به عنوان نماد غـرب به ظـاهر مسـيحي در آخرالزمان، معـرفي شـده است. تطـبيق ايـران بر جهـان اسـلام را مي‌تـوان به سـهولت، در فيلم 300 مشـاهده كرد؛ به نحوي كه تعداد زيادي از سربازان ايراني و حـتي نماينـدگان خشايارشـاه، با لباس‌ها و چهره‌هـاي عـربي نشـان داده شـده‌اند. در واقع مي‌تـوان گفت كه فيلم 300، فيلمي است كه به تقابل اسلام و ايـران با جهـان غرب مي‌پردازد و به طور كامل از جهان غرب جانبـداري مي‌نمايد.

اما نكته‌ي پاياني كه در مورد فيلم 300 بايد به آن اشاره كـنيم، اين است كه سـاخت «فيلم 300»، همانند فيلم «مقـبره‌ي گمشـده‌ي مسـيح (ع)» و فيلم «كد داوينچي» نشـان مي‌دهد كه احتمـالاً فراماسـون‌ها در حـال اجـراي آخرين برنامه‌هاي آخرالزمانيشـان هسـتند؛ زيـرا در فيلم 300 نـيز همانند دو فيلم ديگـر، شـاهد هسـتيم كه ماسون‌ها بعضي از ابزارهاي قديمي خـود را دور انداخته و ديگر نيـازي به اسـتفاده از آن‌ها نمي‌بينند. از جمله‌ي اين ابزارها، ادعاي پيوند قوي ايرانيان باستان و يهوديان مي‌باشد.

در اين حربـه، صهيونيست‌ها تلاش مي‌كردند تا به ظـاهر خود را دوست قـديمي ايـران نشـان دهنـد؛(426)ـ بـدين تـرتيب كه وقـايعي همچـون آزاد شـدن اسـيران يهـودي گرفتـار در بابل به دست كـوروش هخامنشـي،(427) ازدواج اسـتر يهـودي و خشايارشـاه هخامنشي و وزارت مردخاي (عموي استر) را در دربار خشايارشاه،(428) به عنـوان نمـاد پيوند ايرانيـان باسـتان و يهوديـان معـرفي نموده و بدين وسـيله تلاش مي‌كردند تا از ايـران قبل از

انقلاب، به عنوان یک شریک و همکار در منطقه استفاده نمایند.

براي انجـام اين امـر، در دوران قبل از انقلاب اسـلامي، تفكرات ملي گرا و غير مذهبي در ايـران تقـويت شـده و تلاش مي‌شد تا ايــران باســتان، به عنــوان تنها هــويت ايرانيــان معــرفي گــردد و هــويت اسـلامي ايرانيــان، به بوته‌ي فراموشي سپرده شـود. (برگـزاري مراسم 2500 ساله‌ي شاهنشاهي بخشي از اين برنامه‌ها بود.)(429)

در كنــار اين جريانــات، تفكــرات ديگــري از جمله بحث دوســتي ايرانيــان باســتان و يهوديــان نــيز به صــورت افــراطي توسط صهيونيست‌ها تبليغ شــده و چــنين القا مي‌شد كه ايرانيــان باســتان و يهوديــان، نزديک تــرين دوسـتان يكـديگر بوده‌اند و دين اسـلام بين اين دوسـتان شفيق! فاصله انداخته است.(430)

بعد از پيروزي انقلاب اسلامي نيز سياست صهيونيســتي ذكر شده، از طرف دولت‌هاي ماسوني آمريكا و اسراييل ادامه يافته و در برنامه‌هاي ماهواره اي و ... تفكر مذكور تبليغ مي‌شد.

اما نكته‌ي جــالب اين كه در فيلم 300 حــتي به ايــران باستان نـيز رحم نشـده است و ايرانيـان باسـتان نـيز به عنوان موجوداتي وحشي معـرفي شـده‌اند! جـالب‌تر اين كه پادشاه ايراني مورد بحث در اين فيلم (خشايارشــاه)، همان كسي است كه يهوديان قبلاً به ازدواج وي با استر افتخــار مي‌كردند(431)ـ و او را شــاهي مقتــدر و نيكو سرشت معرفي مي‌نمودند!

اين تغيـــير جهت صهيونيست‌ها در فيلم 300 نشـــان مي‌دهد كه آنان ديگر خود را در نزديكي رسيدن به اهداف آخرالزمـاني خـود پنداشـته و ديگر نيـازي به اسـتفاده از ابزار مذكور نمي‌بينند.

البته در پايان بايد يادآور شويم كه منظـور ما از عبـارات فوق، دشمني با هموطنان يهوديمان و نيز ساير يهوديان آزاده نيســـت؛ بلكه روي ســـخن ما با دســـتگاه‌هاي فراماسـوني و صهيونيسـتي يهـودي و مسـيحي مي‌باشد كه از بحث‌هـاي فـوق، اسـتفاده‌ي ابـزاري مي‌نمايند. به عبـارت ديگـر، مـردم مسـلمان ايـران، با تكيه بر فرهنگ اصـيل اسـلامي-ايـراني خـود، دوسـتي با همه‌ي اديـان آســـماني را وظيفه‌ي خـــود مي‌دانند و بعد از انقلاب اسلامي نيز روابط حسنه‌ي خـود را با هموطنـان كليمي، زرتشتي و مسيحي، بيش از پيش ادامه مي‌دهند.

27 - برگزاري فستيوال جهاني همجنس بازان در شـهر مقدس بيت المقدس.

گروه‌هـاي همجنس بـاز، گروه‌هـاي منحـرفي هسـتند كه اعضـــاي آن‌ها به هيچ ديـــني پايبند نبـــوده و تنها به فكر ارضـاي اميـال جنسي و حيـواني خـود مي‌باشـند. تعـداد بســيار زيـــادي از اعضـــاي اين گروه‌هـــا، در گروه‌هـــاي شيطان پرست نـيز عضـويت دارند.(432)ـ در كشـورهاي غـربي، اعضـاي گروه‌هـاي همجنس بـاز در هر شـهر، يک روز در سـال را به جشن و پـايكوبي دسـته جمعي و رژه در خيابان‌هـــاي شهرشـــان مي‌پردازند. علاوه بر جشن مذكور، يک جشن بزرگ نيز در هر سال برگـزار مي‌شـود كه در اين جشـــن، همه‌ي همجنس بـــازان جهـــان، در يک شـهر بـزرگ به دور يكـديگر جمع مي‌شـوند و به جشن و

پايكوبي و رژه مي‌پردازند تا بدين وسيله به همجنس بــاز بودن خود افتخار كنند و بي پروا اين مسأله را به ديگران اعلام نمايند!(433)

يک انجمن بين المللي به نــام «افتخــار بين المللي» يا « Inter Pride»، مســئول ســازماندهي جشن ســالانه‌ي همجنس بازان است.(434) اين مجمع در اقدامي عجيب و بي سابقه تصميم گرفت تا يكي از مهمترين شعب بين المللي خــود را با عنــوان «افتخــار جهــان» يا «World Pride»ـ در شهر مقدس و مبارک بيت المقدس تأســيس كند(435)ـ و جشن سالانه‌ي سال 2006 را در اين شــهر عزيز برگزار نمايد.(436) اين اقدام به قدري بي شرمانه و وقيحانه بــود كه علاوه بر مســلمانان بيت المقــدس، يهوديــان ســنتي و فــوق ارتــدوكس نــيز به برگــزاري اين فســتيوال شــيطاني اعــتراض كردنــد؛ در نــتيجه‌ي اين اعتراض‌ها، درگيري بسيار شــديدي بين پليس اســراييل و مسلمانان و يهوديان رخ داد.(437)

البته اعتراض‌هاي مذكور، ســبب شد تا همجنس بــازان از تــرس جــان خــود، از رژه رفتن خــودداري كنند و جشن فاسد خــود را در يک اســتاديوم ورزشي برگــزار نمايند.(438)

در تصــاوير زيــر، صــحنه‌هايي از گردهمــايي مــذكور را ملاحظه مي‌فرماييد:(439)

تصاوير جشن بين المللي سالانه‌ي همجنس بازان, كه در سال 2006 و در شهر اورشــليم(بيت المقــدس) برگــزار شده است.

حضـــــور پررنگ يهوديـــــان اصـــــلاح طلب و غـــــير ارتـــدوكس(تصـــوير ســـمت راست), طرفـــداران دولت اســرايیل (تصــوير وسط) و حــتي ســربازان اســرايیلي! (تصـــوير ســـمت چپ) در جشن بين المللي ســـالانه‌ي همجنس بـــازان در اورشـــليم(بيت المقـــدس), نشـــان دهنـــده‌ي روابط حســـنه‌ي دولت ماســـوني اســـرايیل با گروه‌هاي فاسد است.

دستگيري يهوديان فوق ارتـدوكس معـترض به جشن بين المللي همجنس بازان در اورشليم(بيت المقدس).

گروه‌هـــاي فاسد همجنس بـــاز كه حمـــايت همه جـــانبه‌ي دولت اســـرايیل را در جشن ســـال 2006 تجربه كـــرده بودنـــد، تصـــميم گرفتند تا جشن بين المللي خـــود را در سال 2007، مجـدداً در بيت المقـدس برگـزار نماينـد؛ با اين تفـــاوت كه در ســـال 2007، گروه‌هـــاي مـــذكور در خيابان‌هـــاي شـــهر و حـــتي در نـــزديكي ديوارهـــاي مسجدالاقصي رژه رفتند تا هتک حـرمت اديـان را به اوج خود رسانند.(440)

اين حركت بي شرمانه‌ي همجنس بـازان در سـال 2007، منجر به اعـــتراض مجـــدد مســـلمانان و يهوديـــان فـــوق ارتدوكس شد، اما نه تنها اين اعتراضات به برخورد شديد پليس با معترضـــين منجر گشـــت،(441)ـــ بلكه «Israeli Supreme Court» يا دادگاه عالي اسرايیل (كه قبلاً به ســـاختار ماســـوني آن اشـــاره كـــرديم)، نـــيز دادخواست حقـــوقي معترضـــين را رد كـــرده و راي خـــود را به نفع همجنس بازان صادر كرد.(442)

بـــدين تـــرتيب مي‌تـــوان نتيجه گـــرفت كه جشن فاسد همجنس بـــازان، با تلاش و همكـــاري دولت ماســـوني اسـراييل شـكل گـرفت و هـدف از آن، تـوهين به اديـان الهي و تـــرويج تعـــاليم ضد ديـــني ماســـوني و شـــيطان پرستي بود.

اما ســوالي كه مطــرح مي‌شــود، اين است كه چــرا بيت المقدس براي برگزاري جشــنواره‌ي بين المللي همجنس بازان انتخاب شد؟

قبل از پاسخ به اين ســـــــــوال، بايد يک مطلب مهم را يادآوري كنيم و آن، اين است كه علاوه بر بيت المقــدس (اورشليم) شهرهاي بزرگ ديگري نيز در اسـراييل وجـود دارند؛ اين مسأله كه چرا با وجود قرار داشــتن شـهرهاي بزرگ و توريســتي در اسـراييل، چـنين جشن فاسـدي در بيت المقدس برپا شد، دسيسه‌هاي پنهاني موجود در اين ماجرا را نشان مي‌دهد.

اما دلايلي كه سبب شدند تا همجنس بــازان، جشــنواره‌ي بين المللي فاسد خود را در بيت المقـدس برگـزار كننـد، به قرار زيرند:

1) به گـزارش خـبرگزاري مهر و سـايت موعـود، يكي از شعبات انجمن جهاني همجنس بـازان با عنـوان «افتخـار جهان» يا «World Pride» واقع در شهر بيت المقدس، در بيانيه‌ي خود ذكر كرده است: «هـدف از برگــزاري اين جشــنواره در بيت المقـدس، عــرق و اصـالت دين در اين شهر است.»(443)

با كمي دقت درمي يــابيم كه منظــور از اين ســخن، اين است كه همجنس بازان جهان، به منظور تمسـخر اديـان،

يكي از مهمترين شهرهاي مذهبي دنيا را براي برگـزاري جشـنواره‌ي بين المللي خـود برگزيده‌اند تا جسـارت و جرأت؟! خـود را در مقابله با هر سه دين بـزرگ آسـماني (اسلام، مسيحيت و يهوديت) نشـان دهنـد؟! زيـرا همـان گونه كه مي‌دانيم، شـهر بيت المقـدس، از نظر هر سه دين بزرگ آسماني مقدس است. چرا كه معـراج حضـرت محمد (ص) به آسـمان و فعاليت‌هـاي تبليغي حضـرت عيسي (ع) در اين شـهر اتفـاق افتـاده و قبله‌ي حضـرت موسي (ع) و محراب بسياري از پيـامبران بـني اسـراييل نيز در اين شهر مي‌باشد.(444)

بـدين تـرتيب مي‌تـوان گفت كه يكي از اهـداف برگـزاري چـنين جشـنواره اي در شـهر مقـدس بيت المقـدس، تمسخر همزمـان سه دين بـزرگ الهي است. مطلـبي كه در بيانيه‌ي انجمن جهاني همجنس بازان نيز به آن اشاره شده است.

2) از ديگر دلايل مهمي كه احتمـالاً سـبب شـده است تا انجمن جهاني همجنس بازان جشـنواره‌ي خـود را در بيت المقدس برگزار نمايـد، نـزديكي محل زنـدگي قـوم لـوط (شـهر سـدوم: Sodom)، به شـهر اورشـليم (بيت المقدس) است.

قوم فاسد و گناهكـار لـوط، در شـهر سـدوم در نـزديكي بحـرالميت (Dead Sea)ـ و رود اردن زنـدگي مي‌كردند. قـوم لـوط، اولين قـومي بودند كه عمل شـنيع همجنس بازي را رواج دادند و خداوند متعال نيز به كيفر اين گنـاه بزرگ، آن‌ها را عذاب داده و نابود كرد.(445)

در عصر حاضـر، قـوم لـوط به عنـوان نمـاد گنـاه و به خصوص بي بند و باري جنسي شناخته مي‌شود؛ اين نماد به قدري شـناخته شـده است كه حـتي در زبـان انگليسي كلمـــاتي همچـــون (عمل مرتبط با همجنس بـــازي: Sodomitic)، (همجنس بـازي: Sodomy)ـ و ... وجـود دارند.(446) علاوه بر اين، بعضي از گروه‌هاي شيطاني، از جمله يک گروه موسيقي شـيطاني Metal در آلمـان، نام خود را (سدوم: Sodom) نهاده‌اند.(447)

در تصـــاوير زيـــر، تبليغـــات اين گـــروه را ملاحظه مي‌فرماييد:(448)

تصاوير تبليغاتي آلبوم‌هاي موسيقي يک گروه شيطاني (Metal) با عنوان (سدوم: Sadom)

همـان گونه كه ملاحظه فرموديـد، گروه‌هـاي شـيطان پرست و همجنس بـاز، شـهر سـدوم را به عنـوان شـهر آرمـاني خـود مي‌دانند. اين شـهر فاسـد، در مجـاورت درياچه‌ي بحرالميت (Dead Sea)ـ قـرار داشـته است كه اين درياچـه، فاصـله‌ي بسـيار كمي با بيت المقـدس (اورشـليم) دارد.(449)ـ بـدين تـرتيب، فاصـله‌ي شـهر سـدوم با بيت المقـدس، حـداكثر در حـدود 75 كيلومـتر بوده است.

علاوه بر اين، در قرآن و تورات نيز دربـاره‌ي فرشـتگاني كه براي عذاب قوم لوط آمده بودند، گفته شـده است كه آنان قبل از عزيمت به شـهر سـدوم، با حضـرت ابـراهيم (ع) نـيز ديـدار داشـته‌اند.(450)ـ اين مطلب نـيز نشـان مي‌دهد كه فاصله‌ي شـهر سـدوم با بيت المقـدس (محل زندگي حضرت ابراهيم در آن هنگام) كم بوده است.

در تصاوير زير، موقعيت تقريبي شهر سـدوم را ملاحظه مي‌فرماييد:(451)

مـوقعيت احتمـالي شـهر سـدوم(Sadom)ـ در نـزديكي بحرالميت(Dead Sea)

فاصله‌ي بسيار كم (حدود 17.5 كيلومـتر) بيت المقـدس از بحر الميت (Dead Sea)ـ (به مقيـاس ارايه شـده در گوشه‌ي تصوير, توجه فرماييد.)

با دقت در تصاوير فـوق، درمي يـابيم كه شـهر سـدوم با شهر مقدس بيت المقدس فاصله‌ي كمي دارد.

بـدين تـرتيب مي‌تـوان نتيجه گـرفت كه نـزديكي بيت المقـدس به محل شـهر نـابود شـده‌ي سـدوم، انگـيزه‌ي ديگـري بـراي همجنس بـازان و گروه‌هـاي فراماسـونر حـامي آنـان بـود تا جشن بين المللي سـالانه‌ي همجنس بـازان را در شـهر بيت المقـدس برگـزار نمايند و به وسـيله‌ي آن، علاوه بر اهـانت به اديـان الهي، زشتكاري‌هاي قوم لـوط را زنـده نمـوده و اعمـال كـثيف اين قوم را ترويج نمايند.

A) علاوه بر انگيزه‌ها و اهـدافي كه در بـالا پـيرامون برگـزاري جشن همجنس بـازان در بيت المقـدس ذكر شـدند، به نظر مي‌رسد كه در اين بين انگـيزه‌ي مهم ديگري نيز وجود دارد.

قبلاً ذكر كـرديم كه تشـكيلات جهـاني فراماسـوني، در حال انجام آخرين تلاش‌ها بـراي نـابودي مسجدالاقصي و ساخت معبد كذايي سليمان است. اين مسـأله تا به آن‌جا پيش رفته است كه در سال 2007، اسراييل علناً شروع

به تخـريب «بـاب المغاربة» در مجـاورت مسـجد الاقصي كرد تا با دستكاري اين قسمت، ديوارهاي مسجد الاقصي نيز خود به خود تخريب شوند.(452)

با توجه به اين كه گروه‌هاي شيطان پرست و به تبع آنان گروه‌هـــاي همجنس بـــاز، معبد دروغين ســـليمان را به عنوان نماد كفر، الحاد و گنـاه مي‌داننـد، به نظر مي‌رسد كه اين گروه‌ها از شـــروع برنـــامه‌ي ســـاخت اين معبـــد، خوشحالند.

برگزاري جشن بين المللي سال 2007 همجنس بازان در شهر بيت المقدس و به خصوص رژه‌ي همجنس بازان در نـــزديكي مســـجد الاقصـــي، آن هم در زمـــاني كه آخـــرين تلاش‌ها بـــراي تخـــريب مســـجد الاقصي و ســـاخت معبد دروغين سليمان صورت مي‌گيرد، نشان دهنـده‌ي ارتبـاط اين مراسم، با ساخت معبد سليمان است.

در واقع مي‌توان چنين نتيجه گرفت كه يک از انگيزه‌هـاي جشن بين المللي ســال 2007 همجنس بــازان، اهــانت آشـــكار به مسجدالاقصي و جشن شـــروع ســـاخت معبد دروغين ســليمان بــوده است. چــرا كه از يک سو مســجد الاقصي به عنـــوان نمـــاد خداپرســـتي بـــوده و در ذهن دشـمنان دين، نـابودي آن به معنـاي نـابودي اديـان الهي است و از ســـوي ديگـــر، گروه‌هـــاي فراماســـونر، صهيونيســت، شـيطان پرست و همجنس بـاز كه حضـرت سليمان (ع) را به دروغ، كافر و مشـرک مي‌داننـد،(453) ســاخت معبد دروغين ســليمان را به معنــاي آغــاز دوران گناهكاري و هوسراني بي حد و حصر مي‌پندارند.

بـــــدين تـــــرتيب به نظر مي‌رسد كه جشن بين المللي همجنس بازان در بيت المقدس و رژه‌ي آنان در نــزديكي مسجد الاقصي، جشن تخـريب مسـجد الاقصي و سـاخت معبد سلمان نيز بوده است.

با توجه به مطـالب ذكر شـده، مي‌تـوان نتيجه گـرفت كه جشن بين المللي سال 2006 و 2007 همجنس بازان در بيت المقـــدس، توطئه اي ســـازمان يافته از جـــانب ماســون‌ها بــوده كه به دست ســربازان خط مقدمشــان يعني همجنس بازان و شيطان پرستان به انجـام رسـيده اســت؛ توطئه اي كه هــدف آن اهــانت به اديــان الهي و بزرگداشت آداب و سنن كفرآميز و شرک آلود بود.

همان گونه كه ملاحظه فرموديد، فراماسـوني در طـول تاريخ از تمهيدات مختلفي براي تشكيل حكـومت جهـاني شــيطاني اســتفاده كــرده است كه ما به بعضي از آن‌ها اشاره كرديم. مسلماً اين تشكيلات شيطاني در آينده نيز براي رسـيدن به اهـداف پليد خـود از تمهيـدات متفـاوتي اســـتفاده خواهد كـــرد. پس بر ما واجب است تا اين ابزارها را بشناسيم و عليه آن‌ها برنامه ريزي كـنيم و در اين راه از خداوند منان مدد جوييم.

ذكر يک نكته‌ي مهم: در پايـــــان مبحث «تمهيـــــدات فراماسوني براي تشكيل حكومت جهاني شـيطاني»، به اين نكته‌ي مهم اشاره مي‌كنيم كه سردمداران تشـكيلات شيطاني فراماسوني، بـراي مقابله با اسـرار لو رفته‌ي اين سازمان، بسياري از شواهدي را كه حـاكي از اعمـال خرابكـــارانه‌ي اين گروه‌هاســـت، بـــدون هيچ گونه دليل معتبري رد مي‌كنند و محققاني كه به افشاي اسـرار اين سازمان مي‌پردازند را افرادي بدبين و متوهم مي‌نامند.

اين ترفند ماســـــون‌ها تا جـــــايي پيش رفته است كه سـردمداران آن‌هـا، اصـطلاحاتي همچـون (Conspiracy Hallucination: تـــــــوهم توطئه)، (Conspiracy Delusion: هـــذيان توطئه)، (Conspiracy Theory: تئـوري توطئه) و ... را وارد گـويش سياسي و فـرهنگي كـرده اند(454)ـ تا بـدين وسـيله، شـواهد ارايه شـده از سوي محققان درباره‌ي شيطنت‌هاي فراماســوني را به تمســخر گرفته و اين محققــان را انســان‌هايي بــدبين، هـذياني و متـوهم جلـوه داده و سـخنان آن‌ها را صـرفاً تئوري (نه واقعيت) معرفي نمايند.

بديهي است كه اگر ما مسلمانان بخواهيم سـاده انگـار و خوش خيال باشيم و وقايع حادث شده توسط ماسـون‌ها را بر اسـاس تصـادف و شـانس تفسـير كـنيم و مطـابق ضرب المثل معروف، «سرمان را چون كبک در برف فرو نمـــاييم»، دير زمـــاني نخواهد گذشت كه ماســـون‌ها و دوستان صهيونيستشان بر دنيا غلبه كرده و امــپراطوري جهاني شيطاني خود را در اورشـليم (بيت المقـدس) پي ريزي خواهند نمود.

بنابراين به برادران و خواهران مسلمان توصيه مي‌كــنيم كه به ســـخنان بي پايه و اســـاس فراماســـونرها توجه ننمايند و در كشف و افشاي توطئه‌هـاي آنـان، دودلي به خود راه ندهند و مطمئن باشند كه تمامي فتنه‌هاي انجام شــده از ســوي فراماســونرها، يک واقعيت خطرنــاک و پيچيده مي‌باشد؛ زيرا وقايع تلخ و فعاليت‌هاي خطرناكي كه از سوي ماسون‌ها انجام مي‌شوند، به قدري فراوانند كه به هيچ عنوان نمي‌توان آن‌ها را تصـادفي دانست و به سادگي از آن‌ها رد شد.

يک سوال

با دقت در مطـالبي که تـاکنون پـيرامون فراماسـوني مطـرح گرديـد، مسـلماً يک سـوال بسـيار مهم در ذهن خوانندگان مجترم به وجود مي‌آيد:

چـرا گروه‌هـاي ماسـوني که تلاش دارند تا حکـومت ضد مسيح = (AntiChrist) دجال(را برپا کنند،(455) به جاي مخالفت با واتيکان و ساير نهادها و کشورهاي مسـيحي، به مبـارزه با مسـلمانان و به خصـوص ايرانيـان پرداخته اند؟

در پاسخ بايد گفت که تنها دين آسماني که در حال حاضر در جهـان وجـود دارد و با قـدرت تمـام در مقابل فراماسوني و ساير تفکرات الحادي ايستاده اسـت، دين مـبين اسـلام مي‌باشد. زيـرا مسـيحيت تحريف شـده‌ي کنوني (نه شريعت واقعي حضرت مسيح (ع)) و يهـوديت تحريف شده‌ي کنوني (نه شريعت واقعي حضـرت موسي (ع))، تنها به صـورت ظـاهري و سـطحي به انجـام آيين عبادي مي‌پردازند.

از سـوي ديگـر، به دليل ضـعف تعليمـات جهـادي در مسـيحيت و يهـوديت تحريف شـده، اين اديـان توانـايي مقابله با دشـمنان دين را ندارند و به راحـتي شکست مي‌خورند.

علاوه بر اين‌ها تشکيلات مـذهبي مسـيحيت و يهـوديت و سـران آن‌هـا، غـرق در فسـاد و بي کفـايتي هسـتند که نمونه‌ي آن را در واتيکـان کنـوني و کنيسه‌هاي اسـراييل نيز مي‌بينيم؛ اين فساد و بي کفـايتي تشـکيلات مـذهبي مسيحيت و يهوديت تحريف شده، سـبب مي‌شـود که اين

دو دين در عصر حاضر نتوانند به مقابله با فعاليت‌هـــاي شيطاني فراماسوني و تشكيلات مشابه بپردازند.

اما نكته‌ي مهم ديگــري كه مي‌تــوان در پاسخ به ســوال مــذكور اشــاره كــرد، اين است كه حــتي اگر دشــمني فراماســوني را صــرفاً با حضــرت مســيح (ع) بــدانيم و تلاش براي تشكيل حكومت (AntiChrist)ـ را نــيز در اين راستا توجيه كنيم، بــاز اين مطلب كه بيشــترين دشــمني فراماسوني با اسلام و ملتهــاي مســلمان اســت، نشــان مي‌دهد كه فراماســـون‌ها آيين حضـــرت عيسي (ع) را بيشـــتر شـــبيه به آيين مقـــدس اســـلام مي‌بينند تا آيين مســـيحيت منحـــرف شـــده‌ي كنـــوني. بـــدين تـــرتيب فراماسون‌ها كه اخلافشــان (كاباليست‌ها)، كتب مقــدس از جمله انجيل را تحريف كرده‌اند، براي مبارزه با حضرت مسيح (ع)، بيشتر با اسلام مبــارزه مي‌كننــد؛ چــرا كه اين دين عزيز را بيش از هر دين ديگري شــبيه به آيين اصــلي و تحريف نشده‌ي آن پيامبر بزرگوار مي‌بينند.

از ســوي ديگــر، فراماســون‌ها احتمــالاً با مطالعه در كتب اسلامي دريافته‌اند كه اگر روزي حضرت مسيح (ع) قيــام كنـــد، قيـــام وي زير مجموعه اي از قيـــام اصـــلي منجي مسلمانان يعني حضــرت مهــدي (عج) خواهد بــود و بــدين ترتيب حضرت مسيح (ع)، خود يكي از يــاران امــام زمــان (عج) خواهد بــود. بنــابراين ماســون‌ها مي‌دانند كه بــراي مبـــارزه با حضـــرت مســـيح (ع)، قبل از هر چـــيز بايد با فرمانده ايشان يعني حضرت مهدي (عج) مقابله كنند. به همين دليل بيش از همه به مبــارزه با اســلام پرداخته‌اند. (البته لازم به ذكر است كه ماســون‌ها، به خــدا، پيــامبر و ماوراءالطبيعه اعتقــادي ندارند.(456)ـ منظــور ما از اين

که ماســون‌ها بــراي مقابله با حضــرات مهــدي (عج) و عيسي (ع) آمـــاده مي‌شـــوند، اين است که اين گروه‌ها فکر مي‌کنند که در آخرالزمـــــان ممکن است اشخاصي معمولي با استفاده از روايات اسـلامي، خـود را حضـرت مهدي (عج) و حضرت عيسي (ع) معـرفي نمايند و بـدين تـرتيب با اسـتفاده از حمـايت مـردمي، بر ماسـون‌ها و همپيمانانشـان بتازند! بـدين تـرتيب تفکر آن‌ها در مـورد حضرت مهدي (عج) و حضرت عيسي (ع) نـيز باطل بـوده و آنان را انسان‌هايي معمـولي که در آخرالزمـان زنـدگي مي‌کننــد، مي‌دانند و با اين تفکر باطــل، خــود را بــراي مقابله با اشخاصي معمولي (نه اعجازگر) آماده مي‌کنند. ان شا الله خداوند مکرشان را باطل نمايد.)

دين مــبين اســلام که کــاملترين برنامه بــراي زنــدگي انسان‌ها اسـت، همـواره راهکارها و رهنمودهـايي بـراي مقابله با دشمنان دين و حفاظت از اعتقادات ارايه کرده است. حـــتي در بســـياري از مـــوارد، پيشـــگويي‌ها و رهنمودهايي در قـالب آيـات قـرآن و روايـات معصـومين (ع) ارايه شـده است تا با تأسي و تکيه بر آن‌ها بتـوان بر شـرايط دشـوار زمـان (به خصـوص زمـان غيبت صـاحب الامر (عج)) غلبه کرد.

«فراماسونري: دجال آخرالزمان-بخش دهم»

تمهيدات اسلام براي مقابله با فراماسونري

دين مــبين اســلام که کــاملترين برنامه بــراي زنــدگي انسان‌ها اسـت، همـواره راهکارها و رهنمودهـايي بـراي مقابله با دشمنان دين و حفاظت از اعتقادات ارايه کرده است. حـــتي در بســـياري از مـــوارد، پيشـــگويي‌ها و

رهنمودهايي در قـالب آيـات قـرآن و روايـات معصـومين (ع) ارايه شـده است تا با تأسي و تكيه بر آن‌ها بتـوان بر شـرايط دشـوار زمـان (به خصـوص زمـان غيبت صـاحب الامر (عج)) غلبه كرد.

از نكات شگفت انگـيزي كه در اين ميـان وجـود دارد، اين است كه خداوند دانا و قادر متعال كه علم او بر همه چيز احاطه دارد، پيشـگويي‌ها و رهنمودهـايي را به صـورت مستقيم در آيات قرآن و به صورت غير مستقيم از زبـان معصومين (ع) بيان فرموده است، تا به كمك آن‌ها بتوان با بزرگـترين دشـمن دين در طـول تـاريخ يعـني فراماسـوني مقابله كـرد. به خصـوص اگر از دريچه‌ي بحث دجال به فراماسوني نگاه كنيم، اين مسأله خود را بيشـتر نشـان مي‌دهد. (البته لازم به ذكر است كه فراماسـوني يک اسم است و نـامي است كه به يک تشكيلات گسترده اطلاق مي‌شود. بنابراين هنگامي كه از فراماسوني نام مي‌بريم، منظورمان تنها لژهايي كه در كشـورهاي مختلف وجـود دارند نيسـت؛ بلكه مقصـودمان كشـورهاي ماسـوني همچـون آمريكا و اسـراييل و نـيز فرقه‌هـايي همچـون اوانجليسم و ... نـيز مي‌باشد. بنـابراين اصـطلاح فراماسـوني، يک اصـطلاح گسـترده است.)

اسلام تمهيـدات فـراواني بـراي مقابله با جريـان بسـيار مخرب فراماسوني به كـار گرفته است تا مسـلمانان به كمک آن‌ها با اين دجال احتمالي آخرالزمـان مقابله كنند. در اين بخش به مهمـترين تمهيـدات به كـار گرفته شـده توسط اسلام اشاره مي‌كنيم:

1 - معرفي مكـرر فرعـون به عنـوان يكي از بزرگـترين طاغوت‌ها.

همـــان گونه كه در قســـمت‌هاي مختلف مقاله ملاحظه كرديد، تعاليم الحادي و شـيطاني كابـالا و فراماسـوني، مباني خود را از فرهنگ و تمدن طاغوتي فـراعنه‌ي مصر باسـتان كسب كـرده است.(457)ـ اين مبـاني مصـري از چنان اهميـتي در فراماسـوني برخـوردار است كه حـتي گروه‌هــاي فراماســوني مانند طيف (Shriner)ــ كه به آداب و رســوم الحــادي اعــراب جــاهلي علاقه نشــان مي‌دهند، كماكان از مبـاني مصـري نـيز تبعيت مي‌نمايند. در واقع مي‌تـــــوان گفت كه شـــــالوده‌ي كابـــــالا و فراماســوني نــيز از تعــاليم و نمادهــاي مصر باســتان تشــكيل شــده است. در تصــاوير زير نــيز بخشي از اين نمادها را ملاحظه مي‌فرماييد:

تعدادي از نمادهاي مشابه فراماسوني و مصر باستان

تعدادي از نمادهاي مشابه فراماسوني و مصر باستان

همان گونه كه ملاحظه فرموديد، تعداد زيادي از نمادهاي فراماسوني، مشابه نمادهاي مصر باستان هستند و اين مطلب نــيز اقتبــاس فراماســوني را از فرهنگ الحــادي مصر باستان، تاييد مي‌نمايد.(458)

خداوند متعال كه داناي همه‌ي امور است، در قرآن كـريم مطـــالب فـــراواني در مـــذمت و نكـــوهش فرعـــون و وزيرش‌هامــان بيــان داشــته اســت؛ به طــوري كه نــام فرعـون، بيش از نـام هر طـاغوت ديگـري در قـرآن ذكر شده و مورد نكـوهش واقع شـده است. در زير بخشي از اين آيات را ملاحظه مي‌فرماييد:(459)

بخش‌هـــايي از آيـــات قـــرآن مجيد كه به نكـــوهش بـــني اسراييل پرداخته اند

اين مسأله كه با وجود زيستن حكام ظالم ديگري همچون آشـــوربانيپال و بخت النصر دوم در طـــول تـــاريخ،(460) خداوند به آن‌ها اشـــاره نمي‌كنـــد، اما بارها به فرعـــون اشاره مي‌نمايد، نشان مي‌دهد كه از نظر خداوند متعـال، فرعـون و فرعونيـان خطرنـاكترين دشـمن بـراي اديـان الهي بوده و شناخت آنـان بيش از همه بـراي مسـلمانان ضروري است.

قطعـاً خداوند متعـال كه دانـاي گذشـته و حـال و آينـده اسـت، با توجه به اين كه طاغوت‌هـاي آينـده‌ي جهـان را ادامه دهنده‌ي راه فرعـون مي‌دانسـته اسـت، به معـرفي مكرر فرعـون در قـرآن پرداخته تا مسـلمانان را از خطر فرعون و فرعونيان آگـاه نمـوده و آنـان را از افتـادن در چنگال فرعونيان زمان (فراماسون‌ها) برحذر دارد.

اين اشـاره‌ي شـگفت انگـيز و اعجـاز گـونه‌ي قـرآن به فرعون و فرعونيـان و برشـمردن خطـرات آن‌هـا، نشـان مي‌دهد كه خداوند متعال، مسـلمانان را از خطـري كه در آخرالزمان به وسـيله‌ي فرعونيـان (فراماسـون‌ها) ايجـاد مي‌شود، آگاه نموده و بـدين تـرتيب آنـان را در مقابله با اين گروه ملحد، تشويق كرده است.

2 - بيان خباثت‌هاي مكرر يهود و بني اسرائيل در قرآن و نكوهش آنان.

قوم بني اسراييل، يكي از خيانتكـارترين و پيمـان شـكن ترين اقوامي است كه مي‌توان در طول تـاريخ يـافت. در دسيسه‌ها و توطئه‌هاي مهمي كه در طـول تـاريخ اتفـاق

افتـاده اسـت، عمـدتاً مي‌تـوان ردپـاي بـني اسـراييل را مشاهده كرد. به همين دليل، پس از پراكنـده شـدن بـني اسراييل در بين اقوام ديگر، همـواره سـاير اقـوام تلاش مي‌كردند تا خود را از دسايس اين قوم دور بدارند.

قوم بني اسراييل، نقش بسيار مهمي در انتقال مفاهيم ماسوني مصر باستان به اروپا و آمريكـاي امـروز داشـته است و در اين راه با ايجاد تعاليم كابالا، تعاليم پراكنده‌ي مصري را منسجم‌تر كرده است. بـراي دريـافت بهـتر اين مسـأله، بهـتر است نگـاهي دوبـاره به جريـان انتقـال مفـاهيم ماسـوني از مصر باسـتان به اروپا بينـدازيم:(461)

قـوم بـني اسـراييل كه توسط حضـرت موسي (ع) و به دسـتور خداوند از چنگـال فرعـون و فرعونيـان رهـايي يافته بودنـد، پس از رفع خطر فرعونيـان، به ناسپاسي نعمت‌هاي خدا پرداختند و گوساله پرسـتي اختيـار كردند. اما مجدداً لطف خدا شامل حال آنان شـده و به شـريعت حضـرت موسي (ع) بازگشـتند. پس از فـوت حضـرت موسي (ع)، بني اسراييل به جاي پيروي از دين آسماني، شـروع به تـرويج تعـاليم انحـرافي مصـري كردند كه قبلاً اين تعاليم را در مصر آموخته بودند. آنان تعـاليم الحـادي مصري و تعاليم الحادي ملل مجاور را به هم آميختند و از امتزاج آنان تعاليم منحرف و الحادي كابالا را پايه گـذاري كردند و با وقـاحت تمـام، اين تعـاليم منحـرف را عرفـان يهـودي! ناميدند. آن‌ها حـتي به پيـامبران الهي نـيز رحم نكـرده و حضـرت سـليمان (ع) را (نعـوذ بالله) كـافر و مشرک ناميدند تا براي خود شريک جرم بيافرينند.

در ادامه، كاهنان بني اسراييل تعاليم الحادي كابـالا را به عـده اي از جنگجويـان صـليبي به نـام شـواليه‌هاي معبد آمـوزش دادند و از طريق آنـان اين تعـاليم را در سراسر اروپا و سپس آمريكا منتشر نمودند. سـرانجام در قـرون اخير، تعاليم كابـالا به فراماسـون‌ها منتقل شـده و آنـان نيز انتشار اين تعاليم را بر عهده گرفته‌اند. بـدين تـرتيب مي‌توان گفت كه بني اسراييل، پل ارتبـاطي اصـلي بين مصر باسـتان و عصر حاضر بودند و به وسـيله‌ي آنـان تعـاليم ماسـوني كابـالا در دست فراماسـون‌ها قـرار گرفت. البته لازم به ذكر است كه رابطه‌ي بني اسـراييل با فراماسـوني دو طرفه بـوده و فراماسـوني نـيز از آرمان‌هاي بني اسراييل حمايت مي‌كند.

از جمله گروه‌ها و دشـمناني كه خداوند در قـرآن مكـرراً به آن‌ها اشاره كرده است، بـني اسـراييل مي‌باشد. بـني اسراييل در قـرآن بارها به عنـوان قـومي پيمـان شـكن، حسود، بهانه گير، ناسپاس و تنبل معرفي شده است؛ به نحوي كه حتي مردم اين قـوم، عنايـات خداوند را ناديـده گرفته و به جيفه‌هاي پست مادي مشغول بوده‌اند.

خداوند در آيات بسياري از قرآن، به بيـان كارشـكني‌ها و نافرماني‌هاي قوم بني اسراييل پرداخته و مسـلمانان را از پـرداختن به اعمـال و رفتـار آن‌ها بـاز داشـته است. همچنين خداوند متعال، در آيات بسياري، به نكوهش بني اسـراييل پرداخته و مسـلمانان را از خطر بـني اسـراييل آگاه كرده است.

در زير، بخش‌هايي از آيات قـرآن مجيد را كه به نكـوهش بني اسراييل پرداخته‌اند، ملاحظه مي‌فرماييد:

بخش‌هـــايي از آيـــات قـــرآن مجيد كه به نكـــوهش بـــني اسراييل پرداخته اند

نكوهش مكـرر بـني اسـراييل در قـرآن مجيـد، آن هم در زمـــاني كه در ظـــاهر، مشـــركين مكه دشـــمن اصـــلي مسلمانان بودند، نشان مي‌دهد كه خداوند دانا و حكيم در قرآن، مسـلمانان را از خطر بزرگـتري آگـاه نمـوده است كه همانا بني اسراييل مي‌باشد. در واقع خداوند حكيم با اشارات مكـرر به بـني اسـراييل در قـرآن، به مسـلمانان هشدار داده‌اند كه بزرگترين دشمن اسلام در طول تاريخ و بالاخص در آخرالزمان، بني اسراييل مي‌باشد.

اين پيشـگويي خداوند در قـرآن نـيز معجـزه اي آشـكار مي‌باشـد؛ چـرا كه امـروزه مشـاهده مي‌كـنيم كه دجـال احتمـالي آخرالزمـان يعـني فراماسـوني، حاصل تعـاليم منحرف كابالايي بني اسراييل است و از سـوي ديگر نـيز فراماسـوني با تمـام قـوا از آرمان‌هـاي منحـرف بـني اسراييل حمايت مي‌كند.

بدين ترتيب، اشارات مكرر خداوند متعال به خبـاثت بـني اسراييل در قرآن براي پند گرفتن مسلمانان را مي‌تـوان يكي از تمهيـدات اسـلام بـراي مقابله با دجـال احتمـالي آخرالزمان يعني فراماسوني دانست.

3 - بيان معجزات دقيق علمي در قرآن به منظور مقابله با ادعاهاي علم گرايانه‌ي فراماسوني.

در بخش‌هـــاي مختلف اين مقالـــه، ذكر شد كه تشـــكيلات جهاني فراماسـوني، ادعاهـاي علم گرايـانه‌ي فـراواني دارد؛ به طوري كه بسياري از افتخارات و ادعاهـاي خـود

را بر پايه‌ي علـوم و به خصـوص علـوم تجـربي قـرارداده است.

عضـويت تعـداد زيـادي از برنـدگان جـوايز صـلح نوبل در فراماسـونري،(462)ـ تكيه‌ي فـراوان فراماسـونرها بر نظـريه‌ي انتخـاب طـبيعي داروين،(463)ـ اسـتفاده‌ي فـراوان كاباليست‌ها و فراماسـونرها از هندسه و رياضيات، استفاده از علامت پرگار و گونيا به عنـوان يک نمـاد مهم فراماسـونري،(464)ـ مـدارک علمي بـالاي اعضـاي لژها(465)ـ و ... همه از مـواردي هسـتند كه فراماسـونرها سـعي مي‌كنند به وسـيله‌ي آن‌ها خـود را متـولي و صـاحب علم معـرفي نمايند و از سـوي ديگـر، اديـان را به تمسـخر بگيرند و دينـداران را انسـان‌هايي جاهل، بي سواد، دور ازعلم، و خيالپرداز معـرفي نمايند. شـايد به جـرأت بتـوان گفت كه يكي از ابزارهـايي كه فراماسـوني به شـكل بسـيار مـوثري از آن اسـتفاده مي‌كند و به وسيله‌ي آن، دانشـمندان و دانشـجويان را به لژها جـذب مي‌نمايـد، همين ادعـاي علم گرايـانه‌ي فراماسوني است.

اما بر خلاف ادعاهاي پوچ فراماسوني، اديان الهي و به خصـوص دين مقـدس اسـلام، سرشـار از مطـالب دقيق علمي بـوده و حـتي مومنـان را به علم آمـوزي تشـويق كرده‌اند. در اين ميان، كتاب مقدس قرآن كه بـدون كم و كاست، سخنان خداوند متعال را در خود جاي داده اسـت، در اولين دقـايق و اولين شب نـزول وحي به حضـرت محمد (ص)، از قلم و خواندن و تعليم سخن مي‌گويد:

حضور كلمـات قلم, بخـوان و تعليم در اولين آيـات نـازل شده بر پيامبر گرامي اسلام.(آيات 1-5 سوره‌ي علق)

كتـاب عزيز قـرآن، علاوه بر اين كه بارها مومـنين را به علم آموزي تشـويق كـرده اسـت، خـود نـيز حـاوي نكـات علمي بسيار دقيقي است كه خصوصـاً در حيطه‌ي علـوم تجربي، اعجاب‌آور مي‌باشد.

بـراي بيـان روشن‌تر اين مطلب، يک نمونه از اين نكـات علمي را كه جنبه‌هاي اعجاز قرآن را نشان مي‌دهد، بيـان مي‌نماييم:

در آيات ابتـدايي سـوره‌ي روم، خداوند حكيم دو نمونه از معجـزات گرانقـدر خـود را جـاي داده است. يكي از اين معجزات، مربوط به پيشـگويي تـاريخي بـوده و معجـزه‌ي ديگـر، مربـوط به علـوم زمين شناسي مي‌باشد. قبل از توضـيح بيشـتر، بهـتر است كه نگـاهي به اين آيـات بيندازيم:

آيات 1-4 سوره‌ي روم و اعجاز آن‌ها.

در اكثر سوره‌هايي كه با حروف مقطعه آغـاز مي‌شـوند، خداوند بلافاصله از عظمت قرآن سـخن مي‌گويـد؛(466) اما در سـوره‌ي روم، خداوند بلافاصـله به جنگ ايـران و روم مي‌پـردازد؛ اين مطلب مي‌تواند ما را به اين نكته راهنمايي كند كه احتمـالاً در داسـتان جنگ ايـران و روم، معجزات و نكاتي وجود دارد كه عظمت قرآن و خـالق آن را نشـان مي‌دهـد؛(467)ـ بنـابراين با اين مقدمـه، با پشتوانه‌ي بيشتري مي‌تـوانيم به بررسي معجـزات قـرآن در اين آيات بپردازيم.

در آيات 1 تا 4 سوره‌ي مباركه‌ي روم، دو معجزه‌ي بزرگ خداوند ديده مي‌شود:

1) اولين معجزه، مربـوط به پيشـگويي خداوند دربـاره‌ي يک حادثه‌ي تاريخي است. بدين تــرتيب که خداوند در اين آيات، خبر از پيروزي روم در جنگ با ايرانيان مي‌دهد.

آيات ابتدايي سوره‌ي روم، در زمان حضور پيامبر گرامي اسلام در مکه و در حدود سال 620 ميلادي (6 سال بعد از اولين جنگ بــزرگ ايــران و روم شــرقي در منطقه‌ي اورشــليم (بيت المقــدس)) نــازل شد. جنگ مــذکور بين ايران و روم شـرقي (بـيزانس) در سـال 614 ميلادي به وقـــوع پيوست که در اثر آن، شـــهر اورشـــليم (بيت المقـدس) و سـرزمين‌هاي زيـادي از منطقه‌ي شـامات و فلسـطين به دست دولت ايـراني ساسـاني افتـاد.(468) جنگ سال 614 ميلادي، از جنگ‌هاي مشهور تاريخ است؛ زيــرا به دنبــال فتح اورشــليم به دست ايرانيــان، صــليب مقدس نيز به دست ايرانيـان افتـاد و آن‌ها اين صـليب را به عنــوان غــنيمت جنگي با خــود به ايــران بردند.(469) (صليب مقدس، صليبي است که بنابر اعتقـاد مسـيحيان، حضرت عيسي (ع) بر روي آن به صـليب کشـيده شـدند و پس از مـــرگ به آســـمان عـــروج کردند.(470)ـــ البته مســـلمانان به اين صـــليب و مـــرگ حضـــرت عيسي (ع) اعتقـــاد ندارنـــد، بلکه اعتقـــاد دارند که خداوند حضـــرت عيسي (ع) را به صورت زنده عروج داده‌اند.)

بعد از جنگ ســال 614 ميلادي، اکــثر کشــورها نــابودي حکـــــومت روم شـــــرقي (بـــــيزانس) را که يکي از ابرقدرت‌هاي آن زمان بود، حتمي مي‌دانستند؛ زيــرا قبل از فتح اورشـــليم نـــيز روميـــان بيزانســـي، شکست‌هاي متـــــوالي و متعـــــددي از ايرانيـــــان خـــــورده بودند و

سرزمين‌هاي زيادي از روم، به دست ايرانيان افتاده بود.(471)

اما خداوند متعال، براي اميـدواري دادن به مسـلمانان كه در آن هنگـام، دوران سـختي را پشت سر مي‌گذاشـتند، پيشـگويي انجـام داد تا مسـلمانان را بيشـتر به آينـده اميدوار كند.

خداوند قـادر متعـال در اواخر حضـور پيـامبر در مكه (مصادف با 620 ميلادي)، آيات ابتـدايي سـوره‌ي روم را بر پيامبر گرامي اسلام نازل كرد(472) و در آن وعده داد كه روم، علـيرغم شكسـتي كه از ايـران خـورده بـود، در كمتر از 10 سال (3 تا 9 سال) بر ايـران پـيروز خواهد شد.(473)ـ خداوند متعـال در ادامه نـيز مي‌فرمايد كه مومنين با تحقق اين وعده و پيشگويي خوشـحال خواهند شد و به آينـده اي روشن بـراي اسـلام، اميـدوار خواهند گشت.

بعد از نـزول آيـات مـذكور، مشـركين مكـه، پيـامبر و مسـلمانان را مسـخره نمـوده و (نعـوذ بالله) پيشـگويي قرآن را دروغ دانسـتند. اما تـاريخ بعد از گذشت 7 سـال نشان داد كه پيشگويي قرآن كاملاً صحيح بـوده و خداوند دانا خود بهتر از هركس ديگري از آينده خبر دارد.

بـدين صـورت كه در سـال 627 ميلادي (7 سـال بعد از نـزول آيـات ابتـدايي سـوره‌ي روم)، روميـان شكست سختي را در منطقه‌ي نينوا بر ايرانيان تحميل نمودند. به نحوي كه ايرانيان از ترس شكست‌هاي بيشتر، صـلحي را با روم شرقي منعقد نمودند كه بنـابر مفـاد آن، ايرانيـان مجبور شدند از متصرفات قبلي خود عقب نشيني نمـوده

و صليب مقـدس را به اورشـليم بازگردانند.(474)ـ بـدين ترتيب با تحقق وعده‌ي خداوند، مومنين شـاد گشـته و به وعده‌هاي ديگر خداوند متعال از جمله پـيروزي اسـلام در آينده نيز اميدوار شدند.

2) دومين معجـزه اي كه در آيـات ابتـدايي سـوره‌ي روم وجود دارد، بعد از گذشت 14 قرن از نـزول قـرآن، و به دنبـال اخـتراع وسـايل پيشـرفته اي همچـون مـاهواره، كشف شد.

اين معجزه، يک معجزه‌ي مربـوط به علـوم طـبيعي است كه در حوزه‌ي علم زمين شناسي بيان شـده و خداوند در آن، از يک واقعيت علمي مهم پـــرده برداشـــته اســـت؛ واقعيتي كه 14 قرن از ديد مسلمانان و سـاير انسـان‌ها پنهان مانده بود، اما خداوند آن را در كتاب مقدس قرآن، به بنـده‌ي بزرگـوارش حضـرت محمد (ص) در سـرزمين خشک و بي آب و علف عربستان اعلام كرده بود.

بـراي شـناختن بهـتر اين معجـزه، بهـتر است قبل از هر چـيز به آيـات 1 تا 3 سـوره‌ي روم و تـرجمه‌ي آن، نگـاه مجددي بيندازيم:

خداوند در آيات 2 و 3 سوره‌ي مباركه‌ي روم مي‌فرمايند:

«غُلِبَتِ الرُّومُ (2)ـ فى أَدْنى الأرْضِ وَ هُم مِّن بَعْـدِ غَلَبِهِمْ سيَغْلِبُونَ (3)»(475)

در اكثر ترجمه‌هايي كه از آيات فوق وجـود دارنـد، چـنين مي‌بينيم:

«رومیــان شکست خوردند (2)ـ در نزدیکــترین ســرزمین و[لی] بعد از شکستشــان در ظـرف چند ســالی به زودی پیروز خواهند گردید (3)»(476)

همان گونه که ملاحظه فرمودید، در اکثر ترجمه‌هــايي که از قــرآن موجــود اســت، عبــارت أَدنی الأرض به صــورت نزدیکــترین ســرزمین ترجمه شــده است. یعــني معنــاي فرعي و غير رايج کلمه‌ي أَدنی در ترجمه‌ها به کار گرفته شده است.(477)ـ این در حالي است که اگر معنــاي دوم و فرعي کلمه‌ي أَدنی یا نزدیکترین را به کار بریم، ممکن است با ابهاماتي مواجه شویم.

براي درک بهتر این موضوع، به تصویر زیر توجه فرمایید:

در تصــویر فــوق، ملاحظه مي‌فرمایید که تمــام منــاطق موجود بر روي دایره‌ي قرمز بزرگ، فاصله‌ي یکســاني از مکه (دایره‌ي آبي کوچک) دارند.یکي از این منــاطق که با فلش زرد رنگ نشان داده شده است، محل جنگ ایـران و روم در سال 614 میلادي مي‌باشد.

با توجه در تصـویر فـوق، نتیجه مي‌شـود که عبـارت أَدنی الأرض که در آیات ابتـدایي سـوره‌ي روم آمـده اسـت، به احتمال زیاد به معناي نزدیکـترین سـرزمین نیسـت؛ زیـرا سرزمین‌هاي بسیاري از جمله جنوب عراق، شــمال مصر و... نیز روي دایره‌ي قرمز بـزرگ قـرار دارند و فاصـله‌ي آن‌ها از مکه نــیز مســاوي فاصــله‌ي محل جنگ ایــران و روم، از مکه است. بنـــابراین، نمي‌تـــوان به محل جنگ ایــران و روم، لفظ «نزدیک تــرین ســرزمین به مکه» را اطلاق کــرد، چــرا که نقــاط فــراوان دیگــري هســتند که

فاصله شان از مکه، مساوي فاصله‌ي مکه با محل نبرد ايران و روم است.

علاوه بر اين، سرزمين‌هاي ديگري مانند يمن نيز که محل مناقشات ديگري بين ايران و روم بودند، نسبت به اورشليم و فلسطين (محل جنگ سال 614 ميلادي) به مکه نزديکترند. بنابراين عبارت نزديکترين سرزمين بيشتر بر (يمن) انطباق دارد تا اورشليم.

بنا بر دلايل فوق، به نظر نمي‌رسد که منظور از أَدنى الأرض، نزديکترين سرزمين باشد.

حال با اين اوصاف، معناي أَدنى الأرض چه مي‌تواند باشد؟

اصلي ترين و رايج ترين معناي کلمه‌ي أَدنى، عبارت پست ترين مي‌باشد؛ همان گونه که کلماتي مانند دنيء نيز به معناي پست، و دنائت نيز به معناي پستي مي‌باشند. نکته‌ي جالب اين که اين کلمات در زبان فارسي نيز به همين معاني استفاده مي‌شوند.

بدين ترتيب مي‌توان عبارت أَدنى الأرض را به صورت پست ترين سرزمين معنا کرد.

نکته‌ي مهم اين که کلمه‌ي أدني در فرهنگ لغات و مترجم‌هاي کامپيوتري و اينترنتي نيز عمدتاً به معناي کمترين، پست تر، و به خصوص پست ترين ترجمه مي‌شود که اين مسأله نيز نشان مي‌دهد از نظر اين فرهنگ لغات نيز معناي اصلي کلمه‌ي أدني، عبارت پست ترين مي‌باشد.

اما جـالب‌تر اين كه هنگـامي كه در مترجم‌هـاي آنلاين و اينترنـتي عـربي-انگليسي عبـارت أدنى الأرض را وارد مي‌كـنيم، تـرجمه‌ي آن به صـورت Lower Land يا Lowest Land ظاهر مي‌شود كه معناي آن در فارسي، سـرزمين پست‌تر يا پست تـرين سـرزمين مي‌باشد. بنابراين اين مترجم‌ها نيز دربـاره‌ي كلمه‌ي أدني، معنـاي پست‌تر يا پست ترين را صـحيح مي‌دانند.(478) (لازم به ذكر است كه كلمه‌ي أدني يک اسم تفضـيل(479) در زبان عربي است كه بنا به موقعيت آن در جمله، مي‌تواند به صورت پست‌تر يا پست ترين معنا شود. در مورد آيه‌ي 3 سـوره‌ي روم، به دليل نقش أدني در جملـه، معنـاي درست آن پست ترين مي‌باشد.)

براي درک بهتر مطالب گفته شـده، به تصـاوير زير توجه فرماييد:

بـدين تـرتيب همانگونه كه ملاحظه فرموديـد، از نظر مترجم‌هاي معتبري همچون «Google Translate» نـيز أدني الأرض به معناي پست ترين سرزمين مي‌باشد.

اما آيا پست تـرين سـرزمين، در آيه‌ي 3 سـوره‌ي روم، معناي خاصي دارد؟

قبل از اخـتراع ماهواره‌ها و اسـتفاده از آن‌ها در علـوم زمين شناسي و جغرافيـا، انـدازه گـيري ارتفـاع نقـاط مختلف سـطح زمين و مقايسه‌ي آن‌ها با يكـديگر، كـار بسيار سخت و غيردقيقي بود؛ اما با اختراع ماهواره‌ها و اسـتفاده از آن‌ها در علـوم زمين شناسي و جغرافيـا، مقايسه‌ي ارتفاع مناطق مختلف كره‌ي زمين آسـان شد. در طي اين مطالعـات، مشـخص شد كه پست تـرين

منطقه‌ي روي خشـــكي‌هاي زمين، بحـــرالميت (Dead Sea)ـ بـوده و سـرزمين‌هاي اطـراف بحـرالميت شـامل كرانه‌هـــاي غـــربي و شـــرقي رود اردن، پست تـــرين سرزمين‌هاي كره‌ي زمين مي‌باشند.(480)

بـــراي درک بهـــتر اين مطلب، به تصـــاوير زير كه از سايت‌هاي معتبر برداشته شده‌اند، توجه فرماييد:(481)

مقـــالاتي دربـــاره‌ي پست تـــرين نقطه‌ي زمين در بحرالميت(Dead Sea)

پست تـــرين نقطه‌ي عـــالم در مـــرز بين كشـــور اردن و كرانه‌ي باختري رود اردن در فلسطين اشغالي.)

بدين ترتيب همانگونه كه ملاحظه فرموديـد، بحر الميت (Dead Sea) پست ترين نقطه‌ي روي زمين است.

حـال اگر به نقشه‌هاي جغرافيـايي دقت نمـاييم، متوجه خـــواهيم شد كه يكي از نزديک تـــرين شـــهرهاي بـــزرگ تاريخي به بحرالميت، شـهر اورشـليم يا بيت المقـدس (Jerusalem)ـ است. به نحـوي كه حـداقل فاصـله‌ي بيت المقدس از بحرالميت، 40/17 كيلومتر و حداكثر فاصله‌ي بيت المقدس از بحرالميت، 47/21 كيلومتر مي‌باشد.

در تصاوير زير، موقعيت شهر بيت المقدس را نسـبت به بحرالميت مشاهده مي‌فرماييد:

فاصله‌ي بسـيار كم بيت المقـدس (بيضي كوچک) از بحر الميت (بيضي بزرگ).

فاصـله‌ي بسـيار كم بيت المقـدس (Jerusalem)ـ از بحر الميت (Dead Sea)ـ در تصـــوير مـــاهواره اي ســـايت

Google. دقت كنيد كه خطوط زرد, فاصله‌ي شـهر را از بحر الميت و خطـوط آبي، فاصـله‌ي مسجدالاقصي را از بحر الميت نشان مي‌دهد. 10/80 مايل يا 17/38 كيلومتر است. به مقيـاس موجـود در گوشه‌ي پـايين چپ تصـوير توجه فرماييد.

همان گونه كه ملاحظه فرموديد، بحرالميت (Dead Sea) پست تـــرين نقطه‌ي خشـــكي‌هاي زمين بـــوده و بـــدين ترتيب، اورشـليم يا بيت المقـدس (Jerusalem)ـ نـيز در پست ترين سـرزمين جهـان قـرار داد كه همانا سـرزمين كرانه‌ي غربي رود اردن است.

با اين اوصاف درمي يـابيم كه مقصـود خداوند از عبـارت أدنى الأرض در آيـات ابتـدايي سـوره‌ي روم، پست تـرين سـرزمين بـوده اسـت، نه نزديكـترين سـرزمين، كه اين مطلب با معنـــاي اصـــلي أدنى كه پست تـــرين اســـت، مطابقت دارد. در واقع خداوند متعـال، در آيـات ابتـدايي سوره‌ي روم، يكي از معجزات قرآن كـريم را در حـوزه‌ي علم زمين شناسي و جغرافيا بيان كـرده و در اين آيـات، سرزمين كـرانه‌ي غـربي رود اردن را كه اورشـليم (محل شكست روم از ايران در سـال 614 ميلادي) در آن واقع شده، پست ترين سرزمين دانسته است.(482)

اين معجـزه‌ي علمي بي نظـير، در حـالي از سـوي قـرآن اعلام شد كه انـدازه گـيري اختلاف سـطح خشـكي‌ها از دريـــا، و مقايسه‌ي ســطوح نقــاط مختلف كــره‌ي زمين ممكن نبـــود. تنها با اخـــتراع ماهواره‌ها و امكانـــات پيشـرفته، بشر توانست به پست تـرين سـرزمين (پست ترين نقطه‌ي خشكي) در جهان پي ببرد كه اين امـر، بعد از 1400 سال از نزول قرآن امكان پذير شد.

نكته‌ي مهمي كه وجـود دارد، اين است كه خداوند متعـال در آيه‌ي اول سوره‌ي روم، حروف مقطعه را به كار برده است و اين مسأله نـيز مي‌تواند ما را به وجـود معجـزات آشكار در آيات ابتدايي سوره‌ي روم، راهنمايي كند؛ زيـرا در قـرآن كـريم، در اكـثر مـواردي كه از حـروف مقطعه استفاده شده، بلافاصله بعد از آن آياتي درباره‌ي عظمت قرآن بيـان شـده است. حـال اين مسـأله كه در سـوره‌ي روم بلافاصـله بعد از حـروف مقطعـه، قضـيه‌ي شكست روم از ايران مطرح شده است، نشان مي‌دهد كه در پس ظـاهر آيـات مربـوط به شكست ايـران از روم، معجـزات بـزرگي نهفته است كه عظمت قـرآن را نشـان مي‌دهد. بدين ترتيب مي‌توان گفت كه خداوند متعـال نـيز ما را به معجزات موجود در آيات ابتدايي سوره‌ي روم، آگاه كـرده است، اما ما انسان‌ها به دليل نقايص علمي و عدم وجود امكانـات، تا قـرن اخـير از فهم بخشي از اين معجـزات عاجز بوديم.

اما در اين ميان، دشمنان اسلام نـيز بيكـار ننشسـته‌اند و تلاش مذبوحانه اي را در رد اين معجـزات آشـكار الهي انجـام داده‌اند. اين معجـزات الهي به قـدري دقيق و بي شبهه بيـان شـده‌اند كه حسد و خشم دشـمنان اسـلام را برانگيخته‌اند و آنان در صدد برآمده‌اند تا به نحـوي در اين معجزات شبهه وارد كنند.

بـراي مثـال، در چند سـايت اوانجليكـال (صهيونيست مسـيحي) بيـان شـده است كه از آن جا كه پست تـرين نقطه‌ي زمين در جهـان در كنـار بحـرالميت قـرار دارد و شكست روم از ايـران نـيز در اورشـليم اتفـاق افتـاده اسـت، مطلب ذكر شـده در قـرآن صـحيح نيست و قـرآن

درباره‌ي پست تـرين نقطه‌ي زمين اشـتباه كـرده اسـت؛ چرا كه اورشليم (بيت المقـدس) كه محل شكست ايـران از روم بـوده اسـت، از پست تـرين نقطه‌ي جهـان، كمي فاصــله دارد و از آن كمي بلندتر است. بنــابراين قــرآن اشتباه كرده (نعوذ بالله) و به همين دليل كتـاب آسـماني نيست.

در رد ادعاهاي سـخيف و بي پـايه‌ي سـايت‌هاي مـذكور و ســايت‌هاي مشــابه، بايد گفت كه بنا بر چند دليل محكم، سخنان اين سايت‌ها كاملاً غلط است:

A) خداوند متعال در قرآن كريم، از پست ترين سرزمين جهان سخن گفته است، نه از پست ترين نقطه‌ي جهـان. بدين صورت كه خداوند بزرگ، عبــارت دقيق أدنى الأرض يا پست ترين سرزمين را در آيـات ابتـدايي سـوره‌ي روم به كار برده است و هيچ گاه عبارت پست ترين شـهر و يا عبارت پست ترين نقطه را ذكر نكرده است.

از نظر جغرافيايي نيز سرزمين كرانه‌ي غــربي رود اردن (كه اورشــليم و قســمت شــمالي و غــربي بحــرالميت و سرزمين‌هاي اطرافشان نيز بخشي از آن هستند)، پست تــرين ســرزمين جهــان مي‌باشــد، كه اين مطلب با آيه‌ي قرآن در رابطه با محل شكست روم مطـابقت دارد؛ چـرا كه قرآن نـيز سـرزميني كه شكست روم در آن روي داده است (كرانه‌ي غـربي رود اردن) را پست تـرين سـرزمين دانسته است، نه شهر اورشليم.

بنابراين نتيجه مي‌شـود كه سـخن دشـمنان اسـلام در رد اين معجزه‌ي بزرگ، دروغي بيش نيست. چــرا كه خداوند بــزرگ در ســوره‌ي روم، شــهر اورشــليم را پست تــرين

شهر يا پست ترين نقطه ندانسته اسـت، بلكه سـرزميني كه اورشـليم (محل شكست روم از ايـران) در آن قـرار دارد را به عنوان پست ترين سرزمين دانسته است و اين مطلب با واقعيات علم زمين شناسي مطابقت دارد.

B) دشمنان اسلام كه در رابطه با معجزات قـرآن گزافه گويي مي‌كنند، به اين مسأله توجه نكرده‌اند كه محل نبرد دو لشـكر، هيچ گـاه نمي‌تواند پست تـرين نقطه‌ي زمين باشد؛ زيرا پست ترين نقطه‌ي كره‌ي زمين، يک منطقه‌ي كوچک در ابعـاد كمـتر از يک مـتر است كه يک نفر به سختي مي‌تواند در آن بايستد!

بنابراين هيچگاه نمي‌توان محل نبرد دو لشكر را در پست ترين نقطه‌ي زمين دانست، چـرا كه پست تـرين نقطه‌ي زمين مساحت كمي دارد. اما سـخن خداوند قـادر متعـال كه سـرزمين محل جنگ ايـران و روم را پست تـرين سرزمين دانسته اسـت، كـاملاً درست مي‌باشـد؛ چـرا كه يک سـرزمين پست به راحـتي مي‌تواند دو لشـگر را در خود جاي دهد. بـراي درک بهـتر اين مسـأله به شـكل زير توجه فرماييد:

مقايسه‌ي معجـزه‌ي قـرآن مجيد در آيـات ابتـدايي سـوره روم با گزافه گويي‌هاي دشمنان اسلام: دشـمنان اسـلام ميگويند كه پست تـرين نقطه‌ي زمين در سـواحل بحر الميت است و شكست روم از ايران در اورشليم رخ داده است; بنـابراين (نعوذبالله) قـرآن در اطلاق لفظ پست تـرين سـرزمين به محل شكست روم از ايـران، اشـتباه كـرده است! اين حمـاقت و جسـارت دشـمنان اسـلام از آن‌جا ناشي مي‌شود كه آن‌ها حتي منطق را در گفته‌هاي خود به كار نمي‌برند ; بدين ترتيب كه آن‌ها دقت نكرده‌اند

که در آيـات ابتـدايي سـوره روم، سـخن از پست تـرين سـرزمين به ميـان آمـده است نه پست تـرين نقطه‌ي زمين. زيـراعلاوه بر معنـاي ظـاهري آيه, منطقا هم نمي‌تـوان تصـور كـرد كه محل جنگ دو لشـكر در يک نقطه‌ي پست باشد. در شـكل سـمت راست را نـيز ملاحظه مي‌فرماييد كه پست تـرين نقطه‌ي زمين تنها گنجايش يک انسان را دارد نه يک لشـمر; اما پست تـرين سرزمين(شكل سمت چپ)، توانايي گنجاندن دو لشكر را در خـود دارد. بـدين تـرتيب اين مطلب اثبـات مي‌كند كه سخن خداوند متعـال در قـرآن، كـاملا منطقي و سـخنان دشمنان اسلام، دور از منطق است.

بدين ترتيب مي‌توان دريـافت كه سـخن خداوند بـزرگ در قـرآن، علاوه بر انطبـاق با علم، با منطق نـيز كـاملاً مطـابق مي‌باشـد، اما سـخن دشـمنان گزافه گـوي كه دربـاره‌ي محل جنگ دو لشـگر در پست تـرين نقطه‌ي زمين صحبت مي‌كنند، بر منطق نيز منطبق نيست.

A) علاوه بر دلايل محكمي كه در بالا به آن‌ها اشاره شد، سـوالات مهمي مطـرح مي‌گـردد كه ادعاهـاي دشـمنان اسلام را رد مي‌كند؛ و آن سوالات بدين قرار هستند:

چگونه ممكن است قـرآن در آيه اي كه مربـوط به جنگ اسـت، مسـأله‌ي سـرزمين محل جنگ را بيـان نمايد و اينچنين دقيق و جسورانه، درباره‌ي پستي و بلنـدي محل جنگ سخن بگويد؟ انسان‌هاي از خدا بي خبري كه كلمات قرآن را به پيامبر (ص) نسبت مي‌دهند و آن را سخن خدا نمي‌داننـد، آيا از خـود نمي‌پرسـند كه چگونه ممكن است پيامبر (ص) خود را به دردسر انداخته و در هنگام صـحبت از جنگ، درباره‌ي پستي و بلندي زمين سخن گفته باشد؟

حال آن که اگر واقعاً خـود پيـامبر (ص) قـرآن را سـاخته باشد (نعـــوذ بالله)، بـــراي خـــود دردسر نمي‌تراشد و دربـاره‌ي مسـايل خطـيري چـون پسـتي و بلنـدي زمين سخن نمي‌گويد.

سرانجام بايد اين سوال را پرسـيد كه چگونه ممكن است كه قرآن در يكي از آيات نادر خـود، سـخن از پست تـرين ســـرزمين زده باشد و به صـــورت تصـــادفي از نظر جغرافيــايي نــيز همــان ســرزمين از همه‌ي نقــاط دنيا پست‌تر باشد؟ در اين جا حتي اگر بحث نقطه و سرزمين را كه در بـالا بيـان كـرديم، كنـار بگـذاريم، بـاز هم جـاي شگفتي خواهد بود كه در يكي از نزديک ترين شــهرها به بحــرالميت (پست تــرين نقطه‌ي زمين)، شكست روم از ايـران اتفـاق افتـاده است و قـرآن نـيز به بسـيار پست بودن محل شكست روم، اشاره كرده است

همـان گونه كه ملاحظه فرموديد آيـات ابتـدايي سـوره‌ي روم، حـاوي دقيق تـرين و شـگفت انگـيزترين معجـزات خداوند در رابطه با علــوم مختلــف، به خصــوص علــوم تجربي است و اين معجزه و ساير معجزات بـزرگ خداوند كه در حوزه‌ي علوم طبيعي هستند، جواب دنـدان شـكني به ماســون‌هايي است كه فراماســوني را منبع و منشأ علم دانســته و اديــان الهي را مكــاتبي صــرفاً تئوريک و داستاني معرفي مي‌نمايند.

با اين معجـزات علمي آشـكار، مي‌تـوان جوانـان تحصـيل كرده را به سمت قرآن و اسلام هدايت كـرد و از افتـادن در دام فريبنــده‌ي ماســون‌ها در امــان نگــاه داشت. به همين دليــل، معجــزات علمي قــرآن را نــيز مي‌تــوان در زمــره‌ي تمهيــدات اســلام در مقابله با فراماســوني به

حســاب آورد؛ چــرا كه اين معجــزات، با ادعاهــاي علمي ماسون‌ها مقابله مي‌نمايد.

در پايان بايد اين نكته را خاطر نشان شـويم كه معجـزات علمي قرآن، محدود به مثـال بـالا نيسـتند، بلكه معجـزات علمي بي شماري در بين آيات قرآن مجيد و حتي احاديث معصـــومين (ع) وجـــود دارند كه ما به دليل پرهـــيز از اطاله‌ي كلام، به آن‌ها نمي‌پردازيم.

4 - بيان اين مطلب در قرآن كه بني اسرائيل دو مرتبه در زمين فسـاد مي‌كنند و در مـرتبه‌ي دوم، خداوند بـراي هميشه آنان را نابود مي‌نمايد.

خداوند متعـال در قـرآن كـريم بارها به توطئه‌هـاي بـني اسراييل اشاره كرده و خباثت آنان را بيان نمـوده اسـت؛ همچنين در آيات متعددي خداوند متعـال به تقـبيح اعمـال آنان پرداخته است تا مسـلمانان از اشـتباهات و تخلفـات آنــان درس بگيرند و از معصــيت و نافرمــاني خــودداري نمايند.

خداوند بــزرگ در چنــدين آيــه، آينــده‌ي بــني اســراييل را پيشــگويي كــرده و به آن‌ها در اين مــورد، هشــدار داده است تا بــني اســراييل تصـور نكنند كه مي‌توانند تا ابد به زشتكاري‌هاي خود ادامه دهند.

نمونه اي از آيـــــات مهم در رابطه با سرنوشت بـــــني اسراييل، آيـات 4 تا 8 سـوره‌ي اسـراء (بـني اسـراييل) مي‌باشد:

همــان گونه كه ملاحظه مي‌فرماييــد، خداوند متعــال در قــرآن مجيــد، دو فســاد بــزرگ را بــراي بــني اســراييل

پيشـــگويي كـــرده است كه بنـــابر گفته‌ي قـــرآن، اين پيشگويي در تورات نيز آمده است.

در اين پيشـگويي، خداوند متعـال به بـني اسـراييل اعلام مي‌دارد كه آن‌ها دو مرتبه فســاد بــزرگي در جهــان برپا مي‌كنند.

در دفعه‌ي اول، بندگان پرصلابت خدا، بني اسراييل را به شـدت تنبيه مي‌نمايند و حـتي به جسـتجوي خانه به خانه نـيز مي‌پردازنـد؛ سـپس بـني اسـرايي صـاحب امـوال و قدرت و جمعيت بسياري مي‌گردد و بر بنـدگان پرصـلابت خدا (كه قبلاً به آن اشاره كرديم)، چيرگي مي‌يابد.

اما هنگـامي كه زمـان وعـده‌ي دوم خداوند متعـال فـرا مي‌رسـد، همـان بنـدگان برگزيـده‌ي خـدا كه در مـرتبه‌ي اول، بني اسراييل را شكست داده بودند، در مرتبه‌ي دوم نيز بــني اســراييل را شكست مي‌دهند كه اين شكست به مـراتب سـنگين‌تر از شكست اول بـوده و پرونـده‌ي بـني اســراييل را بــراي هميشه مي‌بنــدد. شكست دوم، خــود شامل چند مرحله است كه در مـرحله‌ي اول، صـورت‌هاي بني اسراييل سـياه شـده (به دليل تـرس و يا رسـوايي)، سپس بندگان با صلابت خدا وارد مسجدالاقصي مي‌شوند و در نهايت، هر چيز را كه زير سلطه‌ي خود مي‌گيرند، در هم مي‌كوبند.

اما ســوالي كه مطــرح مي‌شــود اين است كه آيا اين دو مرتبه اي كه خداوند از آن‌ها نام مي‌برد، تــاكنون رخ داده اند؟

در اين رابطه، نظرات مختلفي در بين عالمان دين وجود دارد كه عبارتند از:

1) عـده اي ابـراز مي‌دارند كه هر دو وعـده‌ي خداوند در مـورد بـني اسـراييل، سـال‌ها قبل به حقيقت پيوسـته است. اين عالمـان ارجمند ابـراز مي‌دارند كه افـرادي همچون «بخت النصر بـابلي» و «تيتـوس رومي»، حملات سختي عليه بني اسراييل انجام داده و در دو مرتبه آن‌ها را به سختي شكست دادند.(483)

2) عـده اي ديگر از علما اعتقـاد دارند كه هنـوز دو كيفر بني اسراييل اتفاق نيفتاده است و احتمـالاً در آينـده رخ خواهد داد.(484)

3) تعـداد ديگـري از علما معتقدند كه ما در مـرتبه‌ي اول فسـاد بـني اسـراييل هسـتيم و وقـايع امـروز فلسـطين اشغالي نيز مربوط به مرتبه‌ي اول فسـاد بـني اسـراييل است.

4) گروه ديگـري از علما اعتقـاد دارند كه اولين مـرتبه‌ي تنبيه بني اسراييل در تاريخ به دست مسلمانان به وقـوع پيوسته است، اما هنوز تنبيه دوم بني اسراييل رخ نـداده است.(485)

به نظر نگارنده، سخن گروه چهارم علما بنابر مسـتندات تاريخي و شواهد ديگر صحيح است.

به منظور اثبات صحت نظريه‌ي گروه چهـارم، قبل از هر چـيز بهـتر است به برخـورد نظـامي مسـلمانان و بـني اسـراييل در طـول تـاريخ در منطقه‌ي بيت المقـدس، و تطبيق اين برخوردها با آيات قرآن بپردازيم:

به احتمـال زيـاد، اولين مـرتبه‌ي تنبيه يهوديـان در صـدر اسلام و در سال 17 هجري قمري اتفاق افتاده است كه

در طي آن، مسـلمانان توانسـتند بيت المقـدس را فتح نمايند و كنترل اين شهر را در دست گيرند.(486)

از آن زمـان تا اواسط قـرن بيسـتم ميلادي، مسـلمانان همـواره بر اين شـهر و يهوديـان مسـتقر در آن تسـلط داشته‌اند.(487) (البته از صدر اسلام تا قرن بيسـتم، در چنـدين نـوبت در زمـان جنگ‌هـاي صـليبي، شـهر بيت المقـدس بين صـليبيان و مسـلمانان دست به دست مي‌شـد؛ اما تسـلط صـليبيان بر بيت المقـدس، در زمـان كوتاهي رخ داده و به سرعت اين شهر توسط مسـلمانان پس گرفته مي‌شـده است. به همين دليل مي‌تـوان گفت كه شـهر بيت المقـدس از صـدر اسـلام تا اواسط قـرن بيستم عملاً تحت تسلط مسلمانان بوده است.)(488)

اما در قرن نوزدهم و اوايل قرن بيستم ميلادي، يهوديان كم كم قدرتمند گشـته و صـاحب امـوال فـراوان و نفـوذ بسيار زياد در دسـتگاه‌هاي حكومـتي كشـورهاي اروپـايي شـدند. همچـنين جمعيت يهوديـان در سراسر دنيا رو به افزايش گذاشت. با تلاش‌هاي خـانواده‌ي يهـودي مكـار و ثروتمند راچيلد (Rothschild) در اروپا و حمايت محافل فراماسوني و صهيونيستي در اروپا و آمريكـا، پـروژه‌ي تأسـيس اسـراييل آغـاز شد و تئـودور هرتـزل به عنـوان تئوريسـين، به معـرفي اين پـروژه به عنـوان يک ايـده‌ي اعتقادي-سياسي پرداخت. (489)

با تحركات مذكور و حمـايت دولت‌هـاي غـربي، مهـاجران يهـودي صهيونيست از نقـاط مختلف جهـان به اسـراييل آمدند و كم كم به وسـيله‌ي تـرور و اختنـاق و وحشي گري، فلسطين را به اشغال خود درآوردند.(490)

وقايع ذكر شده، با پيشگويي خداوند در اين مورد كه بني اسـراييل صـاحب امـوال و قـدرت فـراواني شـده و بر قـومي كه قبلاً بر آن‌ها (بـني اسـراييل) تسـلط داشـتند، مسلط مي‌گردنـد، مطـابقت دارد؛ زيـرا بـني اسـراييل با اين كه قرن‌ها تحت تسلط مسلمانان بودند، سـرانجام بر مسلمانان تسلط يافتند. به همين دليـل، عـده اي از علما و محققين مســـلمان، اعتقـــاد دارند كه ما در دوره اي هستيم كه در طي آن بني اسراييل بر مسـلمانان تسـلط يافته‌اند و در نتيجه بايد در آينده منتظر تسلط مسلمانان بر بني اسراييل باشيم.

البته بعد از پيروزي حزب الله بر اسـراييل در جنگ سـال 2006 ميلادي، عـــده اي از محققين معتقدند كه ما در حـــال عبـــور از مـــرحله‌ي سـلطه‌ي بـــني اســـراييل بر مسـلمانان هسـتيم؛ زيـرا حـزب الله با مقـاومت خـود توانست چهره‌هاي اسـراييليان را از تـرس سـياه نمايد و اســراييلي‌ها نــيز با جنايــات بي شمارشــان عليه غــير نظاميـان لبنـاني و فلسـطيني، چهـره‌ي پليد خـود را به جهانيان نشان دادند. به همين دليـل، به احتمـال زيـاد ما در دوره اي هستيم كه قـرآن از آن به عنـوان «فَـإِذَا جَـاءَ وَعْدُ الآخِـرَةِ لِيَسُـوؤُواْ وُجُـوهَكُمْ: هنگـامی كه وعـده دوم فــرا رســد، آثــار غم و انــدوه در صــورتهايتان ظــاهر می‌شود.» ياد مي‌نمايد.

از اين مطالب مي‌توان نتيجه گـرفت كه ما ان شا الله در چند قدمي آزادي مسجدالاقصي و وعده‌ي تنبيه دوم بـني اســـراييل واقع شـــده ايم؛ زيـــرا خداوند در ادامه مي‌فرمايد:

«وَ لِيَدْخُلُواْ الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَـرَّةٍ: و داخل مسـجد (الاقصى) مى‌شوند، همان گونه كه بار اول وارد شدند.»

اين وعده اي است كه قطعاً محقق خواهد شد.

با توجه به شواهد تاريخي فوق، مي‌توان نظـريه‌ي گـروه چهارم علما را صحيح‌تر دانست.

علاوه بر دلايل مذكور، شواهد ديگري هستند كه نظريه‌ي گروه چهارم را تأييد مي‌نمايند. اين شواهد عبارتند از:

A) خداوند متعال در اين آيات از اصطلاح «عِبَادًا لَّنَا أُوْلِي بَـأْسٍ شَـدِيدٍ: بنـدگانى از خـود را كه سـخت نيرومندند»، اسـتفاده كـرده است كه اصـطلاحي مثبت است و نشـان مي‌دهد كه اين بندگان خدا كه يهوديـان را تنبيه مي‌كننـد، انسـان‌هايي صـالح و نيكو مي‌باشـند؛ زيـرا اگر بنـدگان نامبرده، انسان‌هايي خونريز و سفاك بودند (مانند لشكر بخت النصر يا تيتوس)، خداوند اصطلاح «بندگان سفاك و خـونريز» را بـراي آن‌ها به كـار مي‌بـرد، نه «بنـدگان نيرومند خود».

بدين ترتيب نتيجه مي‌شود كه تنها مسلمانان مي‌توانند با عبارت «عِبَادًا لَّنَا» مطابقت داشته باشند.

B) در آيـات مـذكور، ذكر شـده است كه تنبيه اول و دوم يهود توسط يک گروه از بندگان خدا صـورت مي‌گـيرد كه اين مسأله تنها بر مسلمانان منطبق است؛ اين در حـالي است كه سـاير سـركوبگران يهـود از جمله بخت النصـر، تيتوس و ... هر كـدام فقط يک بـار به سـركوب يهوديـان سـاكن اورشـليم پرداخته‌اند و اين مسـأله با آيـات قـرآن مطـابقت نـدارد؛ زيـرا بخت النصر فقط يک بـار به طـور

جدي به اورشليم (بيت المقدس) حمله كرد و تيتوس هم يک بار. بـدين تـرتيب در اين جا نـيز فرضـيه‌ي گروه‌هـاي اول و دوم و سوم رد مي‌شود.

C) قرآن ذكر مي‌كند كه بـني اسـراييل بعد از تنبيه اول، بر تنبيه كننـدگان موقتـاً غلبه مي‌كنند و اين غلبه‌ي بـني اســراييل بر تنبيه كننــدگان، تا زمــان تنبيه دوم بــني اسراييل ادامه دارد. اين مطلب نيز بر مسلمانان انطبـاق دارد، نه بخت النصر بـابلي و تيتـوس رومي؛ زيـرا بـني اســـراييل نتوانســـتند بعد از شكست از بخت النصر و تيتوس، بر اين دو پادشاه مسلط شـوند (گرچه توانسـتند سرزمين خودشان را پس بگيرند).

در اين ميان، تنها مسلمانان بوده‌اند كه در طول تـاريخ و در طي 14 قرن بر يهوديـان تسـلط داشـتند و يهوديـان توانسـتند در قـرن اخـير بر مسـلمانان تسـلط يابنـد؛ اين شكست بني اسراييل از يک گـروه و سـپس تسـلط بـني اسراييل بر همان گروه را نيز تنها مي‌تـوان بر مسـلمان تطبيق داد.(491)

A) از دلايل ديگري كه مي‌توان در تأييد نظر گروه چهارم ذكر كـــرد، اين است كه خداوند در اين آيه از دو فســـاد بزرگ بني اسـراييل در طـول تـاريخ نـام مي‌بـرد و بـراي مــدت زمــاني كه اين فســادها در آن رخ مي‌دهــد، هيچ محدوده اي را نيز تعيين نكرده است.

حــال اگر به نظر گروه‌هــايي كه مي‌گويند هر دو فســاد بـني اسـراييل قبلاً رخ داده و يا گروه‌هـايي كه مي‌گويند فسـادهاي مـذكور هنـوز رخ نـداده است توجه كـنيم، اين سوال مهم پيش مي‌آيد كه بالاخره اين فساد بـزرگ بـني

اسراييل در زمان ما (قرون 20 و 21 ميلادي) مربوط به كـدام فسـاد مي‌شـود؟ آيا ممكن است خداوند دو فسـاد بـزرگ را بـراي بـني اسـراييل ذكر كنـد، اما فسـاد عصر حاضر كه بزرگترين فساد بـني اسـراييل در طـول تـاريخ است، جزء فسادهاي مذكور نباشـد؟ مطمئنـاً جـواب اين سوال خير است و فساد عصر حاضر بني اسراييل، همان فسـاد بـزرگ بـني اسـراييل در مـرتبه‌ي دوم است كه به حـول و قـوه‌ي الهي توسط مسـلمانان سـركوب خواهد شد.

لازم به ذكر است كه علاوه بر شـواهد ذكر شـده در بـالا، بعضي از روايـات معصـومين (ع) نـيز نظـريه‌ي گـروه چهـارم علما را تأييد مي‌نمايند و مسـلمانان را تنبيه گر بـني اسـراييل مي‌دانند. شـگفت اين كه با توجه به متن اين روايات، تنبيه گران بـني اسـراييل در مـرتبه‌ي دوم و آخر، حضرت مهدي (عج) و ياران گرانقدرشان مي‌باشند.

در اين قسمت از مقاله، رواياتي از معصـومين (ع) را در رابطه با آيات ابتدايي سوره‌ي اسراء نقل مي‌كنيم:

در تفسـير عياشی از امـام بـاقر (ع) روايت شـدم كه حضرت بعد از آن كه آيه‌ي شريفه‌ي «عِبَاداً لَّنَا أُولی بَأْسٍ شدِيدٍ» را قرائت نمود، فرمود:

«مراد از اين آيـه، حضـرت قـائم (عج) و يـاران اوست كه نيرومند و دارای صلابت می‌باشند.»(492)

و نيز در تفسير نـور الثقلين، از كتـاب روضه‌ي كـافی از امام صادق (ع) نقل شده كه آن حضـرت در تفسـير آيه‌ي شريفه‌ي فوق فرمود:

«خداوند قبل از خــروج حضــرت قــائم (عج)، قــومی را برانگــیزد که دشــمنان آل محمد (ص) را رها ننموده، مگر این که او را به هلاکت می‌رسانند.»(493)

و در کتاب بحارالانوار، از امام صادق (ع) روایت شـده که وقـتی این آیه را قـرائت فرمـود، عـرض کـردیم: فـدایت گردیم آن‌ها چه کسانی هستند؟

امام سه بار فرمود:

«آنــان به خــدا ســوگند اهل قم مي‌باشــند؛ آنــان به خــدا ســوگند اهل قم مي‌باشــند؛ آنــان بخــدا ســوگند اهل قم می‌باشند.»(494)

بدین ترتیب با توجه به مطالب فــوق، به نظر مي‌رسد که ما در دوره‌ي حساسي از تاریخ واقع شده ایم که بیش از پیش نوید نــزدیکي ما را به ظهــور آقا امــام زمــان (عج) مي‌دهد؛ چرا که بنابر پیشگویي قرآن، بعد از تسلط بـــني اسراییل بر مسلمانان، این مسلمانان هستند که به کمک پیشواي مقدس خود حضرت مهدي (عج) براي آخرین بــار به تنبیه بني اسراییل مي‌پردازند و بــراي همیشه آنــان را مــنزوي مي‌گردانند. عصر ما نــیز که عصر تســلط بـــني اســراییل بر مســلمانان و حــتي جهــان اســت، بي تابانه منتظر منجي جهان است تا شر فتنه‌هاي قوم فاسد بني اسراییل را از جهان کم کند.

ذکر یک نکته‌ي مهم: علاوه بر نکــاتي که ذکر شــد، باید به این نکته اشــاره کــرد که عبــارت وَعْــدُ الآخِــرَةِ در آیــات ابتدایي ســوره‌ي اســراء، به معنــاي زمــان تنبیه دوم بــني اسراییل توسط خداوند است و به معناي روز قیامت و یا جهــان آخــرت نیست. زیــرا خداوند در این آیــه، موضــوع

حمله‌ي گروهي از بندگان خود را به بني اسراييل مطـرح مي‌كنــد، حــال آن كه همگي به خــوبي مي‌دانيم در روز قيـامت چـنين اتفاقـاتي هرگز رخ نمي‌دهد. دانسـتن اين مطلب از آن جهت حـايز اهميت است كه قـرآن كـريم در مـورد بـني اسـراييل، در آيـات ديگـري نـيز عبـارت وَعْـدُ الآخِـرَةِ را به كــار مي‌بــرد. با توجه به اين كه در آيه‌ي 7 سوره‌ي اسراء، عبارت وَعْدُ الآخِرَةِ به معناي زمان آخرين تنبيه بــني اســراييل اســت، به نظر مي‌رسد كه در آيــات ديگري كه در رابطه با سرنوشت بني اسراييل بيان شـده نيز عبارت مذكور (وَعْدُ الآخِرَةِ) به معناي زمان تنبيه بني اسراييل است، نه روز قيامت.

در نهايت مي‌توان چـنين نتيجه گـرفت كه خداوند متعـال در قرآن كريم، آينده‌ي قـوم بـني اسـراييل را پيشـگويي كرده و به اين ترتيب به اين قوم فاسد هشدار داده است تا فكر نكنند كه تا ابد مي‌توانند به فساد و زشـتكاري‌هاي خود ادامه دهند؛ چرا كه بنا به گفته‌ي قرآن، عاقبت بــني اســـراييل، نـــابودي به دست بنـــدگان خـــاص خداوند (مسلمانان) خواهد بود.

البته منظور از بني اسراييل در اين جا، صرفاً قـوم بـني اسراييل نيست؛ بلكه شـامل فراماسـوني و صهيونيسم نيز كه فرزندان خلف بني اسراييل هستند نـيز مي‌شـود؛ چـــرا كه نقشه‌ها و اهـــداف اين گروه‌هـــاي فاسد نـــيز همجهت با منافع شوم بني اسراييل است.

با دقت در آيـات 1 تا 8 سـوره‌ي اسـراء درمي يـابيم كه مسلماناني كه در دوره اي تحت سـلطه‌ي بـني اسـراييل قرار گرفته‌اند، در نهـايت با قيـام مهـدي موعـود (عج) و يارانش، بني اسراييل را براي هميشه سركوب مي‌كننــد؛

اين وعـده‌ي بـزرگ الهي، تهديـدي ترسـناک بـراي قـوم ظالم بني اسراييل، و وعده اي شيرين بـراي مسـلمانان مستضعف مي‌باشد.

5 - بيـان اين مطلب در قـرآن که بـني اسـرائيل بـراي آخـــرين بـــار گـــرد هم مي‌آيند و مطـــابق روايـــات، اين گردهمايي در فلسطين مي‌باشد.

همان گونه که در قسمت قبل ذکر کرديم، خداوند متعـال در قرآن مجيد، خـبر از آينـده‌ي قـوم بـني اسـراييل داده است.

اين قـوم در بخش‌هـاي مختلف قـرآن، به عنـوان قـومي دسيسه کـار معـرفي شـده که همـواره با خواست خـدا و تعاليم پيامبران مخالفت مي‌نموده است. در قرآن، پايـان کـار بـني اسـراييل در چند آيه بيـان شـده است تا بـني اسراييل عـاقبت زشـتکاري‌هاي خـود را بدانند و حجت بر آنان تمام شود.

يکي از آياتي که در رابطه با پايان کار بني اسراييل بيان شده اسـت، آيه‌ي 104 سـوره‌ي اسـراء (بـني اسـراييل) مي‌باشد:

قبل از اين که به تجزيه و تحليل آيه‌ي فـــوق بـــپردازيم، بايد به اين نکته اشـاره کـنيم که در اکـثر ترجمه‌هـاي اين آيه از قرآن، عبارت وَعْدُ الآخِرَةِ به معناي دنيـاي آخـرت و قيامت آمده است.(495)ـ به نظر تعـدادي از مفسـران و نگارنده‌ي حقير، وَعْدُ الآخِرَةِ در اين آيه، به احتمـال زيـاد، زماني غير از دنياي آخرت و قيامت است.(496)

در واقع به نظر مي‌رسد كه منظور از وَعْدُ الآخِرَةِ در اين آيه، زماني است كه خداوند براي آخرين بار به تنبيه قوم بـني اسـراييل در اين دنيا مي‌پـردازد. زيـرا اگر آيه‌ي 7 سوره‌ي اسراء را به خاطر بياوريم، خواهيم ديد كه در آن جا نـيز عبـارت وَعْـدُ الآخِـرَةِ به درسـتي به معنـاي زمـان آخرين تنبيه بني اسراييل ترجمه شده است، نه قيـامت.(497)ـ (در آيه‌ي 7 سوره‌ي اسراء، از حمله‌ي گـروهي از بندگان خدا به بني اسراييل در وَعْدُ الآخِرَةِ سخن به ميان آمـده است كه اين اتفـاق نمي‌تواند در قيـامت رخ دهـد؛ اين مسأله نشان مي‌دهد كه وَعْـدُ الآخِـرَةِ زمـاني قبل از قيـامت بـوده و به احتمـال زيـاد در آخرالزمـان مي‌باشد. براي درک بهـتر اين مسـأله، به مطلب قبلي در رابطه با تنبيه بني اسراييل مراجعه فرماييد.)

البته لازم به ذكر است كه حتي اگر عبارت وَعْدُ الآخِرَةِ به معنـاي روز قيـامت نـيز باشـد، بـازهم مي‌تـوان از آن به عنوان آخرالزمان و زمـان آخـرين تنبيه بـني اسـراييل در اين دنيا يـاد كـرد. زيـرا در احـاديث اسـلامي، گهگـاه از نشـانه‌هاي ظهـور حضـرت مهـدي (عج) به عنـوان نشـانه‌هاي قيـامت نـيز تعبـير شـده است كه اين مطلب نشان مي‌دهد مبحث قيامت و آخرالزمان به يكديگر پيوند خورده‌اند. زيـرا ظهـور حضـرت مهـدي (عج) خـود يک قيـامت صـغري است. بنـابراين حـتي اگر عبـارت وَعْـدُ الآخِرَةِ را به معنـاي قيـامت نـيز در نظر بگـيريم، بـاز هم مي‌توان آن را به آخرالزمان تعبير كرد.(498)

بدين ترتيب چنين به نظر مي‌رسد كه قـرآن در آيـاتي كه پيرامون سرنوشت بني اسراييل صحبت مي‌كند (از جمله آيات 7 و 104 سوره‌ي اسراء)، عبارت وَعْدُ الآخِرَةِ را به

معناي زمان آخرين تنبيه بني اسراييل به كار مي‌بـرد، نه چيز ديگر.

اما دربـاره‌ي آيه‌ي 104 سـوره‌ي اسـراء بايد گفت كه خداوند در اين آيـه، سرنوشت بـني اسـراييل را در آخرالزمـان بيـان مي‌نمايد. نكته‌ي شـگفت انگـيز اين كه خداوند متعال، در اين آيه نيز يكي ديگر از معجـزات خـود را گنجانـده و اتحـاد و اجتمـاع بـني اسـراييل را در آخرالزمان به صورت غير مستقيم پيشگويي كرده است.

بدين ترتيب كه خداوند بزرگ در اين آيه، مي‌فرمايد:

«... فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الاَخِرَةِ جِئْنَا بِكمْ لَفِيفاً: زمـاني كه روز وعده‌ي آخر (زمان آخرين تنبيه بني اسـراييل در اين دنيا و يا روز قيـامت) فـرا برسـد، شـما را آميخته با يكـديگر مي‌آوريم.»

در احاديثي كه از معصومين (ع) روايت شـده، در تفسـير اين آيه (آيه‌ي 104 سـوره‌ي اسـراء) نكـات مهمي بيـان شده است.

بـراي مثـال در تفسـير نـورالثقلين ذكر شـده كه معـني «جِئْنَا بِكمْ لَفِيفاً» در آيه‌ي 104 سوره‌ي اسراء اين است كه: «شما را از هر ناحيه اي گرد هم مي‌آوريم.»(499)

علاوه بر اشـاره‌ي قـرآن كـريم، در تعـدادي از روايـات معصومين (ع) نيز سخن از آخرين اجتمـاع بـني اسـراييل در آخرالزمان به ميان آمده است و حـتي به جزييـات اين امر نيز اشاره شده است؛ نمونه اي از اين روايـات را در زير ملاحظه مي‌فرماييد:

حضرت پيامبر (ص)، محل آخرين اجتماع بني اسـراييل را در فلسطين اشغالي و شهر عكا دانستند و فرمودند:

«آيا شـــنيده ايد نـــام شـــهرى را كه بخشى از آن درون درياســـت؟ عـــرض كردند: آرى؛ فرمـــود: قيـــامت به پا نمى‌شود، مگر آنكه هفتاد هزار تن از فرزندان اسحاق به شهر يورش مى‌برند.»(500)

همان گونه كه ملاحظه فرموديد، پيامبر گرامي اسلام در حديث پربار خود، مقصود از عبارت «جِئْنَا بِكمْ لَفِيفـاً» را در آيه‌ي 104 سوره‌ي اسراء، اجتمـاع آخرالزمـاني قـوم بني اسحاق (بني اسراييل) را در شهري كه بخشي از آن داخل دريا است، دانسته‌اند. اما به راسـتي شـهر مـذكور كدام شهر است؟

ويژگي‌هـايي كه پيـامبر اكـرم (ص) دربـاره‌ي شـهر محل اجتماع بني اسراييل بيان مي‌كننـد، كـاملاً با خصوصـيات شهر عكا در فلسطين اشغالي انطبـاق دارد. زيـرا شـهر بندري عكا تا داخل دريا نفوذ كـرده و بخشي از آن از سه طـرف با آب دريا محاصـره شـده است. نكته‌ي جـالب اين كه بخش اعظم قسمت قديمي شهر كه در زمـان پيـامبر (ص) نـيز وجـود داشـته اسـت، در آب قـرار دارد، اما بخش‌هاي جديد شهر عكا اين ويژگي را ندارند.

بـراي مشـاهده‌ي وضـعيت شـهر عكـا، لطفـاً به تصـاوير مـاهواره اي زير كه از برنـامه‌ي Google Earth تهيه شده‌اند، توجه فرماييد:

تصوير ماهواره اي شـهر عكا در فلسـطين اشـغالي; اين شهر از دو بخش قديمي (گوشه‌ي پايين و چپ تصوير) و بخش جديد (گوشه بـالا و راست تصـوير) تشـكيل شـده

است. بخش قـــديمي شـــهر, داراي خيابان‌هـــاي باريک ونــامنظم و بخش جديد شــهر, داراي خيابان‌هــاي پهن و منظم است. در تصـــــــوير ملاحظه مي‌فرماييد که بخش مهمي از شهر(به خصـوص بخش قـديمي)، در دريا نفـوذ کرده و از سه طرف با آب دريا محاصره شده است. بدين تـرتيب, خصوصـيات اين شـهر با خصوصـيات شـهري که پيامبر(ص) از آن به عنوان محل اجتماع بني اسـراييل در آخرالزمان ياد ميکنند, کاملا انطباق دارد.

تصـوير مـاهواره اي بخش قـديمي شـهر عکا, که نشـان مي‌دهد اين قسـمت شـهر در آب دريا نفـوذ پيـدا کـرده است. اين مسـاله نشـان مي‌دهد که که خصوصـيات اين شـــهر با خصوصـــيات شـــهري که پيـــامبر (ص) از آن به عنــوان محل اجتمــاع بــني اســراييل در آخرالزمــان يــاد مي‌کنند, کاملا انطباق دارد.

همان گونه که ملاحظه فرموديد، خداوند متعال در قــرآن و نــيز پيــامبر گــرامي اســلام (ص) در حــديث خــود ذکر کرده‌اند که بني اسراييل در آخرالزمان بـراي آخـرين بـار در عکا و فلسطين اشـغالي گـرد هم مي‌آيند. اين مطلب نشــان مي‌دهد که خداوند متعــال و پيــامبر بزرگــوارش، بدين وسـيله هشـداري به بـني اسـراييل داده‌اند تا بدانند در آن زمـــان که در فلســـطين اشـــغالي به فســـاد مي‌پردازند، آخرين عذاب خدا فرا مي‌رسد.

همچنين آيه‌ي 104 سوره‌ي اسراء و حديث پيـامبر (ص)، اين نويد را به مسـلمانان مي‌دهند که فسـاد بـزرگ بـني اســراييل و فرزند نامشــروع آن يعــني فراماســوني در فلســطين اشــغالي، در آخرالزمــان به وقــوع پيوســته و مسلمانان مي‌توانند بعد از اين واقعه، ظهور مولاي خـود

(حضرت مهدي (عج)) و نابودي بـني اسـراييل را انتظـار داشته باشند.

يقيناً اين نويد شادي بخش، نقش مهمي در ايسـتادگي و پايداري كشورهاي اسلامي دارد و آنان را اميدوار مي‌كند كه تا زمان ظهور حضرت قائم (عج)، سختي‌ها را به جان بخرند و از قدس شـريف حفـاظت نمايند و بعد از ظهـور آن حضرت، به كمک ايشان ضـربه‌ي نهـايي را بر پيكـره‌ي دستگاه ماسوني و صهيونيستي اسراييل وارد آورند.

6 - اشاره به دجال در روايات اسلامي و بيان ويژگي‌هاي وي.

پيـامبر گـرامي اسـلام (ص) و ائمه‌ي معصـومين (ع)، در احاديث خود سخنان گهربار فـراواني را در بـاب دجـال و بيان اوصاف او بيـان كرده‌اند. معصـومين (ع) همـواره از فتنه‌ي دجال به عنوان يكي از بزرگترين فتنه‌هـاي تـاريخ يـاد كـرده و مسـلمانان را از افتـادن در دام وي برحـذر داشته‌اند و براي شناخته شدن دجـال توسط مسـلمانان، توصـيفات و ويژگي‌هـاي دجـال را در روايـات خـود بيـان كرده‌اند.

از آن جا كه ويژگي‌هـاي فراماسـوني با دجـال انطبـاق زيادي دارد، مي‌تـوان نتيجه گـرفت كه معصـومين (ع) در ضـمن روايـات خـود، مـردم را از افتـادن در دام فتنه‌ي بـزرگ فراماسـوني برحـذر داشـته انـد؛ اما متاسـفانه بسياري از كشورهاي اسلامي به اين روايات توجه نكرده و در دام فتنه‌ي بـــزرگ آمريكا و اســـراييل و ســـاير كشورهاي ماسوني قرار گرفته‌اند.

اما خوشبختانه در احاديث مربوط به دجال آمـده است كه دجال توسط حضرت مهدي (عج) و يا به نيـابت از ايشـان به وسـيله‌ي حضـرت مسـيح (ع) در آخرالزمـان به قتل مي‌رسد و اين اميد در دل مسلمانان زنده مي‌شود كه ان شاء الله فتنه‌ي بزرگ فراماسـوني (دجـال آخرالزمـان) به زودي رفع خواهد شد و مسـلمانان مي‌توانند بعد از آن، زندگي خوب و خوشي داشته باشند.

علاوه بر اين، معـرفي خصوصـيات دجـال در روايـات اسلامي، باعث مي‌شود تا مسلمانان اين جريان خـبيث را (كه احتمـالاً همـان فراماسـوني است)، بشناسـند و از فتنه‌ي بـزرگ او تـرس و ناامیـدي در دل راه ندهند و با مشاهده‌ي خروج او (دجال) در آخرالزمـان، در مقابل وي ايستادگي نموده و خود را از نظر اعتقادي، نظـامي و ... بـراي ظهـور حضـرت مهـدي (عج) آمـاده كنند تا با كمک ايشـان، ضـربه‌ي نهـايي را بر پيكـره‌ي دجـال (فراماسـوني) وارد نمايند. ان شـاء الله كه هر چه سريعتر، آن روز بزرگ فرا رسد.

7 - پيشگويي قرآن در مورد آينده‌ي جهان و بشـارت به صالحين و مستضعفين در مورد به دست گرفتن حكـومت آن.

خداوند متعال در آيـات قـرآن كـريم و نـيز در سـاير كتب آسـماني، ذكر كـرده است كه صـالحين و مستضـعفين جهان، حكومت آينده‌ي دنيا را در دست خواهند داشت.

در زيـر، بخشي از اين آيـات نويد بخش را ملاحظه مي‌فرماييد:

برخلاف، فراماسون‌ها که آینده اي تیره و تاریک و دور از زیبایي‌هاي معنوي را براي مردم جهان فرض کرده، و در نظریات خود همچون نظریه‌ي فوکویاما، دنیاي کنـوني را دنیــاي آرمــاني بشر معــرفي نموده‌اند و انســان‌ها را از آینده‌ي درخشان‌تر ناامید کرده‌اند، خداوند در قرآن مجید، این امید را به بندگان صالح و مستضعف خــود مي‌دهد که آینده اي روشن در انتظار آن‌هاســت؛ آینــده اي که در آن هیچ شري وجود نخواهد داشت و عـدل و داد بر انسـان‌ها حکم خواهد راند. دنیایي که بشر در آن با تمـام وجـود به ســمت زیبــایي، پویــایي، شــادي و خــیر و صــلاح حــرکت خواهد کرد.

آن زمـــان، هنگـــامي است که ولي خـــدا در زمین حکم مي‌راند و انســان از خــداي خــویش و خداوند متعــال از انســان، خشــنود و راضي است. این وعــده اي است که قطعاً محقق خواهد شد.

سخن آخر

در پایــان این مقالــه، پیش از هر چــیز، خداوند متعــال را شاکرم که این موقعیت را براي بنده‌ي ناچیز خود فراهم کــرد تا قــدمي هر چند کوچک در جهت خــدمت به حضــرت ولي عصر (عج) بــردارد و به تبــیین دشــمني‌هاي دجــال آخرالزمان با ولي مسلمین (عج) و امت اسلامي بپردازد.

مقاله اي که تقدیم حضورتان شد، حاصل یک تحقیق چند ماهه مي‌باشــد، که با هــدف شناســاندن چهــره‌ي دجــال احتمــالي آخرالزمــان، انجــام شــده است. در این مقاله تلاش شده است تا با بهره گیري از منـابع معتـبر و حـتي

الامكان در دسـترس، مطـالبي پـيرامون فراماسـوني و شباهت آن با دجال ارايه شود؛

لازم به ذكر است كه دسترسي خوانندگان عزيز به منابع، يكي از مهمــترين اهــدافي بــود كه ســعي شد تا به آن جامه‌ي عمل پوشانده شود؛ زيرا بعضي از مطالب مقاله، به قدري عجيب و بـاورنكردني است كه بـاور آن‌ها جز از طريق مشاهده‌ي منابع آن، امكان پذير نمي‌باشد.

در راستاي تحقق هدف فوق، تلاش نموديم تا اكثر منـابع خود را از اخبار و مقالات سايت‌هاي معتـبر و نـيز از بين كتب الكــترونيكي (E-Book)ـــ كه به رايگـــان از طريق اينـترنت قابل دسترسي اسـت، انتخـاب نمـاييم تا بـدين وسـيله، خواننــدگان عزيز نــيز بتوانند به منــابع مــذكور دسترسي داشته باشند.

اما نكته‌ي مهمي كه بايد ذكر كـــنيم، اين است كه همه‌ي مطالب موجود در منـابع ذكر شـده، از نظر ما قابل تأييد نيسـتند؛ زيـرا بسـياري از اين منـابع، از بين سـايت‌ها و كتب دشــمنان اســلام انتخــاب شــده‌اند. در واقع با اين حركت، تلاش شده است تا از بين تناقضـات و اعترافـات اين كتب و اين سـايت‌ها، حقـانيت اسـلام و خباثت‌هـاي فراماسوني و همپيمانانش بيشتر آشكار شود؛ بنـابراين بجز اين قســمت‌ها، بقيه‌ي بخش‌هــاي ســايت‌ها و كتب مذكور، كه عمدتاً نـيز پر از مطـالب غلط و غـير منطقي هستند، از نظر ما قابل اعتنا نمي‌باشند.

نكته‌ي ديگــري كه بايد به آن اشــاره كــنيم، اين است كه تطبيقي كه از جانب ما صورت گرفته است، ديدگاه ما را نسبت به فراماسـوني و دجـال بـودن آن بيـان مي‌كنـد؛

بنابراين اگر اين تطبيق درست نباشد، اشـتباه رخ داده از جـانب ما مي‌باشد و اشـكالي بر روايـات معصـومين (ع) مـــترتب نيست. (البته ذكر اين نكته ضـــروري است كه تطبيق فراماسـوني بر دجـال، با گذشت زمـان مشـكلي ايجاد نمي‌نمايد و اشكال بقيه‌ي تطبيق‌ها را نـدارد؛ زيـرا همانگونه كه در مقاله ذكر كرديم، فراماسوني عمر چند هزار ساله دارد و همچون يک انسـان نيست كه با گذشت چند سال فوت كند و تطبيق ارايه شده را نفي نمايد.)

مسأله‌ي مهمي كه بايد به آن اشـاره كـنيم، اين است كه گرچه ما در اين مقالـــه، بر طبق روايـــات اســـلامي، فراماسـوني را بر دجـال تطـبيق داديم و مـرگ آن را با توجه به احاديث، به دست حضرت مهـدي (عج) دانسـتيم، اما اين مطلب بـدين معنا نيست كه ما مسـلمانان بايد تا زمـان ظهـور ايشـان، دست روي دست گذاشـته و هيچ كاري نكـنيم؛ بلكه بر عكس بايد از تمـام امكانـات علمي، سياســي، اقتصــادي و نظــامي خــود بــراي مبــارزه با فراماسوني بهـره بـبريم و در اين كـار از هيچ كوششي دريغ نـــورزيم تا بـــدين وســـيله بتـــوانيم هيمنه‌ي فراماسوني را شكسته و قدرت آن را كاهش دهيم؛ اين امر سبب مي‌شود تا در زمان ظهـور امـام زمـان (عج) با يک دشـمن ضـعيف‌تر و سست‌تر روبـرو گـرديم؛ در واقع انتظار حقيقي حضرت مهدي (عج) نــيز اين گونه است و اين انتظار، مفهومي جز تلاش و كوشش ندارد.

در پايان خاطر نشان مي‌شويم كه مقاله‌ي حاضر، حاصل تلاش فــراوان در يک برنــامه‌ي فشــرده و با محــدوديت زماني بوده اسـت؛ بـدين تـرتيب امكـان وجـود نقـايص و اشتباهات املايي، دستور زبـان و ... در آن، بسـيار است.

بنـــابراين از همه‌ي بـــرادران و خـــواهران ارجمند كه به مطـالعه‌ي مقاله مي‌پردازنـد، خواهشـمنديم تا با نظـرات خود ما را در رفع اين كاستي‌ها ياري كنند و حتي مباحث و سرفصل‌هايي را نيز به مقاله‌ي حاضر، اضـافه نماينـد؛ اميد است كه با كمك يكــديگر و با يــاري خداوند متعــال، بتــوانيم در مبــارزه و جهــاد با فراماســوني، گام‌هــاي محكمي برداريم.

به اميد ظهــور منجي موعــود، حضــرت مهــدي صــاحب الزمان (عج)

به دلیل رفع برخی شبهات درباره‌ی عقاید فراماسونری، در اینجا مجدداً به توضـیح دربـاره‌ی اهم عقاید این گـروه می‌پردازیم تا ماهیت ضد دینی این جریان بیشتر مشخص شود:

گروه‌های فراماسونری برای این که حساسیت گروه‌هـای مذهبی را نسبت به خود کم کنند، در سـخنان خـود ابـراز می‌دارند که آن‌ها نیز همانند ادیان آسـمانی به یک وجـود برتر اعتقاد دارند. آن‌ها این موجود برتر را «معمار بزرگ کائنــات» (Great Architect of the Universe)_ یا «وجود اعلی» (Supreme Being) می‌نامند.

بر خلاف ظـاهر فریبنـده‌ی عبـارات فـوق، هیچ کـدام از آن‌ها به خداوند متعـال ارتبـاطی ندارنـد؛ بلکه در دیـدگاه منحـرف ماسـون‌ها، این «وجـود برتر» یا «معمـار بـزرگ کائنــات»، همــان «تعــادل موجــود در عــالم خلقت» و یا «انرژی ایجاد کننده‌ی تعادل عــالم خلقت» اســت، که این تفکــر، بســیار شــبیه به تفکر حــاکم بر مکــاتب الحــادی همچون مکتب فکری مصر باسـتان می‌باشد. شـواهد این

تفکر کفر آمیز ماسونی، مطالبی هستند که در مجلات ماسونی مربوط به بعضی از لژها مشاهده می‌گردد:

«شما بنا به میل و اراده تان، روح و هوشتان، یا بر اساس درک و ایمانتان، می‌توانید خدا را با نام‌های طبیعت، قدر، قدرت یا قانون بخوانید.» (نشریه‌ی معمار سنان، شماره‌ی 54، ص 34)

«ثابت گردیده که خداوندی که همه چیز را به وجود آورده و کائنات را احاطه نموده، محققاً همان انرژی است.» (آ.گ.ا. ص 54)

«فراماسونری، مفهوم معمار بزرگ کائنات را با تکیه بر علوم امروزی و با استناد به کمال اعلی، تعریف و بدین صورت بیان داشته است: تمامی موجودات دنیا که از ذرات و اتم‌های معینی تشکیل شده‌اند، در مجموع انرژی مطلق را به وجود می‌آورند. با در نظر گرفتن اصل لایزالی ماده و انرژی، ثابت می‌گردد که در اثر فعل و انفعالات، چیزی از بین نمی‌رود و تغییرات ناشی از جابجایی اتم‌ها، ماهیت ظاهری دارد. فراماسونری این اصل و اساس را به عنوان دکترین، تز، عقیده و ایمان پذیرفته است.» (نشریه‌ی ماسون، شماره‌ی 5/82، سال 1971، ص 20)

«در طول تاریخ، انسان قدرت‌هایی را که نتوانسته است توضیح دهد، بنام طبیعت، معمار بزرگ کائنات، خدا، نامیده است. با توجه به سطح فرهنگ و دانش اجتماعی، و با عنایت بر شرایط سیاسی، تعریف کلمه‌ی خدا متفاوت بوده است. حدود قدرت خدایی با ظهور پاسخ‌های منطقی و معقول، رویدادهای معجزه گونه‌ی

طـبیعی، عقب نشـینی نمـوده است.» (جلال لایـق، تز نشریه‌ی معمار سنان، شماره‌ی 11 و 12، ص 7)

علاوه بر مطـالب مـذکور، مطـالب دیگری نـیز در مجلات ماسـونی وجـود دارند که نشـان می‌دهند ماسـون‌ها هر حقیقتی را که از دین نشأت می‌گیرد (همچون خدا، بقای روح و ...) را انکـار می‌کنند. بـرای مثـال، در بعضی از مجلات ماسـونی پـیرامون بـرخی از حقـایق دیـنی چـنین آمده است:

«بـروز افکـار بقـای ارواح، به انـدازه‌ی عقیـده بر وجـود خـدا، قـدیمی و کهنه است.» (نشـریه‌ی معمـار سـنان، شماره‌ی 24، ص 32)

«اعتقـاد به بقـای روح، فـرو رفتن در اوهـام و تخیلات است.» (نشریه‌ی ماسون، ماه اول 1975،ص 8)

قبول مسأله‌ی زندگی بعد از مرگ، توسط مرام ماسونی که مـرامی خردگـرا و اثبـاتی (راسیونالیست و پوزیتیویست) است، امکان پذیر نمی‌باشد.» (تحقیق سی امین درجه، دکتر ایشینداغ، ص 39)

«صدای اذان که از ردیف مساجد بلند می‌شـود، مگر غـیر از صدای الصلوة است که می‌گوید: من زنده ام، نمرده‌ام و نخواهم مرد؟ این بانگ تخـدیر کننـده‌ی افکـار و اذهـان روشـنفکران، بـرای ما به مـنزله‌ی فریـادی است که وظیفه‌ی روشـنگری ما را به ما یـادآوری و اخطـار می‌کند.» (خاطرات دکتر حیدر علی کـرمن، اسـتاد اعظم نشـریه‌ی محفل وحـدت، سـال 1949، شـماره‌ی 1، صفحه‌ی 10)

بدین ترتیب همانگونه که ملاحظه فرمودید، فراماسونری دشمنی آشکاری با ادیان الهی و به خصوص اسلام دارد و مخالف حقایقی چون خدا، آخرت، بهشت، جهنم، وحی، پیامبران و ... است. این تشکیلات فاسد برای این که بتواند بقای خود را تضمین نماید، عقیده‌ی انحرافی خود را درباره‌ی قدرت برتر انرژی و ماده، در قالب الفاظ فریبنده‌ای چون «وجود اعلی» (Supreme Being) یا «معمار بزرگ کائنات» (Great Architect of the Universe) بیان می‌نماید.

بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که هنگامی که یک ماسون از عقیده‌ی خود به «وجود اعلی» یا «معمار بزرگ کائنات» سخن می‌گوید، مقصود او، عقیده به خداوند متعال نیست؛ بلکه منظور او، اعتقاد به برتری ماده و انرژی در جهان است. لذا در این زمینه، نباید فریب ماسون‌ها را خورد.

در آخر نیز دو نکته مهم را جهت تاکید در زیر بیان میکنیم تا دچار اشتباه نشوید:

1: علامت Cornuto علامتی است که باید در تفسیر آن بسیار محتاطانه عمل کرد. زیرا علاوه بر معنای دست شیطان که در غرب شناخته شده است، معانی دیگری نیز دارد. برای مثال در بین ناشنوایان این علامت به معنای I love you می‌باشد. در مناطق آذری زبان ایران و ترکیه و ... نیز این علامت نماد بوزقورت (گرگ خاکستری) می‌باشد که این نماد، در بین آذری‌ها شناخته شده است. بنابراین Cornuto هنگامی به معنای دست شیطان است که یک فرد شنوای اروپایی یا آمریکایی در مکان‌های متعدد از این علامت استفاده می‌کند و از

سوی دیگر این شخص با گروه‌های مخفی و مشکوک مرتبط است.(35)ـ به عبارت دیگر، هر گردی گردو نیست! برای اطلاق لفظ دست شیطان به علامت Cornuto، باید هم به محل زندگی فرد، موقعیت، وضعیت جسمی، ارتباط وی با گروه‌های مشکوک و دلیل وی در استفاده از این علامت بررسی شود. در ضمن، استفاده از Cornuto در کنار علایم دیگر شیطانی اهمیت دارد. در واقع این علامت تایید کننده است نه اثبات کننده.

2: بعد از ذکر علامات و اعداد مورد استفاده در فراماسونری، ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که برای تطبیق علامت‌های مذکور بر گروه‌ها و افراد، باید همواره با احتیاط برخورد کرد. زیرا در بعضی از مواقع، علامت‌ها و لوگوهای بعضی از شرکت‌ها و سازمان‌ها در نقاط مختلف جهان، شبیه به علامت‌های فراماسونری هستند، اما همواره نمی‌توان به این سازمان‌ها برچسب ماسونی بودن زد. برای مثال بسیاری از شرکت‌ها و کانال‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای از نماد چشم در لوگوی خود استفاده می‌کنند که این چشم، نماد بیننده و مخاطب تلویزیونی است و این مطلب کاملاً منطقی و قابل فهم است. بنابراین در این حالت، چشم موجود در لوگوهای مذکور، نشان دهنده‌ی ماسونی بودن این کانال‌ها نیست. همچنین چشم پزشکی‌ها و عینک سازی‌هایی که در تبلیغات خود از علامت چشم استفاده می‌کنند نیز ماسونی نیستند، چرا که حرفه‌ی آن‌ها در ارتباط با چشم می‌باشد. از سوی دیگر در بعضی از تصاویر هنری و معماری، ممکن است در اثر روی هم افتادن خطوط، تصاویر متعددی شبیه به ستاره‌ی شش

گــوش و ســتاره‌ی پنج گوشه‌ی معکــوس پدید آید که این تصاویر نیز غیرعمدی بوده و نشـان دهنـده‌ی فراماسـون بودن معماران این بناها نیست.

خادم الامام -

فرضیه‌ی تکامل؛ منطقه‌ی ممنوعه

«نظریه‌ی (فرضیه ی) تکامل ستون خیمه مدرنیسم است و اگر این ستون سـقوط کنـد، کل خیمه بر سر مدرنیسم فرو خواهد ریخت. بنـابراین به مانند يك ايـدئولوژي با آن رفتار مي‌شـود، نه يك تئـوري علمي كه به اثبـات رسـيده است.»

بسم الله الرحمن الرحیم

با کسب اجــازه از محضر حضــرت ولی عصــر، بقیة الله الاعظم (عجل الله تعــالی فرجه الشــریف) و با ســلام و درود به ارواح پـاک شـهدای علمی عرصه‌ی دانش هسـته ای

مقدمه و سخنی با مخاطبان محترم

برادران ارجمند و خواهران گرامی! پیش از هر چیز، فرا رسیدن ایام اربعین حسینی و رحلت جانگداز پیامبر اکرم (صــلی الله علیه و آله و ســلم) و شــهادت امــام حسن مجتــبی و امــام رضا (علیهماالســلام) را خــدمت شــما عاشــقان اهل بیت (علیهم الســلام) تســلیت عــرض می‌نمـاییم و با توکل به خداوند متعـال، فـاز جدید بهـره برداری از وبسایت «وعده‌ی صادق» را که با تغییر قــالب وبسایت و درج قسمت جدید سلسله مقـالات «فرضـیه‌ی تکامـل؛ منطقه‌ی ممنوعه!» همزمـان شـده اسـت، اعلام می‌نماییم.

در طی یکسال و نیم اخـیر، وبسـایت «وعـده‌ی صـادق»، بحران‌های بزرگی را چه در بعد فنی و اقتصادی و چه در بعد محتوایی، تجربه نمود که در طی 8 سال فعـالیت آن

(با احتساب فعالیت وبلاگ اسلام حقیقی)، هیچ گاه تا بدین حد در معرض خطر تعطیلی قرار نگرفته بود! به راستی اگر لطف بی‌پایان خداوند متعال، عنایات حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، همت شورای مدیریت وبسایت و حمایت‌های بی‌دریغ اقتصادی دوستان خیّر همراه وبسایت «وعده‌ی صادق» نبود، بلاشک این وبسایت نیز حدود 1 سال قبل به ورطه‌ی تعطیلی کشیده می‌شد!

با لطف خداوند منان و همت دوستان، وبسایت در طی 1 سال و نیم اخیر به حیات خود ادامه داده است؛ گرچه در طی این مدت، تنها 20 درصد از ظرفیت‌های وبسایت به خدمت گرفته شد و البته هنوز نیز برخی مشکلات پابرجا باقی مانده‌اند! به همین دلیل دوستان و همراهان همیشگی وبسایت «وعده‌ی صادق» به وضوح، افت محسوسی را در عملکرد وبسایت، طی مدت مذکور ملاحظه نموده‌اند!

علی‌ای حال، خداوند متعال را شاکریم که مجدداً با بهبود نسبی اوضاع، توانسته ایم در خدمت شما برادران و خواهران گرامی باشیم. البته باید خاطرنشان نماییم که در 1 سال سپری شده، بنده و سایر دوستان، به تهیه و تدوین مقاله‌ی جدید اشتغال داشته ایم و افتخار داریم تا قسمت 5 سلسله مقالات «فرضیه‌ی تکامل؛ منطقه‌ی ممنوعه!» را که حاصل تلاش 1 ساله‌ی ما است، خدمتتان تقدیم نماییم.

قسمت 5 سلسله مقالات «فرضیه‌ی تکامل؛ منطقه‌ی ممنوعه!»، یکی از سنگین‌ترین بخش‌های تألیف شده از این سلسله مقالات می‌باشد؛ به طوری که از نظر

حجمی، مجمـوعه‌ی قسـمت‌های 1 و 2 و 3 و 4 این سلسله مقالات، مجموعاً 150 صـفحه‌ی pdf را تشـکیل می‌دهند، حـال آن که قسـمت 5 این سلسـله مقـالات با حجمی بیش از 200 صفحه، بسیار حجیم‌تر از مجموع کل قسمت‌های قبلی است! البته مـاجرا تنها به حجم بیشـتر قسمت 5 ختم نمی‌گردد! بلکه محتـوای این قسـمت نـیز دارای ظرایف و پیچیـــدگی‌های بســـیار زیـــادی است که بعضاً مـوجب گردید تا اضـافه کـردن 1 پـاراگراف به این بخش از سلسله مقالات، در گرو مطالعه‌ی 117 مقاله‌ی علمی از نشـریات مشـهور علمی همچـون Science و Nature در محدوده‌ی زمانی 3 الی 4 روز باشد!!!

علی رغم سختی کار، به دلیل عشق به مسیری که در آن قدم نهاده ایم و به خصـوص رویت شـواهد بیشـتر علمی که تأیید کننـده‌ی دیـدگاه حـاکم بر این سلسـله مقـالات می‌باشد، از پا نیفتاده و با شـوقی بیشـتر از قبل در این مســـیر، قـــدم برخـــواهیم داشت. ان شـــاء الله با رفع مشـکلات اقتصـادی وبسـایت و اضـافه شـدن دوسـتان دانشجو و تحصیل کرده به این مسیر مطالعاتی، سیر کار شتاب بیشتری نیز خواهد یافت.

اما قبل از ورود به مقالـــــه، باید چند نکته را خـــــدمت دوستان و مخاطبان محترم، متذکر شویم:

1 - قبل از هر چـیز از دوسـتان عزیـز، به دلیل ایجـاد فاصله‌ی زیاد بین قسمت 4 و 5 مقاله، پوزش می‌طلبیم. البته همانگونه که در بـالا نـیز ذکر شـد، تعمـد، سسـتی، کاهلی و دلزدگی عامل این موضوع نبوده اســت، بلکه به دلیل ماهیت علمی بخش‌های جدید مقـالات، نگـارش این بخش‌هـــا، بســـیار ســـخت‌تر از ســـایر مقـــالات و حـــتی

قســـمت‌های قبلی این سلســـله مقـــالات می‌باشد. از دوستان اسـتدعا داریم که در مواجهه با قسـمت‌های آتی مقالات نیز سعه‌ی صدر به خرج دهند.

2 – با توجه به این که این سلسله مقالات، همزمـان دو مخاطب «عام» و «خاص» شامل مخاطبـان «آکادمیک» و «غیر آکادمیک» را مد نظر داشته اسـت، تلاش نمـودیم تا ضـمن حفظ متد علمی نقد «فرضـیه‌ی تکامل»، از زبـان ساده و قابل فهم استفاده نماییم و حتی در این راســتا، اشـکال و تصـاویر متعـددی را نـیز به کـار گرفته ایم تا مخاطب «عام» نیز از نکات اصلی مباحث بهره مند شود.

3 – با توجه به حجم بیش از 200 صفحه‌ای قسمت 5 این سلسله مقالات، خود قسـمت 5 به بخش‌هـای کوچکـتری تقسیم شده است که با فواصل حدود چند روز تا 1 هفته به صورت متوالی در سایت قرار خواهند گرفت. بنابراین از دوسـتان و همراهـان وبسـایت می‌خـواهیم که سـعه‌ی صدر داشته باشند.

4 – حدود 100 سال است که «فرضیه‌ی تکامل» از سوی مافیای علمی و دوستداران چشم و گـوش بسـته اش، به صـورت بی‌محابا و پروپاگانـدا گونه از رسـانه‌های جمعی عام و مجامع آکادمیک، در بـوق و کرنا می‌شـود و در این راه به قـــدری افـــراط وجـــود دارد که جشن تولد 200 سالگی «داروین» از سوی نشریات و موسسات معروفی همچـون Nature، Science، American Scientist و New Scientist جشن گرفته می‌شود(45)ـ و در حـالی که دسترسی به مقالات علمی این نشریات در رشته‌های مختلف علمی، با دشـــواری‌ها و صـــرف مبـــالغی هنگفت میسر می‌گـردد، مـدیران این موسسـات، اسـتثنائاً!!! به

دلیل تولد «داروین»، بـــذل و بخشش عجیـــبی در مـــورد مقالات پیرامون «فرضیه‌ی تکامل» به خرج داده و امکان دانلـود آن‌ها را به صـورت رایگـان در اختیـار مخاطبـان می‌گذارند!!!(45)ـ البته نگارنـــده نـــیز از این مـــوقعیت اســتفاده نمــود تا حــداقل این دست مقــالات را بــدون سپری کردن مشکلات مقالات دارای نکـات ابهـام زا علیه «فرضیه‌ی تکامل»، دریافت نماید!

خلاصه‌ی کلام این که طرفـــداران «فرضـــیه‌ی تکامل» و مافیـــای بین المللی آن که متاســـفانه بیم نفـــوذ آن در کشورمان نیز می‌رود، لشکر عظیمی از امکانـات، منـابع مالی و اقتصادی، نیروهای انسانی و رسانه‌های آکادمیک و غـیر آکادمیک را در اختیـار گرفته انـد؛ حـال آن که در جبهه‌ی مخـالف آن‌هـا، تلاش‌هـای پراکنـده‌ی محققـان، دانشمندان و صاحب نظران مسـتقل مخـالف «فرضـیه‌ی تکامل» به چشم می‌خـورد که همچـون سـوزن در انبـار کـاه، جمعیت بســیار قلیلی را تشـکیل می‌دهند و همین عده‌ی قلیل نیز با محـدودیت‌ها و دشـواری‌ها و مشـکلات متعـددی به فعـالیت می‌پردازند تا مـانع قربـانی شـدن حقیقت علم شوند.

یـــادآوری این مســـئله، به این دلیل بـــود که دوســـتان و بزرگواران مخاطب وبسایت، سختی و دشواری راهی که در پیش گرفته شـــده را لمس نمایند و با حوصـــله ما را همـــراهی نمایند. بـــالطبع با انتشـــار یک مقاله در نقد «فرضـــیه‌ی تکامل»، به واســـطه‌ی رســـانه‌های تحت امر مافیـای تکامل و افـراد فـریب خـورده‌ی مـات و مبهـوت شـــده در مقابل این شـــعبده‌ی به ظـــاهر علمی، انـــواع توهین‌ها و برچسب‌ها به ســوی نویســنده‌ی این مقــالات

انتقــادی روانه خواهد شد و با توجه به تعــداد کم افــراد حاضر در جبهه‌ی منتقد تکامل و مشــغله‌ی زیــاد افــراد حاضر در این جبهه، پاسخ‌های درخور این ادعاها، با تأخیر منتشر خواهد شد. بنــابراین دوســتان انتظــار نداشــته باشند که پاسخ این هجمه‌ها، بلافاصله منتشر شود؛ چــرا که اشتغال به پاسخ گـویی به این حمله‌هـا، وقت و تـوان جبهه‌ی منتقد تکامل را مصــروف خــود خواهد کــرد. به دوســتان عزیز و بزرگــواران این قــول را می‌دهیم که تمامی سوالات مطرح شده در ذهن این عزیزان و تمامی جزییـات مربـوط به ادعاهـای تکامل شناسـان، قطعـاً تا اتمام این سلسله مقــالات، بررسی خواهند شد. البته ان شاء الله اگر عمری باقی باشد!

5 - عباراتی هچون «فکر می‌کنی خیلی بلدی؟»، «فقط تو زیست شناسی رو می‌فهمی؟»، «یعــــــنی این همه دانشمند توی دنیا کشک هستند و فقط تو این مطالب رو بلدی؟»، «امان از شما افراطی‌ها!»، «شـما با این کارها به اسلام ضـربه می‌زنید!!!»، «تکامل یک نظـریه‌ی کـاملاً اثبات شـده است. شـما بـرو مطالعه کن!» و ... امثـالهم عبـارات آشـنایی هسـتند که از طـرف «مخالفـان جبهه‌ی منتقد تکامل»، پیــاده نظام‌هــای بی‌جــیره و مــواجب داروینیسم و عاشقان چشم و گـوش بسـته‌ی «فرضـیه‌ی تکامل» شــنیده می‌شــود و این افــراد به جــای این که ایرادات و ابهامات علمی را به زبان علمی پاسخ دهند، از کلمات و عبـارات کوچه بـازاری و لمپـنی بهـره می‌برند! (گر چه بسـیاری از آن‌ها رزومه‌ی علمی خــود را نــیز در کنــار نظر خــود درج می‌کنند!). به هر حــال با توجه به شـناخت وبسـایت «وعـده‌ی صـادق» از این گونه حملات پروپاگاندا مانند، پیشاپیش به دوستان و مخاطبان محترم

توصیه می‌کنیم که حمایت‌ها یا نقـدهای خـود را به زبـان علمی و منطقی در زیر این سلسله مقالات درج نمایند.

6 - با توجه به نابرابری عددی جبهه‌ی منتقد «فرضـیه‌ی تکامل» با جبهه‌ی حامیـــان آن، قطعـــاً دوســـتان عزیز و بزرگـواری هسـتند که تمایل دارتد تا به نشر این سلسـله مقـالات کمک نمایند و ان شـاء الله ما را در مسـیر پیش رو، یـــاری فرمایند. ضـــمن تشـــکر از این عزیـــزان و بزرگـواران، اسـتدعا می‌نمـاییم که تمـامی مطـالب نقل شده از این سلسله مقالات، با ذکر منبع باشد.

7 - به دلیل بروز مشکلات زیاد ناشی از عـدم درج منبع مقالات لینک داده شده یا کپی شده از وبسایت «وعـده‌ی صـادق» و نـاتوانی بسـیاری از افـراد کـپی کننـده‌ی این مطالب از پاسخگویی به سوالات و شبهات طرف مقابل، وبسایت «وعده‌ی صـادق»، پیگـیری این نـوع کـپی کـاری بـدون درج منبع را از طریق مجـاری قـانونی، حق خـود می‌داند.

8 - خدمت دوستان محترم، این نکته را متذکر می‌شویم که بیش از 90 درصد مطالب پیش روی شما، از مقـالات معتبر علمی چـاپ شـده از سـال 2000 میلادی تا کنـون اقتبـــاس شـــده است و به همین دلیـــل، منـــابع مـــورد استفاده، اکثراً بسیار جدید و معتبر هستند. البته به دلیل این که مخاطب «عام» نیز از این مطالب بهره می‌گـیرد، تلاش شده است تا حتی الامکان به منـابع آنلاین و سـهل الوصـــول لینک داده شـــود که البته مطـــالب منـــدرج در لینک‌های نامبرده نیز خودشان به مقالات اصلی و معتـــبر آکادمیک لینک داده‌اند. به هر حـال در بـرخی قسـمت‌ها، لینک‌هـــای در دســـترس موجـــود نبـــود که به همین علت،

ناچاراً به صورت مستقیم، به مقـالات آکادمیک رفـرانس داده شــده است که بــالطبع در بــرخی مــوارد، بــرای دسترسی به متن کامل آن‌ها نیــاز مــبرم به اســتفاده از پســورد دانشــگاه‌های معتــبر یا حضــور در کتابخانه‌هــای دیجیتــال کتابخانه‌هــای دانشــگاه‌های معتــبر داخلی وجــود دارد. به همین دلیل از مخاطبـــان «عـــام» این سلســـله مقالات، به دلیل احتمـال عـدم دسترسی کامل به بـرخی منابع، پوزش می‌طلبیم.

9 – با توجه به مطالبی که در بالا گفته شد، از منتقدین مقالاتمـــان درخواست می‌نمـــاییم که از ذکر عبـــاراتی همچــون «از لینک دادنتــون به ویکی پــدیا معلومه که چند مــرده حلاجین؟!!!» و امثــالهم خــودداری کننــد؛ چــرا که بــرای راحــتی و در دســترس بــودن مخاطبــان عزیــز، در بــرخی مــوارد به ویکی پــدیا لینک داده شــده است و البته در مــواردی که به ویکی پــدیا و امثــالهم لینک داده شــده است، لینک مقــالات آکادمیک اصــلی، در ویکی پــدیا قابل دســتیابی هســتند. بنــابراین افــرادی که هدفشــان صــرفاً لجبــازی و بهانه گــیری نیســت، به راحــتی می‌توانند به مقــالات آکادمیک اصــلی نــیز دست یابند! به همین دلیل این گونه ایــرادات بــنی اســرائیلی به هیچ عنــوان قابل قبول نخواهد بود.

10 – دوستان گرامی توجه داشته باشند که این سلسله مقالات، به صورت موضوعی طــراحی شــده است. یعــنی در یک مقالــه، صــرفاً به «زمــان ســنجی رادیومتریک» پرداخته شـــــــده، و در یک الی دو مقاله صـــــــرفاً به «توالی‌های فسیلی» پرداخته می‌شــود و در قســمت‌های بعدی نیز به ترتیب به «درخت فیلوژنتیک»، «شباهت‌ها و

تفاوت‌های ژنومیک و پروتئومیک»، «اندام‌های هومولوگ و وســـــتیجیال» و ... پرداخته خواهد شد. بنـــــابراین از دوستان همراه و منتقدان محترم درخواست می‌گـردد که از اظهـار نظر پیش از موعد و خـارج از دسـتور کـار هر سلســله مقاله خــودداری فرمایند و بگذارند تا موضــوع مورد اشاره‌ی آن‌ها در مقاله‌ی متناظر آن، مطرح گردد و چه بسا در مقالات آتی این سلسله مقالات، خود به خــود به ابهامـات و سـوالات این عزیـزان، پاسخ داده شـود! با توجه به وقت کم و مســئولیت شــغلی و درگیری‌هـــای آکادمیک اینجـانب و محــدودیت‌های زمـانی که در مــورد وبســـایت با آن مواجه هســـتیم، به دوســـتان متـــذکر می‌شــویم که از پاســخگویی به مطــالب غــیر مرتبط با دستور کار هر مقاله، خودداری خـواهیم نمـود تا ان شـاء الله وقت مربوطه، صرف آماده شدن قسـمت‌های بعـدی این سلسـله مقـالات و پاسـخگویی کـامل‌تر به سـوالات اساسی دوستان گـردد. با توجه به این مسـئله، منتقـدان محــترم تصـور ننمایند که اگر پاسـخی به انتقـادات آن‌ها داده نمی‌شود، به دلیل ندانستن پاسخ سوالات، ابهامــات و ایرادات آن‌ها است! بلکه ما ان شــاء الله پاسخ آن‌ها را به صورت علمی و مسـتدل در مقـاله‌ی متنـاظر خـواهیم داد.

11 - سـوالی که ممکن است در ذهن مخاطبـان محـترم وبســـایت ایجـــاد شـــود، این نکته است که علی رغم انتقادات جدی ما به بسیاری از نشریات علمی و مافیــای اداره کننده‌ی آن‌هـا، چگونه است که خـود ما به بـرخی از این مقالات استناد می‌کنیم؟

پاسخ مبسوط و مفصل به این سوال بسیار وقت گیر بوده و ان شاء الله در جای خود و در قسمت‌های آخر این سلسله مقالات، به آن‌ها پرداخته خواهد شد. اما پاسخ کوتاه ما به این سوال احتمالی به شرح زیر است:

بسیاری از مقالاتی که ما به آن‌ها استناد کرده ایم، گرچه از دل همین مجلات مشهور بیرون آمده‌اند، اما برخورد این مجلات و سایر رسانه‌های عمومی با آن‌ها همانند مقالات معمولی بوده و مطالب مورد اشاره توسط آن‌ها در قالب مقاله باقی می‌ماند و معمولاً انتشار عمومی نمی‌یابد، حال آن که کوچکترین مقاله‌ای که مطلبی جدید در راستای تأیید ادعاهای «فرضیه‌ی تکامل» مطرح می‌شود، به سرعت در تمامی نشریات علمی، نشریات عمومی، سایت‌های خبری، اخبار تلویزیونی و حتی اخبار تلویزیون کشور خود ما نیز پخش می‌شود!!! جالب این که حتی مقالات بعدی که در رد اطلاعات منتشر شده‌ی قبلی انتشار می‌یابد، با سیاست بایکوت و سکوت مواجه می‌گردد.

البته نشریات معروف علمی، برای حفظ ظاهر خود، هر از چند گاهی به مقالاتی که در دل خود حاوی نکات چالش برانگیزی پیرامون «فرضیه‌ی تکامل» هستند، اجازه‌ی چاپ می‌دهند که در ظاهر، بی‌طرفی خود را نشان دهند و وجهه‌ی خود را مخدوش ننمایند! اما در مرحله‌ی بعد، تنها مقالاتی موفق به انتشار در سطوح وسیع و حتی در سطح رسانه‌ها می‌شوند که حاوی مطالبی در تأیید «فرضیه‌ی تکامل» باشند!

12 - سوال دیگری که ممکن است از سوی مخاطبان محترم وبسایت مطرح شود، این است که آیا

نویسنده‌های مقـالاتی که ما به آن‌ها اسـتناد نمـوده و از شــواهد کشف شــده توسط آن‌هــا، در نقد «فرضــیه‌ی تکامل» بهره می‌بریم، خودشان نیز به مشـکل دار بـودن فرضیه‌ی تکامل معتقدند؟

پاسخ به این سـوال نـیز مفصل بـوده و ان شـاء الله در جای خود و در قسـمت‌های آخر این سلسـله مقـالات، به آن‌ها پرداخته خواهد شد. اما پاسخ کوتاه ما به این سوال احتمالی به شرح زیر است:

برخی از محققین و مولفان مقـالات مـذکور، شخصـاً در مقــالات خــود، به تبعــات نامناسب کشفیاتشــان بــرای مفروضـات قبلی «فرضـیه‌ی تکامل»، معترفنـد؛ بـرخی دیگر از محققـان، در مـورد نقض مفروضـات «فرضـیه‌ی تکامل» به وسیله‌ی یافته‌هایشان، چندان معترف نیستند، اما ذکر می‌کنند که یـافته‌ی آن‌ها سـوال یا ابهـام جـدی بــرای فلان بخش از «فرضــیه‌ی تکامل» ایجــاد می‌کند. گــروه دیگر محققــان، یافته‌هــای مقــالات خــود را که با «فرضیه‌ی تکامل» تقابل دارد، تنها به عنوان اسـتثنائاتی در این فرضــیه می‌پندارند! چــرا که تصــور می‌کننــد، در بقیه‌ی حیطه‌ها، تکامل اثبات شده و دقیق می‌باشد!

تکلیف دو گروه اول مشخص است و بالطبع ذهن پرسش گر آن‌ها می‌تواند تا حدودی به یـافتن حقیقت کمک کنـد، اما در مورد گروه سوم باید نکته‌ای را متذکر شویم:

«فرضـیه‌ی تکامل» یک فرضـیه‌ی چند وجهی است که در حیطه‌ی علــــوم مختلفی اظهــــار نظر می‌نماید که از جمله‌ی آن‌ها می‌تــوان به زمین شناســی، شــیمی آلی، شــیمی معــدنی، زیست شناسی (شــاخه‌های مختلف)،

آناتومی، آنتروپومتری، ژنتیک، پروتئومیکس، اکولوژی، و حتی روانشناسی و جامعه شناسی اشـاره کـرد. به دلیل حلقه‌ی قدرتمند مافیـــای تکامل که در علـــوم مختلف مرتبط با آن ریشه دوانده است، همواره این تصور وجود دارد که تکامل در همه‌ی این عرصه‌ها، موفق به اثبـــات صحت خود شده است! بـدین تـرتیب هر گـاه محققین در شـــاخه‌ای از علم، مطلـــبی غـــیر منطبق با «فرضـــیه‌ی تکامل» می‌یابنـد، به تصـور این که یـافته‌ی آن‌ها تنها یک اسـتثناء است و تکامل در بقیه‌ی شـاخه‌ها، موفق بـوده اســـت، موضـــعی علیه موجـــودیت «فرضـــیه‌ی تکامل» نمی‌گیرند! البته به مرور زمان، مخاطبان محـترم خواهند دید که برخلاف آن چه که ادعا می‌شـود، نه تنها «تکامل» واجد شـــرایط اطلاق عبـــارت «نظریه» نمی‌باشد و در بهترین حالت، تنها یک «فرضـیه» اسـت، بلکه در تمـامی شـاخه‌های مرتبط با خـود، دچـار اشـکالات، ابهامـات و آسیب‌های جدی است و ما ان شـاء الله به مهمـترین این ابهامات در حیطه‌های مختلف، اشاره خواهیم کرد.

در مورد استثناءها نیز باید بگوییم که وجود 1 یا 2 یا 3 یا حتی 10 استثناء هم در رابطه با یک ادعـای علمی، قابل پذیرش است، اما هنگامی که این ادعاها به هزاران مورد می‌رسـد، دیگر اسـتثناء نیسـتند، بلکه اصل ادعـای علمی مورد نظـر، رد می‌شـود! تصـاویر زیـر، به درک بهـتر این مطلب کمک می‌کند:

«دایـــره‌ی زرد»، معـــرف «فرضـــیه‌ی تکامل» و لکه‌هـــای «قرمز» معرف «شـواهد نقض کننـده‌ی تکامل» هسـتند. هنگـامی که «شـواهد نقض کننـده‌ی تکامل» کم باشـند (حـــدود 10 عـــدد در تصـــویر ســـمت راست)، کماکـــان

«فرضـیه‌ی تکامل» (دایـره‌ی زرد رنگ) غـالب اسـت، اما هنگـامی که «شـواهد نقض کننـده‌ی تکامل» زیـاد باشـند (هزاران عدد در تصویر سمت چپ)، دیگر غلبه با شــواهد نقض کننـــده است و «فرضـــیه‌ی تکامل» (دایـــره‌ی زرد رنگ) وجود نخواهد داشت و به چشم نخواهد آمد.

13 - دکـتر «سـید حسـین نصر» اسـتاد ایـرانی الاصل کرسی اسلام شناسی دانشـگاه‌های «جـرج واشـنگتن» و «تمپل»، در اظهـار نظـری جـالب، چـنین عنـوان کـرده است:(46)

«The theory of evolution is the peg of the tent of modernism. If it were to fall down, the whole tent would fall on top of the head of modernism. And therefore it is kept as an ideology and not as a scientific theory which has been proven.»

«نظریه‌ی (فرضیه ی) تکامل ستون خیمه مدرنیسم است و اگر این ستون سـقوط کنـد، کل خیمه بر سر مدرنیسم فرو خواهد ریخت. بنـابراین به مانند يك ایـدئولوژي با آن رفتار مي‌شـود، نه يك تئـوري علمي که به اثبـات رسـیده است.»

همچـنین در بخش دیگـری از مقـاله‌ی خـود، چـنین آورده است:(46)

«There are different kinds of scientific theories. For example, you have string theory in physics and cosmology and you have quantum mechanics. Now if someone were to

**oppose them, no one would expel them from their university; no one would have his or her promotion denied because of his or her saying “I do not accept this theory.” Evolution, on the contrary, is a totally different matter, because it is an ideology, it is not ordinary science; so if you are a professor of biology in a university, especially in the Anglo-Saxon world, less so in Italy, France, and Germany, and if you oppose the theory of evolution on purely scientific grounds, you are rejected and even ejected from your position, your colleagues think you are insane, you do not get promotions, and so on.» **

«انــواع مختلفي از نظريه‌هــاي علمي وجــود دارد. مثلاً مكانيك كوانتــوم يا تئــوري زنجــيره در فيزيك و كيهــان شناسي. اكنــون اگر كســاني با اين نظريه‌ها مخــالفت ورزنــد، هيچ كس آن‌ها را از دانشــگاه اخــراج نمي‌كند و هيچ كس به خـاطر بر زبـان رانـدن جمله «من اين نظريه را نمي‌پــذيرم»، مــانع ارتقــاي شــغلي آن‌ها نمي‌شــود. تئوري تكامل – برعكس همه نظريه‌ها – موضـوعي كـاملاً متفاوت است زيـرا اين تئـوري يك ايـدئولوژي است و نه علم متعارف. بدين ترتيب اگر شما استاد زيست شناسي در يك دانشــگاه به خصــوص در دنيــاي آنگلوساكســون و كمــتر در ايتاليــا، آلمــان و فرانسه باشــيد و اگر طبق زمينه‌هــاي كــاملاً علمي با نظــريه‌ی تكامل مخــالفت مي‌ورزيـد، فـردي مطـرود خواهيد بـود و حـتي مـوفقيت

كاري خويش را نيز از دست خواهيد داد، همكارانتان شما را ابله مي‌پندارند، ارتقاي شغلي نمي‌يابيد و ....»

اعتراف به برخورد ویژه‌ی غـرب با «فرضـیه‌ی تکامل» از سوی فردی که خود در مغـرب زمین، زنـدگی کـرده و در دانشـگاه‌های آن تـدریس می‌نمایـد، خـود شـاهد بسـیار مهمی بـرای صـحت سـخنان «منتقـدان تکامل» است. به عبـارت دیگـر، جوامع غـربی و ماسـونی، به «فرضـیه‌ی تکامل»، نه به عنوان یک فرضیه‌ی علمی، بلکه به عنـوان «ناموس» و «ایدئولوژی» خود نگـاه می‌کنند و با توجه به این که موجـودیت خـود را در گـرو آن می‌بیننـد، به انحـاء مختلف سعی در دفـاع و حفـاظت از آن دارند! حـتی اگر شـواهد مهمی علیه آن کشف شـود!ای کـاش دوسـتان ساده دل ما، به این واقعیت توجه می‌نمودند و به حمایت بی‌چـــون و چـــرا از این «فرضـــیه»ی پر ایـــراد نمی‌پرداختند!!!

البته تمـامی مواضع به اصـطلاح اسـلام شناسـان سـاکن غرب و به خصوص افـراد دارای سـوابق مشـکوک، مـورد تأیید ما نیست، اما سخنان اعـتراف گـونه‌ی آنـان در لا به لای مقـــالات، آن هم در شـــرایطی که مشـــابه چـــنین مطـالبی، از سـوی منـابع و افـراد متعـددی نـیز شـنیده می‌شود، سر نخ‌های مهمی از تحرکات مافیـــای تکامل به دست می‌دهد.

14 - هـدف اصـلی این سلسـله مقـالات، برگردانـدن «فرضیه تکامل» به جایگاه حقیقی خـود می‌باشـد؛ یعـنی با توجه به وجـــود شـــواهد علمی متعـــدد در مقابل این «فرضـیه» و عـدم وجـود شـرایط «نظریه» شـدن در آن، هدف ما این است که مخاطبان محـترم از این به بعـد، به

«تکامل» به عنوان یک «فرضیه»ی پراشکال بنگرند، نه یک «نظریه»ی اثبات شده! ضمناً به هیچ عنوان نظر ما درباره‌ی خلقت، با مسیحیان معتقد به «خلقت گرایی زمین جوان: Young Earth Creationism»(47) شباهت ندارند! ان شاء الله ما در آخرین مقاله از این سلسله مقالات، به بیان دیدگاه خود در این خصوص خواهیم پرداخت که این دیدگاه نیز تنها یک «فرضیه» خواهد بود! چرا که اصولاً با توجه به پیچیدگی‌های مبحث خلقت و عدم وجود شواهد کافی در دسترس، اصولاً امکان ارایه‌ی یک نظر صریح و دقیق درباره‌ی خلقت جهان و انسان وجود ندارد! ان شاء الله با ظهور مفسر بزرگ قرآن کریم، حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، این رمز نیز بازگشایی خواهد شد.

15 – همه‌ی دوستان احتمالاً داستان «لباس پادشاه» اثر «هانس کریستین آندرسن» را شنیده‌اند.(80)ـ خلاصه‌ی داستان بدین ترتیب است: «دو مرد شیاد به پادشاه قول می‌دهند که لباسی فاخر و زربفت برایش بدوزند، ولی سرانجام جامه‌ای نامرئی به تن پادشاه می‌کنند و می‌گویند این لباس را تنها کسانی می‌بینند که حلال زاده باشند! وقتی پادشاه لباس را به تن می‌کند، اطرافیانش با این‌که لباسی بر تن پادشاه نمی‌ببینند، اما برای آن که کسی آن‌ها را حرامزاده نخواند، از لباسهای پادشاه تعریف می‌کنند!پادشاه برای نمایش لباس فاخرش به میانه شهر می‌رود و مردم نیز به قاعده‌ی اطرافیان پادشاه و به همان دلیل، از لباس تعریف و تمجید می‌کنند و هلهله می‌کشند! کودکی که بر شاخه‌ی درختی نشسته است، فریاد می‌زند که پادشاه لباسی به تن ندارد و عریان است! مردم نیز پس از آن‌که مطمئن

می‌شـــوند پادشـــاه واقعـــاً لخت است و حکمـــاً آن‌ها حرامـــزاده نیســـتند، شـــادمانه به عریـــانی پادشـــاه می‌خندند!»(80).ـ متاسفانه وضـعیت «فرضـیه‌ی تکامل» نیز داستانی شبیه لبـاس پادشـاه دارد! علی رغم این که روز به روز بر شـواهد نقض کننـده‌ی «فرضـیه‌ی تکامل» افزوده می‌شود و ابهامات و سوالات بیشـتری در مقابل آن مطرح می‌شود، متاسفانه هنـوز جـرأت کـافی در بین بسیاری از دانشمندان بـرای بیـان آزادانه‌ی انتقاداتشـان از این «فرضیه»ی پر اشکال وجود ندارد! چـرا که نگـران واکنش‌هـا، سـخت گیری‌ها و آزارهـای مافیـای قدرتمند حـامی «تکامل» در سراسر جهـان می‌باشـند! به لطف باری تعـالی، ما مفتخر خـواهیم بـود که بتـوانیم حـداقل همچـون «کـودک» داسـتان «لبـاس پادشـاه»، عریـانی و پـوچی «فرضـیه‌ی تکامل» را فریـاد بـزنیم؛ حـتی اگر دیگران ما را «کودک» بخوانند!

16 – به لطف باری تعالی، روز به روز به تعداد شواهدی که «فرضـیه‌ی تکامل» را به چـالش می‌کشـند، اضـافه می‌گـردد و این مسـئله به خصـوص در کشـفیات پس از سـال 2006 میلادی، ملاحظه می‌گـردد. این امـر، نوید روزهـای بهـتر بـرای منتقـدان «فرضـیه‌ی تکامل» و روزهای سخت‌تری را برای طرفداران «فرضیه‌ی تکامل» می‌دهد! با افـزایش تعـداد کشـفیات جدید در حوزه‌هـای مختلـف، روز به روز بر عقب نشـینی تکامل شناسـان، افـزوده شـده و پـوچی و بی‌محتـوایی این فرضـیه‌ی پر اشـکال، بیش از پیش مشـخص خواهد شد. پس دست در دست هم، این عقب نشـینی و اضـمحلال را به نظـاره می‌نشینیم. ان شاء الله.

آیا فسیل‌های مکشوفه آیینه‌ی مناسبی از موجودات ادوار گذشته هستند؟

اگر از یک طرفدار فرضیه‌ی تکامل بپرسید، آن‌ها می‌گویند که: بله! فسیل‌ها و سنگواره‌ها، آیینه‌ی مناسبی از موجودات صاحب آن‌ها هستند!

اما پاسخ ما به این پرسش چنین است: خیر! فسیل‌های مکشوفه، به هیچ عنوان نمی‌توانند به عنوان یک شاخص قابل اعتماد برای اظهار نظر در مورد صاحبانشان به کار روند! قبل از ورود کامل به این بحث

بسم الله الرحمن الرحیم

فرضیه‌ی تکامل؛ منطقه‌ی ممنوعه!!! -5

توجه: لطفا قبل از مطالعه این بخش از مقاله (مقدمه و سخنی با مخاطبان محترم) را مرور کنید.

دستاویزی به نام فسیل‌ها (سنگواره‌ها)!!! - بخش دوم

در بخش‌های قبلی مقاله، بنا بر دلایل متعدد دریافتیم که «فرضیه‌ی تکامل»، به دلیل این که فاقد اسناد و مدارک دقیق و معتبری است که تمام ابعاد آن را پوشش دهد و اثبات نماید، در بهترین حالت، تنها یک «فرضیه» بوده و به هیچ وجه واجد شرایط «نظریه»، «واقعیت» یا «قانون» نیست!(1)

همچنین در قسمت قبلی مقاله، بر اساس مستندات دقیق و به روز علمی، این مسئله اثبات گردید که طول عمرهای ارائه شده در مورد فسیل‌های مکشوفه، بر پایه‌ی مفروضات غلط، ناقص و ناصحیح محاسبه شده و

طول عمرهای منسوب به فسیل‌های مورد ادعـای تکامل شناسـان، عمـدتاً پرابهـام، غلط و غـیر قابل اعتمـاد می‌باشـند!(2)ـ چـرا که در قسـمت 4 همین سلسـله مقالات، اشاره گردید که با اسـتفاده از همین محاسـبات رادیومتریک مـورد اسـتفاده در فسـیل شناسـی، بـرای صخره‌ی 11 ساله، طول عمری حدود 5/8 میلیون سـال تخمین زده شـده است!(3)ـ این گونه اشـتباهات فـاحش محاسـباتی، به کـرات توسط دانشـمندان زمین شـناس، مورد بررسی قرار گرفته است که حدود 16 مورد از این اشتباهات، در جدولی در قسمت 4 این سلسله مقـالات، ارایه شده است.(4)

در این بخش از مقالـه، به بحث در مـورد بـرخی دیگر از ادعاهای تکامل شناسـان پـیرامون فسـیل‌های مکشـوفه می‌پردازیم:

آیا فسـیل‌های مکشـوفه آیینه‌ی مناسـبی از موجـودات ادوار گذشته هستند؟

اگر از یک طرفـدار فرضـیه‌ی تکامل بپرسـید، آن‌ها می‌گویند که: بله! فسـیل‌ها و سـنگواره‌ها، آیینه‌ی مناسبی از موجودات صاحب آن‌ها هستند!

اما پاسخ ما به این پرسش چنین است: خـیر! فسـیل‌های مکشوفه، به هیچ عنوان نمی‌توانند به عنوان یک شـاخص قابل اعتماد برای اظهار نظر در مورد صاحبانشان به کار روند! قبل از ورود کامل به این بحث، می‌بایست به یادآوری برخی اطلاعات مقدماتی بپردازیم:

مباحث مقدماتی

1 - اسکلت و استخوان بندی یک فسیل، آیینه‌ی مناسبی از شـــرایط فیزیولوژیک یا پاتولوژیک آن موجـــود نیست. بیماری‌ها و وضعیت‌های غیر طبیعی بسـیاری هسـتند که بدون ایجاد تغییر جدی در ساختار اسـکلتی و اسـتخوانی، مـوجب ایجـاد ناهنجاری‌هـای جـدی عملکـردی در جانـدار می‌شـوند. بـرای مثـال، در انسـان بیمـاری موسـوم به ســـــــــــندرم (Mayer-Rokitansky-Kuster-Hauser syndrome: MRKH)ـ یا به صورت خلاصه، سـندرمراکی تانسـکی، مـوجب عـدم پیـدایش رحم (زهـدان) در جنس مونث می‌شود، حال آن که افـراد مبتلا، از نظر ظـاهری، فرم استخوان بندی و عملکرد سـایر نقـاط بـدن، تفـاوت چندانی با زنان سالم ندارند. این زنان به صورت طـبیعی به دلیل نداشـتن رحم، نـازا می‌باشـند.(5)ـ بـدین تـرتیب سـاختار ظـاهری و اسـتخوانی بـدن این افـراد، معـرف شـــــرایط فیزیولوژیک و پاتولوژیک درونی آن‌ها نیست. چرا که اگر استخوان همین افراد در 1000000 سال بعد از خاک خارج شده و مورد بررسی قرار گـیرد، شـواهدی از بیماری که به آن مبتلا بوده‌اند، یافت نشـده و تفـاوتی با استخوان بندی زنان دیگر ندارند.

مثـــال دیگر در این زمینـــه، بیمـــاری قلـــبی ژنـــتیکی (کاردیومیوپاتی‌هایپرتروفیک انســـدادی: Hypertrophic Obstructive Cardiomyopathy)ـــ یا به اختصـــار (HOCM)ـ می‌باشد که مـوجب مـرگ ناگهـانی قلـبی در جوانـان، به خصـوص جوانـان ورزشـکار می‌گـردد. در این بیماری، ماهیچه‌هـای بطن قلب، ضـخیم‌تر از حد معمـول بـــوده و افـــراد مبتلا به آن، به دلیل احتلال ریتم قلب (آریتمی) دچـار اختلال فعـالیت الکـتریکی قلب و مـرگ ناگهـــانی می‌گردند.(6)ـــ این بیمـــاری علی رغم مهلک

بـــودن، اختلال واضح اســکلتی یا ظــاهری در فــرد مبتلا ایجاد نمی‌کنـد، بلکه حـتی افـرادی که در اثر این بیمـاری ژنتیکی فوت شده‌اند، جوانان رشید و ورزشکار بوده‌اند.(7)ـ یکی از راه‌های شناخت این بیمـاری، اسـتفاده از اکو (اکوکــاردیوگرافی) و راه دیگــر، بررسی‌های ژنــتیکی در فرد مبتلا می‌باشد.(8)

تصویر شــماتیک (راست) و اکوکاردیوگرافیک (چپ) قلب بیمـــاران مبتلا به بیمـــاری (کاردیومیوپاتی‌هایپرتروفیک انســـــــــــدادی: Hypertrphic Obstructive Cardiomyopathy) یا به اختصار (HOCM).

«میکلــوس فهر: Miklós Fehér»ـ (بـــالا) فوتبالیست لهســـــــــتانی مبتلا به بیمـــــــــاری قلـــــــــبی (کاردیومیوپاتی‌هایپرتروفیک انســـدادی: HOCM)ـ که در سـال 2004 میلادی حین مسـابقه‌ی فوتبـال در گذشت. «مـــارک ویـــوین فو: Marc-Vivien Foé»ـ (پـــایین) فوتبالیست اهل کـــــامرون مبتلا به بیمـــــاری قلـــــبی (کاردیومیوپاتی‌هایپرتروفیک انســـدادی: HOCM)ـ که در سال 2004 میلادی حین مسابقه‌ی فوتبال در گذشت.

لازم به ذکر است که بیمـاری HOCM در حیوانـاتی مانند گربه‌ها و گربه ســـــانان دیگر و بـــــرخی گوریل‌ها نـــــیز شناسایی شده است.(9)

همان گونه که ملاحظه فرمودید، بیماران مبتلا به HOCM از نظر جسمانی، ظـاهری و اسـتخوانی کـاملاً نرمـال به نظر می‌رسند، ولی بیماری مهلکی دارند که بقا و حیـات آنان را نیز مورد تهدید قرار می‌دهد. بدین ترتیب ساختار ظـاهری و اسـتخوانی بـدن این افـراد، معـرف شـرایط

فیزیولوژیک و پاتولوژیک درونی آن‌ها نیست. چرا که اگر استخوان همین افراد در 1000000 سال بعد از خاک خارج شده و مورد بررسی قرار گیرد، شواهدی از بیماری که به آن مبتلا بوده‌اند، یافت نشده و تفاوتی با استخوان بندی افراد دیگر ندارند.

البته بیماری‌های متعدد دیگری نیز وجود دارند که وضعیت مشابهی را پدید می‌آورند، اما به منظور پرهیز از اطاله‌ی کلام، از اشاره به آن‌ها خودداری می‌نماییم. خلاصه‌ی کلام این که وضعیت ظاهری و اسکلتی هیچ موجودی، از احوال فیزیولوژیک وی اخبار دقیقی به ما نمی‌دهد.

2 - از سوی دیگر، عدم تطابق ژنوتیپ بیمار با وضعیت فنوتیپی (ظاهری) بیمار، می‌تواند به طرز خیره کننده و عجیبی، غیر قابل پیش بینی باشد. در این میان، مثال‌های متعددی وجود دارند، اما مهم‌ترین آن‌ها، ابتلا به وضعیتی به نام «سندرم عدم حساسیت به آندروژن: Androgen insensitivity syndrome» (به اختصار AIS) یا (Testicular Feminization) می‌باشد. در این بیماری، مبتلایان زنانی با اندام، رفتار و احساساتی کاملاً زنانه هستند که گهگاه تا سنین باروری و حتی تا زمان ازدواج از بیماری خود خبر ندارند و در حین بررسی علت ناباروری خود، متوجه می‌شوند که اصولاً از نظر ژنتیکی وضعیت کروموزوم جنسی آنان همانند مردان (XY) بوده و مانند زنان دیگر، کروموزوم جنسی آن‌ها (XX) نمی‌باشد!(10) همچنین اگر از روش‌هایی مانند سونوگرافی، MRI یا سایر روش‌های تصویربرداری استفاده شود، عمدتاً می‌توان بیضه‌های نارس را در

حفره‌ی شکمی – لگنی این افراد یـافت.(11)ـ جـالب این که وضعیت جسمی این افراد، کاملاً شبیه زنان بوده و از هیبت زنانه برخوردارند و از نظر زیبـــایی ظـــاهری نـــیز معمولاً زیبا هستند! در بدن این افراد نـیز بجز اختلال در رویش موهـــای زیر بغل و اختلالات جـــزئی در دســـتگاه تناسلی خارجی، عمدتاً تفـاوتی با زنـان دیگر ندارند(12) و فرم اسـتخوانبندی و اسـکلتی آنـان (اعم از فـرم لگن، فرم استخوان‌های پا، وضعیت جمجمه، زاویه‌های موجـود در مفاصل آنـــان و ...) کـــاملاً زنانه می‌باشد و خـــود این بیمـاران و همسرانشـان نـیز عمـدتاً از وضـعیت ژنـتیکی مردانه (XY)ـ این بیماران زن، کاملاً بی‌خبرند و در موقع تشخیص توسط پزشک، کاملاً شوکه می‌شوند.

بیمـــار مبتلا به «ســـندرم عـــدم حساســـیت به آنـــدروژن: Androgen insensitivity syndrome»ـ (به اختصـــار AIS)ـ یا (Testicular Feminization)ـ که با فلش آبی رنگ مشخص شـده است. توجه فرمایید که بیمـار از نظر ژنتیکی شبیه به برادر خود (XY)ـ می‌باشد (حلقه‌ی قرمز رنگ)! اما از نظر ساختار ظاهری بدنی و جسمی، شـــبیه خواهر خود می‌باشد (حلقه‌ی سبز رنگ)!

خانم (E A)ـ خواننده‌ی مشهور آمریکایی که مبتلا به فرم کامل بیمـــاری «ســـندرم عـــدم حساســـیت به آنـــدروژن: Androgen insensitivity syndrome»ـ (به اختصـــار AIS)ـ می‌باشد. وضـعیت ژنـتیکی وی به صـورت (XY)ـ یا مردانه می‌باشد، اما وضعیت جسمی وی زنانه است.

خانم (C S)ـ فعال اجتمـاعی آمریکـایی که مبتلا به فـرم کامل بیمـــاری «ســـندرم عـــدم حساســـیت به آنـــدروژن: Androgen insensitivity syndrome»ـ (به اختصـــار

AIS)ـ می‌باشد. وضـعیت ژنـتیکی وی به صـورت (XY)ـ یا مردانه می‌باشد، اما وضعیت جسمی وی زنانه است.

بیماری «سندرم عدم حساسیت به آندروژن: Androgen insensitivity syndrome»ـ صرفاً بیماری مخصوص به انسـان نیسـت، بلکه مطـابق مطالعـات انجـام شـده در دهه‌های اخیر، در حیوانات بالاخص پسـتانداران نـیز دیـده شده است. در چند مقـاله‌ی معتـبر علمی، به نمونه‌هـایی از این بیماری در سایر حیوانات اشاره شده است:(13)

بر اسـاس مطالعـات و تحقیقـات انجـام شـده در طی سـال‌های اخـیر، بیمـاری «سـندرم عـدم حساسـیت به آندروژن: Androgen insensitivity syndrome»ـ (به اختصار AIS) در گربه‌ها و سگ‌ها نیز دیده شده است.

بر اسـاس مطالعـات و تحقیقـات انجـام شـده در طی سـال‌های اخـیر، بیمـاری «سـندرم عـدم حساسـیت به آندروژن: Androgen insensitivity syndrome»ـ (به اختصار AIS) در اسب‌ها نیز دیده شده است.

با توجه به مطـالبی که ذکر شـد، می‌تـوان دریـافت که «سـندرم عـدم حساسـیت به آنـدروژن: Androgen insensitivity syndrome»ـ (به اختصـار AIS)ـ یا (Testicular Feminization)ـ یکی از مثال‌هایی است که در طی آن، اختلافـات فاحشی بین وضـعیت ظـاهری (فنوتیپ) و وضعیت ژنتیکی (ژنوتیپ) افـراد وجـود دارد، تا جایی که فردی با ظاهر کاملاً زنانـه، وضـعیت ژنـتیکی مردانه دارد. با این اوصـاف، اگر جسد و اسـکلت فـردی مبتلا به این سندرم، حدود 1000000 سـال بعد از خـاک بیرون آورده شـود، بررسی صـرفاً ظـاهری اسـکلت وی،

فرد صاحب اسکلت را یک زن نشان داده و با این اوصاف انتظـــار وجـــود وضـــعیت زنـــتیکی جنسی (XX)ـ در وی می‌رود، حال آن که آن فـرد، در اصل وضـعیت ژنـتیکی (XY) داشته است!

به این ترتیب در می‌یابیم که وضعیت‌های متعـددی وجـود دارند که موجب می‌شوند وضعیت ژنتیکی فرد با وضعیت فنوتیپی (ظاهری) وی متفاوت باشد و اتکا بر تحلیل‌های مبتنی بر وضعیت ظاهری، نقص و چالش عمده‌ای در این خصوص ایجاد خواهد نمـود. چه بسا تحلیل‌هـای به ظـاهر دقیق تکامل شناسانی که در کتاب‌هـای خـود، به داسـتان سـرایی در مـورد فسـیل‌های کشف شـده می‌پردازنـد، خواب و خیالی افسانه وار بیش نباشد! برای مثال تکامل شناســانی که اســکلت یک «انســان سا: Hominid»ـ از گـــونه‌ی «جنـــوبی کـــپی عفـــاری: Australopithecus afarensis» موسوم به «لوسی: Lucy» را یک «جنوبی کـــپی عفـــاری» از جنس «مـــونث» شـــمرده اند(14)ـ و درباره‌ی نحوه‌ی زندگی وی نیز سخن سـرایی نموده‌انـد، معلوم نیست که با چه خـوش خیـالی، یافته‌هـای خـود از اسکلت ناقص (% 40 از کل اسـکلت جانـدار)(15)ـ را به راحـــتی شـــاخ و بـــال داده و در مـــورد نحـــوه‌ی زنـــدگی «لوسی» ســـخن گفته انـــد؟ با چه اطمینـــانی در مـــورد جنسیت «لوسی» سخن گفته اند؟ حتی اگر احتمال بروز «ســـندرم عـــدم حساســـیت به آنـــدروژن: Androgen insensitivity syndrome» را در این جاندار کمتر از 1 درصد در نظر بگـــیریم، بـــاز هم این احتمـــال به معنـــای نادیـــده گـــرفتن و رد کـــردن آن نیست و باید بـــرای رد یا تأیید آن چـــاره‌ای اندیشه می‌شد! با توجه به وجـــود این احتمـــال و قاعـــده‌ی عقلی (اذا جـــاء الاحتمـــال، بطل

الاســتدلال: اگر احتمــال به جــایی وارد شــود اســتدلال فایده‌ای ندارد)(16)، نمی‌تـوان وجـود این احتمـال را رد کــرده و به صــورت قطعی در این زمینه ســخن گفت و وضــعیت ژنوتیــپی و قــابلیت بــاروری این موجــود را به صــورت قطعی تعــیین کــرد. (ضــمن این که ما فقط یک مثال از بیماری‌های ایجاد کننـده‌ی تفـاوت بین ژنـوتیپ و فنــوتیپ (ظــاهر) زدیم، حــال آن که بیماری‌هــای بســیار دیگــری نــیز وجــود دارند که آن‌ها نــیز می‌توانند تفــاوت ژنوتیپی و فنوتیپی (ظـاهری) ایجـاد کنند.) در ضـمن این نکته نیز جالب است که دانشـمندان غـربی که در مواجهه با ســایر مقــالات علمی، مو را از ماست می‌کشــند و به کوچکترین جزییــات تحقیق و توجه محقق به فاکتورهــای مداخله گر و دردسرساز، توجه ویـژه‌ای نشـان می‌دهنـد، به راحتی و با خوش خیالی تمـام، به داسـتان سـرایی در مــــورد فســــیل‌های کشف شــــده (از جمله لوسی) می‌پردازند! این یکی دیگر از مــوارد تبعیض قائل شــدن برای مقـالات تکـاملی نسـبت به سـایر شـاخه‌های علـوم است!

فسیل متعلق به یک به اصطلاح «انســان سا: Hominid» از گــونه‌ی «جنــوبی کــپی عفــاری: Australopithecus afarensis»ـ موسوم به «لوسی: Lucy»ـ. جـالب این که تکامل شناسان، به صورت خوش باورانه و بدون توجه به فاکتورهای مداخله گر در مورد ارتبـاط فنـوتیپ (ظـاهر) جانــداران با ژنــوتیپ آن‌هــا، صــاحب این اســکلت را یک جاندار مونث دانسته و نام آن را «لوسی» نهاده‌اند!

ذکر نکته‌ی مهم: توجه فرمایید که بیماری «ســندرم عـدم حساســیت به آنــدروژن: Androgen insensitivity

syndrome»ـ یک بیماری واقعی و حقیقی در انسان و سایر پستانداران است و به صورت طبیعی و بدون دستکاری و دخالت انسان پدید می‌آید. بیماری مذکور، با وضعیتی که در انسان‌های تراجنس (ترانس س.ک.شوال) وجود دارد، تفاوت فاحشی دارد؛ چرا که افراد ترانس س.ک.شوال مبتلا به نوعی اختلال شناخت جنسی هستند و بدنشان به صورت طبیعی و اساسی به فرم زن طبیعی یا مرد طبیعی است، اما خود این افراد به خاطر اختلال شناخت جنسی، با استفاده از هورمون‌های جنسی و عمل جراحی‌های متعدد، بدن خود را به فرم جنس مخالف خود در می‌آورند.(17)ـ توجه داشته باشید که به دلیل ساختگی و مصنوعی بودن تغییرات اعمال شده در افراد تراجنس، این مسئله در حیوانات ملاحظه نمی‌گردد. (بر خلاف بیماری «سندرم عدم حساسیت به آندروژن: Androgen insensitivity syndrome» که در حیوانات دیگر نیز ملاحظه می‌گردد.)

ذکر نکته‌ی مهم: موارد دیگری از بیماری‌های ایجاد کننده‌ی تفاوت بین ژنوتیپ و فنوتیپ (ظاهر) در جانداران وجود دارند که بیماری‌هایی از جمله «سندرم دلاچاپل: de la Chapelle syndrome»(18) و ... از آن جمله‌اند و ما در این مقاله به دلیل ضیق وقت، از اشاره به آن‌ها خودداری می‌نماییم.

3 – موارد متعددی وجود دارند که افراد درون یک گونه، به دلیل بروز بیماری‌های خاص، یا سایر علل، تفاوت فاحش ظاهری و اسکلتی با افراد دیگر درون همان گونه پیدا می‌کنند، اما کماکان درون گونه‌ی مذکور طبقه بندی

می‌شوند. بـرای فهم بهـتر این مسـئله، به مثال‌هـای زیر توجه فرمایید:

الف) بیمــاری «آکنــدروپلازی: Achondroplasia»ــ یک بیماری ژنتیکی است که در انسان و برخی از جانوران به وقوع می‌پیونـدد. بیمـاری آکنـدروپلازی یکی از علل مهم کوتــاهی قد بــوده و مــوجب کوتــاهی دست‌ها و پاها (اندام‌های فوقانی و تحتانی)، تغییر فرم جمجمه و ... در اسکلت انسان می‌شود، اما افراد مبتلا به این بیماری، از هوش طبیعی برخوردارند.(19)

یک پدر و کودک مبتلا به آکندروپلازی.

گروهی از افراد مبتلا به بیمـاری آکنـدروپلازی که بـرخی از آن‌ها با یکدیگر خواهر و برادر هستند.

این بیماران که در عرف جوامع به آن‌ها «آدم کوچولوها» اطلاق می‌گردد، افرادی بسیار موفق، فعـال و اجتمـاعی می‌باشند. این بیماری گرچه ممکن است بـدون سـابقه‌ی فامیلی رخ دهد، اما به شکل کلاسیک به صـورت تـوارثی در خانواده‌هــای مبتلا، به نسل بعد منتقل می‌شــود. به طـوری که اگر یک فـرد مبتلا به آکنـدروپلازی با یک فـرد سـالم ازدواج کنـد، معمـولاً نیمی از فرزنـدان هر فـرد مبتلا، سالم بوده و نیم دیگر مبتلا به این بیمـاری خواهند بود.(20)ـ بنابراین دیدن تصاویر زیر در خـانواده‌ی افـراد مبتلا به آکندروپلازی، چندان دور از ذهن نیست:

برادران دوقلـوی ناهمسـان؛ بـرادر سـمت چپ سـالم، و برادر سمت راست مبتلا به آکندروپلازی است.

تصـــویری جـــالب از فرزنـــدان یک خـــانواده؛ خـــواهر 12 ساله‌ی مبتلا به آکندروپلازی در کنار برادر سالم 7 ساله و کوچکترش، ایستاده است.

اما نکته‌ی مهم این که افـــراد مبتلا به آکنـــدروپلازی علی رغم تفاوت‌های ظاهری و جثه‌ای با افـراد سـالم، همانند خـــود ما از گـــونه‌ی انســـان هســـتند و این تفاوت‌هـــای ظاهری، موجب اطلاق گونه‌ی دیگـری به آن‌ها نمی‌شـود. چرا که تعریف علمی شـناخته شـده‌ی «گونه» که بیش از سایر تعاریف، مورد توافق می‌باشد، افراد موجـود در یک «گونه» شـــامل گـــروهی از موجـــودات زندههســـتند که می‌توانند با هم تولید مثلکنند و فرزنـــدان آن‌ها در آینـــده قدرت باروری خواهند داشت.(26)

نکته‌ی دیگر این که آکنـــــدروپلازی علاوه بر انســـــان، در جانوران دیگر نیز ملاحظه می‌گردد. بـرای مثـال، بیمـاری آکندروپلازی و شرایط پاتولوژیک مشـابه آن، در بسـیاری از پســـتانداران دیگر اعم از گربه‌هـــا، گاوهـــا، سگ‌ها و خوک‌ها نیز ملاحظه شده است:(21)

گربه‌هـــای «مـــانچکین: Munchkin»ـ (تصـــاویر بـــالا) و سگ‌های «داشـــهوند: Dachshund»ـ (تصـــویر وسط راست) و «بسـتهوند: Basset Hound»ـ (نصـویر وسط چپ) مثال‌هایی از آکندروپلازی در حیوانات می‌باشند.

بدین ترتیب و با توجه به تصاویر فوق، اختلافات ظـاهری واضح و قابل توجه، لزوماً به معنای وجـود یک جانـدار در یک گـونه‌ی مجـزا نسـبت به سـایر اعضـای همـان گونه نمی‌باشد.

ب) مثـــال مهم شـــناخته شـــده‌ی دیگر در این زمینـــه، «بیماری پاژه‌ی استخوان:Paget’sdisease of bone» یا «اســـتئیت دفورمـــانس: Osteitis deformans» می‌باشد که با درگـیری اسـتخوان‌های مختلـف، مـوجب بروز تغییرات شدید اسکلتی در انسـان و سـایر جـانوران می‌گردد.(22) تصاویر زیر، نمونه‌هایی از مبتلایان به این بیماری را نشان می‌دهند:

تغییرات واضح اسکلتی و اسـتخوانی در بیمـاران مبتلا به «بیماری پاژه‌ی استخوان: Paget’sdisease of bone».

«بیماری پاژه‌ی استخوان: Paget’sdisease of bone» علاوه بر انسان، جـانوران دیگر از جمله خزنـدگان را نـیز درگیر می‌نماید.

«بیماری پاژه‌ی استخوان: Paget’sdisease of bone» یا «استئیت دفورمانس: Osteitis deformans». در یک مار پیتون؛ تصـویر چپ، مقطع یک مهـره‌ی این مـار را با استفاده از CT Scan نشان می‌دهد.

بـدین تـرتیب بیمـاری «پـاژه‌ی اسـتخوان» نـیز تغیـیرات اسکلتی جدی و شدید ایجـاد می‌کنـد، اما فـرد مبتلا به آن علی رغم تغییرات شـدید ظـاهری، در یک گـونه‌ی مجـزا، طبقه بندی نمی‌شود.

ج) مثال‌هـای دیگـری که می‌تـوان به آن‌ها اشـاره نمـود، بیماری‌ها و وضـــعیت‌های دیگـــری همچـــون «ژیگانتیسم (غـــول پیکـــری): Gigantism»(23) و «کوتـــولگی: Dwarfism»(24) و «آکرومگـــالی (درشت پایـــانکی): Acromegaly»(25) می‌باشـند. در این بیماری‌ها نـیز به دلیل بـــرخی اختلالات هورمـــونی اکتســـابی یا ژنـــتیکی،

اختلالات اسکلتی و عملکردی فاحشی در افراد مبتلا پدید می‌آید.

بیماری «ژیگانتیسم (غول پیکری): Gigantism» به دلیل ترشح بیش از حد هورمــون رشد از غــده‌ی هیپوفــیز در دوره‌ی قبل از بلــوغ پدید می‌آید و افــراد مبتلا به آن، از قد بســیار بلند و انــدام‌های کشــیده برخوردارند و فــرم چهره‌ی آنان نیز ممکن است دستخوش تغییر گردد. (23)

دو فــرد مبتلا به بیمــاری «ژیگانتیسم (غــول پیکــری): Gigantism» که در اثر افزایش ترشح هورمون رشد به وجود می‌آید.

بیماری «ژیگانتیسم (غول پیکــری): Gigantism»ـ که در اثر افزایش ترشح هورمون رشد به وجـود می‌آیـد، ممکن است در جانوران دیگر (از جمله اسب‌ها) نیز پدید آید.

بیمــاری «آکرومگــالی (درشت پایــانکی): Acromegaly» نــیز بر اثر افــزایش ترشح هورمــون رشد از هیپوفــیز به وجود می‌آید؛ با این تفــاوت که افــزایش ترشح هورمــون رشد در این بیمــاری، بعد از بلــوغ رخ می‌دهد (بر خلاف ژیگانتیسم). در بیمــاری آکرومگــالی (درشت پایــانکی): Acromegaly»، تغییر فرم واضحی در صــورت، دست‌ها و پاها و احشــاء پدید می‌آید و این اعضــا، پهن و درشت می‌گردند.(25)

تصــاویر فــوق، دو بیمــار مبتلا به بیمــاری «آکرومگــالی (درشت پایانکی): Acromegaly» را در گذر زمان نشان می‌دهند. در سمت چپ تصاویر بالایی، یک خــانم مبتلا به «آکرومگــالی» را ملاحظه می‌فرمایید که قبل از ابتلا به بیماری، صورت متناسبی داشته است، اما به مرور زمان

و بعد از ابتلا به بیماری، کم کم فرم چهره‌ی وی تغییر می‌نماید (تصاویر بالا - راست). در تصاویر پایینی، یک مرد مبتلا به «آکرومگالی» را ملاحظه می‌فرمایید که قبل از ابتلا به بیماری، صورت متناسبی داشته است، اما به مرور زمان و بعد از ابتلا به بیماری، کم کم فرم چهره‌ی وی تغییر می‌نماید (تصاویر پایین - راست). تغییرات عمده‌ی ایجاد شده در این افراد،بزرگ شدن بینی، چانه، استخوان پیشانی، ابروها و گوش‌ها و نیز زمخت شدن چهره می‌باشد.

بیماری «آکرومگالی (درشت پایانکی): Acromegaly» تغییراتی در وضعیت آناتومیک و فیزیولوژیک بدن انسان ایجاد می‌نماید که از جمله مهمترین آن‌ها می‌توان به بزرگ شدن بینی، چانه، استخوان پیشانی، ابروها و گوش‌ها، ایجاد فاصله بین دندان‌ها، افزایش ضخامت پاشنه‌ی پا، ابتلا به دیابت و بیماری‌های قلبی و نیز زمخت شدن چهره اشاره کرد.

بیماری «آکرومگالی (درشت پایانکی): Acromegaly» در گربه‌ها؛ از جمله تغییرات ایجاد شده در گربه‌های مبتلا، پهن شدن صورت، افزایش فاصله‌ی دندان‌ها، جلو آمدن چانه و بزرگ شدن دست و پای آن‌ها است.

تصاویر بالا، چهره‌ی یک گربه‌ی مبتلا به بیماری «آکرومگالی (درشت پایانکی): Acromegaly»ـ را نشان می‌دهند که در آن‌ها بزرگی صورت، دست‌ها، پاها و افزایش فاصله‌ی دندان‌ها به چشم می‌خورد. تصویر وسط، رادیوگرافی از دست‌های گربه‌ی نامبرده را نشان می‌دهد که ضخیم شدن انگشتان را نشان می‌دهد. تصاویر پایینی، تصاویر رادیوگرافیک گربه‌ی مبتلا به

«آکرومگـــالی» را قبل و بعد از ابتلا، نشـــان می‌دهند. (تصویر سمت چپ مربوط به قبل از ابتلا و تصویر سمت راست مربـــوط به بعد از ابتلا می‌باشد.) همانگونه که در تصـــاویر رادیوگرافیک مشـــخص اســـت، بعد از ابتلا به بیماری، استخوان جمجمه و فک بالا و پایین (به خصـوص فک پایین) بزرگ‌تر شـده و فاصـله‌ی دنـدان‌ها از یکـدیگر افزایش یافته است.

مثال دیگر در این زمینه، «کوتـولگی: Dwarfism»ـ است که یک بیماری واحد نیسـت، بلکه کوتـاهی قـدی است که در اثر سندرم‌ها و بیماری‌های خاص ژنـتیکی و اکتسـابی مختلف به وجود می‌آید.(24)ـ در تصاویر زیـر، تعـدادی از بیمـــاران مبتلا به «کوتـــولگی: Dwarfism»ـــ در اثر بیماری‌های مختلف، به چشم می‌خورند.

بیمـــاران مبتلا به «کوتـــولگی: Dwarfism»ـــ در اثر بیماری‌های زمینه‌ای مختلف.

مثال‌های فوق، موارد دیگـری هسـتند که نشـان می‌دهند افراد بسیار متفاوت از نظر ظـاهری یا فنوتیـپی، لزومـاً «گونه»ای جداگانه نیستند، بلکه با ما در یک «گونه» جای می‌گیرند.

د) نقـایص دیگـری نـیز وجـود دارند که اختلالات اسـکلتی واضحی در موجـود زنـده به وجـود می‌آورند. بـرای مثـال «چند انگشتی (پلی داکتیلی): (27)«Polydactyly و «به هم پیوســـــتن انگشـــــتان (ســـــین داکـــــتیلی): (28)«Syndactyly، نمونه‌هـــایی از این گونه نقـــایص می‌باشـــند که اختلالات واضح اســـکلتی ایجـــاد می‌نمایند.

تصــاویر زیــر، نمونه‌هــایی از این وضــعیت‌ها را نشــان می‌دهد:

تصاویر و گرافی‌های مربوط به بیماران مبتلا به وضـعیت «چند انگشــتی (پلی داکـتیلی): Polydactyly»ـ تصـویر پایین سـمت چپ، «هریتیک روشن: Hrithick Roshan» هنرپیشه‌ی هنـــدی مبتلا به «پلی داکـــتیلی» را نشـــان می‌دهد.

تصاویر و گرافی‌های مربوط به بیماران مبتلا به وضـعیت «به هم پیوستن انگشتان (سین داکتیلی)». تصویر پــایین سمت چپ، یک بیمــار مبتلا به «به هم پیوســتن انگشــتان (ســین داکـتیلی): Syndactyly»ـ و «چند انگشــتی (پلی داکتیلی): Polydactyly»ـ را به صـورت همزمـان نشـان می‌دهد.

«چند انگشــتی (پلی داکـتیلی): Polydactyly»ـ علاوه بر انسان‌ها، در جانوران دیگر از جمله گربه‌ها و اسب‌ها نـیز ملاحظه می‌گردد.

علی رغم تفاوت‌های فاحش ظاهری، تمامی مبتلایــان به بیماری‌هـــای فـــوق، جـــدا از «گونه»ی اصـــلی، قـــرار نمی‌گیرند.

ه) علاوه بر مثال‌های ذکر شـده، اختلالات اسـکلتی جـدی در استخوان‌های جمجمه وجود دارند که از بدو تولد بــروز می‌یابند و مـــوجب ناهنجاری‌هـــای واضح در اســـتخوان کاسه‌ی سر می‌گردند. حـــالاتی همچـــون «سر قـــایقی (اسکافو سفالی): Scaphocephaly»(29) یا به عبـارت دیگر «دولیکو ســـفالی: Dolichocephaly»(30)، «سر مــورب (پلاژیو ســفالی): Plagiocephaly»(31)، «سر

مثلثی (تریگونو سفالی): (32)«Trigonocephaly»، «سر پهن (بــراکی ســفالی): (33)«Brachycephaly»، «سر کوچک (میکـــرو ســـفالی): (34)«Microcephaly» و «هیدروسفالی: (35)«Hydrocephaly» مثال‌هایی از این ناهنجاری‌های اسکلتی جمجمه می‌باشند:

ناهنجـــــاری «سر مثلـــــثی (تریگونو ســـــفالی): «Trigonocephaly» در چند نوزاد.

ناهنجـــــاری «سر مـــــورب (پلاژیو ســـــفالی): «Plagiocephaly» در چند نوزاد.

ناهنجـــــاری «سر پهن (بـــــراکی ســـــفالی): «Brachycephaly»در چند نوزاد.

شــکل شــماتیک مقایسه‌ی ناهنجاری‌هــای «سر مــورب (پلاژیو سفالی): «Plagiocephaly»ـ و «سر پهن (بـراکی سفالی): «Brachycephaly»ـ در 3 فرم خفیف، متوسط و شدید.

ناهنجـــــاری «سر قـــــایقی (اســـــکافو ســـــفالی): «Scaphocephaly»ـ یا به عبـارت دیگر «دولیکو سـفالی: «Dolichocephaly» در چند نوزاد.

ناهنجـــــاری «سر کوچک (میکـــــرو ســـــفالی): «Microcephaly» در چند نوزاد.

ناهنجاری «هیدروسفالی: «Hydrocephaly»ـ در اشـراف زاده‌ی ایتالیایی فوت شده در قرن 16 میلادی، موسـوم به «دن فیلیپینو مدیسی: «Don Filippino de Medici». «دن فیلیپینو» که در سن 5 سـالگی فـوت کـرده اسـت، بسیار شانس آورد که به واسطه‌ی اشـراف زادگی اش و

به دلیل این که شرح حال دقیق و شرح دقیق بیماری وی (اعم از تظاهرات عصبی، تشنج‌های مکرر و کما) در کتب تاریخی خاندان مدیسی ثبت شده است، از سوی دانشمندان امروز به عنوان یک بیمار مبتلا به «هیدروسفالی: Hydrocephaly»ـ لقب گرفته است؛ به هر حال به نظر می‌رسد که اگر جنازه‌ی وی در گورستان مجلل خانوادگی و با تشریفات خاص دفن نمی‌شد و در بیابان یا جنگل پیدا می‌شد، احتمالاً تکامل شناسان از جمجمه‌ی وی سوء استفاده نموده و وی را به عنوان یک هومینید (انسان سا) و گونه‌ای مجزا از انسان، به خورد مجلات و نشریات می‌دادند!

ناهنجاری «هیدروسفالی: Hydrocephaly»ـ در گاو، سگ و گربه. ناهنجاری‌های اسکلتی جمجمه، صرفاً مختص انسان نیستند.

با توجه به مثال‌های فوق، می‌توان دریافت که علی رغم تفاوت‌های فاحش ظاهری، تمامی مبتلایان به بیماری‌های فوق، جدا از «گونه‌ی اصلی»، قرار نمی‌گیرند.

ه) اما تفاوت‌های ظاهری ناشی از نقایص ژنتیکی، یا سایر بیماری‌ها، می‌تواند به صورت بسیار خیره کننده ای، چشمگیر باشد! برای مثال افراد مبتلا به نقایصی همچون «هولوپروزنسفالی: Holoprosencephaly»(36) و نوع شدید آن یعنی «سیکلوپیا: Cyclopia»(37) دچار اختلالات شدید ظاهری، اسکلتی، عصبی و احشایی هستند. تصاویر زیر، نمونه‌های مختلفی از «هولوپروزنسفالی:

Holoprosencephaly»ـ را در انسـان و حیوانـات نشـان می‌دهد:

کودکـــان مبتلا به درجـــات مختلف «هولوپروزنســـفالی: Holoprosencephaly»ـ نوزادان تک چشمی سمت چپ، مبتلا به «سیکلوپیا: Cyclopia» می‌باشند.

کودکـــان مبتلا به درجـــات مختلف «هولوپروزنســـفالی: Holoprosencephaly»ـ نـوزادان تک چشـمی، مبتلا به «سیکلوپیا: Cyclopia» می‌باشند.

چهـــــره‌ی چند خـــــوک مبتلا به «هولوپروزنســـــفالی: Holoprosencephaly»ـ تغییر چهـره در این خوک‌ها به حدی شدید است که این خوک‌ها بیشـتر به میمـون شـبیه شده‌اند.

چهـــــره‌ی چند گـــــربه‌ی مبتلا به نـــــوع شـــــدید «هولوپروزنســـفالی: Holoprosencephaly»ـ یعـــنی «سیکلوپیا: Cyclopia». تغییر چهره‌ی شدید این حیوانات را ملاحظه می‌فرمایید.

چهـــــره‌ی یک بچه کوسه‌ی مبتلا به نـــــوع شـــــدید «هولوپروزنســـفالی: Holoprosencephaly»ـ یعـــنی «سیکلوپیا: Cyclopia»ـ تغییر چهره‌ی شدید این حیـوان را ملاحظه می‌فرمایید. (تصـــویر ســـمت چپ، همین یک بچه کوسه‌ی مبتلا به «سـیکلوپیا: Cyclopia»ـ را در کنـار برادران و خواهران نرمال و طبیعی اش نشان می‌دهد.)

همانگونه که ملاحظه فرمودیـــد، وضـــعیت‌هایی همچـــون «هولوپروزنســـفالی: Holoprosencephaly»ـ می‌تواند اختلالات ساختاری و عملکردی جدی در موجودات مختلف

ایجاد کند و تفاوت‌های واضحی در بـدن جـانوران مختلف ایجاد نماید، اما این اختلافات فاحش بـاعث تبـدیل شـدن این جانوران به «گونه»ی جدید، نمی‌گردد.

با توجه به مثال‌هــای فــوق، در می‌یــابیم که تفــاوت در وضــعیت ظــاهری دو جانــدار، لزومــاً به معنــای وجــود جانداران مـذکور در دو گـروه مختلف نیسـت، بلکه بـروز بیماری‌های مختلف، می‌تواند تفاوت‌های جدی ظاهری در جاندار ایجاد کنـد، بـدون این که آن جانـدار را در گـونه‌ای دیگر قرار دهد.

4 - بجز بیماری‌ها که در قسمت قبلی به آن پرداخـتیم، عوامل دیگری نیز وجود دارند که موجب ایجاد تفاوت‌های بین فـــردی می‌شـــوند. یکی از این عوامل مســـئله‌ی جنسیت و سن جانـدار می‌باشـد؛ به نحـوی که اسـکلت و ظاهر یک جاندار نر بـالغ، با اسـکلت و ظـاهر یک جانـدار ماده‌ی بالغ و نیز اسکلت جانداران جـوان همـان «گونه»، ممکن است تفاوت داشته باشد.(38)

در اکثر جـانوران، تفاوت‌هـای بـارز جسـمانی و اسـکلتی بین جنس نر و ماده و نیز بین جانور بـالغ و نابـالغ وجـود دارد. این تفاوت‌ها را در شیرها ملاحظه می‌فرمایید.

در اکثر جـانوران، تفاوت‌هـای بـارز جسـمانی و اسـکلتی بین جنس نر و ماده و نیز بین جانور بـالغ و نابـالغ وجـود دارد. این تفاوت‌ها را در ماکیـــــــــــان اهلی ملاحظه می‌فرمایید.

علاوه بر وجود تفاوت‌هـای بین جنس نر و مـاده و افـراد بالغ و نابالغ گونه‌هـای جـانوری، در درون یک جنس نـیز، تفاوت‌هـــای مهم و چشـــمگیری وجـــود دارد که بعضـــاً

پیامدهای مهمی نیز دارد. برای مثال در انسان‌ها و در جنس زن، وضعیت استخوان‌های لگنی، از تنوع چشمگیری برخوردار است که این تنوع زیاد، در کتب پزشکی و به خصوص کتب فوق تخصصی زنان و زایمان، به دلیل پیامدهایی که بر زایمان طبیعی می‌گذارد، به خوبی مورد بحث و کنکاش قرار گرفته است.(39)

لگن زنان بر اساس وضعیت قرار گیری استخوان‌های لگنی، انحنای استخوان‌های لگنی، وضعیت استخوان‌های خاجی و دنبالچه‌ای و سایر عوامل، به چهار فرم اصلی و چند نوع فرعی تقسیم می‌گردد. نکته‌ی مهم این که شکل و فرم استخوان‌های لگنی زنان، نقش مهمی در فرآیند زایمان طبیعی زنان دارد.(39)ـ ابتدا به اشکال متفاوت استخوان‌های لگنی زنان می‌پردازیم:(39)

استخوان‌های لگنی زنان، به چهار فرم عمده تقسیم می‌شود: 1-ـــــ فرم زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid)ـ 2-ـ فرم مردانه (آندروئید: Android)ـ 3 – فرم پلاتی پوئید (پلاتی پلوئید: Platypelloid)ـ 4 – فرم آنتروپوئید (آنتروپوئید: Anthropid).ـــ البته فرم‌های فرعی متعددی نیز وجود دارند که از ترکیب چهار فرم فوق، پدید می‌آیند.

چهار فرم عمده‌ی لگن زنان: 1-ـ فرم زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid)ـــ 2-ـــ فرم مردانه (آندروئید: Android)ـــ 3 – فرم پلاتی پوئید (پلاتی پلوئید: Platypelloid)ـــ 4 – فرم آنتروپوئید (آنتروپوئید: Anthropid).ـ توجه فرمایید که زنان به طور طبیعی ممکن است دارای لگنی به هر یک از فرم‌های فوق

باشند، اما بهترین فرم لگن بـرای زایمـان طـبیعی، فـرم لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) می‌باشد.

چهار فـرم عمـده‌ی لگن زنـان: 1-ـ فـرم زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid)ـــ 2-ـــ فـــرم مردانه (آندروئید: Android)ـــ 3 – فـــرم پلاتی پوئید (پلاتی پلوئید: Platypelloid)ـــ 4 – فـــرم آنتروپوئید (آنتروپوئید: Anthropid).ـ فرم‌های ترکیبی فـرعی حاصل از تـرکیب چهـــار فـــرم اصـــلی را نـــیز ملاحظه می‌فرمایید. توجه فرمایید که زنان به طور طبیعی ممکن است دارای لگنی به هر یک از فرم‌های فوق باشـند، اما بهـترین فـرم لگن بـــرای زایمـــان طـــبیعی، فـــرم لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) می‌باشد.

گرچه هر یک از زنان، به طـور طـبیعی ممکن است فـرم لگنی به صورت هر یک از فرم‌های اصلی و فـرعی فـوق داشته باشند، اما سهولت انجام زایمان طـبیعی، به فـرم لگن مادر، بسیار وابسته است؛ به طـوری که در شـرایط یکسان از نظر وزن و جثه‌ی جنین، زنان دارای فرم لگنی زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid)زایمـــان بســـیار راحت‌تـــری نســـبت به زنـــان دارای فـــرم لگـــنی مردانه (آندروئید: Android)ـــ و فـــرم آنتروپوئید (آنتروپوئید: Anthropid)ـــ دارند و چه بسا ممکن است زنـــان دارای لگن‌های مردانه (آندروئید: Android)ـ و فـرم آنتروپوئید (آنتروپوئید: Anthropid)ـ نتوانند زایمـان طـبیعی را به خـوبی انجـام داده و پزشـکان معـالج مجبـور به انجـام سـزارین شـوند تا از وارد شـدن آسـیب به مـادر و نـوزاد ممانعت به عمل آورند.(39)

با توجه به این که در عمــده‌ی زایمان‌هــای طــبیعی، سر نـوزاد اولین بخش خـارج شـونده از رحم و فضـای لگـنی اســت، از بین انــواع فرم‌هــای لگــنی زنــان، فــرم لگن (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid)ـــ بیشـــــترین فضا را برای سر نوزاد فراهم می‌نمایند و اجــازه می‌دهند تا سر نوزاد به خـوبی از لگن عبـور کـرده و زایمـان طـبیعی به سهولت انجام شود؛ بنابراین بهترین نوع لگن زنان بـرای انجـام زایمـان طـبیعی، فـرم لگن (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid)ـ می‌باشد که این مسـئله یک واقعیت مسـلم در کتب تخصصی مربوط به زنان و زایمان می‌باشد.

بدین ترتیب همـان گونه که ملاحظه فرمودیـد، فـرم لگن زنـان به صـورت طـبیعی می‌تواند به هر یک از فرم‌هـای چهار گانه‌ی اصلی فوق، یا سایر فرم‌های ترکیبی دوازده گانه‌ی اشاره شده باشد و این فرم‌هـای مختلف در زنـان هر کشـور و هر نـژادی ملاحظه می‌گـردد و این تنـوع در گونه‌ی انسان، کاملاً طبیعی می‌باشد. یعنی زنی که فرم لگن وی به صـورت مردانه (آندروئید: Android)ـ و فـرم آنتروپوئید (آنتروپوئید: Anthropid)ـــ باشـــد، بـــاز هم کماکان یک زن از گونه‌ی انسان بوده و مرد یا از گــونه‌ی میمون‌ها و عنترها (میمون‌های بــدن دم) نمی‌باشد! بلکه وی انســـانی طـــبیعی از جنس زن است که بـــرخی از استخوان‌های بدن وی شـبیه مردها یا عنترها است و بجز در مورد زایمان طبیعی، تفاوت عمده‌ای در وی نسبت به بقیه‌ی زنان ایجاد نمی‌کند و چه بسا که همین گونه زنـان نیز توانسته‌اند زایمان‌های طبیعی موفقی به دفعات زیاد داشته باشند.

اما علی رغم مسلم بودن این اصل علمی، متاسفانه ملاحظه می‌کنیم که تکامل شناسان در کتب خود، به این تفاوت‌های بین فردی توجه نمی‌نمایند و توالی‌های فسیلی خود را بدون توجه به این تفاوت‌ها می‌سازند! برای مثال در تصاویر زیر ملاحظه می‌فرمایید که از بین انواع فرم لگن‌های انسان، تنها لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid)ـ را قرار داده و به مقایسه‌ی آن با لگن شامپانزه و یک به اصطلاح انسان سا (هومینید) از گونه‌ی «جنوبی کپی عفاری: Australopithecus afarensis»ـ موسوم به «لوسی: Lucy»ـ (که در ابتدای مقاله نیز به آن اشاره شد)، اقدام نموده‌اند.

مقایسه‌ی گزینشی لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid)ـــ انسان با لگن شامپانزه و لگن یک به اصطلاح (هومینید) از گونه‌ی «جنوبی کپی عفاری: Australopithecus afarensis»ـ موسوم به «لوسی: Lucy»ـ از سوی تکامل شناسان (تصویر سمت راست)! تکامل شناسان با این اقدام عوامفریبانه و بدون اشاره به این که لگن طبیعی انسان می‌تواند به 3 فرم اصلی دیگر و 12 فرم فرعی دیگر باشد (تصویر سمت چپ) که از بین این انواع حتی گونه‌ی آنتروپوئید (آنتروپوئید: Anthropid)ـــ نیز وجود دارد، به صورت گزینشی به مقایسه‌ی لگن‌های مذکور پرداخته‌اند.

مقایسه‌ی گزینشی لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid)ـــ انسان با لگن شامپانزه و لگن یک به اصطلاح (هومینید) از گونه‌ی «جنوبی کپی عفاری: Australopithecus afarensis»ـ موسوم به «لوسی: Lucy»ـ از سوی تکامل شناسان (تصویر سمت راست)!

تکامل شناسان با این اقدام عوامفریبانه و بـدون اشـاره به این که لگن طبیعی انسان می‌تواند به 3 فـرم اصـلی دیگر و 12 فرم فرعی دیگر باشد (تصویر سمت چپ) که از بین این انــواع حــتی گــونه‌ی آنتروپوئید (آنتروپوئید: Anthropid)ـ نــیز وجــود دارد، به صــورت گزینشی به مقایسه‌ی لگن‌هــای مــذکور پرداخته‌اند. البته آن‌ها با این عوامفریبی عمدی، سعی می‌کنند تا به مخاطب بقبولانند که فــرم لگن، از اجــداد مشــترک انســان‌ها و میمون‌ها (البته به زعم خودشـان!) تغیـیر کـرده است! حـال آن که آن‌ها نمی‌گویند که چــرا تنــوع موجــود در فرم‌هــای لگن انسان‌ها را نادیده نمی‌گیرند؟!

البته این تنــوع همــان گونه که ذکر گردیــد، به صــورت طـبیعی و بــدون وجــود بیمــاری خاصی در جنس مــونث گــونه‌ی انســان پدید می‌آیــد؛ حــال اگر بیماری‌هــایی که موجب تغییرات استخوانی و اسکلتی در انسان می‌شـوند (همچون بیمـاری پـاژه‌ی اسـتخوان)(22)ـ را نـیز در نظر بگــیریم، تنــوع اســتخوان‌های لگــنی انســان، چند برابر خواهد شد! بنــابراین سو اســتفاده‌ی تکامل شناســان از فــــــــرم لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) گــونه‌ی انســان از بین 16 فــرم اصــلی و فــرعی لگن انســانی، و مقایسه‌ی تنها این نــوع لگن با لگن ســایر گونه‌ها همچون شـامپانزه‌ها، نـوعی عوامفریـبی زیرکانه می‌باشد!

از سوی دیگر، تنوع اشاره شـده در اسـتخوان‌های لگـنی، تنها یک مثال کوچک از تنوع وسیع اسکلتی و اســتخوانی در انســان‌های ســالم می‌باشــد؛ حــال آن که در بقیه‌ی مناطق اسکلت و استخوانبندی بدن انسان، باز هم چــنین

تنوع وسیعی به چشم می‌خورد. برای مثـال تصـویر زیـر، جمجمه‌ی انسان‌های مختلف از نژادهـا، جنس‌ها و سـنین متفاوت را به نمایش می‌گذارد:(40)

6 جمجمه متعلق به انسان‌های سالم از نژادهای مختلف که در قرون اخیر فوت کرده اند: بـالا چپ متعلق به فـرد اهل پرو فوت شده در قرن 15، بالا وسط متعلق به فرد میانسال بنگالی، بـالا راست متعلق به مـرد سـاکن جزایر سلیمان (ملانزی) متوفی به سال 1893 میلادی، تصـویر پـایین چپ متعلق به مـرد جـوان آلمـانی، تصـویر پـایین وسط متعلق به مرد میانسـال اهل کنگو و تصـویر پـایین راست متعلق به یک مـرد میانسـال اسـکیمو می‌باشد. به تفاوت‌هـــای زیـــاد در اجـــزای مختلف جمجمه‌ها توجه فرمایید!

بدین ترتیب و با توجه به مطالب فوق، در می‌یابیم که در بین جانداران یک گونه نیز تفاوت‌های فاحشی ظـاهری و اســکلتی به چشم می‌خـــورد و این تفاوت‌ها لزومـــاً به معنای حضور در یک گونه‌ی دیگر نیست.

5 – اما آخرین مسئله‌ای که در بخش مقدماتی مقاله باید به آن اشـــاره شـــود، این مســـئله است که جـــانورانی با عنـــوان «دو رگه (هیبرید): Hybrid»ـــ وجـــود دارند که حاصل جفت گیری دو گونه‌ی مجزا بـوده و خودشـان نـیز عمـــدتاً (نه همیشه) نـــازا می‌باشـــند. از مهم‌تـــرین این حیوانات می‌توان به «قاطر: (41)Mule» اشاره کـرد که حاصل آمـــــــیزش «اسب» و «الاغ» می‌باشد و بجز چند مـورد اسـتثناء، نـازا می‌باشد. حیوانـات دیگـری همچـون «شـیببر: (42)Liger» و «ببشـیر: (43)Tigon» نـیز که اولی حاصل آمیزش شـیر نر با بـبر مـاده و دومی حاصل

آمیزش ببر نر با شیر مـاده می‌باشـند، از جمله حیوانـات هیبرید (دو رگه) می‌باشـــند که بـــرخی از آن‌ها توانـــایی باروری نیز دارند. بسـیاری از زیست شناسـان، حیوانـات «هیبرید (دو رگه)» را یک گونه‌ی مجزا نمی‌دانند؛ چـرا که عمـــده‌ی هیبریدها بجز چند اســـتثنای خـــاص، نابـــارور می‌باشند.(44)

حاصل آمـیزش اسب (سـمت چپ) و الاغ (وسط)، جـانور هیبرید (دورگه ی) قاطر (سمت راست) می‌باشد.

حاصل آمیزش شیر نر (سمت راست) و ببر ماده (ســمت چپ)، شـیببر «لایگر: Liger»ـ (پـایین) می‌باشد. اصـولاً لایگرها نســـبت به هر دو والد خـــود جثه‌ی درشت‌تری دارند. (به دلیل عدم تعادل ژنی)

حاصل آمیزش ببر نر (سمت راست) و شیر ماده (ســمت چپ)، ببشیر «تـایگون: Tigon»ـ (پـایین) می‌باشد. جثه‌ی تایگون‌ها در حد ببرها می‌باشد.

نکته‌ی مهم این که انـــدازه و جثه‌ی تعـــداد زیـــادی از حیوانــات «هیبرید (دو رگه)» بزرگــتر از هر دو والد و در بــرخی از مــوارد، بین جثه‌ی دو والد می‌باشــد؛(42و43و 44)ـ ضمن این که همان گونه که اشاره کـردیم، عمـده‌ی حیوانات دو رگه، نــازا می‌باشــند. به همین دلایل و دلایل دیگر، اکثر زیست شناسـان، حیوانـات هیبرید (دو رگه) را یک «گونه» به شمار نمی‌آورند.

بدین ترتیب وجـود حیوانـات هیبرید (دو رگه) نـیز یکی از مواردی هسـتند که بـدون ایجـاد یک گـونه‌ی جدید بـارور، تفاوت‌های اسکلتی و استخوانی جدی ایجاد می‌نمایند.

نقد تکامل در سوء استفاده از فسیل‌های ما قبل تاریخ

نقد کلی

در مقاله‌ی قبلی، با منابع و مستندات قوی و محکم علمی، اشاره کردیم که محاسبه‌ی طول عمر فسیل‌های مکشوفه بر اساس روش «زمان سنجی رادیومتریک: Radiometric Dating»، بر پایه‌ی مفروضات غلط و نادرست بوده و مطابق کشفیات دو دهه‌ی اخیر، طول عمرهای محاسبه شده در مورد فسیل‌ها، با چالش‌ها و علامات سوال جدی مواجه بوده و می‌بایست مورد بازبینی کامل قرار بگیرد.(4)ـ (البته در بعضی از موارد هنوز هیچ روش مطمئنی جهت اصلاح خطاهای «زمان سنجی رادیومتریک: Radiometric Dating»ـ وجود ندارد!)

در این مقاله نیز به موارد متعددی اشاره کردیم که بر اثر بروز بیماری‌های متفاوت، تفاوت‌های فردی در افراد سالم از جنس‌ها، سنین و نژادهای متفاوت، تفاوت‌های درون گونه‌ای بین نژادهای مختلف، وجود هیبریدیزاسیون (دو رگه سازی) و ...، افراد و جانورانی با تفاوت‌های بسیار واضح اسکلتی و ساختاری، نسبت به افراد و جانوران هم گونه پدید می‌آید. مثال‌هایی همچون بیماری‌های «سندرم عدم حساسیت به آندروژن: Androgen insensitivity syndrome»ـ (به اختصار AIS)ـــــ یا (Testicular Feminization)(10)، «آکندروپلازی: Achondroplasia»(19)، «بیماری پاژه‌ی استخوان:Paget’sdisease of bone» یا «استئیت دفورمانس: Osteitis deformans»(22)، بیماری‌هایی همچون «ژیگانتیسم (غول پیکری): Gigantism»(23)،

«کوتـولگی: (24)«Dwarfism و «آکرومگـالی (درشت پایـانکی): (25)«Acromegaly، انـواع ناهنجاری‌هـای جمجمه‌ای از جمله «سر قـایقی (اسـکافو سـفالی): (29)«Scaphocephaly یا به عبـارت دیگر «دولیکو سـفالی: (30)«Dolichocephaly، «سر مـورب (پلاژیو سفالی): (31)«Plagiocephaly، «سر مثلـثی (تریگونو سـفالی): (32)«Trigonocephaly، «سر پهن (بـراکی سـفالی): (33)«Brachycephaly، «سر کوچک (میکـرو سـفالی): (34)«Microcephaly، «هیدروسـفالی: (35)«Hydrocephaly و «هولوپروزنسـفالی: (36)«Holoprosencephaly، «چند انگشـتی (پلی داکـتیلی): (27)«Polydactyly و «به هم پیوسـتن انگشـتان (سـین داکـتیلی): (28)«Syndactyly از جمله بیماری‌هایی هستند که تغییرات جدی اسکلتی و ظـاهری ایجاد می‌نمایند.

از سوی دیگر، حتی در افراد سالم نیز، تفاوت‌های جـدی و قابل تـوجهی بین انـدام‌ها و اعضـای بـدن وجـود دارد. بـرای مثـال، فـرم لگن زنـان در انسـان‌ها، می‌تواند به 4 فرم اصلی و 12 فرم فرعی باشد.(39) همچنین ساختار جمجمه از نژادی به نـژاد دیگـر، می‌تواند بسـیار متفـاوت باشد.(40)

علاوه بر مـوارد فـوق، امکـان تولد حیوانـات دو رگه (هیبرید) حاصل از آمـیزش دو گونـه، می‌تواند مـوجب ایجاد جانداری نازا با ساختار بدنی متفـاوت گـردد، بـدون این که گونه‌ی جدیدی ایجاد کند.(44)

تمامی مثال‌های فوق، این نکته را به ما یادآوری می‌کنند که احتمال بسـیار زیـادی وجـود دارد که آن چه که تکامل

شناسان به ما به عنوان «جانوران حد واسط» و «توالی فسیل‌ها» ارایه می‌کنند، تنها جانورانی هستند که به دلیل ابتلا به بیماری‌های مختلف، هیبریدیزاسیون (دو رگه سازی)، تفاوت‌های فردی درون گونه‌ای و ... با سایر فسیل‌های مشابهشان تفاوت داشته باشند، نه این که واقعاً فسیل حد واسط بین چند جاندار باشند!

این انتقاد اگر چه در وهله‌ی اول ساده به نظر می‌رسد، اما بسیار سنجیده و پر مغز می‌باشد. برای درک بهتر و دقیق‌تر این انتقادات، مخاطبان محترم را به بخش «نقد جزء به جزء» ارجاع می‌دهیم.

نقد جزء به جزء

در این بخش از مقاله، به مهمترین ادعاهای تکامل شناسان پیرامون فسیل‌های مکشوفه پرداخته و یک به یک آن‌ها را نقد می‌نماییم:

1 - توالی فسیلی اسب‌ها

یکی از مباحث مطرح در فسیل شناسی که به شدت مورد علاقه‌ی تکامل شناسان بوده و بر روی ان مانور زیادی می‌دهند، توالی فسیلی موسوم به «توالی فسیلی اسب‌ها» است.(48)ـ در این توالی مورد ادعای تکامل شناسان، تعدادی از فسیل‌های مکشوفه از دوران سوم زمین شناسی تا به امروز، به صورت زنجیره وار به دنبال یکدیگر قرار گرفته تا ادعا شود که فسیل‌های ابتدای زنجیره، جد اسب‌های نسل بعد می‌باشند. بدین ترتیب این زنجیره تا اسب‌های امروز ادامه یافته و ادعا می‌گردد که اسب‌های کوچکتر ابتدای زنجیره، اجداد اسب‌های بزرگ امروزی هستند. (49)ـ در تصاویر زیر،

توالی مورد ادعای «تکامل شناسان» را به صورت خلاصه ملاحظه می‌فرمایید:

توالی فسیلی اسب‌ها که به شدت مورد علاقه‌ی تکامل شناسان می‌باشد. این توالی فسیلی، یکی از معروف‌ترین و پر استفاده‌ترین مستندات فسیلی تکامل شناسان برای اثبات تکامل می‌باشد. لازم به ذکر است که تصویر ساده شده‌ی این توالی فسیلی، در کتاب زیست شناسی پیش دانشگاهی کشورمان نیز تدریس می‌شود.

در این توالی که طی نگاه کلی و برخورد اولیه، بسیار باورپذیر و منطقی می‌نماید، ملاحظه می‌گردد که فسیل‌های قدیمی‌تر ارایه شده در این توالی فسیلی، جثه‌های کوچکتر، جمجمه‌ی کوچکتر، دندان‌های ریزتر و مسطح تر، و تعداد انگشتان بیشتری داشتند و فسیل‌های جدیدتر، جثه‌های بزرگتر، جمجمه‌ی بزرگتر، دندان‌های درشت‌تر و تعداد انگشتان کمتری دارند. با استناد به این تغییرات، تکامل شناسان نتیجه می‌گیرند که اسب‌ها، از موجودات اسب گونه‌ی قصیر الجثه، چند انگشته و دارای جمجمه‌های کوچک، در طول زمان به اسب‌های عظیم الجثه، تک انگشته (تک سم) و دارای جمجمه‌های بزرگ‌تر تکامل یافته‌اند.(49) آن‌ها این توالی را یکی از شواهد بسیار مهم فسیل شناختی وقوع تکامل در موجودات زنده عنوان می‌کنند.(49)

البته اگر با دیدگاه عوامانه و ساده انگارانه به توالی فسیل‌های مربوطه بنگریم، به راحتی سخن تکامل شناسان را در مورد توالی فسیلی اسب‌ها پذیرفته و آن را به عنوان یک شاهد محکم برای تکامل خواهیم

پنداشــت؛ اما اگر با دید عمیق و علمی به مســئله نگــاه کنیم، خـواهیم دید که این تـوالی فسـیلی، با اشـکالات و ابهامــات محکم و بی‌شــماری رو به رو است. بــرخی از مهم‌تــرین ایــرادات و ابهامــات رو به روی این تــوالی فسیلی عبارتند از:

1 – اولین ایراد وارده به توالی فسیل‌های اسبی، غلط و ناصــحیح بــودن یا ابهــام داشــتن زمان‌هــای مربــوط به فسیل‌های کشف شده است. همان گونه که در قسمت 4 این سلسـله مقـالات ذکر کـردیم، طـول عمر فسـیل‌های مکشــوفه عمــدتاً بر اســاس روش «زمــان ســنجی رادیومتریک: Radiometric Dating»ـ محاســبه شــده است. متاسفانه طول عمرهای محاسبه شـده بر اسـاس روش «زمــان ســنجی رادیومتریک: Radiometric Dating»ـ بر این فــرض قــدیمی که ســرعت «واپاشی هسـته‌ای: Radiactive Decay»ـ بـرای هر عنصر ثـابت بوده و تحت تـاثیر فاکتورهـای محیطی نیسـت، محاسـبه شــده اســت؛(4)ـ اما همــان گونه که در قســمت 4 این سلسله مقالات ملاحظه کـردیم، در طی 10 سـال اخـیر شواهد متعدد و متقنی ارایه شده است که نشان می‌دهد بر خلاف مفروضــات قبلی، که ســرعت «واپاشی هسـته‌ای: Radiactive Decay»ـ را ثـابت و مسـتقل از شرایط محیطی می‌دانستند، این سـرعت واپاشـی، تحت تــأثیر فشــار محیــط، وضــعیت شــیمیایی محیط و حــتی فعــالیت شــراره‌های خورشــیدی قــرار دارد! (4و50)ـ با توجه به این که فســیل‌های کشف شــده در مکان‌هــای گونــاگون از نظر حضــور در شــرایط مختلف محیطی، از جمله فشــار و محیط شــیمیایی و اثر شــراره‌های خورشــیدی و ... با یکــدیگر متفــاوت می‌باشــند،(4و50)

می‌بایست تـأثیرات محیطی نـامبرده، مـورد توجه قـرار گرفته و طول عمر هر فسیل بر اساس شـرایط محیطی محاســـــبه شـــــود که البته با توجه به این که ما فعلاً اطلاعات کافی و دقیقی از شرایط فشـار و شـراره‌های خورشیدی بر فسیل‌های مختلف نداریم، عملاً محاسـبه‌ی دقیق طول عمر فسیل‌ها فعلاً غیر ممکن می‌باشد! علی رغم وجـود شـواهد متقن در این زمینه(4و50)ـ (بـرای دسـتیابی به شـواهد و مسـتندات علمی این مسـئله، به مقـاله‌ی 4 از همین سلسـله مقـالات رجـوع فرمایید)، متاسفانه تکامل شناسان در این مباحث، سیاست سکوت و بایکوت و فریب را در پیش گرفته و کماکان طول عمر فسـیل‌ها را بر اسـاس مفروضـات غلط قبلی محاسـبه می‌نمایند و به خورد مخاطب می‌دهند!!!

با عنایت به این که طول عمرهای محاسبه شده‌ی تـوالی فسیلی اسب‌ها نیز بر اسـاس مفروضـات غلط و نـاقص قبلی محاسبه شـده اسـت، باید گفت که طـول عمرهـای منسوب به فسیل‌های اسبی قدیمی مانند «مزوهیپـوس: Mesohyppus»، «مریکیپـوس: Merichyppus»ـ و ...(49)ـ از نظر علمی و بر اساس یافته‌هـای جدیـد، مبهم و تقریباً فاقد اعتبار می‌باشند. چـرا که زمان‌هـایی که این فسیل‌ها به آن‌ها منسوب شده‌اند، بر اسـاس مفروضـات غلط قبلی می‌باشـــند. در واقع اگر بخـــواهیم مطـــابق کشـفیات جدید فـیزیکی امـروز، اثـرات محیطی همچـون فشـار و شـرایط شـیمیایی و ... را در محاسـبه‌ی طـول عمر فسیل‌ها وارد کنیم، ممکن است در واقعیت، فسیل منســـــوب به «مزوهیپـــــوس: Mesohyppus»(49)، قـــــدیمی‌تر از فســـــیل منســـــوب به «مریکیپـــــوس: Merichyppus»(49) بـوده باشد و با پس و پیش شـدن

زمان‌هــای منســوب به این فســیل‌ها، تــوالی فســیلی اسب‌ها کاملاً به هم بخورد!!! بدین ترتیب کشفیات جدید علوم فیزیک و زمین شناسی، کـاملاً به ضـرر توالی‌هـای فســیلی بــوده و با زیر ســوال قــرار دادن زمان‌هــای محاسبه شده برای این فسـیل‌ها، توالی‌هـای فسـیلی را کاملاً متزلزل می‌نماید!

تزلزل توالی فســیلی اسب‌ها در اثر کشــفیات جدید علم فیزیک!!! در طی 10 سال اخیر شواهد متعدد و متقــنی ارایه شــده است که نشــان می‌دهد بر خلاف مفروضــات قبلی، سرعت «واپاشی هسته‌ای: Radiactive Decay» تحت تأثیر فشار محیط، وضعیت شیمیایی محیط و حــتی فعالیت شراره‌های خورشیدی قــرار دارد! با توجه به این که فسیل‌های کشف شده در مکان‌هـای گونـاگون از نظر حضــور در شــرایط مختلف محیطی، از جمله فشــار و محیط شــیمیایی و اثر شــراره‌های خورشــیدی و ... با یکـدیگر متفـاوت می‌باشـند، می‌بایست تـأثیرات محیطی نامبرده، مورد توجه قرار گرفته و طـول عمر هر فسـیل بر اساس شرایط محیطی محاسبه شـود که البته با توجه به این که ما فعلاً اطلاعــات کــافی و دقیقی از شــرایط فشــار و شــراره‌های خورشــیدی بر فســیل‌های مختلف نداریم، عملاً محاسـبه‌ی دقیق طـول عمر فسـیل‌ها فعلاً غــیر ممکن می‌باشد! در واقع اگر بخــواهیم مطــابق کشـفیات جدید فـیزیکی امـروز، اثـرات محیطی همچـون فشــار و شــرایط شــیمیایی و ... را در محاســبه‌ی طـول عمر فسیل‌ها وارد کنیم، در واقعیت، ممکن است فسیل منســوب به «پلیوهیپــوس: Pliohyppus»ـ قــدیمی‌تر از فسیل منسوب به «مزوهیپوس: Mesohyppus» بوده، و یا فســیل منســوب به «مریکیپــوس: Merichyppus»

قـــدیمی‌تر از فســـیل منســـوب به «هـــیراکوتریوم: Hyracotherium»ـ بـــوده باشد و با پس و پیش شـــدن زمان‌هـــای منســـوب به این فســـیل‌ها، تـــوالی فســـیلی اسب‌ها کاملاً به هم بخورد!!! (زمان‌های منتسب شده از سوی تکامل شناسان در این توالی، بر اساس مفروضات نـــاقص و غلط قبلی ارایه شـــده و علی رغم کشـــفیات جدید، هیچ تغییر و بازنگری در این زمان‌ها ارایه نشـــده و سیاست بایکوت و سکوت در پیش گرفته شده است!!!)

با توجه به مطـالب گفته شـده، اولین سد محکم در برابر ادعاهای تکامل شناسان پیرامون توالی فسیلی اسب‌ها، کشـــــفیات جدید علم فیزیک در زمینه‌ی روش «زمـــــان سنجی رادیومتریک: Radiometric Dating» می‌باشد و با توجه به این کشـفیات، اعـداد مربـوط به طـول عمر فسیل‌های مکشوفه می‌بایست تحت بازنگری جدی قـرار گیرد(4و50)ـ و بالطبع طول عمرهـای مربـوط به تـوالی فسیلی اسب‌ها نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد.

2 - تـوالی فسـیلی مـورد نظر تکامل شناسـان، بسـیار سـاده انگارانه و البته عـوام فریبانه به نمـایش در آمـده است؛ به نحوی که بسیاری از واقعیـات موجـود در عـالم طـبیعت که می‌توانسـته در ترسـیم تـوالی اختلال ایجـاد نمایـد، سـهواً یا عمـداً نادیـده گرفته شـده است. بـرای مثـال، بـرای این که مخـاطب بیش از پیش تـوالی مـورد ادعـای تکامل شناسـان را بـاور کنـد، در ارائه‌ی تصـاویر اسب‌های امـــروزی (اکوئـــوس: Equus)ـ تنها به ارایه‌ی تصـــاویر مرســـوم‌ترین نژادهـــای مربـــوط به اکوئـــوس پرداخته‌اند.(49)ـ این در حـالی است که در بین نژادهـای مختلف اسب‌های عصر حاضر نـــیز، تنـــوع جثه‌ای بســـیار

بسـیار زیـادی به چشم می‌خـورد. تا جـایی که بـرخی از اسب‌های عصر حاضر از برخی نژادهای خاص که در زبان انگلیسی با عنوان‌هـای «پـونی: (51)«Pony و «فـالابلا: (52)«Falabella نامیده می‌شوند، همگی جثه‌های بسیار کـوچکی دارند. در تصـاویر زیـر، نـژادی از «پونی‌ها» با عنوان «(51)«Shetland Pony و تصاویری از اسب‌های «فالابلا» را ملاحظه می‌فرمایید:

چند تصـویر از اسب «Shetland Pony».ـ بجز تصـویر پـایین راست که متعلق به یک کـره اسب از این نـژاد می‌باشـد، بقیه‌ی تصـاویر، مربـوط به اسب‌های بـالغ می‌باشند.

چند تصویر از اسب نژاد «فالابلا: Falabella».ـ تصـاویر، مربوط به اسب‌های بالغ می‌باشند.

چند تصویر از اسب نژاد «فالابلا: Falabella».ـ تصـاویر، مربوط به اسب‌های بالغ می‌باشند.

اما در سوی دیگر، نژادهای دیگری از اسب‌ها وجـود دارند که تنومند و غـول پیکر بـوده و به همین دلیل بیشـتر در جهت اسـتفاده در بـاربری و فعالیت‌هـای سـنگین، مـورد استفاده قرار می‌گیرند. برای مثال، اسب‌های مختلف از نژادهـای گونـاگون با عنـوان انگلیسی «Heavy Draught»ـ مانند «Dutch Heavy Draught(Draft)»ـ و «Belgian Heavy Draught (Draft)»ـ جثه‌های بسیار تنومندی دارند.(53)

چند تصـویر از اسب نـژاد «Dutch Heavy Draught» تصاویر، مربوط به اسب‌های بالغ می‌باشند.

با دقت در تصاویر بالا، دو نکته به ذهن متبادر می‌گردد:

الف) اولاً شیطنت تکامل شناسان در گنجاندن اسب‌های متوسط الجثه‌ی امروزی در توالی فسیلی اسب‌ها، و عدم اشاره به تنوع جثه‌ای در نژادهای کنونی اسب‌ها، از نظر علمی، کاملاً مذموم و ناپسند بوده و حاکی از عدم صداقت تکامل شناسان در ارایه‌ی واقعیات علمی می‌باشد؛ به نحوی که آن‌ها هر اطلاعاتی که به نفعشان باشد را در مقالات و کتب و فیلم‌های به اصطلاح مستند خود به خورد مخاطب داده و اطلاعاتی را که ممکن است به ضررشان باشد، بایکوت نموده و تا حد امکان به آن‌ها اشاره‌ای نمی‌نمایند:

شیطنت تکامل شناسان در گنجاندن اسب‌های متوسط الجثه‌ی امروزی در توالی فسیلی اسب‌ها، و عدم اشاره به تنوع جثه‌ای در نژادهای کنونی اسب‌ها، از نظر علمی، کاملاً مذموم و ناپسند بوده و حاکی از عدم صداقت تکامل شناسان در ارایه‌ی واقعیات علمی می‌باشد؛ برای مثال، به منظور باورپذیرتر کردن توالی فسلی اسب‌ها، تنها به اسب‌های متوسط الجثه‌ی کنونی در توالی نامبرده اشاره کرده‌اند و از اشاره به اسب‌های کوچک امروزی خودداری نموده‌اند. چرا که این اسب‌های کوچک کنونی، تا حدودی در مقابل افزایش جثه‌ی مورد ادعای تکامل شناسان در سیر زمانی فسیل‌های اسبی، علامت سوال ایجاد می‌نماید.

دو اسب بالغ امروزی از نژادهای مختلف، در کنار هم. با این که این دواسب از یک گونه بوده و بالطبع توانایی تولید مثلی زایا را دارند، اما از نژادهای متفاوت بوده و به همین دلیل جثه‌های کاملاً متفاوتی دارند؛ اما

متاسفانه آن چه که در توالی فسیلی اسب‌ها می‌بینیم، تنها اشاره به گونه‌های بزرگ و عدم اشاره به گونه‌های کوچکتر است تا بدین ترتیب، توالی فسیلی اسب‌ها، باورپذیرتر به نظر برسد!

تنوع اسکلتی و ساختاری در اسب‌های امروزی از نژادهای مختلف.

ب) نکته‌ی دومی که از تنوع ظاهری و جثه‌ای اسب‌های امروزی و نیز گونه‌های مشابه آن‌ها همچون «الاغ»(54)، «گور خر آفریقایی: Zebra»(55) و «گور خر آسیایی: Onager»(56) به ذهن می‌رسد، این است که از کجا معلوم برخی از آن چه که امروزه تکامل شناسان به عنوان فسیل اسب‌های «مزوهیپوس: Mesohyppus»، «مریکیپوس: Merichyppus»ـ و ...(49)ـ نام می‌برند، اسکلت برخی از گونه‌های کوچک جثه‌ی اسب‌ها و دارای ناهنجاری‌های ژنتیکی و یا گونه‌هایی از حیوانات مشابه اسب‌ها نبوده باشند که امروزه به دلیل انقراض شاهد آن‌ها نیستیم؟ بنابراین همان گونه که ما امروزه تنوع جثه‌ای را در نژادهای مختلف اسب‌ها شاهد هستیم، ممکن است فسیل‌های کوچک یافت شده در ادوار مختلف زمین شناسی، نه فسیل اسب‌های حد واسط، بلکه فسیل نژادهای مختلفی از جانورانی از خانواده‌ی اسب‌ها و اسبیان باشند که در زمان‌های گوناگون زیسته‌اند که برخی از آن‌ها هنوز رنده‌اند و برخی دیگر منقرض شده‌اند.

تنوع اسکلتی و ساختاری در اسب‌های امروزی از نژادهای مختلف.

3 - یکی از موارد دیگری که تکامل شناسان در این میان نادیده گرفته‌اند، این مسئله است که نیافتن فسیل یک گونه در برهه‌های زمانی خاص، به معنای وجود نداشتن آن حیوان در برهه‌ی زمانی مذکور نیست. برای مثال اگر تکامل شناسان نتوانسته‌اند فسیل‌های منسوب به اسب‌های امروزی (اکوئوس: Equus)(49)ـ را در دوره‌های قبل‌تر زمین شناسی مانند (میوسن: Miocene)(49)ـ یا (ائوسن: Eocene)(49)ـ بیابند، لزوماً به معنای آن نیست که «اکوئوس: Equus»ـ یا همان اسب امروزی در دوره‌های مذکور وجود نداشته است. همچنین نیافتن فسیل اسب‌های قدیمی‌تر مانند «هیراکوتریوم: Hyracotherium»(49) در دوره‌های جدیدتر مانند (پلئیستوسن: Pleistocene)(49)ـ یا (ائوسن: Eocene)(49)ـ به معنای این نیست که لزوماً «هیراکوتریوم: Hyracotherium»(49) در این دوره‌ها نمی‌زیسته است. در واقع نیافتن یک فسیل به معنای نبودن آن فسیل نیست! مثال بسیار مهم زیر، اهمیت این سخن ما را بیش از پیش مشخص می‌نماید:

ماهی «سیلاکانت: Coelacanth»(57) یک نوع ماهی است که در ابتدا تصور می‌شد، حدود 400 میلیون سال قبل پا به عرصه‌ی حیات گذاشته و حدود 65 الی 70 میلیون سال قبل، نسلش منقرض شده باشد.(57)ـ چرا که فسیل‌های مربوط به آن، صرفاً در همان بازه‌ی زمانی یافت شده و بعد از آن تا دوره‌ی معاصر، فسیلی از آن پیدا نشده بوده است.(57)ـ (البته تمامی اعداد نامبرده بر اساس همان فرضیات غلط مورد استفاده در روش زمان سنجی رادیومتریک محاسبه شده است! بگذریم!) به هر حال، فسیلی از این نوع ماهی از 65

میلیون سال قبل در دسترس نبوده و دیرینه شناسان، معتقد به انقراض ماهی «سیلاکانت: Coelacanth» همزمان با انقراض دایناسورها در 65 میلیون سال قبل بوده‌اند.(57)ـ جالب‌تر این که بدانیم دیرینه شناسان طرفدار «فرضیه‌ی تکامل»، «سیلاکانت: Coelacanth» را به عنوان موجود حد واسط بین ماهیان و «چهار اندامان: Tetrapods»ـ بالاخص خزندگان و دوزیستان می‌دانستند!(57)

اما اتفاقی در سال 1938 میلادی رخ داد که موجب بهت شدید دیرینه شناسان شد و آن اتفاق، صید یک ماهی«سیلاکانت: Coelacanth»ـ زنده در سواحل آفریقا بود!!!(57)ـ از آن هنگام به بعد، موارد متعددی از ماهی «سیلاکانت: Coelacanth»ـ به صورت زنده صید گردید(57)ـ و زیست شناسان فهمیدند که «سیلاکانت: Coelacanth» نه یک ماهی منقرض شده‌ی ماقبل تاریخ، بلکه یک ماهی حی و حاضر در زمان فعلی نیز می‌باشد؛ به همین دلیل به آن لقب «فسیل زنده» دادند.(57)

تصاویر فسیل‌های مربوط به ماهی «سیلاکانت: Coelacanth»ـ که آخرین آن‌ها مربوط به 65 میلیون سال قبل بوده است. (البته بر اساس تخمین ناصحیح روش زمان سنجی رادیومتریک)

از سال 1938، زیست شناسان فهمیدند که «سیلاکانت: Coelacanth» نه یک ماهی منقرض شده‌ی ماقبل تاریخ، بلکه یک ماهی حی و حاضر در زمان فعلی می‌باشد!

اما درس مهمی که از قضیه‌ی «سیلاکانت: Coelacanth»ـ می‌توان گرفت، این است که عدم یافتن

فسیلی از سیلاکانت در طی 65 میلیون سال اخیر، به معنای عدم وجود سیلاکانت نبوده و این ماهی در طی این مدت، به حیات خود ادامه داده است، اما به هر حال فسیلی از این جانور در طی مدت مذکور در دست نبوده است.

در مورد توالی اسب‌ها نیز چنین امری می‌تواند صادق باشد؛ یعنی این که نیافتن فسیل شبه اسب‌هایی همچون «هیراکوتریوم: (49)«Hyracotherium در دوره‌های جدیدتر مانند (پلئیستوسن: Pleistocene)(49) یا (ائوسن: Eocene)(49)، به معنای این نیست که لزوماً «هیراکوتریوم: (49)«Hyracotherium در این دوره‌ها نمی‌زیسته است؛ همین طور نیافتن فسیل منسوب به اسب‌های امروزی (اکوئوس: Equus)(49)ـ در دوره‌های قبل‌تر زمین شناسی مانند (میوسن: Miocene)(49)ـ یا (ائوسن: Eocene)(49)، لزوماً به معنای آن نیست که «اکوئوس: (49)«Equus یا همان اسب امروزی به اصطلاح تکامل شناسان، در دوره‌های مذکور وجود نداشته است. با عنایت به این موضوع و با دانستن این مطلب که ممکن است اسب‌ها و شبه اسب‌های نامبرده در دوره‌هایی که فسیلی از آن‌ها در دست نداریم نیز زنده بوده باشند، بیش از پیش به متزلزل بودن توالی فسیلی اسب‌ها نزدیک می‌شویم و بدین ترتیب برهان دیگری در جهت ابهام آمیز بودن و عدم دقت توالی فسیلی اسب‌ها در دست خواهیم داشت.

4 - نکته‌ی دیگری که در ذهن طرفداران «فرضیه‌ی تکامل» مغفول مانده یا عمداً به آن اشاره‌ای ننموده‌اند، وجود بیماری‌ها یا اختلالات ژنتیکی است که می‌تواند در

درک ما از فسیل‌ها اختلال ایجـاد کند. نمونه‌هـایی از این گونه اختلالات ژنتیکی یا بیماری‌ها که مصـداق این سـخن می‌باشـــــند، اختلال چند انگشـــــتی «پلی داکـــــتیلی: Polydactyly» می‌باشد.(27)

همــان گونه که می‌دانیم، یکی از ارکــان تــوالی فســیلی اسب‌ها، تغییراتی است که طبق ادعـای تکامل شناسـان، در تعداد انگشتان موجودات شبه اسب و اسب پدید آمــده است.(49)ـ بدین تـرتیب که تکامل شناسـان می‌گویند که در کنار افزایش جثه و افـزایش حجم جمجمـه، یکی دیگر از مواردی که در توالی اسب‌ها در طـول زمـان مشـاهده می‌شود، کاهش تعداد انگشتان می‌باشـد؛(49)ـ به نحـوی که اسب‌های به اصطلاح اولیـه، تعـداد انگشـتان بیشـتری داشته و اسب‌های امروزی تک انگشته (یا به عبارت بهتر تک سـمه!) شـده‌اند.(49)ـ تاکید تکامل شناســان بر این مسـئله، تا حـدی است که در تمـامی تصـاویر مربـوط به توالی فسیلی، از این مسئله بهره برده‌اند.(49)

توالی فسیلی اسب‌ها؛ تکامل شناسان علاقه‌ی زیادی به بحث کاهش تعداد انگشتان اسب‌ها در طول زمان دارند!

اما تکامل شناســـــان در این میـــــان یک نکته‌ی مهم را فرامـوش کرده‌اند یا عمـداً به آن اشـاره‌ای نمی‌کنند. آن نکته‌ی مهم شـــیوع بـــالای ناهنجـــاری «چند انگشـــتی: Polydactyly»ـ در اسب‌ها اســـت؛(58)ـ به نحـــوی که ناهنجـــاری «چند انگشـــتی: Polydactyly»ـ شـــایع‌ترین ناهنجاری ژنتیکی انگشتان در اسب‌ها می‌باشد!!!(58)

«چند انگشـــتی: Polydactyly»ـ شـــایع‌ترین ناهنجـــاری ژنتیکی انگشتان در اسب‌ها می‌باشد!!!

«چند انگشــتی: Polydactyly»ـ شــایع‌ترین ناهنجــاری ژنتیکی انگشتان در اسب‌ها می‌باشد!!!

به گواهی تاریخ، اسب‌های «اسکندر مقــدونی» و یکی از «قیصرهای (سـزارهای) رومی» مبتلا به ناهنجـاری «چند انگشــتی: Polydactyly»ـ بوده‌اند. تصــویر ســمت چپ، اسب «ســـزار روم» را که مبتلا به به ناهنجـــاری «چند انگشـتی: Polydactyly»ـ بـوده اسـت، نمـایش می‌دهد. (البته اسب مـذکور، تک شـاخ نبـوده و نمـایش تک شـاخ برای وی، شگرد هنری جهت اسطوره سازی می‌باشد!)

بـدین تـرتیب همـان گونه که ملاحظه فرمودیـد، حـتی در اسب‌های امـــروزی نـــیز ناهنجـــاری «چند انگشـــتی: Polydactyly»به وفور به چشم خـورده و این ناهنجـاری از جمله شــایع‌ترین ناهنجاری‌هــای انگشــتان در اسب‌ها می‌باشـــد؛(58)ـــ بنـــابراین آن چه که در اسب‌های به اصطلاح قدیمی‌تر به عنـوان تعـداد انگشـتان بیشـتر نـام برده شده و طبق ادعای تکامل شناسان به عنوان کاهش تدریجی تعداد انگشتان در طـول زمـان عنـوان می‌شـود، ممکن است چنـدان صـحیح نباشـد؛ چـرا که ممکن است تعدد انگشتان در بـرخی فسـیل‌های قـدیمی تـر، به دلیل ناهنجـــاری «چند انگشـــتی: Polydactyly»ـــ در این موجودات باشد که اتفاقاً در اسب‌ها و جـانوران مشـابه، رخ می‌دهد!، نه این که واقعـاً گـونه‌ای جـدا از اسب‌ها با تعـداد انگشـتان بیشـتر وجـود داشـته باشد! بـرای مثـال فـــــرض نمایید که تعـــــدادی از اسب‌های کوچک جثه‌ی نژادهــای «فــالابلا: Falabella»(52) و «پـونی شـتلند: Shetland»(51) که در 20 میلیـــون ســـال قبل می‌زیســـته‌اند، مبتلا به ناهنجـــاری «چند انگشـــتی:

«Polydactyly»ـ بوده باشند! اگر فسیل آن‌ها را از خاک خارج نماییم، خواهیم دید که هم جثه‌ی آن‌ها از اسب‌های امروزی کوچکتر بوده و هم تعداد انگشتان آن‌ها بیشتر بوده است! بنابراین اگر مانند تکامل شناسان بخواهیم کوته بینانه نتیجه بگیریم، باید بگوییم که «فالابلا: Falabella»(52) و «پونی شتلند: Shetland»(51) چند انگشته، جد اسب‌های امروزی می‌باشند!!! حال آن که می‌دانیم این دو اسب، نه از گونه‌ای جدا از اسب‌های امروزی، بلکه دو نژاد از اسب‌های امروزی و با قابلیت آمیزش زایا با سایر اسب‌های امروزی می‌باشند!

شیوع به نسبت بالای ناهنجاری «چند انگشتی: Polydactyly»ـ در نژادهای مختلف اسب‌های امروزی، این سوال مهم را پیش روی تکامل شناسان قرار می‌دهد که آن‌ها به چه مجوزی بدون توجه و بدون اشاره به احتمال وجود ناهنجاری «چند انگشتی: Polydactyly»ـ در فسیل‌های مکشوفه‌ی قدیمی که آن‌ها این فسیل‌ها را به شبه اسب‌های حد واسط ما قبل تاریخ منسوب می‌کنند، احتمال بروز چنین ناهنجاری را در فسیل‌های نامبرده، نادیده گرفته و با جسارت و اطمینان تمام، از مجزا بودن گونه‌ی به اصطلاح شبه اسب‌های حد واسط، از اسب‌های امروزی دم می‌زنند؟!!! از کجا معلوم که فسیل‌های نامبرده، بعضاً از نژادهای کوچک جثه‌ی اسب‌های امروزی مبتلا به ناهنجاری «چند انگشتی: Polydactyly»ـ نبوده باشند؟!!! از نظر علمی تکامل شناسان به صورتی ناقص و کودکانه و سهل انگارانه با این موضوع برخورد کرده‌اند!!!

بنـابراین ادعـای این که اسب‌های قـدیمی‌تر چند انگشـته بوده‌اند و به مرور زمان تک انگشته (تک سـمه) شـده‌اند، به معنـای نادیـده گـرفتن احتمـال بـروز ناهنجـاری «چند انگشــتی: Polydactyly»ـ در فسـیل‌های قبلی می‌باشد که این نادیــده گــرفتن و ســهل انگــاری علمی، به هیچ عنوان از سوی تکامل شناسانی که ادعای دقت و صـحت در اطلاعات به ظاهر علمی شان می‌نمایند، قابل پذیرش نیست! در یک کلام باید گفت که این سهل انگاری تکامل شناسان در رابطه با مسئله‌ی ناهنجـاری «چند انگشــتی: Polydactyly»ـ در تـوالی فسـیلی اسب‌ها، خـود یکی از عوامل مخدوش بودن چنین توالی فسـیلی است. البته با توجه به سفسطه‌های تکامل شناسـان، ممکن است آن‌ها بگویند که ملاحظه‌ی «چند انگشــتی: Polydactyly»ــ در برخی اسب‌های امروزی نیز نشان دهنده‌ی روند تکـاملی است که منجر به خاموش شدن ژن‌های خـاص مربـوط به رشد و نمو در اسب‌های امــــروزی باشد که از اجـــــداد اسب‌های امــروزی به آن‌ها به ارث رســیده باشد! گرچه این ادعا نـیز قابل اعتنا به نظر می‌رسـد، اما سـاده‌ترین پاسخ این است که شواهد کافی مبـنی بر چـنین ادعـایی وجود ندارد، بلکه بر عکس باید این سوال را پرسید که از کجا معلـوم، از اول هم فسـیل‌های مربـوط به اسب‌های اولیه، ناهنجاری «چند انگشـتی: Polydactyly»ـ نداشـته اند؟!

اما نکته‌ی جـــالبی که در یکی از مقـــالات طرفـــداران «فرضیه‌ی تکامل»، به چشم می‌خورد، وجود تصـویری از یک «کـــره اسب» مبتلا به ناهنجـــاری «چند انگشـــتی: Polydactyly»ــ بــود که توضــیح نویســنده‌ی مقاله که «زیست شناس» نیز می‌باشـد، در این خصـوص جـالب به

نظر می‌رسد! زیـرا مولف مقالـه، بنا به 2 دلیـل، «چند انگشـــتی: Polydactyly»ــ ملاحظه شـــده در اسب‌های امـروزی را صـرفاً اختلالات بیولـوژیکی می‌داند (همـان گونه که ما نـــــیز به این مســـــئله واقفیم!)، اما این ناهنجاری‌ها را چـــیزی جـــدا از فرآینـــدهای تکـــاملی می‌شـمارد! این 2 دلیل طبق نظر نویسـنده‌ی مقـاله‌ی مذکور، عبارتند از:(59)

الف) فقط یک انگشت اضافه در تصویر وجود دارد.

ب) انگشت اضـــافه با مفصل مناســـبی، چفت و بست نشده است.

بررسی ناهنجـــــاری «چند انگشـــــتی: Polydactyly» درمقـــاله‌ی مربـــوط به تکامل اسب‌ها! در این مقالـــه، مولف که خـود یک بیولوژیست اسـت، به 2 دلیل ارتبـاط این انگشت اضافه را با فرآیندهای تکاملی مردود دانسته و آن را صـرفاً ناهنجاری‌هـای تقسـیم سـلولی عنـوان نموده است. این 2 دلیل، طبق نظر نویسـنده‌ی مقـاله‌ی مـــذکور، عبارتند از: الف) فقط یک انگشت اضـــافه در تصویر وجود دارد. ب) انگشت اضافه با مفصل مناسـبی، چفت و بست نشده است.

البته موضوع بحث مقاله‌ی فوق، با موضوعات مورد بحث ما کاملاً متفاوت است، اما از آن جا که چنین استدلالاتی ممکن است در برخورد با شبهه‌ی وارد شـده از سـوی ما در رابطه با ناهنجـــاری «چند انگشـــتی: Polydactyly»، نیز استفاده شود، ذکر توضیحاتیدر این خصوص، خالی از لطف نیست:

الف) تعـــداد انگشـــتان در ناهنجـــاری «چند انگشـــتی: Polydactyly»ـــ از یک انگشت اضـــافه تا چند انگشت اضافه متغیر است. گرچه در اکـثر تصـاویر فـوق، بیشـتر تصاویر ناهنجاری «چند انگشتی: Polydactyly»، نشـان دهنـــده‌ی 1 انگشت اضـــافه در تنها 1 پـــای «اسب‌ها» بوده‌اند، اما موارد متعددی از مقـالات، تصـاویر واقعی و نقاشی‌های تـــــاریخی وجـــــود دارند که اسب‌هایی با 2 انگشت اضافه و 4 پای مبتلا به ناهنجاری «چند انگشتی: Polydactyly» را نشان می‌دهند: (60)

تصویر واقعی یک اسب مبتلا به ناهنجاری «چند انگشتی: Polydactyly»ـ در هر 4 پا! (تصـویر سـمت راست) و طـراحی هـنری قـدیمی از یک اسب مبتلا به ناهنجـاری «چند انگشـتی: Polydactyly»ـ در هر 4 پا که دو پـای عقـبی اسـب، (تصـویر سـمت چپ) هر کـدام 2 انگشت اضافه در طرفین دارند!

تصـــویر نقاشی قـــدیمی از «شـــاهزاده آرچبیشـــاپ سـالزبورگ» و «اسـبش» که مبتلا به ناهنجـاری «چند انگشتی: Polydactyly» در هر 4 پا بوده است!

بنـابراین انـواع متعـددی از ناهنجـاری «چند انگشـتی: Polydactyly»ـ در بین اسب‌ها وجود دارد که در برخی از مـوارد هر 4 پا را به صـورت 2 انگشت اضـافه درگـیر می‌نماید. به همین دلیـل، چـنین ناهنجاری‌هـایی در هر 4 پـا، می‌تواند در اسب‌ها، شـبه اسب‌ها و سـایر اعضـای خـانواده‌ی «اسب سـانان» می‌تواند بـروز یابد که البته دانشمندانی همچون «ویلسـون: Wilson»ـ و «لینـدرمن: Linderman»ـ نیز در مطالعات خود به موارد متعـددی از «تـری داکـتیلی (وجـود 2 انگشت اضـافه در کنـار سم

اسب): «Tridactyly»ــ در انــدام‌های اسب‌های امــروزی اشاره کرده‌اند.(61)

ب) بـرخلاف مطـالب منـدرج در مقـاله‌ی مـذکور، حـالات مختلفی برای اتصال انگشـتان اضـافه به انـدام‌ها وجـود دارد. در واقع در برخی از انواع ناهنجاری «چند انگشتی: Polydactyly»، انگشت یا انگشـتان اضـافه، به مفاصل متناظر خود متصل نشده و به صـورت بـدفرم و خـارج از محل مفصل اصـلی متصل می‌شـوند؛ اما در بسـیاری از انـواع ناهنجـاری «چند انگشـتی: Polydactyly»، حـتی انگشت‌های اضـافه نـیز به مفصل اصـلی و متنـاظر خـود متصل می‌گردند. تصــاویر زیــر، به درک این توضــیحات کمک می‌نماید:(62)

تنوع در بروز ناهنجـاری «چند انگشـتی: Polydactyly»! در تصاویر بالا، انواعی از این ناهنجاری دیده می‌شود که در آن‌ها، انگشت‌های اضافه، در مفصل مناسب و متناظر خــود، متصل نشــده‌اند. اما در تصــاویر پــایین، ملاحظه می‌گــرد که در بــرخی از مــوارد دیگر ناهنجــاری «چند انگشتی: Polydactyly»، حـتی انگشـتان اضـافه نـیز به مفاصل مناسب و متنـاظر خـود متصل گردیده‌اند و حـتی در وهله‌ی اول ممکن است، شرایط انگشـتان طـبیعی به نظر برسد!

با توجه به مثال‌ها و تصــــاویر فــــوق، در می‌یــــابیم که ناهنجــاری «چند انگشــتی: Polydactyly»ــ می‌تواند به انـواع و اقسـام حـالات بـروز یابد! بـدین تـرتیب تصـاویر مورد اشاره در مقاله‌ی مذکور، تنها به یک حالت از انواع مختلف آن اشــــاره نمــــوده و به همین دلیل نمی‌تواند پاسخی در برابر بحث ما باشد.

ج) اما نکته‌ی بسیار مهمی که باید به آن اشاره نماییم، این است که موارد ناهنجاری «چند انگشتی: Polydactyly»ـ مربوط به «اسب‌ها» که در مقالات و کتب به آن‌ها اشاره شده است، تنها جزء بسیار بسیار بسیار کوچکی از کل موارد ناهنجاری «چند انگشتی: Polydactyly»ـ موجود در بین «اسبیان» و «شبه اسب‌ها»ی عصر حاضر می‌باشد! چرا که بخش اعظم خانواده‌ی «اسبیان»، اصولاً به صورت وحشی در طبیعت زندگی می‌کنند و دور از دسترس همیشگی محققان قرار دارند و بالطبع بخش اعظم ناهنجاری «چند انگشتی: Polydactyly»ـ موجود در این حیوانات، کشف نگردیده و اصولاً در مقالات و کتب، منتشر نمی‌گردند! به همین دلیل، باید بگوییم که احتمالاً وقوع ناهنجاری «چند انگشتی: Polydactyly»ـ در «اسبیان»، حتی بسیار بیشتر از آن چیزی است که در مقالات و کتب به آن‌ها اشاره می‌شود!

این در حالی است که به دلیل در دسترس بودن «انسان‌ها» و حتی مراجعه‌ی خود بیماران، اکثر موارد ناهنجاری «چند انگشتی: Polydactyly»ـ در «انسان‌ها» ثبت می‌گردد.

تنوع و فراوانی «اسبیان» اعم از انواع «اسب‌های اهلی»، «اسب‌های وحشی»، «الاغ‌ها»، انواع «گور خرهای آفریقایی وحشی»، انواع «گورخرهای آسیایی وحشی» و «قاطرها» در طبیعت، که بخش اعظم آن‌ها در دسترس همیشگی انسان‌ها نیستند، این نکته را متذکر می‌گردد که بسیاری از ناهنجاری‌های کشف شده در «اسب‌ها» از جمله ناهنجاری «چند انگشتی:

«Polydactyly»، بسیار شایع‌تر از آن چیزی است که تصور می‌شود! چرا که بسیاری از موارد رخ داده در طبیعت، اصولاً در دسترس نیستند!

با توجه به مطالب ذکر شده، مشخص می‌گردد که توجیهات تکامل شناسان پیرامون ناهنجاری «چند انگشتی: Polydactyly»ـ نیز دردی از آن‌ها دوا نخواهد کرد! چرا که تنوع فراوان انواع مختلف این ناهنجاری در بین «اسب‌ها» و سایر جانوران، امکان بروز هر الگویی از این ناهنجاری را در حیوانات ممکن نموده و بدین ترتیب، امکان وقوع آن را در فسیل‌های منتسب به «شبه اسب‌ها»ی ماقبل تاریخ نیز ممکن می‌سازد. احتمال وقوع چنین ناهنجاری‌هایی در «شبه اسب»های ماقبل تاریخ، علامت سوال جدی در مقابل ادعاهای تکامل شناسان پیرامون تغییر تعداد انگشتان این «شبه اسب‌ها» در طول زمان قرار می‌دهد که البته در سطور فوق، به آن اشاره گردید.

تذکر بسیار مهم: به دلیل پرهیز از اطاله‌ی کلام، از بررسی جزئی پیرامون «توالی دندان‌ها» در توالی فسیلی اسب‌ها خودداری می‌نماییم؛ اما به صورت خلاصه اشاره می‌نماییم که همانند بسیاری از شرایط طبیعی و غیر طبیعی دیگر در جانوران، وضعیت دندان‌ها نیز در جانوران مختلف متعلق به یک «گونه» نیز با یکدیگر متفاوت خواهد بود. برای مثال تفاوت‌های دندانی در جانوران بالغ، نابالغ، جنس نر و ماده و ... و حتی جانوران متعلق به یک گونه که در نواحی مختلف زندگی می‌کنند، موجب گوناگونی بسیار در وضعیت دندان‌های جانوران مختلف می‌شود. در مورد اسب‌ها نیز این

مسئله به چشم می‌خورد و بر اساس سن، جنس و حتی نژادهای مختلف اسب‌ها، وضعیت دندان‌ها بسیار متغیر می‌باشد؛ برای مثال، اسب‌های نژادهای «پونی شتلند: PonyShetland»ـ و «فالابلا: Falabella»ـ و سایر اسب‌های مینیاتوری از نظر نحوه‌ی چینش دندان‌ها و حتی بازه‌ی زمانی ظهور دندان‌های مختلف اعم از دندان‌های آسیاب، نیش و ...، با بسیاری از نژادهای مختلف اسبی دیگر، تفاوت دارند.(63)ـ بنابراین، توالی دندان‌ها در توالی فسیلی اسب‌ها، ضعیف‌ترین قسمت مربوط به توالی فسیلی اسب‌ها بوده و به آسانی زیر سوال می‌رود. به همین علت و به منظور پرهیز از پراکندگی بیشتر مطالب، از تمرکز بیشتر در این زمینه خودداری خواهیم نمود.

تفاوت‌های دندانی در جانوران بالغ، نابالغ، جنس نر و ماده و ... و حتی جانوران متعلق به یک گونه که در نواحی مختلف زندگی می‌کنند، موجب گوناگونی بسیار در وضعیت دندان‌های جانوران مختلف می‌شود. برای مثال، اسب‌های نژادهای «پونی شتلند: Pony Shetland»ـ و «فالابلا: Falabella»ـ و سایر اسب‌های مینیاتوری از نظر نحوی چینش دندان‌ها و حتی بازه‌ی زمانی ظهور دندان‌های مختلف اعم از دندان‌های آسیاب، نیش و ...، با بسیاری از نژادهای مختلف اسبی دیگر، تفاوت دارند.

5 - یکی دیگر از مواردی که تکامل شناسان به صورت سهوی یا عمدی در ادعاهایشان پیرامون توالی اسب‌ها نادیده گرفته‌اند، مسئله‌ی وجود جانوران «دو رگه (هیبرید): Hybrid»ـ در عالم طبیعت است که می‌تواند

محاسبات و ادعاهای تکامل شناسان را مورد چالش قرار دهد! همانگونه که در قســـمت‌های قبلی این مقالـــه، اشاره کردیم، جانورانی در طبیعت وجود دارند که حاصل آمـیزش دو گـونه‌ی مجـزا بـوده و به همین دلیل عمـدتاً عقیم می‌باشند و به عنوان یک گونه‌ی واقعی و مستقل، طبقه بندی نمی‌شوند.(44)

معروف‌ترین مثال در زمینه‌ی جـانوران دو رگه (هیبرید)، «قـاطر: Mule»ــ است که حاصل آمــیزش الاغ و اسب می‌باشد. (41)ـ به دلیل این که اکثر قاطرهـای حاصل از این آمــیزش، عقیم می‌باشــند، به عنــوان یک گــونه‌ی واقعی و مسـتقل، طبقه بنـدی نشـده، و به زبـان علمی نیز به صورت ضرب دو گونه نمایش داده می‌شوند! یعنی «قاطر» از نظر گونه‌ای به صورت علمی به شکل «اسب × الاغ: Equus asinus × Equus caballus» نشان داده می‌شود!!!(41)ـ (البته موارد بسیار معـدودی از بـاروری قاطرهـای مـاده گـزارش گردیـده که یا فرزنـدان حاصل شـده، خودشـان عقیم بودند و یا فرزنـدان حاصل شـده، کاملاً مشابه اسب‌ها بوده و هیچ ویژگی مزبوط به الاغ‌ها را نشان نداده‌اند.)(41)

قاطر به عنوان یک جانور دورگه (هیبرید) حاصل آمـیزش دو گونه اسب و الاغ، چه از نظر اســکلتی - اســتخوانی، چه از نظر جثه، چه از نظر ساختار بـدنی و حـتی از نظر هوش و ذکاوت، با والدین خـود تفاوت‌هـای مهمی دارد:(41)

حاصل آمـیزش اسب (سـمت چپ) و الاغ (وسط)، جـانور هیبرید (دورگه ی) قاطر (سمت راست) می‌باشد.

بدین ترتیب همان گونه که ملاحظه فرمودید، جـانور «دو رگه (هیبرید)» قـاطر که به دلیل عقیم بـودن، جـزء یک گونه‌ی واقعی و مجزا محسوب نمی‌شـود، از نظر بـدنی، تفاوت‌های مهم و واضحی با والدین خود دارد.

البته بجز قـاطر، مـوارد دیگـری از جـانوران هیبرید (دو رگه) نـیز وجـود دارد که «شـیببر (لایگر): Liger»(42) یعنی فرزند شـیر نر و بـبر مـاده از آن جمله می‌باشد که «شـیببر (لایگر): Liger»ـ نـیز از نظر جثه از هر دو والد خـود بزرگـتر بـوده و از نظر جسـمی و اسـکلتی نـیز تفاوت‌های مهمی با والدین خود دارد:(42)

حاصل آمیزش شیر نر (سمت راست) و ببر ماده (سـمت چپ)، شـیببر «لایگر: Liger»ـ (پـایین) می‌باشد. اصـولاً لایگرها نسـبت به هر دو والد خـود جثه‌ی درشت‌تری دارند. (به دلیل عدم تعادل ژنی)

با توجه به وجـود مـوارد متعـددی از جـانوران «دو رگه (هیبرید)» در طبیعت و حتی بدون وجود دخالتی از سوی انسـان در بسـیاری از این مـوارد، این پرسش و سـوال جـدی در مقابل ادعـای تکامل شناسـان پـیرامون تـوالی فسیلی اسب‌ها قرار می‌گیرد که آن‌ها به چه مجـوزی، به احتمـال وجـود فسـیل‌های «دورگه (هیبرید)» توجه ننموده‌اند و با خوش خیالی عمدی یا سهوی، و بدون این که به ارگان‌ها و انـدام‌های درونی، محتـوای ژنـتیکی، پروتئین‌هـای سـاختاری و ... کامل این فسـیل‌ها پرداخته باشـند، آن‌ها را به عنـوان گونه‌هـای مجـزا که در طـول زمان به صـورت متـوالی آمده‌انـد، پنداشـته انـد؟! چگونه است که آن‌ها این احتمال مهم را نادیده گرفته اند؟!!

یکی دیگر از مـــواردی که تکامل شناســـان به صـــورت سهوی یا عمدی در ادعاهایشـان پـیرامون تـوالی اسب‌ها نادیــده گرفته‌انــد، مســئله‌ی وجــود جــانوران «دو رگه (هیبرید): Hybrid»ـ در عــالم طـبیعت است که می‌تواند محاسبات و ادعاهای تکامل شناسان را مورد چالش قرار دهد! معروف‌تـــرین مثـــال در زمینه‌ی جـــانوران دو رگه (هیبرید)، «قاطر: Mule» است که حاصل آمیزش الاغ و اسب می‌باشد. به دلیل این که اکـثر قاطرهـای حاصل از این آمـــیزش، عقیم می‌باشـــند، به عنـــوان یک گـــونه‌ی واقعی و مستقل، طبقه بندی نشده،و به زبان علمی نیز به صـورت ضـرب دو گونه نمـایش داده می‌شـوند! یعـنی «قاطر» از نظر گونه‌ای به صورت علمی به شکل «اسب الاغ: Equus asinus × Equus caballus» نشان داده می‌شود!!! در مورد توالی اسب‌ها نیز برخی فسیل‌ها که به عنـوان گونه‌هـای مجـزا نـام بـرده شـده‌اند، در عمل ممکن است فقط جانوران هیبریدی فسـیل شـده باشـند که از آمـیزش دو گـونه‌ی خـانواده‌ی اسـبیان ایجـاد شـده باشـند و به دلیل نـازا بـودن، گـونه‌ی مجـزایی نباشـند! (بـــرای مثـــال ممکن است که آن چه تکامل شناســـان به عنـــوان شـــیه اسب «مریکیپـــوس: Merychippus» می‌شناسـند، نه یک شـبه اسب واقعی، بلکه هیبریـدی از دو شـــبه اسب مختلف باشد!) با توجه به این که تکامل شناسان به بررسی ژنتیکی این فسیل‌ها نپرداخته‌اند، در مقابل این انتقــاد، پاسخ مناســبی نداشــته و نمی‌توانند احتمال هیبرید بودن این فسیل‌ها را رد کنند!

بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گـرفت که در نظر نگـرفتن و عدم توجه به احتمال وجود فسیل‌های هیبریدی (دو رگه) در تـــوالی فســـیلی اسب‌ها، یکی از مـــوارد مهم ســـهل

انگاری عمـدی یا سـهوی تکامل شناسـان در بررسی این به اصطلاح تـوالی فسـیلی می‌باشد و این سـهل انگـاری مهم علمی، توالی فسیلی اسب‌ها را به شـدت مخـدوش می‌نماید.

6 – یکی دیگر از مـواردی که در مقابل تـوالی فسـیلی اسب‌ها علامت سوال جدی ایجاد می‌نماید، احتمال بـروز بیماری‌هـای متابولیک و هورمـونی مانند «غـول پیکـری (ژیگانتیسم): (23)«Gigantism، «درشت پایـانکی (آکرومگـالی): (25)«Acromegaly و «کوتـولگی: (24)«Dwarfism در تـوالی فسـیلی اسب‌ها است. همانگونه که قبلاً نـیز ذکر کـردیم، اختلالات هورمـونی و به خصوص اختلالات ترشح «هورمون رشد» موجب بـروز حالات متفاوت غول پیکری و کوتولگی در انسان و سـایر حیوانـات می‌گـردد. در تصـاویر زیـر، مجـدداً اشـاره‌ی مختصری به این ناهنجاری‌ها می‌نماییم:

اختلال «غـول پیکـری (ژیگانتیسم): Gigantism» (راست) و «کوتولگی: Dwarfism» (چپ) در انسان.

یک مرد مبتلا به بیمـاری «درشت پایـانکی (آکرومگـالی): Acromegaly»ـ که قبل از ابتلا به بیمـاری، صـورت متناسبی داشته است، اما به مرور زمان و بعد از ابتلا به بیماری، کم کم فرم چهره‌ی وی تغییر می‌نماید.

بیماری «ژیگانتیسم (غول پیکـری): Gigantism»ـ که در اثر افزایش ترشح هورمون رشد به وجـود می‌آیـد، ممکن است در جانوران دیگر (از جمله اسب‌ها) نیز پدید آید.

بیمـاری «آکرومگـالی (درشت پایـانکی): Acromegaly» در گربه‌هـا؛ از جمله تغیـیرات ایجـاد شـده در گربه‌هـای

مبتلا، پهن شدن صورت، افزایش فاصله‌ی دنـدان‌ها، جلو آمدن چانه و بزرگ شدن دست و پای آن‌ها است.

تصـــاویر بـــالا، چهـــره‌ی یک گـــربه‌ی مبتلا به بیمـــاری «آکرومگالی (درشت پایانکی): Acromegaly»ـ را نشـان می‌دهند که در آن‌ها بـــزرگی صـــورت، دست‌ها، پاها و افـزایش فاصـله‌ی دنـدان‌ها به چشم می‌خـورد. تصـویر وسط، رادیوگرافی از دست‌های گربه‌ی نامبرده را نشان می‌دهد که ضـــخیم شـــدن انگشـــتان را نشـــان می‌دهد. تصـاویر پـایینی، تصـاویر رادیوگرافیک گـربه‌ی مبتلا به «آکرومگـــالی» را قبل و بعد از ابتلا، نشـــان می‌دهند. (تصویر سمت چپ مربوط به قبل از ابتلا و تصویر سمت راست مربـــوط به بعد از ابتلا می‌باشد.) همانگونه که در تصـــاویر رادیوگرافیک مشـــخص اســـت، بعد از ابتلا به بیماری، استخوان جمجمه و فک بالا و پایین (به خصـوص فک پایین) بزرگ‌تر شـده و فاصـله‌ی دنـدان‌ها از یکـدیگر افزایش یافته است.

با علم به این که اختلالات فـوق می‌تواند در بسـیاری از جـانوران بـروز یابـد، این علامت سـوال در مقابل تـوالی فسیلی اسب‌ها ایجاد می‌شود که از کجا معلوم آن چه که امـــروزه به عنـــوان شـــبه اسب‌های مختلف در تـــوالی فسـیلی اسب‌ها مـورد اشـاره قـرار می‌گـیرد، در عمل اسب‌ها یا شبه اسب‌های نژادهای مختلف مبتلا به «غـول پیکری (ژیگانتیسم): (23)«Gigantism، «درشت پایانکی (آکرومگـــالی): (25)«Acromegaly و «کوتـــولگی: (24)«Dwarfism نباشند؟!!:

با علم به وجـــود ناهنجاری‌هـــای هورمـــونی مختلف حیوانـات، این علامت سـوال در مقابل تـوالی فسـیلی

اسب‌ها ایجاد می‌شود که از کجا معلوم آن چه که امروزه به عنـــوان شـــیه اسب‌های مختلف در تـــوالی فســـیلی اسب‌ها مـورد اشـاره قـرار می‌گـیرد، در عمل اسب‌های نژادهـــای مختلف مبتلا به «غـــول پیکـــری (ژیگانتیسم): Gigantism»، «درشت پایـــــانکی (آکرومگـــــالی): Acromegaly» و «کوتولگی: Dwarfism» نباشند؟!!

همچنین وضـعیت‌هایی مانند ناهنجـاری «درشت پایـانکی (آکرومگـالی): Acromegaly»، می‌توانند مـوجب بـروز تغییرات واضح جمجمه‌ای شده و تفاوت‌های جمجمه‌ای را در فسیل‌های منتسب به رده‌هـای مختلف تـوالی اسب‌ها را توضیح دهند:(25)

تصاویر بالا راست و بالا وسط، چهـره‌ی یک گـربه‌ی مبتلا به بیمـــــاری «آکرومگـــــالی (درشت پایـــــانکی): Acromegaly»ــ را نشـــان می‌دهند که در آن‌ها بـــزرگی صـورت، دست‌ها، پاها و افـزایش فاصـله‌ی دنـدان‌ها به چشم می‌خـــورد. تصـــویر بـــالا چپ، رادیـــوگرافی از دست‌های گـــربه‌ی نـــامبرده را نشـــان می‌دهد که ضـخیم شدن انگشتان را نشان می‌دهد. تصاویر پـایینی، تصـاویر رادیوگرافیک گربه‌ی مبتلا به «آکرومگـالی» را قبل و بعد از ابتلا، نشـان می‌دهند. (تصـویر سـمت چپ مربـوط به قبل از ابتلا و تصویر سمت راست مربـوط به بعد از ابتلا می‌باشد.) همانگونه که در تصاویر رادیوگرافیک مشـخص است، بعد از ابتلا به بیماری، استخوان جمجمه و فک بالا و پایین (به خصوص فک پایین) بزرگ‌تر شـده و فاصـله‌ی دندان‌ها از یکدیگر افزایش یافته است.

یک مرد مبتلا به بیمـاری «درشت پایـانکی (آکرومگـالی): Acromegaly»ـــ که قبل از ابتلا به بیمـــاری، صـــورت

متناسبی داشته است، اما به مرور زمان و بعد از ابتلا به بیماری، کم کم فرم چهره‌ی وی تغییر می‌نماید.

دانستن این مسئله که ناهنجاری‌های «غول پیکری (ژیگانتیسم): Gigantism»، «درشت پایانکی (آکرومگالی): Acromegaly» می‌تواند اختلالات جمجمه‌ای واضح و شدیدی ایجاد کند نیز ابهام و علامت سوال جدی مقابل ادعای تکامل شناسان پیرامون توالی جمجمه‌ای اسب‌ها در توالی فسیلی اسب‌ها پدید می‌آورد؛ زیرا تغییرات مورد ادعای تکامل شناسان در مورد تفاوت جمجمه‌ها در فسیل‌های مختلف، می‌تواند به دلیل وجود اختلالات نامبرده باشد، نه ایجاد یک گونه‌ی جدید! تکامل شناسان در مقابل این انتقاد نیز پاسخ مناسبی نخواهند داشت!!!

بدین ترتیب همانگونه که ملاحظه فرمودید، احتمال وجود «غول پیکری (ژیگانتیسم): Gigantism»(23)، «درشت پایانکی (آکرومگالی): Acromegaly»(25) و «کوتولگی: Dwarfism»(24) یکی از مواردی است که در مقابل توالی فسیلی مورد ادعای تکامل شناسان، علامت سوال جدی ایجاد می‌نماید و سهل انگاری تکامل شناسان در این خصوص، ادعاهای به ظاهر علمی آنان را به چالش می‌طلبد. بدین ترتیب این مسئله نیز یکی از موارد و موانع پذیرفتن توالی فسیلی اسب‌ها از سوی تکامل شناسان خواهد بود.

7 - نادیده گرفتن سرده‌ها و گونه‌های جانوری دیگر موجود در عالم طبیعت و برخورد سلیقه‌ای با این سرده‌ها گونه‌ها، یکی دیگر از موارد مخدوش کننده‌ی

توالی فسیلی اسب‌ها می‌باشد. این مسـئله از چند جهت قابل بررسی است:

الف) در عصر حاضر جــانورانی مانند ســرده‌ی «تــاپیر: Tapir»(64) وجود دارند که از نظر اسکلتی و جسمانی، شــبیه بــرخی از فســیل‌های موجــود در تــوالی فســیلی اسب‌ها می‌باشند.

نژادهای گوناگون «تاپیر: Tapir».

`

«تــاپیر مــالایی: Malayan Tapir»ـ در ســمت راست و نوزاد تاپیر در سمت چپ.

تصاویری از اسکلت و اسـتخوانبندی «تـاپیر: Tapir».ـ به انگشتان، جمجمه و ساختار کلی بدن توجه فرمایید.

با مقایسه‌ی اســـتخوان بنـــدی و اســـکلت «تـــاپیر: Tapir»(64) با اسـکلت فسـیل‌های موجـود در تـوالی اسب‌ها، در می‌یابیم که شباهت بسیار زیادی بین اسکلت «تاپیر»های امروزی با فسیل‌ها منســوب به اسب‌های ما قبل تـاریخ وجـود دارد. همچـنین اگر نـوزادان و جوانـان گونه‌ی «تـاپیر» را در نظر بگـیریم، این شـباهت حـتی در بحث ابعاد و جثه نیز دو چندان خواهد شد:

شباهت بسیار زیاد اسکلت «تـاپیر: Tapir»ـ اعم از بـالغ، نابـالغ و نـوزاد با فسـیل‌های منسـوب به شـیه اسب‌های ماقبل تــاریخ اعم از «هــیراکوتریوم»، «مزوهیپــوس» و «مریکیپـــوس»!!! این شـــباهت علاوه بر ســـاختار کلی اســکلتی، در فــرم جمجمه و حــتی پتجه‌ها نــیز ملاحظه می‌گردد!!!

بـدین تـرتیب همـان گونه که ملاحظه فرمودیـد، اسـکلت «تاپیرهای» امروزی، شباهت زیادی با اسکلت فسیل‌های منسـوب به اسب‌های به اصـطلاح اولیه همچـون «هـیراکوتریم» (49)، «مزوهیپـوس»(49) و «مریکیپـوس»(49)ـ دارند و این شـباهت در محـدوده‌ی تعداد انگشتان پا نیز بعضاً به چشم می‌خورد؛ به خصـوص اگر اسـکلت «تاپیرها»ی نـوزاد و نابـالغ را نـیز در نظر بگـیریم، از نظر جثه نـیز اسـکلت «تاپیرهـای» نـوزاد و نابـالغ، در حد و انـدازه‌ی «هـیراکوتریم» (49) و «مزوهیپوس» (49) خواهد بود.

این مسئله خود یک علامت سوال جـدی در مقابل ادعـای تکامل شناسـان پـیرامون تـوالی فسـیلی اسب‌ها قـرار می‌دهـد؛ چـرا که با توجه به شـباهت فـراوان اسـکلتی «تاپیرهای» امـروزی با فسـیل‌های منسـوب به اسب‌های به اصـطلاح اولیه همچـون «هـیراکوتریم»(49)، «مزوهیپـوس» (49)ـ و «مریکیپـوس» (49)، این سـوال پیش می‌آید که چه تضـمینی وجـود دارد که آن چه تکامل شناسـان امـروزه به عنـوان اسب‌های اولیه‌ی «هیراکوتریم»(49)، «مزوهیپوس»(49) و «مریکیپوس»(49) می‌شناسند، در عمل اسکلت «تاپیرها»ی نوزاد، بالغ و نابـالغ آن دوران نباشـند؟!!! البته اگر ناهنجاری‌هـای ژنـتیکی و هورمـونی مانند «غـول پیکـری (ژیگانتیسم)»(23)، «درشت پایـانکی (آکرومگـالی)»(25)، «آکنـدروپلازی: Achondroplasia»(19) و ... را که در بخش‌هـای قبلی و دربـاره‌ی حیوانـات دیگـر، مـورد بحث قرار گرفت را مجدداً در این جا نیز مطرح کـنیم، مسـئله بغرنج‌تر شـده و علامت سـوال و ابهامـات به مـراتب

بیشــتری در مقابل ادعاهــای تکامل شناســان پــیرامون توالی فسیلی اسب‌ها قرار می‌گیرد!!!

اما مطالعه‌ی اسکلت «تاپیرها» 2 مسئله‌ی بسیار جـالب و مهم را نمایـان می‌سـازد که به بحث ما ما نـیز مربـوط می‌شود:

A) اولین نکته‌ی جالبی که از بررسی اسـکلت «تاپیرها» به دست می‌آیــد، این است که اســکلت جــانوران، آینه‌ی مناسبی از آناتومی و ساختار کلی بدن آن‌ها نیست؛ زیرا همــان گونه که در تصــاویر ملاحظه می‌گــردد، «تاپیرها» دارای خرطومی هستند که تنها اجزای بـافت نـرم دارد و هیچ جزء استخوانی در آن یافت نمی‌شود!(64) به همین دلیل، صـرفاً از روی اسـکلت «تاپیرها» نمی‌تـوان وجـود «خرطــوم» را در آن‌ها حــدس زد؛ چــرا که «خرطــوم» موجود در «تاپیرها»، بخشی از جمجمه‌ی آن‌ها را تشکیل نمی‌دهند.(64)

اسکلت جانوران، آینه‌ی مناسبی از آناتومی آن‌ها نیست؛ زیــرا همــان گونه که در تصــاویر ملاحظه می‌گــردد، «تاپیرها» دارای خرطومی هسـتند که تنها اجـزای بـافت نرم دارد و هیچ جزء استخوانی در آن یافت نمی‌شـود؛ به همین دلیـل، صـرفاً از روی اسـکلت «تاپیرها» نمی‌تـوان وجود «پوزه» و «خرطوم» را در آن‌ها حدس زد!

این مســئله نــیز خــود علامت ســوال دیگــری در مقابل ادعاهای تکامل شناسان پیرامون فسیل‌ها (به طور عام) و در مقابل توالی فسیلی اسب‌ها (به طور خـاص) قـرار می‌دهد و آن این است که همــــان گونه که اســــکلت «تاپیرها» انطبــاق کــاملی با ویژگی‌هــای ظــاهری آن‌ها

ندارد و به طور مثال وجود یا عدم وجود «خرطوم» را در آن‌ها نمی‌تــوان از روی اســکلت آن‌ها فهمید(64)، چه تضــمینی وجــود دارد که از روی فســیل‌های جــانوران ماقبل تاریخ، بتـوان ویژگی‌هـای ظـاهری آن‌ها را اعم از وجود پوزه، خرطوم، بافت‌های نـرم سـایر نقـاط و ... را حـــدث زد؟!!! تصـــاویر تخیلی که تکامل شناســـان و هنرمندان مرتبط با آن‌ها ارایه می‌دهنـد، واقعـاً چقـدر با وضـعیت واقعی جـانوران مـذکور مطـابقت دارد؟!!! آیا عـدم اشـاره به این مشـکل بـزرگ، خـود نـوعی فـریب مخاطب نیست؟!!! از کجا معلوم که «هیراکوتریوم»(49) یا «مزوهیپــوس»(49)ـ موســوم به اسب ماقبل تــاریخ، «خرطوم» یا «پوزه»ی بلند یا مثلاً بافت نــرم در نــواحی پشتی یا دمی نداشته باشند؟!!! چه تضـمینی وجـود دارد که این جانوران بافت‌های نرم کاملاً متفاوت و متمـایز با اسبیان و غـیر قابل انعکـاس در اسکلت‌هایشـان نداشـته باشــند؟!!! این مســئله چــالش بــزرگی است که تکامل شناسان باید در مقابل آن، پاسخگو باشند!!!

B) مقایسه‌ی بین جمجمه‌های «گونه»های مختلف موجود در ســرده‌ی «تــاپیر: Tapir»هــا، حــاوی نکته‌ی بســیار ارزشمندی است:(64)

مقایسه‌ی بین جمجمه‌های «گونه»های مختلف موجود در سرده‌ی «تاپیر: Tapir»ها؛ به تنوع و گوناگونی فرم‌هـای جمجمه‌ی «تاپیر»های مناطق مختلف، توجه نمایید!

با ملاحظه‌ی تنوع و گوناگونی شـکل و سـاختار جمجمه‌ی «تاپیرها»ی مناطق مختلف(64)، در می‌یابیم که حتی در درون یک «ســرده» از جــانوران نــیز ممکن است تنــوع واضح ساختاری اسکلتی و جمجمه‌ای وجود داشته باشــد،

آن هم بـــدون این که لزومـــاً یکی از این جـــانوران، جد جـانور دیگر یا حد واسط بین آن جـانور با جـانور دیگـری باشـــــــند! در واقع «تاپیرها» یی که جمجمه‌ی آن‌ها در تصویر فوق نشان داده شـده اسـت، شـانس آورده‌اند که در عصر فعلی زندگی می‌کنند(64)، وگر نه معلـوم نبـود اگر جمجمه‌ی آن‌ها از زیر خاک و در زمان‌های گونـاگونی خارج می‌شد، تکامل شناسان چه دروغ و فریبی در مورد آن‌ها به کار می‌بستند و با خزعبلات خود، صـاحب بـرخی از این جمجمه‌ها را اجـــداد بـــرخی دیگر یا حد واسط بین چند گونه معـــــرفی می‌نمودند! این تنـــــوع فســـــیلی «تاپیرها»ی عصر فعلی نـیز سد بـزرگی در مقابل یـاوه گویی‌های تکامل شناسان ایجاد می‌نماید!

ب) بجز «تـــاپیر» که در عصر حاضر زنـــدگی می‌کنـــد، فسیل‌های متعددی از برخی گونه‌های شـبه اسب ما قبل تـاریخ به دست آمـده است که به دلیل عـدم سـازگاری با توالی فسیلی اسب‌ها، عمداً از این توالی فسـیلی، کنـار گذاشته شده‌اند. یکی از این گونه شـبه اسب‌های ما قبل تاریخ، «موروپوس: Moropus»(65) است.

فســیل‌های به دست آمــده از «موروپــوس: Moropus» نشـــان می‌دهد که وی جثه‌ای به مـــراتب بزرگـــتر از اسب‌های امروزی داشته و دارای چند انگشت بـوده است و جمجمه‌ی وی نیز شباهت به اسب‌های امـروزی داشـته است:(65)

جانور شبه اسب موسوم به «موروپوس: Moropus»، که بر اســاس محاســبات نه چنــدان دقیق زمــان ســنجی رادیومتریـــک، در دوره‌ی میوسن می‌زیســـته است. به

پنجه‌ها، فرم جمجمه، و فرم کلی اسکلتی آن توجه فرمایید.

جانور شبه اسب موسوم به «موروپوس: Moropus» که بر اساس محاسبات نه چندان دقیق زمان سنجی رادیومتریک، در دره‌ی میوسن می‌زیسته است. به پنجه‌ها، فرم جمجمه، و فرم کلی اسکلتی آن توجه فرمایید.

وجود فسیل اسکلت «موروپوس: Moropus»(65) در بین فسیل‌های مکشوفه، این علامت سوال بزرگ را در مقابل توالی فسیلی اسب‌ها قرار می‌دهد که طرفداران فرضیه‌ی تکامل، به چه مجوزی از قرار دادن فسیل «موروپوس» در سیر توالی خطی فسیلی اسب‌ها خودداری نموده اند؟!!!

نگاهی به وضعیت پنجه‌ها، سایز اسکلت و دوره‌ی زمین شناسی که فسیل موروپوس به آن منسوب شده است، علت این پنهانکاری تکامل شناسان را به خوبی نشان می‌دهد؛ چرا اگر تکامل شناسان می‌خواستند فسیل «موروپوس» را نیز در توالی فسیلی اسب‌ها قرار دادند، کل توالی فسیلی اسب‌ها زیر سوال می‌رفت!!! به عبارت دیگر از آن جا که «موروپوس» دارای چنگال (چند انگشت) بوده و جثه‌ای بزرگتر از اسب‌های امروزی داشته است، توالی فسیلی اسب‌ها را به هم زده و سدی جدی در مقابل پذیرفتن آن ایجاد می‌کرده است:

مقایسه‌ی تقریبی بین سایز اسب‌های امروزی و «موروپوس: Moropus».

بـــرای مقایسه‌ی بهـــتر انـــدازه‌ی اسب‌های امـــروزی با «موروپـوس» ما قبل تـاریخ، لطفـاً فیلم زیر را ملاحظه فرمایید:

دانلود

«موروپوس: Moropus» جانور شبه اسبی که در دوره‌ی میوسن می‌زیسته است. (فلش آبی رنگ، دوره‌ی زمـانی منسوب به فسیل‌های «موروپـوس» را نشـان می‌دهد که بین فســـــیل‌های منســـــوب به «مزوهیپـــــوس» و «مریکیپوس» قرار می‌گیرد). سایز اسکلت «موروپوس» (که حتی از اسب‌های سـنگین وزن امـروزی نـیز بزرگـتر بوده است) و چند انگشته بودن وی، موجب بر هم ریختن تــوالی فســیلی اسب‌ها می‌شــود! به همین دلیل تکامل شناســان از اشــاره به «موروپــوس» در تــوالی فســیلی اسب‌ها خودداری نموده‌اند!!!

«موروپوس: Moropus» جانور شبه اسبی که در دوره‌ی میوسن می‌زیسته است. (فلش آبی رنگ، دوره‌ی زمـانی منسوب به فسیل‌های «موروپـوس» را نشـان می‌دهد که بین فســـــیل‌های منســـــوب به «مزوهیپـــــوس» و «مریکیپوس» قرار می‌گیرد). سایز اسکلت «موروپوس» (که حتی از اسب‌های سـنگین وزن امـروزی نـیز بزرگـتر بوده است) و چند انگشته بودن وی، موجب بر هم ریختن تــوالی فســیلی اسب‌ها می‌شــود! به همین دلیل تکامل شناســان از اشــاره به «موروپــوس» در تــوالی فســیلی اسب‌ها خودداری نموده‌اند!!!

بـــدین تـــرتیب عـــدم اشـــاره به فســـیل «موروپـــوس: Moropus» در توالی فسیلی اسب‌ها، شاهد مهمی (65)

است که نشان می‌دهد تکامل شناسان، با رویکـردی غـیر علمی، غـیر اخلاقی و غـیر صـادقانه، از بین فسـیل‌های کشف شـده، تنها فسـیل‌هایی را در توالی‌هـای فسـیلی قـــرار می‌دهند که با اهدافشـــان ســـازگار باشد و با رویکـــردی کـــاملاً ســـلیقه ای، فســـیل‌های مغـــایر با نظراتشان را از توالی‌های فسیلی کنار می‌گذارند!

البته بـرخی اعتراضـات و انتقـادات مطـرح شـده در این زمینه، موجب شده است تا تکامل شناسان در حرکتی به ظاهر زیرکانه و با تبدیل توالی‌هـای خطی به توالی‌هـای شـاخه ای، تلاش کنند تا به نحـوی از این گونه تناقض‌ها فرار کنند، اما در ادامه خواهیم گفت که این ترفند نیز نه تنها دردی از آنـــان دوا نمی‌کنـــد، بلکه بعضـــاً مـــوجب تناقضات و اشکالات بزرگتری نیز می‌شود!

ج) اما نکته‌ی مهمی که باید به آن اشـــاره کـــرد، این مسـئله‌ی مهم است که تکامل شناسـان عمـداً یا سـهواً فرامـوش کرده‌اند که اصـولاً ممکن است جـانوران شـبه اسب دیگـــری نـــیز در زمان‌هـــای مختلف زمین شناسی وجود داشته باشند که به دلیل انقراض نسلشان امـروزه دیگر وجـــود ندارنـــد، اما حضـــور آن‌ها در قرن‌ها و هزاره‌های قبـل، در کنـار اسب‌ها، تاپیرها و ... رخ داده و آن‌ها گونه‌ای حیـوانی مانند میلیون‌ها گـونه‌ی دیگر بـوده باشـند، نه این که اجـداد اسب‌های امـروزی باشـند! به مثال زیر در این زمینه توجه فرمایید:

«دودو: Dodo»(66) پرنـده‌ای بـزرگ و نـاتوان در پـرواز بـــوده که در جزایر «مـــوریس» در اقیـــانوس «هند» می‌زیسته است. اولین بار وجـود «دودو: Dodo»ـ توسط ملوانـــانی که در ســـال 1598 میلادی به جزیـــره‌ی

«مـوریس» پا گذاشـته بودنـد، اعلام گردیـد؛(66)ـ اما به مـرور زمـان و با اسـتفاده‌ی مکـرر ملوانـان از گوشت «دودو»ی بی‌دفـاع و نـاتوان از پـرواز، تخـریب لانه‌ها و زیستگاه «دودو»ها توسط حیواناتی همچون خوک، سـگ، گربه و ... که به جزیـره‌ی «مـوریس» پا گذاشـته بودند و سایر دلایل شناخته و ناشناخته، نسل «دودو» سـریعاً رو به کـاهش گذاشت و در کمـتر از 100 سـال، نسل این جـانور منقـرض گردیـد؛(66)ـ تا جـایی که از سـال 1700 میلادی به بعـــــد، هیچ گزارشی از رویت «دودو» ارائه نگردید.(66)

اسـکلت واقعی و مجسـمه‌ی بازسـازی شـده از جـانور منقـرض شـده با عنـوان «دودو: Dodo».ـ این جـانور در جزایر «مـوریس» و در محـدوده‌ی زمـانی «1598 الی 1700 میلادی» رویت شـده است و پس از آن انقـراض یافته است. «دودو: Dodo»ـ یک مثـال معـروف بـرای گونه‌های در حال انقراض بوده و در فرهنگ مردم اروپـا، به دلیل ظـاهر خـاص و انقـراض زود هنگـامش، نمـاد «کودنی»، «حماقت» و «تنبلی» است.

اسـکلت واقعی و مجسـمه‌ی بازسـازی شـده از جـانور منقـرض شـده با عنـوان «دودو: Dodo».ـ این جـانور در جزایر «مـوریس» و در محـدوده‌ی زمـانی «1598 الی 1700 میلادی» رویت شـده است و پس از آن انقـراض یافته است. «دودو: Dodo»ـ یک مثـال معـروف بـرای گونه‌های در حال انقراض بوده و در فرهنگ مردم اروپـا، به دلیل ظـاهر خـاص و انقـراض زود هنگـامش، نمـاد «کودنی»، «حماقت» و «تنبلی» است.

وجـود «دودو» و انقـراض آن در قـرون اخـیر، از جهـات متعـدد و متفـاوتی حـائز اهمیت است. «دودو» جـانوری است که در عصر حاضر و در «جزیـــــره‌ی مـــــوریس» می‌زیسته است و چه گونه‌های زنده و چه فسـیل‌های آن در همین جزیره به دست آمده است.(66)ـ بنـابراین علی رغم این که «دودو» هم عصر با انسان‌ها می‌زیسـته، اما انسـان‌ها فقط در 500 سـال قبل از حضـور آن مطلع شدند و فقط 100 سـال زنـدگی «دودو»ها را توانسـتند ببینند.(66) این مسئله از نقطه نظر بحث ما، چند نکته را متذکر می‌گردد:

1 - نیافتن رد یا فسیلی از یک جانور به معنـای نبـود یا عدم وجود آن جـانور نیسـت؛ همـان گونه که «دودو» هم عصر انسـان می‌زیسـته، اما انسـان‌ها تا مـدت‌ها از این جانور یا فسیل وی اطلاع نداشتند.

2 - همان گونه که «دودو»ها هم عصر با جانوران کنونی می‌زیسته‌اند و امروزه دیگر منقرض شده و وجود ندارند، در گذشـته نـیز جـانوران متعـددی وجـود داشـته‌اند که امـــروزه به دلیل انقـــراض دیگر وجـــود ندارند. شـــبه اسب‌هایی همچون «مزوهیپوس»(49)ـ و «مریکیپـوس»(49) که در توالی اسب‌ها قرار داده شده‌اند، ممکن است جـانورانی از گونه‌هـای دیگر بوده‌اند که در کنـار سـایر جانداران می‌زیسـته‌اند، نه این که گونه‌هـای حد واسط و اجداد اسب‌های امروزی بوده باشند!

این گونه تصـور کنید که 1 میلیـون سـال بعـد، «شـتر مرغ‌ها»(67) و «امو: (68)«Emuها کماکان زنده باشند، و فسیل‌های جانوران امروزی از خـاک خـارج شـوند و در بین فسـیل‌های کشف شـده، فسـیل «دودو»ها در عصر

فعلی، و فسیل جانوران دیگری همچون «کبوتر نیکوبـار: Nicobar Pigeon»ـــ در دوره‌ای قـــدیمی‌تر از دوره‌ی فعلی (مثلاً 200 هزار سال قبل) یافت شود، اما فسیل «شتر مرغ‌ها»(67)ـ و «امو: (68)«Emuهای امـروزی در آن‌ها یافت نشـود. آیا انسـان‌های آن دوران حق دارند که چـنین تـوالی را در نظر بگیرند و «دودو» را گـونه‌ی حد واسط و جد «شـــترمرغ‌ها»(67)ـــ و «امو: (68)«Emuها بدانند؟!!

سوء برداشتی که انسان‌های 1 میلیـون سـال بعد ممکن است به آن دچـار شـوند؛ اگر انسـان‌های آینـده همچـون «تکامل شناسان» عصر حاضر با فسیل‌ها برخـورد کننـد، ممکن است از فسـیل‌های کشف شـده، چـنین برداشت نمایند که «کبوتر نیکوبار: Nicobar Pigeon» جد «دودو: Dodo» و «دودو: Dodo» گونه‌ی حد واسط و جد «امو: Emu»ها و «شتر مـرغ: Ostrich»ها باشـند. آن‌ها ممکن است چنین تصور کنند که به مرور زمان و در اثر شرایط محیطی، کم کم انتخـــاب طـــبیعی مـــوجب شـــده تا «کبوترهای نیکوبار»، جای خود را به پرندگان بلند قدتر و عظیم الجثه‌ی «دودو» دهند (با انتخـاب پرنـدگان بزرگ‌تر به جای پرندگان کوچکتر)، و کم کم این روند مـوجب پدید آمـدن «امو: Emu»ها و «شـتر مـرغ: Ostrich»ها شـده است!!! در واقع همه چـیز بسـتگی به این دارد که تا آن موقع چه جانورانی هنـوز زنـده باشـند و چه فسـیل‌هایی در چه زمان‌هایی به دست انسـان‌های آینـده بیفتد! حـال آن که ما امروزه می‌دانیم این 3 گونـه، در کنـار یکـدیگر می‌زیســته‌اند و هیچ کـــدام جد دیگـــری نیســـتند! (البته امروزه به قدری اطلاعـات در موزه‌ها و کتب وجـود دارد که بروز چنین اشتباهی در آینده غیر محتمل خواهد بـود،

اما فسیل‌هایی که ما امروزه کشف کرده ایم، هیچ راهی برای دفـاع از خـود ندارند و هیچ اطلاعـاتی را به همـراه خود یدک نکشیده‌اند تا از خـود در مقابل ادعاهـای تکامل شناسان دفاع نمایند!)

با توجه به مثال «دودو» که برای جانوران دیگر نـیز قابل اسـتفاده و قابل تکـرار اسـت، بسـیاری از فسـیل‌های کسب شـده‌ی منسـوب به جـانوران ما قبل تـاریخ، ممکن است گونه‌هـایی کـاملاً مجـزا باشـند که بعضـاً در کنـار یکدیگر می‌زیسته‌اند، اما تکامل شناسان امـروز، به دلیل این که بـرخی از فسـیل‌های بعضی گونه‌هـای منقـرض شـده‌ی قبلی را در بـرخی زمان‌هـای خـاص و بعضی فسـیل‌های دیگر را در بـرخی زمان‌هـای دیگر یافته‌انـد، دقیقـاً همـان اشـتباه مثـال زده شـده در بـالا را مـرتکب شده‌اند.

البته این سخن ما صرفاً لجبازی، سخت گـیری یا بـدبینی همراه با تـوهم نیست! ذکر مثال‌هـای زیر نشـان می‌دهد که چـنین اشـتباهی به صـورت کـاملاً ملمـوس رخ داده است:

1 – ماهی «سیلاکانت: Coelacanth»(57) که قبلاً به آن اشاره شـد، از مـواردی است که تصـور می‌شد حـدود 65 میلیون سال قبل منقرض شده و در ابتدا جـزء جـانوران حد واسط ماهی‌ها و «چهارانـــــــدامان: Tetrapods» شـمرده می‌شد(57)، اما با کشف نمونه‌هـای زنـده در عصر حاضر(57)، افســانه‌ی حد واسط بـــودن آن زیر سوال رفت! (این مسئله نشان داد که نیافتن یک فسـیل به معنای نبـودن آن جانـدار نبـوده، بلکه به خـاطر ضـعف اطلاعاتی خود دانشمندان بوده است!)

2 – ماهی «تیکتالیک: Tiktaalik»(70) یک ماهی منقرض شـده از ماهی‌هـای گوشـتی باله است که ابتـدا تصـور می‌شد در حدود 375 میلیون سال قبل می‌زیسته است.(70)ـ به همین دلیل تکامل شناسـان این مـاهی را حد واسط بین مـاهی «پانـدریکتیس: Panderichthys»ـ در 380 میلیون سال قبل و چهـار انـدامانی (تتراپودهـایی) همچون «ایکتیوسـتگا: Ichthyostega»ـ و «آکانتوسـتگا: Acanthostega»ـ که حـدود 365 میلیـون سـال پیش می‌زیسـته‌اند، می‌دانسـتند.(70)ـ (البته توجه فرمایید که تمامی اعداد ذکر شـده بر مبنـای روش پر اشـکال زمـان سنجی رادیومتریک می‌باشند!!!) با توجه به این مسـئله، تکامل شناسان تأکید فراوانی بر حد واسط بـودن مـاهی «تیکتالیک: Tiktaalik»ـ داشته و آن را به عنـوان یکی از فسـیل‌های حد واسط تأیید کننـده‌ی «فرضـیه‌ی تکامل» می‌پنداشـتند. تصـویر زیـر، به صـورت خلاصـه، تصـورات ابتـدایی تکامل شناسـان را پـیرامون مـاهی «تیکتالیک: Tiktaalik» نشان می‌دهد:(70)

تصـورات اولیه‌ی «تکامل شناسـان» پـیرامون مـاهی «تیکتالیک: Tiktaalik»ـ (فلش قرمز رنگ)؛ تکامل شناسـان، مـاهی «تیکتالیک: Tiktaalik»ـ (فلش قرمز رنگ)را که ابتدا تصـور می‌شد حـدود 370 میلیـون سـال پیش می‌زیسـته اسـت، حد واسط بین مـاهی «پانـدریکتیس: Panderichthys»ـ (فلش آبی رنگ) در 380 میلیون سال قبل و چهـار انـدامانی (تتراپودهـایی) همچـون «ایکتیوسـتگا: Ichthyostega»ـ (فلش سـیاه رنگ) و «آکانتوسـتگا: Acanthostega»ـ (فلش سـیز رنگ) که حـدود 365 میلیـون سـال پیش می‌زیسـته‌اند، می‌دانسـتند. (البته توجه فرمایید که تمـامی اعـداد ذکر

شده بر مبنای روش پر اشکال زمان سنجی رادیومتریک می‌باشند!!!) اما امروزه این تصور با یافتن فسیل‌های جدیدتر، مخدوش شده است!

اما یافتن رد پای فسیل شده‌ی منسوب به ماهی «تیکتالیک: Tiktaalik» در صخره‌های 385 میلیون ساله‌ی واقع در لهستان (که در مقاله‌ای منتشر شده به سال 2010 میلادی در نشریه‌ی Nature، به آن اشاره شده است)(71)، علامت سوال جدی در مقابل تصورات قبلی ایجاد نموده و «حد واسط» بودن «تیکتالیک: Tiktaalik» را با علامت سوال جدی رو به رو نموده است!(71) (هر چند که احتمالات دیگری نیز در این زمینه مطرح شده است.)

یافتن رد پای فسیل شده‌ی منسوب به ماهی «تیکتالیک: Tiktaalik» در صخره‌های 385 میلیون ساله‌ی واقع در لهستان (که در مقاله‌ای منتشر شده به سال 2010 میلادی در نشریه‌ی Nature، به آن اشاره شده است)، علامت سوال جدی در مقابل تصورات قبلی ایجاد نموده و «حد واسط» بودن «تیکتالیک: Tiktaalik» را با علامت سوال جدی رو به رو نموده است!

یافتن رد پای فسیل شده‌ی منسوب به ماهی «تیکتالیک: Tiktaalik» در صخره‌های 385 میلیون ساله‌ی واقع در لهستان (که در مقاله‌ای منتشر شده به سال 2010 میلادی در نشریه‌ی Nature، به آن اشاره شده است)، علامت سوال جدی در مقابل تصورات قبلی ایجاد نموده و «حد واسط» بودن «تیکتالیک: Tiktaalik» را با علامت سوال جدی رو به رو نموده است!

با توجه به مثال‌های ذکر شده، در می‌یابیم که اصولاً ممکن است آن چه که تکامل شناسان به عنوان شبه اسب‌های حد واسط «مزوهیپوس»(49)، «مریکیپوس»(49)، «پلیوهیپوس»(49)ـ و ... می‌شناسند، اصولاً موجوداتی حد واسط نباشند، بلکه گونه‌هایی باشند که در کنار یکدیگر و تا مدت‌های طولانی زیسته باشند (مانند همزمانی کیوی(72)، دودو(66)، کبوتر نیکوبار(69)ـ و ...) اما به دلیل این که فسیل‌های آن‌ها در زمان‌های متفاوتی به دست آمده است، تکامل شناسان نتیجه گیری کاملاً غلطی داشته‌اند!!! شاید اگر در طی سال‌های آتی، فسیل‌های بیشتری به دست آید، توالی‌های فسیلی اسب‌ها نیز با چالش بیشتری مواجه شود!

یک آزمون خود آزمایی؟!!!

به نظر شما جمجمه‌های زیر، مربوط به توالی فسیلی چه جانوری است؟

الف) سگ ب) گربه ج) خوک د) خرس ه) هیچکدام

پاسخ این سوال هیچکدام است! البته اگر از تکامل شناسان می‌پرسیدید و اگر اطلاعات بشر در مورد جمجمه‌های گربه‌های کنونی و ناهنجاری‌های آنان در حد مناسبی نبود، ممکن بود تکامل شناسان آن‌ها را به عنوان توالی فسیلی «گربه‌ها» به شما معرفی نمایند، چرا که ظاهر جمجمه‌ها نشان دهنده‌ی تغییرات تدریجی فک‌ها و دندان‌ها می‌باشد و این توالی جمجمه ای، در باور پذیر بودن، دست کمی از توالی فسیلی اسب‌ها ندارد؛ اما واقعیت چیز دیگری است!!!

جمجمه‌ها‌ی ارایه شده، همگی مربوط به گربه‌ها‌ی امروزی مبتلا به درجات متفاوتی از ناهنجاری «براکی سفالی: Brachycephaly» می‌باشند!:(73)

ابتلای گربه‌های امروزی به درجات متفاوتی از ناهنجاری «براکی سفالی: Brachycephaly»، موجب تغییرات جدی جمجمه‌ای در فک و دندان آن‌ها می‌شود!

حال تصور بفرمایید که اگر گربه‌ها تا 1 میلیون سال بعد منقرض شوند و انسان‌های 1 میلیون سال آینده، جمجمه‌های فسیل شده‌ی فوق را در زمان‌های متفاوتی از خاک خارج نمایند، می‌توانند ادعا کنند که سیر تکاملی گربه‌ها به صورت فوق بوده است و به مرور زمان، تغییرات فوق در فک و دندان گربه‌ها پدید آمده است. این مسئله کاملاً به این بستگی دارد که انسان‌های آینده، جمجمه‌ها‌ی فسیل شده‌ی فوق را در چه زمان‌هایی بیابند!

بنابراین بهتر است مراقب چشمان خود باشید! و فریب ادعاها‌ی تکامل شناسان را نخورید! توالی ساختن از روی فسیل‌ها چندان کار سختی نیست! به خصوص اگر از هر فسیل به میزان محدود و در زمان‌های خاص وجود داشته باشد.

همچنین فراموش نکنید که: اولاً زمان سنجی رادیومتریک که طول عمر فسیل‌های موجود در توالی‌ها بر اساس آن‌ها اندازه گیری می‌شود، بر اساس یافته‌های جدید به شدت مخدوش می‌باشد (به مقاله‌ی 4 از این سلسله مقالات مراجعه فرمایید)(4و50)ـ و به همین دلیل ترتیب زمانی مورد ادعا در توالی‌ها، به شدت

مـورد تردید قـرار دارد. ثانیـاً نیـافتن یک فسـیل در یک دوره‌ی زمانی، به معنای نبـودن آن موجـود در آن دوره‌ی زمانی نیست. (مانند اتفاقی که برای ماهی سـیلاکانت (57) افتاد.)

به مـوازات کشف بـرخی فسـیل‌ها، و بـروز تناقضـات، ابهامات و سوالات جدی در توالی‌هـای شـاخه ای، تکامل شناســـان ضـــمن حفظ تـــوالی خطی و ارائه‌ی آن به مخاطبـان عـام، از توالی‌هـای شـاخه‌ای در محیط‌هـای آکادمیک بهره بردند!

توالی‌هـــای خطی مشـــابه آن چه که در بـــالا در مـــورد اسب‌ها ارایه گردیـد، یکی از باورپـذیرترین انـواع تـوالی فسیلی است که تکامل شناسان به مخاطبـان عـام ارایه نموده و می‌نمایند.

بسم الله الرحمن الرحیم

تـوالی شـاخه ای؛ تاکتیک تکامل شناسـان بـرای گریز از برخی شبهات؟!!!

به مـوازات کشف بـرخی فسـیل‌ها، و بـروز تناقضـات، ابهامات و سوالات جدی در توالی‌هـای شـاخه ای، تکامل شناســـان ضـــمن حفظ تـــوالی خطی و ارائه‌ی آن به مخاطبـان عـام، از توالی‌هـای شـاخه‌ای در محیط‌هـای آکادمیک بهره بردند!

توالی‌هـــای خطی مشـــابه آن چه که در بـــالا در مـــورد اسب‌ها ارایه گردیـد، یکی از باورپـذیرترین انـواع تـوالی فسیلی است که تکامل شناسان به مخاطبـان عـام ارایه نمـــوده و می‌نمایند. هنـــوز هم این توالی‌هـــای خطی در

کتب دبیرستان، مجلات عمـومی، رسـانه‌های جمعی و ... به خورد مخاطب عـام داده می‌شـوند تا مخـاطب، صـحت فرضیه‌ی تکامل را بیش از پیش بپذیرد:

توالی‌هـــای خطی یکی از باورپـــذیرترین انـــواع تـــوالی فسیلی است که تکامل شناسان به مخاطبـان عـام ارایه نمـــوده و می‌نمایند. هنـــوز هم این توالی‌هـــای خطی در کتب دبیرستان، مجلات عمـومی، رسـانه‌های جمعی و ... به خورد مخاطب عـام داده می‌شـوند تا مخـاطب، صـحت فرضیه‌ی تکامل را بیش از پیش بپـذیرد. در تـوالی خطی اسب‌ها، تـــوالی تغیـــیرات جمجمه ای، دنـــدانی، جثه‌ای و انگشـتی، بـرای افـرادی که اطلاع چنـدانی از ابهامـات و اشکالات پیش روی این توالی ندارنـد، بسـیار باورپـذیر و دقیق به نظر می‌رسد و به همین دلیـل، کـاربرد وسـیعی دارد.

نکته‌ی مهم این که در وهله‌ی اول، توالی‌هـــــــای خطی بســـیار مـــوثرتر از حـــتی توالی‌هـــای شـــاخه‌ای به نظر می‌رسـند. بـرای مثـال، در تـوالی خطی اسب‌ها، تـوالی تغیـیرات جمجمه ای، دنـدانی، جثه‌ای و انگشـتی، بـرای افـرادی که اطلاع چنـدانی از ابهامـات و اشـکالات پیش روی این تـوالی ندارنـد، بسـیار باورپـذیر و دقیق به نظر می‌رسد و به همین دلیل، کاربرد وسیعی دارد.

اما کشف مـــوارد فـــراوانی از نقض مکـــرر توالی‌هـــای فسـیلی خطی، مـوجب ارایه‌ی توالی‌هـای شـاخه‌ای از سـوی تکامل شناسـان شـده است تا به زعم خـود، این مـوارد نقض را نـیز به نحـوی توجیه نمایند! بـرای مثـال کشف فسـیل شـبه اسب «موروپـوس: Moropus»(65) که در دوره‌ی «میوسن» می‌زیســـته و به صـــورت «چند

انگشــته» و بســیار بزرگــتر از اسب‌های امــروزی بــوده است(65)، یکی از مـــوارد مهم خدشه وارد کننـــده به توالی فسیلی خطی اسب‌ها بوده است! به نحوی که کل تــوالی خطی اسب‌ها با کشف «موروپــوس» زیر ســوال می‌رفته است، چرا که «موروپوس» خارج از الگوی مورد ادعـای تکامل شناسـان در افـزایش جثه و کـاهش تعـداد انگشتان بوده است!:

کشف فسیل شبه اسب «موروپـوس: Moropus»ـ که در دوره‌ی «میوسن» می‌زیسته و به صـورت «چند انگشـته» و بسیار بزرگتر از اسب‌های امروزی بوده اســت، یکی از مــوارد مهم خدشه وارد کننــده به تــوالی فســیلی خطی اسب‌ها بوده است! به نحوی که کل توالی خطی اسب‌ها با کشف «موروپوس» زیر سوال می‌رفته است، چــرا که «موروپوس» خارج از الگوی مورد ادعای تکامل شناسان در افزایش جثه و کاهش تعداد انگشتان بوده است!

کشف فسیل شبه اسب «موروپـوس: Moropus»ـ که در دوره‌ی «میوسن» می‌زیسته و به صـورت «چند انگشـته» و بسیار بزرگتر از اسب‌های امروزی بوده اســت، یکی از مــوارد مهم خدشه وارد کننــده به تــوالی فســیلی خطی اسب‌ها بوده است! به نحوی که کل توالی خطی اسب‌ها با کشف «موروپوس» زیر سوال می‌رفته است، چــرا که «موروپوس» خارج از الگوی مورد ادعای تکامل شناسان در افزایش جثه و کاهش تعداد انگشتان بوده است!

به همین دلیل و در تاکتیکی به ظاهر حساب شده، تکامل شناسان به خصوص در مجامع آکادمیک، از توالی فسیلی شاخه‌ای به جای توالی فسیلی خطی اسـتفاده می‌نمایند تا فســـیل‌هایی را که نمی‌توانند به صـــورت متـــوالی و

خطی به دنبال یکدیگر بیاورند، به صورت شاخه‌ای مجزا و موازی قرار دهند. در مورد توالی فسیلی اسب‌ها نیز به دلیل اشکالاتی که «موروپوس»(65) در توالی فسیلی خطی ایجاد می‌کرد، موجب گردید تا در مجامع آکادمیک، عمدتاً توالی شاخه‌ای اسب‌ها به جای آن ارایه گردد:(74)

نمونه‌هایی از توالی‌های شاخه‌ای ارایه شده برای اسب‌ها.

نمونه‌ای از توالی ساده شده و کلی شاخه‌ای اسب‌ها که زیرکانه «موروپوس: Moropus»ـ (از خانواده‌ی Chalicotheres)ـ را در شاخه‌ای جدا از اسب‌ها قرار داده است.

بدین ترتیب در این تاکتیک، تکامل شناسان هر فسیل جدیدی را که کشف می‌نمایند و نمی‌توانند به صورت خطی در توالی فسیلی قرار دهند، سریعاً در توالی شاخه‌ای قرار داده و به صورت یک شاخه‌ی جداگانه و جدید قرار می‌دهند تا برای توالی فسیلی شاخه‌های قبلی مشکلی پیش نیاید! با این ترفند، آن‌ها به خیال خود راه گریزی برای فسیل‌های جدید کشف شده یافته‌اند تا در صورت مغایرت با توالی‌های قبلی، در شاخه‌ای جدید و مجزا قرار بگیرند و موجب از هم پاشیدن تئوری‌های قبلی تکامل شناسان نگردند.

برای مثال، با توجه به دردسرهایی که کشف فسیل «موروپوس: Moropus»(65) برای توالی فسیلی خطی اسب‌ها داشت و جثه‌ی بسیار بزرگ، انگشتان متعدد و ... «موروپوس»(65)ـ مغایر با ادعاهای تکامل شناسان در

مـــورد ســـیر تکـــالی اسب‌ها بـــود، تکامل شناســـان «موروپـوس» را در شـاخه‌ای جداگانه و مجـزا نسـبت به اسب‌های امـروزی قـرار دادند تا بـدین وسـیله، تـوالی فسیلی اسب‌ها را به زعم خودشان حفظ نمایند!

اما این حرکات تکامل شناسان، چندان دردی از آنـان دوا نمی‌کند! زیـرا مجـدداً سـوالات و شـبهات بی‌شـماری در جلوی این توالی شاخه‌ای قرار می‌گیرد:

الف) در تـوالی شـاخه‌ای اسب‌ها، بـاز هم مسـئله‌ی غـیر دقیق بودن و امکان بروز اشتباهات فاحش در تعیین سن فسـیل‌ها بر اسـاس روش «زمـان سـنجی رادیومتریک» وجود دارد(4و50). (به مقاله‌ی 4 از این سلسله مقالات، رجـــوع فرمایید) و با توجه به این مســـئله، ابهامـــات و شـــبهات جـــدی در مـــورد زمان‌هـــای ارایه شـــده بـــرای فسیل‌های مندرج در توالی فسـیلی شـاخه‌ای نـیز وجـود دارد که البته این اشکال، یک اشکال کلیدی و تـأثیر گـذار است.

ب) در مـــورد هر فســـیلی که تکامل شناســـان در تـــوالی فسیلی شاخه‌ای به آن استناد می‌کننـد، بـاز هم بسـیاری از شـــبهات و علامت ســـوال‌هایی که در تـــوالی فســـیلی خطی مطرح است، در توالی فسیلی شاخه‌ای نیز مطرح می‌شود! برای مثال در مورد فسـیل‌های تـوالی فسـیلی شاخه‌ای نیز این سوال مطرح می‌شـودکه از کجا معلـوم آن چه که تکامل شناسان در تـوالی فسـیلی شـاخه‌ای به عنوان یک گونه‌ی جداگانه نام می‌برند، یک نـژاد منقـرض شده از گونه‌های دیگر شناخته شده نباشد؟! چه تضمینی وجـود دارد که فسـیل مـذکور، یک جـانور مبتلا به انـواع بیماری‌هـای ژنـتیکی یا هورمـونی از گونه‌هـای شـناخته

شـده، نباشـد؟! از کجا معلـوم فسـیل نـامبرده، فسـیل جانوران نابالغ، نوزاد یا جوان از گونه‌های شناخته شـده، نباشد؟! چه تضمینی وجود دارد که فسیل مذکور، مربوط به یک جـانور «هیبرید (دو رگه)» از گونه‌هـای شـناخته شده، نباشد؟! از کجا معلوم ....؟!!!

ج) توالی‌هـای فسـیلی شـاخه ای، شـواهد به مـراتب سست‌تری برای فرضیه‌ی تکامل هستند؛ چرا که مفهـوم گونه‌هـای «حد واسط» که تکامل شناسـان به وفـور از آن‌ها در جهت اثبـات ادعاهایشـان اسـتفاده می‌کننـد، اصولاً بیشتر در توالی‌های فسیلی خطی، قـابلیت مـانور دادن و اتکا دارنـد؛ چـرا که در توالی‌هـای خطی، سـیر تغییرات به ظاهر منطقی‌تر در طی زمان ایجاد می‌شـود و باورپذیرتر است؛ حـال آن که در توالی‌هـای شـاخه ای، اصـولاً جـای خـالی بسـیاری از فسـیل‌های «حد واسط»، احساس می‌شود!!! در واقع، شـاخه‌های تـوالی فسـیلی شـاخه ای، اصـولاً تنها بر روی کاغذ کتاب‌ها و مجلات مربوط به تکامل شناسان منشـعب می‌گردند و شـواهد و مدارک چندانی از وجود فسیل‌های انشـعابی در طـبیعت، موجود نیست!!!

یکی از نقـاط ضـعف بـزرگ توالی‌هـای شـاخه ای! در توالی‌هـای شـاخه ای، اصـولاً جـای خـالی بسـیاری از فسیل‌های «حد واسط»، احسـاس می‌شـود!!! در واقـع، شاخه‌های توالی فسـیلی شـاخه ای، اصـولاً تنها بر روی کاغذ کتاب‌ها و مجلات مربوط به تکامل شناسان منشعب می‌گردند و شواهد و مدارک چندانی از وجود فسـیل‌های انشـعابی در طـبیعت، موجـود نیست!!! دایره‌هـای قرمز رنگ، مناطقی هستند که بر روی کاغـذ، تکامل شناسـان

از آن‌ها به عنوان محل انشعاب نام برده‌اند، حال آن که در بسیاری از موارد، فسیل‌های حد واسطی که نشان دهد واقعاً محل‌های نامبرده، محل انشعاب بوده‌اند، تا کنون کشف نشده‌اند!!! بدین ترتیب ادعای تکامل شناسان در این خصوص، فاقد پشتوانه است!

یکی از نقاط ضعف بزرگ توالی‌های شاخه ای! در توالی‌های شاخه ای، اصولاً جای خالی بسیاری از فسیل‌های «حد واسط»، احساس می‌شود!!! در واقع، شاخه‌های توالی فسیلی شاخه ای، اصولاً تنها بر روی کاغذ کتاب‌ها و مجلات مربوط به تکامل شناسان منشعب می‌گردند و شواهد و مدارک چندانی از وجود فسیل‌های انشعابی در طبیعت، موجود نیست!!! دایره‌های قرمز رنگ، مناطقی هستند که بر روی کاغذ، تکامل شناسان از آن‌ها به عنوان محل انشعاب نام برده‌اند، حال آن که در بسیاری از موارد، فسیل‌های حد واسطی که نشان دهد واقعاً محل‌های نامبرده، محل انشعاب بوده‌اند، تا کنون کشف نشده‌اند!!! بدین ترتیب ادعای تکامل شناسان در این خصوص، فاقد پشتوانه است!

بدین ترتیب می‌توان از این انشعاب‌های موجود در توالی فسیلی شاخه‌ای اسب‌ها، به عنوان توالی‌های کاغذی نام برد؛ چرا که فقط بر روی کاغذ این انشعابات رسم می‌شوند و شواهد چندانی از آن‌ها، به خصوص در محل انشعابات، در عالم طبیعت در دست نیست!!!

البته این مسئله تنها به توالی فسیلی اسب‌ها مربوط نمی‌شود، بلکه توالی‌های شاخه‌ای دیگر نیز دقیقاً همین مشکل را دارند و تنها بر روی کاغذ وجود دارند! برای مثال، تصویر زیر که از یک ویژه نامه‌ی نشریه‌ی «TIME»

انتخاب شده است، توالی شاخه‌ای اجدادی انسان! را نشان می‌دهد (البته به زعم تکامل شناسان!)(75).ـ در این توالی نیز شاخه‌های مختلفی از تنه‌ی اصلی منشعب شده است، اما هیچ شواهد فسیلی برای آغاز انشعاب‌ها، تاکنون کشف نگردیده است!(75)ـ جالب‌تر این که در تصویر نیز به این مسئله اذعان شده است که حتی در تنه‌ی اصلی محل آغاز تمامی انشعاب‌ها که تصویر از آن با عنوان «جد مشترک: Common Ancestor»ـ یاد می‌کند، نیز هیچ فسیلی کشف نشده است(75)ـ (کادر زرد رنگ)(75)!!!:

تصویر فوق که از یک ویژه نامه‌ی نشریه‌ی «TIME» انتخاب شده است، توالی شاخه‌ای اجدادی انسان! را نشان می‌دهد (البته به زعم تکامل شناسان!). در این توالی نیز شاخه‌های مختلفی از تنه‌ی اصلی منشعب شده است، اما هیچ شواهد فسیلی برای آغاز انشعاب‌ها، تاکنون کشف نگردیده است (دایره‌های آبی رنگ)! جالب‌تر این که در تصویر نیز به این مسئله اذعان شده است که حتی در تنه‌ی اصلی محل آغاز تمامی انشعاب‌ها که تصویر از آن با عنوان «جد مشترک: Common Ancestor»ـ یاد می‌کند، هنوز نیز هیچ فسیلی کشف نشده است (کادر زرد رنگ)!!!

بدین ترتیب، توالی فسیلی شاخه‌ای نه تنها نتوانسته مشکلات توالی فسیلی خطی را حل کند، بلکه مشکلات و ابهامات بیشتری را به همراه آورده است؛ به نحوی که مشکل عدم یافتن توالی‌های حد واسط در محل انشعاب‌ها، مسئله را پیچیده‌تر می‌نماید!

به همین دلیـل، تکامل شناسـان هنـوز از تـوالی خطی و شـاخه‌ای در کنـار یکـدیگر بهـره می‌برند! البته در مجلات عـام و غـیر آکادمیـک، ارجحیت اسـتفاده با تـوالی خطی اســـت؛ چـــرا که باورپـــذیرتر می‌باشـــد؛ اما در مجلات آکادمیـک، بیشـتر از تـوالی فسـیلی شـاخه‌ای اسـتفاده می‌شـــود تا وجـــود فســـیل‌هایی همچـــون فســـیل «موروپوس»(65)، به نحوی توجیه گردد! که البته همـان گونه که گفـتیم، بـاز هم سـوالات متعـددی در مقابل این نوع توالی‌ها وجود دارد و شاید بتوان گفت که از جهـاتی ســـوالات و ابهامـــات بیشـــتری در مقابل آن‌ها ملاحظه می‌گردد!!!

با این اوصـاف، توالی‌هـای شـاخه‌ای اسب‌ها نـیز نه تنها مشکلات پیش روی توالی خطی اسب‌ها را رفع نمی‌کند، بلکه خـــود مشـــکلات جدیـــدی را به همـــراه می‌آورد و به همین دلیل، قابلیت استناد چندانی ندارد.

د) اما نکته‌ای که میخ آخر را بر تـــابوت تـــوالی فســـیلی اسب‌ها و بـــالاخص تـــوالی شـــاخه‌ای اسب‌ها می‌زنـــد، مطالعه‌ی فسـیل‌های شـبه اسب‌های نـامبرده بر اسـاس شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در DNA (مولکول حـاوی اطلاعـــات وراثـــتی) آن‌ها است!(76)ـــ این روش که به روش «DNA قـدیمی: Ancient DNA»ـ موسـوم است(76)، روشی جدید در مطالعات فسیل شـناختی است که در طی آن‌هـــا، محتویـــات ژنـــتیکی موجـــود در مولکـــول وراثـــتی DNA به دست آمـده از فسـیل‌ها را اسـتخراج نمـــوده و با به کـــارگیری تکنیک‌هـــای مهندسی ژنتیـــک، ساختار ژنتیکی بخش‌هایی از ژن موجـود زنـده‌ی صـاحب فســـیل را تخمین زده و به مقایسه‌ی آن با ســـاختار

ژنــتیکی ســایر فســیل‌ها و موجــودات زنــده‌ی کنــونی می‌پردازند.(76)ـ این روش که به عنــوان یک روش جدید به مطالعــات دیرینه شناسی وارد شــده اســت، از روش مقایسه‌ی ظاهری فسیل‌ها به مــراتب دقیق‌تر می‌باشــد، هر چند که این روش جدید نــیز کامل نبــوده و مشــکلات، ابهامــات و فاکتورهــای مداخله گر بســیاری دارد(77)ـ که در مقالات آتی به آن خواهیم پرداخت؛ اما قدر مسلم، از روش مقایسه‌ی ظاهری فسیل‌ها، دقت بیشتری دارد.

نکته‌ی بسیار جالب این که در طی تحقیقات انجــام شــده در 10 ســال اخــیر، مشــخص شــده است که بر اســاس مطالعــات مبتــنی بر «DNA قــدیمی: Ancient DNA»، بسیاری از توالی‌هــای شــاخه‌ای و درخت‌هــای فیلوژنتیک (درخت‌هــایی که بنــابر ادعــای تکامل شناســان، قــرابت ژنــــتیکی گونه‌ها را نشـــان می‌دهند) که قبلاً بر اســـاس ســاختار ظــاهری اســکلتی تقســیم بنــدی می‌شــدند، از اســاس دچــار اشــکال و ابهــام بــوده و الگوهــای به دست آمــده در توالی‌هـــای شـــاخه‌ای بر اســـاس روش «DNA قدیمی: Ancient DNA»، تفاوت‌های جدی و فاحشی با الگوهـــای توالی‌هـــای شـــاخه‌ای مبتـــنی بر روش‌هـــای قدیمی‌تر مبتنی بر ساختار ظاهری فسیل‌ها دارد!!!(78) نکته‌ی جالب این که به دلیل تأکید زیاد تکامل شناسان بر تـــوالی فســـیلی اسب‌ها و اهمیت زیـــاد این تـــوالی در ادعاهای تکامل شناسان، بیشترین حجم مطالعات مبتنی بر روش «DNA قدیمی: Ancient DNA»ـ در ســال‌های اخیر، بر روی توالی فسیلی اسب‌ها انجــام شــده(78)ـ و یافته‌های جدید، روز به روز و بیشتر و بیشــتر، تناقضــات و اشــکالات توالی‌ها و درخت‌هــای فیلوژنتیک مبتــنی بر ظاهر و آناتومی فسیل‌ها را نشان می‌دهند!!!

اطلاعــات وراثــتی بیشــتر موجــودات زنــده، در درون مولکول‌هــای DNA که به صــورت مــارپیچ دو رشــته‌ای بسیار طویل هستند، ذخیره می‌گردد.

بر اساس مطالعات مبتــنی بر «DNA قــدیمی: Ancient DNA»، بســیاری از توالی‌هــای شــاخه‌ای و درخت‌هــای فیلوژنتیک (درخت‌هایی که بنابر ادعــای تکامل شناســان، قــرابت ژنــتیکی گونه‌ها را نشــان می‌دهند) که قبلاً بر اساس ساختار ظاهری اسکلتی تقسیم بنــدی می‌شــدند، از اساس دچار اشکال و ابهام بــوده و الگوهــای به دست آمــده در توالی‌هــای شــاخه‌ای بر اســاس روش «DNA قدیمی: Ancient DNA»، تفاوت‌های جدی و فاحشی با الگوهــای توالی‌هــای شــاخه‌ای مبتــنی بر روش‌هــای قــدیمی‌تر مبتــنی بر ســاختار ظــاهری فســیل‌ها دارد!!! نکته‌ی جالب این که به دلیل تأکید زیاد تکامل شناسان بر تــوالی فســیلی اسب‌ها و اهمیت زیــاد این تــوالی در ادعاهای تکامل شناســان (مشــخص شــده با خطــوط آبی رنگ)، بیشــترین حجم مطالعــات مبتــنی بر روش «DNA قــدیمی: Ancient DNA»ـ در ســال‌های اخــیر، بر روی توالی فسیلی اسب‌ها انجام شده و یافته‌های جدیــد، روز به روز و بیشتر و بیشتر، تناقضات و اشکالات توالی‌ها و درخت‌هــای فیلوژنتیک مبتــنی بر ظــاهر و آنــاتومی فسیل‌ها را نشان می‌دهند!!!

بر اساس مطالعات مبتــنی بر «DNA قــدیمی: Ancient DNA»، بســیاری از توالی‌هــای شــاخه‌ای و درخت‌هــای فیلوژنتیک (درخت‌هایی که بنابر ادعــای تکامل شناســان، قــرابت ژنــتیکی گونه‌ها را نشــان می‌دهند) که قبلاً بر اساس ساختار ظاهری اسکلتی تقسیم بنــدی می‌شــدند،

از اساس دچار اشکال و ابهام بـوده و الگوهـای به دست آمــده در توالی‌هــای شــاخه‌ای بر اســاس روش «DNA قدیمی: Ancient DNA»، تفاوت‌های جدی و فاحشی با الگوهــای توالی‌هــای شــاخه‌ای مبتــنی بر روش‌هــای قــدیمی‌تر مبتــنی بر ســاختار ظــاهری فســیل‌ها دارد!!! نکته‌ی جالب این که به دلیل تأکید زیاد تکامل شناسان بر تــوالی فســیلی اسب‌ها و اهمیت زیــاد این تــوالی در ادعاهای تکامل شناســان (مشــخص شــده با خطــوط آبی رنگ)، بیشــترین حجم مطالعــات مبتــنی بر روش «DNA قــدیمی: Ancient DNA»ـ در ســال‌های اخــیر، بر روی توالی فسیلی اسب‌ها انجام شده و یافته‌های جدیــد، روز به روز و بیشتر و بیشتر، تناقضات و اشکالات توالی‌ها و درخت‌هــای فیلوژنتیک مبتــنی بر ظــاهر و آنــاتومی فسیل‌ها را نشان می‌دهند!!!

بر اساس مطالعات مبتــنی بر «DNA قــدیمی: Ancient DNA»، بســیاری از توالی‌هــای شــاخه‌ای و درخت‌هــای فیلوژنتیک (درخت‌هایی که بنابر ادعــای تکامل شناســان، قــرابت ژنــتیکی گونه‌ها را نشــان می‌دهند) که قبلاً بر اساس ساختار ظاهری اسکلتی تقسیم بنــدی می‌شــدند، از اساس دچار اشکال و ابهام بـوده و الگوهـای به دست آمــده در توالی‌هــای شــاخه‌ای بر اســاس روش «DNA قدیمی: Ancient DNA»، تفاوت‌های جدی و فاحشی با الگوهــای توالی‌هــای شــاخه‌ای مبتــنی بر روش‌هــای قــدیمی‌تر مبتــنی بر ســاختار ظــاهری فســیل‌ها دارد!!! نکته‌ی جالب این که به دلیل تأکید زیاد تکامل شناسان بر تــوالی فســیلی اسب‌ها و اهمیت زیــاد این تــوالی در ادعاهای تکامل شناسان، بیشترین حجم مطالعات مبتنی بر روش «DNA قدیمی: Ancient DNA»ـ در ســال‌های

اخیر، بر روی توالی فسیلی اسب‌ها انجام شده و یافته‌های جدید، روز به روز و بیشتر و بیشتر، تناقضات و اشکالات توالی‌ها و درخت‌های فیلوژنتیک مبتنی بر ظاهر و آناتومی فسیل‌ها را نشان می‌دهند!!!

البته در این میان، بیش از این که دانستن این مسئله اهمیت داشته باشد که کدام روش (روش مطالعه بر اساس ظاهر (آناتومی) یا روش مبتنی بر مطالعات DNA)، روش صحیح‌تر بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های اسب‌ها است، این مطلب اهمیت پیدا می‌کند که اصولاً بزرگترین معضل در مورد رسم درخت فیلوژنتیک اسب‌ها، عدم همخوانی و تفاوت‌های فاحش طبقه بندی آن‌ها بر اساس ظاهر (آناتومی) و طبقه بندی بر اساس DNA آن‌ها است! این مسئله، چالش بسیار بزرگی برای تکامل شناسان است؛ چرا که اگر ادعاهای آن‌ها صحیح می‌بود، اصولاً نمی‌بایست تفاوت‌های زیادی بین طبقه بندی بر اساس ظاهر (آناتومی) و طبقه بندی بر اساس DNA اسب‌ها وجود می‌داشت!!!

با توجه به این مسئله، در می‌یابیم که آن چه که امروزه در کتب و مجلات عمومی و تخصصی پیرامون تکامل، به عنوان توالی فسیلی اسب‌ها و سایر توالی‌های فسیلی، در حال ارایه به مخاطبان عام و خاص است، از سوی مطالعات جدید ژنتیکی مبتنی بر روش «DNA قدیمی: Ancient DNA»، در معرض نقد، آسیب، اشکال و ابهام جدی قرار گرفته است(78). و با مطالعات بیشتر، روز به روز اشتباه بودن و نامطمئن بودن توالی‌های فسیلی و درخت‌های فیلوژنتیک قبلی مبتنی بر ظاهر آناتومیک و ساختار فسیل‌ها، بیش از پیش مشخص می‌گردد.

اما نکته‌ی جالب و مهم این که علی رغم تعدد و فراوانی این کشـفیات اخـیر (که ما تنها به بخش کـوچکی از آن‌ها اشاره نمودیم)، اکثر کتب و مجلات عمـومی و تخصصـی، در این زمینه، سکوت اختیار کرده‌اند و مخاطبـان خـود را در جریـان این کشـفیات قـرار نمی‌دهند! حـال آن که هر روز و هر شب در رســـانه‌ها، مجلات و کتب، مطـــالب فراوانی پیرامون صحت!!! فرضیه‌ی تکامل و توالی‌هــای فسـیلی مرتبط با آن می‌شـنویم! بسـیار جـالب است که بدانیم، هنوز که هنـوز اسـت، همـان توالی‌هـای فسـیلی قبلی و همــان درخت‌هــای فیلوژنتیک ســابق، با همــان اتکایشـــان به ســـاختار ظـــاهری فســـیل‌ها، در کتب و رســـانه‌های جمعی ارایه می‌گردند تا کماکـــان سیاست فریب مخاطب، با موفقیت تمام ادامه یابد!!!

جمع بندی پیرامون توالی فسیلی اسب‌ها

تـوالی فسـیلی اسب‌ها، یکی از مهم‌تـرین دسـتاویزهای تکامل شناســان در جهت اشــاعه و تــرویج ادعاهایشــان می‌باشد و این مهم، مسـئله‌ای است که زیست شناسـان نیز به آن اذعان دارند: (79)

تـوالی فسـیلی اسب‌ها، یکی از مهم‌تـرین دسـتاویزهای تکامل شناســان در جهت اشــاعه و تــرویج ادعاهایشــان می‌باشد.

به همین دلیل، تلاش‌های بسیاری در جهت ترویج، اشاعه و برجسـته سـازی این تـوالی فسـیلی در مجلات، کتب و رسانه‌های عمومی صورت گرفته است.

اما بر اساس نکاتی که ذکر شد، تـوالی فسـیلی اسب‌ها، با ابهامــات، ســوالات و اشـکالات جــدی رو به رو است!

ایرادات و عـدم دقت روش زمـان سـنجی رادیومتریک در تخمین طــول عمر فســیل‌ها(4و50)، نادیــده گــرفتن تفاوت‌هــای موجــود در بین اسب‌های امــروزی همچــون تفاوت‌های جثه‌ای موجود در نژادهای مختلف، عـدم توجه به وجود و شیوع بیماری‌هایی همچــون آکرومگــالی(25)، پلی داکتیلی(27) و ... در اسب‌ها و شبه اسب‌ها، نادیده گـرفتن وجـود جـانوران هیبرید (دورگه) همانند قاطرها(44)ـ و ...، عـدم توجه به وجـود جـانورانی با اسـکلت‌های مشابه همچون تاپیرها(64) و ...، عدم اشاره به جانوران منقـرض شـده‌ای همچـون «موروپـوس»(65)ـ که تـوالی خطی فسیلی را به هم می‌زنند، عــدم کشف فســیل‌های حد واسط در محل انشعاب توالی‌های شـاخه‌ای و از همه مهم تر، کشفیات انجام شـده در حـوزه‌ی ژنتیک از جمله روش «Ancient DNA: DNA قدیمی»ـ که موجب بر هم ریختن بخش عمـده‌ای از توالی‌هـای فسـیلی قبلی شـده است(78)، و ... همگی درستی ادعاهای تکامل شناسـان را در مــورد دقت علمی و صــحت بــالای تــوالی فســیلی اسب‌ها رد می‌نماید!!!

بــدین تــرتیب، این تــوالی فســیلی که همــواره تکامل شناسـان از آن به عنـوان یکی از مسـتحکم‌ترین شـواهد ادعاهایشان یاد می‌کنند، به وضوح رد شـده و زیر سـوال می‌رود! بـالطبع با زیر سـوال رفتن این تـوالی فسـیلی (اعم از خطی و شـــاخه ای)، ســـایر ادعاهـــای تکامل شناسان پیرامون بقیه‌ی فسیل‌ها نیز با علامـات سـوال، ابهامات و اشکالات بیشـتری مواجه خواهد بـود! چـرا که بقیه‌ی توالی‌های فسیلی، حـتی کمـتر از تـوالی فسـیلی اسب‌ها، مورد توجه بوده و فسیل‌های مکشوفه‌ی کمتری از آن‌ها در دست می‌باشد! به قول ضرب المثل قــدیمی،

«چون که صد آمد، نـود هم پیش ما است!»! یعـنی با زیر سوال رفتن مهم‌ترین ادعـا، ادعاهـای ضـعیف‌تر نـیز زیر سوال می‌روند؛ به خصوص که بیش از 90 درصد شواهد و مدارکی که علیه توالی فسیلی اسب‌ها ارایه گردید، در مورد بقیه‌ی توالی‌ها نیز صدق می‌کند!

بررسی یک شبهه‌ی احتمالی: در این بخش از سخنان ما، ممکن است طرفداران فرضیه‌ی تکامل این اشـکال را به ما وارد نمایند که حـــتی در صـــورت بـــروز اشـــتباهات محاسـباتی در محاسـبه‌ی طـول عمر سـنگواره‌ی کشف شده از یک کشور یا قاره‌ی خاص، با بررسی فسـیل‌های مشـابه از همـان گـونه‌ی خـاص جـانوری که در کشـور یا قـاره‌ی دیگـری کشف می‌گـردد، می‌تـوان بر اشـتباهات محاســباتی غلبه نمــود و با میــانگین گــرفتن از ســنین محاســبه شــده به روش «زمــان ســنجی رادیومتریک: Radiometric Dating»...

بخش قبلی

بسم الله الرحمن الرحیم

2 – توالی فسیلی انسان ساها (هومینیدها)

یکی دیگر از توالی‌هــای فســیلی که به وفــور از ســوی تکامل شناســان مــورد اســتفاده قــرار می‌گــیرد، تــوالی فسیلی انسان ســاها «هومینید: Homind»ها است.(81) این تــوالی فســیلی نــیز به عنــوان یک تــوالی فســیلی مشهور از سـوی تکامل شناسـان ارایه می‌گـردد و شـاید بتـــوان گفت که یکی از معروف‌تـــرین و پرکـــاربردترین توالی‌هـــای فســـیلی در عرصه‌های رســـانه ای، کتب و مجلات عام و خاص می‌باشد.(81)ـ مخاطبـان محـترم، به

وفــور و به تــواتر، توالی‌هــای فســیلی زیر را ملاحظه نموده اند:

تــوالی فســیلی خطی جمجمه‌هــای مربــوط به «انســان ساها: Hominids»، که سیر تکامل انسان را طبق ادعای طرفداران «فرضیه‌ی تکامل» نشان می‌دهد.

تصاویر بازسازی شـده از تـوالی فسـیلی خطی «انسـان ساها: Hominids»، که سیر تکامل انسان را طبق ادعای طرفداران «فرضیه‌ی تکامل» نشان می‌دهد.

تــوالی فســیلی «انســان ســاها: Hominids»(81) نــیز همانند «تــوالی فســیلی اسب‌ها»، عمــدتاً به دو صــورت «تـــوالی فســـیلی خطی»(82)ـــ و «تـــوالی فســـیلی شــاخه‌ای»(83)ـ نمــایش داده می‌شــود که تــوالی خطی عمدتاً در مجلات، کتب و رســانه‌های مربــوط به مخــاطب عــام، و تــوالی شــاخه‌ای عمــدتاً در مجــامع آکادمیک ارایه می‌گردد.

در تــوالی فســیلی خطی که بــرای مخــاطب عــام بســیار باورپذیر می‌نماید، فسیل‌ها و تصــاویر بازســازی شــده‌ای از «انســان ســاها: Hominids»ـ به تــرتیب نمــایش داده می‌شـــوند. به نحـــوی که تـــوالی فســـیلی خطی، از یک میمون اولیه، شــروع شــده و با زنجــیره‌ای از فســیل‌های موسوم به «انسان ساها: Hominids»ـ که شــامل انــواع «جنـــوبی کـــپی: Australopithecus»ـــ و «پرامـــردم: Paranthropus»ـ و ... هســتند، ادامه یافته و به انســان امـــروزی ختم می‌شـــود!!!(82)ـــ در این تـــوالی، تکامل شناســـان تاکید ویـــژه‌ای بر تغیـــیرات فـــرم جمجمه‌هـــا، خمیــدگی قــامت و تغیــیرات آن، تغیــیرات انگشــتان و ...

می‌نمایند تا این توالی را به خصوص برای مخاطبان عام، باورپذیرتر نمایند!(81)

به دلایل متعـــدد، تـــوالی فســـیلی «انســـان ســـاها: Hominids»(81)، به عنـــوان یک تـــوالی فســـیلی استراتژیک شناخته می‌شود. از یک سو، ظاهر این توالی فسیلی، بسیار جـذاب و متقاعد کننـده به نظر می‌رسـد؛ از سوی دیگر، به دلیل اهمیت خـاص این تـوالی فسـیلی در بحث خلقت انسان، و تبعـات و نتـایج علمی، مـذهبی، سیاسی و فرهنگی حاصل از پذیرش یا عدم پـذیرش این توالی، توالی فسیلی «انسـان سـاها: Hominids»(81)، به شـدت از سـوی تکامل شناسـان و حامیـان سـکولار و لائیک آن‌ها مورد اشاعه و ترویج قرار می‌گـیرد؛ به همین دلیل، نقد این توالی از اهمیت بسیاری برخوردار است.

لازم به ذکر است که به منظور پرهـیز از اطـاله‌ی کلام و تکرار مباحث قبلی، بجز در برخی موارد، بسیار خلاصه و تیـتروار به نقد این تـوالی فسـیلی می‌پـردازیم؛ چـرا که بسیار از نقدهای وارده بر «توالی فسیلی اسب‌ها»(48) که قبلاً مـــورد بحث قـــرار گـــرفت، بر تـــوالی فســـیلی «انسان ساها: Hominids»(81) نیز مترتب می‌باشد!:

1 – اولین ایراد وارده به توالی فسیل‌های «انسان ساها: Hominids»(81)، غلط و ناصحیح بودن یا ابهام داشـتن زمان‌های مربوط به فسیل‌های کشف شده است. همـــان گونه که در قسـمت 4 این سلسـله مقـالات ذکر کـردیم، طول عمر فسـیل‌های مکشـوفه عمـدتاً بر اسـاس روش «زمـــان ســـنجی رادیومتریک: Radiometric Dating» محاسـبه شـده است.(4و50)ـ متاسـفانه طـول عمرهـای محاســـبه شـــده بر اســـاس روش «زمـــان ســـنجی

رادیومتریک: Radiometric Dating»ـ بر این فـــرض قـــدیمی که ســـرعت «واپاشی هســـته‌ای: Radiactive Decay»ـ بـــرای هر عنصر ثـــابت بـــوده و تحت تـــاثیر فاکتورهای محیطی نیست، محاسبه شـده اسـت؛(4و50) اما همــان گونه که در قســمت 4 این سلســله مقــالات ملاحظه کردید، در طی 10 سـال اخـیر شـواهد متعـدد و متقـــنی ارایه شـــده است که نشـــان می‌دهد بر خلاف مفروضـــات قبلی، که ســـرعت «واپاشی هســـته‌ای: Radiactive Decay»ـ را ثـــابت و فاقد تأثیرپـــذیری از شــرایط محیطی می‌دانســتند، این ســرعت، تحت تــأثیر فشار محیـط، وضـعیت شـیمیایی محیط و حـتی فعـالیت شراره‌های خورشیدی قـرار دارد!(4و50)ـ با توجه به این که فسیل‌های کشف شده در مکان‌هـای گونـاگون از نظر حضـــور در شـــرایط مختلف محیطی، از جمله فشـــار و محیط شـــیمیایی و اثر شـــراره‌های خورشـــیدی و ... با یکـدیگر متفـاوت می‌باشـند، می‌بایست تـأثیرات محیطی نامبرده، مورد توجه قرار گرفته و طـول عمر هر فسـیل بر اساس شرایط محیطی محاسبه شـود که البته با توجه به این که ما فعلاً اطلاعــات کــافی و دقیقی از شــرایط فشـــار و شـــراره‌های خورشـــیدی بر فســـیل‌های مختلف نداریم، عملاً محاسـبه‌ی دقیق طـول عمر فسـیل‌ها فعلاً غـــیر ممکن می‌باشد! علی رغم وجـــود شـــواهد متقن در این زمینه (برای دسـتیابی به شـواهد و مسـتندات علمی این مسئله، به مقاله‌ی 4 از همین سلسله مقالات رجوع فرمایید)(4و50)، متاســـفانه تکامل شناســـان در این مبـاحث، سیاست سـکوت و بـایکوت و فـریب را در پیش گرفته و کماکـــان طـــول عمر فســـیل‌ها را بر اســـاس

مفروضـــات غلط قبلی محاســـبه می‌نمایند و به خـــورد مخاطب می‌دهند!!!(4و50)

در مورد توالی فسیلی «انسان ساها: Hominids»(81)، این امر ممکن است موجب اغتشاشــات و به هم ریختگی شدید در این تـوالی شـود! چـرا که آن فسـیلی که تکامل شناسان مـدعی بودند مربـوط به 10 میلیـون سـال قبل بـوده، بعید است که واقعـاً مربـوط به 10 میلیـون سـال قبل باشد و آن فسیل 8 میلیون ساله، واقعاً 8 میلیـون ساله باشد!!!

با توجه به اشتباهات محاسباتی فاحش بـالقوه‌ی موجـود در روش «زمـــان ســـنجی رادیومتریک: Radiometric Dating»، آن فسـیل 8 میلیـون سـاله، ممکن است در اصل، عمر 12 میلیون ساله داشته و فسیل 10 میلیـون سـاله‌ی مـورد ادعـای طرفـداران «فرضـیه‌ی تکامل»، در عالم واقع تنها 4 میلیون سال قدمت داشته باشد!!!(4و 50). با این اوصاف، ادعاهای قبلی «تکامل شناسان» که فسیل اشتباهاً محاسبه شده‌ی 10 میلیون ساله شان را جد و نیای فسیل اشتباهاً 8 میلیون سال محاسبه شـده، می‌پنداشتند، از بیخ و بن غلط و ناصحیح می‌گردد!!! (4و 50):

آن چه که محاســبات اشـــتباه بر سر تـــوالی فســـیل‌ها می‌آورد!؛ تصـویر سـمت چپ، یکی از تصـاویری است که طرفـداران تکامل بر اسـاس محاسـبات مبتـنی بر روش «زمان سنجی رادیومتریک: Radiometric Dating» که تـاکنون اسـتفاده می‌شـده اسـت، سـازمان داده‌اند. بر اساس این نوع محاسبات، فسیل‌ها را بر اساس قـدمتی که محاسـبه نموده‌انـد، چینش داده تا از آن‌ها به عنـوان

شاهدی بر مدعای خود بهره بگیرند. تصویر سمت راست: با توجه به وجود تناقضات و اشتباهات فاحش در زمان سنجی رادیواکتیو (از جمله محاسبه‌ی طول عمر 8/5 میلیون سال برای نمونه‌ای که فقط 11 سال از عمر آن می‌گذشته است!!!)(4و50)، بسیار محتمل است که طول عمر حقیقی فسیل‌های مذکور، با آن چه تکامل شناسان ادعای آن را دارند، تفاوت عمده داشته باشد! با این اوصاف توالی زمانی فسیل‌های مذکور تغییر کرده و این شواهد مورد استفاده‌ی تکامل شناسان نیز زیر سوال می‌رود!!!

بررسی یک شبهه‌ی احتمالی: در این بخش از سخنان ما، ممکن است طرفداران فرضیه‌ی تکامل این اشکال را به ما وارد نمایند که حتی در صورت بروز اشتباهات محاسباتی در محاسبه‌ی طول عمر سنگواره‌ی کشف شده از یک کشور یا قاره‌ی خاص، با بررسی فسیل‌های مشابه از همان گونه‌ی خاص جانوری که در کشور یا قاره‌ی دیگری کشف می‌گردد، می‌توان بر اشتباهات محاسباتی غلبه نمود و با میانگین گرفتن از سنین محاسبه شده به روش «زمان سنجی رادیومتریک: Radiometric Dating» فسیل‌های مختلف کشف شده از یک نوع جانور زنده (برای مثال دایناسور) که در قاره‌های مختلفی کشف شده‌اند، می‌توان بر اشتباهات محاسباتی فائق آمد!

این سخن گرچه در وهله‌ی اول، جالب به نظر می‌رسد، اما در کل صحیح نیست! زیرا اولاً تعدد نمونه‌ها، اشتباهات محاسباتی را به حداقل می‌رساند، اما تا حد صفر کاهش نمی‌دهد. ثانیاً نکته‌ی بسیار مهمی که به

خصوص در مورد فسیل «انسان ساها: (81)«Hominids وجـــود دارد، این است که فســـیل‌های کشف شـــده و منســـوب شـــده به «انســـان ســـاها: (81)«Hominids، فراوانی چنـدانی در طـبیعت ندارند و بعضـاً از بـرخی به اصطلاح «هومینیدها»، تنها 1 یا 2 فسیل به دست آمـده است و تعداد فسیل‌های مکشوف شـده از اکـثر «انسـان ســاها: Hominids»، نــیز به تعــداد انگشــتان دســت، نمی‌رسد! به عنوان نمونـه، فسـیل‌هایی همچـون فسـیل منســـوب به جـــانوران به اصـــطلاح «انســـان سا: Hominid»ی موســوم به «جنــوبی کــپی بحرالغــزالی: Australopithecus bahrelghazali»(84)، «کنیا مردم پخت رخ: Kenyanthropus platyops»(85) و ... فقط و فقط در حد یک نمونه فسیل کشف شده یا حـتی فقط بخش کـــوچکی از یک فســـیل کشف شـــده را شـــامل می‌شــده‌اند و کاشــفان آن‌ها تنها بر اســاس همــان یک نمونه فسیل کشف شده، دست به محاسـبه‌ی طـول عمر آن‌ها زده‌اند!!! نمونه‌هـای دیگـری شـامل «جنـوبی کـپی ســدیبا: Australopithecus sediba»(86) نــیز تنها شامل دو نمونه فسیل بـوده است!(86)ـ و جـالب این که کاشـفان آن‌ها نـیز مبنـای محاسـبات خـود را، تنها همین نمونه‌های اندک، قـرار داده‌اند!!! بـدین تـرتیب نمی‌تـوان طول عمر چندین فسیل منسوب به یک نــوع «هومینید»(89)ـ را محاســبه کــرده و میــانگین آن‌ها را ملاک قــرار داد!!! چـــرا که تعـــداد فســـیل‌های مکشـــوفه از اکـــثر «هومینیدها» (بجز برخی از آن‌ها مانند نئانـدرتال(87)ـ و کرومانیون(88))، بسیار کم بوده و به حد انگشتان دست هم نمی‌رسد!!!

در ضـــمن این نکته را باید به خـــاطر داشت که اکـــثر فسـیل‌های کشف شـده‌ی منسـوب به «انسـان سـاها: Hominids»(89)، عمـدتاً در نـواحی محـدود و معـدودی کشف شده‌اند.(75)ـ جالب‌تر این که فسـیل‌های «انسـان سـاها: Hominids»ـ که از سـوی تکامل شناسـان در یک گونه طبقه بندی شده اند(75)، اکثراً و عمدتاً در نواحی نزدیک به یکـــدیگر کشف شـــده‌اند و «انســـان ســـاها: Hominids»ـ منسـوب به گونه‌هـای متفـاوت، در نقـاط متفـاوتی کشف گردیده‌اند!(75)ـ این مسـئله، مشـکلات ناشی از محاسبه‌ی طول عمرها بر اسـاس روش «زمـان سنجی رادیومتریک»(4و50)ـ را دوچندان می‌کند؛ چرا که فسیل‌های منسوب شده به یک گونـه، که در طـبیعت نـیز در محل‌هـــای نزدیک به یکـــدیگر و مجـــاور هم کشف شـــده‌اند، احتمـــالاً شـــرایط محیطی مشـــابهی را تجربه کرده‌اند و فسیل‌های کشف شده در نقاط دیگر، شـــرایط محیطی متفـــاوتی را پشت سر گذاشـــته انـــد؛ به همین دلیل اتکا به روش زمـــان ســـنجی رادیومتریک که تحت تـــأثیر شـــرایط محیط اســـت، در این خصـــوص می‌تواند مشکل زا باشد. زیرا از یک سـو، ارزش میـانگین گـرفتن از طـــول عمرهـــای محاســـبه شـــده بـــرای یک گـــونه‌ی «هومینید» را کـــاهش داده و از ســـوی دیگـــر، امکـــان مقایسه‌ی طـــول عمرهـــای فســـیل‌های منســـوب به دو گـونه‌ی متفـاوت را سـخت‌تر می‌نماید! ذکر یک مثـال در این زمینه می‌تواند راهگشا باشد:

عمـــده‌ی فســـیل‌های کشف شـــده از «انســـان سا: Hominid»(89) موسـوم به «جنـوبی کـپی آفریقـایی: Australopithecus africanus»(90) در کشـــور آفریقای جنوبی و جنوب قاره‌ی آفریقا کشف شـده‌اند و

طـــول عمر آن‌ها بر اســـاس روش «زمـــان ســـنجی رادیومتریک»، حـدود 2/5 میلیـون سـال قبل تخمین زده شـده است.(75)_ به علت کشف همه‌ی این فسـیل‌ها در جنـوب قـاره‌ی آفریقـا، بـرخی شـرایط محیطی همچـون «دمـا، فاصـله از خط اسـتوا و در نتیجه مـیزان تمـاس با شـراره‌های خورشـیدی و ...»، بـرای این فسـیل مشـابه بـوده و البته تعـدادی از شـرایط محیطی همچـون فشـار صـخره‌های محل کشف فسـیل‌ها، بـرای این فسـیل‌ها تا حدی متفـاوت بـوده است. با عنـایت به این موضـوع و با توجه به مطالبی که در قسمت 4 این سلسله مقالات در مورد اثر عوامل محیطی بر طول عمرهای محاسبه شـده به روش زمان سنجی رادیومتریک گفته شد(4و50)، اگر بخواهیم از اشـتباهات محاسـباتی ناشی از تـآثیر عوامل مختلف بر طول عمرهای محاسبه شده‌ی این فسیل‌ها به روش زمان سنجی رادیومتریک بکاهیم، بـاز هم میـانگین گرفتن از طول عمرهای محاسبه شـده، کمک چنـدانی به ما نخواهد کرد!!! زیرا به دلیل کشف تمـامی فسـیل‌های «جنـــــوبی کـــــپی آفریقـــــایی: Australopithecus africanus»(90) در کشـور آفریقـای جنـوبی و جنـوب قاره‌ی آفریقا، عوامل محیطی مشابهی بر این فسـیل‌ها اثر گذاشته‌اند! و هر عامل محیطی که بر روی فسیل یک «جنـــــوبی کـــــپی آفریقـــــایی: Australopithecus africanus»(90) موثر بوده، احتمالاً بر فسیل «جنـوبی کـپی آفریقـایی: Australopithecus africanus»(90) دیگری که در نزدیکی‌هـای فسـیل اول واقع شـده اسـت، نیز تأثیرگذار بـوده است. به همین دلیل میـانگین گـرفتن از عمر این فســـیل‌های مجـــاور، دردی را دوا نمی‌کند و

نمی‌تـوان از آن بـرای غلبه کـردن بر فاکتورهـای مداخله گر بهزه برد!

اما اگر فســـــیل «جنـــــوبی کـــــپی آفریقـــــایی: Australopithecus africanus»(90) در قاره‌ی آسـیا، اروپا و آمریکا نیز کشف می‌شد و بـرای آن‌ها نـیز طـول عمرهای 2/8 میلیون سال، 3 میلیون سال، 2/2 میلیون ســال و ... محاســبه می‌شــد، شــاید آن موقع تا حــدی می‌شد، به روش زمـان سـنجی رادیومتریک اعتنا نمـود و طـــول عمر فســـیل‌های «جنـــوبی کـــپی آفریقـــایی: Australopithecus africanus»(90) را حـــدود 2/7 میلیون سال بر اساس میانگین تخمین زد تا بدین تــرتیب اثـــرات محیطی را بر روش زمـــان ســـنجی رادیومتریک کمـتر نمـود! (البته بـاز هم این محاسـبه، کامل و دور از خطا نیست!)

بسیاری از فسیل‌های مربوط به سـایر «هومینیدها» نـیز به صـــورت منطقه‌ای یـــافت شـــده‌اند که از این میـــان می‌توان به فسیل هومینیـدهای «هوموهـابیلیس: Homo Habilis»(91) که عمدتاً در شرق آفریقا یافت شده اند(75) و «هومو ساپینس نئاندرتالنسیس: Homo Sapiens Neanderthalensis»(87) یا همـــــان انســـــان‌های «نئانـدرتال»(87)ـ که عمـدتاً در اروپا کشف گردیده‌انـد، اشاره نمود.(75)

با توجه به این که عمـــــده‌ی «هوموهـــــابیلیس: Homo Habilis»(91)ها عمدتاً در شرق آفریقا یـافت شـده اند(75) و «هومو ساپینس نئاندرتالنسیس: Homo Sapiens Neanderthalensis»(87) یا همـــــان انســـــان‌های «نئاندرتال»(87)ـ عمدتاً در اروپا کشف گردیـده اند(75)،

شـــرایط محیطی تمـــامی «هوموهابیلیس‌ها»(91)ـــ با یکدیگر مشـابه و عمـده‌ی «نئانـدرتال‌ها»(87)ـ با یکـدیگر همسـان بـوده و به همین دلیل نمی‌تـوان چنـدان بر روی میانگین گرفتن طـول عمر فسـیل‌های محاسـبه شـده به منظور غلبه بر تاثیر عوامل محیطی، حساب نمود!

نکته‌ی دیگر این که به دلیل این که محل کشف همه‌ی هومینیدهای «جنـــــــوبی کـــــــپی آفریقـــــــایی: Australopithecus africanus»(90) با محل کشف عمـــــده‌ی هومینیـــــدهای «هوموهـــــابیلیس: Homo Habilis»(91) و «هومو ســـاپینس نئاندرتالنســـیس: Homo Sapiens Neanderthalensis»(87) متفـاوت بوده و به همین دلیل، شـرایط محیطی غـیر یکسـانی بر آن‌ها حـــاکم بـــوده اســـت، اصـــولاً تـــاثیرات محیطی بر «واپاشی هســـته‌ای» و بـــالطبع «روش زمـــان ســـنجی رادیومتریک» کـاملاً متفـاوت بـوده (به قسـمت 4 همین سلسله مقالات مراجعه فرمایید)(4و50) و به همین دلیل نمی‌تـــوان طـــول عمرهـــای محاســـبه شـــده به روش رادیومتریک برای این فسیل‌ها را مـورد اعتنا قـرار داد و از آن‌ها بـرای مقایسه‌ی زمـانی این فسـیل‌ها و تقـدم و تـأخر آن‌ها بهـره بـرد و تـوالی فسـیلی دقیقی از آن‌ها رسم نمود!

اکثر فسیل‌های کشف شده‌ی منسوب به «انسـان سـاها: Hominids»، عمدتاً در نواحی محـدود و معـدودی کشف شـــده‌اند. جـــالب‌تر این که فســـیل‌های «انســـان ســـاها: Hominids»ـــ که از ســـوی تکامل شناســـان در یک گونه طبقه بندی شـده‌اند، اکـثرا و عمـدتا در نـواحی نزدیک به یکـــدیگر کشف شـــده‌اند و «انســـان ســـاها: Hominids»

منسوب به گونه‌های متفـاوت، در نقـاط متفـاوتی کشف گردیده‌اند! این مســئله، مشــکلات ناشی از محاســبه‌ی طول عمرها بر اساس روش «زمان سنجی رادیومتریک» را دوچندان می‌کند!

بدین ترتیب در مورد فسیل تمامی جانوران به طـور کلی و بــرای «انســان ســاها: (89)«Hominids به صــورت اختصاصـی، مسـئله‌ی کم تعـداد بـودن فسـیل‌های کشف شده‌ی منتسب به هر گونه از یک سو، و هم مکـان بـودن فســیل‌های منتسب به یک گونه و غــیر هم محل بــودن فسیل‌های منتسب به گونه‌های متفـاوت از سـوی دیگـر، مــوجب بی‌اعتمــادی بیشــتر به روش «زمــان ســنجی رادیومتریک: Radiometric Dating» در محاسبه‌ی طول عمر فســیل‌ها و مقایسه‌ی زمــانی آن‌ها با یکــدیگر می‌شود!!!

2 - همچـون تـوالی فسـیلی اسب‌ها، تـوالی فسـیلی «انســان ســاها: (89)«Hominidsی مــورد نظر تکامل شناسـان، بسـیار سـاده انگارانه و البته عـوام فریبانه به نمایش در آمده است؛ به نحـوی که بسـیاری از واقعیـات موجود در عالم طبیعت که می‌توانسته در ترسـیم تـوالی اختلال ایجـاد نمایـد، سـهواً یا عمـداً نادیـده گرفته شـده است.

بـرای مثـال، تکامل شناسـان، اختلافـات واضـحی که در جثه، شکل جمجمه، وضـعیت لگـنی، و سـایر شـاخص‌های آناتومیک انسـان‌های امـروزی دیـده می‌شـود، در تـوالی فســیلی «انســان ســاها: (89)«Hominids نادیــده گرفته‌اند! در واقع در شــــرایط فعلی نــــیز اگر به انسان‌های پیرامون خود بنگـریم، تفاوت‌هـای واضـحی را

در جثه، چهره و اسکلت انسان‌های امروزی خواهیم دید: (40)

چهره‌ی چهار جـوان از چهـار نـژاد مختلف: (از راست به چپ) جـوان بـومی مالزیـایی، جـوان آفریقـایی، جـوان کـره‌ای و جـوان اروپـایی. (به تفاوت‌هـای واضح در رنگ پوست، جمجمه و اجزای چهره، توجه فرمایید.)

6 جمجمه متعلق به انسان‌های سالم از نژادهای مختلف که در قرون اخیر فوت کرده اند: بـالا چپ متعلق به فـرد اهل پرو فوت شده در قرن 15، بالا وسط متعلق به فرد میانسال بنگالی، بـالا راست متعلق به مـرد سـاکن جزایر سلیمان (ملانزی) متوفی به سال 1893 میلادی، تصـویر پـایین چپ متعلق به مـرد جـوان آلمـانی، تصـویر پـایین وسط متعلق به مرد میانسـال اهل کنگو و تصـویر پـایین راست متعلق به یک مـرد میانسـال اسـکیمو می‌باشد. به تفاوت‌هـــای زیـــاد در اجـــزای مختلف جمجمه‌ها توجه فرمایید!

چهار فـرم عمـده‌ی لگن زنـان: 1-ـ فـرم زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid)ـــ 2-ـــ فـــرم مردانه (آندروئید: Android)ـــ 3 - فـــرم پلاتی پوئید (پلاتی پلوئید: Platypelloid)ـــ 4 - فـــرم آنتروپوئید (آنتروپوئید: Anthropoid)ـ فرم‌های ترکیبی فرعی حاصل از ترکیب چهـــار فـــرم اصـــلی را نـــیز ملاحظه می‌فرمایید. توجه فرمایید که زنان به طور طبیعی ممکن است دارای لگنی به هر یک از فرم‌های فوق باشـند، اما بهـترین فـرم لگن بـــرای زایمـــان طـــبیعی، فـــرم لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) می‌باشد.

همـــان گونه که ملاحظه فرمودیـــد، تنـــوع بســـیاری در آنـــاتومی و ســـاختار اســـکلتی در نژادهـــای مختلف انســـان‌های امـــروزی وجـــود دارد. این تنـــوع در سراسر اســـکلت و آنـــاتومی انســـان به چشم می‌خـــورد و مختص اندام و ارگان خاصی نیست.

اما تکامل شناسان به این تفاوت‌های نژادی و غـــیرنژادی درون گـــونه‌ی انســـان، توجه ننمـــوده و در توالی‌هـــای فسیلی خود، به صورت انتخابی از اسـکلت و فسـیل‌های کشف شده استفاده می‌نمایند تا مخاطبان خود را مجـاب به پذیرش ادعاهایشان نمایند.

برای مثال در تصـاویر زیر ملاحظه می‌فرمایید که از بین انـــواع فـــرم لگن‌هـــای انســـان(39)، تنها لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid)(39)ـ را قـــرار داده و به مقایسه‌ی آن با لگن شامپانزه و یک به اصطلاح انسان سا (هومینید) از گـــونه‌ی «جنـــوبی کـــپی عفـــاری: Australopithecus afarensis»(14) موســـوم به «لوسی: Lucy»(14) (که در ابتـــدای مقاله نـــیز به آن اشاره شد)، اقدام نموده‌اند.(92)

مقایسه‌ی گزینشی لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid)ـــ انســـان با لگن شـــامپانزه و لگن یک به اصـطلاح (هومینید) از گـونه‌ی «جنـوبی کـپی عفـاری: Australopithecus afarensis»ـ موسـوم به «لوسی: Lucy»ـ از سوی تکامل شناسان (تصـویر سـمت راست)! تکامل شناسان با این اقدام عوامفریبانه و بـدون اشـاره به این که لگن طبیعی انسان می‌تواند به 3 فـرم اصـلی دیگر و 12 فرم فرعی دیگر باشد (تصویر سمت چپ) که از بین این انـواع حـتی گـونه‌ی عنـتر مانند (آنتروپوئید:

Anthropoid)ـ نـیز وجـود دارد، به صـورت گزینشی به مقایسه‌ی لگن‌های مذکور پرداخته‌اند.

مقایسه‌ی گزینشی لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid)ـــ انســـان با لگن شـــامپانزه و لگن یک به اصـطلاح (هومینید) از گـونه‌ی «جنـوبی کـپی عفـاری: Australopithecus afarensis»ـ موسـوم به «لوسی: Lucy»ـ از سوی تکامل شناسـان! تکامل شناسـان با این اقدام عوامفریبانه و بدون اشاره به این که لگن طـبیعی انسان می‌تواند به 3 فرم اصلی دیگر و 12 فرم فـرعی دیگر باشد، که از بین این انواع حـتی گـونه‌ی عنـتر مانند (آنتروپوئید: Anthropoid)ـ نـیز وجـود دارد، به صـورت گزینشی به مقایسه‌ی لگن‌هـــای مـــذکور پرداخته‌اند! در واقع آن‌ها می‌دانند که در صورتی که به این نکته اشـاره کنند که انواع دیگری از لگن زنانه نیز در انسـان می‌تواند وجـود داشـته باشـد، نمی‌توانند تـوالی مد نظر خـود را بسازند!!!

البته این تنـوع همـان گونه که ذکر گردیـد، به صـورت طـبیعی و بـدون وجـود بیمـاری خاصی در جنس مـونث گونه‌ی انسان پدید می‌آید؛(39) حال اگر بیماری‌هایی که موجب تغییرات استخوانی و اسکلتی در انسان می‌شـوند (همچون بیماری پاژه‌ی استخوان) را نیز در نظر بگـیریم، تنـوع اسـتخوان‌های لگـنی انسـان، چند برابر خواهد شد! بنابراین سو استفاده‌ی تکامل شناسان از فرم لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) گونه‌ی انسان از بین 16 فرم اصلی و فـرعی لگن انسـانی، و مقایسه‌ی تنها این نـوع لگن با لگن سـایر گونه‌ها همچـون شـامپانزه‌ها، نوعی عوامفریبی زیرکانه می‌باشد!

بدین ترتیب همان گونه که ذکر کردیم، تفاوت‌های بین فردی و بین نژادی، در انسان‌های سالم عصر فعلی نیز وجود دارد و تکامل شناسان بدون توجه به این تفاوت‌ها، اقدام به ترسیم توالی فسیلی «انسان ساها: Hominids»(89) نموده‌اند و در این توالی، به خصوص در «انسان ساها: Hominids»(89) نزدیک‌تر به انسان (البته به زعم تکامل شناسان)، ویژگی‌هایی را ذکر کرده‌اند که در انسان‌های امروزی نیز ملاحظه می‌گردد! (93)

تکامل شناسان، «ابروهای برجسته» و «سطح جلویی پیشانی مورب» را از خصوصیات «انسان سا: Hominid»ـ موسوم به «هومو ارکتوس: Homo Erectus»ـ (جمجمه‌های سمت چپ) دانسته اند؛ حال آن که «ابروهای برجسته» و «سطح جلویی پیشانی مورب» در نژادهای سیاهپوستان آفریقایی و بومیان مالزی (تصاویر سمت راست)، به وفور دیده می‌شود. این اقدام تکامل شناسان، نمونه‌ای دیگر از بدرفتاری‌های علمی و اخلاقی تکامل شناسان را نشان می‌دهد.

3 - یکی دیگر از مواردی که تکامل شناسان در توالی فسیلی «انسان ساها: Hominids»(89) نادیده گرفته‌اند، مسئله‌ی وجود بیماری‌های مختلف و تأثیرات آن‌ها بر اسکلت و ظاهر انسان، میمون‌ها و سایر جانوران است.

این مسئله، به خصوص، در توالی فسیلی «انسان ساها: Hominids»(89)، اهمیت فراوانی دارد؛ چرا که آن چه که امروزه به عنوان زنجیره‌ای از فسیل‌ها نمایش داده می‌شود، ممکن است در عمل اسکلت فسیل شده‌ی

انســـان‌ها، و میمون‌هـــای مبتلا به بیماری‌هـــای مختلف باشد. مثال‌های زیر، می‌تواند کمک بیشـــتری به درک این مسئله نماید:

الف)نقـــایص مختلف ژنـــــتیکی جمجمه‌ای یا نقـــایص جمجمه‌ای ناشی از اختلالات هورمـــــــونی، می‌تواند در جـانوران مختلف و به علل متفـاوتی روی دهد. این گونه نقایص ژنتیکی یا هورمـونی، می‌تواند در انسـان و سـایر جانوران بروز یابد:(25و34و35و36و37)

بیمـاری «آکرومگـالی (درشت پایـانکی): Acromegaly» تغییراتی در وضعیت آناتومیک و فیزیولوژیک بدن انســان ایجـــاد می‌نماید که از جمله مهمـــترین آن‌ها می‌تـــوان به بـزرگ شـدن بیـنی، چانـه، اسـتخوان پیشـانی، ابروها و گوش‌هـا، ایجـاد فاصـله بین دنـدان‌ها، افـزایش ضـخامت پاشـنه‌ی پـا، ابتلا به دیـابت و بیماری‌هـای قلـبی و نـیز زمخت شدن چهره اشاره کرد.

تصـــاویر بـــالا، چهـــره‌ی یک گـــربه‌ی مبتلا به بیمـــاری «آکرومگالی (درشت پایانکی): Acromegaly»ـ را نشـان می‌دهند که در آن‌ها بـــزرگی صـــورت، دست‌ها، پاها و افـزایش فاصـله‌ی دنـدان‌ها به چشم می‌خـورد. تصـویر وسط، رادیوگرافی از دست‌های گربه‌ی نامبرده را نشان می‌دهد که ضخیم شدن انگشتان را به نمایش می‌گـذارد. تصـاویر پـایینی، تصـاویر رادیوگرافیک گـربه‌ی مبتلا به «آکرومگـــالی» را قبل و بعد از ابتلا، نشـــان می‌دهند. (تصویر سمت چپ مربوط به قبل از ابتلا و تصویر سمت راست مربوط به بعد از ابتلا می‌باشد.) همان گونه که در تصـــاویر رادیوگرافیک مشـــخص اســـت، بعد از ابتلا به بیماری، استخوان جمجمه و فک بالا و پایین (به خصـوص

فک پایین) بزرگ‌تر شـده و فاصـله‌ی دنـدان‌ها از یکـدیگر افزایش یافته است.

ناهنجـــــــاری «سر کوچک (میکـــــــرو ســـــــفالی): Microcephaly» در چند فرد.

ناهنجـــاری «هیدروســـفالی: Hydrocephaly»ــ در چند نوزاد.

ناهنجاری «هیدروسفالی: Hydrocephaly»ـ در اشـراف زاده‌ی ایتالیایی فوت شده در قرن 16 میلادی، موسـوم به «دن فیلیپینو مدیسی: Don Filippino Medici». «دن فیلیپینو» که در سن 5 سالگی فوت کرده اسـت، بسـیار شـــانس آورد که به واســـطه‌ی اشـــراف زادگی اش و به دلیل این که شـرح حـال دقیق و شـرح دقیق بیمـاری وی (اعم از تظاهرات عصبی، تشنج‌های مکرر و کما) در کتب تـــاریخی خانـــدان مدیسی ثبت شـــده اســـت، از ســـوی دانشـــــمندان امـــــروز به عنـــــوان یک بیمـــــار مبتلا به «هیدروسفالی: Hydrocephaly»ـ لقب گرفته اسـت؛ به هر حال به نظر می‌رسد که اگر جنازه‌ی وی در گورستان مجلل خانوادگی و با تشـریفات خـاص دفن نمی‌شد و در بیابـان یا جنگل پیـدا می‌شـد، احتمـالاً تکامل شناسـان از جمجمه‌ی وی سوء استفاده نموده و وی را به عنـوان یک هومینید (انسان سا) و گونه‌ای مجزا از انسـان، به خـورد مجلات و نشریات می‌دادند!

ناهنجـــاری «هیدروســـفالی: Hydrocephaly»ــ در گـــاو، سگ و گربه. ناهنجاری‌هـــای اســـکلتی جمجمـــه، صـــرفاً مختص انسان نیستند.

کودکـــان مبتلا به درجـــات مختلف «هولوپروزنســـفالی: Holoprosencephaly»ـ نـوزادان تک چشـمی، مبتلا به «سیکلوپیا: Cyclopia» می‌باشند.

چهـــــره‌ی چند خـــــوک مبتلا به «هولوپروزنســـــفالی: Holoprosencephaly»ـ تغییر چهـره در این خوک‌ها به حدی شدید است که این خوک‌ها بیشـتر به میمـون شـبیه شده‌اند.

چهره‌ی چند گربه مبتلا به نوع شدید «هولوپروزنسـفالی: Holoprosencephaly»ـ یعـنی «سـیکلوپیا: Cyclopia». تغییر چهره‌ی شدید این حیوانات را ملاحظه می‌فرمایید.

قطعـــاً بـــروز این گونه بیماری‌ها و اختلالات اســـکلتی و جمجمه ای، در انســـان‌ها و حیوانـــات ما قبل تـــاریخ نـــیز بسیار محتمل است.

با علم به این قضیه، می‌بایست از تکامل شناسان پرسید که آن‌ها بر چه اساسی، بـدون توجه و اشـاره به احتمـال بروز این نقـایص در میمون‌هـا، شـامپانزه‌ها، گوریل‌ها و انســـان‌ها، به ترســـیم تـــوالی فســـیلی «انســـان ســـاها: Hominids» پرداخته اند؟!!!(81)(89)

تـــوالی فســـیلی خطی جمجمه‌هـــای مربـــوط به «انســـان ساها: Hominids»، که سیر تکامل انسان را طبق ادعای طرفـــداران «فرضـــیه‌ی تکامل» نشـــان می‌دهد. تکامل شناسان در یک ساده انگـاری و خـوش خیـالی ناباورانـه، احتمال بروز اختلالات اسکلتی و جمجمه‌ای در میمون‌ها، شـامپانزه‌ها، گوریل‌ها و انســان‌ها را نادیـده گرفته و به راحـــتی به ترســـیم تـــوالی فســـیلی «انســـان ســـاها: Hominids» پرداخته اند؟!!!

تـــوالی فســـیلی خطی مربـــوط به «انســـان ســـاها: Hominids»، که ســـیر تکامل انســـان را طبق ادعـــای طرفـــداران «فرضـــیه‌ی تکامل» نشـــان می‌دهد. تکامل شناسان در یک ساده انگـاری و خـوش خیـالی ناباورانـه، احتمال بروز اختلالات اسکلتی و جمجمه‌ای در میمون‌ها، شـامپانزه‌ها، گوریل‌ها و انسـان‌ها را نادیـده گرفته و به راحـــتی به ترســـیم تـــوالی فســـیلی «انســـان ســـاها: Hominids» پرداخته اند؟!!!

در واقع ممکن است که آن چه تکامل شناسان به عنـوان برخی جمجمه‌ها و اسکلت‌های حد واسط بین میمون‌های اولیه با انســـان‌های کنـــونی دانســـته‌اند، جمجمه‌هـــای میمون‌هـا، شـامپانزه‌ها، گوریل‌ها و انسـان‌های مبتلا به انواع مختلف ناهنجاری‌های هورمونی و ژنتیکی باشند!!!

بـــرای مثـــال، آن چه که تکامل شناســـان به عنـــوان فسـیل‌های بخش‌هـای اولیه‌ی تـوالی فسـیلی «انسـان سـاها: Hominids»(89) دانسـته‌اند (همچـون «جنـوبی کـــپی: Australopithecus»(94) و «آردی کـــپی: Ardipithecus»(95))، در واقع ممکن است جمجمه‌ها و اســـکلت‌های شـــامپانزه‌ها و میمون‌هـــای مبتلا به ناهنجاری‌ها و بیماری‌هـای ژنـتیکی و هورمـونی باشـند:(29و30و96)

تصاویر مربوط به جمجمه‌ی «شامپانزه» (کادر سـبز رنگ سـمت راست) و جمجمه‌ی منتسب به یک «جنـوبی کـپی: Australopithecus»ـ (کـــادر زرد رنگ ســـمت چپ). مقایسه‌ی دو جمجمـــــه، این نکته را به ذهن متبـــــادر می‌ســـازد که ممکن است آن چه که به عنـــوان جمجمه‌ی «جنوبی کپی: Australopithecus»، ارایه شـده اسـت،

در عمل جمجمه‌ی یک «شـــــــــامپانزه ی» مبتلا به یک ناهنجاری جمجمه‌ای مانند «سر قـایقی (اسکافوسـفالی یا دولیکوسفالی): Scaphocephaly» باشد!!!

ناهنجـــــاری «سر قـــــایقی (اســـــکافو ســـــفالی): Scaphocephaly»ـ یا به عبـارت دیگر «دولیکو سـفالی: Dolichocephaly» در چند نوزاد انسان.

البته ناهنجاری‌های اسکلتی و جمجمه‌ای دیگـری همچـون «سر مـــورب (پلاژیو ســـفالی): Plagiocephaly»(31)، «سر مثلثی (تریگونو سفالی): Trigonocephaly»(32)، «سر پهن (بـــراکی ســـفالی): Brachycephaly»(33)، «سر کوچک (میکـرو سـفالی): Microcephaly»(34) و «هیدروســفالی: Hydrocephaly»(35) و بیماری‌هــای دیگـــــری همچـــــون «درشت پایـــــانکی (آکرومگـــــالی): Acromegaly»(25) و ... نـــیز وجـــود دارند که مـــوجب تغییرات خفیف تا شدید جمجمه‌ای در انســان و حیوانـات می‌شـــــوند که وجـــــود آن‌ها می‌تواند ادعاهـــــای تکامل شناســان را در مـــورد تـــوالی فســیلی «انســان ســاها: Hominids»(89) مورد سوال و ابهام جدی قرار دهد!!!

از ســـوی دیگـــر، آن چه که تکامل شناســـان به عنـــوان فسـیل‌های بخش‌هـای انتهـایی تـوالی فسـیلی «انسـان سـاها: Hominids»(89) دانسـته‌اند (همچـون «انسـان راست قامت (هومو ارکتوس): Homo Erectus»(97)، در واقع ممکن است جمجمه‌ها و اســـکلت‌های متعلق به انسان‌های مبتلا به ناهنجاری‌ها و بیماری‌هـای ژنـتیکی و هورمونی باشند. برای مثال، بروز وضعیت‌های ناهنجاری همچـــــــون «سر کوچک (میکـــــــرو ســـــــفالی): Microcephaly»(34) در انســـان‌های امـــروزی نـــیز

می‌تواند جمجمه‌ای همانند آن چه در جمجمه‌ی منتسب به «انســـان راست قـــامت (هومو ارکتـــوس): Homo Erectus»(97) دیده می‌شود، پدید آورد:(98)

تصــویر جمجمه‌ی یک انســان ســالم امــروزی (ســمت راست)، تصـــویر جمجمه‌ی منســـوب به «انســـان سا: Hominid»ـ موســوم به «انســان راست قــامت (هومو ارکتـوس): Homo Erectus»ـ (تصـویر وسط) و تصـویر جمجمه‌ی یک انســان امــروزی مبتلا به ناهنجــاری «سر کوچک: Microcephaly»ـ (ســـمت چپ)! به شـــباهت فــراوان جمجمه‌ی منســوب به «انســان سا: Hominid» موســوم به «انســان راست قــامت (هومو ارکتــوس): Homo Erectus»ـ (تصویر وسط) و تصویر جمجمه‌ی یک انســـان امـــروزی مبتلا به ناهنجـــاری «سر کوچک: Microcephaly» توجه فرمایید!!!(98)

ناهنجـــــاری «سر کوچک (میکـــــرو ســـــفالی): Microcephaly» در چند فرد.

بـــدین تـــرتیب آن چه که تکامل شناســـان به عنـــوان فسـیل‌های بخش‌هـای انتهـایی تـوالی فسـیلی «انسـان سـاها: Hominids»(89) دانسـته‌اند (همچـون «انسـان راست قامت (هومو ارکتوس): Homo Erectus»(98)، در واقع ممکن است جمجمه‌ها و اســـکلت‌های متعلق به انســـان‌های مبتلا به «سر کوچک (میکـــرو ســـفالی): Microcephaly»(34) باشند.

این ســـخن مـــا، تنها زاییـــده‌ی تخیل نیست! بلکه در سال‌های اخیر، تعدادی از دانشمندان علوم زیسـتی نـیز، این گونه احتمالات را عنوان کرده و در مقابل فسیل‌های

منتسب به «انسان ساها: Hominids»(89)، تشکیک ایجاد کرده‌اند!!! در ادامه به ذکر یک مثال در این زمینه می‌پردازیم و مقالات منتشر شده پیرامون یک فسیل جمجمه‌ی منتسب به یک «انسان سا: Hominid» موسوم به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis» را با جزئیات بیشتر، بررسی می‌نماییم:

«د. فالک: D. Falk» و همکاران در سال 2005 میلادی، مقاله‌ای را با عنوان «مغز LB1؛ هومو فلورسینسیس: The Brain of LB1, Homo floresiensis» در نشریه‌ی معروف «Science» منتشر نموده و در طی آن، به زعم خود، به بررسی جمجمه و مدل بازسازی شده‌ی کامپیوتری مغز یک فسیل کشف شده که به عنوان یک «انسان سا: Hominid» موسوم به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis» در نظر گرفته می‌شود، پرداخته و بنا بر ادعای مولفان، خصوصیات و ویژگی‌های آن را با مدل جمجمه‌ای و مغزی انسان، شامپانزه، یک انسان مبتلا به میکروسفالی و ... مقایسه نمودند:(99)

مقاله‌ی «د. فالک: D. Falk» و همکاران در سال 2005 میلادی، با عنوان «مغز LB1؛ هومو فلورسینسیس: The Brain of LB1, Homo floresiensis» که در نشریه‌ی معروف «Science» منتشر شده و در طی آن، به زعم خود، به بررسی جمجمه و مدل بازسازی شده‌ی کامپیوتری مغز یک فسیل کشف شده که به عنوان یک «انسان سا: Hominid» موسوم به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis» در نظر گرفته می‌شود، پرداخته‌اند.

اما در پاسخ به مقـاله‌ی فـوق، «ج. وبر: J. Weber»ـ و همکـاران، در سـال 2006 مقـاله‌ای را با عنـوان «نقطه نظری بر روی مقاله‌ی مغز LB1؛ هومو فلورسینسـیس: Comment on The Brain of LB1, Homo floresiensis» و در نشریه‌ی «Science» منتشر نمودند که در طی آن، ادعاهای «د. فالک: D. Falk» و همکاران را در مقـاله‌ی قبلی، مـورد سـوال قـرار داده‌اند! در این این مقاله، «ج. وبر: J. Weber»ـ و همکـاران، جمجمه و مغز بیمـــاران مبتلا به میکروســـفالی در اثر بیماری‌ها و علل مختلف را، با جمجمه و مغز شـــبیه ســـازی شـــده‌ی منســـــوب به هومینید موســـــوم به «LB1؛ هومو فلورسینسـیس: LB1, Homo floresiensis»ـ مقایسه نمودند و نشان دادند که شباهت بسـیار زیـادی بین آن‌ها وجود دارد!!!(100)

مقاله‌ی «ج. وبر: J. Weber» و همکاران، در سال 2006 مقـاله‌ای با عنـوان «نقطه نظـری بر روی مقـاله‌ی مغز LB1؛ هومو فلورسینسیس: Comment on The Brain of LB1, Homo floresiensis»ـ که در نشـــریه‌ی « Science»ـ منتشر نموده‌اند و در طی آن، ادعاهـــای «د. فالک: D. Falk»ـ و همکاران را در مقاله‌ی قبلی، مـورد سوال قرار داده‌اند!

مقایسه‌ی مـــدل ســـاختاری مغز یک انســـان مبتلا به «میکروسفالی» (سمت چپ)، با بازسازی سه بعـدی مغز هومینید موســـــوم به «هومو فلورسینســـــیس: Homo floresiensis»ـ (سـمت راست) در زوایـای مختلـف؛ به شـباهت‌های مختلف سـاختاری، نسـبتی و ظـاهری آن‌ها توجه فرمایید!

اما «د. فالک: D. Falk»ـ و همکـــاران، در ســـال 2006 مقـــاله‌ای را با عنـــوان «پاسخ به نقطه نظـــری بر روی مقاله‌ی مغز LB1؛ هومو فلورسینسیس: Response to Comment on The Brain of LB1, Homo floresiensis» و در نشریه‌ی «Science» منتشر نمودند که در طی آن، تلاش نمودند تا به نحـــوی، از مقـــاله‌ی قبلی خود در مقابل ایرادات وارده، دفاع نمایند!:(101)

مقاله‌ی «د. فالک: D. Falk» و همکاران، در سال 2006 با عنـــوان «پاسخ به نقطه نظـــری بر روی مقـــاله‌ی مغز LB1؛ هومو فلورسینسیس: Response to Comment on The Brain of LB1, Homo floresiensis»ـ که در نشـــــریه‌ی «Science»ـــ منتشر نموده‌اند و در طی آن، تلاش نمودند تا به نحوی، از مقاله‌ی قبلی خود در مقابل ایرادات وارده، دفاع نمایند!

در مقاله‌ای که «د. فالک: D. Falk» و همکاران در پاسخ به اشکالات وارد شـده از سـوی «ج. وبر: J. Weber»ـ و همکـــاران ارایه نمودند(101)، «د. فالک: D. Falk»ـ و همکارانش تلاش نمودند تا با اشاره به تفاوت‌های جـزیی مدل‌های مغزی نمونه‌ی منتسب به هومینید موسـوم به « LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis» با مدل مغزی انسان میکروسفال مورد اشاره در مقاله‌ی «ج. وبر: J. Weber»ـ و همکـاران(100)، خواننـدگان را مجاب به پذیرفتن صحت ادعای مقـاله‌ی اول نمـوده و به زعم خود، به ایرادات و اشـکالات ج. وبر: J. Weber» و همکاران پاسخ دهند!:

در مقاله‌ای که «د. فالک: D. Falk» و همکاران در پاسخ به اشکالات وارد شـده از سـوی «ج. وبر: J. Weber»ـ و

همکاران ارایه نمودند، «د. فالک: D. Falk» و همکارانش تلاش نمودند تا با اشاره به تفاوت‌هـای جـزیی مـدل‌های مغــزی نمــونه‌ی منتسب به هومینید موســوم به «LB1؛ هومو فلورسینسـیس: LB1, Homo floresiensis»ـ با مدل مغزی انسان میکروسفال مـورد اشـاره در مقـاله‌ی «ج. وبر: J. Weber» و همکاران، خوانندگان را مجاب به پذیرفتن صحت ادعای مقاله‌ی اول نموده و به زعم خود، به ایـرادات و اشـکالات ج. وبر: J. Weber» و همکـاران پاسخ دهند! اما این تلاش ثمر چندانی نداشت!

اما پاسخ‌های «د. فالک: D. Falk» و همکاران به ابهامات و اشکالات وارده، فایده‌ی چندانی نداشـته و نـدارد! چـرا که در همان مقاله‌ی «ج. وبر: J. Weber» و همکاران با عنـوان «نقطه نظـری بر روی مقـاله‌ی مغز LB1؛ هومو فلورسینسـیس: Comment on The Brain of LB1, Homo floresiensis»، به نکات مهمی اشاره شـده که پاسخ‌های بعدی «د. فالک: D. Falk» و همکاران را بی‌اثر نموده است!!!(100)

«ج. وبر: J. Weber»ـ و همکــاران در مقــاله‌ی «نقطه نظری بر روی مقاله‌ی مغز LB1؛ هومو فلورسینسـیس: Comment on The Brain of LB1, Homo floresiensis»ـــــــ به این نکته اشـــــــاره نموده‌اند که اسـتخوان‌ها و مـدل مغـزی 19 بیمـار مبتلا به ناهنجـاری «میکروســـفالی» را مـــورد بررسی قـــرار داده‌اند که 5 نمونه از آن‌ها در تصویر زیر ملاحظه می‌گردد:(100)

مقایسه‌ی مدل مغزی 5 بیمار امروزی مبتلا به ناهنجاری «میکروسفالی» که در مقـاله‌ی «ج. وبر: J. Weber»ـ و همکـاران با عنـوان «نقطه نظـری بر روی مقـاله‌ی مغز

LB1؛ هومو فلورسینسیس: Comment on The Brain of LB1, Homo floresiensis» مورد اشاره قرار گرفته است؛ به تفاوت‌های فاحش بین مدل مغزی 5 بیمار، توجه فرمایید!!!

همان گونه که ملاحظه فرمودید، حتی در بین مبتلایان به ناهنجاری «میکروسفالی: Microcephaly»(34)، شکل و اجزای جمجمه‌ها، بسیار متفاوت است!!!(100)ـ البته این تفاوت فراوان، بی‌دلیل نیست؛ چرا که بیماری‌ها و ناهنجاری‌های متعدد ژنتیکی، عفونی، و ... وجود دارند که می‌توانند موجب «میکروسفالی» گردند:(102)

بیماری‌ها و علل متفاوتی می‌توانند موجب بروز ناهنجاری «میکروسفالی: Microcephaly» گردند.

با عنایت به این مطلب، باید گفت که تلاش «د. فالک: D. Falk»ـ و همکاران در جهت پاسخ به اشکالات وارد شده از سوی «ج. وبر: J. Weber»ـ و همکاران، با ذکر تنها اختلافات جزیی مدل مغزی بیمار مبتلا به «میکروسفالی» موجود در مقاله‌ی «ج. وبر: J. Weber و همکاران، با مدل مغزی منتسب به هومینید موسوم به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis»، عملاً از نظر علمی، ارزشی ندارد؛ چرا که با توجه به متعدد بودن علل ابتلا به «میکروسفالی»، تعداد چند صد هزار نفری مبتلایان به این ناهنجاری در سراسر جهان، و تفاوت‌های جمجمه‌ای و مغزی ناشی از سن، جنس، نژاد و ... در انسان‌ها، ممکن است بسیاری از مبتلایان مبتلا به میکروسفالی، به صورت تمام و کمال (حتی در حد جزییات ظریف چین و شکنج‌های مغزی) شبیه به مدل مغزی منتسب به هومینید موسوم

به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis»ـ باشند!!! در واقع، وقتی که می‌بینیم مغز 1 بیمار از 19 بیمار مورد مطالعه توسط «ج. وبر: J. Weber»ـ و همکاران، شباهت فراوانی با مدل مغزی منتسب به هومینید موسوم به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis»ـ دارد(100) و تنها در 3 ناحیه‌ی بسیار جزیی و کوچک، با مدل مغزی هومینید مذکور، تفاوت دارد(100)، از کجا معلوم که از هزاران بیمار مبتلا به میکروسفالی در سراسر دنیا، چند صد نفر از آن‌ها، به صورت کامل و دقیق (حتی در جزییات ظریف) کاملاً شبیه مدل مغزی منتسب به هومینید موسوم به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis» نباشند؟!!!

البته «ج. وبر: J. Weber»ـ و همکاران، در مقاله‌ی خود، نکته‌ی دیگری را نیز متذکر شده‌اند که باز هم پیشاپیش، دست و پا زدن و تلاش‌های بیهوده‌ی «د. فالک: D. Falk»ـ و همکاران را در جهت دفاع از مقاله شان، ناکام می‌گذارد!(100)

«ج. وبر: J. Weber» و همکاران، در مقاله‌ی خود، به این نکته اشاره کرده‌اند که با توجه به این که تمام فضای داخل استخوان‌های جمجمه توسط مغز پر نمی‌شود، اتکا به مدل‌های فضا پرکن مغزی داخل جمجمه‌ای که «د. فالک: D. Falk»ـ و همکاران از آن استفاده کرده‌اند (آن هم در حد 1 نمونه!)، از نظر علمی کار چندان صحیحی نمی‌باشد!!!(100)

«ج. وبر: J. Weber» و همکاران، در مقاله‌ی خود، به این نکته اشاره کرده‌اند که با توجه به این که تمام فضای

داخل استخوان‌های جمجمه توسط مغز پر نمی‌شود، اتکا به مدل‌های فضا پرکن مغزی داخل جمجمه‌ای که «د. فالک: D. Falk» و همکاران از آن استفاده کرده‌اند (آن هم در حد 1 نمونه!)، از نظر علمی کار چندان صحیحی نمی‌باشد!!!

البته بجز «ج. وبر: J. Weber»ـ و همکاران، محققانی همچون «مارتین. رد: Martin, RD»ـ و همکاران نیز در مقالات خود که بعد از مقاله‌ی «ج. وبر: J. Weber»ـ و همکاران در نشریه‌ی Science منتشر گردید(103)، به انتقاد از مقاله‌ی «د. فالک: D. Falk»ـ و همکاران پرداخته و مجدداً مسئله‌ی شباهت زیاد مدل جمجمه‌ای منتسب به هومینید موسوم به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis»ـ را با جمجمه‌ی بیماران مبتلا به «میکروسفالی» مطرح نمودند(103)ـ که البته باز هم «د. فالک: D. Falk»ـ و همکاران، به این انتقادها به زعم خود پاسخ دادند(104) و تا زمان فعلی که سال 2013 میلادی می‌باشد نیز، هنوز این مجموعه مقالات «پینگ پونگی!!!» بین «د. فالک: D. Falk»، همکاران و طرفدارانش از یک سو و منتقدان وی از سوی دیگر، در مجامع علمی، منتشر می‌گردد!(105)

اما نکته‌ی بسیار جالب و حیرت‌آور در این میان، عملکرد وبسایت‌های مشهور از جمله «Science Daily»ـ در برخورد سلیقه‌ای و طرفداری یکجانبه از مقالاتی است که در جهت ترویج دیدگاه تکامل شناسان می‌پردازند(106)ـ که البته این مسئله، حضور مافیای قدرتمند رسانه‌ای «داروینیسم» و «حامیان تکامل» را که در

مقدمه‌ی این بخش از مقالات به آن اشـاره کـردیم، تأیید می‌نماید!(106)ـ و صد البته مسـئله‌ی فسـیل جمجمه‌ی منتسب به هومینید موسـوم به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis»ـ نیز از این قاعده مستثنی نیست:(106)

در حـالی که مقـالات «پینگ پـونگی!» طرفـداران و مخالفان وجود یا عدم وجـود ناهنجـاری «میکروسـفالی» در جمجمه‌ی منتسب به هومینید موسوم به «LB1؛ هومو فلورسینسـیس: LB1, Homo floresiensis»ـ تا سـال 2013 میلادی نـیز کشـیده شـده است(107)ـ و در سـال 2013 میلادی نـیز 1 مقاله از سـوی طرفـداران وجـود «میکروسفالی» و 1 مقاله نیز از سوی مخالفـان وجـود «میکروسـفالی» در این فسـیل جمجمـه، منتشر گردیـده است(107)، وبسـایت مشـهور «Science Daily»ـ در اقـدام کـاملاً جانبدارانـه، ضـمن نادیـده گـرفتن مقـاله‌ی منتشر شـده از سـوی دانشـمندانی که موافق وجـود «میکروسـفالی» در جمجمه‌ی مـذکور و مخـالف وجـود هومینید موهومی با عنوان «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis»ـ بودنـد، تنها به آخـرین مقاله‌ی منتشر شده از جانب طرفداران وجود هومینید با عنـوان «LB1؛ هومو فلورسینسـیس: LB1, Homo floresiensis»ـ پرداخته و با زیرکی و البته خباثت تمـام، خـبر از کشف گـونه‌ای جدید از «انسـان سا: Hominid» جدیـدی با عنـوان «هومو فلورسینسـیس: Homo floresiensis»ـ داده و در تعریف و تمجید از صـحت و دقت این مقالـه، اهتمـام ویـژه‌ای به خـرج داده است!!!(108)ـ متاسـفانه این عمل دور از شـأن یک وبسـایت به

ظاهر علمی، موجب توهین به مقوله‌ی ارزشـمند «علم» شده است:(108)

در حـالی که مقـالات «پینگ پـونگی!» طرفـداران و مخالفان وجود یا عدم وجـود ناهنجـاری «میکروسـفالی» در جمجمه‌ی منتسب به هومینید موسوم به «LB1؛ هومو فلورسینسـیس: LB1, Homo floresiensis»ـ تا سـال 2013 میلادی نـیز کشـیده شـده است و در سـال 2013 میلادی نـیز 1 مقاله از سـوی طرفـداران وجـود «میکروسفالی» و 1 مقاله نیز از سوی مخالفـان وجـود «میکروسـفالی» در این فسـیل جمجمـه، منتشر گردیـده اسـت، وبسـایت مشـهور «Science Daily»ـ در اقـدام کـاملاً جانبدارانـه، ضـمن نادیـده گـرفتن مقـاله‌ی منتشر شـده از سـوی دانشـمندانی که موافق وجـود «میکروسـفالی» در جمجمه‌ی مـذکور و مخـالف وجـود هومینید موهومی با عنوان «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis»ـ بودنـد، تنها به آخـرین مقاله‌ی منتشر شده از جـانب طرفـداران وجـود هومینید موهـومی با عنـوان «LB1؛ هومو فلورسینسـیس: LB1, Homo floresiensis» پرداخته و با زیرکی و البته خباثت تمـام، خـبر از کشف گـونه‌ای جدید از «انسـان سا: Hominid»ـ جدیـدی با عنـوان «هومو فلورسینسـیس: Homo floresiensis»ـ داده و در تعریف و تمجید از این صـحت و دقت این مقالـه، اهتمـام ویـژه‌ای به خـرج داده

اما در پاسخ به مطلب جانبـدارانه‌ی وبسـایت مشـهور «Science Daily»ـ باید بگوییم که این وبسایت، خطاهای بزرگ زیر را مرتکب شده است:(108)

الف) در سال 2013 میلادی، 1 مقاله از سوی «وانوچی. آرسی: Vannucci RC» و همکاران منتشر گردید که در طی آن، ضـــمن اشـــاره به نظـــرات مختلف محققـــان پیرامون فسیل جمجمه‌ی منتسب به هومینید موســوم به «LB1؛ هومو فلورسینســـــــیس: LB1, Homo floresiensis»ـ اعم از این‌که این جمجمه خــود یک گونه «انسان سا: Hominid» بوده یا یک انسان امروزی مبتلا به ناهنجاری «میکروسـفالی» بـوده اسـت، نهایتـاً نشـان داده شد که جمجمه‌ی «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis» با جمجمه‌ی مبتلایان به ناهنجاری «میکروسفالی»، قرابت دارد!(109)

مقاله‌ی منتشر شـده در سـال 2013 میلادی که شـواهد بیشـــــــتری از شـــــــباهت جمجمه‌ی «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis» با جمجمه‌ی مبتلایان به ناهنجاری «میکروسفالی» را نشان داد.

مقاله منتشر شــده در ســال 2013 میلادی که شــواهد بیشـــــــتری از شـــــــباهت جمجمه‌ی «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis» با جمجمه‌ی مبتلایان به ناهنجاری «میکروسفالی» را نشان داد.

متاســفانه وبســایت مشــهور «Science Daily»، به مقاله‌ی فوق که در سال 2013 و در کمتر از 5 ماه قبل از خـبر منـدرج در وبسـایت منتشر شـده بـود، اشـاره‌ای نکــرده است(108)ـ تا مبــادا شک و شــبهه در خصــوص جمجمه‌ی منتسب به «هومو فلورسینســـــــیس: Homo floresiensis» مجدداً بالا بگیرد!

ب) در متن مقـاله‌ی مـورد علاقه! و اشـاره شـده توسط وبسایت مشهور «Science Daily»(108) که با عنوان « Homo floresiensis Contextualized: A Geometric Morphometric Comparative Analysis of Fossil and Pathological Human Samples» نوشته‌ی «باب. کی ال: KL Baab» و همکـــاران، در مجله‌ی «PLOS ONE» و در سال 2013 میلادی منتشر شده است، نکات جالبی به چشم می‌خورد که دانستن آن‌ها خـالی از لطف نیست:(110)

مقــاله‌ی مــورد علاقه! و اشــاره شــده توسط وبســایت مشـــهور «Science Daily» که با عنـــوان «Homo floresiensis Contextualized: A Geometric Morphometric Comparative Analysis of Fossil and Pathological Human Samples» در مجله‌ی « PLOS ONE» و در ســال 2013 میلادی منتشر شــده است.

A) گرچه مولفین مقاله، ذکر کرده‌اند که نتایج مطالعـات آن‌ها نشان می‌دهد که جمجمه‌ی موسوم به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis»، مربوط به یک «انســان سا: Hominid» جدید اســت، اما در متن مقاله به این نکته اشـــــاره کرده‌اند که خصوصـــــیات جمجمه‌هـــای فســیل‌های منتسب به «انســان ســاها: Hominids» منقـــرض شـــده‌ی ماقبل تـــاریخ، دارای قرابت‌هـــــایی با جمجمه‌ی مبتلایـــــان به ناهنجـــــاری «میکروسفالی» می‌باشند!(110)

البته تفاوت‌هـای جـزئی نـیز در این میـان ذکر شـده که همانگونه که در چند صفحه‌ی قبل توضـیح دادیم، با توجه

به وجـــود دلایل متفـــاوت و متعـــدد بـــرای ناهنجـــاری «میکروسفالی»(102)، وجود این تفاوت‌های جزئی حتی در بین خـود مبتلایـان به ناهنجـاری «میکروسـفالی» به چشم می‌خورد!(100)

B) نویسندگان این مقالات و مقالاتی از این دسـت، این نکته‌ی بسیار مهم و کلیدی را سـهواً یا عمـداً! فرامـوش می‌کنند که تفاوت‌هـای بسـیار مهم و قابل اعتنـایی بین ابعـاد جمجمه‌ی انسـان‌های سـالم امـروزی از جنس‌ها و نژادهای مختلف وجود دارد!(111) این مسئله نه تنها در ظاهر افراد مشخص است، بلکه مطالعات متعدد آکادمیک نـیز در این زمینه انجـام شـده و تفاوت‌هـای مهمی را در ابعـــــاد و حجم جمجمه‌ی افـــــراد مختلف از جنس‌ها و نژادهای متفاوت، نشان داده‌اند!(111) به نحوی که حجم جمجمه‌ی یک «مـرد سـالم اروپـایی» (کـادر آبی رنگ) در حـدود 234 سی سی از حجم جمجمه‌ی یک «زن سـالم آفریقـایی» (کـادر سـبز رنگ) بزرگ‌تر می‌باشد که عـدد قابل توجهی است!(111)

ابعـــاد و حجم جمجمه در انســـان‌های ســـالم امـــروزی، تفاوت‌هـــای بـــارزی را در جنس زن و مـــرد و نژادهـــای مختلف نشـــان می‌دهد! به نحـــوی که حجم جمجمه‌ی یک «مرد سالم اروپایی» (کادر آبی رنگ) در حدود 234 سی سی از حجم جمجمه‌ی یک «زن سـالم آفریقـایی» (کـادر سبز رنگ) بزرگ‌تر می‌باشد که عـدد قابل تـوجهی است! البته این تفـــــاوت تنها در حجم کلی جمجمه نیست و در فرم، شکل و اجزای جمجمه نیز ملاحظه می‌گردد!

البته این تفـــــاوت تنها در حجم کلی جمجمه نیست و در فرم، شکل و اجزای جمجمه نیز ملاحظه می‌گردد!(111)

به هر حال بسیار جالب است که علی رغم وجود شـواهد علمی دقیق و قطعی مبـنی بر وجـود تفـاوت بین ابعـاد، حجم، فرم، شکل و اجـزای جمجمه‌ی افـراد از جنس‌ها و نژادهــای مختلف(111)، محققــانی که مــدعی بررسی نمونه‌های فسـیلی جمجمه‌ای منتسب به «انسـان سـاها: Hominids»ـــ و مقایسه‌ی اجـــزای اســـکلتی آن‌ها با انسـان‌های سـالم یا بیمـار عصر کنـونی هسـتند، سـاده انگارانه، کودکانه و عمـداً یا سـهواً فرامـوش می‌کنند که چنین فاکتور مداخله گر مهمی را در مطالعات خود مورد توجه قرار داده و پس از آن در مـورد یافته‌هـای خـود، به سخن پراکنی و اظهار فضل بپردازند!!!

جــالب است که مولفــان مقــاله‌ی مــورد اشــاره توسط وبسـایت مشـهور «Science Daily»، هیچ اشـاره‌ای به وضـــعیت جنس یا نـــژاد نمونه‌هـــای مبتلا به ناهنجـــاری «میکروسفالی» که در مطالعه‌ی خود شرکت داده بودند، نداشتند!(110)

مولفان مقاله‌ی مورد اشـاره توسط وبسـایت مشـهور « Science Daily»، هیچ اشاره‌ای به وضعیت جنس یا نژاد نمونه‌هـــای مبتلا به ناهنجـــاری «میکروســـفالی» که در مطالعه‌ی خود شرکت داده بودند، نداشتند!

البته اگر نمونه‌های آن‌ها از لابراتوارهای مورد اشـاره در مقاله شـان که در اروپا و آمریکا واقع شـده بـود(110)، اقتبـاس شـده باشـد، احتمـالاً افـراد مبتلا به ناهنجـاری «میکروسـفالی» مـورد مطالعه توسط آن‌هـا، عمـدتاً از نژادهای «سفید پوست قفقازی (Caucasian)» یا لاتین (Latino)»(112)ـ و به مـیزان کمـتری از نـژاد «سـیاه پوست» یا حـــتی «ســـرخ پوست»! بوده‌اند که این نـــوع

انتخاب بیماران مبتلا به ناهنجـاری «میکروسـفالی»(34) با توجه به استفاده نکردن از بیمـاران مبتلا به ناهنجـاری «میکروسفالی» از نژاد «شـرق آسـیا» و عـدم اشـاره به جنس و تعـداد افـراد تحت مطـالعه‌ی «سـفید پوست» و احتمـالاً «سـیاه پوست» و نـیز «سـرخ پوست»، بـاز هم دچار اشکالات و ایرادات بسیاری است!

محققین نویسنده‌ی مقـاله‌ی مـذکور اگر می‌خواسـتند به نحو کاملاً علمی مطالعه‌ی خود را انجام دهند، می‌بایست نمونه‌هـای بیمـاران مبتلا به ناهنجـاری «میکروسـفالی» خـــــود را که با جمجمه‌ی منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینسـیس: LB1, Homo floresiensis»ـ مقایسه کرده‌اند، با تعداد به مراتب بیشتر از 30 عدد و عمـدتاً از نمونه‌های بیماران کشـورهای «شـرق آسـیا» و «آسـیای جنـوب شـرقی» که جمجمه‌ی منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینسـیس: LB1, Homo floresiensis»ـ از آن جا کشف شده است (جزیره‌ی فلورس در اندونزی)، انتخاب می‌کردند!(113)ـ چـرا که جـدال دانشـمندان بر سر این موضـــوع است که جمجمه‌ی منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینسـیس: LB1, Homo floresiensis»ـ واقعـاً جمجمه‌ی یک موجود به اصطلاح «انسان سا: Hominid» است، یا یک انسان مدرن اهل جزایر «فلورس اندونزی» مبتلا به ناهنجاری «میکروسـفالی» است!!! حـال این که با توجه به تفاوت‌هـای بین نـژادی ابعـاد و حجم جمجمه(111)، ارتباط این مسئله با بیماران اروپایی و آمریکایی مبتلا به ناهنجـاری «میکروسـفالی»(34)ـ چیست و چـرا این بیمـــاران به جـــای بیمـــاران مبتلا به ناهنجـــاری «میکروسفالی»(34)ـ منطقه‌ی «شرق آسـیا» و «جنـوب شرقی آسـیا» انتخـاب شـده‌اند، سـوالی است که «بـاب.

کی ال: Baab KL»ـ و همکـــارانش باید در این زمینه پاسخگو باشند؟!

جزیـــره‌ی «فلـــورس» در کشـــور «انـــدونزی»؛ محلی که جمجمه‌ی منتسب به هومینید موســـوم به «LB1؛ هومو فلورسینســـیس: LB1, Homo floresiensis»ـ کشف گردید.

البته اگر «باب. کی ال: Baab KL»ـ و همکاران، حـداقل از ابعـاد و حجم جمجمه‌ی جمعیت مبتلایـان به ناهنجـاری «میکروســـفالی» در نقـــاط مختلف دنیـــا، میـــانگین می‌گرفتند، امکان پـذیرفتن مقـاله‌ی آن‌ها از نظر علمی، آن هم با اکراه و اغماض وجود داشت! که البته آن‌ها بـاز هم در این زمینه کوتاهی کردند!!!

C) خوشبختانه «باب. کی ال: Baab KL»ـ و همکاران در انتهـای مقـاله‌ی خـود، به نکته‌ی جـالبی اشـاره کردنـد؛ نکته‌ی مذکور، شباهت بخش‌هایی از جمجمه‌ی منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینســـــــیس: LB1, Homo floresiensis»ـ با جمجمه‌ی مبتلایـان به ناهنجـاری «سر مورب (پلاژیو سفالی): Plagiocephaly»(31) می‌باشد! (110)

یافتن شباهت بخش‌هـایی از جمجمه‌ی منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینســیس: LB1, Homo floresiensis»ـ با جمجمه‌ی مبتلایـــان به ناهنجـــاری «سر مـــورب (پلاژیو ســـفالی): Plagiocephaly»(31)، این نکته را متـــذکر می‌گـردد که احتمـال وجـود تمـامی ناهنجـاری ژنـتیکی و غیرژنـــتیکی را در تمـــامی فســـیل‌های مـــورد بررســـی، می‌بایست در نظر داشت!

یـافتن چـنین شـباهتی، این نکته را متـذکر می‌گـردد که احتمال وجود تمامی ناهنجـاری ژنـتیکی و غیرژنـتیکی را در تمامی فسـیل‌های مـورد بررسـی، می‌بایست در نظر داشت!

D) در مطالعـات انجـام شـده بر روی بیمـاران مبتلا به ناهنجاری «میکروسفالی»، حجم جمجمـه، فـرم، شـکل و ابعـاد آن، پراکنـدگی و گونـاگونی چشـمگیری را نشـان می‌دهد که ناشی از عوامل مختلف ایجـــاد آن است. در تصـــویر زیـــر، نـــتیجه‌ی یکی از مطالعـــات را ملاحظه می‌فرمایید:(100و109)

دو نمونه از مطـالعه‌ی ابعـاد جمجمه‌ی بیمـاران مبتلا به ناهنجـــاری «میکروســـفالی» و مقایسه‌ی آن‌ها با مغز جمجمه‌ی منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis»؛ در هر دو تصویر چپ و راسـت، مثلث، نماینـــده‌ی «LB1؛ هومو فلورسینســـیس: LB1, Homo floresiensis»، دایره‌های کوچک سیاه، نماینده‌ی مبتلایان به ناهنجاری «میکروسفالی» و دایره‌های کوچک سفید، نماینده‌ی افراد سالم و نرمال هستند. همان گونه که ملاحظه می‌فرماییـــد، پراکنـــدگی دایره‌هـــای کوچک سـیاه، بسـیار زیـاد و چشـمگیر بـوده و در چهـار جهت نمودار، پراکنده می‌باشند! این پراکنـدگی نشـان می‌دهد که ابعـاد، شـکل و حجم جمجمه‌ی مبتلایـان به ناهنجـاری «میکروسفالی»، دارای گوناگونی بسیاری است!

با توجه به گونـــاگونی فـــراوان ابعـــاد، شـــکل و حجم جمجمه‌ی مبتلایان به ناهنجـاری «میکروسـفالی»، کـاملاً واضح و مـبرهن است که بررسی 10، 20، 30 یا حـتی 100 بیمـــار مبتلا به ناهنجـــاری «میکروســـفالی»(34)،

نمی‌تواند آیینه‌ی مناســـــبی از این بیمـــــاران باشد! به خصوص اگر بخواهیم تفاوت‌هـای نـژادی و جنسی را نـیز در این جمجمه‌ها در نظر بگـــیریم! با این وصـــف، ممکن است اگر تعداد نمونه‌ها و تنوع آن‌ها افزایش یابد، تعــداد بســیار بیشــتری از نمونه‌هــا، دقیقــاً مشــابه جمجمه‌ی منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینســیس: LB1, Homo floresiensis»ـــ باشـــند! این مســـئله، نکته‌ای است که محققان مقـاله‌ی مـذکور، به آن اشـاره نکرده‌اند و به آن عمل ننموده‌اند!

E) یکی دیگر از نکات جالب مقاله‌ی «باب. کی ال: Baab KL»ـ و همکاران، این است که نویسندگان مقاله‌ی فوق، ضـمن بیـان شـباهت نسـبی جمجمه‌ی منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینســـــــــــیس: LB1, Homo floresiensis»(113) با جمجمه‌ی مبتلایـــــــان به «میکروسفالی»(34)، بیان کرده‌اند که جمجمه‌ی منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینســـــیس: LB1, Homo floresiensis»(113)، بیش از هر فسـیلی، با جمجمه‌ی منتسب به «انسان سا: Hominid»ـ موسـوم به «انسـان راست قــامت: Homo Erectus»(97) شــباهت دارد!(110)

البته نویسندگان مقالـه، تصـور کرده‌اند که با این سـخن، روش جـالبی بـرای تحکیم ادعایشـان پیـدا کـرده انـد؛ اما دقیقاً بـرخلاف نظر آن‌هـا، باید گفت که اصـولاً شـباهت جمجمه‌ی منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis»(113) با جمجمه‌ی منتسب به «انســان سا: Hominid»ـــ موســوم به «انســان راست قـامت: Homo Erectus»(97)، بیش از آن که به سـود

تکامل شناسان باشد، به ضرر آن‌ها است! چرا که همـان گونه که اشاره کردیم، خود فسیل «انسان راست قامت: Homo Erectus»(97) نیز متهم به انتساب به بیمـاران مبتلا به ناهنجاری‌های مختلف و از جمله «میکروسفالی» است!(98)

تصـویر جمجمه‌ی یک انسـان سـالم امـروزی (سـمت راست)، تصـویر جمجمه‌ی منسـوب به «انسـان سا: Hominid»ـ موسـوم به «انسـان راست قـامت (هومو ارکتـوس): Homo Erectus»ـ (تصـویر وسط) و تصـویر جمجمه‌ی یک انسـان امـروزی مبتلا به ناهنجـاری «سر کوچک: Microcephaly»ـ (سـمت چپ)! به شـباهت فـراوان جمجمه‌ی منسـوب به «انسـان سا: Hominid» موسـوم به «انسـان راست قـامت (هومو ارکتـوس): Homo Erectus»ـ (تصویر وسط) و تصویر جمجمه‌ی یک انسـان امـروزی مبتلا به ناهنجـاری «سر کوچک: Microcephaly» توجه فرمایید!!!(98)

بنابراین بیان شـباهت جمجمه‌ی منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینسـیس: LB1, Homo floresiensis»(113) با جمجمه‌ی منتسب به «انسان سا: Hominid»ـ موسوم به «انسان راست قامت: Homo Erectus»(97)، نه تنها به ادعاهای تکامل شناسان اعتبـار نمی‌بخشـد، بلکه با توجه به شـباهت جمجمه‌ی «انسـان راست قـامت: Homo Erectus»(97) به مغز مبتلایان به «میکروسفالی»(34)، مسئله بغرنج‌تر هم می‌شود! این مسئله نیز خـود یکی از اشکالات مقاله‌ی نامبرده است.

F) جدای از مباحث علمی، نکته‌ی جـالبی که در مقـاله‌ی مجله‌ی «PLOS ONE»ـ محبوب تکامل شناسان! به چشم

می‌خورد، حضور «Katerina Harvati» به عنوان یکی از نویسندگان اصلی است(110)؛ که مقالات ایشان، همواره با اعتراضـات به متد و روش به کـار رفته و مشـکلاتی از این دست همراه بوده است!(114)

«Katerina Harvati» به عنــوان یکی از نویســندگان اصلی است که مقالات ایشـان، همـواره با اعتراضـات به متد و روش به کار رفته و مشکلاتی از این دست همــراه بوده است!

در هر حال باید منتظر بود تا مشخص گـردد که آیا نسـبت به مقاله‌ی مجله‌ی «PLOS ONE»ـ نیز چنین اعتراضـاتی مجدداً انجام خواهد شد یا خیر!

بدین تـرتیب، همـان گونه که ملاحظه فرمودیـد، مقـاله‌ی «باب. کی ال: Baab KL» و همکاران در مورد جمجمه‌ی منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینسـیس: LB1, Homo floresiensis»(113)، دارای ابهامـــات، ایـــرادات و اشکالات کلیدی است!(110)ـ همچنین مقـالات متضـاد و مخــالف این مقاله نــیز تا ســال 2013 میلادی موجــود می‌باشــند و هنــوز هم در مجــامع آکادمیک و محققــان مســـتقل، ایـــرادات جـــدی نســـبت به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis»ـ و انتساب آن به یک «گونه»ی غـــیر انســـان وجـــود دارد(107)ـــ و بسیاری از محققـان، اعتقـاد به ابتلای صـاحب جمجمه‌ی مــذکور به ناهنجـاری «میکروسـفالی» دارند(107)؛ اما بسیار جالب است که بدانیم، وبسـایت‌های پر مخـاطب و مشهور که بعضاً نام وبسایت «علمی» را یدک می‌کشــند و نــیز رسـانه‌های جمعی، با سر و صـدای زیـاد، خـبر از کشف یک «گونه»ی جدید شــبه انســان داده‌اند!!!(106)

اما نکته‌ی جالب‌تر این که در حالی که تاریخ انتشار مقاله‌ی اصلی «باب. کی ال: Baab KL»ـ و همکاران در وبسایت مجله‌ی «PLOS ONE»، روز 10 جولای 2013 بوده است(110)، وبسایت‌های خبری مشهور همچون «Science Daily»ـ و «Science News»، به ترتیب در تاریخ 10 جولای 2013 (روز اول انتشار مقاله‌ی اصلی!!!) و 15 جولای 2013، با آب و تاب فراوان و در حالی که هنوز به اصطلاح، جوهر نویسندگان مقاله‌ی اصلی خشک نشده و هنوز واکنش منتقدان احتمالی به این مقاله و امثالهم ارزیابی نشده بود، به انتشار خبر پرداختند و خبر از کشف یک گونه‌ی جدید «انسان سا: Hominid» دادند!(106)

در حالی که تاریخ انتشار مقاله‌ی اصلی «باب. کی ال: Baab KL»ـ و همکاران پیرامون جمجمه‌ی منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis» در وبسایت مجله‌ی «PLOS ONE»، روز 10 جولای 2013 بوده است، وبسایت‌های خبری مشهور همچون «Science Daily»ـ و «Science News»، به ترتیب در تاریخ 10 جولای 2013 (روز اول انتشار مقاله‌ی اصلی!!!) و 15 جولای 2013، با آب و تاب فراوان و در حالی که هنوز به اصطلاح، جوهر نویسندگان مقاله‌ی اصلی خشک نشده و هنوز واکنش منتقدان احتمالی به این مقاله و امثالهم ارزیابی نشده بود، به انتشار خبر پرداختند و خبر از کشف یک گونه‌ی جدید «انسان سا: Hominid» دادند!

این نکته موقعی جالب می‌شود که بدانیم وبسایت مشهور «Science Daily»، در موردی مشابه که چند

سال قبل اتفاق افتاده بود (سال 2006 میلادی)(117)، فقط موقعی خبر شک دانشمندان به شباهت جمجمه‌ی منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis»ـ به جمجمه‌ی بیماران مبتلا به ناهنجاری «میکروسفالی» را مطرح نموده بود که 1 سال از اولین مقاله‌ی انتقادی نسبت به این جریان گذشته بود (سال 2005 میلادی)(100)ـ و مقاله‌ی انتقادی دوم نیز ارایه گردیده بود (در سال 2006 میلادی)!(103)، که با توجه به افزایش تعداد مقالات انتقادی، این وبسایت مجبور گردید تا در سال (2006 میلادی)(117)، و با یکسال تاخیر نسبت به اولین مقاله‌ی انتقادی و همزمان با دومین مقاله‌ی انتقادی، به انتشار خبر در این رابطه بپردازد!(117)ـ متاسفانه چنین تبعیضی در مورد عمده‌ی مقالات حاوی مطالب زیر سوال برنده‌ی پروپاگاندای تکامل به چشم می‌خورد! حال آن که مطالب همگام با پروپاگاندای تکامل بلافاصله تحت پوشش قرار می‌گیرند! حتی اگر مجلات منتشر کننده‌ی آن‌ها از درجه‌ی علمی پایین‌تری برخوردار باشند!

این تحرکات وبسایت‌های به ظاهر علمی، خبر از عملکرد «پروپاگاندا مانند» چنین وبسایت‌هایی در جهت انتشار افکار موافق «فرضیه‌ی تکامل» می‌دهد!(106)، به نحوی که این رسانه‌ها، هنگامی که کوچکترین خبری موافق خواسته‌های خود می‌بینند، به صورت عموم منتشر می‌نمایند، اما به مطالب انتقادی توجهی نمی‌کنند.

البته جالب است که بدانیم، در حالی که تاکنون (سال 2013 میلادی) در مجامع علمی بین محققان پیرامون جمجمه‌ی منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1,

«Homo floresiensis»ـ و انتساب آن به عنوان یک «انسان سا: Hominid»ـ یا ابتلای آن به ناهنجاری «میکروسفالی» اختلاف نظر وجود دارد(107)، اما متاسفانه تکامل شناسان تصویر این جمجمه را حتی در مجلات و وبسایت‌های به اصطلاح علمی خود به عنوان یک «انسان سا: Hominid» مجزا مطرح کرده‌اند!:

شباهت جمجمه و مغز بیماران مبتلا به ناهنجاری «میکروسفالی» با مدل جمجمه‌ای منتسب به هومینید موسوم به «هومو فلورسینسیس: Homo floresiensis»، یک مسئله‌ی مسلم و غیر قابل انکار است و این نکته، ابهامات، تردیدها و اشکالات جدی در زمینه اعتماد به فسیل‌های منتسب به «انسان ساها: Hominids» ایجاد می‌نماید که تعدادی از محققان نیز به این مسئله اشاره کرده‌اند!!! اما متأسفانه، مافیای علمی طرفدار فرضیه‌ی «تکامل»، از انتشار عام و اطلاع رسانی بیشتر در این زمینه خودداری نموده و با کمال وقاحت، سیاست سکوت در پیش گرفته و کماکان بر ادعاهای قبلی خود پافشاری می‌کند!!! تصاویر فوق، هنوز هم فسیل منسوب به هومینید موسوم به «هومو فلورسینسیس: Homo floresiensis»ـ را در مقالات و تصاویر منتشر شده از سوی تکامل شناسان نشان می‌دهد!!!

به هر حال جای تأسف دارد که در جامعه‌ی علمی نیز چنین حرکات خبیثانه‌ای انجام می‌شود!

مثال ذکر شده در مورد ابهامات و ایرادات پیرامون فسیل منسوب به هومینید موسوم به «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis»، این نکته

را خاطر نشان می‌کند که بسیاری از فسـیل‌های منتسب به سـایر «انسـان سـاها: Hominids»، ممکن است از اسـاس، نه متعلق به گـونه‌ای جداگانـه، بلکه متعلق به انسان‌های ماقبل تاریخ از گونه‌ی خود ما باشـند که مبتلا به ناهنجاری‌های اسکلتی و یا سـایر بیماری‌هـای ژنـتیکی یا اکتسابی بوده‌اند. بدین ترتیب این مسئله نیز به عنوان سدی محکم در مقابل ادعاهای تکامل شناسـان پـیرامون توالی‌هـای فسـیلی منتسب به «انسـان سـاها: Hominids» عمل می‌نماید.

خوشـبختانه، این دیـدگاه صـرفاً دیـدگاه شخصی مولف نیسـت؛ بلکه با توجه به سـاختار اسـکلتی و جمجمه‌ای « LB1, Homo floresiensis: هومو فلورسینسـیس LB1»، اخـیراً دانشـمندان متعـددی در منـاطق مختلف جهـان، نظـرات مختلفی پـیرامون «LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis»ـ و احتمال بسـیار زیـاد این که جمجمه‌ی مـذکور نه یک جمجمه‌ی متعلق به موجـودی از گـونه‌ی دیگـر، بلکه متعلق به یک انسان مبتلا به بیماری‌هـایی همچـون «میکروسـفالی» و ... بوده است، مطرح کرده‌اند!!!(107)

يكي از بيماري‌هـاي شـناخته شـده در انسـان‌ها، بيمـاري «ريكتز (نـرمي اسـتخوان): Rickets»ـ (فـرم كـودكي) يا «استئومالاسي: Osteomalacia»ـ (فـرم بزرگسـالي) مي‌باشد(124)ـ كه عمدتاً و به صورت شايع، در اثر كمبود ويتـامين D پديد مي‌آيد(124)، اما علل نـادر ديگـري هم دارد. اين بيماري، عـوارض متابوليک و اسـكلتي متعـددي دارد كه باعث نـرمي اسـتخوان‌ها، انحنـاي اسـتخوان‌هاي تحمل كننده‌ي وزن، بد شكلي استخوان‌هاي مچ دست،

بخش قبلی

بسم الله الرحمن الرحيم

مطالعه‌ی فسيل‌های «نئاندرتال»

يكي از مباحث مورد علاقه‌ي تكامل شناسان، مباحث مرتبط با «هومينيدها: انسان ساها»ي موسوم به «نئاندرتال: Neanderthal»(116) مي‌باشد. مطالعات متعددي كه در طي سال‌هاي اخير پيرامون «هومينيدها: انسان ساها»ي موسوم به «نئاندرتال: Neanderthal»(116) صورت گرفته است، ابهامات، ايرادات و سوالات لاينحلي را درباره‌ي «نئاندرتال: Neanderthal»ها ايجاد نموده، كه متاسفانه با سكوت رسانه اي و بعضاً توجيهات سفسطه وار تكامل شناسان همراه بوده است.

«نئاندرتال: Neanderthal»ها طبق ادعاي تكامل شناسان، «هومينيدها: انسان ساها» يي هستند كه فسيل‌هاي منتسب به آن‌ها، از مناطق مختلفي اعم از جنوب اروپا، قفقاز، آسياي مركزي و خاورميانه، يافت شده است. هنوز كه هنوز است، خود تكامل شناسان نيز پيرامون اين كه «نئاندرتال‌ها»، «گونه اي جدا از انسان‌ها» بوده‌اند يا اين كه در «داخل گونه‌ي انسان (خردمند)» بوده و تنها زيرگونه اي از انسان‌ها بوده‌اند، اتفاق نظر ندارند!!!(118)

هنوز كه هنوز است، خود تكامل شناسان نيز پيرامون اين كه «نئاندرتال‌ها»، «گونه اي جدا از انسان‌ها» بوده‌اند يا اين كه در «داخل گونه‌ي انسان (خردمند)»

بوده و تنها زيرگونه اي از انسان‌ها بوده‌انـد، اتفـاق نظر ندارند!!

البته در طي چند ســـال اخـــير، اين معضل نه تنها حل نشده، بلكه پيچيده‌هاي اين مبحث، بيشتر هم شده است. به نحوي كه شواهد جديد، سوالات جديد و ابهامات جــدي را پيرامون چيستي «نئاندرتال‌ها» مطرح نموده‌اند!

به هر حال از آن جا كه تأكيد مقاله‌ي فعلي ما بر موضوع فسـيل شناسي اسـت، فعلاً مبـاحث مربـوط به فسـيل شناسي «نئانـدرتال‌ها» مـورد بحث قـرار گرفته و نكـات مربوط به مسـايل ژنـتيكي آن‌ها با جزييـات كمـتر در اين مقالـه، و به صـورت تفصـيلي در قسـمت‌هاي بعـدي اين سلسله مقالات، مورد بحث قرار خواهند گرفت.

اما بنا بر ادعاي تكامل شناسان، اسـكلت «نئانـدرتال‌ها» ويژگي‌هاي خاصي داشته كه موجب گرديده است تا توجه اين گــروه، به ســمت آن‌ها جلب شــود كه عمــده‌ي اين ويژگي‌ها نــيز مربــوط به «جمجمه»ي آن‌ها بــوده است.(119)

طبق ادعــاي تكامل شناســان، اسـكلت «نئانــدرتال‌ها»، حجم بيشــتر و بزرگــتر، حفـره‌ي بيـني بزرگـتر، حـدقه‌ي چشم گردتر و ... نسبت به انسان‌هاي امـروزي داشـته‌اند و از نظر اســتخوانبندي كلي نــيز نســبت به انســان‌هاي امروزي درشت اندام‌تر بوده‌اند!(119)

در تصاوير زير، وضعيت كلي استخوانبندي «نئاندرتال‌ها» و مقايسه‌ي آن‌ها با اسكلت انسـان‌هاي امـروزي را طبق ادعاي تكامل شناسان، ملاحظه مي‌فرماييد:(120)

اســـكلت منســـوب به يک «نئانـــدرتال: Neanderthal» (تصوير سمت راست) و مقايسه‌ي بين اسـكلت منسـوب به «نئانـدرتال: Neanderthal»ـ با انسـان‌هاي امـروزي (تصوير سمت چپ).

همـــان گونه که ملاحظه فرموديـــد، «ديرينه شناســـان»، تفاوت‌هـاي ظـاهري خاصي را بـراي افـتراق فسـيل‌هاي منتسب به «نئاندرتال‌ها»، مد نظر گرفته‌اند که مخاطبان محــترم مي‌توانند خــود به مطــالعه‌ي اين خصوصــيات در منــابع ديگر بپردازند و ما به دليل جلوگــيري از طــولاني شدن بحث، از ذکر آن‌ها خودداري مي‌نماييم.

اما در ويژگي‌هــاي ظــاهري «نئانــدرتال‌ها»، خصوصــيات جالبي وجود دارند که چالش‌هاي جدي در ادعاهـاي تکامل شناســان، ايجــاد مي‌نمايند! بــرخي از اين خصوصــيات به شرح زير مي‌باشند:

الف) جمجمه‌هاي منتسب به «نئانـدرتال‌ها»، از جمجمه‌ي انسان‌هاي امروزي، کمي بزرگ‌تر بوده است. اين مسئله در کتب و مقــالات علمي مختلــف، مــورد اشــاره قــرار گرفته است:(121)

همــان گونه که ملاحظه مي‌فرماييــد، در کتب و مقــالات مختلف، اشاره شـده است که حجم جمجمه‌ي فسـيل‌هاي منتسب به «نئانـدرتال‌ها: Neanderthals»ـ (کـادر قرمز رنگ)، بيشـــتر و بزرگ‌تر از حجم جمجمه‌ي فســـيل‌هاي انسان‌هاي امـروزي (کـادر آبي رنگ)، بـوده است! نکته‌ي جــالب ديگر اين دو تصــوير، اختلاف نظر تکامل شناســان بر سر «گونه»ي مجزا بودن «نئاندرتال» نسبت به انسان در تصـــــوير چپ (Homo Neanderthalensis يا

Neanderthal)ـــ يا «هم گونه» بـــودن «نئانـــدرتال» با انسان‌هاي امـروزي در تصـوير راست (Homo Sapiens Neanderthalensis)ـ مي‌باشد كه حـتي در نامگـذاري‌ها هم خود را نشان مي‌دهد!!!

اين مســـــــئله (بزرگ‌تر بـــــــودن جمجمه‌ي منتسب به نئاندرتال‌ها نسبت به انسان‌هاي امروزي)(121)، بسـيار حــائز اهميت اســت، زيــرا مــوجب بر هم ريختن تــوالي فسيلي خطي «انسان ساها: Hominids» مي‌شود!:

توالي فسيلي جمجمه‌هـاي «انسـان سـاها: Hominids» به تــرتيب زمــان! همــان گونه كه ملاحظه مي‌فرماييــد، جمجمه‌ي فســـــــيل‌هاي منتسب به «نئانـــــــدرتال‌ها: Neanderthals»ـــ (كـــــادر قرمز رنگ)، حجيم‌تر از جمجمه‌ي فســيل‌هاي انســان‌هاي امــروزي (كــادر آبي رنگ)، بــوده است! اين مســئله، مــوجب به هم خــوردن تــوالي فســيلي خطي جمجمه‌هــاي منتسب به «انســان ساها: Hominids»ـ مي‌شود! خوش بختانه چنين اتفاقي دقيقاً در قسمت آخر توالي فسيلي خطي اتفـاق افتـاده و ما قطعــاً مي‌دانيم كه انســان‌هاي امــروزي در عصر حاضر زندگي مي‌كنند!!! و اگر «نئاندرتال» وجود خارجي داشــته باشــد، قطعــاً قبل از عصر كنــوني مي‌زيســته است!!! بدين ترتيب، با توجه به بزرگـتر و حجيم‌تر بـودن جمجمه‌هاي فسيل‌هاي منتسب به «نئانـدرتال‌ها» نسـبت به انسان‌هاي امروزي، قطعاً توالي فسيلي خطي تكامل شناســان به هم خــورده و آن‌ها نخواهند توانست از اين حربه براي پيش بردن ادعاهاي خودشان استفاده كنند!

خوشبختانه چـنين اتفـاقي دقيقـاً در قسـمت آخر تـوالي فســيلي خطي اتفــاق افتــاده و ما قطعــاً مي‌دانيم كه

انسـان‌هاي امـروزي در عصر حاضر زنـدگي مي‌كنند!!! و اگر «نئاندرتال» وجود خارجي داشته باشد، قطعاً قبل از عصر كنوني بايد مي‌زيسته است!!! بدين ترتيب، با توجه به بزرگـــتر و حجيم‌تر بـــودن جمجمه‌هـــاي فســـيل‌هاي منتسب به «نئاندرتال‌ها» نسبت به انسـان‌هاي امـروزي، قطعاً توالي فسيلي خطي تكامل شناسان به هم خورده و آن‌ها نخواهند توانست از اين حربه بـــراي پيش بـــردن ادعاهاي خودشان استفاده كنند!

بر اســاس اين توصــيفات، تصــاوير زير كه به وفــور در مجلات و رسـانه‌ها ملاحظه مي‌گـردد، از بيخ و بن غلط و اشتباه بوده و انتشار دهندگان آن يا نادان هستند و يا در صورتي كه دانسته مرتكب آن شـده باشـند، كلاه بـردار و دروغ گو مي‌باشند:(122)

تصـاوير بـالا و وسط كه به وفـور در مجلات و رسـانه‌ها ملاحظه مي‌گـــردد، از بيخ و بن غلط و اشـــتباه بـــوده و انتشـار دهنـدگان آن يا نـادان هسـتند و يا در صـورتي كه دانسـته مـرتكب آن شـده باشـند، كلاه بـردار و دروغ گو مي‌باشند! جمجمه‌ي فسيل‌هاي منتسب به «نئاندرتال‌ها: Neanderthals»ـــ (كـــــادر قرمز رنگ)، حجيم‌تر از جمجمه‌ي فســيل‌هاي انســان‌هاي امــروزي (كــادر آبي رنگ)، بوده است! (تصوير پـايين) اين مسـئله، مـوجب به هم خوردن توالي فسـيلي خطي جمجمه‌هـاي منتسب به «انسان ساها: Hominids» مي‌شود!

بــدين تــرتيب، تــوالي فســيلي خطي «انســان ســاها: Hominids»ـ به غـير از كتب و مجلات عمـومي و بجز به منظور فريب طيف وسيعي از مخاطبـان عـام، ديگر هيچ كــاربردي در مجــامع علمي و حــتي در بين به اصــطلاح

دانشـمندان تکامل شـناس نـدارد! چـرا که از نظر علمي، در همان وهله‌ي اول رد مي‌شود! اما متاسـفانه کماکـان از اين گونه توالي‌هاي فسـيلي خطي به عنـوان حربه اي کثيف در مجلات عمـومي و رسـانه‌هاي پر مخـاطب عامه پسـند اسـتفاده مي‌شـود! به جـاي تـوالي فسـيلي خطي «انسان ساها: Hominids»، تکامل شناسـان در مجـامع علمي از تـوالي شـاخه اي «انسـان سـاها: Hominids» اســـتفاده مي‌کنند که در ادامه‌ي مقاله به آن خـــواهيم پرداخت.

ب) بجز مســـئله‌ي بـــزرگي جمجمه‌ي «نئانـــدرتال‌ها» و مشکلاتي که اين مسئله براي تکامل شناسـان پديد آورده است، مسايل ديگري نيز وجود دارند که از نظر اسـکلتي، باز هم فسيل‌هاي منتسب به «نئاندرتال‌ها» را به چـالش مي‌کشند:

A) همــان گونه که قبلاً نــيز اشــاره کــرديم، تنــوع و گونـــاگوني بســـياري در چهـــره، جمجمه و اســـکلت انســـان‌هاي نژادهـــاي مختلف عصر کنـــوني ملاحظه مي‌گردد. از تفاوت فاحش در سايز جمجمه(111) گرفته، تا اسـتخوانبندي، رنگ پوسـت، رنگ مو و .... اين مسـئله در ورزش و طب ورزشي کـاملاً شـناخته شـده است!(123) براي مثال نژادهاي شرق آسيا همچون اهالي کره، ژاپن، چين، تايلند و ... در ورزش‌هـاي سـرعتي بسـيار موفق هسـتند و اهـالي قـاره‌ي آفريقا در ورزش‌هـاي استقامتي مانند دو و ميداني، دو ماراتن و ... همواره در صف مـدال آوري مي‌باشـند و مـردم قـاره‌ي اروپا و به خصوص شمال اين قاره، در ورزش‌هاي قدرتي و نيازمند

زور بازو و فيزيک بدني قـوي حـرف بـراي گفتن دارند.(123)

چهره‌ي چهار جـوان از چهـار نـژاد مختلف: (از راست به چپ) جوان بومي مالزيايي، جوان آفريقايي، جـوان کـره اي و جـــوان اروپـــايي. (به تفاوت‌هـــاي واضح در رنگ پوست، جمجمه و اجزاي چهره، توجه فرماييد.)

تفاوت‌هـاي بـدني و گونـاگوني وضـعيت فـيزيکي افـراد نژادهاي مختلف، در ورزش و طب ورزشي کاملاً شناخته شـده است! بـراي مثـال نژادهـاي شـرق آسـيا همچـون اهـــالي کـــره، ژاپن، چين، تايلند و ... در ورزش‌هـــاي سرعتي بسيار موفق هسـتند و اهـالي قـاره‌ي آفريقا در ورزش‌هاي استقامتي مانند دو و ميداني، دو ماراتن و ... همـواره در صف مـدال آوري مي‌باشـند و مـردم قـاره‌ي اروپا و به خصـــوص شـــمال اين قـــاره، در ورزش‌هـــاي قـدرتي و نيازمند زور بـازو و فيزيک بـدني قـوي حـرف براي گفتن دارند.

اما همه‌ي انســان‌هاي عصر کنــوني، واقعــاً انســان از «گونه»ي انســان هســتند! يعــني علي رغم تفاوت‌هــاي ظاهري، قابليت ازدواج با يکديگر داشــته و در اثر ازدواج آن‌ها نـــيز فرزنـــداني بـــارور به دنيا مي‌آيند! بنـــابراين تفاوت‌هـاي جسـمي بين نژادهـاي مختلف انسـان‌ها، به معناي وجود اين افراد در «گونه»هاي مجزا نيست!

در مــورد «نئانــدرتال‌ها» نــيز وضــعيت به همين منــوال است. يعـــني تفاوت‌هـــاي ظـــاهري و اســـکلتي آن‌ها با انســان‌هاي امــروزي نــيز، لزومــاً به اين معنا نيست که آن‌ها از «گونه» اي جـــدا از انســـان‌ها مي‌باشـــند، بلکه

ممكن است نژاد خاصي از انسان‌ها بوده باشند. كما اين كه امروزه نيز برخي ويژگي‌هاي ظاهري «نئاندرتال‌ها»(125) در برخي جمعيت‌ها ملاحظه مي‌گردد.

شباهت تصاوير بازسازي شده‌ي منتسب به «نئاندرتال‌ها» (تصاوير بالا) با 2 انسان امروزي (تصاوير پايين). تصوير پايين چپ، نيمرخ «هنري كيسينجر» سياستمدار مشهور آمريكايي است!

B) يكي از بيماري‌هاي شناخته شده در انسان‌ها، بيماري «ريكتز (نرمي استخوان): Rickets» (فرم كودكي) يا «استئومالاسي: Osteomalacia» (فرم بزرگسالي) مي‌باشد(124) كه عمدتاً و به صورت شايع، در اثر كمبود ويتامين D پديد مي‌آيد(124)، اما علل نادر ديگري هم دارد. اين بيماري، عوارض متابوليک و اسكلتي متعددي دارد كه باعث نرمي استخوان‌ها، انحناي استخوان‌هاي تحمل كننده‌ي وزن، بد شكلي استخوان‌هاي مچ دست، قفسه‌ي سينه، نرمي استخوان‌هاي جمجمه (كرانيوتابس: Craniotabes)، تغيير شكل جمجمه و ... مي‌شود:(124)

بيماري «ريكتز (نرمي استخوان): Rickets» (فرم كودكي) يا «استئومالاسي: Osteomalacia» (فرم بزرگسالي) عمدتاً و به صورت شايع، در اثر كمبود ويتامين D پديد مي‌آيد، اما علل نادر ديگري هم دارد. اين بيماري، عوارض متابوليک و اسكلتي متعددي دارد كه باعث نرمي استخوان‌ها، انحناي استخوان‌هاي تحمل كننده‌ي وزن، بد شكلي استخوان‌هاي مچ دست، قفسه‌ي سينه، نرمي استخوان‌هاي جمجمه (كرانيوتابس: Craniotabes)، تغيير شكل جمجمه و ... مي‌شود.

اما يكي از مـــوارد جـــالب توجه كه به بحث ما مربـــوط مي‌شود، يافتن شواهدي از ابتلا به «كمبـود ويتـامين D» در «نئانـــدرتال‌ها» مي‌باشد! در تعـــدادي از مقـــالات كه ســـال‌ها قبل (1970 ميلادي) و در مجلات مشـــهور «Nature» و «The Sciences» به چاپ رسيده بودند، به اين نكته اشاره شـده بـود كه در اسـكلت «نئانـدرتال‌ها»، شـــواهد مشـــكوكي از ابتلا به بيمـــاري «ريكـــتز (نـــرمي اســـــــــتخوان): Rickets» يا «استئومالاسي: Osteomalacia» ملاحظه مي‌گردد:(126)

وجـــود شـــواهدي از بيمـــاري «ريكـــتز» ناشي از كمبـــود ويتامين D در «نئاندرتال‌ها».

لازم به ذكر است كه در طي مطالعـــات انجـــام شـــده به وســـيله‌ي راديـــوگرافي (X-Ray)ـ بر روي اســـتخوان‌هاي منتسب به «نئانـدرتال‌ها» نـيز، شـواهدي به نفع كمبـود ويتـــامين D (ريكـــتز و استئومالاسي) ملاحظه گرديـــده است:(126)

وجود شواهدي از ابتلاي «نئاندرتال‌ها» به بيماري «ريكتز (نرمي استخوان‌ها)» در بررسي به وسيله‌ي «X-Ray».

همچنين در بررسي‌هايي كه بر روي جمجمه‌هـاي منتسب به تمامي كودكـان «نئانـدرتال» تا زمـان تـأليف مقـالات مذكور به عمل آمده بود، شواهد ابتلا به بيمـاري «ريكـتز (نرمي استخوان)» وجود داشت!:(87و126)

در بررسي‌هايي كه بر روي جمجمه‌هـــــــــاي منتسب به تمامي كودكان «نئاندرتال» تا زمان تأليف مقالات مذكور به عمل آمده بود، شواهد ابتلا به بيماري «ريكـتز (نـرمي استخوان)» وجود داشت!

با توجه به مطالب ذكر شده، به نظر مي‌رسد كه احتمـال وجـود بيمـاري «ريكـتز (نـرمي اسـتخوان)»(124)ـ و «استئومالاسي»(124)ـــ در اســـكلت‌هاي منتسب به «نئانـــدرتال‌ها»، مســـئله اي است كه نيـــاز به توجه و پيگـيري فعـال و جـدي دارد! اما متاسـفانه آن چه كه در عرصه‌ي جامعه‌ي علمي مشاهده مي‌گـردد، سـكوت و كم تـوجهي نسـبت به چـنين احتمـالي است! به طـوري كه مقـالات علمي تأييد كننـده يا حـتي رد كننـده‌ي چنـداني نسبت به مقالات فوق، از آن تاريخ (سال 1970 ميلادي) تـاكنون، در مجلات معتـبر علمي منتشر نشـده‌اند!(127) در واقع، به نظر مي‌رسد كه به منظـور مسـكوت مانـدن هر چه بيشتر اين قضـيه، حـتي مقـالات مخـالف مقـالات فــوق نــيز انتشــار نيافته‌اند تا به مــرور زمــان، چــنين احتمـالي، به فراموشي سـپرده شـود! اين مسـئله نـيز نشـــان دهنـــده‌ي بخشي ديگر از سانســـورها و پنهـــان كاري‌هـــاي مافيـــاي علمي طرفـــدار فرضـــيه‌ي تكامل مي‌باشد.

C) علاوه بر بيماري‌هـايي همچـون «سر كوچك (ميكـرو ســـفالي): Microcephaly»(34) و «هيدروســـفالي: Hydrocephaly»(35) و بيماري‌هـاي ديگـري همچـون «درشت پايانكي (آكرومگالي): Acromegaly»(25) و ... كه تغيـيرات واضـحي در فــرم جمجمه ايجــاد مي‌كننــد، عـــادات، مراســـم، و آيين‌هـــاي مختلفي نـــيز مي‌تواند تغييرات جمجمه اي واضح و شديد ايجاد نمايد.

بـــراي مثـــال، مجله‌ي پزشـــكي مشـــهور و معتـــبر «Pediatrics»ـ وابسـته به «آكـادمي اطفـال آمريكا»، در مقاله اي كه در جولاي سال 2003 ميلادي منتشر نموده

است(128)، به این نکته اشاره کـرده است که به دنبـال افزایش موارد به پشت خواباندن نوزادان و شـیرخواران، به جهت جلوگیري از «سندرم مـرگ ناگهـاني شـیرخوار: Sudden Infant Death Syndrome (SIDS)»(129)، «افزایش واضحي» در بروز ناهنجاري‌هـاي جمجمه اي از جمله «سر مـــــــــــورب (پلاژیو ســـــــــــفالي): Plagiocephaly»(31) به وجود آمده است:(128)

مجله‌ي پزشکي مشهور و معتبر «Pediatrics»ـ وابسـته به «آکـادمي اطفـال آمریکا»، در مقاله اي که در جـولاي سـال 2003 میلادي منتشر نمـوده اسـت، به این نکته اشـاره کـرده است که به دنبـال افـزایش مـوارد به پشت خوابانـدن نـوزادان و شـیرخواران، به جهت جلوگـیري از «سـندرم مـرگ ناگهـاني شـیرخوار: Sudden Infant Death Syndrome (SIDS)»، «افـزایش واضـحي» در بـروز ناهنجاري‌هـاي جمجمه اي از جمله «سر مـورب (پلاژیو سـفالي): Plagiocephaly»(31) به وجـود آمـده است.

همچـنین ناهنجاري‌هـاي دیگـري همچـون «سر پهن: Brachycephaly» نیز به این مسئله مرتبط دانسته شده است.(130)

این مسـئله، به خصـوص در کودکـاني که «نـرمي اسـتخوان» به دلایلي همچـون «زایمـان زودتر از موعد» داشته باشند، شایع‌تر است.(131)

علاوه بر توصـیه‌هاي پزشـکي که در بـالا، به آن‌ها اشـاره گردید، موارد دیگري مانند عادات نگهداري از کودکـان در جوامع مختلـف، آیین و رسـومات محلي و ... مي‌تواند

موجب ايجاد ناهنجاري‌هاي واضح در جمجمه گـردد. بـراي مثال، موارد متعددي از تغيير شكل‌هاي شـديد جمجمه اي بين سـرخ پوسـتان آمريكـاي مركـزي و جنـوبي و در بين اقـوام «مايا: Maya»، «اينكا: Inca»، «نازكا: Nazca» «آلان‌ها: Alans (ساكنان ايراني الاصل منطقه‌ي اوستيا در گرجسـتان)(132)»ـ و ... گـزارش شـده است كه به دلايل اعتقادي و احتمالاً در نتيجه‌ي آداب و رسـوم محلي آن‌ها بوده است:(133)

تصاوير مختلفي از تغيير فرم جمجمه اي به دليل آداب و رسـوم محلي! تصـوير بـالا راست متعلق به يک سـرخ پوست «مايا»، نصـوير بـالا وسط متعلق به يک سـرخ پوست «نازكا»، تصوير بـالا چپ متعلق به يک فـرد سـرخ پوست امـروزي، و تصـاوير پـايين متعلق به فـردي از قـبيله‌ي «آلان (قـبيله‌ي ايـراني الاصل سـاكن اوسـتياي گرجستان) مي‌باشد.

تصوير بالا راست، روش‌هاي مختلف «مايا»ها براي تغيير شكل جمجمه‌ي فرزندانشان را نشان مي‌دهد! تصوير بالا چپ، يک زن سرخپوست اهل قبيله‌ي «چينوک (شينوک): Chinook»ـ را در منطقه‌ي آمريكاي شـمالي و در حـالي كه فرزند شـيرخوار خـود را در وسـيله‌ي تغيـير فـرم دهنده‌ي جمجمه به دست گرفته است، نشـان مي‌دهد! در همين تصوير، ملاحظه مي‌فرماييد كه مادر اين كودک نيز تغيير فرم جمجمه داشته است!

اما مسئله هنگامي جالب‌تر مي‌شود كه بدانيم حـداقل در چند جمجمه‌ي «نئانـدرتال»ها نـيز وجـود اين تغيـير فـرم جمجمه اي عمـدي ناشي از آداب و رسـوم نـيز به چشم

مي‌خورد و حتي در مقالات علمي نيز به آن اشـاره شـده است:(134)

در چند مقــاله‌ي علمي، به تغيــير فرم‌هــاي جمجمه اي واضح ارادي در بـــــــرخي جمجمه‌هـــــــاي منتسب به «نئاندرتال‌ها» اشاره گرديده است كه فسيل‌هاي منتسب به «نئانــدرتال»هــاي موســوم به «Shanidar 1»ـ و « Shanidar 5» از آن جمله‌اند!

كشف وجـــــود تغيـــــيرات واضح عمـــــدي در جمجمه‌ي «نئاندرتال»ها(134)، اين مسـئله را متـذكر مي‌گـردد كه احتمــال دارد بــرخي تفاوت‌هــاي جمجمه اي موجــود در «نئاندرتال»هاي مختلف نسبت به انسان‌هاي موســوم به انســـان خردمند مـــدرن (يعـــني خـــود ما!)، ناشي از دستكاري‌هاي عمدي جمجمه اي در سنين ابتدايي زنـدگي يعني نوزادي و شيرخوارگي و به دلايل مذهبي يا آداب و رســـوم محلي باشد. البته اين مســـئله در جمجمه‌هـــاي موسوم به «Shanidar 1»ـ و «Shanidar 5»ـ به قدري واضح بوده است كه امـروزه نـيز خـود دانشـمندان به آن معترفند!(134)ـ اما ممكن است در ســـاير فســـيل‌ها و جمجمه‌هاي منتسب به «نئاندرتال‌ها» نـيز اشـكال خفيف تـري از اين تغيـيرات جمجمه اي عمـدي يا سـهوي وجـود داشته باشد.

البته با در نظر گـــــرفتن احتمـــــال بـــــالاي ابتلاي «نئانــدرتال‌ها» و به خصــوص «كودكــان نئانــدرتال» به بيمــاري «ريكــتز (نــرمي اســتخوان)»: Rickets» كه در بخش‌هــاي قبلي به آن اشــاره شد(126)، احتمــال اين مسـئله بــالاتر نــيز مي‌رود!!! چــرا كه با توجه به نــرمي استخوان‌ها در «نئانـدرتال‌ها»، حـتي به وسـايل عجيب و

غريبي كه در تصاوير بالا ملاحظه نموديد نيز نيازي نبوده است! بلكه حــتي در اثر وجــود «كلاه»، «تــاج» و ســاير وسايلي كه به دليل آداب و رسوم «نئانـدرتال‌ها»، بر سر كودكان يا حتي افراد بزرگسالشان قرار مي‌گرفته است، ممكن بوده كه تغييرات خفيف يا شـديد جمجمه اي ايجـاد شده باشد.

D) وجــود شــواهد مهمي از دســتكاري‌هاي عمــدي در جمجمه‌ي فسيل‌هاي منتسب به «نئاندرتال‌هاي» موسوم به «Shanidar 1» و «Shanidar 5» كه در همين مقاله به آن اشــاره گرديد(134)، نشــان مي‌دهد كه آن چه كه تكامل شناســان به عنــوان «نئانــدرتال‌ها» از آن نــام مي‌برنــد، از درجــات مناســبي از هوشــمندي برخــوردار بوده‌اند! به نحوي كه وســايل و ادواتي جهت تغيــير فــرم جمجمه‌هاي خودشان ساخته و به كــار مي‌بردند! در واقع دست كم، هوشمندي «نئاندرتال‌ها» به نحوي بــوده است كه همچون «مایاها»، «اينكاها» و ... كه تمدن‌هاي بســيار هوشــمندانه و پيشــرفته اي در عصر باســتان داشــتند(135)، از توانــايي مناســبي در خلق و بهــره بــرداري از ادوات تغيير دهنده‌ي جمجمه بهره مي‌برده‌اند!

اين مسئله بيش از پيش نشان مي‌دهد كه «نئاندرتال‌ها» نه يک موجــود جــدا از «گونه»ي غــير از انســان، بلكه به احتمــال قــريب به يقين، متعلق به يک «نــژاد» خــاص از انســان‌ها بوده‌اند! البته بايد اين نكته را در نظر داشــته باشــيم كه بســياري از مــواردي كه تكامل شناســان به عنــوان اســكلت و جمجمه‌ي «نئانــدرتال‌ها» معــرفي مي‌نمايند، نه لزوماً حــتي يک نــژاد خــاص، بلكه بخشي از

تنوع و گوناگوني اسكلتي موجود در انسـان‌هاي امـروزي داخل يک روستا، شهر يا حتي كشور باشد!!!

بـدين تـرتيب به نظر مي‌رسد كه اين مسـئله نـيز همانند سدي در برابر ادعاهاي تكامل شناسان مي‌باشد.

E) به مـوازات پيشـرفت علم و كشف انـواع و اقسـام بيماري‌هـاي اسـكلتي از يک سـو، و مطـالعه‌ي مجـدد فسـيل‌هاي منتسب به «نئانـدرتال‌ها» از سـوي ديگـر، شـواهدي از وجـود سـاير بيماري‌هـاي اسـكلتي در فسيل‌هاي منتسب به «نئاندرتال‌ها» به وجود آمده است. (136)ـ در بـرخي از مـوارد، اين بيماري‌ها بعد از 100 سـال از كشف فسـيل‌هاي منتسب به «نئانـدرتال‌ها» و مطالعه‌ي مجدد آن‌ها، آشكار شده است!(136)

بـراي مثـال، «ديسـپلازي فيـبرو: Fibrous Dysplasia»(137) يک ناهنجـاري اسـتخواني است كه مي‌تواند مـوجب تغيـير شـكل اسـتخواني در يک يا چند استخوان شود:

درگـيري اسـتخوان‌هاي مختلف در ناهنجـاري اسـتخواني موسوم به «ديسپلازي فيبرو: Fibrous Dysplasia».

اما موضوع هنگامي جـالب مي‌شـود كه بـدانيم، در مقاله اي كه در سال 2013 ميلادي منتشر شده است، به وجود ناهنجاري «ديسپلازي فيـبرو: Fibrous Dysplasia»ـ در فسيل منتسب به يک «نئاندرتال» موسـوم به «Karpina 120.71»ـ و آن هم حـدود 110 سـال پس از كشف اين فسيل!، اشاره گرديده است!(136)

فسـيل منتسب به «نئانـدرتال» ثبت شـده با عنـوان «Karpina 120.71»ـ در طي حفاري‌هاي انجام شده طي سـال‌هاي 1899 الي 1905 ميلادي در منطقه‌ي «Karpina»ـ در شـمال «زاگـرب» پـايتخت «كرواسي» به دست آمـده است و حـدود 110 سـال از كشف آن مي‌گذرد.(136)

اما جالب است كه بدانيم حدود 110 سـال پس از كشف اين فسـيل، در مقاله اي كه طي سـال 2013 ميلادي در مجله‌ي «PLOS ONE»ـ منتشر شـده اسـت، به وجـود شواهدي از بروز ناهنجاري «ديسپلازي فيـبرو: Fibrous Dysplasia» در اين فسيل، اشاره گرديده است:(136)

حـدود 110 سـال پس از كشف فسـيل منتسب به «نئاندرتال» ثبت شده با عنوان «Karpina 120.71»، در مقاله اي كه طي سال 2013 ميلادي در مجله‌ي «PLOS ONE»ـ منتشر شـده اسـت، به وجـود شـواهدي از بـروز ناهنجاري «ديسپلازي فيـبرو: Fibrous Dysplasia»ـ در اين فسيل، اشاره گرديده است!

حـدود 110 سـال پس از كشف فسـيل منتسب به «نئاندرتال» ثبت شده با عنوان «Karpina 120.71»، در مقاله اي كه طي سال 2013 ميلادي در مجله‌ي «PLOS ONE»ـ منتشر شـده اسـت، به وجـود شـواهدي از بـروز ناهنجاري «ديسپلازي فيـبرو: Fibrous Dysplasia»ـ در اين فسيل، اشاره گرديده است!

اما مسـئله‌ي پيـدا شـدن شـواهدي از ابتلا به ناهنجـاري «ديسـپلازي فيـبرو: Fibrous Dysplasia»ـ در فسـيل منتسب به يک «نئانـدرتال» موسـوم به «Karpina

120.71»ـ و آن هم حـدود 110 سـال پس از كشف اين فسيل (136)، از چند جهت حائز اهميت است:

الف) كشف ناهنجـــاري «ديســـپلازي فيـــبرو: Fibrous Dysplasia» در «نئاندرتال‌ها»، باز هم مطالب ذكر شده در ابتداي قسمت 5 اين سلسله مقالات را تأييد مي‌كند و اين نكته را متـذكر مي‌گـردد كه بسـياري از ويژگي‌هـاي منتسب به فســيل‌هاي به اصـــطلاح «انســـان ســـاها: Hominids»، ممكن است مربـوط به وجـود بيماري‌هـا، تفاوتهـاي ســني، جنسي و بين نــژادي انســان‌ها، و ... باشد، نه اين كه لزوماً اين فسـيل‌ها مربـوط به گونه اي مجزا از انسان‌ها باشند.

ب) مغفول ماندن وجـود ناهنجاري‌هـايي مانند ناهنجـاري «ديســـپلازي فيـــبرو: Fibrous Dysplasia»ـــ در بررسي‌هاي فسيلي، همچون تأخير 110 سـاله در كشف اين ناهنجاري در فسيل منتسب به «نئانـدرتال» موسـوم به «(136)«Karpina 120.71، اين واقعيت را بيش از پيش متذكر مي‌گردد كه بسياري از قضـاوت‌هاي قبلي در مورد فسيل‌هاي كشف شده، عجولانه و فاقد دقت كافي بوده است!

البته جـالب است كه در همه حـال و در همه‌ي دوران‌هـا، تكامل شناســان به گونه اي دربــاره‌ي اطلاعــات خــود از فسيل‌ها سخن مي‌گويند كه گويي تمام جزييـات مربـوط به فسـيل‌هاي مـورد نظر را كشف كـرده و حـتي آنـاليز تمــام و كمــالي از ويژگي‌هــاي آناتوميــک، ژنوميک و ... آن‌ها انجام داده‌اند! اين تكامل شناسان، منتقدان خود را دگم و فاقد دانش مي‌داننــد، حــال آن كه ســال‌ها بعد و پس از كشف ويژگي‌هـاي جديد در فسـيل‌هاي مـذكور، با

بي شرمي تمام و بدون عذرخواهي از برخورد مستبدانه و سخت گيرانه‌ي خود در سال‌هاي قبل، به صورت كاملاً آرام و بدون برانگيختن هر گونه توجهي، به تصحيح ادعاهاي خود در مورد فسيل‌ها مي‌پردازند! حال آن كه بايد از آن‌ها پرسيد، به چه مجوزي سال‌ها قبل در مورد فسيل‌هاي مذكور، آن همه استبداد و سخت گيري به خرج مي‌دادند، اما با گذشت زمان و مشخص شدن اشتباهات و نواقص ادعاهاى آنان، به عذرخواهي از منتقدان خود نپرداخته‌اند!!! از سوي ديگر چه تضميني دارد كه آن چه كه امروزه تكامل شناسان بر سر درستي آن‌ها پافشاري مي‌كنند، به زودي زير سوال نرود؟!!

البته ممكن است اين نكته در اين قسمت مطرح شود كه اصولاً تغيير در اطلاعات، داده‌ها و تحليل‌ها، بخشي از ذات علم است و قطعاً با پيشرفت‌هاي علمي، بخشي از اطلاعات علمي قبلي، مورد بازبيني، تغيير، حذف و تعديل قرار بگيرد!

اين نكته، مسئله‌ي مهمي است كه خود ما نيز بر آن صحه مي‌گذاريم و به آن معتقديم! اما به همين دليل معتقديم كه طرفداران «فرضيه‌ي تكامل»، نبايد بر صحت ادعاي خويش، اصرار داشته باشند و ادعاي گزاف اثبات شدن «فرضيه‌ي تكامل» و استفاده از عبارت جعلي «نظريه‌ي تكامل» را داشته باشند!!! زيرا همان گونه كه در قسمت 3 اين سلسله مقالات با استفاده از مستندات علمي عنوان كرديم، «فرضيه‌ي تكامل» به هيچ عنوان لياقت اطلاق عبارت «نظريه: Theory» يا «واقعيت: Fact» را ندارد!(138) ضمن اين كه مثال‌هايي همچون كشف ناهنجاري‌هايي مانند ناهنجاري

«ديسـپلازي فيـبرو: Fibrous Dysplasia»ـ در فسـيل منتسب به «نئاندرتال» موسـوم به «Karpina 120.71» و آن هم حدود 110 سال پس از كشف اين فسيل(136)، كشف شواهدي از ابتلا به كمبود ويتامين D و «ريكتز» و «استئومالاسي» در بسـياري از «نئانـدرتال‌ها»(126)، و اختلاف نظر جدي دانشمندان درباره‌ي ابتلا يا عدم ابتلاي جمجمه‌ي منتسب به «LB1؛ هومو فلورسينسيس: LB1, Homo floresiensis»(113) به ناهنجـــــاري «ميكروسفالي» و امثالهم، نشان مي‌دهد كه بـرخلاف پز عالمانه و روشــنفكرمآبانه‌ي «تكامل شناســان»، نه تنها شواهد كافي در مورد «اثبات» شـدن «فرضـيه‌ي تكامل» وجــود نــدارد، بلكه هنــوز و بعد از 110 ســال از كشف بســياري از فســيل‌ها، جنبه‌هــاي بســيار مهمي از آن‌ها هنـوز هم ناشـناخته مانـده است كه بعضـاً بـرخي از اين جنبه‌هــا، نقشي كليـدي در تأييد يا رد ادعاهــاى مرتبط با «فرضيه‌ي تكامل» دارند!!!

مثــال مربــوط به كشف ناهنجــاري «ديســپلازي فيــبرو: Fibrous Dysplasia»ـ در فسيل منتسب به «نئاندرتال» موســوم به «Karpina 120.71»ـ و آن هم حــدود 110 سال پس از كشف اين فسيل(136)، اين نكته را متـذكر مي‌گــردد كه هنــوز تا بررسي همه جــانبه‌ي فســيل‌هاي مــورد ادعــاي تكامل شناســان و اثبــات نمــودن صــحت «فرضــيه‌ي تكامل» بر اســاس اين فســيل‌ها، راهي دراز باقي مانده است!!!

F) يكي از مــوارد بحث بر انگــيز پــيرامون فســيل‌هاي منتسب به «نئانـــــدرتال‌ها»، كشف چند فســـــيل در طي دهه‌هــاي اخــير است كه ويژگي‌هــاي «دورگه: Hybrid»

بين «نئانـــدرتال‌ها» و «انســـان‌هاي مـــدرن» را نشـــان داده‌اند!

يكي از مهمترين فسيل‌ها در اين زمينـه، فسـيل منتسب به «نئانـــدرتال» موســـوم به كـــودک 4 ســـاله‌ي «1the Abrigo do Lagar Velho»ـ (مشهور به كودک لاپـدو: Lapedo Child)ـ است كه در ســـال 1999 ميلادي در منطقه اي به همين نام در كشور پرتقال، كشف گرديـده است:(139)

اســـكلت منتسب به «نئانـــدرتال» موســـوم به كـــودک 4 ساله‌ي «1the Abrigo do Lagar Velho»ـ (مشهور به كـودک لاپـدو: Lapedo Child)است كه در ســال 1999 ميلادي در منطقه اي به همين نـــام در كشـــور پرتقـــال، كشف گرديده است.

در مقاله اي كه «دوراته. سي: Durate. C»ـ و همكاران در ســال 1999 ميلادي و در نشـريه‌ي «PNAS»ـ منتشر نمودند، چنين عنـوان كرده‌اند كه اسـكلت كـودک مـذكور، ويژگي‌هـــــاي يک انســـــان «دورگه: Hybrid»ي حاصل آمـيزش بين «نئانـدرتال‌ها» و «انسـان مـدرن» را نشـان مي‌دهد: (139)

در مقاله اي كه «دوراته. سي: Durate. C»ـ و همكاران در ســال 1999 ميلادي و در نشـريه‌ي «PNAS»ـ منتشر نمودند، چنين عنـوان كرده‌اند كه اسـكلت كـودک مـذكور، ويژگي‌هـــــاي يک انســـــان «دورگه: Hybrid»ي حاصل آمـيزش بين «نئانـدرتال‌ها» و «انسـان مـدرن» را نشـان مي‌دهد!!!

البته مـــاجرا تنها به فســـيل منتسب به «نئانـــدرتال» موسوم به کـودک 4 سـاله‌ي «the Abrigo do Lagar Velho»ـ ختم نشد؛ بلکه سير چنين اکتشافاتي تا امـروز نـيز ادامه پيـدا کـرده و در آخـرين مـورد آن‌ها که در طي مقاله اي به وسـيله‌ي «کانـدمي. اس: Condemi. S»ـ و همکـاران در سـال 2013 ميلادي منتشر شـده اسـت، به وجود ويژگي‌هاي «دورگه: Hybrid»ـ بين «نئانـدرتال‌ها» و «انسان‌هاي مدرن» در فسـيل منتسب به «نئانـدرتال» موســوم به «متزنا: Mezzena»ـ کشف شــده در ســال 1957 ميلادي در منطقه‌ي «مونــتي لســيني، ورونــا، ايتاليا» اشاره گرديده و اين مسـئله به آمـيزش احتمـالي بين «نئانــدرتال‌ها» و «انســان‌هاي به اصــطلاح مــدرن» نسبت داده شده است:(140)

در طي مقاله اي به وسيله‌ي «کاندمي. اس: Condemi. S» و همکاران در سال 2013 ميلادي منتشر شده است، به وجـــــود ويژگي‌هـــــاي «دورگه: Hybrid»ـــــ بين «نئاندرتال‌ها» و «انسـان‌هاي مـدرن» در فسـيل منتسب به «نئانــدرتال» موســوم به «متزنا: Mezzena»ـ کشف شده در سال 1957 ميلادي در منطقه‌ي «مونتي لسيني، ورونــا، ايتاليا» اشــاره گرديــده و اين مســئله ناشي از آمــيزش احتمــالي بين «نئانــدرتال‌ها» و «انســان‌هاي مدرن» دانسته شده است!

لازم به ذکر است که به علت اين که طبق محاســـــبات انجام شده‌ي زمين شناسي (البته باز هم با همــان روش مسئله دار زمان سنجي راديومتريک!!! و ساير روش‌هاي مســئله دار ديگر که در مقــالات آينــده به آن‌ها اشــاره‌ي کــوچکي خــواهيم کــرد!)، محــدوده‌ي زمــاني زيســتن

«نئانـدرتال‌ها» از حـدود 250000 سـال (بـرخي منـابع 500000 سال) قبل تا حدود 32000 سال (برخي منابع 24000 سال) قبل تخمين زده شده، و محدوده‌ي زماني زيستن انسـان‌هاي به اصـطلاح مـدرن از حـدود 200000 سـال قبل تـاكنون تخمين زده شـده است(121و141)، تكامل شناسان نمي‌توانند ويژگي‌هاي بنابيني فسيل‌هاي «نئانـدرتال» موسـوم به «1the Abrigo do Lagar Velho»ـ (مشـهور به كـودک لاپـدو: Lapedo Child)ـ و «متزنا: Mezzena»ـ را به نفع خود مصادره كرده و آن‌ها را به عنـوان گـونه‌ي حد واسط «نئانـدرتال‌ها» و «انسـان‌هاي مـدرن» معـرفي نمايند! چـرا كه همزمـاني قابل توجه بخش اعظم زمـان زيسـتن «نئانـدرتال‌ها» با «انسان‌هاي مدرن»، مانع از اين كار مي‌شود!!!

به همين دليـل، محققـان نويسـنده‌ي مقـالات فـوق، وضـعيت بينـابيني فسـيل‌هاي مـذكور را به «دورگه: Hybrid»ـ بـودن فسـيل‌هاي نـامبرده در اثر آمـيزش بين «نئانـدرتال‌ها» و «انسـان‌هاي مـدرن» نسـبت داده‌اند.(139و140)

گرچه ما كماكان ايرادات مربوط به عدم تناسب فسيل‌ها با واقعيت موجودات زنده‌ي صاحب آن‌ها را در اين موارد نيز صادق مي‌دانيم، اما اذعان محققان در مـورد احتمـال جـدي «آمـيزش: Interbreeding»ـ بـارور بين «نئاندرتال‌ها» و «انسان‌هاي مدرن»(139و140)، حـاوي نكات مهمي است كه مـوجب تقـويت تناقضـات ادعاهـای طرفـداران «فرضـيه‌ي تكامل» شـده و طرفـداران اين فرضيه را مبدل به بازنده‌ي قطعي مجـادلات مي‌نمايد!!! اين نكات عبارتند از:

الف) وجـود احتمـال جـدي «آمـيزش: Interbreeding» بارور بين «نئاندرتال‌ها» و «انسـان‌هاي مـدرن» و وجـود فرزنـدان «دورگه: Hybrid»ـ مانند «1the Abrigo do Lagar Velho»ـ (مشـهور به كـودک لاپـدو: Lapedo Child)ـ و «متزنا: Mezzena»، بيش از هر نكتـه، اين مسـئله را تقـويت مي‌كند كه «نئانـدرتال‌ها» نه گونه اي جـدا از انسـان‌ها، بلكه «نـژادي» از انسـان‌ها بوده‌اند كه توانايي آميزش و زايش فرزندان بارور با «انسـان»هـاي به اصطلاح «مدرن» را داشـته‌اند و با ما انسـان‌ها در يک «گونه» قرار مى‌گرفتند!!! چرا كه مطابق مشهورترين و مقبول ترين تعريف «گونه»، افراد موجود در يک «گونه» شامل گـروهي از موجـودات زندههسـتند كه مي‌توانند با هم توليد مثلكنند و فرزندان آن‌ها در آينده قدرت باروري خواهند داشت(26). و اين مسئله در مورد «نئاندرتال‌ها» و «انسان‌هاي مدرن» نيز صـدق مي‌كند و حاصل آمـيزش آن‌هـا، فرزنـداني با قـدرت بـاروي (به بحث ژنتيک نئانـدرتال‌ها در ادامه توجه فرماييد)، بـوده است!!! با توجه به اين مسئله، سخنان ما در ابتـداي قسـمت 5 اين سلسله مقالات كه اشاره نموده بوديم اختلافات ظـاهري فسيل‌ها با يكديگر، لزوماً به معنـاي وجـود اين فسـيل‌ها در «گونه‌هـاي» مجـزا نيست و ممكن است ناشي از بيماري‌ها يا تفاوت‌هاي سني، جنسي و بين نژادي باشد، تأييد مي‌گردد!

ب) در اين جا ممكن است تكامل شناسان از ادعاي خـود در مـورد دو گـونه‌ي مجـزا بـودن «انسـان مـدرن» و «نئاندرتال‌ها» بـدين صـورت دفـاع كنند و بگويند كه علي رغم اين كه مشهورترين و مقبول تـرين تعريف «گونه»، اين است كه «افراد موجود در يک «گونه» شامل گروهي

از موجــودات زندههســتند که مي‌توانند با هم آمــيزش و توليد مثلکنند و فرزنــدان آن‌ها در آينــده قــدرت بــاروري خواهند داشت»(26)؛ اما هنوز دانشمندان به دليل وجود مســايلي مانند بــارور بــودن فرزنــدان «دورگه: Hybrid» بين «کايوت‌ها: Coyotes»ـــ و «گرگ‌ها»، هنـــوز بر سر تعريف کــاملاً جــامع و کامل پــيرامون «گونه»، به توافق نرسيده‌اند!!!(26و142)

البته ما نيز به اين مسئله واقفيم که هنوز مشکلات جدي در مورد اطلاق «گونه» و تقســيم بنــدي موجــودات زنــده وجــود دارد و بســياري از دانشــمندان نــيز به مشــکلات موجود در اين زمينه، اشاره کرده اند:(143)

علي رغم پيشــرفت‌هاي خــيره کننــده‌ي علمي، هنـــوز مشــکلات جــدي در مــورد اطلاق لفظ «گونه» و تقســيم بندي موجودات زنده وجود دارد و بسياري از دانشــمندان نيز به مشکلات موجود در اين زمينه، اشاره کرده‌اند!

اما اين توجيه «تکامل شناســان» بــراي فــرار از مطلب ذکر شـــده پـــيرامون «نئانـــدرتال‌ها»، دردي از آن‌ها دوا نمي‌کند!!! بلکه حتي مشکل آن‌ها را بغرنج‌تر مي‌نمايد!!! در واقع وقتي که ملاحظه مي‌کنيم در قرن 21 هم هنوز تعريف جامع، کامل و کم نقصي پــيرامون «گونه» وجــود ندارد(143)، چه گونه مي‌توانيم به ادعاي تکامل شناسان پـــيرامون «تغيـــير گونه‌ها» و «تکامل گونه‌ها»، اعتمـــاد کنيم؟!!!

وقـــتي که لفظ «گونه» هنـــوز مشـــخص و معين نيست(143)، «تغيــير گونه‌ها» چگونه مي‌تواند مشــخص و دقيق باشـــد؟!!! چگونه است که «تکامل شناســان» ادعاهـــاي

خود در زمينه‌ي «تغيير گونه‌ها» را اثبات شـده مي‌داننـد، حـال آن كه هنـوز مفهـوم «گونه» در بين دانشـمندان زيست شناس، مورد اختلاف است؟!!!(143)

حتي اگر خوش بينانه و با اغماض به مسـئله نگـاه كـنيم، اين اختلاف نظر دانشـمندان دربـاره‌ي مفهـوم «گونه»(143)، مـوجب مي‌گـردد تا ادعاهـاي تكامل شناسـان پـيرامون «تغيـير گونه‌ها» از حد ادعـا، «فرضـيه» و «حـدس» فراتر نـرود!!! و با توجه به اين مسـئله، اطلاق لفظ «نظريه: Theory»ـ به «فرضـيه‌ي تكامل»، سـخني گزاف و بي اساس خواهد بود!!!

G) يكي از مـوارد سـهل انگـاري و يا فريبكـاري «تكامل شناسـان» در مبحث فسـيل شناسـي، ارايه‌ي توالي‌هـاي فسـيلي و يا مقايسه‌هاي فسـيلي بر مبنـاي آنـاتومي «استخوان‌هاي لگن» مي‌باشد.

همان گونه كه در بخش‌هاي قبلي اين مقاله ذكر كـرديم، استخوان‌هاي لگـني زنـان، به چهـار فـرم عمـده تقسـيم مي‌شـود:(39)ـ 1-ـ فـرم زنانه (گاينكوئيد (ژنيكوئيد): Gynecoid)ـ 2-ـ فـرم مردانه (آندروئيد: Android)ـ 3 – فرم پلاتي پلوئيد (پلاتي پلوئيد: Platypelloid)ـ 4 – فرم آنتروپوئيد (آنتروپوئيد: Anthropoid).ـ البته فرم‌هـاي فرعي متعددي نيز وجـود دارند كه از تـركيب چهـار فـرم فوق، پديد مي‌آيند.

چهار فـرم عمـده‌ي لگن زنـان: 1-ـ فـرم زنانه (گاينكوئيد (ژنيكوئيد): Gynecoid)ـ 2-ـ فـرم مردانه (آندروئيد: Android)ـ 3 – فـرم پلاتي پلوئيد (پلاتي پلوئيد: Platypelloid)ـ 4 – فـرم آنتروپوئيد (آنتروپوئيد:

Anthropoid)ـ توجه فرماييد كه زنـان به طـور طـبيعي ممكن است داراي لگـــني به هر يک از فرم‌هـــاي فـــوق باشند، اما بهترين فرم لگن بـراي زايمـان طـبيعي، فـرم لگن زنانه (گاينكوئيد (ژنيكوئيد): Gynecoid) مي‌باشد.

چهار فـرم عمـده‌ي لگن زنـان: 1-ـ فـرم زنانه (گاينكوئيد (ژنيكوئيد): Gynecoid)ـــ 2-ـــ فـــرم مردانه (آندروئيد: Android)ـــ 3 - فـــرم پلاتي پلوئيد (پلاتي پلوئيد: Platypelloid)ـــ 4 - فـــرم آنتروپوئيد (آنتروپوئيد: Anthropoid)ـ فرم‌هاي تركيبي فرعي حاصل از تركيب چهـــار فـــرم اصـــلي را نـــيز ملاحظه مي‌فرماييد. توجه فرماييد كه زنان به طور طبيعي ممكن است داراي لگني به هر يک از فرم‌هاي فوق باشـند، اما بهـترين فـرم لگن بـــراي زايمـــان طـــبيعي، فـــرم لگن زنانه (گاينكوئيد (ژنيكوئيد): Gynecoid) مي‌باشد.

گرچه هر يک از زنان، به طـور طـبيعي ممكن است فـرم لگني به صورت هر يک از فرم‌هاي اصلي و فـرعي فـوق داشته باشند، اما سهولت انجام زايمان طـبيعي، به فـرم لگن مادر، بسيار وابسته است؛ به طـوري كه در شـرايط يكسان از نظر وزن و جثه‌ي جنين، زنان داراي فرم لگني زنانه (گاينكوئيد (ژنيكوئيد): Gynecoid)ـ زايمـان بسـيار راحت تـري نسـبت به زنـان داراي فـرم لگـني مردانه (آندروئيد: Android)ـــ و فـــرم آنتروپوئيد (آنتروپوئيد: Anthropoid)ـ دارند و چه بسا ممكن است زنـان داراي لگن‌هاي مردانه (آندروئيد: Android)ـ و فـرم آنتروپوئيد (آنتروپوئيد: Anthropoid)ـ نتوانند زايمان طـبيعي را به خـوبي انجـام داده و پزشـكان معـالج مجبـور به انجـام

سـزارين شـوند تا از وارد شـدن آسـيب به مـادر و نـوزاد ممانعت به عمل آورند.(39)

با توجه به اين كه در عمــده‌ي زايمان‌هــاي طــبيعي، سر نـوزاد اولين بخش خـارج شـونده از رحم و فضـاي لگـني اســت، از بين انــواع فرم‌هــاي لگــني زنــان، فــرم لگن (گاينكوئيد (ژنيكوئيد): Gynecoid)ـــ بيشـــــترين فضا را براي سر نوزاد فراهم مي‌نمايند و اجــازه مي‌دهند تا سر نوزاد به خـوبي از لگن عبـور كـرده و زايمـان طـبيعي به سهولت انجام شود؛ بنابراين بهترين نوع لگن زنان بـراي انجـام زايمـان طـبيعي، فـرم لگن (گاينكوئيد (ژنيكوئيد): Gynecoid)ـ مي‌باشد كه اين مسـئله يک واقعيت مسـلم در كتب تخصصي مربوط به زنان و زايمان مي‌باشد.

بدين ترتيب همـان گونه كه ملاحظه فرموديـد، فـرم لگن زنـان به صـورت طـبيعي مي‌تواند به هر يک از فرم‌هـاي چهار گانه‌ي اصلي فوق، يا ساير فرم‌هاي تركيبي دوازده گانه‌ي اشاره شده باشد و اين فرم‌هـاي مختلف در زنـان هر كشـور و هر نـژادي ملاحظه مي‌گـردد و اين تنـوع در گونه‌ي انسان، كاملاً طبيعي مي‌باشد. يعني زني كه فرم لگن وي به صـورت مردانه (آندروئيد: Android)ـ و فـرم آنتروپوئيد (آنتروپوئيد: Anthropoid)ـــ باشـــد، بـــاز هم كماكان يک زن از گونه‌ي انسان بوده و مرد يا از گــونه‌ي ميمون‌ها و عنترها (ميمون‌هاي بــدن دم) نمي‌باشد! بلكه وي انســـاني طـــبيعي از جنس زن است كه بـــرخي از استخوان‌هاي بدن وي شـبيه مردها يا عنترها است و بجز در مورد زايمان طبيعي، تفـاوت عمـده اي در وي نسـبت به بقيه‌ي زنـــان ايجـــاد نمي‌كند و چه بسا كه همين گونه

زنـان نـيز توانسـته‌اند زايمان‌هـاي طـبيعي مـوفقي به دفعات زياد داشته باشند.

اما علي رغم مسـلم بـودن اين اصل علمي، متاسـفانه ملاحظه مي‌كنيم كه تكامل شناسان در كتب خـود، به اين تفاوت‌هـاي بين فـردي توجه نمي‌نمايند و توالي‌هـاي فسـيلي خـود را بـدون توجه به اين تفاوت‌ها مي‌سـازند! براي مثال در تصـاوير زير ملاحظه مي‌فرماييد كه از بين انـواع فـرم لگن‌هـاي انسـان، تنها لگن زنانه (گاينكوئيد (ژنيكوئيد): Gynecoid)ـ را قـرار داده و به مقايسه‌ي آن با لگن شـامپانزه و يک به اصـطلاح انسـان سا (هومينيد) از گـونه‌ي «جنـوبي كـپي عفـاري: Australopithecus afarensis»ـ موسوم به «لوسي: Lucy»ـ (كه در ابتـداي مقاله نيز به آن اشاره شد)، اقدام نموده‌اند.

مقايسه‌ي گزينشي لگن زنانه (گاينكوئيد (ژنيكوئيد): Gynecoid)ـــ انســـان با لگن شـــامپانزه و لگن يک به اصـطلاح (هومينيد) از گـونه‌ي «جنـوبي كـپي عفـاري: Australopithecus afarensis»ـ موسـوم به «لوسي: Lucy»ـ از سوي تكامل شناسان (تصـوير سـمت راست)! تكامل شناسان با اين اقدام عوامفريبانه و بـدون اشـاره به اين كه لگن طبيعي انسان مي‌تواند به 3 فـرم اصـلي ديگر و 12 فرم فرعي ديگر باشد (تصوير سمت چپ) كه از بين اين انـواع حـتي گـونه‌ي آنتروپوئيد (آنتروپوئيد: Anthropoid)ـ نـيز وجـود دارد، به صـورت گزينشي به مقايسه‌ي لگن‌هاي مذكور پرداخته‌اند..

مقايسه‌ي گزينشي لگن زنانه (گاينكوئيد (ژنيكوئيد): Gynecoid)ـــ انســـان با لگن شـــامپانزه و لگن يک به اصـطلاح (هومينيد) از گـونه‌ي «جنـوبي كـپي عفـاري:

«Australopithecus afarensis»ـ موسـوم به «لوسي: Lucy»ـ از سوي تكامل شناسان (تصـوير سـمت راست)! تكامل شناسان با اين اقدام عوامفريبانه و بـدون اشـاره به اين كه لگن طبيعي انسان مي‌تواند به 3 فـرم اصـلي ديگر و 12 فرم فرعي ديگر باشد (تصوير سمت چپ) كه از بين اين انــواع حــتي گــونه‌ي آنتروپوئيد (آنتروپوئيد: Anthropoid)ـ نــيز وجــود دارد، به صــورت گزينشي به مقايسه‌ي لگن‌هــاي مــذكور پرداخته‌اند. البته آن‌ها با اين عوامفريبي عمدي، سعي مي‌كنند تا به مخاطب بقبولانند كه فــرم لگن، از اجــداد مشــترک انســان‌ها و ميمون‌ها (البته به زعم خودشان!) تا به امـروز تغيـير كـرده است! حــال آن كه از پاسخ به اين ســوال خــودداری می‌كنند كه چــرا تنــوع موجــود در فرم‌هــاي لگن انســان‌ها را ناديــده نمي‌گيرند؟!

البته اين تنــوع همــان گونه كه ذكر گرديــد، به صــورت طــبيعي و بــدون وجــود بيمــاري خاصي در جنس مــونث گــونه‌ي انســان پديد مي‌آيــد؛ حــال اگر بيماري‌هــايي كه موجب تغييرات استخواني و اسكلتي در انسان مي‌شــوند (همچون بيمــاري پــاژه‌ي اســتخوان)(22)ـ را نــيز در نظر بگــيريم، تنــوع اســتخوان‌هاي لگــني انســان، چند برابر خواهد شد! بنــابراين سو اســتفاده‌ي تكامل شناســان از فــــــــرم لگن زنانه (گاينكوئيد (ژنيكوئيد): Gynecoid) گــونه‌ي انســان از بين 16 فــرم اصــلي و فــرعي لگن انســاني، و مقايسه‌ي تنها اين نــوع لگن با لگن ســاير گونه‌ها همچون شــامپانزه‌ها، نــوعي عوامفريــبي زيركانه مي‌باشد!

اما موضـــوع مقايسه‌ي گزينشي اســـتخوان‌هاي «لگن»، تنها به «جنـــوبي كـــپي عفـــاري: Australopithecus afarensis» موسوم به «لوسي: Lucy» ختم نمي‌شود. بلكه تكامل شناســان، چــنين مقايسه‌هايي را در مــورد فســيل‌هاي منتسب به «نئانــدرتال‌ها» نــيز انجــام شــده است!:(144)

مقايسه بين لگن انســـــــــــان و لگن منتسب به يک «نئاندرتال» از جنس زن!

اما بر خلاف ظاهر فريبنده‌ي چــنين مقاله اي، اين مقاله نيز ضعف‌ها، اشكالات و ابهامات مهمي دارد:

الف) فسيل «لگن» منتسب به «نئانــدرتال» زن موســوم به «تابون: Tabun» كه از آن براي مقايسه با اســتخوان «لگن» انسان به اصطلاح مدرن! استفاده شده اســت، به هيچ عنـــوان اســـتخوان «لگن» كامل و قابل اعتمـــادي نيست!(144) چرا كه اين فسيل، تكه تكه بوده و بسياري از تكه‌هاي آن مفقود مي‌باشند!!! به نحوي كه بخش‌هاي زيادي از اين فســيل «لگـني» در دست نيست!!! تصـاوير زير، فسيل «لگن» تابون را به نمايش مي‌گذارد:(144)

فســـيل «لگن» منتسب به «نئانـــدرتال» زن موســـوم به «تــابون: Tabun» كه از آن بــراي مقايسه با اســتخوان «لگن» انسان به اصطلاح مدرن! استفاده شده اســت، به هيچ عنـــوان اســـتخوان «لگن» كامل و قابل اعتمـــادي نيست! چــرا كه اين فســيل، تكه تكه بــوده و بســياري از تكه‌هاي آن مفقــود مي‌باشــند!!! به نحــوي كه بخش‌هــاي زيادي از اين فسيل «لگني» در دست نيست!!!

بدين ترتيب، به دليل عدم وجـود بخش‌هـاي مهمي از اين فسيل لگـني، مقايسه‌ي آن با فسـيل‌هاي كامـل، از نظر علمي چندان صحيح نيست!

ب) گرچه يكي از امتيـــازات اين مطالعـــه، مقايسه‌ي ميانگين پارامترهاي «لگن» انسان‌هاي به اصطلاح مـدرن با «لگن» منتسب به فسـيل «نئانـدرتال» زن موسـوم به «تابون» مي‌باشد (144)، اما باز هم دقت كافي در چنين مطالعه اي لحاظ نشده است!

علت اين سخن ما اين است كه هنگامي مي‌توان تا حـدي به چـــنين مطالعـــاتي اطمينـــان كـــرد كه «ميـــانگين» پارامترهـــاي مربـــوط به فســـيل چند «نئانـــدرتال» را با «ميـانگين» پارامترهـاي مربـوط به اسـتخوان لگـني چند «انســان به اصــطلاح مــدرن» بررسي كــرد!!! در واقع مقايسه‌ي دو «ميـانگين» كم و بيش ارزشـمند اسـت، نه مقايسه‌ي يک «ميـانگين» با تنها «يک فسـيل»!!! اين در حــالي است كه مولفــان مقــاله‌ي مــذكور، پارامترهــاي مربـــوط به فقط و فقط يک فســـيل «لگن» منتسب به «نئانـــدرتال» زن و آن هم فســـيل «چند تكه شـــده» و «ناقص» لگن مذكور را با «ميانگين» پارامترهــاي «لگن» انسان‌هاي به اصطلاح امروزي مقايسه كرده‌اند!!!(144) كه اين نوع مقايسه ناقص و ضعيف مي‌باشد!

ج) اما نكته‌ي ديگری كه در اين ميان حــائز اهميت اســت، اين است كه مولفان مقاله‌ي نــامبرده فرامــوش كرده‌اند كه در مطالعات و مقالات انجام شده بر روي انســان‌هاي امروزی نيز، تفاوت‌هــاي فاحشی در ابعــاد و پارامترهــاي مربوط به اسـتخوان «لگن» انســان‌هاي نژادهــاي مختلف ملاحظه گرديده است:(145)

در مطالعـات و مقـالات انجـام شـده بر روي انسـان‌هاي امروزی نیز، تفاوت‌هـاي فاحشی در ابعـاد و پارامترهـاي مربوط به اسـتخوان «لگن» انسـان‌هاي نژادهـاي مختلف ملاحظه گردیده است.

این مسئله، بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا نشـان مي‌دهد علی رغم این که برتـری نسـبی اسـتفاده از «میـانگین» بـــــراي بررسي پارامترهـــــاي «اســـــتخوان‌هاي لگن» انسـان‌هاي اصـطلاحاً امـروزي نسـبت به مقایسه‌ي «تک فسـیل»ها ارزش بیشـتري دارد، اما بـاز هم اسـتفاده از «میانگین» پارامترهاي استخوان «لگن» بي عیب و نقص نیست!!! چــرا که مسـئله‌ي تفاوت‌هــاي نــژادي اسـکلت انسان‌ها را نمي‌تواند حل کند!!!

مثــال زیر به روشن شــدن این مســئله، کمک بیشــتري مي‌نماید:

تصویر زیر، سطح مقطع لگني 9 انسان از 3 نژاد مختلف را به صورت شماتیک نشان مي‌دهد که میانگین آن‌ها نـیز در سمت راست تصویر و به صورت «دایره»ي قرمز رنگ به نمایش در آمده است:

همانگونه که ملاحظه می‌فرماییـد، تک تک «دوایر فــوق» که معــرف ســطح مقطع لگــني «تک تک انســان‌ها» از نژادهـــاي مختلف مي‌باشـــند، با دایـــره‌ي قرمز رنگ که معـرف «میـانگین» آن‌ها اسـت، تفـاوت دارند. اما این به این معنا نیست که این دوایر کوچک و بــزرگ، مربــوط به لگن یک موجــود جــدا از «گونه»ي «انســان» هســتند!!! بــراي مثــال ســطح مقطع «دایره‌هــاي آبي» رنــگ، از «ســطح مقطع میـــانگین» که با «دایـــره‌ي قرمز رنگ»

نشان داده شده است، بسيار كوچكتر مي‌باشد، اما بسيار جالب است كه دايره‌ي «قرمز رنگ»، معـرف «ميـانگين» همان جمعيتي است كه «دايره‌ي آبي رنگ» نيز بخشي از آن است!!!

بنـابراين تفـاوت تک فسـيل منتسب به «نئانـدرتال» زن موسوم به «تابون» با «ميانگين» فسـيل‌هاي انسـان‌هاي امروزي، كه در مقاله‌ي مذكور به آن اشاره شـده اسـت، لزوماً به اين معنا نيست كه تک فسيل «تابون»، مربـوط به «گونه» اي جدا از انسان‌هاي امروزي است!!! و چنين نتيجه گيري از سوي تكامل شناسان، كـاملاً كوته بينانه و ساده انگارانه است!

با عنايت به مطالب ذكر شده، چه تضميني وجـود دارد كه از روي فسـيل‌هاي جـانوران ماقبل تـاريخ، بتـوان ويژگي‌هاي ظاهري آن‌ها را حـدث زد؟!!! تصـاوير تخيلي كه تكامل شناسـان و هنرمنـدان مرتبط با آن‌ها ارايه مي‌دهند، واقعاً چقدر با وضعيت واقعي جـانوران مـذكور مطابقت دارد؟!!! آيا عـدم اشـاره به اين مشـكل بـزرگ، خـود نـوعي فـريب مخـاطب نيسـت؟!!!در واقع به نظر مي‌رسد كه آن چه كه در موزه‌هاي تاريخ طبيعي...

بخش قبلی

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه‌ی مبحث فسيل شناسی «نئاندرتال‌ها»

H) يكي از روش‌هـاي پركـاربرد فـريب مخـاطب توسط تكامل شناسـان، اسـتفاده از مجسـمه‌ها، نقاشي‌ها و تصـاوير خلق شـده به وسـيله‌ي «هنرمنـدان ديرينه

شناسي: Paleoartists» مي‌باشد!(146) در اين روش، «تكامل شناسان»، از هنرمندان مجسمه ساز، نقاش و ... كمک مي‌گيرند تا تصورات و ادعاهاي خود پيرامون فسيل‌ها را در قالب مجسمه‌ها و نقاشي‌ها، به خورد مخاطب دهند:

نقاشي‌ها و مجسمه‌هاي خلق شده به دست «هنرمندان ديرينه شناسي: Paleoartists»، يكي از ابزارهاي تكامل شناسان جهت جلب اعتماد مخاطبان مي‌باشد.

نقاشي‌ها و مجسمه‌هاي خلق شده به دست «هنرمندان ديرينه شناسي: Paleoartists»، يكي از ابزارهاي تكامل شناسان جهت جلب اعتماد مخاطبان مي‌باشد.

گرچه اين ترفند، بسيار باورپذير و جذاب مي‌نمايد، اما در اكثريت مواقع، از قاعده و قانون مشخصي تبعيت نمي‌كند! يعني با دست كاري در فرم عضلات، ضخامت پوست، وضعيت موها و حتي فرم لب‌ها، «هنرمندان ديرينه شناسي: Paleoartists» كه همكاري نزديكي با تكامل شناسان دارند و معاش آن‌ها نيز از همين راه تأمين مي‌شود، مجسمه‌ها و نقاشي‌هايي به دلخواه تكامل شناسان مي‌سازند! بسيار جالب است كه بدانيم، بر اساس هنر، خلاقيت و دلخواه «هنرمندان ديرينه شناسي: Paleoartists»، مجسمه‌ها و نقاشي‌هاي بعضاً متفاوتي از يک نوع فسيل مانند «نئاندرتال‌ها» يا «استرالوپتيكوس‌ها» و ... پديد مي‌آيد:(147)

تصور چند «هنرمند ديرينه شناس: Paleoartis» از «نئاندرتال‌ها»! از راست به چپ، يک «انسان سا: Hominid» وحشي، كودن، جنگجو تا خردمند! (بيچاره

نئاندرتال‌ها که این همه تصاویر مختلـف، به آن‌ها نسـبت داده شده است!!!)

البته این گونه شـارلاتان بازي‌هـاي به ظـاهر علمي، تنها مربوط به «نئاندرتال‌ها» نمي‌شود؛ بلکه در مورد «انسان ساها: Hominids»ـ دیگر همچـون جمجمه‌ي منتسب به « LB1؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis» نـیز به چشم مي‌خـورد! جـالب این که در مـورد جمجمه‌ي منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینســیس: LB1, Homo floresiensis»، در حالي که هنوز تا سال 2013 میلادي نیز بر سر یک «گونه»ي مجزا بـودن یا ابتلا به ناهنجـاري «میکروسفالي» آن بحث و چالش جدي وجـود دارد(107) (در بخش‌هـاي قبلي همین سلسـله مقالـه، به آن اشـاره شد)، تکامل شناســـان و «هنرمنـــدان دیرینه شناسي: Paleoartists»ـ فرصت طلب، دست به ارایه‌ي چهــره‌ي نقاشي شده از این جمجمه و انتساب آن به یک «انســان سا: Hominid» مستقل زده‌اند!:(148)

در حـالي که هنـوز تا سـال 2013 میلادي نـیز بر سر یک «گونه»ي مجـــــزا بـــــودن یا ابتلا به ناهنجـــــاري «میکروســـــفالي» جمجمه‌ي منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینســیس: LB1, Homo floresiensis»ـ بحث و چـالش جـدي وجـود دارد، تکامل شناسـان و «هنرمنـدان دیرینه شناسي: Paleoartists»ـ فرصت طلب، دست به ارایه‌ي چهره‌ي نقاشي شده از این جمجمه و انتساب آن به یک «انسان سا: Hominid» مستقل زده‌اند!

این مسـئله در حـالي به وقـوع مي‌پیونـدد که مي‌دانیم تا زمــان کنــوني نــیز بین دانشــمندان، در مــورد جمجمه‌ي منتسب به «LB1؛ هومو فلورسینســیس: LB1, Homo

floresiensis»ـ اختلاف نظر جدي وجـود دارد؛(107)ـ اما تكامل شناســان مثل هميشــه، سياست فــريب و ســوء استفاده‌ي خود را به خوبي پيش مي‌برند!

البته مثال‌هـايي از اين دست زيادند و مطـالعه‌ي آن‌ها بر عهده‌ي مخاطبان محترم گذاشته مي‌شود.

اين كه از روي يک «اسـكلت فسـيل شـده»، چه مجسـمه اي ساخته شود، بيش از آن كه به وضعيت اسـكلت كشف شــده - كه معمــولاً هم نــاقص و داراي اســتخوان‌هاي مفقـود شـده يا ناكامل بسـياري است - ارتبـاط داشـته باشــد، به حجم بــافت نــرمي كه «هنرمنــدان ديرينه شناسي: Paleoartists»ـ بر روي اسـكلت‌هاي مكشـوفه قرار مي‌دهند و بر روي مجسمه‌ها و نقاشي‌هاي خـود به نمايش مي‌گذارند، بسـتگي دارد. مثـال زير به درک بهـتر اين مسئله كمک مي‌كند:

تصـاوير زيـر، چهـره و انـدام يک بيمـار مبتلا به بيمـاري «ايدز: AIDS»ـ كه مرحله‌ي پيشرفته‌ي ابتلا به ويـروس « HIV»ـ است را قبل و بعد از دريـافت درمـان دارويي ضد ويروس «HIV» نشان مي‌دهد:(149)

تصـاوير فـوق، يک بيمـار مبتلا به «AIDS/HIV»ـ با نـام « Joseph» را قبل و بعد از درمان داروهاي ضد ويروس « HIV» نشان مي‌دهد. همان گونه كه ملاحظه مي‌فرماييد، علي رغم اين كه اسكلت و استخوان بندي بيمار تغيــيري نيافته اســت، اما به دليل اصــلاح وضــعيت عضــلاني و چربي‌هاي زير پوستي و احشايي، تفاوت‌هاي فاحشي در چهره و اندام وي پديد آمده است!

مثال ديگر در اين زمينـه، بيمـاري «آنوركسـيا نـروزا (بي اشـتهايي عصـبي): Anorexia Nervosa»ـ است كه در مانكن‌ها و دختران جوان بسيار شايع است. تصاوير زيـر، يک خانم جوان را قبل و بعد از ابتلا به اين بيماري نشان مي‌دهد:

تصاوير فوق، يک خانم جوان مبتلا به بيماري «آنوركسـيا نروزا (بي اشتهايي عصـبي): Anorexia Nervosa»ـ را قبل و بعد از ابتلا به اين بيمـاري نشـان مي‌دهد. همـان گونه كه ملاحظه مي‌فرماييد، علي رغم اين كه اسكلت و اسـتخوان بنـدي بيمـار تغيـيري نيافته اسـت، اما به دليل اصـلاح وضـعيت عضـلاني و چربي‌هـاي زير پوسـتي و احشايي، تفاوت‌هاي فاحشي در چهـره و انـدام وي پديد آمده است!

همـان گونه كه ملاحظه فرموديـد، علي رغم اين كه اسكلت و اسـتخوان بنـدي بيمـاران فـوق، تغيـيري نيافته اسـت، اما به دليل تغيـير وضـعيت عضـلاني و چربي‌هـاي پوستي و احشايي آن‌ها، تفاوت‌هاي فاحشي در چهـره و اندامشان پديد آمده است!

بدين ترتيب در مورد فسيل‌ها نيز تنها وضعيت اسكلتي و اسـتخواني، نمي‌تواند چهـره‌ي واقعي موجـودات زنـده‌ي صاحب آن‌ها را پيش بيـني نمايـد؛ بلكه بر اسـاس مـيزان عضـله و بـافت چـربي زير پوسـتي كه در اكـثر فسـيل‌ها خبري از آن‌ها نـداريم، وضـعيت ظـاهري چهـره مي‌تواند متفاوت باشد!

البته ما در بخش‌هـاي قبلي همين مقالـه، در مـورد «تاپيرها» به اين موضـوع اشـاره كـرديم كه «تاپيرها»

داراي خرطومي هستند كه تنها اجزاي بـافت نـرم دارد و هيچ جزء استخواني در آن يافت نمي‌شود!(64) به همين دليل، صـرفاً از روي اسـكلت «تاپيرها» نمي‌تـوان وجـود «خرطــوم» را در آن‌ها حــدس زد؛ چــرا كه «خرطــوم» موجـــــود در «تاپيرها»، هيچ بخشی از جمجمه‌ي آن‌ها را تشكيل نمي‌دهند.(64)

اسكلت جانوران، آينه‌ي مناسبي از آناتومي آن‌ها نيست؛ زيـــرا همـــان گونه كه در تصـــاوير ملاحظه مي‌گـــردد، «تاپيرها» داراي خرطومي هسـتند كه تنها اجـزاي بـافت نرم دارد و هيچ جزء استخواني در آن يافت نمي‌شـود؛ به همين دليـل، صـرفاً از روي اسـكلت «تاپيرها» نمي‌تـوان وجود «پوزه» و «خرطوم» را در آن‌ها حدس زد!

با عنايت به مطالب ذكر شده، چه تضميني وجـود دارد كه از روي فســـيل‌هاي جـــانوران ماقبل تـــاريخ، بتـــوان ويژگي‌هاي ظاهري آن‌ها را حـدث زد؟!!! تصـاوير تخيلي كه تكامل شناســـان و هنرمنـــدان مرتبط با آن‌ها ارايه مي‌دهند، واقعاً چقدر با وضعيت واقعي جـانوران مـذكور مطابقت دارد؟!!! آيا عـدم اشـاره به اين مشـكل بـزرگ، خود نوعي فريب مخاطب نيست؟!!!

در واقع به نظر مي‌رسد كه آن چه كه در موزه‌هاي تاريخ طـــبيعي، رســـانه‌هاي عمـــومي و امثـــالهم از چهـــره‌ي فسيل‌هاي ماقبل تاريخ و به خصـوص چهره‌هـاي منتسب به «انســـان ســـاها: Hominids»ــ به تصـــوير كشـــيده مي‌شـود، نه تصـاوير حقيقي و صـحيح، بلكه تصـاويری تخيلي و بي پايه و اساس از موهومات تكامل شناسان و «هنرمندان ديرينه شناسي: Paleoartists» مي‌باشد!

I) يكي از مواردي كه در مورد ادعاهـاي تكامل شناسـان پـيرامون فسـيل‌ها تشـكيک ايجـاد مي‌نمايـد، مسـئله‌ي احتمـال بـروز فريبكاري‌هـا، دروغ‌ها و پنهـان كاري‌ها در ارايه‌ي فسـيل‌هاي مـورد ادعـاي آن‌ها است! اين امر به خصوص در مـورد فسـيل‌هاي منتسب به «انسـان سـاها: Hominids»ـ (شامل نئاندرتال‌ها)، و با توجه به وضـعيت اسـتراتژيک اين فسـيل‌ها، از اهميت ويـژه اي برخـوردار است.

متاسـفانه نمـونه‌ي چـنين فريبكاري‌هـايي قبلاً به وقـوع پيوسـته است! به نحـوي كه در يكي از اين نمونه‌هـا، فسـيل منتسب به «انسـان سا: Hominid»ـ موسـوم به «انسان پيلت داون: Piltdown Man»،به مـدت طـولاني (بيش از 40 سال)، رسانه‌هاي گروهي، جامعه‌ي علمي و حـتي بـرخی از زيست شناسـان را فـريب داده است!:(150)

فسـيل منتسب به «انسـان سا: Hominid»ـ موسـوم به «انسـان پيلت داون: Piltdown Man»، مجموعه اي از استخوان‌هاي ناحيه‌ي سر بـود كه از جمجمه و فک پـايين (منديبل: Mandible)ـ تشكيل شده بـود و به همـراه چند ابـزار سـنگي تراشـيده شـده، در سـال 1908 در طي حفاري‌هاي منطقه‌ي «Piltdown»ـ كشـور انگلسـتان به دست آمده و در سال 1912، از سوي «چارلز داوسـون: Charles Dawson»، باسـتان شـناس انگليسي به جامعه‌ي علمي و رسانه‌ها معرفي شده بود:(150)

فسيل منتسب به «انسان پيلت داون: Piltdown Man» (سـمت راست)، مـدل بازسـاي شـده (وسط) و چهـره‌ي

منتسب به انسان پيلت داون: Piltdown Man» (سمت چپ).

به دليل شـباهت زيـاد «فک پـايين» فسـيل منتسب به «انسـان پيلت داون: Piltdown Man»ـ با «فک پـايين» ميمون‌ها و شـــــباهت «جمجمه»ي آن با «جمجمه»ي انســان‌هاي امــروزي، مجــامع زيست شناسي و ديرينه شناسي آن دوران، اهميت زيـادي بـراي اين كشف قائل شــده بودنــد؛ به نحــوی كه آن را يكي از مــوارد نشــان دهنـده‌ي تغيـير و تبـديل فرم‌هـاي اوليه‌ي «انسـان سا: Hominid»ها با آرواره و «فک» مشـــابه ميمون‌هـــا، به فرم‌هـاي تكامل يـافته‌تر «انسـان سا: Hominid»هـاي مشابه انسان‌هاي امروزي مي‌دانستند!(151)

جـالب اين كه حـتي در مقـالات و كتب آن زمـان، جايگـاه ويــژه‌ي تكــاملي بــراي «انســان پيلت داون: Piltdown Man» در نظر گرفته شده بود:(152)

به دليل شـباهت زيـاد «فک پـايين» فسـيل منتسب به «انسـان پيلت داون: Piltdown Man»ـ با «فک پـايين» ميمون‌ها و شـــــباهت «جمجمه»ي آن با «جمجمه»ي انســان‌هاي امــروزي، مجــامع زيست شناسي و ديرينه شناسي اوايل و اواسط قـرن 20، اهميت زيـادي بـراي اين كشف قائل شـــده، و آن را يكي از مـــوارد نشـــان دهنـده‌ي تغيـير و تبـديل فرم‌هـاي اوليه‌ي «انسـان سا: Hominid»ها با آرواره و «فک» مشـــابه ميمون‌هـــا، به فرم‌هـاي تكامل يـافته‌تر «انسـان سا: Hominid»هـاي مشـابه انسـان‌هاي امـروزي مي‌دانسـتند! جـالب اين كه حتي در مقالات و كتب آن زمان، جايگاه ويـژه‌ي تكـاملي

بــراي «انســان پيلت داون: Piltdown Man»ـ در نظر گرفته شده بود!

اما رقابت‌هـــايي كه در آن دوران بين ديرينه شناســـان «بريتانيـايي»، «اروپـايي» و «آمريكـايي» وجـود داشـت، موجب گرديد تا تعدادي از «ديرينه شناسـان»، به مـاهيت ادعـــايي» فســـيل منتسب به «انســـان پيلت داون: Piltdown Man»ـ مشكوک شوند و نهايتاً در سال 1953 ميلادي، متوجه شـوند كه آن چه كه در طي مـدت بيش از 40 ســال، به عنــوان «انســان پيلت داون: Piltdown Man»ـ شناخته مي‌شـد، چـيزي جز يک شـعبده، فـريب و دروغ بزرگ نيست!(150)

رقابت‌هايي كه در ابتـداي قـرن 20 بين ديرينه شناسـان «بريتانيـايي»، «اروپـايي» و «آمريكـايي» وجـود داشـت، موجب گرديد تا تعدادي از «ديرينه شناسـان»، به مـاهيت ادعـــايي» فســـيل منتسب به «انســـان پيلت داون: Piltdown Man»ـ مشكوک شوند و نهايتاً در سال 1953 ميلادي، متوجه شـوند كه آن چه كه در طي مـدت بيش از 40 ســال، به عنــوان «انســان پيلت داون: Piltdown Man»ـ شناخته مي‌شـد، چـيزي جز يک شـعبده، فـريب و دروغ بزرگ نيست!

بله! آن چه كه در طي مدت بيش از 40 سال، به عنــوان «انسان پيلت داون: Piltdown Man»ـ در مجامع علمي، رســانه‌هاي گــروهي و نشــريات منتشر شــده بــود و انتقادات پراكنده‌ي برخي زيست شناسـان نـيز نتوانسـته بود در مـورد مـاهيت آن تشـكيک ايجـاد نمايـد، چـيزي جز جمجمه‌ي يک انســان امــروزي در كنــار «فک پــايين» و «آرواره‌ي اورانگوتــان» نبــود!(150)ـ كه نهايتــاً در طي

مقاله اي كه در سال 1953 ميلادي در نشريه‌ي معـروف «TIME»ـ منتشر گرديد، به عنوان «دروغ بزرگ» معـرفي گرديد و طومار آن در هم پيچيده شد!(150)

جـالب اين كه جـاعلان فسـيل منتسب به «انسـان پيلت داون: Piltdown Man»، تنها به قرار دادن «جمجمه»ي انسـان مـدرن در كنـار «آرواره‌ي اورانگوتـان» مبـادرت نورزيـــــده بودند! بلكه در جهت واقعي نشـــــان دادن فسيل‌هاي مـورد ادعـا، با هنرمنـدي، دنـدان انسـان را بر روي «فك پايين» اورانگوتان تعبيه و جـايگزين نمـوده، و جمجمه‌ي انســان و «فك پـــايين» اورانگوتـــان را با رنگ «دي كرومـات پتاسـيم: Potassium Dichromate»ـ و «قهـوه اي ون دايک: Van Dyke Brown»ـ (كه حـاوي عنصر آهن است)، رنگ آمـــيزي نمـــوده بودند تا كهنگي ظاهري فسيل، بيشتر شـده و طـبيعي‌تر به نظر برسد!(150)

جاعلان فسيل منتسب به «انسان پيلت داون: Piltdown Man»، تنها به قرار دادن «جمجمه»ي انسـان مـدرن در كنار «آرواره‌ي اورانگوتان» مبادرت نورزيـده بودند! بلكه در جهت واقعي نشـان دادن فسـيل‌هاي مـورد ادعـا، با هنرمنـــدي، دنـــدان انســـان را بر روي «فك پـــايين» اورانگوتان تعبيه و جايگزين نموده، و جمجمه‌ي انسـان و «فك پايين» اورانگوتان را با رنگ «دي كرومات پتاسـيم: Potassium Dichromate»ـ و «قهوه اي ون دايک: Van Dyke Brown» (كه حاوي عنصر آهن است)، رنگ آميزي نمـوده بودند تا كهنگي ظـاهري فسـيل، بيشـتر شـده و طبيعي‌تر به نظر برسد!

همچـنين ملاحظه گرديد كه چند تكه ابـزار سـنگي همـراه فسيل منتسب به «انسان پيلت داون: Piltdown Man»، به وسيله‌هاي چاقوها و ابزارهاي مدرن فلـزي امـروزي، كنده كـاري شـده و با زيـركي در كنـار فسـيل‌هاي جعلي قرار داده شده بودند!(150)

با بررسي‌هاي بيشــتر، مشــخص گرديد كه چند تكه ابــزار ســنگي همــراه فســيل منتسب به «انســان پيلت داون: Piltdown Man»، به وســيله‌هاي چاقوها و ابزارهــاي مدرن فلـزي امـروزي، كنـده كـاري شـده و با زيـركي در كنار فسيل‌هاي جعلي قرار داده شده بودند!

بدين ترتيب، بعد از گذشت بيش از 40 ســال از معـرفي فسيل منتسب به «انسان پيلت داون: Piltdown Man» و حضــور اين فســيل در كتب، مقــالات و رســانه‌هاي گروهي تكامل شناسـان، نهايتـاً جعلي بـودن آن، بر همه آشــكار شد و فرضــيات قبلي تكامل شناســان پــيرامون قرارگــيري «انســان پيلت داون: Piltdown Man»ـ در توالي‌هاي خطي و شاخه اي تكامل انسان، باطل گرديد!

البته حســادت‌ها و رقابت‌هــاي بين ديرينه شناســان «بريتانيــايي»، «اروپــايي» و «آمريكــايي» در ابتــدا و اواسط قرن 20،كمک بسياري به كشف اين دروغ بــزرگ نمود و اگر اين احسـاس رقـابت وجـود نداشـت، احتمـالاً فســيل جعلي منتسب «انســان پيلت داون: Piltdown Man»، مــدت‌هاي بســيار بيشــتري در كتب، مقــالات و رسانه‌ها خودنمايي مي‌نمود!!!

گرچه پرونـده‌ي «انسـان پيلت داون: Piltdown Man»، مــدتي است كه بســته شــده اســت، اما توجه به وقــايع

پـيرامون اين جعل بـزرگ و دروغ شـاخدار علمي از چند جهت، حائز اهميت است:

الف) با توجه به اين كه بسـياري از فسـيل‌هاي مـورد ادعـاي تكامل شناسـان، در دسـترس همه‌ي دانشـمندان قرار ندارد، احتمـال بـروز وقـايعي همچـون آن چه كه در مورد «انسـان پيلت داون: Piltdown Man»ـ رخ داد، در هر عصر و دوره اي مي‌رود و بالطبع نمي‌توان به تمامي فسيل‌هاي مورد ادعاي تكامل شناسان، اعتمـاد كـرد! چه بسا ممكن است در بـرخي از اين گونه فسـيل‌ها، دستكاري‌هايي رخ داده باشد!

ب) بسياري از فسيل‌هاي مـورد ادعـاي تكامل شناسـان، جديـداً كشف شـده‌اند كه از آن جمله مي‌تـوان به كشف فسـيل جمجمه‌ي منتسب به «انسـان سا: Hominid» موسـوم به «LB1؛ هومو فلورسينسـيس: Homo floresiensis» (113) در سـال 2003 ميلادي، كشف 2 فسـيل منتسب به «جنـوبي كـپي سـديبا: Australopithecus sediba» (86) و نيز فسيل منتسب به يک «انسان سا: Hominids»ـ موسوم به «انسـان‌هاي دنيسووا: Denisova hominins» (153) در سال 2008 ميلادي اشاره كرد. بسيار جالب است كه با وجـود اين كه هنوز مدت زيادي از كشف چنين فسيل‌هايي نمي‌گـذرد و حـتي صـحت و سـقم اين فسـيل‌ها و ادعاهـاي كاشـفان آن‌ها توسط دانشـمندان منـاطق مختلف جهـان، مـورد بررسي قرار نگرفته است؛ اما با اين حال، اين فسـيل‌ها مشتاقانه توسط تكامل شناسان، پذيرفته شـده و تـرويج مي‌گـردد. نكته اي كه در اين خصـوص بايد مـورد توجه قرار بگـيرد، اين است كه با توجه به وجـود سـوابق بد در

جعل فسيل‌ها توسط تكامل شناسـان، كه فسـيل موسم به «انسان پيلت داون: Piltdown Man» تنها يكي از اين موارد است، اطمينان به فسيل‌هاي جديداً كشف شده كه بعضي از آن‌ها تنها 5 سـال از اكتشافشـان مي‌گـذرد، معقول نمي‌باشد و مي‌بايست بررسي‌هاي جدي تـري در اين خصـوص صـورت بگـيرد! به خصـوص كه با توجه به خصومت ذاتي تكامل شناسان با محققين مستقل و غير وابسته به مافياي حامي آنان، معمولاً چنين فسـيل‌هايي در اختيار اين دانشمندان مستقل قرار نمي‌گيرد.

ج) گرچه امروزه جعلي بودن فسـيل منتسب به «انسـان پيلت داون: Piltdown Man» مسجل شده است و حتي تكامل شناسـان نـيز در اين زمينه مخـالفتي ندارنـد؛ اما نگـاهي به وقـايع گذشـته و مـرور مسـيري كه در مـورد فسيل منتسب به «انسان پيلت داون: Piltdown Man» طي شده است، درس‌هاي زيـادي بـراي حـال و آينـده به همراه دارد!

بـدين تـرتيب كه نشـان مي‌دهد همـواره تكامل شناسـان خود را حق به جـانب نشـان و ادعاهـاي خـود را قطعي و دقيق جلـوه می‌دهند و همـان گونه كه زمـاني فسـيل جعلي موسوم به «انسـان پيلت داون: Piltdown Man» را به عنوان یک فسیل واقعی پذیرفته و به مدت بیش از 40 سال، در كتب و مقالاتشان در اين زمينه به داسـتان سـرايي و ارايه‌ي توالي‌هـاي فسـيلي و خطي مي‌پرداختنـد، ممكن است ادعاهـاي امروزشـان نـيز علي رغم قيافه‌ي حق به جانب و سر و صـداهاي فراوانشـان، در عمل پـوچ و بيهـوده بـوده و اشـتباه بـودن سـخنان امروزشان در آينده مسجل شود! حال بايد از آنان پرسيد

که به چه مجوزي همواره سخنان خود را بر حق دانسته و به منتقدانشان حمله ور مي‌شوند؟ حـال آن که اگر عـالم و دانا باشــند و احتمــال تغيــيرات جــدي در دانســته‌ها، مفروضات و اطلاعات را قبول داشـته باشـند، نبايد بيش از حد بر ادعاهاي امروزشان پافشاري نمايند! چــرا که با توجه به پيشرفت‌هاي علمي ممکن اسـت، مفروضـات به ظاهر قطعي و دقيق آن‌هـا، در آينـده غلط و نادرست از آب در آيد!!!

مثـــال مربـــوط به جمجمه‌ي منتسب به «انســـان سا: Hominid»ـ موسـوم به «LB1؛ هومو فلورسينسـيس: LB1, Homo floresiensis» – که در بخش‌هـاي قبلي مقاله به آن اشاره نموديم -، يکي از مواردي است که گفته‌ي ما را تأييد مي‌کند! زيــرا همــان گونه که قبلاً عـرض کـرديم، علي رغم اين که جمجمه‌ي موسـوم به « LB1؛ هومو فلورسينسيس: LB1, Homo floresiensis» در سال 2003 ميلادي کشف گرديده است(113)، تکامل شناسان از همان تاريخ، آن را به عنوان «گونه اي» جديد از «انسان ساها: Hominids»ـ معرفي نموده انـد؛(113) حال آن که از سال 2006 تا زمان فعلي، ترديدهاي جدي و فراوان در مورد ماهيت اين «فسيل» و احتمال ابتلا به ناهنجاري «ميکروسفالي» در اين «جمجمه» وجود دارد و تا زمان کنونی نيز مقالات پينگ پـونگي! بين موافقـان و مخالفان اين مسـئله منتشر مي‌شـود!(107)ـ اما بـاز هم مي‌بيـنيم که تکامل شناسـان امـروزه با چنـان جـديت و قطعيــتي از يک «گــونه‌ي مجــزا» بــودن «LB1؛ هومو فلورسينسـيس: LB1, Homo floresiensis»ـ صـحبت مي‌کنند که مخاطبان عام تصـور مي‌نماينـد، هيچ ابهـامي در مورد اين فسيل‌ها وجود نـدارد!(115)ـ البته مسـئله‌ي

فـريب تـاريخي فسـيل جعلي موسـوم به «انسـان پيلت داون: Piltdown Man»، به ما يادآوري مي‌كند كه آن چه امروز تكامل شناسان، آن را به عنوان مسئله اي بـديهي مي‌شمرند، ممكن است در آينـده اي نزديـک، غلط بـودن آن مسـجل گـردد و جمجمه‌ي موسـوم به «LB1؛ هومو فلورسينسيس: LB1, Homo floresiensis»ـ نيز از اين قاعده، مستثني نيست!!!

بنابراين به مخاطبان محترم، گوشزد مي‌كـنيم كه فـريب ظـاهر جـدي، مصـمم و حق به جـانب تكامل شناسـان را نخورند و بدانند كه تكامل شناسـان در هر عصر و زمـاني ادعــاي صــحت و دقت سخنانشــان را دارند و فرامــوش مي‌كنند كه يكي از ويژگي‌هاي علم، پيشرفت و احياناً رد يا تعديل مفروضات قبلي است! فسيل جعلي موسوم به «انسان پيلت داون: Piltdown Man»ـ از جمله مـواردي است كه مي‌تواند در اين زمينـه، درس‌هـاي جـدي بـراي حال و آينده داشته باشد.

ل) يكي از مواردي كه احتمـالاً مخاطبـان محـترم با آن‌ها برخورد داشته‌اند، بحث در مورد زندگي اجتمـاعي بـرخي از «انسان ساها: Hominids»ـ همچون «نئانـدرتال‌ها» و «انســـان راست قـــامت (هومو اركتـــوس): Homo Erectus»ـــ و ســـاخت ابـــزار و وســـايل توسط آن‌ها مي‌باشد.

در تعدادي از مقالات و كتب، به وجـود زنـدگي اجتمـاعي در «نئانـــدرتال‌ها» و «انســـان راست قـــامت (هومو اركتــوس): Homo Erectus»، اســتفاده از ابزارها و وسايل، آتش و حتي ساخت «قـايق» توسط آن‌ها اشـاره شده است:(154)

نمونه‌هــايي از ســاخت و اســتفاده‌ي «نئانــدرتال‌ها» از ابزارها.

نمونه‌هايي از ساخت و استفاده‌ي «انسان راست قــامت (هومو اركتوس): Homo Erectus»از ابزارها و احتمـالاً ساخت قايق توسط آن‌ها.

وجوذ شـواهدي از اسـتفاده‌ي «نئانـدرتال‌ها» و «انسـان راست قــامت (هومو اركتــوس): Homo Erectus»ـ از آتش.

امروزه حـتي خـود تكامل شناسـان نـيز بر اين باورند كه «نئاندرتال‌ها» و «انسان راست قامت (هومو اركتــوس): Homo Erectus»ـ نــيز از ابزارها بهــره مي‌بردند و در دسته‌ها و گروه‌هاي اجتماعي مي‌زيستند.

اما اشاره «ديرينه شناسـان» و حـتي «تكامل شناسـان» به مسـايلي همچـون سـاخت ابـزار، اسـتفاده از آتش و زيستن در گروه‌هاي اجتماعي از سـوي «نئانـدرتال‌ها» و «انســـان راست قـــامت (هومو اركتـــوس): Homo Erectus»، از چند جهت حـائز اهميت بـوده و به مبـاحث اين مقاله، مربوط مي‌شود:

الف) پـــذيرفتن اين مســـئله كه در كنـــار فســـيل‌هاي «نئاندرتال‌ها» و «انسان راست قامت (هومو اركتــوس): Homo Erectus»، شـواهدي از سـاخت ابـزار، سـاخت قايق، استفاده از آتش و زيستن در گروه‌هـاي اجتمـاعي وجود دارد، نشان مي‌دهد كه فسيل‌هاي مـذكور، مربـوط به مردمـــاني هوشـــمند مي‌باشد كه واجد بســـياري از خصوصيات انسان به اصطلاح «مدرن» امــروزي بوده‌اند! در واقع شايد بتوان گفت كه درجه‌ي سـازمان يـافتگي و

هوشـــمندي آنـــان به نـــوعي از بـــرخي اقـــوام و قبايل انسان‌هاي امروزي، بيشتر بوده باشد!!!

براي مثال، در مناطق دور افتاده‌ي جنگل‌هاي آمـازون در برزيل، اقوام بومي موسوم به «هتا: Heta» وجود دارند كه از نظر ابـزار سـازي هنـوز هم همچـون فسـيل‌هاي منتسب به «نئاندرتال‌ها» و «انسان راست قـامت (هومو اركتوس): Homo Erectus»، از ابزارهاي سنگي، چوبي و استخواني (مانند تبر سنگي) استفاده مي‌كنند!(155)

در مـورد بـرخي از قبايل منطقه‌ي «پـاپوا: Papua»ـ يا «گينه‌ي نو» واقع در اقيانوس آرام، وضعيت مشـابهي به چشم مي‌خورد! برخي از قبايل اين ناحيه نيز همچنان از ابزارهاي سنگي (همچون تبر سنگي) و گهگـاه ابزارهـاي چوبي بهره مي‌برند و با فلزات، آشنايي ندارند!!!(156)

تصـاوير زيـر، مـردم بـرخي از قبايل منطقه‌ي «پـاپوا: Papua»ـ را نشان مي‌دهد (به دليل نامناسب بودن اكـثر تصـاوير، تنها بخش كـوچكي از آن‌ها به نمـايش درآمـده است):(156)

تصاويري از مـردم بـرخي قبايل بـومي منطقه‌ي «پـاپوا: Papua»ـــ يا «گينه‌ي نو»؛ تصـــوير راست و وســـط، به تـرتيب رييس قبيله و يكي از مـردان قـبيله‌ي «كومبـاي: Kombai»ـ را در حال درست كردن «تبر سـنگي» نشـان مي‌دهد! تصـوير سـمت چپ، دو نفر از افـراد كوتـاه قد موسـوم به «پيگمي: Pygmy»ـ را در كنـار يک كاوشـگر نشان مي‌دهد!

شباهت ابزارسازي‌ها، نحوه‌ي زندگي و حتي سازماندهي اجتمـاعي قبايل منـاطق دور از دسـترس همچـون قبايل

«كومبـاي: Kombai»، و افـراد كوتـاه قد موسـوم به «پيگمي: Pygmy»ـ منطقه‌ي «پـاپوا: Papua (گينه‌ي نو)» و بوميان «هتا: Heta» در جنگل‌هاي آمازون، نشان مي‌دهد كه صـرف گفتن اين كه پيشـرفته‌تر بـودن ابزارسازي و سازمان اجتماعي در انسان‌هاي به اصطلاح «مـدرن» امـروز، نسـبت به ابزارسـازي و سـازمان اجتماعي فسيل‌هاي منتسب به «نئاندرتال‌ها» و «انسـان راست قامت (هومو اركتوس): Homo Erectus»، نشان دهنده‌ي يک سـير تكـاملي بـوده، و فراينـدهاي بيولوژيک تكـاملي در انسـان‌هاي به اصـطلاح «مـدرن» امـروزي، موجب تمايز تكاملي انسـان‌هاي به اصـطلاح «مـدرن» از صاحبان فسيل‌هاي منتسب به «نئانـدرتال‌ها» و «انسـان راست قامت (هومو اركتوس): Homo Erectus» گشته اسـت، چنـدان صـحيح نيست! چـرا كه بوميـان قبايل دور افتاده‌ي امـروز كه در بـالا به آن‌ها اشـاره كـرديم نـيز از نظر سازمان دهي اجتماعي و قـدرت ابزارسـازي همانند فسـيل‌هاي منتسب به «نئانـدرتال‌ها» و «انسـان راست قامت (هومو اركتوس): Homo Erectus» هستند، حال آن كه اين قبايل امروزي نيز همانند خـود ما «انسـان» و از «گونه»ي انسـان مي‌باشـند! بنـابراين قبايل منـاطق دورافتاده‌ي امروز و وضـعيت ابزارسـازي و سـازماندهي اجتمـاعي آنـان، شـاهد خـوبي بـراي رد ادعاهـاي تكامل شناسان در مورد فسيل‌هاي منتسب به «نئانـدرتال‌ها» و «انسـان راست قـامت (هومو اركتـوس): Homo Erectus»، با استفاده از دستاويزهايي همچون وضعيت ابزارسازي و اجتماعي اين فسيل‌ها مي‌باشد!

ب) وجود تفاوت در هوشمندي، سـازماندهي اجتمـاعي و مسـايلي از اين دست ميـان «انسـان‌هاي به اصـطلاح

امـــروزي» و فســـيل‌هاي منتسب به «نئانـــدرتال‌ها» و «انســـــان راست قـــــامت (هومو اركتـــــوس): Homo Erectus»ـــ و ...، لزومـــاً به اين معنا نيست كه آن‌ها در «گونه» اي جدا از انسان‌هاي امروزي به سر مي‌برده‌اند! بلكه تفاوت‌هــاي جــزئي در هوشــمندي و ســازمان دهي اجتماعي، مي‌تواند دلايل ديگــري داشــته باشد كه اتفاقــاً بعضاً موجب بروز تفاوت‌هاي مشــابهي در انســان‌هاي به اصــطلاح امــروزي نــيز مي‌شــود! در اين قســمت به چند نمونه از اين تفاوت‌ها اشاره مي‌نماييم:

A) زيستن يک قبيله، گروه و يا جمعيت در يک منطقه يا پهنه‌ي ســرزميني خــاص، مي‌تواند مــوجب تــأثير پــذيري جدي از وضعيت محيطي و تغذيه اي شده و حــتي مــوجب بروز تفاوت در هوش و سازماندهي اجتماعي گردد.

يكي از مثال‌هــاي شــناخته شــده در اين زمينــه، كــاهش ضريب هــوش و شــاخص IQ در منــاطقي است كه دچــار فقر «يد: Iodine» در منابع تغذيه اي و محيطي هستند!(157)ـــ به نحـــوي كه جمعيت ســـاكن در آن منـــاطق، به صــورت محســوس، دچــار افت ضــريب هوشي و اختلالات يــادگيري نســبت به منــاطق داراي يد كــافي مي‌شــوند!(157)ـــــ همچـــــنين اختلالات «رواني – اجتمـــــاعي: Sociopsychologic» نيز در افرادي كه در مناطق دچار كمبود «يد» زندگي مي‌كنند، بيشتر است!:(157)

طبق مطالعــات انجــام شــده، نشــان داده شــده است كه جمعيت ســاكن در منــاطق دچــار فقر «يد: Iodine»، به صـــورت محســـوس، دچـــار افت ضـــريب هوشي (IQ)ـــ و اختلالات يـــادگيري نســـبت به منـــاطق داراي يد كـــافي مي‌شـــوند! همچـــنين اختلالات «رواني – اجتمـــاعي:

Sociopsychologic» نيز در افرادي كه در مناطق دچار كمبود «يد» زندگي مي‌كنند، بيشتر است!

لازم به ذكر است كه كمبود «يد» در برخي موارد و به خصوص در انواع شديد، مي‌تواند موجب كوتاهي چشمگير قد گردد كه نمونه‌ي بارز آن در برخي بوميان منطقه‌ي «پاپوا (گينه‌ي نو): Papua» به چشم مي‌خورد. (158)ـ اين افراد كه به صورت كلي «پيگمي: Pygmy» ناميده مي‌شوند، از قد و جثه‌ي كوچكي برخوردارند:

كمبود «يد» در برخي موارد و به خصوص در انواع شديد، مي‌تواند موجب كوتاهي چشمگير قد گردد كه نمونه‌ي بارز آن در برخي بوميان منطقه‌ي «پاپوا (گينه‌ي نو): Papua» به چشم مي‌خورد. اين افراد، «پيگمي: Pygmy»ـ ناميده مي‌شوند. البته تحقيقات جديدي بر روي «پيگمي: Pygmy»ها در حال انجام است كه در طي آن‌ها، احتمال تأثير عوامل ژنتيكي (علاوه بر مقوله‌ي «كمبود يد») بر كوتاه قدي اين افراد، بررسي مي‌گردد.

كمبود «يد» در برخي موارد و به خصوص در انواع شديد، مي‌تواند موجب كوتاهي چشمگير قد گردد كه نمونه‌ي بارز آن در برخي بوميان منطقه‌ي «پاپوا (گينه‌ي نو): Papua» به چشم مي‌خورد. اين افراد، «پيگمي: Pygmy»ـ ناميده مي‌شوند. البته تحقيقات جديدي بر روي «پيگمي: Pygmy»ها در حال انجام است كه در طي آن‌ها، احتمال تأثير عوامل ژنتيكي (علاوه بر مقوله‌ي «كمبود يد») بر كوتاه قدي اين افراد، بررسي مي‌گردد.

البته تحقيقـات جديـدي بر روي «پيگمي: Pygmy»ها در حال انجـام است كه در طي آن‌هـا، احتمـال تـأثير عوامل ژنتيكي (علاوه بر مقـوله‌ي «كمبـود يد») بر كوتـاه قـدي اين افراد، بررسي مي‌گردد.

لازم به ذكر است كه كمبــود «يد» در اين زمينه تنها يكي از مثال‌هـــاي موجـــود در اين زمينه مي‌باشد و عوامل محيطي دخيل ديگر و حـــتي عوامل اجتمـــاعي همچـــون ارتبـاط يا عـدم ارتبـاط با مـردم منـاطق ديگر و انتقـال تجارب نيز مي‌توانند بسيار مـوثر باشـند. بنـابراين ممكن است مـــردم يک «منطقه» به دلايل محيطي و تغذيه اي همچـون «فقر يد» و امثـالهم، نسـبت به مـردم منـاطق ديگر يا قبايل ديگر، ضريب هوشي پايين‌تر و سازماندهي اجتماعي ضعيف تري داشـته باشـند و اين به معنـاي اين نيست كه آن‌ها «گونه» اي جدا از ما هستند! بدين ترتيب حتي اگر «نئانـدرتال‌ها» و «انسـان راست قـامت (هومو اركتوس): Homo Erectus»ـ نيز ضريب هوشي پايين‌تر يا سازماندهي اجتماعي ضعيف تري نسـبت به ما داشـته باشـند، لزومـاً به اين معنا نيست كه آن‌ها در «گونه» اي جدا از ما «انسان‌ها» طبقه بندي مي‌شوند!

B) زيستن در دسته‌ها و گروه‌ها، نتايج ديگـري را نـيز به همــراه دارد. بــدين نحو كه افــراد موجــود در گروه‌هــا، قبايـــل، دســـته‌ها و منـــاطق پراكنـــده و دورافتـــاده‌ي جغرافيـــايي، معمـــولاً تمايل به ازدواج با اعضـــاي ديگر همـــان گـــروه، يا گروه‌ها و قبايل متحد دارند. اين امر مي‌تواند موجب تشديد به ارث رسيدن برخي ويژگي‌هـاي ژنــتيكي خــاص در هر منطقه و گــروه، و تمــايز آنــان از ساير گروه‌ها گردد.

چنين مسئله اي حتي در عصر امـروز نـيز رايج است و به خصـوص در گروه‌هـاي مـذهبي و فرقه اي خـاص، بسـيار چشـمگير و قابل توجه مي‌باشد. بـراي مثـال، «يهوديـان اشكنازي: Ashkenazi Jews»(159) كه عمدتاً تمايل به ازدواج‌هـــاي درون جمعيـــتي دارند و در اغلب مـــوارد از ازدواج با افراد خارج از فرقه‌ي خود، اجتنـاب مي‌نماينـد، با يک افـزايش چشـمگير شـيوع در بيماري‌هـاي ژنـتيكي مواجه‌اند! بـراي مثـال، مـيزان بـروز بيماري‌هـاي بـافت عصـــبي كشـــنده همچـــون «تي – ســـاكس: Tay – Sachs»(160) و «نيمن پيک: Niemann Pick»(161) و نيز برخي بيماري‌هاي ديگر چند انـدامي همچـون بيمـاري «گوشه: Gaucher»(162)، در جمعيت «يهوديـــــان اشكنازي: Ashkenazi Jews»، به ميزان قابل توجهي از بقيه‌ي جمعيت‌ها و گروه‌ها، بالاتر است:(163)

ميزان بروز بيماري بافت عصـبي كشـنده همچـون «تي – ساكس: Tay – Sachs» و «نيمن پيک: Niemann Pick» و نيز برخي بيماري‌هاي ديگر چند اندامي همچون بيماري «گوشه: Gaucher»، در جمعيت «يهوديــان اشــكنازي: Ashkenazi Jews»، به مـيزان قابل تـوجهي از بقيه‌ي جمعيت‌ها و گروه‌ها، بالاتر است!

البته فقط بيماري‌ها نيستند كه در جوامع كوچک و داراي ازدواج‌هاي فراوان درون جمعيتي، افزايش شيوع دارنـد؛ بلكه بســـياري از خصوصـــيات ژنـــتيكي غـــير مرتبط با بيماري‌ها نــيز در درون جمعيت‌هــاي خــاص، شــايع ترند. براي مثـال تصـوير زيـر، آناليزهـای ژنـتيكي جمعيت‌هـاي مختلف انسـاني را در دو مطالعه كه يكي در سـال 2002 ميلادي و ديگري در سال 2006 ميلادي انجام شده است،

نشان مي‌دهد كه در اين آناليزها، تفاوت‌هـاي ژنـتيكي در ژن‌هاي مورد مطالعه، به صورت طيف‌هـاي مختلف رنگي به نمايش در آمده اند:(164)

تصاوير فوق، آناليز ژنتيكي جمعيت‌هـاي مختلف انسـاني را در دو مطالعه كه يكي در سال 2002 ميلادي و ديگري در سال 2006 ميلادي انجام شـده اسـت، نشـان مي‌دهد كه در اين آناليزها، تفاوت‌هاي ژنـتيكي در ژن‌هـاي مـورد مطالعه، به صورت طيف‌هاي مختلف رنگي به نمـايش در آمــده انــد؛ همــان گونه كه ملاحظه مي‌فرماييــد، در بين جمعيت‌هــاي مختلف سراسر جهــان، جمعيت موســوم به «كالاش: Kalash» كه از اهالي شمال پاكستان هستند و با كـــــادر قرمز رنگ و فلش قرمز رنگ به نمـــــايش درآمده‌اند و نــيز جمعيت‌هـاي سـاكن «پـاپوا (گينه‌ي نو): Papua» و اهالي «ملانزي: Melanesians» كه با كادر آبي رنگ مشخص شـده‌اند، طيف‌هـاي رنگي متمـايزي را نسبت به ساير جمعيت‌ها و نژادهاي جهان نشــان داده‌اند و تفاوت‌هــاي فاحشي با ســاير جمعيت‌هــاي جهــان، در ژن‌هــاي مــورد مطالعه داشــته‌اند كه بخش مهمي از اين پديـده، به دليل تمركز ازدواج‌هـاي درون جمعيـتي در اين گروه‌ها مي‌باشد. در اين ميـــــان، جمعيت موســـــوم به «كالاش: Kalash» كه از اهالي شمال پاكستان هستند و با كـــــادر قرمز رنگ و فلش قرمز رنگ به نمـــــايش درآمده‌اند، جمعيتي در حــدود 4100 نفر دارند و به دليل ويژگي‌هاي خاص ژنتيكي، مورد علاقه‌ي دانشــمندان علم ژنتيک هستند.

همــان گونه كه ملاحظه فرموديـــد، در بين جمعيت‌هـــاي مختلف سراسر جهـــان، جمعيت موســـوم به «كـــالاش:

Kalash»(165) که از اهالي شمال پاکستان هستند و با کادر قرمز رنگ و فلش قرمز رنگ به نمايش درآمده‌اند و نيز جمعيت‌هاي ساکن «پاپوا (گينه‌ي نو): Papua»(166) و «اهالي ملانزي: Melanesians»(167) که با کادر آبي رنگ مشخص شده‌اند، طيف‌هاي رنگي متمايزي را نسبت به سـايـر جمعيت‌ها و نژادهـاي جهـان نشـان داده‌اند و تفاوت‌هـاي فاحشي با سـايـر جمعيت‌هـاي جهـان، در ژن‌هـاي مـورد مطالعه داشـته‌اند که بخش مهمي از اين پديـده، به دليل تمرکز ازدواج‌هـاي درون جمعيـتي در اين گروه‌ها مي‌باشد. در اين ميـان، جمعيت موسـوم به «کالاش: Kalash» که از اهالي شمال پاکستان هستند(165)ـ و با کادر قرمز رنگ و فلش قرمز رنگ به نمـايش درآمده‌اند، جمعيتي در حدود 4100 نفر دارند(165). و به دليل ويژگي‌هاي خاص ژنتيکي، مورد علاقه‌ي دانشمندان علم ژنتيک هستند.

با توجه به مطـالب فـوق، اين نتيجه به دست مي‌آيد که بسـياري از صـفات و ويژگي‌هـاي ژنـتيکي و ظـاهري (فنوتيپي) که در حالت عادي، ممکن است «نادر» باشـند، در اثر ازدواج‌هاي درون جمعيتي، ازديـاد مي‌يابند و حـتي در جمعيت‌هاي به خصوصي شايع مي‌شوند!

مثال‌هايي که در مورد شيوع چندين برابري بيماري‌هـايي مانند «تي – ساکس: Tay – Sachs»(160)، «نيمن پيک: Niemann Pick»(161) و «گوشه: Gaucher»(162)، در جمعيت «يهوديـان اشـکنازي: Ashkenazi Jews»(159) بيان گشت و نيز شيوع بالاي بـرخي ويژگي‌هـاي ژنـتيکي در جمعيت‌هاي دور افتاده و ايزوله اي همچون «کـالاش: Kalash»ها(165)، اين مسئله را به ذهن متبادر مي‌سازد

که زیســـتن فســـیل‌هاي منتسب به «نئانـــدرتال‌ها» و انســـان‌هاي «راست قـــامت (هومو ارکتـــوس): Homo Erectus»ـ در دســته‌ها و گروه‌هــا، ممکن است منجر به شیوع بالاي برخي ویژگي‌هاي خاص، همچـون کوتـاهي یا بلندي قد، شـیوع بـرخي ناهنجاري‌هـاي اسـکلتي و ... در این جمعیت‌ها و گروه‌ها شـــــــده باشد و بـــــــرخي از ویژگي‌هـــاي ظـــاهري که در فســـیل‌هاي منتسب به این گروه‌ها نســـبت به جمعیت عـــادي انســـان‌هاي امـــروزي، تفاوت دارد، در اثر تشدید بـروز ویژگي‌هـایي باشد که به دلیل ازدواج‌هاي درون جمعیتي افراد صـاحب فسـیل‌هاي نـامبرده، به وجـود آمـده باشد! کما این که امـروزه نـیز جمعیت‌هـــاي دور افتـــاده و داراي ازدواج‌هـــاي درون جمعیـتي همچـون «کـالاش: Kalash»هـا، جمعیت‌هـاي ســاکن «پـــاپوا (گینه‌ي نو): Papua»(166) و «اهـــالي ملانزي: Melanesians»(167) نیز ویژگي‌هایي دارند که با بقیه‌ي انســـان‌هاي دیگر روي کـــره‌ي زمین متفـــاوت مي‌باشـــد، اما این بـــدین معنا نیست که «کالاش‌ها» یا اهـــالي ســـاکن «پـــاپوا (گینه‌ي نو): Papua»(166) و «اهالي ملانزي: Melanesians»(167)، جدا از «گونه»ي «انسان» هستند! بلکه این جمعیت‌ها نـیز همانند خـود ما از «گونه»ي انســـان مي‌باشـــند! حـــتي اگر تفاوت‌هـــاي ظـــاهري و ژنـــتیکي فاحشي با دیگر انســـان‌هاي کـــره‌ي زمین داشته باشند!

تصـــاویري از جمعیت «پیگمي: Pygmy»هـــاي منطقه‌ي «پـاپوا (گینه‌ي نو): Papua»؛ علي رغم وجـود بـرخي از ویژگي‌هـــاي کـــاملاً متمـــایز بعضي از مـــردم این منطقه نسبت به سایر مناطق جهان (از جمله کوتـاهي قد)، بـاز هم مردم این منطقه، از «گونه»ي انسان بوده و قابلیت

توالد و تناسل بـــارور با ســـاير انســـان‌هاي كـــره‌ي زمين دارند.

تصـاويري از جمعيت «كـالاش: Kalash»هـاي سـاكن در منطقه‌ي «چيترال: Chitral»ـ پاكستان؛ علي رغم وجـود برخي از ويژگي‌هاي كاملاً متمايز ژنتيكي بعضي از مردم اين منطقه نسبت به ساير مناطق جهـان، بـاز هم مـردم اين منطقه، از «گونه»ي انسـان بـوده و قـابليت توالد و تناسل بـــارور با ســـاير انســـان‌هاي كـــره‌ي زمين دارند. (متاسفانه، علي رغم اين چهره‌هاي به ظـاهر معصـوم و زيبـــا، به دليل دور افتـــادگي و ايزوله بـــودن «كـــالاش: Kalash»ها نسبت به اقوام مسلمان اطراف خـود، بخش زيـــادي از «كـــالاش: Kalash»ها عقايد كفرآمـــيز «چند خدايي: Polytheism»ـ داشته و لاقيدي زيادي در مصرف «شراب» و ارتباط با جنس مخالف (حتي زنان شوهردار) دارند و به همين دليل از قرن‌ها قبـــــــــــــــل، توسط همسايگانشان، «كفار سياه پوش» ناميده مي‌شوند!)

به هر حـال آن چه كه از اين مطـالب اسـتنباط مي‌گـردد، اين است كه حـــــــتي اگر چند فســـــــيل منتسب به «نئانـــدرتال‌ها» و انســـان‌هاي «راست قـــامت (هومو اركتـوس): Homo Erectus»، ويژگي‌هـاي ظـاهري و ژنتيكي متفاوتي نسـبت به اكـثر انسـان‌هاي به اصـطلاح مدرن امروزي داشته باشند، باز هم اين مسئله نمي‌تواند لزومـــاً به اين معنا باشد كه آن‌ها «گونه» اي جـــدا از انسـان‌هاي امـروزي بـوده انـد؛ بلكه به دليل ازدواج‌هـاي درون جمعيتي جمعيت‌هـاي «نئانـدرتال‌ها» و انسـان‌هاي «راست قـامت (هومو اركتـوس): Homo Erectus»ـ كه اتفاقـاً در انسـان‌هاي ادوار باسـتان، بسـيار شـايع‌تر هم

بوده است، ممکن است تفاوت‌هاي مذکور، یک امر کاملاً طـبیعي باشد که در جمعیت‌هـاي ایزوله و دورافتـاده‌ي کنوني هم مشـابه آن‌ها را ملاحظه مي‌نمـاییم. بنـابراین، این مسـئله نـیز نمي‌تواند به عنـوان دسـتاویزي بـراي ادعاهاي تکامل شناسان قرار بگیرد!

مسـئله‌ي ورود DNA ویروس‌ها به DNA سـلول‌هاي موجودات زنده از جمله انسـان‌ها، مـانعي اساسي بـراي اعتماد به روش‌هـاي مطالعه بر مبنـاي «DNA باسـتاني: Ancient DNA» ایجاد مي‌نماید! چرا که ممکن است آن بخش‌هـایي از DNA فسـیل‌ها که با موجـودات زنـده‌ي امروزي (از جمله انسان) تفـاوت دارد، نه DNA حقیقي فسیل مورد مطالعه،

بخش قبلی

بسم الله الرحمن الرحیم

فسیل‌هاي «نئاندرتال‌ها» و مطالعات ژنتیک

با توجه به این که تعـداد فسـیل‌هاي منتسب به «نئاندرتال‌ها» و محدوده‌ي زمـاني زیسـتي منتسب شـده به آن‌هـا، بـراي بررسي‌هاي ژنـتیکي توسط تکامل شناسـان، وسوسه انگـیز است!، در طي دهه‌هـاي اخـیر، تلاش‌هاي بي شماري در جهت مطـالعه‌ي «نئانـدرتال‌ها» به وسـیله‌ي روش «DNA باسـتاني: Ancient DNA» انجام شده است.

گرچه مطالعه‌ي فسیل‌ها بر اساس روش‌هاي ژنتیکي، به طـور نسـبي، نسـبت به مطالعه بر اسـاس خصوصـیات

آناتوميک و ظاهري، دقيق‌تر است، اما کماکـان مشـکلات جدي در اين روش‌هاي جديد نيز به چشم مي‌خورد!

قبل از بحث و بررسي پيرامون مطالعات ژنـتيکي انجـام شـــده بر روي فســـيل‌هاي «نئانـــدرتال‌ها»، مطـــالب مقــدماتي پــيرامون ژنتيــک، مطالعــات ژنــتيکي و نــيز محـدوديت‌ها، نقـاط ضـعف و اشـتباهات موجـود در اين مطالعات، را ارايه مي‌نماييم تا مخاطبان محترم، آشنايي بيشتري با اين مباحث داشته باشند و هنگامي که کلمـات دهـان پرکـني همچـون «مطالعـات ژنـتيکي» را پـيرامون فسـيل‌ها و موجـودات زنــده‌ي کنــوني شــنيدند، تصــور ننمايند که اين روش‌ها وحي مُنزَل و قطعي هستند!!!

البته مباحث دقيق و مفصل ژنـتيکي در سلسـله مقـالات آتي مورد بررسي قرار خواهند گرفت، اما در اين مقاله، به دليل اســتفاده از روش «DNA باســتاني: Ancient DNA»ـ در فســيل‌هاي «نئانــدرتال‌ها» و اختصــاص اين بخش از مقـــالات به «فســـيل شناسي»، به بحث در اين باره مي‌پردازيم:

مولکول پيچيده و دو رشته اي «DNA»، مسئول کدبنـدي ژنتيکي در اکثر موجـودات زنـده مي‌باشد و به واسـطه‌ي همين مولکــول، ويژگي‌هــاي ژنــتيکي از نســلي به نسل ديگر انتقال مي‌يابد:(168)

اطلاعـــات وراثـــتي بيشـــتر موجـــودات زنـــده، در درون مولکول‌هــاي DNA که به صــورت مــارپيچ دو رشــته اي بسيار طويل هستند، ذخيره مي‌گردد.

DNA از اجزايي به نام «نوکلئوتيد» ســاخته مي‌شـود که بر اساس بازها (قلياها)ي تشکيل دهنـده‌ي آن که 4 بـاز

«آدنين: Adenine»ـ با حـرف اختصـاري A، «گـوانين: Guanine» با حـــرف اختصـــاري G، «ســـيتوزين: Cytosine» با حرف اختصاري C و «تيمين: Thymine» با حـرف اختصـاري T، مي‌باسـند، به 4 نـوع نوكلئوتيد تقسيم بندي مي‌شوند.(168)ـ (البته در برخي موجـودات كه RNA به جاي DNA مولكول توارثي اصلي شان است، 3 نوكلئوتيد G، A و C كماكان وجود دارند، اما به جـاي نوكلئوتيد T حاوي «تيمين: Thymine»، نوكلئوتيد حاوي «اوراسيل: Uracil»ـ با حرف اختصاري U وجـود دارد).(168)

5 نـوع بـاز (قليا)ي آلي موجـود در طـبيعت كه مسـئول سـاخت DNA و RNA جهت كدبنـدي ژنـتيكي و وراثـتي موجودات زنده هستند.

مولكول DNA كه مسئول كدبنـدي، حفظ و انتقـال نسل به نسل محتواي ژنتيكي در بسياري از موجودات زنـده از جمله جانوران مي‌باشد، فقط از 4 نوع نوكلئوتيد A، G، C و T تشكيل شده است.

مولكول DNA كه مسئول كدبنـدي، حفظ و انتقـال نسل به نسل محتواي ژنتيكي در بسياري از موجودات زنـده از جمله جـانوران اسـت، ميليون‌ها و ميلياردها كد ژنـتيكي خود را فقط از طريق 4 نوع نوكلئوتيد A، G، C و T رمز بنـدي مي‌نمايد! (168)ـ به نحـوي كه تـرتيب و تـوالي نوكلئوتيـدهاي DNA و تنـوع موجـود در اين توالي‌هـا، مشـــخص كننـــده‌ي ميليون‌ها و ميلياردها كد ژنـــتيكي، محصـولات پروتئيـني سـاخته شـده از روي اين كـدهاي ژنتيكي، و خصوصيات وراثتي موجودات زنـده كه نسل به نسل انتقـال مي‌يابـد، مي‌باشد!(168)ـ و صد البته اين

مسـئله، نشـان دهنـده‌ي علم و عظمت خداوند قـادر بي همتا است. (نكته اي كه بخش اعظم تكامل شناســـان با آن سر ستيز دارند!!!)

مولكول DNA كه مسئول كدبنـدي، حفظ و انتقـال نسل به نسل محتواي ژنتيكي در بسياري از موجودات زنـده از جمله جـانوران اسـت، ميليون‌ها و ميلياردها كد ژنـتيكي خود را فقط از طريق 4 نوع نوكلئوتيد A، G، C و T رمز بندي مي‌نمايد!

اما اين مولكول‌هـاي شـگفت انگـيز DNA در كجا قـرار دارند؟

پاسخ به اين سوال بسته به نوع موجود زنده دارد، اما در انســان و جــانوران كه بــدن آن‌ها از ميلياردها ســلول تشكيل شده است، مولكول‌هاي DNA در 2 بخش عمده‌ي زير قرار دارند:(168)

الف) هســته‌ي ســلول؛ كه به مثابه مغز متفكر ســلول است و بخش اعظم DNA ســلولي (حــاوي بيش از 3 ميليارد جفت باز × 2) در اين بخش قرار دارد.(169)

ب) ميتوكندري‌ها: كه به مثابه موتـور محـركه‌ي سـلول‌ها هستند كه بخش كوچكي از DNA سلولي را در خود جاي داده‌اند (حدود 16500 جفت باز)، اما همين مقدار انـدک DNA، در كپي‌هـاي متعـدد در بخش‌هـاي مختلف سـلول پخش شده است.(170)

مولكول‌هـاي DNA در 2 بخش عمـده‌ي زير قـرار دارند:
الف) هســته‌ي ســلول؛ كه به مثابه مغز متفكر ســلول است و بخش اعظم DNA ســلولي در اين بخش قــرار

دارد. ب) ميتوكنـــدري‌ها: كه به مثابه موتـــور محـــركه‌ي سلول‌ها هستند كه بخش كوچكي از DNA سـلولي را در خــود جــاي داده‌انــد، اما همين مقــدار انــدک DNA در كپي‌هاي متعـدد در بخش‌هـاي مختلف سـلول پخش شـده است. كادر قرمز رنگ به DNA هسته اي و كادر آبي رنگ به DNA ميتوكندريال (mtDNA) اشاره دارد.

در موجودات زنده اي همچـون جـانوران كه تكثـير جنسي دارند و فرزندان آن‌ها حاصل آمـيزش سـلول‌هاي جنسي نر و سـلول‌هاي جنسي مـاده اسـت، DNA هسـته اي كه بخش اعظم DNA موجود در سـلول‌هاي بـدن موجـودات زنده را تشكيل مي‌دهـد، حاصل اجتمـاع DNA هسـته اي ســلول‌هاي جنسي پــدر و مــادر است كه به واســطه‌ي ســاختارهايي به نـــام «كروموزم‌ها: Chromosomes» ذخيره و انتقال مي‌يابند.(171)ـ در انسـان‌ها، سـلول يک فرد سالم، از 46 عدد «كروموزوم» تشـكيل شـده است كه 23 عدد از آن‌ها از پدر و 23 عدد از آن‌ها از مـادر به فرزند انتقال يافته است:(171)

در انســان‌ها، ســلول يک فــرد ســالم، از 46 عـــدد «كروموزوم» تشكيل شـده است كه 23 عـدد از آن‌ها از پـدر و 23 عـدد از آن‌ها از مـادر به فرزند انتقـال يافته است.

در انســان، 22 جفت (44 عــدد) كرومــوزم هر فــرد، كروموزم اتـوزوم و معمـول هسـتند، اما 1 جفت از اين كروموزم‌هــا، كرومــوزم جنسي مي‌باشد كه مي‌تواند به صــورت XX (در زن‌ها) و XY (در مردها) باشد.(171) لازم به ذكر است كه به دليل اين كه ســـــــلول جنسي مــادري (تخمک) همــواره كرومــوزم جنسي X دارد، اما

سلول جنسي پـدري مي‌تواند كرومـوزوم X يا Y داشـته باشد، همواره سلول‌هاي انسان‌ها، يک كروموزوم X خود را يقينـاً از مـادر خـود مي‌گيرند (چه مـرد و چه زن)، اما زن‌ها كروموزوم دوم X خود را از پدر مي‌گيرند و پسرها نيز يقيناً كروموزم Y خود را از پدر خود خواهند گـرفت(171) (البته در اين ميان استثنائاتي نيز وجود دارد.):

در انســان، 22 جفت (44 عــدد) كرومــوزم هر فــرد، كروموزم اتوزوم و معمول هستند كه در هر جفت از اين 22 جفت كروموزوم، 1 كروموزوم پدري و 1 كروموزوم مادري وجود دارد؛ اما 1 جفت كروموزوم ديگر، كروموزم جنسي مي‌باشد كه مي‌تواند به صـورت XX (در زن‌ها) و XY (در مردها) باشد. لازم به ذكر است كه به دليل اين كه ســلول جنسي مــادري (تخمک) همــواره كرومــوزم جنسي X دارد، اما ســـلول جنسي پـــدري مي‌تواند كرومـوزوم X يا Y داشـته باشـد، همـواره سـلول‌هاي انســان‌ها، كرومــوزوم X خــود را يقينــاً از مــادر خــود مي‌گيرند (چه مرد و چه زن)، اما زن‌ها كروموزوم دوم X خــود را از پــدر مي‌گيرند و پســرها نــيز قطعــاً و يقينــاً كروموزم Y خود را از پدر خـود خواهند گـرفت (البته در اين ميان استثنائاتي نيز وجود دارد.).

اما در مورد DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)، وضـعيت به گونه‌ي ديگـري اسـت؛ به نحـوي كه DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)ـ تقريباً هميشه، فقط از مادر و سـلول جنسي مــادر «تخمک» به فرزنـدان انتقـال مي‌يابد(170)ـ (البته اين اطلاعات، مطالب پايه و ابتدايي ژنتيک تا سال 1995 ميلادي هستند و استثنائات مهمي نيز در اين قضيه وجود دارند):

DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ تقريبـاً هميشـه، فقط از مادر و سلول جنسي مـادر «تخمک» به فرزنـدان انتقـال مي‌يابد (البته اسـتثنائات مهمي نـيز در اين قضـيه وجـود دارند).

هم در هسته و هم در ميتوكندري، محتواي ژنـتيكي DNA چه در مواقع عادي و چه در مواقع تكثـير و رمز گشـايي، تحت نظـارت جـدي و قـوي قـرار دارد كه كـدها و رمز بندي‌هاي آن دچار اشكال و تغيير نشود.

بـروز تغيـير پايـدار در رمز بنـدي ژنـتيكي DNA، «جهش (موتاسيون): Mutation» نـام دارد(172)ـ كه علي رغم تمـامي مكانيسم‌هاي موجـود جهت حفظ كدبنـدي DNA صـورت مي‌گـيرد.(172)ـ جهش در محل‌هـاي حسـاس كدبنـدي DNA، در اكـثر مواقع پيامـدهاي بد و نـاگواري بـراي سـلول و بـدن موجـود زنـده دارد (از جمله آسـيب، بيمـاري، مـرگ و ايجـاد سـرطان)، اما در بـرخي مواقع مي‌تواند بي اثر يا به ندرت مفيد هم باشد.(172)

امروزه از مطالعه بر روي DNA استفاده‌هاي گونـاگوني مي‌شـود؛ از مطـالعه‌ي DNA در كشف بيماري‌ها و مطالعات بيماري‌ها جهت شـناخت علت امـراض تا تعـيين هويت در طب جنايي و پزشكي قانوني و ....(168)

سلول‌هاي بـدن همه‌ي انسـان‌ها اعم از «مـرد» و «زن»، هم از DNA هسـته اي و هم از DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)ـ تشـكيل شـده است (168)، اما DNA ميتوكندريال (mtDNA) عمدتاً تنها از مادران به فرزندان انتقال مي‌يابد و به همين ترتيب، عمدتاً تنها دختران اين مـادران مي‌توانند DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)ـ كسب

شده را به فرزندان خود انتقـال دهند و ... بـدين تـرتيب، عمــدتاً تنها مــادران و دخــتران مي‌توانند عامل انتقــال نسل به نسل DNA ميتوكنــدريال به نسل بعد از خــود باشند!(173)ـ به همين دليل توارث DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ را «تـوارث مـادري» مي‌نامند كه مي‌تواند تنها از طريق مادران به دختران و سپس نواده‌هـاي دخـتري و ... انتقال يابد و عمدتاً پسران نمي‌توانند در انتقال DNA ميتوكنــدريال (mtDNA)ــ به نسل بعد شــركت داشــته باشند!(173) (طبق مفروضات پايه‌ي ژنتيک)

DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ عمـدتاً تنها از مـادران به فرزنـدان انتقـال مي‌يابد و به همين تـرتيب، عمـدتاً تنها دخــتران اين مــادران مي‌توانند DNA ميتوكنــدريال (mtDNA)ـ كسب شده را به فرزندان خود انتقـال دهند و ... بدين تـرتيب، عمـدتاً تنها مـادران و دخـتران مي‌توانند عامل انتقـال نسل به نسل DNA ميتوكنـدريال به نسل بعد از خــــود باشــــند! به همين دليل تــــوارث DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ را «توارث مـادري» مي‌نامند كه مي‌تواند تنها از طريق مــادران به دخــتران و ســپس نواده‌هــاي دخــتري و ... انتقــال يابد. (طبق مفروضــات پايه‌ي ژنتيک)

در مقابــل، «كرومــوزوم Y»، تنها مي‌تواند از پــدران به پسرانشــان انتقــال يابد و پســران نسل بعد هم تنها مي‌توانند «كرومــوزوم Y»ــ را به پســرهاي نسل بعــدي انتقال دهند و .... به همين دليل توارث منتقل شـونده از طريق «كرومــوزوم Y»ــ را «تــوارث پــدري» يا «تــوارث هولاندريک: Holandric Inheritance» مي‌نامند!(174)

«كرومـوزوم Y»، تنها مي‌تواند از پـدران به پسرانشـان انتقـــــال يابد و پســـــران نسل بعد هم تنها مي‌توانند «كروموزوم Y» را به پسرهاي نسل بعدي انتقال دهند و .... به همين دليل تـــــوارث منتقل شـــــونده از طريق «كروموزوم Y» را «توارث پدري» يا «توارث هولاندريک: Holandric Inheritance» مي‌نامند.

با توجه به مطالب گفته شده، از حـدود چند دهه قبـل، با فرض اين كه سرعت بروز جهش‌ها در طي نسل‌ها، ثابت مي‌باشـــد، زيست شناســـان از «DNA ميتوكنـــدريال (mtDNA)»ـ و «كرومـوزوم Y»ـ بـراي مطـالعه‌ي تعـيين هـــويت، تبارشناسي و حـــتي بررسي ســـير مهـــاجرت انسان‌ها و حتي ترسيم «سـير تكـاملي» انسـان‌ها بهـره جســـته‌اند.(173و174)ـ البته در ادامه‌ي مقاله خـــواهيم گفت كه كشـــفيات 10 ســـال اخـــير، چالش‌هـــاي جـــدي پيرامون اين گونه ادعاها ايجاد كرده‌اند!!!

يكي از حيطه‌هايي كه پاي ژنتيک و مطالعات DNA به آن بـاز شـده اسـت، مسـايل مربـوط به «فرضـيه‌ي تكامل» مي‌باشد كه از آن جمله مي‌تـــــــوان به مطـــــــالعه‌ي خويشاوندي موجـودات زنـده و رسم «درخت فيلوژنتيک» آن‌ها بر اساس ساختار ژني و DNA آن‌ها اشاره نمود كه در سلسله مقالات آتي مفصلاً و با اسناد و مدارک علمي بي شـمار، به اشـتباهات، چالش‌ها و مشـكلات پيش روي اين مباحث خواهيم پرداخت.

اما يكي از موارد مرتبط با مطالعات مبتـني بر DNA كه به بحث فعلي ما مربوط مي‌شود، مطـالعه‌ي فسـيل‌هاي بر اساس روش «DNA باستاني: Ancient DNA» است(175)ـ كه روشي جديد و نوپا بوده و در دهه‌هاي اخـير به

منظـور غلبه بر مشـكلات موجـود در مطـالعه‌ي ظـاهري فسـيل‌ها بر اسـاس ويژگي‌هـاي ريخت شناسـي، از آن بهره بـرداري شـده است و ما در بحث مربـوط به تـوالي شـاخه اي اسب‌ها، اشـاره‌ي مختصر و مفيـدي به آن نموديم.

يكي ديگر از مواردي كه پاي مطالعات ژنـتيكي بر اسـاس روش «DNA باستاني: Ancient DNA» به آن باز شده اسـت، مطالعه بر روي فسـيل‌هاي منتسب به «انسـان سـاها: Hominids» و در رأس آن‌ها «نئانـدرتال‌ها» مي‌باشد كه چند و چـون اين ادعاها در ادامه مـورد بررسي قرار خواهد گرفت.

قبل از بررسي مطالعـات ژنـتيكي در مـورد فسـيل‌هاي منتسب به «نئاندرتال‌ها»، اين نكته را يادآوري مي‌نماييم كه مطـالب ژنـتيكي گفته شـده در چند صـفحه‌ي اخـير، عمدتاً مطالبي است كه تا حوالي سال 1995 ميلادي در مجامع علمي مطـرح بـوده است و ما تلاش نمـوده ايم تا براي آشنايي بيشتر مخاطبـان «عـام»، آن‌ها را به سـاده ترين زبان ممكن، بيان نماييم. بعد از سال 1995 ميلادي تا زمان كنوني، كشفيات مهمي در زمينه‌ي علم ژنتيک و علوم اقمـاري آن به وقـوع پيوسـته است كه بسـياري از مفروضـات قبلي را مـورد سـوال قـرار داده و نيـاز به بازبيني اين مفروضات را بيش از پيش نشان داده است! اما متاسـفانه بسـياري از دانش آمـوزان، دانشـجويان و حتي بـرخي دانش پژوهـان كشـورمان، اطلاع چنـداني از اين تغيـيرات نداشـته و از مفروضـات زير سـوال رفته‌ي قبلي در بحث‌ها اسـتفاده مي‌نمايند. ان شـاء الله كه اين معضل نيز به زودي حل شود.

ادعاهـــاي ژنـــتيكي موجـــود پـــيرامون فســـيل‌هاي «نئاندرتال‌ها»

از سال‌هاي پايـاني قـرن 20 تا زمـان حاضـر، مطالعـات ژنــتيكي بر روي فســيل‌هاي «نئانــدرتال‌ها» در جريــان مي‌باشد. اين مطالعـات كه در زمـره‌ي مطالعـات «DNA باســتاني: (174)«Ancient DNA به شــمار مي‌رونــد، شامل مطالعه بر روي «DNA ميتوكندريال (mtDNA)» و «DNA هسته اي» است. به طور خلاصه، در منابع علمي، ادعاهـاي زير در مـورد نتـايج حاصل از مطالعه بر روي « DNA باستاني: Ancient DNA»ـ فسيل‌هاي منتسب به «نئاندرتال‌ها»، ارايه گرديده است:(176)

الف) «نئاندرتال‌ها» اجداد انسان‌هاي امروزي نيستند!!!(176)

ب) «نئانـــدرتال‌ها» و «اجـــداد انســـان‌ها»، در حـــدود 400000 سال، 500000 سال يا 800000 سال پيش از يكديگر جـدا شـده‌اند!!!(176)ـ (تنـوع اين اعـداد شـگفت انگيز است!!!)

ج) ژنــوم نئانــدرتال‌ها و انســان‌ها حــدود % 99.5 يا % 99.9 با يكديگر شباهت دارد!(176)

د) قبلاً در مـورد آمـيزش اجـداد «نئانـدرتال‌ها» با اجـداد انســان‌ها اختلاف نظر وجــود داشــته است! اما آخــرين مطالعات ژنتيكي كه تعدادشان نيز زياد بـوده اسـت، رأي به آميزش «نئاندرتال‌ها» با «اجداد انسان‌ها» داده‌اند!!!(176)ـ ضــمن اين كه طبق اين مطالعــات، «انســان‌هاي دنيسووا: Denisovans» كه بنابر ادعاي تكامل شناسان، آن‌ها نـــيز «انســـان سا (انســـان تبـــار): Hominid

(Hominin)»ـ بوده‌اند و در سـال 2010 ميلادي، فسـيل آن‌ها در كوه‌هاي آلتـاي سـيبري كشف شـده است نـيز با «نئاندرتال‌ها» و «اجداد انسان‌ها» آمـيزش داشـته‌اند!!!(177) البته مطالعات جديد ديگري نيز هستند كه علاوه بر «نئاندرتال‌ها» و «انسـان‌هاي دنيسـووا: Denisovans»، به آمـيزش انسـان‌هاي «راست قـامت (هومو اركتـوس): Homo Erectus»(97) با اجداد «انسـان‌هاي امـروزي» نيز اشاره داشته‌اند!!!(178)

قبل از بررسي ادعاهاي فوق، بهتر است نگاه اجمالي به توانايي‌ها، ضعف‌ها و نكات موجـود پـيرامون اسـتفاده از روش «DNA باستاني: Ancient DNA» بيندازيم.

آيا مطـــالعه‌ي فســـيل‌ها به روش «DNA باســـتاني: Ancient DNA»، روشي دقيق و بي عيب و نقص است؟

قبلاً و در ابتـداي اين مقاله و سلسـله مقـالات قبلي، به ابهامات، ضعف‌ها، ايرادات و اشكالات فـاحش موجـود در مطالعه‌ي فسيل‌ها بر اساس وضعيت آناتوميک و ظاهري پرداختيم. اين اشـكالات به قـدري زيـاد هسـتند كه حـتي خــود زيست شناســان هم در حــال چــاره جــويي بــراي جـايگزيني آن‌ها هسـتند. (البته بـاز هم جـالب است كه با وجود اين اشكالات، تكامل شناسـان كماكـان بسـياري از ادعاهاي خود در مـورد تكامل را در قـالب همين وضـعيت آناتوميک فسيل‌ها به نمايش مي‌گذارند!). به هر حال، آن چه مسـلم اســت، اين است كه روش مطالعه بر اســاس ظاهر و آنـاتومي فسـيل‌ها به شـدت مخـدوش و معيـوب مي‌باشد.

يكي از روش‌هاي جايگزين بـراي مطـالعه‌ي فسـيل‌ها كه در طي چند دهه‌ي اخير به كـار گرفته شـده اسـت، روش مطالعه بر مبنــاي «DNA باســتاني: Ancient DNA» موجــود در فســيل‌ها است كه در دهه‌هــاي اخــير وارد مطالعـات ديرينه شناسي گرديـده است. اين روش گرچه بهتر از روش مطالعه بر مبناي آناتومي و ظاهر فسيل‌ها است، اما بـاز هم روشي به شـدت پر ايـراد و پر اشـكال مي‌باشد!

البته متاسفانه هرگاه اصـطلاح دهـان پـركن «مطـالعه‌ي ژنـتيكي» و «مطالعه بر اسـاس DNA»ـ به ميـان مي‌آيـد، تعـداد زيـادي از عـوام و خـواص، فـريب خـورده و تصـور مي‌نمايند با روشي بي عيب و نقص يا حداقل كم عيب و نقص مواجه هســتند! حــال آن كه به هيچ عنــوان چــنين نيست!

در اين قسمت، با استناد بر مدارک و منابع معتبر علمي، به مطالعه‌ي مختصر و مفيد ايرادات، ابهامات و اشكالات جدي مطالعه بر مبناي «DNA باستاني: Ancient DNA» مي‌پردازيم:

A) DNA موجود در فسيل‌ها، در اثر گذشت زمان، دچار تغييرات مهم ژنتيكي بعد از مرگ مي‌شـود. اين تغيـيرات ژنتيكي، شامل مـوارد متعـددي همچـون «دآميناسـيون»، «آسيب اكسيداتيو»، «آسيب هيدروليتيک» و ... مي‌باشد: (179)

DNA موجــود در فســيل‌ها، در اثر گذشت زمــان، دچــار تغييرات مهم ژنتيكي بعد از مرگ مي‌شـود. اين تغيـيرات

ژنتيكي، شامل مـوارد متعـددي همچـون «دآميناسـيون»، «آسيب اكسيداتيو»، «آسيب هيدروليتيک» و ... مي‌باشد.

چنين آسيب‌هايي احتمال ايجاد خطا در تعيين توالي‌هــاي ژنــتيكي و كـدهاي ژنـتيكي موجـود در «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ را افــزايش مي‌دهد كه در مطالعــات مختلف، درجات متفاوتي از اين گونه اشتباهات، گزارش گرديده است:(180)

آســيب‌هاي ايجــاد شــده در «DNA باســتاني: Ancient DNA»، احتمال ايجاد خطا در تعيين توالي‌هاي ژنتيكي و كـدهاي ژنـتيكي موجـود در اين نـوع DNAها را افـزايش مي‌دهد كه در مطالعات مختلف، درجات متفــاوتي از اين گونه اشتباهات، گزارش گرديده است!

بنــابراين علي رغم پيشــرفت‌هاي جديد در فناوري‌هــاي ژنتيكي و آزمودن روش‌هاي مختلف براي ارتقـاي كمي و كيفي اين گونه مطالعات، هنوز هم صـحت و دقت چـنين مطالعاتي با توجه به بــروز آســيب‌هاي مختلف در «DNA باسـتاني: Ancient DNA»، با چالش‌هـاي جـدي مواجه است! بنــابراين مخاطبــان محــترم نبايد تصــور كنند كه مطالعــات ژنــتيكي فســيل‌ها، روشي دقيق و بي نقص است!

B) بجز جهش‌ها و آســيب‌هاي ايجــاد شــده در «DNA باستاني: Ancient DNA»، يكي ديگر از چالش‌هاي بزرگ پيش روي مطالعات مبتني بر «DNA باستاني: Ancient DNA»، مسئله‌ي آلودگي DNA نمونه‌هاي فسيلي مـورد مطالعـه، با DNAهــاي ناخواســته‌ي محيطي است! منشأ اين DNAهـاي آلـوده كننـده، مي‌تواند از خـود نمونه‌هـاي

فســيلي، باكتري‌ها و ويروس‌هــاي محيطي، انگشــتان پژوهشگران و حـتي محيط آزمايشـگاه و وسـايل به كـار رفته در آن باشد:(181)

يكي ديگر از چالش‌هاي بزرگ پيش روي مطالعات مبتني بر «DNA باستاني: Ancient DNA»، مسئله‌ي آلودگي DNA نمونه‌هـاي فسـيلي مـورد مطالعـه، با DNAهـاي ناخواســته‌ي محيطي است! منشأ اين DNAهــاي آلــوده كننـده، مي‌تواند از خـود نمونه‌هـاي فسـيلي، باكتري‌ها و ويروس‌هــاي محيطي، انگشــتان پژوهشــگران و حــتي محيط آزمايشگاه و وسايل به كار رفته در آن باشد!

جــالب است كه بــدانيم، مســئله‌ي آلــودگي نمونه‌هــاي فسيلي تحت مطالعه به روش «DNA باستاني: Ancient DNA»، مسئله اي است كه علي رغم اهميت فوق العاده زيـادش در مخـدوش كـردن نتـايج مطالعـات ژنـتيكي، از چشم بسياري از محققين دور مي‌ماند! تا آن جا كه حتي بســياري از مقــالاتي كه در نشــريات مشــهور منتشر مي‌شوند نيز، مسـئله‌ي احتمـال «آلـودگي» نمونه‌هـاي « DNA باستاني: Ancient DNA»ـ و راهكارهاي احتمالي برخورد با آن را فراموش مي‌نمايند!:(182)

مســئله‌ي آلــودگي نمونه‌هــاي فســيلي تحت مطالعه به روش «DNA باستاني: Ancient DNA»، مسئله اي است كه علي رغم اهميت فــوق العــاده زيــادش در مخــدوش كــردن نتــايج مطالعــات ژنــتيكي، از چشم بســياري از محققين دور مي‌ماند! تا آن جا كه حــــتي بســــياري از مقـالاتي كه در نشـريات مشـهور منتشر مي‌شـوند نـيز، مسئله‌ي احتمال «آلودگي» نمونه‌هـاي «DNA باسـتاني:

«Ancient DNA» و راهكارهاي احتمالي برخورد با آن را فراموش مي‌نمايند!

در اين ميـــان، گرچه تلاش‌هـــايي بـــراي افـــزايش دقت مطالعات مبتني بر «DNA باستاني: Ancient DNA» و كـاهش اثـرات «آلـودگي» بر آنـاليز ژنـتيكي انجـام شـده اسـت، اما به دليل مـاهيت متفـاوت و تعـدد آلاينـده‌ها و حـتي عـدم توانـايي در حـدس زدن بـرخي آلاينـده‌هاي قـديمي، اين مشـكل كماكـان بـاقي است و بـاز هم اطمينـان كـافي از صـحت نمونه‌هـاي مـورد مطالعه به روش «DNA باستاني: Ancient DNA» وجود ندارد!:

گرچه تلاش‌هايي براي افزايش دقت مطالعـات مبتـني بر «DNA باسـتاني: Ancient DNA» و كـاهش اثـرات «آلودگي» بر آناليز ژنتيكي انجام شده است، اما به دليل ماهيت متفاوت و تعدد آلاينده‌ها و حتي عـدم توانـايي در حدس زدن برخي آلاينده‌هاي قديمي، اين مشكل كماكـان باقي است و باز هم اطمينان كافي از صـحت نمونه‌هـاي مورد مطالعه به روش «DNA باستاني: Ancient DNA» وجود ندارد!

اما موضـــوعي كه اين مســـئله را بغرنج‌تر مي‌كنـــد، اين است كه هنـــوز بســـياري از ويروس‌ها و باكتري‌هـــاي محيطي كه در مكان‌هـــــاي مختلف (اعم از محل كشف فسـيل‌ها، ابزارهـاي حمل و نگهـداري فسـيل‌ها و حـتي محيط آزمايشگاه) و نيز زمان‌هـاي مختلف (اعم از زمـان مــرگ موجــود زنــده‌ي فســيل يا عصر حاضر) مي‌توانند موجب آلودگي شوند و بررسي‌هاي ژنـتيكي را به چـالش بكشـند، هنـوز كشف نشـده‌اند!!! بـالطبع با وجـودي كه هنـــوز مـــاهيت بســـياري از ويروس‌ها و ... مشـــخص

نشده‌اند، نمي‌توان از ابزارهايي براي شناسايي و حـذف قطعي آلودگي‌هاي ناشي از آن‌ها بهره برد!

C) يكي ديگر از مشكلات مهم پيش روي مطالعات مبتني بر روش «DNA باستاني: Ancient DNA»، اين است كه هنـوز راهكارهـاي واحـد، اسـتاندارد و دقيقي بـراي مطالعـات مبتـني بر روش «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ در مسـايل آزمايشـگاهي مرتبط با اين موضـوع وجود ندارد! اين موضوع تنها به مسـئله‌ي رفع آلودگي‌ها باز نمي‌گردد، بلكه ساير روش‌هاي آزمايشـگاهي مربـوط به روش «DNA باستاني: Ancient DNA» (اعم از تكثير DNA نمونه‌ي فسيلي و ...) را نيز در بر مي‌گيرد:(184)

يكي ديگر از مشكلات مهم پيش روي مطالعات مبتـني بر روش «DNA باسـتاني: Ancient DNA»، اين است كه هنـوز راهكارهـاي واحـد، اسـتاندارد و دقيقي بـراي مطالعـات مبتـني بر روش «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ در مسـايل آزمايشـگاهي مرتبط با اين موضـوع وجود ندارد! اين موضوع تنها به مسـئله‌ي رفع آلودگي‌ها باز نمي‌گردد، بلكه ساير روش‌هاي آزمايشـگاهي مربـوط به روش «DNA باستاني: Ancient DNA» (اعم از بسط DNA نمونه‌ي فسيلي و ...) را نيز در بر مي‌گيرد!

D) علاوه بر مسئله‌ي «تغيـيرات سـاختاري DNA بعد از مرگ موجود زنده»، «آلودگي DNA مربوط به فسيل‌ها با DNAهـاي محيط اطـراف»، و نـيز «اسـتاندارد نبـودن مطالعـات مبتـني بر روش «DNA باسـتاني: Ancient DNA»»، بـاز هم مشـكل بـزرگي در رابطه با مطالعه بر روي فسـيل‌ها با اسـتفاده از روش «DNA باسـتاني: Ancient DNA» وجود دارد و اين مشكل نيز وارد شدن

DNA برخي ويروس‌ها به DNA موجودات زنده‌ي ديگر از جمله «جانوران» و «انسان‌ها» است!!!

امروزه مشخص شده است كه بسياري از ويروس‌ها، در هنگام ورود به بدن موجودات زنده، DNA خود يا DNA كپي شده از روي RNA خود را وارد سلول‌هاي بدن موجودات زنده مي‌نمايند!(185)

اين مسئله، در ويروس‌هاي مختلفي گزارش شده است كه برخي از اين ويروس‌ها همچون HBV (ويروس هپاتيت B)، HPV (ويروس پاپيلوماي انساني) و HIV (ويروس عامل بيماري AIDS)، كاملاً شناخته شده هستند!(185)

در تصاوير زير، وارد شدن DNA كپي شده از روي RNA ويروس HIV به DNA هسته‌ي سلول بدن انسان و امتزاج DNA كپي شده از روي RNA ويروس HIV با DNA انسان، به نمايش در آمده است:(185و186)

در تصاوير فوق، وارد شدن DNA كپي شده از روي RNA ويروس HIV به DNA هسته‌ي سلول بدن انسان و امتزاج DNA كپي شده از روي RNA ويروس HIV با DNA انسان، به نمايش در آمده است. همان گونه كه ملاحظه مي‌فرماييد، در هر دو تصوير فوق، DNA بدن انسان به رنگ آبي به تصوير كشيده شده است كه DNA كپي شده از ويروس (به رنگ قرمز در تصوير راست و به رنگ زرد در تصوير سمت چپ)، خود را در لا به لاي DNA سلول انسان، قرار داده و با آن ممزوج گرديده است.

اين امتزاج DNA اصلي يا كپي شده‌ي برخي ويروس‌ها با DNA سـلول‌هاي موجـودات زنـده و بـالاخص انسـان، در بســياري از مــوارد، يک مســئله‌ي موقــتي نيست و تا ساليان سال و حتي گهگاه تا پايان عمر موجـود زنـده (از جمله انسان‌ها) ادامه مي‌يابد و بـدين تـرتيب سـلول‌هاي بدن انسان، مجبـور است اين DNA اجنـبي! و غريبه! را در داخل خود تحمل كند!(185)

جــالب است بـــدانيم كه امـــروزه در اثر مطالعـــات و تحقيقات مشخص شده است كه به احتمـال بسـيار زيـاد، افزايش شـيوع بـرخي سـرطان‌ها در بـرخي بيماري‌هـاي ويروسي (همچـــون افـــزايش ســـرطان كبد در بيمـــاري هپاتيت B، افزايش سرطان غدد لنفاوي در بيماران مبتلا به HIV/AIDS و ...)، ناشي از وجــود كـــدهاي ژنـــتيكي خطرناک در اين DNAهاي اجنـبي است كه توسط بـرخي ويروس‌ها به DNA انســان‌هاي ســالم، وارد مي‌گــردد!(185)

البته مثال‌هايي همچون HPV، HBV و HIV كه در بالا به آن‌ها اشـــاره شـــده، تنها بخش كـــوچكي از اين گونه ويروس‌ها را تشـكيل مي‌دهد!(185)ـ ضــمن اين كه اين نكته را نــيز بايد متـذكر گــرديم كه اصـولاً هنـوز تمـامي ويروس‌هـاي آلـوده كننـده‌ي موجـودات زنـده و بـالاخص ويروس‌هاي آلوده كننده‌ي انسان‌ها كشف نشـده‌اند و هر سال، ويروس‌هاي جديد تري نيز كشف مي‌گردند!

مســئله‌ي ورود DNA ويروس‌ها به DNA ســلول‌هاي موجودات زنده از جمله انسـان‌ها، مـانعي اساسي بـراي اعتماد به روش‌هـاي مطالعه بر مبنـاي «DNA باسـتاني: Ancient DNA» ايجاد مي‌نمايد! چرا كه ممكن است آن

بخش‌هـايي از DNA فسـيل‌ها كه با موجـودات زنـده‌ي امروزي (از جمله انسان) تفـاوت دارد، نه DNA حقيقي فسيل مورد مطالعه، بلكه DNA اجنبي و غريبه اي باشد كه از ويروس‌هاي بيمـاري زا يا غـير بيمـاري زا، به DNA حقيقي فسيل‌ها اضافه شده باشد!!! با توجه به مطـالب ذكر شده، اين پرسش مطرح مي‌گردد كه در حـالي كه ما هنـوز همه‌ي ويروس‌هـاي موجـود در جهـان را نشـناخته ايم، چگونه مي‌تـوانيم مطمئن باشـيم كه قطعـاتي از DNA فسيل‌ها كه توسط ما مطالعه شـده‌اند، حقيقتـاً و به صـورت تمـام و كمـال، DNA خـود موجـودات زنـده‌ي ماقبل تـاريخ هسـتند، نه DNA اجنـبي و بيگـانه‌ي ويروس‌هاي بدن آن‌ها!

اين مسئله موقعي اهميت بيشتري پيدا مي‌كند كه بدانيم بدن همه‌ي افراد، واكنش مشـابهي به ويروس‌ها ندارند! بلكه در برخي افراد و در برخي نژادهـا، DNA ويروس‌ها بيشتر از بقيه‌ي نژادها، سـلول‌هاي بـدن موجـود زنـده‌ي ميزبـان را آلـوده مي‌كنند!(187)ـ اين مسـئله، پيچيـدگي ماجرا را بيشتر مي‌نمايد!

با توجه به مسايل گفته شده، مي‌توان دريافت كه امكـان ورود DNA اجنـبي و بيگـانه‌ي ويروس‌ها به DNA سـلول‌هاي موجـودات زنـده و امـتزاج با آن از يک سو و عـدم كشف بسـياري از ويروس‌هـاي موجـود در عـالم از سـوي ديگـر، يک سد جـدي پـيرامون ادعاهـاي تكامل شناسـان پـيرامون مطالعـات DNA فسـيل‌ها ايجـاد مي‌نمايد!

E) يكي ديگر از مشكلاتي كه در مطالعات مبتني بر روش «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ به چشم مي‌خـورد،

مسـئله‌ي تعـداد ناكـافي و كم فسـيل‌هاي مـورد مطالعه است. در واقع بسـياري از مطالعـات مبتـني بر روش « DNA باستاني: Ancient DNA»، تنها بر روي يک فسيل يا تعداد معدودي از فسيل‌ها انجام مي‌شوند؛ چرا كه اولاً تعـداد فسـيل‌هاي مكشـوفه، معمـولاً كم مي‌باشـد؛ ثانيـاً تمامي فسيل‌ها شرايط لازم براي مطالعه بر اساس اين روش را ندارنـد؛ ثالثـاً مسـايل تكـنيكي، اقتصـادي و امثالهم، معمولاً اجازه‌ي مطالعه بر روي تعـداد زيـادي از فسيل‌ها را نمي‌دهد.

براي مثال، همان گونه كه قبلاً نيز ذكر شد، فسـيل‌هايي همچون فسيل منسوب به جـانوران به اصـطلاح «انسـان سا: Hominid»ـ موسـوم به «جنـوبي كـپي بحرالغـزالي: Australopithecus bahrelghazali»(84)، «كنيا مردم پخت رخ: Kenyanthropus platyops»(85) و ... فقط و فقط در حد 1 نمونه فسيل كشف شـده يا حـتي فقط بخش كـوچكي از يک فسـيل كشف شـده را شـامل مي‌شده‌اند!!!(84و85)ـ نمونه‌هاي ديگري شامل «جنوبي كپي سديبا: Australopithecus sediba»(86) نيز تنها شامل 2 نمونه فسيل بوده است!(86)

در مورد «نئاندرتال‌ها» كه فسيل‌هاي مكشوفه‌ي منتسب به آن‌ها در مقايسه با سـاير فسـيل‌ها، تعـداد به مـراتب بيشـتري دارد، تعـداد فسـيل‌هاي منتسب به آن‌ها حـدود 400 عـدد مي‌باشد(188)ـ كه گرچه نسـبت به بقيه‌ي فسيل‌ها، عـدد بسـيار بيشـتري اسـت، اما بـاز هم بـراي مطالعات ژنتيكي كافي نمي‌باشد! مطالب زيـر، علت اين سخن ما را بيشتر توضيح مي‌دهد:

در صـفحات قبـل، اشـاره کـرديم که در سـال‌هاي اخـير، مطالعات ژنتيکي متعـددي بر روي جمعيت‌هـاي مختلف و نژادهاي گوناگون انسان‌هاي امروزي انجام شـده است و در طي اين مطالعـات، مسـايل شـگفت انگـيزي همچـون تفاوت‌هـاي فـاحش ژنـتيکي در بـرخي ژن‌هـاي بعضي از جمعيت‌ها و نژادها، مانند «کالاش: Kalash»ها(165) که از اهالي شمال پاکستان هستند(165) و نيز جمعيت‌هاي سـاکن «پـاپوا (گينه‌ي نو): Papua»(166) و اهـالي «ملانـزي: Melanesians»(167)، با سـاير مـردم نقـاط مختلف دنيا ملاحظه گرديـده است که اين مسـئله نـيز عمـدتاً به دليل ازدواج‌هـاي درون جمعيـتي اين جمعيت‌ها بوده است!

اما نکته‌ي جـالب در مـورد اين مطالعـات، اين است که چـنين مطالعـاتي بر روي حـداقل 1052 الي 1384 نفر (در مطالعـات مختلف) و آن هم از بين حـداقل 52 جمعيت متفـاوت در سراسر جهـان، انجـام شـده است!(164)

مطالعات ژنتيکي انجام شده دز نژادهاي مختلف انسـاني عصر حاضـر، بر روي حـداقل 1052 الي 1384 نفر (در مطالعـات مختلف) و آن هم از بين حـداقل 52 جمعيت متفاوت در سراسر جهان، انجام شده است!

تصاوير فوق، آناليز ژنتيکي، جمعيت‌هاي مختلف انسـاني را در دو مطالعه که يکي در سال 2002 ميلادي و ديگري در سال 2006 ميلادي انجام شـده اسـت، نشـان مي‌دهد که در اين آنـاليز، تفاوت‌هـاي ژنـتيکي در ژن‌هـاي مـورد مطالعه، به صورت طيف‌هاي مختلف رنگي به نمـايش در آمـده انـد؛ همـان گونه که ملاحظه مي‌فرماييـد، در بين

جمعيت‌هـاي مختلف سراسر جهـان، جمعيت موسـوم به «كالاش: Kalash» كه از اهالي شمال پاكستان هستند و با كـــــادر قرمز رنگ و فلش قرمز رنگ به نمـــــايش درآمده‌اند و نـيز جمعيت‌هـاي سـاكن «پـاپوا (گينه‌ي نو): Papua» و اهالي «ملانزي: Melanesians» كه با كادر آبي رنگ مشخص شـده‌اند، طيف‌هـاي رنگي متمـايزي را نسبت به ساير جمعيت‌ها و نژادهاي جهان نشـان داده‌اند و تفاوت‌هــاي فاحشي با ســاير جمعيت‌هــاي جهــان، در ژن‌هــاي مــورد مطالعه داشــته‌اند كه بخش مهمي از اين پديـده، به دليل تمركز ازدواج‌هـاي درون جمعيـتي در اين گروه‌ها مي‌باشد. در اين ميـــــان، جمعيت موســـــوم به «كالاش: Kalash» كه از اهالي شمال پاكستان هستند و با كـــــادر قرمز رنگ و فلش قرمز رنگ به نمـــــايش درآمده‌اند، جمعيتي در حــدود 4100 نفر دارند و به دليل ويژگي‌هاي خاص ژنتيكي، مورد علاقه‌ي دانشــمندان علم ژنتيک هســـتند. نكته‌ي ديگر اين كه مطالعـــات ژنـــتيكي فوق، بر روي حداقل 1052 الي 1384 نفر (در مطالعات مختلف) و آن هم از بين حداقل 52 جمعيت متفـاوت در سراسر جهان، انجام شده است!

البته باز هم مطالعات مورد اشاره بر روي جمعيت فعلي انسان‌ها، علي رغم تعداد بيش از 1300 نفري نمونه‌ها و نــيز انجــام شــدن بر روي جمعيت‌هــاي مختلــف، بــاز هم كامل نيستند و بسياري از جمعيت‌هـاي انسـان‌هاي فعلي را پوشش نمي‌دهند! (مانند اهـــالي بـــومي جنگل‌هـــاي آمازون، بسياري از جمعيت‌هاي اهل مناطق صعب العبور و ...) و بالطبع هنوز هم دز معرض خطا قرار دارند!

حال اگر اين تعداد نمونه‌ها را با تعداد فسيل‌هاي منتسب به نئاندرتال‌ها كه 400 فسيل هستند، مقايسه كنيم، و احتمال حذف تعداد زيادي از اين فسيل‌ها را به دلايل مختلف تكنيكي، آزمايشگاهي و ... را نيز در نظر بگيريم و اشتباهات ناشي از تغييرات DNA در طول زمان و آلودگي نمونه‌ها و ... را نيز به ياد آوريم!!!، خواهيم ديد كه هنوز هم مطالعه بر روي DNA فسيل‌هاي جانوران و حتي «نئاندرتال‌ها»، روياي كودكانه اي بيش نيست!

بالطبع با توجه به اين كه تعداد نمونه‌هاي فسيلي «نئاندرتال‌ها» كفايت لازم را ندارند، مقايسه‌ي آن‌ها با انسان‌هاي امروزي صحيح نيست! چه بسا آن تفاوت‌هايي كه از برخي DNAهاي «نئاندرتال‌ها» با «انسان‌هاي به اصطلاح مدرن» گزارش مي‌شود، يک تفاوت ژنتيكي بين نژادي و بين جمعيتي باشد، نه تفاوت ژنتيكي بين گونه اي!

ذكر اين نكته ضروري به نظر مي‌رسد كه اگر امروزه در مطالعات ژنتيكي، جمعيت «كالاش: Kalash»ها(165) (حتي با تعداد اندک حدود 4000 نفري شان) ناديده گرفته مي‌شدند و در مطالعات جمعيتي انسان‌هاي كره‌ي زمين وارد نمي‌گرديدند، تفاوت‌هاي ژنتيكي آن‌ها كشف نمي‌شد؛ مشابه همين امر، مي‌تواند در مورد «نئاندرتال‌ها» نيز صادق باشد! (حتي با شدت بيشتر!) چرا كه در مورد «نئاندرتال‌ها» نيز تعداد كم فسيل‌هاي آن‌ها موجب مي‌گردد تا تعداد زيادي از DNAهايي كه در جمعيت‌هاي آن‌ها وجود داشته است، از ديد پژوهشگران پنهان گردد!

به عبارت ديگر، 400 فسيل «نئاندرتال» كه بخش زيادي از آن‌ها نيز غير قابل مطالعه به روش «DNA باستاني: Ancient DNA»ـ هستند، نماي مناسبي از وضعيت ژنتيكي كل جمعيت چند صد هزار نفري «نئاندرتال‌ها» به دست نخواهد داد! و چه بسا تفاوت‌هاي ژنتيكي برخي از فسيل‌هاي «نئاندرتال‌ها» با انسان‌هاي امروزي، در زمره‌ي همان تفاوت‌هايي باشد كه در نژادهاي انسان‌هاي امروزي ديده مي‌شود؛ تفاوت‌هايي كه «كالاش: Kalash»ها(165)ـ و نيز جمعيت‌هاي ساكن «پاپوا (گينه‌ي نو): Papua»(166) و اهالي «ملانزي: Melanesians»(167) كه در عصر امروز زندگي مي‌كنند نيز به خوبي آن را نشان مي‌دهند.

F) علاوه بر مسئله‌ي تنوع ژنتيكي جمعيت‌هاي انساني از نژادهاي مختلف، يكي از مواردي كه در پذيرفتن نتايج حاصل از مطالعات مبتني بر روش روش «DNA باستاني: Ancient DNA»ـ تشكيک ايجاد مي‌نمايد، مسئله‌ي ناديده گرفتن «بيماري‌هاي ژنتيكي» و كروموزومي است!

امروزه بيماري‌هاي بسياري كشف شده‌اند كه در آن‌ها، اختلالات كروموزمي يا ژنتيكي، عامل بروز بيماري مي‌باشند. برخي از اين بيماري‌ها همچون «سندرم كلاين فلتر: Klinefelter’s syndrome»(189) و انواع شديد «سندرم ترنر: Turner’s Syndrome»(190) مي‌توانند علاوه بر اختلالات كروموزمي و ژنتيكي، تغييرات واضح اسكلتي نيز ايجاد نمايند!

«سندرم كلاين فلتر: Klinefelter’s syndrome» در مردان به وجود آمده و مردان داراي اين سندرم، در

سلول‌هايشان داراي «47 كروموزوم» هستند!(189). به عبـارت ديگر آن‌ها به نسـبت انسـان‌هاي عـادي كه «46 كروموزوم» در سلول‌هايشان وجود دارد، يک كرومـوزوم اضافه دارند و كروموزوم‌هاي جنسي آن‌ها به جاي «XY» مردان معمولي، به صورت «XXY» مي‌باشد:(189)

مقايسه‌ي كروموزوم‌هاي مردهاي سـالم (سـمت راست) با كروموزوم‌هـاي مـردان مبتلا به «سـندرم كلاين فلـتر: Klinefelter’s syndrome» (سـمت چپ)؛ همـان گونه كه ملاحظه مي‌فرماييد، مبتلايان به «سندرم كلاين فلتر: Klinefelter’s syndrome» يک كروموزوم «X». اضافه نسبت به مردان سالم دارند و وضعيت كروموزوم جنسي آن‌ها به صورت «XXY». مي‌باشد. در مجموع نيز مبتلايان به اين سـندرم، 47 كرومـوزوم دارند كه از افـراد سـالم بيشتر است.

همان گونه كه ملاحظه فرموديد، افراد مبتلا به «سـندرم كلاين فلتر: Klinefelter’s syndrome»، يک كروموزوم اضافي «X». دارند(189). كه اين يک كروموزوم اضافي، حاوي DNA هسته اي بسـيار طويل است. بـدين تـرتيب، محتـواي DNA افـراد مبتلا به «سـندرم كلاين فلـتر: Klinefelter’s syndrome» از افراد طبيعي، به وضوح بيشـتر مي‌باشد. اين تغيـيرات كرومـوزومي و افـزايش DNA در بيمـاران مبتلا به «سـندرم كلاين فلـتر: Klinefelter’s syndrome»، مي‌تواند مـوجب تغيـيرات بـدني واضح يا ناواضـحي در بـدن اين مـردان شـود؛ به نحوي كه برخي از مـردان مبتلا به «سـندرم كلاين فلـتر: Klinefelter’s syndrome»، علايم مشخصه اي همچون «قد بلند»، «درازي بيش از حد دست‌ها و پاها»، «بـزرگ

شــدن ســينه‌ها»، «كوچک شــدن بيضه‌ها»، «كم مــويي صــورت» و به ويــژه «نابــاروري» دارند.(189)ـ البته در بــرخي از بيمــاران، علايم بــدني چنــدان واضح نيست و فقط «ناباروري» ملاحظه مي‌گردد:(189)

افزايش تعـداد كرومـوزوم و افـزايش DNA در بيمـاران مبتلا به «ســـــــــندرم كلاين فلـــــــــتر: Klinefelter’s syndrome»، مي‌تواند مـوجب تغيـيرات بـدني واضح يا ناواضحي در بدن اين مردان شود؛ به نحوي كه بــرخي از مـــردان مبتلا به «ســـندرم كلاين فلـــتر: Klinefelter’s syndrome»، علايم مشخصه اي همچـــون «قد بلند»، «درازي بيش از حد دست‌ها و پاها»، «بـــــزرگ شـــــدن سينه‌ها»، «كوچک شدن بيضه‌ها»، «كم مويي صـورت» و به ويـژه «نابـاروري» دارند. البته در بـرخي از بيمـاران، علايم بـــدني چنـــدان واضح نيست و فقط «نابـــاروري» ملاحظه مي‌گردد.

در مقابـــــــل، بيمـــــــاري «ســـــــندرم ترنر: Turner’s Syndrome» نيز وجود دارد كه در زنان به وقوع پيوسته و در آن، زنــان مبتلا، نسـبت به زنــان عــادي و ســالم، 1 كروموزوم كمتر دارند.(190)ـ بدين ترتيب كه زنــان مبتلا به «سندرم ترنر: Turner’s Syndrome»، 1 كروموزوم «X»ـ نسبت زنان سـالم كمـتر دارند كه مـوجب مي‌گـردد كروموزوم جنسي آن‌ها به صورت تک كروموزوم «X»ـ يا به اختصــار «XO»ــ به نمــايش در آيد و مجمــوع تعــداد كروموزوم‌هاي آن‌ها نيز «45 كرومـوزوم» باشـد؛(190) حال آن كه زنان سالم، كروموزوم‌هاي جنسي خــود را به صــورت «XX»ـ داشــته و در مجمــوع «46 كرومــوزوم» دارند:(190)

مقايسه‌ي كروموزوم‌هاي زنـان سـالم (سـمت راست) با كروموزوم‌هـاي زنـان مبتلا به «سـندرم ترنر: Turner’s Syndrome» (سـمت چپ)؛ همـان گونه كه ملاحظه مي‌فرماييـد، مبتلايـان به «سـندرم ترنر: Turner’s Syndrome» يک كروموزوم «X»ـ كمـتر از زنـان سـالم دارند و وضعيت كروموزوم جنسي آن‌ها به صورت «XO» مي‌باشد. در مجمـوع نـيز مبتلايـان به اين سـندرم، 45 كروموزوم دارند كه از افراد سالم كمتر است.

همان گونه كه ملاحظه فرموديد، زنـان مبتلا به «سـندرم ترنر: Turner’s Syndrome»، يک كروموزوم اضافي « X»ـ دارند كه اين يک كرومـوزوم اضـافي، حـاوي DNA هسته اي بسـيار طويل است كه در اين بيمـاران مفقـود شده است.(190) بدين ترتيب، محتواي DNA افراد مبتلا به «سـندرم ترنر: Turner’s Syndrome» از افـراد طـبيعي، به وضـوح كمـتر مي‌باشد. اين تغيـيرات كروموزومي و كاهش DNA در بيماران مبتلا به «سندرم ترنر: Turner’s Syndrome» مي‌تواند موجب تغيـيرات بدني واضح يا ناواضحي در بدن اين زنان شود؛ به نحـوي كه بـرخي از زنـان مبتلا به «سـندرم ترنر: Turner’s Syndrome»، علايم مشخصه اي همچـون «قد كوتـاه»، «پره‌هـاي گـردني»، «افـزايش فواصل سـينه‌ها»، «اختلالات قاعـدگي»، «بيماري‌هـاي قلـبي» و به ويـژه «نابـاروري» دارند.(190)ـ البته در بـرخي از بيمـاران، علايم بـدني چنـدان واضح نيست و فقط «اختلالات قاعدگي» يا «ناباروري» ملاحظه مي‌گردد:(190)

تغييرات كروموزومي و كاهش DNA در بيماران مبتلا به «سندرم ترنر: Turner’s Syndrome» مي‌تواند موجب

تغييرات بدني واضح يا ناواضحي در بدن اين زنـان شـود؛ به نحـــوي كه بـــرخي از زنـــان مبتلا به «ســـندرم ترنر: Turner’s Syndrome»، علايم مشخصه اي همچون «قد كوتاه»، «پره‌هاي گردني»، «افـزايش فواصل سـينه‌ها»، «اختلالات قاعــدگي»، «بيماري‌هــاي قلــبي» و به ويــژه «ناباروري» دارند. البته در برخي از بيماران، علايم بدني چنـــــدان واضح نيست و فقط «اختلالات قاعـــــدگي» يا «ناباروري» ملاحظه مي‌گـردد. تصـوير سـمت چپ، مـادر سالم با قد معمولي را در كنار دختر بالغش كه كوتــاه قد بـوده و مبتلا به «سـندرم ترنر: Turner’s Syndrome» است، نشان مي‌دهد!

البته همواره بيماري‌هاي ژنتيكي با حذف يا اضافه شــدن كروموزوم‌ها كه حـاوي DNA طـويلي هسـتند، به وقـوع نمي‌پيوندنــد؛ بلكه بــرخي از بيماري‌هــاي ديگر همچــون بيمـــاري عصـــبي و مغـــزي «كـــره ي‌هـــانتينگتون: Huntington’s Chorea» يا «بيماري‌هـــانتينگتون: Huntington’s disease»، تنها با افزوده شـدن تعـداد اندكي كد ژنتيكي حاوي نوكلئوتيدهاي «CAG» تكراري به DNA نرمال سلول‌هاي انسان، بروز مي‌يابند:(191)

همـواره بيماري‌هـاي ژنـتيكي با حـذف يا اضـافه شـدن كروموزوم‌ها كه حـاوي DNA طـويلي هسـتند، به وقـوع نمي‌پيوندنــد؛ بلكه بــرخي از بيماري‌هــاي ديگر همچــون بيمـــاري عصـــبي و مغـــزي «كـــره ي‌هـــانتينگتون: Huntington’s Chorea» يا «بيماري‌هـــانتينگتون: Huntington’s disease»، تنها با افزوده شـدن تعـداد اندكي كد ژنتيكي حاوي نوكلئوتيدهاي «CAG» تكراري به DNA نرمال سـلول‌هاي انسـان، بـروز مي‌يابنـد؛ تصـوير

فوق، در بخش بالايي خود، DNA يک فرد نرمال که تعداد محدود و مشخصي کد ژنتيکي تکراري «CAG» دارد و نيز وضعيت مغز وي را در کادرهاي آبي رنگ، نشان مي‌دهد. بخش پايييني تصوير فوق، DNA يک فرد مبتلا به «بيماري‌هانتينگتون: Huntington’s disease» که تعداد بيشتري کد ژنتيکي تکراري «CAG» دارد، و نيز وضعيت مغزي وي را در کادرهاي قرمز رنگ به نمايش گذاشته است. به تفاوت‌هاي موجود، توجه فرماييد.

البته همين تفاوت‌هاي جزيي ايجاد شده در DNA بيماران مبتلا به بيماري عصبي و مغزي «کره ي‌هانتينگتون: Huntington’s Chorea» يا «بيماري‌هانتينگتون: Huntington’s disease» موجب مي‌شود که اين افراد که بسياري از آن‌ها در کودکي و جواني سالم به نظر مي‌رسند، به مرور زمان و در سنين ميانسالي و سالمندي، دچار مرگ زودرس برخي از سلول‌هاي مغزي شوند و علايمي همچون «اضطراب»، «حملات جنون»، «اختلال در صحبت کردن»، «اختلال در خوردن»، «اختلالات حرکتي» و ... را بروز دهند:(191)

تفاوت‌هاي جزيي (اضافه شدن چند کد تکراري نوکلئوتيدي «CAG») ايجاد شده در DNA بيماران مبتلا به بيماري عصبي و مغزي «کره ي‌هانتينگتون: Huntington’s Chorea» يا «بيماري‌هانتينگتون: Huntington’s disease» موجب مي‌شود که اين افراد که بسياري از آن‌ها در کودکي و جواني سالم به نظر مي‌رسند، به مرور زمان و در سنين ميانسالي و سالمندي، دچار مرگ زودرس برخي از سلول‌هاي مغزي شوند و علايمي همچون «اضطراب»، «حملات جنون»،

«اختلال در صـــحبت كـــردن»، «اختلال در خـــوردن»، «اختلالات حركتي» و ... را برور دهند.

البته بيماري‌هاي ژنتيكي مكشـوف شـده تـاكنون، بسـيار بيشـتر از مـوارد ذكر شـده هسـتند و حـتي در بـرخي از بيماري‌هـا، اختلالات ايجـاد شـده فقط در اثر اختلاف در يک كد ژنتيكي، بـروز مي‌يابند! اما ارتبـاط اين مثال‌ها با مبحث فســيل شناسي و مطالعـــات مبتـــني بر «DNA باستاني: Ancient DNA» چيست؟

همان گونه كه ملاحظه فرموديد، نه تنها وضعيت ژنـتيكي انسـان‌هاي سـالم از نژادهـاي مختلف با يكـديگر تفـاوت دارد، بلكه بيماري‌هـــاي زيـــادي وجـــود دارند كه مـــوجب اختلالات كرومـــوزومي و اختلالات ژني كوچک يا بـــزرگ مي‌شـــوند كه افـــراد مبتلا به آن‌ها ممكن است از نظر بدني و ظاهري، بيمار يا به ظـاهر سـالم به نظر برسـند؛ اما به هر حال داراي اختلالات ژنتيكي در سلول‌هاي خـود مي‌باشند.

بـــــرخي بيماري‌ها همچـــــون «بيماري‌هـــــانتينگتون: Huntington’s disease» وجود دارند كه بيماران دچار آن، عمدتاً علايم خـود را از حـوالي 35 الي 40 سـالگي نشـان مي‌دهند و بسـياري از آن‌ها در سـنين جـواني و حـــتي گهگـــاه تا اوايل ميانســـالي كـــاملاً ســـالم به نظر مي‌رسند.(191)

حال تصـور بفرماييد كه هـزاران سـال آينـده، فسـيل يک جـوان يا ميانسـال به ظـاهر سـالمي كه قـرار بـوده در آينـــــده، علايم «بيماري‌هـــــانتينگتون: Huntington’s disease» را نشـان دهـد، اما به دلايل ديگـري همچـون

زلزله، سيل، بيماري‌هاي ديگر همچـون انـواع عفونت‌هـا، سرطان و ... در جواني يا ابتداي ميانسالي جـان خـود را از دست داده اســـت، از خـــاک خـــارج شـــود و توسط دانشـــمندان قرن‌هـــاي آتي چه از نظر ظـــاهري و چه از نظر مطالعات مبتني بر روش «DNA باستاني: Ancient DNA»ـ مورد بررسي قـرار گـيرد. اين امر تبعـات جـالبي خواهد داشـــت؛ به نحـــوي كه اســـكلت فســـيل مـــذكور، تفاوت‌هاي جدي با انسان‌هاي ديگر نخواهد داشت، اما در آناليز DNA اين فسيل، تغييرات فاحشي همچون ازديـاد توالي‌هاي تكراري كدهاي «CAG»ـ به چشم خواهد خورد! اگر دانشمندان آينده نيز از نسل تكامل شناسـان كنـوني باشند! ممكن است چـنين تفاوت‌هـايي را به تفـاوت بين «گونه» اي نسبت دهند! حال آن كه در اصل، فســيل‌هاي مـذكور مبتلا به بيمـاري ژنـتيكي بـوده و به همين دليـل، DNA متفاوت با بسـياري از انسـان‌ها داشـته‌اند، نه اين كه موجودي از «گونه» اي ديگر باشند!

البته مشـكلات مـذكور در مـورد فسـيل‌هايي كه اختلالات اسكلتي و ژنتيكي توام داشـته باشـند، بغرنج‌تر مي‌باشد! به نحـــوي كه اگر دانشـــمندان نسل‌هاي بعـــد، به تكامل شناســـان امـــروز تأسي نمايند!، با مشـــاهده‌ي اختلالات اسـكلتي و ژنـتيكي در فسـيل‌هاي بيمـاراني كه مبتلا به بيماري‌هـــــايي همچـــــون «ســـــندرم ترنر: Turner’s Syndrome»(190) بوده‌انـد، نتيجه خواهند گـرفت كه با توجه به تفاوت‌هـــاي اســـكلتي و ژنـــتيكي صـــاحبان فسـيل‌هاي مـذكور، اين فسـيل‌ها مربـوط به موجـوداتي جدا از «گونه»ي انسان‌ها مي‌باشند!!!

قطعاً سناريوي مضحكي كه در بالا به آن اشـاره شـد، در مورد فسيل بسياري از «انسان ساها: Hominids»ـ نـيز مي‌تواند رخ دهد و نتيجه گيري‌هــاي تكامل شناســان در مــورد اختلافــات DNA فسـيل‌هاي منتسب به «انسـان ساها: Hominids» با DNA

انســـان‌هاي امـــروزي و انتســـاب اين اختلاف‌ها به تفاوت‌هــاي «بين گونه اي»، ممكن است ناشي از ســاده انگاري‌هاي آن‌ها در اين خصوص باشد!

البته ماجرا به همين سادگي كه در بالا بيان شــد، نيست! چــرا كه ما هنــوز تغيــيرات ژنــتيكي مرتبط با بســياري از بيماري‌ها را نمي‌دانيم و علم ژنتيــک، هنـــوز در ابتـــداي مطالعات خود در مورد بيماري‌ها است و ســال‌هاي ســال نيز طول خواهد كشيد تا بتواند مسايل ژنتيكي مربوط به بيماري‌هاي كشف شــده تا امــروز را روشن نمايد! (البته سال به سال با كشف بيماري‌هاي جديد، كــار متخصصــان علم ژنتيک، بيشتر نيز خواهد شد!!!)

اين مســـئله از آن جا اهميت دارد كه در حين مطـــالعه‌ي فســيل‌هاي مربــوط به «انســان ساها: Hominids»، با مشــاهده‌ي تفاوت‌هــاي احتمــالي آن‌ها با ژن رفــرانس و مرجع انسان‌هاي كنوني - چيزي كه در عمل وجود ندارد! و در ادامه‌ي مقاله به آن خواهيم پرداخت! -، نمي‌تــوانيم بگوييم كه اين تفاوت ژني آن‌ها با ژن مرجع! انســان‌هاي كنوني، لزوماً به معناي اين است كه آن‌ها در «گونه اي» جدا از انسان‌هاي امروز طبقه بندي مي‌شوند!!! چــرا كه اصـــــولاً ممكن است اين گونه تغيـــــيرات ژني به دليل بيماري‌هاي ژنتيكي آن‌ها باشد!!!

البته ممكن است تكامل شناســـان اين گونه بگويند كه با مقايسه‌ي ژن‌هـــاي فســـيل‌ها با بيماري‌هـــاي ژنـــتيكي انسان‌هاي كنـوني مي‌تواننـد، تفاوت‌هـاي واقعي ژني را از تفاوت‌هاي ناشي از بيماري‌هــا، افــتراق دهند. اما اين سخن، پاسخ كودكانه اي بيش نيست! زيرا:

الف) همان گونه كه ذكر كرديم، هنوز تفاوت‌هاي ژنتيكي موجود در بيماري‌هـاي فعلي نـيز كشف نشـده اسـت؛ در حــالي كه ما بســياري از بيماري‌هــاي ژنــتيكي را هنــوز كشف نكرده ايم كه بخواهيم DNA آن‌ها را در استاندارد سازي مطالعات فسيلي، مورد استفاده قرار دهيم!

ب) آن چه كه تكامل شناسان از آن به عنوان DNA مرجع انســـان‌هاي امـــروزي نـــام مي‌برنـــد، DNA حاصل از مطـالعه‌ي «پـروژه‌ي ژنـوم انسـان: Human Genome Project» و چند مطالعه‌ي ديگر است كه مجموع اين چند مطالعه، تاكنون حتي به ميزان بيش از تعداد انگشــتان 2 دست نـيز از ژنـوم كامل انسـان‌هاي سـالم و متفـاوت، استفاده نكرده‌اند!!!(192)ـ كه ان شاء الله ما به صـورت گـــذرا در ادامه‌ي مقاله و به صـــورت مفصل در سلســـله مقالات آتي، به آن خـواهيم پـرداخت. در واقع 10 DNA كامل انساني، كه تا به امروز به صورت كامل رمزگشايي شده‌اند، نمي‌توانند نماينده‌ي DNA بيش از 7 ميليارد نفر انسان(193)ـ باشند! بنابراين تكامل شناسان تا سال‌هاي ســـال نـــيز نمي‌توانند هيچ DNA يا مجموعه اي از DNA انسـان‌هاي كنـوني را به عنـوان «DNA مرجع» معـرفي نمايند و تا عملي كـــردن اين ادعـــا، ســـال‌هاي ســـال و فاصله‌ي زيــادي در پيش دارند! (به ادامه‌ي مقاله مراجعه فرماييد!)

بـــدين تـــرتيب، وجـــود بيماري‌هـــاي ژنـــتيكي مختلف در انســـان‌ها و ســـاير موجـــودات زنـــده كه بـــرخي از آن‌ها تغييرات اسكلتي ايجـاد مي‌كنند و بـرخي ديگر نـيز بـدون ايجاد تغييرات ظاهري، موجب تغيـيرات ژنـتيكي در DNA مي‌گردند، از جمله مسايلي است كه ابهامات، سـوالات و ايرادات جدي در مقابل ادعاهاي تكامل شناسان در مورد DNAهاي حاصل از فسيل‌ها ايجـاد مي‌نمايد! به خصـوص كه بسياري از بيماري‌هاي ژنـتيكي، در موجـودات زنـده و از جمله انســـان‌ها وجـــود دارند كه مي‌توانند مـــوجب تغييراتي در DNA شوند، اما هنوز كشف نشده‌اند و چند و چـون آن‌ها مشـخص نشـده است كه اين مسـئله نـيز، مشكلات پيش روي تكامل شناسـان را بغرنج‌تر مي‌نمايد! در واقـع، اين مسـئله به عنـوان سـدي بـزرگ در مقابل ادعاهاي تكامل شناسان، عمل مي‌كند!

اين سوالات، ابهامات و پيچيدگي‌ها، موجب شده است تا بعد از فراگير شدن استفاده از كامپيوتر و نرم افزارهاي كـامپيوتري، زيست شناســان و تكامل شناســان از نــرم افزارها و برنامه‌هاي كـامپيوتري متعـددي بـراي تلفيق و مرتبط كردن الگوريتم‌هاي نـاهمگون بهـره ببيند تا شـايد بتوانند مشـــكلات ناشي از ناهماهنگي‌ها و تناقضـــات مشـــاهده شـــده در آنـــاليز ژن‌هـــاي مختلف را به نحـــوي كاهش دهند!

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه‌ی مبحث فســـيل‌هاي «نئانـــدرتال‌ها» و مطالعـــات ژنتيک

G) علاوه بر مطالبي كه تاكنون پيرامون مشكلات مربوط به انواع مطالعات ژنتيكي انجام شده روي فسـيل‌ها ذكر گرديد، مشكلات جـدي نـيز در مـورد مطالعـات مبتـني بر پروتكل «DNA باستاني: Ancient DNA» استفاده كننده از DNA ميتوكندريال (mtDNA) وجود دارد.

DNA ميتوكندريال (mtDNA)، نقش مهمي در مطالعات مبتني بر روش «DNA باستاني: Ancient DNA» بازي مي‌كند و بسياري از آناليزهاي انجـام شـده بر روي DNA فسـيل‌ها، با اسـتفاده از DNA ميتوكنـدريال (mtDNA) صورت گرفته است و فسيل‌هاي «نئاندرتال‌ها» نيز از آن بي نصيب نبوده‌اند!(194)

DNA ميتوكندريال (mtDNA)، نقش مهمي در مطالعات مبتني بر روش «DNA باستاني: Ancient DNA» دارد و بسياري از آناليزهاي انجام شده بر روي DNA فسيل‌ها، با اسـتفاده از DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)ـ صـورت گرفته است و فسـيل‌هاي «نئانـدرتال‌ها» نـيز از آن بي نصيب نبوده‌اند!

DNA ميتوكندريال (mtDNA)، نقش مهمي در مطالعات مبتني بر روش «DNA باستاني: Ancient DNA» دارد و بسياري از آناليزهاي انجام شده بر روي DNA فسيل‌ها، با اسـتفاده از DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)ـ صـورت گرفته است و فسـيل‌هاي «نئانـدرتال‌ها» نـيز از آن بي نصيب نبوده‌اند!

استفاده از DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)ـ در مطالعـات فسـيلي مبتـني بر روش «DNA باسـتاني: Ancient DNA»، به چند دليل مـورد توجه بـوده است: اولاً گرچه

DNA ميتوكندريال (mtDNA)، درصد بسيار كمي از كل DNA سلولي را تشكيل مي‌دهد، اما همين درصد كم، در كپي‌هاي متعدد و فراوان در سطح سلول‌ها پخش شده اند(170)ـ و بازيابي آن‌ها امكان پذير است. ثانياً به دليل اين كه مطابق مفروضات علمي (تا سال 1995 ميلادي)، انتقال DNA ميتوكندريال (mtDNA)، از مادر به فرزندان در طي نسل‌ها رخ داده و «توارث مادري» دارد(173)، گزينه‌ي جذابي براي مطالعات تبارشناسي و از جمله بررسي زمان جدا شدن نسل‌ها از يكديگر به شمار مي‌رود.(173)

بنا بر مفروضات قبلي، DNA ميتوكندريال (mtDNA) عمدتاً تنها از مادران به فرزندان انتقال مي‌يابد و به همين ترتيب، عمدتاً تنها دختران اين مادران مي‌توانند DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ كسب شده را به فرزندان خود انتقال دهند و ... بدين ترتيب، عمدتاً تنها مادران و دختران مي‌توانند عامل انتقال نسل به نسل DNA ميتوكندريال به نسل بعد از خود باشند! به همين دليل توارث DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ را «توارث مادري» مي‌نامند كه مي‌تواند تنها از طريق مادران به دختران و سپس نواده‌هاي دختري و ... انتقال يابد. با توجه به اين مفروضات، DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ به عنوان يک گزينه‌ي جذاب براي و از جمله بررسي زمان جدا شدن نسل‌ها از يكديگر به شمار مي‌رود.

البته امروزه، كم كم مطالعه بر روي DNA هسته اي فسيل‌ها نيز رونق گرفته و اين نوع مطالعات در حال افزايش است!(195)

تا اين جـاي كـار بـراي مخاطبـان محـترم و به خصـوص عزيــزاني كه مطالعــاتي در حــوزه‌ي «زيست شناسي» دارنــد، مســئله‌ي عجيب و غريــبي نيست! اما موضــوع هنگامي جـالب مي‌شـود كه بـدانيم، مفروضـات قبلي در مورد DNA ميتوكندريال (mtDNA)، از حوالي سال 1995 ميلادي به بعـد، با ابهامـات و ايـرادات جـدي موجه شـده است كه برخي از آن‌ها به شرح زير مي‌باشند:

الف) بـــرخلاف تصـــورات قبلي در مـــورد اين كه DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ صرفاً به صـورت تـوارث مـادري انتقال مي‌يابـد، شـواهدي به دست آمـده است كه نشـان مي‌دهد در بـرخي مـوارد، DNA ميتوكنـدريال (mtDNA) موجود در اسپرم پدر نيز بعد از لقاح مي‌تواند زنده مانده و به فرزندان انتقال يابد! (196)

بـــــرخلاف تصـــــورات قبلي در مـــــورد اين كه DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ صرفاً به صـورت تـوارث مـادري انتقال مي‌يابـد، شـواهدي به دست آمـده است كه نشـان مي‌دهد در بـرخي مـوارد، DNA ميتوكنـدريال (mtDNA) موجود در اسپرم پدر نيز بعد از لقاح مي‌تواند زنده مانده و به فرزندان انتقال يابد!

بـــــرخلاف تصـــــورات قبلي در مـــــورد اين كه DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ صرفاً به صـورت تـوارث مـادري انتقال مي‌يابـد، شـواهدي به دست آمـده است كه نشـان مي‌دهد در بـرخي مـوارد، DNA ميتوكنـدريال (mtDNA) موجود در اسپرم پدر نيز بعد از لقاح مي‌تواند زنده مانده و به فرزندان انتقال يابد!

بـدين تـرتيب، مفروضـات قبلي در مـورد اين كه تـوارث DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ صرفاً به صورت «تـوارث مـادري» اسـت، زير سـوال مي‌رود و احتمـال «تـوارث پدري» يا «توارث توام» نيز در اين ميان مطرح مي‌گردد!

ب) نكته‌ي ديگري كه مفروضـات قبلي را دربـاره‌ي DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)ـ زير سـوال مي‌بـرد، كشف مسـئله‌ي تنـوع داخل سـلولي ميتوكنـدري‌ها يا «هتروپلاسمي (ناهمگوني): Heteroplasmy» است.

به عبـارت ديگـر، قبلاً تصـور مي‌شد كه تمـامي ميتوكنـدري‌هاي داخل سـلولي، كـپي يكسـاني از DNA دارند؛ حال آن كه در مطالعـات بعـدي مشـخص گرديد كه در بسياري از موجودات زنده و از جمله انسـان‌ها، ممكن است ميتوكندري‌هاي مختلف داخل يک سلول، DNAهـاي متفاوتي داشته باشند!:(197)

تصـوير راسـت، نمـايي از «هوموپلاسـمي: Homoplasmy»ـ را نشـان مي‌دهد كه در آن تمـامي ميتوكندري‌ها (بيضي‌هاي زرد رنگ)، حاوي DNA يكساني هسـتند. قبلاً تصـور مي‌شد كه تمـامي سـلول‌هاي بـدن موجـودات زنـده از جمله انسـان، داراي وضـعيت «هوموپلاسمي: Homoplasmy»ـ هسـتند. تصـاوير چپ، نمايي از «هتروپلاسمي (نـاهمگوني): Heteroplasmy» زا نشـان مي‌دهند كه در آن‌هـا، ميتوكنـدري‌هاي سـلول (بيضي‌هاي زرد رنگ و قرمز رنگ)، حـاوي DNAهـاي متفـاوتي هسـتند! امـروزه مشـخص گرديـده است كه پديده‌ي «هتروپلاسـمي (نـاهمگوني): Heteroplasmy»، يک پديده‌ي واقعي و شايع در سلول‌هاي بـدن موجـودات زنده و از جمله انسان است!

البته پديـــــــده‌ي «هتروپلاســـــــمي (نـــــــاهمگوني): Heteroplasmy»ـــ ميتوكنـــدري‌ها، پديـــده‌ي ناشـــايعي نيست! بلكه بـــرخي مطالعـــات، شـــيوع «هتروپلاســـمي (نـــاهمگوني): Heteroplasmy»ـــ ميتوكنـــدري‌ها را در سـلول‌هاي انسـان‌ها، از 10 درصد الي 20 درصد افـراد جوامع انساني گزارش نموده اند:(197)

پديـده‌ي «هتروپلاسـمي (نـاهمگوني): Heteroplasmy» ميتوكندري‌ها در داخل سلول‌ها، پديده‌ي ناشايعي نيست! بلكه برخي مطالعات، شيوع «هتروپلاسمي (نـاهمگوني): Heteroplasmy»ـــ ميتوكنـــدري‌ها را در ســـلول‌هاي انسان‌ها، از 10 درصد الي 20 درصد گزارش نموده‌اند!

اما نكته‌ي شگفت انگيزتر اين كه حتي در بدن يک انسـان نـــيز، ممكن است از بـــافتي به بـــافت ديگـــر، مـــيزان «هتروپلاســـــــمي (نـــــــاهمگوني): Heteroplasmy» ميتوكندري‌ها متغير باشد!(198) براي مثال، ممكن است مـــيزان «هتروپلاســـمي (نـــاهمگوني): Heteroplasmy» ميتوكندري‌ها در سـلول‌هاي عضـلات اسـكلتي، با مـيزان «هتروپلاســـــــمي (نـــــــاهمگوني): Heteroplasmy» ميتوكنـــدري‌ها در ســـلول‌هاي پوســـت، متفـــاوت باشد! همچنين مشخص شده است كه حتي با تغيير سن انسـان نـــيز، ممكن است مـــيزان «هتروپلاســـمي (نـــاهمگوني): Heteroplasmy» ميتوكندري‌ها تغيير كند!:(198)

حـتي در بـدن يک انسـان نـيز، ممكن است از بـافتي به بـــافت ديگـــر، مـــيزان «هتروپلاســـمي (نـــاهمگوني): Heteroplasmy»ـ ميتوكندري‌ها متغير باشد! براي مثال، ممكن است مـــــيزان «هتروپلاســـــــمي (نـــــــاهمگوني): Heteroplasmy»ـ ميتوكنـدري‌ها در سـلول‌هاي عضـلات

اســـكلتي، با مـــيزان «هتروپلاســـمي (نـــاهمگوني): Heteroplasmy»ـ ميتوكنـدري‌ها در سـلول‌هاي پوسـت، متفاوت باشد! همچـنين مشـخص شـده است كه حـتي با تغيير سن انسان نيز، ممكن است مـيزان «هتروپلاسـمي (ناهمگوني): Heteroplasmy» ميتوكندري‌ها تغيير كند!

حـتي در بـدن يک انسـان نـيز، ممكن است از بـافتي به بـــافت ديگـــر، مـــيزان «هتروپلاســـمي (نـــاهمگوني): Heteroplasmy»ـ ميتوكندري‌ها متغير باشد! براي مثال، ممكن است مـــيزان «هتروپلاســـمي (نـــاهمگوني): Heteroplasmy»ـ ميتوكنـدري‌ها در سـلول‌هاي عضـلات اســـكلتي، با مـــيزان «هتروپلاســـمي (نـــاهمگوني): Heteroplasmy»ـ ميتوكنـدري‌ها در سـلول‌هاي پوسـت، متفاوت باشد! همچـنين مشـخص شـده است كه حـتي با تغيير سن انسان نيز، ممكن است مـيزان «هتروپلاسـمي (ناهمگوني): Heteroplasmy» ميتوكندري‌ها تغيير كند!

بـدين تـرتيب با توجه به مطالعـات انجـام شـده در طي سـال‌هاي اخـير، مشـخص گرديـده است كه مفروضـات قبلي تكامل شناسان، در رابطه با «توارث DNA يكسان مـادري» از مـادر به فرزنـدان، نادرست بـوده و مـوارد متعدد و اثبـات شـده اي از «هتروپلاسـمي (نـاهمگوني): Heteroplasmy»ـ ميتوكندري‌ها در طي سـال‌هاي اخـير كشف گرديـــده است! به نحـــوي كه نه تنها در افـــراد يک خـانواده، بلكه حـتي در سـلول‌هاي مختلف يک انسـان و حـتي در سـنين مختلف عمر وي، مـيزان متغـير و گهگـاه غيرقابل پيش بيـــني از «هتروپلاســـمي (نـــاهمگوني): Heteroplasmy»ـ ميتوكنـدري‌ها ملاحظه مي‌گـردد!!! با عنـايت به اين كشـفيات، مي‌تـوان گفت كه مفروضـات

قبلي تكامل شناسان پيرامون «توارث مادري DNA ميتوكندريال (mtDNA)»، با چالش‌ها و اشكالات جدي مواجه است!

ج) مسئله‌ي ديگري كه در مقابل ادعاهاي تكامل شناسان، چالش جدي ايجاد مي‌نمايد، اين نكته است كه برخلاف مفروضات قبلي تكامل شناسان كه سرعت بروز جهش در DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ را طي نسل‌هاي مختلف، ثابت و يكسان فرض مي‌كردند، امروزه مشخص شده است كه سرعت جهش‌هاي ژنتيكي در «DNA ميتوكندريال (mtDNA)»، متغير و غير قابل پيش بيني بوده و در برخي از موارد، سرعت بروز جهش‌ها در «DNA ميتوكندريال (mtDNA)»، بسيار بيشتر از آن چيزي است كه در محاسبات قبلي تكامل شناسان، لحاظ شده بود!(199)

در واقع مطالعات جديد (پس از سال 1995 ميلادي) نشان داده‌اند كه جهش‌هاي ژنتيكي يا «موتاسيون: Mutation»ها(172)ـــ در «DNA ميتوكندريال (mtDNA)»، بسيار سريع‌تر از محاسبات قبلي، به وقوع مي‌پيوندند!:(199)

سایز اصلی تصویر

مسئله‌ي ديگري كه در مقابل ادعاهاي تكامل شناسان، چالش جدي ايجاد مي‌نمايد، اين نكته است كه برخلاف مفروضات قبلي تكامل شناسان كه سرعت بروز جهش در DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـــ را طي نسل‌هاي مختلف، ثابت و يكسان فرض مي‌كردند، امروزه مشخص شده است كه سرعت جهش‌هاي ژنتيكي در «DNA

ميتوكندريال (mtDNA)»، متغير و غـير قابل پيش بيـني بـوده و در بـرخي از مـوارد، سـرعت بـروز جهش‌ها در « DNA ميتوكندريال (mtDNA)»، بسيار بيشتر از آن چيزي است كه در محاسبات تكامل شناسان لحاظ شده بود! در واقع مطالعات جديد (پس از سال 1995 ميلادي) نشـان داده‌اند كه جهش‌هـــاي ژنـــتيكي يا «موتاســـيون: Mutation»ها در «DNA ميتوكنـــدريال (mtDNA)»، بسيار سريع‌تر از محاسبات قبلي، به وقوع مي‌پيوندند!

سایز اصلی تصویر

مسئله‌ي ديگـري كه در مقابل ادعاهـاي تكامل شناسـان، چالش جـدي ايجـاد مي‌نمايـد، اين نكته است كه بـرخلاف مفروضات قبلي تكامل شناسان كه سـرعت بـروز جهش در DNA ميتوكنـــدريال (mtDNA)ـــ را طي نسل‌هاي مختلف، ثابت و يكسان فرض مي‌كردند، امروزه مشـخص شـــده است كه ســـرعت جهش‌هـــاي ژنـــتيكي در «DNA ميتوكندريال (mtDNA)»، متغير و غـير قابل پيش بيـني بـوده و در بـرخي از مـوارد، سـرعت بـروز جهش‌ها در « DNA ميتوكندريال (mtDNA)»، بسيار بيشتر از آن چيزي است كه در محاسبات تكامل شناسان لحاظ شده بود! در واقع مطالعات جديد (پس از سال 1995 ميلادي) نشـان داده‌اند كه جهش‌هـــاي ژنـــتيكي يا «موتاســـيون: Mutation»ها در «DNA ميتوكنـــدريال (mtDNA)»، بسيار سريع‌تر از محاسبات قبلي، به وقوع مي‌پيوندند!

سایز اصلی تصویر

مسئله‌ي ديگـري كه در مقابل ادعاهـاي تكامل شناسـان، چالش جـدي ايجـاد مي‌نمايـد، اين نكته است كه بـرخلاف

مفروضات قبلي تكامل شناسان كه سـرعت بـروز جهش در DNA ميتوكنـــدريال (mtDNA)ـــ را طي نسل‌هاي مختلف، ثابت و يكسان فرض مي‌كردند، امروزه مشـخص شـــده است كه ســـرعت جهش‌هـــاي ژنـــتيكي در «DNA ميتوكندريال (mtDNA)»، متغير و غـير قابل پيش بيـني بـوده و در بـرخي از مـوارد، سـرعت بـروز جهش‌ها در «DNA ميتوكندريال (mtDNA)»، بسيار بيشتر از آن چيزي است كه در محاسبات تكامل شناسان لحاظ شده بود! در واقع مطالعات جديد (پس از سال 1995 ميلادي) نشـان داده‌اند كه جهش‌هـــــاي ژنـــــتيكي يا «موتاســـــيون: Mutation»ها در «DNA ميتوكنـــــدريال (mtDNA)»، بسيار سريع‌تر از محاسبات قبلي، به وقوع مي‌پيوندند!

همـــان گونه كه ملاحظه فرموديـــد، با توجه به كشـــفيات جديد علم ژنتيک، سـرعت بـروز جهش‌هـاي ژنـتيكي در «DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)»ـ طي نسل‌هاي مختلـف، متغـير بـوده و عمومـاً جهش‌ها سـريع‌تر از آن چـيزي كه قبلاً تصـــور مي‌شـــد، به وقـــوع مي‌پيوندند!(199)ـــ اين كشـــفيات، ادعاهـــاي تكامل شناســـان را كه بر اســـاس مفروضات غلط قبلي شكل گرفته است، باطل مي‌كند و محاســبات صــورت گرفته توسط آنـــان را كه بر اســـاس پيش فرض‌هـــاي قبلي انجـــام شـــده اســـت، مبـــدل به كاغذپاره مي‌نمايد!

اما از مجموع مطالبي كه در بخش‌هاي (الف)، (ب) و (ج) گفته شـــد، اين نتيجه به دست مي‌آيد كه ادعاهـــاي تكامل شناسان در حوزه‌هاي تبارشناسي و تكامل، كاملاً سست و ضعيف بوده و بر اساس اطلاعـــات قبل از ســـال 1995 ميلادي مي‌باشد! (گر چه هنـــوز تكامل شناســـان با بي

شــرمي كامل از آن‌ها در كتب و مقالاتشــان اســتفاده مي‌كنند و حتي اشاره اي به كشفيات جديد در اين حـوزه نمي‌نمايند!).

امروزه بسياري از دانشمندان، اين حقيقت را پذيرفته‌اند كه مطالعه در حوزه‌ي «DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)»، بسيار پيچيده‌تر از آن است كه قبلاً تصور مي‌شــد؛(200) همچـــنين اين محققـــان معتقدند كه ادعاهـــاي ســـاده انگـارانه‌ي قبلي مي‌بايسـت، تعـديل گـردد و راهكارهـاي نويني براي مطالعات جديد، در خدمت گرفته شود.(200)

از ســوي ديگــر، تعــدادي از محققين نــيز به صــراحت دربـاره‌ي عواقـبي كه اين كشـفيات جديد بـراي «تكامل شناسان» در پي دارد، اشـاره كرده‌اند و اين كشـفيات را موجب نگراني «تكامل شناسان» دانسته‌اند!:(200)

سایز اصلی تصویر

امروزه بسياري از دانشمندان، اين حقيقت را پذيرفته‌اند كه مطالعه در حوزه‌ي «DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)»، بســيار پيچيــده‌تر از آن است كه قبلاً تصــور مي‌شــد؛ همچـــنين اين محققـــان معتقدند كه ادعاهـــاي ســـاده انگـارانه‌ي قبلي مي‌بايسـت، تعـديل گـردد و راهكارهـاي نويني بـراي مطالعـات جديـد، در خـدمت گرفته شـود. از سوي ديگر، تعدادي از محققين نيز به صـراحت دربـاره‌ي عواقبي كه اين كشـفيات جديد بـراي «تكامل شناسـان» در پي دارد، اشـــاره كرده‌اند و اين كشـــفيات را مـــوجب نگراني «تكامل شناسان» دانسته‌اند!

سایز اصلی تصویر

امروزه بسياري از دانشمندان، اين حقيقت را پذيرفته‌اند كه مطالعه در حوزه‌ي «DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)»، بســـيار پيچيـــده‌تر از آن است كه قبلاً تصـــور مي‌شـــد؛ همچـــنين اين محققـــان معتقدند كه ادعاهـــاي ســـاده انگـارانه‌ي قبلي مي‌بايسـت، تعـديل گـردد و راهكارهـاي نويني بـراي مطالعـات جديـد، در خـدمت گرفته شـود. از سوي ديگر، تعدادي از محققين نيز به صـراحت دربـاره‌ي عواقبي كه اين كشـفيات جديد بـراي «تكامل شناسـان» در پي دارد، اشـــاره كرده‌اند و اين كشـــفيات را مـــوجب نگراني «تكامل شناسان» دانسته‌اند!

سايز اصلی تصوير

امروزه بسياري از دانشمندان، اين حقيقت را پذيرفته‌اند كه مطالعه در حوزه‌ي «DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)»، بســـيار پيچيـــده‌تر از آن است كه قبلاً تصـــور مي‌شـــد؛ همچـــنين اين محققـــان معتقدند كه ادعاهـــاي ســـاده انگـارانه‌ي قبلي مي‌بايسـت، تعـديل گـردد و راهكارهـاي نويني بـراي مطالعـات جديـد، در خـدمت گرفته شـود. از سوي ديگر، تعدادي از محققين نيز به صـراحت دربـاره‌ي عواقبي كه اين كشـفيات جديد بـراي «تكامل شناسـان» در پي دارد، اشـــاره كرده‌اند و اين كشـــفيات را مـــوجب نگراني «تكامل شناسان» دانسته‌اند!

سايز اصلی تصوير

امروزه بسياري از دانشمندان، اين حقيقت را پذيرفته‌اند كه مطالعه در حوزه‌ي «DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)»، بســـيار پيچيـــده‌تر از آن است كه قبلاً تصـــور مي‌شـــد؛ همچـــنين اين محققـــان معتقدند كه ادعاهـــاي ســـاده

انگـارانه‌ي قبلي مي‌بايسـت، تعـديل گـردد و راهكارهـاي نويني بـراي مطالعـات جديـد، در خـدمت گرفته شـود. از سوي ديگر، تعدادي از محققين نيز به صـراحت دربـاره‌ي عواقبي كه اين كشـفيات جديد بـراي «تكامل شناسـان» در پي دارد، اشـــاره كرده‌اند و اين كشـــفيات را مـــوجب نگراني «تكامل شناسان» دانسته‌اند!

بدين تـرتيب همـان گونه كه ملاحظه فرموديـد، ادعاهـاي تكامل شناسان پيرامون دقت بالاي مطالعات مبتني بر « DNA ميتوكندريال (mtDNA)»، با ابهامات و چالش‌هاي جدي مواجه شـده و با توجه به اين كه 50 درصد يا حـتي بيش از 50 درصد مطالعـــات مبتـــني بر روش «DNA باستاني: Ancient DNA»ـ كه تاكنون انجام شـده‌اند، بر اســاس «DNA ميتوكنــدريال (mtDNA)»ـ و با توجه به مفروضـــات قبلي، طـــرح ريـــزي شـــده‌اند، بايد گفت كه حداقل نيمي از مطالعات ژنتيكي مبتـني بر روش «DNA باستاني: Ancient DNA»ـ كه تاكنون انجام شـده‌اند، با چالش‌ها، ابهامات و سوالات جدي مواجه هستند!

گرچه بـــرخي مشـــكلات ذكر شـــده در مـــورد «DNA ميتوكنــدريال (mtDNA)»ـ همچــون «هتروپلاســمي» در مورد DNA هسته اي وجود ندارد، اما ساير مشكلاتي كه قبلاً در مورد مشكلات موجود در روش «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ ذكر شد - اعم از تغيــيرات شــيميايي DNA بعد از مرگ، آلودگي نمونه‌هـاي DNA، اسـتاندارد نبودن روش‌هـاي مطالعه بر روي DNA باسـتاني، تعـداد كم فسيل‌هاي مـورد مطالعـه، و ورود DNA ويـروس به DNA بدن انسان و جانوران (كه اتفاقاً اختصاص به DNA هسته اي دارد) -، هم در DNA ميتوكندريال (mtDNA)، و

هم در DNA هسته اي به چشم مي‌خورد و مطالعات مربوط به هر دو نوع DNA را به چالش مي‌طلبد! بدين ترتيب هر دو نوع DNA در مطالعات مبتني بر روش «DNA باستاني: Ancient DNA» با مشكلات جدي رو به رو هستند!

H) اما يكي ديگر از مشكلاتي كه در مورد مطالعات مبتني بر روش «DNA باستاني: Ancient DNA» وجود دارد، مسئله‌ي عدم تطابق يافته‌هاي حاصل از مطالعه بر روي ژن‌ها و قطعات مختلف DNA است! در واقع اين مشكل كه از يک سو، هم در مطالعات «DNA باستاني: Ancient DNA» و هم در مطالعات DNA موجودات امروزي وجود دارد و از سوي ديگر، هم مطالعات انجام شده بر روي DNA ميتوكندريال (mtDNA) و هم مطالعات مربوط به DNA هسته اي را با چالش مواجه مي‌كند، موجب بروز اشكالات، ابهامات و سردرگمي‌هاي بسيار مي‌گردد!

قبل از بررسي اين مشكل، مي‌بايست توضيح مختصري پيرامون «درخت فيلوژنتيک: Phylogenetic tree»(201)، «درخت اتصال – همسايگي: Neighbor joining»(202) و «درخت بايزي: Bayesian tree»(203) بدهيم؛ «درخت فيلوژنتيک: Phylogenetic tree»(201)، «درخت اتصال – همسايگي: Neighbor joining»(202) و «درخت بايزي: Bayesian tree»(203)، يكي از شايع ترين متدها و روش‌هايي هستند كه «تكامل شناسان» از آن‌ها براي نشان دادن رابطه‌ي خويشاوندي موجودات بهره مي‌برند. بدين ترتيب كه موجودات زنده‌ي مد نظر خود را در

«درخت»هـايي به نمـايش مي‌گذارند كه هر شـاخه‌ي اين درخت‌هـا، متعلق به يک «موجـود زنـده» مي‌باشد. در اين درخت‌ها، هر چه موجودات از نظر تكاملي به هم نزديكتر باشـند و هر چه خويشـاوندي بيشـتر و شـباهت ظـاهري (آناتوميک)، فيزيولوژيک يا ژنتيک بيشتري داشته باشـند، در شاخه‌هاي نزديک تري قـرار مي‌گيرند و هر چه از نظر تكـاملي از يكـديگر دورتر باشـند و هر چه خويشـاوندي كمتر، شباهت ظـاهري (آناتوميک)، فيزيولوژيک يا ژنتيک كمتري داشـته و از همـديگر دورتر باشـند، در شـاخه‌هاي دورتـري نسـبت به يكـديگر قـرار مي‌گيرند (البته به زعم تكامل شناسان!):

سايز اصلی تصوير

تصاويري از «درخت فيلوژنتيک: Phylogenetic tree»، «درخت اتصال - همسايگي: Neighbor joining tree» و «درخت بـايزي: Bayesian tree»؛ هر شـاخه‌ي اين درخت‌هـا، متعلق به يک «موجـود زنـده» مي‌باشد. در اين درخت‌ها، هر چه موجودات از نظر تكاملي به هم نزديكتر باشـند و هر چه خويشـاوندي بيشـتر و شـباهت ظـاهري (آناتوميک)، فيزيولوژيک يا ژنتيک بيشتري داشته باشـند، در شـاخه‌هاي نزديک تـري قـرار مي‌گيرند (موجـودات زنده‌ي داخل كادر قرمز رنگ) و هر چه از نظر تكاملي از يكديگر دورتر باشند و هر چه خويشاوندي كمتر، شـباهت ظاهري (آناتوميک)، فيزيولوژيک يا ژنتيک كمتري داشـته و از همـديگر دورتر باشـند - به زعم تكامل شناسـان! -، در شـاخه‌هاي دورتـري نسـبت به يكـديگر قـرار مي‌گيرند (فاصله‌ي بين موجـودات زنـده‌ي كـادر قرمز رنگ و كـادر آبي رنگ).

البته از نظر علمي، اختلافـــاتي بين تعـــاريف «درخت فيلوژنتيک: Phylogenetic tree»(201)، «درخت اتصال – همسايگي: Neighbor joining tree»(202) و «درخت بايزي: Bayesian tree»(203) وجود دارد که از ذکر آن به دليل جلوگـــيري از طـــولاني شـــدن بحث خـــودداري مي‌نمـــــــــاييم؛ اما معمـــــــــولاً «درخت فيلوژنتيک: Phylogenetic tree»(201) بـــراي مقاصد مقايسه‌ي ظـــاهري (آناتوميک) و ژنتيک کـــاربرد دارد، اما «درخت اتصال – همسايگي: Neighbor joining tree»(202) و «درخت بـايزي: Bayesian tree»(203) بيشـتر بـراي مقاصد مقايسه‌ي ژنتيکي يا ساختار پروتئيـني و امثـالهم کاربرد دارند.

به هر حـال، آن چه اهميت دارد، اين است که نـزديکي يا دوري ظـاهري (آناتوميک)، ژنـتيکي، پروتئـوميکي و ... موجـــودات زنـــده (البته به زعم تکامل شناســـان!) به وســـيله‌ي درخت‌هـــايي همچـــون «درخت فيلوژنتيک: Phylogenetic tree»(201)، «درخت اتصـــال – همسايگي: Neighbor joining tree»(202) و «درخت بايزي: Bayesian tree»(203) نمايش داده مي‌شود که در اين درختان، دوري يا نـزديکي شـاخه‌ها، معـرف دوري يا نزديکي موجودات زنده‌ي مورد نظر است.

قبلاً به مشـکل عـدم شـباهت تقسـيم بنـدي و درخت فيلوژنتيکي اسب‌هاي موسـوم به اسب‌هاي ماقبل تـاريخ بر اسـاس ظـاهر فسـيل‌هاي آن‌هـا، با تقسـيم بنـدي و درخت فيلوژنتيکي آن‌ها بر اساس آنـاليز به روش «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ در بخش‌هـاي قبلي همين مقاله اشاره کرديم.

اما مشـکل هنگـامي بيشـتر خـود را نشـان مي‌دهد که ملاحظه مي‌گردد که مطالعات مختلف انجام شده بر روي بخش‌هـاي مختلفي از DNA و بخش‌هـاي مختلفي از ژن‌هاي گونـاگون فسـيل‌ها يا موجـودات زنـده‌ي کنـوني، نتـايج متفـاوت و متغـيري ارايه مي‌دهند! بـراي مثـال هنگامي که 3 موجود زنده‌ي A، B و C از نظر ژنـتيکي بررسي مي‌گردنـد، نتـايج آنـاليز بر روي ژن (الف) اين موجـودات زنـده، با نتـايج آنـاليز بر روي ژن (ب) اين موجودات زنده، متفاوت مي‌باشد!

تصـاوير زيـر، «درخت‌هـاي فيلوژنتيک: Phylogenetic trees» چند گونه از «پلاسموديوم: Plasmodium»ها را که انواع انساني آن در انسان، بيماري «مالاريا» را ايجاد مي‌کند، بر اساس 3 پارامتر شامل «DNA هسـته اي کد کننـده‌ي زير واحد کوچک RNA ريبـوزومي (rRNA) موسوم به (SSU)»، «DNA ميتوکندريال (mtDNA)» کد کننده‌ي پروتئين سيتوکروم b موسوم به (Cytochrome b)» و نـيز «DNA پلاسـتيدي کد کننـده‌ي پروتئـاز کازئينوليتيک موسوم به (ClpC)» نشان مي‌دهد:(204)

تصـاوير فـوق، «درخت‌هـاي فيلوژنتيک: Phylogenetic trees» چند گونه از «پلاسموديوم: Plasmodium»ها را که انواع انساني آن در انسان بيماري «مالاريا» را ايجـاد مي‌کند، بر اساس 3 پارامتر شامل «DNA هسـته اي کد کننـده‌ي زير واحد کوچک RNA ريبـوزومي (rRNA) موسوم به (SSU)»، «DNA ميتوکندريال (mtDNA)» کد کننده‌ي پروتئين سيتوکروم b موسوم به (Cytochrome b)» و نـيز «DNA پلاسـتيدي کد کننـده‌ي پروتئـاز کازئينوليتيک موسوم به (ClpC)» نشان مي‌دهد.

همان گونه که در تصاویر فوق مشاهده مي‌فرمایید، علي رغم این که طبق ادعاهـــاي تکامل شناســـان، انتظـــار مي‌رود که در مقایسه بین «گونه»هـــــــاي مختلف انگل «پلاسمودیوم»، آنالیز بخش‌هاي مختلف ژني و DNAهاي قسمت‌هاي مختلف سلول‌هاي آن‌ها (اعم از DNA هسته اي، DNA میتوکنـدریال (mtDNA)ـ و DNA پلاسـتیدي)، درخت‌هاي فیلوژنتیک کم و بیش مشـابهي به دست آید – تا همگام با هم سیر خویشـاوندي و تکـاملي مشـابهي به نمـــایش بگذارند -، اما ملاحظه مي‌گـــردد که آنـــالیز هر DNA، درخت فیلوژنتیک متفـــــاوتي را به نمـــــایش مي‌گذارد!!!

بـــــراي مثـــــال، در آنـــــالیز به دست آمـــــده از «DNA میتوکندریال (mtDNA)ـ کد کننده‌ي پروتئین سیتوکروم b موسوم به (Cytochrome b)»، مشاهده مي‌شود که دو گـونه‌ي «پلاسـمودیوم الونگـاتوم: P. elongatum»ـ و «پلاسـمودیوم گالیناسـئوم: P. gallinaceum»ـ قـرابت زیـــــادي با همـــــدیگر از نظر این ژن دارند و بر روي دو شـاخه‌ي مجـاور قـرار دارنـد، اما همین دو گونه یعـني «پلاســـــمودیوم الونگـــــاتوم: P. elongatum»ـــ و «پلاسمودیوم گالیناسئوم: P. gallinaceum»ـ هنگـامي که از نظر «DNA پلاســـــتیدي کد کننـــــده‌ي پروتئـــــاز کازئینولیتیک موســـوم به (ClpC)»ـــ بررسي مي‌گردنـــد، تفاوت‌هاي فاحشي نشان مي‌دهند و بر روي دو شـاخه‌ي دور از هم قرار مي‌گیرند!(204)

مثـال دیگر در همین آنالیزهـا، مقایسه‌ي بین دو گـونه‌ي «پلاســـــمودیوم گالیناســـــئوم: P. gallinaceum»ـــ و «پلاسمودیوم مالاریه: P. malariae»ـ مي‌باشد؛ به نحوي

که آنـــاليز «DNA پلاســـتيدي کد کننـــده‌ي پروتئـــاز کازئينوليتيک موسوم به (ClpC)»، جايگاه «پلاسـموديوم گالينا‌سئوم: P. gallinaceum» و «پلاسموديوم مالاريه: P. malariae» را در شاخه‌هاي به نسبت نزديک به هم و داراي قرابت زياد نشان مي‌دهد، اما آناليز «DNA هسته اي کد کننده‌ي زير واحد کوچک RNA ريبوزومي (rRNA) موسوم به (SSU)» و «DNA ميتوکندريال (mtDNA)» کد کننده‌ي پروتئين سيتوکروم b موسوم به (Cytochrome b)» براي همين دو گونه، جايگاه به مراتب دورتري را به نمايش مي‌گذارد:(204)

همان گونه که در تصاوير فوق مشاهده مي‌فرماييد، علي رغم اين که با توجه به ادعاهاي تکامل شناسـان، انتظـار مي‌رود که در مقايسه بين «گونه»هـــــاي مختلف انگل «پلاسموديوم»، آناليز بخش‌هاي مختلف ژني و DNAهاي قسمت‌هاي مختلف سلول‌هاي آن‌ها (اعم از DNA هسته اي، DNA ميتوکنـدريال (mtDNA)ـ و DNA پلاسـتيدي)، درخت‌هاي فيلوژنتيک کم و بيش مشـابهي به دست آيد – تا همگام با هم سير خويشـاوندي و تکـاملي مشـابهي به نمـــايش بگذارند -، اما ملاحظه مي‌گـــردد که آنـــاليز هر DNA، درخت فيلوژنتيک متفـــاوتي را به نمـــايش مي‌گـــذارد!!! در آنـــاليز به دست آمـــده از «DNA ميتوکندريال (mtDNA)» کد کننده‌ي پروتئين سيتوکروم b موسوم به (Cytochrome b)»، مشاهده مي‌شود که دو گونه‌ي «پلاسموديوم الونگاتوم: P. elongatum» (کادر قرمز رنگ) و «پلاســـــموديوم گالينا‌ســـــئوم: P. gallinaceum» (کادر سبز رنگ) قرابت زيادي با همديگر از نظر اين ژن دارند و بر روي دو شـاخه‌ي مجـاور قـرار دارند، اما همين دو گونه يعني «پلاسـموديوم الونگـاتوم:

«P. elongatum» و «پلاسمودیوم گالیناسئوم: P. gallinaceum» هنگامي که از نظر «DNA پلاستیدي کد کننده‌ي پروتئاز کازئینولیتیک موسوم به (ClpC)» بررسي مي‌گردند، تفاوت‌هاي فاحشي نشان مي‌دهند و بر روي دو شاخه‌ي دور از هم قرار مي‌گیرند! مثال دیگر در همین آنالیزها مقایسه‌ي بین دو گونه‌ي «پلاسمودیوم گالیناسئوم: P. gallinaceum» (کادر سبز رنگ) و «پلاسمودیوم مالاریه: P. malariae» (کادر آبي رنگ) مي‌باشد؛ به نحوي که آنالیز «DNA پلاستیدي کد کننده‌ي پروتئاز کازئینولیتیک موسوم به (ClpC)»، جایگاه «پلاسمودیوم گالیناسئوم: P. gallinaceum» و «پلاسمودیوم مالاریه: P. malariae» را در شاخه‌هاي به نسبت نزدیک به هم و داراي قرابت زیاد نشان مي‌دهد، اما آنالیز «DNA هسته اي کد کننده‌ي زیر واحد کوچک RNA ریبوزومي (rRNA) موسوم به (SSU)» و «DNA میتوکندریال (mtDNA) کد کننده‌ي پروتئین سیتوکروم b موسوم به (Cytochrome b)» براي همین دو گونه، جایگاه به مراتب دورتري را به نمایش مي‌گذارد!

البته با دقت بیشتر در درخت‌هاي فیلوژنتیک ترسیم شده براي گونه‌هاي مختلف «پلاسمودیوم»ها، باز هم موارد زیادي از این گونه تناقضات و ناهماهنگي‌ها، مشخص مي‌گردد! این مسئله نشان مي‌دهد که بسته به این که کدام DNA سلولي مورد مطالعه واقع شود و حتي بسته به این که کدام قطعه از DNA یا کدام ژن بررسي گردد، درخت‌هاي فیلوژنتیک رسم شده، مي‌تواند متفاوت باشد! و این واقعیتي است که نه تنها براي درخت‌هاي فیلوژنتیک مربوط به «پلاسمودیوم‌ها»، بلکه براي ژن‌هاي متفاوت موجودات زنده‌ي دیگر اعم از دلفین،

خفاش، اسفنج، انسان و ... نيز به چشم مي‌خـورد كه ان شــاء الله در مقــالات آتي كه مفصــلاً به بحث «ژنتيک و تكامل» مربــوط مي‌شــود، به مــواردي از آن‌ها اشــاره خواهيم كرد!

بدين ترتيب مشخص مي‌گـردد كه در بررسي‌هاي ژنـتيكي و مطالعــات مبتــني بر DNA، درخت‌هــاي فيلوژنتيک مربـوط به بررسي‌هاي خويشـاوندي و تكـاملي، همـواره نتـايج يكسـان و حـتي مشـابهي به دست نمي‌دهند! بلكه بســتگي به اين كه كــدام قطعه از DNA يا كــدام ژن موجودات زنده، با يكديگر مقايسه شود، نتايج متفـاوت و درخت‌هاي فيلوژنتيک گونـاگوني حاصل مي‌گـردد كه اين امر با ادعاهاي تكامل شناسان، قرابت زيادي ندارد! چـرا كه اگر سخنان آن‌ها در مورد قرابت بـرخي از موجـودات زنده با يكـديگر و دوري بـرخي از آن‌ها از يكـديگر درست باشــد، اصــولاً نبايد تفاوت‌هــاي زيــادي در بررسي‌هاي ژنتيكي ژن‌هاي مختلف آن‌ها وجود داشته باشد! حــال آن كه در بسياري از موارد، درخت‌هاي فيلوژنتيک رسم شده بر اساس ژن‌هاي مختلف چند موجود زنده‌ي «به اصطلاح هم خــــانواده»، تفاوت‌هــــاي فاحشي را به نمــــايش مي‌گذارند!

اين سخن تنها ادعايي از جانب ما نيست؛ بلكه مقـالات و مطالعــــات متعــــدد علمي نــــيز به وجــــود چــــنين ناهماهنگي‌هــايي به صــراحت اشــاره كــرده و در صــدد اخــتراع و ابــداع روش‌هــاي آنــاليز، نــرم افزارهــاي كامپيوتري و ترفندهاي آماري هستند تا بتوانند مشـكلات ناشي از اين ناهماهنگي‌ها را به حداقل برسانند!:(205)

در بررسي‌هاي ژنـــتيكي و مطالعـــات مبتـــني بر DNA، درخت‌هاي فيلوژنتيک مربوط به بررسي‌هاي خويشاوندي و تكاملي، همواره نتايج يكسان و حتي مشابهي به دست نمي‌دهند! بلكه بستگي به اين كه كدام قطعه از DNA يا كدام ژن موجودات زنده، با يكـديگر مقايسه شـود، نتـايج متفـــاوت و درخت‌هـــاي فيلوژنتيک گونـــاگوني حاصل مي‌گردد كه اين امر با ادعاهـاي تكامل شناسـان، قـرابت زيادي نـدارد! چـرا كه اگر سـخنان آن‌ها در مـورد قـرابت برخي از موجودات زنده با يكديگر و دوري برخي از آن‌ها از يكديگر درست باشد، اصولاً نبايد تفاوت‌هاي زيـادي در بررسي‌هاي ژنـتيكي ژن‌هـاي مختلف آن‌ها وجـود داشـته باشد! حـــال آن كه در بســـياري از مـــوارد، درخت‌هـــاي فيلوژنتيک رسم شـــده بر اســـاس ژن‌هـــاي مختلف چند موجـود زنـده‌ي «به اصـطلاح هم خـانواده»، تفاوت‌هـاي فاحشي را به نمايش مي‌گذارند! اين سـخن تنها ادعـايي از جانب ما نيست؛ بلكه مقالات و مطالعات متعـدد علمي نـيز به وجـود چـنين ناهماهنگي‌هـايي به صـراحت اشـاره كـرده و در صـدد اخـتراع و ابـداع روش‌هـاي آنـاليز، نـرم افزارهاي كامپيوتري و ترفندهاي آماري هستند تا بتوانند مشـــــكلات ناشي از اين ناهماهنگي‌ها را به حـــــداقل برسانند!

در بررسي‌هاي ژنـــتيكي و مطالعـــات مبتـــني بر DNA، درخت‌هاي فيلوژنتيک مربوط به بررسي‌هاي خويشاوندي و تكاملي، همواره نتايج يكسان و حتي مشابهي به دست نمي‌دهند! بلكه بستگي به اين كه كدام قطعه از DNA يا كدام ژن موجودات زنده، با يكـديگر مقايسه شـود، نتـايج متفـــاوت و درخت‌هـــاي فيلوژنتيک گونـــاگوني حاصل مي‌گردد كه اين امر با ادعاهـاي تكامل شناسـان، قـرابت

زيادي نـدارد! چـرا كه اگر سـخنان آن‌ها در مـورد قـرابت برخي از موجودات زنده با يكديگر و دوري برخي از آن‌ها از يكديگر درست باشد، اصولاً نبايد تفاوت‌هاي زيـادي در بررسي‌هاي ژنـتيكي ژن‌هـاي مختلف آن‌ها وجـود داشـته باشد! حـال آن كه در بسـياري از مـوارد، درخت‌هـاي فيلوژنتيک رسم شـده بر اسـاس ژن‌هـاي مختلف چند موجـود زنـده‌ي «به اصـطلاح هم خـانواده»، تفاوت‌هـاي فاحشي را به نمايش مي‌گذارند! اين سـخن تنها ادعـايي از جانب ما نيست؛ بلكه مقالات و مطالعات متعـدد علمي نـيز به وجـود چـنين ناهماهنگي‌هـايي به صـراحت اشـاره كـرده و در صـدد اخـتراع و ابـداع روش‌هـاي آنـاليز، نـرم افزارهاي كامپيوتري و ترفندهاي آماري هستند تا بتوانند مشـكلات ناشي از اين ناهماهنگي‌ها را به حـداقل برسانند!

بدين ترتيب همـان گونه كه ملاحظه فرموديـد، مطالعـات ژنتيكي بر روي ژن‌هـاي مختلف موجـودات زنـده، نه تنها نتوانسته معماي خويشاوندي و ارتباط تكاملي موجـودات زنده را حل كند، بلكه سـوالات، ابهامـات و پيچيـدگي‌هاي زيادي را به همراه داشته است!

اين سوالات، ابهامات و پيچيدگي‌ها، موجب شده است تا بعد از فراگير شدن استفاده از كامپيوتر و نرم افزارهاي كـامپيوتري، زيست شناسـان و تكامل شناسـان از نـرم افزارها و برنامه‌هاي كـامپيوتري متعـددي بـراي تلفيق و مرتبط كردن الگوريتم‌هاي نـاهمگون بهـره ببيند تا شـايد بتوانند مشـكلات ناشي از ناهماهنگي‌ها و تناقضـات مشـاهده شـده در آنـاليز ژن‌هـاي مختلف را به نحـوي كاهش دهند!(205)ـ اما هنـوز برنامه اي كه بتواند بر اين

ناهمگوني‌ها غلبه كند، ابداع نشده است!(205). همچنين بـرخي از محققين با مشـاهده‌ي نـاتواني الگوريتم‌هـاي مختلف در متحد سـاختن اطلاعـات حاصل از آناليزهـاي ژنـتيكي، عنـوان كرده‌اند كه اصـولاً ممكن است نتـوان داده‌هـاي حاصل از آناليزهـاي ژنـتيكي را در درخت‌هـاي فيلوژنتيک كه كامل تـــرين آن‌ها به عنـــوان «درخت فيلوژنتيک زنـدگي: Phylogenetic Tree of Life» ناميده مي‌شود، قرار داد!(205)

البته چـنين نتـايجي كـاملاً قابل انتظـار است! اصـولاً تا زمـاني كه تمـامي موجـودات زنـده‌ي كـره‌ي زمين كشف نشوند، نمي‌توان الگوريتم مناسبي كه الگوهـاي ژنـتيكي موجودات زنده‌ي مختلف را پوشش دهد، طراحي نمود!

به هر حـال ناسـازگاري‌هاي موجـود بين نتـايج حاصل از مطالعات ژنتيكي و درخت‌هاي فيلوژنتيک مبتني بر DNA موجودات زنده، چالشي بزرگ براي زيست شناسان و به خصـوص تكامل شناسـان به شـمار مي‌رود؛ به عبـارت ديگـر، گرچه قيـافه‌ي حق به جـانب تكامل شناسـان و ادعاي آن‌ها در مورد آناليزهاي ژنتيكي شان، ممكن است مخاطبان (به خصوص مخاطبان عـام) را فـريب دهـد، اما اين مسـئله، تضـادها، بحث‌ها و چالش‌هـاي جـدي در بين دانشمندان به جريان انداخته است كه هنوز تا رفع آن‌ها، فاصله‌ي زيادي وجود دارد!

البته «تكامل شناسان» كه دروغ، دغل و فريبكاري بخش بزرگي از حياتشان را تشكيل مي‌دهـد، معمـولاً با ارايه‌ي درخت‌هاي فيلوژنتيک هـدف دار، سـعي مي‌كنند تا سـاير درخت‌هاي فيلوژنتيک را كه با ادعاهايشـان تنـاقض دارد، سانسـور نمـوده و به لطـايف الحيـل، از چشم مخاطبـان

خــود دور بدارند! در واقع آن‌ها در مقــالات خــود كه در دفــاع از «فرضــيه‌ي تكامل» مي‌نگارنــد، فقط به ارايه‌ي درخت‌هــاي فيلوژنــتيكي مبــادرت مي‌ورزند كه نشــان مي‌دهد ادعاهـــاي آن‌ها درست مي‌باشد! و درخت‌هـــاي فيلوژنتيک متنـــاقض يا ناهماهنگ با ادعاهايشـــان را سانسور مي‌نمايند! بـراي درک بهـتر اين مسـئله، مجـدداً مثال مربوط به مقايسه‌ي ژن‌هاي «پلاسموديوم‌ها» را از اين زاويه نيز بررسي مي‌نماييم:

فرض مي‌كـنيم كه تكامل شناسـان بخواهند اثبـات نمايند كه انگل‌هــاي دو گــونه‌ي «پلاســموديوم الونگــاتوم: P. elongatum»ـــ و «پلاســـــموديوم گالينــاســـــئوم: P. gallinaceum»، از نظر تكــاملي و ژنــتيكي به يكــديگر نزديک هستند! آن‌ها براي اثبات اين ادعــاي خودشــان، در مقالات مربوط به فرضيه‌ي تكامل، فقط آنــاليز به دست آمــده از «DNA ميتوكنــدريال (mtDNA)ـ كد كننــده‌ي پروتئين سيتوكروم b موسوم به (Cytochrome b)» را كه مطابق ادعاهايشان بوده و شباهت ژنتيكي دو گونه‌ي «پلاســـــموديوم الونگـــاتوم: P. elongatum»ـــ و «پلاســموديوم گالينــاســئوم: P. gallinaceum»ـ را به نمايش مي‌گذارد، به مخاطبان خود عرضه مي‌كنند!

به عبـــارت ديگـــر، آن‌ها با زيـــركي تمـــام، تنها درخت فيلوژنتيک به دست آمـــده از «DNA ميتوكنـــدريال (mtDNA)ـ كد كننده‌ي پروتئين سيتوكروم b موسوم به (Cytochrome b)» را كه مطابق ادعاهايشان است، ارايه مي‌كننـــد؛ حـــال آن كه درخت‌هـــاي فيلوژنتيک ناشي از آنـــــاليز بخش‌هـــــاي ديگر DNA و ژن‌هـــــاي ديگر «پلاســـــموديوم‌ها» را كه با ادعاهايشـــــان تنـــــاقض و

ناهماهنگي دارد، پنهان مي‌كنند! بدين ترتيب كه آنـاليز «DNA پلاستيدي كد كننده‌ي پروتئاز كازئينوليتيک موسوم به (ClpC)»ـ را كه با ادعاهايشـان ناهماهنگ بـوده و دو گـونه‌ي «پلاسـموديوم الونگـاتوم: P. elongatum»ـ و «پلاسـموديوم گاليناسـئوم: P. gallinaceum»ـ را به نسبت دور از هم نشان مي‌دهد، در كتب و مقالاتشان به نمايش نمي‌گذارند!:

فرض مي‌كـنيم كه تكامل شناسـان بخواهند اثبـات نمايند كه انگل‌هـاي دو گـونه‌ي «پلاسـموديوم الونگـاتوم: P. elongatum»ـ و «پلاسـموديوم گاليناسـئوم: P. gallinaceum»، از نظر تكـاملي و ژنـتيكي به يكـديگر نزديک هستند! آن‌ها براي اثبات اين ادعـاي خودشـان، در مقالات مربوط به فرضيه‌ي تكامل، فقط آنـاليز به دست آمـده از «DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)»ـ كد كننـده‌ي پروتـئين سـيتوكروم b موسـوم به (Cytochrome b)» (درخت وسط) را كه مطابق ادعاهايشان بوده و شـباهت ژنـتيكي دو گـونه‌ي «پلاسـموديوم الونگـاتوم: P. elongatum»ـ و «پلاسـموديوم گاليناسـئوم: P. gallinaceum»ـ را به نمايش مي‌گذارد، به مخاطبان خود عرضه مي‌كنند! به عبـارت ديگـر، آن‌ها با زيـركي تمـام، تنها درخت فيلوژنتيک به دست آمـده از «DNA ميتوكندريال (mtDNA)» كد كننده‌ي پروتئين سيتوكروم b موسوم به (Cytochrome b)» را كه مطابق ادعاهايشان اسـت، ارايه مي‌كنند (درخت وسط)؛ حـال آن كه درخت‌هـاي فيلوژنتيک ناشي از آنـاليز بخش‌هـاي ديگر DNA و ژن‌هـاي ديگر «پلاسـموديوم‌ها» را كه با ادعاهايشان تنـاقض و ناهمـاهنگي دارد، پنهـان مي‌كنند! بـدين تـرتيب كه آنـاليز «DNA پلاسـتيدي كد كننـده‌ي

پروتئـــاز کازئینولیتیک موســـوم به (ClpC)»ـــ را که با ادعاهایشـان ناهماهنگ بـوده و دو گـونه‌ي «پلاسـمودیوم الونگاتوم: P. elongatum» و «پلاسمودیوم گالیناسئوم: P. gallinaceum»ـ را به نسبت دور از هم نشان مي‌دهد (درخت ســـــمت چپ)، در کتب و مقالاتشـــــان مخفي مي‌نمایند!

در مثالي دیگر، فرض مي‌کـنیم که تکامل شناسـان تلاش مي‌کنند تا به مخاطبان خود اثبات نمایند که انگل‌هـاي دو گونه «پلاسـمودیوم گالیناسـئوم: P. gallinaceum»ـ و «پلاسمودیوم مالاریه: P. malariae»، از نظر تکاملي و ژنتیکي به یکدیگر نزدیک هستند!

آن‌ها براي اثبات این ادعاي خودشان، در مقالات مربـوط به فرضیه‌ي تکامل، فقط آنـالیز به دست آمـده از «DNA پلاستیدي کد کننـده‌ي پروتئـاز کازئینولیتیک موسـوم به (ClpC)» را که مطابق ادعاهایشان بوده و شباهت ژنتیکي دو گونه‌ي «پلاسمودیوم گالیناسئوم: P. gallinaceum» و «پلاسـمودیوم مالاریه: P. malariae»ـ را به نمـایش مي‌گذارد، به مخاطبان خود عرضه مي‌کنند!

به عبـــارت دیگـــر، آن‌ها با زیـــرکي تمـــام، تنها درخت فیلوژنتیک به دست آمده از «DNA پلاستیدي کد کننده‌ي پروتئاز کازئینولیتیک موسـوم به (ClpC)»ـ را که مطـابق ادعاهایشان است، ارایه مي‌کنند؛ حـال آن که درخت‌هـاي فیلوژنتیک ناشي از آنالیز بخش‌هاي دیگر DNA و ژن‌هاي دیگر «پلاســمودیوم‌ها» را که با ادعاهایشـــان تنـــاقض و ناهماهنگي دارد، پنهان مي‌نمایند!

بدين ترتيب كه آناليز «DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ كد كننده‌ي پروتئين سيتوكروم b موسوم به (Cytochrome b)»ـ و نيز آناليز «DNA هسته اي كد كننده‌ي زير واحد كوچک RNA ريبوزومي (rRNA)ـ موسوم به (SSU)»ـ را كه با ادعاهايشان ناهماهنگ بوده و دو گونه‌ي «پلاسموديوم گاليناسئوم: P. gallinaceum»ـ و «پلاسموديوم مالاريه: P. malariae»ـ را به نسبت دور از هم نشان مي‌دهد، در كتب و مقالاتشان به نمايش نمي‌گذارند و از ديد اكثر مخاطبان (به خصوص مخاطبان عام)، مخفي مي‌نمايند!:

فرض مي‌كنيم كه تكامل شناسان بخواهند اثبات نمايند كه انگل‌هاي دو گونه «پلاسموديوم گاليناسئوم: P. gallinaceum»ـ و «پلاسموديوم مالاريه: P. malariae»، از نظر تكاملي و ژنتيكي به يكديگر نزديک هستند! آن‌ها براي اثبات اين ادعاي خودشان، در مقالات مربوط به فرضيه‌ي تكامل، فقط آناليز به دست آمده از «DNA پلاستيدي كد كننده‌ي پروتئاز كازئينوليتيک موسوم به (ClpC)»ـ (درخت سمت چپ) را كه مطابق ادعاهايشان بوده و شباهت ژنتيكي دو گونه‌ي «پلاسموديوم گاليناسئوم: P. gallinaceum»ـ و «پلاسموديوم مالاريه: P. malariae»ـ را به نمايش مي‌گذارد، به مخاطبان خود عرضه مي‌كنند! به عبارت ديگر، آن‌ها با زيركي تمام، تنها درخت فيلوژنتيک به دست آمده از «DNA پلاستيدي كد كننده‌ي پروتئاز كازئينوليتيک موسوم به (ClpC)»ـ را كه مطابق ادعاهايشان است، ارايه مي‌كنند (درخت سمت چپ)؛ حال آن كه درخت‌هاي فيلوژنتيک منبعث از آناليز بخش‌هاي ديگر DNA و ژن‌هاي ديگر «پلاسموديوم‌ها» را كه با ادعاهايشان تناقض و

ناهماهنگي دارد، پنهان مي‌نمايند! بدين ترتيب كه آناليز «DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ كد كننده‌ي پروتئين سيتوكروم b موسوم به (Cytochrome b)»ـ (درخت وسط) و نيز آناليز «DNA هسته اي كد كننده‌ي زير واحد كوچک RNA ريبوزومي (rRNA)ـ موسوم به (SSU)» (درخت سمت راست) را كه با ادعاهايشان ناهماهنگ بوده و دو گونه‌ي «پلاسموديوم گالیناسئوم: P. gallinaceum»ـ و «پلاسموديوم مالاريه: P. malariae» را به نسبت دور از هم نشان مي‌دهد، در كتب و مقالاتشان به نمايش نمي‌گذارند!

در واقع تكامل شناسان همچون ماهي لغزنده اي كه از دست ماهيگير فرار مي‌كند و از دست صياد مي‌گريزد، تلاش مي‌كنند تا با چنين حربه‌هايي از دست منتقدان احتمالي بگريزند و شواهد علمي كه ممكن است از سوي منتقدان عليه آن‌ها استفاده شود را تا حد امكان در بايكوت رسانه اي قرار دهند! ان شاء الله در سلسله مقالات آتي، مثال‌هاي عملي و عيني چنين فريبكاري‌هايي را خدمت مخاطبان محترم، ارايه خواهيم نمود!

البته چنين تاكتيک‌هايي ديگر سودي براي آن‌ها نخواهد داشت! چرا كه با رشد علمي جوامع و نيز دسترسي بيشتر دانشمندان به منابع مختلف، پنهان كاري‌هاي علمي، بسيار سخت‌تر از قبل خواهد بود!

با توجه به مطالبي كه تاكنون بيان شد، مي‌توان دريافت كه گرچه مطالعه‌ي فسيل‌ها با استفاده از آناليز ژني مبتني بر پروتكل «DNA باستاني: Ancient DNA»، دقيق‌تر از مطالعه بر اساس آناتومي و ظاهر فسيل‌ها

مي‌باشـــد، اما اين روش نـــيز علي رغم ظـــاهر جـــذاب، فريبنده و دهان پركـني كه دارد، با ايـرادات، اشـكالات و ابهامات بي شماري مواجه است كه اعتمـاد به آن را نـيز غير ممكن مي‌كند!

ما در صفحات قبل، موارد متعددي از ضعف‌ها و ايـرادات مربـوط به مطـالعه‌ي فسـيل‌ها بر مبنـاي روش «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ را برشـمرديم و مطالعـات بيشـــتر در اين زمينه را به مخاطبـــان محـــترم واگـــذار مي‌كـنيم. البته اين ضـعف‌ها و اشـكالات تنها تـوهم! ما نيست و محققان ديگر نيز به اشكالات اين روش، اشـاره كرده‌اند و حـتي دانشـمندان و دانش پژوهـان را به دقت بيشتر در اين گونه اشـكالات، حفظ روحيه‌ي انتقـادي در مـورد اين گونه مطالعـات و نـيز كنكـاش جـدي در مـورد باورپذيري، صحت و قابل اطمينان بـودن نتـايج حاصل از اين تحقيقات، دعوت نموده‌اند!:

بسـياري از محققـان، به اشـكالات موجـود در مطـالعه‌ي فسـيل‌ها به روش «DNA باسـتاني: Ancient DNA»، اشاره كرده‌اند و حتي دانشـمندان و دانش پژوهـان را به دقت بيشـــــتر در اين گونه اشـــــكالات، حفظ روحيه‌ي انتقادي در مورد اين گونه مطالعات و نـيز كنكـاش جـدي در مورد باورپذيري، صحت و قابل اطمينـان بـودن نتـايج حاصل از اين تحقيقات، دعوت نموده‌اند!

اما علي رغم مسايلي كه گفته شد، مشكل بـزرگي دامن گير جامعه‌ي علمي كشـورمان شـده است كه همانا عـدم وجود اعتماد به نفس و عدم پرورش روحيه‌ي انتقادي در بسياري از دانش پژوهـان و دانشـمندان اين مـرز و بـوم مي‌باشد! اين امر به خصوص در مـواردي كه اصـطلاحات

جـــذاب و فريبنـــده اي همچـــون «ژنتيک»، «DNA»، «پروتئـــوميکس»، «بيوتکنولـــوژي»، «نـــانوتکنولوژي»، «سـلول‌هاي بنيـادي» و ... از سـوي دانشـمندان غـربي عنوان مي‌شـود، بيش از پيش خـود را نشـان مي‌دهد! به نحـوي که جـامعه‌ي آکادميک کشـورمان که سرشـار از دانشجويان و اساتيد با هوش و با سواد نيز مي‌باشـد، در مقابل اين اصـطلاحات و ادعاهـاي دانشـمندان غـربي در اين زمينه‌ها، تسليم شده و بسـياري از ادعاهـاي آن‌ها را چشم بسته و بدون تفکر مي‌پذيرد!

البته اين ايـــراد بيمارگونه مختص جـــامعه‌ي علمي ما نيست! بلکه مشابه همين روند، با شدتي کمتر در جوامع غـربي نـيز مشـاهده مي‌گـردد! به نحـوي که بـرخي از دانشمندان متفکر و دغدغه مند نـيز زبـان به اعـتراض در اين زمينه گشوده و جامعه‌ي علمي را از اعتماد بي محابا و بدون تفکر نسـبت به متـدهاي جديد «مهندسي ژنتيک» و مطالعات مبتني بر چنين روش‌هايي، بر حـذر داشـته و خواهان حاکميت مجدد تفکر بر جوامع علمي شده‌اند!

بـــراي مثـــال، در مقـــاله‌ي زير که در نقد پـــروژه‌ي بين المللي معروف ژنتيکي موسوم به «HapMap»ـ نگاشـته شـــده و در ســـال 2006 ميلادي در نشـــريه‌ي معـــروف «مجله‌ي اروپايي ژنتيک انساني: European Journal of Human Genetics»ـ وابسـته به انتشـارات مشـهور « Nature Publishing Group»ـ منتشر شـــده اســـت، مولفـــان مقالـــه، به صـــراحت، ادعاها و سر و صـــداهاي زيـــادي که در مـــورد پـــروژه‌ي ژنـــتيکي بين المللي « HapMap»ـ به راه افتـاده است را زير سـوال بـرده و از حمله‌ي فله اي! و گـــروهي! دانشـــمندان به ســـمت

«مطالعــات ژنــتيكي»، آن هم بــدون اين كه پشــتوانه‌ي فكــري دقيق و عالمانه اي، زمينه ســاز بســياري از اين مطالعات باشد، به شدت ابراز ناراحتي و گلايه نموده‌اند! به نحوي كه در بخش انتهايي اين مقاله، چنين مطلبي را درج نموده اند:(207)

«It would be far better to spend more time thinking and planning before jumping in to genotyping every sample we can get our hands on.»

«بسيار بهتر خواهد بود كه ما وقت بيشتري را به تفكر و برنامه ريزي اختصاص دهيم، قبل از اين كه هر نمونه اي كه به دسـتمان برسد را فـوراً آنـاليز ژنـتيكي نمـاييم!»(207)

دانشــمندان متفكر و دغدغه مند نــيز، زبــان به اعــتراض گشوده و جـامعه‌ي علمي را از اعتمـاد بي محابا و بـدون تفكر نســـــبت به متـــــدهاي جديد «مهندسي ژنتيک» و مطالعات مبتـني بر چـنين روش‌هـايي، بر حـذر داشـته و خواهـان حـاكميت مجـدد تفكر بر جوامع علمي شـده‌اند! بــراي مثــال، در مقــاله‌ي فــوق كه در نقد پــروژه‌ي بين المللي معروف ژنتيكي موسوم به «HapMap»ـ نگاشــته شــده و در ســال 2006 ميلادي در نشــريه‌ي معــروف «مجله‌ي اروپايي ژنتيک انساني: European Journal of Human Genetics»ـ وابســته به انتشــارات مشــهور « Nature Publishing Group»ـ منتشر شــده اســت، مولفــان مقالــه، به صــراحت، ادعاها و سر و صــداهاي زيـــادي كه در مـــورد پـــروژه‌ي ژنـــتيكي بين المللي « HapMap»ـ به راه افتـاده است را زير سـوال بـرده و از

حمله‌ي فله اي! و گـــروهي! دانشـــمندان به ســـمت «مطالعــات ژنــتيكي»، آن هم بــدون اين كه پشــتوانه‌ي فكــري دقيق و عالمانه اي، زمينه ســاز بســياري از اين مطالعات باشد، به شدت ابراز ناراحتي و گلايه نموده‌اند! به نحوي كه در بخش انتهايي اين مقاله، چنين مطلبي را درج نمــوده اند: «بســيار بهــتر خواهد بــود كه ما وقت بيشتري را به تفكر و برنامه ريــزي اختصــاص دهيم، قبل از اين كه هر نمونه اي كه به دســـتمان برسد را فـــوراً آناليز ژنتيكي نماييم!»

چنين انتقاداتي آن هم نسبت به پروژه‌هاي مشهوري هم چون «HapMap»ـ كه ارتباط مســتقيمي هم با مقــوله‌ي «تكامل» ندارد و بيشتر در حيطه‌ي ژنتيک پزشكي مطرح مي‌گردد و تعريف‌ها و تمجيدهاي بي شمار كوركورانه اي از سراسر جهــان (حــتي از كشــور ما!) را نــيز نســبت به خود بر مي‌انگــيزد، يک درس بســيار خــوب بــراي ما دارد: «بسياري از پروژه‌هاي مشهور علمي، متد پيشــرفته، اما تفكر و برنـــامه‌ي ضـــعيفي دارند! و متاســـفانه اين مطالعـــات، با اصـــطلاحات دهـــان پـــركن و روش‌هـــاي جديدشان، تلاش مي‌كنند تا عقبه‌ي ضعيف فكــري و خلاء برنامه ريزي دقيق خود را بپوشانند!».

ما دانشــمندان و دانش پژوهــان ايــران زمين، نبايد تنها نظــاره گر باشــيم! هنگــامي كه اصــطلاحات فريبنــده و جـــذابي چـــون «مطـــالعه‌ي ژنتيک»، مطالعه بر روي « DNA»، مطالعه به روش «DNA باســـتاني: Ancient DNA»ـ و ... را مي‌شنويم، نبايد تصور كــنيم كه اســتفاده از اين روش‌ها در مطالعـــات، به معنـــاي دقت و صـــحت نتايج اين مطالعـات است! همچــنين نبايد تصــور كــنيم كه

ادعاي محققان مذكور درباره‌ي نتايج مطالعات، واقعاً و حقيقتاً با آن چه كه مطالعه در عمل ارايه مي‌كند، مترادف است! چه بسا مطالعات متعدد ژنتيكي با روش‌هاي پيشرفته انجام مي‌شوند، اما به دليل ضعف عقبه‌ي فكري، نتايجي كه به دست مي‌دهند، ارزشي ندارد!

به هر حال با توجه به مطالبي كه گفته شد، نتيجه مي‌گيريم كه مطالعه‌ي فسيل‌ها به روش «DNA باستاني: Ancient DNA»، گرچه از روش مطالعه‌ي ظاهري فسيل‌ها، بهتر و منطقي‌تر مي‌باشد، ولي اين روش نيز با مشكلات، چالش‌ها، ابهامات و ضعف‌هاي متعددي رو به رو است و به نتايج حاصل از آن نيز نمي‌توان اعتماد كرد! بنابراين به اين روش بايد به مثابه كودک نوزادي نگاه كرد كه راهي بسيار طولاني تا بالغ شدن و قابل اعتماد گرديدن در پيش دارد!

در مورد تفاوت‌هاي ژنتيكي اندكي كه بين DNA «نئاندرتال‌ها» و انسان‌هاي به اصطلاح امروزي وجود دارد، مسايل مداخله گري كه مطالعات مبتني بر «DNA باستاني: Ancient DNA» را تحت تأثير قرار مي‌دهند – مانند تغييرات شيميايي پس از مرگ DNA باستاني، آلودگي فراوان نمونه‌ها با DNA محيطي و وسايل آزمايشگاهي، استاندارد نبودن روش‌هاي مطالعاتي DNA باستاني، احتمال

بسم الله الرحمن الرحيم

تذكر: مخاطبان محترم وبسايت! با عرض پوزش خدمت شما بزرگواران؛ بايد عرض كنيم كه اين بخش از سلسله

مقـــالات، بســـيار ســـنگين و طـــولانی است و به علت پيوستگی محتوای آن، چند تکه کردن آن ممکن نمی‌باشد. به همين دليل، بارگذاری صفحه و نمايـان شـدن عکس‌ها با تـــاخير اتفـــاق می‌افتد. بنـــابراين از شـــما درخواست می‌نمـــاييم که تا بارگـــذاری کامل صـــفحه و تصـــاوير مربوطه، شکيبا باشيد!

آيا ادعاهــاي موجــود پــيرامون اطلاعــات کسب شــده از DNA نئاندرتال‌ها صحيح است؟

بعد از بررسي اشـکالات، ابهامـات و ايـرادات مطالعـات ژنــتيکي فســيل‌ها بر اســاس پروتکل «DNA باســتاني: Ancient DNA»، به بررسي ادعاهــاي تکامل شناســان پــيرامون فســيل‌هاي «نئانــدرتال‌ها» و نتــايج حاصل از مطالعات ژنتيکي اين فســيل‌ها مي‌پــردازيم. لازم به ذکر است که بيشــترين حجم مطــالعه‌ي ژنــتيکي بر اســاس پروتکل «DNA باســتاني: Ancient DNA»، بر روي فســيل‌هاي «نئانــدرتال‌ها» انجــام شــده است که ما به همين دليل، به نقد و بررسي آن مي‌پردازيم.

در اين قســـمت، ادعاهـــاي تکامل شناســـان پـــيرامون يافته‌هاي حاصل از مطالعات فسيل‌ها بر اساس روش « DNA باستاني: Ancient DNA»ـ را مجدداً بيان کـرده و انتقــادات، ايــرادات و اشــکالات پــيرامون آن‌ها را بيــان مي‌نماييم:

الف) ادعا: «نئانــدرتال‌ها» اجــداد انســان‌هاي امــروزي نيستند!!!(176)

نقد: قبلاً و در مباحث مربوط به فسيل شناسي نــيز ذکر کــرديم که با توجه به اين که ميــانگين حجم جمجمه‌هــاي

«منتسب» به «نئاندرتال‌ها» بزرگـتر از حجم جمجمه‌هـاي انسـان‌هاي امـروز بـوده اسـت، و نـيز دانسـتن اين كه «نئانـــدرتال‌ها»، قطعـــاً قبل از انســـانهاي امـــروزي، مي‌زيسته‌اند، صاحبان اين فسيل‌ها يعني «نئانـدرتال‌ها» نمي‌توانسـته‌اند در توالي‌هـاي خطي، قبل از انسـان‌هاي امروزي، قرار بگيرند:

توالي فسيلي جمجمه‌هـاي «انسـان سـاها: Hominids» به تـرتيب زمـان! همـان گونه كه ملاحظه مي‌فرماييـد، جمجمه‌ي فســـــيل‌هاي منتسب به «نئانـــــــدرتال‌ها: Neanderthals»ـــ (كـــــادر قرمز رنگ)، حجيم‌تر از جمجمه‌ي فسـيل‌هاي انسـان‌هاي امـروزي (كـادر آبي رنگ)، بـوده است! اين مسـئله، مـوجب به هم خـوردن تـوالي فسـيلي خطي جمجمه‌هـاي منتسب به «انسـان ساها: Hominids» مي‌شود! خوش بختانه چنين اتفاقي دقيقاً در قسمت آخر توالي فسيلي خطي اتفـاق افتـاده و ما قطعـــاً مي‌دانيم كه انســـان‌هاي امـــروزي در عصر حاضر زندگي مي‌كنند!!! و اگر «نئاندرتال» وجود خارجي داشـــته باشـــد، قطعـــاً قبل از عصر كنـــوني مي‌زيســـته است!!! بدين ترتيب، با توجه به بزرگـتر و حجيم‌تر بـودن جمجمه‌هاي فسيل‌هاي منتسب به «نئانـدرتال‌ها» نسـبت به انسان‌هاي امروزي، قطعاً توالي فسيلي خطي تكامل شناســـان به هم خـــورده و آن‌ها نخواهند توانست از اين حربه براي پيش بردن ادعاهاي خودشان استفاده كنند!

البته متاســـــفانه علي رغم وجـــــود اين واقعيت، تكامل شناســـان در مجلات عمـــومي خـــود، كماكـــان سياست فريبكاري بي شرمانه‌ي خود را ادامه داده و هنوز تـــوالي

خطي «هومينيــدها: انســان ســاها» را بــدون نمــايش ويژگي‌هاي فسيلي «نئاندرتال‌ها» به نمايش مي‌گذارند.

ما نيز در مورد «نئاندرتال‌ها» چنين مي‌گوييم: در اين كه بگوييم «نئانـدرتال‌ها» گونه اي جـدا از انسـان‌ها بوده‌اند كه قرن‌ها قبل از انسـان‌ها مي‌زيسـته‌اند و انسـان‌ها از آن‌ها تكامل يافته‌انـد، دلايل كـافي وجـود نـدارد! ما نـيز «نئاندرتال‌ها» را به عنـوان گونه اي جـدا از «انسـان‌هاي امروزي» نمي‌دانيم كه انسـان‌هاي امـروزي از آن تكامل يافته باشند!

اما سخن ما اين است كه اصولاً «نئاندرتال‌ها» را جـدا از «گـــونه‌ي انســـان» نمي‌دانيم! بلكه اعتقـــاد داريم «نئانــدرتال‌ها» ممكن است نــژاد خاصي از انســان‌هاي باستاني ماقبل تاريخ، و يا مبتلايان به بيماري‌هاي خاصي مانند كمبـود ويتـامين D و ... باشـند؛ شـواهدي همچـون ابزارسازي، سـازمان دهي اجتمـاعي و ... در فسـيل‌هاي منتسب به «نئاندرتال‌ها» نـيز اين مسـئله را تأييد مي‌كند و ما در بخش‌هـاي قبلي مقالـه، مفصـلاً به آن‌ها اشـاره كرديم.

در مـــورد تفاوت‌هـــاي ژنـــتيكي انـــدكي كه بين DNA «نئانـدرتال‌ها» و انسـان‌هاي به اصـطلاح امـروزي وجـود دارد، مسايل مداخله گري كه مطالعـات مبتـني بر «DNA باستاني: Ancient DNA» را تحت تأثير قرار مي‌دهند – مانند تغيـيرات شـيميايي پس از مـرگ DNA باسـتاني، آلــودگي فــراوان نمونه‌ها با DNA محيطي و وســايل آزمايشـگاهي، اسـتاندارد نبـودن روش‌هـاي مطالعـاتي DNA باسـتاني، احتمـال آلـوده بـودن DNA فسـيلي با ويروس‌هـاي ناشـناخته و شـناخته شـده، احتمـال وجـود

جهش‌هاي ژنتيكي ناشي از بيماري‌هـاي شـناخته شـده و ناشناخته، ناديده گـرفتن مسـئله‌ي بـروز تـوارث پـدري و هتروپلاسمي در مطالعات مبتني بر DNA ميتوكندريال (mtDNA)، در نظر نگرفتن بروز تغييرات وسـيع ژنـتيكي درون گونه اي (مثـال كالاش‌ها)، گونـاگوني درخت‌هـاي فيلوژنتيک رسم شـــده بر اســـاس ژن‌هـــاي مختلف و بخش‌هــاي مختلف DNA، و نــيز برخــورد ســليقه اي با درخت‌هـــاي فيلوژنتيک -، مـــانع از اعتمـــاد به ادعاهـــاي تكامل شناسـان در مـورد شـباهت‌ها و تفاوت‌هـاي ژنـوم «نئاندرتال‌ها» مي‌شود!!!

در واقـــع، به دليل تعـــدد عوامل مداخله گر مربـــوط به روش‌هاي مطالعاتي بر اساس پروتكل «DNA باسـتاني: Ancient DNA» و نيز بي توجهي تكامل شناسان نسبت به اين عوامل مداخله گر و عـدم چـاره جـويي بـراي اين عوامل مشكل ساز، مطالعات مبتني بر «DNA باستاني: Ancient DNA»ـ ارزش چنـداني ندارند و به هيچ عنـوان قابل اعتمـاد نمي‌باشـند! چـرا كه مجمـوعه‌ي عظيمي از بي مبالاتي‌ها، ساده انگاري‌ها، اشتباهات و ضــعف‌ها، در آن‌ها وجود دارد!

البته روي ديگر اين مشـكلات، مربـوط به «DNA مرجع» انسان‌هاي امروزي است كه آن نيز رويايي كودكانه بيش نيست! چرا كه تا سال‌هاي سال، چيزي به عنـوان «DNA مرجع» انسان‌هاي كنوني وجود ندارد! ما در ادامه به اين مسئله نيز خواهيم پرداخت.

اين اشـكال در نبـود «DNA مرجع» انسـان‌هاي كنـوني، ضـعف بسـيار بـزرگي بـراي مطالعـات مبتـني بر «DNA باستاني: Ancient DNA»ـ مي‌باشند! چـرا كه حـتي اگر

مشكلات مربوط به خود DNA فسيل‌ها را كنار بگـذاريم، بـاز هم معلـوم نيست كه DNAهـاي حاصل از مطالعـات فسيل‌ها، بايد با كدام DNA انسان‌هاي امروزي مقايسه شوند! (به ادامه‌ي همين مقاله، مراجعه فرماييد!)

به عبارت ديگـر، گرچه روش «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ به نسبت مطالعات مبتني بر ظاهر فسـيل‌ها، يک قـدم رو به جلو اسـت، اما به مثابه قـدم اول در سـفر 1 ميليـون كيلومـتري است و تا رسـيدن به روشي اعتمـاد ساز، فاصله‌ي بسيار زيادي دارد!

بدين ترتيب ادعاهاي تكامل شناسان در مـورد شـباهت‌ها و تفاوت‌هاي بين DNAهـاي منتسب به «نئانـدرتال‌ها» و انســـان‌هاي به اصـــطلاح «امـــروزي»، از نظر علمي با چالش‌ها و ابهامات جـدي مواجه است و نمي‌تـوان به آن اعتماد نمود!

به صورت خلاصه، نظر ما در مـورد «نئانـدرتال‌ها» چـنين مي‌باشد: «نئانــدرتال‌ها» بخشي از جمعيت «انســان‌هاي ماقبل تـــاريخ» هســـتند كه از «گونه»ي ما انســـان‌ها مي‌باشند و به دلايل مختلفي همچون تفاوت‌هاي نـژادي، ابتلا به بيماري‌ها و ...، تفاوت‌هاي ظـاهري و اسـكلتي با ما داشته‌اند! اگر روزي پيشـرفت‌هاي تكنولوژيک بشر در حـوزه‌ي مهندسي ژنتيک به حد قابل اعتمـادي برسـد، به اين نكته خواهد رسيد كه ژنوم «نئاندرتال‌ها» با ژنـوم ما انسـان‌ها تفاوت‌هـاي جـدي نـدارد و تفاوت‌هـاي ژنـتيكي مختصري كه با برخي نژادهاي انسـاني ممكن است ديـده شود، در محدوده‌ي تفاوت‌هاي ژنــتيكي است كه در عصر حاضر نيز در بين جمعيت‌هاي انساني وجود دارد (به بحث كالاش‌ها و نيز ادامه‌ي مطلب مراجعه فرماييد).

ب) ادعا: «نئانـدرتال‌ها» و «اجـداد انسـان‌ها»، در حـدود 400000 سال، 500000 سال يا 800000 سال پيش از يكديگر جـدا شـده‌اند!!!(176). (تنـوع اين اعـداد شـگفت انگيز است!!!)

نقد: وجود اعداد متعدد و كاملاً متفاوت در مـورد زمـاني كه تكامل شناس‌ها در مورد جـدا شـدن «نئانـدرتال‌ها» و «انسان‌هاي به اصطلاح مـدرن» از «جد مشتركشـان» در نظر گرفته‌انـــد، خـــود خـــبر از تناقض‌هـــاي ناشي از تخمين‌هـاي غلط تكامل شناسـان پـيرامون زمـان «جـدا شـــدن نئانـــدرتال‌ها از انســـان‌ها» (البته به زعم تكامل شناسـان!) مي‌دهد! به قـول ضـرب المثل معـروف: رنگ رخساره خبر مي‌دهد از حال درون!

اما اين اعداد متفاوت ذكر شده در مورد زمان جدا شــدن «نئانـــــدرتال‌ها» و «انســـــان‌هاي امـــــروزي» از «جد مشتركشان» تا چه حد منطبق بر واقعيت مي‌باشد؟

روش‌هـــاي مختلفي كه تكامل شناســـان از آن‌ها بـــراي تخمين زمـان جـدا شـدن «نئانـدرتال‌ها» و «انسـان‌هاي امـروزي» از «جد مشتركشـان» بهـره برده‌انـد، شـامل مـــوارد زير هســـتند كه همگي داراي اشـــكال اساسي هستند:

A) روش زمـان سـنجي راديومتريک كه به خصـوص در مـــوارد مربـــوط به بررسي‌هاي آناتوميک و ظـــاهري فسيل‌ها از آن استفاده مي‌شود و در مقاله‌ي «فرضيه‌ي تكامل: منطقه‌ي ممنوعه! – 4»، مفصـلاً به اشـكالات، ايرادات و ابهامات آن اشاره گرديد.(2)

B) روش استفاده از DNA ميتوكندريال (mtDNA)(170) كه نــوعي روش مبتــني بر «DNA باســتاني: Ancient DNA» است كه در طي اين روش، بر اساس تفاوت‌ها و شـباهت‌هاي موجـود بين DNA ميتوكنـدريال (mtDNA) انســـان‌هاي به اصـــطلاح «امـــروزي» و DNAهـــاي ميتوكنـــدريال (mtDNA)ـ منتسب به «نئانـــدرتال» و با فـــرض اين كه: 1-ـ مـــيزان بـــروز جهش‌ها در DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)ـ در طـول زمـان، مقـدار ثـابتي دارد، 2-ـ DNA ميتوكنـدريال فقط از مـادر به فرزنـدان انتقال مي‌يابد، و 3 – ميزان و نوع DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ در همه‌ي بافت‌هـاي بـدن و در تمـامي سـنين، مقدار و نوع ثـابتي اسـت، محل جـدا شـدن «گونه»هـاي مختلف در طي تـاريخ تكـاملي! و محل انشـعاب آن‌ها از جد مشترک! سنجيده مي‌شود!

اما اين پيش فرض‌ها توسط كشـفيات جديد علم ژنتيـک، به شـدت زير سـوال رفته است و بطلان اين مفروضـات مشخص گرديده است! بدين ترتيب كه علاوه بر مشـكلات كلي مربــوط به مطالعــات مبتــني بر «DNA باســتاني: Ancient DNA»ـ – مانند تغييرات شيميايي پس از مرگ DNA باستاني، آلودگي فراوان نمونه‌ها با DNA محيطي و وســايل آزمايشــگاهي، اســتاندارد نبــودن روش‌هــاي مطالعــاتي DNA باســتاني، احتمــال آلــوده بــودن DNA فسيلي با ويروس‌هاي ناشناخته و شناخته شده، احتمـال وجـود جهش‌هـاي ژنـتيكي ناشي از بيماري‌هـاي شـناخته شده و ناشناخته، در نظر نگـرفتن بـروز تغيـيرات وسـيع ژنـــتيكي درون گونه اي (مثـــال كالاش‌ها)، گونـــاگوني درخت‌هـــاي فيلوژنتيک رسم شـــده بر اســـاس ژن‌هـــاي مختلف و بخش‌هاي مختلف DNA، و نيز برخورد سـليقه

اي با درخت‌هــاي فيلوژنتيک - كه در تمــامي مطالعــات مبتني بر روش «Ancient DNA :باستاني DNA» وجود دارد، مشكلات جدي اختصاصي نيز در مطالعات مبتني بر DNA ميتوكنــدريال (mtDNA)ـ ملاحظه مي‌گــردد كه از مهم ترين آن‌ها مي‌توان به ناديده گرفتن مسئله‌ي بــروز تــوارث پــدري DNA ميتوكنــدريال (mtDNA)(196)، فــراواني قابل توجه نــاهمگوني DNA ميتوكنــدريال (mtDNA)ـ يا هتروپلاســمي در ســلول‌هاي بــدن انســان(197)، تفاوت ميزان هتروپلاسمي در بافت‌هاي مختلف و سنين مختلف(198)، و نيز تخمين اشــتباه ســرعت بــروز جهش‌ها در DNA ميتوكندريال (mtDNA)(199)ـ اشــاره كرد!

به عبــارت ديگــر، با وجــود كشــفيات جديد علم ژنتيــک، ادعاهاي قبلي تكامل شناسان در مورد استفاده از DNA ميتوكنــدريال (mtDNA)ـ در تبارشناسي و كشف زمــان انشعاب گونه‌ها، از بيخ و بن غلط بــوده و در حــال حاضر هيچ روش مناســـبي كه بتـــوان با اســـتفاده از DNA ميتوكنــدريال (mtDNA)، زمــان انشــعاب «گونه‌ها» را محاســبه كــرد، وجــود نــدارد و با توجه به محــدوديت‌ها و فاكتورهـــاي مداخله گر شـــناخته شـــده و ناشـــناخته، تا ساليان سال نيز اميد نمي‌رود كه بتــوان از چــنين روشي استفاده كرد!

جــالب اين كه بســياري از زيست شناســان نــيز به تبعــات نــاگوار اين گونه كشــفيات جديد بــراي تكامل شناســان پرداخته‌اند! و لزوم بازبيني مفروضــات قبلي در حــوزه‌ي تغيــيرات زمــاني DNA ميتوكنــدريال (mtDNA)ـ كه به

اصطلاح «ساعت ميتوكندريال: Mitochondrial Clock» ناميده مي‌شود را مطرح نموده‌اند!!!:(200)

امروزه بسياري از دانشمندان، اين حقيقت را پذيرفته‌اند كه مطالعه در حوزه‌ي «DNA ميتوكندريال (mtDNA)»، بسيار پيچيده‌تر از آن است كه قبلاً تصور مي‌شد؛ همچنين اين محققان معتقدند كه ادعاهاي ساده انگارانه‌ي قبلي مي‌بايست، تعديل گردد و راهكارهاي نويني براي مطالعات جديد، در خدمت گرفته شود. از سوي ديگر، تعدادي از محققين نيز به صراحت درباره‌ي عواقبي كه اين كشفيات جديد براي «تكامل شناسان» در پي دارد، اشاره كرده‌اند و اين كشفيات را موجب نگراني «تكامل شناسان» دانسته‌اند!

امروزه بسياري از دانشمندان، اين حقيقت را پذيرفته‌اند كه مطالعه در حوزه‌ي «DNA ميتوكندريال (mtDNA)»، بسيار پيچيده‌تر از آن است كه قبلاً تصور مي‌شد؛ همچنين اين محققان معتقدند كه ادعاهاي ساده انگارانه‌ي قبلي مي‌بايست، تعديل گردد و راهكارهاي نويني براي مطالعات جديد، در خدمت گرفته شود. از سوي ديگر، تعدادي از محققين نيز به صراحت درباره‌ي عواقبي كه اين كشفيات جديد براي «تكامل شناسان» در پي دارد، اشاره كرده‌اند و اين كشفيات را موجب نگراني «تكامل شناسان» دانسته‌اند!

امروزه بسياري از دانشمندان، اين حقيقت را پذيرفته‌اند كه مطالعه در حوزه‌ي «DNA ميتوكندريال (mtDNA)»، بسيار پيچيده‌تر از آن است كه قبلاً تصور مي‌شد و ادعاهاي ساده انگارانه‌ي قبلي مي‌بايست، تعديل گردد و راهكار جديدي براي مطالعات جديد، در خدمت گرفته

شود. همچنين جالب است بدانيم كه تعـدادي از محققين نيز به صراحت دربـاره‌ي عواقـبي كه اين كشـفيات جديد بـراي «تكامل شناسـان» در پي دارد، اشـاره كرده‌اند و اين كشـفيات را مـوجب نگـراني «تكامل شناسـان» دانسته‌اند!

امروزه بسياري از دانشمندان، اين حقيقت را پذيرفته‌اند كه مطالعه در حوزه‌ي «DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)»، بسـيار پيچيـده‌تر از آن است كه قبلاً تصـور مي‌شـد؛ همچـنين اين محققـان معتقدند كه ادعاهـاي سـاده انگـارانه‌ي قبلي مي‌بايسـت، تعـديل گـردد و راهكارهـاي نويني بـراي مطالعـات جديـد، در خـدمت گرفته شـود. از سوي ديگر، تعدادي از محققين نيز به صـراحت دربـاره‌ي عواقبي كه اين كشـفيات جديد بـراي «تكامل شناسـان» در پي دارد، اشـاره كرده‌اند و اين كشـفيات را مـوجب نگراني «تكامل شناسان» دانسته‌اند!

با توجه به مطـالب گفته شـده، مي‌تـوان دريـافت كه داده‌هـاي به دست آمـده از مطالعـات مبتـني بر DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)، بر مفروضـاتي كـاملاً غلط اسـتوار بـوده و بسـياري از يافته‌هـاي منتسب به چـنين مطالعـاتي، به هيچ عنـوان قابل اعتمـاد نيست! اما متاسفانه تكامل شناسان با بي اعتنايي به اين كشـفيات و سانسور زيركانه‌ي اين اطلاعات، خواسـته‌هاي خـود را به پيش مي‌برند!

C) روش سـوم مـورد اسـتفاده‌ي تكامل شناسـان بـراي بررسي زمـان جـدا شـدن «گونه»ي موسـوم به «نئاندرتال‌ها» از «انسان‌هاي به اصـطلاح مـدرن»، روش اسـتفاده از «DNA هسـته اي» است كه نـوعي روش

مبتــني بر پروتكل «Ancient DNA: باســتاني DNA» مي‌باشد. در طي اين روش، بر اســـــــاس تفاوت‌ها و شباهت‌هاي موجود بين «DNA هسته اي» انسان‌هاي به اصــطلاح «امــروزي» و DNA هســته اي» منتسب به «نئاندرتال‌ها» و با فرض اين كه ميزان بـروز جهش‌ها در DNA هسته اي در طول زمان، مقـدار ثـابتي دارد، محل جدا شـدن «گونه»هـاي مختلف در طي تـاريخ تكـاملي! و محل انشعاب آن‌ها از جد مشترک! سنجيده مي‌شود!

اما روش مطالعه اي و مقايسه اي مبتــني بر تفاوت‌ها و شباهت‌هاي DNA هسته اي «نئاندرتال‌ها» و انسـان‌هاي به اصطلاح «مدرن» نيز با مشكلات و ابهامــات مهمي رو به رو است! در واقع، علاوه بر مشـكلات كلي مربـوط به مطالعات مبتني بر «Ancient DNA: باستاني DNA»ـ – مانند تغيــيرات شــيميايي پس از مــرگ DNA باســتاني، آلــودگي فــراوان نمونه‌ها با DNA محيطي و وســايل آزمايشــگاهي، اســتاندارد نبــودن روش‌هــاي مطالعــاتي DNA باســتاني، احتمــال آلــوده بــودن DNA فسـيلي با ويروس‌هــاي ناشــناخته و شــناخته شــده، احتمــال وجــود جهش‌هاي ژنتيكي ناشي از بيماري‌هــاي شــناخته شــده و ناشناخته، در نظر نگرفتن بروز تغيــيرات وســيع ژنــتيكي درون گونه اي (مثــال كالاش‌ها)، گونــاگوني درخت‌هــاي فيلوژنتيک رسم شـــده بر اســـاس ژن‌هـــاي مختلف و بخش‌هــاي مختلف DNA، و نــيز برخــورد ســليقه اي با درخت‌هــاي فيلوژنتيک -كه در مــورد تمــامي مطالعــات مبتني بر روش «Ancient DNA: باستاني DNA»ـ وجود دارد، برخي مشكلات نيز در حوزه‌ي مطالعات DNAهسته اي به چشم مي‌خورد كه مفصــلاً در پاراگراف‌هــاي بعــدي به آن‌ها اشاره خواهيم نمود.

البته ناگفته نماند که 2 مطـــالعه‌ي مهم مرتبط با DNA هسته اي که تکامل شناسـان بـراي بيـان زمـان انشـعاب «نئانـدرتال‌ها» از «انسـان‌هاي به اصـطلاح امـروزي» يا «انسان‌هاي خردمند» بهره جسـته‌اند، به شـدت مخـدوش بوده و تناقضـات آشـکاري با يکـديگر دارند! به نحـوي که حتي محققان ديگر نيز، نسبت به تناقضات موجود در اين 2 مقاله، واکنش نشان داده‌اند!:(208)

2 مطـــالعه‌ي مهم مرتبط با DNA هســـته اي که تکامل شناســان بــراي بيــان زمــان انشــعاب «نئانــدرتال‌ها» از «انســـان‌هاي به اصـــطلاح امـــروزي» يا «انســـان‌هاي خردمند» بهـــره جســـته‌اند، به شـــدت مخـــدوش بـــوده و تناقضــات آشــکاري با يکــديگر دارند! به نحــوي که حــتي محققان ديگر نــيز، نســبت به تناقضــات موجــود در اين 2 مقاله، واکنش نشان داده‌اند!

بدين ترتيب همان گونه که ملاحظه فرموديد، هيچکدام از روش‌هاي مطالعه بر روي فسـيل‌ها که به بررسي زمـان انشـــعاب فســـيل‌هاي منتسب به «نئانـــدرتال‌ها» از «انسـان‌هاي به اصـطلاح مـدرن» مي‌پردازنـد، صـحت و دقت چنداني نداشته و ادعاهـاي مبتـني بر آن‌هـا، ادعـاي گـــزافي بيش نيست! چـــرا که تا ســـال‌هاي ســـال نـــيز نمي‌توان در مورد چنين ادعاهايي، شواهد کـافي فـراهم نمود و اعداد متفـاوت و متنـاقض ذکر شـده بـراي زمـان انشـــعاب «نئانـــدرتال‌ها» از «انســـان‌هاي به اصـــطلاح مدرن»، بر اين سخن ما صحه مي‌گذارد!

با توجه به مطـــالب ذکر شـــده، بايد به تکامل شناســـان متـــذکر شد که اظهـــارات آنـــان در اين خصـــوص، کـــاملاً

كودكانه و ناشي از كوته بيني و ساده نگري آن‌ها نسـبت به مقوله‌ي علم مي‌باشد!

ج) ادعا: ژنوم نئاندرتال‌ها و انسان‌ها حدود % 99.5 يا % 99.9 با يكديگر شباهت دارد!(176)

نقد: در مـورد ادعـاي فـوق كه از سـوي تكامل شناسـان مطـرح شـده اسـت، بايد بگـوييم كه ما به طـور كلي با ادعاهاي مطرح شده درباره‌ي شباهت بيش از % 99.5 يا % 99.9 DNA و ژنوم «نئانـدرتال‌ها» مشـكلي نـداريم! بلكه اصولاً معتقديم ژنوم و DNA «نئاندرتال‌ها»، تفاوت چنداني با DNA «انسان‌هاي به اصطلاح امروزي» ندارد! در واقع ما معتقـديم كه «نئانـدرتال‌ها» جـزء «گونه»ي «انسـان» يا «انسـان خردمند» بوده‌اند و متعلق به «گونه»ي ديگري نيستند! و اختلافـات اسـكلتي احتمـالي آن‌ها نـيز به دلايلي همچـون تفاوت‌هـاي نـژادي، ابتلا به بيماري‌ها و ... بوده است!

اما آيا اصـولاً ادعاهـاي مطـرح شـده در رابطه با نتـايج حاصل از مطالعه و مقايسه‌ي DNA و ژنـوم «نئاندرتال‌ها» و «انسان‌هاي امـروزي»، صـحت دارد؟ آيا واقعاً مقايسه‌ي DNA «نئاندرتال‌ها» با DNA انسان‌هاي كنوني، امكان پذير است؟

در يک كلام بايد گفت: خـير! در حـال حاضـر، امكـان مقايسه‌ي صحيح DNA «نئانـدرتال‌ها» با «انسـان‌هاي به اصطلاح مدرن» وجود ندارد و تا ساليان سـال نـيز چـنين امكانـاتي در دسـترس نخواهد بـود!!! دلايل اين امر نـيز علاوه بر ضـعف‌ها و مشـكلات مربـوط به روش «DNA باستاني: Ancient DNA»ـ – همچون تغييرات شيميايي

پس از مرگ DNA باستاني، آلـودگي فـراوان نمونه‌ها با DNA محيطي و وسايل آزمايشگاهي، اسـتاندارد نبـودن روش‌هاي مطالعاتي DNA باستاني، احتمال آلوده بـودن DNA فسيلي با ويروس‌هاي ناشـناخته و شـناخته شـده، احتمـال وجـود جهش‌هـاي ژنـتيكي ناشي از بيماري‌هـاي شناخته شده و ناشناخته، ناديـده گـرفتن مسـئله‌ي بـروز توارث پدري و هتروپلاسمي در مطالعات مبتـني بر DNA ميتوكندريال (mtDNA)، در نظر نگرفتن بـروز تغيـيرات وسيع ژنتيكي درون گونه اي (مثال كالاش‌ها)، گوناگوني درخت‌هـاي فيلوژنتيک رسم شـده بر اسـاس ژن‌هـاي مختلف و بخش‌هاي مختلف DNA، و نيز برخورد سـليقه اي با درخت‌هـاي فيلوژنتيک – كه بارها به آن‌ها اشـاره شده است، شامل 2 مشكل بزرگ ديگر نيز مي‌شود:

A) عدم وجود DNA مرجع براي «انسان‌هاي كنوني»!

B) عدم وجود DNA مرجع براي «نئاندرتال‌ها»!

در اين قسمت به بررسي اين دو مقوله مي‌پردازيم:

A) در حال حاضر هيچ DNA مرجع و قابل قبـولي كه به صـورت جـامع و جهانشـمول، معـرف DNA انسـان‌هاي كنـوني باشـد، وجـود نـدارد و تا مـدت‌هاي زيـادي نـيز دسترسي به اين DNA مرجع، ممكن نخواهد بود!

در اين قسـمت ممكن است بـرخي از دوسـتان سـريعاً موضع گـيري نمايند و فـوراً به مطالعـاتي همچـون «پـروژه‌ي ژنـوم انسـاني: Human Genome Project»(209)، «پـروژه‌ي سـلرا: Celera Project»(209) و امثالهم اشـاره نمايند و بگويند كه در

حال حاضر، DNA مرجع انسان‌هاي كنوني مشخص شده است!!!

اين سـخن بـرخي از دوسـتان، يا ناشي از عـدم اطلاع كافي از پروژه‌هاي ژنتيكي انجام شده و در حـال انجـام، بوده يا ممكن است به دليل تأثيرپذيري از تبليغـات تكامل شناسان باشد!

جدول زير، تمـامي مطالعـات انجـام شـده بر روي ژنـوم انسـاني را نشـان مي‌دهد كه ما با كادرهـاي قرمز رنـگ، مطالعـاتي كه بر روي ژنـوم و DNA كامل انسـان‌هاي سالم انجام شده‌اند را مشخص نموده ايم. كادر آبي رنگ و خط آبي رنگ، مربوط به پـروژه اي است كه در مجـامع آكادميک با عنـوان «پـروژه‌ي ژنـوم انسـان: Human Genome Project»ـ شناخته مي‌شـود كه بر روي DNA يک فـرد آمريكـايي اهل منطقه‌ي «بوفـالو» واقع در «نيويـورک» موسـوم به «RP11»ـ انجـام شـده و البته نواقص مهمي نيز داشته است:(209)

آن چه كه تكامل شناسـان از آن به عنـوان DNA مرجع انسـان‌هاي امـروزي نـام مي‌برنـد، DNA حاصل از مطـالعه‌ي «پـروژه‌ي ژنـوم انسـان: Human Genome Project» و چند مطالعه‌ي ديگر است كه مجموع اين چند مطالعه، تاكنون حـتي به تعـداد انگشـتان 2 دست نـيز از ژنـوم كامل انسـان‌هاي مختلف اسـتفاده نكرده‌اند!!!
جدول زير، تمـامي مطالعـات انجـام شـده بر روي ژنـوم انسـاني را نشـان مي‌دهد كه ما با كادرهـاي قرمز رنـگ، مطالعـاتي كه بر روي ژنـوم و DNA كامل انسـان‌هاي سالم انجام شده‌اند را مشخص نموده ايم. كادر آبي رنگ و خط آبي رنگ، مربوط به پـروژه اي است كه در مجـامع

آکادمیک با عنـــوان «پـــروژه‌ي ژنـــوم انســـان: Human Genome Project»ـ شناخته مي‌شـود که البته نـواقص مهمي نيز داشته است.

همـــــان گونه که ملاحظه فرموديـــــد، آن چه که تکامل شناسان از آن به عنوان DNA مرجع انسان‌هاي امروزي نام مي‌برنـد، DNA حاصل از مطـالعه‌ي «پـروژه‌ي ژنـوم انسان: Human Genome Project»ـ و چند مطـالعه‌ي ديگر است که در مجمـــوع اين چند مطالعـــه، محققـــان تاکنون حتي به تعداد انگشتان 2 دست نيز از ژنوم کامل انسان‌هاي مختلف استفاده نکرده‌اند!!!(209) در واقع از بيش از 7 ميليـــارد جمعيت انســـاني فعلي روي کـــره‌ي زمين(193)، فقط DNA کمـتر از 10 انسـان تـاکنون رمزگشـايي شـده که البته اين مطالعـات، اسـتانداردهاي يکساني را نيز رعايت نکرده‌اند!(209)

اما نکته‌ي جـــالب اين جا است که در پروژه‌هـــاي ژنوميک بزرگ ديگري که در حـال انجـام هسـتند و معـروف تـرين آن‌ها با عنـوان پـروژه‌ي «HapMap»، فـاز 3 خـود را سـپري مي‌کنـد، بـاز هم ضـعف تعـداد و تنـوع نمونه‌ها به چشم مي‌خورد!:(210)

در فاز 1 و 2 پـروژه‌ي «HapMap»، حـدود 269 (يا به تعبير ديگري 270) نفر انسان از 4 جمعيت مختلف شامل جمعيت «يوروبا: Yoruba»ـ اهل نيجريه، جمعيت اروپايي الاصل (شمال و غرب اروپا) ساکن «يوتا: Utah»ـ ايالات متحده‌ي آمريکا، جمعيت «هان: Han»ـ ساکن پکن پايتخت کشور چين، و جمعيت ژاپني اهل توکيو جمع آوري گرديد و DNA آن‌ها تحت بررسي قرار گرفت:(210)

در فاز 1 و 2 پـروژه‌ي «HapMap»، حـدود 269 (يا به تعبير ديگري 270) نفر انسان از 4 جمعيت مختلف شامل جمعيت «يوروبا: Yoruba» اهل نيجريه، جمعيت اروپايي الاصل (شمال و غرب اروپا) ساكن «يوتا: Utah» ايالات متحده‌ي آمريكا، جمعيت «هان: Han» ساكن پكن پايتخت كشـــور چين، و جمعيت ژاپـــني اهـــال توكيو جمع آوري گرديد و DNA آن‌ها تحت بررسي قرار گرفت.

در فاز 1 و 2 پـروژه‌ي «HapMap»، حـدود 269 (يا به تعبير ديگري 270) نفر انسان از 4 جمعيت مختلف شامل جمعيت «يوروبا: Yoruba» اهل نيجريه، جمعيت اروپايي الاصل (شمال و غرب اروپا) ساكن «يوتا: Utah» ايالات متحده‌ي آمريكا، جمعيت «هان: Han» ساكن پكن پايتخت كشـــور چين، و جمعيت ژاپـــني اهـــال توكيو جمع آوري گرديد و DNA آن‌ها تحت بررسي قرار گرفت.

در حال حاضر نيز فـاز 3 پـروژه‌ي «HapMap»ـ در حـال انجـام است كه در طي اين فـاز، علاوه بر نفـرات تحت مطالعه از 4 جمعيت قبلي، افرادي از 7 جمعيت ديگر نيز تحت مطالعه قرار گرفته‌اند. بـدين تـرتيب كه علاوه بر 4 جمعيت فـاز 1و 2 كه شـامل جمعيت «يوروبا: Yoruba» اهل نيجريـه، جمعيت اروپـايي الاصل (شـمال و غـرب اروپا) سـاكن «يوتا: Utah»ـ ايـالات متحـده‌ي آمريكـا، جمعيت «هان: Han»ـ ساكن پكن پـايتخت كشـور چين، و جمعيت ژاپني اهل توكيو بودند، افرادي نيز از 7 جمعيت ديگر، شامل جمعيت آفريقايي الاصل ساكن جنوب غربي آمريكا، جمعيت چيني الاصل ساكن مادرشهر «كلـورادو» در ايـالات متحـده‌ي آمريكـا، جمعيت «هنـدي گجـراتي الاصل: Gujarati Indians»ـ سـاكن شـهر «هوسـتون»

ايـالت تگـزاس آمريكـا، جمعيت «لوهيا: Luhya»ـ سـاكن نـــاحيه‌ي «وبويه: Webuye»ي كشـــور كنيـــا، جمعيت «ماســـايي: Massai»ـــ ســـاكن نـــاحيه‌ي «كينيـــاوا: Kinyawa»ي كشور كنيا، جمعيت مكزيكي الاصل ســاكن شـــهر لـــوس آنجلس آمريكـــا، و جمعيت «توســـكاني: Toscani»ـــ كشـــور ايتاليا وارد مطالعه گرديدند كه از مجمــوع اين 11 جمعيت، نمونه‌هــاي DNA مربــوط به 1184 نفر، جمع آوري گرديد و نهايتاً بعد از طي مراحل كنـــترل كيفيت، 692 نمـــونه‌ي DNA، وارد مطالعه گرديدند!(210)

در طي فــاز 3 پــروژه‌ي «HapMap»، علاوه بر نفــرات تحت مطالعه از 4 جمعيت قبلي، افــرادي از 7 جمعيت ديگر نــيز تحت مطالعه قــرار گرفته‌اند. بــدين تــرتيب كه علاوه بر 4 جمعيت فاز 1و 2 كه شامل جمعيت «يوروبا: Yoruba»ـ اهل نيجريه، جمعيت اروپايي الاصل (شمال و غرب اروپا) ساكن «يوتا: Utah»ـ ايالات متحده‌ي آمريكا، جمعيت «هان: Han»ـ ساكن پكن پـايتخت كشـور چين، و جمعيت ژاپني اهل توكيو بودند، افرادي نيز از 7 جمعيت ديگر، شامل جمعيت آفريقايي الاصل ساكن جنوب غربي آمريكا، جمعيت چيني الاصل ساكن مادرشهر «كلــورادو» در ايـــالات متحـــده‌ي آمريكـــا، جمعيت «هنـــدي گجـــراتي الاصل: Gujarati Indians»ـ ســاكن شــهر «هوســتون» ايـالت تگـزاس آمريكـا، جمعيت «لوهيا: Luhya»ـ ساكن نـــاحيه‌ي «وبويه: Webuye»ي كشـــور كنيـــا، جمعيت «ماســـايي: Massai»ـــ ســـاكن نـــاحيه‌ي «كينيـــاوا: Kinyawa»ي كشور كنيا، جمعيت مكزيكي الاصل ســاكن شـــهر لـــوس آنجلس آمريكـــا، و جمعيت «توســـكاني: Toscani»ـــ كشـــور ايتاليا وارد مطالعه گرديدند كه از

مجمـوع اين 11 جمعيت، نمونه‌هـاي DNA مربـوط به 1184 نفر، جمع آوري گرديد و نهايتاً بعد از طي مراحل كنترل كيفيت، 692 نمونه‌ي DNA، وارد مطالعه گرديدند.

اما با دقت در جزييـات مطالعـات بين المللي ژنـتيكي شـده‌ي انجـام شـده، كـاملاً مشـخص مي‌گـردد كه اين مطالعات، حتي 1000 نفر از انسان‌هاي عصر كنـوني را پوشش نداده‌اند! به عبـارت ديگـر، با در نظر گـرفتن جمعيت بيش از 7 ميليـارد نفـري كـره‌ي زمين(193)، مطالعات ژنتيكي انجام شده، حتي به ميزان 1 ميليـونيم جمعيت كره‌ي زمين را پوشش نداده است!(210)

از آن اسـفناک‌تر اين كه در حـال حاضر نـيز مطالعـات ژنتيكي انجام شده و در حـال انجـام، جمعيت‌هـاي بسـيار مهمي همچـون جمعيت «ملانـزي: (167)«Melanesian، اهـالي «پـاپوا (گينه‌ي نو): (166)«Papua، جمعيت «كالاش: Kalash»ها(165)، قبايل مختلف سـرخ پوست آمريكـاي شـمالي، اعـراب، جمعيت شـرق اروپـا، جمعيت شرق، شـمال و مركز آفريقـا، اسـكيموها، اهـالي بـومي ساكن در جنگل‌هـاي آمـازون مانند «هتا: Heta»ها(155) و ... بسياري از جمعيت‌هاي اصيل و مختلط نژادي دنيا را تحت مطالعه قـرار نـداده اند(210)ـ و به همين دليل نمي‌توان نتايج حاصل از آن‌ها را به عنوان «DNA مرجع» و «ژنوم نماينده»ي انسـان‌هاي كنـوني در نظر گـرفت و به آن اعتماد نمود!!!

البته مطالعـات ژنـتيكي انجـام شـده تـاكنون نـيز دگرگوني‌هـاي ژنـتيكي بسـياري را در جمعيت‌هـاي تحت مطالعه نشـان داده‌اند! به نحـوي كه در بحث تفاوت‌هـاي تک كـدي موسـوم به «پلي مورفيسم تک نوكلئوتيـدي:

Single Nucleotide Polymorphism»(211) يا به اختصار «SNP»(211) و نيز در بحث تفاوت‌هاي چند كدي موسوم به «تغييرات تعداد كپي: Copy Number Variation»(212) يا «CNV»(212)، اين تغييرات به وضوح مشهود بوده اند:(213)

مقايسه‌ي شماتيک تفاوت‌هاي تک كدي موسوم به «پلي مورفيسم تک نوكلئوتيدي: Single Nucleotide Polymorphism» يا به اختصار «SNP» (سمت راست) و تفاوت‌هاي چند كدي موسوم به «تغييرات تعداد كپي: Copy Number Variation» يا «CNV» (تصوير سمت چپ).

بسيار جالب است كه بدانيم در فاز 1 و 2 پروژه‌ي «HapMap»، تغييرات ژنتيكي وسيعي در 270 نفر شركت كننده‌ي 4 جمعيت مورد مطالعه، ملاحظه گرديد! به نحوي كه فقط در مورد «تغييرات تعداد كپي: Copy Number Variation» يا «CNV»، ميزان تغييرات مشاهده شده، حدود «36 مگا باز: 36 Megabase» يا حدود «12 %» از كل DNA و ژنوم انسان را تشكيل مي‌داده است!!!(213)

البته اين مقدار فقط مربوط به تغييرات از نوع «تغييرات تعداد كپي: Copy Number Variation» بوده است؛ بالطبع، با در نظر گرفتن تغييراتي همچون «پلي مورفيسم تک نوكلئوتيدي: Single Nucleotide Polymorphism» و ...، ميزان تغييرات ژني بين افراد مختلف، بسيار بيشتر از مقدار گفته شده، مي‌باشد! همچنين نكته‌ي جالب اين جا است كه خود مطالعه‌ي «HapMap» نيز به دليل تعداد كم نمونه‌ها (270 نفر در

فاز 1 و 2، و 692 نفر در فاز 3 مطالعه) و نيز تنوع كم جمعيـــتي (فقط 11 جمعيت از جمعيت‌هـــاي متعـــدد انسان‌هاي كـره‌ي زمين)، مطـالعه‌ي جـامعي نمي‌باشد!(213). قطعاً در صورتي كه اين مطالعه مي‌توانسته بيش از 7 ميليارد جمعيت كنوني كره‌ي زمين(193). را پوشش دهد، مي‌بايست منتظر افزايشي بسـيار بيشـتر از % 12 تغييرات ژنومي نيز مي‌بوديم!

مقـــاله‌ي زير كه در ســـال 2006 ميلادي در نشـــريه‌ي مشهور «Nature»ـ چـاپ شـده اسـت، نـيز به تفـاوت % 12ي ژنوم افراد تحت مطـالعه‌ي فـاز 1 و 2 پـروژه‌ي «HapMap»ـــ از نظر «تغيـــيرات تعـــداد كـــپي: Copy Number Variation» يا «CNV»اشاره مي‌نمايد:(213)

در فـاز 1 و 2 پـروژه‌ي «HapMap»، تغيـيرات ژنـتيكي وسـيعي در 270 نفر شـركت كننـده‌ي 4 جمعيت مـورد مطالعـــه، ملاحظه گرديد! به نحـــوي كه فقط در مـــورد «تغييرات تعداد كپي: Copy Number Variation»ـ يا « CNV»، ميزان تغييرات مشاهده شده، حدود «36 مگا باز: Megabase 36»ـ يا حدود «% 12»ـ از كل DNA و ژنوم انسان را تشكيل مي‌داده است!!! البته اين مقـــدار فقط مربوط به تغييرات از نـوع «تغيـيرات تعـداد كـپي: Copy Number Variation»ـ بـوده است. بـالطبع، با در نظر گـــــرفتن تغيـــــيراتي همچـــــون «پلي مورفيسم تك نوكلئوتيدي: Single Nucleotide Polymorphism»ـ و ...، ميزان تغييرات ژني بين افراد مختلف، بسـيار بيشـتر از مقـدار گفته شـده قلمـداد مي‌گـردد! همچـنين نكته‌ي جـالب اين كه خـود مطـالعه‌ي «HapMap»ـ نـيز به دليل تعداد كم نمونه‌ها (270 نفر در فاز 1 و 2، و 692 نفر در

فاز 3 مطالعه) و نيز تنوع كم جمعيتي (فقط 11 جمعيت از جمعيت‌هاي متعدد انسان‌هاي كره‌ي زمين)، مطـالعه‌ي جـامعي نمي‌باشد! قطعـاً در صـورتي كه اين مطالعـه، مي‌توانست بيش از 7 ميليارد جمعيت انسان‌هاي كنوني را پوشش دهد، مي‌بايست حـتي منتظر افزايشي بسـيار بيشتر از % 12 تغييرات ژنومي نيز مي‌بوديم!

با توجه به مطـالب گفته شـده، در مي‌يـابيم كه تنـوع ژنتيكي در جمعيت‌هاي مختلف انسان‌هاي عصر حاضر، به ميزان خيره كننده اي بـالا است و مطالعـات انجـام شـده تـاكنون، نمي‌تواند «DNA مرجع» و «DNA نمونه»ي مناسبي از جمعيت انسان‌هاي كنـوني تعـيين نمايد و اين مشكل نيز تا ساليان سـال ادامه خواهد يـافت!(213)ـ به خصوص كه برخي از اين تغييرات همچون «تغييرات تعداد كپي: Copy Number Variation»ـ يا «CNV»ـ به ميزان وسـيع، از سـال 2002 ميلادي به بعد كشف شـده‌اند!(212و213)

بنابراين، تصورات قبلي تكامل شناسان پـيرامون «DNA مرجع» بسيار كودكانه و سطحي بوده و با پيچيـدگي‌هاي ژنتيكي كشف شـده، سـازگار نمي‌باشد! گرچه مكـرراً در مقـالات تكامل شناسـان، از پيشـرفت‌هاي ژنـتيكي به عنوان شواهد تأييد كننده‌ي تكامل نام برده مي‌شـود، اما اين ادعاهـا، غوغا و هيـاهوي لمپنيسم علمي است كه از سوي مافياي تكامل ارايه مي‌شـود! حـال آن كه همين به ظـاهر دانشـمندان، بيـان نمي‌كنند كه مفروضـات غلط قبلي آن‌ها كه پايه‌هـاي ادعاهـاي امـروزه‌ي آن‌ها را تشـكيل مي‌دهـد، با اين كشـفيات جديد تحت تـأثير قـرار گرفته و متزلزل مي‌شود!

بدين ترتيب مسئله‌ي «DNA مرجع» انسان‌هاي امـروزي حاصل از مطالعـاتي همچـون «پـروزه‌ي ژنـوم انسـاني: Human Genome Project»، يا به اختصار «HGP»، رويا و خيالي بيش نيست و در كوتاه مـدت نـيز محقق نخواهد شد! البته تعدادي از دانشمندان، حـتي قبل از انجـام اين گونه پروژه‌هـا، به پـوچ بـودن ادعاهـاي طراحـان آن‌هـا، اشاره نموده بودند!:(214)

مسئله‌ي «DNA مرجع» انسان‌هاي امروزي و «پـروزه‌ي ژنـوم انسـاني: Human Genome Project»، رويا و خيـالي بيش نيست و در كوتـاه مـدت نـيز محقق نخواهد شد! تعدادي از دانشمندان، حـتي قبل از انجـام اين گونه پروژه‌ها، به پوچ بـودن ادعاهـاي طراحـان آن‌هـا، اشـاره نموده بودند!

با توجه به مطالب ذكر شـده، كـاملاً مسـجل مي‌گـردد كه در مقايسه بين «DNA انســان‌هاي كنــوني» و «DNA منتسب به نئانـدرتال‌ها» مشـكل بـزرگي وجـود دارد كه همانا عـدم وجـود «DNA نمونه» يا «DNA نماينـده»ي انســان‌هاي كنــوني در زمــان فعلي و تا مــدت‌هاي مديد خواهد بود! بدين ترتيب از نظر ژنوم انسان‌هاي امـروزي نيز در مورد چنين مقايسه اي، با مشكل مواجه هستيم!

B) مشـــكل ديگـــري كه در مـــورد مقايسه‌ي «DNA نئاندرتال‌ها» و «DNA انسان‌هاي به اصـطلاح امـروزي» وجـود دارد، مسـئله‌ي عـدم وجـود «DNA مرجع» بـراي «نئاندرتال‌ها» است! در بخش‌هاي قبل به صورت مفصل اشاره كرديم كه علي رغم وجود امكانات تكنولوژيــك، به دلايل متعـــددي همچـــون تعـــداد بســـيار زيـــاد جمعيت انسان‌هاي عصر كنوني كه تنها در بهترين حالت، در طي

دهه‌هــاي آينــده‌ي نزديــک، تنها 1 ميليــونيم آن‌ها تحت مطالعه قرار خواهند گرفت و نيز با توجه به اين که تنوع و تغييرات زيادي درDNA انسان‌هاي کنـوني وجـود دارد، حــتي در مــورد انســان‌هاي عصر حاضر نــيز نمي‌تــوان « DNA مرجع» و «DNA نماينده» تعريف کرد!

با توجه به اين مسئله، قطعاً تعريف و مشخص نمــودن « DNA مرجع» و «DNA نماينده» بـراي «نئانـدرتال‌ها» با چالش‌ها و مشـکلات به مـراتب بيشـتري رو به رو است! زيرا:

1) مطالعه‌ي «DNA فسيلي» بر اسـاس پروتکل «DNA باســتاني: Ancient DNA»، با مشــکلات، ابهامــات و ايـــرادات بســـياري مواجه است که از مهم تـــرين آن‌ها مي‌تـــوان به تغيـــيرات شـــيميايي پس از مـــرگ DNA باسـتاني، آلـودگي فـراوان نمونه‌ها با DNA محيطي و وســـايل آزمايشـــگاهي، اســـتاندارد نبـــودن روش‌هـــاي مطالعـاتي DNA باسـتاني، احتمـال آلـوده بـودن DNA فسيلي با ويروس‌هاي ناشناخته و شناخته شده، احتمـال وجـود جهش‌هـاي ژنـتيکي ناشي از بيماري‌هـاي شـناخته شده و ناشـناخته، ناديـده گـرفتن مسـئله‌ي بـروز تـوارث پـــدري و هترويلاســـمي در مطالعـــات مبتـــني بر DNA ميتوکندريال (mtDNA)، در نظر نگرفتن بـروز تغيـيرات وسيع ژنتيکي درون گونه اي (مثال کالاش‌ها)، گوناگوني درخت‌هـــاي فيلوژنتيک رسم شـــده بر اســـاس ژن‌هـــاي مختلف و بخش‌هاي مختلف DNA، و نيز برخورد سـليقه اي با درخت‌هاي فيلوژنتيک اشاره نمود.

2) کل فسيل‌هاي مکشوفه‌ي «نئاندرتال‌ها» تا کنـون در حـدود 400 فسـيل مي‌باشد(188)ـ که البته بسـياري از

آن‌ها به دلايل تكـنيكي، امكـان اسـتفاده را در مطالعـات فسـيلي مبتـني بر پروتكل «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ ندارنـد؛ اين در حـالي است كه قطعـاً جمعيت «نئاندرتال‌ها» بسيار بيشـتر از اين تعـداد بـوده و شـامل حـداقل چند صد هـزار نفر مي‌شـده است! بنـابراين DNAهاي استحصال شده از فسيل 400 نفر، هـزار نفر و ... از جمعيت «نئانـدرتال‌ها»، و آنـاليز بر روي آن‌هـا، نمي‌تواند «DNA نمونه» يا «DNA مرجع» جمعيت «نئاندرتال‌ها» را مشخص نمايد!

با توجه به مطالب گفته شده در مورد عدم وجـود «DNA مرجع» و «DNA نمونه» چه بـراي جمعيت «انسـان‌هاي عصر حاضر» و چه بـراي جمعيت «نئانـدرتال‌ها»، اين سـوال به ذهن متبـادر مي‌گـردد كه ادعاهـاي موجـود پـيرامون شـباهت و تفاوت‌هـاي «DNA»ـ انسـان‌هاي به اصـطلاح مـدرن و «نئانـدرتال‌ها» و مقايسه انجـام شـده بين DNA انسان‌هاي به اصطلاح مدرن و «نئانـدرتال‌ها» از كجا نشأت مي‌گيرد؟

دو مطـالعه‌ي انجـام شـده تـاكنون كه ادعـاي شـباهت % 5/99 الي % 9/99 بين DNA «انسـان‌هاي امـروزي» و «نئاندرتال‌ها» را مطـرح نموده‌انـد، در تصـاوير زير ارايه گرديده اند:(215)

همان گونه كه ملاحظه فرموديد، 2 مطالعه اي كه ادعاي شباهت % 5/99 و % 9/99 داشتند، بخش اندكي از DNA «نئاندرتال‌ها» را با DNA انسان‌هاي مدرن (آن هم DNA يي كه هنـوز به عنـوان DNA نمونه نمي‌تواند نقش ايفا كند!) مقايسه نموده‌اند!(215)ـ بسـيار جـالب است كه بـدانيم، در يک مطالعه از 2 مطـالعه‌ي فـوق، فقط «

65250 جفت باز» مطالعه شده و در مطالعه‌ي ديگر، در نهـايت، «1 ميليـون جفت بـاز» مطالعه گرديـده است!(215)ـ اين در حالي است كه در بدن انسـان، حـدود «5/3 ميليارد جفت باز» به صورت‌هاپلوييد (در 23 كروموزوم) و حدود «7 ميليارد جفت باز» به صورت ديپلوييد (در 46 كروموزوم) وجود دارد!!!(169)

به عبارت ديگر 2 مطالعه‌ي ذكر شده در بـالا، كمـتر از 4 ده هـــزارم! DNA «انســـان امـــروزي» را با DNA «نئاندرتال» مقايسه نموده و به چنين نتايجي رسيده‌اند! و ادعا نموده‌اند كه شباهت % 5/99 يا % 9/99 بين DNA «انسان امروزي» و «نئاندرتال‌ها» وجود دارد!!!(215)

به راستي آن‌ها با چه جرأتي چنين ادعـاي مضـحكي را با بررسي و مقايسه‌ی كمـــتر از 4 ده هـــزارم (0004/0) DNA «انسان به اصطلاح مدرن» و «نئانـدرتال» مطـرح نمـوده انـد؟! پس تكليف بقيه‌ي ژنـوم چه مي‌شـود؟! از كجا معلوم كه ميزان شـباهت يا تفـاوت در بقيه‌ي ژنـوم، به همين ميزان مورد ادعا باشد؟!

البته علاوه بر اشـكال بـزرگي كه در كم بـودن نمـونه‌ي مقايسه شده (0004/0 ژنوم) وجود دارد، مسئله‌ي نبودن «DNA مرجع» و «DNA نمونه»، هم بـراي «انسـان‌هاي امروزي» و هم بـراي «نئانـدرتال‌ها»، مشـكلات بيشـتری ايجاد می‌نمايد!

البته بسيار جالب است بدانيم كه محاسبات دو مطالعه‌ي فوق، با همديگر همخواني نداشـته و با يكـديگر مطـابقت ندارند!: (208)

2 مطـالعه‌ي مهم مرتبط با DNA هسـته اي كه تكامل شناسان از آن‌ها براي بيـان شـباهت % 5/99 و % 9/99 «نئانـدرتال‌ها» و «انسـان‌هاي به اصـطلاح امـروزي» يا «انسان‌هاي خردمند» بهره جسـته‌اند، به شـدت مخـدوش بوده و تناقضـات آشـكاري با يكـديگر دارند! به نحـوي كه حتي محققان ديگر نيز، نسبت به تناقضات موجود در اين 2 مقاله، واكنش نشان داده‌اند!

اما نكته‌ي حائز اهميت اين كه محققان مدعي شباهت % 5/99 يا % 9/99 بين DNA «انسـان امـروزي» و «نئاندرتال‌ها»، با وجود مشخص شدن اين نقـايص، بـراي اصـلاح اين ادعا و بيـان اين اشـتباهات در رسـانه‌هاي عمومي، تلاش زيادي نمی‌كنند و كماكان اين گونه ادعاها را در مجامع عمومي مطرح مي‌نمايند!

البته مطالعه اي در سال‌هاي اخير انجام شده و نتـايج آن نـيز در سـال 2014 ميلادي در نشـريه‌ي مشـهور « Nature»ـ به چاپ رسيده است كه در طي آن ادعا شـده كه تمـامي DNA سـلولی موجـود در يک نمونه «انگشت پاي» منتسب به يک فسيل «نئاندرتال»، استخراج گرديده است:(216)

مطالعه اي در سال‌هاي اخير انجام شـده و نتـايج آن نـيز در سال 2014 ميلادي در نشريه‌ي مشهور «Nature» به چـاپ رسـيده است كه در طي آن ادعا شـده كه تمـامي DNA سلولی موجود در يک نمونه «انگشت پاي» منتسب به يک فسيل «نئاندرتال» استخراج گرديده است.

گرچه نتايج مطالعه‌ي مذكور به نفع نظرات ما است! (در ادامه به آن خواهيم پـرداخت!) و نسـبت به 2 مطـالعه‌ي

قبـل، پيشـرفت به مـراتب بيشـتري داشـته، و ادعـايي همچون 2 مطالعه‌ي قبلي نداشته است، اما بـاز هم بايد بگوييم كه اين مطالعه نيز همانند ساير مطالعـات مبتـني بر پروتكل «DNA باستاني: Ancient DNA» با مشكلات و موانع بزرگي مواجه است!

مشكلاتي همچون تغيـيرات شـيميايي پس از مـرگ DNA باسـتاني، آلـودگي فـراوان نمونه‌ها با DNA محيطي و وسـايل آزمايشـگاهي، اسـتاندارد نبـودن روش‌هـاي مطالعـاتي DNA باسـتاني، احتمـال آلـوده بـودن DNA فسيلي با ويروس‌هاي ناشناخته و شناخته شده، احتمـال وجـود جهش‌هـاي ژنـتيكي ناشي از بيماري‌هـاي شـناخته شده و ناشـناخته، ناديـده گـرفتن مسـئله‌ي بـروز تـوارث پـدري و هتروپلاسـمي در مطالعـات مبتـني بر DNA ميتوكندريال (mtDNA)، در نظر نگرفتن بـروز تغيـيرات وسيع ژنتيكي درون گونه اي (مثال كالاش‌ها)، گوناگوني درخت‌هـاي فيلوژنتيک رسم شـده بر اسـاس ژن‌هـاي مختلف و بخش‌هاي مختلف DNA، و نيز برخورد سـليقه اي با درخت‌هـاي فيلوژنتيـک، در مـورد اين مطالعه نـيز مطرح بـوده و مـانع از اعتمـاد زيـاد به چـنين مطالعـاتي مي‌گـردد! همچـنين DNAهـاي مـورد مطالعه در اين تحقيـق، نه «DNA مرجع» و «DNA نمونه»، بلكه فقط DNA مطالعه شده در 1 فسيل «نئانـدرتال» مي‌باشد!(216)

البته از نكـات جـالبي كه در اين مطالعه به چشم مي‌خـورد، همخـواني نداشـتن اطلاعـات و وجـود بـرخي تفاوت‌ها در درخت‌هاي فيلوژنتيک رسم شـده بر اسـاس «DNA هسته اي» و «DNA ميتوكندريال mtDNA» مورد

مطالعه مي‌باشد!(216)ـــــ به نحـــــوي كه اين دو درخت فيلوژنتيک، در مورد «DNA به نسـبت كامل انگشت پـاي نئانـدرتال» تحت مطالعـه، و انسـان موسـوم به «انسـان دنيسووا: Denisovan»(153) شاخه بندي متفاوتي را به نمايش مي‌گذارند!(216)

در تصوير زير، مقايسه‌ي 2 درخت فيلوژنتيک رسم شده در اين مطالعه را ملاحظه مي‌فرماييد كه در آن، بـــــراي آسـان‌تر شـدن مقايسـه، ما از كادرهـاي رنگي اسـتفاده نموده ايم:(216)

البته از نكـــــات جـــــالبي كه در اين مطالعه به چشم مي‌خـورد، همخـواني نداشـتن اطلاعـات و وجـود بـرخي تفاوت‌ها در درخت‌هاي فيلوژنتيک رسم شـده بر اسـاس «DNA هسته اي» و «DNA ميتوكندريال mtDNA» مورد مطالعه مي‌باشد! به نحوي كه اين دو درخت فيلوژنتيـک، در مورد «DNA به نسـبت كامل انگشت پـاي نئانـدرتال» (كادر قرمز رنگ) و انسان موسوم به «انسـان دنيسـووا: Denisovan» (كادر آبي رنگ) شاخه بندي متفاوتي را به نمايش مي‌گذارند!

با توجه به مطـالب گفته شـده، در مي‌يـابيم كه ادعاهـاي مطرح شده در مورد ميزان شباهت‌ها و تفاوت‌هاي DNA «نئاندرتال‌ها» و «انسان‌هاي امروزي»، از اساس و پايه، دچـار مشـكلات جـدي مي‌باشد و نمي‌تـوان به اين گونه ادعاها، از نظر علمي اعتماد نمود.

د) قبلاً در مـورد آمـيزش اجـداد «نئانـدرتال‌ها» با اجـداد انسان‌های به اصطلاح مـدرن، اختلاف نظر وجـود داشـته است! اما آخرين مطالعات ژنتيكي كه تعدادشان نيز زيـاد

بــوده اســت، رأي به آمــيزش «نئانــدرتال‌ها» با «اجــداد انسان‌های به اصطلاح مدرن» داده‌اند!!!(176)؛ ضمن این که طبق این مطالعـــــات، «انســـــان‌هاي دنيســـــووا: Denisovans» که بنابر ادعاي تکامل شناسان، آن‌ها نيز «انســـان سا (انســـان تبـــار): (Hominin) Hominid» بوده‌اند و در سال 2010 ميلادي، فسيل آن‌ها در کوه‌هاي آلتـــــاي ســـــيبري کشف شـــــده است(153)، نـــــيز با «نئاندرتال‌ها» و «اجداد انسان‌ها» آمـيزش داشـته‌اند!!!(216)؛ البته مطالعات جديد ديگري نيز هستند که علاوه بر «نئاندرتال‌ها» و «انسـان‌هاي دنيسـووا: Denisovans»، به آمـيزش انسـان‌هاي «راست قـامت (هومو ارکتـوس): Homo Erectus» با اجداد «انسان‌هاي به اصطلاح مدرن» نيز اشاره داشته‌اند!!!(218)

اما مسئله‌ي آميزش «نئاندرتال‌ها» با اجداد انسان‌هاي به اصــطلاح «امــروزي» چه تبعــاتي دارد؟ آيا بحث آمــيزش «نئاندرتال‌ها» و ساير «انسان ساها: Hominids» اصولاً ادعاهاي تکامل شناسان را تأييد مي‌کند؟

همان گونه که قبلاً نيز ذکر کـرديم، از ديـدگاه مـا، آن چه که بــرخي از تکامل شناســان از آن به عنــوان «گونه»ي «نئانـــدرتال» و مجـــزا از «گونه»ي «انســـان خردمند» يا «انسـان امـروزي» نـام مي‌برنـد، چـيزي جز جمعيـتي از انسان‌هاي ما قبل تـاريخ نيسـتند که به دليل ويژگي‌هـاي نـژادي و يا بــرخي بيماري‌هـا، بــرخي ازدواج‌هـاي درون گـــروهي و ... داراي بـــرخي تفاوت‌هـــاي اســـکلتي با جمعيت‌هاي ديگر بوده انـد؛ بـالطبع با توجه به اين ديگـاه ما، مسئله‌ي «آميزش نئاندرتال‌ها» با سـاير «انسـان‌ها»، يک مسئله‌ي کاملاً طبيعي بوده و مثل ساير ازدواج‌هـايي

مي‌باشد كه انسان‌ها با يكـديگر دارند! زيـرا به اعتقـاد ما «نئانــدرتال‌ها» جــزء «گونه»ي ما انســان‌ها هســتند، نه موجودي از «گونه»ي ديگر!

در طي ســال‌هاي اخــير، مطالعــات مختلف فســيلي و ژنــتيكي، مســئله‌ي «آمــيزش» يا به اصــطلاح علمي « Interbreeding»ـ بارور را بين «نئاندرتال‌ها» و «اجـداد انســـان‌هاي مـــدرن» مطـــرح نموده‌اند و حاصل اين «آمــيزش» را انتقــال بعضي ژن‌ها و به وديعه گذاشــتن بـرخي «ژن‌ها» در نژادهـاي «غـير آفريقـايي» انسـان‌ها امـروز دانسـته‌اند! در اين قسـمت، بـرخي از مهم تـرين مقـــالاتي كه به اين مســـئله اشـــاره نموده‌انـــد، ارايه مي‌گردند:(217)

در طي ســال‌هاي اخــير، مطالعــات مختلف فســيلي و ژنــتيكي، مســئله‌ي «آمــيزش» يا به اصــطلاح علمي « Interbreeding»ـ بارور را بين «نئاندرتال‌ها» و «اجـداد انســـان‌هاي مـــدرن» مطـــرح نموده‌اند و حاصل اين «آمــيزش» را انتقــال بعضي ژن‌ها و به وديعه گذاشــتن بـرخي «ژن‌ها» در نژادهـاي «غـير آفريقـايي» انسـان‌ها امـروز دانسـته‌اند! در بــالا به بــرخي از اين مطالعــات، اشاره شده است.

در طي ســال‌هاي اخــير، مطالعــات مختلف فســيلي و ژنــتيكي، مســئله‌ي «آمــيزش» يا به اصــطلاح علمي « Interbreeding»ـ بارور را بين «نئاندرتال‌ها» و «اجـداد انســـان‌هاي مـــدرن» مطـــرح نموده‌اند و حاصل اين «آمــيزش» را انتقــال بعضي ژن‌ها و به وديعه گذاشــتن بـرخي «ژن‌ها» در نژادهـاي «غـير آفريقـايي» انسـان‌ها

امـروز دانسـته‌اند! در بـالا به بـرخي از اين مطالعـات، اشاره شده است.

البته بسياري از مطالعـات جديد در طي چند سـال اخـير، تنها «آمـيزش» يا «Interbreeding»ـ بـارور را مختص «نئاندرتال‌ها» و «اجـداد انسـان‌هاي به اصـطلاح مـدرن» ندانسته‌اند! بلكه اين مطالعات، قائل به بـروز «آمـيزش» يا «Interbreeding»ـ بارور بين «انسان‌هاي به اصطلاح مـدرن»، «انسـان‌هاي دنيسـووا: Denisovans»، «نئانـدرتال‌ها»، «هوموهايدلبرگنسـيس: Homo Heidelbergensis»هـا، «هومو انتسسـورها: Homo Antecessors» و «هوموا‌ركتوس (انسان راست قامت): Homo Erectus»ها و ... نيز مي‌باشند!:(218)

بسـياري از مطالعـات جديد در طي چند سـال اخـير، تنها «آمـيزش» يا «Interbreeding»ـ بـارور را مختص «نئانـدرتال‌ها» و «انسـان‌هاي به اصـطلاح امـروزي» ندانسته‌اند! بلكه اين مطالعات، قائل به بـروز «آمـيزش» يا «Interbreeding»ـ بارور بين «انسان‌هاي به اصطلاح مـدرن»، «انسـان‌هاي دنيسـووا: Denisovans»، «نئانـدرتال‌ها»، «هوموهايدلبرگنسـيس: Homo Heidelbergensis»هـا، «هومو انتسسـورها: Homo Antecessors» و «هوموا‌ركتوس (انسان راست قامت): Homo Erectus»ها و ... نيز مي‌باشند!

بسـياري از مطالعـات جديد در طي چند سـال اخـير، تنها «آمـيزش» يا «Interbreeding»ـ بـارور را مختص «نئانـدرتال‌ها» و «انسـان‌هاي به اصـطلاح مـدرن» ندانسته‌اند! بلكه اين مطالعات، قائل به بـروز «آمـيزش» يا «Interbreeding»ـ بارور بين «انسان‌هاي به اصطلاح

امـــروزي»، «انســـان‌هاي دنيســـووا: Denisovans»، «نئانـــــدرتال‌ها»، «هوموهايدلبرگنســـــيس: Homo Heidelbergensis»هـــا، «هومو انتسســـورها: Homo Antecessors» و «هوموارکتوس (انسان راست قامت): Homo Erectus»ها و ... نـيز مي‌باشـند! تصـوير پـايين، درصد ژن‌هـاي مبادله شـده بين «انسـان‌هاي به اصـطلاح مـــدرن»، «نئانـــدرتال‌ها»، «انســـان‌هاي دنيســـووا: Denisovans»ـ و «انســان ســاهاي ناشــناخته؟!» را در قالب فلش‌هاي قرمز رنگ نشان مي‌دهد که طبق ادعــاي محققان به صورت تبادل چند طرفه بوده است!

در مـورد اين ادعاها نـيز بايد بگـوييم که قبل از هر چـيز، ايـرادات، اشـکالات و ابهامـاتي که قبلاً بـراي مطالعـات مبتـــني بر پروتکل «DNA باســتاني: Ancient DNA» برشمرديم، در مورد مطالعات فوق نيز وجود دارد!

مشکلاتي همچون تغيـيرات شـيميايي پس از مـرگ DNA باســتاني، آلــودگي فــراوان نمونه‌ها با DNA محيطي و وســايل آزمايشــگاهي، اســتاندارد نبــودن روش‌هــاي مطالعــاتي DNA باســتاني، احتمــال آلــوده بــودن DNA فسيلي با ويروس‌هاي ناشناخته و شناخته شده، احتمـال وجـود جهش‌هـاي ژنـتيکي ناشي از بيماري‌هـاي شـناخته شده و ناشـناخته، ناديـده گـرفتن مسـئله‌ي بـروز تـوارث پـــدري و هتروپلاســـمي در مطالعـــات مبتـــني بر DNA ميتوکندريال (mtDNA)، در نظر نگرفتن بـروز تغيـيرات وسيع ژنتيکي درون گونه اي (مثال کالاش‌ها)، گوناگوني درخت‌هـــاي فيلوژنتيک رسم شـــده بر اســـاس ژن‌هـــاي مختلف و بخش‌هاي مختلف DNA، برخـورد سـليقه اي با درخت‌هــاي فيلوژنتيـک، و نــيز نبــود «DNA مرجع» يا «

DNA نمونه» بـــراي جمعيت «انســان‌هاي به اصــطلاح مـــــدرن»، «نئانـــــدرتال‌ها» «انســـــان‌هاي دنيســـــووا: Denisovans» و ... كه موجب بي اعتمادي نسبت به اين گونه ادعاهــاي منبعث از مطالعــات مبتــني بر پروتكل « DNA باســتاني: Ancient DNA»ـ مي‌شــوند، تمــامی مطالعـات مبتـنی بر پروتكل «DNA باسـتاني: Ancient DNA» را با چالش‌های جدی مواجه می‌نماید!

اما در كنـــار تمـــام مشـــكلات ذكر شـــده، ادعـــاي بـــروز «آميزش» يا «Interbreeding»ـ بارور بين «انسـان‌هاي به اصـطلاح مـدرن»، «نئانـدرتال‌ها» و سـاير انسـان‌هاي ماقبل تاريخ، چالشي بسيار بزرگ بـراي تكامل شناسـان پديد مي‌آورد!!! به نحوي كه در مقـام تمثيـل، آن‌ها را در قفسي گرفتار مي‌نمايد كه با 3 ديوار محكم احاطه شده و راه فـــراري برايشـــان نمي‌گـــذارد! اضـــلاع اين قفس عبارتند از:

1 - پـــذيرش آمـــيزش (Interbreeding)ـ بـــارور بين «انسان‌هاي به اصطلاح مدرن» با «نئاندرتال‌ها» و ســاير انســـــان‌هاي ماقبل تـــــاريخ، و نـــــيز انتقـــــال ژن‌ها از «نئانـــــدرتال‌ها» و ســـــاير انســـــان‌هاي ماقبل تـــــاريخ به انســـــان‌هاي عصر حاضر: هنگـــــامي كه تكامل شناســـــان بپذيرند كه بين «انســـــان‌هاي به اصـــــطلاح مـــــدرن»، «نئانـدرتال‌ها»، «انسـان‌هاي دنيسـووا: Denisovans»، «هوموهايدلبرگنسيس: Homo Heidelbergensis»هـا، «هومو انتسســـــورها: Homo Antecessors»ـــــ و «هوموماركتـــــوس (انســـــان راست قـــــامت): Homo Erectus»ها و ... آمـــيزش اتفـــاق افتـــاده و در اثر اين آمـــيزش، فرزنـــداني بـــارور ايجـــاد شـــده كه توانســـته‌اند

ژن‌هاي «نئاندرتال‌ها»، «انسان‌هاي دنيسـووا» و ... را به انسان‌هاي عصر حاضر انتقال دهند(217و218)، در واقع مانند اين است كه بپذيرند «انســـان‌هاي به اصـــطلاح مـــدرن»، «نئانـــدرتال‌ها»، «انســـان‌هاي دنيســـووا: Denisovans»، «هوموهايدلبرگنســـــيس: Homo Heidelbergensis»هـــا، «هومو انتسســـورها: Homo Antecessors» و «هوموماركتوس (انسان راست قامت): Homo Erectus»ها و ... از يک «گونه»ي واحد مي‌باشـند! چـرا كه طبق پذيرفته تـرين و شـناخته شـده تــرين تعريف علمي «گونه» كه بيش از ســاير تعــاريف، مورد توافق مي‌باشد، افراد موجود در يک «گونه» شامل گــروهي از موجــودات زنــده هســتند كه مي‌توانند با هم توليد مثل كنند و فرزندان آن‌ها در آينـده قـدرت بـاروري خواهند داشت.(26)

بـدين تـرتيب، پـذيرفتن اين كه «انسـان‌هاي به اصـطلاح مدرن» با «نئاندرتال‌ها» و ساير انسان‌هاي ما قبل تاريخ آميزش بارور داشته‌اند، عملاً به معنـاي پـذيرفتن حضـور انسان‌هاي موسـوم به «انسـان‌هاي به اصـطلاح مـدرن»، «نئانــدرتال‌ها»، «انســان‌هاي دنيســووا: Denisovans»، «هوموهايدلبرگنسيس: Homo Heidelbergensis»هــا، «هومو انتسســـــــورها: Homo Antecessors»، «هوماركتـــــوس (انســـــان راست قـــــامت): Homo Erectus»ها و ... در يک «گونه»ي واحد مي‌باشد!!! نه «گونه»هايي مجزا از يكديگر!

2 - عـــدم وجـــود تعريف مشخصي از «گونه»: تكامل شناسان ممكن است با ملاحظه‌ي مسـئله‌ي «آمـيزش» يا «Interbreeding»ـ بـارور بين «انسـان‌هاي به اصـطلاح

مدرن»، «نئاندرتال‌ها» و ساير انسـان‌هاي ماقبل تـاريخ، بگويند كه علي رغم وجـــود مســـئله‌ي «آمـــيزش» يا « Interbreeding» بارور بين اين جمعيت‌ها، باز هم قايل به اين هســـتند كه «انســـان‌هاي به اصـــطلاح مـــدرن»، «نئانـــدرتال‌ها» و ســـاير انســـان‌هاي ماقبل تـــاريخ، در «گونه‌هايي مجزا» قرار مي‌گيرند! چـرا كه از نظر تكامل شناسان نيز همانند برخی از زيست شناسـان، علي رغم پـــذيرفته‌تر بـــودن تعريف مشـــهور گونه (گـــروهي از موجـــودات زنـــده كه مي‌توانند با هم توليد مثل كنند و فرزنـدان آن‌ها در آينـده قـدرت بـاروري خواهند داشت)، هنـــوز تعريف قطعي و مشخصي از «گونه» وجـــود ندارد!!!(143)

البته اين مســـئله كه هنـــوز تعريف قطعي، مشـــخص و جهانشـمولي از گونه وجـود نـدارد، توسط دانشـمندان بسياري مطرح شده است:(143)

علي رغم پيشـــرفت‌هاي خـــيره كننـــده‌ي علمي، هنـــوز مشـكلات جـدي در مـورد اطلاق لفظ «گونه» و تقسـيم بندي موجودات زنده وجود دارد و بسياري از دانشـمندان نيز به مشكلات موجود در اين زمينه، اشاره كرده‌اند!

اما اين توجيه نه تنها دردي از تكامل شناســـــــان دوا نمي‌كنـــد، بلكه كـــار آن‌ها را به مـــراتب ســـخت‌تر هم مي‌نمايد! در واقع اگر آن‌ها بگويند كه تعريف واحد و مشخصي براي «گونه» وجود نـدارد، بايد از آن‌ها پرسـيد كه به چه مجوزي در حـالي كه حـتي هنـوز تعريف دقيـق، مشـخص و واحـدي از «گونه» ارايه نكرده‌انـد، دربـاره‌ي «تغيير گونه‌ها» اظهـار فضل مي‌نماينـد؟!!! چگونه است كه آن‌ها هنـــوز با مفهـــوم «گونه» برخـــورد مشـــخص و

يكساني ندارند، اما از «فرضيه اي» به نام «فرضيه‌ي تكامل» دفاع مي‌نمايند كه به راحتي از «تغيير گونه‌ها» و «تكامل گونه‌ها» سخن به ميان مي‌آورد؟!!!

بدين ترتيب، اين توجيه نيز راه فرار و مفري براي «تكامل شناسان نخواهد بود!

3) عدم امكان استناد به توالی فسيلی خطی «انسان ساها: Hominids»:ـ تكامل شناسان ممكن است بگويند كه دوباره مي‌خواهند به خط اول ادعاهاي خود برگردند و مجدداً «نئاندرتال‌ها» را اجداد مستقيم انسان‌ها معرفي نمايند تا به زعم خودشان «ژن‌هاي به وديعه گذاشته شده» از سوي «نئاندرتال‌ها» را در انسان‌هاي عصر حاضر توجيه نمايند!

گرچه بيان چنين ادعاي احمقانه اي آن هم بعد از اين كه سال‌ها از باطل شدن «توالي خطي فسيلي» مربوط به «انسان ساها: Hominids»ـ مي‌گذرد، بسيار بعيد و دور از ذهن مي‌باشد!، اما در صورتي كه بخواهند مجدداً چنين ادعاي مضحكي را مطرح نمايند، دلايل متعددي وجود خواهد داشت كه سد راهشان خواهد شد و «توالي خطي فسيلي» مربوط به «انسان ساها: Hominids» را باطل خواهد نمود و كمترين و در دسترس ترين آن‌ها نيز مسئله‌ي حجم جمجمه‌ي «نئاندرتال‌ها» مي‌باشد كه «توالي خطي فسيلي» را بر هم زده و آن را باطل مي‌نمايد:(121)

توالي فسيلي جمجمه‌هاي «انسان ساها: Hominids» به ترتيب زمان! همان گونه كه ملاحظه مي‌فرماييد، جمجمه‌ي فسيل‌هاي منتسب به «نئاندرتال‌ها:

«Neanderthals» (كـــــادر قرمز رنگ)، حجيم‌تر از جمجمه‌ي فسـيل‌هاي انسـان‌هاي امـروزي (كـادر آبي رنگ)، بـوده است! اين مسـئله، مـوجب به هم خـوردن تـوالي فسـيلي خطي جمجمه‌هـاي منتسب به «انسـان ساها: Hominids» مي‌شود! خوش بختانه چنين اتفاقي دقيقاً در قسمت آخر توالي فسيلي خطي اتفـاق افتـاده و ما قطعـاً مي‌دانيم كه انسـان‌هاي امـروزي در عصر حاضر زنـدگي مي‌كنند!!! و اگر «نئانـدرتال» به عنـوان جمعيتي مجزا، وجود خارجي داشته باشـد، قطعـاً قبل از عصر كنوني مي‌زيسـته است!!! بـدين تـرتيب، با توجه به بزرگتر و حجيم‌تر بـودن جمجمه‌هـاي فسـيل‌هاي منتسب به «نئانـدرتال‌ها» نسـبت به انسـان‌هاي امـروزي، قطعـاً تـوالي فسـيلي خطي تكامل شناسـان به هم خـورده و آن‌ها نخواهند توانست از اين حربه بـراي پيش بـردن ادعاهاي خودشان استفاده كنند!

به اين ترتيب، اين مسئله نيز نمي‌تواند راه فـراري بـراي «تكامل شناسان باز نمايد!

در اين قسمت به صورت شـماتيک، قفسي را كه «تكامل شناسان» در آن گير افتاده‌اند، ترسيم مي‌نماييم:

دردسري كه پذيرش مسئله‌ي آمـيزش (Interbreeding) بـارور بين «انسـان‌هاي به اصـطلاح مـدرن»، «نئانـدرتال‌ها»، «انسـان‌هاي دنيسـووا: Denisovans»، «هوموهايدلبرگنسيس: Homo Heidelbergensis»هـا، «هومو انتسسـورها: Homo Antecessors» و «هوموماركتـوس (انسـان راست قـامت): Homo Erectus»ها و ... براي تكامل شناسان ايجاد مي‌نمايد!!! با مطرح شدن مسئله‌ي آميزش (Interbreeding) بارور

«انســان‌هاي به اصــطلاح مــدرن»، «نئانــدرتال‌ها» و ...، تكامل شناسان در حصـار و قفسي گرفتـار مي‌شـوند كه 3 ضلع اصلي آن در تصوير شماتيک فـوق، به نمـايش در آمده است! براي توضيح بيشتر، به متن مراجعه فرماييد.

با توجه به مطالبي كه ذكر گرديـد، مشـخص مي‌گـردد كه مطــرح شــدن آمــيزش (Interbreeding)ــ بــارور بين «انسان‌هاي به اصطلاح مـدرن»، «نئانـدرتال‌ها» و سـاير انسان‌هاي ماقبل تاريخ، سم بسـيار مهلكي بـراي تكامل شناسـان مي‌باشد! گرچه آن‌ها در رسـانه‌ها، اين خطر را عنوان نمي‌كنند، اما خودشـان به بـزرگي و هولنـاكي اين خطر، واقفند و به صورت موذيانــه، تلاش مي‌نمايند تا از مهلكه فـــرار نمايند! آن هم بـــدون اين كه منتقـــدان احتمالي، متوجه شوند!

در حركتي مذبوحانه و در مقاله اي كه اخيراُ در نشـريه‌ي مشهور «Nature» منتشر گرديده است، مولفان مقاله، ضمن پذيرش مجدد مسـئله‌ي آمـيزش (Interbreeding) بارور بين «انسان‌ها» و «نئانـدرتال‌ها»، و ادعـاي اين كه برخي از «ژن‌ها» همانند «ژن پروتئين كراتين» و بــرخي ژن‌هــاي ديگر مرتبط با پروتئين‌هــاي پوســت، مو و نــيز بـــــرخي ژن‌هـــــاي مرتبط با بعضي بيماري‌هـــــا، از «نئاندرتال‌ها» به بسياري از انسان‌ها انتقال يافته است، مدعي شده‌اند كه برخی از «ژن»های موثر در «ناباروي» مردانه نــيز از «نئانــدرتال‌ها» به انســان‌ها انتقــال يافته است! چرا كه تعداد «ژن‌هاي» مربوط به «نئانــدرتال‌ها»، در كرومـــوزوم «X»ــ و در ســـلول‌هاي بـــافت «بيضه‌ي مردان»، بسيار كمتر از «ژن‌هـاي نئانـدرتال‌ها» در سـاير

كروموزوم‌ها و سـاير سـلول‌هاي بـدن انسـان‌ها است!:(219)

در حركتي مذبوحانه و در مقاله اي كه اخيراُ در نشـريه‌ي مشهور «Nature» منتشر گرديده است، مولفان مقاله، ضمن پذيرش مجدد مسـئله‌ي آمـيزش (Interbreeding) بارور بين «انسان‌ها» و «نئانـدرتال‌ها»، و ادعـاي اين كه برخي از «ژن‌ها» همانند «ژن پروتئين كراتين» و بــرخي ژن‌هــاي ديگر مرتبط با پروتئين‌هــاي پوســت، مو و نــيز بـــــرخي ژن‌هـــــاي مرتبط با بعضي بيماري‌هـــــا، از «نئاندرتال‌ها» به بسياري از انسان‌ها انتقال يافته است، مدعي شده‌اند كه برخی از «ژن»های موثر در «ناباروي» مردانه نـيز از «نئانـدرتال‌ها» به انسـان‌ها انتقـال يافته است! چرا كه تعداد «ژن‌هاي» مربوط به «نئانـدرتال‌ها»، در كرومـــوزوم «X»ــ و در ســـلول‌هاي بـــافت «بيضه‌ي مردان»، بسيار كمتر از «ژن‌هـاي نئانـدرتال‌ها» در سـاير كروموزوم‌ها و ساير سلول‌هاي بدن انسان‌ها است!

گرچه در وهله‌ي اول ممكن اســـت، نكته‌ي عجيـــبي در مقاله‌ي ذكر شده، ملاحظه نگردد و حتي با مطـرح شـدن دوباره‌ي مسئله‌ي «آميزش» يا «Interbreeding» بارور بين «انسـان‌هاي به اصـطلاح مـدرن» و «نئانـدرتال‌ها»، تصور شود كه اين مقاله نيز مانند مقـالات چند صـفحه‌ي قبل مي‌باشد! اما با دقت بيشــتر در اين مقالــه، كــاملاً مشخص مي‌گـردد كه با شـدت گـرفتن، توسـعه يـافتن، و منتشر گرديـدن مقـالات حـامي مسـئله‌ي «آمـيزش» يا « Interbreeding»ـ بــارور بين «انسـان‌هاي به اصــطلاح مــدرن» و «نئانــدرتال‌ها»(217و218)، تكامل شناســان احســاس خطر نمــوده و با توجه به اين كه اين مســئله

مي‌تواند «انسان‌هاي به اصطلاح مدرن» و «نئاندرتال‌ها» را در يک «گونه‌ي واحد» قـرار دهـد، تلاش نموده‌اند تا به نحوي از شدن يافتن اين خطر جلوگيري نمايند! در واقع هنگـامي که «تکامل شناسـان» دريافتند که نمي‌توانند از مسئله‌ي «آمـيزش» يا «Interbreeding»ـ بـارور را بين «انسـان‌ها» و «نئانـدرتال‌ها» به کلي منکر شـوند، تلاش نمودند تا اين نکته را به مخاطبـــان بقبولانند که: «گرچه فرزنـــدان حاصل از آمـــيزش «انســـان‌هاي به اصـــطلاح مدرن» و «نئانـدرتال‌ها» به صـورت کلي بـارور بوده‌اند!، اما قــدرت بــاروري کمــتري نســبت به ســاير انســان‌ها داشته‌اند! به عبارت ديگر، طبق‌ای ادعا، افزايش ژن‌هـاي مربـــوط به نابـــاروري در فرزنـــدان حاصل از آمـــيزش «انسان‌هاي به اصطلاح مدرن» و «نئاندرتال‌ها»، مــوجب شده است تا اين فرزندان باروري کمتري داشته باشند و متعاقب آن، امروزه ژن‌های مربوط به «نئانــدرتال‌ها» را در کرومـــوزوم «X»ــ انســـان‌هاي عصر حاضر و بـــافت بيضه‌ي مردان، کمتر ملاحظه می‌نماييم!»

ابن حـــرکت آرام، زيرکانه و موذيـــانه‌ي تکامل شناســـان بـراي فـرار از بن بست حاصل از مقـالات متعـدد عنـوان کننده‌ي مسئله‌ي «آميزش» يا «Interbreeding»ـ بـارور بين «انسان‌ها» و «نئاندرتال‌ها»، گرچه بسيار هنرمندانه و البته با خبـــاثت تمـــام طـــراحي شـــده اســـت، اما خوشبختانه، پاسخ‌هاي متقني براي چنين ادعاهايي وجود دارد که به شرح زير مي‌باشند:

A) مطـالعه‌ي مـذکور، بـرخي از اطلاعـات خـود را از مطالعه بر اســاس پروتکل «DNA باســتاني: Ancient DNA»ـ به دست آورده است که همـان گونه که قبلاً نـيز

بارها به آن اشـاره نمـوديم، در اين سـبک از مطالعـات، مشکلات متعددي همچون تغييرات شيميايي پس از مـرگ DNA باستاني، آلودگي فراوان نمونه‌ها با DNA محيطي و وسـايل آزمايشـگاهي، اسـتاندارد نبـودن روش‌هـاي مطالعـاتي DNA باسـتاني، احتمـال آلـوده بـودن DNA فسيلي با ويروس‌هاي ناشناخته و شناخته شده، احتمـال وجـود جهش‌هـاي ژنـتيکي ناشي از بيماري‌هـاي شـناخته شده و ناشـناخته، ناديـده گـرفتن مسـئله‌ي بـروز تـوارث پـدري و هتروپلاسـمي در مطالعـات مبتـني بر DNA ميتوکندريال (mtDNA)، در نظر نگرفتن بـروز تغيـيرات وسيع ژنتيکي درون گونه اي (مثال کالاش‌ها)، گوناگوني درخت‌هـاي فيلوژنتيک رسم شـده بر اسـاس ژن‌هـاي مختلف و بخش‌هاي مختلف DNA، برخـورد سـليقه اي با درخت‌هـاي فيلوژنتيـک، و نـيز نبـود «DNA مرجع» يا « DNA نمونه» بـراي جمعيت «انسـان‌هاي به اصـطلاح امـروزي»، «نئانـدرتال‌ها» «انسـان‌هاي دنيسـووا: Denisovans» و ... وجود دارد!

B) همـان گونه که قبلاً نـيز ذکر شـد، تا کنـون « DNAمرجع» و «DNA نمونه» بـراي «انسـان‌هاي به اصطلاح مدرن» و «نئاندرتال‌ها» تعريف نشـده است و تا ساليان سال نيز امکان دستيابي به آن‌ها وجود نـدارد! در مطـالعه‌ي مـذکور نـيز نه از «DNA باسـتانی» مرجع «نئاندرتال‌ها»، بلکه تنها از «DNA باستاني» مربـوط به يک «نئاندرتال»، براي مقايسه با «انسان‌هاي به اصطلاح مدرن»، اسـتفاده شـده است! و همين يک فسـيل متعلق به «نئاندرتال‌ها»، مبنـاي نتيجه گـيري واقع شـده است:(219)

همان گونه که قبلاً نیز ذکر شد، تا کنون «DNAمرجع» و «DNA نمونه» براي «انسـان‌هاي به اصـطلاح مـدرن» و «نئاندرتال‌ها» تعریف نشده است و تا سـالیان سـال نـیز امکان دستیابي به آن‌ها وجود ندارد! در مطالعه‌ي مـدعی انتقـــال بـــرخی از «ژن»هـــای مربـــوط به نابـــاروری «نئاندرتال‌ها» به انسـان‌های امـروزی نـیز نه از «DNA» مرجع «نئانـــدرتال‌ها»، بلکه تنها از «DNA باســـتاني» مربوط به یک «نئاندرتال»، براي مقایسه با «انسـان‌هاي به اصـطلاح مـدرن»، اسـتفاده شـده است! و همین یک فسیل متعلق به «نئاندرتال‌ها» مبنـاي نتیجه گـیري واقع شده است!

بـدین تـرتیب بـرخلاف هیـاهوي مولفـان مقالـه، آن‌ها « DNA»ـ فقط یک «نئاندرتال» را با برخي «انسـان‌هاي به اصطلاح امروزي» مقایسه کرده‌اند!(219)ـ بـدین تـرتیب مسئله‌ی وجود نداشتن ژن‌هـاي مربـوط به کرومـوزوم « X»ــ منتسب به «نئانـدرتال‌ها»!!!، در انســان‌هاي عصر حاضـــر، نتیجه گـــیري کودکانه اي است که تنها از یک فسـیل «نئانـدرتال» حاصل شـده است و به همین دلیل فاقد اعتبار مي‌باشد!(219)

C) اذعان نویسندگان مقاله‌ي فـوق (و مقـالات متعـددي که در چند صـفحه‌ي قبل به آن‌ها اشـاره نمـودیم) به این که ژن‌هـــــاي متعـــــددي در اثر «آمـــــیزش» یا « Interbreeding»ـ بارور «انسان‌هاي به اصطلاح مـدرن» با «نئانـــدرتال‌ها»، در انســـان‌هاي عصر حاضر به ارث رســـیده و «ژن‌هـــاي مختلفي» از «نئانـــدرتال‌ها» در انسان‌هاي عصر حاضر به ودیعه گذاشته شده است، خـود به صراحت نشـان مي‌دهد که فرزنـدان حاصل از آمـیزش

جمعيت‌هـاي «انسـان‌هاي به اصـطلاح مـدرن» و جمعيت «نئانــدرتال‌ها» تا چه حد بـــارور بوده‌اند!!! (217و218و219)

در واقع تمسک تکامل شناســـان به مســـايل کودکانه و مضـــحکي چـــون کمـــتر بـــودن ژن‌هـــاي رســـيده از «نئانـدرنال‌ها» بر روي کرومـوزم «X»ـ انسـان‌هاي عصر حاضر نمي‌تواند در مقابل رسيدن ژن‌هاي متعـدد ديگر از «نئاندرتال‌ها» به انسان‌هاي عصر حاضــر، قد علم نمايد! چرا که اذعان به حضور ژن‌هاي متعددي از «نئاندرتال‌ها» در انســـان‌هاي عصر حاضر (البته به زعم محققـــان)، بر اين مسئله صحه می‌گذارد که توانـايي بـاروري به مـيزان کـــــــافي در فرزنـــــــدان حاصل از ازدواج جمعيت «نئاندرتال‌ها» با جمعيت «انسان‌هاي به اصطلاح مـدرن» وجود داشته است!

D) ترکيب و نحوه‌ي ازدواج «نئاندرتال‌ها» با «انسان‌هاي به اصـطلاح مـدرن»» نـيز مي‌تواند در انتقـال ژن‌هـاي موجود بر روي کروموزوم «X»ـ موثر باشد! به نحـوي که هر چه ازدواج «مـردان نئانـدرتال» با «زنـان به اصـطلاح مدرن» بيشتر بوده و ازدواج «زنان نئاندرتال» با «مردان به اصطلاح مدرن» کمتر بوده باشد، کاملاً پذيرفته خواهد بود که «ژن‌هاي» موجـود در کرومـوزوم «X»ـ منتسب به «نئانـدرتال‌ها»، کمـتر از سـاير ژن‌ها به ارث برسد! چـرا که در آميزش‌هـاي مـذکور، اگر «مـرد نئانـدرتال» با «زن انســـــان‌هاي به اصـــــطلاح مـــــدرن»، ازدواج و «Interbreeding»ـ مي‌داشــت، طبعــاً به اين دليل که در فرزندان پسر حاصل از اين ازدواج، الزامـاً کرومـوزوم «Y»ـ از پدر «نئاندرتال» و الزاماً کروموزوم «X»ـ از «مادر

به اصطلاح انسان مـدرن» مي‌بايست كسب شـده باشـد، تـوارث كمـتر ژن‌هـاي موجـود بر روي كرومـوزوم «X» نئاندرتال‌ها، يک مسئله‌ي كاملاً طبيعي بوده است!!!

بنـــابراين با توجه به ندانســـتن تـــركيب آميزش‌ها و ازدواج‌هـاي بين 2 جمعيت نمي‌تـوان نسـبت به صـحت و سقم ادعاهاي تكامل شناسـان دربـاره‌ي چـرايي تفـاوت تعـــداد «ژن‌هـــاي» منتسب به «نئانـــدرتال‌ها» بر روي «كرومـــوزوم X»ـــ انســـان‌هاي كنـــوني و «ســـاير كروموزوم‌ها»، اظهار نظر نمود!

E) ســرانجام مســئله‌ي بســيار مهمي كه نويســندگان مقاله‌ي مذكور، سهواً يا عمداً از اشـاره به آن خـودداري نموده‌اند، مسئله‌ي تفاوت ژنتيكي در «ژن‌هاي مربوط به ناباروي» در نژادهاي مختلف انسان‌هاي امروزي است!

به عبارت ديگر، در انسان‌هاي عصر حاضر نيز تفاوت‌هاي بسـيار زيـادي در بـروز «ژن‌هـاى مربـوط به نابـاروري» وجود دارد!(220) به نحوي كه برخي از نژادها، «ژن‌هاي عامل ناباروري» را بيش از بقيه‌ي نژادها بـروز مي‌دهند!(220)

بـراي مثـال، در مقـاله‌ي زير كه در سـال 2012 ميلادي انتشار يافته اسـت، به اين نكته اشـاره گرديـده است كه بروز ژن عامل ناباروري موسوم به «FMR1»ـ در بـرخي نژادهاي انسان‌هاي عصر حاضر، نسبت به بـرخي ديگر از نژادها، به وضوح بيشتر مي‌باشد:(220)

در انسان‌هاي عصر حاضر نيز تفاوت‌هاي بسيار زيادي در بروز «ژن مربوط به ناباروري» وجـود دارد! به نحـوي كه بـرخي از نژادهـا، «ژن‌هـاي عامل نابـاروري» را بيش از

بقيه‌ي نژادها بروز مي‌دهند! براي مثال، در مقاله‌ي فوق که در سال 2012 ميلادي انتشار يافته است، به اين نکته اشاره گرديده است که بروز ژن عامل ناباروري موسوم به «FMR1»ـ در برخي نژادهاي انسان‌هاي عصر حاضر، نسبت به برخي ديگر از نژادها، به وضوح بيشتر مي‌باشد.

اما بسيار جالب است که بدانيم، ژن «FMR1»ـ که در بالا پيرامون موثر بودن آن در «ناباروري انسان‌ها» و نيز تنوع بروز آن در «نژادهاي مختلف» انسان‌هاي عصر حاضر سخن گفتيم(220)، بر روي کروموزوم «X» سلول‌هاي بدن انسان واقع شده است!!!:(221)

ژن «FMR1»ـ که در «ناباروري انسان‌ها» موثر بوده و نيز تنوع بروز آن در «نژادهاي مختلف» انسان‌هاي عصر حاضر به اثبات رسيده است، بر روي کروموزوم «X» سلول‌هاي بدن انسان واقع شده است!!!

با توجه به مطالب گفته شده، حتي در «نژادهاي» مختلف عصر کنوني نيز بروز ژن‌هاي مرتبط با «ناباروري» همچون «ژن FMR1»، تنوع زيادي دارد و وجود اين تنوع به اين معنا نيست که برخي نژادها در «گونه اي» جدا از ساير «انسان‌ها» قرار دارند يا لزوماً حاصل «هيبريد (دورگه)»ي «گونه‌ي انسان» و «يک گونه‌ي ديگر» مي‌باشند!!!

بدين ترتيب، اين مسئله که برخي ژن‌هاي مزتبط با کروزموزم «X»ـ فسيل «نئاندرتال‌ها»، نسبت به ساير «ژن»های کروموزوم‌های ديگر، کمتر در انسان‌های امروزی بروز يافته‌اند، هيچ چيزي را ثابت نمي‌کند و

لزومـاً به اين معنا نيست كه «نئانـدرتال‌ها» از «گـونه‌ي انسان» جدا هسـتند و بـدين مفهـوم نيست كه فرزنـدان حاصل از ازدواج آن‌ها با «انسان‌هاي به اصطلاح مدرن»، «كم بارور» هستند! موكداً يـادآوري مي‌كـنيم كه هيچ يک از اين ادعاها صحيح نيستند!

جمع بندي مطالعات فسـيلي و ژنـتيكي «نئانـدرتال‌ها» و ساير «انسان ساها: Hominids»

همــان گونه كه ملاحظه فرموديــد، با توجه به مطالعــات دهه‌هاي اخير در حيطه‌هاي «فسيل شناسي» و «ژنتيک» (به خصوص مطالعات مبتني بر پروتكل «DNA باستاني: Ancient DNA»)، سوالات، ابهامات، ايرادات و اشكالات بسيار بزرگي در مقابل ادعاهاي تكامل شناسان در مورد «انسان سـاها: Hominids»ـ مطـرح مي‌گـردد! كه ما در اين مقالـه، با توجه به حجم بيشـتر مطالعـات مربـوط به «نئانــدرتال‌ها» و ادعاهــاي زيــاد «تكامل شناســان» در مورد آن‌ها، به صورت خاص و جزيي به آن‌ها پرداخــتيم و ضـعيف، دروغ و غلط بـودن بسـياري از ادعاهـاي تكامل شناســان در مــورد آن‌ها را با اســناد و مــدارک، بررسي نمــوديم. لازم به ذكر است كه ادعاهــاي مطــرح شــده پــيرامون بقيه‌ي «انســان ســاها: Hominids»ـ بســيار ضــعيف‌تر از «نئانــدرتال‌ها» بــوده است و بســياري از ايــرادات وارده به ادعاهـاي پـيرامون «نئانـدرتال‌ها»، در مـورد بقيه‌ي «انسـان سـاها: Hominids»ـ نـيز مطـرح مي‌باشد و حــتي اين ادعاها در مــورد «انســان ســاها: Hominids»ـ ديگر، به دليل مدارک و شواهد كمتر تكامل شناسان درباره‌ي آن‌ها، فسيل‌هاي كم تعداد آن‌هـا، عـدم امكـان اسـتخراج DNA كـافي از بسـياري از آن‌ها جهت

مطالعـات مبتـني بر پروتكل «DNA باسـتاني: Ancient DNA»، با اشـكالات و ضـعف‌هاي به مـراتب بيشـتر و بزرگتري رو به رو مي‌باشد! كه ما براي نمونه، به صورت مختصر، به ادعاهاي مطرح شده در مورد فسـيل منتسب به «LB1؛ هومو فلورسينسـيس: LB1, Homo floresiensis»ـ و مشـكلات و ضـعف‌هاي آن نـيز اشـاره كرديم!

به دليل كمبـود وقت و نـيز شـباهت زيـاد اسـتدلال‌ها و انتقـادات مطـرح شـده در مـورد سـاير «انسـان سـاها: Hominids»ـ به اسـتدلالات و انتقـادات مطـرح شـده در مورد «نئانـدرتال‌ها»، از توضـيح مجـدد اين اسـتدلال‌ها و انتقادات در مورد آن‌ها خودداري مي‌نمـاييم و مطـالعه‌ي بيشـتر را در اين خصـوص، به مخاطبـان محـترم واگـذار مي‌نماييم؛ اما مجدداً متـذكر مي‌گـرديم كه نقد ادعاهـاي موجود پيرامون بقيه‌ي «انسـان سـاها: Hominids»، به دلايلي كه قبلاً ذكر شد، به مراتب آسان‌تر است!

اما بسيار جالب است كه بدانيم، به موازات پيشرفت‌هاي علمي، روز به روز شواهد بيشتري از شباهت فسيل‌هاي منتسب به «نئانـدرتال‌ها»، و سـاير «انسـان سـاها: Hominids»ـ به «انسان‌هاي به اصطلاح مدرن» مشخص مي‌گـردد! به نحـوي كه خـود تكامل شناسـان نـيز به اين مسـئله پي برده‌اند و به منظـور جلوگـيري از سـقوط و شكست قطعي «فرضـيه‌هاي ضـعيف» خـود، به عقب نشـيني آرام، بي صـدا و نامحسـوس از ادعاهـاي اوليه پرداخته و به اصـلاح آن دست زده‌اند! در واقع مانند فرمانـدهي كه از سـقوط و شكست كامل لشـكر خـود مي‌ترسد و جهت جلوگـيري از شكست سـنگين، به

نيروهـاي تحت امر خـود دسـتور عقب نشـيني مي‌دهـد، تكامل شناسان نـيز بسـيار آرام و نامحسـوس، بـرخي از ادعاهاي به شدت ضعيف‌تر خود را به مـرور زمـان تغيـير داده‌اند تا مانع از سقوط و نابودي بقيه‌ي «فرضـيه‌ها»ي خود شوند!

يک مثال جالب در اين زمينه، تغييرات نامحسوس تصاوير هنري و مجسمه‌هاي «نئاندرتال‌ها»، از ابتداي قرن 20 تا زمان كنـونی مي‌باشد!!!(222)ـ به نحـوي كه در كارهـاي هنري و رسانه‌هاي جمعي، ابتدا «نئاندرتال‌ها» به صورت موجـــوداتي «وحشي» و «مشـــابه ميمـــون» معـــرفي مي‌شدند، اما به تدريج در طي زمان به ترتيب به صــورت موجوداتي «كودن»، «عقب افتـاده»، «كمي اجتمـاعي»، «كـــاملاً اجتمـــاعي»، «ابـــزار ســـاز»، «متفكر»، «داراي شخصـيت» و نهايتـاً كـاملاً مانند «انسـان» به نمـايش در آمده‌اند!!! مقـــاله‌ي جـــالبي در اين خصـــوص به صـــورت آنلاين منتشر شده است كه سير تغييرات «نئانـــدرتال‌ها» را در ديدگاه تكامل شناسان طي 100 سال اخـير نشـان مي‌دهد!:(222)

يک مثال جالب در مورد ديدگاه و تبليغات تكامل شناسان پـيرامون «نئانـدرتال‌ها»، تغيـيرات نامحسـوس تصـاوير هنري و مجسمه‌هاي «نئاندرتال‌ها»، از ابتداي قرن 20 تا زمان كنونی مي‌باشد!!! به نحوي كه در كارهاي هـنري و رســـانه‌هاي جمعي، ابتـــدا «نئانـــدرتال‌ها» به صـــورت موجـــوداتي «وحشي» و «مشـــابه ميمـــون» معـــرفي مي‌شدند، اما به تدريج در طي زمان به ترتيب به صــورت موجوداتي «كودن»، «عقب افتـاده»، «كمي اجتمـاعي»، «كـــاملاً اجتمـــاعي»، «ابـــزار ســـاز»، «متفكر»، «داراي

شخصـيت» و نهايتـاً كـاملاً مانند «انسـان» به نمـايش در آمده‌اند!!! مقــاله‌ي جــالبي در اين خصــوص به صــورت آنلاين منتشر شده است كه سير تغييرات «نئانــدرتال‌ها» را در ديدگاه تكامل شناسان طي 100 سال اخـير نشـان مي‌دهد كه شــما در تصــاوير فــوق، بخش‌هــايي از آن را ملاحظه مي‌فرماييد (تصاوير به ترتيب از بـالا به پـايين و از چپ به راست مرتب شده اند)!

بــدين تــرتيب همــان گونه كه ملاحظه فرموديــد، تكامل شناسان در يک عقب نشيني تاكتيكي آرام، نامحسوس و زيركانه، از ادعاهاي اوليه‌ي خود پيرامون «نئانــدرتال‌ها» پا پس كشيدند؛ اما به منظـور پرهـيز از اطلاع مخاطبـان از تناقضات ادعاهاي قبلي آن‌ها با كشفيات جديــد، عقب نشيني خـود را به آرامي انجـام دهند تا بـدون ايجـاد هيچ گونه ســوء ظــني، مــانع از انتقــادات جــدي‌تر منتقــدان شوند!!!

البته چــنين حركــات موذيانه اي، اولين و آخــرين حقه و دغلكاري «تكامل شناسـان» نبـوده و نخواهد بـود و آن‌ها همــواره سياست‌هاي مبتــني بر دروغ و فــريب خــود را دنبال خواهند نمود!!

از ديگر موضـــوعات مـــورد علاقه‌ي تكامل شناســـان، مســـئله‌ي وجـــود جد مشـــترک بـــراي «انســـان‌ها»، «ميمون‌ها»، «شـــــامپانزه‌ها» «لمورها»، «بابون‌ها»، «انسـان سـاها: Hominids»ـ و ... مي‌باشد! به خصـوص كه با توجه به رد «تـــوالي فســـيلي خطي» مربـــوط به «انســـان ســـاها: Hominids»ـــ در مجـــامع آكادميک و جـايگزيني اين تـوالي فسـيلي توسط «تـوالي فسـيلي

شـاخه اي»، مسـئله‌ي «جد مشـترک» از ديـدگاه تکامل شناسان، اهميت بسيار بيشتري مي‌يابد!

نکته‌ي جالب اين که تکامل شناسان به صراحت دربـاره‌ي وجـود «جد مشـترک» بـراي «انسـان‌ها»، «ميمون‌ها»، «شامپانزه‌ها»، «انسان سـاها» و ... صـحبت مي‌نمايند و به وفـور در مقـالات، مجلات، کتب و فيلم‌هـاي به ظـاهر مستند خود، بر آن تأکيد مي‌نمايند، اما اين «جد مشترک: Common Ancestor»، هنوز که هنوز است، يک موجود «کاغـذي» و «خيـالي» است و بجز در کتب و مقـالات تکامل شناسان، هيچ رد و اثر مسـتند، قـوي و محکمي از آن يـافت نشـده است و يک حلقه‌ي مفقـوده‌ي بسـيار مهم، در ادعاهاي تکامل شناسان مي‌باشد:(75)

تصـوير فـوق که از يک ويـژه نـامه‌ي نشـريه‌ي «TIME» انتخاب شده است، تـوالي شـاخه اي اجـدادي انسـان! را نشـان مي‌دهد (البته به زعم تکامل شناسـان!). در اين تـوالي نـيز شـاخه‌هاي مختلفي از تنه‌ي اصـلي منشـعب شده است، اما هيچ شواهد فسيلي براي آغاز انشعاب‌ها، تـاکنون کشف نگرديـده است (دايره‌هـاي آبي رنگ)! جالب‌تر اين که در تصوير نيز به اين مسـئله اذعـان شـده است که حتي در تنه‌ي اصلي محل آغاز تمامي انشعاب‌ها که تصـوير از آن با عنـوان «جد مشـترک: Common Ancestor»ـ يـاد مي‌کنـد، هنـوز نـيز هيچ فسـيلي کشف نشده است (کادر زرد رنگ)!!!

اما در نهـايت، در مـورد «نئانـدرتال‌ها» و سـاير «انسـان ساها: Hominids»ـ بايد اين نکته را خاطر نشان نمـاييم که اطلاعات جديـدتر و کشـفيات سـال‌هاي اخـير، روز به روز، سـوالات، ابهامـات و ايـرادات بيشـتري در مـورد

ادعاهـــاي تكامل شناســـان مطـــرح مي‌نمايند و نشـــان مي‌دهند كه آن چه تـــاكنون تكامل شناســـان به عنـــوان «گونه»هاي مختلف «انسان ساها: Hominids» معرفي مي‌كنند، چيزي غـير از آن چه كه تكامل شناسـان مـدعي آن هستند، باشند!

به صـــورت كلي چـــنين به نظر مي‌رسد كه بســـياري از فســـيل‌هايي كه به عنـــوان «انســـان ساها: Hominids» پيشـرفته و به عنـوان «گونه»هـايي جـدا از «انسـان‌ها» مطـرح شـده‌اند، در عمل «گونه‌هـايي» جـدا از انسـان‌ها نمي‌باشند!

در واقع، احتمال بسيار زيادي وجـود دارد كه بسـياري از فســـيل‌هايي كه به عنـــوان «انســـان ساها: Hominids» ابتدايي و اوليه و به عنـوان «گونه»هـايي جـدا از «سـاير جـــانوران شـــناخته شـــده» مطـــرح شـــده‌اند، در عمل «گونه‌هـايي» جـدا از «جـانوران فعلي» نباشـند! بلكه با توجه به مطالبي كه تاكنون در مقاله مطرح گرديد، چنين به نظر مي‌رسد كه فسيل‌هاي منتسب به «انسان سـاها: Hominids»ـــ پيشـــرفته همچـــون «نئانـــدرتال‌ها»، «انســـــــــان‌هاي دنيســـــــــووا: Denisovans»، «هوموهايدلبرگنسيس: Homo Heidelbergensis»هـا، «هومو انتسســـــــورها: Homo Antecessors»، «هوموماركتـــــوس (انســـــان راست قـــــامت): Homo Erectus»ها، «LB1؛ هومو فلورسينسيس: Homo LB1, floresiensis» و ...، نه «گونه» اي جدا از انسان‌ها، بلكه جـــزء «گونه»ي انســـان‌ها باشـــند كه به دلايلي همچـــون «تغييرات بين نژادي»، «ابتلا به بيماري‌هاي مختلف» اعم از ناهنجـــــاري «سر كوچک (ميكـــــرو ســـــفالي):

(34)«Microcephaly»، «کمبود ويتـامين D»ـ و ... دچـار تغييرات اسكلتي بوده باشند!

همچـــــنين بســـــيار محتمل است كه «انســـــان ساها: Hominids»ي به اصـــطلاح ابتـــدايي و اوليه (به زعم تكامل شناســـان!) همچـــون «جنـــوبي كـــپي عفـــاري: Australopithecus afarensis»(14)، «جنـوبي كـپي سديبا: Australopithecus sediba»(86)، «جنوبي كپي بحرالغزالي: Australopithecus bahrelghazali»(84) و ...، در عمل و در عالم واقـع، «ميمون‌ها»، «گوريل‌ها» و «شـامپانزه‌ها»ي دچـار بيماري‌هـاي مختلفي همچـون «آكرومگـالي (درشت پايـانكي): Acromegaly»، «سر قـــــايقي (اسكافوســـــــفالي يا دوليكوســـــــفالي): Scaphocephaly»ـ و ...T و يا برخي ميمون‌هاي انقراض يافته، باشند!:(29و30و96)

ناهنجـــــاری «سر قـــــايقی (اســـــكافو ســـــفالی): Scaphocephaly»ـ يا به عبـارت ديگر «دوليكو سـفالی: Dolichocephaly»ـــ در چند نـــوزاد. اين ناهنجـــاری در بسياری از جانوران ديگر نيز ديده می‌شود.

تصاوير مربوط به جمجمه‌ي «شامپانزه» (كادر سـبز رنگ سـمت راست) و جمجمه‌ي منتسب به يک «جنـوبي كـپي: Australopithecus»ـ (كـــادر زرد رنگ ســـمت چپ). مقايسه‌ي دو جمجمـــــه، اين نكته را به ذهن متبـــــادر مي‌ســـازد كه ممكن است آن چه كه به عنـــوان جمجمه‌ي «جنوبي كپي: Australopithecus»، ارايه شـده اسـت، در عمل جمجمه‌ي يک «شـــــــــامپانزه ي» مبتلا به يک ناهنجاري جمجمه اي مانند «سر قايقي (اسكافوسـفالي يا دوليكوسفالي): Scaphocephaly» باشد!!!

با در نظر گرفتن مطالب ذكر شده، شايد بتـوان گفت كه فسـيل‌هاي منتسب به «انسـان ساها: Hominids»ـ در «توالي‌هاي فسيلي» مختلف شـامل توالي‌هـاي فسـيلي «خطي» و «شاخه اي»، عملاً و در عالم واقع، به صورت طيف‌هاي موجود در تصاوير زير، باشند:

با توجه به مطـالبي كه گفته شـد، احتمـال بسـيار زيـادي وجـود دارد كه بسـياري از فسـيل‌هايي كه به عنـوان «انسان ساها: Hominids»ـ ابتدايي و اوليه و به عنـوان «گونه»هـايي جـدا از «سـاير جـانوران شـناخته شـده» مطرح شـده‌اند، در عمل «گونه‌هـايي» جـدا از «جـانوران فعلي» نباشـند! بلكه با توجه به مطـالبي كه تـاكنون در مقاله مطرح گرديد، چنين به نظر مي‌رسد كه فسيل‌هاي منتسب به «انسان ساها: Hominids»ـ پيشرفته همچون «نئانـدرتال‌ها»، «انسـان‌هاي دنيسـووا: Denisovans»، «هوموهايدلبرگنسيس: Homo Heidelbergensis»هـا، «هومو انتسسـورها: Homo Antecessors»، «هوموماركتـوس (انسـان راست قـامت): Homo Erectus»ها، «LB1؛ هومو فلورسينسيس: LB1, Homo floresiensis»ـ و ...، نه «گونه» اي جدا از انسان‌ها، بلكه جـزء «گونه»ي انسـان‌ها باشـند كه به دلايلي همچـون «تغييرات بين نژادي»، «ابتلا به بيماري‌هاي مختلف» اعم از ناهنجـاري «سر كوچك (ميكـرو سـفالي): Microcephaly»، «كمبـود ويتـامين D»ـ و ... دچـار تغيـيرات اسـكلتي بـوده باشـند! همچـنين بسـيار محتمل است كه «انسـان ساها: Hominids»ي به اصـطلاح ابتـدايي و اوليه (به زعم تكامل شناسـان!) همچـون «جنوبي كپي عفاري: Australopithecus afarensis»، «جنـوبي كـپي سـديبا: Australopithecus sediba»،

«جنـــــوبي كـــــپي بحرالغـــــزالي: Australopithecus bahrelghazali»و ...، در عمل و در عـــــالم واقـــــع، «ميمون‌ها»، «گوريل‌ها» و «شـــــامپانزه‌ها»ي دچـــــار بيماري‌هـــاي مختلفي همچـــون «آكرومگـــالي (درشت پايانكي): Acromegaly»، «سر قايقي (اسكافوسـفالي يا دوليكوسـفالي): Scaphocephaly»ـ و ...، و يا بـرخي ميمون‌هاي انقراض يافته، باشند!

با توجه به مطـالبي كه گفته شـد، احتمـال بسـيار زيـادي وجـــود دارد كه بســـياري از فســـيل‌هايي كه به عنـــوان «انسان ساها: Hominids»ـ ابتدايي و اوليه و به عنـوان «گونه»هـايي جـدا از «سـاير جـانوران شـناخته شـده» مطرح شـده‌اند، در عمل «گونه‌هـايي» جـدا از «جـانوران فعلي» نباشــند! بلكه با توجه به مطــالبي كه تــاكنون در مقاله مطرح گرديد، چنين به نظر مي‌رسد كه فسيل‌هاي منتسب به «انسان ساها: Hominids»ـ پيشرفته همچون «نئانــدرتال‌ها»، «انســان‌هاي دنيســووا: Denisovans»، «هوموهايدلبرگنسيس: Homo Heidelbergensis»هــا، «هومو انتسســـــــورها: Homo Antecessors»، «هوموماركتـــــوس (انســـــان راست قـــــامت): Homo Erectus»ها، «LB1؛ هومو فلورسينسيس: LB1, Homo floresiensis»ـ و ...، نه «گونه» اي جدا از انسان‌ها، بلكه جـــزء «گونه»ي انســان‌ها باشـــند كه به دلايلي همچـــون «تغييرات بين نژادي»، «ابتلا به بيماري‌هاي مختلف» اعم از ناهنجـــــاري «سر كوچك (ميكـــــرو ســـــفالي): Microcephaly»، «كمبـــود ويتـــامين D»ـــ و ... دچـــار تغيـيرات اسـكلتي بـوده باشـند! همچـنين بسـيار محتمل است كه «انســـان ساها: Hominids»ي به اصـــطلاح ابتـــدايي و اوليه (به زعم تكامل شناســـان!) همچـــون

«جنوبي کپي عفاري: Australopithecus afarensis»، «جنـوبي کـپي سـديبا: Australopithecus sediba»، «جنـــوبي کـــپي بحرالغـــزالي: Australopithecus bahrelghazali»و ...، در عمل و در عـــالم واقـــع، «ميمون‌ها»، «گوريل‌ها» و «شـــامپانزه‌ها»ي دچـــار بيماري‌هـــاي مختلفي همچـــون «آکرومگـــالي (درشت پايانکي): Acromegaly»، «سر قايقي (اسکافوسـفالي يا دوليکوسـفالي): Scaphocephaly»ـ و ...، و يا بـرخي ميمون‌هاي انقراض يافته، باشند!

در هر صورت، احتمالاتي که در چند صفحه‌ي اخير مطرح است، در حد يک «احتمال» قوي مطـرح است! اما آن چه «يقينـــاً» و «به وضـــوح» مشـــخص اســـت، اين است که ادعاهاي تکامل شناسان در مورد فسـيل‌هاي مکشـوفه و به خصـــوص فســـيل‌هاي منتسب به «انســـان ســـاها: Hominids»، کودکانـــه، غلـــط، فريبکارانه و بـــرخلاف کشـفيات جديد علمي است و اصـرار تکامل شناسـان بر مفروضات غلط قبلي و اطلاعات کهنه شده و غـير قابل اعتماد دهه‌هاي قبل از يک سو، و اسـتفاده از سانسـور، فشـار و بـايکوت رسـانه اي در خصـوص کشـفيات جديد نقض کننده‌ي ادعاهـاي باطلشـان از سـوي ديگـر، نشـان مي‌دهد که بر خلاف ژست به ظـــــــــــــاهر علمي و روشـــنفکرانه‌ي اين جمـــع، در عرصه‌ي علمي، عملي و اخلاقي، بسـيار ضـعيف، دغلکـار و خـبيث مي‌باشـند! ان شاء الله که جامعه‌ي علمي ما نيز به اين واقعيت، واقف شود!

در يکي از اين مطالعـــات که طي ســـال‌هاي اخـــير که بر روي «فسيل» بر جاي مانده از يک «دايناسـور» موسـوم

به «ديسالاتوســاوروس لتــووورىكي: Dysalotosaurus lettowvorbecki» انجام شده و در سال 2011 ميلادي منتشر گرديده است، به تغييرات بعضى از اســتخوان‌هاى مهــره اي اين دايناســور در اثر ابتلا به «بيمــاري پــاژه‌ي اســتخوان: Paget’s disease of bone» يا «اســتئيت دفورمانس: Osteitis deformans»، اشاره شده است!: (224)

بسم الله الرحمن الرحيم

لزوم بازنگري در مورد ساير فسيل‌هاي مكشوفه!

به دليل جلوگـــيري از تكـــرار مكـــررات، بســـياري از استدلال‌ها و انتقادات مربوط به ساير «فسـيل‌ها» كه به مـراتب از «تـوالي فسـيلي اسب‌ها» و «تـوالي فسـيلي انسان ساها (Hominids)» از اهميت كمتري برخوردارند را در اين مقاله بررسي نمي‌نمـاييم؛ چـرا كه بسـياري از ايرادات، ابهامات و اشكالات ذكر شـده در مـورد «تـوالي فســيلي اسب‌ها» و «تــوالي فســيلي انســان ساها (Hominids)»، در مــورد ســاير فســيل‌هاي نــيز صــدق مي‌نمايد! به عبـارت ديگر ما در اين قسـمت از «سلسـله مقـالات»، مهمـترين توالي‌هـاي فسـيلي را مـورد نقد و بررسي قـــرار داديم تا با مشـــخص شـــدن ضـــعف‌ها، كاســتي‌ها و سســتي‌هاي آن‌هــا، بقيه‌ي فســيل‌ها كه به مراتب، از اهميت كمـتري قـرار دارند نـيز در بـوته‌ي نقد قرار گيرند! به قول ضرب المثل معروف: «چــون كه صد آيد، نود هم پيش ما است!».

اما نكته‌ي مهم و حــائز اهميت، اين است كه بســياري از فسيل‌هاي ديگر نـيز مي‌بايست تحت بررسـي، بـازبيني و

كنكاش مجـدد قـرار گيرند تا مـاهيت واقعي آن‌ها بيشـتر مشخص گردد؛ چرا كه بسياري از فسيل‌هاي كشف شـده و طبقه بنـدي شـده توسط «ديرينه شناسـان» و «تكامل شناسان»، بسيار ساده انگارانه و كودكانه مـورد بررسي قرار گرفته‌اند!

بـراي مثـال، بسـياري از فسـيل‌هاي منتسب به انـواع مختلف «ديناسورها»، ممكن است اشتباهاً و به صـورت سـطحي طبقه بنـدي شـده باشـند و با بررسي بيشـتر آن‌ها، مشخص گردد كه طبقه بندي انجام شـده در مـورد «ديناسورها» نيز با اشتباهات جدي مواجه بوده باشد!

در واقع بسـياري از «ديناسـورها» بـدون توجه به تفاوت‌هاي «درون گونه اي» و «بين نـژادي» - كه كـاملاً طـبيعي نـيز مي‌باشد -، طبقه بنـدي شـده‌اند! همچـنين بسـياري از «ديناسـورها» بـدون در نظر گـرفتن تفاوت‌هـاي موجـود بين جنس نر و مـاده‌ي حيوانـات، تفاوت‌هاي بين سنين مختلف حيوانات و ...، طبقه بنـدي گرديده‌اند و در گونه‌هايي مجزا قرار گرفته‌اند!

وجـود 2 تجـربه‌ي جـالب در اين زمينـه، مي‌تواند به درک بهتر اين مسئله، كمک بيشتري نمايد:

الف) دسـته اي از «ديناسـورها» با عنـوان «هادروساوري‌ها: Hadrosaurians»ـ وجـود دارند كه در ابتـدا به «گونه‌هـاي متعـددي» همچـون «كوريثوسـاروس كـازواريوس: Corythosaurus casuarius»، «كوريثوسـاروس اكسـكاويتوس: Corythosaurus excavatus»، «كوريثوسـاروس اينترمـديوس: Corythosaurus intermedius»، «كوريثوسـاروس

بيكريســـــتاتوس: Corythosaurus bicristatus»، «كوريثوسـاروس بـروي كريسـتاتوس: Corythosaurus brevicristatus»، «كوريثوســـاروس فرونتـــاليس: Corythosaurus frontalis»، «لامبئوساروس لامبئي: Lambeosaurus lambei»، «لامبئوســـــاروس كلاوينيتيـــاليس: Lambeosaurus clavinitialis»ـــ و «كوريثوسـاروس مگـني كريسـتاتوس: Lambeosaurus magnicristatus»ـ طبقه بنـدي مي‌شـدند و اين طبقه بندي‌ها، تا سال 1975 ميلادي ادامه داشت:(223)

تنوع ظاهري و فنوتيپي در فسـيل‌هاي منتسب به بـرخي «دايناســـور»هـــاي خـــانواده‌ي «هادروســـاوري‌ها: Hadrosaurians».

اما در مطالعـات انجـام شـده طي سـال‌هاي 1970 الي 1980 ميلادي، مشـــــخص گرديد كه بســـــياري از دايناســـــورهاي خـــــانواده‌ي «هادروســـــاوري‌ها: Hadrosaurians»ـ كه تا سـال 1974 ميلادي به عنـوان گونه‌هـــاي مجـــزا طبقه بنـــدي مي‌شـــدند، در اصل «دايناسورهايي» متعلق به 3 «گونه»ي «كوريثوساروس كـــــازواريوس: Corythosaurus casuarius»، «لامبئوساروس لامبـئي: Lambeosaurus lambei»ـ و «كوريثوسـاروس مگـني كريسـتاتوس: Lambeosaurus magnicristatus»ـ بوده‌اند و تفاوت‌هـاي ظـاهري آن‌ها نـــيز به دليل تفاوت‌هـــاي بين «جنس نر و مـــاده» و تفاوت‌هاي ظاهري ناشي از سـنين مختلف عمر همچـون «نوجواني»، «جواني» و «بلوغ» بوده است!:(223)

در مطالعات انجام شده طي سـال‌هاي 1970 الي 1980 ميلادي، مشـــخص گرديد كه بســـياري از دايناســـورهاي

خـــانواده‌ي «هادروســـاوري‌ها: Hadrosaurians»ـ كه تا سال 1974 ميلادي به عنوان گونه‌هاي مجزا طبقه بندي مي‌شـــــــدند، در اصل «دايناســـــــورهايي» متعلق به 3 «گونه»ي «كوريثوســـــــــــاروس كـــــــــازواريوس: Corythosaurus casuarius»، «لامبئوساروس لامبئي: Lambeosaurus lambei»ـ و «كوريثوســاروس مگــني كريســـــتاتوس: Lambeosaurus magnicristatus» بوده‌اند و تفاوت‌هـــــاي ظـــــاهري آن‌ها نـــــيز به دليل تفاوت‌هاي بين «جنس نر و ماده» و تفاوت‌هاي ظــاهري ناشي از ســـــنين مختلف عمر همچـــون «نوجـــواني»، «جواني» و «بلوغ» بوده است! در جـدول فـوق، اسـامي دايناســـورها كه با «كـــادر و خط قرمز رنگ» مشـــخص شـده‌اند، اسـامي هسـتند كه به غلط قبل از سـال 1975 ميلادي استفاده مي‌شدند! اما اسامي دايناســورهايي كه با «كــادر و خط آبي رنگ» مشــخص گرديده‌انــد، اســامي صحيح و اصلاح شده اي هستند كه با توجه به تفاوت‌هــاي ظاهري ناشي از «تفاوت جنس نر و ماده»، «تفاوت‌هاي سني» و ... ارايه گرديده‌اند!

بدين ترتيب همــان گونه كه ملاحظه فرموديــد، با در نظر گرفتن تفاوت‌هــاي ناشي از اختلاف جنس «زن و مــرد»، «تفاوت‌هــاي ســني» و ...، طبقه بنــدي‌هاي قبلي انجــام شـــده در مـــورد بســـياري از «دايناســـورها» قابل تغيـــير است!

B) علاوه بر تفاوت‌هـــاي ظـــاهري ناشي از اختلافـــات ظاهري «جنس زن و مـرد»، «تفاوت‌هـاي ناشي از سن» و ...، يكي ديگر از مواردي كه بايد در مورد «دايناسورها» مورد توجه قرار گيرد، مسئله‌ي تغيير شكل‌هاي اســكلتي

و استخواني ناشي از بيماري‌هاي مختلف است! گرچه در وهله‌ي اول اين سخن ممكن است عجيب به نظر برسد، اما واقعيت اين است كه «دايناسورها» نيز مانند انسان‌ها، ساير جانوران و از جمله «خزندگان»، در معرض ابتلا به انواع بيماري‌ها، از جمله بيماري‌هاي استخواني همچون «بيماري پاژه‌ي استخوان: Paget’s disease of bone» يا «استئيت دفورمانس: Osteitis deformans» قرار داشته‌اند!:(22)

تغييرات واضح اسكلتي و استخواني در بيماران مبتلا به «بيماري پاژه‌ي استخوان: Paget’s disease of bone».

«بيماري پاژه‌ي استخوان: Paget’s disease of bone» يا «استئيت دفورمانس: Osteitis deformans». در يک مار پيتون؛ تصوير چپ، مقطع يک مهره‌ي اين مار را با استفاده از CT Scan نشان مي‌دهد.

اما بسيار جالب است كه بدانيم، در طي سال‌هاي اخير، شواهدي از ابتلاي دايناسورها به برخي از بيماري‌هاي استخواني همچون «بيماري پاژه‌ي استخوان: Paget’s disease of bone» يا «استئيت دفورمانس: Osteitis deformans»، به دست آمده است!(224)

در يكي از اين مطالعات كه طي سال‌هاي اخير كه بر روي «فسيل» بر جاي مانده از يک «دايناسور» موسوم به «ديسالاتوساوروس لتووورىكي: Dysalotosaurus lettowvorbecki». انجام شده و در سال 2011 ميلادي منتشر گرديده است، به تغييرات بعضى از استخوان‌هاى مهره اي اين دايناسور در اثر ابتلا به «بيماري پاژه‌ي

استخوان: «Paget’s disease of bone» يا «استئيت دفورمانس: «Osteitis deformans»، اشاره شده است!: (224)

در يكي از اين مطالعات كه طي سال‌هاي اخير كه بر روي «فسيل» بر جاي مانده از يک «دايناسور» موسوم به «ديسالاتوساوروس لتووورىكي: «Dysalotosaurus lettowvorbecki» انجام شده و در سال 2011 ميلادي منتشر گرديده است، به تغييرات بعضى از استخوان‌هاى مهره اي اين دايناسور در اثر ابتلا به «بيماري پاژه‌ي استخوان: «Paget’s disease of bone» يا «استئيت دفورمانس: «Osteitis deformans»، اشاره شده است!

لازم به ذكر است كه فسيل مذكور، در طي حفاري‌هاي انجام شده در محدوده‌ي زماني سال‌هاي 1910 الي 1912 ميلادي در منطقه‌ي «تنداگورو: «Tendaguru» كشور «تانزانيا»، كشف گرديده و به موزه‌ي «Naturkunde» در شهر «برلين» كشور «آلمان» منتقل شده است؛(225)ـ اما از هنگام كشف فسيل موسوم به «ديسالاتوساوروس لتووورىكي: «Dysalotosaurus lettowvorbecki» در سال 1910 ميلادي(225)ـ تا زمان مطالعه‌ي فوق – كه به كمک ابزارهاي پيشرفته اي همچون ميكرو سي تي اسكن: «Micro CT» در حوالي سال 2011 ميلادي انجام شد -(224)، مسئله‌ي ابتلاي «دايناسور» مذكور به «بيماري پاژه‌ي استخوان: «Paget’s disease of bone» يا «استئيت دفورمانس: «Osteitis deformans»، مكشوف نشده، و حدود 100 سال، اين راز بزرگ از ديد پژوهشگران، مخفي مانده بود!

درسي كه اين اكتشاف براي محققين «ديرينه شناس» دارد، اين است كه با توجه به درک بيشتر دانشمندان از بيماري‌هاي مختلف، كشف و اختراع روش‌هاي پيشرفته‌ي تشخيصي در دهه‌هاي اخير و ...، بسياري از فسيل‌هاي «دايناسورها» كه قبلاً تحت مطالعه قرار گرفته بودند، نياز به بررسي و مطالعه‌ي مجدد به كمک اين ابزارها و ديدگاه‌هاي جديد دارند و چه بسا بسياري از وِيژگي‌هاي مشاهده شده در فسيل‌هاي دايناسورها، به دنبال ابتلا به برخي بيماري‌ها ايجاد شده باشد!

همچنين ذكر اين نكته ضروري به نظر مي‌رسد كه با توجه به پيشرفت‌هاي علمي اخير و كشفيات جديد در حوزه‌ي «زمان سنجي راديومتريک: Radiometric Dating» و مشخص شدن غلط بودن مفروضات قبلي در اين حوزه(2)، تمامي فسيل‌هاي مربوط به دايناسورها، مي‌بايست حتي از نظر محدوده‌ي زماني كه در آن مي‌زيسته‌اند، مورد بررسي و كنكاش مجدد قرار گيرند! چه بسا دايناسوري كه قبلاً تصور مي‌شد در دوره‌ي زمين شناسي حدود 100 ميليون سال مي‌زيسته، عملاً در دوره‌ي زماني حدود 70 ميليون سال پيش مي‌زيسته است و بالعكس (جهت مطالعه‌ي بيشتر، به مقاله‌ي شماره‌ي 4 از همين سلسله مقالات مراجعه فرماييد)!(2)

به صورت خلاصه، بايد متذكر گرديم كه تمامي عرصه‌هاي مربوط به «ديرينه شناسي»، «زيست شناسي» و «زمين شناسي»، نياز به بازبيني مفروضات قبلي خود دارند! چرا كه با توجه به پيشرفت‌هاي علمي و كشفيات جديد،

متزلزل بودن فرضـيات خـام و كودكـانه‌ي قبلي، بيش از پيش هويدا شده است!

«تـــورش (Bias)ها» در مطالعـــات فســـيل شناسي و عوارض آن‌ها

يكي از مشــكلات بـــزرگ مطالعـــات فســـيل شناســـي، مسئله‌ي وجود «تورش (Bias)ها» در مطالعـات فسـيلي است!(226)ـ «تورش: Bias»ها، انحرافات، قضـاوت‌هاي غلط و پيشدارويهاي عجولانه و فاقد دقت كافي هستند كه در مطالعات فسيلي، به دلايل متعـددي بـروز مى‌يابند و متاســفانه، تكامل شناســان دانســته يا نادانســته، به دفعات مرتكب آن مي‌شوند!(226)

«تورش: Bias»ها و عوامل ايجاد كننده‌ي پيشـداوري‌هاي ناصــحيح در مطالعــات فســيل شناســي، دلايل مختلفي دارند كه بسياري از آن‌ها موجب مي‌گردند تا فسـيل‌ها به صورت يكسـان و اسـتاندارد تحت مطالعه قـرار نگيرند و ادراک «ديرينه شناســـــان» و «تكامل شناســـــان» از واقعيـــات «زمين شناسي» و «ديرينه شناسي»، دچـــار اشـتباهات و سـاده انگاري‌هـاي فـراوان شـود! بـرخي از مهم تـرين عوامل ايجـاد كننـده‌ي «تـورش: Bias»ها كه مـــوجب مي‌شـــوند تا فســـيل‌ها به صـــورت يكســـان و اســـتاندارد مـــورد مطالعه قـــرار نگيرنـــد، به شـــرح زير مي‌باشند:(226)

A) آناتومي (كالبد شناسي):(226)

الف) حيواناتي كه بدن آن‌ها داراي بخش‌هاي سخت تـري است، نسبت به حيواناتي كه بدن آن‌ها تنها از اجزاي نرم

تشكيل شده است، احتمـال بيشـتري دارد كه بقايايشـان به صورت فسيل حفظ شود.

ب) حيوانـاتي كه بـدن آن‌ها داراي بخش‌هـاي سـخت، اما شـكننده اسـت، نسـبت به حيوانـاتي كه بـدن آن‌ها داراي بخش‌هـاي سـخت و محكم اسـت، امكـان كمـتري دارد كه بقايايشان به صورت فسيل حفظ شود.

ج) حيوانـــاتي كه بـــدن آن‌ها از بخش‌هـــاي ســـخت و مستحكم، اما قابل حل در آب و مايعات اطراف، تشـكيل شده اسـت، احتمـال كمـتري دارد كه بدنشـان به صـورت فسيل حفظ شود.

د) برخي از حيوانات يا گياهان، از بدن، بافت‌ها و برگ‌ها يا ساقه‌هايي تشكيل شده‌اند كه بعد از مرگشان شـكننده و ترد بوده و احتمـال كمـتري دارد كه اين بقايا تبـديل به فسيل شوند.

ه) بـرخي از حيوانـات مانند لارو حشـرات و امثـالهم، در مراحلي از زندگي پوست انـدازي مي‌كنند كه پوست جـدا شـــده‌ي آن‌ها اگر ســـخت باشـــد، مي‌تواند فســـيل‌هايي تشكيل دهد كه با شكل بالغ اين جـانوران متفـاوت باشد. اين فسـيل‌ها مى‌توانند به صـورت كـاذب به صـورت يک فسيل مجزا حفظ شوند كه كاشفانشان را فـريب داده و ممكن است آن‌ها تصـور نمايند كه گونه اي مجـزا كشف نموده‌اند!

B) اندازه:(226)

الف) فسيل‌هاي بزرگتر، راحت‌تر كشف مي‌گردند.

ب) صــدف‌ها و اســتخوان‌هاي بزرگــتر، محكم ترند و به دليل احتمال تخريب كمتر، معمولاً بهتر حفظ مي‌شوند.

ج) فسيل‌هاي بزرگتر، معمولاً راحت‌تر از صخره‌ها بيرون مي‌زنند.

د) حيوانات و گياهــان بزرگــتر معمــولاً كم تعدادترند و به همين دليل از نظر آمــار و احتمــالات، تعــداد كمــتر آن‌ها ممكن است موجب گردد تا احتمال كشفشان كمتر شود! (البته دلايل (الف) و (د) بسته به شرايط هر كــدام ممكن است نقش پر رنگ تري نسبت به دليل ديگر، ايفا كنند.)

C) محل زندگي:(226)

الف) حيوانــات و گياهــاني كه در كوهســتان‌ها و منــاطق مرتفع زندگي مي‌كنند، نسبت به حيوانــات و گياهــاني كه در منـــاطق جلگه اي و نزديک آب‌هـــاي كم عمق زنـــدگي مي‌كنند، احتمال كمتري دارد كه پس از مرگ، بقايايشان در زير رسوبات مدفون شده و به صــورت فســيل، بــاقي بماند.

D) محيط رسوبي:(226)

الف) محيط رســوبي محل زنــدگي جــانوران و گياهــان، ممكن است در محل كشف فسيل در آينــده، مــوثر باشد! براي مثال، جانوران يا درختاني كه در «بيابان» يا نواحي كم آب زندگي مي‌كنند، معمــولاً در همــان محل مي‌ميرند و مــدفون مي‌گردند و فســيل آن‌ها نــيز در همـــان محل كشف مي‌گــردد! اما حيوانــات و گياهــاني كه در نــزديكي رودها زندگي مي‌كننــد، ممكن است بعد از مــرگ، لاشه‌ي آن‌ها در جريـــان آب افتـــاده و كيلومترها دورتر دفن و

تبديل به فسيل شود! اين مسئله مى‌تواند مـوجب تخمين اشتباه يابندگان فسيل‌ها در مـورد محل زيست جـانوران صاحب آن‌ها شود!

E) تاريخچه‌ي زمين شناسي:(226)

الف) در صــورتي كه جــانوران و گياهــان، در محل‌هــاي نزديک به فعل و انفعال‌هـــاي زمين شناسي همچـــون «آتش فشان» قرار داشته باشند، احتمال دارد كه پس از مرگ و حتي مراحل اوليه‌ي تشكيل فسيل، گرفتـار مـواد مذاب و ماگما شده و بقاياي آن‌ها از بين برود! بنــابراين احتمال كمتري دارد كه بقاياي آن‌هاي باقي بماند.

F) زمان:(226)

الف) هر چه جــانوران و گياهــان، در زمان‌هــاي دورتر و قديمي تري نسبت به زمان حاضر زندگي كرده باشند، در طي زمان، احتمـال بيشـتري دارد كه بقايـاي آن‌ها نـابود شده باشد! بر عكس، فسيل‌هايي كه در زمان‌هاي نزديک تري به عصر حاضر زيسته باشـند، احتمـال بيشـتري دارد كه بقايا و فسيل‌هايشان باقي مانده باشد!

G) وضعيت جغرافيايي محل كشف:(226)

الف) فسـيل‌هايي كه در منـاطق دور از سـكنه، مـدفون گرديده‌اند، احتمال كمتري دارد كه توسط دانشمندان و يا افـراد معمـولي كشف گردند. بر عكس فسـيل‌هاي كه در مناطق پرتردد و آباد وجـود دارنـد، احتمـال بيشـتري دارد كه مكشوف گردند.

ب) معمــولاً ديرينه شناســان و فســيل شناســان، بــراي مطالعه در مورد فسيل‌ها، به مناطقي مي‌روند كه حدس

مي‌زند در آن جـا، فسـيل‌هاي بيشـتري خواهند يـافت! بنابراين به محل‌هايي كه حـدس مي‌زنند احتمـالاً فسـيل زيـادي در آن جا وجـود نـدارد، نخواهند رفت و بـالطبع شـانس دست يـافتن به تعـدادي از فسـيل‌ها را از دست خواهند داد!

ج) فسيل‌هايي كه در محل‌هاي مشهور از نظر مطالعـات فسيل شناسي وجود دارند، بيشتر در معرض كشف قرار دارند؛ براي مثال اگر تپه‌ي خاصي وجـود داشـته باشد كه قبلاً فسـيل‌هاي زيـادي از آن جا كشف شـده باشـد، احتمـال كشف فسـيل‌هاي بعـدي نـيز از آن محل بيشـتر است؛ چرا كه بقيه‌ي فسـيل شناسـان و ديرينه شناسـان نيز به آن محل‌ها براي كشف فسـيل‌هاي بيشـتر، هجـوم مي‌آورند!

H) تورش مشاهده گر:(226)

الف) حـتي دانشـمندان و ديرينه شناسـان نـيز در مـورد فسيل‌هاي تحت مطالعه شان، تصوراتي دارند كه مـوجب مي‌شود تا به قضاوت‌هاي پيش دستانه، دست بزنند!

عوامل مختلفي مي‌تواند مـوجب «تـورش: Bias»ـ در مطالعات فسيل شناختي شـوند كه فقط بـرخي از آن‌ها در تصوير فوق، ارايه شده‌اند!

اين عوامل، موجب مي‌گردند تا موجـودات زنـده‌ي ماقبل تاريخ و فسيل‌هاي آن‌ها، به صـورت يكنـواخت، يكسـان و استاندارد، در اختيار دانشمندان عصر حاضر قرار نگيرند! (226)ـ يک مثـال جـالب در مـورد عوامل ايجـاد كننـده‌ي «تورش: Bias» در مطالعات فسيلي، مسئله‌ي نادر بودن فسـيل‌هاي منتسب به «ليسه‌ها (حلـزون بـدون صـدف):

Slugs»، به دليل نداشتن استخوان يا عضو سخت، مي‌باشد!:(227)

عوامل مختلفي وجود دارند كه موجب مي‌گردند تا موجودات زنده‌ي ماقبل تاريخ و فسيل‌هاي آن‌ها، به صورت يكنواخت، يكسان و استاندارد، در اختيار دانشمندان عصر حاضر قرار نگيرند! يک مثال جالب در مورد عوامل ايجاد كننده‌ي «تورش: Bias»ـ در مطالعات فسيلي، مسئله‌ي نادر بودن فسيل‌هاي منتسب به برخي «ليسه‌ها (حلزون بدون صدف): Slugs»، به دليل نداشتن استخوان يا عضو سخت، مي‌باشد!

با توجه به مطالب گفته شود، مي‌توان دريافت كه فسيل‌هاي مكشوفه تا كنون، آيينه‌ي مناسبي از تنوع، گستردگي و پيچيدگي حيات در ادوار و قرون گذشته، نيستند! بلكه ميليون‌ها «گونه»ي موجود زنده وجود داشته‌اند كه به دلايلي همچون نداشتن استخوان و بافت نرم، زيستن در محيط‌هاي نامساعد براي فسيل شدن، و ... امروزه شواهدي از حيات آنان در دست نيست! و حتي يک فسيل يا رد و اثر از آن‌ها موجود نمي‌باشد!

اما بسيار شگفت انگيز است كه تكامل شناسان، با بي توجهي سهوي يا عمدي نسبت به اين واقعيت، ادعا مي‌نمايند كه شواهد فسيلي مناسبي دارند كه به «اثبات» فرضيه‌ي تكامل كمک مي‌كند! به راستي چه تضميني وجود دارد كه در موجودات زنده‌ي «نرم تن»، فاقد استخوان و فاقد بافت‌هاي سخت كه امروزه فسيلي از آن‌ها در دست نداريم، شواهدي عليه فرضيه‌ي تكامل وجود نداشته باشد؟! از كجا معلوم كه ترتيب و توالي زيستن جانوران «نرم تني» كه امروزه فسيلي از

آن‌ها در دست نداريم، كاملاً مغاير با مقالات و فيلم‌هـاي مســـتندي كه تكامل شناســـان به نمـــايش مي‌گذارنـــد، نباشد؟!

در واقع چـــنين به نظر مي‌رسد كه فضـــايي كه تكامل شناســان از موجـودات زنـده‌ي ماقبل تـاريخ به نمـايش مي‌گذارنـــد، تصـــويري خيـــالي، كودكانـــه، وهم آلـــود، كاريكاتور وار و ناقص از موجـودات زنـده‌ي ماقبل تـاريخ است! اين در حالی است كه جهـان ماقبل تـاريخ، بسـيار پيچيده تر، شگفت انگيزتر و زيبـاتر از آن چـيزي است كه تكامل شناسان معرفي مي‌نمايند!

به گفته‌ي يكي از «ديرينه شناسان»، اكثر موجودات زنده اي كه تـــاكنون در اين كـــره‌ي خـــاكي مي‌زيســـته‌اند، در موزه‌هاي «ديرينه شناسي»، قابل مشاهده نخواهند بود! چرا كه رد و اثري از آن‌ها در دسترس نيست!:(228)

به گفته‌ي يكي از «ديرينه شناسان»، اكثر موجودات زنده اي كه تـــاكنون در اين كـــره‌ي خـــاكي مي‌زيســـته‌اند، در موزه‌هاي «ديرينه شناسي»، قابل مشاهده نخواهند بود! چرا كه رد و اثري از آن‌ها در دسترس نيست!

مشكلي كه «داروين» از آن مي‌ترسيد!

يكي از چالش‌ها و مشـــــكلاتي كه از ديربـــــاز، تكامل شناســـان، با آن دست به گريبـــان بوده‌انـــد، مســـئله‌ي «انفجار كـامبرين: Cambrian Explosion»ـ مي‌باشد!(229)

مسئله‌ي «انفجار كامبرين: Cambrian Explosion»ـ به اين نكته اشـــــاره مي‌نمايد كه طبق ادعـــــاي «ديرينه

شناســان» اولين نشــانه‌هاي حيــات بر روي زمين از 4 ميليارد سال قبل شروع شـده اسـت؛ اما از آن هنگـام تا حدود 540 ميليون سال قبل (به مدت 5/3 ميليارد سال)، تنها تعداد كمي از موجـودات زنـده و آن هم از گونه‌هـاي بسـيار سـاده و ابتـدايي وجـود داشـته‌اند اما از دوره‌ي «زمين شناسي» موسوم به «كامبرين: Cambrian»ـ كه – طبق روش پر اشــكال و پر ايــراد «زمــان ســنجي راديومتريک: Radiometric Dating – زماني حدود (2)!» «540 الي 480 ميليـون سـال قبل» را تشـكيل مي‌داده است، در طي حـدود 10 ميليـون سـال، تعـداد زيـادي از موجودات زنده‌ي پيچيده و از «گونه‌هـاي متعـدد» بر روي كره‌ي زمين پديدار شده‌اند.(229)ـ به دليل سرعت بـالاي اين پديدار شدن فسيل‌هاي «گونه‌هـاي مختلف»، از آن با عنــوان «انفجــار» يــاد شــده و «انفجــار كــامبرين: Cambrian Explosion» ناميده مي‌شود:(229)

مسئله‌ي «انفجار كامبرين: Cambrian Explosion»ـ به اين نكته اشــــاره مي‌نمايد كه طبق ادعــــاي «ديرينه شناســان» اولين نشــانه‌هاي حيــات بر روي زمين از 4 ميليارد سال قبل شروع شـده اسـت؛ اما از آن هنگـام تا حدود 540 ميليون سال قبل (به مدت 5/3 ميليارد سال)، تنها تعداد كمي از موجـودات زنـده و آن هم از گونه‌هـاي بسـيار سـاده و ابتـدايي وجـود داشـته‌اند اما از دوره‌ي «زمين شناسي» موسوم به «كامبرين: Cambrian»ـ كه – طبق روش پر اشــكال و پر ايــراد «زمــان ســنجي راديومتريک: Radiometric Dating»!ـ – زماني حدود « 540 الي 480 ميليـون سـال قبل» را تشـكيل مي‌داده است، در طي حـدود 10 ميليـون سـال، تعـداد زيـادي از موجودات زنده‌ي پيچيده و از «گونه‌هـاي متعـدد» بر روي

كـره‌ي زمين پديـدار شـده‌اند. به دليل سـرعت بـالاي اين پديــدار شــدن فسـيل‌هاي «گونه‌هــاي مختلف»، از آن با عنـــوان «انفجـــار» يـــاد شـــده و «انفجـــار كـــامبرين: Cambrian Explosion» ناميده مي‌شود!

اين ظهـور ناگهـاني موجـودات پيچيـده در دوره‌ي زمين شناسي موسوم به «كـامبرين: Cambrian»ـ و آن هم با ابعـــاد و تعـــداد زيـــاد، يكي از مـــواردي است كه تكامل شناســـــان از بـــــدو ارايه‌ي «فرضـــــيه‌ي تكامل»، با آن مشكلات جـدي داشـته‌اند! چـرا كه بر اسـاس بسـياري از الگوهــاي تكــاملي ارايه شــده، انتظــار مي‌رفت تا روند پيدايش حيات، روندي تدريجي و آهسته باشــد؛ نه اين كه در مدتي كوتاه، حجم انبوهي از موجودات زنده‌ي پيچيده، به دنبال موجودات زنده‌ي ساده‌تر پديد آيند!(229)

ظهـــور ناگهـــاني موجـــودات پيچيـــده در دوره‌ي زمين شناسي موسوم به «كـامبرين: Cambrian»ـ و آن هم با ابعـــاد و تعـــداد زيـــاد، يكي از مـــواردي است كه تكامل شناســـــان از بـــــدو ارايه‌ي «فرضـــــيه‌ي تكامل»، با آن مشكلات جـدي داشـته‌اند! چـرا كه بر اسـاس بسـياري از الگوهــاي تكــاملي ارايه شــده، انتظــار مي‌رفت تا روند پيدايش حيات، روندي تدريجي و آهسته باشــد؛ نه اين كه در مدتي كوتاه، حجم انبوهي از موجودات زنده‌ي پيچيده، به دنبال موجودات زنده‌ي ساده‌تر پديد آيند!

نگراني در مورد مسئله‌ي «انفجـار كـامبرين: Cambrian Explosion»، حــتي از زمــان شــخص «چــارلز داروين: Charles Darwin»ـ نيز وجود داشـته است!(229و230) به نحوي كه خود وي نيز در صفحات 306 الي 308 كتاب خود با عنوان «در مـورد منشأ گونه‌ها: On the Origin

of Species»، نگـراني خـود را در اين زمينـه، عنـوان نمـــوده و از آن به عنـــوان عامل اصـــلي اعـــتراض به «فرضيه‌ي تكامل» نام برده است!:(229و230)

نگراني در مورد مسئله‌ي «انفجـار كـامبرين: Cambrian Explosion»، حــتي از زمــان شــخص «چــارلز داروين: Charles Darwin» نيز وجود داشته است! به نحوي كه خـود وي نـيز در صـفحات 306 الي 308 كتـاب خـود با عنــوان «در مــورد منشأ گونه‌ها: On the Origin of Species»، نگراني خود را در اين زمينه، عنوان نموده و از آن به عنـــوان عامل اصـــلي اعـــتراض به «فرضـــيه‌ي تكامل» نام برده است!

نكته‌ي مهم در رابطه با مســـئله‌ي «انفجـــار كـــامبرين: Cambrian Explosion»ـ اين است كه تكامل شناســان هنـوز هم بعد از گذشت 5/1 قـرن نتوانسـته‌اند توضـيح، استاندارد، دقيق و واضحي براي علت اين امر بيابند!

البته واقعيت اين است كه مسـئله‌ي «انفجـار كـامبرين: Cambrian Explosion»ـ يک عامل تضعيف كننده بـراي «فرضيه‌ي تكامل» مي‌باشد، اما نمي‌توان يقينـاً آن را رد كننده‌ي «فرضيه‌ي تكامل» دانست. اما مشـكل اصـلي در اين زمينه كماكان پابرجاست و هنـوز «تكامل شناسـان» نتوانسـته‌اند توضـيح كامل و جـامعي در اين رابطه ارايه كنند و توضـيحات آنـان در اين مـورد، خـام، ناهماهنـگ، متناقض و داراي مثال‌هاي نقض بي شمار است!

مسايل متفرقه‌ی ديگر در باب فسيل شناسي

به جز مطالب ذكر شده در بالا، مسايل ديگري نـيز وجـود دارند كه رد كننده‌ي «فرضيه‌ي تكامل» نيسـتند، اما آن را

تضعيف مى‌نمايند. مسايلي همچون ثـابت و بـدون تغيـير ماندن بسياري از جانوران و گياهـان در طـول زمان‌هـاي بسيار طولاني، از آن جمله مي‌باشد.

در بخش‌هـــاي قبلي مقالـــه، به مـــاهي «ســـيلاكانت: Coelacanth»(57) كه فسيل‌هاي آن، از حدود 360 الي 400 ميليون سال قبل موجود بوده و در عصر حاضر نيز زنـده مي‌باشـد، اشـاره نمـوديم. اما اين مسـئله، تنها به ماهي «سيلاكانت: Coelacanth»(57) محدود نمي‌شود، بلكه فسيل‌هاي بسياري از موجودات زنده‌ي مختلف، اعم از گياهـــان و جـــانوران يـــافت شـــده‌اند كه در طي «ميليون‌ها ســـال» بـــدون تغيـــير مانده‌اند! فســـيل‌هاي متعددي از اين گونه «موجودات زنـده»، چه در سـنگ‌ها و چه در داخل «كهربا: amber» يافته شده است كه حاكي از بـــدون تغيـــير مانـــدن بســـياري از موجـــودات در طي ميليون‌ها سال مي‌باشد!

تعـــداد زيـــادي از حشـــرات، جـــانوران دريـــايي همچـــون «خرچنگ نعل اسبي: Horseshoe Crab»(231)، ماهيان دهـــان گـــرد همچـــون «لامـــپري: Lamprey»(232)، «كوسه‌ها»، «ميگوها»، لاک پشت‌ها و ... يـــافت شـــده‌اند كه در طي ميليون‌ها سال، بدون تغيـير مانـده و امـروزه نـــيز بر روي زمين مي‌زيند! در اين قســـمت، تنها به معـرفي 3 نمونه از اين جـانوران ديرينـه، مي‌پـردازيم. (پيشـــاپيش به اين نكته اشـــاره مي‌نمـــاييم كه مطـــابق كشـفيات علمي جديد كه در مقـاله‌ي «فرضـيه‌ي تكامل: منطقه‌ي ممنوعه! – 4»(2)ـ مفصلاً به آن‌ها اشـاره شـد، اعداد ذكر شده در مورد سن فسيل‌ها كه بر اساس روش «زمان سـنجي راديومتريک: Radiometric Dating»ـ و

بر اساس مفروضات غلط، محاسبه شده است، فاقد دقت كافي مي‌باشد!(2)ـ اما به ناچار و به دليل اين كه مقالات مربوطه، از اين روش و اين اعداد استفاده نموده‌اند، مجبور به ذكر آن‌ها هستيم!!!):

الف) حشره‌ي موسوم به «سوسک پوست خوار: Bark Beetle»(233) كه يكي از آفات درختان به حساب مي‌آيد و در عصر حاضر نيز به وفور يافت مي‌شود، از جمله جانوراني است كه آثار فسيل‌هاي آن تا 100 ميليون سال قبل، ردگيري شده است.(234)ـ از جمله‌ي اين فسيل‌ها، فسيل كاملاً محصور شده در «كهربا: amber» مي‌باشد كه از حفاري‌هاي مناطق شمالي كشور «ميانمار» كشف گرديده است و ضمن محاسبه‌ي طول عمر 100 ميليون ساله براي آن (البته باز هم با همان روش مشكل دار «زمان سنجي راديومتريک»!!!)(2)، تفاوت‌هاي چنداني بين فسيل مذكور با «سوسک‌هاي پوست خوار» عصر حاضر، ملاحظه نگرديده است: (234)

حشره‌ي موسوم به «سوسک پوست خوار: Bark Beetle»ـ كه يكي از آفات درختان به حساب مي‌آيد و در عصر حاضر نيز به وفور يافت مي‌شود، از جمله جانوراني است كه آثار فسيل‌هاي آن تا 100 ميليون سال قبل، ردگيري شده است. از جمله‌ي اين فسيل‌ها، فسيل كاملاً محصور شده در «كهربا: amber»ـ مي‌باشد كه از حفاري‌هاي مناطق شمالي كشور «ميانمار» كشف گرديده است و ضمن محاسبه‌ي طول عمر 100 ميليون ساله براي آن (البته باز هم با همان روش مشكل دار «زمان سنجي راديومتريک»!!!)ـ، تفاوت‌هاي چنداني بين

فسيل مذكور با «سوسک‌هاي پوست خوار» عصر حاضر، ملاحظه نگرديده است!

ب) مـــاهي دهـــان گـــرد بـــدون آرواره كه «لامـــپري: Lamprey»(232) ناميـده مي‌شـود، جـانوري دريـايي به شـمار مي‌رود و در عصر حاضر نـيز يـافت مي‌شـود. اين جانور، گهگاه به عنوان انگل جانوران ديگر همچون سـاير ماهي‌هـا، زنـدگي مي‌كنـد، و از جمله جـانوراني است كه آثـار فسـيل‌هاي آن تا ميليون‌ها سـال قبل نـيز ردگـيري شـده است. يكي از اين فسـيل‌ها كه قـدمتي در حـدود 360 ميليـون سـال دارد (البته بـاز هم با همـان روش مشكل دار «زمـان سـنجي راديومتريک»!!!)(2)، تفـاوت چنداني با لامپري‌هاي امروزي، نشان نمي‌دهد:(235)

ماهي دهان گـرد بـدون آرواره كه «لامـپري: Lamprey» ناميده مي‌شـود، جـانوري دريـايي به شـمار مي‌رود و در عصر حاضر نـيز يـافت مي‌شـود. اين جـانور، گهگـاه به عنوان انگل جانوران ديگر همچون ساير ماهي‌ها، زندگي مي‌كند، و از جمله جانوراني است كه آثار فسـيل‌هاي آن تا ميليون‌ها سـال قبل نـيز ردگـيري شـده است. يكي از اين فسيل‌ها كه قدمتي در حدود 360 ميليون سال دارد (البته بـاز هم با همـان روش مشـكل دار «زمـان سـنجي راديومتريک»!!!)، تفاوت چنداني با لامپري‌هاي امروزي، نشان نمي‌دهد!

ج) بندپايي موسوم به «خرچنگ نعل اسبي: Horseshoe Crab»(231) كه جانوري دريـايي به شـمار مي‌رود و در عصر حاضر نيز يـافت مي‌شـود، از جمله جـانوراني است كه آثار فسيل‌هاي آن تا ميليون‌ها سال قبل نيز ردگـيري شـده است.(236)ـ يكي از اين فسـيل‌ها كه قـدمتي در

حدود 445 ميليون سال دارد (البته باز هم با همان روش مشكل دار «زمـان سـنجي راديومتريک»!!!)(2)، تفـاوت چنــداني با خرچنگ‌هــاي نعل اســبي امــروزي، نشــان نمي‌دهد:(236)

بنــدپايي موســوم به «خرچنگ نعل اســبي: Horseshoe Crab»ـ كه جـانوري دريـايي به شـمار مي‌رود و در عصر حاضر نيز يافت مي‌شود، از جمله جانوراني است كه آثار فسيل‌هاي آن تا ميليون‌ها سـال قبل نـيز ردگـيري شـده است. يكي از اين فســيل‌ها كه قــدمتي در حــدود 445 ميليون سال دارد (البته باز هم با همان روش مشكل دار «زمــان ســنجي راديومتريک»!!!)، تفــاوت چنــداني با خرچنگ‌هاي نعل اسبي امروزي، نشان نمي‌دهد!

جــانوراني كه در بــالا به آن‌ها اشــاره شــد، تنها بخش كـوچكي از جـانوراني هسـتند كه ميليون‌ها سـال بـدون تغيير، بر روي كره‌ي زمين زنـدگي كرده‌اند و علاقمنـدان مي‌توانند براي مطالعه در اين زمينـه، عبـارات «Amber fossils»ـ، «Living Fossils» و ... را در منابع علمي و حتي اينترنت جستجو نمايند.

اما آشنايي با اين «موجـودات زنـده» كه ميليون‌ها سـال بدون تغيير مانده‌اند، چه اهميتي دارد؟

كشف موجودات زنده اي كه ميليون‌ها سال بـدون تغيـير بر روي كره‌ي زمين زندگي مي‌كرده‌انـد، بر خلاف تصـور بسـياري از منتقـدان داروينيسـم، لزومـاً نقض كننـده‌ي قطعي «فرضــــيه‌ي تكامل» نيست (تعجب نكنيد!)! بلكه كشف اين گونه موجودات زنده، از اين جهت حائز اهميت است كه جهل تكامل شناسان را پيرامون وقـايع رخ داده

در جهان خلقت طي چند ميليون الي چند ميليارد سال خلقت موجودات زنده، بيش از پيش آشكار مي‌سازد!!!

در واقع با توجه به اين كه تكامل شناسان امروزه ديگر از توالي‌هاي فسيلي خطي در محيط‌هاي آكادميک، چندان استفاده نمي‌كنند، يافتن موجودات بدون تغيير در طي چند ميليون سال، مانع ادعاي آن‌ها نمي‌شود! چرا كه سريعاً شاخه‌ي جديدي رسم مي‌كنند و مي‌گويند، پروسه‌ي تكامل در شاخه‌ي مد نظر، كندتر اتفاق افتاده، اما از طريق شاخه‌هاي ديگر، پروسه‌ي تكامل، با سرعت بيشتري ادامه يافته است!!! بدين ترتيب آن‌ها همچون ماهي كه در دست ماهيگير خود مي‌لغزد، از اين مهلكه نيز عبور مي‌نمايند و توجيهات جديدي ارايه مي‌نمايند تا به ادعاهاي منبعث از «فرضيه‌ي تكامل»، خدشه اي وارد نشود:

با توجه به اين كه تكامل شناسان امروزه ديگر از توالي‌هاي فسيلي خطي در محيط‌هاي آكادميک، چندان استفاده نمي‌كنند، يافتن موجودات بدون تغيير در طي چند ميليون سال، مانع از ادعاي آن‌ها نمي‌شود! چرا كه سريعاً شاخه‌ي جديدي رسم مي‌كنند و مي‌گويند، پروسه‌ي تكامل در شاخه‌ي مد نظر، كندتر اتفاق افتاده است، اما از طريق شاخه‌هاي ديگر، پروسه‌ي تكامل، با سرعت بيشتري ادامه يافته است!!! بدين ترتيب آن‌ها همچون ماهي كه در دست ماهيگير خود مي‌لغزد، از اين مهلكه نيز عبور مي‌نمايند و توجيهات جديدي ارايه مي‌نمايند تا به ادعاهاي فرضيه‌ي تكامل، خدشه اي وارد نشود! البته چنين توجيهاتي در مقابل بسياري از انتقادات، قابل دفاع نيست! (به متن مراجعه فرماييد!)

با توجه به اين توجيهات و لغزيـدن «تكامل شناسـان» از دست «منتقـدان»!، مي‌تـوان گفت كه يـافتن فسـيل موجودات زنده اي با قدمت چندين ميليون ساله كه بدون تغيير مانده‌اند، به صورت قطعي نمي‌تواند ادعاهاي آنـان را در خصوص موارد ذكر شده، رد نمايد! اما وجـود چـنين موجـودات زنـده اي، از چند جهت بسـيار حـائز اهميت مي‌باشد:

الف) كشف موجودات زنده اي كه ميليون‌ها سـال بـدون تغيـير مانده‌انـد، اين نكته را متـذكر مي‌شـوند كه حـتي گذشت ميليون‌ها سال هم لزوماً نمي‌تواند مـوجب تغيـير موجـودات زنـده و «تحـول گونه اي» شـود! چـرا كه اگر چـنين بـود، مي‌بايست جـانوران با قـدمت 445 ميليـون ساله نيز دچار تغييرات مي‌شدند!

تكامل شناسـان، تغيـير و تحـولاتي را كه به فسـيل‌هاي مربوط به «توالي اسب‌ها» نسبت مي‌دهنـد، در مـدت 50 ميليون سـال، ممكن مي‌دانند(49)ـ و اين مـدت زمـان از نظر آن‌ها كفايت لازم را بـراي تغيـيرات «شـبه اسب‌ها» دارد!(49) حال آن كه جانوران 445 ميليون ساله اي مثل «خرچنگ‌هاي نعلي اسبي»(236)، در طي مدتي حدود 9 برابر مقدار نامبرده، تغيير چنـداني نداشـته‌اند! بنـابراين گذشت زمان، لزوماً بـراي تغيـير موجـودات زنـده كـافي نيست!

ب) گرچه بررسي مسـئله‌ي تـأثيرات محيطي و «انتخـاب طبيعي: Natural Selection»(237) در دستور كار اين مقاله نيست و در مقالات آتي مورد بررسي قـرار خواهد گـرفت، اما ممكن است كه تكامل شناسـان در پاسخ به مسئله‌ي تغيير كردن يا ثابت مانـدن بـرخي «گونه‌ها»، از

آن به عنوان عامل «تغيير گونه‌ها» نام ببرند و بگويند كه «عوامل محيطي» در طي چند ميليـون سـال، موجـودات زنده‌ي سازگار با خود را به همان وضع قبلي نگاه داشـته و موجودات زنـده‌ي ناسـازگار با خـود را حـذف نمـوده يا آن‌ها را در جهت سـازگاري بيشـتر با محيـط، «انتخـاب» نموده است و جهش‌هاي مفيد آنان را در جهت سازگاري با تغيـــيرات محيطي، حفظ نمـــوده و مـــوجب تغيـــير «گونه‌ها» شده است!

گرچه اين مســـئله، توضـــيح و توجيه زيركانه اي به نظر مي‌رسد، اما كفايت لازم را در پاسخ گويي ندارد! چرا كه به چند علت، قـادر به توضـيح كـافي در مـورد سـوالات و شبهات پيش آمده نيست:

1) تغييرات محيطي متفاوتي در «درياها»، «خشـكي‌ها» و «قاره‌هـاي مختلف» طي چند ميليـون سـال به وجـود آمده‌اند كه مي‌توانسته‌اند بر زندگي موجودات زنده، تأثير بگذارند. بسيار جالب است كه علي رغم بروز تغييرات به وجــود آمــده در يک محيط خــاص، بــرخي از موجــودات زنده‌ي موجود در همان محيط و به همـان وضـعيت قبلي باقي مانده، بـرخي ديگر منقـرض شـده‌اند و بـرخي ديگر طبق ادعـاي تكامل شناسـان!، تكامل يافته‌اند! حـال بايد از تكامل شناسان پرسيد، چه عـاملي مـوجب شـده است كه براي مثـال در اقيانوس‌ها و درياهـاي گـرم، جـانور A بدون تغيير مانده ،جانور B منقرض شـده و جـانور C به قول تكامل شناسان! تكامل يافته است؟!

ما پاسخ صـــــــريح و دقيق آن را از تكامل شناســـــــان مي‌خـــواهيم! چـــرا كه آن‌ها ادعا مي‌كنند كه «فرضـــيه‌ي تكامل» يک مسـئله‌ي علمي بسـيار دقيق و اثبـات شـده

است!!! و حـتي از آن به عنـوان «تئـوري: Theory»ـ و «واقعيت: Fact»ـ نـام مي‌برند! به همين دليل هم ما از آن‌ها مي‌خـواهيم كه دقيقـاً دليل اين كه در يک محيط «دريايي»، جانور A بدون تغيير مانده ،جانور B منقرض شـده و جـانور C به قـول تكامل شناسـان! تكامل يافته است را مشخص نمايند!

اين مسئله كه تكامل شناسان عنوان نمايند كه يک عامل محيطي موجب اين امر شده است، اما ندانند چه عـاملي موجب آن شده است، نشان مي‌دهد كه فعلاً آن چه كه از گذشته‌ي موجودات زنده مي‌دانند، بسيار خام، ابتـدايي و سـاده انگارانه است و آن چه در اين زمينه‌ها عنـوان مي‌كننـد، «داسـتان سـرايي: Confabulation»ـ بيش نيست! و با عبـارات و گزاره‌هـاي دقيق و مسـتند علمي، بسـيار فاصـله دارد! اين امر نشـان مي‌دهد كه بـرخلاف ژست روشـنفكرانه‌ي تكامل شناسـان، آن‌ها در جهل عميقي به سر مي‌برند و از گذشـته‌ي زمين، اطلاع چنداني ندارند!

2) فـرار از پاسـخگويي به منتقـدان در پاسخ به پرسش پيرامون علت «بـدون تغيـير مانـدن» موجـودات زنـده اي همچـون مـاهي «سـيلاكانت: Coelacanth»(57)، «خرچنگ نعل اسـبي: Horseshoe Crab»(231)، «سوسک پوست خـوار: Bark Beetle»(233)، مـاهي دهان گرد و بـدون آرواره‌ي «لامـپري: Lamprey»(232) و ... با اين توجيه كه «پروسه‌ي تكـاملي در شـاخه‌هاي مربـوط به موجـودات زنـده‌ي نـامبرده، كنـدتر از سـاير موجـودات زنـده، رخ داده است!»، ضـعيف تـرين پاسخ ممكن به اين سـوال بـوده و كـاملاً مطلـوب ما منتقـدان

مي‌باشد! چـــرا كه بهانه و گـــزک به دست ما مي‌دهد تا انتقادات خود را با شدت و ابعاد بيشـتري ادامه دهيم! در تصـوير زيـر، ملاحظه مي‌فرماييد كه تكامل شناسـان، در طي مقاله اي ادعا نموده‌اند كه «ســـير تكـــاملي» در خـــانواده‌ي «خرچنگ‌هـــاي نعل اســـبي: Horseshoe Crabs» كند بوده است!:(238)

يافتن موجودات بـدون تغيـير در طي چند ميليـون سـال، مـانع ادعـاي تكامل شناسـان نمي‌شـود! چـرا كه سـريعاً شاخه‌ي جديدي رسم مي‌كنند و چنين عنوان مي‌كنند كـه، پروسه‌ي تكامل در شاخه‌ي مد نظر، كندتر اتفـاق افتـاده است، اما از طريق شـاخه‌هاي ديگـر، پروسه‌ي تكامـل، با سرعت بيشتري ادامه يافته است!!! مقاله‌ي فـوق كه در مـورد «خرچنگ‌هـاي نعل اسـبي: Horseshoe Crabs» نگاشـته شـده است نـيز به چنبن توجيهـاتي دست زده و سـير تكـاملي و سـرعت تغيـيرات مربـوط به شـاخه‌ي «خرچنگ‌هـاي نعل اسـبي: Horseshoe Crabs»ـ را كند دانسته است!!!

البته اين مســئله، تنها به «فســيل‌هاي بـــدون تغيـــير» اختصاص ندارد! بلكه حتي در مطالعات ژنتيكي نيز هر جا كه تكامل شناســـان در توجيه «درخت‌هـــاي فيلوژنتيک» مشـــكل داشـــته باشـــند، به حربه‌هـــاي مختلفي متوسل مي‌شـــوند كه يكي از آن‌ها بحث «كنـــدتر بـــودن ســـير تكـــاملي» يا «تندتر بـــودن ســـير تكـــاملي» است!!! در تصـاوير زيـر، 2 نمـونه‌ي ديگر از اين گونه توجيهـات را درباره‌ی «كندتر دانستن» سير تكاملي بـرخي موجـودات در بـــــرخي از مقـــــالات تكامل شناســـــان، ملاحظه مي‌فرماييد:(239)

تکامل شناسـان در مطالعـات ژنـتيکي نـيز هر جا که در توجيه «درخت‌هاي فيلوژنتيک» به مشـکل برخـورد کننـد، به حربه‌هـاي مختلفي متوسل مي‌شـوند که يکي از آن‌ها بحث «کنـدتر بـودن سـير تکـاملي» است!!! در مقـاله‌ي فـــوق، تکامل شناســـان ادعا نموده‌اند که مطـــابق يک مطـالعه‌ي مبتـني بر «DNA ميتوکنـدريال (mtDNA)»، ملاحظه کرده‌اند که «ســير تکــاملي» در «سگ‌هاي آبي: Beavers»ـ در مقايسه با ساير جونـدگان «کنـدتر» بـوده است!!!

تکامل شناسـان در مطالعـات ژنـتيکي نـيز هر جا که در توجيه «درخت‌هاي فيلوژنتيک» به مشـکل برخـورد کننـد، به حربه‌هـاي مختلفي متوسل مي‌شـوند که يکي از آن‌ها بحث «کنـدتر بـودن سـير تکـاملي» است!!! در مقـاله‌ي فـــوق، تکامل شناســـان ادعا نموده‌اند که مطـــابق يک مطالعه‌ي مبتني بر «DNA هسـته اي»، ملاحظه کرده‌اند که «سير تکاملي» در «گياهان مرتفع و بلند» در مقايسه با ساير گياهان، «کندتر» بـوده است!!! جـالب اين که در همين مقاله، به اين نکته اشاره شـده است که «سـرعت تکاملي» در گونه‌هـاي مختلف تفـاوت داشـته و علت اين تفاوت‌ها هنوز ناشناخته مانده است!

بـدين تـرتيب همــان گونه که ملاحظه فرموديــد، تکامل شناسـان در مواجهه با موجـودات زنـده اي که ميليون‌ها ســـال بـــدون تغيـــير مانده‌انـــد، به اين توجيه متوسل مي‌شـــوند که «ســير تکــاملي» در خــانواده و شــاخه‌ي موجودات زنده‌ي مذکور، «کندتر» مي‌باشد!

اما اين توجيهـــات نه تنها قـــانع کننـــده نيســـتند، بلکه مشـکلات بزرگـتري را نـيز بـراي «تکامل شناسـان» پديد

مي‌آورند! چـرا كه هنگـامي كه تكامل شناسـان در توجيه ثـابت مانـدن بـرخي موجـودات زنـده در طـول ميليون‌ها سال، مي‌گويند كه «علت اين بـدون تغيـير مانـدن بـرخي موجودات زنده، سرعت پايين روند تكاملي در آن‌ها بـوده است!»، منتقدان نيز مي‌توانند بگويند كه با اين اوصاف، بسياري از ادعاهاي تكامل شناسان پيرامون «درخت‌هاي فيلوژنتيک» مربـــوط به موجـــودات زنـــده، با همين توجيهات، قابل رد مي‌باشد!!!

در واقع منتقـــدان «فرضـــيه‌ي تكامل»، با اســـتناد به توجيهات تكامل شناسان در متغير دانستن سـير تكـاملي موجـودات زنـده‌ي مختلـف، مي‌توانند عنـوان كنند كه در موجـوداتي كه با يكـديگر «قـرابت ژنـتيكي» دارنـد، اين قرابت‌هاي ژنـتيكي آن‌ها به اين معنا نيست كه با يكـديگر «خويشاوندي نزديک» دارند! همچـنين با عنـايت به همين گونه توجيهات، مي‌تـوان گفت كه موجـودات زنـده اي كه از نظر ژنـتيكي به اصـطلاح از يكـديگر «دورتر» هسـتند، لزومـاً «خويشـاوندي دورتر»ي ندارند! به عبـارت ديگر منتقـــدان مي‌توانند اين ســـوال را بپرســـند كه از كجا معلوم، اين تفاوت‌هـاي ژنـتيكي بيشـتر، به دليل سـرعت تكاملي بيشتر نباشـد؟! از كجا معلـوم كه بـرخي گروه‌ها كه به ظـــاهر از نظر فنوتيـــپي (ظـــاهري) و ژنوتيـــپي (ژنتيكي) با يكديگر فاصـله دارنـد، در اصـل، خويشـاوندي نــزديكي داشــته‌اند، اما به دليل ســرعت بــالاي پروسه‌ي تكاملي در آن شاخه‌ها، در ظاهر تغييرات بيشتري داشـته انـد؟! بـراي درک بيشـتر اين شـبهات و اهميت آن‌هـا، به توضيحات زير، توجه فرماييد:

همـــان گونه كه مي‌دانيم، در مقايسه بين «انســـان»، «شـــامپانزه» و «خـــرس»، چـــنين عنـــوان مي‌شـــود كه «انسان» و «شامپانزه»، شباهت ژنتيكي بيشتري دارند و به همين دليل قرابت و خويشاوندي داشته و جد مشترک آن‌ها نســـبت به جد مشتركشـــان با «خرس‌ها» و ســـاير «پستانداران»، در فاصله‌ي نزديكي از زمان حاضر وجـــود داشته است! اين مسئله گرچه در ظاهر بـدون مشـكل به نظر مي‌رســـد، اما هنگـــامي كه مجـــدداً نيم نگـــاهي به ادعاهـاي «تكامل شناسـان» در مـورد «سـرعت متغـير» پروسه‌ي «سـير تكـاملي» در جـانوران و گياهـان مختلف مي‌انـدازيم، چـنين تـوجيهی با ابهامـات و ايـرادات جـدي مواجه مي‌گردد!!! چرا كه چنين مي‌تـوان ادعا كـرد كه با توجه به متغير بـودن سـرعت «سـير تكـاملي» موجـودات زنده، ممكن است در اصل «خرس‌ها» با «انسان‌ها» نياي مشترک جديدتر و با فاصله‌ي كمتر نسبت به زمـان حاضر داشته باشند، اما به دليل سرعت بالاي «سير تكـاملي» و «ســـرعت جهش‌ها» در شـــاخه‌ي تكـــاملي «خـــانواده‌ي خرس‌ها»، آن‌ها به سرعت در طول زمان، تغيـير كـرده و نسبت به انسان‌ها تفاوت‌های زيـادي پيـدا كرده‌اند!!! اما شـــامپانزه‌ها از «خرس‌ها» نســـبت به انســـان دورتر بوده‌اند، ولي به دليل اين كه «سرعت سـير تكـاملي» در «انسـان‌ها» و «شـامپانزه‌ها» كنـدتر بـوده اسـت، اين دو «موجود زنده» بيشتر شبيه به هم مانده‌اند!!!

هنگامي كه تكامل شناسان در توجيه بدوت تغيـير مانـدن موجودات زنده اي هچون «خرچنگ نعل اسبي» در طـول ميليون‌ها ســـال، از اين توجيه اســـتفاده مي‌نمايند كه «ســـرعت «ســـير تكـــاملي» در «خرچنگ نعل اســـبي «و موجودات زنده،ي مشابه، كندتر از ساير موجـودات زنـده

مي‌باشد!»، بايد منتظر تبعـات اين توجيهـات ضـعيف هم باشـــــند!!!: همـــــان گونه كه مي‌دانيم، در مقايسه بين «انسان»، «شامپانزه» و «خرس»، چنين عنوان مي‌شـود كه «انسـان» و «شـامپانزه»، شـباهت ژنـتيكي بيشـتري دارند و به همين دليل قرابت و خويشاوندي داشـته و جد مشـترک آن‌ها نسـبت به جد مشتركشـان با «خرس‌ها» و ساير «پستانداران»، در فاصله‌ي نـزديكي از زمـان حاضر وجود داشته است (تصوير A)! اين مسئله گرچه در ظاهر بدون مشكل به نظر مي‌رسد، اما هنگامي كه مجـدداً نيم نگاهي به ادعاهاي «تكامل شناسـان» در مـورد «سـرعت متغير» مسـئله‌ي «سـير تكـاملي» در جـانوران و گياهـان مختلف انداخته مي‌شــود، با ابهامــات و ايــرادات جــدي مواجه مي‌گردد!!! چرا كه مي‌توان چـنين ادعا كـرد كه با توجه به متغير بـودن سـرعت «سـير تكـاملي» موجـودات زنده، ممكن است در اصل «خرس‌ها» با «انسان‌ها» نياي مشترک جديدتر و با فاصله‌ي كمتر نسبت به زمـان حاضر داشته باشند، اما به دليل سرعت بالاي «سير تكـاملي» و «ســرعت جهش‌ها» در شــاخه‌ي تكــاملي «خــانواده‌ي خرس‌ها»، آن‌ها به سرعت در طول زمان، تغيـير كـرده و نسبت به انسان‌ها تفاوت‌های زيـادي پيـدا كرده‌اند!!! اما شـــامپانزه‌ها از «خرس‌ها» نســـبت به انســـان دورتر بوده‌اند، ولي به دليل اين كه «سرعت سـير تكـاملي» در «انسـان‌ها» و «شـامپانزه‌ها» كنـدتر بـوده اسـت، اين دو «موجود زنده» بيشتر شبيه به هم مانده‌اند (تصوير B)!!! البته هيچ يک از دو ديـدگاه فـوق، مـورد تأييد ما نيست و در سلسله مقالات آتي به آن مفصلاً اشاره خواهد شد!

البته هيچ يک از ديـــدگاه‌هاي نـــامبرده، مـــورد تأييد ما نيست! بلكه در اين بخش از مقالـــــه، تنها به تبعـــــات

توجيهات كودكانه و ضعيف تكامل شناسان اشـاره گرديد كه بسـياري از اين توجيهـات ضـعيف، بيش از هر چـيز، دامـان خـود تكامل شناسـان را گرفته و مـوجب بـروز شبهات جدي در ساير ادعاهاي ارايه شـده از سـوي آن‌ها مي‌گـردد! مسـئله‌ي توجيه «بـدون تغيـير مانـدن بـرخي جـانوران در طـول ميليون‌ها سـال» به وسـيله‌ي «متغـير دانسـتن سـرعت سـير تكـاملي در موجـودات زنـده‌ي مختلف» از جمله توجيهـات ضـعيف و ناپخته اي مي‌باشد كه بهانه‌ي لازم بـراي شـبهه افكـني و زير سـوال بـردن بسياري از «درخت‌هـاي فيلوژنتيک» ارايه شـده از سـوي تكامل شناسـان را فـراهم مي‌نمايد و به منتقـدان «فرضيه‌ي تكامل» ياري مي‌رساند!

در نهـايت به صـورت خلاصه متـذكر مي‌گـرديم كه گرچه وجود فسيل‌هاي با قدمت بيش از 445 ميليـون سـال از موجودات زنده اي كه در عصر حاضر زنـدگي مي‌كننـد، به صـورت قطعي «فرضـيه‌ي تكامل» را رد نمي‌نمايـد، ولي از اين جهت حـائز اهميت است كه جهل تكامل شناسـان را در خصوص جهان ما قبل تاريخ نشان مي‌دهد!

در واقع تكامل شناساني كه هر دم ادعاي «اثبات شـده» بودن «فرضـيه‌ي تكامل» را تكـرار می‌كننـد، هنـوز دلايل بدون تغيير ماندن بسـياري از موجـودات زنـده را در طي ميليون‌ها سـال نمي‌دانند و گهگـاه كه دست به توجيه در اين زمينه‌ها مي‌زننـد، مطـالب مضـحكي را بيـان مي‌كنند كه بيش از هر چيز، ساير ادعاهاي خودشان را زير سوال مي‌برد! بدين ترتيب كماكان جهل و تناقض گفتـار تكامل شناسان، در اين زمينه نيز مسجل مي‌گردد!

يكي از مشـــــــكلاتي كه پيش روي منتقـــــــدان علمي «فرضـيه‌ي تكامل» قـرار دارد، مسـئله‌ي خـوش بـاوري عجيب بسياري از عوام و خـواص پـيرامون مجـامع علمي است! به نحـوي كه اين عزيـزان، تصـور مي‌نمايند كه از دانشگاه‌ها، مجلات و منابع آكادميک، چيزي جز حقيقت و راستي صادر نمي‌گردد! متاسفانه چنين خوش بـاوري در بين مجامع علمي و دانشگاهي كشور عزيزمان ايران...

بسم الله الرحمن الرحيم

دعوت از دانشگاهيان، دانشجويان و دانش پژوهـان جهت تفكري دوباره!

حـدود 2 سـال از آغـاز فـاز جديد مطالعـاتي وبسـايت «وعده‌ي صادق» مي‌گذرد و به لطف خدا در اين فاز، نقد علمي «فرضـيه‌ي تكامل» در دسـتور كـار قـرار گرفته است. البته مولف مقـاله‌ي حاضر به توجه به تحصـيلات عـاليه‌ي آكادميک در علـوم پزشـكي و تمركز خـاص بر مبـاحث علـوم پـايه‌ي زيسـتي از سـال‌ها قبـل، در صـدد ارايه‌ي اين سلسله مقالات بوده اسـت؛ اما شـرايط لازم بـــراي ارايه‌ي اين مطـــالب به صـــورت «دنباله دار» و «منسجم»، تا اندكی قبل، وجود نداشته است.

به ياري خداوند متعال، در اين راه گام‌هاي اوليه برداشته شـده و تا كنـون 5 قسـمت از اين سلسـله مقـالات با اسـتناد بر منـابع علمي، منتشر گرديـده است. تمـامي تلاش‌ها انجام شده تا در زمينه‌ی استنادات، حتی الامكان از مقالات منتشر شده در مجلات مشهور علمي همچـون «Nature»، «Science»، «Proceedings of the National Academy of Sciences (PNAS)»، «New

«England Journal of Medicine (NEJM)» و در درجه‌ي بعد مجلات آنلاين شـــناخته شـــده اي همچـــون «PLOS ONE» و نيز نشرياتي مانند «CELL Press»، بسياري از نشـــــــريات قابل دسترسي آنلاين در پايگاه‌هـــــــاي «SAGE»، «Taylor & Francis»، «ELSEVIER»، و كتاب‌هاي آكادميک منتشر شده توسط انتشارات شـناخته شـده همچـون «Wiley»، «Springer»ـ و ... اسـتفاده گردد:(240)

جـدول موجـود در يكي از مقـالات علمي، كه به معـرفي 10 مجله‌ي برتر علمي دنيا در طي ســـال‌هاي اخـــير مي‌پردازد؛ (مجلاتي كه زير آن‌ها خط كشيده شده اسـت، مجلاتي هستند كه به وفور در مقاله‌ي «فرضيه‌ي تكامل: منطقه‌ي ممنوعه! – 5»ـ مورد استناد قـرار گرفته‌اند! به عبارت ديگر، بالغ بر % 70 مقـالات مـورد اسـتناد دراين مقالـه، مربـوط به مطـالب منـدرج در مجلات فـوق، و در بازه‌ي زماني سال 2000 ميلادي تاكنون مي‌باشد!)

همچنين باعث افتخار است كه اين سلسله مقالات، بيش از % 95 اســتنادات خــود را بر پــايه‌ی مقــالات منتشر شده‌ی بعد از سال 2000 ميلادي انجام داده و حداقل % 35 مقالات مورد استناد، مربوط به سال‌هاي 2012 الی 2014 ميلادي بوده‌اند!

به منظـــور جلوگـــيري از بـــروز حساســـيت‌ها در بين مخاطبان آكادميک، حداكثر تلاش‌هاي لازم صـورت گرفته تا تمـامي منـابع مـورد اسـتفاده، از دل مقـالات «تكامل شناسان» استخراج گردد و از تناقض‌هـاي موجـود در اين مقالات، جهت آگاه ساختن مخاطبان محترم، بهره گرفته شود! ضمن اين كه به همين دليـل، از اسـتناد به منـابعي

که مختص موسســات «خلقت گــرا» بــوده اســت، حــتي الامکان خودداري گرديــده است تا بــاز هم بهانه به دست مخاطبان محترمي که عاشق «فرضـيه‌ي تکامل» هسـتند، داده نشود!

البته به منظـور دسترسي مخاطبـان عـام به بسـياري از منــابع، تا جــايي که ممکن بــوده است و در مــواردی که مستندات سايت‌هاي آنلايني همچـون «Wikipedia»ـ و «Answers.com» نيز به مقالات اصلي متصل بوده‌اند، از اين وبسايت‌هاي در دسترس نيز براي سهولت دسترسي مخاطبان محترم نيز اسـتفاده شـده اسـت؛ اما عزيـزاني که نياز به مطالعه‌ي بيشتري در حيطه‌هاي مذکور دارنــد، مي‌توانند از مراجع آکادميک ذکر شـــده در وبســـايت‌هاي مذکور استفاده نمايند!

آماده سازي و انتشار مقاله‌ي «فرضيه‌ي تکامل منطقه‌ي ممنوعه! – 5»ـ حاصل زحمــات 1 ســاله و شــبانه روزي مولف و ساير همکاران فني وبســايت «وعـده‌ي صــادق» بوده است و تمامي عزيزان وبسايت «وعده‌ي صادق» در ارايه‌ي با کيفيت‌تر اين مقاله به طريقه‌ي آنلاين، زحمات بسياري متقبل شده‌اند. مولف اين مقاله نيز با وســواس و دغــدغه‌ي بســيار زيــاد، اين مقاله را مهيا نمــود تا در اختيار جامعه‌ي جوان و پويــاي ميهن عزيز اسـلامي مــان قرار گيرد! به نحـوي که گهگــاه اضـافه نمـودن فقط يک پاراگراف به اين مقاله، مسـتلزم مطالعه 117 مقاله در طي 3 الي 4 روز بــود که اين وســواس و دقت نــيز به منظور ارايه‌ي هرچه دقيق‌تر مطالب علمي به مخاطبــان محترم اتخاذ گرديده است!

به هر تقدير، قسمت 5 اين سلسله مقالات نيز به حول و قوه‌ي الهي به پايان رسيده و در اختيار جـامعه‌ي جـوان، پويا و داراي تحصـيلات عـاليه‌ي كشـور عزيزمـان ايـران قرار گرفته است؛ اما اين آغاز كـار است و تنها به مثابه قدم اول در مسـيري پر پيچ و خم مي‌باشد! بـالطبع طي اين مسـير، نيـاز مـبرم به همـراهي سـاير دوسـتان و علاقمنـــدان به مبـــاحث زيست شناسي و ژنتيک دارد و بدون كمک اين عزيـزان، نمي‌تـوان به بررسي همه جانبه و نقد علمي «فرضـيه‌ي تكامل» دست زد! اما متاسـفانه مشكل برزگي در جهت نيل به اين مقصود وجـود دارد كه همانا ضـــعف جـــدي در سيســـتم آموزشي و پژوهشي آموزش و پرورش، و آموزش عالي است! با كمال تأسف بايد بگـــوييم كه متاســـفانه به دليل سيســـتم آموزشي معيوب كشور ما در دبيرستان و حتي دانشگاه‌ها كه بعضاً تا مقاطع فوق ليسـانس نـيز ادامه يافته و بر حفظ و به يـــاد ســـپاري - نه تحليل - بر اســـاس جـــزوه، چكيـــده‌ي مبـاحث، مطـالب قـديمي و كهنه‌ي علمي و ... بنا نهـاده شده است، بسياري از دانش آموزان و دانشـجويان عزيز ما هوش، ذكـاوت و قـوه‌ي تحليل قـوي خـود را به دست اين مطـــالب ســـپرده و از علـــوم و دانش روز، فاصـــله گرفته‌اند.

همچـــنين با كمـــال تأسف بايد گفت كه حـــتي در ســـطح اساتيد نيز مشـكلاتي مشـابه وجـود داشـته و بسـياري از اساتيد كه يا خود تحصيل كرده‌ي غرب هستند و يا شيفته و مسحور دانشمندان، مجلات و مقالات غربي مي‌باشند، فضاي نامناسب جـامعه‌ي دانشـگاهي را تشـديد نمـوده و روح تسـليم و خضـوع بي چـون و چـرا در مقابل غـرب و

دانشـــمندان غـــربي را در دانشـــجويان خـــود تزريق مي‌نمايند!

دوستاني كه اين سطور را مي‌خوانند، ممكن است تصور نمايند كه اين تصور، يک تصور مبتني بر بدبيني نسبت به فضاي دانشگاهي است؛ اما نگارنده به عنـوان فـردي كه در ســـــطوح مختلف آموزشي و پژوهشي كشـــــور به تحصيل، تدريس و پژوهش در مقاطع عالي مشغول بوده است، به عينه بر آن صحه مي‌گذارد.

در واقع همت مولف در نقد جـــدي و علمي «فرضـــيه‌ي تكامل»، نه اقدامي 1 ساله يا 2 ساله، بلكه اقدامي است كه ريشه در بيش از 1 دهه مطـــالعه‌ي آكادميک دارد و موتور محركه‌ي آن نيز نـاراحتي و تاسف از كلاه گشـادي بــوده است كه مافيــاي به اصــطلاح علمي تكامل بر سر دانش پژوهان گذاشته است!

ذكر يک خاطره – مربوط به مسئله‌ای كه برای اولين بار، موتـــور محـــركه‌ي مولف اين سلســـله مقـــالات را در مطـالعه‌ي انتقـادي در مـورد «فرضـيه‌ي تكامل» روشن نمود -، ممكن است در درک بهتر اين مسايل ياری رسان باشد:

«سال‌ها قبل، در حالي كه سال‌هاي ابتدايي رشته‌ي طب را مي‌گذرانـدم، در حين مطـالعه‌ي كتـاب «انگل شناسي باليني پايه: Basic Clinical Parasitology»ـ تـاليف «Neva. F»ـ و «Brown. H»ـ و در فصل «پلاسـموديوم فالســـيپاروم (انگل مالاريـــاي انســـاني)» و در بخش «اپيــدميولوژي (همه گــير شناسي)» اين فصــل، مطلب زير توجه بنــده را به خــود جلب كــرد: «... تا آن جا كه به

پلاسموديوم فالسيپاروم مربوط مي‌شود. انسان بيش از آن كه به ميمـون شـبيه باشـد، به پرنـده و مـوش شـبيه است! نظريه اي كه بي شک تکامل شناسـان را پريشـان مي‌كند! اين نظريه منبعث از تجـزيه‌ي متـوالي و مقايسه اي زير واحد كوچک RNA ريبــوزومي به وســيله‌ي مک كوشان و همكارانش است. ...»(241)

بخش‌هــايي از كتــاب«انگل شناسي بــاليني پايه: Basic Clinical Parasitology»ـ تــاليف «Neva. F»ـ و « Brown. H».

با توجه به علاقه‌ي هميشگي نسبت به مباحث علـوم پايه و مطالعه‌ي جدي و آكادميک در اين زمينه كه حتي موجب گرديــده بــود تا در حــوالي همــان ايــام، رتبه‌ي ممتــاز دانشگاهي و كشوري را در امتحانات جـامع علـوم پـايه‌ي آن زمـان كسب نمـايم، دغـدغه‌ي ذهـني عجيـبي در اين زمينه در ذهن بنده شـكل گـرفت و مطالعـات در زمينه‌ي علوم پايه‌ي پزشـكي و زيسـتي، از آن زمـان تا كنـون در كنار فعاليت‌هاي باليني، ادامه داشته كه منجر به تأليفات موفق آكادميک در اين حيطه‌ها نيز گرديده است!

اما آتشي كه كتاب «انگل شناسي بـاليني پايه» تـاليف « Neva. F»ـ و « Brown. H»ـ در ذهن بنـده انـداخت، به همين سهولت تأثير گذار نبود! در وهله‌ي اول، نگاه بنـده به عبارات كتاب مذكور (كه به دليل وضعيت نوسـتالژيک! آن، بخش‌هايي از ترجمه‌ي فارسي آن را براي مخاطبـان محـترم آورده ام!)، خيلي نگـاه خـوش بينانه اي نبـود!!! حتي تا حدي موجب بدبيني بنده نسبت به كتاب مـذكور و مولفـــان آن شد!!! اما با گذشت زمـــان و با ملاحظه‌ي شواهد روز افـزون نقض كننـده‌ي «فرضـيه‌ي تكامل» در

مجلات علمي و سكوت عمدي رسانه‌هاي خبري و حتي بايكوت علمي برخي از اين مقالات و برخورد دوگانه‌ي مجلات با اين گونه مقالات انتقادي، توجه بنده به تناقضات، فريبكاري‌ها و دسيسه‌هاي مافياي علمي «فرضيه‌ي تكامل» بيشتر شد! به نحوي كه عصبانيت از اين كلاه برداري بزرگ به ظاهر علمي كه مافياي قدرتمند علمي از آن حمايت مي‌كردد، موجب شد تا بنده عزم خود را جزم كرده و تلاش نمايم تا با مطالعه، تحقيق و پرده برداري از گاف‌ها، تناقضات، ابهامات، اشكالات و حتي فريبكاري‌ها و دروغگويي‌هاي به ظاهر علمي تكامل شناسان و مافياي علمي پشتيبان آن‌ها، از هدر رفتن وقت و سرمايه‌ي ساير برادران و خواهران بزرگوار جامعه‌ي علمي كشورم در آموختن، و مشغول شدن به اين «فرضيه ي» مسئله دار، جلوگيري نمايم و از اين به بعد نيز علي رغم مشغله‌ي فراوان علمي، پژوهشي، و شغلي، به اين مهم ادامه خواهم داد.»

به لطف باري تعالي، در طي دهه‌هاي اخير، روز به روز بر تعداد مقالات حاوي مطالب نقض كننده‌ي «فرضيه‌ي تكامل» اضافه شده و به فضل الهي، پوچ بودن اين فرضيه، روز به روز بيشتر آشكار گرديده و حتي موجب شده تا طرفداران و حاميان اين «فرضيه»، بعد از يک و نيم قرن از ارايه‌ي «فرضيه‌ی تكامل»، براي حفظ آن به تكاپو بيفتند!!!

جالب است كه اين مافياي به ظاهر علمي كه همواره دم از اثبات شده بودن اين «فرضيه» مي‌زند، باز هم تلاش مي‌نمايد تا آن را اثبات كند!!! حال آن كه اگر اين مطالب قوياً اثبات شده باشند، نيازي به اثبات كردن هر

روزه‌ي آن‌ها در رسانه‌هاي جمعي وجود نـدارد! همچـنين بســـيار شـــگفت انگـــيز است كه امـــروزه رســـانه‌ها، مطبوعـات، راديو و تلويزيـون، مكانيک نيوتـني يا مكانيک كوانتــومي را اثبــات نمي‌كننــد، چــرا كه اين قــوانين در شرايط خاص خودشان اثبات شده‌اند (گر چه هنوز برخي سوالات در اين زمينه‌ها وجود دارند.) و نيازي به دست و پا زدن هر روزه براي اثبات آن‌ها وجود ندارد! حال آن كه بــرعكس اين قــوانين علمي قدرتمنــد، بعد از بيش از يک قرن از ارايه‌ي «فرضيه‌ي تكامل»، باز هم مافياي علمي، هر روز سعي مي‌كند تا در رســانه‌هاي گــروهي، درســتي اين «فرضيه» را اثبات كند!!! زيرا خود اعضاي اين مافيا هم در اعماق درونشـان مي‌دانند كه اين «فرضـيه» تا چه حد متزلزل و مستعد فرو ريختن است و به همين دليل با پروپاگانــداي رســانه اي، ســعي در قــوي جلــوه دادن آن مي‌نمايند تا مبادا افـرادي بخواهند پـوچي اين «فرضـيه» را اثبات نمايند!

البته جريان انتقادي نسبت به «فرضـيه‌ي تكامل» تنها به مســلمانان اختصــاص نــدارد؛ بلكه تعــدادي از محققين آكادميک در كشورهاي ديگر و حــتي اروپا و آمريكا وجــود دارند كه منتقد جدي اين «فرضيه» مي‌باشند و انتقــادات علمي به آن وارد مي‌نمايند، اما متاسفانه در اكثر موارد، با محدوديت‌ها و تحريم‌هـايي از سـوي مافيـاي به ظـاهر علمي «فرضيه‌ي تكامل» مواجه‌اند.

همانگونه كه در مقدمه‌ي اين قسمت از سلسـله مقـالات ذكر كرديم، دكتر «سيد حسين نصر» استاد ايراني الاصل كرسي اسلام شناسي دانشـگاه‌هاي «جـرج واشـنگتن» و

«تمپل»، در اظهـار نظـري جـالب، چـنين عنـوان كـرده است:(46)

«The theory of evolution is the peg of the tent of modernism. If it were to fall down, the whole tent would fall on top of the head of modernism. And therefore it is kept as an ideology and not as a scientific theory which has been proven.»

«نظريه‌ي (فرضيه ي) تكامل ستون خيمه مدرنيسم است و اگر اين ستون سـقوط كنـد، كل خيمه بر سر مدرنيسم فرو خواهد ريخت. بنـابراين به مانند يك ايـدئولوژي با آن رفتار مي‌شـود، نه يك تئـوري علمي كه به اثبـات رسـيده است.»(46)

همچـنين در بخش ديگـري از مقـاله‌ي خـود، چـنين آورده است:(46)

«There are different kinds of scientific theories. For example, you have string theory in physics and cosmology and you have quantum mechanics. Now if someone were to oppose them, no one would expel them from their university; no one would have his or her promotion denied because of his or her saying “I do not accept this theory.” Evolution, on the contrary, is a totally different matter, because it is an ideology, it is not ordinary science; so if you are a professor of biology in a university,

especially in the Anglo-Saxon world, less so in Italy, France, and Germany, and if you oppose the theory of evolution on purely scientific grounds, you are rejected and even ejected from your position, your colleagues think you are insane, you do not get promotions, and so on. »

«انــواع مختلفي از نظريه‌هــاي علمي وجــود دارد. مثلاً مكانيك كوانتــوم يا تئــوري زنجــيره در فيزيك و كيهــان شناسي. اكنــون اگر كســاني با اين نظريه‌ها مخــالفت ورزنــد، هيچ كس آن‌ها را از دانشــگاه اخــراج نمي‌كند و هيچ كس به خـاطر بر زبـان رانـدن جمله «من اين نظريه را نمي‌پــذيرم»، مــانع ارتقــاي شــغلي آن‌ها نمي‌شــود. تئوري تكامل – برعكس همه نظريه‌ها – موضـوعي كـاملاً متفاوت است زيـرا اين تئـوري يك ايـدئولوژي است و نه علم متعارف. بدين ترتيب اگر شما استاد زيست شناسي در يك دانشــگاه به خصــوص در دنيــاي آنگلوساكســون و كمــتر در ايتاليــا، آلمــان و فرانسه باشــيد و اگر طبق زمينه‌هــاي كــاملاً علمي با نظــريه‌ي تكامل مخــالفت مي‌ورزيـد، فـردي مطـرود خواهيد بـود و حـتي مـوفقيت كاري خويش را نيز از دست خواهيد داد، همكارانتان شما را ابله مي‌پندارند، ارتقاي شغلي نمي‌يابيد و ....»(46)

اما علي رغم تمامي اين دسيسه‌هاي شيطاني مافياي به ظاهر علمي طرفدار «فرضـيه‌ي تكامل»، ان شـاء الله با تلاش دانشمندان حق طلب، به زودي بساط اين شعبده‌ي به ظاهر علمي، پرچيده خواهد شد.

البته ذكر اين نكته حـــــائز اهميت است كه دامنه‌ي ارايه مبـاحث انتقـادي به «فرضـيه‌ي تكامل» نبايد در مجـامع آكادميک محـــــدود بماند! چـــــرا كه به دليل رويكـــــرد «ايـدئولوژيک» طرفـداران «فرضـيه‌ي تكامل» و انتشـار مقالات حامي «فرضـيه‌ي تكامل» در سـطح «رسـانه‌هاي تصـويري عمـومي»، «مجلات عمـومي»، «روزنامه‌ها» و ...، مباحث انتقادي نـيز مي‌بايست در سـطح عـام منتشر گردد تا از جريان يک طرفه و يكجانبه‌ي اطلاعـاتي ايجـاد شـده توسط «طرفـداران فرضـيه‌ي تكامل»، حلوگـيري شود.

به عبارت ديگر، همان گونه كه «تكامل شناسان»، مباحث مربوط به «فرضيه‌ي تكامل» را از كرسي‌هاي آكادميک و مجامع دانشـگاهي، به سـطح رسـانه‌هاي عمـومي منتقل مي‌نماينـد، منتقـدان اين «فرضـيه»ي پراشـكال نـيز بايد مباحث علمي مطـرح شـده در نقد «فرضـيه‌ي تكامل» را از دانشـگاه‌ها به رسـانه‌هاي عمـومي منتقل نمايند تا از بمباران اطلاعاتي يكجـانبه‌ي مغزهـاي مخاطبـان عـام به وســيله‌ي «تكامل شناســان»، خــودداري نمايند! اين راه طولاني و طاقت فرسا، قطعاً نياز به همراهي، همكاري و همفكري جوانان مـومن و دانش پـژوه ايـران اسـلامي دارد!

قطعاً در جهت نيل به اين مقصود، طرفـداران فرضـيه‌ي تكامل، با طرح شبهه، ايجاد شـانتاژ و انتشـار شـعارهاي عوام فريبانه همچون «مطــالب علمي را فقط در جوامع علمي بايد ارايه كــرد!»، «افــراد عــادي، توانــايي درک درست مبـــاحث زيست شناسي و تكامل را ندارند!» و ... تلاش خواهند نمـــود تا مـــانع انتشـــار اين گونه نقدهاي

علمي به «فرضيه‌ي تكامل» در نشريات، سايت‌ها و كتب عمومي شوند! حال آن كه خودشان همواره چنين مباحثي را به راحتي در نشريات و رسانه‌هاي عمومي مطرح مي‌نمايند و هفته اي نيست كه سپري گردد، اما سايت‌ها، رسانه‌ها، مجلات و ...، مطلب جديدي در راستاي حمايت از «فرضيه‌ي تكامل» منتشر ننمايند!

با توجه به مطالب گفته شده، دستيابي به اين اهداف، از يک سو همت مضاعف، جهاد علمي، تلاش و پشتكار دانش جويان و دانش پزوهان ايران اسلامي را مي‌طلبد و از سوي ديگر، مستلزم هوشياري و آمادگي ساير اقشار محترم كشورمان مي‌باشد تا ان شاء الله هر دو گروه، دست در دست هم بتوانند توطئه‌ها و دسيسه‌هاي مافياي به ظاهر علمي را خنثي نمايند.

مثالي براي خوش خيال‌ها!

يكي از مشكلاتي كه پيش روي منتقدان علمي «فرضيه‌ي تكامل» قرار دارد، مسئله‌ي خوش باوري عجيب بسياري از عوام و خواص پيرامون مجامع علمي است! به نحوي كه اين عزيزان، تصور مي‌نمايند كه از دانشگاه‌ها، مجلات و منابع آكادميک، چيزي جز حقيقت و راستي صادر نمي‌گردد! متاسفانه چنين خوش باوري در بين مجامع علمي و دانشگاهي كشور عزيزمان ايران نيز به چشم مي‌خورد كه ريشه‌ي آن نيز علاوه بر خوش بيني، عدم اعتماد به نفس در مقابل مجامع علمي خارج از كشور است!

البته مولف اين مقاله، به جزأت مي‌تواند بگويد كه تعداد دانشمندان دانا، شريف، با وجدان و راستگو در مجامع

آکادمیک و علمي مغـرب زمین کم نیست! اما متاسـفانه به دلیل تسـلط شـدید مافیـاي حـامي تکامل در این کشورها، بسیاري از این دانشمندان، محتاط هستند و در مقالات علمي خود، اگر مطـالبي داشـته باشـند که حـتي کوچکـترین تناقضي با «فرضـیه‌ي تکامل» داشـته باشـد، سهواً یا عمداً به صـورت گـذرا و خلاصـه، از روي مطلب مذکور رد مي‌شوند! در بسیاري از موارد نیز نتـایج چـنین مطالعاتي دچار خودسانسوري مي‌گردد تا مبادا مشکلاتي براي نویسندگان این مقالات ایجاد نماید!

به هر حـال آن چه که در بسـیاري از مجـامع آکادمیک ملاحظه مي‌گردد، این است که مافیاي علمي حـامی این مجامع که تأمین کننده‌ي امکانات مادي، مالي، لجسـتیکي و رسـانه اي چـنین محفل‌هـایي اسـت، حاصل تلاش بسـیاري از دانشـمندان را کانـالیزه کـرده و در جهت اهـداف ایـدئولوژیک، سیاسـي، ضد مـذهبي و اسـتکباري خود قرار داده اجازه‌ي شکستن چنین حلقه‌ي مافیایي را نـیز به هیچ کس نمي‌دهد! این مافیا به قـدري قدرتمند مي‌باشد که حـتي در «نامگـذاري» کشـفیات علمي نـیز دخـالت کـرده و آن‌ها را مطـابق اهـداف شـیطاني خـود، مورد بهره برداري و استثمار قرار مي‌دهد!

مثـال زیـر، گوشه اي از این دسـایس مافیـاي به ظـاهر علمي را نشان مي‌دهد:

بسیاري از مخاطبان محترم، احتمالاً با «کـرم شب تـاب: Firefly»(242) چه در طـبیعت و چه در رسـانه‌هاي گـروهي و فیلم‌هـاي مسـتند، برخـورد داشـته‌اند. تلالو و درخشش سبز مایل به زرد این حشرات (که به غلط کرم

شب تـاب ناميـده مي‌شـوند!)، بسـيار زيبا و چشم نـواز است:(242)

تصـــاوير مختلفي از انـــواع مختلف «كـــرم شب تـــاب: Firefly»ـ و لاروهـاي آن، كه تلالو و درخشش سـبز رنگ مايل به زرد در محيط‌هاي تاريک دارند.

البته فقط «كــرم شب تــاب: Firefly»(242) نيست كه چــنين تلالو و درخششي را در محيط‌هــاي تاريک نشــان مي‌دهـــد؛ بلكه موجـــوداتي مانند بـــاكتري «آليويـــبريو فيشـــري: Aliivibrio fischeri»(243)، «حلـــزون آب شيرين: Latia neritoides»(244)، بـرخي «ميگوها» و برخي «ماهي‌هاي آب‌هاي عميق» نـيز تلالو و درخشش با رنگ‌هاي مختلف را بـروز مي‌دهند كه اين پديـده «زيست تابي: Bioluminescence»(245) ناميده مي‌شود.

اما نكته‌ي جالبي در مورد مكانيسم شيميايي و بيولوژيک (زيست شـــناختي) اين تلالو و درخشـــندگي موجـــودات زنـــده‌ي فـــوق، وجـــود دارد؛ نكته‌ي مـــذكور اين است كه خـــانواده‌ي تركيبـــات شـــيميايي مســـبب «زيست تـــابي: Bioluminescence»، «لوســـيفرين: Luciferin»ـــ و پروتئين‌هـــاي آنـــزيمي مـــوثر بر اين تركيبـــات شـــيميايي، «لوسيفراز: Luciferase» ناميده شده‌اند!!!(246)

تصاويري از چند تركيب شيميايي فعال در «زيست تابي: Bioluminescence»ـــــ كه «لوســـــيفرين: Luciferin» ناميده مي‌شـوند؛ «لوسـيفرين»هـاي فـوق به تـرتيب در «كرم شب تاب: Firefly»ـ (شماره‌هاي 1 و 2)، «حلزون آب شيرين» (شماره‌ي 3)، و «ماهي‌هاي آب‌هاي عميق» و «ميگوها» (شماره‌ي 4) يافت مي‌شوند.

تصوير 2 پروتئين آنزيمي موثر در پديده‌ي «زيست تابي: Bioluminescence»ـ كه «لوسـيفراز: Luciferase» ناميده مي‌شوند. سمت راست، آنزيم«لوسيفراز» موجود در «كـرم شب تـاب: Firefly»ـ و سـمت چپ، آنـزيم«لوسـيفراز» موجـود در بـرخي «بـاكتري»ها را به نمايش گذاشته است.

اين نامگذاري در وهله‌ي اول ممكن است بسيار عـادي به نظر برسد و بسـياري از مخاطبـان محـترم، ممكن است مشـكلي در اين نامگـذاري احسـاس نكنند! اما توجه به كلمه‌ي «لوسيفر: Lucifer»، دسـايس پشت پـرده‌ي اين نامگذاري را مشخص مي‌نمايد!

«لوسـيفر: Lucifer»ـ در آيين مسـيحيت، جهـان غـرب، مجامع مخفي و حتي در بين «شيطان پرسـتان»، نمـادي از شـيطان و شخصـيت‌هاي شـيطاني است!(247و248) گرچه قرائت‌هـاي مختلف آيين مسـيحيت در اين كه «لوسيفر» خود شيطان است و يا از اعـوان و انصـار وي مي‌باشد، با يكديگر تفاوت دارنـد، اما در شـيطاني بـودن مفهوم «لوسيفر»، تفاوت زيادي با يكديگر ندارند!(247)

«لوسـيفر: Lucifer»ـ در آيين مسـيحيت و جهـان غـرب نمادي از شيطان و شخصيت‌هاي شيطاني است!

همچـنين در كتـاب مرجع «شـيطان پرسـتان» با عنـوان «انجيل شيطاني: The Satanic Bible»، از «لوسيفر: Lucifer»ـ به عنـوان يكي از چهـار «وليعهد جهنم»، نـام برده شده است و حتي يكي از بخش‌هـاي عمـده‌ي كتـاب «انجيل شـيطاني»، به نـام «كتـاب لوسـيفر: Book of Lucifer»، نامگذاري شده است!:(248)

در کتــاب مرجع «شــيطان پرســتان» با عنــوان «انجيل شيطاني: The Satanic Bible»، از «لوسيفر: Lucifer» به عنوان يكي از چهـار «وليعهد جهنم»، نـام بـرده شـده است و حــتي يكي از بخش‌هــاي عمــده‌ي كتــاب «انجيل شيطاني»، به نام «كتاب لوسيفر: Book of Lucifer»، نامگذاري شده است!

البته اگر اين ســوال از مافيــاي علمي حاضر در «زيست شناسي» پرســيده شــود كه آن‌ها به چه دليلي از عبــارت شيطاني «لوسيفر: Lucifer»ـ بـراي نامگـذاري تركيبـات شـــيميايي و آنزيم‌هـــاي روشـــني بخش و تلالو ســـاز موجــودات زنــده بهــره جســته و آن‌ها را«لوســيفرين: Luciferin»(246) و «لوســيفراز: Luciferase»(246) ناميده‌انــد، ممكن است به آيــات زير از انجيــل، اســتناد كنند:(249)

Isaiah 14:12-15: “How art thou fallen from heaven, O Lucifer, son of the morning! How art thou cut down to the ground, which didst weaken the nations! For thou hast said in thine heart, I will ascend into heaven, I will exalt my throne above the stars of God: I will sit also upon the mount of the congregation, in the sides of the north: I will ascend above the heights of the clouds; I will be like the most High. Yet thou shalt be brought down to hell, to the sides of the pit.”

كتاب اشعياء نبي 14:12ـ 15: «اي لوسيفر! پسر صبح! چگونه از آســـمان افتـــاده‌اي؟ اي كه امّت‌ها را ذليل

مي‌ساختي، چه‌گونه به زمين افكنده شده‌اي؟ و تو در دل خود مي‌گفتي: «به آسمان صعود نمـوده، كرسي خـود را بالاي ستارگان خدا خواهم افراشت، و بر كوه اجتمـاع در اطـراف شـمال جلـوس خـواهم نمـود. بـالاي بلنـدي‌هاي ابرها صعود كـرده، مثل حضـرت اعلي خـواهم شد.» لكن به جهنم، به اسفل‌هاي حفره فرود خواهي شد.».(249)

البته آيات فوق از انجيل مسيحيان و مطالب ذكر شده در كتـاب مرجع شـيطان پرسـتان يعـني «انجيل شـيطاني: The Satanic Bible»، باز هم مفهوم شيطاني عبارت «لوسيفر: Lucifer» را در زبان انگليسي نشان مي‌دهد، اما مافياي علمي حاضر در علوم زيستي، ممكن است به دليل ذكر عبارت «اي لوسـيفر! پسر صـبح!: O Lucifer, son of the morning!»(249) در انجيل و اطلاق لفظ «پسر صبح: son of the morning»(249) به «لوسيفر: Lucifer»، بگويند كه به همين دليل از اين نـام در جهت نامگذاري تركيبات شيميايي و آنزيم‌هاي روشـني بخش و تلالو سـاز موجـودات زنـده بهـره جسـته، و آن‌ها را «لوسـيفرين: Luciferin»(246) و «لوسـيفراز: Luciferase»(246) ناميده‌اند!!!

اما اين توجيهـات، دردي از آن‌ها دوا نمي‌كند! چـرا كه حداقل 25 آيه در انجيل (اعم از عهد عـتيق و عهد جديد) موجود هستند كه به نور، روشنايي و تلالو خداوند اشـاره كرده است. در زير، بخشي از آن‌ها را ملاحظه فرماييد: (250)

حـال بايد از مافيـاي قدرتمند حاضر در علـوم زيسـتي پرسيد كه با وجود اين همه آيـات انجيل در رابطه با نـور، روشـنايي و تلالو پروردگـار و عـرش الهي(249)، به چه

دليل آن‌ها نـام شـيطاني «لوسـيفر: Lucifer»ـ را بـراي نامگذاري تركيبات شيميايي و آنزيم‌هاي فعال در پديده‌ي «زيست تـــابي: Bioluminescence»(245) (همانند «لوســـيفرين: Luciferin»(246 و «لوســـيفراز: Luciferase»(246)، انتخاب كرده اند؟! به ويژه با توجه به مفهـــوم مثبت نـــور و درخشش در همه‌ي زبان‌ها و فرهنگ‌ها، به چه دليل اين مفهوم را در نـام گذاريشـان، به شـيطان (لوسـيفر) پيوند زده انـد؟! آيا نمي‌توانسـتند عبــارات زيبــايي همچــون «آلمــايتين: Almightin»ــ و «آلمايتــاز: Almightase»ــ كه از عبــارت «ذات اقــدس خداوند: Almighty»ـ استخراج مي‌شـود را بـراي عوامل مــوثر در درخشش موجــودات زنــده به كــار ببرنــد؟ آيا نمي‌توانسـتند عبـاراتي همچـون «آنجلين: Angelin»ـ و «آنجلاز: Angelase»ـ را كه از عبارت «فرشته: Angel» مشتق مي‌شود، مورد استفاده قرار دهند؟!!!

آيا به راستي اين اصرار مافيـاي قدرتمند علـوم زيسـتي بر استفاده از عبارات و مفـاهيم شـيطاني در نامگـذاري مفاهيم مثبت، از حقد و كينه‌ي آنان به اديان الهي نشأت نمي‌گـــيرد؟ (به اولين مقاله از همين سلســـله مقـــالات رجوع فرماييد.)(251)

با توجه به مطالب ذكر شده، می‌توان دريافت كه مافيای قدرتمند «ملحد» و «ضد خدا»، در جای جای علوم مختلف و بـــالاخص علــوم زيســـتی، ريشه دوانـــده است و تلاش می‌نمايد تا با تحريفات گسترده‌ی واقعيات علمی و حـتی نامگذاری جهت دار اختراعـات و اكتشـافات، اهـداف پليد خود را به نتيجه برساند!

بسیار جالب است که این مشکل، همه‌ی ابعـاد علم را در بر می‌گیرد و تنها مختص «فرضیه‌ی تکامل» نیست! بلکه حتی شاخه‌های مختلف علوم زیستی همچـون «بیولـوژی مولکولی»، «بیوشـیمی»، «ژنتیک» و ... را نـیز در بـرمی گـیرد! (مسـئله‌ی ذکر شـده در مـورد «لوسـیفرین» و «لوسیفراز» در سـطور فـوق، یک مثـال شـاخص در این زمینه است!).

البته در حیطه‌ی مبـاحث مرتبط با «فرضـیه‌ی تکامل»، دانشمندان «ملحد» طرفدار «فرضیه‌ی تکامل»، جسـارت بیشـتری از خـود نشـان داده و علنـاً شمشـیر را از رو بسته‌اند! چاپ کتاب‌هایی همچون «تـوهم (هـذیان) خـدا: The God Delusion»ـ و حمـایت مـالی، معنـوی و تشکیلاتی از کمپین‌های «ضد خدا» و «ضد دین» همچـون «کمپین اتوبوس‌های بی‌خدا: Atheist Bus Campaign» از سـوی تکامل شناسـان مشـهوری همچـون «ریچـارد داوکینز: Richard Dawkins»(252)، نشـان می‌دهد که برخلاف ژست علم گرایانه و عقل محورانه‌ی بسـیاری از «تکامل شناسـان»، نه تنها ادعاهـای آن‌ها با کشـفیات علـوم جدید مطـابقت چنـدانی نـدارد (تمـامی بخش‌هـای مربـوط به سلسـله مقـالات «فرضـیه‌ی تکامل: منطقه‌ی ممنوعه! 4 و 5 را ملاحظه فرمایید!)، بلکه دامنه‌ی تحرکـات شـیطانی آن‌ها از مسـئله‌ی «خـداناباوری» به «خدا ستیزی» رسیده است! به عبارت دیگر، آن‌ها نه تنها مسـئله‌ی «عـدم اعتقـاد به خـدا را» فقط به خودشـان محدود نمی‌کنند، بلکه علناً در جهت تـرویج «خـداگریزی» و «خداسـتیزی» در جوامع مشـغولند و در این راه، از تمـامی امکانـات مـالی، علمی و تشـکیلاتی خـود بهـره می‌جویند!

چاپ کتاب‌هایی همچون «توهم (هذیان) خـدا: The God Delusion»ـ و حمـایت مـالی، معنـوی و تشـکیلاتی از کمپین‌هـای «ضد خـدا» و «ضد دین» همچـون «کمـپین اتوبوس‌هـای بی‌خـدا: Atheist Bus Campaign»ـ از سـوی تکامل شناسـان مشـهوری همچـون «ریچـارد داوکینز: Richard Dawkins»، نشان می‌دهد که برخلاف ژست علم گرایانه و عقل محورانه‌ی بسـیاری از «تکامل شناسان»، نه تنها ادعاهای آن‌ها با کشـفیات علـوم جدید مطـابقت چنـدانی نـدارد (تمـامی بخش‌هـای مربـوط به سلسله مقـالات «فرضـیه‌ی تکامل: منطقه‌ی ممنوعه! 4 و 5 را ملاحظه فرمایید!)، بلکه دامنه‌ی تحرکات شیطانی آن‌ها از مسئله‌ی «خداناباوری» به «خدا ستیزی» رسـیده است! به عبـارت دیگـر، آن‌ها نه تنها مسـئله‌ی «عـدم اعتقـاد به خـدا را» فقط به خودشـان محـدود نمی‌کننـد، بلکه علناً در جهت ترویج «خداگریزی» و «خداستیزی» در جوامع مشغولند و در این راه، از تمـامی امکانـات مـالی، علمی و تشکیلاتی خود بهره می‌جویند!

حال از دوسـتان خـوش بـاوری که فـریب مافیـای علـوم زیستی و بـالاخص «تکامل شناسـان» و طرفـداران آن‌ها را می‌خورند و تصور می‌کنند که تحرکات تکامل شناسان تنها به مطالعات علمی و چـاپ کتب و مقـالات به ظـاهر علمی محدود می‌شود، باید پرسید که چگونه این تحرکات «تکامل شناسـان» را در تـرویج «خداسـتیزی» (نه حـتی «خـدا گریـزی!»)، توجیه می‌کننـد؟!!! چـرا این دوسـتان خـوش بـاور، «منتقـدان فرضـیه‌ی تکامل» را به دخـالت دادن مبـاحث اعتقـادی و دیـنی در مباحثـات متهم می‌نمایند، اما در مقابل تحرکات فراوان غیر علمی «خدا ستیزانه» و «دین ستیزانه»ی تکامل شناسـان، زبـان به

اعتراض نمی‌گشایند؟!!! قطعاً چنین برخـورد دوگانه ای، خلاف روح علم می‌باشد!!!

البته مثال‌هـای فـوق، تنها مـوارد معـدودی از دسـایس بی‌شـمار مافیـای علمی بـوده و اشـاره به مـوارد دیگـر، خارج از دستور کار این سلسله مقالات مي‌باشد؛ اما این مثال‌ها نشان مي‌دهد که خوش بيني افـراطي نسـبت به آن چه که جامعه‌ي علمي ناميده مي‌شود، دور از تـدبير و دورانديشي است! اميد است که مخاطبان محـترم به این مسئله توجه داشته باشند!

دستورالعملي براي جلوگيري از فريب خوردگي!

تا این بخش از سلسـله مقـالات، حـدود 30 درصد از شـواهد علمي موجـود عليه «فرضـيه‌ي تكامل» ارايه گرديـده است و ان شـاء الله در قسـمت‌هاي آتي نـيز بقيه‌ي شـواهد علمي موجـود عليه «فرضـيه‌ي تكامل»، خدمت مخاطبان محترم عرضه خواهد شد.

اما با شواهد فعلي ارايه شده نيز، اطلاعات كـافي جهت ممـانعت از فـريب خـوردن از ادعاهـاي آتي «تكامل شناسـان» به خصـوص در حـوزه «فسـيل شناسي» و « DNA باستاني: Ancient DNA»، در دست مي‌باشد! به عبارت ديگر، مخاطبان محترم، اگر از اين پس با ادعاهاي «تكامل شناسان» در مـوارد مرتبط با «فسـيل شناسي» و «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ مواجه گردنـد، مي‌توانند با اسـتفاده از دسـتورالعمل زيـر، از فـريب خـوردگي!!! خـود توسط «تكامل شناسـان» خـودداري فرمايند:

الف) در برخورد با ادعاهاي «تكامل شناسان» پيرامون كشف «فسيل‌هاي جديد» يا «كشف مطالب جديد» از فسيل‌هاي كشف شده طي سال‌هاي قبل، مخاطبان محترم می‌توانند پرسش‌ها و سوالات زير را مطرح نمايند و پاسخ آن‌ها را از مقالات مذكور، طلب كنند:

1 - طول عمر منتسب به فسيل مورد ادعاي «تكامل شناسان»، بر اساس چه ابزارها و روش‌هايي اندازه گيري شده است؟

2 - در صورت استفاده از روش «زمان سنجي راديومتريک: Radiometric Dating»، «تكامل شناسان» چه راه حلي براي مقابله با اثرات «فشار محيطي»، «وضعيت شيميايي محيط»، «اثر شراره‌هاي خورشيدي»، «نوسانات فاصله‌ي زمين تا خورشيد» و ... بر سرعت «واپاشي هسته اي: Radioactive Decay» و نيز مسئله‌ي احتمال بروز ناخالصي «گزنوليت: Xenolith»ـ در نمونه‌ي مورد مطالعه، انديشيده اند؟ (قطعاً جواب مناسبي براي اين سوال نخواهند داشت!)

3 - چه تعداد و چند نمونه از فسيل مورد ادعاي «تكامل شناسان» در طبيعت كشف شده است؟

4 - آيا فسيل مورد ادعاي «تكامل شناسان» كامل مي‌باشد، يا اين كه تنها بخش‌هاي خاصي از بدن (شامل فک، استخوان ناقص لگن، تكه اي از استخوان جمجمه و ...) را كشف نموده اند؟

5 - در فسيل مورد ادعاي تكامل شناسان، چگونه احتمال وجود بيماري‌هاي مسبب تغييرات اسكلتي و استخواني (همچون «بيماري پاژه‌ي استخوان: Paget’s

(26)«disease of bone»، «آكنـــــدروپلازي: (19)«Achondroplasia»، «آكرومگـــــــــالي: (25)«Acromegaly»، «كوتـولگي: (24)«Dwarfism»)، و كمبود ويتامين D رد شده است؟

6 – در فسـيل مـورد ادعـاي «تكامل شناسـان»، چگونه تفاوت‌هــاي بين جنس زن و مــرد، مــورد بررسي قــرار گرفته است و چگونه جنسيت فسيل تعيين شده است؟

7 – در فسـيل مـورد ادعـاي «تكامل شناسـان»، چگونه تفاوت‌هاي سـني (كـودک، نوجـوان، جـوان، بـالغ و پـير) مورد بررسي قرار گرفته است؟

8 – در فسـيل مـورد ادعـاي «تكامل شناسـان»، چگونه احتمال «دورگه: Hybrid» بودن، رد شده است؟

9 – در فسـيل مـورد ادعـاي «تكامل شناسـان»، چگونه احتمال بروز بيماري‌هاي مسـبب تغيـير شـكل جمجمه اي همچـــــون «سر قـــــايقي (اســـــكافو ســـــفالي): (29)«Scaphocephaly يا به عبـــــارت ديگر «دوليكو سـفالي: (30)«Dolichocephaly»، «سر مـورب (پلاژيو سفالي): (31)«Plagiocephaly»، «سر مثلـثي (تريگونو سـفالي): (32)«Trigonocephaly»، «سر پهن (بـراكي سفالي): (33)«Brachycephaly» و ... رد شده است؟

10 – در فسيل مورد ادعـاي «تكامل شناسـان»، چگونه تفاوت‌هاي بين نـژادي (همچـون اختلاف جثـه، اختلافـات اسكلتي، اختلافات ظـاهري انـدام‌ها و ...) مـورد بررسي قرار گرفته است؟

11 - در فسيل‌هاي مورد ادعاي «تكامل شناسان»، چگونه مسئله‌ي «بافت‌هاي نرمي كه در فسيل‌ها ممكن است ردي بر جاي نگذارند (مثل خرطوم و ...)»، مورد بررسي قرار گرفته و احتمال وجود اين گونه بافت‌هاي نرم در فسيل مربوطه، لحاظ شده است؟

12 - در فسيل‌هاي مورد ادعاي «تكامل شناسان»، به خصوص فسيل‌هاي مربوط به «انسان ساها: Hominids»، چگونه احتمال دستكاري‌هاي جمجمه اي توسط ابزارها (همانند آنچه در اقوام سرخپوست، مایاها، اینکاها، «نئاندرتال‌هاي موسوم به Shanidar 1 و Shanidar 5»ـ و ... به وفور ملاحظه مي‌گردد)، مورد بررسي قرار گرفته و احتمال بروز اين مسئله، رد شده است؟

13 – آيا فسيل مورد ادعاي «تكامل شناسان»، نماينده‌ي مناسبي از فسيل‌هاي مورد مطالعه مي‌باشد؟ (جواب اين سوال، قطعاً خير مي‌باشد! چون 1 فسيل نمي‌تواند نماينده‌ي مناسبي از يک جمعيت باشد!)

14 - در فسيل‌هاي مورد ادعاي «تكامل شناسان» به خصوص فسيل‌هاي منتسب به «انسان ساها: Hominids»، چگونه تغييرات فسيلي ناشي از عادات زندگي و حتي روش‌هاي خوابيدن! (مانند آن چه در مثال مربوط به افزايش بروز ناهنجاري پلاژيو سفالي بعد از به پشت خواباندن نوزادان ذكر شد!)، مورد بررسي قرار گرفته است؟

مقالات و فيلم‌هاي به اصـطلاح مسـتند تكامل شناسـان، قطعاً در پاسخ به انبوه سـوال‌هاي فـوق، پاسخ مناسـبي نخواهند داشت!

ب) در برخـورد با ادعاهـاي «تكامل شناسـان» پـيرامون مطالعـات مبتـني بر پروتكل «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ بر روي فسيل‌هاي كشف شده، مخاطبان محـترم مى‌توانند پرسش‌ها و ســـوالات زير را مطـــرح نمايند و پاسخ آن‌ها را از مقالات مذكور، طلب كنند:

1 - مطــالعه‌ي مبتــني بر پروتكل «DNA باســتاني: Ancient DNA»ـ مــورد ادعــاي «تكامل شناســان»، بر اساس كدام نوع DNA (DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ يا DNA هسته اي) انجام شده است؟

2 - در مطـالعه‌ي مبتـني بر پروتكل «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ مـورد ادعـاي «تكامل شناسـان»، چه تمهيـداتي بـراي مقابله با مشـكل تغيـيرات پس از مـرگ DNA انديشيده شده است؟

3 - در مطـالعه‌ي مبتـني بر پروتكل «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ مـورد ادعـاي «تكامل شناسـان»، چه تمهيـــداتي بـــراي مقابله با مشـــكل «آلـــودگي: Contamination»ـ نمـونه‌ي DNA حاصل از فسـيل، با DNAهـــاي موجـــود در محيط (اعم از DNA پوست پژوهشگران، DNA باكتري‌هاي محيطي، DNA باقيمانده از مطالعـات قبلي در محيط آزمايشـگاه و ...) انديشـيده شده است؟

4 - در مطـالعه‌ي مبتـني بر پروتكل «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ مورد ادعاي «تكامل شناسـان»، از چه

روشي استفاده شود؟ با توجه به نبود روش استاندارد و جهانشمول، چه تمهيداتي جهت بهتر انجام شدن اين مطالعات، انديشيده شده است؟

5 - در مطالعه‌ي مبتني بر پروتكل «DNA باستاني: Ancient DNA»ـ مورد ادعاي «تكامل شناسان»، چه تمهيداتي براي مشخص كردن ويروس‌هاي احتمالي كه ژنوم و DNA خود را در لا به لاي DNA موجود زنده وارد مي‌نمايند، انديشيده شده است؟ (قطعاً جواب مناسبي براي اين سوال نخواهند داشت! چرا كه هنوز بسياري از ويروس‌هاي موجود در طبيعت، كشف نشده‌اند!)

6 - در مطالعه‌ي مبتني بر پروتكل «DNA باستاني: Ancient DNA»ـ مورد ادعاي «تكامل شناسان»، DNA چند فسيل مورد بررسي قرار گرفته است؟

7 - در مطالعه‌ي مبتني بر پروتكل «DNA باستاني: Ancient DNA»ـ مورد ادعاي «تكامل شناسان»، چه ميزان از DNA سلولي موجود در فسيل‌ها، مورد بررسي قرار گرفته است؟ آيا در فسيل‌های منتسب به «انسان ساها: Hominids»، تمامي قطعات DNA هسته اي (بيش از 7 ميليارد جفت باز (نوكلئوتيد)) و DNA ميتوكندريال (mtDNA)ـ (حدود 16400 جفت باز (نوكلئوتيد)) تحت مطالعه قرار گرفته است، يا تنها بخش‌هايي از اين 7 ميليارد جفت باز (نوكلئوتيد) تحت بررسي قرار گرفته است؟ (قطعاً در بيش از 99 % مطالعات مورد ادعاي تكامل شناسان، فقط بخشي از DNA مورد مطالعه قرار گرفته است!)

8 - در مطـالعه‌ي مبتـني بر پروتكل «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ مورد ادعاي «تكامل شناسان»، چگونه احتمـال وجـود بيماري‌هـاي شـناخته شـده يا ناشـناخته‌ي «كرومـوزومي» و «ژنـتيكي» در DNA فسـيل مـورد مطالعه رد شده است؟ (به خصوص در مورد بيماري‌هـاي ناشـناخته، قطعـاً جـواب مناسـبي بـراي اين سـوال، نخواهند داشت!)

9 - در مطـالعه‌ي مبتـني بر پروتكل «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ مورد ادعاي «تكامل شناسان»، چگونه مسئله‌ي تفاوت‌هاي موجـود بين DNA افـراد مختلف يک گونه از نژادهـاي گونـاگون، مـورد بررسي قـرار گرفته است؟ آيا احتمال بروز اين گونه تفاوت‌ها در DNA مورد مطالعه، مورد توجه محققان بوده است؟

10 - در مطـالعه‌ي مبتـني بر پروتكل «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ مـورد ادعـاي «تكامل شناسـان»، آيا DNA فسيل مذكور، نماينـده‌ي مناسـبي بـراي «گونه»ي مـورد ادعـاي تكامل شناسـان مي‌باشـد؟ آيا صـرفاً با مطالعه‌ي DNA مربوط به فقط 1، 2، 10 يا حتي 100 فسيل، مي‌توان ادعا كرد كه DNAهاي مذكور، نماينـده‌ي DNA مربـوط به جمعيت چند صد هـزار نفـري، چند ميليوني و چند ميليـاردي مد نظر مي‌باشـد؟ (جـواب اين سوال قطعاً خير مي‌باشد!)

11 - در مطـالعه‌ي مبتـني بر پروتكل «DNA باسـتاني: Ancient DNA»، هنگـامي كه «تكامل شناسـان» ادعا مي‌كنند كه «در مقايسه‌ي DNA فسيل مكشوفه با DNA انسان‌هاي امروزي، شباهت‌ها و تفاوت‌هايي يافت شـده است»، چنين ادعايي چقدر صـحت دارد؟ با توجه به نبـود

«DNA مرجع» و «DNA نماينــده» بــراي انســان‌هاي كنــوني، تكامل شناســان DNA فســيل مــذكور را با چه DNA يي مقايسه نموده اند؟ آيا DNA انسان امروزي كه با DNA فسيل مقايسه شده است، نماينده‌ي مناسبي از DNA بيش از 7 ميليارد انسان امـروزي موجـود بر روي كـره‌ي زمين مي‌باشـد؟ (جـواب اين سـوال قطعـاً خـير مي‌باشد!)

12 – در صـورت اسـتفاده‌ي تكامل شناسـان از «DNA ميتوكندريال (mtDNA)»ـ در مطالعه‌ي مبتـني بر پروتكل «DNA باستاني: Ancient DNA»ـ بر روي فسيل مـورد نظر، آن‌ها چه مفروضاتي را در نظر گرفته اند؟

13 – با توجه به باطل شـدن مفروضـات قبلي در مـورد سرعت جهش در «DNA ميتوكندريال (mtDNA)»، چـرا «تكامل شناســان» هنــوز از مفروضــات غلط قبلي در مطالعـات مبتـني بر پروتكل «DNA باسـتاني: Ancient DNA» استفاده مي‌نمايند؟

14 – با توجه به باطل شدن مفروضات قبلي در مورد « DNA ميتوكنــــدريال (mtDNA)ـــ و كشف پديـــــده‌ي هتروپلاسمي در آن‌ها كه از بافتي به بافت ديگر يا سـني به سن ديگر نـيز تغيـير مي‌كنـد، چـرا «تكامل شناسـان» هنــوز از مفروضــات غلط قبلي در مطالعــات مبتــني بر پروتكل «DNA باســتاني: Ancient DNA»ـ اســتفاده مي‌نمايند؟

15 – با توجه به باطل شدن مفروضات قبلي در مورد « DNA ميتوكندريال (mtDNA)»ـ و كشف پديـده‌ي تـوارث پدري در «DNA ميتوكنـدريال (mtDNA)»، چـرا «تكامل

شناسـان» هنـوز از مفروضـات غلط قبلي در مطالعـات مبتــني بر پروتكل «DNA باســتاني: Ancient DNA» استفاده مي‌نمايند؟

16 – در مطـالعه‌ي مبتـني بر پروتكل «DNA باسـتاني: Ancient DNA»ـ مــورد ادعــاي «تكامل شناســان»، آيا فقط يک ژن و يک قطعه از DNA بررسي شده است، يا چند ژن و چند قطعه از DNA مورد بررسي قــرار گرفته اســت؟ در صـورت بررسي چند ژن، آيا همه‌ي آن‌ها نتـايج مشــابهي به دست داده‌انــد، يا اين كه نتــايج آن‌ها با هم تناقض داشـته اسـت؟ در مطالعـات انجـام شـده بر روي چند ژن، آيا «تكامل شناســان» حقيقتــاً و با صـــداقت، بخشي از نتــايجي را كه با بقيه‌ي بخش‌هــاي مطالعــات آن‌ها، تناقض و ناهمخواني داشته، منتشر نموده اند؟

17 – در صورت ادعاي بروز آميزش بارور بين چند گروه از «انسان ساها: Hominids»ي ماقبل تاريخ با يكديگر و با انسان‌هاي به اصطلاح مدرن در مطالعـات مبتـني بر « DNA باستاني: Ancient DNA»، «تكامل شناسان» چه توجيهي براي اين مسئله دارند؟ اگر مسـئله‌ي «آمـيزش: Interbreeding»ـ باور گروه‌هاي مختلف «انسان سـاها: Hominids»ـ (همچــون نئانــدرتال‌ها، هوموماركتوس‌هــا، هوموهايدلبرگنسيس‌ها، دنيسووان‌ها و ...) با يكديگر و با انســان‌هاي به اصـــطلاح مـــدرن و انتقـــال ژن آن‌ها به انسان‌هاي امروزي را بپذيريم، آيا نمي‌توان نتيجه گرفت كه انســـان‌هاي به اصـــطلاح مـــدرن، نئانـــدرتال‌ها، هوموماركتوس‌ها، هوموهايدلبرگنسيس‌ها، دنيسووان‌ها و ... همگي متعلق به يک گونه يعني «انسـان» هسـتند و از

«گونه‌هـاي مجـزا» نمي‌باشـند؟ (قطعـاً جـواب مناسـبي براي اين سوال نخواهند داشت!)

18 - حــتي اگر «تكامل شناســان» بخواهند مســئله‌ي آمــيزش بـــارور (Interbreeding)ـ گروه‌هـــاي مختلف «انســان ســاها: Hominids»ـ (همچــون نئانــدرتال‌ها، هوموارکتوس‌ها، هوموهایدلبرگنسیس‌ها، دنیسووان‌ها و ...) با يكديگر و با انسان‌هاي به اصطلاح مـدرن و انتقـال ژن آن‌ها به انسان‌هاي امــروزي را توجيه نمايند و بگويند كه فعلاً تعريف مشخصي بـــــراي «گونه» از نظر علمي وجــود نــدارد!!!، آيا اين توجيه آن‌ها خطر بــزرگي بــراي خود آن‌ها محسوب نمي‌شود؟ آيا چـنين تـوجيهي مـوجب نخواهد شد تا اين شـبهه مطـرح گـردد كه با توجه به اين كه هنوز تعريف دقيق «گونه» مشخص نشده است، آن‌ها چه گونه دم از فرضـــيه‌ي تكـــاملي مي‌زنند كه يكي از مفــاهيم اصــلي آن، «تغيــير گونه‌ها» و «تكامل گونه‌ها» مي‌باشــد؟ (قطعــاً جــواب مناســبي بــراي اين ســوال نخواهند داشت!)

19 - هنگامی تکامل شناسـان بـرای فـرار از انتقـادات منتقـدان به توجیهـاتی همچـون «تفـاوت سـرعت روند تکـــاملی» در «موجـــودات زنـــده»ی مختلف متوسل می‌شـــوند، آیا این توجیهـــات بیش از هر چـــیز، علیه خودشان عمل نخواهد کرد؟!!! آیا این توجیهـات مضـحک آن‌ها، زمینه‌ی زیر سوال بـردن درخت‌هـای «فیلوژنتیک» مورد استناد آن‌ها را فراهم نخواهد نمود؟!!!

مقالات و فيلم‌هاي به اصـطلاح مسـتند تكامل شناسـان، قطعاً در پاسخ به انبوه سـوال‌هاي فـوق، پاسخ مناسـبي نخواهند داشت!

بدين ترتيب، با رعايت دستورالعمل فوق، حـتي با علم به اين كه تا مقاله‌ي حاضر، فقط % 30 شواهد علمي عليه «فرضيه‌ي تكامل» ارايه شده است!، باز هم مي‌تـوان در مقابل ادعاهـاي «تكامل شناسـان»، شـبهات و سـوالات متعـددي مطـرح كـرد و از فـريب خـوردن توسط آنـان و تبعيت بي چـون و چـرا از پروپاگانـدايي كه آن‌ها ايجـاد مي‌نمايند، خودداري نمود!

جمع بندي كلي مبحث فسيل شناسي و سخن پاياني

همـان گونه كه در مقـالات «فرضـيه‌ي تكامل: منطقه‌ي ممنوعه! – 4»(2) و «فرضيه‌ي تكامل: منطقه‌ي ممنوعه! – 5»ـ ملاحظه فرموديـد، «فسـيل‌ها» آيينه‌ي مناسـبي از موجـودات زنـده‌ي ماقبل تـاريخ نيسـتند! و ادعاهـايي كه تكامل شناسان پـيرامون «فسـيل‌ها» مطـرح مي‌نماينـد، ادعاهاي گزافي بيش نيست!

به عبارت ديگر، هنگامي كه «تكامل شناسـان» با اعتمـاد به نفس و قطعيت فـراوان از كشف فسـيل‌ها و حـتي آنـاليز DNA بـرخي از آن‌ها بر اسـاس پروتكل «DNA باستاني: Ancient DNA»، سخن مي‌گويند، ممكن است ادعاهاي آنان اغوا كننده باشد؛ اما هنگامي كه در بـوته‌ي نقد علمي قـرار مي‌گيرنـد، جـزء به جـزء اين ادعاها با ابهامات، ايـرادات، و اشـكالات جـدي مواجه مي‌گـردد! به نحوي كه اين ابهامات، از مسئله‌ي طول عمر فسيل‌ها و ايرادات روش«زمان سـنجي راديومتريک: Radiometric Dating»(2) شروع شده و با ابهامات پيش روي ماهيت واقعي فسـيل‌ها (اعم از بيمـار يا سـالم بـودن، جنسـيت فسيل، و ...) ادامه يافته و با ايرادات و ضعف‌هاي متعدد

در مطـالعه‌ي DNA فسـيل‌ها بر اسـاس پروتكل «DNA باستاني: Ancient DNA» خاتمه مي‌يابد!

در طي قسمت‌هاي 4 و 5 اين سلسله مقالات، مفصـلاً پيرامون ضعف‌ها، اشكالات، ايرادات و ابهامات موجود در مطالعات فسـيلي بحث شد و مسـتندات علمي متعـدد در اين خصـوص ارايه گرديد كه بيش از % 95 آن‌ها مربـوط به مقـالات منتشر شـده طي سـال‌هاي 2000 ميلادي تا ژانويه‌ي 2014 ميلادي و منتشر شده در مقالات مشهور علمي بوده است!

مطـابق مطـالب مطـرح شـده در اين بخش از سلسـله مقـالات، مشـخص مي‌گـردد كه بـرخلاف ادعـاي تكامل شناسان، فسيل‌ها از دقت كافي بـراي مطالعه پـيرامون موجودات زنده‌ي ماقبل تاريخ برخوردار نيستند!

به عبـارت ديگـر، فسـيل‌ها آيينه‌ي مناسـبي از وضـعيت حيـات در قـرون و اعصـار گذشـته نيسـتند و آن چه كه تكامل شناسـان در اين رابطـه، ادعا مي‌كننـد، ادعـاي گـزافي بيش نيست! چـرا كه علاوه بر فريبكاري‌هـاي و خباثت‌هـاي عمـدي آن‌ها در ارايه‌ي گزينشي مطـالب علمي، بسياري از اطلاعاتي كه آن‌ها ادعاهاي خـود را بر پايه‌ي آن‌ها مطرح مي‌نمودند، امروزه فاقد اعتبار بـوده، و ضـعف‌ها، ايـرادات و سـهل انگاري‌هـاي موجـود در اين مفروضات قـديمي، كـاملاً به اثبـات رسـيده است! (البته تكامل شناسان اين كشفيات جديد را نيز عمدتاً سانسـور مي‌كنند!)

در هر حال، ممكن است اين نكته در اين قسـمت مطـرح شـود كه اصـولاً تغيـير در اطلاعـات، داده‌ها و تحليل‌هـا،

بخشي از ذات علم است و قطعاً با پيشـرفت‌هاي علمي، بخشي از اطلاعـات علمي قبلي، مـورد بـازبيني، تغيـير، حذف و تعديل قرار می‌گيرد!

اين نكتــه، مســئله‌ي مهمي است كه خــود ما نــيز بر آن صــحه مي‌گــذاريم و به آن معتقــديم! اما به همين دليل معتقـــديم كه طرفـــداران «فرضـــيه‌ي تكامل»، نبايد بر صحت ادعاي خويش، اصرار داشته باشند و ادعاي گــزاف اثبات شده و قطعی بودن «فرضيه‌ي تكامل»، و استفاده از عبــارت جعلي «نظـريه‌ي تكامل» را داشــته باشــند!!! زيرا همان گونه كه در قسمت 3 اين سلسـله مقـالات با اسـتفاده از مسـتندات علمي عنـوان كـرديم، «فرضـيه‌ي تكامل» به هيچ عنـــوان ليـــاقت اطلاق عبـــارت «نظريه: Theory» يا «واقعيت: Fact» را ندارد!(138)

متاسفانه تكامل شناسان بر خلاف ظاهر روشــنفكرانه و ادعاهای به ظاهر علمی كه دارنـد، از درک پيچيـدگی‌ها و عظمت علم، عاجزند و ادعاهــای خــود را بر مفروضــاتی كاملاً ضعيف، ساده انگارانه و كودكانه بنا نهاده‌اند! حــال آن كه پيچيـــدگی‌ها و عظمت علم، بســـيار بيشـــتر از آن چـــــيزی است كه آن‌ها تصـــــور می‌نمايند و افق علم، از تصورات آن‌ها، بسيار گسـترده‌تر می‌باشـد، و روز به روز نيز بر اين گستردگی افزوده می‌شود! آن‌ها هنوز تمامی موجودات زنده‌ی عــالم را كشف نكرده‌اند! هنــوز تمــامی مولكول‌ها و پروتئين‌هـــــای موجـــــود بر روی ســـــطح گلبول‌های سفيد خون را نشــناخته‌اند! هنــوز بســياری از ارتباطات چند جانبه‌ی موجودات زنده را كشف نكرده‌اند! هنـــــوز ...! اما علی رغم تمـــــامی اين مجهـــــولات و نادانی‌های «تكامل شناسان» در حوزه‌های مــذكور، آن‌ها

ادعا می‌نمایند که «فرضیه‌ی تکامل»، اثبات شده و قطعی می‌باشد!!! به راستی فرضیه‌ای که هنوز اجزای آن عمدتاً مجهول و ناشناخته مانده است، چگونه می‌تواند صحت و دقت کافی داشته باشد؟!!!

البته تکامل شناسان از حربه‌های گوناگونی برای پوشاندن ضعف‌های علمی خود استفاده می‌کنند که یکی از آن‌ها، شلوغ کاری و پیچیده نمایی در ارایه‌ی مطالب علمی است! به نحوی که تلاش می‌نمایند تا ضعف‌های علمی خود را به وسیله‌ی اصطلاحات دهان پرکن، روش‌های پیچیده همچون روش‌های مبتنی بر ژنتیک، پروتئومیک و ...، و نیز ارایه‌ی همزمان انبوهی از اطلاعات به مخاطبان، پنهان نمایند! اما هنگامی که پله پله، مرحله به مرحله و گام به گام، ادعاهای آنان به وسیله‌ی روش‌های علمی بررسی می‌گردد، مشخص می‌گردد که در پس همه‌ی شلوغ کاری‌ها و پیچیده نمایی‌ها، انبوهی از اطلاعات غلط، مفروضات ساده انگارانه و روش‌های ناصحیح وجود دارد!!! به عبارت دیگر، «تکامل شناسان» همچون شاگرد ضعیفی می‌مانند که درس ریاضی را بلد نیست و راه حل سوالات جلسه‌ی امتحان ریاضی را نمی‌داند، اما با ذکر چند فرمول پیشرفته از مباحثی همچون انتگرال، مشتق، حد، مثلثات و ... تلاش می‌کند تا ذهن معلم ریاضی خود را از ناتوانی در پاسخ به سوالات منحرف نموده و معلم خود را مجاب به دادن نمره‌ی قبولی به خود نماید!!! حال آن که این شاگرد ضعیف و بی‌سواد، حتی نمی‌داند که چه اطلاعات و چه مفروضاتی را در کدام فرمول قرار دهد که به جواب درست رهنمون شود!!! آری! «تکامل شناسان» نیز همچون شاگردی ضعیف، تنها با شلوغ کاری و

پیچیـده نمـایی، تلاش می‌کنند تا با ایجـاد سـردرگمی در مخاطبانشـان، آن‌ها را مجـاب به پـذیرفتن ادعاهایشـان کنند! حال آن که بسـیاری از مفروضـات پایه و اطلاعـات بنیادین آن‌ها، در مـرداب جهـل، نـادانی و سـاده انگـاری، غوطه ور است!

تناقضات، ایرادات و اشکالات موجود در ادعاهای «تکامل شناسان»، به قـدری فـراوان و در دسـترس می‌باشد که کار منتقدان را بسیار سهل و آسوده می‌نماید! به نحـوی که ما در این سلسله مقالات، تنها بر اساس تناقضـات و ایرادات موجود در مقـالات «تکامل شناسـان»، انتقـادات خود را بیان نموده ایم و تمامی مستندات خـود را نـیز از دل مقالات منتسب به «تکامل شناسان» استخراج نموده ایم! در واقع، ایرادات و تناقضـات موجـود در مقـالات به ظـاهر پیشـرفته‌ی «تکامل شناسـان»، به قـدری زیـاد و سـهل الوصـول است که تمـامی منـابع و مأخذ علمی مقاله‌ی کنونی مـا، از مقـالات و کتب «تکامل شناسـان» استخراج شده است تا از یک سو تناقضات این مقالات و یافته‌هایشـان را با یکـدیگر، به مخاطبـان محـترم متـذکر گردیم، و از سوی دیگر نیز مانع ایـرادات بـنی اسـرائیلی طرفداران فرضیه‌ی تکامل شویم! بـالطبع با این ترفنـد، طرفداران و عاشقان «فرضیه‌ی تکامل» نمی‌توانند ما را به اسـتناد به مقـالات دانشـمندان «خلقت گـرا» متهم نمایند! چـرا که تمـامی منـابع مقـاله‌ی کنـونی ما را، مقـالات دانشـمندان «تکامل شـناس» و «تکامل گـرا» تشکیل می‌دهد و انتقادات مطـرح شـده از سـوی ما نـیز دقیقـاً بر اسـاس تناقضـات و ایـرادات چـنین مقـالاتی عنوان شده است!

اما نکته‌ی مهم دیگـــری که مخاطبـــان محـــترم باید به آن توجه داشته باشـند، این است که بسـیاری از طرفـداران «فرضیه‌ی تکامل» حتی برخی از طرفـداران این فرضـیه در کشـورمان (نه همه‌ی آن‌ها)، دنیا و آخـرت خـود را بر اسـاس آموخته‌هـای خـود از «داروینیسم» و «فرضـیه‌ی تکامل» بنا کرده‌اند و با دیـــدگاه ماتریالیســـتی و مـــاده گرایانه‌ی مبتـنی بر قبـول «فرضـیه‌ی تکامل»، سـال‌های سال به زندگی پرداخته اند؛ قطعـاً بـرای چـنین افـرادی، مسئله‌ی قبول یا رد «فرضیه‌ی تکامل»، مسئله‌ی مرگ و زنـــدگی است و دیـــدگاه مـــذهبی این افـــراد نـــیز با این فرضـیه پیوند خـورده است! بنـابراین آن‌ها تمـامی تلاش خـود را خواهند نمـود تا از باورهـای ذهـنی قبلی خـود با چنگ و دنـــدان دفـــاع نمایند! این افـــراد ممکن است در ظـــاهر ادعا کنند که بحث آن‌ها در دفـــاع از «فرضـــیه‌ی تکامل»، یک بحث علمی و مبتـنی بر دانش اسـت، اما در عمل و به صورت خودآگـاه یا ناخودآگـاه، تلاش‌ها و دست و پا زدن‌هایشان، تنها بـرای حفـاظت از باورهـایی است که سال‌ها با آن‌ها زیسته‌اند!

افرادی که سال‌ها است با تکیه بر «فرضیه‌ی تکامل»، از خداوند متعال دست کشیده و زندگی بدون خدا و فارغ از قید و بند اخلاقی را تجربه کرده‌اند، حال بعد از 30 یا 40 سـال، به راحـتی نمی‌توانند غلط بـودن باورهـای قبلی خـود را بپذیرند! چـرا که پـذیرفتن غلط بـودن باورهـای قبلیشـان، به معنـای پـذیرفتن 30 سـال زنـدگی لاقید و بی‌بند و بار می‌باشد! بالطبع برای چـنین افـرادی، دفـاع از «فرضیه‌ی تکامل» به هر قیمتی، آسـان‌تر از پـذیرفتن غلط بودن «فرضـیه‌ی تکامل» و جـبران تمـام اشـتباهات سـال‌های سـپری شـده از زندگیشـان می‌باشد! (البته

افــرادی که «فرضــیه‌ی تکامل»، باورهــای مــذهبی و اخلاقی قبلیشان را تحت تأثیر قرار نداده و نـابود نکـرده اسـت، راحت‌تر می‌توانند در مـورد صـحیح یا غلط بـودن «فرضیه‌ی تکامل»، تصمیم بگیرند!)

در پایــان به این نکته اشــاره می‌نمــاییم که در مقــاله‌ي حاضــر، تنها به صــورت اختصاصي به مبــاحث مرتبط با فســیل شناسي و متعلقــات آن (از جمله بررسي DNA فسیل‌ها) پرداخته شد! اما ایرادات و ابهامــات پیش روي «فرضـیه‌ي تکامل» اتمـام نیافته است و ان شـاء الله در طي مقــالات آتي، ابهامــات مربــوط به «آنالیزهــاي ژنــتیکي»، «درخت‌هــاي فیلوژنتیک»، «آنــاتومي مقایسه اي»، مســئله‌ي موســوم به «انتخــاب طــبیعي» و ... به تفصیل و با اسـتفاده از اسـناد و مـدارک، مـورد بررسي قــرار خواهد گــرفت. فلــذا از همه‌ي مخاطبــان محــترم درخواست مي‌گـــردد تا ضـــمن ارایه‌ي پیشـــنهادات و انتقــادات در قــالب علمي، از تعجیل در مباحثه پــیرامون مطـالبي که در مقـالات آتي مطـرح خواهند گردیـد، فعلاً خـودداري فرمایند و اجـازه دهند تا این مطـالب، در جـای خود، مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

به لطف باري تعـالي، با آغـاز قـرن 21 و پیشـرفت‌هاي خـیره کننـده‌ي علمي، روز به روز بر تعـداد شـواهدي که ادعاهاي تکامل شناسـان را به چـالش مي‌کشـد، افـزوده شده است و فریبکاري‌ها و خودسانسوري‌هاي مافیاي به اصـطلاح علمي نـیز نمي‌توانـد، مـانع از دسـتیابي به این اطلاعات گردد.

ان شاء الله با یاري خداوند متعال و تلاش دانش پژوهـان و دانشمندان ایران اسلامي، مطالعات بیشـتر در حیطه‌ي

«فرضيه‌ي تكامل»، روز به روز توسعه‌ي بيشــتري خواهد يــافت و مافيــاي حــامی «فرضــيه‌ي تكامل»، مجبــور به عقب نشيني خواهد گشت.

به اميد روزي كه معصــوميت علم، از تجــاوز و دســتبرد نامحرمان، دور بماند.

كاري از: خادم الامـام (عج) – اسـفند 1391 الی اسـفند 1392

منبع (وبسايت «وعده‌ی صادق»)

سیاره نیبرو

نیبــیرو گفته می‌شــود که جســمی ســرگردان است و به سرعت در حال نزدیک شدن به زمین می‌باشد و می‌تواند باعث ویرانی سیاره ما گردد.

همه نام‌های نیبیرو

نیبیرو [نام گذاری سومریان]

ماردوک [نام گذاری بابلیان]

دهمین سیاره [بدون در نظر گرفتن ماه و خورشید]

دوازدهمین سیاره [با در نظر گرفتن ماه و خورشید]

ورم وود [در انجیل عهد جدید]

سیاره ایکس [در ستاره شناسی حال حاضر]

Tzoltze ek [در ستاره شناسی قوم مایا]

اریس [بزرگ‌ترین سیاره کوتوله در منظومه شمسی]

سیاره Xena [اسم سیاره اریس، قبل از رصد کامل]

UB313 2003 [نام علمی سیاره اریس]

نمسیس [کوتوله سرخ فرضی]

سدنا [یکی از سیارات فرا نپتونی]

V838 Mon [ستاره‌ای در صورت فلکی تکشاخ]

زکریا سیتچین

او یک نویسنده و محقق روس تبار است که با مجموعه کتاب‌های سرگذشت زمین مشهور شد، زکریا سیتچین از معدود افرادی است که قادر به ترجمه خط سومری بوده و بیشتر آثار او از ترجمه‌ی خطوط میخی سومری‌ها برگرفته شده است. در سال 1976، زکریا سیتچین، با چاپ کتاب خود بنام دوازدهمین سیاره، بحثی جنجال آمیز پیش کشید. در این کتاب و همچنین کتابهای بعدی، سیتچین، ترجمه‌های خود از متون قدیمی سومری‌ها را آورد که داستانی شگفت انگیز در مورد منشا انسانها روی سیاره زمین نقل می‌کردند. داستانی متفاوت و بسیار جذاب‌تر از آنچه که تمامی ما تا بحال شنیده ایم.

افسانه‌های سومری

طبق ترجمه زکریا سیتچین از متون کتیبه‌های سومری، حدود 450000 سال پیش شرایط جوی سیاره‌ای دارای تمدن هوشمند بنام نیبیرو دچار مشکل می‌شود. آنوناکی گروهی از ساکنین این سیاره بودند که برای استخراج طلا بر روی زمین فرود آمدند. رهبری این گروه را شخصی به نام انکی بر عهده داشت. طبق کتیبه‌های سومری، آنوناکی برای ترمیم اتمسفر سیاره خود نیاز به طلای زمین داشتند. آنان اولین پایگاه زمینی را در منطقه‌ای به نام اریدو واقع درعراق امروزی بنا می‌کنند تا از بستر خلیج فارس طلا استخراج کنند. با کشف منابع دیگر در بین النهرین و آفریقا آنوناکی‌های بیشتری به زمین فرود آمده و معادن و پایگاه‌های دیگری در بین النهرین و آفریقا بنا کردند. ایگیگی‌ها گروه دیگری از انسانهای فرازمینی بودند که به دستور انکی در معادن طلای زمین کار می‌کردند.

انکی و آفرینش انسان

طبق کتاب "کتـاب گمشـده انکی" نوشـته زکریا سـیتچین که ترجمه‌ای است از برخی لوحه‌های سومری، ایگیگی‌ها بـرای رهـایی از مشـقت کـار در معـادن سر به طغیـان گذاشته و دست از کار کشیدند. انکی برای جبران نـیروی کار، با دسـتکاری‌های ژنـتیکی میمونها (به قـولی انسـان هموساپینس) در آزمایشگاه خـود گونه جدیـدی از انسـان یعنی گونه هموساپینس ساپینس یا انسان دانای امروزی را بوجود آورد تا در معادن طلا کار کنند. اما پس از مدتی انکی بر خلاف نظر دیگر آنوناکی‌ها با زنی از زمینی‌ها ازدواج می‌کند و صـاحب فرزنـدانی می‌شـود. بسـیاری اعتقاد دارند نیمه خدایان (پسران و دخـتران خـدایان) در مصر و آتلانتیس و همچنین رب النوع افسـانه‌های یونـان که مردم آن‌ها را می‌پرستیدند فرزندان آنونـاکی هسـتند که حاصل ازدواج نژادی بین آسمانیها و زمینی‌هایند.

این داستانی حیرت انگـیز است. بیشـتر تـاریخ شناسـان، انسـان شناسـان و باسـتان شناسـان آن را بعنـوان یک افسـانه سـومری در نظر می‌گیرند. اما کـار سـیتچین، مجموعه‌ای از هواداران و محققان سرسخت ایجاد کـرده است که داستان را بسیار ارزشـمند می‌دانند و بـرخی از آن‌ها بر این باورند که به زودی نیبرو دوباره به ما نزدیک می‌شود و زمان تخمینی آن بین سالهای 2003 تا 2013 است.

داستان کتیبه‌ها

کتیبه‌های خطوط میخی باستانی که قدمت آن‌ها به شش هزار سال پیش باز می‌گـردد، قصه‌ای می‌گویند. در آن‌ها

نوشته شده که موجوداتی بنام آنوناکی از سیاره دیگـری در منظومه شمسی مـا، بنـام نیـبرو به روی زمین آمدند. اگر تابحـال در این مـورد نشـنیده ایـد، علت آن است که علم نجوم ما، نیبـیرو را بعنـوان یکی از سـیاراتی که دور خورشید می‌گردند، قبول ندارد. سیتچین مـدعی است که نیبیرو وجود دارد، و حضور آن نه تنها بـرای گذشـته نـوع بشر، بلکه برای آینده او هم نقش مهمی دارد.

انسانهای اولیه در سومر و بابل به ترتیب نام این سیاره ایکس را نیبیرو و ماردوک گذاشته بودند.

نیبیرین‌ها، مردم نیبیرو، اغلب آنوناکی، نفلیوم، الوهیوم (معادل خدایان)، و ماردوکی‌ها نامیده می‌شوند.

کلمه آنونـــاکی به معنـــای از آســـمان بر زمین آمـــدگان می‌باشد. در انجیل عهد عـــتیق، این ملاقـــات کننـــدگان آسمانی و بهشتی، آناکیم خوانده شده‌اند.

سومری‌ها و ستاره شناسی

همـــانطور که میدانید ســـومریها یکی از اولین تمـــدنهای شناخته شده روی زمین هستند که محل زندگیشان جایی در عراق کنونی بـود. آن‌ها تعـدادی لـوح از خـود به جـای گذاشتند که خیلی جالبند. اگر شما ترجمه لوح‌های سنگی را بخوانید چیزهایی را پیدا میکنید که ادیـان امـروزی هم به آن اعتقـــاد دارند. بعضی‌ها میگویند منشا بـــرخی از عقاید دین‌های امروزی به نحوی از آن‌جا نشات می‌گیرد. این سومریها در سـتاره شناسی بسـیار پیشـرفته بودند. بعضـیها اعتقـاد دارند موجـودات غـیر زمیـنی با آن‌ها در ارتبـاط بودند وگرنه نمیتوانســتند همچین علمی داشــته باشـــند. خـــوب از این قضـــیه هم که بگـــذریم آن‌ها در

لوحهای سنگی، سیاره‌های منظومه شمسی رو توصیف کردند و حتی طرز بوجود آمدن کره زمین و خیلی چیزهای دیگر که ستاره شناسان به تازگی آنهم با تکنولوژی جدید کشف کردند را شرح دادند.

منظومه شمسی به همراه سیاره نیبیرو

چرخ زندگی

درخت زندگی و گوی بالدار

کتیبه‌هایی که کشف رمز شده اند

در قرن 6 قبل از میلاد مسیح، کاتبان Enuma Anu Enlil، گروهی از مردان بابلی بودند که کارشناسان حرفه‌ای در ستاره شناسی و طالع بینی محسوب می‌شدند. کتیبه‌ها اشاره‌ای به این گروه از کاتبان دارد، اما ما دقیقا نمی‌دانیم که آن‌ها که بودند، چه کار کردند و چگونه آموزش دیده‌اند. با این حال، برای صدها سال کاتبان، سوابق دقیقی از وقایع طبیعی بر روی زمین و آسمان به منظور پیش بینی آینده ثبت کرده‌اند. برای آشنایی با جزئیات این کتیبه‌ها اینجا کلیک کنید.

علامت خورشید یا گوی بالدار

این سمبل یکی از مهمترین سمبل‌های تمام اعصار می‌باشد. در اکثر تمدن‌های باستانی ردّ پایی از آن به چشم می‌خورد. توضیح کامل این علامت خارج از بحث ماست، اما گفته می‌شود که این علامت به نیرویی ماورایی (فضایی) ربط دارد و همین طور به سیاره مرموز نیبیرو.

می گویند این سمبل، از پدیـده خورشـید گـرفتگی الهـام گرفته شده است.

چرا به آن سیاره ایکس می‌گویند؟

در گذشته‌ای نه چندان دور، اخترشناسان می‌خواستند به دنبال انحرافات مشاهده شده در حرکـات مـداری سـیاره اورانـــوس و نپتـــون نشـــانه‌ای از ســـیاره دهمی را در منظومه شمسی بیابند. می‌گویند تـــاریخ هرگز تکـــرار نمی‌شود. با این حال، از 1864 و به دنبال کشف سـیاره نپتــون بر مبنــای محاســبات اوربین لوویــه، بســیاری از اخترشناسان کوشیدند این موضوع را دوباره تکرار کنند.

سیارات و سیارات کوتوله منظومه شمسی

عـده‌ای هم می‌خواسـتند سـیاره‌ای فرضی و نزدیکـتر از سیاره عطـارد نسـبت به خورشـید را کشف کنند. بـرخی هنوز هم تمام سعی خود را بکـار می‌اندازند تا سـیاره‌ای بـزرگ را در مرزهـای نهـایی منظومه خورشـیدی بیابند. لوویــه، بــرای پیش بیــنی وجــود وضــعیت قرارگــیری و موقعیت نپتون، بررسـیها و محاسـبات خـود را بر مبنـای انحرافـاتی که حـرکت اورانـوس را مختل می‌کردند و در آن زمان توضـیحی بـرای آن‌ها نیافته بودنـد، پایه گـذاری کرد.

کشف نپتون و نتیجه آن

نپتون بر اساس محاسبات ریاضـیدانانی به نام‌هـای جـان کاچ آدامز و اوربین لوویه کشف شده بود تا توضــیحی بر اختلافات موجود میـان مـدار محاسـبه شـده و رصد شـده سیارات اورانوس، زهـره و مشــتری باشد. پس از کشف

نپتون، هنوز هم اختلاف نورهایی در مدار این سیارات دیده می‌شد. دامنه این اختلافات نوری حتی به مدار نپتون نیز رسیده بود. این اطلاعات و ابهامات موجود اخترشناسان را به این فرضیه سوق داد که احتمالا باز هم سیاره دیگری این بار ماورای سیاره تازه کشف شده نپتون وجود دارد. دو دانشمند به نامهای ویلیام پیکرینگ و پرسیوال لاول، هر یک مستقل از دیگری، جرم و مسیر این سیاره فرضی را محاسبه کردند که لاول پیشاپیش آن را "سیاره ایکس" نامیده بود.

البته وی دو سری تحقیقات مجزا برای کشف دقیق این سیاره انجام داد که اتفاقا هر دوی آن‌ها با ناکامی همراه بود. نخستین سری از این تلاش‌ها در سال 1909 پایان یافت. پس از تجدید نظرهایی در محاسبات و پیش‌بینی‌هایش درخصوص مکانی که این سیاره باید وجود داشته باشد، دومین سری از تلاش‌هایش را در حد فاصل سال‌های 1913 تا 1915 انجام داد، اما آن نیز بدون نتیجه مشخصی پایان یافت.

کشف پلوتو

کاوشهای تصویری که بر مبنای این محاسبات انجام گرفته بودند، تا مدتها بی‌ثمر ماندند، سرانجام اخترشناسی به نام کلاید تامبا شیئی را که این همه چشم به انتظارش بودند در منهای 6 درجه از موقعیت پیش بینی شده، شناسایی کرد. این سیاره جدید، نام پلوتو را به خود گرفت. اما طولی نکشید که مشخصات آن (قطر ظاهری کم و درخشش آن که بسیار کمتر از پیش بینی‌ها بود) این تردید را بوجود آورد که جرم پلوتو

بسـیار کمـتر از آن مقـدار است که بتواند اختلالی بـویژه در حرکات اورانوس و نپتون بوجود بیاورد.

در دهه‌هـــای 1980 و 1990 رابرت‌هـــارینگتون از اخترشناسـان رصـدخانه نـیروی دریـایی آمریکا که بـرای نخستین بار محاسبه کـرده بـود پلوتو آنقـدر کوچک است که نمی‌تواند اختلالی در مـدار اورانـوس یا نپتـون ایجـاد کنـد، رهـبری تحقیقـاتی گسـترده بـرای تشـخیص علت اصلی مدارهای نامنظم سیاره پلوتو را به عهـده گـرفت. وی این‌گونه محاسبه کرد که حـتی در صـورت وجـود هم، سیاره X باید در فاصله‌ای معادل 3 برابر فاصله خورشید از مدار نپتون قرار داشته باشد و در عین حال سـیاره‌ای بشـدت خسـوف و ک--سـوفی باشد. مطرح‌شـدن این یافته‌ها از سـوی محققـان و صـاحب‌نظران با درک‌هـای متفاوتی روبه‌رو شد.

اما در سال 1972 دنیای علم شاهد طرح نظریه عجیب و البته بحث‌برانگیز دیگری درخصوص این سیاره بود. در آن سال ژوزف برادی از رصدخانه ملی لاورنس لیورمـور به مطالعه دقیق بی‌نظمی‌هایی در دنباله‌دارهـالی پـرداخت. وی مـدعی شد این بی‌نظمی‌ها می‌تواند ناشی از وجـود سیاره‌ای در حد و اندازه مشـتری باشد که در نقطه‌ای از منظومه شمسی فراتر از نپتـون قـرار داشـته و به دور خورشید می‌چرخد.

این نظریه به دلیل آن که بسـیار جنجـال‌برانگیز بـود از سـوی اخترشناسـانی نظـیر برایـان مارسـدن از دانشگاه‌هاروارد آمریکا مورد حمله قرار گرفت.

او که درخصوص سیاره X تردیدهایی را مطرح کرده بود، در پاسخ به این نظریه جنجالی گفت: بی‌نظمی‌هایی که در دنباله‌دارهالی وجود دارد، تصادفی است و براحتی می‌توان گفت که تنها خطاهای رصدی هستند و نه چیز دیگر.

رد نظریه وجود سیاره دهم

طولی نکشید که این نظریه‌ها با بحثها و مخالفتها روبرو شد. ابتدا شبیه سازیهایی که با توجه به چگالی و آلبیدویی (قدرت بازتاب، سپیدی) پذیرفتنی با این سیاره انجام گرفتند، نشان دادند که باید قدر (میزان روشنایی هر ستاره که با مقیاسی لگاریتمی سنجیده می‌شود، هر چه میزان عددی قدر ستاره بیشتر باشد، ستاره کم فروغتر است) نزدیک به 11 تابش داشته باشد. مشکل بتوان باور کرد که شیئی چنان درخشان تا کنون از چشم مشاهده گران و رصد کنندگان آسمان، پنهان مانده باشد.

پژوهشهای تصویری نیز نتیجه‌ای نداشت و سرانجام، محاسباتی که دو گروه از دانشمندان، یکی در رصدخانه نیروی دریایی آمریکا و دیگری در دانشگاه‌هاروارد، انجام دادند ثابت کرد که وجود چنین سیاره‌ای از نظر دینامیکی ناممکن است، زیرا با پیکربندی منظومه شمسی ناسازگار است.

از سر گیری تحقیقات

بار دیگر مسأله اختلالهای بر جا مانده از حرکات اورانوس و نپتون بر سر زبان افتاد. این بار داشنمندان

دیگـری، با کمک محاسـبه‌های رایـانه‌ای خـود، چهـره این سیاره فرضی را چنین ترسیم کردند:

سـیاره‌ای که جـرم آن میـان دو و پنج برابر کـره زمین است، که بر مداری بسیار طویل و با زاویه بسـیار شـیب دار در صفحه دایرة الـبروج، در فاصـله‌ای از خورشـید که از 50 تا 100 واحد نجـومی متغـیر است با دوره تنـاوب چرخش نزدیک به 800 سال.

شـاید طی یکی از گـذرهایش در پـایینترین مرحلـه، در خیلی سـال پیش، این کـره، حـرکت قمر اصـلی نپتـون، یعنی تریتون را معکوس سـاخته است. این مـاه تنها مـاه سامانه خورشیدی است که حرکت رجوعی دارد, که مدار آن مخـالف مـدار سـیاره است. ضـمن آن‌که پلوتو را از خـانواده اقمـار نپتـون بـیرون آورده، آن را در مـدار خورشیدی قرار داده است.

هارینگتن، پس از توفیق در محاسباتش، الگوی تازه‌ای را ارائه داد: الگـوی کـره‌ای چهـار برابر جـرم زمین که در فاصـله‌ای حـدود 2.5 برابر پلوتـو، به دور خورشـید می‌چرخد. این کـره فرضی با قـدر نزدیک به 14 که در صورت فلکی عقرب واقع شده تا کنون از چشم راصدان آسمان پهناور، پنهان شده و چهـره در نقـاب فـرو بـرده است.

رصد نیبیرو توسط ماهواره ایراس

این جـرم اولین بـار در 30 دسـامبر سـال 1983 توسط ایراس (ماهواره ستاره شناسی مادون قرمز) دیـده شد. طرفـداران نیبـیرو بر این عقیـده هسـتند که تلسـکوپ ایراس در حقیقت سیاره سرگردان را رصد کرده است.

واکنش روزنامه‌ها

خبر رصد سیاره X توسط ایراس در 6 روزنامه به چاپ رسید هرچند که در 1984 ناسا وجود سیاره دهم را منکر شد.

گزارش نیویورک تایمز: Jan 30, 1983

چیزی در دورترین نقطه منظومه شمسی ما وجود دارد که اورانوس و نپتون را به شدت با خود می‌کشد. یک نیروی جاذبه قوی که این دو سیاره غول پیکر را دچار آشفتگی می‌کند و باعث ایجاد بی‌نظمی‌هایی در مدارهای آن‌ها می‌شود. این نیرو حاکی از حضوری نامرئی و دور است، حضور یک جرم بزرگ – یا همان سیاره ایکسی که مدتها دنبالش بوده ایم. ستاره شناسان چنان از وجود این سیاره اطمینان دارند که نام آن را " سیاره ایکس – دهمین سیاره [بدون در نظر گرفتن ماه و خورشید] " گذاشته‌اند.

گزارش واشنگتن پست: Dec 31, 1983

یک جرم آسمانی که احتمالاً به بزرگی سیاره مشتری است و احتمالاً چنان به زمین نزدیک است که قسمتی از منظومه شمسی خواهد بود که تابحال در سمت صورت فلکی اریون (شکارچی) یافت شده است. این جرم چنان اسرارآمیز است که ستاره شناسان نمی‌دانند کدام یک از این موارد است:

یک سیاره است

یک ستاره دنباله دار غول پیکر

یک شبه ستاره که هرگز آنقدر داغ نبوده که تبدیل به ستاره شود

یک کهکشان دور که بسیار جوان و هنوز در مراحل آغازین شکل دهی اولین ستارگانش است

و یا یک کهکشانی که چنان در غبار فرو رفته که هیچ نوری از ستارگان آن هرگز از آن عبور نمی‌کند

نقش اِس-پی-تی وهارپ

البته این فقط پاره‌ای از جزییات بوده است. بسیاری بر این عقیده هستند که ناسا پی به وجود این سیاره برده است و می‌خواهد با پنهان نگه داشتن آن از وحشت مردم جلوگیری کند. هم اکنون پایگاهی در قطب جنوب مشغول بررسی سیاره نیبیرو هستند. گفته می‌شود که پروژه عظیم‌هارپ هم در راستای رصد نیبیرو به کار گرفته شده است.

تلسکوپ قطب جنوب

هارپ

روز شمار اتفاقات

به دلیل کمبود وقت ترجمه نکردم

1976

Zecheria Sitchin'in 12th Planet of the book appeared on the market

1979

The market Zecharia Sitchin’in book 3 years after the emergence of the American Astronomy Association launched Planet X .project

1981

Pluto’nun orbit on irregularities identified in the 10th does not exist on the planet, and .launched investigations

1982

NASA official as 10th has accepted the .presence of planets

Nibiru NASA’s IRAS (Infrared :1983 Astronomical Satellite) satellites with the 10th planet first seen

1992

Kuiper belt on the first studies at the University of Hawaii by David Jewitt and Jane Luu started. 400 from that date until today .revealed Kuiper Object Region

1998

at the beginning of the 1970s sent out of space vehicles to reduce the speed of attention was on (Pioneer 10, Pioneer 11). The reason for this could not be understood at the beginning of 90

years. This year it was learned that due to the .power of the 2001 shooting KX76´nın

2000

Neos (Near Earth Objects) project that could endanger life possible within the scope of .world objects on the work started

February 2001

Kuiper belt in orbit around the comet named dolanan CR105 started working on specific disorders. There will be a major cause of .irregularities of the planet has been concluded

April 2001 4

Arizona Lowell by Observation Center as 2001 .KX76 by Robert Millis and friends were catalog

January 2001 7

Neuchatel in Switzerland was also observed in the house. After a week when scientists announced the discovery of the news media .indicate that it was unfounded

April 2001 11

National Optical Astronomy Observatory (NOAO) by the tenth planet, Trans Neptunian

Object (TNO) 28976 = 2001 has been approved .as KX76

August 2001 23

ESO, announced in 2001 is greater KX76´nın .Ceres’ten

2001

Deep Ecliptic Survey, a project of the Nibiru’nun first digital image was taken (near Tucson (AZ) Kittler Peak National Observatory and Chile’s Cerro Tololo Inter-American .Observatory)

2001

Nibiru’nun albedosu, color and other features saptandı (Magellan Instant Camera (Magic), with 6.5-meter Magellan telescope at Las .Campanas’taki observatory (Chile)

2003

Each side of the planet’s approaching the 10 world with the effects of earthquakes of various sizes to be started. Increasing the number of casualties in the earthquake began .this yolaçmayan

2003

Since the mid 1980s due to abnormalities in the sun occurs understood. Effect of changes in the sun with Nibiru’nun the world have started .to review all gözlemevlerinde sun

April 2003 17

KX76´nin name was changed to Ixion 2001

چرا نیبیرو برای ما مهم است؟

نیبیرو و آنوناکی دو نـام به هم چسـبیده هسـتند که یکی بدون دیگری معنا ندارد. حضور آنوناکی بر زمین و آثـار و دخالتهـــای آن‌ها در این ســیاره غـــیر قابل چشم پوشی است. پس ستاره‌ای که خاستگاه این موجودات یا خدایان است نـــیز از اهمیت فـــراوانی برخـــوردار است. مشـــکل اینجاست که اگر بـاور کـنیم نیبـیرو در منظومه ما وجـود دارد، لزوما باید قبـول کـنیم که زمین تا سـال 2012 یا کاملا نابود می‌شود و یا اکثریت جمعیت آن کشته خواهند شد.

از نیبیرو چه می‌دانیم؟

گرچه نیبیرو را سیاره دوازدهم خوانده‌اند، جـــالب اینست که این ســـیاره به منظومه شمسی ما تعلق نـــــدارد. در حقیقت، سـیاره‌ای است از یک منظومه شمسی دیگر که ستاره دیگری، خورشـید آن بـوده و خـاموش شـده است. طبق داده‌های کلی نیبیرو ستاره ایست تاریک معروف به دوقلـوی خورشـید در منظومه شمسی. این سـتاره مانند زمین به دور خورشید می‌چرخد اما در عین حال سـیارات و ماههـــایی دارد که به دور آن گـــردش می‌کنند. مـــدار

نیبیرو بسیار دورتر از مدار پلوتو است و در حال چرخش تا 50 میلیارد مایل از خورشید فاصله می‌گیرد. گفته می‌شود سیاره نیبیرو هر 3600 سال یکبار وارد مدار نزدیک به زمین می‌شود و باعث تغییرات آب و هوایی و فعالیت‌هایی در سطح پوسته زمین میشود.

طبق کتابهای سیتچین، مدار نیبیرو به دور خورشید بیضی است، که این مدار، نیبیرو را بسیار دورتر از پلوتو در دورترین نقطه قرار می‌دهد، و نزدیکترین فاصله‌ای که با خورشید خواهد داشت، منتهی الیه کمربند سیارکها (آسترویدی) است. (کمربند سیارکها نواری از فضا را بین مدارهای مریخ و ژوپیتر اشغال می‌کنند) 3600 سال طول می‌کشد تا نیبیرو مدار خود را یک دور کامل کند و آخرین باری که از خورشید گذشته است، حدود 1600 سال قبل از میلاد مسیح بوده است.

نظریه تشکیل کمربند سیارک‌ها

گفته می‌شود کمربند سیاره‌ای به خاطر برخورد یکی از ماههای نیبیرو و سیاره سابق منظومه شمسی (بین مریخ و مشتری) شکل گرفته است که منجر به تشکیل سطحی از خرده سنگ در این مدار گشته.

چگونگی تاثیر گذاری نیبیرو بر زمین

برخی بر این باورند که آنوناکی‌های نیبیرو بزودی مجدداٌ به زمین باز می‌گردند. آن‌ها عقیده دارند که سیاره ایکس در ماه دسامبر سال 2012 مدار 3600 ساله خود به دور خورشید ما را تکمیل می‌کند. همانطور که الان می‌توانید تصور کنید، تاثیرات جاذبه‌ای یک سیاره بزرگ و قابل ملاحظه – وقتی که به قسمت داخلی منظومه

شمسی نزدیک می‌شود، می‌تواند اثرات ویرانگری بر مدارهای دیگر سیارات داشته باشد. در اثر این نزدیکی اکوسیستم زمین به هم میریزد. سونامی - طوفانها و گردبادهای غول آسا شکل می‌گیرند. آتشفشانها فوران می‌کنند و جای قطبهای مغناطیسی شمال و جنوب عوض می‌شوند. در نتیجه این تغییرات زلزله‌های بزرگ رخ می‌دهند و آب دریاها و اقیانوسها بالا می‌آیند.

امروزه حوات طبیعی زیادی کره زمین را تهدید می‌کنند.آیا براستی این همه حوادث غیر مترقبه می‌تواند بخشی از چرخه طبیعی زمین باشد؟ آیا این احتمال وجود دارد که علت اصلی این حوادث را میبایست در ورای فضای کره زمین جستجو کنیم و یا حداقل امکان آن را بدهیم که چنین تحولات سریعی می‌تواند منشاء فرا زمینی هم داشته باشد؟

حال مسئله‌ای پدید می‌آید. اگر بگوییم که نزدیک شدن نیبیرو به زمین دچار این تغییرات جدی در زمین میشود, شاید عکس این قضیه هم صادق باشد. یعنی زلزله‌های امروزه, فوران آتشفشان‌ها و گرمای زمین همگی به خاطر نزدیک شدن سیاره‌ای با جاذبه بالا به زمین می‌باشد.

همانطور که می‌بینیم تغییرات آب و هوایی کره زمین در حال افزایش است، از ابتدای سال جاری تاکنون زلزله‌های شدید زیادی رخ داده و آتشفشان ایسلند پس از دویست سال فوران نموده و انتظار فوران آتشفشانهای دیگر نظیر " کاتلا " در آیسلند و " یلوستون " در آمریکا توسط دانشمندان تایید شده و بسیاری از کارشناسان علت این وقایع را همزمانی نزدیک شدن

نیبیرو به زمین و دور شدن آن از پلوتو می‌دانند و بر اساس نمودارها و تصاویر موجود این اتفاق در سالهای 2012 تا 2014 رخ می‌دهد. یعنی در این سالها تاثیر نیبیرو به بیشترین حد خود می‌رسد و کمترین فاصله را با زمین خواهد داشت.

چه عاملی باعث گرمای در حال افزایش زمین شده؟

همان طور که میدانید؛ عده زیادی گرمای زمین را بر اثر گازهای گل خانه‌ای دانسته‌اند به طوری که این گازها در جو قرار میگیرند و موجب جلوگیری از خروج پرتوهای گرمایی یا فرابنفش زمین میشوند. این فرضیه که بسیار به آن تکیه میشود؛ به عنوان یک دروغ بزرگ از آن یاد شده است.

عده‌ای معتقداند که گرمای زمین بر اثر فعالیت‌های ستاره‌ها و جابجایی ستاره‌های دنباله دار از جمله نیبیرو است. کسانیکه مدافع وجود نیبیرو هستند معتقد به جعلی بودن گرم شدن زمین (لینک مستند تهیه شده) و اثر گاز دی اکسید کربن بر آب و هوا هستند و معتقدند گازهای گلخانه‌ای سبب گرم شدن زمین نمی‌شوند و آب شدن یخهای قطب به دلیل بالا رفتن دمای زمین نیست. سالها پیش گروهی از دانشمندان هواشناسی و زمین شناسی دست به آزمایشات و تحقیقاتی زدند و پرده از یک دروغ جهانی برداشتند.

پدیده‌ای به نام گرم شدن زمین بر اثر گازهای گلخانه‌ای یک داستان تخیلی بیشتر نیست. نتایج این تحقیقات به همراه مدارک علمی توسط این افراد در این وب سایت قابل دسترسی است.

بنـابر این دریـافتیم که گـرم شـدن زمین بر اثر گازهـای گلخــانه‌ای تنها یک فرضــیه یا چــیزی کم‌تر از آن است و اصلا پایه و اساس علمی چندانی ندارد.

اگر علت گرم شدن زمین را فعالیت‌های سیاره نیبیرو که هر 3600 سال به زمین نزدیک میشود بـدانیم؛ بنـابراین جاذبه این سیاره موجب بالا آمـدن مـواد نیمه جامد درون زمین میشود یعنی همـان حـالتی که هنگـام نزدیک شـدن ماه به زمین اتفاق می‌افتد اما از آن جایی که این سیاره یا ســـتاره چنـــدین برابر زمین اســـت؛ مســـلما نتـــایج عظیمتری خواهد داشت.

آیا نیبیرو بر دیگر سیارات نیز تاثیر می‌گذارد؟

بله. دانشـــمندان در این روزها پی برده‌اند که جـــرمی بر روی منظومه شمسی تـاثیر گذشـته است به طـور مثـال می‌توان به اخبار زیر اشاره کرد:

قمر نپتـــون -تریتـــون- گرمـــتر شـــده است (بی بی‌سی ساینس 25 جولای 1995)

پلوتو گرمـــای بی‌ســـابقه‌ای را تجربه می‌کند (22اکتـــبر 2002 اخبار تکنولوژی دانشگاه ماسا چوست)

فعـــالیت آتشفشـــانی در قمر مشـــتری‌ای او (ایکـــاروس استرونومی نوامبر 2002)

گرمای مریخ (ای بی‌سی دسامبر 2002)

و همچنین گرمای زحل در سـایت اینـتر اسـتار که توسط چند تن از دانشــمندان دانشــگاه کالیفرنیا مــورد بررسی قرار گرفت که کاملا گرما در جو زحل مشاهده می‌شد.

نیبیرو کجاست و چه زمانی به ما می‌رسد؟

حتی منجمین و ستاره شناسان برجسته هم مدت مدیدی این فرضیه را که سیاره ناشناخته‌ای- سیاره ایکس - ممکن است در آن طرف مدار پلوتو وجود داشته باشد، مورد مطالعه قرار داده‌اند. وجود چنین سیاره‌ای در آن‌جا می‌تواند شرحی از بی‌نظمی‌هایی را که در مدارهای نپتون و اورانوس وجود دارد بدهد. این جرم غیر قابل رویت به نظر می‌رسد آن‌ها را به شدت می‌کشد.

برای درک بهتر تاثیرات حرکت نیبیرو و نحوه چرخش آن به دور خورشید، کارشناسان فضایی, مدلی را تهیه کرده‌اند که تصاویر آن‌ها با توضیحات مربوطه در این لینک نشان داده شده است.

آیا تاریخ تکرار می‌شود؟

بسیاری از سایتهایی که به وجود نیبیرو و نزدیک شدن و تاثیر مخرب آن بر روی کره زمین و پایان حیات بشر اعتقاد دارند، مهمترین دلیل خود را وقوع حوادثی بزرگ در طی حیات انسان بر روی کره زمین و مخفی شدن تمدنهای پیشرفته گذشته و باقی ماندن آثار حیرت انگیز آن‌ها مثل تمدن سومریان، مصر باستان و مایاها و کشف اجزایی از قاره آتلانتیس در قعر اقیانوس اطلس و نشانه‌هایی از تمدن مو (لموریا) در ژاپن و یا جزایرهاوایی ذکر می‌کنند و معتقدند که در دوره‌های متوالی حیات بر روی زمین، تمدنهایی ایجاد و پیشرفت نموده که یکباره با حوادثی نظیر زلزله و سیل و غرق و شدن و یا آتشفشانهای عظیم و برخورد شهابسنگ‌های عظیم از بین رفته‌اند و آثار بجا مانده از سومریان و

مایاها و نقاشی‌های مصر باستان حاکی از آن است که هر دوره‌های مختلف حیات بشر با نزدیک شدن ستاره‌ای بالدار که تصاویر رمزی آن در همه تمدنهای پیشین وجود دارد، حوادثی عظیم روی داده و تقریبا موجب از بین رفتن نسل بشر شده و مجددا پس از آن بازماندگان آن‌ها با انتشار بر روی زمین و یافتن مکانهای جدید برای زندگی، دوره بعدی حیات را آغاز نموده‌اند.

بسیاری از صفحات اینترنتی برای اثبات این نظریه به کتیبه‌های سومریان و تقویم پیشرفته مایاها که در سال 2012 پایان می‌باید استناد می‌کنند و معتقدند که در این سال حیات بشر بر روی زمین پایان می‌یابد و یا بسیاری از جمعیت کره زمین یا دو سوم آن و یا نود درصد جمعیت انسانها از بین خواهند رفت.

تصویر گرفته شده تلسکوپ‌هابل

اریس در راست و دیسنومیا در چپ

آیا نیبیرو همان اریس هست؟

در 21 اکتبر 2003 عک--س‌هایی از این سیاره توسط تلسکوپ 48 اینچ پالومار گرفته شد اما فاصله این سیاره آن‌چنان زیاد بود که حرکت آن در پس‌زمینه ستارگان تا سال 2005 که داده‌های مربوط به این شیء دوباره مورد بررسی قرار گرفت مشاهده نشد. در ژانویه سال 2005 میلادی دانشمندانی بنام مایکل‌ای براون و چاد تراجیللو و دیوید ال رابینوویتز، عک--سها و داده‌های مربوط به این اکتشاف را مورد بررسی قرار دادند که موجب کشف سیاره اریس شد و ابتدا نام آن را X برگرفته از Xena گذاشتند. تلاش‌های بعدی منجر به

کشف قمری برای این سیاره شد. این قمر دیسنومیا نام دارد. در سال 2005 پس از مشخص شـدن مـدار سـیاره ایکس و قمر آن، نـــام آن را رســـما اریس [با شـــماره رسمی 2003 UB313] گذاشتند.

تصویر فرضی از نمسیس

سیاره سدنا

علاوه بر اریس, نمســـیس، ســـدنا و Mon V838 هم کاندیدای نیبیرو بودن هستند.

تاریخ کشف بعضی از سیارات یا سیارات کوتوله

Ceres: 1 January 1801

Charon: 22 June 1978

Quaoar: 05 June 2002 on an image taken 50000 04 June 2002

Sedna: 14 November 2003 90377

Orcus: 17 February 2004 90482

Haumea: 28 December 2004 (Brown et al.); July 2005 (Ortiz et al.)

Eris =Xena: 5 January 2005 on an image taken 21 October 2003

Makemake: 31 March 2005

Dysnomia=Gabrielle: 10 September 2005

چرا دولت‌ها دست به مخفی کاری می‌زنند؟

اما با نزدیک شـــدن نیبـــیرو به زمین به زودی این جـــرم آســـمانی در آســـمان ما قابل رویت خواهد بـــود. بـــرخی معتقدند تا پیش از رسیدن نیبیرو به نزدیکی مـدار زمین، ناسا با یک تئوری جدید خبر از عبور یک سـتاره دنباله دار و یا یک جـــرم آســـمانی بـــزرگ را خواهد داد که احتمـــالا سنگی جدا شده از اقمار مشتری است!

دلیل سرپوش گذاری بر روی این مسئله به گمان عـده‌ای از محققـــان جلوگـــیری از یک وحشت جهـــانی است و همچنین پنهان کردن تکنولوژی و علومی فـوق پیشـرفته دولتها برای سفر به سایر جهانها است.

شاید آن‌ها می‌دانند این امر حتمی است و چـاره‌ای از آن نیست و نمی‌تـــوان جلـــوی نزدیک شـــدن این ســـیاره را گرفت و آنچه باید اتفـاق بیفتد خواهد افتـاد و خـبر دادن آن بطور رسمی موجب مختل شدن زنـدگی عـادی مـردم می‌شود و نباید مردم را از آن آگاه کرد.

آمادگی جهانی برای وقایع سال 2012

در حالی که منابع رسـمی در کشـورهای غـربی و آمریکا بســیاری از اطلاعــات موجــود دربــاره نیبــیرو را انکــار می‌کنند و سعی می‌کنند به آن وجهه عادی بدهنـد، با این حال بسیاری از این کشـورها خـود را بـرای وقـایع سـال 2012 آمـــاده کرده‌اند و در بســـیاری از کشـــورها پناهگاه‌هـــایی بـــرای این منظـــور ســـاخته شـــده است. مســئولان شــرکت وی-وو در آمریکا قصد دارند پناهگـــاه تجاری زیرزمیني براي افـرادي بسـازند که مي‌خواهند از وقایع فاجعه‌آمیزی مانند برخـورد یک سـیارک به زمین و

یا یک حمله هسته‌ای جـان سـالم به در ببرند.بـرای اطلاع بیشتر از این پناهگاه‌ها اینجا کلیک کنید.

پدیده ظاهر شدن دو یا چند خورشید در آسمان

از سویی دیگر در سـالهای گذشـته پدیـده دیـده شـدن دو خورشید در آسمان در نقاط مختلف جهـان ثبت شـده که می‌تواند نشان از صحیح بودن فرضیه نزدیک شدن نیبیرو به زمین باشد. تصـاویر و کلیپهـای متعـددی در سـایتهای مختلف و از جمله یوتیوب در خصوص مشـاهده شـدن دو خورشید در آسـمان وجـود دارد که غـیر قابل انکـار است ولی بـــاز ناسا اصـــرار دارد که این کلیپها تقلـــبی و با اســتفاده از دو لـــنز مختلف تصـــویر بـــرداری و مونتـــاژ شـــده‌اند و این در حـــالی است که مشـــاهدات مختلف در نقـاط مختلف جهـان به حـدی است که نمی‌تـوان نسـبت دروغ به همه آن‌ها داد. پدیده ظاهر شدن دو خورشـید در آسـمان ابتـدا در قطب جنـوب مشـاهده شد و سـپس در کشورهای نیمکره جنوبی و در سال جاری نیز این پدیـــده در اسپانیا و آلمان گزارش شده است. در سال 2007 تا 2009 نـــیز در کشـــورهای شـــیلی و مکزیک و ســـایر کشورهای آمریکای جنوبی و نیز در آیـداهو در آمریکا این پدیده گزارش شده است.

دو خورشید در آسمان شهرهاربین در چین در روز

چهارشنبه 14 2007 ظاهر شدند که موجب حیرت همگان شد

لینک خبر

ظاهر شدن سه خورشید در آسمان شهر Leshan

واقع در استان Sichuan

در 26 جولای

لینک خبر

توضیح علمی خورشیدهای دروغین یا کاذب

این پدیده به طور رسمی سان-داگ خوانده می‌شود ولی به نام‌های‌هاله، خورشید کاذب، حضیض خورشید، خورشیدهاي دروغین و یا پارهلیا نیز شناخته می‌شود. خورشید کاذب معمولا اغلب زمانی دیده می‌شود که خورشید در آسمان پایین باشد نه در هنگام نیم روز.

هاله یا خورشید کاذب هنگامیکه نور خورشید از میان بلورهاي بسیار ریز و تخت موجود در جو مي‌گذرد و شکسته و منعکس مي‌شوند، بوجود مي‌آیند. این بلورهای یخ، بسته به جهت و اندازه شان و اندازه‌ی ابرهای سیروس در آسمان، مانند یک منشور نور خورشید را خم کرده و حلقه‌ای به دور آن به وجود می‌آورند. شکل‌هاله هم بستگی به ارتفاع خورشید در آسمان دارد.

پدیده سان-داگ در داکوتای شمالی

وقتی نور خورشید از میان دو طرف یک کریستال مسطح عبور میکند، هر دو زاویه از اشعه خورشید و جهتگیری کریستال‌ها بر شکل و رنگ سان داگها اثر میگذارد. کریستال‌های غیرهمتراز یا لرزان، سان داگهای رنگارنگ و کشیده را ایجاد میکنند، وقتی نور از میان کریستال‌ها تحت زوایای انحرافی غیرمطلوب تا 50 درجه عبور میکنند دنبالهٔ سان داگ Tail را ایجاد میکنند که دورتر از خورشید امتداد پیدا میکنند.

خورشـیدهای کـاذب همیشه با خورشـید زاویه 22 درجه مي‌سازند، زیرا ساختمان بلوري يخ شش گوش است.

اما آیا تمـــام ســـان داگ‌ها را باید ناشی از یک پدیـــده هواشناسی دانســت؟ یا پدیــده‌هایی وجــود دارند که علم قــادر به پاسـخگویی دربــاره آن‌ها نیســت؟ پدیــده‌ای مثل معجزه خورشید که بعدا درباره آن خواهم نوشت.

آیا واقعا فضایی‌ها وجود دارند؟

نمی خواســتم در این پست ویــدیو بــذارم، اما حیفم امد ویـــــدیو زیر رو از دست بدید. مربـــــوط به ثبت یوفوها توسط دوربین‌هــای خــود ناساست. واقعا دست کسی که این آرشـــیو رو درست کـــرده درد نکنه. اگر می‌خواهید بفهمید که بیگانه‌ها چقـــــدر به ما نزدیک شـــــدند، حتما ببینید.

تصمیم با شماست که آیا آن‌ها را باور دارید یا نه!

صفحه اصلی نیبیرو و آنوناکی در فیسبوک

منابع:

http://xfacts.com

http://www.marduk.org

http://daneshnameh.roshd.ir

http://hr-hr.facebook.com/note.php?note_id=394089818154

http://agape.ir/1388/09/6710

http://www.libertyforlife.com/nibiru

http://ufologic.blogfa.com/post-41.aspx

http://mouood.org/content/view/10413/3

http://ufolove.wordpress.com/2010/03/16

http://my-article.blogfa.com/post-31.aspx

http://mohammad-news.blogfa.com/post-304.aspx

http://1star-7skies.blogspot.com/2010/07/blog-post_22.html

http://www.ngdir.ir/sitelinks/kids/html/star-farhang__fr_sin.htm

http://www.bibliotecapleyades.net/hercolobus/esp_hercolobus_63.htm

نقد علمی مصرف مشروبات الکلی

در دنیـــای مـــدرن امـــروزی که بســـیاری از ناملایمـــات و تلخی‌ها در زندگی انسان‌ها رخ می‌دهد و انسان خاکی را اسیر حوادث دهشتناکی می‌کند انسـان‌هایی وجـود دارند که برای خلاصی از این گرفتاری به ابـزار و وسـایلی سو می‌آورند تا لحظه‌ای هم که شـــده این حـــوادث تلخ را از خاطر خود حذف کنند و لحظه‌ای بسرایند که: * دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد * همه ما شـنیده و دیـده‌ایم افرادی هستند که برای تحصـیل نشـاط مـوقت زهرهـای خطرناکی همچون مواد مخدر و قرص‌های روان گردان و مخصوصـــاً مشـــروبات الکلی را مصـــرف می‌کنند به امید آن‌که لحظه‌ای خوش باشند و کسـالت از جانشـان بـرود، اما غافل از این‌که آنچه از وجود او رخت می‌بندد عقل و احساس اوست نه درد و کسالت.

به یاد داشته باشیم برای این‌که بتوانیم موفقیت‌ها را در زندگی تجربه کنیم احتیاج به سلامتی جسم و روح داریم. بـــرای ســـلامتی جســـممان احتیـــاج به این داریم که مزاج‌شناس باشیم و تغذیه‌ای مطابق مزاج جسـمی خـود داشته باشیم و برای سلامتی روح خود نیـاز به این داریم که با خدای بزرگ در آشتی باشیم و لاغیر.

از جمله تغذیه‌های ناسالم مصرف مشـروبات الکلی است که این مقاله برآن است تا واقعیت‌های علمی در ارتبـاط با مضـرات مصـرف مشـروبات الکلی را بـاطلاع عمـوم مخصوصاً آنانی که بدنبال زندگی سـالم هسـتند برسـاند، امید است حق‌مطلب ادا شود.

امـروزه هسـتند کسـانی که مصـرف مشـروبات الکلی را مستقیم و یا غیرمستقیم در برنامه غـذایی خـود دارند و اکثراً نیز دچار تزلزل‌های اخلاقی و رفتـاری می‌شـوند و بسـیاری هم متوجه هسـتند که آنچه بـاعث تغیـیرات در حـالات آن‌ها شـده و می‌شـود مصـرف همین مشـروبات الکلی است ولی با نهایت تأسف باز به مصـرف آن ادامه می‌دهند. علمـــــای علم تغذیه معتقدند که در اثر تغذیه نامناسب، بیماری‌هایی همچـون قلـبی، عـروقی، چـاقی، افـزایش فشـار خـون، کم‌خـونی، اسـتئوپرفر، دیـابت و سرطان شکل شایع به ظهور می‌رسند.

اگر بتوانیم روش تغذیه خود را به سمتی سـوق دهیم که بتوانیم واقعاً درست تغذیه کنیم بسیاری از بیماری‌هـایی را که امـروزه گریبـانگیر ما شـده براحـتی از سـفره زندگی‌مان حذف خـواهیم کـرد. شـاید شـما نـیز با ما هم عقیده باشید که وضع تغذیه در کشور ما هم خوب نیست و بسیاری از ما بد غذا هستیم و بعضی‌ها در کنـار این بد غذا بودن، متأسفانه مصـرف مشـروبات الکلی را نـیز در برنامه غـذایی و این واقعـاً افتضـاح است. سـوای این بدسلیقه‌گی و بدغذایی که خودشان دارند، به دیگران نیز توصیه می‌کنند که باید مشروبات الکلی را مـاهی چنـدبار مصـرف کـرد. جدیـداً تجویزهـای عجیب و غریـبی توسط عده‌ای در ارتباط با مشـروبات الکلی در جامعه ما به راه افتاده که هیچ پایه علمی تعریف شده ندارد.

بعنـــوان نمونه یکی از بیمـــارانی که بـــرای درمـــان کابوس‌هـای خـود به پزشک مراجعه می‌کند می‌گوید: «که من برای معالجه به همه‌جا رفتم و آخـرین پیشـنهادی که به من شـد، مصـرف مشـروبات الکلی بـود، آن هم الکل

خاصی که بــرای پیــدا کــردن آن چه زجرها که نکشــیدم اما...».

متأســفانه این آقا نــیز به همــان صــورت عمل می‌کند و خوب نمی‌شود که هیچ بلکه وضعیتش بحرانی‌تر می‌شود. آیا دارو آنقـــــدر قحط بـــــوده که بعضی‌ها فقط و فقط مشروبات الکلی را پیشنهاد می‌کنند. اما با مصــرف آن‌ها الان احســـــاس دیگـــــری به من دست داده و آن این‌که می‌بینم پـــرواز می‌کنم و با سر به زمین می‌افتم یعـــنی این مــورد نــیز به وضــعیت قبلی من اضــافه شــده بــود. وقتی از کسانی که مشروبات الکلی مصرف کنند ســوال می‌شــود که واقعــاً شــما چــرا و بر چه مبنــایی از این‌ها اســتفاده می‌کنیــد؟ اکثرشــان جــواب می‌دهند که انســان باید هر روز حداقل 2 بار مشروبات الکلی اســتعمال کند چــرا که هم بــرای دفع انگل و هم بــرای شســشــتوی بــدن خیلی مفید اســـت؟! آیا این مســـئله مـــورد تأیید جوامع علمی است؟

با این توضیح روشن است که خوردن و آشــامیدن ما نــیز کورکورانه است و اصلاً حکمتی در آن وجود نــدارد. 80% جامعه ما کمتر از حد استاندارد ویتامین دریافت می‌کنند. 21٪ روستاهای ما و 13٪ مناطق شهری ما سوء تغذیه دارند. هــزینه‌ای که این ســوء تغذیه بــرای کشــور ما دارد بیش از 5میلیارد دلار است. بطوریکه 60٪ـ مــرگ و مــیر کودکان در کشور ما ناشی از همین سوء تغذیه می‌باشد. عجب روزگاری است خوب، جای خود را به بد داده است. گنجشک را عوض قناری نشان می‌دهند و عده‌ای نیز آنــرا به اسم قنـــاری قبـــول می‌کنند اما دریغ از یک مثقـــال

عقل، تا موقعی که عوام از خواص و کار عوامانه از کـار علمی تشخیص داده نشود این وضعیت را خواهیم داشت.

البته تحصیلات و مدرک صـرف هم بعضـاً دلیل بر خـواص بودن نیست. بنابراین باید به خودمان بیائیم و هر سخنی را از هر کسی قبـول نکـنیم قـدر سـلامتی خودمـان را بدانیم. سالانه 55هزار خطای بزرگ پزشکی در کشور ما گـزارش می‌شـود که بیش از 10هـزار مـورد آن منجربه مرگ می‌شود و بیش از 20هزار مـورد بـاعث نقص عضو می‌شود. این‌ها مسـائلی است که خاطرنشـان می‌سـازد که آگاهانه‌تر با مسئله برخورد کنیم چرا در برخی مسائل کنجکـاوی به خـرج می‌دهیم اما در مـورد تغذیه خـود این کـار را نمی‌کـنیم بهـتر است هر وقت و هرجا و توسط هـرکس که باشد اگر چـیزی مصـرف می‌کـنیم مثلاً 10تا علامت سؤال داشته باشـیم تا بهـتر بنوشـیم و بخـوریم. انشاءا...

الکل: الکلی که با نام الکل اتیلیک معروف است، مـایعی است با بوی مطبوع و بدون رنگ و با طعم سوزان که در تمامی نوشیدنی‌های سـکرآور و شـراب و عـرق و امثـال آن‌ها یافت می‌شود. الکل اتیلیک با هر نسـبتی با آب حل می‌شود و در اثر اکسیژن می‌سوزد و تولید آب و ایندریر کربنیک می‌کند. این همـان الکل سـفید است و چـون از اتان مشتق می‌شود و به اتانول نیز معروف است. وقتی که گلوکز تخمیر می‌شود «شراب» بدست می‌آید و وقتی نشاسته تبخـیر می‌شـود «آبجو» تولید می‌شـود این الکل هم در شـراب و هم در آبجو بوجـود می‌آید. ما یک نـوع دیگر از مشروبات الکلی داریم که بنـام «عـرق» معـروف است.(مخلـوط آب و الکل تا 50%ـ الکل) که با تقطـیر

مایعات الکلی مانند شـراب، الکلی بدست می‌آید که آنـرا عـرق می‌نامند. البته با مایعـات حاصل از دانه‌هـای غلات نــیز الکل بدست می‌آید اما الکل بدست آمــده ناخــالص خواهد بـود. امـروزه چـون مصـرف صـنعتی الکل بسـیار است از جمله در کشـور کانـادا که بعنـوان سـوخت نـیز مصــرف می‌کنند. از ایــنرو مجبورند الکل را از چغنــدر و دانه‌هـای سـیب‌زمینی تهیه کنند اما مـواد دیگر قنـدی را قبلاً به قند تبــدیل می‌کنند و ســپس تحت تخمــیر قــرار می‌دهند. عامل این تخمــیر موجــودات ذره‌بیــنی بســیار کـوچکی هسـتند که در بـرخی مـواد زیست می‌کنند بنـام مخمر نامیده می‌شوند. که از طریق جوانه زدن تولیدمثل می‌کنند و دارای ترشـحاتی از خـود هسـتند که دیاسـتاز نامیده می‌شود. که مواد قندی را به الکل تبدیل می‌کند.

مانند آبجو با فرمول زیر:

n + nH2O ¦ nC13H22O6(C6H10O5)2

بعد مــاده مخمر آبجو در روی مــالتوز توسط دیاســتازی دیگری موسوم به مالاز اثر می‌کند و مـالتوز را به گلـوکز تبدیل می‌کند و سـرانجام زیمـار این گلـوکز را به الکل و دی‌اکســیدکربن تولید می‌کند. الکل اتیلیک به نوبه خــود مصــارفی در صــنعت دارد مثلاً حلال خــوبی بــرای عطرهاست و همچنین ورنی‌هاست(نـوعی مـاده صـمغی در نقاشی‌ها کــاربرد دارد). در داروســازی محلول‌هــای الکلی را بنــام تنتــور می‌نامند همچــون تنتورید تنتــور بنژوان و غیره.

شراب: شراب در معنای لغـوی آنست که جویـدنی نیست بلکه نوشــیدنی است چه حلال باشد و یا حــرام. و اما در

معنای اصطلاحی به معنای خمر یا مـایعی است که در آن ســـکر یا مســـتی‌آور باشد. اما خمر فقط اختصـــاص به آب‌انگور جوشیده دارد و در اصـطلاح علمـای طب شـراب مطلق به معنـــای خمر است و در مـــواردی اگر شـــراب ممـزوج گفته‌اند منظورشـان شـراب مخلـوط با آب بـوده است. شـــراب انـــواع مختلفی دارد که به مـــواردی از آن اشاره می‌کنم.

1- شراب حدیثی: نوعی از شراب 5 ماهه است و به نام عصیر نیز معروف است. 2ـ شراب کهنه 3ـ شراب مثلث 4-ـ شراب جبوشی: نوعی شـراب که در بلاد غـرب از آب دریا و شیره انگور می‌سازند. 5ـ شراب ریحانی: شرابی سـبز رنگ و خوشـبو است 6-ـ شـراب طهـور 7-ـ شـراب سوسنی 8-ـ شراب شیرازی 9-ـ شراب صبح 10-ـ شـراب قدیم: نوعی شراب میان شراب قـدیم و متوسط شـراب 4 ماهه است 11-ـ شراب عسلی: 2واحد از شـراب کهنه می‌گیرند و با یک واحد عصل مخلـــــــــــوط می‌کنند و می‌گذارند تا برسد. 12-ـ شـراب طـرایی: انگـوررا بعد از چیـــدن در آفتـــاب می‌گذارند و می‌فشـــرند و می‌پزند و شـــراب را درست می‌کنند. 13-ـ شـــراب مـــدوق: نـــوعی شـراب است که از نـان خشک که از آرد خشک بی‌شـیر و روغن پخته می‌شود. این نان را در آن خیســانده و بعد از 5 تا 6 ساعت صاف می‌کنند. 14- شراب معسل: مقدار 5 واحد افشـره انگـور که مـزه گیرنـده داشـته باشد با یک واحد عسل در یک آوند گشادی می‌جوشانند کمی نمک در آن می‌ریزند و کمی که بـــرمی‌آورد می‌گیرند و هرگـــاه از جوشش ایســـتاد آنـــرا در خم‌ها می‌گذارند. 15-ـ شـــراب ماضی: شـــرابی است بی‌مـــزه و از کیف افتـــاده. 16- شراب قبض: شراب غلیظ ترش. 17-ـ شـراب چکیـده: به

شراب رسیده می‌گویند. 18ـ شراب پشتی: نوعی شراب که ادویه‌جات مستی‌آوری چون مهر گیاه و جوز در آن می‌اندازند. 19- شراب شکر 20- شراب قندی 21- شراب کهربا 22ـ شراب موصل: شرابی است که در یک من آن 40 من آب داخل است. 23-ـ شراب حرام: در اصطلاح فقیهان آن آشامیدنی را می‌گویند که به اجماع حرام شده است. 24-ـ شراب صوفیان: عشق 25-ـ شراب ساکنان: عشق و محبت و بیخودی و مستی است که از جلوه محبوب حقیقی حاصل می‌شود. 26ـ شراب اطباء: به اصطلاح اطباء به معنی شراب و دواء است. شراب بنفشه یعنی شربت بنفشه.

مشروبات الکلی و بدن انسان:

برای بهتر شناختن مشروبات الکلی خوب است یک بررسی غذایی در مورد مشروبات الکلی داشته باشیم. آیا واقعاً مشروبات الکلی دارای ارزش غذایی هستند یا نه؟ ما روزانه غذاهایی را مصرف می‌کنیم و نمی‌دانیم آیا این غذا برای ما خوب است یعنی در حکم داروست یا هم است و مضراتی را به همراه دارد! مثلاً شخصی که دچار آترواسکلروز(تصلب شرائین) شده است.

غذاهایی مانند جگر- کله و پاچه و غیره مصرف می‌کند در این‌جا گفته می‌شود این غذایی که چنین بیماری می‌خورد حکم غذا ندارد بلکه سم است. اما شخصی که دچار بیماری مفصلی آرتروز شده می‌تواند براحتی از پاچه استفاده کند و همین غذا برای او دارو محسوب می‌شود. بنابراین غذاها بر اساس مزاج افراد حکم دارو یا سم را خواهد داشت اما با این‌که ماهی یا جگر برای شخصی که دچار تصلب شرائین شده حکم سم را دارد

اما ارزش غـــــــذایی آن از بین نرفته است بلکه دارای ارزش غـــذایی هســـتند آیا مشـــروبات الکلی را نـــیز می‌توانیم به همین صورت طبقه‌بندی کـنیم و آیا در حین حال اگر دارو سم محسوب شود ارزش غذایی نیز خواهد داشــت؟ در جــواب باید گفت: خــیر چــون الکل از تجزیه نـــاقص قند انگـــور بدست می‌آید ما هر غـــذایی که می‌خـوریم مـواد قنـدی و نشاسـته‌ای که در غـذاهای ما وجود دارند وقتی داخل بدن شدند تبدیل به قند انگــور یا اصـطلاحاً گلـوکز می‌شـود و آن موقع است که بـدن قند انگور را جذب می‌کند و حرارت بدن را تـأمین می‌کند. اما اگر کسی که در خـــارج از بـــدن ما از تجزیه قند انگـــور بدست آمده است.

برای بدن ما چه فایده‌ای خواهد داشت چون قند انگور در خارج تجزیه شده و ما گفتیم هر چـیزی که می‌خـوریم در بدن ما تبدیل به قند انگور می‌شود. و بدن ما قادر نیست قند تجزیه شـــده در الکل را دوبـــاره به قند انگـــور اولیه تبــدیل کند و بــرای همین آنچه در بــدن ما وجــود خواهد داشت فقط و فقط الکل خواهد بـــــــــود و این الکل نمی‌تواند مانند قند انگور سوخت بـدن ما را تـأمین کند و اصـطلاحاً در بـدن ما نمی‌سـوزد و حـالا مقصـود از این سوختن چیست؟ مقصـود از سـوختن اینست 1)ـ بـدن ما بـرای فعل و انفعـالات شـیمیایی حـرارتی ایجـاد کند. 2) قسـمت‌های مختلفی از بـدن ما که دچـار کمبـود مـواد هستند آنرا برطرف کند 3) قدرت و نیروی پایدار و ثابتی را برای بدن به ارمغان داشته باشد.

هر ماده غذایی که چـنین کـاربردی نداشـته باشد مضر به بدن خواهد بود. الکل از این نوع ماده محسـوب می‌شـود

چـون ارزش غـذایی نـدارد در بـدن بـاعث آتش‌سـوزی می‌شود یعـنی علاوه‌بر این‌که فوایـدی عاید بـدن نمی‌کند بلکه هرچه ذخـایر در بـدن ما وجـود دارد همه را به آتش می‌کشد و این مسـئله است بـاعث می‌شـود شـخص که مشـروب مصـرف می‌کند چـون تمـام ذخـایر موجـود در بـدنش به تحلیل می‌رود و می‌سـوزد سسـتی و رخـوت وجود او را می‌گیرد همـانطور که قبلاً گفـتیم الکل با هر نسـبتی با آب مخلـوط می‌شـود و آب عضـلات گرفته می‌شـود. و بـرای همین است که افـراد الکی بعد از نوشیدن الکل دچار عطش می‌شـوند. اشخاصی که در اثر مصـرف الکل یک گـرم الکل در خـون آن‌ها وارد شـود تلوتلو راه می‌روند و افـرادی که دو گـرم الکل به خـون آن‌ها وارد شود بیهـوش خواهند شد و اگر سه گـرم الکل در خون وارد شود باعث سستی در بدن و حـالت اغما در فرد می‌شود.

اشخاص الکلی با مصرف الکل انـرا مسـتقیماً وارد خـون خود می‌کنند و چون بدن بـرای بـیرون ریختن الکل تجزیه و تحلیل نمی‌تواند انجـام دهد مجبـور است از 3 طریق این سم خطرنـاک را از بـدن بـیرون بریـزد. 1)ـ از طریق ادرار 2)ـ از طریق عرق کردن شخص الکلی 3)ـ از طریق تنفس. بـرای همین موضـوع است تا مـوقعی که الکل از بدن دفع نشده باشد دهان شـخص بـوی الکل خواهد داد. افـرادی هسـتند که می‌گویند ما مصـرف می‌کـنیم اما کم می‌خـوریم ولی غافل‌اند از این‌که همین کم‌کم خـوردن نیز ختم به افـراط در می‌خـواری می‌شـود بخـاطر این‌که کسانی که الکل می‌نوشند حتی اندک‌اندک به مرور زمان دچار کمبود پتاسیم می‌شوند و این کمبود پتاسیم در بدن است که افراد را مجبور به افراط در می‌خـواری می‌کند.

بنـــابراین اگر به لحـــاظی زمـــانی به موضـــوع بنگـــریم قطره‌قطـره جمع گـردد وانگهی دریا شـود. الکل بـاعث تسریع گردش خون می‌شـود و این خاصـیت الکل به نظر خیلی خـــوب است. اگر در کنـــار آن اثـــرات مخرب‌تـــری نداشـــته باشد ولی متأســـفانه دارد و آن این‌که وقـــتی سرعت گردش خون زیاد می‌شود سوخت بیشتری نـیز در بـدن مصـرف و ذخـایر بـدن در همـان لحظه یکبـار گرفته می‌شود و شخص الکلی دچار تشـنگی و گرسـنگی کـاذب می‌شـــــود و میل دارد که فقط بخـــــورد و بنوشد. ولی هنگامی که الکل از بدنش دفع می‌شود و سرعت گـردش خون پایین می‌آید نوعی رخـوت و سسـتی بـدنش را نـیز فرامی‌گیرد و این سسـتی و بی‌حـالی تحـریکی می‌شـود برای مصرف دوباره مشـروبات الکلی توسط فـرد الکلی و او میل به خـــوردن شـــراب پیـــدا می‌کند. و اینست که مضرات آن بیشتر از منفعت آن است.

مشروبات الکلی و جنین:

متأســـفانه اشـــخاص الکلی علاوه‌بر این‌که خودشـــان در ورطه خطرات ناشی از الکل قرار می‌گیرند نسلشـــان را نـــیز با خطر مواجه می‌کنند. افـــرادی که روزها شـــرب مخمر می‌کنند با خطـــرات زیـــادی از جمله تحلیل مـــواد داخلی بـــدن به مقـــدار زیـــاد مواجهند. و افـــرادی که در شب‌ها می‌گساری می‌کنند علاوه‌بر خود به نسل خود نـیز آسـیب می‌رسـانند. بخصـوص کسـانی که بعد از مصـرف مشـروبات الکلی عمل زناشـویی انجـام می‌دهند اینگونه افراد با 2 خطر مواجه خواهند بود. 1)ـ از لحاظ جسـمی 2)ـ از لحـاظ روانی. از لحـاظ جسـمی این‌که وقـتی که الکل وارد بـدن می‌شـود بیضه و پرسـتات معتـادین الکل

بیشتر از سایر بافت‌های بدن الکل را جذب می‌کنند و همین جذب باعث مسمومیت نطفه خواهد شد و نوزادی که با این نطفه مسموم بدنیا می‌آید لاغر اندام توام با کبدی ضعیف و کم‌خون خواهد بود و شخصیتی عصبی پیدا خواهد کرد و مستعد بیماری سرطان می‌شود.

و دانشمندان این موضوع را در روی یک سری میمون‌ها انجام داده‌اند که نتیجه ان بوجود آمدن میمون‌های ناقص‌الخلقه بوده است. نتیجه این‌که اگر نطفه ما مسموم باشد فرزندانمان سالم نخواهد بود. دومین تأثیر آن به لحاظ روانی است.

در روایتی خواندم حضرت موسی(ع) از حضرت شعیب(ع) مزد چوپانی‌اش را خواست حضرت شعیب فرمود منتظر بمان اگر گوسفندان بره‌های سیاه بدنیا آوردند همه را به تو خواهم داد حضرت موسی با توجه به این‌که به دنیا آمدن بره‌های سیاه نادر است و زیاد نیست بی‌خیال قضیه می‌شود اما با کمال تعجب دید موقع وضع حمل گوسفندان اکثرشان بره‌های سیاه بدنیا آوردند. موسی(ع) وقتی با این مسئله مواجه شدند علت آنرا جویا شدند حضرت شعیب فرمودند: موقعی که وقت جفت‌گیری حیوان رسیده بود چشم آن‌ها به عبای سیاه تو که روی عصایت نصب کرده بودی افتاده و این سیاهی عبا به نطفه آن‌ها منتقل شده و باعث متولد شدن بره‌های سیاهی شده است. نباید از روی این روایت براحتی گذشت در مراحل اولیه تشکیل نطفه 90%ـ آن(نطفه) آبست به هنگام ماه نو یعنی اول ماه و ماه بدر یعنی پانزدهم ماه نیروی جاذبه ماه بر روی تمامی آبهای زمین تأثیر می‌گذارد و باعث بالا و پایین

آمـدن آب‌ها تا 15مـتری می‌شـود. و اخـیراً یک دانشـمند ژاپــنی بنــام پروفســور ایمــوتی تحقیقــاتی را روی آب آزمایش کـرده و گفته آب از هر چـیز چه از راه دور و چه از راه نزدیک و از طریق ذهـــنی و نوشـــتاری تـــأثیر می‌پـذیرد. بـرای نمونه یکی از آزمایشـات ایشـان چـنین است: آقای ایموتی برای تحقیقات خـود آب چشـمه کـوه را در یک لیــوان می‌ریــزد و آنــرا منجمد می‌کند و بعد از منجمد شـدن مشـاهده می‌کند که آب چشـمه بلورهـای 6 ضعلی زیبا تشکیل می‌دهد. اما وقتی همان آب چشمه را وقتی که از وسط شهر و از میان توده‌های مردمی عبور می‌کند برداشت و منجمد گرد مشاهده کـرد که آب همـان بلورهای زیبا را تشکیل نداد بلکه آب شهری سـیاه رنگ و بد قیافه بلور بسته است. در مرحله دوم همـان دو آب را در یک لیـــوان ریخت یکی آب چشـــمه و دیگر آبی که از وسط شهر عبـور می‌کند. بر روی لیـوانی که آب چشـمه کوه ریخته شده بود و تصـویر زیبـایی تشـکیل می‌داد یک حـرف بد روی کاغذ نوشت و روی لیـوانی که آب شـهری ریخته بـــود کلمه عشق را نوشت و چســـباند با تعجب مشاهده کرد آب شهری که اول بد قیافه بـود بسـیار زیبا بلور بست و آبی که از چشمه کوه بود بد قیافه شد.

و آزمایشاتی دیگری نیز انجام داد که مجال گفتن نیست. آقای ایموتی چنین نتیجه می‌گیرد: 1ـ آب تمام زبان‌ها را می‌داند 2ـ آب خوب و بد را تشخیص می‌دهد 3ـ از حرف حخوب و بد ول بصورت نوشتاری تأثیر می‌پذیرد. با چنین توضیحی در مورد آب و اثر جاذبه ماه بر آن آیا نمی‌تـوان گفت: که جـنین نـیز در مراحل اولیه که 90%ـ آن آبست تحت تأثیر بسیاری از عوامل قرار می‌گیرد؟ افـراد الکلی مشکلاتی در سلسـله اعصـاب خـود دارند. یعـنی مصـرف

مشــروبات الکلی تــأثیرات مخــربی روی اعصــاب آن‌ها مخصوصاً اعصاب مرکزی و مخچه آن‌ها گذاشـته و تعـادل فرد را به هم می‌زند و تأثیر آن در ناحیه قشر گیجگــاهی مغز باعث توهمات بصری می‌گردد و این توهمات بصــری خود تیرهای شیطانی را به همراه دارد.

شخصی که غلظت الکل در خـــــون او به 3%ـــــ تا 5% می‌رسد حــالتی احســاس می‌کند که شــبیه آرامبخش و رهـایی از قید و بنـدها می‌باشد. و حرف‌هـایی را می‌زند که با حـــالات عـــادی او فـــرق دارد و به اصـــطلاح خوش‌مشـــربتر می‌شـــود. اعتمـــاد به نفس ممکن است افزایش یابد در حالی که در او واکنش‌هـای حرکـتی روبه کندی می‌گذارد و در غلظت 10٪ الکل در خونش اختلال چشــمگیری در کارکردهــای حسی و حرکــتی او بوبجــود می‌آید و شخص کند حرف می‌زند و در هماهنگی حرکــات خود دچار مشکل می‌شود.

بــرخی افــراد عصــبانی و بــرخی دیگر ســاکت و عبــوس می‌شوند. در غلظت 20%ـ شخصی بلکی توان خـود را از دست می‌دهد و با رسیدن غلظت الکل به سطحی بــالاتر از 40%ـ خطر مرگ در پیش است. بنابراین افــراد الکلی در برابر هر جرعه‌ای که می‌نوشند بدنشــان نســبت به آن مقدار تأثیرات گفته شده ظـاهری و گفته نشــده بــاطنی همان تخیلات و توهمات ایجاد شـده در مخیله فــرد الکلی است که در دوران مجامعت این تأثیرات جسمی و روانی و روحی در نطفه او تــأثیر می‌گـذارد. جـنین قبل از تولد از جفت تغذیه می‌کند و جفت اندامی است که کار مبادله مــواد بین بــدن مــادر و جــنین را برعهـده دارد. بند نــاف لـــــوله‌ای طناب‌مانند است که یک سر آن به جفت متصل

است و سر دیگر آن به نـاف جـنین و هر چـیزی که جـنین برای رشد در طول 9 ماه دوره جنینی نیاز دارد از طریق بند نــاف(رگ حیــاتی) به او می‌رسد. اکســیژن و مــواد غذایی موجود در خون مـادر از طریق سـیاهرگ بند نـاف وارد بدن جنین می‌شود و مواد زاید موجود در بدن جـنین نیز از طریق دو سرخرگ بند ناف خارج می‌شود.

این موضوع نقش مـادران را خطـیرتر می‌کند. اگر مـادی الکلی باشد با نوشیدن الکل، الکل با عبور از جفت داخل به خون و جفت وارد می‌شود و مقدار آن مســاوی خــون جنین خواهد شد. و باعث معیوب شدن نـوزاد خواهد شد. الکل برای جنین در حال رشد خطرآفـرین است. احتمـال سقط جنین‌های مکرر و بدنیا آوردن نــوزادان کم وزن در مادرانی که زیاد مشروب می‌خورند 2برابر سایر مــادران است. حالتی بنام نشانگان جـنین الکلی که عقب‌مانـدگی ذهنی و بدشکلی‌های چندگانه در چهره و دهـان نـوزاد از مشخصات آن است در مـادران الکلی مشـاهده می‌شـود. زنان بارداری که حتی مقـدار کمی الکل بصـورت هفتگی مصـرف می‌کنند مسـلماً جـنین خـود را در معـرض خطر قرار می‌دهند. بنابراین پدر و مادر نقش بسیار مهمی را در انعقـاد نطفه و پـرورش آن برعهـده دارند کوچکـترین لغزش یا بی‌احتیاطی در آن جبران‌ناپذیر است و عــواقب وخیمی بــرای جــنین ببــار خواهد آورد از جمله آن این‌که برخی از امراض‌ها گریبانگیر نسل افراد الکلی می‌شــوند از جمله آن‌ها ســکته کــردن، تشــنج، جنــون، بــداخلاقی محض، حــالات عصــبی یا بدجنســی، کم هــوش بــودن، عصــبانیت، بی‌خــوابی، خســتگی و رخــوت، مختل شــدن دستگاه گوارش هستند که پنهان و آشکار در نسل افــراد الکلی یافت می‌شوند و این موضوع 100٪ شایع است و

هرکسی ادعا کند که چـــــنین نیست حتمـــــاً یک مراجعه عمقی به قضیه داشته باشد.

شاید افرادی باشند که شرب خمر نکنند اما در بین افـراد خـانواده آن‌ها امـراض بـالا هم باشد اما به لحـاظ به ارث رســیدن به نسل آن‌ها نســبی به ارث می‌رســند یعــنی ممکن است شخصی پــدری یا جدپــدری داشــته باشد که دارای صرع و تشنج بوده است و ممکن است که فرزند یا نـوه آن پـدر یا جد پـدر نـیز به این صـرع مبتلا شـود. این نســبت در افــراد غــیرالکلی هم وجــود دارد اما به ارث رسیدن آن به فرزند یا نـوه خیلی کم است. اما در افـراد الکلی به نســبت خیلی زیــاد به ارث می‌رسد. پروفســور نیکولــوآ ثــابت می‌کند که در مــدت کمــتر از یک ســاعت شخصی که مشــــــــــــروبات الکلی می‌نوشد بر بیضه و پروستات آن تأثیر می‌گذارد و این بصــورت ارثی بر روی فرزندان او تأثیر می‌گـذارد و گـاهی اثـرات آن به توسط اوول و تخم‌دان و شیر مادر به فرزندان منتقل می‌شود.

به عقیده من بسیاری از کسانی که به بیماری‌هـای صـرع و جنــون و بیماری‌هــای بــالا مبتلا شــده‌اند در علت مبتلا شـــدن آن‌ها به آن بیمـــاری یک رابطه علت و معلـــولی مســـتقیم و همچـــنین غیرمســـتقیم وجـــود دارد. علت مستقیم مثلاً در بیماری سـکته قلـبی ممکن است فشـار خون بالا، اضافه وزن، زیادی چربی در جـدار مویرگ‌هـای شریانی و غـیره باشد. و به نظر یک امر طـبیعی است و شخصی مثلاً بر اثر تغذیه بر به فشار خون یا اضافه وزن مبتلا می‌شود.

اما افرادی وجود دارند که مثلاً تغذیه بر در آن‌ها مشــهود است اما بیمــاری فشــار خــون را اصــلاً نمی‌شناســند و

بدنشـان به آن مبتلا نشـده است. با این‌که هر دو شـخص تغذی بدی داشته‌اند یکی مبتلا می‌شـود و دیگر نمی‌شـود و بدنشان به آن مبتلا نشده است. با این‌که هر دو شخص تغذیه بـــدی داشـــته‌اند یکی مبتلا می‌شـــود و دیگـــری نمی‌شود. به نظر من در اینجا آن علت غیرمسـتقیم یا به ارث رسیدن مطـرح می‌شـود و آن این‌که بعضی‌ها بر اثر علت‌های غیرمستقیم مانند مبتلا بودن اجداد آن‌ها در اثر مسمومیت نطفه و غیره شـرایط و اسـتعداد مبتلا شـدن به این بیماری را با خـود دارند و بـرای همین مسـئله این بیماری‌های در آن ظهور و بروز می‌کند البته ممکن است در همه افراد صدق نکند ولی اکثریت را شامل می‌شـود. البته این به معنـای آن نیست که افـرادی که دارای نطفه مسـوم و علیلی بوده‌اند تا ابد نسل آن‌ها گرفتـار خواهند شد بلکه می‌توان با اصـلاح تغذیه جسـمی و روحی نطفه مسوم و علیل را تبدیل به نطفه‌ای سالم نمود و این کار شـدنی است. بنـابراین نقش خـود را در تـأمین سـلامتی جســمی و روحی فرزنــدانمان جــدی بگــیریم و آگاهانه بخــوریم و بنوشــیم و زنــدگی کــنیم تا آینــده‌ای تــوأم با نشاط و سلامتی را هم برای خود و هم بــرای نسل خــود به ارمغان آوریم.

افراد الکلی و سوءتغذیه:

اکثر افراد الکلی از بیماری‌های ناشی از ســوء تغذیه رنج می‌برند. مصرف مشروبات الکلی تأثیرات سوئی بر روی کبد که محل سوخت و ساز است گذاشته و مـوجب سـوء تغذیه می‌شود. افـرادی که الکلی هسـتند یک سـوم تا دو سـوم کـالری دریـافتی خـود را از الکل می‌گیرند و بـرای همین گرفتار سـوء تغذیه هسـتند. چـون که افـراد الکلی

دچـــار کمبـــود کربوهیـــدرات‌ها، پروتئین‌هـــا، چربی‌ها و ویتامین‌هـای C-B,A و همچـنین مـواد معـدنی هسـتند و جـبران این کمبودها واقعـاً مشـکل است. به علت سـوء تغذیه فرد الکلی پروتئین و چربی و ویتامین‌های C، A و آهن و کلسیم و غیره را کمتر از دیگران دارد.

سـوء تغذیه بـاعث می‌شـود که قسـمت‌های مختلف بـدن نتواند ویتامین‌ها و پروتئین‌های مورد نیاز خـود را تـأمین کند و به این علت نقـاط مختلف بـدن در معـرض آسـیب قرار می‌گیرند. مثلاً افرادی الکلی دچار کمبود تیامین که برای سیستم اعصاب مفید است می‌شوند اگر تیـامین به بدن نرسد بر سیستم اعصـاب آسـیب وارد می‌شـود و در بسـیاری مواقع نمی‌تـوان آن کمبـود را حـتی با تزریق از بـیرون جـبران کـرد و بسـیاری از افـراد الکلی از درمـان تغذیه‌ای و دارویی نتیجه‌ای نمی‌گیرند.

چگونگی هضم و جذب الکل در بدن:

الکل در مرحله اول وارد بحلق و مـری شـده سـپس وارد معده می‌شود و از طریق خون به نسـوج بـدن و کبد وارد شده و 10درصد آن بوسیله کلیه‌ها و ریه‌ها دفع می‌گردد. اگر مصـــرف مشـــروبات الکلی ناشـــتا و با معـــده خـــالی صورت بگیرد سرعت جذب الکل در بـدن بـالاتر می‌رود و الکل به ســرعت جــذب بــدن خواهد شد روده انســان در ضــمن این‌که کمی الکل تولید می‌کند الکل را با ســرعت بیشتری نسبت به معده جذب می‌کند. 1 یا 2 ساعت پس از مصرف مشروبات الکلی تمامی آن وارد خـون شـده و بعد از 24 ســاعت اثـری از آن در خـون دیـده نمی‌شـود. چـون تمـامی اعضـای بـدن از جمله غـدد تناسل- جـنین، کلیه‌ها، کبد و غیره به نسبت سرعت جـذب الکل در آن‌ها

همه الکل را جـذب می‌کنند. اما بـدن بعد از جـذب الکل شروع به دفـاع همه جانبه از خـود می‌کند و در این دفـاع نمی‌توان پیش‌بینی کـرد که چند زخمی و کشـته خـواهیم داشت. عضـوی که نیروهـایی دفـاعی در آن حضـور چشمگیر دارند کبد است.

مشـروبات الکلی یکی از بزرگـترین و حیـاتی‌ترین و پرکارترین غده حیاتی بدن را مورد حمله قرار می‌دهد که گوشه‌ای از سرنوشت آن اشـاره می‌کنم در افـراد بـالغ وزن کبد 5/1 کیلـوگرم است که از میلیون‌ها سـلول تشـکیل شـده است که در حـوزه شـکمی بـالای معـده و کیسه صفرا قرار داد. اگر کبد از کار بیفتد انسان ظـرف چند سـاعت می‌مـیرد. تنها عضـوی است که آمونیـاک و اسـیداوریک و ازت، آلبـومین و سـموم دیگر را که مـواد زاید و حاصل تجزیه پروتئین‌ها می‌باشد دفع خنـثی می‌کند. کبد الکل را بصورت کربن و آب تجزیه می‌کند که مـواد حاصل از این تجزیه از طریق ادرار دفع می‌شـود این تجزیه کردن باعث نـوعی آسـیب‌دیدگی و بیمـاری در کبد می‌شود که به آن سـیرروز کبـدی می‌گویند که در آن قسـمتی از بـافت کبد از کـار می‌افتد و بافت‌هـای غیرفعـال جـای آن قسـمت‌ها را می‌گیرند به عبـارت ساده‌تر کبد که کـار سـاخت پروتئین‌ها و تصـفیه خـون و هضم چربی‌ها را برعهـده دارد در مراحل اولیه ابتلاء به سیروز کبدی سلول‌های کبد شروع به جمع کـردن چـربی در خود می‌کنند و متورم می‌شوند پس از آن قسـمتی از کبد از کار می‌افتد و مسیر رگ‌های خونی بسته می‌شـود و باعث خونریزی داخلی شده و به دنبال آن کـاهش وزن اتفاق می‌افتد و در بـرخی مـوارد شـکم به دلیل مایعـات اضافی بدن متورم شده و نهایت وضعیت شخص به مرگ

منتهی می‌شود. بنابراین بدن هیچگونه شرایطی را ندارد که الکل را در خود ذخیره کند یعنی با وارد شـدن الکل به بدن چیزی برای تغذیه و جذب کـردن آن نمی‌یابد و ناچـار تمام آن باید در کبد متابولیزه شـود و مـازاد آن از طریق کلیه‌ها، عـرق کـردن، بـزاق دهـان، و در زنـان شـیرده از طریق شیر و رریختن دفع می‌گردد.

مشروبات الکلی و ویتامین‌های بدن:

مشـروبات الکی در جـذب و عملکـرد ویتامین‌ها در بـدن اختلال ایجاد می‌کند که از جمله این ویتامین‌ها، ویتـامین A، K، D، C، B6، B2، B1 می‌باشد. با دانستن نقش این ویتامین‌ها در بـــدن اختلال در جـــذب و عملکـــرد این ویتامین‌ها توسط مشروبات الکلی بیشتر مشـهود خواهد بود.

1) ویتامین A:

ویتامین‌ها بر 2 نوع تقسـیم می‌شـوند: 1-ـ ویتامین‌هـای محلول در آب 2-ـ ویتامین‌های محلول در چربی. ویتامین A از جمله ویتامین‌هایی است که محلول در چربی است. خیلی با ثبـات بـوده و به سـختی تجزیه شـده و از بین می‌رود و معمولاً در پوست میوه‌ها زیاد یـافت می‌شـوند و گفته‌اند که رنگ زرد و قرمز پوست میوه‌جـــات مانند هـویج و فلفل قرمز و غـیره به علت وجـود ویتـامین A می‌باشد. مقدار نیاز روزانه ما به ویتامین A 2 میلی‌گرم است. یک کیلو هـویج معـادل 50میلی‌گـرم از این مـاده دارد. کمبـود این ویتـامین عـوارض گونـاگونی برجـای می‌گـذارد از جمله درد غشـاء مخـاطی، گـرفتگی مجـرای تنفسی و غـــیره می‌باشد. که در زیر به بـــرخی از

کاربردهــای این ویتــامین در بــدن و عوارضی که در اثر کمبود آن بوجود می‌آید اشاره می‌کنیم:

1- ویتامین A عامل رشد در سلول‌های بدن است و این مسئله موجب شده است اگر ویتامین A در بدن با کمبود مواجه شد یعنی زخم‌ها دیرتر خوب می‌شوند.

2- ویتامین A یکی از اجزاء ترکیبی شبکیه چشم است. و حضــور آن در شــبکیه چشم بــاعث می‌شــود که چشم در تغییر از یک نور زیاد به نور کم تعادل خود را برقــرار کند و همچــنین بــاعث جلوگــیری از عفــونت شــبکیه چشم می‌شود و اگر این ویتامین در شــبکیه چشم نباشد قرنیه چشم پف می‌کند و در نهــایت انســان دچــار شب‌کوری خواهد شد.

3- زبری و خشکی پوست و پوسته شدن بازوها و ران‌ها و لک زدن صورت و جوش‌های متعدد بر روی آن و خارش شدید بدن محصول کمبود این ویتامین در بدن است.

4- نوزادان چون ذخیره اندکی از این ویتامین دارند برای همین مادران باردار باید بیش از نیاز خودشان ویتامین A مصرف کنند اگر نوزادی در موقع تولد دچــار بیماری‌هــای جلــدی است و رشد و نمو او دچــار اختلال شــده است. بخاطر این بوده که مادر او دچار کمبود ویتامین A بــوده است. و در ضمن کمبود این ویتامین سـقط خودبه‌خـودی مادران را نیز باعث می‌شود.

5- این ویتامین به تعـداد زیـاد در جـرگ، شـیر، زردآلـود، کاهو، هویج و غیره یافت می‌شود میوه‌جاتی مانند هویج، زردآلود، طالبی و غـیره دارای مـواد رنگی بنـام کـاروتن هســتند این مــاده‌رنگی در کبد و روده کوچک تبــدیل به

ویتامین A می‌شوند اشخاصی که کبدشان ضعیف و بیمار است نمی‌توانند آن را تبـدیل کنند در افـراد الکلی چـون کبد آن‌ها ضعیف است به خاطر همین نمی‌توانند کـاروتن موجود در سبزیجات و غیره را به ویتامین A تبـدیل کنند و التهاب پانکراس هم در افراد الکلی باعث کاهش جـذب ویتامین A در بدن آن‌ها می‌شود.

2) ویتامین B1 یا تیامین:

ویتامین B1 یا تیامین از جمله ویتامین‌های محلول در آب است که در سال 1910 کشف شد. این ویتامین در بـدن ذخـــیره نمی‌شـــود و ضد روی است هر روز جـــزء خوراکی‌های کم‌مصرف می‌کـنیم این ویتـامین را به بـدن برســـانیم. این ویتـــامین با پخت و پز طـــولانی غذا(مخصوصاً گوشت) 50٪ آن از بین می‌رود و همچنین در خشکباری که با بخار گوگرد تهیه می‌شود این ویتامین از بین می‌رود. جوش‌شـیرین نـیز یکی از مـواد از بین برنده این ویتامین است.

ویتامین B1 بخوبی با آب حل می‌شود بنابراین وقتی ما عـرق می‌کـنیم این ویتـامین با آب بـدن تـرکیب شـده و همراه با عرق دفع می‌شود. بدن ما روزانه به 3میلی‌گرم ویتامین B1 نیاز دارد تا سبب عمل جـذب چربی‌ها و قند گردد. تقریباً در 30گرم بادام و انگور حدود 60میلی‌گـرم از این ویتامین یافت می‌شود. افراد پرخاشگر و عصبانی بدانند که با کمبـــود این ویتـــامین مواجه هســـتند و تا می‌توانند انواع خربزه- کلم- بـادام- گیلاس- انجـیر- انبه- گلابی و نـــارنگی نوش‌جـــان کنند. از جمله کاربردها و عوارض این ویتامین در بدن به شرح زیر است:

1) این ویتامین برای تقویت سیستم عصبی کاربرد دارد و کمبود آن باعث دردهای عصبی در بدن شـده و شـخص دچار پرخاشگری و تندخویی می‌شود.

2) یبوست مزاج- نفخ معده- استفراغ‌های خشک و تنبلی روده‌ها از عوارض کمبود این ویتامین است.

3) نارسـایی قلب در اثر کمبـود این ویتـامین حاصل می‌شـود که طپش قلب تـوأم با تنگی نفس را به همـراه دارد.

4) بواسطه اختلالات معـده و روده و غـده تیروئید علایم کمبـود ویتـامین B1 در بعضی افـراد مشـهود است. مخصوصاً در افراد دیابتی و اشخاصی که PH معده آن‌ها بالاتر از 7 است.

5) کمبود این ویتامین باعث خواب‌رفتگی پاها و همچنین باعث نوعی فلج بنـام بیمـاری بری‌بـری می‌شـود که این بیماری بری‌بری در سـال 1947 در فیلیـپین دومین علت مـرگ بـوده و در هر هـزار نفر 132 نفر از این بیمـاری تلف می‌شوند که بهترین راه پیشگیری از آن خوردن نان سبوس‌دار است.

6) زنـان دچـار کمبـود ویتـامین B1 دچـار سـخت‌زایی و اسـتفراغ‌های حـاملگی می‌شـوند. افـراد الکلی در اثر کمبـود این ویتـامین به نـوعی سـندرم بنـام سـندرم کوساکوف مبتلا می‌شوند نـوعی بیمـاری است که بـاعث مجموعه علائمی از جمله فراموشی، اختلالات چشـمی و اختلال حافظه کوتاه‌مـدت و اختلال در حفظ تعـادل می‌شود و همچنین باعث بیمـاری ورینکه که آنهم نـوعی بیماری مغزی است که فرد در فهم سـخن دچـار اشـکال

می‌شـــود. و نـــوعی فراموشی پایـــدار ناشی از الکل می‌باشد و همـراه با آن‌ها انـواع مشـکلات عصـبی را به همراه دارد. در بدن انسان میکروب‌هـای مفیـدی هسـتند که در معــده و روده مقــدار زیــادی از این ویتــامین را می‌سازند ولی الکل این میکروب‌های مفید را نابود کرده و فرد دچار کمبود ویتـامین می‌شـود. توجه داشـته باشم درست است که الکل خاصــیت انــرژی‌زایی دارد اما این انرژی‌زایی پایـدار نیست بلکه الکل بعد از نوشـیدن مانند گوشت یک حالت تحریکی در بدن ایجاد می‌کند و احساس قدرت و قوت و انرژی به انسـان دست می‌دهد و این یک مرحله آنی و زودگـذر است و عوارضی هم‌چـون نـابودی تمـام ذخـایر بـدن را به دنبـال دارد که لازم است به این مورد نیز توجه داشته باشیم.

3) ویتامین B2:

از ویتامین‌های گروه B می‌باشد و به نام ریبـوفلاوین یا لاکتوفلاوین نیز معروف است و ماده‌ای زرد رنگ است و محلـــول در آب است. دارای آلبـــومین که بوســـیله باکتری‌هـــای روده مقـــداری از آن تولید می‌شـــود و در شـبکیه چشم وجـود دارد. به همین دلیل شـیر را نباید در معرض آفتاب قرار دهیم چون 50% ویتامین B2 در شیر ظـرف 2سـاعت مقابل آفتـاب مانـدن از بین می‌رود. و همچنین محلول‌های قلیـایی چـون جوش‌شـیرین نـیز این ویتـامین را از بین می‌برند. این ویتـامین تا انـدازه‌ای در بدن قابل ذخیره است اما تأمین آن بدون مصرف شیر در غذای روزانه مشکل است.

یک فرد متوسط روزانه 1 تا 5 میلی‌گرم به ویتامین B2 نیاز دارد. و در شیر و فراورده‌هـای آن مخصوصـاً پنـیر و

ماست یـافت می‌شـود و روزانه یک لیـوان از شـیر این ویتـامین بـدن را تـأمین می‌کند. تخم‌مـرغ، جگـر، قلـوه، ماهی، حبوبات، کلم، کاهو، هویج نیز مقدار زیادی از این ویتامین را در خود دارند. در صـورت کمبـود این ویتـامین در بدن که معمولاً افراد الکلی در موارد خاصی با کمبـود این ویتـامین روبـرو می‌شـوند عوارضی در بـدن دیـده می‌شود از جمله آن‌ها این است که:

1) زخم شدن و سوزش لب‌ها و ورم زبان

2) در نتیجه کمبود B2 دانه‌هایی در پوست ظاهر می‌شود و چشم نسبت به روشنایی حساس شده و آب می‌افتد و کمبـود آن با هـدایت فشـار خـون به سـمت چشم بـاعث قرمزی چشم می‌شود.

3) با کمبود آن در جذب چربی‌ها اختلال ایجاد می‌شود.

4) عـوارض کمبـود آن بیماری‌هـای پوسـتی- شوره‌سر- ریزش مو و نوعی کم‌خونی و مرض قند می‌باشد.

5) B2 ویتامینی است که محافظ اعصـاب هم به شـمار می‌آید و کمبـــــود آن بعضی حـــــالات روانی از قبیل افسردگی- گوشه‌گیری را بـدنبال دارد که نتیجه ضـرر آن بر روی سلسله اعصاب مرکزی است.

6) مـادرانی که دچـار کمبـود این ویتـامین می‌شـوند فرزندانشـان موقع تولد دچـار ضـعف عمـومی بـدن و اختلالات گوارشی هستند.

7) کمبود B2 همچـنین بـاعث رخم شـدن قرینه شـده و باعث فرار انسان از نور می‌شود.

8) این ویتامین برای رسانیدن اکسیژن به خون و سوخت و ساز مواد هیدرات دو کربن مؤثر بوده و برای رشد و نمو و سلامت بدن و محافظت خصوصیات جوانی و طولانی کردن عمر مفید و مؤثر است.

4) ویتامین B6:

تمام ویتامین‌های گروه B در بدن نقش دلال و میانجی را بازی می‌کنند و کاری که دلال انجام می‌دهند ویتامین‌های گروه B همان را انجام می‌دهد. به عبارت دیگر این نوع ویتامین‌ها در ترکیبات بدن داخل نمی‌شوند بلکه فقط یک میانجی هستند ویتامین B6 نیز به عنوان دلال بدن کار تنظیم مبادلات غذایی را برعهده دارد نیاز روزانه ما به این ویتامین 2میلی‌گرم است. که می‌توان با مصرف روزانه سبزیجات و غلات این مقدار ویتامین را تأمین کرد این ویتامین در مخمر آبجو، گوشت ماهی و جوانه گندم و غلات و سبزیجات یافت می‌شود کمبود این ویتامین دامن افراد الکلی را می‌گیرد از جمله عوارض کمبود این ویتامین می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

1- کسانی که دچار کمبود این ویتامین هستند بدن آن‌ها تولید زخم‌های جلدی و جراحت می‌کند.

2- کمبود آن باعث ریزش مو در افراد می‌شود.

3- عوارضی مانند بیماری‌های عصبی و خستگی اعضاء عضلانی را ایجاد می‌کند.

4- زنانی که استفراغ‌های آبستنی دارند با کمبود این ویتامین مواجه‌اند.

اما بــدون آن‌که علائم خــونی یا آزمایشــات مربــوط به عملکرد غیرطبیعی کبد دیده شود. کمبود ویتـامین B6 را در افراد الکلی از طریق میزان پیریدوکســال 5-فســفات پلاسما که شکل فعال ویتامین B6 در کبد می‌شود و یکی از کاربردهـای آن تبـدیل چربی‌ها به گلـوکز یا قند انگـور است. می‌ســنجند تحقیقـات نشـان داده است که مـیزان این آنزیم کبد به دلیل کـاهش ســنتز آن از پیریدوکســین(B6)ــ کم است چــون اکسیداســیون الکل بــاعث تولید استالدئید شده و باعث تجزیه این آنزیم در بدن می‌شود.

5) ویتامین C:

این ویتامین از ویتامین‌های ضــروری بــدن است و در آب حل می‌شـود و مانند سـایر ویتامین‌هـای قابل حل در آب در برابر حرارت و اکسیژن و مرور زمان و محیط قلیایی مقاومت نـدارد و به محض مانـدن و حـرارت دیـدن تجزیه شــــده و خــــواص آن از بین می‌رود و در واقع یکی از ســاده‌ترین و در عین‌حــال بی‌ثبــات‌ترین ویتامین‌هاست. شــیر، مرکبــات، ســبزی‌هایی مانند کلم، اســفناج، تــره، گوجه، فلفل‌سبز، سیب و مـوز و غـیره مقـدار زیـادی از این ویتامین را دارند.

نیاز روزانه ما به این ویتامین 75میلی‌گرم می‌باشد که با خـوردن 3تا 4 قاشق آبلیمـوی تـرش این ویتـامین را در بدن تـأمین می‌کند. همچـنین یک عـدد فلفل قرمز 1150 واحد ویتــامین C دارد. افــراد الکلی دچــار کمبــود این ویتــامین نــیز می‌شــوند. کمبــود این ویتــامین در بــدن عوارضی دارد که از جمله آن‌ها عبارتند از:

1- از جمله کارهایی که این ویتامین در بدن انجام می‌دهد اینست که بدن با کمک ویتامین C مواد قندی و نشاسته را می‌سوزاند چون قند سوخت بدن است و بدن ما توسط این ویتامین نشاسته را به قند تبدیل کرده تا با سوخت و ساز مواد قندی حرارت خود را تأمین کند.

2- این ویتامین سلول‌های مرده بدن را از بین می‌برد تا سلول‌های جدید جایگزین آن شود.

3- کمبود این ویتامین باعث پیری می‌شود.

4- ویتامین C برای سلامت سلول‌ها و تحریک عمل تخمدان و غدد فوق‌کلیوی و ایجاد مقاومت در برابر سمومی که میکروب‌ها از خود ترشح می‌کند نیاز است.

5- از جمله بیماری‌هایی که با کمبود C در بدن ایجاد می‌شود بیماری اسکوربوت است. که در این بیماری دیواره عروق و لثه‌ها به علت آسیب‌پذیری مقاومت خود را از دست می‌دهند و خونریزی‌های مکرر در همه اندام‌های بدن رخ می‌دهد.

6- از عوارض کمبود آن بی‌حوصلگی و بهانه‌گیری درد مختصر در تمام بدن، لکه‌های کمبود روی پوست، ورم پاها و دردناکی مفاصل زانو، پائین آمدن فشار خون، کم شدن مقدار گلوکز در خون و ادرار اشخاص مبتلا به دیابت، نازکی عروق، دیفتری بدخیم می‌باشند.

7- این ویتامین جهت جذب آهن و کلسیم نیز نقش مهمی را به عهده دارد. چون این ویتامین محلول در آب بوده و در برابر هوا تجزیه می‌شود و از بین می‌رود و در پختن سبزی‌ها باید آب کم مصرف کرد و در ظرفی که

سبزی‌ها را می‌پزیم بسته باشد و نباید سـبزی را قبلاً در آب خیس کـرد و باید موقع پختن آنـرا شست و بلافاصـله به قطعــات هرچه بزرگــتر خــورد کــرده و آب آنــرا دور نریخت. میزان ویتامین C در افراد الکلی بـدون ابتلاء به بیمـاری کبـدی کمـتر از حـدطبیعی و نرمـال است چـون ویتامین C با حرارت از بین می‌رود و هوا نیز آنـرا فاسد می‌کند. دریـــافت مکمل با دوز 175 تا 500میلی‌گـــرم ویتـامین C در افـراد الکلی ممکن است بـرای هفته‌ها یا ماه‌ها ضروری باشد تا کمبـود این ویتـامین در بـدن آن‌ها جبران شود.

6) ویتامین D:

ویتامین D از ویتامین‌های محلـول در چـربی است که به ویتـامین آفتـاب شـهرت دارد. و در برابر حـرارت و نـور مقـاومت دارد. این ویتـامین دو نـوع است. ویتـامین D2 (کلســـیفرول) صـــنعتی است که مصـــرف زیـــاد آن بی‌اشـتهایی و اختلالات عصـبی، تهـوع، لاغـری و حـتی مـــرگ را به دنبـــال دارد. و نـــوع دوم آن D3 (کلی کلیســفرول) طـبیعی است که بــرای امــراض جلــدی و روماتیسم مـزمن کـاربرد دارد و بیشــتر در کبد مـاهی و شیر و زرده تخم‌مـرغ وجـود دارد. نیـاز روزانه بـدن ما به ویتامین D، 01میلی‌گرم می‌باشند که می‌توانیم براحتی این ویتــامین را توسط نــور خورشــید کسب کــنیم یا از بعضی غــذاها مانند مــاهی آزاد و زرده تخم‌مــرغ و جگر گوسـاله و گـاو تهیه کـنیم. در 250گـرم مـای آزاد 1057 واحد ویتامین D موجود است. موقعی که به بازی فوتبال می‌پــردازیم یا ورزش دومیــدانی انجــام می‌دهیم عــرق می‌کنیم چون این ویتامین محلول در چربی است مقــدار

زیــادی از این چربی‌ها در ســطح بــدن ما پخش می‌شــود سعی کنیم وقتی که عــرق کــردن خودمــان را در معــرض آفتاب قرار دهیم تا چربی‌های پخش شده در ســطح بــدن توسط اشــعه خورشــید به ویتــامین D تبــدیل شــوند و همچنین موقع رفتن به حمام سعی کنیم خود را به دست دلاکان حمام نسپریم چون در عین دلاکی ویتامین‌هــای D بدن نیز دلاکی می‌شوند چون در استرول‌های جلدی بــدن ما ویتامین D موجود است.

عوارضی که با کمبود ویتامین D در بدن بوجود می‌آید به این مضمون است:

1- ویتامین D در رشد بافت‌های استخوانی نقش دارند و بــاعث افــزایش جــذب کلســیم و فســفر و محکم کــردن استخوان‌ها و ماهیچه‌های بدن ضروری است و در صورت کمبود این ویتامین کج شدن و نرمی استخوان‌های دست و پا پیش می‌آید که آنرا اصطلاحاً راشیتیسم می‌گویند.

2- از علائم کمبود آن بهانه‌گیری و عصــبانیت‌هایی است که در اوایل با عرق سردپیشانی همــراه می‌باشد و بعــداً بصورت استخوان بزرگسالان بنام اســتئومالائی را بــاعث می‌شود. که در آن کم‌کم استخوان‌ها نرم شده و دردهای شدیدی رخ می‌دهد.

3- این ویتنامین جذب فسفر و آهک را در بدن و در خون و استخوان‌ها تنظیم می‌کند و نسبت کلسیم به فسفر را که باید همیشه ثــابت و معــادل 7/0 باشد تنظیم می‌کند. در افراد الکلی بعلت اختلال در فرآیند انعقاد خــون آن‌ها و اختلال در جــذب کلســیم و فســفر و ویتــامین D در معرض بیماری‌هــای مختلفی قــرار می‌گیرند. که از جمله

تــوده اســتخوانی کــاهش یافته و احتمــال شکســتگی استخوان می‌رود. میزان کم کلسیم، فسفر، منگنز خــون و مقـدار کم یا زیـاد D3 در خـون بیـان کننـده اختلال در متابولیسم کلســیم است. بنــابراین ناکــافی کلســیم و فسفر یا کـاهش جـذب کلسـیم ممکن است اتلاف ذخـایر اســتخوان را در افــراد الکلی تســریع کند. و همچــنین تحقیقـات نشـان داده است که ذخـایر ویتـامین D افـراد الکلی تخلیه می‌شود.

4- این ویتــامین در بــدن ذخــیره می‌شــود و تــرکیب آن بســیار ثـابت بـده و با حـرارت و مانـدن از بین نمی‌رود. مثلاً می‌توان در زمستان از غذاهای سرشـار از ویتـامین D مصرف کرد و آنرا برای سایر فصل‌ها ذخیره کـرد. اما ذکر این مسئله ضروری است ویتـامین D تنها ویتـامینی است که مقــدار زیــاد آن ســمیت دارد و مصــرف روزانه 500میلی‌گرم آن بـاعث سـفت شـدن نسـوج انـدام بـدن می‌شود. استعمال زیـاد آن املاح کلسـیم اسـتخوان‌ها را گرفته و آنرا رسوب می‌کند. و باعث تصلب شرایین شده و رخـوت و خسـتگی بـدن را فرامی‌گـیرد و بسـیار دیـده شـده است که بـاهث تولید سـنگ در مجـاری ادرار شـده است. و همچـنین بـاعث شکسـتگی دنـدان‌ها می‌باشد که باید در مصرف آن نیز دقت لازم را کرد.

7) ویتامین K:

ویتامین K ویتامینی محلول در چـربی است و در انعقـاد خــون نقش مهمی ایفا می‌کند که در دو نــوع طــبیعی و مصــنوعی یــافت می‌شــوند که K1 و K2 طــبیعی و مصنوعی بـرای انعقـاد خـون در خـونریزی به کـار گرفته می‌شود و اثر ویتامین K مصنوعی از طـبیعی در انعقـاد

خون سریعتر و مؤثرتر است. نیاز روزانه بدن به ویتامین K 4 میلی‌گرم می‌باشد. که در انواع غـذاها و سـبزی‌های مانند کلم و شـاهی، گـوجه‌فرنگی، کـاهو و همچـنین در جگر و شیر و غیر یافت می‌شود.

این ویتـامین در کبد و میکروب‌هـای سـفید روده سـاخته می‌شود و در برابر حرارت و زمان نسـبتاً مقـاومت دارد. بدون ویتامین K کبد نمی‌تواند پروترومـبین بسـازد. این پروترومـبین در بـدن بوسـیله ترومبوکنیـاز و کلسـیم به ترومبین تبدیل می‌شـود و ترومـبین است که فیـبرینوژن را تبدیل به فیبرین کرده و باعث انعقـاد خـون می‌شـود. ویتـامین K اگر در کبد ذخـیره شـود بـرای یک هفته نیـاز ضـروری انسـان را تـأمین می‌کند و ضـمناً هر قـدر هـوا گرم‌تر باشد مقدار نیاز بدن به این ویتامین بیشتر خواهد بود.

در صورت کمبود ویتامین K بدن عـوارض زیر را از خـود نشان خواهد داد:

1- خونریزی ممتد در مخاط‌ها و پوشش‌های داخلی بدن

2- در نوزادانی که تازه متولد شـده‌اند مـوجب خـونریزی شـده و بنـدناف آن‌ها دیرتر می‌افتد و خـونریزی می‌کند. بـرای همین مـادران باید در روزهـای اول وضع حمل از غـذاهای دارای ویتـامین K مصـرف کنند. تا نوزدانشـان دچـار این عـوارض نشـوند. باکتری‌هـایی که در امعـاء زنـدگی می‌کنند ویتـامین K می‌سـازند ولی در نـوزادان چون میکروب‌هـای امعـاء آن‌ها کم است چند روزی قـادر به ساختن این ویتامین نیستند و بدون وجود آن صفرا در روده جذب نمی‌شود.

3- کمبود این ویتامین جذب چربی‌ها را مختل کرده و باعث ورم کبد و روده‌ها می‌شود.

4- کمبود آن باعث خون دماغ شده و در موقع رگل در خانم‌ها خونریزی زیاد می‌شود و یا پس از سقط و زایمان آن‌ها کمبود ویتامین K باعث خونریزی می‌شود.

5- کمبود ویتامین K موجب خونریزی در جهازهاضمه، مخاط چشم و گوش و پوست و از همه خطرناک‌تر در پره‌های مغز خواهد شد. در افراد الکلی همچنین به دلیل مختل شدن عملکرد پانکراس و مسدود شدن مجرای صفرای و یا ناهنجاری مخاط روده جذب چربی‌ها مختل شده و احتمال بروز کمبود ویتامین K در آن‌ها افزایش می‌یابد و همچنین به علت کمبود ویتامین K سنتز فاکتورهای انعقادی وابسته مانند فاکتورهای X, IX, VII, II (از عوامل انعقاد خون می‌باشند) دچار اختلال می‌شوند.

مشروبات الکلی و مواد معدنی:

مشروبات الکلی علاوه بر تأثیرات مخرب که بر عملکرد ویتامین‌ها می‌گذارد مواد معدنی را نیز با مشکل مواجه می‌کند. که از جمله مواد معدنی که تحت تأثیر مشروبات الکلی دچار اختلال می‌شوند عبارتند از: 1-ـ منیزیم 2- آهن 3- روی هستند.

منیزیم:

منیزیم چهارمین عنصر الکتروپوزیتیو است که به مقدار 25گرم از آن در بدن ما یافت می‌شود. در گیاهان سبز مقدار زیادی منیزیم یافت می‌شود که علت آن وجود

فیبرین در گروه کلروفیل آن‌ها می‌باشد. منیزیم از جمله مـواد معـدنی است که بـاعث نـیرو بخشـیدن به انسـان می‌شود و بدن را در برابر عفونت‌ها مصـون نکته داشـته و از پیشرفت و بروز سرطان جلوگیری می‌کند. این ماده معدنی همچنین بعث سرعت رسوب کلسیم در اسـتخوان می‌شود. منیزیم یکی از مواد تشکیل دهنـده اسـتخوان و سیتم آنزیم‌ها می‌باشد. مقـدار مجـاز مصـرف روزانه آن در حـدود 150-400 میلی گـرم می‌باشد. اگر در بـدن اسـهال شـدید و طـولانی همـرا با افسـردگی و ضـعف جسمانی رخ دهد از عـوارض کمبـود این مـاده معـدنی در بدن می‌باشد. در افراد الکلی مواظب باشـند چـون دچـار کمبـود این مـاده معـدنی هسـتند در افـراد الکلی کمبـود منیزیم همراه با کمبـود کلسـیم منجر به اختلال در ترشح هورمون پاراتیروئید(پاراتیروئید سوخت و ساز کلسـیم و فسفر بدن و در نتیجه وضع استخوان‌های بدن را کنـترل می‌کند) و مقـاومت کلیه و اسـتخوان به پاراتیروئید می‌شود.

آهن:

آهن از باارزش‌ترین ماده معدنی مورد نیاز بـدن می‌باشد که در دل، جگر، گوشت، میوه و سبزیجات یافت می‌شود و در تشکیل گلبول‌های قرمز خـون نقش مهمی دارد. در صورت کمبود آهن کم‌خونی بدن رخ می‌دهد، بدن انسـان آهن را دفع نمی‌کند بلکه کمبود آهن در بدن در اثر کمبود خـون و تغذیه بد و کمبـود ویتامین‌هـای B12 و C رخ می‌دهد. مقدار نیاز مصرف روزانه آن 15 تا 20میلی‌گرم می‌باشد. در صـدگرم از انجـیر خشک و بـادام و خرمـای

تازه و رب‌گوجه به ترتیب 5/3- 10/4- 5/3- 3/4 میلی‌گرم آهن موجود می‌باشد.

کمبود آهن در بدن باعث تنگی نفس، سرگیجه، خستگی، کم‌خونی و در موارد حاد آن از کارافتادگی قلب را باعث می‌شود. افراد الکلی برای سوخت و ساز در بدنشان به آهن زیاد نیاز دارند اما به علت آسیب‌های گوارشی مانند التهاب مری، ورم معده یا التهاب اولین قسمت روده کوچک دچار خونریزی می‌شوند که این خونریزی منجربه از دست دادن مقدار زیادی آهن از بدن می‌شود.

روی:

این ماده معدنی در گوشت، غلات، سبزیجات و همچنین بصورت مملو در صدف خوراکی موجود است. مقدار نیاز روزانه به آن 10میلی‌گرم است. روی باعث فعالیت غده تیموس که حافظ سیستم ایمنی بدن است می‌شود. و همچنین باعث زود خوب شدن جراحات بدنی شده و نقش مهمی را در بلندی قد ایفا می‌کند و همچنین باعث تقویت حس‌بویایی می‌شود. و کمبود آن در بدن موجب اگزما، ریزش مو، اسهال و بیماری‌های اعصاب خواهد شد. در افراد الکلی سیروزکبدی با ناهنجاری‌های هموستاز(بند آمدن خون) و کمبود روی همراه است. و میزان روی در پلاسما و کبد در افراد الکلی پایین است چون الکل باعث دفع زیاد روی از ادرار آن‌ها می‌شود.

نحوه توزیع ویتامین‌ها در بدن

1- موی انسان: نیاز به ویتامین‌های B2 و C و A دارد.

2- چشم: B2 و A

3- دهان: B3 و C

4- قلب: B1

5- خون: E, B6, B12, C

6- آنتی‌بادی‌ها: A, C, B6

7- اعصاب: B1، B2، B3، B6، B12

8- کبد: B کمپلکس، A ،C

9- استخوان: C, D

10- انرژی: B1، B2 و بیوتین(از دسته ویتامین‌های B کمپلکس است که در جگر، قلوه، قارچ یافت می‌شود).

الکل چیست و چگونه بدست می‌آید؟

مقدمه

در بسیاری از نوجوانـان، الکل اولین انتخـاب آن‌ها بـرای مصرف مواد می‌باشد. درواقع، جوانان و نوجوانـان الکل را (هم از نظر مـیزان و هم از لحـاظ دفعـات مصـرف) بسیار بیشتر از سایر مواد اعتیادآور مـورد مصـرف قـرار می‌دهند. اگرچه مصـرف الکل در کودکـان زیر 14 سـال امر شـایعی نیسـت، اما اوایل نوجـوانی، دوران به‌ویـژه پرخطـری بـرای شـروع مصـرف الکل به حسـاب می‌آید. بـــرخی از والـــدین، صـــرفاً "تجربه" مصـــرف الکل در فرزندشـان را خیلی پرخطر نمی‌بیننـد، اما باید بدانند که الکل یک ماده نیرومند و دارای خاصیت تأثیرگذاری بسیار بـالا روی خلق است. الکل نه‌تنها به بر ذهن و بـدن تـأثیر می‌گـذارد، بلکه بـاعث می‌گـردد که نوجوانـان قضـاوت صـحیح و مهارت‌هـای مقابله خـود در برابر آن از دست بدهند.

کلینیک ترک اعتیاد

مصرف الکل در نوجوانان

مصـرف الکل در یک بـازه زمـانی زیـاد علائم اعتیـاد را بیشـتر می‌کنـد، اما چنانچه مصـرف‌کنندهٔ مـزمن الکل هستید یا در ترک الکل ناتوان بوده و با وجـودی که بـرای آن اقدام کرده‌اید بارها با شکست روبه‌رو شـده‌اید، بهـتر است به مرکز تـرک اعتیـاد آکسـون مراجعه و با گـرفتن خدمات روانکـاوی و درمـان خـدمات شـناختی رفتـاری و روانشناسی مشکل خود را مرتفع سازید.

تـرک الکل بیشـتر از درمان‌هـای جسـمی به درمان‌هـای روانکـاوی نیـاز دارد، تـرک الکل در کلینیک تـرک اعتیـاد آکسون تحت نظر مشاورین روانشناسی، روانپزشـکی و متخصصـین علـوم اعصـاب شـناختی انجـام میگـیرد، این ویژگی بـاعث میشـود تـرک و درمـان اعتیـاد در کمـترین زمان ممکن انجام بشود.

حتما مطالعه کنید: ترک الکل

الکل چیست و چگونه بدست می‌آید؟

الکل یک ماده روان‌گردان است که هشیاری فرد را تغییر داده و ادراکـــات و رفتـــار را دگرگـــون می‌ســـازد. نوشیدنی‌های الکلی در نتیجه عمل تخمـیر از انـواع غلات (مثل جــو، گنــدم، بــرنج)، ســبزیجات و میوه‌ها به‌دست می‌آیند. تخمــیر یک فرآیند طــبیعی است که طی آن یک مخمر هـوازی روی مـواد که قـرار است از آن الکل تهیه شود، قرار داده می‌شود. این مخمر مواد قنـدی را تجزیه کـرده و از نشاسـته موجـود در آن تغذیه می‌کند که طی این فرآیند این روان گردان تهیه می‌شود.

مرکز ترک اعتیاد

الکل چیست و چگونه بدست می‌آید؟

در یک تخمیر طبیعی، حدود 14 تا 15 درصد الکل به‌دست می‌آید. در صـورتی که بخواهند نوشـیدنی‌هایی با غلظت بیشتری تهیه کنند، از عمل تقطـیر اسـتفاده می‌کنند. در فرآیند تقطیر، میوه‌های ترش شده یا سایر مواد اولیه را می‌جوشـانند و بخـار حاصل از آن را جمع‌آوری می‌کنند و با سرد کردن آن مایعی به‌دست می‌آورند که از آب کمـتر

و الکل بیشـتری برخـوردار است. الکل اتیلیک یا متـانول که بدین طریق به‌دست می‌آید، ماده‌ای است که به‌عنوان یک کندکننده فعالیت ذهنی و بدنی عمل می‌کند.

انـــواع نوشـــیدنی‌های الکلی کدامند و چگونه مصـــرف می‌شوند؟

کلیه فراورده‌ها به‌صـورت خـوراکی مصـرف می‌شـوند و جـــذب الکل موجـــود درآن‌ها از طریق انـــدام گوارشی صـــورت می‌گـــیرد. غلظت الکل در انـــواع نوشـــیدنی‌ها متفـــاوت است و هر یک می‌توانند تـــأثیر متفـــاوتی روی فرد داشته باشند. بطور کلی چهار نـوع نوشـیدنی وجـود دارد:

آبجو (حاوی 6 تا 9 درصد الکل)

مشروب یا شراب (حاوی 21 تا 41 درصد الکل)

مشروبات تقویت شده که به آن‌ها الکل اضـافه می‌شـود (حاوی 18 تا 20 درصد الکل)

لیکور یا عرق مثل ویسکی، ودکا و جین (حاوی 40 تا 50 درصد الکل)

طعم و مزه مشخص مشروبات مختلف، حاصل روش‌های تولید آن‌هاست که به پیـــدایش انـــواع مختلف تـــرکیب شیمیایی مثل متانول، بوتانول، الدئیـدها و ... می‌انجامد. هر چند این ترکیبـــات ممکن است اثـــرات روان‌گـــردان متفاوتی به مشـروبات مختلف ببخشـند، اما به طـورکلی این تفاوت‌ها جزئی است.

در صورت مصرف الکل چه اتفاقی می‌افتد؟

روشی که روی هر فرد مصرف‌کننده تـأثیر می‌گـذارد، به عوامل زیادی بستگی دارد از جمله سـن، وزن، جنسـیت، وضعیت سلامت، میزان تحمـل، انتظـارات فـرد، وضـعیت خلق، نحوه سـوخت و سـاز بـدنی تـرکیب شـدن با سـایر مواد ممکن است اثـرات این مـواد را تشـدید کـرده و لـذا عوارض نامطلوب آن‌ها را افزایش می‌دهد.

مرکز ترک اعتیاد

اثرات سوء مصرف الکل

عـوارض الکل بیش از آن‌که از مصـرف مـداوم این مـاده تأثیر بپذیرد، تحت تأثیر میزان مصرف در هر نـوبت قـرار دارد، بدین معنی که فردی که گهگاهی مصرف می‌خورد، اما حجمی که در هر بار مصرف می‌کند زیاد است، بیشتر از فـردی که همـان مـیزان الکل را در نوبت‌هـای متعـدد مصرف می‌کند، آسیب می‌بیند.

الکل میتواند آسـیب‌های جـبران ناپـذیری به سـلامت جسمانی و روانی فرد مصرف کننـده بزند به همین جهت توصیه میکنیم تا هرچه زودتر اقدام به ترک الکل کنید.

حـدود 10 درصد الکل مصـرفی از معـده و بـاقی آن از روده کوچک و اندکی نیز از روده بـزرگ، جـذب می‌شـود. این روان گـردان به سـرعت از این انـدام جـذب رگ‌هـای خـونی می‌شـود و خـود را به بخش‌هـای مختلف بـدن رسانده و بسته به میزان تجمع آن در هر قسـمت، بـاعث کند شدن فعالیت‌های مغز و نخاع می‌گردد.

بین 30 تا 90 دقیقه پس از مصرف، غلظت آن در خون بالا می‌رود و اوج این غلظت بین 45 تا 60 دقیقه پس از

مصرف حاصل می‌شود که بسته به این‌که با شکم خالی یا همراه با غذا مصرف شود، متفاوت خواهد بود. مصرف با شکم خالی جذب را تسریع می‌کند. زمان رسیدن به اوج غلطت خونی، همچنین به طول مدتی که ضمن آن مصرف می‌شود بستگی دارد. مصرف سریع، رسیدن به اوج غلظت را تسریع، و مصرف تدریجی، زمان آن را طولانی‌تر می‌کند. جذب در مورد نوشیدنی‌هایی که غلظت بالاتری دارند، سریع‌تر صورت گرفته و فرد زودتر به حالت مستی می‌رسد.

چگونه می‌توان تشخیص داد که فردی الکل مصرف کرده است؟

فردی که الکل مصرف می‌کند معمولاً خلق بسیار شاد و سرحالی پیدا می‌کند، اما رفتارهای او به‌گونه‌ای نیست که از سوی دیگران به‌نظر احمق یا دیوانه به‌نظر برسد. حافظه فرد خیلی زود تحت تأثیر قرار گرفته و قید و بندهای زیادی از رفتارهای او برداشته می‌شود که ممکن است در این حالت دست به رفتارهایی بزند که منجر به پشیمانی بعدی گردد و حتی ممکن است بعداً به خاطر نیاورد که او این رفتار را انجام داده است.

کلینیک ترک اعتیاد

اثرات مصرف الکل

تصمیم‌گیری‌های فرد نیز در این حالت تحت تأثیر قرار می‌گیرند. برخی افراد در این مواقع دست به معاملاتی می‌زنند که زندگی آن‌ها را در معرض خطر قرار می‌دهد. این افراد ممکن است بسیار بی‌قرار، پرخاشگر یا تکانشی شوند. در اثر مصرف زیاد، کنترل فیزیکی از بین

می‌رود و فــرد تعــادلش را از دست داده و تکلم بریــده بریده و تاری دید پیدا می‌کند. از این‌رو احتمال تصادفات رانندگی، درگیری‌هــای فــیزیکی و درگــیر شــدن در رفتارهای جنسی پرخطر در این افراد بسیار زیاد است.

آیا مصرف الکل ممکن است به اعتیاد به آن منجر شود؟

بله، مصرف طولانی‌مدت در برخی افـراد منجر به اعتیـاد می‌شــود. وابســتگی به الکل که تحت عنــوان الکلیسم شناخته می‌شود، از چهار ویژگی برخوردار است:

تمایل شدید برای مصرف:

یک نیاز شدید و یا اجبار برای مصـرف؛ بـرخی اوقـات در افراد این نیاز به قوت نیاز فرد به غذا و آب می‌باشد.

از دست دادن کنترل:

ناتوانی در کنترل خود در برابر مصرف در موقعیت‌هــایی که پیش می‌آید.

وابستگی جسمانی:

بروز علائم تـرک از جمله تهـوع، لـرز و اضـطراب پس از توقف مصرف به دنبال یک دوره مصرف زیاد

تحمل:

شـکل‌گیری اعتیــاد در افــراد متفــاوت است. این امر به وراثت و نـوع ژنتیک آن‌ها مربـوط می‌شـود که اسـتعداد فــرد بــرای ابتلا به اعتیــاد در تــرکیب با ســایر عوامل محیطی افــزایش می‌یابد. بــرخی از این عوامل عبارتند

از: محل و نحـوه زنـدگی، خـانواده، دوسـتان و فرهنـگ، فشار هم‌سالان و....

کلینیک ترک اعتیاد

اثرات الکل بر رفتار

چگونه به خـــود یا کســـانی که گرفتـــار اعتیـــاد به الکل شده‌اند کمک کنید؟!

بخشی از کمک و راهنمـــایی متخصصـــان درمـــان اعتیـــاد کلینیک ترک اعتیاد آکسون این است که شـما را از منظر گونـاگون و اغلب پیچیـده تـرک الکل و خـدمات درمـانی راهنمـــایی می‌کـــنیم. هـــدف ما اطلاع رســـانی در مـــورد خودشناسی و علم در پشت اعتیاد اسـت؛ ارائه اطلاعـات و مشاوره مربوط به سـن، جنسـیت، وضـعیت و توانـایی شما برای انتخاب یک روش درمان آگاهانه بـــرای کمک به خودتان است.

"ترک

با مصرف الکل:

تصـــادفات راننـــدگی ناشی از مصـــرف که منجر به مـــرگ می‌گردند، در میان نوجوانـان از شـیوع بـالایی برخـوردار است. مصرف الکل همچنین با مرگ‌هـای ناشی از قتل و خودکشی نیز رابطه دارد.

نوجوانانی که الکل مصرف می‌کنند، به احتمـال بیشـتری درگیر رفتارهـای جنسی پرخطر و به تبع آن بیماری‌هـای مقاربتی می‌شوند.

نوجوانـــانی که الکل مصـــرف می‌کننـــد، بیش از دیگـــران قربانی جرایم خشن از قبیل درگیری‌های فیزیکی، تجاوز به عنف و سرقت می‌گردند.

افت تحصـیلی و تـرک تحصـیل در نوجوانـانی که مصـرف کننده هستند، شایع‌تر از دیگران است.

فردی که در نوجـوانی شـروع به مصـرف می‌کنـد، چهـار برابر بیشتر از فردی که در بزرگسـالی مصـرف می‌کنـد، دچار وابستگی و سوءمصرف می‌گردد.

مرکز ترک اعتیاد

اثرات مصرف الکل

با این تفاسیر، پیام هشـدار دهنـده بـرای والـدین روشن است: "مصـرف الکـل، یک رفتـار بسـیار پرخطر و تهدید کننده برای نوجوانـان است و هرچه این رفتـار در سـنین پـایین‌تری رخ دهـد، احتمـال بـروز مشـکلات مرتبط با آن بیشـــتر خواهد بـــود. بنـــابراین بســـیار مهم است که به فرزنـــدانتان کمک کنید تا از رفتن به ســـوی این رفتـــار اجتناب کنند".

اثرات کوتاه مدت مصرف الکل کدامند؟

الکل به ســـرعت وارد گـــردش خـــون شـــده و خـــود را به قسـمت‌های مختلف بـدن می‌رسـاند. اغلب سیسـتم‌های بـــدنی تحت تـــأثیر قـــرار گرفته و فعالیت‌شـــان مختل می‌شـــود. بســـته به مـــیزان مصـــرف و شـــرایط فـــرد مصـــرف‌کننده، الکل می‌تواند دامنه وســـیعی از اثـــرات کوتاه مدت و فوری را ایجاد نماید. برخی از آن‌ها عبارتند از:

شکسته شدن قید و بندها و ناتوانی در جلوگیری از بروز هیجانات

سرگیجه و برافـروختگی چهـره در نتیجه اتسـاع رگ‌هـای خونی

افزایش ترشح اسید معده

اختلال عمومی در کارکرد مغز و دستگاه عصبی

ایجاد ناهماهنگی کلی در بدن

اختلال در مهارت‌های حرکتی

افت سرعت واکنش به محرک‌های محیطی

پرخاشگری

اختلال عمومی در حواس، تاری دید و تکلم بریده بریده

تهوع

فقدان هشیاری

مرکز ترک اعتیاد

اثرات کوتاه مدت مصرف الکل

مصـرف سـنگین ممکن است ایجـاد مسـمومیت در فـرد نماید که دوره‌های کوتاهی از سـردرد، تهـوع و در بـرخی اوقات استفراغ را به همراه دارد.

اثرات بلندمدت مصرف الکل کدامند؟

برخی از عـوارض آسـیب‌زا، مانند آنچه که ذکر گردید پس از مصــرف و طی دوره کوتــاهی رخ می‌دهند. اما دارای

عوارضی نیز هست که در طی مصرف بلند مدت این ماده و اغلب به‌صورت تدریجی و شاید طی سال‌ها بروز می‌یابند، مثل: نارسایی‌های کبدی، مشکلات قلبی عروقی، برخی سرطان‌های خاص و غیره.

مشکلات کبدی:

مشکلات کبدی از شایع‌ترین اختلالات مرتبط با مصرف این روان گردان می‌باشد. برخی از مصرف‌کنندگان در اثر مصرف مزمن به هپاتیت الکلی یا التهاب کبدی دچار می‌شوند که علائم آن عبارت است از:

تب، یرقان (زردی بیش از حد پوست، کرهٔ چشم و ادرار) و دردهای نامعمول شکمی، هپاتیت الکلی در صورتی که مصرف ادامه داشته باشد، می‌تواند منجر به مرگ نیز بشود.

در صورتی که مصرف متوقف و درمان صورت گیرد، شرایط عکس بوده و احتمال بهبود فرد وجود دارد. حدود 20 تا 30 درصد کسانی که مصرف سنگین دارند، به سیروز کبدی یا زخم کبد مبتلا می‌گردند. افرادی که سیروز کبدی دارند، نباید به هیچ‌وجه الکل بخورند چرا که مرگ آن‌ها را در پی خواهد داشت. سیروز کبدی برگشت پذیر نیست، اما اگر فرد مصرف را کنار بگذارد، شانس زنده ماندن او بیشتر خواهد شد. اگرچه درمان‌هایی برای این بیماری در دسترس است، اما ممکن است در برخی موارد به پیوند کبد نیاز باشد. افرادی که هپاتیت C دارند، در برابر آسیب‌های کبدی ناشی از مصرف آسیب‌پذیرترند و مصرف در این افراد به احتمال زیاد آن‌ها را با سیروز کبدی یا سرطان کبد روبه‌رو خواهد ساخت.

مرکز ترک اعتیاد

سیروز کبدی از عوارض مصرف الکل

سرطان:

مصرف طولانی مدت احتمال ابتلا به برخی انواع سرطان، به‌ویژه سرطان‌های مری، دهان، گلو و حنجره ارتباط بسیار نزدیک دارد. برخی تحقیقات نیز حاکی از آنند که مصرف در زنان احتمال ابتلا به سرطان سینه را افزایش می‌دهد. همچنین مصرف الکل با سرطان‌های روده و رکتوم نیز رابطه دارد.

پانکراتیت:

پانکراس یا لوزالمعده با ترشح انسولین، قند خون را تنظیم می‌کند. همچنین در هضم غذا نیز نقش مؤثری دارد. مصرف بلندمدت می‌تواند به این عضو آسیب رسانده و منجر به شکل‌گیری بیماری پانکراتیت یا التهاب لوزالمعده گردد. پانکراتیت حاد می‌تواند با درهای شکمی شدید همراه باشد که کشنده هستند. پانکراتیت مزمن نیز با دل دردهای مزمن، اسهال و پایین آمدن شدید وزن فرد همراه است.

قلب:

مصرف سنگین الکل فرد را در برابر ناراحتی‌های قلبی آسیب‌پذیر ساخته و احتمال حملات قلبی، سکته و فشار خون را در افراد افزایش می‌دهد.

سیستم ایمنی:

الکل به‌طور کلی می‌تواند روی سیستم ایمنی بدن تـأثیر گـذارده و با تضـعیف نمـودن دفاع‌هـای بـدن، فـرد را در برابر بیماری‌های مختلف آسیب‌پذیر کند.

مغز:

مغز نوجـوان هنـوز در حـال رشد بـوده و به اثـرات الکل بسیار حسـاس است. مصـرف زیـاد در این دوره می‌تواند قـدرت تصـمیم‌گیری و قضـاوت فـرد را به شـدت مختل سـاخته و یا عـوارض بلندمـدت و پایـداری روی حافظه برجای گذارد.

الکل به‌طـور متوسط 10 سـال از عمر افـراد مبتلا به سوءمصرف می‌کاهد. الکل در مرگ‌های ناشی از مصرف مواد، در رأس سایر مواد قرار دارد.

مرکز ترک اعتیاد

اثرات سوء مصرف الکل بر مغز

سـرطان، مشـکلات قلـبی و عـروقی و مـرگ بخشی از عوارض مصرف الکل اسـت، پس بهـتر است هرچه زودتر این عوارض را جدی بگیرید و برای ترک الکل اقدام کنید، مشاورین و متخصصین مرکز ترک اعتیاد آکسـون، آمـاده ارائه خـدمات مشـاوره‌ای و درمـانی به شـما عزیـزان میباشند.

خطر سوءمصرف الکل در برخی افراد، بیشتر از سایرین است:

آن‌هـایی که مصـرف را در سـنین پـایین‌تر از 15 سـال تجربه می‌کنند.

کسانی که دارای والدین مصرف‌کننده هستند.

کسانی که دوستان نـزدیکی دارند که الکل یا سـایر مـواد اعتیادآور مانند ماری جوانا یا هروئین را مصرف می‌کنند.

کســـانی که مشـــکلات رفتـــاری از جمله پرخاشـــگری، رفتارهای ضداجتماع یا تکانشی بودن دارند.

کسانی که دارای تجربه حادثه آسیب‌زا مثل کـودک آزاری در دوران کودکی داشته‌اند.

کسانی که با مشکلات تحصیلی عمده روبه‌رو هستند.

کسـانی که والـدین حمـایت کننـده ندارند و آن‌هـایی که تجربه طرد یا بدرفتاری از سوی والدین‌شان دارند.

کلینیک ترک اعتیاد

خطرات سوء مصرف الکل

موارد مذکور در نوجوانان نیازمند توجه ویژه هسـتند، اما بدین معنی نیست که اگر یک یا چند مـورد آن‌ها در مـورد فردی صادق باشد، حتماً وی به سوءمصـرف مبتلا خواهد شد. بلکه این‌ها هشداری به‌ویژه برای والدین هسـتند که از شـکل‌گیری این مشـکل در فرزندان‌شـان پیشـگیری نمایند. به‌عنـوان مثـال در مـورد نوجـوانی که مشـکلات رفتـاری یا تحصـیلی دارد، می‌توانند به مشـاور مدرسه یا مراکز ســـلامت روان مراجعه و درصـــدد رفع مشـــکل فرزندشـان برآیند و یا سـعی کنند خودشـان مصـرف را کنار گذارده، به حمایت فرزندشان پرداخته و ارتبـاط بـاز و صمیمانه‌ای با وی برقـرار نمایند. همچـنین با آگـاهی و

شناخت روش‌های پیشگیری از اعتیاد به فرزندان و خانواده خود کمک کنند.

حتما مطالعه کنید: نقش خانواده در پیشگیری از اعتیاد

والدین در پیشگیری از سوءمصرف الکل در نوجوانان چه نقشی دارند؟

والدین می‌توانند با صحبت کردن با فرزندان‌شان در مورد خطرات مصرف الکل و سایر مواد اعتیادآور و داشتن نقش فعال و تأثیرگذار جهت پیشگیری از اعتیاد و باورهای غلط درباره اعتیاد روی حوزه‌های مختلف زندگی فرزندان‌شان مؤثر واقع شوند.

مرکز ترک اعتیاد

پیشگیری از سوء مصرف الکل توسط جوانان

برای بسیاری از والدین مطرح کردن موضوع سوء مصرف مواد با فرزندشان، آسان نیست، ممکن است فرزندانتان سعی کنند بحث را منحرف ساخته و یا ممکن است خود شما از آنچه که عنوان می‌کنید و یا نحوهٔ شروع بحث مطمئن نباشید. از این‌رو توصیه می‌شود قبل از آن‌که چنین بحثی را با نوجوانان تان آغاز کنید، خوب درباره آنچه که می‌خواهید به زبان بیاورید بی‌اندیشید و روند بحث را پیش‌بینی کنید. همچنین درباره واکنش‌های احتمالی فرزندتان و چگونگی پاسخ خود به احساسات و سوالات او تفکر نمایید. سپس زمانی را برای صحبت در مورد این مسئله برگزینید که هم شما و هم فرزندتان در شرایط مناسب و آسوده‌ای قرار داشته باشید.

به‌خاطر داشـته باشـید که لازم نیست که شـما در همـان صـحبت اول، کلیه مطـالب مربـوط به مصـرف را پوشش دهید. درواقع شما باید در طی تماس و بحث‌های مــداوم با فرزنــدتان در طــول دوران نوجــوانی، این مســائل را مطرح کنید که اولاً در کل این دوره پرخطر، تماس‌تان با وی را حفظ کـرده باشـید و دیگر آن‌که مطـالب و بحث‌ها برای او تکراری و خسته‌کننده نشوند.

همچـنین آگـاه باشـید که مکالمه شـما باید به‌صـورت یک بحث باشد یعـنی هر دو طـرف باید در آن شـرکت داشـته باشند و مـراقب باشـید که یک سـخنرانی یک‌طرفه ارائه ندهید. موضـوعات ذیل ممکن است به شـما در شـروع یا هدایت بحث در این زمینه کمک نمایند:

نگرش فرزندتان نسبت به الکل:

از فرزندتان سوال کنید که درمـورد الکل چه نظـری دارد و راجع به مصــرف در نوجوانــان چگونه فکر می‌کند و به دقت و بـــدون آن‌که صـــحبت‌های او را قطع کنیـــد، به حرف‌هایش گوش دهید.

حقایق مهم راجع به الکل:

در حالی که اغلب نوجوانـان فکر می‌کنند همه چـیز را در رابطه با الکل می‌دانند، اما مطالب و حقایق بســیاری در این مـورد وجـود دارد که نسـبت به آن‌ها آگـاهی ندارند. شما می‌توانید با مطرح کردن آن‌ها به بحث در این زمینه بپردازید که برخی از آن‌ها عبارتند از:

الکل یک مـــــاده نیرومند است که بـــــدن و ذهن را کند می‌سازد. این مـاده همـاهنگی حرکـات را مختل می‌کنـد،

سرعت واکنش فرد به محرک‌ها را کند کرده و به نگرش، تفکر صحیح و قضاوت فرد آسیب می‌زند.

آبجو و مشـروب، کم خطر از "عـرق یا لیکـور" نیسـتند، بلکه محتوای همه آن‌ها یکسان بـوده و عـوارض یکسـانی را نـیز بر جـای می‌گذارند. فقط تفـاوت آن‌ها در حجم و غلظت الکل موجـود در آن‌ها است. مثلاً 12 گیلاس آبجو برابر با پنج گیلاس مشروب و یا 1/5 گیلاس عرق به بدن آسیب می‌رساند.

اغلب افـراد نمی‌خواهند بپذیرند که الکل چه اثـرات بـدی روی آن‌ها می‌گذارد و برخی مدعی هستند که زمـانی که الکل می‌خورند، هیچ تفـاوتی با حـالت طـبیعی خودشـان ندارند. اغلب تصـادفات رانـندگی در این حـالت نـیز به همین دلیل رخ می‌دهد که افـراد فکر می‌کنند می‌توانند اتومبیل را کنـترل کننـد، در حـالی که واقعیت این‌گونه نیست.

چگونه الکل بر بدن شما اثر می‌گذارد

سی ثانیه بعد از اولین جـــرعه‌ای که نوشـــیدید، الکل به مغز شـما وارد می‌شـود. این الکـل، بـاعث کـاهش مـواد شیمیایی و مسیرهایی می‌شود که سـلول‌های مغز شـما برای ارسال پیام‌ها استفاده می‌کنند، خلق و خـوی شـما را تغییر می‌دهد، رفلکس‌های شما را کند می‌کند و تعادل شـــما را از بین می‌بـــرد. شـــما همچـــنین نمی‌توانید به درستی فکر کنید و ممکن است بعدا به یاد نیاوریـد، زیـرا شما در تلاش برای ذخیره چیزهایی در حافظه بلند مـدت خواهید بـود که به دلیل کـاهش مسـیر و مـواد شـیمیایی مغز برای ارسال پیام، بعدها به خاطر آورده نمی‌شوند.

1- مغز شما منقبض شده و کوچک می‌شود

اگر به مـیزان زیـاد و طـولانی مـدت بنوشـید، مشـروب می‌تواند بر چگـــونگی کـــارکرد مغز شـــما اثر بگـــذارد. سـلول‌های آن شـروع به تغیـیر کـرده و حـتی کـوچک‌تر می‌شـــوند. در واقـــع، الکل زیـــاد، می‌تواند مغز شـــما را کوچک کند. و این تـاثیر بـزرگی بر توانـایی شـما در فکر کـــردن، یـــادگیری و به یـــاد آوردن چیزها خواهد داشت. همچنین می‌تواند باعث شـود که ثـابت نگه داشـتن دمـای بدن و کنترل کردن حرکاتتان برای شما سخت‌تر شود.

2- آیا به شما کمک می‌کند تا بخوابید؟

اثر آهسته الکل بر روی مغز شـما می‌تواند بـاعث خـواب آلودگی شما شود؛ بنابراین شـما ممکن است به سـادگی به چـرت زدن بیفتید. اما شـما به خـوبی نخواهید خوابید. بدن شما الکل را در طول شب پردازش می‌کند. هنگامی

که اثرات آن از بین برود، آن وقت، شما را با از این پهلو به آن پهلو شدن و غلتیدن رها خواهد کرد. شما خواب خوب REM را که بدن شما برای بازسازی به آن نیاز دارد، دریافت نمی‌کنید، و به احتمال زیاد کابوس و رویاهای واضح دارید. شما احتمالا برای بیداری و رفتن به سمت دستشویی، سفر زیادی در طی شب خواهید داشت.

3- اسید معده زیاد

مشروب موجب تخریب پوشش معده شما شده و باعث جریان پیدا کردن شیره گوارشی شما میشود. هنگامی که اسید و الکل به اندازه کافی در معده شما تولید و ترکیب شوند، شما احساس تهوع کرده و ممکن است به ناگهان استفراغ کنید. یک سال نوشیدن سنگین می‌تواند باعث زخم‌های دردناک ناشی از زخم معده شما شود. از طرفی، سطح بالای شیره گوارشی باعث می‌شود تا احساس گرسنگی نداشته باشید. این یکی از دلایلی است که باعث می‌شود تا افرادی که عادت به نوشیدن مداوم الکل دارند، اغلب همه مواد مغذی مورد نیاز خود را دریافت نمی‌کنند.

چه غذاهایی برای الکلی‌ها خوبست؟

4- اسهال و سوزش سر دل

روده کوچک و کولون شما نیز تحریک می‌شود. الکل باعث ازبین رفتن سرعت حرکات طبیعی این دو عضو برای حرکت غذا از طریق آن‌ها می‌شود. به همین دلیل است که نوشیدن سخت می‌تواند منجر به اسهال شود، که می‌تواند به یک مشکل بلند مدت تبدیل شود. همچنین

احتمال سوزش سر دل را افزایش می‌دهد؛ الکـل، بـاعث شل شدن عضـله‌ای می‌شـود که اسـید را خـارج از مـری شما (لوله‌ای که دهان و معده شـما را متصل می‌کند)نگه می‌دارد.

5- چرا شما مجبور به ادرار کردن هستید ... باز هم؟

مغز شما باعث ایجاد یک هورمـون می‌شـود که کلیه‌هـای شما را از تولید بیش از حد ادرار بـاز می‌دارد. اما وقـتی که الکل شـروع به عملیـات خـود می‌کنـد، به مغز شـما می‌گوید دست نگه دار! این بدان معنی است که شما باید بیشتر به دستشویی بروید که می‌تواند باعث کم آبی بدن شما شود. هنگامی که برای سال‌ها نوشـیدن بیش از حد را ادامه بدهیـد، این کـار اضـافی و اثـرات سـمی الکل می‌تواند کارکرد کلیه شما را کم کند.

6- گام‌هایی به سمت اختلال کبد

کبد شـما تقریبا تمـام الکلی را که می‌نوشـید، تجزیه می‌کند. در این فرایند، به سموم زیادی رسیدگی می‌کند. با گذشت زمان، نوشیدن سـنگین بـاعث می‌شـود که کبد چرب شده و باعث ضخیم ترشدن و تولید بافت فیبری در آن شـود؛ و این بـاعث محـدود شـدن جریـان خـون به آن می‌شود، بنابراین سلول‌های کبدی آنچه را که برای زنـده مانـدن نیـاز دارنـد، نمی‌گیرند. در نتیجـه، کبد زخمی می‌شود و کار خوب خود را متوقف می‌کنـد؛ یک بیمـاری که به نام سیروز شناخته می‌شود.

7- آسیب پانکراس و دیابت

به طور معمول، این ارگان، باعث تولید انسولین و سایر مواد شیمیایی می‌شود که به سیستم گوارشی شما، کمک می‌کند تا غذا را هضم کند. اما مشروبات الکلی این فرآیند را مسدود می‌سازند. مواد شیمیایی درون لوزالمعده باقی می‌مانند و همراه با سمومی که از الکل ناشی می‌شود، آن‌ها باعث التهاب این ارگان می‌شوند، که می‌تواند منجر به آسیب جدی شود. پس از گذشت سال‌ها، بدان معنی است که شما قادر نخواهید بود انسولین مورد نیاز خود را بسازید، که می‌تواند به دیابت منجر شود. این باعث می‌شود احتمال بیشتری برای ابتلا به سرطان پانکراس نیز داشته باشید.

8- خماری چیست؟

این طعم پنبه در دهان مانده صبح روز بعد، تصادفی نیست. الکل شما را کم آب می‌کند و رگ‌های خونی را در بدن و مغز شما گسترده می‌کند. این باعث سردرد شما می‌شود. معده شما می‌خواهد سموم و اسید را از بین ببرد، که باعث تهوع و استفراغ می‌شود. و چون کبد شما به مقدار زیادی مشغول پردازش الکل بوده، به اندازه کافی قند را وارد خون شما نمی‌کند،و باعث ضعف و تلو تلو خوردن شما می‌شود.

9- اثرات الکل بر قلب

یک شب نوشیدن الکل ممکن است سیگنال‌های الکتریکی را که ریتم قلب شما را پایدار نگه می‌دارد، تحمل کند. اما اگر این کار را برای سال‌ها انجام دهید، می‌توانید این تغییرات را دائمی کنید. الکل به معنای واقعی کلمه می‌تواند قلب شما را از بین ببرد. با گذشت زمان، مانند

یک باند لاستیکی قدیمی، عضلات قلب را از کشش و تپش می‌اندازد،. همچنین قلب نمی‌تواند خون را به خوبی پمپ کند و این باعث می‌شود تا هر قسمت از بدن شما تحت تاثیر قرار گیرد.

10- تغییر در درجه حرارت بدن

الکل رگ‌های خونی شما را افزایش می‌دهد و جریان خون بیشتری را به پوست شما می‌رساند. این باعث می‌شود که شما سرخ شده و احساس گرمی وبرشته شدن کنید؛ اما نه برای مدت طولانی. گرما از طریق این خون اضافی، به خارج از بدن شما رفته و دمای بدن شما کاهش می‌یابد. از سوی دیگر، نوشیدن الکل طولانی مدت و سنگین، باعث افزایش فشار خون شما می‌شود. این کار باعث می‌شود که بدن شما هورمون استرس را که باعث می‌شود تا رگ‌های خونی محدود شوند، کاهش دهد؛ بنابراین قلب شما باید سخت‌تر پمپاژ انجام دهد تا خون را با فشار بیشتری پمپ کند.

11- یک سیستم ایمنی ضعیف

ممکن است فکر کنید، یک سرما خوردگی با یک نوشیدنی الکلی مرتبط نباشد، اما ممکن است یک اتصالی وجود داشته باشد. الکل یک وقفه‌ای بر روی سیستم ایمنی بدن قرار می‌دهد. بدن شما نمی‌تواند تعداد گلبول‌های سفید خون مورد نیاز برای مبارزه با میکروب‌ها را داشته باشد. بنابراین 24 ساعت بعد از نوشیدن الکل، احتمال بیشتری برای بیمار شدن دارید. کسانی که در معرض نوشیدن سنگین و طولانی الکل

هســتند، احتمــال ابتلا به بیماری‌هــایی مانند پنومــونی و سل را برای خود بیشتر می‌کنند.

12- خرابی هورمون

این مواد شیمیایی قدرتمند همه چیز را از حرکات جنسی شــما گرفته تا چگــونگی ســرعت هضم غــذاها، کنــترل می‌کند. بــرای این‌که همیشه آن‌ها را همــوار نگه داریــد، نیــار به یک تعــادل درست بــرای آن‌ها دارید. اما الکل این هورمون‌ها را از کار همیشگی خودشان خارج می‌کند. در زنان، باعث می‌شود که برخی از دوره‌های پریود خــود را از دست بدهند و باعث مشکلاتی در زمینه بــارداری آن‌ها می‌شــود. در مــردان، این می‌تواند شــامل مشــکلاتی در ایجــاد نعــوظ، کم شــدن تعــداد اســپرم، کــاهش انــدازه بیضه‌ها و رشد سینه در آن‌ها باشد.

13- از دست دادن شنوایی

الکل بر شـــنوایی شـــما تـــأثیر می‌گـــذارد، اما هیچ کس مطمئن نیست دقیقا چطـــور این اتفـــاق می‌افتد. این می‌تواند ناشی ازاین باشد که بخشی از مغز شـــــما که صدا را پردازش می‌کنــد، خــراب می‌شــود. یا ممکن است به اعصاب و موهــای کوچک در گــوش داخلی شــما ،که به شما کمک کند بشنوید، آسیب برساند؛ با این حال، اتفاق می‌افتد. نوشیدن به این معــنی است که شــما باید بــرای شــنیدن، صــداهای بلنــدتری دریــافت کنید و این می‌تواند دائمی شود. مصــرف کننــدگان دراز مــدت الکــل، اغلب از دست دادن شنوایی دارند.

14- استخوان‌های نازک، عضله کمتر

نوشیدن سنگین الکل، می‌تواند سطوح کلسیم را از بین ببرد. علاوه براین، تغییرات هورمونی که الکل باعث آن می‌شود، می‌تواند بدن را از ساختن استخوان جدید بازدارد. آن‌ها ضعیف‌تر و شکننده‌تر می‌شوند؛ وضعیتی که پوکی استخوان نامیده می‌شود. مشروبات الکلی همچنین باعث محدود شدن جریان خون به عضلات شما شده و خون را به پروتئین‌هایی که باعث ساختن عضلات می‌شوند، نمی‌رساند. با گذشت زمان، توده عضلانی پایین و قدرت کمتری پیدا خواهید کرد. حالا شما بگوئید: آیا ارزش این همه مشکلات مربوط به سلامت را دارد.

بررسی علمی و فقهی الکل و فراورده‌های آن

الکل, مایه ای آلی و ترکیب یافته از ئیدروژن, اکسیژن و کـربن است که در عصر حاضر, با پیشـرفت روز افـزون دانش و فن, کـاربردی گسـترده در عرصه زنـدگی بشر, یافته است.

هم اکنـون الکل, در صـنعت داروسـازی و پزشـکی, از اهمیت ویژه ای برخوردار شده است.

از الکلها در سـاخت داروهـای مسـکّن و شـربتهای خـواب‌آور و به عنـوان مـاده ای زداینـده, خشک و ضدعفونی کننده, در بیمارستانها و مرکزهای بهداشـتی, اسـتفاده می‌شـود. در آزمایشـگاه‌های پزشـکی و انـدام شناسی- آنـاتومی- جهت نگهـداری اعضـای بـدن, الکل, کاربرد گسترده ای دارد.1

الکل, بـرای تهیه مـواد اوّلیه در صـنعتهای گونه گـون, حلاّل, یا نگهدارنـده در پـاره ای از داروها, مانند دهـان شـوی, دوای سـرفه و داروی مـوی سر2,ـ گونه گـون عطرها, ادوکلنها, مـواد آرایشی, شـربتها و عصـاره‌های گیـاهی, رنگها و مـواد پلاسـتیکی و حـتی به تـازگی به عنوان سوخت ماشین3، و یا به تنهایی جهت آرام کردن دردهای مزمن, همانند آنژین صدری و قاعـدگی دردنـاک, مـار زدگی, سـوختگی و سـرطان و سـایر دردها به کـار می‌رود.4

با این گستردگی کاربرد و استفاده از الکل در صـنعتهای گوناگون و حیاتی, که روز به روز در حال گسترش است, بایسته می‌نماد حکم پاکی, یا ناپاکی الکل و فراورده‌های

آن, در کتـاب و سـنّت, سرچشـمه‌های اجتهـادی اسـلام, بررسی و پژوهش دقیق و همه سویه گردد.

کوشش جهت شـناخت علمی الکل و فراورده‌هـای آن, و در آوردن و دریـافت حکم شـرعی آن از کتـاب و سـنت, منبعها و سرچشـمه‌های دیـنی و نصـها و سـخنان روشن شریعت, هدف این بررسی و پژوهش است.

امّا از آن جا که در کتـــاب و ســـنت و در ســـخنان روشن دینی, سـخن از الکل به میـان نیامـده و فقیهـان, به این دلیل که الکل را سُـکرآور انگاشـته, برابر دلیلها, حکم به نجس بـــودن آن داده اند; در دیگر ســـوی, درک ســـخنان شـرع در بـاب آب مایگـان سُـکر آور, چه بسا بسـتگی بر فهم و درک نصها و سخنان وارد شده در باب خمر داشته باشد, لازم و بایســـــته است نجسی و یا پـــــاکی خمر و مشـروبات الکلی را بررسی کـنیم. اگر پـاکی خمر ثـابت گردد, پاکی الکلها نیز به خودی خود ثابت می‌شود.

پیشینه تحقیق

از آن جا که الکل به تـــازگی در عرصه زنـــدگی بشر راه یافته, ناگزیر بحث از پاکی و نجسی آن را باید در سخنان فقیهـان این روزگـار جست وجو کـرد. بیش‌تر مجتهـدان روزگـار ما, در رسـاله‌های عملیه و اسـتفتاءات خـود, به گونه ای حکم گونه گـون الکلها را بیـان کـرده اند; امّا در کتابهـای اسـتدلالی فقهی خـود, از وارد شـدن به بحث کارشناسی موضوعی و شناخت و تحلیل علمی موضـوع, خودداری ورزیده‌اند.

شـاید نخسـتین کسی که بـرای بیـان حکم الکل, خـود را نـاگزیر از تحلیل علمی موضـوع دیـده و در کتـاب خـود:

(بحـوث فی شـرح العـروة الـوثقی) به شـرح در شـناخت الکلها و گونه‌های آن, سخن گفته, شهید محمد باقر صدر است.

آقــای خــوئی نــیز, در کتــاب (تنقیح العــروه) خــود بحث کوتـاهی در بـاب الکلها دارد که بحـثی غـیر کارشناسـانه است.

در هر حال, کتاب تحقیقی و آکنده از دلیل و برهـان و به گونه جداگانه, در این زمینه نگاشــته نشــده است. گرچه ســالیان پیش کتــابی با قطع جیــبی, به نــام: (بررسی فراورده‌هــای الکل از نظر فقه اســلامی) نوشــته دکــتر احمد صبور ارودباری کارشـناس دانش شـیمی, از سـوی دارالتبلیغ اســــــــلامی در قم منتشر گردید, امّا دارای ویژگیهای استدلالی فقهی نیست.

چنانچه گفته شد, موضــوع اصــلی این نوشــتار, بررسی موضـوعی و حکمی الکل و فراورده‌هـای آن است. اما از آن جــایی که حکم به پــاکی و یا ناپــاکی آن, بســتگی به شــناخت خمر و آب مایگــان سُــکرآور دیگر و حکم آن‌ها دارد, فصل نخست مقاله را به بحث در این بــاره ویــژه می‌ســازیم. و در فصل دوم نوشــتار, در بــاب شــناخت موضوعی نوشیدنیهای الکلی و آب مایگان سُکرآور, بحث می‌کــنیم و به جست وجو در حکم پــاکی و ناپــاکی آن‌ها می‌پردازیم.

و در بخش پایــانی, که بخش اصــلی نوشــتار ماست, از شناخت علمی الکل و فراورده‌های آن و دلیلهــای پــاکی, یا ناپـاکی آن‌ها سـخن رفته است و دلیلهـای فقیهـان در

حکم الکل, شرابهای طبی و شـربتهای دارویی الکل دار, به بوته نقد و بررسی گذاشته شده است.

خمر و حکم آن در منابع اجتهادی

1. معنــای خمر: خمر در لغت به معنــای پوشــانیدن و پنهــان کــردن است. و از آن جا که شــراب قــوا و حواس ظاهری و عقل انسان را می‌پوشـاند, بـدان خمر گفته شده است.5 و در عرف عامه, به هر آب مایه سُـــــکرآوری که از انگـــــور, یا دیگر میوه‌ها و دانه‌ها, گرفته شده باشد, خمر گفته می‌شود.6

اما در نظر شـرع, آیا هر آب مایه سُـکرآوری خمر است و یا این که خمر بر گونه ویـــژه نوشـــیدنیهای الکلی گفته می‌شود؟

در این زمینه, دو دیدگاه وجود دارد:

دیـــدگاه نخست: خمر عبـــارت است از گونه ویـــژه ای از نوشــیدنیهای الکلی که از خرما, انگــور, کشــمش, جو, یا عسل و... ســاخته شـده باشد. برابر این رأی, به هر گونه نوشیدنی الکلی, خمر گفته نمی‌شود, بلکه زیر عنوان آب مایه‌های سُکرآور قرار می‌گیرد.

از آن جا که سبب حرام بــودن خمر, اسـکار آن است, آب مایگــان سُـکرآور نــیز حــرام هســتند. امّا بــرای پــاکی و ناپاکی آن, به دلیل جداگانه ای, غـیر از دلیل نجس بـودن خمر نیاز است.

دلیلها:

1. پیامبر اسلام(ص) می‌فرماید:

(الخمر من‌هاتین الشّجرتین النخلة والعنبة.)

خمر از دو درخت به دست می‌آید: درخت خرما و انگور.

در جای دیگری می‌فرماید:

(خمر از پنج چیز به دست می‌آید: از انگور, کشمش, عسل, جو و خرما.)7

1. امام سجاد(ع) می‌فرماید:

(خمر از شش چیز ساخته می‌شود: خرما, کشمش, گندم, جو, عسل و ذرّت.)8

دیدگاه دوم: خمر عبارت است از هر گونه آب مایه سُکرآور چه در عصر رسالت, رایج بوده باشد و چه سپسها رایج گردیده باشد. در این نظر, آنچه حرام و نجس انگاشته شده, خمر است; از این روی, همه نوشیدنیهای الکلی عصر حاضر, زیر عنوان خمر قرار می‌گیرند. صاحبان این دیدگاه, به این موردها استدلال کرده اند:

الف. امام باقر(ع) در تفسیر آیه (انّما الخمر والمیسر...) می‌فرماید:

(أمّا الخمر فکلّ مسکر من الشراب إذا أخمر فهو خمر, و ما أسکر کثیره فقلیله حرام...)9

هر آب مایه سُکرآوری که خماری آورد, خمر است و آنچه زیاد آن مستی‌آور باشد, کم آن حرام و ممنوع است.

ب. از امـام معصـوم در مـورد نوشـابه ای به نـام خُـشی پرسـیدند و امـام در جـواب فرمودند: آن هم خمر است و حرام.10

جمع بندی دو دیـدگاه: همچنانکه گفته شد, اگر خمر, تنها بر نوشیدنیهای عصر رسـالت گفته شـود, و یا دست کم, آب مایه‌هـایی را که برابر نظر عـرف, بر آن‌ها خمر گفته می‌شـود, در بگـیرد, بی گمـان پـاره ای از نوشـیدنیهای الکلی عصر حاضر, مصـــداق خمر نخواهند بـــود و زیر عنوان آب مایگان سُکرآور قـرار خواهند گـرفت. پـذیرش این دیدگاه, در حرام بـودن, یا حـرام نبـودن این گونه آب مایگان, اثـری نخواهد داشت. به این دلیل که علت حـرام بـودن پوشـیدگی و اسـکار است و حکم حـرام بـودن دائر مدار علت است. امّا پاکی و ناپاکی این گونه آب مایگـان, حتی بنابر نظر کسانی که خمر را نجس می‌دانند, نیاز به دلیل جداگانه ای دارد. و چـــون ملازمه ای میـــان حـــرام بودن و ناپاکی خمر و یا میان حـرام بـودن, و ناپـاکی آب مایه‌های سُکرآور وجود ندارد, رأی به نجس بـودن خمر و پاکی آب مایه‌های سُکرآور, مجالی خواهد داشت.

اما بنـــابر دیـــدگاه دوم, چـــون هر آنچه سُـــکرآور است, مصـداق خمر قـرار می‌گـیرد, به فصـلی زیر عنـوان آب مایه‌های سُکرآور نیازی نخواهد بود.

نقد نظریه دوم: نظریه دوم در خـــــور خدشه است. به دلیلهایی چند:

1. شـراب (خمر) مـاده ای است که نـزد عـرف, چه در زمان تشریع و چه در زمان حاضر, شـناخته شـده و روشن و گونه ســـاخت آن نـــیز, روشن است. آب

مایه‌هـــــای سُـــــکرآوری که به گونه و روش دیگر ســاخته شــود, عــرف آن‌ها را خمر نمی‌نامد و زیر عنوانهای دیگر از آن‌ها نـام بـرده می‌شـود. همانند الکلی که با آب مایه‌ها, درآمیخته شده باشد.

2. آنچه از روایات از باب دلیل و شـاهد بـرای دیـدگاه نخست عنــوان شد, دلیلی بر نظریه بــالا نمی‌تواند باشد. بــدین دلیل که امــام در آن بیانها و روایتها, بنا نداشته که در موضوع و معنای خمر دست بـبرد. بلکه درصـــــدد بیـــــان حکم و ســـــریان آن به کل سُکرآورها بوده است. این نکته, با درنگ و دقت در سخنان امام فهمیده می‌شود. به دیگر سخن, امـام در صدد بیـان این که چه چـیز خمر است و چه چـیز خمر نیست, نبـوده بلکه امـام, آهنگ آن داشـته که بیـان کند: حـرام بـودن دائر مـدار نـام لغـوی خمر نیست, بلکه هر آب مایه ای که مســـــتی‌آور باشد, خمر است. یعنی حکم خمر را دارد و حـرام است و این که امــام این نکته را یــادآور می‌شـــود, از آن جهت است که شماری در حرام بودنِ آب مایه‌هــای سُکرآور, به این دلیل که خمر نیسـتند, گمـان بَـری داشــتند و امــام, به طــور قطع, در برابر این نظر می‌فرماید: آب مایه‌هـای سُـکرآور نـیز همانند خمر هستند.

3. خمر و نوشـابه‌های الکلی از نگـاه علم: خمر, گونه ای نوشـــــابه الکلی است که بیش‌تر از سرشـــــتن (تخمیر) آب انگور تازه و یا انگور تازه کوبیده شـده به روشـــهای گونـــاگون, به دست می‌آید. در خمر, مقدار زیادی الکل وجـود دارد: 400 میلی گـرم در

لیتر و میزان الکل متلیک در شـرابهای سـفید, بین 38 تا 113 میلی گـرم در لیـتر است. در شـراب سـرخ تا 188 میلی گـرم در لیـتر نـیز می‌رسد, افزون بر آن, در شـراب مـواد زیر نـیز وجـود دارد: استالدئید 30 تا 160 میلی گرم در لیتر, سیانور یا سـیانید به حـالت آزاد 4.5 میلی گـرم در لیـتر. دی اکسید گـوگرد و ایندوید سـولفور, و بـرای شـیرین کردن آن گاهی قند هم می‌افزایند.

گـاهی به شـرابی که درجه الکلی آن پـایین‌تر از 9 درجه باشد, الکل اسـتاندارد می‌افزایند و کم وبیش, در گونه‌هـای شـرابهای معمـولی, 7.5 الی 15 درصد حجم شراب, الکل وجود دارد.11

نوشـابه‌های الکلی را, برابر این که عمل تقطـیر در آن صورت پذیرد یا نه, به دو دسته می‌توان بخش بندی کرد:

دسـته نخست, عمل تقطـیر, چکه چکه آب مایه گـرفتن, پس از سرشـتن الکل در آن صـورت می‌پـذیرد مانند کونیاک (ماده الویه انگور), Rum (ماده اولیه چغندر قند) و بـالاخره عـرق کشـمش یا راکی (عـرق بـرنج فـراورده کشورهای خاور دور) که به طـور میـانگین 30%ـ تا 50% الکل اتیلیک در بر دارد.

دسته دوم آن دسته از نوشابه‌های الکلی که عمل تقطیر در آن صورت نمی‌گیرد مانند شراب (ماده اولیه انگور) یا آب جو (ماده اولیه رازک) که مقـدار الکل آن‌ها, به طـور معمولی بین 30% تا 10% است.12

تاریخچه ساخت و مصرف خمر

از سنگ نبشته‌ها, آثـار به جـای مانـده از تمـدنهای کهن: مصر باستان, بابل, آشور و... افسانه‌های ملتهایی چون: چینیها, یونانیها, رومیها و... بر می‌آید که زمانهای بسیار دور و از عصر پارینه سنگی, بشر از آب مایه‌هـای الکل و خمر استفاده می‌کرده است.13

بشر وقــتی به ویژگیهــای انگــور پی بــرد و ویژگیهــای تخمیری آن را شناخت, صنعت شراب سازی و مصرف آن را پی گرفت.

در جزیـــرة العـــرب, از زمانهـــای دور از گونـــاگون آب مایه‌هـــای سُـــکرآور اســـتفاده شـــده است. عربها, از گونـــاگون میوه‌ها, عسل, دانه‌ها, گنـــدم گونگـــان, نوشــیدنیهای سُــکرآور می‌ســاخته و هر یک را با نــامی می‌شناخته اند:

صـهبا: شـراب انگـور. بتع: شـراب عسل, یا خرمـای تر. عُبَیرا شراب ذرّت, نبیذ: شراب فشرده از خرما, یا انگور, مرز, فضیح و....

شمس الدین نواجی در حلیة الکمیت می‌نویسد:

(تا 130 گونه مستی‌آور در جزیرة العـرب, وجـود داشـته است.)14

حنّا الفاخوری می‌نویسد:

([در عصر جاهلی] شـراب از سـوریه و فلسـطین و دیگر شهرهای مجـاور می‌آمد, و تا به بادیه می‌رسـید, بهـایش افــزون می‌شد. بنــابراین, جز تــوانگران و بخشــندگان و صاحبان کرم, کسی را توان باده گساری نبــود. بعضی از شــاعران، گه گــاه شــراب می‌نوشــیدند و به تفــاخر, به

وصــفش می‌پرداختند. از شــاعران جــاهلی که ســخن از شراب گفته اند, اعشی و طرفه بشمارند.)15

همو می‌نویسد:

(آنچه در دیـــوان اعشی چشـــمگیر است, وصف شـــراب است که در اکثر قصائد او دیده می‌شود.او, شــراب را به خــاطر خــود شــراب, نه به خــاطر تفــاخر, چنانکه عــادت شاعران پیش از او بــود, می‌ســتاید و در وصف آن, بسط مقال می‌دهد و از ندیم و ساقی و مطــرب یــاد می‌کند و در لطیف‌ترین شیوه, حــالت مســتان را تصــویر می‌نماید. گاه گفت و گوی میان باده گســار و می‌فــروش و ســاقی را در درون وصف خویش, می‌گنجاند....

او را گفـــتیم: این مشک شـــراب را به ما ده, در برابر آن شتر سفید که مهارش را آن غلام در دست دارد.

گفت: اگر نه تـــــای دیگر بر آن بیفزایید, بهـــــای چـــــنین شرابی نخواهد شد.

آن گـــاه برخاست و بـــرای ما شـــرابی ریخت که پس از لرزشش ما را آرامش بخشید.)16

ییا طرفة بن السعید, شاعر دیگر عصر جاهلی می‌سراید:

(پیوسته پیشه من شرابخواری, تمتع از لذات و فـــروختن و خـــرج کـــردن مـــوروث و مکتب بـــود تا آن جا که همه عشیره از من بگریخت و من چــون اشــتر جــرب گرفته به قطران آلوده, تنها ماندم.)

ییا می‌سراید:

(آن جا که برای رأی زدن گرد می‌آیند, مرا خواهی یافت, همچنان که صدرنشین حانوت باده فروشانم.)

ییا می‌سراید:

(بگذارهامه خود را در زمان حیاتش از می‌سیراب کنم که چون مرگ ما فرا رسد, خواهی دید کـدام یک از ما تشـنه کام از دنیا خواهد رفت.)17

خمر در قرآن

خمر که از بین برنده عقل و خرد است و تباهی آفرین و زنـدگی سـوز و جامعه بر بـاد ده, در همه ادیـان, از جمله اسـلام که بر خـرد بنا شـده, حـرام شـده است و قـرآن کـریم, با زمینه سـازی, این مایه خـردزدا را از سـاحت زندگیها دور کرد و امت اسلامی را از این گناه و آلـودگی بزرگ پاک گردانید.

علاّمه طباطبایی می‌نویسد:

(این فخر بـرای دین مـبین اسـلام, این محجه بیضـاء و شریعت غرا بس است, که زیر بنـای احکـام خـود را عقل قرار داده و از پیروی هوای نفس, که دشمن عقل است, نهی فرموده.

....

و از آن جـایی که مـردم, به قریحه حیـوانیت که دارند, همـواره متمایل به لذائذ شـهوت هسـتند و این تمایل اعمال شهوانی را بیش‌تر در بین آنان شایع می‌سـازد, تا حق و حقیقت را, و قهـراً, مـردم را که به ارتکـاب آن‌ها عادت نموده, ترکش برایشان دشوار می‌شود, هر چند که

تـرک آن, مقتضـای سـعادت انسـانی باشد. بـدین جهت, خـدای سـبحان، مبـارزه با این گونه عادتها را تـدریجاً در بین مردم آغاز کرد و با رفق و مدارا تکلیفشان فرمود:

یکی از عـادات زشت و شـایع در بین مـردم, می‌گسـاری بود, که شارع اسلام, به تدریج, تحریم آن را شروع کرد و این مطلب, با تــدبّر در آیــات مربــوط به این تحــریم که می‌بینیم چهار بار نازل شده, کاملاً به چشم می‌خورد.

بار اول فرموده:

(قل انّما حــرّم ربی الفــواحش ما ظهر منها و ما بطن والاثم والبغی بغیر الحق.)

این آیه در مکه نازل شده و به طـور کلی هر عملی را که مصداق اثم باشد, تحریم کرده, و دیگر نفرموده که شرب خمر هم مصــداق اثم است و این که در آن, اثمی کبــیر است....

تا این که آیه شریفه: (لاتقربوا الصلوة وانتم سکاری) در مدینه نـازل شد و تنها از می‌گسـاری, در بهـترین حـالات انسان و در بهـترین امـاکن, یعـنی نمـاز در مسـاجد نهی کـرده. و اعتبـار عقلی خـود ما و نـیز سـیاق آیه شـریفه نمی‌پذیرد که این آیه, بعد از آیه بقـره و دو آیه مائـده که به طـور مطلق از می‌گسـاری نهی می‌کنند, نـازل شـده باشد و معنی ندارد که بعد از نهی از مطلق می‌گســاری, دوباره نسـبت به بعضی از مـوارد آن نهی کنند. علاوه بر این که این کـار, با تـدریجی که گفـتیم از آیـات اسـتفاده می‌شود, منافـات دارد, چـون تـدریج عبـارت از این است که اول تکلیف آســان را بیــان کنند, بعــداً به ســخت‌تر و

سـخت‌تر از آن بپردازند, نه این که اول تکلیف دشـوار را بیان کنند, بعد آسان‌تر آن را بگویند.

سپس آیه سوره بقره.... نازل شد و فرمود:

(یســـئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبـــیر و منافع للناس واثمهما اکبر من نفعهما.)

این آیه بعد از سوره نساء نازل شد, به بیانی که گذشت, و دلالت بر تحـــریم هم دارد, بـــرای این که در این جا تصـــریح می‌کند بر این که شـــرب خمر, اثم است و در سـوره اعـراف به طـور صـریح بیـان می‌کند که هر چه مصداق اثم باشد, خدا آن را نهی کرده.

....

آن گاه دو آیه سوره مائده نازل شد و فرمود:

(یا ایّها الـــذین آمنـــوا انّما الخمر و المیسر والانصـــاب والازلام رجس من عمل الشـــیطان, فـــاجتنبوه لعلّکم تفلحـــون انّما یرید الشـــیطان ان یوقع بینکم العـــداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصـدّکم عن ذکر اللّه وعن الصلوة فهل انتم منتهون.)

از ذیل این دو آیه بر می‌آید که مسلمانان, بعد از شـنیدن آیه سوره بقره, هنوز از می‌گساری دست بردار نبودند و به کلی آن را ترک نکرده بودند, تا این دو آیه نـازل شد و در آخرش فرمـود: حـالا دیگر دست بر می‌دارید, یا خـیر.)

پاکی و ناپاکی خمر

موضــوع اصــلی نوشــتاری که فــرا روی دارید, بررسی موضــوعی و حکمی الکل و فراورده‌هــای آن در منــابع اجتهادی است.

امّا به دلیل آن که تمام فقیهانی که به ناپاکی الکل فتـوا داده اند, دلیلی جز همان دلیلهـای نجس بـودن خمر و آب مایه‌های سُکرآور ارائه نداده و با استناد به همـان دلیلها, حکم به ناپـــــاکی الکل داده اند, بررسی حکم خمر و آب مایه‌های سُکرآور ضروری می‌نماد.

در این بررسی, با این که سزاست و می‌باید, قرآن پیش داشـته شـود, امّا ما در این جا, به دلیل این که خواسـتیم خوانندگان, نخست با دیدگاه فقیهان آشنا شوند, بحث از اجماع را پیش داشتیم:

الف. اجماع: فقیهـان پیشـین یکی از دلیلهـایی که بـرای ناپـــاکی خمر ارائه داده اند, اجمـــاع است که به تـــرتیب دیدگاه‌های آنان را نقل می‌کنیم.

1. سید مرتضی: گویا نخستین فقیهی که اجماع را از دلیلهــای خمر به شــمار آورده است, ســید مرتضی در کتاب ناصریات باشد که می‌نویسد:

(خمر نجس است و همچــنین هر نوشــیدنی که سُــکرآور باشد. و در ناپــاک بــودن خمر میــان مســلمانان اختلافی وجــود نــدارد, مگر از شــماری که دیــدگاه و نظر آنــان, چندان مهم به نظر نمی‌رسد, نقل خلاف شده است.)19

1. ابن زهره در غنیه می‌نویسد:

(والخمر نجسة بلاخلاف ممّن یعتدّ به....)20

خمر نجس است, بدون خلاف; امّا شماری, که گفتارشان حجت نیست, آن را گفته‌اند.

1. شیخ طوسی در مبسوط می‌نویسد:

(والخمر نجسة بلاخلاف وکل مسکر عندنا حکمه حکم الخمر.)21

خمر نجس است, بدون خلاف و هر آب مایه سُکرآوری, در نزد ما حکم خمر را دارد.

1. ابن ادریس در سرائر می‌نویسد:

(خمر نجس است, بدون هیچ اختلافی. و شماری از فقهای امامیه گفته اند: نمازگزاردن در لباسی که آلوده به خمر شده باشد, بدون اشکال است... و این فتوا, مخالفِ اجماع مسلمانان است (تا چه رسد به گروهی خاص از آنان) که بر این باورند خمر نجس است و اجماع دارند بر این که نمازگزاردن در لباس آلوده به خمر, روا نیست.)22

علاّمه در مختلف23,ـ محقق, شهید اول و شهید دوم و دیگران نیز به این دلیل تمسک جسته‌اند.

نقد اجماع: 1.ابتدا چنین به نظر می‌رسد که ناپاکی خمر نزد فقیهان امامیه و عامّه, أمری ضروری باشد; اما با درنگ و دقت روی سخنان آنان و حتی کسانی که ادعای اجماع کرده اند, روشن می‌شود در ناپاک بودن, هماهنگی و یک رأیی بین فقیهان وجود ندارد. از پیشینیان, صدوقین24 و ابن أبی عقیل25 و جعفی و از پسینیان محقق اردبیلی26 و صاحب مدارک27 و محقق خوانساری28,ـ به پاکی خمر فتوا داده‌اند. از این روی,

اجماع مورد ادعای فقیهـان, در این زمینه درخـور خدشه است.

محقق در معتـبر, نجس بـودن خمر را اختلافی می‌داند و پس از آن که دلیلهـای اقامه شـده بر پـاکی و ناپـاکی را کافی به مقصـود نمی‌بیند, از بـاب احتیـاط در دین, حکم به نجس بودن خمر می‌کند.

علاّمه در مختلف, در بازشـکافی و بیـان دلیلهـای اقامه شده بر نجس بودن خمر, نتوانسته است به اجماع درخور پذیرش دست یابد:

(والخمر وکـلّ مسـکر و الفقـاع... نجس, وذهب الی ذلک اکثر علمائنا....)29

وی برای ثابت کـردن ناپـاکی خمر, به اجمـاع که نـزد وی ثـابت شـده باشد, اسـتدلال نکـرده است, بلکه به اجمـاع نقل شده از سید مرتضی و شـیخ مفید, اسـتدلال جسـته است:

(فانّه اجماع منقول بقولهما و هما صادقان, فیغلب علی الظن ثبوته, والاجمـاع کما یکـون حجة إذا نقل متـواتراً فکذا إذا نقل آحاداً....)30

این اجمـاعِ نقل شـده ای است از سـید مرتضی و شـیخ مفید. و این دو, در نقل خود راستگویند و انسان از قول آنـان اطمینـان می‌یابد و اجمـاع, همـان گونه که اگر با تـواتر نقل شـود, حجت است, با خـبر واحد نـیز حجت است.

با درنظر گـرفتن و درنگ و دقّت روی سـخنان فقیهـانی که به عصر تشـریع نزدیک بودند, و اعـتراف آنـان به

اختلاف اصحاب در این مسأله, اجماع پسینیان نمی‌تواند ارزشی داشته باشد. زیرا اجماعی نزد امامیه حجت است که کاشف از رأی و نظر معصوم باشد و با این ناهمگونی و ناسازگاری, به طور قطع نمی‌توان آسودگی خاطر پیدا کرد که این اجماع کاشف از رأی معصوم باشد.

اما سخن این است که سید مرتضی و شیخ مفید, بر چه مبنی و روی کدام اصل, ادعای اجماع کرده اند؟

باید گفت: اجماعهای ادعایی سید مرتضی, بیش تر, مبنای اصولی محکم و غیردرخور خدشه ای ندارد; زیرا فراوان دیده می‌شود سید در جاهایی که حتی فتاوای نادر و شاذی را نقل می‌کند نیز, به اجماع استدلال می‌جوید; از این روی معروف است, اجماعهای سید مرتضی, بیش‌تر اجماع تشریفاتی است و ارزش چندانی ندارد.

شیخ طوسی نیز, در نقل اجماع دچار گونه ای تسامح و آسان گیری است.

چگونه می‌توان در این مسأله ادعای اجماع کرد, در حالی که شیخ صدوق و پدرش, به پاکی خمر باور دارند.

1. باورمندان به پاکی خمر, گرچه از نظر شمار اندکند, اما از جهت جایگاه به اندازه ای هستند که پذیرش اجماع را با دشواریهای جدّی روبه رو کنند. به این دلیل که شیخ صدوق و پدرش و ابن ابی عقیل و جُعفی, که اولی و دومی, از فقیهان پیشین مدرسه قم, سومی و چهارمی از بزرگان و شیوخ اصحاب امامیّه در مدرسه فقهی عراق و

همگی نزدیک به عصر تشریع بشمارند, از مخالفان ناپاکی خمرند.

شیخ صدوق می‌نویسد:

(... ولابـأس أن تصـلی فی ثـوب اصـابه خمر, لانّ الله تعالی حرّم شربها, ولم یحرم الصـلاة فی ثـوب أصـابته.) 31

نمـازگزاردن در لباسی که به خمر آلـوده است, اشـکال ندارد. چون خداوند تبارک و تعالی, خوردن خمر را حـرام کرده, ولی نمازگزاردن در لبـاس آلـوده به خمر را حـرام نکرده است.

1. روایـاتی وجـود دارد مبـنی بر این که بین فقیهـان عصر ائمه و شـاگردان آنـان نـیز در مـورد پـاکی و ناپاکی خمر, ناسازگاری و ناهمگونی وجـود داشـته است. در روایت صـحیحی از علی بن مهزیـار آمـده است: از امام موسی کاظم(ع) از صدور دو روایت ناسازگار و ناهمگون که یکی پاکی را ثـابت می‌کند و دیگری ناپاکی را پرسش می‌شود.32

و این روایت نشـــان می‌دهد که در عصر تشـــریع, نجس بودن خمر نزد فقهاء قطعی نبوده است.

1. به گمان نزدیک به یقین, اجماع مـورد ادعا, اجمـاع مـــدرکی است و نمی‌شـــود به آن از بـــاب دلیل, استناد جست.

ب. روایـــات: روایـــاتی که بر نجس بـــودن خمر دلالت می‌کنند, بیش‌تر از هشت روایت است. امّا پـــــاره ای از آن‌ها, از جهت سند ضـعیف و پـاره ای دیگر از جهت متن

و دلالتِ به مقصود, دچار سستیها و اشکالهایی هستند. ما از بین آن‌ها, این چند روایت را برگزیده ایم:

1. صحیحه عبداللّه بن سنان قال:

(سأل أبی أبا عبدالله, علیه السلام, و أنا حاضر: إنی أُعیر الذّمیّ ثوبی وأنا اعلم أنّه یشرب الخمر ویأکل الخنزیر فیردّه علیّ, فأغسله قبل أن أصلّی فیه؟ فقال ابوعبدالله: صلّ فیه ولاتغسله من أجل ذلک, فانّک أعرته إیّاه وهو طاهر ولم تستیقن أنّه نجسة, فلابأس أن تصلّی فیه حتی تستیقن أنّه نجسة.)33

از امام صادق پرسیده شد: من لباس را به کافر ذمّی که خمر می‌نوشد و گوشت خوک می‌خورد, عاریه می‌دهم و او آن را باز می‌گرداند آیا می‌توانم در آن نماز بگزارم, پیش از آن که آن را بشویم؟ امام در جواب می‌فرماید: در آن نماز بگزار و بدین خاطر آن را نشوی; زیرا هنگامی که تو آن را به عاریت دادی, پاک بود و اکنون یقین به نجاست آن نداری....

از این روایت, استفاده می‌شود که نجس بودن خمر و گوشت خوک در نظر پرسشگر و در نظر و ذهن مسلمانان پذیرفته شده و بی چون و چرا و یقینی بوده است و امام نیز, با سکوت و امضای خود, بر این دریافت و ارتکاز ذهنی پرسشگر صحّه می‌گذارد.

1. صحیحه دوم از عبدالله بن سنان است که از پدرش نقل می‌کند و او از امام صادق(ع) می‌پرسد: شخصی لباس خویش را به کسی که گوشت مارماهی می‌خورد و یا خمر می‌نوشد, عاریه

می‌دهد و آن را بـازپس می‌گـیرد, آیا می‌تواند پیش از شست وشو با آن نماز بگزارد؟

امام می‌فرماید:

(لایصلّی فیه حتی یغسله.)34

روشن است که ناروایی گزاردن نماز در لباس یاد شــده, دلیلی جز نجس بودن آن نمی‌تواند داشته باشد.

1. صـحیحه محمد بن مسـلم: در این روایت, اسـتفاده از جامهـــای اهل ذمه و مجـــوس که در آن‌ها خمر می‌نوشند, مورد نهی قرار گرفته است.

روشن است که دلیل این نهی, نـاپرهیزی آنـان از خمر و دیگر ناپاکیهاست.

1. موثقه عمّار ساباطی, از امام صادق(ع):

(در خانه ای که خمر و یا مسـتی‌آور دیگـری وجـود دارد, نمــاز نگــزار; زیــرا فرشــتگان, در چــنین خانه ای وارد نمی‌شـوند, و در لباسی که آلـوده به خمر و یا مسـتی‌آور دیگری است, پیش از شست وشوی آن, نماز نگزار.)35

از این روایت استفاده می‌شود که نمـازگزاردن در لبـاس آلـوده به خمر, سـبب باطل شـدن نمـاز می‌شـود. و این, دلیلی جز نجس بـودن خمر نمی‌تواند داشـته باشد. گرچه ممکن است صدر روایت, که از آن مکروه بودن اســتفاده شــده است, در فهم پایــان و دنباله روایت, آشــفتگی و گسست پدیدآورد; اما دنباله و پایان روایت بدون توجه به آغـاز آن, شایسـتگی اسـتدلال دارد و صـدر آن, نمی‌تواند ذیل را از حجت بودن فرو اندازد.

1. موثقه دوم عمار ساباطی: عمّار از امام صـادق(ع) درباره ظـرفی که پیش از این در آن شـراب بـوده, می‌پرسد که آیا می‌تــوان اکنــون در آن ســرکه یا آبکامه یا زیتــون ریخت؟ امــام می‌فرماید: (هرگــاه شسته شود ایرادی ندارد.)

آن گاه راوی از ابریق و مانند آن می‌پرسد که در آن خمر بوده است. امام همان جـواب را می‌دهد. سـپس راوی از قــدح یا ظــرفی که در آن خمر می‌نوشــیده‌اند می‌پرسد. امام در جواب می‌فرماید: (سه مرتبه آن را می‌شویی.)

و در پاسخ به این پرسش که آیا آب ریختن به تنهـــــایی کفایت می‌کند, می‌فرماید:

(ریختن آب به تنهـــای کـــافی نیست, مگر آن که دست بکشد و سه بار آن را بشوید.)36

غیر از این روایاتی که یاد شد, روایات دیگری نـیز در این بــاب وجــود دارد, مانند روایت زکریا بن آدم37,ـ مرسـله یونس38,ـ روایت هشـام بن حکم39 و روایت حلـبی40, اما به دلیل این که در ســند یا دلالت این روایــات, خدشه کرده اند, از ذکر آن‌ها خودداری می‌ورزیم.

ج. قرآن مجید: از حرام بودن خمر و آیاتی که بدان دلالت داشت, به گونه فشرده سخن گفتیم; امّا اکنون و در این جا, سخن بر سر این است که آیا از آیــات الهی در قــرآن مجید, می‌تـوان بر نجس بـودن دلیل آورد و برهـان اقامه کــرد. شــماری از فقیهــان بر آیه شــریفه زیر, بر نجس بودن خمر استدلال کرده اند:

(انّما الخمر والميسر والأنصــاب والأزلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه.)41

گويا نخســتين فقيهى كه بر نجس بــودن خمر به اين آيه اســتدلال كــرده است, ســيد مرتضى در كتــاب ناصــريات باشد42.ـ اســتدلال به آيه شــريفه بر نجس بــودن خمر, بستگى دارد بر اين كه گزاره‌هاى زير ثابت شود:

1. رِجْس در لغت و عرف, به معناى نجس است.

ابن منظور در لسان العرب مى‌نويسد:

(رجسٌ: نجس)43

مصطفوى در التحقيق فى كلمات القرآن مى‌نويسد:

(قال النقاش: الرجس. النجس. و قال فى البـارع: وربّما قــالوا: الرجاسة والنجاسة, اى جعلوها بمعــنىً. و قــال الأزهرى: النجس: القذر الخارج من بـدن الانسـان, وعلى هذا فقد يكون الرجس والقذر والنجاسة بمعنىً.)44

سيد مرتضى بعد از نقل آيه شريفه مى‌نويسد:

(... أنّ الرّجس والرجز بمعنى واحد فى الشريعة.)45

شيخ طوسى در تهذيب مى‌نويسد:

(أنّ الرجس هو النجس بلاخلاف.)46

علاّمه حلى نيز در منتهى المطلب نوشته است:

(والرجس فى اللّغة النجس.)47

1. نجاست يک اصــــطلاح شــــرعى و دارای حقيقت شــرعيه است و مــراد از نجاست در آيه نــيز, همين

معنــای شــرعی آن است و نه معنــای لغــوی آن. ممکن است طهــارت به معنــای لغــوی آن باشد: از پــاکی و پــاکیزگی و نجاست به معنــای آلــودگی و ناپــاکی. ممکن است این دو, دارای معنــای شــرعی خاصی باشــند. در صــورتی می‌تــوان نجس بــودن شــراب را ثــابت کــرد که نجاست در آیه شــریفه مجعــول و برســاخته شــرعی باشد, وگرنه, اگر به معنــای لغــوی آن به کــار بــرده شــده باشد, به این معنی خواهد بود که: شراب دارای آلودگی است.

2. مــراد از واجب بــودن پرهــیز در آیه شــریفه, دوری گزیـــدن از خمر به شـــیوه‌های ممکن است. والبته نتیجه قهــری واجب بــودن پرهــیز, نجس بــودن آن است.

در صورتی که سه گزاره بالا ثابت شوند, آن گاه می‌توان حکم به نجس بودن خمر داد.

نقد گزاره نخست: رجس در لغت, به معنــای پلیــدی است و نه نجاست اصـــطلاحی. شـــاهد آن, پیش از ســـخنان لغویــون قــرآن کــریم و کاربردهــای این کلمه در قــرآن است. در این کتاب شــریف, ده بــار رجس آمــده است که در هیچ کدام از آیــات بــالا, رجس به معنــای نجس به کــار برده نشده است. در همین آیه 90 سوره مائده که رجس را به معنای نجاست گرفته اند, با درنگ و دقت, می‌تــوان دریــافت که دلالت بر پــاکی خمر می‌کند. به این دلیل که قمار در کنار خمر قرار گرفته است و قمار نــوعی بــازیِ عملی است و حکم نجس بـــودن بر آن بـــار نمی‌شـــود. و خردمندانه نیست گفته شود: بازی قمار نجس است.

(الرجس: الشئ القـذر, والـرجس يكـون على أربعة أوجه اما من حيث الطبع وامّا من جهة العقل وإمّا من جهة الشرع و اما من جهة كلّ ذلک كالميته.)48

رجس, به معنــای چــیز پلید و پلشت است و به چهارگونه به کار می‌رود: یا پلیدی سرشتی و ذاتی است و یا پلیدی عقلی و یا پلیدی شــرعی و یا این که هر سه جهت آن را داراست, همانند مـــــردار, که هم پلید عقلی است و هم پلید طبعی و هم نجس شرعی.

می نگرید که راغب اصفهانی, رجس را به معنای نجاست نگرفته است و آن را دارای مرتبه‌هایی دانسته است.

ازهری می‌نویسد:

(گاهی رجس و قذر و نجس به یک معناست و گـاهی نـیز رجس به معنای نجس نیست.)49

در تهذیب از قول زجّاج آمده است:

(الرّجس فی اللّغة اسم لکـلّ مااسـتقذر من عمل, فبـالغ اللّه فی ذم هذه الأشیاء و سـمّاها رجسـاً. ویقـال: رَجُسَ الرجلُ رجساً اذا عمل عملاً قبیحاً.)50

رجس در لغت, به معنـــای هر کـــار ناشایست و ناپســـند است.

از این روی, خداوند در نکـــــــوهش این چیزها, آن‌ها را رجس نامیـــده است. و گفته می‌شـــود: رَجُسَ الرجـــلُ رجساً, وقتی کسی کـار زشت و ناپسـندی را انجـام داده باشد.

جمع بنــدی: با توجه به معناهــای یــاد شــده بــرای کلمه رجس, باید گفت: رجس به معنای امر و کار غــیر مناسب و ناشایست است, به گونه ای که عقل سـلیم آن عمل را زشت شــمرد. این معــنی, دارای نمونه‌هــای گونــاگونی است: قذر, نجس, کار غلط و هر عمل پلید و حتی صدای بلند, شک و کفر. از این, روی کــار بــرد آن در قــرآن, به عنوان ذکر مصداق و به معنای یاد شده به شــمار می‌آید. همـــــان گونه که ممکن است این پلیـــــدی و رجس, در اندیشه‌ها, باورها, اخلاق و ویژگیهای باطنی, یا در رفتار ظاهری و یا گزاره‌های خارجی باشد.

باری, رجس به معنای نجاست اصــطلاحی نیست, بلکه به معنای پلیدی است و درآیه مبارکه نیز, در همان معنی به کار برده شده است.

اما گزاره دوم (نجاست اصـطلاح شـرعی است): سـخنی است که باید آن را ثابت کرد که به گمان ما, نمی‌توان آن را ثابت کرد امّا گزاره سوم, به نظر می‌رسد, ســخنی در آن نباشد.

یــادآوری: باید بر همه این‌ها افــزود: گــیریم (رجس) به معنای (نجس) باشد, (نجس) نیز, در معناهـای گونـاگونی به کـار بـرده می‌شـود و سرنوشـتی بسـان کلمه (رجس) دارد; دارای مرتبه‌های گوناگون.

راغب اصفهانی می‌نویسد:

(النجاسة: القذاره و ذلک ضربان: ضرب یدرک بالحاسّة و ضرب یُدرک بالبصیره...)51

نجاست, به معنای پلیـدی, ناپـاکی و آلـودگی است و این بر دو قسم است. قسمی از آن با حواس ظـاهر در خـور درک است و قسمی با قوای باطنی ....

دلیلهای پاکی خمر

دربرابر روایتهــایی که دلالت بر ناپــاکی خمر داشــتند که یادشد, روایتهایی در کتابهای معتبر وجــود دارد که دلالت بر پاکی خمر می‌کنند و نزدیک به 10 روایت می‌شود. در این گروه از روایـات, همانند گـروه اول, روایـات صـحیح, موثق و ضعیف وجود دارد.

آقای خوئی می‌نویسد:

(در برابر روایـــاتی که دلالت بر نجس بـــودن خمر دارند, روایتهـــای بســـیاری وجـــود دارد که دلالت بر پـــاکی خمر دارند. و در بین روایتها, صـــحیحه و موثقه وجـــود دارد و این‌ها از روایتهـــایی که بر ناپـــاکی خمر دلالت می‌کنند, بیش ترند. و ادعـــای این که پـــاره ای از این روایتها, از ائمه, علیهم الســـلام, به ما رســـیده باشد, دور نیست, همان گونه که دلالت آن‌ها بر پاکی خمر, روشن یا نزدیک به روشن است.)52

1. حسن بن أبی ســاره می‌گوید: از امــام صــادق(ع) پرسیدم:

(ما با یهودیان, مسیحیان و مجوســیان, رفت و آمد داریم و آنان [خوک] می‌خورند و [و خمر] می‌نوشند و لباسمان به خمر آغشته می‌شود [چه باید کرد؟]

امام در جواب فرمود اشکالی ندارد, مگر آن که بخــواهی به خاطر از بین رفتن اثر خمر, آن را بشویی.)53

1. حسن بن ابی ســـاره در روایـــتی دیگر از امـــام صادق(ع) می‌پرسد:

اگر خمر به لباسم برخـورد کـرد آیا می‌تـوانم در آن نمـاز بگزارم, پیش از آن که بشویم؟

امام در جواب می‌فرماید:

(لابأس إنّ الثوب لایُسکر.)54

1. صـحیحه عبدالله بن بُکـیر: وی می‌گوید: شخصی از امام صادق(ع) درباره سُکرآور و نبیذی که به لباس ترشح کند, پرسید.

امام فرمود: اشکالی ندارد.55

از این روایت فهمیده می‌شود که نمـازگزاردن در لباسی که به خمر آلوده شده باشد, درست است و این دلالت بر پـــــاکی خمر می‌کند. به دیگر ســـــخن برابر این روایت نمـــازگزاردن در چـــنین لباسی درست است. تنها دلیل نادرستی نمـاز, نجس بـودن خمر است که در این روایت, نفی شده است. بلکه از علت آوری روایت نخست, چـنین به دست می‌آید که مـراد شـارع از پرهـیز از خمر, حـرام بودن آن به جهت از کار انداختن قـوه خـرد است; از این روی امـام فرمـود: (پـیراهن که مست نمی‌شـود.) و این می‌تواند به این معــنی باشد که علت حــرام بــودن خمر, سُکرآوری آن است و این علت, نقشی در پاکی و نجسی آن ندارد.

1. علی بن رئاب گوید: از امام صادق پرسیدم, خمر و نبیذ مستی‌آور به لباسم رسیده, آیا می‌توانم در آن نماز بگزارم یا آن که پیش از آن باید آن را بشویم؟

حضرت می‌فرماید:

(صلّ فیه إلاّ أن تقذره فتغسل منه موضع الأثر, إنّ الله تعالی حرّم شربها.)56

حلّ ناسازگاری روایات

از آنچه تاکنون به نگارش آمد, به دست می‌آید که هر یک از دو نظریه: پاکی و ناپاکی خمر, از پشتوانه‌ها و دلیلهای معتبر روایی برخوردارند, به گونه ای که هر دو گروه با روایاتی که در اختیار دارند و در دسترس است می‌توانند به آسانی ناپاکی و یا پاکی آن را ثابت کنند.

اکنون باید دید, چه راه حلهایی برای از میان برداشتن ناسازگاری بین روایات بالا می‌توان یافت. برای از میان برداشتن ناسازگاریها, از انگاره‌هایی سخن به میان آمده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

1. روی گردانی مشهور از روایتهای دلالت کننده بر پاکی خمر:

(در زمانی که دو دلیل با هم معارض باشند, از دو حال بیرون نیست, یا در اوصاف و شرایطی که موجب رجحان یکی از آن‌هاست, از قبیل عدالت راوی, شهرت روایت, موافقت با کتاب و غیره با هم برابرند و یا یکی بر دیگری رجحان و برتری دارد, در صورت نخست, گفته می‌شود: آن دو با هم تعادل دارند و متعادل هستند و در صورت دوم گفته می‌شود: یکی بر دیگری ترجیح دارد.) 57

برابر نظر گروهی از فقیهان, شهرت می‌تواند یکی از برتری دهنده‌ها باشد. این جا, به گونه اجمال, سخن

پــذیرفتنی است. اما شــماری از فقیهــان, از این فراتر رفته و گفته اند: اگر روایت یا روایـــــاتی در فـــــرا دید فقیهان قرار داشته باشد, اما به دلیل و دلیلهــایی به آن روایات اسـتناد نشـده باشد, دلیل آن است که این روایت از حجت بودن فـرو افتـاده و حجت نیسـتند; از این روی, گفته اند: روی گردانی مشـهور از روایت صـحیحه, دلیلی است بر حجت نبودن آن.

در مورد پاک بودن نیز مسأله چنین است. گرچه پــاره ای از این روایـات صـحیح هسـتند; اما به دلیل روی گـردانی مشهور, نمی‌توانند حجت باشند.

به بیان دیگر, برابر این نظریه, اخبار دلالت کننده بر پاک بودن خمر, از پایین‌ترین ویژگیهای حجت بودن, بی بهـره اند; از این روی اخبار دلالت کننده بر ناپاکی خمر, بــدون ناسازگاری با دلیلهای طهارت, حجت هستند. با این نگاه, تعبیر به ناسازگاری در این مسأله نوعی تسامح است.

نقد: شهرت فتـوایی, نمی‌تواند سـبب برتـری روایـتی بر روایت دیگر شود. گیریم که کسی باور به برتری روایــتی به وسیله آن شود, روی گردانی مشهور, نمی‌تواند سبب حجت نبــودن روایت شــود. زیــرا روایت بــرای به دست آوردن حجت بـــودن, باید دارای شـــرایطی باشد که روی آوری مشـــهور, نمی‌تواند یکی از این شـــرایط باشد. از دیگر سـوی, حجت نبـودن روایـتی, مسـتند به شـرایط و دلیلهــایی است که روی گـــردانی مشـــهور یکی از آن‌ها نیست.

گــیریم که بپــذیریم روی گــردانی مشــهور, ســبب حجت نبودن روایتهایی می‌شود, این شهرت باید قدیمی باشد;

یعنی در عصر ائمه, یا نزدیک به آن عصر باشد و شهرتی که در عصر پسین, به هم رسیده موجب ترجیح نخواهد بود. در حالی که در مسأله ما, کسانی چون شیخ صدوق و پدرش به روایات دلالت کننده بر پاکی خمر, عمل کرده اند; از این روی, نمی‌توان ادعا کرد که شهرت پیشینیان بر عمل به روایات دلالت کننده بر ناپاکی خمر بوده است. افزون بر این, فتوای برناپاکی خمر, مستند به دلیلهایی است که فقیهان در استدلال خود بدانها اشاره کرده‌اند.شماری, سند روایات بیانگر پاکی خمر را ضعیف دانسته و شماری دیگر, به خاطر پذیرش قواعد رجالی, یا مبنای خاصی در اصول, به روایات بالا, عمل نکرده‌اند. در این موردها, روی گردانی مشهور, نمی‌تواند سبب فرو افتادن روایات از حجیت گردد.58

همانند روی گردانی مشهور فقیهان از صحیحه ابن بزیع و استناد به روایات و فتوا بر نجس شدن آب چاه, تا عصر علاّمه, أما در عصر ایشان و پس از آن, تا عصر حاضر, این روایت, به تنهایی در برابر روایات ناسازگار, مستند فتوای فقها در نجس نشدن آب چاه, با برخورد با چیزهای نجس, قرار گرفت. و این نمونه, خود, مثال گویایی است بر این که روی گردانی مشهور, نمی‌تواند سبب حجت نبودن روایتی گردد.

1. ناسازگاری روایتهای دلالت کننده بر پاکی خمر, با قرآن کریم: یکی از دلیلهای برتری روایتی بر روایت دیگر, این است که: روایتی که با کتاب الهی, ناسازگاری داشته باشد, حجت نیست و اعتبار ندارد. در این جا نیز, برابر آنچه گذشت که رجس در قرآن, به معنای نجس بود, روایتهایی که

دلالت بر پـاکی خمر دارند, مخـالف قـرآن کـریم هستند و حجت نیستند.

نقد:این نظریه نمی‌تواند درست باشد; زیـــرا برابر آنچه گذشت, آیه شـــریفه قـــرآن, دلالت بر نجس بـــودن خمر نـــدارد و اخبـــاری که دلالت بر پـــاکی خمر می‌کنند, نمی‌توانند به عنوان اخبار مخـالف کتـاب مطـرح شـوند و این اخبـــار, به هیچ روی سرناســـازگاری با آیه شـــریفه ندارند. گرچه, می‌تـوان گفت: اخبـاری که بیـانگر ناپـاکی خمر هســـتند, با آیه شـــریفه, از ســـازگاری بیش تـــری برخوردارند; أما به گونه ای نیست که بتوان گفت: اخبـار اقامه شده بر پاکی خمر, با آیه شریفه ناسازگاری دارند.

1. جمع عـــرفی: با بررسی و دقت در دو دســـته از روایـات یـاد شـده: دلالت کننـدگان بر پـاکی خمر و دلالت کنندگان بر ناپـاکی خمر, روشن می‌شـود که روایـات بیـانگر پـاکی خمر, در ثـابت کـردن ادعـای خـــود, از روشن گـــویی بیش تـــری برخوردارند. در مثل, امـــام دربـــاره لباسی که خمر بـــدان رســـیده باشد, به روشـــنی می‌فرماید: بـــدون شست و شو می‌تـــوان در آن نمـــاز گـــزارد. و این بیـــان صـــریح روشـــنی است بر پـــاکی خمر; اما روایـــاتی که بر نجس بـودن خمر به آن‌ها اسـتدلال شـده بـود, تنها ظهور داشتند و برابر قواعد باب تعـادل و تـراجیح, دلیل صریح بر دلیل ظاهر مقدّم می‌شود.

نتیجه این بیـان این است که: اخبـاری که دلالت بر نجس بـودن خمر دارند, حمل بر اسـتحباب می‌شـوند. برابر این راه حل, خمر پاک است.

نقد نظریه: این راه حل, گرچه با قواعد اصـولی سـازگار است, اما با درنگ روی روایـاتی که بیـانگر ناپـاکی خمر هستند و تأکید بر پرهیز از خمر دارند, لحن شـارع در امر به شستن جامها و ظرفهایی که در آن خمر نوشیده‌اند و دستور به شستن سه یا هفت بار در پـاره ای روایـات, با این نظریه و حمل اخبـاری که خمر را نجس می‌دانند, بر مستحب بودن, نمی‌سازد.

1. حکـومت مکاتبه علی بن مهزیـار, بر اخبـاری که دلالت بر پاکی خمر دارند: بیش‌تر فقیهـان پسـین, با استناد به مکاتبه علی بن مهزیار, حکم به ناپاکی خمر کرده و دلیلهای دیگر را کافی به مقصود خـود نیافته‌اند.

علی بن مهزیار چنین گوید:

(در نامه عبدالله بن محمد, به امـام موسی کـاظم(ع) دیدم که نوشته بود: فدایت گـردم, زراره از امـام بـاقر و امام صادق(ع) درباره پیراهـنی که خمر بـدان رسـید نقل می‌کند که آن بزرگـواران فرمودند: نمـاز در آن اشـکالی ندارد, زیرا تنها نوشیدن خمر حرام شده است.)

[و از دیگر سوی]دیگران از امـام صـادق(ع) نقل کرده‌اند که فرموده است:

(هرگـاه به لباست خمر یا نبیذ, سُـکرآور رسـید, چنانچه جای برخورد را می‌دانی, همـان قسـمت را بشـوی و اگر جای آن را نمی‌دانی, تمامی آن لباس را بشوی. و اگر در آن لباس نماز گزارده ای, نماز را دوباره بگزار.

حضرت امام! بفرما ما به کدام یک از این دو حـدیث عمل کنیم؟

علی بن مهزیار می‌گوید: امام به خط شریف خود نوشته بود, و من خود آن را خواندم که: (خُذ بقـول أبی عبدالله, علیه السلام.) به قول امام صادق(ع) عمل کن.)59

این راه حل, مورد پـذیرش بیش‌تر فقیهـان پسـین قـرار گرفته است. زیـرا برابر مفـاد این روایت, روایـات نجس بودن خمر, بر روایت پـاک بـودن آن‌ها حـاکم می‌شـوند و آن‌ها را از گردونه ناسازگاری خارج می‌کنند. در حقیقت, این روایت, همانند برتری دهنده ای از برتری دهنــده‌های باب تعـارض عمل کـرده و روایـات دلالت کننـده بر پـاکی خمر را از حجیّت می‌اندازد.

به دیگر سـخن, با وجـود این مکاتبه, نـوبت به از گردونه خـارج کـردن دو دسـته از روایـات و بازگشت به قاعـده طهارت نمی‌رسد, چون آن قواعد اصولی, با ورود مکاتبه یــاد شــده, کــارایی خــود را از دست می‌دهند و مکاتبه برتری دهنده و مـرجّح خصوصی خواهد بـود که بایسـتگی عمل به روایـــات دلالت کننـــده بر ناپـــاکی خمر را می‌نمایاند.

نقد: شـرح این نکته ضـروری است که مـراد از حکـومت مکاتبه علی بن مهزیـار بر روایـات دلالت کننـده بر پـاکی خمر, حکـومت اصـطلاحی اصـولی نیست; زیـرا مـراد از حکـومت اصـطلاحی, این است که یکی از دو دلیل, دلیل دیگری را ناظر, و مفسر باشد, یعـنی یک دلیل به حـال و وضع دلیل دیگر, نظر داشته باشد و مضمون آن را شــرح و تفســیر کند. مانند این که دلیلی بگوید: الخمر حــرام و

دلیل دیگر گوید: الفقّاع خمر. این دلیل دیگر ناظر به آن دلیل نخست است که موضوع آن را تفسیر می‌کند و توسعه می‌دهد.60 در این جا دلیل دوم حاکم بر دلیل اول است.

اما در مورد مکاتبه علی بن مهزیار, چنین پیوند و بستگی برقرار نیست و این گونه نیست که دلیل حاکم, دایره دلیل محکوم را بگستراند و یا تنگ گرداند. از این دوی, آقای اراکی, این دلیل را همانند دلیل حاکم دانسته است.61

اما جدا از این مسأله, سخن امام موسی کاظم(ع) می‌تواند تفسیرهایی داشته باشد.

تفسیر نخست: مراد امام از این سخن که فرمود: (به سخن امام صادق(ع) عمل کن.) این باشد که سخن نخست, از امام باقر و امام صادق صادر نشده است. و نمی‌توان آن را به معصوم استناد داد. برابر این تفسیر, دلیلهای پاکی خمر از حجت بودن, فرو می‌افتند. از این روی, سخن از حکومت یا تخصیص این دلیل بر دلیلهای طهارت, جائی نخواهد داشت و مسأله از باب ناسازگاری خارج خواهد شد.

اما آیا می‌توان به طور قطع این تفسیر را پذیرفت به نظر ما چنین برداشتی از سخن امام, نادرست است و یا دست کم, دلیل استواری می‌خواهد که احتمال تفسیرهای دیگر را از بین ببرد و این دلیل در دست نیست. بلکه با درنگ در سخن امام و شیوه بیان, تا اندازه ای این تفسیر را از کارآیی می‌اندازد. چون, همین که امام به گونه ظریفی می‌فرماید: (سخن امام

صادق را بگیر.) و نشانه ای از دروغ بودن روایـاتی که بر پـــاکی خمر دلالت دارند, به دست نمی‌دهد, نشـــان از آن دارد که هر دو روایت, از امام صادر شده است.

تفســیر دوم: هر دو نقل در نظر امــام از شــرایط حجت بـودن برخوردارند; امّا نقل اول, مـراد جـدّی امـام نبـوده است.

به دیگر سخن, بنابراین تفسـیر, اصل صـادر شـدن هر دو دسـته از روایـات, از امـام بی گمـان و قطعی است; امّا جهت صدور روایاتی که پــاکی خمر را اعلام می‌دارند, به گونه ای است که مراد جدی امام را نمی‌رساند.

اما در هر صورت و با صـرف نظر از این سـخنان مدرسه ای, که بسیاری از آن‌ها بر مخاطبان سخن امام پوشــیده است, روایت امام کاظم(ع) در نظر عرف چگونه تفسـیر می‌شود و از آن چه می‌فهمد؟ چه نقل اول دروغ باشد و یا در مفـاد آن در هم ریختگی و آشـفتگی وجـود داشـته باشد, در این که امـــــام, با روشـــــنی حکم می‌کند: به روایـــاتی که دلالت بر نجس بـــودن خمر می‌کنند, عمل شود, شکی نیست و دست کم, فهم ما از سخن امام این است که: ایشان با این بیـان, خـود به اختلاف مسـلمانان در پـــاکی و نجسی خمر, که ناشی از صـــدور روایـــات ناســازگار بــوده است, پایــان داد و به راوی فرمــود: به روایاتی عمل شود که خمر را ناپاک می‌دانند.

دغدغه خــاطری که وجــود دارد این است که چــرا امــام قاطعانه روایـات بیـانگر پـاکی خمر را ردّ نکـرد, تا بـرای همیشه به این نــاهمگونی و ناســازگاری پایــان بدهد. و چگونه با لحن مسالمت آمیزی با روایاتی که خمر را پـاک

می‌دانند, برخـورد کـرد؟ سـکوت و مسـامحه و ردّ نکـردن روایات بیانگر پاکی خمر, و برخورد همراه با احتیاط امام با این روایــات, به گونه ای بیــانگر آن است که امــام, در صــدد داوری میــان این دو دســته از روایــات, پــذیرفتن و نپذیرفتن آن‌ها نیست, بلکه باگذری اجمـالی و بیـانی سر بسته و رمز گونه, راه حل عملی احتیاط را برای مؤمنان پیشنهاد می‌کند. بدین بیان که: هر دو دسته از روایات از معصــوم صــادر شــده است, ولی از آن جا که احتیــاط در دین همیشه خوشایند و نزدیک به حق است, امام این راه را برگزیده است.

خلاصه سخن این که: روایت امام کاظم(ع) باید دو گزاره را ثابت کند: یکی دروغ بـودن روایتهـایی که خمر را پـاک می‌انگارند و دیگـــری تأیید روایتهـــایی که به نجسی آن دلالت دارند. در حـالی که روایت امـام کـاظم تنها گـزاره دوم را ثابت می‌کند و از تأیید یا ردّ گــزاره نخست, در آن خــبری نیست. این سـکوت به نظر ما, معـنی دار و دارای پیام خاصی است و آن عبارت است از: احتیــاط عملی به انگیزه‌های روان شــناختی و جامعه شــناختی است. زیــرا اهل خمر را نجس می‌دانســتند و جامعه ســنی مــذهب آن عصر, این حکم را نـوعی پـای بنـدی به دین و نـزدیکی به راه حق می‌انگاشتند.

حکم به پــاکی خمر و رواج آن در جامعه تشــیع, از ســوی امـام, در نظر عـرف تسـنن, نـوعی بی قیـدی و لاابـالی گری, در برابر احکام دیــنی انگاشــته می‌شد; از این روی امام(ع) با گونه ای بیان سر بسته, راهی را برگزید که از این انتقادها به دور باشد.

1. حمل روایـات دلالت کننـده بر پـاکی خمر, بر تقیه: این دیدگاه بر حجت انگاری هر دو دسته از روایـات و به کار بستن برتری دهنـده‌ها و مرجّحـات علاجیه اســـــتوار است. می‌دانیم که یکی از مرجّحـــــات علاجیه, حمل اخبـــار مخـــالف, بر تقیه است. این دیدگاه, به دوگونه بیان شده است:

شماری گفته اند: چون روایاتی که خمر را پـاک می‌دانند, هماهنگ با مـذهب شـماری از فقیهـان عامه است, حمل بر تقیه می‌شود.

شـماری دیگر نوشـته اند: صـادر شـدن روایتهـایی که به پـــــاکی خمر دلالت دارند, به ســـــبب تقیه ائمه(ع) از پادشاهان و حاکمـان وقت بـوده که در محافل و مجـالس آنان شرب خمر معمول و مرسوم بوده است.

نقد: این راه چنـــــدان اســـــتوار به نظر نمی‌رسد و با واقعیتهای بـیرونی جامعه سـازگاری و همـاهنگی نـدارد. زیرا فلسفه تقیه در مکتب اهل بیت(ع) پاسداری از کیان تشـــیع و حفظ موجـــودیت شـــیعیان و کوشش بـــرای شناسـایی نشـدن آنـان بـوده است. این, در صـورتی به حقیقت می‌پیونـدد که رأی مشـهور و فراگـیری در میـان جامعه, برابر دیدگاه اهل سنت وجود داشته باشد, و ائمه با آنان هم رأی و هم گفتار شوند. در حالی که در مسأله موجـود, رأی مشـهور فقیهـان اهل سـنت, همانا نجس بودن بوده است. با این وجـود, چگونه روایـاتی که دلالت بر پـــاکی خمر می‌کنند, بر تقیه حمل می‌شـــود؟ البته گروهی از فقیهان اهل سنت, به پـاکی خمر بـاور دارند; امّا بیش تر, کســانی هســتند که امــام بــاقر و امــام صـادق(ع) از آنـان تقیه ای نداشـته اند, همانند: لیث بن

سعد, امـام شـافعی و ربیعة که اولی در مصر می‌زیسـته است و فتوای او در میان اهل مدینه و حوزه سـنتی فقه شیعه, هوادارانی نداشته است. و دومی, یعنی شـافعی, پس از شهادت امام صـادق متولد شـده است, تقیه امـام صادق از او, معنی ندارد.62

اما تقیه امـام از پادشـاهان و فرمانروایـان, به هیچ روی نمی‌تواند درست باشد و ناسـازگاری این توجیه با اصـول مسلم امامت و عصمت, بر همگان روشن است.

یادآوری چند نکته:

1. آنچه به عنـوان مـرجّح علاجی در اصـول نـام بـرده می‌شـود, ناسـازگاری با رأی مـذهبی بیش‌تـرین فقیهـان اهل سـنت است, نه عمل گـروهی از فرمانروایان.

2. در روایت حریز, گوشت خوک عطف به نجس بودن خمر شده بود, در حالی که هیچ یک از فقیهان اهل سـنت قبـول ندارند که خـوک پـاک است. همچـنین مصرف گوشت خوک نزد خلیفگـان و فرمانروایـان معمول نبوده است.63

3. حمل روایـاتی که بر ناپـاکی خمر دلالت دارند بر تقیه: ممکن است گفته شـود برابر قانونهـای بـاب مرجّحـات و از آن جـایی که بیشـینه فقیهـان اهل سنت, به نجس بودن خمر بـاور دارند, روایـاتی که, بیانگر ناپاکی خمر هستند, حمل بر تقیه می‌گردند.

نقد: این دیدگاه, بـدون در نظر گـرفتن لحن روایـاتی که بر ناپاکی خمر دلالت دارند, به خـودی خـود, سـخن دوری

نمی‌نماید و دست کم این است که انتقادهـــای دیـــدگاه پیشـــین بر آن وارد نیست. امّا با توجه به لحن روایـــات چــنین به نظر می‌آید که نمی‌تــوان آن‌ها را حمل بر تقیه کرد; زیـرا در پـاره ای از آن‌ها, تأکید بسـیار بر پرهـیز از خمر به خــاطر نجس بــودن آن شــده است و این با تقیه سازگاری ندارد.

1. اصـالت الطهـارت: در این دیـدگاه, هر دو دسـته از روایات, فرو می‌افتند و ساقط می‌شـوند; زیـرا در این جا برتـری دهنـده ای وجـود نـدارد و تنها راهی که می‌ماند, اســـتدلال به اصـــول عملیه, همانند استصحاب یا اصالة الطهارة است.

محقق اردبیلی پس از آن که حکم به پـــاکی خمر می‌کند, در دلیلهای آن می‌نویسد:

(و اما دلیل طهارته, فالأصل و الاستصــحاب و دلیل کــلّ شیء طاهر, حتی تعلم أنّه نجس.)64

این دیـدگاه در صـورتی درست خواهد بـود که از روایـات نتوان حکمی را استنباط نمود وگرنه, اگر روایات گویـــای حکمی باشند, نوبت به اصول عملیه نخواهد رسید.

8.وجود عام فوقانی در روایاتی که دلالت بر نجس بودن خمر دارند: برابر این نظریه, هر دو دســـته روایـــات باید جداسازی و طبقه بنـدی گردند. درونمایه و پیـام آن‌ها در آن دسته‌ها وطبقه‌ها ارزیابی شود و آن گاه به طبقه ای از این روایات به مانند عام فوقانی, عمل گردد.

این دیـدگاه, از آن شـهید صـدر است که خلاصه آن بـدین شرح است:

(در اصول ثابت شـده است پس از ناسـازگاری دو روایت یا دو دسته از روایـات و فروافتـادن آن‌ها, پیش از آن که به اصــول عملیه بازگشت شــود, باید به عــام فوقــانی برگشت, مانند ناســازگاری دو دســته از روایــاتی که یک دسته از آن‌ها, بیانگراثرپذیری آب چاه, در برخورد با چـیز نجس اند, با دسته دیگر از روایـات که بیـانگر اثرناپـذیری آب چاه از چیز پلیدند که پس از فرو افتـادن دو دسـته از روایــات, به عــام فوقــانی که پــاکی آبها باشد, عمل می‌شود.

در این مورد نـیز, گرچه عـام فوقـانی به معـنی مصـطلح خود وجود ندارد, أما در میان روایاتی که دلالت بر ناپاکی آب چــاه دارند, روایــاتی وجــود دارند, که نقش عــام فوقانی را انجام می‌دهند.)

شـهید صـدر در بیـان دیـدگاه خـود, روایـاتی که دلالت بر نجس بودن خمر دارند, به مراتبی تقسـیم می‌کند و عـام فوقانی را از میان آن‌ها برمی گزیند, بدین شرح:

مرتبه نخست: روایــاتی که به روشــنی دلالت بر نجس بودن خمر می‌کنند و حمل آن‌ها بر مستحب بـودن پرهـیز از خمر, محال می‌نماید.مانند موثقه عمّار, که در آن امام دستور داده است:ظرف شراب, سه بار شسته شود.

مرتبه دوم: روایاتی که ظهـور در نجس بـودن خمر دارند و امکان حمل بر تنزّه و کراهت وجود دارد. مانند روایاتی که در آن‌ها أمر به شست وشو شده بود.

مرتبه سوم: روایاتی که با استفاده از اطلاق و مقـدمات حکمت, دلالت بر نجس بودن خمر دارند.

مرتبه چهارم: روایاتی که با استفاده از امضـای سـکوتی امـام, و افـزون بر آن ارتکـاز ذهـنی دینـداران, بر نجس بودن خمر دلالت داشتند.

و اخبار بیانگر پاکی خمر نیز دارای دو مرتبه اند:

مرتبه نخست: روایاتی که به روشنی بر پاکی خمر دلالت داشتند, مانند روایت علی بن رئاب و ابن أبی ساره.

مرتبه دوم: روایاتی که ظهـور بر پـاکی خمر دارند, مانند روایت علی بن جعفر.

شهید صدر, در ادامه می‌نویسند:

(روایـــــات روشن و آشـــــکار از هر دو دســـــته با هم ناسازگاری می‌کنند و چون برتری دهنده ای وجود نـدارد, هر دو گـروه از حجیّت می‌افتند. و همچـنین روایـاتی که ظهـور در ناپـاکی خمر داشـتند, با روایـاتی که ظهـور در طهارت دارند, ناسازگاری می‌کنند و از حجیّت می‌افتند.

اما گروه چهـارم- مرتبه چهـارم- از روایـاتی که بر نجس بـــودن خمر دلالت دارند, بی معـــارض می‌مانند و حجیّت آن‌ها مخدوش نمی‌گردد: و بذلک تثبت نجاسة الخمر.)65

نقد: این دیدگاه, دست کم اشکالهای زیر را دارد:

1. مسأله مورد بحث ما, با مسأله ناسازگاری دو دلیل و بازگشت به عام فوقانی, از یک سـنخ نیسـتند, تا با آن قیـاس شـود. در مسـأله عـام فوقـانی, دو روایت- یا دو دســته روایــات- ناســازگار از حجیّت می‌افتند و عـام فوقـانی, دلیلی خـارج از مجموعه فوق خواهد بود که مانند دلیل حـاکم عمل کـرده و

موضــوع مــورد مناقشه را در بر می‌گــیرد. اما در مسأله مورد بحث ما, گـروه چهـارم از روایـاتی که بیانگر ناپاکی خمر هسـتند, داخل در مجموعه فـوق قـرار دارند و قـانون ناسـازگاری دو دلیل همسـان که عبارت از فرو افتادن هر دو دلیل باشد, شــامل آن‌ها می‌گردد.

2. در بحث ناســازگاری دو دلیل همســان که نتیجه آن فرو افتــادن هر دو دلیل است, چــنین نیست که دو دلیل ناســازگار, برابر مفهــوم و مضــمون با هم ناســازگاری کنند. بلکه کل دلیل- همه روایــات- مثبت با همه دلیل نـافی ناسـازگاری می‌کنند و هر دو دسته از حجت بودن می‌افتند.

در مسأله مورد بحث, نیز روایاتی که بر نجس بـودن خمر دلالت دارند, با روایــاتی که بر پــاک بــودن خمر دلالت دارند, ناسازگاری می‌کنند و هر دو دسته از جایگاه خــود, که همانا حجت بودن باشد, فرو می‌افتند. از بــاب مثــال, اگر شارع بگوید:

(یجب علیک صلاة الجمعه.)

و در جای دیگری بگوید:

(لایجب علیک صلاة الجمعه.)

و جای سومی بگوید:

(صل صلاة الجمعه.)

آیا روایت اول و دوم با هم درگیر می‌شوند و از حجیّت می‌افتند و روایت سوم, به عنوان عام فوقانی, عمل خواهد کرد؟

بی گمان, چنین نیست, بلکه دلیل اول و سوم با دلیل دوم ناسازگاری می‌کنند و هر سه دلیل از جایگاه خود فرو می‌افتند که همانا حجت بودن باشد.

1. اگر روایات گروه اول, دوم و سوم که صراحت و یا ظهور در نجس بودن خمر داشتند, از حجت بودن فرو افتند و بی اعتبار شدند, به روایات گروه چهارم, که هم از جهت سند و هم دلالت, دشواریها و اشکالهای بسیاری داشتند, نمی‌توان اعتماد ورزید.

ردّ صحیحه علی بن مهزیار و دیگر روایتهای صحیح,و استدلال به روایات ضعیف, راهی منطقی به نظر نمی‌آید.

1. حمل روایتهایی که دلالت بر نجس بودن خمر دارند, بر نجس و ناپاکی غیرشرعی: این دیدگاه سعی دارد, سخن صاحب شریعت را به خوبی بفهمد و آن را تفسیر و تبیین کند, بدون آن که نیازی به یک گروه از روایات داشته باشد. برابر این تفسیر، میان دو دسته از روایات بیانگر پاکی و نجسی, ناسازگاری دیده نمی‌شود. لُبّ و مغز این نظریه, تشکیک در مفهوم و معنای نجاست و سعی در کشف ملاک آن است.

شرح: نجسی و پلیدی, دارای یک مفهوم و معنای بسیط, که همانا نجاست ظاهری اصطلاحی باشد, نیست, بلکه

نجس و ناپـاکی, دارای مرتبه‌ها, درجه‌ها, و مفهومهـایی است که صـدور حکم هر یک از آن‌ها, برابر فهم ژرف آن مفهـوم درخـور اسـتنباط است. چـون نجسی در شـرع عبارت است از پلیـدی, زشـتی و ناپـاکی که پرهـیز از آن خوشـایند شـارع است. حـال ممکن است این زشـتی و ناپـــاکی, در اندیشه‌ها, رفتارها, خویها و منشـــها و یا ناپاکی ظاهری و یا باطنی باشد.

جست و جو و کنـــدوکاو در نمونه‌هـــای این مفهـــوم, در بابهای گوناگون فقه, ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که نجسی را نمی‌تـــوان در همه موردها, حمل بر نجسی ظاهری کرد, همانند روایاتی که بیـانگر نجسی کـافران و اهل کتـــاب هســـتند که شـــماری فقیهـــان عصر حاضر, نجسی آنـان را اعتقـادی و یا سیاسی دانسـته و فلسـفه آن را, جلوگـــــــیری از رفت و آمد و نشست و برخاست مسلمانان با کافران دانسته‌اند.

در مـورد خمر نـیز می‌تـوان چـنین گفت: مـراد از نجس بودن خمر که در روایات, بازتـاب یافته, ناپـاکی و پلیـدی باطنی آن است و نه ناپاکی ظاهری.

آب مایگان سُکرآور و حکم فقهی آن‌ها

پیش از وارد شدن به بحث, یـادآوری و روشن شـدن چند نکته زیر, بایسته می‌نماد:

1. بی گمان, اگر بر آب مایه سُکرآوری, در عرف و در بین مردم لفظ خمر صادق بود, احکـام خمر, بر آن بـــار و برابر است. امّا ســـخن این است که اگر آب مایه ای سُکر آور, واژه خمر بر آن اطلاق نشود, آیا احکام خمر را دارد یا خیر؟

مــذهب امامیه, هر گونه نوشــابه سُــکرآوری را حــرام دانسته است و بر همین نظرند اهل سنت.66

از روایات بر می‌آید: حرام بودن خمر در قرآن بیان شـده و حــرام بــودن دیگر آب مایه‌هــای سُــکرآور از ســوی پیامیر(ص) اعلام شده است:

(خداوند خمر را حرام کرد و رسول خـدا(ص) هر گونه آب مایه مستی‌آور را حرام کرد.)67

1. پس از ثابت کردن حرام بودن آب مایه‌هـای مسـتی آور, باید گفت هیچ گونه ملازمه ای میــان حــرام بودن و نجس بودن آن وجود ندارد.

به دیگر ســخن, میــان حــرام بــودن و نجس بــودن آب مایه‌های سُکرآور, عموم و خصوص مطلق برقرار است.

1. بحث از نجسی و پاکی آب مایه‌های مسـتی آور, در صــورتی لازم خواهد بــود که نجس بــودن خمر پذیرفته شود و گرنه, اگر پاکی خمر پذیرفته شـود, سـخن از نجسی و پـاکی آب مایه سُـکرآور, وجهی نخواهد داشت; چـون میـان پـاکی خمر و پـاکی آب مایه‌هــای سُــکر آور, ملازمه است.اما اگر مبنــای نجس بــودن خمر پذیرفته شــود, این بحث پیش خواهد آمد که آیا آب مایه‌های سُکرآور نــیز, همانند خمر نجس خواهند بود; همان گونه که بســان خمر, حــرام هســتند؟ یا خــیر, میــان نجس بــودن خمر و نجس بــودن آب مایه‌هــای سُــکرآور, ملازمه ای نخواهد بــود, گرچه میــان حــرامی و پــاکی این دو ملازمه برقرار باشد.

2. سخن بعدی این است که: مصداق آب مایه‌های سُکرآور, چیست؟ باید گفت: اگر خمر عبارت از شراب انگوری باشد, گونه‌های دیگر نوشابه‌های الکلی موجود در عصر کنونی, زیر عنوان آب مایه‌های سُکرآور خواهد بود. از این روی, دلیل نجس بودن خمر, شامل آن‌ها نمی‌شود.

به دیگر سخن, اگر گفته شود: در عصر تشریع واژه خمر برای مشروب خاصی به کار برده می‌شده است, آب مایه سُکرآور, خود دارای حقیقتی جداگانه است و به طور طبیعی, دلیل جداگانه ای نیز می‌طلبد. ما در بخش آینده به این مهم, بیش‌تر خواهیم پرداخت.

1. مسکر به معنای سُکرآور است. آب مایه‌های مسکر, به مشروبهایی گفته می‌شود که سُکرآور باشند. امّا باید دید معنای سُکر چیست؟

تعریف مستی: مستی عبارت است از سست و بی حس شدن نسبی, یا کامل عصبها و جاها و کانونهای مهم و حساس مغز.

نشانه‌های عمومی که عبارت است از: تلاش و تکاپوی بیش از معمول, گرمی, بالا رفتن درجه گرمی بدن و شدّت نفس کشیدن و افزایش ضربان قلب.

این اثرها و پیامدها در هنگامی آشکار می‌شود که به مقدار خیلی کم نوشیده شود. در این حالت هیچ گونه مستی و بی حسّی و گسستی در کانون و مرکز هدایت گری مغز دیده نمی‌شود; یعنی هنوز الکل به آن اندازه نیست که در عصبها اثر بگذارد و میزان آن در خون به

انــدازه ای بـــالا نرفته که بتواند در مغز دگرگـــونی پدید آورد, تا نشانه‌های مستی ظاهر گردد.

امّا نشـانه‌های خصوصی: هنگـامی از این مـیزان انـدکی بالا رفت, ابتدا مرکز تکلّم را بر می‌انگیزاند و شـخص, به گونه غــیر ارادی حــرف می‌زند و به اصــطلاح پرچــانگی می‌کند. و هر چه مصـــرف الکل بـــالا رود, ابتـــدا مرکز شــنوایی در مغز, و ســپس مرکز بصــری و حفظ تعــادل شخص از کار می‌افتند و سست و بی حس می‌شوند.

اما آنچه در مــورد مســتی در علم سم شناسی کلاســیک مورد بحث و تأیید قرار گرفته, به شرح زیر است:

(بنا بر تحقیقات امـروزین, به طـور کلی مـیزان الکل در خون در مراحل مختلف مستی بدین قرار است. در خــون طبیعی, 2 سانتی گرم در هزار, الکل وجود دارد. اما اگر این مـیزان به 1 الی 1/5 گـرم در هـزار برسد, مسـتی خفیف روی خواهد داد. و 2 الی 2/5 گرم در هزار شخص مست می‌شود. از 2/5 الی 3, مستی واضح و از 3 الی 3/5 مستی کامل منجر به اغماء و 4 گرم در هزار, ایجاد بی هوشی کامل و خطرنـاک و مقـدار 6 گـرم در هـزار, سم مهلک و کشنده ای خواهد بود.)68

معنای سکر در قرآن: در سوره نساء آیه 43 آمده است:

(یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حـتی تعلمون ما تقولون...)

ای کسانی که به اسلام گرویده اید, در حالت مستی, گرد نمـــــــــــاز نگردید, تا آن که بدانید چه می‌گویید و چه می‌خوانید.

در این آیه شـریفه, مـیزان مسـتی, از هم گسسـتگی در گفتار و آشفته گویی و اثرگذاری مـاده الکلی در مرکز و کانون خردورزی شـمرده شـده است و نشـان می‌دهد که معیار مسـتی, مـیزان الکل یا مـاده سُـکرآور نیست, بلکه معیار مستی آن است که ماده سُکرآور چنان کـارگر افتد که در مرکز خـــــردورزی بتواند اثر بد و ویـــــران گر بگـذارد.آشـفتگی و گسست در گفتـار, نخسـتین درجه از مستی درخور درک وحس است.

پاکی و ناپاکی آب مایه‌های مستی آور

سـخن گفتن از پـاکی و ناپـاکی آب مایه‌هـای سُـکرآور, بستگی به این پیش انگار دارد که این آب مایه‌ها, غـیر از خمر هسـتند; اگر آب مایه‌هـای مسـتی آور, همـان خمر باشـند, دلیلهـای پـاکی, یا ناپـاکی خمر آن‌ها را در بر می‌گـیرد. امّا آنچه با جست و جو در روایـات به دست می‌آید این است که: آب مایه‌هـای مسـتی آور, دارای حقیقت جداگانه‌اند. از جمله این‌ها می‌تـوان به روایـات زیر اشاره کرد:

از امـام پرسـیدند: اگر کسی شـراب یا آب مایه‌هـای مستی‌آور دیگر بنوشد, با او چه باید کرد؟69

و امام در جایی می‌فرماید:

(المسکر من کلّ شراب حرام.)70

اگر مسـکر, همـان خمر بـود, به عنـوان مسـتقلی نیـاز نداشت.

و یا می‌فرماید:

(إنّ الله حـرّم الخمر بعينها و حـرّم رسـول اللّه الشـراب من كل مسكر.)71

اما اگر آب مایه‌های سُـکرآور, از خمر باشـند, باید دید آیا در نجسی و پاکی, همان حکم خمر را دارند, یا خیر, خـود دارای حکم جداگانه‌اند.

باید گفت از جست وجو در ســخنان فقیهــان پیشــین و پســین, گونه ای همــراهی و وابســتگی به میــان آن دو استنباط می‌شود. بیش‌تر فقیهان, آب مایه‌های سُـکرآور را پس از خمر یاد کـرده و بـرای هر دو, یک حکم داده‌اند. امّا در میـــان فقیهـــان معاصر, این همـــراهی و لازم و ملـزومی از میـان رفته است و فقیهـانی, حکم به نجس بـودن خمر کـرده و با این حـال, به پـاکی آب مایه‌هـای سُکرآور نظر داده‌اند.72

دلیلهای ناپاکی آب مایه‌های مستی آور

بــرای ثــابت کــردن ناپــاکی آب مایه‌هــای سُــکرآور, به دلیلهــایی اســتدلال شــده است که در این جا, هر یک از آن‌ها را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم:

الف. اجماع: بیش‌تر فقیهـانی که در نجس بـودن خمر به اجماع استناد جسته اند, در آب مایه‌های سُـکرآور نـیز, با تکیه و استناد به اجماع, حکم به نجس بودن کرده‌اند.

سـید مرتضی در کتـاب (ناصـریات) نجس بـودن شـراب سُکرآور را پـیرو حـرام بـودن نوشـیدن آن دانسـته است. بدین معنی که هر کسی شراب را حرام دانسته است, آن را نجس می‌داند و نوشته است:

(تنها کسانی آن را پاک می‌دانند که نوشیدن مقدار کم از آن را تاجایی که مستی نیاورد, حلال می‌شمارند.)73

صاحب جواهر, به اجماع مرکب استدلال کرده است:

(هر فقیهی که خمر را نجس دانسته, دیگر نوشابه‌های مست کننده و سُکرآور را نیز, نجس می‌داند و هر فقیهی که به پاکی خمر باور دارد, دیگر آب مایه‌های سُکرآور از نظر او پاک است.)74

نقد: چنان که در بحثهای پیش یادآور شدیم: به دست آوردن اجماع در این مسأله, با وجود ناسازگارانی از پیشینیان, چون: شیخ صدوق, ابن ابی عقیل, و از پسینیان چون محقق اردبیلی, خوانساری, صاحب مدارک و... ممکن نیست. افزون بر این, اجماع به گونه ای که بیان شده, هیچ گونه حجیتی ندارد.

خلاصه کلام این که وقتی تحصیل اجماع را در نجس بودن خمر, نپذیرفتیم, اجماع بر نجس بودن آب مایه‌های سُکرآور نیز پذیرفتنی نخواهد بود. افزون بر این, اجماع مدرکی و یا محتمل المدرکی است و نمی‌تواند کاشف از رأی معصوم باشد.

ب. روایات: از میان روایاتی که دلالت بر نجس بودن نوشیدنیهای الکلی دارند, در چندین روایت, از نبیذ سُکرآور سخن به میان آمده که گونه ای خمر است; همانند صحیحه علی بن مهزیار75ـ از این میان, تنها در دو روایت لفظ (المسکر) آمده است:

1. روایت عمّار, که امام فرمود:

(در خانه ای که خمر و دیگر آب مایه باشد نمـاز نخـوان.) 76

1. مقبوله عمر بن حنظله است که از امـــام دربـــاره کاسه ای می‌پرسد که در آن آب مایه سُـکرآور را با آب درآمیخته‌اند و به گونه ای است که مســـتی‌آور نیست.

در جواب می‌فرماید: (لا واللّه.)77

نقد: دربـاره موثقه عمـار, باید گفت: با توجه به اسـلوب کلام امام و وحدت سیاق, حمل بر تنزّه می‌شــود. در این روایت, ســخن از نجس بــودن خمر نیست. زیــرا نمــاز گــزاردن در خانه ای که خمر در آن باشد, بی گمــان, بی اشـکال است. پس امـام در مقـام بیـان نجس بـودن آن نیست, بلکه بیش‌تر در مقام امر به پرهیز و دوری گزینی از خمر است.

دربــاره مقبوله عمر بن حنظله باید گفت: دلیل معتــبری که ثقه بـودن این شـخص را ثـابت کند در دست نیست. و پذیرفتن یک روایت از او, از ســوی فقهــای امامیه, دلیل موثق بــودن وی نیست; زیــرا چه بسا آن حــدیث, دارای نشانه‌های ویژه ای باشد که اطمینـان به صـدور آن بـوده است. افـزون بر این, گـیریم سـند روایت پذیرفته شـود, دلالت آن بر نجس بــودن آب مایه‌هــای سُــکرآور روشن نیست; زیــرا ســؤال راوی از نوشــیدن آن است و نه از نجس بودن آن. با توجه به نظر فقیهـان حنفی که بر این باورند: اگر آب مایه سـکرآوری غـیر از خمر, چنـان با آب در آمیخته شــود که حــالت سُــکرآوری آن از بین بــرود,

نوشیدن آن حلال است. امــام در این روایت, نظر مقابل این نظریه را با تأکید بیان می‌کند.

دلیلهای پاکی آب مایه‌های سُکرآور

روایات:

1. موثقه عبدالله بن بکـــــیر: عبدالله می‌گوید: من در محضر امام صادق بــودم که شخصی از وی دربــاره (مسکر) و نبیذ پرسید.

حضرت پاسخ داد: (لا بأس.)78

1. در روایت حسن بن أبی ســاره, امـام صـادق(ع) در علت روابودن گزاردن نماز در لبـاس آلـوده به خمر فرمــود: (لبــاس که مست کننــده نیست)79 و این دلیل, دیگر سُکرآورها را نیز در بر می‌گیرد.

از آنچه تــاکنون گفــتیم, به دست می‌آید که نوشــیدنیهای سُـکرآور که در عــرف, زیر عنــوان خمر قــرار نمی‌گیرند, پاک هستند; اما نوشیدن آن‌ها حرام است.

فتواها: حضرت امام80, آقایان: اراکی81 و گلپایگانی82 در رساله‌های خو دنوشته اند:

(شــراب و هر چــیزی که انســان را مست می‌کند, چنانچه به خودی خود روان باشد, نجس است....)

آقایان: خوئی83,ـ تبریزی84 و مکـارم شـیرازی85,ـ آب مایه‌های سُکرآور را به احتیاط وجوبی نجس دانسته‌اند.

آقــای سیســتانی86,ـ آب مایه‌هــای مســتی‌آور را نجس نمی‌داند و نجس بودن آن‌ها را تنها یک احتیــاط مســتحب دانسته است.

الکل و حکم آن

پیش از ورود به بحث, لازم است به نکته‌هـــای زیر توجه شود:

1. ســخن از پــاکی الکل, بســتگی بر حکم خاصی در مورد خمر و یا آب مایه‌های سُکرآور نـدارد. چه بسا شخصی به نجس بودن خمر و آب مایه‌های سُکرآور باور داشته باشد, اما حکم به پاکی الکل بکند.

2.موضوع شناسی در فقه یکی از وظیفه‌ها و رسالتهای مهم و اساسی هر فقیهی است. هر فقیهی بخواهد حکم موضوعها و گزاره‌ها را به روشنی بیان کند, نـاگزیر باید موضوع را دقیق و کالبدشکافانه بشناسد.

برخلاف آنچه گفته می‌شود: موضـوع شناسی از دایـره و قلمرو وظیفه فقیه خارج است, شناخت موضــوع و حکم شناسی هر دو وظیفه مهم فقیهان است. چون شــناخت حکم, به طـــور دقیق و کامل از شـــناخت موضـــوع اثر می‌پــذیرد و به مــیزانی که دانســتنیهای فقیه نســبت به موضـــوع, از حیث چنـــدی و چگـــونگی, بیش‌تر و ژرف‌تر باشد, فتــوای او نــیز از اســتواری و اعتبــار بیش تــری برخوردار خواهد بود.

آگاهیهــای بــیرونی فقیه دربــاره موضــوع حکم است که فهم تازه ای از نصـها و منبعهـای فقهی بهـره او خواهد کــرد. این آگاهیها, به ســازواری و تناسب باید از علــوم

غیردیـنی و غـیرحوزوی و بیش تر, علـوم تجـربی گرفته شود.87

الکل و فراورده‌هـــــــــای آن, از آن موردهاست که هر فقیهی,نـــاگزیر به شـــناخت دقیق آن است. و همین بی توجهی به شناخت آن, سبب شـده است در کلام فقهـای معاصر, گونه ای از ناســازگاری و نـــاهمخوانی در بیـــان حکم دیده شود. و ما در بخشهای آینـده, به شـرح, در این باره سخن خواهیم گفت.

اما پیش از ورود به حکم الکل و فراورده‌هـای آن, همـان گونه که گفته شد, بایسته است از الکلها شـناخت کـافی به دست آوریم.

الف. شـــناخت الکلها: 1ـ تاریخچه کشف الکل و معنـــای آن: نخستین بار ابوبکر محمد بن زکریـای رازی, پزشک و شیمیدان ایرانی در قرن سوم هجـری, از تقطـیر شـراب ماده ای به دست آورد و نام آن را الکحل گذاشت.

کُحل, در اصـطلاح پیشـینیان, به معنـای سـرمه است که برای زینت و چهره آرایی به چشم می‌مالیـده و بـرای آن خاصـــیت دارویی بـــاور داشـــته‌اند.سپســـها در درمـــان بیماریهای چشم, از برخی سنگهای معدنی نـیز اسـتفاده می‌کردند. و از دیگرسو, چـون بیش‌تر داروهـای چشـمی آن زمان از منابع طبیعی, بویژه از سنگهای معـدنی تهیه می‌شدند,(مانند کات کبود که از سنگهای معـادن مسی و به کمک جـوهر گـوگرد تهیه می‌شـود) و بعنـوان جـوهر معروف بودند; یعنی جوهر سنگها یا ماده اثرگذار سنگها. از این روی کلمه کُحل که به این گونه داروهـای چشـمی

گفته می‌شد, کم کم به معنای جـوهر نـیز در اصـطلاحات عرفی و طبی و حتی ادبی وارد گردید.

به نظر می‌رسد ابوزکریـای رازی نـیز عنـوان کُحل را به معنی جوهر یا ماده اثرگذار در نظر گرفته و سپس آن را به صـورت اسم خـاص بـرای مـاده اثرگـذار در شـراب برگزیده است.

چنانکه در زبـان لاتین نـیز, پس از شـناختن الکل در کتابهـای شـرقی و آشـنایی به نامگـذاری زکریـای رازی, عنـوان Esprit(اسـپری) را به معنـای روح, یا جـوهر, یا مـاده اصـلی به الکل دادند و الکل اتیلیک را در زبـان فرانسه, بویژه در کتابهای علمی و داروسازی به عنـوان Spritduvin یعـنی (در روح شـراب) یا (جـوهر شـراب) نامیدند.

در زبان انگلیسی نیز, هم معنی و در ردیف همان کلمه و اصطلاح, یعنی spritofwinieو یا همان معنی عینی روح شراب یا جوهر شراب در کتابهـای علمی مصـطلح است. همچـنین در زبـان روسی Spritبه معنـای الکل مصـطلح است. و اسپری به معنای جوهر شراب است.88

1. الکل چیسـت؟ در علم شـیمی, هر جسم شـیمیایی که از یک هیدروژن و یک اکسیژن تشـکیل یافته به صورتoHنمایان و شناخته می‌شود, الکل گویند. و از این روست که از نظر علم شـیمی, بسـیاری از مادّه‌هـا، مانند اسـید تارتریک موجـود در آبغـوره و تارتراتهای موجود در انگور و کشمش و دوشـاب و سـرکه و گلیسـیرین موجـود در روغن‌ها و کره‌ها و

گلیسـیرین خـالص طـبی را نـیز, علم شـیمی الکل می‌داند.

الکلها, مانند آب, اجســـامی آمغی پروئیک‌اند و می‌توانند در برابر اسـیدهای بسـیار قـوی به صـورت بازبرونسـتد (پذیرنده پروتـون) و در مقابل بازهـای قـوی, به صـورت اسید برونستد (دهنده پروتون) عمل کنند.89

ییک الکل از نظر سـاختمانی ترکیـبی از یک آلکـان و آب است.90

1. گونه‌هـــــای الکل: الکلها را ممکن است بر حسب تعداد بنیانهای الکیل موجـود بر روی اتم کربنی‌ها, که حامل است به الکلهـــای نـــوع اولprimary, الکلهـای نـوع دومsecondary, و الکلهـای گونه سـوم tartiaryطبقه بنـدی کـرد. از میـان الکلها متـانول(متیل الکل) و اتـانول (اتیل الکل) از همه مهم‌تر است.

2. نـام گـذاری الکلها: الکلها را می‌تـوان به دو روش نـــام گـــذاری کـــرد: نخست آن که به آخر اسم هیدروکربوری که الکل از آن مشتق می‌شـود کلمه اُل(اه) بیفزایند, مانند متانول, اتانول, پروپـانول و غـــیره و دو این که نـــام گـــروه آلکیل کلمه الکل بیفزایند, مانند متیل الکل, بوتیل الکل و اتیل الکل.91

3. متـــــــانول. متیل الکل(الکل متیلیک) (Methyl)(ch3oh)

این ماده الکلی, دارای نقطه ذوب 97 ا و نقطه جـوشا 64/5 است. متیل الکل به عنوان الکل چوب شناخته شده است. زیـرا می‌تـوان آن را از تقطـیر تخریـبی چـوب به دست آورد92. چون اگر چوب را در ظرف سربسته بدون هــوا, تا cl300گــرم کنند, متیل الکل به دست می‌آید. در صـــنعت, بیش‌تر متیل الکل مـــورد نیـــاز را از واکنش گازهـــای مونواکســـید کـــربن و هیـــدروژن در مجـــاورت کاتالیزور اکسید روی, تهیه می‌کنند.93

متیل الکل بسیار سمی است. آشامیدن آن، سبب کــوری و حتی مرگ می‌شود. به عنوان حلاّل و مـاده اولیه بـرای تهیه بسیاری از ترکیبهـای آلی, به طـور گسـترده به کـار می‌رود.94 همچنان که خواهد آمد, این الکل غیر از الکل صنعتی است.

1. اتـــــــانول (الکل اتیلیک)- اتیل الکل: اتیل الکل (CH3CH2OH)نه تنها قدیمی‌ترین ترکیب شـیمیایی آلی سنتزی است که به وسیله بشر مورد اسـتفاده قرار گرفته است, بلکه یکی از مهم‌ترین ترکیبهای آلی نیز به شمار می‌آید.95

اگر الکل, بـدون هیچ پسـوند و یا پیشـوندی به کـار رود, مقصــود الکل اتیلیک با اتــانول است. و در این نوشـــتار نیز, هر کجا واژه الکل, بدون افـزودن کلمه دیگر, به کـار بریم, مراد همین نوع الکل است. این همــان الکلی است که رازی آن را کشف کرده است.

ب. ویژگیهـــــای الکل و کـــــاربرد آن: الکل اتیلیک در 78/3درجه سانتی گراد به جوش می‌آید و در 115- درجه

ذوب می‌شود. الکل اتیلیک, آب مایه ای است بی رنگ, با بوئی ویژه.96

در صنعت, اتیل الکل به گونه گسترده ای به عنـوان حلاّل برای ساختن لاک, براق کننده‌ها, عطرها اسانسها به کار می‌رود.97 همچــنین از این تــرکیب به عنــوان محیطی بــرای انجــام واکنشــهای شــیمیایی و در تبلــور اســتفاده می‌شود. به علاوه اتیل الکل یک ماده خام بسیار مهم در سنتز ترکیبهای دیگر است.

الکل, نه تنها فــراورده ای بــرای مصــرف, بلکه در تهیه فراورده‌هــایی همچــون دهــان شــوی, دوای ســرفه, ضدعفونی کننده‌ها, پاک کننده‌ها و داروی موی سر مورد استفاده قرار می‌گیرد.98

الکل اتیلیک(اتانل) مــاده آرامبخش و خــواب آوری است که به عنوان یک داروی اجتماعی مصرف می‌شــود. اتانل و بسیاری از الکل‌های دیگر با اثرهـای سـمّی بـالقوه, در صنایع شیمیایی به کـار می‌روند و مصـرف صـنعتی پـاره ای از آن‌ها زیاد است.99

1. فارمـاکولوژی پایه اتـانول: اتـانول(C2H5oH)ـ یک مولکول کوچک محلول در آب است که به سرعت و به طـور کامل از دسـتگاه گـوارش جـذب می‌شـود. بخــار الکل نــیز می‌تواند به آســانی از راه ریه‌ها جذب شود. پس از نوشـیدن الکل در حـالت ناشـتا, در 30 دقیقه, ســطح خــونی آن به بــالاترین حد می‌رسد. وجــود غــذا در معــده, جــذب الکل را به واپس می‌اندازد. الکل, خیلی زود پخش می‌شـود و پرمــایگی و غلظت بــافتی آن خیلی زود به حــدّ

پرمـایگی و غلظت خـونی می‌رسد. حجم توزیع آن کم و بیش 0/7 لیتر بر کیلوگرم است.

بیش از 90%ـ از الکل مصـرف شـده در کبد اکسـیده می‌شـود و بـاقی مانـده آن از راه ریه و ادرار خـارج می‌شود. بسیار نوشیدن آن در دراز مدت, سـبب پیـدایش تحمّل وابستگی فـیزیکی می‌شـود. تحمّل نسـبت به آثـار سمّی الکل فرایند پیچیده ای است که در اثر دگرگونیهای متابولیسم و دگرگونیهـای کم‌تر شـناخته شـده ای در سیستم اعصاب به وجود می‌آید.

مصـرف حـاد الکل بر روی سلسـله اعصـاب مرکـزی اثر فـراوان می‌گـذارد. الکل می‌تواند به آرامش بینجامد و نگـرانی و دلهـره را به ظـاهر برطـرف کند و سـبب آشـفتگی در سـخن گفتن, آتاکسی, آشـفتگی در داوری, رفتارهـای غـیر ارادی, به دیگر سـخن, حـالت مسـتی (Drunkenness)گـردد. این اثرها و پیامـدها در هنگـام افـزایش سـطح خـونی الکل بیش‌تر خـود را می‌نمایاند و آشکار می‌سازد.

اتانل, روی شـمار زیـادی از فراینـدهای مولکـولی, اثر می‌گذارد, اما در حال حاضر صـاحب نظـران قبـول دارند که دو جای اصلی اثر الکل, عبارتند از: غشـاهای سـلولی و آنزیمهای موجود در مغز, همچـنین تضـعیف قابل توجه عضله میوکارد قلب در اثر مصـرف مقـادیر متوسط الکل (یعنی پرمایگی و غلظت حدود 100 میلی گـرم بر دسی لیتر) دیده شده است.

افـزون بر آن, اتانل گشـادکننده عـروق است.اتانل, همچنین سبب شل شـدن رحم می‌شـود و تزریق وریـدی

آن در گذشته, برای جلوگیری از زایمان پیش رس, مـورد استفاده بوده است.

1. پیامدهای مصرف زیاد الکل در دراز مدت: در منابع پزشـکی,آگاهیهـای کمی در زمینه پیوند و بسـتگی دقیق بین مصرف زیاد الکل و آسیب اعضای حیاتی یـافت می‌شـود. با این وجـود, چنـدین مطالعه با دقتها و بررسـیهای مناسب نشـان داده است که: نوشیدن مرتب الکل به مقدار 5ـ 3 جرعه در روز, میزان مرگ و مـیر را بـالا می‌بـرد. مـیزان خطر به گونه روشن و آشکار در محـدوده6 جرعه و بیش‌تر در روز افـزایش می‌یابد. مـرگ و مـیر نوشـندگان الکل, بیش‌تر بر اثر بیمـاری کبـدی, سـرطان, خودکشی و... است.

الف. کبد و دسـتگاه گـوارش: نوشـیدن زیـاد الکل, یک سلسـله آشـفتگیهای متابولیک را به وجـود می‌آورد که نتیجه آن‌ها آسیب کبد و دستگاه گوارش است.

دیگر قسمتهای دسـتگاه گـوارش نـیز, ممکن است در اثر الکل آسـیب ببیند.نوشـیدن الکل, سـبب افـزایش تراوشـهای معـده و لوزالمعـده می‌شـود و سُـدّه‌های مخـاطی را آشـفته می‌سـازد. در نتیجه, بیش تر, خـون ریزی شدید معده را در پی دارد.

الکل همچـنین, به روده کوچک آسـیب می‌رسـاند که به اسـهال, کـاهش وزن و کمبـود گونه گـون ویتامینها می‌انجامد.

ب. سیسـتم عصـبی: همـان گونه که پیش از این اشـاره شد, مصرف مـزمن الکل در دراز مـدت, سـبب وابسـتگی

فیزیکی می‌شود. هنگامی که بیمار برای تـرک مصـرف یا کاهش مصرف الکل زیر فشار قرار می‌گیرد, نشــانه‌های قطع مصرف در او آشکار می‌شود که در حالتهای ســبک, به صــورت نــاآرامی و هیجــان و انگــیزش و در حالتهــای سخت, به صورت لرزشها و آشفتگیهای سایکوزتوکسـیک و دلـیریوم تـرمنس است. مصـرف زیـاد الکل, بیش‌تر به آشفتگی حافظه نزدیک می‌شود.مصرف زیـاد الکل بـرای درازمــدت ســبب پــاره ای بیماریهــای عصــبی, از جمله آشفتگی در اعمال هوشی و حرکتی, بی ثباتی هیجــانی, کاهش شدّت ادراک حسی و فراموشی می‌گردد.

الکل از بینـــایی می‌کاهد; به طـــوری که پس از چنـــدین هفته نوشیدن زیاد الکل یک نوع تیرگی بینــایی دو طرفه بـروز می‌کند. همچـنین مصـرف جانشـینهای اتانل, مانند متانل, سبب آشفتگی شدید بینایی می‌شود.

ج. سیستم قلبی عروقی: بین مقدار الکل مصـرف شـده و افـزایش فشـار خـون پیوند مسـتقیمی وجـود دارد که جدای از چاقی, مصرف نمک, نوشـیدن قهـوه یا کشـیدن سیگار است.

همچنین یک سری مطالعات نشان داده است که مصــرف زیاد اتانل, در دراز مدت می‌تواند کارکرد سیسـتم ایمـنی را تغییردهد. افـــزون بر آن, نوشـــیدن دراز مـــدت الکل, خطر بروز سـرطان حلق, دهـان، حنجـره, مـری و کبد را افزایش می‌دهد. اثر مشـروبات الکلی بر سیسـتم کبـدی نـیز, غـیر درخـور انکـار است. چـون مشـروبات الکلی, ممکن است در بردارنـــده و دارای ترکیبهـــای بـــالقوه سرطان زایی باشـند که در اثر تخمـیر یا در مراحل تهیه, تولید شده و می‌توانند کارکردهای کبدی را تغییر داده که

در نتیجه,پتانسیل کارکرد مواد سرطان زا افزایش می‌یابد.

1. فارماکولوژی بالینی اتانل: اتانل, از ضعیف‌ترین داروهای مورد استفاده انسان است و در عین حال عوارض و مرگ و میر آن از نظر شیوع بیش از مجموع کلیه داروهای دیگر, به غیر از تنباکوست.

این موضوع درست است که نوشیدن مقدار کم الکل, با اثرهای آرامبخشی و خواب آور, کاهش نشانه‌ها و دگرگونیهای هورمونی همراه با استرس و حتی در پاره ای مطالعه‌ها, با کاهش در ریسک حمله‌های قلبی است.

هرچند تعریف عارضه ای که به نام الکلیسم شناخته شده, بسیار دشوار است, لیکن مطالعه‌های اپیدمیولوژیک مصرف الکل, آگاهیهای مهمی از دشواریهای فیزیکی و روانی معتادان به الکل, به دست داده است.حدود 80%بالغان, در ایالات متحده امریکا,مشروبات الکلی می‌نوشند. برآورد می‌کنند: حدود 5 تا 10%ـ مردان بالغ این اجتماع در زمانی از طول زندگی خود, با گرفتاریها و دشواریهای ناشی از مصرف الکل روبه رو می‌شوند. در زنان الکلیک,زودتر از مردان, آسیبهای مغزی و کبدی شروع می‌شود.

بررسیهای جدید روی 90000 زن و مرد که حاضر شده‌اند در طول تجربه 10 ساله بارها معاینه شوند, این نکته را نشان داده که نوشندگان 6 پیمانه مشروب در روز, یا بیش‌تر میزان مرگ و میری دو برابر طبیعی داشته‌اند و با 3 تا 5 پیمانه در روز میزان مرگ 40تا 50%ـ زیادتر از معمول بوده است. سرطان, سیروز

کبـدی و حـوادث, به طـور نمایـان و آشـکار در افـزایش میزان مرگ و میر نوشندگان مواد الکلی, به مقـدار زیـاد نقش داشته است. دخانیات که در بین الکلیک‌ها, بیش از انــدازه رواج دارد, ممکن است خــود یکی ازعوامل خطر مرگ بیش‌تر این افراد باشد.

دســتاورد و نتیجه‌هــای به دست آمــده از این بررســیها, گویـای آن است که خطر افـزایش مـرگ در اثر نوشـیدن الکل, دارای یک آستانه است که این آستانه از حد 2 تا 3 پیمانه در روز شروع می‌شـود و مـیزان خطر با 6 پیمانه در روز و بیش‌تر از آن به شـــــدت افـــــزایش می‌یابد. همچنین گواه‌ها و شاهدهایی در دست است که نوشـیدن کم الکل (در مثل یک آبجو در روز) خطر بـــــــــــــروز انفــارکتوس میوکــارد را در مقایسه با افــرادی که هرگز الکل مصرف نمی‌کنند, کاهش می‌دهد.

تحقیق در زمینه کشف اتیولوژیک خـــــاص, یا شـــــناخت متغیرهای زمینه ســاز اعتیـاد به الکل با نتیجه‌هـای ناامید کننده ای همـراه بـوده است. شخصـیت فـرد, فشـارهای شدید زندگی, آشـفتگیهای روانی و تقلید از والـدین هیچ یک نمی‌تواند عامل پیشگویی اطمینـان بخشی در اعتیـاد به الکل باشد. قدر مسلم آن است که اعتیـاد به الکل, در جامعه‌های گوناگون, یک سان نیست و شیوع این اعتیـاد, گویا در وابستگان معتادان, بیش‌تر از دیگر افراد اجتمــاع است (Devov,1989)ـ میزان شـیوع الکلیسم در کسـانی که یکی از والدین آنـان الکلی بـوده اند, چهـار برابر دیگر کسان است, این یافته, هم اکنـون در بررسـیهای بسـیار ثــابت شــده است. با این همه, روشن کــردن و بــازنمود ســـهم هر یک از انگیزه‌ها و عاملها, مانند بـــدآموزیهای

خـانوادگی, یا انگیزه‌هـای ارثی و مانند آن در پدید آوردن اعتیاد به الکل دشـوار است, لیکن شـاهدها و نشـانه‌های حاضر حاکی از این است که عاملها و سـببهای ژنتیک در تعیین میزان مصرف الکل توسط فرد و همچنین عوارض پزشکی نقش دارند.100

1. مسموم شدگی حادّ الکلیک: در کسانی که توانـایی نوشـیدن الکل زیـاد را ندارند, همـان پیامـدها و اثرهـای کلاسـیک مسـموم شـدگی با داروهـای آرامبخش و خواب‌آور همراه با آثـار قلـبی (اتسـاع عـروق) و برانگیزاننـدگی دسـتگاه گـوارش بـروز می‌کند, چـون توانـایی یک کیفیت مطلق نیست, حـتی معتـادان به الکل نـیز در اثر مصـرف بیش از انـدازه تـوان پیشـین, ممکن است دچـار مسـموم شدگی شدید گردند, درجه مسموم شـدگی بسـتگی به سه عامل دارد: پرمـایگی و غلیظ بـودن اتانل خون, سرعت افزایش پرمـایگی و غلیظی الکل در خـون و مـدت زمـانی که این غلیظی و پرمـایگی ثابت می‌ماند. سیر نوشیدن الکل, چگـونگی سـطح جذب در دستگاه گوارش و وجود داروهـای دیگر در بـدن نـیز در تعـیین درجه مسـموم شـدگی نقش دارند.

مقدار کشـنده الکل, به سـبب ناسـانی درجه و پایه تـوان کسان, تا اندازه ای دگرگون شـونده است. یک فـرد بـالغ بـدون تـوان, می‌تواند 10-ـ 7 گـرم الکل در هر سـاعت متـابولیزه کند (اتانل موجـود در 30 میلی لیـتر [یک گیلاس] ویسـکی, یک قـوطی آبجو یا یک گیلاس شـراب تقویت کننده.unfortified)

تعریف قانونی مسموم شـدگی با الکل در ایـالات متحـده امریکا در حالتهای گوناگون فرق می‌کند, ولی پرمایگی و غلظت خونی 80 میلی گرم در دسی لیتر (17 میلی مول در لیـتر) یا بیش‌تر به عنـوان پرمـایگی و غلیظی کـافی بـــرای نارســـایی قضـــاوت و مهارتها و محکـــومیت در رویدادهای رانندگی, انگاشته می‌شود. میانگین پرمـایگی و غلیظی الکل در حالتهایی که به مرگ می‌انجامد, حدود 400 میلی گرم بر دسی لیتر است.101

1. فارمـــاکولژی پایه و بـــالینی دیگر الکلها: الکلهـــای دیگـــری که با اتانل نـــزدیکی و همخـــوانی دارند, در صـنعت به عنـوان حـلّ کننـده به کـار می‌روند و گه گاه, مسموم شدگی شدید, با آن‌ها دیده می‌شود.

متانل (CH3oH)، متیل الکل (الکل چـــوب), از تقطـــیر انهـدامی چـوب به دست می‌آید. این الکل به عنـوان یک مـاده افـزودنی به بـنزین, سـوخت خـانگی, حـلّ کننـده صـنعتی، حـلّ کننـده در محلولهـای چـاپ کننـده گـزرو گرافیک و نیز منبع غذایی برای سنتز پروتـئین به وسـیله باکتریها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

متانل خیلی زیـاد در خانه‌ها یـافت می‌شـود که به شـکل (حـرارت ذخـیره شـده) یا در مـواد شـوینده وجـود دارد, می‌تواند از راه پوست یا تنفس, یا دستگاه گوارش جـذب شده و در آب بدن پخش شود.

الکل‌هـــــای پلی هیـــــدریک نظـــــیر اتیلن گلیکـــــول (CH2OHCH2OH)ـ به عنوان مبدّل حـرارت در سـاختمان، ضد یخها و در حلّ کننده‌های صنعتی به کار می‌روند.

اتیلن گلیکول, ظاهراً برای انسان زهرآلـودگی بیش‌تر از دیگر حیوانها دارد.

1. مسموم شدگی با متانل: مسموم شـدگی شـدید با متانل, به طور معمول در الکلیک‌ها به وجود می‌آید و ممکن است, درخور شناسـایی نباشد, مگر آن که این مسـموم شـدگی در گـروهی از الکلیک‌ها دیـده شـود. چـون متانل و متـابولیتش (فورمـات) خیلی بیش‌تر از اتانل زهرآلـــــــودگی دارند, بازشناسی خیلی زود مســموم شــدگی با متانل و درمــان آن, ضرورت دارد.

مهم‌تــرین نشــانه نخســتین مســموم شــدگی با متانل, آشـفتگی بینـایی است. آشـفتگیهای بینـایی یک نشـانه همگانی در اپیدمیهای مسـموم شـدگی با متانل است.بی هوشی درازمــدت, لــرزش, و اســیدوز مقــاوم, همگی نشـاندهنده بد بـودن پیش آگهی مسـموم شـدگی است. 102

ج. روشــهای تهیه الکل: اتیل الکل یا اتــانول از راههــای گوناگونی تهیه می‌شود. به طور کلی می‌تــوان گفت: دو روش برای تهیه الکل وجود دارد: روش طـبیعی (تخمـیر) و روش صنعتی.

1. روش سرشــتن(تخمـیر): چند هـزار سـال است که اتیل الکل, یعنی الکلی را که در نوشـابه‌های الکلی وجــود دارد, از سرشــتن و خمــیر کــردن قنــدهای طــبیعی و نشاســته به دست می‌آورند. هم اکنــون نیز بخش بزرگی از اتیل الکل مـورد نیـاز جهـان از این راه تهیه می‌شود. بــرای مثــال, بر روی پوست

دانه‌هــای انگــور, مخمّــری وجــود دارد که وقــتی دانه‌های انگور را خـرد می‌کنند, آنـزیم زیمـار تولید شده این مخمّر, موجب تخمـیر قند انگـور- گلـوکز- می‌شود و شراب به وجود می‌آید.

این آب مایه, درجه الکلی بسیار پـایینی دارد.اسـتفاده از غلات یکی از راه‌های تولید الکل اتیلیک به شــمار می‌آید. ابتـدا دانه‌ها آسـیاب شـده و با آب درآمیخته و سـپس در دیگ بخـــار تحت فشـــار, گرما داده می‌شـــود. این عمل, موجب ژلاتینی شدن نشاسته موجود در دانه‌ها می‌گـردد. ماده‌هـــای در هم آمیخته, به درون خمـــره ای ریخته, تا حرارت 60 درجه سانتیگراد (140درجه فارنهـایت) سـرد می‌شود, سپس آنزیم آمیلاز, بـرای برگردانیـدن نشاسـته به قند ساده, بویژه گلوکز به محیط افـزوده می‌گـردد که این, شرایط ایجاد 95 درصد تولید ممکنه از لحاظ تئوریک محصـول را مهیا می‌سـازد. هنگـامی که محلـول قنـدی حاصل تا حـدود 32-ـ 26 درجه سـانتیگراد(90-ـ 80درجه فارنهـایت) سـرد شد, به خمـره تخمـیر انتقـال و به آن سلولهای مخمـری اضـافه می‌شـود. مخمر ایجـاد محلـول الکلی با غلظت 12-ـ 8%ـ می‌کند که در مراحل بعد, از داخل دو لوله تقطیر عبور داده می‌شود و در این حـالت, الکل از بقایـای دانه‌ها جـدا می‌گـردد. اولین لوله تقطـیر یک محلــول 50%الکل (درجه 100)ـــ تولید و دومین لوله غلظت الکل را به 95%(درجه190)ـ می‌رساند. در نهایت, محلول حاصل آبگیری می‌شـود تا یک الکل اتیلیک خـالص با درجه 200 به دست آید. از بقایای دانه‌ها که حاوی 30-22%ـ پروتئین است, می‌توان به عنوان غذای چهارپایـان استفاده کرد.103

الکل, بیش‌تر از تخمـــــیر ملاس به دست می‌آید. به این ترتیب که ملاس به دستگاه تخمیر با گنجـایش 50000 تا 100000 گالن و محتوی سولفات آمونیوم و فسـفات به عنوان منبع نیتروژن, گوگرد, فسفر و بـافر با 4/5 =PH افـــزوده می‌شـــود.پس از آن که مخمر ساکارومیسس سرویزیه, به مجموعه اضـافه گردید, محیط کشت مـرتب تکان داده می‌شود و به مـدت 48 سـاعت در حـرارت 25 درجه سـانتیگراد قـرار می‌گـیرد. در نتیجه, محلـولی به وجـــود می‌آید که دارای غلظت الکلی 10 تا 14 درصد است. در مجمـوع, افـزون بر الکـل، مقـدارکمی از مـواد ترکیبی دیگر نیز وجود دارد.104

1. روش صـــنعتی: مـــواد اولیه, جهت تهیه الکل به روش صـنعتی, از منـابع طـبیعی مـواد اولیه آلی, یعنی نفت, گاز طـبیعی, زغـال سـنگ, و توده‌هـای زیستی به دست می‌آید.

این روشها عبارتند از:

1. هیدراســیون آلکلنهــای بدست آمــده از کراکنیگ نفت.
2. فرآیند اکسو از آلکلنها, کـــــربن منواکســـــید و هیدروژن.

از این ماده‌ها, در فرایندهای پیچیـده, الکل اتیل به دست می‌آید.در این فرایند, اجـزای خاصی از مـواد نفـتی, که شایستگی بدل شدن به الکل را دارند, جدا و این اجـزا از میـان محفظه خاصی که 400 تا 600 درجه فارنهـایت حرارت دارد می‌گـذرد. در این درجه حـرارت, مولکولهـای

آلی مواد نفـتی شکسـته و به مولکولهـای کوچک تر, دگر می‌شود.

این روش, انرژی بسیاری لازم دارد, از این روی, پرخرج است.

روش ارزان‌تر و قدیمی‌تر سـاخت الکل, همـان تخمـیر و سرشتن ترکیبهای قندی به وسـیله مخمرها و تولید الکل اتیلیک است.105

1. الکل تقطیری به عنوان سوخت: در سالهای اخـیر, به خاطر کمبود انرژی, علاقه به استفاده دوباره از الکل اتیلیک, به عنـوان سـوخت مـایع در اتومبیلها, سیستم گرم کننده خانه‌ها و... به وجود آمده است. در حقیقت, این کار تازه ای نیست. در گذشـته‌های دور از الکل بـرای روشـنایی و گـرم کـردن اجاقها اسـتفاده می‌شـده است. الکل اتیلیک ممکن است به عنوان سـوخت مـایع در تـرکیب با بـنزین و یا به عنــوان الکل خــالص حاصل از غلات (با درجه 95) اسـتفاده گـردد. اسـتفاده از این نـوع الکل, بـرای سوخت موتـوری, دارای برتریهـای ویـژه ای است. این نوع سوخت را می‌توان با یک دگرگـونی کوچک در موتورها, با کـارآیی همانند بـنزین اکتـان, که از ایجاد صدای موتور جلوگیری می‌کند, استفاده کرد.

سـوختاری و آتش گـرفتگی (احـتراق) در این شـرایط, کامل است, به گونه ای که گازهــای سـمی, بسـیار کم نشر می‌یابند و سمی بودن آن نـیز, کم‌تر از گـازی است که از سوخت بنزین حاصل می‌شود.

موتورهایی که از الکل استفاده می‌کنند, 20 تا 40 درجه فارنهـــایت ســـردتر از موتورهـــای دیگرند و احتمـــال داغ کردن آن‌ها کاهش می‌یابد.106

1. استفاده از الکل جهت ساخت داروهای آرام بخش- خـــواب آور: الکلها یکی از ترکیبهـــای آرام بخش- خـــواب آورینـد که امـــروزه مـــورد اســـتفاده قـــرار می‌گیرند.اثر آرام بخش- خـــواب‌آور الکل از قرنها پیش شـــناخته شـــده است. با این وجـــود, نخســـتین عضو این گـــروه; یعـــنی متـــانول, به دلیل پدید آوری کوری مصرف دارویی نداشـــته و اســـتفاده درمـــانی از اتـــانول نـــیز, که نمونه ای از یک الکل با اثر آرام بخش- خواب‌آور است, به دلیل پدید آوری الکلیسم بازداشـــته شـــده است و بیش‌تر از آن بـــرای نشـــاط آوری استفاده می‌شود.

امّا با این حـــال, الکلهـــایی مانند: اتکلروینـــول و متیل پنتینول هنوز هم مورد استفاده قرار می‌گیرند.107

اتکلروینـــول: این تـــرکیب در ســـال 1955 به عنـــوان یک داروی آرام بخش- خـــواب‌آور ملایم معـــرفی و وارد بـــازار گردید. از این دارو, بیش‌تر بـــــرای القـــــای خـــــواب در بیمارانی که مبتلا به کم خوابی (insomnia)ساده هستند (دوز500 میلیگرم) و یا به عنوان آرام بخش روزانه (دوز 100ـ 200 میلیگرم) استفاده می‌شود. اثر آن, خیلی زود ظـــاهر می‌شـــود و حـــدود پنج ســـاعت دوام می‌یابد. اتکلروینـــول، آب مایه بی رنگ و یا متمایل به زرد با بـــوی تند است و رنگ آن در اثر نور و یا هوا تیره می‌گردد.

متیل پنــتینول: آب مایه بیرنگ و یا گرایا و میل کــرده به زرد, با نقطه جـوش 120 درجه است که در آب حـلّ و با حـــلّ کننـــده‌های آلی مانند اتر, کلر و فـــرم و اتـــانول درآمیخته می‌شود. این ترکیب, افـزون بر اثر خـواب آور, دارای اثر آرامش بخش نـــیز بـــوده و می‌تواند احســـاس ترس و آشفتگیها و اختلالهای عصبی را از بین بـــبرد. اثر دارویی آن, به سرعت بروز و در زمانی کوتـاه (حـدود دو ساعت) از بین می‌رود.108

1. ســـرم الکل: همـــان گونه که گفته شد, نوشـــیدن مقدار زیاد الکل, سبب مسـموم شـدگی می‌گـردد. یکی از راه‌های ویژه درمان مسموم شـدگی شـدید با متانل, وقفه متابولیسم متانل به وســـیله تزریق محلول 10% اتانل از راه وریدی است.109

2. الکل صـــنعتی چیســـت؟در رســـاله‌های موجـــود و فتاوای فقیهان عصر حاضر, الکل صـــنعتی از الکل طـبی جـدا و حکم جداگانه ای بـرای آن بیـان شـده است, در حـالی که با شـرحی که داده شـده, الکل صنعتی همـان الکل اتیلیک است. بـدین صـورت که برای کارهای صـنعتی, در حـدود 5%ـ الکل متیلیک, 5%ـ از یک ماده شـیمیایی بـدبو, مانند متانل و یک مـــاده رنگی بنفش, مانند پیریـــدین, به الکل اتیلیک می‌افزایند, تا قابلُ آشامیدن نباشد و به آســانی از الکل طـــبی, بازشـــناخته شـــود. این الکل را الکل صـــــــنعتی یا الکل تقلیلی می‌نامند. الکل متیلیک- متانول- و پیریدین, بسیار سمّی هستند و با تقطیر ساده, نمی‌تـوان آن‌ها را از الکل اتیلیک جـدا کـرد. 110

پس الکل صـــنعتی, همـــان الکل اتیلیک است که به علّت ناخالصی‌ها و مـــواد ســـمّی موجـــود در آن, قابل شـــرب نیست.

د. بررسی فقهی الکلها: پیش از این یـــــادآور شـــــدیم, الکلها دارای گونه‌هـــــــای گوناگونند. دو گونه مهم آن, متـــانول یا متیل الکل و اتـــانول یا اتیل الکل است. اتیل الکل نـــیز خـــود به دو قسم الکل طـــبی و الکل صـــنعتی تقسیم می‌گردد. با توجه به این که در بخشـهای پیشـین, گونه‌هـای الکلها را از جهت موضـوعی شـناختیم, در این بخش, حکم هر یک از آن‌ها را به شـــرح بیـــان خـــواهیم نمـــود. پیش از آن, یـــادآوری این نکته بایســـته است که الکل، از گزاره‌ها و موضوعهای جدیـدی است که در عصر تشـــریع موجـــود نبـــوده است. از این روی, واژه الکل در کتابها و آثار فقهی و دلیلهای اجتهادی, یافت نمی‌شـود. اما از آن جا که الکل, همـــان جـــوهر خمر و روح شـــراب است, شـاید گفته شـود: دلیلهـای پـاکی، یا نجسی خمر, این نـوع الکل را در بر می‌گـیرد و از نظر موضـوع, حکم یاد شده, آن را پوشش می‌دهد و یا این که الکل, خود, به عنوان آب مایه‌های مستی آور, مصداق روایات بالا قـــرار می‌گیرند. از این روی, در این بررسی, این دو گـــــزاره, باید روشن گردند:

1. الکل, همان خمر اصطلاحی است.
2. الکل, آب مایه مستی‌آور است.

و این دو گزاره بر این پیش فـرض اسـتوار است که خمر و آب مایه‌های سُکرآور نجس باشـند و گرنه اگر دلیلهـای از ثابت کردن نجس بـودن خمر و آب مایه‌هـای سُـکرآور،

ناتوان باشند, سـخن از پـاکی و نجسی آن جـایی نخواهد داشت.

در هر حـال, در این جا, به احکـام الکلها اشـاره خـواهیم کرد:

1. بررسی فقهی الکل متـــــانول- متیلیک- و ...: این الکل, که همــان الکل چــوب است, همــان گونه که گذشت, آب مایه ای است ســـمّی و غـــیر درخـــور شرب.

ساختمان مولکولی آن, با اتیل الکل و دیگر الکلها, چون: اتکلرویـــول و متیل پنـــتیون, فـــرق دارد.موضـــوع این رساله, بررسی این گونه الکل نیست; زیــرا این الکل, نه مست کننده است و نه عنوان خمر بر آن صادق است.

1. بررسی فقهی الکل صنعتی: این الکل, همان گونه که بیان شد, از نظر ساختمان مولکـولی و مـاهیت شیمیایی, هیچ فرقی با الکل طبی- تخمیری- ندارد و هر دو, دارای فرمـول یکسـانی هسـتند; مگر این که در این نوع الکل, مواد سمّی و رنگی وجود دارد که آن را غیر درخور شرب کرده است.

در بررسی فقهی این گونه الکل, باید گفت: به طـــــور قطع این الکل, نمی‌تواند مصـداق خمر باشد. امّا باید دید آیا می‌تواند مصداق آب مایه‌های سُکرآور باشد, یا خیر؟

گفته شده است به دلیل پرمایگی و غلیظی الکل موجـود در آن, مـاده ای سـمّی و غـیر درخـور شـرب است و در عرف به این ماده, سُکرآور گفته نمی‌شود.

با توجه به این که این الکل, با الکل تخمـــیری فـــرقی ندارد, از حکم یکسانی برخوردارند و با روشن شدن حکم الکل تخمیری, حکم الکل صنعتی نیز روشن خواهد شد.

1. بررسی فقهی الکل تخمـــــیری: در این بخش و بررسی فقهی الکل تخمـیری, ابتـدا از دلیلهـای نجس بودن خمر سـخن به میـان می‌آید, آن گـاه از دلیلهای پاک بودن آن.

در بررسی دلیلهای نجسی خمر, سه دلیل ارائه می‌شـود به این ترتیب:

اول. اطلاق خمر بر الکل تخمـــیری: ممکن است گفته شود: این الکل,به دلیل آن که همان جوهر شراب و ماده اصلی خمر است, می‌تواند مصـداق خمر قـرار بگـیرد. به دیگر سـخن, آب مایه, همـان شـراب اصـطلاحی شـرعی است. تنها فـرق میـان این الکل و شـراب, درصد الکل موجود در آن است.

نقد دلیل: ما در بخش شناخت موضـوعی خمر و الکل, به شرح, ویژگیهای هر یک از آن‌ها را بیـان کـردیم و یـادآور شدیم که چه ناسانیهایی با هم دارند.

آنچه از ســخنان پیشـین به دست می‌آید این است که شـراب انگـوری یا همـان خمر, غـیر از الکل طبّی و تخمیری است و عرف, میان این دو, فرق می‌بیند.

دوم, سُـکرآور بـودن الکل تخمـیری: بـرای ثـابت کـردن نجسی الکل تخمیری, گفته شده است: این ماده سُکرآور قـوی است که مصـرف کم آن بـرای مردمـان عـادی, که معتاد به نوشیدن خمر نیستند, پیامدهای خطرنـاکی را به

بار می‌آورد که از آن به عنوان پیامدهای مسموم شـدگی نـام بـرده می‌شـود و همانند پیامـدهایی است که بـرای کسانی که در نوشیدن خمر, زیاده روی می‌کنند,به وجـود می‌آید. زیـرا, همـان گونه که گفته شد: مسـتی عبـارت است از:تخـدیر نسـبی, یا کامل جاها و کانونهـای مهم و حسـاس مغـزی که ممکن است برابر شـدت و ضـعف مستی; یعنی, برابر چند و چونی مـاده سُـکرآور به بـدن, یک, یا دو, یا چند مرکز مغـزی و در صـورت اسـتفاده بسیار زیـاد آن, تمـام مغز را تخـدیر کند و نشـانه‌های آن نیز, برابر شدّت و ضعف آن ناسان است. الکل طـبی, به سـبب غلیظی و پرمـایگی الکلی آن, سـبب تخـدیر کامل می‌گردد. همان گونه که نوشیدن زیاد نوشـابه‌های الکلی و عرق, مـوجب مسـتی کامل و مسـموم شـدگی و مـرگ نوشنده را در پی خواهد داشت, نوشیدن همان نسـبت از الکل نیز, سبب مسموم شدگی خواهد شد.

به دیگر سخن, نوشیدن یک لیـتر ویسـکی, در یک سـاعت که حـدود 300 تا 500 میلی لیـتر الکل دارد, در بزرگسالان سبب مرگ خواهد شد.111 حـال یک شـخص چه یک لیتر ویسکی بنوشد و چه 300 تا 500 میلی لیتر الکل بنوشد, در هر دو حـال, سـبب مسـموم شـدگی و مرگ خواهد شد.

از این روی, می‌توان چنین گفت: سمّی بـودن این مـاده, بستگی به مقدار و نوشنده و حـتی زمـان نوشـیدن دارد. بـدون اینها, نمی‌تـوان مـادّه ای را سـمّی قلمـداد کـرد. افـزون بر این, دلیل اصـلی حـرام و نجس بـودن آب مایه‌های سُکرآور, همان وجود مـاده اصـلی اسـکار- الکل در آن است.

سوم. الکل تخمیری همان مـاده اصـلی خمر است:همـان گونه که گفته شد, الکل تخمـیری, همـان جـوهر اصـلی شراب است. بدین صورت که شـراب را حـرارت می‌دهند و چـون دمـای جـوش الکل پـایین‌تر از دمـای جـوش آب است, زودتر بخار می‌شـود و به صـورت گـاز در می‌آید و آن گـاه بخـار به دست آمـده را سـرد و چکه چکه آب مایه می‌گیرند.بدین ترتیب, الکل از شراب جدا می‌گردد. توجه به چگونگی به دست آمـدن الکل تخمـیری, نشـان می‌دهد که این مـاده به دست آمـده بر نجاست خـود بـاقی است. چون این گونه از بخار شدن, سبب پاکی آب مایه نخواهد شد.

چهـارم: استصـحاب نجاست: یکی دیگر از دلیلهـای نجس بودن الکل, استصحاب حالت پیشـین است که همانا پـاک بـودن آن باشد. بـدین بیـان: این آب مایه, پیش از این نجس بوده, پس از دگر شدن خمر به الکل, شک می‌کنیم آیا با اسـتحاله, این آب مایه, پـاک شد, یا خـیر؟ اصل, نجس بودن این آب مایه است.

نقد دلیل: استصحاب نجاست, به دلیل دگرگونی موضوع, جـاری نمی‌شـود. زیـرا یکی از شـرطهای جـاری شـدن استصحاب, ماندگاری عرفی موضوع مستصحب است. در این جا, پس از دگرگون شدن خمر به الکل, مـاده جدیـدی به دست آمده که عرف آن را ماده ای غیر از مادّه نخست می‌داند. از این روی, حـتی بنـابر رأی کسـانی که استصـحاب حکم را جـاری می‌دانند, در این جا به سـبب نبود ارکان استصحاب, این اصل جاری نمی‌شود.

اول: سُکرآور نبودن الکل تخمیری: گیریم نجس بودن آب مایه‌هـــای سُـــکرآور پذیرفته شـــود, باید دید آیا الکل تخمیری, سُکرآور است یا خیر؟

آنچه به نظر می‌آید این است که این آب مایه, به خـــودی خـود, در ردیف مسـتی آورها, جـای نخواهد گـرفت, بلکه همـــان گونه که پیش از این بیـــان شد. این آب مایه, به سبب پرمایگی الکل در آن, مـاده ای سـمی و غـیردرخور شرب است.

نوشیدن این آب مایه، به گونه خالص, سبب سـوزش و از بین رفتن مخــاط دهــان خواهد شد. از این روی, این آب مایه را در ردیف مادّه‌هـای سـمّی طبقه بنـدی کرده‌اند و به هیچ روی, نمی‌تواند از جمله آب مایه‌هـــای سُـــکرآور باشد.112

دوم. انصـراف دلیلهـای نجس بـودن خمر, از الکل: آقـای خـوئی، پس از پـذیرفتن این که الکـل، آب مایه سُـکرآور است, برای ثابت کردن پاکی آن می‌نویسد:

(دلیلهــای نجس بــودن خمر و آب مایه‌هــای سُــکرآور, از الکل انصـراف دارند; چـون این گونه آب مایه‌ها, در عصر تشـریع وجـود نداشـته است و روایـاتی که بیـانگر نجس بودن آب مایه‌های سُکرآورند, به شرابهای شـناخته شـده ای انصراف دارند که نوشیدن آن‌ها رواج داشـته باشد;در حالی که الکل, آب مایه سُـکرآوری است که نوشـیدن آن, معمول و شناخته شده نیست.)113

این اســـتدلال, سُست است; زیـــرا اگر نجس بـــودن آب مایه‌هـــای سُـــکرآور ثـــابت شـــود, و الکل از نمونه‌ها و مصداقهای آب مایه‌های سُـکرآور باشد, بی گمـان, نجس

بودنِ الکل ثابت خواهد شد. و نبودن آن در عصر تشـریع, سبب نمی‌شود از دایره و قلمرو حکم بالا خارج شود.

سـوم. اسـتحاله خمر به الکل: می‌دانیم که یکی از پـاک کننده‌ها, از حالی به حالی دیگر گردیدن (استحاله) است. استحاله عبارت است از: دگرگونی ماده ای به مادّه دیگر, به گونه ای که عرف ماده دوم را غیر از مـادّه اول بداند. از بـاب مثـال: اگر سـگی در نمکـزار بیفتد و به نمک دگر شـود, پـاک می‌گـردد. فلسـفه پـاک بـودن این دگرگـون شدگی (استحاله) همان دگردیسی عرفی موضـوع است. به دیگر سـخن, در اسـتحاله چـون موضـوع دگرگـون می‌شود, بی گمان, حکم نیز, برداشته خواهد شد. از این روی, این سـخن: اسـتحاله یکی از پـاک کننده‌هاست, نوعی مسامحه است.

درباره مثال بالا, آنچه نجس است و موضوع حکم شرعی قـرار دارد, سگ است. و آنچه الآن با آن سـروکار داریم, نمک است. بی گمـان این موضـوعِ جدید, محتـاج به حکم جدیدی است. در این جا نیز, پس از آن که خمر بخـار شد و الکل آن جدا گردید, مادّه به دست آمـده در نـزد عـرف, غیر از مادّه نخستین است.

از این روی, نیـاز به حکم جدیـدی دارد. این, همانند تقطـیر بـول است. البته چـون عمل تقطـیر چنـدین بـار صورت می‌گیرد, تا پرمایگی و غلیظی الکلی به حدود 96 درجه برسد, در مرحله‌های ابتدایی, تا زمانی که نوشیدن آن ممکن باشد, چون مصداقِ آب مایه‌های سُکرآور است, نجس بـودن آن از بین نمی‌رود; اما پس از آن که درجه الکلی آن به میزانی رسـید که نوشـیدن آن ممکن نباشد, به دلیل این که آب مایه به دست آمـده, نه مصـداق خمر

است و نه مصـــداق آب مایه سُـــکرآور, در حکم به نجس بودن آن, احتیاج به دلیل مستقل است و چـون در این جا دلیلی بر نجس بـودن آن وجـود نـدارد, بی گمـان قاعـده طهارت جاری می‌شود.

نتیجه گیری: در بحث پاکی و نجسی الکل, دو پیش فرض وجود دارد:

1. خمر نجس است.
2. آب مایه‌های سُکرآور نجسند.

زیـــرا اگر به پـــاکی خمر, یا آب مایه‌هـــای سُـــکرآور حکم شود, دلیلی بر نجس بودن الکل وجود نخواهد داشت. اما گیریم که آب مایه‌های سُکرآور نجس باشـند, آیا می‌تـوان حکم به نجس بودن الکل کرد؟

با بررسی دلیلها, به این نتیجه رســـــــیدیم که: الکل, به سبب این که مستی‌آور نیست, پاک است.

1. بررسی فقهی سرم الکل: یـادآور شـدیم نوشـیدن الکل زیـاد, مسـموم شـدگی را در پی دارد. یکی از راه‌هـــای درمـــان مســـموم شـــدگی شـــدید با متانل وقفه متابولیسم متانل, تزریق محلول 10٪ اتانل از راه وریدی است.114

حال سخن این است: در صورت عادی و بـدون نـاگزیری, آیا می‌توان از این سرم استفاده کرد یا خیر؟

به دیگر ســـخن, حکم این نـــوع ســـرم الکل در شـــریعت چیست؟

در جواب باید گفت: علت حرام بـودن خمر و نوشـابه‌های الکلی دیگر, مستی‌آور بودن آن‌هاست.

از آن جا که این آب مایه مستی‌آور است, استفاده از آن, چه به صـورت خـوراکی و چه به صـورت تـزریقی حـرام است.

اما از جهت پـــــــاکی و نجسی, باید گفت: این آب مایه مصداق کامل آب مایه‌های مسـتی‌آور است و کسـانی که آب مایه‌های مسـتی‌آور را نجس می‌دانند, این آب مایه را نیز نجس می‌دانند.

امّا کسانی که آب مایه‌های مسـتی‌آور را نجس نمی‌دانند, این آب مایه, نـزد آنـان نجس نیست, زیـرا عـرف سـرم الکلی را خمر نمی‌داند.

1. بررسی فقهی داروهـــــای الکل دار: پیش از این یادآور شـدیم: الکل, حل کننـده است. از این روی, در صـنعت داروسـازی کـاربرد فـراوان دارد. گرچه برابر دســتورالعمل وزارت بهداشت و درمــان، در سالهای اخیر, متانول یا الکلهای نوع دوم و سوم و یا گلیســیرین, جــایگزین اتــانول شــده است و در بیش‌تر شــربتهای دارویی, به جــای اســتفاده از اتانل, از حل کننده‌های جانشین استفاده می‌شـود, اما در شــربتهای الگزیر مثل الگزیر فنوباریتــال و اســتامینوفن, الکل اســتفاده می‌شــود. و در تهیه روکش قرصـها و کپسـولها نـیز از الکل اسـتفاده می‌شود. اکنون بحث این است: آیا این داروها پاک هستند یا نجس و یا حرام هستند و یا حلال؟

اما بحث اول اگر کسی الکل را نجس بداند, حکم به پـاک بودن شربتهای دارویی دشوار خواهد بود, زیرا درآمیختن ذره ای از این آب مایه نجس با ماده‌هـــــای دیگر, گرچه دیگر ماده‌ها بر الکل چیره شوند, سبب می‌شود این دارو نجس شود. از باب مثال, در آمیختن خمر با آب مایه‌هـای دیگر, گرچه مقدار بسیار ناچیز, سبب نجس شـدن آن آب مایه‌ها خواهد شد, حتی اگر آب مایه به دست آمده از این در آمیختگی, سُـکرآور نباشد. اما آیا این شـربتها حـرام است یا خیر؟

باید گفت: اگر این گونه شـربتها نجس باشـند, می‌تـوان گفت: نوشیدن آن‌ها به این دلیل که نجس هستند, حـرام خواهد بود.

اما اگر الکل را پـاک بـدانیم, آیا اسـتفاده از این شـربتها جایز است؟

در پاسخ باید گفت: چـون در این گونه شـربتها, اثر دیگر ماده‌ها بر الکل چیره است, به گونه ای که این تـرکیب به جـای اثر و فایـده سُـکرآور, اثر و فایـده درمـانی از خـود نشان می‌دهد, در حقیقت, اثر و فایـده سُـکرآوری الکل, در پرتو اثر و فایـده طـبی و دارویی قـرار می‌گـیرد, این گونه شـــربتها, نمی‌تواند سُـــکرآور باشـــند; از این روی, عنوان خمر, یا سُـکرآوری بر آن‌ها صـادق نیست, تا دلیل (کلّ مسکر حرام) آن‌ها را بگیرد.115

تنطورهای دارویی: تنطورها Tentures عبارتند از خیس شده مواد گیاهی یا معدنی یا حیـوانی در مقـداری الکل, که الکل به عنـوان حل کننـده, به تمـام ذرّه‌هـای نسـوج گیاهی, یا حیوانی نفوذ کرده و یا ماده معدنی را در خـود

حلّ می‌کنند, مانند تنطـور والویـان, که یک داروی قلـبی است و تنطـــور ید که یک مـــاده معـــدنی است. از دیگر تنطورها, می‌توان تنطور کوشنیل cochnille و کانتارید را نام برد.116

حکم این نـــوع مـــواد نـــیز, مانند حکم شـــربتهای دارویی است و فرقی میان این دو از جهت حکم وجود ندارد.

شرابهای طبی: شرابهای طبی, شرابهایی هسـتند که در آن‌ها, بیش تر, یک ماده گیاهی را در شـراب خیس و پس از مدتی صاف می‌کنند و به عنوان شراب دارویی به کـار می‌برند, مانند پوست درخت کنکنیا, یا بعضی داروها که در طب عوام هم ممکن است وجود داشته باشد. امـروز, بسیاری داروهای مقوی تحت عنـوان تونیکها toniques, به مقدار زیادی از شراب یا الکل در خود دارند.117

اسـتفاده از الکل در ضد عفـونی کـردن پوست: یکی از راه‌های ضد عفونی کردن زخمها, استفاده از الکل است. همچـــنین در لوســـیونهای موضـــعی مثل لوســـیون کـائولوپکتین, از الکل کـالفر اسـتفاده می‌شـود که در خارشهای پوستی کاربرد دارد

حـــــال پرسش این است: با توجه به این که این داروها جذب پوست می‌شوند, به کار بردن آن‌ها, بر فرض حـرام و نجس بودن, چگونه است؟

در یک روایت, ســـــرمه ای که در ســـــاخت آن از خمر استفاده شده, پلید و به منزله مردار دانسته شـده است. 118 حال باید دید آیا اسـتفاده از داروهـایی که در آن از الکل تخمیری استفاده شـده است نـیز, حکم اسـتفاده از

مـــــــردار را دارند و این روایت این گونه داروها را در بر می‌گیرد, یا خیر؟

نخست آن که: الکل تخمـــــیری, خمر نیست, تا این گونه روایات, آن را در بربگیرند.

دو دیگر: از لحن و پیام امام حرام بودن استفاده دارویی از خمر استفاده نمی‌شود; بلکه چنین به نظر می‌رسد که امام, در جمله: (هو خـبیث بمنزلة المیته) در صـدد بیـان, خُبث معنوی خمر است و نه حرام بودن اصطلاحی آن.

در هر صـورت, اسـتفاده از الکل در ضد عفـونی کـردن زخم و مانند اینها, از نظر شرع حرام نیست.119

ح. نگاهی به فتوای فقیهان دربـاره الکل: حضـرت امـام, در مورد الکل صنعتی در رساله شریف خود نوشته است:

(الکل صنعتی, که برای رنگ کردن در و میز و صـندلی به کار می‌رود, اگر انسان نداند از چـیزی که مست کننـده و روان است, درست کرده اند, پاک می‌باشد.)120

در رسـاله اسـتفتاءات در پاسخ به این پرسش که تمـاس دست با گونــاگون الکلها: صــنعتی شــیمیایی و... چگونه است؟ نوشته است:

(اگر معلوم نیست که الکل مست کننده و از چیز مـایع به دست آمده, محکوم به طهارت است.)131

آقای خوئی نوشته است:

(الکل صنعتی, تمام اقسامش, پاک است.)122

آقای اراکی با وجـود این که هر آب مایه مسـتی آوری را نجس می‌داند, در رساله استفتاءات خود, الکل صـنعتی و طبی را پاک دانسته است.123

آقای مکارم شیرازی نوشته است:

(الکل طـبی و صـنعتی که انسـان نمی‌داند از چـیز مست کننده مـایع گرفته شـده, پـاک است. همچـنین ادکلن‌ها و عطرها و داروهـایی که با الکل طبّی یا صـنعتی مخلـوط است [و] الکلهــایی که ذاتــاً قابل شــرب نیست, یا جنبه سمّی دارد, نجس نیست. ولی هرگــاه آن را رقیق کنند و مشروب و مسکر باشد, نوشیدنش حرام است و احتیاطـاً حکم نجس دارد.)124

نظــری به مبــانی فتــوای فقیهــان: با درنگ در فتــاوای فقیهـان عصر حاضر, می‌تـوان آن‌ها را به گروه‌هـای زیر تقسیم کرد:

1. کسـانی که پـاکی آب مایه سُـکرآور را پذیرفته اند, همانند آقـای سیسـتانی و... این دسـته در حکم به پاکی این گونه آب مایه‌ها, مشکلی نداشته و بـدون دغدغه و کــاوش در موضــوع الکل, حکم به پــاکی گوناگون الکلها می‌دهند.
2. کسـانی که آب مایه‌هـای سُـکرآور و روان را نجس می‌دانند; امّا از آن جایی که وجـود دو شـرط نجس بـودن در این گونه آب مایه‌ها: روانی و سُـکرآور را در الکل نیافته اند, حکم به پاکی داده‌اند.

3. کسانی که در وجود دو شرط بالا, یا یکی از این دو شـــرط, شک دارند; از این روی اصل طهـــارت را جاری می‌کنند.

4. کسانی که حکم پاکی و نجسی الکلها را با روشنی اعلام کـــــرده و حکم مســـــأله را بســـــته به این دانســـته‌اند که شـــرطها و قیـــدهایی به دست آید و احـــراز شـــود و احـــراز آن شـــرطها را به عـــرف واگذارده‌اند.

5. کســانی که حکم به پــاکی خمر داده و بــدون درنگ, پاکی الکل و فراورده‌های آن را پذیرفته‌اند.

سوءمصرف الکل

سوءمصرف الکل افراط در استفاده از نوشیدنی‌های الکلی است که می‌تواند زیان‌هایی را برای بدن به همراه داشته باشد.

مصرف الکل به مقدار متوسط را اندازه‌نوشی می‌گویند و شخصی که بیش از معیارهای اندازه‌نوشی الکل مصرف می‌کند را زیاده‌نوش توصیف می‌کنند. مصرف زیاد الکل در دوره‌ای کوتاه، که حداقل چند مرتبه در سال اتفاق بیفتد زیاده‌نوشی دوره‌ای است و مصرف زیاد و دائمی الکل به اندازه‌ای که برای سلامتی فرد یا کارکردش در جامعه خطرناک و مضر باشد زیاده‌نوشی عادتی نام دارد.

بیماری کبدی مربوط به مصرف الکل بیشترین اختلال فیزیکی سوءمصرف الکل است. بیماری کبد چرب ناشی از مصرف بیش از اندازه الکل با پیشرفت به سوی سیروز همراه است.[1][2] در ایالات متحده، بیش از900 ر000 نفر سیروز دارند؛ در حدود 33٪ از این موارد به مصرف بیش از حد الکل نسبت داده شده‌است. به‌طور معمول، پیشرفت سیروز، نیاز به مصرف حداقل 80 گرم اتانول در روز به مدت 10تا20 سال دارد.[3]ـ علاوه بر این، وجود هپاتیت C ویروسی در زمینه وابستگی به الکل همراه با افزایش میزان سیروز است.[4][5]ـ در زنان، افزایش میزان بروز بیماری سیروز کبدی با توجه به سطح بیشتری از مصرف الکل نسبت به مردان وجود دارد.[6][7]ـ بر اساس دستورالعمل تازه وزارت بهداشت بریتانیا نوشیدن الکل به هر اندازه‌ای خطر ابتلا به

سـرطان را افـزایش می‌دهد.[8]ـ در سـطح جهـانی، سـرطان مـری، سـرطان سر وگـردن، سـرطان کبد از نگرانی‌هـای بـزرگ، و با سـوء اسـتفاده از الکل یا وابستگی به آن است.[9] افراد مبتلا به بیماری روانی به سوءاسـتفاده از الکل و وابسـتگی حسـاس هسـتندکه ممکن است به علت تلاش برای خـود درمـانی اضـطراب، شیدایی یا افسردگی باشد. نوشیدن الکل در مقادیر زیاد تمایل به بـدتر شـدن بیمـاری زمینه‌ای روانی دارد. اسـتفاده بیش از حـداز الکل با یک شـانس کم بـرای بهبـودی ازاضـطراب واختلالات افسـردگی است.[10] اختلالات دو قطـبی وسـایراختلالات کنـترل تکـانه‌ای درارتبـاط با مـیزان بـالای وابسـتگی به الکل است.[11] نوشـیدن بیش از 29 نوشـیدنی در هفته می‌تواند خطر ابتلا به یک اختلال روانی را دو برابر کند. بیماری‌های دمـانس، مانند آلزایمر می‌تواند ناشی از الکل باشد یا در اثر نوشیدن الکل بـدتر شـود.[12]ـ سـوء مصـرف الکل و وابسـتگی به آن در افـراد مبتلا به اسـکیزوفرنی شـایع هستند و علائم بیماری را بدتر می‌کند.[13]

محتویات

1علائم و نشانه‌ها

1.1دستگاه قلبی عروقی

2دستگاه گوارش

3سیستم‌های کبدی

4سیستم غده درون‌ریز و متابولیسم

5سیستم ایمنی و روماتیسمی

6سیستم خونساز

7سیستم عصبی مرکزی

8سیستم عصبی محیطی

9وضعیت تغذیه‌ای

10سرطان‌شناسی

11منابع

12پیوند به بیرون

علائم و نشانه‌ها

دستگاه قلبی عروقی

برای افرادی که الکل زیادی مصرف می‌کنند خطرات ابتلا به بیماری‌های عروق کرونر، وجود دارد.[14] بیماری‌های قلبی عروقی شامل فشار خون بالا، آریتمی‌های قلبی و کاردیومیوپاتی متسع است. رابطه بین فشار خون بالا ومصرف الکل زیاد برای بیش از سه دهه شناخته شده‌است. در حالی که مکانیسم آن بایدروشن شود، چندین مطالعات بالینی این رابطه را تأیید کرده‌اند.[15]ـ پزشکان باید آگاه باشند که فشار خون بالا می‌تواند در نتیجه مصرف زیاد و مزمن الکل باشد. آریتمی‌های فوق بطنی در الکلی‌ها اغلب در روزهای دوشنبه یا بین کریسمس و روز اول سال نو رخ می‌دهد که معمولاً به عنوان «پدیده قلب تعطیلات» “holiday heart phenomenon”شناخته شده‌است.[16] در حالی که علت مستقیم آریتمی‌ها به دنبال نوشیدن زیاد به صراحت شناخته نشده‌است، می‌تواند به علت

آسیب میوکارد، رفلکس واگ، اثر الکترولیت یا سوخت و ساز، یا تغییر در زمان هدایت قلبی باشد. خطر بروز آریتمی‌های قلبی صرف نظر از علت آن در مصرف‌کنندگان زیاد دو برابر مصرف‌کنندگان کم است.[17] کاردیومیوپاتی متسع شده Dilated cardiomyopathy با قلب بزرگ و انقباض ضعیف مشخص می‌شود. مصرف مداوم و زیاد الکل یک عامل عمده کاردیومیوپاتی متسع شده، است. تصویر بالینی در ابتدا شامل یافته‌های غیر اختصاصی الکتروکاردیوگرافی و اختلالات ریتم است، اما ممکن است به نارسایی احتقانی قلب، اختلالات مزمن ریتم و حتی مرگ منجر شود.[18]

دستگاه گوارش

مصرف بیش از حد الکل می‌تواند باعث بیماری ریفلاکس، التهاب معده و زخم در پوشش داخلی مخاط معده شود. علائم آن شامل سوزش در گلو یا معده یا شکایت از مدفوع تیره (ملنا) می‌باشد. درافرادی که سابقه طولانی بیماری ریفلاکس معده به مری دارند افزایش میزان بروز بیماری مری بارت Barrett’s esophagus وجود دارد. بیماری مری بارت تبدیل متاپلازی مخاط پایین مری، و ضایعه پیش ساز برای ابتلا به سرطان مری است. مصرف مزمن بیش از حد الکل باعث واریس مری و معده می‌شود. وقتی واریس پاره شود، فرد ممکن است با استفراغ خونی قرمز روشن مراجعه کند. واریس‌های خون‌ریزی دهنده تهدیدکننده زندگی هستند.

سیستم‌های کبدی

مصـــرف مـــزمن بیش از حد الکل در ارتبـــاط با افـــزایش خطر برای پیشرفت بیماری کبدی است. در ایالات متحده آمریکا، 2 میلیون نفر دارای بیماری کبد الکلی، که شدت آن از کبد چرب به هپـاتیت الکلی و سـیروز هسـتند.[19] کبد چرب، تجمع اسیدهای چرب در کبد است. پاتوژنز کبد چـــــــــــــرب به علت تولید بیش از حد protonated nicotinamide adenine dinucleotide از دهیدروژناز الکل است، که به نوبه خود، منجر به مهـار اکسیداسـیون اسید چرب، چرخه اسید سیتریک، وگلوکونئوژنزمی شود. این مهار اکسیداسیون اسـید چـرب، و همچـنین افـزایش سنتزتری گلیسیرید، بـدنبال آن مهـار ترشح لیپوپروتـئین از کبـد، که همه این‌ها کمک به کبد چـرب می‌شـود.[20] هپـاتیت الکلی سـبب التهـاب کبد به همـراه منـاطقی از فیبروز و نکروز است. در ایـالات متحـده، حـدود 10–35٪ ازافـرادی که الکل زیـاد می‌نوشـند دچـار هپـاتیت الکلی هستند. ماه‌ها تا سال‌ها طـول می‌کشد تا هپـاتیت الکلی ایجاد شود، و تنها روش بـرای جلوگـیری از پیشـرفت آن پرهـیزاز الکل است. با این حـال، حـتی با قطع مصـرف الکل، آسیب منجر به زخم شدن کبد و هر آسـیب دیگـری بـاقی می‌ماند. مـیزان مـرگ و مـیر در افـراد با هپـاتیت الکلی 15تا20٪ است و حتی علی‌رغم قطع، بسـیاری از موارد به طرف سیروز پیشرفت می‌کند. سیروز با اسکار پیشـرونده کبد به دلیل اثـرات سـمی مصـرف بیش از حد الکل و متابولیت‌هـای الکل مشـخص می‌شـود. سـیروز، پیشـــرفته‌ترین شـــکل بیمـــاری کبد الکلی اســـت، یکی از عوامل اصـــلی مـــرگ در میـــان الکلی‌ها است. تقریبـــاً 10000–24000آمریکـایی با توجه به مصـرف بیش از حد الکل هر ساله از سیروز می‌میرند. افراد با هپاتیت الکلی

و سیروز میزان مرگ و میر بیش از 60 درصد در طی یک دوره 4 سال را دارند. اکثر افراد در 12 ماه اول پس از تشخیص می‌میرند. در حالیکه پیشرفت سیروز بدنبال پرهیز ممکن است متوقف شود، درمان سیروز بسیار دشوار است، و آسیب به کبد برگشت‌پذیر نیست.

سیستم غده درون‌ریز و متابولیسم

پانکراتیت حاد و مزمن، از عوارض استفاده بیش از حد الکل است. نارسایی پانکراس یا سوء جذب با مدفوع بدبو خاکستری که شناور می‌ماندتظاهر می‌کند. پانکراتیت معمولاً با درد آشکار در مرکز شکم است که به پشت بازتاب دارد. محدوده پانکراتیت بسته به شدت آن از یک وضعیت ناراحت‌کننده اما پایدار تا یک اورژانس پزشکی است. افراد مبتلا به پانکراتیت مزمن ممکن است کلسیفیکاسیون داشته باشند که در یک فیلم رادیوگرافی دیده می‌شود. دیابت نوع I ودیابت نوع II، می‌تواند ازعواقب مصرف بیش از حد الکل باشد. ابتلا به دیابت نوع I نادر است وتقریبا به دلیل تخریب کامل لوزالمعده است. دیابت نوع دوم شایع‌تر است که به علت اضافه وزن ناشی از مصرف کربوهیدرات‌ها است. هیپوگنادیسم و پوکی استخوان از عوارض دیگر است. بیماری تیروئید نیز می‌تواند از عوارض استفاده بیش از حد الکل، سوء استفاده یا وابستگی باشد.

سیستم ایمنی و روماتیسمی

مصرف مزمن بیش از حد الکل مرتبط با افزایش بیماری و مرگ و میر ناشی از بیماری‌های عفونی بوده‌است. با توجه به اثرات سرکوب‌کننده سیستم ایمنی، افزایش

حساسیت به پنومونی باکتریایی، سل ریـوی و هپـاتیت C وجود دارد. برخی ازحدس وگمان‌ها این است که افراد با مصرف مـزمن بیش از حد الکل در خطر افـزایش ابتلا به عفونت اچ آی وی HIV به علت کاهش پاسخ ایمنی بـدن هستند، وافراد الکلی که مبتلا به اچ آی وی هستند ممکن است پیشرفت سریعتراز اچ آی وی را به جنبه‌های بالینی تمام عیار ایدز بدهند. نقـرس از عـوارض مصـرف مـزمن بیش از حد الکل است. Podagr (درد در انگشت شست پا) یک شکایت معمول است.

سیستم خونساز

کم خـونی از نـوع میکروسـیتیک و ماکروسـیتیک وجـود دارد. کم خـونی ماکروسـیتیک می‌تواند به دلیل کمبـود فولات یا ویتامین B12 باشد. افزایش‌ام سی وی (MCV) نشـان دهنـده آنمی ماکروسـیتیک است. لازم است ذکر شـود، افـزایش‌ام سی وی همچـنین می‌تواند ناشی از بیمـاری کبـدی باشد. هنگـامی که بیمـاری کبـدی شـدید است، پلاکت‌ها می‌توانند نـابود یا می‌تواند در یک طحـال بـزرگ جـدا بشـوند. کم خـونی میکروسـیتیک مربـوط به خـون‌ریزی فعـال یا ازدست دادن خـون است و باید بی‌درنگ ارزیابی اختلال گوارشی یا زخم شود. کم خونی سیدروبلاستیک (Sideroblastic) نیز می‌تواند رخ دهد.

سیستم عصبی مرکزی

مغز به اثرات سـمی الکل حسـاس است. منـاطقی که به خصوص حسـاس هسـتند عبارتند از:هیپوکـامپ و مخچـه، که می‌تواند منجر به اختلال حافظه و فراموشی شـوند. همچنین باعث ابنورمال گیت و اینتنشن ترمور می‌شـود.

به ندرت central pontine myelinolysis می‌تواند رخ دهد.

سیستم عصبی محیطی

پس ازمصرف بیش از حد و طولانی مدت الکل تغییر در موقعیت و احساس لرزش رخ می‌دهد و به علت کمبود فولات یا ویتامین B12 یا هر دو آن‌ها است. میوپاتی می‌تواند تظاهر نادر از وابستگی الکل باشد.

وضعیت تغذیه‌ای

در میان افراد با وابستگی به الکل شدید سطوح پایین پتاسیم، منیزیم، و فسفر شایع هستند. هیپوفسفاتمی و هیپومنیزیمی همچنین می‌تواند عوارض کمبود شدید تغذیه‌ای باشند. سندرم refeeding می‌تواند منجر به فلج دیافراگم و نارسایی تنفسی شود؛ بنابراین به نظر می‌رسد بررسی این الکترولیتها برای فرد وابسته به مصرف الکل و با تغذیه نامناسب، عاقلانه باشد. سطوح پایین پتاسیم اگر جایگزین نشود می‌تواند باعث عوارض پزشکی (به خصوص قلب و عروق) شود. با این حال درمواردی که منیزیم کم باشد، می‌تواند دشوار باشد؛ بنابراین، منیزیم و پتاسیم به‌طور هم‌زمان نیاز به جایگزینی دارند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، جایگزینی تیامین نیز اغلب مورد نیاز است.

سرطان‌شناسی

بر اساس دستورالعمل تازه وزارت بهداشت بریتانیا نوشیدن الکل به هر اندازه‌ای خطر ابتلا به سرطان مری و کبد را افزایش می‌دهد.[8]ـ تعداد رو به افزایشی از

سـرطان‌ها در ارتبـاط با اسـتفاده از الکل یا وابسـتگی بیش از حد هستند. سرطان‌های مربـوط به مصـرف الکل شامل سرطان اوروفـارنکس، مـری، معـده، پـانکراس، و رکتوم هستند. در زنان، سوء استفاده ازالکل با سـرطان پستان همراه است.

اثرات مصرف الکل به اثرات حاد، مزمن و تـرک مشـخص می‌شود.

اثرات حاد

اثـرات حـاد مصـرف الکل با اسـتفاده از غلظت الکل در خـون یک فـرد، یا غلظت خـونی الکل می‌تواند به تـدریج ردیابی شود. واحد انـدازه‌گیری بـرای غلظت الکل خـون، وزن بر حجم اســـت، مانند میلی‌گـــرم در دسی لیـــتر، امـاهمچنین می‌تواند به عنـوان یک درصد بیـان می‌شـود، مانند 5٪ حجم الکل. اثــرات حــاد مصــرف الکل با دوز بیشــتر، تــأثیر بیشــتردارد. ســوخت و ســاز الکل در یک میزان حدود 1 اونس از الکل خالص (2 نوشیدنی) در هر 3 ساعت از بدن حذف می‌شـود. به دنبـال مصـرف الکل حدود 15–20 دقیقه جهت رسیدن به مغز و ایجاد اختلال طول می‌کشد. حداکثر غلظت الکل خـون 30–90 دقیقه پس از مصـرف خـوراکی است. به‌طـور کلی مصـرف یک واحد اسـتاندارد الکل (14 گـرم، یا 17٫74 میلی لیـتر محتوا اتانول) به‌طور متوسط غلظت الکل خـون فـرد را 0٫02-.0٫05٪افــزایش می‌دهد. غلظت الکل خــون فــرد به‌طـور متوسط در حـدود 0٫015٪ در هر سـاعت پس از قطع کامل مصـــرف الکل کـــاهش می‌یابد. غلظت الکل خـون از 0٫20٪ نشـان دهنـده مسـمومیت بسـیار جـدی است. غلظت الکل خـون در محـدوده بین 0٫35 و 0٫40٪

می‌تواند به‌طور بالقوه سبب مسمومیت کشنده با الکل شود. LD50 برای الکل برای مثال، دوز کشنده برای50 درصد از جمعیت انسان بالغ 0٫40٪ است.

علاوه بر اثرات حاد شناخته شده مصرف الکل مانند کاهش خویشتنداری، اختلال توانایی در رانندگی، واکنش آهسته زمان، گفتار بریده بریده، و خاموشی، برخی از عوارض نادر می‌تواند رخ دهد که عبارتند از اختلال روانی ناشی از الکل، Central pontine myelinolysis، و میوپاتی حاد الکلی است. اختلال روانی ناشی از مصرف الکل یا توهمات الکلی اغلب در زمینه نوشیدن اتفاق می‌افتد اما می‌تواند در حضور ترک هم رخ دهد. شروع حاد توهم بصری و شنوایی و هذیان اغلب شامل هذیان با طبیعت آزار و شکنجه است. این توهم و هذیان معمولاً ظرف 48 ساعت از بین می‌رود. اگر چه در برخی از موارد می‌توانند بسیار بیشتر طول بکشد. Central pontine myelinolysis یک اختلال نادر است که اغلب در افرادی که سوءمصرف الکل دارند یافت می‌شود. این اختلال به‌طور معمول در عرض روزها تا هفته‌ها تکامل می‌یابد، و با گیجی همراه با اختلال تکلم، mutism, conjugate gaze palsies اختلال بلع، ضعف گردن و صورت تظاهر می‌کند. هیپوناترمی مزمن به عنوان یک عامل زمینه‌ساز برای ایجاد Central pontine myelinolysis است. مشخصه عوارض عبارت از تخریب کانونی متقارن دو طرفه ماده سفید در پونزشکمی است. تقریباً 10٪ از افراد ضایعات extrapontine را در تالاموس، پایه گانگلیون، مخچه و ماده سفید مغز را نشان می‌دهند. همان‌طور که نام این اختلال نشان می‌دهد، در این چنین ضایعاتی از دست

رفتن میلین ایجـاد می‌شـوند. میوپـاتی الکلی حـاد یک اختلال تهدیدکننده حیات وشدید است که به‌طور معمـول چند روز پس از نوشـیدن شـراب به وجـود می‌آید. افـراد به‌طـور تیپیک با درد، حساسـیت به لمس، گـرفتگی عضـلانی، ضـعف‌های پروکسـیمال و تـورم عضـلات، که می‌تواند به آریتمی قلـبی منجر شـود تظـاهر می‌کنند. علاوه بر این عـوارض حـاد میوپـاتی الکلی عبارتند از هیپرکالمی، نارسایی کلیویی، و حتی مرگ است. پس از پرهیز، بهبودی از چند روز تا چند هفته طول می‌کشد.

اثرات مزمن

عـوارض مـزمن ناشی ازسـوء مصـرف الکل یا وابسـتگی مـزمن عبارتند ازانسـفالوپاتی Wernicke، جنـون Korsakoff، نوروپـاتی الکلی، میوپـاتی مـزمن الکلی و زوال عقل الکلی است. انسفالوپاتی Wernicke توسط کمبـود تیـامین ایجـاد می‌شـود (ویتـامین B1)ـ و معمـولاً توسط علائم سه‌گانه: عـدم تعـادل، اختلالات oculomotor و سردرگمی کلی تشخیص داده می‌شـود. انسفالوپاتی Wernicke، فقط یک بیماری الکلی نیست، همچنین در افرادی که دچار سوء تغذیه هستند نیز یـافت می‌شـود. راه رفتن آتاکسی علامت برجسـته اسـت، همچـنین نیسـتاگموس و فلج عضـله رکتـوس دو طرفه وجود دارد. سردرگمی کلی با خواب آلودگی، سردرگمی، و بی‌تـوجهی مشـخص می‌شـود. درمـان (مکمل ویتـامین B1)ـ می‌تواندغلب یا همه اختلالات رااصلاح کند، اما اگر درمان نشود، مـیزان مـرگ و مـیر 10–20٪ است. افـراد باقی‌مانده از انسفالوپاتی Wernicke با این حال، تمایل بـرای به دست آوردن جنـون Korsakoff دارند. جنـون

Korsakoff یک اختلال فراموشی مـــــزمن است که می‌تواند در افــراد با انســفالوپاتی Wernicke رخ دهد. مانند انســفالوپاتی Wernicke، جنــون Korsakoff در نتیجه کمبـــود تیـــامین می‌باشد. به صـــورت فراموشی آنتروگرید و رتروگرید تظـــــاهر می‌کنـــــد، فراموشی آنتروگرید ناشی از ناتوانی به فراخــوانی خــاطرات جدید است. حافظه کوتاه مدت مختل می‌گردد. افــراد ازاختلال حافظه خـــود بی‌اطلاع هســـتند؛ و تـــیرگی حافظه و فراموشی شــایع است. محتمل‌تــرین علت اختلال حافظه ضایعات درهسته پشــتی میــانی تــالاموس است.[21]ـ در حـــالی که 20 درصد افـــراد با مکمل‌هـــای ویتـــامین B1درعرض چند ماه به‌طور کامل بهبــود می‌یابنــد، حــدود 25٪ هرگز بهبود نمی‌یابند و پس از آن نیــاز به مــراقبت طــولانی مــدت دارند.[22]ـ نوروپــاتی الکلی شــایع‌ترین عوارض عصبی در افــراد معتــاد به الکل است. این افــراد پارستزیا، درد، و ضعف دارند. این افراد همچــنین کــاهش احساس درد و کاهش احساس دما دارند. به‌طور معمول، تخــریب و دمیلینه شــدن آکســون، احتمــالاً با توجه به اثر نوروتوکسیک اتــانول دراعصــاب محیطی است. میوپــاتی مــزمن الکلی به صــورت یک ســندرم بــدون درد که این ا فراد ضعف ماهیچه دارند. شدت میوپاتی به‌طور مستقیم به میزان مصرف الکل ارتباط دارد.[23]ـ تصــور می‌شــود که میوپـــاتی الکلی مـــزمن به علت ســـمیت اتـــانول و متابولیت‌هــای آن، مانند اســتالدئید است. افــراد به‌طــور معمول چند مــاه پس از قطع الکل بهبــود می‌یابند. زوال عقل ناشی از مصـــرف الکل در حـــال حاضر معیارهـــای قابل قبول در دسترس برای تشــخیص قطعی مربــوط به زوال عقل ناشی از مصـــرف الکل وجـــود نـــدارد، با این

حال، معیارهای احتمالی تشـخیص زوال عقل مربـوط به الکل وجود دارد. این معیارها عبارتند از: تشخیص بـالینی زوال عقل حداقل 60 روز پس از قرار گرفتن در معرض الکل و استفاده قابل توجه الکل تعریف شده از نوشیدن 35 یا بیشتراز استاندارد / در هفته برای مردان و 28 یا بیشتر استانداردنوشیدنی / در هفته بـرای زنـان به مـدت 5 سال یا بیشتر است. علاوه بر این، شـروع زوال عقل را باید در یک دوره 3 سـاله از اسـتفاده قابل توجه از الکل دانست).[24] تغییرات نوروپاتیک در افراد تشخیص داده شده با زوال عقل الکلی شامل آتروفی قشر مغـز، از دست دادن نورون‌های قشر مغز، و بـزرگی بطن‌هـای جانبی است.[25] عملکـرد شـناختی این افـراد تمایل به بهبودی پس از چند ماه پرهیز دارد. تصـویربرداری از این افـراد نشـان می‌دهد که کـاهش اتسـاع بطن پس از چند ماه پرهیز به وجود می‌آید.[26]

منابع

Cholet F, Nousbaum JB et al (2004) Factors associatedwith liver steatosis and fibrosis in chronichepatitis C patients. GastroenterolClinBiol 28:272–278

Day CP (2000) who gets alcoholic liver disease:nature or nurture? J R Coll Physicians Lond34:557–562

Lelbach WK (1975) Cirrhosis in the alcoholic and its relation to the volume of alcohol abuse. Ann NY AcadSci 252:85–105

Safdar K, Schiff ER (2004) Alcohol and hepatitis C. SeminLiv Dis 24:305–315

Schiff ER, Ozden N (2003) Hepatitis C and alcohol. Alcohol Res Health 27:232–239

Parrish KM, Dufour MC et al (1993) Averagedaily alcohol consumption during adult life amongdecedents with and without cirrhosis: the 1986National Mortality Followback Survey. J StudAlcohol 54:450–456

Corrao G, Arico S et al (1997) Female sex andthe risk of liver cirrhosis. Collaborative groupsfor the study of liver diseases in Italy. Scand JGastroenterol 32:1174–1180

بی‌بی‌سی فارسی Jan 8, 2016

Carigulo T (2007) Understanding the health impactof alcohol dependence. Am J Health Syst Pharm64(5 Suppl 3):S5–S11

Haynes JC, Farrell M et al (2008) Alcoholconsumption as a risk factor for non-recoveryfrom common mental disorder: results fromthe longitudinal follow-up of the NationalPsychiatric Morbidity Survey. Psychol Med 38: 451–455

DelBello MP, Strakowski SM et al (1999) Familialrates of affective and substance use

disorders inpatients with first-episode mania. J Affect Disord56:55–60

Saxton J, Munro CA et al (2000) Alcohol,dementia, and Alzheimer’s disease: comparison ofneuropsychological profiles. J Geriatr PsychiatryNeurol 13:141–149

Konarzewska B, Poplawska R et al (2007) Impactof alcohol dependence on the course and psychopathologyof schizophrenia.Psychiatr Pol41:715–726

Klatsky AL (1994) Epidemiology of coronaryheart disease – influence of alcohol. Alcohol ClinExp Res 18:88–96

Keil U, Swales JD, Grobbee DE (1993) Alcoholintake and its relation to hypertension. In:Verschuren PM (ed) Health issues related toalcohol consumption. ILSI, Washington, DC

Ettinger PO, Wu CF, De La Cruz C Jr, Weisse AB,Ahmed SS, Regan TJ (1978) Arrhythmias and the holiday heart: alcohol-associated cardiac rhythmdisorders. Am Heart J 95:555–562

Cohen EJ, Klatsky AL, Armstrong MA (1988)Alcohol use and supraventricular arrhythmia. Am J Cardiol 62:971–973

Regan TJ (1984) Alcoholic cardiomyopathy. ProgCardiovasc Dis 27:141–152

National Institute on Alcohol Abuse andAlcoholism (2000) Medical consequences ofalcohol abuse. Alcohol Res Health 24:27–31

Seitz HK, Sutter PM (1994) Ethanol toxicity andnutritional status. In: Kotsonis FN, Mackey M, Hjelle J (eds) Ethanol toxicity and nutritional status.Raven, New York

Shimamura AP, Jernigan TL, Squire LR (1988)Korsakoff’s syndrome: radiological (CT) findingsand neuropsychological correlates. J Neurosci10:561–565

Claus D, Eggers R, Engelhardt A، Neundorfer B,Warecka K (1985) Ethanol and polyneuropathy.ActaNeurolScand 72:312–316

Bailey WJ: Indiana Prevention Resource Center FactLine on high potency alcoholic beverages [Online]. Available at: http://www.drugs.indiana.edu/publications/iprc/factline/high_potency.html بایگانی‌شـــــده در 3 فوریه 2004 توسط Wayback Machine (1998). Accessed 16 Jan 2009

Hulse GK, Lautenschlager NT, Tait RJ, Almeida OP (2005) Dementia associated with alcohol

and other drug use. IntPsychogeriatrics 17:S109–S127

Courville CB (ed) (1955) Effects of alcohol on the nervous system of man. San Lucas, Los Angeles, CA

National Institute on Alcohol Abuse and Alcoholism (1997) Alcohol metabolism. Alcohol Alert No. 35

مقاله کامل درباره عذاب الهی در شهر پمپی

شهر پمپی یا پمپئی (Pompeii)ـ که به شهر سوخته معروف است، به یکی از حیرت‌انگیزترین شهرهای کشف‌شده در دنیا شناخته می‌شود. شهری که مردم جهان ردپایی از تاریخ را در خیابان‌های متروک و نقش و نگارهای زیبای خانه‌های آن جستجو می‌کنند.

خرابه‌های شهر پمپی در دامنه‌ی کوه وزوو (Vesuvius) قرار گرفته است. این کوه آتشفشانی در سال 79 میلادی فوران کرد و شهر پمپی را به زیر 6 متر خاکستر و سنگ خارا فرو برد. پمپی در پی قرن‌ها حفاری از زیر خاک بیرون آمده است. اگر با تور ایتالیا به پمپی سفر کنید، قطعا از تماشای خرابه‌های آن شوک زده خواهید شد.

آنچه در حال حاضر از پمپی و محوطه‌ی باستانی نزدیک آن به نام هرکولانیوم (Herculaneum)ـ مشاهده می‌کنید، بهترین نمونه‌ی شهرهای رومی و سبک زندگی این مردمان در گذشته است. به‌وضوح می‌توان دریافت که چرا پمپی محبوب‌ترین جاذبه‌ی گردشگری ایتالیا محسوب می‌شود.

تنها 16 سال قبل از فوران آتشفشان، خسارت‌های ناگواری براثر زلزله به شهر وارد آمده بود و جمعیت 20 هزار نفری آن، هنوز مشغول بازسازی بناهای خود بودند. با دیدن اولین نشانه‌های فعالیت آتشفشان، بسیاری از مردم، شهر را ترک گفتند؛ درنتیجه هنگامی‌که سونامی مواد مذاب جاری شد، فقط 2 هزار

نفر از مـــردم جـــان خـــود را از دست دادند. از آن زمـــان تاکنون پمپی به شهری متروکه تبدیل شده است.

با آغاز حفاری‌هـای باستان‌شناسی در قـرن هجـدهم این شهر رفته‌رفته از زیر خاک سر برآورد. امـروزه سه‌پنجم از این محوطه حفـاری شـده است. حفـاران قـدیمی هر آنچه را می‌یافتنـد، به مـوزه‌ای در نپـال انتقـال می‌دادند اما باستان شناسان از سال 1911 تمام آثار کشف‌شـده را در جای خـود بـاقی گذاشـتند و به جـذابیت بیشـتر این بخش از شهر افزودند.

دیـــدن آثـــار و بقایـــای زنـــدگی رومی‌ها در خانه‌هـــا، فروشگاه‌ها و اماکن عمـومی این شـهر شـما را مبهـوت خواهد کرد. با شروع فعالیت آتشفشان، مردم به زنـدگی روزمـره‌ی خـود مشـغول بودند و هرگز تصـورش را هم نمی‌کردند که آخرین حرکت آن‌ها، پنجره‌ای به‌سوی تاریخ دنیای باستان باشد.

در ادامه شـما را با برتـرین جاذبه‌هـای پمـپی، این شـهر باستانی، بیشتر آشنا خواهیم کرد.

موزه آنتیکواریوم

در سـفر به ایتالیـا، شـاید مشـتاق باشـید، هر چه زودتر شهر افسـانه‌ای پمـپی را از نزدیک ببینید اما پیش از آن، بازدید از موزه آنـتیکواریوم (Antiquarium)ـ را به شـما پیشنهاد می‌کنیم که ارزش توقفی کوتـاه را دارد. در این مـوزه نه‌تنها تصـاویر و توضـیحات مفیـدی دربـاره‌ی این شـــــهر به دست خواهید آورد، بلکه اشـــــیا و آثـــــار کشف‌شـــده‌ای را مشـــاهده خواهید کـــرد که به خـــاطر

شـکنندگی یا جلوگـیری از هـوازدگی به مـوزه انتقـال یافته‌اند.

قدمت برخی از این آثار حـتی به مـدت‌ها پیش از دوره‌ی رومی بـاز می‌گـردد. در اینجا می‌توانید از ابـزار زنـدگی روزمره، کوزه‌ها، ظروف رومی، اثاثیه، کالاهای تجـارتی و خانگی آن زمان دیدن کنید.

مجسمه‌های گچی که از قـالب بی‌نقص اجسـاد قربانیـان تهیه شده‌اند، یکی دیگر از دیدنی‌های این موزه به‌حسـاب می‌آیند. این قالب‌های میان‌تهی از فرونشستن خاکسـتر بر روی اجساد جان‌باختگان تشکیل شده است.

بعدازاینکه باسـتان شناسـان این قالب‌هـای میـان‌تهی را می‌یافتنـد، درون آن‌ها را به‌دقت با گچ پر می‌کردند و به قربانیـان در حـال فـرار شـکل می‌بخشـیدند. این مجسمه‌های گچی واپسـین لحظـات زنـدگی این مـردم را همچون حقیقتی هولناک به تصویر می‌کشـند و پمـپی را به مکانی فراتر از یک ویرانه‌ی تاریخی بدل می‌سازند.

فروم

فروم نام میدان اصلی این شهر رومی است. این میدان از سه طـرف با ردیفی از سـتون‌ها احاطه شـده و در سمت شمال آن معبد ژوپیتر بر روی پـایه‌ای به ارتفـاع 3 مـتر قـرار گرفته است. در گوشه‌ی سـمت راست این میـدان، ماسـلوم، تـالار فـروش مـواد غـذایی، به چشم می‌خورد.

در اطراف فروم می‌توان زیارتگاه‌هـای مختلـف، معابد و سـاختمان‌های دیگـری ازجمله زیارتگـاه لارس (Lares)،

معبد وسپاسیان (Vespasian)، تالار فروش پشم و مجلس سنا را مشاهده کرد. در نزدیکی این میدان باسلیکایی وجود دارد که از آن به‌عنوان بازار و دادگاه استفاده می‌شد.

در سمت چپ میدان می‌توانید معبد آپولو را با 48 ستون یونانی نظاره کنید. یکی از خانه‌هایی که در مقابل باسیلیکا قرار دارد و به‌تازگی در معرض دید عموم قرار گرفته است، تریپتولموس (Triptolemus)ـ نام دارد. قدمت این بنا به قرن دوم قبل از میلاد باز می‌گردد. با نگاهی به دو حیاط و دو ایوان ستون‌دار این خانه، می‌توان حدس زد که به خانواده‌ای ثروتمند و برجسته تعلق داشته است.

گراند تئاتر

سالن گراند تئاتر پمپی بر روی زمینی شیب‌دار ساخته شده است و 5 هزار تماشاچی را در خود جای می‌دهد. در حال حاضر از این سالن تئاتر برای نمایش نور و صدا در تابستان استفاده می‌شود. ردیف بالایی جایگاه تماشاچیان یکی از بهترین چشم‌اندازهای شهر و کوه وزوو را به نمایش می‌گذارد.

به‌علاوه، در کنار آن سالن تئاتر کوچکی را خواهید دید که ساختمان آن از هر حیث بهتر از گراند تئاتر حفظ شده است. این تئاتر یکی از اولین نمونه‌های تئاتر رومی سقف دار به شمار می‌آید و قدمت آن به 75 سال قبل از میلاد باز می‌گردد. احتمالاً از این سالن تئاتر بیشتر برای اجرای موسیقی استفاده می‌شد.

در سمت شرق این سالن، معبد ژوپیتر و معبد ایزیس (Isis)ـ قرار گرفته‌اند. بر روی دیوار معبد ایزیس هنوز می‌توان نوشته‌ای از استاندال، رمان‌نویس فرانسوی، را در سال 1811 دید. در اینجا با ورود به میدان مثلثی شکلی که درختان بر آن سایه افکنده‌اند، وارد راهرویی می‌شوید.

این راهرو شما را به خوابگاه گلادیاتورها هدایت می‌کند. بر روی ستون‌های این خوابگاه سنگ‌نوشته‌هایی دیده می‌شود که شرح پیروزی گلادیاتورها در مسابقات را درج کرده است.

حمام عمومی استابیان

حمام استابیان (Stabian Baths) در گوشه‌ای از خیابان ویا دل ابوندانزا (Via dell'Abbondanza) و ویا استابیانا قرار دارد. این حمام بزرگ‌ترین و بهترین حمام پمپی به‌حساب می‌آمد که ظاهر خود را درگذر زمان حفظ کرده است.

ورودی حمام به ورزشگاهی ستون‌دار و استخر شنایی در سمت چپ منتهی می‌شود. در سمت راست آن حمام‌های زنانه و مردانه قرار دارند که با اجاق‌های مخصوص گرم کردن آب از یکدیگر جدا شده‌اند. هر قسمت دارای بخش‌های مختلفی ازجمله حمام آب سرد، رختکن و قفسه‌ای برای نگهداری لباس، حمام آب گرم و آب داغ است.

حمام آب داغ با عبور جریان هوا در کف و دیوارها گرم می‌شد. در قسمتی دیگر از استابیان ورزشگاهی وجود دارد که به تمرین گلادیاتورها اختصاص داشت.

خانه مناندر

خانه بـزرگ منانـدر (Menander)ـ متعلق به یک بازرگـان ثروتمند بـود که مجسـمه‌ی او در کنـار ورودی خانه توجه بیننده را به خود جلب می‌کند. در دو طرف این مجســمه، ستون‌هایی با سرستون‌های کرینتی به چشم می‌خورند.

در گوشه‌ای از آتریــوم یا حیــاط داخلی، معبد کــوچکی وجود دارد. سقف چوبی این معبد هیچ آسیبی ندیـده و تا فضای بـاز یا نورگـیری در میـانه‌ی محوطه کشـیده شـده است. در زیر این فضـای بـاز، اسـتخری قـرار می‌گـیرد. اتاق‌هــای خانه با نقاشی‌هایی از حماسه‌ی ایلیــاد هــومر تزیین شده و ستون‌های رنگی زیبـایی ایـوان آن را در بر گرفته‌اند.

در کنار این عمارت، خانه‌ی کوچک دیگـری به نـام خـانه‌ی عشاق (House of the Lovers) دیده می‌شود. اسم این خانه از روی سنگ‌نوشــته‌ای با این مضــمون نام‌گــذاری شده است: «عاشـقان، همانند زنبـور آرزو دارند زنـدگی به شیرینی عسل باشد».

کمی آن‌طرف‌تر در ســمت چپ خیابــان ویا دل ابونــدانزا رستوران ترموپولیوم (Thermopolium) قرار دارد. این رستوران دارای ظروف نوشیدنی، کتری، اجـاق، چـراغ و وسـایل پـذیرایی از مشـتریان است. روی پیشـخوان آن، هنوز می‌توانید پولی که توسط آخـرین مشـتری پـرداخت شده است را ببینید.

حفاری‌های جدید

در انتهـای دیگر خیابـان ویا دل آبونـدانزا با حفاری‌هـای جدید روبرو می‌شوید. در اینجا نقاشی‌های زیبای دیواری و اثاثیه‌ای را می‌بینید که به حال خود رها شده‌اند. بیشتر طبقات بـالایی خانه‌ها بـالکن دارند و توسط سـتون‌هایی نگه‌داشته می‌شوند.

این بالکن‌ها تصویر بهـتری از سـبک معمـاری بناهـای دو هــزاره‌ی پیش به شــما نشــان می‌دهند. با نگــاهی به اطــراف متوجه می‌شــوید که موزاییک‌هــا، مجســمه‌ها، نقاشی‌های دیــواری، به‌علاوه‌ی تبلیغــات انتخابــاتی و نوشته‌های دیگر هنوز بر روی دیوارها باقی مانده‌اند.

بیشتر خانه‌ها و فروشگاه‌های این بخش شـهر به آخـرین دوره‌ی پمپی باز می‌گردد و متعلق به بازرگانان بـود. اگر قصد دارید به پمــپی ســفر کنیــد، بازدید از فروشــگاه آهن‌فروشــی، کارگــاه آهنگــری و رنگــرزی را از دست ندهید. در راهــــروی خــــانه‌ی کریپتوپورتیکــــوس (Cryptoporticus)ـــ که به ســـردابی منتهی می‌شـــود، نقاشی‌های زیبـایی از حماسه‌ی ایلیـاد و دیگر شـعرهای هومر دیده می‌شود.

خـانه‌ی ونـوس نـیز یکی دیگر از جـذاب‌ترین نقاشی‌های دیــواری پمــپی را در خــود جــای داده است. این نقاشی الهه‌ی ونوس را بر روی صدفی به تصویر می‌کشد.

آمفی تئاتر

آمفی‌تئاتر بـزرگ پمـپی در آن‌سـوی شـهر، قـدیمی‌ترین آمفی‌تئـاتر رومی است و به قـرن 80 قبل از میلاد بـاز می‌گردد. در نـزدیکی آن ورزشـگاهی وجـود دارد. ردیفی از ستون‌ها از سه طـرف، ورزشـگاه را احاطه کرده‌اند و

استخر شنایی در میانه‌ی آن جای گرفته است. کمی آن‌طرف تر، در بیرون شهر قبرستانی دیده می‌شود که مثل دیگر قبرستان‌های رومی در خارج از شهر قرار دارد.

خانه ویتی

خانه ویتی در خیابان ویکولو دی مرکوریو (Vicolo di Mercurio)ـ قرار گرفته است. ویتی یکی از جالب‌ترین خانه‌های این شهر به‌حساب می‌آید. این خانه به دو برادر مرفه از طبقه‌ی متوسط تعلق داشت. تزیینات خانه ویتی گویای این حقیقت است که تنها طبقه‌ی اشراف به زیبایی خانه‌های خود اهمیت نمی‌دادند.

در این خانه می‌توانید یکی از کم‌نظیرترین نقاشی‌های دیواری پمپی را مشاهده کنید. مجسمه‌ها و تزیینات زیبای مرمرین، ایوان این خانه را زینت بخشیده‌اند. باغچه مجدداً گل‌کاری شده است تا بتوانید با نحوه‌ی زندگی این مردم بیشتر آشنا شوید.

در آشپزخانه هنوز ظروف پخت‌وپز وجود دارد. مورخان هنری از سبک نقاشی‌های دیواری داخلی به این نتیجه رسیده‌اند که این آثار بعد از زلزله‌ی ویرانگر سال 62 میلادی کشیده شده‌اند. مشهورترین نقاشی‌های این خانه را می‌توان در اتاق ناهارخوری دید.

در اینجا تابلوهای سنگی دیوارهای اتاق را می‌پوشانند. این تابلوها صحنه‌هایی از افسانه‌های اساطیری را به نمایش می‌گذارند. حاشیه‌ی تزیینی اتاق که نقاشی‌هایی از کوپیدو، خدای عشق را به تصویر می‌کشند، تحسین بینندگان را بر خواهند انگیخت.

رنگ‌هـای بکـار رفته در این نقاشی‌ها از تـیرگی خاصی برخوردارند. دیوارهـای اطـراف ایـوان هم به تقلید از تابلوهای داخل خانه، نقاشی شده‌اند.

خانه‌های غرب پمپی

چنـدین خانه در همین محله و در نـزدیکی دروازه‌ی پورتو ارکولانو (Porta Ercolano)ـ ارزش بازدید دارند. خانه فـان (Faun)ـ در مقابل خانه ویـتی، مجلل‌تـرین عمـارت پمـپی محسـوب می‌شـود اما متاسـفانه، تمـام گنجینه‌ی هـنری این عمـارت ازجمله موزاییک‌هـای بی‌مانند آن به موزه‌ای در ناپل انتقال یافته‌اند.

در کنار خانه‌ی سیریکوس (Siricus)ـ نانوایی وجـود دارد که بر آسـتانه‌ی ورودی آن عبـارت «زنـده‌باد سـود» حک شده است و نقاشی‌های زیبـایی دیوارهـای آن را تـزیین کرده‌اند.

کمی آن‌طرف‌تر در سـمت راست خیابـان ویا اسـتابیانا می‌توانید از نقاشی‌های خـانه‌ی مـارکوس لوکرتیـوس و همچـنین حیـاط داخلی و ایـوان خـانه‌ای به نـام عروسی نقره‌ای (Silver Wedding) دیدن کنید. تزیینات مرمرین بـاغچه‌ی یک عمـارت مجلل به نـام کوپیـدهای زرانـدود (Gilded Cupids)ـ توانسـته‌اند از گزند زمـان محفـوظ بمانند.

در اینجا با حمام دیگری معروف به فروم روبرو می‌شوید که از حمـام اسـتابیانا کـوچک‌تر است. در شـمال حمـام فروم خانه‌ی شاعر تراژدی‌نویس قرار دارد. بر آسـتانه‌ی ورودی این خانه یکی از مشهورترین موزاییک‌های پمـپی

با تصویر سگی به زنجیر کشیده را خواهید دید. بر روی آن نوشته شده است: «مراقب سگ باشید».

در ضلع شمالی این خانه، کارگاه آهنگری قرار دارد و در سمت چپ کارگاه، دو خانه با فواره‌های زیبا خودنمایی می‌کنند.

خیابان مقبره

با گذر از میان دیوارهای پمپی و دروازه‌ی پورتو ارکولانو به حاشیه‌ی شهر قدم می‌گذارید که خیابان اصلی آن حفاری شده است. این خیابان به خیابان مقبره شهرت (Street of Tombs) دارد و در اطراف آن بناهای یادبود زیبایی دیده می‌شوند.

خیابان مقبره‌های پمپی با همتای خود در جاده‌ی ویا اپیا (Via Appia) در رم برابری می‌کند و باشکوه‌ترین نمونه‌ی باستانی قبرستان‌های رومی محسوب می‌شود.

در انتهای شمال غربی ویلای بزرگ دیومدس (Diomedes) باغی وسیعی با ایوان ستون‌دار طویلی به چشم می‌خورد. نکته‌ی در خور توجه این است که خود ساختمان این ویلا در جریان فوران آتشفشان به گورستان تبدیل شد.

باستان شناسان در راهروی زیرزمینی این خانه جسد 18 زن و کودک را پیدا کردند. در نزدیکی درب باغ مردی کلیدی در دست دارد و برده‌ای در کنار او پول و اشیا گران‌بها حمل می‌کند.

ویلای اسرار

ویلای اعجـاب‌انگیز اسـرار (Villa of the Mysteries) بـیرون محـوطه‌ی حفاری‌شـده‌ی اصـلی و بـالاتر از ویلا دیومـدس قـرار دارد. این ویلا در قـرن دوم قبل از میلاد ساخته شده است و نقاشی‌های زیبـایی دیوارهـای آن را زینت بخشیده‌اند.

بسـیاری این نقاشی‌ها را زیبـاترین نقاشی‌های دیـواری برجای‌مانده از دوران باستان می‌دانند. رنگهای درخشـان و بـــــراق این نقاشی‌ها به‌خـــــوبی حفظ شـــــده‌اند. برجسته‌ترین نقاشی این ویلا، حاشـیه‌ی زینـتی به طـول 17 متر در اتاق بـزرگ ناهـارخوری است. این حاشـیه تا اندازه‌ای بزرگ است که شخصیت‌های آن تقریباً در ابعـاد واقعی به تصویر کشیده شده‌اند.

تصـور می‌رود که این ویلا، محلی بـرای ملاقـات اعضـای فرقه‌ی دیونیسوس بـوده باشد و نقاشی‌های روی دیـوار پیروان این فرقه را در حال انجام مراسم مـذهبی نشـان می‌دهد.

لـــوط از کلـــدانیان بـــود که در ســـرزمین بابل زنـــدگی می‌کردند وی از اولین کسانی بود که به حضرت ابــراهیم ایمان آورد

«بابِل» پایتخت دولت عثمـانی بـوده-بین التهـرین،بین دو رود دجله و فرات ،در فاصله 90 کیلومتری جنـوب شـهر بغداد(عراق) قرار دارد

حضرت لوط به همراه حضرت ابــراهیم از ســرزمین بابل به «حرّان»و از آن‌جا به شـام وسـپس به فلسـطین رفته است.

و بنابر نقلی دیگر، آن حضرت پس از عبور از نهر فــرات در عــراق، به ســوی شــام‌و ســپس به کنعــان که شــامل نواحی سوریه، نهر اردن، بحر المیّت، لبنــان و فلســطین است، مهاجرت کردند.

نقل دیگر(درالمــیزان) ســرزمین قــوم لــوط دربین مکه ومدینه قرارداشته است.

«فرشـــــتگان بصـــــورت انســـــان» آمدند که حـــــتی پیامبرخدانتوانست تشخیص بدهد

وقتی فرشتگان ازمنزل حضرت ابراهیم به پیش حضــرت لوط رفتند،لوط سرمزرعه بود،دیدکه چندنفرجوان زیبارو دارنــدمی اِند ،بعــداز تحیت واحوالپرسی ،لــوط آن‌هــارا بخانه دعوت کرد وآن‌ها هم لبیک گفتند واما هنگام رفتن به منزل ترسید،ترسش ازاین بابت قــوم خــودش بــود که هرتازه واردی-مخصوصاً زیبارو-رامی دیدند درصــددتجاوز به اوبودند وحتی درسرچهارراه‌ها مأمورگماشته بودند که سریع اطلاع بدهندوتأسف باراین بــود که زن لــوط هم با آن‌ها دراین کارشـــنیع همکـــاری می‌کـــرد،بخـــاطرهمین حضــرت لــوط به میهمانــان،پیشــنهادداد که یا رویتــان رابپوشانید ویا شبانه حرکت کنیم ویا از بیراهه برویم،اما آن‌هاهیچکـــــــــــــدام ازاین پیشـــــــــــــنهادات را نپذیرفتند،گفتندماازراه اصلی می‌آییم! درکافی آمــده که لوط ازتعارف کردنش پشیمان شده بود!

خلاصه با هرترفندی بــود،میهمانــان را بســلامت رســاندبه مــنزل واما زنش «پالس‌هــای»لازم راداد، بالاپشت بــام رفت بادســتانش«کف زنی«کــرد،وقــتی نشــنیدند،بــالای

پشت بام آتش روشن کرد(اینهاعلائم بود) که متجاورزان دوان دوان رسیدند.

حضـرت لـوط متوجه شـدکه دارند شـتابان می‌آیندازخانه بـــیرون آمد و در موعظه و تحریک فتـــوت و رشد آنـــان سعی بلیغ نمـود تا به جـایی که دخـتران خـود را بر آنـان عرضه کرد و گفت: ای مردم! این دخـتران من در اختیـار شـــمایند و این‌ها بـــرای شـــما پـــاکیزه ترند پس، از خـــدا بترسید و مرا نزد میهمانـانم رسـوا مسـازید، آنگـاه از در اسـتغاثه و التمـاس در آمد و گفت: آیا در میـان شـما یک نفر مرد رشید نیست؟ مـردم درخواست او را رد کـرده و گفتند: ما هیچ علاقه ای به دخـــتران تو نـــداریم و به هیچ وجه از میهمانان تو دست بردار نیسـتیم. لـوط مـاءیوس شد و گفت: ای کاش نیرویی در رفع شما می‌داشتم و یا رکنی شدید(تشکیلاتی،دم ودستگاهی داشـــتم) که توسط آن مانع ازعملتان بودم.

در کـافی از امـام صـادق(ع)نقل است: مـردم شـهر جلو درب خانه لوط از یکدیگر سبقت گرفته برای داخل شـدن در خانه او به طـرف در حمله ور شـدند تا این‌که درب را شکستند و لوط را که تا آن لحظه به دفاع پرداخته بود به زمین انداختند.

فرشـــته‌ای به لـــوط گفت: ما فرســـتادگان پروردگـــار تو هســـتیم، آن‌ها نمی‌توانندبه بماآســـیبی برســـانند، ســـپس مشـــتی خـــاک برداشت و به طـرف صـورتهای مهـاجمین پرتاب کرد وآن‌هاکورشدند.

لوط به آنان گفت: ای رسـولان پروردگـار من به چه کـار بدینجا آمده‌اید و پروردگارم به شـما دربـاره این قـوم چه

مأموریتی داده؟ گفتند: ما را مـاءمور فرمـوده تا آنـان را در هنگام سحر بگیریمو تو در این فرصت دست دخـترانت را بگیر و برو و همسرت را بگذار بماند.

امـام صـادق(ع): خـدا رحمت کند لـوط را اگر می‌دانست آنانکه در داخل خانه اش بودند چه کسـانی هسـتند هرگز دلـــواپس نمی‌شد و می‌دانست که آنـــان به یـــاری وی آمده‌اند ولی چون آگاه نبود از در حسرت گفت: لو ان لی بکم قــوه او اوی الی رکن شــدید - ای کــاش به وســیله شــما نــیرویی بــرایم حاصل می‌شد و یا پناهگــاهی ایمن می‌داشتم تا بدانجا پناهنده می‌شدم.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِیءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَـالَ هَـٰذَا یَوْمٌ عَصِیبٌ 77هود

لـــــوط وقـــــتی این میهمانـــــان زیبارورادید(غصه دارشد)بخاطراحتمال تعرض قوم تجاوزگرش.

وَجَـاءَهُ قَوْمُـهُ یُهْرَعُـونَ إِلَیْـهِ وَمِن قَبْـلُ کَـانُوا یَعْمَلُـونَ السَّیِّئَاتِ

لوط وقتی حرکت شتابان لواطران رادید.

قَالَ یَا قَوْمِ هَـٰؤُلَاءِ بَنَاتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ

بجــای تعــرض به میهمانــان،بیاییــدبادخترانم ،نیازهــای جنسی تان راتأمین کنید!

فَاتَّقُوا اللَّـهَ وَلَا تُخْزُونِ فِی ضَیْفِی.

ازخدابنرسید،مراپیش میهمانان خوارنکنید.

أَلَیْسَ مِنکُمْ رَجُلٌ رَّشِیدٌ 78هود

یک جوانمرددربینتان نیست!؟.

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِی بَنَاتِـکَ مِنْ حَـقٍّ وَإِنَّکَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِیدُ 79هود

مهاجمـــــان(درمقابل پیشـــــنهادلوط به دخـــــترانش) گفتند:مانیارمـان بـازن تـأمین نمی‌شـود،به آن‌هـارغبتب-تمایل-نداریم

قَالَ لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَىٰ رُکْنٍ شَدِیدٍ 80هود

ای کاش یک «رکنی»تشکیلات ودم ودستگاهی داشتم که شماراســـــــــــــــرجایتان بنشـــــــــــــاند. (شایدمنظوراز«رکن»پسرباشد،چون حضـرت لـوط فقط 3دختر‌داشت.)

قَالُوا یَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَن یَصِلُوا إِلَیْکَ..(81هود

لوط!نترس آن‌هابمادسترسی نخواهندداشت.

فَأَسْـرِ بِأَهْلِـکَ بِقِطْـعٍ مِّنَ اللَّیْـلِ وَلَا یَلْتَفِتْ مِنکُمْ أَحَـدٌ إِلَّا امْرَأَتَکَ ۚ إِنَّهُ مُصِیبُهَا مَا أَصَـابَهُمْ ۚ إِنَّ مَوْعِـدَهُمُ الصُّـبْحُ ۚ أَلَیْسَ الصُّبْحُ بِقَرِیبٍ 81هود

فرشتگان به لوط (ع) دستور دادند که شبانه اهل خـود را برداشته و در همـان شب پشت به مـردم نمـوده، از قریه بیرون روند و احدی از آنـان به پشت سر خـود نگـاه نکند ولی همسر خود را بیرون نـبرد که به او آن خواهد رسـید که به مـردم شـهر می‌رسـد، و نـیز به وی خـبر دادند که بزودی مردم شهر در صبح همین شب هلاک می‌شوند.

یَا لُـوطُ إِنَّا رُسُـلُ رَبِّکَ لَن یَصِـلُوا إِلَیْـکَ ۖ فَأَسْـرِ بِأَهْلِـکَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّیْلِ وَلَا یَلْتَفِتْ مِنکُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَکَ..81هود

صبح، هنگام طلوع فجر، صیحه آن قـوم را فـرا گـرفت و خـدای سـنگی از گل نشـاندار که نـزد پروردگـارت بـرای اســـرافگران در گنـــاه آمـــاده شـــده بر آنـــان ببارید و شهرهایشان را زیر و رو کرد و هر کس از مؤمنین را که در آن شهرها بود بیرون نمـود، البته غـیر از یک خـانواده هیچ مؤمنی در آن شهرها یافت نشد و آن خـانواده لـوط بود(درهمان یک خانواده زن لوط بافاسقان بود)

یک نکته:مگرمتجاوزان،کافرومشرک نبودند! پس چطوری نوح خواست آن‌هارا به دامادی بگیرد!؟

جواب:آن زمان ازدواج بامشرکان تحریم نشده بود.

گناه همسرلوط چه بود؟

زنـان این قـوم نـیز دچـار همجنس‌بـازی مجـازات همسر حضرت لوط بخاطر«خیـانت به همسر»و جاسوسی بـرای منحرفین بود،نه همجنسگرایی،

زن لوط ازاهـالی همـان شـهربود،بـاخیلی از خلافکـاران فامیل بود(نسبت خویشاوندی داشت) واما «حضرت لوط مهاجربود».

همسر لـــوط وقـــتی میهمانـــان(فرشـــتگان) را با آن قیافه‌های زیبا دید به بالای بام رفت و کف زدن آغاز کرد تا به مـــــردم وضع را بفهماند ولی کسی متوجه نشد و صدای کف زدن او را نشنید به ناچار آتش دود کرد مـردم وقــتی دود را از خانه او دیدند دوان دوان به ســوی درب خانه لـوط روی آوردنـد، زن از بـالای بـام پـایین آمد و گفت: در خانه ما افـرادی آمده‌اند که زیبـاتر از آنـان هیچ قـومی را ندیـده‌ام!مـردم چنـان مشـتاقانه وهیجـان زده

هجوم آوردند،بطـوری که یکـدیگر را هل می‌دادند تاحـدی که درب اتاق شکسته شد،

توضیح مدیریت سایت-پیراسته فر:علائم قراردادی بــرای اعلان حضـــــــورمیهمانان،بین زن لـــــــوط ومـــــــردان خلافکارقوم(کف زدن وروشنی آتش بود)

مــردان لــواط گر(همجنس بــاز)بودنــد،زنــان چه گنــاهی داشتند؟

در کــافی به ســند خــود از زکریا بن محمد (از پــدرش) از عمرو از امام ابی جعفر (ع) روایت شده:

وقتی شیطان توانست مردان قوم رافریب بدهد(آموزش دادلواط را)به سراغ زنان رفت

ابلیس وقــتی دید نقشه اش(آمــوزش لــواط وچشــاندن لذتش) در مردان کاملا جا افتــاد به سر وقت زنــان آمد و خود را به شـکل زنی زیبا و مجسم ساخته به آنـان گفت آیا مردان شما به یکدیگر قناعت می‌کنند؟ گفتند:

آری خــود ما به چشم خــود این عمل آنــان را دیــده ایم و جناب لـوط هم از همه مـاجرا آگـاه شـد، آنـان را موعظه می‌کند و توصیه می‌نمایـد، مؤ ثر نمی‌افتـد، ابلیس زنــان را نیز گمراه کـرد تا جـایی که زنها هم به یکـدیگر اکتفـاء نمودند.

فحشا تنها در بین مردان شــایع نبــوده بلکه در بین زنــان نــیز شــیوع داشــته، چــون اگر غــیر از این بــود نباید زنها هلاک می‌شدند و علی القاعده باید عده زیادی از زنها به آن جنــاب ایمــان می‌آوردند و از او طرفــداری می‌کردند چــون لــوط (ع مــردم را دعــوت می‌کــرد به این‌که در امر

شهوترانی به طریقه فطری باز گردند و سـنت خلقت را که همانا وصـلت مـردان و زنـان است سـنت خـود قـرار دهند و این به نفع زنــان بــود و اگر زنــان نــیز مبتلا به فحشا نبودند باید دور آن جنــاب جمع می‌شــدند و به وی ایمـــان می‌آوردند ولی هیچ یک از این عکس العملها در قرآن کریم درباره زنان قوم لوط ذکر نشده.

فحشا در بین مردان و زنـان شـایع شـده بـود، مـردان به مـردان اکتفا کـرده و با آنـان لـواط می‌کردند و زنـان با زنان مساحقه می‌نمودند.

سرنوشت کودکان قوم لوط درعذاب

درتــاریخ است که حضــرت لــوط حــدود30ســال دربین قومش بوده ،از شروع کارهای شـنیع قـوم لـوط چنـدین سال گذشته بود که عذاب شـدند ودراین چندسـال تناسل وموالیـــدی انجـــام نمی‌گـــرفت،یعـــنی کـــودکی زاده نشد،درهیچ کجای تاریخ ذکری از کودکان قوم لوط نشده است.

امام بـاقر(ع) در روایـتی می‌فرماید: چـون ابلیس دید که کارش در میان مردان پا بر جا شـده، خـویش را به شـکل زنی در آورد و به ســراغ زنـــان رفت و به آنـــان گفت: مردان شما با یکدیگر همجنس‌بازی می‌کنند؟ آنـان گفتند: آری، ما خود دیده ایم. ابلیس به زنان گفت شــما هم این کار را بکنید و به آنان همجنس‌بازی را آموخت و زنان نیز به همدیگر اکتفا کـرده و آنـان نـیز به همجنس‌بـازی روی آوردند.

جلد1کتاب- ابو جعفر احمد بن محمد بن خالدالرقی،

اقدامات پیامبرقوم لوط

وقتی منکر«معروف»می شود.

نصایح وتـذکرات پیامبرشـان هم بی‌فائـده بـود،بلکه آن‌ها لـوط راتهدید کرند که اگربـازم ازاین حرفهابزنید ومـانع کارمان شوید،از این شهرودیارشان اخراجتان می‌کنیم!

أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ 165وَتَـذَرُونَ مَا خَلَـقَ لَكُمْ رَبُّكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُم بَلْ أَنتُمْ قَـوْمٌ عَـادُونَ 166 قَـالُوا لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ167شعرا

پیامبرشـــــان-لـــــوط-به انهـــــاگفت:اگرنیازجنسی داریــد،بیاییــدبادخترانم این کاربکنید که بهتراست(ازدواج وهمبســـتری) يَا قَــوْمِ هَـٰؤُلَاءِ بَنَــاتِى هُنَّ أَطْهَــرُ لَكُمْ 78هود

فرشـتگان اول نزدحضـرت ابـراهیم رفتند وبعدبه سـوی لوط روانه شدند.

ابــراهیم تمــام تلاشش راکــرد تامــانع از نــزول عــذاب شود،چون دعا وشفاعت وتوبه قضـاوقدررابرمی گردانند الا عذاب قطعی را.

گــاهی شــفاعت انبیا هم پذیرفته نمی‌شــود.زمــانی که فرمـان حتمی خداوند صـادر شـد،هیچ مقـامی نمی‌تواند مانع آن شود. «يا إِبْراهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا»

نسبت خویشاوندی2پیامبر«ابراهیم ولوط»

علامه طباطبـــــایی درالمـــــیزان بنقل ازتـــــورات می‌نویسد:لوط برادر زاده ابراهیم بود

درروایت دیگـــری هم آمـــده است که لـــوط پسر خاله ابراهیم(ع)و برادر«ساره» بود.

تعدادمیهمانان(فرشتگان) رابین2تا4نفرنوشته‌اند.

چگونگی عذاب قوم لوط

وأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً (سنگباران)شدند

فَلَمَّا جَـــاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَـــافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ 82هود مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّکَ

چون صبح شد وقت هلاک قوم رسید جبرئیل بال خـویش را در زمین فرو برد و زمین آسمان را واژگون نمود و از طـرف خداوند سـنگ بر سر قـوم لـوط بارید و به سـبب سنگی که از آسمان بارید همه آن‌ها هلاک گشتند.

درالمیزان -علامه طباطبایی-آمده:

ما آن قریه را زیر و رو کـــردیم، بلنـــدی آن ســـرزمین را پست ســـاخته و بر سر خـــود آنـــان واژگـــون ســـاختیم و سنگهایی از جنس کلوخ بر آنان بباریدیم.

منظوراز«مْطَر»بارش-بارش سنگ‌هاست

ســـنگهایی مـــرتب و پشت سر هم که تک تک آن‌ها نـــزد پروردگـــارت و در علم او «علامت زده شـــده بودند» و به همین جهت یک دانه از آن‌ها از هدف به خطا نرفت چون برای خوردن به هدف انداخته شده بود.

المـــــــیزان:از آیه 73حجر «فَأَخَـــــــذَتْهُمُ الصَّـــــــيْحَةُ مُشْرِقِينَ»(صیحه اوّل صُبحی)بر می‌آید که غـیر از خسف و غیر از سـنگباران شـدن، «عـذاب صـیحه» نـیز بر آنـان

نازل شده حال وضع چگونه بوده و چرا سه جور عذاب بر آنـان نـازل شـده با این‌که بـرای نابودیشـان یکی از آن‌ها کافی بـوده خـدا می‌دانـد، ولی بر حسب تئـوری و فـرض می‌توان احتمـال داد که در نـزدیکی آن سـرزمین کـوهی بلند بوده که آتشفشان شـده و در اثر انفجـارش صـدایی مهیب برخاســته و در اثر شــدت فــوران، ســنگها بر سر قریه باریــدن گرفته و زلزله بســیار مهیــبی رخ داده که زمین زیر و رو شده است، و خدا داناتر است.

نگارنده(پیراسته فر): چرا3نوع عذاب!؟

مفسرین قرآن علتش را اینگونه گفته اند:درصیحه،ممکن بـــود عـــده‌ای قســـردررفته باشـــند-درآن صـــبح حادثه درشهرنبودند،درمرحله دوم عذاب«وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَـارَةً مِّن سِـــجِّيلٍ مَّنضُـــودٍ مُّسَـــوَّمَةً عِنـــدَ رَبِّکَ» ســـنگباران شـدند،بـرای هرفـرد،سـنگ‌های مخصوصی(مُّسَـوَّمَةً) که نشان شده بودند.

درمرحله ســـوم ،شهرزیروروشد«فَلَمَّا جَـــاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا» سـطح زمین شـهر دربـالای آسـمان بـود وآسمان شهردرپایین قرارگرفته بود،یعـنی کـاملاً وارونه شده بود-شهر ودیارقوم لوط-تاحـدی که گفته‌انـد،صـدای عوعوســگهاوعرعرخرها ودیگرحیوانــات شهرراســاکنین آسمان می‌شنیدند.

:«کوری» مهاجمان متجاور به منزل حضرت لـوط دراینجا لحاظ نشده،شایدبخاطر کمترین عذاب بوده باشد.

کشف آثار باستانی شهرودیار»قوم لوط» دراردن

العربیه در15اکتـــــــــــبر2015(23 مهر 1394) می‌نویسد:اکنـــــــــــــــون بیش از دو هفته است که باستانشناسان بر سر این‌که آیا خرابه‌هـای ،همـان شـهر باستانی «سدوم» است که در قرآن «شـهر قـوم لـوط» نامیده می‌شوداست؟ به بحث نشسته‌اند.

شـهر قـوم لـوط مربـوط به بیش از 3500 سـال پیش می‌شود.

حاصل 10سال کاوش باستانشناسان

باستانشناســان آمریکــایی اکنــون ده ســال است که در منطقه‌ای به نام «تل الحمام» در اردن مشـغول حفـاری هستند.

به گفته «پروفســور اســیتون کولیــنز»، از دانشــگاه (ترینیـتی سـاوت وسـترن) در ایـالت نیومکزیکو آمریکـا، آن‌ها در این محل به خرابه‌هـای شـهری برخـورد کرده‌اند که بنظر می‌آید ناگهان از میان رفته باشد.

کولیـنز (اسـتیون کـالینز)28 سپتامبرگذشـته(شـهریور 1394)ــ گذشــته در مقــاله‌ای که در نشــریه «پــاپولار آرکیـالوژی» به چـاپ رسـانده از پیـدا شـدن آثـار شـهر «سدوم»در جنوب دره اردن می‌گوید.

این محقق گفت: ساختمانها و ابزار قدیمی پیدا شـده در این شهر خبر از شهری بزرگ در دوران برونـزی دارد که دولتی گسترده در جنوب دره اردن بوده است.

به گفته کولینز: این شهر از 3500 تا 1540 قبل از میلاد برجا بــوده، که مربــوط به دوران اولیه و میانه برنــزی است.

«همه چیز حکایت از شـهری بـزرگ با جمعیت زیـاد دارد. اما تمـام مظـاهر حیـات در این شـهر در دوران میانه برنـزی به یکبـاره متوقف می‌شـود، و علائمی از دوران آخر برنزی به چشم نمی‌خورد.»

در قـرآن مجید آمـده است که شـهر «قـوم لـوط»مـورد غضب خدا قرار گرفت و با گدازه‌های آتش که از آسـمان می‌بارید نابود شده است.

خبرگزاریهای دیگرنیز گزارشاتی داشته اند:

باستان‌شناسـان می‌گویند آثـار کشف شـده متعلق به «خرابه‌های سدوم و گمورا»است.

به گفته باستان‌شناسان، اشیای یافت شده در خرابه‌های این شهرهای باستانی نشان می‌دهد که این منطقه یکی از مراکز تجاری بوده است.

«استیون کالینز»از دانشگاه نیومکزیکو می‌گوید: اعضـای تیم‌هـای کاوشـگر ما در حـال حفـاری در این خرابه‌هـای باستانی هستند، در حالی که یافته‌های کاوشـگران، ما را شـگفت‌زده کـرده است.وی می‌گوید ویرانه‌هـای کشف شـده از«سـدوم و گمـورا» در جنـوب کنعـان و در کرانه«بحرالمیت» واقع شده است.

توضـیح مـدیریت سـایت-پیراسـته فر:تحقیقـات دیگـری شهر«پمپی»(روم) ایتالیا را شهرودیارقوم لوط می‌دانند

شهری شبیه قوم لوط

اکتشاف4قرن پیش

توضیحات مدیریت سایت-پیراسته فر:دانشمندان باستانشناس ویرانه‌هایی درشهر پمپئی(نزدیکی «ناپل» ایتالیا)کشف کرده‌اند. در آن آثاری از بناها و مردم شهر باستانی پمپئی(Pompeii)که بر اثر آتشفشان کوه وزوو(Vesuvius) ویران شده.

در سال 79 قبل از میلاد مسیح آتشفشان فوران کرد در کمتر از ثانیه هوا پر از گازهای سمی شد و خورشید محو گردید تا گازهای سمی تا 15 کیلومتر از محدوده را پر کردند به گونه‌ای که بسیاری از مردم شهر حتی فرصت کوچکترین واکنشی از خود نداشتند و در جای خود تبدیل به مجسمه‌های سنگی شدند.

کشف مقبره‌ای تاریخی پُمپی ایتالیا

شهر «پمپی» پس از آتش فشان با همه ساکنین (15000نفر) زیر5متر خاک مدفون شد و در سال 1599میلادی(978شمسی) درکاوشباستانشناسان کشف شد،همه ساکنین شهر در اثر گازهای آتشفشانی به مجسمه‌های سنگی تبدیل شده بودند.

البته علاوه بر «پمپئی» شهرهمجوارآن«هراکولانیوم» (Hercukaneum)ـ که شهرمرفه نشین با برج‌ها ودژهای محکم بودبه ویرانه تبدیل شد.

اکتشاف تکمیلی 4قرن بعدانجام گرفت،یعنی در سال 1991میلادی(1370 نیمی از این شهر از زیر خاکستر بیرون کشیده شد. هر ساله جمعیت زیادی از موزه طبیعی پمپی دیدن می‌کنند و این شهر به یکی از جاذبه‌های گردشگری ایتالیا تبدیل شده است.

اسم قدیم ایتالیا«روم»بود.

توضیح مدیریت سایت-پیراسته فر:این اکتشاف نمی‌تواند «قــوم لــوط»باشــد،چــون درمیــان اجسادبدست آمــده «کودکان»هم هستند،درصورتیکه درمــاجرای عــذاب قــوم لـــوط،هیچ کـــودکی نبـــود(چندســـال آخر آمـــیزش زن ومرداتفاق نیفتاده بود،قطع نسل شده بود)

علامه دربــاره تفــاوت داســتان درتــورات وقــرآن اینگونه می‌نویسد:

در تورات آمده که فرشتگان مرسل برای بشارت دادن به ابراهیم و بــرای عــذاب قــوم لــوط دو فرشــته بودند ولی قرآن از آنان به «رُسُل»تعبیر کــرده که صــیغه جمع است و اقل جمع 3 نفر است.

و در تورات آمــده که میهمانــان ابــراهیم غــذایی را که او درست کــرده بــود خوردند ولی قــرآن این را نفی کــرده، می‌فرماید: ابراهیم وقتی دید میهمانــان دست به طــرف غذا دراز نمی‌کنند ترسـید.فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْـدِيَهُمْ لَا تَصِـلُ إِلَيْـهِ نَكِـرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَـةً قَـالُوا لَا تَخَـفْ إِنَّا أُرْسِـلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ 70هود)

در تورات آمده که لوط دو دختر داشت ولی قــرآن تعبــیر به لفظ«بنات» کرده که صیغه جمع است یعنی بیش از 2 نفر است و در تـــورات آمـــده که ملائکه لـــوط را بـــیرون بردند و قـــوم را چـــنین و چنـــان عـــذاب کردند و زن او ســتونی از نمک شد و جزئیــاتی دیگر که قــرآن از این‌ها ساکت است.

تعدادمیهمانان(ملائک) رابین2تا4نفرنوشته‌اند.

گناهکاروبی گناه باهم عذاب نمی‌شوند.

«سنگ‌های عـذاب«علامت دار»بودنـد،نـام کسی که قـرار بود آن سـنگ به او اصـابت کنـد، در هر سـنگی حک شـده بود.مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّکَ لِلْمُسْرِفِینَ 34ذاریات

سنگ‌ها «نشان دار»بودند

یعنی هرسنگی بایدبرسرچه کسی اصابت بکنـد،درجریـان اصـحاب فیل هم اینچـنین بـود،هرپرسـتویی مأمورعـذاب فردخاصی بود،بر روی هر سنگ نـام هر یک ازمتجـاوزان نوشـته شـده بـود که با اصـابت آن بدنهایشـان شـکافته می‌شد./ قصص الانبیـــاء(احمد ثعلـــبی) ج1/ـــ الـــدر المنثور(سیوطی) ج8

أَلَمْ تَـرَ کَیْـفَ فَعَـلَ رَبُّکَ بِأَصْـحَابِ الْفِیـلِ 1 أَلَمْ یَجْعَـلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیلٍ 2 وَأَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْـرًا أَبَابِیـلَ 3 تَرْمِیهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّیلٍ 4 فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَّأْکُولٍ 5فیل

به تعدادسپاهیان فیل «ابابیل»پرستو-مأمورشـدند که هر کـدام سـنگهایی در پنجه‌هایشـان و سـنگی (سـجیل)در منقار داشـتند، به سـپاه اصـحاب فیل حمله‌ور شـدند و با پرواز بر بالای سر مهاجمان و پرتاب«سـنگهای زهـردار» آن سپاه را درهم شکستند.

درروایات آمده که ابرهه (درحمله پرندگان) توانست جان سالم به در بـرده، به سـوی یمن فـرار کند. در این میـان پرنـده‌ای که مسـئول کشـتن ابرهه بـود، وی را دنبـال می‌کرد و آنگاه که ابرهه نزد نجاشی رسید، پس از بازگو کردن چگونگی نابود شدن لشکرش توسط مرغان، پرنده

مـأمور سررسـیدوبا پرتـاب سـنگ او را کشت و نجاشی شاهد مرگ وی بود.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿31﴾ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿32﴾ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ ﴿33﴾مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿34﴾ فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿35﴾ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿36﴾ذاریات﴾

درسـوره هـود هم اینچـنین آمـده:فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ ﴿82﴾ مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ ﴿ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴿83﴾هود﴾

حادثه آنقـدر ناگهـانی روی داد که همه چـیز در شـهر به همـان حـالت که در اثنـای زنـدگی روزمـره بـود دست نخـورده ماند و امـروز دقیقا به همـان گونه که دو هـزار سـال پیش بودند بـاقی است. گـویی زمـان منجمد شـده است. همان طـور که خـدا می‌گوید در سـنت الهی تغیـیر وجـود نـدارد «مشـرکان با نهـایت تأکید به خـدا سـوگند خوردند که اگر پیـامبری انذارکننـده به سراغشـان آیـد، هـدایت یـافته‌ترین امّتها خواهند بـود امّا چـون پیـامبری برای آنان آمد، جز فـرار و فاصـله‌گرفتن از (حق) چـیزی بر آن‌ها نیافزود.

حادثه آنقـدر ناگهـانی روی داد که همه چـیز در شـهر به همـان حـالت که در اثنـای زنـدگی روزمـره بـود دست نخـورده ماند و امـروز دقیقا به همـان گونه که دو هـزار سـال پیش بودند بـاقی است. گـویی زمـان منجمد شـده است. همان طـور که خـدا می‌گوید در سـنت الهی تغیـیر

وجـود نـدارد «مشـرکان با نهـایت تأکید به خـدا سـوگند خوردند که اگر پیـامبری انذارکننـده به سراغشـان آیـد، هـدایت یـافته‌ترین امّتها خواهند بـود امّا چـون پیـامبری برای آنان آمد، جز فـرار و فاصـله‌گرفتن از (حق) چـیزی بر آن‌ها نیافزود.

اینها همه بخـاطر اسـتکبار در زمین و نیرنگهـای بدشـان بود امّا این نیرنگها تنها دامـان صـاحبانش را می‌گـیرد آیا آن‌ها چیزی جز سنّت پیشینیان و (عذابهای دردناك آنـان) را انتظار دارند؟! هرگز برای سـنّت خـدا تبـدیل نخـواهی یافت، و هرگز برای سنّت الهی تغییری نمی‌یابی»(سوره فاطر 42-43)

البته هیچ تغیـیری در سـنت و قـانون الهی پیـدا نخواهد شد. هر کس در مقابل این سـنت بایسـتد و عصـیان کند مشمول همین قانون خواهد شد. شهر پمپی که نمایشی از انحطاط و سقوط اخلاقی امپراطوری روم بود به سر انجامی همانند قوم لوط دچار گردید.

این شـهر نـیز به وسـیله انفجارهـای آتشفشـانی کـوه «وزوو» نابود شد آتشفشان وزوو سمبل کشـور ایتالیا و قبل از آن نشانه شهر ناپل است. کوه آتشفشـانی وزوو اگرچه طی دو هزار سال گذشته آرام بوده است اما نـام آن را کوه اخطار گذارده‌اند. چنین نامی به دلیل فجایع و حوادثی بوده است که در تاریخ از این کوه به ثبت رسیده است.

فـاجعه‌ای که بـرای «سـدوم و عمـورا» روی داد شـباهت زیادی به حوادث تخریب گر شـهر پمـپی داشـته است. در سـمت راست وزوو شـهر ناپل و سـمت شـرق آن شـهر

پمپی قرار دارد. مذاب وخاکستر ناشی از فوران آتشفشانی که دو هزار سال پیش روی داد حیات را از این شهر برچید. حادثه آنقدر ناگهانی روی داد که همه چیز در شهر به همان حالت که در اثنای زندگی روزمره بود دست نخورده ماند و امروز دقیقا به همان گونه که دو هزار سال پیش بودند باقی است. گویی زمان منجمد شده است.

اینکه شهر پمپی از صفحه زمین با چنین بلایی محو شد، بی‌هدف و اتفاقی نبوده است. اسناد تاریخی نشان می‌دهد که این مرکز هرزگی و فساد به آنچنان فحشایی محشور بود که حتی فاحشه خانه‌ها هم چنین شهرتی نداشته‌اند. مردان به شکل کاملا عریان بر در فاحشه خانه‌ها می‌ایستادند. بر اساس سنتی که ریشه اش اعتقادات میتراپرستی بوده است اندام انسان ومقاربتهای جنسی نبایستی پوشیده باشند بلکه باید کاملا آشکارا به نمایش درآیند.

درباره این شهر و اتفاقات آن دیدگاههای زیادی وجود دارد، بعضی کارشناسان و مورخان معتقدند که این شهر به خاطر عذاب الهی نابود شده، برخی دیگر اعتقاد دارند این حادثه نتیجه فعالیت‌های معمولی آتش فشان بوده. که هر کدام برای نظریه شان دلیل می‌آورند.

خارج از بحث این 2 دیدگاه نکاتی در مورد این حادثه وجود داره که مورد توافق هر دو گروه می‌باشد، در ادامه به چند مورد اشاره می‌کنم:

- سرعت و زمان حادثه

حادثه آنقدر ناگهـانی و سـریع روی داده که همه چـیز در شهر به همان حـالت که در اثنـای زنـدگی روزمـره بـوده دست نخورده مانده و امروزه دقیقا به همان گونه که دو هـزار سـال پیش بودند بـاقی است. گـویی زمـان منجمد شــده است.بعضی‌ها در حــالت خــواب و غــذا خــوردن بعضی‌ها هم حـــتی در حین انجـــام عمل جنسی!! زیر خاکسترهای سوزان مانده و تبـدیل به مجسـمه شـده‌اند، گـــویی همه چـــیز آنی و در چند ثانیه کوتـــاه رخ داده و اهالی این شـهر غـافلگیر شـده‌اند و فرصت فـرار بـرای ساکنین این شهر نبوده.

در اینجا با 2 حالت مواجه می‌شویم:

1- کوههــای آتش فشــانی اغلب قبل از فــوران مــواد مذاب، صداهای انفجار متوالی و دود غلیظ از خـود بـروز می‌دهند و باعث زمین لرزهـای شـدید و خفیف (بسـتگی به قـدرت انفجـار آتش فشـان) می‌شـوند ولی گـویی در حادثه پمپی این اتفاق نیافتاده تا ساکنین این شــهر قبل از فـوران آتشفشـان، از وقـوع حادثه با خـبر شـده و به مناطق امن فرار کنند.

2- اگر هم علائم قبل از فـــوران رخ داده مـــردم به آن اعتنـایی نکـرده و به کارهـای روزمـره خـود پرداخته‌انـد، یعنی در این شهر صدای انفجـار و دود آتشفشـان عـادی شده بود و مردم با آن انس گرفته بودند.

به نظر من حالت اول محتمل‌تر است، چـون هر چه قـدر هم مـــردم به این صـــداها عـــادت کـــرده بودند و به آن اعتنـــایی نکـــرده باشـــند (که بعید اســـت، چـــون همچین فورانی که کل شهر رو نابود کرده بالطبع صدای انفجـار

و زمین لرزهـای شـدید و وحشـتناکی داشـته)، تغیـیرات دمایی و جوی (گرم شدن تدریجی هوای شهر و بوی دود و سـوختگی) عـواملی هسـتن که نمی‌شـود فـرض کـرد مردم شهر پمپی به آن بی‌اعتنا بوده وحتی سـعی نکردند فرار کنند!!

- فرهنگ و مذهب مردم پمپی

اسناد تاریخی نشان می‌دهد که این شهر مرکز هرزگی و فساد به آنچنان فحشـایی محشـور بـود که حـتی فاحشه خانه‌ها هم چـنین شـهرتی نداشـته‌اند. مـردان به شـکل کاملا عریان بر در فاحشه خانه‌ها می‌ایستادند. بر اساس سـنتی که ریشه اش اعتقـادات میتراپرسـتی (خورشـید پرسـتی) بـوده است انـدام انسـان و مقاربتهـای جنسی نبایستی پوشیده باشند بلکه باید کاملا آشکارا به نمـایش درآیند. این شهر به شهر فاحشگان هم معروف است!

زوجهـای بسـیاری پیـدا شـدند که در حین انجـام عمل مقاربت تبدیل به سنگ شـده‌اند. از همه جـالبتر آن است که این زوجها هر دو از یک جنس و یا زوجهـــــــایی از دختران و پسران کم سن وسـال بوده‌اند. صـورت بـرخی از اجساد انسـانهای سـنگ شـده که از داخل زمین کشف شده‌اند همچنان سالم و صحیح باقی مانده است صـورت آن‌ها حالت گیج و منگ دارد.

در قرآن کریم به چند مورد نابودی آنی اقوام و ملت‌های گذشته اشاره شده:

به عنـوان مثـال در سـوره (یس) چـنین توصـیفی است: همه سـکنه شـهر به یک لحظه هلاک شـدند. این وضـعیت در آیه 29این ســـوره چـــنین می‌آید: «(بلکه) فقط يك

صیحه آسمانی بود، ناگهان همگی خـاموش شـدند!»؛ آیه 31 سوره قمر وقتی تخریب و نابودی قوم ثمود را بازگو می‌کند مجدادا به نابودی آنی اشاره می‌کند «ما فقط یك صـیحه [صـاعقه عظیم] بر آن‌ها فرسـتادیم و بـدنبال آن همگی بصورت گیاه خشکی درآمدند»

در سـال 1991نیمی از این شـهر از زیر خاکسـتر بـیرون کشیده شد ولی هنـوز هم دو پنجم این شـهر سـوخته در زیر زمین است. هر ساله جمعیت زیادی از موزه طـبیعی پمـپی دیـدن می‌کنند و این شـهر به یکی از جاذبه‌هـای گردشگری ایتالیا تبدیل شده است.

پیش از این تصـور می‌شد مـردم این شـهر به خـاطر گازهـای سـمی حاصل از آتش فشـان کشـته شـده‌اند اما پژوهشـهای دیگر نشـان داد آن‌ها به خـاطر حـرارت بـالا جـان باخته‌اند.بـرخی دیگر نـیز بر پایه نامه‌هـایی که 25 سال پس از این ماجرا نوشته شده به این نتیجه رسـیدند که مـردم به خـاطر استشـمام خاکسـترهای آتش فشـان خفه شده‌اند.این شهر پس از آتش فشان زیر 4 تا 6 متر خاک و خاکستر به مدت 1500 سال مدفون بود.

نظر شما در این مورد چیست؟ کدام دیـدگاه را نسـبت به این حادثه دارید؟ آیا این حادثه نتیجه‌ی قهر طبیعت بـوده یا نتیجه‌ی عذاب الهی؟

مذاب کوه وزوو به آنی تمـامی شـهر را از نقشه منطقه جاروب کـرد. جـالب‌ترین جنبه این حادثه آن است که هیچ کس نتوانسـته است در مقابل فـوران آتشفشـان وحشتناک وزوو بگریزد. یک خـانواده در حـال صـرف غـذا در یک لحظه تبدیل به سـنگ شـده‌اند. زوجهـای بسـیاری

پیدا شدند که در حین انجام عمل مقاربت تبدیل به سـنگ شده بودند. از همه جـالبتر آن است که این زوجها هر دو از یک جنس و یا زوجهـایی از دخـتران و پسـران کم سن وسال بوده‌اند. صورت برخی از اجسـاد انسـانهای سـنگ شـده که از داخل زمین کشف شـده‌اند همچنـان سـالم و صحیح بـاقی مانـده است صـورت آن‌ها حـالت گیج و منگ دارد.

مجهـــــــول‌ترین جنبه این حادثه در اینجاست که چگونه هـزاران انسـان بی‌آنکه چـیزی بشـنوند و یا ببینند منتظر می‌مانند تا مـــرگ آن‌ها را دریابد. این بعد حادثه نشـــان می‌دهد که نابودی و محو شهر پمپی دقیقا مشابه همـان حوادث ویرانگری است که در قرآن به آن‌ها اشاره شـده، زیــرا قــرآن زمــانی که این حــوادث را بــازگو می‌کند به «نابودی ناگهانی» اشاره دارد. به عنوان مثـال در سـوره (یس) چــنین توصــیفی است: همه ســکنه شــهر به یک لحظه هلاک شـــدند. این وضــعیت در آیه 29این ســـوره چـــنین می‌آید: «(بلکه) فقط يك صــيحه آســمانی بـــود، ناگهان همگی خاموش شدند!»؛ آیه 31 سوره قمر وقتی تخریب و نـابودی قـوم ثمـود را بـازگو می‌کند مجـدادا به نابودی آنی اشـاره می‌کند «ما فقط يك صـيحه [صـاعقه عظیم] بر آن‌ها فرســتادیم و بــدنبال آن همگی بصــورت گیاه خشکی درآمدند»

مرگ مردم پمـپی در یک لحظه رخ داد، همـان گونه که در آیات بـالا نقل شد. فاجعه هرچه بـود،همه چـیز به همـان حــالت اولیه و بــدون تغیــیر باقیمانــده است. در ســال 1991نیمی از این شــهر از زیر خاکســتر بــیرون کشــیده شد ولی هنوز هم دو پنجم این شهر سوخته در زیر زمین

است. هر ساله جمعیت زیادی از موزه طبیعی پمپی دیدن می‌کنند و این شهر به یکی از جاذبه‌های گردشگری ایتالیا تبدیل شده است اما متاسفانه جایی از دیده عبرت در این نگاه‌ها یافت نمی‌شود.نواحی ناپل که فساد و هرزگی در آن شیوع دارد از مراکز ونواحی بی‌بند وباری شهر پمپی دست کمی ندارد. جزیره کاپری پایگاهی برای همجنس بازی و برهنگی گرایی است و در صنعت توریسم به بهشت همجنس بازی شهرت دارد. نه تنها در کاپری و ایتالیا بلکه تقریبا در تمامی دنیا چنین انحطاط اخلاقی وجود دارد و مردم هم هیچ توجه و اصراری به پند گیری از تجربیات تلخ مردم گذشته ندارند. در سوره سجده درباره همین مردم می‌فرماید: «و اگر اینان روی بگردانند به آن‌ها بگو شما را از صاعقه عاد و ثمود بیم می‌دهم.»

این شهر مدفون مانند یک عکس ماندگار شده از زندگی رومیان ان زمان می‌باشد. مانند این است که زندگی در یک لحظه متوقف و جاودان شده است. در اثر حفاری‌هایی که انجام شده شواهد حاکی از آن است که افراد این شهر متمول بوده و خانه‌های مجلل و با شکوه با تزئینات اسلحه وجود داشته است.

شهر پومپی از میراث ثبت شده در یونسکو بوده و از جاذبه‌های گردشگری زیبا و مهم ایتالیا حساب می‌شود که سالانه قرین دو و نیم میلیون بازدید کننده دارد.

بعلت کاوش‌ها و حفاری‌های زیادی که برای کشف و شناسایی این منطقه تا سال 1960 میلادی صورت گرفته بود، این شهر در معرض نابودی قرار گرفت. لذا

تمامی حفاری‌های بزرگ دیگر ممنوع شد. اما در سال 2018 بخش‌های دیگری از این شهر کشف شد.

موقعیت جغرافیایی

شهر پومپی در 40 متری از سطح دریا در یک فلات ساحلی که در اثر گدازه‌های آتشفشان کوه وزوو به وجود آمده بود ساخته شد. این شهر در گذشته با خط ساحلی هم مرز بوده است اما امروزه حدود هفتصد متر از آن فاصله دارد. شهر پومپی وسعتی در حدود 67 هکتار داشت و جمعیتی حدود یازده هزار نفر را در خود جای داده بود.

تاریخ شهر سوخته پومپی

تقریبا دو هزار سال پیش پومپی یک شهر شلوغ در جنوب ایتالیا بود. اما در تابستان سال 79 میلادی آتشفشان کوه وسوویوس فوران کرد. این کوه در نزدیکی شهر پومپی قرار داشت. با فوران این اتشفشان گازهای سمس تا فاصله 20 مایل دورتر از کوه در فضا پراکنده شدند. که خیلی سریع به شهر پومپی رسیدند. تفریبا در عرض یک شب این شهر و تمامی یازده هزار سکنه آن در زیر خاکستر مدفون شدند.

بناهای به جا مانده از پومپی

ویرانه‌های باقی مانده از شهر پومپی، بازدید کنندگان را با سبک زندگی رومیان آن زمان آشنا می‌کند

شهر پمپی پس از مدفون شدن فراموش شد، به لطف محققان و دانشمندان این شهر دوباره در سال 1748

میلادی کشف شد. و کشف برخی قسمت‌های این شهر همچنان ادامه دارد. دانشمندان در تلاشند تا کشف کنند در آن روز شوم دقیقا چه اتفاقی افتاد.

فرو ریختن آسمان

پس از فوران آتشفشان در نزدیکی ظهر، خاکستر عظیمی آسمان شهر را پوشاند و مردم شهر حتی قادر به دیدن خورشید نبودند. برخی از مردم شهر از شهر فرار کردندو برخی دیگر در خانه‌ای خود پناه گرفتند. خاکستر رو به پایین می‌آمد و در برخی از مکان‌ها این توده‌های خاکستر به ارتفاع نه پا می‌رسیدند. ورودی‌های غارها و منازل تماما مسدود شد. تمامی این انفاقات تنها در عرض چند دقیقه اتفاق افتاد و مردم حتی فرصت نکردند ک راه فراری بیابند.

البته نشانه‌ها حاکی از آن است که مردم ابتدا بعلت گازهای سمی حفه شده و سپس زیر خاکستر گرم مدفون شده‌اند.

پیکرهای سنگی به جا مانده از این شهر نشان می‌دهد که لواط و همجنس گرایی در این شهر وجود داشته است. برخی وجود گازهای سمی را باعث مرگ مردم می‌دانند و برخی دیگر بر این باورند که دمای بالا مردم را تلف کرده و عده‌ای هم باور دارند که ورود مواد مذاب به شهر جان مردم را گرفته است. هیچ یک از این دیدگاه‌ها اثبات نشده و محققان همچنان در حال بررسی هستند.

فرو ریختن آسمان

این شــهروند پومــپی نتوانست به موقع قــرار کند و در معرض خاکستر گرم قرار گرفت

در نیمه‌های شب اولین ابر از چهار ابر حـاوی خاکسـتر و سنگ و گازهای سمی به شـهر پومـپی رسـید و تا شـعاع 180 مایلی خـود همه چـیز را نـابود کـرد. حـدود سـاعت هفت بامـداد که تفریبا 19 سـاعت پس از فـوران اولیه کوه آتشفشان بـود، شـهر با ترکیـبی مرگبـار از سـنگ و خاکستر پوشانده شد.

گم شدن و دوباره پیدا شدن

بازدید از ویرانه‌های به جا مانده از شهر پومپی مانند این است که به زمـان گذشـته سـفر کـنیم. وجـود لایه‌هـای خاکستر به حفظ سـاختمان‌ها، آثـار هـنری و حـتی حفظ اجساد کمک کرده است. این شهر به محققان کمک کرده که اطلاعـات بسـیاری را از رومیـان عهد باسـتان کشف نمایند. اطلاعاتی که در دیگر مکان‌های به جا مانده وجود نداشته و از بین رفته بوده است.

ظرف کشف شده از شهر پومپی

باسـتان شناسـان هنـوز در حـال کشف آثـار باسـتانی در پومپی هستند. این کوزه‌ها در سال 2015 کشف شد.

بر اســاس آنچه که باســتان شناســان کشف کردنــد، دانشمندان معتقدند که پومـپی شـهری مرفه بـوده است که ثروتمندان در تعطیلات خود از آن اسـتفاده می‌کردند. وجـود خیابان‌هـای عـریض و خـوب و سـنگ فـرش شـده، وجود حمام‌هـای عمـومی و یک سـالن آمفی تئـاتر که در

ان مســـابقات ارابه رانی یا نـــبرد گلادیاتورها را تماشا می‌کردند تماما گواه این مطلب هستند.

گرچه پومپی یک شهر تاریخی است که از لحـاظ باسـتان شناسی بسـیار ارزشـمند است. اما دانشـمندان معتقدند که امکان فوران دوباره آتشفشان کوه وزوو وجـود دارد. خوشبختانه امروز امکان پیش بینی و تخلیه شـهر قبل از وقوع اتشفشان وجود دارد.

آیا پومپی همان شهر لوط است؟

داستان شهر پومپی بسـار شـبیه به داسـتان شـهر قـوم لوط در قرآن می‌باشد. در زیر برخی از ایات قرآن را که در مورد قوم لوط می‌باشد بیان میکنیم:

سوره عنکبوت آیه 28 و 29:

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿28﴾

و لوط را [نیز فرستادیم]، آن گاه به قـومش گفت: شـما کار بسیار زشتی مرتکب می‌شـوید که پیش از شـما هیچ یک از جهانیان آن را انجام نداده‌اند. (28)

أَئِنَّكُمْ لَتَـأْتُونَ الرِّجَـالَ وَتَقْطَعُـونَ السَّـبِيلَ وَتَـأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ ۖ فَمَا كَـانَ جَـوَابَ قَوْمِـهِ إِلَّا أَنْ قَـالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿29﴾

آیا شما با مـردان آمـیزش می‌کنید و راه [توالد و تناسل] را قطع می‌نمایید و در محفل عمــومی خــود [در انظــار یکدیگر] این کـار بسـیار زشت را مـرتکب می‌شـوید. پس

جـــــواب قـــــوم او جز این نبـــــود که گفتند: اگر تو از راستگویانی عذاب خدا را برای ما بیاور. (29)

سوره عنکبوت آیه 32:

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا ۚ قَـالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا ۖ لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿32﴾

گفت: لوط در آنجاست. گفتند: ما به کسـانی که در آن‌جا هســـتند، دانـــاتریم، حتمـــاً او و خـــانواده اش را نجـــات می‌دهیم، مگر همســرش را که از بــاقی مانــدگان خواهد بود، (32)

آیات34 و 35 سوره عنکبوت:

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْـلِ هَـٰذِهِ الْقَرْيَـهِ رِجْـزًا مِنَ السَّـمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿34﴾

ما بر اهل این شهر به علت کار بسیار زشتی که مــرتکب می‌شوند، عذاب سختی از آسـمان نـازل خـواهیم کـرد. (34)

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿35﴾

[پس با عذاب آسمانی، شهر و اهلش را در هم کوبیـدیم] و از آن شــهر نشــانه‌ای روشن [از ســنگ‌هایی که بر سر اهلش فرو باریدیم] برای مردمی که می‌اندیشند، بر جای گذاشتیم. (35)

آیات 68 تا 84 سوره هود:

این آیات به قوم لوط و عذاب نازل شـده بر آن‌ها اشـاره می‌فرماید و در آیه 82 می‌فرماید:

فَلَمَّا جَـــاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَـــافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ 82

پس هنگـامی که عـذاب ما فـرا رسـید، بـالاترین آن [سـرزمین آلـوده] را فروتـرینش نمـودیم و بر آن سنگ‌هایی از نوع سنگِ گلِ لایه لایه فرو ریختیم. (82)

همـواره یکی از مـواردی که مـورد خشم الهی میشـود و باعث فرارسیدن مرگ میشود گناهان جنسی از جمله زنا است و در طول تـاریخ اقـوام زیـادی بخـاطر زنا و لـواط هلاک شده‌اند،یکی از این موارد مربوط به داسـتان شـهر پمپی است که شباهت‌های زیـادی به داسـتان قـوم لـوط نـبی دارد البته به علت همزمـانی حضـرت لـوط(ع) با حضـرت موسی(ع) و نزدیک بـودن نـابودی شـهر پمـپی نویسنده تارنما اصـراری مبـنی بر این‌که این دو داسـتان به هم مربـوط میشـوند نـدارد،اما با اضـافه کـردن این مسـاله که حضـرت لـوط(ع) عمر زیـادی کـرده است این داستان به داستان حضرت لـوط(ع)قابل تـامیم هست در صـورت قابل تـامیم بـودن هم می‌تـوان به این مسـاله اشاره کرد که خداوند متعـال داسـتان حضـرت لـوط(ع)را بعنوان یکی از اقـوامی که بخـاطر لـواط و زنا به هلاکت رسـیده‌اند بصـورت مثـالی مطـرح کـرده است ولی نمونه‌های دیگری نیز مانند داستان شهر پمپی نـیز وجـود دارند که به سرنوشت قـوم لـوط(ع) مبتلا شـده‌اند که می‌تواند به بقایـای شـهرهای باسـتانی کشف شـده در سـوئد امـروزی و آمریکـای جنـوبی امـروزی نـیز اشـاره نمود.

آتشفشـان وزو بعنـوان یکی از نمادهـای کشـور ایتالیا مطرح است،آخرین باری که آتشفشان فعال شد دو هزار

سال قبل در صبح روز 9 آگوست سال 79 قبل از میلاد حضرت عیسی مسیح(ع) بود،همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد،در کثری از ثانیه هوا پر از گازهای سمی شد و خورشید از دیده‌ها پنهان گردید به شکلی که بسیاری از مردم شهر فرصت نشان دادن کوچکترین واکنشی را هم از خود نداشتند و همه ساکنین شهر به مجسمه‌های سنگی مبدل شده بودند،چند دقیقه بعد این شهر تبدیل به تاریک‌ترین نقطه جهان شد و تا 1500 سال آینده بقایای شهر مدفون شد و شهر پمپی در سال 1599 بطور اتفاقی کشف شد.عده‌ای از مردم شهر که متوجه فوران آتشفشان شده بودند سعی داشتند تا خود را به نزدیکی ساحل برسانند اما بخاطر تاریک شدن هوا و پخش گازهای سمی نتوانستند کاری برای آن‌ها نیز بکنند.

اما ساکنین این شهر چه گناهی نموده بودند که باید اینگونه به هلاکت می‌رسیدند؟

آثار و پیکره‌های باستان شناسی بدست آمده از شهر پمپی نشان میدهند که این شهر یکی از بزرگترین مراکز فحشا در دوران باستان بوده است و مردم از همه جای روم برای فحشا به آن‌جا می‌آمدند و تقریبا همه مردم شهر در شغل‌های مربوط به فحشا اشتغال داشتند و کسب درآمد می‌نمودند و به حاکم شهر نیز از این راه مالیات می‌پرداختند.به دلیل شان و حرمت سایت از درج تصاویر سنگ نگاره‌های مربوط به این قوم در اینجا معضوریم در صورت کنجکاوی با یک سرچ ساده می‌توانید به تصاویر و مستندهای زیادی درباره شهر پمپی دست پیدا کنید.سنگ نگاره‌ها نشان دهنده این

است که علاوه بر زنا عمل شـــنیع لوطا و زنا و لـــواط دسته جمعی نیز در این شهر جریان داشته است.

اما قـرآن کـریم دربـاره داسـتان قـوم شـهر پمـپی چه میگوید؟

در سوره العنکبوت آیه 28 و 29 نوشته شده است:

و لوط را فرستادیم هنگامی که به قوم خـود گفت: شـما کار بسیار زشتی انجام می‌دهید که احدی از مردم جهـان قبل از شـما آنـرا انجـام نـداده!(28)آیا شـما به سـراغ مـــردان می‌رویـــد، و راه تـــداوم نسل انســـان را قطع می‌کنید، و در مجلسـتان اعمـال منکر انجـام می‌دهیـد؟!، اما پاسخ قومش جز این چیزی نبود که گفتند: اگر راست می‌گوئی عذاب الهی را برای ما بیاور!(29)

در آیه 32 سـوره العنکبـوت خداوند به خاکسـتر اشـاره کرده است که می‌تواند به خاکسترهای آتشفشانی دلالت داشته:

گفت لـوط [نـیز] در آنجاست گفتند ما بهـتر می‌دانیم چه کسـانی در آن‌جا هسـتند او و کسـانش را جز زنش که از بـــاقی مانـــدگان [در خاکســـتر آتش] است‌حتما نجـــات خواهیم داد(32)

در ادامه سوره العنکبوت نوشته شده است:

ما بر مـردم این شـهر به [سـزای] فسـقی که می‌کردند عذابی از آسمان فرو خواهیم فرستاد(34)ما از آن آبادی نشـانه روشـنی و درس عـبرتی بـرای کسـانی که تعقل می‌کنند باقی گذاردیم.(35)

همــانطور که در آیه 28 و 29 نوشــته شد این قــوم به لواط شهره بودند که با شهر پمپی مطــابقت دارد در آیه 34 به عذابی از آسمان اشاره شده است که این مســاله نــیز به گازها و خاکســترهای اتش فشــانی که در ابتــدا فوران کردند و آسمان شهر را پر کردند اشاره دارد و در ادامه در آیه 35 خداوند نیز اشاره کرده است که آثاری از این شهر را باقی خواهد گذاشت.

در سوره هود آیات 68 تا 84 نیز به داســتان قــوم لــوط اشاره می‌شود:

و کسانی را که ستم ورزیده بودند آن بانگ [مرگبار] فــرا گرفت و در خانه‌هایشان از پا درآمدند(68)

در آیه 68 به بانگی اشاره شده است که بر صدای صدای ناشی از آتشفشــان دلالت می‌کند و خداوند در این آیه به مردن افراد در خانه‌هایشان اشاره می‌کند که این مســاله نــیز درست است زیــرا فــوران آتش فشــان صــبح زود رخ داده بود و گازهای سمی بسیاری از افراد را در خانه‌های خود تبدیل به مجسمه‌های سنگی کرده بود.

در آیه 82 به مدفون شــدن شــهر زیر آتشفشــان اشــاره می‌کند:

هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن (شــهر و دیــار) را زیر و رو کردیم و بارانی از ســنگ: گلهــای متحجر مــتراکم بر روی هم بر آن‌ها نازل نمودیم.(82)

چه بســـیار هســـتند عبرت‌ها و چه کم هســـتند عـــبرت گیرندگان

سخن پایانی:

برادران خـواهران و همراهـان این تارنما زنا و مخصوصا لــواط در جهت متضــاد با قــوانین و شــرع الهی قــرار دارد،اجازه ندهید مشتی روشنفکرنما که از جهـان غـرب تنها نکـات زشت و پلشـتی‌های آن را در می‌یابند و تبلیغ میکنند و کوچکترین تـوجهی به پیشـرفت‌های تکنولوژیک آن و پیـاده سـازی پیشـرفت‌های علمی و تکنولوژیک در ایــران ندارند به بهانه آزای و حقــوق همجنس بــازان و مصادره رنگین کمان که یکی از زیباترین نشانه‌های الهی است و مهملاتی از این قبیل به حمـــایت و شـــیوع این مساله در ایـران و کشـورهای اسـلامی بپردازند و هرکجا مصـادیق آن را مشـاهده نمودید به شـدت با آن برخـورد نمایید،هر کشوری قانونی دارد قانون الهی مبنی بر این است که زنا و لواط در تضاد با قـوانین الهی قـرار دارند و در هر جامعه‌ای شیوع پیدا کنند باید منتظر پدیــده‌هایی مانند عذاب الهی مرگ‌های فجعه و غیره باشیم.

یکی از پیامبرانی که نام او 27 بار در قرآن کـریم آمـده حضـرت لـوط است.لـوط همزمـان با پیـامبر اولـوالعزم الهی حضرت ابـراهیم می‌زیسـته و به تعبـیری پسـرخاله این پیامبر بوده است.

حضرت لوط نیز از جانب ابـراهیم مـامور شد تا در چهـار شهر نزدیک فلسطین به نصیحت مردم بـپردازد.اما لـوط با قـومی بسـیار شـرور و خـیره سر مواجه شد.آن‌ها به گناه بزرگی دچار شـده بودند که به آن‌ها اشـاره خـواهیم کرد.

از کارهای زشت قوم لوط گلوله پـرانی با کمـان، هسـته انداختن به یکدیگر به منظور این‌که هرکسی هسـته به او

خــورد با او عمل زشت انجــام دهد و آدامس جویــدن در معابر عمومی برای جذب افراد به خاطر شهوت رانی.

همچـنین لبـاس رقاصه‌ها را بر تن می‌کردند و دکمه‌هـای کت و پیراهنشـــان را می‌گشـــودند و به حقیقت قلم از بیان زشـتی‌های آن‌ها شـرم دارد؛ از جمله کارهـای آن‌ها این بود که راهها را برای زشـتکاری می‌بسـتند و آشـکارا در معرض دید مردم، منکرات را انجام می‌دادند.این قــوم ســفاک اولین انســان‌هایی بودند که این منکر قــبیح را انجـام دادند و بـار گنـاه کسـانی را که در آینـده از آن‌ها پـیروی می‌کنند نـیز به دوش آن‌هاسـت، بی‌آنکه از گنـاه آنان چیزی کم شود.

از زشــتی‌های قــوم لــوط این‌که کف دست بر پشت هم می‌زدند، دشنام‌های رکیک و زننده به همدیگر می‌گفتنــد، بازیهای بچه گانه انجام می‌دادند، قماربازی می‌کردنـد، با انـواع آلات موسـیقی سـروکار داشـتند، سـنگ پـرانی و متلک گویی از کارهای معمول آن‌ها بـود، در حضـور جمع خود را برهنه می‌کردند و...

اما در این دیار کفر حضرت لوط سی سال شبانه روز به هر نحوی به نصیحت و موعظه آن‌ها پـرداخت اما لجـاجت و هوســبازی آن‌ها بیش از این ســخنان بــود. ســرانجام حضرت لوط با قلبی آکنده از اندوه گفت:پروردگـارا مـرا بر این قوم مفسد پیروز گردان

نکته قابل توجه این‌که در حالات قوم لــوط نوشــته‌اند که مـــــردمی بخیل بودند و چـــــون شـــــهر آن‌ها بر سر راه کاروانیان شـام قـرار داشـت، می‌خواسـتند با انجـام این

کار آن‌ها را از شهرهای خود دور ســازند ولی کم کم این عمل زشت در میان خودشان رواج پیدا کرد.

آری وفـــــور نعمت شـــــامات که فرسخ در فرسخ پر از درخت‌های میوه دار بود و آنچنان در میان هم رفته بودند که شعاع آفتاب به زمین نمی‌رسید به جای آن‌که آن‌ها را شاکر خدا کند، این چنین غـرق در آلـودگی شـده بودنـدتا آن‌که کسی جــرات نداشت از شهرهایشــان عبــور کنــد؛ چراکه اموال او را به غــارت می‌بردند و او را به آلــودگی جنسی می‌کشاندند.

از آن‌جا که قوم سرکش لـوط فســاد را از حد گذراندند و به جای پذیرش راهنماییها و نصیحت‌های حضرت لــوط او را تهدید به تبعید کردند و ســال‌ها بر این وضع نکبت بــار ادامه دادند و درست عکس فرمان خدا عمل کردند.

داستان عـذاب قـوم لـوط این چـنین است که جبرئیل به لـوط گفت: شـبانه با خـانواده ات دور از چشم مـردم از شــهر خــارج شــو، جز همســرت که باید در شــهر بماند و جزو عذاب شدگان باشد.وقتی لـوط با خـانواده اش البته به جز همسرش که از شهر خارج شدند، زمانی که طلـوع فجر شد چهــار فرشــته هریک در یک ناحیه شــهر قــرار گرفتند و آن سرزمین را تا هفت طبقه اش جــدا کردند و به سوی آســمان‌ها بردنــد، ســپس آن ســرزمین را بر سر قــوم شــرور لــوط وارونه کردند و ســپس ســنگهایی از سجیل آن‌ها را نشانه گرفت و بر آن ســرزمین بارید و به این ترتیب خداوند بدترین عذابش را بر قـوم لـوط جـاری کرد.

جغرافیای تاریخی داستان حضرت لوط

یکی از پیامبران الهی که ماجرای او و قومش به تفصیل در قرآن کریم بیان شده، حضرت لوط(علیه السلام) است‌که به گفتة صاحب‌نظران، خویشاوندی ایشان با حضرت ابراهیم(علیه السلام) نیز قطعی و مسجل است. داستان‌حضرت لوط(علیه السلام) با اختلاف قابل توجهی در تورات نیز به چشم می‌خورد که قطعات زیادی از آن جعلی ودور از شأن این پیامبر عظیم‌الشأن است.

این مقاله دربارة مبعوث شدن حضرت لوط(علیه السلام) به پیامبری قوم شهر سدوم، و مسیر مهاجرت آن‌حضرت، و اقوال گوناگون در این باره، به انضمام ماجرای نقل شده در قرآن کریم و مقایسة اجمالی آن باداستان منقول در کتب عهدین سخن گفته است.

واژگان کلیدی: لوط(علیه السلام)، سدوم، مؤتفکات، تورات، عهدین، همجنس‌بازی.

مقدمه

در نگاه نخست به متن قرآن کریم، یکی از مواردی که چشمان جست‌وجوگرِ حقیقت را مجذوب خویش می‌سازد،وجود چشمگیرِ داستان‌های انبیای الهی‰ و سرگذشت اقوام ستمکارشان است که برای صاحبان خرد سراسرموعظه و پند و اندرزند.

از جمله پیامبرانی که سرگذشت ایشان و قومشان در قرآن به تفصیل بیان شده حضرت لوط(علیه السلام) است. آن‌حضرت با ابراهیم(علیه السلام) نیز رابطة

خـانوادگی دارند و در میـان قـومی مبعـوث شـدند که به عمل زشت همجنس‌گـــــرایی(لـــــواط و مســـــاحقه) می‌پرداختند.

در مقالة حاضر دربارة جغرافیای تاریخی سـرزمین قـوم حضرت لوط(علیه السلام) و داستان آن حضرت در قـرآن کریم‌سخن می‌گوییم. همچنین این داسـتان را با داسـتان منقول در کتب عهدین به اجمال مقایسه می‌کنیم.

واژة لوط در معاجم و لغتنامه‌ها

ابن منظــور در تعریف این واژه می‌نویسد: «لــوط نــام پیامبری است... و لاط الشیء لِواطاً و لاوط یعنی این‌که کسی عمل‌قوم لوط را انجام داد».2

طـریحی نـیز در مجمع البحـرین ذیل این واژه می‌نویسد: «لـــــوط پیـــــامبر» و او نخســـــتین کسی است که به ابراهیم(علیه السلام)ایمـان آورد. می‌گویند او پسرهاران بن تارخ، و پسر برادر ابراهیم خلیل(علیه السلام) اسـت، و نیز گفته‌اند وی پسرخالةابراهیم(علیه السـلام) است و ساره، همسر ابـراهیم(علیه السـلام)، خـواهر لـوط(علیه السلام) بوده است.3

دهخدا می‌نویسد: «نام پیغمـبری است(علیه السـلام)، به مؤتفکات».4

مؤلف منتهی الاءرب نـــــیز ایشـــــان را پسر بـــــرادر ابراهیم(علیه السلام)، یعنی پسرهاران بن تـارخ معـرفی می‌کند.5

همچنین مؤلف مجمل التواریخ و القصص گوید:

لــوط بن‌هامــان بن آزر، بــرادرزادة ابــراهیم که با عم خویش از بابل مهاجرت کرد. قوله تعالی: فَـآمَنَ لَهُ لُـوطٌ وَقــالَ اءِنِّی مُهــاجِرٌ اءِلی رَبِّی‌اءِنَّهُ هُــوَ الْعَزِیــزُ الْحَکِیمُ (عنکبوت، 26)ـ و از بابل به حـرّان رفتند و به شـام، و از آن‌جا به زمین فلســـــطین رفتنـــــد؛ جـــــایی که مؤتفکات‌خواننـد؛ و آن‌جا پنج پـاره دیه بـود و قـوم لـوط آن‌جا بودند.... خـدای تعـالی لـوط را پیغـامبری داد بر آن پنج دیه و نــام آن]ها[صــنعه وصــعوه و عمــره و دوما و سدوم]بود[.6

در کتاب مفردات راغب اصفهانی نیز آمده است: «لـوط، نــام معــروف لــوط پیــامبر است و اشــتقاقش از- لاط الشیء بقلبی‌یلوط لوطا ولیطاً- است یعنی وابستگی به دل و جان».7

واژة لوط در قرآن کریم

نام این پیامبر، که در زبـان عـبری به معنـای «پوشش»8 اســت، در چهــارده ســورة قــرآن کــریم و 27 بــار ذکر شده‌است که عبارت‌اند از: سوره‌های انعام، 86؛ اعراف، 80؛ هود، 70، 74، 77، 81 و 89؛ حجر، 59 و 61؛ انبیاء، 71 و74؛ حج، 43؛ شعراء، 160، 161 و 167؛ نمل، 54 و 56؛ عنکبوت، 26، 28، 32 و 33؛ صافات، 132؛ ص، 13؛ ق،12؛ قمر، 33 و 34؛ و تحریم، 10.

لوط در تورات

در تورات نیز داستان حضرت لوط(علیه السلام) به منزلة یکی از انبیــای الهی آمــده اســت؛ ولی تفاوت‌هــایی با داستان نقل‌شده در قرآن دارد که در جـای خـود به آن‌ها خـواهیم پـرداخت. دربـارة واژة لـوط در قـاموس کتـاب

مقـدس چـنین آمـده است:«لـوط (پوشش) پسر حـاران بـرادر ابـرام است که در اورکلـدانیان جـایی که پـدرش درگذشت متولد گردید. پس لوط، ابـرام وتـارخ را پـیروی نموده به اتفاق ایشان به بین‌النهرین آمد».9

بر اسـاس نوشـتة قـاموس کتـاب مقـدس لـوط پس از رسیدن به بین‌النهرین، تصمیم گرفت به سرزمین کنعـان یا به‌احتمال قوی مصر مسافرت کند.10

لـوط(علیه السـلام) از منظر صـاحب‌نظران و مفسـران قرآن

میان مفسران قرآن کریم و لغت‌دانـان مشـهور است که حضـــرت لـــوط(علیه الســـلام) پسر بـــرادر حضـــرت ابراهیم(علیه السلام)، و پسرهاران بن تارخ بود. عـده‌ای نـیز گفته‌اند که لـوط پسر خالة ابـراهیم(علیه السـلام) بوده، و بنابر این قول، ساره خـواهر لـوط بوده‌است.11 گفته‌اند لـوط از پیغمـبرانی بـوده که ختنه شـده به دنیا آمده است.12

صاحب‌نظران بر آن‌اند که حضـور لـوط(علیه السـلام) در کنار حضرت ابـراهیم(علیه السـلام) در سـفر آن حضـرت مسلّم بوده وآن دو در سرزمین فلسـطین13 یا اردن14 فرود آمده‌اند.

مهاجرت حضرت لوط(علیه السلام)

در باب مهاجرت حضـرت لـوط(علیه السـلام)، این مطلب که او پس از ایمـان به حضـرت ابـراهیم(علیه السـلام) با ایشـان مهـاجرت‌کرده، مـورد اتفـاق اسـت، ولی دربـارة

مکان‌هایی که آن حضـرت از آن‌ها عبـور کـرده تا به محل قوم لوط رسیده، اختلاف نظروجود دارد.

بنابر نقلی، حضرت لوط(علیه السلام) به همراه حضــرت ابــراهیم(علیه الســلام) از ســرزمین بابل به حــرّان و از آن‌جا به شام وسپس به فلسطین رفته است؛15 و بنابر نقلی دیگــر، آن حضــرت پس از عبــور از نهر فــرات در عراق، به سوی شام‌و سپس به کنعـان که شـامل نـواحی سوریه، نهر اردن، بحر المیّت، لبنـان و فلسـطین اسـت، مهاجرت کردند.16

در منــابع دیگــر، مســیر ســفر آن حضــرت از بابل به فلسطین17 یا از مصر به فلسطین18 ذکر شده‌است؛ در حــالی که- چنان‌که گذشت- قــاموس کتــاب مقــدس مهـاجرت آن حضـرت را از اورکلـدانیان به بین‌النهـرین و سپس‌به کنعـان یا به احتمـال قـوی به مصر و از آن‌جا به اردن ذکر کرده است.19

آنچه از مطالعة متــــــون به دست می‌آید این است که حضرت لوط(علیه السـلام)، پیش از مهـاجرت و هنگـامی که در بـابل‌بوده، هنـوز به پیـامبری مبعـوث نشـده بـود و بعثت ایشان پس از ورود به سـرزمین فلسـطین یا اردن بوده است.20

مؤتفکات (شهرک‌های قوم حضرت لوط(علیه السلام))

واژة مؤتفکات، محل نهایی مهـاجرت حضـرت لـوط(علیه السـلام)، سه بـار در قـرآن تکـرار شـده که دو بـار آن به صورت جمع ویک بار به شکل مفرد آمده است:

أَلَمْ يَـأْتِهِمْ نَبَـأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَـوْمِ نُـوحٍ وَعـادٍ وَثَمُـودَ وَقَـوْمِ اءِبْـراهِيمَ وَاَصْـحابِ مَـدْيَنَ وَالْمُوْتَفِكـاتِ؛[21]ـ آیا گزارش]حال[کسانی‌که پیش از آنـان بودند: قـوم نـوح و عاد و ثمود و قوم ابـراهیم و اصـحاب مَـدیَن و شـهرهای زیر و رو شده، به ایشان نرسیده است؟

وَجـاءَ فِرْعَـوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُوْتَفِكـاتُ بِالْخاطِئَةِ؛[22]ـ و فرعون و کسانی که پیش از او بودند و]مـردم[شـهرهای سرنگون‌شده]سدوم و عاموره[مرتکب خطا شدند.

وَاَنَّهُ اَهْلَکَ عـاداً الاُولی * وَثَمُـودَ فَما اَبْقی * وَقَـوْمَ نُـوحٍ مِنْ قَبْلُ اءِنَّهُمْ کـــــــانُوا هُمْ اَظْلَمَ وَاَطْغی * وَالْمُوْتَفِكَةَ اَهْوی؛[23]ـ و هم‌اوست‌که عادیان قدیم را هلاک کـرد؛ و ثمـود را]نـیز هلاک کـرد[و]کسی را[بـاقی نگذاشـت؛ و پیش‌تر]از همة آن‌ها[قوم نوح را، زیراکه‌آنان ستمگرتر و سرکش‌تر بودند؛ و شـهرها]ی سَـدُوم و عـاموره[را فـرو افکند.

دربارة مـوقعیت جغرافیـایی مؤتفکـات گفته‌اند آن، اردن فعلی24 است که بلاد قـوم لـوط بـوده است و زمین آن رامقلوبه می‌خوانند.25

البته عــده‌ای، از جمله حمدالله مســتوفی قزویــنی، بلاد قــوم لــوط را بنا به اکــثر روایــات، فلســطین، واقع در جنوب شرقی‌بیت‌المقدس می‌دانند. وی می‌گوید: «و بلاد قوم لـوط به اکـثر روایـات در فلسـطین بـوده اسـت، در جنوب بیت‌المقدس‌مایل به شرق...».26

وی همچـنین به روایت دیگـری اشـاره کـرده، می‌نویسد: «و]بنا[به بعضی روایـــات این بلاد در مفـــازه بـــوده که

مابین‌کرمان و قهستان است، و تمشیت قطاع‌الطریق، و این روایت ضعیف است».27

ولی قول صحیح همان است که پیش‌تر بدان اشاره شد؛ یعنی اردن‌هاشمی در سواحل دریای میّت.

برای مؤتفکات دو معنا ذکر گردیده که عبارت‌اند از:

1. بادهایی که از مسیر خود برمی‌گردند؛28
2. زیر و زبر شده و فرو افکنده.29

دهخدا نیز مؤتفکات را فلسطین فعلی می‌داند.30 ولی از آن‌جا که باستان‌شناسان، آثار قوم لوط(علیه السلام) رادر اردن پیدا کرده‌اند، قول اردن صحیح است؛ مگر این‌که بخواهیم این دو قول را به این صورت جمع کنیم که کشوراردن واقع در شرق فلسطین، شاید روزگاری به همراه فلسطین کشوری واحد بوده است.

دربارة سفر حضرت لوط(علیه السلام) به مؤتفکات اقوال مختلفی مطرح شده است که اختلاف بارزی میان داستان آن‌حضرت در تورات با داستان نقل شده در منابع اسلامی و کتب تفسیری به چشم می‌خورد.

در قاموس کتاب مقدس، پس از بیان مسافرت حضرت ابراهیم و لوط‡ به مصر و کنعان آمده است:

و چون (ابراهیم) از مصر مراجعت نمود، اموال و مواشی و حواشی خود و لوط را برون از حوصلة حساب دیده، از لوط درخواست‌نمود که از وی مفارقت گزیند؛ چه که حوصلة آن‌جناب جنگ و نزاع شبانان خود را با شبانان لوط برنتابید لوط را بر اختیار هرجا که به

نظرش نیکو آید مخیّر فرمود. بنابراین لوط مرغزار اردن را که بهـترین و نیکـوترین علفزارهـای اردن بـود اختیـار کرد....[31]

مشابه این داستان را مؤلف کتاب قصص قـرآن این گونه روایت می‌کند:

ابراهیم از مصر کوچ کـرد و لـوط را در آن سـفر همـراه بـــرد، و با ثـــروتی سرشـــار و انـــدوخته‌ای بی‌شـــمار به سـرزمین فلسـطین فرودآمدنـد، و دیـری نگذشت که آن سرزمین بر اغنام و احشامشان تنگ شد. از این رو لـوط از سرمنزل عمویش ابراهیم کوچ کرد ودر قریة «سدوم» منزل گزید.[32]

علامه مجلسیŠ داسـتان مهـاجرت حضـرت لـوط(علیه الســـــــلام) را این‌گونه نقل می‌کند که مـــــــردم ماجرای‌همجنس‌بـــازی قـــوم لـــوط را به حضـــرت ابراهیم(علیه السلام) خبر دادند و به آن حضـرت شـکایت کردنـد، و ایشـان حضـرت‌لوط(علیه السـلام) را به سـوی آنـــان فرســـتاد تا ایشـــان را از عـــذاب الهی بیم داده، انذارشان کند.33

در جـــایی دیگر آمـــده است که حضـــرت ابـــراهیم(علیه السلام) پس از ورود به سـرزمین شـام به سـوی کنعـان رهسـپار گردید وچـون متوجه شد مـردم شـهر سـدوم و شـهرک‌های اطـراف دریـای میّت دچـار انحـراف جنسی شده‌اند، برادرزادة خودلـوط(علیه السـلام) را- که در این سفر همراه ابراهیم(علیه السلام) بود- به سوی مردم آن دیار روانه ساخت تا به هدایت و ارشادمردم بپردازد.34

مؤتفکات به چه شهرهایی اطلاق می‌شد؟

در باب اطلاق مؤتفکات به شـهرها یا شـهرک‌ها، اختلاف ناچیزی وجود دارد. برخی آن را چهار شـهر و بـرخی پنج شهر یاولایت می‌دانند. در قـاموس کتـاب مقـدس به این مسئله اشاره رفته که عـذاب الهی بر شـهرهای سـدوم، عموره، ادمه،صبوئیم و بالع که همان صوغر است، نـازل شد.35 ملاحظه می‌شـود که این کتـاب پنج ولایت بـرای مؤتفکات‌برشمرده است.

به نظر می‌رسد مؤلف کتاب باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، نظر قاموس کتاب مقـدس را تأیید کرده‌اسـت؛ با این تفـاوت که وی «سـدوم» را شـهر، و عموره و ادمه و صـبوئیم و بـالع (صـوغر) را شـهرک‌های اطراف سدوم ودریای میّت (دریای لوط) به شـمار آورده است.36

عباس مهرین شوشـتری در تعریف مؤتفکـات می‌نویسد: «مؤتفکات (اشـاره به شـهرهای قـوم لـوط است به نـام سدوم‌و گومره Sodom- Gomorrah)».37

یوسف حریـری نـیز می‌نویسد: «بنـابر قصـص، سـرزمین سدوم مرکب بـود از شـهرهای سـدوم، عمـوره، صـوغر، صبوئیم(و بالع و یا ادمه)».38

به نظر می‌رسد وی مرتکب اشتباهی شده و آن این‌که بر اساس دیگر منابع، بالع همان صوغر اسـت؛ در حـالی که وی‌صـوغر را شـهری غـیر از بـالع می‌داند. همچـنین وی سـرزمین سـدوم را متشـکل از چهـار شـهر یـاد شـده دانسته، در حالی که‌بهتر بود به جای سرزمین سدوم، نام سرزمین مؤتفکات را به کار می‌برد.

آیت‌الله جعفر سبحانی چنین می‌نویسد:

حضرت لوط از کسانی است که به ابـراهیم ایمـان آورده بــود و هم‌زمــان با مهــاجرت ابــراهیم از بابــل، او نــیز مهـــاجرت کـــرد، و هر کدام‌به نقطه‌ای رفتند. لـــوط به سرزمینی که قرآن از آن به «مؤتفکات» یــاد می‌کند و از چهار شهر به نام‌های سـدوم، عمـوره، صـوغر وصـبوئیم تشکیل یافته بود، مهاجرت کرد.[39]

وی ســپس به جغرافیــای تــاریخی این ســرزمین اشــاره کرده، می‌نویسد:

امـــــروز در ســـــرزمین اردن دریـــــایی است به نـــــام «بحرالمیّت». محل این دریا قبلاً خشکی بوده و به خاطر زلزله‌هـا، در گـودی فـرو رفته‌و آب دریا به آن‌جا کشـیده شده است و اخیراً در ساحل این دریاچه، شـهرهای قـوم لوط پیدا شده است.[40]

دهخدا نیز همان گونه که پیش‌تر اشاره شد، مؤتفکـات را پنج پاره‌دیه اعلام می‌کند که البته اســامی این پنج پـــاره دیه‌تفاوت‌هـایی با اسـامی معـروف موجـود در دیگر کتب دارد که نـــام آن‌ها صـــنعه و صـــعوه و عمـــره و دوما و سدوم‌است.41

به نظر می‌رسد اسامی صنعه و صعوه و عمره و دوما که در مجمل التـــــواریخ و القصص و نـــــیز در لغت‌نامه دهخداآمـده،42 همـان اسـامی‌ای هسـتند که امـروزه با عناوین عموره، ادمه، صوغر و صبوئیم نامیده می‌شــوند. شایدعمره همان عموره، دومـا، همـان ادمـه، و صـعوه و صنعه همان صوغر و صبوئیم باشند.

در جایی دیگـر، این اسـامی به صـورت‌های دیگـری آمـده است: «و آن (مؤتفکـــات) بزرگ‌تـــرین بلاد و دارای پنج

ولایت‌بــود به نام‌هــای: صــعبه، صــغر، غمــره، ادمــاه و سدوم».43

در اینجا نیز به نظر می‌رسد صعبه همـان صـبوئیم، صـغر همان صـوغر، غمـره همـان عمـوره و ادمـاه همـان ادمه باشند.

بنابراین دربارة شهرک‌های مؤتفکات بر روی چهار شـهر اتفاق نظر وجـود دارد؛ ولی دربـارة یک شـهر، بـرخی آن راجزو شهرک‌های مؤتفکات دانسته‌اند و برخی نه.

سدوم

این شــهر همــان دیــاری است که حضــرت لــوط(علیه السـلام) عـازم آن شد تا قـوم سـتمکارش را از اعمـال زشتی که انجام‌می‌دادند، برحذر دارد. دربارة ویژگی‌هـای این شهر گفته‌اند:

نــام قــریه‌ای از قریه‌هــای قــوم لــوط، که قاضی آن را «ســـدوم» می‌گفتنـــد، و این دلالت می‌کند بر آن‌که وی اسم شهر است نه قاضی،ولی قاضی آن شهر مورد مثل گردیده است. در آنْ درختان و چشـمه‌های بسـیار بـود، و در این زمـــان مقلـــوب است و در زمین آن‌گیـــاه و زرع نرویــد، و زمینش ســیاه باشد و مفــروش به ســنگ‌های سیاه، و گویند آن سنگ‌هایی است که بر قوم لوط باریده شده‌بود. شهر «سدوم» اکنون «اسدم» نامیده می‌شود.[44]

تفاوت داستان‌های قرآن با کتب عهدین

پیش از ورود به مبحث دیگر، که بررسی داستان حضــرت لــوط(علیه السـلام) در قــرآن کــریم اســت، می‌باید به

تفاوت میان‌داستان‌های قـرآن کـریم با همـان داسـتان‌ها در کتب عهدین اشاره‌ای داشته باشیم.

آنچه قــرآن کــریم را از کتب عهــدین متمــایز می‌ســازد، واقعیت، صــدق و درســتی داســتان‌های آن است. قــرآن کـــریم،کتـــابی است الهی و تحریف‌ناپـــذیر که هیچ گونه تحـــریفی در آن صـــورت نگرفته و این مســـئله در میـــان مسلمانان جهان ومذاهب گوناگون اسلامی مـورد اجمـاع است. شاهد این مدعا، وعـده‌ای است که خداوند متعـال، خود در این بـاره داده‌است: اءِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الـذِّکْرَ وَاءِنّا لَه لَحافِظُونَ؛45 «بی‌تردید، ما این قرآن را به تـدریج نـازل کرده‌ایم، و قطعاً نگهبان آن‌خواهیم بود».

شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر حکیمŠ می‌نویسد:

آنچه از اخبار و حوادث]گوناگون[در قـرآن آمـده، امـور و حقـایق ثـابتی است که در آن‌ها دروغ، خطا یا اشـتباهی راه ندارد؛ مانندداشتباهاتی که در کتب عهدین وجود دارد؛ زیرا قرآن وحیی الهی است، و ذره‌ای در آسمان و زمین از چشم خداوند دورنمی‌مانـــــــــد، و خداوند خیانت‌ها و انحراف‌های چشم‌ها و مکنونات و پوشیده‌های سینه‌ها را می‌داند و حال و گذشته و آینده درنـزد او یکسـان است.[46]

از منظر مرحـــوم آیت‌الله معـــرفتŠ نـــیز آنچه در کتب عهـــدین آمـــده، اولاً، صـــرفاً جنبة تاریخ‌نگـــاری دارد و هیچ‌گونه تعهـدی در قبـال صـحت و سـقم قضـایا در آن وجود ندارد. بـرعکس، قـرآن از تاریخ‌نویسی می‌پرهـیزد، مگر در جایی‌که در هــدایت مــردم مــؤثر باشــد؛ ثانیــاً، داسـتان‌های قـرآن پـاک و مـنزه است و مقـام قداست

پیـامبران در آن‌ها محفـوظ مانده‌اسـت؛ بـرخلاف قصص کتب عهـدین که به انبیـای عظـام تـوهین کـرده است.47 نمونه‌هـای بـارز این توهین‌هـا،تـوهین به حضـرت آدم و حـوا‡،48 حضـرت نـوح(علیه السـلام)،49 حضـرت ابراهیم‌علیه‌السـلام50 و دیگر پیـامبران است. در اینجـا، محض نمونه، به گوشه‌هایی از داستان حضرت لوط(علیه السلام) که درکتب عهدین آمده اشاره می‌کنیم:

در اصحاح نوزدهم از سفر تکوین دربارة داستان حضـرت لوط(علیه السلام) با دو دخترش در کوه آمده است:

و دختر بزرگ به کوچک گفت: پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که برحسب عادت کلّ جهان به ما درآید * بیا تا پدرخود را شراب بنوشانیم و با او هم‌بستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهـداریم * پس در همـان شب پـدر خود را شراب نوشانیدندو دختر بزرگ آمده با پدر خـویش همخواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد * و واقع شد که روز دیگر بـزرگ به‌کوچک گفت اینک دوش با پدرم همخواب شدم امشب نیز او را شـراب بنوشـانیم و تو بیا و با وی همخـــواب شو تا نســـلی از پـــدرخود نگاهداریم * آن شب نیز پدر خـود را شـراب نوشـانیدند و دخـــتر کوچک همخـــواب وی شد و او از خوابیـــدن و از برخاستن وی‌آگاه نشد * پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند * و آن بزرگ پسری زاییده، او را مـوآب نـام نهاد و او تا امروز پدرموآبیان است * و کوچک نیز پسری بـــزاد و او را بن عمّی نـــام نهـــاد وی تا به حـــال پـــدر بنی‌عمّون است.[51]

این نمونة کوچکی است از دروغ‌ها، خرافـات و تحریفـات تورات محـرَّف فعلی که چـنین تهمت‌هـای نـاروایی را در

حق‌پیامبران و دیگر بندگان صالح خداوند روا می‌دارد، اما قرآن کریم، که الفـاظ و معـارفش از جـانب خداسـت، از هر گونه‌تحریف و نــیز نســبت‌های نــاروا به پیــامبران‰ به‌دور است.

گفتــنی است دربــارة کلیــات مــاجرای قــوم لــوط نــیز اختلافـاتی میـان تـورات و قـرآن کـریم وجـود دارد که از باب نمونه به‌مواردی از آن اشاره می‌کنیم:

در کتاب تورات ماجرای ازدواج دختران حضرت لوط(علیه السلام) با مردم آن شهر مطـرح شـده است52 درحـالی که قــرآن کــریم به صــراحت این مطلب را رد می‌کنــد؛ چراکه وقتی حضرت لـوط(علیه السـلام) تـزویج دخـتران خود را به‌قـومش پیشـنهاد داد، آنـان با بی‌شـرمی هرچه تمام‌تر گفتند: لَقَدْ عَلِمْتَ ما لَنا فِی بَنـاتِکَ مِنْ حَقٍّ وَاءِنَّک لَتَعْلَمُ ما نُرِیدُ؛53 «توخوب می‌دانی که ما را به دخترانت حاجتی نیست و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خــواهیم» که این آیه نشان می‌دهدقوم لوط با پیشنهاد آن حضــرت مخالفت کردند.

علامه طباطبایی‌Š موارد پرشماری از اختلافـات موجـود میان قرآن کریم و تورات را در داستان حضرت‌لوط(علیه السلام) بیان می‌کند که ذکر پاره‌ای از آن‌ها خالی از وجه نیست. وی می‌نویسد:

در تورات آمده که فرشتگان مرسل برای بشارت دادن به ابراهیم و برای عذاب قـوم لـوط دو فرشـته بودنـد،[54] ولی‌قرآن از آنان به «رُسُل» تعبـیر کـرده[55]ـ که صـیغة جمع است و اقلّ جمع سه نفر است....

در تورات آمده که لـوط دو دخـتر داشت[56]ـ ولی قـرآن تعبـیر به لفظ «بنـات» کـرده[57]ـ که صـیغة جمع است وگفتیم که اقلّ جمع سه نفر است.

و در تورات آمده که ملائکه لوط را بیرون بردند و قوم را چنین و چنان عذاب کردند و زن او سـتونی از نمک شد و جزئیاتی دیگرکه قرآن از این‌ها ساکت است.

و در تورات به طور صریح نسـبت تجسم به خـدای تعـالی داده و نسـبت زنـای با محـرم آن هم با دخـتران را به یک پیامبر داده، ولی‌قرآن کریم، هم خدای سبحان را منزه از تجسم می‌داند و هم انبیا و فرســـتادگان خـــدای را از ارتکـــاب گنـــاه بـــری دانســـته و ســـاحت‌آن‌ها را از این آلودگی‌ها پاک می‌داند.[58]

داستان حضرت لوط(علیه السلام) در قرآن کریم

حضرت لـوط(علیه السـلام) در میـان قـومی به پیـامبری مبعوث شد که برخلاف بیشـتر قوم‌هـایی که داستانشـان در قرآن کریم‌آمـده و بت‌پرست و مشـرک بودنـد، اعمـال قـبیحی چـون همجنس‌بـازی (لـواط و مسـاحقه) انجـام می‌دادند، و طـبیعی است‌که تـذکرات حضـرت لـوط(علیه السـلام) در این زمینه باشد. آن حضـرت مـردم سـرزمین ســـدوم را مخـــاطب قـــرار داده،می‌فرماید:... اَتَـــأْتُونَ الْفاحِشَـةَ ما سَـبَقَكُمْ بِها مِنْ اَحَـدٍ مِنَ الْعـالَمِينَ * اءِنَّكُم لَتَـأْتُونَ الرِّجـالَ شَـهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسـاءِ بَلْ اَنْتُمْ قَـوْم مُسْرِفُونَ؛59«... آیا آن کار زشت]ی[را مرتکب می‌شوید که هیچ کس از جهانیـــان در آن بر شـــما پیشی نگرفته اســت؟ شــما از روی‌شــهوت، به‌جــای زنــان با مــردان درمی‌آمیزید، آری شما گروهی تجاوزکارید».

اما پاسخ قوم در مقابل موعظه‌های حضرت لوط(علیه السلام) پاسخی بود همانند واکنش اقوام گذشته؛ یعنی تکذیب،انکار، تهدید، تمسخر و تقاضای عذاب: وَما کانَ جَوابَ قَوْمِهِ اءِلاّ اَنْ قالُوا اَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْیَتِکُمْ اءِنَّهُمْ اُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ؛60 «ولی‌پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: "آنان را از شهرتان بیرون کنید، زیرا آنان کسانی‌اند که به پاکی تظاهر می‌کنند"». آنان‌حضرت لوط و دخترانش را تهدید به اخراج از شهر و دیارشان کردند؛ زیرا ایشان تنها کسانی بودند که در آن شهر طلب‌پاکی و تقوا می‌کردند. آنان حتی به جای طلب رحمت و مغفرت، از حضرت لوط(علیه السلام) درخواست کردند که اگرراست می‌گوید عذاب الهی را که وی آن‌ها را از آن می‌ترساند، برایشان فرو فرستد:

فَما کانَ جَوابَ قَوْمِهِ اءِلاّ اَنْ قالُوا ائْتِنا بِعَذابِ اللهِ اءِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ * قالَ رَبِّ انْصُرْنِی عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدِینَ؛61 «و]لی[پاسخ‌قومش جز این نبود که گفتند: "اگر راست می‌گویی عذاب خدا را برای ما بیاور".]لوط[گفت: "پروردگارا، مرا بر قوم‌فسادکار غالب گردان"».

حضرت لوط(علیه السلام) هنگامی که از ایمان آوردن قوم خویش ناامید گشت و قطعی شد که تبلیغ وی در آن‌ها تأثیری‌ندارد، به‌ناچار از خداوند متعال یاری و نصرت خواست تا او را بر قوم اسرافکارش پیروز گرداند، و در این هنگام،فرشتگان مأمور عذاب الهی وارد سرزمین سدوم شدند.

هنگامی که فرشتگان به صورت جوانانی خوش‌سیما وارد شهر سدوم شدند، حضرت لوط(علیه السلام) از آمدن

آن‌هادلتنگ و نـاراحت شـد؛ چراکه می‌دانست قـومش با شـنیدن خـبر ورود عـده‌ای جـوان خوش‌سـیما به شـهر، رهایشان‌نخواهند کرد. از این روی ناراحتی خود را چـنین بیـان فرمـود که امـروز، روز بسـیار سـختی است: وَلَمّا جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سِیءَ‌بِهِمْ وَضاقَ بِهِمْ ذَرْعـاً وَقـالَ هـذا یَوْمٌ عَصِیبٌ * وَجاءَهُ قَوْمُهُ یُهْرَعُـونَ اِءِلَیْهِ وَمِنْ قَبْلُ کـانُوا یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ قالَ یا قَوْمِ هوُلاءِ بَنـاتِی هُنَّ اَطْهَـرُ لَکُمْ فَاتَّقُواالله وَلا تُخْزُون فِی ضَیْفِی اَلَیْسَ مِنْکُمْ رَجُلٌ رَشِـیدٌ * قالُوا لَقَـدْ عَلِمْتَ ما لَنا فِی بَنـاتِکَ مِنْ حَقٍّ وَاءِنَّکَ لَتَعْلَم ما نُرِیدُ * قالَ لَوْ اَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً اَوْ آوِی اءِلی رُکْنٍ‌شَدِیدٍ؛ 62 «و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از]آمدن[آنان نـاراحت، و دسـتش از حمـایت ایشـان کوتـاه شد وگفت: "امروز، روزی سخت است". و قوم او شتابان به سویش آمدنـــــــــــد، و پیش از آن کارهـــــــــــای زشت می‌کردند.]لوط[گفت:"ای قوم من، اینان دختران من‌اند. آنان برای شما پاکیزه‌ترند. پس از خدا بترسـید و مـرا در کار مهمانانم رسوا مکنید. آیادر میان شما آدمی عقلرس پیـدا نمی‌شـود؟"گفتند: "تو خـوب می‌دانی که ما را به دخـترانت حـاجتی نیست و تو خـوب‌می‌دانی که ما چه می‌خـواهیم".]لـوط[گفت: "کـاش بـرای مقابله با شـما قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاهی استوار پناه‌می‌جستم"».

پس از مدتی که قوم از ورود جوانـان خوش‌سـیما بـاخبر شـدند، با سـرعت خـود را به مـنزل حضـرت لـوط(علیه السـلام)رسـاندند. حضـرت لـوط(علیه السـلام) که چـنین وضـعیتی را مشـاهده کـرد، از قـومش خواست تا از این کار دست بردارند، وبدین منظور، ازدواج با دخـتران خـود را به آنان پیشنهاد داد؛ ولی آن‌ها پیشـنهاد حضـرت را رد کـرده، گفتند: تو خـود نیک‌می‌دانی که ما با دخـتران تو

کـــاری نـــداریم و به چه منظـــوری بـــدین‌جا آمـــده‌ایم. لوط(علیه السـلام) پس از این‌که با چـنین پاسـخی‌مواجه گردیـد، با حسـرت هرچه تمـام‌تر گفت: ای کـاش نـیرو یا تکیه‌گاهی می‌داشتم تا با شما مبارزه می‌کردم.

فرشتگان که ناراحتی حضرت لوط(علیه السلام) را دیدند و تا آن هنگـام نـیز خـود را معـرفی نکـرده بودند به وی گفتند:نـــاراحت مبـــاش، ما فرســـتادگان پروردگـــار تو هســـتیم. هرگز دست آنـــان به تو نخواهد رســـید. پس خانوادة خود، به‌جزهمسرت را شبانه از شهر خـارج کن و کسی از شما پشت سرش را نگـاه نکنـد؛ زیـرا که هنگـام نزول عذاب، صبح است ووقت تنـگ، و اگر کسی برگـردد و به پشت سـرش نظـری بیفکنـد، چه‌بسا نتواند تا صـبح خـود را از محل نـزول عـذاب دورکند: قـالُوا یا لُـوطُ إِنّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِلُوا اِلَیْکَ فَاَسْرِ بِـاَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْل وَلا یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ اَحَدٌ اِلاَّ امْرَاَتَکَ اِنَّهُ مُصِیبُها ما اَصـابَهُم اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُاَلَیْسَ الصُّبْحُ بِقَرِیبٍ؛63 «گفتند: "ای لـوط، ما فرسـتادگان پروردگـار تـوییم. آنـان هرگز به تو دست نخواهند یـــــافت.پس، پاسی از شب گذشـــــته خانواده‌ات را حـرکت ده- و هیچ کس از شـما نباید واپس بنگرد- مگر زنت، که آنچه به ایشان‌رسد به او]نـیز[خواهد رسـید. بی‌گمـان، وعـده‌گاه آنـان صـبح است. مگر صـبح نزدیک نیست؟"»

در این مقـام دو مطلب شـایان توجه به چشم می‌خـورد: نخست این‌که مراد فرستادگان الهی از ذکر این جمله که به‌لـوط(علیه السـلام) گفتند: «دست آنـان به تو نخواهد رسید» این بود که دسترسی به میهمانـان نـوعی اهـانت به لوط(علیه السلام)بود و چنین شری به ایشـان نخواهد

رسید که این مژده ملازم این بود که قوم لوط به ایشـان نیز دست نخواهندیافت؛64

دوم این‌که «اءِلاَّ امْـرَاَتَکَ» اسـتثنایی است که به جمله اول یعنی «فَاَسْرِ بِاَهْلِکَ» بازمی‌گردد نه جملة دوم؛ یعنی «وَلایَلْتَفِتْ مِنْکُمْ»؛ زیـرا در سـورة عنکبـوت آمـده است: اءِنّا مُنَجُّوکَ وَاَهْلَکَ اءِلاَّ امْـرَاَتَکَ کـانَتْ مِنَ الْغـابِرِینَ؛65 «ما تو وخـانواده‌ات، جز زنت را که از باقی‌مانـدگان]در خاکستر آتش[است، حتماً می‌رهـانیم». از این رو بعید به نظر می‌رسد که‌اسـتثنا مربـوط به جملة دوم باشد.66 بـرخی، اسـتثنا را به جمله دوم مربـوط دانسـته‌اند و داستانی شبیه به مطلب‌نقل شده در تورات ساخته‌اند:

در حیـنی که فـرار می‌نمودند زوجة لـوط به عقب خـود نگریسته چـون این مطلب خلاف امر الهی بـود به سـتون نمک مبدل‌گردید.[67]

و این تفسـیر درست نیست. ولی به هر حـال به دسـتور فرشـتگان، آن شب لـوط به همـراه دخـترانش از شـهر خـارج شـدند تاعـذاب الهی به هنگـام صـبح بر سر قـوم ستمکارش فرود آید.

چگونگی عذاب قوم لوط

در آیات قرآن به چند نـوع عـذاب اشـاره شـده که خداوند متعال قوم لوط را به آن‌ها گرفتار کرد:

1. سـنگ‌باران: وَاَمْطَرْنا عَلَیْهِمْ مَطَـراً فَسـاءَ مَطَـرُ الْمُنْـذَرِینَ؛68 «و بر سر آن‌ها بـارانی (از سـنگ) باراندیم. پس بد بـارانی بودبـاران بیم‌داده شـدگان (بی‌اعتنا به هشدار)».

در جـای دیگر نـوع این سـنگ را بـارانی از سـنگ و گِل نشاندار شده می‌داند.69

1. زمین‌لـــرزة شـــدید: فَلَمّا جـــاءَ اَمْرُنا جَعَلْنا عالِیَها سافِلَها؛70 «پس چون فرمان ما آمـد، آن شـهر را زیر و رو کردیم».
2. صـیحة آسـمانی به همـراه دو عـذاب یـاد شـده: فَاَخَـذَتْهُمُ الصَّـیْحَةُ مُشْـرِقِینَ؛71 «پس به هنگـام طلوع آفتاب، فریاد]مرگبار[آنـان را فـرو گـرفت».72

پناهگاه حضرت لوط و همراهانش

در قاموس کتاب مقدس آمده است فرشـتگان به اصـرار فراوان حضرت لوط(علیه السلام)، به ایشان اجازه دادند تا به‌قصبه‌ای کوچک به نام «بالع» فرار کند؛ قصـبه‌ای که بعـدها به صـوغر تغیـیر نـام یـافت. پس از آن، لـوط از صوغر رفت و درکوهستان موآب سکونت گزید.73

بنابر برخی قصص، شهر صـوغر از عـذاب الهی در امـان ماند و حضـــرت لـــوط(علیه الســـلام) پس از هجـــرت از سدوم،رهسپار آن‌جا شد.74

بر اسـاس نظریـات باستان‌شناسـان، حضـرت لـوط(علیه السلام) و همراهانش، پس از خـروج از شـهر سـدوم، به غاری درغور الصافی اردن پناه بردند که امـروزه آن غـار توسط مـــوزة بریتانیا با همکـــاری وزارت ســـیاحت و باستان‌شناسی اردن‌کشف شده است.75

در پایان، حسن ختام مقاله را مزین می‌کنم به حدیثی از امام جعفر صادق(علیه السلام) که می‌فرماید:

ما من عبد يخرج من الـدنيا يسـتحلّ عمل قـوم لـوط اءلاّ رماه الله كبـده من تلک الحجـارة تكـون منيته فيها ولكنّ الخلق لا يرونـه؛[76]هيچ بنـده‌ای از دنيا بـيرون نمی‌رود كه حلال شمارد عمل قوم لوط را مگر آن‌كه خـدا سـنگی از سـنگ‌ها بر جگر او می‌زند كه‌مـرگش در آن است و ليكن خلق آن را نمی‌بينند.

و در جايی ديگر می‌فرمايند:

والعامل بها من الرجل... وهم بقية سدوم، أما أنی لست أعـنی بقيتهم أنهم ولـده ولكن من طينتهم؛[77] و مرتكب اين عمل... از بقية سدوم است؛ نمی‌گـويم كه از فرزندان ايشان است و ليكن از طينت ايشان است.

نتيجه‌گيری

از مبـاحث مطـرح شـده در اين بحث به نتـايج كلی زير می‌رسيم:

لوط(عليه السلام) بنابر نظر مشهور، بـرادرزادة حضـرت ابـراهيم(عليه السـلام) بـوده و هنگـام سـفر حضـرت ابراهيم(عليه السلام)هم‌سفر ايشان بوده است؛

. حضـرت لـوط(عليه السـلام) پس از ايمـان به حضـرت ابراهيم(عليه السلام) با ايشان مهاجرت كرده و در پايان اين سـفر و به‌هنگـام وصـول به اردن يا فلسـطين به پيامبری برگزيده شد؛

. دربارة مسير حركت آن حضرت اختلاف‌نظرهايی وجـود دارد؛ ولی اين مسـير در خاتمه به اردن يا فلسـطين ختم‌شده است؛

. از آن‌جا که باستان‌شناسان بقایای محل سکونت قوم لوط را در اردن فعلی کشف کرده‌اند، می‌توان گفت قوم آن‌حضرت در مؤتفکات (مکانی که هم‌اینک اردن نامیده می‌شود) سکونت داشته‌اند؛

. نام شهری که حضرت لوط(علیه السلام) برای انذار قومش بدان عازم شد، سدوم بوده است که یکی از شهرک‌های‌مؤتفکات به شمار می‌آمد؛

. اختلافات فراوان موجود در مقایسة داستان حضرت لوط(علیه السلام) در قرآن کریم با داستان آن حضرت در کتب‌عهدین نشان‌دهندة تحریف شدن این داستان در تورات است و این داستان به صورتی که در تورات آمده، بنا به ادلة‌نقلی و عقلی، مردود، و به‌دور از شأن انبیا% است؛

. حضرت لوط(علیه السلام) و همراهانش پس از خروج از شهر سدوم وارد غاری شدند در قصبه‌ای به نام بالع (صوغر)،که این غار در اردن توسط موزة بریتانیا و با همکاری وزارت سیاحت و باستان‌شناسی اردن کشف شده است.

کتاب‌نامه

. قرآن کریم.

. ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین، علل الشرایع، ج 2، دار الحجة للثقافة،]بی‌جا[، 1416 ه. ق.

. راغب اصفهانی، حسین، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج 3، انتشارات مرتضوی، تهران، 1372.

. افریقی مصری، جمال‌الدین محمد بن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج 7، دار صادر، بیروت،]بی‌تا[.

. انجمن کتاب مقدس ایران، کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، ترجمة انجمن کتاب مقدس، چاپ فرهنگ، تهران،1987 م.

. بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم، باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، 1380.

. حریری، یوسف، فرهنگ اصطلاحات قرآنی، انتشارات هجرت، قم، 1378.

. حکیم، سیدمحمدباقر، القصص القرآنی، نشر المرکز العالمی للعلوم الاسلامیة، قم، 1377.

. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، ج 13، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، 1377.

. رضایی، زهرا، اماکن جغرافیایی در قرآن، انتشارات پارسایان، قم، 1379.

. سبحانی، جعفر، منشور جاوید (پیرامون قصص انبیاء)، ج 11، نشر مؤسسة الامام الصادق(علیه السلام)،

قم،]بی‌تا[.

. صدر بلاغی، صدرالدین، قصص قرآن، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1345.

. صفی‌پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم، منتهی الاءرب فی لغة العـــــرب، ج 3 و 4، انتشـــــارات کتابخانة سنائی،]بی‌جا[،]بی‌تا[.

. طباطبایی، سید محمدحسین، ترجمة تفسـیر المـیزان، ترجمة حجة الاسلام والمسلمین سـیدمحمدباقر موسـوی همدانی، ج 10، دفتر انتشارات‌اسلامی، قم،]بی‌تا[.

. طریحی، فخرالدین، مجمع البحـرین، ج 4، دار و مکتبة الهلال، بیروت، 1985 م.

. قرشی، سید علی‌اکبر، قاموس قرآن، ج 6، دار الکتب الاسلامیة، تهران، 1372.

. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تصحیح و تعلیق سـیدطیب موسـوی جزائـری، ج 1، مؤسسة دار الکتـاب للطباعة والنشر، قم، 1404 ه. ق.

. مجلسی، محمدباقر، حیـوة القلـوب (تـاریخ پیـامبران)، ترجمة سـیدعلی امامیـان، ج 1، انتشـارات سـرور، قم، 1378.

. مؤلفــان نــامعلوم قــرن ششــم، مجمل التــواریخ و القصـص، به تصـحیح ملک الشـعراء بهـار، به همت محمد رمضانی،]بی‌جا[،]بی‌نا[،]بی‌تا[.

.هاکس، جیمز، قاموس کتاب مقدس، انتشارات اساطیر، تهران، 1377.

. مستوفی، حمدالله، نزهة القلوب، به اهتمام و تصـحیح گای لیسترانج، دنیای کتاب، تهران، 1362.

. معرفت، محمدهادی، علـوم قـرآنی، انتشـارات سـمت، تهران، 1379.

. مهرین شوشـتری، عبـاس، فرهنگ کامل لغـات قـرآن، انتشارات گنجینه، تهران، 1374.

---

1 کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث.

1. جمال‌الـدین محمد بن مکـرم بن منظـور افـریقی مصـری، لسـان العـرب، ج 7، ص 396، ذیل واژه «لوط».
2. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج 4، ص 272، ذیل واژه «لوط».
3. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ج 13، ص 19820، ذیل واژه لوط.
4. عبدالرحیم بن عبـدالکریم صـفی‌پور، منتهی الإرب فی لغة العرب، ج 3 و 4، ص 1158، ذیل ل و ط.
5. مجمل التـواریخ و القصـص، تصـحیح ملک الشـعراء بهار، به همت محمد رمضانی، ص 192.
6. حسین راغب اصـفهانی، ترجمه و تحقیق مفـردات الفاظ قرآن، ج 3، ص 171، کتاب اللام.
7. یوسف حریــری، فرهنگ اصــطلاحات قــرآنی، ص 283، ذیل واژه «لوط».
8. جیمزهاکس، قاموس کتاب مقدس، ص 771.

9. همان.

10. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ج 10، ص 532؛ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج 4، ص 272، ذیل واژه «لوط».

11. محمدباقر مجلسی، تاریخ پیامبران (حیوة القلوب)، ج 1، سیدعلی امامیان، ص 415.

12. صدرالدین صدر بلاغی، قصص قرآن، ص 74.

13. جیمزهاکس، قاموس کتاب مقدس، ص 771.

14. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ج 13، ص 19821.

15. عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، ص 167.

16. یوسف حریری، فرهنگ اصطلاحات قرآنی، ص 284.

17. صدرالدین صدر بلاغی، قصص قرآن، ص 74.

18. جیمزهاکس، قاموس کتاب مقدس، ص 771.

19. سیدعلی‌اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج 6، ص 216.

20. توبه(9)، 70.

21. حاقه(69)، 9.

22. نجم (53)، 50- 53.

23. جیمزهاکس، قاموس کتاب مقدس، ص 771؛ جعفر سبحانی، منشور جاوید (پیرامون قصص انبیــاء)، ج 11، ص 297.

24. زهرا رضایی، اماکن جغرافیایی در قرآن، ص 121.

25. حمداللَّه مســـتوفی، نزهة القلـــوب، به اهتمـــام و تصحیح گای لیسترانج، ص 271.

26. همان.

27. عبـــــدالکریم بی‌آزار شـــــیرازی، باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، ص 169.

28. عباس مهرین شوشتری، فرهنگ کامل لغات قرآن، ص 441، ذیل واژه مؤتفکات.

29. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ج 13، ص 19821، ذیل واژه لوط.

30. جیمزهاکس، قاموس کتاب مقدس، ص 771، 772.

31. صدرالدین صدر بلاغی، قصص قرآن، ص 74.

32. محمدباقر مجلسی، حیوة القلوب، ج 1، ص 417.

33. عبـــــدالکریم بی‌آزار شـــــیرازی، باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، ص 167، 168.

34. جیمزهاکس، قاموس کتاب مقدس، ص 772.

35. عبـــــدالکریم بی‌آزار شـــــیرازی، باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، ص 167.

36. عباس مهرین شوشتری، فرهنگ کامل لغات قرآن، ص 441، ذیل واژه مؤتفکات.

37. یوسف حریــری، فرهنگ اصــطلاحات قــرآنی، ص 284، ذیل واژه لوط.

38. جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج 11، ص 297.

39. همان.

40. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامـه، ج 13، ص 19820؛ به نقل از: مجمل التواریخ و القصص، ص 190- 192.

41. مجمل التــواریخ و القصــص، ص 191؛ علی‌اکــبر دهخـدا، لغت‌نامـه، ج 13، ص 19820؛ به نقل از: مجمل التواریخ و القصص، ص 190- 192.

42. زهرا رضایی، اماکن جغرافیایی در قرآن، ص 121.

43. همان، ص 135.

44. حجر (12)، 9.

45. «فما ورد فی القرآن من أخبار وحـوادث هی أمـور وحقــائق ثابتة لیس فیها کــذب أو خطأ أو اشــتباه، کما حصل فی کتب العهـــدین؛ لأن القـــرآن وحیٌ إلهیٌ، واللّه لا یعـــزب عن علمه ذرّة فی الســـماء والأرض، ویعلم خائنة الأعین وما تخفی الصـــدور، والحاضر والماضی والمستقبل عنده ســواءٌ. ویؤکد هــذه الحقیقة ما ورد فی الآیة الســابقة من قوله تعالی:...ما کانَ حَـدِیثاً یُفْتَـری... (یوسـف، 111)». السید محمدباقر الحکیم، القصص القرآنی، ص 25.

46. محمدهادی معرفت، علوم قرآنی، ص 289.

47. ر.ک: انجمن کتاب مقدس ایران، کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، ترجمه انجمن کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب سوم و چهارم، ص 4، 5.

48. ر.ک: همان، سفر پیدایش، باب نهم، ص 12، که به نوشیدن شراب و مست شدن آن حضرت و عریان شدن ایشان پس از مستی اشاره دارد.

49. ر.ک: همان، سفر پیدایش، باب سیزدهم، ص 16، که بنا به نقل آن، ساره، همسر حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام، در حضور آن حضرت به عقد و نکاح فرعون مصر درمی‌آید.

50. همان، سفر پیدایش، باب نوزدهم، ص 25، 26.

51. در تورات آمده است: پس لوط بیرون رفته با دامادان خود که دختران او را گرفتند مکالمه کرده گفت برخیزید و از این مکان بیرون شوید زیرا خداوند این شهر را هلاک می‌کند؛ اما به نظر دامادان مسخره آمد (ر.ک: همان، سفر پیدایش، باب نوزدهم، ص 24؛ جیمزهاکس، قاموس کتاب مقدس، ص 771).

52. هود (11)، 79.

53. ر.ک: کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، سفر پیدایش، باب نوزدهم، ص 24.

54. ر.ک: هود (11)، 77.

55. ر.ک: کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، سفر پیدایش، باب نوزدهم، ص 24.

56. ر.ک: هود (11)، 78.

57. سیدمحمدحسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج 10، ص 536، 537.

58. اعراف (7)، 80، 81.

59. اعراف (7)، 82.

60. عنکبوت (29)، 3029.

61. هود (11)، 77- 80.

62. هود (11)، 81.

63. ر.ک: جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج 11، ص 312.

64. عنکبوت (29)، 33.

65. جعفر سبحانی، منشور جاوید، ص 313.

66. جیمزهاکس، قاموس کتاب مقدس، ص 772.ـ این گونه ترجمه را در کتاب باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، نوشته دکتر عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، ص 172 می‌توان مشاهده کرد.

67. شعراء (26)، 173.

68. وَأَمْطَرْنا عَلَيْها حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ * مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ...؛ «و سنگ‌پاره‌هایی از [نوع] سنگ

گِل‌های لایه لایه، بر آن فرو ریختیم. [سنگ‌هایی] که نزد پروردگارت نشان زده بود...» (هود (11)، 82، 83).

69. هود (11)، 82.

70. حجر (15)، 73.

71. جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج 11، ص 316، 317.

72. جیمزهاکس، قاموس کتاب مقدس، ص 772.

73. یوسف حریری، فرهنگ اصطلاحات قرآنی، ص 284.

74. عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، ص 172، 175.

75. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، تصحیح و تعلیق سیدطیب موسوی جزائری، ج 1، ص 336.

76. ر.ک: محمد بن علی بن حسین بن بابویه (شیخ صدوق)، علل الشرایع، ج 2، ص 273.

لیبرالیسم

لیبرالیسم (به انگلیسی: Liberalism)ـ در معنـای لغـوی، به معنی آزادی‌خـواهی با قـوانین خـاص است و به آرایـۀ وســـیعی از ایـــده‌ها و تئوری‌هـــای مرتبط دولت گفته می‌شــود که آزادی شخصی را مهمــترین هــدف سیاسی می‌داند.

لیبرالیسم مـــدرن، در عصر روشـــنگری، ریشه دارد. به طور کلی، لیبرالیسم بر حقوق افراد و برابـری فرصـت، تأکید جـدی دارد. شـاخه‌های گونـاگون لیبرالیسـم، ممکن است سیاست‌های متفاوتی را پیشـنهاد کننـد؛ ولی همـۀ آن‌ها به صـــورت عمـــومی در مـــورد چند قاعـــده، متحد هستند، از جملـه، گسـترش آزادی اندیشه و آزادی بیـان، محدود کردن قدرت دولت‌ها، نقش بسزای قانون، تبـادل آزاد ایـــده‌ها، اقتصـــاد بـــازاری یا اقتصـــاد مختلط و یک سیســـتم شـــفاف دولـــتی. همچـــنین همـــۀ لیبرال‌هـــا، همین‌طــور بعضی از هــواداران ایــدئولوژی‌های سیاسی دیگـــــر، از چند فـــــرم مختلف دولت که به آن لیـــــبرال دموکراسی گفته می‌شــود، با انتخابــات آزاد و عادلانه و حقـوق یکسـان همـۀ شـهروندان توسط قـانون، حمـایت می‌کنند.

لیبرالیسم به صورت یک اصطلاح اندیشۀ سیاسی، معانی زیادی داشته‌اســت، اما هرگز از اصل لاتین واژۀ libber، به معنی آزاد، جدا نبوده‌است. این اصطلاح دلالت دارد بر دیدگاه یا خط مشی‌های کسانی که گرایش اولیه‌شـان در سیاست و حکومت کسب یا حفظ میزان معیـنی آزادی از قید نظـــارت یا هـــدایت دولت یا عوامل دیگـــری است که

ممکن است بـرای ارادهٔ انسـانی نـامطلوب به‌شـمار آید. لیبرالیسم به‌طور سـنتی جنبشی بوده‌است بـرای تـأمین این نظر که مـردم به‌طـور کلی تـابع حکـومت خودکامه نیسـتند، بلکه در زنـدگی خصوصی‌شـان مـورد حمـایت قـانون قـرار می‌گیرند و در امـور عمـومی بتوانند قـوهٔ مجـرب حکـومت را از طریق یک هـیئت قانونگـذاری که آزادانه انتخـاب شـده باشـند کنـترل کنند. لیبرالیسم در زمینهٔ نظریهٔ ناب متمایل به پیروی از جان لاک فیلسـوف انگلیسی بوده‌است که به وضـعیت طـبیعی و قـانون طـبیعت اعتقـاد داشت. بر این اسـاس این نظر تصـدیق می‌شد که هیچ‌کس نباید به سـلامتی، زنـدگی و امـوال دیگران آسیبی برساند.[1][نیازمند منبع]

محتویات

1وجه تسمیه

2فلسفه

2.1زمینه‌های اصلی

2.2کلاسیک و مدرن

2.3نظریات لیبرترین

2.4نظریات فایده‌گرایانه

2.5نظریات معاصر

3تاریخچه

3.1انعقاد انقلاب

3.1.1انقلاب فرانسه

3.1.2پیامدهای انقلاب فرانسه
3.2درگیری‌ها و نوسازی
4مفاهیم
4.1مدارا
4.2برابری
4.3دموکراسی
4.4آزادی اقتصادی
4.5آزادی جنسی
4.6دین
5در سطح جهان
6نقد
7یادداشت‌ها
8پانویس
9منابع
10برای مطالعهٔ بیشتر
11پیوند به بیرون

وجه تسمیه

لیبرال (به فرانسوی: Liberal) لغتی فرانسوی است که ریشه در زبـــــان لاتین دارد. در لاتین، لیـــــبر (به لاتین: Liber) در معانی چون «آزاد» و «افسار گریخته» به کار

گرفته می‌شد. لیبرال در فرانسوی باستان (حدود قرن 12 م) به معنی «اشرافی» یا «زیبنده آزادان» بود. تا قرن 15 م، مترادف «بی‌بند و بار» و «ولخرج» شده بود که بار منفی داشت. در عصر روشنگری با معانی چون «خالی از تعصب» و «روادار» حامل بار مثبت شد. در قرن نوزده، قبل از این‌که معنای سیاسی به خود بگیرد، لفظی دینی و متضاد ارتدکس[الف] به‌شمار می‌رفت.[2]

لیبرال اول بار به سال 1814 م در معنای سیاسی به کار رفت. در آن عهد، دسته‌ای از اعضای پارلمان اسپانیا که خواهان حاکمیت مشروطه و بازگشت آزادی‌های قبلی بودند را «لیبرال‌ها» (به اسپانیایی: Liberales) خواندند. در فرانسه دهه 1830، هر آن کس که مخالف بازگشت رژیم پیشین بود را «یک لیبرال» (به فرانسوی: un libéral) خطاب می‌کردند. بین دهه‌های 1850 و 1920، حزب لیبرال یکی از دو حزب بزرگ بریتانیا بود و در عصر فعلی نیز این نام بر روی احزاب بی‌شماری در سراسر جهان نهاده شده‌است.[3]

فلسفه

هدف اصلی یک نظریه لیبرالیستی، فراهم‌کردن پاسخی برای این سؤال است: «چرا انسان‌ها باید جوامع خود را به شیوه‌های لیبرال سازمان‌دهی کنند؟» که در پاسخ به آن، دو موضع کلی وجود دارد. اولی شیوه‌های لیبرالیستی زندگی را تنها شیوه‌ای می‌یابد که لازمه‌های اخلاقی را برآورده می‌کنند. دومی، لیبرالیسم را بهترین طریق در بین شیوه‌های موجود می‌داند. در هر دو حالت،

یک نظریه مناسب باید تفسیری از برابـری و آزادی ارائه کند که اختلاف نظرها در این باب را از بین ببرد.[4]

شکل‌گیری اولین نظریه‌های سیاسی دارای مشخصه‌های لیبرال، در قـرن 17 میلادی توسط متفکـران پروتسـتان اهل نیمه شمالی قاره اروپا (مثل آلمان، هلند، انگلستان و غـیره) اتفـاق افتـاد. مکتب فکـری اینـان را با نام‌هـای مختلفی مثل قرارداد اجتمـاعی یا قـانون طـبیعی مـدرن یـاد می‌کنند و مهم‌تـرین شاخصه نـوین آن، تلاش بـرای تشـریح یک نظم مشـروع اجتمـاعی و سیاسی از دیـدگاه مینیمالیسـتی دربـارۀ حقـوق افـراد در یک وضع طـبیعی است. وضع طبیعی حالتی است که در آن افراد مسـتقل بـدون این‌که توسط جامعه محـدود یا حمـایت شـوند، با یکدیگر تعامل می‌کنند. مطـابق این تصـور، دغدغه اصـلی افـراد مـذکور حفظ جـان، آزادی و املاکشـان در برابر دیگران است و این حس نـاامنی آنـان را به سـمتی پیش می‌برد که برای ایجاد جامعه‌ای سیاسی با حق تصـویب و اجـرای قـوانین، با یکـدیگر به توافق برسـند. جنبه لیبرالیستی این نظریه، حق طبیعی آزادی است که فقط وظیفه احـترام به حقـوق برابر دیگـران آن را محـدود می‌کند. حق طـبیعی آزادی هر شـخص با محـول‌کردن وظیفه انتخـاب بهـترین شـیوه حفظ زنـدگی به خـود شخص، تجلی پیدا کرده‌است. نتیجتاً، هیچ‌کس تابع دیگری نیست و قـوانین باید محـدودیت‌ها را به صـورت برابـری وضع کنند. نـیز در این قـوانین، آزادی باید فقط به اندازه‌ای محدود شود که امنیت و نظم لازم برای اعضای جامعه جهت انجام مسـائل شخصی‌شـان را فـراهم کند.[5]

قانون طبیعی مدرن در شرایط جنگ‌های مذهبی در اروپا و اوج آن طی جنگ سی‌ساله 1618–48 در آلمان، شکل گرفت. در آن عهد، قتل‌عام مسیحیان توسط دیگر مسیحیان، باعث ایجاد فشار بر جناحین درگیر جهت رواداری در برابر یکدیگر شد. تئوریسین‌های قوانین مدرن جزء دسته خواستار تسامح بودند. اینان علی‌رغم رجوع به متون مذهبی مسیحی برای پشتیبانی از نظریاتشان، معتقد بودند که اجرای قوانین طبیعی که با استفاده از خرد خدادادی تدوین کرده‌اند، اجرای خواسته خداست. علاوه بر منازعات مذهبی، توسعه اقتصادی و سیاسی عظیم آن عهد نیز در موفقیت دکترین نوظهور لیبرال اثرگذار بود. در واقع، منافع طبقه تازه‌به‌وجود آمده کاپیتالیستی که خواستار آزادی اقتصادی بودند، با منافع پادشاهان ممالک اروپایی که طالب رهاکردن خود از نفوذ فئودال‌ها و شهرهای خودمختار بودند، هم‌راستا شد. نتیجتاً، دولت‌های مدرن ظهور کردند. از قرابت‌های دکترین قانون طبیعی جدید و دولت‌های مدرن، آن بود که هر دو هیچ واسطه‌ای میان دولت و اتباعش نمی‌خواستند. به عبارت دیگر، در یک سو دولت بود و در سوی دیگر، افرادی که به‌طور برابر تابع جامعه سیاسی بودند.[6]

زمینه‌های اصلی

از آن جا که تمام نظریه‌های لیبرال از یک میراث مشترک بهره مندند، اندیشمندان غالباً به این نتیجه می‌رسند که در لیبرالیسم به نوعی افکار متفاوت از یکدیگر ولی مشترک در مبانی وجود دارد که گه‌گاه این اختلاف نظرها بسیار هم عمیق است.[7]ــ موضوعات

بحث نظریه‌پردازان و فیلسوفان لیبرال، در طول زمان‌های گوناگون، فرهنگ‌های مختلف و قاره‌های متفاوت بسیار با یک دیگر فرق داشته‌اند. تنوع موضوعات و اندیشه‌ها در لیبرالیسم را می‌توان از قیود متعددی که اندیشمندان و جنبش‌های لیبرال به خود واژهٔ لیبرالیسم اضافه کرده‌اند، دریافت؛ قیودی همچون: کلاسیک، تساوی‌گرا، اقتصادی، اجتماعی، دولت رفاهی، اخلاقی، انسان‌گرا، اخلاق‌گرا، کمال‌طلب، دموکرات و نهادگرا که همین تعداد یاد شده نیز تنها تعداد کمی از موارد موجود می‌باشند.[8]ـ علی‌رغم این طیف گسترده و تفاوت‌ها، اندیشهٔ لیبرال در مفاهیم بنیادی خویش تمایز و تفاوت بسیار کمی دارد و مکاتب مختلف بر این جنبه‌ها اتفاق نظر دارند: باور به برابری و آزادی فردی، پشتیبانی از مالکیت خصوصی و حقوق افراد، حمایت از دولت مشروطه محدود، پذیرفتن اهمیت ارزش‌های مرتبط مثل تکثرگرایی، مدارا، خودمختاری، تمامیت جسمانی و رضایت.[9]ـ فیلسوف لیبرال جان گری، بنیادهای مشترک در اندیشهٔ لیبرال را فردگرایی، مساوات‌خواهی، بهبودباوری و جهان‌گرایی برمی‌شمارد. عنصر فردگرا بر برتری اخلاقی بشر در برابر فشار جمع‌گرایی اجتماع تاکید دارد، عنصر مساوات‌خواه همین برتری را برای همه افراد قائل است، عنصر بهبودباور معتقد به بهبود نظم اجتماعی سیاسی در طی نسل‌های پیاپی است و عنصر جهان‌گرا نیز مربوط به وحدت اخلاقی انسان‌هاست و تفاوت‌های کوچک فرهنگی را ناچیز می‌شمارد.[10]ـ عنصر بهبودباور موضوع مناقشات بسیار بوده؛ متفکرانی مثل ایمانوئل کانت که به پیشرفت انسان معتقد بودند از آن دفاع کردند و کسانی

مثل ژان-ژاک روسو که بـاور داشـتند تلاش بـرای بهبـود انسان‌ها از طریق همکاری اجتمـاعی محکـوم به شکست است، بدان تاخته‌اند.[11]

کلاسیک و مدرن

توماس‌هابز تلاش داشت که هـدف و توجیه قـدرت دولت را بعد از جنگ داخلی انگلستان تشریح کند. وی برای این کار از ایـدۀ حقـوق طـبیعی اسـتفاده کـرد و با توسل به مفهوم قرارداد اجتماعی نتیجه گرفت که نظام پادشاهی نظـام ایـده‌آل و تنها نظـام مطلـوب بـرای جامعه است. جـان لاک وقـتی که نظریه‌هـابز از قـرارداد اجتمـاعی و حقــوق طــبیعی را بر می‌گــرفت، بحث کــرد که وقــتی پادشـاه یک فـرد ظـالم و مسـتبد می‌شـود، خـود مـوجب نقض قرارداد اجتماعی شده که باعث به مخاطره افتادن زندگی، آزادی و مالکیت شهروندان به عنوان حق طبیعی ایشان می‌شود. وی نتیجه می‌گیرد که مردم حق دارند که علیه فرد مستبد و ظالم قیام کرده و او را به زیر کشند. لاک با قــراردادن زنــدگی، آزادی و مــالکیت به عنــوان ارزش‌هـای اساسی و مـافوق قـانون و قـدرت حکـومت، لیبرالیسم را بر پایــۀ نظریــۀ قــرارداد اجتمــاعی تعریف می‌کند. در نظر اولین اندیشـــمندان دورۀ روشـــنگری، پاسداشت حقوق اساسی زندگی -مهم‌ترین در بین آنــان آزادی و مـالکیت خصوصی- نیازمند شـکل‌دهی حـاکمیتی است که بتواند نظام قضایی فراگیری داشـته باشد.[12] لیبرال‌ها بحث می‌کنند که انسان‌ها در ذات خـود از غرایز خـود پی روی کـرده و به دنبـال پیگـیری منـافع خـویش هسـتند و تنها راه جلوگـیری از این طـبیعت خطرنـاک و رهایی از آن این است که قدرتی مشترک در بین افراد و

مافوق تمام ایشان را شکل داد که قادر باشد به شیوه‌ای اجبـاری و با ضـمانت اجـرایی میـان این کشـمکش‌ها و برخورد منافع و غرایز مردم داوری کند.[13] این قدرت می‌تواند در چهارچوب یک جامعه مدنی شکل گـیرد که به افـــراد اجـــازه می‌دهد داوطلبانه به انعقـــاد قـــرارداد اجتمـاعی با قـدرت حـاکم دست زده، سرنوشت خـود را تعیین کرده و حقـوق طـبیعی خـویش به دولـتی که خـود انتخـاب کرده‌اند منتقل کنند تا بتواند از زنـدگی، آزادی و مالکیت ایشان محافظت کند. این لیبرال‌های مقدم اغلب دربارهٔ مطلـوب و مناسب‌ترین شـکل حکـومت با یکـدیگر موافق و هم رأی نیسـتند اما همگی در این عقیـده با هم مشـــترک‌اند که آزادی یک حق طـــبیعی است و هر گونه محـدود کـردن آن نیـاز به یک توجیه قـوی دارد. لیبرال‌ها عموماً به دولت محدود معتقدند، گرچه بعضی از فلاسفهٔ لیبرال آشکارا کلیت دولت را مورد تقبیح قـرار می‌دهنـد، کما این که تومـــاس پین در این زمینه می‌نویسد: دولت حتی در بهترین وضعیت خویش یک شر لازم است.[14]

به عنـوان بخشی از پـروژهٔ محـدود کـردن قـدرت دولت، نظریه پردازان متعـدد لیـبرال همچـون جیمز مدیسـون و بارون دو مونتسـکیو از ایـدهٔ تفکیک قـوا دفـاع می‌کننـد، نظامی که طراحی شده تا قدرت‌های حکـومت را به‌طـور مسـاوی در بخش‌هـای اجـرایی، قانون‌گـذاری و قضـایی توزیع کند. دولت‌ها باید بفهمند که لیبرال‌ها از این ایـــده دفـــای می‌کنند که شـــهروندان حق دارند به تمـــام طریقه‌های ممکن، حتی خشونت و انقلاب اگر نیـاز شـد، علیه دولت نا مطلوب، از نظر خودشان، قیام کـرده و آن را به زیر کشـند.[15] لیبرال‌هـای معاصر به شـدت تحت تأثیر لیبرالیسم اجتمـاعی بـوده و هنـوز شـدیداً از دولت

محـدود مبتـنی بر قـانون اساسی حمـایت می‌کننـد، در حـالی که از طـرف دیگر مـدافع خـدمات دولت و محلی برای تضمین حقوق برابر افراد هستند. لیبرال‌های مدرن ادعا می‌کنند که تضـمین‌های رسـمی و تشـریفاتی بـرای حقوق افراد، وقتی که ایشان تـوان اسـتفاده از آن‌ها را نداشته باشـند، بی‌معـنی است و بنـابراین قائل به نقش بیشتر دولت در زمینـهٔ ادارهٔ امـور اقتصـادی می‌باشـند.[16]

لیبرال‌های مقدم هم چنین زمینـهٔ جـدایی کلیسا از دولت و دین از سیاست را نـــیز فـــراهم آوردند. لیبرال‌ها هم چون پیشگامان خـویش در دوران روشـنگری معتقدند که هر گونه نظم اجتمـــاعی و سیاسی ناشی از رفتارها و اعمـــال انســـانی است نه ناشی از یک ارادهٔ الهی.[17] بســیاری از لیبرال‌ها آشـکارا با عقاید دیــنی و مــذهبی دشمنی می‌ورزیدند، اما بیشتر مخالفت ایشان با دخـالت دین در امــور سیاسی حــول این بحث بــود که ایمــان به خودی خـود می‌تواند کامیـابی را بـرای افـراد به ارمغـان آورد و نیازی به حمایت یا اداره توسط دولت ندارد.[17]

فـرای تبـیین نقشی مشـخص بـرای دولت در یک جامعـهٔ مدرن، لیبرال‌ها تأکید شدیدی بر معنا و طبیعت مهم‌ترین اصل در فلسفهٔ لیـبرال دارند: آزادی. از قـرن هفـدهم تا قــرن نــوزدهم، لیبرال‌ها از آدام اســمیت گرفته تا جــان استورات میل آزادی را به معنای فقدان دخــالت دولت یا هر فـــــرد دیگـــــری در نظر می‌گیرند و ادعا می‌کنند هر شخص باید این آزادی را داشته باشد که بتواند ظرفیت‌ها و توانایی‌های منحصربه‌فرد خویش را بدون این که مـورد تعرض دیگران قـرار بگـیرد، پـرورش و توسـعه دهد.[18]

کتاب درباره آزادی میل (1859)، یکی از متون کلاسیک در زمینهٔ فلسفهٔ لیبرال، مقرر می‌دارد که: تنها آزادی که شایستهٔ این نام است این است که منافع و خواست‌های خویش را به شیوهٔ دلخواه و منحصربه‌فردمان پیگیری کنیم.[18] حمایت از سرمایه‌داری بازار آزاد نیز همیشه با این آزادی همراه بوده‌است. فردریش‌هایک در کتاب خود، راه بردگی (1944) بحث می‌کند که اتکا به بازار آزاد از تمامیت‌خواهی دولت جلوگیری می‌کند.[19]

به هر رو در اوایل قرن نوزدهم مفهوم جدیدی از آزادی به عرصهٔ فکری لیبرال وارد شد. این گونهٔ جدید از آزادی با نام آزادی مثبت شناخته می‌شود که برای تمایز از آزادی که قبل از آن وجود داشت و آزادی منفی خوانده می‌شد، به وجود آمد. این آزادی اولین بار توسط فیلسوف بریتانیایی، توماس هیل گرین شرح و بسط داده شد. گرین این نظریه که انسان‌ها فقط توسط منافع خویش به انجام کارها دست می‌زنند را رد کرد و به جای آن بر پیچیدگی شرایط که در تکامل شخصیت اخلاقی ما نقش دارند، تأکید کرد.[20] در اولین قدم‌هایی که وی برای آیندهٔ لیبرالیسم مدرن برداشت، مطرح کرد که نهادهای سیاسی و اجتماعی باید به تقویت هویت و آزادی‌های فردی بپردازند.[20] گرین برای توضیح این آزادی و این که نشان دهد آزادی به معنای آزاد بودن در انجام هر کاری است نه اجتناب از رنجش حاصل از اعمال دیگران نوشت:

تامس هیل گرین یکی از تأثیرگذارترین اندیشمندان لیبرال

اگر هیچ وقت منطقی بود که برای کارکرد مطلوب جهان ساختاری جز این آرزو کرد... احتمالاً باید این آرزو را کرد که آزادی این گونه معنی شود که هر کس قدرت هر کاری را که می‌خواهد انجام دهد، داشته باشد. [21]

بر خلاف لیبرال‌های پیشین که جامعه را به عنوان یک محیط آکنده از افراد خودخواه می‌دانستند، گرین جامعه را به عنوان یک کل سازمان یافته می‌دید که در آن هر فرد وظیفه‌ای برای پیشرفت و توسعهٔ خیر عام در آن جامعه دارد.[22] نظریات وی به سرعت گسترش یافت و توسط دیگر اندیشمندان نظیر ال تی‌هابهاوس و جان‌هابسون توسعه یافت. در اندک سال‌هایی بعد، سوشیال لیبرالیسم تبدیل به برنامهٔ سیاسی و اجتماعی اساسی حزب لیبرال بریتانیا شد،[23]ـ و در قرن بیستم هم سیطرهٔ بیشتری را در جهان از آن خود کرد.

در قرن بیست و یکم بحث از ظهور نئولیبرالیسم شد که بر محور آزادی بدون زمان استوار است، که قصدش این است تا تمام آزادی‌های مثبت و منفی را به نسل‌های آینده از طریق کارهایی که امروز انجام می‌شوند، توسعه دهد.[24]ـ علاوه بر اعمال و پیاده‌سازی آزادی‌های مثبت، منفی و بدون زمان، لیبرال‌ها سعی در درک رابطهٔ مناسب و صحیح میان آزادی و دموکراسی داشته‌اند. کما این که ایشان تلاش بسیاری برای توسعهٔ حق رأی در میان تعداد شهروندان بیشتری داشتند. از طرف دیگر لیبرال‌ها به‌طور روزافزونی به درک این نکته این رسیدند که اگر مردم رها شوند تا خودشان هر گونه که مایل‌اند به تصمیم‌گیری‌ها دموکراتیک دست بزنند نهایتاً منجر به استبداد اکثریت بر اقلیت می‌شود،

مفهومی که در رسالهٔ در بـاب آزادی میل و کتـاب تحلیل دموکراسی در آمریکا (1853)ـ الکسی دو توکویل به خـوبی مـورد بحث و شـرح واقع شده‌است.[25]ـ بـرای پاسخ دادن به این مسـئله، لیبرال‌ها خواسـتار ایجـاد یک حفـــاظت مناسب و یک ضـــمانت کارآمد در دموکراسی شـدند که از طریق آن هیچ اکثریـتی نتواند حقـوق هیچ اقلیتی را پایمال کند.[25]

علاوه بر آزادی، لیبرال‌ها چنـدین اصل دیگر را که بـرای شـالودهٔ سـاختار فلسـفی شـان مهم تلقی می‌شد را توسـعه دادند. اصـولی نظـیر برابـری، کـثرت گـرایی (پلورالیسم) و شکیبایی و مدارا. ولتر برای شفاف‌سازی اصل اول که همیشه با سـردرگمی و ابهـام رو به رو اسـت، نظر می‌دهد که برابـری اول از همه طـبیعی‌ترین حق انسان‌ها، و در طول زمان واهی‌تـرین آن است.[26] تمـام اشـکال لیبرالیسم در مبـانی خـویش این فـرض را می‌گیرند که همهٔ افـراد با یک دیگر برابرند.[27]ـ از نظر لیبرال‌ها برای نگاه داشتن این برابری بی‌طرفانه در بین مـردم تنها یک چـیز مهم اسـت؛ تمـام افـراد از آزادی یکسانی برخوردار باشند.[28]ـ به عبـارت دیگـر، هیچ‌کس محق این امر نیست که از منـافع یک جامعـهٔ آزاد بیش از هر کس دیگری لذت ببرد، و تمـام مـردم به‌طـور برابر در پیشـگاه قـانون دیـده می‌شـوند.[29]ـ فـرای این تعریف بنیـادین، نظریه پـردازان لیـبرال دربـارهٔ درک و تعریف شـان از برابـری با یکـدیگر اختلاف نظر دارند. فیلسـوف آمریکـایی جـان راولز تأکید می‌کند که نه تنها نیـاز به تضـمین برابـری در پیشـگاه قـانون است بلکه بـازتوزیع برابر منابع مادی در بین افراد نیز به شدت ضروری است تا هر فـرد بتواند تمـام چیزهـایی که بـرای کامیـابی در

زنــدگی می‌خواهــد، داشــته باشد.[29]ـ در طــرف دیگر اندیشمند لیبرتارین، رابرت نوزیک با راولز موافق نیست و به جــای آن از نســخهٔ پیشــین برابــری که توسط لاک تبیین شــده بــود، دفــاع می‌کند.[29]ـ بــرای مشــارکت در پیشرفت و توسـعهٔ آزادی، لیبرال‌ها هم چـنین مفـاهیمی نظــیر پلورالیسم و مــدارا را تــرویج داده‌اند. لیبرال‌ها از اشــاره کــردن به پلورالیسم ســعی در نشــان دادن آرای متکثر و عقاید متعدد دارند که سازنده و شکل دهنــدهٔ یک نظم اجتمـــاعی پایـــدار است.[30]ـــ لیبرال‌ها بر خلاف بسیاری از پیشینیان و سابقین خویش، به دنبال انطبــاق و تجانس در بین آرای مردم و یک سان کردن شــیوهٔ فکر کردن ایشان نیستند؛ در واقع، تمــام تلاش‌هــای لیبرال‌ها بر این بوده‌است که چهـــارچوبی را بـــرای ادارهٔ کشـــور تأسیس کنند که در جهت هماهنگ کردن و حداقلی کردن دیــدگاهٔ متفــاوت و متعــارض باشد ولی از طــرف دیگر به دیدگاه‌های مخــالف اجــازهٔ حضــور و درخشش بدهد.[31] در نظر فلســفهٔ لیــبرال، پلورالیسم به ســادگی منجر به مـــدارا می‌شـــود. از آن جا که افـــراد هر یک دیـــدگاه‌های متفــاوتی دارنــد، لیبرال‌ها بحث می‌کنند که هر فــرد باید بــرای فــرد دیگر و حــتی فــرد مخــالف خــویش احــترام و بردباری قائل باشد.[32]ـ از دیدگاه لیبرال، مدارا در آغاز مربوط به بردباری دینی بوده‌است. کما این که اســپینوزا حماقت و آزار و اذیت‌های مذهبی و جنگ‌های ایدئولوژیک را محکوم می‌کند.[32]ـ بردباری هم چنین نقش مرکــزی مهم در نظریات کانت و جان استوارت میل بازی می‌کند. هر دوی این اندیشـــمندان معتقد بودند که جامعه حـــاوی مفاهیم و تعاریف متعددی است و هر کس معیار اخلاقی متفاوتی را برای خوب زندگی کردن دارد و به این خــاطر

افـراد باید مجـاز باشـند که آزادانه دست به انتخاب‌هـای خویش بزنند بـدون این که کـوچک‌ترین ترسی از دخـالت دولت یا افراد دیگر داشته باشند.[32]

نظریات لیبرترین

نوشتار(های) وابسته: لیبرترینیسم

لیبرالیسم و لیبرترینیسم دو گـرایش نزدیک اما نایکسـان در نظریه لیـبرال هسـتند. نظـیر تفـاوت بین لیبرالیسم کلاسـیک و مـدرن، اینـان نـیز مـدعی هسـتند تفکـرات خودشان «لیبرالیسم واقعی» و گروه مقابل پـیرو مکتب مجزایی است. لیبرترین‌های معاصر خـود را «لیبرال‌هـای کلاسیک» به حساب می‌آورند، با این حال تفاوت‌هـایی با لیبرالیسم کلاسـیک دارند. به عنـوان مثـال، لیبرترین‌ها طـالب لغو مجـازات بـرای «جـرایم بی‌خطر» - مثل تن‌فروشی و غیره - هستند که تفکرات مشابهی در آثـار جان لاک یا آدام اسمیت دیده نمی‌شود. در مجموع، تمایز بین لیبرالیسم و لیبرترینیسم کار آسانی نیست.[33]

نظریه‌پـردازان لیـبرترین اعتقـاد دارند موجـودیت دولت تنها در حـالتی از نظر اخلاقی قابل توجیه است که کـارکرد آن به حـداقلی‌ترین حـالت تقلیل داده شـود. متفکـران لیـبرترین آنارشیست نـیز معتقدند موجـودیت دولت اصلاً قابل توجیه نیست. مطابق نظریه حق طبیعی آزادی، تنها محـدودیت قابل قبـول بر آزادی، آن است که بـرای محـافظت از حق طـبیعی آزادی دیگـران وضع شده‌است. در صورتی که پای آزادی دیگران وسط نباشد، شـخص تنها نسـبت به منـافع خـود مقید اسـت؛ این می‌تواند شـامل یک دولت حـداقلی باشد یا نباشد. در

صـورتی شـخص حق طـبیعی آزادی داشـته باشد و هیچ چیزی وجود ندارد که او را از دیگران متمایز کنـد، نتیجتـاً او باید حق برابـری را بـرای همه انسـان‌ها بپـذیرد. این منجر مبـاحثی شده‌اسـت، از جمله این‌که چـرا همه باید چنین حقی داشته باشند؟ در عقیده رابـرت نوزیـک، همه انسـان‌ها ظـرفیت خودمختـاری را دارند و باید به این ظـرفیت احـترام گذاشـته شـود. جـان لاک اعتقـاد داشت انسان‌ها در مالکیت خدا هسـتند و بنـابراین حق ندارند به آزادی دیگـران خدشه وارد کنند. در نظر لاک، اگر خـدا می‌خواست انسان‌ها از حق برابر آزادی برخوردار نباشد، به شـیوه‌ای آن را به آدمیـان می‌فهماند. این اسـتدلال ضعف‌هایی دارد. مثلاً در صورت حق طـبیعی آزادی برابر بـرای همـه، هر کس می‌تواند بـدون کسب اجـازه از دیگـران، از منـابع طـبیعی زمین اسـتفاده کند. لاک دو محـدودیت در این زمینه اعمـال می‌کند: شـخص باید به انـدازه نیـازش از این منـابع اسـتفاده کند و باید بـرای دیگران هم باقی بگذارد.[34]

کـارکرد حـداقلی دولت شـامل حفـاظت کشـور از حمله خـارجی و برقـراری قـانون دربـارهٔ تعامل شـهروندان است. این دولت حق استفاده از زور برای اجرای قوانین و نیز مجازات آنـان که سـرپیچی می‌کنند را دارد. نتیجتـاً، دولت هم ممکن است نقض‌کننـده حق طـبیعی آزادی مردم باشد. اما بنا به گفته جان لاک، چون مـردم دربـارهٔ این حق دولت توافق کرده‌انـد، پس طـبیعی آزادی کسی نقض نمی‌شـود؛ با این حـال قـوانین دولت باید مطـابق قـوانین طـبیعت باشد و در غـیر این صـورت، مـردم حق مخـالفت با آن را دارند. لیکن نسل‌های آینـده مـوافقت خـود با این دولت را ابـراز نکرده‌اند. لاک دو جـواب دارد؛

آن‌ها با پـــذیرفتن ارثی که بهشـــان می‌رســـد، در عمل موافقتشـــان را نشـــان داده‌اند و هـــرکس در قلمـــرویی ساکن است و از حاکمیت قانون در آن بهره می‌برد، باید حاکمیت آن قلمرو را نیز بپذیرد.[35]

نظریات فایده‌گرایانه

جرمی بنتام و جان استوارت میـل، به عنـوان بزرگ‌تـرین فایـــده‌گرایان بریتانیـــا، در مطرح‌کـــردن فایـــده‌گرایی به عنوان جایگزینی برای نظریات حقوق طـبیعی و قـرارداد اجتماعی در کشور خود بسـیار موفق بودند. فایـده‌گرایی یا یوتیلیتاریانیسم بر این اصل استوار است که هر عملی که نسبت به اعمال جـایگزین فایـده بیشـتری تولید کنـد، عملی صـــحیح است. منظـــور از فایـــده در نظر اینـــان، «خوشحالی» یا به عبارت دیگر، «لـذت» است. نتیجتـاً، به عنوان مثال، انباشت پـول به دلیل کارهـایی که می‌تـوان با آن کـــرد، وســـیله‌ای بـــرای تولید خوشـــحالی است. اما انسان خسیس به وسیله نگاه‌داشـتن پـول لـذت به دست می‌آورد. بـــدین تـــرتیب، افـــراد و اعمـــال با احتســـاب تاثیرشان در مقـدار کلی یک چـیز، خـوب یا بد به حسـاب می‌آیند. این با آن گروه از دکترین‌های اخلاقی که ارزش افـــراد را متعلق به شـــخص خودشـــان می‌دانـــد، در تضـــاد است. مطابق این دسته از دیدگاه‌ها، افراد صـــرف‌نظر از تاثیرشـــان بر مقـــدار کلی مـــورد بحث، حقـــوقی دارند و کسی نباید برای افزایش مقدار مورد نظر به این حقـوق تجاوز کند.[36]

اهمیت تولید خوشـــحالی در فایـــده‌گرایی آن را در برابر شـــیوه تفکر ضد لیـــبرال قیم مآبانه آســـیب‌پذیر می‌کند. مثلاً اگر دخالت مستقیم دولت منجر به ایجاد رفاه شـود،

فایـــده‌گرایی می‌تواند از آن اســـتقبال کند. نتیجتـــاً، فایده‌گرایان در صـورتی از لیبرالیسم پـیروی می‌کنند که آن را تضــمین‌کننده بهــترین پیامد ممکن بیابند. جــرمی بنتام این را قبول داشت؛ به عقیده او، دولت با حفـاظت از آزادی اشــخاص بــرای یــافتن خوشــحالی شخصــی، می‌تواند بهــترین عملکــرد خــود در افــزایش مــیزان خوشحالی عمومی را داشته باشد. با این حـال دولت باید آزادی افـراد را به گـونه‌ای محـدود کند که شـخص نتواند سبب مشقت دیگران شود. بنتام در کنار آزادی، از چهــار اصل ثانویه معیشـــت،[ب] فـــزونی،[پ] امـــنیت و برابری[ت] نیز نام می‌بـرد. برابـری و امـنیت گـاه ممکن است در تضاد باشند و بنتـام امـنیت را بر برابـری مقـدم می‌دانست. فایــده‌گرایی تفکــری جهــان‌محور است اما فایــده‌گرایان واحــدهای سیاسی کــوچک‌تر را به دولــتی جهــانی تــرجیح می‌دهنــد، با همــان اســتدلالی که آزادی شخصی را بر دخالت دولت ارجح می‌داند.[37]

نظریات معاصر

جان رالز در کتـاب نظریه عـدالت ادعا کـرد لیبرالیسم در برابر برداشت‌های متفــاوت از خــیر، بی‌طــرف است. او عقیـــده داشت اعضـــای یک جامعه سیاسی موجـــود به اصــولی که می‌توانند بر روی آن به توافق برســند، مقید خواهند بود. اما آنان باید این اصـول را از پشت یک پـرده بی‌خـبری انتخـاب کننـد؛ پـرده‌ای که بـاعث نادیـده‌گرفتن شـدن مسـائلی مثل جنسـیت، سـن، توانایی‌ها و به‌طـور کلی ویژگی‌هـای طـبیعی و اجتمـاعی شـخص شـود. به عقیــده رالــز، پــرده بــاعث می‌شــود فــرد با دانســتن ویژگی‌های کلی انسان‌ها و جوامع انسانی و نـیز در نظر

گـــرفتن احتمـــال هر کسی بـــودن، انتخـــاب کند. این دانسته‌های کلی شامل ویژگی‌های اجتماعی اصـلی خـیر مانند آزادی، فرصت، درآمـد، ثـروت و عـزت نفس است. نتیجتاً، آنان می‌دانند هر چه خیر بیشتری نصیبشان شود، بیشتر به نفعشان خواهد بود و بدین ترتیب، به یک اندازه آزاد و مرفه خواهند بـــود و فرصت‌های برابـــری خواهند داشت. رالز این را انصـــاف می‌خواند. او همچـــنین اصل تفاوت را نیز عادلانه می‌خواند: تقسـیم نـابرابر ثـروت و درآمد به نفع کم‌برخـوردارترین گـروه جامعه. به عقیـده جان چاروت، این حالت تنها در وضعیتی منصـفانه خواهد بـود که اعضـای جامعه دربرداشت خـود از خـیر، تکـثرگرا باشند تا به سود اکثریت مصـادره نشـود. او جـامعه‌ای از مســلمانان اهل ســنت را مثـــال می‌زند که اگر از پشت پـــرده بی‌خـــبری تصـــمیم بگیرنـــد، با غـــیر مســـلمانان و مسلمانان غیر سنی منصفانه رفتار نخواهد شد.[38]

در نظریه «لیبرالیسم جـامع» از رونالد دوورکین، بین دو اصل برابـری و آزادی، برابـری مقـدم است و آزادی باید مطابق آن تفسیر شود. اصل برابری او بدان معناست که بـــرای همه انســـان‌ها اهمیت و احـــترامی برابر باید قائل شد. دوورکین معتقد بـــود جـــان همه انســـان‌ها به‌طـــور برابری مهم است و نیز انسان‌ها ظرفیـتی بـرای اعمـال عـــدالت و انجـــام برنامه‌هـــای خـــود دارند. مطـــابق گفته دوورکین «بـــرای هر شـــخص مهم است که زنـــدگی‌اش چگونه سپری می‌شود... که بدان معناست که زنـــدگی‌اش اهمیتی ذاتی دارد. اگر زنـدگی به دلیل مهم بـودن نحـوه سپری شدنش اهمیتی ذاتی دارد، پس منطق مشابهی به همه اشـخاص دیگر هم اعمـال می‌شـود. نتیجتـاً، زنـدگی همه افراد دارای ارزش ذاتی برابر است.» اما به عقیـده

چاروت ضعف این استدلال آن است که زندگی هر شخص فقط برای خودش از اهمیت ذاتی برخوردار است.[39]

نویسنده اسرائیلی جوزف راز در نظریه لیبرالیسم کمال‌گرا معتقد است آزادی منفی که لیبرالیسم ایجاد می‌کند، از جهت محافظت از خودمختاری شخصی[ث] قابل توجیه است. به عقیده راز، شخص تا حدی نویسنده زندگی خودش است و با تصمیمات پیاپی در طول زندگی آن را شکل می‌دهد. او «تا حدی» استفاده می‌کند زیرا معتقد است جامعه و ژنتیک نیز در شکل‌دهی به زندگی مؤثر هستند. در حدود این محدودیت‌ها، قوانین حافظ آزادی منفی لیبرال به فرد اجازه می‌دهند با تصمیم‌گیری‌هایش زندگی خود را پیش ببرد. اما او خودمختاری را زمانی خوب می‌یابد که طیفی از انتخاب‌های ارزشمند پیش روی فرد باشد تا او بتواند انتخاب کند. بدین ترتیب او دولت را موظف می‌داند که انتخاب‌های ارزشمند را فراهم کند و انتخاب‌های مضر را از بین ببرد؛ برداشتی که به قیم مآبی می‌ماند زیرا یک حکومت لیبرال وظیفه محافظت از آزادی و برابری اتباعش را دارد و نه مجبور کردن آنان به زندگی بهتر. همچنین در خوانش راز از لیبرالیسم هیچ نظریه‌ای در باب برابری وجود ندارد. او معتقد است همه به‌طور برابری از حقوقی که خودمختاری شخصی ایجاد می‌کند بهره‌مند خواهند شد. علی‌رغم این، او برداشت برابری‌محور دوورکین را رد می‌کند.[40]

تاریخچه

نوشتار اصلی: تاریخ لیبرالیسم

لیبرالیسم به عنـوان یک جنبش سیاسی در چهـار قـرن اخـیر سـیطره داشته‌اسـت، گرچه واژه لیبرالیسم به عنوان ارجاع به این مکتب تا قرن نوزدهم رسمیت نیافته بود. شاید اولین دولت مدرنی که بر پایـهٔ اصـول لیـبرالی بنیان نهاده شد، ایـالات متحـده آمریکا بـود که در اعلامیه اسـتقلال خـود اعلام کـرد: تمـام انسـان‌ها برابر آفریـده شده‌اند و توسط خالق شان از یک سری حقـوق بهره‌مند شـده‌اند، از جملـهٔ این حقـوق: زنـدگی، آزادی و پیگـیری سعادت و خوشبختی اسـت؛ که یـادآور این عبـارات جـان لاک است که از اهمیت بـالایی در نظریه‌هـای وی برخوردار بودند: زندگی، آزادی و مالکیت.

چند سـال بعد این بـار انقلاب فرانسه بـود که بر مـیراث اشـرافی‌گری این کشـور با شـعار آزادی، برابـری و برادری، غلبه کرد و تبـدیل به اولین کشـور در تـاریخ شد که حق رأی فراگـیر بـرای همـهٔ مـردان قائل شد.[41] اعلامیهٔ حقوق مردم و شـهروندان اولین بـار در فرانسه در سـال 1789 تـدوین شد و بعـدها تبـدیل به سـندی بنیادین هم برای لیبرالیسم و هم برای حقوق بشر شد.[42]

انعقاد انقلاب

ظهور رنسانس در قرن پانزدهم باعث پدید آمدن رویکرد متفـاوتی به دانش و جامعه نسـبت به دوران قـرون وسطی شد.[43] در قرن شانزدهم اصلاحات پروتستانی باعث کم‌تر شدن قدرت و سـیطرهٔ کلیسـای کاتولیک شد و به همین منوال ساختار فئودالی و بارونی جامعهٔ اروپا رو به تضـعیف گذاشت.[44] به عنـوان نقطه عطف تلاش‌هـایی که در جنگ‌هـای سی سـالهٔ قـرن هفـدهم در

انگلستان شکل گـرفت به همـراه جنگ‌هـای داخلی که به اعدام شـاه چـارلز اول در 1649 منجر شد نهایتـاً بـاعث شد تا پارلمـان موفق شـود و پادشـاهی مشـروطه را به عنـوان نظـام این کشـور اعلام کنـد، این اقـدامات که در سال 1688 به ثمر نشست با نام انقلاب باشکوه معروف است.[45]

مسـتعمرات آمریکـایی هم که بـرای دوره‌ای طـولانی به بریتانیا وفادار بودند در 1776 استقلال خود را از نظـام پادشاهی اعلام کردند و اصلی‌ترین دلیل خود را نداشـتن نماینده در ادارهٔ دولت خود می‌دانستند، دولـتی که بـرای مـدت‌ها با تصـمیم عـده‌ای از نماینـدگان مـردم دیگر در فرسـنگ‌ها دورتر اداره می‌شـد؛ و این مسـتعمرات سیاست‌های مالیـاتی که توسط دیگـران بر آن‌ها تحمیل می‌شد را نقض حقـوق طـبیعی خـویش می‌دانسـتند. انقلاب آمریکا در آغاز انقلابی سیاسی و مدنی بـود ولی در نهایت به اقدامات نظـامی کشـیده شد تا این‌که دست آخر به پیروزی رسـید و اعلامیـهٔ اسـتقلال خـود را صـادر کرد و این اعلامیه که در تضـاد با ظلم و سـتم پادشـاهی بریتانیا نوشـته شـده بـود نمایـانگر تمـام اصـول آزادی‌خـواهی و منصـفانهٔ انسـانی یا در یک کلمه لیبرالیسم بود.

بعد از به ثمر رسـیدن انقلاب، ملت جدید در سـال 1787 یک کنوانسـیون قـانون اساسی به راه انـداخت تا به حل مشکلات و تأسیس دولت جدید فدرال بپردازد. نتیجـهٔ این امر قانون اساسی ایـالات متحـده شد که بر پایه سـاختار جمهوری و فـدرال بنا نهـاده شد. منشـور حقـوق ایـالات متحده به سرعت در سال 1789 پی گرفته شد که حقوق

طبیعی بنیادین مشخصی را بر اساس ایده‌آل‌های لیبرال به شهروندان اعطا می‌کرد.

انقلاب فرانسه

صحنه‌ای از حضور زنان در انقلاب فرانسه- سال 1789

سه سال پس از وقوع انقلاب 1789 فرانسه، نویسندهٔ آلمانی، گوته در حین گزارش شکست سربازان پروسی در جنگ والمی می‌نویسد: از این مکان و از این زمان چهارمین دوره در تاریخ جهان شروع شد، و همهٔ شما می‌توانید بگویید که در هنگام تولد این دورهٔ جدید حضور داشته‌اید.[46]ـ تاریخ‌نگاران، متفق‌القول انقلاب 1789 فرانسه را یکی از مهم‌ترین اتفاقات در تاریخ بشر می‌دانند،[47] این انقلاب انقلابی بود که به دوران پیشا مدرن پایان داد.[48]ـ دست‌آوردهای این انقلاب در پیروزی ارزش‌ها و اصول لیبرالی نقش گسترده‌ای داشت. برای لیبرال‌ها این انقلاب لحظهٔ هویتی آنان در نظر گرفته می‌شود، انقلابی که بعد ترها نیز نه تنها نتایج آن بلکه خود این انقلاب توسط تمام لیبرال‌ها مورد تأیید قرار گرفت.[49]ـ پس از به ثمر رسیدن انقلاب فرانسه در 1789 انجمنهای لیبرال گوناگونی شکل گرفتند که به همراه یک گروه سلطنت طلب محافظه کار قصد اصلاحات بنیادین در فرانسه داشتند. پس از این دوره، دوران حکمفرمایی ترور شروع شد که توسط روبسپیرها انجام یافت و بعد از سقوط ایشان ژاکوبن‌های رادیکال کنترل فرانسه را در 1795 در دست گرفتند و تا سال 1799 در قدرت ماندند، زمانی که ناپلئون بر سر قدرت آمد.

ناپلئون بار اول برای پنج سال به قدرت رسید. او در این مدت سعی کرد قدرت را هر چه بیشتر مرکزی کرده و به نظام اداری نظم بخشد. جنگ‌های ناپلئونی که نشان‌گر ایستادن یک کشور انقلابی در مقابل نظام‌های پادشاهی قدیمی اروپا بود، در سال 1805 میلادی شروع شد و برای یک دهه ادامه داشت. چیزهایی که به همراه شمشیرها و چکمه‌ها در این جنگ‌ها به سراسر اروپا گسترش یافت، برهم چیده شدن نظام ملوک الطوایفی، آزادسازی قوانین مالکیت، پایان یافتن حقوق ویژهٔ امرا و شاهان، لغو اتحادیه‌ها، قانونی شدن طلاق، فروپاشی محله‌های یهودی نشین، فروپاشی دادگاه‌های تفتیش عقاید، محو کامل و نابودی امپراتوری مقدس روم، محو دادگاه‌های کلیسایی و اختیارات ویژهٔ مذهبی، استقرار سیستم اندازه‌گیری متریک، و برابری در پیشگاه قانون برای تمام افراد بود.[50]ـ ناپلئون نوشت «مردم آلمان به مانند مردم فرانسه، ایتالیا و اسپانیا خواستار ایده‌هایی برابری‌خواهانه و آزادای‌طلبانه هستند.»[51] آنگونه که برخی تاریخ‌نویسان اشاره می‌کنند، شاید ناپلئون اولین شخصی بود که از کلمهٔ آزادی در معنای سیاسی آن استفاده کرد.[52]ـ او هم چنین از طریق شیوه‌ای حکومت می‌کرد که یکی از تاریخ‌نویسان آن را دیکتاتوری مدرن نامیده‌است، شیوه‌ای که وی مشروعیت قانونی خود را از مشورت مستقیم با مردم در شکل یک همه پرسی به دست می‌آورد.[53]ـ با این وجود ناپلئون همیشه به دنبال پیاده کردن ایده‌آل‌های آزادانه که خود از آن‌ها یاد می‌کرد و به آن‌ها تأکید داشت، نبود. بزرگ‌ترین و پایاترین دستاورد ناپلئون، قانون مدنی بود که با نام خود وی نیز از آن یاد شده و گهگاه آن را کد

ناپلئون می‌نامند. این قانون به عنوان نمونه‌ای برای تدوین قوانین مدنی در سراسر جهان گسترش یافت.[54] البته این قانون همچنین تبعیضات گوناگونی را علیه زنان اعمال می‌کرد و آن تبعیضات را تحت نظم طبیعی توجیه می‌کرد.[54]

پیامدهای انقلاب فرانسه

ژنرال توسیانت لاورتور، یکی از افرادی که با الهام از انقلاب فرانسه توانست‌هائیتی‌ها را از برده داری رها سازد

لیبرال‌ها و آزادی‌خواهان در قرن نوزدهم خواستار توسعهٔ جهان به گونه‌ای بودند که در آن دولت‌ها از مداخله در امور شهروندان خودداری کنند یا میزان دخالت‌های دولت کاهش یابد.[55] آن‌ها قهرمانانه از آزادی‌های منفی دفاع کردند که به معنی فقدان هر گونه اجبار و فقدان موانع خارجی بر سر ارادهٔ شهروندان است. خواستهٔ آن‌ها این بود که دولت را از زندگی خصوصی افراد خارج نگاه دارند.[56] لیبرال‌ها به‌طور پیوسته برای گسترش حقوق مدنی و برای توسعهٔ بازار آزاد و تجارت آزاد در تلاش بودند. این دست عقاید اقتصادی، کمی بعد در کتاب معروف ثروت ملل نوشته آدام اسمیت در سال 1776 میلادی به رشتهٔ تحریر درآمد که سبب تحولی شگرف در زمینهٔ اقتصاد شد. این کتاب دربارهٔ وجود دست نامرئی بازار آزاد در سازوکار تنظیم خویش حرف می‌زد که نیازی به دخالت هیچ عنصر خارجی نداشت.[57] در سایهٔ لیبرالیسم، اقتصاد بازار آزاد در جهان به سختی فراوان در قرن نوزدهم ظهور

یــافت و از همه جا بیشــتر در ایــالات متحــده و بریتانیا فراگیر شد.[58]

صــحنه‌ای مربــوط به دوران قبل از انقلاب صــنعتی و گسترش سرمایه‌داری که نشانگر رنج مـردم در آن زمـان اســت، این انقلاب توانست شــرایط کــاری کــارگران را بهبـود بشـخیده و اسـتانداردهای کـاری را بـالاتر بـرد تا خانواده‌ها دیگر مجبــور نباشــند کودکان‌شــان را بر سر کارهایی طاقت فرسا بفرستند.

از دیـدگاه سیاسـی، لیبرال‌ها به قـرن نـوزدهم همچـون دروازه‌ای نگــاه می‌کنند بــرای دســتیابی به تحقق تمــام آرمان‌هــای انقلاب 1789 فرانسه. در اســپانیا، لیــبرالِز اولین گــــروهی بودند که از واژهٔ لیــــبرال در مفهــــوم سیاسی آن بــرای معـرفی خـود اسـتفاده کردند[59]ـ و سال‌ها برای اعمال قانون اساسی 1812 مبـارزه کردند تا این که سرانجام در 1830 میلادی توانستند بر سلطنت طلبـان پـیروز شـوند و قـانون اساسی مطلـوب و مـورد نظر خــویش را به مرحلــهٔ اجــرای کامل در بیاورند. در فرانســه، انقلاب ژوئیه 1830، توسط سیاست‌مداران و روزنامه‌نگـاران لیـبرال صـورت گـرفت و باقی‌مانـده‌های سـلطنت را در فرانسه به کنــار راند و به انقلابی الهــام بخش برای تمام نقاط اروپا تبدیل شد.

با این وجــــود، شــــکوفایی لیبرالیسم و پیشــــرفت‌های سیاسی در اروپا حــتی بیشــتر از چــیزی بــود که مد نظر انقلاب 1848 میلادی بــــــود. انقلاب‌ها در سراسر امپراتوری اتـریش، ایالت‌هـای آلمـانی و ایتالیا گسـترش یــافت. دولت‌ها به ســرعت ســرنگون شــدند. لیــبرال ناسیونالیست‌ها خواســتار قانون‌هــای اساسی نوشــته،

انجمن‌ها و مجلس‌های نماینده‌ای، حق رای‌های بیشتر و گسترده‌تر و آزادی مطبوعات بودند.[60]

چند دهه بعد از انقلاب فرانسه، لیبرالیسم شکلی جهانی به خود گرفت. کشمکش‌ها میان لیبرال‌ها و محافظه‌کاران در اسپانیا، خود را در کشورهای آمریکای لاتین همچون مکزیک و اکوادور هم نشان داد. از 1857 تا 1861 مکزیک درگیر در یک جنگ خونین اصلاحات شد. یک درگیری خونین داخلی و ایدئولوژیکی که میان لیبرال‌ها و محافظه‌کاران درگرفت.[61] پیروزی لیبرال‌ها در مکزیک منجر به بروز موقعیتی مشابه در اکوادور شد.

گرچه لیبرال‌ها در قرن نوزدهم در سراسر جهان فعال بودند، ولی این بریتانیا بود که در آن جا شخصیت آیندهٔ لیبرالیسم شکل گرفت. بعد از دورهٔ انقلابی در قرن قبل، احساسات لیبرالی در بریتانیا بروز یافت و باعث شد تا در نهایت حزب لیبرال این کشور تأسیس شود. این حزب ارمغان‌آور یکی از تأثیرگذارترین نخست وزیران بریتانیا بود؛ ویلیام اوارت گلدستون که با نام پیرمرد بزرگ هم معروف است.[62] در دورهٔ گلدستون، لیبرال‌ها آموزش را اصلاح کردند، کلیسای ایرلند را تحت قانون 1869 از اختیارات سابق خود محروم کردند، و صندوق‌های رأی مخفیانه را برای انتخابات‌های محلی و پارلمانی به راه انداختند. بعد از گلدستون و بعد از دوره‌ای از چیرگی محافظه‌کاران در سیاست انگلستان، لیبرال‌ها در انتخابات عمومی 1906 با قدرت کامل به عرصهٔ سیاست بازگشتند. پس از این پیروزی تاریخی، حزب لیبرال از لیبرالیسم کلاسیک خود به سمت دولت

رفـاهی آینـدهٔ بریتانیا تغیـیر موضع داد و بـاعث تأسـیس انــواع مختلف بیمه‌هــای درمــانی، بیمه‌هــای بیکــاری، و حقوق بیکاری برای از کار افتادگان شد.[63]ـ این شـیوهٔ جدید لیبرالیسم در قـرن بیسـتم در بیشـتر نقـاط جهـان شیوع یافت.

درگیری‌ها و نوسازی

قرن بیستم شروعی شدید و عجیب برای لیبرالیسم بود. جنگ جهانی اول بـاعث بـروز چالش‌هـایی اساسی بـرای دموکراسی‌های لیـــــــبرال بـــــــود، گرچه در آخر این دموکراسی‌ها پـــیروز میـــدان جنگ بودند و این پـــیروزی فقط مختص به جنگ نبـود بکله در مصـاف با کمونیسم و سـلطنت طلبـان هم پـیروزی از آن لیبرال‌ها بـود. جنگ باعث فروپاشی شـکل‌های سـابق دولت‌ها بـود از جملـه، امپراتوری‌ها و دولت‌های دودمـانی. تعـداد جمهوری‌هـای اروپا در پایــان جنگ به ســیزده رســید، در حــالی که در زمان شروع جنگ این تعداد تنها سه جمهـوری بـود.[64] نمونـــــهٔ این اتفاقـــــات از جمله فروپاشی و شکست سلسـلـه‌های پادشـاهی در روسـیهٔ آن زمـان نـیز اتفـاق افتاد.

عکسی از اعــتراض زنــان در ســال 1935 در راســتای اعطای حق رای به ایشان

افسـردگی شـدید پس از پایـان جنگ به گـونه‌ای بنیـادین جهـــان لیـــبرال را دچـــار تغیـــیر کـــرد. در زمانـــهٔ جنگ نظریه‌هـایی بـرای لیبرالیسـمی جدید وجـود داشت ولی لیبرالیسم مـــدرن به‌طـــور کامل در 1930 به عنـــوان واکنشی به افســـردگی ناشی از جنـــگ، محقق شد که

باعث الهام بخشیدن به اقتصاددانانی چون جـان ماینـارد کیـــنز شد تا رشـــتهٔ اقتصـــاد را به کلی متحـــول کند. لیبرال‌هـــای کلاســـیک همچـــون لودویگ فـــون مـــیزس اقتصـــاددان، از بـــازار کـــاملاً آزاد دفـــاع می‌کردند تا واحدهای مجـزای اقتصـادی قـادر باشـند که به تخصـیص مناسب منــابع خــویش دست بزنند و به عبــارت دیگر در طـول زمـان به اشـتغال کامل و امـنیت اقتصـادی دست یابند.[65]ـ کیــنز پیشــگام حمله‌هــای وســیع به اقتصــاد کلاسیک و پیروان آن بود و بحث می‌کـرد که بـازار کـاملاً آزاد ایــده‌آل نیست و این که در آن زمانــهٔ ســخت بــرای داشـــــــتن اقتصـــــــادی پویا و رو به رشد به مداخله و ســرمایه‌گذاری دولت نیــاز است. بــرای مثـال وقـتی که بازار در تخصیص مناسب منابع شکست بخورد نیــاز است تا دولت وارد اقتصـاد شـود و به نظم دهی آن دست بزند تا زمــانی که بخش خصوصی بتواند به ســازوکار پیشــین خود بازگردد و اقتصاد را از دسـتان دولت بـاز پس گـیرد، این ایـده‌ای بـود که به زعم کیـنز بـاعث افـزایش تولید و بهره‌وری صنعتی می‌شد.[66]

رئیس جمهور فرانکلین روزولت، مرد سال مجلهٔ تـایم در سال 1933

برنامـــهٔ لیبرالیسم اجتمـــاعی که در دورهٔ رئیس‌جمهـــور روزولت در ایالات متحـده انجـام یـافت، گـونه‌ای جدید از لیبرالیسم بود که در بین مردم محبـوبیت بسـیار یـافت.[67]ـ در سال 1933 وقتی روزولت به ریاست جمهـوری رسید، نرخ بیکاری به میزان 25 درصد بود.[68]ـ وضعیت اقتصــاد با توجه به شــاخص تولید ناخــالص ملی به نصف مـیزان خـود در سـال 1929 رسـیده بـود.[69]ـ پـیروزی

روزولت حاکی از خواست مردم آمریکا برای اجرایی شدن برنامه‌هایی برای کار عمومی بود. این بود روزولت توانست در سال 1936 نرخ بیکاری را به ده درصد برساند.[70]. گسترش ویرانی‌ها و نابود شدن اقتصاد کشورها در جنگ جهانی دوم و جدا بودن ایالات متحده از این وضعیت باعث شد تا این کشور از آسیب‌های جدی و رکود ناشی از جنگ در امان بماند. از سال 1940 تا 1941 نرخ تولید ناخالص ملی آمریکا هفده درصد افزایش یافت و نرخ بیکاری برای اولین بار بعد از سال 1929 به زیر ده درصد رسید.[71]. تا سال 1949 دولت موفق شد که بیکاری را تقریباً به‌طور کامل و کارآمدی از بین ببرد.[72]. بیشتر دولت‌های جنگ زده پس از جنگ هم تصمیم گرفتند با دخالت دولت‌ها در اقتصاد خویش وضعیت بحرانی خویش را سامان دهند.

مفاهیم

مدارا

لیبرالیسم از نظر تاریخی با مفهوم تسامح و مدارا ارتباط نزدیکی دارد و برخی نویسندگان معاصر آن را «قلب اساسی لیبرالیسم» دانسته‌اند. از آن‌جا که لیبرالیسم دارای گرایش‌ها و شاخه‌های گوناگونی است، نقش و جایگاه دقیق تسامح در آن مشخص نیست.[73] تسامح از دیدگاه «اصول فراگیر لیبرالیسم» (CDL)، پیش از آن که یک مسئله سیاسی باشد، در رابطه با رفتارهای شخص در محدودهٔ زندگی اوست و مسئله‌ای اخلاقی به‌شمار می‌رود.[74]. از این دیدگاه و بنا بر نظریات جان رالز، تا زمانی که دولت عادل باشد، می‌تواند حدود و ثغور میزان تسامح را در همهٔ امور تعیین کند.[75]. اما

در «لیبرالیسم سیاسی» (PL)، تا زمـــــانی که دولت مشروع باشد، قوانین آن تعیین می‌کند که چه چـیزی باید تحمل شود. این بدان معـنی است که اگر دولت نتوانست با افکار عمومی مطابقت داشته باشد، نباید قــانونی هم داشته باشد که در امور افراد دخـالت کند و این مسـتلزم داشـــتن اســـتقلال سیاسی افـــراد اســـت، گرچه بنا بر لیبرالیسم سیاســی، لــزومی بر اســتقلال اخلاقی آنــان وجـود ندارند.[76]ـ به‌طـور مثـال، فـرض کنید افـرادی با علم بر این که فلان مــذهب مــوجب شستشــوی ذهــنی فرزندانشــان خواهد شــد، به آن گرویدنــد؛ بنا بر اصــول فراگیر لیبرالیسم، این مسئله قابل تسامح نیســت، زیــرا به استقلال فردی شخص لطمه می‌زند، ولی همین مثال از نظر لیبرالیسم سیاسی اشــکالی ایجــاد نخواهد کــرد، مشروط بر این که اسـتقلال سیاسی افـراد حفظ شـود. بنـــابرین در لیبرالیسم سیاسی تنها اســـتقلال سیاسی برای همگان تضمین می‌شـود و توجه به مـدارا و تسـامح بیشـتر از توجه به بـار اخلاقی مسـئله اسـت،[77]ـ زیـرا لیبرالیسم سیاسی به مسـائل متافیزیک (ماوراءالطبیعه) کاری نـدارد.[78]ـ علاوه بر این دو دیـدگاه، «لیبرال‌هـای استقلال‌خواه»، همچون کانتی‌ها، نیز هســتند که به اصل «بد بودن رنج» بـاور دارند و هـدف اصـلی خـود را پایـان دادن به رنج بشر می‌دانند. این یک تعریف خـــــــاص از لیبرالیسم است که «آزادی از آســـیب» را اصـــلی‌ترین ارزش سیاسی می‌داند و لــذا عقیــده دارد تا زمــانی که آسـیبی به دیگـران وارد نشـود، باید همـهٔ رفتارها توسط دولت تحمل شـود، تا کسی آزرده‌خـاطر نگـردد. کشـوری که با چنین دیدگاهی ایجاد شود، به دنبال ایجـاد اخلاق در مردم نیست بلکه آن‌ها را به سوی زنـدگی خودشـان رها

می‌کند و چـنین وضـعیتی مـردم را به زنـدگی با توجه به وجدانشان وا می‌گذار؛ خواه وجدان آن‌ها رشد عقلانی و مستقل داشته باشد یا نتیجه جامعه‌پذیری و تلقین باشد. دولت تنها برای جلوگیری از آسیب رساندن دیگـران وارد عمل می‌شود و قانونی به جز این نخواهد داشت. در این شیوه، به استقلال افراد اهمیت چندانی داده نمی‌شـود.[79]

برابری

اعلامیه حقــوق بشر و شــهروند یکی از اســناد بنیــادین انقلاب فرانسه و تاریخ حقــوق بشر است. اولین بند این منشور می‌گوید:

«انسان‌ها آزاد به دنیا آمده‌اند و آزاد با حقوق برابر باقی خواهند ماند. تفاوت‌هــای اجتمــاعی تنها در صــورتی که صلاح همگانی در میان باشد، می‌توانند وضع شوند.»

به‌طور کلی لیبرالیسم برابری افراد را تأیید می‌کند.[80] اما در حــدود و تعریف برابــری اختلاف نظرهــایی وجــود دارد:

اکثر لیبرال‌ها می‌پذیرند که افراد جامعه بایســتی از نظر سیاسی و دموکراتیک برابر باشــند و هر شــخص از حق رأی مساوی در گـزینش قانون‌گـذاران و مجریـان قـانون برخوردار شود.

همچــنین غــالب لیبرال‌ها معتقدند که تا حــدی باید بین اعضـای جامعه از نظر درجـه، قـدرت و مـنزلت مسـاوات وجود داشته باشد و از این طریق افراد جامعه باید با هم برابر باشند.

برخی از لیبرال‌ها عقیده دارند که برای بنیاد آزادی‌های اساسی و نه صرفاً رسمی، جامعه باید به گونه‌ای تنظیم شود که همگان از امکانات مادی کافی برخوردار باشند و مهارت‌های توسعه یافته داشته باشند تا بتوانند از این آزادی‌ها به‌طور مؤثر استفاده کنند. یعنی اگر کسی می‌تواند به سفری برود، دیگران با شرایط برابر هم بتوانند به آن سفر بروند و فقط عدم تمایلشان بتواند مانع از این کارشان شود. بحثی وجود دارد که برابری در اینجا به معنی داشتن مهارت‌ها و امکانات پایه است یا برابری تام لازم است.

برخی فراتر از برابری فرصت‌ها، خواهان یک هنجار برابری ماهوی فرصت نیز هستند. این در یک فرم ضعیف مستلزم است که همه افراد شرایط و دسترسی یکسانی به آنچه نیاز دارند، داشته باشند. مثلاً چند رقیب دانشجو، بایستی دسترسی برابر به عوامل موفقیت همچون وام‌های دانشگاه، موقعیت کارآموزی و... داشته باشند. در فرم قوی، این امر مستلزم این است که همه افراد با استعداد بومی یکسان و جاه‌طلبی یکسان (فارغ از طبقه اجتماعی، جنسیت و گرایش جنسی، قومیت و نژادشان)، برای موفقیت باید شانس یکسانی در رقابت داشته باشند.

نوع دیگری از برابر که برخی لیبرال‌ها پذیرفته‌اند، مستلزم کمک به افرادی است که وضعیت ضعیف‌تری دارند. این نوع برابری می‌تواند صرفاً خواهان اعطای شرایط مساوی در زمینه‌ای خاص به افراد محتاج باشد، یا برابری در رفاه کامل را طلب کند.[81]

در فلسفهٔ معاصر واژهٔ برابری دو معنا را در بر می‌گیرد؛ یکی به عنوان اصلی توزیعی است و دیگری به صورت یک آرمان است. به صورت کلی برابری در لیبرالیسم از نوع اول است. یعنی در لیبرالیسم، برابری به معنای رسیدن به عدالت نیست، بلکه این منش خواهان برخورداری برابر افراد از حقوق اساسی لیبرال است، که از طریق آن هر شخص در موقعیتی باشد که بتواند بر زندگی خود مسلط شود و تابع هیچ‌کس نباشد.[82]ـ در جامعه‌ای لیبرال انجمن‌هایی که بر افراد مسلط باشند و ساختاری مستبد داشته باشند، مانند کلیساهای کاتولیک و آنگلیکان، تنها در حالتی مجاز تلقی می‌شوند که افراد مجبور به حضور در آن‌جا نباشند و حق ترک انجمن را هر زمانی داشته باشند.[83]

اگر یک جامعه از نظر سیاسی لیبرال دموکراتیک باشد، اعضا فرصت دارند رهبران خود را تعیین کنند یا خلع نمایند. اما یک عضو منفرد نمی‌تواند تصمیم بگیرد که فی‌المثل مالیات خود را پرداخت نکند یا از قانون خاصی تبعیت نکند، زیرا مسائل سیاسی حوزهٔ کنش‌های جمعی هستند و نه تصمیمات صرفاً فردی؛ پس نوع رژیم سیاسی هر چه باشد، تصمیم مقامات سیاسی آن برای همه افراد قلمرو سیاسی مذکور لازم‌الاجرا است. تنها گزینه‌هایی که اعضا در چنین جامعه‌ای دارند، ترک آن قلمرو سیاسی یا تغییر نظام آن (مثلاً شورش، رفراندوم و...) است که مورد دوم می‌تواند خطراتی برای فرد داشته باشد. نظر لیبرال‌ها چنین است که به عنوان یک حوزهٔ عمل جمعی، ایدهٔ تصمیم‌گیری آزادانه افراد نمی‌تواند اعمال شود. بنابرین در قلمرو سیاسی نمی‌توان به راحتی از سلسله‌مراتب اقتدار گریخت. این

سلسله‌مراتب ممکن است در قالب‌های غیر سیاسی، مانند ورزش، تجارت، هنر و... هم اعمال گردد.[84]

برابری در لیبرالیسم با شیوهٔ سلسله‌مراتبی نظام‌های سلطنتی قدیم مغایرت دارد. در حکومت‌های فاشیستی علناً با حقوق لیبرال افراد مخالفت می‌شد و در کشورهای کمونیستی هم آزادی‌ها و برابری افراد مشروط به منافع قشرها ضعیف جامعه توصیف می‌شد. در واقع کشوری که نظام تک‌حزبی داشته باشد، مردم را در مقابل قشر حاکم قرار داده و میان این دو طبقه فاصله‌ای ایجاد می‌کند. گرچه نمونه‌هایی از دموکراسی‌های مهندسی‌شده و غیرلیبرال نیز وجود دارند.[85]

دموکراسی

توماس کریستیانو دموکراسی را دارای ارزش ذاتی می‌داند؛ او در توجیه این ارزش دموکراسی، به چند مورد از نتایج مفید آن اشاره می‌کند: اولاً به کمک دموکراسی ما یک روش جمعی خواهیم داشت تا بتوانیم دربارهٔ یک سؤال تصمیم بگیریم. ثانیاً، عملکرد تصمیم‌گیری سیاسی باعث پیش‌برد منافع مشترک و عدالت در بین افراد می‌گردد، حال آن که تصمیمات الزام‌آور در این فقره اهمیت بیشتری دارند. ثالثاً، همه انسان‌ها دارای منافعی هستند که جهان اجتماعی که در آن زندگی می‌کنند را شکل می‌دهد و این منافع در یک فرایند تصمیم‌گیری دموکراتیک پیشرفت می‌کنند. اما ارزشمندی دموکراسی تنها زمانی صدق می‌کند که در جامعهٔ هدف برابری وجود داشته باشد و حداقل‌های برابری افراد رعایت شوند.[86]

آزادی اقتصادی

آزادی اقتصادی در لیبرالیسم بـدین معناست که هر فـرد بتواند از نیروهای ذهنی و جسمی (دارایی‌هـای شخصی) و هر چیز دیگـری که به صـورت قـانونی به او تعلق دارد، به شـیوه‌ای که دوست دارد اسـتفاده کند و بر این آزادی فقط محـدودیت‌های مشخصی اعمـال شـود. این آزادی فـردی نیـاز به توضـیح دو مسـئله مـالکیت مشـروع دارایی‌هـای غـیر شخصی و محـدودیت‌ها بر اسـتفاده از دارایی‌های مشروع دارد. می‌توان گفت مـالکیت مشـروع فردی بر دارایی‌های غیر شخصی بسیار محدود است و/یا این محدودیت بر استفاده از این‌گونه دارایی‌ها به شـیوه دل‌بخواهی وجود دارد. به‌طور کلی هر شخص از این حق اساسی برخوردار است که «کار» خود را بفروشد یا کـار شخص دیگری را خریـداری کند. اما به هر روی این بـازار آزاد کار نمی‌تواند بدون حـدی از قاعده‌منـدی به درسـتی عمل کند. محـدودیت معمـولی که بر آزادی اقتصـادی اعمـال می‌شـود و تمـام جوامع‌قانون‌مند از پـیروی می‌کنند، جلوگیری از سلطه فردی بر دارایی‌های دیگران با زور یا نیرنگ است. این‌که فرد خـود را در ازای غـذا به بردگی بفروشد نیز به عنوان آزادی اقتصادی به رسـمیت شناخته نمی‌شـود. همچـنین محـدودیت‌هایی بـرای حفظ امـنیت و نـیز مالیـاتی بـرای تـأمین نیازهـای دولت وضع خواهد شد. جـامعه‌ای که در آن تنها این سه محـدودیت اعمـال شـود، جامعه مـورد تأیید لیبرترین‌هاست. افـراد بابت نقض قراردادها یا ضرر به دیگـران مؤاخـذه خواهند شد اما دولت بـرای مـواردی که منجر به رفـاه عمـومی شوند (مثلا حمایت مالی از فقرا) دخالت نخواهد کـرد. با

این حـــال هیچ جـــامعه‌ای را در حـــال حاضر در این معنا نمی‌توان لیبرترین نامید.[87]

دولت‌های لیـبرال در جهـان امـروز بودجه خـود را صـرف مسـائلی مثل تحصـیل یا رشد اقتصـادی کشـور می‌کنند. این هزینه‌ها با استفاده از مالیات ممکن می‌شود و بـدین تــرتیب می‌تــوان آن را نــوعی محــدودیت اقتصــادی به حساب آورد زیرا افراد نمی‌توانند انتخاب کنند با پولی که به عنـوان مالیـات پـرداخت کرده‌انـد، چه کنند. همچـنین بیشـــتر دولت‌هـــای لیـــبرال حاضر محـــدودیت‌هایی بر قراردادهـای مـابین کـارگر و کارفرما جهت حفظ منـافع کارگر (مثل حـداقل حقـوق، سـاعات کـار و غـیره) وضع کرده‌اند. این محدودیت‌ها نیز قیم مآبانه و غیر لیـبرال به نظر می‌رســند اما یک برداشت لیبرالیســتی آن است که این محـدودیت‌ها بـرای فراهم‌کـردن شـرایط مـورد نیـاز کارگران جهت دفاع از منافع خودشان ضروری است.[ج] دسته دیگر از محدودیت‌هایی که بر آزادی اقتصادی افراد وضع می‌شـود، در جهت منفعت عمـومی است. بر خلاف اســتدلال در پس بــازار آزاد (اینکه بازارهــای آزاد نتیجه بهتری بـرون می‌دهند)، در این مواقع اسـتدلال می‌شـود بازار آزاد در ربط با تأمین منـافع عمـومی نـاتوان است. هوای پاک یا تأمین نظم توسط پلیس از این قبیل است. مشخصه‌های این موارد غیر رقابتی و همگـانی بـودن آن است؛ غیر رقـابتی است زیـرا اسـتفاده از آن توسط یک نفر، باعث نمی‌شود سهم دیگران کـاهش پیـدا کند و نـیز همگـانی است زیـرا در صـورت وجـود هـوای پـاک، کسی نمی‌تواند دیگران را از آن محروم کند. در چنین وضعیتی، انگـیزه اقتصـادی بـرای تـأمین منفعت عمـومی بـاقی نمی‌ماند زیـرا نمی‌تـوان آن را به کسـانی که بهـایش را

می‌پردازند، محدود کرد. بدین ترتیب، اگر منافع عمومی به بازار آزاد واگذار شود، تأمین نمی‌شود یا کیفیت لازم را نخواهد داشت. راه‌حل آسان، وضع مالیات بر کسانی است که از آن منفعت عمومی بهره‌مند می‌شوند. در کنار موارد ذکر شده، محدودیت‌های اقتصادی دیگری نیز در جوامع لیبرال وجود دارد که شاخص‌ترین آن، دریافت مالیات بیشتر از اعضای ثروتمندتر جامعه است که با هدف ارتقای برابری در جامعه انجام می‌شود.[88]

آزادی جنسی

چون لیبرال‌ها معتقدند افراد بالغ باید در اداره زندگی خود تا حد ممکن آزاد باشند، نتیجتاً نباید بر روابط جنسی که با رضایت طرفین بزرگسال انجام می‌شود، محدودیت قانونی وضع شود. این وضعیت در اروپا و آمریکای شمالی برقرار است و نیز در بیشتر کشورهای اروپایی رابطه جنسی با اعضای نزدیک خانواده (اصطلاحا «محارم») از نظر قانونی منعی ندارد. با این حال، این آزادی شامل کودکان و نوجوانان نمی‌شود. همچنین کنش‌های جنسی در فضاهای عمومی نیز غیرقانونی است. به‌طور کلی در طول تاریخ روابط جنسی بین افرادی که قانوناً مزدوج بودند و نیز همجنس‌گرایان در بیشتر کشورها با مجازات روبرو می‌شد. بیشتر کشورهای اروپایی طی قرون 19 و 20 قوانین ضد همجنس‌گرایی را ملغی کردند اما در تعداد کثیری از ایالات آمریکا تا سال 2003 پا بر جا بودند. ممنوعیت زنا اول بار به سال 1857 توسط بریتانیا لغو شد و زان پس بسیاری از ممالک غربی دیگر نیز چنین کردند اما در 21 ایالت آمریکا روی کاغذ جرم محسوب

می‌شوند هر چند آن را اجرا نمی‌کنند.[چ] البته هنوز هم در برخی کشورها مجازات‌های سنگینی برای آن وجود دارد. به‌طور نمونه در کشورهای اسلامی مثل سومالی، جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی می‌تواند با مجازات مرگ روبرو شود.[89]

قوانین جهت محدودسازی روابط جنسی بیشتر متوجه زنان است تا مردان. در گزارش گروه تبعیض علیه زنان در قانون و عمل سازمان ملل، ذکر شده منظور از قوانین ضد روابط جنسی بین دو فرد غیر مزدوج، صرفاً رابطه بین یک زن متأهل با مردی که شوهرش نیست، است. این به خصوص در ممالک اسلامی مشهود است چرا که مردان اجازه دارند علاوه بر زنان و کنیزهایشان، با زنان دیگر نیز آمیزش جنسی داشته باشند به گونه‌ای که زنا محسوب نشود. در دستگاه‌های قضایی برخی از این کشورها، مثل سومالی و پاکستان، قانون زنا حتی در صورتی که زن رضایت به انجام رابطه نداشته باشد هم اعمال می‌شود. به عنوان مثال، در سال 2008 یک دختر 13 ساله اهل سومالی که توسط دو مرد مورد تجاوز واقع شده بود، به جرم زنا با حکم قانون سنگسار شد. تمرکز این قوانین بر زنان از ماهیت مردسالارانه جوامع ناشی می‌شود زیرا تا به عنوان مثال مردان بتوانند مطمئن شوند فرزندانشان حتماً از نسل خودشان هستند. یک قاضی ارشد انگلیسی در سال 1707 در دفاع از چنین قوانینی رابطه زن متأهل با مردی غیر از شوهرش را «بالاترین تعرض به ملک شخصی» یک نفر نامید.[ح] ظهور فمینیسم و برداشته‌شدن قوانین مردسالارانه در جوامع غربی از نتایج لیبرال‌سازی روابط جنسی بود.[90]

دین

در اروپای پیرو کلیسای کاتولیک قرن پنجم میلادی، پاپ ژلازیوس یکم دکترین «دو قاعده» را بنا نهاد، که طبق آن اقتدار مقدس کلیسا و قدرت سیاسی امپراتوران ساختارهای متمایزی بودند و تفاوت اساسی این دو نهاد این بود که صلاحیت رسیدگیشان مربوط به دو حوزهٔ متفاوت از فعالیت انسانی بود. این آموزه فرض می‌کرد که کلیسا در سراسر قلمرو سوژه یکپارچه باشد و این که مردم آن‌جا همگی پیرو کلیسا باشند. دولت و کلیسا بنا بر آموزهٔ مذکور با هم تلاش می‌کردند هدف به کمال رساندن فضیلت‌ها و تقوای مردم را پیش‌رو گیرند. دو قاعده زمانی به چالش کشیده شد که در میان مسیحیان شکاف مذهبی روی داد و در مناطقی از اروپا مردم پیرو پروتستان شدند. در متمم اول قانون اساسی ایالات متحده آمریکا دکترین دو قاعده رد شد و ایجاد قوانینی که آزادی دینی شهروندان را نقض کنند، منع شد. از آن پس جدایی دین از سیاست در کشورهای غربی معمول گردید. با این حال هنوز هم در لیبرال دموکراسی‌های کنونی اختلاف نظرهایی وجود دارد که مرز آزادی‌های مذهبی و جدایی دین و سیاست تا چد حدی است. این مسئله‌ای است که هنوز هم دادگاه‌ها و قانون‌گذاران با آن درگیری‌هایی دارند. به طور مثال ممنوعیت حجاب اسلامی در فرانسه، یا کمک مالی دولت امریکا به مدارسی که آموزه‌های مذهبی به دانش‌آموزان ارائه می‌کنند، مواردی بحث‌برانگیز در کشورهای سکولار بوده‌اند. [91]

در سطح جهان

از لیبرالیسم غالباً به عنوان ایدئولوژی دوره‌های مدرن یاد می‌شود.[92][93]ـ از نظر سیاسی، لیبرال‌ها در سراسر جهان به‌طور گسترده سازمان یافته‌اند. احزاب، اندیشکده‌ها و دیگر نهادهای لیبرال در خیلی از کشورها رایجند گرچه بر پایهٔ جهت‌گیری ایدئولوژیکشان از جنبش‌های متفاوتی دفاع می‌کنند. احزاب لیبرال ممکن است بسته به مکان شان چپ میانه، میانه‌گرایی، یا راست میانه باشند.

می‌توان آن‌ها را بسته به پایبندی به لیبرالیسم اجتماعی یا لیبرالیسم کلاسیک تقسیم کرد، گرچه همهٔ احزاب و افراد لیبرال تشابهاتی پایه‌ای دارند، منجمله حمایت از حقوق مدنی و دموکراسی.

نقد

لیبرالیسم از جانب هر دو طیف چپ و راست مورد نقد واقع شده‌است. در قرن 19 کارل مارکس و دیگر کمونیست‌ها اهمیت مالکیت خصوصی و اقتصاد بازار آزاد در لیبرالیسم را مورد نقد قرار دادند و نیز دموکراسی لیبرال و بسیاری آزادی‌های شخصی که لیبرال‌ها حیاتی حسابشان می‌کردند را رد کردند. محافظه‌کارانی مثل سمیوئل تیلور کولریج به دفاع از کلیسا و ساختار طبقاتی موجود برخاستند و به نقد دولت محدود که وظیفه حفاظت از آزادی‌های شخصی و اقتصاد بازار آزاد را داشت پرداختند. فلاسفه کمال‌گرای آلمانی قرن 19 و اوایل قرن 20، مثل هگل، شوپنهاور، نیچه وهایدگر نیز لب به انتقاد برخی از عناصر لیبرالیسم گشودند. در جوامع لیبرال دوره معاصر نیز انتقادات از لیبرالیسم به طرق مختلف وجود دارد.[94]

به عقیده محافظه‌کاران سنتی عصر حاضر، اولویتی که لیبرال‌ها به خودمختاری شخصی می‌دهند و نیز مخالفتشان با قیم مآبی، اغراق‌شده و برای نظم اجتماعی و «رسوم ضروری» جامعه مثل دین، ازدواج، خانواده، میهن‌پرستی و احترام به حاکمیت دولت مخرب است. اینان می‌گویند ذات انسانی مشکل‌دار است و حتی در شرایط مساعد نیز همیشه به سمت خیر گرایش ندارد. نتیجتاً نباید لزوماً خطاها را از چشم محیط و عدم موجودیت خودمختاری شخصی دید. در نظر اجتماع‌گرایان، عدم تعهد لیبرالیسم به یک برداشت غالب از خیر مشترک انسانی سبب سرگردان بودن آن شده‌است و حتی توجیه فلسفی مناسبی برای حقوق و آزادی‌هایی که لیبرال‌ها می‌خواهند از آن دفاع کنند، ندارد. نتیجتاً، لیبرالیسم را استوار بر «آزادی منفی» می‌یابند که جوامعی متشکل از انسان‌های خودخواه به دنبال امیال شخصی و فاقد وحدت اجتماعی می‌آفریند. از نقطه نظر لیبرال‌ها، یک هدف اجتماعی مشخص برای وحدت اجتماعی نه مطلوب است و نه ضروری؛ بلکه در یک جامعه لیبرال، اهمیتی که به عدالت داده شده‌است، مبنای وحدت اجتماعی است و شهروندانی با اهداف مختلف می‌توانند از نهادهای حافظ آزادهای شخصی، برداشت‌های مختلف از خیر و شیوه‌های زندگی متنوع دفاع کنند. بسیاری اجتماع‌گرایان با بیشتر نهادها و حقوق لیبرال (به غیر از برخی از آزادی‌های اقتصادی که لیبرال‌های کلاسیک و لیبرترین از آن‌ها پشتیبانی می‌کنند) موافق هستند. نقد اصلی آنان نسبت به لیبرالیسم، آنچه عدم توانایی لیبرال‌های کانتی، فایده‌گرا

و لیـــبرترین درآمیختن ارزش‌هـــای جامعه با لیبرالیسم خوانده می‌شود، است.[95]

برخی فلاسـفه از جمهوری‌خـواهی به عنـوان جـایگزینی بـرای لیبرالیسم نـام برده‌اند اما تفـاوتی که بین این دو قائل هستند مبهم است. اینان از «آزادی در معنای عـدم سـلطه» به جـای آزادی منفی لیـبرال به عنـوان سـتون جمهوری‌خـواهی نـام می‌برند. در میـان چپ‌هـا، کـارل مارکس معتقد بود تفکراتی مثل عدالت، حقوق فـردی و توزیع عادلانه ثـروت که لیبرالیسم را شـکل می‌دهنـد، در واقع توهم و «زباله کلامی» هسـتند. چهره‌هـای شـاخص مکتب فرانکفـورت، مثل مـاکس هورکهـایمر، تئـودور آدورنـو، هربـرت مـارکوزه و دیگـران مفهـوم عـدالت و حقوق فردی لیـبرال به عنـوان توهمـاتی ایـدئولوژیک را گسـترش دادند و امـروزه نـیز در نقـدهای مارکسیسـتی لیبرالیسم کـاربرد دارد. علی‌رغم این، یورگن‌هابرمـاس که روزگـــاری آخـــرین مارکسیست برجســـته مکتب فرانکفورت به حساب می‌آمد، نهایتـاً از لیبرالیسم چپ و دموکراسی مشروطه دفاع کرد.[96]

در نظر فمینیست‌های منتقد لیبرالیسم، آزادی اتحادیه‌ها و ادیـــان تحت لیبرالیسم منجر به حفـــاظت از عقاید و نهادهایی (مثل ازدواج و ساختار سنتی خانواده) می‌شود که جنسیت‌زدگی علیه زنـان را تقـویت می‌کنند و مسـبب تضـــعیف برابـــری اجتمـــاعی و سیاسی هســـتند. جـــان اســـتوارت میل اعتقـاد داشت خـانواده مهم‌تـرین مکتب جهت شـکل‌دهی به شخصـیت، اخلاق و نظـرات سیاسی کودکـان است و نتیجتـاً، برابـری اجتمـاعی جنسـیت‌ها تا زمـانی که کـودک برابـری را در خـانواده خـودش نبینـد،

ممکن نیست. میـــل، رالز و تعـــدادی دیگر از لیبرال‌ها معتقد بودند اگر به زنـان حقـوق و فرصت برابر سیاسی و غیره داده شود، نگاه جامعه نسبت به برابری جنسـیتی تغییر خواهد کرد. اما به عقیـده بسـیاری از فمینیست‌ها، این اقـــدامات به همـــان انـــدازه در از بین‌بـــردن جنسـیت‌زدگی مـؤثر بـوده که آزادی بیـان نژادپرسـتی را معـــدوم کرده‌است. فمینیست‌های لیـــبرال نـــیز تلاش کرده‌اند به این انتقـادات جـواب دهنـد؛ به نظر آنـان، هر چند هنـــوز در بـــالاترین ســـطوح رســـمی و نـــیز در خانواده‌هـای با دیـدگاه‌های مـذهبی و اجتمـاعی سـنتی، نابرابری جنسیتی مشهود است، اما نگاه جامعه نسبت به حضور زنان در مناصب اجتمـاعی تغیـیر کرده‌است و نـیز مــردان تمایل بیشــتری به انجــام وظــایف خانه نشــان می‌دهند. با این حـــال، از آن‌جا که باورهـــای ســـنتی و روابط اجتمـاعی تحت حفـاظت آزادی‌هـای لیـبرال (مثل آزادی‌های دینی و غـیره) هسـتند، دربـارۀ منجر شـدن به این روند به برابری جنسیتی تردید وجـود دارد. در واقـع، این یکی مهم‌ترین منازعـات درون لیبرالیسم است زیـرا لیبرال‌ها باید میان تعهدشان به برابـری اجتمـاعی و نـیز حفاظتشـان از آزادی‌هـای اساسی مصـالحه ایجـاد کنند.[97]

یادداشت‌ها

با کلیســـای ارتـــدکس شـــرقی که یکی از شـــاخه‌های مسیحیت است اشتباه نشـود. ارتـدکس از نظر لغـوی به معنای «راست‌آیین» است

معیشت به معنای داشتن چیزهـایی است که نداشتنشـان منجر به رنج جسمانی می‌شود

فزونی به معنای بیشتر کردن اسباب خوشحالی است

زیرا دادن یک پوند به فردی فقیر، او را شاد می‌کند اما دادن همان مقدار پول به فردی ثروتمند، باعث شادی‌اش نمی‌شود

خودمختاری شخصی در نظر راز به معنای کنترل فرد بر زندگی شخصی‌اش است

محدودیت‌های قیم مآبانه مشابه دیگری نیز وجود دارد، مثل قانون حفاظت از حقوق مشتری و قوانین مبارزه با تبعیض

در سال 2001 مردی اهل ایالت ویرجینای آمریکا به دلیل زنا 125 دلار جریمه شد

بدین ترتیب برداشت می‌شود اگر زن مجرد باشد، دیگر تعرض به ملک شخصی به حساب نمی‌آید

پانویس

نقل از فرهنگ علوم اجتماعی-باقر پرهام و همکاران-نشر مازیار ص 10

Harper, “Liberal”, Online Etymology Dictionary.

Freeman, Oxford Research Encyclopedia of Politics, 4.

Charvet, “Liberal Theories”, Liberalism: The Basics, 137–139.

Charvet, “Liberal Theories”, Liberalism: The Basics, 137–139.

Charvet, “Liberal Theories”, Liberalism: The Basics, 139–140.

Young, p. 24.

Young, p. 25

Young, p. 45.

Gray, p. xii.

Wolfe, pp. 33-6.

Young, pp. 30–1.

Young, p. 30.

Young, p. 31.

Young, p. 32.

Young, pp. 32–3.

Gould, p. 4.

Young, p. 33.

Wolfe, p. 74.

Adams, pp. 54–5.

Wempe, p. 123.

Adams, p. 55.

.Adams, p. 58

http://www.granvilleislandpublishing.com/our_titles/politics/new_liberalism.html[پیوند مرده]

.Young, p. 36

.Wolfe, p. 63

.Young, p. 39

.Young, pp. 39–40

.Young, p. 40

.Young, pp. 42–3

.Young, p. 43

.Young, p. 44

Ryan, A Companion to Contemporary Political Philosophy, 146–147.

Charvet, “Libertarian Theories”, Liberalism: The Basics, 143–145.

Charvet, “Libertarian Theories”, Liberalism: The Basics, 146–147.

Charvet, “Utilitarian Theories”, Liberalism: The Basics, 153–154.

Charvet, “Utilitarian Theories”, Liberalism: The Basics, 154–159.

Charvet, “Contemporary Theories”, Liberalism: .The Basics, 175–179

Charvet, “Contemporary Theories”, Liberalism: .The Basics, 184–185

Charvet, “Contemporary Theories”, Liberalism: .The Basics, 191–194

Emil J. Kirchner, Liberal Parties in Western Europe, "Liberal parties were among the first political parties to form, and their long-serving and influential records, as participants in parliaments and governments, raise important questions... ", Cambridge University Press, 1988, ISBN 978-0-521-32394-9

J. Budziszewski, The nearest coast of darkness: a vindication of the politics of virtues, Cornell .University Press, 1988

Johnson, p. 28. Dante was not just a medieval man, he was a Renaissance man too. He was highly critical of the church, like many so .scholars who followed him

Colton and Palmer, p. 75. They might wish to manage their own religious affairs as they did their other business, believing that the church hierarchy was too much embedded in a feudal,

baronial, and monarchical system with which .they had little in common

Historians Colton and Palmer characterize the period in the following light:The unique thing about England was that Parliament, in defeating the king, arrived at a workable form of government. Government remained strong but came under parliamentary control. This determined the character of modern England and launched into the history of Europe and of the world the great movement of .liberalism.Colton and Palmer, p. 171

.Coker, p. 3

.Frey, Foreword

.Frey, Preface

.Ros, p. 11

.Colton and Palmer, pp. 428–9

.Colton and Palmer, p. 428

Colton and Palmer, p. 428

.Lyons, p. 111

.Lyons, p. 94

.Heywood, p. 47

Heywood, pp. 47–8

.Heywood, p. 52

.Heywood, p. 53

.Colton and Palmer, p. 479

.Colton and Palmer, p. 510

.Stacy, p. 698

.Cook, p. 31

.Heywood, p. 61

.Mazower, p. 3

.Shaw, pp. 2–3

.Colton and Palmer, p. 808

Whitfield, p. 485. But before Franklin D. Roosevelt, no politician had won such popular approval for a program of reforms that drew so systematic a conclusion from the drastic structural changes in industry and society. Social liberalism, which dictated domestic politics from the New Deal into the 1960s, marked the limits of welfare state activity as determined and limited by the individualistic .political culture of the United States

.Auerbach and Kotlikoff, p. 299

.Dobson, p. 264

Gene Smiley, Recent Unemployment Rate Estimates for the 1920s and 1930s, Journal of Economic History, Juni 1983, Vol. 43, Nr. 2, .Seite 487–93

.Knoop, p. 151

.Rivlin, p. 53

.andrew jason cohen, p. 189

.andrew jason cohen, p. 191

.andrew jason cohen, p. 194

.andrew jason cohen, p. 196

.andrew jason cohen, p. 196–197

.andrew jason cohen, p. 190

.andrew jason cohen, p. 200–203

.John charvet, p. 79

.richard arneson, p. 212–214

.John charvet, p. 80

.John charvet, p. 80–81

.John charvet, p. 81–82

.John charvet, p. 82–83

.thomas christiano, p. 238–239

Charvet, “Economic Freedom”, Liberalism: The .Basics, 41–42

Charvet, “Economic Freedom”, Liberalism: The .Basics, 42–50

Charvet, “Sexual Freedom”, Liberalism: The .Basics, 55–56

Charvet, “Sexual Freedom”, Liberalism: The .Basics, 56–58

Wolterstorff, “Liberalism and religion”, The .Cambridge Companion to Liberalism, 282-286

.Wolfe, p. 23

.Adams, p. 11

Freeman, Oxford Research Encyclopedia of .Politics, 29

Freeman, Oxford Research Encyclopedia of .Politics, 29–30

Freeman, Oxford Research Encyclopedia of .Politics, 31

Freeman, Oxford Research Encyclopedia of .Politics, 31–32

منابع

Wall, Steven (2015). The Cambridge Companion to Liberalism. Cambridge University .Press

Fawcett, Edmund (2014). Liberalism: The Life .of an Idea. Princeton University Press

Charvet, John (2019). Liberalism: The Basics. .Routledge

Dagger, Richard (2020). "Liberalism". Encyclopædia Britannica. Encyclopædia .Britannica, Inc

Ryan, Alan (1993). "Liberalism". A Companion to Contemporary Political Philosophy. .Blackwell Publishing

Chapman, Mark D. (2004). "Protestantism and Liberalism". The Blackwell Companion to .Protestantism. Blackwell Publishing

Gamble, Andrew (2017). "Liberalism". The Blackwell Encyclopedia of Sociology. Blackwell .Publishing

Chaves, Elisabeth (2017). "Liberalism". The Wiley-Blackwell Encyclopedia of Social Theory. .Blackwell Publishing

Courtland, Shane D.; Schmidtz, David (1996). "Liberalism". Stanford Encyclopedia of Philosophy. Stanford University.

Freeman, Samuel (2017). "Liberalism". Oxford Research Encyclopedia of Politics. Oxford University Press.

برای مطالعهٔ بیشتر

بشیریه، حسین (1378)؛ تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه کاری؛ تهران: نشر نی.

لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن، جان سالوین شاپیرو، ترجمه محمد سعید حنایی، تهران: نشر مرکز، 1380.

کونـل، راین‌هـارد (1357)؛ لیبرالیسـم، ترجمه منـوچهر فکری ارشاد تهران: نشر توس

ماتریالیسم

مـــاده‌گرایی، ماده‌بـــاوری[1][2][3]ـــ یا ماتریالیسم (به انگلیسی: Materialism)، به دیدگاهی گفته می‌شود که می‌گوید هر آنچه در هســتی وجــود دارد مــاده یا انــرژی است و همــهٔ چیزها از مــاده تشــکیل شــده‌اند و همــهٔ پدیــده‌ها (از جمله آگــاهی) نتیجــهٔ برهم‌کنش‌هــای مــادی است. به عبــارت دیگــر، مــاده تنها چــیز است و واقعیت عملاً همــان کیفیت‌هــای در حــالِ رخ دادنِ مــاده و انــرژی است.[4] ماتریالیسم ارتباط نزدیکی با فیزیکالیسم،[5] دارد، این دیــدگاه می‌گوید که تمــام آنچه وجــود دارد، در نهــایت فــیزیکی است. شــکل فلســفی فیزیکالیسم که با نظریه‌هـــــای علـــــوم فـــــیزیکی تکامل یافته است از ماده‌باوری تــاثیر گزفته اســت، تا مفــاهیم پیچیــده‌تری از فــیزیکی بــودن را شــامل کند ماننــده ماده‌هــای معمــولی (مثلاً زمان، انرژی‌ها و نیروهای فیزیکی و ماده تاریک).[6]ـــ بنـــــابراین، بـــــرخی اصـــــطلاح فیزیکالیسم را بر ماتریالیسم ترجیح می‌دهند، در حالی که بــرخی دیگر این اصطلاحات را مثل این‌که مترادف باشند، به کار می‌برند. ماتریالیسم یک مکتب فلســـــفی می‌باشد که در مقابل مکتب ایدئالیسم مطـــرح شده‌است. شـــاخه‌های مهم آن ماده‌باوری مکــانیکی و ماده‌بــاوری دیــالکتیکی می‌باشــند. ماتریالیسم مکانیک را فویربـــاخ بنیان‌گـــذاری کـــرد و ماده‌باوری دیالکتیک توسط مارکس بنیان گذاشته شد.

محتویات

1دوران معاصر

2جهان، مادی است

3ماده به مثابهٔ مقولهٔ فلسفی

4جهان قدیم است

5نظری به حکمت ایرانی در زمینهٔ مـادی بـودن و قـدمت جهان

6مقوله مـــاده روابط آن با درجه شناســـایی‌های علمی بشر

7تعریف مقولهٔ فلسفی ماده

8ایدئالیسم و مکاتب وحدت وجودی

9حل ماتریالیستی مسئله: وحـدت جهـان در مـادی بـودن آن است

10وحدت مادی جهان و علوم طبیعی

11اهمیت علمی تز وحدت مادی جهان

12جستارهای وابسته

13پانویس

14پیوند به بیرون

دوران معاصر

فیلســـوف قـــاره‌ای معاصـــر، ژیل دلـــوز تلاش کـــرده تا ایده‌های ماتریالیسم کلاسیک را دوبـاره اصـلاح و تقـویت کند.[7] نظریه پردازان معاصر مانند مانوئل دلداندا که با این ماتریالیسم نیرومند کار می‌کنند، در اقناع به عنـــوان مادی گـرای جدید طبقه‌بنـدی می‌شـوند.[8] ـ ماتریالیسم جدید با ارائه دوره‌هـــایی با موضـــوع‌های متفـــاوت، در

دانشگاه‌های بزرگ جهان، و همچنین کنفرانس‌های متعدد، مجموعه‌های ویرایش‌شده و مونوگراف‌های اختصاص یافته، زیرشاخه تخصصی دانش خود را ساخته‌اند.

کتاب ماده پر جنب‌وجوش (در سال 2010)ـ جین بنت به ویژه در بازگرداندن نظریه‌های هستی‌شناسی مونیستی و حیات‌گرایی به یک دام نظری انتقادی تحت سلطه نظریه‌های زبان و گفتارهای پساساختارگرایانه بسیار موثر بوده است.[9]ـ محققانی مانند مل ی.چن و زکیه ایمان جکسون، مجموعه‌ایی از ادبیات ماتریالیستی نو را به دلیل غفلت در پرداختن به ماده و نژاد و به ویژه جنسیت مورد انتقاد قرارداده‌اند.[10][11]

دانشمند متیس زوئی تاد و همچنین موهاک (قبیله خرس‌ها، شش کشور) و دانشمند آنیشینابا ونسا واتس [12]ـ جهت‌گیری استعمار را در ماده‌گرایان در عصر"جدید" میبینند.

جهان، مادی است

این بخش به هیچ منبع و مرجعی استناد نمی‌کند. لطفاً با افزودن یادکرد به منابع قابل اعتماد برطبق اصول تأییدپذیری و شیوه‌نامهٔ ارجاع به منابع، به بهبود این بخش کمک کنید. مطالب بدون منبع ممکن است به چالش کشیده شوند و حذف شوند.

اشیای بی‌نهایت زیاد و متنوعی انسان را احاطه کرده‌است که برخی از آن‌ها از کوچک‌ترین ذرات اتم گرفته تا عظیم‌ترین ستارگان کیهانی بی‌جان هستند و برخی دیگر از ساده‌ترین موجودات تک‌سلولی گرفته تا

بغرنج‌ترین و رشدیافته‌ترین جانوران که انسان باشد جان دارند. این اشیاء بی‌نهایت متفاوت دارای خواص گوناگون هستند. بشر در طول تاریخ و در نتیجهٔ آزمایش‌های پیاپی خود با پیشرفت دانش وگسترش فعالیت‌های پراتیک خویش کم‌کم دریافت که هر قدر هم اشیاء و خواص شان گوناگون باشد با این همه آن‌ها دارای مبانی مشترکی هستند. در دوره‌های باستان گروهی از فلاسفهٔ یونان باستان این مبنای مشترک یا اساس جهان و پایه واقعیت را این یا آن شیء مثلاً آب یا آتش می‌دانستند. نزد متفکران باستانی چین و هند نظیر همین عوامل دو، چهار یا پنجگانه بوده‌است و در ایران کهن نیز عقیده مربوط به وجود چهار آخشیج (یا عنصر ماه): آب، هوا، آتش، خاک یا طبایع چهارگانه: گرمی، خشکی، سردی وتری با رخنه از منابع هندی و یونانی رایج بوده‌است.

زروانیان، «زروان بیکران» یا گیتی‌ماده را عنصر نخستین می‌دانستند که تمام موجودات از آن پا به عرصهٔ وجود نهاده‌اند. دمکریت فیلسوف بزرگ یونان باستان می‌گفت اصل جهان از یک عنصر تجزیه ناپذیر است که از ترکیب آن، اشیاء مختلف پدید می‌آید و آن را «اتم» (ا به معنای نفی، تم از واژه بریدن و قطع کردن) یا «بخش ناپذیر» (در اصطلاح فلسفی ما- جزءِ لایَتَجَزی) نامید.

ماتریالیسم کارتزینی

با تکامل اندیشه بشری این کشف بزرگ به عمل آمد که آن پایه مشترک و اساسی عمومی را نباید با اشکال مختلف اشتباه کرد، بلکه این نتیجه فلسفی حاصل شد؛

که در درجه اول همه اشـیاء جهـان در این اصل شـریکند که به خودی خود و مستقل از انسان، مستقل از تفکر و اندیشه و احساسـات و تمـایلات انسـان، یعـنی به‌طـور عینی، وجود دارند. مثلاً علوم طبیعی ثابت کرده‌است که میلیون‌ها سال قبل از پیـدایش هر گونه موجـود زنـده‌ای زمین و اجرام کیهانی وجود داشـته‌اند و این خـود نشـان می‌دهد که طـبیعت عیـنی اسـت، مسـتقل از انسـان و شعور اوست. به عبارت دیگر این عقل نیست که ماده را خلق کرده، بلکه در کره زمین تکامل چندین میلیارد سالهٔ مـاده است که منجر به پیـدایش شـعور و خـرد انسـانی شده‌است.

پراتیک بشری، آزمایش و تجربهٔ روزانه، فعـالیت تولیـدی و علـوم طـبیعی با تمـام دسـتاوردهای خـود به ما نشـان می‌دهد که جهان به‌طور عینی وجود دارد. عیـنیت جهـان یعـنی وجـود آن در خـارج و مسـتقل از شـعور و اراده و خرد به معنـای آن است که جهـان مـادی است. این کلمه معنای فلسفی دیگری ندارد.

از نگـاه تـاریخی دانش ما متـأثر از شـرایط اقتصـادی و اجتمـاعی ما است. در این زمینه تولید اجتمـاعی نقش بزرگی را بازی می‌کند. تولید اجتمـاعی تعیین‌کننـده‌ترین عامل در شناخت بشر است. به این معنی که شـناخت ما بر اسـاس رشد تولید اجتمـاعی ما رشد می‌کند. به این اسـاس رشد تولید اجتمـاعی را می‌تـوان به دو مرحله تقسـیم کـرد. یکی تولید اجتمـاعی طـبیعی و دوم تولید اجتمـاعی دسـتی یا صـنعی. در تولید اجتمـاعی طـبیعی قـوای طـبیعی نقش مهمی را بـازی می‌کنند. تولید اجتمـاعی طـبیعی در سه دوره تولید تـاریخی بازتـاب

یافته‌است. در سه دوره تاریخی کمون اولیه، برده داری و فئودالیسم، شیوه تولید شیوه طبیعی بوده‌است. در تمام این دوره‌های تاریخی قوای طبیعی در رشد تولید و اساس تولید نقش مهمی را بازی نموده‌است. از این رو بشر در این سه دورهٔ تاریخی به قوای طبیعی متکی بوده‌اند. این اتکا به قوای طبیعی در نحوهٔ تفکر آنان نقش مهمی را بازی می‌نموده‌است. آنان به هر نحو خود را مدیون قوای طبیعی می‌دانسته‌اند. هر گونه تفکر آزاد و انسانی ناممکن بوده‌است.

در دورهٔ تاریخی بورژوازی تولید صنعتی بوده‌است. در این دورهٔ تاریخی دیگر بشر به قوای طبیعی متکی نیستند. از این رو می‌توانند مستقل از قوای طبیعی عمل و فکر کنند. این دوره را می‌توان دوران آزادی انسان از قوای طبیعی و دوره تفکر آزاد انسانی نامید. بشر با شکل‌گیری این دورهٔ تاریخی بوده‌است که توانسته‌است آزادانه فکر کند. به همین خاطر آغاز این دوره با آغاز رنسانس انسانی مزین گردیده‌است. صرفاً با آغاز این دوره بود که انسان توانست جدایی شعور و طبیعت را وجدان نماید. همچنین انسان در طبیعت به مقام بسزای خودش دست یافت. ماتریالیسم دیالکتیک تنها می‌توانست تحت چنین شرایطی پا بگیرد. شرایطی که انسان از قوای طبیعی آزاد عمل می‌کند. قوای طبیعی را در خدمت خودش درمی‌آورد و صنعت اساس تولید قرار می‌گیرد.

اینکه اشیاء را خارج از شعور خود می‌دانیم نتیجه بهبود شرایط تولید اجتماعی ما است. جغرافیای تولید صنعتی و جغرافیای تفکر آزاد مادی با هم همخوانی دارند. هر

اندازه به جوامع صنعتی نزدیک می‌شویم یقین و ایقان مردم به ضعف ایده‌های مذهبی بیشتر می‌گردد.

ماده به مثابهٔ مقولهٔ فلسفی

این بخش به هیچ منبع و مرجعی استناد نمی‌کند. لطفاً با افزودن یادکرد به منابع قابل اعتماد برطبق اصول تأییدپذیری و شیوه‌نامهٔ ارجاع به منابع، به بهبود این بخش کمک کنید. مطالب بدون منبع ممکن است به چالش کشیده شوند و حذف شوند.

همین خاصیت عمومی و مشترک تمام اشیای بی‌شمار و گونه‌گونه یعنی وجود عینی آن‌ها و مستقل بودنشان از تفکر و شعور انسان است که آن را با مفهوم فلسفی «ماده» بیان می‌کنیم.

مفهوم یعنی چه؟ هر واژه‌ای که بیانگر عنصر مشترک و عام در یک گروه از اشیاء و پدیده‌ها باشد «مفهوم» نامیده می‌شود. این البته بیان سادهٔ مطلب است و در فصل تئوری شناخت دقیق‌تر این مسئله را خواهیم آموخت. مفاهیم بسته به آن که تا چه حد و مرزی اشتراک و عمومیت را بیان کنند و تا چه اندازه گروهی بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از اشیاء و پدیده‌ها را دربرگیرند «گسترده‌تر» یا «تنگ‌تر» هستند. مثلاً «درخت» یک مفهوم است که بیان‌کنندهٔ عنصر عام و مشترک کلیهٔ درختان گیتی صرف نظر از رنگ و بزرگی و نوع میوه و سایر مشخصات هر یک از آن‌ها است. کلمهٔ «گیاه» بیانگر یک مفهوم دیگر است که نه فقط درختان بلکه هر موجود زنده‌ای را که بنا به تعاریف علم گیاه‌شناسی و زیست‌شناسی خاصیت نباتی داشته باشد در بر می‌گیرد.

واضح است که مفهــوم «گیــاه» گســترده‌تر از مفهــوم «درخت» است. مفهومی که بتواند همه اشیاء و پدیـده‌ها را از ذرهٔ شن تا قـرص خورشـید، از صـخرهٔ کـوه تا مغز انســانی، از مــوج دریا تا کهکشــان را در بر می‌گــیرد، مفهومی به حـداکثر گسترده‌است. مفهـومی که با کلمـهٔ «ماده» بیـان می‌گـردد چـنین مفهـومی است. وقـتی یک مفهوم شاخص‌های اساسی و عـام همه اشـیاء را نشـان دهد و همهٔ پدیده‌های موجود را دربر گیرد، آن را از زمرهٔ مقولات فلسفی حساب می‌کنیم.

لنین مفهوم ماده را به مثابهٔ یک مقولهٔ فلسـفی توضـیح می‌دهد و روشن می‌کند که مقصود از آن تمامی واقعیت عینی است که انسان با آن، یعنی با این واقعیت، توسط حـواس پنج‌گانـهٔ خـویش آشـنا می‌شـود. واقعیت عیـنی، مستقل از حواس وجود دارد ولی توسط حـواس منعکس می‌شود. پس، آن شاخص‌های اساسی و عــام که در همه اشیاء و پدیده‌ها مشـترک است و توسط مقولـهٔ «مـاده» بیان می‌گردد عبارت‌اند از آن که:

همهٔ آن‌ها مادی هستند، به‌طور عینی و مستقل از شعور ما وجود دارند.

همهٔ آن‌ها از طریق خواص مختلف خود (نظیر رنگ و بـو، مـزه و صـدا و حـرارت و ابعـاد و غـیره) روی ارگان‌هـای حس ما تأثیر می‌گذارند و متناسب با آن احساس ویژه‌ای را به وجود می‌آورند.

پس اولاً تأکید می‌کــنیم که مفهــوم بیان‌کننــدهٔ واقعیت عینی ماده یک مفهوم مربوط به علم فیزیک یا شـیمی یا

سـایر علـوم مشـخص نیسـت، بلکه یک مقولـۀ فلسـفی است.

ثانیاً تأکید می‌کنیم که مفهـوم مـاده به مثابـۀ یک مقولـۀ فلسفی را نباید با خود ماده که عبارت از واقعیت عیــنی مستقل از احساس انسان و مستقل از هر گونه مفهـوم و مقولـۀ فلسـفی اسـت، اشـتباه کـرد مقولـۀ فلسـفی «ماده» بازتاب وجود عینی جهان، واقعیت عینی خارج از ما در شعور ماست.

جهان قدیم است

این بخش به هیچ منبع و مرجعی استناد نمی‌کند. لطفاً با افــزودن یــادکرد به منــابع قابل اعتمــاد برطبق اصــول تأییدپـذیری و شـیوه‌نامۀ ارجـاع به منـابع، به بهبـود این بخش کمک کنید. مطـــالب بـــدون منبع ممکن است به چالش کشیده شوند و حذف شوند.

در این تفکر جهان مادی، جاودانی و بی‌انتهاست. جهــان مـادی دارای اشـکال مختلف است. در جهـان همه اشـیاء هر قـدر هم کوچک باشـند از هیچ زاییـده نمی‌شـوند و به هیچ مبـدل نمی‌گردند. اصـطلاح «از بین رفتن» شـیء به معنای تبـدیل آن شـیء به شـیئی دیگر است. پایـان یکی آغاز دیگری، مرگ یکی، زنـدگی دیگـری است و این روند تا بی‌نهـایت ادامه دارد. آنچه هرگز از بین نمی‌رود مــاده یعــنی واقعیت عیــنی است. در این مــورد است که بشر همواره از خود پرسیده چطـور می‌شـود که مـاده همیشه وجود داشته‌است؟ چنین پرسشی شگفت‌آور نیست. زیرا که انســان در سراسر زنــدگی خــود و نــوع خــود شــاهد زایش، رویش و پرورش و سپس زوال و نابودی اشـیاء و

پدیده‌هاست، می‌بیند که هر چیزی را سرآغازی و سپس پایانی است. چرا ماده استثناء باشد؟ چرا کسی یا چیزی «در آغاز» آن را خلق نکرده باشد؟ به این پرسش‌ها تنها و تنها علم می‌تواند پاسخ دهد و پاسخ علم که در طول تاریخ مرتباً مستحکم‌تر و قاطع‌تر و مستدل‌تر شده آن است که ماده همیشه وجود داشته‌است و ازلی است، همیشه باقی خواهد بود و ابدی است. حادث نیست، قدیم است، فانی نیست، باقی است.

هرقدر ما با دستاوردهای علم بیشتر و همه‌جانبه‌تر آشنا باشیم بهتر می‌توانیم این حکم اساسی را ثابت کنیم. مثلاً قانون بقا و تبدیل جرم و انرژی (لاوُآزیه و لومونوسف) ثابت می‌کند که در طبیعت هیچ عنصری بدون آن که اثری از خود باقی بگذارد از بین نمی‌رود و هیچ عنصری از هیچ زاییده نمی‌شود. علم ثابت می‌کند که نمی‌شود چیزی از هیچ خلق کرد. آنچه را که نمی‌توان نابود کرد و از بین برد، نمی‌توان خلق کرد، نمی‌شود زمانی بوده باشد که در آن ماده نباشد و از هیچ عنصر و هیچ جا خلق گردد. نتیجه این که ماده همیشه بوده‌است. همیشه خواهد بود، هرگز زاییده و خلق نشده، قدیم است و جاودانی.

در این‌جا به نقل از فردریک انگلس باید اضافه کنیم که مادی بودن جهان و ازلیت و ابدیت آن را با چند کلمهٔ سحرآمیز نمی‌توان ثابت کرد بلکه تکامل طولانی و پرپیچ-و-خم فلسفه و علوم طبیعی طی قرون متمادی آن را مدلل می‌سازد.

نظری به حکمت ایرانی در زمینهٔ مادی بودن و قدمت جهان

این بخش به هیچ منبع و مرجعی استناد نمی‌کند. لطفاً با افــزودن یــادکرد به منــابع قابل اعتمــاد برطبق اصــول تأییدپــذیری و شــیوه‌نامهٔ ارجــاع به منــابع، به بهبــود این بخش کمک کنید. مطـــــالب بـــــدون منبع ممکن است به چالش کشیده شوند و حذف شوند.

چون هیچ تجربه و منطقی پیدایش یا آفرینش مــاده را از عدم توجیه نمی‌کند بوده‌اند بسیاری از حکمــای کهن ما و به ویژه متفکــران آزادانــدیش که به «قــدم عــالم» یعــنی قدیمی بودن آن، نه حادث بــودن آن بــاور داشــته‌اند. مثلاً دهریون (آن طــور که مولــوی از زبــان آن‌ها بیــان کــرده) معتقد بوده‌اند که:

گفت این عالم قدیم و بی‌کی استنیســتش بــانی یا بــانی وی است

ابـــوبکر محمد ابن زکریـــای رازی فیلســـوف و طـــبیب عالیقدر و متفکر برجستهٔ قرن سوم و آغاز قرن چهــارم هجری در همین معنی می‌گوید: «هیــولی (یعــنی مــاده یا شـــیء) قـــدیم است و همیشه بوده‌است و روا نیست که چیزی پدید آید نه از چیزی. اندر عالم چیزی پدید ناید مگر از چیزی و ابداع محال است» (در فلســفهٔ قــدیم ما واژهٔ «هیولی»- معــرب واژهٔ یونــانی اوله - به معنــای شــیء یا مــاده آمده‌است) زکریــای رازی این متفکر داهی که یکی از برجسته‌ترین ماتریالیست‌های خاورمیانه‌است می‌گوید «پدید آمــدن طبــایع از چــیزی بوده‌است و آن چــیز قــدیم بوده‌است و آن هیولی بوده‌است پس هیولی قـــدیم است و همیشه بوده‌است».

غزالی از موضع ایدئالیستی برای رد نظریهٔ فلاسفه‌ای چون زکریای رازی می‌نویسد: «استدلالات آن‌ها منجر بدان می‌شود که وجود آفریدگار نفی گردد و به آن نتیجه برسیم که ماده در زمان ابدی است و خود خالق خویش است، یعنی به عقاید «دهریون به پیوندیم». دهریون طرفدار ازلیت عالم (ابدی بودن ماده) و حرکت عالم‌اند و با این فکر که خدا جهان را خلق کرده مخالفند و می‌پرسند که چرا طی دورانی خداوند جهان را نیافرید؟ دهریون همچنین روح را مستقل و جدا از بدن نمی‌دانستند و معتقد بودند که «نفس مردم پس از آن که از جسد جدا شود ناچیز شود همچو نفس‌های نباتی و حیوانی و بی‌جسد او را (روح را) وجودی نیست». دهریون در نبرد با قشریون و نظریات ایدئالیستی «دهر» یا «فلک» را صانع و عالم و آنچه در آن است می‌دانستند. به نوشتهٔ ناصر خسرو «اهل مذهب دهری» که مر عالم را قدیم می‌گویند همی‌گویند که صانع موالید از نبات و حیوان و مردم و نجوم افلاک است. البته در اینجا صحبت بر سر آن قدرت مرموزی نیست که در قرون وسطی به آسمان و سرنوشت و «فلک» نسبت می‌دادند. بحث بر سر یک برخورد مادی است که صانع هستی را نه یک بسیط غیرمادی و ماورای طبیعی بلکه چرخ تباهی‌ناپذیر و ابدی می‌داند. یعنی همان چیزی که به قول فردوسی:

نه گشت زمانه بفرسایدشنه این رنج و تیمار بگزایدش

نه از گردش آرام گیرد همینه چون ما تباهی پذیرد همی

اندیشهٔ شیخ اشراق سهروردی که از فلسفه و عرفان و مهرپرستی فیض می‌گرفت با تکیه بر این مبدأ که اصل

جهان نور است، نمونه‌ای است از رگه‌های ناتورالیستی در جهان‌بینی‌های مذهبی- فلسفی که در تکامل اندیشه‌های ماتریالیستی نقش داشته‌اند و سهروردی به ازلیت عالم و عینیت وجود آن باور داشت.

ماتریالیسم با تکیه بر علوم و تجربهٔ اجتماعی به تقدم ماده بر شعور باور دارد و ماده را واقعیت موجود خارج از ذهن انسان و مستقل از شعور، بی‌نیاز از آفرینش و جاودانی می‌داند.

مقوله ماده روابط آن با درجه شناسایی‌های علمی بشر

این بخش به هیچ منبع و مرجعی استناد نمی‌کند. لطفاً با افزودن یادکرد به منابع قابل اعتماد برطبق اصول تأییدپذیری و شیوه‌نامهٔ ارجاع به منابع، به بهبود این بخش کمک کنید. مطالب بدون منبع ممکن است به چالش کشیده شوند و حذف شوند.

مقولهٔ فلسفی ماده را نباید با نظریات و عقاید علوم طبیعی پیرامون ساختمان و حالت و خواص اشیای مشخص مادی اشتباه و خلط کرد. عقاید و نظریات علوم مشخص هم‌زمان با ترقی دانش و فن مرتباً غنی‌تر و عمیق‌تر می‌شود و تصور و تجسم ما از اشکال مختلف و خواص مشخص ماده مرتباً تغییر کرده، تکامل حاصل می‌کند، ولی این تکامل همواره بر غنا و ژرفای معنای فلسفی ماده می‌افزاید. برخی از فلاسفهٔ ایدئالیست سعی داشته‌اند مفهوم فلسفی ماده را با مفاهیم طبیعی پیرامون ساختمان اشیای مادی مخلوط کنند و از طریق این سردرگمی هرگاه که کشفی چارچوب دانش پیشین را می‌شکند و مفاهیم علمی تازه‌ای را در

زمینه‌هـــای مشـــخص پدید می‌آید آن را «دلیلی» بر رد مفهـوم فلسـفی مـاده و ماتریالیسم قلمـداد کنند. مثلاً زمـانی بـود که دانش بشـری کـوچک‌ترین و آخـرین جـزء مــاده را اتم می‌دانست (تا آخر قــرن نــوزدهم) و آن را غیرقابل‌تجزیه و تقسیم تصـور می‌کـرد. هنگـامی که اتم تجزیه شد و معلوم شد که مرکب از الکترون‌ها و پروتون و نــوترون و غیره‌است (که آن‌ها را اصــطلاحاً «اجــزای اولیه» نامیده‌اند) گروهی از ایده‌آلیست‌ها فریاد برآوردند «حالا که اتم تجزیه شده پس ماده نابود شد». ولی مــاده نـــابود نشد بلکه فقط این کشف علمی به عمل آمد که اتم از اجـزای کـوچک‌تر مـادی سـاخته شده‌است. علـوم طـبیعی دائمـاً در حـال حرکتند و مفـاهیم علمی مرتبـاً غنی‌تر و ژرف‌تر می‌شـوند. تـابلو و منظـره‌ای که توسط علوم مشخص از جهان ترسیم می‌شود تغیـیر می‌یابد. در نتیجهٔ پیدایش فیزیک کوانتوم، تدوین نظریات مربــوط به «ضــدماده» و در همــهٔ مــوارد نظــیر عقاید و سیســتم نظریات علمی و تئوری‌های مربوط به ساختمان اشیاء و خواص ماده تکامل یافته‌است. مطـابق با آمـوزش نیـوتن جــرم هر شــیء چه در ســکون و چه در حــرکت، معین و بدون تغییر بود. اما مرحلهٔ بعدی تکامل علم نشان داد که جرم الکترون تغییرپـذیر و وابسـته به سـرعت حـرکت آن است. این تحول کیفی در عمق شناسایی‌های ما انقلابی در طرز تفکر علمی ما نسبت به خواص ماده و حــرکت و پیوند آن‌ها به وجــود آورد. تئــوری اینشــتین رابطــهٔ بین جرم و انـرژی و سـرعت را نشـان داد و نسـبیت آن‌ها را مـدلل سـاخت. مطـابق فرمـول معـروف او انـرژی برابر است با جــرم ضــرب در ســرعت نــور به تــوان دو و مجذورش را بدست آورد.

در نتیجهٔ این کشف بزرگ دانسته‌های قبلی و قـدیمی ما به نحـوی انقلابی بسی ژرف‌تر شد. اما ایده‌آلیست‌ها در تمامی این مـوارد کوشـیدند مقولـهٔ فلسـفی «مـاده» را برابر با مفهـوم فـیزیکی «اتم» یا «جـرم» قـرار دهند و تجزیه آن یا تغییر این را «دلیلی» بر بی‌اعتبار شـدن و از هم پاشـیدن ماتریالیسم و ناپدید شـدن مـاده قلمـداد نمایند.

در واقع آنچه از هم می‌پاشد مرزهـای شناسـایی‌های مشـخص ماست که گسـترده‌تر می‌شـود و با آگـاهی بر زمینه‌ها و جنبه‌هـای جدیـدی از واقعیت جلـوتر می‌رود آنچه بی‌اعتبـار می‌شـود آگاهی‌هـای قسـمی و ناکـافی قبلی ماست که مرتبـاً جـای خـود را به شناسـایی‌های عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌دهد، آنچه ناپدید می‌شود تصـورات قبلی علوم مشخصه دربارهٔ ساختمان اشیای مادی است. خود ماده به مفهوم فلسفی آن جاودانه‌است.

در حقیقت همـهٔ کشـفیات علـوم جدید و به ویـژه فیزیک مـدرن به درخشـان‌ترین وجهی، اصـول ماتریالیسم دیالکتیک را پیرامون ماهیت عیـنی مـاده، وحـدت و تنـوع جهـان، بی‌پایـان بـودن مـاده، بی‌کـرانی شـناخت بشـری اثبات می‌کند.

بنابراین مرز شناخت ما دربـارهٔ خصـلت اشـیای مشـخص مـادی و سـاختمان آن‌ها دائمـاً در حـال پیشـرفت است. اطلاعات ما از آنچه «اجزای نخستین» اتم نـام دارد مانند الکترون و مزون، هیپرون و فوتون گرفته تا عظیم‌تـرین سحابی‌ها، از حالت پلاسمایی مـاده گرفته تا اشـعهٔ لازر، از اجـزای اتم که دارای بـار الکـتریکی معکـوس اجـزای مـادی هسـتند و آن‌ها را «ضـدماده» نامیده‌اند تا فرضـیهٔ

کوآرک‌ها که بخش‌هـای ترکیب‌کننـدهٔ هر یک از «اجـزای نخستین» می‌توانند باشند از کشف حالت «رزنـانس» که گروهی از «اجزای اولیه» را در حالت‌هـای ویـژه و لحظه تغییر و تبدیل در بر می‌گیرد تا فرضیهٔ مربـوط به اجـزای اولیهٔ به کلی جدیـدی به نـام «تـاکیون» (که در جهـانی با مختصات به کلی دیگری و در سرعت‌های فرضی مـافوق سـرعت نـور می‌توانند وجـود داشـته باشـند) و بـالاخره تئوری‌هـای مربـوط به انـواع مختلف هسـتی مـاده نظـیر جرم و میـدان (شـایان ذکر است که فیزیک مـدرن چهـار نوع میدان نـیرو می‌شناسد) و انـرژی همه دسـتاوردهای بزرگ علمی هستند که دامنهٔ آن‌ها نسبی بـوده و با همـهٔ عظمتشـان مرتبـاً گسـترش یافته و خواهند یـافت؛ ولی این امر در مفهوم فلسفی ماده تغییری نمی‌دهد.

ماده تمامی این واقعیتی است که در محیط پـیرامون در این گیـتی لایتنـاهی وجـود عیـنی دارد. تمـامی جهـان خـارجی است که بر حـواس ما تـأثیر می‌گـذارد و محسوسات ما را به وجود می‌آورد. تکامل علـوم اشـکال جدید موجودیت ماده را که قبلاً مجهـول و ناشـناخته بـود کشف می‌کند و ماتریالیسم به رازهـای بیشـتری دست می‌یابد. به همین علت است که انگلس می‌گوید:

ماتریالیسم باید پابه‌پـای علم و با هر کشف اساسی و بـزرگ دانش شـکل جدیـدی به خـود بگـیرد و عمیق‌تر و غنی‌تر شود.

تعریف مقولهٔ فلسفی ماده

این بخش به هیچ منبع و مرجعی استناد نمی‌کند. لطفاً با افـزودن یـادکرد به منـابع قابل اعتمـاد برطبق اصـول

تأییدپـذیری و شـیوه‌نامهٔ ارجـاع به منـابع، به بهبـود این بخش کمک کنید. مطـــالب بـــدون منبع ممکن است به چالش کشیده شوند و حذف شوند.

لـنین تعریف کلاسـیک مقولـهٔ فلسـفی مـاده را به دست داده‌است. او می‌نویسد: «مـاده مقـوله‌ای است فلسـفی برای تعیین واقعیت عینی خارجی که محسوسات انسـان به وی از وجـودش خـبر می‌دهد و حـواس ما آن را کـپی می‌کنـد، عکاسی می‌کنـد، منعکس می‌سـازد و خـود آن مستقل از ما وجود دارد... مـاده آن چـیزی است که روی ارگان‌های حواس ما عمل می‌کند و احسـاس را به وجـود می‌آورد.

اهمیت این تعریف فلسفی لنین از ماده در آن است که:

این تعریف مـرز روشـنی است بین ماتریالیسم و انـواع مکـاتب ایدئالیسـتی. هـدف عمـدهٔ آن نفی ادعـای ایدئالیسـتی است که منکر وجـود مـاده به مثابـهٔ یک واقعیت خارجی است.

این تعریف اسـتنباط و درک فلسـفی ما را از مـاده با معرفت مشـخص علمی ما پـیرامون جهـات و مشخصـات معین آن مخلـوط نمی‌سـازد و به «آخـرین عنصر» یا «خاصـیت اولیه» یا «خاصـیت جـاودانی» و «سـنگ پایه» متکی نیست و از هر گونه پیرایه‌ای که مربوط به مرحلـهٔ معیـنی از تکامل علـوم باشد پـاک است. بـدین تـرتیب راهگشای توفیق علمی و مغایر با هرگونه جمـود بـوده و از این جهت مرز روشـنی است بین ماتریالیسم دیالکتیک و انواع ماتریالیسم متافیزیک.

این تعریف نشـــان می‌دهد که بازتـــاب مـــاده (به مثابـــهٔ واقعیت خـارجی عیـنی) در اندیشـهٔ ما به صـورت مقولـهٔ فلسفی مده‌است و به این ترتیب مرز بین ماتریالیسم را با انواع مکاتب پوزیتیویستی مدرن روشن می‌کند.

لنین که در توضیحات خود عمیقاً جنبهٔ دیالکتیکی شناخت و انعکـــــــاس واقعیت را در نظر دارد، در این واقعیت با توجه دادن به «کپی کردن»، «عکاسی کردن» و «منعکس کـــردن» تأکید دارد بر این که شناســـایی ما تهی، پـــوچ، بی‌پایه و بـــــدون رابطه با واقعیت نیست بلکه با واقعیت منطبق است، شبیه آن است و بدین ترتیب مـرز روشـنی است بین ماتریالیسم دیالکتیک و انواع مکاتب آگنوستیک که امکان شناخت و اعتبـار شـناخت بشر را نفی می‌کنند یا احســـاس ما را تغییرشـــکل‌دهنده، غـــیردقیق، نارسا و خطاساز می‌دانند.

مسئلهٔ وحدت جهـان از نظر شـناخت مـاهیت پدیـده‌هایی که پیرامون ما جریان دارد، دارای اهمیت فلسفی بسـیار است. ماتریالیسم و ایدئالیسم در این مســئله نـــیز پاسخ متضاد می‌دهند.

ایدئالیسم و مکاتب وحدت وجودی

این بخش به هیچ منبع و مرجعی استناد نمی‌کند. لطفاً با افـــزودن یـــادکرد به منـــابع قابل اعتمـــاد برطبق اصـــول تأییدپـــذیری و شـــیوه‌نامهٔ ارجـــاع به منـــابع، به بهبـــود این بخش کمک کنید. مطـــــالب بـــــدون منبع ممکن است به چالش کشیده شوند و حذف شوند.

در بین سیســـتم‌های ایدئالیســـتی مکـــاتب وحـــدت وجـــود (پانته‌ایسم) به نحو کم‌وبیش پی‌گـــیر، به یگـــانگی جهـــان

معتقدند و به یک اصل واحد و جـوهر یگانه بـاور دارند که آن را روحی، ذهنی، مافوق‌الطبیعه یا احساسی می‌داند. فلسفهٔ وحدت وجودی نزد متفکـرین قـدیم ما بسی رایج بوده‌است. این‌ها معتقد بودند که «گـــوهر و سرچشـــمهٔ هستی یک «بـود ازلی و جاودانه و بی‌کـران و بی‌آغـاز و بی‌فرجـام است». به قـول حافظ: «همه جا خانـهٔ عشق است، چه معبد چه کنشت» و به گفتهٔ سـعدی: «عاشـقم بر همه عالم که همه عالم از اوست» یا به سخن مولوی: «هم خواجه و هم بنـده و هم قبله شـمایید». (منتهی به شرطی که «اول رخ آیینه به صیقل بزدایید) یا به سرودهٔ عطار:

زهی فر حضور نور آن ذاتکه بر هر ذره می‌تابد ز ذرات

متفکـرین ما در این زمینه چنـان پیش رفته‌اند که در این وحـدت پدیـده‌های مختلف وجـود مـادی را با رونـدهای معرفـتی و ذهـنی، از یک سـنخ و یک ذات شـمرده‌اند. مولوی با یک دید ژرف فلسفی، خطـاب به خـود می‌گوید که طبیعت بوده‌ای و به روح بدل شدی:

جـزء شـمس و ابر و باران‌ها بـدینفس و فعل و قـول و فکرت‌ها شدی

در سیسـتم ایدئالیسـتی و عیـنی، اندیشه مطلق آن اصل اساسی و مبـدأ عـام است که وحـدت جهـان از آن ناشی می‌شود. هگل فیلسوف آلمانی اشیاء و پدیده‌های جهـان عیـنی را تجسم و تبلـور ایـده مطلق می‌دانست که در حـرکت مـداوم خـود جهـان پـیرامون را خلق کرده‌است. طبیعت و انسان و مناسبات اجتماعی نیز محصول خرد و اندیشه‌اند.

در مورد عقیده به ماهیت ایزدی جهان و این که یزدان در همه جا و همه چیز هست و همه چیز بازتاب اوست، ادامه منطقی پی گیر این نظریه آن است که انسان خود خداست و خدای خالق جز «من متفکر» کس دیگری نیست. به قول مولوی:

آن‌ها که طلبکار خدایید خداییدبیرون زشما نیست شمایید شمایید

این نظریه‌ای است که بیان آن در قرون وسطای ایران به علت نقش مثبت و انسان گرایانه اش، در شرایط مشخص تاریخی، از جانب دلاورانی آزاداندیش علیه قشریون تاریک فکر، شهامت بسیار می‌طلبید. با این حال کسانی «اناالحق» گویان «اسرار هویدا کردند» و به همین خاطر «سربر سر دار نمودند».

اما در عصر ما، ایدئالیسم عینی و انواع آن در نبرد با ماتریالیسم، به ویژه از تز وحدت جهان به علت منشأ خدایی آن دفاع می‌کند.

ایدئالیسم ذهنی، ماده و محسوسات را یکی می‌گیرد، روان و جسم را مشابه و واحد فرض می‌کند و از این‌جا به وحدت جهان می‌رسد؛ ولی در هر حال ایده‌آلیست‌ها (چه ذهنی و چه عینی) وحدت جهان را بر شالوده یک اصل اندیشه‌ای خرد و با احساس قرار می‌دهند. از نظر این بحث فلسفی در تاریخ فلسفه جریانات مونیستی، دوآلیستی و پلورالیستیà وجود داشته‌است.

برخی از این مکاتب به این یا آن شکل رابطه دیالکتیک بین وحدت و کثرت را درک کرده یا طرح کردند. نظیر آن

که گفت «غـایت توحید انکـار توحید است» یا آن دیگـری که سرود:

شد آن وحد از این کـثرت پدیـداریکی را چـون شـمردی گشت بسیار

درو گر چه، یکی دارد بدایتو لیکن نبودش هرگز نهایت

و یا در این غزل معروف خواجه شیراز که:

این همه عکس می‌ونقش مخـالف که نمودیک فـروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

ملا صدرا مسئله وحدت و کثرت را از طریق اندیشه ویژه دیالکتیکی خود و با توسل به مقوله حرکت حل می‌کرد و می‌گفت جهان یک دستگاه به هم پیوسته و همگون است که تنوع امور و تکـثر وجـود در آن نتیجه حـرکت جـوهر و اسـتکمال این حـرکت اسـت؛ ولی بـرخی دیگر در این رابطه، تضادی غیرقابل حل می‌دیدند و می‌گفتند:

به وحـدت در نباشد هیچ کثرتـدو نقطه نبـود انـدر اصل وحدت

حل ماتریالیستی مسئله: وحدت جهان در مادی بـودن آن است

این بخش به هیچ منبع و مرجعی استناد نمی‌کند. لطفاً با افـزودن یـادکرد به منـابع قابل اعتمـاد برطبق اصـول تأییدپـذیری و شـیوه‌نامهٔ ارجـاع به منـابع، به بهبـود این بخش کمک کنید. مطـالب بـدون منبع ممکن است به چالش کشیده شوند و حذف شوند.

مسئله وحدت جهان را ماتریالیسم چگونه حل می‌کند؟

ماتریالیسم دیالکتیک در جهـان بیـنی مونیسـتی خـود، نه فقط همه مکاتب گوناگون ایدئالیسـتی بلکه عقاید تنگ و خشک ماتریالیسـتی قبلی که جهـان را مـرکب از عناصر همگون می‌دانست، یعنی به دیالکتیک وحدت و کـثرت پی نمی‌برد طرد کرد.

فلســـفه مارکسیســـتی نشـــان می‌دهد که پدیـــده‌ها و روندهای جهان از نظر کیفی متفاوتند ولی همه آن‌ها در این امر شـریک و یگانه‌اند که مـادی هسـتند. این مطلب سنگ بنای اساسی برخورد ما به مسئله‌است.

برای ماتریالیسم دیالکتیک وحـدت جهـان در مـادی بـودن آن است؛ یا به سخن دیگر جهان یگانه‌است زیرا که مادی است.

ولی این جهان واحد، متنـوع است چـرا که مـاده متحـرک است. علت تنـوع جهـان عبـارت است از تنـوع اشـکال و جوانب مختلف ماده تنوعی که زائیده ماده متحرک است. همه تظاهرات و حالات و خـواص و روابط مختلف مـاده، از نحوه هستی آن یعنی حرکت زائیده می‌شود.

تغییرات و تنوع پدیده‌های مادی از حرکت ماده در زمان و مکان ناشی می‌شود، به همین جهت وحـدت جهـان که به علت مادی بودن آن است، در وحدت ماده، حـرکت، مکـان و زمان تجلی می‌کند.

حل مسئله وحدت جهان مرهون همکاری فشرده فلسفه و علوم طبیعی است. فلسفه ماتریالیستی و شکل عالی آن ماتریالیسم دیالکتیک بر وحدت مادی جهـان تأکید دارد و به آن از خلال خصلت اصـلی اش یعـنی واقعیت عیـنی مســـتقل از ذهن و شـــعور ما می‌نگـــرد؛ و اما کشف و

توضیح ارتباطات مشخص و تبـدلات و تغیـیرات متقابل و اشکال گونـاگون حـرکت وظیفه‌ای است بر عهـده علـوم طبیعی با مراحل مختلف اثبات وحدت مادی جهان تطبیق می‌کند.

وحدت مادی جهان و علوم طبیعی

این بخش به هیچ منبع و مرجعی استناد نمی‌کند. لطفاً با افــزودن یــادکرد به منــابع قابل اعتمــاد برطبق اصــول تأییدپـذیری و شـیوه‌نامهٔ ارجـاع به منـابع، به بهبـود این بخش کمک کنید. مطـــالب بـــدون منبع ممکن است به چالش کشیده شوند و حذف شوند.

اینک ببینیم علوم مختلف در مسـئله وحـدت مـادی جهـان چه می‌گویند؟

1- کشف قوانین مکانیک و قانون جاذبه عمـومی نشـان داد که قــوانین مشــابهی در زمین و آســمان در مــورد اجسام ارضی و سماوی عمل می‌کند. از جـانب دیگر پس از تجزیه طیفی تمام اجرام کیهانی (یعنی تعیین تــرکیب شـیمیایی اجسـام گداخته و در حـالت گـازی، از روی آن رنگ نـوری که متصـاعد می‌کنند) معلـوم شد که در آن‌ها همان عناصر شیمیایی وجود دارد که در زمین نیز هست. تجزیه شــیمیایی ســنگ‌های آســمانی چه آن‌ها که همچو شـــهاب ثـــاقب بر زمین فـــرود می‌آمدند و چه آن‌ها که توسط فضا نــوردان یا مه نوردهــای خــود کــار به زمین آورده شدند به همان نتیجه رسید. دانش مدرن ارتباطـات عمیق بین جهان کوچک (میکروکسموس) و جهـان بـزرگ (ماکروکســموس) را روشن ســاخت. علم ستاره‌شناسی (فیزیک ســتارگان، شــیمی ســتارگان) و پــژوهش روند

انفجارهای هسته‌ای درونی آن‌ها وحدت پدیده‌های بسیار ریز و پدیده‌های کیهانی عظیم را ثابت کرد.

2- علـوم شـیمی و زیست‌شناسی و فـیزیولوژی رابطه جهان جاندار و بی‌جان و وحدت مـاده زنـده و بی‌جـان را نشـان داد. از شـناخت ناکـافی و مرزهـای تـاریخی علم ایدئالیسم سوء استفاده می‌کرد و مداخله نیرویی مافوق طبیعت و غیر مادی و زندگی بخش را برای دمیدن جان و روان لازم می‌دانســـت؛ ولی پیشـــرفت‌های علم رابطه عیـــنی موجـــود بین اتم‌هـــای اجســـام آلی و تـــرکیب و ســـاختمان مولکول‌هـــای مربوطه را کشف کـــرد و در آزمایشگاه موفق به تولید و خلق این اجسام شد.

از مواد و عناصر غیر آلی مواد آلی مصـنوعا سـاخته شد. معلـوم شد که سـدی غیرقابل گـذر بین مـاده جـان دار و بی‌جان وجود نـدارد. جهـان آلی ثمـره تکامل جهـان غـیر آلی است. زنـــدگی نتیجه یک تحـــول پیش رونـــده مـــاده بی‌جـان است. ثـابت شد که زنـدگی شـکل ویـژه از نظر کیفی متفاوت و مشخصی از ماده‌است و اجسـام آلی از انـواع آلبومین‌هـا، اسـید نوکلئیک‌ها و ترکیبـات فسـفر و غیره سـاخته شـده‌اند. وحـدت مـادی جهـان در این زمینه نیز مدلل شد.

3- علـــوم امـــروزین روان‌شناسی و فـــیزیولوژی و ســـیبرنتیک رابطه نزدیک و پیوند درونی بین رونـــدهای معنـوی و روانی با پایه مـادی و فیزیولوژیک آن‌ها ثـابت کرده‌است. همـان‌طور که انگلس پیش‌بیـنی کـرده بـود «مطالعه دشوار و طولانی جهان مادی و من‌جمله فعل و انفعـالات مغز انسـانی اکنـون دیگر ثـابت کرده‌است که خارج از جهان مادی جهان دیگری وجود ندارد.»

پیشرفت‌های دانش در شناخت طرز عمل سیستم عصبی و کار مغز گره از راز پدیده‌های بغرنجی از حیات روانی انسان گشوده‌است و نشان داده که پایه همه آن‌ها روندهای فیزیولوژیک است. پاولوف دانشمند شهیر روس به حق نوشت «فعالیت روانی ثمره فعالیت فیزیولوژیک توده معینی از سلول‌های عصبی مغز است.»

علاوه بر این وحدت ماده و شعور در این امر نیز هست که شعور بدون ماده وجود ندارد، شعور زائیده ماده و یکی از خصوصیات ماده در عالی‌ترین سطح سازمان یافتگی آن است. محتوی شعور نیز چیزی نیست جز جهان مادی متحرک. به این معنا شعور کاملاً مادی است یکی از خواص ماده‌است.

جنبه دیگر مسئله وحدت مادی جهان رابطه بین پدیده‌های اجتماعی و پدیده‌های طبیعی است. قبل از مارکسیسم این رابطه به درستی درک نشده بود. ماتریالیسم دیالکتیک نشان داد که در جریان تکامل تاریخی ماده پیدایش انسان و جامعه بشری بخشی از جهان مادی و ثمره طبیعی تکامل آن و یک مرحله از نظر کیفی ویژه و متمایز از تکامل ماده‌است. مارکسیسم یگانگی تمامی مناسبات انسانی (اجتماعی، سیاسی و معنوی و...) را بر شالوده تولید مادی ثابت کرد. در همین روند تولیدی مادی و کار انسانی است که وحدت و مناسبات و کنش و واکنش جامعه و طبیعت صورت می‌پذیرد.

گرایش کنونی به سنتز علوم مختلف خود ثمره دیگری است از وحدت مادی جهان. این گرایش به ویژه در علم

سـیبرنتیک که موضـوع بسـیار گسـترده‌ای دارد تجلی می‌کند. این علم زمینه‌هـایی از مکانیسم ماشـین‌ها و شـمارگرها (کامپیوترها) و ارگانیسم زنـده گرفته تا پدیده‌ها و سازمان‌های اجتماعی را در بر می‌گیرد. همین امر که قـوانین واحد سـیبرنتیک در مـورد پدیـده‌ها و روندهایی چنین متفاوت می‌تواند به کار رود خود نشانی از وحدت مـادی این پدیده‌هاست بـدون آن‌که ویژگی‌هـای کیفی هر یک نفی گـردد. وحـدت از نظر ماتریالیسم دیالکتیک نه تنها مغایر با تنـوع و کـثرت نیست بلکه آن را ایجاب می‌کند.

نتیجه عمومی این که وحدت مـادی جهـان کلیه جنبه‌هـای وجود همه پدیده‌ها و روندهای تکامل طـبیعت و جامعه را در بر می‌گیرد. وحدت مادی جهان عـام، کلی و همه گـیر است.

اهمیت علمی تز وحدت مادی جهان

این بخش به هیچ منبع و مرجعی استناد نمی‌کند. لطفاً با افـزودن یـادکرد به منـابع قابل اعتمـاد برطبق اصـول تأییدپـذیری و شـیوه‌نامهٔ ارجـاع به منـابع، به بهبـود این بخش کمک کنید. مطـالب بـدون منبع ممکن است به چالش کشیده شوند و حذف شوند.

اصول تئوریک تزهـای ماتریالیسم دیالکتیک بـرای پراتیک چه اهمیتی دارد؟

1- فلسفه می‌آمـوزد که وظـایف پراتیک باید بر شـالوده مطالعه روندهای مادی و شناخت واقعیت عیـنی صـورت گـیرد. بـرای درک درست مسـائل و داشـتن دید علمی و روشن باید علل مـادی پدیـده‌ها را کشف و مطالعه کـرد،

باید به انگیزه‌ها، محمل‌ها و شالوده‌های مادی حیات سیاسی- ایدئولوژیک جامعه پی برد، باید به تجزیه و تحلیل بغرنج و همه‌جانبه کلیه شرایط عینی مادی پرداخت و شرایط مشخص تکامل اجتماعی را در هر مرحله در نظر گرفت. در پرتوی این شناخت می‌توان وظایف خویش را به درستی تعیین کرد و از اشتباهات ذهن گرایانه (سوبژکتیویسم) و اراده گرایانه (ولونتاریسم) پرهیز کرد. این دو انحراف منجر به عدم شناخت قوانین عینی و انکار نقش تعیین‌کننده عوامل مادی شده کار را به قضاوت‌های نادرست و به شکست در عمل می‌کشاند. سیاست باید بر شالوده مستحکم علم مطالعه و شناخت واقعیت مادی عینی استوار باشد.

2- اتکاء تزهای فلسفی ماتریالیسم دیالکتیک پیرامون ماده و حرکت و زمان و مکان بر داده‌های علوم مدرن و بر پراتیک به این فلسفه قدرت و استحکام بخشیده. در نبرد با مکاتب ایدئالیستی ماتریالیست‌ها باید بر آخرین دستاوردهای علوم تکیه کنند و به آن مجهز باشند. ایده‌آلیست‌ها از مشکلات پیشرفت علوم از مجهولات فعلی و همچنین از عدم اطلاع عامه مردم سوء استفاده و نتایج علوم را تحریف و قلب می‌کنند. دفاع علمی و پی گیر و مستدل از تز وحدت مادی جهان و محتوی آن بخشی از نبرد همه‌جانبه و پراهمیت ایدئولوژیک است.

برخی پژوهندگان خاطر نشان می‌سازند که عرفاً «عشق به همه ظواهر عالم» را تبلیغ می‌کردند و فلسفه وحدت وجودی آن‌ها، از آن جهت که متکی بر پانته ایسم (پان یعنی همگانی سراسری و تئو یعنی خدا «همه چیز خدا یگانگی» است، گامی است در آن شرایط به سوی

ماتریالیسم زیرا خداوند را در ماوراء طـبیعت نمی‌جوید و آن را در درون طبیعت و تمامی آن فرض می‌کند.

مونیست‌ها monisme از واژه مونو به معنــای یک واحد جهـــان را بر پایه یک اصل یک عنصـــری و از یک مبـــدأ می‌دانند. مونیسم می‌تواند ایدئالیســتی یا ماتریالیســتی باشد. دوگانه‌انگاران (dualism از رقم دو) به دوگـانگی و ثنـویت معتقدند و دو اصل مسـاوی مـادی و معنـوی را اســـــاس تشـــــکیل جهـــــان می‌دانند. پلورالیست‌ها pluralisme از واژه پلورال به معنای چند یا چند گرایان بر آنند که اصول پر شمار و مجزا از هم و از نظر اهمیت مساوی هم سازنده جهانند.

جستارهای وابسته

رئالیسم انتقادی

ماده‌باوری فرهنگی

ماده‌باوری دیالکتیکی

ماده‌باوری حذف‌گرا

هستی

ماده‌باوری تاریخی

تجرد

طبیعت‌گرایی متافیزیکی

طبیعت‌گرایی (فلسفه)

فیزیکالیسم

فلسفه ذهن

انرژی کوانتومی

خودپرستی عقلایی

تنزیه

ایدئالیسم

پانویس

«معرفی کتاب اکولوژی و مارکس: ماده باوری و طبیعت». کنسرسیوم محتوای ملی. دریافت‌شده در 24 اسفند 1391.

«ماده باوری دیالکتیکی- ماتریالیسم دیالکتیک». باشگاه اندیشه. بایگانی‌شده از اصلی در 6 سپتامبر 2013. دریافت‌شده در 24 اسفند 1391.

«ماتریالیسم تاریخی ماده باوری تاریخی». بایگانی‌شده از اصلی در 11 مارس 2013. دریافت‌شده در 24 اسفند 1391.

ویکی‌پدیای انگلیسی

«ورود». www.iricss.org. دریافت‌شده در 2020-12-17.

Keith, J.F. (2010). Integrationalism: Essays on the rationale of abundance. Createspace. ISBN 1-4528-5893-4., p. 12.

Smith, Daniel; Protevi, John (1 January 2015). Zalta, Edward N. (ed.). Gilles Deleuze (Winter .2015 ed.)

Dolphijn, Rick; Tuin, Iris van der (1 January 2013). "New Materialism: Interviews & ."Cartographies

Bennett, Jane (4 January 2010). Vibrant Matter: A Political Ecology of Things. Duke University .Press. ISBN 9780822346333

Animal: New Directions in the Theorization of Race and Posthumanism". www.academia.edu. .Retrieved 8 May 2016

Chen, Mel Y. (10 July 2012). Animacies: Biopolitics, Racial Mattering, and Queer Affect. .Duke University Press. ISBN 9780822352549

Vanessa Watts". McMaster Indigenous Research Institute. 12 December 2018. .Retrieved 9 May 2020

آیا ارواح و اجنه می‌توانند به انسان حمله کنند؟

چیستی جن و روح:

جن در لغت به معنای پوشیدگی و پنهانی است. این واژه در موارد متعددی در قرآن ذکر شده است و سوره‌ای به همین نام در قرآن وجود دارد که در آن برخی از ویژگی‌های این موجود پنهان، بیان شده است. برطبق آیاتی از دیگر سوره‌های قرآن این موجود همانند انسان مادی بوده و از آتش [1]ـ و یا آمیخته ای از آتش [2] آفریده شده است. و موجودی است با شعور و اراده که به اقتضای طبیعتش از حواس بشر پوشیده است و در شرایط عادی، قابل درک حسی نیست. او مانند انسان، مکلف است [3]. و در آخرت برانگیخته می‌شود. و در این جهان می‌تواند مطیع یا عاصی، مؤمن یا مشرک باشد. [4]ـ و مؤمنین آن‌ها در خدمت ائمه(ع) بوده و انسانهای مؤمن و شیعه را برادر خود می‌خوانند. [5]

همچنین حقیقت و ماهیت روح و نحوه فعالیت آن یکی از پیچیده‌ترین مسائلی است که تا کنون دانش بشری قادر به درک آن نشده است و همین امر باعث اختلاف رأی اندیشمندان درباره آن شده است به گونه‌ای که «به گفته بعضی از دانشمندان در حدود هزار نظریه پیرامون حقیقت روح و دیگر مسائل مربوط به آن اظهار شده است». [6]

قرآن کریم نیز بر عدم قدرت و توانایی انسان نسبت به شناخت روح تأکید می‌کند: «و از تو درباره "روح" سؤال می‌کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است!». [7]

طبق آیات و روایات روح انسان، جـوهری است مجـرد که زنـــــده و توانا و دانا و مختـــــار است که از آن به نفس ناطقه یا روان هم تعبیر می‌شود. [8] این موجود محدود و محصـــــور در زمـــــان و مکـــــان نیست. به همین دلیل می‌تواند پس از مرگ از مسائل دنیا آگاهی پیدا کند.

تعلق روح به بـدن تعلق تـدبیری اسـت، یعـنی روح دارای حیات بالاصاله است و تا به بدن متعلق است بـدن نـیز از وی کسب حیـات می‌کند و هنگـامی که از بـدن مفـارقت نمـود بـدن خـواص حیـات خـود را از دست می‌دهد و به تدریج متلاشی می‌شود گرچه روح همچنان به حیات خـود ادامه می‌دهد. [9]

1. توانایی‌های جن و روح:

اگرچه جن از نظر قدرت فکـری ضـعیف است زیـرا درک او، درکی عقلی و قوی نیست و حداکثر خیـالی و وهمی است ولی قدرت فیزیکی او زیاد اسـت،از جمله می‌تواند با سرعت زیاد کارهای خارق‌العـاده انجـام دهد و بارهـای سنگینی را در کمترین زمـان جابه جا کند. در قـرآن مجید داستان حضرت سلیمان (ع)وقتی عفریتی از جن مـدعی می‌شـــود که می‌تواند تخت بلقیس را در زمـــان بســـیار انـدکی از سـرزمین بسـیار دوری منتقل کند و به نـزدآن حضــرت بیــاورد، [10]ـ حضــرت ســلیمان او را تکــذیب نمی‌کند. [11] این دلیل برقدرت فوق العاده اجنه است.

در باره آزار و اذیت جنیان و ضرر وارد کردن به انسـانها، مرحـوم شـیخ مفید در کتـاب «ارشـاد» آورده است: «در آثاری از ابن عباس نقل شـده: زمـانی که پیـامبر اسـلام (ص) به قصد جنگ با قبیله بـنی مصـطلق از مدینه خـارج

شــد، هنگــام شب به دره وحشــتناک و صــعب العبــوری رسید. اواخر شب جبرئیل بر آن حضرت نــازل شد و خــبر داد که طــایفه‌ای از جن در وسط دره جمع شــده و قصد مکر و شر و آزار و اذیت شــما و اصــحابتان را دارند». [12] از این قضیه معلوم می‌شود که حتی افراد مؤمن و نیکوکار ممکن است مورد آزار و اذیت گروه‌ها و افــرادی از جن قــــــرار گیرند. البته باید توجه داشت که اگر چه وجود جن امری واقعی است و آن‌ها در نوع خود شرور و صالح دارند و قدرت انجام کارهای بزرگ و فوق‌العــاده‌ای دارند، اما واقعیت آن است که بیش از اندازه در باره این موجــودات بزرگنمــایی شــده است و دروغ‌ها و خرافــات زیادی در باره این موجود در اذهان مردم وجود دارد مثل این‌که آن‌ها را صرفا موذی و پرآزار، کینه توز و بد رفتار می‌دانند که اگر یک ظرف آب داغ بریزید، آن‌ها خانه‌هایی را به آتش می‌کشــند و موهومــاتی از این قبیل که با هیچ عقل و منطقی مناسبت ندارد و قابل قبــول نیست [13] علاوه بــرای انســان این امکــان وجــود دارد که با اتخــاذ شیوه‌هایی از آزار آنان در امان بماند.

در بـــاره قـــدرت روح باید گفت از آن‌جا که روح، یک امر مادّی نیست؛ محــدودیت مــاده را نــدارد و به ســان اشــعه خورشــید که از ورای شیشه و ابر به داخل اتــاق و مــنزل می‌تابد و هیچ کــدام از آن‌ها نمی‌تواند مــانع از حضــور و حرکت حیــات آفــرین ذرّات آن شــود، می‌تواند در همه جا حاضر شود. چنانکه از آیات و روایــات اســتفاده می‌شــود که روح انســانها پس از مــرگ می‌توانند از مســائل دنیا آگاهی پیدا کنند و ارواح مؤمنــان بر حسب قــدر و انــدازه فضیلت شان کم و بیش خانواده‌شــان را زیــارت می‌کنند. [14] البته طبق روایات این امتیازات، اختصاص به ارواح

مؤمنـــــان داشـــــته که با اذن خداوند از آزادی نســـــبی برخوردارند، اما ارواح کـافران و مشـرکان و کسـانی که اهل پلیدی و ظلمند، در وادی برهوت به بند کشیده شـده و در عقـــاب اعمـــال خـــود گرفتارند و نمی‌توانند آزادانه رفت و آمد کنند.

بر این اســـــــــــاس نظریه اذیت و آزار ارواح خبیثه و ســـرگردان و تـــأثیر گـــذاری آنـــان در مـــوفقیت یا عـــدم مـوفقیت انسـان در کارها فرضـیه‌ای پـوچ و تو خـالی و عاری از ادله عقلی، تجربی و نقلی است؛ زیـرا پر واضح است که نه ارواح آنقـدر بیکارند که بی‌جهت در کـار خلق الله دخالت کننـد، [15]ـ و نه چـنین قـدرت و اجـازه‌ای از سـوی خداوند دارنـد؛ زیـرا اوست که تنها مـؤثر در عـالم وجود است.

[1] حجر، 27: "والجانَّ خلقناه من قبلُ من نارالسموم"، و جان را از پیش، از آتش زهرآگین آفریدیم.

[2] رحمن، 15: "وخلق الجان من مارج من نـار"؛ و جن را از آمیخته‌ای از آتش آفریدیم.

[3] حِجر، 29-42، جن، 11-15

[4] قاموس قرآن، واژه‌ی جن.

[5] نک: آیا جنیان مسلمان و غیر مسلمان دارند؟؛ میزان الحکمـــــه، محمـــــدی ری شـــــهری، ناشر مکتب الاعلام الاسـلامی، 1403 ه. ق، 1362 ه. ش، ج 2، ص 11، ح 2658؛ اصول کافی (مترجم)، ج 2، کتاب الحجـة، "بـاب آمدن جن نـزد ائمه(ع) و پرسـیدن از مسـایل دیـنی"، ص 243، ح 4.ـ لازم به یادآوری است 7 حدیث دیگر دربـاره

جن در همین کتـاب آورده شـده اسـت؛ سـفینة البحـار، للشیخ عباس القمی، دار الاسـوه، الطبعة الثانیـة، 1416 ه. ق، ج 1، بـاب الجیم بعـده النـون، ص 673؛ معـارف قرآن، استاد مصباح یزدی، ص 316.

[6] نک: مکـارم شـیرازی، 50 درس اصـول عقائد بـرای جوانان.

[7] اسراء، 85ـ «وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الـرُّوحِ قُـلِ الـرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ ما أُوتیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلیلا»

[8] آن‌جا که سخن از ارتبـاط روح با جسم است و تـاثیر متقابل این دو در یکـــــــدیگر، نـــــــام" روان" را بر آن می‌گـذاریم و آن‌جا که پدیـده‌های روحی جـدای از جسم مورد بحث قرار می‌گیرند نام روح را به کار می‌بریم.

[9] نک: ترجمه المیزان، ج 19، ص344.

[10] نمل، 40- 30.

[11] جوادی آملی، عبدالله، تفسـیر موضـوعی، ج1، ص 119.

[12] شـیخ مفیـد، ارشـاد، ص 399ـ ،به نقل از سـایت تبیان

[13] مکـارم شـیرازی، ناصـر، تفسـیر نمونـه، ج 25، دارالکتب الاسلامیه، چاپ نهم، ص155 و 156.(با دخل و تصرف)

[14] مجلسی، بحارالانوار، ج 6، ص 268.

[15] مکارم شیرازی، ناصر، ارتبـاط با ارواح، انتشـارات نسل جوان، چاپ دهم، ص162.

آیا اجنه قادر به ورود در زندگی ما هستند؟

یک کارشناس مذهبی با ابـراز این عقیـده که که جنیـان، توانایی برخی تصرفات در دنیای مـادی را دارنـد، عنـوان کـرد: در قـرآن کـریم و در ترجمه آیه‌ای از سـوره نمـل، می‌خـوانیم "عِفریـتی از جنّ (که دارای قـدرت و زیـرکی خاصّی بود به سـلیمان) گفت من آن را نـزد تو می‌آورم، پیش از آن که از جای خود برخـیزی" با توجه به این آیه و آیاتی دیگر از قرآن کریم، باید پذیرفت که امکـان حضـور و تاثیرگـذاری جنیـان در دنیـای مـادی ما نه تنها منتفی نیست، بلکه کاملا ممکن است.

محسن یوســـفی‌کیا در رابطه با نقش اجنه در زنـــدگی انسان عنوان کـرد: در جهـان خلقت علاوه بر موجـوداتی که قابل حس با حـــواس پنجگانه ما هســـتند، موجـــودات دیگری نیز وجود دارند که به صورت طبیعی برای ما قابل درک حسی نیستند که جنیان از شمار همین موجودات به شمار می‌روند؛ اعتقاد به وجـود جن اختصـاص به اسـلام نــدارد، بلکه در دیگر ادیــان ابــراهیمی نــیز وجــود آن‌ها پذیرفته شده است.

جنیان همچون انسان‌ها، راه خیر و شر را برمی‌گزینند

وی تصریح کرد: در نگاه اسلامی، جنیان همچون انسان‌ها موجوداتی صاحب اختیار هستند و می‌توانند مسیر و خیر و شر را با اختیــار خــود برگزینند که این مطلب نــیز به روشـنی از آیـات قـرآن قابل فهم اسـت؛ خلقت جنیـان پیش از انسـان‌ها انجـام گرفته و از این رو ابلیس که در شـمار جنیـان بـوده، در زمـان خلقت حضـرت آدم دارای حیات چندین هزارساله بوده است.

این کارشـــناس مـــذهبی خاطرنشـــان کـــرد: با توجه به معارف اسلامی به ویژه آیـات قـرآن، جنیـان ممکن است در زنـــدگی انســـان‌ها ورود کنند که این ورود را به دو صــورت می‌تــوان فــرض کــرد؛ اول، ورودی که انســان زمینه‌ســاز آن اســت، دوم، ورودی که انســان دخــالت مستقیمی در آن ندارد.

یوســفی‌کیا با تاکید بر این‌که جنیــان، توانــایی بــرخی تصرفات در دنیـای مـادی را دارنـد، بیـان کـرد: به عنـوان مثال در مـاجرای انتقـال تخت ملکه سـبا در قـرآن کـریم می‌خوانیم "قَـالَ عِفْـرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيـکَ بِـهِ قَبْـلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِکَ" (نمل، 39)ـ عِفریـتی از جنّ (که دارای قدرت و زیرکی خاصّی بود به ســلیمان) گفت "من آن را نزد تو می‌آورم، پیش از آن که از جـای خـود برخـیزی" با توجه به این آیه و آیاتی دیگر از قرآن کریم، باید پذیرفت که امکان حضور و تاثیرگذرای جنیان در دنیای مادی ما نه تنها منتفی نیست، بلکه کاملا ممکن است.

آیا اجنه قادر به ورود در زندگی شما هستند؟ +جزئیات

بیشتر بخوانید:رمز و رازهایی عجیب از ارتباط انســان و جن که شما را حیرت‌زده می‌کند!

وی گفت: از آن‌جا که جنیان نیز همچـون انسـان صـاحب اختیار و اراده‌اند، به مومن و کافر تقسـیم می‌شـوند، آن دسته از جنیانی که تحت ولایت شیطان قــرار می‌گیرنــد، رفتارهــایی شــیطانی خواهند داشت که البته این دست رفتارها از شیاطین انسانی نیز به وضوح دیده می‌شــود؛ لذا در قرآن با تعبیر «شَـيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» مـواجهیم

که با یکـدیگر ارتبـاط پنهـان دارند «یُـوحِی بَعْضُـهُمْ إِلَی بَعْضٍ» (انعام، 112)

تصرف جنیان در عواطف و احساسات انسان‌ها

این کارشناس مذهبی تصریح کرد: بخش قابل توجهی از تصرفات جنیان به ویژه شیاطین جنی، در حوزه عواطف و ایجاد احساسات گونـاگونی چـون تـرس، نفـرت، محبت کاذب در انسان‌هاست، از این رو در آیه 102 سوره بقره از ایجاد تفرقه بین زن و شوهرها به واسطه سحر سخن به میان آمده که در پس تعلیمات شـیاطین جـنی صـورت می‌پذیرفت.

رابطه اجنه با ائمه معصومین(ع) و علماء

یوسفی‌کیا افزود: از آن‌جا که جنیان در میان خود پیـامبر و امـامی ندارنـد، جنیـان مـومن نـاگزیر از پیـامبران و امامـان انسـان‌ها تبعیت می‌کننـد؛ از این رو در سـوره مبارکه جن به روشـنی از اسـتماع آیـات قـرآن توسط دسته‌ای از جنیـان و گرویـدن آنـان به دین اسـلام سـخن گفته شده و در روایات متعـددی بیـان شـده که بـرخی از جنیان به محضر ائمه شرف‌یاب می‌شـده و سـوالات خـود را مطرح می‌کردند؛ در مورد برخی علما نیز داستان‌هایی نقل می‌شـود که جنیـان مـومن بـرای دسـتیابی به پاسخ سوالات خود به حضور آنان رسیده‌اند.

وی در خصوص ارتباط انسان‌ها با جنیـان گفت: به طـور معمول چنین ارتباطی محقق نمی‌شـود، مگر آن‌که کسی بخواهد از بـرخی توانایی‌هـای خـاص شـیاطین جـنی در مسـیر نادرست بهـره بـبرد که در این صـورت با انجـام برخی امور ناصـحیح و خلاف شـرع ممکن است به چـنین

مقصـودی برسـد، این افـراد تصـور می‌کنند که جن و یا جنیـانی را به تسـخیر خـود در آورده و از آن‌ها بهـره می‌برنـد، ولی واقعیت آن است که این‌ها در تسـخیر و تحت سلطه آن شیاطین جنی قرار می‌گیرند.

جن‌ها کجا زندگی می‌کنند؟

آیا جن وجود دارد؟

در زندگی ما افـراد موضـوعات مختلفی وجـود دارد که با شـنیدن آن‌ها ناخودآگـاه وحشت و هیجـانی دلهـره‌آور در وجودمـان ایجـاد می‌شـود جن یکی از همین موضـوعاتی است که هر زمـان صـحبت از آن به میـان می‌آید افکـار بسـیار عجیب و ترسـناکی به ذهنمـان می‌آید با وجـود این‌که شاید فقط در فیلم‌های ترسناک جن و ارواح دیده باشیم.

از دیرباز تا به امروز کنجکاوی و تحقیقات بسـیار زیـادی در مـورد «جن» توسط انسـان‌ها وجـود داشـته که طبق همین کنجکاوی‌ها باورهایی متفاوت و همچنین متنـاقض در بـاب این موضـوع در ذهن آن‌ها شـکل گرفته است که می‌تـوان گفت هیچکـدام از آن‌ها مسـتند و قابل اعتمـاد نمی‌باشند.

قبل از هر چیزی به معنـای لغـوی واژه جن می‌پـردازیم، به معنـای نـامرئی، دور از نظر و پنهـان می‌باشد. در حقیقت این واژه نـاظر به مـاهیت جن است به همین خاطر بچه‌ای که هنوز متولد نشده و در بطن مادر حضور دارد و دیده نمی‌شود جنین نامیـده شـده است.«جن» یک عنوان از طرف خداوند متعال می‌باشد که بـرای معـرفی این مخلوقات در قرآن کریم در نظر گرفته شده است.

گفته می‌شـود که بعد زمـان و مکـان بـرای جنیـان معنا نـدارد و آن‌ها می‌توانند اعمـالی را که از تـوان انسـان خـارج است انجـام دهند. در واقـع، عمـده‌ترین شک و

تردیـدی که در مشـاهده یا وجـود جنیـان وجـود دارد امر پنهان بودن آن‌ها از چشم انسان‌ها است که البته از نظر علمی هم توجیه‌پذیر است.

متافیزیک به معنی ماوراء الطبیعه شـامل بخش‌هـایی از جهـــان بیکـــران است که از حـــوزه درک حـــواس 5گانه ظاهری ما خـارج است. علم متافیزیک منطبق با فطـرت انسـان‌ها است و بی‌پایـان است. مبـاحث مهم متافیزیک شـــامل مبـــانی، دانش و موجـــودات متافیزیک است. موجـــودات متافیزیک شـــامل فرشـــتگان، جن و ابعـــاد فرطبیعی انسان است.

در بســـــیاری از کشـــــورها و فرهنگ‌ها جن‌گیرها یا احضارکنندگان ارواح وجـود دارند که وجـود این امر خـود به تبع می‌تواند تائیدی برای وجود جن و جنیـان باشد. در کتاب مقـدس قـرآن مسـلمانان آمـده است که جنیـان از آتش آفریده شـده‌اند، آفـرینش آن‌ها به قبل از آفـرینش انسان بازمی‌گردد و...

از آن‌جا که نوع خلقت جنیان با انسان‌ها متفـاوت اسـت، مکان و نحوه زندگی و ویژگی‌هـای آن‌ها نـیز با انسـان‌ها تفاوت بسـیاری دارد. به طـور کلی، جن نـام دسـته‌ای از موجودات فراطبیعی است که بسیاری از ادیان الهی نـیز به وجـــود آن اشـــاره کرده‌اند و علم نـــیز در تلاش کشف اطلاعات بیشتر راجع به آن است.

در مطالعه‌های علمی گفته شـده است که جن از پلاسـما تشـکیل شـده است. بنـابر باورهـای دیـنی، جن قبل از انسـان آفریـده شـده است و تفاوت‌هـای چشـمگیری با

انسـان دارد. از طـرف دیگـر، هرگونه مـاده‌ای که دمـای بالایی دارد می‌تواند پلاسما تولید کند.

به علت کم بـودن تحقیقـات علمی انجام‌گرفته در مـورد جن و جنیان، بـرخی زیست‌شناسـان و محققـان احتمـال وجــود جن و ســایر موجــودات فراطــبیعی را انــتزاعی می‌دانندو آن را مرتبط با متافیزیک در نظر می‌گیرند. در واقــع، در علم متافیزیــک، جن یکی از موجــودات مهم است. در بیشـتر تحقیقـات انجـام شـده جن را موجـودی آفریده‌شـده از آتش در کالبـدی فـرض کرده‌اند که دارای انرژی است.

بر بـاور بـرخی محققـان، جنیـان در سـطوح مختلفی از انرژی وجود دارند و به همین علت ما نمی‌توانیم آن‌ها را ببیـنیم و کشف کـنیم. به بیـانی دیگـر، جن‌ها در دنیـایی موازی با ما زندگی می‌کنند که ما نمی‌توانیم به آن نفـوذ کنیم.

فاصــله اجــزای موجــود در پلاســما از طریق نیروهــای مغناطیسی و الکترونیکی افزایش می‌یابد و به دنبـال آن تـراکم آن کـاهش می‌یابد. فاصـله بین اجـزای پلاسـمای بدون برخـورد بسـیار زیـاد است و به همین علت آنچه که پلاسمای بدون برخورد دارد می‌تواند به‌راحتی از اجسـام عبور کند. بر این اساس، بـرخی افـراد هنگـام دیـدن این موجـودات مشـاهده می‌کنند که جن‌ها ناپدید می‌شـوند یا از دیوار رد می‌شوند.

پلاسما مفهومی مـدرن است که به معنـای خـاص امـروز آن دانشمندان به تازگی موفق به کشف آن شـده‌اند و در بیشتر موارد معنی آن با آتش بدون دود همپوشانی دارد.

گفته شــده است که جن‌ها نمی‌توانند به طــور شــفاف انســان‌ها را ببیند و تنها می‌توانند انســان‌ها را به شــکل تصاویری تار بینند.

همان‌طور که انسان‌ها در بیشتر موارد قادر به دیدن این موجــودات نیســتند و در مــواردی نــادر آن‌ها را می‌بیننــد، جن‌ها نــیز نمی‌توانند انســان‌ها را همــواره رویت کنند و زمــانی آن‌ها را می‌بینند که به دنیایشــان نفــوذ کنند و برخی از آن‌ها می‌توانند با انسان‌ها ارتباط برقــرار کنند. در واقع، بیشتر جن‌ها احتمــالا انســان‌ها را مانند ارواحی در نظر می‌گیرند که در دنیــای مــوازی آن‌ها زنــدگی می‌کنند.

در منابع مختلف از جمله کتب مقدس و دینی و همچــنین در احــادیث و کتب علمی از جن یــاد شــده است. دانشــمندان غــیرایرانی بیشــتر از جن به عنــوان ارواح یا روح‌های صدادار یاد می‌کنند. در این میان، برخی افراد و ادیــان وجــود آن را بــاور ندارند و مشــاهده یا بــاور آن را نوعی بیماری روانی در نظر می‌گیرند.

به گفته بــرخی محققــان، بــرخی از بیمــاران روانی به‌خصوص افرادی که از بیماری شــیزوفرنی رنج می‌برند از وجــود یا مشــاهده جن‌ها ســخن می‌گویند و بیشــتر توهمات خود را به این موجودات نســبت می‌دهند. بر این اســاس، آن‌ها بر این نکته تاکید دارند که در بســیاری از فرهنگ‌ها افــراد جن‌زده نــوعی بیمــار روانی محســوب می‌شوند و به جای جن‌گیر یا احضارکننده روح بهتر است به روان‌شناس مراجعه کنند.

چگونه بفهمیم جن وجود دارد؟

در این عـــالم بـــرخی از موجـــودات غـــیر قابل دیـــدن می‌باشند.اگر بخواهیم یکی از این موجودات را نام ببریم جن است.

معنــای کلمه جن یعــنی پوشــیدگی همــانطور که جن از چشم‌ها پوشـیده است. از نظر قـرآن این موجـود وجـود دارد و سوره‌ای هم به نام او در قرآن هست. ماهیت این موجـود بـرای ما نشـان داده نشـده است ولی خداونـددر قـرآن خصوصـیات آن را این گونه بیـان نمـوده است:(آیا جن وجود دارد)

1- جنس این موجـود از آتش است و قبل از آدم آفریـده شده است.

2- جن هم مانند انسانها تکلیف‌هایی دارد.

3- گروهی از آن‌ها مومن هستند وگروهی گناهکار.

4- عـده‌ای از آن‌ها مـرد هسـتند وعـده‌ای هم زن وتولید مثل هم می‌کنند.

5- آن‌ها هم مرگ دارند

6- فهم وشعور دارند ومی توانند سریع حرکت کنند.

7- می‌توانند تحت اختیـــار انســـانها قـــرار گیرند.مانند حضرت سلیمان که جنیان را در اختیار داشت.

8- جن‌های خوب تحت کنترل پیامبران بوده‌اند.

9- در بعضی از آیات آمده است که جنیـان هم به اسـلام ایمان آورده اند

شباهت‌ها و تفاوت‌های بین جن و انسان

- جن‌ها موجوداتی هستند که دارای شعور و فیزیکی غیر ارگانیک می‌باشند و از دیدگاه ادیان از لحاظ شأن وجودی در مرتبه پایین‌تر از انسان و بالاتر از حیوان قرار دارند. در فرهنگستان فارسی معنی دیو به جن داده‌اند و در فرهنگستان عرب ،جن به آن گفته می‌شود و همچنین در فرهنگ لاتین demon یا jinn معرفی شده است در کل معنای واحدی که بر جن داده شده است پوشیده و مخفی بودن آن از حواس ما است.
- قابلیت زندگی کردن را دارند و به خاطر همین است که جن به خانه و مسکن هیچ احتیاجی ندارد چراکه سرما و گرما، و همچنین بوران بر جن تاثیری ندارد، وسایل حمل و نقل برای اجنه نیاز نیست بنابراین از این موضوع می‌توان دریافت که نیاز به شهر و کاشانه‌ای نداشته و دارای تکنولوژی و صنعت نمی‌باشند.
- مثل همه جانداران دیگر اجنه هم غذا می‌خورند اما مقدار آن بسیار کمتر از مقداری است که انسان‌ها مصرف می‌کنند.
- جن‌ها همانند انسان‌ها دارای جنسیت نر و ماده می‌باشند و قابلیت تولید مثل داشته و همچنین می‌توانند تشکیل خانواده بدهند و به صورت یک جماعت زندگی کنند اما جامعه‌ای ندارند.
- از دیدگاه انسان‌ها خصوصیت فیزیکی اجنه بسیار عجیب است، به دلیل نداشتن عنصر خاک، عنصر اصلی وجودی جن آتش می‌باشد و با این حال به

هر شکل و اندازه‌ای که بخواهند تبدیل می‌شوند آن‌ها قدرت جابجایی هر چیزی را در یک لحظه دارند و همچنین سرعت نقل مکان آن‌ها بسیار سریع است.

- با وجود این که جن دارای عقل و شعور است اما نمی‌توان گفت عقل فلسفی یا هنری و یا ابزار ساز. به طور کلی می‌توان گفت عقل جن فقط خلاصه شده است در این که بتواند امور روزمره و یا همان عقل معاش را ارزیابی کند و همچنین هوش و قوه تشخیص برای یافتن گذشته و آینده و خواندن فکر دارند.
- ابلیس یا همان شیطان معروف‌ترین جن می‌باشد که بسیار از آن شنیده‌اید و چون تلاش زیادی برای نزدیکی به حق کرد به جایگاه فرشته‌های مقرب دست یافت ولی به خاطر سجده نکردن بر انسان و شریک قرار دادن خود بر خدا از درگاه پروردگار رانده شد.
- همچون انسان‌ها برای جن‌ها نیز نامگذاری وجود دارد و آن‌ها دارای اسم، فامیلی و زبان و رسم خاص میباشند و قادر به فهمیدن زبان آدمیان بوده و قدرت تکلم دارند.
- در شرایطی انسان قادر به تسخیر جن می‌باشد و در شرایط خاص دیگری توانایی تسخیر انسان را دارد. انسانی که مسخر شده دیوانه، مجنون و دیوزده معرفی می‌شود اما جن تسخیر شده را موکل معرفی می‌کنند. اجنه بر صفر قسمت

تقسیم شده‌اند 1ـ دیو 2ـ جن 3ـ پری، که از لحاظ مکانی زیر دست فرشته‌ها هستند.

- عمر جن‌ها نسبت به انسان‌ها زیاد است و حدود هزار سال به بالا تخمین زده شده است همان جن‌هایی که در سوره جن از آن‌ها یاد شده و با شنیدن اولین آیات قرآن بر سر هم خراب شدند شاید هنوز هم که هنوز است زنده‌اند. جن‌ها نیز همچون انسان‌ها دارای فرمانده و فرمانبردار، کافر و متدین، دانا و نادان، ارباب و بنده هستند. زمانی که اجنه می‌میرند و از بین میروند دیگر هیچ احتیاجی به گورستان و قبر نخواهند داشت.

- با وجود این‌که جنیان به چشم دیده نمیشوند اما مانند امواج ماهواره‌ای و رادیویی همیشه با ما حاضر هستند برخی از آن‌ها به واسطه بدن شخصیت‌های ضعیف در خانه‌ها در حال رفت و آمد هستند برای دور کردن این جن‌های مزاحم کافیست 4 آیه از قرآن را که با قل آغاز می‌شود خوانده و در خانه آویزان کنید.

- بعضی از ما در دیدگاه جن‌ها به شکل همزاد به نظر می‌رسیم و آن‌ها به ما علاقه دارند و کمک زیادی به ما می‌کنند و علاقه بسیار زیادی به جواهرات ما مخصوص انگشترهای نگین دار عقیق که روی آن‌ها آیاتی از قرآن حک شده است دارند، آن‌ها اگر سخنی با ما داشته باشند دلسوزی خود را بیشتر در حاضر شدن در خواب‌های ما نشان می‌دهند. بیشتر جن‌ها خدمتگزار ارواح اولیا بوده و کمک حال انسان‌ها هستند اما خیلی دیگر از آن‌ها

مثل دیگر آدمیان اهل شیطنت هستند و اکـثر آن‌ها ضـرری به دیگـری نمی‌رسـاند و همچـون ما درگـیر این دنیا و تقدیر خود هستند.

چه چیزی جن‌ها را می‌ترساند؟

ترس از خروس سفید و کبوتر

بعضی از حیوانات همچون خروس سـفید، کبـوتر و اسب اصیل موجب هـراس اجنه می‌شـوند و چنانچه در خـانه‌ای اسب اصیل وجود داشته باشد جن‌ها جرات وارد شـدن به آن خانه را ندارند.

همانطور که اشاره شد اجنه بسیار زیادی از کبـوتر دارند بالاخص اگر این کبوتر به رنگهای سفید و دورنگ باشـند. در روایـتی از امـام صـادق علیه السـلام آمـده است:«هر مـنزلی که کبـوتر داشـته باشد جـنی نمیتواند به آن خانه آفتی برساند»

خروس سـفید از دیگر حیوانـاتی است که جنیـان هـراس بسیار زیادی از آن‌ها دارند چنانچه خـانه‌ای از این حیـوان داشـــــــته باشد اجنه نمی‌توانند به آن خانه ورود کنند. همانطور که در حدیثی از امام صادق علیه السـلام آمـده است:«اگر در خانه‌ای خـروس بـال گشـاده سـفید وجـود داشته باشد هم خود آن خانه و هم هفت خانه اطراف آن از بلا به دور می‌ماند و یک بـال زدن کبـوتر دورنگ خیلی بهتر از هفت خروس سفید است»

گفتن بسم الله

اجنه و شـیاطین با شـنیدن کلمه مقـدس «بسم الله» از محلی که در آن حضور دارند فرار می‌کند به خاطر همین

است توصیه شده پیش از غذا خوردن و همچـنین پیش از این‌که آب جـــوش روی زمین بریزید حتمـــاً «بسم الله» بگویید تا شریک غـذای شـما نشـده و بـرکت غـذایتان کم نکند.

در این باب از پیامبر اکـرم صـلی الله پرسشی شد:که آیا شـــیطان می‌تواند با انســـان هم غـــذا شـــود؟ حضـــرت فرمودند:«آری، بسم الله زمزمه نشود افراد آن سفره با شـــیطان هم غـــذا شـــده و بـــرکت از طعامشـــان گرفته می‌شود.»

جن‌ها کجا زندگی می‌کنند؟

به طـور واضح معلـوم نیست که جنیـان در کجا زنـدگی می‌کنند ولی در قران کـریم به بـرخی از امـاکن که آن‌ها در آن هسـتند ذکر شـده است. جن از آتش درست شـده است.

آزار واذیت جنیان به اینصـورت که بیـان می‌شـود نیست. آن‌ها نیز مانند انسانها دارای خوب و بد هستند. جن‌هـای مـومن با آدمهـای مـومن کـاری ندارند.جن‌هـای کـافر آدمهای بد را آزار می‌دهند.

عنصر وجـودی جن از آتش است.چـون عنصر خـاک در آن وجـــود نـــدارد می‌تواند به هر شـــکلی دربیاید و هر جا که دوست دارد بـــرود و اشـــیا را جابه جا کند.مانند کـــارتون وروجک و آقای نجار.جن برای خود خانه وکاشـانه خاصی نـدارد و هر کجا که دوست دارد زنـدگی می‌کند.و سـرما وگرما وباد وبرف بر او تـاثیری نـدارد.محل زنـدگی آن‌ها بیشتر در کـوه وجنگل است. با سـرعت بـالا می‌توانند از جـایی به جـای دیگر بروند.آن‌ها غـذا هم می‌خورند ولی

خیلی کمتر از انسانها.طـول عمر آن‌ها از هـزار سـال به بالا است.وقتی می‌میرند احتیـاج به قـبر ندارند و همـان جا نیست می‌شـــوند.جنها عقل دارند ولی نه به این معنا که ابزار بسـازد ویا خلاقیـتی داشـته باشد عقل او بـرای ارزیـابی در گذشـته وآینـده می‌باشد.آن‌ها نـیز نـام دارند وزبان خاص خود را دارند و زبان آدم‌ها را می‌فهمند.

معروفـــترین جن ابلیس نـــام دارد.که وصف حـــال او را می‌دانید.آن‌ها انســانها را می‌بینند ولی ما در شـــرایطی خاص آن‌ها را می‌بینیم.گاهی انسانها تحت تسخیر جنیان در می‌آیند که به آن‌ها جن زده می‌گویند.گاهی جنیـان که توسط جنگیران تـربیت شـده‌اند می‌توانند به آن‌هاخـدمت کنند.تعدادی از این جنگـیران در ایـران و پاکسـتان و هند وجــود دارند.آن‌ها در بــدن افــراد ضــعیف ورود وخــروج می‌کنند.اگر می‌خواهید جن از شما دور شود چهـار آیه از قــران که با چهــار قل شــروع می‌شــود را در خانه خــود آویزان کنید.

نظریه ملاصدرا در مورد جن

جن دارای جسمی شبیه بخار آبه که میتونه با غلیظ شدن دیده یشه و با رقیق شدن غیب بشه.

چیستی جن را از زبان فیلسوفان بشـنویم. ابن سـینا در کتاب حدود در تعریف جن می‌گوید:

«موجود زنده‌ی هوایی ناطق [به معنی اندیشـــنده] دارای جـــرم شـــفاف است و به اشـــکال گونـــاگون متشـــکل می‌شـــود». تعریف مزبـــور از وی، تعریف به رسم نیست بلکه معنای اسم اوست [یعنی شرح الاسم است].

این دانشمند ایـرانی همچـنین در کتـاب معـروف به «پنج رسـاله» می‌آورد: «جن مخلـوق مسـتور خـدا هسـتند. به خـاطر پوشـیده بودنشـان به جن نامیـده شـده‌اند. آن‌ها ارواح لطیفی هسـتند که همانند اجسـاد کـثیف منحصر و محصور نیستند.

“لیلیث” نخستین همسر “حضرت آدم”

در دین مـــبین اســـلام، خداوند حکیم، پس از آفـــرینش آســـمان‌ها و زمین و خشـــکی‌ها و دریاهـــا، بر آن شد تا اشرف مخلوقات و نمونه فوق‌العاده آفـرینش خـویش را خلق کند. از این روی، نخست “آدم” را آفرید و ســـــپس “حـوا” را از دنـده‌های سـمت چپ پیکر او خلق کـرد. این روایت در قــرآن مجید و همچــنین در احــادیث و روایــات اسلامی به صورت کامل توضـیح داده شـده است. (بـرای نمونه به کتاب قصص الانبیا مراجعه کنید.)

اما این روایت تنها در اسلام نیامـده. بلکه هـزاران سـال پیش از نزول قرآن و بعثت حضرت رسول اکرم (ص) نیز این داســتان در تــورات و بعــدها در انجیل نــیز تشــریح گردیده بود. به خصوص روایت تورات به تفصیل و با بیان جزئیات دقیق بیان شده بود.

روایتی دیگر از داستان حضــرت آدم و ازدواج او با لیلیث پیش از آفریده شدن حوا

اما در کتاب تلمود که در میان برخی از فِـرَق یهـودی (که اکثرا نیز فرقه‌هایی تحریف شده هستند) به عنوان کتاب مقدس یاد می‌شود و به مطالب آن متعصبانه باور دارند، داستان آدم و حوا به گونه دیگری آمده.

تلمود چـنین می‌گوید که همسر نخست حضـرت آدم، زنی بود به نام “لیلیث” (Lilith).ـ یَهُوه (نـام خداوند در زبـان یهودیان) پس از خلق آدم، یک انسان مونث به نـام لیلیث را آفرید. لیلیث همچــون آدم از خــاک خلق شــده بــود. خداوند فرمان داد تا آن دو با یکدیگر جفت شده و پیمــان

زناشـــویی ببندند. یَهُــوه امر کـــرد که لیلیث بایســـتی در اطــاعت آدم بــوده و پــیرو او باشد. اما لیلیث که خــود را همچـــون آدم از خـــاک و آفـــرینش خـــود را با او برابر می‌دانســـت، از آدم اطـــاعت نمی‌کـــرد و با او هم‌بســـتر نمی‌شد. این نافرمـــــانی او مـــــوجب ناخهشـــــنودی و نارضایتی آدم گردید.

مـــدتی چـــنین گذشت و آدم و لیلیث با کشـــمکش‌های فراوان با یکـدیگر زنـدگی می‌کردند. لیلیث نهایتا به دلیل روحیه سرکشی که داشت و گمـراه شـدن توسط ابلیس، از بـــرای رهـــایی از اطـــاعت آدم، راه فـــرار از بهشت را انتخاب نمود. پس روزی از روزها بدون اطلاع قبلی و به صـورت ناگهـانی بهشت را تـرک کـرد و به سـوی دریـای سرخ که جایگاه شیاطین و اهریمنان بود، گسیل یافت.

در آن‌جا لیلیث با ابلیس روبـــرو شد. ابلیس وی را در بند کـــرد و به اســـارت خـــود درآورد. اما مـــدتی بعـــد، لیلیث هنگـــــامی که متوجه شد جنس ابلیس از آتش اســـــت، این‌گونه برداشت کرد که به دلیل برتر بودن گـوهر وجـود ابلیس از خـود، بایســتی به اطــاعت او تن دهد. آن دو با یکدیگر رابطه‌ای نامشروع را آغاز کردند. از این ارتبـــاط، او بـــاردار گشت و هر روز صد بچه‌شـــیطان (به‌نـــوعی خون‌آشام) به دنیا می‌آورد.

بعد از فرار لیلیث ار بهشـت، خداوند از بـرای آن‌که توالد و تناسل بشر عقیم نمانـد، تصـمیم گـرفت جفـتی دیگر بـــرای آدم بیافریند. اما این بـــار دیگر مســـتقیم از خـــاک بهره نبرد. بل از دنده‌های آدم، حوا را آفرید. بـدین‌ترتیب حـوا که خـود از آدم جـدا شـده و عنصر وجـودی‌اش را از

آدم می‌دیـد، بـرخلاف لیلیث، به صـورت ارادی و آزادانه اطاعت از آدم را پذیرفت.

سـال‌ها از این جریـان گذشـته بـود. آدم دیگر لیلیث را فرامـوش کـرده و با حـوا روزگـار خوشی را در بهشت سـپری می‌کـرد. هنگامی‌که لیلیث از این رویـداد آگـاه می‌شـود، به حـوا حسـادت کـرده و از این‌که فرامـوش گشته است، خشـمگین شد. پس بـرای گـرفتن انتقـام از آن‌هـا، خـود را به‌شـکل معشـوقه‌اش ابلیس درآورده و یواشکی درون بهشت شد. آن‌جا آدم و حوا را فریب داده و سبب شد تا آن دو از میوه ممنوعه تناول کنند.

باقی داستان همچـون روایت موجـود در تـورات و قـرآن است: هنگامی که خدا از نافرمانی آدم و حـوا آگـاه شـد، آن دو را از بهشت اخراج کرد و همچنین جاودانه بودن را نـیز از آن دو سـلب کـرد تا فـانی گـردد. اما در ادامه داستان یک اتفاق دیگر در روایت تلمود آمـده است که در قـرآن و تـورات نیست و آن این است که لیلیث به‌خـاطر نخـوردن از میـوه ممنوعـه، بـرخلاف آدم و حـوا که جاودانگی‌شان رااز دست دادند، همچنان جاودانه ماند!

بـاری داسـتان تلمـود در این‌جا به پایـان نمی‌رسد. ادامه روایت بدین‌گونه است که پس از این رویـدادها، خداوند بـرای متوقف کـردن لیلیث، دست‌به‌کار می‌شـود و سه فرشته به سـوی او می‌فرسـتد و تهدید می‌کند که اگر به بهشت بـازنگردد و به خـدا و آدم اطـاعت نکنـد، هر روز یکی از بچه‌هایش نابود خواهد شد.

لیلیث که در این مدت به سبب بندگی کـردن از شـیطان، به شـدت گسـتاخ و سـرکش‌تر از قبل شـده بـود، قلبش

سـیاه شـده و دیگر حاضر به اطـاعت از خـدا نبـود. پس نافرمانی کرد و عذاب را بر بازگشت ترجیح داد. از همان لحظه به فرمـــان خـــدا هر روز یکی از فرزنـــدان لیلیث کشته می‌شود.

از ســوی دیگــر، لیلیث نــیز چــون مــرگ فرزنــدانش را می‌بیند، خشمگین شده و از برای انتقام فرزنــدانش، هر روز یک نوزاد از تبار آدم و حوا را می‌کشد. این اقدام او خواهد داشت تا روز قیامت که فرصت تـوبه‌اش به پایـان برسد و به همراه ابلیس برای همیشه به دوزخ فروافتد.

Lilith

آیا اسطوره لیلیث حقیقت دارد؟

ما مســلمانان این اســطوره را نمی‌پــذیریم چــرا که در قرآن نشـانی از این داسـتان نیست. همچـنین در تـورات نـــیز اثـــری از این روایت نیست و هرآن‌چه که هســـت، برآمـده از کتـاب تلمـود است. کتـاب تلمـود نـیز یک اثر انجــرافی است. یهودیــان واقعی پــیرو حضــرت موسی کلیم‌الله (ع) به تلمـود بـاور ندارند. این کتـاب تنها مـورد پذیرش برخی فرقه‌های تحریف‌شده از یهودیان است.

تصویری خیالی از لیلیث

پس ریشه این اسطوره دقیقا در کجاست؟

شاید برای‌تان جالب باشد که بدانید این داستان ساخته و پرداخته یهودیـان پـیرو کتـاب تلمـود نـیز نمی‌باشد. بلکه ریشه آن به افســانه‌های بـــدوی و بســـیار قـــدیمی در بین‌النهرین بازمی‌گردد.

اســـطوره لیلیث در اســـاطیر کهن خاورمیانه به گونه دیگـری آمـده است. در نـزد اقـوام سـومری که کمـابیش پنج‌هـزار سـال پیش در حـدود عـراق فعلی می‌زیسـتند، لیلیث خـدای طوفـان بـود و حامل بیمـاری و مـرگ. در اساطیر آشوری، بابلی و اکدی نیز از او یـاد شـده است. بـرای نمونه در اسـاطیر بـابلی او را ایزدبـانویی فاحشه میدانند که در خـــواب به مـــردان نزدیک شـــده و از آن‌ها آبستن می‌شود.

این اســـطوره‌ی فاحشه و نماینـــده شر و تـــاریکی، در افسانه‌های دیگر ملل نیز رسـوخ کـرده است. مثلا تـرک-ها، در داسـتان‌ها و افسـانه‌های خـود از زنی به نـام "آل نه‌نه سی" یـاد می‌کنند که زنی بلند انـدام است و بـرای دزدیدن نوزادِ زنِ تازه زایمان کـرده، به سـراغ او می‌آید. مردم نیز برای پیش‌گیری از آسـیب رسـیدن به نـوزاد، به لباس طفل سـنجاق می‌زنند. زیـرا بر این باورند که "آل نه‌نه سی" از ادوات آهـنی می‌ترسد. این بـاور ترک‌ها در میان ایرانیان نیز ریشه کرده است. تا همین چند ده سال پیش در روســـتاهای ایـــران‌زمین، نـــوزاد را تنها نمی‌گذاشتند چرا که معتقد بودند "آل" او را خفه خواهد کرد. برخی از فرقه‌هـای یهـودی نـیز بـرای پیشـگیری از آسیب رساندن لیلیث به نوزاد، گردن‌بنـدی را که نـام سه فرشـته مقـدس در آن حک شـده است به گـردن نـوزاد می‌اندازند.

بزرگ‌ترین وسوسه شیطان چیست؟!

کی نـداریم که شـیطان انسـان را وسوسه می‌کنـد، اما بزرگ‌ترین وسوسه شیطان بر چه کاری است؟

وسوسه

آنچه که از آیـــات و روایـــات بر می‌آید آن است کـــه، بزرگ‌تـرین وسوسه شـیطان، دعـوت و وسوسه کـردن انسـان به پـیروی از «نفس امّـاره» است. نفس امّـاره، دشمن بزرگی است که آدمی را به کارهای زشت و ناروا وامی‌دارد، مگر آن‌که خـدا به لطف خـاص خـود آدمی را حفظ فرماید: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّـــــوءِ إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّی».[1]ـ شـیطان، بـالاترین وسوسه‌ها را در این نفس انجام خواهد داد.

در این‌جا به نمـــونه‌ای از روایـــات -که از آن‌ها فهمیـــده می‌شود بزرگ‌ترین دشمن انسان نفس امّـاره است و به پیروی آن، بزرگ‌ترین چـیزی را که شـیطان به آن دعـوت کـرده و وسوسه می‌کنـد، پـیروی از هواهـای نفسـانی است- اشاره می‌کنیم.[2]

1. **پیـامبر خـدا(صـلی الله علیه و آله) فرمـود: «آفت دین، هوای نفس است».[3]ـ و «برترین جهـاد این است که به خاطر خداوند متعال با نفْس و هواهای نفسانیت جهاد کنی».[4]**
2. **امام علی(علیه السـلام): «با نفس خـویش مبـارزه کن و تـوان و کوشش خـود را بـرای آخـرت به کـار گیر».[5]ـ و «جهاد کردن با نفْس، آن را در ارتکاب گناهان مهار می‌کند». [6]**

3. امام صادق(علیه السلام): «خوشا به حال بنده‌ای که برای خدا با نفْس و هوس خویش جهاد کند. هر که لشکر هوا و هوس خود را شکست دهد، به خشنودی خدا دست یابد و هرکه خِرَدش، با کوشش و شکستگی و فروتنی، بر بساط خدمت گزاری به خدا، بر نفْس امّاره‌اش چیره شود، به پیروزی بزرگی دست یافته باشد. میان بنده و خداوند حجابی ظلمانی‌تر و وحشتناک‌تر از نفْس و هوای نفْس نیست و برای کشتن این دو، سلاح و ابزاری چون احساس نیاز به خدا و خضوع و خشوع و گرسنگی و تشنگی کشیدن در روز و شب زنده‌داری نیست که اگر چنین کسی بمیرد، شهید است و اگر زنده بماند و همچنان به این راه ادامه دهد، خداوند فرجام او را به آن رضوان بزرگ ختم کند. خداوند عزّ وجلّ فرمود: «و آن‌ها که در راه ما (با خلوص نیّت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است».[7]، [8]

به هر حال، همه‌ی گناهان -به واسطه و یا بدون واسطه- به نفس امّاره بر می‌گردد، و مهار نکردن نفس امّاره و پیروی از هوس‌ها و خواهش‌های آن، باعث ارتکاب گناهان بزرگی همچون شرک به خداوند متعال می‌شود، چنان‌که در قرآن کریم می‌خوانیم: «و آن کسی که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است»

1. امام کاظم(علیه السلام): «برای بازداشتن نفْس خود از خواهش‌هایش با آن مبارزه کن که مبارزه

با نفْس، همچـون مبـارزه با دشـمنت، بر تو واجب است».[9]

به هر حال، همه‌ی گناهان -به واسطه و یا بدون واسطه- به نفس امّاره بر می‌گردد، و مهار نکـردن نفس امّـاره و پـیروی از هوس‌ها و خواهش‌هـای آن، بـاعث ارتکـاب گناهان بزرگی همچون شرک به خداوند متعـال می‌شـود، چنان‌که در قرآن کریم می‌خوانیم: «و آن کسی که بـرای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است».[10]

راه گریز از وسوسه‌های شیطان چیست؟

در روایات اسلامی راه‌های مبارزه با شیطان بیـان شـده است، از جمله:

1_ استغاذه؛ یعنی پناه بردن به خداوند از شر شـیطان و گفتن " أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم".

انسان وقتی خدا را شناخت و دریافت که خدا هم قـدرت بی‌پایـان دارد و هم نسـبت به انسـان از پـدر و مـادرش مهربان‌تر است، و با این احساس از شر شـیطان به خـدا پنـاه بـرد، خداوند نجـاتش می‌دهد و دمـاغ شـیطان را به خاک می‌مالد.

قـرآن می‌فرماید: " و أما نیزغنّک من الشـیطان نـزغٌ فاستعذ بالله إنّه سـمیع علیم؛ اگر انگـیزش و وسوسه‌ای از شیطان تو را برانگیزد، پس به خـدا پناهنـده شو که او شنوای دانا است".[11]

2_ بسم الله گفتن؛ مداومت به گفتن بسم الله در آغـاز هر کـاری به انسـان القا می‌کند که اسـتعانت فقط به

درگاه خدا شایسته است، و در هیچ امـری غـیر حق دخیل نیست. طبیعی است وقـتی چـنین عمل کنـد، دیگر جـایی بــرای وســاوس شــیطان لعین بــاقی نمی‌ماند. رســول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: "وقـتی سـفرة غـذا را می‌گسترانند، چهار هزار فرشـته دور آن جمع می‌شـوند. اگر بنـده " بسم الله الـرحمن الـرحیم" گفت،فرشـتگان می‌گویند: خــدا بر شــما و غــذایتان بــرکت فرســتد و به شیطان خطاب می‌کنند که بیرون رو،ای فاسـق، تو را بر ایشان سلطنتی نیست. و اگر بسم الله نگفت فرشــتکان به شــیطان می‌گویند: بیــا،ای فاسق و با این‌ها هم غــذا شو".[12]

3_ نماز، یکی از عوامل دفع و رفع شیطان که در مبارزه با او سلاح تیز و برّانی محسوب می‌شود نماز است.

نماز اگر با آداب و شرایط آن اقامه شود، نمـازگزار را به عــالَم پــاکی و قداست بــالا بــرده و غُل و زنجــیر دنیا و دام‌هـــای شـــیطان را از پـــای او پـــاره می‌کند. قـــرآن می‌فرماید: "با نمــاز و روزه از خــدا طلب یــاری کنید".[13]

4_ روزه؛ روزة حقیقی بـــاعث می‌شـــود وسوسه و نیزنگ‌های شیطان از مملکت دل بیرون رود.

روزی پیامبر(صلی الله علیه و آله) به یاران خود فرمـود: آیا شما را به چـیزی آگـاه نکنم که اگر شـما آن را انجـام دهید، شیطان از شما دور می‌گردد، همچون دوری شــرق از غرب؟ عرض کردند: بله یارسول الله. حضرت فرمــود: روزه. روزه صورت شیطان را سیاه می‌کند.[14]

5_ استغفار و توبه: وقتی انسان از کارهای زشت و خلاف خویش توبه کندو از خداوند بخواهد که گناهانش را بیامرزد و تصمیم بگیرد که دیگر گناه نکند، ضربة بزرگی بر شیطان وارد می‌شود. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: "ولاستغفار یقطع و تینه؛ طلب آمرزش و بخشش از خدا رگ دل شیطان را قطع کرده و بند دلش را پاره می‌کند".[15]

پی نوشت‌ها:

[1]. یوسف، 53.

[2]. ر.ک: نمایه‌های «جلوگیری از وسوسه‌ی گناه»، سؤال 3859؛ «مراحل آغازین خود سازی و تزکیه‌ی نفس»، سؤال 387.

[3]. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محقق و مصحح: رسولی محلاتی،هاشم، ج 10، ص 287، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ دوم، 1404ق.

[4]. المتقی الهندی، علاء الدین علی کنز العمال، ج 4، ص 431، ح 11265، مؤسسة الرسالة، بیروت، 1409ق.

[5]. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، محقق و مصحح: رجائی، سید مهدی، ص 142، ح 182، دار الکتاب الإسلامی، قم، چاپ دوم، 1410ق.

[6]. همان، ص 227، ح 112.

[7]. عنکبوت، 69.

[8]. مجلسی، محمد باقر، بحـار الأنـوار، ج 67، ص 69، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، 1403ق.

[9]. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرســول صــلی الله علیه و آلــه، محقق و مصــحح: غفاری، علی اکبر، ص 399، جامعه مدرسـین، قم، چـاپ دوم، 1404ق.

[10]. نساء، 48.

[11]اعراف (7) آیة 200.

[12]فروع کافی، ج 6، ص 292.

[13]بقره (2) آیة45.

[14]فینه البحار، ج 2، ص 64.

[15]محمد محمدی ری شهری، مـیزان الحکمـه، ج 2، ص 1457، مادة شیطان، شمارة9412.

انواع جن‌ها را بشناسید

انــواع جن‌ها بر اســاس کــاری که می‌کنند نــزد مــردم مشهورند.

به گزارش روزپلاس، بعضی از جن‌ها در خـدمت شـیطان هســتند و بــرخی دیگر انســان‌ها را به‌عنــاوین‌مختلف وسوسه می‌کنند عـده‌ای دیگر مسـلمان و دسـته‌ای دیگر یهـود و مسـیحی و گـروهی دیگر در زیرزمین‌ها و دور از انســان‌ها و بــرخی دیگر در حبس و زنجــیر می‌باشــند. بــرخی از جن‌ها را شــیطان از روز تولد انســان نــزد او می‌گمارد تا او را گمراه سازند و خداوند متعال نیز ملکی تعـیین می‌کند تا انسـان را از گزند جن‌هـای شـریر حفظ کند. برخی از آن‌ها در جادو و سحر و طلسـمات و بعضی دیگر برای خبررسانی به کائنان مشغول به‌کارند.

ما در این جا به اسامی برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

جن خناس: این شیطان مخفی در درون انســان راه‌یافته و به وسوسه انسان می‌پردازد و هرگاه انسان یاد خدا را می‌کند از انسان دور می‌شود خواندن سوره نــاس بــرای دفع این جن موثر است. (بحار ج 60 ص 194)

در روایــات آمــده است این شــیطان مانند خــون در دل انسان راه دارد (بحار ج 60 ص 269)

جن رها یا (زها): این شــیطان وقت نمــاز صــبح ســراغ انســان آمــده و بر سر او و بالشش گــره می‌زند و به او می‌گوید بخواب وقت نماز نشده است و اگر بیـدار نشـود به‌صورت او بول می‌کند و بر گشــته و دمش را می‌جنباند و بانگ شادی بر می‌آورد. (محاسن ج 1 ص 86)

مبـــادا این حقـــایق را انکـــار کـــنی که با دلایل عقلی و شرعی و به تجربه این موضوع ثابت شده است.

غـــول: این جن انســـان‌ها را در صـــحراها و بیابان‌ها به بیراهه می‌کشـــاند و روایت‌شـــده هر گـــاه تنها هســـتی راهنمـــایی انســـان تنها را قبـــول مکن و با صـــدای بلند به‌صـــورت او اذان بگو آن گـــاه از تو دور می‌گـــردد. در بـــرخی روایـــات آمـــده غـــول وجـــود نـــدارد. ولی احمد بن عبدالله گوید در راه به چـــنین جـــنی برخـــورد کـــردم که بر روی تخـــتی نشســـته و لباس‌هـــای خـــوبی پوشـــیده و قنـــدیل‌هایی روشن کـــرده بـــود ســـوره یاســـین را خوانـــدم قندیل‌هایش خاموش شد و گفت:ای بنـــده خـــدا با من چه کردی؟(سفینه البحار ج 3 ص 821)

این که در روایات آمده غول وجود ندارد به این معنا ست که غـــول نمی‌تواند انســـان را از راه خـــود گمـــراه کند و انسان در برابر آن دست و پا بســـته و مجبـــور نیست. اگر انســـان به یـــاد خـــدا و متوسل به 14 معصـــوم بـــوده و از حدود شرع تجاوز نکند هیچ جنی نمی‌تواند بر انسان ضرر بزند.

جن ربایـــنده: این جن بـــرخی از انســـان‌ها را می‌رباید. از امام صادق پرســـیدند آیا جن می‌تواند انســـان را برباید؟ فرمـــود اگر انســـان این دعا را بخواند جن‌ها نمی‌توانند او را بربایند و این دعا ذکر خواهد شد. (بحـــــار ج 92 ص 152)

جنّیـــان گـــاهی اوقـــات وســـایل شخصی انســـان‌ها را می‌دزدند. حال به شمه‌ای از حالات شـــیخ جعفر مجتهـــدی به نقل از کتاب لاله‌ای از ملکوت توجه فرمایید:

موفق شدم بسیاری از نیروهای نـامرئی طـبیعت را تحت فرمـــان خـــود در آورم به‌طـــوری که در هر محفلی که حضور داشتم عده‌ای از ارواح و جنــود جن حاضر بودند و دستوراتی را که به آن‌ها می‌دادم اطاعت می‌کردند.

در آن ایام در یکی از اتاق‌های طبقه فوقانی منزل پدرم در شهر تبریز زندگی می‌کردم در آن اتاق ظروف قدیمی زیادی وجود داشت از جمله دو عدد ظروف مـرغی عتیقه شــبیه به هم و بســیار گــران‌قیمت که در دو طــرف آینه قرار داشت.

يك روز که از خانه خارج‌شده بودم مادرم برای نظافت و سروســامان دادن وارد اتــاق شــده و متوجه می‌شــود که یکی از ظرف‌های کنار آیینه نیست.

او گمان می‌کند که من آن ظـرف را به خـاطر تهیه مـواد شیمیایی جهت به‌دست آوردن کیمیا فـروخته‌ام هنگـامی که به منزل بازگشـتم با لحـنی شـدید به من گفت: جعفر چرا اسباب منزل را می‌فروشی؟

در جواب گفتم: من چنین کاری نکرده‌ام.

مادرم گفت: یکی از ظروف کنار آیینه نیست.

به ایشان گفتم: شـاید ظـرف را در جـای دیگر قـرار داده باشم به اتـــاق رفتم و متوجه شـــدم که ظـــرف درجـــای خـــودش نیست فهمیـــدم که ناپدید شـــدن ظـــرف توسط جنّیـان انجام‌گرفتـه؛ فـوراً مـأمور و موکل مخصـوص را احضـــار کـــرده و از او پرســـیدم کاسه مـــرغی را به کجا برده‌اید؟

در جواب گفت: اوصاف این جفت کاسه قـدیمی را بـرای پادشاهمان بیان کرده بودیم و او علاقه شدیدی به دیــدن آن‌ها پیــدا کــرد لــذا امر کــرد که یکی از آن‌ها را نــزدش ببریم و بعد از مشاهده بر گردانیم.

به او گفتم يك نماز مستحبی دو رکعتی می‌خــوانم اگر تا پایان نماز، ظـرف در جـای خـود نباشد شـما را به شـدت تنبیه کرده و خـواهم سـوزاند و مشـغول نمـاز شـدم. در تشهد نظری به طاقچه انداخته، دیدم ظرف در جای خـود قـرار گرفته است و آنگـاه مـادرم را صـدا کـرده و گفتم ظرف‌ها که در جای خود می‌باشد ایشان به اتـاق آمـده و از اینکه می‌دید ظرف در جای خود می‌باشد بسـیار تعجب نمود.

سـعالی: این جن‌ها سـاحر و جادوگرند و به انسـان‌های خـبیث که با آن‌ها رابطه دارند سـحرمی آموزند. بـرخی گفته‌اند این نـوع جن‌ها انسـان‌ها را فـریب داده و از راهشان منحرف می‌کنند و گاهی اوقـات گرگ‌ها آن‌ها را شکار کرده ومی خورد و آن‌ها نـیز فریـاد زده و می‌گوید: چه کسی مـرا نجـات می‌دهد ولی کسی او را نجـات نمی‌دهد. (بحار ج 60 ص 125)

عیثم: این جن اخبار را به نقاط مختلف جهان می‌رساند.

ام الصبیان: این جن‌ها به کودکان ضرر می‌زنند.

آل: این نوع جن‌ها از جنس زن بـوده و به زنـان بـاردار و نوزادها ضـرر می‌زنند و از آه من می‌ترسـند و چه بسا نقل‌شده توسط عده‌ای از زنان تسخیرشده‌اند.

صـــالح: این جن‌ها انســـان‌هایی را که راهشـــان را گم کرده‌اند به مقصد می‌رســـانند. در روایـــتی آمـــده است: همانا یکی از برادران جنی شـما صـالح نـام دارد هر گـاه راه را گم کردید ندا کنید" یا صالح اغثنی "یعنی‌ای صـــالح کمکم کن. او در بیابان‌ها می‌گردد هرگاه صـدای گمشـده را بشنود او را راهنمایی کند. (وسایل الشـیعه ج 11 ص 443)

متکـــون: این نـــوع جن به هر شـــکلی که بخواهد می‌تواند متمثل باشد به‌جز صورت انبیا و اوصیا و اولیا ء.(بحـــار ج 25 ص 327)

زوبعه: به رئیس جنّیان و شیاطین گفته می‌شود.

زوال: این جن در نطفه انســـان‌های مخـــالف اهل‌بیت علیهم‌السـلام شـریك می‌شـود و اگر آن فـرد پسر باشد لواط کار و اگر دختر باشد زناکار خواهد بود. (کافی ج 5 ص 549)

تمریح: روایت‌شده تمریح یار شیطان است و هنگـام شب فعالیت خود را در بین شرق و غرب آغـاز می‌کند (کـافی ج 8 ص 232)

عـــارض: این نـــوع جن‌ها بـــرخی از انســـان‌ها را مـــریض می‌کنند.

ابلیس: به شـــیطانی گفته می‌شـــود که از رحمت خـــدا مأیوس باشد.

شیطان: به جن شریر و خبیث شیطان گویند.

مارد: به جنی که سرکش و خبیث‌تر باشد مارد گویند.

عفـریت: به جـنی که خـبیث‌تر و قـدرت فوق‌العـاده‌ای داشته باشد عفریت گویند.

عامر: اعراب قدیم به جنّیانی که در میان مـردم سـکونت داشتند عامر می‌گفتند.

مذهب: جنّیانی که به اشکال مختلف می‌آیند به‌جز صورت پیامبران و امامان.

خیزب: پیامبر اسلام فرمـود: این شـیطان انسـان را در حال نماز وسوسه کرده و نمـاز انسـان را قطع می‌کند و برای دفع آن به خدا پناه برده و سه بار بر سمت راسـتت فوت کن. (بحار ج 92 ص 137)

هزع: امام صادق فرمود: ابلیس شیطانی دارد که به آن هزع گفته می‌شود بین مشرق و مغـرب را در هر شب پر می‌کند و هنگام خواب نزد مردم رفته و باعث خواب‌هـای پریشان می‌شوند (امالی صدوق ص 146)

ولهان: پیامبر خدا فرمود: برای وضو شیطانی است که ولهان گفته می‌شود و اگر بنـده‌ای نـام خـدا را به هنگـام وضو بر زبـــان نیـــاورد او را دچـــار وسوسه می‌کند. (مستدرک ج 1 ص 323)

قفنـــدر: امـــام صـــادق فرمـــود: هر کس چهل روز در مـــنزلش بربط (یکی از آلات موســـیقی) نواخته شـــود خداوند شیطانی به نام قفندر را بر او مسـلط می‌کند که اعضـای بـدنش را بر روی اعضـای مشـابه صـاحب‌خانه می‌گذارد وحیای او سـلب می‌شـود و نسـبت به سـخنانی که به دیگران می‌گوید و یا به او گفته می‌شود بی‌مبـالات و بی‌خیال می‌گردد. (کافی ج 5 ص 537)

مره: یکی از پسران ابلیس است و بدان جهت شیطان را ابو مره گویند. (سفینه البحار ماده بلس)

لاقیس: او هم‌جنس‌بـــازی زنـــان را به زنـــان آمـــوخت. (سفینه البحار ماده بلس)

هفاف: او در صحراها وسوسه می‌کند.

زکتبور: او در بازارها بوده و مـردم را به سـوگند دروغ و تعریف دروغ کالا و بیهوده‌گویی ترغیب می‌کند.

بـتر یا (ثـبر): او هنگـام مصـیبت‌ها انسـان‌ها را وسوسه می‌کند تا به خود سـیلی زده و یقه خـود را پـاره کـرده و بی‌تابی کنند.

اعور: او انسان را به زنا تشویق می‌کند.

داسم: وقتی انسان وارد خانه شد و نام خدا را ذکر نکرد ه و ســـــــــلام نگفت، او را وسوسه می‌کند و بین او و خانواده‌اش شر به پا می‌کند و اگر هنگام غذا خوردن نـام خدا را ذکر نکند در غذای او شریك می‌شود.

مطرش: او صاحب اخبار دروغ است و انسان را وسوسه می‌کند تا اخباری دروغ وضع کرده و منتشر نماید.

شیطان ردهه: جنسی از شیاطین که علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه از آن نام برده است. (نهج‌البلاغه ص 298)

ضرر زدن آن‌ها به انسان‌ها

آن‌ها در شرایط عادی نمی‌توانند به انسان‌ها ضرر بزنند؛ مگر اینکه انســان‌ها آســیبی به آن‌ها برســانند و آن‌ها در

صـدد انتقـام‌جویی بر آمـده و ضـرری را متوجه انسـان‌ها نمایند.

برای اینکه انسان‌ها به جنّیان ضرر نرسانند باید در برخی از کارها بسم‌الله الـرحمن الـرحیم را بر زبان‌آورند مانند ریختن آب داغ به آســتانه و یا چــاه و یا روی آتش و نــیز هنگــام رســیدن به آســتانه در و رفتن به حمــام و دیگر مواردی که در شرع مقدس به آن‌ها اشاره شده است.

حقیقت در مورد تمدن اسرارآمیز مایا!

قربانی کردن انسان برای اهداف مذهبی و یا پزشکی یکی از موضوعاتی است که اکثر مردم در مورد مایاها می‌دانند- اما آنچه اغلب مردم نمی‌دانند این است که آن‌ها هنوز هم قربانی می‌کنند. اما...

گفته شده که مایاها تمدنی نیمه آمریکایی هستند که تنها با خط کاملا پیشرفته پیش از کلمبیایی شناخته می‌شدند، در زمینه هنر، معماری و تجهیزات نجومی و ریاضیات نیز شهرت داشتند. تصورات اشتباه خیلی زیادی در مورد تمدن مایا وجود دارد و این فهرست مطمئنا خط بطلانی بر حداقل یک یا دو مورد از این اشتباهات خواهد کشید. علاوه براین در این متن حقایقی که شما هیچ وقت در مورد تمدن مایا نمی‌دانستید در اختیارتان می‌گذاریم.

1. **راز باستانی**

تمدن مایا

حقیقت: هیچ کس واقعا نمی‌داند که چه چیزی باعث نابودی فرهنگ مایا شد.

به خاطر دلایلی که هنوز هم مورد بحث‌اند، مناطق اصلی زندگی مایا که در سطحی پایینتر از زمین اصلی قرار داشت به مرور و در طول قرون 8 و نهم شیب بیشتری پیدا کرد و پس از آن کم کم رو به نابودی رفت. این ادعا با نوشته‌های تاریخی و سازه‌های معماری در مقیاس بزرگ پیوند دارد. تئوریهای غیر اکولوژی در مورد نابودی مایا به چندین زیر گروه در یک رده، مثل زیاد شدن

جمعیت، تـاراج خارجیهـا، شـورش و طغیانهـای محلی و فروپاشی مسـیرهای تجـاری دسـته بنـدی می‌شـوند. فرضیه‌های اکولوژی شـامل حـوادث طـبیعی، بیماریهـای واگیردار و تغییرات آب و هـوایی می‌شـوند. حـالا دلیل و شاهدی دال بر افزایش جمعیت اضافه بر ظرفیت محیط بوده که موجب فرسودگی پتانسیل‌های زراعـتی و شـکار بیش از انـدازه حیوانـات می‌شـده و همین عامل نـابودی تمدن مایا را تضـمین می‌کـرده است. بـرخی از محققین به تازگی استدلال کردند که خشکسالی 200 ساله شدید و سـختی منجر به سـقوط و فروپاشی تمـدن مایا شـده است.

1. زندگی ادامه دارد...

تقویم مایا

حقیقت: تقویم مایایی پایان جهان را پیشگویی نمی‌کند.

اول از همه این‌ها باید بگوییم که مایاها فقط یک تقـویم ندارند بلکه آن‌ها تقویمهـــایی دارند که با هم ارتبـــاط دارند. در افسانه‌هایی گفته شده که در این تقـویم long count (که در بـالا آورده شـده) زمـان به پایـان رسـیدن جهان مشخص شده است.

طبق افســانه‌های مایا ما در جهـــان چهـــارم یا جهـــان «آفـرینش» که در افسـانه‌ها ازش صـحبت شـده زنـدگی می‌کنیم. در تقویم long count آخرین خلق یا آفرینش در 12.19.19.17.19 به پایـان می‌رسد. که این سلسـله مراتب دوباره در 20 دسامبر 2012 اتفاق می‌افتد. طبق این گفته مایاها الان زمان جشن بزرگ به خاطر رسـیدن به انتهای چرخه آفرینش فرا رسیده است. این سـخن به

معنی رسیدن به پایـان جهـان نیست بلکه منظـور از این جمله شــروع یک عصر جدید است. مگر 31 دســامبر هر سال پایان جهان محسوب می‌شـود؟ خـیر- ما در این روز وارد سال جدیدی می‌شویم. این مسـاله شـبیه دوره‌هـای آفرینشی تمـــدن مایاست. درحقیقت مایاها ارجاعهـــای زیـادی به تاریخهـایی دارند که بعـدها در سـال 2012 رخ می‌دهد. در حقیقت نظریه پایـان یـافتن جهـان در سـال 2012 (باتوجه به افسـانه مایـایی) را اولین بـار خـوزه آرگیـولس سـال 1987 در کتـابش به نـام The Mayan Factor: Path Beyond Technology مطرح کرد.

1. آخرین قلمرو حکومتی مایا

تمدن مایا

حقیقت: آخرین حکومت تمدن مایا تا سـال 1697 وجـود داشت.

شهر جزیره‌ای تایاسال مکان آخـرین پادشـاهی مسـتقل تمـــدن مایا محســـوب می‌شد و بـــرخی از کشیشـــان اسـپانیایی تا سـال 1969 با مسـالمت و آرامش آخـرین پادشـاه ایـتزا یعـنی کانک Canek را ملاقـات و موعظه می‌کردند. پادشـاهی ایـتزا بـالاخره در 13 مـارچ 1697 تســلیم اســپانیایی‌ها شد. حـــالا مصـــنوعات و بناهـــای باسـتانی در چیچن ایـتزا که همه ما می‌شناسـیم، در این آخــرین منطقه خودمختــار واقع شــده است. قابل توجه این‌که بیشتر زمینهایی که این مکانهای باستانی در آن‌جا واقع شده، جزو زمینهای خصوصی یک خـانوده محسـوب می‌شـــــود، درحالیکه دولت آن‌ها را متعلق به خـــــود و درحقیقت خود را اداره کننده این مکانها می‌داند.

1. سونا

تمدن مایا

حقیقت: مایاها از سونا استفاده می‌کردند!

حمامهـای آرامش بخش یا zumpul-ché جـایی بـود که مردم مایایی زمان باستان خودشان را در آن‌جا تطهـیر و شستشو می‌کردند. این حمامها خیلی شـــبیه ســـونای امـروزی و سـاختاری، دیوارهـای سـنگی و سرپوشـیده داشت همـراه با یک دریچه یا سـوراخ کوچک در قسـمت سـقف. آبی که از صـخره‌های سـنگین وارد اتـاق می‌شد تولید بخار کرده و این روند شرایطی فـراهم می‌کـرد که تمام ناپاکیها و کثیفیها نابود شود. پادشـاهان مایا عـادت داشـــتند بعد از ملاقاتهایشـــان حمـــام ســـونا بگیرند تا احساس سرزندگی و همچنین پاکی داشته باشند.

1. Ball Courts

تمدن مایا

حقیقت: مایاها ball court را به عنـوان محلی بـرای بازی کردن می‌ساختند.

بازیهـای تـوپی Mesoamerica ورزشی با انجمنهـای آیینی بود که مردم پیش-کلمبیایی بالغ بر 3000 سال از این ورزش اسـتقبال می‌کردند. در طـول دوره‌ای هـزار ساله انواع مختلفی از این بـازی در سـرزمینهای مختلف وجود داشته و هنوز یک نمونه مدرن از این بـازی به نـام ulama در معدودی از مکانها و بین افراد بومی طرفدار دارد. Ballcourts مکانهـایی عمـومی بودند که بـرای حوادث مهم فرهنگی و فعالیتهای آیینی مثل جشنواره‌ها

و اجراهای موسیقی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. این مکـــان از سراشـــیبی‌های پله دار تشـــکیل می‌شد که به صـحن مراسم یا پرستشـگاه‌های کوچک منتهی می‌شـد، ball courtها شـبیه حـرف "I"ـ بـود که تقریبا در تمـام شهرهای کوچک مایا یافت می‌شد.

1. مواد مخدر

تمدن مایا

حقیقت: مایاها از مســـکن و مـــواد مخـــدر اســـتفاده می‌کردند.

مـــردم مایا در مراسم مذهبی‌شـــان به طـــور مـــرتب از داروهای توهم زا استفاده می‌کردند (که از مواد طـبیعی تهیه می‌شد)، اما در زنـــدگی روزمره‌شـــان نـــیز بـــرای تسکین درد نیز از این مواد استفاده می‌کردند. معمولا از گیاهانی مثل peyote، نیلوفر، بعضی از قارچها، تنبـاکو و گیاهان دیگر برای ساختن نوشیدنی‌های الکی استفاده می‌کردند. علاوه بـــراین همـــانطوری که در شـــعرهای مایـایی گفته شـده و بر سـنگها تراشـیده شـده؛ آن‌ها از بـرای جـذب سـریعتر و تاثیرگـذاری بیشـتر مـواد مخـدر، داروی مـایع و آیینـی را به خودشـان (از راه مقعد مانند عمل تنقیه) تزریق می‌کردند. در بـــالا تصـــویر مجســـمه مایایی را می‌بینید که از تزریق این مـایع به بـدنش لـذت می‌برد!

1. قربانیان

قربانیان تمدن مایا

حقیقت: بعضی از افـــراد مایا هنـــوز هم قربـــانی و خونریزی دارند

قربانی کردن انسان بـرای اهـداف مـذهبی و یا پزشـکی یکی از موضـوعاتی است که اکـثر مـردم در مـورد مایاها می‌دانند- اما آنچه اغلب مـــــردم نمی‌دانند این است که آن‌ها هنوز هم قربـانی می‌کنند. اما هیجـان زده نشـوید! الان خون مرغ جای خـون انسـان را گرفته است. امـروز هنوز هم اقـوام مایا سـنتهای آییـنی اجدادشـان را حفظ کرده‌اند. آیین نماز و دعا، هـدایا، قربانی‌هـای خـونی (که الان مرغها جـــای انســـان را گرفته اند)، رقصـــها، مهمانی‌ها، و نوشیدنی‌های آیینی هنـوز هم از رسـومات دینی و سنتی آن‌ها محسوب می‌شود.

1. دکترهای عالی

تمدن مایا

حقیقت: مایاها روشهای درمـانی بسـیار خـوب و جـالبی دارند.

سلامت و علم پزشـکی در میـان مایـای باسـتانی تـرکیب پیچیـده‌ای از ذهن، بـدن، مـذهب، مراسم آییـنی و دانش محســـوب می‌شد. مهم‌تر از همه این‌ها کســـانی بـــرای وظایف پزشکی انتخاب می‌شدند که آموزشـهای عـالی و درستی دیده بودند. این مردان «شامان» نامیده می‌شدند و به عنوان واسطه‌ای بین دنیای فیزیکی و دنیای معنوی عمل می‌کردند. آن‌ها بـرای رسـیدن به هدفشـان یعـنی شفا بخشیدن بیماران، و پیش‌بینی کردن و کنترل کـردن حوادث فـوق طـبیعی تمـرین جـادوگری هم می‌کردند. از زمانیکه دانش پزشـــکی شـــدیدا با جـــادوگری و مـــذهب

غـرابت پیـدا کـرد، بـرای شـامانها هم بسـیار ضـروری و واجب بود که مهارتهای پزشـکی و دانش خـود را توسـعه بخشند. معـروف بـود که مایاها زخمها را با مـوی انسـان بخیه می‌زدند، شکستگی اسـتخوان را درمـان می‌کردند و حــتی در زمنیه جــراحی دنــدان هم مهــارت داشــتند از سولفید آهن برای پر کـردن دنـدان اسـتفاده می‌کردند و ابزارهای جراحی می‌ساختند.

1. دوران کودکی مایا

تمدن مایا

حقیقت: مایاها به زیبـایی و تـربیت بچه‌هایشـان اهمیت می‌دادند

مایاها همــواره آرزو داشــتند بچه‌هایشــان تواناهــایی جسمی غیرطبیعی داشـته باشـند. بـرای مثـال در سـنین خردسالی تخته‌هایی را روی پیشـانی بچه‌ها محکم فشـار می‌دادند تا پیشــانی پهــنی داشــته باشــند. یکی دیگر از معیارهای زیبایی بـرای بچه‌هـای مایا چپ بـودن چشـمها محسوب می‌شد! بنابراین پدر و مادرها بـرای رسـیدن به این هدف اشیائی را جلـوی چشـمهای نـوزاد تـازه به دنیا آمده آویـزان کـرده و آن را تکـان داده تا بر اثر مـداوت و تکــرار این عمل چشــمهای بچه دیگر بــرای همیشه چپ بشــود!!حقیقت جــذاب دیگر در مــورد کودکــان مایا این است که بیشتر آن‌ها را بر اسـاس روزی که در آن به دنیا می‌آمدند نــام گــذاری می‌کردند. هر روز ســال بــرای بچه‌هــای پسر و دخــتر و والــدین اسم خاصی داشت و ازشان انتظار می‌رفت که این سنت را انجام دهند.

1. فرهنگی که ادامه دارد...

تمدن مایا

حقیقت: هنوز افراد زیادی از تمدن مایا در مناطق خـاص خودشان زندگی می‌کنند

درحقیقت بـالغ بر 7 میلیـون مایـایی در منـاطق خاصی زندگی می‌کنند، تعداد زیادی از آن‌ها نـیز طـوری زنـدگی می‌کنند تا بتوانند آنچه از مـــیراث فـــرهنگی برایشـــان باقیمانـده را حفظ کنند. بعضی از آن‌ها به طـور کامل با فرهنگ مـــــدرن منطقه‌ای که در آن زنـــــدگی می‌کنند خودشان را وفق داده‌اند، در حالیکه دیگران زندگی ویــژه سنتی و باستانی خود را ادامه می‌دهند و اغلب اوقات به یکی از زبانهـــای مایـــایی به عنـــوان زبـــان اول صـــحبت می‌کنند. بیشـــــترین جمعیت از افـــــراد مایا در ایالتها و شـــــــهرهای مکزیک مثل Campeche، Yucatán، Tabasco، Quintana Rooو Chiapas، و در بعضی کشـــورهای آمریکـــای مرکـــزی مثل Belize، گوآتمـــالا و قسمتهای غـربی هونـدوراس و الســاوادور پراکنده‌اند. و جـــالب است بدانید امکـــان دارد بعضی از کلمـــات مثل shark به معنی کوسه و cocoa به معنی کاکائو از زبان مالایی گرفته شده باشند. حالا برایتـان یک جمله مـالایی را می‌نویسیم تا اگر با یک مالایی برخـورد کردید حـداقل بتوانید یک جمله صحبت کنید!

در زبـان Yucatec مـالایی جمله Jach Dyos b’o'otik بـرای تشـکر کـردن به کـار می‌رود و معـنی آن می‌شـود "ازت متشکرم"

19 رابطه به عدد 19 در جمله مبارک "بسم الله الرحمن الرحیم"

آقـــای عبدالله اریک 18 رابطهء ریاضی بـــرای جملهء مبارکهء بسم الله الرحمن الـرحیم کشف کـرد که همه به عدد 19 ختم میشد. آقای مهندس جواد رحمـانی رابطهء دیگری پیـدا کـرد که 19 رابطهء این جملهء مبارکه کامل شد. ما در زیر به 19 رابطهء مذکور اشاره میکنیم:

نکته: این روابط بر حسب حروف ابجد این کلمات استوار است به همین دلیل ما در جدول زیر ارزش عددی حروف این جملهء مبارک را نمایش میدهیم

شمارهحروف عربیعدد ابجد

1ب2

2س60

3م40

توضیحاتکلمهء "بسم"مجموع 102

1l4

5ل30

6ل30

7ه5

توضیحاتکلمهء "الله"مجموع 66

8l1

9ل30

10ر200

11ح8

12م40

13ن50

توضیحاتکلمهء "الرحمن"مجموع 329

14ا1

15ل30

16ر200

17ح8

18ی10

19م40

توضیحاتکلمهء "الرحیم"مجموع 289

حـال ما در زیر به این 19 رابطهء مختـوم به 19 اشـاره میکنیم:

بسم الله الرحمن الرحیم 19 حرف دارد

اگر شماره ترتیب هر کلمه یعنی 1و2و3و4 را بنویسیم و بعد از شمارهء هر کلمه تعـداد حـروف آن کلمه یعـنی 3و 4و6و6 را بنویسیم عدد 13243646 به دست می‌آید که ضریب 19 است.

اگر شماره ترتیب هر کلمه یعـنی 1و2و3و4 را از آخر به اول بنویسیم و بعد از شمارهء هر کلمه تعداد حــروف آن کلمه یعـنی 3و4و6و6 را بنویسـیم عـدد 46362413 به دست می‌آید که ضریب 19 است.

اگر شماره ترتیب هر کلمه یعنی 1و2و3و4 را بنویسیم و بعد از شـــمارهء هر کلمه جمع عـــدد ابجد هر حـــرف را بنویسیم عدد 11026633294289 به دست می‌آید که باز هم ضریب 19 دارد.

اگر شماره ترتیب هر کلمه یعنی 1و2و3و4 را بنویسیم و بعد از شمارهء هر کلمه شـماره ابجد هر حـرف را تک تک و به تـــــــــــرتیب بنویســـــــــــیم عـــــــــــدد 1260402130305313020084050413020081040 به دست می‌آید که آن هم ضریب 19 دارد.

اگر شـماره تـرتیب هر کلمه را نوشـته و بعد حاصل جمع عـدد ابجد هر کلمه با تعـداد حـروف آن کلمه را بنویسـیم عـــدد 110527033354295 به دست می‌آید که آن هم ضریب 19 است.

اگر شـماره تـرتیب هر کلمه را نوشـته و بعد از هر کـدام مجمـوع تعـداد حـروف آن کلمه به علاوهء کلمـات قبل را بنویسیم عدد 1327313419 حاصل میشود که ضریب 19 است.

اگر شـماره تـرتیب هر کلمه را نوشـته و بعد از هر کـدام مجمـــوع عـــدد ابجد آن کلمه به علاوهء کلمـــات قبل را بنویسیم عـدد 1102216834974784 حاصل میشـود که ضریب 19 است.

اگر عـدد ابجد هر حـرف از 19 حـرف بسم الله الـرحمن الرحیم را قبل از شـماره تـرتیب هر حـرف قـرار بـدهیم عـدد 62 رقمی زیر حاصل میشـود که ضـریب 19 دارد
2160240314305306571830920010811401250131143015200168171018401 9

در رابطهء بالا 8 رقم اول مربوط به کلمهء بسم 10 رقم دوم بـرای کلمهء الله 21 رقم سـوم مربـوط به کلمهء الـرحمن و 23 رقم آخر مربـوط به کلمهء الـرحیم است. حال اگر شماره تـرتیب هر کلمه را بعد از ارقـام مربـوط به آن کلمه قرار دهیم عدد 66 رقمی زیر به دست می‌آید که همچـنین ضـریب 19 است
2160240311430530657218309200108114012501331143015200168171018401 94

اگر طبق رابطهء بالا عمل کنیم و اینبـار به جـای شـماره ترتیب هر کلمه عدد ابجد آن را بنویسـیم عـدد 73 رقمی به دست می‌آید که طبق معمول آن هم ضریب 19 است.
2160240310214305306576618309200108114012501332911430152001681710184019289

اگر روش بالا را دنبال کنیم و و اینبار به جای قـرار دادن عدد ابجد هر کلمه در آخر ارقام مربوط به کلمه عدد ابجد آن کلمه را به اول این ارقام اضافه کنیم باز هم عدد 73 رقمی با ضـریب 19 به دست می‌آید.
1022160240366143053065732918309200108114012501328911430152001681710184019

اگر تعـداد حـروف هر کلمه و بعد مجمـوع عـدد ابجد آن و بعد عدد هر حـرف را تک تک پشت سر هم بنویسـیم عـدد

48 رقمی زیر حاصل میگـــردد که ضـــریب 19 است.
3102260404661303056329130200840506289130200810 40

حــال طبق روش بــالا عمل میکــنیم با این فــرق که اول تعداد حروف هر کلمه بعد اعدد ابجد هر حرف آن کلمه به صـورت تک تک و بر آخر هم مجمـوع اعـداد ابجد آن کلمه را مینویسـیم که این بـار هم عـدد 48 رقمی زیر حاصل میشـــــــود که بـــــــاز هم ضـــــــریب 19 دارد.
3260401024130305666130200840503296130200810 40289

اگر شـماره تـرتیب هر کلمه پشت سر هم بنویسـیم و با هم جمع کنیم عـدد 150426287722 به دست می‌آید که ضریب 19 است. به دلیل این که درک رابطهء فوق آسان شـــود فرمـــول به دست آمـــدن این عـــدد را می‌آوریم:
+8910111213+141516171819=150426287722 123+4567

اگر شماره تـرتیب هر حـرف را پشت سر هم بنویسـیم و بعد از ترتیب کردن شماره حروف هر کلمه شماره ترتیب هر کلمه نوشته شود عدد روبه رو به دست می‌آید که بـاز هم ضـــــــــــــــــریب 19 دارد.
1231456728910111213314151617181 94

اگر تعداد کلمات جملهء بسم الله الرحمن الرحیم یعنی 4 نوشته شود و بعد از آن تعـداد حـروف این جملهء مبارکه یعـنی 19 و پس از آن جمع حـروف ابجد آن یعـنی 786 نوشـته شـود عـدد روبهـرو حاصل میشـود که ضـریب 19 است. 419786

اگر ارقـــام رابطهء فـــوق را بـــرعکس بنویســـیم عـــدد 687914 حاصل میشود که آن هم ضریب 19 دارد.

همان طور که میدانیم بسم الله الرحمن الـرحیم فقط 1 بار و در سورهء 1 قرآن و اولین آیه قرآن به سـورت آیه ذکر شده. حال ما شمارهء آیه که 1 میباشد مینویسـیم و تعداد حروف این آیه یعنی 19 و بعد از آن تعـداد حـروف هر کلمه را به تــرتیب پشت سر هم مینویســیم که عــدد 1193466 بع دست می‌آید که ضریب 19 است

19 رابطهء ریاضی کلمهء 19 حـرفی بسم الله الـرحمن الـرحیم که به عـدد 19 هم حتم میشد به پایـان رسـید. امیـدوارم روی این مطـالب کمی تعمل و اندیشه شـود و از خوانندگان این مطـالب درخواسـتی دارم. مطـالب این ســایت به ســادگی گــرد آوری نشــده ژس شــما هم به ســادگی از رویش عبــور نکنید و خــواهش دیگر این که بـرای گسـترش این اطلاعـات این مطـالب را به دیگـران منتقل کـــرده و آدرس این ســـایت را در وب ســـایت اینترنتی خود لینک کنید و لینک این سایت را به دوســتان و آشــنایان معــرفی کنید تا از مطــالب به روز شــدهء ما استفاده لازم را مبزول نمایند.

اینکوبوس

اینکوبوس (به لاتین: Incubus) اهریمن مذکری است که بنا بر سنن افسانه‌ای و اسطوره‌ای، بغل زنانِ خسبیده می‌خوابد تا با آن‌ها جماع کند. معادل مؤنث آن سوکوبوس نام دارد. در جوامع سنتی طی قرن‌ها داستان‌های مستهجنی راجع به اینکوبوس‌ها و سوکوبوس‌ها ساخته و پرداخته‌اند. طبق برخی از این داستان‌ها، فعالیت جنسی مکرر با اینکوبوس‌ها یا سوکوبوس‌ها به زوال سلامت جسمانی و عقلانی یا حتی مرگ منجر می‌شود.

آنچه در مورد جن می‌خواهید بدانید

يكي از مسائلي كه همواره مورد سؤال مردم قرار مي‌گيرد؛ حقيقت وجود جن و شيطان و درستي يا نادرستي ارتباط انسان با اينگونه از موجودات است. براي بررسي اين موضوع، گفت‌وگوي مشروحي را با حجت الاسلام والمسلمين حسن رمضاني از پژوهشگران و اساتيد فلسفه و عرفان حوزه علميه قم انجام داده‌ايم كه متن كامل آن تقديم مي‌شود.

- جن يعني چه؟ و چه موجودي است؟
- قبل از بحث از وجود جن، بهتر است اشاره‌اي به لفظ و ماده «جنّ» داشته باشيم. ماده «ج ن ن» دلالت بر خفا و پوشش مي‌كند. يعني هر چيزي كه به نوعي پوشيده و مخفي بوده باشد اگر خواستيم از او تعبير كنيم از اين ماده استفاده مي‌كنيم. مثلاً به بچه‌اي كه در رحم مادر از ديده‌ها پنهان بوده و مخفي در شكم اوست «جنين» مي‌گوييم. كسي كه روي عقلش پرده‌اي قرار داده شده و عقل او تحت‌الشعاع بوده و پوشيده شده «مجنون» است.

به سپر كه انسان، پشت آن مخفي مي‌شود «جُنّة» مي‌گويند. به آن زميني كه با اشجار و درختان پوشيده شده «جَنّت» مي‌گويند. به قلب، «جَنان» مي‌گويند چرا كه در درون است و ظاهر نيست و مانند اين مثالها فراوان است. پس ماده (ج،ن،ن) براي چيزهايي به كار مي‌رود كه به نوعي مخفي هستند.

يكي از اين مـــوارد كه همين معنا در آن لحـــاظ شـــده، موجودي به نام «جنّ» است. جن، اسم جنس است بـراي موجوداتي كه از ديده‌هاي ظاهري، پنهـان هسـتند. جن‌ها هم درك و شـــعور و فهم دارند و هم قـــدرت و فعـــاليت دارند.

اين نكته را لازم است تذكر دهم كه خيلي از مردم وقتي مي‌خواهند «جن» را جمع ببندند مي‌گويند: «اَجِنّه»، در حـــالي كه اين تعبـــير، اشـــتباه است. چـــون «اجنه» جمع «جـــنين» است نه «جن». قـــرآن كـــريم مي‌فرمايد: «وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ في بُطُـــــونِ أُمَّهـــــاتِكُم»؛ و در آن موقع كه به صورت جنين‌هايى در شكم مادرانتان بوديد. (نجم/32)

پس به كـــار بـــردن كلمه «اجنه» بـــراي جن‌ها غلط است بلكه جمع جنّ، «جِنّة» مي‌شـــــود. در ســـــوره نـــــاس مي‌خوانيم: «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاس». (ناس/6)

سـخن دربـاره جن‌هـا، زيـاد است اما با توجه به عمـومي بـــودن اين گفت‌وگـــو، بنـــده نمي‌خـــواهم به همه مـــوارد اشاره كنم بلكه تنها به چند مورد كه در قرآن كريم آمـده بسنده مي‌كنم، يكي اينكه قطعا آن‌ها نيز مخلـوق خداوند متعال هسـتند و مانند انسـانها مكلفند و بـراي عبـادت و عبـــوديت و رســـيدن به يقين خلق شـــده‌اند. «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُون» (من جنّ و انس را نيافريـــدم جز براى اينكه عبادتم كنند [و از اين راه تكامل يابند و به من نزديك شوند]) (ذاريات/ 56)

جن‌ها از آتش هستند و انسان‌ها از خاك. «وَ خَلَـقَ الْجَـانَّ مِنْ مـــارِجٍ مِنْ نـــارٍ» (و جنّ را از شـــعله‌هاى مختلط و متحرّك آتش خلق كرد). (الرحمن/15)

در اصـطلاح فـني مي‌گويند: غلبه خـاك بر انسـان، زيـاد است و غلبه آتش بر جن‌ها.

«جن» بدن عنصري و مادي دارد اما آن چـيزي كه بيشـتر همراه اوست نـار و آتش است به تعبـير ديگر جنبه آتشي دارد و شـما مي‌بينيد كه حـرارت آتش از اشـياء نفـوذ مي‌كند. اگر در يك طـرف شيء، آتش بيفروزيد مي‌بينيد به طرف ديگر آن نفوذ مي‌كند و داغ مي‌شود. اين طـرف ديـوار آتش روشن كنيـد، حـرارت به آن طـرفش نفـوذ مي‌كند و داغ مي‌شـود. رمز و راز نفـوذ جن از ديـوار و موانع سخت اين است كه غلبه وجـودي‌اش با جنبه آتشي است.

اما ما انسان‌ها ترابي هستيم، يعني از خاك هستيم و لذا بين ما و اشـياء ديگـر، تصـادم ايجـاد مي‌شـود، به ديـوار مي‌خـوريم و بر مي‌گـرديم اما جن‌ها از ديـوار نفـوذ مي‌كنند همـان‌طور كه آتش نفـوذ مي‌كند و از اين جهت، اقتضائاتي برايشان رقم مي‌خورد.

به علت اينكه جن‌ها به راحتي از موانع عبـور مي‌كنند اما ما انسان‌ها نمي‌توانيم اين كار را انجام دهيم برخي خود را با آن‌ها مقايسه مي‌كنند و نتيجه غلط مي‌گيرند كه پس جن‌ها قـدرت زيـادي نسـبت به انسـان‌ها دارند در حـالي كه اين حـالت، اقتضـاي ذاتشـان است نه اين كه قدرتي بيشتر از ما داشته باشند، اصـلاً اقتضـاي وجـودي آن‌ها چـنين است. مثل اين كه پرنـده، پـرواز مي‌كند و انسـان در ظـاهر نمي‌تواند پـرواز كند و اين، فضـيلت نيست.

«ابليس» كه «شـيطان رجيم» لقب گرفتـه، از گـروه جن است. قــرآن دربــاره‌اش مي‌فرمايد: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَـةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَـجَدُوا إِلاَّ إِبْليسَ كـانَ مِنَ الْجِنِّ»؛ به يـاد آريد زمانى را كه به فرشتگان گفتيم: «بـراى آدم سـجده كنيد!» آن‌ها همگى ســـــجده كردند جز ابليس كه از جن بود. (كهف/50)

پس جنس ابليس نـيز، از آتش است يعـني غلبه با همـان جنبه ناري است. اما فرشته و ملك جنسش از نور است.

در تعريف ملك گفته‌اند: «الملك جــوهر نــوري يتشــكل باشـكال مختلفة سـوي الكلب و الخـنزير». يعـني؛ ملك و فرشته يك جوهر نوراني است كه قـدرت دارد به اشـكال مختلف درآيد يعني متمثل شـود به اشـكال و صـورت‌هاي گوناگون به استثناي سگ و خوك.

چـون سگ و خـوك، نجس‌العين هسـتند و فرشـته از نـور است لــذا به اين دو شــكل در نمي‌آيد اما به هر شــكل ديگري كه در نظر بگيريد- به اقتضـائات زمـان و مكـان و آنچه كه بايد اقتضا كند- متشـــكل مي‌شـــوند. مثل آنكه فرشته براي حضرت مـريم (س) در شـكل انسـان متمثل شد. «فَاتَّخَــذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجابــاً فَأَرْسَــلْنا إِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيًّا»؛ و ميان خود و آنان حجابى افكند (تا خلوتگـاهش از هر نظر بـراى عبـادت آمـاده باشد) در اين هنگام، ما روح خود را به سوى او فرسـتاديم و او در شــكل انســانى بى‌عيب و نقص، بر مــريم ظــاهر شد. (مريم/17)ـ آن روح كه از جنس فرشـته است به صـورت يك بشر تمثل پيدا كرد.

در رابطه با جن گفته‌اند: «الجنّ جــوهرٌ نــاري، يتشــكل باشــكال مختلفة حــتي الكلب و الخــنزير» يعــني؛ جن جوهري آتشي است كه به همه اشكال در مي‌آيد حـتي به صورت سگ و خوك. و به خاطر همين جنبه ناري بـودنش قابل انعطــاف بــوده و مي‌تواند به همه گروه‌ها تمثل و تشكل پيدا كند.

- شيطان يعني چه؟
- به موجودي كه وسوسه كرده، شيطنت و مخــالفت مي‌كند و طغيــانگر است شــيطان مي‌گــوييم. پس شياطينِ جن، گروهي از جن‌ها هسـتند كه شـرارت و مخالفت كرده، طغيانگري مي‌كنند.

و به طـور كلي، انسـان‌ها هم اگر شـيطنت و شـرارت از آن‌ها صــادر شــود و حق را با باطل بياميزند و مــردم را گمـراه كننـد، آن‌ها نـيز شـيطان هسـتند و شـيطان اِنس لقب مي‌گيرند.

قـرآن كـريم دراين‌بـاره مي‌فرمايد: «وَ كَـذلِكَ جَعَلْنا لِكُـلِّ نَبِيٍّ عَــدُوًّا شَــياطينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُــوحي بَعْضُــهُمْ إِلى بَعْضٍ زُخْــرُفَ الْقَــوْلِ غُــرُوراً»؛ اينچــنين در برابر هر پيــامبرى، دشــمنى از شــياطين انس و جنّ قــرار داديم آن‌ها به طــور ســرّى (و درگوشى) ســخنان فريبنــده و بى‌اســاس (بــراى اغفــال مــردم) به يكــديگر مى‌گفتند. (انعام/112)

- تا اينجا نتيجه اين شد كه شياطين جن، آن جن‌هاي بد و شرور و طغيانگر هســتند، و از اين نكته نتيجه مي‌گيريم كه در گروه جن‌ها، خوب هم وجــود دارد. درست است؟

- دقيقاً همين‌طور است. خدا رحمت كند علامه طباطبايي(ره) را كه ايشان مي‌فرمود: ميان جن‌ها، يا كافر داريم يا مؤمن شيعه. ايشان مي‌فرمود آن‌هايي كه مؤمن و مسلمان هستند، حتماً شيعه هستند.

علامه(ره) مي‌فرمود: چون اينها در آن زمان، حقايق و وقايع را به خاطر عمر طولاني كه دارند ديده‌اند و كساني كه از آن زمان تا به حال زنده مانده‌اند به ديگران، جريان غدير خم و مانند آن را تعريف مي‌كنند.

جن‌هاي مؤمن، نيازي به كتاب‌هاي ما در اثبات ولايت اميرالمؤمنين علي(ع) ندارند، چون قضايا را ديده و با آن‌ها مواجه شده‌اند و لذا جن‌هايي كه مسلمان شده‌اند؛ اين قضيه را انكار نمي‌كنند.

- محل زندگي جن‌ها كجاست؟ آيا مثل انسان‌ها در كره زمين هست يا نه؟

- آن‌ها ماده هستند و لذا در عالم ماده زندگي مي‌كنند. البته عالم ماده، طبق معمول پايين و بالا دارد، و چون ناري هستند و حرارت‌ها به قسمت بالا صعود مي‌كند، لذا آن‌ها در بالاي عالم ماده هستند. اما ما انسانها از خاكيم و خاك سرد و سنگين است لذا طرف پايين عالم ماده و در زمين هستيم.

در روايات هم چنين چيزهايي وارد شده، به عنوان مثال برخي از روايات، مقداري را مشخص مي‌كند كه جن‌ها در آن‌جا هستند و در متن آن روايات آمده كه اگر تا فلان جا بالا برويد، آن‌جا محل سكونت جن‌ها است.

- آيا جن‌ها مثل ما انســـان‌ها مكلف هســـتند و در قيــامت، حســاب و كتــاب دارند و بهشت و جهنم براي آن‌ها نيز هست؟
- بله همه اينها از قرآن كريم استفاده مي‌شود.

به عنـوان مثـال به اين آيه توجه كنيد: «يا مَعْشَـرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَ لَمْ يَـأْتِكُمْ رُسُـلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّـونَ عَلَيْكُمْ آيـاتي وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَـوْمِكُمْ هـذا قـالُوا شَـهِدْنا عَلى أَنْفُسِـنا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الـدُّنْيا وَ شَـهِدُوا عَلى أَنْفُسِـهِمْ أَنَّهُمْ كـانُوا كافِرينَ» ((در آن روز به آن‌ها می‌گويد:) ای گـروه جنّ و انس! آيا رسولانی از شما به سوی شما نيامدند كه آيـات مرا برايتان بازگو می‌كردنـد، و شـما را از ملاقـات چـنين روزی بيم می‌دادنـد؟! آن‌ها می‌گويند: «بر ضـدّ خودمـان گواهی می‌دهيم (آری،) ما بد كرديم)» و زندگی (پر زرق و بـرق) دنيا آن‌ها را فـريب داد و به زيـان خـود گـواهی می‌دهند كه كافر بودند) (انعام/130)

كسي كه با قــرآن، آشــنا باشد اين مســائل را تصــديق مي‌كند.

- سؤال مهمي كه هست اينكه آيا انســان مي‌تواند با جن و به خصـوص با شـياطينِ جن ارتبـاط برقـرار كند يا نه؟
- در پاسخ اين ســؤال به چند نكته لازم است اشــاره شود:

نكته اول اين است كه ارتباط با جن و شيطان جــني، هم امكان دارد و هم اتفاق افتاده است.

هم جن مي‌تواند با انســـان ارتبـــاط برقـــرار كند و هم انســـان مي‌تواند با جن ارتبـــاط برقـــرار كند. منتها اين ارتباطات به دو شكل ممكن است صورت بگـيرد: ارتبـاط صحيح و مـورد تاييد شـرع مقـدس و ارتبـاط نامشـروع و غير شرعي.

نكته دوم اين است كه اصل بر عـدم ارتبـاط است. يعـني بـــالاخره ما در محـــدوده خودمـــان كه انســـان هســـتيم با انســـان‌ها مـــرتبطيم و آن‌ها كه جن هســـتند در محـــدوده خودشان با جن‌ها مرتبطند و شرعا مجاز نيستند كه با ما ارتباط برقـرار كنند و ما را تحت سـلطه خودشـان قـرار دهند.

در قـــرآن كـــريم آيه‌اي وجـــود دارد كه به نكته ظـــريفي اشاره مي‌كند: «وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَميعاً يا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْـــتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَ قـــالَ أَوْلِيـــاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْـــتَمْتَعَ بَعْضُـــنا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنا أَجَلَنَا الَّذي أَجَّلْتَ لَنا قـــالَ النَّارُ مَثْـواكُمْ خالِـدينَ فيها إِلاَّ ما شـاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكيمٌ عَليم»؛ در آن روز كه (خدا) همه آن‌ها را جمع و محشـــور مي‌سازد، (می‌گويد:) ای جمعيّت جن! شما افـراد زيـادی از انسان‌ها را گمراه ساختيد و آن‌ها را به خـدمت گرفتيد و بهـره كشي كرديد! دوســتان و پـيروان آن‌ها از ميـان انســـانها می‌گويند: «پروردگـــارا! هر يك از ما دو گـــروه [پيشوايان و پيروان گمراه] از ديگری استفاده كرديم (ما به لـــذّات هـــوس آلـــود و زودگـــذر رســـيديم و آن‌ها بر ما حكومت كردند) و به اجلی كه برای ما مقرّر داشته بـودی رســـيديم.» (خداوند) می‌گويد: «آتش جايگـــاه شماست جاودانه در آن خواهيد مانـــــد، مگر آنچه خـــــدا بخواهد» پروردگار تو حكيم و داناست. (انعام/128)

خـــداي تبـــارك و تعـــالي به «جن» خطـــاب مي‌كند كه «استكثرتم من الانس» شما انسـان را گمـراه كـرده و به خـــدمت گرفتيد. علامه طباطبـــايي اين را به معنـــاي به «اسـتخدام درآوردنِ زيـاد» مي‌دانـد، يعـني تحت تصـرف قرار دادن و از انسان، كار كشيدن. يعـني اي گـروه جن، شما از انسـان‌ها بهره‌كشي زيـادي كرديـد، اين مي‌شـود حـرام و از لحـاظ شـرعي آن‌ها ممنـوع هسـتند كه از ما بهره‌كشي كنند.

براي ما انسان‌ها هم ممنوعيت شـرعي وجـود دارد كه از آن‌ها بهره‌كشي كـنيم، يعـني جن‌ها را بـدون رضايتشـان تحت سلطه و سيطره خـود بگـيريم و از اقتضـائات آن‌ها استفاده كنيم. اين اصل و قاعده اوليه است.

نكته سـوم اين است كه گـاهي در بـرخي از مـوارد، اين اصل عدم ارتباط و بهـره كِشـي، اسـتثناء مي‌خـورد، مثلا يك وليّ خدا، به خاطر ولايتي كه بر همه موجودات عـالم و از جمله جن دارد، مي‌تواند با توجه به مصالح و مواردي كه پيش مي‌آيد از آن‌ها بهره بگيرد و استفاده مشـروع و صحيح كند. مثل آنچه كه حضرت سليمان (ع) انجـام داد و جن‌ها را بـراي نقل اشـياء ثقيل و بنـاي بناهـاي عظيم اسـتخدام كـرد و اقتـدارهاي فـوق العـاده كه در اختيـار جن‌ها قـرار داشت به خـدمت گـرفت و كارهـاي عظيم و عمده اي انجام داد.

به عنـوان نمونه از قـرآن كـريم، به دو آيه در اين‌بـاره اشـاره مي‌كنم: قـرآن مي‌فرمايد: «وَ حُشِـرَ لِسُـلَيْمانَ جُنُـــودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْـــرِ فَهُمْ يُوزَعُـــون» (لشكريان سليمان، از جنّ و انس و پرندگان، نزد او جمع

شدند آن قدر زياد بودند كه بايد توقّف مى‌كردند تا به هم ملحق شوند) (نمل/17)

و مي‌فرمايد: «... وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ...» ([و براى سليمان] گروهى از جنّ پيش روى او به اذن پروردگارش كار مى‌كردند...). (سبا/12)

نوع جن، از نظر ارزش و شرافت در مقايسه با نوع انسان، در رتبه پايين قرار دارد. آنچه را كه ما نسبت به استخدام انسان كامل و ولي خدا، نسبت به جن گفتيم و جنبه شرعي به آن داديم، چنين چيزي در ميان جن نمي‌تواند وجود داشته باشد. يعني آن‌ها نمي‌توانند به نحو مشروع از ما انسان‌ها كار بكشند و اگر اين كار را كردند دچار عذاب و عقاب الهي خواهند شد. از اين جهت ميان مآخذ و مصادر به صورت مشروع و مجاز وارد نشده كه جنّي با ولايت الهيه، انساني را به تصرف خود در آورده و در راستاي كارهاي خود، انسان را به كار گيرد.

اما انسان كامل و وليّ خدا، مي‌تواند با توجه به مسائل و موارد مخصوص از آن‌ها استفاده كند، البته استفاده مجاز و شرعي نه استفاده غير مجاز و غير شرعي.

نكته چهارم اين است كه متاسفانه استفاده‌هاي غير مجاز و غير شرعي در هر دو گروه بوده و هست، يعني هم انسانهاي فاسق و حتي كافر مي‌توانند با يك سري كارها، جن‌ها را به استخدام خود در آورند و هم آن‌ها با فسق و فجوري كه دارند ممكن است اين تجاوز به حدود الهي را داشته باشند و افرادي از انسان را به استخدام خود در آورند و كارهايي را از انسانها بخواهند.

احمد امين در كتاب «التكامل في الاسـلام»، بحـثي تحت عنوان سلوك شيطاني و رحماني دارد. در قسمت سلوك شـيطاني مي‌گويد: بـرخي از افـراد انسـاني با توجه به برخي از كارهايي كه انجـام مي‌دهند به اسـتخدام جن در مي‌آيند و بـــالعكس، جن را به اســـتخدام خودشـــان در مي‌آورند. آن‌ها در مسير اهداف خودشان اينها را به كـار مي‌گيرند و اينها هم در مســير اهــداف خــود، آن‌ها را به كـار مي‌گيرند. يعـني يك نـوع بـده بسـتاني در اين ميـان برخي از انسانها و جن‌ها وجود دارد.

در نجــف، آدمي بــود كه خيلي از نظر ظــاهري، شــخص ژوليده و كـثيفي بـود، بي‌تعهد و بي‌قيد بـود. با همه اين حرف‌ها آدم عجيبي بود و كارهاي عجيب و غريـبي انجـام مي‌داد.

براي خيلي از آقايان جاي سؤوال بـود كه اين آدم كـثيف و بي‌قيد و بنــد، چگونه اين كارهــاي عجيب و غــريب را انجـام مي‌دهد. بعد از مـدتي تحقيق در اين‌بـاره ديدند كه وي از شهر نجف خارج مي‌شود و به تپه‌اي اِشـراف پيـدا مي‌كند و چيزهاي بـدي به مـولاي عالميـان امـام علي(ع) مي‌گويد. بعـــدها كه پي بردند آدم خبيـــثي اســـت، او را گرفتند و شــروع كردند به محاكمه و پرس‌وجو كــردن كه اينها چي هســت؟ و از كجا اين‌ها را داري؟ متوجه شــدند كه وي، به برخي از شياطين جن، تعهد دارد، تعهدش اين است كه حرفه‌اي زشتي به امـام اميرالمومـنين علي (ع) بزند و در عـــوض، آن‌ها هم در برابر اين ناســـزاها، تعهد دارند كه يك ســـــري از اختيـــــاراتي كه دارند به اين آقا واگذار كنند. اين مي‌شود سلوك شيطاني.

- آيا جن‌ها و به خصوص شياطينِ جن مي‌توانند از آينده خبر بدهند؟
- در برخي از موارد، بله مي‌توانند، به عنوان مثال، اخبار دم دستي كه مربوط به همين عالم مادي است را مي‌توانند بفهمند و خبر دهند. مثلاً فلاني بيست روز ديگر از سفر بر مي‌گردد، فلان شخص دزدي كرده است، فلاني در انتخابات چنين مي‌شود، بچه فلان زن، دختر مي‌شود و مانند آن.
- آيا جن‌ها در اين ارتباط، دروغ هم مي‌گويند؟ چون شياطينِ جن، در خيلي از چيزها تمرد و طغيان كرده‌اند، لذا طبق قاعده مي‌توانند در اينگونه امور هم دروغ بگويند، و اصولا نبايد به حرفهاي آنان اعتماد كرد. آيا اين حرف، درست است؟
- من امكانش را نفي نمي‌كنم اما چون در راستاي تعهد دو طرفه، اين كارها را انجام مي‌دهند لذا اصل در راستگويي است. چرا كه بالاخره در مقابل هر سخني، چيزي مي‌گيرند و به خاطر اين كه آن چيزي را كه مي‌گيرند، استمرار داشته باشد و خوب و كامل بگيرند و از دست ندهند، به طور معمول در كار و تعهد خود كوتاهي نمي‌كنند.
- اگر كسي ادعا كند كه من وليّ خدا هستم و با جن و شيطان مرتبطم و به خاطر ولايت الهي‌ام از آن‌ها مطلب مي‌گيرم و استفاده مي‌كنم. تكليف چيست؟
- كدام وليّ خدا، خود را وليّ خدا معرفي مي‌كند؟ اتفاقا وليّ خدا، خود را كوچكترين و كمترين

انسانها مي‌بيند و براي خود، جايگاهي نمي‌داند چه برسد به اينكه بيايد و بگويد من از اوليـــــــاء الله هستم.

ضمن اينكه ارتباط با جن در شـرع مقـدس اولا و بالـذات ممنوع و حرام است و جز در موارد اسـتثنايي كه در فقه بيان مي‌شود جايز نمي‌باشد.

هر كس با شـياطين جن، ارتبـاط پيـدا كنـد، بايد با آن‌ها سنخيت پيدا كند و در مقابل كارهايي كه به وسـيله آن‌ها انجام مي‌دهد، كارهايي را به نفع شياطين انجام دهد لذا چنين شخصي آدم خبيثي است.

اين آيه را ببينيد: «وَ أَنَّهُ كـاَنَ رِجَـالٌ مِّنَ الْانسِ يَعُـوذُونَ بِرِجَـالٍ مِّنَ الجِْنّ فَـزَادُوهُمْ رَهَقًا» (و اينكه مـردانى از بشر به مـردانى از جنّ پنـاه مى‌بردنـد، و آن‌ها سـبب افزايش گمراهى و طغيانشان مى‌شدند) (جن/6)

آنچه كه رسانه اي مي‌شود قطعا از نـوع ارتبـاط مجـاز و شرعي نيست و آن چيزي كه شرعي و مجاز است رسانه اي نمي‌شود، رسميت پيـدا نمي‌كنـد، اعلام نمي‌شـود، به صورت استثنايي و در موارد جواز فقهي است كه توسط وليّ واقعي خـدا صـورت مي‌گـيرد و لـذا ما مكلفيم كه اينگونه امور را كه در جامعه باب شده به عنـوان يك كـار منهي، نادرست، مذموم و غير شرعي معرفي كنيم.

در پايان به مردم شريف عـرض مي‌كنم كه فـريب بـرخي از شـياداان و فـريب كـاران را نخورند و در همه مسـائل ديني تنها به عالمـان الهي و ربـاني اعتمـاد كنند تا دچـار مشكلات نشوند.

و اگر خـداي نكـرده، كسي واقعا دچـار مشـكلاتي در اين زمينه‌ها شده، بـراي حل مشـكلش به عـالم ربـاني كه در اين مسائل، دانا و توانا بوده و مورد تاييد علمـاي ربـاني ديگر است مراجعه كند و به هيچ عنـــوان به فـــرد ديگر مراجعه نكند كه مشكلش دو چندان مي‌شود.

به تعبـير ديگر اگر چـنين عـالمي را پيـدا كـرد، بايد از او ياري بجويد وگرنه تا زماني كه به چنين عالمي دسترسي پيـدا نكـرده، دنبـال مـدعيان نـرود كه مشـكلش، بيشـتر مي‌شود.

رازهایی درباره شیطان که شاید ندانید

شیطان راهزن

شیطان تا جایی که بتواند مانع انجام عمل خیر می‌شود و به هر نحوی می‌خواهد بنده موفق به انجام آن نشود؛ مثلاً وقتی انسان تصمیم بگیرد که در راه خدا انفاق نماید، شیطان بر سر راه او سبز می‌شود و به او می‌گوید: حالا که هنوز وقت داری، صبر کن! فردا می‌دهی، و بعد هم با وعده‌های فقر و تنگدستی، آدمی را منصرف می‌کند. اما اگر کسی از این موانع و وسوسه‌های شیطان عبور کرد و توفیق انفاق یا هر عمل خیر دیگری را پیدا نمود، باز هم شیطان از دسیسه‌های خود دست بر نمی‌دارد. چون او به خوبی می‌داند که تنها انجام عمل خیر اهمّیت ندارد، بلکه عمل خیری مهم است که پس از انجام، سالم به مقصد و به قیامت برسد. بنابراین شیطان تلاش می‌کند تا عمل او را هر طوری که شده، خراب نماید و انفاق او را باطل کند و نگذارد عملش سالم به مقصد برسد؛ لذا انسان را دعوت می‌کند که پس از انفاق بر سر گیرنده آن، منّت بگذارد یا با زخم زبان او را اذیت کند که این امر موجب ابطال صدقه می‌شود.

قرآن کریم مؤمنین را بر این دسیسه شیطان آگاه نموده و می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی»

«ای اهل ایمان! صدقه‌های خود را با منّت و آزار افراد باطل نکنید.» (بقره- 264)

امـــام صـــادق (ع) از پیـــامبر رحمت (ص) چـــنین روایت می‌فرمایند: «مَنْ أَسْـــدَی إِلَی مُـــؤْمِنٍ مَعْرُوفـــاً ثُمَّ آذَاهُ بِالْکَلَامِ أَوْ مَنَّ عَلَیْـهِ فَقَـدْ أَبْطَـلَ اللَّهُ صَـدَقَتَهُ» «کسی که کار خیری برای مؤمنی انجام دهد، سپس با زبـانش او را آزار دهد یا بر او منت بگـذارد، خـدا صـدقه‌اش را باطل می‌سازد.» (وسائل الشیعه ج 9، ص 454)

مقصّر کیست؟

کسانی که تصوّر می‌کنند در قیامت تمام گناهـان خـود را به گردن شیطان می‌اندازند و خـود را در پیشـگاه خداوند معذور نشان می‌دهند و خداوند هم عذرشان را می‌پذیرد، تصوّر باطل و بیجایی دارند، زیرا بـرای شـیطان در برابر اراده و اختیـار انسـان تسـلّطی نیست. انسـان با تمـام قدرت می‌تواند با شیطان مخالفت کند.

شـــیطان در دادگـــاه عـــدل الهی همین معنا را به رخ گناهکـاران می‌کشد و عـذر آنـان را در پیشـگاه خداوند متعال بی‌اساس می‌داند.

«ما کانَ لِیَ عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاَّ أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْـتَجَبْتُمْ لی فَلا تَلُومُونی وَ لُومُوا أَنْفُسَکُمْ» «من بر شما تسـلّطی نداشـتم، جز این‌که دعوتتـان کـردم و شـما دعـوت مـرا پذیرفتید! بنا بر این، مرا سرزنش نکنید خود را سـرزنش کنید!» (ابراهیم- 22)

بدین گونه شیطان پاسخ دندان‌شکنی به همه کسـانی که گناهـان خـویش را به گـردن او می‌اندازند و او را عامل انحـراف خـود می‌شـمرند و به او لعنت می‌فرسـتند، می‌دهد.

شیطان جز درحد دعوت، نقشی در عمل انسان ندارد، در مقابـلِ شـیطان، فطـرت و عقـل، انسـان را به فضـیلت دعوت می‌کنند.

برای تکمیل این دعوت، انبیـاء الهی هم مبعـوث شـده‌اند که فطرت را شکوفا و عقل را کامل کنند. سـود و زیـان انسان را روشن، راه و چاره را برای او مقرّر سازند، امّا با وجود این همه راهنمـا، او دنبـاله‌رو شـیطان می‌شـود. چون کشش شهوات زودگـذر چشـمانش را خـیره نمـوده است و از طرفی دشـواری‌های راه سـعادت، پیمـودن آن را بـرایش دشـوار می‌سـازد که بـاعث می‌شـود دعـوت خداوند عزّوجـلّ و رسـولش را که می‌خواسـتند او را به سعادت ابدی برسانند، رد نماید.

مـولای متقیـان (ع) از پیـامبر خـدا (ص) چـنین نقل می‌فرمایند: «انّ الجنْـةُ حفـةُ بالمکـاره و ان النـار حفت بالشـــــهوات» «بهشت در لابلای ناراحتی‌ها و دوزخ در لابلای شهوات پیچیده است.» (نهج‌البلاغه، خطبه 171)

حضرت (ع) در ادامه می‌فرماید: «رحم الله امرأ نـزع عن شهوته» «خـدا رحمت کند انسـانی را که از شـهوت خـود باز ایستد»

راه نجات

به فرموده قرآن کریم شیطان دارای همزات [تحریکات و وسوسه‌ها]است. تمام شـیطان‌های پنهـان و آشـکار این خباثت را دارند که هر نـوع وسوسه را درقلب بیاندازند و انسان را ازحق دورکنند. اگر انسان بخواهد در این جنگ- با توجه به این‌که شـیطان دارای سـپاه فـراوان است و قابل رؤیت هم نیست و از هر طـرف حمله می‌کند و تـیر

می‌انـــدازد- پـــیروز شـــود، تنها راهش این است که در پناهگاه مستحکمی سنگر بگـیرد، تا شـیطان او را نبیند و تنها او شیطان را ببیند و از این سنگر خارج نشود، چـون یک لحظه غفلت و خروج از این سنگر منجر به تیرخوردن می‌شود. خداوند متعال به پیـامبر اکـرم (ص) می‌فرماید: «وَ قُـلْ رَبِّ أَعُـوذُ بِـکَ مِنْ هَمَـزاتِ الشَّـیاطینِ» «و بگو: پروردگارا! از وسوسه‌های شیطان‌ها به تو پناه می‌برم.» (المؤمنون- 97)

بدون شک آنچه نجات‌بخش است. پناه بردن عملی است، نه گفتن جمله «پنـاه می‌بـرم» از این جهت «اعـوذ بالله من الشیطان الرجیم» وقتی نافع است که انسان حرکت کند و وارد سنگر و دژِ مسـتحکم الهی شـود، نه این‌که به تکـرار لفظ آن قنـاعت کند. همانطورکه در جنگ و جهـاد اصغر تکرار جمله «پناه می‌برم به این سـنگر» انسـان را از تیر دشمن حفظ نمی‌کند.

وجـود تقـوای الهی در انسـان، راه نفـوذ شـیطان را سد می‌کند. هرگاه که شیطانی قصد شیطنت و نزدیک شـدن داشته باشد، تقوا سـبب می‌شـود که او متـذکر شـود، به خود بیاید و از غفلت خارج شود. قرآن کـریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طـائِفٌ مِنَ الشَّـیْطانِ تَـذَکَّرُوا فَـإِذا هُمْ مُبْصِـرُونَ» «اهل تقـوا وقـتی از ناحیه شـیطان گرفتار وسوسه می‌شـوند به یـاد خـدا می‌افتند. در نتیجه راه حق را به روشـــــنی می‌بینند و بیـــــدار می‌گردند.» (ألأعراف- 201)

از امام علی (ع) چنین روایت شـده که فرمـود: «الصّـلاةُ حِصْـــنٌ مِنْ سَـــطَوَاتِ الشَّـــیْطَانِ» «نمـــاز دژی محکم در مقابل حملات شـــــیطان است.» (عبد الواحد بن محمد

تمیمی آمـدی، تصـنیف غـرر الحکم و دررالکلم، ص 175) ایشان همچنین می‌فرمایند: «فَإِنَّ جَارَ اللـهِ آمِنٌ وَ عَـدُوَّهُ خَـائِفُ» «کسی که به خـدا پنـاه آورد در امـان اسـت، و دشمن خدا همواره خائف و ترسان است.»

(نهج‌البلاغه، خطبه 147)

بنابراین راه نجات انسان از شر شیطان رجیم، پناه بردن به خداست و تنها در سایه ایمـان به خداست که آدمی در مقابل کِید شیطان مقاوم است. افـراد بسـیاری بوسـیله دنیا و محّبت به آن به پرتگاه غفلت پا نهادند، که از عمده راه‌هـای نفـوذ شـیطان در آدمی، همـان وابسـتگی به دنیاسـت؛ لـذا هنگـامی که پیـامبر اسـلام (ص) به مقـام نبـوّت رسـید، فرزنـدان و سـپاهیان شـیطان، ترسـان و هراسـان به نـزد ابلیس ملعـون آمدند و حادثه رسـالت پیـامبر اکـرم (ص) را به او خـبر دادند و اظهـار نگـرانی نمودند. ابلیس به آن‌ها گفت: آیا امت او، به دنیا علاقه دارنـد؟ گفتند:آری! ابلیس گفت: «پس غمی نداشـته باشید، اگر آن‌ها بت‌پرستی نکنند، مهمّ نیست. زیرا آن‌ها را که دلبسـته به دنیا هسـتند، همـواره به سه کـار وادار کنم:

اول: تحصیل مال از راه حرام.

دوم: مصرف آن مال در راه حرام.

سـوم: نـپرداختن حقـوق واجب الهی (مانند خمس و زکات).

این را بدانید که سرمنشـــاء تمـــام بـــدی‌ها و گمراهی‌ها همین سه راه و سه دام می‌باشد.» (اشـــــــــــتهاردی، حکایت‌های شنیدنی، 519)

محکمهٔ نَفْس لَوَّامِه

در وجـــود انســـان یک حـــالت روحی و درونی است که انســـان را در برابر اعمـــال زشت مـــذمّت می‌کند و به حســـاب اعمـــال انســـان رســـیدگی می‌نماید که «نفس لوّامه» نامیده می‌شود. هنگـام بیـداری وجـدان، در درون انسان قیـامتی به پا می‌شـود و همـانطور که در قیـامت حساب دقیق گرفته می‌شـود، در قیـامت روحی و درونی نیز، به حساب اعمال رسـیدگی می‌شـود و نفس لوّامه و وجـــدان ملامتگـــر، آرامش را از انســـان ســـلب می‌نماید. شـاید به همین خـاطر در آیه «قیـامت» و «نفس لوّامه» کنار هم آمده است.

«لا أُقْسِـمُ بِيَـوْمِ الْقِيامَـةُ وَ لا أُقْسِـمُ بِـالنَّفْسِ اللَّوَّامـةِ» «ســـوگند به روز قیـــامت و ســـوگند به نفس ملامتگر» (قیامت- 2-1)

نوعاً افرادی که اسیر خشم و هـوای نفسـند، در معـرض سـرزنش آن قـرار می‌گیرنـد، امّا موضِـع افـراد در قبـال نفس لوّامه مختلف است. عـدّه‌ای می‌کوشـند که خـود را قـــانع کنند و به دلایل گونـــاگون عمل اشـــتباه را توجیه نمایند. همانند شیطان که وقـتی به او امر شد که به آدم سجده کن، کِبر ورزید و سجده نکـرد: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَـةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْليسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرينَ» «و زمانی که به فرشتگان فرمان دادیم که به آدم ســـجده کنیـــد، همه ســـجده کردند جز شـــیطان که

سـرپیچی کـرد و کِـبر ورزیـده و از گـروه کـافران شد.» (بقره- 34)

تکبّر او به حدی بود که وقتی گفته شد که چـرا مخـالفت امر خداوند نمـودی، خطـای خـود را بگـردن نگـرفت و با خداوند متعال از راه بحث و جدال وارد گردید و گفت:

«قَـالَ فَبِمَا اَغْوَيْتَـنيِ لَاَقْعُـدَنَّ لَهُمْ صِ-رِاطَکَالْمُسْـتَقِيمَ» «گفت: «اکنـون که مـرا گمـراه سـاختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آن‌ها کمین می‌کنم!» (أعراف- 16)

کِـبر و مَـنیّت او را بـرای همیشه از درگـاه الهی مطـرود سـاخت، اما عـده کمی هم هسـتند که فکرشـان بـالاتر و روحشـان قـوی‌تر اسـت، خودشـان گـواهی می‌دهند که خطاکـار بوده‌اند و باید مکافـات شـوند. نفس لوّامه و وجدان ملامتگر بی‌جهت آن‌ها را توبیخ نمی‌کنـد، لـذا تکبّر و خودخواهی را زیر پا می‌گذارند و صریحاً به خطا و گناه خود اعتراف می‌کنند.

امـام حسن مجتـبی (ع) می‌فرمایند: «الْعَـارُ أَهْـوَنُ مِنَ النَّار» «شرمساری در دنیا آسـانتر از دوزخ رفتن است.» (حسن بن علی‌ابن شـعبه حـرانی، «تحف‌العقـول، ص 234)

حکایت

حُـرّ بن یزید ریـاحی (ره) جهت بسـتن راه بر کـاروان ابی‌عبدالله (ع) به کربلا آمد، امّا در اولین برخوردی که با سـالار شـهیدان (ع) نمـود، اگرچه در آن هنگـام هنـوز مخالف و مخاصم بود، اما از همانجا وجدانش بیدار شـده و در درونش قیـامتی به راه افتـاد و قبل از آن جنگی که

در عاشورا نمود، جنگ‌ها در درونش رخ داده بـود. در روز عاشورا، قاضی وجدان آخرین رأیش را صادر کرد و به او گفت: حـرّ در این لشـکر بیکـران تو مگر نباید بجنگی؟ و مگر ممکن نیست تو کشـته شـوی؟ پس چـرا در رکـاب دشمن باشی؟

حرّ به ندای وجدان بیـدارش لبّیک گفت و به سـمت حـرم امـام (ع) حـرکت نمـود، امّا با خـود گفت: اکنـون که می‌روی پس با انکسـار و شکسـتگی بـرو تا مـورد عفو واقع شـوی. حُـرّ با پشـیمانی و شرمسـاری به حضـور حضـرت (ع) آمد و سر به زیر کـرده و گفت: پسر پیغمـبر «هَـلْ لِی مِنْ توبـةٍ» آیا بـرای من و جـرم عظیم من راه توبه و بازگشتی هست؟ حضرت به او رو کـرد و فرمـود: «یا شیخُ اِرْفَـعْ رَأسَـکَ» «ای حُـرّ سـرت را بلند کن» و از زمانی که امام حسـین (ع) این سـخن را فرمـود، حُـرّ در دنیا و آخـرت سر بلند شد و به مـرحله‌ای می‌رسد که هنگام شهادت امام حسین (ع) سر حُرّ را در دامن گرفت و فرمود: «بخٍ بخٍ یا حرّ أنتَ حـرُ کما سـمّیت فِی الـدّنیا وَ الآخِرةُ» «آفرین آفـرین بر توای حـرّ، تو در دنیا و آخـرت حـرّ هسـتی همانگونه که تو را حـرّ نامیدند.» (محمد بن علی ابن بابویه (صدوق)، «الأمالی، ص 160)

حُـرّ چه زیبا درک نمـود آیه شـریفه قرآن‌کـریم را که می‌فرماید: «مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِـلَ عَمَلاً صـالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَـهُ سَـیِّئاتِهِمْ حَسَـناتٍ وَ کـانَ اللَه غَفُـوراً رَحیمـاً» «آن کس که توبه کند و ایمان بیاورد و کـار شایسـته کند که البته خداوند لغزشهایشان را تبدیل به ثواب و نیکی‌ها خواهد کـرد زیـرا پروردگـار بخشـنده و مهربـان است.» (فرقان-70)

سلطه شیطان

بعضی از افراد در مورد سلطه شیطان خرده می‌گیرند که چگونه خداوند موجود خطرناکی به نام شیطان را بر نوع انسان مسلّط ساخته و در عین حال از آن‌ها می‌خواهد که پیروی شیطان نکنند. باید دانست که شیطان از دیوار و پشت‌بام وارد نمی‌شود، بلکه در می‌زند. هر کس در را به روی او گشود، شیطان وارد خانه دلش شده و بر او مسلط می‌شود، امّا کسی که در را به رویش ببندد، شیطان به ناچار مأیوسانه بر می‌گردد. قرآن‌کریم در مورد تسلط شیطان بر انسان چنین می‌فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلىَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَلىَ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» «به‌درستی که شیطان، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند، تسلّطی ندارد.» (نحل- 99)

مقدّمات سلطه شیطان را خودمان فراهم می‌کنیم. تا مردم ولایت منحرفان را نپذیرند، آنان کاری از پیش نمی‌برند.

در واقع وسوسه‌های تدریجی شیطان، همانند میکرب‌های بیماری‌زا هستند که در همه جا وجود دارند. اما از نظر ابتلا، تنها آن گروه را مبتلا می‌سازند که بر اثر ضعف بُنیه، قدرت مقاومت در برابر میکروب را ندارند. قرآن، إستیلا و تسلط شیطان را تنها بر کسانی می‌داند که او را دوست خود گرفته‌اند و به اغوا و فریب شیطان، نسبت به خدای یکتا شرک ورزیده‌اند.

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلىَ الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ» «تسلّط او تنها بر کسانی است که او را به

سرپرستی خود برگزیده‌اند، و آن‌ها که نسبت به او [خدا]شرک می‌ورزند. (و فرمان شیطان را به جای فرمان خدا، گردن می‌نهند)» (نحل- 100)

موحّدین واقعی از نفوذ شیطان بیمه هستند، لکن هر کس به سراغ غیر خدا رفت نفوذ پذیر می‌شود.

امام علی (ع) می‌فرماید: «ذِكْرُ اللهِ دعامَةُ الإيمَانِ وَ عِصْمَةُ مِنَ الشّيْطَانِ» «یاد خدا ستون ایمان و مصونیت از شیطان است» (عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص 188)

بله، درست است که شیطان به هنگام در زدن اصرار می‌ورزد و پافشاری می‌کند، اما در برابر او فرشتگان الهی نیز هشدار می‌دهند و امدادگری می‌کنند و شیطان نسبت به کسی که خودش را در پناه خداوند قرار داده، ضعیف می‌باشد.

کمینگاه یأس

کمینگاه و گلوگاه به موقعیت‌هایی گفته می‌شود که برای دشمن فرصتی طلایی و برای ما سخت شکننده و خسارت بار است؛ چون در این موقعیت‌ها، شرایط ما به گونه‌ای است که در تیررس دشمن قرار داریم و هر لحظه ممکن است در دام او گرفتار شویم؛ مانند ماهی که غافل از دام و کمین است و ناگاه به دام می‌افتد و صید می‌شود. یکی از این کمینگاه‌ها و فرصت برای شیطان، هنگامی بوجود می‌آید که انسان از رحمت خدا مأیوس گردد. یأسی که پس از شرک به خدا هیچ گناهی بزرگتر از آن نیست و آدمی را تا سر حد کفر پایین

می‌آورد و از گناهــان کبــیره نــیز شــمرده شــده است. چنانکه قرآن‌کریم می‌فرماید:

«إِنَّهُ لا يَيْــأَسُ مِنْ رَوْحِ اللــهِ إِلاَّ الْقَــوْمُ الْكــافِرُونَ» «از رحمت خـدا کسی مـأیوس نمی‌شـود، مگر آن‌که از گـروه کافران باشد.» (یوسف- 87)

یـأس از رحمت خـدا و ناامیـدی از بـرآوردن خواسـته‌ها و نیازها، بحران می‌آفریند و سبب جـرأت بر جمیع گناهــان می‌گـردد؛ چـون می‌گوید: حـال که من مـورد عـذاب خـدا قرار گرفته‌ام چرا خود را از شهوت دنیا محـروم نمـایم؟ به قول ضرب‌المثل معروف:

«آب که از سر گذشـــــت، چه یک ذرع چه صد ذرع- چه یک نی چه صد نی!»

و در واقع خـود را بی‌پنـاه می‌پنـدارد؛ و شـیطان نـیز در جست‌وجوی چــنین انســان‌هایی است که از درگــاه خــدا قطع امید کرده و بی‌پناه شده‌اند. ابو نصر بــزنطی که از اصــحاب امــام هشــتم علی‌بن‌موسی‌الرضا (ع) اســت، می‌گوید: خـدمت امـام عـرض کـردم: فـدایت شـوم؛ چند سالی است که از خدا حاجتی می‌طلبم و در دلم از تأخیر اجابت آن، احساسی دارم؛ حضرت فرمودند:

«إِيَّاکَ وَ الشَّيْطَانَ أَنْ يَكُونَ لَهُ عَلَيْکَ سَبِيلٌ حَتَّى يُقَنِّطَکَ» «مواظب باش! شـیطان از این رهگـذر، تو را به وسوسه نینـدازد تا آن‌که مأیوست نماید.» (اصـول کـافی، ترجمه مصطفوی، ج 4 ص 244)

حکایت

مرد عابدی همیشه با خدای خویش راز و نیـاز می‌نمـود و داد «اللّه اللّه» داشت. روزی شـیطان بر او ظـاهر شد و وی را وسوسه کـــرد و کـــاری کـــرد که این عابد بـــرای همیشه خاموش شد. به او گفت:ای مــرد، این همه که تو گفتی، اللّه، اللّه، سحرها از خواب خوش خویش گذشـتی و بلند شدی و با این سوز و درد گفتی: «اللّه، اللّه، اللّه» و خـــدا خـــدا می‌گـــویی، آن هم با این همه درد، آخر یک مرتبه شد که تو لبیک بشنوی؟ تو اگر به در خانه هر کس رفته بودی و این اندازه ناله کرده بودی، لااقل یک مرتبه جوابت را داده بودند. این مرد دید ظـاهراً حـرف منطقی است!

لذا در او مـوثر افتـاد و از آن به بعد دهـانش بسـته شد و دیگر اللّه، اللّه نمی‌گفت!

در عالم رؤیاهاتفی به او گفت: تو چرا مناجات خـودت را ترک کردی؟

پاسخ داد: من می‌بینم این همه مناجات که می‌کنم و این همه درد و ســوزی که دارم یک مرتبه نشد در جــواب من «لبّیک» گفته شود.

هاتف گفت: ولی من از طرف خدا مـأمورم که جـواب تو را بدهم.

گف-ت آن الله ت--و لبّی-ک م-است

و آن نیاز و درد سوزت پیک م-است

حیل-ه‌ها و چ-اره ج-وییه-ای ت--و

جذب ما بود و گشاد این پای ت---و

ترس و عشق تو کَمند لطف م-است

زی-ر ه-ر ی-ا ربّ ت-و لبّی-ک‌هاست

(مولوی، مثنوی معنوی/ مثنوی)

یعنی همان درد و سوز و عشق و شوقی که ما در دل تو قرار دادیم این خودش لبیک ماست!

صدقه، کمر شکن؟!

یکی از دستوراتی که در اسلام بر آن تاکید شده و از اهمیت بسزایی برخوردار است، انفاق کردن و صدقه دادن است، ارزش و اهمیت آن به اندازه‌ای است که بیش از هشتاد آیه قرآن، به آن پرداخته است. قرآن وقتی سیمای پرهیزکاران را بیان می‌کند، یکی از اوصاف نیک آنان را انفاق کردن می‌داند. «الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ»

«[متّقین]کسانی هستند که به غیب ایمان دارند و نماز را به پای می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.» (بقره- 3).

امّا انسان در راه انجام انفاق با موانعی روبرو است که قرآن‌کریم یکی از موانع مهم انفاق و صدقه را وسوسه‌های شیطانی می‌داند که انسان را از فقر و تنگدستی می‌ترساند، بخصوص اگر اموال خوب و قابل استفاده را انفاق کند و چه بسا این وسوسه‌های شیطانی مانع از انفاق‌های مستحبی در راه خدا و حتی انفاق‌های واجب مانند زکات و خمس شود.

قرآن‌کـریم در این راسـتا می‌فرماید: «الشَّـیْطانُ یَعِـدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ» «شیطان، شما را (به هنگـام انفـاق) وعـده فقر و تهیدسـتی می‌دهـد؛ و به فحشا (و زشتی‌ها) امر می‌کند.» (بقره- 268)

می‌گوید: تامین آینده خود و فرزندان را فراموش نکنید و از امـــروز فـــردا را ببینید و آنچه بر خـــویش رواست بر دیگری روا نیست و امثال این وسوسه‌های گمـراه کننـده را مکرّر به انسان می‌گوید.

به علاوه شـیطان، انسـان را وادار به فحشـاء می‌کند که منظور از آن هر معصیتی است، زیرا شـیطان به وسـیله ترس از فقر و تهیدستی انسان را وادار به کسب مال از هر طُرُق نامشروع می‌کند. بنابراین شیطان با وعده‌های فقر خـــود، علاوه‌بر این‌که توفیق انفـــاق و صـــدقه را از انسان می‌گیرد، آدمی را وادار به فحشـاء و معصـیت نـیز می‌نماید.

از همین جهت پیامبر اکرم (ص) فرمود: «الصَّدَقَةُ تَکْسِـرُ ظَهْـرَهُ» «صـدقه کمر شـیطان را می‌شـکند.» (شـیخ حـرّ عاملی، وسائل‌الشّیعه، ج 10، ص 296)

1- شـیطان: «من بر شـما تسـلّطی نداشـتم، جز این‌که دعوتتـان کـردم و شـما دعـوت مـرا پذیرفتید! بنا بر این، مـرا سـرزنش نکنید خـود را سـرزنش کنید!» بـدین گونه شـیطان پاسخ دندان‌شـکنی به همه کسـانی که گناهـان خـویش را به گـردن او می‌اندازند و او را عامل انحـراف خـــود می‌شـــمرند و به او لعنت می‌فرســـتند، می‌دهد. شیطان جز درحد دعوت، نقشی در عمل انسان ندارد.

راههای رهایی از وسوسه شیطان چیست؟

یکی از راه‌کارهـــای رســـیدن به حـــالت توبـــه، دوری از وسوسه‌ها، خطورات و افکار شیطانی است. در حقیقت اوهام و خیالات شیطانی مـانع رسـیدن انسـان به حـالت توبه است و رهایی از آن خیالات واهی، آدمی را به‌منزل توبه رهنمون می‌سازد. گاهی انسان به واسـطه وسوسه شـــیطان انسی یا شـــیطان جنّی، به پنـــدارهای باطل و تخیلات سست و بی‌اساس دچار می‌شـود. در این هنگـام باید از شـرّ شـیطان وسوسه‌گر به خداوند سـبحان پنـاه ببرد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم، قُـلْ أَعُـوذُ بِـرَبِّ النَّاسِ، مَلِـكِ النَّاسِ، إِلـــهِ النَّاسِ، مِنْ شَـــرِّ الْوَسْـــواسِ الْخَنَّاسِ، الَّذی یوَسْـوِسُ فی صُـدُورِ النَّاسِ، مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ»[1]؛ به نـــام خداوند بخشـــنده مهربـــان، بگو: پنـــاه می‌بـــرم به پروردگـار مـردم، به سـلطان و حـاکم مـردم، به معبـود مـــردم، از شر وسوسه‌گر پنهـــانی، آن عقب رونـــده عودکننده، آن که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کنـد، چه از جن باشد و چه از انس.

تزلـزل نفس بر اثر گمـان، وسوسه و تخیل و به عبـارت روشن‌تر، افتـــادن انســـان به وادی اوهـــام و خیـــالات، سرنوشت شومی برای وی رقم می‌زند و علاوه بر خـارج کردن او از مسیر سعادت و رستگاری، گاهی باعث جنون وی می‌شـود. گـاهی نـیز چنـان شـیطان بر او مسـلّط می‌شود که گریزی از گناه کردن نـدارد و مطلقـاً به فکر توبه هم نمی‌افتد، چه رسد این‌که به حـالت نـورانی توبه دست یابد و به سوی خداوند تبارک و تعالی باز گردد.

منشأ پیـدایش عرفان‌هـای کـاذب و نوظهـور که امـروزه بسیاری از جوانـان را به تبـاهی کشـیده اسـت، توهّمـات بی‌پایه و اوهـام بی‌اسـاس است که رفته رفته در وجـود شــخص خیال‌بــاف تبــدیل به بــاور می‌شــود و به جــایی می‌رسد که خودش و دیگران را گمراه می‌کند

گاهی نیز به مصیبت بزرگ‌تـری دچـار می‌شـود و خـود را دارای مقام کشف و شهود می‌پندارد که سـرانجام چـنین حــالتی، بدعت‌گــذاری در دین و دین ســازی و بــالأخره گمراهی خود و دیگـران در اثر مریـدطلبی و مریـدپروری است و به طــور کلی از ناحیه مکر شــیطان سرچشــمه می‌گیرد.

منشأ پیـدایش عرفان‌هـای کـاذب و نوظهـور که امـروزه بسیاری از جوانـان را به تبـاهی کشـیده اسـت، توهّمـات بی‌پایه و اوهـام بی‌اسـاس است که رفته رفته در وجـود شــخص خیالبــاف تبــدیل به بــاور می‌شــود و به جــایی می‌رسد که خودش و دیگران را گمراه می‌کند. متأسّـفانه بـرخی جوانـان مشـتاق عرفـان و سـیر و سـلوک نـیز از چنین افرادی استقبال می‌کنند و به گمراهی خودشـان و آن شخص خیال‌باف دامن می‌زنند.

چه بسیار دیده می‌شود که نوآموزان سـلوک الی‌اللـه، به تقلید از شـیادان عرصه سـیر و سـلوک، مـدّعی مقامـات والای عرفـانی و کشف و شـهود می‌شـوند و حرکـات و رفتاری از آنان سر می‌زند که برجستگان اهل معـرفت و صــاحبان مقامــات عرفــانی نــیز از این‌گونه رفتارها که عمدتاً ظاهرسازی است، پرهیز جدّی دارند.

وسوسه

مهم‌تـــــرین و برجســـــته‌ترین نکته‌ای که در سرگذشت طلایه‌داران وادی عرفــان و ســیر و ســلوک و پوینــدگان حقیقی راه سـعادت، بـروز و ظهـور دارد، همـان تقید به ظواهر شرع مقـدّس است که بارها و بارها به آن متـذکّر شده‌ایم.

بزرگــانی نظــیر مرحــوم آیت الله قاضی«ره» مرحــوم علاّمه طباطبــایی«ره» چنــان مقید به انجــام واجبــات و مستحبّات و ترک محرّمات و مکروهـات بوده‌اند که گـویی این امور از حـالت تکلّف و سـختی و حتّی از حـالت رویه بـودن بـرای آنـان، خـارج شـده است. عرفـای واقعی، به تمام معنا عابد بوده‌اند و در عبادت خویش نیز بر حقــایق و واقعیات تکیه داشته‌اند و اعمال آنان مبتنی بر صداقت و اخلاص بوده است.

هرچه در سیره علمای ربّانی و ســالکان الی‌الله جســتجو شـود، کوچکـترین اثـری از حرکـات تخیلی و غـیر واقعی دیــده نمی‌شــود. خیــال‌پردازی در زنــدگی اهل معــرفت جایگــاهی نــدارد و همــواره وسوسه‌های شــیطانی را از خود دور می‌سازند. همچنین بروز کرامات در زندگی آنان بسـیار نـادر اسـت، مگر این‌که کسی به صـورت اتّفـاقی کرامتی از آنان مشـاهده کند. علمـای ربـانی تا جـایی که می‌توانند قدرت‌های باطنی خویش را مخفی نگاه داشــته و از ظهور آن جلوگیری می‌نمایند. ولی ارتباط معنـوی و عاطفی آنان با خداوند متعال، هنگام عبادت، راز و نیــاز، اقامه نماز، شب زنـده داری و مـداومت بر ذکـر، بـروز و ظهور آشکاری دارد.

اهمیت به نمــاز و مـداومت به ذکـر، جـزء لاینفک سـیره علمای ربّانی و عرفا است که علاوه بر این‌که خـود آنـان

نسبت به این دو امر مهم، اهتمـام می‌ورزنـد، به دیگـران نیز در این خصوص سفارش و توصیه می‌نمایند.

دوری از تخیلات واهی و وسوسه‌های شـــــــــیطانی و خطوراتی که به وسیله نفس و شیاطین جنّی و انسی به قلب آدمی وارد می‌شود نیز، اگرچه بسیار مشکل اسـت، ولی با مداومت بر نماز و ذکر میسّر می‌گردد.

اساسـاً توهّمـات و تخیلات شـیطانی و گمـراه کننـده، در همه منازل و مراتب سیر و سلوک به سراغ سالک می‌آید و مـانع بـزرگی بـرای ادامه مسـیر حـرکت او به سـوی خداوند سبحان محسوب می‌شود.

اسـتاد بزرگـوار ما علّامه طباطبـایی«ره» نقل می‌کردند که یکی از بزرگان حوزه علمیه نجف که به مقامـاتی نـیز دست یافته بـود، روزی به استادشـان مرحـوم آیت الله قاضی«ره» گفت: تـــوّهم، تخیل و افکـــار بی‌نتیجـــه، نمی‌گـذارد راحت باشـیم و مـانع پیمـودن راه اسـت، چه کنیم؟ علّامه طباطبایی«ره» می‌فرمودند که مرحوم آیت الله آقـای قاضی«ره» مشـکل را قبـول داشـتند و بـرای رفع آن، امر به مراقبه و کمک گـــرفتن از نمـــاز و ذکر فرمودند. از قـــول بـــرخی دیگر از شـــاگردان آیت الله قاضی«ره» نیز نقل شده است که گفته‌اند:

«سالک باید با حربه ذکر، نفی خـواطر کنـد، یعـنی بـرای این‌که خطـورات در ذهنش وارد نشـود، متوجّه یـاد خـدا شود.»

نفی خـواطر و دوری از افکـار باطـل، بـرای رسـیدن به حالت توبه و گذشتن از منزل توبه و سایر منـازل سـیر و سلوک،لازم است. اساساً توهّمـات و تخیلات شـیطانی و

گمراه کننده، در همه منـازل و مـراتب سـیر و سـلوک به سـراغ سـالک می‌آید و مـانع بـزرگی بـرای ادامه مسـیر حرکت او به سوی خداوند سـبحان محسـوب می‌شـود. از این‌رو اهل سیر و سلوک باید مواظبت و مراقبت کـاملی از نفس خـــویش داشـــته باشـــند، تا وسوسه‌های پلید شـیطانی وارد آن نشـود و آنـان را در حـرکت الهی که دارند، متوقّف ننماید. پیامبر گـرام«صـلی الله علیه و آله و سلم» فرمودند:

«لَوْ لَا أَنَّ الشَّیاطِینَ یحُومُونَ عَلَی قُلُوبِ بَنِی آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَی مَلَکُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»[2]

اگر شیاطین بر دل فرزندان آدم احاطه نمی‌یافتند، آنـان ملکوت را می‌دیدند.

جوانـان باید هوشـیارانه مـراقب باشـند شـیطان از قـوّه تخیل آنان سوء استفاده نکند. تسـلّط شـیطان بر انسـان وقتی رخ می‌دهد که احساسات و قوّه تخیل خویش را به دست نفس امّاره بسـپارد و با عقل و درایت خـویش، آن احساسات و خیـالات را کنـترل و هـدایت ننماید. سـپردن قوّه تخیل به نفس اماره و شیطان، نظـیر نهـادن تیغ در کف زنگی مست است و خسـارات فـراوانی در بر خواهد داشت. امـــام صـــادق«علیه الاســـلام» در این زمینه فرمودند:

«لَا یتَمَکَّنُ الشَّیطَانُ بِالْوَسْوَسَةِ مِنَ الْعَبْدِ إِلَّا وَ قَدْ أَعْـرَضَ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ اسْتَهَانَ بِـأَمْرِهِ وَ سَـکَنَ إِلَی نَهْیـهِ وَ نَسِـی اطِّلَاعَهُ عَلَی سِرِّهِ فَالْوَسْوَسَـةُ مَا یکُـونُ مِنْ خَـارِجِ الْقَلْبِ بِإِشَارَةِ مَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ مُجَـاوَرَةِ الطَّبْـعِ أَمَّا إِذَا تَمَکَّنَ فِی الْقَلْبِ فَذَلِکَ غَی وَ ضَلَالَةٌ وَ کُفْرٌ وَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دَعَا عِبَادَهُ

بِلُطْـفِ دَعْوَتِـهِ وَ عَـرَّفَهُمْ عَـدَاوَةَ إِبْلِيسَ فَقَـالَ تَعَـالَى إِنَّ الشَّيطانَ لَكُما عَـدُوٌّ مُبِينٌ وَ قَـالَ إِنَّ الشَّـيطانَ لَكُمْ عَـدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»[3]

شیطان موفّق به وسوسه بنـده‌ای نمی‌شـود، مگر آن‌گـاه که او از یاد خدا روی بگرداند، امر خدا را سبک بشمارد و در جایگاه نافرمانی از خدا قرار بگیرد و فراموش کند که خدا بر کارهـای پنهـانی او آگـاه است. اما وسوسه آنگـاه که در دل جـای گـیرد، مـوجب گمـراهی و ضـلالت و کفر است. خــدای عزّوجل از سر لطــف، بنــدگانش را فــرا خوانده و آنان را از دشـمنی شـیطان آگـاه کـرده است و فرموده: «همانا شیطان برای شما دشمنی آشکار است» و نیز فرموده: «همانا شیطان دشمن شما اسـت، پس او را دشمن خود بدانید.»

داروی منحصر به‌فرد رهـایی از وسوسه شـیطان و تخیل و توهّم، مخالفت با امر شـیطان و بی‌تفـاوتی نسـبت به توهّمات و موهومات، از طریق برقراری ارتباط با خــدای تعالی است. همان‌طور که قبلاً نـیز بیـان شـد، اهمیت به نمـاز و مـداومت بر ذکر بـرای نفی خـواطر و رهـایی از افکار شیطانی بسیار مؤثّر است.

نکته ظــریفی که در این بحث وجـــود دارد، این است که شیطان و نفس امّاره، با اثرگذاری بر قوّه تخیل انســان، موهومـات را نـزد او واقعی جلـوه می‌دهند. بـدین سـبب افــراد خیال‌بــاف، تصــوّر می‌کنند تصــوّرات ذهــنی آنــان حقیقت دارد. نظیر انسان ترسو که در شب به قبرسـتان می‌رود و خیــالات او در خصــوص دیــدن مرده‌ها و ارواح آنـان، نـزد وی واقعی جلـوه می‌کند و فریـاد زنـان فـرار می‌کند. مثلاً واقعاً می‌پنـدارد که مـرده‌ای از قـبر بـیرون

آمـده و به دنبـال اوسـت، در حالی‌که در حقیقت چـنین امری رخ نداده اسـت، امّا قـوّه تخیل بر چشم و گـوش و سایر اعضـای او اثر گذاشـته و او تخیلات خـود را واقعی می‌پنـدارد. شـیطان وسوسه‌گر، باطل را در دل انسـان خیـال‌پرداز، به صـورت حق جلـوه می‌دهد و آنچه را که وجود ندارد، در ذهن او متصوّر می‌سازد. از شـرّ وسوسه شیطان باید به خداوند متعال پناه برد.

داروی منحصر به‌فرد رهـایی از وسوسه شـیطان و تخیل و توهّم، مخالفت با امر شـیطان و بی‌تفـاوتی نسـبت به توهّمات و موهومات، از طریق برقراری ارتباط با خـدای تعالی است. همان‌طور که قبلاً نـیز بیـان شـد، اهمیت به نمـاز و مـداومت بر ذکر بـرای نفی خـواطر و رهـایی از افکار شیطانی بسیار مؤثّر است.

خطوراتی‌که به قلب آدمی وارد می‌شود، گـاهی وسوسه مستقیم است؛ یعنی شیطان به راسـتی گنـاه را شـیرین جلـوه می‌دهد و به صـورت مسـتقیم انسـان را به انجـام گناهانی نظیر غیبت، تهمت، شـایعه‌پراکنی، چشم‌چرانی، دزدی و آزار و اذیت دیگـران، وادار می‌سـازد. امّا گـاهی وسوسة خنّاس است؛ یعنی با توجیه کردن گناه، وسوسه می‌کند. یعـنی شـیطان، گناه‌کـار را به انجـام گنـاه امر می‌کند، ولی توجیه خود را نـیز ضـمیمه آن گنـاه می‌کند. انسان در این مواقع گناه می‌کند و تصوّر می‌کند که کـار نیک انجام داده است. خطر این قسم از وسوسه، بسـیار بیشـتر از قسم اول است. زیـرا در این مواقع انسـان به توجیه روی می‌آورد و انسـان تـوجیه‌گر، خـود را گناه‌کـار نمی‌بیند که به فکر توبه بیفتد و تصمیم به جبران گناهان خویش بگیرد. نظیر این‌که برخی برای رضای خـدا، غیبت

می‌کنند و نـــــام آن را مثلاً غیبت سیاسی می‌گذارند. بر اساس توهّم انجام وظیفه، به دیگران خصوصاً به بزرگان دین تهمت می‌زنند و عمل خـــــویش را نیک می‌پندارند. قــرآن کــریم این‌گونه افــراد را ورشکســته‌ترین افــراد می‌داند:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَـرينَ أَعْمـالاً، الَّذينَ ضَـلَّ سَـعْيهُمْ فِى الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يحْسِنُونَ صُنْعاً»[4]

بگو: آیا شــما را از زیان‌کــارترین مــردم در عمل‌ها خــبر دهیم؟ آن‌ها کسانی هســتند که سعیشــان در زنــدگی دنیا تبــاه شــده و خــود گمــان می‌کنند که کــارنیکی انجــام می‌دهند.

وقتی انسان گناه خود را توجیه کند، به تصوّر ثواب، گناه می‌کند و در ســرازیری گنــاه واقع می‌شــود و گنــاه روی گناه او را بدبخت و شقاوتمند می‌سازد.

امّا انسانی که با خداوند سبحان رابطه محکم دارد، افکار پلید و شـــیطانی را از خـــود دور می‌کند و اجـــازه ورود پنـــدارها و تخیلات باطل را به قلب خـــویش نمی‌دهد. به عبارت رساتر، شـیطان نمی‌تواند بر چـنین کسی مسـلّط شود و به قلب او نفوذ نماید:

«إِنَّهُ لَيسَ لَـــهُ سُـــلْطانٌ عَلَى الَّذينَ آمَنُـــوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يتَوَكَّلُونَ، إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذينَ هُمْ بِـهِ مُشْرِكُونَ»[5]

چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگــار خـــود توکل می‌کنند تســلطی نیســت، جز این نیست که

تسلط او بر کسانی است که او را به یاری و سرپرستی می‌گیرند و کسانی که برای خداوند شریك قرار می‌دهند.

خداوند متعال در این آیه شریفه، با چندین تأکید می‌فرماید: شیطان نمی‌تواند بر کسی که خداوند را پناه خویش قرار داده، مسلّط شود.کسی که خود را به پروردگار خویش سپرده و زیر پرچم او قرار گرفته است، از تسلّط شیطان در امان است. آیه دیگری از قرآن کریم، می‌فرماید: ملائکه الهی به امر خداوند از انسان محافظت می‌کنند و شیطان را از وی دور می‌سازند:

«لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَینِ یدَیهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»[6]

ایمان

برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند.

یکی از الطاف خداوند سبحان به بندگان این است که آنان را توسّط ملائکه خویش از شرور دنیا و شیاطین انسی و جنّی دور می‌کند.

خطر دیگری که توهّم و تخیل برای انسان دارد، این‌که او را گرفتار آمال و آرزوهای دور و دراز و دست نیافتنی می‌کند. وقتی آرزوهای دور و دراز بر دل انسان حکم‌فرما شود، به افکار غیر واقعی و غیر عادی دچار می‌شوند. چنین افرادی که در بین مردم افراد «رؤیایی» لقب می‌گیرند، در اثر خیال‌پردازی و خیال‌بافی، عاقبت به خیر نمی‌شوند و به آرزوهای خود نیز دست نخواهند

یافت. خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم به پیامبر خود دستور داده است که چنین افرادی را رها کند تا مشغول آمال خویش گردند و هنگام مرگ بفهمند که چقدر شقاوتمند بوده‌اند:

«ذَرْهُمْ یأْکُلُوا وَ یتَمَتَّعُوا وَ یلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ یعْلَمُون»[7]

آنان را واگذار تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوها مشغولشان کند، که به زودی خواهند فهمید.

امیرالمؤمنین(ع)در روایتی می‌فرمایند:

«أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَیکُمْ خَلَّتَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَی وَ طُولُ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَی فَیصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَینْسِی الْآخِرَة»[8]

من برای شما از دو چیز می‌ترسم: اوّل متابعت از هوی و هوس؛ دوّم آمال و آرزوهای بیجا. پیروی از خواهش نفس، انسان را از حق باز می‌دارد، و آرزوهای طولانی، آخرت را از یاد می‌برد.

آنکه از هوی و هوس متابعت کند، در حق‌یابی عاجز می‌شود و آن‌که آرزوهای بیجا داشته باشد، آخرت را فراموش می‌کند.

بنابر فرمایش امیرمؤمنان و مولای متّقیان حضرت علی«علیه السلام»، آرزوهای تخیلی و آمال دست نیافتنی، آدمی را از یاد مرگ، قبر و قیامت دور می‌سازد و او را در دنیا و مشتهیات نفس غرق می‌کند تا بمیرد.

افزون بر این، بسیاری از ضعف عصب‌ها و بیماری‌های روانی، از تفکّر پیرامون آرزوها و تمایلات برآورده نشده، نشأت می‌گیرد. غم، غصّه، اضطراب خاطر، بی‌حوصلگی و افسردگی که دنیای روز را فراگرفته و بسیاری از افراد را به خود مبتلا ساخته است، از تخیل بی‌اساس در مورد تمایلات و آرزوهای بزرگ سرچشمه می‌گیرد؛ وقتی ذهن انسان مرتّباً و مکرّراً، به آمال دست نیافتنی بپردازد، عقده حقارت در آن متولّد می‌شود و او را تا مرز جنون پیش می‌برد.

امیرالمؤمنین علی«علیه السلام» در روایت دیگری می‌فرمایند:

«إِنَّ مَاضِی یوْمِكَ مُنْتَقِلٌ وَ بَاقِیهُ مُتَّهَمٌ فَاغْتَنِمْ وَقْتَكَ بِالْعَمَلِ»[9]

آنچه گذشت، گذشته، و آینده هم هنوز نیامده است(و معلوم نیست به آن برسی) پس فرصت اکنون را برای عمل غنیمت بشمار.

همچنین شاعری چنین سروده است:

ما فات مضی و ما سیأتیك فأین قم فاغتنم الفرصة بین العدمین

؛ «آنچه گذشته از دست رفته است و آنچه نیامده کجاست؟ پس برخیز و فرصت کنونی که بین دو زمان نیستی است را غنیمت شمار.»

بنابراین سالک باید مسیر حرکت به سوی خدای سبحان را با تعقّل طی کند و از هرگونه توهّم، تخیل و آرزوی

بی‌نتیجه و بی‌حاصل دوری گزینند تا در این راه موفّق شود.

پی نوشت‌ها

1. ناس / 6-1
2. بحارالأنوار، ج 60، ص 332
3. مصباح‌الشریعة، ص 79
4. کهف / 104-103
5. نحل / 100- 99
6. رعد / 11
7. حجر / 3
8. نهج البلاغه، خطبه 42
9. غررالحکم، ص 151
10. الکنی و الالقاب، ج 2، ص 357

راه‌های غلبه بر وسوسه شیطان

احســـاس درد و رنج از وجـــود وسوسه‌های شـــیطان، نشـــانه‌ی ایمـــان شماست. این بیـــداری حاصل شـــده، توفیقی از جانب خدای سبحان است. دوست عزیز! بدان که همه‌ی ما دشمنی قسم خورده داریم به نـام شـیطان. میزان تسلط این دشمن سرسخت را نـیز قـرآن از زبـان شـیطان، بیـان فرمـوده است: «و ما کـان لی علیکم من سـلطان الا ان دعـوتکم فاسـتجبتم لی فلا تلومـونی و لوموا انفسکم؛ مـرا بر شـما فرمـانروایی نبـود جز آن‌که شما را دعوت کردم پس اجابتم کردید پس مـرا سـرزنش نکنید و خود را سرزنش کنید» (سوره ابـراهیم / 22).ـ در واقع هیچ کس مجبـــور به انجـــام کـــاری نیست و این وسوسه‌ها در وجـــود همه‌ی انســـانها با توجه به مـــراتب ایمانشـــان وجـــود دارد. پس اصل وجـــود این وسوسه‌ها نگران کننده نیسـت؛ آنچه مهم است اینست که بـدانیم با توکل بر خـــدا و توسل بر اهل بیت عصـــمت و طهـــارت (علیهم الســـــلام) و تلاش و کوشش می‌تـــــوانیم این وسوسه‌های شیطانی را از خود دور کـنیم. به هر انـدازه که غافل باشیم، شیطان در ما تأثیر گذار خواهد بود. اگر انسان بر اثر غفلت از پروردگار عـالم، مسـیری را ندیـد، شـیطان از همـان مسـیر وسوسه اش می‌کند. انســان متـذکر، همـواره با یـاد خـدا به پاسـداری از حـریم دل، مشـغول است و هر گـاه پنـدار و خیـالی باطـل، قصد راهیـابی و نفـوذ داشـته باشـد، متوجه شـده، آن را از خودش دور می‌سازد «ان الذین اتقـوا اذا مسـهم طـائف من الشیطان تذکروا فاذاهم مبصرون؛ هر گاه پارسـایان را وسوسه و خیالی از شیطان به دل فرا رسد، همان دم

خدا را به یـاد آورده، همـان لحظه بصـیرت و بینـایی پیـدا می‌کنند.»(اعراف 201)ـ متقیان، قلب خود را که چونـان کعبه اسـت، به خـوبی پـاس می‌دارند تا هر گـاه طـائف وسوسه کننده‌ای از شـیطان، قصد نزدیک شـدن گـرد آن را داشت، به سرعت مانع شوند. (تفسیر موضوعی قرآن کریم / ج 16 / ص 304)

بـرای غلبه‌ی بهـتر بر وسوسه‌های شـیطان راههـای زیر توصیه می‌شود:

- کسب معرفت نسـبت به خـدای متعـال؛ سـعی کنید در ابتـدا یک دوره‌ی کامل کتابهـای شـهید مرتضی مطهـری (رحمه الله علیه) را مطالعه کنید. این کار باعث می‌شـود پایه‌های اعتقادی شما بسیار محکم شـود. لـذا تلاش کنید در طـول روز سـاعاتی مشـخص را بـرای مطالعه قـرار دهید.

- انس با قرآن؛ حتماً در طول روز مدتی را برای تلاوت قرآن، آنهم توأم با تفکر و تدبر قرار دهید؛ چرا که قرآن نور است و همنشین با او نیز نورانی می‌شود.

- خوانـدن نمازها در اول وقت همچـون نهـری است که انسان را شستشو می‌دهد.

- عدم توجه به وسواس فکری؛ یکی از راههای مبارزه با افکـار باطـل، بی‌تـوجهی به آن‌ها و مشـغول شـدن به کارهای مثبت است.

- خواندن دو رکعت نماز و توسل به آقا امـام زمـان (عج الله تعـالی فرجه شـریف)؛ اگر دیدید بی‌تـوجهی به یک وسواس فکری, فایـده نکـرده و شـما را آزار می‌دهـد، با

خواندن دو رکعت نماز و استغاثه به درگاه صاحب العصر و الزمان, از حضرت بخواهید شما را یاری کند.

- دائم الوضو بودن؛ وضو نور است؛ سعی کن همیشه با وضو باشی چرا که وضو آبی است که بر آتش دامهای شیطان ریخته می‌شود.

- طولانی کردن سجده‌ها؛ ناله‌ی شیطان از سجده‌های طولانی بلند می‌شود. بنابراین سعی کنید سجده‌های نمازها را طولانی‌تر کنید.

- تقویت اراده و تصمیم جدی برای گام برداشتن در جاده بندگی و اطاعت امر الهی و بی توجهی به وسوسه‌های شیطان و هوا و هوس‌ها از طریق شناخت شیطان و مکائد شیطان و راه کمال انسان, شناخت دین، خداوند و شناخت‌های دیگری که در این راه نیاز است.
- یاد و ذکر خداوند به معنای وسیع آن که مهمترین یاد همان انجام واجبات و ترک محرمات است.
- تماس دایم با خداوند و بندگان برگزیده او از طریق قرائت قرآن و توسلات و خواندن دعاها.
- ارتباط و تماس و دوستی با کسانی که بنده خوب خدا می‌باشند و دیدن و همنشینی با آن‌ها ما را به یاد خوبی‌ها و به یاد خداوند می‌اندازد.
- انجام کارهای صالح و خدمت و احترام به پدر و مادر و کسانی که بر گردن انسان حق دارند، زمینه ساز توفیقات بیشتر و انجام اعمال نیک بعدی می‌باشد.

- ترک زمینه گنـاه: این خـود زیرمجموعه ای دارد که مهمترین آن عبارت از است:
- کنترل چشم: دقیقا باید مواظب چشم خود بـود که مبـادا به نـامحرم و کلاً هر آنچه که شـهوت انگـیز است، نگاه شود. عن الصادق(ع): «النظر سهم من سـهام ابلیس مسـموم و کم من نظـرة اورثت حسـرة طویلـه؛ نظر دوختن تـیری مسـموم از تیرهـای ابلیس است و چه بسا نگـاهی که حسـرت درازمـدتی را (در دل) به ارث بگـذارد»، (سـفینة البحار، شیخ عباسی قمی، ماده نظر).

تا حد امکـان انسـان از حضـور در مجـالس مختلط یا برخورد با نامحرم پرهیز نماید.

کنـترل چشم تـابعی از روح تقواست که اگر در آدمی پدیدار شد به تبع آن کنترل چشم نیز به دنبـال آن خواهد آمد و راهی که صددرصد گناه نکـردن در تمـام زنـدگی را تضمین کند برای افـراد عـادی بشر چـیز سـهلی نیسـت؛ زیـرا انسـان موجـودی مختـار و دارای تمـایلات گونـاگون است. بلی با عـزمی آهـنین و مبـارزه ای دائمی با نفس تـدریجا می‌تـوان به چـنین جایگـاه رفیعی دست یـافت. موارد زیر در این زمینه بسـیار سـودمند اسـت، ولی هیچ یک را تضـمین قطعی نمی‌تـوان به حسـاب آورد. بلکه تضمین نهایی، در نفس و عزم راسخ خود انسان است:

بهترین راه منصرف کردن نگاه و دید و یا بازداشتن نگـاه از تـیزی و خـیره نمـودن است. حضـرت علی(ع) فرمـود: «کسی که چشم خود را پایین اندازد، دلش آسوده گـردد، تأسف کمـتر خـورد و از نـابودی در امـان ماند»، (غـرر

الحکم، ص 9122ـ 9125)ـ هم چنین می‌فرماید: «هر که نگاه‌هایش پاک باشـد، اوصـافش نیکو شـود»؛ «کسی که عنـان چشم خـود را رها کنـد، زنـدگی اش را به زحمت می‌انـــدازد»؛ «کسی که نگاه‌هـــایش پیـــاپی باشـــد، حسرت‌هایش دائمی و پیاپی خواهد بود»، (تحف العقول، ص 97)ـ و نیز فرمود: «بسا هوسی از نیم نگاهی حاصل است»، (بحارالانوار، ج 71، ص 293).

- کنترل گوش: باید از شـنیدنی‌هایی که ممکن است به حـرام منجر شـوند و زمینه سـاز حـرام هسـتند پرهیز شـود. مانند نـوار موسـیقی، صـدای شـهوت انگیز نامحرم و...
- ترک مصاحبت با دوستان ناباب: دوستانی که باعث می‌شوند انسان مزه گنـاه را مزمـزه کنـد، در واقع دشمن هسـتند و باید از آن‌ها پرهـیز کـرد. از امـام ســـجاد(علیه الســـلام) نقل شـــده: «النهی عن مصـــاحبة خمسة و محـــادثتهم و مـــرافقتهم فی طریق و هم الکـــــذاب والفاسق والبخیل والاحمق والقاطع لرحمه؛ حضرت از همراهی و سخن گفتن و رفیق بـودن با پنج کس را نهی فرمـوده: کـذاب، گناهکار، بخیـل، احمق و کسی که قطع رحم کـرده است»، (همان، ماده صحب).

البته این‌ها از مهمـترین زمینه‌هـای گنـاه هسـتند که باید تـرک شـوند ولی کلاً هر چـیزی که زمینه گنـاه را فـراهم می‌کندباید ترک شود.

- ترک فکر گناه: ترک زمینه گناه سهم به سزایی در تـــرک فکر گنـــاه دارد. ازاین رو هر چه بیشـــتر و

دقیقتر زمینه گناه ترک شود فکر گناه کمتر به سراغ انسان می‌آید. این فکر گناه است که شوق در انسان ایجاد می‌نماید و بعد از شوق اراده ی عمل سپس خود گناه محقق می‌شود، مسلما تا اراده و شوق و میل نسبت به کاری نباشد انسان مرتکب آن کار نمی‌گردد.

هر گاه فکر گناه و وسوسه آن به ذهن آمد بلافاصله آن را از لوح ذهن خارج کردن و توجه خود رابه خدا و امور شریفه مشغول داشتن.

جدیت و موفقیت در این امر پیروزی بزرگی است و در واقع دفع دشمن شیطان نفس از همان خاکریز اول است.

- اشتغال به برنامه شبانه روزی: حتما باید شبانه روز خود را با برنامه ریزی صحیح و متناسب وضع روحی و جسمی خود پر کنید و هیچ ساعت بیکاری نداشته باشید تا نفس شما را مشغول کند. در اوقات بیکاری وسوسه‌های نفس و شیطان به سراغ انسان می‌آید و او را به فکر گناه و سپس به خود گناه می‌کشاند
- روزه گرفتن: روزه گرفتن قوای حیوانی و شهوانی انسان را تضعیف می‌کند اگر قوای شهوانی ضعیف گشت قهرا فکر گناه هم کم رنگ می‌شود.

تذکر این نکته بسیار ضروری است که اولاً: روزه نباید برای بدن ضرری داشته باشد وگرنه شرعا حرام است. ثانیا: برای کارهای روزمره مخل نباشد. ثالثا: اگر نه

مضر بـود ونه مخل فقط روزهـای دوشـنبه و پنج شـنبه باشد نه بیشتر ولی در هر صورت اگر برای روزه گـرفتن عذری است مورد بعدی یعنی ورزش دو برابر شود.

- ورزش: هر روز ورزش لازم است البته آن ورزش‌هایی باشد که برای بـدن ضـرری نـدارد مثل نرم دویدن و نـرم طنـاب زدن و انجـام حرکت‌هـای کششی و اگر بـــرای روزه گـــرفتن عـــذری هست زمـــان ورزشی دوبرابر شـــود مثلاً از بیست دقیقه به چهل دقیقه افزایش یابد.
- یـاد مـرگ: این یکی دیگر از چیزهـای بسـیار مفید است و راه نفوذ شیطان را سد می‌کند و فکر گناه را یا از بین می‌برد و یا کم می‌کند که این به شدت و ضعف فـرو رفتن در فکر مـرگ بسـتگی دارد اگر انسان با این واقعیت انس بگـیرد و مـردن را بـاور دل سـازد نقشی سـازنده و بـالا برنـده دارد. قـال امیرالمؤمـــنین علی(ع): «اذکرواهـــادم اللـــذات و منغض الشهوات و داعی الشـتات؛ یـاد کنید (مـرگ را) درهم کوبنـــده لـــذات را و تـــیره و تلخ کننـــده شـهوات را و دعـوت کننـده جـدایی‌ها را»، (الغـرر والدرر، باب المـوت، به نقل از سرالاسـراء، اسـتاد علی سعادت پرور، ج 2، ص 159).

یاد مرگ دل را از تعلق به شهوات جدا می‌سازد و انسان را از گنـاه و فکر گنـاه بـاز می‌دارد آنچه که بسـیار مهم است این است که اولاً این فکر هر روز و مسـتدام باشد اگر شـبانه روزی نیم سـاعت باشد کـافی است ثانیا در مکـان خلـوتی باشد مخصوصا اگر آن مکـان خلـوت خـود محیط قبرستان باشد به هر گونه که این فکر در مـرگ با

جـان عجین شـود و بـاور دل گـردد بسـیار مطلـوب است مثلاً یکی از کیفیت‌هـای فکر در مـرگ را یکی از بزرگـان چنین می‌فرمود: تمام خـاطرات تلخ و شـیرین گذشـته را در حد امکـــان مثل یک فیلم از ذهن بگذراند و به خـــود بباوراند که همه این‌ها گذشت و چند روز بـــاقی مانـــده عمر هم می‌گذرد لحظات جان دادن، وقتی که خویشان و نزدیکان را رها می‌سازد و از تمام تلخ و شیرینی‌ها وداع می‌کند و... همه و همه را به خوبی تأمل کند تا دل بلرزد و چشم بگرید.

- خود را همـواره در محضر حق تعـالی دانسـتن و او را به یقین در همه حال مـراقب و بینـای به افعـال خود نگریستن.
- استمداد از خداوند و دعا و نیایش که فرمـود: «اگر فضل و رحمت خـــدا بر شـــما نبـــود هیچ کـــدام به فضـــیلت و تزکیه روی نمی‌آوردید» (و لو لا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابـــدا و لکن الله یزکی من یشاء) (نور، آیه 21)
- جایگزین سازی اعمال و عادات نیکو; مانند شـرکت دائمی در نمـاز جمـاعت، نمـاز شـب، زیـارت اهل قبور و دعا. «ان الحسنات یذهبن السیئات» (هـود، آیه 114)ـ ;ـ خوبی‌ها سرانجام میـدان را بر بـدی‌ها تنگ خواهد کرد و آن‌ها را از بین خواهد برد.
- محاسـبه نفس همه روزه و در صـورت رخـداد خطا خود را محاکمه و توبیخ نمودن و بلافاصله استغفار کردن.

عصاره آنچه تا حال مطرح شد ذکر و یاد خداوند است.

ذکر خدا آثـار مثبت فـراوانی دارد. «ذکر» از آن جهت که با ذاکر اتحـاد وجـودی می‌یابد و ذکر خـدا با حضـور او همـراه اسـت، پس ذاکر خـود را در مشـهد و محضر خـدا حاضر می‌بیند و از کمـال قـرب بهـره مند می‌شـود. در نتیجه بر محور حیااز بسیاری از افکار پلید و اخلاق زشت و اعمال نکوهیده احتراز می‌کند.

شیطان که عامل نسیان و غفلت از حق است با ذکر خدا رانده می‌شود. پس ذکر و یاد خـدا یکی از دو اثر مثبت را خواهد داشت: یکی آن که مانع غفلت است و به اصطلاح جنبه دفع خطر دارد و دیگر آن‌که نسـیان پدید آمـده را به توجه تبدیل می‌کند و به تعبیری جنبه رفع خطر دارد.

نکته مهمی که دربـاره ذکر خـدا باید مراعـات شـود اسـتمرار آن است. شـیطان هرگز از تعـدی نسـبت به انسـان صـرف نظر نمی‌کنـد، بنـابراین باید عامل دفع یا رفع آن نـیز اسـتمرار داشـته باشد. از این رو به «ذکر کثـیر» امر شـده است. «یا ایها الـذین آمنـوا اذکـروا الله ذکـرا کثـیرا» (احـزاب، آیه 41).ـ یکی از مهمـترین نمونه‌هـای ذکـر، تلاوت قـرآن است. سـعی کنید از هر فرصتی برای این منظور استفاده کرده، آیات قرآن را با توجه به معـانی و مفـاهیم آن قـرائت نمائید. مخصوصا شبها سوره واقعه را بخوانید. در باره فضیلت تلاوت این سـوره از پیـامبر عظیم الشـأن اسـلام نقل شـده که فرمود: کسی که سوره واقعه را بخواند، نوشته می‌شـود که این فرد از غـافلان نیست.(تفسـیر مجمع البیـان، ج9 ص212، به نقل از تفسیر نمونه، ج23 ص194)

دوست عزیــز، از رحمت خــدای کــریم نا امید مبــاش و مطمئن باش اگر قدری جدیت و خلوص در پیمودن راه به خرج دهی، خدای رحمان کمک خواهد کرد.

در ادامه به مجــاری و منافذ شــیطان در انســان اشــاره می‌کنیم:

زمینههای نفوذ شیطان در بعد منش؛

انجام برخی امـور، زمینه را بـرای نفـوذ بیشـتر شـیطان فراهم میکند از جمله:

- ارتباط با نـامحرم؛ ارتبـاط مـداوم در محیط کـار یا خانه با نامحرم موجب شکسته شدن حـریم بین زن و مـرد شـده و هـرآنچه این ارتبـاط نزدیکتر شـود، زمینه را برای نفوذ شیطان بـازتر میکند. سـفارش لطیف قــرآن به مؤمنــان در مواجهه با نــامحرم و کنـــــترل چشم و نگـــــاه در این رابطه است قل للمؤمــنین یغضّــوا من أبصــارهم... (نــور آیه30) غض, به معنی کاسـتن و کم کـردن از نگـاه(راغب, مفردات, ص 361 و ابن منظور, لسـان العـرب, ج 7, ص 197) است، چرا که اگر انسان چشم خود را به کلی ببنـدد, راه رفتن بـرایش ممکن نیسـت، امّا اگر نگاه خود را از اندام و صورت نامحرم برگیرد و چشم خود را پایین اندازد, صحنهی ممنوع را از دید خود حذف میکند.(تفسیر نمونه, ج 14, ص 436)

خلاصه کلام اینکه: دوست گــرامی؛ ســتیز و مجاهــده با شیطان کـاری مسـتمر و دایمی باید باشد و تا انسـان در این عالم زنده است و زندگی می‌کند ادامه دارد. به طـور کلی کــار شــیطان وسوسه کــردن است و با پنــاه بــردن

دائمی به خداوند و ارتبـاط پیوسـته با او و توسل و ربط با اولیـای الهی(ع) می‌تـوان از این وسوسه‌ها رها شد و یا آن را به حـداقل رسـانید و شـیطان را تسـلیم نمـود، چنانچه در روایت داریم که پیـامبر بـزرگ اسـلام(ص) فرمودند: شـیطان من به دست من مـؤمن و رام گردید. پس بهـترین راه حـل، توجه کامل و دایمی به خداوند متعال و اولیائش و خود را در قلعه استوار و نفوذ ناپذیر او و اولیای پاک او درآوردن و رعایت کامل تقـوای الهی کردن است.

باید دانست که در این مبارزه انسـان تکیه گاه‌هـایی دارد محکم و جاودانه که او را از هر آسـیب و خطـری نجـات می‌دهد و آن‌ها عبارتند از: ایمان به خدا و یاد خـدا در هر حـال چه این‌که خداوند بنـده اش را در پرتو عنایـاتش گرفته و تحت حمـایت خـود قـرار می‌دهد و ایمـان محل امن و نجات از هر وساوس شیطانی و نفسانی است لذا باید از شر شیطان به خدا پناه بـرد و ذکر خـدا و معـاد یا صلوات بر پیامبر اعظم و عترت طاهره اش زمینه آسیب پذیری از طـرف شـیطان را نـابود می‌کند که اگر انسـان باید شـیطان را گـول بزند بایسـته و شایسـته است به پناهگاه اصـلی یعـنی ایمـان به خـدا و قیـامت و مـراقبت دائمی از خویشـتن و کسب تقـوای الهی بـرود باید مـواظب بـود که به بهانه گـول زدن شـیطان، گـول او را نخورد که شاید یکی از راه‌های شیطان همین باشد و..

پس راه‌های بستن نفوذ شیطان عبارتند از:

1. ایمان به رابطه با خدا
2. مراقبت و کشیک نفس کشیدن

3. نقاط ضعف خود را از بین بردن و مجال ورود و وسوسه‌های ابلیس و شیطان را بستن
4. ذکر و یاد خدا به خصوص نماز و دعا که بسیار مهم و سرنوشت ساز هستند
5. با دوستان اهل ایمان و یاد خدا همنشین بودن و...

سخن آخر این است که این دستورات وقتی نتیجه می‌بخشد که هر چه دقیق‌تر به آن عمل شود زمان نتیجه آن بستگی به شرایط و خصوصیات افراد دارد، ازاین رو پی گیر زمان نتیجه نباید بود فقط هم و غمّ صرف عمل به دستورات شود.

درپاسخ به چند سوره و ذکر مناسب برای این مورد توجه کنید.

1. خواندن معوذتین یعنی سوره‌های فلق و ناس.
2. خواندن آیه الکرسی.
3. گفتن ذکر: لا حول و لا قوه الله بالله
4. گفتن: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.
5. گفتن ذکر: لا اله الا الله
6. گفتن ذکر: حسبی الله و کفی
7. خواندن آیه 97 و 98 از سوره مومنون:

وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزاتِ الشَّیاطِینِ (97)

وَ أَعُوذُ بِکَ رَبِّ أَنْ یَحْضُرُونِ (98)

زلزله‌ها گناهان آخرالزمان

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا زلزلت الارض زلزالها و أخرجت الارض أثقالها و قـال الانسان مالها یومئذ تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها.

این خـــبری است از پروردگـــار جهـــان در مـــورد زلزله قیامت؛ یعنی زلزله‌ای که در زمین رخ می‌دهد.

این زلزله و تکان، شامل اسـت؛ یعـنی همه زمین را فـرا می‌گـیرد. زلزله‌هـایی که در زمین واقع می‌شـود در یک قسـمت یا یک قطعه واقع می‌شـود و آدمهـایی که چند فرسخ دورترند حس نمی‌کننـــــــــد، نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند. اما آن زلزله، زلـزله‌ای است که شـامل است و نسبت به همه کره زمین عمومیت دارد زلـزله‌ای است که در تمـام کـره زمین، چه این طـرفش و چه آن طـرفش، شمالش و جنوبش و غربش و شرقش، زیرش و بالایش، بیرونش و درونش را فرا می‌گیرد.

چندیست کلمه زلزله همانند شنیدن صـبح بخـیر شـده. در ایران و سایر نقاط کـره خـاکی هر پگـاه که از خـواب بر می‌خـــیزیم یا بزیر آوار رفته ایم و یا از ویـــران شـــدن خانه‌هایی در سـوی دیگر مطلع می‌شـویم. و حـال آن که این بلایای طبیعی را حاصل تحولات درونی زمین میدانیم و از کم و کیف چگـــونگی تشـــکیل آن شـــاهنا مه‌ها می‌سراییم.

در رسانه‌ها و جرایدمان بر زمین خرده میگیریم که نلرزد و به باری تعالی گوشـزد مینمـاییم که این مـردمی که به خاک و خون کشیده میشوند گناهی ندارند.آنقـدر خـود را

فرهیخته میدانیم که در جملات روشنفکر گونه خود خالق خود را زیر سوال میبریم و حال سوال اینجاست که آیا واقعا بی‌گناه بوده ایم؟؟!!!

ریشه‌یابی زلزله در روایات

از رسول اکرم(ص) نقل شده است که فرمود: «هرگاه پنج چیز شایع شود، پنج چیز در میان شما جاگزین شود، هرگاه زنا شایع شود؛ زلزله‌ها ظاهر شود، هرگاه زکات را ندهند، حیوانات بمیرند و هرگاه حکّام در قضاوت جور کنند آسمان باران خود را نگهدارد و هرگاه ربا فاش و شایع گردد، خسف و فرو رفتن به زمین خواهد بود».

باز آن حضرت(ص) فرمود: «هرگاه در امّت من ده خصلت ظاهر شود خداوند ایشان را به ده چیز عقوبت کند». گفته شد: یا رسول الله! آن ده خصلت چیست؟ فرمود: «هرگاه دعا کم کنند بلا نازل شود، هرگاه صدقات (قرض، هدیه، وقف، مطلق قدم‌های خیر و انفاقات خیریه) را ترک کنند مرض‌ها زیاد شود، هرگاه زکات را منع کنند چارپایان بمیرند، هرگاه سلطان جور کند منع باران شود، هرگاه زنا در ایشان بسیار شود، مرگ ناگهانی در ایشان زیاد شود، هرگاه ربا زیاد شود، زلزله‌ها زیاد شود، هرگاه به خلاف آنچه خدا نازل فرموده حکم کنند دشمن ایشان بر ایشان مسلط شود، و هرگاه نقض عهد و پیمان کنند خداوند ایشان را مبتلا به قتل سازد و هرگاه کم فروشی کنند خداوند ایشان را به سال‌های خشک و قحط بگیرد.»

سپس این آیه را تلاوت فرمود: «ظهر الفساد فی البرّ و البحر بما کسبت أیدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا

لعلّهم یرجعون؛3 فساد در دریا و خشکی ظاهر شد به سبب آنچه دست مردم کسب کرده تا این‌که بچشاند ایشان را اثر بعضی از آنچه عمل کرده‌اند، تا شاید برگشت کنند.»

از جمله حوادث آستانه ظهور امام عصر(ع)، رخداد زلزله‌هایی بزرگ است که در رأس آن‌ها می‌توان به زلزله‌های بزرگ شام و دمشق اشاره کرد. روایات فراوان و روشنی دربارة این زلزله وجود دارد به گونه‌ای که برخی از مکان‌ها و خسارت‌های آن و حتّی وقت آن را پیش از ورود سپاهیان غربی مشخص می‌سازد. گرچه از بعضی روایات استفاده می‌شود که سپاه غرب به هنگام وقوع زلزله در دمشق به سر می‌برد.

چنان که آمار جهانی نشان می‌دهد، در بین سال‌های 1000 تا 1800 میلادی؛ یعنی طیّ 800 سال تنها 21 زلزله با قدرت بزرگ روی داده است. در حالی که بین سال‌های 1800 تا 1900، یعنی طی 100 سال، 18 زلزله بزرگ و 50 سال بعد بین 1900 تا 1950، 30 زلزلة بزرگ روی داده است. یعنی تقریباً در طول 50 سال تعداد زلزله‌ها برابر با شمار آن‌ها در طول 850 سال قبل بوده است.1 بین سال‌های 1950 تا 1991، 93 زلزله بزرگ در جهان به وقوع پیوست؛ تقریباً سه برابر و نیم قرن گذشته. این زلزله‌ها موجب مرگ 3/1 میلیون نفر انسان در سراسر کرة خاکی شد. افزایش شدید تعداد زمین لرزه‌ها بسیاری از دانشمندان را متوجّه این موضوع ساخت که زمین به دوره‌ای تازه از حیات خود وارد می‌شود.

راجر بیلهـــــــام در نشست اتحادیة علم زمین‌شناسی و ژئوفیزیک دربـارة سـیر این وقـایع اعلام کـرد: «واقعیت آشــکار این است که در دهه‌هــای آتی شــاهد فجــایعی خـواهیم بـود که تـاکنون مانند آن‌ها را ندیـده‌ایم. تلفـات بیش از یک میلیون، پیش آمد غیرممکنی نخواهد بود. 50 درصد جمعیت یک شـهر با زمین لـرزه‌ای سـاده از دست می‌روند». بیلهام گفت: «با وجود این‌که در دهه‌های اخیر زمین لرزه‌ها در مرکز شـــهرهای بـــزرگ جهـــان روی نداده‌اند، امّا نمی‌توان از ادامه این روند مطمئن بود.»2

آمار تکـان دهنـده و متحـیر کننـدة بزرگ‌تـرین زلزله‌هـای تاریخ جهان به خوبی گویای این واقعیت است:

که به این آمـــار حـــوادثی مانند زلزلة بزرگ‌هـــاییتی را می‌تـوان اضـافه نمـود که گـاه گفته می‌شـود عمـدی و محصـول پدیـده‌ای موسـوم به «هـارپ» است. همچـنین رخـداد بـزرگ زلزله و در پی آن سـونامی ژاپن هنـوز در نظرها هست به این لیست زلزله‌هـــای اخـــیر درووود بم اردبیل بوشهر بلوچسـتان و غـیره و ذالک را نـیز اضـافه کنید.

بـرای منتظـران قیـام آقا امـام زمـان (عجل‌الله تعـالی فرجه الشـریف) هیچ مطلـبی زیبـاتر از این نیست که در مورد زمان، شرایط و چگونگی قیام حضـرت سـخن گفته شود. هر جـایی در عـالم حرکـتی رخ می‌دهـد، منتظـران حضرت، این حرکت را در ارتبـاط با قیـام مـورد محاسـبه قــرار می‌دهند که انشــاءالله این اتفاق‌هــای عــالم، بد و خـــوب و تلخ و شـــیرین همه این مقـــدمات عاجل باشد و طـبیعی هم هسـت، امـتی که 1400 سـال منتظر بـوده،

خیلی مــراقب اوضــاع عــالم هست تا ببیند چه زمــانی مولای او، که منجی عالم است، ظهور خواهد کرد.

اما برای نزدیک بودن ظهور، دو نـوع دلیل وجـود دارد که یکی از این دو نـوع، حـوادثِ در آسـتانه ظهـور هسـتند، حــوادثی که در عــالم رخ می‌دهند و در روایــات هم این حوادث ذکر شده است، حـوادثی هسـتند که باید رخ دهند و یا بعضا مبهم هستند و یا ممکن است حتی این حـوادث رخ ندهد و ظهـــور رخ دهـــد، کما این‌که این مطلب در روایــات تصــریح شــده اســت، ســیل‌ها و زلزله‌ها باید این‌گونه باشــند، تعــداد کســانی که به مــرگ طــبیعی و غیرطبیعی می‌میرنـد، باید این تعـداد باشـند، یا بـرخی از مــردم منطقه علیه حکــام خودشــان خــروش می‌کنند و برخی از حکام در این شرایط می‌میرنـد، این‌ها مسـایلی است که در حوادث ظهـور ذکر شـده و نمی‌خـواهیم الان به این بحث بپردازیم، احتیاط خیلی بالایی هم وجود دارد که انسان بتواند، حوادث را تطـبیق بدهـد، یعـنی آنچه که در روایات در باب ظهور آمده اسـت، بتواند تطـبیق بدهد که این اتفاقی که در این منطقه افتـاده، مصـداق همـان نکته‌ای است که ائمه بزرگــوار علیه‌السـلام در روایــات، بیان فرمودند، به هر حال بحث پرطرفـدار و دقیقی لازم دارد که باید در جای خودش به آن پرداخت.

سرزمین میانی

سرزمین میانی یا سرزمین میانه (به انگلیسی: Middle-earth)ــ نـــام ســـرزمین‌هایی تخیلی است که بعضی از داســتان‌های ج.ر.ر. تــالکین در آن اتفــاق می‌افتنــد؛ در مقابل آمـــان یا ســـرزمین‌های نـــامیرا که والاهـــای فرشته‌ســان به همــراه بیشــتر الف‌هــای بــرین در آن‌جا زنـــدگی می‌کنند. این واژه ترجمـــهٔ لغت انگلیسی میانه middel-erde است (در آلمانی مدرن، mittelerde)؛ که خـــودِ آن هم از واژهٔ انگلیسی قـــدیم Middangeard مشـــتق شده‌است. ســـرزمین میانه بخشی از دنیـــای بزرگ‌تری است که آردا نامیده می‌شود.

تالکین گفته‌است که سرزمین میــانی او، همــان زمین ما اســـت، ولی در زمـــانی تخیلی پیش از این؛ به‌طوری‌که پایان دوران ســوم تقریبــاً به 6000 ســال پیش از زمــان خودِ او برمی‌گردد.

تاریخ سرزمین میانیِ تالکین به دوره‌هایِ متعددی تقسیم می‌شـــود. کتاب‌هـــابیت و اربـــاب حلقه‌ها منحصـــراً با رویــدادهای پایــان دوران ســوم ســروکار دارند و در آغــاز دوران چهارم به پایان می‌رسند؛ حال آن‌که سیلماریلیون بیشتر با دوره نخست سروکار دارد..

محتویات

1مفاهیم تاریخی

2استفاده به وسیلهٔ تالکین

2.1کاربرد و سوءتفاهم‌ها

2.2جغرافیا

2.2.1مطابقت با جغرافیای زمین

2.3تاریخچه

2.4زبان‌ها

3جستارهای وابسته

4منابع

مفاهیم تاریخی

در اسطوره‌های باستانی ژرمن و اسکاندیناوی اعتقاد بر این بود که جهان از نُه «دنیای» مادی ساخته شــده که به هم وصل‌اند. ترتیبِ دقیقِ قرار گرفتنِ این دنیاها معلــوم نیســـت، ولی بعضی می‌گویند که هفت دنیا در دریـــای حائل قرار دارند: سرزمین‌های الف‌ها، کوتوله‌ها، خدایان و غول‌ها. بقیهٔ ادیبـانِ اسـکاندیناویایی، این هفت دنیا را در آســمان، در میـــان شـــاخه‌های ایگدراســـیل (درخت خاکســـتر جهـــان) قـــرار می‌دهند. در هر حـــال، دنیـــای انسـان‌ها -که به نام‌هـای مختلفی شـناخته می‌شـود- در مرکز این جهان قرار می‌گـیرد، در حـالی که بیفروسـت، پل رنگین کمـان از سـرزمین میانه به سـرزمین خـدایان کشـیده شـده. دوزخ، سـرزمین مردگـان، زیر سـرزمین میانه قرار دارد.

استفاده به وسیلهٔ تالکین

جـــان رونالد روئل تـــاکین مفهـــوم middangeard را معـادل کـاربرد خـاص واژهٔ یونـانی οἰκουμένη -تلفظ: oikoumenē- فـرض کرده‌است. با این کـاربرد، تـالکین

می‌گوید که اویکومنه «جایگـاه ابـدی انسـان‌ها» اسـت؛ منظور او این است که سـرزمین میانه دنیـایی مادی‌ست که انسـان زنـدگی خـود را در آن می‌گذرانـد، در مقابل دنیاهای نادیدنی مثل بهشت و دوزخ.

«سرزمین میانی اختراع خود من... نیسـت؛ یک نوسـازی یا دگرگـونی... از یک واژهٔ قـدیمی بـرای دنیـای مسـکون انسـان‌ها است: به این جهت میـانی که به گـونه‌ای مبهم تصور می‌شود در میانِ دریاهای حائل قـرار گرفته‌اسـت؛ و (در پندارهای مـردم شـمالی) بین یخ در شـمال و آتش در جنـوب (انگلیسـیِ قـدیم middan-geard، انگلیسی قـرون وسـطا middle-erd، midden-erd)ـ به نظر می‌رسد که بسیاری از منتقدان گمـان می‌کنند سـرزمین میانی سیارهٔ دیگری‌ست!»

تـالکین در یک قطعـهٔ انگلیسی قـدیم که در سـال 1914 خواند، به عبارت middangeard برخورد:

éala éarendel engla beorhtast / ofer middangeard monnum sended.

درود بر ائارندل، تابناک‌ترین فرشـته / فـرو فرسـتاده بر انسان‌ها، بر فرازِ سرزمینِ میانی

این نقل قـول از دومین قسـمت باقی‌مانـده از اشـعار کریسـت، سـرودهٔ Cynewulf است. نـام ائارنـدل الهـام بخش تـالکین بـرای انتخـاب نـام ائارنـدیل دریـانورد بوده‌است. در داسـتان‌های تـالکین دربـارهٔ دوران اول دنیای او، ائارندیل از سرزمین میانی رهسـپار دریا شد تا از نیروهای آسمانی، والار، درخواست کمک کند. والار او را بعـدها به آسـمان بردند و او سـوار بر کشـتی‌اش

وینگیلوت آسمان‌ها را مانند ستاره و یک چـراغ درخشـان می‌پیمود تا انسان‌ها و الف‌ها در سرزمین میانی امیدوار بمانند. قدیمی‌ترین شعر تالکین دربـارهٔ ائارنـدیل، کنـارهٔ سـرزمین میـانی است که در سـال 1914، سـالی که تالکین اشعار کریست را خواند، سروده شده‌است.

به هر حـال، عبـارت سـرزمینِ میـانی نه در نوشـته‌های اولیهٔ تالکین دربارهٔ دنیای مخلـوق‌اش، یعـنی نوشـته‌های قبل از دهـهٔ 1920 -که بعـدها در کتـاب داسـتان‌های گم‌شده منتشر شدند- دیده می‌شود و نه در کتاب‌هـابیت. تالکین کـاربرد عبـارت سـرزمینِ میـانی را در اواخر دهـهٔ 1930 آغـاز کـرد، به جـای عبارت‌هـای قـدیمی‌تر «سـرزمین‌های بـزرگ»، «سـرزمین‌های بـیرونی» و «سرزمین‌های این‌طرفی» که از آن‌ها برای توصـیف این منطقه در داسـتان‌هایش اسـتفاده می‌کـرد. عبـارت سرزمین میانی در دست‌نوشته‌های ارباب حلقه‌ها پدیـدار شد و نخستین مـورد انتشـار عبـارت سـرزمین میـانی در کارهـای تـالکین، در مقدمـهٔ همـان کتـاب است: در واقع‌هابیت‌ها سـال‌های سـال در آرامش و سـکوت در سـرزمین میـانی زنـدگی کردنـد، پیش از آن که دیگر مردمان حتی از وجود آن‌ها آگاه باشند.

کاربرد و سوءتفاهم‌ها

همچـنین عبـارت سـرزمین میـانی را می‌تـوان به عنـوان اسمِ مستعار برای تمام جهـانی که تـالکین ساخته‌اسـت، به جـای عبـارت صـحیح‌تر، اما کمـتر شـناختهٔ آردا به کـار بـرد،البته از آنجاییکه شـخص تـالکین علاقه زیـادی به اسـطوره شناسی ملل بـالاخص اسـاطیر اسـکاندیناویو کتب مقدس می‌توان به این مسئله نـیز فکر کـرد که این

سرزمین میانه به نوعی همان میدگارد است و او در علاوه خیال پردازی‌هایش به نوعی خاص تاریخ را هم روایت می‌کند. این موضوع همچنین در عنوان کتاب‌هایی مثلِ «راهنمای کامل سرزمین میانی»، «راه سرزمین میانی»، «اطلس سرزمین میانی» و به‌ویژه مجموعهٔ «تاریخ سرزمین میانی» دیده می‌شود که همگی مناطقی را خارج از محدودهٔ جغرافیایی صریح سرزمین میانی می‌پوشانند.

یک دلیل احتمالی برای این موضوع آن است که واژهٔ آردا هیچ‌گاه در معروف‌ترین نوشتهٔ تالکین (ارباب حلقه‌ها) نیامده است. این واژه اولین بار در سیلماریلیون، آن هم پس از سال 1977 شناخته شد.

جغرافیا

نوشتار اصلی: آردا

در سرتاسر منظومهٔ افسانهٔ تالکین، سرزمین میانی قسمتی از دنیای مخلوق او یعنی آرداست، که خود آن هم بخشی از دنیای بزرگ‌تری است که ائا نامیده می‌شود.

منظور از سرزمین میانی، به‌طور خاص، خشکی‌های شرق دریای بزرگ (بلگائر) است؛ بنابراین آمان جزو آن نیست، اماهاراد و بقیهٔ سرزمین‌های میرا که در داستان‌های تالکین سخنی از آن‌ها به میان نیامده جزو سرزمین میانی به‌شمار می‌آیند. به هر حال، تالکین هیچ‌گاه جغرافیای دنیای مربوط به کتاب‌هابیت و ارباب حلقه‌ها را کامل نکرد. در طراحی سرزمین میانی، جلد چهارمِ تاریخ سرزمین میانی کریستوفر تالکین

نقشه‌های قابل توجه متعددی را، هم از دنیای تخت اولیه و هم دنیـای گـرد منتشر کـرد که پـدرش در اواخر دهـهٔ 1930 خلق کـرده بـود. کـارن وین فونسـتاد از روی این نقشه‌ها، نقاشی‌هایی شامل جزئیـات، اما غـیر متعـارف کشید با نـام «نقشه‌های کامل دنیا» که دنیـایی را نشـان می‌دهد که در طول دوره‌های تاریخی شرح داده شـده در کتاب‌های سـیلماریلیون،هـابیت و اربـاب حلقه‌ها ثـابت و پایدار مانده‌است.

نقشه‌هایی که کریسـتوفر تـالکین و جی. آر. آر. تـالکین بـرای دنیـایی که‌هـابیت و اربـاب حلقه‌ها در آن اتفـاق می‌افتند تهیه کردند، به صورت تصاویری در کتاب‌هابیت، ارباب حلقه‌ها و سیلماریلیون منتشر شده‌است. تصورات اولیـهٔ این نقشه‌ها که در سـیلماریلیون و اربـاب حلقه‌ها داده شدند، در کتاب‌های مختلفی از جمله نخستین نقشهٔ سـیلماریلیون در شـکل‌دهی سـرزمین میـانی، نخسـتین نقشـهٔ اربـاب حلقه‌ها در تـاریخ اربـاب حلقه‌ها (خیـانت آیزنگـارد)، دومین نقشه (غـرب) و دومین نقشه (شـرق) در تـاریخ اربـاب حلقه‌ها (جنگ حلقه) و دومین نقشـهٔ سرزمین میـانی غـرب کوه‌هـای کبـود (که دومین نقشـهٔ سـیلماریلیون هم نامیـده می‌شـود) از جنگ جـواهرات آمده‌اند.

تـالکین در داسـتان‌هایش نـام سـرزمین میـانی را در زبان‌های الفی کوئنیایی و سـینداری به تـرتیب به انـدور (یا گاهی اندوره) و انور ترجمه کرده‌است. اندور در ابتدا نقشه‌ای متقارن بود که ملکور آن را نابود کرد. تقـارن با دو شبه قـارهٔ بـزرگ تعریف شـده بـود، یکی در شـمال و یکی در جنوب، که هر کدام با دو رشته کوه بلند در شرق

و غرب‌شان محدود می‌شدند، و رشته کوه‌ها نامِ رنگ‌ها را به خود گرفته بودند (کوه‌های سپید، کوه‌های کبود، کوه‌های خاکستری و کوه‌های سرخ).

نتیجهٔ کشمکش‌های مختلف با ملکور این بود که شکل سرزمین‌ها پیچیده شد. در ابتدا یک دریاچهٔ تنها بود که در میان آن جزیرهٔ آلمارن قرار داشت که والار در آن ساکن بودند. هنگامی که ملکور چراغ‌های والار را که به دنیا نور می‌دادند نابود کرد، دو دریای پهناور ساخته شد؛ اما آلارمان و دریاچه‌اش نابود شدند. دریای شمالی دریای هلکار شد. سرزمین‌های غرب کوه‌های کبود بلریاند شدند. ملکور کوه‌های مه‌آلود را برافراشت تا مانع پیش‌روی والا اورومه شود که جانوران ملکور را در تاریکی پیش از بیدار شدن الف‌ها شکار می‌کرد.

درگیری‌های خشونت‌بار در هنگام جنگ خشم بین سپاه والاها و ارتش ملکور در پایان دوران نخست باعث نابودی بلریاند شد. همچنین ممکن است دریاچهٔ هلکار هم در این زمان خشک شده باشد.

تالکین در بسیاری از متن‌ها دنیا را صرف نظر از اجرام سماوی مربوط به آن، «آمبار» نامیده است؛ اما در متون متأخرِ پس از «اربابِ حلقه‌ها»، آن را «ایمبار» (منزل، مسکن) هم نامیده‌است. از زمان نابود شدن دو چراغ تا سقوط نومه‌نوری‌ها (در پایان دوران دوم)، آمبار یک «دنیای صاف» بود؛ در آن دوران خشکی‌های مسکون در یک طرف دنیا قرار داشتند. نقشه‌های او یک دنیای بشقاب مانند را نشان می‌دهد که به سوی ستارگان می‌نگرد. یک قارهٔ غربی، آمان، منزل والاها و الداها (منظور الف‌هایی بودند که مهاجرت کردند) بود.

خشکی‌های میانی سرزمین میانی نامیده می‌شدند که محل وقوع بیشتر داستان‌های تالکین است. قارهٔ شرقی مسکون نبود.

هنگامی که ملکور دو درخت والاها را مسموم کرد و از آمان به اندور گریخت، والاها خورشید و ماه را خلق کردند که اجسامی جدا از آمبار، اما هنوز جزئی از آردا (قلمرو فرزندان ایلوواتار) بودند. چند سال پس از انتشار ارباب حلقه‌ها، در حاشیه‌ای بر یک داستان یکتا «آترابِت فینرود آه آندرت» (که گفته می‌شود در دوران جنگ جواهرات اتفاق افتاده) تالکین آردا را با منظومهٔ شمسی معادل ساخته؛ زیرا در این دیدگاه آردا را بیش از یک جسم آسمانی تشکیل داده‌اند.

بر اساس آنچه در سیلماریلیون و ارباب حلقه‌ها آمده، هنگامی که آر-فارازون به آمان حمله کرد تا نامیرایی را به زور از والاها بگیرد، آن‌ها سرپرستی جهان را وانهادند و ایلوواتار دخالت کرد: نومه‌نوری را نابود کرد، آمان را از قلمروهای جهان خارج کرد و آمبار را به شکل گرد امروزی آن باز ساخت. در آکالابت آمده که نومه‌نوری‌هایی که از نابودی جان به در بردند، تا جایی که می‌توانستند در جستجوی مسکن باستانی‌شان به سوی غرب کشتی راندند، اما سفرهایشان تنها آن‌ها را به آن جایی بازگرداند که سفرشان را آغاز کرده بودند. بدین ترتیب، پیش از پایانِ دوران دوم تغییرِ حالتِ «زمینِ تخت» به «زمینِ گرد» کامل شده بود.

مطابقت با جغرافیای زمین

تالکین منطقه‌ای را که‌هابیت‌ها در آن زنـدگی می‌کردنـد، این گونه توصـیف می‌کند: «شـمال غـربی دنیـای قـدیم، شـرق دریـا؛ این نشـان دهنـدهٔ رابطه‌ای با انگلسـتان و بخش شـمال غـربی اروپا (دنیـای قـدیم) است. هرچند همـان‌طور که او در نامه‌هـای خصوصی اشـاره کـرده، جغرافیای آن‌ها بـرهم منطبق نیسـتند و او قصـدی بـرای منطبق کردن آن‌ها برهم در زمان نوشتن نداشته‌است.

من نگـران‌ام که شـکل جهـان در دوران سـوم به صـورت دراماتیک سـاخته شـده باشـد، نه جغرافیـایی یا دیرینه‌شناختی.

... اگر این‌ها تـاریخ بـود، مشـکل می‌شد سـرزمین‌ها و رویـدادها (یا فرهنگ‌ها) را با مـدارک باستان‌شناسی و زمین‌شناسی که دربـارهٔ قسـمت‌های نزدیک‌تر و دورتر آنچه که امـروز اروپا خوانـده می‌شـود در دست داریم؛ انطبـاق دهیم. با این همـه، صـریحاً گفته شـده که -به عنوان مثال- شایر در این منطقه قرار داشته‌است.

در نامه‌ای دیگـر، او به رابطـهٔ عـرضِ جغرافیـایی اروپا و سرزمینِ میانی اشاره کرده -و نه معادل بودنِ آن‌ها:

ماجرای داسـتان در شـمال غـربی سـرزمین میـانی روی می‌دهد که عـرض جغرافیـایی آن با سـواحل اروپا و کرانه‌هـایِ شـمالی دریـای مدیترانه معـادل است... اگر عرض جغرافیایی‌هابیتون و ریونـدل را برابر با آکسـفورد بگیریم، میناس‌تیریث، 600 مایل (تقریباً 965 کیلومتر) به سمت جنـوب تقریبـاً در عـرض جغرافیـایی فلـورانس است. مصب رود آندوین و شهرِ باستانی پلارگـیر تقریبـاً در عرض جغرافیایی تروا قرار می‌گیرند.

به هر حـــــال، او تأیید می‌کند که شـــــایر، ســـــرزمینِ پهلوانان‌هابیت، نسخه‌ای از انگلستان است:

شـایر نسـخه‌ای از انگلسـتان روسـتایی اسـت، و نه هیچ کشور دیگری در جهان...

تالکین در پیش‌گفتار ارباب حلقه‌ها می‌نویسد:آن روزها، دوران سوم سرزمین میـانی، بسـیار پیش از این بـوده و شکل همهٔ سرزمین‌ها دگرگون شده‌است.

تاریخچه

در سیلماریلیون، تاریخچهٔ سرزمین میانی به چهار دوران تقســیم می‌شــود: آینولینداله، دوران چراغ‌هــا، دوران درخت‌ها و دوران خورشید.

در جهان تالکین، خدا را ارو ایلوواتـار می‌نامند. در آغـاز، ایلوواتار قدیسانی را خلق کرد که آینو نـام گرفتنـد، و به آن‌ها نواختن موسیقی را آمـوخت. پس‌از آن‌که آینوها در کار خود ماهر شدند، ایلوواتـار آنـان را امر کـرد که آهنگ بزرگی بر اساس موضوعی که نقشهٔ خود او بود، تصنیف کنند. قـــوی‌ترین آینـــو، ملکـــور (که بعـــداً الف‌ها او را مورگوت یا دشمن تاریک نامیدند)، آهنگ را به هم ریخت. در پاسخ او، ایلوواتار موضوعات جدیدی آغـاز کـرد که که آهنگ را ورای درک آینوها بـالا بـرد. فـراز و فـرود آوازِ آن‌ها بخش بـزرگی از تـاریخ جهـانی را که هنـوز سـاخته نشـده بـود، و مردمـانی را که باید در آن می‌زیسـتند، بنا نهاد.

آن‌گاه ایلوواتار آهنگ را متوقف کرد و معنای آن را با یک منظره بر آینوها آشکار سـاخت. بسـیاری از آینوها که به

هیجان آمده بودند، میل شدیدی داشتند که در رویدادهای آن دخالت کنند. پس ایلوواتار ائا (کیهـان) را خلق کـرد و بـرخی از آینوها به درون کیهـان رفتند تا در سـاخت آن سـهیم باشـند. هنگـامی که آینوها درون ائا شـدند، آن را بی‌شکل یافتند؛ زیرا که آن‌ها در آغاز زمان واردِ آن شده بودند. آینوها این روزگـارِ بی‌نـامِ سـتارگان که کیهـان را تجسم بخشـیدند و آن را بسـیاری چیزها ورای دسـترس انسـان انباشـتند، کوشـشِ بسـیاری کردند. به هر حـال، آینوها به هنگـامِ خـود آردا را سـاختند، جایگـاهِ ابـدیِ فرزنـدانِ ایلوواتـار، الف‌ها و انسـان‌ها. پـانزده تن از نیرومنـدترین آینوها والار نامیـده می‌شـدند؛ که ملکـور قـوی‌ترین، اما مـانوه پیشواشـان بـود. والاها در آردا اقـامت کردند تا آن را نگهبـان باشـند و بـرای برخاسـتن فرزندان آماده کنند.

آردا یک دنیـای تنهـای تخت شد که والاها با دو چـراغ بسـیار بـزرگ نـورانی‌اش می‌سـاختند. ملکـور چراغ‌ها را منهـدم کـرد و تـاریکی را به جهـان آورد. والاها به کرانه‌های غربی آردا، عقب نشستند و در آن‌جا دو درخت را خلق کردند که خانـهٔ تازه‌شـان را روشن کنند. پس از عصرهای بسیار، والاها ملکور را هم برای تنبیه و اصـلاح خـود او و هم بـرای محـافظت از فرزنـدانی که زمـان برخاستن‌شان رسیده بود، زندانی کردند. اما هنگـامی که ملکور به قید التزام آزاد شد، دو درخت را مسـموم کـرد. والاها آخـرین میوه‌هـای زنـدهٔ درخت‌ها را برداشـتند و با استفاده از آن‌ها ماه و خورشـید را خلق کردند که بخشی از آردا، اما جدا از آمبار (دنیا) بودند.

پیش از پایان دوره دوم، هنگامی که مردمـان نومه‌نـور با حیله‌هـای سـائورون، قـوی‌ترین خـدمتگزار مورگـوت و فرمانـــدهٔ ارشد او، علیه والاها شـــوریدند؛ ایلوواتـــار نومه‌نوری‌ها را نـابود کـرد، والینـور را از بقیـهٔ آردا جـدا ساخت و سرزمین‌هایی نو خلق کرد که باعثِ گـرد شـدنِ دنیا شد.

دوران چراغ‌ها خیلی زود بعد از این که والاها کـــــــار ساختن دنیا را تمام کرده بودند، آغاز شد. والاها دو چراغ را بـــرای روشن کـــردن جهـــان خلق کردند و والا آئوله برج‌های بلندی ساخت، یکی در دوردست‌ترین جای شمال و دیگری در دورافتاده‌ترین جایِ جنوب. والاها در وسـط، در جزیـرهٔ آلمـارن می‌زیسـتند. دوران چراغ‌ها با نـابودی آن‌ها به دستِ ملکور، به پایان رسید.

آن‌گـاه یاوانا دو درخت را در سـرزمین آمـان خلق کـرد، نام‌شان تلپریون و لائورلین بود. درخت‌ها آمان را روشن می‌کردند، حال آن که بقیـهٔ آردا در تـاریکی بـود و تنها با نـور سـتارگان روشن می‌شد. در آغـاز دوران اول الف‌ها در کنار دریاچهٔ کـوئی‌ویه‌نن در شـرقِ انـدور برخاسـتند و والاها خیلی زود با آن‌ها روبه‌رو شـــدند. بســـیاری از الف‌ها متقاعد شدند که به مهاجرت بزرگ به سوی غـرب به آمـــان تن دهند اما همـــهٔ آن‌ها به پایـــان این ســـفر نرسـیدند. والاها ملکـور را به بند کشـیدند، اما او اظهـار پشـیمانی کـرد و به قید الـتزام آزاد شد. او بـذر دشـمنیِ عمیقی را میان الف‌ها کاشت و دو شاهزادهٔ الف فئـانور و فین‌گـولفین را به رقـابت انگیخت. سـپس پـدر آن دو، شاهفینوه را به قتل رساند و سیلماریلها را که سه شیئ بودند که فئانور ساخته بود و نور دو درخت در آن‌ها بـود،

از خـزانه‌اش به سـرقت بـرد؛ و خـود درخت‌ها را به کمک آنگولیانت نابود کرد.

فئانور بیشتر مـردم‌اش را که نولـدورها بودند قـانع کـرد آمـان را تـرک گویند و به تعقیبِ ملکـور -که او را نفـرین کــرد و به نــامِ مورگــوت خواند- به بلریاند بروند. گــروهِ نخست از دو گــروهِ نولــدوها را فیــانور رهــبری کــرد، و گــروهِ بزرگ‌تر را فینگــولفین. نولــدوها در آلکوآلونــده، شــــــهرِ بنــــــدریِ تلریها توقف کردنــــــد؛ اما تلری‌ها کشتی‌هاشــان را به آنــان که می‌خواســتند به ســرزمینِ میانی بروند، ندادند. نخسـتین خویش‌کُشی الف‌ها آن‌گـاه رخ داد که فیانور و بسیاری از افرادش به تلری‌ها هجـوم آوردند و کشتی‌هاشـــان را ربودند. افـــرادِ فیـــانور بر کشــتی‌های ربــوده در دریا راندند و فینگــولفین را به جا نهادند. پس بـــرایِ گـــروهِ دوم راهی نماند جز این که از مسیرِ مهلک هلکاراکسه (یخ‌های تیز) در شـمالِ دوردست به ســـرزمینِ میـــانی بروند. پس از آن، فیـــانور توسط بالروگها کشــته شــد، اما بیشــترِ پســران‌اش جـان به در بردند و قلمروهایی بنا نهادنـد؛ فیلگـولفین و آنـان که از نسلِ او بودند هم چنین کردند.

سال‌هایِ خورشید هنگامی آغاز شد که والاها خورشید را ساختند و آن را بر فرازِ جهـان، ایمبـار برافراشـتند. پس از نبردهای بزرگِ بسیار، آرامشی طولانی برقرار شد که چهارصد ســال طــول کشــید و در طــولِ آن نخســتین انســان‌ها، اداین، با گذشـتن از کوه‌هـایِ کبـود به بلریاند درآمدند. هنگـــامی که مورگـــوت محاصـــرهٔ آنگباند را شکست، قلمروهایِ پادشـاهی الفی، حـتی شـهرِ پنهـانِ گونـــدولین، یکی پس از دیگـــری ســـقوط کردند. تنها

پیروزیِ قابلِ توجه الف‌ها و انسـان‌ها آن بـود که بـرن از اداین و لوتین دخترِ تین‌گول و ملیان یک سـیلماریل را از تـاجِ مورگـوت پس گرفتند. پس از آن، بـرن و لـوتین در گذشـتند و والاها آنـان را به زنـدگی بازگرداندنـد، با این توافق که لـوتین مـیرا باشد و دیگر هیچ انسـانی بـرن را نبیند.

تین‌گول با دورف‌هایِ نوگرود درافتاد و آنان او را کشتند و سـیلماریل را به سـرقت بردند. با کمـکِ انت‌ها[نیازمند منبع]، بـــرن در کمینِ کوتوله‌ها نشست و ســـیلماریل را پس گـــرفت و به لـــوتین داد. خیلی زود، بـــرن و لـــوتین دوباره مردند و سیلماریل به پسرِ آن‌هـا، دیـور نیمه‌الفی که پادشاهیِ دوریات را احیا کرده بود سپرده شد. پسرانِ فیـانور درخواست کردند که دیـور سـیلماریل را به آن‌ها واگـذارد، اما او نپـذیرفت. فیانوری‌ها دوریـات را نـابود کردند و دیـــور را در دومین خویش‌کشـــیِ الف‌ها به قتل رساندند، اما دخترِ جوانِ دیور، الوینگ با جـواهر گـریخت. سه تن از پسرانِ فیانور -کِله‌گورم، کوروفین و کارانتیر- در تلاش برای پس گرفتنِ جواهر، جان دادند.

در پایـــانِ این دوران، همـــهٔ آنچه از الف‌ها و انســـان‌هایِ آزادِ بلریاند مانـــده بـــود، زیســـتگاهی بـــود در دهانـــهٔ رود سیریون، و ائارندیل که الوینگ را به همسـری گـرفت در میانِ آنـان بـود. پس فیانوری‌ها دوبـاره درخواست کردند که سـیلماریل به آنـان بازگردانـده شـود و پس از آن که درخواست‌شـان رد شـد، تصـمیم گرفتند که جـواهر را به زور پس بگیرنـد؛ و نتیجـهٔ آن سـومین خویش‌کشی بـود. ائارندیل و الوینگ گریختند و سیلماریل را از دریای بزرگ گذراندند تا از والاها طلبِ بخشـایش و یـاری کنند. والاها

پاسخ گفتند. ملکور اسیر شد و بسیاری از ساخته‌هایش تخریب شدند و خودش به بیرون از مرزهای جهان، به درونِ دروازهٔ تاریکی افکنده شد.

سیلماریل‌ها با بهایی گزاف پس گرفته شده بودند، به‌طوری‌که بلریاند تکه‌تکه شده و در حالِ غرق شدن در دریا بود. به آخرین پسرانِ باقی‌ماندهٔ فیانور، مائدروس و ماگلور فرمان داده شد که به والینور بازگردند. آن‌ها دست به ربودنِ سیلماریل‌ها از قاصد والاهایِ پیروز زدند، اما جواهرها دستِ آنان را هم به مانندِ ملکور سوزاندند و دریافتند که شایستهٔ در اختیار داشتنِ سیلماریل‌ها نبوده‌اند و سوگند پوچ و بیهوده بوده‌است. هر کدام از آن دو برادر به بختِ خود رسید: مائدروس خود را با یک سیلماریل در گودالی پر از آتش انداخت و ماگلور سیلماریل‌اش را به دریا افکند. بدین‌سان، فرجامِ کارِ یک سیلماریل که ائارندیل نگهدارش بود، در آسمان بود؛ دومی در اعماق زمین و سومی در دریا.

بدین‌سان دوران دوم آغاز شد. جزیرهٔ نومه‌نور نزدیکِ غربِ دریای بزرگ به اداین داده شد که خانه‌شان باشد، در همان حال بسیاری از الف‌ها در غرب پذیرفته شدند. نومه‌نوری‌ها با عمرِ طولانی که والاها به آنان دادند، متبرک شدند؛ عمری که سه برابرِ انسان‌های دون‌پایه بود. آنان دریانوردانِ بزرگی شدند و در دورانِ شکوه‌شان به سرزمینِ میانی آمدند و به انسان‌هایِ دون‌پایه حرفه‌های بسیاری آموختند. با این حال، آن‌ها به خویشاوندانِ نامیراشان، الف‌ها، حسادت می‌ورزیدند. در اوجِ توانِ نظامی (اگر نه خرد و حکمت) نومه‌نوری‌ها به جایِ کمک کردن به مردمِ سرزمینِ میانی، بر آن‌ها حکم

می‌راندند. پس از چند قـــرن ســـائورون، خـــادمِ ارشد مورگوت در سـرزمین‌های شـرقی شـروع به گـرد آوردنِ موجوداتِ اهریمنی کرد. او الف‌های آهنگر را در اره‌گیون متقاعد کـرد که حلقه‌هـایِ قـدرت را بسـازند و مخفیانه حلقهٔ یگانه را برای حکم رانـدن بر دیگر حلقه‌ها سـاخت. اما الف‌ها به محضِ این که ســـــائورون آن حلقه را در دست‌اش قرار داد، از نقشه‌اش آگاه شـدند و پیش از آن که او بتواند بر اراده‌شـــان حـــاکم شـــود، حلقه‌ها را درآوردند. در این مدت سایه بر نومه‌نور افتاده بود، زیـرا شـاهان چـون گذشـته نبودند و پس از آن که به انـدازهٔ کافی زیستند، دل از زندگی بر نمی‌گرفتند؛ بل حریصـانه به آن می‌چسبیدند. نومه‌نوری‌ها که در گذشـته شـکرگزارِ والاها و ارو بودنـد، اکنـون در پـرداختِ پیش‌کشِ غفلت می‌کردنـد، در حـالی که بیش از پیش از بـابتِ سرنوشـتِ انسان‌ها و بلایِ میرایی بی‌قـرار شـده بودند. بینِ مـردمِ نومه‌نور دودستگی افتاد: جانبدارانِ پادشاه، که قـدرت و سلطهٔ نومه‌نور را افزون‌تر می‌خواستند و احترام‌شان به الف‌ها و والاها کاسته بـود؛ و وفـاداران، که ارتباط‌شـان را با الف‌ها حفظ کرده بودند و هنـوز مطیـعِ فرمان‌هـای ارو بودند.

سـائورون با نـیرویِ تـازه‌ای که گرفته بـود و با تسـلطِ گسـترده‌اش بر سـرزمینِ میـانی، ادعـای پادشـاهی بر انسان‌ها کرد. آر-فارازون، آخرین شاهِ نومه‌نور که گمان می‌کرد کسی جز او لایقِ این عنوان نیسـت، به سـرزمینِ میـانی لشـکر کشـید تا بر ادعـای سـائورون بشـورد. سائورون که می‌دید نـیرویِ نومه‌نـور در اوج خـود اسـت، دریافت که تابِ ایستادن در برابرشـان را نـدارد. این شد که خود را تسلیم کرد تا به اسارت به نومه‌نور برده شود.

به زودی، نیرنگِ سائورون و گفته‌هایِ زیبایش بر شاه کارگر افتاد. او به دروغ به پادشاه گفت که ملکور، اربابِ تاریکی خدای واقعی‌ست و ارو را والاها از خودشان ساخته‌اند. بدین‌سان، تعقیبِ وفاداران آغاز شد و آن‌ها را برای ملکور قربانی می‌کردند. سرانجام، چون آر-فارازون به سنِ پیری رسید، سائورون که از نیروی حلقهٔ یگانه سود می‌جُست به پادشاه گفت که هیچ‌کس، حتی والاهای والینور تابِ هم‌آوردی قدرتِ نومه‌نور را ندارد، و شاه باید به والینور لشکر کشد و با پای نهادن بر سرزمین‌هایِ نامیرا؛ به زندگیِ جاودان دست یابد. آر-فارازون که از مرگ می‌هراسید، ناوگانی عظیم فراهم آورد و به سرزمین‌هایِ نامیرا لشکر کشید. آمان‌دیل، پیشوایِ آن‌هایی که هنوز به والاها وفادار بودند، به یادِ ائارندیل افتاد که نماینده شده و در جستجویِ رحم و شفقتِ والاها به دریازده بود. او برای پنهان کردنِ مقصودِ خود، ابتدا به شرق کشتی راند و پس از آن به غرب، اما هرگز خبری از او باز نیامد. پسرِ او الندیل و نوه‌هایش ایسیلدور و آناریون، وفاداران را از جنگی که در شرفِ روی دادن بود بر کنار داشتند و آمادهٔ گریختن با کشتی شدند.

هنگامی که افرادِ پادشاه بر ساحلِ آمان فرود آمدند، والاها از ایلوواتار خواستند که دخالت کند. دنیا دگرگون شد و آمان از ایمبار جدا شد. از آن پس، انسان‌ها دیگر نتوانستند آمان را بیابند، اما الف‌هایی که در کشتی‌های مقدس به دنبالِ راهِ عبور بودند، مرحمت افتادن در راهِ مستقیم نصیب‌شان می‌شد؛ راهی که از دریاهایِ سرزمینِ میانی به دریاهای آمان می‌رسید. سپاهِ نیرومندِ آر-فارازون و سرزمینِ نومه‌نور به کلی نابود شدند،

جسـمِ زیبا و فریبنـدهٔ سـائورون هم به همین سرنوشت دچـار شـد، اما روح‌اش زنـده ماند و به سـرزمینِ میـانی گـریخت. النـدیل و پسـران‌اش هم به انـدور گریختند و قلمروهای گاندور و آرنور را بنا نهادند.

سـائورون به زودی جـانِ دوبـاره گـرفت، اما الف‌ها با انسـان‌ها متحد شـدند و آخـرین اتحـاد را تـرتیب دادند. سائورون مغلوب شد. گیل-گالاد شاهنشاهِ الف‌ها، الندیل فرمان‌روایِ گاندور و آرنور، و آناریون پسرِ الندیل کشته شدند؛ اما هنگامی که به نظر می‌رسـید تمـامِ امیـدها بر باد رفته‌است، پسـرِ دیگـرِ او، ایسـیلدور شمشـیرِ پـدر را برداشت و حلقـهٔ یگانه را از از دسـتِ سـائورون برید و جدا کرد؛ بدین‌سـان، سـائورون را به زیر آورد و پـیروزی نصـیب‌اش شد و آرامش تا مـدتی برقـرار بـود. اما ایسـیلدور، بر خلافِ همـهٔ توصـیه‌ها، نپـذیرفت که حلقـهٔ یگانه را در گـدازه‌هایِ کـوه هلاکت نـابود کند و آن را به عنـوانِ خون‌بهـای پـدر و بـرادرش برداشت. به هر حـال، حلقه خیلی زود به او خیـانت کـرد، و او را که در دشـتِ شادان به کمینِ اُرکها افتـاده بـود وا گذاشـت؛ ایسـیلدور کشته شد و حلقه در رود آندوین مدت‌ها پنهان ماند.

دوران سـوم شـاهدِ صـعودِ قـدرتِ قلمروهـای آرنـور و گانـدور، و افـولِ آن‌ها بـود. در زمـانِ «اربـابِ حلقه‌ها» سائورون بخشِ اعظمِ قدرتِ پیشینِ خود را بازیافته بـود و به دنبـالِ حلقـهٔ یگانه می‌گشت. او بـاخبر شد که حلقه در تصرفِ یک‌هـابیت است و نُه شـبح حلقه را فرسـتاد تا آن را باز پس گیرند. حاملِ حلقه، فرودو بگینز به ریوندل سـفر کـرد و در آن‌جا تصـمیم بر آن شد که حلقه به تنها راهِ ممکن که انداختنِ آن در گدازه‌های کـوهِ هلاکت بـود،

نابود شود. فرودو مأموریت را با هشت همـراه که یـارانِ حلقه نامیده شدند، آغاز کـرد. او در لحظـهٔ آخر کم آورد، اما حلقه با دخالتِ گالوم -که با گذشت و ترحمِ فـرودو و بیلبو بگینز زنده مانده بود- به هر حال نـابود شد. فـرودو با همراه‌اش سَـم گمجی ماننـدِ قهرمانـان مـوردِ احـترام قرار گرفت. سائورون برای همیشه نـابود شد و روح‌اش پراکنده گشت.

پایـانِ دوران سـوم پایـانِ دورانِ تسـلطِ الف‌ها و آغـازِ دورانِ برتـریِ انسـان‌ها بـود. هنگـامی که دورانِ چهـارم آغـاز شـد، بسـیاری از الف‌ها که در سـرزمینِ میـانی می‌زیسـتند، به سـفری بی‌بازگشت به والینـور رفتند. آن‌ها که به جا ماندنـد، «محو» شـدند و نقصـان یافتند. دورف‌ها هم سـرانجام ماننـدِ آن‌ها تحلیل رفتند و تعـدادِ زیادی‌شـان به موریا بازگشـتند و آن‌جا را از نو مسـکون سـاختند. در دورهٔ اقتـدارِ شـاه اله‌سـار (آراگـورن آرته‌داینی) صـلح و آرامش میـانِ گانـدور و سـرزمین‌های شرقی و جنوبی احیا شد.

زبان‌ها

تالکین دو زبان اصلی الفی اختراع کرد که ما بعدها آن‌ها را به این نام‌ها شـناختیم: کوئنیا که وانیـار، نولـدور و بعضی از تله‌ری به آن صحبت می‌کردند و زبان سـینداری که زبـانِ سـیندارها بـود، الف‌هـایی که در بلریاند سـاکن بودند. این زبان‌ها خویشـاوند بودند و وجـود یک نـوع الـدایی مشـترک که جد این زبان‌ها بـود، مسـلّم است. تالکین نسبت کوئنیا را به سـیندارین مانند زبـان لاتین به زبان رایج دانسته‌است.

دیگر زبان‌هایِ دنیا عبارت بودند از:

آدوانیک که مردمانِ نومه‌نور بدان تکلم می‌کردند.

زبــان تاریک که ســائورون آن را بــرای تکلمِ بردگــان‌اش ساخت.

خوزدول که دورف‌ها بدان تکلم می‌کردند.

روهیریک که زبــان روهــیریم بــود. در اربــاب حلقه‌ها با انگلیسی قدیم نشان داده شده.

وسترون یا زبان مشترک که با انگلیسی معادل شده.

والایی که زبانِ والاها بود.

ریشه‌های انحراف یهود

مقدمه

قرآن کریم یهود را سرسخت‌ترین دشمن مومنان (مائده، 82) میداند. به همین دلیل برخی از تاریخ پژوهان نیز در اغلب حوادث به دنبال کشف ردپایی از یهود بوده و نتایجی هم به دست آوردهاند و با استدلال‌های متقن عامل اصلی بسیاری از حوادث منفی را چه در صدر اسلام و چه در قبل از آن، بزرگان قبایل یهود معرفی میکنند.

از طرف دیگر یهودیان خود را از نسل یعقوب پیامبر و قوم بنی اسرائیل میدانند، قومی که باز هم به تعبیر قرآن، انتخاب شدگان برای ماموریت الهی فتح جهان بودند و خداوند ایشان را برگزیده بود تا به وسیله پیامبران الهی در جهان حاکم شوند لذا خداوند آموزش‌های الهی را تحت نظر یک مربی الهی به آن‌ها آموخته بود.

این تغییر مشهود در بیان قرآن با توجه به این‌که در تمام مطالب، بحث ذکر تاریخ در قرآن مطرح است و قرآن نیز از بیان تاریخ هدف خاصی را دنبال میکند و آن عبرت گرفتن از سرگذشت گذشتگان است این سوال را در ذهن ایجاد میکند که علت تغییر یافتن تعبیر خداوند در قرآن از قوم یهود با توجه به این‌که خدا قومی را تغییر نمیدهد مگر آن‌که خودشان تغییر پیدا کنند (رعد، 11) چه بوده است به عبارت دیگر ریشه‌های انحراف یهود که باعث به ابتذال و فساد کشیده شدن ایشان تا این حد که

قـرآن آنـرا بـرای عـبرت گـرفتن و نـیز هشـدار و تحـذیر مومنین بیان میکند چیست؟

آغاز تاریخ بنیاسرائیل

مصر سرآغاز کسب تجربه حکومتی و دیوان سالاری بـنی-اسـرائیل است. آن‌ها با نوشـتن مطـالب، نسل خـود را یادداشت میکردند. ریشه کـارآموزی و کسب تجربة یهـود در حکـومت یوسف بـود که در آن، تبلیغ دین میکردند. ایشـان هنگـامی که به مصر وارد شـدند، در اقلیت بودند اما چـون از خـانواده حکومـتی بودنـد، طبیعتـاً به سـمت گسـترش نسل رفتند تا از این اقلیت درآیند. یوسف در پایان عمر، بزرگـان قـومش را جمع کـرد و پس از حمد و ثنـای الهی، از آینـدة سـختی خـبر داد که در آن مـردان کشته خواهند شد و شکم زنان آبسـتن دریـده و کودکـان ذبح خواهند شد. تا آن هنگـام که خداوند همه را به دست قیامکنندهای از فرزندان لاوی بن یعقـوب نجـات دهد. او مـردی گنـدمگـون و بلندقد است و تمـام صـفات او را برایشان باز گفت (الصدوق،1،145).

یوسف در وصـیّت به آن‌ها هشـدار داد که در واقع چـون آن‌ها گروهی مـؤمن با هـویت واحد و متشـکل هسـتند و همة فرزندان اسـرائیل، و افـزون بر آن تجربة حکومـتی نیز دارند، قـدرت شـرک از آن‌ها احسـاس تهدید میکنند و فرعونیان از آن‌ها میهراسند و لذا آن‌ها را در تنگنا قـرار خواهند داد و آن‌ها باید منتظر منجی خـود بمانند تا آن‌ها را نجات دهد. انتظـار ظهـور منجی، نقطة امید سـازمان بنیاسـرائیل شد و حضـرت یوسف از دنیا رفت. بنـابراین بنیاسرائیل پس از حضرت یوسف در سه جهت باید تلاش کنند:

1) حفظ هویت، یعنی این مجموعه دیندار و متدیّنِ به هم پیوسته، هویت دینی خود را در مصر مشرک حفظ کند.

2) رشد جمعیت به اندازه‌ای که همانند نمک در آب حل نشوند.

3) انتظار منجی که آن‌ها را از وضعیت ناهنجار مصر رهایی بخشد و آن‌ها را در راه مسؤولیت تاریخی امامتِ دین خدا که بر عهده آن‌هاست، حرکت دهد (طائب، 90 و راوندی، 151 و الصدوق، کمال الدینوتمامالنعمه، 145).

استضعاف بنی اسرائیل

تمام گفته‌های یوسف تحقق یافت و مصر در اختیار فراعنه قرار گرفت و فرعونیان در همان سهجهتی که گفته شد، بر بنی اسرائیل هجوم آوردند. اول تهاجم فرهنگی بر هویت دینی آنان، فرعونیان تلاش میکردند که ضمن تحقیر بنیاسرائیل آن‌ها را در حدی رشد نایافته نگه دارند که در صورت تحقق ظهور تناسبی با موعود خود نداشته و در وضعیتی باشند که به کار او نیایند بنابراین اینان باید از امور فنی و مدیریتی دور باشند به همین دلیل حتی مدیریت خانواده را هم از آن‌ها گرفته بود و هر چند خانوار بنیاسرائیل تحت مدیریت یک مرد فرعونی زندگی میکردند. بنیاسرائیل به امور پست چون خشتسازی و گلکاری، خدمتکاری فرزندان، پیشخدمتی و نوکری در خانه‌های بزرگان مصر و در یک کلام بردگی واداشته شدند (الطبری، 722). شاید این استضعاف، اولین زمینة ایجاد انحراف آن‌ها باشد.

بعد از چهارصد سال انتظار، بالاخره موعود بنیاسرائیل، موسی(ع)، به دنیا آمد، رشد کرد و از جانب خدا

مـاموریت یـافت: «وَإِذْ نَـادَى رَبُّکَ مُوسَـى أَنِ ائْتِ الْقَـوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ * قَـالَ رَبِّ إِنِّى أَخَـافُ أَن يُكَذِّبُونِ * وَيَضِـيقُ صَـدْرِى وَلَا يَنطَلِـقُ لِسَـانِى فَأَرْسِـلْ إِلَى هَـارُونَ * وَلَهُمْ عَلَىَّ ذَنبٌ فَأَخَـافُ أَن يَقْتُلُـونِ * قَـالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُم مُّسْـتَمِعُونَ * فَأْتِيَا فِرْعَـوْنَ فَقُـولَا إِنَّا رَسُـولُ رَبِّ الْعَـالَمِينَ * أَنْ أَرْسِـلْ مَعَنَا بَنِى إِسْرَائِيلَ» «و پروردگارت موسی را ندا داد که‌ای موسی! به سـوی آن مـردم سـتمکار بـرو. قـوم فرعـون آیا نمی‌خواهند پرهیزکار شوند؟ گفت‌ای پروردگـارِ من! میترسم که دروغگویم خوانند و دل من تنگ گردد و زبـانم گشـاده نشود.هارون را رسـالت ده. بر من به گنـاهی ادعا دارند. میترسم که مرا بکشند. گفت: هرگز! آیات مرا هر دو نزد آنان ببرید ما نـیز با شـما هسـتیم و گـوش فـرا میدهیم. پس نـــزد فرعـــون روید و بگویید: ما فرســـتادگان پروردگارجهانیـــان هســـتیم تا بـــنیاســـرائیل را با ما بفرستی» (الشعراء، 17- 10).

خدا دو مـأموریت به موسی ابلاغ کـرد: 1-ـ فرعـون را به اسـلام دعـوت کند. 2-ـ بـنیاسـرائیل را از چنگ فرعـون درآورد. با این دو مــأموریت ایشــان وارد مصر شــدند و مبارزه آغاز شد. موسی به سراغ فرعـون رفت. فرعـون حقـانیت موسی را دریافته (جزائـری، 285)ـ و میداند که دعـــوت او با اســـتقبال همـــراه خواهد شد اما دست از مسیر خویش برنمیدارد و بر کفر خود پای میفشارد. لــذا بلافاصله او را فـردی ناسـپاس معـرفی میکند (جزائـری، 270).

موسی بســـیار زیبا پاسخ داد. گفت: تو باید بر من منّت بگذاری که مـرا بـزرگ کـردهای یا من باید به تو اعـتراض

کنم که بـنیاسـرائیل را به بنـدگی گرفتهای؟ (القمی، 2، 118)ـ تو کودکـان را به قتل میرسـاندی و مـادرم بـرای نجات من از دست تو، مرا به رودخانه سپرد و آب مـرا به کاخ تو آورد. تو حق نـداری بر من منّت بگـذاری. تو بـرای جلوگیری از تولد موعود بنیاسـرائیل، آن‌ها را به اسـارت کشـیدی و چه خـونها که نریخـتی. فرعـون که با این افشاگری موسی دیگر جوابی نداشت، بحث را عوض کرد و برای رسالت از او نشانه خواست که داسـتان سـاحران و معجزات موسی پیش آمد.

مـأموریت دوم موسی بسـیار دشـوارتر است. چـون باید مـراقب ایمـان آنـان باشد و با تشـکیل حکـومت، همـراه آن‌ها قـدس را فتح کند. اما بـنیاسـرائیل در حکـومت فرعـون، مردمـانی مستضـعف بودند که هیچ کـاری نمی‌دانسـتند. موسی(ع) چگونه باید اینبـار را به سـرمنزل مقصـود برسـاند؟ خداوند تمـام حکـومت فرعـون را در اختیار موسی قرار داده بود تا طی این فرصـت، آمـادگی اجمـالی را در بـنیاسـرائیل ایجـاد کند. موسی(ع) در این مـدت، پیـاپی به فرعـون نشـانه و معجـزه نشـان میداد، گرچه فرعـون همـواره بر کفر خـویش پـای میفشـرد اما این آیات باعث میشد او فعلاً با موسی مماشات کند و او و بـنیاسـرائیل را در مصر تحمل کند. موسی از همین فرصت، نهـایت بهـرهبـرداری را کـرده و بـنیاسـرائیل را آمـاده سـاخت. «وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَـى وَأَخِيـهِ أَن تَبَـوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْـرَ بُيُوتـاً وَاجْعَلُـواْ بُيُـوتَكُمْ قِبْلَـةً وَأَقِيمُـواْ الصَّـلاَةَ وَبَشِّـرِ الْمُـؤْمِنِينَ» «به موسی و بـرادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانههـایی مهیا کنید. و خانههای خود را عبادتگاه سازید و نماز گزارید و مومنـان را بشارت ده» (یونس، 87).

بـــنیاســـرائیل نخست باید ســـازمان بیابند و در کنـــار هم زنـدگی کنند. آنـان تـاکنون گـروههـای پراکنـده، شکست-خـــورده، وابســـته، طفیلی و آلـــوده و ترســـان بودند. نه خانهای از خود داشتند نه اجتمـاع و تمرکـزی و نه برنامة سـازندة معنـوی و نه شـهامت و شـجاعت لازم بـرای یک انقلاب کوبنده. بنابراین موسی وهارون مأموریت یافته-اند برای بازسازی اجتماع بنیاسـرائیل، مخصوصـاً از نظر روحی، برنامهای در چند ماده اجرا کنند:

1. خانهسازی و جدا کردن مسکن خـود از فرعونیـان، با این کارآنـان با مالک شـدن مسـکن در سـرزمین مصـر، علاقه بیشـتری به دفـاع از خـود و آن آب و خاک مییافتنـد، افـزون بر آن از خانههـای قبطیـان بیرون میآمدند و اسرار و نقشههای آنـــان به دست دشمنان نمیافتاد.

2. خانههایشـــــان را مقابل یکـــــدیگر و نزدیک به هم بسـازند. این کـار کمک مـوثری به تمرکز و اجتمـاع بنیاسرائیل میکرد و میتوانسـتند مسـائل اجتمـاعی را به طـــور عمـــومی بررسی کنند و بـــرای انجـــام مراسم مذهبی گـرد هم آیند و بـرای آزادی خـویش نقشه بریزند.

3. اقامه نماز، که آنـان را به بنـدگی خداوند پیوند زند و قلب و روحشـــان را از آلـــودگی پـــاک ســـازد و اعتمـــاد به نفس را در وجودشـــان افـــزون کند و با تکیه بر قدرت پروردگار، روح و جان تازه بگیرند.

4. موسی(ع) مـــأمور میشـــود دست در درون زوایـــای روحی بـــنیاســـرائیل بیفکند و زبالههـــای تـــرس و

وحشت را که یادگـــار ســـالیان دراز بـــردگی و ذلّت بـوده اسـت، بـیرون بکشد و با بشـارت مومنـان به فتح و پـیروزی نهـایی و لطف و رحمت پروردگـار، اراده آن‌ها را قوی و شهامت و شجاعت را در آنان پرورش دهد (الطباطبایی، 1، 114).

پیچیدهترین اردوکشی تاریخ

چهل سال از نبوت موسی گذشته بود (المجلســی، 128) و او بـنیاسـرائیل را به حـدی از آمـادگی رسـانده بـود که فرعــون تصــمیم به قتل بــنیاســرائیل گــرفت (اعــراف، 127).ـ موسی دست به دعا بلند کـرد و از جـرم آنــان به خدا شـکایت کـرد: «فَـدَعا رَبَّهُ أَنَّ هـؤُلاءِ قَـوْمٌ مُجْرِمُـون» «پس پروردگـــارش را خواند که اینـــان قـــومی مجرمند» (دخان، 22).

گرچه در این آیه نیامــده که موسی از خــدا چه خواســته است ولی از آیه ذیل که پاسخ خداست، فهمیـده میشـود که او هلاکت فرعونیـــــان را درخواست نمـــــوده است. «فَأَسْـرِ بِعِبـادِی لَیْلاً إِنَّکُمْ مُتَّبَعُـونَ. وَ اتْـرُکِ الْبَحْـرَ رَهْـواً إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُون» «بندگان مرا شب هنگـام روانه کن تا از پی شـــــما بیایند. دریا را آرام پشت سر گـــــذار که آن سپاه غرق شدگانند» (دخان، 23).

فرار بنیاسرائیل پیچیـدهتـرین فـراری است که در طـول تاریخ ثبت شده است. مطابق آمار تـورات، آن‌هـا، هنگـام خــروج، بیش از ششصد هــزار نفر بــودهاند (عهد عــتیق، اعـداد، 2)ـ و حضـرت موسی یک شب فرصت داشت. این نتیجه آن چهل سال تلاش و فرصت بود. صـبح هنگـام که

مصریان متوجه شدند به فرمان فرعون، سپاهیان در پی بنیاسرائیل روان شدند (المجلسی، 152).

بنیاسرائیل در مسیر فرار خویش، به دریا رسیدند. در این هنگام فرعونیان از پشت سر رسیدند. اکنون بنی-اسرائیل نه راه پیش دارند و نه را پس. فغان بنیاسرائیل به آسمان رفت. «فَلَمَّا تَراءَا الْجَمْعانِ قالَ أَصْحابُ مُوسی إِنَّا لَمُدْرَکُونَ قالَ کَلَّا إِنَّ مَعِی رَبّی سَیَهْدِین فَأَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصاکَ الْبَحْرفَانْفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظِیم» «چون آن دو گروه همدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: گرفتار آمدیم. گفت: هرگز! پروردگارم با من است و مرا هدایت خواهد نمود. پس به موسی وحی کردیم که عصایت را به آب بزن. دریا بشکافت و هر پاره چون کوهی عظیم گشت» (شعراء، 61-63).

دوازده راه به عدد اسباط بنیاسرائیل، در پیش روی آنان باز شد و آنان از آب عبور کردند. «وَ جاوَزْنا بِبَنِی إِسْرائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْیاً وَ عَدْواً حَتَّی إِذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آیاتِنا لَغافِلُون» «ما بنیاسرائیل را از دریا گذراندیم. فرعون و لشکریانش به قصد ستم و تعدی به تعقیبشان پرداختند. چون فرعون غرق میشد، گفت ایمان آوردم که هیچ خدایی جز آن‌که بنیاسرائیل بدان ایمان آوردهاند نیست و من از تسلیم شدگانم. آیا اکنون؟ و تو پیش از این عصیان میکردی و از مفسدان بودی. امروز جسم تو را

به بلنـدی میافکـنیم تا بـرای آنـان که پس از تو میماننـد، عبرتی باشی، و حال آن‌که بسـیاری از مـردم از آیـات ما غافلند» (یونس، 92 -90).

سپاه عظیم فرعون غرق شدند، موسی در مصر دشمنی نداشت و میتوانست به مصر بـــاز گـــردد اما مـــأموریت ایشان استقرار در فلسطین و قـدس و تشـکیل حکـومت است. آن سوی آب دشواریها و مشکلات موسی آغاز می-شود. تا اینجا حضرت تنها مشـکل حـرکت دادن این قـوم را داشت اما هنگـامی که از آب گذشـتند، پاسخگـویی به همه مشکلات به عهده موسی است. در حقیقت حکـومت این پیامبر از اینجا آغاز میشـود. نخسـتین مشـکل در این حال، آب بود. از موسی درخواست آب کردند و موسی به خدا مراجعه کرد. خداوند متعال فرمـود: سـنگی را وسط اردوگـاه بگـذار و با عصـایت بـدان بـزن. از سـنگ دوازده چشـمه جوشـید و آب فـوران کـرد و مشـکل آب حل شد (بقـره، 60).ـ از این پس این سـنگ در اردوگـاه منبع آب بود و آن را با خود حمل میکردند و هرگاه آب میخواستند، حضرت با عصا به آن میزد و آب جـاری میشد (القمی، 1، 47).

مشکل دیگر، غذا بـود که با (مَنّ وَ سَـلوی) حل شد (مَنّ) دانههـای ریـزی بـود که از آسـمان فـرو میریخت و بـنی-اسـرائیل با آن نـان درست میکردند (عهد عـتیق، خـروج، 16).ـ (سَلوی) هم پرنـدهای بـود که آرام بر سر اردوگـاه حرکت میکـرد و هر یک از بـنیاسـرائیل که دست دراز می-کرد، یکی از آن‌ها را میگرفت (القمی، 1، 48).

آغاز انحراف

برای فتح قدس، بنیاسرائیل باید آموزش ببیند، لذا موسی آن‌ها را در پای کوه طور مستقر کرد و اردوگاه آموزشی برپا شد. هر قبیله خود را منتسب به یکی از فرزندان یعقوب میکرد و این قبایل را سبط مینامیدند. نخستین کار موسی این بود که این تقسیمبندی را استوارتر کرد. اسباط به هزارهها، هزارهها به صدگانها، صدگانها به دو دسته پنجاه نفری و هر پنجاه نفر، پنج گروه ده نفری را تشکیل میدادند. برای هر گروه نیز یک فرمانده تعیین شد و فرماندهان، مسؤول آموزش نیروهای خود شدند. به این شکل، آن‌ها در این اردوگاه با فراگیری آموزش کامل در عالیترین سطح قرار گرفتند و زمینة اولیة کاردانی یهود در این اردوگاه فراهم آمد.

یکی از آموزشهای بنیاسرائیل، شناسایی افراد بر اساس ویژگیها و ظاهر ایشان بود که این آموزش نسل به نسل منتقل شد و به نظر میرسد این آیة شریفه مربوط به همین قضیه است (طائب، 136).ـ «الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُون» «اهل کتاب همچنان که فرزندان خود را میشناسند او را میشناسند. ولی گروهی از ایشان در عین آگاهی، حقیقت را پنهان میدارند» (بقره، 146).

اهل کتاب تمامی ویژگیهای پیامبر اسلام(ص) را در کتابهای خود دیدهاند و چنان با این ویژگیها آشنایند که تا او را ببینند، خواهند شناخت (الطباطبایی، 326).ـ این شناخت، به خصوصیات نیست، شناخت به چهره است.

همانگونه که فرزند را نه به خصوصـیات، که به قیافه می-شناسند (طائب، 136).

یکی دیگر از آموزشها، آموزش ارتباط و پیامرسـانی بـود که از مشـکلات زمـان جنگ هم میباشد. موسی(ع) بـرای انتقـال ارتباطـات، بـوق و شـیپور را به پـیروان خـویش آموخت (عهد عتیق، اعـداد، 10).ـ سیسـتم نُت موسی(ع) طبق دسـتورالعمل خداونـد، در تـورات آمد و تمـام بـنی-اسرائیل مأمور شدند هر روز به عنـوان عبـادت، این نُتها را بنوازند. (همان، 9) و همه معنای این صداها و نواختها را میفهمیدنـد، اسـباط مینواختنـد، هـزارهها میفهمیدند و... تا آن نفر آخر صـــدای بـــوق مخصـــوص خـــود را می-شناخت. مشکل ارتبـاط نـیز به این گونه حل شد. اکنـون نیز صهیونیستها در مسئله ارتباطـات سـرآمد روزگارند و این به دلیل سیستم آموزشی تاریخی آن‌هاست.

در این دوران که بنیاسـرائیل در بیابـان با اسـتادی چـون موسی از جـانب خـدا آمـوزش میبینند دچـار انحرافـاتی شدند که میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

1) گرایش به بتپرستی: هنگامی که بـنیاسـرائیل از دریا گذشـتند، قـومی را دیدند که سر به آسـتان بتهـای خـود نهادهاند. آنـان از این کـردار بتپرسـتان خوششـان آمد و نزد موسی رفته از او خواسـتند که خداونـدی مثل خـدای ایشـان برایشـان دست و پا کند (اعـراف، 138).ـ یعـنی چهل سال تلاش موسی برای یکتاپرستی این قـوم نتیجه نبخشیده بـود و اکنـون آنـان خـدای نادیـدنی را در عـوض خدای دیدنی و دروغین رها کردند.

2) طمعکاری: آذوقه بـنیاسـرائیل از آسـمان میآمد و هر کس باید به اندازهٔ روزش از آن میگرفت و اگر بیشتر بر-میداشت و خمیر میکرد، تبدیل به کرم میشد (عهد عـتیق، خروج، 16).ـ غذا آماده بود و آن‌ها تمام وقتشـان صـرف آموزش و پیامدهای آن بود اما پس از مـدتی نـزد موسی آمدند و گفتند: از یکنواخـتی خسـته شـدهایم. «یا مُوسی لَنْ نَصْـبِرَ عَلی طَعـامٍ واحِـدٍ فَـادْعُ لَنا رَبَّکَ یُخْـرِجْ لَنا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِها وَ قِثَّائِها وَ فُومِها وَ عَدَسِـــــــها وَ بَصَلِها» «ای موسی! ما بر یک طعـام نتـوانیم سـاخت. از پروردگـارت بخـواه تا بـرای ما از آنچه از زمین میرویـد، چـون سـبزی و خیـار و سـیر وعـدس و پیـاز برویاند.» (بقره، 61).ـ این‌ها خواستههایی است که هیچ نیـازی به آن‌ها نیست. «قـالَ أَتَسْـتَبْدِلُونَ الَّذِی هُـوَ أَدْنی بِالَّذِی هُـوَ خَیْرٌ اهْبِطُـوا مِصْـراً فَـإِنَّ لَکُمْ ما سَـأَلْتُمْ وَ ضُـرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْکَنَةُ وَ باؤُ بِغَضَـبٍ مِنَ اللَّه» «موسی گفت آیا میخواهید آنچه را که برتر است به آنچه که فروتر اســت، بدل کنید؟ به شهری بازگردید که در آن‌جا آنچه میخواهید به شما بدهند. مقرر شد بر آنان خـواری و بیچـارگی و با خشم خدا قرین شدند» (بقره، 61).

نتیجه این بود که برای خرید پیاز باید پول داد و برای پول داشــتن باید کــار کــرد و لازمه کــار کــردن، وامانــدن از اردوگاه و آموزشهای آن است. به قـرض و نسـیه افتادند و آزادیشان سلب شد (مجلسی، 175).ـ آن‌ها دریافتند که این تنوعخواهی چه ذلّتی برایشان آورد و دوباره آن‌ها را به خفت و بردگی کشانید.

از اینجا بود که یهودیـان بـرای به زانو درآوردن مخالفـان خود، آن‌ها را دچـار تنـوعخـواهی و تجملگـرایی میکردند.

اجتماع وقتی گرفتار تنوعخواهی شد، با کمبـود سـرمایه روبرو و به استقراض کشـیده میشـود و اسـتقراض ذلّت نیز میآورد.

3) انحـراف عقیـدتی: خداوند موسی را به کـوه طـور فراخواند. در این دوران، بـــنیاســـرائیل همة دورهها و آموزشها را دیدهاند و علمـایی در بین آن‌ها پدیـدار شـده است. خواص قـوم موسی به او گفتند: ما نمیپـذیریم که تو با خـــدا ســـخن میگـــویی، ما از کجا یقین کـــنیم که تو دسـتورات را از سـوی خـدا میآوری! تعـدادی از ما را هم ببر. (القمی، 1، 241)ـ اگر موسی آن‌ها را نمیبـرد، همه چیز به هم میریخت. «وَاخْتارَ مُوسی قَوْمَـهُ سَـبْعِینَ رَجُلاً لِمِیقاتِنا» «موسی برای وعدگاه ما از میان قومش هفتاد مرد برگزید» (الاعراف، 155).

این هفتاد نفر در میان قوم جایگاه و اعتبـاری داشـتند و سخنانشان مورد اعتمـاد بـود. این‌ها باید شـاهد گفتگـوی خدا با موسی باشند و به مردم خبر دهند.

مـردم در انتظـار بازگشت پیامبرشـان بودند. موعـدِ سی شـــــب، گذشت و موسی بازنگشت و ده روز بر مـــــدت افزون شد در حالی که بنیاسـرائیل از افـزایش مـدت بی-خبر بودند. در این مدت سامری ظهور کـرد و گوسـالهای ساخت و آراست و آن را خدای بنیاسـرائیل نامید.هـارون که جانشـــین موسی در این دوران بـــود، به مبـــارزه با گوســـالهپرســـتی برخاســـت، اما اکـــثر آن‌ها راه کفر را پیموده بودند وهارون مجبور به صبر شد.

میقات به پایان رسید و صدای وحی بر طور طـنین افکند تا هفتاد نفر همراه موسی بشنوند. همراهـان موسی(ع)

که یا لذّت صدا گرفته بود یا کفر بر آنان چیره شده بـود، گفتند: شنیدن صدا کافی نیست اگر خدا را نشان نـدهی، به مـردم خـواهیم گفت که خـدایی نبـود. موسی آن‌ها را انـدرز داد که‌ای قـوم! خداوند به دیـدهها در نیاید ولی آن‌ها نپذیرفتند. موسی گفت: «رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَـرانِی وَ لکِنِ انْظُـرْ إِلَی الْجَبَـلِ فَـإِنِ اسْـتَقَرَّ مَکانَـهُ فَسَـوْفَ تَـرانِی فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَـلِ جَعَلَـهُ دَکًّا وَ خَـرَّ مُوسی صَـعِقاً فَلَمَّا أَفـاقَ قـالَ سُـبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْـکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ» «پروردگارا! خودت را به من نشـان ده تا تو را ببینم! گفت: هرگز مـرا نخـواهی دیـد، ولی به کـوه بنگر اگر در جـای خـود ثـابت ماند مـرا خـواهی دیـد، اما هنگامی که پروردگارش جلوه بر کوه کرد، آن را همسـان زمین قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد. مـوقعی که به هـوش آمـد، عـرض کـرد: خداونـدا! مـنزهی تو (از این‌که قابل مشاهده باشی) من به سـوی تو بازگشـتم و من نخستین مؤمنانم» (اعراف، 143).

با دیدن صـاعقه، همراهـان موسی جـان باختند ولی خـدا همه را زنـده کـرد (القمی، 1، 47)ـ و موسی کتـاب را گـرفت و با سـرعت به سـوی قـوم خـود حـرکت کـرد و خداوند به او خبر داد که قومش را سـامری گمـراه کـرده (طه، 83 تا 85)ـ و تمـام تلاشهـای موسی بـرای هـدایت قوم را به باد داده است. وقتی موسی برگشت، سـامری را شدیداً مجازات کرد. حال پـیروان او نـیز باید توبه کنند اما محبت این گوسـاله چنـان در دل مـردم فـرو رفته که برخی از آنـان حاضر نبودند از آن بـاز گردند. «وَ أُشْـرِبُوا فِی قُلُـوبِهِمُ الْعِجْـلَ بِکُفْـرِهِم» «بر اثر کفرشـان عشق گوساله در دلشان جای گرفت» (بقره، 93).

در نتیجه مشکل با استغفار حل نمیشود و باید این محبت از دلشان بیرون شود و لذا توبه بالاتری لازم بود و آن این‌که گوسالهپرستان یکدیگر را بکشند (القمی، 1، 47).

4) پرسشگری جاهلانه و لجوجانه: یکی دیگر از ناهنجاری‌های بنیاسرائیل، درگیر شدن با پرسشهای بیدلیل و بیهوده بود که اردوگاه را با مشکل روبرو ساخت که بعداً آن‌ها با بهرهگیری از این نوع تخریب، آن را در دستور کارخود قرار دادند (طائب، 147). قرآن ماجرای عبرت‌آموزی را در اینباره نقل میکند. یکی از اسباط بنی‌اسرائیل، جنازة فردی از سبط جانبی را در بین خود یافت، صاحبان خون، آنان را متهم به قتل کردند. هرچه موسی تلاش کرد نتوانست قاتل را بیابد. اینان به دلیل این‌که قوم آزردهای بودند و آستانه تحملشان پایین بود، یا به دلیل این‌که تازه از زیر یوغ فرعون نجات یافته بودند و بیش از حد متوقع بودند و یا به هر علت دیگری، هنگامی که مشکلی پیش میآمد، تا حد کفر بر رهبرشان فشار میآوردند. حضرت برای حل این مشکلات از خدا یاری خواست و خداوند در اینباره فرمود که گاوی بکشند. در این دستور اصلاً به نوع گاو اشارهای نشده بود. هر گاوی را که میخریدند و ذبح میکردند، به نتیجه میرسیدند اما با پرسشگریهای بیهوده، دایرة انتخاب را تنگتر کرده و از موسی ویژگیهای این گاو را خواستند تا جایی که یافتن گاوی که جامع همة این ویژگیها باشد، آن‌قدر دشوار شد که تنها در یک گاو منحصر گشت و صاحب آن گاو هم گفت قیمت گاوش این است که پوست گاو را کَنده و پر از طلا و نقره کنند و به او دهند. قیمت بسیار بالا بود اما آنان مجبور شدند بالاخره خواسته او را اجابت کرده گاو را بخرند (الطباطبایی،

204).ـ پرسشهای بیهوده، هزینة سنگینی برای آنان به بار آورد. اما این تجربه به آنان آموخت که اگر بخواهند امتی را از پای درآورند یا دچار معضلات کنند، باید آن امت را به پرسشگری بیهوده دچار کنند.

انحراف عملیاتی (پشت دیوارهای قدس)

اکنون بنیاسرائیل آماده حرکت به سوی هدفند. هدف اولیه، دستیابی به قدس است. حضرت آن‌ها را حرکت داد و در منطقهای، روبروی اورشلیم در اردن فعلی، شرق بحرالمیت مستقر کرد و نیروهای اطلاعات عملیات خود را فرستاد تا منطقه را شناسایی کنند و به آن‌ها هشدار داد که آنچه جمعآوری کردید، جز من در اختیار کسی قرار ندهید (الطبرسی، مجمع البیان، 3، 308). متوسط قامت افرادی که در فلسطین مستقر بودند، از متوسط قامت آنان که از مصر آمده بودند، بلندتر بود و چون در جنگ شمشیر و نیزه، بلندی قامت یک امتیاز است، نیروهای شناسایی به هراس افتادند (عهدعتیق، اعداد،13).

آن‌ها که از تنومندیِ نیرویِ سپاه مقابل ترسیده بودند، پیش از این‌که اطلاعات را به فرمانده خود بدهند، آن را به ردهها دادند و این خبر بین مردم پخش شد و جمیع بنیاسرائیل به موسی وهارون اعتراض کردند که کاش در مصر میمردیم، چرا خداوند ما را به این زمین آورد و.... بدین ترتیب موسی(ع) با سپاهی نااُمید از عملیات روبرو شد (الطبرسی، 308، 3).ـ فرماندهان از روی ترس نیروها را به گونهای آرایش دادند که فشار عملیات روانی به موسی وهارون موجب لغو عملیات شود. بنابراین شروع به بزرگنمایی کردند. کارآزمودگی این

قـوم در بـزرگنمـایی و عملیـات روانی بر ضد نیروهـای مقابل، در این تجربه کاملاً متبلـور بـود. موسی(ع) آن‌ها را فراخواند و فرمود: «یا قَـوْمِ ادْخُلُـوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَـةَ الَّتِی کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ وَ لا تَرْتَـدُّوا عَلی أَدْبـارِکُمْ فَتَنْقَلِبُـوا خاسِـرِین» «ای قـوم من! به زمین مقدسی که خـدا برایتان مقرر کرده اسـت، داخل شـوید و بـاز پس نگردید که زیاندیده باز میگردید» (مائده، 21).

موسی(ع) که چنـدین سـال بـرای چـنین روزی تلاش می‌کـرد، در این نقطه از عملیـات، با این جـواب مواجه شد: «قـالُوا یا مُوسی إِنَّ فِیها قَوْمـاً جَبَّارِینَ وَ إِنَّا لَنْ نَـدْخُلَها حَتَّی یَخْرُجُـوا مِنْها فَـإِنْ یَخْرُجُـوا مِنْها فَإِنَّا داخِلُـون» «گفتندای موسی! در آن‌جا قـومی جبارند و ما به آن سرزمین درنیاییم تا آنگـاه که جبـاران بـیرون شـوند. اگر آنان از آن خارج شوند، ما داخل میشویم» (مائده، 22).

هرچه موسی برای انجام این عملیـات تلاش کـرد، موفق نشد. «قـالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِینَ یَخـافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمَا ادْخُلُوا عَلَیْهِمُ الْبابَ فَإِذا دَخَلْتُمُـوهُ فَـإِنَّکُمْ غـالِبُون وَ عَلَی اللَّهِ فَتَوَکَّلُـوا إِنْ کُنْتُمْ مُـؤْمِنِین «دو مـرد از آنـان که پرهیزکاری بیشتری داشتند و خـدا، نعمتشـان عطا کـرده بـود، گفتند: از این دروازه داخل شـوید و چـون به شـهر درآمدید، شما پـیروز خواهید شد و بر خـدا توکل کنید اگر از مؤمنان هستید» (مائده، 23).

نصیحت ناصحان و مؤمنان بر بنیاسرائیل سودی نبخشـید و آن‌ها که تنها زنـدگی آسـوده و خـوش را میخواسـتند، بـرای تحقـیر موسی و وعـدههـایش گفتند: «قـالُوا یا مُوسی إِنَّا لَنْ نَـدْخُلَها أَبَـداً ما دامُـوا فِیها فَـاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقـاتِلا إِنَّاهاهُنا قاعِـدُون» «گفتندای موسی! تا

وقــتی که جبــاران در آنجاینــد، هرگز بــدان شــهر داخل نخواهیم شد. ما اینجا مینشینیم تو و پروردگارت بروید و نبرد کنید» (مائده، 24).

همه تلاش موسی بــرای نجــات این قــوم، در ســالهــای پرالتهاب و مهیاسازی آن‌ها برای عملیات بزرگ، با تمــرد بنیاسرائیل ناکام ماند. موسی آخــرین چــاره پیــامبران را در مـــورد آنـــان به کاربست و آنـــان را نفـــرین کـــرد (الطباطبایی، 293، 5). «قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلَّا نَفْسِی وَ أَخِی فَـافْرُقْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ الْقَـوْمِ الْفاسِـقِین» «گفت‌ای پروردگــارِ من! من تنهــا، مالک نفس خــودم و بــرادرم هستم. میـان من و این مـردمِ نافرمـان جـدایی بینـداز» (مائده 25).

دعا و نفرین موسی به اجابت رسید و خداوند بنیاسرائیل را گرفتار عذابی از نوع دیگر کـرد: «قـالَ فَآن‌ها مُحَرَّمَـةٌ عَلَیْهِمْ أَرْبَعِینَ سَــنَةً یَتِیهُــونَ فِی الْأَرْضِ فَلا تَــأْسَ عَلَی الْقَــوْمِ الْفاسِــقِین» «خداوند (به موسی) فرمــود: این ســرزمین تا چهل ســال بر آن‌ها ممنــوع است (و به آن نخواهند رسید) پیوسته در زمین سرگردان خواهند بــود و دربــارة (سرنوشت) این جمعیت گنهکــار غمگین مبــاش» (مائده، 26).

خداوند این سرزمین را مقدر ایشان کرده بود اما آنان از ولی خویش اطـاعت نکردند و به سـرگردانی چهل سـاله دچار شدند. آن‌ها به گونهای در این ســرزمین ســرگردان شـــدند که نمیتوانســـتند راه خـــروج را بیابند. موسی در میـان آنـان بـود اما نمیتوانسـتند از راهنمـایی او سـودی بــبرد (الطباطبــایی، 296، 5).ـ در همین مــدت، موسی وهارون از دنیا رفتند و بنیاسرائیل با تمـام پیشـرفتهـای

آموزشی و تجربی و ثبت خـاطره در تـاریخ، از محل قـبر پیامبرشان آگاه نیستند (الصدوق، کمالالدینوتمـامالنعمـه، 153)ـــ چـــون موسی در زمـــانی از دنیا رفت که آن‌ها سرگردان بودند (القمی، 1، 165).

عنایت دوباره

پس از موسی، یوشع بن نون به پیامبری مبعوث و مأمور شد بـــنیاســـرائیل را از رود اردن عبــور داده و وارد ارض مقدس کند. یوشع کاهنـان را امر کـرد که تـابوت عهد را پیش روی قـــوم به دوش کشـــیده به ســـمت رود اردن حرکت کنند. به محض این‌که پای کاهنـان حامل تـابوت به کنـار آب فـرو رفت، آبها به کنـار رفته و آن‌ها وارد اریحا در آن ســوی رود اردن شــدند و تمـام ارض فلســطین را اشغال کردند (عهدعتیق، یوشع، 1 تا 16).

بنیاسرائیل در سرزمین شیر و شهد به حکومت رســیدند. این ســـرزمین بهشت روی زمین است. ادامة عملیـــات آنـان، آزادسـازی نیل تا فـرات بـود، ولی آنـان در رفـاه مادی و فراوانی نعمت غوطهور شـدند و بـاز ایمـانها رو به ضعف نهاد و انحـراف آغـاز شد (عهـدعتیق، حزقیـال، 17).ـ آن‌ها تا زمـانی که در مسـیر حق و خـدا بودنـد، به آسـانی به حـاکمیت دست مییافتند چـرا که تـوان اِجـرا و گسترش آن را داشتند (الیعقوبی،50).ـ اما وقتی انحراف در آن‌ها ایجاد شد هـرم، خواسـتهها و مفـاهیم، معکـوس شد.

یهودیان همواره خود را قوم برگزیـده میخواندنـد، قـرآن نــیز به برتــری دادن ایشــان اشــاره کــرده است:«یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ

عَلَی الْعـالَمِینَ» «ای بـنیاسـرائیل! نعمـتی را که بر شـما ارزانی داشتم و شـما را بر جهانیـان برتـری دادم به یـاد آورید» (بقره، 47).

اما آنـان دچـار خطـای بـزرگی شـده و گمـان میکردند که خداوند نژاد آنـان را ارج نهـاده است در حـالی که خداوند بنیاسرائیلی را ارج مینهد که به آموزههای موسی، ایمان آورند و از همین روست که خداوند آنان را پرهیز میدهد: «وَاتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَـیْئاًوَلایُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَلا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَلاهُمْ یُنْصَـرُونَ» «و بترسـید از روزی که هیچکس دیگـــــری را به کـــــار ناید و هیچ شـــفاعتی از کسی پذیرفته نگـــردد و از کسی عـــوض نستانند و کسی را یاری نکنند» (بقره، 48).

اما هدف خداوند از تقدیر فلسـطین بـرای آن‌ها این بـود که دین در زمین حاکمیت یابد و لـذا در ادامه فرمـود: «وَ لا تَرْتَـدُّوا عَلی أَدْبـارِکُمْ فَتَنْقَلِبُـوا خاسِـرِین» «و بـاز پس نگردید که زیان دیده باز میگرددید» (مائده، 21).

اما بنیاسرائیل گمان کردند که خدا این سرزمین را بـرای نـــژاد آنـــان نوشـــته است. با بـــروز تفکر نژادپرســـتی، نگهداری حکومت نیاز به قضایای انحرافی دارد در نتیجه، خودِ قدرتِ دور از خدا، مروج انحراف میشود.

عدهای را باید با بُت و مشغولیتهای کاذب و عـدهای دیگر را با شراب و شهوتپرستی و پولپرسـتی سـاکت کـرد. از این رو مـدتی که از حکـومت یوشع گذشت و حـاکمیت به مذاق بـنیاسـرائیل مـزه داد، دوبـاره انحـراف آغـاز شد و همواره فاصله از انبیـاء بیشـتر شد و سـپس حـاکمیت به هم ریخت. اما تفکر یهودی یا به تعبیر دیگر صهیونیسـتی

ایجـــاد شد. انبیـــاء تلاش کردند که اینـــان را از این تفکر انحرافی خارج و به نیروهای مؤمن و مخلص تبدیل کنند. خداوند پی در پی برای آنان پیامبر میفرستاد و آنـان نـیز پیامبران خـدا را میکشـتند. همه بـنیاسـرائیل پیـامبرکش نبودنـد، اما گـرد محـور و سـازمانی منحـرف جمع شـده بودند و کار آن سازمان را تایید میکردند سازمانی که هم دوره دیده و هم تجربه اندوخته و هم منحرف شــده است (طائب، 166).

حاکمیت بینظیر

رویارویی بنیاسـرائیل با انبیـاء الهی به طـول انجامید تا این‌که نـــوبت به پیـــامبری داوود رســـید. داوود(ع) از سربازان طالوت بود. در نبرد طالوت و جالوت، در نهایت جـالوت کشـته شد و چـون عنصر پـیروزی آن‌ها داوود(ع) بود، بعد از طالوت بر گرد او جمع شدند و او به حـاکمیت رسـید. فرقه منحـرفی که همچنـان میخواهد بر قـدرت مسـلط شـود، در کنـار داوود(ع) حضـور دارد، اما فعلاً عرصه ابـــراز نیست. پس از فـــوت داوود(ع)، پســـرش حضـرت سـلیمان(ع) جـای ایشـان نشست. خداوند بـرای اثبات قدرت خویش، قـدرتهـای فـراوانی را در اختیـار او قرار داد. باد مسـخر او شد و حیوانـات و جنیـان نـیز زیر فرمان او بودند (طائب، 172).

حضرت سلیمان به حاکمیت بی‌نظـیری دست یـافت و در همین دوران، هیکل (معبد و پرســـتشگـــاه) را بنا نهـــاد (الـدینوری، 21).ـ هسـته انحـرافی بـنیاسـرائیل در این حکومت نیز زیست و خواسته جهـانی شـدن او دوچنـدان شد چرا که شـکوه و اقتـدار آن حکـومت عظیم را میدید. سلیمان با آن همه اقتـدار بـاز از دست بـنیاسـرائیل آزار

میدید تا آن‌جا که او را به ســـحر و کفر متهم ســـاختند (الطباطبایی، 1، 234).

سازمان یهود تا زمان عیسی، زمانی طولانی را با نــابود ساختن انبیاء مُصلح، سپری ساختند و به امید رســیدن به حاکمیت جهانی، تلاشهای شیطنتآمیز خــود را ادامه دادند تا بالاخره نــوبت به آخــرین پیــامبر از بــنیاســرائیل یعــنی حضرت عیسی(ع) رسید. تمام ســخن عیسی(ع) این بــود که دست از خواســتهها و ادعاهــای پــوچ و دروغین خــود بردارید و به ســوی خــدا بازگردید و به احکــام خداوند در تورات عمل کنید (الطوسی، 212).

عیسی با شرک بنیاسرائیل نمیجنگید. احبار و خاخامهــای یهــود، بتپرست نبودنــد، بلکه آنــان مــادیگرایــان منحــرفی بودند که دین را در مسیر اهداف خود میخواستند و چــون عیسی خلاف این خواستهشان عمل میکرد، با او به ستیز افتادند. قشریگری و پایبندی به ظواهر چنــان آنــان را در خود غرق کرده بود که دل و دیدهشان را کور ساخته بود. اینان ظاهری دینی داشــتند اما در بــاطن ایمــان نیــاورده بودند و به فرمــانهــای خداوند در تــورات عمل نمیکردند. شــبکة یهــود با ادعــای دیــانت، دین را وارونه کــرده و در خدمت اهداف خــود گرفته است. عیسی در پی مبــارزه با این شــبکه انحــراف است (عهــدعتیق، انجیل مــتی، 23 و انجیل لوقا، 11).

کسانی که به عیسی گرویده بودند، با تحریک یهودیان، از ســوی حکــومتهــای مرکــزی به شــدت تحت تعقیب قــرار گرفتند. سیستم یهــود میخواست این حــرکت را ســرکوب کند چرا که مخالف خواستههای آنان بود. اگر این حــرکت گسترش یابد و در بین مردم منتشر شود، یهود دیگر نمی-

تواند به حاکمیت مورد ادعایش دست یابد. تنها مانع یهود و صهیونیسم در زمینه دسترسی به حـــاکمیت جهـــانی، مومنان هستند که با برتری نژادی مخالف و از غلتیدن در انحــراف پرهــیز میکنند. اقــدامات یهــود علیه حضــرت عیسی(ع) تا آن‌جا ادامه یـــــافت که او را به پیـــــامبر مفقودالاثر تاریخ مبدل ساخت.

عملیات یهود برای تخریب دین مسیح

پس از فقدان عیسی، سازمان یهود نفس راحتی کشـید، اما مبارزه با ایشان و دین مسیح همچنان ادامه یافت. به گفتة اناجیل، حضـرت عیسی(ع)، پـترس را به جانشـینی خود در امور مختلف- البته نام اصلی او شــمعون است و این لقب را از حضـــــرت عیسی هدیه گرفته است و در منابع اسلامی نیز نام وصی عیسی، شمعون آمـده است- برگزید و امت خـــود را به پـــیروی از او فـــرا خواند (الطبرسی، الاحتجاج، 391).

پـــترس پس از صـــعود عیسی(ع) به آســـمان، در میـــان پـیروان او نقش محـوری داشت. تا این‌که در سـال چهل میلادی، شخصی به نام شائول، به مسیحیت میگرود و به پولس تغییر نام میدهد (عهد جدیـد، اعمـال رسـولان، 9). پولس از فریسـیان و بزرگـان یهـود و دشـمن سرسـخت مسیح بود (همان، 6 و7).ـ او برای دسـتگیری نوایمانـان مسـیحی که گریخته بودنـد، از رئیس کاهنـان نامه گرفته بــود و به ســوی دمشق میرفت که در نــزدیکی دمشــق، نوری اطراف او درخشید و صدایی شــنید که به او گفت: شـــائول! بـــرای چه بر من جفا میکـــنی؟ او پرســـید تو کیستی؟ و پاسخ شنید که من آن عیسی(ع) هسـتم که تو

بر او جفا میکنی. سپس حضرت به او دستور میدهد که به شهر برود تا دستور بعدی به او برسد.

هنگامی که پولس به شهر وارد شد، مؤمنان مسیحی به وحشت افتادند و معابد مسیحی هشدار دادند که شائول یهودی آمده و آتشی به راه انداخته است، اما وی وارد معبدی شد و گفت: نترسید، من با شما همفکر هستم. تاکنون خطا میکردم و اکنون دریافتهام که حق با شماست و عیسی مرا به پیروی از مسیر حق فرا خوانده است.

حتی برنابا که از حواریون خوب عیسی بود، نخست جذب عقاید دروغین پولس شد. چرا که پولس تمام تفسیر تورات را میدانست و آن را حفظ بود. به تدریج برنابا دریافت که تعالیم پولس دارای نقاط انحرافی است و به او اعتراض کرد اما او پاسخ داد که تفسیر من و تو از انجیل متفاوت است. به تدریج بین پولس و حواریان دیگر، از جمله پترس، اختلافاتی رخ میدهد که شامل ابعاد عقیدتی، عملی و رهبری جامعه مسیحیت نیز میشود. پولس برگزیدگی پترس توسط عیسی را میپذیرد، اما مدعی میشود مأموریت پترس تنها در میان یهودیان بوده و بعداً حضرت عیسی همان مأموریت را در امتها به او سپرده است (عهدجدید، رساله پولس به غلاطیان، 7).

ولی مساله به اینجا نمیانجامد، بلکه پولس رو در روی پترس میایستد و با او مخالفت میکند و او را به نفاق متهم میکند. از این به بعد دو پرچم در جامعه مسیحی آن زمان برپا شد و در نتیجه مردم نیز به دو گروه تقسیم شدند. پولس الهیاتی جدید پدید آورد که با سخنان عیسی هرگز انطباق نداشت (الطباطبایی، 3، 13).ـ به عقیدة

او، عیسی جنبه الوهی و غیر بشری داشت و او خدا بـود که جسم گرفت تا به صـلیب رود و قربـانی گنـاه انسـان شود (عهد جدید، رساله پولس به غلاطیان، 13).

شاکله دین عیسی، فریسیستیزی بـود و حضـرت آشـکارا به آن حمله کـرده بـود اما پـولس با نامهها و کتـابهـای خـویش، لبه تـیز فریسیسـتیزی عیسی را کند کـرد و مسیحیت را دین آشتی با یهود ساخت. بدین ترتیب یهـود با نفـوذ دادن پـولس در مسـیحیت، آن را از درون تهی ساخت که تا امروز تمام جهان مسیحیت در خـدمت یهـود به کـار گرفته شـده است. در روایـات اسـلامی نـیز از پولس به عنوان عامل انحراف مسیحیت یاد شده است.

یهـود با نفـوذ دادن پـولس، جهـان مسـیحیت را با کمـال زیرکی در اختیـار خـود گـرفت. پـولس با ظـرافت تمـام، انجیل را تغییر محتوا داد تا جایی که نـام قـدس بعضـاً در کتب مسـیحی (عهد جدید) یهودیه ذکر شـده است (عهدجدیـد، مـتی، 32)ـ و بـالاخره در قـرن 16 میلادی، مارتین لوتر، ضربه پولس را تکمیل کرد و مسیحیت کاملاً در اختیار یهود قرار گرفت (طائب، 186).

نتایج بحث

بررسی تـاریخ قـوم یهـود نشـان میدهد که عوامل گوناگونی در انحراف آن‌ها نقش داشته است که میتـوان مهمترین آن‌ها را به شرح ذیل مطرح کرد:

الف) نـاتوانی در حفظ هـویت دیـنی: اگرچه حضـرت یوسف(ع) قبل از رحلت خـود به آن‌ها وصـیت نمـود که هویت دینی خود را حفظ کنند و آینده را برایشان ترسیم کـرد اما این مطلب به فراموشی سـپرده شد و آن‌ها به

استضـعاف تن دادند و تنها منتظر منجی بودند تا آن‌ها را از بـــدبختی برهاند. در این استضـــعاف، قـــدرت تفکر از آن‌ها سلب شد به طوری که حضـرت موسی پس از چهل سال نتوانست آن را اصلاح کند.

ب) رفـــاهطلـــبی: بـــنیاســـرائیل پس از چهارصد ســـال استضـعاف و انتظـار، با ظهـور منجی به دنبـال آسـایش خود رفتنـد، لـذا وقـتی موسی آن‌ها را بـرای فتح قـدس حـرکت میدهـد، علیرغم وعـدههـای الهی، ترسـیده و به موسی میگویند (تو و خـــدایت بروید و بجنگیـــد، ما اینجا منتظر میمـانیم) در این زمـان است که در بـنیاسـرائیل هستة منحرفی شکل میگیرد که فرماندهان سپاه موسی را تشکیل میدهد.

ج) قـدرتطلـبی: بعد از سـرگردانی و عـذابی که خـدا به مـدت چهل سـال بر آن‌ها نـازل میکنـد، در عهد حکـومت داوود و سلیمان، هسـتة منحـرف، که هنـوز پابرجاست و فقط فرصت ابراز وجود ندارد، قدرتطلب شـده و شـکوه و عظمت حکومت الهی این دو پیامبر به دهان آن‌ها مـزه میکنـــد، لـــذا برنامهای تـــدارک میبینند تا قـــدرت، بعد از سلیمان به دست آنان بیفتد.

د) هواپرسـتی: حکـومت باید الهی باشد تا موجبـات رشد مردم را فراهم کند، در غیر این صورت به فساد و تباهی میانجامد. این هسـتة منحـرف، بـرای حفظ قـدرت خـود مجبـور بـود مـردم را به بتپرسـتی و شـرابخـواری و... مشغول کند و زمینةانحراف عمومی را فراهم کند. بـدین ترتیب تنها دشمنان آن‌ها، پیـامبران الهی بودند که بـرای هدایت میآمدند و حکومتشان را تهدید میکردند، لـــذا آن‌ها را به قتل میرساندند.

حدیث آمدن الف‌ها و بندی شدن ملکور

خواستم يك بخش از کتاب سیلماریلیون(که قبلا معـرفی شده بود) را بخوانید

تا به زیبایی این کتاب پی ببرید.

{حـدیث "آمـدن الف‌ها و بنـدی شـدن ملکـور" از کتـاب سیلماریلیون ترجمه آقای رضا علیزاده}

در طی ســـالیان دراز والار در ســـعادتِ روشـــنایی دو درخت، فراسوی کوههای آمان مسکن گزیـده بودنـد، اما جمله ســـرزمی میانه در زیر تاریک و روشن ســـتارگان آرمیـده بـود. آن هنگـام که فانوس‌ها در کـار درخشـیدن بودند، رویش در آن‌جا آغاز گشته بود، در جایی که اکنون همه چیز به سبب تاریکیِ از نو موسـتولی شـده از رشد باز مانده بود. اما از هم اکنـون مهـترین موجـودات زنـده پدیـدار گشـته بودند: در دریاها خزه‌هـای فـراوان، و روی زمین سـایه درختـان عظیم؛ و در دره‌هـای کوهسـتانهای شب گرفته موجـــودات پلیـــدِ کهن و زورمند. والار، مگر یاوانا و اورومه به نـــدرت بر آن ســـرزمین‌ها پـــای می‌نهادنـــد؛ و یاوانا در ســـایه‌ها گـــام بر می‌داشـــت، انـدوهگین، چراکه رویش و نوید بهـار آردا متوقف مانـده بـود. و این ایـزد بـانو بسـیاری باشـندگان را که در بهـار پدیـدار گشـته بودنـد، بخـواب فـرو بـرده بـود چنانکه سالخورده نشوند، و تا به گـاه بیـداری معهـود و آینـده به انتظار بمانند.

اما ملکـــور در شـــمال قـــدرت خـــویش را بنا نهـــاد، و نمی‌خفت، بل مـراقب بـود و می‌کوشـید؛ و باشـندگان

پلیدی که از راه بدر برده بود، همه جا پراکنده بودند، و بیشه‌های تاریک و خواب آلود جایگاه دیوها و کالبدهای مخوف گشته بود. و در اتومنو جمله اهریمنان، آن مینویانی که از نخست در روزگار شکوه سرسپرده اش بودند، و همچون خود او فاسد گشته، بر او گرد آمدند؛ دلهای آنان از اتش بود، اما ملبس به تاریکی، و دهشت از پیشاپیش شان روان بود؛ تازیانه‌هایی از شعله‌های آتش داشتند. بالروگ نامشان در روزگارِ پسین سرزمین میانه بود. و در آن روزگارِ تاریکی ملکور بسیاری موجودات دیوسان گونه گون در وجود آورده بود، و نیز انواعی که دیری مایه زحمت جهان گشتند؛ و قلمرو او اینک هردم به سوی جنوب سرزمی میانه گسترش می‌یافت.

و ملکور همچنین دژ و زرادخانه‌ای نه چندان دور از کرانه‌های شمال غربی دریا بنا کرده بود تا در برابر هر حمله‌ای که از آمان صورت می‌گرفت، پایداری کند.این سنگر در فرمان سارون بود، نایب ملکور و آن‌جا را انگبند می‌نامیدند.

چنین واقع گشت که والار انجمن کردند، زیرا خبرهایی که یاوانا و اورومه از سرزمینهای بیرونی آورده بودند، ایشان را نگران ساخته بود؛ و یاوانا در برابر والار ایستاد و چنین گفت: «ای شما توانایان آردا، مکاشفه ایلیوواتار کوتاه بود، و زود از برابر نگاه ما گریخت، و چه بسا که نتوانیم ظرف چند روز معدود، ساعت معهود را به حدس و گمان دریابیم. اما یقین داشته باشید: ساعت معهود نزدیک می‌شود، و در محدوده این دوران امید ما آشکار خواهد گشت و فرزندان دیده خواند گشود. آیا رواست

رها کنیم تا سرزمینی که جایگاه ایشان خواهد بود ویران و آکنده از پلیدی بماند؟ آیا رواست که ایشان در تـاریکی زنـدگانی کنند و ما در روشـنایی؟ آیا رواست که ایشـان ملکـور را سـرور خـویش بخواننـد، هنگـامی که مـانوه بر فراز تانیکوئیتل جلوس می‌کند؟»

و تولکـاس بانگ برداشت: «نه! بگـذار بی‌درنگ وارد نـبرد شویم! مگر دیر زمـان از کشـمکش نیاسـوده ایم، و جـان تـــازه‌ای نگرفته ایم؟ آیا یک نفر تنها باید تا ابد ما را به چالش بگیرد؟»

اما به فرمان مـانوه، مانـدوس سـخن آغـاز کـرد و گفت: «در این دوران به راســتی فرزنــدان ایلیوواتــار پــای بر عرصه خواهند نهــاد، اما آنـــان هنـــوز نیامده‌اند. بعلاوه تقــدیر این است که نخست زادگــان در تــاریکی بیایند و نخست چشم بر ستارگان بگشایند. روشنایی بزرگ بـرای محــاق آنــان است. به گــاه نیــاز همیشه واردا را خواهند طلبید.»

آنگاه واردا آن ایزد بانو پاپیش نهاد و از فــراز تانیکوئیتل نگــاه کــرد، و تــاریکی ســرزمین میانه را زیر ســتارگان بی‌شـــمار، رنگ باخته و دور دید. پس کوششی بـــزرگ آغازید، بزرگ‌ترین کرده‌های والار از هنگام آمدن شان به آردا. از خُم‌های تلپریون شبنم سیمین برگرفت و با آن‌ها ستاره‌های نو ســاخت، و نــیز ســتاره‌های روشن‌تر از بهر آمدن نخست زادگان؛ از این روی نام او که از ژرفناهــای زمـان و کوشـیدن‌ها در اِئا تینتالـه، افروزنـده بـود، از آن پس در زبـان الفهـا، النتـاری، شه بـانوی سـتارگان نـام گرفت. او کارنیل و لویی نیل و ننار و لومبـار و آلکـارین کوئه و اله مـــیره را در آن هنگـــام ســـاخت و بســـیاری

ســـتارگان کهن دیگر را با هم گـــرد آورد و به ســـان نشـــانه‌هایی در آســـمان‌های آردا نشـــانید: ویلـــوارین، تلومنـــدیل، ســـورونومه، و آناریمـــا؛ منلکارما با کمربند درخشـانش که از نـبردِ روز بازپسـین حکـایت می‌کند. و برای به چالش کشیدن ملکور و بر فراز شمال تـاج هفت ستاره پرصلابت را نشـاند، والاکریـا، داس والار و نشـانه روز رستاخیز را، تا در نوسان باشد.

آورده‌اند که تا واردا کوشش‌های خویش را بپایان بـرد، و این کوشش‌ها دیری پایید، آنگاه که منلماکار نخستین بـار آسـمانرا در نوردیـد، و نـور آبی رنگ هلـوین در مه‌هـای فراز مرزهـای جهـان سوسو زد، در آن سـاعت فرزنـدان زمین، نخست زادگـان ایلیوواتـار بیـدار گشـتند. با آبگـیر کوئی وینن، آب بیداری، که از نور سـتاره‌ها روشن بـود، از خـواب ایلیوواتـار برخواسـتند؛ و هنگـامی که هنـوز خـاموش در کرانه کـوئی وینن مسـکن گزیـده بودنـد، دیدگان شان پیش از هر چیز بر سـتارگان آسـمان افتـاد. از این روی آنـــان همیشه پرتو ســـتارگان را دوست می‌داشتند و واردا النتـاری را بیش از دیگر والار گـرامی داشتند.

در دگرگونی‌هـــای جهـــان شـــکل همه زمین‌ها و دریاها شکستند و از نو ساخته شده اند؛ بسـتر رودخانه‌ها تغیـیر کرده است و نیز کوه‌ها پابرجای نمانده انـد؛ و بازگشـتی به کـــوئی وینن نیست. و الفها روایت کرده‌اند که این دریاچه در شـرق دور سـرزمین میانه قـرار داشـت، در جانب شمال، و خلیجی بود در دریای محصـور در خشـکی هلکـــار؛ و آن دریا در جـــایی قـــرار داشت که پیشـــتر ریشه‌های کوهســـتان ایلـــوئین آن‌جا بـــود، پیش از آن‌که

ملکـور آن را برانـدازد. و آبهـای بسـیاری از بلنـدی‌های شـرق به آنسـوی جـاری گشـت، و نخستسن صـدایی که الفها شنیدند صدای آب‌های جـاری بـود، و صـدای ریـزش آب بر روی سنگ.

آنان دیری در نخستین خانه خـود در آبکنـارِ زیر سـتارگان مسـکن گزیدنـد، و شـگفت زده بر روی زمین گشـتند؛ و دست در کـار آفـرینش زبـان شـدند و نـام دادن به جمله چیزهایی که می‌دیدند. آنـان خـود را کوئنـدی نامیدنـد، به معنی آنانی که با صدای بلند سـخن می‌گوینـد؛ زیـرا تا به آن هنگام هیچ موجود زنـده‌ای برنخـورده بودند که سـخن بگوید یا ترانه بخواند.

و در آنزمان چنین واقع گشت که اورومه سواره از بـرای نخجیر رو به خاور نهـاد، و در کرانه‌هـای هلکـار به سـوی شمال چرخید و به زیر سایه اوروکارنی، کوهستان شرق رسید. سپس ناگهان نهار شیهه‌ای بلند برکشید و برجـای ایستاد. اورومه شـگفت زده خـاموش نشست و به گمـان خـــود در خاموشی آن ســـرزمینِ زیر ســـتارگان از دور صداهای بسیاری شنید که در کار خواندن بودند.

بـدین گونه بـود که والار سـرانجام کسـانی را که دیـری منتظرشـان بودنـد، گـویی به تصـادف یافتند. و اورومه الف‌ها را سرتا پا نگریست و غرق در حیرت گشت، چنـان که گفـتی آنـان باشـندگانی نـامنتظر و شـگفت انگـیز و نابیوسیده بودند؛ زیرا که رسم والار همیشه چنین است. اگرچه همه باشندگان شاید در آهنگ از پیش اندیشـیده یا مکاشفه از دور نشان داده شده باشند، بـرای کسـانی که هریک به گاه خود از بـیرونِ جهـان وارد اِئا می‌شـوند این

مواجهه باید که غافلگیرانه همچـون چـیزی نو و نـامنتظر بنماید.

در آغاز، فرزندانِ الدارِ ایلیوواتـار نیرومنـدتر و فراوان‌تر از آن بودند که اکنون گشته اند؛ اما زیباتر نه، زیـرا گرچه زیبـــایی کوئنـــدی در روزگـــارِ جـــوانی فراتر از زیبـــایی موجودات بود که ایلیوواتار سبب سـاز وجودشـان گشـته است، این زیبایی روی به زوال نگذاشته، بل همچنـان در غرب پایـدار اسـت، و انـدوه و خـرد با آن غنا بخشـیده. و اورومه عاشق کوئنـدی گشـت، و آنـان را در زبـان خـود ایشان الدار خواند، مـردمِ سـتارگان؛ اما این نـام را تنها کسانی که از پی او روانه جاده‌های غـرب شـدند بر خـود نهادند.

باری بسیاری از کوئندی نخستین بـار به هنگـام آمـدن او غرق وحشت گشـتند؛ و این کـار ملکـور بـود. زیـرا بنـابر گفته دانایان بعدها معلوم گشت ملکور همیشه هوشـیار، نخستین کسی بوده که از بیداری کوئندی آگـاه گردیـد، و سـایه‌ها و اهریمنـان را فرسـتاد که آنـان را بپایند و در کمین شـان بشـینند. و چـنین واقع گشت که سـالی چند پیش از آمدن اورومه، هرگاه الفها تنها یا گروهی معدود با هم دور از خانه سرگردان بودند، غالبا ناپدید می‌شـدند و هیچگاه بـاز نمی‌گشـتند؛ و کوئنـدی می‌گفتند که صـیاد ایشان را صید کرده است، و بیمنـاک بودند. و به راسـتی کهن‌ترین ترانه‌های الفهـا، که پـژواکی از آن‌ها هنـوز در غرب در یادها مانده است، از سـایه سـانانی می‌گویند که در تپه‌هـای فـراز کـوئی وینن می‌زیسـتند، یا به ناگـاه از روی ستارگان می‌گذشـتند؛ و از سـوار سـیاه که بر اسب وحشی به تعقیب کسانی می‌پرداخت که سرگردان بودند

تا آنان را صـید کند و ببلعد. اینک ملکـور سـخت از آمـدن سـواره اورومه نا خشـنود و بیمنـاک بـود، و به راسـتی پیشـکاران پلید خـود را سـواره به آن‌جا می‌فرسـتاد یا سـخنان دروغین می‌پراکند با این قصد که کوئنـدی از اورومه هرگاه با او مواجه شدند روی برتابند.

پس وینگونه بود که وقتی ناهـار شـیهه سر داد و اورومه به راسـتی نـزد کوئنـدی آمـد، پـاره‌ای از ایشـان خـود را پنهان کردند، و گروهی گریختند و گم شدند، اما گـروهی که دلـیرتر بودند ماندند و بی‌درنگ دریافتند که سـوار بزرگ شبحی آمده از تاریکی نیست؛ چه، روشنایی آمـان بر سـیمایش بـود، و جمله نجیب‌تـرین الفها به سـویش کشیده شدند.

اما از آن تـیره بختـانی که در دام ملکـور افتادند انـدک چیزی به یقین معلوم است. زیرا کیست از زنـدگان که به مغاکهـای اوتومنو فـرود آمـده و یا در تـاریکی انـدرزهای ملکور را کاویده باشد؟ اما دانایان اره سـیا بر این گمـان بودند که براسـتی جمله کسـانی که از کوئنـدی پیش از شکسـتن اوتومنو بر دست ملکـور گرفتـار آمدنـد، آن‌جا زنـدانی شـدند، و با ترفندهای بی‌رحمانه آهسـته آهسـته فاسد گشتند و تن به بنـدگی دادنـد؛ و بـدین گونه ملکـور نـژاد زشت سـیمایِ اورک را در رشک ورزی به الفها و تقلید خام از ایشان پرورد، کسـانی که بعـدها به بـدترین خصم الفها بدل گشـتند. زیـرا اورک‌ها جـان داشـتند و به شیوه فرزندان ایلیوواتار زاد و ولد می‌کردند؛ و ملکور را از هنگام طغیان در آینولینداله پیش آغـاز، تـوان آفریـدن هیچ آفریده‌ای نیست که او را از خود جان باشد، یا چیزی شـبیه به جـان: چـنین است سـخن دانایـان. و در ژرفـای

تـــاریکیِ دلهاشـــان اورک‌ها از خداونـــدگاری که بیمنـــاک خـدمت اش می‌کردنـد، و تنها آفریـدگار شـوربختی شـان بود، متنفر بودند. این شاید رذیلانه‌ترین کار ملکور بود، و در نزد ایلیوواتار نفرت انگیزترین.

اورومه چند گاهی در میان کوئنـدی مانـد، و سـپس چابک به تـــاخت از روی زمین و دریا به والینـــور بازگشت و به والمار مـژده رسـاند؛ و از سـایه‌هایی که مایه رنج کـوئی وینن بودنـــد، ســـخن گفت. آنگـــاه والار به شـــادمانی پرداختنـد، و بـاز در میـان شـادی گرفتـار تردید بودنـد؛ و دیری در باب بهـترین راه بـرای پـاس داشـتن کوئنـدی از سایه ملکور رای میزدند. اما اورومه بی‌درنگ به سرزمین میانه برگشت و در میان الفها منزل گزید.

مـــانوه چنـــدی بر فـــراز تانیکوئیتل در اندیشه شـــد، و از ایلیوواتار چاره جست. و سپس با فـرود آمـدن به والمـار والار را به حلقه داوری فرا خوانـد، و حـتی اولمو نـیز از دریای بیرونی به آن‌جا آمد.

آنگـاه مـانوه به والار گفت: «این است پند ایلیوواتـار در دل من: ما باید ســـلطه بر آردا را از نو بدست آوریم، به هر بهایی که شده، و کوئنـدی را از سـایه ملکـور رهـایی بخشـیم». آنگـاه تولکـاس شـادمان گشـت؛ اما آئوله با پیشبینی زخمهایی که جهان از آن کشمکش بر می‌داشت انـدوهگین شد. اما والار مهیا شـدند و از آمـان با نـیروی جنگی بـیرون آمدنـد، با این عـزم که بر دژهـای ملکـور یـورش آورند و کـار او را یکسـره کنند. ملکـور هیچگـاه فرامـوش نکـرد که این جنگ از بهر الف‌ها در گـرفت، و ایشان بودند که مایه سقوط او گشتند. با اینهمه الفها را نقشی در این کارها نبـود، و آنـان را آگـاهی از یـورش

نیروی غرب بر ضد نـیروی شـمال در آغـاز روزگارشـان، اندک بود.

ملکــور در شــمالِ غــربِ ســرزمینِ میانه با هجــوم والار مواجه شد و تمام آن ناحیه به مقدار بسیار ویران گشت. اما پیروزی نخسـتین سـپاه غـرب سـریع بـود، و خادمـان ملکـــور از برابر آنـــان تا اوتومنو گریختند. آنگـــاه والار سرزمین میانه را درنوردیدند و نگهبانانی بر کــوئی وینن گماشتند؛ و زآن پس کوئندی را هیچ آگاهی از نبرد عظیم قدرت‌ها نبود، مگر آن که زمین زیر پای ایشــان می‌لرزید و می‌غریـــد، و آب‌ها می‌جنبیـــد، و درشـــمال پنداشـــتی روشنایی آتش‌هـای بـزرگی به چشم می‌خـورد. محاصـره اوتومنو طولانی و جانگداز بود، و چه بسیار نبردها که در برابر دروازه‌هـای آن به وقـوع پیوست و جز شـایعه‌ای از آن به گوش الف‌ها نرسید. در آن هنگـام شـکل سـرزمین میانه دگرگون گشت، و دریـای عظیمی که آن را از آمـان جـــدا می‌ســـاخت، فـــراخ و ژرف شـــد؛ و موج‌ها بر روی کرانه‌ها فـــرو شکست و خلیج بـــزرگ و هله کاراکسل در دوردست شمال که سـرزمین میانه و آمـان به هم نزدیک می‌شد، پدیدار گشت. از میان اینان خلیج بالار بزرگ‌ترین بود؛ و رودخانه عظیم سیریون از بلندی‌های تازه بر آمده در سوی شمال، از دورتونیون و کوهستانِ گرداگرد هیت لوم، به درون آن جاری می‌گشت. تمام زمین‌های اقصای شمال در آن روزگـارِ مـتروک گردیـد؛ زیـرا اوتومنو را در اعماق زمین کنده بودند و مغاک‌هـای آن آکنـده از آتش و سپاه عظیم خادمان ملکور بود.

اما سر انجـــام دروازه‌هـــای اوتومنو در هم شکست و سقف تالارهایش فرو ریخت، و ملکــور در دوردست‌ترین

مغاک پناه گرفت. آنگاه تولکـاس چونـان پهلـوانِ والار پا پیش نهـاد و با او کشـتی گـرفت، و صـورت ملکـور را به خـاک آورد؛ و او را با زنجـیر انگ آینـور که سـاخته آئوله بـود، بسـتند و در بند کردنـد؛ و جهـان زمـانی دراز روی آرامش بخود دید.

با اینهمه والار تمامی سـردابه‌ها و مغاره‌هـای پرصـلابتی را که با نیرنگ در اعمـــاق دژ انگ باند و اوتومنو پنهـــان گشـته بـود، نیافتند. بسـیاری از موجـودات پلید هنـوز در آن‌جا می‌بودند، و گروهی دیگر ناپدید گشتند و به تاریکی گریختند و در زمین‌هـای بـایر جهـان در انتظـار سـاعتی شوم‌تر پرسه می‌زدند؛ و سارون را آن‌جا نیافتند.

اما آنگاه که نبرد به پایان رسـید، و از ویرانه‌هـای شـمال ابرهـــای عظیم برخاست و ســـتارگان را پوشـــاند، والار ملکور را دست و پای و چشم بسته به والینـور کشـاندند؛ و او را به حلقه داوری آوردند. و او در برابر پـــای مـــانوه به خـــاک افتـــاد و طلب بخشش کـــرد؛ اما نمـــازش را نپذیرفتند و او را در دژ ماندوس به زنـدان افکندنـد، دژی را که کسی از آن یـارای گریزِ نـدارد، نه والا، نه الـف، نه انسانِ میرا. آن تالارها فـراخ و اسـتوار اسـت، و آن‌ها را در غرب سرزمین آمان سـاخته‌اند. ملکـور محکـوم گشت که مـــــدت سه دوران پیش از آن که عـــــذرش را از نو بیازمایند، یا او خود طلب آمرزش کند، در آن‌جا بماند.

آنگـــاه والار بـــار دیگر در انجمن گـــرد آمدند و در بحث و گفتگو به چند دسـته شـدند. زیـرا گـروهی از ایشـان به سرکردگی اولمو بر این عقیـده بودند که کوئنـدی را باید رها کـــرد تا در ســـرزمین میانه بگردنـــد، و با هـــنری که عطیئه ایشـان است جمله زمین‌ها را به سـامان آورند و

آسـیب‌ها را بهبـود بخشـند. اما گـروهی بزرگ‌تر از رها گشتن کوئنـدی در خـاطرات جهـان میـان نیرنـگِ تاریک و روشنِ ستارگان بیمناک بودنـد؛ و افـزون بر این آنـان را عشق زیبایی الفها و هـوس یـار گشـتن با ایشـان در دل افتـاده بـود. از این روی سـرانجام والار کوئنـدی را به والینور فـرا خواندند تا آن‌جا در روشـنایی درختـان تا ابد زیر پشتیبانی قدرت‌ها گرد آیند؛ و ماندوس سـکوت خـود را شکست و گفت: «تقـدیر چـنین است». این فراخـوان بعدها موجب اندوه گشت.

اما الفها نخست میلی به نیوشـیدن این فراخوان‌ها نداشتند، چه ایشان والار را تنها خشمگین و به گـاه جنگ دیده بودند، مگر اورومه؛ و وحشت دلهای ایشان را آکند. از این روی اورومه بار دیگر به سوی الف‌ها روانه گشت، و از میان آنان سفیرانی برگزید تا به والینـور بروند و از جانب مردم خویش سخن گویند؛ و اینان اینگـوه و فینـوه و الوه بودند که بعـدها به پادشـاهی رسـیدند. و آنگـاه که آمدنـد، شـکوه و جلال والار سـخت مبهوتشـان سـاخت و آنان بسیار آرزومند روشـنایی و شـکوه درختـان گشـتند. پس اورومه الفها را به کـوئی وینن بازگردانید و ایشـان در برابر مردم خویش سخن گفتند و آنان را به نیوشـیدنِ فراخوانِ والار و کوچیدن به غرب بر انگیختند.

آنگـاه نخسـتین جـدایی الف‌ها واقع گشت. زیراخویشـان اینگـوه، و غـالبِ خویشـان فینـوه و الـوه از سـخنان فرمانروایان شـان به جنبش در آمدند و آرزومند عـزیمت و پیروی از اورومه گشـتند؛ و اینـان از آن پس همیشه با نام الدار، همان نامی که اورومه از همـان آغـاز در زبـان خـود ایشـان بر الفها نهـاده بـود، مشـهور شـدند. اما

بسیاری نیز از فراخوان روی برتافتند، و روشنایی ستارگان و پهنه فراخ سرزمین میانه را از شایعه درختان چرب‌تر دیدند؛ و اینان آواری نام گرفتند، ناآرزومندان، و در آن هنگام از الدار جدا گشتد و تا قرنها بعد هرگز بار دیگر به هم بر نخوردند.

الدار اکنون آماده سفر بزرگ از نخستین خانه‌های خود در شرق بودند؛ و آنان در سه خیل آراسته شدند. کوچکترین و نخستین خیل به راهبری اینگوه، بزرگترینِ فرمانروایِ جمله نژاد الفها عازم گردید. او به والینور در آمد و پی رو قدرت‌هاست، و تمامی الف‌ها نام او را گرامی می‌دارند؛ لیکن او هیچ گاه بازنگشت، و هیچ گاه به سرزمین میانه ننگریست. و اینار نام مردم اوست؛ و آنان الف‌هایی زیبا بودند، محبوب مانوه و واردا، و اندک کسانی از آدمیان با ایشان سخن گفته‌اند.

بعد از اینان نولدور آمدند، شهره به فرزانگی، مردم فینوه، آنان الف‌های ژرف‌اند دوستان آئوله؛ در ترانه‌ها نام بردارند، چه دیری سخت در سرزمین شمالیِ کهن جنگیده‌اند و کوشیده‌اند.

بزرگ‌ترین خیل آخر از همه آمد، و آنان تله ری نام گرفته‌اند، زیرا در راه درنگ کردند، و به تمامی بر سر آن نبودند که از شفق به روشنایی والینور در آیند. آب مایه خوشی شان بود، هر آن که از ایشان به کرانه‌های غربی رسید دلباخته دریا شد. از این روی آنان در سرزمین آمان الف‌های دریایی گشتند، فالماری، زیرا در کنار موج‌های پرشکن آهنگ‌ها ساختند. ایشان را دو فرمانروا بود، زیرا که شمارشان نیز بسیار بود: الوه سینگولو (که به معنی کبود رداست) و اولوه.

اینان سه خاندان الدالیه بودند، که سر انجـام با آمـدن به منتهی الیه غــرب روزگــارِ درختــان کــالا کوئنــدی نــام گرفته‌اند، الف‌های روشـنایی. اما دیگـرانی نـیز از الـدار بودند که به راستی روانه سفر غـرب گشـتند، اما در این راه طــولانی گم شــدند، یا به ســویی دیگر رفتنــد، یا در کرانه‌هــای ســرزمین میانه ماندنــد؛ و اینــان بیشــتر از خانـدان ته لـری بودنـد، چنـان که بعد از این گفته خواهد شد. آنان کنار دریا منزل گزیدند، یا در بیشه‌ها و کوه‌های جهان آواره شدند، اما دل‌هاشان به غـرب مایل بـود. این دسـته از الف‌ها را کالاکوئنـدی اومانیـار می‌نامنـد، چـه، ایشان هرگز به سرزمین آمان، قلمرو قدسی پا ننهادنـد؛ اما اومانیـــار و آواری به ســـان هم موریکوئنـــدی نـــام گرفته‌انـــد، الف‌هـــای تـــاریکی، از آن روی که ایشـــان روشنایی پیش از خورشید و ماه را هرگز ندیدند.

آورده‌اند که وقـــتی خیل الدالیه از کـــوئی ونین به راه افتادنـد، اورومه پیشـاپیش شـان سـوار بر ناهـار، اسب ســپید زرین نعل خــویش راه می‌ســپرد؛ و آنــان مســیر شـمال را در پیش گرفتند و در نـزدیکی دریـای هلکـار به سوی غرب چرخیدند. در برابرشـان ابرهـای عظیم سـیاه هنـوز در شـمال بر فـراز ویران‌هـای جنگ معلق بـود، و ستارگان آن دیـار از دیـده پنهـان بـود. آنگـاه گـروهی نه چندان اندک ترسـیدند و پشـیمان شـدند و بازگشـتند و از یادها رفته‌اند.

ســفر الــدار به غــرب طــولانی و آهســته بــود، چراکه فرسنگها فرسنگ سرزمین میانه، نا پیموده و فرسـاینده و بی‌راه پیش روشان قـرار داشت. و نـیز الـدار را میلی به شـتاب کـردن نبـود زیـرا از آنچه می‌دیدند شـگفتی در

ربـــوده بودشـــان، و در کنـــار بســـیاری از زمین‌ها و رودخانه‌ها مایل به اقـــامت بودنـــد؛ و اگرچه جملگی در آرزوی گشت و گـذار، بسـیاری به فرجـام سـفر خـویش بـــدگمان بودند تا امیـــدوار. از این روی وقـــتی اورومه ترکشـان می‌گفت تا هرازگـاه به کارهـای دیگر بـپردازد، متوقف می‌شـــدند و از رفتن بـــاز می‌ماندند تا آن که او بـرای نشـان دادن راه بـاز گـردد. و چـنین واقع گشت که پس از ســـال‌ها ســـفر به این شـــیوه الـــدار از جنگلی می‌گذشتند که به رودخانه‌ای عظیم رسـیدند، رودخـانه‌ای بســیار فراخ‌تر از آنچه تا به آنهنگـــام دیـــده بودنـــد؛ و در فراسوی آن کوه‌هایی بـود که شـاخ‌های تـیزش گـویی در قلمرو ستارگان می‌خلید. آورده‌اند که این رودخانه همان رودخـانه‌ای بـود که بعدها آنـدوین بـزرگ نـام گـرفت، و همیشه سرحد مرز و بوم غربی سـرزمین میانه بـود. اما کوهستان، هیتائیگلیر بود، برج‌هـای مه بر فـراز مرزهـای اریادور؛ اما این کوه‌ها در آن روزگارِ بلنـدتر و مـوحش‌تر بودند، و ملکور آن‌ها را بر افراشته بود تا مانع از تاخت و تـاز اورومه شـوند. اینک تله ری زمـانی دراز در سـاحل شـــرقی آن رودخانه رحل اقـــامت افکندند و در آرزوی مانـــدن به سر می‌بردنـــد، اما وانیـــار و نولـــدور از رود گذشـتند، و اورومه ایشـان را به گـذرگاه‌های کوهسـتان راهنمایی کـرد. و آنگـاه که اورومه راهی گشـت، تله ری به ارتفاعات پرسایه نگاه کردند و ترسان شدند.

سپس یکی از میان خیـلِ اولـوه که همیشه واپسـین کس در جاده بود، سربرکرد؛ نام او لِنوه بـود و از سـفر غـرب دست باز داشت، و گروهی پر شـمار از مـردم را بسـوی جنوب رودخانه بـرد و یـاد آن‌ها از خـاطر خویشـان شـان زدوده گشت تا ســال‌های دراز ســپری شـــود. نـــام این

مردمان ناندور بود؛ و برخلاف خویشان شـان به مـردمی جداگانه بـدل گشـتند ،جز آن که دوست دار آب بودنـد، و بیشـتر در کنـار آبشـارها و جویبارهـای روان مسـکن می‌گزیدند. دانش این مردمان از موجودات زنده همچـون درخت و گیاه و پرنده و دام و دد، نسبت به الف‌های دیگر بسی بیشـتر بـود. سـال‌های بعد دنه تـور، پسر لِنـوه سرانجام روی غرب نهاد و گروهی از آن مردمان را پیش از برآمدن ماه از روی کوهستان به بلریاند آورد.

سـرانجام وانیـار و نولـدور، اردلـوین کوهسـتان آب را - میان اریادور و غربی‌ترین دیار سـرزمین میانه که الف‌ها آن را بعدها بلریاند نـام کردند - پشت سر گذاشـتند؛ و نخسـتین گروه‌ها از دره]وادی[سـیریوان گذشـتند و به سـوی سـواحل دریـای عظیم در میـان درنگیست و خلیج بالار سرازیر شدند. اما آنگاه که چشم شان به دریا افتـاد وحشتی عظیم بر آن‌ها مسـتولی گشـت، و چه بسـیار از ایشـان که به سـوی بیشه‌ها و ارتفاعـات بلریاند عقب نشستند. سـپس اورومه روانه شد و به والینـور بازگشت تا از مانوه رای جویی کند و آنان را ترک گفت.

و خیل تله ری از فراز کوه‌های مه آلـود گذشـت، و زمین فراخ اریادور را به تشویق الوه سـینگولو پشت سـرنهاد، چه او در اشـتیاق بازگشت به والینـور و دیـدن دربـاره روشنایی می‌سوخت؛ و نیز دوست نداشت که از نولـدور جدا گردد، زیرا که با فینوه فرمانروای آنان دوسـتی بس دیرینه داشت. بدین گونه پس از سال‌های بسـیار، تله ری نـیز با گذشـتن از اردلـوین سـرانجام به نـواحی شـرقی بلریاند رسیدند. آنان در آن‌جا متوقف شدند، و زمـانی در فراسوی رود گلیون مسکن گزیدند.

داستان زندگی موجودات سرزمین میانه

الف‌ها چشم‌های بسیار قوی دارند به طوری که هیچ قومی مانند آن را ندارد و همچنین آن‌ها در عواطف و احساسات بسیار برترند. آن‌ها همه زیبا و دانا هستند. آن‌ها به همه چیز نام دادند حتی هر درخت نام مخصوص خود را دارد و افسانه‌ها می‌گویند که در ابتدا الف‌ها به درختان یاد داده‌اند که صحبت کنند. موسیقی هنر و علم مفهومی بالاتر از قدرت و ثروت دارد اما هنوز گاهی آن‌ها متبکر و مغرور هستند.

آن‌ها تشنگی خود را برای عمل از دست دادند چیزی که در ابتدای جهان داشتند. و آن‌ها از این که آیا سائورون شکست ناخوردنیست وحشت داشتند. بزرگترین ضعف آن‌ها سوگواری برای گذشته است. آن‌ها تغییر را دوست ندارند. این که الف‌ها جاودان‌اند به این معنا نیست که انها را نمی‌توان کشت. وقتی که آن‌ها کشته می‌شوند تنها بدن خود را از دست می‌دهند و می‌توانند توسط جسمی تازه به زمین برگردند. روح آن‌ها به‌هال‌های مندوس در والینور باز می‌گردد.

داستان الف‌ها:

الف‌ها اولین بار در کوئیوینن آبهای جنبش در شرق سرزمین میانه بیدار شدند. آن‌ها سال‌ها پیش قبل از بالا آمدن خورشید و ماه برخاستند.

والار می‌دانستند که الف‌ها بر می‌خیزند اما نمی‌دانست از کجا و چه زمانی. پس آن‌ها ابتدا متوجه جنبش نشدند.

اما الف‌ها به زودی توسط جاسوسان ملکور پیدا شدند. و ملکور موجودات خود را برای مراقبت از الف‌ها فرستاد. او چند الف را دستگیر کرد و آن‌ها را شکنجه نمود و آن‌ها به اورک‌های اولیه تبدیل شدند.

والار وقتی به بیدار شدن الف‌ها پی بردند که اُرومه در حال شکار در سرزمین میانه بوده و صدای آواز خواندن الف‌ها را شنیده است. او آن‌ها را اِلدار یعنی مردمان ستاره‌ها نامید. اما الف‌ها خود را کوئیندی یعنی کسانی که با صدا صحبت می‌کنند نامیدند. والار تصمیم گرفتند تا الف‌ها را به والینور ببرند تا بتوانند آن‌ها را تحت مراقبت مستقیم خود قرار دهند بنابر این سه گروه از الف‌ها به رهبری اینگوه، فینوه و اُلوه که بعدها با نام‌های وَنیار، نولدور و تِلِری شناخته شدند به این سه گروه که سفر طولانی خود را به والینور آگاهانه پذیرفتند اِلدار یا کلاکوئندی (الف‌های روشنایی یا الف‌های برین) نامیده شدند. اما تمامی الف‌ها به والینور نرفتند و آواری یا موریکوئندی (الف‌های تاریکی) نام گرفتند زیرا که آن‌ها هیچ گاه نور دو درخت را ندیدند.

وَنیار: اولین گروه از الف‌ها به رهبری اینگوه که تمامی آن‌ها به والینور کوچ کردند و بسیار مشتاق بودند و همان جا باقی مانند به همین دلیل در تاریخ‌های سرزمین میانه نقش بسیاری را ایفا نمی‌کنند.

نولدور: آن‌ها دومین گروه بودند که به والینور رسیدند و این فینوه بود که آن‌ها را راهنمایی می‌کرد آنان بسیار از آئوله آهنگر آموختند و در زمینه‌ی حکمت و هنر دست از دیگر الف‌ها برتر بودند. آن‌ها مدت‌ها در سرزمین جاودانه‌ی آمان زیستند اما بعد از تاریکی والینور گروه

عظیمی از آن‌ها برای بازپس گـرفتن سـیلماریل‌هایی که ملکور دزدیده بود به سرزمین میانه بازگشـتند چه ملکـور علاوه بر دزدیدن کارهای ارزشمند فیانور پدر او فینوه را نیز به قتل رسانیده بود.

تِلِـری (لینـدار): سـومین قـوم الف‌ها که فقط بخشی از آن‌ها به رهبری اُلوه به والینـور رفتند آن‌ها به دریا عشق می‌ورزیدند و کشـتی‌هایی زیبا می‌سـاختند و در بنـدرگاه قو می‌زیســـتند. آن‌ها خـــود را لینـــدار نغمه ســـرایان می‌نامیدند.

سـیندار: یا الف‌هـای خاکسـتری بلریاند گـروهی از تلـری بودند که در بلریاند غربی مسـکون شـدند هنگـامی که به دنبال لرد خود اِلـوه می‌گشـتند زیـرا او دیر زمـانی ناپدید شد و باقی قوم تلری به رهبری برادرش اُلوه به والینور رفتند. اِلـوه بعدها اِلـوُ تینگـول (شـنل خاکسـتری) نـام گرفت و پدر لوتین تینوویل بود.

ناندور: گروهی دیگر از قوم تلـری که در شـرق کوه‌هـای مه آلود از مهاجران والینور جدا شدند و به رهـبری لِنـوه به سمت جنوب رود آندوین حرکت کردندو مردمان سـیاه بیشه و لورین از این قوم هستند.

لایکوئنـدی: و یا الف‌هـای سـبز گـروهی از قـوم نانـدور بودند که به بلریاند کـوچ کردند و در سـرزمین اُسـیریاند مسکون شدند.

دورف‌ها

داستان دورف‌ها:

برخلاف الف‌ها و انسان‌ها دورف‌ها فرزندان الوواتار نیستند. آن‌ها توسط آئوله آهنگر قبل از بیداری الف‌ها و انسان‌ها ساخته شدند. آئوله نمی‌خواست منتظر شود تا فرزندان ایلوواتار بیدار شوند پس او فرزندانی برای خود ساخت تا به آن‌ها هنرها و مهارت‌های خود را آموزش دهد. الوواتار متوجه شد که آئوله چه کرده است اما چون می‌دانست او قصدی ندارد اجازه داد تا او دورف‌ها را نگه دارد اما این هفت پدر دورف مجبور بودند تا بیداری الف‌ها بخوابند.

هنگامی که بالاخره دورف‌ها برخاستند دورین فنا ناپذیر که از همه‌ی آن‌ها سالخورده‌تر بود خازاد-دووم را در کوه‌های مه آلود پیدا کرد. (که بعدها موریا نامیده شد) آن هفت دورف بزرگ نیز شهرهای بزرگی را در کوههای سرزمین میانه یافتند. مهم‌ترین آن‌ها بِلِگاست و نوگرود نام داشت.

دورف‌ها در ظاهر به پیرمردانی کوتاه قد که ریش بسیار پر پشتی دارند می‌مانند. آن‌ها خود را از دیگر قوم‌ها دور نگه می‌داشتند و زبانشان خازادول با احتیاط مخفی نگه داشته می‌شد. آن‌ها نام واقعی خود را به هیچ کس غیر از خود نمی‌گفتند و حتی آن را روی سنگ قبر خود نیز نمی‌نوشتند.

آئوله زمانی دورف‌ها را آفرید که آردا همچنان در زیر سلطه‌ی ملکور بود او آن‌ها را محکم ساخت به طوری که هیچ خطری نتواند آن‌ها را آزار دهد.

دورف‌ها بسیار خودسر و مرموزند. آن‌ها قومی مغرور و عبوس هستند و همچنین آن‌ها خوب و دوستانی با وفا

هســـــتند. اما تـــــوهین و بی‌احـــــترامی را به هیچ وجه نمی‌توانند تحمل کنند و کینه و دشـــــمنی آن‌ها زمـــــانی طولانی باقی می‌ماند. گفته می‌شود میتوانند حرفه‌هـای جدید را بســـیار زود بیاموزند و توانـــایی خاصی در کـــار کردن با سنگ و فلز دارند.

دورف‌ها در حدود 250 سال زندگی می‌کنند اما هیچکس نمی‌داند بعد از مـــرگ چه به سرشـــان می‌آید. الف‌ها بر این باورند که روح دورف‌ها بعد از مرگ به همـان سـنگی که از آن ســـاخته شـــده‌اند بـــاز می‌گـــردد اما عقیـــده‌ی دورف‌ها متفـــاوت است. عقیـــده‌ی دورف‌ها بر این است که قسمتی ازهال‌هـای منـدوس توسط آئوله بـرای آن‌ها در نظر گرفته شـده است و بعد از نـابودی دنیا و آخـرین نبرد (داگور داگورات که نیروهای عظیم دو بـرادر ملکـور و مَنوه در والینور با یکدیگر مبـارزه خواهند کـرد و بـدین وسیله آردا نـابود خواهد شد) آن‌ها به آئوله در بازسـازی دنیا کمک خواهند کرد.

نام‌هـای دیگر دورف‌ها:خـازاد, گونهـیریم (فرمانروایـان سنگ‌ها),فرزندان آئوله (نـامی که دورف‌ها خـود را با آن می‌نامند) نائوگریم (که در زبان الف‌ها به معنی مردمـان کوتوله است).

هابیت‌ها

داستان‌هابیت‌ها:

اصـلیت‌هابیت‌ها ناشـناخته است. در ابتـدا آن‌ها مردمـان فراوانی بودند و بیشتر در شمال و شرق سـرزمین میانه و دره‌هـای رودخانه آنـدوین می‌زیسـتند. بعد از گذشـتن هزار سال از عصر سوم به دلیل تاریکی حضور سائورون

در سیاه بیشه و دول گولـدورهابیت‌ها به شـمال و غـرب سرزمین میانه کوچ کردند و در آخر بیشتر آن‌ها در شـایر ساکن شدند. اولین‌هابیت‌هایی که کوچ کردند و کوه‌هـای مه آلـود را زیر پا گذاشـتندهارفوت‌ها بودند و فالوهایدها نـیز مـدتی بعد با گذشـتن کوه‌هـای موجـود در شـمال ریوندل به آن‌ها در اریادور پیوستند ولی استورها آخرین گروه‌هابیت‌ها بودند که به شایر کوچ کردند.

ظهورهابیت‌ها:

هابیت‌ها از دورف‌ها کوچک ترند و قـــدرت عجیـــبی در بـدون صـدا حـرکت کـردن دارند. زنـدگی آن‌ها به طـرف آرامش سوق داده شد و بیشتر از هر چیزی از خـوردن و نوشیدن لذت می‌بردند (یک‌هابیت اغلب 6 وعـده غـذا در یک روز می‌خورد.). آن‌ها پیوستگی عجیبی در بین اقـوام مختلف خـــود دارند و تنها علم آن‌ها در میـــان پـــدران گذشته‌ی آن‌ها یافت می‌شود.

سه نـــوع متفـــاوت ازهابیت‌ها وجـــود دارد::هارفوت‌ها, استورها و فالوهایدها

هارفوت‌ها: آن‌ها در چهـــره قهـــوه‌ای‌تر کوچکـــتر و قد کوتاهتر بی‌ریش و بی‌مصرف (!) هستند. دستها و پاهای آن‌ها پاک و چابک است. و آن‌ها بیشتر نقاط کوهســتانی و دامنه‌ی تپه‌ها را ترجیح می‌دهند.

اســـتورها: آن‌ها پهن‌تر هســـتند و دســـتها و پاهایشـــان بزرگـــتر است و ســـرزمین‌های صـــاف و کنـــار رودخانه را برای زندگی ترجیح می‌دهند.

فالوهایــدها:آن‌ها در صــورت و مو روشن‌تر هســتند قد بلندتر و لاغرتر از باقی. آن‌ها درخت‌ها را دوست دارند و بیشه زارها را ترجیح می‌دهند.

نام‌های دیگرهابیت‌ها:

انســـان‌ها آن‌ها را "هافلینگ" و در زبـــان الف‌ها آن‌ها "پرییانات" خوانده می‌شوند.هابیت‌ها خود را "کُدُک" و در زبان روهیریم‌ها نیز آن‌ها را "هولبیتلان" می‌نامند.

انسان‌ها

ظهور انسان‌ها:

می توان گفت نـژاد انسـان‌ها جـوان‌ترین نـژاد سـرزمین میانه است. اولین انسانها در شرق هیلدورِین (ســرزمین پـیروان)هنگـامی که بـرای اولین بـار خورشـید از غـرب طلوع کـرد و نولـدور به سـرزمین میانه بازگشـتند بیـدار شدند. بعد از طلوع خورشید بسـیاری از انسـان‌ها بعد از حدود سیصد سال سـرگردانی به غـرب سـرزمین میانه و در نتیجه بلریاند آمدند.

داستان انسان‌ها:

هدیه‌ای که الوواتار به انسـان‌ها داد مـرگ بـود. بـرخلاف الف‌ها انسان‌ها باید دنیا را بعد از زمان معین ترک کنند.

اِداین: الف‌ها انســان‌ها را اِداین می‌نامیدند اما این نـــام بیشـــتر به اولین گـــروه از انســـان‌ها که پا به بلریاند گذاشتند و دوش تا دوش الف‌ها در برابر نیروهای ملکـور جنگیدند و به آن‌ها وفـــادار ماندند اطلاق می‌شد. و این گــروه شــامل 3 خانــدان انســان‌ها بــود خانــدان بئــور

خانــدان‌هالِت و خانــدان‌هادور. این سه خانــدان بعدها به عنوان پـاداش سـرزمین اِلِنا و یا نومه نـور را از آن خـود کردند و قومی قدرتمند و با عمـری طـولانی را به وجـود آوردند.

خاندان بئور: قـدیمی‌ترین سه خانـدان اِداین این خانـدان بــود که از نوادگــان بئــور کهن ســال بودند آن‌ها جــزو خدمتگداران فیـنرود فلاگوند شـدند و بـاراهیر و در نتیجه برن از این خاندان هستند.

خانــدان‌هالِت: این خانــدان از اخلاف‌هالــداد بودند و نــام آن‌ها از نام دخـتر وی‌هـالِت کسی که مـردمش از بلریاند شرقی به جنگل برتیل آورد آمده است.

خانــــــدان‌هادور: مشــــــهورترین سه خانــــــدان اِداین خاندان‌هادور بـود که اولادهـادور لورینـدول بودند تـورین هورین و تُر همه از این خاندان بودند.

مادّي شدن اجنّه و شياطين در عهد سليمان نبي(ع)

آيا تا به حال اين سؤال برايتان مطـرح شـده است كه به چه دليل نمـرود و فرعـون پيش از ولادت ابـراهيم(ع) و موسي(ع) از ولادت اين رسولان الهي باخبر بوده و كمر همّت به قتل ايشـان بسـته بودنـد؟ آيا اين مـاجرا جز با حمايت جبهة شيطاني و جز با القاء، وسوسه و... آنان و استفاده از علوم ماورايي بوده اسـت؟ اگر چـنين اسـت، پس ولادت سـليمان(ع) و تحقـير و تـذليل شـياطين نـيز موضوعي عيـان بـراي جبهة شـيطاني بـوده است و قتل سـليمان(ع) نـيز موضـوعي جـدّي بـراي ايشـان! و عـدم تعليم سـحر به مـردم در زمـان داوود(ع) و پيش از آن، جهت قتل داوود(ع) و سـليمان(ع)، خـود دليلي بر مـادّي نبـودن شـياطين جهت تحقّق آرزويشـان پيش از مقطع مادّي شدنشان در زمان سليمان(ع) است.

1. آيات تسخير اجنّه و شياطين

در آيات سـورة ص، خداوند از بنّـايي و غوّاصي شـياطين سخن مي‌گويد و از غلّ و زنجير بودن برخي از ايشان در زمان سليمان(ع).

در آيـات سـورةانبياء، خداوند از غوّاصي و بـرخي افعـال ديگر توسط شياطين براي سليمان(ع) سخن مي‌گويد.

در آيـات سـورة سـبأ، خداوند از سـاختن عمـارات و ابزارهاي متعـدّد توسط اجنّه سـخن مي‌گويد و از عـذابي كه بر نافرمانيشان واقع كرده است.

«فَسَـخَّرْنَا لَـهُ الـرِّيحَ تَجْـرِي بِـأَمْرِهِ رُخَـاء حَيْثُ أَصَـابَ? وَالشَّـيَاطِينَ كُـلَّ بَنَّاء وَغَـوَّاصٍ ? وَآخَـرِينَ مُقَـرَّنِينَ فِي

الْأَصْفَادِ؛2 پس بـاد را در اختيـار او قـرار داديم كه هرجا تصميم مي‌گـرفت، به فرمـان او نـرم و روان مي‌شـد؛ و شـيطان‌ها را [از] بنّا و غـوّاص؛ تا [وحشـيان] ديگر را كه جفت جفت با زنجيرها به هم بســـــته بودنـــــد، [تحت فرمانش درآورديم].»

با تأمّل در اين آيـات، پرسش‌هايي جـدّي برايمـان مطـرح مي‌شـــود؛ از جمله آنكه چـــرا تنها ســـليمان(ع) اين موجودات را تسخير مي‌كنـد؟ مگر پيـامبران قبلي قـدرت تسـخير نداشـته‌اند؟و اگر چـنين بـوده اسـت، پس چـرا خداوند اين ماجرا را تنها به سليمان(ع) نسـبت مي‌دهـد؟ آيا ذوالقرنين كه يـأجوج و مـأجوج را مهـار مي‌كنـد، بقيّة اجنّه را نمي‌تواند به بند كشـد؟ و اگر مهـار كـرده اسـت، چرا خداوند ماجرا را به اسم سليمان(ع) ثبت مي‌كند؟

تنها يك پاسخ نسبت به اين موضوع وجود دارد و آن اينكه اجنّه هميشه وجود داشته‌اند؛ امّا اثرگذاري معضل آفـرين آن‌ها در زمان سليمان(ع) واقع شـده اسـت، در زمـان او اين اثرگذاري موجب معضلاتي عظيم شده و نياز است تا سليمان(ع) با تسـخير و به كـارگيري ايشـان، تهديد را به فرصتي مناسب تبـديل كند و البتّه آن چـيز كه اثرگـذاري اجنّه و شـــياطين را متفـــاوت با دوره‌هـــاي قبل و بعد سليمان(ع) مي‌كند، حضور مادّي اجنّه در زمين است و با پـــذيرش اين منطـــق،بســـياري از پرسش‌ها پاسخ داده مي‌شود.

1. ساختن عمارات و ابزارهاي متعدّد توسط اجنّه

در ســـورة ســـبأ دربـــارة خـــدماتي كه اجنّه به حضـــرت سليمان(ع) مي‌دادند، آمده است:

«و باد را براي سليمان [رام كـرديم] كه رفتن آن بامـداد يك ماه و آمدنش شبانگاه يك ماه [راه] بود و معـدن مس را بـراي او ذوب [و روان] گردانيـديم و بـرخي از جن به فرمان پروردگارشان پيش او كـار مي‌كردند و هر كس از آن‌ها از دستور ما سر برمي‌تافت از عـذاب سـوزان به او مي‌چشـــانيديم؛ [آن متخصّصـــان] بـــراي او هر چه مي‌خواست از نمازخانه‌ها و مجسّـمه‌ها و ظـروف بـزرگ مانند حوضچه‌ها و ديگ‌هاي چسبيده به زمين مي‌سـاختند اي خاندان داوود شكرگزار باشيد و از بندگان من انـدكي سپاسگزارند.»3

در اين آيات،حدّاقل 5 موضوع در ارتبـاط با اجنّه مطـرح شده است:

1. جريان چشـمه‌هاي مس و به كـارگيري اجنّه در اين راستا؛
2. ساخت محاريب (محراب‌ها)؛
3. ساخت تماثيل؛
4. ساخت ظرف‌هايي همچون حوض؛
5. ساخت ديگ‌هاي ثابت و بزرگ غيرقابل انتقال.

با تأمّل در اين آيـات، پرسش‌هايي جـدّي بـراي ما ايجـاد مي‌شود از جمله آنكه آيا سـليمان(ع) جـامعه‌اي وهمي را سامان داده است كه در آن بناهاي عظيم ناگهان سـاخته مي‌شود؟ ظروف غذاي عظيم به يك باره شكل مي‌گيرد؟ محاريب به صورت اتّفاقي بنا مي‌شود؟ و... در حـالي كه هيچ اثري از سـازندگان آن مطـرح نيسـت؟ كه اگر چـنين باشـد، چه موضـوعي در تـربيت رقم خواهد خـورد؟ و آيا

اين روال، جامعه را به سـمت وهم بيشـتر حـركت خواهد داد يا به سمت هدايت و ارتقاء و كمال؟

پاسخ آنكه: جامعة سليماني جامعه‌اي براي جريان تـربيت الهي است:

«وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَـانُواْ يُسْتَضْـعَفُونَ مَشَـارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْـــــنَي عَلَي بَنِي إِسْـــرَآئِيلَ بِمَا صَـــبَرُواْ وَدَمَّرْنَا مَا كَـــانَ يَصْـــنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُواْ يَعْرِشُونَ؛4 و به آن گروهي كه پيوسـته تضـعيف مي‌شـدند [بخش‌هـاي] بـاختر و خـاوري سرزمين [فلسطين] را كه در آن بركت قرار داده بوديم، به ميراث عطا كرديم و به پـاس آنكه صـبر كردنـد، وعـدة نيكوي پروردگـارت به فرزنـدان اسـرائيل تحقّق يـافت و آنچه را كه فرعـون و قـومش سـاخته و افراشـته بودنـد، ويران كرديم.»

و در جريـــان تـــربيت، اين انســـان، خليف-[الله است و اشــرف مخلوقــات كه دشــمن آشــكار بشر را به خــدمت گرفته و آنـــان را در جهت تـــأمين منـــافع الهي به كـــار مي‌گيرد. در اين ميان، نوع سخن، چگـونگي تعامل و نـوع تربيت سليماني در پيچيده‌ترين شـرايط موجـود است كه مي‌تواند ارائه‌گر «مُلك الهي» و نشــان دهنــدة قــوّت يك «مَلِك الهي» در ادارة توحيدي يك جامعه باشد.

1. رؤيت لشكر اجنّه

در آيات سورة‌نمل مشخّص است كه سه نوع لشكر بــراي سليمان(ع) وجود داشته است: لشـكرهايي از جن و انس و پرندگان و اين موضوع براي جانداران مختلف هم عيان بوده است.

سـخن مورچه از «جنـود» سـليمان(ع) است و نه «جند» سـليمان، مورچه از كجا مطلّع است كه سـليمان(ع) لشـكري از جنّيـان دارد؟ آيا جز اين است كه آنـان را همچـون لشـكر انسـان‌ها و پرنـدگان، در هيبـتي مـادّي مي‌بيند؟

چنان‌كه در سورة نمل آمده است:

«و بـراي سـليمان سـپاهيانش از جن و انس و پرنـدگان جمع‌آوري شـدند و [بـراي رژه] دسـته دسـته گرديدنـد؛ تا آنگاه كه به وادي مورچگان رسـيدند، مـورچه‌اي [به زبـان خويش] گفت: اي مورچگـان به خانه‌هايتـان داخل شـويد، مبـادا سـليمان و سـپاهيانش نديـده و ندانسـته شـما را پايمال كنند.»5

1. سليمان(ع) و ايجاد آزموني دشوار بين انس و جن، جهت تعيين وصي

در ادامه، سـورة نمل از آزمـون دشـوار برگـزار شـده در ميان جنود حضرت سـليمان(ع) اعم از جنّ و انس سـخن مي‌گويد؛ مي‌فرمايد:

«كسي كه نزد او دانشي از كتاب [الهي] بـود، گفت: من آن را پيش از آنكه چشم خـود را بر هم زني بـرايت مي‌آورم. پس چـون [سـليمان] آن [تخت] را نـزد خـود مسـتقرّ ديـد، گفت: اين از فضل پروردگـارِ من است تا مرا بيازمايد كه آيا سپاسگزارم يا ناسپاسي مي‌كنم و هر كس سپاس گزارد، تنها به سود خويش سپاس مي‌گـزارد و هر كس ناسپاسي كند، بي‌گمـان پروردگـارم بي‌نيـاز و كريم است.»6

در اين آيات از چند موضوع سخن گفته شده است:

صـحنه‌اي كه سـليمان(ع) مي‌خواهد به تعـيين جانشـين بپردازد و وصيّ خود را معرفي نمايد. (به حسب روايات) سليمان، به عموم افرادي كه در پيشگاهش بودنـد، يعـني «جنوده من الجنّ و الانس و الطّير» رو كرده و ايشان را به آزموني دشوار، جهت آشكار شدن موقعيّت و توانشان فرا مي‌خواند.

خطاب سليمان(ع) به بزرگان قوم است: «ايّها الملؤا» و از ايشـان مي‌خواهد مـيزان تـوان خـود را در آوردن تخت بلقيس از فاصـله‌اي طـولاني (حـدود 1000 كيلومـتر) مشخّص كنند.

بزرگ از عفاريت طايفة جن، سرعت آوردن تخت بلقيس را به ميزان از جاي برخاستن سليمان(ع) طـرح مي‌كند و آصـف، سـرعت فعل خـود را به مـيزان چشم بـرهم‌زدني توسط سليمان(ع).

با توجّه به آنچه گذشـت، مـرئي بـودن اجنّه نـزد اهل آن مجلس بزرگ كاملاً عيان اسـت؛ زيـرا اوّلاً عرصـه، عرصة زورآزمـايي دو طايفه اسـت، بي‌شك زورآزمـايي دو طايفه‌اي كه يكي از ايشان قابل رؤيت نيست، موضوعي مضحك و تنش‌آفرين است.

و ثانيـاً اگر اجنّه تنها بـراي حضـرت سـليمان(ع) قابل رؤيت باشند، او بايد تنها ايشان را مورد خطاب قرار دهد نه آنكه بزرگان خـويش در هر طـايفه‌اي را مـورد خطـاب قرار دهد و ايشان هم پاسخ گويند.

1. فـوت سـليمان(ع)و بـاقي مانـدن عـذاب بر اجنّه تا زمان اطّلاع آنان از فوت وي

ماجراي رحلت حضرت سليمان(ع) نيز بخشي خواندني از اين ماجراي شگفت است:

«پس چـون مـرگ را بر او مقـرّر داشـتيم، جز جنبنـده‌اي خاكي [=موريانه] كه عصـاي او را [به تـدريج] مي‌خـورد، [آدميان را] از مرگ او آگاه نگردانيد. پس چون [سليمان] فـــرو افتـــاد، بـــراي جنّيـــان روشن گرديد كه اگر غيب مي‌دانستند در آن عذاب خفّت‌آور [باقي] نمي‌ماندند.»7

در اين آيه، سخن از فوت سليمان(ع) است و عدم اطّلاع اجنّه از آن و به تبع باقي ماندن در عذابي كه سليمان(ع) بر ايشان واقع كرده بود.

به راســتي چگونه ممكن است كه عــذابي تنها در مقطع سليماني بر اجنّه واقع شود، با فوت او برطرف نشـود و تا زمان اطّلاع اجنّه از فوت سليمان(ع) (يك سـال پس از فوت) نيز اين عذاب بر اجنّه باقي بماند؟ آيا مي‌توان اين ويژگي‌ها را مختصّ اجنّة غيرمرئي و مـادّي دانسـت؟ اگر چنين است، پس چـرا اجنّه نتوانسـتند تا يك سـال پس از فوت سليمان(ع) از عذاب‌ها رهايي پيـدا كننـد؟ و چـرا به محض اطّلاع از فـــوت ســـليمان(ع) خـــود را از عـــذاب رهاندنـــد؟ آيا جز اين است كه اين عــذاب، در حيطة ملك سليماني و به صورت مادّي بـوده است و البتّه بر اجنّه‌اي كه در هيئت ?ادّي درآمده‌اند؟

دلايل روايي

1. روايت غليظ شدن شياطين در زمان سليمان(ع):

از هشام بن حكم نقل شده كه زنديقي از امام صادق(ع) پرسـيد: آيا سـجده بـراي غـير خـدا صـحيح اسـت؟ امـام صـــــــادق(ع) فرمودند: «نه» گفت: پس چگونه خداوند ملائكه را دســتور داد تا بر آدم ســجده كننــد؟ فرمودند: «كسي كه به امر و دســتور خــدا ســجده كنــد، او بــراي خداست؛ زيرا اطاعت فرمان او را نموده است.» پرسيد: كهانت و جـادوگري از كجا به وجـود آمد و چگونه خـبر از آينده مي‌دهند؟ فرمودند:

«كهانت در جـاهليّت بـود، هر مـوقعي كه فاصـله‌اي پيـدا مي‌شود از عصر پيامبران، كاهن شبيه حاكم و داور ميان مردم بود كه در مسائل و وقـايعي كه نمي‌دانسـتند به او مراجعه مي‌كردند. او نــيز جريان‌هــايي كه بعد به وجــود مي‌آمد، به آن‌ها اطّلاع مي‌داد، اين اطّلاع كاهن از آينــده، به چند طريق پيدا مي‌شد:

تيزبيني و تيزهوشي و به سبب خطور و زيركي و آگاهي بر دلش القاء مي‌شـد، زيـرا آنچه در روي زمين به وجـود مي‌آمد، شيطان مطّلع بوده و آن را به كاهن مي‌رسـانده و وقايع اطراف و داخل منازل را به او مي‌گفت.

در مورد خبرهاي آسماني، شياطين مي‌رفتند در جاهـايي كه چيزي به گوش آن‌ها برسد، در آن زمان كه از استراق سـمع ممنـوع نبودند و هـدف سـنگ‌هاي آسـماني قـرار نمي‌گرفتند. علّت اينكه از آن‌ها جلوگـــــيري به عمل آمد اين بـــود كه روي زمين از اشـــخاص، عملي شـــبيه وحي بـروز نيابد و مسـئلة تشـخيص پيـامبر و نبـوّت، بر مـردم مشكل نشود تا حجّت بر مردم ثابت گـردد و اشـتباهي به وجود نيايد. شيطان يك كلمه از اخبار آسمان را در مـورد حـوادثي كه بـراي مـردم پيش مي‌آمـد، مي‌شـنيد، آن را

حفظ مي‌كرد، به زمين مي‌آمد و بر كـاهن القا مي‌نمـود. از طـرف خـود كلمـاتي نـيز به آن?مي‌افـزود، حق را با باطل مي‌آميخت. آنچه كـــــــــاهن درست مي‌گفت از اطّلاعـاتي بـود كه شـيطان از آسـمان گرفته بـود و آنچه اشتباه مي‌كرد از مطالبي بود كه شـيطان بر آن افـزوده بود. از زماني كه شياطين از استراق سمع ممنوع شدند، ديگر كهـانت از ميـان رفت. در اين زمـان شـيطان‌ها به كاهنان وقايعي را كه مـردم با يك ديگر گفت‌وگو مي‌كنند و جريان‌هـايي كه نقل مي‌كننـد، مي‌رسـانند. گـاهي نـيز شـياطين به يكـديگر وقـايعي كه در جاهـاي دور اتّفـاق افتـاده از قبيل سـرقت، قتل يا گمشـده مي‌گوينـد، آن‌ها نيز مثل انسان‌ها راستگو و دروغگو هستند.»

پرسـيد: چگونه شـياطين به آسـمان بـالا مي‌روند و حـال آنكه ايشان مانند مردمند در خلقت و كثافت و اگر چـنين نبودنـــد، چگونه بـــراي حضـــرت ســـليمان(ع) عمارت‌ها مي‌ساختند و كارهـاي دشـوار مي‌كردند كه فرزنـدان آدم از آن‌ها عـاجز بودنـد؟ حضـرت فرمـود: «ايشـان اجسـام لطيفه‌اند و غـــذاي ايشـــان نســـيم اســـت،به اين دليـــل، بي‌نردبـان مي‌توانند به آسـمان بـالا برونـد، در حـالي كه جسم ســـنگين نمي‌تواند بـــالا بـــرود؛ مگر با نردبـــان يا وسيله‌اي ديگر.»

گفت: اصل سحر از چيسـت؟ سـاحر چگونه قـدرت بر آن كارهايي كه مي‌گويند، پيدا كـرده اسـت؟ فرمـود: «سـحر چند نـــوع است: يك نـــوع مانند علم طبّ است. همـــان طوري كه پزشكان براي هر دردي دوايي دارنـد،سـاحران نيز براي هر صحّت و آرامشي، بلا و فتنه‌اي دارند و براي هر عافيت و سـلامتي،بيمـاري و گرفتـاري‌اي و بـراي هر

چـــيزي حيله‌اي انديشـــيده‌اند. نـــوع ديگـــر، تيزهوشي و سـرعت عمل و شـعبده‌بازي و سـبك‌بالي است. يك نـوع هم استفاده از شياطيني است كه با آن‌ها ارتبـاط دارند. گفت: شياطين چگونه بر سـحر اطّلاع يافته‌انـد؟ فرمـود: از همـان راهي كه پزشـكان به علم طب اطّلاع يافته‌اند. بـرخي از اطّلاعـات به وسـيلة تجربه پيـدا شـده و بـرخي علاج و دوا است.»

پرســيد: دربــارةآن دو ملك به نام‌هــاروت و مــاروت كه مردم مي‌گويند: آن دو به اشـخاص سـحر مي‌آموزنـد، چه مي‌فرماييد؟ فرمـود: «آن دو وسـيله‌اي بـراي آزمـايش و امتحان هستند. تسبيح آن‌ها چـنين است: هر كس امـروز چنين كند، چنان خواهد شد.

اگر به وسيلة فلان چيز معالجه كند، چنان مي‌شود. انواع ســـحر مي‌آمـــوزد، هرچه مي‌گوينـــد؛ امّا آن دو ملك مي‌گويند: ما براي شما آزمايش هستيم. آنچه زيــان‌بخش براي شماست و سودي ندارد، از ما نگيريد.»

گفت: آيا سـاحر مي‌تواند به وسـيلة سـحر، انسـان را به صـــورت سگ و الاغ يا چـــيز ديگر درآورد؟ فرمـــود: «او نـــاتوان‌تر از اينها و عـــاجزتر است از آنكه تغيـــيري در آفرينش خدا دهد. هر كس تركيب صـورتي كه خـدا قـرار داده تغيير دهد، شـريك اوست در آفـرينش. خداوند مـنزّه است از اينكه شريكي داشته باشد.

اگر ساحر چنين قدرتي داشته باشـد، بايد بتواند امـراض، ناراحتي‌هـــا، ســـفيدمويي، فقر و گرســـنگي را از خـــود برطـرف نمايد. بزرگـترين عمل سـاحر سـخن‌چيني است كه مـــوجب جـــدايي دو دوست و علاقه‌مند به يكـــديگر

مي‌شـود و سـبب خـون‌ريزي و خانه خـرابي و رسـوايي مي‌گـــردد. ســخن‌چين بـــدترين فـــرد روي زمين است. نزديك‌ترين سخن ساحران به درستي، آن چيزهايي است كه به منزلة طب است...»8

1. بنـاي شـهري توسط اجنّه در زمـان سـليمان(ع) در اسپانيا

شــعبي گفت: عبــدالملك مــروان مــرا خواست و گفت: موسي بن نصــير به من نوشــته اســت، خــبر رســيده كه شـهري از مس وجـود دارد كه آن را حضـرت سـليمان(ع) بنا كرده و گويند سليمان(ع) به جنّيـان دسـتور داد كه آن را بنا كنند. پس جماعتي از جن اجتمـاع نمـوده، آن را بنا كردند و نوشــته‌اند كه: آن شــهر از چشــمة مس گداخته است كه خداوند براي حضرت سـليمان(ع) پديد آورد و آن قصر در بيابان اندلس (اسـپانيا) است و گويند: گنج‌هـايي كه خداوند براي حضرت سليمان(ع) به وديعت گذارده، در آن است.

اكنــون اجــازه مي‌خــواهم كه به ســوي آن قصر بــروم. مي‌گويند راه آن بسي دشوار است و جز با ساز و برگ و غذاي كافي، اين مسافرت طولاني را نمي‌توان طي كرد و هر كس تا كنـــون به قصد آن شـــتافته، دست به آن نيافته است، مگر دارا. اسكندر مقـدوني پس از قتل دارا گفت: به خـدا قسم همة اقـاليم و نقـاط زمين را زير پا گـذاردم و اهل هر سـرزمين پيش من سر تسـليم فـرود آوردند و هر محلّي را گشودم، مگر اين قسمت از اندلس را كه پيش از من دارا به آن رسيده بود و بر من نيز لازم است كه آهنگ آن‌جا كنم، تا از دست يـافتن به جـايي كه دارا نسبت به رسيدن به آن اقدام كرده است، باز نمانم.

پس خود را براي رفتن به آن‌جا مهيّا كرد و يك سال تمام تهيّة كار ديد. چون آمادة حـركت شـد، به وي اطّلاع دادند كه به علّت موانعي، رسيدن به آن‌جا مشكل است.

عبدالملك بن مروان به موسي بن نصـير نوشت كه بـراي رفتن به آن‌جا خود را مهيّا سازد. او نيز بدان جا شـتافت و بعد از مراجعت، ماجراي آن را براي عبـدالملك نگاشت. موسي بن نصير در پايـان نامه نوشـته بـود: چـون روزها سپري شد و آذوقة‌ما به اتمام رسـيد به جـانب درياچة پر درختي رهسپار گشتيم و من به طرف ديوار شـهر رفتم. ديدم بر ديوار شهر مطالبي به عربي نوشته‌اند. ايسـتادم و مشـغول خوانـدن آن شـدم و دسـتور دادم كه آن را يادداشت كنند. آن نوشته اشعار زير بود:

حاصل معـني اينكه: مـردمي كه در اين جهـان ناپايـدار مي‌خواهند هميشه بماننـد، بدانند كه اگر كسي در جهـان جاويد مي‌ماند، او سليمان بن داوود بود، كه چشـمة مس گداخته بـراي او جـاري گشت و به جنّيـان گفت: خـانه‌اي براي من بنا كنيد كه تا روز رسـتاخيز سـالم بمانـد، آن‌ها هم كـاخي سـاختند كه از عظمت سر به فلك مي‌كشـيد. سـليمان(ع) گنج‌هـاي روي زمين را در آن پنهـان كـرد تا روزي كشف شود، ولي بالأخره سليمان(ع) مُرد و در زير خاك پنهان شد.

اين مـاجرا بـراي اين است كه مـردم بدانند زنـدگي دنيا فاني است و جز ذات بي‌زوال خداوند احديّت كسي باقي نيست تا زماني كه از نسل عدنان و اولادهاشم، بهـترين مولود به وجود آيد و خداوند او را با نشانه‌هاي مخصـوص در نزد مردم جهان ممتاز گرداند. او اختياردار مردم روي زمين است و جانشـينان او نـيز چـنين هسـتند. آن‌ها

پيشـــوايان دوازده‌گانه و حجّت پروردگارند تا زمـــاني كه قــائم آن‌ها به فرمــان خداوند قيــام كند و اين هنگــامي است كه او را از آسمان به نام، صدا زنند.

چـــون عبـــدالملك اين نامه را خواند يا (بنا بر روايـــتي) طـالب بن مـدرك، فرستادة‌موسي بن نصـير مـاجرا را به وي گزارش داد، عبدالملك از محمّد بن شـهاب زهـري كه در مجلس حضــور داشــت، پرســيد دربــارة اين موضــوع عجيب، چه مي‌گويي؟

زهري گفت: چنان مي‌بينم و چنين پندارم كه جماعتي از جن، نگهبان شـهر مزبـور بـوده و نمي‌گذاشـتند كسي به آن‌جا دست يابد! عبـدالملك پرسـيد: دربارة‌كسي كه او را از آســمان به نــام صــدا كننــد، اطّلاعي داري؟ گفت: يا اميرالمؤمنين! اين موضوع را نشنيده بيانگـار! عبـدالملك گفت: چگونه مي‌توانم چـيزي كه بزرگـترين مطلب مـورد احتيــاج من اســت، نشــنيده انگــارم؟ آنچه در اين بــاره مي‌داني با صراحت هر چه تمام‌تر بگو! زهري گفت: عليّ بن الحسين(ع) به من خبر داد كه: «اين شخص مهدي(ع) از فرزنـــدان فاطمه(س) دخـــتر پيغمـــبر(ص) است». عبدالملك گفت: شما هر دو دروغ مي‌گوييد، اين مردي از ماست!! زهــري گفت: من آن را از عليّ بن الحســين(ع) نقل كــردم. اگر مي‌خــواهي از وي جويا شو. مــرا نبايد نكـوهش كـرد. اگر دروغ اسـت، او گفته و اگر آنچه شـما مي‌گوييد، درست باشـد، دشـمن نظر شـما را تأييد كـرده است.

عبـدالملك گفت: من احتيـاج به پرسش از اولاد ابـوتراب ندارم. اي زهري! آنچه را گفتي، مخفي بدار. مبادا كسي

آن را از تو بشـنود. زهـري گفت: مطمئن بـاش به كسي نخواهم گفت!9

1. ديگر روايـات مربـوط به حضـور اجنّه و شـياطين و اثرگذاري آنان در ملك سليمان(ع)

اين روايات را مي‌توان در جلد 14 بحار و همچنين كتـاب ارزشمند «حيا\ القلوب» جلد 2 مطالعه كرد.

عوالم چهارگانه

عالم لاهوت

لاهوت مشتق از الله و به معنای عالم غیب و عـالم الهی است.[3]ـ عـالم لاهـوت عـالم خداونـدی است که برهمه عـوالم وجـود مسـتولی است خداوند که در قـرآن با نـام الله آمده‌است. بزرگـترین محـور اصـلی قـرآن کـریم و ادیـــان الهی است.[4]ـــ نـــام خداوند الله است و بقیه اسامی او صفات اویند.[5][تحقیق دست‌اول؟]

صفات خداوند بر دو گونه است:

اول: ذات بخشی از صفات مربـوط بـذات خداوند است و عین ذات او می‌باشد. مجموعه صـــفات ذاتی خداوند در چهـــار صـــفت اصـــلی قابل جمع است که عبارتند از: وحدانیت، سرمدیت، عالمیت، قادریت.

دوم: فعل بخشی از صفات مربوط به عمل خداوند است این‌گونه صـــفات حـــادث و ناشی از قـــدرت و علم اویند مجموعه صفات فعل خداوند در چهار صـفت اصـلی قابل جمع است که عبارتند از: خـــالقیت، ربـــوبیت، حـــاکمیت، مالکیت

دو صفت قدوس وسبوح در قرآن به عنوان صفت سـلبی معروف‌اند که مفهوم‌اند و تنزیه خداوند از صفات محدود نـــــاقص و بشریست اولی تنزیه مـــــادی و دومی تنزیه معنوی (صفات سلبیه)[6]

عالم جبروت

در این‌که آفـرینش فرشـتگان پیش از هر موجـود دیگـری بوده تردیدی نیست و آیات بسیاری درقرآن نــاظر بر این امر است. علت این امر هم روشن است چـــــون ملائکه اسـباب اجـرای اوامر الهی‌اند و تعدادشـان نـیز بیشـمار است. فرشـــتگان موجـــوداتی لطیف و مجردند و فاقد غرائز بلکه عقل صرفند و دقیقــاً تحت اوامر الهی. عقل اول؛ عقل دوم:

فلاسـفه اسـلامی این عـالم را به عـالم عقل یا جـبروت اطلاق می‌کنند.[7][8]

فرشتگان دارای اقسامی و هر قسمی ازان وظــایفی را به عهده دارند. فرشـتگانی که از بقیه از نظر درجاتشـان به خدا نزدیک‌ترند، مقرب نامیده می‌شوند. چهار فرشــته مقرب در اسلام عبارت‌اند از:

جبرئیل (فرشـــته وحی) مســـوول عـــالم ذر[9][تحقیق دست‌اول؟]

میکائیل (فرشـــــته روزی) مســـــوول دنیا[10][تحقیق دست‌اول؟]

عزرائیل (فرشته مرگ) مسوول عـالم بـرزخ[11][تحقیق دست‌اول؟]

اسرافیل (فرشته صـور) مسـوول رسـتاخیز[12][تحقیق دست‌اول؟]

عالم ملکوت

پیش از عــالم ناســوت جهــان دیگــری توسط خداوند به وجــود آمده‌اســت؛ که فلاســفه از آن به عــالم مثــال یا

صورت تعبیر نموده‌اند. عـالم ملکـوت همـان عـالم مثـال است که مرتبه ظهـور حقـایق مجـرد و لطیف با آثـار و عوارض مادی نظیر شکل و مقدار است. بـرخی از آن به عـالم ذر و گـروهی آن را همـان عـالم بـرزخ می‌نامند در حـالی که این دو عـالم از امـور مادیند و عـالم ملکـوت مجردست.[13][14]

عالم ناسوت

ناسوت به معنای طبیعت، عالم مادی.[3] و عالم ناسوت، یعنی عالم مـاده و حـرکت و زمـان و مکـان، و به عبـارت دیگر عالم طـبیعت و محسوسـات یا عـالم دنیا به عبـارت دیگر خلقت جهـان مـادی یعـنی تحقق دادن به آنچه درجهان ملکوت ترسیم شده‌است به صـورت جسم یعـنی آفرینش: موجود زنده، بدون جـان، گیـاه جـانوران، جن و انسان و از دیگان علمی (هر چیزی از اتم ساخته شده) و (انـرژی تاریک و مـاده تاریک که به آن علم غیب نـیز می‌گویند)[15]

درقـرآن بیش از ده بـار از آفـرینش جهـان سـخن رفته‌اسـت؛ بدین‌گونه که ما آسـمان‌ها و زمین و آنچه میـان آن دو را در شش روز آفریـدیم.[16]ـ [تحقیق دست‌اول؟]

به باور برخی از فلاسفه اسلامی ناسوت نـیز از4 عـالم دیگر تشکیل می‌گردد.[17][18]

عالم ذر

دنیا

برزخ

رستاخیز

پانویس

درس فلسفه مصباح یزدی صص 174 تا 177

تقسیم مراتب وجود به لاهوت، جبروت، ملکوت و... برچه اساسی است؟، اسلام کوئست، بازیابی: 9 اردیبهشت 1394

فرهنگنامه معین

توحید، شهید مرتضی مطهری

آیه 80 سوره اعراف

تفسیر موضوعی مکارم شیرازی

تفسیر المیزان، محمدحسین طباطبایی

سوره قدر، آیه 4

آیه 193 سوره شعرا

آیه 92 سوره بقره

آیه 11 سوره سجده

آیه 41 سوره ق

درس 44 و45 جلد دوم آموزش فلسفه، مصباح یزدی

تفسیر المیزان، محمدحسین طباطبایی

[www..com www..com] مقدار |نشانی= را بررسی کنید (کمک). پارامتر |عنوان= یا |title= ناموجود یا خالی (کمک)

12طلاق_37ق_8هــود- 27بقــره- 60فرقــان-3ســجده-3یونس-52اعراف-9تا12فصلت و4حدید

آشنائی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری

آشـنائی با علـوم اسـلامی، مرتضی مطهـری، ج1، درس ششم:مسائل فلسفه،

مراسم وحشتناک بیرون کشیدن قلب در تمدن مایا!

مراسم قربانی کردن انسان در تمدن مایا

تمدن مایا یکی از تمدن‌های شگفت انگیز دوران باستان است که در آمریکای مرکزی زندگی می‌کردند. این تمدن بسیار پیشرفته بودند و دارای هنر، معماری، ریاضیات، تقویم و سیستم‌های نجومی خاص خود بودند. اما امروز می‌خواهیم در مورد یکی از ترسناک‌ترین و وحشتناک‌ترین سنت‌های مایایی صحبت کنیم: مراسم قربانی کردن انسان در تمدن مایا! گفته می‌شود که مایاها افرادی را برای قربانی شدن انتخاب می‌کردند و بعد در حالیکه زنده بودند قلب آن را از سینه شان بیرون می‌کشیدند! با الی گشت همراه باشید تا در مورد این سنت عجیب و هولناک بیشتر بدانیم.

بیرون کشیدن قلب قربانی

تمدن مایا و مراسم قربانی کردن

مطالب مرتبط:

آیا اقوام مایا واقعاً گوشی‌های هوشمند امروزی داشتند؟

اسرار تمدن مایا را در این شهر کشف کنید!

حقایقی باورنکردنی از تمدن اسرار آمیز مایا

تمدن مایا بیش از هرچیز به دلیل پیشرفت‌های اعجاب برانگیزشان در نجوم و ریاضیات شهرت دارد و تقویم مایایی‌ها به طرز عجیبی تا سال 2000 میلادی نوشته شده است. این تمدن از جنوب شرقی مکزیک تا شمال

آمریکای مرکـزی را تحت گسـتره خـود داشـتند و تمـدنی قدرتمند و باعظمت محسـوب می‌شـدند. در طـول دوران پیشاکلمبی سنت و مراسم قربانی کردن انسان در تمدن مایا وجود داشت و این کـار را پیشکشی به خـدایان خـود می‌دانســتند. مورخــان معتقدند که اولین بــار تولتک‌ها بودند که مراسم قربانی کردن انسان را به مایها معرفی کردند و این رسم از دیرباز بخشی از فرهنگ تولتک‌ها به شـمار می‌رفت. در بـاور مایاها خـون منبع تغذیه خـدایان بود و قربانی کردن یک موجود زنده پیشکشی قدرتمند و بـــاارزش تلقی می‌شد. مایاها حیوانـــات مختلفی مثل کروکودیـل، ایگوانـا، سـگ، گـراز، پلنگ و بوقلمـون را به پیشگاه خدایانشان قربانی می‌کردند. اما سوای حیوانات، قربانی کردن انسان در تمـدن مایا اوج و نهـایت احـترام به خدایان محسوب می‌شد! اسـناد و شـواهد متعـددی در مورد مراسم قربـانی کـردن انسـان در تمـدن مایا وجـود دارد و طبق شـواهد این رسم حـداقل از دوران کلاسـیک (سال 250-900 بعد از میلاد) تا قـرن 17 و زمـان ورود اسپانیایی‌ها ادامه داشت. در آثار هنری، متون قــدیمی و دیوارنگاره‌هــایی که از تمــدن مایا به جا مانــده می‌تــوان تصاویری از مراسم قربانی کردن انسان را دید.

مراسم قربانی مایایی

قربانی کردن انسان در تمدن مایا

مراسم قربــانی کــردن انســان در تمــدن مایا جایگــاهی بسیار مهم داشت و مایایی‌های این مراسم را با شــور و حرات زیـاد انجـام می‌دادند. جـالب است بدانید که مایاها هرکسی را قربــانی نمی‌کردند و در بــاور آن‌ها قربــانی شـدن جایگـاهی بـاارزش بـوده است. زنـدانیان جنگی که

رده‌های بالایی داشتند اغلب برای قربانی شـدن انتخـاب می‌شـدند و زنـدانی‌های معمـولی بـرای کـار اجبـاری استفاده می‌شدند. مراسم قربانی کردن انسان در تمدن مایا به شـیوه‌های مختلفی برگـزار می‌شد. سر بریـدن، پرتـاب اره به سـمت قربـانی، غـرق کـردن و ... از جمله روش‌های قربانی کردن انسان در تمدن مایا بوده اسـت، اما وحشتناک‌ترین شیوه بدون شک بـیرون کشـیدن قلب از سینه بوده است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

تمدن مایا

بیرون کشیدن قلب

در عصر پساکلاسیک (سـالهای 900-1524)ـ رایج‌تـرین و متداول‌ترین شـیوه قربـانی کـردن انسـان در تمـدن مایا بـیرون کشـیدن قلب بـوده است. گفته می‌شـود که این روش تحت تـاثیر شـیوه قربـانی کـردن آزتک‌ها در دره مکزیک وارد فرهنگ مایایی شده است. طبق نقاشی‌ها و دیوارنگاره‌هـایی که از این تمـدن به جا مانـده مشـخص است که فـرد قربـانی قبل از اجـرای مراسم اصـلی، به شـیوه‌های مختلف شـکنجه می‌شـده است. سـپس او را برای اجرای مراسم قربانی کردن انسان به بالای اهـرام خود می‌بردند تا جماعت زیادی بتوانند شـاهد این مراسم باشند!

فرهنگ مایایی

برای اجرای مراسـم، 4 نفر که خـود با رنگ آبی نقاشی کرده بودند فرد قربانی را به جایگاه مخصـوص می‌آوردند و او را روی تخته سنگی قـرار می‌دادند. فـرد دیگـری که ناکوم نامیده می‌شد با استفاده از چاقویی مقدس سینه

قربانی را در حالی که زنده است می‌برید و قلب او را از سینه بیرون می‌کشید. ناکوم سپس قلب را که هنوز می‌تپید بالا می‌گرفت و به تمام جمعیت حاضر نشان می‌داد. بعد قلب قربانی به شخصیتی والامقام به نام چیلان داده می‌شد و او خون و قلب قربانی را پیشکش می‌کرد. با توجه به نوع مراسم،گاهی 4 مامور اجرای قربانی جسد فرد را از پله‌های هرم به پایین می‌انداختند. در آن‌جا کشیشان پوست تمام قسمت‌های بدن به جز دست و پا را می‌کندند. چیلان یا همان فرد مقدس بعد از اجرای قربانی کردن انسان، لباس‌های خود را درمی آورد و خود را با پوست قربانی می‌پوشاند!!!

درآخر چیلان رقصی مذهبی و آئینی را انجام می‌داد که نشان دهنده حیات پس از مرگ بوده است. در غیرانسانی بودن این مراسم شکی نیست. اما اگر از جنبه تاریخی به این قضیه نگاه کنیم متوجه می‌شویم که قربانی کردن انسان در تمدن مایا نمایانگرِ نگاه مایایی‌ها به مقوله مرگ است.

معبدی برای قربانی کردن هزاران کودک

در دوران باستان قربانی کردن کودکان بسیار مرسوم بوده است. مردمان آن زمان برای قربانی کردن کودکان، مراسم بخصوصی داشته‌اند و همچنین مکان مشخصی برای انجام این کار وجود داشته است. قربانی کردن کودکان قوانین خاص خود را داشته و در زمان قربانی کردن هیچ کس حق گریه کردن را نداشت، زیرا گریه کردن ارزش قربانی را برای رب النوع، پایین می‌آورد. با ما در این مقاله همراه باشید تا به بررسی معبدی برای قربانی کردن هزاران کودک بپردازیم.

قربانی کردن کودکان

بشر در زمان قدیم همواره به دنبال نزدیک شدن به خدایان خود بوده است. همین امر باعث می‌شد که کودکان خود را در راه خدایان قربانی کنند. البته برخی انسان‌ها بدلیل ضعف و ترس از عوامل طبیعی مانند زلزله، سیل و موارد دیگر اقدام به قربانی کردن کودکان خود می‌کردند. در آن زمان بر این باور بودند که اگر قربانی‌های خود را همراه هدایا و غذا به خاک بسپارند، مورد احترام ارواح قرار می‌گیرند.

بسیاری از انسان‌ها در دین و پرستش خدایان خود دچارافراط می‌شوند و به آیین‌های پوچ می‌گروند. همین امر سبب شد که در زمان باستان کودکان قربانی شوند. در این بین یهودیان بیشتر از سایر دین‌ها به این توهمات اهمیت می‌دادند.

باستان شناسان فرانسوی در سال 1921 میلادی، یکی از عجیب‌ترین مکان‌هایی که در گذشته مخصوص قربانی کردن کودکان بوده را در شهر تونس یافتند.

معبدی برای قربانی کردن هزاران کودک

این مکان، معبد توفت (Tophet) نام دارد. کلمه‌ی توفت به معنای سوزاندن بوده و همچنین این معبد توسط یهودیان ساخته شده است. نام دیگر این محل، معبدی برای قربانی کردن هزاران کودک می‌باشد. در این معبد تخته سنگ‌های بزرگی در کنار هم برای قربانی کردن کودکان وجود دارد. از وجود تعداد زیادی تخته سنگ در کنار هم می‌توان نتیجه گرفت در آن زمان مردم تونس کودکان زیادی را هم زمان در کنار هم برای رب النوع قربانی می‌کردند. از شواهد بدست آمده میتوان فهمید که در حدود 20 هزار نوزاد و کودک در این معبد قربانی شده‌اند. به همین دلیل نام دیگر این مکان را معبدی برای قربانی کردن هزاران کودک گذاشته‌اند، بسیاری از استخوان‌های یافته شده متعلق به حیوانات می‌باشد. همچنین مردم محلی این منطقه می‌گویند که به دلیل قحطی در آن زمان تعدادی از کودکان سربریده، خورده شده‌اند. نام این معبد از کتابی مقدس که در رابطه با قربانی کردن کودکان می‌باشد، گرفته شده است.

معبد توفت در تونس

تاریخ این شهر به حدود 200 هزار سال پیش باز می‌گردد. حدود 8 هزار سال پیش مردمانی از سرزمین شرق به به این کشور کوچ کردند.

این مکان امروزه برای گردشگران تور تونس به محلی برای بازدید از فرهنگ دوران باستانی شهر تونس تبدیل شده است، گردشگرانی که به دیدن معبدی برای قربانی کردن هزاران کودک می‌روند، تحت تاثیر حال و هوای آن دوران قرار گرفته و در کل این مکان بسیار غم انگیز می‌باشد. بر روی درختان این معبد اشکال هندسی و نمادهای دوران باستان حک شده‌اند. اطراف این معبد عتیقه‌های بسیاری پیدا شده است.

موجودات آردا

خانه- کتابخانه- موجودات آردا- موجودات آردا

موجودات آردا

11 آبان 1387 16 دیدگاه 5,099 نمایش

آینور:

«در ابتـدا ارو بـود، خـدای یگانـه، و او بـود که آینورها را خلق کـرد، فرشـتگان مقـدس، که چکیـده‌ای از افکـارش بودند...»

فرشـتگان مقـدس (انسـان‌ها آنـان را به اشـتباه خـدایان می‌خوانند)

«در آغـاز ارو، آن یکتـا، که در زبـان الفی ایلوواتـار نـام دارد، آینور را از اندیشه خویش آفرید...»

اولین جملات «آینولینداله»، سیلماریلیون.

ارواح نخستین، که با ایلوواتار همراه بودند و با او دنیا را در «موسـیقی آینـور» خلق کردند. پس از سـاخت آردا، بسـیاری از آینـور به آن وارد شـدند تا دنیا را هـدایتگر و پیشرو باشـند، و آنـان پـانزده تن از قدرتمنـدترین آینـور بودند. چهـارده «والار»: نیروهـای دنیا و پـانزدهمی، ملکـور، که راه دیگـری را برگزید و اولین اربـاب سـیاهی شد.

آینورهـای کوچکـتر، که والار را در ورود به آردا همـراهی کردند، مایار نامیده می‌شوند.

تولد آینور:

آینور اولین بودند و قدرتمندترین و در اعماق زمان، پیش از خلق دنیا، توسط ایلوواتار خلق شدند. آنان آگاه به «بخش‌های مختلف ذهن» ایلوواتار بودند، و هر کدام تنها آن بخش ذهن او را می‌فهمیدند که او به آن‌ها هدیه داده بود؛ و تنها ملکور در این میان استثنا بود، چون از او هدیه تمام آینور سهمی داشت.

آینور از «شعله زوال ناپذیر» پرداخته شده بودند، که این معنی از آن دریافت میشود که خالقشان آنان را اختیار داده بود. ایلوواتار به آنان هنر موسیقی را آموخت، و آنان را گرد هم آورد تا موسیقی آینور را بسازند؛ موسیقی بزرگی که جهانی مثالی در اندیشه ایلوواتار بود و در نهایت دنیای واقعی را خلق کرد.

آینور و دنیا:

ایلوواتار از طریق موسیقی آینور نمایی از دنیا را خلق کرد، و به آینور نشان داد و شرحی مبسوط درباره ماهیت و سرانجام آن به ایشان آموخت. پس آینور دانش بسیاری از دنیا داشتند، اما هنوز همه چیز را نمی‌دانستند.

سپس ایلوواتار به دنیا هستی بخشید. ملکور و تمام قدرتمندترین آینور به آردا داخل شدند و آن را برای آمدن فرزندان ایلوواتار (الف‌ها و آدمیان) آماده ساختند.

آینوری که وارد دنیا شدند تا پایان آن در دنیا می‌مانند، به جز ملکور که به دلیل اعمالش توسط دیگران به زنجیر کشیده شد، به پوچی تبعید شد، هرچند پیشگویی کرده‌اند که پیش از پایان بر خواهد گشت. درباره سرانجام آینور اطلاعات زیادی در دست نیست، اما گفته می‌شود که

پس از «جنگ عظیم» در پایـــان دنیـــا، آینـــور موســـیقی دومی و هســـتی عظیمـــتری را با فرزنـــدان ایلوواتـــور (الف‌ها و آدمیان) خلق خواهند کرد.

شجره «ملیان»:

در میان آینور بسیاری که زمان‌های پیش وارد دنیا شدند، یکی از آن‌ها از دسته مایار بـود به نـام «ملیـان». او تنها آینوری بود که با یکی ار فرزندان ایلوواتـار ازدواج کـرد: «شـاه تینگـول» اهل دوریـات، که اِلف بـود. ملیـان مـادر «لوتین تینوویل»، زیباترین بانوی اِلف‌هاست.

از طریق ملیان نژاد آینور نسل به نسل در میان اِلف‌ها و آدمیان پخش شد و در «جنگ حلقه» هنوز این نسل باقی بود. الروند نوه نوه اوست و آراگورن نیز از نوادگان دور ملیان به شمار می‌رود.

گونه‌های آینور:

آرتار:

قدرتمند ترین‌ها در آردا

«مـــــــــــانوه»، «واردا»، «اولمو»، «یاوانا»، «آئوله»، «مانـــــــــــدوس»، «نیه نا»و «اورومه» هشت تن از قدرتمندترین والار بودند. در این میان مانوه فرمـــانروای آردا بـــود، ولی با این حـــال نـــیروی هر هشت تن با هم برابر.

آراتارها در ابتدا 9 تن بودند، اما ملکـور (که از همه برتر بود) پس از شورش از لیست این گروه خارج گشت.

والار:

نیروهای دنیا

«والار» اسمیست بـرای چهـارده روح مقـدس، که شـکل فیزیکی گرفته و وارد آردا شـدند تا آن را نظم بخشـند و با نیروهای شیطانی «ملکور» مبارزه کنند. آنان در ابتـدا در جزایر «آلمارن» می‌زیسـتند اما پس از انهـدام آن (در زمـانی دراز پیش از برخواسـتن الف‌ها) آنـان به آمـان مهاجرت کرده و قلمرو والینور را برگزیدند.

نامهای زیر، آنانی هستند که الدار در والینور، والار را به آن می‌شناسند. در سرزمین میانه آنـان را با نامهـایی به زبانهای دیگر، از جمله «سینداری» شناخته می‌شوند.

مانند: «البریت» برای واردا و «آراو» برای اورومه.

مـانوه: اربـاب قلمـرو آردا، مهم‌تـرین والار، همسر «واردا»، فرمـانروای آردا. او در تالارهـایش در کوههـای مقدس «تانیکوئتیل» زندگی می‌کنـد، بلنـدترین کوهها. و باد و نسیم آردا به فرمان او هستند.

اولمو: فرمـانروای آب‌ها و دریاهـا، یکی از قدرتمندترین والار. در دوارن تاریک «دوران اول»، هنگـامی که بقیه در والینور ماندند، او در سـرزمین میانه مـراقب الف‌ها و آدمیان بود. شهرت او به دلیل آوردن «تور» به سـرزمین گونـدولین اسـت، کـاری که به «سـقوط مورگـوت» در «جنگ خشم» منتهی شد.

آئوله: آهنگر و سازنده سـرزمین میانه. یکی از «آراتـار»، هشت تن از قدرتمندترین والار. او والاری بـود که وجـوه اصلی آردا را ساخت. سـنگ خـارا و آهن. همانگونه که از اسمش پیداست، او سازنده و صـنعتگر والار بـود. او بـود

که زنجیره‌های ملکور و صفحه خورشید و ماه را خلق کرد. هنگامی که الف‌ها و آدمیان، فرزندان ایلوواتار، می‌بایست در دنیا به وجود می‌آمدند، آئوله فراتر از آن‌ها پیش رفت و خواست موجوداتی برای خودش بسازد: «دورف»ها. ایلوواتار به آنان زندگی بخشید، ولی اجازه نداد که آنان پیش از الف‌ها به دنیا بیایند. پس آن‌ها را در سرزمین میانه به خواب برد تا زمانی که الف‌ها بیدار شوند. هنگامی که الف‌ها به والینور آمدند، نولدورها مجذوب دانش آئوله شدند و شاگردان او گشتند. «فیانور» بهترین شاگرد آئوله بود و از او هنری را یاد گرفت که به ساخت «سیلماریل»ها منجر شد.

اورومه: شکارچی والارها، برادر «نسا»، و یکی از هشت والار قدرتمند. در دوران پیشین، او همواره در جنگل‌های سرزمین میانه می‌راند، و او بود که برای اولین بار الف‌ها را کشف کرد و آنان را «الدار» نامید.

ماندوس:«ارباب رستاخیز» در میان والار و محافظ کشته شدگان و مردگان در تالارهایش در «والینور». اسم اصلی او «نامو» ست.

لورین: «خدای رویاها»، در باغ‌های والینور به همراه همسرش «استه» زندگی می‌کرد و اسم این باغ‌ها بر او نهاده شده است. اسم اصلی او «ایرمو» است.

تولکاس: قویترین والار، آخرین والاری که وارد آردا شد. جنگجوترین والار، او بود که در سالهایی که هنوز جهان جوان بود با ملکور جنگید و او را به بند کشید.

ملکور: قدرتمندترین ساکن آردا است، ابتدا ملکور جزو والار بود و قدرتش با مانوه یکی بود. هنگامی که والارها

وارد آردا شـــدند تا آن را عاقلانه نظم بدهند و حکـــومت کنند، ملکور خواست تا همه قدرت را برای خودش بگیرد، و کاری کرد که همه چیز بر خواسـته خـودش پیش بـرود. هر چه والارها ساختند او نابود کرد و زمانی دراز پیش از بیدار شدن الف‌هـا، «چراغ‌هـای والارها» را بر انـداخت و زندگیشـان در «آلمـارن» را نـابود کـرد. آن‌ها به والینـور رفتند، و چون می‌ترسـیدند که در این میـان الف‌ها بیـدار شوند، با ملکور جنگیدند و او را بـرای سه دوره به زنجـیر کشیدند. پس از آن که او آزاد شد، الف‌ها به والینور آمده بودند. ملکـــور به ســـودای شـــیطانی اش بازگشـــت، و «فینوه» را کشت و سیلماریل‌ها را دزدید. او بود که «دو درخت» والینـــور را نـــابود کـــرد و به دژ قـــدیمی اش «آنگباند» در شمال سرزمین میانه فرار کرد.

واردا: ملکه ســـتارگان، همسر مـــانوه فرمـــانروای آردا، برترین ملکه در میـان ملکه‌هـای والار. او سـتاره‌ها را در آسمان قـرار داد و از این رو الف‌هـای سـرزمین میانه او را مقدس می‌شمارند و «البریت»ش می‌خوانند.

یاوانا: ملکه زمین، او را «میـــوه دهنـــده» می‌خوانند. هر آنچه بر زمین می‌روید به فرمـــــــــان اوست. او همسر آئوله‌ی آهنگر است.

نیه‌نا: «بانوی اشکها»، ملکه والارها، خواهر ماندوس، که به تنهایی در مرزهای غـربی دنیا زنـدگی می‌کند. او یکی از آراتـــار، هشت والار قدرتمنـــدتر، است. غم و عـــزا وظیفه اوست، او در تالارهایش در دورترین نقطه غرب، برای رنج‌های آردا می‌گرید. او در «موسیقی آینور» غصه عمیقی نواخت، و از طریق آن در شروع دنیا غم و اندوه با آن همراه شد. هر کس مویه‌ی او را می‌شنود، تـرحم و

صبر در امیدواری را می‌آموزد. او به ندرت به شهر «والیمار» سفر می‌کند. اکثر سفرهای او به تالارهای برادرش ماندوس است، تا به مردگانی که در «تالارهای انتظار» هستند دلداری دهد و آنان را راهنمایی کند. مایار «اولورین»، که با اسم گندالف به سرزمین میانه سفر کرد، از او بسیار آموخت. نیه‌نا در ساخت «دو درخت» نیز نقش مهمی داشت. او بر تپه «ازه لوهار» اشک ریخت و با اشک‌هایش آن را آبیاری کرد و دو درخت رشد کردند. پس از انهدام دو درخت توسط ملکور، او دوباره بر باقیمانده آن‌ها اشک ریخت و آلودگی‌های «اونگولیات» را پاک کرد، و کمک کرد که آخرین میوه و گل دو درخت را نگه دارند؛ که تبدیل به خورشید و ماه شدند. دلر حمی او بدان حد بود که هنگامی که ملکور از والار تقاضای بخشش کرد او را حمایت کرد، حتی با وجود این‌که تمام دوران در آردا به غصه خوردن برای زخم‌هایی که ملکور به آردا وارد کرده بود گذراند. از ظاهر نیه نا نشانه‌ای در دسترس نیست. جز آن که در سیلماریلیون گفته شده که: «او کلاه روپوش خاکستری اش را به عقب انداخت».

استه: بانوی والار، همسر لورین یا همان اورومه، که با او در باغ‌های لورین در والینور زندگی می‌کرد.

وایره: بافنده تارهای داستان. ملکه‌ای از والارها، همسر ماندوس، که داستان‌های تاریخچه آردا را از مردگان گرفته و آن‌ها را «می بافد»

وانا: بانوی از مرتبه پایینتر والار، خواهر یاوانا و همسر اورومه. می‌گویند که با گذشتن او گلها غنچه می‌دهند و پرنده‌ها می‌خوانند. لقب او «بانوی همیشه جوان» است.

نسا: همسر تولکـــاس و خـــواهر اورومـــه، که عاشق رقصیدن بر روی چمنزارهای سبز والینور بود.

(والار در فرهنگنامه‌ی آردا)

والـــیر: لقب هفت ملکه والار است: «واردا»، «یاوانا»، «اســـته»، «نیه نا»، «وایـــره»، «وانا» و «نسا». اسم «والیر» فقط در کتـاب سـیلماریلیون بخش «والاکوئنتا» آمده که آن هفت ملکه را توصیف کند، و هیچ جای دیگری استفاده نشده است.

مایار:

آینور کوچکتر: از بین ارواح بسیاری که هنگام شروع دنیا پا بر آن نهادند، آنـانی که از حیث مقـام پست‌تر از والار، ولی باز قدرتمند بودند، به نام «مایار» شناخته می‌شوند. هر کدام از مایار در دسته «مردمان» یکی از والار بودند. مثلاً مایــار «اوسه» که روح دریا بــود، به مردمــان والار «اولمو» تعلق داشـت، و مایـار دیگـری به نـام «کورومه» که در ســرزمین میانه با نـــام «ســـارومان» شـــناخته می‌شود، متعلق به مردمان «آئوله»ی آهنگر بود.

مایــار مشــهور: جــادوگران (جــادوگران آبی، گنــدالف، ساروومان، راداگاست)، سارون، بالروگ‌ها و...

اژدهایان:

«آنگـاه اربـاب سـیاهی آخـرین سـلاحش را به کـار بـرد. ترسـناک‌ترین و مهیب ترین‌ها...و اژدهایـان را به جنگ با آنان فرستاد.»

خزنـــدگان قدرتمنـــدی که در میـــان وحشت زاتـــرین خدمتکاران ارباب سیاهی طبقه بنـدی می‌شـوند. سـخنی درباره خاسـتگاه آنـان گفته نشـده است. اولین اژدهـایی که دیده شده «گلارونگ» بوده، جد اژدهایان، که اول بـار در دوره اول از «آنگ بند» به بـیرون سـرزمین میانه آمد. در دوران بعد پس از گلارونـــگ، از اژدهایـــان، اِلف‌ها و آدمیـــان صـــدمات زیـــادی دیدنـــد، از میـــان آن اژدهایـــان می‌توان از «آنکالاگون»، اولین اژدهای بالدار؛ «اسـکاتا» که در آبهای شمالی زندگی می‌کرد؛ و «اسماگ»، آخرین اژدهای قدرتمند، نام برد.

اژدهایان قدرت سـخن گفتن دارند و بسـیار باهوشـند، و بســیاری از آنـــان جـــادوی «افســـون-اژدها» را بلدنـــد، افسـونی که هرکه را که به چشمانشـان نگـاه کند خـواب آلوده و گیج می‌کند.

اژدهایـــان در آخر دوران ســـوم نـــابود نشـــدند؛ می‌گویند بـــرخی حـــتی تا دوران ما نـــیز زنده‌انـــد، اما از خزنـــدگان بزرگ و اژدهایان روزگـاران پیشـین اثـری بـاقی نمانـده است.

نژادهای اژدهایان:

اژدهایان «سَرد-دَم»:

پست‌ترین نوع اژدها، که قدرت خلق آتش را ندارد.

آن‌ها را ملکور در جنگ‌های دوره اول استفاده می‌کرد، با این حـــال در آثـــار ویـــرایش شـــده تـــالکین نشـــانی از خصوصیات آنان دیده نمی‌شود. پس از «جنگ خشم»، که

اکثر آنان نابود شدند، عـده‌ای توانسـتند به سـرزمین‌های شمالی، پشت کوه‌های خاکستری، فرار کنند.

پس از گذشت هزار سـال، عـده آنـان افـزایش یـافت، تا این‌که آنان به منزله تهدیـدی جـدی بـرای دورف‌هـایی که در کوه‌هـای خاکسـتری می‌زیسـتند درآمدند. در سـال 2589 دوران سوم، «داین اول» پادشاه خاندان دورین و پسر دومش فرور، در دورازه‌های تالارهایشان توسط یک «اژدهای سرما» کشـته شـدند. حمله‌هـای این موجـودات دورف‌ها را مجبـور به مهـاجرت به سـرزمین‌های شـرقی کوه‌های خاکستری کرد و آنان به زودی سرزمین جدیـدی در تپه‌های آهن و اره بور ساختند.

پس از این ماجرا به این اژدهایان اشـاره‌ای نشـده است. چهـارهزار سـال بعد در زمـانی که «بیلبو بگیـنز» به اره بور سفر کرد، به نظر می‌آمد که آنان کوه‌های خاکستری را ترک کرده‌اند. (حـداقل گنـدالف در توصـیف خطرهـای آن‌جا اشاره‌ای به این اژدهایان نکرده است). ممکن است که اورک‌هـایی که پس از دورف‌ها در آن‌جا اقـامت کردند این اژدهایان را به سرزمین‌های سرد شمالی بازگردانـده باشند. اما این‌ها همه فقط در حد حدس باقی می‌ماند.

خزندگان بلند:

نـوعی اژدها که در قسـمتهای شـمالی سـرزمین میانه یـافت می‌شـود. مهم‌تـرین خزنـده بلند «اسـکاتا» از ارد-میـتریم بـوده اسـت، که دورف‌ها و آدمیـان کوه‌هـای خاکسـتری را شـکار می‌کـرد، و توسط فـرام از ائوتئـود کشته شد.

با آن‌که تـالکین تقریبا هیچ نشـانه‌ای از «خزنـدگان بلند» در متون «ارباب حلقه‌ها» نداده اسـت، اما مثال‌هـایی که از آنان می‌زند نشانه‌های زیـادی به ما می‌دهد. اژدهایـان تــالکین موجــوداتی مارمانند هســتند و بیشــتر به مــاری بالدار شباهت دارند تا شکل اژدهای معمول.

اژدهایان آتش:

قدرتمندترین در میان انواع دیگر اژدهایـان، که همـانطور از اسمشـــان پیداســـت، قـــادر به تنفس آتش بودند. گلارونگ، آنکالاگون و اسماگ همگی اژدهـای آتش بودند. تنها نکته‌ای که به طــور واضح به این اژدهایـــان اشـــاره کـــرده است از کتـــاب ســـیلماریلیون (در بـــاب بازگشت نولـــدور) است: "... گلارونـــگ، اولین «اورولـــوکی»، اژدهایان آتش، هنگام شب از دورازه‌های انگ باند بیرون می‌آمد."

اسماگ، آخـرین اژدهـای قدرتمنـد، توسط بـارد در اواخر دوره سـوم کشـته شد. مطمئـنیم که او آخـرین اژدهـای آتش نبــوده اســت، چــرا که گنــدالف کمی پیش از جنگ حلقه به وجود اژدهایانی که آتش تنفس می‌کردند اشاره کـرده اسـت، چـیزی حـدود هشـتاد سـال پس از مـرگ اسماگ. تالکین عقیده دارد که ممکن است عده‌ای از این اژدهایان تا دوره ما باقی مانده باشند.

بالروگ‌ها؛ بندگان وحشت آفرین ملکور:

بالروگ‌ها در زمره مایـار قـرار می‌گیرند و مرتبه آنـان با ســارون یا گنـــدالف برابر است. آنـــان ارواح اولیه آتش بودند که در روزگـــاران پیشـــین با ملکـــور متحد شـــدند و

تبدیل به ترس آورترین خدمتکاران او گشتند، مخصوصا در دوران جنگ‌ها بلریاند در دوران اول.

تعداد دقیقی از آنان در دسترس نیست، اما به نظر می‌رسد که بسیار کم بوده‌اند، نه بیشتر از هفت تا.

در ظاهر، آنان شکل آدمی بوده‌اند، اما از آنان آتش برمی خواست و سایه‌های سیاه اطرافشان را پیچیده بود. شلاقهایی از آتش با خود حمل می‌کردند و در دوست و دشمن وحشت می‌آفریدند. در «جنگ خشم»، ارتش والار به مورگوت حمله کردند. بسیاری از بالروگ‌ها در آن جنگ کشته شدند، ولی عده کمی توانستند که از آن جنگ فرار کرده و به «کوههای آبی» بروند و در سرزمین میانه پنهان شوند. «بلای جان دورین»، موجودی که دورف‌ها را از موریا بیرون راند، یکی از آنان بود.

بالروگ‌ها پیش از دوره اول:

ملکور در دوره بسیار دوری از دنیا، آنان را فریفت و خدمتکاران خودش کرد. آنان توسط او در دژ قدیمی «اوتومنو» در دوران «چراغ‌های والار» گرد آمدند. وقتی والار این دژ را نابود کردند، عده‌ای توانستند فرار کنند و در سیاهچال‌های آنگبند مخفی شوند. (مشخص نیست آیا بالروگی هم توسط والار کشته شده است یا نه)

بالروگ‌ها در دوره اول:

وقتی که ملکور و اونگولیانت سه دوره بعد، از والینور با سیلماریل‌ها گریختند، بالروگ‌ها هنوز در خرابه‌های آنگبند یافت می‌شدند. اونگولیانت ملکور را در تارهای

خـودش زنـدانی کـرد، تا سـیلماریل‌ها را بـرای خـودش بــردارد، اما بالروگ‌ها از مخفیگاهشــان بــیرون آمــده و ارباب خود را آزاد کردند.

ظاهرا اولین برخورد بالروگ‌ها با الف‌ها در جنگ «داگور-نوین-گیلیات» در اولین سال دوران اول بوده است. پس از پـیروزی بـزرگ نولـدور در برابر اورک‌هـای مورگـوت، فیــانور به ســوی آنگبند راند تا آن را محاصــره کنــد، اما بالروگ‌ها راهش را بستند. او سرانجام توسط گوتمــوگ، اربــاب بالروگ‌هــا، زخمی شد و جــان ســپرد و روحش به تالارهای ماندوس درگذشت.

نژاد و شکل اجنه به چه صورتی می‌باشد؟

انواع اجنه

اجنه از نظر خلقت و تــرکیب دارای انـــواع گونـــاگونی هستند که شاخص‌ترین آن‌ها عبارتند از:

1- جن: و آن هنگــامی است که عــرب وجــود جن را به تنهایی در نظر بگیرد و آن وقت لفظ جن را بکار می‌برد؛

2- عـامر: به گـروهی از اجنه گفته می‌شـود که با مـردم نشست و برخاست و معاشــرت دارند و با آنــان زنــدگی می‌کنند؛

3- شیطان: که به گروه بسیار بدذات و خبیث اجنه گفته می‌شود؛

4- عفریت: به آن گـروه از اجنه این نـام تلقی می‌گـردد که دارای مقــام و مــنزلت والایی بــوده و از قــدرت‌های فـوق العـاده‌ی بهـره مند می‌باشـند، به نحـوی که در این باره از امام صادق (ع) روایت شده است که فرموده اند: اجنه امیرانی دارند که به آن‌ها عفراء می‌گویند.

علاوه بر چهـار گـروه بـالا، در شـهرهای سـاحلی جنـوب ایران، به عقیده‌ی مردم سـاکن آن نـواحی اجنه در جسم بعضی از افــراد نفــوذ می‌نمایند و مــوجب آزار شــخص می‌گردند و از این رو اهــالی آن منــاطق آن جن‌ها را به نام «باد» می‌شناسند و آن‌ها عبارتند از:

1- بــاد زار (zar):ـ نــوعی از اجنه می‌باشــند که تمامــاً کافرند، به جز عده معدودی از آن‌ها که به آن‌ها باد سـرخ می‌گویند؛

2- بـاد نوبـان (noban):ـ نـوعی از اجنه می‌باشـند که با نفـوذ به بـدن شـخص او را علیـل، بی‌حـرکت و افسـرده می‌نمایند؛

3- بـاد مشـایخ (mashayekh):ـ این‌ها گـروهی از اجنه می‌باشـــند که پـــاک و مســـلمانند و معمـــولاً بی‌خطر می‌باشند؛

4- باد پری: که این‌ها نـیز کـافر و غیرکـافر می‌باشـند و نوع کافرشان بسیار خطرناک می‌باشند؛

5- باد دیو: این نوع از اجنه که جسه‌ی بـزرگی دارنـد، در بیابان‌ها و جزایر یـــافت می‌شـــوند و اگر به انســـانی برخورد نمایند، همان دَم انسان را به هلاکت می‌رسانند؛

6- باد غول: این نوع از جنیان همچون شترِ مسـتی پیـدا می‌شـــوند و جـــان هر کس که سَـــرِ راهشـــان باشد را می‌گیرند.

شکل جنیان

در بـاب شـکل ظـاهری جنیـان روایـات و نقل قول‌هـای گونـاگونی بیـان شـده است و گـاه شـکل‌های آن‌ها در صـورت‌های مختلفی گـزارش شـده اسـت، از جمله ابن جبل می‌گوید: روزی در خانه امـام صـادق (ع) ایسـتاده بودیم که ناگهان مردانی شبیه به سیاهپوستان سـودانی بیرون آمدند که لنگ و روپـوش بر تن داشـتند. سـپس از امـام صـادق (ع) از آن‌ها پرسـیدیم و امـام (ع) فرمودند: اینان برادران من و شما (از طائفه جنیـان) می‌باشـند، و همچـنین در روایت دیگـری از سـعد اسـکاف نقل شـده است که: روزی به محضر امام باقر (ع) رسـیدم و اجـازه

ورود خواستم، ولی حضرت فرمودند: صبر کن! بعد از مدتی مشاهده نمودم از منزل امام باقر (ع) افرادی بیرون آمدند که بسیار زیباروی بودند و رنگ پوستشان بسیار زیبا بود.

وقتی به خدمت حضرت رسیدم، عرض کردم: سرورم؛ این‌ها چه کسانی بودند که در زیبایی مانند نداشتند و تمام آن‌ها نیز به یک شکل بودند؟

حضرت فرمودند:ای سعد؛آن‌ها برادران تو از طائفه‌ی جن بودند!

عرض کردم: آیا خدمت شما می‌آیند؟

فرمودند: آری می‌آیند و در این دیدارها مسائل دینی و حلال و حرام خود را از ما می‌پرسند.

علاوه بر این روایات، گاه بزرگان تاریخ معاصر ایران نیز موفق به رویت اجنه گردیده‌اند، به نحوی که از علامه طباطبایی نقل شده است که فرموده اند: روزی سید نورالدین (فرزند کوچک ایشان) در تهران نزد من بود. پس روزی به سراغ من آمد و گفت: آقاجان؛ آقای بحرینی در تهران است، آیا مایلید من او را نزد شما بیاورم؟ (آقای بحرینی یکی از افراد معروف و مشهور در احضار جن و از متبحرین در علم «ابجد» و «حساب مربعات» بود)، گفتم: اشکالی ندارد.

سید نورالدین رفت و پس از یکی دو ساعت آقای بحرینی را با خود آورد و در مجلس نشستند. سپس چادری را برای بحرینی آوردند و دو طرفش را به دستان من داد و دو طرف دیگر آن را در دستان خود گرفت، و

این چادر حدود دو وجب از زمین فاصله داشت، و در این حال بحرینی مشغول به احضار جنیان نمود و ناگهان ما دیدیم که چادر از شدت صدای غلغله و همهمه به شدت تکان می‌خورد و نزدیک بود از دست ما خارج گردد، ولی من محکم آن را نگه داشته بودم و در این بین من چشمم به زیر چادر افتاد و در آن آدمک‌هایی به قامت دو وجب را در زیر چادر دیدم که بسیار ازدحام نموده بودند و تکان می‌خوردند و رفت و آمد داشتند، و من با کمال فراست و تیزبینی متوجه بودم تا این صحنه چشم بندی و صحنه سازی نباشد دیدیم نه، صد در صد وقوع امر خارجی است و حقیقت دارد.

البته گاهی اوقات اجنه به صورت انسان‌های معمولی نیز دیده می‌شوند، به نحوی که بعضی از جنیان می‌توانند به شکل دختران تناز و بسیار زیبارو درآیند که با نگاه به آن‌ها از فرط زیبایی، هوش از سر نگاه کننده بیرون می‌رود و گاهی اشرار اجنه به صورت موجودات هولناکی درمی آیند که نگاه به آن‌ها وحشت و ترس عجیبی بر انسان مستولی می‌کند و گاه اجنه در قالب گربه، مار، کلاغ و پرندگانی دیگر رویت شده‌اند، ولی آنچه بیشتر در آن تاکید شده است حضور آن‌ها در قالب انسانی می‌باشد!

منابع:

1- قمی، شیخ عباس. سفینة البحار، ج1: 678.

2- کلینی، محمد. اصول کافی، ج1: 394؛ ج2: 242.

3- ساعدی، غلامحسین. اهل هوا: 58.

4- حسینی تهرانی، محمدحسین. نگرشی بر مقاله بسط و قبض: 192.

5- حمزه، جعفر. دنیای ناشناخته جن: 37- 38، 49- 51.

وسوسه شیطان زمینه‌ها و موانع آن

امیرعلی ستوده

وسوسه، هر چند که صدای پنهان و مخفی برخاسته از باد گفته می‌شود، ولی یکی از معضلات و مشکلات اساسی بشر در مسیر کمالی است؛ زیرا این صدای مخفی که در جان و نفس آدمی شنیده می‌شود، انسان را به سمت دیگری هدایت می‌کند که از آن به گمراهی، فجور و غفلت و در نهایت شقاوت یاد می‌کنند.

صداهای پنهانی که در جان آدمی شنیده می‌شود، صداهای شیطانی است که خواطر نفسانی آدمی را بیدار و خواسته‌های بی‌پایان نفس را تحریک می‌کند. این گونه است که غفلت از حضور و فراموشی هدف و مقصد نهایی، آدمی را چنان به خود مشغول می‌سازد که بیداری‌اش همزمان با دیدن شعله‌های فروزان دوزخ است.

نویسنده در این مطلب، تحلیل قرآن درباره بسترها و زمینه‌های شنیدن وسوسه و عوامل پذیرش آن را تبیین کرده و در نهایت موانع در برابر وسوسه‌ها و راهکارهای برون‌رفت را با اشاره‌ای به مسئله استعاذه به خدا تشریح نموده است.

نواهای ناساز در گوش جان

یکی از شگفتی‌های انسانی، ارتباط این اشرف آفریده‌های الهی با باد است. واژگانی چون روح، ریح، ریحان، نفخ و مانند آن بارها در قرآن برای تبیین حقیقت انسانی به کار رفته است. انسان، موجودی

است که در کالبدش، روح الهی دمیده شـده است. این‌که روح اساسا چیسـت، پرسش مکـرر آدمی در طـول تـاریخ بوده است که خداوند در قرآن نـیز به اجمـال از کنـار آن گذشـته و آن را به امر الهی نسـبت می‌دهد: وَيَسْـأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُـلِ الـرُّوحُ مِنْ أَمْـرِ رَبِّی وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً؛ از تو دربـاره روح می‌پرسـند؟ بگو روح از امر پروردگار من است و جز اندکی دانش درباره آن به شـما داده نشده است.(اسراء، آیه 58)

کاربرد واژه امر در آموزه‌های قرآنی، این معنا را روشن می‌سـازد که امر حقیقـتی بـیرون از دایـره خلق است. خداوند در آیه 54 سوره اعراف می‌فرماید: ألا له الأمر و الخلق؛آگاه باشید که امر و خلق برای اوست.

این امر الهی که از آن به روح الهی نیز یـاد می‌شـود، در کالبدی که از خاک آفریده شده، دمیـده می‌شـود: اذ قـال ربک للملائکه انی خـالق بشـرا من صلصـال من حمـاء مسـنون فـاذا سـویته و نفخت فیه من روحی فقعـوآ له ساجدین؛ یاد کن هنگامی را که پروردگارت به فرشـتگان گفت: من بشـری را از خـاک خشک ریخته شـده از لایه بدبو آفریـدم، پس هنگـامی که آن را به اسـتوا و اعتـدال آراستم و در آن از روح خود دمیدم، پس بـرایش بر زمین سجده‌کنندگان بیافتید. (حجر، آیات 28 و 29)

به نظر می‌رسد که همین دمیـدن روح لـوازمی از جمله جعل همه اسـما و صـفات الهی در ذات انسـانی داشـته باشد(بقره، آیه 31). و انسان این توانایی را یافته که در طریق هـدایت‌های عقلانی درونی و وحیـانی بـیرونی، بتواند همه اسـما و صـفات الهی را در خـود فعلیت

بخشیده و خـدایی شـود و در نهـایت در مقـام مظهـریت ربوبیت، خلافت الهی را به عهده گیرد.(بقره، آیه 30)

اما حسادت و کینه‌توزی برخی از افـراد نـالایق در مقـام قدس، موجب می‌شـود تا این خلافت را برنتابند و نـوعی دیگر از ریح را در جـــان آدمی بدمند که خداوند از آن به وسوسه یاد کرده است: فَوَسْوَسَ إِلَيْـهِ الشَّـيْطَانُ قَـالَ يَا آدَمُ هَــلْ أَدُلُّکَ عَلَى شَــجَرَهِ الْخُلْــدِ وَ مُلْــکٍ لَّا يَبْلَى؛ پس شـــیطان او را وسوسه کـــرد، گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودان و سلطنتی که کهنه نمی‌شـود، راهنمـایی کنم؟(طه، آیه 120)

این گونه بود که وسوسه و وزوز بـاد شـیطانی در گـوش جان آدمی، موجب شد تا انسان در زمین هبوط کند.

خداوند به انسان‌ها هشدار می‌دهد که ابلیس و شـیاطین جنی در کمین آدمی نشسته‌اند تا او را همانند پدرشان با وسوسه از راه به در کنند. (اعراف؛ آیات 11 تا 17 و 27؛ حجر، آیات 32 تا 39؛ اسراء، آیات 61 تا 65؛ ص، آیات 74 تا 81)

کـار اینـان وسوسه کـردن است. وسوسه یا وسـواس به معنای صدای پنهان و مخفی برخاسته از باد است.(لسان العـرب، ابن منظـور، ج 15، ص 293)ـ بنـابراین کسـانی هستند که چون باد در گوش جان آدمی وزوز می‌کنند.

در ادبیـــات و فرهنگ قـــرآنی، وســـواس و وسوسه به شـــیطان و ابلیس نســـبت داده شـــده اســـت؛ زیـــرا آنـــان سوگند خورده‌اند تا انسـان را گمـراه سـازند و به لغـزش افکنند و تنها کـــاری که می‌توانند انجـــام دهنـــد، همین وسوسه کردن است.

البته به همه خـواطر نفسـانی انسـان چه جسـمانی، چه عقلانی، چه شـــــرعی و چه حسی یا غیرحسی و در یک کلمه، به هر آن چیزی که انسان را از حق دور می‌سـازد، وسوسه گفته می‌شـود.(کشـاف اصـطلاحات الفنـون و العلوم، ج 2، ص 1784)

این خـــواطر نـــیز همـــان وزوز شـــیطانی و الهامـــات فجـــوری(شـــمس، آیه 8)ـ است که آدمی را به شـــقاوت می‌کشـاند و قلب سـلیم و فطـرت پـاک آدمی را در زیر زنگار و غبار دفن می‌کند.(شمس، آیه 10)

عوامل و زمینه‌های وسوسه

پرسش این است که چگونه انسان از مسـیر فطـرت بـاز می‌ماند و آن روح و ریحـان الهی که بر کالبد خـاکی اش دمیـده و وزیـده شـده، به وزوز شـیطان در گـوش جـان آدمی، گرفتار می‌شود و در نهایت جانش آلوده می‌گـردد و از همه کمـــالات بـــاز می‌ماند یا آن را دفن می‌کند و گرفتار شقاوت ابدی اخروی می‌شود؟

خداوند در تبـــیین این گرفتـــاری آدمی و دچـــار شـــدن به وسوسه شـــیطانی و وزوز ابلیسی به مـــواردی اشـــاره می‌کند که دل را می‌میراند و گرفتـــار هوهـــوی ابلیس می‌سازد.

از جمله این عوامل که بسترساز نفوذ وزوزهـای ابلیسی در جان آدمی است، آرزوها و آمال انسـانی است. ابلیس آدم(ع) را در بهشت خـــویش این گونه فـــریفت و او را دچـــار هبـــوط کـــرد. آرزوی انســـان بـــرای رســـیدن به جاودانگی و شاهی پاینده(طه، آیه 120)، موجب شد تا او را با وسوسه این آرزوها به دام اسـتفاده از میـوه درخت

ممنوع افکند و گرفتار هبوط کند.(اعراف، آیه 20؛ بقره، آیه 36)

ابلیس و شیاطین بـرای دسـتیابی به این مهم خـود را به عنـوان دوست و همنشـین و همـدم مهربـان و صـادق جا می‌زنند و از این طریق در گـــوش جـــان آدمی وزوز و زمزمه می‌کنند تا او را بفریبند و آرزوها و آمـال دروغین وی را از طریق باطل شدنی جلوه دهند.(فصلت، آیه 5)

علامه طباطبـایی در این بـاره می‌فرماید: مقصـود از ما بین ایـــدیهم در آیـــه، وضـــعیت موجـــود و مقصـــود از ما خلفهم، وضعیت آینده‌ای است که شـخص در پیش دارد و قیضنا به معنای تبدیل می‌باشد؛ یعنی تبـدیل همـدمان بد به جای دوستان خوب(المـیزان، ج 17، ص 358)ـ به این معنا که اگر انسـان مسـیر حق را انتخـاب نکنـد، به جـای همـــدمان خـــوب، همنشـــینان بـــدی قـــرار می‌دهیم که آرزوهای دور و درازی را برایشان در گـوش جـان زمزمه کنند و آنان را گمراه سازند.

از دیگر عوامل بسترسـاز می‌تـوان به گنـاه اشـاره کـرد. گنـــاه آدمی، زمینه تاثیرگـذاری وسوسه‌های شـیطان در انسان می‌باشد. این معنا در آیه 155 سـوره آل عمـران بیان شده است. کسـانی که گناهـان را انجـام می‌دهند و دستاوردشـــان گنـــاه اســـت، چـــون به خـــدا و حق پشت کرده‌انـــــد، در دام ابلیس گرفتـــــار می‌آیند و ابلیس و شیاطین در گوش جانشان زمزمه می‌کنند تا گرفتارتر از پیش شوند. (تفسیر کبیر، ج 13، ص 120)

از دیگر اموری که بسترساز وسوسه‌های شیطانی است، ابتلائات و مصیبت‌ها است. انسانی که گرفتار مصـیبت یا

آزمـــونی اســـت، زمینه مناســـبی بـــرای تاثیرپـــذیری وسوسه‌های وسوسه گران دارد. (ص، آیه 41)

عدم طهارت ظـاهری نـیز از امـوری است که زمینه‌سـاز تاثیرگـــذاری وسوسه‌های شـــیطانی می‌باشد. خداوند در داسـتان غـزوه بـدر به مسـئله جنـابت مجاهـدان اشـاره می‌کند و می‌فرماید که اگر آب بـــاران نبـــود ایشـــان نمی‌توانستند غسل کنند و همین بقای بر جنابت ظاهری مـــوجب می‌شـــود تا ابلیس فرصت وسوسه پیـــدا کند. (انفال، آیه 11؛ مجمع البیان، ج 3 و 4، ص 807)

از این گزارش قرآنی بر می‌آید که انسـان می‌بایست هر گونه عامل درونی و یا بـــــیرونی را که بسترســـــاز وسوسه‌گری وسوسه گران می‌شـود، از خـود دور سـازد که از آن جمله نجاست ظاهری و باطنی است.

به طور کلی عوامل به وجود آورنده وسوسه را می‌تـوان به دو دسـته عوامل درونی و بـیرونی و نـیز ظـاهری و باطنی تقسیم کرد. از عوامل درونی و باطنی که موجب وسوسه می‌شود، می‌توان به حسادت (یوسف، آیات 8 و 9)، آرزوها و آمال طولانی و بیهوده (نساء، آیات 119 و 120؛ ابراهیم، آیه 22؛ محمد، آیات 25 و 26)، احساس جاودانگی (اعراف، آیـات 20 و 22)، تـرس از شکست و عـــدم مـــوفقیت در کارها (انفـــال، آیه 11)ــ و هواها و خواسته‌های نفسانی (مائده، آیه 30؛ یوسف، آیات 18 و 83؛ طه، آیه 96؛ ق، آیه 16) اشاره کرد.

از عوامل ظـاهری بـیرونی، رفتارهـای نابهنجـار چـون خوشگذرانی و اسراف و تبذیر (اسـراء، آیه 27)، زینت و آرامش پیدا کردن امور (آل‌عمران، آیات 13 و 14 و نـیز

حجر، آیات 39 و 42)، آهنگ باطل از جمله غنا و مزامیر (اسراء، آیات 64 و 65؛ منهج الصادقین، ج 5، ص 288، تفسیر کبیر، فخررازی، ج 21، ص 368) است.

خداوند همچنین در آیه 112 سوره انعام توضیح می‌دهد که چگونه حتی انسان‌های شیطان صفت برخی از جنیان را با گفتارهای فریبنده خود، وسوسه و گمراه می‌سازند. به این معنا که وسوسه‌گری انسان و جن دو سویه است؛ چرا که گاه جنیان شیطان صفت، انسان‌ها را گمراه می‌سازند و گاه دیگر این انسان‌های شیطان صفت هستند که جنیان را گمراه می‌کنند و با وسوسه‌های فریبنده خویش گول می‌زنند؛ چرا که خداوند از وسوسه جن و انس نسبت به همدیگر در آیه خبر می‌دهد. (تفسیر بیضاوی، ج 2، ص 44 و نیز تفسیر کبیر، ج 13، ص 120)

به هر حال، این‌ها مهمترین عوامل در وسوسه‌گری است که موجبات گمراهی و تباهی انسان و حتی جن می‌شود.

انسان‌ها می‌بایست بسیار هوشیار و بیدار باشند؛ زیرا دشمن سوگند خورده‌ای به نام ابلیس با یاران شیطان صفت خویش از جن و انس در کمین است تا سخن خویش را راست کرده و انسان را گمراه کند و از خلافت الهی باز دارد.

خطر وسوسه گران جن و انس بس بزرگ است و انسان می‌بایست همواره در اندیشه چاره اندیشی نسبت به آنان باشد.(ناس، آیات 1 تا 6)

آنان در کمین همگان هستند و حتی پیامبران(ع) از شر شیاطین انس و جن به خداوند پناه می‌برند و حضرت

ایــوب(ع) از خطر وسوسه گــران و ابتلاء به ســختی‌ها و رنج‌هـــایش به درگـــاه خداوند گلایه می‌کند.(ص، آیه 41) چـــــرا که شـــــیاطین وسوسه گر در کمین انســـــان‌ها نشسته‌اند تا با زیباسازی ظـاهر و گفتارهـای فریبکارانه و دلپسند (انعام، آیه 112) و نیز وعده‌های خلاف واقع و دروغین(ابراهیم، آیه 22) مردمان را به تباهی کشانند.

انسان در هیچ زمـان و مکـانی در امـنیت از وسوسه‌های ابلیسی و شـــیطانی نیست که به اشـــکال گونـــاگون می‌کوشد تا او را به خطا و اشـتباه و گنـاه افکند و با در آمیختن حق و باطل و خـوب و بد و زشت و زیبا مـردم را فریب دهد.(فصلت،آیات 34 و 36)

راه رهایی از وسوسه‌ها

خداوند تنها راه رهایی از وسوسه‌های ابلیس و شیاطین جن و انس را توجه به ربوبیت الهی (مومنـون، آیه 97 و ناس، آیات 1 تا 6)ـ و پناه بـردن به او (همـان) از طریق ذکر دائمی خداوند می‌داند. (همـــان و نـــیز اعـــراف، آیه 201)

از آنجایی که تاثیر وسوسه به تکرار آن و وزوز کـردن در گوش جان همچون باد، دائمی است (ناس، آیـات 4 و 5) از این رو خداوند وسوسه را به شکل فعل مضارع به کار می‌برد (یوسوس) و راه رهایی نیز ذکر دائمی و استعاذه همیشگی به خداوند است.

بر همین اســاس خداوند در آیه 200 ســوره اعــراف به پیامبر(ص) این رهنمود را ارائه می‌دهد که با پناه بردن و اسـتعاذه به خداونـد،خـود را از وسوسه‌های شـیطانی در امان نگه دارد.

انسـانی که به ربـوبیت، سـلطنت و الـوهیت خداوند پنـاه می‌بــرد در پناهگــاه اســتوار وارد می‌شــود که هیچ‌گونه وزوز وسوسه‌گری در گــوش جــان وی نمی‌وزد. (نــاس، آیات 1 تا 6)

از نظر قـــــرآن، راه مصـــــونیت از شر وسوسه‌های وسوسه‌گران و وزوزهــای آنــان، پنــاه بــردن به خداوند است. این پنـاه جـویی حـتی با خوانـدن و گفتن کلمـاتی چون معاذ الله یا خواندن سوره نـاس نـیز شـدنی اسـت، زیرا این کلمـات گـوش جـان را همانند قطـره آبی که به گوش زده می‌شود تا آب بـیرون در گـوش نـرود، مـانع از نفوذ کلمات وسوسه گران شیطانی می‌شود.

خداوند بارها از انسان‌ها و پیامبرانش خواسته است تا از وسوسه‌های شــیطانی به خداوند پنــاه برند و اســتعاذه بجویند. (آل‌عمران، آیه 36؛ اعراف، آیه 200؛ نحل، آیات 98 و 99؛ مومنون، آیـات 97 و 98؛ فصـلت، آیه 36 و ناس، آیات 1 تا 6)

کسی که به خداوند پناه برد خداوند ابزارها و عـواملی را بــرای آرامش و آســایش وی فــراهم می‌آورد تا حــتی بسترهای مناسب وسوسه‌گری نیز از میان برود و ابلیس راهی بـرای نفـوذ و رخنه نتواند بیابد. این گونه است که خداوند با مصونیت سازی مومنان و مجاهدان بدر، ایشان را با آب بـــاران، شستشو داد تا نجاست‌های ظـــاهری و بــاطنی ایشــان از میــان بــرود و پــاک شــوند تا ابلیس رخنه‌ای برای نفـوذ در قلب‌ها و جان‌هایشـان نیابد و این گونه در دژ استوار الهی مصون از هر گونه تعرض ابلیس و شیاطین باشند. (انفال، آیه 11 و فصلت، آیـات 34 و 36)

کیفیت استعاذه

از نظر قرآن، کـاربرد جملات و کلمـاتی چـون اعـوذ بالله من الشیطان الرجیم (نحـل، آیـات 98 و 99)، معـاذ الله (یوسف، آیه 23)ـ و نیز خواندن سـوره نـاس می‌تواند به عنـوان عامل مصـونیت انسـان از وسوسه‌های شـیطانی عمل کند و وسوسه‌های جنیـــان و انســـان‌های شـــیطان صفت تاثیری در گوش جان ایشان نداشته باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) فرمـود: وقـتی که زید بن ارقم مـورد اذیّت و آزار منـافقین قـرار گـرفت و بعد به محضر مقدس حضرت رسـول اکـرم (ص) شـرفیاب شـد، آن حضــرت(ص) به او فرمــود: هر روز صــبح بگو: اعــوذ باللّه من الشیطان الرجیم، تا خدای مهربان تو را از شــرّ منافقین که شیطان (انسی) هستند، حفظ کند.

یکی از اصـــحاب پیغمـــبر اســـلام (ص) گفت: یک روز با رسول اکـرم (ص) می‌رفتم که در بین راه دیـدیم دو نفر به یکدیگر ناسزا می‌گویند.

حضــرت فرمــود: اگر یکی از آن‌ها اســتعاذه بگویــد، این حالت شیطانی از آن‌ها دور می‌شود. (تفسیر جامع، ج 1، ص 81)

رســـول اکـــرم (ص) فرمـــود: هر کس هر روز ده مرتبه استعاذه را بگوید، خدای متعال فرشـته ای را بر او مؤکّل می‌کند تا شـــــیطان را از او دور ســـــازد؛ و هر کس از خلوص قلب استعاذه را گوید، خداوند مهربـان میـان او و شیطان هفتاد پرده قرار می‌دهـد، که فاصـله هر پـرده با پـــرده دیگر به مســـافت زمین تا آســـمان است.(تفســـیر جامع، ج 1، ص 83)

ابن مسعود می‌گوید: من در محضر مقدس پیغمبر خدا (ص) بودم و استعاذه را بدین نحو گفتم: اَعُوذُ بِاللّهِ السَّمیعِ الْعلیمِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم. یک وقت حضرت به من عنایت فرمود، و فرمود: ای پسرام عبد، استعاذه را به این کیفیت بگو: اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم؛ چون برادرم جبرئیل (ع) استعاذه را از قلم و قلم را از لوح محفوظ یاد گرفت و به این عبارت به من یاد داد.(تفسیر آسان، ج 1، ص10)

هـــالیوود ارتش جـــنی آمریکا بـــرای مقابله با ایـــران را معرفی می‌کند

درهالیوود یک جریان پیوسته ایدئولوژیک همواره در آثـــار سـینمای بـدنه‌هالیوود به مخاطبـان و علاقه‌منـدان ژانر وحشت همـــــــواره می‌خواهد این اندیشه را القا کند که اهـریمن همـواره از شـرق طلـوع می‌کند. این تلقی در فیلم «جن‌گیر» وضـوح شـگفت‌آوری دارد. پس از تیـتراژ آغازین فیلم با آفتاب ظهر عراق آغاز می‌شـود و صـدای بلند اذان صـــحنه افتتاحیه فیلم را در برمی‌گـــیرد و این لحظات در فیلم جن‌گیر بسیار قابل تامل است.

اما در بخش ابتدایی فیلم جن گیر پدر مارین (مکس فون ســیدو) در مقابل مجســمه جن پـــازوزو (Pazuzu)ـــ در سرزمین نینوای عراق قرار می‌گیرد تا به نـوعی با جـنی اهریمنی در قالب مجسمه‌اش مواجه شود و صدای پارس مکرر سگ‌های حین این رخداد تکرار می‌شود.

این صـحنه به مخـاطب القا می‌کند اهریمـنی باسـتانی و قـدیمی طلـوع خواهد کـرد و مواجهه انسـانی با این جن شـــرقی بســـیار دشـــوار است. در ادامه فیلم مشـــخص می‌شـــود جن پـــازوزو که ریگن، دختربچه آمریکـــایی را تسخیر کرده، همان اهریمنی است که از شرق برخاســته است. در خصـوص منطقه‌ای که شـیطان از آن می‌خـیزد باید اشـاره کـنیم که در جغرافیـای قـدیم در منطقه بابل قـــرار داشـــته اســـت، بـــابلی که در گذشـــته بخشی از امپراطوری ایران وسیع ایران بوده است.

در پس زمینه حضـور پـدر مـارین (مکس فـون سـیدو) در سـرزمین نینـوا همـواره عـده‌ای مشـغول خوانـدن نمـاز هستند.

شر اجنه ایرانی دوباره گریبان آمریکا را گرفت؟

اما اصــرار به طلــوع اجنه اهریمــنی از منطقه شــرق و محدود ایـران پارسی تنها در فیلم جن گـیر تکـرار نشـده است. این مضمون در سال 2014 فیلم «از شر شیطان نجاتمان ده» (Deliver Us From Evil) تکرار شد.

در روایت این فیلم سه سرباز آمریکایی در عراق، بازهم در منطقه قدیم بابل توسط اجنه تسـخیر می‌شـوند و به خـــاک آمریکا بازمی‌گردند و به یـــاران شـــیطان تبـــدیل می‌شوند و دست به اعمال شیطانی بسیاری می‌زنند. در متن اثر به مخاطبـــان این خط القـــایی وجـــود دارد که بخشی از سرزمینی که متعلق به امپراطوری ایران است در محدوده بابـل، سـرزمین طلـوع اجنه و خـیزش بـزرگ شیاطین است. در حقیقت این سکانس زنـدگی ایرانیـان باستان را تنیده با اجنه معرفی کند.

تعلیق اصلی فیلم به نوعی وقایع به نوشته‌های شیطانی تسخیر شده توسط اجنه مرتبط می‌شود کند، تیم مسـخّر شـده توسط شـیطان همه جا نوشـته‌ها را بـرای تسـخیر افراد پخش و پس از انجام مأموریت محو می‌کنند، جالب اینجاست که افراد مسـتعد دین بـاور جـذب این نوشـته‌ها می‌شـــوند، اما پلیسی که خـــداناباور است از این الـــواح شیطانی تأثیری نمی‌گیرد.

نکته جـــالب‌تر این است که در نوشـــتارهایی که در فیلم می‌بیـــــنیم تسخیرشـــــدگان با نوشـــــتارهای پارسی

سانسکریت، سایرین را تسخیر می‌کنند. هدف القایی فیلم این است که پارسیان(ایرانیان) باستان اجنه و نیروهای اهریمنی را از کشور خودشان به سایر کشورهای اجنه می‌فرستند تا زمینه اعمال شیطانی را فراهم کنند.

نخستین جن زرتشتی که از ایران به آمریکا رفت

اما این نگرش اهریمنی به شرق و ایران باستان در فیلم «ارباب آرزوها» نیز دنبال می‌شود. در فیلم ارباب آرزوهای پادشاه ایران در سال 1127 قبل از میلاد، جنی احضار می‌کند تا سه آرزویش را بر آورده کند اما جادوگر دربار پادشاه متوجه حیله جن می‌شود. جن شیطانی قرارست سه آرزوی صاحب خود را برآورده کند، تا به او اجازه داده شود سه برادر خود را در کالبد انسانی ظاهر کند.

وقتی پادشاه ایرانی متوجه این حقه از سوی جن احضار شده می‌شود او را در یک الماس (یاقوت) زندانی می‌کند تا این‌که در سال 1997 با انتقال یک سری اشیا باستانی از ایران، الماس پنهان شده در مجسمه اهورا مزدا به امریکا می‌رود و...

مجسمه اهورا مزدا به یک موزه آمریکایی مشهور می‌رود و طی درگیری نگهبانان با سارقان مجسمه می‌شکند و الماس سرخ از آن خارج می‌شود. الکساندرا دختری از گروه دزدان الماس را لمس می‌کند و جن از آن خارج می‌شود و شروع به کشتار می‌کند.

در واقع همان تم نسبت دادن شر مطلق جنی به سرزمین ایران دوباره در این فیلم تکرار می‌شود تا

نمایشی سینمایی این خط القایی را به مخاطبان دنبالکند که ایران منشا موجودات جنی است و فیلم بر این موضوع تمرکز دارد که الکساندرا از این جن جادویی ایرانی نجات پیدا کند. نیروهای امنیتی و جامعه علمی آمریکایی نمی‌توانند در مقابل این جن واکنشی نشان دهند.

در قسمت سوم فیلم قهرمان فیلم با یاری جستن از میکائیل فرشته الهی که در بدن گرگ جانسون حلول می‌کند به مبارزه با جن میرود که میکائیل خطاب به دایانا میگوید او توانایی کشتن جن را ندارد و تنها کسی او را بیدار کرده یعنی دایانا می‌تواند او را بکشد که در انتها با برگزیده شدن دایانا به عنوان منجی جدید موفق به کشتن جن می‌شود.

البته در قسمت چهارم جن عاشق دخترک مو بلوند فیلم می‌شود و قصد دارد با او ازدواج کندودختر امریکایی متوجه ذات وحشتناک جن ایرانی میشود و با کمک نامزدش او را نابود می‌کند.

برای مقابله با ایران، آمریکایی‌ها از اجنه کمک می‌گیرند؟

با ارجاع به آثاری مثل جن‌گیر و مجموعه ارباب‌آرزوها و شمار فراوانی از سایر آثار سینمایی مثل تایتان‌ها که تجمع اجنه را در شرق تصویر می‌کند طبیعی است که این خط القایی از طریق سینما وارد فرهنگ آمریکایی می‌شود و نسل‌هایی که با این در فرهنگ عامه آمریکایی خو گرفته‌اند، در سمت‌های مهم سیاسی و امنیتی برای مواجه‌های سیاسی، امنیتی و حتی اقتصادی با ایران و

کشورهای شرقی اقدام به استفاده از اجنه و نیروهای فراطبیعی کنند. این نگرش ایدئولوژیک در عامه‌ترین و سرگرم‌کننده‌ترین آثار سینمای‌هالیوود بروز و ظهور پیدا می‌کند. در سال 2016 در یکی از ایدئولوژیک‌ترین آثار ابرقهرمانانه‌هالیوود با عنوان جوخه انتحار این مسئله به وضوح به نمایش گذاشته شد.

در این فیلم شخصیتی به نام دکترمون وجود دارد که با یک جن در ارتباط است و هر وقت که اراده کند می‌تواند به وسیله جن تسخیر شود و اقدام به اعمال جاسوسی کند. در سکانسی از جوخه انتحار در جمع فرماندهان عالی رتبه ارتش آمریکا از او می‌خواهند که اسنادی را از وزارت دفاع ایران سرقت کند و این دکتر مون افسونگر را احضار می‌کند تا اقدام به کار کند.

در تحلیل چنین نمایشی و تعمیم آن به واقعیت، برای مردمی که از فرهنگ عامه آمریکایی در سینما بهره‌می‌برند این مسئله را به عنوان استراتژی در مواجه با شرق می‌پذیرند که مشرق زمین مامن اجنه‌های و نیروهای اهریمنی است و با استفاده چنین ابزاری باید مقابله کرد، آنهم در فیلمی بیشمار ابرقهرمان حضور دارند.

شيطان در آخرالزمان با تمام توان خود ظاهر مي‌شود

مسـئله «سـحر و جـادو» و «اطلاع از غيب به طـرق غيرمعمول» از مسائلي است كه اخـيرا در جامعه مطـرح شـده است. در ادامه بررسي اين موضـوع، بـراي تبـيين دقيق آن به بررسي ديـدگاه و نظر دين، قـرآن و ائمه معصومين كه توسط حجت‌الاسـلام عليرضا پناهيـان ارائه شده مي‌پـردازيم و اينكه آيا اساسا سـحر و جـادو امكـان دارد يا نـه؟ به چه طـريقي ممكن اسـت؟ آيا مجـاز به بكارگيري آن هستيم؟

كاهنان با شـياطين جن مرتبط بودند و اخبـار آينـده را از آن‌ها مي‌گرفتند

كاهنان كساني هستند كه مي‌توانند رضـايت شـياطين را جلب و از علم و قـدرت آن‌ها اسـتفاده كنند. شخصي از امـام صـادق(ع) پرسـيد: اصل كهـانت از چيست و كـاهن چگونه از آن‌چه اتفاق مي‌افتد به مردم خبر مي‌دهند؟

حضـرت فرمودند: مـردم در گذشـته در امـور مشـتبه به كـاهن مراجعه مي‌كردند و كـاهن از امـوري كه اتفـاق مي‌افتاد به مردم خبر مي‌داد و اين از طريق ارتبـاط روح كاهن با شياطين جن بـود كه اخبـار را به قلب آن‌ها وارد مي‌كردنـد؛ زيـرا شـياطين جن از حـوادث ظـاهري كه در «زمين» اتفـاق مي‌افتـد، اطلاع دارند و آن را به كـاهن اطلاع مي‌دهند. (احتجاج طبرسي/2/340)

در آيه 8 و 9 سوره جن آمده است: «اما اخبار آسمان‌ها را استراق سمع كرده و گاهي كلمه‌اي از آن را مي‌شـنيد و چـيزي به آن اضـافه يا كم كـرده و در قلب كـاهن

مي‌انداختند اما پس از رســـول خـــدا (ص) شـــياطين از شنيدن اخبار آسمان‌ها منع شدند.»

هرچه كـــاهني رفتـــارش زشت‌تر مي‌شد ارتبـــاطش با شياطين بيشتر مي‌گرديد

امـــروز شـــياطين جن، به كـــاهن از اخبـــار مـــردم خـــبر مي‌دهند؛ از اين‌كه در چه فكري هســتند و چه مي‌گويند و در دوردست‌ها چه اتفـــاقي افتـــاده اســـت؛ از دزدي كه دزدي كـرده يا قـاتلي كه مـرتكب قتل شـده، يا كسي كه پنهان شده و البته جنيان نـيز مانند انسـان‌ها، راسـتگو و دروغگو دارند.

بعضي از اوقـات وقـتي كاهنـان رفتـار زشت‌تري داشـته باشـند، ارتباطشـان با شـياطين بيشـتر خواهد شـد، مثلا نقل مشـهوري است كه يكي از اين افـراد قـرآني را در لاشه سگي قرار داده و زير خـودش دفن كـرده بـود و به اين وسيله نظر شياطين را جلب كـرده بـود و اخبـاري از آن‌ها دريافت مي‌كرد.

عده‌اي آگاهي از غيب را ناشي از ايمـان به خـدا و لطف او جلوه مي‌دهند

برخي از كاهنان و كساني كه با شياطين ارتباط داشته و از قـدرت آن‌ها اســتفاده مي‌كردنــد، مشــاور بــرخي از حاكمان زمان خود بوده‌اند مانند فرعون كه نسب موسي را به كمك كاهنان به دست آورد و حـدود 20هـزار بچه را كشت تا بلكه موسي را بكشد و دوام پادشاهي خودش را تضـــمين كنـــد، اما بر تقـــدير الهي فـــائق نيامد هميشه اخبـاري از مراجعه انـواع سياسـيون به اين قبيل افـراد وجود داشته است. (غيبت طوسي/167)

ممكن است كســـــاني از اين طريق به آگاهي‌هـــــايي دسترسي پيدا كنند ولي اين را ناشي از ايمـان به خـدا و لطف او جلـــوه دهند و به ظـــاهر خـــود را به گـــونه‌اي خيرخواه نشان دهند كه به سـختي بشـود انحرافشـان را دريافت. اين‌گونه افراد ممكن است هـزاران خـبر درست بدهند تا يك خبر دروغشان باور شود.

اتكا به هر قـــدرت غـــير الهي، هم شـــرك است و هم بدفرجام؛ چه تكيه به ابرقـدرت‌هاي بين‌المللي باشـد، چه تكيه به ثروت باشد، و چه اتكا به قدرت سحر و جـادو. بر اساس سنت الهي كه در روايت آمـده اسـت، اگر انسـان به هر قــدرت غــيرالهي تكيه كنــد، از همــان ناحيه زمين خواهد خورد.

در آخرالزمـان، ترفند شـيطان در اسـتفاده از نيروهـاي غيبي براي فريب انسان‌ها پررنگ‌تر خواهد بود

يكي از قوي‌ترين ترفندهاي شـيطان وادار كـردن انسـان به اتكـاء به نـيروي غيـبي شـيطان مي‌باشد چـون از اين طريق بهتر مي‌تواند انسان‌ها را گمـراه كنـد؛ به‌خصـوص اين‌كه در آخرالزمان نزديك نابوديِ ابليس است و خداوند شيطان را تا هنگام ظهور فرصت داده است پس او تمام سعي و تلاش خـود را بـراي تـأخير ظهـور به كـار خواهد بست. (تفسير عياشي/2/242)

بعد از نــداي امــام زمــان، ابليس نــيز نــدا سر مي‌دهد تا مردم دچار شك شوند

آنقدر در آخرالزمان اين مسائل رونق مي‌گيرد كه وقــتي نداي آسماني به نفع امام زمان(ع) بلند مي‌شود، نعره‌اي

هم از جانب شـيطان شـنيده مي‌شـود كه بعضي‌ها حق و باطل را اشتباه مي‌كنند.

امام صادق(ع) در مورد زمان ظهـور حضـرت و نشـان آن فرمودند: منادي نام قائم را ندا مي‌دهد. پرسيدم: آيا اين نـدا را بعضي مي‌شـنوند يا همـه؟ فرمودند: «همـه؛ هر قـومي به زبـان خـودش مي‌شـنود» پرسـيدم: پس با اين حال، ديگر چه كسي با حضرت مخالفت مي‌كند، در حـالي كه نام او نـدا داده شـده و شـكي در حقـانيت او نيسـت؟ حضـرت فرمودند: ابليس آن‌ها را رها نمي‌كنـد، تا اين‌كه در آخر شب نـداي ديگـري بدهد. پس مـردم دچـار شك مي‌شوند. (كمال‌الدين شيخ صدوق/2/650)

اساساً امتحانات آخرالزمان خيلي عجيب و غريب هستند. در روايـات آمـده است: دوازده نفر ادعـاي ارتبـاط با حضـرت و يا ادعـاي مهـدويت مي‌كنند و هركدامشـان ديگري را تكذيب مي‌كند. (غيبت نعماني/277)

در روايت ديگـري آمـده است: دوازده نفر كه از سـادات نـيز هسـتند خـروج كـرده و ادعـاي مهـدويت مي‌كنند و همگي به خود دعوت مي‌كنند. خداوند هم از اين‌كه چـنين صحنه‌هايي براي امتحان انسان‌ها پيش بيايد ابايي ندارد. (غيبت شيخ طوسي/437)

خبردادن از آينده به كمك شياطين نشان حقانيت نيست، بلكه نوعي شرك است

بر اساس روايات، بعيد نيست كه شـياطين جن و انس به بعضي‌ها خبرهـايي بدهند كه فلان اتفـاق خواهد افتـاد و آن اتفـاق هم بيفتد. بعد هم اين اطلاع را لطف خـدا به خـود تلقي نمايند تا اعتمادها را جلب كنند و ديگـران را

گمـــراه كنند. در آخرالزمـــان بايد خيلي منتظر اين قبيل اتفاق‌ها باشيم؛ اين گونه امور به‌هيچ وجه معياري بـــراي حقانيت نيست.

البته شـــياطين نمي‌توانند هر خـــبري را از آينـــده بدهند به‌ويـژه اين‌كه پس از رسـول خـدا(ص) دست ايشـان از اخبـار قطعيِ آسـماني و تقـديرات الهي به كلي كوتـاه شده، و به اخبار زميـني محـدود شـده است. ضـمن آن‌كه طبق روايات، گاهي اخبار را كم و زيـاد كـرده و يا راست و دروغ را به هم مي‌آميزند و به كاهنـــان مي‌دهنـــد؛ لـــذا برخي خبرهايشان هم دروغ از آب در مي‌آيد.

لعنت ملائكه بر استفاده كنندگان از سحر

كساني‌كه به اين قبيل امور روي مي‌آورند، يعني از امور غيـبي و سـحر و جـادو بـراي رسـيدن به اهـداف خـود اسـتفاده مي‌كننـد، مجازات‌هـاي سـختي را پيش‌خواهند داشت و ملائك خداوند آن‌ها را لعنت خواهند كـــــــــرد؛ همـان‌طور كه رسـول خـدا(ص) كسي را كه از اين روش استفاده كرده بود لعنت كردند.

زني نـزد رسـول خـدا(ص) آمد و گفت: اي رسـول خـدا، همسري دارم كه كمي با من درشتي مي‌كند و من كـاري كـرده‌ام (از كارهـاي سـحر) كه او را بر خـودم نـرم كنم. حضرت فرمودند: اف بر تو! دينت را مكـدر كـردي. ملائك برگزيده خـدا تو را لعنت كنند و سه مرتبه اين را فرمـود. (نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ/ 25)

حكم ساحر مسلمان اعدام است

در روايت ديگر آمده است كه «اگر فرد ساحر، كافر باشد حكمش اعـدام نيسـت، اما اگر از مسـلمانان بـود بايد به قتل برسد چون شرك و جادوگري با هم قـرين هسـتند.» لـذا كـافري كه سـحر مي‌كنـد، سـحر شـعبه‌اي از همـان شركش است و مشـركين در طـول معاهد صـلح در امـان هسـتند، اما مسـلماني كه سـحر كنـد، مانند اين است كه مشرك و مرتد شده است، زيرا سحر نـوعي شـرك است. (علل الشـرائع/2/546)ـ در روايـات ديگر آمـده است كه ساحر كشته مي‌شود، مگر اين‌كه توبه كند.

يكي از اصحاب امام صادق(ع) از حضرت سـؤال كـرد: در منطق ما كسي است (از همين كاهن‌ها) كه مردم وقـتي چيزي را گم مي‌كنند، از او مي‌پرسـند و او خـبر مي‌دهد. آيا ما هم مي‌توانيم از او بپرسيم و كمك بگيريم؟ حضرت در پاسخ او فرمودند: رسول خـدا(ص) فرمودند: هر كس سراغ چـنين افـرادي بـرود و به سـخنش اعتمـاد كنـد، به كتاب خدا كافر شده است. (وسائل الشيعه/17/150)

امـام صـادق(ع) فرمودند: اگر كسي خـودش از شـياطين بـراي غيب‌گـويي كمك بگـيرد يا به كسي كه اين كـار را مي‌كند مراجعه كنـد، از دين رسـول خـدا بـرائت جسـته است. (خصال شيخ صدوق/1/19)

اميرالمؤمنين(ع) نيز يادگيري كم يا زياد سـحر را معـادل كفر و ارتداد و موجب قتل دانستند. حـتي در راه مبـارزه با دشـمن نـيز كمك غـيرالهي را به شـدت رد كـرد. (وسائل‌الشيعه/17/148)

اميرالمؤمنين(ع) وقتي منجمي مي‌خواست براي كمك به پيروزي حضـرت، از طريق علم نجـوم (پيش‌بـني حـوادث

زمیــني از طریق ستاره‌شناسي) به حضــرت مشــورتي بدهد، برخورد بسیار تنـدي با او کردند و خـودش و هر که به مشورت وي اعتماد کند را کافر دانستند!

هنگـامي که مـرد ستاره‌شـناس گفت: «اگر در این زمـان (بــرای جنگ با خــوارج) بــروی مي‌ترسم به مــراد خــود نرسی» حضرت فرمـود: آیا خیـال مي‌کـنی تو مي‌تـوانی ساعتی را نشان دهی که هر کس در آن ساعت سفر کند بلا و بدي از او دور شود و از ساعتی برحـذر داری که هر کس در آن ساعت سفر کند ضرر و زیـان او را در بـرمی گـیرد؟! آن کس که سـخنان تو را تصـدیق کنـد، قـرآن را تکذیب کرده است و برای رسیدن به مطلوب و دفع امور ناخوشایند، از کمك گرفتن از خـدا بی نیـازی نشـان داده است.

حضرت سـپس رو به مـردم کـرد و فرمـود: ای مـردم! از آمــوختن اخــتر شناسی بپرهیزید مگر آن مقــداری که در بیابان یا دریا وسیله راهیابی مي‌شود؛ زیرا اختر شناسی به کهـانت و پیشـگویی مي‌انجامد و اخـترگو مانند کـاهن است، و کاهن چون ساحِر و سـاحر همانند کـافر و کـافر در آتش است؛ (نهج البلاغه/خطبه 79)

الان اگر کسي بخواهد به هر کدام از ما، اخبـاري از غیب بدهــد، و ما تــوجهي به حقــایق نداشــته باشــیم، خیلي دشوار است که بي‌اعتنایي یا پرهیز کـنیم، شـاید بگـوییم غـــنیمت است. انشـــاءا... خـــدا کمك کند و با تأسي به امامان معصـوم به این قبیل امـور و این توانایي‌ها طمع نکنیم، بلکه از راه‌هاي عادي و با اتکـاء و توکل به خداوند و عمل صالح پیش برویم. که فرمـود: «إِنْ يَنْصُـرْكُمُ اللّه

فَلاَ غَــالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْــذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُــرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (آل‌عمران/160)

توهم بازشدن دروازه‌ها و ورود اجنه به این دنیا

عـدد 11 در نمادشناسی فراماسـونری، صهیونیست‌ها و یهودیان ارتدوکس، نماد دو ستون دروازه "معبدسلیمان" (هیکل) در بیت‌المقـــدس است که یکی به رنگ ســـرخ و دیگـری به رنگ سـفید است و در همه کلوب‌ها و لژهـای فراماسونری وجود دارد که مهم‌ترین نمـود آن، برج‌هـای مرکز تجـارت جهـانی نیویـورک بـود، و 11 سـتون افقی سـفید و سـرخ پـرچم آمریکا که با دو سـتون سـرخ رنگ محصور شده نیز برگرفته از تقدس همان دو ستون معبد سلیمان و رنگ آن‌هاست.

اعـداد 11 و 9 مانند عـدد 33، مقـدس‌ترین نمـاد فرقه تصـوف یهـودی (کابـالا) به شـمار می‌آید. حـرف K، نـیز یازدهمین حرف از حروف الفبای انگلیسی است که خـود واژه "کابــالا" نــیز با آن آغــاز می‌شــود. همچــنین نمــاد دروازه ورودی جنیـــــان به دنیـــــای انسان‌هاست که در بسیاری از فیلم‌های‌هالیوودی نیز به چشم می‌آید.

محققان معتقدند یکی از اسرار انتخاب تاریخ 11/9 سال 2001 میلادی بـرای عملیـات تروریسـتی 11سـپتامبر از سـوی وابسـتگان اسـتکبار جهـانی همین تقـدس بـوده و همچنین انتخاب تاریخ 9/11/2011 برای انتشار نخسـتین گـزارش دروغین آژانس بین‌المللی انـرژی اتمی دربـاره تسـلیحاتی‌بودن برنامه هسـته‌ای کشـورمان که گرچه به ظاهر منطبق بر برنامه روتین شورای حکام آژانس است اما از سوی دیگر، فراهم‌کننده زمینه تقابل‌هـای بعـدی با جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌آید، از تقدس اعـداد

11 و 9 در نـزد سـردمداران صهیونیسم جهـانی نشـأت می‌گیرد.

11/11 در آیینه تاریخ

عملیات تروریستی بـزرگی که 911 روز پس از عملیـات 11/9 سال 2001 نیویورک، در پایتخت اسـپانیا رخ داد و همچـــنین عملیـــات تروریســـتی بـــزرگی که در تـــاریخ 11/11/2005 میلادی در هتل "رادیســـون ســـاس" در پـــایتخت اردن انجـــام شد و طی آن صـــدها نفر از جمله مصطفی عقاد، کارگردان مشهور جهان اسلام، کشـــته و زخمی شـدند نـیز بر اسـاس برنـامه‌ریزی صهیونیست‌ها انجام گرفت.

همچنین مصوبه شماره 3379 سـازمان ملل که در سـال 1975 به تصویب رسید و بر "نـژاد برتر" بـودن یهودیـان صـحه گذاشت و صهیونیسم را یک "نـژاد" تلقی کـرد در تاریخ 11/11 به تصویب رسید ونخستین توافقنامه رژیم صهیونیســتی با یک کشــور اســلامی یعــنی مصر پس از آتش بس سال

1949 میلادی نـیز در تـاریخ 11/11/1973 منعقد شد که بــاعث توقف درگــیری نظــامی مصــری‌ها با ارتش رژیم صهیونیستی در منطقه مابین کانال سـوئز و قـاهره شد و زمینه ســاز توافقــات بعــدی از جمله کمپ دیوید بین تل‌آویو و قاهره گردید.

در یازدهمین ساعت یازدهمین روز یـازدهمین مـاه سـال 1918 میلادی، یک پیمـان صـلح مـوقت میـان آلمـان و متفقین امضا شد که به آتش بس جنگ جهانی اول تبدیل شد.در روز یــازدهم مــاه یــازدهم (نوامــبر) 1919 روز

"متارکه جنگ" بـرای نخسـتین بـار گـرامی داشـته شد. کنگره آمریکا در سال 1954 میلادی، نـام "متارکه جنگ" را به "کهنه سرباز" یا همان "رزمندگان سابق" تغیـیر داد تا بدین وسـیله فعالیت‌هـای کهنه سـربازان آمریکـایی در هرجا و هر زمان که بوده مورد تقدیر قرار گیرد.

این روز در اسـترالیا نـیز در آغـاز "متارکه جنگ" نـام داشت. هم‌اکنون نـیز در روز 11 نوامـبر هر سـال، رأس ساعت 11 پیش از ظهر، همه مردم استرالیا، یک دقیقه برای صلح، سکوت می‌کنند.

اما در کانـادا، این روز یـاد و خـاطره همه کشته‌شـدگان جنگ جهـانی اول گـرامی داشـته می‌شـود. بسـیاری از خادمان کلیسـاها، بند چهـارم "چکـامه‌ای در یـادآوری" را می‌خوانند.

تقدس یا خرافات؟تاریخ 11/11/11 همچنین به دلیل سه بار تکرار عدد 11 برای اوانجلیست‌های صهیون‌مسـیحی، جذابیت عجیبی دارد و آن را منطبق بر هماهنگی یهودیت و مسـیحیت یعـنی تطبـییق دروازه‌هـای معبد سـلیمان با اقـانیم ثلاثه و نـیز اهـرام ثلاثه به عنـوان نمـاد اصـلی ماسون‌ها کرده‌اند.

فراماسونرها و صهیونیست‌ها معتقدند شیاطین و اجنه

از بین دو ستون، به ملک سلیمان نازل می‌شده اند

تقـدس دروغین 11 نوامـبر 2011 (11.11.11)ـ پس از شـروع هـزاره جدیـد، بیشـتر بر سر زبـان فرقه‌هـای انحرافی افتاد. برخی از آن‌ها این تـاریخ را برخـوردار از یک "منطق و اساس قـوی" و بـرخی، یک "پدیـده عـادی"

می‌دانند. بـــرخی دیگر هم در جست‌وجوی معنایـــابی و تأویل این‌گونه تاریخ‌ها هستند و بســیاری هم به هیچ‌وجه چنین خرافاتی را نمی‌پذیرند.

ممکن است هنوز برخی افـراد سـاده‌باور، گمـان کنند که این تاریخ‌های مرموز و رمزآلود، نشـانه اتفـاقی عجیب و بزرگ هستند اما دیدیم که بسیاری از همین خرافه‌گرایان که پیش از این در لحظه تحویل ســـال میلادی در آغـــاز هــزاره (ســال 2000 میلادی) در میــدان‌های مرکــزی پایتخت‌هــای کشــورهای غــربی در مقابل نمایشــگرهای بزرگ، منتظر پایان تاریخ و انهـدام جهـان و روز قیـامت بودند، کاری از پیش نبردند و البته نباید حادثه‌سازی برای مسـتندکردن چـنین خرافـاتی را از سـوی دشـمن نادیـده انگاشت.

باید دانست که بســـیاری از این دست پیشـــگویی‌ها، به علت بطور خاص قرار گـرفتن اعـداد مشـابه در کنـار هم بــوده و جــذابیت این تــرکیب است که مــوجب می‌شــود "دسـتان مرمـوز شـیطان‌های خرافه‌گـرا" دنیا را مسـخر شایعات خود کنند.

اصـــولاً باید دانست که اعـــداد مرتبط با ســـال‌ها، هیچ اصالت ذاتی ندارند زیرا می‌توان روز تولد حضرت مسـیح علیه السلام، با مبناهای تـاریخی متفـاوتی مانند شمسی و قمری و غیره، محاسبه کرد که هر کـدام منطقه با روز و عــددی جداگانه خواهد شــد، همــان گونه که ســال‌های شمسی یا قمری و اعـداد آن‌هـا، ویـژگی چنـدان عجیـبی نداشته و ندارند.

مناسک شیطانی 11.11

در تاریخ 11 ژانویه 1992 میلادی، گروه‌های مختلفی از ماســون‌ها و یهودی‌ها از قومیت‌ها و مــذاهب مختلف از 40 کشور جهان، برای انجام یک مناسک ویـژه شـیطانی که به فعال‌سازی دروازه ورودی 11:11 می‌انجامید، دور هم جمع شدند.

صحنه آغاز مناسک شیطانی ماســون‌های صهیونیست در کنار اهرام سه گانه مصر

آن‌ها بـــرای مـــوفقیت در این کـــار به طـــور کـــاملاً زمان‌بندی‌شـــده و در نقـــاط مختلف جهـــان که دو بخش اصلی آن را اهرام ثلاثه جـیزه در مصر و منطقه "کـوپین اســتون" در نیوزلند تشـکیل داده بـود، شـروع به انجـام حرکات و رقص‌های ویـژه کردند که 38 ساعت به طـول انجامید. نتیجه این کـــــــــار، در هم آمیختن دو نقطه‌ی گردابی با انرژی زیاد و باز شدن نخسـتین دروازه 11:11 بود.

عکسی از انرژی ادعـایی ایجادشـده توسط فرقه 11:11 موسوم به "سامارا" در کنار اهرام

این رقص‌ها کـــاملاً متـــأثر از فرقه کابالاست که طی آن خـدایان باسـتانی مصر مانند "ایسـیس"، "اوسـیریس" و "هوروس" پرستش می‌شوند.

به گفته ســـازمان‌دهندگان فراماســـونر این برنامه که تا کنـــون در 10 نقطه جهـــان از جمله آمریکـــا، مکزیـــک، اندونزی، هند، مصر، ایرلند، اسپانیا، اسـلوونی، اسـترالیا و اکوادور انجام شده است، این رقص در قالب دو دایـره متداخل و با رسم مندل پیرامون رقاصان انجام می‌شـود که افراد تشکیل‌دهنده دایـره کـوچک‌تر، هنگـام رقص، رو

به بـیرون و افـراد دایـره بزرگـتر، رو به مرکز دایـره به رقص می‌پردازند و بدین‌ترتیب با نوعی تمرکز مخصـوص و توسل به قـدرت‌های شـیطانی، اسـتوانه‌ای از انـرژی منفی تشکیل می‌دهند که نیمی از این اسـتوانه در داخل زمین است و نیمی از آن از سـطح زمین تا نقطه مقابل آن، ارتفاع دارد.

تصویری از انرژی (سامارا) مورد ادعـای فرقه انحـرافی برای نزول موجودات غیر ارگانیک به کره زمین

به ادعای این افراد، پس از انجـام این مناسک شـیطانی، موجودات غیر ارگانیک از جمله شیاطین و اجنه، از داخل این سـیلندر، به سـمت زمین کشـیده شـده و راه بـرای ورود انسان‌ها به دوره اصلی آخرالزمـان و همنشـینی با شیاطین، باز می‌شود.

صـــحنه‌ای از مناسک شـــیطانی فرقه ماســـون‌های صهیونیست برای تمسک به شیاطین

این افـراد بعد از اجـرای نخسـتین مناسک خـود در سـال 92، شـروع به بـاز کـردن دروازه‌هـای دیگر 11:11 در سرتاسر نقاط انرژی زمین کرده‌اند و عقیـده دارند که تا کنـون از 11 دروازه، موفق به بـاز کـرن 10 تـای آن شده‌اند و قـرار است روز جمعه 11 نوامـبر 2011 رأس ساعت 11:11، آخرین دروازه را برای مدتی محـدود بـاز کنند تا موجودات دخانی برای رقم زدن حوادث غیرعـادی مربوط به آخرین سـال منتهی به آخرالزمـان در دسـامبر 2012 میلادی بطور مستقیم در سـطح کـره زمین، وارد عمل شوند!

به ادعای معتقدان به این فرقه شیطانی،- پناه بر خدا- تا سال آینـده، حـاکمیت خـدا بر دنیا خاتمه یافته و با نـزول دجال ضدمسیح، حاکمیت شیطان بر زمین فـراهم خواهد شد و رأس هــرم نــاقص را تکمیل خواهد کــرد تا زمینه برای تکمیل آزادی‌های مادی، دنیوی، سیاسی، اقتصادی، فــرهنگی و اخلاقی و در یک کلام، مقابله با دین، بطــور کامل فراهم گردد.

عدد 11 از دید ریاضی

تــاریخ 11 اکتــبر دارای یک نظــام عــددی دو واحــدی بر اساس صفر و یک است (111110)ـ که معـادل اعشـاری 62 در سال 2010 و معادل اعشاری 63 در سال 2011 را در خود دارد.

عدد 11، در آیین کابـالا و فراماسـونری، مظهر شـدت و پیکــار و پشــتکار است. در کتــاب "ودا" آمــده است: "ای خــدایانی که در آســمان، 11 تن، در زمین 11 تن و در میان زمین و هوا به تعداد 11 نفر در خوشبختی جاویدان به سر می‌برید! قربانی ما را بپذیرید.

این قربانی، معمولاً انسان یا انسان‌هایی هستند که باید در مقابل یکی از بت‌ها (معمـــــــــــولاً بت جغد) توسط سـردمداران فراماسـونری، ذبح و کشـته شـوند که فیلم یکی از این آیین‌ها که در آمریکا و با حضـــور مقامـــات بلندپایه از دولت و کنگره آمریکا انجام شد، موجود است.

در فراماسونری، عرض حمایل استاد لـژ، 11 سـانتی‌متر است که شامل مجموع ستارگان پنج پر و شش پر است. در جه 33 فراماسونری نیز حاصل‌ضرب درجـات سه‌گانه اصلی بدوی در عدد 11 است.

شماره 11 در ریاضی نیز دارای چند ویژگی است. یعنی میان شش رقم نخست از دو سوی جای دارد. خاصیت این عدد در این است که با قرار گرفتن در میان دو یا سه سری از سیر صعودی و نزولی ارقام، نتیجه‌ای برابر می‌دهد. در مثال‌های زیر همه چیز مشهود است:

حالت دو رقمی: 11*11=121

حالت شش رقمی: 111111*111111= 12345654321

حالت 9 رقمی: 111111111*111111111= 12345678987654321

در همه این حالات، باز هم دو عدد 1 در ابتدا و انتهای تمام ارقام خودنمایی می‌کند که نماد ستون‌های دو سوی دروازه معبد است که به نوعی، تمامی اعداد و رموز را به طور مستقیم و معکوس، در میان خود دارد.

پیشگویی‌های وبگاه‌های دو هزار و دوازدهیطبق ادعای پایگاه‌های اینترنتی ویژه پیشگویی‌های مربوط به سال 2012 میلادی، ستاره دنباله‌دار "النین" در تاریخ 11 نوامبر 2011 از کنار زمین می‌گذرد و سیاره کوچک "یو 55" نیز به شرق آسیا برخورد می‌کند!

بر این اساس، همطرازی کامل "النین"، "زمین"، "مشتری" و "زهره"، موجب می‌شود که زمین از مسیر النین گذشته تا جایی که النین با حجم عظیمی از خاک و صخره به زمین برخورد می‌کند و باران آتش بر زمین می‌بارد. طبق این ادعا، این رخداد مهیب، در تاریخ 11 نوامبر 2011 به وقوع می‌پیوندد!

این وبگاه‌ها می‌افزایند: سـرخی افق آسـمان پس از این واقعه، ناشی از گاز متان "الـنین" خواهد بـود. به ادعـای این فرقه‌ها، آتشفشان "یلو استون" یا همان "زردسنگ" واقع در ایالت وایومینگ آمریکا، پس از 600 هزار سـال خاموشی، در این روز شروع به فـوران کـرده و تا هشت روز به فـــــوران ادامه می‌دهد که بر اثر آن، بخشی از مغرب زمین، خسف خواهد شد و دو سـوم کشـور آمریکا نیز از بین خواهد رفت!

این سایت‌ها، سپس این وقایع را به خاورمیانه ربط داده و مـدعی می‌شـوند که در نوامـبر 2011 میلادی (مـاه جاری)، کشور سوریه توسط ارتش اردن اشغال می‌شود و سـپس در ژانویه 2012 میـان ترکیه و اردن در منطقه شمال شرقی سوریه جنگی مهیب در می‌گیرد!

این وبگاه‌ها همچنین ادعا می‌کنند که شاه سعودی نیز در نوامـبر 2011 میلادی (ظـرف 20 روز آینـده!) کشـته می‌شـود و جنگ بر سر حکـومت، میـان شـاهزاده‌های سعودی شکل می‌گیرد!

همچنین به ادعای این رسـانه‌ها، پس از خـروج نظامیـان آمریکایی از عراق، اردن، خاک عراق را به تصرف خود در خواهد آورد. در مـارس سـال 2012 نـیز بخشی از نیروهای لشگر شخصی به نام "سـفیانی" در نقطه‌ای از زمین، خسف می‌شـــوند (به داخل زمین کشـــیده می‌شـوند). این محل جـایی میـان مکه و مدینه به نـام "بیداء" (در چند کیلومتری مسجد شـجره در حومه مدینه) است و در پایـان، مسـیح موعـود در پـاییز 2012 میلادی ظهور می‌کند.

این سایت‌ها همچنین مدعی هستند که "شـائول موفـاز" در تاریخ 28 نوامبر 2011 میلادی، نخست‌وزیر اسرائیل خواهد شد و پس از آن، زلـزله‌ای در شـمال اسـرائیل و سـوریه رخ خواهد داد که در پی آن دریاچه "کیـنرت" خشک خواهد شد و "موفـاز" پس از 420 روز حکمـرانی در تـاریخ 21 دسـامبر 2012 میلادی و پس از ظهـور مسـیح، در بیت المقـدس به دست او کشـته خواهد شد! این سـایت‌ها معتقدند که این تاریخ‌ها را از تقـویم "مایا"ها استخراج کرده‌اند و با آن تطابق کامل دارد.

دوره گرگ و ساعت گرگ

القاب بسیاری را به 2011 نسـبت داده اند: دوره گـرگ، ساعت گرگ، 1، 1، 111، 1111، 11111 و 111111 که همگی از کتاب مکاشفات یوحنا استخراج شده است.

پایگـاه اینترنـتی "فراتر از رازهـای مهم" ادعا می‌کند که سـال 2011 میلادی، به معنـای 111 سـالگی همه انسان‌هاست؛ بـدین معنا که اگر شـما سـال 1900 را از سال تولد خود کم کنید و سن خود را به آن اضافه نمایید دقیقا عدد 111 برای سن شما به وجود می‌آید.

مثال: 1971-1900 +ـ 40 سن شما در این سـال: 111 سالگی

از سوی دیگر، 1+1+1 (111)ـ می‌شود 3 که به معنـای مجمـوع 3 بـرای سن 111 سـالگی است. سـاعت گـرگ 3:00 می‌باشد که با جمع بـالا کـاملاً برابر است. این گزارش‌ها در ادامه به سخنی از "اینگمار بـرگمن" اشـاره می‌کنند:

"آن ساعتی است که غالب مردمان می‌میرند. زمـانی که خـــواب در عمیق‌تـــرین درجه خـــود باشد. کابوس‌ها واقعی‌تـــرین شـــکل را به خـــود می‌گیرند. ســـاعتی که بیخوابان در دهشتناک‌ترین ترس فرو می‌روند. زمانی که ارواح و شیاطین بسیار قدرتمند می‌شوند".

و در ادامه دوباره می‌آورد:

از آن‌جا که همه مردمان، در این زمـان 111 سـال دارند باید با آغـاز "سـاعت گـرگ" دیـدار کنند. سـاعتی که سه رقم مشابه 1، در یک ردیف قرار می‌گیرند.

سـپس به "قفل‌هـای شش‌گانه" فصل مکاشـفات انجیل اشاره می‌کند:

"آنگاه که قفل‌هـای شش‌گانه را بـاز کـرد او را مشـاهده کـردم. خورشـید چونـان خـرمن، سیاه‌گیسو شد. مـاه به رنگ خـــون گردید. ســـتاره‌های آســـمان به زمین فـــرو افتادند. زمـــانی که درخت انجـــیر، بـــار خـــود را با لـــرزه تکانید. آنگاه که آسمان چونـان طومـاری در خـود پیچید و تمامی کوه‌ها و سرزمین‌ها جابجا شدند".

"وآنگاه مردان بزرگ، پادشـاهان، سـرداران، ثروتمنـدان، پهلوانـــــان و آزادمـــــردان، خـــــود را در دامن کوه‌ها و صـخره‌های عظیم پنهـان کردند و خطـاب به آن‌ها گفتند: بر ما نازل شـوید و ما را از دیـده "او" پنهـان دارید. "او" که بر اورنگ شـاهی نشسـته است. براسـتی چه کس را یارای مقابله در «روز خشم و غضب او» بود؟"

این وبگـــاه در ادامه می‌افزاید: بنـــابراین "قفل‌هـــای ششـگانه" خـبر از وقـوع زلـزله‌ای عظیم پیش از "روز مجازات" می‌دهند.

"فراتر از رازهـــــــــای مهم" در ادامه می‌آورد: بیایید تاریخ‌هـای بین 2011.1.10 تا 2011.11.11 را بررسی کنیم:

2011.03.09: موج نهم تقویم "مایا" آغاز می‌شـود. 13 (عدد نحس) دوره 18 روزه به موج نهم اشاره دارند.

2011.03.11: زلزله ژاپن که ترتیب عـدد 1 را می‌تـوان دید.

2001.10.1: سرانجام ساعت گرگ فـرا رسـید. مجمـوع کل ارقـام این تـاریخ می‌شـود 6 (اشـاره به قفل‌هـای شش‌گانه).

2011.10.11: موج نهم تقویم "مایا" فرا می‌رسد.

2011.11.01: 4 عدد 1 پشت سر هم قـرار می‌گیرند و مجموع ارقام می‌شود 7.

2011.11.10: 5 عـدد 1 پشت هم قـرار می‌گیرند که مجموع‌شان می‌شود 7.

2011.11.11: 6 عـدد 1 پشت هم قـرار می‌گیرند. این «تاریخ نهایی» است که مجموع آن می‌شود 8.

نتیجه این‌که مجمـــوع روزهـــای بین 2011.1.10 تا 2011.11.11 می‌شود 42 روز یعنی دقیقاً شش هفته. بنابراین ما تـاریخ 2011.1.10 را داریم که مجمـوع آن 6 می‌شود. هفته‌های فاجعه‌بار، شش است و تـاریخ نهـایی

یعنی 2011.11.11 هم 6 بار عدد 1 را در یک ردیف دارد. که مجمـوع این سه 6 می‌شـود 666 یعـنی بازکننـده "قفل‌های شش‌گانه".

این سایت با اشـاره به این اسـتدلالات شخصـی، تأکید بر صحیح بودن فرض‌های خود دارد.

نظریه دانشمندان درباره برخورد سیارک‌ها با زمین

بـــرخی کارشناســـان زمینشناسی در غـــرب معتقدند که برخورد یک سیاره کوچک با زمین می‌تواند موجب انفجار چهـار هـزار مگا تـنی و زلزله هفت ریشـتری در اعمـاق اقیـانوس شـود که در نهـایت مـوجب پیـدایش سـونامی بسـیار عظیم با ارتفـاع 70 فـوت و سـرعت 60 مایل می‌شود.

به نوشته "سـاینس‌دیلی"، یکی از کارشناسـان "ناسا" به نـــام "جی ملـــوش" معتقد است که این ســـیاره بـــرای نخستین بار در سال 2005 میلادی رؤیت و شناخته شد و نزدیکترین فاصـله آن با زمین به 201 هـزار مایل خواهد رسید و از میان زمین و مـاه عبـور خواهد کـرد. نـام این سیاره را به علت این‌که در سـال 2005 میلادی شـناخته شده است، "یو 55" گذاشته‌اند.

نظریه عملی می‌گوید در صـورت برخـورد این سـیاره با زمین، موج انفجار جوی، زلزلـه، سـونامی بسـیار عظیم، گسـترش پرتـاب شهاب‌سـنگ‌ها، فـرا گرفته شـدن زمین توسط غبارهای وسیع، آتشفشان‌های مختلف و افـزایش دمای هوای کـره زمین تا بـالای 60 درجه سـانتی‌گراد به وجود می‌آید.

طبق نظر ناسا، آخرین بار سیاره‌ای با این اندازه در سال 1976 میلادی به زمین نزدیک شد و اگر قرار باشد بار دیگر چنین اندازه‌ای از سیاره به زمین نزدیک شود در سال 2028 میلادی خواهد بود.

"ملوش" از فعال‌شدن 20 دهانه آتشفشانی مختلف در زمین در صورت برخورد سیاره‌ای اینچنینی سخن به میان آورده و به چند نمونه اشاره می‌کند: "وتومکا" در آلاباما، "راک الم" در ویسکانسن، دهانه عظیم "بوسوم وی" در غنا (با عمر یک میلیون سال)، و "ژامانستین" در قزاقستان (با عمر 900 هزار سال).

وی معتقد است که برخورد چنین سیاره‌هایی با زمین، هر یکصد هزار سال یک بار رخ می‌دهد. در نتیجه احتمال برخورد سیاره‌ای چون "یو 55" با زمین برای یکصد سال بعد، فقط یک درصد است.

"ملوش" می‌افزاید که آپوفیس که دارای اندازه مشابه با "یو 55" است و بزرگترین تهدید برخورد با زمین محسوب می‌شود، در سال 2036 میلادی، بخت بسیار کمی برای برخورد با زمین دارد.

وی یکی از نویسندگان گزارش وسیع "محافظت از سیاره زمین" در سال 2010 میلادی نیز هست.

ساخت فیلم 11.11.11داستان این فیلم که رأس ساعت 11 در سینماهای آمریکا اکران خواهد شد، بر تاریخ 11-11-11 تمرکز دارد و این‌که در ساعت 11:11، نوعی دروازه آسمانی باز خواهد شد و موجوداتی شیطانی، برای 49 دقیقه پا به این جهان خواهند گذاشت. همچنین در آخرین اطلاعات افشاشده از این فیلم، نقش اول آن

یک نویسنده معروف آمریکایی به نام Joseph Crone است که بعد از مرگ همسر و فرزندش، برای دیدار با برادرش، به مکانی در بارسلونای اسپانیا سفر می‌کند، ولی پس از مدتی اتفاقات عجیبی برایش می‌افتد و عدد 11 مرتباً در این اتفاقات تکرار می‌شود. او متوجه می‌شود که این عدد معنای عجیب و مخوفی در خود دارد و تاریخ 11-11-11 فقط یک تاریخ معمولی نیست، بلکه یک اعلام خطر برای تمامی انسان‌هاست!

پوستر فیلم 11/11/11 که روز جمعه در سینماهای آمریکا اکران می‌شود

با وجود این‌ها کارگردان آن می‌گوید که دلیل او از استفاده از این عدد، روشی جدید برای ترساندن بینندگان است ولی معلوم است که آن‌ها علاوه بر هدف ترساندن مردم از عدد 11 و از این تاریخ، هدف‌های دیگری نیز در سر دارند، آن‌ها می‌خواهند که مردم بیشتر با این عدد آشنا شوند و معنای واقعی و مقدس بودن آن را باور کنند.

جالب اینجاست که اساس ساخت فیلم نیز برپایه خرافه بوده است، مثلاً سازنده آن Wayan Rice می‌گوید که وقتی فهمید این تاریخ با روز جمعه همزمان است تصمیم به ساخت آن گرفت و کارگردان آن Lynn Bousman وقتی فهمید عدد 11 در تاریخ تولد وی (11 ژانویه 1979 میلادی) نیز وجود دارد، قرارداد را امضا کرد.

هم‌اکنـون در سـایت اصـلی این فیلم، بخشی وجـود دارد که افـراد می‌توانند خـاطراتی را که با عـدد 11 یا همـان زمان 11:11 داشته‌اند، به اشتراک بگذارند.

اکنون باید تا پایان روز جمعه (20/8/1390)، منتظر ماند و دید که آیا این خیالبافی‌ها در ســطح خرافــات بــاقی خواهند ماند یا اولیای شیطان، قصد عملی‌کردن توهمات خود را خواهند داشت.

عالم دخان؛ نزدیک شدن عوالم

در سال‌های قبل از ظهور و در اوج بروز شبهات، فتنه‌ها و آلودگی‌های آخرالزّمانی، در اثر فراخوان گسترده انسان‌ها، بسیاری از دیوارهای حائل میان عوالم انسانی و سایر موجودات، مانند اجنّه برداشته شده و دست آن‌ها در دخل و تصرّف در امور انسان‌ها باز و بازتر می‌شود. در آن هنگام، فرمانده و آمر اصلی، موجوداتی نادیدنی هستند که حکم خود را جاری می‌سازند، جدل می‌آفرینند، مردمان را به گناه و هتک حرمت تشویق کرده و مسیر را برایشان هموار می‌سازند. آنان خبائث و زشتی‌ها را زیبا جلوه می‌دهند، از عمل خیر ممانعت می‌کنند، آتش فتنه‌ها را شعله ور ساخته و باعث بروز انواع و اقسام جرم‌ها و جنایت‌ها در میان مردم می‌شوند. وضعیتی که امروزه به گونه‌های مختلف، شاهد و ناظرش هستیم.

در سال‌های قبل از ظهور و در اوج بروز شبهات، فتنه‌ها و آلودگی‌های آخرالزّمانی، در اثر فراخوان گسترده انسان‌ها، بسیاری از دیوارهای حائل میان عوالم انسانی و سایر موجودات، مانند اجنّه برداشته شده و دست آن‌ها در دخل و تصرّف در امور انسان‌ها باز و بازتر می‌شود. در آن هنگام، فرمانده و آمر اصلی، موجوداتی نادیدنی هستند که حکم خود را جاری می‌سازند، جدل می‌آفرینند، مردمان را به گناه و هتک حرمت تشویق کرده و مسیر را برایشان هموار می‌سازند. آنان خبائث و زشتی‌ها را زیبا جلوه می‌دهند، از عمل خیر ممانعت می‌کنند، آتش فتنه‌ها را شعله ور ساخته و باعث بروز انواع و اقسام جرم‌ها و جنایت‌ها در

میان مردم می‌شوند. وضعیتی که امروزه به گونه‌های مختلف، شاهد و ناظرش هستیم.

کلمه شیطان، به دو معنی به کار رفته است، یکی معنوی لغوی است.

شیطان، از «شَطَن» و «شاطن» گرفته شده و هر دو به معنی پلید، خبیث، پست و موجودی سرکش، متمرّد و نافرمان به کار برده می‌شود. به عبارت دیگر، به هر چیز مرموز، موذی و آزاردهنده، شیطان گفته می‌شود. این کلمه همچنین به معنی منحرف کننده، یاغی و طاغی، شریر و شرارت کننده، دور بودن و دور شدن از حقّ و حقیقت، دور شدن از رحمت و مغفرت الهی، بدخوی و سخت دل، بدجنس، هلاک کننده و هلاک شونده نیز آمده است.

این معانی و صفات در هر موجودی از انسان یا جنّ و حتّی حیوانات باشد، از مصادیق شیطان است؛ امّا در معنی اصطلاحی، همچنان که متبادر به ذهن عموم مردم می‌شود، شیطان همان ملعون و متمرّدی است که بر آدم(ع) سجده نکرد و از درگاه الهی رانده شد.

در برخی روایات، نام اصلی ابلیس، حارث (حرث) بوده است که به دلیل داشتن عبادت طولانی، او را عزازیل، یعنی عزیز خدا خطاب می‌کردند. وی پس از عُجب، ابلیس نامیده شد و پس از امتناع از سجده و رانده شدن از درگاه الهی، شیطان نام گرفت.

آیات بسیاری از قرآن کریم درباره معامله شیطان با انسان، گفت وگو می‌کند.

از میان انسان‌ها، بعضی بدون هیچ علم و دانشی درباره خداوند و آفرینش هستی به مجادله می‌پردازند.

«وَ مِنَ النَّاسِ مَن یجَـادِلُ فِی اللـهِ بِغَـیرِ عِلْمٍ وَ یتَّبِـعُ کـلَّ شَیطَانٍ مَّرِیدٍ؛1

و بـرخی از مـردم دربـاره خـدا، بـدون هیچ علمی مجادله می‌کنند و از هر شیطان سرکشی، پیروی می‌نمایند.»

گاه شـیطان در پوسـتین خلق روزگـار افتـاده، در هنگـام قرار گرفتن آن‌ها بر سر دو راهی انتخـاب حق یا باطـل، تردید ایجاد کرده، آنان را به مسـیر باطل سـوق می‌دهد. قرآن در این باره می‌فرماید:

«قُـلْ أَنَـدْعُو مِن دُونِ اللـهِ مَا لاَ ینفَعُنَا وَلاَ یضُـرُّنَا وَ نُـرَدُّ عَلَی أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللهُ کالَّذِی اسْـتَهْوَتْهُ الشَّـیاطِینُ فِی الأَرْضِ حَیرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ یدْعُونَهُ إِلَی الْهُدَی ائْتِنَا قُـلْ إِنَّ هُدَی اللهِ هُوَ الْهُدَیَ وَ أُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ؛2

بگو آیا به جای خدا چـیزی را بخـوانیم که نه سـودی به ما می‌رساند و نه زیانی و آیا پس از این‌که خدا ما را هدایت کرده، از عقیده خود بازگردیم، مانند کسی که شـیطان‌ها او را در بیابـان از راه به در برده‌اند و حـیران [بر جـای مانـده] اسـت، بـرای او یـارانی است که وی را به سـوی هدایت می‌خوانند که به سوی ما بیا. بگو هـدایت خداست که هـدایت [واقعی] است و دسـتور یافته ایم که تسـلیم پروردگار جهانیان باشیم.»

دامنه این تردیدافکنی و شبهه پراکنی، گـاه انسـان را به وادی حرام خوری، ربا، زنا و... می‌غلتاند.

مصـداق این قبیل تردید و شـبهه در حـال حاضـر، بـازار بزرگ معاملات و مناسبات اقتصـادی همه سـرزمین‌ها را فرا گرفته است. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«الَّذِینَ یـــأْکلُونَ الرِّبَا لاَ یقُومُـــونَ إِلاَّ کمَا یقُـــومُ الَّذِی یتَخَبَّطُهُ الشَّیطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِک بِـأَنَّهُمْ قَـالُواْ إِنَّمَا الْبَیـعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللهُ الْبَیعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَن جَاءهُ مَوْعِظَـةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانتَهَىَ فَلَهُ مَا سَلَفَ...؛3

کسـانی که ربا می‌خورنـد، (از گـور) بـرنمی خیزنـد؛ مگر مانند برخاسـتن کسی که شـیطان بر اثر تمـاس، آشـفته سرش کرده است. این بدان سـبب است که آنـان گفتند: (داد و ستد صرفاً مانند رباست.) و حـال آن‌که خـدا داد و ستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است. پس، هر کس، اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسـید و (از ربـاخواری) باز ایستاد، آنچه گذشته، از آنِ اوست.»

مصـادیق عمل شـیطان و نیروهـایش با انسـان در قـرآن فراوان است.

از واقعه دخـان، یعـنی برداشـته شـدن پرده‌هـای میـان عوالم و باز شدن بیش از پیش دست نیروهـای خـبیث بر انسان‌ها با عنوان «عالم دخان» یاد می‌شود.

بَحرانی واقعه دخان را در فیلم «ملک سلیمان» به خوبی نشان داده بود. آن هنگام که نیروهای شیطانی مـردم را مـورد هجمه قـرار داده و مبتلای به جنـون، خـیره سـری، جنایت و جرم کردند. در آن هنگامه، حضـرت سـلیمان(ع) بر جمله آن نیروها فائق آمـد، اخبـار بسـیاری وجـود دارد که حاکی از باز شدن دست این نیروها بر عـالم انسـانی در سال‌های قبل از ظهور می‌کند. در آن شرایط، ظلم و

ستم به شدیدترین وجه میان مردم جاری می‌شود؛ چنـان که بیان می‌شود:

«ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کسَبَتْ أَیدِی النَّاس؛ 4

به سـبب آنچه دست‌های مـردم فـراهم آورده، فسـاد در خشکی و دریا نمودار شده است.»

مملـوّ شـدن زمین از ظلم و جـور در سـال‌های قبل از ظهور، به این بخش از حیات انسان‌ها در زمین، یعـنی در وقت وقوع «دخـان» و بـاز شـدن دست نیروهـای خـبیث شیطانی نیز مربوط می‌شود.

درباره مراتب ارتباط، حضـور و میـدان عمل شـیاطین از فحوای روایات اسـتنباط می‌شـود که این نیروهـا، مرحله به مرحله پیش می‌آیند تا به اهداف نهایی خـود دسترسی پیـدا کنند. هـدف غـایی ابلیس، اغـوا و گمـراه کـردن انسان‌ها و رهزنی آنان از طریق حق و کشـاندن آن‌ها به ضلالت از طریق آلوده ساختن آن‌ها به گناهان و نجاسات فـیزیکی و متـافیزیکی است. آلودگی‌هـای اخلاقی، به بدترین شکل انسـان‌ها را به انـواع شـرک و کفر و نفـاق مبتلا کرده، به درک اسفل می‌کشند.

نباید از یـاد بـرد که ابلیس و جنـودش، از توانـایی و مشخّصات خاصّی برخودارند؛ مانند:

1. علم و ادراک و قوّه تشخیص؛
2. قوّه اختیار؛

3. سابقه حضور طـولانی در زمین، حتّی پیش از خلق انسان (ابلیس چند هـزار سـال قبل از آدم آفریـده شده بود)؛
4. عمر طولانی چند هزار ساله؛
5. قدرت و میدان عمل وسیع (همچنـان که در خـدمت حضرت سلیمان(ع) بودند)؛
6. امکان زاد و ولد؛
7. از همه مهم‌تر ســـرعت عمل و لطـــافت فـــوق العادّه‌ای که آنان را از چشم آدمیان پنهان می‌دارد؛
8. و البتّه مانند انسان‌ها، مرگ و حیات و حشر و نشر دارند.

نباید فرامـوش کـرد که آنـان نـیز مانند آدمیـان جمعیّـتی مؤمن و صالح و جمعیّت بزرگ‌تری ناصالح و کافر دارند و همچنان که مؤمنـان در جمع انسـان‌ها به دلیل متشـرّع و صالح بودن خود و دیگـران را از ارتکـاب هر عمل قـبیح و زشتی باز می‌دارند و حتّی در حقّ دشمنان خود نیز دست به جرم، جنایت و خیانت نمی‌زنند و به حیله، تزویر، دروغ و خـوردن حقـوق آن‌ها متوسّـل نمی‌شـوند، در گـروه و طایفه جنّیان نیز چنین است.

قرآن کریم می‌فرماید:

«وَيوْمَ يحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يا مَعْشَـرَ الْجِنِّ قَـدِ اسْـتَكثَرْتُم مِّنَ الإِنسِ...؛5

و [یـــاد کن] روزی را که همه آنـــان را گـــرد می‌آورد [و می‌فرماید]ای گروه جنّیـان از آدمیـان [پـیروان] فـراوان یافتید و هواخواهان آن‌ها از [نوع] انسان.»

یـادآور می‌شـوم که به رغم نیروهـای خـبیث جنّی که در خـــدمت ابلیســـند، مؤمنـــان جنّی، به هیچ روی در پی برقراری ارتباط با انسان‌ها نیستند. آنان، مؤمنانه از این اقـــدام پرهـــیز می‌کنند. از این رو، به نـــدرت می‌تـــوان ارتباط انسان‌ها و جنّ را از نـوع ارتبـاط مؤمنانه یـافت؛ مگر در مواردی خاص، شرایطی خاص و نظامی خاص.

مؤمنـان جنّی، در پی انجـام اعمـال مؤمنانه‌اند و گـاه در این مسـیر، گـوی سـبقت را از مؤمنـان صـالح انسـانی می‌ربایند و به مراتـــبی از کمـــالات دست می‌یابند که انسان‌ها از عهده ارتقاء بدان باز می‌مانند.

نباید از نظر دور داشت که از نظر خلقت، انســان بر جنّ برتری داشته و اشرف مخلوقات است.

درباره مراتب و مراحل عمل شیطان معلون که از طریق جنودش درباره انسان اعمـال می‌شـود، در میـان آیـات و روایات، اشارات زیادی آمده است.

شیطان گام به گام پیش می‌آید؛ امّا چنان که عرض کردم با اوّلین فراخـوان مسـیر همـوار شـده و توسـعه پیـدا می‌کند.

گونه‌های مختلف عمل شـیطان بـرای به ضـلالت کشـیدن انسان فراوانند و از جمله موارد زیر قابل اشاره است:

1. دعوت؛

2. ضریب؛
3. گمراهی؛
4. همراهی؛
5. تزیین؛
6. عداوت؛
7. تسویف؛
8. تخویف؛
9. تفرقه و کینه؛
10. احاطه همه جانبه؛
11. سرگرمی و فراموشی؛
12. زمینه سازی گناه.

آیــات و روایــات بســیاری در این بــاره موجــود است که مطالعه در این باره را توصیه می‌کنیم.

پی نوشت‌ها:

1. سوره حج (22)، آیه 3.
2. سوره انعام (6)، آیه 71.
3. سوره بقره (2)، آیه 275.
4. سوره روم (30)، آیه 41.
5. سوره انعام (6)، آیه 128.

شمعون مغ

{شمعون مغ

پدران کلیسا شمعون مغ را پدر تمام بدعت‌ها دانسـته‌اند. او هم عصر رسـولان مسـیح و اهل سـامره (شـهری در فلسطین) بود؛ این شهر از نظر دینی بسیار بـدنام بـوده و ارتدوکس‌ها به آن ظنین بوده‌اند. وقـتی فیلیپ قـدیس به این شـــــــهر می‌آید تا انجیل را موعظه کند می‌بیند شمعون همه را گرد خود جمع کرده است و از خود بـرای مـــردم می‌گوید. مـــردم نـــیز دور او جمع شـــده‌اند و پذیرفته‌اند که او «قدرت خدا است که بزرگ خوانده شده است»(اعمـال رسـولان 10.8).ـ این نکته یعـنی او نه به عنوان رسول مسیح، بلکه به عنوان خود مسـیح مـردم را به خود می‌خوانده است. حتی اگر شمعون ابوالبدعـه، که پدران کلیسا از وی نام می‌برند، با شمعون کتـاب اعمـال رسولان یکی باشد و این خود بسیار اسـباب تردید است) داستانی که درباره تغییر دین شمعون و مسیحی شـدنش می‌گویند (و در آن هم البته سـخنی از تعمید او در میـان نیست) احتمـــــالا دروغ است. چـــــون در هیچ یک از روایت‌هـــای بـــدعت شـــناختی و آموزه‌هـــای شـــمعون نمی‌بینیم در این فرقه سخن چندانی از مسیح باشد مگر این‌که می‌گویند مسیح نیز یکی از جلوه‌های شمعون بوده است0}

تصویر خیالی شمعون مغ

{حتی اگر داستان اعمـال رسـولان را مربـوط به شـخص دیگر بدانیم و آن پیامبر گنوسی همنام را مربوط به یکی دو نسل بعــدتر بــدانیم و از نظر دور کــنیم، باید دانست

دین شــمعون به طــور قطع از ابتــدا رســالتی رقیب با ریشه‌های مســتقل بــود و در همین وضع ماند. شــمعون مسیحی ناراضی نبود و پدران کلیسا، که وی را پدر تمام بــدعت‌ها خواندنــد، مشخصا معلــوم کردند که گنوســیه، پدیده‌ای در داخل دین مسیح نبــوده است. از طــرف دیگر سلســوس، (Celsus)ـ نویســنده غــیر مســیحی، می‌گوید آنچه منقول است که شمعون درباره خود می‌گفته شــبیه حرف‌های سایر مســیحیان دروغین است که در آن زمــان در میانه سده دوم میلادی در فینیقیه و فلسطین فراوان بوده است. او خود کلام برخی از آن‌ها را شــنیده است و نمونه‌ای از مواعظشان را به این ترتیب نقل می‌کند:

من خــدا (یا پسر خــدا یا روح الاهی) هســتم که آمــده ام. جهان نابود می‌شود و شــماای انســانها به دلیل ضــعفتان از بین می‌روید. ولی من می‌خـــــواهم نجاتتـــــان دهم و می‌بینید که با قدرت آســمانی بــاز می‌گــردم! ولی آتشی بی‌پایــان بر آنچه بــاقی می‌ماند از شــهرها و روســتاها می‌افکنم. مــردم نمی‌دانند چه مجــازاتی در انتظــار آن‌ها است.}

تصــویر خیــالی منســوب به شــمعون مغ در کنــار هلنا که فاحشه‌ای در شـــهر صـــور در فلســـطین بـــود و توسط شــمعون نجــات پیــدا کــرد. هلنا در نظر شــمعون مظهر ســـوفیا (حکمت= جلـــوه الهی حکمت که مـــونث است) می‌بوده است.

{بی فایده توبه و شیون می‌کنند ولی من آنان را که مرا باور می‌کنند نجات میدهم. یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد سفر زمینی شمعون این بــود که زنی به نــام هلنا را به همــراه داشت که می‌گفت وی را در روســپی خــانه‌ای

در شهر صـور یافته است و او آخـرین و پست‌ترین تجلی فکر خـدا است که شـمعون وی را نجـات داده است و می‌تواند اسباب نجـات کسـانی باشد که به هر دوی آن‌ها ایمـان بیاورند. بحـثی که در زیر می‌آید معنـای اعتقـادی این مسئله را توضیح می‌دهد.

نظـام پیشـرفته اعتقـادی شـمعونی، چه پـرورده خـود شـمعون و چه سـاخته مکتب وی، از سـوی نویسـندگان بعدی حفظ شـده است که پوسـتین شـهید (که خـود اهل سامرا بـود) نخسـتین آن‌ها بـود و پس از وی ایرنـائوس، هیپولوتـوس، ترتولیـان و اپیفـانیوس می‌آیند. یکی از منـابع ارزشـمند در این زمینه متـونی به نـام معـارف و ادعیه است که می‌گویند نوشـته کلمنت اسـکندرانی است و به همین دلیل متـون کلمنته با متـون منسـوب به کلمنته نامیده می‌شود.}

تصـویر خیـالی منسـوب به هلن که توسط شـمعون مغ (بنیـان گـذر یکی از نحله‌هـای گنوسی) از فاحشه خانه شهر صور نجات یافت از نظر شـمعون وی تجلی سـوفیا (حکمت الهی) است که در فساد و طبیعت گرفتار بـود و با نجات وی توسط شمعون جهان نجات می‌یابد.

{ما مجمـوعه‌ای از این متـون را اینجا می‌آوریم و صـرفا در برخی از آن‌ها منبع را ذکر می‌کنیم.

خداوند نـیروی واحـدی است که به دو جهـان زیـرین و زبرین تقسیم شده است. او قائم به ذات است و بر خود می‌افزاید و خـود را می‌جوید و می‌یابـد، او خـود مـادر و پدر خویش است ... دخـتر خـود و پسر خویشـتن است ... او یکی است و اصل همه چیز است. این یکی که بسیط

است آن است که ایستاده است، ایستاده بوده و باید می‌ایستاد: او در قدرت بی‌همتایش می‌ایستد، در جریان آبها (یعنی دنیای مادی) و تصویرش در آن پیدا است. با قدرت متبرک بی‌پایان می‌ایستد تا تصویرش کامل شود. تقسیم به بالا و پایین چگونه رخ می‌دهد؟ به بیان دیگر، موجود نخستین چرا وضعیتی را ایجاد می‌کند که بعدها ختم تلاش برای بازیابی خود شود؟ نتیجه پیروی از این گمانه زنی همین است که دنیای نخستین تاریکی یا ماده هیچ ضدیتی با وجود نخستین ندارد،}

{بلکه دوگانگی واقعیت موجود خود تابع ذات دوگانه خدای یکتا است. این ویژگی گنوسیس اسکندرانی و سوری و اسباب تمایز آن از گنوسیس ایرانی است که سخنش را از دوگانگی بین عناصر اولیه آغاز می‌کند. ظریف‌ترین جلوه خود تقسیم گری وحدت الاهی منسوب به شمعون در یکی از متون متأخر هیپولوتوس آمده است که می‌گوید از یک رساله شمعونی به نام «جلوه اعلا» استنساخ کرده که روایتی ساده از آن چنین است:

اصل یگانه، سکوت شکست ناپذیر است، قدرتی بیکران و قدیم که در وحدانیت خود واجد وجود است. او خود را می‌جنباند و با تبدیل شدن به شعور (نوس به معنای ذهن) جنبه‌ای متقن به خود می‌گیرد که فکر (اپینویا) به تنهایی از وی زاده می‌شود. ذهن و فکر، دیگر یکی نیستند، بلکه دو تا هستند؛ امر نخستین در فکرش «بر خودش تجلی کرد و امر دوم به این ترتیب متولد شد». به این ترتیب، قدرت نامعین ”که مطلقا منفی بود با انعکاس تبدیل به اصلی مثبت می‌شود که به موضوع فکر خود متعهد است، گو این‌که موضوع فکر، خود او است.

این وجـود، هنـوز یکتا است. چـون فکر را در خـود دارد، ولی انسجام نخستین را ندارد و شکافی در دل وی ایجاد شده است.}

{کل این داستان در اینجا و سـایر گمانه زنی‌ها بسـته به این واقعیت است که واژگـان یونـانی اپینویا و انویا مثل واژه سوفیا (خرد) که در نظام‌های دیگر بیشـتر به گـوش رسد مؤنث هسـتند و برابر نهاده‌هـای عـبری و آرامی آن نیز مؤنث است. فکر اصل نخستین عنصـری است مـؤنث و بر اساس توان خود ذهن (شعور) را به دنیا می‌آورد که نقشی مذکر دارد. فکر، در جریان خلق خـود او را به نـام پدر می‌خواند و به این نام مخـاطب قـرار می‌دهد. به این ترتیب شکاف نخستین به دست شعور محقق می‌شود که خود خویشـتن را ایجـاد می‌کند و از طریق فکـر، بر خـود متجلی می‌شود. اپینویای جلـوه گر به پـدر نظر می‌کند و از آن‌جا که قـدرتی خلاق وی را در خـود نهـان می‌کنـد، قدرت نخستین به درون فکر کشیده می‌شود و ترکیبی دو جنسیتی شکل می‌گیرد: قدرت (یا ذهن) عنصر زبـرین است و اپینویا عنصر زیرین. با این که در کنار هم هستند ولی روبه روی یکدیگر می‌ایستند و دوگانگی، فاصله بین این دو را نمایان می‌کند. قدرت بالاتر، قدرت اعلا در این ترکیب ذهن کل است که مذکر است و کنترل کننـده همه چیز، قدرت پـایین تـر، فکر عظیم مـؤنث است و او است که همه چیز را گرد هم می‌آورد.}

تصویر مجسمه منسوب به شمعون مغ

{از اینجا به بعد (به منابع معتـبر می‌پـردازیم و) موضـوع اصلی تاریخ الاهی، چهره فرضی و شخصـیت یافته زنانه اپینویا (یا معادل آن انویا) می‌شود که قدرت مولد پدر را

در خود جذب کرده است و به مجرد فکر کـردن به تحـرک در می‌آید. این تــاریخ، تــاریخ افــرینش یا مجمــوعه‌ای از آفرینش‌ها است و ویــژگی خــاص گنوسی این رونــد، در این است که رو به زوال تدریجی (از خودبیگانگی) دارد و اپینویا، که حامل نـیروی خلاقه است و از مبـدأ خـود دور افتاده است، دیگر مهار مخلوقات خـود را در دست نـدارد و بیش از پیش قربــانی نیروهــای خودسر آن می‌شــود. موضع اصلی گزارش‌های قدیمی‌تر شمعون مغ نیز فقط هبوط، درد و رنج، سقوط و رسـتگاری نهـایی این جلـوه زنانه از خداوند است. این گزارش‌ها هیچ اشـــــاره‌ای به تولد مفهومی تجلی بــزرگ نمی‌کنند و فقط می‌گویند او نخســتین فکر ذهن او (خداوند) اســت، مــادر جهــان که خداوند از طریق او ابتــدا قصد داشت فرشــتگان خُــرد و فرشـــتگان کلان را بیافریند. در ادامه می‌خـــوانیم «این انویـــا، از او بـــیرون جهید (اقتباسی از اســطوره تولد پـــالاس آتنا از سر زئـــوس) و با درک قصد پـــدرش، به مناطق پایین‌تر فرود آمد}

تصویر شمعون مغ در کنار هلنا فاحشه شهر صور

{و با پیش بینی قصد او فرشتگان و قــدرت‌هایی را خلق کــرد که ســپس آن‌ها این جهــان را ســاختند. او آن‌ها را ســاخته بـــود ولی آن‌ها او را از سر حســادت بازداشت کردند. زیــرا نمی‌خواســتند تصــور کنند مصــنوع شــخص دیگــری هســتند. پــدر کــاملا بــرای آن‌ها ناشــناخته بــود: فرشــتگان و قــدرت‌ها، فکر خــدا را که از او سرچشــمه گرفته بودند در بند کردند و از بـــالاترین آســـمان‌ها به جهان هستی پــایین کشــیدند. او از دست این افــراد همه گونه ســوء رفتــاری دید و رنج بــرد، چنــان که مقــرر شد

دیگر به سمت بالا به سوی پدرش باز نگردد، و تا آن‌جا پیش رفت که حتی در جسم انسان محصور شد و قرن‌ها از ظرفی به ظرفی در قالب بدن زنانه به شکل‌های مختلف سیر کرد. از آن‌جا که تمام قدرتها مدعی در اختیار داشتن او بودند، هر جا که او ظاهر می‌شد جنگ و خشونت در میان کشورها می‌خروشید. او همان هلنی بود که جنگ تروا به سبب وی در گرفت و لذا یونانیان و بربرها وهمی از این حقیقت را مشاهده کردند. او در مسیر مهاجرت از بدنی به بدن دیگر درد و رنج می‌کشید تا این که در آخرین سیر به شکل یک روسپی در خانه‌ای عمومی فرود آمد و مفهوم گوسفند گم شده این است.}

تا اینجای کار بخشی از اندیشه‌های شمعون مجوسی را از نظر گذراندیم فارغ از بعضی اشکالات عقلی نظراتش در بعضی جاها شاید بین بعضی نظرات وی و نظرات عرفای اسلامی نیز تشابهاتی بتوان یافت اما از این جا به بعد را لطفا با دقت بیشتری بخوانید زیرا آن بخش از اندیشه‌های انحرافی گنوسی که با ادیان توحیدی ابراهیمی و مکتب انبیا آشکارا در تضاد است در ادامه می‌آید که با علامت نشان دار شده است. از جمله عقاید انحرافی گنوسی‌ها تمایز بین خداوند هستی بخش ازلی با خداوند حاکم بر عالم کبیر است. در نظر گنوسیان خدای حاکم بر عالم کبیر یهوه است که خود یکی از فرشتگان (ایزدان قدیم) است و وی با همکاری فرشتگان دیگر (ایزدان دیگر) به کنترل عالم کبیر می‌پردازد. وی خداوندی شر است و از نظر مرتبه وجودی و خلقت پایین‌تر از سوفیا می‌باشد.

{به سبب او بود که خدا در قالب شخص شمعون فرود آمد و یکی از نکات اصلی انجیل او این بود که دقیقا اشاره می‌کرد فاحشه اهل شهر صور که با او سفر می‌کند انویای خدای بلندمرتبه (که خود او باشد) است که فروافتاده است و نجات جهان بسته به رستگاری آن زن است که باید به دست شمعون امکان پذیر شود.}

{در اینجا باید به گزارش ایرنائوس(و دیگران اضافه کنید که هر جا در متون، کلمه «او» آورده می‌شود و اشاره به پدر الاهی دارد در نوشته‌های شمعون به «من» تغییر یافته است؛ یعنی او خود را خدای آغازین و مطلق معرفی می‌کند، او که ایستاده است، و تولد انویا، ایجاد فرشتگان از طریق او و به طور غیر مستقیم حتی خلق بی‌اجازه جهان را به عنوان فقراتی از اعمال خود روایت می‌کند. بنابراین [او می‌گوید] او آمد، اول برای این که او را بالا ببرد و از بستگی‌هایش آزاد کند، و سپس برای این که همه را با آگاهی از او نجات دهد. چون فرشتگان هر کدام با آرزوی تسلط آمده‌اند و بر سبیل شر بر جهان حکمرانی می‌کردند، او آمده است تا اوضاع را درست کند و آمده است تا شکل خود را تغییر دهد و فضایل و قدرت و فرشتگان را دارا شود، تا (در نهایت) در میان مردان همچون یک مرد ظاهر شود، با این که نیست، و تصور می‌کنند در یهودیه مصائب کشیده است، با این‌که نکشیده است». (رابطه شمعون با عیسی در متون وی چنان بیان شده است که او، خود بالاترین قدرت است، که در یهودیه در قالب پسر، در سامریه به عنوان پدر و در کشورهای دیگر به عنوان روح القدس ظاهر شده است).}

{تغییر شکل ناجی در مسیر گذارش از عرصات مختلف در آخرت شناسی گنوسی موضوع چشم گیری است و چنان که اپیفانیوس می‌گوید شمعون خود را چنین توصیف می‌کند: در هر آسمان صورت دیگری پذیرفتم که شبیه صورت موجودات آن آسمان بود، تا از چشم فرشتگان حاکم پنهان بمانم و به نزد انویا فرود بیایم، که پرونیکوس و روح القدس نیز نام دارد، که فرشتگان را به دست آن‌ها آفریدم و آن‌ها پس از آن، جهان و انسان را آفریدند؟ ایرنائوس می‌گوید: پیامبران پیامبری شان را بر اساس آن چیزی بیان کردند که ملهم از فرشتگانی بود که این دنیا را خلق کردند به همین دلیل کسانی که به خود او و به هلنایش امید بسته‌اند دیگر لازم نیست از آن‌ها پیروی کنند و می‌توانند آزادانه هر کاری دوست دارند بکنند. چون انسانها به لطف او رستگار می‌شوند نه با عمل صالح. چون اعمال ما خوب یا بد نیستند بلکه عناصر خارجی تعیین کننده است: فرشتگانی که این دنیا را خلق کردند چنین حکمی را به جریان انداختند تا با استفاده از آن انسان را به انقیاد بکشند.}

پ ن: در واقع شمعون دارد شرح معراج ادعایی خویش را می‌گوید که چگونه توانسته به ادعای خویش با سو استفاده از قوانین

پ ن: از قوانین عوالم روحانی، یهوه و فرشتگانش را دور بزند و آنگاه به حضور انویا (سوفیا) برسد.

{به این دلیل او وعده می‌دهد که این دنیا از بین می‌رود و دنیای او از تسلط آن‌ها که این دنیا را ایجاد کرده‌اند آزاد می‌شود هلنای شمعون به همین دلیل نام سلنه

selene (ماه) به خود می‌گیرد که اشاره به اشتقاق این شخصیت از الاهه ماه دارد. تعداد حواریون سیزده گانه در کتاب باز شناخت هم اشاره به ریشه قمری این سنت می‌کند. این مطلب، چنان که بعدا خواهیم دید، در گمانه زنی والنتینی‌ها (یکی دیگر از نحله‌های گنوسی) درباره ملأ اعلی وجود دارد که می‌گویند سوفیا و همنشین او دو ائون آخر در میان سیزده ائون هستند. آن‌ها به این دلیل در نمادگرایی رستگاری از شکل ماه استفاده می‌کنند که قطر قرص قمر در هر ماه کم و زیاد می‌شود و این در اساطیر باستانی طبیعت به شکل تجاوز و بهبودی متعاقب آن تعبیر می‌شد. (دقت نمایید در نمادگرایی بفومت الیفاس لوی هم دو هلال ماه روشن و تاریک وجود داشت) در روح گرایی گنوسی، «ماه» فقط نام خارجی این شخصیت است: نام واقعی او اپیونیا، انویا، سوفیا و روح القدس است.}

تصویر پوستر فیلم سیمون (شمعون) مجوسی» فیلمی در ژانر درام، رمانتیک، و فانتزی به کارگردانی بن‌هاپکینز است که در سال 1999 ساخته شد.

{بازنمایی او به عنوان موجودی هرزه برای نشان دادن این است که اصل الاهی با درگیر شدن در جریان خلق غرق شده و به محاق رفته است.

جدال موجود در متون شبه کلمتی بعد ضدیهودی آموزه‌های شمعون را نشان می‌دهد. بر اساس این متن او از «قدرت قیاس ناپذیر و ناگفتنی نور سخن می‌گوید که بزرگی آن فهم پذیر نیست؛ قدرتی که نه خالق جهان، نه موسای قانون گذار و نه معلمتان عیسی آن را نمی‌شناسد. او در این متن جدلی، بزرگان فرشتگان را

که این دنیا را خلق کرده و در میان خـود تقسـیم کرده‌اند مشـخص می‌کند و سـرکرده شـان را با خـدای یهودیـان یکی می‌گـیرد. از میـان هفتـاد و دو ملت روی زمین، یهودیـان از بخت بد فـریب وی را خوردند. گـاه با گـذر از تصویر انویا می‌گوید این جهان آفرین (یهـوه) را خـدای مهربان (خدای هستی بخش ازلی) فرستاد تا دنیا را خلق کنـد، ولی او (یهـوه) خـود را خـدای مسـتقل این دنیا قلمداد کرد؛ یعنی خود را بالاتر از همه دانست و ارواحی را که به خدای بزرگ تعلق داشت به اسارت گرفت.}

پ ن: بعضی نحله‌های گنوسی پیشین و امروزی معتقدند یهـوه و فرشـتگانش با وضع قـوانین شـریعت از انـرژی روحانی انسان‌ها برای حکومت بر عالم کبیر سواستفاده می‌نمایند

{آنچه در جای دیگر دربـاره ربـودن انویا گفته شـده است اینجا به گروه روحها مربوط شده، و این نشان می‌دهد انویا (سـوفیا) روحی است عمـومی که مثلا در مزامـیر نحشیه هم شاهد آن بـوده ایم: تجسد او در هلنـای شـهر صـور خاصـیت افـزوده‌ای است که مخصـوص شـمعون است. در باب شخصیت خدای جهـان، شـمعون، چنـان که مرقیـون هم با تأکید بیـان می‌کنـد، حقـارت او را از خلقتش اثبات می‌کند و ماهیت او را در مواجهه با صفت «خیر» خدای متعـال با صـفت «عـدالت» معین می‌کند که بنا بر روحیه غالب بر زمان، به شـکلی منفی تفسـیر شد (این تقابل را در مبحث مرقیـون با تفصـیل بیشـتری بررسی می‌کـنیم. قبلا هم دیـده ایم که این نـوع تفسـیر مخالف از خدای جهان و قانون او، ختم به ابـاحی گـری میشود که در سایر فرقه‌های گنوسی بسیار رونق یافت.

(و ایضا در بسیاری از انجمن‌های مخفی امروز که‌وارث سنت‌گنوسی هستند این اباحه گری ادامه یافته است)در نتیجه می‌بینیم که شمعون درباره نو بودن پیامش به پطرس می‌گوید:}

تصویر خیالی منسوب به شمعون‌مجوسی در حال پرواز

{ تو انسان خیره سر متداوما گوش‌هایت را می‌بندی. چون می‌ترسی آلوده به کفر شود و فرار می‌کنی، پاسخی نداری تا بدهی؛ انسان‌های بی‌فکری که با تو موافقت می‌کنند سخن تو را به این دلیل می‌پذیرند که آموزه‌هایت برایشان آشنا است: ولی مرا از خود می‌دانند چون بیانی نو درباره چیزهایی دارم که حرفی از آن نشنیده‌اند.

این بیان قدری درست است که نمی‌توان تصور کرد از صاحب متون کلمنتی باشد که خود با گنوسیه مخالف بوده است. این جدل احتمالا اتفاق افتاده است، اگر نه بین خود شمعون و پطرس، دست کم بین پیروان نسل اول و دومشان، و در نتیجه می‌توان به همان چهره‌های اول منتسب کرد. حال آن چیز که نو و ناشنیده است» چیست؟ در واپسین تحلیل فقط این است: اعتقاد به قدرتی متعال فراتر از خالق جهان که در عین حال می‌تواند در حقیرترین اشکال این دنیا ظاهر شود که خودش هم احساس بدی به آن دارد. به اختصار آنچه ناشنیده است، طغیان علیه دنیا و خدای آن به نام آزادی مطلق روحانی است.}

تصویر کتابی در مورد شمعون مجوسی از بزرگان نحله گنوسی

{شمعون به عنـوان پیـامبر، معجـزه گر و جـادوگر سـفر می‌کرده و نمایش‌های چشم گـیری می‌داده است. منـابع موجـود از آن‌جا که مسـیحی است چنـدان دید خـوبی به شخص او و پیامش ندارد. مسیحیان می‌گویند او در دربار رم هم دست به نمایشگری زد و چون نتوانست پرواز کند حـــرفش را نپذیرفتند. البته چنـــدان ربطی به ســـخن ما نـــــــدارد، ولی این هم شـــــــایان توجه است که در سرزمین‌های لاتینی شمعون از واژه فاوسـتوس(فـرد محبوب) استفاده می‌کند:

این واژه و لقب همیشـــــگی او یعـــــنی «جـــــادوگر» و همنشینی اش با هلنا (که به ادعای او هلن تروا است که دوباره متولد شـده است) نشـان می‌دهد با یکی از منـابع انســـــانه فاوست روبه روییم که مربـــــوط به ابتـــــدای رنســـــانس است. بی‌تردید علاقه منـــدان نمـــایش نامه فاوســـــت، که مـــــارلو و گوته نوشـــــته‌اند، نمی‌دانند که قهرمانشان بازمانـده فـرقه‌ای از گنوسـیان است و هلن زیبـایی که در هنرشـان جلـوه کـرده است روزگـاری فکر هبوط کرده خدا بوده که نسل رو به ظهـور انسـان قـرار بـــــود از طریق او به رســـــتگاری برسد.}(کتـــــاب کیش گنوسی‌هانس یوناس صفحات 229 الی 240)

تصویر نظام کیهان شناسی شمعون مجوسی از بزرگـان نحله گنوسی

دایره نخستین: مبدا (اصل) جهان = ادراک کامل

دایره دوم که نقطه‌ای در آن است: قـدرت بی‌حد و مـرز، ریشه جهان =عالم غیب، سکوت نامفهوم

دایـــره ســـوم با مثلث درونش: او که ایســـتاده است می‌ایســتد و خواهد ایســتاد= a: فســاد ناپــذیر b: ذهن جهانی c: ایجاد فکر

دایره چهارم با سه مثلث: فاصله میانی، هوای غـیر قابل درک، بدون‌شـــروع یا پایـــان، تولید شـــده توسط روح (قــدرت‌هفتم) حــرکت بر روی آب= a: ذهن (بهشــت، آسمان‌ها) b: صوت، صدا (خورشید) c: عقل، خرد (هوا) D: تصــویری از فســادناپذیر که به تنهــایی همه چــیز را مرتب می‌کند. d: بازتاب، انعکاس (آب) e: نام (مــاه) f: اندیشه (زمین)

دایــره پنجم با ســتاره شش پر: منــاطق پــایین یا جهــان ســاخته شــده توسط فرشــتگان و قــدرت‌هایی که توسط اندیشه ایجاد شده‌اند.

بافومت

تصویر منسوب به بافومت (بَفومت) که پرستش آن را به شوالیه‌های معبدی نسبت می‌دهند.

در مورد بَفومت تقریبا در همه کلیپ‌ها و کتب با موضوع انجمن‌های مخفی و شیطان پرستی صحبت می‌شود. اما ریشه نام وی و حتی تصویر منسوب به وی به درستی تجزیه و تحلیل نمی‌شود. تصویری که ما امروزه به عنوان بَفومت می‌شناسیم در واقع منشا علمی و کهنی ندارد بلکه این تصویر توسط الیفاس لوی فرانسوی که از جادوگران و اساتید علوم خفیه اروپایی می‌باشد در حدود سال 1861 میلادی نقاشی و طراحی شده است. وی احتمالا بر اساس تجربه و مشاهده شخصی خود این تصویر را کشیده است. بنابراین ما باید در نظر داشته باشیم که بَفومت ممکن است اصلا موجودی با سر بُز نباشد و چنین شکلی نداشته باشد. بسیاری از نمادهایی که ما در این تصویر مشاهده می‌نماییم. نظیر حالت دستان بَفومت و هلال ماه روشن و تاریک، ستاره پنج پر و ... همه حاصل اندیشه و نمادپردازی الیفاس لوی است و ما شاید نتوانیم آن را به عنوان یک‌حقیقت مسلم بپذیریم و بگوییم بفومتی که شوالیه‌ها می‌پرستیدند اینگونه بوده است

تصویر الیفاس لوی (1810 _1875 میلادی پاریس) استاد فرانسوی علوم خفیه در قرن نوزدهم.

نام اصلی وی آلفونس لویس بوده و الیفاس لوی صورت عبرانی نام وی است. (بدلیل علاقه به جادو و قبالا نام خود را در کتبش عبری نموده است.) لوی همان فردی

است که تصـویر معـروف بَفـومت (ایـزد مـورد پرسـتش شـوالیه‌های تمپلار)را در کتـاب معـروف خـویش یعـنی اصـــول و تشـــریفات پیشـــرفته جـــادو نقاشی و نمادپردازی کرده است.

او همچـنین اولین کسی بـود که پنتـاگرامی که یک راس آن به پـایین و دو راس آن به بـالا بـود را نمـاد بـدی و پنتاگرامی که یک راس آن به بـالا و دو راس آن به پـایین بود را نماد خوبی معرفی کرد. بسیاری از محققـان او را یکی از احیا کنندگان جادوگری در قرن نوزدهم می‌دانند.

آثـار لـوی به‌طـور ویـژه‌ای بر هلنا بلاواتسـکی و انجمن تئوسوفی و عقاید سازمان هرمسی پگاه زرین و الیستر کـرولی، عضو جـدا شـده این سـازمان، تأثیرگـذار بـوده است. کـرولی معتقد بـود که لـوی تعمـدا در آثـار عملی خفیه خـــویش نســـخه‌ها را دســـتکاری نمـــوده است تا مخاطب عام نتواند از آن استفاده کند. از دیگر آثـار لـوی می‌توان به زرق و برق=اسرار درونی قبالیسم و تاریخ جادو اشاره نمود. (ویکیپدیای فارسی و انگلیسی)

تصـویر بَفـومت در سـتاره پنج پر رو به پـایین که توسط الیفاس لوی طراحی شده است.

توضـیحاتی را در مـورد بَفـومت از محسن انصـاری نیا می‌آورم. بخشی از این توضـــــیحات نادرست است اما بخشی دیگر بخصـــوص در تفســـیر نمادپردازانه تصـــویر بَفومت قابل توجه است:

{5_بافومت (بَفومت)

بافومت؛ نمادشیطان، بزشاخ دار، بزهزار جوان، بزسیاه، بز یهودا، بز قربانی، خدای جادو، بعل (خدای باروری مصر)، بز مندس، الهه‌ی ساحران و بز طلیعه است. این نماد یکی از راههای تمسخر مسیح توسط شیطان پرستان است زیرا می‌گویند که مسیح همانند بره‌ای برای آمرزش گناهان افراد، قربانی شده است و با توجه به این که شیطان پرستان بز را نماد شیطان و در برابر بره می‌دانند این آرم را انتخاب کرده‌اند. در تفکر ماسون‌ها و شیطان پرستان، شیطان به صورت شاخدار شناخته می‌شود. آنتوان لاوی (شیطان پرست) در انجیل شیطانی می‌نویسد که «نماد بافومت را شوالیه‌های معبد برای پرستش شیطان استفاده می‌کرده‌اند.» بافومت مهم‌ترین نماد شیطانی بوده و در نزد شیطان پرستان همانند صلیب در نزد مسیحیان، بسیار محترم و ارزشمند است به طوری که آن را در مناسک کلیسای شیطان، در بالای محراب قرار می‌دهند.}

{(1- 5) سر بز

با فومت، گاهی به صورت «سر بز *بدون تنه* نشان داده می‌شود.

(2- 5) نشان بافومت

گاهی سر بز، در درون ستاره‌ی پنج پر وارونه و همراه با دایره‌ای به دور آن، (که نمایان گر شیطان است) آورده می‌شود که به آن، نشان بافومت، گویند.

(3- 5) دیو بافومت

گـاهی بـافومت، به صـورت «دیو بـافومت» یا «بز شـاخ داره که نماد خدای شیطانی است نشـان داده می‌شـود و عبارتست از بز بالدار انسان نمای دوجنسه با نمـاد پـای جن 😒 و دمی کوتـاه و مشـعلی در میـان دو شـاخش. در نماد دیو بافومت، دو هلال سیاه و سـفید و یک سـتاره‌ی پنج پر بر سر بز قـــرار گرفته است و دست راست وی، مثلث رو به بالا (نمـاد مـرد) را تشـکیل داده و دست چپ او، مثلث رو به پایین (نماد زن) را تشـکیل می‌دهد. نمـاد تک چشم در شـکم آن طـراحی شـده و دو مـار که دور عصـایی جـادو پیچیـده شـده‌اند نـیز در شـکم وی قـرار گرفته‌اند که در شیطان پرسـتی نشـان دهنـده‌ی تضـاد و دوگانگی‌اند.

شیطان پرستان معتقدند که شاخهای بز، نشانه‌ی بـرکت و شعله‌ی بین شـاخ‌ها، نمـاد خردمنـدی است و گـویی که شـیطان، بر روی کـره‌ی زمین مسـتقر است یعـنی به نوعی بر اهل زمین، غلبه پیدا کرده است.}

{الیفاس لـوی که یک جوینـده‌ی علـوم سـری در فرانسه بود در سال 1861 این نماد را طـراحی کـرد. او در پیش گفتـار کتـابی که تصـویر (دیو) بـافومت را در آن آورده می‌نویسد: «تصویر بـزی که در ابتـدای کتـاب رسم شـده است بر پیشـانی خـود یک سـتاره‌ی پنج پر دارد که رو به بـالا است و نمـاد روشـنی است و دسـتان او علامت علم غیب را نشـان می‌دهد. وضـعیت اسـتقرار دسـتان او از نمادهـای علـوم هرمسی و مـاورایی الهـام گرفته شـده است که یکی رو به بـالا به مـاه سـفید و دیگـری رو به پـایین به مـاه سـیاه اشـاره می‌کند. این علامت نشـان همـاهنگی کامل میـان عـدالت و رحمت است. یکی از

بازوهــای او مــذکر و دیگــری مــؤنث است مانند کــنراد دوجنسی. ما می‌بایست ویژگی‌هـای او را با بز خـود یکی کـنیم چـون آن‌ها در اصل یکی هسـتند. مشـعل بینش و آگاهی که در میان شاخ‌های او می‌درخشـد، نـور جـادویی تـــوازن جهـــانی است و تجسم روحی است که فراتر از جسم مادی قرار دارد. شعله‌ای که علاوه بر وابسـتگی به جسم بر فـــراز آن می‌درخشد. سر زشت حیـــوان حس تـرس شـدید گنه کـار را متبـادر می‌کند که اساسا عامل گنـاه، مسـئول آن است و باید منحصـرا سـزای عملش را ببیند.}

تصـــویر خیـــالی پرســـتش و حمل بت بَفـــومت توسط شوالیه‌های تمپلار.

{زیرا روح به دلیل ماهیت خود حسی ندارد و تنها زمانی که صـورت مـادی پیـدا کند رنج می‌کشد. عصـایی که به نوعی اندام تناسلی اوست؛ نماد زندگی جاویـدان، بـدنی که با پولک پوشیده شده؛ نماد آب، نیم دایره‌ی بـالای سر او؛ نماد جو (اتمسفر) و پرهای رو به بـالا نمـاد سـبکی و لطـافت است. انسـانیت به واسـطه‌ی سـینه‌ی عریـان و بازوهای دوجنسی این ابوالهول علوم سـری نشـان داده میشـود.}(کتـاب بررسی جـامع فرقه شـیطان پرسـتی محسن انصاری نیا صص 187 الی 190)

مطالب جنـاب انصـاری نیا را ملاحظه نمودید در قسـمت نخست اشـــتباهاتی وجـــود داشت نظـــیر ارتبـــاط دادن بَفـــومت به بعل فیـــنیقی و اوگـــاریتی که در متن بعل را مصری دانسته بودند. بَفـومت نه ارتبـاطی به بعل دارد و نه به بز منـدس و همانگونه که گفته شد اساسا بز بـودن بَفومت محل تردید است. هیچ کـدام از این تفسـیرات در

بـاب ریشه شناسی نـام بَفـومت و چیسـتی وی درست نیست. اما بخش دوم مطـالب جنـاب انصـاری نیا در بـاب تفسیر نمادپردازی تصویر بَفومت قابل توجه بود.

تصویر خیالی شوالیه‌های معبد در برابر بت بَفومت

گفته شد که تصویر بفومت با سر بز توسط الیفاس لوی نقاشی و نمادپردازی شده است و ما نمی‌تـوانیم تصـویر وی را یک حقیقت مسلم در نظر بگیریم بلکه بهـتر است در مورد بفومت و ریشه شناسی نام وی تحقیق نماییم.

بـرای این مهم ابتـدا مطلـبی را از کتـاب یهودیـان و جنبش‌هـای سـرّی در دوران جنگ‌هـای صـلیبی می آورم سـپس نظر خـویش را در مـورد بَفـومت در ادامه اش خواهم آورد:

{بافومه و دوشیزه سیاه

فیلیپ چهـارم، شـوالیه‌های معبد را به پرسـتش یک بت سنگی متهم کرد و خود شـوالیه‌های معبد نـیز در جریـان جلسات دادگاه با پذیرش این اتهام، بت یادشده را چـنین وصف کردند: «مجسـمه‌ای سـنگی به شـکل و انـدازه سر انسان که دارای موهای بلند و محاسن قرمز رنگ بوده و بافومه نامیده می‌شود.»

مورخان و نویسندگانی که به پژوهش درباره شوالیه‌های معبد پرداخته‌اند در حل معمـای این سر سـنگی و دلیل پرسـتش آن توسط شـوالیه‌های معبـد، متحـیر مانـده و نمی‌دانند که این مجسمه نماد چه چیزی بوده است؟

کوینگ (PR. Koenig)، در کتاب چیزهای بسیار داغ (Too Hot to Handle)این موضــوع را مطــرح می‌کنند که مجسمه سردیس سنگی،}

تصویر خیالی شوالیه‌های تمپلار در برابر بت بَفومت

{نماد سر یوحنای تعمیددهنده (یحـیی بن زکریا) است که هـیرودیس آن را قطع و در ظـرفی نقـره‌ای به سـالومه تقــدیم کــرد. یوحنا یکی از مقدســات شــوالیه‌های معبد محسـوب می‌شـود. آنـان وی را مسـیح حقیقی میدانند و معتقدند که عیسی پیـــــامبری دروغین بـــــود. از جمله شایعاتی که درباره شوالیه‌های معبد وجود دارد این است که آنان در جریان حمله چهـارم صـلیبی (سـال 1203م)، یعــنی در جریــان تصــرف قســطنطنیه و غــارت آن، سر یوحنا را در کلیسای قصر بوکولیـون (Boucoleon)ـ پیـدا کردند.

فارست جکسـون (Forrest Jackson)ـ در کتـاب بافومه در تــاریخ و سمبلیسم (The Baphomet in History and Symbolism)ـ پرســتش ســردیس ســنگی توسط شوالیه‌های معبد را این گونه تفسیر می‌کند که این ســر، نمـاد سر هیـودو پـاینس، بنیـان گـذار و نخسـتین اسـتاد اعظم سازمان شوالیه‌های معبد، بوده است.

بـرخی شـوالیه‌های معبد در فرانسه هنگـامی که محاکمه می‌شــدند اعــتراف کردند که ســردیس ســنگی به دور جمجمه واقعی هیـودو پـاینس سـاخته شـده و به عبـارت دیگــر، جمجمه وی در درون این ســردیس قــرار گرفته است.}

تصــویر دیو آســمودئوس که همــان دیو خشم در متــون پهلوی است. ویلسون وی را همـان بَفـومت می‌داند. (به نظر بنده نظر وی اشتباه است)

{ایان ویلسون این سر را سر آسـمودوس (Asmodeus) یعنی همان دیو نگهبانی می‌داند که همراه با هفتاد پــیرو خود، در سـاخت معبد به سـلیمان کمک کـرد. (دیو خشم) براساس این دیدگاه، شوالیه‌های معبد به منظور تقدیس آسمودوس و زنده نگه داشتن یاد و خاطره مشـارکت وی در سـاخت معبـد، به پرسـتش سر او می‌پرداختنـد، زیـرا آن‌ها نـیز بسـان آسـمودوس نگهبـان، شـوالیه و پاسـدار معبد سلیمان محسوب می‌شدند.

دکتر هیوگ شانفیلد (Hugh Schonfield) کوشید بانام «بافومه» این معما را حل کند. وی کارشناس نسـخه‌های خطی بحر المیت، یعـــنی نوشـــته‌های اســـنی‌ها در سده‌های نخستین ظهور مسیحیت بـود. اسـنیها از تـرس تعقیب کننـــدگان و نـــیز از تـــرس این‌که مبـــادا دست نوشــته‌های آنــان به دست دشــمنان بیفتــد، بســیاری از نامهای اشخاص و اماکن را با کد عبری اتباش (Atbash) رمزگــذاری کردند. کد یهـودی اتبـاش مبتــنی بر نوشــتن حــروف یک واژه با یک ســری حــروف جــایگزین بــود؛ به گونه‌ای که، ابتـدا تـرتیب قرارگـیری اصـلی یک حـرف در الفبا مشخص میشد}

تصویر دیگری از بَفومت با پایین تنه اختاپوس شکل

{(مثلا حرف ت در فارسی چهـارمین حـرف الفباست) و آن گاه به جای آن حرف، حرفی دیگر که از لحـاظ تـرتیب قرارگـیری، همـان تـرتیب را، منتها در آخر الفبا داشـت،

قرار می‌گرفت. (مثلا به جای ت، حرف میم را که از آخر، چهارمین حرف الفبای فارسی است بگذاریم.)

به این ترتیب، مثلا در زبان عربی میتوان به جای الف، که نخستین حرف از حروف الفباست، حرف‌ی را که واپسین حرف است نوشته همچنین، به جای حرف ب، یعنی دومین حرف الفبا، از حرف یکی به آخر مانده، یعنی واو، استفاده کرد. و برای حل معما و شناخت نام واقعی یک شیء، باید به عکس عمل کرد و به جای حروف آخر الفبا حروف نخست الفبا را به کار برد. دکتر شانفیلد کد آتباش را روی واژه baphomet اجرا کرد و واژه Sophia را به دست آورد که واژه‌ای یونانی و به معنای حکمت است.

بنابراین، سردیس سنگی همان الهه حکمت است و براساس درگاه پلوتارک (Plutarck)، مورخ یونانی، نخستین الهه حکمت و معرفت که دیگر الهه‌های حکمت، دختران او به شمار می‌روند، ایزیس مصری نام دارد.۱۰ (فقیر می‌گویم این سخن اشتباه است)}

تصویر ایزیس همسر و خواهر اوزیریس با تاجی شاخدار که قرص خورشید در شاخ وی قرار دارد و شخصی که وی به او شیر می‌دهد. در بعضی کتب فرعون است و در بعضی کتب حوروس فرزند ایزیس می‌باشد. ایزیس احتمالا یکی از ایزدبانوی‌های کوکب زهره است.

{به این ترتیب، شوالیه‌های معبد، حکمت را می‌پرستیدند و معرفت را در قالب شخص ایزیس تقدیس می‌نمودند. آنچه دیدگاه یادشده را تقویت می‌کند این است که در بسیاری از اندیشه‌ها و سمبلهای شوالیه‌های معبد،

اندیشه‌ها و سمبلهای مصر باستان با سنتها و اعتقـادات یهـودی در هم آمیخته است. این نـوع تفسـیر از واژه بافومه که برگرفته از کد اتبـاش است و مقصـود از واژه یادشـده را سـوفیا یا همـان حکمت می‌دانـد، مو به مو از سـوی دن بـراون اقتبـاس شـده است. وی در رمـان رمز داوینچی از این کد استفاده کرده و آن را به عنـوان یکی از کـدها و رمزهـای رمـان و بلکه پیچیـده‌ترین رمز آن به کار گرفته است.

ایـزیس مصـری نـیز ما را به دوشـیزه سـیاه (Black Virgin)ـ وصل می‌کند. پرسـتش دوشـیزه سـیاه یکی از عجیب‌تـرین اتهامـات واردشـده علیه شـوالیه‌های معبد است و جالب این‌که آنان به این اتهام اعتراف کردند.}

تصـویر منسـوب به دوشـیزه سـیاه و کـودکش در کنـار تصویر ایـزیس و فرزنـدی که از نظر بهـاالامیر حـوروس فرزند ایـزیس است و همانگونه که گفتم این فـرد شـاید فرعون باشد. (منبع تصویر کتـاب یهودیـان و جنبش‌هـای سری در دوران جنگ‌های صلیبی بهاالامیر ص 453)

{دوشیزه سـیاه، مجسـمه بـانویی است که کـودکی شـیر خـوار را در دست دارد. این مجسـمه کـپی برابر با اصل مجسمه‌های سنتی مریم مقـدس و تنها یک تفـاوت با آن دارد و آن این‌که این دوشیزه و کـودکی که در دست دارد هر دو سیاه پوست هستند. در زمان محاکمه شـوالیه‌های معبد و تا قرنها پس از آن، گمـان می‌رفت که مجسـمه دوشیزه سیاه، نماد مسخ مریم مقـدس و مسـیح است و شوالیه‌ها که به منظور توهین به مقدسات مسـیحی، یک سری آیین‌های خاص را برگزار می‌کردند، قصد داشتند با

این مجسمه به تحقیر مریم مقدس و تمسخر مسیح بپردازند.

از قرن هجدهم به بعد، یعنی زمانی که تمدن مصر باستان کشف شد و باستان شناسان موفق به خواندن زبان مصریان باستان شدند، دوشیزه سیاه معنایی دیگر پیدا کرد. من باب مثال، ایان بگ (Ean Begg)ـ در کتاب بت دوشیزه سیاه (The cult of black virgin)ـ این دیدگاه را مطرح کرد که رنگ سیاه}

تصویر دوشیزه سیاه

{رنگ سیاه در مصر باستان نماد حکمت و معرفت بوده است. پروفسور استفان بنکو (Stephan Benco)ـ این مسئله را مطرح کرد که سیاه، رنگ مقدس مصریان باستان بوده است و آن‌ها رنگ سیاه را رنگ زمین، یعنی نماد حاصلخیزی و رشد گیاهان، می‌دانسته‌اند. ایزیس در مصر باستان نماد حکمت و معرفت، الهه زمین و سمبل حاصلخیزی و رشد گیاهان بوده است. براین اساس، دوشیزه سیاه، که فرزندش حوروس را در آغوش گرفته، همان ایزیس است که مادر حکمت، معرفت و منبع حاصلخیزی به شمار می‌رفته و هیچ ربطی به مریم مقدس و فرزندس مسیح ندارد. لین بیکنت (Lynn Biknet)ـ و کلایو پرنس (Prince e در کتاب شوک حقیقت (The shocking Truth Unveiled)ـ بر همین دیدگاه تأکید ورزیده‌اند. اینان به مجسمه‌های کشف شده ایزیس سیاه چرده استناد کرده‌اند که کودک سیاه خود را در آغوش گرفته و گویا دوشیزه سیاه کپی این مجسمه‌هاست. براساس دیدگاه ایان بگ، دوشیزه سیاه همانند دیگر اندیشه‌ها و آیین‌های شوالیه‌های معبد،

نتیجه آمیخته شـدن سـمبل‌های مصر باسـتان با مـیراث یهـودیت اسـت؛ به گـونه‌ای که سـمبل مصـری محسـوب می‌شود، ولی آنچه بدان معنـایی خـاص می‌بخشد مـیراث یهودیت است.}

{ایـان بگ معتقد است که دوشـیزه سـیاه همـان ایـزیس مصری است و معنا و پیام آن را می‌تـوان در این عبـارت کتاب توراتی غزل غزلها یافت:

برای دختران اورشلیم، من سیاه و زیبا هستم، همچون خیمه‌های دیدار و پرده‌های سلیمان. به من نگـاه نکنید به خاطر این‌که سیاه هسـتم، زیـرا خورشـید مـرا سـوزانده است (غـزل غزل‌ها 1:ـ 5_6).ـ بـراین اسـاس، دوشـیزه سیاه سـمبل حکمت و معـرفت نهفته در معبد سـلیمان و طـراحی و مهندسی آن است. همچـنین، دوشـیزه سـیاه سمبل عظمت سلیمان است و می‌توان گفت که دوشیزه سـیاه همـان اورشـلیم است که بـرای سـلیمان آواز می‌خواند و منتظر بازگشت او به سـوی خـویش است. پرستش دوشیزه سیاه از سوی شوالیه‌های معبد و انجام دادن مناسک دینی در کنار این مجسمه، ناشی از یهـودی بودن دوشیزه سیاه است که در سرود سلیمان شاه به او اشاره شده و شوالیه‌ها نیز که در واقـع، پاسـداران معبد سلیمان هستند، به خـاطر ریشه یهـودی دوشـیزه سـیاه، مجسمه وی را پرستش کرده‌اند.

ایان بـگ، که به پـژوهش دربـاره تـاریخ دوشـیزه سـیاه و پرستش آن پرداخته، معتقد است که برنـارد کلـروو، پـدر معنوی شوالیه‌های معبد، پرستش دوشیزه سیاه را ابـداع کرد.}

{وی بـرای اثبـات این ادعا به دو مسـئله اسـتناد می‌کند: نخســت، این‌که شــوالیه‌های معبــد، که در قلعه شــینو زندانی بودند و انتظار مرگ را می‌کشیدند، برای «بـانوی ما» (Notre Dam) چندین نماز می‌گزاردند و این نمازها متضمن بزرگداشت و ادای احترام به کلروو بود که بنیان گـذار دیـانت بـانوی ما و پرسـتش وی به شـمار مـیرفت؛ دوم، این‌که کلروو 280 منظومه سرود که عبـارت است از یکسری عواطف شعرگونه و شرحهای نمادین در بـاره «غــزل غزلها که با الهــام از «غــزل غزل‌ها» ســروده شده‌اند. کلروو در بسیاری از این منظومه‌ها عبـارت ای دختران اورشلیم، من سـیاه و زیبا هسـتم را گنجانـده و درباره آن، مجمـوعه‌ای از تفسـیرهای طـولانی و اشـعار عاطفی را ارائه نمـوده که تا کنـون دست نخـورده بـاقی مانده است.

آنچه نظریه ایان بگ مبنی بر ارتبـاط شـوالیه‌های معبد با دوشیزه سیاه و غـزل غزل‌ها و ابـداع پرسـتش دوشـیزه ســیاه توسط کلــروو را تقــویت می‌کند این است که بر بدنه یا پایه بسیاری از مجسـمه‌های دوشـیزه سـیاه که تا امروز باقی مانده‌اند عبارت زیر نقش بسته است:

Nigra sumsed formosa

این عبارت عین عبـارت وارد شـده در غـزل غزل‌ها به زبان لاتین (Latin) است.}

{شــوالیه‌های معبد تــاثیرات فــراوانی در اروپا برجــای گذاشـته‌اند. یکی از این تـاثیرات جاودانـه، رواج پرسـتش دوشـیزه سـیاه در تعـداد زیـادی از منـاطق اروپاست. در اروپـای امـروز حـدود پانصد مجسـمه از دوشـیزه سـیاه

وجود دارد که مراسم عبادی در کنار آن انجام می‌پذیرد و در کلیساها و کلیساهای جامعی که مجسمه دوشیزه سیاه در آن‌ها یافت می‌شود هدایایی به رسم بزرگداشت به این مجسمه تقدیم می‌شود.

تنها در فرانسه 180 مجسمه دوشیزه سیاه و فرزند شیرخوارش وجود دارد و بقیه مجسمه‌ها در کلیساهای ایتالیا، آلمان، بلژیک، اسپانیا، سوئیس، لهستان، روسیه و مالت نگهداری می‌شوند.} (کتاب یهودیان و جنبش‌های سرّی در دوران جنگ‌های صلیبی نوشته بهاالامیر صفحات 78 الی 85)

نظرات جناب بهاالامیر محقق عرب را در مورد بَفومت ملاحظه نمودید. وی از میان نظرات مختلف نظریه‌ای که بَفومت بر اساس کد اتباش به سوفیا تبدیل می‌شد را قبول نمود و چون سوفیا در زبان یونانی معنای حکمت را می‌دهد. آنگاه به خیال خویش بین سوفیا و ایزیس از این طریق ارتباط معنا دار برقرار کرد و سپس بین مجسمه ایزیس که به حوروس یا فرعون شیر می‌دهد و مجسمه دوشیزه سیاه ارتباط برقرار کرد.

کارت شش شمشیر تاروت

مریم مجدلیه نشسته در قایق به همراه فرزند خویش که از دست قبالیست‌های جهود و دشمنانش می‌گریزد.

واقعیت این است که دوشیزه سیاه و بَفومت دو فرد متفاوت هستند نه یک فرد و لزوما ارتباطی به یکدیگر ندارند. دوشیزه سیاه از نظر بنده مریم مجدلیه است و فرزندی که در آغوش دارد فرزندی است که وی در دوران حضرت عیسی بن مریم (ع) باردار بوده است.

انجمن‌هـــای مخفی اروپـــایی نظـــیر دیر صـــهیون ادعا می‌کنند که این فرزند مـــریم مجدلیه از نسل حضـــرت عیسی بن مریم (ع) می‌باشد و بین حضرت عیسی (ع) و مریم مجدلیه پنهانی ازدواجی صورت گرفته است. اما از نظر ما این احتمـال نـیز وجـود دارد که فرزند مجدلیه از نسل عیسی بن مـــریم روح الله نباشد بلکه وی (مـــریم مجدلیه) هنگـامی که در فلسـطین حضـور داشـته عضو انجمن مخفی باســتانی بـــوده و از عملی که فحشـــای مقدس نامیده می‌شده است باردار شده و فرزند خویش را در نهـایت بـدنیا آورده است. از نظر ما وجـود فرزند مـریم مجدلیه امـری مسـلم و یقیـنی است اما این‌که آن فرزند از نسل عیسی علیه الســـلام باشد یا خـــیر را نمی‌دانیم. مریم مجدلیه بر اسـاس بعضی ادعاها به مصر گـریخت سـپس به اتیـوپی رفت و در نهـایت به فرانسه رفت.

پیشتر گفته‌ام و اکنـون نـیز می‌گـویم کارت‌هـای تـاروت توسط انجمن‌های مخفی اروپایی نظیر دیر صـهیون و ... طراحی شده است و اسـتفاده از آن را بـرای مسـلمانان سم می‌دانم. این کارت‌ها توسط دیر صـهیونی‌ها بسـیار هوشـمندانه طـراحی شـده است و اکنـون نـیز سـالکین طریقت‌های قبالای هرمسی و قبالای مسیحی و قبـالای مدرن بر روی این کارت‌ها مراقبه روزانه انجام می‌دهند. در واقع اینان به کارت‌های تاروت انرژی می‌دهند. با این عمل این سالکین انـرژی و صـورت کارت‌هـای تـاروت در عالم مثال تقویت می‌شود و هنگامی که یک فـرد مـدیوم یا واســطه (اعم از مســلمان یا مســیحی و ...) تــاروت می‌گیرد به آن بخش از خزانه عالم مثـال متصل می‌شـود که از نیروی فکر و ذهن و روح سـالکین قبـالای مـدرن و

انجمن‌هـــای مخفی‌ای نظـــیر دیر صـــهیون درست شـــده است. اگر این فرد مدیوم (واسطه) یک مسـلمان مـومن باشد دیر یا زود دچار اختلال انرژی و معنـوی خواهد شد. یعـنی در نمـازش کاهل و در شـریعت خواهد لنگید. بنـده بالشخصه دیـده‌ام که تـاروت گـاه به بعضی افـراد بسـیار خوب جواب می‌دهد و افرادی مدیوم (واســطه) با آن هم از گذشـــته و هم از آینـــده بعضا مطـــالب صـــحیحی را می‌گویند اما باید با خـــود بیندیشـــیم که منبع این پیش بینی‌ها و سـخنان چیسـت؟ حق است یا باطـل؟ نـورانی است یا ظلمـانی؟ الهی است یا شـیطانی؟ فکر می‌کنم اگر تاریخ کارت‌های تاروت و نمادپردازی آن را بشناسـیم پاسخ به این سولات اصلا مشکل نیست😊

احضار انجمن در قبرس و آمریکا مدوسا و ایزد شولوتل

تصــویر ایــزد شــولوتل با ســری سگ مانند که به مانند آنوبیس در اساطیر مصر راهنمای ارواح مردگان به عالم ارواح است. وی همچنین از آن جهت که با کـوکب زهـره در شـبانگاه برابـری می‌نماید همتـای شـلیم در اسـاطیر کنعان و همتـای هسـپروس در اسـاطیر یونـان می‌باشد. شـولوتول را ایـزد غول‌ها و ایـزد رعد و بـرق و بـاد نـیز دانسته‌اند.

{در تقویم سنگی، که از آزتکها باقی مانده است، تــاریخ این قوم و خلقت جهان نشـان داده است. در این تقـویم دقیقا نشــان داده شــده که چهــار عصر یا خورشــید به ترتیب، در تاریخهای (ببر4)، (باد 4)، (باران - 4) و (آب - 4) از بین رفته است و ما اکنون در پنجمین خورشید یا پنجمین عصر زندگی می‌کنیم که در روزی به نام (زلزله - 4)ـ ویــران خواهد شد. به بــاور آزتک‌ها اجــرام بــزرگ سـماوی نـیز مانند زمین در آغـاز وجـود نداشـتند، پس از آن‌که آتش، خورشــید نــاقص، آســمان، زمین، دنیاهــای زیرین و زبرین آفریـده شـدند، نـوبت ظهـور سـتارگان و اجرام بزرگ سماوی رسید. در مورد آفرینش خورشــید و ماه روایت شده است که زمین در تاریکی بود و خورشید نمی‌درخشـید. بنـابراین خـدایان، همه در تئـوتی اوآکـان جمع شـدند و تصـمیم گرفتند که خورشـید و مـاه را خلق کنند.}

تصـویر شـولوتل xolotl به همـراه خورشـید در هنگـام غــروب به تصــویر کشــیده شــده است. او در تصــویر با

چاقویی در دهانش نشان داده شده است که نمادی از مرگ می‌باشد.

{همگی بر آن شدند تا دو خدا از بین خودشان قربانی شوند تا آن‌ها به خورشید و ماه مبدل گردند. برای این پیشنهاد دو خدا به نام‌های تکسیس تکاتل، که مقتدر و ثروتمند بود. و ناناواتسین، که بینوا و فقیر بود، داوطلب قربانی شدند. آن دو خدا، چهار روز روزه گرفتند و در پنجمین روز، همه ایزدان در دو ردیف گرد آمدند و آتش فراوان روشن کردند. آن دو خدا باید خود را درون آن آتش انداخته و می‌سوزاندند، تا خویشتن را در آتش تطهیر کرده، پاک و منزه بیرون آیند. ابتدا تکسیس تکاتل، ایزد توانگر، قدم در راه نهاد. با آن‌که سه بار خویش را به سوی آتش افکند، هر بار باز ایستاد و شهامت نداشت تا به آتش زند، پس ناناواتسین، خدای بینوا چشمانش را بست و خود را درون آتش افکند و شعله‌ها زبانه کشید. آنگاه ایزد توانگر شرمسار از ترس و زبونی خویش به آتش زد و در دم بسوخت. ایزدان جان باخته قربانی شده بودند، ولی هنوز خورشید پدیدار نشده بود.}

تصویر آشولوتل نوعی سمندر که با ایزد شولوتل مرتبط است.

{آن‌ها با نگرانی از یکدیگر می‌پرسیدند که خورشید چه موقع و از کجا نمایان خواهد شد؟ بالاخره خورشید و سپس ماه، که چون قرص آفتاب می‌درخشید، بر پهنه آسمان ظاهر شدند. خدایان از گستاخی ماه به خشم آمدند و با خرگوشی ضربه‌ای به او نواختند که اثرش هنوز باقی است. خورشید بی‌حرکت در آسمان ماند و

خیــال پیش رفتن نداشت خــدایان علت را جویا شــدند و پاسخی وحشتناک شنیدند. خورشید خواســتار قربــانی از ایزدان، یعنی از ستارگان بود. سیاره ناهید خشمناک شد و تیر پیکانی به ســویش افکنــد، ولی خورشــید آن تــیر را گرفت. ابتدا ناهید (کتسالکوآتل) و سپس ستارگان دیگر، از جمله شولوتل (ستار عصر و برادر همــزاد ناهید) را کشت. این همـــان ســـتاره‌ای است که گـــاهی پیش از ســتارگان دیگر و گــاه بعد از آن‌ها در نــور آفتــاب ناپدید می‌شــود. اما چــون او ایــزد غولها و همزادها بــود و مردن جادوگر به آسانی صورت نمی‌پذیرد، ابتدا به مــاگی و ســپس به ذرت، هیــولا و بــالاخره به آشــولوتل، یعــنی همـــان حیـــوانی که در بعضی از دریاچه‌هـــای آمریکـــای شمالی به سر می‌برد و گوشــتش خــوردنی اســت، مبــدل گردید. (آشولوتل نوعی سمندر است.)}

تصــویر آشــولوتل نــوعی ســمندر که فقط در مکزیک و دریاچه‌هــای مکزیکوســیتی زنــدگی می‌نماید بر اســاس اســاطیر آزتکی این ســمندر مرتبط با ایــزد شــولوتل می‌باشد. (ســـمندر با آتش مرتبط است و آتش بعضا با جهنم)

{در اســطوره‌ای آمــده است که آشــولوتل بعــدها خــدای دوگانگی‌ها و هیولاهای غــیر طــبیعی شد و به ســرزمین تاریکی گــریخت و از آن‌جا اســتخوانهای آدم‌هــای اولیه را آورد و آدم‌هــای کنــونی را ســاخت. صــورتش اســکلت و گوشــواره‌هایش شــبیه گوشــواره‌های کتســالکوآتل است. بـــدن و دست‌هایش پر از نمادهـــای ســـیاره ناهید (کتســالکوآتل) و مظهــرش به منزله قــدرت شــبانه است پس شــولوتل خــالق نیــای بشر امــروزی بــوده است.

شولوتل ایـزد حـامی روز الین، یعـنی هفـدهمین روز هر ماه از سال از تکها بوده است. خدای ناناواتسـین(خـدای بینوا و فقیر) هم یکی از مظـاهر شـولوتل، یعـنی مظهر شبانه کتسالکواتل به شمار می‌رود، زیرا کتسـالکواتل در تمـام دگرگونی‌هـای خـود خورشـید بـود از آن رو که در هیئت خویش به نام ناناواتسین، خـود را در آتش انـداخت تا خورشید پدیدار شود،خورشید شبانه نـیز به مظـاهر او تعلق گـــرفت و در واقع او در مظهر خـــویش به منزله شولوتل بود که گریخت تا از قربانی شدن جان ســالم به در برد.}

تصـویر سر سگ مانند ایـزد شـولوتل ایـزد هـدایت کننـده ارواح

{ایزد سیاره ناهید به نام تلاویسکالپانته کوتلی بـود که با چهره انسان زنده و جمجمه دیـده می‌شـود و هر دو جنبه سیاره ناهید (ستار صـبح و سـتاره عصر) را می‌نمایاند. این سـیاره را صـبحها کتسـالکوآتل و عصـرها شـولوتل برادر توأم او تجسم می‌بخشند. درباره خداوند خورشـید، یعنی کتسالکوآتل و برابری سـتاره سـحری و غـروب، که باعث پیدایش اسطوره‌های زیـادی شـده، در اسـطوره‌ای آمـــده است که هر دو بـــرادر به دنیـــای زیـــرین میکتلان می‌روند و از خداوند مردگـــان و دنیـــای زیـــرین، یعـــنی میکتلانتکـــــوتلی، اســـــتخوان‌های انســـــانهای اولیه را می‌خواهنـد، اما کتسـالکوآتل چـون می‌داند که این ایـزد، خـدایی نابکـار اسـت، به محض گـرفتن اسـتخوانها، پا به فـرار می‌گـذارد و خـدای مردگـان به بلـدرچین‌ها فرمـان می‌دهد که به کتســالکوآتل حمله کنند. کتســالکوآتل لـــیز می‌خـــورد و می‌افتد. اســـتخوانها خـــرد میشـــوند ولی با

شــتاب آن‌ها را جمع می‌کند و از دوزخ می‌گریــزد. آنگــاه بین دو بــرادر (کتســالکوآتل و شــولوتل) مشــاجره‌ای در می‌گیرد و در نهایت کتسالکوآتل است که خود را قربانی می‌کند و با ریخته شــدن خــون اوست که انســانها جــان می‌گیرند.}

تصــویر شــولوتول ایــزد راهــبر ارواح به عــالم زیــرین در اساطیر آزتک‌ها

{چون قطعات استخوانها شکسته بوده و یکسان نبودنــد، آدم‌ها به اندازه‌های متفاوت کوتاه و بلند خلق شدند. این اسطوره از مکزیک و آمریکای مرکــزی فراتر رفته و نــزد سایر اقوام نیز دیده می‌شود.

یــادآور می‌شــود که بــدن میکتلانتکــوتلی (ایــزد مــرگ) پوشیده از استخوانهای انســان بــوده و نقــابی از جمجمه به صــورت دارد، موهــایش تــاب دار و ســیاه و چشــمانش مانند ســــتاره است. گلهــــای کاغــــذی، پیشــــانی و پشت گردنش را پوشانده و پرچم سفید کاغذی به شکل حمایل در سینه اوست. میکتلانتکوتلی ایــزد مــرگ و ایــزد حــامی دهمین روز از هر ماه آزتکی بود و دستیاران او مردگــان، خفاش‌ها، عنکبوت‌ها و جغــدها می‌باشــند. ایــزد خورشــید آزتک‌ها ابتدا خدای خورشید تولتکها بود که به نام توناتیو معرفی شده بود. خورشــید از مظــاهر این ایــزد است که به صورت عقابی اوج می‌گیرد یا سقوط می‌کند. تونــائیو را معمولا همــراه ایــزد مــاه (تکســیس تکاتل) در تصــاویر نشان می‌دادند.}(کتاب مقدمه‌ای بر اســاطیر و آیین‌هــای باســتانی جهــان غلامرضا معصــومی صــفحات 179 الی 181)

تصویر سگ شولویتزکوئینتله همان سگی که منسوب به ایزد شولوتول آزتک‌ها است. به شباهت عجیب این سگ با تصاویر منسوب به آنوبیس در مصر باستان توجه نمایید. آنوبیس هم در مصر ارواح را سوار بر قایق می‌نماید و به عالم اموات هدایت می‌نماید.

{شولویتزکوئینتله که نام رسمی سگ بی‌موی مکزیکی است (این سگ در اسپانیا نیز، با عنوان پِرّو پلون مکزیکانو شناخته می‌شود)، به لحاظ نژاد، از نژاد بومی وابسته به خانواده‌ای از سگهای نواحی مرکزی آمریکا می‌باشد و قدمت آن به دوران قبل از کلمبیایی می‌رسد. این نوع سگ، که یکی از انواع متعدد نژادهای سگِ بومی آمریکا می‌باشد، اغلب با سگ بی‌موی پرویی اشتباه گرفته شود. امّا نام شولویتزکوئینتله که بر روی این سگ نهاده شده، در واقع به شولوتل اشاره می‌کند، چراکه به لحاظ اسطوره شناختی، یکی از مأموریت‌های این سگ، همین بود که مردگان را در سفر خود به ابدیت همراهی نماید. امّا به رغم چنین جایگاه برجسته‌ای که شولویتزکوئینتله در میان اساطیر دارد، گوشت این سگ، بخش عمده‌ای از رژیم غذایی برخی از مردمان باستانی این منطقه را تشکیل می‌داد.} (ویکیپدیای فارسی به نقل از ویکیپدیای انگلیسی مدخل شولوتل)

تصویر سگ شولویتزکوئینتله همان سگی که منسوب به شولوتول است. به شباهت عجیب این سگ با تصاویر منسوب به آنوبیس در مصر باستان توجه نمایید.

{بدون شک در هیچیک از اساطیر جهان سگ‌هایی را نمی‌یابیم که چون آنوبیس، دین جوآن، کربروس، شولوتل، گارم و غیره با مرگ، جهنم و عالم زیرین،

قلمـرو نـامریی که خـدایان اهریمـنی و قمـری بر آن حاکم‌اند، در ارتباط نباشد.

....اولین کـاربرد اسـطوره‌ای سگ که در سراسر جهـان گـواهی شـده اسـت، وظیفه‌ی راهنمـایی ارواح اسـت، یعنی سگ، بلد انسان در شب مـرگ اسـت، پس از این‌که همراه انسان در روز زندگی او بوده است. از آنـوبیس تا کروبـوس، از تحـوت تا هکاته و هـرمس و تمـامی دیگرهادیان بزرگ ارواح و تمام نشانه‌های مسیر مرگ در تاریخ فرهنگ غـرب، صـورت سگ را به وام گرفته‌اند. هر چند در سراسر جهـان و در فرهنگهـای مختلف سـگهایی وجـود دارند که چهـره‌ای متفـاوت دارند و تنها این نمادگرایی اولیه را غنی می‌کنند.

....مکزیکی‌هـای باسـتان سـگهایی را، خصوصا بـرای همـراهی و راهنمـایی مردگـان در عـالم دیگر تـربیت می‌کردند. آن‌ها به همراه جسد متوفا، سگی به رنگ شیر *یعنی به رنگ خورشید* را دفن می‌کردند،}

تصویر آنوبیس ایزد سگ سر در اساطیر مصر باستان

{تا مانند شـولوتل، ایـزد_سگ که خورشـید را در مـدت سـفرش در زیر زمین همـراهی کـرده بـود، متوفا را راهنمـایی کند. یا سـگها را پـایین قـبر صـاحبش قربـانی می‌کردند، تا سگ صاحب خـود را در طـول سـفر درازش همراهی کند و او را از نه رودخانه عبور دهد تا به چوکو ممیکتلان، یا آسمان نهم، که جایگـاه ابـدی مردگـان بـود، برسد. امروزه هنوز در گواتمالا، سرخپوستان لاکانـدون، چهار مجسمه از برگ نخل به شـکل سگ می‌سـازند و آن را در چهار گوشه‌ی قبر مردگان قرار می‌دهند.

سـیزدهمین و آخـرین صـورت فلکی در منطقه الـبروج مکزیکی، صورت فلکی کلب اسـت، این صـورت فلکی به عنوان مرگ، پایان، عالم زیرین(BEYM)ـ و همچنین آغـاز و تجدید تعبیر و تفسیر می‌شود. این دو مفهـوم اخـیر در شعر نروال دیده می‌شود.

سیزدهمی باز می‌گـردد... این هنـوز اولی است. با توجه به آیینهـای سرخپوسـتان آمریکا و بعضی جزییـات آیین خاکسپاری آن‌ها، می‌توان آیینهای رایج در میان شمنهای سـیبری را درک کـرد. از جملـه، گلـدها سـگها را با صاحبانشـان به خـاک می‌سـپارند. به علاوه، وقـتی سوارکاری می‌میرد،}

تصویر سگ شولویتزکوئینتله همان سـگی که منسـوب به شـولوتول است. به شـباهت عجیب این سگ با تصـاویر منسوب به آنوبیس در مصر باستان توجه نمایید.

{اسب این سـوارکار را قربـانی می‌کنند و خـون او را روی سگ‌ها و پرندگان می‌پاشند، زیرا سگ‌ها و پرنـدگان هسـتند که متوفا را به سـوی آسـمان یا جهنم راهنمـایی می‌کنند.

... اما سـگان که بلد عـالم نـامریی هسـتند، فقط به راهنمایی مردگان اکتفا نمی‌کنند بلکه میـانجی این دنیا و دنیـای دیگر نـیز هسـتند. آن‌ها از مردگـان و از خـدایان زیـرزمین، راجع به قلمروشـان، سـوال می‌کنند و بـرای زندگان خبر می‌برند.

...سگ در دوزخ، یا وظیفه دربـانی دوزخ را دارد یا دربانان دوزخ به صورت سگ نمـوده می‌شـوند. این امـر، علاوه بر نمونه‌هـایی که تـاکنون ذکر شـد، نمونه‌هـای

بی‌شـــمار دیگـــری نـــیز دارد. در اســـاطیر یونـــان هکاته ایزدبانوی تاریکی‌ها، می‌توانست به شکل یک مادیـــان یا یک سگ درآید: این ایزدبـــانو، چهـــارراهی را تســـخیر می‌کـــــرد و به دنبـــــال او یک گله سگ دوزخی حـــــرکت می‌کردند به همین تـــرتیب شـــمن‌های آلتـــایی، وقـــتی مسافرتهای اورفئوس وار خود را انجـام می‌دادنـد، بـاور داشتند که با سگهای دربان جایگاه اربابان دوزخ برخـــورد می‌کنند}

تصویر سگ شولویتزکوئینتله همان سـگی که منسـوب به شـــولوتول است. به شـــباهت عجیب این سگ با تصـــاویر منسوب به آنوبیس در مصر باستان توجه نمایید.

{دهمین روز تقویم فـالگیری آزتکهـا، روز سگ اسـت، و صـاحب آن خـدای دوزخ اسـت، محل آن در آسـمان دهم است که خدایان شبانه در آن مسکن دارند.

ارتباط سگ با خدایان اهریمنی و قربانی کردن انسـان به روشنی با اسطوره پرویی پیشااینکایی ارتبـاط دارد و توسط پدرآویلا در کتاب تـاریخش که در زمـان اولین فتح اسپانیایی‌ها تحریر شده بود، گزارش شده است. بر طبق این اســطوره، عصر جدید با پـــیروزی خـــدای اورمـــزدی صـاحب آب و آتش بر خـدای اهریمـنی، که صـاحب آتش درون زمین است، پیروز می‌شود. خدای آسمانی دشـــمن را به دره‌ی علیا آند کشیده و برای آن‌که خـدای اهریمـنی از گوشت انســـــانها بخـــــورد، اول به او گوشت سگ می‌خوراند به این ترتیب قدرت او را گرفته و بر او پیروز می‌شود. پدر آویلا نتیجه می‌گـیرد که به همین دلیل است که یونکاهـا، ستایشـگران آن خـدای ملعـون، هنـوز هم گوشت سگ می‌خورند.

سگ که چون هرمس‌هادی ارواح اســت، در بعضی مواقع استعداد طبابت نیز دارد؛}

تصــویر سگ مصــری که آنــوبیس با آن مرتبط است به شــــــباهت این سگ کم مو و ســــــیاه رنگ با سگ شولویتزکوئینتله مکزیکی توجه نمایید.

{در اســاطیر یونــان سگ جــزء مختصــات اســکلپیوس، اسـکولا پیـوس رومی، قهرمـان و خـدای پزشـکی بـود و بالاخره آگاهی سگ از عـالم دیگـر، و همچـنین آن سـوی دیگر زندگی انسان باعث شده که سگ را قهرمانی تمدن ساز و اغلب صـاحب یا فـاتح آتش و همچـنین به عنـوان نیای اساطیری انسـان به شـمار آورنـد، که این مفهـوم آخــر، معنــایی جنسی را در بر دارد. اســاطیر تــرکی-مغـولی، حـاملگی زنـان را از نـور میداند و تأکید دارد که نــور اغلب پس از دیــدار با زن، او را به صــورت ســگی جوان ترک می‌کند، که بی‌ارتباط با سگ شـیری رنـگ، به مفهوم خورشید آزتکها نیست.

از سوی دیگر، سگها و گرگها، اصل تبـار چنـدین سلسـله ترک و مغولی بودنـد، این بـاور نـیز در همـان جهت بـاور سرخپوستان آمریکا است و بر آن تأکید دارد. بـدین قـرار است که دنه‌هـا، از آمریکـای شـمالی، تبـار انسـان را از ارتباط پنهانی زن و سـگی می‌دانند. سـولوتل خـدا- سگ طبق سنت آزتک، استخوانی را از جهنم دزدید، تا خدایان از آن نسل جدید بشر را بسازند.} (کتــاب فرهنگ نمادها شوالیه جلد سوم تلخیص مدخل سگ)

شـولوتل ایـزد سگ سر آزتکی همـان موجـودی است که دیشب در قبرسـتانی متعلق به سـرخ پوسـتان آمریکا که

در نـــزدیکی آن برکه یا دریاچه یا مـــردابی وجـــود دارد فراخوانی شد.

احضار انجمن‌های مخفی در قبرس و آمریکا

تصویر جزیره قبرس

نقطه صورتی رنگ: مکان شهر باستانی سالامیس در جزیره قبرس واقع در قبرس شمالی است.

پ ن: شهر سالامیس قبرس با جزیره سالامیس یونان اشتباه نشود.

نقطه آبی رنگ: مکان قلعه بوفاونتو در قبرس شمالی است.

نقطه سبز رنگ: محل روستای لمپا در قبرس جنوبی می‌باشد. روستایی با قدمت 2500 الی 3800 پیش از میلاد که دانشگاه ادینبورگ اسکاتلند در آن‌جا حفاری انجام می‌داده است. ☺

امشب تا ساعاتی دیگر هم زمان با کریسمس آن دسته از انجمن‌های مخفی ترکیه‌ای که ریشه در پرستش اساطیر آناتولی باستان دارند نظیر هکاته و مدوسا و... با همکاری بعضی انجمن‌های مخفی غربی هم پیمانشان هم زمان در قبرس و آمریکا مراسم بسیار قدرتمند جادوی سیاه آیینی همراه با قربانی‌های انسانی دارند.

هدف مراسم باز کردن دروازه هشتم عالم زیرین در قبرس و فراخوانی سه تن از ایزدان عالم زیرین در قبرس و یک تن از ایزدان عالم زیرین در آمریکا است.

نکته1:ـ دروازه‌های عالم زیرین با طبقات عالم زیرین متفاوت است. طبقات عالم زیرین هفت عدد است.

تعداد دروازه‌ها را به درستی نمی‌دانم. شاید 8 یا 12 یا.. (در دست بررسی)

تصـــویر قبرســـتان ســـرخ پوســـتان در نیومکزیکو آمریکا (تصویر مرتبط با موضوع نیست و تصادفی انتخاب شده)

نکته 2:ـ مراسم در آمریکا در یک قبرســـتان منســـوب به سرخ پوستان آمریکایی انجام می‌شود و ایزدی شـیطانی احضار میشود که از ایزدان عالم زیرین در اساطیر سـرخ پوستان می‌باشد.

نکته3: ایزدان شیطانی‌ای که در قبرس احضار می‌شوند مربوط به جغرافیای همان ناحیه هستند و مسلما ســابقا در آن مناطق پرستش می‌شـده‌اند. یعـنی باید آن‌ها را در اســـاطیر یونـــان و آنـــاتولی یا روم باســـتان و فینیقیه جستجو کرد.

نکته4:ـــ اگر امشب موفق شـــوند با توجه به این‌که این موجـودات شـیطانی مربـوط به عـالم زیـرین و با عـالم امــوات دور ارتبــاط دارند. احتمــالا فــدیه‌های انســانی بیشــتری از اینــان طلب می‌نمایند. شــاید در ســال پیش روی میلادی جنگ یا جنگ‌هـایی را شـاهد باشـیم. پیش از حملات آمریکایی‌ها به افغانســـتان و عـــراق ما شـــاهد مراسم‌هایی در کلـوپ بوهومیـان بـودیم و سـپس یـازده سـپتامبر و آنگـاه حمله به افغانسـتان و عـراق صـورت گرفت و البته طرحشان برای خاورمیانه بـزرگ مـوفقیت آمیز نبـود. (مسـلما همه چـیز در ید قـدرت خداوند و تنها خلیفه به حقش امــام عصر عجل الله است و ان شــاالله اینبار هم موفق نشوند.)

تصویر شهر باستانی سالامیس در جزیره قبرس

نکته 5:ـ مراسم‌ها به مرکـزیت روسـتای لمپا در قـبرس جنـوبی انجـام می‌شـود. البته در دو ناحیه دیگر یعـنی سـالامیس و قلعه بوفـاونتو نـیز انجـام می‌شـود. در مراسم‌ها خرمن نیز خواهند سوزاند.

بیشترین قربانی‌ها احتمـالا در نـزدیکی سـالامیس انجـام شود.

نکته 6:ـ توصـیه ما این است که از مدیتیشن‌های دسـته جمعی غـربی و هم راسـتایی در این شب خـودداری نمایید.

نکته7:ـ هم زمانی این مراسم با کریسـمس ارتبـاطی به مسیحیان ندارد ضمن این‌که تولد مسـیح علیه السـلام در این تاریخ اساسا محل تردید است.

تصویر قلعه بوفاونتو در قبرس شمالی

نکته 8 و مهم: اگر پرسـیوس آنگونه که دیوید اولانسی نوشته میترای رومی و از نظر ما ایـرانی باشد. آنگـاه به نکته جـالبی می‌رسـیم و آن این است که زمـان رسـیدن صورت فلکی برساوش به نصف النهار 4 دی است و این زمان تقریبا مدت‌هاست که ثابت است زیرا مکـان ثـوابت با سرعت کنـدی در آسـمان تغیـیر می‌کند و چـون پرسی سر غول یا مدوسا را می‌بـرد. این تـاریخ یکی از بهـترین زمان‌های احضار مدوسا می‌باشد. بنـابراین شـاید یکی از سه موجـودی که امشب در قـبرس احضـار و فراخـوانی شود مدوسا باشد.

غول پيكران

كتاب نگاه بانان:

بخش اول كتـاب انـوخ به شـرح فـرو افتـادن تعـدادي از فرشتگان، كه پدران نفيليم بودند، ميپردازد.

در ابتدا بيان ميشود كه انوخ تنها يك فرد عادي در جامعه خـــود بـــود كه خداوند چشم بصـــيرت اورا گشـــود و او توانست اتفاقـاتي كه در گذشـته و آينـده روي ميدهند را ببيند.....

نگاه كن به درختان كه چگونه در زمسـتان برگهايشـان را ميريزند بغير از چهارده درخت كه شاخ و برگ كهنه شـان را نگاه ميدارند.....

سـپس جريـان تصـميم فرشـتگان نگاهبـان بر اختلاط با انسانها نقل ميشود:

و سـمياز كه فرمانـده آن‌ها بـود گفت: ميترسم كه البته شـــما با اين عمل موافق نخواهيد بـــود و تنها من بايد جزاي اين گناه عظيم را بپذيرم!

ولي تمـامي فرشـتگان نگاهبـان پاسخ دادند: بيائيد همه سوگند بخوريم و پيمـان ببنـديم بر سر لعن ابـدي كه اين نقشه را رها نكنيم و اين عمل را تا آخر انجام دهيم!

و همگي همپيمان شدند كه تعدادشان دويست نفر بـود و در عهد جـارد اين رويـداد رخ داد و بر قله هرمـون فـرود آمدند.

اين بخش نشـان ميدهد كه در واقع فرشـتگان نگاهبـان مايل به آميزش با زمينيان نبودند و از عقوبت خداوند در

ترس بودند و حتما دليل و انگيزه اي بسيار قـوي آن‌ها را واداشته كه اين «فداكاري» را انجام دهند!

در حالي كه در كتـاب عهد عـتيق بيـان گشـته كه پسـران خدا به خاطر زيبائي زنان زميني با آن‌ها آميزش كردند!

همچـــــــــنين به اين نتيجه ميرســـــــــيم كه نفيليم با ساتان(شيطان) رابطه اي ندارد.

در بـــاره اينكه اين دليل و انگـــيزه چه بـــوده در انتهـــاي مطلب سخن خواهيم راند.

و زنـان زميـني بـاردار گشـتند و فرزندانشـان تبـديل به انســـانهائي عظيم الجثه و بدسرشت گشـــتند به نـــام نفيليم، نفيل‌ها هر چه محصول كشت و زرع انسانها بود را ميخوردند و زمـــاني كه انســـانها ديگر نتوانســـتند بـــار احتياجات آن‌ها را تحمل كنند شروع به بلعيـدن و خـوردن انسـانها و سـپس حيوانـات و پرنـدگان و ماهيها و حـتي رپتايل‌ها!! كردند و حتي در آخر به جان همديگر افتادند و گوشت و خون يكديگر را خوردند!

وقتي نفيليم شـروع به خـوردن انسـانها كـرد تعـدادي از فرشـــتگان به زمين آمدند تا به انســـانها در برابر نفيليم كمك كنند، عزازيل به انسـان فلـزات موجـود در زمين را شناســـــاند و اين كه چگونه با آن‌ها ســـــلاح‌هاي كارآمد بســازند، و سـنگهاي با ارزش را، و طوطيـاي معـدني و سرمه چشم را، و ابزار رنگرزي و آرايش را.

سمجاز جادو را به انسان آمـوخت و آرمـاروس ضد جـادو را،باراكيژال و كوكابل سـتاره شناسي و صـور فلكي را، ازقيال دانش ابرها را، آراكيل نشانه‌ها (منظور حركت)ي

زمين را، شامسيل نشانه‌هاي خورشيد را و ساريل دوره حركت ماه را.

(در برخي متون نقل شده است كه فرشتگان فرو افتاده اين علوم را به انسانها آموختند ولي اين موضوع بنظر صحيح نميايد، همچنين در اين متون نقل شده خداوند از اينكه فرشتگان فرو افتاده علوم ممنوعه را به انسانها آموختند خشمگين بود. به نظر ميايد دستكاري در متون قديمي با اهداف نا معلوم حقيقت دارد. در روايات ايراني آمده است كه فرشتگان جادو و علوم ديگر را به انسان ياد دادند تا از خود محافظت كند ولي برخي از انسانها شروع به سوء استفاده از اين قدرتها و علوم كردند.)

ولي با گسترش آلودگي و فساد و بوجود آمدن موجودات ناخالص و آلوده (بنظر ميايد فرشتگان فرو افتاده دست به دستكاري در آفرينش موجودات زمين زدند) خداوند اوريل را بنزد فرزند لامخ فرستاد و به او گفت: بنزد نوح برو و او را از تصميمي كه درباره نابودي زمين گرفتيم آگاه كن و به او بگو خود را مخفي كند و كمكش كن تا خود و خانواده اش را نجات دهد تا نسلش براي آينده جهان محفوظ بماند.

خداوند به رافائيل دستور داد كه عزازيل را دستگير كند: دست و پايش را ببند و در ميانه صحرا شكافي درست كن و او را در تاريكي زنداني كن و بر روي آن صخره‌هاي عظيم قرار بده تا به او نور آفتاب نتابد و در روز حسابرسي او به آتش افكنده خواهد گشت (چون عزازيل با زندگي در ميان انسانها به گناهان آن‌ها آلوده

شده بود) سپس زمين را كه توسط فرشتگان فرو افتاده آلوده و خراب و پليد گشته بهبودي بخش و پاكسازي كن.

و اربـــاب به گابريل دســـتور داد كه بر ضد موجـــودات بد اخلاق و پليد و فاسد و فرزنـــــــدان نامشروعشـــــــان و همچـنين فرزنـدان فرشـتگان فـرو افتـاده (نفيليم) وارد عمل شود.

و به ميكائيل دســتور داد: بــرو و ســميجاز و همكــارانش (فرشــتگان فــرو افتــاده) را دســتگير كن كه اكنــون كه نابودي فرزندان عزيزشان (نفيليم) را ديده‌اند (در مقابل تو مقاومت نخواهند كـرد)، آن‌ها را در دره زمين زنـداني كن كه تا هفتاد نسل در آن‌جا بمانند و در روز حسابرسي آن‌ها را به چاه آتش خواهم افكند و زنداني خواهم كرد و از اين ببعد هركه با آن‌ها همـــــــدلي كند به آن‌ها خواهد پيوست.

به نظر ميايد هــدف بــرخي افــراد الــوهيم از اختلاط و دستكاري در نژاد بشر جاوگيري از بروز اتفاقي در آينده بود، گفته ميشـود آن‌ها ميدانسـتند كه در آينـده در ميـان انسـانها شخصي بـدنيا خواهد آمد كه به او فرزند انسـان ميگوينـــد، ولي اين فرزند انســـان كه الـــوهيم از بـــدنيا آمدنش وحشت داشته كيست؟

در باره فرزند انسان مطالب مختلفي نقل ميشود، عمده اين مطالب بر سه محورند:

1- زمـــاني خواهد آمد كه بـــدليل فعـــال شـــدن يك ژن باستاني ديگر مـردان نميتوانند زنـان را بچه دار كننـد، در اين زمان كه نسل بشر در خطر جدي قرار خواهد گرفت تنها يك زن بطريقي نامعلوم بچه دار ميشود و پســري با

قـابلیت بـارور کـردن بـدنیا میـاورد که ادامه نسل بشر بدست او ممکن است و او را فرزند انسان میخوانند.

2- فرزند انسان شخصیست که در آخرالزمـان در مقابل دجـال، سـاتان و نفیلیم قد علم کـرده آن‌ها را شکست میدهد و در آخر باعث پیشي گرفتن انسـان از فرشـتگان (الوهیم) خواهد گشت.

3- مسیحیان تاکید میکنند که فرزند انسان همـان عیسي مسـیح است که در آخرالزمـان بـاز خواهد گشت و antichrist را نابود خواهد کرد.

مورد دوم میتواند انگیزه خوبي براي برخي افراد الوهیم باشد که دست به خرابکاري در نژاد بشر بزنند تا در آینده سروري خودشان بر جهان حفظ گردد!

حال میتوان دلیل خوبي نیز براي تحریفات ایجاد شده در کتاب عهد عـتیق یـافت، در واقع با پنهـان کـردن انگـیزه فرشـتگان فـرو افتـاده از اختلاط با زمینیـان بـدنیا آمدند فرزند انسان را کتمان کنند!

در کتب مقدس عبری و چندین کتاب یهودی غیر متعارف و نوشـته‌های ابتـدائی مسـیحی، nephilim به معنـای فرودآمدگانی دورگه از «پسران خدا» و «دختران مـردان (دختران انسانی)» هستند.

کلمه. nephilim در برخی از کتب مقدس به عنوان غول یا titans ترجمه شده است، و توسط بـرخی نـیز ترجمه نشده است.

عبارت «پسران خدا» گـاهی اوقـات به زبـان انگلیسی به عنوان «پسران یا فرزنـدان خـدایان» ترجمه شـده است.

کلمه عبری «الوهیم»، به صورت جمع است، اما هنگـامی که به طـور مرسـوم منظـور واحد مد نظرباشد اغلب با افعال مجرد و صفت بکار برده می‌شود.

دیدگاه سنتی یهودی، استخراج از کتاب خنـوخ، این است که پـدران nephilim، پسر «خـدا» بودنـد، در گریگـوری نقل شده که (نفیلیم دسـته‌ای از فرشـتگان پـائین آمـده هستند که مراقب نامیده می‌شوند)؛ به هر حال بـرخی از نقطه نظرها در این خصـــــوص وجـــــود دارد که با هم متفاوتند.

بـرخی تحلیلگـران اشـاره کرده‌اند که اعضـای فـرقه‌ای عـبری (یهـودی) معتقدند نفیلیم پـدر آن‌ها بوده‌اند.، وبا نگاهی اجمالی مختصری به این مذهب عبری، بسیاری از جزئیات آن ویرایشی خارج از تورات بوده است. دیگـران، به ویژه بـرخی از مسـیحیان، معتقدند که» پسر خـدا» از تمام جهات انسـان است. اغلب عنـوان شـده که طوفـان وجاری شدن سـیل در زمـان نـوح پیـامبر یکی از اهـداف خداوند برای رهایی زمین از دست نفیلیم بوده است.

با وجـود تحت اللفظی از متن کتـاب مقـدس و تفسـیر عامیانه آن، این عقیـده که موجـودات آسـمانی با انسـان ازدواج کرده‌اند بحث انگـیز اسـت، به ویـژه در میـان مسیحیان معتقد به آموخته‌های عیسی در ایه‌ای از کتـاب مـتی که ذکر شـده فرشـتگان ازدواج نمی‌کنند. (ممکن است این آیه زیر سـوالی خـارج از چـارچوب بـرود چـون عیسی گفت که در رسـتاخیز زنـده شـده گـان در بهشت ازدواج نمیکند، بلکه به مانند فرشتگان هستند).

افرادی که ناخوشایند هستند از ایده آمیزش فرشتگان با انسانها از این موضوع بیشتر به تفسیرهای تمثیلی از نفیلیم اشاره کرده‌اند، مانند این ایده که انها فرزندانی از مردان مجذوب شیطان هستند. برخی، از جمله کلیسای ارتودوکس اتیوپی، نظر و برداشتی از کتاب آفرینش 6:1 دارند که «پسرخدا» کنایه اشاره آن به برخی از مردانی است، از اصل و نسب خدا، و به این علت نامیده شده‌اند، همچنین در چند کتاب برگرفته شده از کتاب مقدس و کتاب آثار باستانی و به ویژه کتاب دوم آدم وحوا این دیدگاه ارائه شده که به دنبال شروع و پیگیری غرائض مادی و شهوانی، کافرانی که از نسل قابیل فرود آمده بودند در زمانی همسرانی از دختران انسان را برگزیدند

Rephaim

رفائیم (Rephaim)ـ عنوانی کلی است از نژادی که در کتاب یوشع دولت را به بومیان فلسطین دادند، که پس از آن توسط محرومان قبائل کنعانی فتح شد. آن‌ها به Moabites به عنوان Emim، یعنی «ترس» شناخته شدند، (Deut. 02:11)، و به عنوان Ammonites Zamzummim.

در کتاب ساموئل آمده است که برخی از آن‌ها پناهنده شدند در میان فلسطینیها، و هنوز زندگی میکنند و وجود دارند.

ما از منشاء و اصل و اصالت آن‌ها هیچ چیزی نمی‌دانیم.

Anakim

در تــورات، انــاکیم (Anakim)ـ فرزنــدان آنــاک (Anak) هستند، و ساکن در جنـوب فلسـطین، در محله‌ای مجـاور هـبرون. در روزگـار ابـراهیم آن‌ها در این منطقه سـاکن بودند پس از آن به Edom و موآب(Moab)، در شرق رود اردن رفتند. آن‌ها در گزارش جاسوسان دربـاره سـاکنان سرزمین کنعان ذکر شـده‌اند. در کتـاب سـرزمین جاشـوا آمده که جاشوا در نهایت آن‌ها را از سرزمینشـان اخـراج کردند، مگر تعدادی آواره باقی مانده که در شهرای غزه، Gath و اشدود پناه بردند.

نفیلیم در آثار دیگر

داستان نفیلیم به طـور کامل در کتـاب خنـوخ (بخشی از کتاب مقـدس کـانن اتیـوپی) پر از شـرح وقـایع تـاریخی است.

در آثـارو کتابهـائی معتـبر از جـودیت، سـیراچ، بـاروخ، و حکمت سلیمان هم اشارات به این نسل وجود دارد.

نفیلیم در تاریخچه پارا

تلاشهای بسیار جـالبی در خصـوص انطبـاق افسـانه‌ها و اســاطیر با ســیر تکامل صــورت گرفته ،این یک نظریه است که اســاطیرو افســانه‌ها اغلب دارای نشــانه‌ای از حقیقت هســتند که در طــرز بیــان برگرفته از تخیلات، بسیار تحریف شده‌اند. «خاطرات قومی و داستانهائی از خاطرات نیاکان» برگرفته از وقایع درزمـان و راه دور از تکامل گذشته بشر است.

در زمینه فـوق (اسـاطیر و افسـانه‌ها)، نفیلیم به تلاشی برای توجیه فرازمینی بودن موجودیت خود دراین ارتباط مرتبط شده است با همه چیز از آتلانتیس.

یک نظریه این است که نفیلیم درواقع بازمانـــــــــدگان نئانـــدرتال‌ها بوده‌انـــد، و یا ترکیـــبی علمی با انســـان نئاندرتال.

این بـاورمردمی است که انسـان مـدرن با چنـدین هـزار سال تـاریخ، با نئانـدرتالها در اشـتراک بوده‌انـد، و بر این باورند که منطقه خاورمیانه خانه بـــــرخی از آخـــــرین بازماندگان از انسان نئانـدرتال هوشـمند یا تـرکیب نـژاد انسان و نئاندرتال بوده است. بنـابراین، این قابل تصـور است که داستانهای برگرفته از نیاکان، از این موجـودات زنده، از طریق اساطیرو افسـانه و خیـال پـردازی شـکل گرفته شـــده باشـــد، اما نه لزوما در طـــریقی که تصـــور می‌کردند.

علاوه بر این، به نظر می‌رسد که بســـیاری از آخـــرین نئانـــدرتالها خـــود را با اتخـــاذ بـــرخی از نوآوری‌هـــای تکنولوژیک و فرهنگی از معاصران خـود وفق داده بودند. بنابراین، نظریه، بقـای نئانـدرتالها یا ارقـام ممکن است بسیار اغراق شـده‌اند، مـردان قدرتمند با داشـتن عقل و ویژگی‌هـــای اجتمـــاعی از گونه مـــا، توضـــیح خـــود را به عنوان: «تنها نیرومندان» و «مردان شـهرت» شناسـائی میکننـد، که بر اسـاس بـرخی از سـطوح قـابلیت انسـان می‌تواند بسیار اغراق آمیز باشد.

یک عیب بـــزرگ در این» نظریه» که بـــرخی پیشـــنهاد کرده‌اند این است که در واقع قد نئانـــــــــدرتالها کمی

کوتاهتر از ارتفاع انسانهای ترکیبی از نئاندرتالها هستند و بعید است که غول نامیده شده باشند. در سـوی دیگـر، آن خویشاوندان غولها، حتی کوتاه‌تر نسبت به پیشـینیان خود» Australopithecus و Homo habilis» بوده‌اند، البته این نقص به راحـتی حل و فصل میگـردد در زمـانی که قبلا شرح داده شده که لغت نفیلیم به معنی «کسانی فرودآمده «هستند و غول نیست، کلمه که در انجیل شاه جیمز به عنوان ترجمه «غولها»، به رسمیت شناخته شده در حال حاضر تا حدودی اشتباه در ترجمه است.

در این مطلب سعی داریم که بیشتر با یکی از بزرگـترین اقوام عرب بائده

یعنی (عمالقه) آشنا شویم.

نام عمالقه آن گونه که تاریخ نویسان ذکر کرده اند

از نیـــای این قبیله (عملیق بن لاوذ بن ارم بن ســـام) گرفته شده است و

آنان امتی بسیار عظیم بودند.

عمالقه قـــومی بســـیار جنگجو بودند و ســـرزمین‌های بسیاری را فتح کردند و

همچنین حکومت‌های بزرگی را بوجود آوردند که ان شــاء الله در ادامه

مطلب توضیح بیشتری خواهیم داد.

یکی از بـارزترین خصوصـیات این قـوم یا بهـتر بگـوییم بسیاری از قبائل عرب

بائده داشتن جثه‌های تنومند و غول آسا بود.

تصاویر کشف شده از اجسادی متعلق به انسان‌هایی بلند قـــامت در مصر که طی حفاری‌هـــای باســـتان شناسی بدست آمده است.

که به احتمال بسیار زیاد متعلق به عمالقه مهاجرت کرده به مصر(هکسوس‌ها) می‌باشد.

یا همچون عاد که خداوند در قرآن آنان را به تنه‌های نخل تشبیه کرد.

(کانهم اعجاز نخل خاویه).....سوره‌ی حاقه آیه 7

و یا ثمود که در دل کوه‌ها خانه‌های خود را می‌ســاختند و قرآن در مورد

آنان می‌فرماید:

(و تنحتون من الجبال بیوتا)

و از کوه‌ها خانه‌هایی برای خود می‌سازید.

مقایسه‌ی جثه انسان‌های بلند قامت باستانی چون عاد و عمالقه با بدن انسان‌های امروزی به متر

عمالقه نیز از قبائل عرب همنژاد عاد و ثمود بودند

مسکن اصلی این قوم در جنوب جزیره‌ی عرب بود

بعدها به نواحی شمال جزیـره یا عـراق کنـونی مهـاجرت می‌کنند و در آنجا

حکومت‌های بزرگی را تاسیس می‌کنند.

یکی از بزرگــترین حکومت‌هــایی که آن را به مهــاجران عمالقه به عراق

نسبت میدهند همان حکومت بزرگ (حمورابی) می‌باشد.

قانون گذاری و تمدن حکومت حمورابی در جهان باستان بی‌سابقه بود.

برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به (کتـاب تـاریخ اسـلام نوشته‌ی علی

اکبر فیاض ص 13.)

تصویری از قـانون نـامه‌ی (حمـورابی) که به نظر بـرخی باستان شناسان آنان فرزنـدان همـان عمالقه مهـاجر به عراق بودند که در آن‌جا تمدنی عظیم بنا کردند.

اما پس از تکاثر نسل فرزنـدان نـوح در عـراق مجبـور به ترک آن‌جا شده و

دوباره به سوی جزیره‌ی عـرب برمیگردند و تیره‌هـایی از آنان به سوی

منـاطق نجـد، عمـان، بحـرین، یمامـه، تهامـه،یمن، و بلاد شام

مهاجرت میکنند و در آن‌جا منتشر میشوند.

همچنین قسمتی از آنان به سرزمین مصر مهاجرت کرده

و بر آن‌جا حکومت میکنند.

در تــاریخ از تیره‌هــایی از عمالقه که بر مصر حکــومت کردند

با نام (هکسوس) یاد شده است.

هکسوس متشکل از دو واژه‌ی (هکا+سوس) می‌باشد

این واژه به زبـــان مصـــری باســـتان یعـــنی (پادشـــاهان چوپان).

تــاریخ نویســان مــدت حکــومت (هکســوس‌ها) یا همــان (عمالقه) را از ســال 1540 پیش از میلاد تا ســال 1790 پیش از میلاد ذکر کرده‌اند.

عمالقه به تدریج با اقوام مصری مندمج گشتند و بسیاری از لغات عربی

سامی را وارد زبان مصریان کردند.

جالب است بدانید که در زمان حکومت پادشـاهان عمالقه بر مصر بود که

بنی اسرائیل وارد مصر شدند.

و به احتمال زیـاد پادشـاه مصر در زمـان حضـرت یوسف (علیه السلام)

اولین یا دومین پادشاه از نسل عمالقه باشد.

و در کتاب تورات در قسمت عهد قدیم از جنگ بین

بنی اسرائیل و عمالقه سخن می‌رود.

همچـنین آیـات قـرآن نـیز از جنگ میـان بـنی اسـرائیل و ستمگران مصر

سخن می‌گویند.

طبری تاریخ نویس معروف و صاحب کتاب تاریخ طبری ذکر می‌کند که

قبیله‌ی (جاسم) از عمالقه در شهر (یثرب) یا همان مدینه‌ی امروزی

سکنی گزیدند.

همچنین تاریخ نویس معروف دیگر (ابن خلدون) تیره‌هایی از

عمالقه را نام می‌برد که عبارتند از:

- بنو لَفٍّ.
- بنو هزان.
- بنو سعد بن هزان.
- بنو الغوث بن سعد بن هزان.
- بنو مطر.
- بنو الأزرق.
- بنو الأرقم.
- بنو عفار.
- بنو خیبر.
- بنو قطران.
- بنو غفار.
- بنو النار.

- بنو حراق.
- بنو راحل.
- بنو عبيل.
- بنو السميدع.
- بنو عمرو.
- بنو نعيف.
- بنو نظرون.
- بنو عبدين ضخم.
- جرهم.
- الكنعانيون.
- الأموريين (العمور)

عمالقه را جزء عرب‌های بائده می‌شمارند چون به مــرور زمان

و با اختلاط نسل آن‌ها با اقوام دیگر کمـتر اثـری از آنـان به جای ماند.

در طی سالیان دراز و پس از امتزاج نسل آنـان و ازدواج با

قبائل عرب‌های باقیه مانند عدنان و قحطان

و حتی اقوام دیگر خصوصیات ژنتیکی خود را

که شامل جثه‌های تنومند بود را از دست دادند

و نسل آنان یا منقرض شد

و یا بــرخی در قبائل و اقــوام عــرب و غــیر عــرب دیگر تحلیل یافت.

اما با این حــال تا ســال‌های بســیار زیــادی هنــوز بــرخی فرزندان آن‌ها

جثه‌های تنومند خود را حفظ کرده بودند؛

هرچند که دیگرهرگز مانند اجداد خود نبودند.

لازم به ذکر است که تا مدت‌ها پس از تحلیل یافتن آن‌ها

و تبدیل شدن آن‌ها به امتی بائده (منقــرض شــده) هنــوز بقایایی از آنان

بین عرب‌های باقیه زندگی میکردند.

مانند (بــنی انیف) که با یهــود یــثرب و قبائل قحطــانی اوس و خزرج زندگی

کردند.

اما بعد از ورود اسلام تنها افرادی از آنان وجود داشتند

که به بزرگی قامت ضرب المثل بودند.

تاریخ از برخی شخصیت‌های عمالقه نام برده است

در این جا برخی از شخصیت‌های بزرگ و تاریخی عمالقه

را ذکر خواهم کرد

1. سمیدع بن لاوذ بن عملیق

که با قبائل یمنی در حال جنگ بود.

2.اباغ بن قطورا بن هوبر عملیقی

از عمالقه‌ی مشهور در عراق که امروزه چشمه‌ی اباغ در عراق را به او نسبت میدهند.

3.عمـرو بن ظـرب ابن حسـان بن أذينة بن السـميدع بن هوبر العمليقي

او بر شـــام حکـــومت کـــرد و در جنگی که با (جـــذیمه‌ی وضاح) پادشاه عراق درگرفت کشته شد.

او پدر (زباء) شـاهبانویی است که بین عرب‌هـای پیش از اسلام بسیار مشهور بود.

و گویند این زبـاء همـان (زنوبیا) ملکه‌ی کشـور تـدمر زن اذینه پادشـاه عـرب کشـور تـدمر یا همـان (پـالمیرا)می باشد.

4.عمره بنت اسعد بن اسامه عملیقی

زن حضرت اسماعیل بن ابراهیم (علیهم السلام) بود

که اســـماعیل(علیه الســـلام) او را به دســـتور پـــدرش ابراهیم (علیه السلام) طلاق میدهد.

5.هاجر مادر حضرت اسماعیل علیه السلام

گویند که‌هـاجر نـیز از نسل یکی پادشـاهان مصر از نسل عمالقه می‌باشد.

1. معاویه بن بکر عملیقی

وهمچنین بسیاری از شخصیت‌های دیگر.

عامل ناشناخته

كلانـتر جكسـون در منطقه‌اي مـردابي جسد يك نوجـوان گمشده به نام <بيلي هميلتون> را پيدا مي‌كند كه ظاهرا بر اثر غرق شـدن قـايق از دنيا رفته است. وقـتي سـعي مي‌كند جسد را از آب بـــيرون بكشـــد، جسد به طـــور مرمـــوزي ناپديد مي‌شـــود و لحظه‌اي بعـــد، پسر خيس و پريشان حال، جلوي نـور چـراغ قـوه ظـاهر مي‌شـود. آيا مادر و خواهرش با استفاده از سحر و جادو او را دوبـاره زنده كرده‌اند؟ بيل از نظر پزشكي مرده است ولي هنـوز نفس مي‌كشد و راه مي‌رود. بـــدنش روز به روز بيشـــتر تجزيه مي‌شـود. مـادر خـانواده حـامي سرسـخت بيلي و دختر عجيبش است و تمام مردم روسـتا آن‌ها را سـاحره مي‌دانند. اين خـانواده هنـوز سـوگوار مـرگ پسر بـزرگ خانواده به نام <ست> هسـتند. توجه دكـتر هندريكسـون به گازهاي سمي مرداب جلب شـده است. از طـرف ديگر بـرادر كلانـتر كه مي‌خواهد خـود به تنهـايي به ترس‌هـاي منطقه پايـان بخشد دست به كـار مي‌شـود و به نـزديكي خانه خـانواده هميلتـون مي‌رود تا آن‌ها را تهديد كند ولي سـايه‌اي مرمـوز قـدم جلو مي‌گـذارد. او <ست> همـان پسر مـرده خـانواده است...> اين بخش‌هـايي از داسـتان يكي از قســمت‌هاي ســريال <عامل ناشــناخته> است. سريالي كه سه‌شنبه‌ها از شبكه سه پخش مي‌شود.

ساخت سريال <عامل ناشناخته> از ماه ســپتامبر 1996 شروع شد و تا پايان سال 2000 ادامه يافت. در گذشـته هميشه

داستان‌هاي علمي - تخيلي مربوط به زمان آينـده، سـفر به فضا و موضوعاتي از اين قبيل بود ولي سـريال عامل ناشـناخته به داسـتان‌هايي دربـاره اتفاقـات علمي و در عين حـال عجيب و غيرقابل بـاور اما مسـتند و واقعي مي‌پردازد. <عامل ناشناخته> براساس موردهـاي علمي است كه به اعضـاي سـازمان تحقيقـات و بررسي‌هاي علمي)OSIR(ارجـاع مي‌شـود. دانشـمندان اين سـازمان هـزاران رويـداد غيرقابل توضـيح و بـاورنكردني كه در گوشه و كنـار دنيا رخ مي‌دهد را مـورد تحقيق قـرار مي‌دهند و بـراي اين كـار از تكنيك‌ها و دسـتگاه‌هاي پيشـرفته علمي بهـره مي‌گيرند تا به يك نتيجه منطقي براي هر موضوع برسند. داسـتان‌هايي كه در اين سـريال مشـاهده مي‌كـنيم اغلب به نظر بـاورنكردني و تخيلي مي‌رسند ولي تقريبا تمام آن‌ها بر پايه مستندات سـاخته شـده‌اند. شخصـيت‌هاي هميشـگي سـريال عبارتند از: <كانردويل> يك رهـبر بـالفطره (كه در آخـرين قسـمت سـري اول جـان خـود را از دست داد)، <پيـتر اكسـون> عضو هميشه متمـرد ولي كوشـا، <آنتـون هنـدريكس> پزشكي معتقـد، <ليندسي دانر> زني با قـوه تخيل بـالا، <كلر ديويسـون> يك واقع‌گـرا و <مت پرگو> مـردي باهوش سرشـار. آن‌ها همگي به اين نتيجه رسـيده‌اند كه شنا كردن برخلاف جريـان رودخانه حقـايق علمي، كـاري نيست كه بتوانند به تنهـايي انجـام دهند. آن‌ها بايد با هم پيوسته باشند، به يكديگر اعتماد كنند، و روي اطلاعـات و هوش يكديگر حساب كنند.

شـايد <دن آيكرويد> راوي داسـتان سرشـناس‌ترين هنرپيشه اين سـريال باشد. <آيكرويد> متولد شـهر اوتاواست و شـهرت خـود را از سـال 1975 به خـاطر

شـركت در يك برنامه كمـدي تلويزيـوني به نـام <برنامه زنـده شـنبه شب> در آمريكا به دست آورد. او به خـاطر بـازي در نقش شخصـيت‌هاي معـروفي همچـون <جيمي كارتر، ريچـارد نيكسـون، تـام اشـنايدر و...> به چهـره‌اي شناخته شده بدل شد و در سال 1977 به خاطر نگـارش متن <برنامه زنده شنبه شب> برنده جايزه <امي> شد. آيكرويد زماني نامزد <كاري فيشر> هنرپيشه فيلم جنگ ستارگان بود ولي اين نامزدي زمان زيادي ادامه نيـافت. او در سال 1983 با <دونا ديكسون> كه او نيز هنرپيشه بود ازدواج كرد. آن‌ها هم اكنون داراي سه فرزند هستند.

ليندسي دانر

<ليندسي دانر> دختر يك شـيميدان برنـده جـايزه نوبـل، براي اين‌كه در دنيـاي واقعي زنـدگي كنـد، از ثـروت پـدر چشم‌پوشي كـرد. كنجكـاوي سـيري‌ناپذير و شخصـيت ماجراجوي ليندسي او را به دختري چالاك و هوشيار بدل ساخته است. او انساني كاملا مسـتقل است كه با تـرس مي‌جنگد و از هر وسـيله و تكـنيكي بـراي رفتن به دل ماجرا بهره مي‌گـيرد. ليندسي دانر متعلق به يك خـانواده متمول است ولي قـادر است كه يك كوله‌پشـتي به پشت خود بيندازد و براي زندگي با مـردم و مطالعه سـنت‌ها و آداب و رسوم و افسـانه‌هاي آن‌ها به هر جـايي بـرود. او عاشق موضـوعات اسـرارآميز، افسـانه‌ها و در هم بافته شـدن مسـائل متـافيزيكي و مـاورايي با زنـدگي‌هاي روزمـره است. ليندسي دانر يكي از دانشـمندان OSIR است كه بـراي تيم اطلاعـات جمع‌آوري مي‌كند. او معتقد است جامعه‌شناسـي، انسان‌شناسي و روان‌شناسي رفتـاري مي‌تواند بيشـتر رازهـاي خلقت را حل كند. او

براي كشف حقيقت از تمام دانسته‌هاي علمي و آكادميك خود استفاده مي‌كند.

<نانسي آن ســـاكوويچ> بـــازيگر نقش ليندسي دانر در سريال عامل ناشـناخته است. نانسي در رشـته بيولـوژي تحصـيل كـرده و پس از فارغ‌التحصـيلي به عنـوان مـدل لبـاس شـروع به كـار كـرد. او در كشـورهايي همچـون آلمان، ايتاليا، فرانسه و انگليس مانكن بود ولي بعدها به بـــــــازيگري روي آورد. اولين نقش او در فيلم <اراده طلايي> بود كه در نقش دختري به نـام <تـري ونچـورا> ظاهر شد ولي بايد بگـوييم بهـترين و به يادمانـدني‌ترين نقش نانسي در <عامل ناشناخته> بـود. نانسي به اسب سواري، تنيس، صـخره‌نوردي و يخ‌نـوردي علاقه‌اي خـاص دارد.

كانردويل

<كانردويل> سرپرست تيم و يك فرمانده نيروي دريـايي سابق است. او ذاتا انساني رهبر است و در ميـان گـروه خود تنها

كسي است كه حادثه اســرارآميز مثلث برمــودا را تجربه كــرده و در يكي از ســفرهاي كــاري با كشــتي آن را به چشم خود ديده است. كانر ازدواج نكـرده و فرزنـدي نـيز ندارد. او با زبان روسي كاملا آشناست و گذشته او با آن كشـــور رابطه‌اي دارد. رابطه‌اي كه اعضـــاي تيم از آن بي‌اطلاعند. دويل انســاني بلنــدقامت و پرجذبه است و مشـتاقانه به دنبـال حل مسـائل ماوراءالطبيعه مي‌باشد. او در قســمت پايــاني ســري نخست ســريال در طي بررسي يك مــورد عجيب در روســيه ناپديد مي‌شــود. هر

چند كه جسد او كشف نمي‌شود ولي همه مطمئن هستند كه او مرده است. <پل ميلر> بـازيگر نقش <كانردويل> در ســـال 1987 از دانشـــگاه بـــازيگري مونـــترال فارغ‌التحصيل شد. او در چهارده فيلم جشنواره‌اي بـازي كـرده است كه از جمله آن‌ها <هملت> و <جزيـره گنج> مي‌باشد. پل به سرگرمي‌هاي گوناگوني علاقه‌مند است. دوچرخه‌سـواري، اسـكي و نـواختن موسـيقي بـرخي از آن‌ها ست. او عاشق گيتـــار است و در اوقـــات فـــراغت اغلب گيتار مي‌نوازد. پل ميلر در سـريال‌هاي تلويزيـوني بسياري نيز ظاهر شده است.

پيتر اكسون

<پيتر اكسون> يكي ديگر از دانشـمندان OSIR است. او انساني پرحرف مي‌باشد كه با جرات به موارد اسرارآميز نزديك مي‌شـــود تا به دانســـته‌هاي خـــود بيفزايد. او كه زمـاني انسـاني بيش از حد شـكاك بـود، حـال با به جلو رفتن داسـتان فيلم دريافته است كه همه چيزها آن گونه كه به نظر مي‌رســند نيســتند و هر اتفـاقي امكان‌پـذير است. با اين وجـود هنـوز هم گـاهي نظرهـاي عجولانه ارائه مي‌دهد. <بـــــاركلي هـــــوپ> هنرپيشه اين نقش مي‌گويد: <اكسون انساني بي‌نهـايت بلنـدپرواز است. او كم‌كم درك مي‌كند كه نگرش سابقش نسبت به كار تغيير يافته و بيشـــتر تمايل پيـــدا كـــرده است كه بـــراي اثبـــات توانايي‌هاي خـود قـدم در راه‌هـاي مخـاطره‌آميز بگـذارد. رابطه او با <مت پرگر> همكـــار خـــود هميشه تـــوام با اصطكاك است ولي به او احترام مي‌گذارد. اكسـون كـار خـود را بي‌نهـايت جـدي مي‌گـيرد و پرحـرف است و هر فكري را كه به نظـرش مي‌رسد ارائه مي‌دهد هر چند كه

آن فكر به نظر غيرقابل بـاور و غـيرمنطقي برسد زيـرا مي‌خواهد به هر صورت ممكن رازها را بگشايد.>

دكتر آنتون هندريكس

دكتر آنتون هندريكس انساني بسـيار بـاهوش است و يك فيلسوف به تمام معنا مي‌باشد. براي هنـدريكس درون و برون ديگران يكسـان است. اگر موضـوعي بـرايش مبهم باشد نمي‌تواند آرام بنشـيند. هنـدريكس يك پزشك كـاملا مدرن است كه از نگـاه كـردن به داروهـاي جديد هراسي ندارد. او عشقي بي‌نهايت به فيزيك و پديده‌هاي مربـوط به آن دارد. بخشي از اين علاقه به راز پنهان زندگي او و ناپديد شدن اسرارآميز همسر و دخترش باز مي‌گـردد. او نمي‌داند آن‌ها مرده‌اند يا زنـده ولي بي‌صـبرانه مشـتاق است به آن‌ها بپيونـــدد. هنـــدريكس با اســـتفاده از دســـتگاه‌هاي كـــاملا مـــدرن و تله‌پـــاتي ذهـــني روان تجربه‌كنندگان را مي‌كاود و به موضوعاتي پي مي‌بـرد كه حتي خود آن‌ها از آن بي‌اطلاعند.

<كالين فاكس> بازيگر نقش دكـتر آنتـون هنـدريكس يك بازيگر قديمي است كه در فيلم‌هايي همچون <روشنايي روز>، <عشق و جنگ>، <خيال‌پردازهـــــــاي زيبا> و <تخم‌هـــاي ترديد> به ايفـــاي نقش پرداخته است. او در كنار بازيگران مشهوري مثل سيلوستر استالونه، سـاندرا بولاك، كريس اودانل، كريس فارلي و ديويد اسپيد بـــازي كـــرده است. فـــاكس مجـــري برنامه راديـــويي موســـيقي كلاســـيك در تورنتو نـــيز هست. كـــالين متاهل است و به همراه همسر و دخترش در حومه تورنتو در كانادا زندگي مي‌كند.

مت پرگر

<مت پرگر> دانشـــمندي بـــاهوش و خشك و مهنـــدس مكانيك است. او شاهد تحقيقات برجسته بسياري بوده و يك انســـان خـــبره مي‌باشد. پرگر پيش از اين بـــراي اف.بي.آي كـار كـرده و به همين خـاطر با مـوارد جنـايي بيشتر درگير مي‌شود ولي با وجود ظاهر خشك، انسـاني بي‌نهـايت عـاطفي است. <مت فروئر> هنرپيشه نقش پرگر با فيلم <مكس هدروم> به شهرت رسيد.

او ابتدا تهيه‌كننده و نويسنده سريال عامل ناشناخته بـود ولي بعد در آن بـازي كـرد. او در فيلم‌هـايي همچـون <عزيـــزم من بچه‌ها را كوچك كـــردم>، <هركول‌هـــاي ديســـني>، <هالك بـــاورنكردني>، <ســـفر به فضا> و <نسل بعـدي> بـازي كـرده است و شـايد پركـاري او به خاطر نوع خاص چهـره‌اش باشد. او در دوران دبيرسـتان با باركلي هوپ هم‌مدرسه‌اي بـود. فروئر محيط‌شـناس و ســـــخنگوي شـــــبكه زيست محيطي <رين فورست> مي‌باشد و در زمان فراغت به همراه همسـرش آمانـدا و تنها دخـترش بـراي گـردش به مـاليبوآ، كاليفرنيا و كبك مي‌رود.هر يك از اپيزودهـــاي ســـريال عامل ناشـــناخته داســتاني مهيج و جـذاب را برابر ديـدگان بيننـده قـرار مي‌دهد. داســـتاني كه با بيـــان موضـــوعات مـــاورايي و گيج‌كننـــده كه گـــاه مو را بر تن انســـان راست مي‌كنـــد، بيننده را تا آخر فيلم همراه خود نگه مي‌دارد.

آنچه راجع به اين ســريال حـايز اهميت بـود اين بـود كه ماجراها واقعي و شـماره پرونـده بـراي پيگـيري آن از سازمان بررسي و تحقيق علمي خوانده ميشد.

ضحاک ماربدوش

1-اهريمن سركرده‌ي ديوها

من در آغاز نگـاه و نگـرش شـما خواننـده‌ي گـرامي را به اين بند از دانشنامه‌ي ارجمند دينكرت (كتـاب سـوم) فـرا مي‌خوانم. در بند چهارم از بخش پنجـاهم از كتـاب سـوم دينكرد پهلوي آمده:

او (اهريمن) براي ياري رسانيدن به آن رزمندگان (خــود) =ديوها بســياري از پريــان تاريك نهــاد را ايســتانيد كه گردونه‌هــايي در خشــان را در بر كــرده اند(؟) چندانكه (ديــوان به يــاري اين پريــان و گردونه‌هــاي درخشــان) مي‌توانند بچرخند و بروند و بگردند در زير پرتوهــــــاي وزان(وزنــده ي) به راهــزني مينــوان (نيك و ســپنتايي) انــدك و از گيتيــان(=زميني‌ها) روشــني و فــره نهــان دارند(خــود و نــيروي خــود را پنهــان دارنــد؟!) و بخشش فر(خورنه=فر يــزداني) را از ايشــان بدزدند و از خــود به آفريـدگان بيمـاري و رنج و مـرگ برسـانند همـراه همه‌ي بدي‌هاي ديگر ديوان ....

آيا اين به راســتي يك گــزارش كهن ايــراني دربــاره‌ي آگاهي‌هــاي مــردم ايــران از يوفوها و سرنشــينان بيگانه فرازميــني و رمز پــردازي بســيار درست و دانشــورانه‌ي آن‌ها در اين زمينه نيست؟؟ به اين بخش به ويژه دوبــاره بنگريد:

گردونه روشنايي (يوفو) چــرخش و گــردش و گــردش در زير پرتوهاي وزنده ....!

2-نزادهـاي خزنـده گـون بيگانه گري‌ها(=خاكسـتري‌ها) و ....

امروزه در بسياري از گزارشهاي برخورد از گونه‌ي سوم مردمان زميني با بيگانگان فرازميني بويزه گـونه‌ي ويـزه اي از آن‌ها كه بيشتر ديده شده‌اند و خاكستري‌ها ناميــده مي‌شوند آن‌ها را با پوستي بي مو و خاكسـتري رنگ و با چشـمهاي درشت و سـياه و برآمـده كه از ديـدگاه ريخت شناسي بسيار همانند به خزندگان بوده‌اند گـزارش شـده است و شـگفت انگـيز است كه بدانيد كه اين هم درست در گزارشهاي باستاني ايران آمده است.اگر بــراي نمونه به اين بخش از دينكـــرد بنگريد (رويه‌هـــاي 98 -100) آشكارا آمده كه اهريمنان و دروجان و ديوان به خزندگان (كه در ايران باستان آن‌ها را مارسرده گــان مي‌خواندند) همانند هسـتند و اينكه تن يا كالبد آن‌ها بدينگونه به زبـان پهلوي گزارش شده است:

و درست همين گزاره و انگاره در يكي از كتاب‌هـاي ديگر پهلوي به نـام مينـوي خـرد (بخش 57 رويه‌ي 15)ـ آمـده است كه در آن اين انگـــاره همچـــون يك كالبد بـــيروني گيتـــوي (=زميـــني) است كه ديوها (بيگانگـــان مينـــوي اهريمــني) به درون آن رخنه كرده‌اند. در اين گــزارش ما با پديـــده اي آشـــنا بر مي‌خـــوريم كه از گونه اي بيگانه خزنـــده مانند(رپتيليـــان) ســـخن به ميـــان آورده است. خودتـــــان اين نوشـــــته‌هاي كه از پهلـــــوي به پارسي برگردانيده شده را بخوانيد و داوري كنيد:

مينــوي تباهكــار و تــاريكي (انگــره ميــنيو=اهــريمن) از تاريكي گيتوي (=ماده) آفريـدگان خـويش (=ديوها) را به ريخت وزغ سياه(خزنده يا دوزيستي با چشـمان درشت و

بر آمده و چنـدش آور) و خاكسـترين (گري‌هـا؟) سـزاوار تـاريكي دروند همانند يك خزنـده شـرنگ آلـوده و زيانبـار پرگناه ساخت ....

بـــــــــراي نمونه اي از اين ديوها يا مينـــــــــوان پليد مارسرده(=خزنده) مي‌توان به اكوان ديو پــرداخت كه در اوستا با عنوان اكه ياونت آمده و در شاهنامه با نماد مار به روشني درباره‌ي آن نماد پردازي شده است:

بــرون آمد از پوست مانند مــار كــزو هر كسي خواســتي زينهار

و درباره‌ي باره يا گردونه‌ي آن نيز چنين آمده:

همان رنگ خورشيد دارد درست سپهرش به زرآب گــويي بشست

درخشــنده زرين يكي بــاره بــود به چــرم انــدرون زشت پتياره بود

اين ديو مارگونه مي‌توانسته با شتاب باد با باره‌ي خود به پرواز در آيد:

چو اكوانش از دور خفته بديد يكي باد شد تا بدو در رسيد

و از اين دست نمونه‌ها رابســيار مي‌تـوان در گزارشـهاي باســتاني ايــرا ن يــافت كه تلاش مي‌شــود در ديباچه اي ديگر به گونه اي گسترده‌تر بررسي شود.

اما چنانكه از عنــوان اين ديباچه نــيز پيداست كــار ما در اين بخش كــار كــاوش و بررسي يكي از ســرآمدان اين ديوها يا هوشمندان بيگانه به نام يا نماد آزي دهـاك است كه پديده اي بسيار بي همتا و يگانه در زمينه‌ي كاوش در

زمينه‌هاي ميداني در اين باره است و از ديـدگاه تـاريخي پديده اي بسيار رازآلـود و پيچيـده... ما در اين بررسي از پژوهشــهاي ارزنــده‌ي اســتاد علي حصــوري با عنــوان «سرنوشت يك شمن» سود خواهيم برد.

استاد حصوري در بخش نخست كتاب خود به نـام»اژدها» درباره‌ي اين پديده مي‌نويسد:

ضـــحاك واژه‌ي عـــربي شـــده‌ي ازدهـــاك ايـــراني ميانه(=ساساني) است كه در پارسي دري نوين اين نـام با ريخت و گــويش پــارتي آن كه به گــونه‌ي اژدهــاك كه برابر با مار سهمناك يا مار بـزرگ يا بـزرگ مارها (=مـار سزده گان) يا شاه مار مي‌باشد بر جاي مانده است. خود واژه‌ي ازدها نامي همه گاني و فراگير بوده براي گونه‌ي ديوهــاي مارســان يا خــدايان مــاروش كه بانهاده‌هــاي گوناگون زندگي و پويـايي در جهـان (بـاد و خـاك وآب) و پديــده‌هاي ســپهرين ديگــري چــون خورگــير(=خورشــيد گرفتگي) و مهگير(=ماه گرفتگي) پيوندي كهن دارند.

استاد حصوري در دنباله اين كنكـاش دربـاره‌ي اين پديـده (آزي دهاكه) تا اندازه اي آن را از افسانه‌ها جــدا مي‌داند و آن را پديده اي تاريخي هز چند اساتيري بر مي‌شمارد:

اســتوره‌ي دهــاگ تــاريخي است اســاتيري واز همين رو ست كه يكي از ويژگي‌هاي او در اوستا

Daevaim droujoum =دروغي ديو سان

مي باشد.(يشت دهم دواسپ يشت بند 14)ـ كه اين ويژگي تنها بــراي انســان در اوســتا به كــار رفته است و ديگر ويژگي‌ها او هم مانند ويژگي‌هاي برجستگان پيشتاز

تـاريخي اوسـتا است. اما روي هم رفته دشـواريهايي را بـــــراي پژوهشـــــگران پديد آورده است به گونه اي كه نمي‌دانند او انســاني است اژدهاگونه يا اژدهــايي است انسان گونه؟! (=آيا اين گزاره‌ي پرسش گونه براي شـما آشنا نيست؟اين چيستان تنها با يافته‌هاي نوين ما از اين گونه‌ي بيگانه خزنـده گـان انسـان نما يا همـان رپتوييدها مي‌توان رازگشايي كرد. هوشـمنداني خزنـده در كالبـدي مــردم مانند) يكي ديگر از دانشــمندان تــاريخ شــناس و استوره شناس بنام شوارتز نيز چنين ديدگاه ريشه اي را براي اين نام پيشنهاد كرده به آن نيز خواهيم پرداخت كه بسيار درست و انگيزاننده است و يكسره از اين داســتان رازآلـود پـرده بر مي‌دارد. او روي هم رفته اژي دهاكه را «مار-انسان» يا «مار - مـرد» مي‌داند كه يـادآور داسـتان رزمنامه اي يا شــاهنامه اي خــداينامه‌ي پهلــوي دهــاك ماردوش در ايران است و نيز داستان يكي از بزرگ ترين خدايان اساتير اسكانديناوي به نام «اودين».

*در دنباله‌ي اين گفتار خواهيم ديد كه همچون روزگار ما چگونه مردمان باستاني گرفتار اين نژاد خزنـده‌ي انسـان نما شده كه اين روزگار شوم با نماد هـزاره‌ي دهـاگ Azi dahaka millenium = هزاره‌ي دهاكيان

در تاريخ نشان داده شده و گرفتاري‌هاي پيش آمده براي مردمان باسـتاني هنگـام رويـداد اين پديـده تا چه انـدازه همانند گرفتاري جهـان امـروز به فرمـانروايي و چـيرگي اين اهريمنان انسان نما بـوده و دسـتاويزهاي خـود را در اين زمينه مي‌آوريم و نشان مي‌دهيم كه در آن روزگاران كهن رهايي از اين گرفتاري تا چه اندازه به سختي انجام گرفته است.

3-اژدهاك در اوستا و نوشته‌هاي پهلوي:

استاد حصوري درباره‌ي رويدادهاي پادشـاهي اژي دهاكه يا خانـدان فرمـانروايي دهاكيـان كه هـزار سـال به درازا انجاميد مي‌نويسد: ....در اوسـتا آمـده كه ازي دهاكه يكي از ايزدگونه‌ها (=فريشتگان) را به نام اردويسوره آناهيتا (ناهيد ايزدبـانوي نگهبـان آب‌ها) را در سـرزمين بـوري =بابل و ديگر ايزدگونه اي را به نـام وايو در سـرزمين كوئيرينته را ستود (يشت ششم آبان يشت بندهاي 29 تا 35 و يشت شانزدهم بندهاي 19 تا21) اما به راستي اين آيين نيايشي از چه رو و با چه آرمـاني انجـام شـده؟ نوشته‌هاي پهلوي مي‌گويند: او از آن دو ايـزد خواسـته تا به او اين نـيرو و توانـايي را دهند كه هفت سـرزمين (=قاره؟) را از مردم (گونه‌ي انسان) تهي و پاك گرداند. اما آن دو ايزدگـونه‌ي اهـورايي اين نـيرو را به او ندادند. بر ژايه‌ي بندهشن مانشـتگاه(پـايتخت و پايگاه)فرمانروايي دهاگ در بابل بود نام آن

Koleeng e doshdid = كولينگ بد ريخت و بد رخ

بود. در دينكرت آمده است كه: دهـاك به نـيروي جـادويي خود در بابل كارها كرد تا مردم را گمراه گرداند و جهـان را تبـاه كند اما زرتشت با سـرودن سـخن دين كوشش دهاگ را تباه كرد.

Dinkard. Dresden.p.119، 54, Madan (p.633, 5-10)

در زنجيره‌ي اين داستانها يك جا ازدهاك با رود اسـپيد در آدوربادگان همراه مي‌شود (بندهشن).

ويژگي‌هاي باستاني دهاك به شيوه‌ي شگفت انگيزي با فرمانروايان و خاندانهاي هيبريدي رپتو ييدي خزنده‌ي هوشمند روي زمين چون روتچيلدها و راكفلرها و ....برابري مي‌كند. اهريمني بودن كارها و آرمانهاي آن‌ها و پيوند آن‌ها با جهودان شيطانپرست (اينها را يهودي نمي‌توان به شمار آورد و تنها گمراهاني‌اند كه تلاش مي‌كنند تا نام و آموزه‌هاي يهود را به بيراهه و گمراهي بكشانند) و پراكندن بدديني و بي ديني و گسترش گرايش به اهريمن و ديوپرستي و ستايش از آن‌ها و جادوگري و تلاش براي نابودي نژاد مردمان زميني با گسترش بيماري‌هاي سنتزي و جنگها و ....همه و همه گرفتاري‌هايي هستند كه اين ديوهاي مردم نما براي ما درست كرده‌اند چنانكه داستان براي مردمان باستاني هم كمابيش چنين بوده است.

استاد حصوري نيز در اين زمينه نشانه‌هايي از اين كارهاي پليد و آرمان اين بيگانگان به دست مي‌دهد:

1-بيگانگي و دوگانگي ازدهاك يا شاهان خاندان دهاكيان با شاهان زميني بهره مند از فر (=خورنه) كه از همين رو نوشته‌هاي كهن او را بي دين يا دشدين(بددين) و پيرو اهريمن شمرده‌اند. دانشنامه‌ي دينكرد او را دشمن آيين مزديسنا (=خداپرستي) مي‌داند.

2- در سودگر نسك كه از نسخه‌هاي گمشده‌ي اوستا مي‌باشد و چكيده‌ي آن از دينكرت به ما رسيده آمده كه: ازدهاك پنج خوي زشت دارد و نيز او را تازي (به پهلوي تازيگ كه در اينجا برابر با «يورشگر و تازنده به جهان»بوده و نه اينكه او عرب است. تازي در اينجا به هيچ روي نشان دهنده نژاد دهاك نيست) خوانده و

ويرانگر زمين و آورنـده‌ي ده دسـتور و فرمـان بد كه در ستيزه با ده پند و اندرز نيك جمشيد پيشـدادي بـود. او از گروه هفت گناهكار و بـزه منش بـزرگ جهـان برشـمرده شده كه به اهريمن نزديك‌اند. دو تن از اين هفت گنهكـار اهريمني خويشاوند اويند. يكي اژدهايي است شـاخدار و دومي مادر ازي دهاك است كه ودگ

برابر با وزغ پارسي مي‌باشد. Wadagبه پهلوي

ودگ يا وزغ يكي از نمادهاي مارسـردگان (خزنـدگان) در ايران باستان بوده است.

3-پيوند ديـــرين و ناگسســـتني او در نوشـــته‌هاي كهن ايراني و سـوريانى با جهـودان (جادوپرسـتي) و دانسـته شدن او به عنوان سرآغاز و سررشـته دار جهـودي گـري (در اينجا جهودي گـري برابر با يهـودي يا كليمي نيست و آن تنها به بخش انــدكي از اين جهــودان مي‌پــردازد كه دانش جـادوگري و گمـراه كننـده‌ي قباله اي(كابـالايي) و بهـــره گـــيري از نيروهـــاي شـــيطاني را ســـرلوحه‌ي آموزه‌هايي آييني خود گذارده اند). در دانشنامه‌ي پهلـوي دينكـرت آمـده است كه او آموزه‌هـاي پليد دشـويني (به پهلوي دشدينيگ=بددينى) و ديويسنا(شيطان پرستي) را در دانشـنامه اي با نـام «اوريتا» يا همـان «پنج پيكر» (به ســوريانى اوري ثا) گــردآوري كــرد و جهــودان او را با عنـوان ديـوس پيتـار (واژه اي لاتين است كه از دو بخش دئوس = روشنايي + پيتـار =پـدر پديد آمـده و به پارسي مي‌شـــود»پـــدر روشـــنايي» و نـــام پـــرآوازه‌ي «ايلومينـاتي=روشن ضـمير» بر گرفته از همين عنـوان لاتين پيشواي چهودان است) گردآوري كرده است

(دينكرت كتاب سوم رويه‌ي 229). همچنين بنگريد به اين كتاب ولتر كه به فرانسه نگاشته شده است:

از سوي ديگر ازدهاك نخستين كسي بود كه جادويي (دانش و هنر نيرنگ و جادوگري= جادوي سياه) را ستود. او مردم خوار(گمراه كننده و نابود كننده‌ي مردم به ويژه جوانان كه در شاهنامه اين كار پليد دهاك با داستان رمزي و نمادپردازانه‌ي كشتن جوانها و خورانيدن مغز سر آن‌ها به مارهاي دو سر شانه اش سروده شده است*) و اسپ اوبار(=نابود كننده دامها و جانوران سودمند كه يكي از نمادهاي آن‌ها در ايران اسپ بود و دوتاي ديگر گوسپند و گاو) است.

*امروزه نيز اين هوشمندان بيگانه انسان نما با برنامه‌هايي مانند كنترل ذهن

Mind control*

تلاش ميكنند كه به آرمانها كهن خود جامه‌ي كاميابي بپوشانند.

4- هزاره‌ي دهاك روزگار چيرگي خزندگان انسان نما بر زميني‌ها:

استاد حصوري مي‌فرمايد: سپردن هزار سال از هزاره‌هاي آفرينش جهان به دهاگ چه در خاندان شاهي (فرمانروايي) و چه در زيگ(=رصد) گاهشماري ايران نشانگر كهن بودن استوره و پديدار شدن اين پديده و رخداد سهمناك دهاك و دهاكيان در بازه‌ي ويژه اي از زندگي ايرانيان است كه بايد به آن پرداخت. در هزاره‌ي دهم يا كژدم كه از آن دهاك است در نوشته‌هاي كهن

ميانه (پهلـوي) و هم نو (دري) هنگـامي كه هفتصد سـال از پادشاهي جمشيد مي‌گذرد هزاره‌ي خدايگاني به كـژدم (نام يكي از برج‌هاي آسـماني و كيهـاني) مي‌رسد و آنگه آزي دهاك هزار سال فرمانروايي كند تا هـزاره‌ي شـاهي به نيمسپ (نـــام يكي ديگر از برج‌هـــاي گاهشـــماري باســـتاني ايـــران) ميرسد و فرمـــانروايي از دست او مي‌رود. اما گـــزاره بســـيار درخـــور نگـــرش كنكـــاش ما نويسه‌ي زير است كه در نوشـته‌هاي كهن يـاد شـده نـيز آمده و آگاهي‌هاي داده شده درباره‌ي اين روزگـارِ بسـيار شگرف و ژرف مي‌باشد:...

«در اين هزاره‌ي شوم مردم (انسانهاي زميـــني) با ديوها (مينوان اهريمني فراخاكي) به جادويي درآميخته شـده و ديويسنان (=ديوپرستان) بسياري پديد مي‌آيند «

براســـــــتي اگر اين نويسه‌ي كهن را بخـــــــواهيم با برداشت‌هاي امروزي بسنجيم و

آن را به زبان امروزي بازنويسي كنيم بايد چه بنويسـيم؟ من يكي از اين برداشت‌ها را در اينجا مي‌نويسم داوري با شماست:

«در روزگـــارِ چـــيرگي آزي دهـــاك انســـانهاي زميـــني با هوشـــمندان بيگـــانه‌ي مينـــوي (=فرازميـــني) و به كمك دانش پيشرفته‌ي آن‌ها (دانشي كه چنان در آن روزگاران پيشـــرفته بـــود كه مردمـــان كهن گمـــان مي‌كردند آن جـــــادوگري است) آمـــــيزش يافتند و از اين فرايند دورگه‌هـــــــاي (هيبريـــــــدي) انســـــــان-بيگانه (رپتوييدها=ديويسنان) بسياري پديد آمدند.؟!!!»

دوستان و خوانمندگان گرامي در بخشهاي آينده خـواهيم ديد كه اين هـــــــزاره و پيامدهاي آن چه پيامد زرفي بر سرنوشت مردمــان زيونــده در فلات ايــران و به ويــژه «آرين «هاي اين فلات گذارده است و اين تـازه آغـاز راه است.

ضحّاک (اژی‌دهاک) پسر مـرداس، پس از پيمـان با ابليس پدرش را می‌کشد و بر تخت سلطنت می‌نشيند.

به هنگام پادشاهی ضحّاک، ابليس در شمايل آشـپز بـرای وی غذاهای لذيذ گوشتی گوناگونی می‌پـزد و چـون شـاه آرزويی از او می‌خواهد بــرآورده کنــد، ابليس بوســيدن کتف‌هـای شـاه را آرزو می‌کنـد، که در آن هنگـام دو مـار سياه از کتف‌ها می‌رويند.

((نکته:در مطــالب بخش ماوراالطبيعه از انــرژی مــادر زمين يا کندالينی و همچـنين نمـاد کادوسـيوس يا همـان جــامی که دو مــار از آن بــالا می‌روند (نمــاد مشــهور پزشکی) صحبت به ميان آمده است.

سه کانال بسيار مهم انرژی در بدن انسان وجود دارد که کانـال اصـلی يا سوشـومنا در سـتون فقـرات از انتهـای استخوان دنبالچه يا Sacred Bone به صراط مسـتقيم! بـالا آمـده تا تـاج سر و دو کانـال ديگر به نامهـای آيـدا و پينگالا همانند مار به دور آن پيچيده‌اند.

برای بيـداری! کنـدالينی بايد به صـراط مسـتقيم هـدايت شـــود و نه راست و نه چپ. هر کـــدام را به غـــير از سوشومنا برگزيند دچار افراط و تفريطی در مهربانی يا عدالت می‌شود.در نمايی اين دو مار ضـحاک را می‌تـوان عدم هدايت صحيحی از اين انرژی دانست.

هـدف نهـایی این دو مـار رسـیدن به تـاج سر و غـده صـنوبری است در مرکز مغز. هیچ چـیز آن دو را اغنا نمی‌کند مگر مامن امنی در مغز. این نـوع تغذیه می‌تواند نمـادی از گمـراهی ضـحاک و فـریب خـوردن وی بـرای تشخیص ثواب و ناثواب باشد.))

«»و بـاز ابلیس در لبـاس پزشک بـرای آرام کـردن مارها روزانه مغز دو انسـان را به عنـوان غـذای مـاران تجـویز می‌کند.

از سوی دیگر در ایران علیه جمشـید شـورش می‌شـود و نامجویان ضحّاک را از کشور تازیان به ایـران می‌آورند و پادشاهش می‌کنند.

دو مـرد، آشـپزی ضـحّاک را به عهـده می‌گیرند تا هر روز یکی از دو قربانی را نجات بخشـند، به این شـکل که مغز یک جـوان را با مغز گوسـفند می‌آمیزند و به مـاران می‌خورانند و جوان دیگر را به کوه می‌فرستند.

اگر با آغاز هر پادشاهی در شـاهنامه ما اغلب از آبـادانی و دادگری شاهان می‌شنویم، پادشـاهی ضـحّاک دگرگونه است.

کـردار خردمنـدان پنهـان می‌شـود و کـام دیوانگـان رواج می‌یابد. هنر و راستی خوار می‌شـود و جـادویی ارجمند. دست دیـوان دراز است و از نیکی تنها به راز می‌تـوان سخن گفت.»»

چهل سـال مانـده به اتمـام هـزاره‌اش، ضـحّاک خـواب فریـدون را می‌بیند و پایـان نگون‌بخـتی‌اش را. بنـابراین تلاش می‌کند که او را بیابد و بکشد. اما فرانـک، مـادر

فریدون که همسرش را ضحّاک کشته، فریدون را ابتدا به گاوی شیرده می‌سپارد و سپس به مردی کوهی تا او را پنهانی بپرورد.

این دو عدد همواره در اساطیر دیده می‌شود. چهل و هزار. نمادی است از به پایان رسیدن و رسیدن بنیادی جدید. انسان به واسطه کتب و متون مقدس که از هزاره‌ها به عنوان اعصار رهایی یاد کرده‌اند در انتظار فرج است و این چهل نمادی بر اصرار تغییر در این هزاره سیاه ضحاک است.

فریدون برای فرج می‌آید تا بر دجال زمان خود پیروز شود و مردمش را نجات دهد. شباهت این بخش از داستان با داستان حضرت موسی و جدایی موقت فرزند و مادر در خور توجه است. این گاو شیرده نه که گاوی است که می‌گویند بل شخصی است مورد اطمینان و دایه‌ای است نیکو برای پروراندن فریدون ضحاک کش تا بپروراند جوانی تنومند و غیور برای مبارزه با دیوان و مرد کوهی رهرو ایست که بال معنوی فریدون را پرورش می‌دهد همانطور که گاو شیرده بال مادی فریدون را پروراند.

گاو پرمایه را ضحّاک می‌یابد و می‌کشد. (این بخش داستان بسیار اسطوره‌ای است و اسطوره‌های آفرینش ایرانیان باستان را بازآفرینی می‌کند که اهریمن ششمین آفریده‌ی اورمزد، یعنی گاو و سپس کیومرث را می‌کشد.)

فریدون جان سالم به در می‌برد و شانزده ساله است که از کوه پایین می‌آید تا کین پدرش را از ضحّاک بگیرد.

این سن یعنی 16 سالگی نمادی بر بیداری و آمادگی فریدون است در نوجوانی. بیداری در زمانی که هنوز گناهی مرتکب نشده و آماده دادخواهی است.

روزی کاوه نزد ضحّاک می‌رود و دادخواهی می‌کند که شاهی برای توست و «رنج و سختی» برای ما و از او پسرش را پس می‌گیرد که قرار بود خوراک ماران شود.

کاوه سپس به بازار می‌رود و مردم را سوی خود می‌خواند؛ چرم آهنگری‌اش را بر نیزه می‌کند و پرچم کاویانی را برپا می‌دارد؛ علیه ضحّاک برمی‌خیزد و مردم را به هواداری از فریدون فرا می‌خواند.

این‌گونه همه به گِرد فریدون جمع می‌شوند و بر ضحّاک می‌شورند.

کاوه مردی است که از خود می‌گذرد تا عدل را بیاورد و می‌داند که شخصی لایق باید این امر خطیر را هدایت و به سر منزل مقصود برساند و آن، فریدون است.

شهرناز و ارنواز

شهرناز و ارنواز خواهران (به روایتی دختران) جمشیدند که از آنان در اوستا نیز نام رفته است. آنان زنانی اسطوره‌ای هستند که به بی‌مَرگان می‌مانند. بانوان جمشیدند، سپس ضحاّک (که هزار سال عمر می‌کند) و پس از آن به همسری فریدون درمی‌آیند و از مرگ آنان سخنی نمی‌رود.

آنان را «لرزان چو بید» نزد ضحّاک می‌برند و چاره‌ای برایشان نمی‌ماند که برای زنده ماندن به همسری

ضــحّاک درآیند. ضــحّاک به آنـــان جـــادویی و بـــدخویی می‌آموزاند:

ندانست خــود جز بد آمــوختن / جــزاز کشــتن و غــارت و سوختن

فریــدون پس از فتح پــایتخت، سر آنـــان را می‌شــوید تا روان‌شان را از تیرگی‌ها و آلودگی‌ها بپالاید.

شستن سر نمادی بر پاکیزگی چاکرای تــاج بــرای ارتبــاط با خداوند است.

آنگــاه زنــان به او بــاز می‌گویند که ضــحّاک بــرای نگــون ســاختن فــال اخترشناســان دست به کشــتار گســترده‌ی مردم و حیوان زده، تا تنش را در خون آنان بشوید.

پس فریــدون ضــحّاک را می‌یابــد؛ در کــوه دماوند به بند می‌کشد و جهانی از او آرامش می‌گیرد.

کاوه آهنگر و قیام فریدون

و این بخش داستان همانند قســمتی از داســتان اســاطیر یونان است که زئوس خدای خدایان بوسیله ولکان (خدای آتشفشـــان وآهنگـــری) پرومـــتئوس را در کـــوه قفقـــاز میخکوب کــرد و آن‌جا کرکسي جگر او را میخــورد تا آن‌که هرکول او را نجات داد.

پرومتئوس:در اســاطیر یونــان خــدا یا فرشــته آتش، پسر ژاپت و برادر اطلس است یونانیها او را آشــناکننده ٔ بشر به تمدن میشمردند و عقل و خردمنــدی انســان را عطیه ٔ او می‌پنداشـــتند او پس از آن‌که انســـان را از گل زمین

ســاخت بــرای جــان دادن وی آتش آســمان را بدزدید – فرهنگ دهخدا

خیزش مردم و صلح‌خویی فریدون

پادشاهی ضحّاک در سراسر شاهنامه از بسیاری جهات یگانه است. سلطنت ضحّاک با خیزش و شورش مردم برچیده می‌شود؛ همچنین فریدون برخلاف دیگر پادشاهان که کین را با ریختن خون می‌پردازند، ضحّاک را به پند سروش به بند می‌کشد و قاتل پدرش را نمی‌کُشد.

هرچند که در متون پهلوی دلایلی برای نریختن خون ضحّاک آورده‌اند که جهان از خون او پر از حیوانات موذی می‌شود، اما از نگاه امروزه نیز می‌توان دلیل آن را پایان بخشیدن به دور کشتارهای هزاره دید.

فریدونی که به آبادانی و عدالت کمر می‌بندد و فردوسی چه زیبا تجسم می‌بخشد که هر یک از ما می‌توانیم فریدونی باشیم:

فریدون فرّخ فرشته نبود / ز مُشک و ز عنبر سرشته نبود

به داد دِهش یافت آن نیکویی / تو داد و دِهش کن فِریدون تویی

طومارهای دریای مرده

مقدمه

طومارهـای بحر المیت نسـخه‌های خطی عـتیقی هسـتند که در سواحل شمال غربی دریـای مـرده (بحر المیت) در نــزدیکی وادی قمــران بین ســال‌های 1947 تا 1956 میلادی کشف شده‌است. این طومارها اکـــثراً به زبـــان عبری مکتوب شده‌اند و شامل نسـخه‌هایی از عهد عـتیق می‌باشـند. مکشـوفات شـامل 15000 قطعه از 800 تا 900 مصحف بوده که در طی قرون سوم تا دوم قبل از میلاد به تحریر در آمده‌اند. اکــثر محققین معتقد هســتند که این نوشته‌ها که در یازده غـار پیـدا شـده‌اند متعلق به یک گــروه فــرقه‌ای خــاص از یهودیــان به نــام اســینیین می‌باشد. این گـــروه از یهودیـــان معتقد بودند که دنیا به شکل مشخصی بین نیروهای خوب و نیروهـای شـیطانی تقســیم شده‌است. آن‌ها خــود را از بقیه یهودیــان جــدا کــرده بودند و زنــدگی اجتمــاعی تشــکیل داده بودند که توسط یک رهــبر (ماشــیح گونه) (messianic)ـ هــدایت می‌شد. نزدیک بودن زمـان تـألیف این نوشـته‌ها به قـرن اول میلادی اطلاعاتی درباره پیـدایش مسـیحیت و بر هم کنش مسـیحیان اولیه و آداب و رسـوم مـذهبی یهودیـان فراهم می‌کند

غارهایی که دستنوشته‌ها در آن‌ها یافت شد.

انتشار این دستنوشته‌ها دهه‌های زیـادی طـول کشـیده و این خود باعث مجادلاتی بین محققین شده‌است. تا سال 2007 میلادی، انتشارات دانشگاه آکسفورد هنوز دو جلد از مجموعه (در حال حاضر 39 جلـدی) Discoveries in

the Judaean Desert را در دست تهیه دارد. مسئولان این پروژه رسما دلیل عدم انتشار قسمتهای باقی مانده را مسائل «دینی، سیاسی» عنوان کرده‌است.]

مکشوفات به دست آمده شامل بخش‌هایی از تقریباً تمامی کتاب‌های موجود در عهد عتیق (شاید به استثناء کتاب استر) می‌باشد. این موضوع اهمیت شایانی دارد زیرا نسخه‌های در دست محققین، قبل از این اکتشافات، قرن‌ها دیرتر نوشته شده بودند. این موضوع قابلیت مقایسه نسخه‌های فعلی عهد عتیق با نسخ قدیمی آن را فراهم می‌کند. در حالی که برخی از کتب مقدس یافت شده تفاوت ناچیزی با متن عهد عتیق سنتی (یا مسورتیک) دارد، برخی از نسخ یافت شده از کتاب سفر خروج و سموئیل که در غار شماره چهار یافت شده‌اند، تفاوت چشمگیری، هم در نحوه بیان و هم در محتوا، با متن امروزی شان دارند. وجود اختلافات متنی زیاد، محققین را به سمت پذیرش این نظریه که متن عهد عتیق در دست ما بر پایه سه خانواده از منابع تدوین شده‌است: متن ماسورتیک، متن عبری اصلی سپتویجنت و تورات سامری. به صورت فزاینده‌ای دانشوران بیشتری به این نتیجه رسیده‌اند که متن عهد عتیق قبل از استاندارد و ثابت شدنش (canonization) در سال 100 میلادی بسیار روان بوده‌است.

متن

طومارهای بحرالمیت شامل 825 تا 870 مدرک مهم می‌شود که شامل کتاب مقدس به زبان عبرانی است این طومارها ما بین سالهای 1947 تا 1956 در یازده غار در اطراف وادی کومران نزدیک خرابه‌های Khirbet

Qumran در قسمت شمال غربی بحـرالمیت پیـدا شـده است ...

تاریخ و محتویات

با انجـام آزمـایش کـربن و فن تحلیل متن و تحلیل دست نویسـها معلـوم شد که این طومارهـای بین قـرون قبل وبعد از میلاد نوشته شده است. قـرن دوم قبل ازمیلاد و اولین قرن بعد ازمیلاد. تنها مدرک عـبرانی دیگـری که با این مـــــدرک قابل مقایسه باشد پـــــاپیروس نش در مصراست که شامل ده فرمان نیز می‌شود. موادی که در نوشتن به کـار رفته است از پایگاه‌هـای نزدیک همانند دژ Masada بازیافت شده است.

بعضی طومارها روی پاپیروس نوشته شده و برخی روی پوست حیوانی خرمایی رنگ اما هردو بخوبی حفظ شـده است. طومارها با پرپرنده نوشـته شـده‌اند و جـوهری که برای نوشتن استفاده شـده از دوده ورنگـدانه‌های سـفید ساخته شده است.

این طومارها طومارهای مسی نیز نامیده شـده‌اند چـون در سـاخت آن‌ها از تـرکیب ورقه‌هـای نـازک مسی نـیز اسـتفاده شـده است. این طومارها حد اقل شـامل 800 متن هســتند که از عقاید هســتی شــناختی فرقه‌هــای مختلف سـخن می‌گویند. 30%از طومارها شـامل کتـاب مقدس به جز کتاب Esther و کتاب Nehemiah هستند. 25 ٪ متنها سنت دینی اسرائیلی را شامل می‌شوند که در کتاب مقدس موجود نیستند مانند کتاب Enochوکتـاب Jubilees و وصیتنامه Levi.

30% طومارها هم اختصاص دارد به تفسیر کتاب مقدس که به قــوانین اجتمــاعی اشــاره دارند که تحت عنــوان طومارهای انضباطی شناخته می‌شوند که شامل قوانین تنبیهی نـیز می‌باشـند. ونـیز این طومارها به نـبرد میـان فرزنـدان نـور و فرزنـدان تـاریکی اشـاره می‌کنند که به طومارهــای جنگ نــیز این بخشــها مشــهورند. محققــان عقیـــده دارند این نوشـــته‌ها مربـــوط است به یک فرقه خاص ازیهودیان که اجتماع کوچکی را تشـکیل داده بودند و آیین نامه و الزامات عضـویتی خـاص خـود را داشـتند و همگی در منطقه کومران سکنی گزیده بودند.

15% از طومارها به حدی متن پیچیده‌ای دارند که هنــوز ترجمه نشده‌اند. بیشترطومارها به دو لهجه عبرانی کتاب مقـدس وعـبرانی بحرالمیـتی نوشـته شـده‌اند. عـبرانی کتاب مقدس بعهدها سلطه بیشتری پیـدا کـرد نسـبت به عبرانی بحرالمیت. بعضی از طومارها هم به زبان آرامی و بــرخی به زبــان یونــانی نوشــته شــده است. تنها چند طومــار از این طومارهــادر دوره کــومران نوشــته شــده است و بیشـــتر آن‌ها دست نوشـــته ایی است که ازروی فرهنگ قبل از کــومران و حــتی قــدیمی‌تر از آن کــپی بــرداری شــده است زمــانی که هنــوز اجتمــاعی در این منطقه شکل نگرفته بود.

انجمن کومران تلاش نکرده تا یک کـپی از کتـاب مقـدس امـروزی را تحویل ما بدهد بلکه کوشـیده نـوع نگـرش و دین شناسی خـــود را دراین طومارها زنـــده نگهـــدارد. انجمن کــومران کتابهــای خنــوخ و کتــاب Jubilees را نـیزجزء کتابهـای الهـام بخش به شـمار می‌آورند. متـون

کتاب مقدس بیشترشـان در طومارها هست و در امتـداد آن مناجاتها و کتاب سفر تثنیه.

قسـمتهای مهم طومارها شـامل تفسـیرهایی است که توسط Habakkuk نوشـته شـده. که شـامل قـوانین اجتماعی است که اطلاعات ارزشمندی از ساختار و نـوع دین شناسی این فرقه بدست می‌دهد. جدیدترین این نگارشها مدارک مربوط به Damascus است.

طومارمسی که در سال 1952 پیدا شد همـراه مقـداری سلاح، شامل لیسـتی پنهـانی بـود توسط یک مهر طلایی مهر و و موم شده بود و احتمـالاً محتـوایی رسـوا کننـده داشت.

اسنها

طبق نظراتی که تا سال 1990 بدست آمـده این مـدارک توسط اجتمـاعی روشـنفکرانه و مـاهیت شناسـانه بنـام اسنها که در منطقه کـومران زنـدگی می‌کردند نوشـته و سپس پنهان شـده است. و معـروف هسـتند به فرضـیات اسـنها فرضـیاتی که نشـان می‌دهد چگونه یهودیـان در سال 66 بعد ازمیلاد از رومیها متنفر شـدند. و تا قبل از سال 1947 که معلوم شد تیمهای ترور رومی این گـروه را متلاشی کـرده انـدو آن‌ها کتابهایشـان را روی این طومارها نوشـته و پنهـان کردند کسی از مـاهیت این گروه اطلاعی نداشت.

صدوقیان

نظریه دیگـری وجـود دارد که نشـان می‌دهد این گـروه دارای محبوبیت بودند چـون توسط روحانیـان Zadokite

رهبری می‌شدند. مهمـترین پشـتیبان این نظریه Miqsat Ma’ase haTorah» نام دارد. او معتقد است که عصاره قوانین دینی در این طومارها وجود دارد.

Sadducees (محققی دیگر) معتقد است که اســـنها و یوسفیان به جـبرگرایی اعتقـادی ندارند اما این بـرعکس چیزی است که در نوشتهایشـان آمـده که همه چـیز تـابع سرنوشت است. همچـنین طومارها نشـان می‌دهند آن‌ها به رستاخیز و زندگی پس از مـرگ و روح بـاور داشـته‌اند در حالیکه Sadducees معتقد است نه فرشـته‌ای وجـود دارد ونه روحی و نه رستاخیزی.

کتابخانه معبد.

درسال 1963 Karl Heinrich Rengstorf این نظریه را درمـورد طومارهـای مسی مطـرح کـرد که آن‌ها منشـاء شان بر می‌گردد به کتابخانه معبد یهـودی اورشـلیم. این نظریه دردهه 1960 توسط محققان زیادی رد شد. آن‌ها معتقد بودند طومارها در محل کومران نوشته شــده و نه این‌که جـــزئی از معبد اورشـــلیم باشد واز آن‌جا به اینجا حمل شده باشد.

این نظریه نیز توسط de Vaux’s پشتیبانی شد که محل طومارها کـومران بـوده ونه جـای دیگـری. در دهه 1990 این نظریه توسط Norman Golb و چندین محقق دیگر مطـرح شد که منشـاء طومارها می‌تواند از کتابخانه‌هـای مختلف باشد ونه فقط کتابخانه معبد اورشلیم.

فرضیه دو مسیح

در کتـاب طومارهـای کشف شـده‌ی بحـرالمیت نوشـته‌ی رابـــرت آیـــزنمن Robert Eisenman و مایکل وایز Michel wise می‌خوانیم که، «طومارهـای اولیه از «دو مسیح» سخن می‌گویند، اما بعـدها جوامع یهـودی شـروع به ادغام آن‌ها به یک مسـیح نمودند. همانگونه که گفـتیم برخلاف تئـوری مشـهور دو مسـیح در طومارهـای عـتیق کـومران، این ارجاعـات به مسـیح‌هارون و اسـرائیل در سـندهای دمشـقی، مفـرد است نه جمع ... یک توجیه ممکن برای مفرد بودن مسیح این است، که یک مسـیح با دو صفت پادشاهی و راهب بازسازی شده است؛ تقریبـاً شبیه آنچه در عهد عتیق آمـده است.»(طومارهـای کشف شده‌ی بحر المیت The Dead Sea Scrolls Uncovered ،رابرت آیزنمن و مایکل وایز ص162)

«طبق یک نگاه غالب در متن‌های فـرقه‌ای کـومران، «دو مسـیح» در جمـاعت آخرالزمـان خواهند بـود، که یکی از آن‌ها راهب و دیگری از میـان مـردم.»(احیـاء طومارهـای بحـرالمیت Reclaiming the Dead Sea Scrolls، لارنس.اچ. شفمن Lawrence H. Schiffman ص321-122)

تئوریهای دیگر

بـرخی معتقدند در مـورد این طومارهـای گمشـده شـاید چیزی در کتاب مقدس گفته شده باشد. زیرا در آن‌ها نیز درمورد تاریخهای مهم کتاب مقدس صـحبت شـده است. نظریات شک بر انگـیز زیـادی نـیز در مـورد این طومارها گفته شده بعنوان مثال گفته شده که این نظریات کـاملاً دنیـوی (ماتریالیسـتی) هسـتند. چـون در کتـاب خنـوخ در بـــاره نیفیلیم که یک سر این قضـــیه طبق تحقیقـــات

امروزی بر می‌گردد به آنوناکی سخن گفته شده است. نظریه‌های دیگر به خود منطقه کومران بر می‌گردد که معتقدند این منطقه بعنوان دژ ارتش در زمستان استفاده می‌شده است.

اکتشافات

طومارهادریازده غار درنزدیکی وادی کومران پیدا شدند. یازده غاری که بعنوان منطقه مسکونی حساب نمی‌شدند. این طومارها اولین بار در سال 1947 توسط چوپانی بادیه نشین که بزها و گوسفندهای خود را به چرا می‌برده است بنام محمد احمد آل حامد کشف شد.

یکی دیگر از غارهای محل کشف طومارها

داستان از اینجا شروع شد که این چوپان سگش دریکی از غارها گم می‌شود و او برای بیرون آوردن او شروع به انداختن سنگ بدرون غار می‌کند. سنگ به یکی از کوزه‌ها می‌خورد و محمد احمد تشخیص می‌دهد که چیزی درون غار وجود دارد او چندین کوزه قدیمی راکه در پارچه‌ای کتان مانند پیچیده شده بودند نشان می‌دهد. دکتر جان در مصاحبه‌های متعددی که با هر کدام از مردان محمد احمد انجام می‌داده با یک قصه جدید روبرو می‌شده.

طومارها اول بدست یک عتیقه فروش افتاد بنام ابراهیم ایجاه او حدس میزد که طومارها از یک کنیسه دزدیده شده باشند. طومارها سپس بدست یک خراز و عتیقه فروش بنام خلیل اسکندر شاهین معروف به کاندو افتاد. او با شمی که داشت متوجه شد که باید تعداد بیشتری از این اشیاء وجود داشته باشد. او تعدادی

را تشویق کرد که دوباره به غار برگردند تا چـیز بیشـتری پیدا کنند.

کانــدو حفاریها غــیر قــانونی خــود را ادامه داد تا این‌که توانست حد اقل چهار طومـاردیگر را پیـدا کند. طومارها در دستان مـرد بادیه نشـین ماندند تا بـرای فـروش آن‌ها مــذاکره شــود. این شــخص بــزودی پیــدا شد.او نــامش George Isha’ya از کلیسای ارتدکسی سوریه بود که با کاندو تماس گرفت در این میـان مـارک مانسـتری محقق بســیار امیدوارومشــتاق بــود که بــزودی خواهد توانست متنها را مطالعه کند.

Mar Samuel از دانشـگاه مـتروپولیتن پس از آزمـایش وتعـیین سن طومارها علاقمند شد آن‌ها رابخـرد. چهــار طوماری که پیدا شده بودند به طومارهای بنی اسرائیلی که انباشـــته بودند از قـــوانین اجتمـــاعی Habakkuk Peshar و همچنین کتابهای Apocryphon (تایید نشده و ممنوعه از نظر روحانیون) مشهور شدند.

بـزودی طومارهـای دیگـری نـیز پیـدا شد و شخصی بنـام Eleazer Sukenik سه طومارديگر پیدا کرد. طومارهای درباره جنگ وشکر گذاری و مطالب جسته گریخته درباره قوم بنی اسرائیل.

در پایان سـال 1947 شخصی بنـام سـوکنیک کوشـید که بقیه طومارها را از مار ساموئل بخرد. اما معامله انجــام نشد ودر عوض طومارها مـورد توجه دکـتر جـان تـرور از مدرسه تحقیقاتی آمریکایی اورینتال قرار گـرفت. دکـتر تـــرور این طومارها را با بزرگـــترین دســـتونیس کتـــاب مقدس تا آن زمان بنام نش پاپیروس مقایسه کرد و بین

این دو متن تشابهات زیادی پیدا نمود.. دکتر ترور با عکاسی آماتور که در 21 فوریه سال 1948 با مار ساموئل ملاقات کرده واز طومارها عکس گرفته بود دیدار کرد. کیفیت عکسها بهتر بود و ماندگاری بیشتری داشت چون طومارهایی که از درون کتانها پیچیده شده بودند اکنون باز شده ودر معرض آلودگی و فاسد شدن بودند.

در مارس همان سال که تنش میان فلسطینیان و اسرائیل زیاد شد طومارها از این سرزمینها به امانت خارج شد البته بصورت غیر قانونی به بیروت انتقال داده شد.

انتشار

مدارک بدست آمده خیلی زود منتشر شدند. بیشتر دست نوشته‌های غار شماره 1 دربین سالهای 1950 و 1956 چاپ شدند. یافته‌های دیگر از 8 غار دیگر دریک حجم در سال 1963 ویافته‌های غارهای باقی مانده در سال 1965 منتشر شد.

اما40%ـ از یافته‌های غار چهارم جمع آوری نشده وترجمه نشده باقی ماند. انتشاراین موارد به عهده یک تیم بین المللی به سرپرستی پدر رولاند دی ووکس از اعضاء ارشد سفارت دومینیکن در اورشلیم گذاشته شد. آن‌ها تا سال 1968 نیرویشان را صرف دفاع از نظریاتشان کردند تا متنها ار منتشر کنند تا متخصصان در مورد آن‌ها قضاوت داشته باشند.

محققی بنام گزا ورمز درکارویرایش و انتشار متنها وارد شد. تیم قبلی مورد سرزنش قرار گرفت که چرا تا

این حد انتشـــار متنها را به تعویق انداخته‌اند. تیم جدید با اراده قـــوی شـــروع به کـــار کـــرد با این همه یافته‌ها وترجمه‌های غار چهارم تا مدتها برای عموم منتشر نشد. یک دستور پنهانی داده شده بود که هیچکس نباید جز این تیم بین المللی به محتـوای اصـلی این طومارها در غـار چهارم دست پیدا کند.

بعد از مـرگ دی واکس در سـال 1971 جانشـینان این محقق نـیز به درخواسـتهای انتشـار عکسـهای طومارها جـواب رد دادند تا دیگر محققـان نـیز بتوانند دراین زمینه قضـاوت کنند. این حکم بـالاخره شکسـته شد در سـال 1991، 17 مدرک باقیمانده بازسازی و عکسبرداری شده در یک فهرست الفبایی آماده شـده بـود منتشر شد که تا سال 1988 این متنها کامل شدند.

اما بعـدها معلـوم شد که این حکم عـدم انتشـار شـامل کتابخانه‌هانتیگتون در سان مارینو ایـالت کالیفرنیا نشـده است و نسـخه‌ای ازاین یافته‌هـای غـار چهـارم در این کتابخانه وجـود دارد. بعد از مـدتی تـاخیر عکسـها توسط رابرت آیزمن و جیمز رابینسون و ویرایش فاسیسمیل از طومارهای بحر المیت در دو مجموعه در واشـــینگتن دی سی در سال 1991 منتشر شدند. اما پس از لغو دسـتور سری در سال 1995 تعداد این متنها به پنج جلد رسید.

تئوری توطئه واتیکان

از سـال 1990 که انتشـار طومارها آغـاز شد واتیکـان بصورت چشمگیری شروع به سرکوب موارد منتشر شـده نمـود. مایکل بـایجنتس و ریچـارد لایت در کتابهـای خـود مطرح کرده‌اند که طومارهای در واقع کلیـدهایی هسـتند

بر قفل تـاریخ یهـودیت ومسـیحیت که سـالها بصـورت پنهانی نگهداری می‌شدند.

واتیکـان معتقد بـود باورهـایی که دراین طومارها تبلیغ می‌شـود دسـتکاری شـده توسط کسـانی است که ضد مسـیح هسـتند و بدینوسـیله خواسـته‌اند که در مسـیحیت وبر ضد آن نفوذ کنند.

طومارها آکنـده هسـتند از مقـالاتی در مـورد تناسخ و معراجهای عجیب وغریب و اشیاء پرنده و زنـدگی پس از مرگ اما با روایـتی متفـاوت که در آن خـبری از عـذاب و جهنم به معـنی کلیسـایی آن نیست.و مکاشـفاتی که هیچکدام نمی‌تواند مورد تایید کلیسا باشد.

اهمیت

البته اهمیت طومارها تا حـدودی مـورد تضـعیف قـرار گرفته ازطرف مخالفان چون هیچگونه اتفاق نظری روی منشاء وتاریخ آن‌ها وجـود نـدارد. انتشـار طومارها بـرای کسانی که به کتاب مقـدس انتقادداشـتند بسـیار مسـرت بخش بـوده است. قبل از کشف طومارها قـدیمی‌ترین دسـتنویس کتـاب مقـدس بر می‌گشت به متنهـای Masoretic. که درقـرن نهم پیـدا شـده بودند. بر اثر فشارهایی که انتشار طومارها ایجاد کرد مورخان مجبور شدند تاریخ نگارش کتاب مقـدس را به دومین قـرن قبل ازمیلاد عقب بردند. آن‌ها حـتی به منظـور مقابله با طومارها به متنهای دست نویس یونـانی نـیز پنـاه بردند. اگرچه متن دست نویسـهای پیـدا شـده با طومارهـای کـومران فـرق داشت اما محققـان وابسـته به واتیکـان می‌کوشیدند طومارها را بی‌اعتبار نشان دهند.

به طور کلی متون طومارها چراغ جدید را بـرای شـناخت و سـاختن یک مفهـوم دیگر از کتـاب مقـدس و روایـتی دیگرگون از آن را ارائه می‌دهد که مستعد تبدیل شدن به یک فرقه نـوین است. به زبـان فارسی جز کتـاب خنـوخ نگارنده اثر دیگری را ندیده است که چه بصـورت رسـمی وچه بصــورت زیر زمیــنی منتشر شــده باشد. که همین ترجمه خنــوخ با توجه به مقــدمه‌ای که مــترجم بر متن اصلی نوشـته معلـوم است که جهت دار بـوده و مقصـود کامل را نمی‌رساند واین فقر ما فارسی دانــان است که کتابهای مهم اینچنین به فارسی ترجمه نشده‌اند.

شهر سوخته

شهر سوخته كجاست؟ اين مردم موفق و دانا چه كساني بودنـــــد؟ اينـــــان چـــــرا و چگونه همگي يكشب در آتش سـوختند؟؟ مـردم شـهر سـوخته در 3 هـزار سـال پيش چگونه به اين همه علم و پيشـترفت رسـيده بودنـد؟؟ آيا علم آنــان از خــارج از كــره زمين به آن‌ها آمــوزش داده شده بود؟؟

آيا مـردم شـهر سـوخته با موجـودات فضـايي در ارتبـاط بودند؟؟

اينها ســوالاتي است كه باســتان شناســان طي ســالها تحقيق هنوز به نتيجه اي نرسـيدند و نمي‌دانند مـردم اين شهر عظيم و مدرن و پيشترفته در 3000 سـال پيش از كجا آمده بودند و چگونه به اين همه علم و دانش رسـيده بودند و چگونه طي يك شب همگي در آتش ســـــوختند و نابود شدند؟؟!!!!!!

مقاله زير تفسـير و توضـيحي علميست در مـورد تمـدن شهر سوخته در سيستان و زابل شهر دلـيران و سـرمين رستم و سهراب و تاريخ بزرگ بشري

شهر سوخته در ساحل رودخانه‌ی هيلمند و 56 كيلومتری شـهر باسـتانی زابل قـرار دارد.شـهری كه نقش بسـيار مهمی در ايـران باسـتان داشـته است.زادگـاه رسـتم و پهلوانــان نــامی ايــران زمين.اگرچه امــروز بخش اعظم تمـدن ايـران باسـتان و رودخـانه‌ی هيلمند در كشـورهای پاكستان و افغانستان قرار گرفته است.

سیستان جایی است که توانست تا قرنها خصلت مرد پروری خود را حفظ کند و در سده‌های نزدیک به مولف تاریخ سیستان عیاران و جوانمردانی چون یعقوب لیث بپرورد.

تصاویري از بقایاي شهر سوخته بهشت باستان شناسان در سیستان سرزمین شگفتیها و مهد دلیران

محل قرار گرفتن خانه‌ها و دیوارهاي شهردر تصویر فوق مشخص شده است.

شهر سوخته از نظر زمانی هم زمان با تمدن سومر در بین النهرین و تمدنهای‌هاراپا و موهنجودارو در شمال غربی پاکستان بوده است. بسیاری از باستان شناسان معتقدند که مردم این ناحیه از همان نژاد سومر یا آنوناکی بوده‌اند که از سیاره‌ی نیبیرو به زمین آمده بودند. شباهت مجسمه‌های یافت شده با آنچه که درهاراپا وموهنجودارو وجود دارد این نظریه را اثبات می‌کند علاوه بر این‌که ابزارها و علوم پیشرفته‌ای که در شهر سوخته وجود دارد حکایت از شهری بزرگ و تجاری در 6000 سال پیش می‌کند.

نژاد و زبان مردم شهر سوخته:

علی رغم پیدا کردن بیش از 40000 اسکلت در گورستانهای این شهر هیچ کس موفق به شناسایی نژاد مردمی که در این ناحیه می‌زیستند نشده است.

همین مشکل در خصوص شهرهای باستانی‌هاراپا و موهنجودارو نیز وجود دارد و در نتیجه باستانشناسان را به این باور سوق داده است که مردم از همان نژاد

ناشناس سومری بوده‌اند که به مناطق خوش آب و هوای زمین در کنـــار رودخانه‌هـــای عظیم کـــوچ می‌کردند و با یکدیگر ارتباطاط تجاری می‌داشته‌اند.علاوه بر این جثه‌ی عظیم اسکلتها پس از پوسیده شدن در طول 6000 سال بـاز هم این بـاور را تقـویت می‌کند که پهلوانـان عظیم الجثه‌ی ایران باستان همچون گیو - گـودرز - گرشاسب - سام و نریمان و رستم از همان نژاد بوده یا دورگه بـوده اند

در اسکلت‌هاي كشف شده افرادي با بلنـدي قد بين 3 تا 4 متر نيز كشف شده است. يكي از بزرگترين اسكلتهاي كشف شـده در جهـان در شـهر سـوخته كشف شـده كه متعلق به يك مردي بين 35 تا 40 ساله است كه دقيقا» 5 متر و بيست و يك سـانتي مـتر قد داشـته كه اين بلند ترين اسكلت ديده شده در عصر باستان است.؟؟!!!!؟

زبان مـردم شـهر سـوخته و به طـور کلی مـردم نـواحی بلوچستان و زابلستان باسـتان نا شـناس بـاقی مانـده و کسی قـادر به رمز گشـایی نوشـته‌ها و مهرهـای کشف شده نیست.اما آنچه مسلم و قابل اثبـات است این است که زبـــان پهلـــوی و زبـــان اوســـتایی از جمله زبانهـــایی بوده‌اند که توسط بـــرخی قبایل و سلســـله‌های باســـتان تکلم می‌شده‌اند و همچنان امروز به ما رسیده‌اند.(

تجارت:

شـــهر ســـوخته(ایـــران باســـتان) به کشـــورهایی همچـــون ســـومر -هاراپا- موهمجـــودارو و مصر وســـایل صـــنعتی و جواهرات و وسایل تزیینی صادر می‌کرده است.

لینک زیر یک وســیله‌ی تزییــنی را نشــان می‌دهد که در شهر اور (عراق) در سومر باســتان پیـدا شـده است و از شهر سوخته به سومر صادر شده بوده است.

دین مردم شهر سوخته:

به غیر از تعدادی مجسمه‌ی بت مانند از خـدایان مـونث و چند پیکــره‌ی مــرد که گمــان می‌رود طبقه‌ی روحــانی را نشان دهد علائم دیگری یافت نشده که بتوان دین اصــلی مردم را مشخص کرد. اما در جدیدترین کاوشها ساختمان یک معبد بســیار بســیار بــزرگ کشف شــده است که به زودی پاسخ به این سوال را خواهد داد.منبع را ببینید

قربانی کردن انسان:

در قبرستانهای شهر سوخته اجسادی پیدا شـده است که نشان می‌دهد آن‌ها طی مراسمی قربانی شده بودند، در یکی از قبرها 13 سر قطع شده به صـورت دایـره وار و به همراه هدایا و وسایل تزیینی پیدا شده است که نشان از نوعی مراسم مذهبی دارد. همچـنین در چند قـبر دیگر اسـکلتهایی یـافت شـده که جمجمه‌ی آن‌ها در بین پاها و جدا از بدن قرار گرفته.از آن‌جا که این اجسـاد با احـترام و به همراه هدایا دفن شـده‌اند احتمـال قتل و یا شـکنجه وجود ندارد بنابراین می‌توان آن را قربانی تلقی کرد

آب و فاضلاب:

سراسر شـهر سـوخته دارای سیسـتم پیشـرفته‌ای بـرای انتقال آب به منـازل و سـطح شـهر است و جنس لوله‌ها از ســفال خاصی است.چــیزي که در تمــدنهاي بســیار پیشترفته مانند عیلامیها و هخامنشیان مي‌بیـنیم و از يك

قـــوم كوچك بســـيار بعيد است كه اينقـــدر به مســـئله بهداشت و تـــامين مصـــرف مـــردم و ســـاكنين اهميت مي‌دادند.؟؟!!!؟

شهر سوخته در منطقه‌ای کاملا غیر زلزله خـیز (حـتی تا امـروز) بنا شـده (درست مانند تمـدنهای سـومر-مصر و دره‌ی سـند). به این دلیل سـوخته خوانـده می‌شـود که 2 بار به طور کامل سوخته شده اما باز سـاخته شـده است و ناگهان بدون هیچ نشانی در 2100 سـال پیش از میلاد تخلیه شـــده است. دقیقا هم زمـــان با نا پدید شـــدن تمدن‌های دری ه سند(یعنی‌هاراپا و موهمجو دارو).

طبق کتیبه‌هـای آشـور باسـتان این دقیقا همـان تـاریخی است که آنونـاکی ناگهـان زمین را تـرک کردند. دلیل این خروج ناگهانی در کتب عهد عتیق و متـون باسـتان تغیـیر ناگهــانی آب و هــوای زمین از مرطــوب به خشک بــوده است. تمــامی منــاطقی که این تمــدنها در آن به وجــود آمده بود به دلیل تغییر مدار زمین گـرم و خشک شـدند و این موجودات (آنونـاکی) بـرای حیـات به محیطی بسـیار سبز و مرطوب نیاز داشـته‌اند. از این رو ناگهـانی ناپدید می‌شوند اما انسـانهای دو رگه که از آمـیزش آنونـاکی و مردم زمین به وجود آمده بودند در زمین بـاقی ماندند که احتمالا همین انسانها سلسله‌های مشهور و پادشـاهان و پهلوانان را تشکیل می‌داده اند

بهر حـال این منطقه و تمـدن اعجـاب انگیزچـيزي حـدود 4500 ســال پيش بر اثر يك آتش ســوزي عظيم، انقــدر عظيم كه نمي‌توانسته كـار حمله احتمـالي قـومي به اين منطقه باشد اين شـــهر را از بيم بـــرده است. اين آتش ســـوزي مي‌تواند آتش ســـوزيهاي عظيم ناشي از گـــرم

شـدن زمين، يك جنگ ويرانگـر، و يا صـاعقه‌هاي بـزرگي بــوده كه توانســته شــبانه و طي چند روز يك شــهر را كاملا» تبديل به خاكستر بنمايد ...

شــهر ســوخته به علت رمزها و رازهــاي بســيار بهشت باسـتان شناسـان معـرفي شـده و هر روز چـيز تـازه اي براي كشف شدن دارد...اينان چه كساني بودند؟؟!!!؟

اسكلت كامل پيـدا شـده از يك دخـتر 14 سـاله كه مـورد جـراحي مغز قـرار گرفته است...چهـره اين دخـتر توسط اندام شناسان باستان شناس در تصوير فوق بـاز سـازي شده است.

محل كشف اســكلتهاي مــورد جــراحي قــرار گرفته به همراه وسايل زينتي و چند كوزه

پزشكی پيشترفته مـردم شـهر سـوخته و احتمـال روابط آن‌ها با موجوداتي غير زميني و مدرن:

اگرچه تــاكنون نشــانی از ســفينه‌های اين مــردم يــافت نشده!!!

و يا مـــداركي دال بر ارتبـــاط اين مـــردم با موجـــودات فضــايي!! (اگر هم يــافت شــود به من و شــما گــزارش نمی‌دهند!) جـــالب است دلايلي را كه باستانشناســـان رابطه اين مردم را با موجوداتي پيشترفته و يا شايد غير زميــني رد نمي‌كنند و بر پايه يك فرضــيه وجــود افــرادي پيشترفته در كره زمين را ممكن مي‌دانند را بدانيد:

اولا: تعداد محدودي اسكلت در شهر سـوخته كشف شـده كه جمجمه‌ها و اعضـــاي بـــدن آن‌ها اصلا» شـــباهتي به

انسان كامل ندارد و بيشتر شـبيه موجـوداتي انسـان نما مي‌باشد.

اين اسـكلت‌ها از نظر ظـاهر و فيزيك كـاملا» با اسـكلت يك انسـان متفـاوت بـوده و درست شـبيه و نقاشـيهاي موجود از موجودات فضايي است!!؟؟

دوما»: علم و پيشترفت تكنولـوژي اين قـوم كوچك در 5 هـزار سـال پيش آنقـدر مـدرن و امـروزي بـوده كه باستانشناسان حـتي در دوران‌هـاي بعـدي تـاريخي مانند دوران با عظمت هخامنشيان كه ايرانيان به علومي مانند پزشـكي، سـتاره شناسي و ديگر علـوم آشـنايي داشـتند ديده نشـده است. مثلا» عمل جـراحي بسـيار ظريف معز يك زن كه شما در تصاوير فوق مشاهده مي‌كنيد...بسـيار جـاي تعمق و تعمل دارد!!! چـرا كه ما حـتي در دوران ساسـاني كه دانشـگاه علـوم پزشـكي در جنـدي شـاپور (دزفـول كنـوني) داشـتيم همچين پيتشـرفتهايي در علم پزشكي نكرده بوديم و گزارشاتي مبني بر جراحي مغز و يا جراحي چشم و يا ساخت چشم مصنوعي نداشتيم.

تعجب باستانشناسـان و مـورخين به اين خـاطر است كه در 5000 سال قبل از ميلاد جراحی مغز و كـار گذاشـتن چشم مصنوعی انجام می‌شـده است.تصـويري كه در اين صـفحه مي‌بينيـد، جمجمه‌ی دخـتری 14 سـاله را نشـان می‌دهد كه به دليل بيمـاری مغـزی جـراحی شـده بـوده است. پيش از اين تصـور ميشد كه تنها مصر باسـتان دست به جـراحی می‌زدند (بر اسـای نوشـته‌های پزشك مخصوص فرعون ،سينوحه پزشک مصری)..

همچنین این لینک اسکلت زنی 35 ساله را نشان می‌دهد که از چشم مصنوعی استفاده می‌کرده. جنس این کره‌ی چشم نا مشخص است و توسط تارهای بسیار بـاریکی از طلا به عصبهای چشم متصل شده بوده است.

اسکلت پیدا شده در شهر سوخته

کشف اسکلت يك زن متعلق به حدود 4 هزار سـال پيش كه يك چشم وي مصـنوعي بـوده و مـورد جـراحي بسـيار عجيب و ظريف و پيشترفته قرار گرفته است.

کشف چشم مصنوعي به گزارش استاد سجادي:

مطالعـــات اوليه نشـــان داده‌اند كه چشم چپ زن تنومند مدفون در قبر شـماره 6705 مصـنوعي بـوده است.سن اين زن بين 25 تا 30 ســـال تخمين زده شـــده است.بررسي بيشـتر توسط پزشـكان مشـخص نمـود كه زير تاق ابـروي زن مـذكو آثـار آبسه و چـركي و جـراحي داشته است.به علت طول زمـان زيـادي كه بخش زيـرين چشم مصنوعي با پلك چشم در تماس بوده آثار ارگانيكي پلك چشم بر روي پروتز مصــنوعي مشــخص است.جنس اين چشم مصـــنوعي يا پروتز كـــاملا» هنـــوز مشـــخص نگرديده است اما به نظر مي‌رسد از جنس قير طبيعي با مخلوط يك نوع چربي حيـواني درست شـده است. وسط اين پروتز خـــالي است كه چشم از داخل آن پيـــدا بـــوده است.بدنه چشم مصنوعي با نوعي مفتول طلايي احاطه گرديده و توسط 2 سوراخ موازي به چشم اين زن پيوند زده شـــده بودند.نقشي كه در روي اين چشم مصـــنوعي طراحي شده دقيقا» شبيه به مويرگهـاي ريز داخل چشم انسان مي‌باشد. ضمنا» به همراه اسـكلت اين زن عجيب

تعدادي لـوازم مانند: يك كيسه چـرمي، يك آينه مفـرغي، وتعدادي مهرهاي تزئيني و تعدادي ظروف سفالي كشف شده است.زمان فـوت و درگذشت اين زن با اسـتفاده از كربن 14 و مطالعـات آزمايشـگاهي حـدود 3هـزار سـال قبل از ميلاد مسيح تائيد شده است.

تصـــوير بازســـازي شـــده چهـــره زني كه با يك چشم مصنوعي در 4 هزار سال پيش زندگي مي‌كرده و توسط پزشكان آن دوره مورد جراحي زيبـايي و بازسـازي قـرار گرفته است.

زنان شهر سوخته:

تــازه تــرين يافته‌هــای باســتان شناســان در گورهــای شهرسـوخته حـاکی از این است که زنـان شـهر سـوخته لباس‌هــای زیبــایی شــبیه به ســاری می‌پوشــیدند. و به آرایش و زیورآلات قیمتی اهمیت می‌داده‌اند.

پروتز يا چشم مصــنوعي كه در داخل جمجه يك اســكلت زن در 4 هزار سال كه به تازگي كشف گرديد و جهانيان را شگفت زده كرد؟؟!!؟؟

اين پروتز و محلهـاي بخيه بر روي آن ديرينه شناسـان را با پزشكاني متبحر و عجيب مواجه كرده

كه اين قوم ناشناخته وعجيب ولي پيشترفته در 4 هـزار سال پيش در كشور ايـران چگونه مي‌توانشـتند عملهـاي جراحي به اين ظرافت و دقت انجام بدهند؟!!؟

يكي ديگر از عجايب شهر سوخته:؟؟!!!؟

يك اسكلت كشف شده كه مورد جراحي مغز قـرار گرفته است. با كشف اين اثر پيشينه پزشكي در ايــران به بيش از 4000 سال مي‌رسد. جراحي مغز به اين شـكل هنـوز در هيچ جايي از كره زمين با ساده ترين وسايل موجود و بدون تجهيزات اتاق عمل ديده نشده است؟؟!!!؟؟!!؟

تاس‌هاي بازي كشف شـده به همـراه تخته نـرد در شـهر ســـوخته!!؟؟ نكته جـــالب اينكه اولا» چه تفكر عظيم و پويايي در اين مردم وجود داشته و دوم اينكه چقدر شبيه با وسايل امروزي است؟!!؟؟

وســيله اي بــازي شــبيه به تخته نــرد كه داراي تــاس و مهره‌هايي شبيه به تخته نرد امروزي بوده است.

گــزارش اســتاد ســجادي باستانشــناس ايــراني از كشف تخت نرد باستاني:

به تازگی از گور باستانی موسوم به شماره 761 قدیمی ترین تخت نرد جهان به همراه 60 مهره آن

در شــهر ســوخته کشف شــد، بســیار قــدیمی‌تر از تخت نــردی که در گورســتان ســلطنتی اور در بین النهــرین کشف شده بود.

آقای سجادی گفته که این تخت نرد از چوب آبنــوس و به شــکل مســتطیل است. چــون آبنــوس در سیســتان و بلوچســتان نمی‌روئیــده و مشــخص است که از هند وارد شده است.

روی این تخت نــرد، مــاری که 20 بــار به دور خــود حلقه زده و دمش را در دهان گرفته، نقش بسته است.

به نظر می‌رسد که چـــنین طـــرحی هم به موضـــوع‌های فــرهنگی و فلســفی هند مربــوط باشــد، چــرا که چــنین علامتی در فرهنگ هند به معنی مرکز انرژی‌هـای حیـاتی در بدن انسان است.

این تخت نرد 20 خانه بازی و 60 مهره دارد. مهره‌ها که در یک ظرف سـفالی در کنـار تخت نـرد قـرار داشـتند از سنگ‌های رایج در شهر سوخته یعنی از لاجــورد، عقیق و فیروزه است.

به نظر آقـای سـجادی این تخت نـرد 100 تا 200 سـال قدیمی‌تر از تخت نرد بین النهـرین است و به همین دلیل او فکر می‌کند این بـازی از شـهر سـوخته به تمـدن بین النهـرین رفته است. گـروه تحقیق و کـاوش هنـوز روش بازی با این تخت نرد را نیافته است

خاکستر جسد يك انسان 3 هزار ساله در شهر سوخته که در هنگام آتش سـوزي در هنگـام نیـایش و یا خـواب بسر مي‌برده است.

کشف يك گور قديمي در شهر سوخته متعلق به يك زن و شـــوهر. اینـــان مـــدتي قبل از آتش ســـوزي و نـــابودي همیشـگي شـهر سـوخته از دنیا رفته بودند. جـالب است بدانید هنـوز دسـتبند و زیـور آلات زن به همـراه اسـکلت مشخص بود و با نگاه اول مشخص مي‌شد که کـدام زن و کدام مرد هسـتند...سن تقریـبي این دو حـدود 30 سـال بوده و چنان عاشقانه در بغل و کنار یکدیگر بخاك سپرده شدند که گويي در آن دنیا نیز با یکدیگر خواهند بود.

در کنار آن‌ها مقداري غذا و لـوازم مـورد نیـاز در آن دنیا برایشان گذاشته شده؟!!

يك نمونه مهر، كشف شده در شهر سوخته.

اين مهرها كه جهت شناسايي افـراد مهم ،يا حكومـتي و يا براي شـناخت تجـار معـروف در طـول تـاريخ اسـتفاده مي‌شده است. تا كنـون اين مهرها بيشـتر در حفاريهـاي دوران هخامنشي كشف گرديده بود.

اين مهرها بـــراي فرمان‌هـــاي حكومـــتي و شناســـايي مالاتجاره استفاده مي‌گرديده است.

نكته قابل توجه اينكه با كشف تعداد زيـادي از اين مهرها معلوم گرديد كه سـاكنان شـهر سـوخته چنـان پيشـترفته بودند كه از تجـارت و سلسـله مـراتب اجتمـاعي كـاملا» برخـــوردار بودند و چنـــان طبقـــات اجتمـــاعي جـــالب و پيشـترفته اي داشـتند كه افـراد با توجه به موقعيتشـان نسبت به يكديگر از برتري و شناسـايي خاصي برخـوردار بودند.

يك فقره شانه بسيار جالب كه در كوره به شكل ماهرانه اي ساخته شده است.

اين اثر نشانه اي از نوع تفكر و رفتار اجتماعي ســاكنان ايران زمين در 4 هزار سال پيش مي‌باشد.

باسـتان شناسـان از روي همين اثـار مكشـوفه با عمق و عادات و تمدن يك ملت پي مي‌برند

يكي از قديمي ترين نقوش متحرك بدست آمده در جهان

، جالب است بدانيد اين ظرف سفالي پس از كشف، سر و صداي عجيـبي به پا كـرد و دقيقا» پس از انتشـار خـبر

اين اثر جــالب اين كــوزه ناپديد شد و هم اكنــون كسي جاي آن را نمي‌داند!!

تكه اي از سر يك مجســمه شــبيه به گربه كه با ظــرافت تمام طراحي و نقاشي شده است.

كشــفي كه باســتان شناســان را متحــير كــرد!! كشف قـــديميترين تصـــوير متحـــرك كه بر روي يك ســـفال با اســتادي هر چه تمــام‌تر به تصــوير كشــيده شــده. در اين تصير يك بز كوهي يا گــوزن در حــال جهش به ســمت يك درختچه براي خوردن گياه آن مي‌باشد.

يك نمونه پارچه كشف شـــــده از لبـــــاس يك انســـــان و شهروند شهر سوخته در 4 هزار سال پيش. جـالب است بدانيد در آن زمان ســاكنين اين شــهر لبــاس كامل بر تن مي‌كردند

نمونه اي ســفالهاي كشف شــده در شــهر ســوخته، اين سفالها همگي رنگي بوده و با رنگهاي طبيعي در 4 هزار ســال پيش لعــاب داده شــده است.در قســمت پــايين يك نمونه گردنبند از سفال رنگي را مشاهده مي‌كنيد.

ليست اشــيائي كه تــاكنون در منــازل و قبرهــاي شــهر سوخته پيدا شده:

-مهرهایی از جنس لاجورد و صدف و فیروزه

-سفال با امضای سفالگر بر روی آن!

-خانه‌ی معمولی با چند اتاق خواب و اتاق نشیمن

-چکش مفرغی- مسی -سوزن

-کاسه‌های مرمری

-شـهرکهای مسـکونی و سـاختمانهای همگـانی همچـون آپارتمان!

-اشـیای وارداتی از تمـدن‌هاراپا و سـند که ارتبـاط این تمدنها را ثابت می‌کند.

-النگوهاو مهره‌ها و پیکره‌های انسانی

-بذر خربزه - حبوبـات - مـاهی خشک کـرده -بـرنج بـرای خوراکی-بذر زیره‌ی کرمانی

-کوره‌های سفالگری و کوره‌های ذوب فلزات

-دکمه- تـــبر -بند کفش-قلاب- شـــانه‌ی سر- خط کش با دقت نیم میلیمتر!

-طنـاب -سـبد- لبـاس- تخم حشـرات -نـاخن و مو (که در هیچ نقطه‌ی باسـتانی تا به حـال یـافت نشـده و نشـان می‌دهد که این قسمت از ایران کاملا دست نخورده باقی مانده است)

بُعد پنجم چیست?

بُعد پنجم چیست؟

در باره این بعد از واقعیت، زیاد نوشته شده، گفته شــده و از طریق چنلینگ پیــام دریــافت شــده... همه منــابع در باره جزئیات توافق ندارند. اما در اینجا مشخصه‌های مهم و اصلی و مشترک این بعد شرح داده می‌شود.

صعود به بُعد پنجم

ـــــــــــ

«طبق آموزه‌های صعود، زمین و تمام موجــودات روی آن در حال تغییر و حرکت به سطح کــاملا تــازه‌ای از واقعیت هستند که در آن آگاهی، عشق، همدلی و معنــویت غــالب می‌شود، واقعیتی که آن را بعد پنجم می‌نامند.

بعضی می‌گویند این تغیــیر احتمــالا در طی دو دهه آینــده کامل خواهد شد و بعضی هم تـــــاریخی را مشـــــخص نمی‌کنند. اما همه آن‌ها توافق دارند که این فرایند در آینده نــزدیکی کامل خواهد شد و این‌که وقــتی فرکــانس هرفــرد به انــدازه کــافی با فرکــانس این بعد بــالاترهم طنین شود، به سوی بعد پنجم حرکت می‌کند.

بیشــتر آموزه‌ها تاکید دارند ورود زمین و انســانها به بعد پنجم از هــزاران ســال پیش برنامه ریــزی شــده و از چند دهه پیش درحال رخ دادن است. 21 دسامبر2012 نقطه میانه این تغیــیر بــود که هرچه زمــان می‌گــذرد آشــکارتر شده و سرعت بیشتری می‌گیرد.

یک افسانه؟

ـــــــ

بیشـــــتر مطـــــالبی که در بـــــاره بعد پنجم گفته شـــــده بی‌شباهت به یک افسانه نیست: زیستن همگان در صـــلح و هماهنگی، حس یگانگی با تمـام زنـدگی، احـترام کامل به تمام مردم و به زمین، ارتباط‌هایی سرشار از عشق و همدلی.

برابری، عدالت و احترام برای همه انسانهای روی زمین، نبـودن گرسـنگی و فقر و جنـایت، وفـور نعمت و بـرکت برای همه.

زندگی بدون ترس و با اعتماد کامل به نیروی الهی.

پی بردن به این‌که انسـان حقیقتا یک موجـود شـکوهمند چند بعدی الهی است.

شاید بعضی ازاین تعریف‌ها عجیب‌تر هم به نظر برســند: مثلا این‌که مـــــردم می‌توانند آزادانه با موجـــــوداتی از سیاره‌ها و کهکشانهای دیگر ارتباط برقرار کنند و با این موجودات به بخش‌های دوردست کیهان سفر کنند.

تخیل، خاطره یا شهود؟

ـــــــــــــــــ

آیا همه ما رویـــای زنـــدگی کـــردن در چـــنین دنیـــایی را نداریم؟ آیا این‌ها فقط اوهام و تصورات ما نیستند؟

شـــاید این‌ها خاطراتی‌اند که هـــزاران هـــزار ســـال قبل تجربه کردیم و در نقطه‌ای گم شدند، وقتی به دنیایی که در آن هســـتیم نـــزول کـــردیم، دنیـــایی پر از تقلا و رنج، بی‌هیچ ارتباط مستقیمی با الوهیت.

شاید الهاماتی‌اند در باره آینده‌ای که در ما ذخـیره شـده؟ خیلی ازما این حس درونی را داشـته ایم؛ این‌که واقعیت انسـانها در آینـده چگونه می‌شـود. بعضی ازما احسـاس می‌کنیم هزاران سـال منتظر ورود به این دوره از زمـان بوده ایم.

اگر عمیقا درون خود را جستجو کنیم شاید ببینیم رویـای این دنیای ایده ال و صلح آمیز، خاطره‌ای است دوردست و در عین حـال نگـاهی است شـهودی به رویـدادی که اکنون در زمین آغاز شده و اشتیاق ما برای بازگشـتن به خانه و دنیای زیبای پیش رویمان.

چطور می‌شود اینقدر سریع اتفاق بیفتد؟

—————————————-

شاید این سوال پیش بیاید که چطور چـنین چـیزی ممکن اسـت؟ چطـور دنیـایی که در آن هسـتیم به یکجـور مدینه فاضـله تبـدیل می‌شـود؟ هنـوز تـیرگی زیـادی در سـیاره هست – جنگ، نفرت؛ پیشداوری و بی‌عدالتی.

پاسخ آن دو جنبه دارد: اول، هزاران نفر دراین سیاره در حال حاضر بیـداری قلـبی را با سـرعتی بی‌سـابقه تجربه می‌کنند و هر چه زمـان می‌گـذرد، این بیـداری سـرعت بیشتری گرفته و فراگیر می‌شود.

دوم اینکه: همه روی این سـیاره در این زمـان (آگاهانه و ناخودآگاه) تصمیم نگرفته‌اند که وارد بعد پنجم شوند.

هر روحی که ورود به5D را انتخاب کرده، مقـدار کـافی نور برای نگه داشتن سطوح بالاتر انـرژی را جـذب کـرده است. خیلی‌ها در طی دو دهه آینـــده، تـــرک زمین را

انتخاب خواهند کرد و به سوی تجربه‌های بعد سومی در بخش‌های دیگر این جهان خواهند رفت. آن‌ها هنوز آموزه‌های بعد سوم را به پایان نرسانده‌اند.

آنهایی که تصمیم گرفته‌اند بمانند و با زمین تغییر کنند، دچار تغییرات شدید و سریعی خواهند شد، بدن و ذهن شان دچار تغییرات اساسی مورد نیاز برای ورود به آگاهی بالاتر و بعد پنجم خواهد شد.

بُعدها دقیقا چه هستند؟

_____

اول این‌که بُعدها جا و مکان نیستند. آن‌ها سطوح آگاهی هستند که با سرعت خاصی مرتعش می‌شوند. ابعاد زیادی وجود دارد. بعد چهارم و پنجم بالاتر از بعدی هستند که ما در آن بسر می‌بریم. پس از رسیدن به بعد پنجم عروج به ابعاد بالاتر همچنان ادامه خواهد یافت. هر بعد با سرعت بیشتری نسبت به بعد پایین‌تر مرتعش می‌شود. در هر بعد بالاتر، واقعیتی روشن‌تر و چشم اندازی وسیع‌تر وجود دارد، و میزان بیشتری از دانستن. ما آزادی بیشتر، قدرتی بالاتر وموقعیت بیشتری برای خلق واقعیت را تجربه می‌کنیم.

برای این‌که بُعد بالاتری در دسترس ما قرار بگیرد باید با آن هم طنین شویم. تغییر از یک سطح آگاهی به سطح بالاتر به معنی تثبیت شدن در آن است و ما دیگر به عقب بر نمی‌گردیم.

بُعد سوم

___

قبل ازهر چیزی مهم است که بدانیم بعد سوم چیزهـایی نیســـتند که می‌بیـــنیم مثل مـــیز، درخت، زمین. این‌ها فرم‌ها هســـتند. هر چـــیزی که دارای فـــرم است در بعد چهــارم هم وجــود دارد (و تا حــدی در بعد پنجم) و فقط نور بیشتری دارند و تا این حد متراکم نیستند.

بعد ســوم وضــعیتی از آگــاهی است که بســیار محــدود می‌باشد. از آنجـایی که ما در طی زنـدگی‌های متعـدد در بعد سوم زنـدگی کـرده ایم، تمایل داریم که فـرض کـنیم این تنها حقیقت قابل دسترس برای زندگی کردن است. ما فکر می‌کـــــــنیم «واقعیت» باید همین باشد و متوجه نمی‌شـــویم که این تجربه بســـیار محـــدودی از واقعیت است.

«سیســـتم عامل» بعد ســـوم بر مبنـــای عقاید ســـخت، مجموعه‌ای از قوانین انعطاف ناپذیر و محـدودیت‌ها کـار می‌کند. برای مثـال در بعد سـوم یـاد می‌گـیریم که بـاور کنیم بدنها سخت هستند، نمی‌توانند در هم فـــرو بروند و یا از دیوارها عبـــور کنند. همه چـــیز معطـــوف به جاذبه است. اشـــــیاء فـــــیزیکی نمی‌توانند ناپدید شـــــوند، ما نمی‌توانیم ذهن شخص دیگری را بخوانیم. عقاید سفت و سخت بر مبنای دوگـانگی، قضـاوت و تـرس بـرآن حـاکم است.

بُعد چهارم

ـــــــ

پلی است که اکنــون بر روی قــرار داریم و بــرای مــدت زمــان نســبتا کوتــاهی هم خــواهیم بــود. با گــذر از بعد چهارم برای بعد پنجم آماده می‌شویم.

بسـیاری از ما بعد چهـارم را چند سـالی است که تجربه کرده ایم، بدون آن‌که متوجه شده باشیم.

ما در لحظه‌هـای بیـداری معنـوی و گشـایش قلب، بعد چهارم را تجربه می‌کنیم. زمانهایی که از درون آرامیم و حس روشنی داریم. وقتی همه چیز درون ما و دراطراف ما سبک ترو نرم‌تر می‌شود، یکجور حس در فضا بـودن و تعالی.

دربعد چهـارم زمـان، دیگر خطی نیسـت، یک حس دائمی حضـور در زمـان حـال هسـت، بـدون هیچ علاقه و حـتی آگاهی از گذشته و آینده. و زمان، انعطاف پذیر می‌شود. می‌تواند منبسط و منقبض شود که برای ما در بعد سـوم بیش از حد شگفت انگیز است.

به ظهور رساندن، در بعد چهارم سریعتر اتفـاق می‌افتد. وقـتی به چـیزی فکر می‌کـنیم به سـرعت خـود را به ما نشان می‌دهد. به طور معمـول وقـتی احسـاس خوشـی، عشق وسپاسگزاری را تجربه میکنیم به نوعی در آگـاهی بعد چهارم قرار داریم.

بُعد پنجم

———

بُعد پنجم را بُعد عشق توصیف کرده‌اند، بُعد زیستن کامل با قلب. بـرای ورود به بعد پنجم و مانـدن در آن می‌باید تمـام بارهـای ذهـنی و عـاطفی را پشت در گذاشت. نه ترس، نه خشم، نه دشمنی و نه گناه در آن جایی نـدارد – هیچگونه رنج و احسـاس جـدایی. تسـلط بر روی فکـر، پیش نیاز محسوب می‌شود.

به ظهور رساندن در بعد پنجم، در لحظه اتفـاق می‌افتد. شـما در بـاره چـیزی فکر می‌کنید و آن حاضر می‌شـود. افراد معمولا از طریق تله پاتی ارتباط برقـرار می‌کنند و براحـتی توانـایی خوانـدن ذهن دیگـران را دارند. تجربـهٔ زمـان، کـاملا متفـاوت است. بعضی‌ها می‌گویند «انگـار همه چیز همزمان اتفـاق می‌افتد.» هیچ فاصـله‌ای میـان گذشته، حال و آینده وجود ندارد.

بسیاری از ما احساس (و یا رویای) بـودن در بعد پنجم را تجربه کرده ایم. این تجربه‌ها بسیار هیجـان انگـیز و امید بخش‌اند و ما را از مشـکلاتی که گـاهی در سـفر از بعد چهارم به پنجم با آن‌ها روبرو می‌شویم عبور می‌دهند.

زمان انتقال

ـــــــ

ما اکنون آنطور که می‌گویند در«زمان انتقال» و یا «آخر زمان» هستیم. این زمانی است که مـرگ از واقعیت بعد سـوم را تجربه می‌کـنیم، در حالیکه همزمـان به سـوی چشم اندازهای ناشناخته بعد چهارم سفرمی کنیم.

در واقـع، سـاختاری از واقعیت فـرو ریخته و سـاختار جدیدی ظاهر می‌شود. وقتی می‌خواهیم با واقعیت تـازه منطبق شـویم، سـردرگمی بر وجـود و اطرافمـان حـاکم می‌شود.

در این زمـان بـرای بسـیاری از ما تغیـیرات اساسی در زندگی شـروع می‌شـود. هر چـیزی که به تغیـیر ما بـرای ورود به بعد بالاتر کمک نمی‌کند باید رها شود.

این موضـــوع می‌تواند شـــامل رابطه‌هـــا، شـــغل‌هایی که همیشه داشـــته ایم، نحـــوه زنـــدگی ســـنتی و حس هـــویت قدیمی ما، باشد و یا هرگونه فکر منفی و محـــدود کننـــده و احساساتی که ما را در ارتعاش پایین نگه می‌دارند.

خوشـــبختانه ما اکنـــون بـــرای عبـــور به یک بعد بـــالاتر کمک‌های زیادی داریم. موجوداتی از ابعاد بـالاتر بیشـترو بیشـــــــتربه یـــــــاری ما می‌آیند. و ما فقط باید از آن‌ها بخواهیم.

ما همچنین می‌تـوانیم از جریـان نـور الهی که این روزها از ابعـاد بـالاتر به ما میرسد آگـاه شـویم. بنـابراین رها کـردن الگوهـای قـدیمی و احساسـات منفی آسـانتر و آسانتر می‌شود. اگر واقعا نیت رها کردن آن‌ها را داشـته باشیم.

ما می‌توانیم بدن مان را همراه خود ببریم

ـــــــ

می‌توانند برای بدن سخت باشند و باعث درد، خستگی و علائمی شبیه آنفلوانزا شوند.

بستگی به خودتان دارد

_____

اگر خود را با اطلاعات این مقاله هم ارتعاش احساس می‌کنید، نشان می‌دهد شما تصمیم گرفته‌اید - چه به طورخود آگاه و یا ناخود آگاه - که در این دورهٔ زندگی، همراه با زمین به بعد پنجم بروید. در این صورت شما انتخاب کرده‌اید که زندگی، براحتی شما را تغییر دهد. اگر در برابر تغییرمقاومت کنید، از راه‌های نه چندان آسان این کار را می‌کند. زندگی این کار را برایتان انجام می‌دهد.

و یا می‌توانید انتخاب کنید که فعالانه در شکل گرفتن این تغییر در وجودتان شرکت کنید. می‌توانید آگاهانه الگوهای قدیمی را رها کنید، احساسات، قضاوتها و افکار منفی را رها کنید. و در تمام مدت تلاش کنید ارتعاش تان را بالا نگه دارید. این تلاش، تضمین کننده سفری آسانتر و حتی سریعتر به بعد پنجم خواهد بود.

اما در این سفر هیچ راه مستقیمی وجود ندارد. همه ما آن را از طریقی که برایمان بهتر است طی می‌کنیم. از هر راهی که باشد، ما به سوی دنیای تازه‌ای می‌رویم که پیش روی ماست. چه زمان هیجان انگیزی برای زندگی!»

نشانه‌های کریستالی شدن

آیا شما این نشانه‌ها را دارید؟ نشانه‌های کریستالی شدن

«میکائیل فرشته مقرب از من خواست تا این مقاله را برای کمک به افراد زیادی که تغییرات سریعی را هنگام ورود به آگاهی چند بعدی و یا تغییر از وضعیت آگاهی ایندیگو به وضعیت آگاهی کریستالی تجربه می‌کنند، بنویسم.

افرادی هستند که مرحله عبور در آن‌ها به آرامی صورت می‌پذیرد. اما خیلی‌ها دچار بحران می‌شوند. این‌ها معمولا کسانی‌اند که ورود به ابعاد بالاتر را انتخاب کرده‌اند. این انتخاب از روی ذهن و عقل و منطق صورت نمی‌گیرد بلکه یک انتخاب روحی در پاسخ به انرژی‌هایی است که به زمین می‌رسند. بنابراین شخص گاهی دچار تغییرات روحی، عاطفی و بدنی شدیدی می‌شود که هیچ توضیح منطقی برایشان پیدا نمی‌کند. این موضوع می‌تواند سبب بحران شود. تجربه من (نگارنده مقاله) این بوده که دکترها و روان شناس‌های معمولی کمک زیادی نمی‌کنند و متوجه نمی‌شوند شخص در حال تجربه کردن چه چیزی است. وقتی آزمایش‌ها نتیجه‌ای نمی‌دهند شخص را هیستریک و مبتلا به اسکیزوفرنی قلمداد می‌کنند.

این انتقال بیشتر برای کسانی اتفاق می‌افتد که در مسیرهای معنوی قرار دارند. اما تجربه من نشان می‌دهد که «بچه‌های ایندیگو» در هر سطح آگاهی که

قرار داشته باشند، در برابرتجربه ناگهـانی این انتقـال و ورود به ابعاد بالاترآگاهی، آسیب پذیرترند.

در اینجا فهرسـتی آمـده از علائمی که در هنگـام فرایند بحران و انتقال، تجربه می‌شوند:

- حساسـیت ناگهـانی و شـدید به افـراد و محیط‌ها: شخصی که قبلا فعـال و اجتمـاعی بـوده دیگر نمی‌تواند مراکز خرید ومکانهای شـلوغ مانند رسـتوران‌ها را تحمل کند.

- افزایش در آگاهی و توانایی روحی: اغلب به این شکل است که فـرد می‌تواند افکـار و احساسـات دیگـران را «بشـنود» و گـاهی نگـران شـده و تصـور می‌کند همه می‌توانند افکار و احساسات دیگران را بخوانند.

- حساسـیت شـدید به انرژی‌هـای منفی در بـرخی از محیط‌ها و یا اشـخاص: از جمله عـدم تحمل بعضی‌ها که قبلا به او نزدیک بوده‌اند. این می‌تواند منجر به حمله‌های اضـطرابی شـدیدی شـود که ممکن است در هر زمـانی اتفاق بیفتد و حتی گاهی باعث می‌شـود شـخص در شب ازخواب بیـدار شـود. اغلب هیچ دلیل قابل قبـولی بـرای این حمله‌ها وجـود نـدارد، اگر چه شـخص تلاش می‌کند دلیلی برایش پیدا کند.

- شخص ممکن است برای مدت زمانی دچار بی‌اعتنـایی به محیط اطرافش شود و

تمایل داشـته باشد فقط درجـایی بنشـیند و هیچ کـاری نکند. بـرای فـردی که قبلا فعـال و پر انـرژی بـوده این موضوع می‌تواند آزاردهنده باشد. در واقع این امر بـرای

هماهنگ شدن آگاهی فرد بـرای گذرانـدن وقت بیشـتری در ابعـاد بـالاتر و گذرانـدن وقت کمـتری در بعد سـوم و چهارم صورت می‌گیرد. نیاز به استراحت و خواب نسـبت به گذشته افزایش یافته و در کل شخص کندتر می‌شود.

- اضـطراب‌های وسـواس گونه در رابطه با نـابودی نـوع بشر (در اثرآلودگی، کمبود منـابع، بیگانگـان، تکنولـوژی) زیـرا آگـاهی چند بعـدی می‌تواند به تمـام سـطوح ذهن جمعی دسترسی پیـــدا کند. از جمله بخشی که شـــامل ترس‌ها و اضــطراب بــرای بقــای گونه‌ها می‌شــود. این نگرانی در باره بقا می‌تواند شخص را به سـوی (جسـتجو در زمینه) مورفوژنتیک سوق دهد.

- نیـاز وسـواس گونه به درک رخـدادها منجر میشـود به فعالیت ذهنی شدید و شـخص را دچـار خسـتگی روحی و حتی تـرس از عقل بـاختگی می‌کند و تـرس از این‌که در آینده نتواند با زندگی روزمره کنار بیاید.

- افسردگی بی‌دلیل و یا دررابطه به بحران ایجاد شـده: اغلب وقـتی ا اتفـاق می‌افتد که آگـاهی فـرد، لایه‌هـای قدیمی انرژی که دیگر مورد نیـاز نیسـتند را آزاد می‌کند. لزوما نیـازی به زنـده کـردن و تجربه مجـدد آن‌ها نیست. فقط اجـازه دهید بـدن از آن انرژی‌ها رها شـود. صـبور باشید و بدانید که این هم خواهد گذشت.

- برهم خوردن الگوهای خواب: بیدار شدن اغلب سه بار در شب و یا حدود ساعت 3 صبح اتفاق می‌افتد. این هم نـوعی تطـابق آگـاهی با دوره‌هـای جدید فعـالیت است. آگاهی برتر اغلب در شب فعال‌تر است هنگاهی که ابعاد پایین درخاموشی بسر می‌برند.

- احساس امـواج الکـتریکی در بـدن: بـدن کریسـتالی به طرز بـاورنکردنی‌ای حسـاس است و امـواج خورشـیید و مــاه و امــواج کیهــانی و انرژی‌هــای مرکز کهکشــان را احســاس می‌کند. ااین انرژی‌ها به بــدن کمک می‌کنند تا بتواند انرژی‌هــای بــالاتر را حمل کند. در تجربه شخصی من این حـالت می‌تواند نـاراحت کننـده باشد اما بـالاخره شخص به آن عـادت می‌کند. احتمـال دارد در هنگـام مـاه کامل آن را شــدیدتر احســاس کنید. به نظر من بهــترین راه کنارآمــــــــدن با آن این است که روی زمین پابرهنه بایستیم و تصور کـنیم که این انـرژی از بـدن ما به زمین می‌رود.

- بـرخی از احساسـات فـیزیکی در رابطه با سم زدایی: بدن کریسـتالی هیچ سـمی را نگه نمی‌دارد بلکه آن را از خود عبـور می‌دهد. در واقع کریسـتالی بـودن یعـنی همه چـیز را عبـور دادن و هیچ چـیز را نگه نداشـتن. بـالاترین وضعیت عدم وابسـتگی. در این مرحله بـدن نیـاز دارد که از سموم سالها رها شود. چه فیزیکی، چه احساسی، چه ذهنی. این رهایی همیشه از طریق بدن فـیزیکی صـورت می‌گیرد و علائمی مانند خسـتگی، دردهـایی در عضـلات، مفاصل و بخصوص در باسن، زانوها و سـردرد بخصـوص در عمق جمجمه، گردن و شانه‌ها را به همراه دارد.

- گیجی و حواس پرتی: زیرا در وضعیت‌های برتر آگاهی قرار دارید. شما باید به بودن همزمـان در این سـطوح و درزمین عادت کنید. این حالت نـیز در زمـان فعالیت‌هـای خورشیدی و هنگام ماه کامل افزایش می‌یابد.

- افزایش اشتها و اضافه وزن: زیـرا بـدن در این فرایند به انرژی بیشتری نیاز دارد.

- توانایی دیدن آن سوی حجاب‌ها: آگـاه شـدن از ارواح، فرازمینی‌هــا، فرشــته‌ها، ارواح طــبیعت به عنــوان یک واقعیت و ارتبـاط برقـرار کـردن با آن‌ها . بـرای شخصی که ادراک فرابعدی نداشته می‌تواند بسیار ترسناک باشد.

«راههای کنارآمدن با این انتقال»

_____

- با آنچه اتفــاق می‌افتد در صــلح باشــید. شــما دارید کریســتالی می‌شــوید. واژه دیگر آن Christed Being است (موجود مسیحایی؟ - م) یعنی یک موجود چند بعدی با دسترسی به ابعاد 9 گانه و شاید حتی 13 گانه. تجربه من این بـــــوده که بعضی فقط به بعد پنجم می‌روند و بعضی به بعد ششم می‌روند. اگر شـــما به6D رفتید احتمالا در همین دوره زندگی به آگاهی 9Dهم می‌رســید و گرنه در آینده نزدیک به آن خواهید رسـید. چه امتیـاز و چه برکتی!!

- با خودتان مهربان باشید و از خود مراقبت کنید. به یاد داشــته باشــید که یک موجــود کریســتالی تعــادلی میــان انرژی «مادر» و انـرژی «پـدر» است. مـادر می‌خواهد که مثل یک نوزاد تـازه متولد شـده مـراقب خودتـان باشـید. شما به زمان نیاز دارید تا قــوی شــوید و مهارتهــای لازم را در محیط جدید فــرا بگیرید. بــاور داشــتن خیلی مهم است.

- به هیچوجه از هیچ نــوع دارویی کمک نگیرید. البته اگر در حال مصرف یک دارو هستید آن را ادامه دهید. از هیچ نــوع داروی روانگــردان اســتفاده نکنید که می‌تواند این فرایند را وخیم کرده و یا باعث شود در ابعـاد بـالاتر «گم

شوید». سعی کنید بدون ضد افسردگی و آرام بخش با آن کنار بیایید. البته اگر از قبل تحت نظر پزشک بوده‌اید آن را متوقف نکنید.

- از مکانهای شلوغ بپرهیزید. بتدریج قادر خواهید بود هرچه بیشتر چنین محیط‌هایی را تحمل کنید. مهم است که آرامش خودتان را حفظ کنید و محکم بمانید به جای این‌که تحت تاثیر محیط باشید. اینطوری روی محیط هم تاثیر مثبت می‌گذارید. افراد کریستالی همیشه داری انرژی مثبت‌اند و شما خواهید آموخت که آن را در راههای بهتری به کار برید. زمانی که تعادل خود را بدست آورید قادر خواهید بود باز هم به راحتی به میان جمع بروید.

- متمرکز وزمینی باقی بمانید. این موضوع برای آن‌ها یی که با ابعاد بالاتر خو گرفته‌اند می‌تواند بسیار چالش برانگیز باشد. شما اغلب احساس گیجی و حواس پرتی دارید اما به جنبه‌های فیزیکی، بیشتر توجه کنید. بیشتر ورزش کنید، پیاده روی، غذا و کارهای هنری. ساعت‌ها وقت پای تلویزیون نگذرانید و یا در بازی‌های کامپیوتری غرق نشوید. و گرنه باعث می‌شود زیر زمینی شوید!

- تا جایی که می‌توانید به طبیعت بروید. وقت گذراندن در هوای تازه و آفتاب به افزایش قدرت جسمی شما کمک می‌کند. ارواح طبیعت نیز برای کمک به شما حضور دارند. غذای ساده بخورید و تا جایی که امکان دارد از میوه‌ها و سبزی‌های تازه استفاده کنید. به من گفته شده برنج قهوه‌ای و سبزیجات بهترین غذا برای این بدن جدید است. اما میل خودتان را هم در نظر بگیرید. الان وقت رژیم گرفتن نیست. بدنتان به مقدار زیادی از مواد

مغذی برای عبـور از این فراینـدی که در حـال گـذر از آن هستید نیاز دارد. شاید حتی وزنتان اضافه شود که آن را به عنوان بخشی از انتقال بپذیرید.

- در نهایت این‌که این انتقـال را جشن بگیرید. شـما یک انسان کهکشانی می‌شـوید؛ قـدم بعـدی تحـول انسـانها! شما به حق طبیعی خودتان دست پیدا می‌کنید.»

ـــــــ

انسان كامل؛ بيدار در همه‌ي جهان‌ها

همه كالبدهاي انسان به صورت خام در مناطق مربوط به خـود وجـود دارد و فقط نيازمند بيـدار شـدن به وسـيله آگـاهي هسـتند. روح وقـتي از طبقـات بـالاتر به طـرف پـايين نـزول مي‌كند در هر طبقه اي كه وارد مي‌شـود كالبد آن طبقه را براي درك ارتعاشـات موجـود آن طبقه و توانـايي اداره خـود و كنـترل بر ناحيه مزبـور به تن مي‌كند تا به ناحيه مـادي و كـره زمين برسد. بـراي درك بيشتر مساله بايد يـادآور شد كه كالبد اخـتري يك شـخص كه آگـاهي وي در طبقه اخـتري بيـدار نشـده و توانـايي ورود به آن طبقه را نـدارد به صـورت خـام در آن منطقه وجود دارد و تنها نيازمند اين امر است كه آن كالبد ويـژه از طرف شخص بكار گرفته شود. به همين صـورت تمـام كالبدهاي نواحي بالاتر نيز به صـورت خـام در ارتعاشـات مربوطه وجـود دارند. وقـتي شخصي به مرتبه اسـتادي كامل مي‌رسد و تمـام چـاكراي خـود را بـاز مي‌كند و بر آن‌ها كنترل كـاملي دارد، توانـايي پيـدا مي‌كند كم كم در مناطق لطيف بالاتر به صورت آگاهانه كالبدهاي لطيف‌تر خود را بكار گرفته تا در نهـايت به مـنزل نهـايي خـود در طبقه روح محض برسد.

ذات الهي به صـورت متجلي و نـامتجلي در خلقت وجـود دارد. تمـام روح‌ها و موجـودات از بخش متجلي خلقت به وجـود آمده‌اند و در نهـايت نـيز به همـان بخش برخواهند گشت. حـالا اينكه در اين رفت و برگشت و در قوس‌هـاي صـعودي و نـزولي چه تغيـيراتي در هسـته خـام آن‌ها به وقوع مي‌پيوندند راز بزرگ آفـرينش است. انسـان كامل

با بيـــداري در تمـــام جهانها در نهـــايت به اين راز در بالاترين ارتعاش دست خواهد يافت.

هر جهــاني كه انســان به وســيله آگــاهي در آن بيــدار مي‌شـــود، ناخالصي‌ها و كالبـــدهاي تحتـــاني را به دور مي‌انـــدازد تا اينكه در نهـــايت به منطقه اي برسد كه به عنوان روح محض ناميده مي‌شود. اسـاتيد معنـوي بـزرگ در تمـــام جهان‌ها بيـــدار هســـتند و كنـــترل كـــاملي بر كالبدهاي خود در مناطق مربوطه دارند.

در آغوش نور

« اگر هر فردی، تنها یک جرقه از زیبایی روح درونش را درک میکـــرد، دنیـــای ما عجب جـــای شـــگفت انگـــیزی می‌شد....» (بتی جین ایدی)

کتـاب «در آغـوش نـور» نوشـتهٔ خـانم بـتی جین ایـدی (betty jean eadie) منتشره به سال 1992، سرگذشت سفر روحانی او بر اثر مرگ موقت در سی و یک سالگی و پس از یک عمل جراحی است. وقایعی که پس از مرگ او رخ داند از بهـترین و باشـکوه‌ترین وقـایع شـبه مـرگ معـرفی شـده است. او در این سـیر روحـانی با حضـرت مســـیح و انســـان‌های والامرتبه ملاقـــات می‌کند و از حقیقت وجـــودی خـــود و دنیا آگـــاه می‌شـــود و ســـپس بـازمیگردد تا مـأموریت خـود را بر روی زمین تمـام کند. این کتـاب با ترجمه‌هـای متعـدد در ایـران چـاپ شـده و موجود می‌باشد. خلاصهٔ قسـمت‌هایی از کتـاب را در زیر می‌خوانیم:

ژوزف کمپل، اسطوره شناس بزرگ می‌گوید که بسیاری از مشکلات مـدرن مـا، از اعتیـاد به مـواد مخـدر گرفته تا وحشیگری در داخل شـهرها مسـتقیماً از فقـدان دیـدگاه معنوی ما سرچشمه می‌گـیرد. ما فرامـوش کـرده ایم که زندگی عادی ما، اهمیت معنوی دارد.

راز بزرگی در «در آغوش نور» وجـود دارد. رازی که قبلاً می‌دانستید. چیزی که پیامبران بـزرگ و رهـبران معنـوی هزاران سال سعی کرده‌اند به ما بفهمانند. بـتی ایـدی با لمس مـرگ آن را آمـوخت. این راز قـدرت عـوض کـردن زندگی شما را دارد.

دکتر ملوین مورس

(از مقدمهٔ کتاب)

{علامت نقطه چین نشان دهنده متن خلاصه شده است}

{پس از جدایی پدر و مادرم (مادری سرخ پوست و پدری اسکاتلندی-ایرلنـدی)شش نفر از ما بچه‌ها در یک مدرسه شـبانه روزی کـاتولیکی ثبت نـام شـدیم. آن‌ها برخـورد بسیار سخت و خشنی داشتند (راهبه‌ها برای آن‌که بچه‌ها را به دعا و آداب آن‌جا مجبور کننـد، آن‌ها را کتک می‌زدند و در اتاقهای کوچک محبـوس می‌کردند. به گفته خـودش آن‌جا دربـارهٔ خـدا به آن‌ها درسـهایی دادند که هیچ وقت فرامـــوش نمی‌کند. آن‌ها به او گفتند که سرخپوســـتها کافر و گناهکارندو او به این باور رسیده بـود که راهبه‌ها در نظر خدا جایگـاه خاصی دارند. به خـاطر همین، تـرس عجیـبی از خـدا در وجـودش احسـاس می‌کـرد و خـدا را موجودی عصبانی و بسیار پرقـدرت احسـاس می‌کـرد که اگر خلاف میلش رفتار می‌کردند احتمـالاً در روز قیـامت یا حـتی پیش از آن نـابودش می‌کـرد یا او را یکراست به جهنم می‌فرسـتاد.) در شش سـالگی به بیمـاری بسـیار سختی دچار شـدم و مـرا به دکـتر بردند. دکـتر امیـدی به زنـده مانـدن من تا فـردا نداشت. پرسـتاری را دیـدم که بالای سرم خم شده بود، دستش را میان موهایم کشید و گفت: «این هنـــوز کوچک است.» هرگز مهربـــانی و شفقتی که در این کلمات حس کـردم فرامـوش نخـواهم کـرد....با صـدای دکـتر پریـدم: خیلی دیر شـده، او را از دست دادیم. اما من از همه چـــیز آگـــاه بـــودم و تعجب می‌کردم.نوری روشن‌تر از قبل اتاق را پر کرده بود.دکتر بـــیرون رفت و از حضـــور دیگـــری در نـــزدیکی‌ام آگـــاه

شدم.ناگهان خودم را در آغوش کسی یافتم.سرم را بلند کردم و مردی با ریش زیبای سفید دیدم که به من نگاه می‌کرد. ریش‌هایش مرا مجذوب می‌کرد. انگار با نوری شفاف می‌درخشید. خندیدم و دستم را در ریش او بردم و آن را دور انگشتانم پیچیدم. احساس آرامش کامل می‌کردم و با او بسیار خوشحال بودم. او به آرامی مرا در آغوش گرفته بود و تکان می‌داد و با این که نمی‌دانستم او کیست دلم نمی‌خواست او را ترک کنم. ناگهان پرستار فریاد زد دوباره نفس می‌کشد! و من در اتاق دیگری بودم و آن‌ها مشغول رسیدگی به من بودند....این خاطره همواره با من بود و چون نوری آن را در وجودم احساس می‌کردم....

اکنون در سی و یک سالگی به تنهایی در تخت بیمارستان پس از عمل جراحی قرار داشتم....احساس سقوط می‌کردم، صدای وزوز خفیفی در گوشم شنیدم و به سقوط ادامه دادم تا وقتی بدنم آرام و بی‌جان شد. بعد ناگهان انرژی خاصی را احساس کردم. انگار چیزی در درونم منفجر یا آزاد شد و روحم ناگهان از سینه‌ام به بالا کشیده شد،انگار مغناطیس عظیمی آن را به طرف خود می‌کشید.اولین احساسم این بود که آزاد شدم،در این تجربه چیز غیرطبیعی وجود نداشت.من نزدیک سقف معلق بودم ....بدن جدیدم بی‌وزن و کاملاً سیال بود و هیچ دردی احساس نمی‌کردم.

سه مرد بر من ظاهر شدند.معنویت، دانش و خرد عظیمی را در آن‌ها احساس می‌کردم. آن‌ها گفتند که از ابدیت‌های بسیار دور با من هستند که درکش برای من مشکل بود....شروع به دیدن تصاویری از زمان‌های

بسیار دور کردم. تصاویری از پیش از حیاتم بر روی کـرهٔ زمین دیــدم و متوجه شــدم از روز ازل با این اســتادان خردمند آشنایی داشتم...}

او پس از گفت و گو با استادان و گذر از تونلی در زمـان و مکان، به سمت نوری در انتهای آن جذب می‌شـود و به پیش می‌رود:

{وقتی به آن نزدیک شدم متوجه شبح یک مـرد شـدم که در آن ایستاده بـود و دور اوهـاله‌ای از نـور می‌درخشـید. وقـتی نزدیک‌تر شـدم‌هالهٔ نـور او درخشـان‌تر شد- خیلی درخشـــان‌تر از خورشـــید- و من می‌دانســـتم هیچ چشم زمیـنی نمی‌تواند بـدون متلاشی شـدن به آن نگـاه کند... فقط چشمان معنـوی می‌توانست آن نـور را تحمل کند و سپاسگزارش باشد.حس کردم نـور من به سـمت نـور او کشـیده شد...وقـتی نـور ما در هم ادغـام شد احسـاس کردم تحت حمایت او قرار گرفته‌ام و انفجار کامل عشق را احساس می‌کردم.عشقی کاملاً نامشروط که تا کنـون حس نکـــرده بـــودم و دست‌های او را می‌دیـــدم که بـــاز شده‌اند تا مرا تحویل بگیرنـد، به طـرف او رفتم و کـاملاً در آغوش او قرار گــرفتم و بارها و بارها گفتم:«به خانه رسیدم. به خانه رسیدم. بالاخره در خانه‌ام هستم.» روح عظیم او را احســـاس می‌کـــردم و می‌دانســـتم که من همیشه جـــزئی از او بـــوده‌ام و در واقع هرگز از او دور نشده ام. می‌دانستم که او از همـهٔ خطاها و گناهـان من آگاه است؛ ولی اکنون آن‌ها هیچ اهمیتی ندارند. او فقط می‌خواست مرا در آغـوش بگـیرد و محبت خـود را به من نشـــان دهد و من نـــیز می‌خواســـتم محبت خـــود را به او نشان دهم.

جـای سـؤال در مـورد هـویت او نبـود. می‌دانسـتم که او نـــاجی من، دوست من و خـــدای من است. او حضـــرت عیسی بود که همیشه مرا دوست می‌داشت، حتی وقـتی که فکر می‌کردم از من بـیزار است.او خـود زنـدگی بـود، خـود عشق و محبت، او لـذتی کامل به من می‌داد، حـتی بیش از کمـــال. می‌دانســـتم که از همـــان آغـــاز او را می‌شـــناختم، از مـــدت‌ها قبل از شـــروع زنـــدگی‌ام روی زمین، چون روحم او را به یاد می‌آورد.

در تمام زنـدگی از او ترسـیده بـودم و حـالا میدیـدم-می دانســـــــــتم- که او دوست منتخب من است. به آرامی بـازوانش را گشـود و مـرا رها کـرد تا در فاصـله‌ای که بتوانم به چشمانش نگـاه کنم بایسـتم و گفت: «مـرگ تو قبل از موعد بـود، همـوز زمـانت به سر نرسـیده.» هیچ کلامی بیش از این‌ها در روحم رسـوخ نکـرده بـود.تا ان زمـان هیچ فایـده‌ای در زنـدگی نمی‌دیـدم. من همیشه راهم را به کنـــدی می‌پیمـــودم و دنبـــال عشق و نیکی می‌گشـتم ولی واقعا نمیدانسـتم که آیا کارهـایم درست است یا نه. اکنون با کلمات او احساس فایده و مأموریت می‌کـــردم. نمی‌دانســـتم مـــأموریت من چه هست ولی می‌دانستم که زندگی من در روی زمین بی‌معـنی نبـوده. هنوز زمان من به سر نرسیده بود. زمان وقتی می‌رسید که مأموریتم، فایـده ام، معـنی زنـدگی‌ام انجـام می‌شد. وجود من روی زمین دلیلی داشت. ولی حـتی اگر این را می‌فهمیدم روحم تمـرد می‌کـرد. آیا معـنی حرف‌هـای او این بـــود که باید برگـــردم؟ به او گفتم:»نـــه، دیگر هرگز شما را ترک نخـواهم کـرد.» او منظـور مـرا می‌فهمید و عشق و علاقه اش به من هرگز کم نمی‌شد. افکـــارم به سرعت ادامه یـافت:»آیا این عیسـی،پیـامبر خـدا، همـان

موجـودی ست که تمـام عمر از او می‌ترسـیدم؟ اصـلاً به آنچه فکر می‌کردم شباهتی نـدارد. او پر از عشق است.» بعد سؤالات شروع به فـوران در ذهنم کردند.....نـور او شـروع به پر کـردن ذهنم با تمـام حقـایق کـرد. وقـتی اطمینان پیـدا کـردم و به نـور راه دادم که در من جریـان یابد، سؤالاتم از آنچه فکر می‌کردم امکـان دارد سـریع‌تر مطـرح شـدند و با همـان سـرعت جـواب می‌گرفتند. و جواب‌ها کامل و روشن بودند.....رسالت او این بـود که به زمین بیاید و عشق و محبت را یـاد بدهد. این دانـایی بیشتر به شکل یـاد آوردن بـود. چیزهـایی از زمـانی دور، قبل از آمدنم روی زمین به یـادم می‌آمدند. چیزهـایی که زمان تولدم با حجابی از فراموشی عمداً از خـاطرم دور نگه داشته شده بودند. همینطور که سـؤالات بیشـتری به ذهنم می‌آمد از شـوخ طبعی او آگـاه شـدم. او تقریبـاً خندان پیشنهاد کـرد تأمل کنم و گفت تمـام چیزهـایی را که مشتاق دانستن آن‌ها هسـتم، خـواهم فهمید. ....درک من به گـونه‌ای بـود که همه چـیز را در آن واحد یـاد می‌گرفتم. انگـار می‌توانسـتم با نگـاه به یک کتـاب تمـام جزئیـاتش را دریـابم،تمـام ظرایف و نکـات، همه در یک لحظه. وقـتی یک چـیز را درک می‌کـردم سـؤالات و جواب‌های بیشتری به ذهنم خطور می‌کـرد که همه با هم در تعامل بودند، انگار تمام حقـایق به هم مربـوط بودند. کلمه«قـادر متعـال عـالم» هرگز اینقـدر بـرایم پرمعـنی نبود. دانش بر من حکم فرما بود. به نوعی خود من شده بود و من متحیر بودم که توانایی درک اسرار جهان را به سادگی فقط با فکر کردن به آن آموخته بودم.....

می خواسـتم هـدف زنـدگی روی زمین را بـدانم. چـرا ما اینجـائیم؟ همـانطور که از عشق حضـرت عیسی لـذت

می‌بـــردم نمی‌توانســـتم تصـــور کنم که چـــرا روحی داوطلبانه این بهشت شـــگفت انگـــیز و آنچه پیشـــکش می‌کند را تـرک می‌گوید. در جـواب آفـرینش زمین را به یاد آوردم. من واقعاً طـوری آن را تجربه کـردم که انگـار جلـوی چشـمان من آفریـده شـدند. این خیلی مهم بـود. عیسی مســـــــیح می‌خواست این دانش درونم باشد. می‌خواست من بدانم که وقـتی آفـرینش صـورت گـرفت چه احساسی داشـتم. ارواح همه مـردم در جهـان قبل از دنیای فـانی در آفـرینش زمین شـرکت داشـتند. ما لـذت می‌بـردیم که جـزئی از آن باشـیم. ما با خـدا بـودیم و می‌دانسـتیم که او ما را آفریـده و ما فرزنـدان خـاص او هستیم. او از ترقی ما لذت می‌برد و برای هر کدام از ما پر از عشق مطلق بود. در ضـمن عیسی مسـیح هم آن‌جا بـود. .....او بـرای مـدتی به زمین آمـده تا ما از لحـاظ معنـــوی رشد بیشـــتری داشـــته باشـــیم. هر روحی که می‌خواهد به زمین بیاید در برنامه ریـزی بـرای وضـعیتی که روی زمین خواهد داشت، همیاری می‌نماید، که شامل قـوانین فناپـذیری که بر ما حکمفرماست نـیز می‌شـود. این‌ها شامل قوانین جسمانی ماست، محدودیت‌های بدن ما و نیروی معنوی که باید قادر به رسیدن به آن باشـیم. ما به خداوند کمک کردیم تا زندگی حیوانـات و نباتـات را که باید اینجا باشند، بهبود بخشد. هر چیزی اول روحـانی آفریده شده قبل از این که جسمانی آفریده شـده باشد- منظومه شمسی، گیاهان، کوه، رودخانه و غیره- من این روند را دیدم و بعد برای درک بهتر آن نـاجی به من گفت که آفـــرینش روح می‌تواند با یکی از نســـخه‌های عکس مقایسه شـود،آفـرینش روح مثل عکسی واضح و روشن است و زمین می‌تواند مثل نگـــاتیو تاریک آن باشد. این

زمین فقط سایهٔ زیبایی و شکوه ارواح آفریده است، ولی چیزی ست که برای رشدمان به آن نیاز داریم. خیلی مهم بود که من درک کنم که در آخرین وضعیت خودمان روی زمین، ما همه شرکت داریم. خیلی اوقات افکار خلاقه‌ای که در این دنیا داریم نتیجهٔ الهامات نادیده است...زنجیره‌ای حیاتی و فعال بین عالم ارواح و دنیای فانی وجود دارد و ما برای ادامه زندگی به ارواح در آن سو نیاز داریم. همینطور فهمیدم که آن‌ها خیلی خوشحال می‌شوند که به هر نحوی به ما کمک کنند.

من فهمیدم که ما در دنیای قبل از ورود به جهان فانی دربارهٔ زندگی خود روی زمین عالم هستیم و حتی مأموریت خود را خودمان انتخاب می‌کنیم. من فهمیدم که وضعیت ما در زندگی به اهداف آن مأموریت بستگی دارد. با دانش الهی ما می‌فهمیم که آزمایشات و تجربیات ما چه می‌توانند باشند و ما بر طبق آن‌ها آماده می‌شویم. ما با افراد دیگر بستگی پیدا می‌کنیم- خانواده و دوستانمان- تا به نائل شدن ما به اهداف رسالتمان کمک کنند. ما به کمک آن‌ها نیاز داریم. ما داوطلبانه می‌آییم، مشتاق برای یاد گرفتن و تجربه کردن تمام چیزهایی که خداوند برایمان خلق کرده است. می‌دانستیم که هر یک از ما که تصمیم می‌گیرد به زمین بیاید روح شجاعی ست. حتی ارواح پست‌تر اینجا در میان ما، آن‌جا قوی و شجاع هستند. ما مأموریت داریم که اینجا برای اعمال خود در طول زندگیمان تصمیم بگیریم و هر زمان می‌توانیم مسیر زندگی خود را عوض کنیم. من متوجه شدم که این بسیار مهم است، خداوند پیمان بسته که در زندگی ما مداخله نکند، مگر این‌که از او بخواهیم. و آنگاه با دانش الهی متعالش به ما کمک

می‌کند که به آرزوهای درست خود برسیم. سپاسگزاریم که توانایی تشریح ارادهٔ آزاد و به کار بردن نیروی آن را داریم. این به هر یک از ما اجازه می‌دهد تا به شادی عظیمی دست یابیم یا برای خودمان اندوه به وجود بیاوریم. انتخاب آن‌ها از طریق تصمیم‌هایی که می‌گیریم انجام می‌شود.

از این که می‌دیدم زمین خانهٔ واقعی ما نیست آسوده شده بودم، ما از اصل مال اینجا نبودیم. از این که می‌دیدیم زمین فقط مکانی موقتی برای آموزش ماست و گناه طبیعت راستین ما نیست شکرگزار بودم. از لحاظ معنوی ما در درجات مختلف نور هستیم-که همان دانش است- و به خاطر طبیعت الهی معنوی، ما پر از اشتیاق برای انجام کارهای خیر هستیم. هر چند وجود زمینی مان دائم در تضاد با روح ماست. می‌دیدیم که چقدر جسم ضعیف است اما در عین حال سمج است. گرچه روح ما پر از نور، حقیقت و عشق است آن‌ها باید مدام بجنگند تا بر جسم غلبه کنند و این آن‌ها را تقویت می‌کند. آن‌ها یی که واقعاً کامل شده‌اند سازگاری کاملی بین جسم و روح خود می‌یابند، یک نوع هماهنگی که آن‌ها را با صلح و آرامش تبرک می‌کند و به آن‌ها توانایی کمک به دیگران را می‌دهد. ..... خداوند به ما استعدادهای منحصر به فردی داده است، بر طبق نیازهای ما به بعضی کمتر و به بعضی بیشتر. وقتی انها را به کار می‌بندیم و قوانین کائنات را بهتر درک می‌کنیم بهتر می‌توانیم به اطرافیان خود خدمت کنیم. در این جهان فانی هر چه باشیم ،بی معنی ست مگر این‌که به نفع دیگران کار کنیم. موهبتها برای کمک به خدمت گزاری به ما عطا شده‌اند. و در خدمت کردن به

دیگران از لحاظ معنوی رشد می‌کنیم. ..... من فهمیدم که ما واقعاً بدون عشق هیچیم، ما برای کمک به یکدیگر آمده ایم،برای مراقبت از یکدیگر، برای درک، بخشش و خدمت به یکدیگر. ظاهر اهمیت ندارد، هر روح ظرفیتی دارد که با عشق و انرژی ابدی پر می‌شود.....من فهمیدم هر کاری که عشق ما را نشان بدهد ارزشمند است، یک لبخند، یک کلمهٔ تشویق آمیز، فداکاری کوچک. ما با این اعمال رشد می‌یابیم. .....هنگام دیدن برنامه خلق کائنات با خوشحالی سرود خواندیم و پر از عشق الهی شدیم. از دیدن رشدی که می‌توانستیم روی زمین داشته باشیم و پیوندهای شادی بخشی که می‌توانستیم با دیگران داشته باشیم پر از عشق و لذت شدیم. بعد خلق شدن زمین را تماشا کردیم. ما روح برادران و خواهران خود را دیدیم که برای گذراندن نوبت خود در روی زمین به کالبدهای خود وارد می‌شدند و هر یک رنج و شادی را که به رشدشان کمک می‌کرد تجربه می‌کردند. ....بعضی از پیشگامان و افرادی از مناطق دیگر نمی‌توانستند وظایف امروزه را تحمل کنند. ما آنجایی هستیم که لازم است باشیم. .....کمال برنامه را درک کردم. فهمیدم که برای موقعیت خودمان در روی زمین داوطلب می‌شویم و هر کدام از ما کمک بیشتری از آنچه می‌دانیم دریافت می‌کنیم. عشق بی‌قید و شرط خداوند را بالاتر از هر عشق زمینی می‌دیدم که به سوی تمام فرزندانش تلألو داشت. من فرشته‌ها را می‌دیدم که نزدیک ما ایستاده بودند و منتظر کمک به ما بودند و از موفقیت ما شادمانی می‌کردند و لذت می‌بردند. ولی بالاتر از همه مسیح را میدیدم خالق و نجات بخش زمین دوست من و نزدیکترین دوستی که هر کدام از ما

می‌توانیم داشته باشیم. انگار من با شادی در آغوش او ذوب می‌شدم و آسوده بودم که بالاخره به خانه رسیده ام، حاضرم همه چیزم را بدهم، هر چه قدرت دارم بپردازم، تا دوباره پر از عشق شوم و در آغوش نور ابدی او قرار بگیرم. .....

.....به راحتی با فکر کردن به افکار مثبت و گفتن کلمات مثبت انرژی مثبت را جذب خواهیم کرد. ...من دیدم که چطور کلمات یک فرد واقعاً بر انرژی اطرافش تأثیر دارد. خود کلمات- لرزش هوا بر اثر بیرون آمدن آن از دهان- یکی از دو نوع انرژی(مثبت یا منفی) را جذب می‌کرد. خواست‌های یک فرد هم همین تأثیر را داشت. ما اطراف خود را بوسیله افکارمان می‌سازیم. از لحاظ جسمانی شاید طول بکشد اما از لحاظ معنوی آنی و فوری است. اگر قدرت بیکران افکارمان را می‌دانستیم خیلی بیشتر از آن‌ها مراقبت می‌کردیم. «»اگر قدرت وحشتناک کلماتمان را می‌دانستیم ترجیح می‌دادیم نسبت به هر چیز تقریباً منفی، سکوت اختیار کنیم و هر سخنی را به زبان نیاوریم.»»ما قدرت و ضعف خود را با کلمات و افکارمان می‌سازیم. محدودیت‌ها و شادی‌ها در قلب ما شروع می‌شوند. همیشه می‌توانیم منفی را با مثبت عوض کنیم. .....عشق باید حاکم باشد. عشق همیشه بر روح حکومت دارد و روح باید تقویت شود تا بر ذهن و جسم تسلط داشته باشد. اولاً ما باید عاشق خالق باشیم. این بزرگترین عشقی ست که می‌توانیم داشته باشیم(گرچه تا وقتی او را ملاقات نکرده ایم ممکن است نفهمیم). بعد باید خودمان را دوست داشته باشیم. متوجه شدم که بدون احساس عشق نسبت به خودمان عشقی که برای دیگران احساس می‌کنیم جعلی ست.

باید دیگران را مثل خودمـان دوست داشـته باشـیم.چـون اگر نور مسـیح را در خودمـان ببیـنیم می‌تـوانیم آن را در دیگـران هم ببیـنیم و غـیر ممکن است که آن قسـمت از خداوند را در آن‌ها دوست نداشته باشیم...

همه‌ی این‌ها ممکن است با حکومت سایه و روشـنفکران (Illuminati and a shadow government)ـ بـرای بسیاری غیرواقعی باشند. اما لحظه‌ای با من بمانید و ان شـانس را به من بدهید. اکـثر ما مـوافقیم که چـیزی در این سـیاره اشـتباه است. جنگ‌هـای داخلی، بیماریهـا، قحطی، پاکسازی قومی و ....ایا منبع انها یکسان است؟ چـیزی که من از شـما می‌خـواهم این است که خودتـان فکر کنید.همه چـیز را دور بیندازید «به شـما گفته شـده است» چیزهایی را در مدرسه یـاد گرفته اید». چیزهـایی که در تلویزیون دیده‌اید و... ما دائما در معـرض تبلیغـات، اخبـار بـد، عقایـد، و دروغ‌ها هسـتیم و هـزاران تن رازها ناگفته وجـود دارد. زنـدگی گیج کننـده اسـت؟ مجبـوریم معاش کنیم و نگـران اخـراج از کـار هسـتیم. پس چیست که باعث ترس و عدم اطمینان در زندگی مـان می‌شـود؟ آیا زندگی واقعا تهدید امـیز اسـت؟ یا کسی این شـرایط را ایجاد می‌کند؟ روشن فکران گروهي سـری هسـتند که هزاران سال وجود داشـتند.کلـوپ پسـرانه یا گـروهی از والدین بزرگسال در تلاش برای لـذت از زنـدگی نیسـتند؛ چـیزی بزرگـتراز ان است. یک سـازمان دارای سـاختار خـوب و متشـکل از افـراد بسـیار ثروتمند بـالا رتبه است.بسیاری از انها در لیست ثروتمندترین افراد جهـان ظـاهر نمی‌شـوند. چـون راز است. این وبسـایت دارای هـدف خاصی است. اول از همه تلاش می‌کنم تا توجه شـما را در صـحنه‌ی جـاری نگهـدارم. بعد از انجـام این، سعی می‌کنم تا توضیح دهم واقعا چه اتفاقی می‌افتد نه

مثل اخبـــار و اطلاعـــات غلطی که از تلویزیـــون و روزنامه‌ها دریافت میکنید.

روشن فکران و اشرافیت سیاه

کلمه‌ی روشن فکر به معنی؟1ـ روشن فکری با توجه به یک موضـوع 2-ـ روشن فکـری هر گـروه دیگـری مـدعی روشنفکری مـذهبی خـاص. Illuminati در لاتین با جمع illiminatus با شکل سوم illuminare، به illuminate مراجعه کنید. تعایف از دیکشنری American Heritage است.

بازیکنـــان اصـــلی در زمینه‌ی بین المللی متعلق به 13 خـانواده ثروتمند جهـان هسـتند و عمـده‌ی انها مـردانی هستند که از پشت صحنه بر جهان حکـومت می‌کنند. انها تصمیم گیرندگانی هستند که قوانیـنی را بـرای رئوسـای جمهـور و دول تنظیم می‌کنند و انها اغلب از چشم تـیز عموم حفظ می‌شوند چـون نمی‌توانند تیزبیـنی را تحمل کنند.اصالت انها به هزاران سـال بر می‌گـردد و در حفظ اصالت خود از نسـلی به نسل دیگر بسـیار دقیق هسـتند. قدرت انها در مخفی بودن و اقتصاد انهاست. پول قدرت می‌اورد. روشـنفکران مالک تمـام بانکهـای بین المللی، نفت و قدرتمنـدترین مشـاغل صـنعت و تجـارت هسـتند. انها در سیاست نفـوذ می‌کنند و صـاحب دول هسـتند یا حـداقل انها را کنـترل می‌کنند.مثـال این گفته انتخابـات ریاست جمهوری امریکاست. پوشـیده نیست نـامزدی که بیشترین حمایت پولی را داشـته باشد برنـده‌ی انتخابـات است، چون این قدرت را بـرای از میـان برداشـتن کاندید رقیب دارد به وجـــود می‌اورد.و چه کسی از کاندیـــدای درست حمایت می‌کند؟ روشنفکران.آنها از هر دو طـرف

حمـایت نمی‌کنند. انها تصـمیم می‌گیرند چه کسی رئیس جمهـور بعـدی خواهد شد و بـرای برنـده شـدن آن تلاش می‌کنند حتی اگر مجبـور به تقلب باشـند.اغلب مبـارزات ریاست جمهــوری با پــول موادمخــدر ســرمایه گــذاری می‌شـوند، یعـنی روشـنفکران هم در کـار تجـارت مـواد مخـدر هســتند. انتخابـات واقعا ضـروری نیســتند اما به امکــان رای می‌دهند بنــابراین می‌تــوانیم در یک بــازی شرکت کـنیم، آن‌ها به پـیروی از قـانون تظـاهر می‌کنند. اما آیا رئیس جمهور بازی را ترتیب می‌دهد؟ نه. قدرت با سیاســتمداران نیســت، بلکه در دست روشــنفکران است که اغلب اعضــای عــالی رتبه‌ی آن بانکــداران هســتند. کاندیدهای پیشــتاز بــرای ریاست جمهــوری به دقت از افراد اصیل 13 خانواده‌ی روشنفکر انتخـاب می‌شـوند و اگر ما تمام رئیس جمهورهای ایالات متحده را از اغـاز تا کنون بررسی کنیم می‌بینیم که اغلب انها از همـان نسل ســلطنتی هســتند و همه خویشــاوند بودند که شــجره‌ی خانوادگی مرتبطی دارند. اشـرافیت معـادل روشـنفکری است. پس اهداف روشـنفکران چیسـت؟ بـرای ایجـاد یک حکــومت جهــانی و یک یســتور جدید جهــانی با افــراد بالامرتبه برای هدایت جهان به سمت بردگی و فاشیسم. این هـدف قـدیمی انهاست بـرای درک کامل ان یکی باید بفهمد که این هدف از نـوعی نیست که گمـان می‌رود در طول عمر به دست می‌اید.

هدفی بوده است که باید به کنـدی در طـول مـدت زمـان طــولانی تکمیل شــود. تمــام انجمن‌هــای توسط روشنفکران کنترل می‌شوند و به انها تعلق دارد.شـناخته شــده‌ترین انها فراماســونها می‌باشــند. افــرادی که انجمن‌ها و روشــنفکران را کنــترل می‌کنند شــیطان

پرستان هستند. انها به جادوی سیاه عمل می‌کنند. خدای آن‌ها لوسیفر است. مهم نیست من و شما به این باور داشته باشیم یا نه انها کار خود را با جدیت انجام می‌دهند. سیاره‌ای که اصلا گمان نمی‌رود به هیچ شکلی دارای جادو باشد مگر در فیلمها و کتابها، و اگر کسی به شما بگوید حتما مورد تمسخر قرار می‌گیرد. بعد از این‌که افراد فیلم ارباب حلقه‌ها را تماشا کردند، جادوی بیشتری را در زندگی شان وجود داشت... کنترل ذهن و هوش از نهان توسعه می‌یابد. با غلبه بر صنعت فیلم و با کنترل هنرهای زیبای انها می‌دانند چگونه نوجوانان را وادار کنند به ساز انها برقصند و واقعیت از نوع انها را بپذیرند. موزیکی که نوجوانان مجبور هستند به انها گوش فرا دهند اغلب کاملا بدون کیفیت هستند و انها را به سوی مواد مخدر، خشونت، بی‌عاطفگی و ماشینی بودن سوق می‌دهد.همچنین برای کنترل ذهن هم استفاده می‌شود. کمپانی‌ها موسیقی با کیفیت را رد می‌کنند چون Black Sabbath و Rolling stones در اغاز دهه‌ی 70 و قبل از انها شیطان پرستی از طریق صنعت موسیقی ارتقا یافته است.بسیاری از گروهها همان راه را در پیش گرفتند و همیشه فروش بالایی داشتند. همان چیز درهالیوود هم رخ می‌دهد. فیلمهای ای. تی و روز رستاخیز و فاجعه در راستای شیطان پرستی رایج شده‌اند. در بالا گفتم افرادی که روشنفکران را کنترل می‌کنند اعضای ثروتمندترین 13 خانواده‌ی دنیا هستند که ناشناس و مخفی هستند و رهبری از فردی به فردی دیگر در طی نسلها منتقل شده است. با وجود این، هیچ رازی برای همیشه پوشیده نمی‌مانند و دیر یا زود فاش می‌شود و در این مورد هم

صــدق می‌کند. کسی این خانواده‌ها را دقیقا نمی‌شناسد اما اخیرا به خاطر این‌که از دستور روشنفکران سرپیچی کردند و اطلاعات قابل ملاحظه‌ای را فاش کردند شناخته شده‌اند. در اینجا نام 13 خانواده را می‌اوریم:

1- Astor

2- Bundy

3- Collins

4- DuPont

5- Freeman

6- Kennedy

7- Li

8- Onassis

9- Rockefeller

10- Rothschild

11- Russel

12- Van Duyn

13- Merovingian

ان خانواده‌ها را می‌تـــــــوان دقیقا در کتـــــــاب Fritz Springmeier مطالعه نمود:» اصالت روشنفکران«

جوامع سری(مخفی)

جوامع مخفی در تــاریخ بشر به مــدت بســیار طــولانی حضـور داشـتند. این جوامع هـزاران سـال پیش با انجمن Brotherhood مار آغاز شد انجمنی سری که به شیطان (مادربزرگ) در بهشت برمی گردد. روشنفکران شــیطان را خدای خوب و خدای عهد عتیق را بد می‌پندارند.

بــاور آن‌ها آن است که شــیطان دانش را به بشر داده در حالیکه خدا سعی می‌کــرد تا آن را ســرکوب نماید. از این دیــدگاه ،شــیطان پرســتی گســترش یــافت و در جوامع و انجمن‌های سری تا به امروز اعمال می‌شـود، و من قصد دارم 2تئـــوری رایج را بیـــان کنم: Anunnaki به ما می‌گویند آن‌ها یی که از آسمان می‌آیند.

با توجه به محققانی چون Zachariah Sitchin، dcusel Iclseو William Bramley، Anunnaki خدایانی بودند که در عهد عـتیق (old Tesamet)انجیل ذکر شـدند، و آن‌ها بیگانگانی بودند که از سیاره‌ی دیگــری آمدند و بشر را به عنوان یک نژاد برده برای خدمت به آن‌ها آوردند. کتابهای مقـدس سـومریان دربـاره‌ی Anu می‌گوینـد، که پادشـاه Anunnak بــود و Ea(یاEnki)، که برابر شــیطان است. گفته می‌شــود کسی است که دانش را در بهشت به بشر داد و اولین ســـری را ایجـــاد کـــرد. گفته می‌شـــود Anunnakiبرای بهره برداری از منابع زمین مخصوصا به اینجا آمدند چون در سیاره خــود فاقد آن هســتند، و آن‌ها به آن به عنــوان یک مــاده مهم در اتمســفر خــود نیــاز داشتند.

بنـــابراین Ea که یک دانشـــمند برجســـته بـــود، Homo Sapiens را به عنوان هیبرید بین شکل زنـدگی ابتـدایی زمین و نژاد بیگانه ایجاد نمود.

Enki(Ea) روی صندلی به طرف سمت راست می‌نشیند. اولین Homo Sapiens فقط بـرای بـرده داری مـدنظر بودند. Ea طرز رفتار مردمش با نژادی که خلق کرده بود را دوست نداشت و می‌خواست آن‌ها را با تعلیم این‌که چه کسی هســتند و از کجا می‌آیند تبعیت کند.هم چــنین می‌خواست تا به آن‌ها حقیقت نهفته‌ای را که هرفـــردی روحی است که در یک جسم سـکونت دارد و بعد از مـرگ جسم، روح به زندگی ادامه داده و در زمین مجددا تجسم می‌یابد.David Icke که دهه‌ها در مـورد روشن فکـران تحقیق و بررسی کـردم، می‌گوید اصـالت روشن فکـران در حـــال تغیـــیر شـــکل از حـــالت reptilian هســـتند، بیگانه‌هــایی نه از فضــا، بلکه از بعد دیگــر، و آن‌ها واقعا خدایان Anunnaki هستند. باتوجه به وی، آن‌ها مسـئول جوامع سـری هسـتند. آن نهادها توانـایی تغیـیر شـکل به انسـان را دارند و صـدها شـاهد دارم که آن‌ها را در حـال تغییر شکل از حالت Reptilian دیده‌اند.

دیــدگاه مســیحیان در این مــورد آن است که Anunnaki غول پیکــرانی بودند که روی زمین راه می‌رفتند و انجیل در مـــورد آن‌ها صـــحبت می‌کند.آن آدمهـــای غـــول پیکر nephilim بودند که در برابر خـــــدا سرکشی کردند و همـراه رهـبر خـود شـیطان از آسـمان به زمین سـقوط کردند.مســیحیان تئــوری تغیــیر شــکل را با این گفته که بیگانگان شـیطانها و nephilim هسـتند تـوجیح می‌کنند. منظورشـــان انست افـــرادی که در حـــال تغیـــیر شـــکل مشـــاهده شـــده‌اند به علت اعمـــال جـــادوی ســـیاه خـــود شیاطین هستند و برخی مواقع شیاطین تغییر شکل داده و خـود را به شـکل خزنـده یا بیگانگـان خاکسـتری نشـان می‌دهند. شاید نتایج مختلف تفسیرات مختلف همان چیز

باشند. حقیقت هر چیزی که باشد مطمئنا چیزی در حال وقوع است. شاهدان بسیاری وجود دارد و در عصر اینترنت، افراد به طور گسترده به سراسر جهان دسترسی دارند.

شاید این دلیل عدم اطلاع ما از انها تاکنون باشد.در اینترنت هیچ رسانه‌ی مخفی وجود ندارد. به عبارت دیگر ما نمی‌توانیم هر کسی را که در اینترنت قدم بر میدارد را جدی بگیریم، چنین چیزهایی می‌توانند باعث ایجاد واکنشهای زنجیره‌ای روانی شوند. برخی ممکن است «باور داشته باشند» آن‌ها چیزی را تجربه کرده‌اند که واقا نکرده‌اند. این سایت یک سایت مذهبی نیست بلکه اهدافی در جهت توضیح موقعیت جهان از دیدگاه عینی و معقول است. ممکن استNephilim پیش روی ما قرار داشته باشد.رابرت مورنینگسکی Star Elder (ستاره‌ی بزرگ) میگوید که سفینه اش در دهه‌ی 1950 نزدیک راسول (Raswell)ـ نیومکزیک سقوط کرد. وی توسط مردم بومی منطقه نجات یافته و بهبودی خود را به کمک انان بازیافت.بعدا انجا به بچه‌های منتخب قبیله داستانهای Nephilim و سرپرست انها Anki را یاد داد. Ea /Anki پسر An از این وقت فراغت خود برای خلق بشر از مواد ژنتیکی Nephilim و موجودات دیگر استفاده کردند. An توسط پسر دیگر خود Enlil ترغیب شد تا Enki را از وظایفش برکنار کرده و به وی اجازه دهد تا جانشین برادرش شود. Enki بر این پافشاری کرد و موفق به حفظ منصب خود گردید. برای حفظ انسانها از ظلم و ستم برادرش، ظرفیت احساس قدرت، عاطفه، وجد و بصیرت را در آن‌ها قرار داد.انلیل در پایان عقب کشید و Enki به عنوان سرپرست Nephilim

انتخاب شد. اما به Enki اجـازه داده شد تا به ازمایشـات خود ادامه دهد. Enki به عنـوان خـالق و انلیل به عنـوان جبار شـریر مشـخص شـدند. خـالق بـود که نـیروی دل را بـرای بشـریت اورد در حالیکه Enki بیشـتر به کنـترل و قدرت علاقمند بود. این دوگانگی معنوی خوبی و بـدی را می‌تـوان در تجـارب ما روی زمین مشـاهده کـرد. دانش شمشیري دو لبه است و مردم به آسـانی بـاور کردند که آن سر تا پا «خــوب» است. در حالیکه برایمــان اســباب بازیهــای ازار دهنــده و اختراعــات شــگفت انگــیز اورده است، پتانسیل بیشتری هم برای نابودی جهان و همدیگر ایجــاد کــرده است.بــدون عقــل، دانش می‌تواند بســیار خطرناک باشد و به جـای این‌که امکانـات جدیـدتری را در اختیارمان قرار دهد در جهت کنـترل و سـرکوب همـدیگر اســتفاده گــردد. اما بزرگــترین خطر در کسب دانش ان است که ما تمــام رابطه‌هــای درست خــود را با خــالق، افرینش و خلاقیت روح از دست می‌دهیم. بدون بصیرت، خیــال و رویــا، خلاقیت علم در تکنولــوژی محض خلاصه می‌شـود و تکنولـوژی در کنـترل و قـدرت. کـار در لبه‌ی برنده‌ی علم مثل کار با مرکز آن نیست. اکثر مردم هرگز درک نکرده‌اند که دانش به تنهــــــایی می‌تواند خلاقیت اندیشه‌های نو را مسـدود نماید. به عنـوان یک دانشـمند، کشف کــردم که علم شــکل محــدود تفکر است. ما نیــاز داریم تا از دل خود و ذهن خود استفتده کـنیم تا بتـوانیم متعادل و هماهنگ با تمام موجودات شـبکه‌ی زنـدگی راه برویم.این مسیری است که Enki، خالق، به ما نشان داد، اما توسط انلیل ظـالم محـدود شـده است.داسـتانی که Anu/Enki شیطان هستند نادرست است. شیطان همزاد شرو بدی، انلیل، است. بـرای شـیطان پرست بـودن باید

از راه و طریق ذهن بدون احساس پیروی کـرد. شـیطان قسیم بزرگی است و به وسـیله Enki پریشـانی و نفس حکـــومت می‌کند.خـــدا واحـــدی است که ما پســـران و دخـــترانش هســـتیم، خـــانواده‌ای که در واقعیت و خیـــال تفکیک را می‌شناسد. قـدرت و کنـترل گمـان می‌کنند که چیزی خارج کسی وجود دارد که میتواند کنترل شود. این همان وهم است.

بلند پروازی عقاب سفید

حقیقت این است که در تمـام تـاریخ جوامع سـری وجـود داشـــــته‌اند. زمـــــانی که افـــــراد بـــــالامرتبه‌ی انجمن Brotherhood با هم اختلاف پیـــدا کردند به آیین‌هـــای مختلف تفکیک شـدند. نیروهـای مختلف کنـترل توسـعه یافتند، که به صـورت داخلی دور از چشم مـردم نـادان با هم می‌جنگیدند. آن‌ها مـــــذاهب، آیین‌ها و کیش‌هـــــای گوناگونی را اختراع کردند. آن‌ها خود را مسئول کلیساها کردند تا مردم را به دام اندازند و بین سیستم‌های عقاید مختلف ناســـازگاری به وجـــود اورند. بیشـــتر جنگهـــای سراسر تـــاریخ جنگهـــای مـــذهبی بودند. از بـــرادری (Rosicrucian، Knight، فراماسـونری ـBrotherhood) Templars، Ordo Templi Orientis، Knights of Malta و بیشـتر پدید آمد. بـرخی ممکن است اعـتراض کنند و بگویند که فراماسـونری سـازمانی خیریه و حـتی یک سازمان مسـیحی است. بلـه، این بـاور اکـثر اعضـای انجمن سری است.اکثریت افراد عضو خـوب هسـتند و از اعمال در حال انجام در سطوح بـالا بی‌اطلاع می‌باشـند؛ بی‌اطلاع از شـــیطان پرســـتی و پرســـتش نیروهـــای تاریکی.آنها در خدمت خدا نیستند بلکه در خدمت شیطان

یا لوســـیفر هســـتند و این کلید چیزیست که در جهـــان امروز رخ میدهد.

روشن فکران Bavarian

ادام ویشاپت (1746-1811)ـ یک یهودی، که یک کشیش مسـیحی شد و با شـروع یک انجمن سـری به نـام روشن فکـران پایـان داد. در واقع این انجمن تـازه نبـود بلکه به نامهـــای متفـــاوتی بـــوده اســـت، اما در طی زنـــدگانی ویشـــاپت این ســـازمان در ملا عـــام ظـــاهر شد.مشـــخص نیست که ایا او عقل کل پشت ان بود یا نه، اما بســـیاری از محققـــان از جمله خـــودم مطمئن نیســـتم که ویشـــاپت فقط عروسکی بـــرای نخبگـــان فراماســـونی باشد. اخـــیرا فراماسونها شاخه‌ی جدیدی از فراماسون را اغاز کردند- فراماســـون آیینهـــای اسـکاتلندی با 33 درجه شـــروع. آن هنـــوز یکی از قدرتمنـــدترین انجمن‌هـــای ســـری در جهـــان است که شـــامل رهـــبران مـــذهبی و سیاســـی، تـــاجران و دیگر افـــراد ســـودمند می‌باشد. ویشـــاپت تحت حمـــایت Rothschild بود، که رئوسای فراماسون سراسر جهـــان بودند. روشـــــنفکران درجه‌ای بـــــالاتر از 33 درجه‌ی فراماســـون داشـــتند.حـــتی اشخاصی که با درجـــات بـــالای فراماســـــون شـــــروع کردند هیچ اطلاعی از درجـــــات روشـــنفکران نداشـــتند، آن یک راز بـــود. ویشـــاپت تصـــمیم گـــرفت تا بر جهـــان غلبه کند و اســـتراتژیهای مشخصی بـــرای ایجـــاد یک حکـــومت جهـــانی و یک دســـتور جهـــانی تشـــکیل داد. به همه‌ی این‌ها که در مـــورد چـــیزی نوشـــته شده بود: «پروتکلهای بزرگـــان صـــهیون» گفته می‌شـــود، که طـــوری نوشـــته شـــده که در صـــورت افشـــای هر رازی یهودیـــان مقصـــرند. و راز به بـــیرون درز کـــرد! جاســـوس

روشـــنفکران در حـــال حمل پروتکل هنگـــام گـــذر از یک مزرعه توسط صـــاعقه کشـــته شد و انها آن را یافته و برای جهان فـاش کردند. این اتفـاق در دهه‌ی 1770 رخ داد. ویشـاپت و روشـنفکران «Brothers»ـ مجبـور بودند متواری شده و زیـرزمین کـار کننـد، به آن علت سـازمان آن‌ها توقیف شد.Brotherhood تصـمیم گـرفت که نـام روشنفکران هرگز در عموم استفاده نشـود. در عـوض از گروههای جلـویی باید در نیل به اهـداف اسـتیلای جهـان استفاده نمود.یکی از این گروهها فراماسونها بودند، که شهرت خوبی داشـتند.بـاور بر انست که ویشـاپت توسط Freemason Brothers کشته شد چون وی نمی‌توانست جلـوی زبـانش را نگه دارد و هنـوز از نـام روشـنفکران اسـتفاده می‌کـرد.دلایل دیگـری هم وجـود داشت. هـدف ســـری ویشـــاپت را زنـــده نگه داشت و Rothschild رئوسای جدید روشنفکران بودند.یک کمک خوب در تلاش برای نیل به هدف از Freemason Cecil Rhodes آمد که در قرن نوزدهم سـعی کـرد با امـپراتوری بریتانیا یک حکـــومت جهـــانی بســـازد.این دســـتور جلسه توسط Rothschild پشتیبانی شد و Rhodes که Round Table را به وجود اورد بعد از مرگ پادشاه ارتـور ان را Round Table نامیدند که نخبگـان Brotherhood تا به امـروز گرد هم می‌ایند. جنگ‌هـای جهـانی اول و دوم تلاشـهایی برای تسلط بودند.بعد از جنگ جهانی دوم افراد انقدر از کشتار خسته بودند که از تاسیس سازمان ملل اسـتقبال کردند.سیاست رسمی سازمان ملل حفظ صلح بود تا بار دیگر اتفاقی شـبیه جنگ جهـانی دوم نیفتد. اما سـازمان ملل سـازمان جلـویی دیگـری بـرای روشـنفکران بـود تا کشـــورهای جهـــان را با هم متحد کند. اینجا مثـــالی از

چگونگی کار Brotherhood می‌اوریم:» مشکل-واکنش-راه حل». با شروع دو جنگ جهـانی مشـکلی را به وجـود اوردند.این در عـوض واکنش افـرادی خواسـتار راه حلی برای جنگ بودند را برانگیخت. بنـابراین روشـنفکران راه حلی را برای مشکلی که انها با تاسیس سـازمان ملل به وجد اورده بودند یا فتند. یک قـدم بیشـتر بـرای حکـومت واحد جهانی. این به پروژه‌ی اتحـادیه‌ی اروپا منجرشد که هر فـردی با چشم بـاز می‌تواند ببیند که مسـتقیما در راستای بزرگترین کشور فاشیستی شـناخته شـده بـرای بشر است که هر کشـوری قـدرت کمـتر و کمـتری پیـدا می‌کند و اروپا زیر سـلطه‌ی یک حکـومت متمرکز قـرار می‌گـیرد. چه کسی اتحـادیه‌ی اروپا را اداره می‌کنـد؟ فراماسـونها و روشـنفکران. با ایجـاد تـورم شـدید بانکداران بین المللی موفق شـدند در مـردم این بـاور را ایجـاد کنند که تنها راه واحد پـول واحد است- EMU. وقـتی از پـروژه حمـایت می‌شـود بانک مرکـزی اروپا (روشنفکران) تمام قدرت اقتصـادی را در اروپا داراست و می‌تواند ما را به راستایی که می‌خواهد بکشاند.بـرخی سیاستمداران نادان و تشـنه‌ی قـدرت هسـتند، در حالیکه دیگران از حقایق و کـار بـرای آن آگـاه می‌باشـند. مـردم بی‌گناه که فریب می‌خورند، آن‌ها یی هستند که بیشترین آسـیب را می‌بینند. این خیـانت در درک نمی‌گنجد. اتحادیه‌ی اروپا به زودی به سازمان ملل افریقـا، آسـیا و جنـوب افریقا بسط می‌یابد. اتفـاق آخر ادغـام تمـام ایالت‌هـای امریکا خواهد بـود که طبق بـاور سـری آن‌ها هزاران سال طول می‌کشد.این عصر طلایی است- عصر دجال یا ضد مسیحیت. انجمن‌های سری و روشنفکران به قـدرت سـمبلها معتقدند. جهـان پر از جـادوی آن‌ها -

سمبلهای جـادوی سـیاه شـان است.با وجـود این، عـادت داریم آن‌ها را در همه جا ببینیم، جاهایی که فکرشان هم نمی‌کـنیم.روشــنفکران معتقدند که هر چه در احــاطه‌ی سمبلهای بیشتری باشیم نیروی جادویی بیشــتری خواهد بود.نشانه‌ی روشنفکران و دستور جدید جهـانی» هـرمی با چشم همه بین «اســـــــت، که می‌توانید در پشت یک دلاری امریکا ببینید.چشم همه بین چشم Hours است که چشم لوســـیفر می‌باشد و به دوره‌ی مصـــریان بر میگردد. اسـکناس یک دلاری در دوره‌ی روزولت طـراحی شد و گفته زیر از ســال 1951 به ما می‌گوید که رئیس جمهور فکرهای زیادی برای طراحی آن داشت.» در سال 1934 وقتی وزیر کشاورزی بودم خارج دفـتر وزیرهـال منتظر بودم هنگام انتظـار خـود را با کتـابی از دپارتمـان ایالت با نام» تاریخ مهروموم امریکا» (History of the seal of the Unite States) سرگرم کردم، در صفحه‌ی 53 چاپ طرف مخالف مهر تـوجهم را جلب کـرد.عبـارت لاتین Ordo Seclorum به معنی معامله‌ی جدید عصرها مـرا تحت تـاثیر قـرار داد. بنـابراین کتـاب را به روزولت نشـان دادم و پیشـنهاد دادم ان را روی سـکه و طـرفین وارونه‌ی مهر بزنند. وقـــتی وزولت به چـــاپ رنگی مهر نگـــاه کـــرد با مشـــاهده‌ی چشم همه بین ،تمثـــال فراماسـونی، نشـانگر معمـار کبـیر کاینـات خشک شد. سـپس تحت تـاثیر نظـری که فونداسـیون دسـتور جدید (new order)ـ عصرها در سـال 1776 گذاشـته شد اما فقط زیر نظر معمـــار بـــزرگ تکمیل گردید. روزولت همچون من فراماسون درجه 32 بـود. پیشـنهاد کـرد که مهر را به جای سکه می‌توان روی اسکناس زد و موضوع را با وزیر خزانه داری در میـــان گذاشت. وقـــتی اولین

نمونه از خزانه داری بیرون اومد طرف رو در طـرف چپ اسکناس بود. روزولت اصرار کرد که ترتیب وارونه شــود و عبارت» –ی ایالات متحده» زیر طرف بالای مهر نوشته شود... روزولت در جزییات بسیار سختگیر بـود و بـازی با آن‌ها را دوست داشــت، مهم نبـود نقشه‌ی یک خانه باشد یا اداره‌ی پست یا اسکناس.» نامه‌ی والاس به دال لی

سمبل‌های رایج دیگر(ستاره‌ی پنج راس)، ســتاره‌ی شش راس (ســتاره‌ی دیوید)، صـلیب شکســته‌ی المـان نـازی و هرم.

27نوامــبر،2003، اســتفاده با اجــازه‌ی نویســنده. منبع اصلی:

منبع http//illuminati-news.com/moriah.htm

جهان هر روز دیوانه‌تر و دیوانه‌تر می‌شود،نه؟ جهانی که بســیاری از ما آن‌جا بـــود، نیست. ته هر چـــیزی از قلم افتــاده است. توهمــات آشــکار شــده‌اند، ما فــرد پشت صحنه‌ی این اتفاقات را پیدا کرده ایم. میلیونها نفر بیکار شده‌اند، مشکلات وام و مسائل کارت اعتباری، سلب حق فک رهن و.... چه می‌توان کرد؟ به طور شگفت انگـیزی، گمـراه شـدیم. موسس سلسـله‌ی Rothschild، Mayer Amschel راز کنترل حکومت ملت دربیش از 200 سال پیش را گفت.وی گفت::اجازه دهید پـول را منتشر کـرده و کنــترل کنم اهمیــتی نمی‌دهم چه کسی قــوانین آن را می‌ســازد» عکس می‌گیریــد؟ آزادی شــما اول منــوط بر بانکهــای ملی و سیســتم پــول است. آن همه در مــورد تجارت است.آزادی با حذف قرض افراد در ارتبـاط است. ایا رتبه بنــدی اعتبــاری شــما بنا به دلایلی که خــارج از

کنترل به نظر می‌رسد بد است؟ روشهایی بـرای جـبران اعتبار وجود دارد، بنابراین می‌توانید حصـارهای شکسـته را هم تعمیر کنید. آیا می‌خواهید بچه‌های خود را در برابر نیروهـای خـارجی حفظ کنیـد؟ روشـهایی بـرای حفظ بچه‌هایتـان وجـود دارد. نگـاهی به این بنـداز. رفع مسئولیت: ارسال داستانها، نظرها، گزارشها و... به این سـایت به هر طـریقی الزاما دیـدگاه خـود این سـایت نیست. انـواع حقـایق دیـدگاه‌ها نظـرات و تحلیل‌ها و... دیدگاه‌های مختلفی را در بر می‌گیرد. چیزی را سانسـور نمی‌کنیم. جهان را به شکل خود انعکاس می‌دهیم.اگر به دنبـال مطلب خـاص یا هر چـیز دیگـری هسـتید برایمـان ایمیل ارسال کنید. روزنامه نگـاری حـرفه‌ی جمع اوری و ارائه‌ی چشم انداز گسـترده‌ی اخبـار در مـورد زمـان ما و ارائه‌ی ان به خواننـدگان است. ما به هـوش، قضـاوت و دانایی خوانندگان خود در تشخیص درستی اطلاعات روی این سـایت بـاور داریم. به متن کامل رفع مسـئولیت مراجعه نمایید.

ماشین زمان سومریان باستان

معما در یک پکیج مرمـــوز پر از ســـوال پیچیـــده شـــده، جستجو در باستان عالم آتلانتیوم. علم این را کشف کـرد که آثـــار تصـــنعی و رابطه آن با امـــپراطوری پیشـــرفته باستان از 15000 الی 50000 سال پیش وجود داشـت، این‌ها چه کســانی بودنــد؟ آن‌ها نســبت به سیســتم دور ستاره‌ای چقدر دور بودند؟ تمام این سوالات شاید بــرای عده‌ای خیلی سخت برای به کار بردن باشد. بنشینید و با خود به آتلانتیوم فکر کنید و نظر خود را بدهید.

تمدن 6500 ساله سـومریان نوشـتن را اخـتراع کـرد که الفبای آن شامل صدها حرف بود. آن‌ها به منظور اضافه کردن تصویربه مدارک خود مهرهای استوانه‌ای را اختراع کردند. تئوری‌هــای زیــادی در مــورد نحــوه ســاخت این مهرهای استوانه‌ای میباشد، اما کسی واقعا نمی‌داند.

دهها هزار مهر بوسیله باستان شناسان طی 125 ســال اخیر پیدا شده که آن‌ها را از موزه‌های لندن و بغداد جمع آوری کردند. بســیاری از این لوحهــای باســتانی دانش باورنکردنی را از قبیل وجـود حیـات در تمـام سـیاره‌های منظومه شمسی آشکار می‌سازد که وضعیت و حتی رنگ آن‌ها وابسته به خورشید است.

سـومر این دانش پیشـرفته را مـدیون آنونـاکی (خـدایان سـومریان که از بهشت آمـده اند). این لوحهـای سـفالی امــروزه به عنــوان وثــائقی در عملیــات ســری ملی که ممکن است منجر به تولید یک ماشین زمان واقعی شــود است.

دکتر بـوریش میکروبیلوژیسـتی که داسـتان فـوق العـاده جالبی را در مورد درگیری خود در عملیات فوق سری که از سری هم سری‌تر بود سـاخت. حـال یک مـامور گـردن کلفت میخواهد که همه چیزهـایی که میداند را بگویـد، او در واقع چیزهای زیادی میداند. اگر بوریش داسـتان خـود را بســازد، آنــوقت ما شــاهد یک «ژول ورن» مــدرن هسـتیم. بـوریش ادعا داشت که گـروهی از دانشـمندان اطلاعاتی را که در مورد مهر استوانه‌ای سومر پیدا کرده بودند را بــرای طــرح و ســاخت دوبــاره دســتگاه «استارگیت» استفاده کنند. (استارگیت: فیلمی در مـورد بیگانه‌ها که در سال 1994 به کارگردانی «رولند امریچ» و بازیگری «کورت راسل» ساخته شد)

این دســتگاه میتوانست به طــور مســلم و دقیق جــای سوراخهای کرم خـورده و کیسه‌های حمل بـار و مهمـات را بر روی آن‌ها به منظور تبادل اطلاعـات به مسـافتهای دور به دور دنیا مشـخص کند. این دسـتگاه از یک بشـکه مهر و موم شده به قطر 18اینچ و طول 6فـوت پر شـده از گاز آرگون یا گاز دیگری است استفاده میکند.

تعدادی الکترومگنت بشکه را احاطه کـرده و هنگـامی که نـیرو به داخل مگنتها به نوسـان در می‌آیـد، سـوراخهای کرم خورده را پیدا کرده، مثل گـرفتن کانـال رادیـویی در رادیو، این پروژه در عملیات سری به آئینه معروف است.

چیزی که دانشـمندان بر طبق گفته‌هـای دکـتر بـوریش با سرعت به آن رسـیدند این بـود که این دسـتگاه چنـدکاره بــود. او میخواست بوســیله تغیــیرات در تنظیم نــیرو و تنظیمــات بشــکه تصــاویر تولید کند. او مصــمم بــود که

تصاویری از وقایع و اتفاقاتی که در آینــده بر روی زمین خواهد افتاد را به تصویر بکشد.

آئینه سالها استفاده میشده و هوشیاری محققان نسـبت به افـرادی که از آینـده دور ما هسـتند را معـرفی میکند. دکـتر بـوریش مفصل شـرح داد که چطـور دو جامعه یکی 47000ســال و دیگــری 52000ســال در آینــده از لحــاظ دیـدار بواسـطه افـراد خاصی در دو فـریم زمـانی به حد اعلی خواهند رسید.

اگرچه حــتی ما که بیننــده آینــده هســتیم، به این نتیجه رسیدیم که باید مختلفتر از چیزی که الان هستیم باشیم، حتی در حرکت کردن در عظمت کهکشانمان.

پس از سالها اسـتفاده، بـرای محققـان نـامعلوم بـود که اسـتفاده از این دسـتگاه یک دگرگـونی در خط زمـان ما است و حقیقت ما در جنبش بود زیـرا که مشـاهده آینـده در اینجا و در همین لحظه دارد اثر خـــود را میگـــذارد. اساسا یک لـوپ بی‌نهـایت در حـال تشـکیل شـدن بـود. وقتی که ما آینده را مشاهده میکنیم میتـوانیم تغیـیراتی در زمان خود به روشهای زیادی انجـام دهیم که در آینـده اثر میگذارد. سرانجام این لوپ یک لوپ بسـته خواهد شد و همه چـــــیز بارها و بارها تکـــــرار خواهد شد. طبق گفته‌های دکتر بوریش، این دستگاه بی‌مصرف شده زیــرا ترس از این است که شاید این دستگاه به طـریقی به رخ دادن وقایع در سالهای آینده کمک کند.

این آئینه رخ دادن یک عـــذاب شـــدید و دردنـــاک را که میتواند میان سالهای 2012 و 2016 باشد را پیش بینی کرد.

آئینه فقط آینده امکانپـذیر را میسر میکنـد، بـاز میگـوئیم که دیـــــدن آینـــــده میتواند آن را تغییردهد پس آن‌ها درصدهایی از امکانپذیری را به وقایع میدهند.

عـــذاب آینـــده درصد پـــایینی از امکانپـــذیزی را به علت مداخله و نفــوذ ما و نسل آینــده را دارد. دکــتر بــوریش حـــداقل اعتقـــاد داشت که شـــاید آن‌ها غضب و مـــدت عذابهای آینده را به حداقل برساند.

غــیر فعــال کــردن آئینه بخشی از این نفــوذ بــود و همه موافق بودند که آن را تا زمان سپری شدن این مصــیبتها و بلاها فعـــال نکنند. اگر هر کـــدام از این حرفها درست باشد پس چرا دکتر دان میخواست این حکایت وحشــتناک را بسراید؟

او بنظر میرســید که یک روحـــانی و یک مســیحی نمونه باشد و میگویند که به او دســتور داده شــده بــود که این اطلاعات را به بالا دستهای خود ببرد. این آشکارسازی‌ها در تمـــام دفـــاتر تجسس و تحقیق طی ســـالهای درازی پخش شدند. حدسهایی که جنگ عراق یک سرپوش بــرای اکتســاب و بازیــافت صــنایع مصــنوعی باســتان بــود که میخواست در پروژه آئینه کمکی داشته باشد.

موزه عراق به غــارت رفت و هنــوز قطعه‌هــایی از مــوزه مفقود هستند.

مدارک و اطلاعات قابل توجهی از آئینه جمع آوری شــده که در انجمن کشورمان(کشور نویسنده) به صورت جــدی گرفته شده.

مقادیر بزرگی از تابوتهای پلاستیکی در سرتاسر کشور پیدا شده. یک میلیون تابوت در فاصله 10مایلی فرودگاه آتلانتا قرار گرفته‌اند که نزدیک مسیرهای اصلی قطار هستند. این تابوتها توسط سازمان امنیت قومی و مرکز کنترل بیماریهای کشور خریداری شد. محققین آماتور مراکز بازداشت بزرگی را درست نزدیک ریلهای آهن پیدا کردند. فیلمهای گرفته شده از این ساختمانها در منطقه‌ای بسیار بزرگ و آشکارا حفاظت شده با حصار خاردار با ارتفاع 20فوت را نشان میدهد.

بدون درنظر گرفتن مقدمه‌ای برای این آماده سازی عظیم، به نظر راحت و آسان میرسید که ببینیم این ساختمانها در نهایت در شرایط آشفته و پتانسیلی از روی عناد و بدخواهی استفاده خواهد شد، البته در صورتی اوضاع خیلی بد شود.

کتاب آشکارا سازی(12.6)ـ به موقعی اشاره میکند که ستاره‌ها به زمین برخورد کرده و همانند مشعلی آتش گرفته، هر کوه و جزیره‌ای از جای خود تکان خورده و پادشاهان زمین، دولتمندان، فرماندگان و دانشمندان خود را در غارهایی درون زمین و داخل صخره‌های کوهها به هنگام فرا رسیدن روز خشم پنهان میکنند.

دکتر بوریش و دیگران بیان کردند که پایگاه‌های بزرگ زیر زمینی طی 20سال اخیر در سرتاسر آمریکا با تمام وسائل لازم برای زندگی در آن‌ها ساخته شده است. طی این فاش سازی‌ها این ساختمانها دیگر نمیتواند آن کمکی که انتظار میرفت باشند. آیا آنوناکی باستان این ساختمانها را به منظور ساخت ماشین زمان ترک کرده؟

آیا برخی از دانشمندان نترس و بی‌بـاک درگـیر اسـتفاده از دستگاهی شده‌اند که بتواند زمان و فضا را شکافته؟

در زنجیره آتلانتیوم جواب «بله» است

آیا ما میتوانیم به عنوان یک جامعه آزمایشات یک دستگاه بیگانه که پتانســیل متلاشی کــردن دنیا را دارد را اثبــات کنیم؟

تقریبا نمیتوان این کار را انجـام داد، به همین دلیل است که برخی از دانشمندان حیرت زده باید در محیطی کــاملا ســری به فعــالیت خــود بپردازند زیــرا آن‌ها می‌دانند که خشمی در کار است.

بهترین قسمت این اتفاقات ناگهانی این است که تمامی بشر از صورت زمین پــاک خواهند شــد، درست مثل بقیه ما.

پژوهشي درباره پيشينه DNA

پژوهشی درباره پیشینه DNA:

کریگ ونـتر (Craig Venter)، محقق مشـهور در زمینه DNA، انجمن علـوم را با خـبری که داد حـیرت زده کـرد. خـبر از این قـرار بـود کـه، او ادعا کـرد توانسـته پیچیـده کروموزومهای مصنوعی را بسازد (کروموزوم انسـان که به صورت مصنوعی تولید شد اند).

ونتر و تیمش که تشکیل شده از دانشـمندان جـراحی، به کمک هم در آزمایشگاه شیمیایی جمع شدند تا ژنی را که به اندازه 381 ژن طول دارد و حاوی 581000 جفت کد ژنتیکی پایه است، ایجاد کنند. فـرم زنـدگی مصـنوعی در سـلول بـاکتری به نـام مـایکو پلاسـما جنتایلیا (Mycoplasma Gentailia) قرار گرفته.زمانی که DNA را قرار دادند، تمام سلول‌های مشغول به کار را گـرفت، و بکلی به فرم جدیدی از زندگی تبدیل شد. باکتری جدید مـایکو پلاسـما لابورتوریـوم (Mycoplasma Labortorium) است. که میتـوان از آن بـرای تولید داروهای بسیار مهمی استفاده کرد.

شـکی نیست که این موجـودات جدید مهندسی ژنتیـک، میتوانند اسـتفاده‌های جدیـدی که تا بحـال به آن‌ها توجه نشـده است را به ما نشـان دهد. اما آیا ما تـازه داریم دانش دیرینه را دوباره یاد میگیریم؟

سرزمین سومر قدیم از شهرهای بسـیار بـزرگی ساخته شد بود که در بیش از 6500 سال پیش در وضعیت بسیار مـدرنی زنـدگی می‌کردند. وجـود نمـدنها، فقط از سـال

1800 میلادی به بعد اثبات شده است و محققان تازه در حال تحقیق و موشکافی درباره مصنوعات کشف شده ساخت بشر بودند.

سومریان تاریخ نویسان بسیار خوبی بودند و راه جدیدی را برای حکاکی کردن بر روی آن و سنگهای استوانه‌ای پیدا کردند. امروزه صفحه‌ها، که هنوز هم دست نخورده‌اند و خراب نشده‌اند، مقداری از زیرکی و بصیرت سومریان را در ساخت معابد خدایان در سومر نشان میدهند.

باور آن‌ها در زمینه آفرینش انسان به خوبی بر روی صفحه‌های سفالی و الواح پیدا شده، مسنند شده است. تصویری از آن، تصویر دو مارپیچ از مارهای بهم پیچانده شده، است. این تصویر که از دیرباز به عنوان سمبل طب و پزشکی استفاده میشد. امروزه هم به عنوان سمبل خوشمنی از آن استفاده می‌شود.

سومر قدیم باور داشت که خالق آن‌ها، یعنی آنوناکی (Annunaki)، به معنی واقعی آن‌ها را در یک آزمایشگاه طراحی کرده است. در یکی ار صفحه‌های سفالی، آنوناکی در حالی که در میان ظروف سفالی نشسته بود، در حال نشان دادن نوزادان انسان است و درخت زندگی نیز که یک سمبل استفاده شده دیگر در اکثر لوحهای سومریان است نیز در اتاق (اتاق نمایش دادن مخلوقات) حاضر می‌باشد.

درخت زندگی و مارهای در هم پیچیده شده غالبا در لوحهای سومریان وجود دارد.

آنونـاکی از بهشت پـایین آمد و مـرد و زن را خلق کـرد. آنوناکی مرد را از تصویر خود (قیافه‌های شبیه به هم) و با اســتفاده از خــون خــود بوجــود آورد. این جزئیــات اســطوره‌های خلقت که بوسـیله محققــان مــدرن مانند زکریا سیچن (Zecheria sitchen)ـ از الـواح سـومریان تفسیر شده است.

تحقیقـات سـیچن او را به این بـاور رسـاند که آنونـاکی قــومی از فضا بودند که در حــدود 400000 ســال پیش بـرای پیـدا کـردن طلا و سـایر مـواد معـدنی با ارزش به زمین آمدند.

در حالی که آن‌ها از حیوانات بـومی اسـتفاده می‌کردنـد، بر روی پسـتانداران نخسـتین آزمایش‌هـایی را بوسـیله DNA خود انجـام دادند. در نهـایت آن‌ها (آنونـاکی)، نـوع انسان را در حدود 150000 سال پیش تولید کردند.

جالب است که در کتاب مقـدس عبری‌ها که 3000 سـال بعد از سومریان بودند، داستان خلقت نوشته شــده است که در آن مـدعی هسـتند، الـوهیم (Elohim)ـ گفت: بیاید انسان را به مانند خـود بسـازیم. الـوهیم همـان افـرادی هستند که سومریان از آن‌ها به نام آنوناکی یـاد می‌کنند. کلمه آنونـاکی به معـنی ((آنهـایی که از بهشت به زمین آمده اند)) است. زکریا سیچن و افراد دیگر باور دارند که آنوناکی قومی از سیاره‌ای دور به نام سیاره نیبرو بودند (Nibiru، Planet X سیاره‌ای که مـدار بیضـوی شـکلی دارد و طبق الواح مایاها هر 3600 سال و در حدود سال 2012 دوباره به زمین میرسد. به مطالب همین سایت در مورد سیاره نیبیرو مراجعه کنید).

آنها در تمام علوم شناخته شـده توسط ما چـیره دست و با استعداد بودند و صدها سال از جایی که حـال هسـتیم، جلـوتر بودند. البته راهی وجـود نـدارد که بفهمیم آن‌ها چقدر پیشرفته بودند.

تحقیقـات جدید بر روی DNA، نقشه ژنـوم انسـان را نشان داد و کشف کـردیم که انسـانها بینهـایت به اشـیاء روی زمین مربـوط و شـبیه هسـتند. ما دارای 50 تا 60 درصد ژنهای گیاهان و باکتریها و دارای 99 درصد ژنهای دیگر پسـتانداران مانند شـامپانزه‌ها هسـتیم. این کـاملا واضح است که انسـانها پیچیـده‌ترین جانـداران روی سـیاره، ومحصـولی از تکامل و بهبـود گونه‌هـای پایینترهستند.

پس انسـان از تکامل موجـودات پـایینتر آمـده است. اما صبر کنید، مشخص شد که 223 ژن در ژنوم انسان است که تا به حال در هیچ جای دیگری دیـده نشـده است. 223 ژن تقریبا 1 درصد از کل 30000 ژن ما است. این ژنهای نامربوط از کجا آمده اند؟

آنوناکی‌ها گفته بودند که آن‌ها از خون خود بـرای هر چه بیشتر شبیه کردن انسان به خـود، اسـتفاده کـرده بودند. آن‌ها میخواستند انسان را از نظر جسمی و ذهنی بهبـود ببخشند. این ژن‌های منحصر بفرد از زمـانی که آنونـاکی بر سـومر حکـومت میکـرد در انسـانها بوجـود آمد. در یک تحقیق جدید بر روی ژنوم انسان مشخص شد که حـوا در حقیقت وجـود داشـته است (Mtochondria Eve بر میگردد به اجداد تمـام انسـانها در واقع DNA انسـانهای امروزی مستقیما از او گرفته شـده که حـاوی قسـمت Y کروموزوم آدم است به ویکیپدیا مراجعه کنید).

حـوا میتوانسـته حـدود140000 سـال پیش در شـمال آفریقا (نزدیک عـراق جـایی که سـومریان سـاکن بودند) زنـدگی میکـرده (امـروزه بر اسـاس پژوهش‌هـایی ثـابت شده است که تمامی انسانها در آفریقا زندگی میکرده و سپس از آفریقا به دیگر نقاط جهان مهاجرت کرده اند).

آیا انسانهای قدیمی بوسیله قومی پیشرفته از سیاره‌ای دور دست اصلاح ژنتیکی شده اند؟

آیا حلقه مفقـود (223 ژن) نتیجه اصـلاح شـدن DNA است؟

پاسخ بله است.

سـومریان عبریـان و مصـریان این واقعیت‌ها را دربـاره خود به ما میگفتند. این خیلی سخت است که بـاور کـنیم ما جانداران دورگه و پیونـدی هسـتیم. اما مانند آمیختگی قومهـای روی زمین این آمیختگی و اصـلاح ژنـتیکی نـیز چقدر میتواند خوب و مفید باشد.

شهر پترا

پــترا (به عــربی: البــتراء) شــهری تــاریخی در کشــور پادشـــاهی اردن است که پـــایتخت حکـــومت باســـتانی نَبَطی‌ها بود. این شهر باستانی در 262 کیلومتری جنوب شـهر عمّـان پـایتخت اردن ودر غـرب راه اصـلی بین این شهر و بندر عقبه واقع شده‌است.

پــترا شــهری است کامل که همــهٔ آن در کــوه و در تخته ســنگهایی به رنگ گُل ســرخ یا رنگ صــورتی تراشــیده شده‌است. از اینجاست که نام این شـهر زیبا پـترا نهـاده شده‌است. کلمه پــترا به زبــان یونــانی به معــنی صــخره است و چون این شهر باستانی تمامـاً در سـنگ (صـخره) کنـده شده‌است آنــرا پــترا نامیده‌اند. همچــنین این شــهر تاریخی و زیبا را به خاطر گل سـرخ گـون بـودنش به‌نـام المدینة الوردیة نــیز نامیــده شده‌اســت، در ســال 1978 میلادی کتابی در این مورد نوشـته شده‌است که از تـاریخ بنای این شهر باستانی سخن می‌گوید، مؤلف نـام کتـاب را الأســرار المَدینَة الوَردِیَة نامگــذاری نموده‌است. نــام قدیم این شهر سلع بود، یعنی صخره، رومیـان نـامش را به زبان خودشان ترجمه نموده‌اند. پترا در قـرن اول قبل از میلاد و در عهد شاه غسانی حارث سوم درخشید.

نبطی‌ها در شکل‌گیری دبیره یا خط عربی که بعدها مورد تقلید و استفاده ایرانیان هم قرار گرفت نقش به‌سزایی داشتند.[1]

حدود کشور نَبَطی‌ها از سـاحل شـهر عسـقلان در غـرب فلسـطین و در امتـداد صـحرای شـام در سـمت مشـرق ادامه می‌یــافت. شــهر پــترا حلقــهٔ اتصــال بین تمــدن

سرزمین میان‌رودان (یا بین‌النهرین) و سـرزمین شـام و شـــبه‌جزیره عربســـتان و مصر بوده‌است. این شـــهر که پایتخت کشـور نَبَطی‌ها بـود توانسـته‌بود کنـترل و زمـام راه‌هــای تجــارتی منــاطق اطــراف خــود بدست گــیرد، کاروانهای تجارتی از جنوب شبه‌جزیره عربسـتان و غـزه و عسـقلان و صـور و دمشق از راه پـترا پـایتخت کشـور نَبَطی‌ها می‌گذشـــــته‌اند و این شـــــهر از رونق خاصی برخوردار بوده‌اند.

جهـانگرداني كه به اردن سـفر مي‌كننـد، پس ازديـدار از شهر پترا و آثـار باسـتاني «جـرش»قلعه‌هـاي عجلـوان و ام‌قيس، آمفي تئاتر رومانيفيلادلفيا، غار اصـحاب كهف و درياچه بحر الميت‌در سواحل زيبـاي عقبه با اقـامت در هتل‌ها ورســـتوران‌هاي مجهز در ســـواحل زيبـــاي عقبه به‌تفـريح و اسـتراحت مي‌پردازند. شـايد بـاورش مشـكل باشـد، اما هر سـاله، هزاران‌توريست از كشـور كـوچكي مانند اردن ديدارمي‌كنند، كشوري كه حدود 50سـال پيش با رهـــــايي از تحت الحمـــــايگی انگليس با نـــــام «پادشـــاهي‌اردن» رســـميت يـــافت. اما به چه دليل هزاران‌توريست در سال از «اردن» ديدن مي‌كنند؟

معروف‌ترين‌اثر باستاني اردن محلي است به‌نـام «پـترا» كه در سال 1812 ميلادي، يك‌جهـانگرد سوئيسي به نـام «جـــان ژان لودريك» در226 كيلومـــتري جنـــوب شـــهر «امـــان» مركز اردن،آن را كشف كـــرد. پس از آن، اين كشف بـــاعث‌رونق «پـــترا» شد و در دوره معاصر شـــهر پتراجهانگردان‌بي‌شـــماري در هتل‌هـــاي مجهـــزي كه از ســـوي وزارت توريسم احـــداث شـــده بـــود، اقـــامت كردند;بخش خصوصي نـــــيز با كوشش فـــــراوان به

ارائه‌خـدمات گردشـگري پـرداخت. در زمان‌هاي‌گذشـته و بيش از دو هزار سال پيش، هنگام‌احداث شهر پترا، اجنه به انسـان‌هاي سـاكن آن‌منطقه كمك كردند.شـهر پـترا دره‌ها و گـــذرگاه‌هاي به عمق2000مـــتر و طـــول يك كيلومـــتر به نـــام «ضـــميق» ياتنگـــه، دارد. دانشـــمندان دره‌هـاي عميق باقي‌مانـده، را از زمين لرزه‌هـاي دوران پيش از تاريخ‌دانســـته‌اند. در دو طـــرف تنگه «پـــترا» كتيبه‌هاي‌باســتاني حكـاكي شـده و صـدها سـاختمان، آرامگـــاه،ســـالن و تالارهـــاي تـــدفين مردگـــان، معابد،پرستش‌گاه‌ها و تخته سنگ‌هاي كنده كـاري شـده‌از دوران‌هـاي گذشـته وجـود دارد.هنگـام طلـوع و غـروب آفتـاب، سـنگ‌هاي قرمزشـهر پـترا با تغيـير رنگ منـاظر زيبـايي را به وجودمي‌آورند.در ارتفاعـات جبل‌هـارون، آرامگاه‌هـارون بـرادر حضـرت موسـي، قـرار دارد. آمفي تئاتري باضريحي به سـبك رومي و با گنجـايش سه هـزار نفردر بخش ديگر شهر واقع است.جهانگردان براي ديدن اين منطقه به اردن‌مي‌رونـــد، منطقه‌اي كه داري آب و هـواي معتـدل،چشم انـدازهاي طـبيعي، آثـار تـاريخي ازرشـــمند وســـواحل زيبـــايي عقبـــه، در كنـــار دريـــاي سرخ،بحرالميت، شن‌هاي‌سرخ و روان صحرا وصخره‌هاي سر به فلك كشيده مي‌باشد.

شهرباستاني پترا ديرينه‌اي بسـيار قـديمي دارد.در سـال 106 بعد از ميلاد اين شـهر وارد مرحله‌اي‌جديد از تـاريخ شده است و «كورنليوس پالما»فرماندار سوريه به شـهر پـــترا پـــايتخت «ناباتـــايي»يـــورش بـــرده و آن‌جا را به سرزمين‌هاي تحت سلطه‌روم ضميمه كرد و اين سرزمين را ايالت عربي روم‌ناميد. اكنون اين شهر را شهر سنگي گمشده نام‌نهاده‌اند. در واقع سـازندگان و سـاكنان اوليه

اين‌شهر مشخص نيستند، اما عـده‌اي معتقدند موجـودات فضـايي و فـرا زميـني اين شـهر سـنگي وصـخره‌اي را ساخته‌اند، زيرا در توان بشر اوليه وبدون امكانات نيست كه چنين شهري را بنا وطراحي كرده باشد، گرچه عده‌اي مي‌گويند: درزمان‌هـــاي قـــديم روايت است كه «جن‌ها» به‌انسان‌ها در بالا بردن اين بنا كمك كرده‌انـد، اماعـده‌اي ديگر مي‌گويند: اگر اين فرضيه درست‌باشـد، پس فراعنه هم با كمك اجنه و موجودات‌فضـــايي اهـــرام خـــود را بنا نموده‌اند.

اين شهر تمـام سـنگي، از سـنگ‌هاي شـني وصـخره‌هاي صحرايي تراشـيده شـده منحصر به فـرد تشـكيل شـده و يكي از جالب‌ترين معماري‌هاي‌قرن اول ميلادي محسـوب مي‌شود. در آن دوران‌اين شـهر به خـاطر واقع شـدن در جـــاده ابريشم ازاهميت خاصي برخـــوردار بـــوده شـــهر پتراست و اهميت‌آن در واقع به خاطر ارتباط كشورهاي آســـــياي‌مانند، چين و هند به كشـــــورهايي چـــــون يونان،سوريه و مصر بوده است. البته تاريخچه اين شـهر به قبل از ميلاد مي‌رسد.طبق اسناد تاريخي، «كمبوجيه» شاه بابل پسرارشد كـورش بـزرگ در سـال 530 قبل از ميلادبعد از اينكه پـــدرش كشـــته شـــد، خـــود را شـــاه بزرگ‌كشـــــورها ناميد و بـــــراي لشكركشي و حمله به مصـــرعازم جنگ شد. او در هنگـــام عبـــور لشـــكر از صحراي‌اردن از شـهر سـنگي عبـور كـرد و آن‌جا را مركز آثارباستاني جهان ناميد.خسرو، پادشاه ايران، نيز بعد از حمله به خاك‌روم و تصرف انطاكيه، شهر سـنگي پـترا را تصـرف كـردو به اين تـرتيب تا مـدت زيـادي شـهر پـترا متعلق به‌ايران بود.پترا تاريخ باشكوه تبـديل شـدن، قـوم بيابان‌گرد نبطي‌ها به شهر نشينان بود، كه شـهر خـود را

دردرون صـــــــخره‌ها ايجـــــــاد كـــــــرده و يكي از بزرگ‌ترين‌جامعه‌هـــاي شـــهري دوران باســـتاني را به وجودآوردند.در شن زارهـــاي جنـــوب اردن، شـــهر اردن يك‌مركز مهم بازرگاني در نيمه راه، ميـان دريـاي سـرخ‌و بحرالميت محسوب مي‌شـود.اكنـون باسـتان شناسـان با تحقيق و بررسي‌توانسته‌اند كه از اين شهر سنگي انـواع و اقسام وسايل زندگي و مجسـمه‌هاي مربـوط به دوران قبل‌و بعد از ميلاد را بيابند. بـــــــراي مثـــــــال يك هيات‌باستان‌شناسي فرانســـــوي در جريـــــان كاوش‌ها درشـهر باسـتاني مشـهور پـترا در جنـوب كشـور اردن يك‌سر متعلق به يك مجسمه «ماركو آئورليو» امپراتوررم متعلق به قرن دوم ميلادي را كشف كرده، كه‌كاملا سالم مانـــده است. اين سر كه 50 ســـانتي‌مترارتفاع و 35 سـانتي‌متر پهنا دارد، در منطقه‌اي از پـترا كه در آن كـاخ قرار دارد كشف شده است.

شـهر باسـتاني پـترا بـراي بناهـاي باشـكوهش كه دردل صخره‌ها تراشـيده شـده‌اند، شـهرت بسـيار دارد.به گفته باسـتان شناسـان اين سر در جريـان يك زلـزله‌در قـرن چهـارم قبل از ميلاد از پيكر اصـلي مجســمه‌جدا شــده است.قصـرالبنت در شـهر پـترا از مكان‌هـايي است كه به‌عقيـــــده محلي‌هـــــا، ســـــاخته دست بشر نيست; بلكه‌موجـــودات فـــرا زميـــني در ســـاخت اين قصر سنگي‌دست داشـته‌اند و حـتي بسـيار معتقدند سـاليان ســال‌افراد فــرا زميــني در اين قصر زنــدگي مي‌كردند وبدون جا گذاشتن اثري از خـود آن‌جا را تـرك كـرده و از زمين رفته‌اند. در آن‌جا زمــاني كه با محلي‌ها به‌صــحبت مي‌نشــيني، همه شــان از «اجنه‌ها» صــحبت‌به ميــان مي‌آورند. آن‌ها مي‌گويند شب‌ها، اين منطقه پر از

اجنه‌است و ما صداي آنان را مي‌شنويم، همين امربـاعث شده كه توريست‌ها در شب بـراي ديـدن به‌آنجا نمي‌روند. همچـنين شـايعه وجـود اجنه در پـترا شـهري كه به شـهر «اجنه» نـــام گـــذاري شـــده، باعث‌گرديـــده است كه توريست‌ها به صــورت دســته‌جمعي به ديــدن آن منطقه بروند، حـتي محلي‌ها هم بـراي ورود به منطقه سـنگي پترا مي‌ترسند، ازاين رو به صورت دسته جمعي از شــهر اجنه ديدن‌مي‌كنند. باســتان شناســاني كه به اين منطقه براي كـاوش وتحقيق رفته‌انـد، سر و صـداهاي عجيب در اين‌منطقه را تاييدكرده‌اند

ورده‌اند كه ان زمان كه حضرت موسی از صـحرای بی‌اب و علف» ارابـــاح» در جنـــوب غـــربی اردن می‌گذشت از گرمـای سـوزان خورشـيد و روزهـای متـوالی پيـاده راه پيمودن از پای در امده و تشنگی بر او غلبه كرد.

موسی به هر سوی از بيابان سوزان چشم می‌انـداخت تا شـايد نشـانی از اب بيابد و سـايه بـانی بـرای اسـتراحت بجويد كه... ناگه از دور تخته سـنگ عظيم گنبـدی شـكلی را ديد كه به رنگ سفيد بود و در زير تـابش انـوار افتـاب به سان المـاس می‌درخشـيد. موسی (ع) به ان سو رفت و چون به پای صخره سفيد رسيد با عصــايی كه به دست داشت بر پيكر سـنگ كـوفت. در ان لحظه سـنگ شـكاف پيــدا كــرد و اب زلال از دل ان به بــيرون جريــان يــافت. موسی از ان اب گوارا نوشيد و چون چندی در سايه تخته سنگ ارميد و جانی دوباره يافت و در پی ماموريت الهی خويش روان شد.

اما ان اب از جريــان بــاز نايســتاد و همچنــان جوشــيد و جـاری شد تا چشـمه اميد ديگـران باشد و دليلی بـرای به

وجـود امـدن تمـدنی شـگفت انگـیز * موسـوم به تمـدن «پــترا» در همــان صــحرا که بعــدها به» وادی موسی» شهرت یافت و چشمه اش با سـادگی بسـیار و جـذابیتی روحانی زیارتگاه معتقدان و زایران شد.

با گذشتن از کنار این چشمه و پیشــروی در وادی موسی است که میتـوان قـدم به خطه‌ای نهـاد که از دیـدنی‌ترین جاهـای خـاور میانه و یکی از شـگفت انگـیزترین اثـار به جـای مانـده از تمـدنهای باسـتانی است ; تمـدنی به نـام «پترا».

جــاده‌ای که به منطقه پــترا ختم می‌شــود از میــان یک بیابــان خشک و بی‌اب وعلف می‌گــذرد. این بیابــان در روزگار باستان پوششی از درختان بلوط داشــته و سر تا سر ان جنگل بلوط بوده است.

راه دسترسی به پترا یک دره سنگی عمیق است ; دره‌ای تنگ و باریک به طول تقریبی 3000متر و عمق 100 متر که پهنای ان در بیشـتر نقـاط از 3 مـتر تجـاوز نمی‌کند! دره‌ای بس کم نور و هراس انگـیز با پیچهـای ناگهـانی و تند.

با گذشــتن از پیچ و خمهــای این گــذر گــاه سر به فلک کشیده که خود از عجایب طبیعت است به نا گاه نمایی از یک کوهستان خاموش در برابر دیدگان ظاهر می‌شود. از شـیب کوهسـتان که سـرازیر شـویم خـود را محـوطه‌ای شـبیه به کـره مـاه می‌بیـنیم. برهـوت ... با شـکوه... با گستره‌ای پهناور و پر از برامدگیها و برجستگیها و ماسه و سنگهای زرد و کمرنگ.

همچنـــان که پیش می‌رویم * ســـنگهای زرد و ســـفید به تدریج جای خود را به ماسه سنگهای ســرخ رنگ می‌دهند. رنگ اصــلی بیشــتر ســنگهای این منطقه به رنگ ســرخ است. ســـرانجام به فـــرو رفتگی عظیمی می‌رســـیم که پیرامون ان را کوههای سنگی و صخره‌های بزرگ احاطه کرده‌اند. به هر سو که بنگـــریم منظـــره‌ای از ســـنگهای شیار خورده و حفره‌های کوچک و بزرگ در دل صــخره‌ها می‌بینیم. اما شــگفت اورتر از همه قصرها و معبدهای با شکوهی است که معماران باستانی بر سطح صــخره‌ها و در دل کوهها پدید اورده‌اند.

اینجا پـــترا است ; نـــامی از کلمه یونـــانی» پـــترس» به معنی» سنگ» بر گرفته شده است.

روزی پـترا محل سـکونت و مرکز تمـدن مـردمی بـود که برای خود در میان صخر ه‌های کوهستان یک» غار شـهر» عجیب و شـــکو ه مند ســـاخته و نـــوعی» غـــار نشـــینی شهری» پیشه کرد ه بودند.

خانه‌هـــــای این شـــــهر مجلل ســـــنگی را معمارها و سنگتراشهای دوره باستان * در دل سنگهای زیبا صورتی رنگ به قـــدری اســـتادانه و هنرمندانه دید اورده بودند که حتی امروزه پس از ســپری شــدن بیش از 2000ســال از ســاخته شــدن انها * همچنــان چشم انــدازی با شــکوه و خـــیره کننـــده دارند. بی‌شک منظـــره‌ای گـــیراتر از پـــترا نیست. هر یک از اطاق‌ها و سر ســـتونها * در تـــرکیب رنگهـای قرمز و سـیاه و سـفید و زرد یک اثر هـنر کامل است.

پـترا با مسـاحت 45 کیلو مـتر مربع * بیش از 500 اثر بــزرگ تــاریخی در خــود دارد که با دست هنرمند بشر و توسط معمارهای باستانی که حجار هم بوده و ابزارهـای بسیار ساده و ابتدایی داشتند ساخته شـده است. اینجا و در میــان این اثــار بی‌مانند همه چــیز از تــاریخ حکــایت می‌کند ; تاریخی ترکیب یافته از واقعیتها و افسانه‌ها.

بومیان محل و بادیه نشـینان» وادی موسی» معتقدند که پــترا محل دفن خزانه طلا و جــواهر» فرعونهــای مصر» است و این قصرها را فراعنه در دل صخره و ســنگ پدید اورده‌اند تا گنجهای بی‌حساب خود را در ان جای دهند.

بادیه نشــینان وادی پــترا به طمع گنج بارها اســلحه‌های خود را به سوی این قصرها سنگی نشـانه رفته و شـلیک کرده‌اند به امید انکه کــوه شــکاف بــردارد و طلاهــای فراعنه از ان فرو ریزد. دیوارهای سنگی پترا پر است از اثار این شلیکها.

اما تاریخ چه میگویـد؟ سـازندگان این اثـار شـکوهمند چه کسـانی بـوده انـد؟ چگونه پـترا چـنین شـوکت وابـادانی یــافت؟ و... چه شد که شــهری به این زیبــایی و عظمت چنین ویران و متروک شد؟

ستاره حضرت داوود(ع)

اين ستاره شش پر از دو مثلث متساوي الاضلاع تشـكيل شده كه يكي از قاعده بر زمين است

و ديگري از نوك.مثلثي كه از قاعده بر زمين است نشان از حفظ موقعيت و آرامش و تعادل است و مثلـثي كه از نوك بر زمين است زيبايي در حين حفظ تعـادل را نشـان مي‌دهد.زيبـــايي و تعـــادل مجموعا ســـتاره شش پر را مي‌سازند كه در ميانه پـرچم رژيم صهيونيسـتي نشسـته است.و همه جا در آثـــــار تـــــاريخي يهـــــود، در كنيسه‌هايشان،محل اجتماعاتشان و حتي وسايل زنـدگي شان ديده مي‌شود.

يك يهـودي فلسـفه دان به نـام فـرانتس روز نتسـوايگ(1886-1929)متولد كتسل آلمـــان ،كتـــابي دارد به نـــام «ستاره نجات»كه در آن سير يهود در مكان و زمـان را با استفاده از اين ستاره نشان داده است.هر پر ســتاره يك اسم دارد:خداونـــــد،جهـــــان و انســـــان از يكسو و آفـــرينش،تجلي و نجـــات از ســـوي ديگر.در نظر او اينها مفـــاهيمي واقعي هســـتند:خداوند در جهـــان به وســـيله انســـان به واقعيت مي‌پيونـــدد.تجلي خـــدا در انســـان رويدادي واحد و يكبـاره نيست بلكه آن نـيز سـيري دنباله دار است كه انســان را وا مي‌دارد تا بــراي همه بشــريت نجـات را به جهـان آورد.راه يهـوديت از آغـاز به وسـيله تاريخ و روح يهودي كه در آن فعاليت مي‌كند ،تعيين شده است.

بعضي از علماي يهود هم اعتقاد دارند كه اين نمـاد شش گوشه، شكلی است كه از يک مركز شكل گرفته و وجــود

یافته است. مرکز شکل نمایش دهنده بعد معنـوی جهـان است که توسط ابعاد مـادی احاطه شـده است. همچـنین شش گوشه می‌تواند نشـــانگر شش روز کـــاری هفته باشند که طی آن‌ها خداوند جهان را آفریده است. در این تفسیر مرکز شکل، سبت (شنبه، روز اسـتراحت و دعـای یهودی‌ها) خواهد بـــــود که شش روز دیگر هفته را در تعادل قرار می‌دهد.

در متون کابالا (مجموعه آموزه‌هـای یهـود که امـروزه در قالب مکاتب عرفاني جديد زيـاد ديـده مي‌شـود) دو مثلث به دوگانگی درونی انسان تعبیر شده است: خیر در برابر شـــر، روح در برابر جسم و غـــیره. در عین حـــال گفته می‌شـــود که دو مثلث، نمـــادی از رابطه دو طرفه قـــوم یهود و خدا است. مثلث رو به بالا، نشان دهنـده کارهـای خوبی هستند که به سـمت بـالا جریـان می‌یابند و به نوبه خـــود خـــیر را از ســـمت خداوند به ســـمت پـــایین جـــاری می‌کنند. این جریـــان دوم، با یک مثلث به ســـمت پـــایین نشان داده می‌شود.

اما اینکه چـرا این سـتاره به داوود نـبي منتسب است را علماي يهود اين طور پاسخ داده‌اند كه داوود نـبي(س)در جنگ‌ها این ستاره را به نشـانه تحت حمـایت بـودن قـادر متعال بودن خود به بر سپرش نقش مي‌كرده است.يعني كه خداوند از هر شش جهت (شـــــــــــــــــــمال ،جنـوب،شـرق،غـرب،بـالا و پـایین) بر کهکشـانها و زمین احاطه دارد و از همه این جهـــات نـــیز از او و قـــومش محافظت مي‌كند.به همين دليل يهود به اين ستاره ســـپر داوود Magen David نيز مي‌گويند.

فراماســـون‌ها هم از اين دو مثلث به تنهـــايي ويا با هم زيــاد اســتفاده مي‌كنند.طبق اعتقــادات آن‌ها كه برگرفته از مكتب يهــود است بر دو ســتون ورودي معبد ســليمان اين دو مثلث نقش بسته بوده است.يكي بر ستون راست (يــاكين‌J)ـ ،و ديگــري بر ســتون چپ(بــوعز،B).و به همين دليل بر دو ســتون ورودي لژهــاي فراماســوني اين دو مثلث ديده ميشود.

ستاره پنج پر هم در آداب و رسوم فراماسونها زياد ديده ميشود كه آن هم برگرفته از تورات است:

«به ســتاره ،پنتــاگرام ،به ســتاره پنج پر كه نــور ســاطع مي‌كند،به ستاره اي كه در شرق قرار دارد،به ســتاره اي كه در داخل آن حــرف Gحــرف رمز معمــار كائنــات نقش بسته است،توجه كنيد،اين ستاره سمبل انسان مترقي و متجدد است.»

«جاي دادن مسوولين در داخل ستاره شش گــوش يعــني مهر ســليمان ،يا در داخل ســتاره پنج پر.و يا داخل مثلث نــور افشــان ،امكــان پــذير است.در ســتاره شش گــوش اســـتاد ارجمند و دو نگهبـــان در سه گـــوش يك مثلث،و هيئت تشكيل دهنده لژ،يعــني نويســنده و خطيب و خــادم در مثلث دومي جـــاي مي‌گيرند.در ســـتاره پنج پر اســـتاد ارجمند در بــالا،نويســنده و خطيب در زير آن و در پــائين نگهبان‌ها جاي داده مي‌شوند.»

در اجــراي مراسم عضــويت ماســونها در لژ فراماســوني نــامزد عضــويت پس از اينكه طنــابي به گــردنش انداختند اولين كــاري كه بايد انجــام دهد بوســيدن ســتاره داوودي است.

لازم به ذکر است شبیه به این ستاره درتـاریخ زیـاد دیـده مي‌شـود و حـتي در دوران پیش از تـاریخ هم رد پـاي آن دیده شده است

برای مثال ستاره شش گوشه نشانه چاکرای قلب اسـت، به عنوان نماد مقدس اتحاد زن و مرد اسـتفاده شـده، در یونان نشانه ازدواج مقدس (Hieros Gamous) بوده و در هند به عنوان نمـاد رقص کیهـانی شـیوا و شـاکتی به کار رفته است.

منبع:گروه اینترنتي مبین

اولین بار که این نشان در تاریخ یهود ثبت شـده در قـرن 12 میلادی توسط یهودا حدسی بوده است.

سـتاره داوود آبی، نمـاد کنـونی کشـور اسـراییلبرخی از یهودیـان اعتقـاد دارند که سـتاره داوود نشـانه آمـیزش نهایت و بی‌نهایت، جهان دیـدنی و جهـان نادیـدنی است. بر طبق نظر بـرخی علمـای تـورات سـتاره شش گوشه دارد که نشـان از شش روز هفته دارد. مرکز سـتاره را نمـاد روز هفتم می‌دانند که روز اسـتراحت است. این معنا به نوعی همان جامعیت و تقدس عدد هفت است.

اما بـرخی دیگر بر این بـاور هسـتند که این نشـان داوود پیغمبر نیسـت، بلکه نشـانۀ داوود الـروی فرزند سـلیمان بن دوجی، که با ادعای مسیح بودن در مقابل سـلجوقیان شورش کرد. سپس پس از مـرگ وی نشـانه پـرچم او در بین یهودیان اشکنازی مشهور گردید.

برخی از گروههای سنتی یهودی بجـای این نشـان که آن را بــدعت می‌خواننــد، از نشــان ســنتی یهــود، منــوره، استفاده می‌کنند.

بجز یهودیت، این نشان در ادیــان و عقاید بســیاری مانند مســیحیت، زرتشــتی، هنــدو، بــودایی، اســلام کــاربرد داشته‌است. امـروزه در بـرخی عقاید و گروههـای سِـرّی مانند اشــراقیون و فراماســونها از این نشــان اســتفاده می‌شود.

برخی اعتقاد دارند این نگین به سلیمان نیرویی جـادویی برای تسلط بر جنیان می‌بخشید

گمان می‌رود که این نشان برای اولین بـار توسط ادیـان شرقی و بخصوص در دین هندو اسـتفاده شـده باشد. در این دین، این ستاره نشان تعادل فکر و توازن بین خدا و انسـان است. این نشـانه مانند سـایر نشـانه‌های ادیـان ریشه اجتماعی دارد نه دینی≠ در سمبل گرایی این نمـاد ترکیب زن و مرد میباشد که مثلث رو به پایین نشـانه زن و مثلث رو به بالا سمبل مرد میباشد.

ستاره طارق

عن نعيم بن حمــاد في كتابه الفتن رقم638 جــاء فيها قال» ص» إذا كانت صيحة في رمضان فإنه يكـون معمعة في شوال قلنا وما الصيحة يا رسـول الله قـال هـدة في النصف من رمضان ليلة جمعة فتكـون هـدة توقظ النـائم وتقعد القائم وتخرج العواتق من خدورهن في ليلة جمعة في سـنة كثـيرة الـزلازل فـإذا صـليتم الفجر من يـوم الجمعة فادخلوا بيـوتكم وأغلقـوا أبـوابكم وسـدوا آذانكم فإذا أحسستم بالصيحة فخروا لله سجدا وقولـوا سـبحان القـدوس سـبحان القـدوس ربنا القـدوس فإنه من فعل ذلك نجا ومن لم يفعل ذلك هلك.

از نعیم بن حماد در کتاب «الفتن» آمده است:

پیــامبر (صــلی الله علیه وآله) فرمــود: هر گــاه در مــاه رمضـان صـدای صـیحه بلند شد پس در شـوال جنگ آغـاز می‌گـردد. گفـتیم:ای رسـول خـدا، صـدای بلند چیسـت؟ فرمـود: صـدای شـدید فـرو افتـادن چـیزی است در مـاه رمضـــان، در شب جمعه ای، در ســـالی پر از زلزله‌ها که خوابیده را بیدار می‌کند، ایستاده را می‌نشـاند و دخـتران جوان را از سراپرده‌هایشـان بـیرون می‌آورد. بنا بر این، هرگاه نماز صبح روز جمعه را خواندید، داخل خانه‌هایتـان شــوید، درها و روزنه‌ها را ببندیــد، خــود را بپوشــانید و گوشــهایتان را بگیرید. هر گــاه آن بانگ بلند را احســاس کردیـد، بـرای خـدا به سـجده در افتید و بگویید:«سُـبحان القدّوس، سُبحان القدّوس، ربّنا القدّوس». زیـرا هر کس چـنین کنـد، نجـات می‌یابد و هر کس چـنین نکنـد، نـابود

می‌شود. الفتن، ص 136، جزء 3، ح 619ـ (توضیح این‌که این روایت از ابن مسعود هم نقل شده است)

در روایتی دیگر از امام باقر (علیه السلام) آمده:

هر گاه عبّاسی به خراسان رسد، گیسوی سختی‌آور در مشرق طلوع می‌کند.نخستین بار که طلوع کرد، برای نابودی قوم نوح بود، هنگامی که خدا غرقشان کرد. در زمان ابراهیم (علیه السّلام)، آن گاه که او را در آتش افکندند و زمانی که خداوند فرعون و همراهانش را نابود ساخت و هنگامی که یحیی پسر زکریّا کشته شد، طلوع کرد. پس هر گاه آن را دیدید، از شرّ فتنه‌ها به خدا پناه برید.طلوع این ستاره پس از گرفتن خورشید و ماه خواهد بود. سپس]بنی عبّاس[درنگ نمی‌کنند(دوام نمی‌آورند) [جز زمانی کوتاه]، تا آن‌که اَبْقَع در مصر آشکار شود. (الفتن، ص 148، جزء 3، ح 607)

در روایتی دیگر آمده است:

از علائم نزدیکی ظهور:... طلوع ستاره درخشان در سمت مشرق که همچون ماه می‌درخشد سپس دو جانب آن خم گردد که نزدیک شود که آن دو جانب به همدیگر متّصل شوند. پدید آمدن سرخی در آسمان که در فضا پراکنده گردد. (علامه حلی:نگاهی بر زندگی دوازده امام. ترجمۀ محمد محمدی اشتهاردی)

ابو امامه نیز نقل کرده است:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: ... هر گاه شب نیمۀ رمضان شب جمعه باشد، از آسمان صدایی خواهد بود که بر اثر آن ’ هفتاد هزار نفر بیهوش‌ـ ’ هفتاد هزار

نفر گنگ و هفتـاد هـزار دوشـیزه پرده‌هاشـان شـکافته می‌شـود! گفتند:ای رسـول خـدا، پس چه کسی سـالم می‌ماند؟ فرمود: کسی که در خانه اش بماند و به سـجده پناه بَرَد و بلند تکبیر بگوید(عقد الدرر’ ص 40-139 ’ ب 4 ’ ف 3.).

گفتنی است، حادثۀ یادشـده، در روز جمعه نیمـۀ رمضـان سال پیش از ظهور، تقریباً هنگام طلوع خورشید یا کمی پس از آن، به وقت عربسـتان سـعودی،رخ می‌دهد. البتّه چـنین به نظر میرسـد، اقـدامات احتیـاطی‌ای که پیـامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله) به آن‌ها اشـاره فرمـوده اسـت، بیشـتر متوجّه مـردم مشـرق زمین، خصوصـاً خاورمیانه، میشود.

شیخ مفید- دانشمند شیعی – آورده است:

هر گاه سـتاره‌ای سـرخ را دیـدی که آن را نمی‌شناسی و در مسیرحرکت ستارگان قرار ندارد و در آسمان از جایی به جایی دیگر می‌رود و مانند سـتون اسـت، در حـالی که سـتون نیسـت، پس بی‌گمـان،چـنین چـیزی نشـانۀ جنـگ، بلاهـا، کشـته شـدن بزرگـان، زیـادی شـرور و انـدوهها و آشوب در میان مردم است(الاختصاص، ص (162

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

پیش از این امر (ظهور قائم)، گرفتن ماه پنج روز مانـده به پایان ماه رمضان و گرفتن خورشید در پانزدهمین روز آن رخ خواهد داد،و در این هنگـام، محاسـبه منجّمـان بر هم می‌خورد (الغیبة، ص 280، ب 14، ح 46.).

پیشـــــتر در مقاله آتشی از مشـــــرق ذکر شد که در اثر آتشفشـان تـامبورا در انـدونزی در سـال 1815 کسـوف روی داد. با توجه به همزمـــــانی ظهـــــور دنباله دار و یا ستاره سرخ رنگ و کسوف خورشید احتمـال دارد یکی از دلایل کسوف غیر طبیعی و غیر وقت قرار گرفتن دنباله داری در بین زمین و خورشید باشد.(الله اعلم و اعلی)

همچنین، در خبری دیگر از کعب الأحبار، می‌خوانیم:

نابودی بنی عبّـاس هنگـام آشکارشـدن سـتاره ای در دل آسـمان و صـدای شـدید فروافتـادن چـیزی از آسـمان و شکافته شدنی است. همـۀ این‌ها در مـاه رمضـان خواهد بود. سرخی میان پنجم تا بیسـتم رمضـان است و صـدای شدید فروافتادن چیزی از آسـمان در نیمه تا بیسـتم مـاه می‌باشد و شـکافتهشـدن از بیسـتم تا بیست و چهـارم خواهد بـــود. و ســـتارهای دیـــده میشـــود که مانند مـــاه نورافشانی می‌کند و سپس چونان مـار در هم می‌پیچد تا جـــایی که نزدیک است دو سر آن به هم برســـــند. و دو لـــرزش در شـــبِ پدیدآمـــدنِ دو فـــرورفتن خواهد بـــود، و سـتاره‌ای که شـهابی به وسـیلۀ او پرتـاب می‌شـود و از آسمان فرو می‌افتد؛ با آن صدایی شدید است تا آن‌که در مشـــــرق می‌افتد و مـــــردم از آن دچـــــار بلایی ســـــخت می‌شوند. (الفتن، ج 1، ص230، جزء 3، ح 643، مکتبة التوحید، قاهره، چاپ اوّل، 1412 ه-. ق.)

ابن مسعود می‌گوید:

در ماه صـفر نشـانه‌ای خواهد بـود و سـتاره‌ای دنباله دار آشکار می‌گردد.

الفتن، ص 148 ،جزء 3، ذیل ح 609

از امام علی علیه السلام در بارهٔ تفسیر» طارق» (رونده در شب) پرسیده

شد، فرمود:

آن، زیباترین ستاره در آسمان است،

در حالی که مردم نمی‌شناسندش...(6).ـ بحار الأنـوار، ج 55، ص89، ب 9، ح 4.

باز هم در قرآن کریم میخوانیم:

منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار را پدید آورد*

این دود که مردم را فرا میگـیرد، عـذابی دردنـاک است*(7). قرآن کریم، سورهٔ دخان، آیهٔ 11- 10.

امام باقر (علیهالسلام) فرمود:

پیش از قیام قائم (علیهالسـلام) مـردم به وسـیلهٔ آتشی که در آسمان

آشـکارمی شـود و سـرخی ای که آن را فـرا می‌گـیرد، از گناهانشان بازداشـته می‌شـوند(10).ـ الإرشـاد، ج 2، ص 387.

بررسی روایات نشان می‌دهد که طلـوع سـتاره‌ای سـرخ رنگ و سقوط شهاب سنگ یا ستاره دنباله دار که موجب خسف در زمین نـــیز می‌گـــردد، از علائمی است که به نـــزدیکی ظهـــور دلالت دارد. احتمـــال دارد این دو یکی باشند و یا دو موضوع جدا از هم که ســعی داریم با توجه به یافته‌هـای علمی دانشـمندان و سـایتهای علمی به آن بپردازیم.

برخـورد شـهاب سـنگی بـزرگ به زمین در روایـات اخر الزمان ادیان دیگر هم آمده و این فرضـیه به حـدی قـوی است که بر اساس آن فیلمهای متعـددی هم سـاخته‌اند و آن را نشانه پایـان حیـات کنـونی بر روی زمین و شـروع عصـری جدید می‌دانند و زمـان آن را سـال 2012 اعلام کرده‌اند.

در روایات اسلامی و قرآن کـریم نـیز به صـراحت از آخر الزمـان و برخـورد سـتارگان با یکـدیگر و تـیره شـدن خورشید و به هم خوردن نظم سیارات و زلزله‌های شدید و آتشفشان به عنـوان دلایلی بـرای نـزدیکی قیـامت یـاد شده. اما بر اساس روایات در هنگام ظهـور و قبل از ان نیز از برخـورد دنباله داری به زمین یـاد شـده که مـوجب کشته شدن عده زیادی می‌گردد ولی پایـان جهـان نیست و ضمن این‌که تاریخی برای آن تعیین نشده است.

در قرآن کـریم سـوره‌ای به نـام طـارق وجـود دارد که به همین دلیل نام مقاله را از نـام این سـوره گرفته ایم.در این سوره به طارق قسم یاد شده و آن را سـتاره ثـاقب لقب داده. در تفسـیر این سـوره آمـده است که طـارق همـان سـتاره دنباله داری است که در آخر الزمـان به زمین نزدیک می‌شود و با زمین برخـورد می‌کند. منظـور از طـارق، رونـده در شب یا کوبنـده شـب، که در قـرآن کریم به آن قسم یاد شده ستاره درخشانی است که نـور آن بسیار با نفـوذ و زیبا می‌باشد. ثـاقب به معنـای فـرو رونـده و نفـوذ کننـده است. ظهـور این سـتاره دلیلی بر نزدیک بودن آخر الزمان است و در انتهـای سـوره نـیز به کـافران هشـدار داده شـده. این سـوره یکی از معجـزات علمی قرآن است.قرنها طول کشید تا این‌که دانشمندان

دریابند اولین نشـانه‌های حیـات بر روی زمین با سـقوط شهاب سنگها ظاهر شد.دانشمندان معتقدند شهاب‌ها که از فضا می‌آیند با خود آب و دی اکسید کربن، منو اکسـید کربن و واحدهای آمونیـاک و گازهـای یونـیزه را وارد جو زمین می‌کنند و در اثر تغیـیرات جـوی بارنـدگی آغـاز می‌گـردد و زمین رویش آغـاز می‌کند و این موضـوع به وضوح درآیات 5 تا 7 در باره خلقت انسان و در آیات 11 و 12 به پیـدایش حیـات در روی زمین و بـارش بـاران از آسـمان و شـکافته شـدن زمین و رویش گیاهـان اشـاره می‌کند. در حالیکه تا چند دهه قبل دانشـمندان از این راز بی‌اطلاع بودند. در آخرین آیه این سوره به نزدیکی عذاب کـافران و بی‌اثر بـودن کید آنـان در مقابل آیـات و نشانه‌های خداوند و مهلتی که به کافران داده شده تاکید می‌کند.

آیا طارق یکی از پنج صیحه است؟

اگر در متن روایـات دقت کـنیم می‌بیـنیم که به چـرخش این ستاره دنباله دار در فواصل معین زمانی اشاره شده و از جملـه، حـوادث مقـارن با آن، طوفـان و هلاک قـوم نوح و سپس هلاک قـوم ابـراهیم (همـانطور که می‌دانید قوم لوط در زمان حضرت ابـراهیم می‌زیسـته و حضـرت لـوط همـان آیین ابـراهیمی را در این قـوم تـرویج می‌نموده که با افزایش گناهان و اصـرار بر آن این قـوم در یک صیحه هلاک شده اند). و بار دیگر این دنباله دار در زمان حضرت موسی و نابودی قوم فرعون ظاهر شده و آخـرین بـار طبق این روایت در زمـان شـهادت حضـرت یحـیی بـوده است. لـذا می‌تـوان گفت که این سـتاره در فواصل زمـانی مختلف از نـزدیکی زمین عبـور و بـاعث

پیـدایش حـوادثی در زمین می‌گـردد. از جمله آن زلزلـه، آتشفشان بارندگی‌های شدید و سـیل که در نهـایت منجر به مـرگ عـده زیـادی از مـردم خواهد شد و تاکید بر این است که آزمایشی برای مومنان و عـذابی بـرای کـافران است و در قرآن از آن با نام صیحه یاد شده و در روایـات بالا نیز به آن صیحه اطلاق شده. لـذا نتیجه می‌گـیریم که طـــارق دنباله داری است که طلـــوع آن عـــذابی بـــرای کافران و بشارتی برای منتظران و مومنان بوده و از آن به صیحه تعبیر شده است.

هنگام شنیدن صیحه چکار باید کرد؟

چنانکه از روایات اسـتنباط می‌شـود این صـیحه با صـیحه جبرئیل امین که در شب 23 مـاه مبـارک رمضـان سـال ظهـور است فـرق دارد و یک هفته قبل از آن می‌باشد و همان صدای عبور ستاره دنباله دار «طـارق» است و یک هفته پس از آن صـیحه جبرئیل از آسـمان و به دنبـال آن ندای شیطان از زمین خواهد بود.

این صیحه همراه با سقوط قسمتی از این سـتاره دنباله دار در مشرق زمین می‌باشد. زمـان سـقوط قسـمتی از این ستاره در وقت طلـوع افتـاب در روز جمعه نیمه مـاه مبارک رمضان است بطوریکه خـواب را بیـدار و بیـدار را به ترس و وحشت می‌افکند و زنان را از سراپرده بـیرون می‌آورد و صـدای آن به حـدی بلند و شـدید است که همه مردم آن را می‌شنوند.

در ســقوط بخشی از این ســتاره، عــده زیــادی کشــته می‌شـوند و عـده زیـادی کر و گنگ و کـور می‌گردند. در روایت وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم،

از ایشان سئوال می‌شود که در آن زمان ما را به چه امر می‌فرمایید؟ و حضرت پاسخ می‌دهند صدقه بدهید و بر شماست نماز و تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن در آن هنگام. سپس سوال می‌شود چه علامتی برای آن است که (صیحه) وقت دیگری از سال نباشد؟ و حضرت می‌فرمایند اگر نیمه ماه مبارک رمضان گذشت و این اتفاق نیفتاد در آن سال ایمن می‌باشید.

در روایت دیگری تاکید شده که این واقعه در شب جمعه در سالی که پر از زلزله و سرما هست اتفاق می‌افتد.

به هنگام طلوع این ستاره و سقوط بخشی از آن در شرق چکار باید کرد؟

در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توصیه می‌فرمایند که برای ایمنی از این واقعه، به منزل بروید و تمام درها و پنجره‌ها را محکم ببندید و لباس ضخیم بپوشید و یا خود را با پارچه یا پوشش ضخیمی بپوشانید و گوشهای خود را محکم بگیرید (ببندید) و به تسبیح و نماز جماعت و سجده طولانی مشغول گردید.

سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا این نکات اشاره به وقوع جنگ و یا حمله با بمب اتمی ندارد؟

پاسخ این است که خیر زیرا اگر از سلاح اتمی استفاده گردد هیچ یک از امور فوق جان ما را حفظ نخواهد کرد.

سئوال دیگر این‌که آیا ممکن است این صیحه همان صوت جبرئیل علیه السلام باشد؟

در پاسخ باید گفت که خیر، چگونه است که پیامبر اسلام در هنگامی که جبرئیل ما را به ندایی مهم فرا می‌خواند

توصیه کند که گوش خود را بگیریم و در منزل پنهان شویم. در حالیکه گفته شده ندای جبرئیل امین را همه مردم روی زمین می‌شنوند ان شاء الله.

در این روایت همچنین آمده: زمانی که احساس کردید صیحه نزدیک می‌شود سجده کنید و بگویید» سبحان القدوس» و عبارت» احساس کردید» اهمیت زیادی در درک روایت دارد و نشان می‌دهد که ین صیحه تدریجی حس می‌شود و شنیده می‌شود و فورا شنیده نمی‌شود. به عبارت، این صوت از مکانی دور شنیده شده و سپس بتدریج بلندتر شده و به ما نزدیک می‌شود و بطوریکه ما نزدیک شدن آن را حس می‌کنیم قبل از آن‌که بر ما تاثیر بگذارد. و لذا برای همین گفته شده هنگامی که» احساس کردید». اگر صوت ناگهانی بود نیازی به انذار و هشدار نداشت. و لذا صوت جبرئیل امین نمی‌تواند باشد. هنگامی که جبرئیل علیه السلام ندا می‌دهد و منظور همان صیحه شب 23 ماه رمضان است، همه کسانی که خداوند اراده نماید صدای او را در یک زمان خواهند شنید و صدای او تدریجی نخواهد بود.

لذا بدون شک این صوت صدای ستاره دنباله دار» طارق» است و همانطور که گفته شده بخشی از آن در مشرق سقوط می‌کند و از نتایجی که به همراه دارد، آبها را آلوده می‌سازد و عده زیادی از قحطی و گرسنگی خواهند مرد و صدای آن بسیار شدید است و تدریجی است و ناگهانی نخواهد بود البته برای کسانی که از آن آگاه باشند و در آن زمان بیدار بوده و به نماز صبح مشغول باشند. این صدا موجب ترس شدید در بین مردم خواهد شد و زمین را با امواج الکترو مغناطیسی شدید

پر خواهد کرد. امواج صوتی حاصل از عبور این ستاره ما فوق درجه شنیداری انسان است همانند شکسته شدن دیوار صوتی در هنگام عبور هواپیماهای سریع السیر و سوپر سونیک (و یا سقوط بمب و یا موشک و یا صفیر خمپاره برای کسانی که تجربه جبهه را دارند).و این امواج برای بدن ضرر دارد و از پوست و گوشت عبور می‌کند و لذا گفته شده که به داخلی‌ترین قسمت منزل بروید و گوش خود را بگیرید و با لباسی ضخیم خود رابپوشانید تا از امواج صوتی آن در امان بمانید. زیرا ممکن است پرده گوش پاره و در اثر شدت امواج دچار خونریزی مغزی گردد.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ. لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ. صدق الله العلی العظیم.

ببینید که چقدر پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام نسبت به شیعیانشان مهربان و رئوف بوده و به آن‌ها عنایت خاص داشته‌اند.

چرا باید در این حالت سجده کنیم؟

چرا در زمان وقوع زلزله و رعد و برق شدید و گرفتگی خورشید و ماه و یا ترس از وقایع طبیعی هولناک نماز آیات بر ما واجب می‌شود؟

علت نماز و سجده چیست؟ می‌فرمایند وقتی صدای صیحه را حس کردید سجده کرده و ذکر» سبحان القدوس سبحان القدوس ربنا القدوس» بگویید. می‌دانیم که بهترین و زیباترین حالات برای انسان در

نــزد پروردگــار جهانیــان ســجده است اما ســجده چه ارتباطی با عبور ستاره دنباله دار دارد؟

در فواید ذکر اسماء الهی و در ذیل ذکر» القدوس» آمده است که کسی که این ذکر را بگویـد، در هنگـام ادای این ذکر احسـاس می‌کند که اعضـاء و جـوارحش تمـایلی به گنـاه نخواهد داشت و در می‌یابد که چشـمانش از نگـاه حرام کراهت دارد و گوشش از شـنیدن آنچه مـورد غضب خدا است روی می‌گرداند زیرا در این ذکر تاثیر آشـکار بر جوارح و اعضای انسـان دارد و هر کسی که می‌خواهد از بندگی شیطان و معصیت رها گـردد این ذکر را ورد زبـان خود سازد و بـدین تـرتیب خـدا وسوسه شـیطان را از او دور می‌گرداند و این ذکر مجرب است.

ذکر» القدوس» 150 بار در هنگام زوال مـوجب نـورانی شـــدن قلب و ایمن شـــدن از وسوسه‌های شـــیطان می‌گردد.

حـالت سـجده بهـترین حـالت بـرای بـرای جلوگـیری از بیهوشی و مرگ در موقع خوف شدید می‌باشد و این امر اثبـات شـده است. در هنگـام خـوف شـدید تغیـیراتی در جسم انسان صورت می‌گـیرد مثل عـرق کـردن و لـرزش بدن و تغییراتی نـیز در بـاطن جسم صـورت می‌گـیرد که عبـــارت است از ترشح هورمونهـــای مختلف و از جمله آدرنالین که موجب بسـته شـدن رگهـای خـونی و جریـان خـون در بـدن می‌شـود و خصوصا در منـاطق بـالاتر بـدن مثل سر و مـوجب می‌شـود خـون به مغز نرسد. مـیزان هورمون بستگی به میزان ترس و خوف دارد و در حالات ترس شدید مانع رسیدن خون به مغز بطور کلی شده که در نتیجه احساس سرگیجه و سپس بیهوشی و در نهـایت

سکته مغـزی و اغمـاء و مـرگ خواهد شد. اگر انسـان در این وضعیت در حالت سجده باشد مغز پـایین‌تر از سـطح قلب قرار خواهد گرفت و همینطور سایر اعضای بدن در حالت ارتفاع کمتر از قلب قـرار گرفته و خـون با فشـار بیشـــتر به همه اعضـــای بـــدن و از جمله مغز می‌رسد. و چون سر پایین‌تر از اعضای بدن قرار دارد خون با فشـار به مغز می‌رسد و مانع از بسته شـدن رگهـای مغز در اثر تنگی عــروق خواهد شد و در نهـایت مـانع از بیهوشی و اغماء و مرگ مغزی می‌گردد. و لـذا تنها راه مصـونیت در حالات ترس شدید سجده است و این نمـاز و سـجده تنها از سـنتهای اسـلامی و از معجـزات پیـامبر عظیم الشـأن اسلام است. ضمن این‌که یاد خدا و تمرکز بر ذکر مـوجب آرامش انسان می‌گردد» الا بذکر الله تطمئن القلـوب» و از ترشح هورمونهای اضافی در بـدن جلوگـیری می‌کند و جریـان خـون را به حـالت عـادی بـاز می‌گرداند. هنگـام سجده همچنین بارهای الکـترو مغناطیسی جمع شـده در بـدن دفع می‌گـردد و همـانطور که ذکر شد نزدیک شـدن ســـتاره دنباله دار با شـــدت و ســـرعتی زیـــاد، امـــواج الکترومغناطیس زیـادی را تولید می‌کند که حـالت سـجده به دفع این امـــــــواج به زمین و تخلیه جسم از آن کمک می‌کند. شـــــدت این امـــواج به حـــــدی است که همه دستگاههای الکتریکی و کامپیوتری را از کار می‌اندازد.

در حـــالت عـــادی، روزانه ما مقـــداری از این امـــواج الکترومغنـــاطیس را از محیط دریـــافت می‌کـــنیم که بر ســـلولهای جسم تـــاثیر گذاشـــته و مـــوجب ســـردرد و بیماریهای دیگر می‌گردد. تخلیه این امـواج از بـدن تنها با سـجده بر روز زمین ممکن است و آنهم به طریق صـحیح و تمـاس هفت نقطه بـدن با زمین. و لـذا گفته شـده در

هنگام صیحه که بیشترین امواج الکترو معناطیس وارد فضا می‌شود سجده کنید و این سجده باید تا زمان دور شدن این دنباله دار ادامه داشته باشد زیرا تنها راه مصون ماندن از امواج شدید الکترو مغناطیس و دوری از تاثیر منفی آن بر اندامها و جسم انسان است.

نکته دیگر حالت سجده انسان در وضعیت رو به قبله است که در این حالت مدارهای مغناطیسی زمین با جسم هماهنگ شده و احساس آرامش همراه با تنظیم جریان خون در بدن اتفاق می‌افتد و بر تنظیم ضربان قلب موثر است.

سپس گفته شده ذکر» سبحان القدوس سبحان القدوس ربنا القدوس» را تکرار کنید. تسبیح و ذکر غذای روح و مایه آرامش انسان در هنگام خوف شدید است. تسبیح غذا و دوای مومن است و تنها غذای جسم در هنگام سجده و نماز است کما این‌که گفته شده غذای فرشتگان در آسمانهاست. تسبیح موجب تقویت جسم است کما این‌که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم به حضرت فاطمه علیها السلام هنگامی که از ضعف جسمی و خستگی در انجام امور منزل شکایت کردند، حضرت فرمودند بهترین خدمتکار و کمک برای تو را معرفی کنم؟ وقتی به رختخواب می‌روی 33 بار سبحان الله و 33 بار الحمد لله و 34 بار الله اکبر بگو.

علماء اتفاق نظر دارند بر این‌که تسبیح موجب تقویت جسم و تقویت قدرت تحمل جسم هنگام خوف و حوادث شدید می‌باشد. حتی در ماه مبارک رمضان نیز وقتی ضعف روزه بر جسم مستولی می‌شود، ذکر و یاد خدا و نماز و تلاوت قرآن نشاط خاصی به انسان می‌دهد.

در روایـتی دیگر از پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه واله و سـلم داریم که می‌فرمایند در سه سـال قحطی و گرسنگی هنگام خروج دجال، طعام و غذای شما تسبیح و تقـدیس است و این مومنـان را کفـایت می‌کند از غـذا و آب و در آن روز تکبیر و تسبیح و تحمید بجای غـذا خواهد بود.

اما این‌که تاکید شـده بر این‌که نمـاز صـبح را در مسـجد جمـاعت بخوانند در این روز، علت آن مصـون مانـدن از وسوسه‌های شـیطان است زیـرا در جمـاعت، انسـان اعتماد به نفس بیشـتری داشـته و شـیطان بر او مسـلط نمی‌شـود و در حـالات تـرس و خـوف شـدید شـیطان بر انسـان مسـلط می‌گـردد و لـذا گفته شـده نمـاز را به جماعت در مسجد برگزار کنید و همین اتحاد در جمـاعت، ایمان را در دلها محکم کرده و اعتمـاد به نفس داده و از شدت خوف و تـرس انسـان می‌کاهد. و درنهـایت چنانچه عمر انسـان به اخر رسـیده باشد بهـترین حـالت لقـاء پرورگـار، سـجده است و در ادعیه امـده است که خـدایا مرگ ما را در نماز و سجده قرار بده و سـجده برتـرین و زیباترین حالت عبودیت انسـان و خضـوع و خشـوع او در درگاه حق است.

و لذا می‌بیـنیم که در روایت تاکید شـده که اگر هر کسی این کارها را در موقع شنیدن صـیحه انجـام بدهد مصـون می‌ماند و در غیر این صورت هلاک خواهد شد.

با توجه به این‌که نحوه مصون ماندن از سـتاره «طـارق» تنها در روایات و احادیث اسـلامی و شـیعی آمـده اسـت، احتمـال زیـادی دارد که این واقعه عظیم و صـیحه شـدید

بسیاری از کافران را نابود گرداند و یا دچار عوارض بعدی گردند همانطور که در روایت شریف ذکر شده.

در حدیثی دیگر از معصوم آمده که فرمودند در آخرالزمان دو سوم مردم روی زمین از بین می‌روند و تنها یک سوم باقی می‌مانند و عرض شد تکلیف مسلمانان چه می‌شود؟ فرمودند آیا دوست ندارید یک سوم باقیمانده باشید؟

این روایات و احادیث نشان می‌دهد که اطلاع و آگاهی مسلمانان و اشتیاق شیعیان منتظر، از این احادیث و روایات و به خاطر سپردن آن و عمل به آن مانع از تلفات زیاد در بین آن‌ها شده و آن‌ها را از بلاها و فتنه‌های آخر الزمان مصون نگه می‌دارد.

شاید این سئوال برای شما پیش بیاید که آیا ستاره طارق همان سیاره ایکس یا نیبیرو و یا آپوفیس است که دانشمندان فضا آن را رصد کرده و احتمال برخورد آن را با زمین داده اند؟ و اگر چنین است آیا با محاسبات می‌توان تاریخ ظهور را تعیین کرد و آیا می‌توان از برخورد آن به زمین جلوگیری کرد؟

اگر در سوره طارق دقت کنیم می‌بینیم که خداوند معلومات اندک انسان را با طرح سئوال» و ما ادریک مالطارق» به چالش می‌کشد و به او می‌گویدای انسان تو چه می‌دانی که طارق چیست؟ یعنی وقتی انسان به موضوعی علم ندارد چگونه می‌تواند با آن برخورد نماید و لذا انسان نمی‌تواند با طارق این آیه و نشان الهی مبارزه نماید. در آیات پایانی سوره به صراحت عجز انسان را در مقابله با طارق بیان می‌کند و می‌فرماید:

کافران می‌خواهند مکر کنند و ما هم مکر می‌کنیم و چند صباحی به آنان مهلت داده شده. لـذا نتیجه می‌گـیریم که اراده خداوند بر این تعلق دارد که سـتاره طـارق تا زمـان طلوع و ظهور آن همانند ظهور قائم آل محمد عجل الله تعـــالی فرجه الشـــریف مخفی و راز بـــاقی بماند و معلومـــات کـــافران هرگز به آن راه نیابد زیـــرا خداوند طارق و صیحه راعـذابی بـرای کـافران قـرار داده است. (والله اعلم واعلی)

همچنین تعـیین تـاریخ بـرای ظهـور کـاملا غلط و مـردود است و زمـــان ظهـــور را کسی جز خـــدا نمی‌داند و فیلمهایی که اخیرا ساخته شده و به پایـان دنیا در 2012 و تحدیـدا 21 دسـامبر اشـاره می‌کند عـاری از حقیقت است. در قســمت بعــدی مقاله در بــاره این موضــوع و احتمالات مطرح شده توسط غرب، مطالبی را به آگـاهی خوانندگان خواهیم رساند.

ساختار دنیا و حقارت آن

ما در اواخر بعد از ظهر روز 22 دسامبر 1894 به دهکده پتـــال که نقطه آغز ســـفر ما بـــود، رســـیدیم. شـــروع مسافرت اکتشافی ما، پر مخـاطره‌ترین و دل انگـیزترین ســـــفر عمرمـــــان، می‌بایست در روز عید نوئل آغـــــاز می‌گشت. من هرگز ســـــــــــخنانی را که امیل (یکی از اساتیدی که همراه آنان بود) در آن روز فراموش نشدنی بیان کرد، از خاطر نخواهم برد. خلاصه خطابه او به قرار زیر بود:

روز عید نوئل به نشانه تولد استادی بزرگ و مربی عـالم و هوشمندی است که بشریت را از هرنوع ذلت و خـواری و از هر نوع محدودیت‌های مادی رهانیده است. او به این جهـــان آمد تا ما را متقاعد ســـازد که مســـیحی که در درونش بـود (و با کمک آن روح مقـدس خـدایی قـادر به انجام دادن انواع کارهـای قدرتمندانه بـود) درست همـان روح خدایی است که در وجـود یک یک ما حضـور دارد: در وجـود من، شـما و خلاصه در وجـود تمـامی موجـودات بشـــری.با به اجـــرا نهـــادن نظریه و آموزشـــهای او، ما می‌توانیم همان کارهایی را که او به انجام رساند، انجام دهیم. ما بر این گمـــان هســـتیم که عیسی فقط به این دلیل به این جهان آمد که به ما نشان دهد خداوند واحد و یگانه است و کل است.

شاید شنیده باشید که عیسی آموزشـهای اولیه اش را در میان ما فرا گرفت. این امکان هست که شـماری معـدود از شـــــما این مطلب را بـــــاور کنید. اما مهم نیست که آموزشهای عیسی از نزد ما آمـده و یا مسـتقیما و بـدون

کمک غـیر، از جـانب خـود پروردگـار بصـورت وحی نـازل شده است.

هنگـامی که انسـانی، با فکـری از سـوی اندیشه الهی در رابطه مســـتقیم قـــرار بگـــیرد و بعد هم آن را با کمک واژه‌ها و جملاتی بیان کند، آیا دیگران قادر نیستند مجددا با همـان اندیشه‌ای که در عـالم هسـتی وجـود دارد، وارد ارتباط شوند؟ تنها به این خاطر که شخصی بوسـیله فکر و اندیشه‌ای تحت تاثیر قرار گرفته و آن را بـرای دیگـران بیان کرده است، دلیل نمی‌شود که آن اندیشه تنها متعلق به خود اوست و جزو مایملک شخصی او به شمار میرود. اگر چـــنین شخصـــی، آن اندیشه را بـــردارد و نـــزد خـــود محفوظ نگه دارد، پس چگونه قادر خواهد بود جایی برای دریافت اندیشه‌های دیگر پیدا کند؟

برای دریافت بیشتر، باید هر آنچه را که در اختیار داریـــد، به دیگـــران بدهید. اگر آن اندیشه را دست نخـــورده نـــزد خود نگه دارید، حالتی مسکون و بی‌حرکت بـدنبال خواهد داشت. کـافی است تصـور کنید چـرخی که بـاعث ایجـاد نیروی هیدرولیکی می‌شـود، به ناگهـان و بنا به خواسـته باطنی خود، دست از چرخیدن بـردارد و آبی را که بـاعث چرخیدنش می‌شد، در خود نگه دارد. آن چـرخ بی‌درنگ از حرکت می‌ایسـتد. بایسـتی که آب روان، همیشه از میـان چـرخ عبـور کند تا کـاری که انجـام میشـود مفید بـوده و باعث تولید و پدید آمدن انرژی جدید شود. نمونه آدمی با اندیشه‌های الهی نیز به همین گونه است. در هنگام قرار گـرفتن با افکـار و عقاید الهی، آدمی باید توانـایی بیـان کردن آن‌ها را داشته باشد تا بتواند سود ومنفعـتی از آن ببرد .....

شـــما باید خـــود را متقاعد ســـارید که خداوند همیشه مشتاق است خود را به همه بنمایاند. یعنی درست همـان کـاری که با عیسی مسـیح و دیگر پیـامبران کـرد. کـافی است ما قدرت واراده لازم را داشته باشیم تا این امکـان را به خداوند رب العالمین بدهیم.

ما در کمال صداقت بر این پنداریم که خدا وند همه ما را یکسان آفریده است. تمام موجـودات بشـری، شـبیه همه هسـتند و تنها یک واحد را تشـکیل می‌دهند. هر انسـانی قادر است تمـامی کارهـایی را که عیسی در دوران خـود به مرحله اجـــرا در آورد، به انجـــام رســـاند. در چـــنین کارهـــایی، هیچ چـــیز، از مـــاهیتی مرمـــوز و اســـرارآمیز برخـــــوردار نیست. معما و راز تنها در این فکر مـــــادی گرایانه‌ای که انسـانها از آن سـاخته‌اند وجـود دارد و بس .....

با فرارسیدن شب ،هنگامی که همه گـرد هم آمـدیم امیل بـدون آن‌که دری گشـوده باشد ناگهـان در بین ما ظـاهر شد. او گفت: شما همین الان شاهد ظـاهر شـدن من در این اتاق بودید. آن هم به نحوی که بنظر شـما سـحرآمیز و جـادویی است. در این کـار هیچ چـیز جـادویی وجـود نـدارد. میل دارم تجـربه‌ای را باشـما سـهیم شـوم که مطمئنا به آن اعتقاد پیدا خواهید کرد. زیرا این امکـان به شما داده می‌شود که آن را از نزدیک و به عین، مشـاهده کنید.

این یک لیـــوان آب است که یکی از شـــما بتـــازگی از سرچشـمه آورده اید. در وسط آب، یک ذره کریسـتال یخ تشـــکیل شـــده است. حـــال ببینید که این ذره چگونه با

چسبیدن به کریستال‌های دیگر، بزرگ می‌شود. اکنون تمام آب این لیوان یخ زد.

چه اتفاقی روی داده است؟ من در عالم هستی، مولکولهای مرکزی آب را آنقدر نگه داشتم تا آن که جامد شدند. به گونه‌ای واضح‌تر، من ارتعاشات آن‌ها را آنقدر پایین آوردم تا از آن‌ها یخ ساختم و تمام ذرات اطراف، سفت و جامد شدند، به طوریکه قطعه‌ای یخ را تشکیل دادند.

یک چنین اصلی، برای لیوانی پر از آب، یا وانی پر از آب، یا برکه‌ای پر از آب، یا دریاچه‌ای پر از آب یا دریایی پر از آب و بالاخره برای توده‌های عظیم آب در کره زمین قابل اجرا است. اما چه اتفاقی خواهد افتاد؟ همه چیز یخ خواهد بست، نه؟ اما برای چه نتیجه ای؟ بنا به چه قانون و نظامی؟ برای به اجرا نهادن کدام قانون بی‌نقص؟ برای چه هدفی؟

برای هیچ هدفی، زیرا هیچ خیر و صلاحی از این کار عاید نخواهد شد. چنانچه من به این کار ادامه داده بودم، چه اتفاقی می‌افتاد؟ یک واکنش روی می‌داد. روی چه کسی؟ روی شخص خودم. من از این قانون اطلاع دارم، چیزی را که بیان کردم به همان درستی که آن را بیان کرده ام، بسراغم برخواهد گشت. بنابر این باید چیزهای خوب بیان کنم به این شیوه است که تمام چیزهای خوب به سراغم خواهد امد .....

ظاهر شدن من هم امشب در این اتاق به همین شیوه، توضیح داده می‌شود. در آن اتاق کوچکی که شما مرا ترک کرده بودید، من ارتعاشات بدنم را آنقدر افزایش

دادم تا انکه بدنم به عـالم هسـتی بازگشت. من آن را در آن‌جا محفـوظ نگه داشـتم. ما می‌گـوییم کالبـدمان را به عالم هستی باز می‌گردانیم. جایی که تمام ماده‌ها در آن وجود دارند. سـپس با وسـاطت روح الهی که در وجـودم هست، من کالبد جسمانی‌ام را در اندیشه‌ام حفظ کـردم تا آن که سر انجـام ارتعاشـات آن را تـنزل دادم و به کالبدم اجازه دادم که در این اتاق، جـایی که شـما بتوانید به عین مشاهده کنید، دوباره شـکل دقیق خـود را بدست آورد.

کجای این کار مرمـوز اسـت؟ آیا من از قـدرتی اسـتفاده نمی‌کنم که از سـوی پروردگـارِ عـالم هسـتی و از طریق عیسی مسـیح به من ارزانی شـده اسـت؟ آیا این روح خدایی، همان من، یا شما یا تمـام بشـریت نیسـتیم؟ پس این کار چطور می‌تواند مرموز باشد؟

به یـاد دانه خـردل و ایمـانی که نشـانگر ان است بیفتید. (اشـاره به یکی از تعـالیم عیسی مسـیح دارد، چنانچه ایمان انسـان به قـدر دانه ظریف و بسـیار کوچک خـردل باشـد، کـافی است تا انـواع معجـزات شـگفت انگـیز به وقوع پیوندد.) .....

روح خدایی، همان ضمیر نا خودآگاه ما است. سپس لازم است آن دانه ظریف خردل را به نـوک آن جا که بـالاترین نقطه مرتفع در وجودمـان است ببرید. یعـنی درست در بـالای سر و آن را همانجا نگه دارید و به روح مقـدس اجازه دهید فرود اید. در این لحظه است که فرمان الهی صادر خواهد شد: تو باید پروردگـارت را با تمـام قلبت، با تمـام وجـودت، با تمـام نـیرویت و با تمـام ذهنت دوست بداری .....

بیماری بیش از هر چیز به معنـای فقـدان سـلامتی است در زبـــان هنـــدی ســـانتی (که فکر کنم همـــان شـــانتی باشد)چیزی نیست مگر صلح آرام و شادی بخش ذهن، که از طریق فکر و اندیشه در کالبد جســـــــــمانی منعکس می‌گـردد. آدمی معمـولا به این جهت دوران پژمـردگی و پـــیری را تحمل می‌کند که از وضـــعیت پاتولوژیک ذهن و خیال و کالبد جسمانی اش اطلاع درستی ندارد.

داشــتن رفتــار ذهــنی مناسب و شایســته کمک می‌کند تا آدمی از انواع تصـادفات اجتنـاب کند. انسـان قـادر است توانایی بدن را محفوظ نگاه داشته و مصونیت طبیعی از انواع امرض را بدست اورد و از تمامی بیماریهای مسری رهایی یابد.

فرامـــوش نکنید که جـــوانی همـــان دانه عشق است که بوسیله خداوند در شـکل الهی ادمی کاشـته شـده است. در حقیقت جـوانی الـوهیت انسـان فـانی است. جـوانی همان زنـدگی معنـوی و روحـانی است. تنها چـیز عـالی، همیشه زنده، همیشه دوست داشــتنی و عاشق و همیشه ابدی.

پـیری ضد معنـویت و ضد روحـانیت است. پـیری زشت و مرگبار و غیر واقعی است. تفکـرات ناشی از درد، تـرس و غم و اندوه باعث ایجـاد نـوعی زشـتی می‌گردند که ما نام آن را پیری گذاشته ایم. افکـار شـاد، افکارعاشـقانه، افکار آرمانگونه و مطلوب بـاعث ایجـاد زیبـایی یا همـان جـوانی می‌گردند. سن و عمر آدمی هیچ چـیز نیست مگر صدفی که الماس حقیقت که همان جواهر جوانی اسـت، در آن قرار دارد.

سعی کنید با تمرین و کوشش، ذهنی کودکانه برای خود بدست آورید. سعی کنید کودکی الهی را در وجودتان مجسم کنید. پیش از خوابیدن، با حضور ذهن کامل بپذیرید که از کالبدی سراسر آکنده از رضایت و شادی معنوی و روحانی که همیشه جوان و زیباست، برخوردارید. به هوش و ذکاوتتان بیندیشید، به چشمانتان، به بینی تان، به دهانتان، به پوستتان، و بالاخره به کالبد جسمانی کودک الاهی بیندیشید. تمامی این چیزها در وجود شما است! بگونه‌ای روحانی و کامل از همین حالا، از همین امشب.

تمامی چیزهایی را که گفتم مجددا برخود تاکید کنید و پیش از آن‌که در آرامش به خواب بروید، اندکی روی این نکات تعمق کنید و به اندیشه فرو بروید. در هنگام صبح، به محض بیدار شدن از خواب به خود با صدای بلند بگویید: خب ... عزیزم، در وجود تو کیمیاگری الهی وجود دارد.

پس از مدتی، و با تکرار این جملات تاکید بخش، تغییرات و تحولاتی شبانه روی خواهد داد. ذهن شکوفا خواهد شد و از درون، کالبد روحانی را در خود خواهد گرفت و معبد روح را اشغال خواهد کرد. کیمیاگر درون باعث سقوط سلولهای از کار افتاده شده است و .....

تمامی این گفته‌ها، از تعالیمی که «سیداها» به شاگردانشان می‌آموزند، اقتباس شده است. نظریه و فلسفه آن‌ها، از هر نظریه‌ای کهنسالتر و از قدمتی دیرینه برخوردار است. سیداها در آن دوران، به این سو

و آنسو می‌رفتند و با سـخنرانیهایی که ایـراد می‌کردنـد، بهترین شیوه زیستن را به انسانها تعلیم می‌دادند.

دولتهای گوناگونی که بر اساس طبقه بنـدی‌های مختلف پدید آمدند، از این فلسفه زاده شدند. اما رؤسـای آن‌هـا، بـزودی از خـاطر بردند که خداوند از طریق آنا با مـردم عادی وارد صحبت می‌شد.

" Himalyan High Mountain Retreat"

آنها به این باور اعتقاد یافتند که خودشان، خالق آن همه شـاهکارهای زیبا بودند..... و بـاعث شـدند تا جنبه روحانی و معنوی را از یاد رفته و فرامـوش کنند که همه چـیز از یک منشـاء واحد و یگانه سرچشـمه می‌گـیرد. منشایی که» خدا» نامیده می‌شود.

این رؤسا، به شیوه‌ای شخصی و مادی گرا، اظهار وجـود کردند. تعبـیرات و عقاید شخصی این رؤسا ،بـاعث پدید آمدن اختلاف و تنوعاتی در افکار و اندیشه‌ها شد.

بـرای ما» بـرج بابل» به معنـای پدید آمـدن این دوران است.

در طی اعصار ،» سیداها» از شیوه صحیح پیروی کردنـد، شیوه‌ای که خداوند عـالم با کمک آن با موجـودات بشـری وارد ارتباط می‌شد و با تمام مخلوقاتش به صحبت و راز و نیـاز می‌پـرداخت. سـیداها هرگز از یـاد نبردند که این پروردگـارِ عـالم است که همه چـیز است و در همه چـیز وجود دارد، در همه چـیز تجلی می‌کند و از آن‌جا که آن‌ها هرگز از مسـیر مسـتقیم این فلسـفه منحـرف نشـدند،

موفق به محفوظ نگاه داشتن پایه‌های اساسی «حقیقت مطلق» شدند .....

» امیل» به سخنانش ادامه داد:

هنگامی که عیسی از فیلیپ در شهر جلیلیه سؤال کرد: از کی نان خواهیم خرید؟ برای آزمایش کردن فلیپ بوده است. عیسی به خوبی می‌دانست که خریدن آن همه نانی که جمعیت بی‌شمار مردم به آن نیاز داشتند، امری بیهوده است و اساسا بدست آوردن آن مقدار زیاد نان در بازارهای شهر کاری غیر ممکن است. او از این موقعیت استفاده کرد تا به یارانش از قدرت نان آماده شده و پخت شده به کمک نیروی ذهن و اندیشه صحبت کند. انسانها همیشه از همان آفکار و فرایافتهای مادی گرایانه‌ای که فلیپ به آن دچار بود، برخوردارند! او نیز درست مانند بشری امروزی محاسباتی مانند زیر انجام می‌داد که:

من این مقدار نان دارم، این مقدار آذوقه دارم و این مقدار پول در دسترس دارم.

عیسی فهمیده بود که با زندگی کردن در معرفت» روح خدایی»، هیچ بشری با هیچ نوع محدودیتی روبرو نخواهد شد. او نگاهش را به سمت پروردگاری چرخاند که سرچشمه منشاء و خالق هر چیزی در عالم است و از او تشکر کرد که تا بدان حد مهربان است که قدرت و عنصر و ماده لازم برای رسیدگی به تمامی نیازهای انسانها را در اختیار و دسترسشان قرار داده است. او به این ترتیب، قرص نان را به دو نیم کرد و آن را میان یارانش تقسیم کرد. هنگامی که تمامی حاضران در ان مکان،

کـاملا سـیر شـدند، هنـوز دوارده سـبد پر از نـان دست نخـورده بـاقی مانـده بـود. عیسی هرگز روی غـذاهای اضـافی همسـایه اش حسـاب نمیکـرد تا با آن خـود و یا دیگران را سیر کند. او به انسـانها آمـوخت که آذوقه‌ها و خوراکیهای روزانه‌ی ما در دسـترس مـاده یا عنصر الهی است. جایی که از هر چیزی به وفور یافت می‌شود.

کافی است که ما انسانها، برای خلق کردن و آفریدن هر چـیز، از این شـیوه الهی کمک گرفته و آن را بگـونه‌ای مملوس در آوریم و آشکار سازیم.

امیل ادامه داد: در این امـر، هیچ ترفند یا پدیـده‌ای هیپنوتیکی وجود ندارد. هیچ یک از شـما چـنین احساسی را ندارد که انگار هیپنوتیزم شـده است. اما در وجـود یک یک شـما، نـوعی تلقین و اتو - هیپنوتـیزم اجبـاری و اعتقادات و جود دارد، مبنی بر این که هیچ موجودی قادر به انجـام دادن کارهـای بی‌نقص و کامل پروردگـار عـالم نیست و این که هیچ موجودی قادر به ایجاد فضای لازم و یا ظاهر ساختن اشیاء مورد نیاز نیست.

آیا احتیاج، همان نیاز به خلق کردن نیست؟

به جـای آن‌که شـکوفا شـوید و بنا به خواست و اراده الهی، هر انچه را که لازم است خلق کنیـد، شـما در لاک خـود فـرو می‌روید و به خـود می‌گویید:» نمی‌تـوانم!» اینکار از طریق تلقین به نفس تحکم می‌یابد و سـرانجام شما به این پنـدار غلط می‌رسـید که به راسـتی مـاهیتی جـدا از خداوند هسـتید. در آن هنگـام است که از راه و مسـیر کاملتـان منحـرف می‌شـوید و از هـدف اصـلی که بخاطر آن آفریده شده اید، دور و محروم می‌مانید. شـما

با این کار، اجازه نمی‌دهید که پروردگـار متعـال از طریق شما، و آنطور که می‌خواهد، خود را بیان کند.

مگر عیسی که خود نیز استادی بلند پایه بشـمار می‌رفت نگفته است ،» کارهایی که من انجـام می‌دهم، شـما نـیز می‌توانید انجام دهید و حتی بهتر از من؟»

بشر در قلمرو اصـلیش، مخلـوق خداوند است. مـاموریت اصلی عیسی در روی زمین این بود که نشان دهد انسان در این قلمرو، قادر است مانند خدایش، به همـان انـدازه و با همـــان شایســـتگی و همـــاهنگی، هر انچه را که می‌خواهد بصـورت کامل بیافریند. هنگـامی که عیسی به آن مرد نابینا دستور داد از جایش برخیزد و چشــمانش را در برکه ســیلوئه شستشو دهد ،آیا به این دلیل نبــود که چشمهای مردم را به روی این حقیقت که فرسـتاده خـدا است بـــاز کند و به آنـــان بفهماند که آن‌ها هم قـــادر ند مانند خداوند بیافرینند؟

عسی مایل بود که هر یک از ما، از طریق آشنایی با روح خدایی که در وجودمان و همین طور هم در وجود دیگران است، دست به همین کرامات بزنیم. .....

وظیفه اصـــلی ما این است که کارهـــای کامل خداوند را انجام دهیم و آگاهی معنوی مـان را تا به حد آگـاهی روح خـدایی افـزایش و ارتقـاء دهیم. آیا این همـان نبـود که عیسی سعی داشت به یارانش بیاموزد؟

برادران عزیر، چرا متوجه نیستید که در آغاز، کلام بـود و بس و این که کلام نـــزد خداوند بـــود و این کلام همـــان پروردگار بود؟ در آن دوران، تمـامی ماهیتهـایی که بعـدا شکل گرفتند، هنوز در شکل متجلی نشـده و بگـونه‌ای نا

ملمـوس در همـان عنصر یا مـاده الهی وجـود داشـتتند. بــرخی از مفســران بــراین عقیده‌اند که این ماهیتها در تشـویش و پراکنـدگی بی‌نظم ازلی حضـور داشـتند. این لغت، از لحـاظ معـنی اولیه و اصـلیش یعـنی» واقعیت» زیرا مـاده روحـانی همـان واقعیت است. ما انسـانها این واژه را به غلط تعبـــیر و تفســـیر کـــرده ایم و معـــنی اضـــــطراب، به هم ریختگی، بی‌نظمی و جنگ عناصر و عوامل را به آن داده ایم.

واقعیت این است که این واژه از معنـای روحـانی ژرفی بــرای واقعیت برخــوردار است. واقعیــتی که به انتظــار تلفظ کلام دقیق و خلاق است تا به موجودات اجـازه دهد به اشکال ملموس و قابل رؤیتی تبدیل شوند.

هنگامی که خداوند خواست عـالم آفـرینش را خلق کند و این کــار را با مــاده الهی انجــام دهــد، آرام و متفکر و اندیشمند بـود. بگـونه‌ای واضح‌تر، الهـامی رؤیت گونه از جهانی ایده آل و مطلوب را در خود ایجاد کـرد. در طـول این مـدت، عنصر و مـاده اصـلی بـرای خلق عـالم را در اندیشه الهی اش محفـوظ نکه داشت تا ارتعاشـات آن را به اندازه لازم پـایین آورده وسـپس در آن زمـان، کلام را تلفظ کرد و عالم هستی شـکل گـرفت و موجـودیت پیـدا کـرد. خداوند عـالمی ذهـنی ایجـاد کـرده بـود که عنصر و ماده اولیه خـدایی می‌توانست در آن سـرازیر گـردد و به این تــرتیب، عـــالم بر طبق شـــکلی خلق شد و بر طبق همان قالب کامل و همان مدل و فــرمی که خداوند روی ان اندیشیده بود، ساخته شد.

اما خداوند مي‌توانست اندیشه عـــالم را تا روز ســـتاخیز محفـــــوظ نگه دارد. خداوند مي‌توانست خواهـــــان این

باشدكه عالم به گونه اي نامحـدود و پايـان ناپـذير، شـكل گرفته و قابل رويت گـردد. چنانچه اگر كلام را در فضـاي اثــيري بي شــكلي تلفظ كــرده بــود ،هيچ چــيزي خلق نمي‌شد و يا به شـكل قابل رؤيت و ملمـوس در نمي‌آمد. براي ايجاد نتـايج مـرئي و قابل رؤيت و يا ايجـاد اشـكال منظم، لازم است كلام دقيق با تحكم و با عــــــزم راسخ تلفظ شـود (حـتي اگر خـالق، قـادر و مطلق و لايتنـاهي باشد.) بايد بگويد:» نـور! موجـود بـاش!» بنـابراين لازم است كه ما اين گام مهم را برداريد.

خداوند متعــال، دنيــاي ايــده ال و مطلــوب و كامل را با دقيق ترين جزئيـات در انديشه و الهي خـود نگه مي‌دارد. لازم است كه اين عــالم، به شــكل آســماني كه ســراي كـاملي بـراي تمـامي مخلوقـات و آفريـده‌هايش است در آمـده و طـوري باشد كه بنـدگان خـدا در كمـال آرامش و همـاهنگي و صـلح به زنـدگي در آن مشـغول شـوند. اين است عالم كاملي كه خداوند در آغاز خلقت ديده و شتاب داشت هرچه ســريعتر آن را بوســيله انديشه اش تحقق بخشد. اين امر چه حـــالا، و چه هميشه بـــوده و هست. تحقق يـافتن مـؤثر اين خواسـته الهي، فقط به قبـول و پذيرش ما بستگي دارد. كافي است، بدانيم كه همه ما به هم وابسته متحد هستيم و تنها يك انسـان بيش نيسـتيم. ما همه از اعضـــاي بـــدن خداوند هســـتيم. درست به همانگونه كه يكي از اعضـــاي تن مـــا، قســـمتي از كالبد جسماني ما محسوب مي‌شود. كافي است اين را بـدانيم و در قلمرو الهي باقي بمـانيم. و به عنـوان اعضـاي اين قلمــرو كه در آســمانها است و اكنــون اين جــا، در زمين است، درخواهيم آمد.

براي آنكه آسمان شكل بگيرد و ظاهرشود، بايد بدانيد كه هيچ چيز مادي در خود جـاي نمي‌دهد. در آنجـا، همه چـيز روحاني است.

«(طبقه بندي جهان:1ـ فيزيك 2ـ اثير 3 – علُي 4ـ ذهني 5– اتري 6- روحاني 7- مقام الوهيت) »

آسمان ،نوعي حـالت آگـاهي و ادراك كامل است.دنيـايي كامل در روي زمين، حـالا و در همين جا. كـافي است كه ما آن را آنطور كه هست بپـذيريم.اين آسـمان اكنـون در اطـــراف من است و منتظر است تا من چشم ســـوم يا ديده درونم را بگشـايم تا با كمك آن، بـدنم به نـور مبـدل گــردد. اين نــور نه از مــاه سرچشــمه مي‌گــيرد و نه از خورشيد، بلكه از سوي خالق عالم هستي است و خداوند در همه جا هست و در ژرفترين نقطه وجودمنـيز حضـور دارد. هيچ چيز مادي نيست. همه چيز روحاني است..... بــراي تحقق بخشــيدن به اين دنيــاي عــالي كه از ســوي خداوند به ما ارزاني شده است واكنـون در همين جـا، در اطــراف ما اســت، كــافي است آن را با انديشه مــان، بشناسيم.

خداوند به همين شيوه، همه چيز را خلق كـرد. قبل از هر چـيز آرام و انديشـمند بـاقي ماند و سـپس نـور را ديد و خطـاب به آن كـرد و گفت:» نـور! موجـود باشد!» و نـور بوجود آمد.

خداوند به همــان شــيوه ادامه داد و فرمــود:» آســمان، موجود باشد!» و بر طبق اراده الهي، فلك نيز موجـوديت يافت و به اين ترتيب، هر شكل يا ايده آل مطلوبي را در

انديشه اش محفــوظ نگــاه داشت و فقط كلام را تلفظ كرد و آن فكر يا آرمان، ظاهر شد و شكل گرفت.

انســان نــيز قــادر به انجــام مانند همين كارها مي‌باشد. خداوند فرموده است:

« انســان را بر طبق تصــوير خــود و به شــكل خــود خلق مي‌كنيم. به او قدرت تســلط بر هر چــيز را عطا خــواهيم كرد.»

خداوند متعــال، كه رحيم و رحمــان مطلق اســت، تمــامي چيزهــاي خــوب را آفريد و در آخــرين وهلــه، انســان را آفريد. بزرگــترين و والا مقــام تــرين مخلــوق در ميــان مخلوقــاتش، با قــدرتي عظيم و تســلطي كامل بر روي مخلوقــات ديگر. در آن زمــان، بشر هيچ چــيز مگر خــير و خــوبي را نمي‌ديــدو همه چــيز به خــوبي پيش مي‌رفت تا آنكه خود را از پروردگار ش جدا ساخت و نوعي دوگانگي با خالقش مشاهده كرد.

ســپس بشــر، از طريق ذهن و انديشه اش، دو گــانگي را ايجــاد كــرد. از يك سو خــير و خــوبي و از ســوي ديگــر، مخالف خير و خوبي. زيرا چنانچه دوگانگي باشد، بايستي دو متضاد وجود داشته باشد: خير و شر، كه به اين ترتيب از قــابليت كامل بشر بــراي خلق كــردن هر آنچه كه در ذهن و انديشه، تصور مي‌كند پديد مي‌آيد.

چنانچه بشر شر را نديــده بــود، شر هرگز قــدرت پيــدا نمي‌كرد و هرگز بيان نمي‌شد. در آنصورت تنها خــير بــود و بس و ما انســانها به همــان انــدازه اي كامل بــوديم كه خداوند ما را تا به امــروز، مي‌بيند. در آن صــورت آســمان بــاز هم روي زمين قــرار داشــت، آنطــور كه خــدا آن را

مي‌ديد و آنطور كه ما قاعدتا بايد آن را ببينيم تا برايمـان ظاهر شود.

عيسي كاملا حق داشت بگويد كه از آسـمانها آمـده است زيرا ما همه از آسمانها آمده ايم. از همان عنصر و مـاده عظيم الشان الهي انديشه.

از آن‌جا كه بشر به تصوير خدا خلق شده است، از قـدرت خلق كـردن نـيز برخـوردار مي‌باشد. قـدرتي كه درست مانند قـدرت الهي است و خداوند منتظر و مشـتاق است كه بشر به انـدازه او، از اين قـدرتش كمـال اسـتفاده را بكند و به همـان شـيوه عمل نمايد. نخست بايد نيـاز را دانسـت، سـپس خـيرو خـوبي را در ذهن انديشه كـرد كه همـان آرزوي مطلـوب بـراي پر كـردن قـالب موجـود در آگاهي و التفات بشري است. سپس بايد اين قـالب را از مـاده الهي انديشه پر كـرد. و در آخر بايد كلام را تلفظ كرد و گفت كه آن قالب پر شده است. آن وقت قـالب پر مي‌شود و همه چيز به خير و خوبي است. .....

ما هنگامي به رشد كامل خواهيم رسيد كه متوجه شـويم به راستي فرزندان خدا هستيم.

بله اقـرار ميكنم كه در آغـاز، اين كـار مسـتلزم ايمـاني عظيم است. بايسـتي ايمانتـان را به تـدريج و ذره به ذره افزايش دهيد و آن را مانند درس موسيقي يا رياضـي، با تمـرين فـراوان انجـام دهيد تا به مرحله دانش و آگـاهي برسيد. در آن زمان، انسان آزاد مي‌شود. بگونه اي خارق العاده و بسيار عالي. هيچ نمونه اي بهتر از نمونه زندگي اوليـاء خـدا نيست. عيسي به آن درجه از آگـاهي رسـيده بـود كه خـود را كـاملا و تماما به شـناختي كه از خداوند

عالم داشت تسليم كرده و به اين اگاهي توكل داشت. به اين تــرتيب او موفق به انجــام دادن كارهــاي قدرتمند و معجزات عظيمش شد. او نه به قدرت عزم و اراده اش و نه به تمركز شديد افكار و انديشه‌هايش تكيه ميكــرد.بلكه فقط و فقط به خواست الهي توكل دات و بس:

» خــدا ونــدا! اراده ات مقــدر باشد - خداونــدا! اراده من اراده توست.»

عيسي هيشه مايل بـــــود بر طبق اراده الهي عمل كند و همــان كــاري را كند كه خداوند دوست داشت وي انجــام دهد

جنبه ديگــري از بت پرســتي كه اخــيرا ايجــاد شــده است شـــامل اين مي‌شـــود كه از شخصي كه ســـرگرم بيـــان توصيف آرمان و يا آرزوي باطني ما اســت، بت بســازيم. حال آنكه انسان فقط لازم است رؤا و الهام بيــان شــده را دوست داشته و آن را گرامي بدارد و كــاري به شــخص بيان كننده اش نداشته باشد.

هنگــامي كه عيسي مشــاهده كــرد مــردم كم كم به جــاي دوست داشـــتن و مطلـــوب شـــمردن فكر و نظريه او، شروع به پرســتش خــود او كرده‌انــد، از كنــار آن‌ها رفت. مــردم قصد داشــتند پادشــاهي از او بســازند و فقط يك نكته را مي‌ديدند: اين كه عيسي قـــادر بـــود به تمـــامي خواسته‌ها و نيازهاي مادي آنان پاسخ دهد.

هيچ كس حاضر نبود بپذيرد كه خود نيز قــادر به بــرآوردن يك يك خواسته‌هاي باطني اش مي‌باشد.

عيسي فرمـود: لازم است كه اكنـون از اينجا بـروم زيـرا اگر نروم، خداوند تسـكين دهنـده به سـراغ شـما نخواهد آمد. به گونه اي واضحتر، تا زماني كه انسان تـوجهش را روي شخص عيسي متمركز كند، هرگز قادر به قبول اين واقعيت كه خـود نـيز داراي همـان مقـدار قـدرت اسـت، نخواهد شد. لازم است انســان حتما به بــاطن خــويش، نظر بيافكند. چنانچه انسـان به ديگـري تكيه كنـد، بجـاي تحقق بخشـيدن به آرمـان و الهـام دروني خـود، بـتي از شخص ديگر ساخته است .....

شـــعار (E Pwribus Unom)ـ (همه در يكي خلاصه مي‌شـويم) كه در طـول روزهـاي حسـاس و رقت آ ور مراحل بعــدي تكامل ســرزمين امريكا برگزيــده شــد، شـعاري است كه بيشـتر از مـاهيتي تصـويري برخـوردار است و مستقيما از انديشه الهي سرچشمه گرفته است. اين شـعار مسـلما از انديشه مـادي و دنيـوي امريكاييها نشات نگرفته بود. سپس جمله پر معنا و شـعار گونه (In God We Trust)ـ (به خـدا توكل داريم) نشـان دهنـده اطمينان و ايماني بسيار پر شور است و از ايمان به خدا كه خـــالق همه چـــيز است داد ســـخن دارد. (هر دو اين شـعارها روي دو طـرف اسـكناس يك دلاري امريكا چـاپ مي‌شوند) سر انجام، به عنـوان علامت مشخصـه، عقـاب برگزيــده شــده است. حيــواني نر و مــاده كه در وحــدت كامل است. اين نشـانگر معنـويت و روحـانيت عميق اين مـردان بـوده است.(منظـور از مـردان: جـرج واشـنگتن، تامــاس جفرســون، جــان آدامز و تعــدادي ديگر است كه همه ستاره شناسان زبده و مـاهر بودند.) و از قـابليت و ظرفيت سازندگي انان به شـيوه اي بهـتر و كـاملتر و از انچه تصـــور مي‌كردند حكـــايت مي‌كند. جـــاي هيچ ترديد

نيست كه انها، بوسـيله نـيروي محركه خلاق ذات الهي و انديشه الهي مــورد هــدايت و راهنمــايي قــرار گرفته بودند.....

متاسفانه كشـور شـما (امريكا) بـدليل عـدم درك اهميت روحــاني شخصي اش، مــرتكب اشــتباهات و خطاهــاي بسيار زيـادي در طـول تـاريخ شـده است. اين سـرزمين، بگونه اي است كه اكثريت ساكنان آن هنـوز هم غـرق در مفهوم ماتريباليسم يا مـادي گـرايي هسـتند. من بخـوبي ملتفتم كه ارواح طـــاهر و بلند پـــايه‌ي سرنوشت اين كشور را هدايت كرده‌اند، اما به همان انـدازه مي‌دانم كه تا چه حد مقـدار اين ارواح مطهـر، در نظر ديگـران، و در زماني كه در قيد حيات بوده‌انـد، از ارزش و اعتبـار كمي برخــوردار بــوده است. تــاكنون، مســير شــما ســخت و نـاهموار و دشـوار بـوده است زيـرا هموطنـان شـما هيچ چيز مگر افكار و فرا يافتهايي محدود و پايانپذير در ذهن ندارند و هميشه براي پيشـبرد اهـدافان از هيچ چـيز مگر افكاري مادي گرايانه پيروي و تبعيت نكرده‌اند .....

اما چنانچه معنا و مفهـوم عميق و روحـانی پيـام اجـداد پايه گذارشان را درک کرده و به مرحله اجرا نهاده بودند، چه کارهای بـزرگی که نمی‌توانسـتند انجـام دهند ....! به گونه‌ای ساده‌تر، چنانچه نمـاد و مظهر» روح خـدايی» در جلوی ناوگان دولتی شما قرار داده می‌شد، چه معجـزات و شـگفتيهای بـاور نکـردنی که بر مـردم اين سـرزمين آشکار نمی‌شد ....! به ويـژه اگر هر انسـانی می‌توانست مانند عيســـــی، اين نکته را دريابد که «روح خـــــدايی» حقيقتا در وجـــود تک تک ما است و همـــه، جـــزء يکی نيسـتند. چـنين روز پر افتخـاری بطـور حتم فـرا خواهد

رسید، به شـرط آن‌که معنـای روحـانی و عمیق شـعار (E Pwribus Unom) بر همه اشکار شود: «یکی برای همه. همه بــرای یکی» این یکی از بزرگــترین قــوانین خــدایی بشــمار می‌رود. این قــانون است که باید توسط همگــان بیان شود.

برادران عزیــز، لازم به ظهـور پیــامبری دیگر نیست تا به این حقـــایق واقف شـــوید. بیایید و به ملت اســـپانیا در دوره‌ای که کریستوف کلمب خود را برای سفر اکتشافی اش آمــاده می‌کــرد، نظر بیفکنید و ملاحظه بفرمایید که به چه صـورت درآمد. بـزودی این کشـور با کـودکش وارد جنگ خواهد شد و شـــما متوجه ضـــعف و نـــاتوانی آن خواهید شد. این کشــور بســختی قــادر به انجــام کــاری خواهد بود و گامهای نامطمئنش قادر نخواهد بود اورا به انجام مبارزه و نـبردی مثبت وادار کند و یا این سـرزمین را از موقعیتی نادرست بیرون اورد .....

درست همانگونه که گامهای مردد و نامطمئن یک انســان خــبر از کهــولت و پــیری او می‌دهد. مــردی که قــدرت روحانی خود را محفوظ نگاه داشته و آن را پرورش دهد، می‌تواند نـــرمش و فعـــالیت خـــود را تا پانصد ســـالگی، پنجهزار سالگی و یا ده هزار سـالگی و حـتی تا ابد حفظ کند و درست مانند شـــور و حـــال دوران نوجـــوانی اش باقی بماند.

ما در آرزوی نور سفید و اصـیل عصر کریسـتال هسـتیم. (شاید منظورش 2012 باشد)از حـالا قـادریم سـپیده دم آن را کم کم مشاهده کنیم.بزودی عالم هسـتی شـکوه و درخشش تابنـــده ان را مشـــاهده خواهد کـــرد. دیگر هیچ گونه ظلمت و تـــاریکی و یا محـــدودیتی وجـــود نخواهد

داشت ،بلکه پیشـرفتی ابـدی اجـرا خواهدشد بطـوری که همه چــیز، مجــددا به ســینه عنصر و مــاده الهی رجعت خواهد کرد.

بایســتی به پیش رفت یا عقب نشــینی کــرد. هیچ راهی برای حد وسط و یا توقف و ایست وجود نـدارد. هنگـامی که ملت شما از ماموریت واقعی خود اگاه شود، دســتش را بسـمت ذهن الهی دراز خواهد کـرد و بنـابر میل الهی عمل خواهد کـــرد و اجـــازه خواهد داد که ذهن از درون، رشد کند .....

بـدون تردید نـیروی توانـای منقـار و پنجه‌هـای قدرتمند عقــاب نمــادین شــما لازم بــوده است تا یگپــارچگی در سرزمینتان پایدار بماند، بـویژه در طـول رشد اولیه اش، اما بـــزودی نـــور واقعی ایمـــان و معـــرفت از راه خواهدرسـید. سـپس همه خواهند فهمید که کبـوتر صـلح قدرتمنـدتر از عقـاب جنگجو است و کبـوتر از چـیزی که عقـاب از آن محـافظت کـرده بـود، حمـایت خواهد کـرد. لطفا به کلمـاتی که روی سـکه‌های پو ل کشـورتان حک شـده است و شـما به تمـامی کانالهـای تجـاری جهـانی ارسال میکنید، کمی بیندیشید (In God We Trust)« ما به خدا توکل می‌کنیم» سپس به شعار «همه بــرای یکی» بیندیشید. این شعار روحانی است که در هنگام جـایگزین شدن عقاب بوسیله کبوتر ایجاد خواهد شد

ای خالق سر انگشتان من، شاهدم که شبیه و مـانن------ دی نـــداری. چشـــمها را می‌بیـــنی و هیچ دیـــده‌ای تـــرا نمیبیند.ای شـنوا وای آگـاه، یگـانگی و بـزرگی مخصـوص توست. علم و قــدرت و اراده ات در آنچ---ه خلق کــردی جاریست. در هر چ--ه امر فرمــودی بلا منــازعی. نه هم

ترازی معادل و نه مخالف--ی تجاوز گر، و نه اسمی مشابه! و نه مثلی!

ای خالق چشمان من، هرگاه در تو می‌اندیشم، حیران--ی مرا فرا میگیرد. احوال و حوادث در تو راهی ندارند. و امور ترا متحیر نمی‌کنند. وصف کنندگان از فهم عظمتت عاجزن-----د. جبروتت در اندازه ناید ،که بر قلبی خطور نماید. و هرگ-----ز در چیزی معادلی بر تو نیست.درک عالمان و اندیشه متفکران بر تو راهی نیافت. چگونه میتوان ترا با صفات آفری-----ده‌ها وصف کرد. که یگانه‌ای و بی‌نیاز! هر آنچه در وهم من آید، غیر آنی.

حقارت حیات دنیا آیا بشر امروزه ،دلائلی شهودی مبنی بر حقارت حیات دنیوی را لمس کرده است؟ ما در دو سر فصل قبلی، حادثه ظهور و بروز جهان در دنیائی بینهایت بزرگ و فرو رفتن در اعماق دنیای بینهایت ریز شامل کوانتوم و کوارک را تا مرز غیب دنیوی تجربه کردیم.

با سیر در جهان ،به نظمی عمیق و نهادینه شده در ریز ذره‌ها مثل کوارکها، ذرات بنیادی ،اتمها ،مولکولها،سلولها، عناصر،پیکره‌ها ،و خوشه‌های گیاهی(انگور ،خرما، دانه‌های چیده شده در انار) و یا حیوانی (دستجات ماهیها،پرندگان ،گله‌های حیوانی) و نیز نظمی متحیر کننده در درون بزرگ پیکره‌های کیهانی مثل ابر خوشه‌ها، خوشه‌ها، خوشه‌های محلی ،کهکشانها، خوشه‌های ستاره‌ای و سیارت و اقمار آن پی خواهیم برد.

زایش، چرخش، حرکت، سرعت و گسترش و در نهایت فنا پـــــذیری در همه از ریز تا درشت نوشـــــته شـــــده است.چرا؟

چرا آفریدگار ،می آفریند. و چرا پروردگار،می پرورد. و چرا فنا گر همه وجوه و صورتها، از ریز ذره تا ابر بیگ بنگ‌ها را فنا میکند؟ این هزینه هنگفت خلقت ،چرا رو به انتروپی و نابودی است؟ چرا این همه زیبائی و کاخ عظیم دهر که عظمت ابعاد آن در 15 میلیارد سال نوری پس از انفجار بزرگ در آسمانها و کهکشانها گسترده شده است، در پیام جبرئیل متاع و قلیل انگاشته شده است؟

میدانیم که سفین---ه کاسینی، به دستور دانشمن-دان ناسا ،از فاصله یک میلی-ارد و ششصد می-------لی-ون کیلومتری، در م----دار زحل ،تصویر حق--ارت آمیز زمین را ارس--ال کرده است.(تصوی----ر روبرو). آیاتصویر روبرو که زمین وشش میلیارد ساکن بشری آنرا به هم---راه قمر آن ،تنها بص---ورت یک نقطه نوران--ی، از مدار سیاره زح-------ل، نشان می‌دهد ،حاوی همان پیام جبرئیل و شاهدی بر آیات زیر است؟

.....ارضیتم بالحیوه الدنیا من الاخره فما الحیوه الدنیا فی الاخره الا قلیل(توبه/38)

....آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید؟ با این‌که حیـــات دنیا در برابر آخـــرت،جز انـــدک--------ی نیست.

یا قوم انما هذه الحیوه الدنیا متاع و ان الاخره هی دار القرار(غافر/39)

ای قوم من! این زندگی دنیا ،تنها چیز اندک و زود گذری است، و آخرت سرای همیشگی است.

ذلکم بـانکم اتخـذتم آیـات الله هـزوا و غـرتکم الحیـوه الـدنیا.....(جاثیه/35)این بخـاطر آن است که شـما آیـات خـدا را به مسـخره گرفتید و زنـدگی دنیا شـما را فـریب داد....

اعلمـوا انما الحیـوه الـدنیا لعب و لهو و زینه و تفـاخر بینکم و تکاثر فی الامـوال و الاولاد..... ما الحیـوه الـدنیا الا متاع الغـرور(حدید/20)بدانید زنـدگی دنیا تنها بـازی و سـرگرمی و زینت و فخر فروشی در میـان شـما و افزودن طلـبی در مـال و فرزنـدان است.....زنـدگی دنیا جز چیزی اندک، زودگذر و فریبنده نیست!

همانطور که گفتم عـرض کهکشـان ما حـدود 100 هـزار سـال نـوری و قطر آن در حـدود 15000 سـال نـوری میباشد. خورشـید ما در لبه 10هـزار سـال نـوری و 28 هـزار سـال نـوری از مرکز کهکشـان جـای گرفته است. حدود 100 یا 200 میلی----------ارد خورشید دیگر در کهکشـان ما حضـور دارن------د که نزدیکـترین آن‌ها همـان سه گانه قنط---ورس با 3/4 سـال نـوری فاصـله بود؛که 40000 سال طول م--ی کشید به آن برسیم! آیا با این حساب برای شما قابل تصـور هست که چه مقـدار طول می‌کشد تا به مرکز کهکشان با 28000 سال نوری فاص------له سفر کنید؟ و یا چه مقدار طول می‌کش---د که از لبه کهکشان راه شیری با 10000 س------ال نوری فاصـله بگریزیـد؟ این‌ها همه فواصـلی در ی----------ک کهکشان بنام راه شیری بود! در جهان مشهود میلیاردها میلیارد ،کهکشان شمرده ش----------ده است. و فواصل

کهکشانی هزار و ده هزار و صد هزار سال نوری نیست، بلکه همسایه کهکشانی ما، آندرومدا(امراه المسلسله) با 2000 میلیارد خورشید در فاصل---ه، 2/2 میلیون سال نوری از ما قرار گرفته است! کهکش---ان ما با سرعت--------ی مع--ادل 300کیلومتر در ثانیه به همس------ایه خود آندرومدا نزدیک می‌شود.

کهکشان‌های اطراف ما در خوشه‌ای محلی با جمعیتی حدود 24 کهکشان ،نظمی اله-----ی یافته است.

جالب است بدانید که کهکش-------ان راه شی---ری ،کهکشان بزرگی در خوشه محلی کهکشان----ها نیست.و خوشه محلی ما خوشه بزرگی در بین خوشه‌های کهکشانی نیست ،چرا که به عنوان مثال خوشه‌ای در جام سنبله با 2500 کهکشان ،خوشه‌ای با عظمت است که خوشه محلی ما را به تحقیر میکشاند. و خوشه محلی ما عضوی از ابر خوشه محلی(Local Super Cluster) با 100 خوشه می‌باشد. در مرکز این ابر خوش----------ه، خوشه غول آسائی هست که خوش--ه محلی ما دور آن می‌چرخد. قطر خوشه محلی چیزی حدود 160 میلیون سال نوری است! بین ابر خوشه‌ها رخنه‌هائی هست که حرکت انبس------اطی جهان ،بادکنک در حال باد شدنی را در ذهن تداع------ی میکند.

خورشید

خورشید ما،خورشید بزرگ----------ی در کهکشان راه شیری نیست.تنها عض-وی از یک خوش--------ه ستاره‌ای است. که با سرعت 220

کیلومـتر در ثانیه ه--ر 240 میلی----------ون سـال، یکب------ار مرک-ز کهکشان راط--------واف می‌کند.

در زیر مقایسه‌ای بین خورشـید Arcturus غـول پیکر و ابر خورشـیدهای بزرگـتر از آن نظـیر آنتـارس را شـاهد هسـتید. خورشـید به اصـطلاح بـزرگ ما در بین غولهـای خورشیدی زیر قابل رویت نیست!!!

خورشید و سیارات مـا، از خورشـیدی همجـوار بنـام آلفا قنطورس با فاصله 3/4 سال نوری (فاصله‌ای که سفاین ما با آخرین تکنولوژی حرکتی، 40000 سال طول خواهد کشـید تا به آن برسـند)،همچـون سـتاره‌ای کم فـروغ در آس-----مان شب آن‌جا دیده خواهد شد. چنانچه خورشـید آن‌ها، سیاره و سی---اره آن‌ها، انس-ان و انسان آن‌هـا، تلسکوپ میداشت؛ بـاز هم قـادر به دیـدن سـیاره آب--ی رنگ ما نبودند! آیا دلیلش را میدانید؟

زیــرا کل ســیارات منظومه شمسی کمــتر از 2٪ جــرم خورشــید را ندارند و درخشش 5600 درجه‌ای ســطحی خورشید مانع از عرض اندام سیارات حقیر آن می‌شود!

خورشید که در اثر انقبـاض یک سـحابی پرانـرژی بوجـود آمده است،ارزشمندترین گوهر منظوم--ه شمسی است، زیرا پیدایش حیات، روند حیات و بقای حیـات را برایمـان به ارمغــان آورده است. ســتارگانی که در آســمان شب نظـاره گر آن هسـتید ،هر کـدام یک خورشـید با ابعـاد و انـدازه‌های متفـاوتی هسـتند. و مـاده اولیه‌ی تمـام این ستارگان ،هیدروژنی ست که در روندی تکاملی تبـدیل به هلیوم می‌شود.

به تصــور زیر نگــاه کنید.قســمتی از بــازوی جبــار در کهکشـــــان راه شـــــیری را در نظر آورید که منظومه خورشـــیدی ما درآن واقع شـــده است.هـــزاران هـــزار خورشید که شنهای کنار ساحل دریا را تـداعی میکند! هر کدام از این نقاط نورانی غـولی تابنـاک است که از افق ســیارات خــود ،با جــبروت و عظمت طلــوع میکند و در افقی دیگر غروب مینماید. وعاملی برای انرژی بخشیدن به میلیاردها میلیـــارد جانـــدار منظومـــات خـــوی----ش هستند.ولی این عظمت از دیدگاهی ژرفـتر و یا فراتر به حقـارت ،قابل بـاز نگـری است. و این حق--ارت ،با ژرف نگری ،به تمام عظمتها و ابر پیکره‌ها از سیاره تا ســتاره و کهکشــانها و ابر خــوش-------ه‌هــای کهکشــانی قابل تعمیم است.

پس نگرش در ساختار جهان و فهم حقارت جهان مـادی، ما را به حقیقتی رهنمون خواهد گشت که:

یا قوم انما هذه الحیوه الـدنیا متـاع و ان الاخـره هی دار القرار(غافر/39)

ما در این وبلاگ ،قصد رســـــــیدن به راهی را داریم؛ که ابراهیم و محمد و عیسی و موسـی، هـزاران سـال پیش آنرا جهت شکستن بتهای زمانه خویش طی کردند.

ما با شــناخت واقعی ســاختار جهــان، گــام در شــناخت شعور دیگر اجـزاء خـواهیم گذاشت و شـکل شـعور را در دیگر مخلوقات بررسی خواهیم کرد.

ما با فهم این‌که هیچ مخلــوقی از حقــارت و بنــدگی در برابر عظمت خالق یگانه تهی نیست؛ به راهی نورانی از هرگونه شرک دست خواهیم یافت.

باید این راه را پیمــود. و فهمید که مــا، ســیاره امــان، خورشیدمان، کهکشان مـان ،و بیگ بنگ مـان و یا چنانچه در آینده‌ای نزدیک به دیدار سایر موجودات هوشــمند مثل جن و یا ملائکه نائل شــویم، هیچکــدام رب، رب النــوع و فرزند خالق هستی نیستیم. و بنگریم که سیاره، ســتاره، کهکشـان، بیگ بنگ و شـاید هـزاران بیگ بنگ و دنیاهـای دیگــر، نقطه‌ای بیش در جهــانی مخلــوق و پهنــاور الهی نیســـتند! و همه و همـــه، خـــدائی را که به دست اوست ملکوت آسمانها و زمین ،بنده‌اند و لا غیر!

و انه تعالی جد ربنا ما اتخذ صاحبه و لا ولدا (جن/3).

خدائی که فرزنـدی بـرای خـویش اتخـاذ نکـرد و او مـنزه است از هر شریک انس و جن و ملائک.

سبحانه و تعالی عما یشرکون.

سبحانه و تعالی عما یصفون.

سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا.

ای پرورش دهنده من ،به تو شناختم ،آنچه را شناختم! و به آنچه شناختم ،ترا نشناختم!

زندگی مسیح در هند

مسـیح و کریشـنا دو روحـانی بـزرگ بودند و روایـات و افسانههای مربوط به تولدشان بسیار شبیه به هم است. داستان حاکی از آن است که چطور کریشـنا در متهـورا1 به دنیا آمـد، جائیکه والـدینش به دسـتور پادشـاه ظـالم کاسما2 که عموی مـادری کریشـنا بـود، در مـنزل حبس بودند. در شب تولد وی، واسودوا3 با او از میان رودخانه یامونا4 به طرف گوکول5 گریخت.سپس پادشاه که بیم آن داشت که آن بچه برای نابودی وی مقرر شـده باشـد، تمام بچههای آن منطقه را کشته بود. این داستانی است که در کتاب مقدس در مورد تولد مسیح نیزگفته شده.

در حقیقت دو اسـتدلال رایج در مـورد شـباهت این داستانها وجود دارد. یک مکتب (گروه) معتقدند که مسیح و کرشنا هر دو یکی هستند و با هم فـرقی ندارند. حـتی در هند، لـرد کریشـنا را همـان مسـیح میدانند و نمیگویند کریشـنا. در بنگـال6 و اوریسا 7 مـردم به او مسـیح می-گویند. بنابراین در هند برخی افـراد معتقدند که داسـتان مسیح حقیقتا همـان داسـتان کریشـنا است که از هند به خاورمیانه منتقل شده، درست همانند داستان راما که از هند به بخشهای دیگر جنـوب آسـیای شـرقی منتقل شد. حتی امـروزه داسـتان راما درجـاوا8 (بزرگـترین جزیـره اندونزی)سومارتا1 (جزیرهای بزرگ در غرب انـدونزی)، بالی2 (جزیرهای در اندونزی در شـرق جـاوا)، کمبودیا3 (کشوری در شرق آسـیا)، بورنئو4 (جزیـرهای در مجمع-الجزایر اقیانوسـیه)، تایلند5 و همچـنین در هند نقل می-شود.

بسیار خوب، این یک نظریه است. در حالیکه، نظریههـای دیگـری وجـود دارند که اذعـان میکننـد، کریشـنا و مسـیح هرگز حقیقتا به دنیا نیامـــدهاند. بـــرخی از متفکـــران قدیمی روایتی در مـورد روح فـردی، اتما (جـوهر حیـات، هوشیاری محض)، روح بـاطنی و غـیر مـادی، نوشـتهاند. کریشـــنا نفس بـــاطنی یا روحی است که بواســطه این کالبد جلوهگر شده. این جسم زنـدانی است که روح فـرد را اســیر کـــرده و این جسم که به اراده یا خواست ذهن اداره میشود، از طریق کاسما نمایانگر میگردد. من تمـام جوانب و زوایا را چه از نظر تاریخی و چه محرمانه مـورد بحث قـــرار میدهم. بـــرای افـــراد متعلق به اجتماعـــات مذهبی متفاوت، شروح و تفسـیر نکـات مبهم و محرمانه نیز ضروری است.

فـرض کنید این جسم زنـدان است و محبـوس آتما است. حالا این جسم توسط ذهن رهـبری و اداره میشـود و این ذهن شیطانی یا بـد، اجـازه خـروج به روح را نمیدهد. هر زمان که روح در صدد خـروج برآیـد، او را میکشـد، اما در زندگی هر فرد خواه ناخواه این زمـان آشـکار شـدن روح فـــرا میرسد و زمانیکه روح هویـــدا میگـــردد، زمـــان تولد کریشنا است. زمانیکه اتما از خـواب بیـدار شـده و خـارج میشود، تولدکریشنا است. زمانیکه ساکتی6 بیدار شـود، ذهن شیطانی کشته میشود.

واسودوا پدر کریشنا بود. او در زندان اسـیر بـود.این یک روایت ســـری است و دراینجا نمیخـــواهیم وارد تـــاریخ شویم.

اکنـــون به حکـــایت مســـیح میپـــردازیم. مســـیح پسر یک درودگر بود. درودگر چیست؟ کسی که از قطعات چـــوب،

میز و صندلی میسازد. درست مثل این جسم که یک نجار آنـرا از قطعـات و تکههـای بسـیار خلق کـرده است. این نجار (خالق) کیست؟ طبیعت.

مسیح یک نـور بـاطنی اسـت، نـور این روح. این نـور میبایست در میان یهودیان، کسانیکه سامسکاراهای روحی، عقاید گذشـــته، خرافه پرســـتیهای گونـــاگون، انگـــیزه و تمـایلاتی که یک فـرد دارد را ارائه و بیـان کـرده بودنـد، باقی بماند. مسیح به سـوی آن‌ها میرفت و سـعی داشت حقیقت را به آن‌ها بگوید. به همـــان شـــکلی که عقل و منطق محض شـــما، به شـــما میگوید: «ســـیگار نکشـــید، مشروب ننوشید»، اما این ذهن شیطانی به آن‌ها توجهی نداشته و میگوید: «اگر مجبور شوم به حرفهای تو گـوش دهم. ترا خواهم گفت.» همانگونه که یهودیـان به مسـیح گفتند «تو یک ساحر، جادوگر هستی نه یک پیامبر.

بنابراین، مسیح یک نور است، خرد و شعور محض انسان که به وی میگوید کجا خطا میکند، اما انسان به گفتههای او تـوجهی نمیکند. در نهـایت، تعلقـات دنیـوی، غـرائض انسانی روح را تضعیف میکنند و سپس روح رابطهاش را با جسم قطع میکنـــد، اما روح فنا نمیشـــود و دوبـــاره محشور میگردد. قطع این رابطه به معـنی مـرگ نیسـت، بلکه حاکی از بیداری کندالینی، یعنی نیروی معنـوی بشر است.

مسـیح مصـلوب شـد، اما نمـرد. آن شب وی را همـراه با مجرمیـنی که به دلیل طرفـداری از او به صـلیب کشـیده شده بودند، پائین آوردند. سربازان آمدند و نیزهای درون درون بدنش فرو کردند. در کتاب مقدس نوشته شده که: «... و پاشـــیده و پخش شـــده». شـــما به نکته پی بردید.

منظـور این‌که مسـیح نمـرده، زیـرا مـایع یا خـونی از یک جسم مرده خارج نمیشود.

بنـابراین، مسـیح زمـانی که از صـلیب پـائین آورده شـد، نمرده بود. آن‌ها بدنش را در غاری گذاشتند و تخته سنگ بزرگی را به سـمت دهانه غـار غلتاندند. افـراد زیـادی از غارحفـاظت میکردنـد، اما مریـدان وی میدانسـتند که او هنوز زنده است. بنابراین شب هنگـام بـرای پرسـتاری و مـرهم گـذاری بر روی زخمهـایش به غـار آمدند آمدند. سومین روز حالش خوب شد و از غار خارج گردید.

در نتیجـه، مـردم میگویند که مسـیح از (جسم) مـرده برخاسته، اما واقعا منظور و هدف چه بوده که او دوباره حواس و ادراکاتش را بدست آورد. مدتی بعد، مسیح یکی از پرتوجوهـایش به نـام تومـاس که به طـرف مزرعه مي-رفت را دید و تعقیبش کـرد. تومـاس به اطـراف نگـاهی انداخت و از وی پرسید: «شما چه کسی هستید؟» مسیح پاسخ داد: «من مسـیح هسـتم که دوبـاره بـاز گشـتهام» تومـاس گفت: «نه شـما مصـلوب شـدید». اما مسـیح در جواب گفت: «من مسیح هستم و جریان را به تو خـواهم گفت». سـپس تومـاس گفت: «من بـاور نمیکنم، شـما مـردهاید». سـپس مسـیح به او نشـانههـایی ارائه داد و سپس یقین حاصل شد که او از بهشت آمده بود.

زمانیکه مسیح نزد مریدان و پرتوجوهایش رفت اما آن‌ها از تـرس این‌که شـکنجه شـوند وی را تـرک کردند. پس با خود فکر کرد: «پس او اورشلیم که زادگاهش بود را ترک کـرد و به کشـمیر آمد. اگر خاطرتـان باشـد، در کتـاب مقـدس آمـده که بیستوسه طایفه اسـرائیلی به کشـمیر مهـاجرت کردند. وی پس از رسـیدن به کشـمیر، به دلیل

ضعف جسمانی پس از مصلوب گشتن، مرد. در شریناگار 1 مقـبرهای بـرای مسـیح اختصـاص یافته و نـام آی شواَسَپ 2 روی آن نوشته شده است. من آن‌جا را دیده-

بنابراین: مسیح، انجیل را نه فقط برای مردم اورشـلیم، بلکه بـرای اهل خـود در کشـمیر وعظ نمـود. در حقیقت، بسیاری مکانها در کشمیر همـان نامهـایی را دارند که در اورشـلیم به گـوش میخـورد، مانند فلسـطین و جلیل. بعضی از مریدان مسیح، مثل جان، تومـاس و دیگـران بی-درنگ از کشمیر به ناحیه غـرب هند سـفر کردند. قـدیمی-تـرین کلیسا در کل دنیا در مالهاتـاد5 توسط مریـدان مسیح ساخته شد. در اولین قـرن سـوم یا چهـارم، اولین انجیل به هند آمد اما مسـیحیت اولین بـار در هند وعظ شد و سپس به خارج گسترش یافت. این نتیجه گیری من است.

پس شـما میگوئید مسـیح و کریشـنا قطعا دو شخصـیت مجزا هستند، نه یکی؟

به نظر من مسیح و کریشنا دو نفر بودهاند. کریشـنا پنج هزار سـال قبل مـرد. هر روز وقـتی ما به معبد میرویم، مـانترای خاصی خوانـده میشـود. خط بیسـتم مـانترا می-گوید: «من، سوامی ساتیاناندا. در این روز بخصـوص، در کنـارههـای رود گنگ در ایـالت بیجـار، در سـرزمین هنـد، احاطه شده توسط دریای عرب، خلیج بنگال، شمال گنگ، جنوب جامونـا، روز دوشـنبه، پنجمین روز از این چهـارده روز تابناک، در ماه کارتیک (هشتمین ماه تقـویم هنـدو)، پنج هزار سال بعد از مرگ لرد کریشنا. دو هـزار و پانصد و بیست و یک (2521)ـ سـال بعد از مـرگ بـودا، این سـانکالپا را اجـرا میکنم و با این هـدف در معبد شـیوا به

عبادت میپردازم. این مانترا بر اساس زمان و مکـــان، هر روزه تغییر میکند. این مـانترا مرتبا در هر خانه و معبـدی خوانده میشود.

پس امکان هیچگونه اشـتباهی وجـود نـدارد، زیـرا در هند طریقه عبادت بسـیار دقیق است. بر اسـاس این مـانترا، بسیار واضح است که کریشنا پنج هزار سال قبل مرده و طبق تاریخ، مسیح هزار و نهصد و شصد و هفت (1967) سال قبل مـرده. پس آن‌ها دو شخصـیت جداگانه و مجـزا بودهاند و نباید دچار اشتباه شد.

آیا فکر میکنیـد، شـیوا نـیز میتواند به دلیل نوشـیدن زهر برای نجات جهان؛ در یک سطح خـاص، همچـون مسـیح و کریشنا بعنوان یک منجی در نظر گرفته شود؟

بله. در یک سطح خاص میتـوان این سه را با هم مقایسه کرد. هوشیاری و آگاهی مسیح، کریشنا و شیوا، بلاتـرین جریـان و فرآیند و بـالاترین شـکل انـرژی هسـتند، که در وجـــود بشر پـــرورش یافته. بنـــابراین شخصـــیتهای آن‌ها بسیار شبیه به هم است. مسیح برای عصـیانها و معاصی بشریت جان بـاخت و شـیوا زهر را بـرای نجـات بشـریت نوشید.

بعضی روشـــنفکران همچـــون لید بیـــتر1 میگویند که به روایت مصـــلوب شـــدن مســـیح در نظر عمـــوم اتفـــاق نیافتـــاده، و این فقط یک تشـــریفات مـــذهبی در آئین مصری است. بنابراین، هرگز این امکـان وجـود نـدارد که مسیح در اسرائیل مصلوب شده باشد.

خیر. مسیح مصلوب شد. حتی در قرآن و برخی کتابهـای هندوی قدیمی نیز اشرهای به این مطلب شده.

در آن زمان، افراد زیادی مصلوب شـدند. آیا این احتمـال وجــود دارد که کس دیگــری اشــتباها به جــای مســیح شناسایی شده باشد؟

خیر. چون در غیر اینصورت، توسط پیتر، کسی که مسیح او را هنگام ورود به روسـتا تعقیب کـرد: شـناخته میشد. در صــورتیکه پیــتر از شــواهد و اتفاقــات از وی ســؤال پرسـید و مسـیح پاسخ داد: «جـوداس (نـام یهـودا اسـخر یوطی، یک از دوازده حواری مسیح) به من خیانت کــرد و مرا لو داد و شما مرا نشناخته و انکار کردید».

یک نظریه جدیددر مورد تمـام این مسـائل وجـود دارد که من در یک انجمن محرمانه شـــــــنیدم. آن‌ها میگویند که رومیها تمـایلی به صـلیب کشـیدن مسـیح نداشـتند. زیـرا آن‌ها از شورش بیم داشــتند و ادعا میکنند که آن‌ها بودند که پس از مصلوب شدن مسیح از او پرستاری کردند.

به نظر میرسد که اشـتباهاتی وجـود دارد.به عقیـده من، مسـیح یک رهـبر انقلابی بـزرگی بـود که آن گـروه و این رومیها حقیقتا از او هراس داشتند و بعد از آن‌که مســیح به صــلیب کشــیده شد و جائیکه در آن تعلیم و تعلم مي-نمــود، تــرک کــرده بــود، رومیها آمدند و آن‌جا را کــاملا ویــران کردند. حتما شــما میدانید که آن‌ها حــتی زمین را هم شکافتند.

چهل روز پس از مرگ مسیح زمین لرزه بزرگی رخ داد و اکــثر زمینها و خانهها ویــران شــدند. بعد رومیها آمدند و جمعیت باقیمانده را نــیز از بین بردند. یعـنی این‌که آن‌ها نمیخواستند فرصتی برای فرار به مسیح بدهند. آن‌ها مي-

خواستند آن جماعت را طوری از میان بردارند که دیگر هیچ تجدید حیات و فعالیتی ممکن نباشد و آن‌ها بتوانند هر آنچه که دوست دارند انجام دهند. رومیان و نیز کاهنان از مرگ مسیح بسیار خرسند و خوشحال بودند.

سالهای پیشین زندگی مسیح چگونه گذشت؟ آیا به هند آمد؟

در کتب هندی دو مدرک در مورد مسیح وجود دارد. یکی در اسناد قدیمی دانشگاه نالاندا1 در صد مایلی مانگر2. حداکثر هزار دانشجو در آن دانشگاه بطور رایگان تحصیل میکردند. این دانشگاه کتابخانه بسیار عظیمی، شامل صدها هزار کتاب، داشت که یک بار توسط بختیار خلیجی 3، غارتگر بزرگ، و بار دیگر بدست هندوها ویران شد. این کتابخانه دوبار سوزانده شد و هزاران کتاب و متن قدیمی از بین رفت.

درفهرست کتب رسمی دانشگاه نالاندا ف به مردی از فلسطین اشاره شده که از او

بعنوان پسر مریم و پسر یک نجار، مردی که اهلش خواهانش نبودند، با صورتی کشیده و ریش یاد میشود. در این کتاب همچنین آمده است که: بین هزاران دانشجو، صورت اواز همه شاخصتر بود. این یک مدرک و نشانه است. نشان دیگری در کتب قدیمی ناپال یافت شده که در آن صراحتا ذکر شده که دانشجویی از نالاندا با این نام (مسیح) که به این قوم یا اجتماع پیوسته، ناپال را دیده و با بسیاری از دانشمندان هندی ملاقات داشته. مدرک دیگری دال بر زندگی مسیح به مدت سه سال در نپال وجود دارد. روی هم رفته او سیزده سال

در هند زندگی کرد. اگر در مورد زنـدگی مسـیح در کتـاب مقدس مطالعه کنیـد، در خواهید یـافت که سـیزده سـال ثبت نشـده است. این سـیزده سـال کجاسـت؟ هند پاسخ آنرا دارد.

کتاب مقدس میگوید کسی از آن سیزده سال چـیزی نمی-داند.

بله. اما هنـد، حـتی قبل از تولد مسـیح، اشـارهای به این مرد بزرگ داشته. برخی از منجمان هندی، عالمان شرق. از نشانههای او آگاه بودند؛ آن‌ها میدانستند که او بعنوان یک پیامبر بزرگ مقدر شده.

زمانیکه مسیح بدنیا آمـد، چهـار اندیشـمند، به تعقیب یک ستاره، مهاجرت کردند. آن‌ها این ستارهها را دنبـال نمی-کردند؛ آن‌ها ستاره طالع وی را تعقیب میکردند. آن‌ها به جسـتجوی مکـانی که این پیـامبر بـدنیا میآمد راه افتادند. آن‌ها به آن‌جا رفتنـــد، آن پسر را دیدند و بازگشـــتند و مدارکی برای اثبات آن وجود دارد.

حـالا، به فلسـفه مسـیح که حقیقتا ترکیـبی از اصـول اخلاقی بودائی و باکتی هنـدی اسـت، میپـردازم. بـاکتی، عشق به خداونـد، تسـلیم امر خداونـد، «تو به کمـال خـواهی رسـید». تعلیمـات مسـیح است. مسـیح اصـول اخلاقی را تعلیم داد همانگونه که بـودا چـنین فرمانهـایی داده بـود. زمانیکه مسـیح به نالانـدا آمـد، اصـول اخلاقی بودائی را بسیار دوست داشت اما نواقصی در آن یـافت. وی دریـافت که این آئین، فاقد ایمـان به خداوند اسـت، بنـابراین گفت: «زمانیکه نـزد مـردمم بـازگردم به آن‌ها اصـول اخلاقی بـودائی را همـراه با ایمـان به خداوند

خـواهم آمـوخت». و وعظ آن احکـام را از تپههـای اُلیو1 (در شرق اورشلیم) آغاز نمود.

منظـــور من از بیـــان این مطلب این است که فلســـفه مسیح، تلقینی فرخنده بود از دین هندو، آئین بـودائی که مسیح در نالاندا2، واراناسی3 و در نپال4 به آن برخورد. نپـــال ســـرزمینی است که آئین هند و بـــودا در جهت یک فرهنگ متوافق و مشـابه، با هم تـرکیب شـدهاند. حـتی برهمائیها در آن‌جا غذا (گوشت) میخورنـــد؛ (با اینکه) این عمل مجازات دیـنی دارد. وارانسی کـانون هندوهاست و نالاندا کانون بودائیها بود. سپس مسـیح بـرای تعلیم دین به این سه مکان رفت و سه فلسفه مختلف را که بعـدها آن‌ها را ترکیب نمود، فرا گرفت.

واضح و روشن است که مســـیح بـــدنیا آمد و از آغـــاز تولـدش ملهم و آسـمانی بـودنش، معلـوم بـود. او بـرای انجام یک رسالت آمد، اما در زادگاهش، فضای مسـاعدی برای هدایت نیافت، بنـابراین به هند رفت، زیـرا که آن‌جا ســرزمین و مهد فرهنگ و پـرورش مـذهبی بـود. دقیقا مثل امروزه که ما برای فراگیری دانش فنی به آمریکا یا آلمـان میرویم، مسـیح به نالانـدا، بنـارس و نپـال رفت و باذهنی کاملا روشن بازگشت. مسـیح از پرانایاما آگـاهی داشـــته و حتما یک‌هاتا یـــوگی بـــوده است. او همچـــنین قـدرتهای روحی و روانی خاصی داشـته، زیـرا او یلعـاذر (لازاروست)4 را به زندگی بازگرداند، بسـیاری افـراد را شفا داد و روی آب راه میرفت.

زمانیکه مسیح به اورشلیم بازگشـت، آنچه را فـرا گرفته بـــود بـــرای مـــردم آن‌جا وعظ کـــرد، اما آن‌ها او را درک نکردند و او را به صـلیب کشـیدند. به هر حـال او نجـات

یـافت و به کشـمیر آمد. شـاید او میخواست به هند بـاز گـــردد اما نتوانست آنـــرا محقق ســـازد و در این راه درکشمیر جان باخت. این چیزی است که ما در هند به آن معتقـدیم. و ممکن است آن چـیزی نباشد که در غـرب به آن اعتقاد دارند.

فکر میکنم ما باید آنرا باور کنیم و بپذیریم، زیــرا آنچه را که مسیح انجام داده همه معجـزه محسـوب میشـوند، اما قابل شرح هستند.

بله. انجام یک معجـزه بـرای کسی که با یک هـدف خـاص نزول کرده، کـار بـزرگی نیست. کریشـنا معجـزه میکـرد، مسیح معجزه میکرد و حتی درعصر ما سائی بابا5 نیز یک معجزهگر بـود. همچـنین سـوامی نیتیانانـدا6 نـیز که یک کندالینی یوگی بود و چند سال پیش مُـرد، یک معجـزهگر بود.

او تقریبا همانند یک مــرد دیوانه رفتــار میکــرد. خیلی از مردم نزد او نمیرفتند زیرا در همان محوطه، زیر درخــتی که ســوامی زنــدگی (او خانهای نداشت)، ببرها معمــولا مثل سگهای اهلی به آرامی کنار او دراز میکشیدند.

سوامی نیتیانانـدا خیلی مشـهور شـد، اما نسـبت به آنچه انجام میداد، آگاه نبود. او ورای حواس عادی بود. مریدان وی، از او مراقبت میکردند. من به مدت یک ســاعت با او بودم.او مسـتقیما با کسی صـحبت نمیکـرد، او با خـودش صحبت میکرد و افرادیکه کنـار او میایسـتادند، سـعی مید-کردند منظورش را بفرسند.

زمانیکه ســوامی آتمانانــدا آن‌جا کنــارش ایســتاده بــود، ســوامی نیتیانانــدا گفت:«پوشــیدن لبــاس ممنــوع، همه

لباسـها بیمصـرفند، همه چـیز بیفایـده است. سانیاسا1، تیاگا2، بهترین چیز است». ماهاتما در حالیکه صحبت می-کرد، سراسر تمام مکانهای دیگر را نگـاه میکـرد و صـدها نفر دور تا دور ایسـتاده بودند. نیتیانانـدا مسـتقیما با آن خانم صحبت نکرد: اما ادامه داد «برو، بـرو. اینجا نمـان و برو.» درنتیجه ما مجبور به ترک آن‌جا شدیم. این مربـوط به چند سال گذشته بـود. امـروزه اجتمـاع بـزرگی نزدیک جائیکه او در بمبئی اقامت داشت، بزرگ شدهاند.

ماهاتمای دیگـری که میتـوانم درمـورد او اشـاراتی بکنم، سوامی تیلانگا3 است. او در سن 192 سالگی مُـرد. یک بـار یک منصـبی همـراه همسـرش نـزد او رفت. آن مـرد خیلی چاق بود وقتی خم شد، تیلانگا به همسـرش نزدیک شد و گفت: «حال شما چطور است؟». آن صاحب منصب از این‌که این ماهاتما شانههای همسـرش را لمس کـرده بسـیار خشـمگین شد چـون این حـرکت در جامعه هنـدو بســیار قــبیح و ممنــوع است. او گفت: «من باید این ماهاتما را بکشم» روز بعد آن مرد پراساد4 (نتیجه آنـرا) آورد، مقداری شـیر که در آن سم ریخته بـود. او شـیر را به ماهاتما داد تا بنوشد. ماهاتما گفت: «بسیار خوب، من این شـیر را مینوشم و تو پراسـاد (نتیجه آن) را خـواهی گرفت.» سـپس ماهاتما زهر را نوشـید و بلافاصـله مـرد دیگـری احسـاس درد کـرد و به شـدت گریست و بـالاخره ماهاتما که عادت به خوردن کرد انسانی داشت به

او میگفت: میتوانی این را بخـوری؟ اگر اینکـار را بکـنی، فورا خوب خـواهی شد. من آنـرا میخـورم تو نـیز بخـور؟ درد به قــدری شــدید بــود که مــرد انســانی را خــورد و ماهاتما نیز آن را خورد. در نتیجه درد از بین رفت و مـرد

به حـــال اولش بازگشت بعد ســـوامی تیلانگا گفت «میدانی» بـرای من کـود انسـانی و همسر تو یکی است من نسبت به آن دو یک جور و با یک رغبت رفتار کردم.

آن خانم مرید سوامی تیلانکا گردید و هنوز در قید حیــات است. نامش شانکان مای5 است. او در انظار حضور پیدا نمیکند. او بسیار پیر است، حدود نودوپنج سال یا بیشتر. او فقط یک بار در دوازده سـال از عـزلت بـیرون میآید و میتوان او را در کامبا ملا6 واقع در الله آباد7، نسـیک8، یوجین9 یاهاروارد10 ملاقـات کـرد. در غـیر این زمـان، کسی از جای او اطلاعی ندارد.

چـنین افـرادی معـروف، درعین حـال پیش پا افتـادهانـد، پس میتوان به راحتی میتوان آنچه که مسیح، انجام داده، پــذیرفت. چه بسا او کارهــای بیشــتری انجــام داده و ما اطلاع نداریم.

زمانیه درباره زندگی سوامی سـیواناندا مطالعه میکنیـد، یک قیاس زیبا وجود دارد، بدانگونه که او پای افراد بیمار را شستشو میداد و روغن میمالید و همانگونه که مســیح به مردم خدمت میکرد.

فقط خــدا میداند که ســوامی ســیواناندا چه قــدرتهای زیادی داشت. او به شستن لباسهای خـانمهـای رنجـور و علیل عادت داشت، اودر درمانگاه شخصی خـود به افـراد جذامی و ناتوان خدمت میکرد.

معروف‌ترین جنایت آدم فضایی‌ها روی زمین

ماجرای مرموز واشنگتن

بیست و چهارم ژوئن 1947 یکی از خلبان‌های نیروی هوایی آمریکا به نام کنت آرنولد در حال پرواز برفراز کوهستان راینر در غرب واشنگتن بود که متوجه 9 شیء پرنده ناشناخته شد. اشیای پرنده دایره شکل بودند و در ارتفاع 3 کیلومتری از سطح زمین با سرعت زیادی حرکت می‌کردند.

الگوی پرواز آن‌ها متفاوت بود و هر از گاهی به یک شکل خاص پرواز می‌کردند. مثلا اگر یکی از آن‌ها ارتفاع پرواز را کم می‌کرد بقیه بشقاب پرنده‌ها هم از ارتفاع خود می‌کاستند.

چیزهایی که خلبان آرنولد دیده بود در روزنامه به چاپ رسید و این اولین باری بود که درباره بشقاب پرنده‌ها در روزنامه‌های آمریکا خبری منتشر می‌شد. چند روز پیش از این اتفاق مردی به نام‌هارولد دال در کنار ساحل مورای در همان نزدیکی مشغول کار بود. او سراسیمه به سمت همکار خود رفت و به او گفت که 6 شیء پرنده دایره شکل را در آسمان دیده که همه آن‌ها نزدیک به 30 متر قطر داشتند. به گفته دال پنج بشقاب پرنده بالای بشقاب پرنده ششم که مدام سنگ، آهن و نخاله به زمین می‌انداخت پرواز می‌کردند.

نخاله‌هایی که بشقاب پرنده به طرف زمین می‌انداخت باعث شد تا پسر پانزده ساله دال آسیب ببیند. سگ او کشته شود و قایقش هم بشکند. بعد مردی سیاهپوش

نـــزد دال رفت و او را تهدید کـــرد که اگر دربـــاره این موضـــوع حـــرفی به کسی بزند خـــانواده اش را از دست خواهد داد اما دال به تهدید مرد سیاهپوش اهمیتی نداد.

وقتی گزارش آرنولد در روزنامه‌ها به چاپ رسید، دال در یک هتل با او قرار ملاقـات گذاشت. سر قـرار دو خلبـان به نام‌هـای فرانک بـراون و ویلیـام داویدسـون همـراه آرنولد حضـــور داشـــتند. دال به آن‌ها قطعـــاتی را که بشـــقاب پرنـــده روی زمین انداخته بـــود داد. به نظر می‌رسـید قطعـات از تکه‌هـای آهن یا چـیزی شـبیه به آن ساخته شده بودند.

معروف‌ترین جنایت آدم فضایی‌ها روی زمین

همه قطعـــات به پایگـــاه نظـــامی کالیفرنیا انتقـــال داده شدند. این ماجرا سـپری شد تا این‌که اول آگوست 1947 دو خلبـان از پایگـاه مک کـورد واشـنگتن پریدند و پس از طی مسافتی هواپیمای هر دو خلبان آتش گرفت و آن‌ها مجبور شدند با چتر نجات بیرون بپرند. هر دو خلبان ادعا می‌کردند که پیش از حادثه بشـــقاب پرنـــده‌هایی را در آسـمان دیده‌اند که مسـبب آتش گـرفتن هواپیماهایشـان شده‌اند. به گزارش آسوشیتدپرس دو روز بعد دو خلبـانی که هواپیمایشـــان آتش گرفته بـــود و دربـــاره بشـــقاب پرنـده‌ها تحقیق می‌کردنـد، کشـته شـدند.زیگموند سـکته کرد

در عصر روز پنجم ژوئن 1980 یک معـــدنچی به نـــام زیگموند آدامســـکی در یورکشـــایر انگلیس ناپدید شد. او دقیقا یک روز پیش از ازدواج دخترخوانـده اش ناپدید شد و برای همین گم شـدن وی عجیب به نظر می‌رسـید. پنج

روز گذشت تا این‌که جسد معدنچی را در نــزدیکی تلی از ذغال سنگ در شهر دیگری پیدا کردند.

جسد آدامسـکی در سـاعت 3:45 دقیقه عصر پیـدا شد و این در حالی بود که آخرین بـار کـارگردان معـدن سـاعت 11 صبح در آن‌جا کار می‌کردند. لباس مقتول کاملا تمیز بود اما ساعت و کیف پولش همراه وی دیده نمی‌شد.

جسد مقتول به پزشکی قـانونی منتقل شد. به تشـخیص پزشک، آدامسکی بین ساعت 11 صـبح تا یک بعـدازظهر بر اثر سکته قلبی جان باخته بـود. این نکته که چگونه یک مرد با بیماری قلبی توانسته بـود از تل ذغـال سـنگ بـالا برود از نظر پلیس نکته‌ای مشکوک بود.

معروف‌ترین جنایت آدم فضایی‌ها روی زمین

آدامســکی پنج روز ناپدید شــده بــود اما ریش‌هــایش به انـــدازه یک روز بلند شـــده بـــود، ضـــمن این‌که به نظر می‌رسـید از وی پیش از مـرگ مـراقبت کرده‌اند اما روی شانه و گردنش آثار سوختگی مشاهده می‌شد که معلـوم نبـود با چه چـیزی به وجـود آمـده است.یکی از افسـران پلیسی که سر صحنه قتل حضـور داشت ادعا می‌کـرد که در 28 نوامبر 1980 تقریبا در چند کیلومـتری محل پیـدا شـدن جسد با موجـود بیگـانه‌ای روبـرو شـده است. نکته قابل توجه اینجاست که افسر پلیس فقط یک ربع از آن شب را به یـاد داشت اما مـورد مشـکوکی که دربـاره این ماجرا وجود دارد مربوط به مردی به نام جورج آدامسکی می‌شـود که در کالیفرنیا زنـدگی می‌کـرد. او کتاب‌هـای زیادی دربـاره یوفوها و بیگانگـان فضـایی نوشـته بـود و

بسـیاری معتقدند که زیگموند اشـتباهی به قتل رسـیده است.

معمای 60 ساله

23 نوامـبر 1953 شـیء ناشـناخته‌ای در پایگـاه هـوایی کینروس در میشیگان رویت شد. یک یاز افسرهای پایگاه به نام فلیکس مونکالا و رابرت ویلسون که مسئول رادار بـود با دیـدن این شـیء ناشـناخته فـورا بـرای تحقیقـات فراخوانده شدند. در پایگاه، برج مـراقبت مـاموریت را از نزدیک زیر نظر داشت.

وقتی جت جنگنده نزدیک یوفو شـد، هواپیما ناپدید شد و فقط یک نقطه روی رادار معلـوم بـود. فـوراد گـروه تحقیقـاتی متشـکل از مـاموران نظـامی کانـادایی و آمریکـایی تشـکیل شـدند. این گـروه هر چه تلاش کردند نتوانسـتند نشـانی از یوفـو، خلبان‌ها و جت‌هـای جنگنـده پیدا کنند.

دربـاره این مـاجرا دو گـزارش رسـمی وجـود دارد. اول این‌که مونکالا از مسیر منحرف شده و در دریاچه سقوط کرده است. در گزارش دوم آورده شده که جت جنگنده با یک هواپیمای کانادایی تصادف کرده است و این در حالی است که مسئولان کانادایی به هیچ عنوان چنین تصـادفی را گزارش نکردند. اکنون با گذشت 60 سال همچنان این حادثه به صورت یک معما باقی مانده است.

بالن یا بشقاب پرنده

هفتم ژانویه 1948 یکی از مامورهـای گشت کنتـاکی چندین تماس درباره این‌که شیء بـزرگ پرنـده‌ای با قطر

90 متر در منطقه مایسویل دیده شده دریـافت کـرد. به گفته شاهدان این شیء پرنده آرام آرام به سـمت پایگـاه نظامی که در غرب وجود داشت، حرکت می‌کرد.

مـامور گشت خـبری را که دریـافت کـرده بـود به پایگـاه نظامی مخابره کرد. همه سـاکنان منـاطق نزدیک پایگـاه، شیء پرنده را در آسمان دیده بودند. تقریبا یک ساعت و نیم بعد خلبــان تومــاس اف مانتل به همــراه سه خلبــان دیگر سوار بر هواپیمای اف 51 موستانگ برای تحقیقات به ماموریت هوایی فرستاده شدند.

معروف‌ترین جنایت آدم فضایی‌ها روی زمین

نکته عجیب اینجا بــود که در ارتفــاع شش کیلومــتری از زمین سه خلبــان دیگر قــادر به هــدایت هواپیما نبودند و نمی‌توانســـتند بیشـــتر از این هواپیما را بـــالا ببرند اما خلبــان مانتل همچنــان به راه خــود ادامه داد تا این‌که به ارتفــاع بیش از 900 کیلومــتری رســید. در این لحظه هواپیمای او شروع به چرخشی غیرمنتظره کرد؛ اتفاقی که موجب سقوطش شد.به گفته مقامـات رسـمی، یوفو دیده شده یک بالن بود اما یوفوشناس‌ها می‌گویند که یک بـالن از ارتفـاع 4 کیلومـتری هم قابل تشـخیص است. آخـرین جمله‌ای که مانتل پیش از سـقوط بیـان کـرد این بود: «اوه خدای من... چند نفر را داخل آن می‌بینم.»

قتل توسط بیگانه فضایی

ماه مارس سال 1956 در نزدیکی پایگاه هوایی‌هالومـان در مکزیکوســیتی مــامور جاناتا لاوت و ســرگرد ویلیــام کانینگهــام مشــغول جمع آوری ویرانه‌هــای یک آزمــایش ناموفق هوایی بودند. لاوت از یک تپه کوچک پــایین رفت

به طوری که کانینگهام چند لحظه قادر به دیـدن او نبـود. ناگهـان کانینگهـام صـدای فیـاد لاوت را شـنید. او سـریع خود را به روی تپه رساند. صحنه‌ای که می‌دید باورکردنی نبـود. یک شـیء پرنـده نقـره‌ای رنگ بـالای سر لاوت در حال چرخش بود. ناگهان وسیله‌ای شبکه مـار از بشـقاب پرنـده بـیرون آمد و به دور پاهـای لاوت پیچید و او را با خود داخل وسیله پرنده برد و به آسمان پرواز کرد.

کانینگهام که به شـدت دچـار شـوک عصـبی شـده بـود با عجله خود را به اتومبیلش رساند تا گـزارش این حادثه را به پایگـاه بدهد. به این تـرتیب تیم تجسس به محل مـورد نظر اعـــزام شد. گـــروه تحقیقـــات معتقد بودند که کانینگهـام همکـار خـود را به قتل رسـانده و جسـدش را مخفی کـــــــرده است. سه روز بعد جسد لاوت در چند کیلومتری جایی که توسط فضایی‌ها ربوده شده بود پیـدا شد. زبان، چشم‌ها و فک او کنده شده بـود. خـون بـدنش کـاملا خشک شـده بـود و سـلاخی او دقیقا شـبیه بقیه جسـدهایی بـود که مـرگ آن‌ها را به بیگانگـان فضـایی نسبت داده بودند.

قرار ملاقات با بیگانگان فضایی

در بعـــدازظهر هفـــدهم آگوست 1966 دو مهنـــدس به نام‌هـای مانوئل پریـرا داکـروز و میگوئل خـوزه ویانا که همکار بودند خانه‌های خود را در گویتاگازیس برزیل تـرک کردند تا به محل کـــار خـــود بروند. چند ســـاعت بعد به شهادت شاهدان آن‌ها در منطقه نیترویل توقف کردند تا یک بطـــــری آب و جلیقه ضد آب بخرند. به شـــــهادت فروشنده ویانا بسیار نگران به نظر می‌رسید و مـرتب به

ساعتش نگاه می‌کرد. این آخرین باری بود که این دو مهندس دیده شدند.

سه روز بعد مردی که در حال کایت سواری بود جسد این دو همکار را در منطقه‌ای کوهستانی پیدا کرد. او با پلیس تماس گرفت و به دلیل ضعب العبور بودند مسیر، مامورها یک روز بعد به آن‌جا رسیدند.

معروف‌ترین جنایت آدم فضایی‌ها روی زمین

وقتی پلیس به آن‌جا رسید با یکی از عجیب‌ترین صحنه‌های قتل آن دوران مواجه شد. دو مهندس کت و شلوار به تن داشتند که روی آن جلیقه ضد آب پوشیده بودند. روی صورت آن‌ها ماسک سربی شکل دیده می‌شد که حتی چشم‌هایشان را پوشانده بود. به نظر می‌رسید ماسک‌ها دست ساز باشند.همراه آن‌ها دفترچه یادداشتی به چشم می‌خورد که در آن نوشته شده بود»16:30 حاضر شدن سر قرار. 18:30 قورت دادن کپسول‌ها، پس از تاثیر فلزات محافظ، انتظار برای علامت. ماسک.»

با وجود این‌که پلیس تلاش بسیاری کرد تا نوشته‌های رمزی دو مهندس را رمزگشایی کند اما نتوانست کاری از پیش ببرد. همچنین به گفته خانواده دو قربانی رفتار هر دو مقتول در آخرین روزهای عمرشان به هیچ عنوان غیرعادی به نظر نمی‌رسید.

از آن‌جا که اعضای بدن هر دو مهندس به شدت خشک شده بود، آزمایشات پزشکی قانونی نتیجه‌ای نداشت. این‌که آن‌ها چه قرص‌هایی مصرف کرده‌اند هیچ وقت معلوم نشد. همچنین نوشته‌های رمزی آن‌ها هرگز

رمزگشـــایی نشد. نظریه پـــردازان می‌گویند که آن‌ها با بیگانگـان فضـایی قـرار داشـتند. لباس‌ها و ماسـکی که پوشیده بودند آن‌ها را در ملاقات محافظت می‌کـرد. پس از این حادثه دیـــــده شـــــدن یوفو در منطقه‌ای که دو مهندس مردن بودند، بارها گزارش شد.

رازهای تحوت و کلید انوخ

با وجــود محبــوبیت گمــراه کننــده ژورنالیسم اریک فن دنیکن، شــواهدی از سراسر جهــان، نشــانگر آن است که این افراد، بازماندگانِ دارای فن آوری پیشرفته از تمــدن ما قبل بودند و درست شـــــبیه پناهگاه‌هـــــای اتمی و مجموعه‌هــای پژوهشی مخفی {زیر زمیــنی] در تمــدن (فعلی) ما، آنان کسانی بودندکه از «شــهرهای خــدایان» در زیر زمین برآمدند. بعد از فـــرو نشســـتن گل و لای طوفــان، آنــان به منزلة غــولان و قهرمانــان باســتانی مــذکور در ســفر پیــدایش؛ نظــیر، «انــوخ یا خنــوخ»، (Enoch)ـــ و متو شـــالح - پسر خنـــوخ (Methuselah)، پیشگامان اولیة (بشر) بودند.

مصر و هنـــد، {به منزلة دو ســـرزمین نشـــانگرِ} فصل شکوفایی ازلی خدایان مرموز، تماما در ســلامت و تهیّت برگرفته از ادوار افسانه‌ای پیش از طوفان عظیم.

از زمــان خــارج کــردن رادار نافذ به اعمــاق زمین در دو سال قبــل، اطلاعــات متنــاوبی از سیســتم‌های پیچیــده و لابیرنت گونه در بخش‌های گوناگون جهان، به بیرون درز کرده است. در اماکنی مانند گوآتمالا در آمریکای جنوبی، نقشة تونل‌ها تا زیر هرم میاها در تیکال رصد شده است که به معنــای امتــداد 800 کیلومــتری تونل‌ها در جهت مقابل تا آن سوی کشور است. محققان اذعان داشته‌اند که می‌توان فهمید که چگونه نیم میلیون از مردمــان مایا از نابودی فرهنگ و تمدن خویش جان به در بردند.

در وضعیتی مشــابه، رادار ســیرا (SIRA)، در اویل 1978 جهت ترسیم نقشة قنات‌های پیچیده غیر معمــول در زیر

هرم‌های مصر، در مصر مستقر گردید. ترتیبات منعقده با انـور سـادات، رئیس جمهـور مصر در آن زمـان، منجر به سه دهــه، حفاری‌هــای فــوق ســرّی جهت نفــوذ به این سیســتم گردید. اخــیرا در جلسه‌ای در اســترالیا، یکی از دانشمندان کلیدی پروژه جیزه؛ دکـتر جیم هورتـاک، فیلم پیشـرفت حاصل از کـار پـروژه را تحت نـام «دالان‌هـای اعماق» به نمایش گذارد که زمـان انتشـار آن (به عنـوان اطلاعات آزاد)، اواخر این قرن است. این فیلم، از کشف شهرهای گسترده وسیع با قـدمت 15 هـزار سـال که در برخی از سطوح خود تا قسمت تحتانی فلات جیزه امتداد یافته‌اند، پرده برداری می‌نماید. در حـالی که بـاقی فیلم گمـان وجـود یک دالان مخفی زیر پنجة چپ ابوالهـول را که، «شهر افسانه‌ای خدیان» در زیر آن آرمیده اسـت، بر می‌انگـــیزد، در نهـــایت، با راه‌هـــای آبی زیر زمیـــنی هیدرولیک، فیلم، دالان‌های عظیمی به تناسب بزرگـترین کلیســاهای جــامع مــا، همــراه با مجســمه‌های ســنگی بی‌شمار، حک شده در سیتو (Situ) در عرض درة‌ی نیل، نشـان می‌دهد. محققـان با به خطر انـداختن جانشـان با دور بین‌ها و چراغ‌هـــا، با قایق‌هـــای لایه کشی شـــده مطمئن در عـــــرض رودخانه‌هـــــای حاصل قنات‌ها و دریاچه‌هـــایی به وســـعت کیلومترها در صـــدد نفـــوذ به دالان‌هـای سربسـته‌ی فراسـوی آن می‌باشـند. تـاکنون، انبارهـای قابل تـوجهی از سـوابق و مصـنوعات یـافت شده‌اند که مـیراث تمـدنی با نـوعی از فن آوری ست که ورای تمـدن ماست. تکنولـوژیی با قـابلیت ایجـاد شـهر وســـیع در زیر زمین که ابوالهـــول و اهـــرام صـــرفاَ، نشانگران سطحی آنند. دانشمند پـروژه، دکـتر هورتـاک، آن را تحت تاثیر تماس با فرهنگی پیشـرفته با منشـاُ یی

در خـــارج از زمین، همانند می‌داند. او آن را به عنـــوان کشف «چهارمین ریشة تمدن»؛ یعـنی به اصـطلاح تمـدن آتلانـتیس که در آخـرین جابجـایی (قطـبین) زمین، نـابود شد، توصیف نمود. این کشـفیات، دلیل صـریحی است بر این‌که تمـام زبان‌هـا، فرهنگ‌هـا، و مـذاهب به یک منشا منحصر واحد باز می‌گردند که دکتر هورتاک با نام «تمدن مـــادر»، به آن اشـــاره می‌نماید. فن آوری زیر زمیـــنی، همانطور که زمـانی آرتـور سی کلارک به شـوخی گفت: «هر فن آوری فراســـوی فن اوری خودمـــان بـــرای ما همچـــون جـــادو به نظر می‌رسد.»، ورای تکنولـــوژی ماشینی که ما می‌شناسیم می‌باشد. بر طبق گفته دکـتر هورتاک، این تمدنی بود که کدهای ژنـتیکی را بازگشـایی نمـوده و {علم باسـتانیان} راجع به کلیدهای طیف‌هـای مرئی نور و فیزیک عالی نور (طیف‌های نامرئی نور) .... و هر آنچه کهن {از دانش} را که گیگمش در ســـــــفر مشهورش به شهر خدایان برای جستجو در تونل‌های زیر مت ماشو (Mt. Mashu)ـ در ســـرزمین‌های بیابـــانی، مترصد یافتن آن بود، در تصاحب خود داشت.

هورتاک به نوعی زبان نور و یک جور کاهن – دانشمند از چرخة زمانی گذشـته به نـام «خنـوخ» (ENOCH)ـ اشـاره می‌نماید که در پیوند با راز ســاختن هــرم بــزرگ است. هورتاک گریزی هم به یک دانش روحـانی عظیم می‌زنـد، دانشی که پلکـانی ژنتیک را بـرای رسـیدن به سـتارگان توصیف می‌نماید. کاهن – دانشمند بـزرگ؛ انـوخ، یکی از پیشگامان مربوط به زمان طوفان (از افراد باقی مانــده پس از ته نشین گشتن و رسوب طوفان عظیم مذکور در متــون ســومری، که در نــزد پــیروان مــذاهب به عنــوان طوفان نوح شـناخته می‌شـود.) و یکی از مشـهورترین و

یکی از افراد اصلی مورث انسان در چرخهٔ زمانی گذشته است. او پـدر متو شـالح (شخصـیت اسـاطیری سـامی مذکور در کتـاب خنـوخ و کتب مقـدس عـبری و به نـوعی اولین انســان.) و جد اعظم «نــوح» بــوده و در کتــاب مقدس به عنوان معمـار شـهر صـهیون به حسـاب آمـده؛ شهر افسـانه‌ای «یهـوه»؛ یعـنی خـالق الفبـاء {کلمه} و تقویم. خنوخ اولین فضانورد تاریخ نـیز هسـت، کسی که بواسـطه‌ی خداوند به بـالا (معـراج) بـرده شـدو اسـرار آسمان و زمین به او نشان داده شد. او با دانش اوزان و دانش اندازه گیری برای عرضه به تمـام بشـریت به زمین باز گشت. برای مصریان به نام «تحوت» (Thoth)، خدای ســحر و زمــان و بــرای یونانیــان با نــام «هــرمس» (Hermes)؛ پیام‌آور خدایان، شـناخته می‌شـود. همچـنین او، در سنت‌های سلتی، به عنوان مرلین؛ جادوگرِ اسرار آمیز، تداعی می‌گـردد که از بـالای درخت سـیبی به قصد رجعت به شــهر افســانه‌ای آوالــون (جایگــاه و محل اسـتقرار آرتـور شـاه پس از مـرگ و مکـان رجعت او در اســطوره‌های ســلتی و بعدها افســانه‌های انگلو ساکسون)، برای یافتن رمز نامیرایی و تعهد به بازگشت دوبــاره، ناپدید شد. خنــوخ همــان کسی است که به فنا ناپـذیری دست یافتـه؛ راز این‌که ما چگونه باید به مقـام خداونـدگاری ارتقـاء یـابیم. خنـوخ / تحـوت (Thoth – Enoch)ـــ متعهد می‌گــردد در آخر الزمــان، روزی با کلیدهای ورود به دروازه‌های سرزمین موعـود، بـازگردد. بر اســاس کتیبه‌هــای مناقشه انگــیز بحر المیت، فــاش نمودن کتاب گمشدهٔ خنوخ توسط رهـبران اولین مـذاهب از کتـاب مقـدس حـذف گردیـده است. «انـوخ – خنـوخ» تمدنی شگفت انگـیز را توصـیف می‌نماید که از کلیدهای

دانش‌های عالی سوء استفاده نموده و سپس به عنوان نتیجه، از محافظت خویش در مقابل تحولات ناگهانی و عمده عاجز ماندند. هم در معنای واقعی کلمه و هم با در نظر گرفتن این احتمال، آن‌ها، کلیدها را؛ تمام آن دانش برتر را از دست دادند. با این وجود «خنوخ» مانند بسیاری دیگر از سنت‌های شفاهی باستانی، حتی افسانهٔ کوآتزاکوتل مایاها، وعدهٔ بازگرداندن این دانش را در زمان آخر، یعنی در پایان چرخهٔ زمانی حاضر، می‌دهد. الهامات کتاب مقدس، نیز وعده داده که در پایان دنیای حاضر همه چیز آشکار خواهد شد. کشفیات خارق العاده در مصر و سایر نقات جهان نه تنها یک فن آوری پیشرفته را به وصف در می‌آورد، بلکه مسیری انقلابی را برای فراتر رفتن از وضعیت فعلی مان، توصیف می‌نماید. آزمایشات علمی همراه با احتیاط روی محل قرار گیری اهرام اصلی جهان، آشکار می‌سازد که آن‌ها، ساختارهارمونیک هوشمندی هستند که نه تنها برای بازتاب موقعیت سیارات و سیستم‌های ستاره‌ای؛ بلکه، بدین منظور هم طراحی شده‌اند تا، به تقلید از چاکراها، منافذ توازن بدن انسان را رصد نمایند. حتی هر یکی از قطعات سنگی در هرم بزرگ به طور هماهنگی با یک فرکانسِ به خصوص و آوایی موسیقایی، منطبق گردیده است. تابوت سنگی در مرکز هرم بزرگ بر اساس فرکانس ناشی از تپش قلب انسان تنظیم شده است! آزمایشات عجیب تحت رهبری دکتر هورتاک و همکارانش در محل استقرار هرم بزرگ و سایر هرم‌ها در آمریکای جنوبی ثابت می‌کند که اهرام همچون رایانه‌های زمین شناخت (بر محور زمین) هستند که از طریف اصوات فعال می‌شوند.

با سرودن آواهای باستانی به خصوص، تیم ویـژه، امـواج مرئی از نور را به صورت (ستونِ)عمودی در بالا و داخل اهـرام، تولید نمـوده و تـاکنون حـتی قـادر بوده‌اند که به اتاق‌ها (دالان‌ها)ی غیر قابل دسترسی نـیز نفـوذ نمایند. کشـفیات بعـدی نشـان می‌دهد که کـاهن - دانشـمندان باسـتانی، یک جـور فن آوری متـوازن از اصـوات درون سـاختار معابد به کـار می‌گرفتند. دانش گمشـده‌ی خنوخی، زبان مـادر (زبـان پایة اولیه) را به عنـوان زبـان نـور، که نـزد باسـتانیان با عنـوان «هی بـورو - عـبرو = عبری» شناخته می‌شد، آشکار می‌سازد، عبرو همان بـذر اولیة زبـان است که در آغـاز این چرخة زمـانی، خلق گردیـده است. تحقیقـات جدید موید این است که قدیمی‌ترین شکل زبـان عـبری، زبـانی جبلّی (سرشـتی، فطری و ذاتی و بر اساس اسـتعداد ذاتی انسـان) است. اشـکال الفبـایی، از الگوهـای مشـتعلِ فسـفاین (گـازی سـمی و شـیمیایی) مغز پدیـدار شـده است. و در واقع همان اشکالی که از چرخش گرداب زاده می‌شـود. زبـان حقیقی نـور که از طریق سیسـتم عصـبی خـود ما نـیز جریـان می‌یابد (نـوعی) رمز گـذاری هندسة مـوج گونة طـبیعی دنیـای جسـمانی ماست. «هی بـورو» (Hiburu) زبـانی متـوازن است که خـواص مـوج گونة نـور را تقلید می‌نماید.

به نظر می‌رسـد، کلیدهایی که «خنـوخ» از آن صـحبت می‌کند آشکارا کلید اصوات است، کلیدهایی بـرای وجـود شـبکة واقعیت ارتعاشی به خـودی خـود (فی نفسه). نیروی افسانه‌ای جهـان. دانش خنـوخی معـادلات صـوتی رمز گـذاری شـده در اذکـار و اسـماء باسـتانی خداوند را توصیف می‌نماید که قادرند مستقیما، بر سیستم عصـبی

تاثیر گذارده و تاثیر عمیقی از شفا و حالات برتر آگـاهی را ایجاد نماید. همانگونه که متون باستانی بیـان میـدارد: «اگر می‌خـــواهی که قـــادر باشی تا با خـــدایان ســـخن بگویی، در ابتداء باید زبان خدایان را بیاموزی.»

اکنون، دی ان ای، به عنوان «درخت زنـدگی» وابسـته به عرفان مخفی یهود که در کتاب مقدس تورات به تصـویر در آمــده، به عنــوان ســاختاری ارتعاشی زنــده در نظر گرفته خواهد شد تا مثلا یک نوار ضبط شـدة ثـابت (غـیر ارتعاشی). بسیاری از دانشـمندان عصر جدیـد، دی ان‌ای را به عنــوان یک پیکر بنــدی درخشــان با نــور ضــعیف و مـرتعش که قـادر است توسط نـور، تشعشـع، حوزه‌هـای مغناطیسی و ضربان‌های صـوتی تغیـیر نمایـد، می‌نگرند. میراث خنوخ / تحوت این «زبـان نـور» را عرضه می‌دارد. دانش همـــاهنگی باســـتانی واقعا قـــادر است که بر دی ان‌ای (DNA)ـ مــوثر واقع شــود. شــواهد واقع در مصر دلالت بر آن دارد که این دانش محصـــــــول عظیم 6000 هــزار ســال آزمایشــات مصــریان به دنبــال نــامیرایی و ســـتارگان (نجـــوم) است. محصـــول جســـتجوی آن‌ها که بواسطة کهن‌ترین انسان‌ها توصیف گردیـده. جسـتجویی که بنیـــاد آن در زمان‌هـــای بســـیار دور گذشـــته توسط گیلگمش گذارده شد. مصـریان آنگونه که مترجمـان اولیة مسـیحی گمـان می‌بردنـد، تمرکـزی روی زنـدگی بعد از مرگ نداشتند، بلکه، تمرکز آنان بر پایة خلق گونه‌ای برتر از انسان استوار بود. همانند بسـیاری دیگر از تمـدن‌های باستانی آنان نیز گمان می‌کردند که دی ان‌ای (DNA) از جانب ستارگان آمده بود و مقـرر بـود که بـازگردد. دانش خنـوخ / تحـوت به طـور ضـمنی بـدین معناست که مقـدر است تا ما انسـان‌ها به فراسـوی قـالب خـاکی (دنیـوی)

فعلی مان، تکامل یابیم و همـانطور که کتـاب مقـدس به ما می‌گوید: «ما ممکن است از فرشـــــــــتگان پیشی بگیریم.» مصریان داستان‌هایی از «ستاره گردان»؛ یعنی مـردانی که گـاه و بیگـاه مانند انـوخ / خنـوخ، به آنسـوی چشم اعظم اوریــون () ســفر نمــوده و بازگشــتند تا در میان انسان‌ها همچون خـدایان گـام بردارنـد، ثبت نمـوده است. آیا علی رغم زودودن وجودهای نیمه الهی از ذهن جمعی معاصـــر، این ممکن است که همانگونه که متـــون باستانی اصرار دارند، سرنوشت ما این باشد که همچـون خدایان شویم؟ آیا «خدایان نور» بر حسب عقاید مایاها و «وجودهای درخشان» بر حسب عقاید تبتّیان و مصــریان، واقعا گونه‌ای برتر از انسان هستند؟ بر طبق بسـیاری از افسانه‌های زمین، چنین موجـوداتی قـرار است به طـور منظم، در آغـاز و پایـان هر چرخة زمـانی، در 13 هـزار ســـالِ نیم درجه از سیســـتم ســـتاره‌ای ما (منظومة شمسی) از 26 هزار سال وفق مدار دائر البروج اطراف مرکز کهکشـــان، بازگردند. به خـــاطر شـــرایط مـــدار کهکشانی ما، این وقفه‌ها یا دنیاهای زمانی سیزده هزار ســاله، ظـاهرا بر اســاس تحــولات ناگهــانی و عظیم از یکدیگر جدا و منفک می‌شـوند. بر اسـاس تقـویم سـنگی هرم بزرگ که به اصـطلاح «چرخة ققنوسی» را در مـدار کهکشانی ما توصـیف می‌نمایـد، چرخة زمـانی فعلی مـا، اگر آن را به تقویم مورد استفاده خودمـان تبـدیل کـنیم، در سال 2012 بعد از میلاد مسیح به پایان می‌رسد.

واژه‌ی یونانی فونیکس (ققنـوس – PHONIX)ـ از واژه‌ی مصری پا –هانوک (PA- HANOK)ـ مشتق شده و در واقع به معنای «خانة خنوخ / انوخ»، (The House Of Enoch) ست. دا نش خنوخی، اعمـال این تحـولات ناگهـانی را به

عنوان عامل فرگشتی (تکاملی) بـرای سـرعت بخشـیدن به تکاملِ اشـکال مسـکون فعلی حیـات به مرحلة بعـدی تکامل قبل از خـــروج از ســـیارة مـــادر (زمین) در نظر می‌گـیرد. امکـان دارد که تکامل انسـان سـریع‌تر از آنچه سابقا گمان می‌شد روند خود را طی نماید. شـواهدی که اکنـون آشـکار شـده حـاوی سـوابق تمـدن‌هایی قبل از ماست که اســـتادان زنجـــیرة فـــیزیکی بـــوده و به پیشـــرفت‌هایی فراســـوی این جهـــان دست یافتند. این شـواهد همچـنین حـاکی از این است که آنـان، کسـانی بودند که در این زمینه شکست خوردند. ما نـیز فرصـتی برابر بـــرای ســـاختن یا شکســـتن این زنجـــیره داریم. کشـفیات حاصـله از مصـر، حـاکی از وجـود یک سیسـتم معبـدی هـرمی در سر تا سر جهـان در زمان‌هـای ما قبل تاریخ است که مانند آنتن بر روی کلید کانال‌هـای انـرژی نصب شده بود که توسط کـاهن - دانشـمندان گذشـته به عنـوان یک سیسـتم موسـیقایی جهت تثـبیت گسل‌های سیاره زمین مورد استفاده قرار می‌گـرفت. دانش زمین شناسی وابسـته به تحـولات عظیم در نهـایت حد ممکن آن.

از کلمة زبان مـادری جـدایا (JEDAIAH)ـ به معنـای روش جهان یا نیروی کلمة باستانی «جدای» (JEDAI)ـ کاهنـان از زبـان نـور جهت کـوک کـردن سـیاره (زمین)، مانند ناقوس متوازن بزرگی اسـتفاده می‌نمودند که اکنـون در روزهـای پایـانی این چرخه زمـانی، دوبـاره از نو کشف گردیده است. به بیان دکتر جی فرانتز از تاسیسات امگا: «حتی اگر ما جرات به زبان آوردن آن را نداشـته باشـیم، نوعی احساس جهانی اتفـاقی قـریب الوقـوع در صـحنة جهان وجود دارد.»

راز باستانی صلیب شکسته (سواستیکا)

در حفاریهـای دو قـرن گذشـته اروپا سـمبل باسـتانی صلیب شکسته به کرات یافت شده است.باورهـای مـاورا الطبیعه و تمرینهـای ذهـنی موجـود در اروپا(مانند روح درون جسـم،تناسـخ،یوگـا،کارمـا،چشم سـوم و نیروانا) متاثر از هندویسم می‌باشد.

همه گیر شـدن مسـیحیت در اروپا در دوره‌ای موسـوم به عصر تاریکی بـاعث اضـمحلال هندویسم اروپـایی شد.آیا ضربه مهلکی که کلیسا بر سنن هندی اروپایی وارد نمود تعمدا برای نابود کردن معنویات نژاد سفید بود؟

امـروزه دنبـال کـردن سـنن و اعتقـادات هنـدی اروپـایی باسـتان صـرفا جهت رسـیدن به پـول وشـهرت انجـام می‌گـیرد بـدون این‌که در برگیرنـده ذره از خردمنـدی و کشف راز زندگی پس از مرگ باشد.

موزاییک هندسی که نمایـانگر صـلیب شکسـته در عصر رومی‌ها است این موزاییک در موزه رومی-آلمانی شـهر کولوگن آلمان قرار دارد.

درقسمت اول دیدیم که کشف صـلیب شکسـته متعلق به عصر حجر مـدارک کـافی دال بر رواج هندویسم در اروپـای باسـتان در اختیـار ما قـرار داده است و ما را به این نکته واقف می‌کند که هندوییسم در سر تاسر قـاره سبز رواج داشته است.

استیلای آریایی‌ها بر هند

بر طبق نظریه مجامع علمی در ماقبل تـاریخ گـروهی از آریاییهـای مرکز آسـیا ،احتمـالا تبت، هند را مـورد تـاخت وتاز قرار دادندکه بسیاری از پژوهشـگران این یـورش را حمله قفقازها و یا تهاجم نژاد سـفید بر شـبه قـاره هند می‌نامند وعلت آن را کوچ قوم سفید جهت دست یـافتن به سرزمین‌های حاصلخیز و دشت‌های سرسبز شبه قاره می‌دانند و سکونت قوم سفید در هندوستان باعث بوجود آمدن جـامعه‌ای گردید که بعـدها آن را هندوییسم نامیدند نـژاد سـفید ،بومیهـای سـاکن در شـبه قـاره موسـوم به دراویـدی‌ها را به تـدریج به سـمت جنـوب هند تاراندند و اسـتیلای آریاییها بر شـمال و مرکز هند و سـکونت دراویـدی‌ها در جنـوب هند امـروزه نـیز دیـده می‌شـود بطوریکه سـاکنان جنـوب هند چه از لحـاظ زبـان و چه از لحاظ آداب کاملا با ساکنان نقاط دیگر هند تفاوت دارند.

همـانطور که قبلا شـرح داده شد آریاییها به زبـان هنـدی اروپـایی صـحبت می‌کردند زبـانی که بطـور قطع مـادر زبان‌هـای پارسـی،هنـدی و بیشـتر زبانهـای اروپـایی می‌باشد.

هجـوم آریایها به هند در «ودا»ثبت شـده است. ودا قدیمی‌ترین اثر ادبی-مذهبی هند می‌باشد که در تـاریخی که محققان آن را بین 2000 تا 1000 سال قبل از میلاد مسـیح می‌دانند نوشـته شـده است. واژه»ودا» در سانسکریت به معنایی بدنه دانش است که دانشمندان بر این بـاور هسـتند که ودا مجمـوعه‌ای از اعتقـادات و باورهای شفاهی آریاییها به صورت مکتوب می‌باشد.

در ودا سلسله مراتب آیین هنـدو به چهـار گـروه تقسـیم می‌شـود و به این چهـار گـروه ،دسـته‌ای دیگـری به نـام

علــوم «دست نیــافتنی» افــزوده می‌گــردد.گــروهی از آریایها از هندوستان به اروپا مهاجرت کردند و تمدن‌های بـــــزرگی بنا نمودند که امـــــروزه ما آثـــــار آن را در انگلســتان،آلمــان،فرانســه،ایتالیــا،هلنــدو.... می‌بیــنیم بنابراین پیش از مسـیحیت سـاکنان اولیه اروپا که همـان آریاییها با ریشه‌ای از قفقـاز بودند دارای مـذهب و آداب و سننی بودند که امروزه آن را هندویسم می‌نامیم.

هندوییسم مذهب آریایی‌های باستان

امـروزه در حفاریهـای اروپـا،نشـان صـلیب شکسـته که سمبل هندویسم می‌باشد یافت شده است.

موزاییک قدیمی ایلیوملاترون واقع در آتن-یونان

ما در کتاب زمان-زندگی به این قسمت بر می‌خـوریم که «آرین‌ها(اصـطلاحی که از سـوی محققین نـازی به نـژاد سفید سـاکن اروپا اطلاق می‌شد)ابتـدا آیین هندویسم را پیش از این‌که در اروپا رواج دهند در هند پایه گـــــــذاری کردند.

این مـردم«آرین‌ها»تمـدن خـود را بر مبنـای تمـدن شـبه قـــاره هند بنا نهادند وآیین منحصر به فـــرد ومعنـــوی هندویسم را رواج دادند.

کتاب زمان-زندگی1982

یک قرن پیش از تحریر کتاب زمان-زندگی نویسنده‌ای به نـــام ویلیـــام هـــنری گـــودیر (1846-1923)یاداشـــتی با مضمون زیر نوشت.

صـلیب شکسـته یک نشـان آریـایی می‌باشـدفرض بر این است که آریایی‌ها نشـان صـلیب شکسـته را به هند بردند زیرا صلیب شکسته متعلق به فرهنگ آریایی‌هاست.

ویلیام هنری گودیر-کتاب گرامر لوتوس 1891

ویلیام هـنری گـودیر -اولین کتابدارکتابخانه هـنری مـوزه مترو پولی تین-نیویورک

در همین برهه کتابی نوشـته شـده بـرای مـدارس با نـام جغرافیای مدرن تالیف جان ریچاردسون چاپ شد.

هنـدوآرین‌ها در زمان‌هـای دور از کوهسـتانهای آسـیای مرکـــزی که امـــروزه آن را هیمالیا می‌نـــامیم در بین جلگه‌های سند اینـدوس پخش گردیدنـدو امـروزه ما آن‌ها را با تمدنی به نام هند می‌شناسیم.

جان ریچاردسون -کتابی برای مـدارس با نـام جغرافیـای مدرن1876

جان ریچاردسون(1810-1888)

سر روپر لت بریدج در کتابی به سال 1881 با نام تـاریخ کوتاهی ازهند چنین نوشت:

اســـــتیلای آریاییهـــــای اولیه بر هند در ســـــروده‌های «ودا»(قدیمی‌ترین کتاب مذهبی آریایها درج شده است)

تهـــاجم بر هند توسط یک نـــژاد به نـــام آرین یا هنـــدی اروپـــایی صـــورت گـــرفت آرین شـــامل پارســـها،رومی‌ها ویونانی‌ها بودند.

سر روبرت لت بریدج-تاریخ کوتاهی از هند

این نقل قـــول گـــواهی آکادمیک بر این نکته دارد که آریایها هندویسم را ابتدا به هند و سپس از هندوستان به اروپا بردنـــدو زمانیکه در اروپا مســـیحیت جـــایگزین هندویسم شد ،هندویسم کماکـــان در هندوســـتان پابرجا ماند.

حال در اینجا با یک پرسش کلیدی روبـرو می‌شـویم:چـرا زمامـداران، تـاریخ نـژاد سـفید را تا به امـروز سانسـور کرده‌اند.

تاریخ ممنوعه نژاد سفید

آرین/هندویسم بطـور کلی در دنیـای امـروز ما سانسـور شـــده است این مکتب در کتابهـــای تـــاریخ درس داده نمی‌شود در دانشـگاه‌ها اثـری از آن نمی‌بیـنیم نه فیلمی بر اســاس آن ســاخته می‌شــود و نه در رادیو وتلوزیــون صحبتی در باره آن می‌شود در حقیقت عامه مـردم از آن بی‌اطلاع هستند.

سـمبل سانسـور صـلیب شکسـته در دانشـگاه یـال سـال 1898

و شـگفت انگـیز تـراز آن این است که اروپایی‌ها بجـای آن‌که خـود را وارث آیین آبا اجدادیشـان یعـنی هندویسم بدانند خـود را از اعقـاب یهـودیت فـرض می‌کنند همگـان داســـتان‌های انجیل دربـــاره موسی وده فرمـــان را خوانده‌اند از مهاجرت بنی اسـراییل از مصر به سـرزمین موعـود بـاخبر هستندوپادشـاهی داود و سـلیمان را از بر هستند بطور کلی تاریخ یهودیت با تـاریخ اروپاییـان پیوند غیر طبیعی داردبطوریکه نژاد سفید خود را بر خاسـته از یهودیت می‌داندولی چرا؟

شـــــاید پاسخ به این ســـــئوال در این نکته می‌باشد که مطــالبی ممنــوع ولی قدرتمند در تــاریخ آرین‌ها وجــود دارند که زمامــداران ،آن راعلیه خــود تهدیــدآمیز قلمــداد کرده‌اند.

اگر ما ریشه آرین‌ها را تا زمانهـای دور تعقیب نمـاییم به موضــوع ممنــوعه‌ای به نــام ارتبــاط آرین‌ها با آتلانــتیس می‌رسیم.

ارتباط آرین‌ها با آتلانتیس

ارتبــاط آرین‌ها با آتلانــتیس بــرای اولین بــار توسط یک بــانوی مرمــوز روسی به نــام هلنا پترونا بلاواتســکی(1831-1891)ـــ در کتـــاب دنیـــای مـــدرن بکـــار گرفته شد.شـاهکار او یعـنی کتـاب نظـرات اسـرارآمیزدر سـال 1888منشر شد و دنیا را تکان داد

تـاثیر او بر آدولف هیتلر وحـزب نـازی از سـوی محققین تایید شــده است نکته جــالب در این می‌باشد که صــلیب شکسته در لگوی او وجود دارد.

سـمت چپ:هلنا بلاواتسـکی،سـمت راست:وجـود صـلیب شکسته در لگوی جامعه عرفانی شهر نیویورک1875

بلاواتسـکی روایت انجیلی خلق بشر در عــرض شش روز را رد کــردو به نظریه‌ها و تئوریهـای قـدیمی در سرتاسر جهان

همانند هندویسم و بودســیم وفلســفه یونــانی در بــاره ریشه نژاد بشر معتقد بود.

بر پایه این باورهـای باسـتانی جسم مردها و زنـان کـره خـاکی ظـرفی بـرای روح خداوند می‌باشد که در دنیـای مادی ظهور کرده است و روح در پایان به دنیای بـالاتر و دنیـای ارواح بـاز خواهد گشت طبق این باورها روح طی سالیان متمادی

لباسی از پوست و گوشت وخـــون بر تن نمـــود و اصل معنوی خود را فراموش کرد.

شما روح ندارید،روح خود شما هستید شما در اصل بـــدن دارید

سی اس لویس

بر اساس نظریات فلاسفه باستان ،انسان خدایی در بدن حیوانی می‌باشد

دکتر الوین بوید کام

انسان خدایی در کالبد مادی است

رالف والدو امرسون

بنا بر عقیده بلا واتسکی «روح ازبقایای تمـدن درخشـان و خردمنـدانه‌ای آتلا نـتیس به ویـرانه‌ای از آتلانـتیس در تمـدن امـروزه سـقوط کردهمـانطور که در قسـمت اول دیدیم فیلسوف یونـانی به نـام افلاطـون در چهـار قـرن پیش از میلاد از آتلانتیس نام بـرده است که اشـاره‌ای به جزیره‌ای غرق شده در اقیانوس اطلس میباشد.

افلاطـون مـدعی گردید که در آتلانـتیس آیین معنـوی و خردمندانه‌ای رواج داشت که انسان را قـادر به مشـاهده روح موجود در کالبد فیزیکی خود می‌نمـود آتلانتیس‌ها با

مشاهده روح خود قادر به مهار نیروی عظیم درونی خود و استفاده از آن می‌شدند و این امر تا زمانیکه انسـان از وجه روحانی خود دور نشده بود ادامه داشت.

وجه روحانی آنان رو به زوال گردیدو ویژگی‌های مادی و فـیزیکی غـالب گردیدبتـدریج آنـان از خوشـبختی فاصـله گرفتند

افلاطون

بلاواتسکی ماوای اولیه آرین‌ها را ناحیه‌ای واقع در شرق قفقــاز تعــیین کردکه امــروزه آن را با نــام بــام دنیا یا هیمالیا می‌شناســیم بلاواتســکی مــدعی شد که ســیلاب سرتاسر آتلانتیس را غرق نمــود و آتلانتیسی‌ها به جــایی مرتفع واقع در هیمالیاکوچ کردندو در آن‌جا برای سالیان متمـــادی از خطر ســـیل در امـــان ماندند و آرین‌ها از نوادگان همین آتلانتیسی‌های مهاجر می‌باشند.

نقشه مهــاجرت آریایها از ســرزمینهای اولیه اشـــان به سمت هند

نکته جالب این‌که فیلسوف آلمانی امانوئل کـانت(1804-1724)یک قـــــرن پیش از بلاواتســـــکی تبت را اینگونه توصیف

می کند:

اینجا مرتفع‌تــرین ســرزمین جهــان می‌باشدبیشک اولین ماوای بشر در سپیده دم تــاریخ می‌باشد و علــوم مختلف در این

سرزمین زاده گردیدند.

همـانطور که می‌دانیم بیشـتر فرهنگ هنـدی از تبت وارد شـــده است و تمـــامی هنرهـــای ما از جمله زراعت,علم اعداد و بازی شطرنج ریشه تبتی دارد.

امانوئل کانت

بلاواتســـکی بر عقیـــده بـــود که افســـانه ســـیل، فاجعه وحشـــتناکی است که در سراسر فرهنگ‌هـــای باســـتانی وجود دارد او بر این باور بود که خـاطره تمـدن درخشـان آتلانیس در حافظه آتلانتیس‌های باز مانده از سیل عظیم به مـرور زمـان کمرنگ و کمرنگ‌تر شد تا به آن حـدی که آتلانتیسی‌های بازمانـــده توانـــایی دیـــدن روح خـــود را فراموش کردنـدو تنها بـاور به وجـود روح در کالبد بـاقی ماندو این عقیده تا به امروز نیز باقی مانده است.

بلاواتسکی بر این اعتقـاد بـود که نسل آتلانتیسی‌ها پس از هزار سال تبـدیل به آرین‌ها و یا آریایهای نـژاد سـفید گردید.

تاریخچه آرین-آتلانـــــتیس مجـــــددا توسط محققین و اندیشمندان قرون 19و20 باز نویسی شد.

فیلسوف معروف اتریشی رودولف اشتاینر می‌نویسد:

بخش بـــزرگی ازتمـــدن آتلانـــتیس رو به زوال گذاشت و باقی مانده اندکی از این نژادبه نام آرین تمـدن انســانی را از نو بنا نهاد.

یک نماینده مجلس آمریکا به نام ایگنـاتیوس لویـولادونلی در کتـــابی با عنـــوان «آتلانـــتیس دنیـــای غـــرق شـــده» می‌نویسد:

آیا نژاد آرین‌ها از نژاد آتلانتیسی‌ها منشعب شده است؟

بر طبق نظریه پر طرفـــــدار مرکز مهـــــاجرت آرین‌ها ارمنستان بـوده است کـوه آرارات در این سـرزمین واقع است که بر پایه بسیاری از متون قدیمی کشـتی نـوح در اینجا به خشـکی نشست که نشـان گر مسـیر مهـاجرت آتلانتیسی‌ها برای فرار از سیل و مسـتقر شـدن دروطن مرتفع جدیدشان می‌باشد.

یونانی‌ها که شـعبه‌ای از آرین‌ها می‌باشـند ریشه خـود را از مردمانی می‌دانند که توسط سـیل از بین رفتند و این گـــواهی بر ارتبـــاط بین آرین‌ها و آتلانتیسی‌ها داردر فرهنگ یونان باستان ما به کرات این ارتباط را می‌بینیم بطـور مثـال زئـوس پادشـاه آتلانـتیس که مقـبره آن در جزیـره کـرت فـرض می‌شد در یونـان به عنـوان خـدای خدایان شناخته می‌شود.

دلیلی دیگر بر منشا آتلاتنیسی نژاد آرین وجود دارد و آن این می‌باشد که سرتاسر اروپا توسط نژادی اشغال شده است که خود را آرین می‌نامند.

در طی انحطاط تدریجی آتلانتیسی‌ها و ظهور آرین‌ها دو جهش بـــزرگ در انـــدامهای انســـان رخ داد که از نظر بلاواتسکی یکی از این دو جهش بسیار مهم می‌باشد.

«چشم سوم» آرین- آتلانتیس

از لحاظ فـیزیکی آتلانتیسی‌ها چنـدین سـانتی مـتر از ما بلند قـامت‌تر بودنـدواز نظر معنـوی دارای توانایی‌هـای بودند که بعدها به تدریج از دست دادند.

ازنظر بلاواتسکی آرین‌ها نسبت به آتلانتیسی‌ها فاقد دو ویژگی گردیدند نخست این‌که کوتاه‌تر شدند و دوم این‌که اندامی به نام «چشم سوم» را از دست دادند چشم سوم به آتلانتیسی‌ها توانـــایی مشـــاهده روح خـــود را ارزانی می‌کرد.

چشم ســـــوم یک عضو اضـــــافه در وسط پیشـــــانی آتلانتیسی‌ها و بین دو چشم معمـولی آن‌ها قـرار داشت که آتلانتیسی‌ها همچـون انسـان امـروز،اشـیا بـیرونی و پیرامون خـود را با دو چشم معمـولی خـود می‌دیدند و با آن چشم اضافی روح خـود را مشـاهده می‌کردند زمانیکه به مـــرور زمـــان آتلانتیسی‌ها به آرین‌ها مبـــدل شـــدند توانایی چشم سوم خود را از دست دادند.

بلا واتسکی می‌نویسد:

چشم سـوم یک عضو فـیزیو لـوژیکی انسـان بـود و در دوره‌ای هزارساله همراه با نزول معنوی انسـان توانـایی چشم سوم نیز از دست رفت.

در مغز انسان یک غده مخروطی شکل دارد که به عقیده بـرخی از محققین با چشم سـوم در ارتبـاط است بنا بر نظر این پژوهشگران انسان امـروزی نـیز بطـور بـالقوه توانایی چشم سوم را در اختیار دارد وتنها طرز استفاده از آن را فراموش کرده است.

یک قســـمت مخـــروطی و کوچک در سر تعـــدادی از موجودات قرار دارد که رفتاری مانند چشم دارد که طبق فرضـــیه‌های آن را چشم ســـوم می‌نامند و ممکن است مکانی باشد که روح در آن قرار دارد.

وبستر نهم نسخه جدید-واژه نامه دانشگاهی

رنه دکـارت(1596-1650)فیلسـوف فرانسـوی این غـده مخروطی را مکانی برای روح نامید.

نقاشی چشم سوم به هزاران سـال پیش بـاز می‌گرددکه در اسطوره‌های باستانی پدیدار شـده است همینطـور از هـنر تجسم و ترسـیم چشم سـوم می‌تـوان در مجسـمه سازی و حکاکی و نقاشی آن در آثار کهن نام برد.

موزاییک تـــاریخی غـــول یونـــانی دارای چشم ســـوم در ویلارومانا-سیسیل

واژگـــــانی می‌باشد که ”Trientra“و ”Urnaپـــــیراوان وعلاقمندان آیین هندویسیم کاملا با مفهـوم چشم سـوم آشنایی دارند که»

که در آیین هنـدو به نقطه‌ای در وسط پیشـانی و بین دو چشم اطلاق می‌شـود که با توانایی‌هـای سـری و علـوم مخفی در ارتبـاط هسـتند وبه انسـان توانـایی مشـاهده روح خود وبینش معنوی را ارزانی می‌نماید.

مجسـمه انسـان رها شـده(نائل شـده به نیروانا)در آیین بودا متعلق به قرن سوم که در عصر حاضر کشف گردیده است این مجسـمه در افغانسـتان پیـدا شـده است نکته قابل توجه در این مجسمه وجود چشم سـوم در پیشـانی آن بصورت یک نقطه می‌باش.د

چشم سوم به کرات در آیین‌هـای معنـوی و رزمی شـرق مـــورد اســـتفاده قـــرار گرفته است چشم ســـوم در ورزش‌های با تمرکز فراوان مانند یوگا و چان بودیسیم و ورزش‌هـــای رزمی مانند کاراته ,کیکونگ(تمرین‌هـــای

مراقبه چینی)،آیکی دو(هـنر دفـاع شخصی ژاپـنی)مـورد استفاده قرار گرفته است در آیین هنـدی چشم سـوم در یوگای هندی موسوم به کوندالینی با سیستم ششـمین یا هفتمین چـــــاکرا می‌باشد و تنها زمـــــانی فعـــــال ” Ajna”چـاکرا مورداسـتفاده قـرار گرفته است.چـاکرای چشم سوم با نام

می شود که ما کانال خورشیدی خود با نـام «پینگـال» را در سمت راست بدن خود و کانال مـاه گونه بـدن خـویش به نام «آیدا» را در سمت چپ متوازن نماییم.

یوگای کوندالینی یا یوگای چشم سوم ،خورشید در سمت راست و ماه در سمت چپ بدن قرار دارد

چشم سوم راز فراماسون‌ها

طـراحی خورشـید در سـمت راست ومـاه در سـمت چپ ویک چشم در بین این دو بطـــور اعجـــاب انگـــیزی در طراحی اشراف فراماسون دیده می‌شود درقــدیمی‌ترین انجمن بـرادری سـری اروپا غالبا چشم سـوم بین این دو جرم آسمانی قرار دارد.

نشان ماسونی

از دیربـاز بین جوامع کاتولیک شـایع گردید که ماسـون‌ها از یک راز اسرار آمـیز و در عین حـال کفرگونه باسـتانی نگهـــداری می‌کنند و همین امر بـــاعث نظـــارت شـــدید کلیسـای کاتولیک بر ماسـون‌ها و آزار و شـکنجه آنـان از ابتدای قرن 17 تا دوره رنسانس گردید.

با الگو گــرفتن از اســلاف خــود نظــارت شــدیدی را بر ماسون‌ها مبذول کردیم تا این انجمن سری را از میان بر داریم

پاپ لئوی سیزدهم

محدودیت‌ها و آزار و اذیت شـدید کلیسا مـدعای آن است که ماسون‌ها یکسری از آداب و فرایض باستانی را انجام می‌دادند که مغـــایر با اصـــول کلیسا بـــود بســـیاری از محققان و پژوهشگران قرن 19 و20 بر این باور هستند که اعتقاد به چشم سـوم و بیـداری آن یکی از سـنت‌های فراماسونری در این ایام بود.

چشم مشاهده کننـده همگـان.....یک چشم فراماسـونری هست یا به عبارتی دیگر چشم ســوم می‌باشد.من بر این باورم که تنها عده‌ای کمی از ماســون‌ها راز این چشم را می‌دانند و در حقیقت از توانایی‌های این چشم اســتفاده می‌کنند.

دکتر جرج واشنگتن-شگفتی‌های بدن انسان 1918

«چشم مشاهده کننده همگان»فراماسـونری بصـورت یک چشم با منبع عظیمی از آگـــــــــاهی است این چشم به کسانی که مفهوم آن را دریافته‌اند درک اسرار،مشــاهده روح و بصـــیرت را اعطا می‌نمایـــدتماس با این آگـــاهی عظیم از طریق چشــمی صــورت می‌گــیرد که در میــان پیشانی قرار دارد.

دکتر جویی جفریس پاگ-باغ عدن سال2006

چشـمان عـادی تنها بـیرون و ظـاهر افـراد را می‌بینند و تنها برا اساس ظاهر اشـخاص توانـایی قضـاوت را به ما

می‌دهند ولی توسط چشم مشـــاهده کننـــده همگـــان می‌توان جـان و روح دیگـران را کاوید و قضـاوتی درست درباره دیگران داشت

مارک تواین-نویسنده و فراماسون مشهور آمریکایی

هرم بزرگ نشـان مخفی مرکـزی ماسـون‌ها می‌باشد که غالبا با یک چشم مشاهده کننده همگـان و یا چشم سـوم واقع در درون آن نمـایش داده می‌شـود این تـرکیب،یک نماد اسرار آمیز ماسون‌ها می‌باشد.

جان باولت-وندی سالموند-ماری توربا

چشم مشاهده کننده همگان اشاره‌ای کنایه آمیز به چشم سوم انسان دارد که بازمانده از تمدن‌های عظیم گذشـته است.

گریس موری –آمریکای اسرار آمیز1924

آلـبرت پایک(1809-1892)فراماسـون مشـهور و بنیـان گذار دانشـگاه‌هاروارد بر این بـاور بـود که فراماسـونری واقعی در بر گیرنده اصـولی مرتبط با سـنت‌های آرین‌ها می‌باشد آدابی که تا بحال بر همگان پدیدار نگردیده است پایک یکی از ستون‌های اصلی فراماســونری می‌باشد که توسط کتابی که در سال 1871 نوشت مشـهور شد نـام این کتـــاب تعصـــبات و عقاید قـــدیمی فراموســـونری اسـکاتلندی می‌باشد ولی تنها عـده‌ای کمی از دو کتـاب دیگر او با نام‌های «خدایان و عبـادات دیـنی در ریگ ودا» و»ایران و آرین، اصول و عقاید آرین‌ها در اوسـتای زند» اطلاع دارند این دو کتـــاب دربـــاره معنویـــات آرین‌ها می‌باشد.

دنیا درک عمیق خداوند و اطلاعات خود دربـاره روح را به نژاد بزرگ آرین بدهکار است.

آلبرت پایک-ایران و آرین، اصول وعقاید آرین دراوسـتای زند

آلبرت پایک(1892-1809)

هیتلر وچشم سوم

آدولف هیتلر رهـبر حـزب نـازی به نظریـات بلاواتسـکی وپایک اعتقاد داشت و توجه ویژه‌ای به مبحث چشم سوم داشت علاوه بر هیتلر بسیاری از سـران حـزب نـازی نـیز چشم سوم را باور داشتند.

تمـــامی هـــنر،دانش و فرهنگ امـــروز ما ریشه در آیین آرین‌ها دارد.

آدولف هیتلر 1925

آدولف هیتلر

هیتلر اعتقاد داشت که وجود چشم سـوم توسط هرمـان راشـنینگ تایید شـده بـود راشـنینگ یک سـناتور از حـزب سوسیالیست ملی بود.

راشنینگ در کتاب»هیتلر صحبت می‌کند» در سـال 1939 می‌نویسد:

ایـده هیتلر بـرای بهبـود نـژاد بشـریت داشـتن «بصـیرت جادویی» است برای داشـتن بصـیرت جـادویی باید چشم غول و یا چشم سوم که در میان دو پیشانی قرار دارد را فعال کرد چشم سـوم در غـالب مـردم بصـورت یک غـده

مخـروطی غـیر فعـال می‌باشد گمـان می‌رود که هیتلر مجـذوب مبحث چشم سـوم شـده است و گـاهی اوقـات کاملا در اندیشه آن غرق می‌شود.

هرمان راشنینگ

مدارک بیشتری از اعتقـاد هیتلر به چشم سـوم در کتـاب «مکالمات محرمانه هیتلر» قرار دارد این کتاب رونوشتی از گفتگوهـای محرمانه هیتلر در سـتاد فرمانـدهی خـود می‌باشـداین مکالمـات از جـولای 1941 تا نوامـبر 1944 برای اطلاع آیندگان ثبت شده است هیتلر گفته است:

در بین آداب باستانی در سرتاسر جهـان اشـارات زیـادی به مصـیبت کیهـانی می‌شـود و از نظر من این مصـیبت کیهـانی جوامع و تمـدنهایی را نـابود کـرد که دارای بالاترین حد تکنولوژی بودند و اکتشافات و تمدن امروزی ما احیای تکنولوژی گذشته می‌باشد.

مکالمات محرمانه هیتلر

بسیاری از اعتقادات و افکار هیتلر موازی با بلاواتسـکی بـود که بـرای مثـال می‌تـوان اسـتفاده از نشـان صـلیب شکسته ،اعتقاد به برتری نژاد آرین و باور به وجود تمدن باستانی پیشرفته نام برد.

رمز گشایی صلیب شکسته

ایده‌های بلاواتسـکی توسط شـاعر ویـنی به نـام گیـدون لیست(1848-1919)به دست هیتلر و حـزب نـازی رسـید.به عقیـده پرفسـور نیکلاس گودریک کلارک دانش پژوه انسان‌های آریایی در دانشگاه اکسـتر،لیست همانند بلاواتسکی متقاعد شده بود که آرین‌ها تمدن پیشرفته‌ای

در سراسر اروپا ایجـاد کـرده بودند و سـاختارهای عظیم ســـنگی در اروپا را به آرین‌ها نســـبت داد بنا به نظریه لســـیت آرین‌هامعمـــاری این ســـاختمانهای عظیم را بر اساس تکنیکهای جادویی که از نیاکان آتلانتیسی خـود به ارث بـــرده بودند انجـــام دادند که یکی از این تکنیکها بیداری چشم غول یا چشم سوم بوده است.

گویدو فون لیست

استون هنج-یک مقبره سنگی جادویی واقع در انگلستان

لیست اعتقاد داشت که تاریخ گذشته بدان صورتی نیست که بوسـیله کلیسا و ادیـان عـبری بیـان می‌شـودو در حقیقت تاریخ باستان متعلق به جوامع معنـوی وعرفـانی آرینی می‌باشد که امروزه فراموش شده است.

(صـــلیب شکســـته)از زبـــان سانســـکریت می‌آید.” Swastika”واژه متقـارن ولی Sبه معـنی بـودن است و کل واژه به معنی خوب بودن است و این نشـان بوسـیله دوastiبه معنای خـوب وSu با جهت‌هـای مخـالف درست می‌شـودو این از الفبـایی که در شـمال مـورد اسـتفاده قرار می‌گرفت نشات گرفته است. که در آن دوشکل هم جنس در حالت موازنه قرار می‌گیرند.

صلیب شکسته-سمبلی باستانی از موازنه متضادها

لیست ادعا کـــرد که آرین‌ها درجفت sهـــای متضـــاد در صلیب شکسته اصل دوگانگی را می‌دیدند(مانند خورشـید در برابرمـــاه -روز در برابر شب-روشـــنایی در برابر تاریکی-خشـکی در برابر رطـوبت-نر در برابر مـاده-مثبت در برابر منفی و غیره)

بلاواتسکی نـیز عقیـده داشت که نشـان صـلیب شکسـته منشـکل از دوs مخـالف نمایشی از تمـامی جفت‌هـای متضاد می‌باشد.

که این را در«ین»و«ینگ»چیـــنی و «خورشـــید و مـــاه» فراماسونری نیز می‌توان دید.

همانطور که اکثر دانشجویان فلسفه می‌دانند نشـان‌های دوگانه نمایشگر نر ومـاده در طـبیعت و مثبت ومنفی در علوم هستند.

هلنا بلاواتسکی

او در ادامه بر این بـاور بـود که دو s متقـاطع نمایـانگر اتحاد متضادها و ایجاد تعـادل بین آن‌ها بوسـیله یک مرکز مشترک است.

و این یک فرمول مقدس بـرای بیـدار کـردن چشم سـوم می‌باشد:هـــــنر برقـــــراری تعـــــادل بین دو دو قطب متضاد(مانندبرقراری موازنه بین خورشید و ماه)

پرسـیوال لنـدون نویسـنده و خبرنگـار انگلیسی (1927-1868)سفر خود به تبت را اینگونه توصیف می‌کند:

صـلیب شکسـته محصـور بین خورشـیدوماه بـروی درب تمامی ساختمان‌ها دیده می‌شود.

صلیب شکسته در تبت محصور شده میان ماه و خورشـید متعلق به عصر آهن (1300 پیش از میلاد تا 600 پیش از میلاد)

با بسط آیین بـودا در چین و ژاپن صـلیب شکسـته از هند به چین و ژاپن رفت.

بـــودا با نشـــان صـــلیب شکســـته بـــروی قلب و چشم سـومش،که نمایشـگر مشـارکت چشم سـوم و روح بـودا برای نائل شدن به نیروانا بوده است.

سرانجام

امروزه مبدا و منشا نژاد سفید مبــدل به یک امر ممنوعه شده است و تحقیق دربـاره آن بـرای مجـامع علمی نهی شده است

و این موضوع که غالب انسان‌ها بسـیار کم دربـاره منشا نــژاد ســفید،آرین‌ها و هندویسم می‌دانند گــواهی بر این مدعا می‌باشد بسیاری از محققین وپژوهشـگران قــرون هجدهم،نوزدهم و بیستم بر این باور بودند که نژاد سفید بــاز مانــده‌ای از آتلانتیسی‌ها می‌باشــند ولی زمامــداران غربی این موضوع را از برابر چشــمان ما مخفی کرده‌اند تاخــدای عــبری و کلیســایی وآیین‌ها مرتبط با آن جایگــاه خـــود را حفظ نماید و آیین‌هـــای اصـــلی و حقیقی آرین جایگزین آن نگردد.

در خاتمه یـــــادآور می‌شـــــوم که این مقاله بر اســـــاس اندیشه‌های نــژاد پرســتانه و برتــری جویانه نــژاد ســفید نوشته نشده است.

بلکه تنها مدرکی است که در گذشته دور شاخه‌ای از نژاد سفید از نیروهـای که در نهـاد هر انسـانی وجـود دارد در جهت ســعادت و تعــالی خــود اســتفاده می‌کردند و امید می‌رود که با بیــداری این نیروها تمــامی فرزنــدان بشر فارغ از هر قوم و نژادی راه سعادت و رستگاری خــود را پیدا نمایند.

نژادی سفید پوست از مذهب آبا و اجدادیشان هندوئیسم که در سراسر ما قبل تـاریخ اروپا هـزاران سـال قبل از ظهور مسیحیت میزیسته‌اند.سـفید پوسـتان آن دوران از مسـیر معنـوی خـود خـارج شـده و یک نـوع دور اندیشی مـادی پیـدا کـرده بودند که در اصل آن را وحشی گـری می‌نامند.در اینجا می‌خواهیم پرده از بعضی سانسورهای مـدرن و روز اروپا بر داریم.و همچـنین بررسی ایمـان بومیـان هنـدو و سـرکوب نمـاد کلیـدی هنـدوها (صـلیب شکسته).

دیسک طلا با صـلیب‌های شکسـته یونـان باسـتان قبل از میلاد مسیح

آیین هنـدو دارای مفـاهیم فـوق العـاده بـالای معنـوی مانند,روح ابـری,تناسخ,کارما,یوگا,چشم سـوم و نیروانا است.سـنت مـذهبی از دست رفته اروپا مـدتها قبل از مسیحیت و کتاب مقـدس عـبری که 2,000سـال پیش به وجـود آمدند و جـای آن سـنت را گرفته‌اند تشـکیل شـده بود.(این یک حدس نـژاد پرسـتانه نیست بلکه یک حقیقت است و ریشه در تحقیقات دانشگاهی دارد.)

تمـام فرهنگ‌هـای باسـتانی اروپا به عنـوان مثال:یونانی‌ها,رومی‌ها,گول‌ها, نـژاد سـلت‌ها و غـیره... همـان دین معنـوی از آیین هنـدو است.ما هنـوز هم می‌توانیم نمادهای مرکزی این دین یعنی صلیب شکسـته را در بیشـتر خرابه‌ها و همین طـور اشـیاء باسـتانی مشـاهده کـنیم،این تحقیقـات را دانشـگاه ییل در سـال 1898 به انجام رسانیده:

صلیب‌های شکسته،اروپای باستان

صلیب شکسته بر روی یک سفال از کرت

موزاییک روم باستان با صلیب شکسته

کـوزه کوچک قرمز قهـوه‌ای با نمـاد صـلیب شکسـته از کرت،موزه ملّی باستان شناسی،آتن.

اکثر مردم امروزه آیین هنـدو را وابسـته به هند می‌دانند این درست است امّا هنـــــــدو در هند متولّد نشد به هند آورده شد.این امر توجه محققـــــان را به خـــــود جلب کرد،دانشمندان بر این باورند که قبل از اقــامت در اروپا عشایری(منظور آریایی‌ها)با نژاد سفید از شـمال به هند باســتان حمله کردند و آیین هنـــدو را به آن‌ها معـــرفی کردند.(به ما در مدرسه آموزش داده‌اند که آریایی‌ها نژاد برتر و اصــطلاح آریــایی به اعتقــاد هیتلر انســانهایی با موهای بور،چشـمان آبی هسـتند امّا این تفکـری اشـتباه است خیلی ســاده است واژه آریــایی به معنــای ســفید پوست(مردم سفید)است.آیین هندو هنوز هم در سراسر هند اجرا میشود امّا این اروپا است که دچـار سرنوشـتی متفاوت شده،معرفی مسیحیت در دو هـزار سـال پیش و همین طـور قطع نـژاد قفقـاز از ریشه هنـدویی بـومی مذهبی.

تهاجم آریایی‌ها به هند

پژوهشــگران بر این باورند که نمـــاد هند ما قبل تـــاریخ صــلیب شکســته آلمــان نــازی بــوده و این نمــاد اصــلی هندوهاست،هنـدوها بر دو نـژاد بوده‌اند نـژاد آریایی‌هـای مهاجم(غیر بومی)و (بومی)

تهاجم آریایی نظریه‌ای است که (بومی‌ها) از مدتها پیش داشـتند،این نظریه به این صـورت است:رزمنـدگان نـژاد قفقــازی از ســمت شــمال به هند حمله کردند و خیلی سـریع پـیروز شـده و تصـمیم به مانـدن گرفتند و تـرک شیوه عشایری خـود کردند. آریایی‌ها فرهنگ و دین خـود را به بومیـان آموختند و نمـاد کلیـدی خـود یعـنی صـلیب شکسته را ترویج دادند،در نهایت این امر منجر به تسـلط فرهنگ و زبان آریایی در شمال شبه قاره هند شد.

آریایی‌ها نظام خود را به عنـوان طبقه حـاکم بر هنـدوها به منظــور جلوگــیری از مخلــوط شــدن نــژاد تاســیس کردند(آنها معتقد بودند که از نظراجتمـــــاعی برتـــــری دارند.)

بنا بر گفته مورخــان, این آریایی‌ها آن‌ها یی هســتند که نوشـته‌های ودایی را تـألیف کردند که این نوشـته‌ها قلب دین هنـدو نامیـده میشـود.آریایی‌ها در نهـایت به سـمت غـــــرب اروپا مهـــــاجرت کردند و فرهنگ بـــــالایی را در:آلمــان,بریتانیا,فرانسه,اســپانیا,ایتالیا و لهســتان به وجـــود آوردند و به همین تـــرتیب تکامل پیـــدا کردند.هر قفقازی در آمریکا ریشه خانوادگی اش از نسل آریایی‌ها است.بـــــاز هم این یک نظریه نیست یک دانش خـــــالص است.در کتاب(جذر و مد بربرها)انتشار به سال1982 به این موضوع پرداخته است:

«این افراد(طبقه آریایی‌ها) نهادهای اجتماعی خود را در شــبه قــاره هند گســترده‌اند و همین طــور یک فرهنگ منحصـراً معنـوی که همـان آیین هنـدو است را به وجـود آورده‌اند.منظور از از طبقه همـان ظهـور ناگهـانی آن‌ها

ست در واقع کلمهُ طبقه آریایی‌ها به معنـای رنگ و نـژاد است.»

این یک نتیجه قابل توجه است که بســیاری از غربیها آن را قبول ندارند,نتیجه این است:در سالهای طـولانی قبل از مسیحیت نژاد آریایی، مذهبی را به اروپا آوردند که در حال حاضر آن را هندوئیسم می‌نامند و اروپاییان آریــایی تبــار به همین شــکل در بــرخی نقــاط اروپا پراکنــده میشوند.

البتّه بســیاری از اروپاییــان امــروزی میدانند که صــلیب شکسته نمـادی مقـدس بـرای هنـدوها است.این نمـاد در معابد هند, متـــــون دیـــــنی و همچـــــنین در مراسم عروسی,جشـــنواره‌ها,لبـــاس و جـــواهرات قابل رؤیت است:

صلیب‌های شکسته در هند

معبد هندو در هند

موسیقیدان هندی با گیتار

معبد هندو

نماد صلیب شکسته در اروپای باستان

نقش صلیب شکسته،موزه گالو رومن،لیون،فرانسه

موزاییک از روم باستان، اسپانیا

آرتمیس با صلیب‌های شکسته،یونان،حدود 700سال قبل از میلاد

مدت کوتاهی پس از این کشف باستان شناسی آلمانی به نام‌هاینریش متوجه شد که بسیاری از نمادهای صلیب شکسته در خرابه‌های شهر وجود دارد او با دو تن از استادان زبان سانسکریت مشورت کرد و به این نتیجه رسید که نماد صلیب شکسته نماد دینی آریایی و همچنین نماد متصل کننده آریایی‌ها به هندوها بوده است.

او در سال 1896 در کتاب خود صلیب شکسته(اولین نماد شناخته شده و مهاجرین آن)را منتشر کرد.

تومس ویلسون،سرپرست سابق بخش مردم شناسی ماقبل تاریخ در موزه ملّی آمریکا،در این کتاب نوشت:

«برخی از مقامات بر این نظر هستند که نماد آریایی توسط مردم آن قبل از پراکندگی خود در اطراف آسیا و اروپا استفاده می‌شده است، این موضوع پس از تحقیق ممکن و عادلانه است،صلیب شکسته یک نماد مقدس است که ممکن است نمادی برای مردم و کشورهای مختلف باشد امّا در حال حاضر آن را فقط برای تقسیم مردم آریایی و مهاجرت آن‌ها به نقاط مختلف اروپا میدانند.»

در قرن20 تصاویری از صلیب شکسته روی آثار مکشوفه در سراسر اروپا مانند:موزاییک‌ها,مجسمه‌ها و نقاشی‌ها توسط رومی‌ها اسکاندیناوی‌ها و یونانی‌ها طراحی می‌شده.

غیر از اروپا صلیب شکسته در بین النهرین,ایران باستان و تبت استفاده می‌شده و همین طور شاخه‌های بودیسم در معابد هندو و در هنر چینی,کره ای,ژاپنی می‌باشد.

دالایی لاما.صلیب شکسته

صلیب شکسته در معبد بودایی ژاپن

معبد بودایی ژاپن

احیای صلیب شکسته در اروپا «خدا مرده است»

بلافاصله بعد از کشف صـلیب شکسـته و رواج آن در بین سفید پوسـتان اروپا بسـیاری ار آنـان شـروع به محکـوم کردن مسیحیت کردند و صـلیب شکسـته را به عنـوان یک نماد معتبر برای تبار اروپایی دانستند واین جنبش سـفید پوستان در سراسر جهان گسترش یافت.

ادمونتون،کانادا،1916

تیم بسکتبال پسران،سان فرانسیسکو،1908

نویسنده انگلیسی و فراماسون رودیـارد کیپلینگ(1936_1865)

صلیب شکسته بر روی جلد کتاب گرد و غبار از آثار او

بازیگر نقش مکمل زن کلارا،1920

کوکا کولا

در آن زمان نوشته‌هایی که بسیار تأُثیر گـذار شد نوشـته فردریش نیچه(1900_1844)ـ بود که کمک بسیاری بـرای تبلیغ و گردش صلیب شکسته کرد.نیچه برای کتاب «خـدا مـرده است»معـروف شد و همین طـور اعلامیه معـروف خود که «چنین گفت زرتشت»نام داشت(1883).

منظور نیچه از این جمله تحریک آمیز چه بوده؟(خدا مرده است)

نیچه اعتقاد داشت که دین مسیحی در غرب از زمان روم بوده و یهودیان در زمانی که در اوج قدرت و نفـوذ قـرار داشتند هدفشان بالا بردن عبری خدا به خـدا در جهـان از طریق ایجاد مذهب عهد جدید بر پایه سنت‌های عهد قدیم بوده است.

آموزه‌های نیچه با جو ضد یهـودی و نـژادی در قـرن 19و اوایل 20 متهم و به سرعت تبدیل به جوی ناراحت کننده شد.همـــان طـــور که در اوایل رنســـانس بســـیاری از اروپاییان تمایلی به سنت خود در کتاب مقـدس نداشـتند در آن زمان آنان به عنوان بیگانه به اصل و نسب خوانـده شدند این جنبش به نام ضد مسـیح زمینه فـوق العـاده‌ای در میان دانشمندان,دانشگاهیان و روشـنفکران به وجـود آورد, مانند:آلدوس‌هاکسلی که به توحید بی‌اعتماد بــود و در بسیاری از مقاله‌های خود این را عنوان کرده:

«توحیـــدی که ما آن را در غـــرب می‌شناســـیم توسط یهودیان اختراع شد.»

پـیروان ادیـان ابـراهیمی یا سـامی,یهـودیت,مسـیحیت و اسلام از صلیب شکسته استفاده نمی‌کنند مـردم سـامی تاریخ مذهبی فرهنگی و زبانی بسـیار متفـاوتی از هنـدو اروپا دارند.

سانسکریت زبان مادری در اروپا

محققـان دریافتند که سانسـکریت در واقع زبـان مـادریِ زبان‌هـای در حـال تکامـلِ اروپا است.زبـان سانسـکریت

همان زبان (هندو اروپایی) است،محققان همچنی به این نتیجه رسیده‌اند که پایه و اساس زبان اوستایی و ارمـنی نیز سانسکریت است.

واژه آریـایی مشـتق شـده از هند باسـتان(سانسـکریت ودایی)و فارسی(اوسـتایی)،آریا به معـنی نجیب است.اقوام آریایی در هند نام سرزمین خود را آریا وارتا (گستره آریایی) و آریایی‌ها در ایـران(گسـتره ایـران)می نامند.غربی‌هـایی که از نـژاد آریـایی نیسـتند معمـولاً در اطراف کشورهای عربی و وجه مشترک آن‌ها و ایرانیـان دین اسـلام اسـت،ولی در بسـیاری از جهـات متمـایز هسـتند،ایرانیـان هـویت ملّی،نـژادی و فـرهنگی خـود را برای هزاران سال حفظ کرده‌اند.

مـورخ یونـانی(هـرودوت) در5قـرن قبل از میلاد مسـیح نوشته:در دوران باستان آنـان بعنـوان آریایی‌ها در میـان خود و همسایگان خود مشهور شدند.

6قـرن قبل از میلاد پادشـاه ایـران داریـوش بـزرگ درکـتیبه‌ای در نقش رسـتم می‌گوید:من داریـوش شـاه بزرگ_ پارسی،پسر از پارس، آریایی و از تبار آریایی ام.

حدود دو سـوم از جمعیت فعلی ایـران به عنـوان قفقـاز آریـایی باسـتانی و یک سـوم باقیمانـده ترکـان و اعـراب هستند.شاه(آریا مهر)به معنی نور از آریایی‌ها اسـت،این یک سـنت کهن ایـرانی است که بـرای ازدواج بین نـژادی بـوده به این معـنی که ازدواج با غـیر آریایی‌ها ممنـوع است.

سازمان ملل آریایی به عنـوان کشـورهای اصـلی شـمال غرب آسیا و اروپا بوده‌اند.آنها جامعهٔ کاملاً با اخلاق بوده

و به نـــوعی اروپاییـــان ادبیـــات,آثـــار هـــنری,عناصر علمی,قـــوانین هـــنر و اصـــول فلســـفه را از آنـــان آموختند.این سازمان از حاکمان بزرگ تاریخ تشکیل شده است و به نظر میرسد مـاُموریت آن‌ها تشـکیل تمـدن در تمام نقاط جهان بوده.

سیل بزرگی که منجر به غرق شدن آتلانتیس شد

بـرخی از محققـان رد پـای آریایی‌ها را در شـرق قفقـاز تبت که به اصـــطلاح(بـــام جهـــان)می گویند پیـــدا کردند،محققان بر این باورند سیلابی که منجر به نـابودی آتلانتیس شد آوارگانی به همـراه داشـته که این آوارگـان به ارتفاعات تبت فرستاده شدند و در آن‌جا برای نسل‌ها امن بـاقی مانده‌انـد،بنا بر این نظریه آریایی‌ها با خـون فرزندان آتلانتیسی در این ناحیه زندگی می‌کردند.

فیلســـوف معـــروف جهـــان امانوئل کـــانت(1804_1724)گفت:آن بالاترین کشـور است و بـدون شک اولین سـاکنان آن قبل از هر گونه دیگر در جهـان و مشـرف به تمـام حقیقت و علـوم بوده‌اند.فرهنگ سرخپوسـتان به طـور قطع از تبت آمـده و همینطـور تمـام هنرهـای اروپاییان مانند کشاورزی,اعداد,بازی شطرنج و....

دانشمندان, متفکران و فلاسـفه این وقـایع را به عنـوان یک حقیقت پذیرفتند.به عنـوان مثـال:رودولف اشـتاینر(1861_1925)ـــ فیلســـوف معـــروف اتریشـــی،محقق ادبی،معمار،نمایشنامه نویس و متفکر اجتماعی در کتاب حافظه کیهانی نوشته است:بزرگترین قسمت از جمعیت آتلانتیس کاهش یافته و این بخش کوچک از تبـار آریـایی به اصطلاح بشریت متمدن امروزی را تشکیل می‌دهند.

افلاطون عقیده داشت خدایان در اساطیر یونان و رومی توانایی‌های فوق العاده‌ای داشتند و فانی نبودند، به دلیل این‌که با روح ابدی خود را تقویت می‌کردند(منظور مسیح و بودا)،با این حال در زمان پادشاه آتلانتینکم کم ارتباط با الوهیت درونی از بین رفت و در این زمان بود که آتلانتین از قدرت فوق العاده‌ای برخوردار شد.

افلاطون همچنین می‌نویسد:در نسل‌های بسیاری آن‌ها اطاعت از قوانین الهی را انجام می‌دادند آن‌ها به ویژگی‌های شخصیت بیشتر اهمیت می‌دادند تا به رفاه خود،بطوری که آن‌ها از ثروت و دارایی خود کم کم خرج می‌کردند و اجازه نمی‌دادند استانداردهای بالای زندگی آنان را مست و کنترل خود و زندگی را از دست بدهند.امّا هنگامی که عنصر الهی در آن‌ها تضعیف شد و صفات انسانی بر آنان غالب شد متوقف شدند تا رفاه خود را به اعتدال برسانند.

افلاطون در ادامه توضیح می‌دهد که در چند هزار سال پیش وقتی قاره آتلانتیس درون دریا غرق شد تعداد انگشت شماری از بازماندگان برای فرار از ویرانی به نقاط مختلف جهان رفتند و با ساختن اهرام دین خود را ترویج دادند و این کار را افتخار و فرهنگ مادری خود می‌دانند.

حتّی امروزه هم این تئوری مورد بحث است،اینکه ما اهرام را می‌توانیم در هند,چین,پرو,بولیوی

مکزیک,ایرلند وبسیاری از نقاط دیگر ببینیم چنین ساختاری متنوع امّا با اهداف مشابه به نظر می‌رسند،در

صـورتیکه هیچ ارتبـاطی بین فرهنگ‌ها وجـود نـدارد! امّا باید یک منبع مشترک وجود داشته باشد.

در نتیجه

نتیجه گیری آخر این‌که صلیب شکسته اتصـال نـزدیکی به آریایی‌هــای باســتان دارد،امّا در دنیــای مــدرن امــروزی تناقص و تصورات غلطی از صلیب شکسته وجود دارد به ویژه در ارتباط معنایی آن،

محققــان,مــردم شناســان,زبــان شناســان و دانشــمندان دریافتند که صلیب شکسته شواهدی از

یک پارچگی معنوی مردمان آریایی در پیش از تاریخ اروپا بوده است.

سوال این است که چرا این تاریخچه به عمد پنهان شده؟ آیا به دلیل اتصال مستقیم به آتلانتیس؟

ایده‌های آدولف هیتلر در تمـام مسـائل آریـایی بـود ولی متأُسفانه شقاوت او و نازی‌ها تحت نماد صلیب شکســته باعث شد مخاطبان مدرن معنی بدی از این نمـاد در ذهن داشته باشند.

سمت چپ:آمریکا جنگ جهانی اوّل، سـمت راست:آدولف هیتلر

در انتها نماد شکسته واقعاً چیست؟چرا مردم باســتان از آن استفاده می‌کردند؟و امـروزه این نمـاد چگونه میتواند نماد قدرت هر یک از ما باشد؟

رئیس جمهوران آمریکا و فرازمینيها

به نظر می‌رسد که یک بیگانه خاکستری (Grey) را نشان می‌دهد.

خیلی جالب است اگر همان چیزی که هست باشد (یعنی یک خاکستری). این موتیف تا زمانیکه در اواخر دهه 80 و اوایل دهه 90 میلادی در مراسم عشاء ربانی ویتلی اشریبرز (Whitley Schreiber) ارائه شد، موتیف متعارفی نبود. یک شی عجیب در گردن یک کودک در اواخر دهه 60 میلادی.

دان نیکولف(Don Nicoloff) اولین کسی بود که اعلام کرد گردن آویز یک خاکستری را نشان می‌دهد.بیگانگان خاکستری مطیع گونه خزندگان (Reptilians) بوده و بعنوان خدمتکار و برده جان سپار برای آن‌ها کار می‌کنند.

اوباما یک انسان نیست، او دورگه ایست از انسان و بیگانه، همانطور که عکس‌های مقاله تایید می‌کنند.

او همچنین یک تغییر شکل دهنده بوده و می‌بایست خون انسان را بصورت منظم جهت نگهداشتن ظاهر انسانی بنوشد. این موضوع در مورد میشل (Michelle) نیز صادق است، او هم یک دورگه خزنده است.

احتمالا اوباما بصورت ژنتیکی در لوله آزمایش ایجاد شده، و سپس تخم لقاح یافته در بدن مادر تسخیری جاسازی شده تا به یک جنین کامل تبدیل شود. مادر اصلی او استنلی ان دانهام(Stanley Ann Dunham) و پدرش نیز باراک اوباما (Barack Obama) نبودند.

خویشـــاوندان ســـیاه او در کنیا نـــیز بخشی از پوشش داســـتان خیـــالی هســـتند. بهرحـــال او یک سیاهپوست افریقایی نیست.

لب‌هـــای ارغـــوانی او ویـــژگی خـــاص جمعیت ژنـــتیکی اندونزی است.

تمام عکس‌های موجود در اینترنت تربیت و پـرورش او را اثبات می‌کنند. تحصیلاتش درهاوایی و تصاویر خـانوادگی او توسط سازمان‌های امنیتی بوسیله فتوشـاپ یا برنامه ویراشگر تصویر دیگری ساخته شده‌اند.

دان نیکولف (Don Nicoloff)ـ نمونه‌هـای زیـادی از این مخلوقـــات فتوشـــاپی را در مجموعه مقـــالات سه دست نشانده به واشنگتن می‌روند نشان می‌دهد. او فکر میکند که اوباما ممکن است ژن‌های راکفلر را بعنوان بخشی از نقشه ژنـــتیکی اش داشـــته باشد. زیـــرا در ناپدید شـــدن میکائیل راکفلر (Michael Rockefeller)و مرگ فرضی او در گانیای جدید (New Gunea)ـ در اندونزی در سـال 1961 و جعلی بودن آن و نـیز ایجـاد، پـرورش و هـدایت اوباما توسط خـانواده راکفلر انـدکی شک و تردید وجـود دارد. راکفلرها نیز مانند راچیلدها خزنده هستند.

بقـول ژنـرال ارمیـاه (General Jeremiah)، اوباما در دنپاسار (Denpasar)ـ در جزیره بالی (Bali)ـ در اندونزی به دنیا آمد.

اگر مردم به تعداد کـافی در این کشـور بیـدار شـده و به این حقیقت که اوباما یک بیگانه نامشـــروع و ناشایســـته بـــرای انتخـــاب بعنـــوان رئیس جمهـــور باشد پی ببرند و حرکتی برای عزل او بکنند، در آن هنگام یقیناً می‌تـوانیم

تصــور کــنیم تــروری بــرای اوباما رخ دهد و با رودی از اشک‌های ایجاد شده توسط رسانه‌ها دنبال شود و سپس بــاز هم ســبک مغز دیگــری از جنس جــورج دبلیو بــوش بعنــوان گــرم کننــده صــندلی ریاست جمهــوری منصــوب گردد.

من مشتاقانه منتظر روزی هستم که ما این ســیاره را از وجـــــــود این مزاحمـــــــان بیگانه دورو و فاقد اخلاق و دورگه‌های ایشان پاک کنیم و به ســاختار حکومــتی تمــام انسانی بازگردیم.

تصور کنید یکبار دیگر انسان‌ها امورات بشــریت را بدست بگیرند. چه تغییر (Change) خوشایندی خواهد بود.

شاید دیگر برکسی پوشیده نباشد که ایالات متحده آمریکا طرح‌های ســری فــراوانی در ارتبــاط با فرازمینی‌ها در دست دارد و همیشه بر آن‌ها سرپوش میگذارد در اینباره به قــدری گــزارش و داســتان وجــود دارد که نمی‌تــوان به سادگی از انها گذشت.

رابطه سیاســـتمداران آمریکـــایی با فرازمینی‌ها+دست دادن کلینتون و بوش به ادم فضایی ufo

حال ما موضوعی جــالب توجه می‌پــردازیم و آنهم رابطه رئیس جمهــوران آمریکا با فرازمینی‌هاست. اولین بــاری که این موضــوع به شــکل جــدی مطــرح شد و مــورد توجه همه قــرار گــرفت در زمــان ریاست جمهــوری آیزن‌هــاور بود. ماجرا از این قرار بود که در روزنامه‌ها عکسی از او به چــاپ رســید که در حــال دست دادن با یک فرازمیــنی بــود. البته روز بــود مقامــات کــاخ ســفید این عکس را دروغین و تبلیغــاتی قلمــداد کردند. ولی کسی که عکس

را گرفته بــود اذعــان داشت که بعد از این ملاقــات این موجـود به یک سـری انتقـال داده شد. در این جا بـازهم شـما را به یـاد یک فیلم سـینمایی که در سـال‌های اخـیر اکـران شد می‌انـدازم و آنهم فیلم مـردان سـیاه پـوش (Men in Black). است که در این فیلم دقیقا به تمامی این حــوادث اشــاره شــده، به عنــوان مثــال در آمریکا سازمان مخفی وجود دارد که مسوول برقراری ارتباط با فرازمینی‌هاست. در قســمتی از همین فیلم دو مــامور این سازمان فوق سری، در حـال تماشـای آلبـوم عکسی هستند که به عکس آیزن‌هاور می‌رسند که در حـال دست دادن با یک موجــود فضــایی است. رییس جمهــور دیگر آمریکا جان.اف.کندی هم از علاقه منـدان به فضا بـود در زمـان او پایگاه‌هـای فضـایی مختلفی در امریکا تاسـیس شد. اما درگـــیرترین فـــرد در مـــورد فرازمینی‌ها بیل کلینتـــون است. مـــاجرا این گونه است که عکسی از کلینتون در روزنامه‌ای به چاپ رسید که او در حـال دست دادن با یک فرازمینی بود.

Axiom.Dom.Ir بزرگترین وبلاگ دنیای ماوراء

جـالب است بدانید عـده‌ای معتقند که به همین دلیل بـود که بیل کلینتون در زمان خود کمتر وارد جنگ شد اما کاخ سفید بـاز هم این عکس را دروغین و تبلیغـاتی خواند. و کلینتون توضیحی درباره آن نـداد. اما می‌رسـیم به جـرج دبلیو بوش و نکته‌ای فوق العاده عجیب، عکسی از لحظه دست دادن بوش با یک فرازمیـنی که دقیقا شـبیه همـان فرازمینی است که کلینتون با او دست داده بود.

Axiom.Dom.Ir بزرگترین وبلاگ ماوراء

اما بر خلاف همیشه که کـاخ سـفید این نـوع عکس‌ها را دروغی می‌خواند این بـار هیچ واکنشی نشـان نـداد و در اقـدامی عجیب‌تر بـوش هنگـامی که در هواپیما در حـال مسافرت بود با در دست گرفتن روزنامه‌ای که این عکس را چاپ کـرده، وجـود حیـات در دیگر کـرات را تایید کـرده ولی خواسته که بحث آن به بین مردم کشیده نشود.

مایکل سالا می‌گوید؛ در میان افـرادی که راجع به پدیـده یوفو تحقیق و مکاشفه کرده‌اند، «تیموتی گود» از اعتبار ویــژه‌ای برخــوردار اســت، او وقت زیــادی را صــرف پرونــده‌های در رابطه با موجــودات بیگانه کــرده است و اگر نظریه‌ای در باب هر یک ارایه داده اسـت، بـدون شک آن پرونـده را می‌بایست پرونـده‌ای جـدی تلقی کـرد. در میـان پرونـده‌های مطـرح شـده از طـرف تیمـوتی گـود برجسته‌ترین آن‌ها ملاقات «والـتر هنک» با یک ژنـرال از طرف تشکیلات «پنتاگون» و یک موجـود بیگانه از سـیاره «ونوس» می‌باشد که با عکسهای جـالب تـوجهی همـراه است.

همچـنین پرونـده دیگـری موجـود است که اخـیراً توسط گروهی کشیش از آرشیو واتیکان درآورده شـده است که در آن از یک کاردینــال آمریکــائی واقع در لس آنجلس به نام «مکنتایر» نام برده شـده است که از طـرف واتیکـان مــاموریت پیــدا می‌کند که در معیت رئیس جمهــور وقت آمریکا «ژنرال آیزنهـاور»، با نماینـده موجـودات فضـایی ملاقات کند. این واقعه بر روی عرشه یک ناو هواپیما بر، در ســال 1955 در حضــور 500 نفــراز دریــانوردان و سیاسیون آمریکایی، نماینده پـاپ و چند تن از موجـودات

فرازمیـنی انجـام شـده اسـت، عکسـها و فیلمی از این واقع موجـــود می‌باشد که دقیقا نشـــان می‌دهد که در حضـور افـراد زمیـنی، سـفینه دیسک شـکلی که از کـره «ونوس» به کره زمین اعزام شده بـود، در بخش انتهـای نـاو، فــرود میاید و نماینــدگان موجـودات فرازمیــنی با آیزنهـاور و کاردینـال واتیکـان ملاقـات کـرده و پـیرامون مســائل اتمی، که در آن زمــان مطــرح بــود، مــذاکره می‌کنند. البته اولین ملاقـــات آیزنهـــاور با موجـــودات فرازمیـنی در فوریه 20، 1954، درست 9 روز قبل از انفجـار اولین و پر قدرتمنـدترین بمب هیـدروژنی آمریکا اتفـــاق می‌افتد و دلیل آن هم این بـــود که موجـــودات فضـائی می‌خواســتند نگــرانی جــدی خــود را مبــنی بر انفجارات هسته‌ای اعلام کنند، در همین رابطه در مـوارد مختلف موجــودات فرازمیــنی مــانع از انجــام تست‌های اتمی شده بودند و طرح ملاقاتهای بیشــتر به همین دلیل انجام می‌گرفت.

مایکل ســـالا در انتها می‌گویـــد؛ مـــدارک و شـــواهد بی‌شماری وجود دارد که بشر همواره با موجودات بیگانه در ارتباط بوده است و تفـاوت مـاجرا در گذشـته و حـال این است که موجــودات فرازمیــنی در گذشــته‌های دور بطور علنی فرمانروایان مطلق زمین بودند ولی در حـال حاضر و یا حداقل در یکی دو قرن اخیر تصـمیم گرفته‌اند به شکل پنهانی رهبری را بر عهـده داشـته باشـند، دلایل بی‌شمار و منطقی وجود دارد که چرا چـنین تصـمیمی را گرفته‌اند که مهمـترین آن‌ها این است که بشر یا حـداقل انســانهای معمــولی تصــور کنند که اســتقلال فکــری و عملی در تصمیمات خود دارند.

سفر روح

روحهای مبتدی دو نوع هستند؛ یک نوع آن‌ها یی که مدت زیـادی نیست از عـالم ارواح بـیرون آمـده و زنـدگی‌های زمینی خود را شروع کرده‌اند.

نــوع دیگر آن‌ها یی هســتند که مــدت مدیــدی است به زنـدگی‌های زمیـنی می‌آیند ولی هنـوز پیشـرفت کـافی نکرده‌اند. من معتقدم که اصولاً سه چهارم روح‌هـایی که در حال حاضر روی زمین زنـدگی می‌کنند و جسم بشـری دارند، هنوز در مراحل اولیه پیشرفت هستند.

ســوژه‌های من عنــوان می‌کنند که وقــتی یک روح به مرحله بلوغ کامل برسـد، دیگر لازم نیست بـرای زنـدگی زمینی به این دنیا بیاید.

یکی از سوژه‌های من در زنـدگی‌های متـوالی خـود که تا به حـال 850 سـال طـول کشـیده، هنـوز نتوانسـته با حسـادت مبـارزه کنـد، حـال آن‌که در همین مـدت موفق شده بر صفات سماجت، یک دندگی و تعصب غلبه کند.

یک روح مبتدی ممکن است چندین زندگی بیاید و بـرود و در حـالت سـردرگمی و غیرمفید بـودن بـاقی بماند و با مسائل دنیوی مشغول شود، مسـائلی که کـاملاً با نظـام هماهنگ و منطقی عالم ارواح متفاوت است.

به طور کلی من به این نتیجه رسیده‌ام که معمولاً وقتی یک روح، چهار یا پنج زندگی زمینی را طی کنـد، می‌تواند در برزخ عضو یک گروه شود.

در حقیقت شباهت‌های زیادی بین روح‌های هم گــروه در بــرزخ با اعضــای یک خــانواده که روی زمین با یکــدیگر زندگی می‌کنند وجود دارد.

روح‌هـایی که مبتـدی نیسـتند، در زنـدگی‌های زمیـنی به اطرافیــان خــود اعتمــاد بیشــتری دارند. آن‌ها کســانی هستند که به آینده‌ی مطلـوب بشـریت ایمـان و اطمینـان بیشتری دارند و به همین سـبب مـوجب امیـدواری افـراد پیرامون خود می‌شوند.

سوژه‌ی شماره‌ی 22

- معمولاً به هر روح امکان می‌دهند که مدتی را در یک یا دو دنیای سهل و آسان بگذراند و کار مهم و زیادی قــرار نیست انجـام دهد. بعد از چـنین دوره ای، زنـدگی سـخت کره‌ی زمین به من پیشنهاد شد.

- آیا زنــدگی در کــره‌ی زمین ســخت و مشــکل تلقی می‌شود؟

- بله، در بعضی عوالم، روح باید ناراحتی و درد جسـمی متحمل شود، در بـرخی از عـوالم دیگر مشـکلات، بیشـتر فکــری هســتند. زمین هر دو نــوع ســختی را دارد. اگر بتوانیم تحت شرایط سخت کار خود را خوب انجام دهیم، به ما امتیــاز و جــایزه داده می‌شــود. (با تبسم) آن‌ها یی که خیلی به عــوالم مختلف نمی‌رونــد، ما را مــاجراجو تلقی می‌کنند.

- چه جنبه‌ای از کــره‌ی زمین بــرای تو جــالب و جــذاب است؟

- انسانها، آن‌ها علیرغم این‌که با هم در جنگ و نزاع هستند، نوعی وابستگی و همکاری شبیه ارتباطات خانوادگی دارند

- آیا به نظر تو این نوعی تضاد و تناقض نیست؟

- (با خنده) اتفاقاً همین وضعیت برای من جالب است. برای من جالب است بتوانم بین مردمی که تا این حد جایز الخطا هستند و غرور و خودمحوری عجیبی دارند، زندگی کنم. می‌دانی مغز و فکر انسانها چقدر جالب و بی‌مانند است؟

- منظورت چیست؟

- بشرها بسیار خود پسند و در عین حال دستخوش احساسات و عواطف هستند. آن‌ها می‌توانند از خود تلخی و بی‌اعتنایی بروز دهند ولی ظرفیت زیادی برای محبت و نوع دوستی نیز دارند. در این دنیا، یعنی کره‌ی زمین، هم رفتار شجاعانه و هم عکس العملهای ناشی از ترس و ضعف دیده می‌شود. همه مشغول اعمال ضد و نقیض هستند و همین تنوع برای روح من سازگار است!

روح‌های پیشرفته

روح‌های خیلی پیشرفته و پخته در بین افرادی که روی زمین زندگی می‌کنند، بسیار نادر و کمیاب هستند. اگرچه تا به حال من سوژه‌های زیادی نداشته‌ام که به سطح 5 پیشرفت روحی رسیده باشند و رنگ آبی از خود ساطع کنند، ولی همیشه کار کردن روی آن‌ها به دلیل آگاهی و شناخت گسترده‌ای که در زمینه‌های معنوی دارند، بسیار جالب است.

در اغلب موارد آن‌ها یی که در سطح 5 پیشـرفت روحی هستند، اگر به زندگی زمینی بیایند، حتماً برای راهنمایی دیگران، کسب امتیـاز خـاص و انجـام وظیفه‌ای مشـخص است.

این گونه روح‌ها معمولاً در نهایت گمنـامی به کـردار نیک خود می‌پردازند. آن‌ها اهل خودنمایی نیستند و هدفشـان کمک به بهبـود زنـدگی سـایرین می‌باشد. مکـرراً از من سؤال می‌شود که آیا افراد حسـاس، بـاذوق و مخصوصـاً خـــوش فکر که با زشـــتی‌های جامعه سازشی ندارنـــد، الزامـاً روح‌هـای پیشـرفته‌ای هسـتند؟ من در این مـورد رابطه‌ی مستقیمی نمی‌بینم.

حسـاس بـودن، لـذت بـردن از زیباییها یا حـتی داشـتن نیروی خـارق العـاده مانند غیب گـویی و غـیره هیچکـدام دلیل پختگی و پیشـرفت روحی نمی‌باشد. نشـانه‌ی روح پیشـرفته، داشـتن حوصـله (سـعه صـدر)، بلند نظـری و توانـایی رویـارویی با مسـائل زنـدگی و از همه مهم‌تر بصیرت و درایت فوق العاده‌ای است که در امـور مختلف از خود بروز می‌دهند.

فردی را که به عنوان نمونه‌ی یک روح سـطح 5 انتخـاب کـرده ام، خـانمی سی و چند سـاله است که در یک مرکز بزرگ درمان معتادان کـار می‌کند. در اولین برخـورد، من بی‌نهایت تحت تأثیر متانت و آرامش او علیرغم تنش‌های فوق العاده‌ی محل کارش قـرار گـرفتم. او زن قد بلند و باریک اندامی بود.

چشـمان خاکسـتری بـراق و روشن او حـاکی از توجه به نکـات کوچک و ظـریفی بـود که به چشم اغلب مـردم

نمی‌آید. احساس می‌کردم که او به درون من و نه به من می‌نگریست. همکـارم پیشـنهاد کـرد که سه نفـری با هم نهار بخوریم، چون این خانم به مطالعات من در خصـوص برزخ علاقمند شده بود.

او گفت که هیچ گاه به خواب مصنوعی بـرده نشـده ولی در ضـــمن تمرکزهـــایش به این نتیجه رســـیده است که روحش شجره نامه طولانی و مفصلی دارد. وی همچنین عنوان نمود که احساس می‌کند ملاقات ما اتفاقی نبوده، بلکه گذرگاه لازمی در مسیر تکامل و یادگیری اوست.

گزارش شماره‌ی 23

...- بسـیار خـوب، تا سه عـدد می‌شـمارم آن وقت تو در مـورد صـحبت با من احسـاس راحـتی بیشـتری خـواهی داشت. یـــــک، دو، سه...حـــــالا به من بگو اگر یکی از شاگردهایت در زندگی زمیـنی باشد و بخواهد توجه تو را به خودش جلب نماید، چه می‌کند؟

- در نهـایت سـکوت و آرامش... به درون خـود مراجعه می‌کند.

- آیا همه‌ی افراد باید به همین ترتیب طلب کمک معنوی کنند؟

- بله، لا اقل در مورد شاگردان من این طور است.

- باید روی تو تمرکز دهند یا روی مسئله‌ای که برایشـان پیش آمده؟

- آن‌ها می‌بایست هر طور شده فکر خود را از موضوعی که آزارشان می‌دهـد، فـارغ کنند تا تمـاس با من تسـهیل

شـود. انجـام این کـار اگر آرامش کامل نداشـته باشـند، دشوار است.

- وقـــتی در بـــرزخ و به صـــورت روح هســـتی، چگونه می‌توانی پیغام شاگرد خودت را از میان میلیاردها پیغـام کمک خـــواهی که در همـــان لحظه روحهـــای دیگر بـــرای راهنماهایشان می‌فرستند، تشخیص دهی؟

- بـــدون وقفه تشـــخیص می‌دهم، همه‌ی نـــاظرین این توانایی را دارند، چون هر فرد با علامتی که ویژه خودش است، پیام می‌فرستد.

- مثل یک کد ارتعاشی در میدان ذرات فکری؟

- (با خنده) بلـه، شـاید بتـوان فرمهـای انـرژی را به این صورت تشریح کرد.

- خوب، وقتی پیغام را دریافت کردی، چطور پیـام را به کسی که محتاج انرژی است می‌رسانی؟

- (با شـــوخی) مثل نجـــوا جـــواب را در گوشش زمزمه می‌کنم.

- آیا این روش کمک رسانی یک عنصر با محبت روحی به یک انسان پریشان است؟!!

- بستگی دارد، من مثل ناظری که خـارج از آن بحـران و در آرامش اســـت، مـــیزان تلاطم را تشـــخیص می‌دهم، ســـپس خیلی محتاطانه ذهن شـــاگرد را متوجه راه علاج می‌کنم.

- لطفاً در این مورد بیشتر توضیح بده.

- وقتی شاگردی در حالت بحرانی قرار گیرد، مثلاً بیماری جسمی داشته باشد یا غمگین، مضطرب و یا از کسی رنجیده باشد، انرژیهای منفی و کنترل نشده زیادی می‌فرستد که من متوجه می‌شوم. این انرژی منفی آن‌ها را خسته می‌کند و به تحلیل می‌برد. در چنین موقعیتی بستگی به مهارت راهنما دارد که چه وقت و چگونه با او ارتباط برقرار کند.

مردم در بحبوحه‌ی بحران قدرت حرف شنوی را از دست می‌دهند. مثلاً وقتی بسیار اندوهگین باشند، معمولاً نمی‌شود پیغام را به آن‌ها رسانید. وقتی ذهن شاگرد متمرکز نبوده و انرژی فکری اش در جهات مختلف پراکنده باشد، رابطه با او مسدود می‌شود.

پس از مدتی اقامت در آرامش و پاکی برزخ، موقعی فرا می‌رسد که روح باید برای سفر دیگری به زمین آماده شود. این تصمیم آسانی نیست. روح باید جهان خرد و حکمت که در آن آزادی(نسبی) و خوشی حکمفرماست ترک کند و آماده رویارویی مجدد با نیازها و فشارهای ذهنی جسم بشری بشود. وقتی روح به برزخ می‌رسد مایل نیست که دوباره، حتی موقتاً جهان دوستی و محبت را ترک کند و به شرایط نا مطمئن و ترس و وحشت ناشی از تجاوز افراد بشر به حقوق یکدیگر بازگردد.

وقتی در برزخ جراحت‌های روانی زندگی گذشته التیام یافت و آرامش مجدد پیدا کردیم، آن وقت کشش خاصی

به زندگی جسمی دیگر و پذیرفتن هـویت انسـان جدیـدی را احساس خواهیم کرد.

اعمـــال گذشـــته ما در قبـــال بشـــریت و موفقیت‌ها و اشـــتباهاتمان مـــورد ارزیـــابی و تجزیه و تحلیل قـــرار می‌گیرد و ما آماده فعالیتهای بعدی می‌شویم.

بـــرای من بارها اتفـــاق افتـــاده با ســـوژه‌هایی صـــحبت داشته‌ام که خواسته یا ناخواسته وضـعیتی پر از مصـائب و مشکلات برای زنـدگی بعـدی انتخـاب کرده‌اند تا از این طریق بتوانند به اهداف انجام نشده خود دست یابند.

ما وقتی به صـورت روح در بـرزخ هسـتیم، جسم زنـدگی بعدی را به دلایل مشخصی انتخاب می‌کنیم.

زندگی در درون یک بدن فلج الزاماً بدین معنی نیست که روح در زندگی قبلی باعث شده که انسان دیگری معلـول شـود و حـالا در این زنـدگی می‌بایست بـدهکاری خـود را پرداخت نماید.

ممکن است روح خواســته و دانســته و بنا به مصــلحتی، جسم معلـــولی را انتخـــاب کـــرده تا از این طریق درس خاصی را بفهمد و تجربه کند. تحمل چـــنین وضـــعیتی و مهار کردن احساس ناراحتی ناشی از بیمـاری جسـمی و تحمل درد، ما را قویتر و پایدارتر می‌کند.

گزارش شماره‌ی 26

... پیش از آمدن به زندگی زمیـنی و زمـانی که هنـوز دز بـــرزخ بـــودی، آیا خـــودت تقاضا کـــردی که جسم توانا و رشیدی به تو داده شـود یا این‌که راهنمـایت این جسم را برایت انتخاب کرد؟

- من تقاضا کردم که یکی از قوی‌ترین و بهترین جسمها به من داده شود.

- در مجموع چند جسم به تو پیشنهاد شد؟

- دو جسم که قرار بود همزمان روی زمین زنـدگی کنند به من پیشنهاد شد.

- اگر هیچ یک از آن دو را نمی‌پسندیدی چه می‌شد؟

- امکانــاتی که به من ارائه می‌شــوند همیشه منطبق با خواست خودم است.

اگر روح برای زندگی خـود مشخصـات جسم اسـتثنایی را انتخاب کند، نهایتاً باید در یک زندگی دیگر قطب مخــالف آن را برگزیند تا رفتار او به تعادل برسد.

مونس روحی

ســوژه‌هایی که بــرای خــواب مصــنوعی به مطب من مراجعه می‌کنند، در مورد پیدا کردن و شناسـایی مـونس روحی و سایر روح‌هایی که باید در طـول زنـدگی با آن‌ها روبـرو شـوند، نگـرانی زیـادی ابـراز می‌کنند و سـؤالات زیادی در این مورد دارند.

برای شناسایی این گونه عناصر روحی، همه ما در بــرزخ آمـادگی لازم را پیـدا می‌کـنیم. محلی که در بـرزخ بـرای ایجــاد این آمــادگی در نظر گرفته شــده، محل تشــخیص خوانده می‌شود.

سوژه‌ها می‌گویند دلواپسی و نگرانی که در آن‌جا به روح دست می‌دهد شـــبیه حـــالتی است که انســـان در جلسه برگزاری امتحان نهایی در تحصیلات زمینی دارد. گزارش بعدی مربوط به این تجربه است.

گزارش شماره‌ی 28

- آیا لحظه آن فرا رسیده که تو برزخ را تـرک کـنی و به زندگی جدیدت بروی؟

- بله... من تقریباً آماده هستم.

- اگر ناگهـان نظـرت را در مـورد مقطع زمـانی و جسم زنــدگی بعــدی عــوض می‌کــردی، آیا می‌توانســتی عقب نشینی کنی و به آن زندگی نروی؟

- بله، من قبلاً هم این کار را کرده ام. برای همه ما پیش آمـــــده است. لا اقل بـــــرای همه روحهـــــایی که من می‌شناسم. خیلی اوقات ما در آخرین لحظه هم از رفتن به زندگی زمینی منصرف می‌شویم.

- اگر در آخــرین لحظه پشــیمان می‌شــدی، چه اتفــاق می‌افتاد؟

- آن‌ها خیلی سختگیری نمی‌کردنـد، با من راه می‌آمدند. راهنمـــایم و دوســـتانم دلیل عـــوض شـــدن تصـــمیم را می‌پرســـیدند، نهایتـــاً به زودی می‌آمـــدم، راهنمایـــان می‌فهمند که چه موقع آماده هستیم.

- خوب، خوشحالم که تحت فشار قرار نمی‌گرفتی. حـالا برایم تعریف کن وقـتی که تو تعهد نهـایی بـرای زنـدگی

جدید را پـذیرفتی، آیا کـار مهم دیگـری هم هست که باید در برزخ انجام شود؟

- باید به کلاس تشخیص بروم.

- وضعیت آن محل را برایم شرح بده.

- جلسه آشـــنایی با روحهـــایی است که باید در طـــول زندگی آن‌ها را شناسایی کنم.

- وقـــتی دو دســـتم را به هم زدم، تو بلافاصـــله به این کلاس برو، آماده هستی؟

- بله، حاضرم.

- (دســـتهایم را به هم می‌زنم) حـــالا هر کـــاری انجـــام می‌دهی، برایم تعریف کن.

- اینجا یک سالن دایره شکل است،در وسط آن سـکویی قرار داده‌اند و سخنرانها روی آن ایستاده‌اند.

- خوب... بگو چند روح آن‌جا حضور دارند؟

- اوه.. ده پانزده نفری هستند. در گوشه‌های دیگر سالن دســته‌های دیگـری هم هســتند که به حرفهـای ســخنران مربوط به خود گوش می‌دهند.

- آیا آن ده پانزده روح از هم گروههای خودت هستند؟

- بعضی از آن‌ها .

- آیا این سخنرانها همان راهنماهای شما هستند؟

- نه، ما این افراد را مشوقین می‌نامیم، آن‌ها ما را برای زندگی زمینی تشویق می‌کنند. کار اصلی آن‌ها این است

که به ما بفهمانند در زنـــدگی بعـــدی دنبـــال چه چـــیزی بگـــردیم. نشـــانه‌هایی به ما می‌دهند که باید در طـــول زندگی آن نشانه‌ها را به یاد آوریم و پیدا کنیم.

- چه نوع ننشانه‌هایی؟

- نشـانه‌هایی که با شـناختن آن‌ها در مقـاطع زنـدگی، جهت خود را پیدا کنیم.

- درست متوجه نشدم، ممکن است دقیقترصحبت کنی؟

- این پرچمها و نشـانه‌ها کمکمـان می‌کند که مسـیرهای خاصی را در زندگی انتخاب کنیم تا به مقاطعی که قـرار است وقـایع مهمی برایمـان رخ دهد برسـیم... ضـمناً بر اســـــاس همین علامتها باید افـــــراد بخصوصی را هم تشخیص دهیم.

- هر وقت که روح بخواهد به زندگی دیگری بیاید، باید در این کلاس شرکت کند؟

- بله حتماً، ما باید حتی مطـالب جـزئی را نـیز به خـاطر بسپاریم.

- مگر شـما قبلاً در انتخـاب محل زنـدگی بعـدی، همه صحنه‌های مربوط را مرور نکرده اید؟

- بلـه، منتها اینجا حـتی جزئیـات را به ما می‌فهمانند. بعلاوه پیش از شرکت در این همایش، همه افرادی را که قـرار است با آن‌ها رابطه پیـدا کنم، ندیـده ام.این کلاس به منزله بررسی نهـــــایی است... همه ما را به دور هم جمع می‌کنند.

- یعنی همه افرادی را که قرار است در طول زندگی در وضعیت همدیگر تأثیر داشته باشند؟

- بلـه، در واقع این کلاس، بـرای آشـنایی با آن‌ها ست. البته ما در زندگی ممکن است بلافاصله وقـتی به هر یک از این افـراد برخـورد کـنیم، نتـوانیم آن‌ها را تشـخیص دهیم.

- آیا مونس روحی اصلی خودت را هم آن‌جا می‌بینی؟

- (با حـالت خجـالت) بلـه، آن خـانم هم اینجاست... عـده دیگری هم هسـتند که با آن‌ها ارتبـاط خـواهم داشت... یا قرار است آن‌ها با من ارتباط برقرار کنند... به آن‌ها نـیز نشانه‌های مربوط به خودشان داده می‌شود.

- حالا متوجه شدم. پس همه این روح‌ها از گروه خـودت نیستند، منتها هر یک به نحوی در زنـدگی آینـده ات قـرار است نقش مهمی ایفاء کنند؟

- (با کم حوصلگی) بله، ولی اگر شما مرتباً با من حـرف بـزنی، حواسم پـرت می‌شـود و حرفهـای سـخنران را به خوبی متوجه نمی‌شوم.

- (دوبـاره آهسـته صـحبت می‌کنم) خیلی خـوب، حـالا باشماره 3، من وضع پیشرفت کار این کلاس را به حالت تعلیق در می‌آورم تا تو به جهت صحبت با من چیزی را از دست نـــدهی (به آرامی) یک.. دو... سه. در این مـــدت لطفاً تو در مورد پرچمها و نشانه‌ها بیشتر برایم توضـیح بده، موافقی؟

- خیلی خوب، موافقم.

- آیا منظور تو این است که هر وقت لازم باشد در طول عمـــرت هر کـــدام از این روحها را شناســـایی کـــنی، برانگیزنده خـاص او عمل می‌کنـد، در نتیجه تو می‌تـوانی آن را تشخیص دهی؟

- بله، به همین خاطر هم همه ما را امـروز اینجا احضـار کرده‌اند. در مقطعی از زنـــــدگیم هر یک از این افـــــراد ظاهر خواهند شد. با دیدن نشــانه‌ی خاصی من باید آن‌ها را به یاد آورم.

- خوب اگر در زندگی زمیـنی حـرف سـخنران و مشـوق خود را به یاد نیاورید و آن شخص را تشـخیص ندهیـد، آن وقت چه اتفاقی می‌افتد؟

- (مکث) بـاز هم امکانـات دیگـری به ما داده می‌شـود.. ممکن است به خـــوبی مـــوقعیت اولی نباشد... هر کسی ممکن است لجاجت بکند، اما...

- اما چه؟

... اما.. ما معمولاً علائم مهم را فراموش نمی‌کنیم.

- چـرا راهنماهـای مـا، کـار را انقـدر پیچیـده و مرمـوز می‌کنند؟ چرا در موقعیتهای مهم زندگی، همان موقع به ما آگاهی نمی‌دهند که چه کار باید بکنیم؟

- به این دلیل که وقـتی ما به زنـدگی زمیـنی می‌رویم، حق انتخاب داریم و باید خودمـان واکنشـهای خودمـان را کنترل کنیم و ازقبل چیزی به ما دیکته نمی‌شـود. روح ما از طریق کوشش و عملکـــرد خودمـــان پـــروررش پیـــدا می‌کند.

بعضی اوقـات درسـها را به راحـتی می‌آمـوزیم اما اغلب اوقـات به این سـادگی نیست. مهمـترین قسـمت مسـیر زنــدگی در واقع پیچ‌هــای جــاده است. در آن مــوارد باید خیلی هشـیار باشـیم که نشـانه‌ها را گم نکـنیم و نادیـده نگیریم.

- حالا برایم بگو مهمترین نشانه‌ای که حتماً باید آن را به خاطر داشته باشی، چیست؟

- خنده ملیندا

- ملیندا دیگر کیست؟

- قرار است همسر من بشود.

- خنده ملیندا را چطور تشخیص خواهی داد؟

- قــرار است وقــتی بــرای اولین بــار او را می‌بینم، مشغول خنده باشد، خنـده اش صـدای عجیـبی دارد. مثل زنگ شــتر، تشــریح آن مشــکل است. بعد هم از بــوی عطرش. هنگامی که با هم خواهیم رقصید، قرار است او را بشناسم. بوی آشنایی خواهد بـود ضـمناً چشـمهای او را تشخیص خواهم داد!

- پس برای شناسـایی مـونس روحی خـود بیشـتر از یک علامت به تو داده شده است؟

- بله، شاید من آنقدر کودن هستم که مشوقین احساس کرده‌اند به بیش از یک نشــــانه احتیــــاج دارم. آن‌ها می‌خواهند وقــــتی او را ملاقــــات می‌کنم، حتمــــاً در شناسایی او موفق شوم.

- آیا به او هم علامتی داده شده که تو را تشخیص دهد؟

- بلـه، گوشـهای بلند من! هنگـام رقص هم چند بـار به جهت دستپاچگی پاهایش را لگد خواهم کرد و نشانه دیگر احساسی است که قـــرار است موقع رقص به او دست دهد.

از قـــدیم گفته ند که چشم پنجـــره‌ای به ســـوی روح است.هیچ یک از اعضـای بـدن به انـدازه چشـمها در امر شناسـایی مـونس روحی مـؤثر نیست. روحها خـاطرات صـدا و بـوی افـراد را نـیز در حافظه خـود نگه میدارند. مشوقین به ما یاد میدهند که از هر پنج حس ظـاهری، به عنـوان علامت‌هـای تشـخیص روح‌ها در طـول زنـدگیمان استفاده کنیم.

- آیا ممکن است در طـول زنـدگی مـرتکب یک اشـتباه اساسی شـده و پـرچم عوضی را دنبـال کنید و در نتیجه مثلاً کار و شغلتان چیز دیگری بشـود، یا به شـهر دیگـری بروید و لذا نتوانید فرد مؤثری را ملاقات کنید؟

- (مکث طولانی) در مورد من وضع این طور اسـت، من غالباً علائم و نشانه‌ها را می‌بینم اما در بعضی مـوارد به آن‌ها توجه نمی‌کنم...یعـــنی به طـــرف دیگـــری متمایل می‌شـــوم. گـــاهی اوقـــات دلیلش این است که حـــالت وسواس پیدا می‌کنم و علیرغم دیـدن نشـانه‌های زیـاد به تجزیه و تحلیل می‌پـــردازم. بعضی اوقـــات بـــرعکس به اندازه کافی در مورد وضـعیت فکر نمی‌کنم یعـنی گـاهی به افراط و گاهی به تفریط کشیده می‌شود.

- و در نتیجه کاری خلاف آنچه در برزخ برنامه ریزی شده بود، انجام می‌دهی؟

- بله و در این گونه مــوارد آن نتــایج مطلــوب گرفته نمی‌شود، منتها ما به جهت اختیار خودمـان گـاهی پـرچم قرمز را ندیده می‌گیریم.

در لحظه‌ای از زمـان، بلافاصـله قبل از تولـد، روح خیلی محتاطانه جسم را لمس می‌کند و با مغز نــوزاد ارتبــاط برقرار می‌نماید. بدن نوزاد در مورد قبـول یا رد روح حق انتخاب ندارد. زمان دقیق ارتباط روح با جسم بستگی به انتخاب روح دارد. تحقیقات من نشـان می‌دهد روحهـایی که زودتر به جنین می‌پیوندنـد، در دوران حـاملگی مکـرراً به درون و بیرون رحم مادر می‌آیند و می‌روند.

وقــتی تولد صــورت گــرفت، اتحــاد روح و جسم تکمیل می‌شـود و به صـورت نـوعی شـراکت در می‌آید. امکـان خـروج روح از جسم به جز لحظه مـرگ فـیزیکی بـاز هم درمواردی وجود دارد، مثلاً در حالت خــواب، تمرکز عمیق و یا وقتی بدن تحت تأثیر داروهای بیهوشی اتاق جراحی قـرار دارد، روح موقتـاً جسم را تـرک می‌کند. غیبت روح در مــورد صــدمات شــدید مغــزی و یا حــالت کوما خیلی طولانی‌تر است.

سوژه شـماره 29 با شـرح زیبـایی اعجـاز آمـیز و خلاقه پیوستن روح به جسم انسان جدید مطـالب خـود را ادامه می‌دهد.

- خوشــحالم که ســالم و ســرحال به جسم جدید وارد شدی، حالا به من بگو چه مدت از تشکیل جنین گذشته؟

- پنج ماهه است.

- آیا تو معمولاً در همین موقع از دوران بارداری به جنین می‌پیوندی؟

- نه، زمان پیوستن من به جسمهایم متفاوت بوده و به وضع بچه، مادر و زندگیی که در انتظارش بوده‌ام بستگی داشته.

- آیا تو می‌دانی که سایر روح‌ها معمولاً در چه زمانی وارد جسم می‌شوند؟

- اوه ... بعضی‌ها مدت طولانی‌تری دور و بر جنین می‌پلکند، یعنی می‌روند و می‌آیند. وضع خسته کننده‌ای است.

- یعنی معمولاً چه کار می‌کنند؟

- مثلاً خود من، مدت خیلی زیادی در درون رحم مادر نمی‌مانم، چون حالت بیکاری و بی‌حوصلگی دست می‌دهد.

- خوب، مثلاً همین دفعه که در رحم مادر هستی، اگر همراه جنین نباشی، چه کار می‌کنی؟

- (با لبخند) راستش را بخواهی به بازی و تفریح می‌پردازم. وقتی جنین هنوز خیلی فعال نیست، موقعیت خیلی خوبی برای تنبلی می‌باشد. من و سایر دوستانم که در موقعیت مشابهی هستند، سری به جاهای جالب و دیدنی کره زمین می‌زنیم، بعضی اوقات هم از اماکنی که در زندگی‌های قبل آن‌جا بوده ایم، دیدن می‌کنیم.

- آیا تو و سایر روحها فکر نمی‌کنید که ترک جنین برای مدت طولانی، نوعی کوتاهی در مورد مأموریت و مسئولیت شما می‌باشد؟

- (با حالت دفاعی) اصلاً چه کسی گفته که ما مدت طولانی جنین را ترک می‌کنیم؟ تازه، در آن مرحله کار اصلی ما هنوز شروع نشده است.

- وقتی جنین را ترک می‌کنید، آیا فقط در سطح کره زمین به این طرف و آن طرف می‌روید؟

- بله، ما سعی می‌کنیم که خیلی با جنین فاصله نگیریم. من نمی‌خواهم شما فکر کنید که ما با بچه متولد نشده هیچ کاری نداریم، من با ذهن آن بچه مشغول هستم، اگرچه هنوز کاملاً آماده نیست.

- تا چه زمانی شما جسم بچه را گهگاه ترک می‌کنید؟

- تا سن پنج یا شش سالگی. معمولاً وقتی بچه برای مدرسه رفتن آماده شود، همکاری ما به صورت عملیاتی در می‌آید. تا پیش از این سن، می‌شود بچه را به حال خود تنها گذاشت.

- آیا شما موظف نیستید که دائماً در جسم خود باشید؟

- اگر اشکالی برای جسم پیش بیاید، من با سرعت گلوله حاضر می‌شوم.

- اگر با دوستانت مشغول تفریح باشی، چطور می‌فهمی که اشکالی پیش آمده؟

- هر مغزی، امواج خاص خود را ساطع می‌کند، مثل اثر انگشت. اگر برای بچه‌ای که ما قسمتی از او هستیم اشکالی پیش بیاید، بلافاصله می‌فهمیم.

- پس تو در همه موارد مراقب بچه هستی، چه در درون او باشی چه در بیرون، بله؟

- (با افتخار) بله، البته تازه من مراقب والدین هم هستم. آن‌ها ممکن است در اطراف بچه با هم بگو مگو داشته باشند و این کار آن‌ها سبب بوجود آمدن ارتعاشات آزار دهنده پیرامون بچه می‌شود.

- اگر چنین اتفاقی بیفتد، تو به عنوان روح چه کار می‌توانی بکنی؟

- تا آن‌جا که ممکن است بچه را آرام می‌کنم. ضمناً توسط بچه سعی می‌کنم والدین را نیز آرام نمایم.

- به عنوان مثال بگو برای آرام کردن والدین چه کاری از تو ساخته است؟

- مثلاً بچه را وادار می‌کنم که برای والدین بخندد، به صورت آن‌ها چنگ بزند، این طور چیزها بچه را نیز برای والدین عزیزتر می‌کند.

- آیا تو که در حالت روحی هستی، می‌توانی حرکت فیزیکی بچه را هم سبب شوی؟

- بله، من به عنوان مثال آن قسمت از مغز که حرکتها را کنترل می‌کند، تحریک می‌کنم. گاهی حتی دنده‌های بچه را غلغلک می‌دهم تا بخندد. خلاصه هر کاری که لازم باشد انجام می‌دهم تا محیط خانواده‌ام آرام‌تر باشد.

- آیا خاطرات زندگی‌های گذشته هم به یاد این بچه می‌آید؟

- بله، ما گاهی رؤیاهایی داریم، مثلاً هنگام بازی با سایر بچه‌ها داستانهایی خلق می‌کنیم و از دوستان خیالی حرف می‌زنیم، اما در واقع آن قصه‌ها و آن رفقا واقعیت داشته‌اند و فراموش شده‌اند. بچه‌ها در سالهای اول تولد چیزهایی می‌دانند که خارج از تصور بزرگترهاست.

راهنمایان ما

تا به حال سوژه‌ای نبوده است که صحبت از راهنمایش نکند. در تمام جلسات خواب مصنوعی موضوع راهنما کم و بیش مطرح می‌شود.

غالباً سوژه‌ها قل از دیدن چهره و یا شنیدن صدای راهنما، حضور او را حس می‌کنند. تشخیص راهنما و آشنا شدن با او به فرد این احساس را می‌دهد که یک قدرت گرم، مهربان و مبتکر همواره با آن‌ها همراه است.

به کمک راهنمایان، ما به هویت خودمان و بقای روح پی می‌بریم و با موضوع زندگی‌های متوالی آشنا می‌شویم. هر اندازه روح پیشرفته‌تر باشد، راهنمای بالاتری برایش تعیین می‌شود.

سوژه‌ها گاهی راهنمایان خود را با نامهای معمولی خطاب می‌کنند، گاهی هم آن‌ها را با اسامی عجیب و غریب می‌خوانند. غالباً می‌شود ریشه‌ی آن اسامی را در

یکی از زنـدگی‌های قبلی سـوژه که تحت نظر آن راهنما بوده است، پیدا کرد.

این مربیـان با مهـارت و روش آموزشی خـود به تصـحیح اعمـــال و حـــتی افکـــار ما می‌پردازند. بیشـــتر اوقـــات ایده‌هایی که ما مدعی هستیم از خودمان اسـت، در واقع توسط یک راهنمای دلسوز به ما القاء می‌شود.

این راهنمایـــان در مراحل ســـخت و در گرفتاری‌هـــای زنـدگی زمیـنی همـواره مـوجب دلـداری ما می‌شـوند، به خصوص در دوران کودکی که ما نیاز به تسـکین و آرامش داریم.

بعضی از راهنمایان جوان هسـتند و در زنـدگی‌های قبلی خــود توانســته‌اند بر صــفات منفی خاصی که مبــارزه با آن‌ها بسیار مشکل بوده است، فائق آیند و حالا راهنمـای روحهایی شده‌اند که با همـان صـفات و همـان مشـکلات رفتاری روبرو می‌باشند.

سـوژه‌ی گـزارش شـماره‌ی 18 وقـتی در حـالت خـواب مصنوعی متوجه شد که راهنمـایش، اووا، هم اکنـون یک زندگی زمیـنی را می‌گذرانـد، بسـیار هیجـانزده و متعجب گشت.

گزارش شماره‌ی 18

- آه خدایا! می‌دانستم! می‌دانستم چـیز خاصی در مـورد او هست.

- در مورد چه کسی؟

- پسرم، اووا الان پسر من است، او براندن است!

- یعنی پسر تو واقعاً همان اووا راهنمایت است؟

- بله، بله (با خنده و گریه توأم) می‌دانستم! از همان روز که به دنیا آوردمش احساس می‌کردم، او به نحو دلپذیری آشنا به نظرم می‌رسید، حالت خاصی برایم داشت، خیلی بیشتر از یک نوزاد معمولی بود.

- روزی که به دنیا آمد، چه چیزی فهمیدی یا احساس کردی؟

- واقعاً نمی‌دانستم، اما در درونم احساس خاصی داشتم، نه فقط آن احساسی که تولد اولین فرزند به مادر می‌دهد. احساس می‌کردم که این موجود آمده که مرا کمک کند، متوجه هستید؟ چقدر عالی است! این واقعیت دارد، او خودش است!

(من سعی کردم قبل از ادامه صحبت، سوژه را آرام کنم. چون آنقدر با نا آرامی و هیجان به این طرف و آن طرف تکان می‌خورد که نزدیک بود از روی صندلی راحتی بیفتد)

- چرا فکر می‌کنی که این مرتبه اووا به صورت فرزندت به دنیا آمده؟

- (با حالت نسبتاً آرام، ولی هنوز گریه می‌کرد) برای این که در این دوران سخت کمکم کند، در این دورانی که افراد اطراف من حاضر نیستند مرا قبول کنند. حتماً او می‌دانسته که من وارد یک مرحله بحرانی و سخت از زندگیم شده‌ام و می‌خواسته به صورت پسرم بیاید. قبلاً در این مورد با او حرف نزده بودم، اما چقدر عالی است! حالا می‌فهمم، خدایا چه لطف بزرگی به من شده

است! در اوایل حاملگی حتی مطمئن نبودم که این بچه را نگهدارم، حالا درست می‌فهمم چه خبر است!

سوژه‌ها در حالت خواب مصنوعی متوجه می‌شوند که راهنمایان بلافاصله در حل مشکل آن‌ها اقدام نمی‌کنند، بلکه به نحوی راه را روشن می‌کنند تا خود شاگرد بتدریج جلو برود. به نظر من، ما وقتی از یک نیروی برتر معنوی طلب کمک می‌کنیم، نباید تقاضای تغییر فوری کل وضعیت را داشته باشیم. نحوه‌ی پیشرفت ما در زندگی بر اساس برنامه ریزی است، لذا من توصیه می‌کنم که ما قدم به قدم و مرحله به مرحله طلب کمک نماییم و در همه‌ی اوقات آمادگی روبرو شدن با وضعیتهای ناگهانی را نیز داشته باشیم.

راهنمایان ما را کمک می‌کنند تا بتوانیم، تنهایی وانزوایی را که هر روح در موقع تولد و شروع یک زندگی زمینی جدید با آن روبرو می‌شود، تحمل کنیم. هر قدر هم اعضای خانواده مان در زندگی زمینی به ما محبت کنند، باز ما این تنهایی را احساس می‌کنیم.

من در ابتدا که بررسی در برزخ را شروع کردم، موضوع گروه بندی ارواح را قبول نداشتم. تصور من این بود که روح‌ها پس از مرگ جسمی زمین را ترک می‌کنند و بدون هدف و برنامه‌ی خاصی در آن دنیا در گردش هستند اما اکنون به این نتیجه رسیده‌ام که جایگزینی ارواح در برزخ، بر اساس پیشرفت و آگاهی آن‌ها صورت می‌گیرد.

سوژه‌ها وقتی در حالت خواب مصنوعی از «واحد اولیه» خود صحبت می‌کنند، منظورشان تعدادی از ارواح است که با هم در تماس مداوم و یا مکرر هستند، درست مثل

اعضای یک خانواده در زندگی زمینی. این ارواح آنقدر به یکـدیگر وابسـته هسـتندکه تصـور آن بر اسـاس روابط زندگی زمینی امکان پذیر نمی‌باشد.

تعـداد بیشـماری واحد اولیـه، تشـکیل یک گـروه ثانویه را می‌دهد. هر گروه ثانویه را می‌توان به یک نیلوفر دریایی با برگ‌هـای بیشـمار تشـبیه کـرد. هریک از برگ‌ها به مـنزله‌ی یک واحد اولیه است و تمـاس زیـادی با سـایر برگها ندارد.

هر واحد اولیه متشـکل از سه تا بیست و پنج روح است. طبق اظهار سوژه‌ها حد متوسط تعـداد اعضـای هر واحد اولیه تقریبـاً پـانزده روح می‌باشد و به آن‌ها «دایـره درونی» گفته می‌شود.

اتحاد و ارتباط بین اعضای یک واحد اولیه ابدی است.

این روح‌ها از لحـاظ مـیزان پیشـرفت هم ردیف هسـتند، اهـداف مشـترک دارند و همـواره با یکـدیگر در تمـاس می‌باشند، غالباً وقتی هم برای زنـدگی زمیـنی به دنیـای خاکی می‌روند، با هم دوسـتان صـمیمی و یا اعضـای یک خانواده می‌شوند. معمولاً روحهایی که در زندگی زمیـنی خواهر و بـرادر بوده‌انـد، در یک واحد مشـترک بـرزخی با هم هستند ولی پدر و مادر غالباً با آن‌ها نمی‌باشند.

آنها معمـولاً در دروازه‌ی بـرزخ به اسـتقبالمان می‌آیند ولی در مدت اقامت در آن‌جا خیلی همدیگر را نمی‌بینیم. جدایی والدین با فرزندانشان در برزخ بیشتر به این دلیل است که در روش آموزشی آنجـا، افـرادی همکلاسی می‌شوند که در آخرین زندگی زمینی خود از لحاظ سن و وضعیت اجتماعی سنخیت داشته‌اند.

سرعت یـادگیری روح‌ها متفـاوت است. بعضی‌ها تندتر و بعضی دیگر کنـــدتر پیشـــرفت می‌کنند. وقـــتی مـــیزان پیشـرفت هر روح به حد مشخصی برسـد، به علت ازدیـاد انـرژی فـیزیکی اجبـاراً گـروه مربـوط به خـود را تـرک می‌کند. این گونه روح‌ها سـپس واحد آموزشی مسـتقلی تشـکیل می‌دهند و تحت نظر و سرپرسـتی راهنمایشـان مجدداً به آموزش بیشتر می‌پردازند.

وقــتی سـوژه‌ای در خـواب مصـنوعی به حـالت ابرآگـاه می‌رسد، غالباً از آزادی حرکت و رفت و آمد به فضـاهای دیگری که ارواح سـطوح مختلف با هم معاشـرت دارند و به گـردش و تفـریح می‌پردازنـد، صـحبت می‌کند. در این مکـان عمـومی، روح‌ها به فعالیت‌هـای مختلفی مشـغول می‌شوند.

بعضی‌ها با یکدیگر شوخی می‌کنند، گروهی حتی مهمـان دعوت می‌کنند که بیاید و برایشان قصه و حکـایت تعریف کند و آن‌ها را سرگرم نماید، درست مثل نقالهای قــرون وسطی.

سـوژه‌ی دیگـری می‌گفت که روحهـای هم ردیفش خیلی علاقه دارند که یک عنصر روحی که او را «فکاهی» صــدا می‌کنند بیاید و با کارهای بامزه اش آن‌ها را بخنداند.

تجـربه‌ای که بارها توسط سـوژه‌های مختلف بیـان شـده این است که روح‌ها گــاهی بــرای تمرکز بیشــتر انــرژی فکری و ایجاد اتحاد واتفاق و هماهنگی بین خودشان، به طــور حلقه ای، دایــره وار دور هم جمع می‌شــوند و به خواندن آواز دسته جمعی و همخوانی می‌پردازند. در این

حالت همه‌ی سوژه‌ها نوعی ارتباط با قدرت برتری را گزارش می‌دهند.

گاهی اوقات وقتی روح‌ها دور هم جمع می‌شوند و تمرکز می‌دهند، نوعی رقص با وقار و با متانت را نیز بازگو می‌کنند که به صورت در هم آمیختن نورها و رنگهای مختلف به صورت بسیار زیبایی برایشان مجسم می‌شود. اشیاء مادی مانند قایق، حیوانات، ساحل دریا و مقبره‌ی مقدسین نیز گهگاه به نظرشان می‌آید. این تصاویر، مفاهیم وخاطرات خاصی از زندگی‌های متوالی زمینی را برایشان تداعی می‌کند.

هر روح، رنگ خاصی از خود ساطع می‌کند. روح‌های پیشرفته تر، رنگهای تیره‌تری دارند. بنفش، تیره‌ترین رنگ و نشان دهنده‌ی بیشترین پیشرفت روحی است. روح‌هایی که طول موج رنگ آن‌ها سفید و یا شیری رنگ باشد، از انرژی ارتعاشی کمتر و لذا دانش پایین‌تری برخوردار هستند.

اگرچه تعداد روح‌هایی که به سطوح بالاتر می‌رسند، به تدریج کمتر می‌شود ولی صمیمیت و نزدیکی بین آن‌ها کاهش نمی‌یابد.

گزارش شماره‌ی 13

- حالا که از دوش شفابخش فارغ شده‌ای به کجا می‌روی؟

- به دیدن مشاورم

- اسمش چیست؟

- ... کلودیس... اسمش کلودیس است.

- وقتی وارد برزخ شدی، با کلودیس صحبت کردی؟

- نه، هنوز آمادگی نداشتم... فقط می‌خواستم پدر و مادرم را ببینم.

- حالا چرا به دیدن کلودیس می‌روی؟

- ... باید ... درباره‌ی کارهایم توضیح بدهم... بعد از اتمام هر یک از زندگی‌هایمان این مرحله را می‌گذرانیم... اما این مرتبه حسابی وضعم خراب است!

- چرا؟

- چون خودکشی کردم

- اگر کسی در زندگی زمینی مرتکب خودکشی بشود، روح او را در برزخ تنبیه می‌کنند؟

- اینجا تنبیه به صورتی دیگر و نه به صورتی که در زمین مرسوم است وجود دارد و جنبه‌ی آموزش دارد.

کلودیس از این جهت ناراضی خواهد بود که من زود از میدان در رفتم و شهامت رویارویی با مشکلات را نداشتم. خودکشی مسئله‌ی مرا حل نکرده و همه چیز به همان صورت وجود دارد.

حالا باید در قالب جسمی دیگر برگردم و با همان مشکلات روبرو شوم، فقط در این میان فرصت زیادی را از دست داده‌ام و خیلی پشیمان هستم!

- آیا تو را به جهت خودکشی محکوم نخواهند کرد؟

- (مکث) از کاری که کرده‌ام بسیار اندوهگینم.....

پس از اتمـــام هر گزارشـــی، من همـــواره تحت تـــاثیر صداقت روحها قرارمی گیرم. توجه کــرده‌ام که هر وقت روحی یک زنــدگی ســازنده داشــته و خــیر و منفعتش به خود و اطرافیــانش رســیده باشــد، با علاقه و اشــتیاق به بــرزخ بــاز می‌گــردد، بــرعکس هر وقت ســوژه‌ای مانند گزارش شماره‌ی 13 احساس می‌کند که زنــدگی خــود را تلف کرده، به خصوص اگر مرتکب خودکشی شــده باشــد، از بازگشت به برزخ اکراه دارد...

گزارش شماره‌ی 14

- پس برای روح مشکل است که در قالب جسم، زنــدگی زمینی داشته باشد؟

- بله، کاملاً به خصوص برای روح‌های کم تجربه تر، آن‌ها به زنـــدگی زمیـــنی می‌روند و انتظـــار دارند همه با آن‌ها منصفانه برخورد کنند، ولی خلاف آن را تجربه می‌کنند و ناراحت می‌شوند.

برای بعضی روحها، چندین زندگی متوالی طول می‌کشد تا با وضع دنیای خاکی آشنا شوند.

آشنایی با برزخ

پس از پایان دیدار با آن‌ها یی که هنگام ورود به بــرزخ به اســـتقبالمان می‌آینـــد، ما آمـــاده می‌شـــویم که به محل معالجه و شفا یافتن برویم. معمــولاً پس از این مرحلــه، در مکانی دیگر هم توقف داریم تا در آن‌جا با محیط برزخ و زندگی به صورت روح آشــنا شــویم و با آن خو بگــیریم. من شفاخانه را به عنوان یک بیمارســتان صــحرایی تلقی

می‌کنم که روح‌های آسیب دیده و آزرده از صـحنه‌ی جنگ زمیـنی به آن‌جا آورده می‌شـوند. سـوژه‌ی بعـدی، مـردی است که روح نســـبتاً پیشـــرفته‌ای دارد و بارها از این مرحله‌ی معالجه و بازسـازی رد شـده و جریـان توقف در این مرحله را شرح می‌دهد:

گزارش شماره‌ی 11

- بعد از تـرک دوسـتانی که پس از مـرگ به ملاقـات تو آمده بودند، روحت به کجا می‌رود؟

- من برای مدتی تنها هسـتم...از مسـافت‌های دوری رد می‌شوم.

- بعد چه اتفاقی می‌افتد؟

- من توسط یک نیروی نامرئی به طرف فضای بسته‌تری راهنمایی می‌شوم... به آستانه‌ی جایی که انـرژی خـالص است..حـــالت کشـــتی شـــفا دارد.. من به درون پرتـــاب میشوم و یک نور روشن گرم می‌بینم. آن نور به صـــورت یک جریان انرژی مایع به من نزدیک می‌شـود.....در ابتـدا نوعی بخار اطـراف مـرا فـرا گرفته اسـت، آن نـور، روح مرا مانند یک موجود زنـده لمس می‌کند سـپس به نـوعی آتش گونه در من جذب می‌شود و تمـام دردها و رنجهـای مرا می‌شوید و تمیز می‌کند...

- تو که بـــدن نـــداری پس این انـــرژی چگونه روح تو را می‌شوید؟

- خودیت مـرا تمـیز می‌کنـد، من از زنـدگی قبلی بسـیار خسته ام

مــرحله‌ای که من آن را دوش شــفابخش نامیــده ام، در واقع سرآغاز جریـان معالجه و نوسـازی روح‌هـایی است که به برزخ باز می‌گردند. بلافاصـله پس از این مرحله(به خصوص در مورد روح‌های جـوان)، جلسه‌ی مفصل گفتگو و مشاوره با راهنمـای هر روح فـرا می‌رسد. افـرادی که در حالت خواب مصـنوعی این جلسه‌ی مشـاوره را شـرح می‌دهنـــد، اظهـــار می‌دارند که راهنمـــای آن‌ها در عین محبت و تسلی بخشـیدن، نـوعی بازخواست نـیز از آن‌ها به عمل می‌آورد. هیچ چـیز شـاگرد از نظر معلم معنـوی پوشـیده نیســت، هیچ چـیز در آن‌جا قابل پنهـان کـردن نمی‌باشد.

جلسه‌ی آشنایی معمولاً در محلی به شـکل اتـاق صـورت می‌گیرد. مبلمان، محل و مدت این کنفرانس در پایان هر زندگی متفاوت است. ظاهراً ارواح پیشرفته‌تر نیـازی به این مـــرحله‌ی آشـــنایی ندارند. مصـــاحبه‌ی روحهـــای پیشــرفته‌تر توسط راهنمایــان ارشد و اســتادان انجــام می‌شـــود. مشـــاوران به عنصـــرهای کم تجربه‌تر توجه بیشــتری معطــوف می‌دارند چــون تطــبیق دادن آن‌ها با نحوه‌ی زنـدگی به صـورت روح برایشـان مشـکل‌تر بـوده است.

سـوژه‌های من عنـوان می‌کنند که هیچ روحی به صـورت خلقـتی و تکویـنی، شـیطانی نیست و این برچسب را در طول زندگی‌های زمینی خود به دست می‌آورد.

جایگـاه تمـام ارواح در بـرزخ یکسـان نیست و هر گـروه بسته به سطح پیشرفتش، در مکانهای مختلفی در بــرزخ قرار می‌گیرد.

بررسی‌های من نشان می‌دهد که روح‌های مبتدی که در زندگی‌های زمینی اولیه‌ی خود مرتکب اعمال منفی می‌شوند، باید یک دوره انزوا در برزخ را طی کنند. نهایتاً آن‌ها را با روحهای هم ردیف خود وارد دوره‌های آموزشی فشرده می‌کنند و تحت سرپرستی و مراقبت شدید قرار می‌دهند.

در واقع این کار، علاوه بر تنبیه، به منظور تطهیر خطاهای قبلی، افزایش شناخت و آگاهی و بازسازی آن‌ها می‌باشد. من گزارشاتی از سوژه‌ها شنیده‌ام حاکی از این که روحی بلافاصله پس از دوره‌ی انزوا در قالب جسمی جدید به دنیا آمده تا در زندگی جدیدش با اعمال نیک خود خطاهای گذشته را جبران کند، گزارش زیر روشنگر این وضعیت است.

گزارش شماره‌ی 10

- آیا روح در مقابل اعمال خطای جسم خود که منجر به تجاوز به حقوق دیگران می‌شود مسئولیت دارد؟

- بله، اعمالی که به سایرین صدمه بزنند به روح هم مربوط می‌شود. من با یک روح که این وضع برایش پیش آمد آشنا شدم.

- در مورد آن عنصر روحی چه می‌دانی؟ وقتی آن روح بعد از زندگی زمینی به برزخ آمد، برایش چه اتفاقی افتاد؟

- آن مرد سبب ناراحتی شدید دختری شده بود. وقتی اینجا آمدیم به گروه ما نپیوست چون کارهای او در

زنـدگی اخـیر زمیـنی اش خیلی بد بـود، بـرایش دوره‌ی آموزشی جدا ترتیب دادند.

- تنبیه او به چه صورت بود؟

- تنبیه... به معنای دیگری است...بازسازی بگـوییم بهـتر است...البته این بســـــتگی به هر معلم دارد...معلم‌ها به طـــور کلی به آن‌ها یی که آزار و ضررشـــان به دیگـــران رسیده، بسیار جدی برخورد می‌کنند.

- منظورت از بسیار جدی چیست؟

- خـــوب... به این دوست ما اجـــازه ندادند همـــراه ما... همراه دوستانش باشد...بعد از آن‌که در آن زندگی زمینی دخترک را آزار داده بود.

- آیا او هم از همان مسیری که شما به برزخ بازگشـتید، به آن‌جا آمد؟

- بله، اما کسی به ملاقاتش نیامده بـود، او را مسـتقیماً به جـایی فرسـتادند که به تنهـایی با یک معلم مشـغول آموزش شود.

- بعد برایش چه روی داد؟

-پس از مـدتی... نه خیلی طـولانی... او را به صـورت یک زن به زمین بازگرداندند. به جـایی که مـردم اطـرافش خیلی خشن بودند و همه را به طور فیزیکی مورد تجـاوز قرار می‌دادند... این انتخاب مخصوصـاً بـرایش شـده بـود که مورد تجاوز قرار گرفتن را تجربه کند.

- فکر می‌کنی آن روح بـرای آزردن آن دخـتر در زنـدگی قبلی جسم آن زمان خود را سرزنش می‌کـرد و مسـئول می‌دانست؟

- نه، او خودش خطا را قبول کـرد، خـودش را سـرزنش می‌کرد که نتوانسته جلوی وسوسه و لغزشهای جسـمش را بگیرد.

او قبول کرد که در زندگی بعدی به صـورت یک زن مـورد تجاوز قـرار گـیرد تا درست درک کند چه بر سر آن دخـتر آورده.

- اگر این دوسـتت بـاز هم مطلب را درک نکند و دوبـاره مرتکب اعمـالی ناپسـند در زنـدگی زمیـنی بشـود، ممکن است پس از بازگشت به برزخ، روح او را به کلی منهـدم کنند؟

- (مکث طـولانی) انـرژی را نمی‌شـود به این سـادگی منهدم کرد...ولی ممکن است آنقدر مورد دگرگونی قرار گـیرد که تا چنـدین زنـدگی بعـدی هم نتواند وضـعیتش را جبران کند.

- چگونه؟

- نه با انهدام... با تغییر شکل

سـوژه‌ی گـزارش شـماره‌ی 10 حاضر نشد که به بقیه‌ی سـؤالات من در مـورد دوسـتش جـواب دهد و سـایر سـوژه‌هایی هم که اطلاعـاتی در خصـوص این روح‌هـای آسیب دیده دارند، خیلی به وضوح دربـاره‌ی آنـان صـحبت نمی‌کنند.

روح‌های خطاکار (منزوی)

روح‌های خطاکار به دو گروه تقسیم می‌شوند، گروه اول که اصطلاحاً شبه نامیده می‌شوند، روح‌هایی هستند که پس از مرگ جسم اکراه دارند به برزخ بازگردند. این گروه متهم هستند که ذهن سایرین را با سوء نیت تحت تأثیر قرار می‌دهند و لذا گاهی به غلط به آن‌ها روح‌های شیطانی اطلاق می‌شود. گروه دوم آن‌ها یی هستند که به جهت ارتکاب یا همدستی با تبهکاریهای جنایت گونه در جامعه‌ی بشری، روح آن‌ها آسیب فراوان دیده و معیوب شده است. گروه اول منزوی شدن را خودشان انتخاب کرده‌اند و چاره‌ای دیگر نداشته‌اند ولی گروه دوم را راهنمایان معنوی به حالت زندانی برای مدت نامعلومی ا ز تماس و ارتباط با سایر روح‌ها محروم می‌کنند.

در رشته‌ی پاراپسیکولوژی، موضوع این روحهای منفی مورد تحقیقات گسترده قرار گرفته است.

این روحهای دردسر برانگیز یا آشوبگر ارواح نابالغی هستند که در زندگی قبلی بر روی زمین، کارهای ناتمامی داشته‌اند. بعضی افراد به راحتی تحت تأثیر این روح‌های منفی قرار می‌گیرند و تمایل پیدا می‌کنند نارضایتی و اکراه خود را از مرگ جسم بروز دهند. این ارواح سرگردان راهنمایان معنوی نیستند. راهنمایان معنوی شفابخش و التیام دهنده‌ی روح می‌باشند و هیچگاه پیامهای تلخ و نامطلوب منتقل نمی‌کنند. غالبا این روحهای غیرعادی که از مسیر طبیعی رانده شده‌اند، در محل جغرافیایی خاصی به حالت انزوا نگهداری می‌شوند.

محققین و متخصصین پدیده‌های روحی اظهار می‌کنند که این روحهای معیوب در محلی بین کره‌ی زمین و برزخ گیر می‌کنند اما تحقیقات من حاکی از این است که آن‌ها در فضا سرگردان نیستند و روحهای شیطانی هم نمی‌باشند بلکه به جهت نارضایتی زیاد و با اجازه‌ی محدود، بعد از مرگ جسم، در محدوده‌ی کره‌ی زمین باقی می‌مانند.

ما به نحوی واقف هستیم که یک روح خطاکار را نیز می‌توان از طرق مختلف، من جمله روش اکسورسیزم (روشی که برای بیرون کردن شیطان از جسم فرد به کار می‌رود)، وادار کرد که از دخالت در امور افراد زنده در جهان خاکی خودداری کند.

ضمناً همین روحهای معیوب و سرگردان را پس از طی دوران خاص خود می‌توان قانع کرد که موضع خود را تغییر دهند و نهایتاً به برزخ بازگردند. همین تبعید و کنارگذاشته شدن بعضی از روح‌های صدمه دیده احتمالاً قسمتی از طراحی عظیم کائنات است. هر وقت که موقعش برسد، بالاخره دست این روح‌های کنار گذاشته شده را می‌گیرند و به محل مناسبی در برزخ هدایت می‌کنند.

به‌اشتراک‌گذاری این:

اشتراک‌گذاری

در حال بارگذاری...

نوشته شده در سفر روح

1 دیدگاه

گزیده‌هایی از کتاب سفر روح -قسمت دوم

ژوئیه 4

نوشته شده توسط ufolove

- اینجا باعث خنده می‌شود که یک روح آنقدر به نحوه‌ی تظاهرش اهمیت بدهد. گاهی بعضی روحها حتی قیافه‌هایی به خود می‌گیرند که اصلاً در زندگی‌های زمینی نداشته‌اند.البته این موضوع عیبی ندارد.

- آیا این‌ها روحهایی هستند که بلوغ کمتری دارند؟

- معمولاً بله، البته ما قضاوت نمی‌کنیم، این‌ها هم بالاخره درست می‌شوند!

- من فکر می‌کردم که دنیای ارواح جای دانایی مطلق، هوشمندی و آگاهی خلل ناپذیر است اما این طور که تو حرف می‌زنی، در آن‌جا هم مثل کره‌ی زمین همان حالات و احساسات و ضعفها در بین ارواح وجود دارد.

- (خنده)ای بابا! آدم‌ها همان آدمها هستند. اگر در زمین جهت فکری خود را درست پرورش ندهند، در برزخ هم از حقایق خبردار نمی‌شوند، مهم نیست چه قیافه یا حالتی داشته باشند.

در واقع هدف اصلی زندگیهای متوالی، پیشرفت رو به کمال است. اساس کار ما روشن کردن موضوع پیشرفت روحی چه در کره‌ی زمین و چه در برزخ می‌باشد.

گزارش شماره‌ی 9 مربوط به سوژه‌ای است که زندگیهای متوالی متعددی داشته و هزاران سال آمده و رفته است و بالاخره از حدود هشت زندگی به این

طـرف، دیگر احتیـاج نداشـته کسی در دروازه‌ی بـرزخ به استقبال او بیاید.

گزارش شماره‌ی 9:

- در هنگام مرگ جسم برایت چه رخ می‌دهد؟

- من یک احساس راحتی و آزادی فوق العـاده‌ای دارم و به سرعت پیش می‌روم.

- تو خـروج از زمین و حـرکت به سـوی بـرزخ را چطـور مجسم می‌کنی؟

- من به گونه‌ای برق آسا به سوی بالا پرتاب می‌شـوم و راهم را در پیش می‌گیرم.

- همیشه این مرحله را با این سرعت می‌پیمودی؟

- نـه، فقط پس از چند زنـدگی اخـیرم این طـور بـوده است.

- چرا؟

- آخه من راه را بلدم و احتیـاجی نـدارم کسی را بـبینم، ضمناً عجله هم دارم!

- از این موضوع که کسی به پیشوازت نمی‌آیـد،نـاراحت نیستی؟

- (خنـده) مـواقعی بـود که به ملاقات‌ها نیـاز داشـتم اما حالا دیگر نیازی به این چیزها ندارم.

- این تصمیم چه کسی بود که تو تنها و بدون کمک وارد برزخ شوی؟

- (مکث)....این تصمیم دوجانبه بود...بین من و معلمم... وقتی که فهمیدم خودم هم به تنهایی قادر هستم.

- الان اصلاً احساس تنهایی یا حیرانی نمی‌کنی؟

- شوخی می‌کنی؟ دیگه احتیاجی نـدارم کسی دسـتم را بگـــــــیرد، خـــــــودم می‌دانم به کجا دارم می‌روم فقط می‌خــواهم زودتر برسم مثل آن است که به طــرف آهن ربایی کشیده می‌شوم و از این حالت لذت می‌برم.

سفر واقعي در زمان

از ســـال 2004 وکیلی در ســـیاتل بنـــام Andrew Basiago(اندرو دی باشاگو) مدعی این هست که از 7 تا 12 ســالگی در پـــروژه‌ی ســری دولت آمریکا به نـــام Pegasus (همان اسب بالدار افسانه ای) شـرکت کـرده اســـت، پـــروژه‌ای که تحت نظر ســـازمان پروژه‌هـــای تحقیقـــاتی پیشـــرفته وزارت دفـــاع بر پدیـــده‌های Teleportation یا همان دورنوردی [مفهـومی است که به جابه‌جایی ماده در فضای غیرمـادی اشـاره می‌کند. به عبـارت بهـتر انتقـال یک مـاده بـدون عبـور از فضـای فـــیزیکی از یک نقطه به نقطه دیگر است] و همچـــنین سفر در زمان، آزمایشات و تحقیقـاتی را انجـام می‌داده است.

اندرو باسیاگو به نشریه ی‌هافینگتن پست می‌گوید: آن‌ها کودکان و همچنین بزرگسـالان را تمـرین می‌داده‌اند تا از تـــاثیرات فـــیزیکی و روانی که ســـفر در زمـــان بر آن‌ها می‌گـذارد آگـاه شـوند، همچـنین کودکـان این برتـری را نســـبت به بزرگســـالان داشـــتند که راحت‌تر بر کشش و فشار حاصل از “سفر بین گذشته و آینده” فائق آیند.

به ســـادگی متقاعد نمی‌شـــوید؟ شـــما تنها نیســـتید، فیزیکـدان هنگ کنگی Shengwang Du سـال گذشـته مقاله‌ای را مبنی بر غـیر ممکن بـودن سـفر در زمـان در لس آنجلس تایمز منتشر کرد، چـرا که هیچ چـیز سـریع‌تر از نـــور حـــرکت نمی‌کند. با این وجـــود ادعـــای باســـیاگو ازحمایت Alfred Webre برخوردار است، webre وکیلی است متخصص در “Exopolitics”ـــ یا همـــان (نتـــایج و

عـواقب سیاسی پـیرامون حضـور فـرا زمینیـان بر روی زمین).

آلفرد وبر می‌گوید در حدود 40 سال است که این مسئله وجود دارد اما بجای بهـره بـرداری از این پدیـده در جهت خدمت به بشر، وزارت دفـاع آن را تحت انحصـار خـود در آورده است. دورنــوردی روشی است کم هزینه و بــدون هیچ ضـرری بـرای محیط زیست که می‌تـوان از آن بـرای جابجایی کالا و اشخاص استفاده کرد. به گفته وی دونالد رامسفلد وزیر دفاع پیشین آمریکا برای فرستادن نیروی نظامی به میدان نبرد از آن استفاده کرده است.

باسیاگو مدعی است که 8 تکنولـوژی متفـاوت سـفر در زمان را در آن دوران تجربه کـرده اسـت، وی می‌گوید که تکنولوژیی که از طریق آن در زمان سفر می‌کرده‌اند، بر پایه‌ی مقـالات علمی و تکـنیکی است که دولت آمریکا در منزل نیکلا تسلا (مهندس بـرق و مکانیک) بعد از مـرگش در 1943در نیویورک پیدا می‌کند.

به گفته باســـیاگو دســـتگاهی متشـــکل از دو میله‌ی خاکستری بیضوی به طولی در حدود 2٫5 متر و به فاصله 3 متر جدا از یکدیگر، و در بین آن یک پرده با نوعی نـور سوسو کننده که به گفته‌ی تسلا "انرژی تابان" را منتشر می‌کرد.

انرژی تابان نوعی از انرژی است که تسلا کشف کرد، که در همه جـــای جهـــان هســـتی وجـــود دارد و در میـــان ویژگی‌هـای خـود، توانـایی شکست مکـان -زمـان را نـیز دارد، افــراد شــرکت کننــده در این پــروژه از میــان این "انـــرژی تابـــان" به یک تونل که نقش درگـــاه را داشت

می‌پریدند، و وقتی که تونل بسته می‌شد ما خود را در مقصد مورد نظر می‌یافتیم. افراد معمولا این حس را داشتند که با سرعت بسیار زیادی در حرکت هستند یا اصلا هیچگونه حس جابجایی نداشتند، همچنان که جهان حول نقطه‌ای که آن‌ها حضور داشتند می‌پیچید.

باسیاگو مدعی می‌شود که در 1972 از طریق نوعی اتاق پلاسمایی واقع درهانوفر شرقی در نیوجرسی به گذشته رفته است، و تصویرش در عکس آبراهام لینکلن در گتیسبورگ در 1863 دیده می‌شود.

"من لباس پیش آهنگان شیپور زنی آن دوران را پوشیده ام، و در محوطه سخن رانی گتیسبورگ خیلی جلب توجه کردم، و کفش‌های مردان خیابانی بزرگتر از سایزم را پوشیده ام، محوطه دایس را ترک کردم و حدود 100 قدم دور شدم، جایی در گیتسبورگ که از من عکس گرفته شد.(پسر بچه سمت چپ در عکس) بعلاوه وی 5، 6 بار در شب قتل لینکلن به سالن تئاتر فورد رفت، اگرچه شاهد قتل لینکلن نبود، ولی می‌گوید وقتی در سالن تئاتر بود صدای شلیک و همچنین صدای هیاهوی بعد از قتل را شنیده است.

باسیاگو می‌گوید هر کدام از این سفرها به گذشته متفاوت بوده است، همانند این‌که آن‌ها ما را به واقعیت‌های متناوب اندکی متفاوت در خطوط زمانی مجاور می‌فرستادند. "همچنانکه این سفرها ادامه پیدا کرد، دو بار من مجددا به ابتدای سفر به گذشته برگشتم، به این معنی که مجددا به همان لحظه و به همان مکان در گتیسبورگ برگشتم"، ولی از نقاط ابتدایی متفاوتی در زمان، و این منجر شد به این‌که دو موجودیت از خود

باسـیاگو در یک زمـان در 1865 در سـالن تئـاتر فـورد حضور داشته باشد. بعد از بـار اول از آن دو بـار مواجهه با خودم بود که نگران این بودم که پوششم از بین بـرود، بر خلاف پرش اول به گتیسبورگ که در آن من نامه‌ای را به فرمانده‌ی ارشد نیروی دریایی Gideon Welles دادم تا در صـــورتی که من دســـتگیر شـــدم به من کمک کند هیچگونه توضـیحی (مانند آن نامه) هنگـامی که به سـالن تئاتر فورد فرستاده شدم نداشتم.

و چگونه این مســـافرین زمـــان به لحظه‌ی حـــال بر می‌گشـتند؟ طبق صـحبت‌های باسـیاگو نـوعی تکنولـوژی هولـوگرافیکی به آنـان اجـازه می‌داد تا هم به گـونه‌ای مجازی و هم فیزیکی به زمـان حـال برگردند. ”اگر بـرای 15 دقیقه یا کمـتر در هولـوگرام قـرار می‌گرفـتیم، هولـوگرام فـرو میپاشـید و بعد از 60 ثانیه ایسـتادن در میـدان ذرات فـوق بـاردار، مجـددا به زمـان حـال بر می‌گشتیم.

وی می‌گوید این تکنولوژی فقط باید برای دورنـوردی در زمان حقیقی استفاده شود و در غیر این صـورت بسـیار پر درد سر خواهد بود.

باسیاگو و آلفرد وبر اخیرا سمیناری را در ونکوور برگذار کردند که بر الـــزام و اهمیت افشـــاء و بکـــارگیری این تکنولوژی تمرکز میکـرد، وبر می‌گوید این تکنولـوژی باید در هر شهری نصب شـود تا بواسـطه آن کـالا و افـراد نه در زمـان بلکه در حـوزه‌ی مکـان براحـتی جابجا شـوند، و این می‌تواند فضـای شـهری بسـیار زیـادی را که توسط فرودگاه‌ها و ایستگاه‌های قطار و ... اشـغال شـده است را آزاد کند.

تمـام این موضـوع بسـیار خـارق العـاده اسـت، البته اگر درست باشد، اما متخصصینی مانند سرهنگ بازنشسـته‌ی ارتش John Alexander، مـدیر پیشـین دفترمفـاهیم سیستم‌های پیشرفته، تحت فرماندهی آزمایشـگاه ارتش آمریکا، با شک به این موضوع می‌نگـرد، وی به‌هـافینگتن پست می‌گوید "اگر این شـدنی بـود، حـتی اگر شخصی فقط یک ثانیه می‌توانست به آینده برود، ما اکنون جهان را در تصاحب خود داشتیم، "کامپیوترهایی در بورس وال اسـتریت وجـود دارند که مزیت‌هـای شـگرفی ایجـاد می‌کنند"

به گفته‌ی باسیاگو در حدود 100 نفر بر روی این پـروژه کار کـرده بودنـد، الکسـاندر می‌گوید که شک دارد که این تعداد زیـاد راز را بـرای بیشـتر 40 دقیقه نگه دارنـد، چه برسد به 40 سال. "در واشنگتن گفته‌ای وجـود دارد، که می‌گوید وقـتی یک چـیز را 2 نفر می‌داننـد، آن دیگر راز نیست، اگر از این تکنولوژی توسط وزارت دفاع استفاده شد، چگونه است که سلاح‌های کشتار جمعی در عـراق را از دست دادیم؟ یا سقوط شاه ایران را؟

باسـیاگو می‌گوید لفاظی‌هـای الکسـاندر توسط تناقض‌های زنجیره‌ی زمان-مکان یا همـان (time-space continuum) پاسخ داده می‌شود.

" من فقط میـدانم که چگونه تکنولـوژی سـفر در زمـان طی دوره‌ای که من درگیر پروژه پگاسوس بودم استفاده شد، این محتمل است که نوعی هوش از پیش نشـان داد که عراق سلاح کشتار جمعی دارد، اما نـیروی نظـامی ما به آن‌جا رفت و قبل از این‌که صدام از آن‌ها استفاده کند وی را سرنگون ساخت."

چـــرخ زنـــان از دل هیچ، از میـــان ســـتارگان بـــیرون می‌آئیم.ســـــتارگان یک حلقه و در میـــــان حلقه‌ها در رقصیم.

مولانا

تصور کنید کشتی در کناره رود نیل و زیر چـتر سـتارگان لوکســور، شــهر آرام شــمال مصر کنــاره گرفته است. رقصــنده‌ای را تصــور کنید که روی عرشه به چــرخش در می‌آید. پاهــایش با مهــارت در جهت خلاف عقربه‌هــای ســاعت قـــدم بر می‌دارند. در مقابل چشـــمانتان دامن رنگین رقصـنده با مهـارت به دور پاهـایش می‌تابد و بـاز می‌شـود و شـکل یک بشـقاب پرنـده یا مرکابا (mer-ka-ba) را به خود می‌گیرد.

در مقابل چشمانتان درویش در حـال سـماع دامن دومی را می‌گشـاید و می‌چرخاند. دامن دوم به شـکل بشـقاب پرنـده در می‌آید. رقصـنده، این دامن را به بـالای سـرش هــدایت می‌کند. هر دو دامن هم زمــان با یک ســرعت و ریتم می‌چرخند.

دو بشقاب در مقابل چشـمانتان شـما را به یـاد کرمچاله می‌اندازند. تــرکیب دو دامن به شـکل ســتاره‌ی داوود در می‌آید نشــانه‌ی دیگــری از مرکابا. اتصــال دنیــای بــالا و دنیای پایین.

کرمچاله انسانی

کرمچاله‌ها در اصل تونلهـــای زمـــان و فضا هســـتند. در تصاویری که در پی می‌آید صفحه بالا و پـــایین توسط یک کرمچاله به هم وصل شـــده‌اند. دو صـــفحه ممکن است

نمایانگر دو جهـان مختلـف، یا دو بخش یک جهـان باشـند که کرمچاله، فاصـله بسـیار زیـاد آن‌ها را از بین بـرده به هم وصلشان کرده است. وقـتی این فکر به ذهنم رسـید با رقصنده‌ای که هنرنماییش را تماشا کرده بودم صـحبت کردم و او به من گفت، رقص او داسـتان اتصـال آسـمان به زمین است. این رقصـنده عضو گـروه القنـوزه و نـام رقص، رقص درویش است. مهـــــارت ویـــــژه‌ی این رقصندگان چرخش در خلاف جهت عقربه‌هـای سـاعت در یک نقطه ثـــابت اســـت، بیست تا سی دور در دقیقه و رقصی که می‌تواند ســاعتها ادامه پیـــدا کند. این چـــرخ زدنهای درجا بازسـازی سـمبلیک ریشه گـرفتن جهـان از یک نقطه است، نقطه‌ی مرکزی چـرخش. و چـرخش این رقصـندگان نـوعی دعا به درگـاه الله اسـت، تلاش بـرای ورود به سطح آگـاهی و هشـیاری بـالاتر و مصـور کـردن عشق.

کلمه فارسی درویش به زبـان عـربی و تـرکی نـیز راه یافته است. این کلمه بـرای نامیـدن صـوفیانی به کـار می‌رود که در آستانه دریافت حقیقت هستند. درویش که بخشی از آن کلمه‌ی فارسی» در» است فقیری است که تقاضـــای مـــرحمت خداوند را دارد. می‌تـــوان گفت که درویشی دری است وجود خالصی است که جهان مادی و جهـــان کیهـــانی را به هم متصل یا با هم متحد میکند. با چرخش خود به جایی می‌رسد که خودخواهی و خودبیـنی از بین می‌رود و روحش با جهان هستی هم نوا می‌شود. عقیـده‌ی عمـومی بر این است که درویش با رها کـردن وجـود، خـود را بـرای دریـافت انـرژی خداوند می‌گشـاید. هدف این چرخش آیینی خالی کردن خود از همه افکـاری است که تمرکز را از او می‌گـیرد. او سـازی می‌شـود که

خدا (الله، نور) در آن می‌نوازد. نیرویی که چنین چـرخش او را در بر می‌گـیرد و سـپس او را تـرک می‌کند مـورد پرسش قرار نمی‌دهد.

به نقل از مقاله رقص چرخشی مسیح و مسـلوب کـردن او به نقل از سنت جان به قلم مکس پلور چـاپ شـده در اسرار مکتوب از سالنامه ارانوس مسـیح رقص مشـابهی را اجرا کرده است.

شـــاید دلیل این‌که من اولین نفـــری هســـتم که رقص دراویش را با کرمچاله مربـــوط می‌بینم تماشـــای رقص گـــروه القنـــوره بـــوده که با رقص ســـنتی دراویش تفاوتهـایی دارد. بـرای قرنهـای متمـادی دراویش هنگـام رقص ردایی مشـکی به نشـانه قـبر می‌پوشـیده‌اند. با از تن در آوردن این ردا به صورت سمبلیک خود را از جهـان مادی آزاد می‌کنند.

وقـــتی درویش هنگـــام رقص کرمچاله را می‌بنـــدد روح کـــودکی از کرمچاله خـــارج و خلق می‌شـــود. این دایـــره سمبل زنانگیست. کودک به وجود آمده سمبل ارتباط بین درویش چرخان (درگـاه ارتبـاط با خـدا, کرمچاله) و مـادر مقدس است. به نقل از باربارا واکر صوفی گری سامانه عرفانی عربی در دل اسلام است, فـرم غـیر اسـلامی از پرستش الهه و زن.

هنر مسیحی و بودایی نـیز این مفهـوم تولد کـودک الهی از دروازه را به تصویر میکشند. در تصویر زیر

مریم مسیح را از دهانه ورودی جهـان که به شـکل بـادام است به دنیا می‌آورد. دهانه کرمچاله نـــیز مانند بـــادام است. صوفیان عقیده دارند نیروهای مـونث جهـان را به

هم پیوسته نگاه می‌دارند. آن‌ها اعتقادات خود را در قالب مجموعه بزرگی از اشکال و سمبلها پنهان کرده‌اند. سر ریچارد برتون به نقل از باربارا واکر میگوید صوفی گری والد شرقی فراماسونری است.

کلمه صوفی به عقیده برخی, از کلمه عربی صوف به معنی جامه پشمین درست شده و به عقیده برخی دیگر از کلمه یونانی صوفیا به معنی خرد ریشه گرفته است. دو حکایت درباره منشاگرفتن رقص دراویش از ریسیدن پشم توسط دوک نخ ریسی وجود دارد, ریسیدن رشته طلائی به دور دوک.

داستان سوم قدمت این رقص را تا قرن سیزدهم میلادی عقب می‌برد, زمانی که مولانا جلال الدین رومی که زاده بلخ بود در دوره امپراطوری عثمانی در بازار طلاسازان قونیه (کیمیا گران) با شنیدن صدای چکش طلاسازان به رقص درآمد و این گونه رقص چرخان دراویش متولد شد.

پدر مولانا که معلم دین بود اصرار داشت فرزندش به تعلیم معنویات بپردازد.مولانا در دهه سی مدرس معتبر دین بود. طی کردن این مسیر آماده سازی او برای برخورد با استاد بزرگی به نام شمس تبریز بود.دیدار با شمس بزرگترین اتفاق زندگی مولانا بود.

در سن سی و هفت سالگی مولانا استاد خانه به دوش شمس را ملاقات کرد. این ملاقات مشابه داستان ابراهیم ونردبان ملشیزدک -Melchizedek- است که به آسمان ختم میشد. ملشیزدک و شمس به عنوان اساتیدی شناخته شده‌اند که آگاهی را برای آنان که

آماده هستند, آنان که کـاملا پر یا کـاملا خـالی هسـتند به ارمغان می‌برند.

محقیقینی مانند زکریا سیچین و لارنس گاردنر به تکــرار حرف «ش» در نام شمس و نام افراد یا مکانهـای خاصی مانند شـــمن و شـــامبالا اشـــاره کرده‌اند. پس از این همسوئی شمنی مولانا به شاعری محبوب تبـدیل شد. او در اشعارش موسیقی را ابزار تعالی معنوی و رسیدن به قلمروهای بالاتر و آهنگ درهای بهشت میداند. میعادگـاه دراویش, مدارس آموزش موسیقی و رقص هستند.

درویش یک شـــاگرد است, شـــاگرد درسی که تا پایـــان زندگیش او را تامین خواهد کرد, درسی که به عقیده من همان کیمیاگری است. درس دراویش در مــدارس خاصی آموزش داده میشود. برخی دروس را می‌توان به تنهـایی آموخت اما درس درویشی باید در رابطه شـاگرد و شـیخ, مرید و مراد و در حلقه صوفیان آموخته شود.

یکی از معروفـترین حلقه‌هـای صـوفیان مولویه است که در سـال 1273 میلادی توسط بـرخی شـاگردان مولانا و فرزنـــدش ســـلطان ولد تاســـیس شد. درویش مولویه معتقدند وحدت با خـدا از طریق رقص سـماع (که از نظر لغــوی بســیار به «شــما» shema نزدیک است) ممکن است. سـماع تصـویر گر سـفری عرفـانی است, عــروج معنــوی انســان با ذهن و عشق به ســمت کمــال. با رو کـــردن به حقیقت, رشد صـــوفی از طریق عشق, رها کـردن نفس, یـافتن حقیقت و رسـیدن به کمـال ممکن می‌شود. آنان که از این سـفر بـازمی گردند آمـاده عشق ورزیدن, خدمت کردن به تمام خلقت و مخلوقـات صـرف نظر از اعتقاد, نژاد, طبقه اجتماعی و ملیتشان هستند.

مرکابا

صوفی گری تنها راه رسیدن به این شیوه زندگی شمنی نیست. اگر در قلمرو معنویات جستجو کنید به آثار و شواهد بسیاری از این رقص چرخشی خارج از قلمرو اسلام برخواهید خورد. در عرفان یهودی روح باید به سمت مرکابا یا تخت عروج کند. لغت مصری مرکابا که غالبا به صورت ارابه ترجمه می‌شود خودروی نور است که در کتاب مقدس یهودی/مسیحی ازاکیل که حاوی باستانی‌ترین آموزه‌های کابالاست از آن نام برده شده است و آن را معادل «شم» آنوناکی میدانند.

مرکابا به صورت نور چرخنده در جهت مدام تغییر کننده توصیف شده که بر روح و بدن همزمان تاثیر می‌گذارد. مهمترین مطلب این مبحث ستاره داوود یا شش ضلعیی است که هنگام رقص چرخان رقاص را در احاطه اش میبینیم, تصویری از مرکابا. همان تصویردیسک مانندی است که از کهکشانمان داریم یا از سفینه‌های بشقاب مانند خدایان باستان. وسیله نقلیه‌ای که میتواند روح و جسم سرنشینش را به ابعاد یا دنیاهای دیگر ببرد. بعضی معتقدند که این وسیله نه تنها خدایان و فرشتگان را جابجا میکرده بلکه وسیله جابجایی پیامبران هم بوده است.

عارفان مرکابا معتقد بودند میتوانند با گذر از مکانهای آسمانی و انجام عروج شمنی به تخت خداوند (احتمالا مرکز راه شیری برسند). در چندین جلد از کتابهایم این مکانهای آسمانی را کرمچاله یا مکانهایی در فضا توصیف کرده ام.

شـــاید جـــالبترین ارجـــاع به مرکابا در کتـــاب مقـــدس یهـودی/مسـیحی مربـوط به بخش پادشـاهان و داسـتان الایجا باشد, پیـــامبری که هرگز نمـــرد و ممکن است در غالب جـان باپتیست که مقـدم بر مسـیح بـود و مسـیر را بـــرای او گشـــود دوبـــاره به زمین برگشـــته باشد. در این بخش از کتـــاب مقـــدس میخـــوانیم که خداوند الایجا و جانشـین و شـاگردش الایشا را به مکـانی به نـام بت-ال فرسـتاد (بت-ال به معنـای خانه خـدا) که با نـام «لـوز» (نور) نیز شناخته می‌شود و عارفان یهودی آن را یکی از جایگاههای فنا ناپذیران میدانند. همان جـایی که یعقـوب نردبان آسمان را مشاهده کرد. شامبالا نـیز همـان طـور که میدانیم مکان بی‌مرگان است.

در بت-ال فرزندان پسر یا برادران هم پیمان یا پیـامبران به خوشـامد گـویی به الایجا آمدند. پنجـاه تن از بـرادران هم پیمان الایجا و الایشا را تا رود اردن همـراهی کردند. الایجا و الایشا از رود اردن گذشتند. این رود نـام خـود را از اریدانوس, رود حیات, یا راه شیری گرفته است.

الایجا قبـایش را بـالا زد و قصد عبـور از آب کـرد. آب از میـــان دو پـــاره شد و به کنـــار رفت و دو پیـــامبر از رود گذشتند. ناگهان مرکابـایی آتشـین پدیـدار شد و الایجا در میان گردباد ناپدید شد. الایجا از بعد سـوم واقعیت ناپدید شد. آیا از راه شیری گذر کرده بود؟

بیشتر شارحین کتاب مقـدس این آیـات را به صـورت زیر شـــرح میدهند: الایجا تصـــویری از ارابه اتشـــین را در خیالات و اوهام خود (گردباد) دید.

اگر گردباد را مرکز انرژی گردنده در جهت مدام تغییر کننده بدانیم یا دهانه یا آستانه درگاه خداوند, آنگاه همه چیز تغییر شگرفی میکند. در این صورت حلقه‌هایی که از مرکز به هم وصلند نه تنها میتوانند چرخه انرژی باشند بلکه میتوانند دایرهای چرخان به دور رقصنده یا دهانه کرمچاله باشند.

پنجاه عضو گروه برادران هم پیمان که بودند؟ عدد رازآمیز 50 قابل تطبیق با 50 آنوناکی است که سوار بر شمس shems از آسمان به زمین آمدند. همین طور با 50 آرگونات که به همراهی جیسون در دریاها به جستجوی رشته طلائی (صوف, پشم, صوفی) درآمدند. شاید این پنجاه هم پیمان اعضای گروهی سری بودند, مشابه مدارس رازآمیز دراویش در مصر یا ایران. جایی که شاید سفر بین بعدها تدریس میشده است. اگر چنین باشد شاید الایجا هم رقص کرمچاله را اجرا کرده باشد.

حال که دنیا درگیر تضادها و دشمنی‌های مسیحیت/یهودیت با اسلام است, شاید رقص دراویش راهی شمنی برای چرخاندن دنیا و ارتقا آن به مدارج بالاتر درک و تفاهم متقابل باشد.

مسافر زمان که پس از 74 سال برگشت در سن 31سالگی درگذشت

داستانهای مربوط به مسافران زمان قرنهاست که بر سر زبانهاست. یکی از بهترین این داستانها، بسیاری از مردم از جمله پلیس نیویورک را متقاعد نمود که داستان مسافر زمان نه تنها افسانه نیست بلکه واقعیت دارد.

وب سایت اسپانیایی sinmisterios.com داستان مستند وقــوع ســفر در زمــان را به صــورت تــاریخ ثبت شــده بـــازگوکرده است. این حادثه پس از 74 ســـال توسط شاهدان تائید شده است.

تمام جزئیات این واقعه در دفاتر رسمی دولتی ثبت شده است.

رادولف فــنز پــدر در ســال 1876 ناپدید شد. علــیرغم جســـتجوی پلیس او هرگز پیـــدا نشد. اما خـــانواده وی همــواره امیــدوار بودند که این مهــاجر اروپــایی روزی برخواهد گشت. نمام اعضـاء خـانواده در حالیکه همچنـان امیدوار به بازگشت رادولف عزیزشان بودند یک به یک از دنیا رفتند.

بازگشت رادولف فنز

سالها بعد, پس از مرگ تمام اعضا فامیل وی، رادولف با باورنکرد نی‌تـرین شـیوه ممکن بازگشت. رودولف Fenz به طور ناگهـانی در ژوئن سـال 1950 در وسط خیابـان شلوغ پنجم در مرکز شهر منهتن 74 سال پس از غیبتی که کوچکترین نشانی از خود برجای نگذاشته بود، پدیــدار شد.

وی چند ثانیه پس از ظاهر شدن در میان ترافیک سنگین در یک حادثه رانندگی جان باخت.

زمــان ترفند بی‌رحمــانه‌ای بر Fenz زده بــود، او را سه چهارم قرن به سمت اینده سوق داده تا مقابل خودرویی که با سرعت در حال حرکت بود پرتاب کند..

زبده‌ترین نیروهای نیویورک پی گیر این حادثه شدند.

پلیس نیویـورک از همـان آغـاز تحقیقـات در مـورد مـرگ عجیب و غـریب این مـرد با ظـاهر عجیب، متوجه شد که این یک پرونده کاملا استثنایی است.

موتور سواری که با عابر عجیب و غریب تصـادف کـرده و بـاعث مـرگ وی شـده بـود؛ شـهادت داد که مـرد مـذکور حالت گیج و منگ داشت. راننده قسم خورد که وی بطور ناگهان و به یکباره در مقابل وی ظاهر شده بود.

جسد خود یک معما بود

هرچند لباسـهای متـوفی نو به نظر می‌رسـید اما پلیس پس از تحقیقـات مشـخص نمـود که لباسـهای این مـرد افسانه‌ای که در وسط خیابان جان باخته بـود مربـوط به یک قرن پیش بودند.

بنا بر شواهد پلیس، که توسط مـامور بازرسی در صـحنه تصادف نگاشته شده بود، مـرد متـوفی کت مشـکی، کلاه لبه دار؛ شـلوار و کفشـهایی که با قلابهـای بـزرگ کهنه مربوط به قـرن 19 بسـته می‌شد بر تن داشت. سن وی حدود سی و اندی به نطر می‌رسید.

پلیس چند سکه قـدیمی از رده خـارج ولی نو در جیبهـای وی پیدا کرد. در کیف چرمی چنـدین اسـکناس امریکـایی مربوط به تاریخ 1870 میلادی و چند کارت تلفن که نـام رادلف فنز بر روی ان حک شده بود پیدا کرد.

در گزارش افسر مامور، بین اشیاء پیدا شده ,رسید حمل اسب و نگهداری چمدان نیز به چشم می‌خورد.

حقیقت شگفت انگیز کشف شد

در حالیکه پلیس قادر به کشف محل اقـامت رودلف فـنز یا یکی از وابستگان وی نبود ؛مورد در حال بررسی را به هربرت راین یکی از محققان مـرد گمشـده واگـذار کـرد. هربرت راین با استفاده از شواهد موجود در دفتر دولتی نیویـورک؛ با همکـار خـود در کشـورهای اروپـایی شـامل اطریش و المان با هـدف یـافتن خویشـاوندی از فربـانی مذکور تماس گرفت.

ظاهرا تحقیقات راین به جایی نرسید.

بـــالاخره راین در حالیکه ناامید شـــده بـــود درخواست بررسی دفترچه قـدیمی اطلاعـات تلفن شـهر نیویـورک مربـوط به سـال 1939 را نمـود. در این دفترچه تلفن؛ مـــامور تحقیق به یک کلید مهم دست یـــافت: در این کتابجه اسم رودلوفو فنز قید شده بود.

به دنیـــال این کشف و با زحمت و تلاش بســـیار پلیس، راین با همسر پیر و بیوه رادولف فنز پسر اشنا شد.

دراین مقطع, داسـتان به عجیبـترین و غـیر معمولـترین نفطه خود رسید. کشف واقعیت افسران پلیس را حیرت زده کرد.

طی مصاحبه‌های طولانی با بیوه رادولف فنز پسر، او به محققین پرونده عنوان کرد که پدر شـــوهر وی در حالیکه مشغول پیاده روی روزانه خود بوده، ناپدید شده بـود. در همان موقع پسر او و همسر این خانوم، چهارساله بـوده است. مـورد گمشـده توسط خـانواده به پلیس گـزارش وپیگـیری شد ولی هرگز اثـری از پدرشـوهر گمشـده به دست نیامد.

این اتفاق در سال 1876 به وقوع پیوسته و رادولف فنز در ان زمان 31 سال سن داشت.

پس از این ماجرا، راین به بایگانی دفتر مفقـودین شـهر نیویـورک مراجعه کـرد. در انجا وی در کمـال حـیرت و ناباوری به نام رودلف فـنز که توسط خـانواده به عنـوان گمشده گزارش شده بود برخورد.. در انجا قید شـده بـود ه که وی در حالیکه مشـغول پیـاده روی روزانه بـوده گم شده بود.

عکس متعلق به روداف فنز پدر (مسافر زمان) می‌باشد.

یک عکس قدیمی از رودلف فنز ضمیمه گزارش مفقودی شده بود. این عکس کاملا شبیه مردی بـود که در خیابـان شلوغ شهر نیویورک جان باخته بود.

ایا فنز بیچاره در حین پیاده روی روزانـه، توسط گـرداب زمان ربـوده شـده و به دنیـای بیگانه اینـده و فقط بـرای مواجهه با یک مرگ بی‌رحمانه و سریع پرتاب شده بود؟

اگر این حقیقت داشته باشـد، رودلف فـنز پـدر، که فقط 31 سـال سن داشـت، 105 سـال پس از تولـدش جـان باخته بود.

بعد از آزمایش مرمـوز فیلادلفیـا، نیکلا تسلا اینبـار طـرح آزمـایش بسـیار مهمی را داشت که زائیـده دانسـته‌ها و ادراک وی از چگونگی سفر انسـان در زمـان بـود. او راز این کار را کـاملاً اتفـاقی دریافته بـود. او قـوانین ابـدی چهـارچوب کیهـان یعـنی در هم تنش زمـان و فضا را دستخوش تغییر کرد.

کسانی که کتابهای مرا قبلاً مطالعه کرده‌اند چندان شوکه نخواهند شد. تسلا مردی با هوشی فرا انسانی و نبوغی ذاتی بود. بعضی وقت‌ها که درباره چنین انسانهایی می‌اندیشم، فکر می‌کنم که آن‌ها موجوداتی از آنسوی کهکشانها هستند. شاید متعلق به این سیاره انسانی نبوده‌اند. اعتراف می‌کنم از این‌که نیکلا تسلا را مردی فرا زمینی می‌پنداشتم احساس خرسندی می‌کردم. درباره این مرد مرموز صدها سوال بی‌پاسخ در ذهنم انباشته شده است اما از این مطمئنم که عمر من آنقدر کفاف نخواهد داد تا شاهد پاسخ‌هایی برای بسیاری از این سوالاتم باشم. بنابراین چند سالی است تحقیق درباره او را به کلی کنار گذاشته ام. دورانی که دانش آموز ابتدایی بودم نیکلا تسلا چندان شخصیت دوست داشتنی‌ای نبود و کلمه تسلا همردیف با توطئه گر سیاه یا جادوگر تاریکی تعبیر میشد. حتی با وجود کارهای شگفت انگیزی که درعلم الکتریسیته و مغناطیس انجام داده بود اسم تسلا به ندرت در کتابهای درسی دیده میشد و آموزگاران سعی می‌کردند درباره او و کارهای او چیزی نگویند.

اما جای شکر بسیار هست که بعضی افراد پی به این بی‌انصافی‌هایی که در حق تسلا روا داشته شد بردند و به او و خدماتش اینبار در مقام یک دانشمند نابغه توجه نشان دادند. به جرات می‌توانم بگویم تسلا پایه گذار قرن بیستم است. این شایعات درباره او نه تنها منجر به خدشه دار شدن چهره وی شده بلکه چهره انسانیت را نیز خدشه دار کرده بود. دولت ایالات متحده آمریکا بسیاری از اختراعات تسلا را به نام خود وی ثبت کرده است و مجوز تولید دستگاه‌های اورا صادر کرده بود. این

اختراعات تسلا و سرمایه گذاران حامی او را خشنود می‌کرد. موتور جریان متناوب که بسیار کارآمدتر از موتورهای ساخت رئیسش توماس ادیسون بود به عنوان بهترین اختراع آن دوران نام او را بر سر زبانها انداخت. علاوه براین او چندین اختراع مهم هم داشت که معمولا ادیسون آنرا تغییر داده و به نام خودش ثبت می‌کرده است (شما اسمش را بگذارید دزدی علمی). من بخوبی می‌دانم که تسلا علاوه بر کار در کارگاه ادیسون مواقعی را به طراحی و ساخت دستگاه‌های جدید در خفا و دور از چشم دیگران اختصاص می‌داد. درباره چیستی این اختراعات تسلا اطلاعات چندانی در دست نیست. این‌ها طرح‌هایی بود از ذهن و خیالپردازی‌های خود تسلا نشات می‌گرفتند و بسیاری از آن‌ها قبل از این‌که به واقعیت بپیوندند دور انداخته و یا نیمه کاره متوقف می‌شده است. از این دست طرح‌ها می‌توان به جارو برقی بسیار پر قدرت با مکش زیاد، موتور پیشران موشکی، مبدل انرژی خورشید و نور به الکتریسیته و بسیاری دیگر نام برد. این‌ها تنها بخشی از تراوشات ذهنی تسلا بود که با سالهای اول قرن بیستم همخوانی نداشت. او بسیاری از یافته‌ها و طرح‌های خود را به مهندسان دیگر واگذار می‌کرد و بسیاری را نیز در روزنامه‌ها می‌نوشت و بصورت کاملا رایگان در اختیار مردم و رقیبان خودش قرار میداد زیرا که این طرح‌ها برای ذهن مهندسی چون او کوچک و خفیف می‌نمود. او تفکرات عجیبی مثل غلبه بر جاذبه زمین، نامرئی کردن انسان و اشیا و سیاحت در زمان را در سر می‌پروراند. این تفکرات نه تنها در دوران او بلکه در دوران ما نیز ادعاهایی بلند پروازانه و بسیار گستاخانه به نظر

می‌رسند. در زمـانی که به عنـوان افسر اطلاعـات ارتش آمریکا خدمت می‌کردم از نزدیک شاهد بعضی از کارهـای محرمانه تسلا که برای دولت انجام میداد بــودم. آمریکا و روسـیه از اوایل دهه هفتـاد میلادی سـلاح پرتـوی ذره‌ای که تسلا مخترع آن بود را استفاده و آزمایش می‌کنند.

امــروزه نمونه‌هــایی از اختراعــات تسلا توسط بعضی از کشــورها دوبــاره بــازبینی شــده و ارتقا داده می‌شــوند. دولت‌ها بودجه‌های هنگفـتی بـرای شـبیه سـازی آنچه که تسلا انجـام داد اختصـاص می‌دهند. جـالب اینجاست که با وجود اینهمه سـرمایه گـذاری و خـرج نـیروی زیـاد کـاری بســـیاری از این شـــبیه ســـازی‌ها با شکست مواجه می‌شــوند. زیــرا این در ســال 1895 و با به وجــود نیکلا تسلا بود که آزمایشی کوچک به منجر به اخـتراعی بـزرگ می‌شد. یکی از مهمترین کارهای مهم تسلا تولید موتــور مغناطیسی بـــود که انـــرژی الکـــتریکی را به انـــرژی میکانیکی تبدیل می‌کرد. تسلا با توجه به این ایده اش که اجسام رسانا بر روی تشکی از میدان مغناطیسی در هوا می‌چرخند موتور الکتریکی را ساخت که هم اکنون نیز در بسیاری از وسایل الکتریکی خانه ما کاربرد دارد. از دیگر تلاش‌هــای او که جلب توجه میکند فرکــانس رادیــویی و انتقال بـرق از طریق اتمسـفر و ایجـاد یک شـبکه بـرقی الکتریکی هـوایی در سرتاسر زمین بـود. رویـایی که هیچ وقت به واقعیت نپیوست. اما تسلا این تلاش‌ها را رها کــرد به دلیل این‌که پــروژه‌ای تــازه را شــروع می‌کــرد، پروژه‌ای مالیخولیایی و آمیخته با دیـوانگی انسـان بـرای سفر بین گذشته، حال و آینـده. اما چه چـیز او را به فکر انجام چنین کار به ظـاهر نا ممکـنی انداخته بـود؟ و چـرا تسلا فکر می‌کـــرد می‌تواند در زمـــان ســـفر کند. پاسخ

بسیار شگفت انگیز است. زیرا او چندین سال قبل از این‌که بودجه این پروژه را از دولت آمریکا دریافت کند طرح خود را ریخته بود و آزمایشاتش را مو به مو انجام داده بود. او به راز سفر در زمان دست یافته بود. او در آزمایشاتش از ولتاژ بسیار بالا و میدانهای مغناطیسی در جهت‌های مختلف استفاده کرد و شکافته شدن زمان و فضا را به عینه دید. تسلا موفق شده بود دریچه ورود به تونل زمان ایجاد کند. او با روی هم گذاشتن مشاهدات خود نتیجه گرفت پی به راز اینکار برده است و به همین دلیل تن به آزمایشات وحشتناک سپرد.

در حقیقت اولین آزمایش‌های تسلا برای سفر در زمان، از سال 1895 شروع شد. یک روزنامه نگار مجله نیویورک هرالد در شماره روز 13 مارس 1895 چنین می‌نویسد: «من با تسلا در یک کافه کوچک آشنا شدم. او با من دست داد و به من گفت امشب همراه خوبی برای شما نخواهم بود چون واقعه شگفت انگیزی را تجربه کردم. من در حال یک آزمایش وارد یک میدان مغناطیسی جریانی با اندازه 3.5 میلیون ولتی شدم یکی جرقه بزرگ به شانه چپم خورد و مرا چند فوت آن طرف‌تر پرتاب کرد. اما خود را به یکباره در بیرون از آزمایشگاهم یافتم. برای چند لحظه بدنم فلج شده بود و دچار سوختگی شده بودم. دستیارم دیده بود که چگونگی غیب شدنم را دید. اگر جریان را قطع نکرده بود فکر می‌کنم می‌میمردم.». این شرحی است که روزنامه نگار از تجربه‌ای که تسلا در یک آزمایش داشت در روزنامه آن چاپ کرد البته با کمی دست اندازی و لحنی که این ادعای تسلا را مسخره می‌کرد.

در این گزارش می‌بینیم که تسلا وقتی در آزمایشگاهش حضور داشت، بعد از برخورد جرقه خود را در خیابان می‌یابد در حالی که دچار سوختگی شده بود. این وضعیت سالها بعد در آزمایش فیلادلفیا هم تکرار شد. اما متاسفانه اتفاقی که برای تسلا افتاده برای ملوانان آن کشتی به مدت طولانی رخ داده و کشتی با همان شرایط غیب شده و کیلومترها دورتر ظاهر شده بود. این آزمایش با فلاکت همراه بود و ملوانهایی که در آزمایش شرکت کرده بودند یا در اثر جراحات سوختگی مردند و یا این‌که حافظه وعقل و خود را برای همیشه از دست داده دیوانه شدند. شاید چیزی که این قدر تسلا را در آن زمان دچار منفوریت کرده بود این بود که دانسته‌ها و یافته‌های او به دست انسانهایی افتاده بود که هرگز به اندازه خود تسلا خیرخواه نبوده‌اند. به هر حال کارهایی که تسلا برای سفر در زمان انجام داده بود هنوز هم برای بسیاری از انسانها بصورت رازی بزرگ درهاله‌ای از شگفتی قرار دارد.

در صبح 25 اکتبر سال 1593 در میدان روبروی کاخ سلطنتی واقع در شهر مکزیکوسیتی پایتخت مکزیک نگهبانان در حال تعویض کشیک بودند. در زیر آفتاب درخشان یکی از این سربازان در میان بقیه نمایانتر بود و تعجبی هم نداشت. چون او جامه مخصوصی که جلوه و شکوه خاصی داشته و کاملا با دیگران فرق داشته بر تن کرده بود، حتی تفنگ وی نیز از مدل متفاوتی بود و کاملا واضع بود که خودش هم گیج شده است. وقتی او را برای بازجوئی به مقامات محلی بردند، چنین اظهار داشت: اسم من» گیل پرز» است این که چرا اینجا کشیک ایستاده‌ام بخاطر این است که به من دستور داده

شده است. همین امروز صبح من به عنوان محافظ اسب سـوار درب کـاخ فرمانـداری» مانیل» تعـیین شـدم. من اکنون بخوبی میدانم که اینجا کاخ فرمانداری نبوده و من در مانیل نیسـتم، چـرا و چگونه به اینجا امـده ام, خـودم هم نمیدانم!! ولی خوب اینجا هستم و اینجا هم خوب یک قصر است. پس وظیفه‌ام را مطـــابق دســـتور انجـــام میـــدهم.! او در خاتمه افـــزود: دیشب سر فرمانـــدار» فیلیـــپین» یعـــنی اعلیحضـــرت» دون گـــومز پـــرز داسماریناس» با تبر مورد حمله قرار گرفت و بر اثر این ضربه جـان سـپرد. به آن سـرباز خـاطر نشـان شد که او اینک در مکزیکوســیتی که هــزاران مایل دورتر از مانیل است، بـوده و سـخنان وی قابل بـاور نمیباشد. او توسط شـخص فرمانـدار کل و مشـاورش مـورد بـازجویی قـرار گــرفت. آن‌ها هم مثل آن ســرباز گیج و سر درگم بودند. در نهایت توسط کلیسا مـورد مواخـذه قـرار گـرفت و به زندان افکنده شد و معمایی بـرای همه اشـخاص که با آن سر و کـــار داشـــتند، لاینحل بـــاقی ماند. آیا او واقعا از مانیل تا مکزیکوسیتی را یکشبه منتقل شده بود.؟ امـری که در ســال 1593 محــال مینمــود. آیا او یک جنایتکــار فـــراری بـــود یا یک دیوانه... و یا فقط یک دروغگـــوی فطری.؟ مدت دو ماه گیل پرز در یک زندان محبوس بــود تا این‌که یک کشـتی از فیلیـپین از راه رسـید و خـبر قتل فرماندار «داسمار یناس» که در» مولوکاس» کشته شده بود را با خـود آورد. طی اخـرین تحقیقـاتی که بعمل امد مشخص شد درست یکروز قبل از دسـتگیری گیل پـرز در مکزیکوسـیتی، او در مانیل بـوده و همـانطور که خـودش عنـــوان داشـــته یکی از نگهبانـــان محافظ جلـــوی کـــاخ فرمانداری بوده است. مقامات که قادر به توضـیح این‌که

چه بر سر این مــرد بیچــاره آمــده بــود با دقت به ثبت جزئیات ان حادثه پرداختند و او را به مانیل عــودت دادند. این اولین حادثه ثبت شده از این پدیــده عجیب است که» چارلز فورت» آن‌ها را جمع آوری کرده است.

لخت در وسط خیابان.

مدارک و شـواهدی متعـددی وجـود دارد که نشـان میدهد افـرادی به درون این حفرهـای اسـرار امـیز لغزیده‌اند و دیگر بار، روزنه‌ای برای بازگشت به این جهان یافته و به دنیای ما گام نهاده‌اند. در روز ششم ژانویه 1945 مردی که لخت مادرزاد بـود و هیچ لباسی به تن نداشت ناگهـان در وسط خیابـان»هـای اسـتریت» در شـهر کنت واقع در انگلیستان ظاهر شد. این واقعه هنگـامی رخ داد که هـوا بســیار ســرد بــود. با اینحــال این مــرد عجیب بی‌آنکه پوششی به تن داشــته باشد دیوانه وار به هر سو میدوید و رفتاری از خود نشان میداد که انگـار از سـیاره‌ای دیگر به آن‌جا آمــده است. رهگــذرانی که از آن خیابــان عبــور میکردند بعدا شهادت دادند که این مرد بطور ناگهـانی در برابر دیــدگان آنــان ظــاهر گشــته است و اصلا متوجه نشـده‌اند که از کجا آمـده است. آری این مـرد ناگهـان در وسط خیابان سبز شده بود و چهـره‌ای مـات و مبهـوت و وحشت زده داشت. این مرد برهنه همچنان سراسـیمه به طــرف بــالا یا پــائین خیابــان میدوید تا آن‌که پلیس او را دستگیر کرد و به پاسگاه پلیس منتقل ساخت بدنش را با پتوئی پوشاندند و دنبال پزشک مخصوص فرســتادند. این مرد بینوا انچنان شوکه شده بود که یارای تکلم نداشت و نمیتوانست به سئوالات ماموران پلیس و پزشکانی که او

را معاینه قرار داده بودند پاسخی دهد سرانجام پزشـکان او را دیوانه تشخیص دادند.

نقل و انتقال «درون بعدی «.

تا امروز 48 مورد مستند از انتقال افـراد از نقطه‌ای به نقطه دیگر به ثبت رسیده. در این میان 18 مورد انتقال جانواران عجیب که مختص مناطق مخصـوص میباشـند در این نقل و انتقال دیده شده است. آخـرین آن در نوامـبر سـال 1998 مشـاهده شد. بنقل از بی‌بی سی هنگامیکه هواپیمای اکتشافی بر فراز یک منطقه قطـبی در قطب جنـوب به پـرواز در آمـده بـود یک شی سـیاه رنگ را در میان برفها شناسائی کرد. نزدیکـترین نقطه به آن‌جا یک پایگـاه هواشناسی بـود که افـرادی بـرای آگـاهی به آن نقطه اعـــزام شـــدند، اما در کمـــال تعجب آن‌ها با «کوروکودیلی» غول پیکر مواجه شدند که مختص مناطق افریقـــائی بـــود. پس بررسی فـــراوان مشـــخص شد آن تمساح غول پیکر حدود 5 سـاعت قبل جـان داده اسـت، آخرین نکته عجیب آن بود که زیست شناسان با برسیهای تخصصی پی بردند که این تمسـاح از رودخانه» مـارا» به انجا امـــده است. چگونـــه؟ این همـــان معمائیست که تا امروز حل نشده. اما در این رابطه دانشمندان تئوریهـای مختلفی دارند. دسـته اول که اکـثریت را تشـگیل میدهند این پدیـده را به فرازمینیها نسـبت میدهند. آن‌ها اعتقـاد دارند این جابجائیها بخـــــاطر این است که فرازمینی‌ها انســـانها و حیوانـــات را بـــرای انجـــام آزمـــایش به آزمایشگاهای سـیار خـود که همـان بشـقاب پرنـده است میبرند و بعد از آزمـــایش انها را رها میکنند. من خـــودم شخصا این نظریه را بیشتر قبول دارم چراکه اکثر افـراد

هنگامیکه یافت شدند از سردرد عجبـبی رنج میبرند و حتا در میـــان آن‌ها افـــرادی تا آخـــرین روز زنـــدگی دچـــار فراموشی میشوند و انگار حافظه آن‌ها را پـاک کرده‌اند. اما دسته دیگری هم هستند که معتقدند که هنـوز انسـان چـــیزی از پـــیرامون خـــود نمیداند و اعتقـــاد دارند که حفره‌هـــای وجـــود دارد که انســـان درون ان ســـرنگون میشـــود. هر چه هست این پدیـــده نـــیز مثل پدیـــده‌های بیشماری که من تا امروز در وبلاک قـرار دادم ناشـناخته و لاینحل مانـــده. البته یکی از بازدیدکننـــدگان نظـــریه‌ای داشت و آن این بـــود که آن‌ها توسط اجنه‌ها ربـــوده و سپس رها میشوند و این نیز برای خود نظریه‌ای میباشد.

» افرادی که هیچگاه بازنگشتند «

موضـوع ناپدید شـدن افـراد، هر از چنـدگاه بر سر زبانها میافتد. فیلمهـای علمی- تخیلی دربـاره این موضـوع بر روی پرده سـینما یا تلوزیـون به معـرض نمـایش گذاشـته میشـــود و پس از چنـــدی دیگر بـــار همه این هیاهوها خـاموش میگـردد. اما در همه حـال یک پرسش همچنـان بـاقی میماند:» آیا ناپدید شـدن ناگهـانی افـراد واقعیت دارد؟» مـــدارک و شـــواهدی در دست است که نشـــان از واقعیت اینگونه حـــوادث را میدهد. و ما نمیتـــوانیم با نادیده گرفتن ان کمکی به این پدیـده عجیب نمـائیم. من نمیـدانم چه نـامی باید بر این پدیـده نهـاد. القـابی مثل» دروازه شیطان «.» دروازه زمین» یا نامهای مشـابه، من هم نمیدانم. اما ان چیز که مرا راحت نمیگذارد این است که این پدیده وجود دارد.

بر سر لشکریان زرد پوست چه آمد.؟

یکی از شـگفت انگـیزترین ماجراهـائی که در این زمینه وجود دارد, رویداد تاریخی است که در زمان جنگ جهانی و در خلال نـبرد چین و ژاپن اتفـاق افتـاد. اما با گذشت اینهمه سال هنوز راز ان فاش نشده و همچنـان در پـرده اسـرار بـاقی مانـده است! در سـال 1939 هنگامیکه نیروهـای چیـنی در برابر پیشـروی منظم ارتش مکـانیزه ژاپن مقـاومت میکردند, به سـربازان چیـنی فرمـان داده شد که در منطقه» تانکینگ» همچنـان به پایـداری خـود ادامه دهند. در 16 مایلی منطقه یک موضع مهم نظامی که در نـزدیکی تنها پل انجا قـرار داشـت، 3100 سـرباز چینی تحت فرماندهی کلنل «لی فوسین» خـود را بـرای یک نبرد سخت اماده کرده بودند. کلنل» لی فو سین» به دقت موقعیت کلیه افراد خود را مورد بازرسی قـرار داد و سپس به قرارگاه خود که در حدود یک مایلی با صفوف ارتش فاصـله داشت عـزیمت نمـود. بامـداد روز بعد هنگامیکه کلنل از خـواب برخاست دسـتیارانش به او اطلاع دادند که جنـاح راست خط دفـاعی لشـگر به علائم انان پاسخ نمیدهد. کلنل از این پیام سخت حـیرت کـرد و دوبـاره بـرای سرکشی به انجا رفت, اما در کمـال تعجب مشـاهده نمـود که از این تعـداد فقط 112 تن نزدیک پل موضع گرفته‌اند و از 2988 نفر بقیه کمترین اثری وجود نـدارد. آن‌ها بکلی ناپدید شـده بودند! اسـلحه سـربازان هنـوز دست نخـورده در انجا به چشم میخـورد و چـای و برنجی که روی اجاقهای کوچک اماده شده بود هنوز گرم بود. هیچگونه آثاری از کشمکش و جدال که امکان داشت در تـاریکی شب صـورت گرفته باشد بچشم نمیخـورد و تمـام تجهـیزات و وسـایل نظـامی و شخصی نـیز که سربازان شب گذشـته برجـای گذاشـته بودند,همچنـان در

اطراف اجاق‌ها دیده میشد. اما با اینحال یک لشکر کامل ناپدید شـــده بـــود! چه اتفـــاقی رخ داده بـــود؟ هیچکس نمیدانست. حادثه چنان با سـرعت اتفـاق افتـاده بـود که حـتی افـراد باقیمانـده نـیز اظهـار بی‌اطلاعی میکردند!! دربـاره این رویـداد بسـیار عجیب میتـوان چند حـدس زد. بیائید این حدس و گمان‌ها و ابعاد گونـاگون این حادثه را مورد برسی قـرار دهیم: ابتـدا تصـور کنید که جنگجویـان ژاپـنی با اسـتفاده از تـاریکی شب موفق شـده باشـند بی‌انکه توجه نگهبانان را جلب کنند ماهرانه از پل گذشته یا شنا کنان خود را به ان سوی رودخانه رسـانده باشـند. ســپس به اردوی چینی‌ها شـــبیخون زده باشـــند در این صورت چگونه میتـوان بـاور کـرد که یک دسـته کمانـدوی ژاپنی هر قدر هم که زبده و ورزیده بوده باشـند—بتوانند در حدود 3000 سرباز اماده نبرد را بی‌انکه قطره خونی ریخته شود اینطور بی‌سر و صدا ربوده و با خـــود ببرند و همه این کارها انچنـان بـرق اسا صـورت گرفته باشد که حـــتی یکی از ســـربازان نتواند خـــود را به اســـلحه اش رسانده و شلیک نماید. برای انجام چنین عملیاتی دستکم به تعـداد قابل ملاحظه‌ای کمانـدوی ژاپـنی نیـاز است تا بتوانند چنین بـرق اسا در حـدود 3000 سـرباز چیـنی را دستگیر ساخته و بربایند. از این گذشته اگرم فرض کـنیم که یک چنین عملیـات قهرمانـانه‌ای صـورت گرفته باشد, بعید بنظر میرسد که ژاپنی‌ها چـنین مـوفقیت بـزرگی را مسـکوت گذاشـته و در تبلیغـات جنگی خـود انـرا منعکس نکنند!!! حال فرض کنیم که سربازان ارتش چین بصورت دســـتجمعی مواضع خـــود را تـــرک گفته و به خطـــوط ژاپنی‌ها گریخته و تسلیم شده باشند. بازهم چنین اقـدام بـزدلانه‌ای خـوراک خـوبی بـرای اسـیاب تبلیغـاتی ژاپن

بشـمار خواهد رفت. در چـنین مـواقعی دسـتکم گـزارش عملیـاتی یا گـزارش مربـوط به دسـتگیری و یا تسـلیم 2988 سـرباز چیـنی بی‌درنگ به مقامـات مـافوق داده خواهد شد. در حالیکه در مـدارک رسـمی ژاپن چـنین گزارشی منعکس نشده است. دسته‌ای از سربازان چینی که روی پل موضع گرفته بودنـد، همچـنین افـرادی که در ان شب به نگهبـانی مشـغول بودند سـوگند یـاد کردند که در سـاعات تـاریکی هیچ صـدائی نشـنیده و هیچ حـرکت مشـکوکی مشـاهده نکرده‌اند. انـان بر این گفته تاکید داشـتند که در شب حادثه هیچکس - چه دوست و چه دشمن از پل عبور نکرده است. دستیاران کلنل نیز قسم میخوردند که هیچ بیگانه‌ای به اردوگـاه انها نزدیک نشـده است. با اینحال 2988 سرباز چینی - بی‌انکه کوچکـترین نشـانه‌ای از خـود بـاقی گذارند—ناپدید شـدند و محض نمونه حـتی از یکنفر انها خـبری بدست نیامد.. این موضـوع بـاعث شد تا امـروز فیلم‌هـای بسـیاری از این پدیده باور نکردنی ساخته شود...

بـرخی اوقـات وقـتی کسی ناپدید میشـود مثل این است که ازصـحنه روزگـار محو شـده است. چـنین مـوردی برای»دیوید لا نگ»مصـداق دارد که ناپدید شـدن کلاسـیک وی همانطوریکه درقطعهزمینی در ایالات»تنسی»امریکا عبـور میکـرد توسط پنج شـاهد عیـنی گـزارش شـده اسـتمورد دیگر در صـحرای»بین النهـرین»واقع در خـاور میانه اتفـاق افتـاد. روز 24 مـاه ژوییهسـال 1924یکی دیگر از روزهـای داغ» بین النهـرین «بـود عربها دوبـاره خود را مسـلح کـرده بودند وانگلیسی‌ها تا آن‌جا که میشد مراقب آن‌ها بودند. در آن روز ستوان پـرواز» دبلیو. تی. دی» و افسر خلبـان» اسـتیوارت» بـرای یک مـاموریت

شناسایی معمولی با هواپیمـای یک موتـوره شـان عـازم صحرا شـدند.مـدت این پروازشـان 4 سـاعت تخمین زده میشد ولی آن‌ها تا به امــروز بــاز نگشــته‌اند. وقــتی که هواپیمایشـــان روز بعد پیـــدا شـــداین معما پیچیـــده‌تر گشت.چـرا که دربـاک هواپیما به انـدازه کـافی سـوخت وجــود داشت و وضع موتــور آن هم کــاملا روبه راه بــود وسریعا روشن میشد. هیچ نشانی هم از اثر گلوله نبــود. ولی گروه اکتشاف چیز دیگری پیدا کرد که علامت سوال دیگــری را بــاز کــرددر کنــار بدنه هواپیما رد چکمه‌هــایی وجود داشتند که آن دو خلبان در هنگام پریـدن از هواپیما بجا گزاشته بودند.رد پاها نشام می‌داد که آن‌ها هوپیما را تـــرک کـــرده وبـــرای حـــدود40یـــاردی کنـــار هم پیشــرفته‌اند.تــرتیب قرارگــیری رد پاهانشــان می‌داد که آن‌ها دریک جـاتوقف کـرده ودر حالیکه کنـار هم ایسـتاده بودند همان جا و در همان حال غیب شده‌اند.کامیون‌هـای مســلح و هواپیماها و حــداقل شش گشت اکتشــافی از قبایل بــدوی آن‌جا بــرای چنــدین مایل اطــراف را جست وجوکردند ول هیچ ردی از خلبانان پیدا نشد. جایی که رد پاهایشـان در میـان ماسه‌هاختم شـده بـود حیاتشـان هم خاتمه پیدا کرده بود.

» وقتی مهمان سفیر ناپدید شد «

در سال 1988 یک مهمانی بزرگ از طرف سفیر کوبا در ســفارت آن کشــور در شــهر لنــدن برگــزار شد. در این مهمــانی، مهمانــان مختلف لشـکری و کشـوری و افــراد ســـایر ســـفارتخانه‌ها جمع شـــده بودند. آن‌ها تصـــور نمیکردند اتفاقی عجیب مهمانی انشب را دگرگون کند.» چــارلز اشــمور» که از تــاجران و بازرگانــان انگلیسی که

سالهای متمادی با کشور کوبا مبادلات تجاری داشت مهمان آنشب سفیر کوبا بود. او پشت مبلی ایستاده بود و مشغول تماشای یکی از تابلوهای روی دیوار بود، ناگهان چنان سرنگون شد که گوئی زمین زیر پای او خالی شده است و بعد از آن اثری از» چارلز اشمور» نبود، گوئی او آب شده و در زمین فرو رفته است. مهمانانی که برای شادی و تفریخ به آن‌جا رفته بودند چنان وحشت زده شده بودند که با سرعت تالار سفارت را ترک گفتند. پلیس بهمراه تجیهزات مختلف از جمله سگهای ردیاب ساعات زیادی به جستجوی اشمور پرداخت اما کوچکترین نشانی از او پیدا نکرد. در بازجوئی‌ها تمام مهمانان یک جمله برای گفتند داشتند.» او بطرز عجیبی ناپدید شده بود «!! این اخرین مقاله‌ای بود که «لیلیا نومیرداک» در ماهنامه علمی» جهان تازه» به ان اشاره کرده بود. تا امروز بیش از 376 مورد از ناپدید شدن عجیب افراد در کشورهای مختلف به ثبت رسیده در کالیفرنیا و در جنگل ملی» انجلز» بیش از 17 مورد ناپدید شدن افراد گزارش شده که مهمترین آن‌ها ناپدید شدن 23 نوجوان 14 تا 16 ساله که برای برگزاری اردو به انجا رفتند میباشد. نکته مهم این‌که اکثر این اتفاقات در ضلع غربی پارک اتفاق می‌افتد و بخاطر همین نام این قسمت را» دروازه شیطان «.» دریچه جهنم» گذاشته‌اند. اما نکته‌ای را که باید خدمت شما خوبان عرض کنم این است که این پدیده عجیب که محققان نام» تونل در بعد زمان» را بر ان نهادند شاید یکطرفه نباشد. حتما میگوئید یعنی چه.؟ برای پاسخ این سئوال مطلب بعدی وبلاک را از دست ندهید. نام مطلب بعدی» آنان که ناگهان بازگشتند» میباشد.

ذوالقرنین

ذوالقرنین چه کسی بود؟

سال3460 هبوط

همانطور که میدانید در آیات 83 تا 98 سوره‌ی کهف به نام بعضی از اعمال ذوالقـرنین و ویژگی‌هـای شخصـیتی وی اشاره شده است. این آیـات سـوره‌ی کهف دربـاره‌ی ذوالقرنین، به نوشته‌ی اغلب مفسران دارای شأن نـزول بوده است. از خـود قـرآن حکیم هم بـرمی آید که این آیه منطبق با طــرح پرسشی از جــانب معاصــران حضــرت رســـول (ع) است زیـــرا میفرماید:«و ازتو دربـــاره‌ی ذوالقرنین میپرسـند. بگو هم اکنـون یـادی از او بر شـما میخـــوانم.» اما در بـــاره‌ی این‌که ذوالقـــرنین کیست مفسران و مورخان قدیم وجوه بسیاری را یاد کرده اند:

1: مــراد از ذوالقــرنین اسـکندر است(تفسـیر طـبری، تفسیر سور آبادی)

2: ابوریحان مصادیق دیگری را برای ذوالقرنین یاد میکند از جمله: اطوکس نامی، منذر بن ماءالسماء و....

3:صعب بن جبل(غرالی در سیرالعالمین) و ....

اما در عصر جدید مولانا ابوالکلام محیی الدین احمد آزاد(1888-1958م) وزیر فرهنگ ســـابق کشـــور هند در تفسیرش به اردو به نام «ترجمان القرآن» با ادله بسیار بر آن است که مراد از ذوالقرنین، کوروش کبـیر پادشـاه هخامنشی است. بـاری نظـریه‌ی مولانا ابـوالکلام آزاد در ایران و جهان انعکاس وسـیعی یـافت و یکی از مورخـان

معاصر دکتر محمد رحیم باستانی رسـاله‌ی او را با شـرح و بسط لازم به فارسی ترجمه کـرد و مفسّـران بـزرگی چون علامه طباطبائی صاحب المـیزان و آیت الله مکـارم شیرازی صاحب تفسـیر نمونه و ترجمـۀ قـرآن کـریم هم آن را محتمل الصدق یافتند و بعضی از قـرآن پژوهـان از جمله شادروان خزائمی صاحب «اعلام قـرآن» نـیز آن را معقول شمرد و از آن دفاع کرد.

ما هنوز محققان دیگـری هم در ایـران و جهـان اسـلام و اسلام شناسی هستند که مـراد از ذوالقـرنین را اسـکندر رومی میدانند از جمله دکــتر حسن صــفوی از محققــان معاصر ایرانی که کتابی به نام «ذوالقـرنین کیسـت؟» را نوشته است. ایشـان نظریـۀ افـرادی را که عقیـده دارند ذوالقرنین همان کـوروش میباشد را رد کـرده و مـراد از ذوالقرنین را اسکندر مقدونی میداند.

اما در این بین رقــابت بین دو نظریه که 1:ـ ذوالقــرنین راکوروش میدانند و2: نظریه‌ای که ذوالقرنین را اسکندر میدانند بیشتر است.

دلایلی که ثابت میکند ذوالقرنین کوروش کبیر نیست...

چیزی که ابوالکلام آزاد را به نوشـتن این کتـاب(ترجمـان القرآن) واداشته منطبق ساختن افکار و روحیه و نشــانه حکومت و مسافرتهای ذوالقرنین به کوروش کبــیر است در حالیکه آنچه مســلم است این است که ذوالقــرنین در 3457 سال پس از هیوط ظاهر شده و کوروش در 559 سال قبل از میلاد یعنی حدود 5013 سال پس از هبـوط و به فاصـله 2115 ســال بعـد؛ در حـالی که بسـیاری از سلاطین و حتی پیغمبران با هم تشـابه کامل در فضـیلت

و اخلاق و روش و تـربیّت داشـته‌اند که نمیتـوان آن‌ها را به هم مشـتبه سـاخت و صـرف تشـابه دلیل یکی بـودن نیست.آنچه مسـلم است سلسـلۀ هخامنشی شش قـرن قبل از میلاد بـوده است و آنچه ثـابت است ذوالقـرنین مورد بحث ما در زمـان حضـرت خضر (ع) بـود و خضر(ع) خاله زاده‌ی او بـود یعـنی در عصر لـوط و نزدیک زمـان حضرت ابراهیم؛ و زمان بعیدی فاصله‌ی این دو شخصیت است.

دلایلی که ثـابت میکند ذوالقـرنین اسـکندر مقـدونی نیست...

1: یـادی از اسـکندر در عهد عـتیق نیست. حـال آن‌که از کوروش هست.

2: اسـکندر موحد و خداپرست نبـوده، حـال آن‌که ذوالقـرنین به توصـیف قـرآن خداشـناس و مـؤمن بـوده است.

3: دیگر این‌که سدی با مشخصات قرآنی که دارای مس و آهن باشد به اسکندر منسوب نیست.

اما قرینه‌های مؤید نظر مولانا ابوالکلام آزاد ازاین قـرار است:

A: کـوروش شخصـیتی است که در کتـاب مقـدس یعـنی عهد عتیق از او یاد شده است.

B: ذوالقـرنین قـرآن شخصـیتی است که خداوند به او تمکن در روی زمین و قـدرت و اختیـار داده اسـت، و این با شخصیت کوروش که بر بخش عظیمی از آسـیا و اروپا

دست یافته و نخســتین امــپراطوری بــزرگ تــاریخ را تأسیس کرده است، توافق دارد.

C: ذوالقــرنین قــرآن موحد و خداشــناس میباشــد، و کوروش هم خداشناس و یکتا پرست بوده است.

D: ذوالقرنین اولین بـار سـفر یا لشـکر کشی به سـمت مغرب یا غرب داشته است و این با لشکر کشی کـوروش به غرب ایران و شکست کروزس پادشـاه لیـدیا و تسـلّط بر آن سرزمین انطباق دارد.

E: ذوالقرنین فرآن با قومی وحشی مواجه شده است و این با رفتن کوروش به سمت شمال و کوههای قفقاز و نبرد با اقوام وحشی «سکا» که به یک تعبیر همان یاجوج و ماجوج میباشند انطبـاق دارد. مولانا ابـوالکلام آزاد این اقـوام وحشی تجـاوزگر را اقـوامی دانسـته‌اند که در هر منطقه به نامی خوانده شده اند؛ از جمله در نزد یونانیان (لیت) و در نــزد اروپاییــان (میگر) یا (مجــار) و در آســیا تاتـار نامیده‌اند. همچـنین به «گـومر و مـاگوگ» «گـاگ و ماگاگ»، «بادی و یادان» و «منغـولی و یواشی» نـیز یـاد شده‌اند.

چرا ذوالقرنین را به این نام میخوانند؟

در این‌که چرا ذوالقرنین را به این نام میخوانند وجــوهی نوشته اند:

1: دو قــرن زنــدگی کــرد و مــردم دو قــرن و دونسل منقرض شدند و او باقی ماند.

2: یک بار ضربتی به طرف راست سر او خورد در گذشت و بـاز زنـده شد. این است که در سـرش دو شـاخ و یا دو

طرف سر مانند شـاخ بلنـدی، بـود که از این جهت وی را ذوالقــرنین گفته‌اند. همچــنین از حضــرت صــادق (علیه السـلام) روایت است که«....او هم قــوم خــود را به راه راست هدایت و به یگانگی دعوت میکرد و آنقوم او را دو مرتبه ضـربت زدند که بـدین جهت او را ذوالقـرنین گفته اند....»

3: وجه تسـمیه دیگر این است که در تـاج سـلطنتش دو شاخ بود.

4: آن‌که دو قرن یعـنی دو طـرف، شـرق و غـرب دنیا را گرفت و سلطنت کرد و سیر و تماشا کرد.

5: آن‌که دو گیسو در جانب سرش بود.

6: آن‌که خداوند نور و ظلمت را مسخر او کرد.

پایان

منابع و مؤاخذ:

تاریخ انبیاء و قصص قرآن از آدم تا خاتم

حدیقه الاحبــاب = تــألیف آیت الله العظمی حــاج شــیخ حسین نجفی اهری (قدس سره)

ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج

ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض فهل

نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا و بینهم سدا

ذوالقــرنین با ســعی و تلاش و جهــاد فتوحــات خــود را گســترش داد تا به ســرزمینی بین دوکــوه سر به فلک

کشیده رسید.در این سرزمین مردمی در آسایش زنـدگی میکردندکه زبـان تکلم آن‌ها مفهـوم نبـود.در جـوار آنـان قـومی وحشی و سـتمگر میزیسـتند.این قـوم وحشی و متجاوز و در عین حال گمراه کننده کسی نبودند جز قوم یاجوج و ماجوج.

مردم چـون دریافتند که ذوالقـرنین پادشـاهی نیرومند و مقتدر است و حـدود سـلطنت او گسـترده و سـپاهیانش فراوانند به او پناه بردند و از وی خواستند تا بین آن‌ها و یـاجوج و مـاجوج سـدی بنا کند و سـرزمین ایشـان را از یکدیگر جـدا سـازد و از تجـاوز و تعـدی ایشـان جلوگـیری نمایدزیرا یاجوج و ماجوج اقـوامی بودند که ظلم و سـتم با طینت و سرشت آنـــان آمیخته شـــده و شمشـــیر و نصیحت قادر به تسلیم کردن آنان نبود.سپس آن قوم در ادامه‌ی خواهش خود گفتند: حاضریم برای بنای سد تو را یاری دهیم و هزینه آن را در اختیار تو بگذاریم.

ذوالقــرنین که خــدا ذات او را با نیکی سرشــته و خلقت وی را با خیر آمیخته بود و گنجهـای زمین و منـافع آن را در اختیار وی قرار داده بـود خـواهش آنـان را پـذیرفت و امـوال آنـان را نـیز بازگرداند و گفت:((آنچه خـدا به من عطا فرموده بهـتر است)). سـپس از آنـان خواست تا به وی کمک کنند و در عمل سد ســازی کمک نمایند تا کا را شروع نماید.

مردم برای ذوالقرنین مقدار زیادی آهن و مس و چوب و ذغال آماده ساختند ذوالقرنین قطعه‌هـای آهن را در بین دو کو میگذاشت و اطـراف آن را ذغـال و چـوب می‌نهـاد آنگـــاه آتش را روشن میکـــرد و مس ذوب شـــده را در مفاصل و منافذ آن جـاری میسـاخت و بـدین طریق سد

بـزرگ و محکمی بین دو کـوه بوجـود آوردند تا یـاجوج و مــاجوج نتوانند از آن بـــالا روند و یا از آن عبـــور کنند و بــدین طریق خداوند قــومی را که گرفتــار ظلم و ســتم بودند را آســایش و راحـــتی بخشـــید و از شر یـــاجوج و ماجوج رهانید. ذوالقـرنین چـون دید سد محکم و بـزرگی ساخته از صمیم قلب گفت:

((این از لطف و رحمت خدای من است و هرگاه و عده‌ی پروردگار من فرا رسد این سد را با زمین یکســان خواهد ساخت و البته وعده‌ی پروردگارِ من حق است)) ســوره‌ی کهف آیه‌ی 98

اما این‌که یاجوج و ماجوج چه کسانی بودند نیاز به بحــثی بسیار طولانی دارد.

یاجوج و ماجوج از نسل چه کسی بودند؟

در روایات آمده است که بعد از حادثه‌ی طوفان نوح علیه السلام بر وی سه فرزند باقی ماند: سام حام و یافث

از سام اعراب و عجم‌ها متولد گشت که اکثر پیغمبران از آن دســـته بودند. همه ســـفید روی و نیکخـــوی عـــالم و دانشمند و با فضیلت بودند. وسط زمین از آن او بـــود که عبارت است از بیت المقدس-نیل-فرات-دجله و ســـیحون و جیحون.

از حام همه سیاه پوست بیرون آمدند.گبشـیان-زنگیـان و هندیان که اکثراً کافر و ظالم شـــدند. علت آن را گفته‌اند که نوح به پیروانش فرمود که در کشتی با همسران خود جمـاع نکنند حـام نافرمـانی کـرد نطفه اش را گردانید و

سیاه شد و قسمت غربی نیل و ماورای سیحون از آن او بود.

از یافث ترک و سقلابی و یاجوج و مـاجوج به عمل آمدند که بیشــتر اهل چین و ژاپن و تــرک میباشــند. مــاورای تیسفون تا مجرای صیام از آن او بود.

گویند که آنان(یاجوج و ماجوج) همه روزه در حــال کنــدن دیوار و سدی که توسط ذوالقرنین ساخته شد میباشند و چون کمی از آن میماند تا به اتمام برسد خسـته میشـوند و میگویند:بیایید شب را استراحت کنیم و بعد فردا کار را ازپیش گـیریم. چـون صـبح میشـود میبینند که آن سد به قدرت خداوند دوباره سالم شده,پس آنان دوباره آغـاز به کـــار میکنند و این به همین منـــوال پیش مـــیرود تا در آخرالزمان فرزندی از آنان متولد میشود که چون شــروع به کندن منیماید و شب فـرا میرسد میگوید:بـرای امـروز کـافی است باشد فـردا انشا الله دوبـاره شـروع به کـار میکنیم.

چـــون روز بعد فـــرا رسد میبینند که سد به همـــان وضع دیـروز بـاقی مانـده و آنگـاه به بـیرون خـروج میکنند و خـــــرابی زیـــــادی را به بـــــار میاورند.....و این یکی از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت است.

به ترجمه‌ی آیات 83 تا 98 سوره کهف که توسط دوست عزیزمـــان مهـــدی آقا-که وبلاگ راه راه را اداره میکنند-تهیه شده توجه فرمایید:

و (محمد) تو را از ذوالقرنین می‌پرسند، بگو: اینک از وی خـــبری و ســـخنی بر شـــما می‌خـــوانم. ما او را در زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب (رسیدن به) هر چیزی را

در اختیارش نهادیم. او نیز از این اسباب بهره بـرد. تا به غروبگاه آفتاب رسید. در آن‌جا احساس کرد که خورشـید در چشمه تیره و گل آلودی فرو می‌رود و در آن‌جا قومی را یافت. گفتیم‌ای ذوالقرنین آن‌ها را مجازات می‌کنی و یا روش نیکی در مورد آن‌ها اتخاد می‌کـنی؟ گفت: آنکس را که ستم کرده است، مجـازات خـواهیم کـرد، سـپس به سـوی پروردگـارش بـاز می‌گـردد و خـدا او را مجـازاتی شدیدتر خواهد کرد. و کسی که ایمان آورد و عمل صـالح انجـام داد، پاداشی نیکـوتر خواهد داشت و ما نـیز بر او آسـان می‌گـیریم. سـپس بـار دیگر از اسـبابی که در اختیارش گذاشتیم بهـره گـرفت تا به خاسـتگاه خورشـید رسید. در آن‌جا دید که خورشید بر مـردمی طلـوع می‌کند که در برابر تابش آفتاب پوششی برای آن‌ها قـرار نـداده بـودیم. آری اینچـنین بـود و ما از امکانـاتی که نـزد ذوالقرنین بود آگاهی داشتیم. بـاز اسـبابی که در اختیـار داشت را استفاده کرد و همچنان به راه خـود ادامه داد تا به میان دو کـوه رسـید و در کنـار آن دو کـوه مـردمی را یـافت که هیچ سـخنی را نمی‌فهمیدند. او را گفتند:ای ذوالقـرنین! یـاجوج و مـاجوج در این سـرزمین فسـاد می‌کنند، آیا ممکن است ما پاداشی برای تو قرار دهیم و تو میـان ما و آن‌ها سـدی ایجـاد کـنی؟ ذوالقـرنین گفت: آنچه که پروردگارم در اختیار من گذارده از پیشنهاد شما بهتر است. مرا با نیرو بدنی خود یاری دهید تا میان شما و آن‌ها سد محکمی بسـازم. قطعـات بـزرگ آهن بـرایم بیاورید و آن‌ها را روی هم بچینید تا زمـانی که میـان دو کوه پوشـانده شـود. آتش بیافروزید و در آن بدمید. آن‌ها دمیدند تا قطعات آهن سرخ و گداخته شـد، سـپس گفت: اکنون مس مذاب بیاورید تا به روی آن بریزیم. سـرانجام

سد قدرتمنـدی سـاخت که قـوم یـاجوج و مـاجوج قـادر نبودند از آن بالا روند یا در آن رخنه کنند.

دروازه ستارگان آتلانتیس

دروازه خدایان، یا Puerto de Hayu Marca بنایی است یک تکه سنگی که از یک صخره طبیعی کنده کاری شده است، این بنا با هفت متر ارتفاع و هفت متر عرض دارای یک طاق آشیانه‌ای کوچک دو متری در وسط می‌باشد که به آن دروازه یا مدخل خدایان گفته می‌شود و شبیه یک معبر سنگی غول پیکر با در کوچک کنده کاری شده در پایین است. آیا این درب اسرار آمیز می‌تواند به عنوان یک محل عبور برای بازدید بیگانگان باستانی از آمریکای جنوبی بوده باشد؟

این بنای دروازه مانند در کوهستان Hayu Marca در جنوب پرو، نزدیک دریاچه تیتیکاکا (Titicaca) و در فاصله 35 کیلومتری از شهر پانو (Panu) که در فرهنگ محلی از آن به عنوان "شهر خدایان" یاد می‌کنند، قرار دارد و با این‌که هیچ نشانه‌ای از شهر یا سازه‌ای در حوالی بنا یافت نشده است، این منطقه را با اسامی مثل "جنگل ارواح" یا "جنگل سنگی" می‌شناسند.

در سال 1996 لوئیس دلگادو مامانی (Jose Luis Delgado Mamani) که چند روز قبل به عنوان رهبر برای تورهای کوهنوردی مشغول به کار شده است. برای یک کوهپیمایی به منظور شناسایی معابر جدید، عازم یک منطقه تپه‌ای در کوهستان شد، ولی پس از طی مسیری دچار حادثه شد و پایش لغزید و در حالی که به سمت پایین سقوط میکرد بر روی Puerto de Hayu Marca افتاد. مامانی داستان کشف خود و اولین مشاهده اش از بنای "دروازه ستاره ای" را اینگونه شرح می‌دهد:

وقـتی اولین بـار چشـمم به بنا افتـاد در اثر ضـربه دچـار گیجی بودم و تقریباً در بیهوشی قرار داشتم. من داشتم عمـــارتی را میدیـــدم که از ســـالها پیش بارها آن را در رویاهایم دیده ام. اما در آن رویاها، عمارت دارای معبری سنگفرش شـده با مرمر سـرخ و مجسـمه‌هایی در هر دو سویش بـود. دروازه کوچک بـاز بـود و از درون آن نـوری خیره کننده به رنگ آبی می‌درخشـید. من هم اینک به این نتیجه رسیده‌ام که آن نور، تجلی از خداوند بود... شما در مقابل این حادثه‌ای چه عکس العملی نشان می‌دهید؟

این کشف علاقه و کنجکاوی مورخان، باستان شناسان و یوفولوژیست‌ها را بســـیار برانگیخته اســـت، چـــرا که بومی‌ها ســـاکن این حـــوالی افســـانه‌ای دارند که از این مکان با عنوان "گذرگاهی بسوی سـرزمین خـدایان" یـاد می‌کنند. طبق این افســـانه در زمانهـــای بســـیار قبل قهرمـان بـزرگ بـرای پیوسـتن به خـدایان از این دروازه گذشت و به زنــدگی بــدون مــرگ پر از شــکوه در کنــار خدایان دست یافت. بعد از مدتی دروازه دوباره باز شد و قهرمـــان به همـــراه خـــدایان به منظـــور "سرکشی به ســـرزمین‌های پادشـــاهی" از آن گذشت و به زمین آمد. بومیـــان اعتقـــاد دارند دروازه هنگـــامی بـــاز می‌شد که صفحه طلایی مقدس در مکان خاص خود در روی دروازه قرار گـیرد. البته باسـتان شناسـان یک تو رفتگی کنگـره دار به شـکل دست انسـان را در سـمت راست در ورودی کشف کرده‌اند و فرضـــیه‌ای را مطـــرح کردند که معتقد است این تو رفتگی محل قـــرار گـــیری صـــفحه طلایی می‌باشد. همچـنین این بنا از نظر ظـاهری شـبیه دروازه خورشـید در تیوانـاکو (Tiwanaku)ـ است. بـرخی بـاور دارند این مکـان در ارتبـاط با پنج مکـان باسـتان شناسی

یک شــکل + فرضی را ایجــاد می‌کند که در طــول فلات اطراف و دریاچه تیتیکاکا کشیده میشد.

افســـانه دیگـــری هست که می‌گوید: "وقـــتی فاتحـــان اسپانیایی پرو را بدست آوردند و طلا و سنگهای قیمــتی اقوام اینکا را به غارت بردند، یکی از کاهنــان معبد هفت پرتو (Temple of seven rays)ـ به نــام آرامو مــارو (Aramu Maru)ـ به همــراه دیسک طلایی مقــدس که به "کلید خدای هفت پرتو" موسوم بــود، از آن‌جا گــریخت و در کوهســتان‌هایو مارکا (Hayu Marca)ـ مخفی شد. او بعد از چند روز آوارگی به دروازه خدایان رسید در حــالی که مــدخل آن توسط چند شــمن نگهبــانی می‌شد. او کلید خدایان را به آن‌ها نشــان داد و شــاهد مراســمی مــذهبی شد که اثر جادویی صفحه طلایی را آغاز نمود ودر نهایت دروازه ورودی شروع به باز شــدن کــرد. طبق افســانه از آنسوی دروازه تونلی از نور آبی رنگ درخشان به بــیرون می‌تابید. کـــاهن آرامو مـــارو دیسک طلایی را تســـلیم شمن‌ها کرد و بعد از آن ماجرا دروازه ورودی هرگز دیده نشد.

هر کسی این درب را ببیند متوجه وجـــــود یک تو رفتگی کنگــره دار در کنــار ورودی می‌شــود. این تــورفتگی، این نظر را به ذهن متبـــــادر میکند که این مضـــــرس‌ها با کنگره‌هــای موجــود در صــفحه طلایی که کــاهن همــراه داشت مطابقت می‌کرده.

محققــان هیچ دریچه یا شــکافی که بتواند مــدخلی بــرای ورود به درون کـــــوه باشد را نیافته‌اند. پژوهشـــــگران معتقدند این بنا دارای هیچ در یا گـــــذرگاه زیر زمیـــــنی نیست و تمام دروازه به نظر می‌رسد از یک صــخره واحد

کنده کاری شده است. به علاوه چرا باید دری تعبیه شـود که ظـاهراً به هیچ جـایی ختم نمی‌شـود؟ بازدیدکننـدگان این محل معتقدند دروازه ورودی Puerto de Hayu Marca ویژگی‌هـــای اســـرارآمیزی دارد. بـــرخی ادعا می‌کنند در آن اشکالی از سیستم‌های ستاره‌ای یا چـیزی مثل ســـتون آتش می‌بینند. بـــرخی دیگر ادعا می‌کنند صداهای آهنگینی از آن می‌شنوند.

طبق پـــاول دامـــون (Paul Damon)ــ محقق موسسه Truth Seekers International، از افسـانه چـنین بر می‌آید که خـــدایان (بیگانگـــان باســـتان) روزی دروازه ورودی را دوباره باز خواهند کرد تا به خدایان اجازه دهند به سـفینه‌های خورشـیدی خـود بازگردند. پژوهشـگران مسائل پارانرمال عنوان می‌کنند طی بیست سال گذشته این منطقه تحت بمبارانی از گزارشـات مشـاهده یوفوها و پدیده‌های پارانرمال دیگر بـوده است. بسـیاری بومیـان شرحیاتی از مشاهده گوی آتشـین آبی رنگ و دیسک‌های بـــراق ســـفید می‌دهند که در اطـــراف دریاچه تیتیکاکا به پرواز در می‌آیند.

داستان انكي و نين هورساگ

در تمــام اقــوام گذشــته داســتاني كهنه از خلقت زوج نخســتين بشر دارند جز ژاپن كه تنها از دو خــدانام بــرده است كه از آســـمان به زمين آيند كه پس از آفـــرينش جزاير ژاپن، تعدادي از ايــزدان ديگر نــيز به دنيا مي‌آيند و سپس زوجه مي‌ميرد و داستان آفرينش ختم مي‌شود.

الف. انسان از خاك است

Smihalla پيامبر سرخ پوست (500 ســال قبل): از من مي‌خواهيد زمين را زيرو رو كنم ...؟

اول انديشه آفرينش انسان از خــاك شــايد طــبيعي تــرين توجيه عقلي براي نگاه انسان طبيعت گــرا و آدمي كه در طـــبيعت مي‌زيست باشد. در پس چشم انســـان، همه گياهان، از زمين مي‌رويند و تخم كاشته شده در خــاك از خاك سر در مي‌آورد. دوم؛ علت ديگري كه مي‌توان بيــان كــرد اين است كه بســياري از اســاطير آســمان را پــدر و زمين را مادر موجــودات مي‌دانند و انســان نــيز خــال اين پيوند. ايـــده فرزند زمين بـــودن به خـــاطر نظـــام مـــادر سالاري به نسلهاي ديگري مي‌رسد.

سوم؛ ايده سوم خلقت از خاك، چرخ ســفالگري است كه با ساختن تنــديس از خــاك اين تصــور شــكل مي‌گــيرد. در نظــام شــرق انســان از گل ســاخته شــده در مصر خنــون (خداي مصر) chnum آدميان را از گل مي‌سازد. در بابل ارورو (Aruru) و كيومرث لقب گل شاه دارد.

چهــارم، مراسم تــدفين مي‌تواند تــداعي خلقت از خــاك باشد. در فلات مركزي ايــران مــرده را به صــورت چمپاته

(جنيـني) خـاك مي‌كردند. (زمين زهـدان و مـرده جـنين) صـرفا مهر دنيـوي بـراي ديـار خـود، مهر زمين رازآلـود است. تجربه بـــوميت (بـــومي بـــودن autochthong) احساس ژرف بيرون آمدن از زمين و زاده شدن از زمين به همان سان كه زمين با باروري فرسوده ناشدني خود، به صـخره‌ها، رودهـا، درختها و گلها زنـدگي مي‌بخشد. از اين لحاظ است كه بـومي بـودن را بايد فهميـد، انسـانها احســاس مي‌كنند كه مــردم (اهل) جــائي هســتند و اين احساس پيوند كيهـاني، عميق‌تر است از پيوند خـانوادگي و همبســتگي نــژادي. به هنگــام مــرگ، آرزوي بــزرگ بازگشت به زمين (مادر) مدفون شدن در خاك وطن بــود و اكنــون مي‌تــوان معنــاي خــاك وطن را دريــافت و از آنجاست ترس از به خاك سپرده شدن در جائي ديگر و از آنجاست بيش از هر چيزي احساس خرسندي از پيوســتن دوباره به سرزمين مادري.

1- خلقت انسان در اساطير يونان:

چــون زئــوس در المپ بر ســرير خــدائي نشست و جنگ بــزرگ با كرونــوس وتيتانها پايــان يــافت، پرومــتئوس (Peremethous= انديشه پيشـــــــرو) را فراخواند و فرموده» برده انسان را از گل رس بســاز، كالبد او را به شــكل جاودانــان بســاز و من در او خــواهم دميــد، هرچه لازم است بيـــاموزش تا جاودانـــان را ســـتايش كند و پرستشگاهها بسازد و پس از زمــان كوتــاهي بمــيرد و به قلمرو برادرم‌هــادس فــرو رود و تحت فرمــان وي درآيد. پرومتئوس براي اجراي فرمان زئوس به محلي در يونــان پــائوپئوس Panopeous واقع در نــزديكي دلفي رفت و بي درنگ با خــاك رس، گل آدم را ســاخت و آن را شــكل

داد. سـپس زئـوس به آدمهـاي خـاكي زنـدگي بخشـيد و پرومـتئوس را بر آن داشت تا چيزهـاي لازم را به ايشـان بياموزد](ص 133)ـ كتاب آفـرينش مـرگ در اسـاطير [؛] كتاب اساطير يونان راجر گرين ترجمه آقاجاني (ص 37) [ـ كه اين داسـتان شـبيه كتـاب مقـدس است ؛در سـفر پيدايش بخش دوم آيه هفت آمده اسـت؛ آنگـاه خداوند از خـــاك زمين، آدم را سرشت. ســـپس در بيـــني آدم روح حيات دميده است و به او جان بخشيد و آدم موجود زنـده شد گل رس = Adammah

2- در بين النهرين: ص 135

انسان بـراي خـدمت به خـدايان خلق مي‌شـود تا زمين را بكارد و خدايان l از زحمت كار كردن بـراي معـاش راحت سازد. (اساطير خاورميانه / هندي ساموئيل ص 30)

3- در اساطير زرتشت:

كيومرث نخستين بشر در دين زرتشت است. كيـومرث به معني ميرا

در آغـاز هر دو (اهـريمن و اورمـزد) بودند و ميـان آن‌ها تعارضي نبود. اورمزد آگاه از وجود اهريمن بود. اهـريمن از هستي اورمزد بي خـبر بـود. سرشت ويرانگر اهـريمن با ديدن اورمزد و روشـني، وي را به يـورش و ويرانگـري واداشت. اورمزد بدان شرط كه اهريمن آفــرينش نيك را ســـتايش كند پيشـــنهاد آشـــتي داد. اما از آن‌جا كه كه اهريمن جهل داشت گمان برد كه پيشنهاد آشــتي تنها از ناتواني بر مي‌خيزد و چنين بود كه با نپذيرفتن آشــتي بر آن شد هر چه را كه ديده بود نابود سازد. اورمزد كه آگاه از جاودانه شدن نبردبود بـراي شكست اهـريمن دوره اي

را براي نبرد مشخص كرد.اهريمن دوره را پذيرفت. از اين طريق شكست او مسجل شد. در اين نبرد اهريمن به زمين حمله برد و خير را شكست داد. گاو را كشت وكيومرث را كشت از تن گاو حيوانات مفيدي ديگري شكل گرفت و از تخم كيومرث (كه از جنس فلز بود) مشي و مشيانه (پدر و مادر انسانها) رشد كرد. آسمان جلو خروج شر را از زمين گرفت و زمين زندان شر شد.

زاده شدن نسل آدمي از گياه يادآور تقدس گياه و گياه خدايان در دوره نوسنگي و متأثر از راه معيشت متكي بر كشاورزي بود. پس از مرگ كيومرث از وي تخمي مي‌ماند كه توسط آفتاب پالوده شد، آن تخم چهل سال در زمين بود و بعد از چهل سال چون ريواس از تني يك ستون، پانزده برگ (مشي و مشيانه) مهلي ومهليانه از زمين رستند.

هورمزد به مشي و مشيانه گفت كه: مردم ايد، پدر و مادر جهانيد شما را با برترين عقل سليم آفريدم، جريان كارها را با عقل سليم به انجام رسانيد، انديشه نيك انديشيد گفتار نيك گوئيد، كردار نيك ورزيد، ديوان را مستائيد. اسطوره آفرينش ص 177

4- در اساطير چين:

پانگو؛ خداي نخستين پس از زاده شدن از بيهودگي جهان ملول شد و تنديس مرد و زني را با گل پيمانه زد و پانگو عنصر يانگ (آسمان) و يين (زمين)؛] نر و ماده بودن [را در آن دميد. ويا» نيو وا» الهه‌اى با بدن انسان و دم اژدها انسان را آفريد. حكايت مى‌كنند كه پس از آفرينش جهان توسط» پان گو» ،» نيو وا» به هر جاى

جهان سفر می‌کرد. با وجود آن‌که در زمین کوهستان‌ها، درختها، علفها، پرندگان، حیوانات، ماهی‌ها دیده می‌شود، اما کماکان جهان بی‌حرکت بود. زیرا انسان نبود

5- اساطیر آفریقا:

مردن نیجر بر این باورند که نخستین انسانها در آسمان آفریده شده و از آن‌جا به زمین گسیل شدند (که نزديك به روايات اسلامي است) خداي بزرگ از خاك آدمي را قالب مي‌زد و آفريننده يكتا به اين كار حسد برد وشبانگاه خود را در ميان آدميان مخفي كرد تا راز خداوند بزرگ را بيابد كه خداوند بزرگ اين قالب را چگونه و از كجا آورده (شبيه شيطان) خداي آفريننده، خداي بزرگ را به خواب سنگيني فرو برد و وقتي خداي بزرگ برخواست انسانها را جاندار يافت.

6- در قرآن و کتاب مقدس:

تورات: سرانجام خدا فرمود انسان را شبه خود بسازيم تا بر حيوانات و ... فرمانروائي كند.

آدم = خاك سرخ در عبري

الرحمن آيه 14:ـ خدا انسان را از صلصال خشك، گلي شبيه كوزه گران آفريد.

] آيه 30 الي 36 بقره [] 71 و 72 /ص [] روم /21[] نسا/1[] سجده 7و 8[] حجر 28 و 29[

در حدیثی که شیعه و سنی روایت کرده‌اند و در شیعه در کتاب اصول کافی آمده است که:

اِنَّ اللهَ تَعالی خَلَـقَ المَلائکة وَ رَکَبَ فیهِمُ العَقـلَ وَ خَلَـقَ البَهائِمَ وَ رَکَبَ فیهِمُ الشَّهوَةَوَ خَلَقَ الاِنسـانَ وَ رَکَبَ فیـهِ العَقلَ وَ الشَّهوة.

خداوند متعـــال فرشـــته را آفرید و او را از عقل محض ساخت و حیوان را آفرید و او را از شهوت محض سـاخت و انســان را آفرید و در انســان این دو رایعــنی سرشت فرشته و سرشت حیوان را با یکدیگر ترکیب کــرد و از او انسان آفریده شد.

این تـرکیب انسـان به تعبـیر حـدیث از جنبه فرشـته‌ای و جنبه حیوانی، قهراً در انسان دو گرایش متضاد به وجــود آورده، گرایشی رو به بـــــالا و گرایشی رو به پـــــائین، گرایشی آسمانی و گرایشی زمینی، آنگاه خدا به انســان عقل و اراده داده است و او را در میان این دو راه مختار کرده است.

منبع: کتـاب فطـرت نویسـنده: شـهید مرتضی مطهـری صفحه:106

نخستین جفت اساطیر ایراني

مشي و مشـیانه نخسـتین آفریـده اهـوامزدا و نخسـتین انسان

یمد یمي نخســتین زوج در اســاطیر آریــائي هند و ژاپن بودند.

آفریقائیـــــــــان نسل امـــــــــروزین بشر را از ذرت مي‌دانند.اســاطیر دمیــده شــدن در روح و جــان در کالبد آدمي، خود معلول اعتقاد به وجــود روح است. بابلي‌ها و آزتکي‌هــا، عنصر خــدائي را، خــون یعــني عامل حیــات،

مي‌دانند كه خدا در انسان جاري ساخت. مانوي‌ها، عنصر خدائي را نور و روشني مي‌دانند.

صـــغري: از نظر ظـــاهر هيچ تفـــاوتي بين جسد مـــرده و كالبد زنده نيست.

كبري: از طرفي مرده و آدم خوابيده مثل هم هستند

در نتيجه در موجود زنده چيزي است كه در مرده نيست و آن روح است. انسان خوابيـده چـون مـرده اي از همه جا بي خـــبر است در حـــالي كه در خـــواب به مكانهـــائي سر مي‌زند و آن را روح ناميد.

- در اساطير بابل: انسـان از سرشـتن خـاك با خـون كينگو فرمانـــده ســـپاه تيـــامت شـــكل گرفته خـــون عنصر حيات است و جان زندگي و بدين دليل است كه مـــردوك، انســـان را از خـــون خـــدائي قربـــاني داشته‌اند.

در افسانه‌های قديمی يونان آمـده است كه پروميهيـوس انسان را آفريد. در افسانه‌های مصر قديمی نوشته شده است كه انسان را خـدا آفريـده است. اما در افسـانه‌های يهوديان، يهودا انسان را آفريده است.

آفرينش زن

- يونان؛ اولين زن به نام پاندورا (Pandora)ـ يعـني هديه همگـاني نـام گـرفت زيـرا همگي خـدايان در ســـــاختن او به هم كمك كردند. woman who opened Pandora’s box and brought evil to the world (Mythology)

- هفائيستون دانا، تن او را از خاك كوزه گري شكل داد. آفروديت (الهه عشق) زيبائي اش بخشيد؛ هرمس به وي گستاخي و زيركي آموخت، آتنا جامه زيبا تنش كرد. چون آمده شد زئوس به او زندگي بخشيد. بعد هرمس او را براي اپي متئوس (برادر نادان پرومتئوس) بر زمين فرستاد. آن‌ها عروسي كردند ودختري به نام پورها فرزندشان شد. زن اپي متئوس از كنجكاوي در جعبه اسرار را باز كرد و ناگهان همه بلايا و گرفتاري‌ها به بيرون صندوق سرازير شدند (در اديان زنده دنيانيز توسط حوا همه گرفتاريها ايجاد شد) و آدميان را از احاطه كردند. پاندورا به وحشت افتاد و صندوق را بست؛ اما صداي نازك از درون صندوق به گوش رسيد كه مي‌گفت: «مرا هم آزاد كن؛ من اميدم» وقتي پرومتئوس همه بلايا را جمع كرده بود و در داخل صندوق نهاده بود تا آدميان از سر آن‌ها راحت باشند، اميد را هم ميان آن‌ها جاي داده بود تا اگر مثل چنين روزي بلاها آزاد شوند او هم آزاد گرديده وموجب تسكين دردها و رنجهاي آدميان شود.

*در آئين ماني، ص 167 عامل بدبختي انسان كه همانا زاد و ولد است، بر گردن مرديانه كه زن است انداخته مي‌شود. پس از آنكه مسيح آدم را آگاه مي‌كند كه تن او زندان نور است و او بايد اين نورها را رها سازد و از ازدواج كه باعث ساختن زندانهاي بيشتري براي اين نور الهي مي‌شود، پرهيز كند. (شبيه حديث دنيا زندان مومن است)

گهمـرد(gahmord)ـ به خـود مي‌آيد و فريـاد مي‌كشد:» واي بر ســـازنده تنم! واي بر آنـــان كه روحم را به بند كشيدند و بر شـورش گـراني كه بـرده‌ام سـاختند اما بـاز نختستين زن،)مرديانه(به توصيه ديــوان او را مي‌فريبد و زاد و ولد آغاز مي‌شود] اسماعيل پور ص 209 اسطوره بيان نمادين نشر سروش [

در اسـاطير آفرينشي ديگـر، حقـارت زن را خفيف بيـان مي‌كنند و مي‌گويند. زن بـــراي مـــرد و بـــراي آرامش او بوجود آمده است كه بـاز طفيلي بـودن زن آشـكار است. در كتاب مقدس، خدا آدم را در خـواب عميق فـرو كـرد و يكي از دنـــده‌هايش را برداشت و جـــاي آن را گوشت پر كرد و نام او «نسا» (زن) شد (كتاي مقـدس ص 2)ـ و در جائي ديگر آدم زن خود را» حـوا» مي‌نامد Hawwah كه با حـــيم Hayyem» وحي» هم ريشه است و به معـــني زندگي مي‌باشد و چـون مـادر جميع زنـدگان است» زن» خـــــود را»» نسا» مي‌نامد كه در عـــــبري Ishshah مي‌باشد.اين كلمه از مرد گرفته شده (Ish)ـ كه منسـوب به مرد مي‌شود مهلي و مهايانه، مـرد و مردانـه، مشي و مشيانه.

اما در اســاطير خاورميانه» انكي، خـــداي آبها» از هشت گيـاه مي‌خـورد و نين هورسـاگ او را نفـرين مي‌كند كه هشت عضو انكي از جمله دنـده او بيمـار مي‌شـود.خـدا بـانوئي به نـام» نيم تي» به معـني «زن دنـده» انكي را درمـان مي‌كند ص 168.ـ اين داسـتان شـباهت زيـادي به خلقت حوا در سفر پيـدايش، دارد و مي‌تواند ارتبـاطي با اسطوره عبريان داشته باشد.

در کنیا خــدا اول موامبو Maambo را آفرید و ســپس همزبانش سلا S ala، در کتاب مقدس هم زن براي مرد آفریده شده.

اما در زرتشت نه زن براي مرد و نه مرد براي زن آفریده مي‌شـود. بلکه هر دو با هم و همپایه هم خلق مي‌شـوند. (شبیه اسلام)

نـام جزیـرهً دیلمـون را -که مکـانش در سـمت دریـای بر آمدن خورشید (شـرق بین النهـرین) قید شـده- در زبـان سومری می‌توان به معـنی بـازار لبـاس معـنی نمـود. در زبانهای سامی از جمله آرامی معـنی سـرزمین روبـاه از آن مســتفاد می‌شــده است که به این هر دو معــنی در اسطوره بابلی دیلمون اشاره شده است. از این میـان با توجه به معــنی نــام قیس (محل بافنــدگی میل زنی) یا کیش (مقنعه زن) و نام قـدیم آن در منـابع کهن یونـانی یعـــنی آراراکتا (محل حریر) یا آرا کتا (آئو/رخته= دارای رختهای خوب) مسلم می‌نماید که معـنی اصـلی آن همانا مکان البسه خوب بوده است.

گرچه می‌توان آن را به معانی سرزمین غنی و سـرزمین محصور در آب (جزیره) و همچنین معبد آبها معـنی نمـود که این خود معنی لفظی ائا خدای خـرد و زمین و آبهـای ژرف بابلی‌هاست که تحت نام انسـاگ (بهـترین سـرور= اهورامزدا) خدای جزیرهً دیلمـون به شـمار میرفته است. کلمه دیلمـون به شـکل تـالمن در زبـان آرامی به معـنی روباه (به اوسـتایی اوروپی= دم دراز) و به شـکل دالمن در زبانهـــــای ایـــــرانی به معـــــنی ســـــیمرغ (گریفون=تخموروپه= پارس در زبانهـای کهن سـکایی و ایـرانی) است. از آن جـایی که کلمه تـوره در پهلـوی به

معنی شغال و روباه است لذا معلوم میشود همانطوری که برخی ایرانشناسان در گذشته حدس زده‌اند توران سوای سرزمین سکاها همچنین نام بومی فلات ایران بوده و از تورانی بومی کهن فلات ایران منظور میشده است. با توجه به همین معانی است که روباه در افسانه بابلی تیلمون(به سومری به معنی بازار لباس) رل قهرمان را بازی میکند و نیای اساطیری ایرانیان تخموروپه (روباه نیرومند، پلنگ، ببر) نامیده میشود. در اسطورهٔ گیل گامش (مردی که به دنبال گیاه زندگی وجوانی بر آمد)، وی گیاه جوانی را در دیلمون از اوتناپیشتیم (خضر دارای حیات جاودانه) دریافت میدارد، ولی به هنگام خواب ماری آن را از وی می‌رباید. در کتیبه‌های سومری از کشتی‌های دیلمونی حاوی چوب و کالای دیگر به سومر سخن میرانند که بی‌شک مراد لنجهای مردم سواحل ایرانی خلیج فارس است که با آن‌ها کالاهای خود از جمله چوب و مس را از نواحی جنگلی جنوبی سرزمین مادر یعنی فلات ایران وارد کرده و از آن‌جا به سومر صادر می‌نموده‌اند. جالب است که اساطیر سومری نام خدای سرزمین دیلمون را به صورت انساگ (بهترین سرور= اردیبهشت) ثبت نموده‌اند. در اینجا بی‌شک از دیلمون (جزیره "الهه بافندگی اوتّو") همان نه همان جزیرهٔ بحرین سرزمین دو دریا، نی دوک کی کهن بابلی به معنی سرزمین غواصان)بلکه در اصل جزیره کیش استان هرمزگان در شمال خلیج فارس منظور است. چه انساگ (بهترین سرور) مطابق امشاسپند اردیبهشت ایرانیان (مطابق اهورامزدا-ائا/انکی ایزد بابلی بهشت) است. در اسطورهٔ دیلمون موکّداً از چاههای آب و رستنیهای دیلمون صحبت میشود

که لابد با آب چاهها آبیـــاری می‌شـــده‌اند و این ویـــژگی ممتـــاز جزیـــره کیش در خلیج فـــارس در جهـــان از عهد باســتان است. مســجد جــامع حریــره در کیش و مقــبره منســوب به محمد حنفیه (ســتوده پــاک کیش) در جزیــره خارک -که یاقوت حموی به درستی انتساب آن مقــبره را به محمد حنفیه فرزند پرخـــــرد علی ابن ابوطـــــالب رد می‌کند- به ترتیب یادآور معبد خاص الهه بافنـدگی اوتّو و ایزد خاص جزیره دیلمون یعنی انساگ (بهـترین سـرور= اردیبهشت) می‌باشند. ترجمه عـربی نـام دیلمـون و الهه اوتّو بر روی شــهر متروکه قــدیمی کیش یعــنی حریــره (همان قیس = به وسیله میل بافتن) بـاقی مانـده است. بنابراین آراراکتا (حریر-کت) در اصل به معنی محل حریر بوده است:

در جزیـره کیش روسـتای است بنـام حریـره این روسـتا خـالی از سکنه‌است بومیـان جزیـره می‌گویند که حریـره نام بانویی بوده که ملکه شـهر بـود - تقریبـاً تمـام شـهر ویرانه‌است و فقط بخشی از شهر که عمارت کاخ بانوی حریــره بــوده مــرمت شــده، تــاریخ این روســتا به دوره قیاصــره بر می‌گــردد. [26]ـ [27][28]ـ مهمــترین ابنیه کشف شده در این مجموعه «عمارت اعیانی»، «حمــام»، آب‌انبــار»، «قنــات» و «بقایــای مســجد جــامع حریــره» می‌باشند. [29] (لغتنامه انترنتی ویکیپدیا)

در مقابل نـــام کهن دیگر بحـــرین - که به نادرســـتی به دیلمون باستانی بودن معروف شده است- یعنی اوال که به نظر میرسد در اصل نام شهری بــوده است که اکنــون نیز موجود است در اصل با خـدای اوال (ایـزد سـزاوار به شکل نخستین گاونر شاخدار، ذوالقرنین خداگونه) مـردم

کهن بحرین مطابقت دارد که نام پیش از اسلام بحرین و همچنین نام بت معروفی در شبه جزیرهٔ عربستان بوده است. گاو شاخدار در اساطیر و اعتقادات بابلی خصوصاً نمودار ونشانهٔ خدایی به نامهای سومری بابّار(درخشان)، آمار(گوساله)، آماربانداانلیل آ (گوسالهٔ خدای آسمان و هوا) و به نام اکدی سین(سوئن، ماه= نانار سومری) می‌بوده است. تحت نام سین(ماه) نیز این ایزد یک گاوشاخدار(قرنو) و یک میوهٔ خودرو معرفی شده است. طبق سرودی معروف این ایزد از پدرش انلیل (ایزد آسمان و هوا) خواهان چنین الطافی میشود:"در رود به من آب فراوان بده، در دشت غلهٔ بسیار برویان، در باتلاق علف و نی برویان، به نخلستان و تاکستان عسل و شراب ببخش، در قصر حیات طولانی به من عطا کن." نام بحرین در منابع یونانی کهن عهد اسکندر مقدونی و جانشینانش تیلوس آمده است که در زبان عرب مترادف با نام منامه پایتخت بحرین به معنی جایگاه خواب و استراحت است. خود نام بحرین در عربی مفهوم جزیره میان دریاها را اراده می‌کند. به نظر میرسد این معانی در رؤیایی و افسانه‌ای شدن جزیرهٔ بحرین عهد باستان نقش مهمی داشته‌اند. در قرآن سورهٔ کهف صحبت از سفر دریایی موسی (مردوک/موش هوشو) و برادر و مصاحبش یوشع (نینازو، سرور شفابخش) در مجمع بحرین (اطراف بحرین) و ملاقاتشان با پیر دانای دریاها(ائا/انکی، اوانس نیمه ماهی-نیمه انسان) است. موسی دارای عصای جادویی مارشکل به عنوان برادرهارون (ایشکورا، آداد) همان انکی پدر مردوک (تئوژیه= مار نیرومند) است چه

خود انکی/ائا (مار خردمند باغ عدن تـورات) نـیز اغلب به شکل مار تجسم میشده است.

Enki

Enki

اسـاس اسـطوره یونـانی آمـیزش عاشـقانه الهه سـلن (ماه) با اندایمیون (مرد شـناور) است که طبق اسـطوره از آمیزششان 50 الهه زاده میشـوند و به وضـوح یـادآور اسطوره انکی ایزد دریاها و سـرزمین دیلمـون (تیلمـون، تیلوو، تیلوس خبر آریان و پولی بیـوس) و همچـنین الهه ماه سرزمین بحرین می‌باشد. ناگفته نماند که بطلمیوس از اعـراب شـرق عربسـتان تحت نـام اعرابیا انـدایمیون (اعراب قـایقران مـاهیگیر) یـاد نمـوده است. معـنی نـام کشورهای بحرین و عمان در همین نکته نهفته است. نام کهن این کشـور عمـان را مـزون آورده شـده است که می‌توان آن را به معنی معانی ایرانی سـرزمین منسـوب به ماهیگیران یا سرزمین مس و به عربی سرزمین قـایق روی امواج دریا گرفت. برای خود نام عمان هم می‌تـوان ریشه عـربی به معـنی مـردم دارای قایقهـای شـناور در نظر گرفت؛ حـتی در زبـان فارسی نـیز از نـام عمـان در شـکل اومـان چـنین مفهـومی مسـتفاد میگـردد. چنانکه گفته شد بطلمیـوس کل مـردم منطقه سـواحل خلیج فـارس را با نـام انـدایمیون (بلم رانـان دریا) یـاد نمـوده است. بنـابراین وجه مشـترک دو نـام کهن و کنـونی آن همان ماهیگیران قـایق سـوار است. جـالب است که نـام ایـرانی بحـرین یعـنی میشـماهیک نـیز در اسـطوره دریـانوردی موسی و یوشع و خضر با مـاهی ربط داده شده و به معنی سرزمین دارای ماهیان بزرگ یا بلم‌هـای

بزرگ گرفته شده است. اما در اساس از این نام ایـرانی باید معنی کشور مـاه (=مئثیه- ماهیک) اراده شـده باشد چه در بابل ماگور یعنی قایق (نشانگر هلال مـاه نو) نـام معروفی بر نانّار یا سین یعـنی ایـزد مـاه بـوده است. به نظر می‌رسد منــات (=الهه گردنــده، خــواهر اللات الهه خورشید) که همانند نانّار الهه تقدیر هم به شـمار رفتـه، الهه معروف ماه عربستان بـوده است چه در هندوسـتان نیز نام معبد سومنات را به معنی ماه سرور گرفته‌اند. بر این پایه نام کشـور باسـتانی ماننا در کردسـتان و جنـوب آذربایجان وهمچنین نام منامه پایتخت بحرین را می‌تـوان از ریشه اوستایی ماون- گهه یعنی ماه گـرفت و آن‌ها را به ترتیب کشور ماه و سرور ماه معنی نمود.

به هر حــال از میــان معــانی مختلف دیلمــون مفهــوم سومری بـازار لبـاس و همچـنین چاههـای فـراوان آن به وضوح نشانگر جزیـره کیش (آراراکتـای کهن یعـنی محل حریر) می‌باشد. محصـــولات صـــادراتی دیگر آن به بین النهــرین از نــواحی ســاحلی اســتان ســاحلی بــدانجا می‌رسـیده است. چنانکه گفته شد این جزیـره را به ایـزد ائا/انکی/انساگ- اهورامزدا- امشاسپند اردیبهشت مختص می‌دانسته‌اند. چنانکه در داخل خود فلات ایران سـرزمین ماگان (بلوچسـتان) مخصـوص نین سی کی لا (الهه پـاک آبهای زیر زمینی= سپندارمذ) به شمار می‌رفته است.

بهشت سـومری یا سـرزمین جـاودانی دیلمـون از نگـاه سومری:

سرزمین دیلمون مقدس است

سرزمین دیلمون پاک است

سرزمین دیلمون پاکیزه است

سرزمین دیلمون روشن است

در دیلمون کلاغ سیاه نمی‌نالد

مرغ وحشی ناله سر نمی‌دهد

شیر کسی را نمی‌درد

گرگ بره را نمی‌درد

سگ وحشی کودکـان را نمی‌بـرد پرنـده دست رنج بیـوه زنان را نمیرباید

هیچکس از درد نمی‌نالد

هیچکس نوحه نمی‌خواند

هیچکس سوگواری نمی‌کند

کتیبهٔ سومری- پیدا شده در شهر باستانی نیپور

((کریمر-ص168-181:هوک-- ص 156

اما افسـانه ً سـومری که با خوانـدن آن به شـباهت‌های فراوانی حتی با باورهـای امـروزی پی می‌بـریم افسـانهٔ انکی(Enki)ـ خدای آب و نینهورساگ(Ninhursag)ـ خدا-بـــانوی زمین است. این افســـانه را با هم بخـــوانیم و شباهتها را ببینیم:

سـومریان معتقد به سـرزمینی پـاک و مقـدس به نـام دیلمـون (Dilmun)ـ بودند که مظهر روشـنایی و پـاکی و سـلامتی بـود. بـاغ مقـدس که خـدایان در آن زنـدگی می‌کردند. آنچه بـرای زنـده مانـدن این بـاغ لازم بـود آب

تازه بـود که اوتو (Utu)ـ خـدای خورشـید باید از زمین به آن بـاغ مقـدس بیـاورد. اوتو آب تـازه را از زمین به بـاغ می‌آورد و همه‌ی بـــاغ پر از میـــوه و ســـبزه و طـــراوت می‌شود.

همین موضوع آوردن آب از زمین برای تازگی و طـــراوت باغ مقـدس در افسـانه‌ی آفـرینش در تـورات (2-10)ـ به این صورت آمده است: "اما آب از زمین بـیرون می‌آمد و خشکیها را سیراب می‌کرد."

در این باغ بـارور شـده و پر طـراوت نینهورسـاگ از سه نسل بـــانو-خـــدایان، 8 گیـــاه مقـــدس پدید می‌آورد و می‌رویاند. اما انکی می‌خواهد که این 8 گیـاه مقـدس را بخورد و فرمانبر او ایسیمود دوچهره آن 8 گیاه مقـدس را به پیش انکی می‌آورد و انکی یکی یکی آن‌ها را می‌خورد:

"انکی در ســـبزه زار به اطـــراف می‌نگـــرد، به اطـــراف می‌نگرد"

انکی به فرمانبرش ایسیمود می‌گوید:

"من فرمـــــان می‌دهم، من می‌خـــــواهم درون آن‌ها را دریابم،

این چه گیاهی ست؟ این چه گیاهی ست؟"

و فرمانبرش پاسخ می‌دهد:

"پادشاه من، این گیاه درختی است،

او گیاه را می‌بُرد. انکی گیاه را می‌خورد.

پادشاه من، گیاه عسل،

گیاه را می‌چیند. انکی گیاه را می‌خورد.

پادشاه من، گیاه وحشی کنار راهها،

گیاه را می‌بُرد، انکی گیاه را می‌خورد. ....”

و متن ادامه دارد تا انکی هر هشت گیـــاه مقـــدس را می‌خـــورد. در اینجا نینهورســـاگ خشـــمگین و نـــاراحت می‌شود و انکی را به مـرگ نفـرین می‌کند و از صـحنه‌ی ماجرا خارج می‌شود.

هشت عضو اصـلی بـدن انکی بیمـار می‌شـود و انکی به بسـتر بیمـاری سـخت می‌افتد. سـرانجام انلیل پادشـاه خـــدایان موفق می‌شـــود تا نینهورســـاگ را پیش انکی بیـاورد و تنها اوست که می‌تواند بیمـاری سـخت انکی را درمان کند.

رویــدادهای مــوازی و مشــابه هم درمــاجرای شکســتن تقـدس گیـاه در بهشت سـومری آشـکار است. و بخـاطر داشــته باشــیم که فاصــله‌ی زمــانی این اســطوره‌ها و برداشت توراتی آن به حداقل دو هزار سال می‌رسد.

این اسطوره در جـایی مفصـلتر ذکر گردیـده است که ما آن را نیز قید می‌کنیم:

انکی ونین خورسَگ:

بر اسـاس منظومه اسـطوره‌ای آسـمانی دیلمـون محلی است مطهر، پـاکیزه ودرخشـان.آنجا سـرزمینی است که در آن‌جا به هحتمـال بیمـاری و مـرگ وجـود نـدارد.آنجا شهری است که به فرمان انکی، خدای آبها آن‌جا مملو از

آبهای شیرین و مزارع سرشار از غله شده، و بنابراین به "خانهٔ اسکله‌های ساحلی سرزمین "شـهرت یافته است. الهه نین خورسَـگ، "مـادر سـرزمین "از انکی بـاردار می‌شود، و پس از نه روز بارداری بدون تحمل درد و تقلا الهه نین مو را به دنیا می‌آورد. سپس انکی دختر خویش، نین مو، را باردار می‌کند، و او به همـان شـیوهٔ مـادر نین خورسَـگ، الهه‌ای به نـام نین کـورَّ (الهه بیگانه جهـان زیرین) را به دنیا می‌آورد.آنگاه انکی نوهٔ خویش نین کوَّر را باردار می‌کند، و او الهه اوتّو utto (یعـنی بافنـده) را به دنیا می‌آورد.الهـهٔ دیگـری نـام نین سـیگ را باید به عنوان چهارمین تولد به جمع سه الههٔ بالا افـزود.نین مو ونین سیگ با قضاوت از روی نامی که دارند (بـانویی که به ثمر می‌آورند) یا (بـانویی که سـبز می‌کند)، به نظر می‌رسد الهه‌هایی باشند که فعالیت‌هـای آن‌ها در اصل با گیاهـان ارتبـاط داشـته است. الهه نین کـور" بـانوی کوهستان" یا شاید "بـانوی جهـان زیـرین" الهه‌ای است که فعالیتهای او ظاهراً به کار با سنگ منحصر بوده است و الهه اوتّو به احتمـال الهه‌ای است که فعالیتهـای او با لباس و به طور کلی پوشش و همچـنین گیـاه اسـاطیری زنـدگی (Ti یا Rib)ـ ارتبـاط داشـته است. انکی اکنـون آشکارا خود را آمادهٔ باردار کردن نتیجهٔ خویش اوتّو کرده است که خورسَگ، مادر بزرگ، دخالت کرده ونصـایحی را به اوتّو می‌دهد. اوتـوّ به احتمـال طبق دسـتور نین خورسَگ بر آن می‌شود که با انکی ازدواج نکند مگر آن‌که وی بـرای او هـدیه‌ای شـامل خیـار وسـیب و انگـور بیـاورد.اگر این برداشت درست بـوده باشد می‌بیـنیم که انکی از باغبانی خیار و سـیب و انگـور دریـافت می‌دارد. باغبـان به احتمـال میوه‌ها را در برابر آبیـاری به کمک

سـدها، کانالهـا، ومحلهـای کشت نشـده در اختیـار انکی قــرار می‌دهد. انکی آن‌ها را به عنــوان هدیه بــرای اوتّو می‌آورد، و اوتّو با شـــادمانی او را پـــذیرا شـــده وبا وی ازدواج می‌کند.

به روایـتی اوتو را با شـراب مست کـرده و به کـامجویی می‌پـــــردازد. اما از این ازدواج به احتمـــــال هیچ الهه‌ای متولد نمی‌شـــــود. به جـــــای آن به نظر می‌رسد ازدواج این‌ها منجر به رویش هشت گیــاه متفــاوت می‌شــود که عبارت از:گیاه"درخت"، گیـاه "عسل"، گیـاه"علف هـرز جاده"، گیاه "اَپسَر"، گیاه"خـار"، گیـاه"چسب"، گیـاهی که نــام آن نا مفهــوم اســت، وگیــاه"درخت فلــوس". و اکنون انکی مرتکب عمل گناه آلـود می‌شـود.او همانگونه که در سرزمین مردابی به پیرامون خـویش می‌نگریسـت، متوجه هشت گیاه می‌شود وبه احتمال مصمم می‌شود تا سرنوشت آن‌ها را تعـــــــیین کند.اما به نظر می‌رسد که نخست می‌بایست قلب آن‌ها را بشناسد، یعــنی این‌که به احتمــال می‌بایست آن‌ها را مــزه کند.بنا بــراین، پیک او ایسیمود، هدای دو صورتی، هر هشت گیــاه را می‌چیند و بـــرای انکی می‌آورد، و او آن‌ها را یکی پس از دیگـــری می‌خورد. الهه نین خورسَگ که در واقع مسؤول به وجود آمدن گیاهان بالا بود، از کار انکی خشمگین می‌شود، واو را نفــرین کـــرده می‌گوید: تا زمــانی که زنـــده است با "چشم زندگی" به اونگاه خواهد کرد، وبا بیــان این جمله بی‌درنگ نا پدید می‌شـــود. در نتیجـــهٔ نفــرین او چاهها و رودخانه‌ها خشک میشــوند و آب در اعمــاق زمین پنهــان میگردد. بی‌تردید در نتیجه نفـرین او انکی به تـدریج لاغر ونحیف می‌شود، و اَنـونَّکی، خـدایان "بـزرگ" اما بی‌نـام سومری، خاک می‌نشینند.در این مرحله روباه برای نجات

می‌آید.وی از انلیـل، فرمـانروای مجمع خـدایان سـومری می‌پرسد اگر نین خورسَگ را به مجمع خدایان بـاز گرداند چه چــیزی را به عنــوان پــاداش به وی خواهد داد.انلیل پاداش او را تعیین می‌کند، و روباه با اطمینـان خـاطر به نحوی موفق می‌شود نین خورسَگ را به مجمع خدایان در دیلمون باز گرداند. آنگاه نین خورسگ انکی در حال مرگ را بر فــرج خــویش نشــانده از او می‌پرسد که در کــدام عضو از بدن خویش احساس درد می‌کند. انکی عضوی از بدن را نام می‌برد که او را می‌آزارد، و نین خورسَــگ وی را آگاه می‌سازد که وی موجبـات تولد خـدایی را بـرای او فــراهم آورده است. مفهــوم این گفته آن است که تولد آن خــدا مــوجب بهبــود عضو بیمــار خواهد شد.به همین ترتیب، نین خورسَگ پرسش خـویس را هشت بـار تکـرار می‌کند.هر بار انکی یکی از اعضـای دردنـاک بـدن را نـام می‌بــرد، ونین خورسَــگ تولد خــدایی در رابطــۀ با آن را اعلام می‌دارد. ســرانجام، به احتمــال به در خواست نین خورسَگ انکی سرنوشت خـدایان تـازه متولد را رقم زده و آخـــرین آن‌ها به نـــام اِنســـاگ (انســـاگیل، بهـــترین سـرور=اردیبهشت) را به مقـام "خـدای حـامی دیلمـون منصوب می‌کند."

منبع:آفتاب

پ.ن: از آنجـــايي كه اين وبلاگ متعلق به همه دوســـتان هست باز هم در خدمت دوستان خـواهم بـود.با مطـالبي كه در پي حقيقت گمشده باشيم.

بايد بگـويم اين مطـالب كه در كتبه‌هـاي سـومريان آمـده ترجمه زكريا ســيچين نيست و باســتان شناســان ديگر بدون هيچ تفكري فقط كلمه به كلمه اين الواح را ترجمه

كردند و فاصله زماني اين داستان با داستان آدم و حواي تورات حدود 2000 سال قـدمت دارد.پس نميتـوان گفت سـومريان از روي تـورات كـپي برداشـتند و خيلي از مسائل ديگر كه از گفتنش در اينجا خود داري ميكنم.

البته شايد كيش همان ديلمون نباشد چون در منـابع ديگر ديدم ديلمون در دريا و در نزديكي بحـرين بـود. بهر حـال احتمال دارد ماجرا مربوط به تمدني بسيار قـديمي باشد كه چند ماه پيش در خليج فارس يافت شد و جزيره كيش و بحـرين به هم متصل بوده‌اند.چـون خـود اين مـاجرا مربـوط به بيش از ده هـزار سـال قبل است. در وبسـايتهاي مختلف مطـالبي در رابطه با تمـدن جـيرفت ديدم.فكر كنم در منابع خارجي بيشـتر از خـود ما دربـاره جـيرفت اطلاعـات دارند.اگر دوسـتي لطف كند و زحمت ترجمه را قبـول كند اعلام كند تا لينك مطلب را بـرايش ارسال كنم.

ذوالقرنین و آب حیات

ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج

ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض فهل

نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا و بینهم سدا

ذوالقــرنین با ســعی و تلاش و جهــاد فتوحــات خــود را گســـترش داد تا به ســـرزمینی بین دوکـــوه سر به فلک کشیده رسید.در این سرزمین مردمی در آسایش زنــدگی میکردندکه زبــان تکلم آن‌ها مفهــوم نبــود.در جــوار آنــان قــومی وحشی و ســتمگر میزیســتند.این قــوم وحشی و متجاوز و در عین حال گمراه کننده کسی نبودند جز قوم یاجوج و ماجوج.

مردم چــون دریافتند که ذوالقــرنین پادشــاهی نیرومند و مقتدر است و حــدود ســلطنت او گســترده و ســپاهیانش فراوانند به او پناه بردند و از وی خواستند تا بین آن‌ها و یــاجوج و مــاجوج ســدی بنا کند و ســرزمین ایشــان را از یکدیگر جــدا ســازد و از تجــاوز و تعــدی ایشــان جلوگــیری نمایدزیرا یاجوج و ماجوج اقــوامی بودند که ظلم و ســتم با طینت و سرشت آنـــان آمیخته شـــده و شمشـــیر و نصیحت قادر به تسلیم کردن آنان نبود.سپس آن قوم در ادامه‌ی خواهش خود گفتند: حاضریم برای بنای سد تو را یاری دهیم و هزینه آن را در اختیار تو بگذاریم.

ذوالقــرنین که خــدا ذات او را با نیکی سرشــته و خلقت وی را با خیر آمیخته بود و گنجهــای زمین و منــافع آن را در اختیار وی قرار داده بــود خــواهش آنــان را پــذیرفت و امــوال آنــان را نــیز بازگرداند و گفت:((آنچه خــدا به من

عطا فرموده بهـتر است)). سـپس از آنـان خواست تا به وی کمک کنند و در عمل سد ســازی کمک نمایند تا کا را شروع نماید.

مردم برای ذوالقرنین مقدار زیادی آهن و مس و چوب و ذغال آماده ساختند ذوالقرنین قطعه‌هـای آهن را در بین دو کو میگذاشت و اطـراف آن را ذغـال و چـوب می‌نهـاد آنگـــاه آتش را روشن میکـــرد و مس ذوب شـــده را در مفاصل و منافذ آن جــاری میســاخت و بــدین طریق سد بــزرگ و محکمی بین دو کــوه بوجــود آوردند تا یــاجوج و مـــاجوج نتوانند از آن بـــالا روند و یا از آن عبـــور کنند و بــدین طریق خداوند قــومی را که گرفتــار ظلم و ســتم بودند را آســایش و راحـــتی بخشـــید و از شر یـــاجوج و ماجوج رهانید. ذوالقـرنین چـون دید سد محکم و بـزرگی ساخته از صمیم قلب گفت:

((این از لطف و رحمت خدای من است و هرگاه و عده‌ی پروردگار من فرا رسد این سد را با زمین یکســان خواهد ساخت و البته وعده‌ی پروردگارِ من حق است)) ســوره‌ی کهف آیه‌ی 98

اما این‌که یاجوج و ماجوج چه کسانی بودند نیاز به بحــثی بسیار طولانی دارد.

یاجوج و ماجوج از نسل چه کسی بودند؟

در روایات آمده است که بعد از حادثه‌ی طوفان نوح علیه السلام بر وی سه فرزند باقی ماند: سام حام و یافث

از سام اعراب و عجم‌ها متولد گشت که اکثر پیغمبران از آن دســـته بودند. همه ســـفید روی و نیکخـــوی عـــالم و

دانشمند و با فضیلت بودند. وسط زمین از آن او بــود که عبارت است از بیت المقدس-نیل-فرات-دجله و ســیحون و جیحون.

از حام همه سیاه پوست بیرون آمدند.گبشـیان-زنگیـان و هندیان که اکثرآ کافر و ظالم شــدند. علت آن را گفته‌اند که نوح به پیروانش فرمود که در کشتی با همسران خود جمـاع نکنند حـام نافرمـانی کـرد نطفه اش را گردانید و سیاه شد و قسمت غربی نیل و ماورای سیحون از آن او بود.

از یافث ترک و سقلابی و یاجوج و مـاجوج به عمل آمدند که بیشــتر اهل چین و ژاپن و تــرک میباشــند. مــاورای تیسفون تا مجرای صیام از آن او بود.

گویند که آنان(یاجوج و ماجوج) همه روزه در حـال کنـدن دیوار و سدی که توسط ذوالقرنین ساخته شد میباشند و چون کمی از آن میماند تا به اتمام برسد خسـته میشـوند و میگویند:بیایید شب را استراحت کنیم و بعد فردا کار را ازپیش گـیریم. چـون صـبح میشـود میبینند که آن سد به قدرت خداوند دوباره سالم شده,پس آنان دوباره آغـاز به کـــار میکنند و این به همین منـــوال پیش مـــیرود تا در آخرالزمان فرزندی از آنان متولد میشود که چون شــروع به کندن منیماید و شب فـرا میرسد میگوید:بـرای امـروز کـافی است باشد فـردا انشا الله دوبـاره شـروع به کـار میکنیم.

چـــون روز بعد فـــرا رسد میبینند که سد به همـــان وضع دیـروز بـاقی مانـده و آنگـاه به بـیرون خـروج میکنند و

خـــــرابی زیـــــادی را به بـــــار میاورند.....و این یکی از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت است.

به ترجمه‌ی آیات 83 تا 98 سوره کهف که توسط دوست عزیزمـــان مهـــدی آقا-که وبلاگ راه راه را اداره میکنند- تهیه شده توجه فرمایید:

و (محمد) تو را از ذوالقرنین می‌پرسند، بگو: اینک از وی خـــبری و ســـخنی بر شـــما می‌خـــوانم. ما او را در زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب (رسیدن به) هر چیزی را در اختیارش نهادیم. او نیز از این اسباب بهره بـــرد. تا به غروبگاه آفتاب رسید. در آن‌جا احساس کرد که خورشـــید در چشمه تیره و گل آلودی فرو می‌رود و در آن‌جا قومی را یافت. گفتیم‌ای ذوالقرنین آن‌ها را مجازات می‌کنی و یا روش نیکی در مورد آن‌ها اتخاد می‌کـنی؟ گفت: آنکس را که ستم کرده است، مجـازات خـواهیم کـرد، سـپس به سـوی پروردگـارش بـاز می‌گـردد و خـدا او را مجـازاتی شدیدتر خواهد کرد. و کسی که ایمان آورد و عمل صـالح انجـام داد، پاداشی نیکـوتر خواهد داشت و ما نـیز بر او آســان می‌گـــیریم. ســـپس بـــار دیگر از اســـبابی که در اختیارش گذاشتیم بهـره گـرفت تا به خاسـتگاه خورشـید رسید. در آن‌جا دید که خورشید بر مـردمی طلـوع می‌کند که در برابر تابش آفتاب پوششی برای آن‌ها قـرار نـداده بـــودیم. آری اینچـــنین بـــود و ما از امکانـــاتی که نـــزد ذوالقرنین بود آگاهی داشتیم. بـاز اسـبایی که در اختیـار داشت را استفاده کرد و همچنان به راه خـود ادامه داد تا به میان دو کـوه رسـید و در کنـار آن دو کـوه مـردمی را یـــافت که هیچ ســـخنی را نمی‌فهمیدند. او را گفتند:ای ذوالقـــرنین! یـــاجوج و مـــاجوج در این ســـرزمین فســـاد

می‌کنند، آیا ممکن است ما پاداشی برای تو قرار دهیم و تو میـان ما و آن‌ها سـدی ایجـاد کـنی؟ ذوالقـرنین گفت: آنچه که پروردگارم در اختیار من گذارده از پیشنهاد شما بهتر است. مرا با نیرو بدنی خود یاری دهید تا میان شما و آن‌ها سد محکمی بسـازم. قطعـات بـزرگ آهن بـرایم بیاورید و آن‌ها را روی هم بچینید تا زمـانی که میـان دو کوه پوشـانده شـود. آتش بیافروزید و در آن بدمید. آن‌ها دمیدند تا قطعات آهن سرخ و گداخته شـد، سـپس گفت: اکنون مس مذاب بیاورید تا به روی آن بریزیم. سـرانجام سد قدرتمنـدی سـاخت که قـوم یـاجوج و مـاجوج قـادر نبودند از آن بالا روند یا در آن رخنه کنند.

شـاید شـما هم تا به حـال در فیلم‌ها رمان‌ها داسـتان‌ها کارتون‌ها و... چیزی در مورد اکسیر جوانی و یا آب حیات شنیده باشید نمی‌دونم این طور هست یا نه؟

ولی به هر حال موضوع امروز در مورد چشـمه‌ای به نـام چشمه‌ی آب حیات یا (عین الحیاه) می‌باشد.

قبل از آن‌که وارد بحث در این مورد شویم شما ابتدا باید با شخصی به نام ((ذوالقرنین)) آشنا شوید.

ذوالقرنین کیست؟

در حوادیث و تفاسـیر کتب تـاریخ از جمله محمد بن جریر طـبری و همچـنین در کتب آسـمانی از جمله تـورات و قرآن نام ذوالقرنین برده شده اما این که این ذوالقرنین که و چه کـاره بـوده مـورد بحث دانشـمندان و محققـان اسلامی و همچنین روحانیون میباشد.

دسـته‌ای او را از اولاد فرشـته گـان میدانند بعضی او را حکیم میشناسـند بـرخی وی را پادشـاه روی تمـام زمین دانسـته‌اند گـروهی او را پیغمـبر مرسل و گـروهی دیگر وی را پیغمبری که وی را سلطنت بخشیده‌اند میشناسـند مانند سلیمان پیغمبر.

این طور که از این گونه تفاسیر میشود فهمید آنست که وی شخصی بسیار قدرتمند بـوده و خداوند زمین را تحت اختیار او قرار داد. وی با جنگ و جهاد به کشـور گشـایی می‌پرداخت کوهها و دشتها را زیر پا میگذاشت از گرما و سرما نمی‌هراسید و همـوار و نـاهموار بـرای او تفـاوتی نداشت چـرا که خداوند متعـال وی را بر زمین مسـلط و ابرها دشـتها و کوهها و همچـنین اطـاعت سـربازان را نصیب او کرده بود و مشیت خدا بر این قـرار گرفته بـود که او را به پیروزیهـای با ارزش و فتوحـات بی‌نظـیری برساند.

اما باید دید که نظر پیشـوایان اسـلام در این مـورد چه گونه بوده است؟ از امام جعفر صادق پرسیدند که:

آیا ذوالقرنین پیغمبر بـود یا پادشـاه؟ ایشـان فرمودند:او نه پیغمـبر بـوده است و نه پادشـاه بلکه بنـده‌ای از بنـده گان خدا بـود که بـرای خـدا کـار میکـرد خداوند هم تمـام وسـایل را در اختیـار او گذاشـته تا بر زمین حکم رانی و بندگان را به راه راست هدایت کند.

ماجرای چشمه‌ی آب حیات

در روایات آمده است که او را از حال فرشـته خـبر دادند که زنـدگی جـاودان دارد.ذوالقـرنین از فرشـته‌ای پرسـید:شـرایط زنـدگی ابـدی چیسـت؟گفت:خداوند آب

حیـاتی آفریـده که هر کس از آن بیاشـامد زنـدگی ابـدی خواهد داشت و تا روزی که نفخه صور دمیده شـود زنـده خواهد بود.پرسـید:آن چشـمه‌ی حیـات کجاسـت؟گفت در ظلمات پرسید ظلمات کجاست؟ جواب داد:که در مشرف و در روی زمین است وهیچ کس جز خدای تبارک و تعالی و هر آن که او بخواهد از مکـان دقیق آن چشـمه با خـبر نیست و حـتی من که از نزدیکـان و مقربـان درگـاه الهی هستم از مکـان اصـلی آن بی‌خـبر هسـتم این بگفت و از دیده‌ی او غایب گردید.

(دوستان عزیز دقت داشته باشـید که گفته شد چشـمه‌ی آب حیات فقط در زمین موجود است اگر خوب دقت کنید متوجه چیز عجیبی میشـوید و آن این‌که این جمله نشـان دهنده آنست که در کهکشانها و کرات دیگر آسـمانی نـیز حیـات وجـود دارد ولی خداوند تبـارک و تعـالی آن را در کره‌ی زمین و در اختیار برتـرین موجـودش یعـنی انسـان قرار داده است این حرف را میتـوان از تاکید آن فرشـته بر زمین فهمید و این که وقـــتی ذوالقـــرنین فهمید که چشمه‌ی آب حیـات در زمین قـرار دارد بسـیار خوشـحال گردید)

ذوالقرنین با شنیدن این جمله بسـیار خوشـحال گردید و در صدد پیدا کردن آن بر آمد.وی تمام علماء و فقهای آن زمـان را جمع کـرد تا از آب حیـات سـراغ گـیرد چـون آن مجلس تشـکیل گردید گفت:ای مـردم خردمند و آگـاه آیا شـما از کتابهـای پیغمـبران و اخبـار کهنه و دانشـمندان خبری دارید که چشمه‌ی حیات خدا در کجای زمین است؟

صـــحبت‌ها شد جوابهـــای مثبت و منفی بســـیار داده شد.جـوانی در گوشه‌ای نشسـته و سـخن نمی‌گفت او از

فرزنـدان یکی از اوصـیای پیغمـبران بـود.ذوالفـرنین از مـذاکرات آن‌ها چـیزی نفمید از این جـوان پرسـید:آیا تو اطلاعی داری؟گفت‌ای پادشـاه علم این موضـوع نـزد من است.او شاد شد و از تخت پایین آمده و آن جوان را نــزد خود نشانید و با او تفقدی کرد و سر تا پا گوش شد تا به حرف‌های او گوش نماید.

آن جـوان گفت:من درصـحیفه‌ی آدم که از آسـمان بر او نــازل شد مطــالبی خوانــده‌ام که منظــور تو در آنست. روزی که اسـماء همه چـیز به آدم تعلیم و نـام و نشـانی تمـام چشـمه‌ها و درختـان مانند سـایر چیزها در صـحیفه آدم نوشته شد به او دادند و من در آن صحیفه خوانــده‌ام که چشــمه‌ای خداوند در زمین خلق فرمــود که آن را آب زنــدگی ((عین الحیــوه)) گویند و اراده حق بــدان چــنین تعلق گرفته است که هر کس توانست از آن چشــــــمه بیاشامد همیشه زنده و جـاودان خواهد بـود و آن چشـمه در تـــاریکی ظلمـــات است که انس و جن در آن جا راه نیافته است. ذوالقرنین گفت:ای جوان آیا تو میـدانی آن ظلمات و آن چشمه کجاسـت؟ جـوان گفت:آری در کتـاب حضــرت آدم (ع) خوانــدم که در ســمت مشــرق زمین است.ذوالقرنین شاد شد و دستور داد در اطـراف کشـور تمـام حکما و اشـراف و علمـاء و فقهـاء را جمع کنند تا تعداد آن‌ها به هزار حکیم و دانشمند رسـید و دسـتور داد مهیای سفر شوند و تمام وسایل سفر را فراهم کـرده و به طرف طلوع خورشید حرکت کردند.

شاید آن زمان در مورد کرویت زمین چـیزی نمی‌دانسـتند و اگر هم میدانسـتند مـورد توجه و دقت قـرار نمی‌دادند که هر چه بروند در سـطح کـروی زمین قـدم میگذارند.به

هر حال آن‌ها این راه نا محـدود را در مـدت دوازده سـال طی کردند تا به اول ظلمات رسیدند.دوستان عزیز شـاید شما هم مثل من دچـار شک و تردید در مـورد این قضـیه شوید که این داسـتان شـبیه به افسـانه‌ها و یا رمان‌هـای نویســندگان می‌باشد ولی وقــتی من فهمیــدم که نــام ذوالقــرنین در تــورات و قــرآن به مــراتب بــرده شــده و همچــنین با توجه به احــادیث و روایــات حکــایت شــده از پیامبر اسلام و اوصیای ایشان این شک و تردید بیخود در من ازبین رفت و تبــــدیل به یقین شد به زودی زود اگر خدا بخواهد تفسیر کاملی رو به همکـاری شـما دوسـتان در مــورد این قضــیه خــواهم نوشت و از شــما دوســتان عزیز هم درخواست دارم که اگر شما هم اطلاعاتی راجع به ذوالقــرنین و چشــمه‌ی حیــات با ذکر منــابع و مئواخذ دارید در قسمت نظرات و یا از طریق ایمیل به ما ارسال کنید تا دوستان دیگر هم از این مطالب سودمند استفاده داشته باشند.

چنانچه از مفهــوم اخبــار و احــادیث مربوطه و آنچه در مطـالب تـاریخی به دست می‌آید معلـوم میشـود تـاریکی ظلمات محل چشمه‌ی حیات از نوع تـاریکی شب و روز و تاریکی در افق نبوده است.

در کنــار ظلمــات مسـکن گرفتند لشـکر خـود را در آن‌جا مستقر نمود حکماء و دانشـمندان را پیش خـود فراخواند و گفت:ای خردمندان و عقلای قـوم من قصد بر آن دارم که این ظلمــات را طی کنم تا به آب حیــات برسم.همه تعظیم کــرده و گفتند:تو کــاری میخــواهی بکــنی که هیچکس قبل از تو نکــرده و هیچکس پس از تو معلــوم نیست چــنین تصــمیمی بگــیرد راهی که تو در پیش

گـرفته‌ای پیغمـبران و رسـولان نرفته‌اند و پادشـاهان و پیشـوایان نـیز به فکر آن نبوده‌اند. ذوالقـرنین گفت:من نـاگزیرم که این راه را بپیمـایم.گفتند ما میـدانیم که اگر تو ظلمت را طی کنی به حـاجت و مقصـود خـود میرسی بـدون این‌که هیچ گونه مشـقتی بر تو وارد آید اما از این میترسیم در ظلمـات به تو آسـیبی رسد که سـبب هلاکت تو و یارانت گردد.

در موقع رفتن رو به به دانشـــــمندان کـــــرد و گفت:ای خردمندان بگویید بدانم از حیوانات کدام یک نور دیده اش قـوی‌تر و بینـاییش بیشـتر است. گفتند مادیـان بـاکره از سـایر حیوانـات دوربین‌تر است. دسـتور داد شش هـزار مادیان باکره انتخاب کردند و از اهل علم شش هزار نفر را انتخـاب کـرد به هر کـدام یک مادیـان سـپرد و حضـرت خضر(ع) را سر کـرده‌ی دو هـزار سـوار لشـکر نمـود و مقدمه‌ی لشکر خود قرار داد.

در این موقع به آن‌ها دستور داد که وارد ظلمات شوند و خود با چهار هزار نفر پشت سر آن‌ها حـرکت کـرد و قبلاً به آن‌ها وصیت کرد که اگر من در این ظلمات گم شدم یا یکدیگر را ندیدیم تا دوازده سال در انتظار من باشـید اگر بیش از آن طـول کشـید برگردید و متفـرق شـوید و به شهرهای خود مراجعت کنید.

خضر که خاله زاده‌ی او بـــود گفت:ای پادشـــاه....ما در ظلمت مـــیرویم و یکـــدیگر را نمیبیـــنیم اگر یکـــدیگر گم کـردیم چگونه بیـابیم.ذوالقـرنین دانه‌ی سـرخی به او داد که روشـنی آن مانند شـمع فـروزان بـود. گفت:هرگـاه یکـــدیگر را گم کردید این دانه را بر زمین انـــداز و چـــون بـــرزمین افتد صـــدایی مهیب از آن بلند خواهد شد و به

سوی آن صدا همه جمع شوید. خضر دانه سرخ را گـرفت و به سوی درون ظلمات داخل شدند.

روزی در آن ظلمات خضر(ع) صدای رودخـانه‌ای را شـنید رو به اصحاب خود کرد و گفت:در اینجا بایستید و از اینجا حـــرکت مکنید.خضر از اسب پیـــاده شد و به طـــرف آن رودخانه به راه افتاد آن دانه را در جـایی انـداخت تا صـدا کنید و نور از آن ساتع شود. دانه به رودخانه افتاد و صدا نکرد.خضر بیمناک شد که مبادا صــدا نکند و آن‌ها نفهمند و آن دانه‌ی قیمـتی هم از دست رفته باشد. چـون دانه‌ی سرخ به ته آب رسـید صـدایی از آن بلند شد و روشـنایی پدید آمد خضر از پی روشــنایی رفت تا که چشــمه‌ای دید که آبش از شــیر ســفیدتر از یــاقوت صــافتر و از عسل شیرین‌تر بود.مقداری از آن آب خورد و جامه‌های خود را بـیرون آورد و در آن آب غسل کـرد و لبـاس پوشـید و آن دانه را برداشت و با اسـتفاده از آن راه بازگشت را پیـدا کرد و به طرف اصحابش رهسپار گردید. ذوالقــرنین پس از خضر بـــدان مکـــان رســـید اما اثـــری از آن چشـــمه نیافت.....

در حدیثی از علامه مجلسی نقل شده:

ذوالقــرنین به طلب آب حیــات حــرکت کــرد تا به محلی رســـید که سیصد و شصت(360)ــ چشـــمه در آن وجـــود داشت حضـــــرت خضر(ع)-ســـــرکرده و رییس چـــــرخ و ارابه‌های خود-را احضار کرد و 360 نفر را انتخاب نمـود و به هر یک مـــاهی نمک آلـــودی داد و گفت: به تـــرتیب بروید و این ماهی‌ها را در چشــمه‌ها بیاندازید و بشــویید ولی هیچکس مـاهی خـود را درون چشـمه‌ای که دیگـری ماهی خود را در آن انداخته نیاندازد.

همه رفتند هر یک ماهی خود را درون چشمه‌ای انداخت خضر هم ماهی خود را درون چشمه‌ای انداخت ماهی فوراً زنده شد.خضر مقداری از آن آب خورد و لباس خود را بیرون آورد و در آن غسل نمود و خواست که آن ماهی را بگیرد اما آن را نیافت.همه برگشتند ذوالقرنین فرمان داد ماهی‌ها را بگیرند چون شمردند دیدند که یک ماهی کم است.خضر گفت که آن ماهی دست من بود در آب انداختم زنده شد و چون از آب خواستم بخورم ماهی از دستم رفت و دیگر او را ندیدم(معلوم نیست اون ماهی الان کجا هست ولی هر جا که هست خوش به حالش که از آن آب خورده و تا آخر هم زنده هست به هر حال) ذوالقرنین گفت آن چشمه‌ی حیات نصیب تو بوده است. وی هر چند در جستجوی آن چشمه برآمد اما آن را نیافت.

همانطور که شما هم متوجه شدید اکثر حکایاتی که در مورد آب حیات گفته میشود اغلباً با یکدیگر متفاوت میباشند ولی در کل همه‌ی این داستان‌ها به یک امر مشترک میرسند و به یک نقطه‌ی مشترک اشاره میکنند و آن هم این‌که تنها کسی که توانست از این آب بیاشامد حضرت خضر(ع) بوده است.. و آن حضرت هم اکنون زنده صحیح و سالم و قبراق میباشند ولی از نظرها غایبند و تا هنگامی که نفخه صور دمیده میشود آن جناب زنده خواهد بود.

در احادیث معتبر آمده است که حضرت خضر(ع) به استقبال جنازه‌ی حضرت امیرالمئومنین علی بن ابی طالب (علیه اسلام) آمده است و حسنین (علیه السلام) را تسلیت و تعزیت گفت و آن‌ها را به قبری که حضرت

نــوح (ع) ســالها پیش بــرای آن جنــاب تهیه کــرده بــود راهنمــایی کــرد.همچــنین آمــده است که پیــامبر عظیم الشان اسلام حضرت محمد مصطفی صل الله علیه و آله و صـــلم صـــدای حضـــرت خضر(ع) را میشـــنیده اما نمی‌توانســـته است ایشـــان را ببینند.ســـید بن طـــاوس روایت کرده که حضرت خضر و الیـاس (ع) همه سـاله در موسم حج شرکت میکنند. و همچنین گفته میشود که این دو پیـــامبر{حضـــرت خضر و الیـــاس (ع)}همه روزه به هنگام غروب آفتـاب نـزد یـاجوج و مـاجوج(بعـداً اگر خـدا بخواهد در این مورد مطالبی رو خواهم نوشت) میروند و آن‌ها را از آمدن به این طرف سد و کندن لایه‌های آهــنی آن باز میدارند.

اما اگر اکنون کمی تامل کـنیم و به عمق این موضـوعات نگــاه و آن‌ها را سر هم کــنیم شــاید بتــوان آدرسی و یا نشانه‌ای از این چشمه‌ی خدادادی و با ارزش پیدا کنیم.

چشمه آب حیات در کجا قرار دارد؟

همانطور که گفته شد چشمه‌ی آب حیات در ظلمات قرار دارد. باید دید که منظـور از ظلمـات چه بـوده است. و یا این‌که آیا ما در کره‌ی زمین سر زمیـنی به نـام سـرزمین ظلمات یا تاریکی‌ها داریم یا خیر.

بـــرخی از عالمـــان مســـلمان بر این عقیـــده هســـتند که(همانطور که گفتم) ظلمات در این جا به تاریکی شب و یا روز اشاره نمی‌کند بلکه این تـاریکی اشـاره به جهل و نـــادانی و نا آگـــاهی انســـان از علم میکند.منظـــور از ظلمات جهل میباشد و منظور از آب حیـات علم است که حضرت خضر(ع) دارا بود.

عـده‌ای دیگر هم بر این عقیـده هسـتند که آب حیـات در کوهی به نام کوه قاف (ق) و یا اطراف آن قـرار دارد به اطلاعـاتی ویکی پـدیا دایـره المعـارف آزاد در مـورد این کوه به ما میدهد تو جه فرمایید:

قاف نام کوهی است افسانه‌ای و بلند که گویند گرداگرد زمین را پوشـانده و خورشـید از پشت آن طلـوع می‌کند. در افسانه‌ها آمده است که خورشـید شب‌ها را در چـاهی پشت کوه قـاف می‌گذراند. کـوه قـاف مکـان چشـمه آب حیات نیز ذکر شـده و در ادبیـات کنایه از دورتـرین نقطه جهـــان است. پیشـــینیان کـــوه قـــاف را میخ زمین می‌دانستند. جنس آن را از زمرد سبز نوشته‌اند و به باور آن‌ها کبودی آسمان همان روشنایی زمــردین است که از این کوه بازمی‌تابد وگرنه آسمان در اصل از عاج سـپیدتر است. در کوه قاف هیچ آدمی زنـدگی نمیکند. در کوهپایه آن دو شهر قرار دارد، یکی در شـرق آن به نـام جابلقا و دیگـری در غـرب آن به نـام جابلسا. فاصـله کـوه قـاف تا آسـمان به انـدازه قد انسـان است. پژوهشـگران نـام و جایگـاه کوه‌هـای قفقـاز را الهـام‌بخش پدید آمـدن این افسانه دانسته‌اند. برخی نام پنجاهمین سوره قرآن «ق» را مربوط به این کوه می‌دانند.

حضرت خضر و حضرت موسي (ع)

حضــرت خضر عليه الســلام يكي از پيــامبراني است كه زنده و الآن در قيد حيــات مي‌باشد. حضــرت موسي عليه السلام، مأمور شد كه مدتي در كنــار حضــرت خضر باشد. به اين منظــور در پي او روانه شد تا او را بيابد. حضــرت موسي در حـــــالي با خضر روبه رو شد كه آن حضـــــرت مشغول عبــادت بودند. موسي به خضر گفت: آمــده است تا مقداري از علم او بهره مند شود.

خضر گفت: آيا تحمل آنچه را كه خواهي ديد، داري؟ زيــرا چه بسا كارها از من سر بزند كه چـــون تو اســـرار آن را نمي‌داني نمي‌تــواني صــبر كــني و ممكن است زبــان به اعتراض بگشايي.

موسي گفت: حاشا و كلا كه من بر آنچه از تو سر مي‌زند و خواهم ديد، اعتراض كنم.

پس از آن خضر گفت: اي موسي به اين شـــــــرط تو را همراه خود مي‌برم كه هر چه ديدي بر آن اعــتراض نكــني و علّت و سبب آن را نپرسي مگر آنكه خودم اسرار آن را بر تو عيان نمايم.

موسي قبول كرد. حركت كردند و سوار كشتي شدند. در بين راه خضر تبري از ناخــدا گــرفت و شــروع به ســوراخ كــردن و شكســتن قســمتي از كشــتي شد. كشــتي را آب فرا گرفت. موسي نگران شد و گفت: مبادا كشتي غــرق شـــود و به خضر گفت: اين چه كـــار است كه مي‌كـــني؟ ممكن است سرنشينان غرق شوند. خضر گفت: نگفتم با من مجال موافقت و مقاومت نداري؟ موسي گفت: مــرا

ببخش. فرامـوش كـردم. ديگر اعـتراض نمي‌كنم. خضر سـوراخي در كشـتي نمـود. سرنشـينان كشـتي به تكـاپو افتادند و محل سوراخ شده را تعمير كردند.

بعد از مـدتي به سـاحل رسـيدند و وارد شـهر سـاحلي شدند. تعدادي از اطفـال را ديدند كه در سر راه مشـغول بـازي هسـتند. خضر يكي از آن طفلان را گـرفت و به پشت ديوار برد و با كاردي گوش تا گـوش، سر او را بريد و در محلي او را دفن كـرد. موسي سـخت برآشـفت و با ناراحتي بسياري گفت: به چه جرمي او را كشـتي؟ خضر با خونسردي گفت: باز علّت پرسيدي و اعتراض نمـودي؟ بار ديگر موسي گفت: ديگر سئوال نمي‌كنم. اگر اين بـار سؤال كردم، مرا رها كن و به راه خودت برو.

آن دو به راه افتادند. به محلي ديگر رسيدند. مردمـان آن محل آن‌ها را به شهر خـود راه ندادند حـتي از دادن آب و نان به آن‌ها نيز دريغ كردند. شبي سرد را در بيرون شهر سپري كردند. چون صبح شد، حـركت كردند تا به ديـواري رسيدند. ديوار در حال خراب شدن بود. پس خضر شـروع به مـرمت ديـوار كـرد و با سـنگ و گل آن‌ها را محكم و استوار ساخت.

موسي بار ديگر در شگفت شد. رو به خضر كـرد و گفت: اهل اين ديار حتي به ما آب و نـان هم ندادند و تو در حق آن‌ها لطف مي‌كـني و ديـوار خـراب شـده آن‌ها را آبـاد مي‌كني؟ خضر گفت: معلوم شد كه تحمل آنچه را كه من انجام مي‌دهم، نداري. پس اين آخرين ديداري خواهد بـود بين من و تو. اما قبل از آنكه از تو جدا شوم، مي‌خـواهم راز كارهـايي را كه انجـام دادم بر تو نمايـان سـازم تا شگفتهايت را مرتفع سازم.

1- مردي ظالم در صدد است كه همه كشتي‌هاي سالم را تصاحب كند. آن كشتي هم متعلق به خانواده اي مومن و فقير بود. كشتي را سوراخ كردم تا طمع آن ظالم اين كشتي را در بر نگيرد و نان آن خانواده قطع نشود.

2- آن كودك را كشتم زيرا او اگر بزرگ مي‌شد، جز كفر و عصيان از او سر نمي‌زد. در حالي كه والدين او موحد و مؤمن هستند.

3- اما ديوار را درست كردم زيرا در زير آن گنجي مدفون است كه فردي مؤمن براي فرزندانش ذخيره كرده است. بدين وسيله آن گنج تا رسيدن به دست صاحب خود محفوظ مي‌ماند.

دیدار با موجودات فضایی

رئیس طبقه‌ی تحقیقاتی مواجهه‌ی نزدیک در استرالیا، مری رادول، می‌گوید که طی تجربیات اخیرش در یک پروژه، با افرادی آشنا شده است که تمایل ندارند در باره‌ی ملاقاتشان با بیگانگان ،با رسانه‌ها صحبت کنند. به نظر خانم رادول که مشاور و پرستاری با تجربه میباشد و در حدود بیست سال در باره‌ی مواجهه با بیگانگان فضایی تحقیق کرده است، رسانه‌ها داستان رویارویی مردم را با بیگانگان به نحوی ناشایست به نمایش در می‌آورند. او می‌گوید:» اگر حقیقت را بخواهید، بعضی مقالاتی که می‌خوانم یا در مصاحبه‌هایم آن‌ها را دیده‌ام هیچ شباهتی به آنچه واقعا گفته‌ام ندارند. هنگامی که شما تجاربی کاملا عمیق و ژرف دارید که تاثیر زیادی رویتان گذاشته است، و از طرف دیگر در رسانه‌ها نظراتی را میشنوید که گفته‌های شما را رد کرده و یا آنرا مسخره می‌کنند، دیگر تمایلی به صحبت در باره‌ی تجربیاتتان نخواهید داشت.»

از نظر خانم رادول این مسئله که اشیا پرنده‌ی ناشناس حداقل پنجاه سال است که به زمین رفت و آمد می‌کنند، مورد قبول بسیاری قرار گرفته است. و دلیل آن اینست که افرادی مثل آرمسترانگ و آلدرین درباره‌ی تجربیاتشان با رسانه‌ها صحبت کرده‌اند. آلدرین شواهدی را که روی ماه دیده است برای عموم توضیح داد و نیل آرمسترانگ در باره‌ی فیلمی صحبت کرد که هنگام فرود بر روی ماه از دو یوفوی بزرگ که در حال تماشای آن‌ها بودند، گرفته شده بود.علاوه بر این مشاهدات ،خانم رادول با افرادی ملاقات داشته است که ربوده شدن

توسط بیگانگـان را به خـاطر می‌آورند و یاخانواده‌هـایی که درباره‌ی رابطه‌ی فضاییها با فرزاندانشان مطالبی را بیان کرده‌اند.» من با کودکانی در حدود پنج ساله صـحبت کرده‌ام که تجربه‌ی رد شدن از دیوارها را داشته‌اند. آن‌ها به من می‌گویند که بـالا رفتن درون سـفینه‌ها را دوست دارنـــد، چـــون یـــادگیری در آن‌جا خیلی بهـــتر از مدرسه‌هایشان صورت میگیرد.

افرادی با سنین مختلف نیز در باره‌ی عبور از دیوارهایی سـخت و رسـیدن به سـفینه‌ها صـحبت کرده‌اند و این در حـالی است که احسـاس میکردند مولکولهـای بدنشـان تغیـیر می‌کند. یک کـودک چهـار سـاله به من گفت که بـرایش مهم نیست که بیگانگـان سـیاه کوچک با او بـازی کنند چـون آن‌ها با او صـمیمی هسـتند و پوست بدنشـان مانند پوست دلفین است و کـودک هشت سـاله‌ی دیگـری ادعا کـرد که هر سـال با دو نفر از دوسـتان مدرسه اش وارد یک سفینه می‌شوند و تحت معاینـات پزشـکی قـرار می‌گیرند. «

خانم رادول می‌گوید که ادعاهای افـراد زیـادی را شـنیده است که در بـاره‌ی تجربه‌هـای کاوشـگرانه‌ی آشـکار بیگانگـان در سـفینه‌ها صـحبت کرده‌اند. مـردم دربـاره‌ی اتفاقـات زیـادی در یوفوها صـحبت میکننـد، از دادن نمونه‌های DNA گرفته تا نمونه‌هایی که حاوی اسـپرم یا تخمک می‌باشند.

همچـنین بعضی افـرادی که بیماریهـای جـدی داشـته‌اند، پس از ملاقات با بیگانگان بهبود یافته وعلائم بیماریشان از بین رفته است. از نظر خـانم رادول مشـاهدات و رویارویی‌های پلیس ،دکترها،وکلا، روانشناسان، خلبانـان

و روانپزشکان مـدارک قابل قبـولی به شـمار می‌روند و علاوه بر آن‌ها می‌توان به این حقیقت اشاره کـرد که 12 کشـور سراسر جهـان پرونده‌هایشـان را در بـاره‌ی یوفو منتشر کرده‌اند که تعداد آن‌ها غـیر قابل شـمارش است. اغلب مشـاهده کننـدگان به آنچه که دیده‌اند بـاور دارنـدو می‌خواهند تجربیاتشان را با دیگـران به اشـتراک بگذارند نه به این خـاطر که خـود را مطـرح کنند بلکه قصد دارند بگویند که ملاقات با فضاییها غیر قابل باور نیست. خانم رادول بر اساس تحقیقات و مشـاوراتش این نکته را ذکر میکند که تجـارب ربـوده شـدن و ملاقـات با فضـاییها در بیشتر مـوارد شـبیه به هم هسـتند.گـاهی در ملاقاتها یک بـــازه‌ی زمـــانی از دست رفته به چشم میخـــورد و یا این احساس وجود دارد که آنچه اتفاق افتاده فرامـوش شـده است. از نظر او نمیتوان همه‌ی این ادعاها و تجربیات را نادیده گرفت.

گـزارش شـاهد عیـنی: زمـان این اتفـاق اواخر شـهریور سال 1355 میباشد.

محل زندگی ما از نظر محدوده شهری در شـرق تهـران، خیابان فرح آباد ژاله سابق (پـیروزی) سه راه سـلیمانیه، خیابان فرعی شمالی-جنـوبی بـرق فـیروز (شـهید امـیر بهمن دریابـاری) و واقع در کوچه خـویی بـود، این کوچه در قبل از انقلاب دو اسم داشت. قســـمت شـــرقی آن کوچه فراهانی بود که منتهی به خیابان مجـاوری (شـهید حسن مغانلو) میشد و قسمت غـربی را کوچه خـویی مي-گفتند که به خیابان برق فـیروز راه داشـت، این کوچه در حـال حاضر کوچه شـهید جعفر کفچی نـام دارد. خیابـان برق فیروز هم منتهی به خیابان سیاری (شـهید بـرادران

محـبی) میگردید که به میـدان بروجـردی و میـدان باغچه بیـدی هم راه داشت. شـرح خیابـان و کوچهها و اسـامی آن‌ها برای این بود که ماجرای آن شب در همین محـدوده اتفاق افتاد. بهر حال این طور شـروع کنم که من عـادت داشـتم بـرای حمـام رفتن صـبح زود حـتی گـاهی قبل از اذان از خانه بـــیرون میرفتم. آن شب هم طبق معمـــول همیشه در حـالی که هـوا هنـوز خیلی تاریک بـود از خانه خارج شدم. ساعت حدودا 4 صبح بـود. هیچکس در کوچه یا خیابان نبود. سـکوت شب همه جا را فـرا گرفته بـود و من جز صدای پای خـودم صـدایی نمیشـنیدم. زیـاد طـول نکشید که به سر کوچه رسیدم و وارد خیابان برق فـیروز شدم. لازم به ذکر است که در نبش کوچه خویی واقع در خیابان برق فیروز یک مغازه خواروبار فروشی و در کنار این مغـازه یک گـاراژ بـود. تا آن‌جا که یـادم میآید مـدت زیـادی بـود که یک ماشـین استیشن سـبز رنـگ، بسـیار قدیمی و به قول خودمان درب و داغان بین این مغازه و گاراژ قرار داشت. این استیشن یکی دو تا از چرخهـایش حتی لاستیک هم نداشت و بقدری کثیف بـود که هیچکس به آن نزدیک نمیشد. توضـیح دربـاره این ماشـین به این خـاطر است که به این اتفـاق ربط داشت. همـانطور که گفتم بعد از این‌که از کوچه خـویی بـیرون آمـدم و وارد خیابـان بـرق فـیروز شـدم. بـدون توجه از نزدیک این ماشین رد شـدم، چند مـتر جلـوتر به سر کوچه طوقـانی (شهید ناجی) رسیدم. این کوچه دقیقا روبـروی گـاراژی بـود که استیشن مـذکور نزدیک آن قـرار داشت. در این موقع فاصـله من از جلـوی کوچه طوقـانی تا استیشن حدود 8 الی 10 متر بیشتر نبود. که ناگهان از پشت سر صدایی توجهم را جلب کرد. سرم را به عقب برگردانـدم.

صدا از داخل استیشن بود. چشمم به داخل ماشین افتاد. آنچه که داخل ماشین دیدم، بسیار عجیب و غیر قابل باور بود. من شاهد حضور دو نفر بودم که نه انسان بودند و نه حیوان و دارای ظاهری ترسناک. چند نکته مهم و برجسته در آن‌ها بود که اگر فقط یک لحظه هم آن‌ها را نگاه میکردی برای همیشه در خاطرت میماند. سرهای خیلی بزرگ، سر آن‌ها نسبت به بدنشان خیلی بزرگ بود و هیچ تناسبی نداشت، بدنشان نسبت به سرشان خیلی کوچک بود. درست مثل این‌که سر یک انسان بالغ و درشت هیکل را روی بدن یک بچه بگذارند. چشمهایشان هم خیلی درشت بود آنچنان که بنظر میآمد شاید بیرون از حدقه باشد. دستهایشان باریک و لاغر بود مثل لوله، رنگ آن‌ها آن طور که خاطرم مانده خاکستری روشن بود. قد آن‌ها را ندیدم، چون داخل ماشین بودند و چیزی که نشان دهنده این باشد که لباس به تن دارند مشاهده نکردم. همانجا در فاصله 8 الی 10 متری آن‌ها میخکوب شدم. آن‌که سمت راست ماشین نشسته بود داشت مرا نگاه میکرد، بدون هیچ گونه حرکتی به من خیره شده بود، بهت زده شده بودم. هر دو بیحرکت چشم در چشم به هم نگاه میکردیم. یادم نمیآید چقدر زمان به همین حال گذشت یک دقیقه، دو دقیقه، بیشتر یا کمتر متوجه زمان نبودم. آن نفر دیگر که به اصطلاح طرف راننده نشسته بود. دستهایش روی فرمان بود و مرتب آن را یه این طرف و آن طرف حرکت میداد، زاویه دید من طوری بود که هر دو را تقریبا به خوبی میدیدم. خوب به خاطر دارم در تمامی مدتی که من و نفر دیگر به هم خیره شده بودیم و چشم از هم برنمیداشتیم،

آن‌که سمت راننده بود حتی یک بار هم به من نگـاه نکـرد و این طور به نظر میآمد که متوجه من نشده است.

همــانطور که قبلا هم اشــاره کــردم نمیدانم که زمــان چگونه میگذشت. بهر حال بعد از مدت زمـانی که نمیدانم چقدر بود همان نفری که داشت خیره به من نگاه میکــرد صــورتش را به طــرف نفر دیگر برگرداند و با دست چپ خود دو بار با حرکت آهسته به شانه او زد و وقــتی او بی-حرکت شد با حرکت سر و به حالت اشاره حضـور مـرا به او فهمانـد، دوبـاره همـان حـالت جشم در چشم شـدن و خـیره نگـاه کـردن به یکـدیگر تکـرار شد ولی این بـار 3 نفـری، بـاز هم باید تکـرار کنم که نمیدانم چقـدر زمـان طول کشید. فقط یادم هست در تمام لحظـات شـروع تا پایان این قضایا من از شدت بهت و حیرت و ترس کــاملا بیحرکت بودم و قدم از قدم بر نداشته بودم. خشک و بی-حرکت ایستاده بـودم. در همین حین ناگهـان هر دو آن‌ها به یکباره و درست همزمان دستهـای بلنـد، باریک و لاغر خود را به طـرفین بـاز کـرده و روی شـانه یکـدیگر قـرار دادند و دوباره همزمان به پایین ماشین خم شدند.

دیگر آن‌ها را ندیـــــدم. یکدفعه مثل کسی که از خـــــواب پریده به خود آمدم. تنهـای تنها در خیابـان تاریـک، مغـزم کار نمیکرد. ترس شدیدی وجودم را فراگرفته بود. تصور این‌که آن‌ها همــان لحظه درب ماشــین را بــاز میکنند و بیرون میآیند مرا بر آن داشت که فرار کنم.

فاصله من تا خانه بسیار کمتر از فاصلهای بـود که بـرای رسیدن به حمام میبایست طی میکردم. اما جـرأت این‌که از کنـــار آن ماشـــین رد شـــده و وارد کوچه بشـــوم را

نداشـتم. چـرا که فکر میکـردم حـتی اگر بتـوانم فاصـله آن‌جا تا خانه را طی کنم، زمـان زیـادی طـول میکشد که کسی بیاید و درب خانه را بـاز کند چـون تابسـتان بـود و همگی در پشت بام خواب بودند. بنابراین تصمیم گــرفتم به طـرف میـدان باغچه بیـدی که حمـام فـرد بهـار در آن قرار داشت فرار کنم. به همین خـاطر با سـرعت شـروع به دویدن به طرف خیابان سیاری (شهید برادران محبی) و میدان باغچه بیدی کردم. بخاطر دارم که در آن سالهـا، شبها ماشینهای سنگین از قبیل کامیون و تـریلی در این میـدان پـارک میکردند و همیشه تعـدادی سگ در زیر این ماشـینها میخوابیدند. همین طـور که به شـدت میدویـدم صدای پاهایم در خلوت شب در خیابان میپیچید و سـکوت شب را میشکست. به صـدای دویـدن من سگهـایی که در زیر کامیون خوابیده بودند، بیـدار شـده بودند و به صـدای بلند پـارس میکردند. چنـدتایی از آن‌ها هم از زیر ماشـین بـیرون آمـده بودند. ترسم دو چنـدان شد. حـالا تـرس از حمله سگها هم وجود داشت، تنها امیدم در آن موقع این بـود که خـدا کند حمـام بـاز باشد. در همـان حـال که مید-ویـدم از دور نگـاه کـردم و دیـدم که چـراغهـای حمـام خاموش بود. حمام هنوز باز نشده بود.

ترس از این‌که آن دو موجـود به دنبـالم بیایند و یا توسط سگها دنبـال شـوم و این‌که نه کسی در خیابـان بـود که کمکم کند و نه جایی که به آن پناه ببرم، حال بدی در من به وجـود آورده بـود که فقط خـدا میدانست. در آن وقت تنها چـیزی که نظـرم را متوجه خـود کـرد وجـود یک باجه تلفن عمومی بود. این تلفن عمومی در سر کوچهای بود که حمام در نبش آن قرار داشت. نام قـدیم آن را به یـاد نـدارم اما در حـال حاضر این کوچـه، کوچه شـهید حمید

رضا فرجی نـــام دارد. با عجله به داخل باجه رفتم. در آن را بستم و در قسمت کف آن به حالت خوابیـده خـودم را پنهان کردم. جایی را نمیدیـدم و امیـدوار بـودم که کسی هم مـرا نبیند. در آن لحظـات اگر کسی همـراه من بـود حتما صدای طپش قلب مـرا میتوانست بشـنود. همچنـان ترس بود و ترس. یک ربع یا 20 دقیقه به همین صـورت سـپری شـد، که در آن سـکوت یکدفعه صـدایی آشـنا به گوشم رسـید. این صـدا چـیزی نبـود به جز صـدای زنگ دوچرخه حسن آقا. حسن آقا مسئول باز کردن حمام بود و در کوچه و همسـایگی خودمـان زنـدگی میکـرد و ما با پسران او مرتضی و مصطفی دوست و همبـازی بـودیم. با شـنیدن صـدای دوچرخه انگـار دنیا را به من دادنـد، با خوشـــحالی ســـرم را بلند کـــردم. حسن آقا را ســـوار دوچرخه دیدم. از باجه تلفن بیرون آمـدم. جلو رفتم و با او ســـلام علیک کـــردم. ولی از آن مـــاجرا چـــیزی به او نگفتم. به داخل حمـــــام رفتم. بعد از این‌که خـــــودم را شستم، هوا هنوز تاریک بود. همانجا داخل حمام ماندم تا هـوا روشن شـود و بعد از آن به خانه رفتم. صـبح وقـتی که همه اهل خانه بـــرای خـــوردن صـــبحانه سر ســـفره نشسـته بودنـد، بـرای آن‌ها تعریف کـردم که چه اتفـاقی بـــرایم افتـــاده، عکس العمل پـــدرم را به یـــاد نـــدارم. اما مادرم به تصور این‌که آن‌ها که من دیدهام اجنه بودهانـد، گفت دیگر حق نداری صبح زود به حمـام بـروی. خـواهرم کوچکم که فقط ده سـال داشت. به قـول خـودش آنقـدر ترسیده بود که تا چند وقت بعد از آن هر وقت هوا تاریک میشد به کوچه نمیرفت. فـردای همـان روز روزنامههـای کثیرالانتشـار خـبر پـرواز چند بشـقاب پرنـده را برفـراز تهـــران چـــاپ کردند. پـــدرم هر روز روزنامه میخرید و

فــردای آن روز وقــتی در روزنامه خــبر پــرواز بشــقاب پرنــدهها را خوانــدیم. به اهل خانه گفتم دیدید راست مي-گفتم. آن‌ها که من دیــدم آدم فضــایی بودند و هنــوز هم گاهی اوقات وقتی یادم میآید از کنار آن موجـودات که با خلقتی دیگر بودند با فاصله شاید نیم متر رد شــده بــودم و روبــروی یکـدیگر قـرار گرفته بـودیم احسـاس خـاص و خوشــایندی به من دست میدهد. این مــاجرا نه در اروپا و آمریکا و نه به شیوه فیلمهای‌هالیوودی بلکه به طور غیر قابل بـــاوری در یکی از همین محلههـــای شـــهرمان که زندگی در آن به صورت خیلی ساده جریــان داشت و دارد به وقوع پیوست.

ديوار مار سرخ گرگان

ديواري طويل‌تر از مجموع دو ديوار مشـهورهادريان1 و آنتـونين2 و بيش از هـزار سـال كهن‌تر از ديـوار چين آنچنانكه ما امروز مي‌دانيم. همچنين اين ديوار از مـوادي به مراتب مستحكم‌تر از همتاي چيني اش بنا شـده است. اين عظيم تـــرين بنـــايي است كه در حد فاصل چين و اروپاي مركزي واقع شده و شايد طولاني ترين سازه اي باشد كه در دوران باستان با خشت كوره اي ساخته شده است - و همچنان افـراد انـدكي از وجـود آن آگاهند! اين ديوار با نام» ديوار بزرگ گرگان» يا» مار سرخ» شـناخته شـــده است. يک تيم بين المللي از باســـتان شناســـان مشغول كـار بر روي اين ديـوار مـار گونه‌اند و آنچه پيش رو داريد گزارشي است از يافته‌هاي ايشان:

ديـــوار» مـــار ســـرخ» كه نـــامش را وام دار رنگ ســـرخ خشت‌هايش است با طـــول تقريـــبي 195 كيلومـــتر در شمال ايران واقع شـده است. يک خنـدق با عمق 5 مـتر آب را در طـــول بخش بـــزرگي از اين ديـــوار منتقل مي‌نمـــوده است. شـــيب ملايم و پيوســـته آن كه بـــراي حصـــول اطمينـــان از به جريـــان در آمـــدن آب در مســـير حركت ديوار طراحي شده اســت، نشـان از تـوان بـالا در مساحي زمين در نزد سازندگان اين اثر دارد. بيش از 30 موضع دژهاي نظـامي در سرتاسر اين سـازه‌ی عظيم به چشم مي‌خورند. فضـــــاي هر يک از اين دژها 3 برابر بيش‌تر از آن چـــيزي است كه در ديوارهادريـــان ســـاخته شده است. گرچه هنـوز اين دژها در قيـاس با باروهـايي كه در نواحي ساحلي درياي خـزر سـاخته شـده‌اند بسـيار كوچكند چرا كه بـرخي از باروهـاي سـاحلي گـاهي تا 10

برابر بزرگ‌تر از دژهـــاي ديـــوار بزرگ‌اند. ديـــوار» مـــار ســـرخ» از بســـياري جهـــات بي همتا بـــوده و رفته رفته معماهاي خود را نمايان مي‌سازد.

چه كســاني، در چه زمــاني و بــراي چه هــدفي اين مــانع دفــاعي را با اين مقيــاس شــگفت انگــيز و درايــتي اين چنين بنا نموده انــد؟ حــتي طــول واقعي آن بر ما معلــوم نسيت: انتهاي غربي آن توسط پيش روي آب درياي خزر شسته شده، در حاليكه در طرف مقابل، انتهــاي شــرقي آن نــيز به اراضي كوهســتاني و كــاوش نشــده كوه‌هــاي البرز ختم مي‌شود.

يک تيم ايراني تحت سرپرســتي جبرئيل نوكنــده از ســال 1999 مشغول كاوش بر روي اين ديــوار عظيم بوده‌اند. در سال 2005 اين تلاش با هدف كشف رازهاي نهفته و پاسخ به سوالات «چه كسي، چه زماني و چرا» به پــروژه مشتركي مابين ايران و بريتانيا انجاميد.

هيچ منبع نوشتاري اي به اين ديــوار اشــاره ننمــوده، هيچ سنگ نبشته و يا مسكوكاتي در اطــراف آن يــافت نشــده است. در پاسخ به پرسش» چه زمــاني «، به جــاي اتكا به گمانه زني بر اساس مستندات تاريخي، ما نيــاز به انجــام آزمايشــهاي مســتقل علمي بــراي تعــيين تــاريخ صــحيح ساخت ديوار داشتيم.

تاريخ گذاري معما

پس ديوار بزرگ گرگان چه زماني بنا شده اســت؟ بــرخي مي‌پندارند كه اين ديــوار در زمــان تســلط اســكندر، شــاه مقدوني كه در سال 330 ق. م. به اين ناحيه رســيد برپا شده اســت، اما وي هفت ســال پس از آن درگذشت – در

حقيقت اين ديــوار را با نــام» حصــار اســكندر» نــيز مي‌شناسند. ديگـران نـيز طـرح مي‌كنند كه اين ديـوار در قـــرن ششم پس از ميلاد و توسط خســـرو پرويز اول (531-579 ميلادي) ساخته شده است. همچنين بر اساس مطالعات و كاوشهاي محمد يوسف كياني كه در سالهاي دهه 70 ميلادي صـورت پـذيرفت – و آراء بـرخي ديگر از محققان – قرون اول و دوم قبل از ميلاد مسـيح بعنـوان تاريخ ساخت اين ديوار مطرح مي‌گـردد. چه كسي درست مي‌گويد؟

خوشــبختانه مهندســين ســازنده ديــوار، آنــرا بگونه اي برجسته مناسب تكنيک‌هاي مدرن تاريخ گذاري ساخته‌اند. با توجه به اين كه اين ديـوار در سراسر زمين‌هـاي رسي و استپ‌هاي بدون درخت كشيده شـده، امكـان دسترسي به چوب و سنگ جهت مصارف ساخت و ساز ميسر نبوده است. از طرفي خاک رس بهترين مـاده اوليه بـراي تهيه ده‌ها و يا شايد صدها ميليـون خشت پخته شـده به شـمار مي‌رفته است كه به وفـور در آن ناحيه يـافت مي‌شـده. هر يک از خشت‌ها به شكل مستطيل و با ابعاد استاندارد شده 37 سانتيمتر در نـواحي غـربي و 40 سـانتيمتر در قســمت شــرقي ديــوار، با ضــخامتي بين 8 الي 11 سانتيمتر ساخته مي‌شدند. اين خشت‌هاي بزرگ مشخصا در مقياس صنعتي توليد شده‌اند. كاوشها، زنجــيره اي از كوره‌هــاي آجر پــزي را در طــول مســير ديــوار نمايــان ســاخت. در بــرخي نــواحي كوره‌هــايي يــافت شد كه با فاصله 40 متر نسبت به يكديگر واقع شـده‌اند و در ديگر مــوارد اين فواصل به 100 مــتر مي‌رســيده است. در مجموع بصورت تقريبي مي‌توان گفت كه چند هزار كوره

آجر پـزي به منظـور سـاختن عظيم تـرين حصـار طـولي خاور نزديک در عهد باستان احداث گرديده است.

آيا اين کوره‌ها نشاني بدست مي‌دهند که دلالت بر تـاريخ دقيق سـاخت اين بنا کنـد؟ چنانچه آنـان از چـوب بعنـوان سـوخت کوره‌ها بهـره مي‌بردند پس مي‌بايست بـاقي مانده ذغال چوب درون آن‌ها يافت شود که البته بهـترين وسـيله بـراي تعـيين عمر با روش راديـوکربن به حسـاب مي‌آيد. بغـير از اين روش، يک کـوره نمونه خـوبي بـراي انجام روش تعيين عمر به کمک نور (3OSL Dating) نيز به شمار مي‌رود. هر گاه رسوبات در معرض نور خورشيد و يا در مواجهه با آتش قرار گيرند، ميزان تابناکي شان (Luminescence) به حالت اوليه باز گشته و به اصطلاع سـاعت درخشـندگي شـان صـفر مي‌شـود. اين خصيصه تعيين عمر کوره‌ها را ممکن مي‌سازد و به ما مي‌گويد که آخرين بار که کوره به کار گرفته شده است به چه زماني باز مي‌گردد.

با اين احتمـالاتي که در سر داشـتيم، در سـپتامبر سـال 2005 مبـادرت به سـفر به نـواحي شـرقي ديـوار در کوهپايه الـبرز نمـوديم، جـايي که يکي از کوره‌ها طي مساحي‌هاي قبلي يافته شده بود. کوره مـورد نظر ما به ظاهر مناسب مي‌رسيد: فاصله آن تا ديوار بين 20 – 30 متر بود و همچنين بر روي سراشيبي اي واقع شـده بـود که آثار هيچ يک از دوران را بر خود نداشته و زاويه شيب آن تا حدي بود که در طي حفاري‌ها حتي رد پا نـيز در آن محل کشف نگرديـد؛ بدينگونه ما مي‌توانسـتيم اطمينـان يـابيم که کـوره صـرفا بـراي پخت خشـتهاي مصـرفي در ديوار مورد استفاده قرار مي‌گرفته و همچـنين در دوران

پس از آن مـتروک بـوده و ديگر بکـار گرفته نشـده است. خيلي زود ما دريــافتيم که اين کــوره بســيار به کــوره ديگري که در فاصله 60 کيلومتر غرب اين مکـان در دهه 70 ميلادي يافته شــده بــود و از آنهم بــراي ســاختن خشتهاي ديوار اسـتفاده مي‌شـده، شـباهت زيـادي دارد. کـوره مـورد نظر ما مانند اغلب ديگر کوره‌ها بـراي جـاي دادن 10 رديف خشت بصــورت عرضي و 17-18 رديف خشت بصـورت طـولي طـراحي شـده بـود. همه کوره‌ها گويي مشابه سازي‌هايي از يک پروتوتايپِ4 (پيش طرح) اوليه بودند که خـود شـاهد قدرتمنـدي است بـراي اثبـات اين ادعا که «ســازندگان ديــوار» پي ريز اين طــراحي استاندارد شده بوده‌اند.

رسـوبات شسـته شـده که از سراشـيبي فـرو ريخته بـود کوره‌ی ما را در وضعيتي عالي نگاه داشته بود. هر يـازده طاقــديس آن در دامنه تپه بنحــوي ســالم مانــده بــود که ارتفاع دو مـتري آن‌ها و سـازه سـنگين‌تر روي آن همگي پس از حفاري بيرون آمدند. دو طاقديس فروريختـه، اين امکان را ميسر نمود تا بتوانيم وسيله سونداژ5 را بنحوي وارد کوره کنيم که به بقاياي معماري آن آسيبي نرساند. در نهايت ما به لايه ذغال و، بلافاصله به کف سـرخ شـده از آتش کوره رسيديم. هدف ما ميسر گشته بـود. در مـاه ژانويه 2005 دکـتر ژان لـوک شـوينينگر و دکـتر مرتضي فتـاحي، بـترتيب از دانشـگاههاي آکسـفورد و تهـران، به محل عازم شدند تا نمونه‌هـاي OSL را اسـتخراج نمايند. آنان همچنين از خود ديوار بزرگ و ديوار کوچکتري که در غـرب آن واقع است (ديـوار تميشه6)ـ و کـوره نزديک آن که بتازگي حفاري و بيرون کشـيده شـده بـود نـيز نمونه برداري کردند.

ما بلادرنگ منتظر دريافت نتيجه شديم.

نمونه‌هاي OSL و راديوكربن نشان دادند كه قطعا هر دو ديوار در قـرن پنجم و يا نهايتا در قـرن ششم ميلادي بنا شده‌اند.

تاتارهاي سفيد7

با نتيجه بدست آمـده از آزمـايش تعـيين عمـر، اينک پي بردن به دليل سـاخت ديـوار امـري آسـان شـده بـود. اين ديـــوار در مرزهـــاي شـــماليِ يكي از قدرتمنـــدترين امپراطوري‌هاي دنياي كهن، يعـني ساسـانيان، بنا گشـته بـود. ساسـانيان با مركـزيت ايـران كنـوني، همچـنين با سرزمينهاي عـراق امـروزي هم مـرز بـوده و تا كوه‌هـاي قفقاز در شمال غرب و آسياي ميانه و شبهه جزيره هند در شمال شرق و شرق كشيده شده بود. پادشاهي پارس بارها به شرق امپراطوري روم و يا بيزانتين يورش بـرده در حاليكه همواره از اقدامات دشمنانش در جبهه شمالي واهمه داشت. كوههاي قفقاز و ديوارهـاي سـاخته شـده در حاشيه ساحلي درياي خزر احتمـالا بـراي جلوگـيري از حمله تاتارها به نواحي جنـوبي بكـار مي‌رفته‌اند. مـابقي ديوار كه به سمت شرق كشـيده شـده است نـيز احتمـالا بـــراي مقابله با قبايل تاتارهـــاي ســـفيد بـــوده است. نويسندگان باسـتان، به ويـژه پروكوپيـوس8، توصـيفات مصـوري را پـيرامون نبردهـاي پارس‌ها با قبايل شـمالي بدست مي‌دهند. ما مي‌دانيم زمانيكه كه فـــيروز شـــاه ساساني (459-484 ميلادي) عليه تاتارهـاي سـفيد اردو مي‌زد، به دفعات در گرگان قديم مستقر مي‌شد (در كنار شهر امروزي گنبد كـاووس، جـايي كه ما بعنـوان يكي از سايت‌هاي تحقيقاتي برگزيده بـوديم كه در ضـلع جنـوبي

ديوار واقع است). در نهايت او جانش را بر سر تاختن به سـرزمين‌هاي متعلق به تاتارهـاي سـفيد نهـاد. اين مي‌توانست دليل مـوجهي بـراي فـيروز و يا ديگر پادشاهان قبل يا بعد از او باشد كه زمين‌هاي حاصلخيز و غـني گرگـان را به كمک يک حصـار دفـاعي در برابر تهديدات شمالي محافظت كنند.

كشف ساختمانهاي عظيم

پرسش مهم كماكـان بي پاسخ مانـده است: آيا اين ديواري دفاعي بوده كه قرن‌ها از آن استفاده مي‌شده و يا اينكه اين فقط يک جاه طلبي زود گـذر مهندسي بـوده كه پـروژه اي چـنين عظيم را به اجـرا گـذارده اسـت؟ در سال 2006 دژ 4 با مساحت 14 جريب براي انجام نقشه بـرداري به روش مغنـاطيس سـنجي 9 انتخـاب گرديد. چيزي كه بـاعث شـگفتي مـان شد اين بـود كه تجهـيزات حساس راجر آينسلي10 ما را از وجـود سه سـاختمان با طول 228 مـتر آگـاه نمـود. از مطالعه پلات‌ها اطلاعـات دقيق تري را بدست آورديم كه وجود اطاق‌هـاي مجـزايي را به ما نشـان مي‌داد. قواعـدِ طـرح بنـدي و نقشه سـاختمانها، خوابگـاه سـربازان يا كـارگران را بعنـوان كاربريِ اصلي اين بناها مطرح مي‌نمود. بنـابراين ما كـار حفاري را آغاز كرديم.

جايي كه مساحي با مغناطيس سنج به ما انشعابي از يک اطـاق را نشـان مي‌داد، به يک ديـوار بـزرگ خشت گل به قطر 20/1 و ارتفاع 30/3 متر برخورد كرديم. بدعتا، اين سـاختمانها مي‌بايست مرتفع‌تر از آنچه ما پيش رو داشتيم ساخته شده باشند، آنچنانكه خرابه‌هـاي بازمانـده از اين آثار برآمـدگي‌هاي مشخصي را به جـاي گذارده‌اند.

تصـاوير مـاهواره اي نشـان مي‌دهند كه دژ 4 تنها دژ در اطـراف ديـوار نبـوده بلكه يكي از چنـدين دژي است كه بـراي اسـكان سـربازان و كـارگران بكـار مي‌رفته است. تعداد سفالينه‌ها و اسـتخوان حيوانـات كه از حفاري‌هـاي ما در دو حفـــره متعلق به دژ 4 بدست آمد به علاوه‌ي قطعات فلزي و شيشه اي كشف شده در محل، با قدرت اسـتدلال مي‌نمـود كه فضـاي داخلي اين دژها روزگـاري سرشـار از هيـاهو و شـور زنـدگي بـوده است. همچـنين انجــام تست‌هاي راديــوكربن به ما نشــان داد كه بــاقي مانده اين دژها تا اواسط قرن هفتم نـيز مـورد اسـتفاده قــرار مي‌گرفته است. اما هنــوز بــراي پي بــردن به اين مهم كه آيا ديوار پس از اين تـاريخ مـتروک شـده است يا نه كمي زود بـود. شـايد بـدليل حمله لشـگر امـپراطوري بيزانـتين از غـرب و يا يـورش اعـراب در جنـوب از سـال 636 ميلادي، همه ســربازان پادشــاهي پــارس از ناحيه شمال فراخوانده شده و ديوار به همراه دژهاي عظيمش متروک شده باشند. اما شـواهدي آرام بـيرون مي‌آيند كه بر استفاده از ديوار به مدت يک تا دو قرن بعنوان حصـار دفاعي دلالت مي‌كنند.

يک پادگان نظامي قدرتمند

چه تعداد سرباز وظيفه نگهباني از استادانه تـرين حصـار نظامي پادشـاهي پـارس را عهـده دار بـوده انـد؟ چنانچه بپذيريم كه تراكم سربازان در اين دژها مشـابه با تــراكم ســــربازان در ديوارهادريـــان بـــوده است پس مي‌تـــوان استنتاج نمود كه پادگان گرگان حـدود 30000 سـرباز را در خود جـاي داده بـوده است. با مـدل سـازي‌هايي كه بر اسـاس تعـداد و انـدازه اطاق‌هـاي خوابگـاهي در ديـوار

گرگان صورت گرفت، گمانه تعـدادي مـابين 15000 الي 36000 سرباز مستقر در محل را مطرح مي‌نمود. حـتي كمــترين گمانه‌ها نــيز لشــگري مســتحكم و قدرتمند را پيشــنهاد مي‌كننــد، و نكته مهم اينست كه ســايت مــورد نظر ما شامل 200 كيلومتر از مرزهاي آسيب پذير بـوده كه بخش بسـيار كـوچكي است از هـزاران كيلومـتر مـرزِ يكي از بزرگترين امپراطوري‌هاي تاريخ كهن.

چه تعداد سرباز در نواحي ساحلي مسـتقر شـده بودنـد؟ در سال 2007 ما اقدام به انجام مساحي ژئوفيزيكي11 نموديم كه منتج به يـافتن سه خنـدق آزمايشي در« قلعه خرابه» و يک دژ مستطيلي شكل با مساحتي برابر با نيم كيلومتر مربع كه تقريبا در فاصله 5/1 كيلومـتري ديـوار مــار ســرخ واقع شــده بــود گرديد.آزمايشــات بر روي سـفالينه‌هاي يـافت شـده در قلعه خرابه كه توسط سِـت پريســتمن12 صـورت پـذيرفت، عمر كـاربري اين دژ را كوتـاه و احتمـالا به دوران آغـازين تـاريخ ديـوار گرگـان مربـــوط مي‌دانست. به نظر مي‌رســـيد چند خانه خشت گلي كه در امتــداد يكــديگر بوده‌انــد، مســير مركــزي را تشـكليل مي‌داده‌اند. ما يكي از آن‌ها را حفـاري كـرديم؛ آناليز مواد بدست آمده از داخل اين خانه‌ها نشـان مي‌داد كه ســاكنان آن‌ها از رژيم غــدايي سرشــاري برخــوردار بوده‌اند شامل ماهي كه به احتمال زيـاد از آبهـاي دريـاي خزر تامين مي‌گشـته كه در فاصـله 45 كيلومـتري غـرب محل مورد نظر واقع است. اما هنوز ما نمي‌دانســتيم كه آيا اين شكم پرستان قديمي سـرباز بوده‌اند يا شـهروند! طــرح قاعــده مند مســتطيلي شــكل پدافنــدها و چينه كشي‌هاي قــائم الزاويه و مــرتبِ فضــاي داخلي نشــان مي‌داد كه اين سـازه نـيز بدست همـان سـازندگانِ ديـوار

بزرگ احداث شده است. آيا اين يک طرح شکست خورده از سازه اي شهري بود؟ آيا اين يک اردوي موقت نظامي بـود که در زمـان جنگ نيروهـاي کمکي را در خـود جـاي مي‌داده اســت؟ ويا اينکه تــرک يکبــاره اين مکــان در راستاي تخليه نواحي ساحلي از سربازان و انتقالِ شـان به دژهاي ديوار بوده است؟

تحقيقات ژئوفيزيک نشان مي‌داد که دژ 16 داراي کـوره آجـري پـزي بـوده پس نتيجتا اين دژ قسـمتي از طـراحي نخستين نبوده است. آيا اين امکان وجـود دارد که بـرخي و يا همه دژها در مرحله ديگري به ساختار ديـوار افـزوده شده‌اند - و اينکه سربازان بدعتا در اماکني همچون قلعه خرابه مستقر مي‌شده اند؟

ديوار و اراضي اطراف آن

ديوار در مکاني خالي از سـکنه بنا نگرديـده است. تـراکم ساکنين در نواحي حاصلخيز ساحلي شرح مي‌دهد که چرا ديــوار بنا گرديــده و چگونه ســربازانِ پادگانهـايش تغذيه مي‌شـده‌اند. پـروژه به سـاخت ديـوار منتهي نگشـته بلکه شــامل ســاخت و ســاز شــهري و عمــراني در اراضي گسترده‌ي اطراف آن نيز بوده است. مقياس اين عمليات بـراي رسـيدن به درکي صـحيح از اقـدامات امـپراطوري کهن پــارس بســيار مناسب است چراکه مجمــوع اين ســازه‌ها خــواه نظــامي و يا شــهري، مســاحت بســيار وسـيعي را تحت پوشش قـرار مي‌دهند. بـدليل مسـاحت زيــاد اراضي اي که مي‌بايست تحت پوشش اقــدامات عمراني ساسـانيان قـرار گرفته باشـد، پـروژه تحقيق بر روي ديوار گرگان در سه مقياس متفاوت پيگيري شد. در سـطح منطقه اي ما از تصـاوير مـاهواره اي بـراي تهيه

نقشه از ديـــوار و ســـازه‌هاي پشـــتيباني آن اســـتفاده نمــوديم؛ پس از آن با كمک مســاحي ژئوفــيزيكي بــراي شناختن مواضع پنهان و يا زير زميني، نقشه‌هاي مربوط به ســازه‌هاي مســتقلي مانند دژهــا، پايگاهها و كوره‌ها بدست آمدنــد؛ و در نهــايت جزييــات بدست آمــده بــراي انجام عمليات حفاري مورد نظر قرار گرفت.

در دل اين برنامه، اراضي اطراف ديوار نيز با بهره گيري از توانمنـــدي ماهواره‌ها به نقشه درآمد. بوضـــوح قابل درک است كه ساختن ديوار 195 كيلومتري مار سـرخ به تعداد زيادي نيروي كـار نيـاز داشـته است. اما آنچه كه تا قبل از كشف سدي بزرگ توسط آقايان نوكنده، عمراني و همكارانشـــان نمي‌دانســـتيم اين نكته بـــود كه پـــروژه گرگـان به مـراتب نـيروي كـار حجيم تـري را بكـار گرفته است. اين امر بدليل انجام پروژه عظيم مهندسي اي بود كه در اراضي اطراف ديـوار صـورت مي‌پـذيرفت تا آب را در يكجا جمع آوري نموده به خندقي كه به مــوازات بخش شمالي ديوار حفر شده بود انتقال دهند.

به نظر مي‌رسد كه اجرا كردن پـروژه مـديريت منـابع آب قسمتي از پروژه اصلي سـاخت ديـوار بـوده كه بصـورت يكپارچه و به مــوازات آن انجــام پذيرفته است. در ناحيه اي چنين نيمه بياباني، آب مورد نياز براي توليد خشتهاي كوره اي و مصـرف سـاكنين دژها به راحـتي در دسـترس نبـوده است. بنـابراين آب را از طريق حـداقل پنج كانـال حفر شـده به محـلِ احـداث ديـوار منتقل و سـپس روانه خندقي كه در ضـلع شـمالي ديـوار و به مـوازات آن حفر شـده بـود مي‌نمودند. گرچه بر اسـاس شـواهد خنـدق را بمنظور مقاصد دفاعي حفر كرده بودند اما از خــاک رس

برداشت شده از آن نيز براي توليد خشت كوره اي بهــره مي‌بردند. شـواهد ميـداني نشـان مي‌دهد كه آب را پشت سد بـــزرگ خـــاكي اي (شـــبيه به سد گركز) انباشت مي‌كرده‌اند. گرچه، كاوشهايي كه در سال 2007 صورت پذيرفت نشان مي‌داد كه بغير از منابع ياد شـده، آب را از رودخانه اي كه در جنـوب شـرقي رودخانه گرگـان جـاري بوده و به كمک يک كانال عظيم كه در دشـتهاي حدفاصل رودخانه تا محل احداث ديوار حفر شده بود به سد خـاكي منتقل مي‌كردند. آب را سپس از بـالاي سد خـاكي كه در اصل يک مجـراي آب به شـمار مي‌رفته به سـمت كانـالي كه رو به شمال حفر گرديده بود روانه و بـدين تـرتيب به خنـدق اصـلي ديـوار مي‌رسـاندند. بعلاوه، آب از كانــال مزبور به كانال ثانوي اي كه به قسـمتهاي جنـوبي ديـوار منتهي مي‌شـــده منتقل مي‌گرديد كه احتمـــالا بـــراي مصارف كوره‌هاي آجر پزي كه در سرتاسر ديوار به چشم مي‌خورند بكار مي‌رفته است. اما هنوز نحــوه جمع آوري آب در ديگر كانالها بر ما معلـــــــوم نيست ولي به نظر مي‌رسد كه آبِ آندسته از كانالها عمـدتا از خـود رودخانه گرگان و احتمالا به همان شيوه مرسومي كه در دشتهاي آبرفــتي آب را با نهرهــايي از رودخانه اصــلي انشــعاب مي‌گرفتند، استحصال مي‌شده است.

ساسانيان بواسطه تامين آب در اراضي اطراف ديـوار نه تنها چشم انــدازهاي جديــدي را در ناحيه بوجــود آوردند بلكه با ساخت ديوار، چُنان چاقويي تـيز، برشي در ميـان آنچه از پيشينيان پارت تبار و اقوام اوليه ساساني بـاقي مانده بود ايجاد نمودند. ساخت ديوار بـاعث گرديد تا آثـار بــاقي مانــده از اقــدامات عمــراني چند نسل قبل مانند كانالي كه در روزهای كهن آب را براي مصرف به ســايت

بـزرگ «تخمک» انتقـال مي‌داد، به دو قسـمت تقسـيم شوند. همچنين به نظر مي‌رسد كه ديـوار كانـال قـديمي ديگري را نيز از ميان برده و زندگي مـردمي كه از آب آن بـراي امـرار معـاش بهـره مي‌بردند را با تغيـير روبـرو ساخته، گرچه هنـوز شـواهدي دال بر همزمـاني احـداث ديـــوار و مـــتروک شـــدن آن زمين‌ها در دست نيست. مساحي‌هاي ما بر روي اراضي اطراف ديوار و مطالعـات ست پريسـتمن بر روي باقيمانـده سـفالينه‌ها دلايلي را بدست مي‌دهند كه حـاكي از بـاير و بلااسـتفاده بـودن اراضي شمالي ديوار» مار سرخ» در هنگام احداث آنست گرچه اين مناطق در چند قـرن قبل از آن جمعيت زيـادي را در خـود جـاي داده بـوده است. البته اين نظريه ايست كه در آينده نياز به آزموده شدن دارد.

زير دريا، در جستجوي ديوار

بي شک ديوار مار سرخ طولاني تـرين و اسـتادانه تـرين حصار دفاعي پادشاهي پارس كهن به شـمار مي‌آيـد، اما اين ديوار چندين همتاي كوچک‌تر نـيز دارد. دالان زميـني مابين كوههـاي قفقـاز و سـواحل غـربي دريـاي خـزر با سلسله اي از ديوارها مسدود شده است. معـروف تـرين آن‌ها ديوار دِربِن13 در داغستان امروزي واقع در روسيه است. همچنين ديوار تَميشه با فاصله اي نزديک‌تر به مار سرخ و تاريخ سـاختي تقريبا همزمـان با آن قـرار گرفته است كه از گوشه جنـوب شـرقي دريـاي خـزر به سـمت كوههاي البرز كشيده شده است.

درياي خزر برگترين درياچه در جهان اسـت، بنـابراين آب آن از رودخانه‌هايي كه به آن ميريزند تـامين مي‌شـود. به همين دليل سـطح آب اين دريا نسـبت به آبهـاي آزاد از

نوسـانات بيشـتري برخـوردار است. در سـال 2006 ما گودال آزمايشي اي را در يکي از کوره‌هاي آجرپـزي عهد ساسـانيان که نزديک به مـار سـرخ نـيز قرارداشت حفر کـرديم. با وجوديکه اين کـوره امـروز در 7 کيلومـتري سـاحل دريا واقع است اما برخـورد با پوششي از صـدف دريـــايي در آن نقطه تعجب برانگـــيز بـــود. آزمـــايش راديوکربن نشـان مي‌داد که اين کـوره طي قـرون 14 و 15 ميلادي زير آبِ بالا آمده درياي خزر غرق شده است. نکته در اينست که سـطح آب دريـاي خـزر در زمـاني که ديوار احداث مي‌شـده، چند مـتر از آنچه امـروز مي‌بيـنيم پـايين‌تر بـوده است. امـروزه ديـوار دِرِبِن به نـواحي اي منتهي مي‌شـود که توسط آب دريـاي خـزر شسـته شـده اســت، و بنا به گزارشي از جهــانگرد بريتانيــايي قــرن نوزدهم، چارلز ادوارد ييت14، اتفاق مشابهي نيز بـراي ديوار مار سـرخ رخ داده است. در اين ميـان تنها ديـواري که توسط باستانشناســانِ غــواص کشف گرديــد، ديــوار تَميشه است. اين ديـــــوار در ســـــال 2007 و طي غواصي‌هايي که توسط يک تيم از باستانشناسان ايـراني از جمله حسين توفيقيـان در آبهـاي تـيره‌ي خليج گرگـان صـــورت پـــذيرفت، کشف گرديد و متعـــاقب آن يک تيم مشترک از باستانشناسـان ايـراني و بريتانيـايي راه نيمه پيموده آنان را کاملتر نمودند. به رغم عمق کمِ دو مـتري آب دريـــا، ميـــدان ديد در اين آب يکدست ســـبز رنگ به سختي به يک پا مي‌رسيد. غواصاني مانند جوليان يانسن فن رنسـبورگ15 فقط به حس لامسه‌ي دسـتهاي خـود اتکا کردند. اما در نهايت پاره اي اطلاعات بدست آمده از صيادان محلي، عکسهاي ماهواره اي و مساحي عمق آب دريا به ما امکـــان داد تا نقطه دقيقي را بعنـــوان هـــدف

كاوش خود تعيين نماييم. در برخي مناطق بستر درياي خزر پوشيده از قطعات خشت‌هاي كوره اي عهد ساساني بود به قسمي كه برخي از اين قطعات هرگز بسترِ سختِ دريا را لمس نكرده بلكه بر روي يكديگر انباشته شده بودند. نقشه اي كه از مناطق تجمع خشتها تهيه شد نشان مي‌داد كه اين قطعات همگي در يک خط قرار ندارند و اين امر دلالت بر وجود آثار ديگري مي‌كرد كه همراه با ديوار به زير آب رفته‌اند. تحقيقات آتي نشان خواهد داد كه درياي خزر چه آثار ديگري را نيز بلعيده است: شايد يک دژ ساساني و يا شايد يک لنگرگاه؟

ابرقدرتي باستاني

پروژه حاضر نگاه مرسوم ما به مناطق اروپايي - مركزي 17 را به چالش مي‌كشد. در دوراني كه امپراطوري روم كبير در حال فروپاشي است و يا دولت بيزانتين زير فشارهاي خارجي كمر خم كرده است، پادشاهي پارس ساساني نيروي عظيم انساني اي را فراخوانده تا براي سرزمين‌هايش چنان حصار بزرگي بكشد كه هيچگاه نمونه اي قابل قياس با آن در غرب ساخته نشده است. به ظاهر پارسيان از قدرتي برابر يا شايد قوي‌تر از دشمنان رومي خود در زمينه‌هاي نيروي نظامي، توانمنديهاي سازماني، مهندسي عمران و مديريت منابع آب برخوردار بوده‌اند.

باستانشناسيِ امروز، شروع به ترسيمِ تصويرِ جديدي از يک ابرقدرتِ باستاني در روزهاي اوجش كرده است.

لموریا و شهر تلوس

این داستان شهر«تلوس» در لموریاست که «شارولا دوکس» تعریف می‌کنه ... شاهزاده خانمی از لموریا که بیش از 250 سال از عمرش می‌گذره ... البته در مقایسه با بیشتراهالی لموریا بسیار جوان محسوب میشه! ... شنیدن این قصه که هم تلخه وهم شیرین از زبان او خالی از لطف نیست ...

این فیلم در 12 قسمته که قسمت اولش رو ترجمه شده است

لموریا و شهر تلوس

بگذارید برایتان داستان دو قاره را بگویم. یکی به نام «آتلانتیس» در اقیانوس اطلس (آتلانتیک) و دیگری در اقیانوس آرام به نام «لموریا»» Lemuria و یا به اختصار«مو» Mu. بیست و پنج هزار سال قبل این دو قاره بر سرایدئولوژی زمان خود با هم به جنگ برخاستند. آن‌ها دو قدرت بزرگ زمان خود و بالاترین تمدن آن دوران بودند.

در آن زمان آن‌ها دو طرز فکر متفاوت در باره سمت و سوی تمدن‌ها داشتند. لموریایی‌ها فکر می‌کردند فرهنگهای دیگری که کمتر پیشرفته‌اند باید به حال خود گذاشته شوند تا در حد خود پیشرفت کنند. اما آتلانتیسی‌ها معتقد بودند همه فرهنگهای پایین‌تر می‌باید به زیر سلطه آن دو تمدن در بیایند.

این موضوع سبب جنگ‌هایی میان آتلانتیس و لموریا شد. جنگ‌هایی که در آن از سلاح‌های هسته ای- حرارتی

استفاده شد. پس از فروکش جنگ‌ها هیچکدام از آن‌ها برنده نبودند. منطقه بیابانی استرالیا، صحرای موجاوه، بخش‌هایی از بیابان گوبی و «صحرا»، همگی یادآور پوچی این نوع جنگ‌ها هستند.

در طی این نبردها آن‌ها که از تمدن بالایی برخوردار بودند، به سطوح بسیار پایین تنزل کردند اما در نهایت به بیهودگی چنین عملکردی پی بردند. لموریا و آتلانتیس قربانی خشونت خود شدند. سرزمین لموریا وسرزمین آتلانیس که هردو توسط جنگ‌ها تضعیف شده بودند، پی بردند که تا 15000 سال دیگر هر دو به طور کامل به زیرآب فروخواهند رفت. آتلانتیس بعد ازدومین دوره سیل‌های بزرگی که با آن مواجه شد، به مجموعه‌ای از جزایرکوچک تبدیل شده بود. لموریا هم دچار همین وضعیت بود.

شاید بپرسید که چرا آن‌ها باید برای چیزی که قرار بود 15000 سال بعد اتفاق بیفتد نگران شوند؟ در آن زمان افراد معمولا بین 20 تا 30 هزار سال زندگی می‌کردند. آن‌ها می‌دانستند عاملان این ویرانی شاهد پایان این ماجرا هم خواهند بود.

پیش از آن‌که لموریا 200 سال زودتراز آتلانتیس و سپس آتلانتیس به زیر آب فرو بروند دادخواستی را به شبکه «آگارتا» ارائه کردند. شبکه آگارتا شبکه‌ای است از شهرهای زیرزمینی که توسط شهری به نام شامبالای کوچک اداره می‌شود (جهت تمایز با شهر شامبالای بزرگ که شهری است اتریک بر فراز بیابان گوبی). شامبالای کوچک زمانی ایجاد گردید که قاره «هایپربوریا» خالی از سکنه شد. زمانی که زمین لایه

محافظ خــود را از دست داده ودر معــرض امــواج رادیو اکـتیو قـرار گرفته بـود. به همین جهت آن‌ها بـرای آن‌که قربانی این امواج نشوند در صدهزار سال پیش شروع به ساختن این شهرهای زیر زمینی کرده بودند.

وقـتی آتلانـتیس و لموریا درخواست بنا کـردن شـهرهای زیرزمینی خودشان را ارائه دادنــد، این درخواست توسط شبکه آگارتا پذیرفته شد، آن‌ها باید برای شهر شــامبالای کوچک ثابت می‌کردند درسهای لازم دربـاره سـتم و جنگ را فراگرفته‌اند. بـــرای نماینـــدگان دیگـــری همچـــون کنفدراسیون کهکشانی هم باید این موضـوع را به اثبـات می‌رسـاندند. زیـرا آتلانـتیس و لموریا که هر دو اعضـای این کنفدراســـیون بودنـــد، با آغـــاز نبردها هر دو از کنفدراســیون اخــراج شــدند. حــالا باید ثــابت می‌کردند درس‌هــای لازم بــرای صـلح را فراگرفته‌اند تا دوبـاره به عضویت درآن پذیرفته شوند.

مونت شاسـتاShasta Mountجـایی بـود که لموریایی‌ها برای سـاختن شهرشـان انتخـاب کردند. کالیفرنیا بخشی از سرزمین‌های لموریا بود. آن‌ها پی بردند مونت شاسـتا و آن نواحی از کالیفرنیا می‌تواند آن‌ها را از سیل نجــات دهد. مـونت شاسـتا یکی از بزرگـترین مکانهـای مقـدس زمین بـــود. آن‌ها تونلهـــای لاوا را تغییرمســـیردادند تا آتشفشان شاستا دیگر فعـال نشـود. در آن‌جا یک فضـای بسیار وسیع گنبدی قـرار داشت که تصـمیم گرفتند درآن شهری را که امروزه به نام تلوسTelos می‌شناسیم، بنا کنند.

تلوس نام تمام منطقه‌ای بـود که امـروزه سـاحل غـربی است. بخش بــزرگی از کالیفرنیا در اصــل، تلــوس نــام

داشت که به معنای «ارتباط با روح»، «یگانگی با روح» و «ادراک توسط روح» است. آن شـــهر بـــرای حـــدود 2 میلیـــون نفر ســـاخته شد. اما با شـــروع ســـیل‌ها تنها 25000نفرنجـــات پیـــدا کردند. بســـیاری از آن‌ها قبل از سـیل‌ها به تلـوس آورده شـدند. اما وقـتی سـیل دوم در لموریا آغـاز شـد، آتشفشـانها به سـرعت فعـال شـدند و آسـمان را خاکسـتر پوشـاند و آن‌ها که قصد داشـتند حد اقل یک میلیون نفر را از زمین‌های اصـلی لموریا نجـات دهند، تنها توانستند 25000 نفر را نجات دهند. بنـابراین آنچه از فرهنگ لموریا و ســـرزمین لموریا برجـــای ماند همان بود. قبلا مدارک تاریخی از لموریا به تلوس منتقل شده بود. از قبل معابدی را در تلوس ساخته بودند.

وقــتی لموریا وآنچه از آن بــاقی مانــده بــود با عــواقب نابودی قاره دست به گریبان بود، زلزله‌ها ادامه داشــتند. زمین با شدتی تکان می‌خورد که در خیلی جاها از چــیزی که امـروزه به درجه بنـدی ریشـتر معـروف اسـت، فراتر می‌رفت. وقتی قاره‌ای فـرو می‌رود تمـام سـیاره به آن واکنش نشــان می‌دهد. زلزله به شــدتی رســیده بــود که شاید شما به آن 15 درجه بگویید. شدت زلزله‌ها به حدی بــود که خیلی‌ها از صــدای آن جــان ســپردند و نه در اثر ریـــزش ســـاختمانها و ... یکی از این زلزله‌ها به قـــدری شدید بود که در اتمسفر چنان صـدای گوشخراشی ایجـاد کـرد که بسـیاری از مـردم تنها با شـنیدن آن صـدا کشـته شدند.

در خیلی از جاها زلزله زمین را با خـاک یکسـان می‌کـرد. همه جا را دریایی از گل و لای فراگرفته بـود که شـهرها را می‌بلعید. نه تنها سرزمین اصلی لموریا بلکه بســیاری

از مکانها بر روی کـره زمین. چـیز دیگـری که پس از آن رخ داد این بـود که همزمـان با فـرو رفتن قـاره ،امـواج بـزرگی ایجـاد می‌شد که نه صـدها بلکه هزارها مایل به درون خشـکی‌ها می‌رفت. مثل آن‌که مـوجی از سـاحل کالیفرنیا تمام اوکلاهما سیتی را فـرا بگـیرد. این امـواج به انـــدازه زمین لرزه‌ها ویرانگر بودند. در بســـیاری از نـواحی، لرزه‌ها هیچگـاه قطع نشـدند. زمین پیوسـته با زمین لرزه‌های کوچک می‌لرزید.

سران کنفدراسیون سیاره که می‌دانسـتند که این اتفـاق رخ می‌دهـد، پیش از نـابودی لموریا تلاش کردند بـرای هـردو شـهری را بنا کننـد؛ با توجه به این‌که آتلانتیسی‌ها تحت آن شـرایط نمی‌توانسـتند سـاختمان‌های زیـادی را بسـازند. در همـان زمـان هـرم بـزرگ مصـرهم زیر نظر کاهن اعظم لموریا به نـام «تـوت» Tothبنا شـده بـود. و تالارهای بزرگی برای نگهداری اسناد و مدارک مربوط به آتلانتیس آماده شده بود که نه تنها مدارک آتلانـتیس بلکه اسـناد و مـدارک مربـوط به تمـدن‌های Og، Pan و Hyperborea را نـیز نگهـداری می‌کـرد. همه آن فرهنگهـایی که وجـود داشـتند و به بـالاترین حد خـود بر روی زمین رسیده بودند.

آتلانتیسی‌ها به شهرشان نقل مکان کردند. تقریبا همـان زمان که لموریا غرق شد. ابتدا کاهنان، دانشمندان بزرگ و برخی از بزرگـترین متفکـران شـان سـعی کردند جـان خـــود را در برابر ســـیل‌هایی که می‌آمد حفظ کنند. آتلانتیس همزمان با غرق شدن لموریا شروع کرد به فرو رفتن. لرزه‌ها در طی 200 ســـال ادامه داشـــتند و

بخش‌های زیادی را قبل از غرق شـدن کامل و نهـایی آن از میان بردند.

حـــدود 2000 ســـال بعد از آن فاجعه زمین همچنـــان می‌لرزید. با از میـــان رفتن آن دو ســـرزمین عظیم به فاصـله 200 سـال از یکـدیگر. و زمین همچنـان شـاهد تاثیرات سلاح‌های حرارتی- هسته‌ای به کار رفته در جنگ آتلانـــتیس - لموریا بـــود. و نـــیز این واقعیت که بر اثر غبارهای منتشر شده در اتمسفر پس از نابودی آتلانتیس به مـــدت 300 ســـال، روزها کـــاملا روشن نبودند. این امربـاعث شد انـواع بسـیار زیـادی از حیـات و گونه‌هـای گیاهی نابود شوند. گیاهان دوران آتلانتیس، گیاهان دوره لموریا دیگر وجود نداشتند. دیگر به خاطر فیلتر شدن نور خورشـید قـادر به ادامه حیـات نبودند. البته بسـیاری از گونه‌های حیوانات و گیاهان هم زنده ماندند.

برخی از تمدن‌های بشری زنده ماندند. مصـر، پـرو، روما (هند امروزی). در بسیاری از مکانها مردم از فعالیت‌های دائمی زمین به قـدری در هـراس بودند که حـتی آخـرین دژهای آن تمدن‌ها به سـرعت ازهم فروپاشـید. پرسشی را که من بارها شـــنیده‌ام این است که اگر آتلانـــتیس و لموریا وجـــود داشـــتند چـــرا هیچ آثـــاری از آن‌ها بر روی زمین بـــاقی نمانـــده؟ علت این است که بیشـــتر شـــهرها دراثر لـرزش به تلی از سـنگریزه بـدل شـدند و یا توسط امواج ایجاد شده بر اثر زمین لرزه شسته شدند. حتی در شـــهرهایی که پس از آن امـــواج و زمین لرزه‌ها بـــاقی ماندند ... گرسنگی بود ... و بیماری بود.

بـرخی از منـاطق مانند آنچه که بعدها مصر نامیـده شـد، باقی ماندند. حتی تمدن آن‌ها دست نخـورده بـاقی ماند.

اما آن‌ها هم عناصر رفیع تمـدن خـود را بتـدریج از دست دادند. کـارکرد تعـداد بسـیارزیادی از ماشـین‌ها به خـاطر فیلتر شدن نور خورشید متوقف شد.

عده خیلی زیادی از مردم از شـهرها بـیرون رفتند. آن‌ها احسـاس می‌کردند زنـدگی درشـهر مرگبـار است. زیـرا معلوم نبـود چه زمـانی یک سـاختمان بر روی آن‌ها فـرو می‌افتد. هرچقدر هم ساختمانی محکم بود بعد از 300 تا 400 سال زمین لرزه ... رفتنی بود. ساختمانهایی بـرای مقاومت در برابر زلزله ساخته شدند. هـرم بـزرگ که در برابر زلزله‌ها ایسـتادگی کـرد بر اسـاس هندسه مقـدس ساخته شده بود. سـاختمانهای دیگـری هم در زمین دوام آوردند اما اکثر شهرها با خاک یکسان شدند. در بسـیاری از مناطق شهرها را دوباره ساختند اما حتی در آن هنگام هر بـار که شـهرها با تکنولـوژی پـایین‌تری بازسـازی می‌شدند، هر شهری از شهر قبل از خود ابتدایی‌تر بود.

آتلانتیسی‌ها به شـهری رفتند که در زیـرفلات «مـاتو گراسو» مکانی که امـروزه برزیل می‌نامند سـاخته شد و در آن زمان جزو سرزمین‌های آتلانتیس محسوب می‌شد. با اطلاع از آنچه که بر روی زمین پیش آمـده بـود شـاید بتوانید درک کنید چـرا لموریایی‌ها و آتلانتیسی‌ها تـرجیح دادند در زیر زمین زندگی کنند.

در این زمان ارتباط بیشتری با شبکه اگارتا وجود داشت. همانطور که قبلا توضـیح دادم آگارتا کنفدراسـیونی (هم پیمانان) از چندین شـهر زیر زمیـنی است. در واقع بیش از 120 شهر دارد. برخی از آن‌ها مانند شامبالای کوچک در زمانهـای بسـیار دور سـاخته شـده و مـردم «هـایپر بوریا» در آن‌ها سـاکن بودند. آن‌ها 12 فـوت (بیش از 3

مـتر و نیم) قد داشـتند. انسـانهای زمین مانند بسـیاری دیگر در این منظومه شمسی در اصل قدشـان 12 فـوت بـود. وقـتی ما حفـاظ سـیاره‌ای را از دست دادیم به اشعه‌هایی که به سیاره می‌رسـید عـادت نداشـتیم و این بـاعث تغیـیراتی در بـدنهای ما شد. زمـانی که لموریا و آتلانـتیس فـرو رفتند قد انسـانها از 12 فـوت به 7 فوت(حدود 2 متر و 14 سانتی متر) کـاهش پیـدا کـرده بود. بنـابراین آتلانتیسی‌ها و لموریایی‌ها حـدود 7 فـوت بودند و هنوزهم هسـتند. و همـانطور که می‌توانید ببینید قد انسـانها روی زمین همچنـان رو به کوتـاهی می‌رود. حالا مردم کوتاهتر شده‌اند و اکثرشان به حـدود 6 فـوت (حـدود 180 سـانتی مـتر) رسـیده‌اند. در طـول فقط ده هـزار سـال یک فـوت کامل را از دست دادیم. اما این موضـوع بـرعکس می‌شـود. و همچنانکه معنـویت ما افـزایش می‌یابد ما هم به آرامی به قد قبلی خودمـان بر روی این سیاره بر می‌گردیم.

درون شبکه آگارتا تنها به شهرهایی اجازه پیوسـتن داده می‌شد که به قوانین نـور و قـوانین عشق پایبند هسـتند، آن‌ها یی که آسـیب نمی‌زننـد، آن‌ها یی که خشـونت نمی‌ورزند. درون شبکه آگارتا علاوه بر تلوس که پـایتخت اسـت، 4 شـهر(لموریـایی) دیگـرهم وجـود دارند که بر اساس تکنولـوژی و عقاید لموریـایی بنا شـده‌اند. یکی از آن‌ها راما نام دارد، در زیرهندوستان (نام اصلی آن آراما بوده است) فرهنگ آراما شـامل مـردمی است که تقریبا لموریـایی خـالص هسـتند، قبل از آن‌که آریایی‌ها وارد هندوستان شوند. دو شهر دیگر که به تلوس وفادارند اما شهرهای Ulger و کاملا غیر وابسـته‌اند. یکی از آن‌ها به نـام Shonshi که در زیر تبت واقع شـده و خیلی از

پـایتخت تبت دور نیست و در سـطح زمین بر روی آن یک معبد لاماســری قــرار دارد. اولگرها گــروهی از مــردم هستند که 40 تا 50 هزار سال قبل، لموریا را ترک گفته و در بخش‌هـایی از آسـیا، هندوسـتان و اروپـای مرکـزی ساـکن شـدند. شـهر دیگر آن‌ها به نـام Shingla است. شینگلا شهری است در «گـوبی» یا بهـتر است بگـویم در زیر بیابان گوبی. اینجا هم یک شهر اولگر است.

بر فراز شهر آتلانتیسی‌ها که Posedid نامیده می‌شود و در زیـــرفلات ماتوگراسو واقع شـــده، شـــهر آتلانتیسی دیگری قرار دارد، یک کمی دورتر به سمت شـمال. شـهر آتلانتیسی دیگری هم در زیر اقیـانوس اطلس قـرار دارد و چند شــهر کوچک اقمــاری دیگر ... همــانطور که گفتم همه این‌ها عضو کنفدراســـــیون (هم پیمـــــانی) آگارتا هستند. در آن‌جا چند شهر غیروابسـته هم وجـود دارد که زیر مجموعه هیچکـدام از این شـهرهای بـزرگ نیسـتند و فقط در پی اتفاقــاتی که بر ســطح افتادند درزیر زمین ساخته شده‌اند. برخی از آن‌ها قبل از فاجعه آتلانــتیس – لموریا و برخی بعد از آن.

خـــود شـــهر تلـــوس همـــانطور که گفتم در زیر یک گنبد ساخته شـده که حـدود چندصد فـوت از کف تا سـقف آن ارتفـــاع دارد و پهنـــای آن هم به انـــدازه زمینه کـــوه شاستاست. وقـــتی از بـــیرون به آن نگـــاه می‌کنید راس گنبد حـدودا در نیمه کـوه واقع شـده. پـایین گنبد تقریبا همان زمینه کوه است. در زیر آن‌جا 5 طبقه دیگر ساخته شده که هر کدام فضـایی را اشـغال می‌کنند. پـایین‌ترین طبقه تقریبا یک مایل در زیر ســطح کــوه شاســتا قــرار گرفته است.

شهر در 5 طبقه ودر مساحت‌های مختلف ساخته شده است. این طبقات بر اساس نوع کاربری شان تقسیم شده‌اند. طبقه بالا در زیر گنبد، بخش اصلی شهر قرار دارد، جایی که اکثریت مردم زندگی می‌کنند. اینجا ساختمان‌های عمومی قرار دارند ومحل تجارت است. طبقه دوم زیرین، جایی است که به تولید اختصاص دارد، بعضی از کلاسها در آن‌جا تشکیل می‌شوند و عده‌ای هم اینجا زندگی می‌کنند. طبقه سوم زیرین را به طور کامل باغهای هیدروپونیک (کشت گیاهان با آب) تشکیل می‌دهند. انواع مواد غذایی در اینجا رشد می‌کنند. طبقه چهارم زیرین، نیمی از آن باغهای هیدورپونیک و بخشی از آن طبیعت و بخشی هم کارخانه‌ها هستند.

آخرین طبقه زیرین جایی است که به آن طبقه طبیعت می‌گوییم. این طبقه در بعضی از نقاط بیش از یک مایل پایین تراز سطح زمین واقع شده. در این طبقه ما دریاچه‌ها، درختان بلند و فضاهای پارک مانند داریم. در اینجا حیوانات زنده وجود دارند. ما در این پایین مدتهای مدید حیوانات را داشته ایم. آن‌ها خشونت خود را از دست داده‌اند. معابد مختلفی در اینجا هستند. کاهنان و کاهنه‌ها با نیاکان این حیوانات کار کرده وآنها را از نیاز به ترس رها کرده‌اند. زیرا این ترس است که موجب تهاجم می‌شود نه تنها در انسانها بلکه در حیوانات نیز. برای همین ما واقعا شیرهایی داریم که در کنار بره‌ها دراز می‌کشند.

استارگیت (دروازه کیهانی)

در بسـیاری از فرهنگ‌هـای باسـتانی، از دروازه‌هـایی به سـوی دنیاهـای دیگر و مـدخل‌هایی به سیسـتم‌های سـتاره‌ای سـخن می‌رود که محل اقـامت «آفرینـندگان» آن‌ها ست. دانش قـراردادی می‌گوید این روایتها فقط قصه و افسانه‌اند. اما اخیرا فایلهای محرمانه FBI بیـان می‌کنند موجوداتی از ابعاد و سیاره‌های دیگر از زمین ما بازدید کرده‌اند. NASA اعلام کـرده «پورتالها» به طـور حتم در میـدان مغناطیسی زمین وجـود دارند و ما را به این فکر می‌اندازند که در داسـتان دروازه‌هـای کیهـانی، پورتالها و کرمچاله‌ها، درجاتی از حقیقت وجود دارد.

10- دروازه خدایان در«هایومارکا»، پرو (Hayu Marca)

-————————————————————

در سـال 1996 توسط «خـوزه لوئیزدلگا» کشف شـد، وقتی که به عنوان یک راهنمای تـور سـعی داشت نقشه منطقه را یـاد بگـیرد. به گفته قبایل بـومی شهرهایومارکا، زمانی «دورازه خدایان»، درگـاه ورود به «سرزمین خدایان» بوده است. دلگا می‌گفت پیش ازآنکه به طور اتفاقی آن‌جا را پیدا کند، سالها خـواب دروازه‌ای را می‌دیده است. او می‌گفت گذرگاهی که به این دروازه ختم می‌شـود ازمرمرصـورتی سـاخته شـده و از درکوچکتری هم می‌گفت که نـور آبی رنگی از آن سـاطع می‌شد و به نظر می‌رسـید به یک تونل درخشـان و نورانی راه داشت.

این دورازه در واقع شـامل دو درگـاه تقریبا T شـکل است. درگاه بزرگتر حدود 7 متر پهنا و 7 متر ارتفاع دارد و درگاه کوچکتر با طول دو متر در وسط آن قـرار گرفته است. (این درها سنگی هستند. - م). اسـطوره‌ها حـاکی از آنند که در بزرگتر برای خدایان است. در کوچکتر برای افراد میرایی است که از آن عبور می‌کنند و با گذر از آن نامیرا شده و به سوی زندگی میان خدایان می‌روند.

داسـتانی هست که تا حـدی به رویـای دلگا اعتبـار می‌بخشد. می‌گویند وقـتی کاشـفین اسـپانیایی در قـرن 16 به پرو وارد شدند، ثروت اینکاها را غـارت کردند. یک روحانی اینکا به نام «آمارو مارو» با یک دیسک ارزشـمند از جنس طلا از معبـدش گـریخت، - «کلید خـدایان هفت پرتو».

«آمـارو مـارو» دروازه را پیـدا کـرد و دید که توسط شَـمَن‌ها نگهبـانی می‌شـود. او دیسک طلا را به آن‌ها تقـدیم کـرد. پس از مراسـمی که توسط شـمن‌ها انجـام گرفت، درِکوچکتر باز شد. پشت آن در، تـونلی بـود که با نـوری آبی رنگ می‌درخشـید. آمـارو از آن درعبـور کـرد، دیسک طلا و شَمَن‌ها را تـرک کـرد، از زمین ناپدید شد و به سرزمین خدایان رفت.

جـالب است که محققـان یک جـای خـالی گـرد در سـمت راست ستون درِکوچکـتر کشف کرده‌اند. آزمایشـات آن‌ها را به این بـاور رسـاند که آن صـفحه دیسک ماننـد، وسیله‌ای بوده که در آن جای خالی قرار می‌گرفته است.

9- ابوغُراب در مصر، جایگاه خدایان

———————————

Photo credit: Roland Unger

گفته می‌شـــود اهـــرام «ابوصـــیر» در ابـــوغُراب (حومه قاهره) یکی از قدیمی‌ترین مکانهــای زمین است. درآنجا سکویی باستانی قرار دارد که از کریستال مصری به نام «البستر» ساخته شده و گفته می‌شـود با ارتعـاش زمین «هم طـــنین» است. این صـــفحه می‌تواند «گشـــاینده حس‌ها» باشد و سبب شود که فرد با انرژی‌های بـالاتر و مقدس کائنات «یکی» شـود. در اصل این یک اسـتارگیت بوده و انرژی‌های مقدس هم خدایان بوده‌اند.

اسطوره‌ها در بـاره سـفرمیان دنیـای آن‌ها و دنیـای مـا، شـــبیه اســـطوره‌های بومیـــان چـــروکی امریکاست. این بومیـــان در بـــاره «موجـــودات فکـــری» – بـــدون شـــکل – می‌گویند که می‌توانند بر روی «مـوجی از صـدا» از خانه خودشـان در سیسـتم سـتاره‌ای پلیـدیان به زمین سـفر کنند.

در ابوغراب نشانه‌هایی وجود دارد که گـــواهی می‌دهد بر تکنولـوژی پیشـرفته‌ای که در سـاختن این مکـان به کـار رفته است. برای مثال علائم حلقوی بسیار دقیقی که در کریستال البستر با دریل کنده شده‌اند.

8- سنگ‌های باستانی دریاچه میشیگان

———————————————-

در سال 2007، ضمن جستجو برای یـافتن بازمانـده‌های یک کشتی، دانشـمندان سـاختارهای سـنگی به طـول 12 مـتر را در زیر دریاچه میشـیگان کشف کردند که قـدمت آن‌ها به 9000 سـال می‌رسـید. این مکـان تقریبا شـبیه

«اســـــــــــــــــتون هنج» است. این کشف توسط پروفســـور«مارک‌هـــالی» اســـتاد باســـتان شناسی زیردریایی، دانشگاه شمال غـربی میشـیگان و همکـارش انجـــام گـــرفت. نکته بســـیار جـــالب، کنـــده کـــاری یک «ماســتودون» (پســتانداری شــبیه فیل که 10000ســال پیش منقرض شده) بر روی یکی ازاین سنگهاست.

این محـــــل، طبق توافق با قبایل بومیـــــان امریکا که می‌خواســتند بازدید از این محل به حــداقل برســد، تا به حال سری نگه داشته شده. دانشمندانِ جریان اصــلی، در باره قدمت واقعی آن تردید دارند. بسـیاری عقیـده دارند که این مکان، باقیمانده یک اســتارگیت یا کرمچاله است. از آنجـایی که چنـدین مـورد مفقـود شـدن در این ناحیه اتفاق افتاده، به آن «مثلث میشیگان» هم می‌گویند.

در سال 1891 قایقرانی به نام «توماس هیوم» هنگامی که داشت با هفت سرنشـین بر روی دریاچه می‌رانـد، در مه ناپدید شد. در ســال 1921 یــازده نفر بر روی قــایق «رُزابل» ناپدید شدند و تنها قایق خالی آن‌ها پیدا شد. در 1937 کشتی مکفارلند از دریاچه میشیگان عبور می‌کرد. کاپیتـــان کشـــتی، «دونر» پس از کـــار طـــولانی بر روی عرشه بـرای اسـتراحت به اتـاقش رفت. سه سـاعت بعد همکـارش بـرای بیـدارکردن او رفت و دید که در از داخل قفل است و هیچ جوابی از کاپیتان به گوش نمی‌رسد.او در را شکست و وارد اتـــاق شد. در حالیکه در، بســـته و تمام پنجره‌ها قفل بودند، کاپیتان ناپدید شده بود.

7- استون هنج، ویلشایر، انگلستان (Stonehenge)

———————————————

4stonehenge

یکی از شـــناخته شـــده‌ترین بناها بر روی ســـیاره زمین، چیـــدمان صـــخره‌های باســـتانی است که به اســـتون هنج معروفند. درباره این محل بیشـتر از هر مکـانی در تـاریخ ازنظر زمـان سـاخت و هـدف از سـاختن آن بحث شـده است. تاریخدانان جریان اصلی، ادعا می‌کنند این ساختار حـدود 5000 سـال پیش، ازسـنگهای بلواسـتون سـاخته شـده که از فاصـله 386 کیلومـتری به این محل منتقل شده‌اند. برای عده‌ای این مسئله بسیار عجیب است.

گفته می‌شود 5000 سال پیش، زمانی که اولین بـاراین ناحیه مسـکونی شـد، اسـتون هنج از قبل در آن‌جا وجـود داشت. این مکان باستانی درجایی قرار گرفته که 4 خط انـــرژی یا Ley lines از آن می‌گذرند. بـــرخی بـــراین عقیده‌اند که این محل یک دروازه انـرژی و یا اسـتارگیت است. حداقل یک اتفـاق در سـالهای اخـیر از این تئـوری پشتیبانی می‌کند.

در آگوست 1971 گـروهی از هیپی‌ها که سـعی داشـتند ازارتعاش‌های آن مکـان اسـتفاده کننـد، به وضـوح ناپدید شـدند. بنا برگفته پلیسی که در آن محل مشـغول انجـام وظیفه بود، نوری آبی رنگ از سنگ‌ها بیرون می‌آمد. یک مزرعه دار محلی هم این موضـــوع را تایید کـــرد. از آن‌جا صدای فریاد شنیده می‌شد. وقـتی پلیس به محل رسـید، فقط میخ‌هـای چـادر وآثـاری از آتش کمپ شـان برجـای مانده بود.

6 – استارگیت باستانی سومریان، رود فُرات

———————————————

Photo credit: Andres Rueda

یک مُهر باستانی سومری هست که خدایی سومری را نشان می‌دهد که توسط یک پورتال از دنیای خودش به دنیای ما وارد می‌شود. به نظر می‌رسد او بر روی پلکانی قرار گرفته که از دید بیننده، دور می‌شود. در دوسوی این خدای ظاهر شده، ستونهای عجیبی ازآب قرار دارند که میدرخشند. اثر سومری دیگری که بروجود استارگیت‌ها شهادت می‌دهد مربوط به Ninurta است. او نه تنها مانند امرزوی‌ها ساعت مچی به دست دارد، بلکه به نظر می‌رسد دگمه‌ای بر روی دیوار یک استارگیت که در آن ایستاده را فشار می‌دهد.

نویسنده‌ای به نام «الیزابت وُگ» کتابهای متعددی در باره خدایان سومری باستان و پادشاهان و استارگیت‌های آن دوران نوشته است. یکی از از نتیجه گیری‌های اصلی او این است که در رود فرات استارگیتی هست که در خرابه‌های شهر «اِریدو» در بین النهرینِ هزاران سال پیش، مدفون و گم شده است. او همچنین می‌گوید که در اشعار بابِلی کتاب «الهامات»، ابیاتی در باره یک استارگیت وجود دارد.: 1)ـ سپس پنجمین فرشته در شیپور خود دمید، و من ستاره‌ای را دیدم که ازآسمان فرو افتاد و کلید مغاک به او داده شد. 2)ـ ستاره، آن مغاک را گشود و دود برخاست، دودی با فوران عظیم که آسمان را تیره ساخت. 3)ـ و بیرون از دود، ملخ‌ها بر زمین فرو ریختند.

اگر چه بیشترمحققان توافق دارند که واژه مغاک، به جریان بزرگی از آب بر می‌گردد، «وُگ» می‌گوید که این

واژه به کاررفته در متـون باسـتانی، احتمـالا به معنـای پورتال می‌باشد.

5- تیاهوانـــاکو، بولیـــوی، «دروازه خورشـــید» (Tiahuanaco)

_____

Photo credit: Daniel Maciel

بـــرخی بـــاور دارند که «دروازه خورشـــید» در بولیـــوی، پورتالی است به سرزمین خدایان. مناطق دیگری نـیز در ناحیه آند چـــــنین شـــــهرتی دارند. گفته می‌شـــــود شـهر«تیاهوانـاکو» یکی از مهمـترین مکانهـای امریکـای باستان است و اسطوره‌ها حکـایت دارند خـدای خورشـید «ویروکوچا» در این شهر ظـاهر شد و آن‌جا را به عنـوان مکانی برای آفرینش نخستین انسانها برگزید.

بر روی تکه سنگی از این دروازه با این‌که 14000 سـال قدمت دارد، تصویر انسـانهایی با کلاهخـود مثلـثی شـکل کنده کاری شده. این سنگ بسیاری از محققین را به این سوهدایت کرده که دروازه به طور حتم با ستاره شناسی درارتبـاط است. بحث‌هـای داغ در این بـاره هنـوز ادامه دارند. در وسط و بـــالای آرک تصـــویر احتمـــالی خـــدای خورشید کنده کاری شـده به طـوری که پرتوهـای نـور از پشت سر او ظاهر می‌شوند و از کناره‌های سـرش عبـور می‌کنند.

اگر چه این آرک اکنون هم اکنون در حالت ایستاده قـرار دارد، وقـــتی توسط کاشـــفین اروپـــایی در میانه قـــرن هجـدهم پیـدا شد در حـالت افقی بـود. به نظر می‌رسد

شکاف بزرگی هم در بالای سمت راست این طاقی ایجاد شده که هیچکس نمیداند چگونه این اتفاق افتاد.

4- دروازه «رانماسو اویانا» در سری لانکا (Ranmasu Uyana)

بر روی دیوار سنگی بزرگی که توسط تخته سنگ‌ها و سیستم غارهای «رانماسو اویانا» پوشیده شده، یک نقشه و یا چارت ستاره‌ای حکاکی شده است. سمبل‌هایی بر روی صخره حکاکی شده‌اند که گفته میشود کدی است که دروازه ستاره‌ای را باز می‌کند و به گشاینده اجازه می‌دهد از این دنیا به مکانهای دیگر این جهان سفر کند. درست در مقابل این نقشه، چهارنشیمن سنگی و یا صندلی قرار دارند.

نام چارت ستاره‌ای «ساکوالا چاکرایا» است که به معنای «دایره چرخان کائنات» است. طبق تفاسیر، ساکوالا به معنای کائنات و چاکرایا به معنای دایره چرخان است.

در بسیاری از افسانه‌های بومیان امریکایی، استارگیت‌ها یا پورتالها توسط دایره‌های چرخان نشان داده شده‌اند و همچنین نقشه‌های ستاره‌ای مشابه در دیگر مکانهای باستانی که گفته می‌شود استارگیت هستند مانند ابوغراب در مصر و بسیاری دیگر از مکانهای باستانی در آند در امریکای جنوبی. با این حال تاریخدانان جریان متداول، این نظریه را نادیده گرفته‌اند که «ساکوالا چاکرایا» یک دورازه یا استارگیت است.

3- اَبیدوس در مصر

———————

Photo credit: Roland Unger

یکی از قـدیمی‌ترین شـهرهای مصر باسـتان و از دیـدگاه «مصر شناسی» یکی از مهمـــــــترین و به یقین یکی از جـــــــالب‌ترین مکانهاست. معبد«سِـــــــــتی» در آن‌جا هیروگلیف‌هایی را به نمایش می‌گذارد ازماشین پرنده‌ای شبیه هلیکوپتر و نیز تصاویری مانند بشقاب پرنده.

شـاید شـگفت انگـیزترین بخش، نحـوه کشف این مکـان باشد. خانمی به نام «دوروتی ایدی» ادعا کـرد که تناسخ مجـدد دخـتری روسـتایی است به نـام «بنت رشـیت» که معشوقه پنهانی فرعون ستی بـوده و از او بـاردار شـده بود. اما قبل از آن‌که فرعـون از بـارداری او بـاخبر شـود دختر روستایی، خودش را کشت. و حالا در قرن بیسـتم، دوروتی می‌توانست متـــون مصر باســـتان را بخواند و می‌دانست که باستان شـناس‌ها باید کجا را حفـاری کنند تا به باقیمانده‌های شهر ستی برسـند. او جـای همه چـیز را می‌دانسـت، مثلا می‌دانست اتاقهـای سـری کجا قـرار دارند و محل باغهای مدفون شده را نیز می‌دانست.

مردم گواهی می‌دادند درودتی بـرخی از سـنگهای خـاص را فشار می‌داد و انتظار داشت اتفـاقی بیفتد. انگـار که سـعی می‌کـرد یک در سـری یا یک دروازه را بـاز کند. او قبلا در باره درهـای پنهـانی که آن‌جا وجـود داشت حـرف زده بـود. در 2003 «مایکل شـرات» یک مهنـدس هـوا-فضای ارتش تایید کرد که ابیدوس بر روی یک استارگیت طبیعی بنا شده است. حتی بحث انگـیزتر این‌که حکـومت

ایـالات متحـده از این مکـان آگـاه بـوده و از آن اسـتفاده کرده است.

آیا چیزی که «ایدی» در جسـتجوی آن، سـنگهای دیـوار را فشار می‌داد همین بـود؟ به غـیر ازهـیروگلیف نـامعمول هلیکوپترها، نقاشی قایق‌هـای مصـری که گفته می‌شـود مسافران را به سوی دنیای دیگری در ستارگان می‌برنـد، چیزی را ترسیم می‌کنند که از نظر دانشـمندان امـروزی می‌تواند یک کرمچاله باشد و یا حداقل تئوری آن.

2- گوبکلی تپه، ترکیه (Gobekli Tepe)

.——————————————

Photo credit: Benefits

گوبکلی تپه، به عنـوان قـدیمی‌ترین معبد دنیا متشـکل از چندین حلقه از ستونهای سنگی T شکل است که بر روی هرکـدام از آن‌ها حیـوانی مانند شـیر و یا گوسـفند کنـده کـــاری شـــده است. دوتا از این ســـتون‌ها در وسط این حلقه‌ها قـرار گرفته‌اند و تشـکیل یک آرک را می‌دهند که گفته می‌شود باقیمانده یک پورتال و یا اســـتارگیت است و مردم باستانی مقیم اینجا از آن به عنوان دروازه‌ای به سوی «آسمان دنیا» استفاده می‌کردند.

ســـتونهای، Tشـــکل خیلی شـــبیه «دروازه خـــدایان» در «هایومارکا» در پـــرو هســـتند. جـــالب است که اینکاها ازرابطه‌ای با اهالی سیستم ستاره‌ای پلیاد حـرف میزدند که آن هم T شـکل است. این مکـان مانند دیگر پورتالها درجایی قرار گرفته که محل تلاقی دو خط انـرژی یاLey Lines است. اگر چه این مکـان در 1960 به ثبت رسـید

اما دراوایل دهه 90 میلادی با پیــدا شــدن ســتونهای T شـکل، سن حقیقی آن حـدود 12000 سـال تخمین زده شد.

1-ورتکس‌های «سدونا» و «دروازه خدایان»

ـــــــ

مرد قبیله‌ای تاکید می‌کرد که حادثه‌های عجیبی را در این دروازه دیــده است. زمــانی در بیابــان بودند که ناگهــان طوفان وباران شدید در آن منطقه درگرفت و آســمان با ابرهای خاکستری پوشیده شد. او درحال برگشت نگـاهی به آن طاقی انداخته بود و دیده بود که آسمان از توی آن صـــاف و آبی است. او نزدیک‌تر رفت و دید که محـــدوده کوهستان هیچ تغییری نکرده و فقط آســمان را که ازآنجا نگاه میکرد، فرق داشت. او هم ترسید، سوار اسـبش شد و به خانه برگشت.

او به جوینـــــدگان طلا گفت فقط افـــراد قبیله اش این داســـتانها را می‌دانند و چـــون به او لطف کـــرده بودند این‌ها را برایشـــان تعریف می‌کـــرد. می‌خواست به آن‌ها هشدار بدهد که از میان آن آرک عبور نکنند.

خون آشامان

نـیروی حیـات یا انـرژی پرنا (Pranic Energy)ـ نـوعی خاص از انرژی است که تنها توسط موجودات زنده تولید می‌شود. این انرژی به مقدار زیاد در خون انسـان وجـود دارد و باور بر این است که با نوشیدن خـون بخش اعظم پرنا به بدن خون آشام منتقل می‌شـود. بـرخی محققـان پرنا را از دیگر انرژیها متفـاوت می‌دانند. سـایر انرژی‌ها عبارتند از انــرژی ج-ن-س-ی (که با میل ج-نس-ی کـاملا فـرق دارد)- انـرژی عـاطفی – انـرژی جـادویی- انـرژی منفی- انــرژی ســتاره ای- انــرژی جــوی یا اتمســفری- انرژی روحی و ...

نـام Sanguinarian از لغت لاتین Sanguis («خـون») گرفته شده است و معنی آن «خون آشام» می‌باشد.

خــون بــرای هیچ انســانی قابل هضم نیست و در مــورد خون آشـامان نـیز همین مسـئله صـادق است. خـونی که آن‌ها می‌نوشــند بــدون هضم شــدن وارد مــدفوع و ادرار می‌شود. علاوه بر این همواره در خطر بیماریهـایی مانند ایـدز و هپـاتیت هسـتند چـون اکثرشـان میل به نوشـیدن خـــون انســـان دارند البته چنانچه دسترسی به آن ممکن نباشد موقتا از خــون حیوانــات نــیز اســتفاده می‌کنند. مقــدار خــونی که در هر بــار مصــرف می‌کنند به انــدازه خــونی است که از بریــدگی و زخم بــیرون میاید. بیشــتر خون آشـامان تـرجیح می‌دهند که فـرد اهـدا کننـده خـون قبلا تستهای HIV و هپاتیت داده باشد!

این دسته از خون آشـامان اعتقـاد دارند که نیـاز آن‌ها به نوشیدن خـون صـرفا یک نیـار روانی نیست ولی هیچ یک تا به حال دلیل دیگری برای این کار ارائه نداده‌اند.

این خون آشامان به دو دسته تقسیم می‌شوند:

1- خون آشامان حریص که مقدار خون مصرفی آن‌ها در روز بسیار بالا است.

2- خون آشامان معمولی که با مقادیر کوچک خون ارضا می‌شوند.

مکیدن خون:

اکثر آن‌ها دنـدانهای بلند ندارند و از طریق تیغ یا سـوزن سوراخ کـوچکی در بـدن داوطلب ایجـاد کـرده خـون اورا می‌مکند. خیلی به نـدرت ممکن است بـدن کسی را گـاز بگیرند. گـاز یک خـون آشـام می‌تواند ویروسـهای ایـدز و هپـــاتیت را به بـــدن داوطلب منتقل کند و علاوه بر آن باکتریهای خطرناکی که در دهان او موجـود هسـتند وارد زخم شــده و خطر عفونتهــای شــدید را ایجــاد می‌کنند. امروزه خون آشامان در مورد بهداشت فردی که خــونش را می‌خورند بسـیار حسـاس هسـتند و سـعی می‌کنند از افراد داوطلبی که تست شده‌اند استفاده کنند.

سایت زیر سایت رسمی خون آشامان است و در شهرها و کشورهای مختلف جوامع آن‌ها به فعالیت مشغولند.

خون آشام اسطوره ای:

گـروه مشـهوری از خـون آشـامان هسـتند که معمـولا در فیلمهای‌هالیوود با اغراق فراوان نشان داده می‌شوند.

اگرچه واقعی هستند ولی نحـوه تکامل و خصوصیاتشـان با آنچه غالبا در فیلمها میبینید تفـاوت دارد. سه فرضـیه در مورد به وجود آمدن این گونه داده شده است:

اولین فرضیه بر این عقیده است که ازابتـدا این گونه در کنـار انسـانها تکامل یافته و به وجـود آمده‌اند. در واقع نوعی انگل انسانی هستند که برای زنده مانـدن از خـون انسانها تغذیه می‌کنند و از ابتدای تاریخ وجود داشته‌اند.

فرضـیه دوم معتقد است که خـون آشـام اسـطوره‌ای در اصل انسـانهایی بوده‌اند که به ویـروس خاصی آلـوده شده‌اند و بر اصل جهش ژنتیکی تبدیل به موجود جدیـدی شدند که ظاهر انسـانی خـود را حفظ کـرده اما سـاختار بدنی آن تفاوت پیدا کرده است.

سومین فرضیه می‌گوید که شـیاطین وارد جسم انسـانی که تازه مرده است می‌شوند و بـدن او را کنـترل می‌کنند و لذا بـرای زنـده مانـدن نیـاز به نوشـیدن خـون انسـانها دارند. این فرضـیه از آن‌جا ناشی می‌شـود که بـرخی جنیان برای ادامه حیـات به خـوردن و نوشـیدن گوشت و خون انسانها نیاز دارند و از گذشـته بـاعث ایجـاد وحشت در میان مردم شده‌اند.

قدرتها:

1- عمر ابدی (تا زمانیکه خون به آن‌ها برسد).

2- آلوده کردن هر کسی که گاز بگیرند

3-قدرت مافوق بشری

5-قدرت تغییر شکل

6- قدرت هیپنوتیزم

7- همکاری با جنیان (در برخی موارد دیده شده که خون آشام بـزرگ می‌تواند با جنیـان ارتبـاط داشـته باشد و از آن‌ها کمک بگیرد).

8- کنترل کردن ذهن حیوانات

نقاط ضعف:

1- قادر نیسـتند وارد خانه یا مکـانی شـوند مگر آن‌که از سوی میزبان دعوت شده باشند.(بعد از یکبار وارد شــدن با دعــوت می‌توانند هر زمــانی خواســتند وارد آن خانه شوند).

2- قادر نیستند از آب روان عبور کنند. البته به این معنی نیست که شنا بلد نیسـتند بلکه آب روان مانند رودخانه یا چشـمه قـدرت خـون آشـام را بـرای اسـتفاده از اعضـای بدنش میگیرد و در نتیجه قادر به شنا نخواهد بود. ظاهرا غرق می‌شود ولی بعد از بـیرون آمـدن از آب دوبـاره راه می‌افتد).

3- خوابیدن در طـول روز (همه خـون آشـامان در طـول روز نمی‌خوابند).

4- تحمل نداشتن نور خورشید (بـرخی خـون آشـامان به نور خورشید حساسیت ندارند و آن را تحمل می‌کنند).

5- وابستگی به خاک محل تولد برای آرامش یافتن

6- حساسـیت به سـیر (ازآنجا که سـیر آنـتی باکتریـال بسیار قوی است خون آشام به آن نزدیک نمی‌شود).

7-گل رز (گل رز و تیغهایش باعث ضعف و کندی حـرکت خون آشام میشود).

افسانه‌هایی مبنی بر این‌که تصویر آن‌ها در آینه نمی‌افتد یا این‌که قادر نیسـتند وارد امـاکن مقـدس مـذهبی (مثل کلیسا)شــوند تا جــایی که تحقیقــات نشــان داده است صحت ندارد.

همچنین باور عمومی بر این است که اسـتفاده ار علامت صلیب یا پاشیدن آب مقـدس کلیسا می‌تواند خـون آشـام را ضعیف و دور کند. اما این نیز صحیح نیست.

گفته می‌شود که فرو کردن اشیاء تـیز چـوبی یا نقـره‌ای در قلب و بـدن آن‌ها بـاعث ضـعیف شـدن و مـرگ آن‌ها می‌شـود اما این مطلب نـیز اثبـات نشـده چـرا که اغلب آن‌ها در برابر این ضربات ایمن هستند.

روشهای مختلف دفن مردگان:

در کشــورهای مختلف بــرای جلوگــیری از تبــدیل شــدن مردگان به خون آشام روشـهای خاصی بـرای دفن مـرده ابداع کرده‌اند.اگرچه بسیاری از آن‌ها فقط ناشی ازترس و خرافات بی‌ریشه است در روسیه جنـازه را از راههـای صعب العبور به قبرستان می‌بردند و عذاداران صـورتهای خــود را می‌پوشــاندند و در حــال بازگشت به عقب نگــاه نمی‌کردند.

جنازه را به حـالتی دفن می‌کردند که پس از بیـدار شـدن قادر نباشد به آسـانی از قـبر بـیرون بیاید. مثلا به شـکم دفن می‌کردند یا دست و پاهایش را محکم می‌بستند و یا آن را مصله می‌کـردن که امکـان بـیرون آمـدن از قـبر را

نداشـــــته باشد. افـــــرادی که خودکشی کـــــرده بودند یا غریبه‌هـــایی که در شـــهر می‌مردند را به قبرســـتان راه نمی‌دادند.

روشهای کشتن خون آشام:

نحوه کشتن خون آشام بســته به نــژاد و گونه آن تفــاوت دارد.

نام گونه خون آشام / نام کشور / روش موثر کشتن

Sampire / آلبانی / فرو کردن چوب در قلب

Nacktzehrer / * باواریا / قطع کردن سر با تبر

Ogoljen / *بوهمیا / دفن کردن بر سر سه راهی

Krvoijac / بلغارستان / زنجیر کردن جنازه در قبر

Kathakano / کرت /جوشاندن سر در سرکه

Brukulaco / یونان /قطع کردن و سوزاندن سر

———————————————————————-

Vampir / مجارستان /فرو کردن چوب در قلب و میخ در تابوت

———————————————————————

Dearg-dul / ایرلند / چیدن سنگ روی قبر

-———————————————————————

Vryolakas / مقدونیه / ریختن روغن داغ روی جسد

———————————————————————

Upier / لهستان / دفن کردن به شکم

———————————————————————

Gierach / * پراشیا / گذاشتن بذر خشخاش در قبر

-———————————————————————

Strigoiul / رومانی / بیرون آوردن قلب و بریدن آن از وسط

-———————————————————————

Vlkoslak / صربستان / بریدن انگشتان پا

-———————————————————————

Neuntoter / *ساکسونی / گذاشتن لیمو در دهان

-———————————————————————

Vampiro / اسپانیا / فرو کردن میخ در گردن مرده

- کشـــورهای باواریا- بوهمیا-پراشـــیا و ساکســـونی اکنون جزو کشور آلمان هستند.

خون آشامی (Vampirism). پدیده‌ای غیرطبیعی در بشر است که از هـزاران سـال پیش تا کنـون مشـاهده و ثبت شـده است. اگرچه اکـثر فیلمهـایی که در رابطه با خـون آشام ساخته شده‌اند جبنه‌ای غیر واقعی و دور از انتظار به این پدیده داده‌اند تا جایی که مردم نه تنها به وجود آن بـاور ندارند بلکه آن را زاییـده تخیل و موضـوع فیلمهـای ترسناک می‌دانند.

بـــرای روشن شـــدن حقـــایقی ناگفته در خصـــوص خـــون آشـــامان به توضـــیح و طبقه بنـــدی آن‌ها می‌پـــردازم و خـــواهم گفت چگونه می‌تـــوان آن‌ها را شناســـایی کـــرد و چگونه از حملات آن‌ها در امان ماند. مطالب این سری از مقـــالات حاصل صـــدها ســـال تحقیقـــات متخصصـــان روانشناسی ماورا* روی این پدیـده می‌باشد که از منـابع گوناگون گردآوری شده‌اند.

به دلیل نداشـــتن واژه معـــادل در فارسی بـــرای بـــرخی اصطلاحات نام انگلیسی و معنای آن داده شده است.

اولین سوء تفاهمی که در مورد خون آشامان وجـود دارد آن است که بر خلاف بـــــاور عامه همه آن‌ها خـــــون نمی‌نوشند بلکه از سـایر مـواد حیـاتی بـدن انسـان مانند روح –هاله – انـرژی چی و بـدن سـتاره‌ای تغذیه می‌کنند. در واقع اکثر خون آشامان از مـواد حیـاتی غـیر از خـون

تغذیه می‌کنند. اما در هر حـــال «خـــون آشـــام» نامیـــده می‌شوند!

دسته بندی انواع خون آشامان: Types of Vampires

1- خون آشام اسطوره ای

2- خون آشام روانی

3- حیوان خون آشام

4- انسان زنده خون آشام

5-خون آشام روح

6- خون آشام واقعی

7-خون آشام خرافی

8- خون آشام مقلد

9- خون آشام ظاهری

و...

در بخش اول از این ســـری مقـــالات به معـــرفی خـــون آشامان روحی می‌پردازیم.

———————————————————————

Psychic Vampire خون آشام روح یا روح آشام

———————————————————————

سایکیک به معنی کسی است که دارای قدرتهای مـاورای بشر معمولی باشد. هر کسی که بتواند اشـیاء را با نگـاه جابه جا کند یا فکر خـــوانی کند و کارهـــایی از این قبیل

را» سـایکیک Psychic می‌نامند. وقـتی این لغت بـرای خـون آشـامی اسـتفاده شـود معـنی آن این است که آن خون آشام قدرت تغذیه از روح انسان و افکـار انسـان را دارد.

خون آشامان روح قادرند آگاهانه یا ناآگاهانه انرژی مفید انسانها را (پرانا – چی یا نـیروی حیـات) بنوشـند و تخلیه کنند.

این توانـایی می‌تواند از طریق مدیتیشن – مصـرف مـواد مخدر مخصوص و یا کاملا ژنتیکی به آن‌ها منتقل شود.

اگرچه این پدیـــــده به ظـــــاهر جدید به نظر می‌رسد اما تاریخچه آن به هزاران سال پیش باز می‌گردد.

اصطلاح» خون آشام روح» در اواخر قرن نوزدهم توسط اعضـــای» جامعه عرفـــان شناسی» ** انگلســـتان بـــرای توضیح این پدیده انتخـاب شد. بر طبق این نامگـذاری یک خـــون آشـــام روحی کسی است که قـــادر باشد از روح – افکـــار- ذهن و احساســـات انســـانهای دیگر تغذیه کند و آن‌ها را خالی از انرژی کند.

طبق طبقه بندی جامعه عرفـان شناسی دو دسـته خـون آشام روح وجود دارند:

1- خون آشام ستاره ای: Astral Vampire

طبق تعریف» هنری اسـتیل آلکت» این نـوع خـون آشـام زنده است اما می‌تواند بـدن سـتاره‌ای اش*** را از بـدن فیزیکی جدا کند و در جستجوی خـون یا انـرژی از قـبر یا مکـان اختفا بـیرون بیاید و پس از یـافتن آن را به بـدن فیزیکی خود منتقل کند تا بتواند به حیات ادامه دهد.

2- خون آشام آهن ربایی: Magnetic Vampire

بر اساس توصیفات» فرانزهـارتمن» نـوعی خـون آشـام روح است که مانند اسـفنج انرژیهـای افـراد را به خـود جذب می‌کند.

122ci37

طبق طبقه بندی جدیدتری انواع خون آشام روحی بسیار متنوع‌تر هستند:

1- خون آشام احساسـات: از احساسـات عـاطفی تغذیه می‌کند. مخصوصا در یک دوسـتی یا رابطه خـون آشـام همیشه از فـرد مقابل تغذیه می‌کند و پس از تمـاس با این خون آشام فرد احساس خستگی مفرط و افسردگی شدید می‌کند.

2- خون آشام وابسته به همزیستی: این نوع خون آشام فقط از انرژیهـای منفی افـراد تغذیه می‌کند و غالبا پس از تمـاس با آن‌ها فـرد احسـاس سـلامتی و شـادابی می‌کند. اکـثر خـون آشـامان از جـذب انرژیهـای منفی خـودداری می‌کنند چـون به آن‌ها لطمه شـدیدی می‌زند. بنابراین این نوع مثبت خون آشام بسیار بسیار کم است.

3-خـون آشـام عنصـری: این نـوع از عناصر طـبیعت و از انرژی ذخیره در آبشار- طوفـان- رعد و بـرق و گردبـاد و ...استفاده می‌کنند. البته این انـرژی موقـتی و تا زمـانی استفاده می‌شود که یک اهدا کننده انسان پیدا کنند.

4-خون آشام ج-ن-س-ی: در این پدیده خون آشام امیـال جن-س-ی در فـرد را بیـدار می‌کند و از آن انـرژی تغذیه می‌کند. جن مونثی مانند «سـاکاباس» غالبا در خـواب بر

مردان ظاهر می‌شـود و آن‌ها را وسوسه می‌کند. سـپس از انرژی جن-س-ی آن‌ها تغذیه می‌کنند.

ـــــــ

چنانچه خون آشام بیش از اندازه انـرژی حیـاتی کسی را بنوشد آن فرد برای مدت طولانی مریض و رنجور خواهد بود و حتی امکان خودکشی و مرگ نیز وجود دارد.

ـــــــ

ممکن است حتی خود آشام از استعداد خود آگاهی نداشته باشد و کاملا بدون قصد و غرض انرژی شما را بمکد. خون آشام معمولا از جملات نا امید کننده استفاده می‌کند تا نقطه ضعف قربانی را بیابد زیرا تا زمانیکه قربانی روحیه محکمی دارد و به خودش اعتماد به نفس دارد خون آشام قادر به تخلیه انرژی او نیست. این جملات معمولا بسیار نامهربان هستند و فرد را دچار شوک می‌کنند. قربانی برای یک لحظه احساس ضعف و شکست می‌کند و همین برای خون آشام کافی است تا بتواند از روح او تغذیه کند. احتمال این است که برخی خون آشامان بدون اطلاع از لطمه روحی که به فرد می‌زنند صرفا به خاطر لذتی که در نوشیدن انرژی قربانی می‌یابند این کار را انجام می‌دهند و اگر به آن‌ها گفته شود که جزو خون آشامان روح هستند کاملا شوکه شوند و حتی بترسند.

چطور از خون آشام در امان باشیم:

بهترین راه برای جلوگیری از حمله خون آشام داشتن اعتماد به نفس است. چنانچه به خود ایمان ندارید و از حضور در کنار چنین افرادی می‌ترسید خیلی راحت طعمه خواهید شد. به غیر از طلسم‌هایی که برای دور نگه داشتن این افراد وجود دارد راه ساده‌تر همراه داشتن کریستال کوارتز است.

برنامه ریزی کریستال برای خنثی کردن نیروی منفی خون آشام:

برای خریدن سنگ کوارتز باید ابتدا سنگهای متعددی را لمس و نگاه کنید و تنها سنگی را بردارید که نسبت به

آن احساس خوبی دارید. سپس کوارتز را در زیر آب سرد روان نگه دارید تا خنک شـــود. بعد آن را روی پـــارچه‌ای قرار دهید تا به آرامی با هـوا خشک شـود. آن را با حوله خشک نکنید. بــرای ریختن برنامه روی کــوارتز باید آن را در دست نگه دارید و در حالی که به آرامی تکان می‌دهید از آن بخواهید که مانند فرشته نگهبـان از شـما نگهبـانی کند و خون آشــامان روح را شکست داده نــیروی آن‌ها را خنثی و بی‌اثر کند. برای ثبت اطلاعـات بگویید» خـواهش می‌کنم ثبت شو و بمان».

جن یا موجودات فضایي
پیش‌گفتار
فصل اول- سورة جن
1- ایمان جن به قرآن و اسلام
2- پرواز جن در آسمان و شنود فضائی
3- جنگیدن جن‌ها با خداوند
4- پناه‌آوردن انس به جن
فصل دوم- سورة الرّحمن و واقعه
1 – منشأ جن
2 – بعد زمان
3 – توانایی جن و انس بر خروج از جوّ زمین
4 – چهره و پیکر جن
5 – وصف بهشت‌های چهارگانه
6 – تعریف زوج‌های سه‌گانه
7 – سیر نزولی ایمان در طول تاریخ
فصل سوم- سورة ناس
1- شیطان کیست؟
2- شیاطین کیستند؟
فصل چهارم- جن را بهتر بشناسیم

1- جن و منظور از آفرینش او

2- جن در خدمت سلیمان علیه‌السلام

3- کثرت‌گرایی جن‌ها و روابط با انسانها

4- جن و اعجاز قرآن

5- جن‌پرستی در تاریخ

6- جن در آتش

فصل پنجم- چکیدة گفتار و نتیجه‌گیری

پیش‌گفتار

هر مسلمان معتقد، بر اساس آموزه‌های قـرآن مجید باید تنها به وجود دو نوع اندیشمند مادی در کل عـالم هسـتی اعتقـاد داشـته باشد. این دو نـوع، یکی انسـان است و دیگری جن. بنـابراین اگر مسـلمانی معتقد به وجـود موجـودات فرازمیـنی باشـد، بایدباورداشته‌باشد که فرازمینی‌ها یا انسان‌اند و یا جن.

از آن‌جا که قـرآن کـریم به این موضـوع اشـاره دارد که جن‌ها تا قبل از بعثت رسـول‌اکرم(ص) به آسـمان پروازمی‌کرده‌انـد، پس در این روزگـار، نسـبت‌دادن فرازمینی‌ها به جن‌ها شایسته‌تر است؛ بویژه آن‌که قرآن می‌گوید:

- جن‌ها کارهای شگفت‌انگیز و توانایی‌های شـگرفی داشته و دارند،
- بر کارهای بسیارسخت، همواره پیروز گشته‌اند،

- پیش از انسان آفریده‌شده‌اند.

متأسفانه دانشمندان مسلمان که دربارة شناخت انسان در قرآن کتابهایی نگاشته‌اند، به این مهم کمتر توجه‌کرده و به اهمیت این موضوع پی‌نبرده‌اند که جن‌شناسی جدای از انسان‌شناسی نیست؛ و اصولاً اگر از دیدگاه انسان‌شناسی فرهنگی و باستان‌شناسی به این موضوع بنگریم، درخواهیم یافت که تا جن را نشناسیم انسان را نیز نخواهیم شناخت؛ زیرا آثار برجامانده از جن‌ها و انسانها در طول تاریخ چندین هزار سالة آنان بر روی کرة زمین، چنان با یکدیگر درآمیخته و به هم گره‌خورده‌است که تشخیص و تفکیک آن‌ها از یکدیگر، خود نیازمند ایجاد شاخة جدیدی در دانش باستان‌شناسی است.

البته اگر دانشمندان بویژه باستان‌شناسان غیرمسلمان در این زمینه به تفکر بنشینند و معتقد به موجودی اندیشمند جدای از انسان شوند، بسیاری از مشکلات و معضلات باستان‌شناسی و انسان‌شناسی آنان نیز حل خواهدشد؛ و از سردرگمی‌هایی که پس از مشاهدة آثار عجیب بر روی زمین گریبانگیر آنان می‌شود نیز رهایی خواهندیافت؛ و باز اگر به کاوش و جست‌وجو پیرامون شناخت جن بپردازند(که مسیحیان نیز بدان معتقدند) دربرنامه‌ریزی‌های خود برای آینده‌سازی انسان و دانستن سرنوشت آیندة نوع‌بشر، بیش از پیش کامیاب خواهندشد.

نوشتة زیر از فصل ‹راز تمدن‌های گمشده› کتاب ‹عجیب‌تر از رؤیا› شایان توجه است:

«... این خرابه‌ها بقایـای یک معبد باسـتانی است که در ساختمان آن، بیش از یک میلیـون بلـوک سـنگی به ابعـاد 15× 15× 30 سـانتی‌متر، از جنس گـرانیت به‌کاررفته‌است! نکتهٔ شـگفت‌انگیز در مـورد معبد ‹زیمبابوه› آن است که تا شعاع صدها کیلومتر این معبـد، هیچ‌گونه اثـری از سـنگ معـدن گـرانیت مطلقـاً وجودندارد...»

«صـدها نمونه از این اسـرار باستان‌شناسی و انسان‌شناسی در سراسر جهان وجوددارد که دانشمندان تاکنون نتوانسته‌اند توضیح قانع‌کننـده‌ای دربـارهٔ آن‌ها به دست‌دهند و پرسش‌ها همچنـان بـدون پاسخ می‌ماند. چه کسانی این شاهکارهای مهندسی اولیه را آفریده‌اند؟ چه کسـانی این‌همه بناهـای بـاورنکردنی، معابد عظیم و شهرهای شگفت‌انگیز خالی از سکنه را ایجادکرده‌اند؟»

«گروهی بر این باورند که در گذشته‌های دور، موجـودات هوشمندی از کرات دیگر به سـیارهٔ ما آمده‌اند و بسـیاری از این بناهای غول‌آسا و شگفت‌انگیز را آنـان سـاخته‌اند. برخی می‌گویند که در گذشـته، تکنولـوژی پیشـرفته‌تر از امـروز بـوده و بشر قـادر به کارهـای خارق‌العـاده و حیرت‌انگـیزی بـوده اسـت، ولی به عللی که هنـوز بر ما معلوم نیست، این تمدن و تکنولوژی از میـان رفته‌است. شاید نوعی مادهٔ انفجـاری یا سـلاح مخـرّب که به مـراتب مـدرن‌تر و پیچیـده‌تر از سـلاح‌های امـروزی بـوده، تمـدن بشر را به نابودی کشانده‌است...»

«افسوس که دانسته‌های ما دربارهٔ گذشـته بسـیار انـدک است، درحالی‌که هرچه از ‹گذشته› بیشتر بدانیم، آگـاهی ما نسبت به ‹آینده› بیشتر خواهدشد.»

نکتة مهم و مهمترین نکته در این نوشته، همین دو سطر آخر است که هــدف این گفتــار نــیز، همان‌گونه که آمد دانستن گذشته به منظور بهره‌برداری برای آینده است.

در کل قــرآن، درحــدود صــدوپنجاه آیه با عنوانهــای جن، جنــه، جــان، شــیاطین و یا بــدون کــاربرد واژه‌ای به جن اشــاره شده‌است. علاوه‌بر این آیــات، یک ســوره به نــام «جن» دربــارة جن وجــوددارد. یک ســوره به بیــان بــرخی ویژگیهای این دو نوع و نعمتهــایی که خداوند به هریک از جن و انس به‌گونه‌ای برابر بخشیده‌اســت، می‌پــردازد، که نام آن «الرحمن» است. ســورة ســوم که مشخصــاً به هر دو نوع اشاره دارد، سورة ناس است.

گذشــته از همة اینهــا، با دقت در بســیاری از ســوره‌ها و آیـــات هیچ نشـــانه‌ای بر این‌که این ســـوره‌ها و آیـــات خطابشان تنها به انسان باشد، نمی‌یــابیم. بلکه بســیاری از مســائل و موضــوعهای مشــترک بین انســان و جن را بیــان می‌کنند. در ســوره الــرحمن خداوند آشــکارا جن و انس را مخاطب قرارداده و آمدن آیه 13(که تا آخر سوره بــرای ثقلین از بنــدگانش تکرارمی‌شــود،) پیش از آیه 14 (که ثقلین را معین می‌کنـــــد،) نشـــــان از آن است که همواره خطاب قرآن کریم به جن و انس به طور یکســان است. در غیر این صورت، آیة 13 اضافه‌است.

البته در روایات نیز آمده‌است که قــرآن بــرای هر دو نــوع جن و انس نازل‌شده، و پیامبر اکرم(ص) برای هر دو نوع مبعــوث شــده‌اند. ولی متأســفانه معمــولاً مفســرین، فراموش می‌کنند تا این عامل را در ترجمه و تفسیر خود درنظربگیرند.

بنـابراین، همان‌گونه که باستان‌شناسـان عامل جن را در کاوش‌های خـود در نظر نمی‌گیرند و به بیراهه می‌رونـد؛ مـــترجمین، و مفســـرینی که عامل جن را در ترجمه و تفسیر آیاتی که به جن اشـاره نـدارد، در نظر نگیرنـد، به بیراهه می‌روند و کلام حق را از موضع خـــود منحـــرف می‌کنند. این موضوع حتی خواننـدگان و مطالعه‌کننـدگان قرآن را نیز دربرمی‌گیرد.

در این تحقیــق، در آغــاز به شــرح ســوره‌های یادشــده می‌پردازیم، سـپس آیـات پراکنـده در کل قـرآن کـریم را بررسی‌می‌کنیم؛ و پس از آن، به نتیجه‌گـــــــیری از این پژوهش می‌پردازیم، و از خداوند کـریم می‌خـواهیم تا ما را موفق به ترســیم تصــویر جــامعی از جن کند که خــود به‌گونه‌ای پراکنده در قرآن عظیمش به‌دست‌داده‌است.

اولین نگارش: 1/12/1372

دومین نگارش و ویرایش: اردیبهشت 1383

احمد شماع‌زاده

فصل اول: سورة جن

ترجمة نوزده آیة اول از 28 آیة این سوره:

«بگو وحی شـــــــــده به من که تـــــــــنی چند از جن گوش‌فراداشــتند. پس گفتند: همانا ما شــنیدیم قــرآنی شگفت را.(1) که راهنمایی می‌کند به سوی رشد پس به آن ایمــان آوردیم و هرگز به پروردگــارِ خــویش کسی را شریک نسازیم.(2) و آن‌که برتر آمد پایه پروردگارِ ما که نگرفت همسری را و نه فرزندی را.(3)ـ و آن‌که کم خــرد ما بر خداوند یـاوه می‌بست.(4)ـ و آن‌که ما پنداشـتیم که

آدمی و پـری هرگز بر خـدا دروغ‌نبندند.(5)ـ و آن‌که بودند مـردانی از آدمیـان که پنـاه می‌بردند به مـردانی از جن، پس آنــان را گنــاه بیفــزود.(6)ـ و آن‌که آنــان پنداشــتند چنانکه شـــــما پنداشـــــتید که خداوند هرگز کسی را برنیانگیزد.(7)ـ و آن‌که ما قصد آسمان کردیم، پس آن را پرشده از نگهبانانی سرسخت و شهابهایی یافتیم.(8)ـ و آن‌که ما در جایگاه‌هایی از آسمان به گوش می‌نشســتیم. پس هرکس اکنون گـوش بنشـیند، بیابد شـهابی را که در کمین اوست.(9)ـ و آن‌که ما نمی‌دانیم آیا برای آنکس که در زمین است شر خواسته شده، یا این‌که پروردگارشـان بــرای آنــان نیکی اراده کــرده است.(10)ـ و آن‌که از ما درستکارانی هستند و نادرستکار. ما گروههای گوناگونی بوده‌ایم.(11)ـ و آن‌که ما دانسـتیم که هرگز خداوند را در زمین به عجز درنیاوریم و نـیز به عجز درنیـاوریم او را با گریختن خود.(12)ـ و آن‌که هنگامی که ما هـدایت(قـرآن) را شنیدیم به آن ایمان آوردیم. پس کسی که ایمـان آورد به پروردگارش، پس نمی‌ترسد از کمبود و ســتم.(13)ـ و آن‌که از ما مســلمانانند و از ما کجــروان. پس کسی که اسلام آورد، آنان راستی و درستی را دنبال می‌کرده‌اند.(14) و اما کجروان پس هیزم دوزخ بوده‌اند.(15) و اگر بر روش(اســـــــلام) می‌ماندند هراینه آبی فـــــــــراوان می‌نوشانیدیمشــان، و روزی بســیار.(16)ـ تا بیازمــاییم آن‌ها را در آن. و کسی که از ذکر پروردگـــــــارش روی برتابــد، در عــذابی ســخت فروبــردش.(17)ـ و این‌که سـجده‌گاهها(مسـاجد) از آن خداست. پس همـراه با خـدا کسی را مخوانید.(18)ـ و این‌که هنگــامی که بنــدة خــدا به‌پاخاست تا دعاکند، نزدیک بود(از شیفتگی بسیار بــرای

شــنیدن آیــات قــرآن و پیــامبر اکــرم،) بر ســرورو ی او بریزند.(19)

1- ایمان جن به قرآن و اسلام

الف- اعتقاد جن به هـدایت قـرآن و یگـانگی خداوند را از آیات اول تا پنجم، و آیات 18 و 19 این سـوره می‌تـوان دریــافت. از آیة 13 برمی‌آید که بــرخی جنها با توجه و گوش‌فرادادن به آیات حق، به هدایت قــرآن ایمــان آورده و هدایت یافته‌اند و آنانکه هـدایت یافته‌انـد، باوردارند که ایمان موجب می‌گـردد از مسـائل اقتصـادی و اجتمـاعی، ویا هر چــیز دیگــری نهراســند. آیه 14 می‌فرماید جنها برخی تسلیم فرمانهــای خداوندند و رســتگارمی‌گردند، و برخی دیگر به‌بیراهه‌می‌روند.

ب- آیات 29 تا 31 سورة احقاف نیز در این زمینه است:

و هنگـــامی که روی‌آورســـاختیم تـــنی چند از جن را به سویت که قرآن بشنوند، پس هنگـامی که نـزدش آمدنـد، گفتند خـاموش باشـید. پس هنگـامی که(خوانـدن قـرآن) پایان گرفت، به سوی قوم خود، بیم‌دهنـدگان بازگشـتند. گفتندای قــوم، همانا ما کتــابی را که پس از موسی (از جــانب حق) فروفرستاده‌شــده، شــنیدیم. آنچه پیش روی دارد گــواهی می‌کنــد، و به ســوی حق و به ســوی راهی راست رهبری‌کننده‌است.ای قوم ما، بپذیرید دعوت‌کننـدة خدا را. و ایمان آورید به او. بیامرزد شما را از گناهانتـان و پناه‌دهد شما را از عذابی دردناک.

نتیجه‌گیری از آیات:

1. آنانکه کلام حق را شنیدند، به رسالت پیـامبر اکـرم ایمان آوردند و خود مبلغ اسلام شدند.
2. آن‌ها قـدرت تشـخیص حق از باطل را دارنـد، و به کلام حق احترام‌می‌گذارند.
3. آنان از گفتار حق متأثر، و خـود، راهنمـای دیگـران می‌شوند.
4. از بعثت انبیاء الهی آگاهی، و به آن‌ها ایمان دارند.

2- پرواز جن در آسمان و شنود فضائی

الف- از آیـات هشـتم تا دهم این سـوره برمی‌آید که جن موجودی است با قدرت پـرواز، و تا قبل از بعثت رسـول گـرامی همـواره به آسـمان پروازمی‌کرده‌انـد، ولی اکنـون(با نـزول قـرآن) از این قـدرت محـروم شـده‌اند. گذشـته از پـرواز عـادی، آنـان به آسـمان می‌رفتند و در پایگاههای شنود فضائی خود، به شـنود می‌نشسـتند، (انا کنا نقعد مقاعد للسمع) و پیامهای کیهانی از جمله وحی را می‌گرفتند. ولی به‌تازگی با پدیده‌ای نو(نـزول قـرآن)، روبه‌رو شده و از پرواز منع‌شده‌اند.

بنابراین، اگر اکنون جنی اقدام به شنود کند، تیر شهابی که در کمین اوسـت، بـدون درنـگ، او را مـورد یـورش قرارمی‌دهد. ولی جنها نمی‌دانند که این موضـوع بـرای سـاکنین زمین مفید خواهـدبود و یا به ضـرر آن‌ها ست. (رجوع شود به المیزان)

ب- آیاتی دیگر از قرآن در این زمینه:

آیـات 16-ـ 18 سـورة حجر: به راسـتی که ما در آسـمان برجهایی قراردادیم و برای نظاره‌کنندگان آن را آراستیم و از هر شـیطان رانده‌شـده‌ای(جن بـدکار) حفظ‌کـردیم، مگر آن‌که استراق‌سـمع‌کند، پس شـهابی روشـن، او را پی‌خواهدکرد.

آیـات 6-ـ 10 سـورة صـافات: ما آسـمان دنیا را به زینت سـتارگان آراسـتیم و آن را از هر شـیطان سرکشی حفظ‌کـردیم، تا هرگز نتوانند که با شـنود به ملأ اعلی(عالم بـالا) راه‌یابند و از هر سو رانـده، و به عـذاب همیشـگی گرفتارشـوند. کسی که خـبری را بـدزدد، حتما تیر شهابی او را پی‌می‌کند.

آیة 5 سورة ملک: و به تحقیق آراستیم آسـمان دنیا را با چراغها و آن‌ها را دورکننـده‌هایی بـرای شـیاطین قراردادیم و عذابی سوزان برای آنان آماده کردیم.

آیات 210 تا 212 و 221 تا 223 سورة شعراء: این قرآن را شیاطین نازل نکردند، نه شایستگی و نه توانایی آن را دارند. همانا که آن‌ها از شنود(وحی) معزول‌شـده‌اند. (از آیات بعدی مشخص می‌شـود که آنـان تنها از شـنود وحی معزول‌شده‌اند ولی می‌توانند دیگر شنودها را به بدکاران دروغپرداز القاءکنند.)

آیا خـبردهم شـما را که شـیاطین بر چه‌کسی نازل‌می‌شـوند؟ بر هر بـدکار دروغ‌پـردازی فرودمی‌آیند. شـنودهای خـود را القاءمی‌کنند و بیشترشـتان دروغگویانند.

از این آیات چنین برمی‌آید که خداوند در آسمان برجهایی قرارداده و برای حفظ این برجها، که ویژگی برج معمولا

دیـــدبانی اســـت، آن‌ها را نـــورانی‌کرده تا از ســـویی ویژگی‌های آن‌ها به چشم شیاطین نیاید و از ســوی دیگر از دور زیبا جلوه‌کنند و گذشـــته از این، اگر جن سرکشی اقدام به استراق‌سمع و شـنود فضـائی کـرد، به گـونه‌ای خودکار، با تیرهای شهابی که آمادة شلیک‌شدن‌اند، مـورد اصابت، و اگر اقدام به گریز کرد، مورد پیگرد قرارگیرد.

نظر: افســـانه‌های کهن، و آثـــار باســـتانی موجـــود در موزه‌هـــــــای مختلف جهـــــــان، موجب‌شده‌است که پژوهشـگرانی چند بـویژه پژوهنـدة سرشناسی همچـون ‹اریک فون دنیکن› به این نتیجه برسد که مـردانی پرنـده با وســـایلی فضـــایی وجودداشـــته که پس از نبردهـــایی سـهمگین و احتمـالاً طـولانی به زمین بازگشـته‌اند. البته وی از ‹شیاطین› و جن‌ها با عنوان ‹خدایان› نام می‌بـرد. ولی ما می‌دانیم که خدایانی وجودنداشـته‌اند؛ بلکه جن‌ها بوده‌اند که تا آن انـدازه تـوش و تـوان داشـته‌اند که در تصـور انسـان بسـیاربزرگ آمـده و به عنـوان خـدایان یا ‹قدرت برتر› و به قول عوام ‹ازما بهـترون› از آن‌ها نـام برده‌شده‌است.

اما با نزول قرآن کریم و پیشگیری از ادامة پرواز جن‌ها، می‌بینیم که تمدن‌های آن‌ها نیز یک به یک از میان رفته و پس از قـرن هفتم میلادی دیگر سـخنی از پـرواز و آثـار پرواز شبه‌انسان‌ها و تمدن‌هایشان در میان نیســت؛ بلکه به افســانه‌ها پیوســته‌اند و تبـدیل به سـؤالی بـزرگ در دانش باستان‌شناسی شده‌اند.

3- جنگیدن جن‌ها با خداوند

از آیة 12 سورة جن مستفاد می‌گـردد که در مقطعی از تـــاریخ، جنها بـــرای جنگ با خداوند به‌پاخاســـته‌اند و درهرصورت شکست‌خورده و یقین پیداکردند که قــادر به مقابله با خداوند و نیروهای الهی نیستند. از سوی دیگر، جنها هنگــامی که نتوانســتند در زمین با نیروهــای الهی مقابله کنند و شکست‌خوردند، خواستند با قدرت پـروازی که داشــتند، از زمین بیرون‌رفته و به کــرات دیگر و یا به پایگاههـــای شـــنود خـــود در آســـمان بگریزنـــد، ولی متوجه‌شــدند نیروهــای الهی همه‌جا هســتند و هیچ‌جا از خشم خداوند درامـــان نیســـتند و یقین یافتند که نه در زمین و نه در آســـــمان قـــــادر به شکست خداوند نخواهندبود.(به تفسیر المیزان رجوع‌شود.)

از سویی داشتن قدرت پرواز، موجود را توانایی شگرفی می‌بخشد و به خــود مغــرور می‌گرداند. از ســوی دیگر با توجه به شـــناختی که قـــرآن کـــریم در دیگرآیـــات به ما می‌دهد، جنها دارای توانایی‌های شـگرفی بـوده و قادرند بسیار سریع عمل کنند.

4- پناه‌آوردن انس به جن

از آیة 6 ســـورة جن چـــنین اســـتنباط می‌گـــردد که در مقــاطعی از تــاریخ، قبل از نــزول قــرآن کــریم و شــاید زمـــانی بســـیار دور، بـــرخی انســـانها به بـــرخی از جنها پناه‌می‌برده‌اند، و از آنان یاری می‌جسته‌اند، و حال آن‌که انسـانها باید از شر شـیطانها به خداوند پنـاه ببرند(اعـوذ بالله من الشیطان‌الرجیم). بدین ترتیب برخی انسـانها با بـــــرخی جن‌ها ارتبـــــاط برقرارکـــــرده و از یکـــــدیگر بهره‌مندمی‌شـــدند و بـــرخی انســـان‌های دیگر جن‌پرست شده‌اند که در فصل چهارم، به آن‌ها خواهیم پرداخت.

نکته‌های دیگری که در سورة جن آمده‌است:

1. **جن‌ها درستکار و خلاف-کار دارند.(آیة 11)ـ مانند انسان**
2. **جن‌ها از نظر نژادی و ویژگی‌های جسمی و روانی بسیار متنوعند.(آیة 11) برخلاف انسان**

همین موضوع موجب گمراهی بیشتر انسان‌شناسان و باستان‌شناسان شده‌است. مثلاً آنان گاهی بسیارکوتاه‌قدند، و برخی تیره‌هایشان بسیاربلندقد. برخی بسیار پیشرفته‌اند، و برخی بسیار وامانده.

1. **برانگیخته‌شدن جنیان در روز قیامت.(آیات 1،15،7 6،17) مانند انسان**

فصل دوم: سوره‌های ‹الرّحمن› و ‹الواقعه›

وجه نامگذاری سورة الرحمن: «رحمن» صفت رحمت فراگیر الهی است و چون در این سوره خداوند کریم نعمتهایی را که به گونه‌ای برابر به دو نوع جن و انس داده، مرتباً یاداوری می‌کند، نام مناسبی نیز که شمول و برابری را برساند به این سوره داده‌است و اصولاً در هر جای دیگر از قرآن که صفت «رحمن» برای خداوند آمده‌باشد، علت همین امر است. مانند آیات پایانی سورة مریم(ع).

1- منشأ جن

آیات 14 و 15:ـ خلق‌الانسان من صلصال کالفخار و خلق‌الجان من مارج من نار.

یعنی خداوند انسان را از گل خشکیدة شبه‌سفال، و جنها را از شعلة بدون دود(حرارت) آفرید.

خداوند کریم در این دو آیه مایة اولیة تشکیل‌دهندة جسم انس و جن را مشخص‌می‌ســـــازد و در آیه بعد بر هر دو منت‌می‌گذارد که این دو ویژگی نعمتهایی است که به هر یک از شما عطا شده و اگر غیر از این می‌بـود، شایسـته شما نبود.

آیات 26 و 27 سورة حجر نیز در این زمینه است:

ولقد خلقناالانسان من صلصال من حمأ مسـنون والجـان خلقنه من قبل من نارالســـموم. یعـــنی به‌درســـتی که انسان را از گل خشـکیدة لجن مانده‌شـده و جنها را پیش از آن از هوای داغ(حرارت) آفریدیم.

دو مثال برای فهم مایه‌های اولیة انس و جن:

مثـــال اول در بـــارة انســـان: اگر در فصل تابســـتان، به بیابانهـــای خوزســـتان ســـفرکنید، می‌توانید مایة اولیة انسان را ببینید. همه جـای زمین ترک‌خورده‌است و شـما نمی‌دانید زیر این لایة ترک‌خورده چیست. ولی اگر زمین را کمی بکنید، گل تیرة سبزرنگ و چسبنده‌ای را می‌بینید که در زمستان گذشـته لجن بـوده و با گذشت چنـدماه به این صورت درامده است. و به یاد آیه‌ای دیگر از قـرآن در همین زمینه می‌افتید که می‌گوید«ما آنـــــــان را از گل چسبنده آفریدیم» (صافات:11)

پس لایة زیـــــــرین که گل است و شـــــــرح آن رفت، «حمأمسـنون» بـوده که اکنـون «طین‌لازب» شده‌است و لایة بـالایی همـان طین لازب اسـت، که پس از چنـدماه

خشک‌شده، ترک خورده و به ‹گل خشکیده› یا «صلصـال» تبدیل‌شده‌است.

در قـرآن کـریم آیـات بسـیاری وجـوددارد که انسـان از خاک(تراب) و گل(طین) خلق‌شـده. در آیـات فـوق شـکل نهـایی گل به‌کارگرفته را بیـان‌کرده، و تنها در آیة اخـیر چسبندگی آن را نـیز آورده‌است. پس نتیجه‌می‌گـیریم که مادة اولیة انسان به ترتیب این مراحل را طی‌کرده‌است:

اول خاک بوده،(تراب)

سپس خاک با آب مخلوط‌شده و گل شده،(طین)

سپس گل پرآب(شل)، مانده و لجن شده،(حمأ مسنون)

سپس لجن، مانده و سفت‌شـده، به انـدازه‌ای که لـیزی و چسبندگی آن از بین نرفته.(طین لازب)

سـپس این گل چسـبنده، مانـده و خشک‌شـده و جسم انسان را پدیدآورده‌است.(صلصال)

در زبان فارسی اصیل، به گل لجن‌شدة چسبنده، خـرد(به فتح خ) گفته می‌شـود. این شـعر از شـاعری به نـام خسـروانی، در وصف بازگشت انسـان به اصل خـویش است:

آن کجا سـرت برکشـید به چـرخ بـاز ناگه فـرو بـردت به خرد(فرهنگ عمید)

البته اگر به جای ‹آن کجا›، ‹آن خدا که› یا ‹آنکه› بود بهتر می‌بود.

مثـال دوم دربـارة جن: بـاز در فصل تابسـتان به همـان بیابان می‌رویم. تفتیده‌شدن زمین بیابان، چنان حـرارتی را دارد که گاهی به شکل سراب درمی‌آید. همان سـرابی که از دور به آبی گـوارا می‌ماند وهـاجر(ع) را هفت بـار درپی‌خودکشاند. سـراب چـیزی نیست جز تجسم حـرارت که گهگاه به روشـهای دیگـری نـیز می‌تـوان آن را دید. و ‹حرارت› یا ‹مارج من نـار› همـان چـیزی است که خداوند آن را مایة آفرینش جن قرارداده‌است.

2- بعد زمان

آیة 17: پروردگارِ دو مشرق و دو مغرب: در این زمینه دو دیدگاه می‌تواند وجودداشته‌باشد؛ و دیدگاه سـوم از جمع این دو دیدگاه می‌تواند به‌وجـود بیایـد؛ ولی پیش از بیـان دو دیدگاه لازم است بـدانیم از آن‌جا که مشـرق و مغـرت به سـاکن(موجـود اندیشـمند) وابسـته است و نه به مسکون(سیاره)، پس اگر سیاره‌ای ساکنی نداشته‌باشـد، کـاربرد واژة مشـرق و مغـرب بـرای آن واهی است. بنـابراین اشـارة قـرآن به وجـود دو مغـرب و دو مشـرق برای ساکن است نه مسکون.

دیدگاه اول: چون همة سـیاره‌ها کـروی هسـتند، پس باید در مـورد کـرة زمین بگـوییم یا دارای بی‌نهـایت مغـرب و مشرق اسـت، و یا فقط یک مغـرب و یک مشـرق دارد. و چـون مخـاطب این سـوره جن و انس اسـت، نتیجه‌می‌گـیریم که یکی از سـیارات دیگر در اختیـار جن‌هاست.

دیـدگاه دوم: آیه اشـاره به دو جهـان با مشـرق‌ها و مغرب‌هـای جداگانه بر روی کـرة زمین دارد که جهـان

دیگــری که ما نمی‌شناســیم، جهــان جنهــای روی زمین است. این دیدگاه با آیه‌های بعـدی، یعـنی آیـات 19 و 20 بیشتر تأییدمی‌شود:

مرج‌البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان

ترجمه: درامیخت دو دریایی را که درکنار یکدیگرند، میـان آن دو، یک میانجی است که از یکدیگر درنمی‌گذرند.

معمولاً آنانکه از دیـدگاهی علمی در قـرآن تدبرمی‌کننـد، در تفسـیر این دو آیـه، می‌گویند منظـور از این دو دریـا، ‹جریـان آب گـرم گلف‌اسـتریم› اسـت، که چـنین پدیـدة طــبیعی را به‌وجودآورده‌است. ممکن است این موضــوع هم درست باشــــــــد، ولی از آن جهت که این دو آیه بلافاصـــله پس از آیة دو مغـــرب و دو مشـــرق آمـــده، درست‌تر به نظرمی‌رسد که آن‌ها را با آیة پیش از خـــود مرتبط بـــدانیم، و دو دریا را دو ‹جهـــانی› بـــدانیم، که همچــون دریا مــواج و در تلاطم‌انــد، و زنــدگی در آن‌ها جریان دارد و با این‌که در کنار یکدیگرند، ولی به واسـطة یک پــرده از جنس فاصــلة زمــانی، به یکــدیگر تعــرض و تجاوز نمی‌کنند؛ و مردمان هریک از این دو جهان، دیگری را حس‌نمی‌کنند.

تدبر در این آیات را از آیة 10 این سوره آغازمی‌کنیم:

والارض وضعها للانام(و زمین را قرارداد برای مردمان)

از این آیه معلوم می‌شود که:

- سخن از زمین است، نه سیارة دیگری.
- سخن از مردمان است، چه جن باشند و چه انس.

سپس از میوه‌ها و نخل سخن به‌میان‌می‌آورد، و پس از آن مادة اولیة هر یک از دو نوع (نوع بشر و نوع جن) را مشخص‌می‌سازد و بدین گونه مخاطب خود را برای تمام سوره مشخص‌می‌سازد. پس از این آیه است که از دو مغرب و دو مشرق برای هریک از این دو مردمان یادمی‌کند.

در تأیید بیشتر این دیدگاه، می‌توان به سورة رعد آیة 3 استنادکرد که می‌فرماید خداوند از هر میوه‌ای دو جفت آفریده‌است.(که یک جفت آن برای جن‌هاست)

در آیة بعد گوشزدمی‌کند که برروی زمین «قطع متجاورات»(پاره‌هایی درکنارهم یا به موازات یکدیگر) وجود دارد.

نظر به این‌که در آیات 11 از هود، 15 از حجر، و 27 از یونس، «قطع من‌اللیل» آمده که به ‹پاره‌ای از زمان› اطلاق شده‌است، و از آن‌جا که یک نظریة علمی می‌گوید که بر روی همین کرة ما دو و یا چند جهان در کنار یکدیگر ولی با یک فاصلة زمانی وجود دارد که موجودات ساکن در هر جهان، یکدیگر را حس نمی‌کنند؛ به نظرمی‌رسد که منظور قرآن کریم دراین آیه اشاره به این جهان‌ها و از جمله جهان جن‌های روی زمین باشد. زیرا در غیر این صورت مسأله بسیار ساده به نظر می‌رسد و نیازی نبود که خداوند در پایان آیه بفرماید «ان فی ذلک لایات لقوم یعقلون».

یاداوری: این موضوع را از آیة 50 سورة الرحمن: ‹فیهما من کل فاکهه زوجان› نیز می‌توان دریافت. یعنی همان‌گونه که بهشت‌ها و میوه‌های آن‌ها برای این دو

نوع در آخرت از یکدیگر جداست، در دنیا نیز باید زمین‌ها، باغ‌ها و میوه‌هایشان از یکدیگر جداباشد.

نه تنها میوه‌ها که دام‌هـای این دو نـوع، و به‌تبع آن دیگر نیازها و نعمت‌هایشـــان نـــیز جداســـت، و نتیجه آن‌که دنیایشان جداست.

توجه به آیـات 143و144 از سـورة انعـام، در این زمینه خالی از لطف نیست:

ثمانیه ازواج من‌الضـــــآن‌اثنین و من‌المعزاثـــــنین ... و من‌الابل‌اثنین و من‌البقراثنین

ترجمه: هشت جفت(چهارپا)، از گوســـفند دو جفت و از بز دو جفت ... و از شتر دو جفت و از گاو دو جفت.

در این زمینه نقل گفتارهـــــایی از فصل دوم کتـــــاب ‹عجیب‌تر از رؤیا› خالی از صفا نیست:

«ظهـــور اســـرارآمیز جـــانورانی مانند پلنگ ســـیاه در انگلســـتان، مارهـــای غول‌آسا در داکوتـــای جنـــوبی، یا سوســـمارهایی در رودخانه‌هـــای فرانســـه، احتمـــالاً به واســـطة نقل‌وانتقـــال مرمـــوز صـــورت گرفته‌است. گزارشهای به‌دست‌آمده حـاکی از آن است که موجـودات عجیـــبی در سراسر جهـــان زنـــدگی می‌کنند که ازهیچ‌رو متعلق به منطقة خود نیسـتند و با شـرایط طـبیعی آن‌جا وفق نمی‌دهند... آن‌ها می‌گویند این جانوران با جانورانی که در روی کرة زمین زندگی می‌کنند تفاوت دارند، انگـار که متعلق به این ســـیاره نیســـتند. آیا ممکن است این جانوران از بعد ناشناختة دیگری که همزمـان، درکنـار بعد ما، در داخل یا خارج از آن (و یا هرجای دیگر) وجـوددارد،

آمده‌باشد؟ آیا آن بعد ناشناخته نیز دارای جانوران بـومی خـاص خـود می‌باشد که گهگـاه بر اثر نقل‌وانتقـالات اسـرارآمیز، به دنیـای ما سـرازیر می‌شـوند؟ یا بـالعکس جانواران ما نـیز از روی صـفحة زمین ناپدیدشـده، به آن قلمرو ناشناخته از هستی گام می‌نهاند؟»

تونل زمان

در فصل هشـتم کتـاب ‹عجیب‌تر از رؤیا› به دیـدگاه دوم پرداخته‌شده‌است:

در آن‌جا می‌خـوانیم که نـامه‌ای از شخصی به نویسـندة کتـاب رسـیده که در آن نویسـندة نامه گفته‌است از خیابانی که همیشه می‌گذشته، و کاملاً با آن آشـنا بـوده، شـبی که با اتومبیل در آن حرکت‌می‌کـرده، آن را بیگانه یافتـه، و نتوانسـته به هیچ‌روی به چگـونگی موضـوع پی‌ببرد.

سپس نویسندة کتاب می‌افزاید: «این‌گونه اتفاقات، گـاه و بی‌گاه در گوشه و کنار جهان پهناور به وقوع‌می‌پیوندد و شواهد زیادی وجوددارد که افراد گونـاگون، ناگهـان در ‹تونل زمـان› قرارگرفته‌انـد، و این‌گونه نقل و انتقال‌ها غالبـاً پرسش‌های زیـادی را برمی‌انگـیزد. ازجمله این سؤال که اگر ‹گذشته› به این زمان بازگردد، زمان ‹حال› به کجا می‌رود؟»

گفتنی است، خود نویسـندة کتـاب و امثـال او نـیز به یک اشـتباه دچارشـده‌اند، که سـؤال مطرح‌شـده، نتیجة آن است. هرجا که ‹زمان گذشـته› مطـرح شـود، باید ‹زمـان دیگـری› جانشـین آن شـود تا نظریه درست درآید و پرسشی نـیز پیش نیاید. البته نویسـندة کتـاب با

پرسش‌های دیگـــری که مطـــرح می‌کند نظر خـــود را درست‌می‌کند:

«اگر نگارندة نامة بالا، واقعاً در خیابانی رانندگی‌می‌کرد که عملاً چند ســال پیش وجودداشــت، پس خیابــانی که هرروز از آن‌جا می‌گذشت به کجا رفته و در کدام مکــانی ناپدیدشده‌بود؟ آیا امکان دارد که بعـدی از زمـان، به‌طـور همزمــان در داخل یا به مــوازات بعد دیگــری از زمــان وجودداشته‌باشد؟»

«در بیشــتر ســفرهایی که به زمــان گذشــته(دیگــری- نگارنــده) صــورت‌گرفته، کمــتر شنیده‌شــده که یکی از ساکنان زمان گذشته(دیگری- نگارنـده)، به افـرادی که به قــول خــود از حــال به گذشــته گام‌نهاده‌انــد، تــوجّهی نشان‌داده‌باشد. انگـــار این دیـــدار، دیـــداری یکجانبه بوده‌است! افرادی که به گذشته سفرکرده‌اند، مشاهدات خود را آنچنان دقیق و پرآب‌وتاب تعریف‌می‌کنند که انگـار به تشریح یک فیلم سینمایی می‌پردازند، ... بی‌انکه توجه کسی به سوی او جلب‌شود!»

«خیابان اسرارآمیز!

چندســال پیش یک مـرد آمریکـایی به نـام ‹راسل کـرک› مــاجرای جــالبی بــرای روزنامة ‹لــوس‌آنجلس تــایمز› تعریف‌کرد که عیناً در این روزنامه به‌چاپ‌رسید. او گفت:

- در یکی از شبهای سـال 1949 در فاصـلة رسـیدن ‹ترن› به ایسـتگاه، بـرای وقت‌گـذرانی به تماشـای شهر باستانی ‹یورک› پرداختم. هنگامی که شتابان به ســوی ایســتگاه بازمی‌گشــتم، تصــادفاً متوجه خیابانی کوتـاه و نیمه‌تاریک شـدم که در دو طـرف

آن عمـــارات زیبـــایی متعلق به قـــرن 17 و 18 دیده‌می‌شد. منظـره‌ای بس دلفـریب بـود و بسـان صحنه‌ای از یک افسانهٔ زیبای قدیمی مرا به سـوی خـــود فرامی‌خواند. دلم می‌خواست ســـاعت‌ها در این خیابـــان تماشـــایی پرسه بـــزنم اما چـــون می‌ترسـیدم از تـرن عقب بمـانم، درنگ‌نگـردم و با عجله خود را به ایستگاه رساندم. با خود عهـدکردم که دوبـاره سـری به ‹یـورک› بـزنم و با خـاطری آسوده به تماشای مناظر آن‌جا بپردازم... سرانجام به عهد خـود وفـاکردم و چنـدماه بعد دوبـاره به ‹یورک› بازگشتم؛ اما هرچه جست‌وجوکردم، اثـری از این خیابـان نیـافتم... انگـار که در اصل چـنین خیابانی وجود خارجی نداشته‌است!.. کشیش شهر یورک گفت این قسـمت از شـهر، تقریبـاً از سـال 1914 متروک و ویران‌شده‌است و بمب‌هایی که در جنگ جهانی دوم بر روی این ناحیه فروریخت، بجز چند خانه، بقیه را ویران کرده‌است.

کرک در پایان تعریف این ماجرا گفت:

- اکنـون از خـود می‌پرسم اگر در آن شب عجیب از سوارشدن به قطار لندن منصرف‌می‌شدم و در آن خیابان به گشت و سیاحت می‌پرداختم چه حادثه‌ای رخ‌می‌داد؟ اگر به یکی از خانه‌های این خیابـان زیبا می‌رفتم و در می‌زدم چه اتفـاقی می‌افتـاد؟ آیا با بازشـدن در، نـیرویی مـرا به درون می‌کشـید و با بسته‌شـده در، بـرای همیشه به بعد زمـانی دیگـری قدم می‌گذاشتم؟»

- «یکی از قدیمی‌ترین داستان‌های علمی- تخیلی که دربارة تونل زمان به رشتة نگـارش درامـده، کتـاب مشهور ‹ماشین زمان› اثر ‹اچ. جی. ولز› نویسندة نامــدار انگلیسی است. او در این کتــاب به تعریف مــاجرای شـگفت‌انگیزی می‌پـردازد که طی آن یک دانشـــــمند فیزیکـــــدان به کمک دســـــتگاهی که اختراع‌کرده‌اسـت، به آینـدة دور و بعد زمـانی دیگر سفرمی‌کند».
- «ابعـــاد متفـــاوت زمـــان ممکن است با یکـــدیگر منطبق‌گردنـد، اما سـاکنان آن‌هـا، هرگز نمی‌توانند بر یکدیگر اثر متقابل داشته‌باشند».

«یک ماجرای عجیب دیگر

در مه 1967 مجلة فرانسوی ‹فیت› ماجرای حیرت‌انگـیز دیگری دربـارة سـفر به گذشـته(زمـان دیگـری- نگارنـده) انتشارداد، که باورکردنش، مانند دیگر ماجراهـای مشـابه دشـــوار به نظرمی‌رســـد، اما نمی‌تـــوان آن را مـــردود دانست. ماجرا ازاین‌قـرار بـود که در یک روز بهـاری، یک مرد انگلیسی به نام ‹چپمن› به اتفاق همسرش به چیـدن شکوفه‌های بهاری رفته‌بود تا به تزیین یک مراسم خیریه بپردازند. درحـــدود 500 مـــتر دورتر از خانة او، خیابـــان عریضی وجودداشت که در آن درختـــان شـــکوفة زیـــادی به‌چشم‌می‌خورد. ســـال‌ها پش در این نقطـــه، یک ناحیة مسکونی اختصاصی وجودداشت که در میان گل و درخت و چمن محصـور بـود. اما امـروزه جـای آن را خانه‌هـای آپارتمانی گرفته‌است. تنها سه قطعه زمین خالی نسـبتاً بزرگ، به فضای سبز اختصاص‌داشت که درختان شـکوفه نیز در همین مکان قرارداشتند. خـانم چپمن پیشـنهادکرد

که به آن‌جا بروند و شکوفه‌های مورد نیاز خود را برای برگزاری مراسم خیریه از آن‌جا تهیه‌نمایند. به دنبال این پیشنهاد خانم به سوی یک درخت گیلاس تنومند و پرشکوفه رفت و شوهرش به تماشای یک گل زیبا ایستاد. مدتی محو تماشای این گل زیبا شد؛ اما همینکه سربلندکرد، اثری از خانه‌های آپارتمانی که در آن حوالی وجودداشت، مشاهده نکرد!

او دنبالة ماجرا را چنین تعریف‌می‌کند:

سپس واقعة دیگری اتفاق‌افتاد. یکباره همه چیز تغییرکرد و خلأ بزرگی مرا دربرگرفت. یقین داشتم که جهت خود را گم‌نکرده‌ام، زیرا خورشید همچنان از سوی خاور می‌درخشید. در این هنگام، ناگهان فکر وحشتناکی به کله‌ام افتاد. آیا وارد بعد دیگری شده‌بودم؟ و آیا برگشت از آن برایم امکان‌پذیر بود؟

به ذهنم رسید که نقطة خروج بایستی همان نقطة ورود باشد. بنابراین دو قطعه چوب را به شکل ضربدر روی زمین قراردادم تا به این وسیله محل و موقعیت خود را علامت بگذ ارم. سپس به سوی مکانی که گمان می‌کردم ساختمانها در آن‌جا قرارداشت، روان شدم. اما اثری از خانه‌های آپارتمانی نیافتم. دیگر هیچ جاده‌ای، هیچ ترافیکی مشاهده نمی‌شد ... فقط یک فضای وسیع و باز بود که نشانه‌ای از حیات در آن به چشم نمی‌خورد.

سرانجام آقای چپمن دوباره به نقطه‌ای که به وسیلة دو قطعه چوب روی زمین علامت‌گذاشته‌بود، بازگشت. همسرش درآن نزدیکی منتظر ایستاده‌بود و با مشاهدة

او گفت: مرا نگران کردی! کجا رفته‌بودی؟ هرچه دنبـالت گشتم و صدایت‌زدم خبری از تو نیافتم...

اکنون همه چیز به حالت عـادی برگشـته بـود و خانه‌هـای آپارتمانی سرجای اولشان دیده‌می‌شدند. چپمن گفت:

اما ناگهان متوجه یک چـیز عجیب شـدم. زمیـنی که روی آن ایستاده‌بودم نرم و خاکی بود و هنوز جای پای من که به ســوی آپارتمان‌ها می‌رفت، بــرروی آن دیده‌می‌شد... اما این ردپا ناگهان درنقطه‌ای تمام‌می‌شد. انگار که پس از پیمـــــودن فقط چند قـــــدم، از زمین به آســـــمان پریده‌باشم! درحالی‌که بـــرای یـــافتن آپارتمان‌ها خیلی راه‌رفته‌بـودم و آثـار بازگشت من نـیز، درست از همـان نقطه‌ای آغازمی‌شد که ردپای من ناپدیدشده‌بود!»

اینجاست که ‹قطع‌متجاورات› قرآن معنـای ویژة خـود را بازمی‌یابد.

نویسندة کتاب ‹عجیب‌تر از رؤیا›، پس از نقل رخدادهایی که پیشـامدکرده و شخصی به گـونه‌ای ناگهـانی و در یک نقطة خاص ناپدیدشده‌است، می‌نویسد:

«دربـارة این‌گونه ناپدیدشـدن‌های اسـرارآمیز، نظـرات گوناگون وجوددارد. گـروهی بر این باورند که در واقعیت فیزیکی و مادی، مکان‌های خالی وجوددارد که ما از آن‌ها آگـــاهی نـــداریم. این مکان‌هـــای خـــالی را به منزلة حفره‌هـــایی تصـــورمی‌کنند که امکـــان دارد جانـــداران و اجســـام غـــیرذی‌روح، از طریق آن‌ها به درون جهـــانی ناشـناخته و نـامرئی کشیده‌شـوند و دیگر اثـری از آن‌ها مشاهده‌نشـود. بنـابر همین نظـرات، این حفره‌ها ممکن است بـــــرای یک لحظه گشوده‌شـــــوند و دیگربـــــار

مســدودگردند. و به منزلة دروازه‌ای باشد بــرای ورود به بعد دیگــری که در آن، دریافت‌هــای پذیرفته‌شــدة جهــان سه‌بعدی مــا، یعــنی طــول و عــرض و ضــخامت، معــنی و مفهــومی نــدارد. این حفره‌ها درعین‌حــال ممکن است به منزلة تله‌ای باشــند که در یک چشم‌برهم‌زدن، موجــود از همه‌جا بی‌خـــبری را به‌کام‌خودبکشـــند و او را به دنیـــای دیگــری منتقل‌ســازند. زیــرا امکــان دارد چــنین دنیــایی، هرچند که ما از آن بی‌اطلاعیم، به‌مــوزات دنیــای ما و در قلمرو دیگری از هستی وجودداشته‌باشد.

و برای چندین و چندمین بار به این نتیجه‌می‌رسیم که در فهم آیــات قــرآن کــریم، تنها به ظــاهر آیه‌ها نباید توجه کنیم، بلکه مهمتر از ظاهر آیه، فهم پسینة آیه و تــدبر در آن است؛ که قرآن برای موضوع‌ها و مسأله‌های جــزئی و پیش‌پا افتــاده که هرکــودکی نــیز متوجه می‌شــود نــازل نشده‌است.

فاعتبروا یا اولی‌الابصار!!

آیه 29: هرکس که در آسمانهاوزمین(کیهان) است از او درخواست دارد. او هر زمان در شأنی‌است.

این آیه نیز تأییدی‌است بر مسکونی بــودن ســیارات دیگر. اگر گفته شود منظور از کسانی که در آســمان هســتند و از او درخواست دارند ملائکه هســـــتند، این نظر به دلایل زیر ردمی‌شود:

اولاً: اگر ملائکه باشســـــند، چـــــرا خداوند منتش را بر انس‌وجن می‌گذارد و می‌فرماید: فبای‌آلاءربکما تکذبان؟

ثانیاً: ملائکه یک بعدی هستند و ذاتاً چـیزی نیـاز ندارند تا از خداوند درخواست‌کنند.

بنابراین خداوند می‌فرماید هـرکس از شـما (جن و انس) که در ســیارات دیگر این کیهــان قــراردارد، به خداوند نیازمنداست و او هر لحظه به نسبتی که مورد درخواست قرارمی‌گـیرد و نیـازی را پاسخ می‌دهـد، در شـأنی واقع می‌گردد.

آیات زیر نیز دلایلی است بر مسکونی‌بودن دیگر سیاره‌ها از دیدگاه قرآن:

یونس 66، اسرا 55، مومنون 71، نمل 65، و 87 روم 18و 26، انبیا 19، نور 41، شوری 29، حج 18، زمر 68، مریم 93 تا 95، فصلت 38، رعد 15

برای آگاهی بیشتر:

خداوند کریم بـرای کسـانی که در قـرآنش تدبرمی‌کنند و سپس سخن می‌گویند، راهنمایی‌ها و آیـات و نشـانه‌های لازم را گنجانیــده تا کســانی پیدانشــوند که بگویند همة ســاکنین آســمانها ملائکه هســتند. بــدین تــرتیب متذکرمی‌شـود که در آسـمانها جایگاه‌هـای دیگـری نـیز هست که جایگاه ملائکه یا عالم ملکوت است. ویژگی‌های این جایگاه‌ها و جهان‌ها را نیز با واژگانی ویژه برای اهل تدبر بیان‌می‌کند، بدین شرح:

مثلا خداوند عزیز در سورة صافات آیة 5 می‌فرماید:

رب‌السموات والارض و ما بینهما ورب‌المشارق.

ما می‌دانیم که خداوند غیر از جن و انس«ملائکه و روح» را نیز آفریده‌است:

تنزل‌الملائکه والـروح فیها بـاذن ربهم من کل امر(قـدر: 4)،

تنزل‌الملائکه والروح من امره(نحل:2)،

یوم یقوم‌الروح والملائکه صفا(نبأ:38)

و از آن‌جا که واژه مشـارق در سـورة صـافات، در آیه‌ای به‌کاررفته که آیات قبل از آن مربـوط به ملائکه اسـت، و به این دلیل که در این آیه بجـــای واژة «من» که بـــرای موجـودات اندیشـمند مـادی به‌کـارمی‌رود، واژه ما(آنچه) فی‌السـموات‌والارض به‌کاررفته اســت، به این واقعیت نزدیکتر می‌شـویم که جایگاههـای دیگـری در کیهـان نـیز مسـکونی هسـتند، ولی سـاکنین آن‌ها موجـودات مـادی نیستند، بلکه ملائکه و روح هستند.

این اندیشه زمانی بیشتر قوت‌می‌گیرد که در کاربرد واژه مشارق بدون واژه مغارب دقت‌کنیم زیـرا از پس روزهـا، شبها فرامی‌رسند که با توجه به آیـات بسـیاری از قـرآن اختلاف لیل‌ونهـار و پدیدآمـدن شب‌وروز و فصـول سـال برای زندگی و آسـایش موجـودات مـادی است و از آن‌جا که ســاکنین آن جایگاههــا، مــادی نیســتند و نیــازی به آسایش ندارند، خداوند واژة مشارق را بدون واژة مغارب به‌کارگرفته، زیرا جهان فرشتگان جهـانی مـادی نیسـت، بلکه جهـانی پر از نـور، و نـور در نـور است و تـاریکی و مرگ به آن راه ندارد.

بــدین تــرتیب خداوند می‌خواهد به ما بفهماند که ســخن قرآن پیچیده نیست، بلکه همه چیز را مشخصاً نشــان‌داده و بیان‌داشــته، و تنها این می‌ماند که در آن تــدبرکنیم و با پرهیز از پیشداوری‌ها و کج‌فهمی‌های خــود، درست را از نادرست، و حق را از ناحق بازشناسیم.

آیة 31: به زودی به حساب کار شما خواهیم رسید،ای دو گرانمایه(ثقلان: جن‌وانس) خداوند کـــریم رســـیدگی به حساب را نــیز نعمت الهی تلقی‌کرده‌است.؛ زیــرا مــوجب می‌شود از موقعیت خــود در دنیا بهــتر بهره‌برداری‌کننــد؛ علاوه بر این‌که اجرای خود جای شکر دارد.

3- توانایی جن و انس بر بیرون‌رفتن از جوّ زمین

آیه 33: یا معشرالجن والانس ان‌استطعتم ان تنفذوا من اقطارالسموات والارض فانفذوا لاتنفذون الا بسلطان

تعریف واژه‌ها:

نفوذ = گذرکردن(به ســختی) ان تنفــذوا = که به ســختی بگذرید

اقطــار = 1.ـ جهــات چهارگانه 2.ـ ناحیه‌هــا، بخش‌ها 3. اطراف

السموات و الارض = جهان پیدا

سلطان = غلبه- اقتدار- دلیل روشن- حجت تمام

بنابراین، ترجمة آیه 33 سورة الرحمن چنین می‌شود:ای جمـــاعت جن و انس اگر توانـــایی دارید از جهت‌هـــای چهارگانة کیهان بگذریــد، پس بگذرید. نتوانید گذشت مگر به سلطه و غلبه (دست‌یابی به وسایل لازمة این کار).

این آیه شریفه که مشابهی در قرآن ندارد و از محکمات قرآن است، با استفاده از کلماتی چون «انفذوا» و «اقطار» و «سلطان» هم به جن و انس یادآوری‌کرده که می‌توانند از جو زمین بگذرند، و هم گوشزد می‌کند که این کار، ساده نیست بلکه باید موفق بر رفع مانع‌ها و ساختن وسایل آن شوند.

1. چهره و پیکر جن

آیات 39-41: پس در این روز از گناه انس و جن پرسیده‌نمی‌شود... مجرمین با چهرة خود شناخته‌می‌شوند. از موی پیشانی و پاها(گرفته) و در آتش افکنده‌می‌شوند.

از این آیات متوجه‌می‌شویم که:

- جن خطاکار مانند انسان خطاکار، اعمالش درصورت ظاهرش تأثیردارد.(اثرگذاری روان بر جسم).
- جن‌ها مانند انسان‌ها پیشانی دارند و می‌توان گفت صورت ظاهرشان یکی است.
- از نظر شکل بدن و سازوکار جسمانی نیز مانند انسان‌اند. زیرا به مانند انسان دو پا دارند.

آیة 179 سورة اعراف نیز تساوی جن و انس را از نظر داشتن دل، چشم و گوش مورد تأیید قرارمی‌دهد.

این آیات پاسخی است به آنان که جن را با پیکر و سیمایی غیر از شکل و شمای انسانی تصورمی‌کنند.

سوره جن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا(1)

بگو به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا داشتند و گفتند به راستی ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَن نُّشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا(2)

که به راه راست هدایت می‌کند پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شريك پروردگارمان قرار نخواهیم داد

وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (3)

و اینکه او پروردگار والای ما همسر و فرزندی اختیار نکرده است

وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا(4)

و آنکه خرد ما (تعداد کمی از ما) در باره خدا سخنانی یاوه می‌سرایند

وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّن تَقُولَ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (5)

و ما پنداشته بودیم که انس و جن هرگز به خدا دروغ نمی‌بندند

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (6)

و مردانی از آدمیان به مردانی از جن پنــاه می‌بردند و بر سرکشی آن‌ها می‌افزودند

وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا (7)

و آن‌ها نیز آن گونه که شـما پنداشـته اید گمـان بردند که خدا هرگز کسی را زنده نخواهد گردانید

وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاء فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُـهُبًا (8)

و ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانــان توانا و تیرهای شهاب یافتیم

وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا (9)

و از بــرای شــنیدن به کمین می‌نشســتیم اکنــون هر که بخواهد به گوش باشد تیر شهابی در کمین خود می‌یابد

وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَـرٌّ أُرِيـدَ بِمَن فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (10)

و ما نمی‌دانیم که آیا بــرای کســانی که در زمین هســتند بــدی خواســته شــده یا پروردگارشــان برایشــان هــدایت خواسته است

وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا(11)

و از میــان ما بــرخی درســتکارند و بــرخی غــیر آن و ما فرقه‌هایی گوناگونیم

وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّن نُّعجِـزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَن نُّعْجِـزَهُ هَرَبًا (112)

و ما می‌دانیم که هرگز نمی‌تـوانیم در زمین خـدای را به ستوه آوریم و هرگز او را با گریز درمانده نتوانیم کرد

وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَن يُـؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَـافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا (13)

و ما چون هدایت را شنیدیم بدان گرویـدیم پس کسی که به پروردگار خود ایمان آورد از کمی و سختی بیم ندارد

وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْـلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِـطُونَ فَمَنْ أَسْـلَمَ فَأُوْلَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (14)

و از میـان ما بـرخی فرمـانبردار و بـرخی از ما منحرفند پس کسانی که به فرمانند آنان در جستجوی راه درستند

وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (15)

ولی منحرفان هیزم جهنم خواهند بود

وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاء غَدَقًا (16)

و اگر در راه درست پایـــداری ورزند قطعا آب گـــوارایی بدیشان نوشانیم

نَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَـعَدًا (17)

تا در این بـــاره آنـــان را بیازمـــاییم و هر کس از یـــاد پروردگـارِ خـود دل بگرداند وی را در قید عـذابی افـزون درآورد

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (18)

و مساجد ویژه خداست پس هیچ کس را با خدا مخوانید

وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا(19)

و همين كه بنـــده خـــدا برخاست تا او را بخواند چـــيزى نمانده بود كه بر سر وى فرو افتند

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا(20)

بگو من تنها پروردگارِ خـود را مى‌خـوانم و كسى را با او شريك نمى‌گردانم

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا (21)

بگو من براى شما اختيار زيان و هدايتى را ندارم

قُــلْ إِنِّي لَن يُجِــيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَــدٌ وَلَنْ أَجِــدَ مِن دُونِــهِ مُلْتَحَدًا(22)

بگو هرگز كسى مــرا در برابر خــدا پنــاه نمى‌دهد و هرگز پناهگاهى غير از او نمى‌يابم

إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَــالَاتِهِ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُــولَهُ فَــإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا (23)

تنها ابلاغى از خـــدا و پيامهـــاى اوست و هر كس خـــدا و پيامبرش را نافرمـانى كند قطعا آتش دوزخ بـراى اوست و جاودانه در آن خواهند ماند

حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَــدُونَ فَسَــيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْــعَفُ نَاصِــرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا (24)

تا آنچه را وعـــده داده مى‌شـــوند ببينند آنگـــاه دريابند كه يــاور چه كسى ضــعيف‌تر و كــدام يك شــماره اش كمــتر است

قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَـرِيبٌ مَّا تُوعَـدُونَ أَمْ يَجْعَـلُ لَـهُ رَبِّي أَمَـدًا(25)

بگو نمی‌دانم آنچه را که وعده داده شــده اید نزدیك است یا پروردگارم برای آن زمانی نهاده است

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا(26)

دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند

اِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُـولٍ فَإِنَّهُ يَسْـلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْـهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا(27)

جز پیامبری را که از او خشنود باشد بــرای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت

لِيَعْلَمَ أَن قَــدْ أَبْلَغُــوا رِسَــالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَــاطَ بِمَا لَــدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (28)

تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده‌اند و بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است

جنیان که هستند؟

آنان در سوره الْجِنِّ معـرفی گشـته‌اند با صـفاتی منطبق بر آنانی که اکنون بیگانگان فضائی می‌دانید.

وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاء فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُـهُبًا (8)

و ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانــان توانا و تیرهای شهاب یافتیم.

همـان تکنولـوژی پـروازی که عجیب می‌پندارید (بشـقاب پرنده Ufo)ـ و در تاریخ هم آثار بسـیاری از ایشـان به جا مانده است.

وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَـرٌّ أُرِيـدَ بِمَن فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (10)

و ما نمی‌دانیم که آیا بـرای کسـانی که در زمین هسـتند بـدی خواسـته شـده یا پروردگارشـان برایشـان هـدایت خواسته است.

آنـان از عـاقبتی که خداوند بـرای سـاکنان این سـیاره اندیشیده بی‌خبرند.

اگر کامل بررسی کنید درمی یابید که در پی آمـــــوختن هستند.

و Crop Circleها نیز در حال پیچیده‌تر شدن.

وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا(11)

و از میـان ما بـرخی درسـتکارند و بـرخی غـیر آن و ما فرقه‌هایی گوناگونیم

همانگونه که پروفسور استیون‌هاوکینگ نـیز چنـدی پیش نسبت به ارتباط با آنان هشدار داد.

هـدفم از این مطلب شـناخت بهـتر موجـودات فضـايي است. نظرهايي که علي آقا در مطالب پيش گذاشته بود بـاعث شد کمي بيشـتر راجع به اين موجـودات توضـيح بـدهيم. کـاري به بحث دين نـداريم که هر کس دين خـود دارد و نظـرش قابل احـترام. پس لطفا در نظـرات بحث دين را پيش نکشيد.

عكسي از جن كه با گونه گري‌ها يا بيگانگـــان خاكســتري متفاوت است.

در قــرآن آمــده جن و انس. همينطــور زنــدگي در ديگر كــرات. منظــور هم از جن كل موجــوداتي است كه غــير ارگانيك هســتند. بــاز هم ذكر كــرده كه جنها خــوب و بد دارند ولي انس يا انسانها كه در ديگر كرات هستند حــتي يك لحظه هم نافرمـــــاني خداوند را نكردند. به نظر من گونه‌هــاي كه ما الان شــاهدش هســتيم مثل گري‌ها جــزء همـــان جن‌ها هســـتند ولي هم خـــوب هم بد. هميشه در مواقع جنگ حاضــرند. حـــالا چه دخـــالتي در جنگ‌ها دارند خدا ميداند. جنگ جهــاني دوم، اول و همينطــور شــما اگر تاريخچه مشـــــاهده يوفوها را بخوانيد آن‌ها بيشـــــتر در مواقع جنگ‌ها و مناســبت‌هاي مهم ديــده شــده‌اند. نمونه اش سال 62 جنگ تحميلي ايران و عراق كه يك بشــقاب پرنــده بســيار بــزرگ در جبهه‌هــاي جنگ ديــده شد.ربــوده شدنها، آزمايش روي انسانها و ..... پس حضور فعــالي دارند. البته اين نـــژاد از جنها با آن‌ها يي كه در جاهـــاي قــديمي ديــده ميشــوند و ..... كه در ســاير وبلاگها است فرق ميكنند.

ولي بحث اصلي حضور انس يا انسانها. به نظر من آن‌ها هم روي زمين حضـــور داشـــته‌اند. آيا ما بايد آنوناكيها را جزء جنها بگــيريم يا انس، يا الــوهيم، يا عمالقه. آيا آن‌ها هم نيت بدي داشــتند؟ خيلي‌ها كه كتــاب گمشــده انكي را خوانده‌اند ايميل مي‌زنند كه شما اينها را جاي خداي خــود گرفته ايد و فلان و فلان هستيد. در حاليكه هر كس حتي اگر گفته‌هـــاي ســـومريان درست باشه شـــكي در اينكه زندگي ما و وجود ما به خواسته خداست نميكنه. حتي در

كتــاب گمشــده انكي بارها از خداوند به نــام خــداي همه منشاءها ياد شده و يا فرستاده خدا به نام گالزو.

خيلي از دوســتان فكر ميكنند كتــاب انكي يا موجــودات غول پيكر يا الوهيم يا آنونــاكي يا عمالقه از روي ذهن و خيــال نوشــته شــده، در حاليكه از دوســتان ميخــواهم كه تورات و انجيل و قــرآن را بخوانند تا ببينند كم و بيش به اين موارد اشاره شده.

در آن مطلب هم كه راجع به ســـومريان بـــود شـــايد منظورشان انســانهاي ماقبل از آدم و حــوا است يا تــيره اي از انســـانها نه همه انســـانهايي كه الان روي زمين حضور دارند.

بالاخره ما بايد قبول كــنيم كه غــير از اين جنهــايي كه در ساير وبلاگها و سايتها به نام جن اســت، بقيه موجــودات حال چه غير ارگانيك كه همــان جن چه ارگانيك كه همــان انس در روي زمين حضـــــور داشـــــته‌اند يا دارند و چه رپتيليانها يا خزندگان و... و چه نيت خوبي داشــته باشــند چه بد ما بايد آگاه باشيم. آگــاه از اينكه ميخواهند روح ما را از رســـيدن به اصل خـــويش بازدارند و جلوگـــيري از هــدفي كه دارند كه همــان نافرمــاني خداست. البته اين آمادگي مخصوص آن‌ها يي است كه نيت بدي دارند.

خـــــدا به ما روح الهي و عقل داده كه هم راه نيك و هم حقيقت را پيدا كنيم. نه اينكه هر حرفي را كه كوچكترين منافــاتي با دانســته‌هايمان دارد از روي تــرس از اين كه اعتقاداتمــان را از دست بــدهيم كلا نهي كــنيم و بگــوييم دروغ است

دختري 19 ساله به نام زينب با جن‌ها در ارتباط است او مي‌گويد كه بعد از چندي اين جن‌ها بـاعث آزار و اذيت او و مادرش شده‌اند.

خانه آن‌ها در يكي از محله‌هاي جنوب تهران است. و حالا گفتگوي زينب را بشنويد:

*از كي با اين موجودات در ارتباطي:

**از سه ماه پيش

*آيا دوران كـودكي جن‌ها را ديـده بـودي يا از چـيزي مي‌ترسيدي؟

**من در كودكي نه جن ديدم و نه از چـيزي مي‌ترسـيدم، من حتي در تاريكي براي گربه قبلي‌ام غذا مي‌بردم حتي از تاريكي هم نمي‌ترسيدم.

*نظر پدر و مادرت در مورد جن‌ها چيست؟

**من پدر ندارم و مـادرم هم از آن‌ها نمي‌ترسـد، بلكه از آن‌ها بـدش مي‌آيد و مـدام به آن‌ها نفـرين مي‌كند كه در آن موقع آن‌ها من را اذيت مي‌كنند.

*گربه را از كجا پيدا كردي و چند سال آن را داري؟

**يك گربه مـاده 3 سـال پيش آمد در بـالكن خونه ما و گـربه‌ام را به دنيا آورد. جـالب اين جا بـود كه گربه‌ها هميشه 5 الي 6 بچه به دنيا مي‌آورنـد، ولي اين گربه مادر همين يك گربه را به دنيا آورد. و بعد از دو روز ديگه مادر گربه‌ام نيامد.

*چه جوري به اين گربه انس گرفتي؟

**چون مادر گربه نيامد من به مراقبت از او پـرداختم. او تا حدي به من انس گرفته بود كه بعضي مواقع احســاس مي‌كردم به من مي‌گويد، مامان! تمام رفتارهــايش مانند يك انسان بود. گربه‌ام حتي من را مي‌بوسيد.

*گربه نر بود يا ماده؟

**من اسـمش را نيلو گذاشـته بـودم ولي بعد از مـردنش دامپزشكي كه برده بوديم، جنسيت او را نر اعلام كرد.

از كي جن‌ها رو زياد مي‌بيني؟

آن شب خوابم نمي‌برد، ساعت نزديك 4:30 صبح بـود به خاطر همين با گربه‌ام رفتم دم در خانه مان و نيلو (گربه ام) رفت تو كوچه كه يكدفعه ديــدم با يك گربه ســياه كه پدر نيلو (گربه ام) بود و بارها ديده بودمش، داشت دعـوا مي‌كـرد. اول به خيـالم يك دعـواي سـاده بـود، ولي گربه سياه در تاريكي كوچه تبديل به يك آدم سياهپوش شد كه عينك دودي زده بود و موهـايش عين پلاســتيك مي‌ماند و وقتي داشت مي‌آمد طرف خانه ما، من در را بســتم و او غيب شد از اين ماجرا به بعد و بعد از مردن گربه‌ام آن‌ها را زياد مي‌ديدم.

*چگونه آن‌ها را مي‌بيني؟

**آنها با من كاري نداشتن ولي هر زمان مــادرم با من يا بـدون من مـيرفت پيش جن گـير و دعا نـويس آن‌ها مـرا كتك مي‌زدند (با اشـاره به در آشـپزخانه) مي‌گويد: حــتي يك دفعه از همين در تا انتهــاي آشــپزخانه پــاي من را گرفتند و كشيدند.

*گربه ات چه طوري مرد؟

**يك روز وقتي من و مادرم از بيرون آمديم خانه ديـديم كه نيلو وسط حياط افتاده، طـوري كه انگـار سـرش زير پاي يك نفر له شده بود وقـتي او را به دامپزشـكي پيش دكتر خيرخواه برديم او هم نتوانست چگـونگي مـرگش را تشخيص دهد و فقط گفت خفگي است.

*از كجا فهميـــدي كســـاني كه با آن‌ها در ارتبـــاطي جن هستند؟ آيا قبلا جن ديده بودي؟

**نه من جن نديده بـودم از آنجاييكه آن‌ها غيب مي‌شـدند و شكل واقعي خـود را در خـواب به من نشـان مي‌دادند. آن‌ها در بيــداري به شــكل انســانهايي عجيب با پوششي عجيب خودشان را به من نشــان مي‌دادند ولي در خــوابم به شـــــكل واقعي مي‌آمدنـــــد، آن‌ها داراي شـــــاخهاي خاكســـتري - چشـــمان قرمز و پوســـتي كلفت و بـــراق هستند و در سر و بازويشان خارهايي دارند.

*درس هم مي‌خواني؟

**نه من در دوران ابتدايي چون خونريزي بيني داشتم به حدي كه بي هوش مي‌شـدم مـدير مدرسه گفت: كه ديگر نمي‌تواند من را در مدرسه قبول كند، سال دوم ابتــدايي تـرك تحصـيل كـردم، اما دوبـاره در سـال 79 شـروع به درس خواندن كـردم. شـبانه مي‌خوانـدم و غـير حضـوري واحدهايم را پاس مي‌كردم.

طـوري كه در طـول 3 سـال، ده بـار معـدل قبـولي در كارنامه‌ام بود. ده سال را در سه سال خواندم.

*با وجود جن‌ها چه طور درس مي‌خواندي؟

**با وجود آن‌ها من آن قـدر انـرژي داشـتم كه با نمـرات عالي قبول مي‌شدم.

*آيا تو تخيلي هستي؟

**تخيلي نبودم ونيستم.

*به ارتبـاط با جن‌ها علاقه نشـان مي‌دادي يعـني قبل از اين جريان دوست داشتي با آن‌ها ارتباط برقرار كني؟

**من اصلا به آن‌ها فكر نمي‌كــردم حــتي مطالعه هم در اين زمينه نداشتم.

*قبل از ديدن جن‌ها چيز غير عادي در خانه تان رخ نـداده بود؟

**تنها اتفــاق غــير عــادي و جــالب اين بــود كه بعضي چيزهــايي كه در جايشــان بــود از جــاي ديگــري سر در مي‌آوردنـد، يك بـار دسـته كليـدم را روي مـيز در اتـاقم گذاشته بـودم آن قـدر دنبـالش گشـتم تا وسط كتابهـايم پيدا كردم.

*رابطه تو با آن‌ها چه طور بود؟

**دوست داشـــتم پيش من بماننـــد، من خيلي به آن‌ها عادت كردم وقتي آن‌ها نيستند من هيچ انرژي ندارم.

*دوست داشتي مثل جن‌ها باشي؟

**آنها به من مي‌گفتند: سيستم عصبي تو مشـكل داره و زياد عمر نمي‌كني، اگر تا يك مـدت با ما باشي جـزئي از ما مي‌شـوي آن‌ها مي‌گفتند ما تو را قـوي و بعد ضـعيف

كرديم تا بفهمي هيچ انساني به كمك تو نمي‌آيد، آن‌ها از انسانها متنفرند.

*الان چه احساسي نسبت به آن‌ها داري؟

**دوست دارم دوبـــاره بيايند آخه چند وقـــتي است كه آن‌ها را زياد نمي‌بينم. مي‌خواهم دوباره انرژي بگيرم.

*با اين انرژي كه به تو مي‌دادند چه كار مي‌كردي؟

**من مي‌توانستم در تاريكي مطلق در آينه به چشـمهايم خيرع شوم و رنگ آن‌ها را از قهوه اي تـيره به كهربـائي برسانم و اينكه شبها در آيينه كساني را كه فردا صـبح با آن برخـورد داشـتم مي‌ديـدم. دو برابر يك مـرد قـدرت داشتم، جسور وشجاع بودم.

*تو نماز هم مي‌خواني؟

**قبل از دوستي با آن‌ها مي‌خواندم، ولي بعد از دوستي با آن‌ها نميخوانم چون آن‌ها دوست ندارند.

*وقتي با آن‌ها دوست شديد و رابطه پيدا كرديد در مورد خود چه فكر ميكرديد؟

**فكر ميكردم از آدمهاي ديگه جدا هستم و از همه آدمها بزرگترم جن‌ها به من مي‌گفتنـد، چشـمانت را ببند و من اين كـار را ميكـردم و با خـودم مي‌گفتم، يك جن بكش – يك جم شـرور ويا خـوب بكش بعد وقت چشـمانم را بـاز ميكـردم يكي از اونها را به صـورت تصـويري مبهم روي كاغذ مي‌كشيدم.

*چند سال هست در اين خانه زندگي مي‌كني؟

**از موقعي كه به دنيا آمدم 19 سال.

*پدرت چندساله فوت شده؟

**او فروردين ماه 1377 فوت شده است.

*جن‌هايي كه با آن‌ها ارتباط داري چند نفرنند؟

**اول 4 نفر بودند اما الان بيشترند.

*از كدومشون بيشتر خوشت مياد؟

**از بچه يكي از جن‌ها

مادر زينب مي‌گويد:

يك روز داشتم چـاي مي‌خـوردم كه ديـدم يك زني دارد از حياط به طـرف در اتـاق مي‌ايد. رفتم در را بسـتم چـون احساس مي‌كـردم بـراي اذيت كـردن زينب مي‌ايد وقـتي كه در را بســتم بــراي اين كه تلافي كند هر چي آشــغال بود، ديدم از بالا به داخل چايي من مي‌ريزد.

زينب به من گفت: من يك دختر بـاردار سـياه مي‌بينم كه تو خانه خواهرم از اين اتاق به آن اتاق مي‌رود.

و حالا خود زينب در ادامه گفته‌هاي مادرش مي‌گويد:

جالب اينجاست كه وقـتي مامـانم با آن‌ها لج مي‌كند و به روي زمين آب جوش مي‌ريـزد، كف پـاي من مي‌سـوزد و حالت تشنج به من دست مي‌دهد.

خوب عزيزان اين يك سرگذشت از يك دختر ساكن تهران بود كه براتون نوشتم اميدوارم كه حال كرده باشيد.

[انسان را خدا از َصلصال خشک مانند گل کوزه گران آفرید و جنیان را از رخشنده‌ی شعله‌ی آتش خلق کرد. الاای جن و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید؟] الرحمن 14-16

[و همانا ما انسان را از گل و لای سالخورده‌ی تغییر یافته خلق کردیم و طایفه‌ی دیوان را پیش از آن از آنش گدازنده خلق کرده بودیم.]حجر 26

اجنه نه از آتش بلکه از گرمای شعله‌ی آتش خلق شده‌اند.برای همین وزن ندارند و موجودات فیزیکی نیستند.ما انسانها بدن فیزیکی سخت داریم در حالیکه اجنه بدنی قابل انعطاف و سبک دارند.

اجنه بسیار پیشتر از خلقت آدم خلق شده بودند و شیطان که بسیار مقرب درگاه خدا بود هزاران سال را به عبادت خدا پرداخته بود تا این‌که پس از سرپیچی از فرمان خدا و سجده نکردن بر آدم از آن‌جا برای همیشه طرد شد.درد و رنجی که شیطان از دور شدن از دربار خدا می‌کشید سبب حسادتش به آدم و حوا شد. چرا آن‌ها که تازه خلق شده‌اند در باغ عدن زندگی ابدی دارند و لذت می‌برند در حالی که من پس از هزاران سال عبادت و عشق و علاقه به خدا محکوم به جهنم هستم؟ حسادت و غرور سبب شد که شیطان همه چیزش را از دست بدهد و در صدد آن برآمد که آدم را نیز از بهشتی که خودش از آن محروم شده بود-بیرون بیاورد.

تصویری سمبولیک از شیطان

[یادآور باش زمانی را که به فرشتگان فرمودیم به آدم تعظیم کنید.همه اطاعت کردند به جز ابلیس که از نوع

جن بود و از فرمان آفریـدگارش سـرپیچی کـرد...] کهف 50

[آنگاه شیطان آدم و حدا هر دو را فریب داد تا زشـتیهای آنان پدیـدار شـود و به دروغ گفت:خـدا شـما را از این از درخت نهی کـرد بـرای این‌که مبـادا در بهشت دو پادشـاه شوید یا عمر جاوید یابید.]اعراف20

[و چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سـجده کنند همه سـجده کردند مگر شـیطان که ابا و تکـبر ورزید و از فرقه‌ی کافران گردند.] بقره 34

[شـیطان گفت که چـون تو مـرا گمـراه کـردی من نـیز بندگانت را از راه درست که آیین توست گمراه گـردانم.] اعراف 16

اما این‌ها همه در کتاب حق ازلی از پیش نوشته شده بود و زمانیکه خداوند به شـــیطان مهلت داد تا انســـانها را فـریب دهد-این برنامه قـرار بـود که به بهـترین صـورت انجام شود...انسان نه تنها فـریب شـیطان را خـورد بلکه از هوای نفس خود نیز پیروی کرد و به سـبب نا فرمـانی به زمین آورده شد.جـــایی که باید دوره‌ای کوتـــاه را به صورت آموزشی و یادگیری بگذراند و چنانچه دروس خود را یاد گـرفت دوبـاره به جـایی که از آن آمـده برگـردد.در مقابل شیطان- انسان به سلاحهای فراوانی مجهز شـده است...هزاران هزار پیامبر و هـدایت کننـده با دسـتورات کامل از جـانب خـدا به انسـان یـاد آوری میکنند که باید روزی از این زمین خـارج شـود و نباید به آن دل ببنـدد... یادآوری می‌کنند که خالق خود را بپرستند و دوباره فریب شیطان را نخورند.در این شـرایط کسـانی که جهنم را با

اعمال خود می‌خرند به همان جا وارد می‌شوند و ستمی به آن‌ها نشده است.

[پس شیطان آدم و حوا را به لغزش افکند تا از ان درخت خوردند و بدین عصیان آنان را از مقام بیرون

پس گفتیم از بهشت فرود آیید که برخی از شما برخی را دشمنید و شما را تا روز مرگ زمین آرامگاهتان خواهد بود.]بقره 36

[گفتیم همه از بهشت فرود آیید تا آنگاه که از جانب من راهنمایی برای شما آید...]بقره 38

Red_Gargoyle

همزیستی انسان و جن؛

بر طبق قرآن و همچنین تمام کتب باستانی ملل مختلف انسان و جن برای دوره‌ای طولانی با هم همزیستی داشتند به این معنی که یکدیگر را می‌دیدند و در بسیاری موارد ازدواجهایی بین آن‌ها صورت گرفت که منجر به تولید نسلهای عجیب با ویژگیهای خاص شد.آثار این نوع موجودات دورگه‌ی جن و انس در اسطوره‌ها و متون ژاپن - یونان - ایران - مصر - آمریکای لاتین - اسکاتلند و کشورهای اروپایی- چین به میزان خیلی زیاد و هندوستان فوق العاده زیاد وجود دارد.سحر و جادو اولین بار از عالم غیب و توسط موجوداتی از عالم غیب به زمین راه یافت.اگر چه زمان دقیق آن معلوم نیست اما داستان‌هاروت و ماروت بسیار اطلاعات با ارزشی می‌دهد.هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به دستور خداوند و برای دلایلی چون آزمایش انسانها به زمین

آمدند و سحر و جادو به مردم آموختند.اما مسئله این بود که پیش از آمــوختن هر ســحری به آن انســان هشــدار می‌دادند که آنچه ما یاد می‌دهیم جادو و خطرناک است و اگر آن را یاد بگیری گناه است و این جـادو کـاربرد خـوب ندارد و به جهنم می‌روی.بسیاری از انسانها با وجود این اخطارها ســـحر و جـــادو را یـــاد گرفتند...بـــرخی از اسـطوره‌ها می‌گویند که‌هـاروت و مـاروت هر کس را که جـادو را می‌آمـوخت می‌کشـتند و بر سر هویت‌هـاروت و ماروت هم بحثهای زیادی است.

[گـروهی از اهل کتـاب کتـاب خـدا را پشت سر انداختند گویی از آن چیزی نمی‌دانند

و پــیروی کردند ســخنانی را که دیو و شــیاطین در ملک سلیمان می‌خواندند و

هرگز سلیمان به خدا کافر نگشت

لیکن همه‌ی دیـــوان کـــافر شـــدند و ســـحر به مـــردم می‌آموختند و آنچه را به دوفرشته ی‌هاروت و مـاروت در بابل نازل شده یاد می‌دادند

و آن دو فرشـــــته به هیچ کس چـــــیزی نمی‌آموختند مگر آن‌که به او می‌گفتند که کار ما

فتنه و امتحان است مبادا که کافر شوی ...] بقره 102

هزاران سال بعد از آن همچنان اجنه آنچه را که‌هـاروت و ماروت به زمین آورده بودند به انسانها یـاد می‌دادند و از آن برای اذیت و آزار استفاده می‌کردند زیرا اجنه مثل ما عمر نمی‌کنند و عمر متوسطشان 5000 سال و یا بیشتر است و بنابراین در زمان‌هـاروت و مـاروت زنـده بودند و

جادوها را حفظ کــرده بودند. اما با این ال اجنه قــدرت آزار بنده‌های خوب و صالح را نداشته و ندارند.

[... و دیوان به مردم چیزی که میان زن و شوهر جـدائی افکند می‌آموختند

و زیان نمی‌رساندندبه کسی مگر این‌که خدا بخواهد

و چیزی می‌آموختند که به خلق زیـان می‌رسـانید و سـود نمی‌بخشید.]بقره 102

همزیســتی انســان و جن با تولد حضــرت محمد پایــان پــذیرفت به این شــکل که اجنه و انســان بر هم مــرئی نبودند و همچــنین اجنه- بســیاری از قدرتهایشــان را از دست دادند.

[و ما (جنیان) پیش از این در کمین شـنیدن اسـرار وحی می‌نشسـتیم اما اینک هر که اسـرار الهی سـخنی خواهد شنید تیر شهاب در کمین اوست.]9

به این صـورت ورود به بسـیاری از بخشـهای آسـمانها و ورود و خــروج به بارگــاه فرشــتگان بر آن‌ها ممنــوع شد.دیگر اجنه اجــازه نداشــتند به هر کجــای آســمان که خواســتند پــرواز کنند(منظــور آســمان آبی نیست.) و شــنیدن ســخنان فرشــتگان و وحی بر آن‌ها ممنــوع شد.همواره لشـکری از فرشـتگان با سـلاحهای آتشـین و بی‌نظیر خود در حـال نگهبـانی از اسـمانها هسـتند و هر جنی که وارد آن شود را با تیر و شهاب بیرون می‌رانند.

[و جنیان گفتند پیش از این ما به آسـمان بر می‌شـدیم اما حـالا آن‌جا پر از فرشـته‌ی نگهبـان با قـدرت و تـیر و شهاب آتشبار فراوان است.]8

[خدا بر شما شراره‌های آتش و مس گداخته فرود آورد تا هیچ نصرت و نجاتی نیابید] الرحمن35

دیوار بین انسانها و جنیان؛

در اصـطلاح گفته می‌شـود که تولد حضـرت محمد سـبب جدا شدن جن و انس از هم شد.

اما واقعا چه اتفاقی افتاد؟

در اصل دیواره‌ای بین دو دنیای جن و انس کشیده شد.به عبـارت علمی‌تر انسـانها در بعد متفـاوتی از مـاده قـرار گرفتند.بعـدی که اجنه اجـازه‌ی داخل شـدن ندارند.به این ترتیب دوره‌ی همزیستی هزاران ساله به پایان رسـید که آنهم دلایل خاص خودش را دارد.

قدرت اجنه؛

اجنه دارای قـدرتهای فـراوانی هسـتند اما هر جن دارای قدرت خاصی است.مثلا برخی اجنه قدرتهایی مانند باد و رعد و برق را کنـترل می‌کنند.به این معـنی که می‌توانند از آن نیروها اسـتفاده کنند. همه‌ی اجنه قـدرت پـرواز کـردن ندارند و بیشـتر انـواع جن نـوع بی‌آزار و ضـعیف هستند.

اجنه هیچ وقت توانـایی آزار رسـاندن به نـوع انسـان را نداشـته‌اند زیـرا این بـرخلاف عـدالت الهی است و هیچ جـنی قـدرت آزار هیچ انسـانی را نـدارد مگر آن‌که آن انسـان بسـیار ضـعیف النفس بـوده و خـودش خواسـتار ارتباط با اجنه باشد..که در مورد آن در بحث جادو صحبت کردیم.

[ای گــروه جن و انس اگر می‌توانید در اطــراف زمین و آسمانها بر شوید و بیرون روید ولی هرگز خــارج از ملک و سلطنت خدا نخواهید شد مگر به نافرمــانی (در بــرخی ترجمه‌ها آمده است؛ مگر به پادشاهی؛ که کهنی آن هنوز قطعا مشخص نشده است.)] الرحمن 33

برخی انســانها بــرای به دست آوردن قــدرتهای بیشــتر و خارق العاده دست به دامن اجنه می‌شــوند. اجنه‌ای که در این راه به انســـان کمک می‌کنند همیشه اجنه‌ی کـــافر و گناهکار هستند.

این کاری بسیار بد و قــبیح است اما انســانهای زیــادی به آن دست می‌زنند که جایگاهشـــــان در آتش دوزخ خواهد بود.

[خداوند گوید شما هم در آن (جهنم) وارد شویدای گروه جن و انس...]اعراف 38

[کافران در میان طوایف بســیاری از جن و انس که پیش از این به کفر مردند هســـتند که وعـــده عـــذاب بر آن‌ها حتمی است...]احقاف 18

با احضـــار جن و انجـــام مراسم جـــادوگری و قربـــانی و اعمــال کــثیف جنهــای بد به انســان کمک می‌کنند تا مثلا کسی را یا کسانی را طلسم کند و این کار انــرژی منفی و کینه‌ی بسیاری احتیاج دارد.

[و همانا مــردانی که از نــوع بشر به مــردانی از نــوع جن پنــاه می‌برند بر غــرور و جهل خــود ســخت می‌افزودند.] جن 9

از دیگر قدرتهای اجنه از گذشته این بوده است که پیام وحی خدا را تغییر دهند! به این معنی که وقتی فرشته وحی را برای هر پیامبری می‌آورده است - شیاطین که نمی‌خواستند انسان هدایت شود-پیام را تغییراتی داده و به گوش پیامبران می‌رساندند.پیامبران اگر چه قدرتمند بوده‌اند اما قدرتشان فقط در شنیدن وحی خلاصه می‌شده است و علم غیب نداشته‌اند.

اما خداوند پیش از آن‌که پیام به پیامبر برسد آن را دوباره به حالت اول بر می‌گردانده است و حیله‌ی شیاطین را خنثی می‌کرده است.

[و ما پیش از تو هیچ پیغمبری نفرستادیم جز آن‌که چون آیاتی برای هدایت خلق تلاوت کرد - شیطان در آیات الهی القاء دسیسه کرده آنگاه خدا آنچه شیطان القاء کرده محو و نابود می‌سازد و آیات خود را محکم و استوار می‌گرداند...]حج 52

اما شیاطین دست بردار نیستند و هر وقت که کسی آیات قرآن را می‌خواند شیاطین تلاش می‌کنند تا شک و تردید در دل خواننده ایجاد کنند ...آنها معنی واژه‌های قرآن را به چشم انسانهای ضعیف و نا آگاه عوض می‌کنند و این آزمایشی است برای انسانها تا معلوم شود که چقدر ایمان دارند و چقدر عقل دارند.

[تا خدا به آن القائات شیطانی کسانی را که دلهایشان مبتلا مبتلا به مرض کفر و قساوت قلب است بیازماید...]حج 53

سلیمان نبی ؛

دوران پادشـــاهی ســـلیمان نـــبی یکی از عظیم‌تـــرین و بی‌نظـــیرترین دوران بشر روی کـــره زمین است.در این دوره تمـام موجـودات پادشـاهی او با یکـدیگر در صـلح و صـــفا زنـــدگی می‌کردند و تمـــام اجنه‌ی بد و خطرنک به دست او به زنجیر کشیده شدند و برای او کارهـای خـارق العاده می‌کردند.

[و نیز بـرخی از دیـوان را مسـخر سـلیمان کـردیم که به دریا غواصی کنند و یا به کارهـــای دیگر در دســـتگاه او بپردازند و ما نگهبـان دیـوان بـرای حفظ ملک سـلیمان بودیم.]انبیاء 82

[...و ما هم دیو و شـیاطین مســخر سـلیمان کــردیم که بناها می‌ساختند و از دریا جـواهرات می‌آوردند و دیگر از شیاطین را به دست او به غل و زنجـیر کشـیدیم.]ص 37 و 38

همانند این در دوران پادشـــاهی جمشـــید جم پادشـــاه اسطوره‌ای ایران باستان وجود دارد که در حقیقت بنـای سال نوی ایرانی را گذاشت.پس از آن‌که جمشید قدرتش سراسر زمین را فرا گرفت و همه‌ی مـردم در دوسـتی و خوشی زنـدگی می‌کردند - جمشـید تصـمیم گـرفت که آسـمانها را تسـخیر کند و بـرای این منظـور تعـدادی از اجنه‌ای را که به بند کشیده بود به تخـتی بست و به آن‌ها امر کـرد که او را به آسـمانها ببرند.جمشـید به آسـمان پرواز کرد. مردم از دیدن تخت پرنـده‌ی او که مثل آفتـاب می‌درخشـید آن روز را روز نو نامیدند و جشن نـوروز را به پا کردند.

پس از جمشید پادشاه دیگـری به نـام کی کـاووس چـنین کـاری را تکـرار می‌کند به این معـنی که قـدرت شکست دادن اجنه را داشــته است و در تمــام طــول شــاهنامه پهلوانــان ایــرانی را در حــال جنگ و کشــتن دیــوان بد می‌بینیم که مشهورترین آن‌ها همان رستم است.

در اسطوره‌های ژاپن و چین نیز قصه‌های همانندی وجود دارد از جمله دو رگه‌ای از انســان و جن به نــام اینو یاشا که با شمشیر اسرارآمیزش دیوان بد صفت را می‌کشد.

آیا جن زدگی حقیقت دارد؟

جن زدگی در گذشته هم بسـیار کم اتفـاق می‌افتـاده چه برسد به حالا. جن هیچ قدرتی بر انسان ندارد مگر این‌که انسان:

1-خودش را به جن پیشکش کند و از جن بخواهد که وارد بدنش شود.

2-بســـیار ضـــعیف النفس باشد و به راحـــتی فـــریب وسوسه‌های شیاطین را بخورد.

اما جن زدگی به آن شــکلی که انســان را کامل از خــود بی‌خــود کند و او را به تســخیر خــود در آورد اصلا وجــود ندارد و مـال فیلمهاست!هر لغزشی که انسـان می‌کند و منجر به گناه و آزار دیگران می‌شـود در نـتیجه‌ی یک نـوع جن زدگی از نـوع بسـیار خفیف است که به اختیـار خـود انسان انجام می‌شود و هیچ جنبه‌ی اجباری ندارد.

بسیاری از انواع پیچیده‌ی بیماریهای روحی و روانی نــیز به راحتی با جن زدگی اشـتباه می‌شـوند حـتی در دنیـای

مدرن امـروز و این تا حـدود زیـادی به تلقین و باورهـای شخص بستگی دارد.

اینــترنت و مــاهواره و تلویزیــون امــروزه با راههــای فــراوانی که بــرای گنــاه کــردن پیش روی انســانها می‌گذارند از هر جـنی خطرنـاک ترند. شـیاطین وسوسه گر فقط از نوع اجنه نیسـتند و باید مـراقب همه‌ی انـواع شیاطین بود. انسانهایی که معتاد به مـواد مخـدر و الکل هستند به نوعی جن زده هستند زیـرا به طـور کامل روح و جسم خــود را به دیگــری ســپرده‌اند و قــادر به تفکر نیستند.

اجنه و پیامبر اسلام ؛

پس از تولد حضرت محمد اجنه به بشر نا مـرئی شـدند و خود حضرت هم قادر به دیدن آن‌ها نبود... به جز شاید در چند مورد که ان هم به اذن خدا بوده و حضـرت قـدرتی و دخالتی در آن نداشتند.

[بگو مــرا وحی کرده‌اند که گــروهی از جنیــان آیــاتی از قرآن را استماع کرده‌اند و پس از شنییدن گفته‌اند که ما از قرآن آیات عجیبی می‌شنویم.این قـرآن خلق را به راه خـیر هـدایت می‌کند بـدین سـبب ما به آن ایمـان آورده و هرگز به خدای خود مشرک نخواهیم شد] جن 2

در این آیه کــاملا واضح است که خــود حضــرت محمــدع آگاهی از این نداشته که گروهی از جنیان قرآن خوانــدن او را شنیده بودند و خداوند او را با وحی آگاه می‌کند.

[و چون آن بنده‌ی خاص بلند شد(برای نماز) جنیان گرد او ازدحام کردند و نزدیک بود که بر سر هم بریزند(روی هم بیفتند)]19

همچنین در این آیه وقتی حضرت محمدع بر می‌خیزد تا نماز بخواند و یا در حال نماز خواندن بر می‌خیزد آگاهی ندارد که جنیان بر سر او ریخته‌اند تا نماز خواندنش را تماشا کنند..و خدا بعدا در این باره به او وحی می‌کند.

[به یادآور وقتی را که ما تنی چند از جنیان را متوجه تو گردانیدیم تا قرآن را بشنوند- چون نزد رسول رسیدند با هم گفتند گوش فرا دهید – چون قرائت قرآن تمام شد ایمان آوردند و به سوی قومشان برای تبلیغ و هدایت بازگشتند.گفتندای طایفه‌ی ما – ما آیات کتابی را شنیده ایم که پس از موسی نازل شده است.در حالی که کتب آسمانی انجیل و تورات را که در مقابل او بود تصدیق می‌کرد...]احقاف 29 و 30

در آیات بالا خداوند گروهی از جنیان را به سوی پیامبر متوجه می‌کند و آن‌ها صدای حضرت را در حال قرائت قرآن می‌شنوند و ایمان می‌آوردند اما همچنان هیچ اثری از گفتگو بین آن‌ها و پیامبر نیست و پیامبر هم اختصاصا برای آن‌ها نمی‌خواند بلکه جنیان از نزدیک او رد می‌شوند و صدایش را می‌شنوند.

3 یا 4 داستان در مورد حضرت محمد ع گفته شده است که اقدام به جن گیری می‌کند اما هر 4 مورد جعلی و مورد تایید مراجع نیستند.زیرا هیچ اشاره‌ای از آن‌ها در قرآن نیامده است. مقایسه کردن حضرت محمد با حضرت عیسی از این نظر کاری بی‌دلیل است زیرا اصلا

رقابتی در میـان نیست که ما بخـواهیم حضـرت محمد را برنده اعلام کنیم و بگوییم کـدام پیـامبر برتر و مهمـتری هسـتند. مـاهیت حضـرت عیسی با حضـرت محمد کـاملا فرق دارد همانطور که آفرینش او فـرق دارد و معجـزات همه‌ی پیامبران هم با هم فرق دارند اما ماموریت همه‌ی آن‌ها یکی است. پس پیام مهمتر از پیام آورنده است.

ادیان جنیان ؛

جنیان ادیان و فرقه‌های متعددی دارند و بـرای خودشـان پیغمبر داشته‌اند ولی از پیـامبران انسـانها نـیز اسـتفاده کرده‌اند.بـــرخی از ادیـــان آن‌ها با انســـانها یکی است و بـــرخی بر ما نا شـــناخته است اما به طـــور کلی به دو دسته‌ی مـومن و کـافر تقسـیم می‌شـوند.بـرخی از اجنه اســلام آوردند و بــرخی به دینهــای قبلی خــود ماندند و بسیاری کافر هستند.

[و محققـــاٌ بســـیاری از جن و انس را بـــرای جهنم واگذاردیم..]ّ اعراف 179

[و اجنه هم مانند شما آدمیان گروهی کافر شدند و گمان کردند که خدا احدی را در قیامت زنده نخواهد کرد.]7

از زبان اجنه در قرآن امده است:

[و همانا برخی از ما صالح و نیکوکار هسـتیم و بـرخی بر خلاف آن و اعمال ما هم بسـیار متفـرق و مختلف است. و ما چـــنین دانســـته ایم که هرگز بر قـــدرت خـــدا غلبه نتوانیم کرد و از محیط اقتدارش خارج نتوانیم شد.]11 و 12

[و ما چون به آیات گوش فرا دادیم برخی ایمان آوردیم و برخی نیاوردیم و هر که به خدای خود ایمـان آورد دیگر از هیچ نترسید.] 13

[و از ما جنیـان بـرخی مسـلمان و بـرخی کـافر و ستمکارند و آنان که اسـلام آوردند راسـتی به راه رشد و ثواب شتافتند.]14

چگونه از اجنه در امان باشیم ؛

نفس خود را قوی کنید با ایمان و عبادت و انجام اعمـال نیک و همیشه به یاد داشته باشید که شـما فقط موقـتی در این دنیا زندگی می‌کنید و حیات اصلی شـما در سـمت دیگر پـرده است.پس دل به چـیزی نبندید و فـریب فتنه‌ی پول و شهوت را نخورید.

[بگو خـدایا من از وسوسه شـیاطین به سـوی تو پنـاه می‌آورم]مومنون 97

[ای گـروه جن و انس به زودی به حسـاب شـما خـواهیم پرداخت.)الرحمن 31

[وپناه می‌برم به خدا از آن‌که شیاطین به مجلسن حضور یابن]ّ.مومنون 98

[بگو من پنـاه می‌جـویم به پروردگـارِ آدمیـان.پادشـاه آدمیـان.الله یکتا.معبـود آدمیـان.از شـرّ و وسوسه شیطان.أن شیطان که وسوسه و اندیشه بد افکند در دل مردمـان.چه آن شـیطان از جنس جن باشد و یا انسـان.] سوره ناس

در مورد فرشته و جن و فرق این دو:

فرشـــته در لغت به معـــنی» پیـــام آور» است و آنچه ما تصور می‌کنیم

نیست. ما اکـــثرا فرشـــته را موجـــودی نیک سرشت و مهربان با بالهای

بزرگ و کوچک تصویر می‌کنیم که قدرت انجـام هیچ کـار زشت و بدی را

نـــدارد. فرشـــته یک لغت اوســـتایی است که در اصل» فرستادگان» یا «

فریسـتاده» گفته می‌شـده و معـنی آن هم واضح است - فرستاده یا پیام

آور-

همین مشـکل در زبـان عـربی هم به وجـود می‌آید- غالبا وقتی قرآن می

خـــوانیم یا تفاســـیر غـــیر تخصصی از قـــرآن می‌خـــوانیم می‌بینیم که لغت

«ملائکه» را به معـــنی فرشـــته ترجمه کرده‌اند و اصلا به ذات لغت «ملائکه»

توجهی نکرده‌اند.

«ملک» و» ملائکه» در عربی نـیز به معـنی» رسـول» و» پیام آور» است

ولی اشتباها گفته می‌شود که ملائکه فرشتگانی هســـتند که در دربار

خدا زندگی می‌کنند و از او فرمان می‌برند. چنین نیست. برخی ملائکه

الهی هستند یعنی قدرت اختیار ندارند بلکه فقط فرمـان خدا را می‌برند

ولی بعضی ملائکه کـاملا خودمختـار هسـتند و هر کـاری بخواهند می

کنند و در دربار الهی هم زندگی نمی‌کنند. این مسـئله با توجه به

مثالهایی از خود قرآن و حتی سایر متـون قـدیمی مثل» کتاب حزقیال» و

کتاب»دانیال» یا حـتی مـاجرای برخـورد ابـراهیم نـبی با «رسولان» مشخص می‌شود.

«ملک» در زبـان عـبری نـیز به معـنی «فرسـتاده شـده» است و در زبان

یونـــانی نـــیز به آن «آنجلـــوس» می‌گویند که آن هم به معنی» پیام آور»

است. در زبـان انگلیسی هم کامه» انجل» یا «آنجل» بـاز به معنی

«رسول». «پیام آور» است و این رسول می‌تواند شامل هر موجودی

باشد - اعم از انسـان یا جن یا موجـودات ارگانیک و غـیر ارگانیک در عالم-

بنابراین فرشتگان خود شامل دسته‌ها و شاخه‌های متعدد هستند که

ما از آن‌ها بی‌خبریم ولی می‌توانیم با استناد به شواهد حدس بزنیم

که گاهی در گذشته جنیان را جزو دسته فرشتگان قرار می‌دادند چون

آن‌ها هم قادر به گذر از آسمانها هستند و جنیان زیادی از جمله شیطان

در دربار الهی زندگی می‌کردند و احتمالا هنوز هم جنیان حوب در آنجا

به سر می‌برند -احتمالا-

اما فرق عمده بین جن و فرشتگان دربار الهی آن است که فرشته از

ماده دیگری غیر از آتش یا خاک خلق می‌شود - یا شاید چیزی غیر

مادی باشد- ولی جن از عصاره آتش خلق شده و مادی است (بر

خلاف تصور عموم که می‌گویند جن ماده نیست)

فرق دوم آن است که فرشتگان دربار الهی قدرت اختیار و انتخاب ندارند-

یعنی قدرت انجام دادن کار بد ندارند- و فقط مثبت فکر می‌کنند و مثبت

هم عمل می‌کنند و نمی‌توانند گناه کنند. ولی جن قـدرت تشخیص

خـوب و بد دارد و می‌تواند گنـاه کند یا کـار نیک کند - هر کدام که خودش خواست-

فــرق ســوم در دنیــایی است که در آن زنــدگی می‌کنند. جنیان ازدواج می

کنند و بچه دار می‌شوند و شغل و پیشه انتخــاب می‌کنند و تکنولوژی و

اختراعات دارند و دنیهای زیادی را تحت اختیار خود دارند - هم جنیان

شـیطانی و هم جنیـان خـدا پرست- اما فرشـته‌ای که در دربار الهی

است فقط در آن‌جا اقـــامت می‌کند و مـــاموریت کـــار خاصی را بر عهده دارد

تا ابدیت و غیر از آن کاری نمی‌کند.

ارتباط جنیان با انسان و جن زدگی در سومر و آشور:

==========

معروفـــترین و بزرگـــترین مـــوارد جن زدگی در دوران باســتان در منطقه بین النهــرین اتفــاق افتــاده است. بسیاری از این موارد در 2000 سال قبل از میلاد توسط نویسـندگان و محققـان باسـتانی ثبت گشـته و بـرخی از این لوحه‌ها در عصر جدید یافت و ترجمه شده‌اند.

بر طبق اسناد انتشار یافته در کتبی مانند «پارپولا» Parpola جزئیات دقیقی از این موارد جن زدگی و ارتباط با خدایان داده شده است که در اینجا به اختصار به آن می‌پردازیم.

خدایان همیشه به پادشاهانی که مورد عنایتشان بودند کمک می‌کردند و این پادشاهان مانند حمورابی و اسرحدون معمولا ارتباط قوم و خویشی با نژاد خدایان داشتند و از همین رو برای پادشاهی برگزیده می‌شدند. هیچ کس بدون داشتن لطف خدایی در کنار خود نمی‌توانست به مقامات مملکتی یا پادشاهی برسد. حمورابی در کد و قانون خود علنا از ارتباط با خدایان بزرگ» آنو» و» مردوک» سخن می‌گوید و اعتراف می‌کند که بدون عنایت و کمک آن‌ها نمی‌توانسته است به قدرت سیاسی در این جهان دست یابد. این خدایان معمولا از طریق واسطه با فرد برگزیده خود صحبت می‌کردند- اگرچه در بسیاری از مواقع خود شخصا بر انسان ظاهر گشته و فرمانی را صادر می‌نمودند.

باید به خاطر داشت که دربار خدایان نیز دارای مقامات و جایگاههای متفاوت و متعدد است و خدایان بزرگی مانند» آنو» و یا» انلیل» هرگز به خود زحمت سخن گفتن با بشر (حتی بشر برگزیده) را نمی‌دهند. این وظیفه بر عهده خدایانی است که مداوم به زمین رفت و آمد دارند و کار آن‌ها پیام رسانی است.

«دینگیر ایشتر» (الهه ایشتر) یکی از این خدایان بوده است. اگرچه امروز به فراوانی گذشته با بشر ارتباط ندارد اما در سومر» ایشتر» یکی از مهمترین و بزرگترین خدایان بود و معابد او در سرتاسر خاورمیانه تا

امروز پابرجا مانده‌اند.» ایشتر» همچنین با نامهای اشـتر - اشـــــــــــتراغوث - ایناّنا - نینتو - نین خورسک یا نین هورسک - لیلیث - ونوس - آفرودیته-» آسـتارته- ایـزیس - دینگـیر - نانانا و.. در میـان تمـدنهای مختلف شـناخته شده است.

» ایشـتر» یا» اینانا «خـدایی هرمافرودیته است به این معنی که می‌تواند به صورت مونث و مذکر وجـود داشـته باشد و قادر به تغییر جنسـیت بر حسب نیـاز می‌باشد. از این رو در برخی موارد به صـورت مـردی زیبا رو بر فـرد برگزیـده ظـاهر می‌شـود و در سـایر مـوارد ظـاهر زنی وسوسه انگیز به خود می‌گیرد.

ایشـــتر مهمـــترین نقش را در جن زدگی‌ها و همچـــنین ارتبـاط با پیـامبران و پیشـگویان باسـتانی داشـته است. چــرا که ایشــتر پل ارتبــاطی خــدایان با خــدایان دیگر و همچنین خدایان با آدمیان است.

ایشتر از آربلا سوار بر مرکب شیر

نحوه ارتباط خدایان:

ـــــــــــــــــ

پیشـــگویان معابد افـــرادی بودند که یا اســـتعداد ذاتی و خـانوادگی داشـتند و یا تحت تعلیم قـرار گرفته بودند که خـــود را به حـــالت خلسه فـــرو ببرند. در حالیکه تعـــداد معدودی از پیشـگویان اسـتثنایی می‌توانسـتند سـریعا به حـال خلسه و تـرنس وارد شـوند سـایرین نیـاز به تنفس گازها و نوشیدنی‌های خلسه‌آور داشتند.

ورود جن و خدایی به بدن یا فکر انسان و القـای پیـام یا سخن گفتن از دهـان فـرد تسـخیر شـده یکی از شـناخته شـــــده‌ترین انـــــواع جن زدگی در سراسر دنیاست و در تمدنهای مختلف به طور یکسـان و مشـابه اتفـاق افتـاده است.

تسخیر شدن به معنی» از دست دادن آگاهی و هوشیاری به طور موقت (کوتـاه مـدت و گـاهی طـولانی مـدت) به دلیل ورود موجـــودی بیگانه به بـــدن انســـان است به شرطی که فرد تسخیر شده هیچ خـاطره‌ای از این حادثه به یاد نداشته باشد».

در سومر به هنگـام اجـرای مراسم ازدواج مقـدس، اینانا (ایشتر) بدن کاهنه معبد را تسخیر می‌کـرد و از طریق او مراسم را اجرا و از قربانی‌ها استفاده می‌نمود.

«پیـامبر» در زبـان سـامی» راگیمو» (raggimu بـرای مـذکر) و» راگینتو» (raggintu بـرای مـونث) به معـنی «فریـاد زننـده «است. چـرا که این پیشـگویان در حـال خلسه فریاد بر می‌آوردند.

نوع دیگری از پیـامبر در زبـان سـامی» مـاهّو» (Mahhu برای مذکر) و» ماهّوتو» (Mahhutu بـرای مـونث) گفته می‌شود که به معنی» در خلسه» می‌باشد. چرا که وقتی این پیشگویان سخن می‌گفتند در حال خلسه بودند.

گزارشـات ترجمه شـده از پیشـگویی‌های این پیـامبران باستانی به دو دسته تقسیم می‌شوند. 1ـ نامه‌های ماری The Mari Letters و

2- مجموعه نینوا The Nineveh Collection –

اولین گــروه مربــوط به گزارشــات 1000 قبل از میلاد است در حالیکه مجموعه نینــوا مربــوط به 2 تا 3 هــزار سال قبل از میلاد می‌باشد.

نقاشی کشف شــده در» مــاری» شــمال غــرب ســومر- خـــدایان آنونـــاکی،اینانا در نقاشی بـــالایی و انکی در نقاشی پـــایینی توسط خـــدمتگزاران خـــود که خـــدایان ایگیگی هســتند پــذیرایی می‌شــوند. این نقاشی پیش از خلقت آدم را نشان می‌دهد.

نامه‌هــای مــاری حــاوی گزارشــات مــرتب و متعــدد از پیشــگویان معابد به پادشــاه مــاری است. پیشــگویان با نامهای زیر شناخته شده اند:

-شیبتو Shibtu

-ملکه زیمری- لیم Queen of Zimri-Lim

-کاهنه ایــنیب- شــینا، خــواهر پادشــاه King’s sister priestess Inib-shina

– آدّو- دوری، بانوی درباری Royal lady Addu-duri

این افـــراد با تعـــدادی از خـــدایان ارتبـــاط داشـــتند که مهمترین آن‌ها همان ایشتر یا» آنو نیتا» بوده است.

در مجموعه نینــوا مشــخص می‌شــود که تعــداد کثــیری از پیشــگویان از شــهری به نــام» آربلا» Arbela که مکــان اصــلی ظهــور ایشــتر است بر می‌خاســته‌اند. طبق این اســناد ایشــتر رابطه بســیار صــمیمی با شــاه آشــور» اسرحدون» و پسرش» آشور بانیپال» داشته است.

اینانا و پادشاه

ایشتر در مواقع خطر این دو را حفـاظت می‌کـرده است و تعداد زیادی از پیامهای ثبت شده از زبان ایشـتر چـنین است:

(ایشتر از دهان زنی به نام سینقیشا-آمـور از آربلا):»ای پادشـاه آشـور، هیچ مـترس! من تمـامی دشـمنان شـاه آشور را به سوی قربانگاه می‌فرستم...»

(خـدای تسـخیر کننـده سـپس خـودش را چـنین معـرفی می‌کند):» من، بـانوی بـزرگ هسـتم، من ایشـتر از آربلا هستم».

(در جای دیگری از دهان همین کاهنـه، ایشـتر پادشـاه را مطمئن می‌کند):» من، پـدر و مـادر تو هسـتم. من تو را در میان بالهایم پرورش دادم».

این لغات و نحوه گفتگـوی مادرانه و پدرانه با پادشـاه در چندین جا تکرار شده‌اند.

در مجموعه نینوا از دهان پیشگویی گمنام ایشـتر از آربلا سـحن می‌گوید: «من، قـابله‌ی تو هسـتم، من، دایه‌ی تو هستم «.

در زیر یک مورد از سخنان ایشتر با آشوربانیپال از دهان کاهنه‌ای به نام مولّیسو- کبت آورده شده:

» تـو، که مـادرت مولّیسو* [است]، هیچ مـترس! تـو، که دایه ات همان بانوی آربلا است، هیچ مترس!»

در برخی از پیشگوییها الهه ایشتر از پادشـاه به عنـوان» گوساله»** یاد می‌کند یک پیشگو می‌گوید:

» ایشتر از آربلا به دشت رفته است اما پیامی از صحت و سلامتی برای گوساله اش می‌فرستد». (گوساله در اینجا اشاره به شاه دارد.)

در جای دیگری می‌گوید: مترس!ای گوساله‌ی من».

در اینجا به یاد بت‌ها و مجسمه‌هایی از عاج فیل می‌افتیم که در تل نمرود از سومر باستان به جا مانده است و گوساله‌ای را در حال شیر خوردن از مادرش نشان می‌دهد.

مجموعه نینوا حاصل گزارشات 13 مدیوم آشوری است که 9 نفر از آن‌ها زن و 2 نفر مرد و 2 نفر هرمافرودیت بوده‌اند.

معبد اینانّا در اور-عراق

معبد ایشتر-ایزیس در کینگتن-انگلستان

ایشتر نه تنها خدای جنگ بود بلکه واسطه بین خدایان و آدمیان نیز بود. از این رو غالبا ایشتر است که کاهنان را تسخیر می‌کند. در سایر موارد خدایان دیگری از طریق پیشگویان سحن گفته‌اند اما این ارتباط باز از طریق تونل یا کانالی است که ایشتر از آن استفاده می‌کرده است.

پرستندگان ایشتر پیرو آزادی روابط ج-ن-س-ی بودند و روسپی گری برایشان مقدس بود. پیروان ایشتر غالبا به هر دو ج-ن-س گرایش داشتند چرا که ایشتر الهه و خدایی هرمافرودیت است. ایشتر این قدرت را دارد که جنسیت یک فرد را تغییر دهد و گرایش و امیال را در انسانها زیاد کند.

در سومر و آشـور قراردادها و عهـدنامه‌ها با نـام ایشـتر آغاز می‌شدند و به این صورت:

» باشد که ایشتر، الهه‌ی مردان، بانوی زنـان، قـدرت ج-ن-س-ی آن‌ها را از بین بـبرد و عقیمشـان کند اگر خلاف عهد نامه عمل کنند...».

ایشـتر خطی را که زن و مـرد را از هم متفـاوت می‌کند پـاک می‌کند. قـادر است بین دو نسل و دو نـژاد فاصـله بیندازد و بین انسانها جنگ راه بیندازد.

ایشتر، خدای جنگ، عشق و شهوت است.

پانوشت

- مولّیسو = Mullissu نـام آشـوری الهه بـزرگ و قدرتمند» نین لیل» است. نینلیل همسر خـــــدای بزرگ سـومر انلیل بـود. نـام آشـوری انلیل همـان «آشور» است. حیوان همراه نینلیل شـیر بـود.نـام نینلیل بعـدها جـایگزین نـام ایشـتر شد و تصـور بر این قــرار گــرفت که ایشــتر با بــرادر خــود انلیل ازدواج کرده است.

انکی خدای زمین به صورت گاو

**گوساله مقدس- گوساله یکی از فرمهای خـدایان انکی و ایشتر می‌باشد که به وسعت مـورد پرسـتش و احـترام اقوام مختلف در مصر- هند و خاور میانه بوده و هست.

باورهای مردم خراسان در مورد دیو، جن، مرده آزما و ...

خلاصه: شرحي براعتقاد مردم جنوب خراسـان و قاينـات به موجودات مرموزي بنامهاي: آل، ديو، يول (غول)، جن و پري، مرده آزما (مردآزما)، علي خونگي (بختك) و شرح داستانهاي كوتاهي كه اهالي اين نقاط در برخورد با اين موجودات داشته‌اند.

پديده‌هاي وهمي ديرسال در جنوب خراسان

محسن ميهن‌دوست

مركز مردم‌شناسي ايران

«هوا خاكستري و سرد بود. من و «مرزا» و او، غروب را مي‌ديديم، اما خورشيد ديـده نمي‌شد. سـرمازده بـوديم و سوز، پلك‌هايمان را در دل غروب به آشيانه‌اي بس بلنـد، بدوخت. شگفت در اين برهوت كه حـتي دهكـده‌اي يـافت نمي‌شـود، اين هفت آشـيانه خاكسـتري چيسـت؟ پيش رفتيم و پيش رفتيم، تا به جـايي كه پله‌كـاني از سـنگ يا پارچه، در چشم‌هايمان جا گـرفت. من و «مـرزا» و «او» پا به درون آشـيانه گذاشـتيم. سـكوت بـود و سـكوت، و پنجره‌هـاي خاكسـتري. هرچه آوا دردادیم،كس به پاسخ برنيامد. حسي گنگ به من مي‌فهماند كه «از ما بهتران» مالك اين آشـيانه‌ي خاكسـتري‌يند. دوگـام آن سـوي‌تر از راهـروي پوشـيده خاكسـتري اجـاقي خُـرد نگاهمـان را گرفت. من و «مرزا» بهم نگاه كرديم و «او» كنار اجـاق، بر تخته سـنگ خاكسـتري نشست و گفت: «در اجـاق، تا پگـاه مي‌تـوان خـود را گـرم داشت». و افـزود: «من همين‌جا مي‌مـانم». خواسـتم كه نماند. نپـذيرفت.

نمي‌توانستم همه چـيز را به او بگـويم، بـاورش نمي‌شد. من و مـرزا بـراه افتـاديم و او با نگـاهي پر از غـرور، بر تخته سنگ كنار اجـاق پر از خاكسـتر دراز كشـيد. دو روز از غـروب خاكسـتري گذشت و «او» به «خوسف» نيامد. دل‌نگـران و هراسـنده گـروهي را بـراه داشـتم كه شـايد پيـــدايش كننـــد، گرچه مي‌دانســـتم «از ما بهـــتران» استخوانش را كُنده اجاق داشـته‌اند. نشـان به اين نشـان كه از او نشاني نيافتيم. از هفت آشيانه‌ي خاكستري هم خشتي بجاي نبود».

اين قصه را هفتادساله مردي از اهالي‌ي «بند عمرشـاه» به گونه‌اي كه زبانش به گفت آن لكنت مي‌گرفت، حكايت كرد.

مردم جنوب خراسان، به ويژه بوميان قاينات در پرداخت «نيروهــاي ناآشــكار» به هفت موجــود مرمــوز پرتــوان معتقدند: آل al، ديو، يول yul (غول)، جن و پري، مرده آزما (مرد آزما)، و علي خُونگي alixangi (بختك).

آل: در بيــان «ريخت» و دوگانه بــودن آن، به دو تصــوير اكتفا كنند. بــرخي از بوميــان آل را بــزني بلند قــامت و سپيدتن، با گيسوان طلايي مي‌پندارند، كه شب هنگام در كـــاريز تن به آب مي‌دهد و اگر جـــواني خـــوش‌روي از محوطه‌ي كاريز گذر داشته باشد، او را بخــود مي‌خواند و لاجـرم عـابر از همه‌جا بي‌خـبر به قصد وصل پـاي سـوي كـاريز ميكشد. در كـاريز، آل تا سـينه در آب است. و پس از كـــام، وصل گيرنـــده را در آب كـــاريز خفه مي‌كند. بوميان، قصه‌هاشان دربـاره‌ي اين آل، چنانكه آمـد، بيـان

مي‌شـود. و گـاه شب مهتـابگون سـكوت‌خيز را هم بر آن مي‌افزايند.

ديگر طـــرح اين آل، از طـــرح نخست تماشـــايي‌تر و غرورانگيزتر است: زني با قامت شگفت، كه بيـني‌اش از گل سرخ است سراغ زائو مي‌رود. زائو كه تنها باشد، آل به سـوي او پا مي‌كشد و قصد دزديـدن جگر زائو را دارد. و از اين‌رو بوميـــان زائو را حـــداقل تا سه روز تنها نمي‌گذارند. معتقدند: اگر آل به خاكســتر نزديك شـــود، زائو به هلاكت خواهد رسيد.

پيري از اهالي‌ي گزنان قاين سوگند مي‌خورد كه خـود در چند ســال پيش وهم‌آور جگر دزد را به شـــيب تپه‌اي، با چشم ديـده است. مي‌گفت: «عـذرا دو روز بـود كه فـارغ شده بود و من دقيقه‌اي از كنارش بدور نشده بودم. روز سوم بگاه غروب بي‌آنكه در كنار عذرا كسي باشـد، اتـاق را تـرك گفتم كه آب از جويبـار پـاي تپه بيـاورم، در آن‌جا زني به قـامت يك درخت بلنـد، در حاليكه چـادري سـپيد بسر داشـت، رو به آن سـوي تپه نهـاد و از من گـريخت. كوزه را بر زمين انداختم و خود را به عذرا رساندم».

ديگر زني حكايت مي‌كرد: «از پله‌كان كه پائين رفتم و به زيـــرزمين نمنـــاك پا گذاشـــتم. در راه دلم شـــور مـــيزد مي‌ترسـيدم كه آل سـراغ بتـول بـرود و او را هلاك كنـد، هيچكس هم در خانه نبود، كه پيش بتـول بماند. بايد نفت در چـــراغ مي‌ريختم. همينكه پا بـــدرون محوطه نمنـــاك نهـادم، زني چـادر سـپيد در حاليكه روي خـود را سـخت پوشانده بـود، به من خـيره شد چشم‌هايش بـرق مي‌زد و بيني بـزرگش، دلم را بهم ريخت. جيغ كشـيدم و از حـال رفتم».

آل، به گفت بوميان، هميشه چشم در راه زايشي است و گه‌گاه خيال آمدنش، زائو را به دق نزديك مي‌كند.

ديو: معتقدند اگر سايه‌ي خود را بروي آدمي بيفكند، مرگ آنكه سايه‌ي ديو بر او بيفتاده است پس از دو شبانه‌روز حتمي است. ديو را موجودي كريه روي و قوي قامت مي‌داند كه در دو بر سرش شاخ دارد. گويند ديو در پاياب بسراغ انسان مي‌آيد و معتقدند ديو شب‌هنگام قرباني مي‌طلبد، و از اين نگاه، بيشتر زنان شب‌هنگام تنها به «پاياب» نمي‌روند. مهتاب شب از شب‌هاي تاريك قصه‌سازتر است، زيرا همه‌ي آنچه به باورشان است، در مهتاب روي مي‌دهد.

«هفت ساله بودم و خواب بزرگسالان مي‌ديدم كه ناگاه با فريادي بس دلخراش از جا جهيدم. ديري نگذشت كه اهل كوچه در خانه‌هايشان پيدا شدند. جيغ از انتهاي كوچه، به داخل خانه‌ها دويده بود، كسي گفت: به جيغ زن ميمانست. كه شويش رسيد و از پله‌كان پايين رفت. مهتاب از پله‌كان خيس پاياب پايين رفته بود، ولي ميدانگاهي‌ي آن ظلمت داشت. «شوي» دهشت‌زده ما را بخود خواند چه همسرش «خاتون» در ميدانگاهي پاياب نقش بر زمين بود. كاسه‌ها را در سبد گذاشتيم و خاتون را پشت كرديم و بالا آمديم. «خاتون» كه به هوش آمد، بريده بريده گفت: «در پاياب ديوي سايه‌ي خود را بر من افكند، من خواهم مرد!» و افزود دو روز بعد خاتون درگذشت».

گرچه خيال برخورد با ديو كم اتفاق مي‌افتـد، ليك وجـود چند وهم چون آنچه آمد، باعث آن گرديـده است كه زنـان در شب براي شستشوي «باديه» و غير آن، دوتا دوتا و يا بيشتر به پاياب مي‌روند.

يول yul (غول):

«شن و باد در لوت مي‌دويد، و ما تكيده و خسـته، بر ريگ داغ پـاي مي‌كشـيديم. الاغ‌هامـان از رمق افتـاده بودند و پلك بـرهم مي‌زدند. همسـفران با الاغ‌هايشـان از من كه پـــيرترين مـــرد قافله بـــودم، پيش افتادند. الاغم و من عرق‌ريـزان تنها مانـديم. در غبـار و بـاد كه چشم را آزار مي‌داد، چشـمم به پـاره‌اي از غبـار افتـاد، كه از تيغه‌اش كسي مـرا بنـام مي‌خواند. صـداي بـوي تف‌بـاد مي‌داد و زهـــره از من گـــرفت. الاغم پابپا مي‌شد و پيوســـته پلك بـــرهم مي‌زد و همســـفران هيچ ســـوادي بچشم نمي‌آمد. بناگاه بر بلنـدي‌ي بـاره تـني عريـان و پرپشم چـون تخته سنگي سياه در تماشاي من بـود! سر به اين سـوي و آن ســـوي نمي‌كشـــاند و فقط به برابر نگـــاه مي‌كـــرد و آوا مي‌داد: محمد، محمـد، محمـد، از اين سـوي، از آن سـوي نه! مي‌دانسـتم كه «يـول» به جـاده پـاي نمي‌گـذارد و از آهن هم مي‌ترسد، دست به خورجين بردم و زنجـير از آن بيرون كشيدم. شن و باد هول مرا بيشتر مي‌داشت، ولي خود را نباختم. در غبار و باد زنجير را به حـركت درآوردم و فرياد زدم:

بـرو پي كـارت! بـرو پي كـارت! لحظه‌اي بعد يـول ناپيـدا شد».

يول از نگاه بوميان: «زيركوه» و دامنه‌ي «باغران كوه» تن تخته‌سنگي دارد. دهان و دندانش دهشت‌زاست و تنش از موي فراوان سياهي مي‌زند. جاي آن را در بيابان‌هاي بي‌آب و علف و باره‌هاي پرت مي‌دانند. گويند كه «يول» هرگز تن به جاده نميكشاند زيرا در جاده توان‌مندي‌اش به هيچ مي‌رسد، و از قدرت مي‌افتد. معتقدند: همينكه «يول» سر به عقب بگرداند، همان آن خاكستر خواهد شد.

بيشتر دستان و پاهاي «يول» را به پلنگ مانند مي‌كنند كه با آن، به ضربه‌اي مغز آدمي را از هم بپاشاند به گفت خودشان: برخورد با «يول» بگاهي اتفاق مي‌افتد كه مسافر از قافله واماند.

جن و پري: جن از ديرباز قصه‌ساز بوده است، تا آن‌جا كه هنوز بزرگسال شهرنشين به «بود» اين وهم شب‌آزار، به خلوت پرت و خرابه‌ي پرسكوت، و يا هرجا كه تاريك باشد، معتقد است.

در «بند عمرشاه» و شهرك «قاين» ديدار با جن و جني‌يان، گاه و بيگاه ورد زبان اهالي‌ست. در «بند عمرشاه» جوان تنومندي‌ست كه چوب بر كف مي‌گيرد و پاره سنگ از كوه بدره فرو مي‌ريزد و با چرخاندن چوب بدور سرش، به خيال خويش اجنه را از خود دور مي‌كند.

بوميان از زبان او گويند: «سحرگاه از درازناي دره به شهر مي‌رفتم. هوا تاريك و ابرآلود بود، و آسمان مي‌خواست كه ببارد، بناگاه خود را در برابر موجودي تركه و بلند، كه رنگ و رويش به سياهي‌ي شب

مي‌مانسـت، برخـوردم. خـيره در من شد و گفت: «نمـاز خوانـده‌اي؟». و من پاسخ دادم، نه كمي پـايين‌تر خـواهم خواند. با دست چنــان ضــربه‌اي به گــونه‌ام نــواخت، كه نقش بر زمين شدم».

در همــان حــال، پيش از نمــاز، جــوان خــود را به ده مي‌رســاند. در حاليكه رواني نــاآرام و بيگــانه‌خو داشــته است.

ديدار با اين جـوان غم‌آور و انديشه‌انگيز است. او ببـالاي كــوه مي‌رود و از آن‌جا نعــره برمي‌كشد و ســنگ بزير مي‌اندازد. بعد به دور خـود مي‌گـردد و مي‌گـردد، تا آن‌جا كه خيال كند آنكه سيلي زده، از او دور شده است.

در مقابل اين جـوان ديگر كسـاني هم هسـتند كم و بيش به او مي‌مانند و از اين ميــان نودســاله مــردي است دوبيتي‌خــان بند عمرشــاه و زبــانش كمي الكن است. نيمروز به سراغش رفتم، بر تخته‌سنگ بـزرگي به شـيب دره نشسـته بـود و آفتـاب مي‌گـرفت. سـاعتي با او به گفتگو نشستم و هنوز به صـحبت با او مشـغول بـودم كه احوالش ديگرگونه شد و بر روي زمين درغلتيد. دقيقه‌اي بعد بخود آمـد، كه چهـره‌اش رنجش را مي‌نمـود. به گفت خـودش:«جن‌هـاي كـافر با مشت و لگد به چنـان حـالي دچارش مي‌داشتند.»

به عقيده‌ي همين بوميـان در زمين دو گونه جن مي‌تـوان پيدا داشت، «جن مسـلمان» و «جن كـافر» كه اين يك در مقايسه با جن مسلمان سراغ انسان بيشتر بگيرد.

جن مسلمان خوش‌مرام و ياري‌دهنده است، اما جن كافر كه بدنش داراي پت قهـوه‌اي اسـت، از هيچ شـكنجه‌زايي

روي برنمي‌تابد. او بـدجنس و كريه‌روست در خرابه‌هـاي هول‌آور منزل گزيـده و مـواظب است. به گفت بوميـان: هر انساني كه بچه‌ي جن كافر را لگد كند، جنيان او را نه بر سبيل يكباره كشتن، بل تا نهايت هرچه شكنجه، عذاب مي‌دهند.» از اين نگـــاه، بگويند: «كســـاني كه بگـــاه ديگرگوني احوال از پاي درمي‌آينـد، انتهـاي انتقامي‌ست كه از ما بهتران بر او روا داشته‌اند.»

براي جن كـافر، كنش نيك قائل نيسـتند. به كـردار هرچه خواهد انجـام مي‌دهد. گـاه آدمي را به ژرفـاي چـاه هل مي‌دهد و گاه به بازي و عذاب مي‌گيرد، تا آن‌جا كه هوش و تن آدمي را به ملال مي‌كشد و او را عليل مي‌كند.

از جن كافر و جن مسلمان هر يك در سينه قصه‌ها پنهان داشـته‌اند كه بـرخي بر تـرس از افشـاي آن خـودداري ميورزند، تا آن‌جا كه پيوسته «بسم‌الله» مي‌كنند، زيـرا با هر «بسم‌الله» اجنه پا بفرار مي‌گذارند و دور مي‌شوند.

در دهكده‌ي «عينوك» غاري‌ست كه پـايين پـاي آن چـاهي است كه به چاه «فتح‌الله» شـهرت دارد. اين غـار و چـاه در يـاد كشـاورزان ناحيه مـذكور جن‌نشـين است. گويند: «شب‌هاي چهارشنبه، در غـار و چـاه، جنيـان روي نشـان مي‌دهند و قرباني مي‌طلبند!».

وجه تســميه چــاه فتح‌الله از اينجاست كه در چند ســال پيش كشاورزي كه نـامش «فتح‌الله» بـوده اسـت، به دام جنيـــان افتـــاده و به هلاكت رســـيده است. شب هنگـــام فتح‌الله آب به «كـرت» مي‌بسـته است كه صـدايي او را بخـود مي‌خواند. پا پيش مي‌نهد و نزديك چـاه مي‌شـود. مي‌بيند آدم نماهـــايي او را در ميـــان مي‌گيرنـــد، و

مي‌خواهند بدون اينكه «بسم‌الله» كند، تن از چـاه پـائين كند. و فتح‌الله به فرمانشـــان گـــردن نمي‌نهد. در چـــاه گـــروهي به پـــايكوبي و آواز مشـغول بوده‌انـد، و چـون فتح‌الله به جمعشـــان مي‌پيونـــدد، از او مي‌خواهند كه برايشـان آواز بخواند و ني بزند. چـرا كه آوازخـوان بنـام عينوك بوده است. فتح‌الله عروسيشان را گـرم مي‌كند و جنيان را خوش مي‌آيد. برايش غـذا مي‌آورند. در اين بين نگاه فتح‌الله به ديگ خوراك‌پزي خودش مي‌افتد. صـبح او را از چـاه بـيرون مي‌آورند و روانه‌ي خـانه‌اش مي‌كنند. «فتح‌الله» هرچه ديده و شنيده به زبان مي‌آورد. غافل از آن كه با آشـكار كـردن راز، داس مـرگ بر ريشة خـود مي‌زند. شب هنگـام اجنه به خـانه‌ي فتح‌الله مي‌روند و كشان‌كشـان بي‌آنكه كسي آگه بشـود، او را بر سر چـاه مي‌برند، و به پايين آن سرنگون مي‌كنند.

هم اكنون در ذهن بوميـان «عينـوك» و هم‌چـنين نـواحي اطراف آن، چـاه فتح‌اللـه، جـاي شومي‌ست كه تنها اجنه در آن ميزي‌يند.

ديگر قصه‌هايي از جن و جني‌يان بزبـان مي‌آورند كه گـاه زيبا و شنيدني‌ست: «شب دامن از ديوارهـاي كـاهگلي‌ي دهكـده بـدور مي‌كـرد كه راهي شـكار شـدم. تا غـروب هنگـام از اين بردشت به آن بردشت و از اين كـوه به آن كوه شتافتم و پنج آهو به تير زدم.

هوا كه تاريك شد، از دهكده بدور بودم و راه دور بـود. به غـاري درآمـدم و آن‌جا مـنزل گزيـدم. هيمه گـرد آوردم و آتش فراهم داشـتم. لخـتي از ران آهو بر آتش گـرفتم تا بـدان خـود را سـير كنم. كه ناگـاه نگـاهم بر روي دو زن دوخته شد يكي جوانسال و پريروي كه گيسوان مـواجش

به خرمن گندم مي‌مانست. و ديگر پيرزني كه گيسـوانش چـون خاكسـتر بـود. آمدند و نشسـتند و نگـاهم كردند! هـراس در دلم راه يـافت و از زبـان افتـادم و آنـان در غذايي كه من به خوردن آن مشغول بـودم سـهيم شـدند. چند بار سر بالا داشـتند و نگـاهم كردند و من از خـوردن دست كشيدم. لخت ران آهو كه تمـام شد پريـروي از من خواست كه با او هم‌بستر شوم. از ترس گپ نزدم و خود را كنار كشيدم. دختر و همراهانش از جا بپا خاستند و به سوي آهواني كه شكار كرده بودم رفتند. پيرزن دست به لاشه‌ي آهوان كشيد و آن‌ها را به خاكستر مبدل سـاخت. و لحظه‌اي بعد هر دو ناپيدا شدند».

بيشـتر بوميـان و بـويژه آنـاني كه سـني پشت‌سر گذاشته‌اند، از برخـورد خـود با جن و پـري، كه در پايـاب، گرمابه، كشتزار (آنهم در هنگـام شب) و راهـروي تنگ و تاريك، اتفاق افتاده، حكايت دارند.

در ذهن بوميان حمام از مكان‌هايي‌ست كه شب هنگام تا دم سـحر از جن و پـري پُر است و به تقـريب همه‌ي سالمندان قاين برخوردي با جن در حمام داشته‌اند!

«سـحرگاه به حمـام رفتم، حمـامي در جايگـاه خـود چهـارزانو نشسـته بـود. سـلام كـردم، جـوابم را داد. به درون حمـام شـدم. آن‌جا گـروهي خـود را مي‌شسـتند. همه‌ي آنچه داشتند به آدمي مي‌مانسـت، فقط پاهاشـان گـرد بـود، هراسـنده به سر حمـام دويـدم و از حمـامي جويايِ چگونه بودن پاهايشـان شـدم. او خـود پاهـايش را بمن نشـان داد و گفت: مثل اين پاها بـود!» كه پاهـاي حمامي نيز چون مشتري‌هايش گرد بوده است.

اينجا جن‌ديـــــده از حـــــال مي‌رود و يا اينكه دهشت‌زده بي‌آنكه وسايل خود را بردارد، از در بيرون مي‌زند.

گـاه جن‌ديـده بي‌آنكه چـيزي دسـتگيرش بشـود، خـود را مي‌شـــويد و از حمـــام بـــيرون مي‌رود، ولي بعد متوجه مي‌گردد كه مشتريان در حمام همه جن بوده‌اند. آن وقت ضعف مي‌كند و بيمار مي‌شود.

وجود گربه خـود پديده‌ايسـت، كه گـاه او را در قـالب جن مي‌گيرند. اگر در تاريكي گربه‌اي چشمانش برق بزنـد، به يقين او را جن مي‌دانند! يا پا بفـــــــــرار مي‌گذارند و يا پشت‌سرهم «بسم‌الله» مي‌گويند:

«شب هنگام از كوچه‌هاي خاكي‌ي قريه مي‌گذاشتم، مـاه پيدا نبود و باد زوزه مي‌كشـيد. بر دوراهي‌ي ده رسـيدم. حس كردم كه از دوسو سنگ بسويم پرتاب مي‌شـود، سر كه بالا داشتم،

صفحه اول قانون ابن‌سينا چاپ رم 1593

پشت جلد مقـوائي قـانون ابن‌سـينا- ترجمه لاتين چـاپ ونيز سال 1507 كه درسال 1964 از

در دو ســـوي كوچه دو گربه چشم‌هايشـــان بـــرق مي‌زد دست به ســـــرم مي‌داشـــــتند، چراكه پاره‌ســـــنگ‌ها را به‌گونه‌اي پرتاب ميكردند كه بر من نمي‌خورد!

بسم‌الله، بسم‌الله‌كنان بخانه شدم».

علاوه بر گربه گـاه وجـود «بز» هم برايشـان قصه‌آفرين است:

بيشـــتر اهـــالي جن مســـلمان را در قـــالب گربه و بز مي‌پندارند. جن مســـلمان به تمـــامي خوش‌خوست و به آدمي مدد مي‌كند.

كشـاورزي از گزنـان قـاين مي‌گفت: «هفته‌ها بـود كه از شـــهر نفت نيـــاورده بـــودم، ولي هرچه نفت مصـــرف مي‌كـردم، گـويي كه ذره‌اي از آن كاسـته نمي‌شد: نزديك بيك مـاه بي‌آنكه اين موضـوع را با كسي درميـان نهم از نفت فـــراوان برخـــوردار بـــودم، ولي همينكه قضـــيه را روكـــــردم، «از ما بهـــــتران» قهر كردند و ديگر از نفت خبري نشد!

قهر جن مسلمان برايشان گران است. از اين روي، گـــاه وهم خود را پنهان مي‌دارند. بوميـان قـاين و ديگر نقـاط جنـوب خراسـان كه پاي‌بند باورهـاي خودانـد، بـراي جن مسلمان احترام زيـادي قائلند. معتقدند: در روز عاشـورا لشگر زعفر جني، «حسين‌بن علي» را در صحراي كـربلا، ياري داشته است. و باز گويند: «حسين‌بن علي پيشـــنهاد ياري آنان را نپذيرفته است».

اهـــالي‌ي قـــاين مـــرگ زجفرجـــني را در سي‌ســـال پيش مي‌داننـد، و به گفت يكي از اهـالي: «به همـان سـال در مسجد جامع قاين براي زعفرجني پُرسه برپا داشـته‌اند». معتقدند: «پس از زعفرجني پسر بزرگ او «شاه كـاظم» بر اورنگ پادشـاهي جلـوس كـرده است! جـاي او را در «پنجـاب» مي‌دانند كه بر كـوهي مـنزل گزيـده و تمـام جوكيان هند را، از او فرمان‌بري‌ست.

(در جنوب خراسان دعانويساني يافت مي‌شـدند كه خـود از جنيان چـيزي كم نداشـتند، يا اشـكالي كه راه را بر هر

منتقدي بند مي‌كرد. در قاين كتاب دعايي يافتم كه ديدن آن مـرا به غـور واداشت. خط آن را بهيچ روي نتوانسـتم بخوانم، نقوش درهم و برهمي بود با مركب سياه.

بيشــتر بوميــان و تا چنــدي پيش بيشــتر شهرنشــينان خراســان بــراي دفع هــراس و بيمــاري‌ي «تب نوبه» و امراضي كه زاييدة دهشت است، از اينگونه دفترها بـراي بهبودي مدد مي‌جستند، كه بقاياي آن، هم‌اكنون جسته و گريخته در گوشه و كنار خراسان باقي‌ست.)

هنوز در برخي از روستاهاي جنوب خراسان وقتي كسي «غش» مي‌كنــد، يا دچــار حمله مي‌شــود، شست پا و يا شست دست او را مي‌گيرند، كه از «اسرار نهان» چــيزي دستگيرشــان بشــود. به گفت خودشــان: «در اين هنگــام جن‌زده مي‌تواند جايگاه گنج نهان و يا تــاريخ مــرگ كسي را بپرسد».

مـــرده ازما (مردآزما): (پاسي از شب رفته بـــود كه در كُهنــاب Kohnab قــاين آبيــاري مي‌كــردم. به ناگــاه در گورســتان كنــار كــرت زني را ديــدم كه زار زار بر گــوري مي‌گريست. صدايش هوارانگيز و رعشه‌آور بود. به خيــال كه مادري جوان‌مرده است،

كه در مــرگ عزيــزش شــيون دارد، پا پيش گذاشــتم و گفتم: «مادر بلند شو، در اين هنگام شب، گريه چه ســود مي‌بخشد!» رو برگرداند و چشم بر من دوخت. در مهتاب صــورت او آنقــدر كريه بــود، كه نزديك بــود دل بتركــانم. لرزان چند گام پس نهادم. صدا درداد: بــرو گمشو! و اين صدا همه‌ي فضاي كُهناب را پر كرد! در يك آن تــوان خــود

را بازيافتم و پا بفـرار گذاشـتم. او هم بـدنبال من روان شد، ملتهب و دوان از او مي‌خواستم كه برگـردد و دست از آزارم بـــردارد، ولي او تقليد صـــداي من مي‌كـــرد و درپي‌يم بود. گامي چند كه پيش افتادم برگشتم و با بيلم خطي بدور خود كشيدم و گفتم: اگر پا به اين سـوي خط بگـذاري تو را خـواهم كشت. و او دوبـاره عين گفته‌هـاي مرا تكرار كرد و خطي بدور خـود كشـيد. لحظه اي بعد پا به اين سـوي خط گذاشت و من با بيل چنـان ضـربتي به مغـــزش فـــرود آوردم كه نعـــره‌اي كشـــيد و به قـــالب بزغـاله‌اي درآمد. بز با صـداي دهشت‌آور و هراسـنده، آن سوي قبرستان خود را به چاه افكند».

«مـــرده ازما» را موجـــودي كريه روي مي‌دانند كه محل زنـدگي‌اش گورسـتان‌هاي خوف‌نـاك و گـاه آسـياب‌هاي كهنه‌ي آبي و بادي‌ست. او از نـور گريـزان است و تقليد صداي آدمي مي‌كند. «مرده ازما» را بيشتر به قالب زني كريه روي مي‌دانند كه صـــورتش دراز و چـــاك دهـــانش عمودي‌ست و دنـــدان‌هايش را گويند كه افقي و بـــران است.

علي خونگيalixangi (بختك): اين يك در «ريخت» چيزي از آن ندانـــد، كه طـــرحي بـــرايش بتراشـــند. گويند: «جانوري‌ست» ولي از قيافه و شـــكل آن چـــيزي بدست نمي‌دهند. فقط به اين نكته اكتفا مي‌كنند: جانوري‌ست سنگين كه وجودش چون قير است.

از ديد بوميان قـاين «علي خـونگي» شب هنگـام خـود را بروي آدمي مي‌انـدازد و اگر كسي زبـان آن را پيـدا كنـد،

که از او جويــاي جــاي گنج نهــان بشــود، پاســخي مثبت دريـــــــــافت خواهد داشت. معتقدند: «گنجينه‌ي «علي خونگي» در پاي قوس و قزح پنهانست.

يادآوري- طرحهاي اين مقاله را آقاي بهنـام سـيف‌اللهي تهيه كرده‌اند. ضروريست از ايشان سپاسگزاري نمايم.

“پاورقي‌ها”

[1]- Marza در گويش بيرجند مخفف «محمدرضا» است.

[1]- Xusf بخشي بارور و كهن از شهرستان بيرجند كه گور «ابن حسام» صاحب «خاوران‌نامه» بر تك كـوهي كه به آن «پايتخت» بگويند، قرار دارد.

[1]- band-e-omarsa در پنج كيلومـتري شـهر بيرجند كوهي است بنام «باغران» كه بر دامنه و فراز آن بايد از «حوضي غلام‌كش»، «قلعه‌ي رســتم» و «بند عمرشــاه» نام برد.

[1]- Gazanan برخي از روستائيان به اين روستا جزنان Jazanan هم بگويند.

[1]- دربــاره‌ي «ديــوان» به كتــاب «حماسه ســرايي در ايران» تـأليف ذبيح‌الله صـفا، گفتـار چهـارم فصل سـوم رجوع شود.

[1]- suy (شوهر) + ش.

[1]- باد داغ، باد تفته و گرم.

[1]- این را زغفران‌کاري از اهـالي‌ي قـاين، كه به گفت خــودش با «مــرده ازما» هم ديــداري داشــته اســت، به حكايت نشست.

[1]- «قاين نيز پسر آدم صـفي عليه‌السـلام است كه به قابيل تحريف شده و بـرخي گفته‌اند كه قابيل وهابيل در اسم وصـفي هسـتند بمعـني گـاودار و گوسـفنددار، چه كلمه ئين در فارسي دلالت بر وجدان و دارايي مي‌كند.»

به نقل از بهارستان آيتي بيرجندي

[1]- Pat پشم.

[1]- این را از هفتادساله مردي شـنيدم، كه به گفت او، «بـراي خـودش» اتفـاق افتـاده بـود و آن را هم «وهم» نمي‌دانست.

[1]- در خراسـان به دوره‌اي كه دسـته‌داران، عاشـوراي حسيني را به نمايش درميآورند، زعفرجني و لشـگريانش هم حضـور داشـتند. اين رسم و نمـايش چندي‌ست كه از خراسان رخت بربسته و هيأت دسته‌داران مشـهد از كـار نمايش جدايي گرفته است.

[1]- به گمان نگارنـده اين همـان مسجدي‌ست كه در آن «ناصرخسرو قبادياني» با «حسن‌بن دوست» از «بـودن» و «نـــابودن» ســـخن بميـــان آورده‌اند. شـــرح آن در سفرنامه‌ي ناصرخسرو بيامده است.

[1]- Porse مجلس ترحيم.

[1]- این را از نودساله مردي كه «كـريم چاووشي» نـام داشـت، شـنيدم. او از اهـالي قـاين بـود و اكنـون مـرده

است. [با اين دوگـانگي كه غـول «محمد» نـامي را صـدا ميكرده است].

[1]- به گفت بوميان «تيركمون رستم».

معرفی جنیان

در ادامه‌ی گزارشات خود در خصوص موجودات فضایی به این نتیجه رسیدیم که بسیاری از گونه‌های فضایی به غلط به این نام خوانده می‌شوند و در حقیقت از جنیانی هستند که سعی در توسعه قدرت خود بر انسانها و دنیای امروز دارند. این‌که چرا این جنیان دست به جنین ابتکاری زده‌اند خود داستان تاریخی و مفصلی است که در نوشته‌های دیگر به آن خواهم پرداخت. اما در مبحث فعلی به افشای اسامی و جایگاه این جنیان و فعالیتهای آن‌ها برای گمراهی بشر می‌پردازیم.

لازم به ذکر است که برای جمع آوری این اطلاعات کوششهای بسیاری شده است و تمامی منابع و کتب باستانی که این اطلاعات از آن‌ها استخراج گشته ذکر شده است..برای شکافتن این موضوعات تمام تاریخ بشریت از دنیای باستان تا کنون را زیر ذره بین برده‌ام و اگرچه تحقیقات من هنوز به اتمام نرسیده ولی خلاصه آنچه به دست آورده‌ام را نقل می‌کنم. کسانی که به هر دلیل مخالفتی یا شک و شبهه‌ای در خصوص این مطالب دارند بسیار به جا خواهد بود که تمامی کتب و رسالات مورد مطالعه من را مطالعه بفرمایند.

همانطور که معلوم است جنیان عمر بسیار بسیار بلندی دارند و مخصوصا جنیان دستگاه شیطان از زمان بسیار دوری در تمدن انسانها ترسیم و تصویر شده‌اند.

ازازیل:

به ازازیل در تـاریخ و کتب قـدیم نامهـای متعـددی داده شـــده است. اما نامهـــایی که امـــروزه توسط شـــیطان پرستان برای احضار او استفاده می‌شوند عبارتنداز:

ازازیل - سمیازه-شامغاز- شیمیازا-شـمی‌هازا- شـمش - اوتو- بابر - سمس - آشور - اهور- شامیا - سیمجاسی -

همـــانطور که انتظـــار می‌رفت ازازیل جـــنی است که به صورت و نام" سیمجاسی" به مـرد نـادانی به نـام "بیلی مایر" ظاهر شـده و خـود را موجـودی فضـایی از" پلیـاد "معرفی کرده است.

{ برای اطلاعات بیشتر از این‌که پلیاد چیست و کجاست و سیمجاسی چه چیزهـــایی به بیلی مـــایر گفته است به نوشته‌های آرشیو مراجعه کنید.}

بـــرخی از نامهـای ازازیل ممکن است بـــرای شـــما آشـــنا باشد. از جمله نـــام شـــمش. شـــمش در بابل به عنـــوان خـــدای خورشـــید پرســـتش می‌شد و معابد زیـــادی داشت. این شـــمش همـــان ازازیل است که به این نـــام در بابل مـــورد پرســـتش بـــوده است. در داســـتان گیلگمش که از کتیبه‌های سفالین آشور به دست آمده نیز شمش حضـــور دارد و خدایی مونث است.

حال این سوال برای شما مطـرح می‌شـود که بلاخـره آیا ازازیل مـــذکر است یا مـــونث؟ پاسخ این است که ازازیل هر دو است. این پدیـــده‌ای رایج در میـــان جنیـــان جهنم است که دو جنسیت و جتی بیشتر از دو تا داشـــته باشـــند و هرطور که شرایط ایجـاب می‌کند از آن اسـتفاده کنند. (همـانطور که در قبل گفـتیم اشـتر نـیز هم صـورت زن دارد و هم مرد).

به منظور سهولت مطالعه اطلاعات مربـوط به ازازیل را به صورت زیر دسته بندی کرده ام:

1-ازازیل نـــــوه‌ی انلیل (بعل زبـــــوب) است. (انلیل از آنوناکی و سیاره نیبیرو- نام او در بابل بعلزبــوب است – رجوع کنید به آرشیو)

2-ازازیل بــرادر دوقلــوی اشــتر است.(هم خــواهر و هم برادر دو قلوی اشتر است!)

3-ازازیل پسر ســین (نانــار) و نینگــال است. (شــاهزاده نانار-رجوع کنید به آرشیو)

4- ازازیل خــدای جنگ و عــدالت و حقیقت است. منبع= کتیبه‌های آشور

5-ازازیل مالک دانشهای سیاه و جــادوی ســیاه و انتقــام است.

تصویر اهریمن با صــورت شــیر- اهــریمن معــادل آریــایی اشتر/اینانا است.

6- نام دیگر او اهور یا اهورا و ســمبل او فروهر (دیسک بالــدار) است! اهــریمن در حقیقت همــان اشــتر است و همانطور که می‌دانید اهورا و اهریمن نیز دوقلو هســتند. (جا نخورید! چیزهـــــای دیگـــــری هم هست که چـــــون نمی‌خــواهم بــرخی را برنجــانم نمی‌نویسم) الله و اعلم. منبع= ترجمه کتیبه‌های آشوری

اهــورا معــادل آریــایی ازازیل و ســمبل آن فروهر است. کتیبه‌های آشور باستان

7-سـمبل عقـاب نـیز متعلق به ازازیل است زیـرا او به همـراه پـدربزرگش انلیل راههـای هـوایی دنیـای سـومر باستان را نظارت می‌کردند.(دقت کرده‌اید که چرا امـروز آرم نـیروی هـوایی در تمـام دنیا عقـاب اسـت؟! و روی پـرچم بعضی کشـورها هم به چشم می‌خـورد؟ منظـورم آمریکاست!) منبع = ترجمه کتیبه‌های آشوری

نمونه‌ای از سکه‌های تمدن باستانی کوماژن- قوم آریایی ساکن در ترکیه امروز

8-ازازیل جنی بود که به انسانها طرز سـاخت سـلاحهای جنگی را داد از قبیل شمشـیر - سـپر- چـاقو و زره تا به جان یکدیگر بیفتند. منبع= کتاب عهد عتیق

9-ازازیل اسـتاد کیمیـاگری است (مانند اکـثر جنیـان) و کسی است که انـرژی چاکراها و دانش تبـدیل فلـزات را به بشر آموخت.

10-ازازیل همان جنی است که کد حمورابی را دستکاری کرد. همانطور که آگاه هستید جنیان در آیات الهی تغیـیر ایجاد می‌کردند پیش از آن‌که به پیـامبران برسد و قـانون حمورابی نیز از این دستکاری در امان نبود.

11-ازازیل مستقیما با خود شـیطان کـار می‌کند و رهـبر اصلی سپاه جهنمی است.

12-فلز او قلع است و عنصرش هوا

13- سمبلهایش فروهر - عقاب و عقرب هستند.

14- راهبه‌ی معبد شیطان ماکسـیم او را چـنین توصـیف می‌کند:

“ازازیل بسیار قد بلند است حدود 3 متر با موهـای بـود بلند و هیکل قوی -چشـمانش به رنگ طوسی هسـتند. او بسیار قدرتمند است و خود را وقف شیطان کـرده است. در دوران گذشته بارها و بارها با انسانها ارتباط داشته و دانشــهایی را به آنــان آموخته. ازازیل به من گفته است که عمر او 60 هزار سال زمینی است. حـدود 10 هـزار سال پیش ازازیل با زنی از انسان ازدواج کرد...”.

15- کـتیبه‌ی یـافت شـده در بـدتیبیرا (شـهری در عـراق امروزی) چنین می‌گوید که انلیل این شـهر را به پسـرش سین سپرد. کتیبه همچنین می‌گوید که سین این شـهر را به لیست شـهرهای نوگیگ اضـافه کـرد. نوگیگ در زبـان سومری یعنی ”او از آسمان شب”.

بت عقاب سمبل ازازیل

در همین شـهر دوقلوهـای اشـتر و ازازیل متولد شـدند (اهـورا و اهـریمن) که به همین مناسـبت پدرشـان نانـار صورت فلکی جمینی را به نام آن‌ها نامگـذاری کـرد. (اگر مطلع باشید اسامی صـور فلکی همگی توسط جنیـان به ما رســـیده است. جمیـــنی به معـــنی دوقلو است). {ازازیل/شــمش در علــوم پــروازی تخصص داشت و از همین رو صـورت فلکی گـیر به معـنی راکت و موشک و پنجه‌ی خرچنگ به نــام او نامگــذاری شد. از طــرف دیگر صورت فلکی شیر به نام اشتر/ اینانا نامگذاری شد. شیر سـمبل اشـتر و بسـیاری از حکومتهـای باسـتان پـیرو او بوده است و حتی تا امروز هم ادامه دارد}.

شیر سنگی تمدن باستانی کوماژن- سمبل اشــتر یکی از جنیان مورد پرستش اقوام باستانی

16-ازازیل از جمله 72 جن خطرناکی است که توسط حضرت سلیمان به بند کشیده شده بود. همچنین در اساطیر ایران جمشید تعدادی از این جنیان را به اسارت خود گرفت و بعد از او بسیاری دیگر از پادشاهان پیشدادی و کیانی چنین کردند.

آنچه که در مورد ازازیل نباید دانست:!!!

مطالبی که تا اینجا گفته شد اطلاعات معمولی در مورد یک جن و سابقه اش است. از اینجا به بعد اطلاعاتی است که دانستن آن سبب زیر سوال بردن کل سیستم جهانی خواهد بود. بنابراین هشیار باشید.

ازازیل و سیریوم:

ازازیل رهبر جنیان نژاد سیریوم (بز شکل)است. (همانطور که می‌دانید جنیان چندین صورت دارند که یکی از صورتهای آنان صورت حیوانی است). جنیان بز شکل بسیار خطرناک و بد طینت هستند و در صحراها اقامت می‌کنند. همان جنیانی که قبایل یهود برایشان قربانی می‌کردند. (منبع = لغتنامه جهنم)

تصویر بافومه (ازازیل با سر بز) در میان ستاره شیطان پرستان.

کتاب عهد عتیق می‌نویسد: ”یروبوم شاه یهودیان خدمتکاران و راهبانی را برای جنیان بز شکل منسوب کرد اما حضرت یوشع مکانهای پرستش این جنیان را ویران کرد زیرا در ایk معابد کارهای کثیفی از جمله اختلاط بز و زن انسان صورت می‌گرفت...”.

لغت سیریوم Serium به معنی جنیان بز شکل یا جنیـان پشمالو است.

در کتاب لاویان فصل 17 آیه 7 و در کتاب تواریخ ایام (از عهد عتیق) فصل 11 آیه 15 و همچنین در کتاب اشـعیاء نـبی فصل 34 آیه 14 نوشـته شـده که جنیـان سـیریوم یکـدیگر را در خرابه‌هـای شـهر ادوم ملاقـات می‌کنند به همراه لیلیث/اشتر و سایر دیوان...”. شـهر ادوم از جمله شهرهایی است که توسط عذاب آسمانی ویران شد.

ازازیل در کتاب هنوخ نبی:

در فصـلی از کتـاب هنـوخ که به سـقوط و رانـده شـدن شیطان و فرشتگان همراهانش از بهشت اشـاره می‌کند نام ازازیل آورده شده است:

“ازازیل رهـبر نگهبانـانی است که کارشـان تعلیم علـوم ممنوعه به انسانها است... این علوم شامل تعلیم ساخت سلاحهای جنگی و قتل عام و ساخت لوازم آرایشی برای زنان به منظور وسوسه مردان انس و جن است... سپس فرشـتگان ازازیل را محکـوم کردند بـرای تعلیم علـوم آسمانی به انسانها...(علـومی که انسـان قـرار نیست در این دنیا بداند) و از این رو” رافائل” مـامور شد که به همـراه سـپاهیان آسـمانی به جنگ ازازیل بـرود. رافائل ازازیل را شکست داد و او را به عمق تـاریکی فرسـتاد تا روز قیـامت که از آن‌جا به آتش جهنم انداخته خواهند شد...”.

کتاب هنـوخ نـبی در ادامه متـذکر می‌شـود که تمـام کـره زمین با تعالیم و دسـتورات و اعمـال ازازیل آلـوده شـده است: ”به خاطر تعالیم کثیف ازازیل بود که خداوند سیل

نوح را به زمین فرستاد تا آن را از آلودگیها و گناهان و موجودات و جنیان غول آسا پاک کند...”.

همچنین در ادامه می‌نویسد: ”ازازیل به بشر هنر ساختن زره و چاقو و شمشیر را آموخت و همینطور نشان داد به آنان که منتخبش بودند دستبند و تزئینات و سایه‌ی چشم و جواهرات و چیزهایئکه که پشت پلک را رنگ می‌کند و تمام انواع سنگهای گرانبها و رنگارنگ و کیمیاگری را “. فصل 8 آیه 1 تا 8

ازازیل در سفر لاویان:

سفر لاویان بخش سوم کتاب عهد عتیق است. کتاب لاویان باب 16 آیه 8 می‌نویسد:

” و خداوند به راهب اعظمش‌هارون فرمان داد تا قرار دهد دو سهم بز. یک بز برای خدا و بز دیگر برای ازازیل در روز کفاره‌ی جهودان. بزی که برای خدا در نظر گرفته شده باشد که برای گناهان قربانی شود و در حالیکه بزی که برای ازازیل در نظر گرفته شده باشد که زنده نگه داشته شود در پیشگاه خدا تا کفاره‌ی گناهان باشد و سپس به صحرا فرستاده شود برای ازازیل ...” (!!!!!!)

در ادامه فصل 16 آیه 10 می‌نویسد: ”هارون بایستی که دو دست را بر سر بز زنده گزارده و اعتراف کند تمام گناهان و سرپیچی‌های قوم اسرایل را. هر چه گناه ایشان است بر سر بز بگزارد و بز به صحرا فرستاده شود تا همه‌ی سرپیچی‌های آنان را با خود به جایی دور ببرد”.

“لغتنـــامه‌ی جهنم” نـــیز مطـــالب کتـــاب لاویـــان را تایید می‌کند.

ازازیل در صحف ابراهیم نبی:

در صـحف ابـراهیم ازازیل به صـورت یک پرنـده‌ی نجس تصـــویر شـــده است که زمـــانی که حضـــرت ابـــراهیم می‌خواست بـرای خداوند قربـانی کند بر ابـراهیم ظـاهر شد.

” و پرنـــده‌ی کـــثیف (ازازیل) با من ســـخن گفت:ای ابراهیم! چه می‌کنی بر فراز این تپه‌های بلنـد؟ جـایی که نه چـیزی بـرای خـوردن است و نه بـرای نوشـیدن و هیچ جنبنـــده‌ای یـــافت نمی‌شـــود؟ آنچه که در آتش مـــیریزی می‌سوزد و به بالا می‌رود و تو را نابود می‌کند.

و من از فرشـته خـدا پرسـیدم: این چیست‌ای بـزرگ؟ و فرشـته پاسخ داد: این ازازیل است. این ناپـاکی است. و فرشته به ازازیل گفت: شرم بر تو بـــادای ازازیل! روزی ابراهیم در بهشت است و روزی تو در زمین است. جایی که تو اختیار کـردی بـرای این‌که گناهـانت در آن پراکنـده شوند و برای همین خداوند ازلی و ابدی جایگـــاه تو را در زمین قرار داد تا از طریق توای دروغگوی کثیف نسلهای بشر مـــورد امتحـــان و آزمـــایش قـــرار گیرند”. صـــحف ابراهیم باب 13 آیه 4 تا 9

همچنین در باب 14 آیه 5و6 حضـرت ابـراهیم ازازیل را نفرین می‌کند:

” باشد که تو آتش تنـور زمین باشی. بـروای ازازیل! به ناهنجارترین مکانهای زمین که میراث تو برای آنان است که با تو هستند”.

ازازیل و خزندگان:

در صـحف ابـراهیم همچـنین گفته شـده است که ازازیل همــان خزنــده‌ی افعی است که آدم و حــوا را در بهشت فریب داد. شکل ازازیل همانند ”اژدهایی با دست و پــای انسان است در پشتش 6 بال بر سـمت چپ و شش بـال بر سمت راست دارد”. صحف باب 23 آیه 7

در معرفی نژادهای فضایی گفته شد که اکـثریت آن‌ها به نــام خزنــدگان مشــهور هســتند از جمله نــژاد گــری (خاکستری) و نژاد آنونـاکی که ازازیل هم از همین نـژاد است. سفر پیدایش در کتاب عهد عـتیق متـذکر می‌شـود که شیطان به صورت و چهره‌ی یک افعی (اژدها) بر حـوا ظاهر شد و او را فریب داد که از میوه‌ی ممنوعه بخورد.

همچنین متـون هند باسـتان مانند مهابهـارات و بهاگـاواد گیتا همواره پر است از موجوداتی به نــام ناگا که قبلا از آن‌ها سخن گفته ایم. ناگاها نیز به اشتباه جزو موجودات فضایی گروه بندی می‌شـوند در حالیکه همه‌ی توصـیفات و نشــانه‌های آن‌ها همانند جنیــان است. در واقع ناگا در لغت سنســکریت به معــنی خزنــده و افعی است و این موجــودات قــادر به تغیــیر شــکل - وسوسه انســان - استفاده از جـادو و ...هسـتند و توسط هنـدوان پرسـتش می‌شــوند همــانطور که ســومریان و بابلیــان خزنــدگان آنونــاکی را به عنــوان خــدایان می‌پرســتیدند. نــام این خزندگان در زبان بابلی نارگال است که شباهت زیادی با

ناگا در سنسکریت دارد و تایید کننـده‌ی این عقیـده است که جنیــان در سراسر دنیا در ســرزمینهای متعــدد مــورد پرســتش بــوده و هســتند. و این جنیــان افــراد مشخصی هستند که با اســامی مختلف در ملتهــای مختلف شــناخته شده‌اند مانند اشــتر یا اینانا که در هند به نــام لکشــمی و در ایران به نام اهرمین شناخته شده است.

ازازیل در دنیای امروز:

چون در قرن 21 زندگی می‌کنیم دلیل نمی‌شود که خیال کنیم بشر به شعوری رسـیده که دیگر جنیـان را نپرسـتد. بلکه بــرعکس امــروز بیش از قبل این پرســتش کــثیف صــورت می‌گــیرد و جــان انســانهای بیشــماری در راه خشـنودی این جنیـان قربـانی می‌شـود. آیا فکر نمی‌کنید که بسیاری از جنگهــای خــونین تــاریخ فقط بــرای ریختن خــون صــورت گرفته است و بس؟ آیا هیچ کــدام از این جنگها نتیجه‌ی مثبتی به همراه داشته است؟

برای بررسی این حقیقت باید البته تــاریخ جنگهــای اروپا و سایر نقاط دنیا مانند ایران را مطالعه کرد. این کــار را من انجام داده‌ام اما حجم اطلاعــات به قــدری زیــاد است که امکــان افشــای آن در این مقاله نیست. از آن گذشــته گمان من بر این است که هنوز زمــان گفتن حقیقت فــرا نرسیده چرا که اگر اکنون من حقیقتی را بگــویم همه آن را دروغ فــرض خواهند کــرد حــتی اگر بــرای آن مــدرک و سند هم ارائه دهم.

در هر صورت در حــدی که به این مقاله مربــوط می‌باشد نام و فعالیت بــرخی از گروههــای شــیطان پرست که در

پشت پــرده هســتند و دنیــای ما را تبــدیل به زباله دانی کرده‌اند ذکر می‌کنم:

فراماسونری:

اولین و در واقع مهمـــــترین فـــــرقه‌ای که با ازازیل در ارتباط بوده و هست فرقه موسـوم به فریماسـون است که در فارسی به نام فراماسون شناخته شده است.

این مکتب ریشه در تاریخی دور دارد که به دوره‌ی تمــدن ســـومر و اولین تمـــدنهای بشر بـــاز می‌گـــردد. لغت فریماسون به معـنی معمـار آزاد است. این لغت از آن‌جا گرفته شده که اولین اعضـای این فرقه همگی معمـاران و آرشیتکتهای معابد و اماکن مقدسه برای جنیان بودند.

اینکه این فرقه چیست و چه چیزهــایی تــرویج می‌کند را به مقالات آینده موکول میکنیم.

از سمبلهای این سازمان می‌تـوان به چشم جهـان بین - هـرم - مـار - افعی- عقـاب - صـلیب - شـیر و ...اشـاره کرد. خدایی که افـراد فراماسـون می‌پرسـتند خـدای یکتا نیست بلکه موجـودی است به نـام "بافومه". این بافومه جنی است دوجنسی با ظاهری شـبیه بز که دقیقا ازازیل و اشتر را یـادآور می‌شـود. تصـویر بافومه در کتیبه‌هـای باســـتانی ســـومر به دست آمـــده است و شـــباهت انکارناپـــذیری به لیلیث/ اشـــتر/ اینانا دارد. این موجـــود کثیف تنها به خون انسـانها تشـنه است و البته در مقابل قربانیهای فراماسونها به آنان قـدرت و ثـروت فـراوانی در این دنیا اهــدا می‌کند. تصــویر بافومه بهــتر است که روی این وبلاگ قرار نگیرد. چنانچه مایل بودید به‌ای میل شما فرستاده خواهد شد.

مهرهای فراماسونری روی اسکناسهای 1 دلاری-

چشم جهان بین و هرم - از علامـات فراماسـونری که بر پشت 1 دلاری نقش بسته و در سراسر جهان به عنـوان پول بین المللی در گـردش است. طلسـمی باسـتانی که انرژی انسانها را جذب و منتقل به بالای هرم می‌کند (در آینـــده بیشـــتر توضـــیح خـــواهیم داد). مقایسه کنید با تصویری از مصر باستان در پایین:

چشم جهان بین و هرم در کتیبه‌ای از مصر باسـتان - تت همان جنی از آنوناکی که کیمیاگری را به بشر آموخت.

ازازیل و قوم جهود:

یـادآوری کـوچکی می‌کنم که بیشـترین جمعیت این فرقه از یهودیان هستند که تصـادفا همگی بزرگـترین سـرمایه داران و رهبران سیاسی جهـان هم هسـتند. بـرای مثـال تمــام روســای جمهــوری فرانسه بعد از انقلاب فرانسه فراماسون بوده و هسـتند.(فرانسه بعد از انقلاب تبـدیل به مهد جدید فراماسونها شد).

استخوان و جمجمه:

نام کلوپی است که از قضا تمام رییس جمهوران و تمـام اعضای مجلس و کابینه‌ی آمریکا عضو آن بوده و هسـتند. این سـازمان زیر زمیـنی است و فـوق سـری فعـالیت می‌کند. تمام اعضای آن باید حتما فراماسون باشند.

استخوان و جمجمه یک جامعه‌ی نهانی متعلق به دانشگاه یل می‌باشد و تمـام تصـمیم گیریها در مـورد اقتصـاد و سیاست کشورهای دنیا در اینجا صورت می‌گیرد.

کتابی به نام “نهضت فراماسونری در ایران ”منتشر شد اما از آن‌جا که نـام و درجه‌ی افـراد مملکـتی را که عضو این فرقه بودند فـاش می‌کـرد نه تنهـای جلـوی انتشـار نسـخه کامل آن گرفته شد بلکه چاپخانه به آتش کشـیده شد و نسخ کتاب با آب خمیر شد که قابل خواندن نباشد! و نویسنده‌ی آن نیز به قتل رسید (اسمائیل رایین).

از اینجا باید بفهمید که من چقـدر شـجاعم! بگـذریم... اطلاعات اندکی در مورد چهره واقعی این سازمان وجود دارد زیرا هر فردی که اقدام به افشای اسرار آنان کـرده پیش از چاپ کتاب به قتل رسـیده است. نمونه مشـابهی در آمریکا” انتشـارات عـذرا کـوک” که اقـدام به انتشـار اطلاعات ضد ماسونی کرده بود مـورد حمله قـرار گرفته و از هسـتی سـاقط شد! (مهد آزادی؟من فکر نمی‌کنم!) و نویسنده آن جیمز مورگان به قتل رسید.

ایلومیناتی:

جامعه‌ای تشکیل شده از افراد عـالی رتبه‌ی فراماسـون. تصمیمگیری در مـورد این‌که کجـای دنیا باید جنگ شـود و کدام کشور باید دچار فقر باشد توسط افــراد این جامعه گرفته می‌شود.

دست دادن در میان فراماسونها انواع خاصی دارد که یک نمونه آن را در این سکه باستانی از تمدن یونان مشاهده می‌کنید. مدارک فراوانی در دست است که ثـابت می‌کند اکـثر حکومتهـای دنیا از دوران باسـتان تا کنـون توسط افــراد فراماســون اداره شــده‌اند. یک نمونه آن در این سکه‌ها قابل رویت است.

تمام این جوامع شیطانی در کنار یکدیگر فعالیت می‌کنند و هر تعـــداد انســـان که لازم باشد قربـــانی می‌کنند تا شیاطین خود را خشنود کنند حتی اگر این انسانها شامل زن و فرزندان خودشـان هم باشـند.(نمونه بـارز آن جنگ ویتنام بود که میلیونها سرباز آمریکایی قربـانی شـدند و هم اکنون در عراق نمحونه دیگر آن را می‌توان دید. جنگ جهانی دوم که به فرمان و دستور خود جهودان آغـاز شد منجر به مرگ میلیونها یهودی نیز شد ...).

5000 سال در جست و جوي هوش فرازميني

همیشه اخبـــار مرتبط با مشـــاهده بشـــقاب‌پرنده‌ها و موجودات ماوراي زميني جـذاب بـوده و هسـتند؛ اخبـاري که اکثر دانشمندان یا آن‌ها را مسـتقیماً رد کـرده و یا در مقابلشان سکوت پیشه کرده‌اند.

در پنجاهمین سالگرد آغاز جستجوي سیسـتماتیك بشر به دنبال هوش فرازميني، تـاریخچه‌اي مختصر از تلاش‌هـاي خستگي‌ناپذیر بشر متمدن در طول تـاریخ با هـدف کشف موجـــودات فرازميـــني ارائه کـــرده‌ایم. بخشي از این مطلب، برگردان آزادي از مقاله دکتر فرانك دریك، خـالق معادله دریك و از پیشگامان جستجوي حیات فرازميني با موضوع «تاریخچه مختصر SETI» است.

17 ســپتامبر امســال، پــروژه «در جســتجوي هــوش فرازميـني» (یا به اختصـار SETI)ـ پنجاه‌سـالگي خـود را جشن گرفت. به دنبال انتشـار مقـاله‌اي در شـماره 461 نشـــــریه نیچر به قلم «جوزفه کـــــاولوي» و «فیلیپ موریسون» بود که ایده آغاز به کار چنین پروژه‌اي مطرح شد. در این مقاله، جستجوي سیستماتیك حیـات مـاوراي زميني، تلاشي ارزنده و به‌صرفه معرفي شده بود.

50 ســـال از آن روزها مي‌گـــذرد و در این مـــدت، تلسکوپ‌هاي رادیویي بشر هم‌چون گوش‌هاي غول‌پیکري رو به آســمان به انتظـــار پیـــامي از جـــانب یك تمـــدن فرازميني نشسته‌اند؛ تلاشي که چندان نیز بي‌ثمر نبــوده و در این مــدت، نشــانه‌هاي مرمــوز و عجیــبي از گوشه گوشه آسمان دریافت شـده اسـت؛ نشـانه‌هایي هم‌چـون

خش خش گام‌هـاي يك غريبه در جنگل وسـيع و خـاموش آسمان.

بـــرای بیشـــتر مـــردم، این پرسش که ما در عـــالم تنها هســـتیم یا نه تنها جنبه فلســـفی دارد. مســـئله آکادمیک بدون اهمیت کاربردی. حتی مـدارکی دال بر این‌که ما در حال حاضر مورد دیدار موجودات غیر- انسان و پیشـــرفته قـرار میگـیریم به نظر عـده زیـادی در دنیـایی که فقر و جنگ و گرمـــای جهـــانی ما را تهدید می‌کند موضـــوعی بی‌ربط است. در مقابل مبـارزه واقعی دراز مـدت آینـده انســـان، پرسش از ufoهـــا، موجـــودات فـــرا زمیـــنی، پروژهای مخفی دولت تنها یک نمـایش کنـار گـذر اسـت، درست است؟ به گونه‌ای مصیبت بار خیر!

مدارک و شواهد ارایه شده به ما می‌گوید:

1- براستی ما مورد بازدید تمدنهای پیشـرفته موجـودات فرازمینی قرار داریم و داشته ایم.

2- این موضوع محرمانه تـرین، تقسـیم بنـدی‌ترین شـده برنامه در آمریکا و بسیاری از کشورهای دیگر است

3-این پروژه‌ها، همـانطور که پرزیـدنت آیزنهـاور اخطـار داد، از کنـترل قـانونی در آمریکا و انگلسـتان و جاهـای دیگر فرار کرده

4- فضا پیماهـــای پیشـــرفته با منبع غـــیر زمیـــنی که ETV (Extraeterrestrial Vehicles نامیـده می‌شـوند توسط بعضی از ســازمانهای اطلاعــاتی پــایین کشــیده شــده‌اند، بازیــابی شــده‌اند و حــداقل از ســال 1940 و

احتمــالا زودتر از آن در 1930 مــورد مطالعه و تحقیق قرار دارند

5- پیشـرفت خـارق العـاده که در تولید انـرژی و نـیروی محرکه در نتیجه این مطالعات بدست آمـده (و اختراعـات مرتبط با آن‌ها توسط انسان از زمان نیکلای تسلا) و این که این تکنولوژی‌ها نـــوع جدیـــدی از فیزیک را بکـــار می‌گیرند که نیـازی به سـوخت فسـیلی و یا تشعشـعات یونی برای تولید مقدار انبوه انرژی ندارد

6- پروژه‌های طبقه بندی شده و بالاتر از فوق محرمانه، نیرو محرکه‌های ضد- جاذبه کاملا عملیاتی و سیسـتمهای تولید انـرژی جدیـدی در اختیـار دارند که در صـورت غـیر محرمانه شدن و استفاده صـلح آمـیز، یک تمـدن انسـانی جدید بــدون نیــاز، فقر و خســارتهای زیست محیطی را قدرت می‌بخشد

در آغــاز پیــدایش پدیــده ET/UFO ارتش، سـرویس‌های اطلاعاتی و صنایع نسبت به طـبیعت و منشـاء این پدیـده علاقمند بودند. آیا منشاء آن‌ها رقیبان و دشمنان زمیــنی بودند، و هنگامیکه مشخص شد منشاء غیر زمیـنی دارنـد، واکنش عمومی چه خواهد بود؟

در دهه 30 و 40 این مسـئله کـوچکی نبـود. اگر UFOها منبع زمیــنی داشــتند در این صــورت دلیلی بــود بر یک رقیب زمیـــنی با تکنولـــوژی بســـیار پیشـــرفته‌تر از هواپیماهــای آمریکا و هنگامیکه مشــخص شد منبع غــیر زمینی دارند (عده‌ای قبل از WWII میدانستند) سـوالات متعددی بی‌پاسخ می‌ماند.

چرا ETها اینجا هستند؟ قصد آن‌ها چیست؟ چطور آن‌ها با سرعت بسیار زیاد مسافتهای بیکران فضا را می‌پیمایند؟ چطور ممکن است از تکنولوژی آن‌ها در جنگ و صلح استفاده کرد؟ عوام چگونه به این دانش و آگاهی واکنش نشان میدهند؟ افشای این حقیقت چه تاثیری بر نظام اعتقادی مردم خواهد داشت؟ چه تاثیری در نظام سیاسی و اجتماعی بشر بجای خواهد گذاشت؟

از اواخر دهه 40 تا اوایل 50 یک تلاش موزون و هماهنگ برای پیدا کردن و فهمیدن اصول علمی و فناوری نهفته در این فضاپیماها از طریق مطالعه مستقیم و مهندسی – معکوس اشیا غیر زمینی بدست آمده از New Mexico و سایر نقاط بدست آمد و در همان بدو امر معلوم شد که این وسایل از قوانین فیزیک و فناوری کاربردی بسیار پیشرفته‌ای نسبت به موتورهای احتراقی و تیوب‌های خلا و غیره استفاده می‌کنند. در زمان جنگ سرد و این‌که یک پیشرفت تکنولوژیک کوچک می‌تواند توازن قوا را در مسابقه تسلیحات هسته‌ای تغییر دهد این موضوع کوچکی نیست.

از مدرک فوق محرمانه دولت کانادا که توسط Wilbert Smith تهیه شد، میدانیم که این موضوع حتی از توسعه بمب هیدروژنی هم به مراتب محرمانه‌تر نگه داشته شده.

———————————————————————

تا اواخر دهه 40 تلاش عظیمی برای مطالعه سخت افزارهای فرا زمینی و یافتن طرز کار آن‌ها و این‌که چه وسایل کاربردی می‌توان از این اکتشافات ساخت انجام

شـد، حـتی در آن زمـان نـیز این پروژه‌ها بطـور شـگفت آوری محرمانه بـوده. این مخفی کاریها در اوایل دهه 50 وقتی پیشرفتهای اساسی از طـرز کـار نـیروی محرکه و فیزیک این وسایل بدست آمد باز هم بیشتر شد. در واقع در این زمـان بـود که کل این پـروژه به صـورت افزاینـده ای» سیاه» و وارد دنیای زیر زمینی و تایید نشده شد.

وسایلی که نوعی از فیزیک و سیستمهای تولید انرژی را به نمایش می‌گذارند که در صورتی که افشا شـوند بـرای همیشه زندگی در روی زمین را دگرگون خواهند کرد.

تا زمان آیزنهـاور این پروژه‌ها بطـور کلی قسـمت بنـدی شـده (Compartmentalized)ـ به گـونه‌ای که هیچ کس جز عــده کمی از تمــامیت موضــوع مطلع نباشــند، و از سیستم قانونی و سلسله - مراحل - فرماندهی و کنترل خارج شد. یعنی این‌که - بطـوری که از گـواهی شـاهدان میدانیم که آیزنهاور از وجـود فضا پیماهـای فـرا زمیـنی مطلع بوده- ریس جمهور (و رهبران مشابه در انگلسـتان و ســایر نقــاط) از این حلقه بــیرون گذاشــته شــده‌اند. بنـابراین رهـبران برگزیـده مـردم در مقابل یک مجموعه نظامی - صـنعتی (همـانطور که آیزنهـاور آن‌ها را نامید) قرار گرفتند که پروژه‌های این چنینی را دنبـال می‌کردند بـدون این‌که کسی به کـار آن‌ها نظـارت داشـته باشد. از گواهی شـاهدان میـدانیم کـه، آیزنهـاور، کنـدی، کـارتر و کلینتــون از تلاش بــرای نفــوذ به این پروژه‌ها نــتیجه‌ای نگرفتند.

این حقیقت در مورد رهبران کنگـره، بازرسـان، رهـبران خـارجی و رهـبران U.N نـیز صـدق می‌کند. مهم نیست

شما در چه پست و مقامی باشد، اگر شما برای پروژه لازم دانسته نشوید، از آن اطلاع نخواهید یافت. نقطه.

بر خلاف افسانه‌های شایع، از 1960، نگرانی از اضطراب عمومی در مواجه با این حقیقت که ما در عالم تنها نیستیم، دلیل اصلی برای سری بودن موضوع نیست. همچنین ترس از خصمانه بودن ETها نیز عاملی جدی نبوده. هیچکدام از کارمندان داخلی این پروژه‌ها ETها را خصمانه و تهدید آمیز نمیدانند.

تا سال 1960 و مطمئنا تا 1990 دنیا با مفهوم سفرهای فضایی بسیار آشنا شده و صنایع و فیلم‌های علمی-تخیلی کاملا توده‌ها را با ایده وجود ETهایی از دور دست آموزش داده، بنابراین دلیل ادامه این مخفی کاریها چیست؟

جنگ سرد پایان یافته. مردم از فهمیدن این‌که ما تنها نیستیم شوکه نخواهند شد (امروز اکثریت مردم باور دارند که UFOها حقیقت دارند) بعلاوه، چه چیز شوکه کننده‌تر از زندگی در خلال نیمه پایانی قرن 20 است در حالیکه هر شهر مهم دنیا هدف یک بمب هیدروژنی است؟ اگر ما از عهده این حقیقت بر آمده ایم، از عهده حقیقت وجود ET هم بر می‌آییم.

ترس، نگرانی، شوک و امثال این حرفها برای این سطح از پنهان کاری که حتی ریس جمهور و ریس CIA نیز از دسترسی به اطلاعات انکار می‌شوند توجیح کافی نیست.

ارزیابی موجود (1)

بنابراین، ادامه پنهان کاریها در رابطه با موضـوع UFOها مربــوط به نگرانی‌هــای همیشــگی وابســته به دینامیک قــدرت در جهــان و چگــونگی تــاثیر این افشــاگری بر آن می‌باشد.

دانش وابسته به UFO/ETها باید چنــان پتانســیل بــزرگی برای تغیــیر وضـعیت این دینامیک قـدرت داشـته باشد که ادامه سرپوش گذاری بر آن ضروری پنداشته می‌شود، به هر قیمتی.

با بازگشت به اوایل ده 50 یــافتیم که فنــاوری و فیزیک پایه فضاپیماهای ET از طریق پروژه‌های بســیار متمرکز مهندسی-معکـوس کشف شـده. دقیقا در همین نقطه از زمان است که تصمیم به افزایش پنهــان کــاری به ســطح بی‌سابقه گرفته می‌شود. تصمیمی که این موضـوع را از دید سلسله-مـراتب-فرمــان دهی مرســوم دولــتی پنهــان نمود، چرا؟

جدای از امکــان اســتفاده دشــمنان و رقیبــان US/UK در خلال جنگ سرد از این فناوری، به سرعت تشــخیص داده شد که این وســایل اولــدزموبیل پــدرتان نیست! فیزیک پایه سیستم تولید انرژی و نیروی محرکه آن‌ها جنان بــود که به آسانی می‌توانست تمــامی سیســتمهای مشــابه در روی زمین را جــایگزین کند. و به همــراه آن تمــام نظم ژئو-پلی تیک و اقتصادی جهان.

در دهه 50 گرم شدن جهان، فروپاشی اکوسیســتم، لایه اوزون، کاهش باران‌های جنگلی، کاهش تنــوع موجــودات نگرانی عمده‌ای نبود. بعد از WWII آنچه نیاز بــود، ثبــات

بود و نه یک تشنج در نظم اقتصاد جهانی، تکنولوژیکی و ژئو-پلی تیک. به یاد داشته باشید: کسانی که در کنترل و قـدرت هسـتند مایلند در کنـترل و قـدرت بمانند. آن‌ها از خطر کردن بیزارند، تغییرات بـزرگ را دوست ندارند و به آسانی قدرت و کنترل را تسلیم نمی‌کنند.

افشـای وجـود ETهـا، نا گزیر همـراه با افشا شـدن این فناوری‌ها خواهد بـود، و به دنبـال آن دنیا به سـرعت و بـرای همیشه تغیـیر خواهد کـرد و آن‌ها خـوب این را می‌دانستند. پس باید به هر قیمتی از آن پرهـیز می‌شـد، بعلاوه دورانی بـود که در آن» هر چه بـرای GM خـوب است برای آمریکا هم خوب است» و هم این دیدگاه برای سایر کمپانی‌های نفـتی، ذغـال سـنگ و غـیره هم صـدق می‌کرد.

حقیقت اجتنـاب ناپـذیر این است: افشـای وجـود ET به همـراه خـود ارایه این فناوری‌ها را می‌آورد- و این فنـاوری تمـامی زیر سـاختهای فنـاوری این سـیاره را با خود خواهد زدود- تغییرات سریع و وسیع خواهد بود.

پنجـاه سـال بعد و امـروز نـیز این واقعیت مصـداق دارد. چرا؟ چـون پرهـیز از مشـکلات این افشـاگری که در دهه 50 و درآن زمـان راحت‌تر و مناسب‌تر بـود به منزله پیچیده‌تر شدن و تنش زا شـدن بیشـتر آن در زمـان حـال است.

به عنوان مثال وابسـتگی به نفت و موتورهـای احـتراقی درون سـوز بسـیار بیشـتر از سـال 55 است. اقتصـاد جهانی در حال حاضر بسیار بزرگتر شـده، و بنـابراین هر

تغیـیری بطـور نمـایی بزرگـتر و بـالقوه هـرج و مـرج آفرین‌تر است.

و مسـئله این است: هر دهه و نسـلی این مشـکل را به نسل بعد خود منتقل کرده بدون این‌که راه حلی برای آن بیابد و تنها پنهـان کـاری است که در هر دهه نسـبت به دهه قبل ناپایدارتر شده. در یک چرخه پنهان کاری دیوانه کننـده، تـاخیر افشـاگری و افـزایش پیچیـدگی‌های دنیا و وابستگی به سیستمهای تولید انرژی قـدیمی، هر نسـلی را بیشتر در فشـار قـرار داده. به همـان نسـبت که افشا سـازی این واقعیت در دهه 50 مشـکل بـوده، امـروز به مراتب مشکل‌تر و پیچیده‌تر شده و نتیجه آن تکان دهنـده تر.

اکتشـاف این فناوریها در دهه 50 که حاصل مهندسی-معکوس وسایل فرا زمیـنی بـود، می‌توانست ما را قـادر کند که به طـور کامل اقتصـاد، جامعـه، فنـاوری و محیط زیست جهانی را دگرگون کنیم. تمامی این پیشـرفتها که از عمـوم دریغ شـده به خـاطر طـبیعت مخـالف-تغیـیر اربابـان قـدرت و کنـترل در آن زمـان و تا به امـروز می‌باشد. و اشتباه نکنیـد، این تغیـیرات بی‌انـدازه وسـیع است.

در نظر بگیرید: فناوریی که تولید انرژی از» میدان نقطه صفر» (Zero Point Field) * را امکان پذیر می‌سازند و هر خانه، اداره، کارخانه و وسیله نقلیه را قادر می‌سـازد تا منبع تولید انرژی خودش را داشته باشد بدون هیچگونه منبع سوخت بیرونی، حتی هیچ نیازی به نفت، گاز، ذغال سنگ، نیروگاه اتمی و یا موتور احـتراقی نخواهد بـود. و در نتیجه آن هیچگونه آلودگی وجود نخواهد داشت.

در نظر بگیرید: فنــاوریی که از وســایل الکــترو-جاذبه (Electro-Gravity)ـ اســتفاده می‌کنند و به شــما امکــان ترابــری و حمل و نقل در بــالای ســطح زمین می‌دهند. دیگر نیـــازی به هیچ جـــاده و خط آهـــنی که زمینهـــای حاصلخیز را بپوشــانند نخواهد بــود، چــون حمل و نقل در بالای سطح انجام می‌پذیرد.

به نظر عالیست. اما در دهه 50، نفت فراوان بود، کسی نگـــرانی دربـــاره آلـــودگی نداشت و یا گرمـــای جهـــانی اهمیتی نداشت و قدرتهای جهان نــیز فقط به فکر ثبــات بودند. و اصولا چرا ریسک چنین افشــاگری‌هایی را کــرد؟ بگذار نسلهای بعد خو این کار را انجام دهند.

و اما اکنـــون ما نسل بعـــدی می‌باشـــیم و ســـال 2001 (زمان نگــارش این متن) ســال 1949 نیست. زمین تحت فشار بار ازدیاد جمعیت است – 6 میلیارد در حال حاضر- و تمـــامی آن‌ها بـــرق، تلویزیـــون، ماشـــین و این جـــور امکانـــات را می‌خواهند. همه میدانند که 50 ســـال دیگر نفـــتی نخـــواهیم داشت و حـــتی اگر داشـــته باشـــیم هم اکوسیستم زمین نمی‌تواند 50 سال دیگر تحمل آلــودگی را داشته باشد. امروز ریسک افشا سازی بسیار کمــتر از ریسک مخفی نگاه داشتن آن است. اگر این پنهان کــاری ادامه یابد اکوسیستم زمین فرو خواهد پاشید.

بســـیاری از مـــردم تـــاثیر فنـــاوری و اقتصـــادی چـــنین افشاگری را مرکز توجیه این پنهان کاری بزرگ می‌دانند. بعد از همــه، ما در مــورد تغیــیری چند- تریلیــون دلاری در سال صحبت می‌کنیم. تمامی بخش حمل و نقل و انــرژی تغیـــیرات اساسی خواهد نمـــود. و بخش انـــرژی – که سوخت تجدید نشدنی را می‌خــرد و می‌ســوزاند و دوبــاره

این چرخه را تکـــرار می‌کند- به طـــور کامل محو خواهد شد.

مسلما نفع قطعی در گـیر در سـاختار صـنعتی جهـان که وابسته به نفت، گاز، ذغال سنگ و موتورهای احتراقی و خدمات عمومی است، قدرت کوچکی در دنیا نیست.

اما برای درک نهایی پنهان کاری در مورد UFOها باید در نظر بگیرید که تمامی این پول نماینده چه چیزی است.

قدرت، قدرت ژئو-پلی تیک بسیار بزرگ.

در نظر بگیرید که هر روستایی در هندوستان یا آفریقا یا آمریکای جنوبی و یا چین وسایلی دارند که مقدار زیـادی انـرژی بـدون آلـودگی تولید می‌کند. بـدون مصـرف مبلغ عظیمی پول بابت سـوخت. تمـام دنیا قـادر به توسـعه با سرعت بی‌سـابقه‌ای خواهد شد. بـدون آلـودگی و بـدون پرداخت میلیاردها دلار بابت نیروگاه‌ها، خطوط انتقـال و سوخت‌های فسیلی.

این فنـاوری، نا برابری‌هـای اجتمـاعی، فقـر، جنـگ، و بی‌ثباتی‌ها را بـــرای همیشه از بین خواهد بـــرد. حـــتی بیابانها غرق در گل خواهند شد.

اما باید به یاد داشت که قدرت ژئو-پلی تیک و اقتصـاد به دلیل وجـــود این فنـــاوری در همه جا جـــاری خواهد شد. هندوسـتان با 1 میلیـارد جمعیت و ایـالات متحـده با یک چهـــارم آن، اما کـــدامیک قـــدرت ژئو-پلی تیک بیشـــتری خواهند داشت؟ وقتی این سیستم انرژی جدید تکثیر شد، آنچه جهـان سـوم نامیـده می‌شـود به سـرعت همپـای کشورهای صنعتی دنیا خواهد شد.

کســانی که امــروزه در قــدرت هســتند (و در دهه 50) علاقه‌ای به چــنین کــاری ندارند. ما حــتی به ســختی از اشتراک قدرت در سازمان ملل پشتیبانی می‌کنیم.

آزاد سازی اطلاعـات راجع به موضـوع UFO/ET نهایتا به تکثـیر این سیسـتم انـرژی در دنیا خواهد انجامید و نتیجه آن برابر شدن قدرت در دنیا خواهد بود.U.S و U.K روی هم 600 میلیــون جمعیت دارند تنها 10%ـ جمعیت دنیا است. وقتی بقیه 90%ـ در فناوری و اقتصاد رشد کننـد، روشن است که ژئو-پلی تیک قـدرت تغیـیر خواهد کـرد و برابر خواهد شد.

اما 50 سال بعد از این‌که دنیا صاحب این تکنولوژی شد، در خواهیم یـافت که ما آخـرین نسـلی بـودیم که مشـکل پنهان کاری UFOها را داشته ایم.

پایان این پنهان کاری یعنی تغییرات زیاد و ژرف در تمام جـوانب زنـدگی انسـان- اقتصـادی، اجتمـاعی، فنـاوری، فلســفی، ژئو پلی تیک و تا آخر. اما ادامه این پنهــان کاری یعنی بی‌ثبـاتی بیشـتر، فروپاشی اقتصـاد جهـانی، رشد خشم از نداری.

امروز باید کـاری را انجـام دهیم که می‌بایست 50 سـال پیش انجام میدادیم و گرنه فردا بسیار دیر است.

تندیس جیوردانو برونـو، فیلسـوف ایتالیـایي که به جـرم اعتقاد به حیات مـاوراي زمیـني اعـدام شد. این تنـدیس، امروزه در محل اعدام او قرار داده شده است

باورهاي نخستین

ريشه‌هاي باور به وجود حيـات فرازميـني را مي‌تـوان در اعتقادات اقوام كهن جست. اتميست‌هاي يونان باســتان كه جهان را متشـكل از دو عنصر اتم و خلأ مي‌پنداشـتند، فــرض وجــود بيگانگــان فرازميــني را بر اين اســتدلال استوار ساخته بودند كه اگر جهان ما بي‌نهـايت اتم را در خـود جـاي داده باشـد، بايسـتي كه انتظـار وجـود نقـاط مسكوني ديگري را نيز داشت.

در كتــاب مقــدس يهوديــان تلمــود، از 18 هــزار نقطه مسكوني ديگر سخن به ميان آمـده و قـرآن مسـلمان، به «ستايش خداي همه جهان‌ها» پرداخته است.

اما با گسترش مسيحيت و به دنبـال آن تفكر بطلميوسي در جهـان غـرب بـود كه كليسـا، كـوچك‌ترين اعتقـادي به حيــات بيگانه را انحــراف از اصل زمين‌مركــزي كيهــان دانسته و انديشمندان اين حوزه را مرتد خواند.

جيوردانو برونو، فيلسـوف ايتاليـايي قـرن 16 ميلادي با اظهـــار اين موضـــوع كه «جهـــان نامتنهـــاهي، پر از ستارگاني است كه هر كدام منظومه‌اي براي خود دارند» توسط كليســاي كاتوليك مرتد اعلام شــده و در ميــدان مركزي شهر رم، به آتش كشيده شد.

هر چند هنوز نيز كليساي كاتوليك، تصميم قطعي خود را مبــني بر اعتقــاد به موجــودات فرازميــني اعلام نكــرده است. ســال گذشــته، پــدر «جــوزه گابريل فــونس» ستاره‌شناس و سرپرست رصدخانه واتيكان در اظهاراتي گفته بــود: «موجــودات هوشــمندي كه توسط پروردگــار خلق شده‌اند، ممكن است وجود داشته باشند.»

تا هزاران سال آن‌چه در پاسخ به احتمال وجود بيگانگـان فرازميني داده مي‌شد، پيوند عميقي با مسـائل فلسـفي داشت و هيچ ابـزار رصـدي كه بتـوان به اثبـات چـنين اعتقاداتي پرداخت، در دست نبود.

اين دوران نسبتاً طولاني را مي‌توان با اغماض، نخستين تلاش هوشمندانه بشر در راسـتاي كشف حيـات مـاوراي زميـني دانسـت؛ تلاشي كه با ورود انقلاب كـوپرنيكي و سست شـدن بنيـان نظريه زمين‌مركـزي، پا به مرحله جديـدي از پيشـرفت گذاشت. ديگر مـردم مي‌دانسـتند كه زمين نقطه برتـري در منظومه شمسي نيست و حـتي سيارات مشابه ديگري نيز در اطراف ما وجود دارد.

فيزيك سيارات و اصـول زيست شناسي حكم مي‌كـرد كه حيـات مي‌تواند در هر جـايي از كيهـان توسـعه يابد و از اين‌جا بـود كه افـراد سرشـناس زيـادي در جهـان علم، پيشـنهادهايي را مبـني بر چگـونگي ارتبـاط با موجـودات فرازميني ارائه كردند.

ساختماني كه در آن تسلا، ترانسفورماتور غول‌پيكر خـود را با هدف ارتباط با فرازميني‌ها به راه انداخت

پيشنهادها از راه مي‌رسند

190 سـال پيش، رياضـيدان نامـدار آلمـاني «كـارل فردريش گـاوس» پيشـنهاد داد منـاطقي از دشت عظيم سيبري را به صورت يك مثلث پهناور گنـدم‌كاري كـرده و تعـداد زيـادي از درختـان كـاج را مـربع‌وار پـيرامون اين مثلث غول پيكر كاشت كنند.

او معتقد بـود که اگر موجـودات هوشـمند فرازميـني با تلسـکوپي بـزرگ به زمين بنگرنـد، نه تنها از مصـنوعي بـودن اين اشـکال مطلع خواهند شـد، بلکه در خواهند يافت که افـرادي که چـنين اشـکالي را خلق کرده‌انـد، از اصـولي چـون قضـيه فيثـاغورس اطلاع داشـته‌اند. اين پيشنهاد هيچ‌گاه عملي نشد.

چندي بعـد، فـيزيک‌دان و ستاره‌شـناس اتريشي «جـوزف ون‌ليترو» نيز پيشنهاد داد تا گودال‌هاي عميقي به شـکل اشکال هندسي هم‌چون دايره و مثلث در صـحراي بـزرگ آفريقا حفر شده و پر از نفت شوند تا با به آتش کشيدن اين گودال‌هـا، بتـوان با موجـودات فرازميـني ارتبـاط برقـرار کـرد. اين پيشـنهاد نـيز از پشـتيباني عملي برخوردار نشد.

140 سال پيش فيزيک‌دان فرانسوي «چارلز کراس» نيز پيشـنهاد داد تا آينه‌هـاي عظيمي را در سرتاسر اروپا طوري تنظيم کنند که نور آفتاب به سـمت مـريخ منعکس شـود و بـراي اين‌که مريخي‌ها مطمئن شـوند اين نورها تصادفي و گذرا نيست، بايستي آينه‌ها را به شکل بـرخي سـتارگان معـروف آسـمان آرايش داد. اين پيشـنهاد نـيز هم‌چون موارد پيشين، هيچ‌گاه در معـرض آزمـايش قـرار داده نشد.

110 سـال پيش امـا، نخسـتين تلاش بشر بـراي ارتبـاط راديـويي با فرازمينيـان، به ابتکـار فيزيکـدان بلنـدپرواز يوگسـلاو، نيکـولا تسلا و با پشـتيباني مـالي جي.پي.مورگان آمريکـايي صـورت پـذيرفت. او با شـوق بسـيار و صـرف هزينه‌هـاي گـزاف، دست به سـاخت ترانسـفورماتور عظيمي زد که با برقـراري جريـان

الكتريسيته چند هزار ولتي آن، تا فاصـله دو كيلومـتر مو بر تن اهالي كلورادو اسپرينگز سيخ شـد؛ اما پاسـخي از فضا دريـــافت نكـــرد! اما دوران جديـــدي از تلاش‌هـــاي هوشمندانه بشر در اين مسير تازه آغاز شده بود.

پرســيوال لاول، ستاره‌شــناس ثروتمند آمريكــايي كه با شـــوق مشـــاهده مريخي‌هـــا، رصـــدخانه بـــزرگي را در فلاگستاف آريزونا بنا نهاد

امواج راديويي، راه ارتباط با بيگانگان

25 سال بعد قرار بود مريخ از نزديك‌ترين فاصله خـود با زمين عبور كند و ابداع روش‌هاي نوين ارسال و دريـافت امـــواج كوتـــاه راديـــويي، همه را به اين بـــار به ارتبـــاط مستقيم با مريخي‌ها اميدوار كرده بود.

البته تلاش‌هاي ستاره‌شناس ثروتمندي به نام «پرسيوال لاول» نيز كه به سبب شوق وافـرش به مـريخ و احتمـالاً مريخي‌هـــا، رصـــدخانه نســـبتاً بـــزرگي را در فلاگســـتاف آريزونا بنا نهاده بود، در اين اميد عمومي بي‌تـأثير نبـود. او در رصدهايش، به كانال‌كشي اهـالي مـريخ از قطب‌ها به ســـمت اســـتواي ســـياره بـــراي انتقـــال آب و نـــيز فعاليت‌هاي كشاورزي مريخي‌ها اشاره كرده بود!

هر چند اين اظهـــارات امـــروزه غـــير معتـــبر و تا حـــدي نـــامعقول مي‌نمايـــد، اما تب كشف حيـات فرازميـني در دوران لاول به قـدري شـديد بـود كه حـتي تشـخيص يك عارضه باريك و بلند و البته مبهم و ناواضح كـافي بـود تا او آن را به كانال‌كشي مريخي‌ها نسبت دهد.

امكـــان ملاقـــات نزديك با مـــريخ و احتمـــال ارتبـــاط با همسـايگان مـريخي، فرصـتي بـود كه تا سـال‌ها امكـان تكرار آن پيش نمي‌آمد و از اين رو حـتي بـرخي پيشـنهاد خاموشي يك‌سـاعته كل فرسـتنده‌هاي راديـويي زمين را دادند تا در اين فاصـله زمـاني گران‌بها بتـوان بـدون هيچ مزاحمتي، پيام مريخي‌ها را به وضوح شنيد!

مطلـــبي از روزنامه نيويورك‌تـــايمز در روز يكشـــنبه، 27 آگوست 1911 كه در آن بر اسـاس مشـاهدات پرسـيوال لاول، به احداث دو كانـال جديد در مـريخ ظـرف مـدت دو سال توسط مريخي‌ها اشاره شده بود!

روزنامه پرتيراژ نيويورك تايمز حـتي بر اسـاس پيشـنهاد پروفسور تاد از كالج آمرست، مطلـبي را منتشر كـرد كه در آن از دولت آمريكا خواسـته شـده بـود تا ايسـتگاه‌هاي راديـويي دولـتي و خصوصي را موظف كند كه از سـاعت 11:50 شب 21 آگوست، به مدت دو روز پيـاپي، هر يك سـاعت، پنج دقيقه فرسـتنده‌ها را خـاموش كنند تا آن‌چه به عنوان «هدف كاملاً علمي» از آن ياد شده بود، محقق شود. با وجود ارسال اين درخواست به تمامي كشورهاي توسعه‌يافته جهان، ايستگاه‌هاي راديويي خاموش نشدند.

اين روزنامه هم‌چـنين چند روز مانـده به عبـور تـاريخي مريخ، در مطلبي با عنوان «كسي چيزي شنيد؟» ارتش و ناوگـان نـيروي دريـايي ايـالات متحـده را به آماده‌بـاش فراخواند.

جـالب اين بـود كه راديـوي محلي ونكـوور در پاسخ اعلام كـرد كه چـيزي شـنيده‌ايم! آن‌چه شـنيده شـده بـود، دو مجموعه سـيگنال راديـويي بـود: چهـار سـيگنال نقطه‌اي

پيوسته به همـراه سه سـيگنال نقطه‌اي پيوسـته ديگر كه با فاصله اندكي از هم دريافت شده بودند.

چندي بعد، رسماً اين سيگنال‌ها پيامي از جـانب مـريخ به زمين معرفي شد و هفته‌نامه پرطرفدار تايمز انگلستان، انـــدكي پس از آن خـــبر داد كه ويليـــام فريـــدمن، مشـهورترين رمزشـكن تـاريخ ايـالات متحـده كه در جنگ جهــاني اول كــدهاي آلماني‌ها را شكســته بــود، بــراي شكستن رمز پيام مريخي‌ها اعلام آمادگي كرده است.

براي مدتي همه هيجان‌زده شدند و مطالب مشابه زيـادي را مي‌شد در صـــفحه نخست روزنامه‌ها ديـــد؛ اما هر چه زمان مي‌گذشت، شك مردم فزون‌تر مي‌شد.

انــدكي بعــد، اعلام شد كه مريخي‌ها فرانســوي صــحبت مي‌كنند! دليل چنين ادعايي نـيز اين بـود كه اگر چنان‌چه پيغام كوتاه مريخي‌ها را به شكل علائم مـورس از آمريكا به آن سوي آتلانتيك بفرستيم، آن‌چه دريافت خواهد شد، كلمه‌اي فرانسوي است.

در آن زمان، فرانسه متمـدن‌ترين كشـور زمين محسـوب مي‌شد و همين امر، مـدرك محكمي دال بر حقيقت پيـام مريخي‌ها بود؛ چرا كه اين موجودات پيچيده و متمدن نـيز به زبان فرانسه رسيده بودند!

اما دو روز بعد بــود كه خبرهــاي مربــوط به گــذر مــريخ آرام‌آرام از صـــفحه نخست به صـــفحه ششم روزنامه منتقل شد. خواننـــدگان بـــاهوش خـــود دريافتند كه هيچ نشـاني از حيـات مـريخي يـافت نشـده است. در واقـع، انـدكي بعد مشـخص شد كه پيفـام معـروف مـريخي نـيز

چيزي جز سيگنال پراكنده‌اي از ايستگاه راديـويي نـيروي دريايي آمريكا در سياتل نبوده است.

بيست و سوم آگوست، روزنامه‌ها تيتر زدند: «مــريخ، بي هيچ حـرفي از كنـار ما گذشت» و اين، پايـان غم‌انگـيزي براي آغاز دوراني خوش بود.

جانوران افسانه ای

آرگـوس (Argus):ـ آرگـوس، یکی از قهرمانـان اسـاطیر یونــان است که به آرگــوس مشــاهده گر مشــهور است. علت این نام گذاری تعداد فراوان چشمان او بــوده که در بعضی روایـــات 4 چشم و در بســـیاری از داســـتانها و نقاشیها دارای 100 چشم بوده است که در سراسر بدن او قرار داشـتند. این خاصـیت، آرگـوس را به یک نگهبـان ایده آل مبدل کرده بود و هرا، همسر زئوس، او را بـــرای نگهبانی زئوس و معشوقه اش ایو Io، گماشـته بـود. اما زئـوس به هـرمس، پیغـامبر خـدایان، دسـتور داد تا ایو را برباید و هــرمس خــود را به شــکل چوپــانی درآورد و با حکایتهای طولانی و آوای نی خـود، آرگـوس را به خـواب برد و ایو را دزدید. در بعضی از داستانها، آرگوس در آخر به دست هرمس کشته میشود.

کایمرا (Chimaera):ـ کـایمرا فرزند اژدهـایی صد سر به نام تایفویوس (Typhoeus)ـ و موجودی نیمه پـری، نیمه مار به نام اکیدنا (Echidna)ـ است و یکی از معروفترین هیولاهای اساطیر به شمار میرود. کایمرا موجـودی با دو سر شیر و بز در یک سو و دمی با سر مار از ســوی دیگر بـوده است. بـدن او هم نیمی شـیر و نیمی بز بـوده و از دهــانش آتش میریخته است. این هیــولا، با از بین بــردن گله‌های دامداران و حمله به مردم، موجب وحشت اهـالی لیسـیا Lycia بـود و به دست مـردی به نـام بلروفـون (Bellerophon) از اهالی کورینت (قرنت) کشته شد.

سایکلوپ‌ها (Cyclopes):ـ یونانیـان خـدایان و هیولاها را فرزنــدان تیتان‌ها- خــدایان اولیه- میدانســتند که بیشــتر

آن‌ها فرزند گایا (Gaea)ـــ الهه مـــادر و اورانـــوس (Uranus) بودند. اورانوس خدای آسمان و فرزند گایا بود و گایا خود به تنهایی او را به وجـود آورده بـود. این دو با یکدیگر فرزنـدان بسـیاری به وجـود آوردند که شـامل 12 تن از تایتان‌ها نــیز هست. ســایکلوپها، که غولهــایی یک چشم بودند، سه نفر بودند و نماد رعد، برق و صـاعقه به شـــمار می‌آمدند. این غولهـــا، اولین آهنگـــران بودند و توسط تایتانی به نام کرونوس (Cronus)، زندانی شدند. زئـوس، هنگـام شـورش بر علیه تایتانهـا، سـایکلوپ‌ها را آزاد کرد و در عـوض آن‌ها اسـلحه معـروف او، صـاعقه و تندر را به او هدیه دادند.

Cerberus سگی با سه سر اکیدنا (Echidna):ـ هیـولای مونثی که نیمی پری و نیمی مار بود و در غـاری زنـدگی میکـرد. او تنها هنگـام شـکار غـار را تـرک میکـرد و هر موجـــودی که از آن حـــوالی میگذشت را میخـــورد. این موجــود فــانی اما درای عمــری طــولانی بــود و توسط آرگوس کشته شد.

هکتاتون کایرس (Hecatonchires):ـ هکتاتون کایرس به معنی «صد دست» است. این موجودات با 50 سر و 100 دست قدرتمند، فرزنـدان گایا و اورانـوس بودند. این سه موجـود صد دسـت، از پـدر خـود متنفر بودند و اورانـوس آن‌ها را به رحم مادرشـــان بـــاز گرداند. آن‌ها بعـــدها در شورشی علیه اورانـــــوس شـــــرکت کردنـــــد، اما کرونوس(برادرشان) باز هم آن‌ها را به زنـدان انـداخت و بعد توسط زئـــوس آزاد شـــدند و به نـــبرد با تایتانها پرداختند. آن‌ها میتوانستند در آن واحد چندین تخته سـنگ عظیم را به سمت دشمنان خود پرتاب کنند.

غولها (Giants):ـ غولها، موجودات عظیم الجثه‌ای بودند که در اثر بر زمین ریختن خـون اورانـوس به وجـود آمـده بودند. آن‌ها به زئوس و خـدایان المپ نشـین حمله کردند و برای رسیدن به مقر آن‌ها، بالای ک.هی رفته و با روی هم گذاشتن تجهیزات جنگی خود، راهی برای رسـیدن به مقر خدایان ایجـاد کردند. خـدایان در نهـایت توانسـتند با کمک هرکول، قهرمان اساطیری و فرزند زئـوس، غولها را شکست بدهند و آن‌ها را در زیر آتشفشانها دفن کنند.

گورگون‌ها (Gorgons):ـ در اسـاطیر یونـان، گورگـون هیـولایی مـونث، با بـدنی پوشـیده از فلسـهایی نفـوذ ناپـذیر، موهـایی از مارهـای زنـده، دنـدانهایی تـیز و چهـره‌ای چنـان زشت بوده‌اند که هر کس به آن‌ها نگـاه میکـرد به سـنگ تبـدیل میشد. آن‌ها سه تن بودند که دوتا از آن‌ها جـاودان بودند و سـومی که مـدوزا نـام داشت فانی بود. یونانیان از تصویر سر این هیولا برای آراسـتن سـپرهای خـود اسـتفاده میکردند تا دشـمنان خـود را وحشت زده کـرده و خـود را از قـدرتهای شـیطانی محافظت کنند.

مدوزا (Medusa):ـ مـدوزا تصویر گرافیکی از Medusa در ابتـدا دوشـیزه‌ای بسـیار زیبا بـوده اسـت، اما پس از این‌که پوزئیـدون، خـدای دریا او را در معبد آتنا اغـوا میکند، موجب خشم این الهه میشود و آتنا، او را به شکل کریه‌ترین موجـود ممکن، یعـنی یک گورگـون در می‌آورد. از آنجـایی که مـدوزا در اصل انسـان بـوده اسـت، فـانی بوده و در نهـایت توسط یکی از قهرمانـان اسـاطیری به نـام پرسـیوس (Pereus)ـ کشـته میشـود. پرسـیوس که تحت حمایت آتنا به نبرد با مدوزا رفته بود، موفق میشود

بت هوشمندی سر او را از بدن جدا کند. گفته میشـود که در این زمان، دو تا از موجودات افسـانه ای، پگاسـوس (Pegasus) و کریسائور (Chrysaor) که فرزند مدوزا و پوزئیدون بوده‌اند، از بدن مدوزا خارج شده‌اند.

تایفویوس (Typhoeus):ـ تـایفویوس، اژدهـایی با نفس آتشین، صد سر و خستگی ناپذیر بوده است. گایا، در اوج نا امیدی او را به دنیا آورد تا از تایتانها در مقابل المپیان محافظت کند. او تا حد زیادی موفق میشود و تعـدادی از خـدایان المپ را فـراری داده و زئـوس را به بند میکشد. هرمس به نجات زئوس میآید و زئـوس هم با اسـتفاده از تیرهای صاعقه، تایفویوس را از بین میبرد. گفته میشود که تایفویوس زیر کوه اتنا (Etna) در سیسیل دفن شده است.

سـربروس (Cerberus):ـ سـربروس هم یکی دیگر از فرزنـدان تـایفویوس و اکیـدنا است و سـگی سه سـر، با ماری به جای دم است. این هیولا نگهبان جهـان مردگـان بـوده است. او به مردگـان اجـازه ورود میـداده و مـانع خروج آن‌ها از جهان زیر زمین میشده است. تنها چند تن از افراد زنده موق شدند به طـریقی از این سد بگزرند و به دنیـای مردگـان رفته و بازگردند. یکی از این افـراد اورفئوس (Orpheus) بود که توانست با خواندن آواز او را خواب کند و به نجات همسرش یوریـدیس (Eurydice) برود. هرکـول نـیز، در آخـرین مـاموریت خـود موفق شد سـربروس را از جایگـاه خـود خـارج کند و به شـاه یوریستئوس (Eurystheus) پیشکش کند.

سـیرن‌ها (Sirens):ـ سـیرن‌ها خـواهرانی بودند که در بخشهای پر صخره دریا میزیستند. آن‌ها آوازی بسیار زیبا

و فریبنـده داشـتند و دریـانوردان را با آوای خـود گمـراه کـرده و به کـام صـخره‌های مـرگ‌آور میکشـیدند. گفته میشود که این چهار خواهر، فرزندان آکلـوس Achelous خدای طوفان بوده‌اند.

Pegasus یا اسب بالـــدار پگاســـوس (Pegasus): پگاسوس اسبی بالدار و فرزند رابطه مدوزا و پوزئیـدون است. او زمانی که سر مدوزا توسط پرسیوس از تن جدا شـد، به دنیا آمد و توسط بلروفـون اهلی شد. پگاسـوس در طی ماجراهای این قهرمان، مرکب او بـود و به او در از بین بـردن کـایمرا کمک کـرد. اما زمـانی که بلروفـون میخواست به کمک او به المپ برســد، توسط زئــوس از اسب سرنگون شد و پگاسوس به تنهـایی به المپ رسـید و در آن‌جا ماندگار شد.

کریسائور (Chrysaor):ـ کریسائور، دومین فرزند مـدوزا و پوزئیــدون است. دربــاره این موجــود اطلاع زیــادی در دست نیست، تنها میدانیم که او به احتمال زیاد یک غـول بوده و جنگجویی قدرتمند به شـمار می‌آمـده است و نـام وی شمشیر طلایی معنا میدهد.

جهان خودآگاه

با درود، گــزارش این هفته را به مصــاحبه جــالب ”آرت بل” مجــری برنامه رادیو شــبانه ”سی تو سی” با “دین رادین” اختصـــاص داده‌ام وی فـــارغ التحصـــیل رشـــته مهندسی الکترونیک از دانشـــــگاه ماساچوست است و دارای چند کتاب ارزنده نیز میباشد.

دین رادین میگوید: خود آگـاهی انسـان موضـوع مصـاحبه می‌باشد و اصولاً خود آگـاهی انسـان چیست که همـواره موضوع تحت بررسی فلاسفه، روانشناسان ودانشمندان است و چــرا هیچیک ازمتفکــران نمی‌توانند با یک نظریه محکمه پسند و علمی آنرا ثابت کننـد؟ دلیل آن هم کـاملاً مشخص است زیرا خودآگـاهی و هوشـیاری را نمی‌تـوان بر روی میز آزمایشـگاه گذاشت و آن را تشـریح کـرد. اما وجـــود دارد و هـــزاران پژوهشـــگر و محقق و از جمله هزاران “شمن” و پیر طریقت در طی اعصار و قرون از آن گفته و به عبارتی آن را تایید کرده‌اند.

پروفسور رادین ادامه داده ومی گویـد؛ سـرانجام چنـدین ســال پیش گــروهی از دانش پژوهــان دانشــگاه معتــبر پرینسـتن آمریکـا، تحقیقـات گسـترده‌ای را بـرای اثبـات وجود جهان خود آگاه آغاز کردند و گـروهی از آنـان، پس از فـارغ التحصـیل شـدن از دانشـگاه، تصـمیم گرفتند تا توسط تکنولـوژی پیشـرفته امـروزی که بخشـاً کـامپیوتر هم یکی از ارکان مهم آن است دستگاه بسیار پیچیــده‌ای را طـراحی کنند که توسط آن دسـتگاه کوچک که بانـدازه یک قوطی کبریت است و همواره با ماهواره‌هـایی که در اتمسفر زمین وجود دارند در ارتباط می‌باشد و از امـواج

الکترو مگنتیک زمین نیز بهـره می‌بـرد، نوسـانات انـرژی خودآگـاه انسـان‌ها را انـدازه گـیرد؛ بطـور مثـال حـوادث بزرگ وغیر مـترقبه‌ای که در کـره زمین اتفـاق می‌افتـد، ظاهراً وجدان خودآگاه انسان لحظات یا دقــایقی قبل از وقوع آن حادثه بزرگ، این توانـائی را دارد که آن را پیش بینی کند بدین معنی که چنین توانائی، که بعضی‌ها از آن به عنوان حس ششم یاد می‌کنند در وجود انسان یا بهــتر بگـــوئیم در مغز انســـان طـــراحی شـــده است یا کمی علمی‌تر آن در دی ان‌ای انسان نوشته شده است.

پروفسـور رادین مثـال جـالب دیگـری زده و می‌گویـد؛ بر اســاس رکــورد موجــود در همین دانشــگاه که با یکی از همین دســتگاههای مــورد نظر مجهز است در صــبح روز یازدهم سپتامبر سال 2001، قبل از حمله تروریستی به ساختمانهای تجارت جهانی در نیویورک، درست دقــایقی قبل از حمله نوســانات شــدیدی در دســتگاه مــورد نظر بوجود آمد که این مسئله باعث شگفتی دانشمندان جهان گشــت، این دســتگاه حســاس که اکــثریت کامپیوترهــای جهان به آن وصل است دقایقی قبل از حمله تروریستی وجدان خودآگاه انسـانها را بر روی کـره زمین دقیقـاً در آن لحظــات بحــرانی انــدازه گرفته بــود و از خــود عکس العمل دور از انتظاری نشان داده بود.

او می‌گوید؛ در حال حاضر این دســتگاه کوچک و حســاس توسط گروه یاد شـده سـاخته شـده و به معـرض فـروش گذاشــته شــده است. او همچــنین از افــرادی که در این رابطه جویای اطلاعات بیشـتر هسـتند دعـوت کـرد که به ســـــــایت http://noosphere.princeton.edu/ و

http://www.psyleron.com/ رجــوع کنند تا بتوانند از کم و کیف ماجرا با خبر گردند.

در بخش دیگری از مصاحبه وی اشـاره کـرده و می‌گویـد؛ تحقیقات راجع به جهان خودآگاه توسط دانشمندان دیگر کشورهای جهـان از جمله روسـیه، چین، اسـرائیل و چند کشــور اروپــایی بســیار جــدی گرفته شــده و به همین منظـــور تشـــکیلات خاصی نـــیز توسط دولت آمریکا در وزارت دفاع آمریکا برپا گردیده است که نوسانات وجدان خودآگاه مردم جهان را بطور دائم زیر کنترل جـدی خـود دارد.

در این بخش مجـری برنامه آرت بـل، نظر وی را راجع به وجـود موجـودات فرازمیـنی جویا می‌شـود واو در جـواب می‌گوید؛ شخصاً بعنوان یک دانشمند موضوع ثابت کـردن خودآگــاهی به انــدازه کــافی بــرایم بعنــوان یک فــرد آکادمیـک، جنجـال برانگـیز بـوده و اصـولاً بـدنبال دردسر جدیدی نمی‌گردم اما منتظرم تنی چند از دانشمندان پس از قــدری پیشــروی در این زمینه و بررسی پرونــده‌هایی که روانشناسان معـروف مانند پروفسـور "جـان مک"، و چند تن دیگر که راجع به پدیــده "ربــوده شــدن انســانها توسط موجــودات فرازمیــنی" و همچــنین پرونــده‌های برخورد نزدیک انسان با موجـودات فرازمیـنی را بررسی می‌کنند گزارشی کامل منتشر کنند در آن زمان بنده نــیز آن را بطـور جـدی بررسی خـواهم کـرد و شـاید بتـوانم رابطه‌ای میــان خودآگــاهی انســان و همســوئی آن با موجودات بیگانه در این رهگذر پیدا کنم.

او می‌گوید؛ مـایلم سـوال شـما را بی‌جـواب نگـزارم و با احتیــاط قــدری راجع به این مســئله روز پاســخی گفته

باشـم؛ آنچه که تا به امـروز بـرای محققین ثـابت شـده است، موجـودات فرازمیـنی خودآگـاهی انسـان را هـدف گرفته و از آن طریق با انسـان ارتبـاط برقـرار می‌کننـد، این امر نشان می‌دهد که آنان بسیار موجـودات هوشـمند و پیشـرفته‌ای هسـتند و ظـاهراً توانـایی آن را دارند که انســـان را در آن حیطه یعـــنی حیطه خودآگـــاهی که می‌تواند عـــالم یا واقعیت دیگـــری باشد و بشر توانـــایی درک و حـتی دیـدن آنـرا نـدارد بـدام اندازنـد، تکـنیکی که پیران طریقت و شمنها، در آن به استادی رسیده‌اند و به قـــولی در آن عـــوالم رفت و آمد می‌کنند.این امر این حقیقت را نشان می‌دهد که براستی چنین عوالمی وجود دارد و حتی می‌تواند عوالم فیزیکی باشد، عالمی دقیقـاً مانند واقعیت دنیای ما.

به عقیـده من دلیل مهم افـراد پشت پـرده دولت آمریکا بـــرای پـــرده پوشی از مـــاجرای وجـــودی فرازمینی‌هـــا، می‌تواند همین مسئله باشد و اصولاً با به اسارت گرفتن یکی از موجودات فرازمینی توانایی رابطه برقرار کـردن با آن‌ها را بتوانند بدست آورند. من فکر می‌کنم این اتفـاق افتـاده است و دولت آمریکا تا بحـال پیشـرفتهای فراوانی در این عرصه کرده است. خبری هم دارم که در این زمینه دولت برزیل هم نقش بســـیار مـــوثری ایفا می‌کند. وی در انتها می‌گوید؛ زمانی که ما بتوانیم بطور مـــوثر از وجـــدان آگـــاه خـــود بهـــره بگـــیریم بخش قابل ملاحظه‌ای از مشـکلات ما حل خواهد شـد، مثـال دیگر و ساده‌تر آن‌که ما باید بیاموزیم فکر خود را کانالیزه کـــنیم به این شکل که در هنگام بیـداری این توانـایی را داشـته باشیم که در صورت لزوم فکر خود یا وجدان آگاه خود را به هـدفی یا مـوردی متمرکز کـنیم و در هنگـام خـواب،

زمانی که خواب می‌بینیم توانایی آن را پیدا کنیم که بیاد داشته باشیم خواب می‌بینیم و هدف مورد نظر را پیدا کنیم و برای تمرین من از علاقه مندان می‌خواهم که دست خود را در خواب پیدا کنند، کار ساده‌ای نیست برای شخص من 2 سال طول کشید اما هنگامیکه اتفاق افتاد، انگار حجابی از جسم من برداشته شد و من یک گام موثر بطرف آگاهی برداشتم. در حال حاضر توانایی این را پیدا کرده‌ام که هر زمانی که بخواهم در رویاهایم به هر جا که اراده کنم سفر کنم، به گفته شمنها، در این حالت انسان وجدان خود آگاهش بیدار گشته و گام بزرگی بسوی ناشناخته برداشته است.آرت بل میگوید پروفسور عزیز شما با مطالبی که عنوان کردید به گمانم دردسری را که میخواستید از آن اجتناب کنید بجان خریدید و پروفسور رادین در جواب میگوید اینهم یکی از فواید رادیوی شماست که سرانجام دست مصاحبه شونده را به شکلی رو میکنید.

پایدار باشید.

جهان موازی

نظریه چند جهانی((multiverese)) یکی از عجیبترین و دور از ذهن‌ترین نتایج نسـبیت ونظریه ریسمانهاست. در دنباله ازمایشی موسوم به ازمـایش یانگ را در رابطه به جهان‌های موازی بررسی میکنیم. ماجرا از اینجا آغاز شد که آقای فاینمن در آزمایشهای خود در زمینه پـراش نـور به حقیقت عجیبی دست پیدا کرد. همینطـور که میـدانیم در پدیــده پــراش وقــتی چند فوتــون از روزنه‌ای عبــور میکنند به علت خاصیت موجی میتوانند با هم تـداخل کنند واثر یکدیگر را خنثی ویا تقــویت کنند و به همین دلیل ما در پــرده جلــوی روزنه به جــای یک دایــره روشن دوایر روشن و تاریک را بطـور متـوالی می‌بیـنیم دوایر تاریک جـائی هسـتند که فوتونها به آن‌جا نمیرسـند چـون تحت تاثیرتداخل با یک فوتون دیگر قرار گرفته‌اند. فاینمن این آزمــایش را دوبــاره طــوری انجــام داد که روزنه فقط قابلیت عبور دادن یک فوتون در هر زمان را داشته باشد به این تـــرتیب فوتونها یکی یکی از روزنه رد میشـــوند وقاعدتا دیگر تحت تداخل با فوتون دیگر نخواهند بود پس باید ما فوتونها را در هر نقطه از پرده ببینیم یعنی پــرده باید یک دایـــره روشن را به ما نشـــان دهد اما نتیجه این آزمـایش بر خلاف نظر فـاینمن دوبـاره همـان حلقه‌هـای روشن وتاریک را نشـــان داد. در آن زمـــان فـــاینمن هیچ تـــوجیهی در این بـــاره نتوانست پیـــدا کند.در نظر او فوتونهایی نامرئی میتوانستند روی فوتون‌هـای او تـاثیر بگذارند.این موضـــوع مقـــدمه‌ای بر نظریه چند جهـــانی است. طبق نظریه جهانهای بسیار زیادی وجــود دارند که کنـار هم بطـور مـوازی حـرکت میکنند به طـور عـادی ما

نمیتوانیم هیچ ارتباطی با جهانهای دیگر داشته باشیم این جهانهای دیگر ممکن است حتی شامل خود شما هم باشند هرجهان ممکن است با جهان مجاور خود اختلاف بسیار جزئی داشته باشد.در این جهان شما این مقاله را میخوانید ودر جهان دیگر از خواندن آن صرف نظر میکنید البته همان طور که شاخه‌های ریسمانها در نظریه ریسمان در شرایط خاصی با هم برخورد میکنند امکان ارتباط میان دو جهان هم وجود دارد. این امکان تنها در ابعاد کوانتومی و بخصوص کوانتومی نسبیتی مطرح میشود منظور از کوانتومی نسبیتی ابعاد فوق العاده کوچک وسرعتهای بینهایت بزرگ است. به عنوان مثال همان آزمایش فاینمن میتواند به وسیله این نظریه توجیه شود فوتونها که با بیشترین سرعت حرکت میکنند براساس شرایط خاصی که ما نمیدانیم ونمیتوانیم حدس بزنیم میتوانند اثری بر دنیای مجاور خود داشته باشند یعنی عامل منحرف شدن تک فوتونهای فاینمن همان فوتونهایی هستند که در جهان مجاور وجود دارند و بنا به دلایلی می‌توانند اثر مختصری بر این جهان بگذارند. حال فکر کنید چرا نتوانیم پدیده خواب ورویا را با این نظریه توجیه کنیم؟ به این ترتیب رویا ئی که شما میبینید رویا نیست بلکه یک واقعیت است که در جهان مجاور در حال اتفاق افتادن است و روح شما)که ممکن است با سرعت نور حرکت کند و تحت آن شرایط خاص میان جهانهای مختلف حرکت کند)این اتفاقها را میبیند وبه این ترتیب ماهیت بعضی از آزمایشهای ما مانند جابجائی کوانتومی(Quantum Teleporation)ـ زیر سوال میرود آیا آن فوتونی که ناپدید شد و لحظه‌ای بعد چند متر جلوتر ظاهر شد همان فوتون اولیه است یا با

وارد شدن فوتون اول به یک جهـان دیگر از آن جهـان به این جهـان رانـده شـده؟ یکی دیگر از نتـایج این نظریه از احتمال برخورد دو جهان بدست می‌آید اگرشرایطی پیش بیاید که دو جهــان با یکــدیگر برخــورد کنند چه اتفــاقی می‌افتد؟بهترین پاسخی که به این پرسش داده شده این است که نتیجه آن یک بیگ بنگ جدید است یعــنی پیش از بیگ بنگی که ما آنــرا میشناســیم احتمــال وجــود فضا و زمان هست وممکن است جهان کنونی ما از بر خــورد دو جهان دیگر شـکل گرفته باشد.این نظریه آنقـدر عجیب و دور از ذهن است که ممکن است شما را یـاد داسـتانهای علمی وتخیلی بینـدازد؛ولی مطمئن باشـید بـرای تک تک این نتایج سرنخها وتوجیهـاتی وجـود دارد که دانشـمندان به کمک نظریه ریسمان به آن رسیده‌اند.

تجاوز جنسي دو زن فرازميني بروي پيتر خوري

این برنامه تحقیقاتی برای اثبات واقعی بودن ادعای ربوده شدن توسط بیگانه به وسیله کار بردن تمرکز در پزشک قانونی آغاز شد.مطالعه بروی Peter Khoury نتیجه‌ای به جز تایید تجربیات شگفت انگیز وی نداشت.این روش تمرکز ممکن است بروی افرادی که با موجودات فضایی در گیر شوند یا موجودات فضایی آن‌ها را بربایند موثر واقع شود.علاوه بر این در یک مطالعه فوق العاده فرصتی شگفت انگیز را در تمرکز بروی الگوی بیگانه نشان می‌دهد که مداخله هوشمند موجودات فضایی بروی ساختار DNA وجود دارد و شواهدی نیز ممکن است که این عمل بروی DNA انسان مخصوصا در آن دسته از فرهنگ‌های بومی که دارای تاریخی غنی و دارای ادعای قوی‌های آتشین از آسمانها هستند را دارد و برای اولین بار در جهان pcr از مدارک و شواهد بیولوژیکی ربوده شدن توسط بیگانه را انجام داد (این مقاله در سال 2001 منتشر شد و در سال 2009 نسخه جدید آن ارائه شد مقدمه‌ای بر 4 مرحله مطالعه بروی Khoury، DNA مانند ساختار و کاتالیزور آن بود.

سیدنی استرالیا تجربه ربودن انسان توسط موجودات فضایی با توجه به شواهد بیولوژیکی DNA توسط PCR مورد برسی قرار می‌گیرد.و موجب بدست آمدن نتایج فوق العاده‌ای می‌شود.

پیتر خوری در سال 1964 در لبنان متولد می‌شود و در سال 1973 به استرالیا مهاجرت می‌ند.او همسر آینده

اش Viva را در سال 1981 می‌بیند و در سال 1990 با هم ازدواج می‌کنند و صاحب دو فرزند می‌شوند.

پیتر اولین بار بشقاب پرنـده را در 1971 هنگـامی که با هفت کـودک دیگر بـرای بـازی به پشت بـام رفته بـود در لبنان مشاهده می‌کند سـپس همه دوسـتانش را بصـورت یخ زده مشاهده می‌کند و بعد جسم تخم مرغی شکلی که ترکیبی از هنر و صنعت بود را بر بـالای سـرش مشـاهده می‌کند.سپس هر هشت کودک را به طبقه همکف انتقال می‌دهد بعد از مدتی هر هشت کودک بدون به یــاد آوردن اتفاقاتی که افتاده بود به حالت عـادی بر می‌گردند پیـتر و همســرش بعــدها در ســیدنی نــور قــوی را دیدند که حرکـات شـگفت انگـیزی با افکت‌هـای عجیـبی از نـور را انجام می‌داد.

اثري مارك مانند روي پاي پيتر خوري

ترسناکترین رویارویی زندگی خـوری با موجـودات بیگانه در 12 ژولیه 1988 رخ داده است زمــانی که خــوری بصورت فلج بروی تخت بیمارستان افتاده بـود و تعـدادی از بیگانگان فضایی در اطراف تخت وی ظاهر شدند.یکی از آن‌ها بلند و نازک با رنگ زرد طلایی و چشمانی ســیاه داشت.یکی از آن‌ها سوزنی بلند را وارد سر خـوری کـرد بعد از این‌که خوری هوشیاری اش را بدست آورد خـود را به اتــاق دیگــری که خــانواده اش در آن بودند رســاند و متوجه شد مدت زمانی که در اتاق بین 1 الی 2 سـاعت سپری شده بود در بیرون از اتاق فقط 10 دقیقه زمـان گذشته بود صدمات وارده به سر خوری تایید شد.

تا آن زمان پیتر خوری در هیچ زمینه‌ای مـورد مـزاحمت و آزار قـرار نگرفته بـود.و سر انجـام او مـورد آدم ربـایی موجـودات بیگانه قـرار گـرفت و با نا امیـدی با مشـکلات دست و پنجه نرم می‌کرد گروه Ufology در آپریل 1993 گروه (UFOESA)ـ را برای حمایت از پیتر خـوری تشـکیل داد.

با وجود تلاش برای حمایت از پیتر خوری تجربیـات عجیب و غریب برای او ادامه یافت.خـوری در صـنعت سـاختمان کار می‌کرده در ساعت 7 صبح از ایستگاه قطـار به خانه اش در حومه سـیدنی بـاز می‌گـردد پس از پیـاده شـدن همسر احساس ناخوش آینـدی به خـوری دست می‌دهد و او به خواب می‌رود بعد از بیدار شـدن چـیز عجیـبی روی تختش می‌بیند دو زن عجیب غـریب برهنه یکی از شـمال اروپا و دیگری از آسیا دارای چانه‌ای دراز چشمانی بزرگ و بسـیار زیبا به نظر می‌رسد زن بعـدی قهـوه‌ای تـیره پوست با چشمان سیاه و موهای سیاه و سبکی شـبیه به سبک پسرانه داشته.

در این میان هیچ اتفاق غـیر عـادی نیفتـاد خـوری متوجه شد که زن اروپـــایی به زن آســـیایی آموزش‌هـــایی را می‌دهد.زن شـــمال اروپـــایی که به نظر می‌رسد بیش از شش فوت قد و ظاهری بسـیار زیبا داشت سـعی داشت سر خوری را بطرف نوک سینه اش بکشد ولی خـوری از خـود مقـاومت نشـان می‌داد بعد از مـدتی زن اروپـایی نســبت به هیچ دردی واکنش نشـــان نمی‌داد و اثـــری از خون ریزی‌هـای وی نبـود و قـرار نبـود این اعمـال بـرای انتقـال چـیزی به زن آسـیایی اتفـاق بیفتد بعد از این‌که

خوری سرفه‌ای می‌کند متوجه می‌شـود هر دو زن از بین رفته بودند.

خـوری بعد از نوشـیدن یک چـای بـرای ادرار کـردن که می‌رود متوجه می‌شود در ادرار کردن مشـکل دارد و این عمل برای او بسیار درد ناک است زیرا تعدادی از موهای زن اروپـایی در زیر ختنه گـاه او بطـور محکم پیچیـده بودند.خـــــوری متوجه شد که این موها ههیچ ربطی به موهای همسرش ندارند او که دور اندیش بود موها را در پلاستیکی پیچیده و مهر و موم کرد.

خوری به این نتیجه رسـید که چـیز بسـیار عجیب و فـوق العـــاده‌ای رخ داده است دو قطعه موها بلوند نـــازک در حدود 10-12 سانت و 6-8 سانتی متر متعلق به موهـای زنهای شمال اروپا است.

مانند بسـیاری‌ها پیـتر خـوری دارای تجربه‌هـای شـگفت انگیز بسیاری است در طول ماه نوامر 1996 وقتی که با همسرش در تخت خواب بـود نـوعی انـرژی مـزاحم را در اتاق حس کرد.چشمانش را باز کـرد و دوبـاره چند چهـره بمانند آنچه در 1988 دیده بود را دید پیتر دوباره احساس فلجی کرد و احساس کرد شـناور است و پاهـایش بطـور افقی بطـــرف آینه است و تمـــاس پاهـــایش با آینه را احسـاس کـرد.سـپس احسـاس نـوعی الکتریسـیته را در بدنش کرد که وز وز می‌کند سپس بعد از مـدتی در رخت و خوابش از خواب بیدار می‌شـود.در بین سـالهای 1994 تا 1995 پیتر خوری تجربیاتی مانند انفجار نور با صدا که توسط ویوان همسرش نـیز مشـاهده شـده بـود را دید و ســپس دوبـــاره تجربیـــات قبلی به او دست داد در بین

سالهای 1996 تا 1999 خوری از هر گونه تجربه‌ای مصون بود.

در سال 1996 پیتر توسط روانپزشک دانشگاه‌هاروارد جان ماک برنده جایزه پولیتتیزر مورد برسی قرار گرفت.بر اساس نوشته‌های رگرسیون پیتر وارد یک اتاق نورانی شده و یک میز بالاتر از او بوده و صدایی مانند صدای پرندگان و سایه را دیده و صدای آن‌ها مانند 50 نفر به نظرش رسیده.سپس پیتر ماهیت عجیب حنجالی دو زن را با روانشاس مورد بررسی گرفته و آزمایشات محدود و ناقصی در مورد نمونه مو انجام گرفت زیرا پیتر ممکن بود توسط موجودات فضایی بیگانه مورد تجاوز جنسی قرار گرفته باشد.

در سال 1998 برای نخسین بار در جهان DNA PCR واکنش زنجیره‌ای پلیمراز بروی دو تار مو انحام گرفت و نتایج موها متلعق به یک انسان اما از نوع نژادی غیر معمول نادر مغول چینی که یکی از کمیاب‌ترین نوع انسان‌ها بود است.همچنین این مو نیز می‌توانست مال یکی از سکنه اولیه کره زمین که نوعی نژاد آفریقایی بوده‌اند باشد.

ناهنجاری عجیب و غریب بدست آمده همانطور که انتظار می‌رفت از نوع آسیایی میتوکندری DNA است نتیجه این شد:موها متعلق به یک زن بلوند قد بلند که رنگ‌های زیادی را در مو یا پوست خود ندارد تا او را از اشعه خورشید محافظت کند می‌باشد.

شکل ترسیم شده توسط یک هنرمند از موجودی که توسط پیتر خوری توصیف شده بود.

در بهار 1992 توالی dna زن توصیف شده بهبود یافت و استخراج شد.نمونه بزرگ نشـان دادن شـفافیت نـوری و ساختار موزاییکی شکل در شکل مشاهده می‌شود توالی DNA از سمت چپ نوشته شده‌اند.

DNA کـار اصـلی بـروی شـفافیت دادن موها را انجـام می‌داد جذب نا هنجاریها نیز در ریشه مو انجام می‌گرفت Dna نادر نوع چینی نیز در ساقه مو یـافت شد و نـوعی dna نادر اسکاتلندی نیز در ریشه مو پیدا شد.

توالی DNA میتوکندری از رشته مو زن بلوند

ریشه توالی مو بسیار گیج کننده و بحث بر انگـیز بـود تا زمـانی که در سـال 2000 تکنیک جدیـدی ابـداع شـده یافته‌هـای اخـیر را در پیوند با موها ناسـازگار نشـان داد این تـوالی در سـال 1992 توسط پیـتر خـوری بهبـود بخشیده شد.

بخث بر انگـیزترین مـورد موها مقـاومت موها در مقابل ویروس‌ها بـود.برسی نمونه نشـان داد که دو ژن از آن حذف شده‌اند که یی از آن‌ها پروتـئین CCR5 بـود حـذف این پروتـئین در کمـتر شـدن احتمـال ابتلا به ایـدز مـوثر است.

این شواهد نشـان داد که انسـان‌ها در مرحله ضـعیفی از علم ژنتیک هستند.

مـاهیت این یافته‌هـای ژنـتیکی منجر به یـافتن بـرخی ارتباطـات جـالب با فرهنگ و اسـطوره‌ها و باسـتان شناسی مانند مومیـایی عجیب تاکائاکـان در چین که

دارای موهای بلندی بود و داستان خدا و زن باسک ماری و ارتباط آن با اساطیر ایرلند شد.

از چپ به راست تتیس در هود-عاج از دوره-سن سنگ-سنت ژرمن

داستان Tuatha از اساطیر ایرلند توصیف خدایان قدرتمند بلوند با موهای نارنجی و سایر ویژگی‌های غیر معمول است.در حالی که ارتباطات فرهنگی و استوره‌ای جذاب سایر ملل داستان‌های جذابی از سایر ملل در باره ربوده شدن توسط موجودات بیگانه و نوردیک دخیل در دزدیده شدن سایل ملل را دارند.

بنظر می‌رسد زنی که پیتر خوری با او روبه رو می‌شود الهه نوسنگی قدیمی اروپا و خدای اولیه در اساطیر باسک بود تا به حال به شکل‌های گسترده‌ای از جمله درخت زن شعله‌های آتش ابر سفید رنگین کمان توپ در هوا آتش داس و آسمان احاطه شده در آتش و بصورت شناور افقی در فضا دیده شده بود.

سوابق ایرلند باستان توصیف کل از یک سری از تهاجمات توسط بیگانگان است در طول قرن 12 میلادی توصیف آمدن Danann مرموز tuath یا قبیله danu با ظاهر و موهای بلند قرمز که به مردم محلی آموزش‌هایی را نیز می‌دادند دارد.

گزارش‌های دیگر نشان می‌دهد که موجودی که خوری توصیف کرده بود در سال 1957 در ربودن نتونیو ویلائی بواس نیز نقش داشته و نمونه‌ی دیگری از موهای طلایی در آن نقطه کشف شده است.تجذیه و تحلیل DNA از نمونه‌های بیولوژیکی و ارتباط اسطوره‌ای

نشان می‌دهد که ادعای ربوده شدن توسط افراد مـذکور می‌توانست درست باشد.

این تحقیقات در مورد ادعای خوری در 4 فاز انجـام شد در فـاز اول تحقیقـات اولیه در مـورد پرونـده خـوری که منجر به دستیابی به اطلاعاتی در باره اصل بودن مدارک و شواهد ارائه شده توسط خوری بود

فـاز دوم روی ریشه‌ی مـوی بیگانه متمرکز شـده بـود و نشـان داد که مـاهیت مو از یک اهـدا کننـده بیگانه بـوده است و متعلق به یک زن بلوند نوردیک با پروفیل غـــیر معمـولی از dna است که ممکن است به یک نـژاد نـادر آسیایی وابسـته باشد.که ژن CCR 5 که در عـدم ابتلای فرد به ایدز و ابله مـوثر بـوده است را حـذف شـده است این گزارش در کتاب ژن موی بیگانه نوشته شده است.

با احتیـــاط و با اســـتفاده از داده‌هـــای محافظه کارانه مشخص شد که ccr5 در حدود 5000 سـال قبل از نـژاد نادری از انسان‌ها حـذف شـده است که شـامل یک درصد پـایین جمعیت انسـانی در مـردم شـمال شـرق اروپا نـیز می‌باشد.

دلایلی که برای امکان داشتن یک جهش ژنـتیکی در موها و حذف تصـادفی ژن‌ها ارائه شـده بـود نـیز رد شد.بنا به گذارشـات بیگانگـان فضـایی در تعامل با محیط زیست و بـــدون هیچگونه اقـــدام احتیـــاطی نســـبت به انســـان و بیماری‌ها به ادامه کار خود مشغول هستند.

آلیسون گالوانی و جان نوامبر در گـزارش خـود در کتـاب تاریخچه تکـاملی نوشـته‌اند این allele جـان در زمـان تکاملی قرار دارد و دارای فرکانس نسبتا بالایی در اروپا

است.این دو دانشـمند اظهـار می‌دارند که حـذف CCR5 نقش تـاثیر گـذاری در حـذف ابله طـاعون در اروپـای باستانی و قرون وسطی داشته است.

با توجه به این استدلال‌ها به نظر می‌رسد که بطـور کلی در آفریقا و سـپس در هند و چین و قبل از رسـیدن به اروپا و آمریکا این allele حذف شده باشد.

فاز 3 اتصال LAHU تایلند چین 2005-2006

در فـاز سـوم تمرکز بـروی ارتبـاط ژنـتیکی در سـطح گسترده انجام گرفت و به دلیل منحصر به فرد بودن نژاد مغولی چینی گروهی از مردم چین جنـوبی شـمال تایلند میانمـار برمه لائـوس یوننـان مـورد برسی گرفتند و اتصال‌های غـیر معمـول نـوری در ژن‌ها مشـاهده شد که مانند نونه خوری با ظـاهر هیبریـدنوردیک بودند هر دو از طریق dna خـود و محلی که در آن یـافت شـده بودند سرشار از شواهد بیگانگان فضایی بودند.

در فاز چهارم جنبه‌های بسیار مهم و حیاتی بـرای برسی شـواهد مداخله ژنـتیکی موجـودات فضـایی هوشـمند در فرهنگ‌هـای مختلف جهـان مانند تایلند چین برزیل نیوزلند آفریقا و اتصـالات مطـرح دیگر مانند آینو ژاپن و ژنتیک سـامی تنیگما در شـمال اروپا و .... مـورد بررسی قرار گرفت و ممکن است حضور بیگانگان فضـایی خـارج از کنـترل ذهن ما هسـتند را بدهد که ممکن است با پیشرفت علم پزشکی و ژنتیک مـدارک پزشـمی قـانونی بیشتر از حضور فضایی‌ها را به ما بدهد.

این مرحله با توجه به مطـالعه‌ی مشـاهده موجـودات در بالا دستیابی به موفقیت در فعالیت با یوفو و پدیـده‌های

نــوری آدم ربایی‌هــای بیگانه فرهنگهــایی که مشــاهده موجودات فضایی را در تاریخچه خود دارند Dnaهای غــیر معمــول و مکانهــای غــیر معمــول و خــالی از ســکنه نــیز می‌تواند به پیش برود.

تاریخ زمین

تاریخچه سیاره زمین

این کیهان(universe)ـ که ما در آن زیست میکنیم حـدود 50 تریلیـون سـال قـدمت دارد و بعنـوان یک ایـده از بیشـمار ایـده‌های Creator بوجـود آمد(مـترجم: طبق گفته‌هـای Billy Meier که contactee یک گـروه از فرازمینیهـای منظومه خوشه پـروین,Pleiades, بـوده است و شـاید هنـوز هم باشد, حـدود 10 به تـوان 49 universe در cosmos وجـود دارد. این فقط یک ایـده خلقت Creator را علم جاری ما Big Bang نامیده است و همچنان Big Bangهای دیگری خـارج از universe ما در cosmos دارند اتفاق می‌افتند). سیاره زمین بیش از 600 میلیارد سال قدمت دارد که بیشتر این زمانها را در فاز گاز(gas)ـ وجود داشته است که تا 70 میلیارد سـال قبل نـیز بطـول انجامیـده بـود, که در آن نقطه به بعد سیاره زمین به آرامی شـروع به شـکل گـرفتن نمـود. ما خودمـان سـیاره مـان را «زمین» مینـامیم, اما در universe ما بهتر با نام «Terra»ـ یا «Gaia»ـ شـناخته میشود. و در زمانهای خیلی دور هم, نام «Shan» بیشتر رایج بـوده است. اولین گـروه بازدیدکننـدگان که روی سـیاره مـان فـرود آمدند مربـوط به بیش از یک میلیـارد سال قبل بوده است که یک گـروه از reptilianها بودند. از آن زمـان به بعد, آمـدن و رفتن‌هـای زیـادی رخ داده است. تمدن حال حاضر در حال زیست روی سـیاره زمین درواقع سومین تمدنی است که تا به حـال وجـود داشـته است.

اولین تمدن نامش Hyperborea یا Hybornea نامیده شده بود. چیز زیادی درباره آن‌ها روشن نیست, مگر آن‌که بخواهیم استناد داشته باشیم به contactee یک گروه از منظومه Sirius بنام آقای Sheldan Nidle که در کتابش بنام «اولین ارتباطتان(First Your Contact)» آورده که آنان یک جامعه از گروههای هوشمند از موجودیتهای شبه reptile و dinosaurs و موجودیتهای شبه whale بودند و با آنچه امروزه بنظر میرسند کاملا تفاوت دارند زیراکه آن‌ها در خشکی زندگی میکردند و «کاملا با مو پوشیده بودند, پوزه‌ها و گوشهای درازی داشتند و قامتی حدود 1.5 تا 1.65 متر داشتند». این سه گروه برای میلیونها سال در صلح در کنارهم زندگی کردند تا این‌که این صلح بوسیله بازدیدکنندگان بدخواه از صورت فلکی Orion شکسته شد که سرانجام نتیجه اش شد یک جنگ هسته‌ای در حدود 8 میلیون سال قبل.

ما چیزهای بیشتری درباره دومین تمدن, که شامل Atlantis و Lemuria(یا Mu) بودند, میدانیم. کتابهای زیادی درباره اش نوشته شده است و افراد زیادی میتوانند چیزهای زیادی درباره این دوره از زندگی از خاطراتشان از زندگیهای گذشته شان بیاد بیاورند. این تمدن‌ها نیز از نظر روحانی و تکنولوژیکی خیلی پیشرفته بودند, خیلی بیشتر از آنچه که تمدن کنونی ما است. Lemuria توسط موجودیتهای فرازمینی در یک گروه از جزایر در اقیانوس آرام برقرار شد. Atlantis در اقیانوس اطلس, که بعدا جلوتر ظاهر شد. هر دو تمدنهای مذکور با ملتهای فضائی در ارتباط بودند و

برای صدها هزار سال بطـور صـلح آمـیز کنـارهم زنـدگی کردند.

Rough sketch of were Atlantis and Mu (Lemuria) were situated

در پایان آخرین سیکل 26 هزار ساله قبلی کهکشان راه شــیری ما,Atlantis و Lemuria با یکــدیگر وارد جنگ شــدند و Lemuria بتوسط Atlantis ویــران شد. خــود Atlantis در پایان آخرین سیکل 11 هزار و 500 ســاله کهکشــان ما نــابود شد زیراکه آن‌ها خیلی بی‌توجه بودند به تجربیــات طــبیعی از قبیل ایجــاد portalهــای فضا و زمــان. و در یک دوره از بلایــای طــبیعی بی‌ســابقه, یک شـکاف در پوسـته سـیاره زمین و یک انحـراف در محـور سـیاره زمین, این امــپراطوری بتوسط دریا بلعیــده شد. خیلی از Lemurianها و Atlantisها در طـــــــــول این دوره‌هـــای متلاطم به زیر ســـطح زمین فـــرار کردند و نسلهای آن‌ها امروزه نیز هنوز آن‌جا زندگی میکنند.

This work of art was once part of the old Maya city of Tikal, in Guatemala. It probably illustrates the demise of Atlantis. Since this does not fit the prevailing picture, a German archaeologist took it to Germany, where it was "accidentally" destroyed in the Second World War

سیاره زمین نمو کننده

درست مانند بیشتر سایر سیارات و قمرها, سـیاره زمین نیز در درونش توخالی است. پوسـته سـیاره زمین حـدود

700 مایل ضخامت دارد و نیروی جاذبه در آن پوسته قرار دارد. دالان‌های زیادی وجود دارند که از بیرون سطح زمین به درون آن منتهی میشوند. در هر دو قطبین سیاره زمین همچنین سوراخهای بزرگی در پوسته زمین وجود دارند. این پوسته شبیه پنیر سوئیسی است. در بیشتر مکانها, و نه در همه جا, پیدا کننده magma خواهید بود. همچنین غارها و شکافهایی با صدها متر عمق وجود دارند. در داخل سیاره زمین و در حدود 120 شهر زیرزمینی, تمدنی بنام Agartha وجود دارد که خیلی پیشرفته‌تر از تمدن ما بر روی سطح سیاره زمین است. بیشتر این شهرها دارای یک اکوسیستم کاملا مستقل درحال کار هستند. وقتیکه سیاره زمین (She — Gaia) تازه فرم جامد بخود گرفته بود, اندازه اش خیلی کوچکتر از آن چیزی که اکنون است بود. تحت تاثیر نیروی گریز از مرکز – خط استوایی ما در بالای 1000 mph میچرخد – سیاره زمین در طول سالهای متمادی بطور قابل توجهی نمو کرده است. او(she) هنوز سالی چند اینچ دارد نمو میکند. 200 میلیون سال قبل او فقط حدود یک چهارم محیط کنونی اش را داشت و نیروی جاذبه خیلی کمتر بود و این دلیلی است که چرا دایناسورها قادر بودند تا بتوی هیولاهای عظیمی با گاهی اوقات تا 80 تن توسعه بیابند. با نیروی جاذبه کنونی سیاره زمین, دایناسورها بدون شک از بیماریهای فیزیکی مزمن رنج میبردند از قبیل شکستگی استخوانها و حمله قلبی و غیره.

در آن زمان, تمام قاره‌ها بیکدیگر مرتبط بودند و نواحی بزرگی از زمین که امروزه خشکی هستند بتوسط دریاهای کم عمق پوشیده شده بود. این دلیلی است که

چرا فسیلهای جانوران دریایی در مکانهـایی نـامعمول از قبیل درون مرزهـــای America کشف شـــده‌اند. از آنجائیکه سیاره زمین داشت نمو میکرد, قاره‌ها از یکدیگر جـدا شـدند و نـواحی بـزرگی خشـکیدند. جـدائی قاره‌ها بتوسط نیروهای اسـرارآمیزی بوقـوع نپیوست که بطـور تصــادفی صــفحات زمین شــناختی را این سو و آن سو کـرده باشـند, آنطورکه دنبـال کننـدگان مـدل ادعـایی « Pangea»ـ ذکر میکنند. آن دانشـمندان همچنـان گمراهند با این حقیقت که کف اقیانوس‌ها فقط حـــــــدود دهها میلیـون سـال در بـرخی نـواحی قـدمت دارند, درحالیکه صــفحات زمین جامد در حــدود میلیاردها ســال قــدمت دارند. توضـــیحش بـــرای این بدینصـــورت است که رشد سیاره زمین همراه خطوط گسل روی کف اقیــانوس رخ میدهد, که بطور کلی بطـور عمـودی در سرتاسر سـیاره پخش میشود.

Earth 200 million years ago and now

ماه

مــاه کنــونی بــرای سـیاره زمین درحقیقت مصــنوعی و همچــنین توخــالی است, و دارای یک ســاختار فلــزی در درونش است. بر رویش ویرانه‌ها و اهـرام وجـود دارد, و همچنین خیلی از پایگاههـای زیرزمیـنی. این‌ها اساسا در زیر وجه تاریک مـــاه وجـــود دارند. زمـــان درازی پیش, سیاره زمین دارای دو ماه طبیعی بود که یکی از آن‌ها در طی حمله Atlantis به Lemuria نابود شد. فرازمینیها ماه طـبیعی دیگر را با مـاه کنـونی سـیاره زمین تعـویض کردند و مــاه طــبیعی مــذکور را بــرای اســتفاده در یک منظومه شمسی دیگر قرار دادند.

این اعتقـــاد که مـــاه بـــدور ســـیاره زمین و ســـیار زمین بدورخورشید میگردد کاملا درست نیست(مـترجم: سـیاره زمین و ماه آن حـول یک محـور نـامرئی در مرکز فاصـله بین آن‌ها دارند میچرخد, و کل مجموعه آن‌ها نســـبت به خورشید نیز حول یک محور نامرئی دیگر در مرکز فاصـله بین آن‌ها دارند میچرخند), زیراکه خورشـــــــید منظومه شمسی ما در فضا حـــالت ســـاکن و بیحـــرکت نـــدارد. خورشـــید منظومه شمسی ما نـــیز مانند کل ســـاختار کهکشـــان ما و مانند کل ســـاختار universe ما دارد در فضا منبسط میشود یعنی دارد با سرعت در فضا حـــرکت میکند(یعـنی در خلاف جهت پیـدایش universe ما از آن به اصطلاح Big Bang ما), و بدینگونه تمـام سـیارات و اقمار منظومه شمسی ما منجمله سـیاره زمین ما نـیز با آن دارد در فضا حرکت میکند. بدینگونه, سیارات و اقمـار آن‌ها در یک حـــالت حرکـــتی اســـتوانه ای(cylindrical motion) در توی فضا دارند حرکت میکنند.

The moon in front of the Earth

قمر کنـــونی زمین, اما یک دنیـــای رنگی است و دارای اتمسـفر روشـنی است(بـرخلاف آنچه عکسـهای سـیاه و سفید ماهواره‌ای به ما نشـان میدهند). در آن‌جا آب و یخ وجـــود دارد. درواقع نـــوعی علف و چند گیـــاه کوچک از قبیل نـوعی سـیب زمیـنی در آن‌جا رشد میکنند. تصـاویر مـــاه که توسط NASA منتشر میشـــوند بـــدون تنـــاقض درشان دستکاری شـده تا هر نـوع ردی از رنگ و زنـدگی در آن‌جا را پاک کنند. و در منظر عمومی همچنان اعتقـاد بر این است که ماه یک دنیای گرد و غباری بدون زنـدگی است. همچـنین در سـال 1969 که سـفینه آمریکـائی در

سطح ماه نشست توسط اخبار نادرست و دروغی پوشش خبری داده شد. درواقع فرود سفینه آمریکایی بر سطح ماه انجام شد, اما بیشتر تصاویر ارسالی به منظر عمومی در واقع از یک استودیو فیلم سازی در Hollywood تحت سفارشات رئیس جمهور Nixon به بیرون و منظر عمومی رسید. درواقع با فرود واقعی سفینه آمریکائی بر سطح ماه, تعداد زیادی UFO وجود داشتند تا آمده بودند بر ماجرا نظارت کنند, چیزیکه غیرممکن تشخیص داده شد تا چنین تصاویری را به منظر عمومی برسانند. چیزیکه به ناامیدی روی بخشی از فضانوردان انجامید, کسانیکه در راه برگشت به خانه‌هایشان به رازداری سوگند یاد کرده بودند, و کسانیکه تاجائیکه ممکن بود از رسانه‌ها بدور نگه داشته شدند. در سال 1994 Neil Armstrong, در طی یک ظاهر شدن عمومی نادر به یک نسل جدیدی از فضانوردان گفت که:»ایده‌های عظیم کشف نشده‌ای وجود دارند, دست یابیهای مهم در دسترس آن‌ها ئیکه بتوانند یکی از لایه‌های حفاظتی حقیقت را از میان بردارند.»

ویترین نمایش خداوند

سیاره زمین ما یکی از زیباترین سیاراتی است که وجود دارد. در universe ما او(she)ـ گاهی بنام «ویترین نمایش خدا» خوانده میشود. تنوع گوناگون مناظر طبیعی و گونه‌های حیات که ما اینجا داریم, تقریبا در هیچ جای دیگر این universe ما شناخته شده نیست.سیارات زیادی هستند که کوهستان‌ها, اقیانوس‌ها, صحراها یا جنگل‌ها دارند, اما تعداد زیادی

نیســتند که همه آن‌ها را با هم داشــته باشــند. این دلیلی است که چرا سیاره ما از نظر تاریخی درگیر تعداد زیادی از جنگهــای کهکشــانی بــوده است و بعنــوان یک نشــان پــیروزی یا جــایزه بــزرگ بهش نگریســته شــده است. آن نبردهــای فضــائی با ســفینه‌های ضــلع نــور و تــاریکی در تعقیب یکـــدیگر در آســـمانهای ما مانند آنچه در ســـری فیلم‌هــای Star Wars نشــان داده شــده, مربــوط به زمانهای خیلی دور پیش بوده است. اکنون, صلح کیهانی غالب شده است, اگرچه چنین چیزی هرگز رســما امضــاء نشده است. هر دو ضلع نور و تاریکی خســته و کوفته‌اند از میلیونها ســال جنگ همیشــگی با یکــدیگر, که به قیمت جانهــای زیــادی انجامید و هرگز هم هیچ برنــده مشخصی نداشته است.

clip_image002

جمعیت کنونی سیاره زمین

تمـــدن کنـــونی ســـیاره زمین یک گونه بی‌نظـــیر در universe ما است, زیراکه در عصر برج حوت, سیاره ما معین شـــده بـــود تا ســـیاره‌ای باشد که ارواح در آن‌جا بتوانند تجربه کننــده پدیــده دوگــانی (خــوب و بد در یک جامعه – duality)ـــ باشـــند. چیزیکه منجر و لازمه رشد روحــانی یک روح است. بــرای ایجــاد حــداکثر احســاس جدائی از یکــدیگر و از بــاقی دیگر universe ما, ســیاره زمین بدرون قرنطینه گذاشــته شد. این یعــنی که اعضــاء فدراسیون کهکشــانی مجــاز نبودند تا هیچ ارتبــاطی با ما برقــرار کنند, و فقط ممکن بــود نظــاره کننــده ما از یک فاصله معینی باشند. از آنجائیکه نژادهــای فضــائی منفی اغلب نقض کننده قوانین کیهانی اند, آن‌ها ســیاره زمین

را مورد بازدید قرار دادند, با تمام عواقـبی که باهـاش تا به امروز پیش آمده است. اما این موضوع باز هم بنوعی در تناسب با همــان ســناریو duality بــود, و درنتیجه فدراسـیون کهکشـانی درگـیر جنگ برسر آن نشد. فقط اگر نژادهـای منفی فضـائی تهدید کننـده آن میبودند که تعادل زندگی روی سیاره زمین را خیلی زیاد برهم زده و یا کـــاملا از هم بگســـلانند, بـــرای مثـــال اگر منفیها نقشه‌هایی میداشـتند تا بشـریت را در یک مقیـاس خیلی عظیم بخواهند قلع و قمع کنند بوســـیله ویروســـها یا بمبهای هسته ای, مداخله از جانب فدراسیون کهکشـانی رخ میـداد. همچـنین اگر منفیها میخواسـتند تا عـده‌ای از مردمـان یا ارواح را به بـیرون از منظومه شسـمی مـان ببرند, آن موضــوع نــیز بــاز هم مــورد تحمل و پــذیرش فدراسیون کهکشانی نبود. جمعیـتی که در این اوضـاع و شـــرایط مـــنزوی نمو میکردند و میکنند, با آمـــیزه‌ای از حیرت و عدم درک ازسوی تمدنهای فرازمینی که نظـاره گر ما هسـتند نگریسـته میشـوند. در یک وجه, ما اینگونه ظـاهر میشـویم که قـادریم دوست داشـتنی باشـیم و چیزهـای زیبـائی خلق کـنیم مثل تمـام انـواع آنچه تمـام هنرمندان و نویسندگان و استادکاران نمایش داده‌اند. اما در یک وجه دیگر, ما در مـــواقعی بی‌نهـــایت بـــیرحم و بی‌توجه هســـتیم حـــتی درمقابل همنـــوع خودمـــان و ســیاره‌ای که خانه زیســتی مــان است. ما تنها تمــدنی هستیم که چنان چیزی مثل پول درش وجود دارد و خیلی قدرت بهش داده شده و قدرتمند شده است, جائیکه علم وجـود یک نـیروی خـالق بنـام خداوند و همچـنین وجـود زندگی فرازمینی را خیلی جـدی نمیگـیرد, و جائیکه free energy هنوز بداخل جامعه مدنی مان نفوذ نکرده است.

اما این آخری یعنی free energy مقصـرش ما نیسـتیم زیراکه مخـترعین زیـادی بودند که میخواسـتند ایـده‌های انقلابی‌ای را مطرح کنند که بسیار بنفع بشـریت میبـود, کســانیکه بتوسط illuminati خــاموش شــدند. مانند Nikola Tesla که در آغاز قـرن پیش چنیـدن ابـزارآلات کاملا بدرستی عملکـرد کننـده با انـرژی zero point را اختراع و توسـعه داد, اما متوقف و خـاموش شد. سـیاره زمین بعنوان «سیاره زندانی» شــناخته شد جائیکه ارواح از سراسر universe ما بـــــدینجا می‌آمدند تا Karma منفی شان را حل کنند(یا این‌که نه, زیراکه آن‌ها همیشه موفق نمیشوند). این شـرایطی بـود که تا پایـان و کامل شـــدن ســـیکل قبلی کهکشـــانی ما ادامه داشت, و این اکنون به پایان رسیده است.(مـترجم: بعد از سـال 2012 و با ورود به عصر آکواریوس, فاز دیگری در سیاره زمین دارد رخ میدهد.)

سیاره زمین زنده

آنچه که بیشـــتر مـــردم تشخیصش نمیدهند, خصوصا در غـرب, این است که خـود سـیاره زمین(she–Gaia)ـ یک موجودیت زنده است. یعنی یک موجودیت بسـیار توسـعه یافته که دقیقا میداند که چه چـــیزی دارد بر رویش و در درونش و بر اطـــــرافش اتفـــــاق می‌افتد. مطـــــابق channeling یک روح پسـربچه مرحـوم بنـام Matthew Ward که با مادرش ارتبـاط دارد, روح Gaia همیشه در سطح زیستی بعد پنجم باقی مانـده است. اما شـرارت و تـاریکی اینجا روی سـیاره زمین تا بـدانجا پیش رفت که بـــدن او(she–Gaia)ـ تا به اعمـــاق بعد ســـوم فـــیزیکی سقوط کرد. اما این نـیز بـزودی به پایـان خـودش نزدیک

خواهد شد زیراکه با پروسه در حـــــال ادامه عـــــروج(ascention)ـ بــدن و روح Mother Earth دوبــاره به یکدیگر خواهند پیوست.

خلقت انسان از دیدگاه سچین

خدایان انسانها را به عنـوان بنـده خـود افریدند تا غـذای روزانه‌ی آن‌ها را از باغهـــای Edin بـــرای همیشه تهیه کنند. (Edin زمین‌های کشت نشده‌ای در اطراف سـومر بود، باغهای شهر قبل از خلقت بشر به وسیله‌ی خـدایان ساخته شـده بـود تا خـدایان درآن زنـدگی کنند)، (انسـان متحمل کـــار کمر شـــکن و پر زحمت در این باغها بـــرای رشد دادن غذای خـدایان است)، بمـوجب آن انسـان‌ها به خودشان معادل Shabbat یا shabbath از کار پر زحمت زمیـــنی اســـتراحت می‌دهند. کـــار پر مشـــقت انســـان‌ها نیازهای اولیه خدایان را تـدارک می‌بیند: غـذا، پناهگـاه و پوشاک (خدایان به خوردن غذای زمیـنی نیازمند بودند در غـیر اینصـورت محکـوم به مـرگ بودند. در اسـطوره‌های بین النهرین خدایان فناپذیر هستند)

خدایان هرگز انسان را از کار شدید در باغهای Edin رها نمی‌کردند و به او جـــــاودانگی عطا می‌کردند زیـــــرا که نمی‌خواستند تا کـار پر مشـقت قبلی خودشـان را بـرای تهیه نیازهای اولیه زندگی شـان ادامه بدهند. The Epic of Gilgamesh and The Epic of Atra-Khasis (حماسه Gilgamesh و حماسه atra-khasis).

آدم و حوا قبل از کتاب آفرینش- یک دیدگاه سچیني

تردید در درستی کتاب مقدس عبری (وصیتنامه قـدیمی) در قـــرن 19 بســـیار زیـــاد بودکه به تـــدریج بعد از باستانشناسی‌های متعدد که تایید صـحت داده‌هـای کتـاب مقـــدس را که پیش از این از آن گرفته شـــده بـــود را می‌کرد فروکش کرد. از الوهیم تا یهوه نسخه‌های متعـدد

مربـوط به خلقت نـوع بشر دلالت دارد بر این‌که یک منبع قدیمی با موضوع مشابه در هنگـام نوشـتن در پیش روی آن‌ها بوده است، برای مثـال، بخش 5 از کتـاب آفـرینش اظهار دارد که منبع نسل آدم آن از یک کتاب قدیمی‌تر با عنـوان The Book of the Generation of Adam گرفته شده است. شماره‌های 21:14 به منبع دیگـری به نام The Book of Wars of Yahweh اشاره می‌کنند. این دو و بیشــتر از آن باید منبع بــرای اطلاعــات اصــلی نویسندگان وصیتنامه قدیمی بوده باشد.

موفقیت در درک زبان منقرض شده Akkadian که مادر زبان Semitic است اصول و اساس مربـوط به پیـدایش اولین انسان‌ها را آشکار می‌کند. دلیل خلقت بشر زمانی ایجـاد شد که Anunnaki/Elohim (آنهـایی که از بهشت به زمین آمـــده بودند) در خلیج فـــارس منعکس شـــدند. (منظور: فرود آمدند). سومری‌ها اعتقـاد داشـتند که این خـــدایان تمـــام راه را از لبه بـــیرونی منظومه شمسی آمده‌اند. این موضـوع یک حقیقت مسـتند شـده است که نشان می‌دهد سومری‌ها اعتقاد داشـتند که خـدایان آن‌ها یک راه دوطرفه از اقامتگـــاه آســـمانی شـــان به زمین برقرار کرده بودند.نوشته‌های قـدیمی همچـنین آشـنایی این افـــراد را روی سیســـتم فلکی، مانند خورشـــید ما و سـیاره‌های منظومه شمسی نشـان می‌دهد. سـومری‌ها همیشه در نوشـته‌های مصورشـان یک سـیاره اضـافی به نــام Nibiru(منزلگــاه نــژاد Annunnaki) را به تصـویر می‌کشـیدند. این سـیاره حجیم اغلب به عنـوان «سـیاره بالدار» یا «کرم چوبی» به آن اشاره می‌شد که دارای یک مـدار بیضـوی است که از خانه ما هر 3600 سـال (sar) یکبـــار عبـــور می‌کند. انتظـــار می‌رود که برگشت آن در

کمتر از 120 سال دیگر روی دهد. نوشته‌های سومری به ما از یک گروه 50 نفره اولیه که به زمین آمده بودند خبر می‌دهد. این گروه به وسیله یک دانشمند برجسته به نـام Enki خداونـدگار زمین که مسـتملکات خـود را در حـدود 432000 سـال قبل در E.Ri.Du سـومر سـاخته بـود رهـبری می‌شد. سـایر سـازه‌ها به دنبـال مـاموریت اصلیشان (پیدا کردن طلا برای حفظ دنیایشـان از مـرگ) خیلی زود سـاخته شـدند. این طـور به نظر می‌رسد که هدف اولیه آن‌ها اسـتخراج طلا از کف اقیـانوس بـود اما نتـایج آن به دلیل شکست در بدست آوردن مقـادیر طلای کافی از خلیج فارس که نیاز داشـتند راضی کننـده نبـود. Enli برادر Enki (خدای فرمان) از سیاره Nibru بوسیله پدرشـان Anu هر دو با 600 Anunnaki دیگر به زمین اعـزام شـده بودند. 300 تـای دیگر IGI.GI(آنهـایی که مشاهده و دیدبانی می‌کنند) نامیده می‌شـدند، مراقبـانی مستقر در کشتیی مستقر مابین اتمسـفر ما بـرای دیـده بانی کـردن پیشـرفت عملیـات روی زمین و حمل و نقل شمش‌های تمیز شده بین زمین و Nibiru.

Enlil یک شخص به شدت انضـباطی بـود که بر 7 شـهر اطراف E.Din (خانه‌ی درستکاران) فرمانروایی می‌کرد، موقعیت بعدی تمدن روی زمین، سومر بـود. هر شـهر به کـار خاصی اختصـاص داده شـده بـود: یک مرکز کنـترل عملیات، یک پایگاه فضـایی، یک مرکز بـرای فلزسـازی و یک مرکز پزشکی تحت سرپرستی Ninmah خواهر ناتنی Enki و Enlil. برای جلوگیری از افزایش رقابت (چشم و همچشـمی) بین Enkiو Enki، Enlil به جنـوب شـرقی آفریقا برای شروع و مدیریت عملیات معـدن کـاری آن‌جا

اختصاص داده شده بـود و بیشـتر زمـان خـود را در آن‌جا می‌گذراند.

در زمانی که Anunnakiها در 432000 سال قبل (120 سال sars قبل از سیل) به زمین رسیدند انسان‌ها هنوز وجـود نداشـتند. 144000 قبل Anunnakiها به کـار در معادن طلای آفریقـای جنـوبی (Abzu)ـ منصـوب شـدند. آن‌ها گله و شـکایت خودشـان را مبـنی بر کـار سـخت در معادن طلای پر از گرد و غبار و تاریک به Enki رساندند. رتبه و پرونده Anunnaki باعث اعـتراض آن‌ها مبـنی بر این‌که به عنوان یک فضانورد وظیفه‌ی آن‌ها پـرداختن به کـار پر زحمت در چاله Abzu نیست. کتـابی از Atra Hasis نوشته شـده در Akkadian جزییـات بیشـتری از رویدادهایی که منجر به سرکشی آن‌ها شد ارائه می‌دهد. در واکنش، Enlil به تنبیه اشـخاص یـاغی به علت نپذیرفتن ادامه‌ی کار در معادن قدیمی پرداخت.

Enki با زیردسـتانش بیشـتر ملایم شـد، با پـدرش Anu مشـورت کـرد و با یک پاسخ بهـتر بـرای حل مشـکل آمد. راه حل Enki: یک انسـان اولیه که کـار کمر شـکن Anunnaki را انجـام دهد بـود. بر طبق نظر Enki ،مخلـوقی مـورد نیـاز بـود که بتواند بعضی از وظـایف معـدن کـاری Hominid که در آن زمـان پیشـاپیش در آفریقا وجـود داشت را انجـام دهد. تمـام چـیزی که نیـاز داشتند خلق یک کارگری هوشمند به وسیله اثر گرفتن از Anunnaki بود. 4.5 میلیارد سال قبل Nibiru و سیاره آبی ما که Tiamat نامیده می‌شد با هم برخورد نمودند و عناصر رایج و ضـروری بـرای شـروع زنـدگی را بـرای گذشـتگان Nibiru همـانطور که در حماسه خلقت گفته

شــده است رد و بــدل نمودند. حماسه خلقت یک نســخه ســومری از این که چطــور جهــان و ســایر ســیاره‌های منظومه شمسی ما بوجود آمده‌اند است.

در مجلس خدایان – رهبران Anunnaki آن‌هـا، همگی بر سر ایــده Enki توافق کردند و Ninmah مسـئول ارشد پزشکی شان را برای به عهده گرفتن کار احضــار کردند. Enki علامت حرکت اولیه کار را داد، «ســاختن یک لولو» یک» انســان اولیه کــارگر» او گفت:به او اجــازه دهید تا محتویـــــات نطفه Anunnaki را شـــــامل شـــــود. Ninhursag/Ninmah – مسئول ارشد پزشکی، دســتیار دانشمند بزرگ Enki، او را در انجام تعهدش بسیار کمک کرد.

فصل اول از کتاب آفرینش تصمیم آن‌ها را خلاصه کــرده است. الوهیم گفت: بیایید تا شــمایل انســان را شــبیه به خودمان بسازیم. روند طولانی و آهسته تکامل انســان با کمک Anunnaki رد شد و خلقت ما زودتر از آن‌که ما می‌توانستیم تکامل پیدا کــنیم اتفــاق افتــاد. به اســتثنای دانایی و طول عمر بلند، بوسیله افزایش به سطح مــورد علاقه بوسیله Anunnaki. در داســتان ســاده شــده‌ای از کتاب آفرینش ما می‌توانیم بهتر متوجه شویم که چطــور اولین انسان ساخته شد: با استفاده از گل رس و دمیدن زنــدگی در مــدخل بیــنی او. کتــاب Atra Hasis و ســایر نوشـــته‌های باســـتانی داســـتان را کمی پیچیـــده‌تر ارائه می‌دهند و اشاره به دســتکاری ژنــتیکی دارنــد، این نتیجه یک شــبه حاصل نشــده است. کــار در اتــاق خلقت که Bit Shinti(خانه‌ای که نفخ زنــدگی در آن دمیــده شد) نامیــده می‌شود «ذات» خــون یک مــرد Anunnaki جــوان گرفته

شد و با تخمک یک Hominid مـونث تـرکیب شد. سـپس تخمک بـــارور شـــده درون رحم یک Anunnaki مـــونث مشابه روش مدرن امروزی Vitro-fertilization کاشته شد. آزمایشـــات و اشـــتباهات زیـــادی بوســـیله Enki و Ninmah صـورت گـرفت تا نتـایج مـورد دلخـواه حاصل شـود. زمـانی که نتـایج کامل شد تولید بیشـتر صـورت گرفت. 14 الهه تولد با تخمک دستکاری شده ژنتیکی زن میمون نما بارور شدند، 7 تای آن‌ها نطفه مذکر و 7 تای دیگر نطفه مـونث زن کـارگر را شـامل بودند. اما تا چه مدت طـولانی زن فضـانورد(الهه تولد) می‌توانست نقش الهه تولد را ایفا کنـد؟ مانند سـایر دورگه‌ها اهـالی زمین نمی‌توانستند تولید مثل کنند.

با رشد انســانهای اولیه کــارگر و افــزایش تعــداد آن‌ها کارهای فیزیکی بیشـتری به آن‌ها در Abzu واگـذار شد. Anunnakiهایی که تحت رهبری Enlil در بین النهـرین، کار می‌کردند حسادتشان بیشتر شد و در خواستند کردند که حجم انبوه کار را با Lulu به اشتراک بگذارند با وجود اعـتراض Enlil، Enki تعـداد زیـادی از انسـان‌های اولیه کـارگر را به تصـرف آورد و آن‌ها را به E.Din (منزلگـاه درستکاران) در بین النهـرین آورد. رویـدادها همچـنین در کتـاب آفـرینش اشـاره شـده‌اند، «و خداوند انسـان را در باغهـای Edin قـرار داد»، «بـرای زراعت و نگهـداری از آن». تعداد زیادی از نقاشی‌های به تصـویر کشـیده شـده از اولین انســـــان‌های اولیه کـــــارگر، آدم یا «Black Headed Ones»ـ را به صـورت عریـان در حین انجـام وظایفشـان نشـان می‌دهد. در افسـانه احشـام و دانـه، اولین موجودات بدینسان توضیح داده شده اند:

زمانی که نوع اولیه انسان ساخته شد، آن‌ها از خوردن نان و پوشیدن لباس چیزی نمی‌دانستند، مانند گوسفندان با دهنشان غذا می‌خوردندو آب را از نهر آب یا گودال‌ها می‌نوشیدند.

یک نوشته باستانی سومری به نام The king List مقدار اندازه گیری شده دوره خدمت هر Anunnaki را sar (3600 سال) عنوان می‌کند. بعضی از فرماندهان Anunnaki در این کتاب28800 تا 36000 یا حتی بیشتر از 43000 سال به عنوان فرمانده منتصب عنوان شده‌اند. اگر این اعداد را به یک sar تبدیل کنید می‌بینید که عملیات آن‌ها در شهرهایشان فقط 8 تا 10 سال از زندگیشان را شامل شده است. این یک دلیل رایج است که چرا انسان‌های عادی از آن‌ها به عنوان خدایان جاویدان یاد می‌کردند. فضانوردانی که به زمین آمده بودند درباره طول عمر زندگیشان نگران بودند به این دلیل که ساعت بدن آن‌ها برای سیاره خودشان تنظیم شده بود. این فضانوردان برای حفظ چرخ زندگی طولانی شان بر روی زمین یک نوع غذا و آبی که در سیاره خودشان تهیه شده بود را مصرف می‌کردند.

Enki دانشمند بزرگ سعی کرد تا راز زندگانی، تولید مثل و مرگ روی زمین را حل کند، سوالاتی از قبیل این‌که چرا Homo sapiens(نام علمی انسان) طولانی‌تر از مردان و زنان میمون نما زندگی می‌کنند اما زندگی آن‌ها کوتاه‌تر از Anunnaki/Elohim که به زمین آمده‌اند، است آیا این مساله وابسته به عوامل ژنتیکی است یا عوامل محیطی؟ با انجام آزمایشات بیشتر بر روی ژنتیک دورگه‌هایشان ،که اشاره دارد به Lulu، Enki

اسپرم خودش را با DNA آن‌ها ترکیب کرد جریـان شـبیه سازی آهسته‌ای را انجام داد تا آن‌جا که یک مـدل کـاملی را که توانــایی تولید مثل را داشت ســاخت و او مخلــوق جدید را آدم (Adapa)ـ به معنی انسان نـام نهـاد. به این مخلوق هوشـمندی بیشـتر از مخلوقـات قبلی و توانـایی برای زایش نسبت به مخلوقات قبلی داده شـده بـود. اما این مخلوقات زندگی طــولانی مانند Anunnaki/Elohim را نداشتند.

» با اعطــای ادراک وســیع، او آدم را کامل کــرد. به او توانایی دانستن داده بـود، اما زنـدگی جـاودان به او داده نشده بود»

نخستین تصویر از آدم و حوا آن دو را در حالی که جلـوی یک درخت «Tree of Knowing»ـ با یک مــاری که دور درخت حلقه زده است و تا زمـان حـال ما زنـدگی می‌کند نشان می‌دهد.

کلمه عبری برای مار، Nahash است که دو معـنی دارد: «He who solve secrets»ـ و «He of the copper»ـ دو معنی آخر می‌تواند از نام Enkit سومریان، ریشه گرفته باشد، BUZUR که به معنی آن بود که «او کسی است که رمــوز را حل کــرد» و «او از مس است». از زمان‌هــای اولیه Enki با شمایل یک مار حلقه زده همراه بـود. و در کتاب آفرینش گفته می‌شـود که به آدم و حـوا به عنـوان انسان‌های دورگه بهبود یافته تنها دانش عطا نشـده بـود بلکه توانایی دانستن نیز داده شـده بـود- اصـطلاح عـبری مطابق با کتاب مقـدس بـرای مقـاربت، به منظـور تولید مثل است.

بر طبق داستان Tale of Adapa متعلق به Akkadian، Enlil با شنیدن خبر این که توسط برادرش Enki به انسان‌ها توانایی تولید مثل اعطا شده بود خشمگین شد. در گفت و گو با همکارانشان که نامشان ذکر نشده است، Enlil از این که «انسان دارد یکی از ما می‌شود» خشمگین شده بود، ممکن است خودش را به درخت زندگی برساند و»از ان بخورد و تا ابد زندگانی کند» به این دلیل آدم و همسرش جدا شده بودند از بهشت شگفت انگیزی که در Edin قرار دشت: برای کار پر زحمت در کشتزارها و حفظ خودشان.

پدر آن‌ها Anu درباره اخبار آشفته شده بود و دو رگه‌ها را برای حضور پیدا کردن در پیشگاه او در منزلگاه آسمانی اش فراخواند. از آنجایی که این باور وجود داشت که آدم پسر Enki و حاصل شده از یک مادر زمینی است نگرانی زیادی وجود داشت تا بوسیله پدر Enki نابود شود، Enki به انسان یاد داد تا از هر گونه آب و غذایی که به او پیشنهاد می‌شود خود داری کند. هنگامیکه مخلوق Enki در پیشگاه تخت Anu ایستاده بود Anu، از هوشی که به وسیله پسرش به او اعطا شده بود تحت تاثیر قرار گرفت. Anu با مشاورانش بر روی این مساله که با دورگه‌ها چه کار کند از آنجایی که پسرش آدم را بوسیله فرستادن او از میان یک Shem/Mu (rocket ship) در پیشگاه تخت او خیلی ممتاز ساخته بود. تصمیم آن‌ها این بود که آدم را را در Murduk(Nibiru) نگه دارند. به منظور آن که بدن آدم با آب و هوای فاز آهسته چرخش سیاره Nibiru در پیرامون خورشید ما خو بگیرد، به آدم «نان زندگانی» و «آب زندگانی» پیشنهاد شد که می‌توانست آدم را قادر

به زندگی کردن به اندازه‌ی طول عمرAnunnaki بر روی زمین کند، اما از آنجایی که از قبل از طرف Enki به آدم اخطـار داده شـده بـود آدم خـوردن و آشـامیدن آن‌ها را نپذیرفت. زمانی که تصمیم نادرست آدم آشکار شد، دیگر خیلی دیر شـــده بـــود. بـــرای آن که او می‌توانست یک زنــدگی فنا ناپــذیر را بدست آورد. آدم بازگشت به زمین در طی مــدتی که که او داشت عمق فضا را می‌دیــد، «از خط افق بهشــت، تا اوج بهشت». زمــانی که او به زمین برگشت، بوسیله Enki به عنوان یک کشـیش بلند پایه از Eridu منصوب شد.

کتاب Jubilees که داسـتانی را دربـاره خـروج انسـان از بهشت به ما می‌رساند، زمانی که آدم و همسرش حوا از باغ Edin خارج شدند و ودر زمین محل ولادتشان ساکن شدند، این می‌تواند به این معـنی باسد که آن‌ها به Abzu در جنــوب شــرقی آفریقا برگشــتند. آدم همســرش را «دانست» و حواهابیل، قابیل، Seth و دخترشان Awan را به دنیا آورد. بر طبق گفته کتـاب مقـدس، آدم و حــوا هم دختر و هم پسر داشـتند. هیچ کتـاب متعـارفی نیست که بگوید در کل 63 فرزند داشــتند. مشــاهدات ژنــتیکی تایید می‌کند که نـوع بشر از باغهـای Edin بین النهـرین ناشی نشده بلکه در برگشت به Abzu در جنوب شــرقی آفریقا ناشی شـــــده است. علم انســـــان شناسی و تحقیقات ژنـتیکی یک زن را به عنـوان منبع اصـلی تمـام انسان‌ها از تقریبا 250000 سال قبل قرار داده است.

افســانه‌های باســتانی نسل به نسل منتقل شـــده و به صـورت نسـخه‌های مختلف بـاقی ماندند تا 2000 سـال قبل زمانی که The Book of Adam and Eve نوشته

شد. این کتـاب یک داسـتان در مـورد این که چطـور آدم زمانی که 930 ساله بود و بیمـار شد می‌گویـد، پسر آدم Seth بیمـــاری او را می‌بیند و آدم را به ســوی دروازه بهشت نزد خدایان می‌برد،» اتفاقا به من گـوش می‌کـرد و فرشته اش را به سوی من فرسـتاد تا بـرای من میـوه بیاورد، بـرای تو که مـدت زمـان طـولانی‌تر شـده است» میوه‌ای از درخت زندگی. آدم پیشاپیش سرنوشتش را به عنوان یک فانی پذیر محض پذیرفت و تنها آرزو کرد تا به وسیله روغن زندگی تدهین شود. او به همسـرش حـوا و پسرش Seth گفت تا به اطراف Paradise»» بروند و از خدایان طلب یک قطـره روغن که درخت زنـدگانی جـاری می‌شـد، کنند تا بوسـیله آن درد بـدن او بهبـود پیـدا کند. ســرانجام یک فرشــته که نــامش میکائیل است تصــمیم خدایان از بهشت را برای آن دو آورد مبـنی بر این بـرای زندگانی او تضرع و التماس نکنند زیـرا که زمـان زنـدگی آدم تکمیل شـــده اســـت، آدم 6 روز بعد در گذشت. از آنجایی که مرگ آدم اولین درگذشت یک انسان بـود، حـوا و پسر آن‌ها Seth نمی‌دانســتند که چه کــار کنند. آن‌ها تنها در دروازه بهشت نشستند تا روح آدم از بـدنش جـدا شد. در همـان حـال که آن دو در حـال سـوگواری و گریه بودنــد، حــوا در خیــال خــودش یک وســیله حمل و نقل درخشان (ارابه آتشین) را در حال آمدن از بهشت دید. او صدای خدا را که در حال آموزش فرشـتگان بـود تا پارچه کتـــانی و کفن بیاورند تا تا آدم وهابیل را که هنـــوز به خاک سپرده نشده بود را به خاک بسـپارند. هر دوی آن‌ها تقدیس شده و به خاک سپرده شدند.

از آن زمان به بعد جمعت نوع بشر رونق پیدا کرد. انسان دیگر تنها به کار در معـادن گـرد و خـاکی و سـاخت معابد

برای خدایان محدود نشدند.آنها یاد گرفتند تا چطور برای خودشـــان بپزند و برقصـــند. خیلی طـــول نکشـــید که Anunnakiها که کمـــــتر از زن‌هـــــای روی زمین بودند توانستند با دختران انسان سکس داشـته باشـند و این در حالی بـود که هر دوی آن‌ها از لحـاظ بیولـوژیکی یکسـان بودند. رهبر آن‌ها Enlil درباره این موضوع خوشحال نبود و با نگرانی به این مساله نگاه می‌کرد. برای او این یعنی شکست آن‌ها در هدفشان برای حفظ دنیایشان به عنوان ماموریت اصلی شان بر روی زمین. طبیعت خیلی زود به Enlil پیشنهاد کرد تا یک پایان بـرای تمـام این‌ها بگـذارد در پایـان آخـرین عصر یخبنـدان که مـوجب تغیـیرات آب وهوایی می‌شود او عمدا انسان را بلایای قـریب الوقـوع بعد از عقب نشینی یخها منجمله از بین رفتن محصـولات زراعی، قحطی و در نهایت سیل آگاه نخواهد کرد.

خـــروج انســـان از باغهـــای Edin پایـــان ارتبـــاط بشر با خالقانش نبود. در عوض ترک باغهای Edin تنها شروعی بود از یک فرم از ارتباط، که رویارویی‌هـای مسـتقیم به نـــدرت اتفـــاق افتادند و رویاها و وحی شـــدند تجهـــیزات ارتباط الهی.

جمجمه کودک ستاره ای

مکزیک یکی از عجـیب‌ترین کشـورهای دنیاست و قطعـاً این بدلیل آثار باسـتانی بی‌شـمار و البته منحصر بفـردی است که در همه جای این سرزمین قابل مشـاهده است. به جـرات می‌تـوانم بگـویم تنها کشـوری که می‌تواند از لحـاظ باسـتان شناسی با مصر رقـابت کند همین کشـور مکزیک است. مکزیک قلب تمدن آمریکـای باسـتان است. در این مطلب من دربـاره شـهرهای فـوق العـاده مایاها بحثی نخواهم کرد بلکه سعی خواهم کـرد دربـاره چـیزی صـــــــــحبت کنم که تنها یکی از دلایلی است که لقب سـرزمین جمجمه‌هـای اسـرارانگیز را برازنـده کشـور مکزیک کرده است. اگر از جمجمه‌هـایی با کاسه سر دراز شـده با قـدمت بیش از هـزار سـال بگـذریم و اگر فقط محض اطلاع به این نکته اکتفا کـنیم که تا کنـون سـیزده جمجمه کریستالی باستانی در مکزیک یافت شـده اسـت، به جمجمه‌ای موسوم به کودک ستاره‌ای می‌رسـیم که به نظر من می‌تواند اســـــــــرارانگیزترین جمجمه در بین جمجمه‌هـای باسـتانی باشد. در اینجا سـعی کـرده‌ام تا آن‌جا که می‌شـــود بطـــور خلاصه به معـــرفی این اثر بی‌نظیر باستانی بپردازم. البته ناگفته نماند آزمایشات و تست‌های علمی بسیاری برای کشف مجعولات آن انجـام گرفته است و اگر جزئیات آزمایشات و تست‌ها یا داده‌ها و نتـایج تجزیه و تحلیل آزمایشـات و نظـرات متخصصـان امر را در این نوشـتار می‌آوردم، قطعـاً حجم متـون به چندین کتاب نـیز کفـایت نمی‌نمـود، بنـابراین در اینجا به چکیده‌ای از آن اکتفا می‌کنم.

جمجمه کـــودک ســـتاره‌ای (Starchild Skull)ـــ یک جمجمه‌ای کاملا متفـاوت و عجیب ولی کامل و به انـدازه جمجمه کودک 5 یا 6 ساله با قـدمتی حـدود 900 سـال است که در دهه 1930 در مکزیک یـــافت شد. در ســـال 1999، رای و ملانی یانگ (Ray and Melanie Young) صاحبان جمجمه، آن را در اختیار لوید پـای (Lloyd Pye) یک متخصص آثار باستانی و مسائل پارنرمال قــرار دادند تا تحقیقاتی رو آن انجـام دهد. پـای اولین کسی بـود که جمجمه را بصـورت علمی بررسی کـرد. او در ابتـدا فکر کرد جمجمه متعلق به یک انسان است و شـکل عجیب آن را نتیجه نوعی فرآیند دفورمه شدن است که در بسـیاری از بیماری‌های ژنتیکی نادر نظیر آن مشاهده شده اسـت، اما با بررسی‌های دقیق شـــبیه ســـازی رایـــانه‌ای با این حقیقت مواجه شد که تقـــــــارن دو نیمه چپ و راست جمجمه بســـیار کـــامل‌تر از آنست که آنـــرا در نتیجه یک بیماری یا فشار فیزیکی بدانیم. در حقیت تقـارنی که در جمجمه کودک ستاره‌ای وجود دارد از انسان طـبیعی نـیز بیشـــتر می‌باشد. او متوجه شد که تمـــام قســـمت‌های جمجمه با یک نظـــام خـــاص و هماهنگ با ســـایر بخش‌ها تغییر شکل و رشد یافته است. حال این‌که در مواردی که جمجمه تحت اثر بیمـاری یا فشـارهای فـیزیکی بـیرونی دچـار دفورماسـیون می‌شـود، تقـارن آن بهم خـورده و تناسب و تعادل اندازه اجزا از بین می‌رود. به عبـارتی در جمجمه‌هـای دفرمه شـده در اثر این عوامل معمـولا یک بخش آن بزرگـــتر و بخش دیگر کوچکـــتر می‌شـــود یا یک جزئی بیشتر رشد می‌کند و جزء متناظر آن رشد کمـتر یا نرمـالی نشـان می‌دهد. پـای نمی‌توانست بپـذیرد شـکل جمجمه کودک ستاره‌ای از شکل نرمال دچار تحـول شـده

باشد. او معتقد بود شـکل نرمـال و ذاتی جمجمه سـتاره همیـنی بـود که هست. پـای با همکـاری چنـدین دانشـمند اعم از ژنتیکدانها، باستان شناسـان دیگر و شـیمیدان‌ها، پروژه‌ای موسوم به "پروژه کودک سـتاره" را به منظـور پاسخ به سوالات بیشمار پـیرامون این جمجمه عجیب راه اندازی کـرده است. وی آخـرین نتـایج و اطلاعـات بدست آمده این پروژه را در کتابی تحت عنـوان (Llyod Pye's Starchild project) در سال 2011 منتشر کرده است. (برای دانلود نمونه کتاب اینجا کلیک کنید).

گمانه زنی‌هـای بسـیاری حـول این جمجمه در جریـان است. دانشمندان نظرات متفاوتی ارائه می‌دهند. در این بین کشـمکش بین دو جریـانی برقـرار است که یکی معتقد است جمجمه متعلق به یک انسان زمیـنی است که در اثر عـواملی، دفرمه شـده و دیگـری ادعا می‌کند هیچ شاهدی دال بر انسان بودن آن در دست نیست و صـاحب این جمجمه یک موجود فرازمینی احتمالا نژاد بیگانه گری و یا حداقل هیبریدی از انسـان و بیگانه است. تحقیقـات بر روی جمجمه همچنـان ادامه دارد و هر از چند گـاهی اطلاعات جدیدی درباره آن افشا می‌شود. شکل ظـاهری و نتایج آزمایشات فیزیکی تئوری فرازمینی بودن صاحب جمجمه را مطـرح می‌کند. بـرخی تسـتهای بیولـوژی مولکولی حکایت از منشا انسانی جمجمه کودک ستاره‌ای دارد، در برخی دیگر نـیز نتـایج بدست آمـده با هیچ یک از داده‌های انسانی مطابقت نمی‌کند. بسـیاری از مـردم از جمله خـود لیـود پـای معتقدند جمجمه کـودک سـتاره‌ای می‌تواند متعلق به یک موجود فرازمینی باشد.

تاریخچه:

هشتاد سال قبل در سالهای دهه 1930 یک خانم جوان آمریکایی برای گذراندن تعطیلات به زادگاه پدرش، روستایی در منطقه کوپر کانیون واقع در 100 کیلومتری شهر چیهاهای مکزیک سفر می‌کند. علیرغم هشدارهای داده شده درباره عدم ورود به تونل‌های اطراف دهکده، وی مصمم است تا وارد یکی از این مکانهای باستانی شود. کنجکاوی‌های او باعث می‌شود سری به یکی از این تونلهای معدن بزند. او بعد از وارد شدن به تونل و طی مسافتی به انتهای تونل می‌رسد و در کف زمین اسکلت انسانی به پشت خوابیده را کشف می‌کند. نزدیک‌تر می‌رود تا نگاهی دقیقتر به آن بیاندازد. او متوجه می‌شود اسکلت بازوی انسانی دیگر ولی کوچکتر از زیر خاک بیرون آمده و اسکلت بزرگتر را در آغوش گرفته است. دختر جوان خاک‌های زیر اسکلت را به کناری می‌زند و اسکلت دوم را از زیر خاک خارج می‌کند. اسکلت دوم مربوط به یک کودک بود چون نسبت به اسکلت اولی اندازه کوچکتری داشت اما بزرگترین تفاوتی که با اسکلت کناری و هر اسکلت انسان داشت شکل کاملا غریب جمجمه آن بود. دختر سعی کرد هر دو اسکلت را از تونل معدن خارج کند اما باران شدیدی شروع شده بود و هر آن احتمال داشت سیل وارد معدن شود. او می‌دانست اگر عجله نکند خودش نیز در کنار این اسکلت‌ها دفن خواهد شد بنابراین تصمیم می‌گیرد جمجمه‌ها را با خود ببرد. او بلافاصله به خانه اش در ال پاسوی تگزاس بر می‌گردد. مدتی بعد دوباره به محل اسکلت‌ها و باز می‌گردد تا اگر شد بقیه استخوانها را از آن‌جا خارج سازد ولی معدن قدیمی در اثر سیل آنروز کاملا ویران شده بود و هیچ اثری از اسکلت‌ها نبود. او

هردو جمجمه را تا پایان عمرش به عنوان میراثی گرانبها از طرف اجدادش در خانه خود در تگزاس نگهداری کرد.

دختر کاشف در سال 1990 درگذشت و جمجمه‌های اسرار انگیز در سال 1998 به دست ری و ملانی یانگ افتاد. ملانی یک پرستار نوزادان بود و در رشته فیزیوتراپی تحصیل کرده بود. بنابراین خیلی زود به شکل عجیب و ناهنجار جمجمه کودک پی برد. او بخاطر کار و رشته تحصیلیش بخوبی می‌دانست که این جمجمه به هیچ وجه جمجمه نرمالی نیست و بسیار مایل بودند تا بدانند چرا جمجمه کودکی در قریب به 900 سال پیش اینگونه بوده است و اصلا این جمجمه متعلق به انسان است یا خیر. وی برای یافتن پاسخ سوالاتش از یک متخصص جمجمه‌های عجیب بنام لیود پای کمک می‌خواهد. پای چندین کتاب درباره جمجمه‌ها نوشته و سابقه تحقیقات زیادی در این باره دارد. کودک ستاره‌ای نامی بود که پای به این جمجمه داد و در سال 1999 پروژه‌ای به همین نام با هدف کشف رازهای آن آغاز کرد. پای از پژوهشگران و محققین مربط دعوت کرد تا او را در این راه یاری کنند. مهمترین سوالی که او در پی پاسخش بود این بود که آیا صاحب این جمجمه موجودی از نژاد بیگانه بوده است؟

رای و ملانی یانگ. صاحبان جمجمه کودک ستاره ای

لیود پای. متخصص جمجمه کودک ستاره ای

دورگه انسان-بیگانه

بررسی‌ها حاکی از این است که جمجمه بزرگتر، طبیعی و متعلق به یک زن بالغ می‌باشد، در مقابل جمجمه

کـودک سـتاره‌ای به دلایلی شـبیه گونه‌هـای فرازمیـنی است تا انســـان (در بخش دوم بیشـــتر، به دلایل این شباهت می‌پـردازیم). آنچه در اولین نگـاه به این جمجمه به ذهن متبادر می‌شود شباهت آن به گونه‌ای بیگانه بنـام گری‌هاست. گفته می‌شـــود گـــری یا خاکســـتری‌ها موجـوداتی فرازمیـنی هسـتند با قـدی تقریبـاً نصف قد انسان، سری بـزرگ و بـالون شـکل، چشـمانی بـزرگ به رنگ ســیاه و نزدیک به هم و کلاً با صــورتی کوچک. اگر چهـره کـودک سـتاره‌ای را از روی جمجمه اش بازسـازی کنیم، این مشخصات ظاهری را می‌تـوانیم در آن ببیـنیم. مثلا سر کودک بالونی شکل با چشمانی بزرگ و صـورتی کوچک است. بسیاری از افراد معتقدند کـودک سـتاره‌ای نه یک بیگانه اصـیل بلکه هیبریـدی از بیگانه و انســان است. این نظریه به این دلیل جسارت مطرح شـدن پیـدا کـرده است که در کنـار اسـکلت کـودک، اسـکلت یک زن انسان هم خوابیده بود. همچنین اسـکلت‌ها در شـرایطی قــرار داشــتند که به نظر می‌رســید زن کــودک را بغل گرفته است. آیا این زن مادر آن کودک بوده است؟

تصویر بازسازی شده از کودک سـتاره‌ای (سـمت راست) و نقاشی از بیگانه خاکستری (تصویر چپ)

در بسیاری از اساطیر منطقه آمریکای مرکزی و جنـوبی افسـانه‌هایی از پـدران فـرود آمـده از آسـمان که زنـان زمیـنی را بـارور می‌سـازند وجـود دارد. همیشه در این افسانه‌ها موجودات ستاره‌ای طی دوره‌ای خاص بر زمین فرود می‌آمده و با زنـان انسـان آمـیزش می‌کرده‌اند. زن فرزند را در بطن خـــود پـــرورش می‌داده، آنـــرا به دنیا می‌آورده و تا پنج سـالگی بـزرگ می‌کـرده. تا این‌که پـدر

آن موجـود از آسـمان فـرود آمـده و کـودک را با خـود به آسمان می‌برده است. طبق بـرخی گمانه زنی‌هـا، کـودک ستاره‌ای طی این روند به دنیا آمده است.

“روزی روزگـاری در دهکـده‌ای واقع در مکزیک امـروزی موجـودی سـتاره‌ای از آسـمان فـرود می‌آید و با یکی از دختران دهکـده آمـیزش می‌کند سـپس به دنیـای خـود بر میگردد. دختر باردار فرزند ستاره‌ای خود را در بطن خود حمل می‌کنـد، به دنیا می‌آورد و بـزرگ می‌کند. موجـود ستاره‌ای دوباره به همان روستا باز می‌گردد تا کـودک را به دنیای خودش ببرد. مادر تمایل به از دست دادن کودک نیست. او دست کـودکش را میگـیرد و راهی صـحرا می‌شـود. او بـدنبال مکـانی بـرای دور مانـدن از موجـود ستاره‌ای وارد معدنی در دامنه کـوه می‌شـود. در همانجا کـودک سـتاره‌ای را می‌کشد و خـودش با نوشـیدن زهر همراه کودکش در دنیای مردگان می‌گردد”.

جمجمه مرموز

در مـورد جمجمه کـودک سـتاره‌ای می‌تـوان گفت با بررسی خطـوط محل اتصـال تکه اسـتخوانها حـدس زده می‌شود که صاحب آن در سن پنج یا شش سـالگی مـرده است. برخی متخصصان بر مبنـای آزمایشـاتی که بر روی دنـدانها صـورت دادند سن آن را در حـدود بیست و شش سال تخمین می‌زنند. اندازه جمجمه علیرغم کودک بـودن آن بزرگـتر از جمجمه یک انسـان بـالغ است. ضـخامت اسـتخوان جمجمه تقریبـاً نصف ضـخامت اسـتخوان یک جمجمه طبیعی با ابعـاد خـودش اسـت، وزن کلی جمجمه نصف وزن نمونه طـبیعی است. آزمایشـات نشـان داده است میزان مقـاومت اسـتخوان جمجمه نسـبت به نمونه

طبیعی علیرغم نازکتر بودن، بسیار بیشتر است. یعنی نوع استخوان جمجمه بگونه‌ای است با حجم کمتر استحکام بیشتری دارا می‌باشد.این درحالی است که بیماری‌های استخوانی موجب تضعیف استخوانها می‌گردد. مطالعلت میکروسکوبی وجود فیبرها یا رشته‌های نا شناخته‌ای را در بافت استخوان جمجمه به اثبات رسانده است. تقریباً تمامی اجزاء جمجمه با جمجمه طبیعی انسان متفاوت است این تفاوت بیشتر در بخش تحتانی و پیشانی کاسه سر و اجزای صورت بارزتر به نظر می‌رسد. دانشمندان در ابتدا حدس می‌زدند بدشکلی (Deformation)ـ استخوان پسین جمجمه کودک در اثر فشار وارد شده طب بستن سر در دوران کودکی بوجود آمده است. باند پیچی سر کودکان به منظور درازکردن جمجمه امروزه نیز در برخی قبایل افریقا انجام می‌شود. طی این عمل، تحت فشار قرار دادن قسمت فوقانی جمجمه باعث جدا ماندن و عدم اتصال کامل تکه‌های استخوانس می‌شود که این عمل منجر به بوجود آمدن قسمتی به نام نقطه نرم در بالای جمجمه می‌شود که تا پایان عمر آثار آن از بین نمی‌رود. در جمجمه کودک ستاره‌ای اثری از نقطه نرم دیده نمی‌شود. علاوه بر این هیچ دلیلی وجود ندارد که نشان دهد این جمجمه در کودکی تحت فشار فیزیکی قرار گرفته است.

قسمت پس سری (Occiptial) در جمجمه انسان طبیعی کاملا منحنی است و تا استخوان اینیون (Inion)ـ این انحنا را حفظ می‌کند، استخوان اینیون انحنا را می‌شکند و به این دلیل در قسمت پائین پس سر یک گودی ایجاد می‌شود. در جمجمه کودک، این استخوان پس کله کاملا

صاف و با شیب بسیار تند رو به پائین قرار دارد (می توانید یک لامپ را تصور کنید). حتی خود اینیون هم همین انحنا را تا انتهای جمجمه حفظ کرده است. بنابراین جمجمه فاقد آن سوراخی است که همه ما در پس کله مان داریم. اصطلاحاً گفته می‌شود جمجمه کودک ستاره‌ای فاقد نشیمنگاه است یعنی انتهای انتهای پس سر ان به جای این‌که تخت باشد، عمودی است. تختی پس سر تا حدودی در جمجمه افرادی که در کودکی روی گهواره تخت بزرگ شده‌اند نیز مشاهده شده است ولی نه به ابعاد کودک ستاره ای. تاکنون افراد بسیاری موضوع گهواره تخته‌ای یا آلاتی که باعث تخت شدن پشت سر نوزاد می‌شود را درمورد تخت بودن پس سر جمجمه کودک ستاره‌ای مطرح می‌کنند. در سال 2004 دکتر تد رابینسون (Dr. Ted Rabinson)ـ بعد از پایان نطالعات خود اعلام کرد تختی پس سر کودک ستاره‌ای نمی‌تواند ناشی از این قبیل تغییر شکل مصنوعی باشد.

در گهواره تخت بدلیل قرار گرفتن سر نوزاد بر روی سطح صاف و سفت، استخوان آکسیپیتال (پس سر) که در هنوز نرم است بصورت تخت رشد کرده و به همان صورت محکم می‌شود. در این نوع گهواره فقط استخوان آکسیپیتال در تماس با تخته قرار می‌گیرد و فشاری به استخوان اینیون (Inion)ـ وارد نمی‌شود. بنابراین گهواره تخت و آلات سخت شبیه به آن فقط می‌توانند استخوان اکسیپیتال را تخت کنند نه اینیون را. از همینرو است که در انسانهایی که در کودکی گهواره تخت استفاده کرده‌اند استخوان پس سر تخت و استخوان اینیون طبیعی دیده می‌شود. دکتر رابینسون در گزارش خود نتیجه گرفته است که این نوع تخت

شــدگی پس سر که در جمجمه کــودک ســتاره‌ای دیــده می‌شود نمی‌تواند بواسطه فشـار فـیزیکی بوجـود آمـده باشد. بلکه شــکل فــیزیولوژیکی آن ذاتــاً اینگونه بــوده است.

تمدنهای روزگاران پیش از نوح

درک این حقیقت که مـردم باسـتان از بی‌نهـایت بـودن ذرات با خبر بوده اند

برای بشر امروزی تا حدودی غیر ممکن می‌نماید.

ضـمناً مـدارکی در دست است که نشـان میدهد آنـان از وجود بی‌نهایت

بزرگترها نیز باخبر بوده‌اند.

کسی نمی‌تواند بگوید که مردم عهد عـتیق بـدون داشـتن ابزارهای بسیار

دقیق چگونه به این امر پی بـرده بودند و این را نـیز به یقین می‌دانیم که چنین

وسایلی را در اختیار نداشته‌اند.

این تناقض بین ابزارهای ناقص و ابتـدایی و کسب دانش در سطح عالی باعث

سردرگمی بسیاری از دانشمندان و متفکرین عصر حاضر شده است؛

مثلاً مبـانی علم انطبـاق و زاویه دید در مـورد اجـرام سماوی در منابع علوم کهن

مشاهده شده است.

در صـورتی که مشـاهده و محاسـبه زاویه دید خورشـید برای اولین بار در سال

1670 میلادی توسط «ویلیام گسکوئین» از طریق قـرار دادن یک تور سیمی در

جلو عدسی تلســـکوپ به دست آمد و تـــاکنون چـــنین استنباط می‌شد که

ستاره شناسان عهد عتیق تلسکوپی در اختیار نداشته‌اند.

پس چگونه توانســـته‌اند انـــدازه زاویه دید خورشـــید و ستارگان را به دست آورند؟

همچنین برای مشاهده حرکت ظاهری خورشـید در میـان سایر ستارگان به

دلیل حـــرکت انتقـــالی زمین در مـــدار خـــود احتیـــاج به ابزارهای پیشرفته می‌باشد

و دانشمندان عهد عتیق از کجا می‌دانستند که مدار زمین دایره نیست بلکه

بیضی است؟

و چگونه به این نتیجه رســـیدند که ســـطح مـــدار گردشی زمین منطبق با سطح

دایره اسـتوا نمی‌باشـد؟ یا پلوتـارک در گفتن این مطلب به ایستار خوس (قرن

سوم قبل از میلاد) استناد می‌کند و چنین می‌گوید:

«زمین در یک مـــدار دایـــره‌ای مـــورب به دور خورشـــید می‌چرخد و در عین حال

روی محورش به دور خود نیز می‌گردد» این راز زمین در سال 1781

توسط «ج- اس بیلی» و در ســـال 1819 توسط «ک- گاس» که هر دو از

ســـتاره شناســـان معـــروف هســـتند مشـــاهده شد و در یادداشتهای آنان منعکس

است.

افلاطون فیلسوف 2400 سال قبل از این، در کتاب خود به نام «تایمه یوس»

مکالمه بین یک کـاهن بـزرگ مصـری با سـولون، موجـود قوانین یونان باستان را

قید کرده است.

حقیقت عجیـبی در آن مکالمه وجـود دارد و آن این است که حکمای قدیم از

وجود سنگهای آسمانی باخبر بـوده و از تصـادم گـاه گـاه آن‌ها با کره زمین مطلع

بوده‌اند.

علم ستاره شناسی امروز به ما خبر می‌دهد که یک سنگ آسمانی در 000

/50 سال قبل به صحرای آریزونا در ایالات متحده اصابت و انفجار عظیمی را

ایجاد کرده است.

حفره عظیم «بارنجر» به قطر 160 کیلومتر روی چهره سیاره امان نتیجه

برخورد آن سنگ آسمانی است.

حفره «چاب» به قطر 22/3 کیلومتر در کانادا نـیز نتیجه تصادم سنگهای

آسمانی با زمین در 4000 سال قبل است.

انرژی حاصله از آن تصـادم برابر انـرژی رها شـده در اثر انفجار یک بمب اتمی به

قدرت 200 میلیون مگاتن بوده است.

زمین ما از این قبیل حفره‌ها در عربســـتان ســـعودی، استرالیا و آفریقا نیز دارد

البته سـطح کـره پر از این قبیل حفره‌هـای ریز و درشت است.

تطبیق و ارزیابی صحیح رویدادهای غیر عادی در طـبیعت که در طول هزاران

ســال به وقــوع پیوســته، چــیزی است که تنها از عهــده دانشمندان بر می‌آید.

حکمای مصر نیز شخصاً دارای بینشی بوده‌اند.

در مکالمه بین دو حکیم، کـــــاهن مصر باســـــتان توجه سولون را به افسانه

سقوط فایتون (درشـکه) از آسـمان جلب نمـوده و به او توضیح می‌دهد که

منظـور از آن چه بـوده است: «این مـاجرا اکنـون شـکل افسانه به خود گرفته

است ولی واقعـاً دلالت بر حـرکت اجسـامی در اطـراف زمین و در فضا دارد که در

اثر آن اتفاقات مدهشی در طول زمان‌های طولانی روی زمین به وقوع

پیوسته است». آیا از این واضح‌تر چیزی هست؟

حکیم مصــری به حــرکت ســنگهای آســمانی در فضا و اطراف زمین اشاره و

ســقوط تصــادفی آن‌ها را به روی ســیاره ما و انفجــار حاصله از آن را تشریح کرده

است.

آکــادمی علــوم فرانسه در 170 ســال قبل یک اعلامیه کتبی انتشار داده و طی

آن مخالفت خود را با اندیشه متفکرین سرزمین رود نیل بدین شرح اعلام

کرده است: «در این عصر روشنفکری و اطلاعــات علمی هنوز هم فلسفه

بافانی پیدا می‌شوند که فکر میکنند سنگهایی از آســمان به روی زمین

سقوط می‌کنند!»

این نمونه دیگری از افت دوره‌ای منحـنی علم، آن هم در عصر به قول

خودشان «روشنفکری» می‌باشد!

ممکن است چنین نتیجه گرفته شود که یک مـیراث علمی از هزاران سال قبل

وجــود داشــته و علــیرغم جنگهــا، قحطی‌هــا، امــراض واگیردار عمومی از قبیل

طاعون و سـایر بلایا که اغلب کل تمـدن بشـری را تهدید می‌کرده، در طی

قرنها از نســـلی به نسل دیگر منتقل شـــده تا به عصر رسیده است.

«الغ بیگ»، ستاره شـناس بـزرگ ازبک در قـرن پـانزدهم میلادی چنین گفته

است: «مکانها و کاخها در طول زمان ویران می‌شــوند و فرو می‌ریزند، ولی

دانش پایدار باقی می‌ماند». او را بخاطر به زبــان آوردن این کلمه، معاند با

دین دانستند و وادار به یک سـفر زیـارتی به مکه نمودند. اما هرگز پایش به

مکه نرسید زیــرا مــأمور حــاکم وقت، او را در بین راه به قتل رساند. نام قاتل او

فراموش شـده اما تقـویم و جـدول سـتاره شناسی «الغ بیگ» هنوز بعد از

گذشت بیش از پنج قرن به علت دقیق بودن به کار بــرده می‌شوند.

در اعصـار بسـیار قـدیمی‌تر از عصر مسـاجد و کاخها یک سنت ستاره شناسی

وجود داشته است- حتی در غارها.

نقاشی‌ها و حجاری‌هـای روی صـخره‌ها در پـایرز فـالس، لافیروزایر، وندی و

بریتانی جملگی به عنـوان جـداول سـتاره شناسی مـورد ارزیابی و بررسی قرار گرفته‌اند.

صورتهای فلکی دب اصغر و دب اکبر و هفت ستاره شور را به صورت

سوراخهای خوشه‌ای در روی صخره به وجود آورده‌اند.

اگر علم ســـتاره شناسی به درد انســـان غـــار نشـــین نمی‌خورده، پس چه

عـاملی این اشـتیاق را در آنـان به وجـود آورده بـود تا به آسمان خیره بشوند و

آن صورت‌های فلکی را روی صخره‌ها حک نمایند؟

هزاران نوع علایم و رمز عصر یخبندان به صورت متوالی که بعضی‌ها علایم

عمودی هسـتند و بعضی‌ها به صـورت خطـوط و یا نقطه می‌باشند، چه به

صورت نقاشی و چه به صورت کنده کاری روی صـخره‌ها یا استخوان حیوانات

در سرتاسر دنیا از جمله از اسپانیا (کانچـال دو ماهوما و ابری دولاس ویناس)

تا اوکراین (گانتزی) پخش شده است.

از اوایل دوره پالیولیتیک از حدود 35000 سـال تا 8000 سال قبل از میلاد پیدا

شده‌اند.

این حقیقت که یک نوع هنر خطی بطور پیوسته در طول حدود 000/30 سال

ادامه داشته است، به نوبه خود بسیار روشن است.

الکسـاندر (اسـکندر) مارشـاک، یک دانشـمند آمریکـایی، کشف نمود که این

علائم روی سنگ‌ها و اسـتخوانها، ثبت مشـاهدات از مـاه برای استفاده به

منظور تقویم بوده است.

کشف یادداشـــتهای پیچیـــده از تحقیقـــات ثبت شـــده در اعصار ماقبل تاریخ برای

دانشمندان عصر حاضر مبهوت کننده است.

مارشاک عقیده دارد یافته‌هایش ایجاب می‌کند که منشاء فرهنگ انسانها

مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد.

او همچـــنین اعلام نمـــوده که بر مبنـــای این مـــدارک و شواهد علم ستاره

شناسی اولیه و سـنت‌هایی در این بـاره در ماقبل تـاریخ وجود داشته است.

این کشف به نوبه خود خیلی مهم است و نیاز به بررسی قدرت عقلانی

انسان در عصر آخرین یخبندان دارد.

علـیرغم این‌که سیسـتم‌های تقـویم ماقبل تـاریخ ممکن است هیچگونه ربطی

با گاه شماری مرسوم در کشورهای اسکاندیناوی نداشته باشد، اما هر دو

آنها از یک قماشند.

تقـــویم «رانی» که از حـــدود 2000 ســـال پیش اروپا متداول گردید تا اوایل قرن

نوزدهم رواج داشته و از آن زمان به بعد منسوخ گردیـده است.

در واقع تقویم‌های «رانی» ثابت بوده و می‌توان امروزه نیز از آن‌ها استفاده

کرد! برای این‌که علم تاریخ نگاری و گاه شماری به وجود آید نیاز به جمع شدن

دانش ســـتاره شناسی و ریاضـــیات در طـــول نسل‌های بی‌شمار می‌باشد.

ممکن است تقـویم متـداول در حـوزه دریـای بالتیک نـوع سیستم علامت گذاری

تقویم گونه ماقبل تاریخ باشد.

دکــتر «ال- ایی- میســتروف» روســیه عقیــده دارد که تقویم «رانی» بر مبنای

سیکل 28 ساله خورشیدی می‌باشد.

شروع این سیسـتم گـاه شـماری به سـال 4713 قبل از میلاد بر می‌گردد. با

این حــال ممکن است تقــویم رانی به آن قــدمت نباشد ولی نقطه آغازین آن در

گذشته‌های دور قرار دارد.

قدیمی‌ترین تقویم مصر، همزمان با ثبت اولین تــاریخ در 4241سال قبل از

میلاد آغاز شد.

جــداول ســتاره در مصر از 3500 قبل از میلاد نشــان می‌دهد که مطالعات ستاره

شناسی بطور سیستماتیک ادامه داشته است.

آنان می‌دانستند که سیارات عطـارد و زهـره به خورشـید نزدیکتر از زمین،

مریخ، مشتری و زحل هستند.

مشاهدات حرکت زهره، مـریخ و مشـتری توسط کاهنـان بابل حدود 4000 سال

قبل به خط میخی ثبت شده است.

دانش ستاره شناسی مردم بین النهرین به مراتب از دانش ستاره شناسی

مردم مصر باستان پیشرفته‌تر و دقیق‌تر بوده است، به درجه‌ای که کاهنان

بابل قادر بوده‌اند خسوف و کسوف را پیش بینی بکنند.

ساکنین باستانی انگلستان حتی از کاهنان مصر و سومر هم در امر ستاره

شناسی حرفه ای‌تر بوده‌اند.

محاسبات و تحقیقاتی که پروفسور جرالداس -هاوکینز در تنظیمات «استون

هنج» به عمل آورد این واقعیت را آشکار ساخت که نصب کنندگان سنگهای

غول پیکر در حوال 2000 سال قبل از میلاد دارای دانشی بوده‌اند که قادر به

شناخت انقلابات جوی، نقطه اعتدالین (یکسانی طول شب و روز) و خسوف

و کسوف بودند.

پیچیدگی «سنن استون هنج» نشانگر تکامل آن در طول هزاران سال پیش از

نصب بوده است.

آیا دانش در آن‌جا تکامل یافته بود؟ یا از یک مرکز متمدن دیگر به آن‌جا صادر

شده بود؟

اولین دایرة المعارف را یونانیان باستان نوشـته‌اند. آن‌ها نه تنها علوم قدیمیتر

تمدنهای مصر و سومر را جمع آوری، طبق بندی و جــذب و تلفیق نموده اند

بلکه نتیجه گـیری روشن بینانه و عـالی خودشـان را نـیز ترسیم کرده‌اند.

حکیم آنا کسیمندر (547ـ 610 قبل از میلاد) اظهار نمود که زمین گرد است و

به دور خورشید می‌چرخد.

فیثاغورث در قرن ششم قبل از میلاد به شـاگردان خـود می‌گفت که زمین به

شکل کره است.

«آریستارخوس» اهل ساموس(یکی از جزایر یونـان واقع در دریای اژه به

مسـاحت تقریـبی 500 کیلومـتر مربع است- مـترجم) در سال (230- 310 قبل از

میلاد) تأیید نمـود که زمین روی مـداری به دور خورشـید می‌گردد.

هراکلیدس اهل پانتوس(ناحیه‌ای در شمال آسیای صــغیر و در نواحی

ساحلی جنوب دریای سیاه بـوده است- مـترجم) در قـرن چهار قبل از میلاد

گفته بود: «زمین در هر 24 ســاعت یکبــار به دور محــور خود می‌چرخد».

سلیوکوس اهل اریــتری (قــرن دوم قبل از میلاد) نــیز از گردش زمین در مداری به

دور خورشید سخن گفته است.

اراتـــوس تنس (194-ـــ 276 قبل از میلاد) ذی حســـاب کتابخانه اسکندریه گفته

بود:

«می خواهم اندازه زمین را پیــدا کنم.» او متوجه شد که درست در وسط

تابستان در ساین (نام باستانی آسوان) آفتاب در ســمت جنوب، درست در

بـالای سر او قـرار دارد و در همـان روز در اسـکندریه به اندازه هفت درجه از

حالت عمود پایین‌تر می‌باشد.

او با استفاده از علم هندسه رقمی را بـرای محیط زمین به دست آورد و بعد

طول قطر آن را محاسبه کرد.

اکنـــون در کمـــال شـــگفتی متوجه می‌شـــویم که بین محاسبات او برای قطر

زمین از قطب شمال تا قطب جنوب، فقط 80 کیلومـتر با محاسبات امروزی ما

تفاوت دیده می‌شود.

موقعی که «مگا ستنس» سفیر یونان باســتان در هند در (302 قبل از میلاد)

در حضور پادشاه آن‌جا موضوع ستاره شناسی را مطــرح نمود، شاه اعلام کرد:

«براهمایان ما معتقدند که زمین به شکل کره است».

کتاب باستانی «سویا سـیدانتا» دارای محاسـبات دقیق و معقولی از قطر

زمین و فاصله آن با ماه است.

یا کتاب مقدس هندوها به نام «ریگ ودا» مطلب عجیــبی راجع به «زمین‌های

سه گانه» دارد که در داخل یکـدیگر قــرار دارند و شــامل هسته داخل، پوسته

خارجی و یک لایه سخت نازک است.

تنها با بهره گیری از علـوم پیشـرفته و ابزارهـای مـدرن توانستیم صحت مطالب

مندرج در «ریگ ودا» را دریابیمِ!

علم یک حربه قدرت محسوب می‌شود، لـذا کاهنـان هنـد، بابل، مصر و مکزیک

سعی می‌کردند آن را در چنگ خود حفظ نمایند.

بنـابر این جـای تعجب نـدارد که چـرا فصل ششم کتـاب «سوریا سیدهانتا» تأکید

می‌کند: «اســـرار خـــدایان را نباید بـــدون مطالعه و تشخیص، برای دیگران فاش

نمود». این مقررات چنـان به شـدت اجـرا می‌شد که اگر یک نفر از افراد طبقه

پایین سعی می‌کرد در موقع قرائت «وداها» به آن گوش دهد، به عنوان تنبیه

سرب مذاب در گوشهایش می‌ریختند. تا این که در اوایل قرن نوزدهم

انگلیسی‌ها به سنت ضد انسانی خاتمه دادند.

از محتـــوای کتـــاب شی چینگ (کتـــاب عجـــایب) چـــنین استنباط می‌شود که

ستاره شناسان عهد باستان بسیار ماهر بودند.

در ایـام سـلطنت امـپراتور یـائو در چین (2500 قبل از میلاد) دو ستاره شناس

مشهور دربار به نام‌های «های» و «هوی» گرفتار عـادت مشروب خواری به

حد افراط شدند و در نتیجه نتوانستند وقوع کسوف را از قبل اعلام نمایند.

قانون در مـورد وظـایف محوله نـیز شـدید بـود. از جمله می‌گوید: «اگر خسوف یا

کسوفی قبل از موعود پیش بینی شده روی دهد، ستاره شناس مربوطه

باید بلافاصـله بـدون فـوت وقت کشـته شـود!» و «اگر وقوع آن رخداد طبیعی به

عقب بیفتد، ستاره شـناس باید بلافاصـله اعـدام شـود!» سرنوشت غم انگیزی

در انتظار ستاره شناسان بود! زیرا که روح نظاره کننـده ستاره‌ها به همان

ستارگان می‌رفت!

به هر حـال تاریخچه ثبت وقـایع قـرون بعد مانند چو که مربوط به قرن دوازدهم

قبل از میلاد اسـت، دارای پیش بینی‌هـای دقیقی از خسوف ماه است.

یکی از خدایان چین باستان به نام «نان- چی- هسی ین- ونگ» عنوان

عجیب «فنا ناپـذیر قطب جنـوب» را داشت. طبق افسانه‌های باستانی او به

ژنـرال «چیانگ- تـزو- یا» در سـال 1122 قبل از میلاد یاری رسانده است.

از این گفته چنین استنباط می‌شـود که دانشـمندان چین باستان وقتی

صـحبت از قطب جنـوب به میـان می‌آورنـد، بی‌شک به کروی بودن زمین واقف

بوده‌اند.

چنگ هنگ (139-ـ 78 میلادی) اعلام نمـود که زمین به شکل تخم مرغ و محور

آن به سوی ستاره قطبی است.

همچـنین اسـنادی حـاکی از این است که تعـدادی از متفکرین باستانی از

مـوقعیت وضـعیت زمین در فضا عقاید کـاملاً علمی داشته‌اند.

کریستف کلمب قبل از این‌که سفر تاریخی خـود را آغـاز نماید، کلیه منابع

علمی کهن را مطالعه نمـوده و دریافته بـود که زمین کروی است و اگر به سوی

غرب حرکت کند احتمالاً از شرق سر در خواهد آورد.

او در نامه‌ای که در مادرید نگهداری می‌شـود، این مطلب عجیت را قید نموده

است: «زمین تا حدودی شبیه به یک گلابی است».

عکس‌هـایی که اخـیراً توسط ماهواره‌ها از زمین گرفته شده است نشان

میدهد که زمین واقعــاً تا حـــدودی شـــبیه به یک گلابی است. اکنون این سئوال

مطرح است که کریســتف کلمب از کجا به این مطلب پی برده بود؟ مگر این که

قبول کنیم آن را در کتاب‌های کهن خوانده است.

اکنـــون اجـــازه دهید به مـــاه بـــپردازیم که بعد از قـــدم گذاشتن فضانوردان آمریکایی

به روی آن، این همه نقل مجالس است.

در کتـاب «سـوریا سـیدهانتا» مطلـبی راجع به خورشـید منور که با شعاع‌های

نـورانی خـود نـور مـاه را تـأمین می‌کنـد، وجـود دارد که بطور آشکار به نور

انعکاسی از سطح ماه اشاره میکند.

«پارمینایـد» در قــرن ششم قبل از میلاد مطلب قــاطعی در مورد ماه بیان نمود:

«ماه سطح زمین را در شب‌ها با نور عاریه‌ای خـود منـور می‌کند.»

این یک اعلامیه رسمی در مورد انعکاس نـور خورشـید از سطح ماه است.

امپیــدکلس (434-ـ 494 میلادی) نــیز چــنین عقیــده‌ای داشت: «ماه به دور زمین

می‌گردد و دارای نور عاریه است.»

همچنین بیست و پنج قـرن قبل از اکتشـافات ما از مـاه، حکیم دیماکریتوس

چنین اعلام نمود: «آن لکه‌هـای روی مـاه سـایه کوه‌هـای بلند و دره‌های

عمیق است!»

آناکساگوراس در 2500 سال قبل چنین گفت: این کـره ما است که در موقع

کسوف جلو نور خورشید را می‌گیرد.» او همچـنین اولین شخصی بود که

اعلام کــرد در موقع خســوف، ســایه زمین به روی مــاه می‌افتد.

حرف‌هـای پلوتـارک در مـورد مـاه واقعـاً منطقی است: «اگر ماه را یک ستاره یا

یک جسم آسـمانی مقـدس بدانیـد، او خلاف آن را ثـابت خواهد کرد!» عکس

هایی که اخیراً از سطح ماه گرفته شـده حـاکی از وجـود زمین‌های خشک

کویری و بسیار دلگیر است.

یک افسانه باستانی براهما می‌گوید: «پیطریس یا سـالار ماه بعد از ترک آن‌ها

از مــاه شــکل‌های مختلف زنــدگی را در روی زمین خلق نمود».

کتاب‌هـای سانسـکریت «همیث پیطـریس» را وابسـته به ماه و امپراتوری

منقــرض شــده آن‌جا دانســته‌اند، و این مطلب ایــده را می‌رساند که ماه از زمین

مسن‌تر است. قرون هفت گانه عهد باسـتان به سـیارات مربوط می‌شوند؛

مثلاً مــاه را گهــواره زنــدگی دانســته‌اند این عقیــده که قدمت ماه بیش از زمین

است، هیچ توضیح منطقی ندارد.

در هنر قوم مایا، خـدای مـاه را به صـورت یک پـیرمرد با یک صدف حلزونی

حکاکی کرده‌اند.

یا الهه ماه مکزیک باسـتان «ایکسـچل»را «مـادر بـزرگ» خطاب می‌کردند.

طبق مطــالب منــدرج در دایرةالمعــارف بریتانیکا: «در مذهب بسیاری از مردم

ابتدایی، ماه اولین مردی است که فوت کرده است».

نظریات پیشینیان مبنی بر عمر بسیار طـولانی مـاه، هم اکنون با آزمایش

نمونه سـنگ‌های مـاه که توسط آپولو 11 به زمین آورده شده مورد تأیید گرفته

است.

سنگ‌های سطح کره ماه عمر 6/4 میلیارد سال را نشان می‌دهند. در

حالی که عمر قدیمی‌ترین مواد معدنی زمین بیش از 3/3 میلیارد سال

نیست.

پیشینیان به ارتباط بین جزر و مد با مـاه پی بـرده بودند. سلیوکوس که یک

ستاره شناس بابلی بود، چگونگی مد را که در اثر قــدرت جاذبه ماه ایجاد

می گردد، به خوبی تشریح کرده بود.

حکمای چین باستان نیز هیچ شـکی در کشش مـاه و بـالا آمدن سطح آب

دریاها نداشتند.

حتی جولیوس سزار که بهتر بود یک ژنـرال باشـد، نه یک دانشمند، اظهار

داشته وقتی قرص ماه کامل است سطح آبها به بالاترین حد خود می‌رسند،

لذا خود او برای پیـاده کـردن قـوا در سـواحل انگلسـتان منتظر مدهای فصل بهار

ماند. این موضوع مربوط به 2000 سال قبل است.

اما وقتی در قرن شانزدهم «یوهان کپلر» تئوری اثر ماه در ایجاد جزر و مد را

اعلام نمود، به شدت مورد نکوهش قرار گرفت.

کپلر نمی‌توانست از تئـوری خـود دفـاع کند زیـرا یکی از نزدیکانش را تندروهای

مذهبی به جرم جادوگری محکوم کردند و در جلو چشمان او زنده زنده در آتش

سوزاندند و مـادر آن بخت برگشـته نـیز در زنـدان در زیر غل و زنجیر جان باخته

بود.

این تــراژدی تــاریخی یک بــار دیگر نشــان میدهد که چه موانعی در پیش پای

اندیشمندان و دانش پژوهـانی که سـعی می‌کردند دانش عهد باستان را زنده

کنند وجـــود داشت و جـــان همه آن‌ها در معـــرض خطر عده‌ای جاهل و کوته نظر و

نادان و مغرض بوده است.

در قـــرن دهم میلادی منجم عـــرب به نـــام «ابوالوفا» مطالبی را در مورد «تغییرات

حرکت ماه» نوشت و چنین اسـتدلال کـرد که چـون مـدار گردش ماه به صورت

شـلجمی اسـت، در نتیجه مـاه در حین گـردش در نقطه اول ماه به اندازه 3219

کیلومـــتر به زمین نزدیکـــتر و در نقطه آخـــرین ربط به اندازه 2575 کیلو متر دورتر

است. این کشف را به «تیکوبراهه» (1601-ـ 1546) نسبت می‌دهند، در

حالی که همکار عرب او شش قـرن قبل از او به حـرکت نامنظم ماه اشاره کرده

بود.

به دلیل آن‌که برای چنین انـدازه گـیری دقیق نیـاز به یک کرونومتر است و یا

حداقل بطوری جدی «ابوالوفا» نیاز به یک ســاعت دقیق داشته است- که

می دانیم در دســـترس نداشـــته است. محاســـبه و ثبت حرکت نامنظم ماه بدون

وسیله یـاد شـده غـیر ممکن است و بحث و جـدل در این مورد هنوز هم به قوت

خـود بـاقی است که «پس چه کسی این حـرکت نـامنظم ماه را کشف کرده

است؟»

راهمـــــان از مـــــاه به خورشـــــید ختم می‌شـــــود. «آناکساگوراس» در 2500 سال قبل

به صـراحت اعلام کـرد: «خورشـید تـوده عظیمی از فلز منور در اثر التهاب

است.» اما شـهروندان جاهل آن زمـان آتن گونه دیگـری فکر می‌کردند. آنان

می پنداشتند که خورشید اورنگ آپولو است.

آناکسـاگوراس کلمـات صـحیحی را در زمـانی غلط گفته بود. لذا از شهر اخراج و

تبعید شد و در همــان ایــام حکیم «دیمــاکریتوس» که به تئوریسین اتمی

شهرت دارد، ادعا نمود که خورشید انــدازه عظیمی دارد. تا قبل از گالیله

کسی از وجـود لکه‌هـای خورشـیدی سـخن نگفته بـود و کسی هم فکر

نمی کــرد که یک چــنین جسم ســتاره وار منــور دارای لکه‌هایی باشد. اما 2000

ســال قبل منجمین چیــنی لکه‌هــای خورشــیدی را ثبت کرده‌اند.

در کتـاب «ویشـنوپورانا» چیـنی می‌خـوانیم: «خورشـید همیشه در یک نقطه

قرار دارد». این جمله بر خلاف ظاهر قضیه است زیرا به زعم مردمان عادی

خورشــید از شــرق به غــرب حــرکت می‌کند و این را می‌رساند که زمین

می چرخد، نه خورشید.

مـردم مکزیک باسـتان بـدون شک دارای دانش نجـوم در سطح عالی بوده‌اند.

طبق محاسبات نجـومی عصر حاضر طـول مـدت یکسـان برابر 2422/365 روز

است.

تقویم گریگـوری ما طـول سـال را 2422/365 روز ثبت کرده است.

اما حکمــای قم مایا طــول یکســان را 2420/365 روز محاسبه کرده بودند که

نزدیکترین رقم به محاسـبات امـروزی ماست. به عبـارت دیگر سرخپوستان

آمریکای مرکزی تقویمی دقیقـتر از ما که در عصر دانش به سر می‌بریم، در

اختیار داشته‌اند.

«مایاهای کـوپن» طـول یک مـاه کـره مـاه را 53020/29 روز و «مایاهای پالنک»

53086/29 روز بر آورد کرده بودند.

طبق محاسبات دقیق امروزه رقم صحیح 53059/29 روز است.

مایاها آن ارقــام دقیق را بــدون داشــتن کرونومــتر و یا دیگر وسایل لازم که ما هم

اکنون در اختیـار داریم، چگونه به دست آورده بودنـد؟ در واقع رقم صحیح بین

ارقام محاسبه شـده توسط سرخپوسـتان کـوپن و پالنک میباشد.

لـوح سـنگی شـماره 1 «ال کسـتیلو» در «سانتالوسـیا کوتزو ماهوالپا» در کشور

گواتمـالا حـرکت زهـره روی صـفحه خورشـید را در 25 نوامبر 416 نشان می‌دهد.

این کشف توسط «سی-ای برلند» به دست آمد و او آن را در سال 1956 به

کنگره بین المللی آمریکایی در پاریس گزارش نمود.

سپس در کنگره حاضر شد و چـنین اعلام نمـود: «سـتاره شناسان «کوتزو

ماهوالپا» دانشمندان جدی و دقیقی بوده‌اند. آنـان بـرای دست یابی به چنین

دانش نجـومی، نیـاز به قرن‌ها تلاش بی‌وقفه و مسـتمر داشته‌اند. بسیار

محتمل است ما در مورد تعیین تاریخ دقیق آغاز تمدن در آمریکای مرکزی دچار

خطا شده باشیم.»

در موزه بریتانیا دست نوشـته‌هایی متعلق به مـردم بابل نگهداری می‌شود

که صـحبت از شـاخهای ایشـتار(زهـره) یا هلال سـیاره می‌کنند و این را

می‌دانیم که مشاهده هلال زهره فقط از طریق تلسکوپ میسر است.

درست است که «ک – گـاس» منجم اهل آلمـان در اوایل قرن نوزدهم ادعا

کـرد که مـادرش قـادر به دیـدن حـالات تحـول زهـره با چشمان خود است. اما این

موضوع حـالت اسـتثنایی دارد و قاعـده نمی‌تواند باشد و شواهد تاریخی

دیگـری بـدین شـکل ثبت نشـده است. اولین مشـاهدات حالات مختلف زهره در

سـال 1610 توسط گالیله به عمل آمد و این مطلب را برای ادعا و اثبات حق

تقدم یادداشت کرد: «مـادر عشق (زهـره) حـالات مـاه را تقلید می‌کند». چرا

حکمـای بابل ایشـتار یا همـان زهـره را خـواهر مـاه و یا دختر غول پیکر ماه

می نامیدنـد؟ مثلا» چـرا خـواهر مشـتری ندانسـتند که اینقدر از نظر نور افشانی

به هم شباهت دارند؟ شاید دلیل آن این باشد که کاهنـان بابل به نحوی به

حالات تحـول زهـره که شـبیه به حـالات مـاه است واقف بوده‌اند.

کاهنــان بابل همچــنین در مشــاهدات خــود از چهــار قمر مشتری نام برده‌اند که

یقینــاً بــدون وجــود تلســکوپ امکــان پــذیر نبــوده است! پرفسور «جرج راولینگسن»

در تحقیر این حقایق چنین نوشته است: «گفته می‌شــود که مدارک

مستدلی در دست است که آنــان چهــار قمر ســیاره زحل نیز آشنا بوده‌اند!»

کشف چهار قمر مشتری در سال 1610 توسط گالیله به عمل آمد. ماه‌های

زحل نیز اول بار به ترتیب توسط «کاسینی»، «هیوجن»، «هرشل» و باند در

فاصله سال‌های 1655 تا 1848 مشــاهده شــدند. با این حساب حکمای بابل

از کجا پی به وجــود قمرها بــرده بودنــد؟ آیا چشــمان کاهنان بابلی ما فوق

عــادی بــود، یا تلســکوپ در اختیــار داشــتند، یا یک دانش سری از یک تمدن گم

شــده به آنــان رســیده بــود؟ در حــال حاضر یک دیسک بلورین در موزه بریتانیا

نگهداری می‌شود که توسط «لایارد» در نینوا کشف شده است. ابتدا چنین

تلقی می‌شد که یک عدسی است، ولی به اندازه کافی آن قدرت را ندارد

که به کار ستاره شناسی بخورد. مورد حل نشده‌ای در بخش تاریخ علوم

اسکاتلند یا در انگلستان باقی است.

بومیان سودان یک افسانه عجیبی به نام «همراهان کم سوی سیریوس

(صورت فلکی شعرای یمانی) دارند». این ستارگان کم سوی همراه ستاره پر

نور سیریوس فقط قابل رویت با تلسکوپ‌های خیلی قوی مانند تلسکوپ

موجود در مانت پالومار می‌باشند.

تا چند قرن پیش دانشمندان و روحانیان اروپا به ثابت بودن کره زمین معتقد

بودند و فکر می‌کردند زمین مسطح است و گنبدی سقف مانند دارد و مرکز

کاینات نیز می‌باشد. و ستاره‌ها عبارتند از سوراخ‌هایی در آن گنبد که نور

بهشت از آن‌ها می‌تابد. در صورتی که در یونان پنج قرن پیش از میلاد، «دیما

کریتــوس» چــنین گفت: «فضا پر از ده‌ها هــزار ســتاره است و کهکشان راه

شــیری چــیزی غــیر از تــوده‌ای از ســتارگان دور دست نیست». باید متوجه

باشـــیم که در دوران «دیما کریتـــوس» حـــداکثر 6000 ستاره در آسمان قابل رویت

با چشم بـــود و او با اســـتفاده از عقل و اندیشه‌های عالمانه به تصویر واقعی

کاینـان رسـید که ما تنها توانسـتیم از صـدو پنجـاه سـال قبل به این طرف به آن

برسیم.

طـــالس اهل مـــالیتوس (546-640 قبل از میلاد) دیگر حکیم روشنفکری بود که

بعد از مطالعات بسیار به این نتیجه رسید که جسم مادی ستارگان از همان

جنس ماده تشکیل دهنـده کـره زمین خودمـان است. این فکر یکسانی مواد در

سطح کاینـات در ایـام قـرون وسـطی دفن شد و پنهـان ماند تا این‌که در دیروز

تاریخ، مجدداً احیاء گردید.

«اریســتارخوس» اهل «ســاموس» در بیست و سه قــرن پیش چنین گفته بود:

«فاصله‌ای که ما را از ستارگان جدا می‌کند، غیر قابل اندازه گیری است!» یا

«دیماکریتوس» به شاگردان خود می‌گفت: «سیارات دیگری غیر از آن‌ها که ما

مشاهده می‌کنیم وجود دارند». چه عالمی این فکر را در وی ایجاد نمود که

سیارات دیگری در آن طرف سیاره زحل وجود دارد؟ یا وقتی که «دیماکریتوس»

هنوز جوان بود حکیم «آنا کسیمنس» محقق آن زمان صحبت از همراهان غیر

منور ستاره‌ها می‌کرد. مسلم است که او راجع به سیارات ستارگان دیگر

حرف نمی‌زده است. آیا ما اندیشه‌ها و هوش او را درک میکنیم؟

سنه کا (4 قبل از میلاد و 65 بعد از میلاد) با مطرح نمودن سئوالات ساده اما

عالمانه بصیرت عمیق خود را در پژوهش‌های نجومی و آینده نگری نشان

می دهد: «چند جسم آسمانی در حال گردیدن و حرکت هستند که با چشم

انسان قبل رؤیت نمی‌باشند؟» چه مقدار کشفیات دیگر برای آیندگان باقی

مانده است؟ زمانی که حـتی خـاطرات ما از یادها خواهد رفت؟«چه نگاهی

عمیق و ژرفی داشته است! زیرا که سـیارات اورانـوس، نپتون در طول دویست

سال گذشته کشف شدند. در دوران «سـنه کا» فقط چند هزار ستاره قابل

رؤیت و شــناخته بــود، در حــالی که در عصر ما میلیونها ستاره در دفاتر ثبت

ستارگان ثبت شده است.

تانگوت‌ها که از قبایل آسـیایی مرکـزی بوده‌اند که شـهر باستانی آن‌ها به نام

«هاراهوتر» در سال 1908 مورد کاوش باستان شناسان قرار گرفت اعتقاد

عجیبی در مورد یازده جسم آسـمانی منـور که عبـارت از خورشید، ماه،

عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل و سـیارات دیگـری به اسامی تسی تسی،

ایوبــو، راهو و کتو داشــتند. در حــالی که به تــازگی پی بردیم «راهو» و «کتو» دو

نقطه عــروج و ســقوط کــره مــاه است که از ســتاره شناسان هندی به عبارت

گرفته شـده، اما سـیارات «تسی تسی» و «ایوبو» هنـوز هم درهاله‌ای از رمز

و راز بــاقی مانــده است. آیا آن دو همــان اورانــوس و نپتون هستند؟

یکی از عجیبـــــترین موضـــــوعات منـــــدرج در کتاب‌ها و افسانه‌های باستانی، تصور

وجـــود زنـــدگی در ســـایر دنیاهاست. این مطلب را به اورفیوس، پسر افسانه ای

پولو نسبت داده اند: «آن موجودات بی‌شمار از سیاره‌ای به سیاره دیگر فرود

می‌آیند و مسکن آن‌ها در اعماق بسـیار دور فضا بـوده و اکنون از خاطرشان

رفته و در فـراق آن‌ها اظهـار تأسف و دلتنگی می‌کنند». این مطالب حاکی از

اعتقاد آن‌ها به وجود زندگی در سایر سیارات است.

هراکلیتوس(475-ـ 540)ـ قبل از میلاد) و همه شـاگردان فیثاغورت (قرن ششم

قبل از میلاد) هر ســتاره را مرکز یک منظومه ســیاره‌ای تلقی می‌کردند.

دیماکریتوس به شاگردان خود می‌گفت که دنیاها هســتی می‌یابند و بعد

می میرند و فقط بعضی از این دنیاهای ســتاره‌ای بــرای زندگی مناسب هستند.

آناکســاگوراس (428-ــ 500 قبل از میلاد) یکی دیگر از فیلسوفان یونان باستان

نیز در مورد زمین‌های دیگر که دارای شـرایط لازم بـرای زندگی ساکنین خود

هستند، مطالبی را نوشته است.

یا مـــــترودوتوس (قـــــرن ســـــوم قبل از میلاد) اهل لمپساکوس نیز به متعدد بودن

دنیاهای مسکونی عقیده داشته است. او می‌گفت که اگر کره زمین را تنها

دنیای مسکونی عالم بدانیم مثل آن است که تأیید نماییم در یک مزرعه

بسیار بزرگ فقط یک ساقه از غله‌ای روییده است.

اپیکوروس (270-ـ 341 قبل از میلاد) نیز معتقد بـود که زندگی تنها محدود به

کره زمین نیست. لوکرتیوس (55ـ 98 قبل از میلاد) که یک شاعر رم باستان

بود، چنین نوشـته است: «این بسـیار غـیر منطقی است که تصور نماییم تنها

کره زمین و آسمان بالای سر آن خلق شده است». طبق گفته سیسرو (43-

106 قبل از میلاد) قلمرو آسمان بوسیله گروه زیادی از موجودات باهوش

خـــارق العـــاده پر شـــده است. این نظریه از آن‌جا قابل توجه است که به ایده

امـروزی ما که فکر می‌کـنیم کـرات مسـکونی دیگـری در فضا وجود دارد، نزدیکتر

است.

آیا تمام این مطالب صرفاً یک پندار روشـنفکرانه اسـت؟ یا یک میراث به جا

مانـــده از یک عصر طلایی علم و دانش؟ و اگر فقط یک پندار است پس چرا

باورها و برداشت‌ها در همه کشـــــــــــورها با فواصل جغرافیایی بسیار زیاد مثل

مکزیـک، چین، یونـان، هندوسـتان، مصر و بابل این همه مشابه و یکسان بوده

است؟

چــرا رومی‌ها وارث رســالت مــردم کیــومی(یک شــهر باستانی واقع در ساحل

کامپانیا در غرب ناپل ایتالیا که اولین مستعمره یونان در ایتالیا بوده است -

مترجم) بودند؟ ویرجیل آن را در کتاب چهارم اشعار خود چنین آورده است:

«حالا نسل تازه‌ای از قلمرو آسمانها فرود می‌آیند». این مطلب راجع به

موجـودات اتـری صـحبت نمی‌کنـد، بلکه در بـاره مـردم جدیدی که از آسمان پر

ســتاره می‌آیند حــرف میزند. خاســتگاه یک چــنین نظریه عجیب باید مشخص

شود. زیــرا در بــاره دوران حکــومت امــپراتور آکوســتوس صحبت می‌کنیم. ودای

هنــدوها در بــاره «زنــدگی روی کــرات آســمانی دور از زمین» نظریه کاملاً قاطع و

روشنی است. یا «تانگمو» دانشمند عهد سلســله ســانگ، نظرات چینی‌های

باســتان را که معتقد به وجــود زنــدگی در ســایر کــرات کیهانی بودند، جمع آوری

کــرده است و چــنین می‌گوید: «غــیر منطقی است اگر تصور نماییم که جز

زمین و آسمان که می‌توانیم ببینیم، هیچ زمین و آســمان و دیگری وجود

ندارد!»

اکنون اجــازه دهید توجه خــود را به ســتاره‌های دنباله دار معطوف نماییم!

منجمین از 204 قبل از میلاد زمــان دوره به دوره نزدیک شدن ستاره دنباله دار

هــالی را ثبت کرده‌اند. در ســال 11 قبل از میلاد آنــان مدت 9 هفته به نظاره

ســتاره دنباله دار پرداخته‌اند و مانند ســتاره شناســان امروزی هر گونه تغییر در

شکل ظاهری آن را ثبت نموده‌اند.

«سـینه کا» در نـوزده قـرن پیش چـنین نوشـته است: «ستاره‌های دنباله دار

مانند سیارات در مدارهای خاص خود حرکت می‌کنند».

ارسـطو از قـول پـیروان فیثـاغورت چـنین نقل می‌کند: «ستاره‌های دنباله دار

اجسـام آسـمانی هسـتند که بعد از مـدت زمـان طـولانی مجدداً ظاهر

می شـوند». این اظهـار نظر از آن جهت پر اهمیت است که ستاره‌های دنباله

دار پلاک شناسایی بخـود حمل نمی‌کنند که ظهـور مجـدد خود را اعلام

نمایند.

بر مبنـای مـدارک موثق «آپولونیـوس» و «مینـدیوس» می‌توان فهمید که این

نظریه از بابل که از دوران فیثـاغورث نـیز قرنها جلـوتر بوده آمده است. در قرن

دوم میلادی «سـیوتونیوس»، مـورخ رومی سـتاره‌های دنباله دار را چنین

تشـریح نمـوده است: «آنها بر خلاف اندیشه مـردم خرافاتی که فکر می‌کنند

آورنــده بــدبختی بــرای پادشــاهان اســت، ســتاره‌های درخشانی بیش نیستند».

اما چهارده قرن بعد از عصر «سـیوتونیوس» در آن بخش از زمین چه اتفاق

ویـژه‌ای افتـاد؟ واقعـاً اروپا در حمـاقت منحصر به فـرد است.

انجمن شهر «بادن» سوئیس در ژانویه 1681 موقعی که یک ستاره دنباله دار

که بزعم آن‌ها «وحشتناک» در آسـمان ظـاهر شد. چـنین اعلامیه‌ای را صادر

کردند: «همه باید یکشـــنبه‌ها در مراسم نمـــاز جمـــاعت شرکت بکنند و از بازی

کردن، رقصیدن و نوشانوش شـبانه بپرهیزند!» آیا بعد از سپری شدن دوران

یونانیان شریف، رومیان پر افتخار و مصریان بصیر، بشر سر خود را داخل برف

کرده بود؟

دانش نجوم به عنـوان یک علم مجـدداً «کنت لا پلاس» از دویست سال پیش

آغاز شد. در صورتی که در کتاب «هوای نان تــزو» (120 قبل از میلاد) و

همچـنین در کتـاب لـون هنگ نوشـته شـده توسط چانگ (سال 82 میلادی)،

شکل گیری کرات را که از ماده اولیه به شـکل گـرداب یا گردباد بوده، به خوبی

مشخص شده است.

کتاب باسـتانی «پو پـول وح» به جـای مانـده از مایاهـای گواتمالا پیدایش دنیا را

چـنین توصـیف کـرده است: «خلق زمین از چـیزی مانند بخار، مانند یک تکه ابر

و مانند گرد و غبار بود». شکل مدرن این توصـیف چـنین است: مرحله با تراکم

و انبوهی ذرات گرد و غبـار قسـمت مرکـزی ابر مسـطح آغاز شد». منبع اطلاعات

منجمین مایا چه بـــوده اســـت؟ آیا همـــان منبعی که دقیقترین تقویم جهان را به

آنان ارزانی داشت؟

(پایان فصل هشتم)

با تشــکر از کــوروش 2 کــاربر ســایت خردمند که این مطالب را در این سایت قرار داده بودند.

به‌اشتراک‌گذاری این:

اشتراک‌گذاری

در حال بارگذاری...

نوشته شده در تمدنهای روزگاران پیش از نوح

6 دیدگاه

تمدنهای روزگـاران پیش از نـوح«فصل هفتم» (از معابد و میادین عمومی شهر رم باستان تا راکتورهای اتمی)

سپتامبر 25

نوشته شده توسط ufolove

«فصل هفتم»

(از معابد و میـــادین عمـــومی شـــهر رم باســـتان تا راکتورهای اتمی)

pish_az_noh_rojeld

پی بـردن به راز لوحه‌هـای زمـردین معبد هـرمس مـورد علاقه فراوان

هر دانشجوی رشته تاریخ علوم است.

اسناد آن از دوران تاریك قرون وسطی جان سـالم به در برده و به

دست ما رسـیده است و تحقیقـات دکـتر «سیگیسـماند بکستروم»

دانشـمند قـرن هیجـدم نـیز آن‌ها را تایید میکنـد، سـابقه لوحه‌های زمردین

به حدود 2500 قبل از میلاد میرسد.

اولین جمله روی لوحه‌ها چنین آغاز میشود:

«چـیزی که در بـالا قـرار دارد شـبیه همـان است که در پایین قرار دارد و

چیزی که در پایین قرار دارد شبیه همان است که در بـالا قرار دارد، تا

مایه تعجب شخص گردد و همین کار ادامه میابد».

این کلمـــات را میتـــوان با تشـــابه ســـاختمان اتم که الکترونهای آن به دور

هسته مرکزی در حال گردش هسـتند و سیسـتم منظومه خورشیدی

که ســـیارات به دور آن می‌چرخند مقایسه و به عنـــوان نمونه کوچکی

از ستارگان و کهکشانها تعبیر نمود.

نظریه یکی بــودن کاینــات و وحــدت مــاده بــار دیگر در قسمتی دیگر از

لوحه مورد تأکید قرار گرفته است:

«- همه چیز، هستی خود مدیون یکی بـودن اسـت، بنـابر این همه چیز

مبدا خود را مدیون فقط آن يك چیز است.»

«- با احتیـاط و دقت کامل خـاک را از آتش و نـرم را از زبر جدا نمایید.»

«- این مــاده از زمین به هــوا بلند میشــود و دوبــاره از آسمان به زمین

نزول مي‌کند.»

«- و بدین طریق هم بالایی و هم پایینی افزایش قـدرت مي‌یابند.»

این قســـمت را میتـــوان به خـــوبی به شـــکافتن اتم و خطرات ناشی از آن

و به وجود آمدن انرژی فراوان تعبیر و تشبیه نمود.

یا در لوح زمردین دیگر به قسمتی میرسیم که میگوید:

«این قدرمتندترین نیروهاست.

زیرا بر همه آن‌ها که نرم هستند فـایق می‌آید و بر تمـام آن‌ها که زبر

هستند نفـوذ خواهد کـرد، بـدین طریق جهـان خلق شـده است.»

این موضـــوع نشـــان میدهد که مردمـــان عهد کهن به ویژیگی‌های ماده و

امواج و اشعه‌ها که به مواد نفوذ می‌کنند واقف بوده‌اند.

«دیمـــاکریتوس» اولی کسی بـــود که تئـــوری اتمی را فرمول بندی کرد.

او با ارائه تئوری خود، حدود دو هـزار و پانصد سـال قبل از فیزیکدانهای

عصر حاضر پیشی گرفته است.

دانشـمندی دیگر از مـردم فنیقیه به نـام«ماسـکوس» به فیلسوف

یونانی چنین نوشته است:

«در واقع در عالم چیزی جز اتم‌ها و فضا وجود ندارد».

این نظریه ماســکوس به حقیقت نزدیك است بخصــوص این که بر

امکان شکافتن اتم نیز تأکید کرده است، تئــوری اتمی او با کشف ذرات

تازه‌تر در دل اتم مورد تأکید قرار می‌گیرد.

فیلسوفان یونانی عقیده داشتند که هیچ فرقی بین نــوع مواد تشکیل

دهنده جسم ستارگان با مواد تشکیل دهنــدۀ زمین وجــود ندارد.

بی شک نظریات عهد هــرمس مصر می‌بایست به عنــوان یک قضیه

واقعی از ســوی متفکــرین عصر هلنیک یونــان پذیرفته شده باشد که

چنین عقاید درستی را ابراز کرده‌اند.

لیوســــییوس (قــــرن پنجم قبل از میلاد) نــــیز مانند اپیکوروس (270-341

قبل از میلاد) از تئوری اتمی حمایت می‌نمود.

لوکرتیــوس(قــرن اول قبل از میلاد) دانشــمند اهل رم باستان، در باره

اتم‌ها چــنین نوشــته است: «اتم‌ها به صــورت دایمی در سرتاسر عالم

در حـال حـرکت سـریع هسـتند و در صـورت بر خـورد به همدیگر

ساختمان آن‌ها دچار تغییرات شدید میگردد.»

ضـــمناً تأکید می‌کند که آن‌ها آنقـــدر ریز هســـتند که دیدنشان امکان ندارند.

این قبیل نویســندگان و فیلســوفان قــدیمی احــترام و تحسین ما را بر

می انگیزنــد، زیــرا علاوه بر پیش بیــنی علــوم مــدرن امروزی، در تکامل و

پیشرفت ان نیز سهیم بوده‌اند.

اما هنوز هم نمی‌دانیم چه عاملی یا چه کسی آنــان را به سوی

فرضیه اتم نامریی هدایت نموده است.

لوکرتیوس در کتاب خود تحت عنوان: «بر مبنـای مـاهیت کاینات» بر

این عقیـده تأکید دارد که: «در عـالم لایتنـاهی مرکزیـتی نمی‌تواند وجود

داشته باشد.»

این نظریه سنگ بنـای اصـلی فرضـیه نسـبیت انیشـتین، دانتشمند

بی نظیر عصر حاضر است.

هراکلیـــوس (قـــرن پنجم قبل از میلاد) نـــیز می‌بایست نظریه نسبیت

داشته باشـد، زیـرا او یک بـار گفته بـود: «راه بـالا و راه پایین یکی و

همان است.»

زینوالی (قرن پنجم قبل از میلاد) نسبیت حرکت و زمـان را از طریق

طرح‌ها مسایل پارادوکس (ضد و نقیض) خود چنین بیــان کرده است:

«اگر فرض کنیم که یک پیکان در حـال حـرکت در هـوا در هر لحظه

نسـبت به فضـایی به طـول برابر طـول خـودش در حـال سکون باشد،

پس چه زمانی حرکت می‌کند؟»

او همچــنین در مســایل معـروف ارابه‌هــای خــود ســعی می‌کند کاهش

زمان در مـورد اجسـام در حـال حـرکت را ثـابت نماید که انیشتین

در فرمولهای خود به طور کامل به آن پرداخته است.

نیکولاس، «کاردینال کوزاکه» که دانشمند قـرن پـانزدهم بود از کاینات

بـدون مرکز سـخن گفته است و بـدین تـرتیب یک نظریه پرداز دیگر در

مورد تئوری نسبیت به حساب می‌آید.

لائوتسه (قـرون پنجم و شش قبل از میلاد) بنیـان گـذار مکتب

تائوئیسم، به شـاگردان خـود می‌آمـوخت که همه چـیز در کاینات، بر

مبنای یک قانون طبیعت یا تائو ساخته شده است که دنیا را کنترل

می کند.

یعـــنی تمـــام مخلوقـــات نتیجه اقـــدام متقابل دو اصل کیهانی- «یان»

مذکر و «یین» مؤنث و خلق شده‌اند.

این نظر حقیقت زیـرا بارهـای مثبت و منفی موجـود در دنیای هسته

ای تعیین کننده ماهیت اجسـام در طـبیعت است حکمـای عهد باستان

خطر نفـوذ علـوم را به کسـانی که ممکن است آن را در اهداف

خرابکارانه به کار برند تشخیص داده و گوشزد کرده‌اند.

یک کیمیاگر چینی در هزار سال پیش چنین نوشته است: «اگر اسرار

هنر خود را به جنگجویان فـاش کنیـد، مـرتکب بزرگـترین گناهان

شده اید!»

آیا متخصصـین شـیمی هسـته‌ای عصر حاضر مـرتکب این گناه

شده اند؟

ساختمان اتم در کتاب سـلوک براهما به نـام«ویزسـیکا و نایایا» شرح

داده شده است.

«یوگا ویزیشتا» چنین نوشته است:

«کـرات بـزرگی در فضـای خـالی هر اتم وجـود دارد که مانند ذرات

اشعه خورشید گوناگون هستند.»

حکیم دیگر هند باسـتان به نـام «یولوکـادر»2500 سـال قبل فرضیه ای

را مطرح نمود که تمـام موجـودات مـادی از پارامانوها یا دانه‌های ماده

سـاخته شـده‌اند، که از آن زمـان به بعد او را ملقب به «کانادایای» دانه

چین نمودند.

کتاب‌هـای مقـدس هنـدوهای باسـتان شـرحی در بـاره سلاح‌هایی دارند

که شبیه بمب اتمی است.

«مازولاپـاروا» از یک آذرخش صـحبت نمـوده است: «یک پیام‌آور غول

آسای مرگ که تمامی ارتش را به خاکستر تبدیل نموده و باعث شده

است مو و نـــاخن نجـــات یافته‌ها بریـــزد، کلیه ظـــروف سفالین بدون سبب

خـرد شـوند پرنـدگان رنگ ببازند و سـفید شـوند و بعد از چند ساعت کلیه

غذاهای ذخیره شده مسموم گردند.»

وقــتی آدم این داســتان کهن هنــدوها را میخواند صــحنه وحشناک

هیروشیما در ذهن جلوه گر می‌شود.

حکیم دیگـری به نـام «درونا پـاروا» چـنین نوشـته است: «یک موشک

مشعشع که دارای آتش خــروجی بــدون درد بــود پرتــاب گردید. ناگهان

تیره و تار شد.

ابرها غرش کنان به آسمان برخاستند و به رنگ خــون در آمدند.

زمین در اثر حرارت آن اسلحه سوخت و چروک برداشت، انگار که تب

کرده است.»

بدین طریق به یک ورق دیگر از گذشته ناشـناخته انسـان برخورد

می کنیم.

کسی که این ماجرا را می‌خواند به یاد انفجار بمب اتم و بلند شدن

ابرهـــای قـــارچی ناشی از انفجـــار و تشعشـــعات اتمی می‌افتد.

شاهدی دیگر آتش بازی ناشی از این انفجـار را با پرتـاب ده‌ها هزار

خورشید به هوا مقایسه نموده است.

«فردریک ســادی» فیزیک دان مشــهور این داســتانها را تخیلی و جعلی

تلقی نمی‌کند.

او در کتاب خود تحت عنوان تفسیری بر رادیــوم (1909) این مطالب

را نوشـــته است: «آیا در میـــان آن کتب نمی‌تـــوانیم این حقایق را ببینیم

که انســـان نسل‌های فرامـــوش شـــده نه تنها به دانشی دست یافته

بود که ما اکنون پیـدا کـرده ایم؛ بلکه به نیروهـایی دست یافته بود که

ما هنوز دست نیافته ایم؟»

وقتی که دکتر سادی آن کتاب را می‌نوشت جعبه اتم (بر مبنای

افسانه‌های یونان باستان «پاندو را» الهه مرگ و نیستی جعبه‌ای به

نـــام اتم داشت که کلیه بـــدی‌ها، امـــراض و زشـــتی‌ها و ویرانی در داخل

آن وجود داشت و قرار بـود رای تنبیه نـوع بشر در آن را باز نماید.- مترجم)

«پاندورا» هنوز باز نشده بود.

در دنباله این مطلب باید افـــــزود، یک اســـــکلت رادیو اکتیودار در

هندوستان پیدا شده که میزان رادیو اکـتیو موجـود در آن پنجاه برابر

بیش از حد نرمال است.

شاید مطالب موجود در کتاب سانسکریت که راجع به یک ابزار جنگی

ماقبل تاریخ است واقعیت داشته است.

سطح آن قسمت از صحرای گویی نزدیک دریاچه لاب نـار پوشیده از

یک لایه شـــنهای ذوب شـــده و زجـــاجی است که نتیجه آزمایشات اتمی

چین سرخ است.

اما در بخش‌های دیگر آن صحرا مناطق مشابهی وجود دارد که از

هزاران سال قبل، پیش از سرکار آمدن مائو دارای سطح شنی

زجاجی است.

عامل حرارت زایی فوق العاده که باعث ذوب شدن شنها در آن

مناطق، در ایام ماقبل تایخ شده چه بوده است؟

در کتاب‌های براهما اشده به اجزای جالب توجهی از وقت شده

است. مثلاً «سیدهانتا» ساعت را به قدری بخش بخش کرده تا به

کوچکترین جزء به نام «تروتی» رسیده که برابر 33750/0 یک ثانیه

است.

دانشمندان تحقیق کننده روی سانسکریت نمیدانند که چنین زمان

خیلی کوتاهی در عهد عتیق به چه درد میخورده است و کسی

نمی داند که آن را بدون داشتن ابزار دقیق چگونه اندازه گیری

کرده‌اند.

طبق گفته «پاندیت گانیاه» مرتاض امپراتور شهر مدرس که او را در

سال 1966 در هند ملاقات نمودم، مبنـای انـدازه گـیری براهما تا شصت

رقم اعشاری بوده است.

منبع اطلاعات او کتابهای «بریهات سـتاکا» و دیگر منـابع سانسکریت

بوده است.

در ایام باستان روز را به 60 کالا تقسیم کـرده بودند که هر کالا برابر 24

دقیقه بوده و آن را به 60 وایکالا تقسیم بندی جزء کرده بودند که هر

وایکالا نیز برابر 24 ثانیه بود.

بعد تقسـیم بنـدی ریزتر دیگـری شـروع می‌شد یعـنی هر وایکالا را

به 60 جزء فرعی‌تر تقسیم کرده بودند به نـام «پـارا» و آن را به

«تاتپـــارا» و آن را به «وای تاتپـــارا» و آن را به «آیما» و بالاخره آن را به

«کاشتا» یا (یک سیصـدوم) میلیـونیم ثانیه تقسـیم بنـدی کرده بودند.

معلـوم است که عجله‌ای در کـار روزانه هنـدوها نبـوده، پس جای

تعجب است که آن‌ها این تقسیمات میکرو ثانیه را چگونه و برای چه

کاری مورد استفاده قرار می‌دادند؟

در حین اقـامت در هندوسـتان، شـنیدم که براهمایـان در سراسر جهان

از روی اجبـار این سـنت کهن عهد باسـتان را نسل انـدر نسل حفظ

می کنند بی‌آنکه خود از آن سر در بیاورند.

آیا این نـوع زمـان نگـاری، بازمانـده یک قـوم متمـدن با تکنیک بسیار عالی

باستانی نیست؟

چون بدون ابزارهای بسـیار دقیـق، کاشـتا که همـان (یک سیصدوم)

میلیونیم باشد بی‌معنی خواهد بود.

از طرفی مشخص است که کاشتا یا 10 3 x ثانیه خیلی به طول عمر

تعدادی از مزون‌ها وهایپرونها نزدیک است.

این حقیقت روشن از این فرضـــــــــیه که علم فیزیک هسته‌ای علم

جدیدی نیست حمایت می‌کند.

جدول «وراهامیرا» که در سال 550 میلادی تنظیم شده، حتی اندازه

اتم را نیز تعیین نموده است.

رقم ریاضی ثبت شده در آن جـدول نسـبتاً قابل مقایسه با اندازه

واقعی اتم هیدرژن است.

این امر شـــگفت انگـــیز است که علـــوم کهن پی به ساختمان اتمی ماده

برده و کشف کرده بـود که ذره نهـایی عناصر چقـدر ریز است که هیچ

چیز از این نوع علـوم تا قـرن بیسـتم در دنیـای غـرب به عمل نیامده بود.

فیلولـوس (قــرن پنجم قبل از میلاد) نظریه عجیــبی در باره وجود یک

کــره نــامریی به نــام «انتایکتــان» یا «انتــای ارث» (ضد زمین) در منظومه

شمسی ما داشت.

در صورتی که در همین اواخر نظریه وجود ضد ماده، ضد دنیا و ضد

سیاره‌ها مطرح شده است.

از نظر فیزیک هســـته‌ای «پوزیـــترون» را به عنـــوان الکترونی می‌شناسند

که از آینده به طرف گذشته حرکت می‌کند.

این حرکت در مسیر خلاف زمان کشف تـازه‌ای در دنیـای اتم است.

ولی حکیم افلاطون در کتاب خـود به نـام «سیاسـتمدار» نوشته است

جهان مرتعشی وجود دارد که بطور دوره‌ای مسیر پیکـان زمان خود را

تعویض و گاهی از آینده به سوی گذشته حرکت می‌کند.

اکنـــون ما می‌دانیم که ذرات اتم می‌توانند در زمـــان به عقب حرکت

کنند و چـــــنین به نظر می‌رسد که این نظریه بـــــرای افلاطون کبیر نا آشنا

نبوده است.

اگر دانش اتمی عهد باسـتان به صـورت پـاره پـاره بـوده است، چنین

مطلــبی را در بـــاره دانش ســتاره شناسی نمی‌تــوانیم بگوییم.

زیرا با یک ریشه عمیق در تاریخ و اقدام مـداوم به مـدت بیش از یک

هـزار سـال، در دوران باسـتان به بـالاترین سـطح خـود رسیده بود.

(پایان فصل هفتم)

با تشــکر از کــوروش 2 کــاربر ســایت خردمند که این مطالب را در این سایت قرار داده بودند.

به‌اشتراک‌گذاری این:

اشتراک‌گذاری

در حال بارگذاری...

نوشته شده در تمدنهای روزگاران پیش از نوح

4 دیدگاه

تمدنهای روزگــاران پیش از نــوح «فصل ششم» (عصــای هرمس)

سپتامبر 19

نوشته شده توسط ufolove

تمدنهای روزگاران پیش از نوح

«فصل ششم»

(عصای هرمس)

pish_az_noh_rojeld

معمولاً در ایالات متحــده رسم است که برچسب ویــژه‌ای روی ماشین

پزشکان نصب میکنند که تصــویر یک عصا و دو مــار که به دور آن پیچیده

و در بالای آن کلاه قاصدهای قدیم با دو بــال در طــرفین است.

این نشـان همـان عصـای هـرمس بـوده و دانش پزشـکی مدرن با انتخاب

این نشان به عنوان سمبل پزشکی دین خود را به حکمای کهن ادا

کرده است.

در عملیـــات حفـــاری باســـتان شناسی اخـــیر در «دره شاهان» مصر

اجسادی مومیایی کشف شد که در دهان تعـدادی از آنـان دندان

مصـنوعی وجـود داشت که مشـابه دنـدان مصـنوعی‌های ساخت

دندانسازان ماهر عصر حاضر است.

دانشــمندان که منتظر پیــدا کــردن دنــدان مصــنوعی در مومیایی‌های

چندین هـزار سـاله نبودند و نمیدانسـتند که در آن دوران کهن دندانسازان

ماهری در مصر باستان وجود داشـته اسـت، شـگفت زده شدند.

جمجمه‌های حفاری شده در ساحل «جینا» در شهر کمیک مکزیکو

نـیز نشـان دهنـده مهـارت در جـراحی دهـان و دنـدان در میان قوم «مایا»

میباشد.

بطـوری که پرشـدگی و روکش دنـدانها هنـوز هم بعد از گذشت قرنها در

جای خود هستند!

نحـوه چـرخ کـردن و پر کـردهن دنـدان‌ها نشـان دهنـده مهارت مردانی

است که می‌دانســتند چگونه قســمت اساسی دنــدان را حفظ کنند.

نوع چسب و مـاده‌ای که بـرای پر کـردن دنـدان‌ها به کـار میرفت، هنوز

هم ناشناخته مانده است.

اما چون هنوز محکم در حفره خـود بـاقی مانـده، معلـوم میشود که

ماده بسیار بادوامی است.

جراحــان قبل از«اینکاها» در 2500 قبــل، عمل‌هــای جراحی ظریفی را

روی مغز انجام میداده‌اند.

مته کاری روی جمجمه یک تکنیک تـازه در جـراحی مـدرن به حساب

می آید، اما یافتن هزاران جمجمه در پرو که نشــانه‌هایی از مته کاری

مـــوفقیت آمـــیزی روی مغز است مایه بهت و حـــیرت فراوان میشود.

وسایل و ابزار به کار رفته در آن جراحی، عبـارت بـود از نوک پیکان از

جنس شیشه‌های آتشفشانی سیاه رنگ، چاقوی جراحی،

چاقوهای برنزی، گازانبرها و سوزنهایی بــرای بخیه زدن محل جراحی.

طبق سندهای تـاریخی موجـود، جـراحی مغـزی که قرنها بعد یعنی در

سـال 1786 در هتل «دایو» پـاریس انجـام شـد، بی‌شک جراحی غیر

علمی و واقعاً خطرناک و کشنده‌ای بوده است.

قطع عضو از طریق عمل جراحی نیز در آمریکای جنـوبی در عهد

باستان به عمل می‌آمده است.

پزشکان اینکاها از گاز (تنزیب) به منظور زخم بندی و به احتمال زیاد

از کوکایین برای تخفیف درد استفاده میکرده‌اند.

در بابل روش به خصوصی بــرای مــداوای بیمــاران رایج بود.

«هرودوتس» نحـوه درمـان بیمـاران را در خیابـان چـنین تشریح میکند:

«وظیفه وجدانی هر رهگذر بود که جویای احـوال مـریض خوابیده در

آنجا بشــود و از روی تجربه شخصی خــود راه علاجی که تجربه کرده و

یا شنیده بود و برای آن نوع بیماری مـؤثر بـوده به بیمـار ارائه نماید و

بیمـاران نـیز با به کـار بسـتن راه‌هـای پیشـنهاد شـده در می‌یافتند که

کـدام یک به حالشـان مفید است.» همین روش مـداوا به صورت

تجــربی فشــرده، پایه‌هــای داروشناسی و علم پزشــکی قرنهای بعد را

بنا نهاد.

داروهــای اعجــاز آمــیز امــروزی ما مانند پــنی ســیلین، «آریومیسین»

یا «ترامیســـــین» ریشه در مصر باســـــتان دارند. یک پاپیروس پزشکی

عهد سلسله یازدهم فراعنه مصر از نـوعی گیـاه قـارچی صحبت میکند

که روی آبهای راکد رشد کرده و برای مــداوای زخم‌ها به کار گرفته

می شد و نیز برای زخم‌های رو باز تجویز می‌شده است.

آیا آن‌ها به خواص پنی سیلین که در آن نوع قـارچ یـافت میشود، د

4000 سال قبل از فلمینگ پی برده بودند؟

آنتی بیوتیکها نیز برای مردمان عهد باستان نیز ناشناخته نبود.

گل گرم و دلمه سویا که خاصیت آنتی بیوتیکی دارنــد، به ترتیب توسط

پزشــکان یونــان و چین باســتان جهت ریشه کن کــردن کورک و حتی دمل

ها تجویز می‌شده‌اند.

مصریان باستان از یک نوع داروی معدنی ناشناخته بـرای بیهوشی در

حین عمل جراحی استفاده میکرده‌اند.

آنها همچـنین به رابطه میـان سیسـتم عصـبی و حـرکت اعضای بدن پی

برده بودند. بنابر این به علل فلج شدنها واقف بودند.

پــاپیروس اســمیت حــاوی چهل و هشت نــوع مــوارد بهداشتی و درمانی است.

ســاکنان باســتانی دره رود نیل بهداشت را رعــایت مینمودند و به طور

کلی از نظر پزشــکی و درمــان به مــراتب از مردمــان نسل‌ها بعد اروپای

قــرون وســطی پیشــرفته‌تر بودند و این بــاز هم مــورد دیگری است در

وجود باستانی بودن علم!

پزشکان سرزمین اهـرام از کـار قلب و رگها مطلع بودند و می‌دانستند

چگونه ضربان را بشمارند.

ایمهــوتپ (4500 قبل از میلاد) معمــار هــرم «زوسر» اولین پزشک ثبت

شده در تاریخ محسوب میشود.

هند باســتان نــیز دارای علم پزشــکی پیشــرفته‌ای بــود. پزشکان آنجا

راجع به متابولیسم، سیســتم گـردش خـون، علم ژنتیـک، سیستم

عصبی و همچنین انتقال بعضی از خصوصـیات و صـفات از طریق

توارث اطلاع داشتند.

پزشــکان هند باســتان که از کتــاب ودا (کتــاب علمی فرهنگی مقدس

هنـدوهای عهد باسـتان-مـترجم) الهـام گرفته بودنـد، از روش‌های

پزشکی برای بی‌اثر کـردن مسـمومیت ناشی از گازهـای سمی

اســـتفاده میکردند و عمل‌هـــای جـــراحی ســـختی مانند سزارین و مغز را

انجام میدادند و از داروهای بیهوشی استفاده میکردند.

ساشروتا (قرن پنجم قبل از میلاد) روش تشخیص 1120 نوع مرض را

ثبت کرده است.

وی نوع کاربرد 121 نوع لوازم و ابزار جـراحی را شـرح داده و اولین

پزشـکی است که از جـراحی پلاسـتیکی اسـتفاده کـرده است.

«سکتیا گرنتهام» یکی از کتابهای براهماست که در حدود سال 1500

قبل از میلاد گردآوری و تألیف شده، دارای شرحی راجع به مایه

کـوبی آبله است: «مقـداری از محتویـات داخل ورم را با نوک چاقوی

بردارید، بعد آن را به بـازوی مـردی تزریق نمایید تا وارد خون او گردد.

آنگـاه آن شـخص دچـار تب خواهد شـد، اما ناخوشی به سادگی برطرف

میشود و گرفتاری پیچیده‌ای به بار نخواهد آورد.»

در تاریخ ثبت شـده که ادوارد جـنر(1749-1823)ـ میلادی اولین کاشف

واکسیناسـیون اسـت، اما چـنین بر می‌آید که هنـدوهای باستان حق

تقدم دارند.

انگلستان و سایر کشورهای دنیا دارای بیمه‌های درمـانی هستند که

از طریق دولت حمـایت میشـود، اما مـدارکی در دست است که نشان

میدهد پزشکان امپراتوری اینکاها و سرزمین فراعنه نـیز اجرت معاینه

خود را مستقیماً از دولت دریافت میکردند و اسـتفاده از دارو و درمان

برای همه ملت رایگان بوده است.

واقعـاً در زیر این آسـمان چـیزی وجـود نـدارد که تـازه باشد!

تسین- شی- (210ـ 259 قبل از میلاد) یک «آیینه معجزه گر» در

اختیـار داشت که می‌توانست اسـتخوانهای داخل بـدن را نشان بدهد.

آیا نـوعی عکسـبرداری با اشـعه ایکس در چین باسـتان وجود داشته

است؟

آن آیینه را در سال 206 قبل از میلاد در کـاخ هین- ینگ در «شنسی»

قرار داده بودند.

وقتی مریضی در مقابل آن به ابعاد 22/1در 76 /1 مـتر بود می‌ایستاد،

به نظر می‌رســید که تصــویر او وارونه شــده است. اما کلیه اعضاء و

اســتخوانهای او درست مانند فلورســکوپ امــروزی ما نشان داده

می شد.

آن آیینه نــیز درست به همین منظــور یعــنی تشــخیص بیماریها به کار

میرفته است.

عــده کمی اطلاع دارند که یک جــراح چیــنی نه نــام «هوواتی او» در

هیجده قرن قبل بیمـاران را بیهـوش و بعد آنـان را عمل جراحی میکرده

است.

یادداشتهای وقـایع نگـاری به نـام «هـومن شو» در عصر آخرین سلسله

آن (220-ـ 25میلادی) ما را به یـاد گزارش‌هـای پزشـکی عصر حاضر

می اندازد: «پزشک ابتدا مریض را وا میداشت تا مخلـوط کف آلود پودر

شاهدانه با شـراب را سر بکشد و بلافاصـله بعد از حـالت نشئه و

بیهوشی مـریض، او شـکافی در شـکم یا پشت بیمـار به وجود می‌آورد

و عضو ناسالم رشد کننده را میبرید و خارج می‌کرد.

اگر معــده و روده دچــار بیمــاری میشــد، آن‌ها را کــاملاً می‌شست و تمیز

میکرد، قسمت‌های عفونی را خارج میکرد و ســپس محل شکافته

شده را بخیه میزد و بر روی محل بریدگی مـرحم معجـزه آسایی

می گذاشت که زخم در عــرض چهــار تا پنج روز التیــام می‌یافت.

بیمار پس از یک ماه به طور کامل شفا می‌یافت.»

موسسه «لســـتر» در شـــانگهای که توسط یک ثروتمند انگلیسی در

دهه سی قرن حاضر تأسیس شده، یک مبنای علمی برای تجسس

شیوه‌های دوا و درمان قدیمی چین به وجود آورده است.

دکتر«برنارد رید»، رئیس و محقق آن مؤسسه فهرســتی از داروها و

مــواد عجیب و غــریب را که خــواص شــیمیایی و دارویی دارند، جمع

آوری نموده است.

برای مثـال: پوست الاغ، مغز سـگ، چشم گوسـفند، جگر خوک و یا

خزه‌های دریایی.

می دانیم که انتقال خون از فردی به فــرد دیگر در قــرن هفدهم در

پزشکی دنیای غرب به وجود آمد.

در صـــورتی که این عمل توسط بومیـــان اســـترالیا از هزاران سال پیش

مورد استفاده بوده است.

برای این کار ابتدا سیاهرگ وسطی یا داخلی بازو را بــاز می‌کردند و

آنگاه با اسـتفاده از یک نی تو خـالی خـون را از شخصی به شخص

دیگر انتقــال می‌دادنــد، یا این‌که از طریق دهــان عمــل، خون رسانی را

انجـام میداده‌اند که البته این روش را هر چند به تعـدادی از محققین

نشان داده‌اند اما هنوز هم قابل درک نمیباشد.

به هر حال از قرائن بر می‌آید که پزشکان بومی امروزی استرالیا

هنوز از روش پزشکی کهن استفاده میکنند.

یک چـنین پزشـکی به خـوبی از محل سـیاهرگی که باید خون بگیرد،

مطلع است.

همچنین بدون انجام آزمایشی اهدا کننـده مناسب را نـیز انتخاب میکند.

عمل انتقال خون نه تنها در مواقع ضـروری بـرای نجـات مجروحین و

بیمـاران انجـام میشـد، بلکه بـرای نـیروی مجـدد حیـات پیرامون نیز مورد

استفاده واقع میشد.

بومیان استرالیا در مواقع خشکسـالی و یا سـایر بلایا که خطر قحطی

و کمبـود غـذا وجـود دارد، از نـوعی داروی ضد حـاملگی خوراکی

استفاده میکنند.

بــرای این کــار نــوعی رزین را که از شــیرگاه خاصی به دست می‌آید به

صــورت قرص‌هــایی در می‌آورنــد، و از زمانانهــای کهن تاکنون به

زنهایشان می‌خورانند.

این واقعیت‌ها شــگفت انگــیز هســتند و جــای بی‌تأسف است که به

خاطر قبیله زدایی و عدم علاقه از سوی جامعه پزشــکان مدرن،

درمان سنتی بومیان اســترالیا تقریبــاً در حــال فرامــوش شدن است.

بومیــان دیگر گیاهــان دارویی کشت نمیکنند و ســعی در فراموش کردن

میراث ارزشمند کهن خود دارند.

(پایان فصل ششم)

با تشــکر از کــوروش 2 کــاربر ســایت خردمند که این مطالب را در این سایت قرار داده بودند.

به‌اشتراک‌گذاری این:

اشتراک‌گذاری

در حال بارگذاری...

نوشته شده در تمدنهای روزگاران پیش از نوح

4 دیدگاه

تمـدنهای روزگـاران پیش از نـوح، (هـنر فرامـوش شـده تولید طلا) تاریخچه کیمیاگری

تمـدنهای روزگـاران پیش از نـوح، (هـنر فرامـوش شـده تولید طلا) تاریخچه کیمیاگری

جون 28

نوشته شده توسط ufolove

pish_az_noh_rojeld

مـــدارکی در دست است که نشـــان میدهد کیمیـــاگران دیگری نیز بودند

که طلا میســـاختند، به طـــوری که یکی از آن‌ها حاضر به پرداخت هزینه

جنگهای صلیبی شده بود و آن دیگری مایل بود بدهی‌های خارجی

کشورش را بپردازد.

با بحرانهـای مـالی امـروزی و با کسـری بودجه همه که ساله بر روی

هم انباشـته میشـوند، شـاید که بهـتر باشد وزرای خزانه داری

کیمیاگران را برای تأمین پشـتوانه ارزی و پـولی خـود به کمک بگیرند.

پـــاپ جـــان بیست و دوم که فـــرامین شـــدیدی را علیه کیمیاگران صادر

کرده بود، خودش نیز بعدها مشتاق کیمیاگری شد.

احتمـــــالاً او بعد از تحقیق و بررسی بر روی مـــــدارک فراوان و مصادره

شده مشتاق انجام آزمایشاتی در این زمینه شده است و در کتابی

نـیز تحت عنـوان «آرتس ترنسـمو تیتوریا» (هـنر تبـدیل فلزات به یکدیگر»

نوشت که چگونه در شـــهر «ای ویکنـــان» روی«ســـنگ فلاسفه» کار

کـــرده و از طریق هـــنر کیمیـــاگری دویست شـــمش طلا درست کرده

اســـت، بطـــوری که هر کـــدام یک «کوئینتـــال» یا یکصد کیلوگرم بوده است.

بعد از مـــرگ او در ســـال 1334 میلادی، بیست و پنج میلیون فلورین

(یعـنی یک فلـورین طلای قـرن چهـاردهم برابر پنج دلار امروزی ارزش

داشته است- مترجم)

در خزانه شخصی پاپ پیدا شد که پاسخ قانع کننـده‌ای در باره منبع

در آمد آن وجـــود نداشت زیـــرا در آن عصر پر از جنگ و درگیری که بین

پاپ «ای ویکنان» و پاپ واتیکان وجود داشت میباست در آمد پاپ

بسیار پائین بوده باشد.

در موزه «کانستیستور شز» شهر وین، سندی غیر عـادی وجود دارد

که نشانگر کیمیاگری در قـرون گذشـته است و این سـند تحت عنوان

«الچی میستیشط مـــدالون» (یک مـــدالیم کیمیـــاگری) نگهداری میشود.

این مدال به صورت بیضی و اندازه آن 37در40 سانتیمتر است و هفت

کیلوگرم وزن دارد و غیر از یک سـوم آن در قسـمت بـالا که نقره است،

دو سوم بقیه آن در پایین از طلای خالص است.

این مدال ماجرای جالبی دارد که باید دانست.

در زمان سلطنت یکی از پادشاهان خانـدان «آگوسـتین» در اتریش در

قـرن 16، راهب جـوانی به نـام «ونـزل سـیلر» به سر میبرد.

او از مانـدن در صـومعه خسـته شـده بـود، اما راهی جز پرداخت پول

برای خروج از آن‌جا برایش وجود نداشت.

راهب پـــیری که مشـــوق و حـــامی«ونـــزل» بـــود به او می‌رساند که

گنجینه‌ای در یک گوشه از صومعه دفن شده است.

پس تصـــــمیم می‌گیرند که به دنبـــــال آن بگردند. بعد از جستجوی فراوان

بالاخره صندوقچه‌ای مسین در پـای یکی از سـتونها پیـدا میکنند.

داخل آن دست نوشـــته‌ای که روی پوست آهو با علائم و حروف

عجیب و غریب وجود داشـته، به همـراه چهـار بطـری که حاوی پودر

قرمز رنگی بود پیدا کردند.

«سـیلر» که انتظـار پیـدا کـردن سـکه‌های طلا را داشت آنقدر مأیوس و

ناراحت که میخواهد آن‌ها را به دور بیندازد.

اما راهب پـــیر، پی به اهمیت احتمـــالی آن پوست آهو و پودرها می‌برد

و تصمیم می‌گیرد آن‌ها را حفظ نماید.

بالاخره راهب پیر به این نتیجه میرسد که شاید پودرهـای قرمز همان

تـــــرکیب گرانبهـــــای فلـــــزات کم بها به طلا باشد که کیمیاگران به کار

می بردند.

وقتی «ونزل سیلر» بشقاب قلعی کهنه را از آشــپزخانه می‌آورد و

بعد از آغشــته نمــودن با پــودر قرمز رنگ در آتش گــرم میکنند. در این

موقع گـــویی معجـــزه‌ای رخ می‌دهد و پش از لحظـــاتی بشقاب قلعی

تبدیل به طلای ناب می‌شود!

«سیلر» از نتیجه این آزمایش چنــان ذوق زده میشــود که تصمیم

می گیرد به شهر برود و طلاها را بفروشد.

او بـــابت آن بیست «دو کـــات» زر دریـــافت میکنـــد، اما شریک پیرش با این

کار او موافق نبوده است، لکن طــولی نمیکشد که راهب پیر، مریض

میشــود و می‌مــیرد. و راهب جــوان را صــاحب پــودر طلا ساز میکند.

او فهمیــده بــود که به تنهــایی قــادر به بهــره بــرداری از کشف خود و فرار

از صومعه نیست.

بنــابر این راز خــود را بــرای «فرانســیس پریهــازن» یک راهب جوان دیگر

فاش میکند.

آنــان نقشه میشــکند تا در فصل بهــار صــومعه را تــرک نمایند.

«ونزل» با دو کاتهایش شراب میخرد و از مصــاحبت پسر عموی

جوانش «آناستاسیور» که از وین جهت دیدن او آمده بود خوش

می گذراند.

شــایعه دزدیــده شــدن بشــقاب از آشــپزخانه صــومعه و دوکاتهای «سیلر»

و پیدا شدن شیشه‌های خالی شراب در حجره او به گوش رئیس

صــومعه میرسد و او «ونــزل» را بــرای تحقیق احضــار میکند.

وقــتی رئیس صــومعه به اتفــاق راهبــان مسن دیگر به حجره «ونزل

می روند «آناستاســیور» را برهنه روی تختخــواب ونــزل پیدا

می کنند و متوجه می‌شوند که او دختر است و آناستاسیا می‌باشد

نه آناستاسیور.

مـدت زمـانی که دخـتر خـود را با ملحفه‌ای میپوشـاند، مردان خدا نیز او را

موعظه می‌نمایند و خطـــــری که روح او را تهدید میکند یادآور میشوند.

«ونزل» جوان نیز تنبیه و در حجره خود زنـدانی میشـود. اما او چهار

بطری محتـوی پـودر قرمز رنگ را بطـور مخفیانه از لای در به فرانسیس

که در بیرون انتظار میکشید، تحویل میدهد.

بعد از این‌که «ونزل» را از حجره اش به زندانی در داخل صومعه

منتقل می‌کنند، آینده در نظرش تـیره و تـار میشـود، اما «فرانسیس

پریهازن» بیکار نمی‌نشیند و ترتیب فرارشان را می‌دهد.

راهبان جوان در طول سفر و فـرار پر مـاجرای خـود پی بردند که به

همراه داشتن پودر طلاساز بسیار خطرناک است.

در نتیجه فرانسیس باهوش پودرها را مخفی کرد.

آنـان در وین موفق شـدند حمـایت کنت «پیـترفن پـار» دوست نزدیک

«لیوپولد اول»، امپراتور کشورهای آلمـان، مجارسـتان و بوهمی (1705

-1640) را به دست آورند.

زیــرا این کنت جــوان نــیز از مشــتاقان دو آتشه هــنر کیمیاگری بود.

تــرتیب جلسه بحث و گفتگو در حضــور شــخص امــپراتور داده شد. زیرا او

نیز به این فن علاقه داشت.

در حضور امپراتور «لیوپولد اول»، پدر روحانی «اسپایز» و دکتر

«جوکیم بکر» راهب سابق «ونــزل ســیلر» یک اونس قلع را در عرض

ربع ساعت به طلا تبدیل نمود و اعلامیه‌ای کتــبی رســمی در این

رابطه تنظیم شد و به امضاء شهود رسید.

کنت «فن پــار» دیگر آن حــامی و رفیق صــمیمی قبلی نبود. با تپانچه

ای که در دست داشت، ونزل را مجبور ساخت تا دل خود را از

قسمتی از پودر طلای خود بکند.

خوشــبختانه، کنت اشــراف زاده کمی بعد از آن مــاجرا فوت کرد.

بعد از آن خــود امــپراتور «لیوپولد اول» حــامی «ونــزل» شد و به کمک

کنت «فن والدســتین» فرمانــده گــارد شخصی خــود با استفاده از پودر

قرمز رنگ ونزل موفق به ساختن طلا گردید.

در سال 1675 سـکه «دوکـات» ویـژه‌ای از طلا، سـاخت شخص

امپراتور ضرب گردید که در یک روی آن عکس امپراتور و در روی دیگر

این عبارت حک شده بود:

«من با اسـتفاده از پـودر ونـزل سـیلر این طلا را از قلع ساختم»

اقدامات کیمیاگری موفقیت آمیزی توسط «ونزل سیلر» در کاخ

شوالیه «سـینت جـان» در وین بعمل آمـد، بطـوری که به دستور کنت

«فن والدســـــتین» زنجـــــیری از طلای حاصـــــله از آن کیمیاگری ساخته

شد.

در مورخه شــانزدهم ســپتامبر 1676 میلادی امــپراتور، راهب کیمیاگر

«فن راینـبرگ» (نـام فـامیلی مـادر سـیلر که از اشـراف زادگان بود ولی

پدر وی یک فرد عادی بود و لقب اشرافی نداشت.) را به مقام شوالیه

گـــری مفتخر نمـــود و به عنـــوان کیمیاگرباشی دربـــار منصوب شد.

وقـــتی همه پـــودر قرمز رنگ مرمـــوز تمـــام شد «ونـــزل سیلر» و خود

«لیوپولد» تمام سعی و کوشش خود را روی تولید مجـــدد آن متمرکز

نمودند، ولی تلاششان بی‌نتیجه ماند.

اما بـــالاخره با ســـعی و کوشش فـــراوان در ســـال 1677 میلادی مدال

بزرگ نقره‌ای را وارد ظرف محتوای یک ترکیب شیمیایی نمودند.

قسمت زیرین آن که آغشته به آن ماده شده بـــود، به طلا تبدیل گردید.

در چهـــار نقطه حاشـــیه آن بریـــدگی کـــوچکی بـــرای نمونه برداری، جهت

آزمایش کردن به تقاضای پروفسور«ای-بـــااور» اهل وین در سال 1883

ایجاد شـــده، که در نتیجه آزمایشـــات معلـــوم شد دو ســـوم پایین آن از

طلای نـــاب است و این شک که شـــاید طلا انـــدود باشد منقفی شد.

موضوع این طلای مصنوعی در تاریخ ثبت شده و مـدارک مستدل و

قاطعی است دال بر تایید فن کیمیاگری و تبـدیل فلـزات ارزان قیمت به

طلا در ایام گذشته.

در یک اثر نقاشی شده به قلم «ماتجکو» نقاش معـروف لهستانی

نشان می‌دهد مایکل سندی وگیوس در کراکو (کراکـوف) در اوایل

قـرن هفـدهم در حضـور «سیگیسـماند» سـوم پادشـاه لهستان در حال

تبدیل فلزات کم بها به طلا می‌باشد.

بعضی از کیمیـاگران ادعا کـرده بودند که قادرند جـواهر نیز بسازند و

حیطه مهارتشان محدود به طلاسازی نیست.

اگر چنین ادعـایی صـحت داشـته باشد باید آن‌ها را اولین جواهرسازان

مصنوعی دانست.

بر مبنـای علم مـدرن میتـوان یک تکه «آنتراسـیت» را به یک قطعه

الماس گرانبها تبدیل نمود، ولی فرایند این کـار خیلی پر هزینه است.

برای مثال دکتر «ویلاردلیبی» برنده جایزه نوبل از قــرار دادن تکه ای

سنگ گرانیت بین دو مرکز هسته ای، در ســال 1969 آن را تبدیل به

الماس نمود.

یا دکـــتر «ای- ا- لارنس» آمریکـــایی در طـــول دهه چهل توانست

تعدادی از عناصر را به یکدیگر تبدیل نماید.

در سال 1897 میلادی دکـتر «اسـتیفن اچ امـنز» پزشک انگلیسی، در

نیویورک ادعا کرد روشی کشف نمـوده که میتواند نقـره را به طلا تبدیل

نماید و از آوریل 1897 تا آگوست 1898 مقداری طلا به ارزش 000/10

هزار دلار آن زمـان به اداره عیـار سـنجی ایـالات متحـده آمریکا واقع در

وال استریت فروخت.

روزنامه نیویورک هرالاد این واقعه را با تیـتر درشـتی در زیر عکس دکتر

«امنز» اینگونه نوشت: «این مــرد طلا درست میکند و آن را به

ضرابخانه ایالات متحده تحویل میدهد).

اداره عیار سنجی ضرابخانه خریـدن طلا از دکـتر امـنز را پذیرفت و در

عین حال این سئوال را مطرح نمود «آیا این مـرد واقعـاً آنطور که ادعا

میکند این طلاها را از نقره درست میکند؟»

صـحت این موضـوع که آیا کیمیـاگران واقعـاً میتوانسـتند نقره، قلع یا

سـرب را به طلا تبـدیل نمایند مـورد نظر ما نیسـت، بلکه چیزی که

اهمیت دارد فکر آنان است که میتوان ماده‌ای را به مـاده دیگر تبدیل

نمود.

تا قبل از مادام کوری و راترفورد، حــوزه علمی این فکر را کنار گذاشته

بود.

در حــالی که این کیمیــاگران بودند که بــادر نظر گــرفتن جوهر مواد،

مفاهیم علم شیمی مدرن را پایه گذاری کردند.

دکتر «فردریک سـادی» برنـده جـایزه نوبل و پیشـگام در فیزیک

هســته ای، در کتــاب خــود تحت عنــوان: «تفســیری بر رادیوم» که در

سال 1909 چاپ و منتشر نمود، کیمیاگری را رد یا مورد استهزا قرار

نداد، اما چنین میگوید:

«جـالب است بـرای نمونه به افسـانه قابل توجه سـنگ فلاسفه

اشاره‌ای داشته باشیم که از قدیم الایام در سطح دنیا به آن معتقد

بودند، ولی هر چه به عقب برگشتیم، نتوانستیم به مبداء آن پی ببریم.

آنـان بـاور داشـتند که سـنگ فلاسـفه نه تنها قـادر است فلزات را به طلا

تبـدیل نمایـد، بلکه میتواند به عنـوان اکسـیر اعظم نـیز عمل کند.

حـال مبـداء این افکـار بی‌معـنی هر کجا باشد صـورت واقعی افسانه‌های

علمی- تخیلی است که نظریـات علمی امـروزی ما را تشکیل میدهد.»

در زمانهای قدیم، دانشمندان مصر و یونان به تت (خدای افسانه‌های

مصریان باستان برای مـاه، عقل و دانش که دارای سر و گردن لک لک بود و

کـره‌ای را روی سر و قلم و مـیز تحریر و شـاخه نخلی رادر دست داشته است- مترجم)

و هرمس (خدای تجارت، اختراع، سـخنوری مصر باسـتان و سخنگوی سایر

خدایان بوده است- مترجم) یا مرکوری (خدای افسـانه‌ای یا رب النوع

عطارد یونـان باسـتان که همـان هـرمس مصـر، باسـتان بوده است- مترجم)

اشاره‌هایی نموده‌اند.

طبق گفته آن‌ها کسی که فرهنگ و تمدن را برای انسان ارمغان

آورد، فن‌های جادویی را نیز برای بشر فاش کرد یکی از آن‌ها

کیمیاگری است.

هـــرمس یا مرکـــوری پایه گـــذار علم پزشـــکی بوده‌اند و علاوه بر آن علم

پزشـکی مـدرن بر پایه نظریـات هـرمس بنا نهـاده شـده است.

پس ردیابی مسیر تکاملی علم پزشکی، عطار، جادوگر و روحانی

ماقبل تـــاریخ گرفته تا دارو و پزشک این عصـــر، میتواند جالب باشد.

(پایان فصل پنجم)

با تشــکر از کــوروش 2 کــاربر ســایت خردمند که این مطالب را در این سایت قرار داده بودند.

به‌اشتراک‌گذاری این:

اشتراک‌گذاری

در حال بارگذاری...

نوشته شده در تمدنهای روزگاران پیش از نوح

1 دیدگاه

تمـدنهای روزگـاران پیش از نـوح، (هـنر فرامـوش شـده تولید طلا)قسمت دوم. تاریخچه کیمیاگری

تمـدنهای روزگـاران پیش از نـوح، (هـنر فرامـوش شـده تولید طلا)قسمت دوم. تاریخچه کیمیاگری

جون 25

نوشته شده توسط ufolove

pish_az_noh_rojeld

هنری چهارم پادشاه انگلستان فرمانی را در سال 1404 میلادی صادر

نمود که طبق آن تولید فلـزات مشـابه فلـزات معـدنی را جرمی علیه

دولت اعلام نمود.

این فرمـــان در ایـــام جنگهـــای صد ســـاله و انقلاب روستائیان صادر شد.

عاقلانه به نظر نمیرسد که پادشاه انگلستان در حالی که یک جنگ

طولانی پر هـزینه‌ای را در خـاک فرانسه دنبـال میکـرد و همزمان

مشـــغول ســـرکوب شـــورش‌های داخلی بـــود، چـــنین اعلامیه‌ای را بی

مورد صادر کند.

علت آن اعلامیه واضح اسـت، زیـرا مقـدار زیـادی طلا از یک منبع

ناشناخته به بازار سرازیر و سبب نگـرانی حکـومت شـده بود.

در مورد دیگری میخوانیم که «هنری ششم» پادشاه دیگر انگلستان

رسماً به «جان کاب» و «جان میستلدن» اجـازه داد که به هنر

فلسفی تبدیل فلزات بپردازد و پارلمـان وقت انگلسـتان نیز طی

فرمانی، آن را تصویب کرد.

ضــرابخانه ســلطنتی این طلاهــای مصــنوعی را تحویل میگرفت و از آن‌ها

سکه ضرب میکرد.

اما واضـحتر این حکم «هـنری چهـارم» در بـاره تحـریم کیمیاگری،

اعلامیه ویلیـام و «ملکه مـاری» انگلسـتان در این رابطه در سال 1668

است.

آن اعلامیه چـــنین است: «از آنجـــایی که طبق قـــانون مصوبه، اشخاص

گوناگونی از طریق مطالعـات و ذوق و فراگـیری خـود با مهارت کامل در

هـنر ذوب و تصـفیه فلـزات دست یافته و از سـوی دیگر آنقدر در این کار

پیشـــرفت نموده‌اند که اقـــدام به تولید مشـــابه آن‌ها به صورت مصنوعی

مینمایند...»

طبق مفاد این اعلامیه معلوم میشود که از زمان حکومت «هنری

چهـــارم» به بعد تعـــداد زیـــادی از مـــردم انگلیس، بنا به تصمیم دولت

جهت فراگیری کیمیاگری به کشورهای دیگر اعزام شـــده بودند که

حکم جدید اعلام مینماید تمـامی طلاها و نقره‌هـای تولید شده بر

اســاس اســتاندارد را در بــرج لنــدن تحویل ضــرابخانه سلطنتی بدهند و

بهــای آن را به قیمت روز بــدون تخفیف نقــداً دریــافت دارند.

بعد از این تغیــیر در سیاســت، پادشــاه و ملکه اعلامیه دیگری صادر

میکنند و ضــــرورت پــــرداختن به مطالعه و اقــــدام به کیمیاگری را در آن

مورد تأکید قرار میدهند.

گاهی به حقایق عجیبی درتاریخ بر خورد میکنیم که جــای بحث دارند،

احتمالاً امروزه نیز از همان طلاهــای ســاخت کیمیــاگران در خزانه داری

کل انگلســتان به صــورت شــمش‌هایی وجــود دارند و از جانب دیگر

اطلاع داریم انگلستان همیشه طلای مورد نیــاز کشــور را از خارج وارد

میکند، بنــابر این بی‌شک پادشــاهان انگلیس ذخــایر طلای موجودی در

کشــور را زیر کنــترل خــود داشــتند و اجــازه نمی‌دادند سرازیر شدن طلا

از منابع ناشناخته دیگر، اقتصاد کشور را به خطر اندازد.

بدین ترتیب حکم تحـریم و یا لغو تحـریم بـرای تولید طلا توسط کیمیاگران

را فقط در کشور خود میتوانستند صـادر نمایـد، نه بـرای مردمان

کشورهای دیگر.

با این حساب ساخت طلای مصـنوعی در خـود انگلسـتان به عمل

می آمد و محل تحویل آن نـیز ضـرابخانه سـلطنتی بـوده است.

مسـلماً طلای مصـنوعی در انگلسـتان تولید میشـده و نویسنده کتاب

شخصاً نمـونه‌ای از آن را در قسـمت سـکه‌ها و مـدالهای موزه بریتانیا

در لندن به چشم دیده است. که به شکل قشـنگی اسـت، و احتمالاً

قبل از تبدیل شدن به طلا یک فشنگ سربی بوده است.

در بـاره سـابقه این گلوله طلایی چـنین شـرح داده اند: «این طلا از یک

گلوله سـربی توسط کیمیـاگری در حضـور سـرهنگ «مکدانلد» و دکتر

«کلکوهـان» در مـاه اکتـبر 1814 در «بوپـورا» سـاخته شد.» درست

است که اطلاعـات موجـود در بـاره اسـرار کیمیـاگری و قطعات طلای

ساخته شده از طریق تبدیل فلزات کم بها، بسـیار انـدک است.

اما این فشنگ طلایی از نمونه‌های نادری است که رسماً به عنوان

طلای مصنوعی ساخت کیمیاگران پذیرفته شـد،و در یکی از بزرگتری

و معتبرترین موزه‌های دنیا نگهداری میشود.

مشـهور است که جـان «هل وتیـوس» (1709 – 1625) پزشک

مخصـوص خانـدان سـلطنتی «اورانژ» در اروپا به کیمیا گری میپرداخته

و فلزات پایه را به طلا تبدیل میکرده است.

روزی «پرولیوس» بازرس ارشد ضرابخانه سلطنتی هلند به کارگا

«هل ویتـوس» رفت تا کره‌هـای کیمیـاگری او را تماشا کند.

او از زرگرباشی دربـار خواست تا طلای سـاخت «هل ویتوس» را محک

بزند و عیار آن را تعیین نماید.

بعد از آزمایشات دقیق معلوم شد که به مقدار پنج نخــود به وزن فلز

بعد از تبدیل شدن به طلا افزوده شده است.

بطور کلی فرایند تبدیل شدن فلزات به یکدیگر چیست؟

پلوتونیوم عنصری است که در طـبیعت یـافت نمیشـود و میتوان از

طریق فیزیک هسته‌ای آنرا به دست آورد.

این عمل، نمونه‌ای از تبدیل فلزات به یکدیگر است.

تبـــدیل جیـــوه به طلا بایســـتی از طریق تغیـــیر آرایش الکترونی اتم‌های

آن به دست آید واین را میدانیم که تعداد الکترونهـا، نـوع مدار آن‌ها و

سازمان پروتون مشخص کننده هر عنصر است.

ضــمناً قابل ذکر است که طبق نظریه کیمیــاگران قــدیم طلا از جیوه یا

ســرب بدست می‌اید و طبق جــدول تنــاوب عناصر عــدد اتمی طلا 79،

جیوه 80 و سرب 82 است.

به عبـــــارت دیگر این سه فلز با هم همســـــایه‌اند و «مندلیف» برای

اولین بار در سال 1879 جدول تناوب عناصر را بر مبنای ترتیب توالی

وزن آن‌ها که بر مبنـــای ســـاختمان اتمی آن‌ها ست تهیه نمود.

اکنون این سئوال مطرح میشود که آیا کیمیاگران قدیمی این جدول را

قبل از «مندلیف» کشف کرده بودند؟

دانشمندان عرب و ایران جـابر، رازی، فـارابی و بـوعلی سینا که بین

قرنهـــای هشـــتم تا یـــازدهم میلادی میزیســـته‌اند، دانش کیمیاگری را به

اروپای غربی منتقل نمودند.

دست نوشـته‌های ارزشـمند آنـان که به حـروف و اعـداد رمزی نگارش و

تنظیم شده بود و نشانه‌های پررمز آن را تعداد انـدکی از افراد

می توانستند بخوانند، دست به دست از شـهری به شـهر دیگر حمل

میشد تا از آن سر در بیاورند.

بعضی از این یادداشت‌ها و دست نوشته‌ها حاوی مطالب علمی و

ارزنده‌ای در مورد علم شیمی و کیمیـاگری بـود و بعضی دیگر حاوی

فرمولها و مطـــالب تحریف شـــده بـــود که ارزش علمی نداشتند.

کیمیاگران مدام محل آزمایش خود را تغیــیر میدادند و در خفا به کار

میپرداختند.

زیرا آشکار شـدن مهـارت شخصی آنـان خطرنـاک بـود و تاریخ نشان

میدهد که بســـیاری از کیمیـــاگران زیر شـــکنجه عوامل حکومتی راز خود

را افشا کرده‌اند.

«سر جرج ریپلی» (1471 میلادی) ضمن توضیح ترکیبات کیمیاگری به

شاگردان خود، به آنـان و کسـان دیگر که سـرگرم کـار با این حرفه بودند

گوشــزد میکــرد: «اســرار خــود را در انبــار بــرای خــود نگهدارید زیرا عقلا

میگویند که انبار زبان ندارد.»

پیشـــگامان علـــوم در اوایل هـــزاره دوم میلادی، مانند آلبرتوسمگنوس»

(1280-1208) که کتاب‌هـــای قطـــوری را در رابطه با ستاره شناسی و

کیمیاگری نوشـته اسـت، نه تنها معتقد تبـدیل فلـزات به طلا بود، بلکه

روش‌هایی برای اقدام به این فن را تدوین نموده بود.

او به علاقه مندان این فن نصیحت میکند که از همنشینی با حکام و

قدرتمندان پرهیز و جـانب احتیـاط و سـکوت را مراعـات کنند.

«راجر بیکن» (1214-1294)ـ دست نوشته پررمـزی را از خود باقی

گذاشـــــته است که گفته میشـــــود«دبلیو-ام-آر.نیوبالد» موفق به خواندن

رمز آن شده است.

در آن کتابچه فرمول ساختن مس ذکر شده است.

در کتابخانه دانشـگاه«پنسـیلوینیا» قـرع و انـبیقی وجـود دارد که این

برچسب به تاریخ اول دسـامبر 1926 به آن الحـاق شـده است: «در این

انبیق مس متالیک وجـود دارد که بر مبنـای فرمـول راجر بیکن ساخته

شده است.»

دکـــتر «پاراســـلوس کبـــیر» (1493-1541)ــ فلز روی را کشف نمود.

او اولین کسی بود که گاز هیدروژن را شناسایی کرد.

شـــهرت پاراســـلوس به کیمیـــاگری بســـیار زیـــاد بـــود، یادداشت‌های پر راز

و رمز او را هنگام دفن جسد با او به خاک سپردند.

اما بعدها وقتی قبر او را در سالزبورگ شکافتند، چـــیزی در آن‌جا یافت

نشد. حتی شمشیر معروف او نیز که گفته می‌شد«سنگ فلاسفه»

در داخل قبضه آن پنهان است. بی‌هیچگونه ردپایی ناپدید شده بود.

«نیکـــــولاس فلمیل» (1330-1418 میلادی محضر دار پاریسی یک

کیمیاگر معروف دیگر بود.

او بنابر ضرورت شغلی خود که بررسی مـدارک و اسـناد بود، با تعدادی

کتابفروش آشنا شده بود، با حروف «هیروگلیف» اشـاره کرده،

توسط شخصی ناشناس یک کتاب بسیار قدیمی به زبـــان ناشناخته، از

ابراهیم یهودی با قیمت مناسب خریداری کرده است.

«فلیمل» و همســـرش «پرنل» در پی ســـالها مطالعه و جستجو

بالاخره پی برده بودند که آن کتاب در بـاره کیمیـاگری در عهد باستان

است.

«نیکـولاس فیلمل» با اسـتفاده از آن کتـاب موفق شـده بود نیم پوند

جیوه را در 17 ژانویه 1328 میلادی به نقره خالص تبدیل نماید.

او در آن هنگام 52 ساله بود و در 25 آوریل همان سال موفق شد

اولین طلای را از راه کیمیاگری به دست آورد.

مـردم قـرن چهـاردهم میلادی پـاریس که همعصر فلیمل بودند به

توانـایی او در سـاختن طلا بـاور، و بـرای خـود نـیز دلیل موجهی داشتند.

زیــرا او در طــول سی وشش ســال فعــالیت کیمیــاگری ثروت هنگفتی را

صاحب شد و چندین درمانگاه و کلیسا در پاریس بنا نهاد.

خــود او این موضــوع را تأیید میکند و مینویسد: «قبل از این‌که همسر و

همکارم در سال 1431 فوت نماید که خاطره او را هرگز فراموش

نخواهم کرد- ما چهارده بیمارستان را در این پاریس بنا نهادیم و وقف

مردم کردیم.

همچنین سه کلیسا درست کردیم و آن‌ها را به صورت زیبایی تزیین

نمودیم و موقوفاتی را وقف آن‌ها کردیم، خود مردم هم نذورات

فراوانی را وقف آن‌ها نمودند و هفت کلیسا و قبرستان را نیز مرمت

کامل نمودیم و این‌ها غیر از اقداماتی است که در بولون انجام داده ایم

که کمترین اقدام ما در این شهر است».

«نیکولاس فلیمل» ذکر کرده که در بعضی از کلیساهایش علایمی از

کتاب ابراهیم یهودی را نقش کرده است.

این نشانه‌ها تا دویست سال پیش در جاهایی مثل قبرستان

«دس اینوسنتس» (معصومین)، کلیسای «سینت جکوئس دولابوشریز»

و «سنت نیکولاس دس چپس» قرار داشتند.

سنگ قبر خود فلمیل نیز در موززه کلونی نگهداری میشود.

دکــتر«پــایربورلی» در ســال 1654 میلادی لیســتی از کتابهای معتبر را

منتشر نمـود که کتـاب ابـراهیم یهـودی را جـزو کتابهـای مهم قلمداد

کرده است.

بنابر این کتـاب مزبـور افسـانه نبـوده بلکه موجـود بـوده است.

مسلماً خـود «بـوولی» نـیز یک دانشـمند معمـولی نبـوده زیرا او آنقدر

روشن بین و عالم بـوده که وجـود سـفاین فضـایی را به عنوان نوعی

وسایل حمل و نقل آینده پیش بینی کرده و متـذکر شـده است که کره

زمین تنها سیاره مسکونی نمیباشد.

طبق نوشته «بورلی» کاردینـال «ریشـیلیو» دسـتور داده بود تا خانه و

کلیساهای «فلمیل» را برای یـافتن کتابهـای کیمیا گـری بازرسی کنند،

احتمالاً در این بازرسی موفق بوده است، زیرا او را دیده بودند که

کتـــاب ابـــراهیم یهـــودی را که دارای حاشـــیه نویسی «فلیمل» بود،

می خوانده است.

ماجرای «جـرج ریپلی» کیمیـاگر انگلیسی قـرن پـانزدهم نیز شگفت

انگیز است.

«الیــاس اشــمول» یکی از دانشــمندان و محققین قــرن هفدهم

کلکسیونی را به دانشگاه اکسفورد لندن اهدا نمود که به موزه

«اشمول» معروف است.

در میان آن کلیکسیون اسنادی وجود حــاکی از این ســفر که «سر

جــورج ریپلی» ســالیانه مبلغ معــادل 000/100 پوند به مردم جزیره

«رودس» کمک می‌کرده تا علیه ترکهای عثمانی بجنگند.

لازم به یادآوری است که ارزش پوند در پانصد ســال قبل به مراتب از

ارزش امروزی آن بیشتر بوده است.

(ادامه دارد...)

با تشــکر از کــوروش 2 کــاربر ســایت خردمند که این مطالب را در این سایت قرار داده بودند.

به‌اشتراک‌گذاری این:

اشتراک‌گذاری

در حال بارگذاری...

نوشته شده در تمدنهای روزگاران پیش از نوح

4 دیدگاه

تمــدنهای روزگــاران پیش از نــوح،«فصل پنجم» (هــنر فراموش شده تولید طلا)

تمــدنهای روزگــاران پیش از نــوح،«فصل پنجم» (هــنر فراموش شده تولید طلا)

جون 3

نوشته شده توسط ufolove

pish_az_noh_rojeld

«فصل پنجم»

(هنر فراموش شده تولید طلا)

کیمیا، همان علم شیمی مـدرن است که توسط ایرانی‌ها و اعراب

رواج یافته است.

اما اصل مطلب در کیمیا گری تبدیل فلـزات به طلا بـوده است.

قرن‌ها شیمیدانان فکر میکردند، عناصر شـیمیایی پایـدار هستند و

قابل تبدیل به یکدیگر نمیباشند.

به همین دلیل بود که کیمیاگران را خیالباف، شـارلاتان و یا احمق تصور

میکردند.

اما در سـال 1919 میلادی «راترفـرد» فیزیکـدان بـزرگ انگلیسی به

حمـایت کیمیـاگران برخاست و از طریق بمبـاران هلیـوم موفق شد

نیتروژن را به اکسیژن و هیدروژ تبدیل نماید.

آن روز تـــاریخ اثبـــات نظریه تبـــدیل عناصر کیمیـــاگران محسوب میشود.

علم کیمیـاگری تبـدیل کنـترل شـده عنصـری به عنصـری دیگری است.

نتیجه تحقیقات پنهان و آشکار دانشـمندان مشـرق زمین و مغرب زمین

به تـــدریج راهگشـــای علم شـــیمی مـــدرن گردید دست نوشته‌های

فراوانی از قرون وسطی به دست ما رسیده که در آن‌ها از لوازم و

ابزارآلات کیمیاگری که عبارت از قرع و انـبیق، لوله‌هـای مارپیچ

شیشه ای، دستگاه تقطیر، کوره و چیزهـای مشـابه دیگر سخن رفته

است.

مســـلماً تهیه این لـــوازم بـــرای ایجـــاد یک آزمایشـــگاه کیمیاگری مستلزم

مخارج قابل ملاحظه بوده است.

بنابر این ساده لوحانه است تصور کنیم که کیمیـاگران از سرمایه و پول

خود گذشته‌اند و ماهها بلکه سالها در کنـار کوره‌هـا، تنها دود خورده اند

بـدوی این‌که امیـدی به گـرفتن نتیجه مثبت از زحمـات و هزینه‌های

کمرشکن خود داشته باشند.

با این حال تعدای از دست اندرکان، بعـداز مـدتها تلاش و عدم کامیابی

دست از کیمیـــاگری کشـــیده‌اند، ولی آن تعـــداد که تا آخر عمر به کار

تحقیق پرداخته و راه را ادامه داده‌انـــد، به طـــور بـــاور نکردنی بی‌شمار

هستند.

از ســـوی دیگر آن تعـــداد که به کـــار پرهزینه کیمیـــاگری دادمه داده‌اند،

اگر چـــیزی نصیبشـــان نشـــده چگونه توانســـته‌اند دوام بیاورند؟

در طـول قـرون متمـادی، کیمیـاگران مـدعی بـوده اندکه قادرند جیوه، قلع

یا سرب را به طلا تبدیل نمایند.

کسانی که میگویند هر چیزی را که پیشـینیان توانسـته‌اند انجامبدهند،

ما قادریم آنرا بهتر از آن‌ها انجـام بـدهیم، طـبیعی است که به قدرت

کیمیـاگران کهن در نیـل، به اقـدامات پرهزینه آنـان شک میکنند، چنین

اسـتدلال کنند که آیا کیمیـاگری نـوعی شـارلاتان بـازی نیست؟

در حقیقت تاریخ نام تعداد اندکی را که سـعی داشـتند از ساده لوحی

مردمان هم عصر خود سوء استفاده نمایند، در خـود ثبت کرده است.

از سوی دیگر اسناد تاریخی معتـبر حـاکی از آن است که بعضی از

پادشاهان وجود کیمیاگران را بـرای اقتصـاد کشـور خـود تهدیدی جدی

میپنداشتند.

در تاریخ میخـوانیم که«داریوکلشی ین»، امـپراتور رم در سال 300

میلادی فرمانی را در مصر صـادر نمـود که کلیه کتابهـای ساخته شده

از طلا و نقـره را بسـوزانند. این موضـوع میرسـناند که صنعت تبدیل

فلـزات به یکـدیگر در رم وجـود داشـته که فرمـانی این چنین صادر

میشود.

زیـرا اگر چـنین حـرفه‌ای وجـود داشـته، صـدور چـنین فرمانی غیر

ضروری به نظر میرسد.

همین امپراتور فرمان دیگری را امضاء نمـود که طبق آن کلیه محل

های سری عبادت مسیحیان و همین طـور کتابهـای آن‌ها را آتش زدند و

همه مسـیحیان را از پست‌های اداری امـپراتوری رم برکنار کردند.

معنی این اقدام و برخورد شدید دولت رم با کیمیا گـران یعنی وجود

طلای مصنوعی مانند وجـود مسـیحیان بـرای امـپراتوری مضر بوده

است.

امپراتور رم مصممانه خواهـان جمع آوری و انهـدام کلیه کتابهای

مربوط به این فن سری بود، تا جلو حرکت کیمیـاگران را بگیرد.

«دایوکلشی ین» تشخیص داده بود که طلا یعنی قدرت.

پس کیمیاگری که میتوانست آن را به صــورت ارزان و به طور انبوه

تولید نماید خطر جدی برای حکومت او محسوب میشد.

چنین شخصی میتوانست با طلا مناطقی را و حـتی خـود مقامات را

بخرد.

بـرای مثـال میتـوانیم به موضـوع «دایویـوس مـارکوس» فرمانده گارد

امـپراتوری رم اشـاره نمـاییم، وی با میلیون‌ها پـولی که داشت توانست

کلیه سرزمین‌های امـپراتوری رم را به مبلغی معـادل 35 میلیون دلار

امـــروزی بخـــرد، ولی طـــولی نکشـــید که به فرمـــان «سپتیموس» سر از

تن او جدا کردند.

این ماجرا هنوز در اذهان مردم رم باقی بود که امپراتور «دایوکلشی ین»

فرمان ممنوعیت کار کیمیاگری را صادر نمود.

طبق نوشته «زوسیموس» کیمیـاگر مصر باسـتان (قـرن سوم میلادی)

در معبد «پتاه» شـهر «ممفیس» کـوره کیمیـاگری وجـود داشته که

خدای آن معبد حامی کیمیاگران بوده است.

نــام شــیمی یا «کیمیا» از کلمه «خمت» یا «کمت» مصر اقتباس شده

است.

بدین ترتیب حتی امروزه نیز کلماتی، شـیمی، کیمیـاگری یا شیمیایی

مفهوم خاصی از علم کیمیاگری سنتی کهن دارند.

در قرن هشتم میلادی جـابر ابن حیـان علم کیمیـاگری را از منابع مصری

استخراج و طبقه بندی نمـود و به حق او را پـدر این علم نام گذارده‌اند.

جـابر نه تنها خـودش مشـغول کیمیـاگری بـود، بلکه کلیه لوازم و

تجهـیزات مـورد نیـاز را بـرای تبـدیل فلـزات به طلا قید کرده و همچنین

ویژگی‌های ذهنی و اخلاقی شخص کیمیاگر را نیز متـذکر شده است.

او چـنین نوشـته: «صـنعتگر این حرفه باید بسـیار مـاهر باشد و به کلیه

رموز علم فلسفه و طبیعات آگاهی کامل داشته باشد.»

او همچنین تعیین مدت زمان و نیروی لازم و برای کـار تا دستیابی به

علم تبدیل فلزات به طلا را برای شـاگردان خـود توضـیح میدهد.

از جمله این که باید صبور و بردبـار و کم حـرف باشـند و گزافه گویی و

افراط کاری و اصراف کاری نباشند تا حـداقل اگر به راز این هنر دست

پیدا نکردند، دچار بدبختی و فقر و نومیدی نشوند.

لازم به گفتن نیست که آن اســـتاد زبر دست عـــرب، پیشنهادات زیادی را

به شاگردان متذکر شده است.

زیرا ممکن بود سالها تلاش آنان در آزمایشگاهها ســودی به بار نیاورد.

اما ضمن این سفارشات به شاگردان خـود اطمینـان نـیز داده که:

ممکن است مس به طلا تبدیل گردد و تنها با مهارت خود به آسانی

میتوانیم نفره درست کنیم».

نمیتـوان این کلمـات اسـتاد جـابر را به سـادگی نادیـده گرفت، زیرا نام او

حتی در شیمی مدرن هم برده میشود.

یکی از خصوصیات کیمیاگری صرف مدت زمـان طـولانی برای این کار

است.

علم کیمیـــاگری را از ســـال 133 قبل از میلاد در چین میشناخته‌اند.

داستان «چیا» و «چن» کیمیاگر هنوز در ذهن مـردم چین باقی مانده

است.

بنابر آن داستان هروقت که «چیا» احتیاج به پول داشـته، دوست او

«چن» یک سنگ سیاه را به تکه‌ای کاشی یا آجر میمالیده و آن‌ها را

تبدیل به نقره میکرده است.

این یک راه آسان پول به دست آوردن است!

در بیـــوگرافی «چنگ – تـــائو – لینگ» که در آکـــادمی سلطنتی پکن

تحصـیل میکـرده، آمـده است که اکسـیر را در 9 پاتیل تصفیه میکنند.

بنا به روایــتی مؤلف این بیــوگرافی شــخص امــپراتور زرد(قرن 26 قبل از

میلاد) بوده است!

ماده اولیه به کار رفته در کیمیـاگری چین عبـارت بـود از شنگرف یا

ســولفید جیــوه که هم در تبــدیل فلــزات به طلا به کــار میرفت و هم برای

تهیه عصـاره طلا یعـنی اکسـیر جـوانی، در کتـابی که در قرن اول

میلادی نوشــته شــده، تأکید شــده است که: «ممکن است شما بتوانید

شنگرف را به طلای ناب تبدیل نمایید!».

کیمیاگران چین، هندستان، مصر و اروپــای غــربی معتقد بودند که

جیوه و سولفور برای تبدیل فلزات به طلا دارای خــواص غیر عادی

میباشند.

به هر حال راه این علم از پکن به اسـکندریه و از بنـارس هندوستان به

پـاریس در دوران قـرون وسـطی، بسـیار طـولانی بـوده است.

در ســـال 175 قبل از میلاد، قـــانونی در چین اعمـــال میشده که طبق آن

جلو کار کیمیاگران را در امر طلاسازی میگرفته‌اند.

این مطلب دو موضـــوع را ثـــابت میکنـــد، نخست این‌که کیمیاگری قرن‌ها

قبل از آن که بــرای حکــومت امــپراتور رم مســئله ســاز شود، رایج بوده و

دوم مقدار طلای تولیـدی کیمیـاگران به مـیزانی رسـیده بود که مایه

نگرانی دولت گردید.

در هندوستان نیز کیمیاگری رواج داشته است.

«هندو» کیمیـاگر مشـهور هندوسـتان نـیز معتقد بـود که میتوان جیوه و

سـولفور را به طلا تبـدیل نمـود و آن‌ها را از مـواد اولیه این فن میدانست.

اما هندیها بر خلاف کیمیاگران چینی و اروپایی، جیـوه را قطب مثبت و

سولفور را قطب منفی به کـار میبردند و سـعی میکردند تا اکسیر

اعظم را بیابند، و راز طلاسازی را کشف نمایند.

علاوه بر خطـــری که از جـــانب حاکمـــان وقت جـــان کیمیاگری را تهدید

میکرده، رشک و حسادت و بدخوهی و احتمـالاً چپـاول از سوی دیگران

نـیز بـاعث میشد که کیمیـاگران به گـونه‌ای مخفی و در خفا به کار

پرداخته و مطـالب خـود را به صـورت رمز بنویسـند، تا توسط دیگران

کشف نگردد.

این موضوع به ویـژه در کشـورهای اروپـایی بیشـتر رایج بود.

زیرا مـأمورین تفـتیش عقاید به شـدت در تکـاپو بودند تا هر کسی را که

مظنـون به اسـتفاده از علـوم جـادویی متعلق به مشـرق زمین باشد،

کـافر اعلام کننـد، و با اتهـام محـارب با خـدا به اعـدام محکوم نمایند.

این موضـوع که آیا کیمیـاگران در کیمیـاگران در گذشـته توانسته اند

واقعاً طلا درست کنند موضوع بحث انگیزی است.

اما طبق اسناد صـدور فـرامین پادشـاهان بـرای پیگـیری کیمیاگران تبدیل

فلز به طلا امکان پذیر بوده است.

در سرتاسر قـــرن ســـیزدهم و اوایل قـــرن چهـــاردهم کیمیاگری آنچنان

رایج بود واتیکان را نیز جلب کرده بود.

به طـوری که کیمیـاگری طبق حکم رسـمی پـاب «جـان بیست و دوم»،

در سال 1371 میلادی به کلی ممنوع گردید و کسانی را که مظنون به

کیمیـاگری بودند محکـوم به تبعید گردیدنـد، و یا ملـزم به پرداخت جرایم

سنگین شدند.

تمـــام این ممنوعیت‌ها علیه کیمیـــاگری مبهم و گمـــراه کننده هستند.

اعلامیه«ســـیگار کشـــیدن ممنـــوع» را به این دلیل در اماکنی نصب

میکنند که میدانند تعدادی مـردم حاضر در آن جا سـیگاری هستند و

قوطی سیگار را در جیب خود دارند.

بنابر این اگر تولید غیر قانونی طلا در جریان نبوده علت وجود اعلامیه

های «ساختن طلا ممنوع!» چه مفهومی دارد؟

آیا صرف هزینه گـزاف نوشـتن اعلامیه‌ها روی کاغـذهای پوست آهو

بی مورد بود؟

(ادامه دارد...)

با تشــکر از کــوروش 2 کــاربر ســایت خردمند که این مطالب را در این سایت قرار داده بودند.

به‌اشتراک‌گذاری این:

اشتراک‌گذاری

در حال بارگذاری...

نوشته شده در تمدنهای روزگاران پیش از نوح

17 دیدگاه

تمـدنهای روزگـاران پیش از نـوح،«فصل چهـارم» (آهنگ الیمپوس)

دسامبر 23

نوشته شده توسط ufolove

تمـــدنهای روزگـــاران پیش از نـــوح/ به‌قلم تـــامس اندرو.مترجم اسماعیل قهرمانی‌پور (شمس خوی)

روزها و شب‌های علم(تمدنهاي روزگاران پیش از نوح)

ابداعات عهد باستان(تمدن‌هاي روزگاران پیش از نوح)

تـاریخ پیـدایش انسـان،چند هـزار سـال یا چند صد هـزار سال

«فصل چهارم»

(آهنگ الیمپوس)

طبق افسانه‌های قدیمی یونان باستان، تکنولوژی بشری به وسیه «ولکان یا

هفیستون» که اولین فلزکار دنیا بود، آغاز شده است.

کارگـاه او محلی پر از جرقه فلز و آهن بـود و در بـالای کوه «الیمپوس» قرار

داشته است.

بعدها به محلی در «سیسیل»روی کوه «اتنا» نقل مکـان نموده و در آنجا

ماندگار شده بود.

طبق افســـانه‌ها دود خـــارج شـــده از دهانه کـــوه آتشفشان«اتنا» از کوره

آهنگری خدا بلند میشده است.

با این‌که مؤلف این دود برخاسته از دهانه تـور مینا را به چشم دیده ولی

نمیداند که آیا «هفیسـتوس» هنـوز هم در کنـار سـندان خود مشغول چکش

کوبی است یا نه!

طبق افسانه‌های یونان، بشر چهار مرحله تکاملی داشـته است.

اول عصر طلا بـوده، بعد عصر نقـره و به دنبـال آن عصر برنز آمده و در آخر عصر

آهن فرا رسیده است که ما در آن قرار داریم.

با این‌که آهن فراوانـــتر از طلا و مس اســـت، اما ذوب کردن و تصفیه آن به مراتب

مشکلتر است.

افســانه‌های یونــان باســتان در مــورد ســیر تکــاملی تکنولوژی فلزات، از نرم ترین

آنها یعنی طلا شروع کرده و به ســخت‌ترین آن‌ها که آهن باشد، پرداخته است.

عصر حجر که مـــدت طـــولانی ادامه داشـــته، به عصر کالکولیت (مس) ختم شد و

با این‌که ابــزار ســنگی تکمیل شــده به فــراوانی به کــار گرفته میشد، ولی ابزار و

اسلحه‌های ســاخته شــده از مس نــیز که حــالت تفنــنی و تجملی داشته نیز

دیده میشود.

ســـپس عصر برنز(مفـــرغ)، فلز ســـختی که از آلیـــاژ 9 قسمت مس و 1 قسمت

قلع تشکیل مشد، فرا رسید.

هزاره ســوم قبل از میلاد به طــور مشخصی عصر مس و مفرغ در سومریه و

مصر باستان محسوب میشود.

تصویر واضحی از چگــونگی و اولین محل پیــدایش مفــرغ در دست نیست.

اما این را میـدانیم که بـرای تـرکیب مس که از صـحرای سینا، جزیره کرت،

قـبرس،اسـپانیا، پرتقـال و سـایر منـاطق حاشـیه‌ای در دریای مدیترانه که به

فـــراوانی به دست میآمـــد، با فلز قلع کمیـــاب که از اتروری(کشور قدیم اتروری که

در غـرب میانه ایتالیا واقع بـوده و امـروزه توسـکانی و قسمتی از آمبریا میباشد-

مـترجم)، گل(کشـور قـدیم فرانسه-مـترجم)، اسـپانیا، کرنوال(کرنوال کشوری در

انتهـای جنـوب غـربی انگلسـتان و مرکز آن تـرورو بـوده است-مترجم) و بوهمی

تهیه میشـد، نیـاز به ایجـاد تشـکیلات عظیم حمل و نقل کوره‌های بزرگ و

استادکاران ماهر داشته است که بتوانند حرارتی بیش از 1000 درجه

سانتیگراد اینجاد نمایند.

برنز که آلیـاژی از مس و قلع میباشـد، فلـزی محکم و با دوام است. مدت زمان

میخواهد تا(از ترکیب دو فلز متفاوت بصورت نه قسـمت از یک قسمت)، الیاژ

قلع که فلز بهتر و مقاوم‌تری است تولید شود.

با وجود این مصنوعات مسی باقی مانده از اعصار قـدیم در موزه‌های ما

خیلی کم است.

در صورتی که مصنوعات مفرغی فراوان است. انگـار که نحوه ساختن آن به

صورت ناگهانی رواج پیدا کرده و سرتاسر عـالم آن عصر را فرا گرفته است.

از جـــانب دیگر تشـــابه نـــوع مصـــنوعات برنـــزی که از قسمت‌های مختلف اروپا

یافت شده‌اند، آنقدر زیاد است که میتوانیم بپـذیریم همه آن‌ها محصول یک

کارگاه یا یک مکتب تکنولوژی بوده است.

تایخ پیدایش برنز در آمریکای مرکزی و جنوبی نیز شـــبیه اروپاست. در آنجاها

نیز این آلیاژ به صورت ناگهانی ظاهر شده است.

حال این سئوال مطرح است که آیا کشف این نـوع آلیـاژ از روی تجربه بوده

است یا تصادف؟

این را نیز میدانیم که کشف این آلیـاژ در دنیـای قـدیم و جدید، همزمان نبوده

است.

مس که از ترکیبات برنز است از حدود سـال 3500 قبل از میلاد در بین النهرین

استخراج میشده است، اما در پرو از 2000 سال قبل از میلاد(فلز آهن تا قبل

از آمدن پیزارو برای اینکاها ناشناخته بود).

دستیابی به نوع خاصی از صنعت فلزکـاری توسط سـرخ پوستان آمریکای

جنوبی هنوز در پرده ابهام است.

برای مثال زیورآلات پلاتینی که در کشور «اکوادور» پیـدا شده این سئوال بحث

انگیز را مطرح میکند که سـرخ پوسـتان آمریکـایی از کجا قادر بوده‌اند حرارتی

بیش از 1770 درجه سانتیگراد را برای ذوب آن فلز ایجاد نمایند؟ باید بدانیم که

ذوب پلاتین در اروپا فقط از دو قرن گذشته امکان پـذیر شده است.

در ارزیـابی از یک آلیـاژ متعلق به دوران ما قبل تـاریخ آمریکا، اداره استاندارد

ایالات متحده آمریکا تأیید نمود که سـاکنان اصـلی آمریکا دارای کوره‌هایی

بودند که در هفت هزار سال قبل قـادر به ایجـاد حـرارت بیش از 9000 درجه

سانتیگراد بوده‌انـد، اما هنـوز یک توضـیح قـانع کننـده که چگونه چنین اقدام

تکنیکی پیشرفته در 5000 سال قبل از میلاد امکان پذیر بوده، داده نشده

است.

مقبره «چاوچو»(316 – 256 میلادی) یک ژنـرال چیـنی نیز دارای رمز و راز است.

وقـتی یک حلقه فلـزی موجـود در این مقـبره از طر یق اسپکتروسکوپ تجزیه

ترکیب شد، نتیجه ترکیب 10درصد مس – 5درصد منگنز و 855 آلمینیوم را

نشان داد.

در صورتی که طبق مدارک علمی موجود آلومینیوم برای بار اول توسط

«اورستد» و از طریق روش شیمیایی در سـال 1825 به دست آمده است و

برای این که نیاز صنایع به این فلز برطـرف گـردد بعـدها روش استخراج از طریق

الکترولیز متداول گردید به هر حال وجود آن حلقه یـافت شده در مقبره

«چاوچو» چه از طریق شیمیایی و چه از طریق الکترولیز در قرن سوم میلادی

عجیب و غیر عادی است، اما بی‌شک مسلم است که تنها این حلقه تولید

نشده است.

ستون آهنی به نام«منارکاتب» در دهلی نو که 6 تن وزن 5/7 متر ارتفاع دارد

از عجـایب دیگر است. زیـرا بیش از هـزار سـال و پانصد سال است در مقابل

هوای گـرم و شـرجی اسـتوایی هندوسـتان و باران‌هـای سیل آسای موسمی

آن‌جا دوام آورده و هیچ گونه اثر زنگ زدگی در آن دیـــده نمیشود و این حاکی از

پیشرفت فن در تولید فلزات هند باستان است. علاوه بر آن ذوب و ریختن یک

چـنین سـتون فلـزی بـزرگی در هیچ جـای دیگر صـورت نگرفته، مگر در سالهای

اخیر و در قرن بیستم.

تولید آهن ضد زنگ به کمک تکنولــوژی بـــالای امـــروزی امکان پذیر شده است،

اما دسـتیابی به آن در 415 قبل از میلاد جـای شـگفتی دارد.

آن ستون مانند شاهد خاموش به نظاره سـنت‌های علمی ناپیدا در جای

جای دنیا ایستاده است.

مـردان خلاقی که تـاریخ آنـان را فرامـوش کـرده اسـت، مردان آفرینشگری که

پاسخ معماهــای تــاریخ تکامل علم را در ســینه‌های خــود حفظ داشتند، و با

خود به گور برده‌اند.

(پایان فصل چهارم)

به‌اشتراک‌گذاری این:

اشتراک‌گذاری

در حال بارگذاری...

نوشته شده در تمدنهای روزگاران پیش از نوح

14 دیدگاه

تــاریخ پیــدایش انســان،چند هــزار ســال یا چند صد هــزار سال

اکتبر 9

نوشته شده توسط ufolove

«فصل سوم»

(کشفیات مشکلات می‌آفرینند)

زیست شناســان و باســتان شناســان مقــداری کشــفیات بحث انگیزی روی

دستشان باقی مانده که هنـوز تعریف و تعبـیر معقـول و قابل پذیرشی برای آن‌ها

نیافته‌اند.

اگر پاسـخی بـرای آن‌ها پیـدا شـود، داسـتان تـاریخ بشر شکل دیگری پیدا خواهد

کرد.

اگر حقـایق زیـرین از پایه قـوی‌تری برخـوردار باشـند، ممکن است تمدن بشری

مبدأ به مراتب قدیمی‌تری داشته باشد.

در حفریـــات خرابه‌هـــای «چو.گو.شی ین» نزدیک پکن، دکتر اف وایدنریخ در

سال 1933 تعدادی جمجه و اسکلت انسانی پیدا نمود.

یکی از جمجمه‌ها، متعلق به یک پـیرمرد از نـژاد اروپـایی بود و دیگری که باریک

بود از نظر نوع متعلق به یک زن جوان اهل جزایر مالزی بود سومین جمجمه

مشخص میکرد که از آن جوانی اسکیمو بوده است.

یک مرد اروپایی، یک دختر اهل منـاطق گرمسـیری و یک دختر اهل مناطق

قطبی در نزدیکی تپه‌ای در چین!

در مرحله اول، این ســـئوال مطـــرح است که آن‌ها در 000/30 سال پیش چگونه

خود را به چین رسانده بودند؟

این رویداد ماقبل تاریخی هنوز هم در پرده ابهـام بـاقی مانده است.

آیا انسان عصر آخرین یخبندان دارای امکانات فنی کافی بود که بتواند عاج

خمیده ماموت‌های غول پیکر را صاف نماید؟

تا تعـدادی نـیزه سـاخته شـده از عـاج ماموتها که در این اواخر توسط دکتر

«ا_آن بیدر» در نـزدیکی ولادیمـیر روسـیه پیـدا شـده، به دست نیامده بود، هیچ

دانشـــمندی نمیتوانست تصـــور نماید که انســـان ماقبل تاریخ از تکنیکی برخور

دار بـــود که میتوانست عاج‌هـــای خمیـــده ماموتها را به صورت نیزه‌های

مستقیم در آورد.

باستان شناس روسی در همان محل یک سـوزن از جنس استخوان پیدا نمود

که مشابه سوزنهای فولادی خود ماست.

این سـوزن نـیز مانند آن نیزه‌ها 000/30 سـال قـدمت داشت.

واقعیت این است که سـاخته شـدن چـنین مصـنوعاتی توسط انسانهای عصر

یخبندان به کلی غیر منتظره است و سبب میشــود که در نظریات خودمان در

باره تکنولوژی عصر یخبندان تجدید نظر کنیم.

جمجمه‌هــای مشــهور «جریکو»[جریکو= شــهر باســتانی اردن واقع در شمال

دریــای ســرخ- مــترجم] که از گل و صــدف پر شــده بــود، صورتهای زیبای مصری‌ها

را در نظر بیننده تداعی میکند.

عمر آن‌ها به 6500 ســـال قبل از میلاد بر میگـــردد که حدود 1500 سال جلوتر از

پاگرفتن تمدن مصر در آن سامان است.

این کشف تعـــــدادی ســـــئوال را مطح مینمایـــــد، آیا صورت‌های مومیایی شده آن‌ها

حاکی از تمایل بشر برای عمر جاویدان بوده است؟

اگر چنین باشدف پس ثابت میکند که در ایــام بســیار دور مذهب وجود داشته

است.

اما افکار معنــوی، یک شــبه به مغز انســان رســوخ نمیکند بلکه ناشی از یک

فرایند طـــولانی است پس مـــردم جریکو آن را از کـــدام منبع اخذ کرده بودند؟

پروفســور«لوتراسن کرســمن» اســتاد دانشــگاه اورگن دویست جفت کفش

صندل بافته شده از الیاف را در غار «لموس» در مشرق نوادا کشف نمود.

آنها را با چنان مهــارتی بافته بودند که ممکن است آن‌ها را با صندل‌های

امــروزی که در ســواحل «ســینت تروپز» یا میــامی به پا مکنند، اشتباه گرفت.

اما وقتی با کربن 14 عمر آن‌ها را اندازه گرفتند، معلوم شد که بیش از 9000

سال قدمت دارند.

در واقع عمر این‌ها در مقایسه با اثر کفش بجا مانـــــده روی یک رگه ذغال در دوره

«فیشرکانتی» و همچنین نوادا جوانتر است.

اثر تخت کفش چنــان واضح است که حــتی جــای نخ بخیه دوزی آن نیز کاملاً

هویدا است.

عمر این جـــــای پا تخمین زده میشـــــود که بیش از 15 میلیون سال باشد.

در صورتی که 13 میلیون ســال دیگر لازم بــود تا انســان در روی زمین ظاهر

شود.

به عبارت دیگر حدود دو میلیون سال است که انسان پیدا شده و از 25000

سال قبل شروع به پوشیدن پاپوش نموده است!

پس آن اثر کفش از آن چه کسی بوده است؟

دکتر «چامینگچن» نیز کشف مشابهی را در صحرای گبی در سال 1959 به

عمل آورد.

آن اثر نـیز جـای تخت جنـاغی کامل کفش به روی ماسه سنگ است که حدس

میزنند چندین میلیون سال عمر داشته باشد.

هیئت اعزامی نتوانستند معمای آن را حل نماید.

نقاشی‌های صــخره‌ای در «برنــدبرگ» آفریقــای جنــوب غربی نشان دهنده

مردان بومی بدوی به همراه زنان سفید پوست اروپــایی است.

نیمــرخ کامل اروپایی‌ها به رنگ ســفید روشن و موهــای آن‌ها یا قرمز است یا

زرد.

زنان از جواهرات استفاده نموده‌اند و در سرشان کلاهی ساخته شده از

صدف و سنگهای قیمتی دیده میشود.

آن شکارچیان جـوان و جـذاب، تـیر و کمـان با خـود حمل میکنند و مشکهای آب

را از گردن خود به روی سینه‌هایشان آویخته‌اند.

آنـــان کفش به پا دارنـــد، در صـــورتی که سیاهپوســـتان همراه آن‌ها پا برهنه

هستند.

بعضی از باستان شناسان عقیده دارند که آنـان سـیاحان شجاعی بودند که از

کـــــرت و یا از مصر در 3500 ســـــال پیش به آفریقا مسافرت کرده بودند.

به هر حال یک امر در مورد این زنان سفید پوست مسلم است آنان

شبیه«کپسی ین»های شمال آفریقا (پالئولیتیک) هســتند که حدود 12000

سال قبل میزیسته‌اند.

هر دو زن دارای بـدنی بلند و کشـیده، تـیر و کمـان، نـوع آرایش موی سر و ساق

پیچ کشدار جوراب مانند یکسانی هستند.

نقاشی بـــــانوان ســـــفید پوست «برنـــــدبرگ» از نظر پروفسور«آبه هنری بوئیل»

یک شاهکار هنری است زیرا به دلیل داشـتن نـوع آرایش موی سر و گل در

دست، شبیه دختران گاوباز جزیره کرت هســتند اما بنا به دلایلی عکس پلنگ

یا اسب آبی در این اثر نقاشی نشده است. این حیوانـات در زمان‌های قدیم

در آن بخش از آفریق وجـود نداشـتند، در صـورتی که هم اکنون از جانوران عادی

آنجا محســوب میشــوند و این موضــوع این احتمــال را تقویت میکند که نقطه آغاز

حضور زنان سفید پوست آمــازون در آفریقا ممکن است خیلی قدیمیتر باشد.

مـایکل‌تری در سـال 1962 یک کنـده کـاری مشـخص از «نوتوتریم میشلی» را در

قلب اســترالیا در «الیس اســپرینگ» کشف نمــود. این جانور کرگدن مانند از

حدود 2500 سال به این طرف ناپدید شده است.

همچــنین او شش کنــده کــاری روی صــخره را در همــان محل پیدا نمود که شبیه

قوچ‌ها دارای شــاخ پیچیــده هســتند و آدمی را به یــاد عکس‌های قوچ متعلق

به آشوریان می‌اندازد.

یک انسان به بلندی حدود دو متر در میان این تصـویرهای شگفت انگیز

مشاهده میشود.

پاهای قـوی و تـاج بر سر شـبیه آن‌ها که فراعنه مصر به سر میگذاشتند، این

اثر را از نقاشی‌های بومیان آن سرزمین که انسان را به صورت چوب کبریت

میکشـند، متمـایز نمـوده است. درست است که آن عکس به صورت افقی

کنده شده، ولی گونه‌ای است که روی دیوار راه میرود.

بـدین تـرتیب با یک افسـانه دیگر مواجه هسـتیم- کنـده کاری مشخص از کرگدن

استرالیا و قوچ که هر دو در استرالیا ناشـناخته‌اند تا این که مهاجرین

انگلیسی تعدادی قوچ و گوسفند با خـود به آن سـرزمین بردند و این‌ها خود از

گذشته طولانی سخن میگویند.

آیا مردمان عهد عتیق شرق نزدیک، توانسته‌اند خود را به مرکز استرالیا

برسانند؟

و اگر این چنین است با چه وسیله ای؟

به نظر میرسید باید در مورد مسافت‌های طـولانی میـان مردم عهد باستان

بررسی و تحقیق مفصل‌تری انجام داد.

از آنجـــایی که ظهـــور و تکامل انســـان نســـبتاً تـــازه است(حدود دو میلیون سال)،

وجود همزمان او با حیوانـات غـول پیکر که هـزاران بکله میلیون‌ها سال قبل از

او می‌زیسته‌اند، از نظر علمی غیر ممکن است.

با وجود این‌ها پروفسور«دنیس سـورات» فرانسـوی سر حیواناتی مانند

«توکســـودون»ها را که میلیون‌ها ســـال پیش در دوران ترشیای میزیسته‌اند را

روی تقـــویم مصر مـــپراتوری «تیاهونـــاکو» واقع در آمریکای جنوبی مشاهده

نموده است.

یا طبق نظریه«ای-هـــایت وریل» نویســـنده و باســـتان شناس امریکایی، نقاشی

هـــای روی ســـرامیک یـــافت شـــده در پاناما پـــرواز سوسمارهای بزرگ را نشان

میدهد که خیلی شـــبیه پترودا‌کتیل‌هـــای غـــول پیکر که میلیون‌ها سال قبل از

انسان میزیسته‌اند میباشند.

در سال 1924 پروفسور«دوهنی» دانشـمند برجسـته در دوره «هاواسویایی»

واقع در قسمت‌های شمالی ایالت آریزونا یک کنده کاری روی صخره کشف

نمود که به طور واضح و شگفت انگیزی «تیرانازوروس» را که روی پاهای قطور

عقبی خود ایستاده است نشان میدهد یا در یک نقاشی روی صخره دیگر در

دره رود «بیگ سندی» ایالات ارگون حجار ماقبل تاریخ عکس«استگوساروس»

را که میلیون‌ها سال قبل از این که انسان روی این سیاره ظاهر شود کشیده

است.

این نقاشی‌ها که خراش دادن سنگ ماسه با سنگ چخمان به عمل آمده،

نشان دهنده قدمت طولانی آن‌هاست.

وجود این قبیل نقاشی‌های تاریخی نشان میدهد که نقاش باید همعصر آن

حیوانات بوده باشد، در غیر این صورت چگونه ممکن است جانوری را تجسم

بخشد که به چشم ندیده است؟

پس طبیعی است که این حقایق به ظاهر ناممکن، کل باور سیستم علم

انسان شناسی را متزلزل میکند.

حدود سال 1920، «پروفسور جولیو تلو» تعـدادی کـوزه را در ناحیه ناسکا در

نزدیکی «پیسوی» پرو پیدا نمود.

او با مشـــــاهده طـــــرح «لاماها» در روی کوزه‌ها که پاهایشان دارای پنج سم

بود، متعجب گردید.

«لاماهای» فعلی دارای دو سم در هر پا هســتند، ولی در ده‌ها هزار سال

قبل دارای پنج سم بودند که حالت تکاملی داشته‌اند.

این نظریه صــرفاً یک حــدس و گمــان نیســت، بلکه یک واقعیت است و اجساد

لاماهای ماقبل تــاریخ با پنج سم که متعلق به ده‌ها هــزار سال پیش است در

حفاری‌های اخیر در همان منطقه پیدا شده‌اند.

کشف مجسمه‌های عظیم کنده کاری در سنگ‌ها، در سال 1952 توسط

دکتر«دنی یل روزو» و «مارکاهواسی» در نوع بســیار پر اهمیت است.

«مارکاهواسی» که در 80 کیلومــتری شــمال شــرقی «لیما» پایتخت پرو قرار

دارد که فلات صخره‌ای در ارتفاع 4000 متری سطح دریا میباشد که به دلیل

سردی هوا و کمی اکسیژن، به زحمت چــیزی در لابه لای صخره‌ها میروید.

وقــتی دکــتر قــدم به داخل آمیفی تئــاتر موجــود در آن منطقه نهاد، با تعدادی

مجسمه انسان و حیوان‌های غــول پیکــری رو به رو شــد، که در سطح دیواره

کوه کنده شده بود.

چهره‌هــای آنــان از نژادهــای قفقــازی، ســیاه پوست و سامی بود که به او

مینگریستند.

حجاری حیواناتی چون شیر، گاو، فیل و شتر که هرگز در قاره آمریکا نزیسته

اند،دور تا دور دکتر «دنی یل روزو» به چشم می‌خوردند.

همچــنین مجســمه«آمفی چلیــدیا» که از اجــداد دور لاک پشت‌های امروزی

است و فقط فســیل‌های ســنگی آن‌ها در بعضی مکان‌ها کشف شده، به

وضوح در میان آن حیوانات حجاری شده جای داشتند.

حجاری اسب در میان آن‌ها نیز جای سئوال داشت.

آیا ســـازندگان این مجســـمه‌ها همعصر اسب‌های آمریکا بودند؟

اسب‌های بومی آمریکادر 9000 سال قبل از بین رفته‌اند و نسلشان منقرض

شده است.

بـدین تـرتیب مجسـمه اسـبها عامل تـاریخ قطعی بـرای وجود اسبها میشود.

زیــرا اسب در قــرن شــانزدهم، بعد از این که فــاتحین اروپایی قدم به قاره آمریکا

نهادند، توسط آنان به آن‌جا آورده شد.

زمین شناسان از طریق تجزیه و تحلیل سـنگ‌های سـفید سماخی که

مجسمه‌های برجسته از آن‌ها تراشیده شـده به این نتیجه رسیدند که رنگ

خاکسـتری به وجـود آمـده در روی آن‌ها نیـاز به حـداقل 10000 سال قدمت دارد.

سـازندگان این مجسـمه‌های برجسـته بی‌شک از قـوانین هندسه فضایی و

عدسی‌ها و رابطه نظری اشـیا با روشـنایی و نـور مطلع بوده‌اند.

زیرا بعضی از آن‌ها را در سـاعات نیم روز، تعـدادی را در ساعات دیگر روز،

نسبت به حرکت نور خورشـید و مـاه میتـوان مشـاهده و پیدا کرد.

پیدا شدن چنین نمایشگاه 000/10 ساله جـانورانی که یا در قاره آمریکا

نمی زیســـته‌اند و یا نسل آن‌ها ده‌ها هـــزار شـــال قبل منقرض شده و

همچـنین مجسـمه سـفید پوسـتان و سـیاه پوسـتانی که نظایر آن‌ها فقط در

پانصد ســال اخــیر به آن قــاره مهــاجرت کرده‌انــد، یک معمای پیچیده برای

دانشمندان به جای گذاشته است.

دکـتر«دنی یل روزو» در مـورد این کشف مهم و شـگفت انگیز در دانشگاه

«سـوربن» پـاریس و سـایر مؤسسـات علمی سـخنرانی نمود.

بااین که دانشـمندان و سـایر مقامـات ذیربط عکس‌هـای این مجسمه‌ها را

دیدند، ولی در مورد وجود نژادهـای دیگر انسـانی غـیر از سرخ پوستان در قاره

آمریکا دچار تردید شدند و آن را باور نکردند.

به هر حال سازندگان آن مجسمه‌ها، هر کسی که بودنــد، بدون شک با آن

جانوران منقرض شده عمعصر بوده‌اند، و هیچ تردیدی در این رابطه وجود

ندارد.

همچـنین کشف عجیب دیگـری از هـوم در دهه پنجـاه در «کاستاریکا» به عمل

آمد.

صدها کره کامل از سـنگ‌های آذرین که در نقـاط مختلف پخش شده بود پیدا

شد.

اندازه آن‌ها بین چند سانتیمتر تا 5/2 متر فـرق میکـرد و وزن تعدای از آن‌ها به

شانزده تن میرسید.

مشابه آن کرات در کشـورهای «گواتمـالا» و مکزیک نـیز پیدا شده، ولی نه در

هیچ کجای دنیا.

این تیله‌های عظیم سنگی نیز سئوالات زیـادی برانگیخته است که کدام

نسل از انسـان‌ها توانسـته سـنگ‌های به آن عظمت و به آن دقت کروی شکل

بتراشد و به آن میزان صیقلی نماید؟

مشـکلات تکـنینکی سـاخت و حمل آن‌ها به مکـان فعلی، باید بسیار زیاد

باشد و اصولاً هـدف از به وجـود آوردن تیله‌هـای سـنگی چه بوده است؟

آیا آن‌ها همان طوری که بعضی از زمین شناسان عقیـده داردند، ساخت

طبیعت است؟

بعضی از آن کره‌هــای ســنگی روی ســکوهای مســطح سنگی قرار گرفته‌اند به

گــونه‌ای که انگــار آن‌ها را به منظــور خاصی در آن جا گذاشته شده‌اند یا

تعدادی از آن‌ها را به صورت خوشه‌ای یا خط مســتقیم و یا در سمت شمالی

جنوبی چیده‌اند.

ضـمناً نشـانه‌ای از الگوهـای هندسی نـیز در میـان آن‌ها مشاهده می‌شود.

تعـدادی به صـورت مثلث یا مربع و یا دایـره در کنـار هم قرار دارند.

حـــدس می‌زنند که این علایم غـــول پیکر ممکن است مربوط به ستاره

شناسی باشد.

اگر موقعیت جغرافیای آن‌ها را روی نقشه‌ای پیاده کنند، چیز جالبی میشود

در آن صورت شاید بتوان بررسی کـرد که آیا صـور فلکی در جدول ستارگان

هستند.

به هر حــال یک نظریه دیگر حــاکی از آن است که از این تیله‌های سنگی مانند

ســنگ‌های «اســتون هنج» انگلســتان به منظــور ســتاره شناسی استفاده

میشده است.

ضمناً ســرهای عظیم ســنگی یــافت شــده در ونتــا، تــرس زاپوتس و نقاط دیگر

مکزیک را نیز میتوان در همین نوع طبقه بندی نمود.

این سرهای عظیم کنده کاری شده از سنگ بازالت سیاه بین 5/1 تا 3 متر

طول دارند و وزنشان بین 5 تا 40 تن است.

آن‌ها نیز درست مانند تیله‌هــایی که در بــالا گفــتیم، روی پایه‌های سنگی

قرار دارند، در صورتی که نزدیک‌ترین معدن سنگ بازالت بین 50 تا 100

کیلومتر از آن‌جا فاصله دارد.

پس سازندگان آن‌ها که شناختی از چرخ گاری نداشتند و حیوانات باری نیز در

اختیار نداشتند، چگونه توانسته‌اند آن ســنگ‌های عظیم را از آن فاصله زیاد

به زمین باتالاقی جنگل‌های به هم فشــرده حمل نمایند و به محلی فعلی

بیاورند؟

دانشـمندان عمر این سـرهای «لاونتاوسن لورمـترو» را 1200 سال قبل از میلاد

فعلی تعـیین نمـوده اند- این مسـئله یک معمـای عجیب دیگری برای متخصصین

تاریخ علوم ایجاد کرد!

اجـازه دهید سـرهای سـنگی را کنـار بگـذاریم و راجع به سرهای واقعی صحبت کنیم.

در سالن طبقه همکف موزه تاریخ طـبیعی لنـدن جمجمه یک انسان را به

معــرض تماشا گذاشــته‌اند، این جمجمه را از غــاری در رودزیای شمالی

یافته‌اند که یک سوراخ کاملاً گرد در سمت چپ آن وجـود دارد.

جای هیچ گونه ترک شعاعی که معمولاً در اثر اصـابت یک اسلحه سرد ایجاد

میشود در اطراف آن سوراخ به چشم نمیخـورد.و نـیز در محل موزه سمت

راست آن، جمجمه سربازانی که به ضـرب گلوله تفنگ به قتل رسیده‌اند،

شبیه این جمجمه است دیده میشود!

در صورتی که این جمجمه متعلق به مردی بــوده که بیش از 000/40 سال قبل

از ساخت تفنگ میزیسته است.

تیر یک کمان نمیتوانسته سوراخ گــردی مانند آن ســوراخ را ایجاد نماید و

استخوان‌های سمت راست را به آن صورت متلاشی کند.

در مــوزه زیست شناسی روســیه جمجمه یک گــاومیش کوهان دار وجود دارد

که صدها هزار سال عمر دارد.

در قســمت پیشــانی این سر نــیز یک ســوراخ گــرد کامل دیده میشود و تحقیقات

دانشمندان حاکی از آن است که با وجـود شـکافته شـدن جمجمه، آسیبی به

مغز حیوان نرسیده و زخم آن التیام یافته است.

در آن روزگاران بسـیار کهن مسـلماً انسـان‌های میمـون نما مسلح به چماق

بوده‌اند، در صورتی که هیچ گونه ترک شعاعی در اطراف آن سوراخ وجود

ندارد و فقط گلوله یک تفنگ میتواند چـنین سـوراخی به وجود آورد.

سئوال اینجاست – چه کسی به سوی آن گاومیش کوهان دار شلیک کرده است؟

یک سنگ آسمانی با شکل غیر عادی که در نزدیکی شـهر ایتان ایالت کلورادو

پیدا شده، به صورت یک معما در آمده است.

در یک بررسی علمی توسط کیهـــان شـــناس مشـــهور آمریکایی به نام«اچ-اچ

ناینینجر» روشن ساخت که سنگ آسمانی مزبـور آلیـاژی از مس و سرب و

روی است که همان برنج میباشد.

در حالی که چنین چیزی در طبیعت زمینی وجود ندارد.

از طـــرف دیگر این جسم آســـمانی نمیتواند از بقایـــای سفاین فضایی ساقط

شـده باشـد، زیـرا آن را در سـال 1931 پیـدا کرده‌اند که حتی نامی از سفاین

فضایی وجود نداشت.

در قـرن شـانزدهم فـاتحین اسـپانیایی یک میخ آهـنی به طول 18 سانتیمتر را در

یک معدن در کشور پرو یافتند که به صخره‌ای کوبیه شده بود.

آن صخره حدس زده میشـود که دهها هـزار سـال قـدمت داشته باشد.

از آنجــایی که تا آمــدن فــاتحین بــدانجا، فلز آهن بــرای سرخپوستان ناشناخته

بود، آن میخ آهنی متعلق به چه کسانی بوده است؟ فـاتح اسپانیایی «دون

فرانسیسکو دوتوله دو» آن میخ اسرار آمـیز را به عنـوان یادگاری در دفتر کار

خود نگهداری میکند.

طبق گزارش مورخه 24 دسامبر 1851 مجله تایمز لندن، شخصی به نام آقای

«هایرم دوویت» یک قطعه کوارتز طلادار را در کالیفرنیا پیدا کرده بود.

وقـتی بر حسب تصـادف آن کـوارتز از دست او به زمین افتاد و شکست، یک

میخ آهنی کامل را از لای آن پیدا کرد.

مصــادف با آن اتفــاق «سر دیوید بروســتر» گزارشی را تسلیم انجمن تحقیقات

علمی بریتانیا نمود که باعث بحث و جدال فراوانی شد.

آن گزارش خبر از پیدا شده یک قطعه سنگ در «کیگودی گواری» واقع در

شمال بریتانیا میداد که حاوی یک عدد میخ آهنی بـوده که انتهای آن زنگ زده

بـود و حـداقل یک اینچ آن که شـامل سر آن نـیز باشد به عمق آن قطعه سنگ

فــرو رفته بــود اما علــیرغم عمر طــولانی آن ســنگها، مشخصات سازندگان آن

سه میخ در پرده ابهام باقی ماند.

در ســال 1885 در کارگــاه ریخته گــری آیزیــدور بــراون «وکلابروک» در اتریش یک

قطعه زغـــال ســـنگ شکست و از میـــان آن یک قطعه فولادی مکعبی شکل به

ابعــاد 50در47در67 میلیمــتر بــیرون افتــاد. یک بریــدگی عمیقی در اطراف آن دیده

میشد و لبه‌ای آن در دو طرف گرد شده بود.

فقط دست توانـــای انســـانی میتوانســـته است آن را به وجود آورد.

پسر آقــای بــراون مالک کارگــاه آن مکعب فــولادی را به موزه لینز تحویل داد، ولی

متأسفانه در طول سالیان بعد گم شد.

با این حال مکعب دیگری را شبیه آن ریخته گــری کردند و در موزه نگهداری

میکنند.

مجلات آن ایام از قبیل طبیعت (لنــدن، نوامــبر 1886)ـ یا «لواسترانامی» (پاریس

1887) مطالبی را در مورد این یافته عجیب انتشار دادند و بعضی از

دانشـمندان آن عصر کوشش کردنـد، ثـابت نمایند که آن مکعب فولادی از سنگ

هـای آسـمانی سـقوط کـرده، در دوران ترشـیاری زمین بوده است و بعضی دیگر

خواهـان توضـیحات بیشـتری بودند و مایل بودند دلیل به وجود آمدن شیار در

اطـراف و لبه‌هـای گـرد حاشـیه‌ای آن را بدانند و آن را مصنوعی میدانستند، نه

طبیعی.

به هر حال بحث آن هنوز هم خاتمه نیافته است.

این گونه معماها حل نخواهد شد مگر این‌که یک ارزیـابی مجدد در مورد اسرار

ماقبل تاریخ به عمل آید.

حقایقی که در اینجا مطرح شد حاکی از وجود تکنولـوژی در ایامی است که

تاکنون تصور میشد عصر آغـازین پیـدایش انسـان در این کره خاکی است.

دو نـوع تئـوری میتواند مصـنوعاتی را که در این فصل مطرح شده مورد ارزیابی

قرار دهد.

یا در ایـام ناشـناخته بسـیار دور تمـدن‌های پیشـرفته با تکنولوژی در سطح بالا

در روی زمین وجود داشته اسـت، یا این‌که کـره ما مـورد بازدید موجودات سایر

کرات قرار گرفته است.

مدارک ارزنده موجـود در موزه‌ها شـاید بتواند ذهن ما را روشن نماید.

نوشـــــته‌های مرمـــــوز روی ســـــنگها، چوب‌ها یا برنز و لوحه‌های گلی ممکن

است حاوی پیام‌های مشخصی برای ما باشند.

مؤسسه کـارنیگی در سـال 1946 یک گـزارش باسـتان شناسی در مورد پیدا

شـدن یک قـارچ به طـول 32 سـانتیمتر انتشـار داد که انتهای آن در قسمت

ریشه، به صورت چهره یک انسان با چشـمان از حدقه در آمده بود که در

کشور گواتمالا پیدا کرده بودند.

مفهوم این شیی مبهم بود. اما وقتی مدارک اسـپانیایی در مورد قارچ‌های

مقـدس و اسـتفاده از آن‌ها توسط معابد مکزیک مـورد مطالعه قرار گرفت،

محققین بر آن شدند که این قارچ را مـورد تحقیق مجـدد قرار دهند.

هنگامی که از آن استفاده نمودنـد، حـالت نشـئه به آنـان دست داد و دیدشان

مختل گردید و دچار توهم شـدند و اشـباحی به نظرشـان رسید که حالت

سمبولیک داشته‌اند.

ظهور صنایع فلـزی، شـیمیایی، پزشـکی، علـوم مـاورای طبیعه، ستاره

شناسی و ســـایر تکنولوژی‌ها و دســـتاوردهای شـــگفت انگیز در فصل بعد مورد

ارزیابی قرار خواهد گرفت.

ریشه آسمانی شاهان هخامنشی و ساسانی

به درخواست شما شماری از دیدگاههای پیشین و نیز پزوهش کنونی خود را در این کامنت برای شما گذاشتم. باشد که به روشن‌تر شدن این راز هنوز به درستی شکافته نشده اندک کمکی کرده باشم.همچنین باید بگویم که بهترین پزوهشها در زمینه نزاد ارین‌های فلات ایران و همریشگی آن‌ها با اروپا به ویزه فرهنگ زرمن‌ها را در ایران دانشمند ناشناخته و رازپرداز ایرانی شادروان استاد حبیب الله نوبخت شیرازی انجام داده‌اند. اما با افسوس باید گفت که بیشتر کتابها و نوشته‌های ایشان پس از مرگ او به گونه‌ای رازآمیز گمشده است. از آن دست بزرگترین شاهنامه ایران که در صدهزار چامه سروده شده و هیچ نشانی از ۀن در دست نیست و «شاهنامه پهلوی» نام دارد.

دیدگاه نخست

1. درپایان روزگار ساسانی ایران به گونه رازآمیزی از اشکوبه بزرگان و جنگاوران آریایی آزاده که به آن‌ها اسواران یا واسپوهران می‌گفتند تهی گشته بود. من با بسیاری از دیدگاههای پزوهشگرانی چون پورپیرار و ... هماوا نیستم اما یک نکته شگفت در کتابهای او درباره ساسانیان که به درستی بسیار با این دیدگاه جور در می‌آید این است که ایشان نوشته‌اند عربهای مسلمان چنان به سادگی به ایران دست یافتند که گویی سالهاست تهی از هرگونه مردم یا فرمانروایی وامپراتوری نیرومندی چون ساسانیان(یا دستکم

انچه که به عنـــوان ساســـانی خوانـــده شـــده) می‌نماید؟؟از سوی دیگر دگر اندیشانی چون انوش راوید که در وبلاگش به گـــونه‌ای فراگـــیر یـــورش عربها به ایران را دروغ شمرده ازهمین دســتاویزو قــانون تــاریخی بهــره بــرده که هرگز یک ســامانه قبیله‌ای ساده و کم توان از دیدگاه فلسفه تاریخ و منطقی نمیتواند بر یک ســـــامانه شـــــاهخدایی نیرومند(چـــون ایـــران و روم و چین و ...) برتـــری یابد.ازسوی دیگر راوید هرگز نتوانســته به درســتی بگوید که اگر این قـــانون درست باشد(که چـــنین نیزهست) پس چه بر سر امـــــپراتوری ایـــــران ساسانی آمـده؟؟وچـرا این قـانون دسـتکم دربـاره ایران شکسته شده است؟ آیا بر اسـتی نمیتـوان با کمی دگرگـونی در دیـدگاههای پورپـیرار به همین دیـدگاه ali رسـید که تنها این گونه می‌شـود گفت که درپایان روزگار ساسـانی(دسـتکم پس از مـرگ خســرو اپرویز) دیگراشــکوبه فرمانروایــان(طبقه حـــاکم)ی آریـــایی که از روزگـــار کـــوروش بر این ســـرزمین با ارتش و نخبگـــان و پهلوانـــان و...اش فرمـــان می‌راند در میـــان نبـــود.آیا براســـتی همه‌ی آن‌ها دربزنگـــاهی شـــوم وادار به کـــوچ ازایـــران به اروپا شـــده بودنـــد؟یا این‌که این برنامه از ســـالها پیش ریخته شـــده بـــود.آیا براســـتی با این دیـــدگاه نمی‌توان اکنون از داستان ساختگی پناهنده شـــدن خسروپرویز به روم و زناشویی او با ماریا سوگلی رومی اش رمزگشـــایی کـــرد بدینگونه که:شـــاید او برای فراهم کردن زمینه این کوچ بزرگ و رازآمـــیز به روم و اروپای باستان رفته باشد؟بر نـــامه‌ای که

با پناهنده شدن ساختگی گروهی از نخبگـان رومی کلید خورد و واپسـین پـرده آن یـورش هراکلیـوس رومی به ایـــران بـــود در راســـتای همین برنامه وانتقـال گنجینه‌هـای پسر عموهـای آریـایی اش به اروپا در زیر پوشش زیرکانه جنگی که به شکست ایــران از روم انجامید و دســتاویز دیگر ما آن همه آشوب که کشور بدان دچـار شد و هر از چنـدگاهی کـودکی و یا دوشـیزه‌ای شـاه ایـران تهی از آریاها میشد و سرانجام یورش شوم تاز یان...

دیدگاه دوم

2.بنام یزدان پاک

در زمینه کـــوچ راز آمـــیز نخبگـــان یا همـــان اشـــکوبه فرمانروایان آریایی نژاد(طبقه حاکم) ایـران در واپسـین سالیان روزگـار ساسـانی به اروپا دسـتاویزها و گواهـان تاریخی بسیاری در دست است که کـاوش بیشـتر و ر مز گشایی آن‌ها به بسیاری از پرسشهای بی‌پاسخ ما در این زمینه پاسخ میدهد.برای نمونه چگـــــــونگی شکست یک امـــپراتوری بـــزرگ چـــون ساســـانیان(یا دســـتکم شاهنشـاهی‌ای که امـروزه بـدین نـام خوانـده و شـناخته می‌شـــود از یک مشت عر ب بیابـــانگرد که تا کنـــون به عنوان یکی از رازهای بزرگ تار یخ پوشید ه مانده و هیچ یک از پاســخهای دانشــمند تــاریخ شــناس در این زمینه نتوانسـته به در سـتی چگـونگی این رویـداد ناشـدنی از دیدگاه فلسـفه تـاریخ جنگهای روزگـار باسـتان را روشن سازد) آقای انوش راوید در وبلاگشـان به نـام «جنبش بر داشت در وغ از تاریخ ایـران» با رویکـرد به همین قـانون فلســفی تــاریخ که:هر گز یک ســامانه قــبیله‌ای که از

دیدگاه ساختاری هنوز در روز گار نخستینی(بـدوی) خـود دست و پا میزنند(همچون عر بهای مسلمان 1400 سال پیش) نمیتواند یک سـامانه پیشـرفته شـاهخدایی چـون ساسـانیان را شکست دهد یـورش تازیـان به ایـران ساسانی ر ا یک داستان ساختگی و دروغ تاریخی خوانده و نـیز در جاهـای بسـیاری از وبلاگ خـود در این زمینه توانسته به خوبی ساختگی بودن این داسـتانها ر ا نشـان دهد اما با اینهمه نتوانسـته به روشـنی آنچه را که پیامدهای آن تا امروزه نیز پابرجا است بازگو کند زیرا که این پیامـدها تنها میتواند فـراورده شکسـتی تـاریخی و سهمگین و به زانو در آمده ایران در برابر عربها با شد و بس.از سوی دیگر کسـان دیگـری مانند پـور پـیر ار بـرای گریز از چنگال قانون یـاد شـده و این‌که چگونه یک مشت عـرب به سـادگی توانسـته‌اند به ایـران دست یابند چـنین می‌گویند که این کشـور در روزگـار یـورش عر بهـای مسلمان تهی از هر گونه مردم و فرمانروایی نیرومنـدی بوده است. آرمان پورپیرار از این دیدگاه هر چه که باشد اندکی در خـور نگـرش است. براسـتی درست در نیامـدن قانون یاد شده بالا در بار ه ایران چه رازی ر ا میتواند در دل خود نهان کـرده باشـد؟آیا این دیـدگاه پـور پـیر ار که بسـیاری از ایراندوسـتان به دنبـال این دیـدگاههای دیگر گونه و دیگر اندیشـانه اش او ر ا ضـدایر انی میخوانند نمیتواند با اندکی دگردیسی دادن در آن و ویرایش ما ر ا به رمزگشایی‌ای بز ر گ در این زمینه رهنمون سـاز د؟ و آن این‌که براستی باید در یـابیم پاسخ این پرسش بز رگ را که: چـرا به راسـتی در برابر یـورش مشـتی به گفته فردوسی بزر گ: «برهنه سـپهبد برهنه سـوار» هیچ نـیر وی ساز مان یافته نیرومندی که همـوار ه در دسـترس و

زیر فرمان ساسانیان بـود و کمر امـپراتوری بز رگ دیگر آن ر وز گـار ر ا که ر وم نـام داشت ر ابارها و بارها خم کر ده بـود و به سـادگی آب خـوردن میتوانست تومـار تازیان را در هم پیچد ر ا ندیدیم؟ ارتشی که آوازه اش از هند و چین و ماچین تا روم و اروپا کمر دشمنان نیرومند ایـران ر ا به لر ز ه می‌انـداخت ر ا چه شـده بـود؟ و کجا بودند؟ اسـواران آزاده و پهلـوان ایـران چـون کارنیـان و سورنیان که در برابر هیچ بیگانه‌ای سر فـرود نمی‌آوردند کجا بودنـــد؟ و..... وبســـیاری دیگر از این رویـــدادهای تـــاریخی که براســـتی به گـــونه‌ای شـــگفت رمز آلـــود و باورنکردنی است؟ و اما نشانه‌ها و گواهان تاریخی ما بر در ستی این دیدگاه:

1-دســتکم آگاهی‌هـایی دو رویـداد جنبشی و شـور شی تـاریخی در دست است بنـام دو سر کر ده شـور شی(که هر دو جنبش یـاد شـده به سـختی سر کـوب شد) در دو خانـدان آریـایی شاهنشـاهی کننـده بر ایـران که یکی از آن‌ها شـــورش گئوماتـــای مغ مـــادی بـــود در روزگـــار هخامنشی‌ها و دومی جنبش مز دک در روز گـــــــــار ساســـانیان که بر پایه پژوهش‌هـــایی که اســـتاد علی حصوری انجام داده‌اند نشان داده شده که هر دو شورش جنبش‌هـایی کمونیسـتی واری بـوده در برابر اشـکوبه‌ی تبارگرای و نژادگـرای فرمانروایـان آریـایی ایـران با این آرمان سهامی گرایانه(=اشـتراکی) که: باید همه چـیز از آن همگـان باشد و همه چـیز و همه کس در داشـتن آن‌ها باید یکسان باشـند و در هم آمیزند و نباید میـان مردمـان مرز بندی کنند چونـان آریاییـان که میـان خـود و بومیـان ناآریایی فلات ایران کرده بودند و زندگی و زناشویی و... تنها میـان هم نـژادان و هم تبـاران ر وا دانسـته میشد و

خویشــاوندی تنها از راه همخــونی تنها درست شــناخته میشد. چیزی که آریاها به آن «خویذه دت» یا «خویداس» میگفتند و امروزه آن ر ا به نادرستی» ازدواج با محارم» میخوانند.

2-دگرگونیهای بسیار ســهمناک اقلیمی در میانه روزگــار شاهنشاهی ساســانیان که بر این نــژاد آرین گــران آمد و زیست بــوم فلات ایــران را بــرای زنــدگی آن‌ها ســخت گردانید(نباید فراموش کنیم که آنوناکیها یا به گفته دکتر ســـجادیه «نیاکـــان ســـومری آریایی‌ها» نـــیز در برابر دگرگونیهای آب و هوایی بسیار آسیب پــذیر بودند) بــرای نمونه میتوان به ر و به خشکی نهادن اقلیم آب و هــوایی ایران در روز گار خســرو یکم انوشــیروان یــاد کر د که در گزارشـــهایی افســـانه مانند از این رویـــداد با نمـــاد» پیامدهای ویرانگر و بدشــگونی در ز ادروز پیــامبر اســلام برای ایران ساســانی مانند خشک شــدن ناگهــانی دریاچه ســاوه و ....گــزارش شــده است.این چــنین رخــدادهایی می‌توانســته برنامه ریــزی کــوچ آریایی‌هــای فرمــانروا بر فلات ایـــران را کلید ز ده باشد و انوشـــیر وان ر ا وادار کرده باشد تا با هم نژادان و هم تباران فرامانروای خــود در هندوســـتان و روم در این زمینه رایـــزنی کند (در این بــاره میتــوان از نشــانه‌هایی چــون داســتانهای تــاریخی» فرستادن برز ویه پز شک فــرز انه ساســانیان به دســتور دربـــار و راهنمـــایی بزرگمهر بختگـــان به هندوســـتان» و «داستان پناهنده شدن دانشمندان نخبه رومی؟ به دربـــار ساسانیان» یاد کرد).

3-کشمکشها و ستیزه‌های بسیاری که در میان بزرگــان و ســـرداران ساســـانی در این زمینه روی داد و به چـــالش

کشانیده شدن شاهنشاهی ساسانی در این زمینه و دیده شـدن ناخشـنودی‌هایی در بـاره این برنامه(بـرای نمونه شورش بهرام چوبینه سردار ساسـانی بر خسـرو پرویز) که گـــریختن شـــاه ساســـانی به روم را به دنبـــال داشت.دســـتکم میتـــوان گفت این برنامه(کـــوچ بز رگ آریاهــای فر مانفرما بر فلات ایــران به اروپا) به کمک و یاری رومی‌ها در پایان پادشـاهی خسـرو پرویز به انجـام رسید و به دنبال این سـرزمین و کشـور بـزرگی بر جـای ماند که تهی شده بود از نخبگـان و بز ر گـان و پهلوانـان و...آریــایی تبــار و پر ده پایــانی این نمــایش که از پیش آشکار بود:پریشانی و آشوب در کشـور چنـدان سـهمناک که هر از چند گـــاهی یکی از کم شـــمارو پراکنـــده بازمانـدگان گـام ننهـاده دراین کـوچ بـزرگ از کودکـان گرفته تا دوشیزگان بر تخت شاهی می‌نشستند و...

و در این بزنگـاه این سـرزمین بی‌هیچ پدافنـدی به تـاراج تازیان رفت و شد آنچه که نباید می‌شد.

دیدگاه سوم

نشانه‌های‌ی از تبار آسمانی شاهان ساسانی

چنان که پیش از این در دیدگاههای خود در زمینه چلیپای شکسته (سواستیکا 1 و 2)ـ گفته شد شـاهان و بزرگـان ایران زمین از تبار آریرها(آرین‌های باستانی فرازمیــنی) بودند که اندک اندک از میانه روزگارِ ساسانی تا پایان آن به اروپا کـوچ کـرده و دسـتاویزهای خـود را نـیز در این زمینه نشان دادیم چندان که در پایان این روزگـار و کـوچ واپسـین گـروه از آن‌ها از فلات ایـران چـیزی نماند مگر شـــهرهای تهی از مـــردم و گـــروهی بـــومی و دورگه‌ی

آریـایی-بـومی که در روسـتاها یا به گـونه‌ای پراکنـده در شهرها میزیستند و گـروه بزرگـتری از آن‌ها نـیز به روند نیاکـــان خـــود زنـــدگی را با چادرنشـــینی و دامـــداری می‌گذرانیدند. چونان که با یورش مشتی عـرب مسـلمان همه این فلات گسترده و البته تهی از آرین‌هـای جنگـاور و ارتش بی‌همتـای آن‌ها در انـدک زمـانی به چنگ تازیـان افتاد.در این بخش از وبگاه شما که ژن ماورایی نام دارد بهتر دیدم که نشانه و گواهی دیگری نیز که با گفتار شما در این زمینه همخـوانی دارد را بنویسم (در این زمینه از پزوهشهای دکـتر تـورج دریـایی که در کتـاب ارزنـده اش «تاریخ و فرهنگ ساسـانی» آورده شـده است بهره‌هـای فراوان برده ام) و آن رازی است که سالهای سـال است که بر چهره سکه‌ها و دسـته‌ای از سنگنوشـته‌هایی که از ان روزگاران بر جای مانده نهفته و نگاشته شـده است و آن این پســـوند شـــگفت‌آور به زبـــان پارسی میانه است برای شاهنشاهان ساسانی:

Mzdysn bgy “rthshtr MLKn MLK”yrn MNW chtry MN yzdn

که به پارسی امـــروزی میشـــود: «ســـرور مزداپرست اردشیر شاهنشاه ایران که چهر (=تخمه= نژاد=تبـار=به اوستایی چیثره) از یزتان(=ایزدان= خدایان) دارد.

براستی آرمـان آن‌ها از کنـدن این نوشـته شـگفت‌آور بر روی سکه‌های خود چه بوده است؟ این نوشته رازآمـیز دا دسـتکم 9 شـاه ساسـانی به گـونه‌ای پی در پی به کـار برده‌اند که اینهایند:اردشـیر یکم بنیـاد گـذار ساسـانیان(224 تا 240م) و شـاپور یکم(241 تا 272م) و هرمـزد یکم(272 تا 273م) و بهرام یکم(273 تا 276م) و بهرام

دوم(276 تا 293م) و بهرام سوم(293م) و نرسی(293 تا 303م) و هرمــزد دوم(303 تا 310م) و شــاپور دوم(310 تا 379م) که روی هم رفته این نویسه در سنگنوشته‌ها و سکه‌های ساسانی برای 155 سال به کار میرفت.

با بررسی خود این عنوان در این نویسه میتوان درونمایه ان را روشنتر کرد:چنـدان که در برگـردان خـود نویسه به پارسی دری نشـان دادیم وازه پهلـوی «چیـتری» با وازه اوســـتایی «چیـــثره»همریشه و برابر با تخم(=دانه) و یا همـــــان چهر پارسی دری(=نـــــژاد) است.در پارسی باستان(هخامنشی) این عنوان در واژه»چی» و در عنوان آمایشی «آریه چیـــتره»(=از تبـــار آریـــایی) و شـــاهان هخامنشی خود را با این عنوان می‌خواندند 0(برای نمونه داریـــوش در سنگنوشـــته اش در نقش رســـتم). پس از برافتادن هخامنشیان فرمانروایان پارس که فرته دار نیز خوانده می‌شدند این دگردیسی عنوانی» از تبار آریـایی» به از تبــار خــدایان» را پدید آوردند و ســکه‌های آن‌ها در روزگـــارِ اشـــکانیان بانـــام یا وازه بگه داته(بغـــداد= خداداده=از تبار خـدا) اغـاز می‌شـود و این نویسه بر این سکه‌ها دیده می‌شود:

”Bgdt prtrk “zy”hly

بغـــداد prtrk(=عنـــوانی هلـــنی) از ایـــزدان اهلاییک (سپندین=مقدس)

واین از آن نشان دارد که این فرمانروایان آرین نژاد تبار خـــود را از جهـــان فراسو یا همـــان ســـپندین(اهلایی) میدانستند و این درست برابر با همان گزاره «آریه چیتره

ی» هخامنشی بـــود واز این رو وازه «آریه» در روزگـــار هخامنشی میبایست کـــارکردی بیش از نشـــان دادن و یا شناســـاندن نـــژادی یک گـــروه از شاهنشـــاهان مانند هخامنشـیان پارسی را داشـته وچنـان که خـواهیم گفت این کارکرد شگرف را داشته که ریشه وسـرزمین مـادری آرین‌هـای فلات ایـران را نشـانگر بـوده که در جهـانی در فراسوی زمین بوده است چنـدان که ما این پافشـاری را در بکـارگیری همیشـگی این عنـوان:...»آریـایی پسر یک آریـــــایی»..... را به گـــــونه‌ای پیوســـــته در بیشـــــتر سنگنوشته‌های هخامنشیان می‌بینیم و این بسـیار سـاده انگارانه است که چـنین بـاور کـنیم که این عنــوان تنها کارکردی همانند گزاره «نژادپرسـتی»(racism) امـروزه داشـــته!و گـــرایش شـــاهان پـــارس به این عنـــوان تنها گرایشی نـــژاد پرســـتانه بـــوده است!!!! زیـــرا اکنـــون میتـــوانیم بگـــوییم که این عنـــوان کـــارکردی همانند یک شناسنامه یا ID CARD را برای نمایندگان این گـروه از هوشمندان فرازمینی به همراه داشته است.

برای نمونه‌هایی دیگر:

در پارسی میانه(=پهلـــوی ساســـانی) واژه «چیهر» که برابر است با: بنیـاد= بن =گـوهر=ریشه و...ودر پارسی اشکانی-سغدی مانوی «چیهرگ» برابر است با:گـوهره و سرشت و نهادو.... و نیز در پازند اوسـتا «چیهـره» برابر با جوهره و ....

در این زمینه یکی از خاورشناســـــان بـــــزرگ به نـــــام و.پیســـانی((v.pisani بر آن بـــود که واژه «چیـــثره» اوسـتایی از ضـمیر پرسشی «چی»+اسم مکـان «ثـره» آمـــــایش یافته و آن همانند واژه ودایی «کـــــوتره» در

سانسـکریت می‌باشد که برابراست با:»کی هسـتی؟» یا «از کجا آمده ای؟» این دیدگاه روشنگرپروفسور پیسانی در زمینه کنکـاش ما بسـیار راهگشاست و نشـان از این دارد که باور ما درباره کارکرد شناسـنامه‌ای یا همـان ID Card که از ان سخن رفت چندان هم گزافه نبوده است.

رویداد رازآمیز دیگر این است که:چنـان که گفته شد این عنـوان در روزگـار ساسـانیان تنها بـرای بـازه زمـانی‌ای 155سـاله‌ای به کـار رفت و به دنبـال آن به گـونه‌ای ناگهـانی این نویسه «آنکه چهر از ایـزدان دارد» در روزگار شاهی اردشیر دوم ساسانی(379 تا 383م) این عنوان دیگر به کار نرفته و ناپدید شـد؟!!آری این خـود بر پیچیـدگی این چیسـتان می‌افزاید. زیرادرست در زمـانی این نویسه پهلـوی یادشـده از سـکه‌های ساسـانی کنـار رفت که بـرای هیچ یک از پادشـاهان این روزگـار هم نگاشته نشد؟!!!آیا چنان که در دیدگاههای پیشین خو نیز گفتم نشانه‌ای نبوده از کوچ بزرگ آرین‌های فلات ایـران که از سـده سـوم میلادی کلید خـورد و در سـده‌ی ششم میلادی به انجام رسید؟

نشـانه‌های دیگـری از آغـاز این دگرگـونی بـزرگ که از سالهای پایانی شاهنشاهی شاهپور دوم پدیدار گشت نیز در دست است: دکـتر شـاهپور شـهبازی در دو دیباچه کوتـاه دربـاره‌ی این شـاه مینویسد: ...او با رومیـان جنگ نکرد و تنها با سنگ نگاره‌ای در تاگ باشتین (تاق بستان-بر دست راست ایوان کوچک و بر دامنه کوه بستان-نگاره تـاج سـتانی اردشـیردوم) کرمانشـاه یادگـاری برجـای گذاشت. او در این سـنگ نگـاره پـیروزی خـویش را بریولیـانوس کنـده است که در روزگـار پادشـاهی

شاهپوردوم بر شاهنشاهس ساسانی تاخته بود و در ان هنگام اردشیردوم فرماندار آدیابن بود و این نبرد پیش از آغاز پادشاهی وی رخ داده بود. نکته درخور نگرش و ناشناخته جابجا شدن جای کنده شدن سنگ نگاره‌ها از استان پارس به استان کرمانشان است و دستاویز آن برای چرایی این کار و فرایند که هنوز روشن نیست.نکته درخور نگرش دیگر این است که واپسین سنگنوشته با این عنوان که شاه و خاندانش چهر از ایزدان دارند نیز در این جا دیده میشود!!.در دست راست ایوان بزرگ ایوان کوچکی بر دل کوه کنده شده است کهبر دیوار اندرونی آن نگاره برجسته شاپور دوم و پسرش شاپور سوم به همراه سنگنوشته یادشده کنده شده است. برگردان این نوشته پهلوی چنین است:این پیکره‌ای است از خدایگان مزداپرست شاپور شاهنشاه ایران و انیران که چهر از ایزدان دارد که فرزند خدایگان مزداپرست هرمزد است و نواده‌ی خدایگان نرسه شاه شاهان.

(در اینجا من دیدگاه خواننده گانی را به بهره گیری شاهپور دوم و نیز بیشتر شاهان ساسانی از واژه یا نام خدایگان برای خود وخاندانشان و نیاکانشان فرامی خوانم و چرایی پافشاری بر این واژه زیرا اگر آرمان آن‌ها نشان دادن خود به عنوان فرمانروای ایران بود همان واژه شاهنشاه یا پادشاه بسنده بود. بش باید دستاویز دیگری را برای این کاربرد واژگانی یافت. خدایگان یا به زبان امروزی خدایان چه درونمایه‌ای میتوانسته داشته باشد مگر همین فرازمینی بودن آن‌ها ؟؟ این پافشاری و دستاویز آن هنگامی روشن‌تر میشود

که بدانیم تاریخ شاهان ایران باستان نیز با همین رویکرد خداینامه(به پهلوی «خوتای نامک) نام داشته است).

پدیـده تـازه‌ی دیگر این روزگـار پیـدایی جامهـای سـیمین است که از روزگار شاهی این پادشـاه پدیـدار می‌شـوند. کرمانشان در روزگارساسانی گذرگاه شـاهراه بازرگـانی کاروانها از خاورزمین به باختر و اروپا (روم باستان) بود و جامهای سیمین ابزارهـای رسـانه‌ای با ویـژه گی جابجا شـونده گی که می‌توانست ابـزار خـوبی بـرای رسـاندن پیام شاهنشاهی ساسانی به هر کجا وسرزمین و کشـور در جهـان شـناخته شـده‌ی آن روزگـار باشد و یا شـاید شناسه‌ای برای آرین‌های فلات ایران و دگرگونی بـزرگی که در راه بـود و آن کـوچ بـزرگ آن‌ها از این فلات به اروپا؟ رویـداد در خـور اندیشه دیگر این روزگـار کارهـای اردشیردوم در زمینه کـاهش نـیروی بزرگـان و درباریـان بـود که سـرانجام سـرنگونی اورا نیزبه دنبـال داشت.چنانکه شهبازی نیز نوشـته: عنـوان «نیکوکـار» او در شاهنامه فردوسی که برگرفته از خداینامه‌های پهلوی روزگار ساسانی است شاید یادکردی باشد از این کـار او اما نکته رمـزی و پیچیـده وتاریک این فرایند در اینجاست که اگر بپذیریم دبـیران یا موبـدان دربـاری تـاریخ مینـوی ایران یا همان خداینامه ساسانی را نوشته‌اند چرا کاهش نیروی بزرگان را که خود نیز از آن‌ها بودند را بـرای خـود سـودمند می‌دیدنـد؟ براسـتی دادن عنـوان «نیکوکـار» به چـنین شـاهی که بر ضد آن‌ها کـار می‌کـرده شـگفت‌آور نیست؟

تئوري chaos

همينطـــــور كه خيلي از دوســـــتان ميدونند من قبلا هم اشاراتي به تئوري chaos كردم، ولي چون اين تئوري در ايـران و در واقع در كشـورهاي مسـلمان كمـتر شـناخته شـده هست افـراد معـدودي ازش اطلاع دارن، در جهـان امروز كلمه chaos به معني بينظمي به عنوان يك تئوري به يادگار مانده از يونـان باسـتان يـاد ميشه در حـالي كه خــود يونانيــان احتمــالا اين تئــوري رو از ســومريان يا مصريان گرفتند، در هر حال نظريه بينظمي و نقش اون در آفـرينش به طـور شـگفت انگـيزي با يافته‌هـاي دانش مدرن مطـابقت داره كه اين نشـون ميـده مـردم باسـتان قطعا اين دانش رو از بيگانگان (الـوهيم) گرفتنـد، بعد از مقدمه چيني سراغ اصل مطلب ميرم:

خلاصه ماجرا: در ابتداي خلقت تمـامي جهـان در يك تخم از جنس cosmic فشــرده بــوده، ســپس اين تخم با يك انفجــار بــاز ميشه و فضا (gap)ـ از اون بوجــود ميــاد، فضاي قبل از آفرينش مـاده خلا نبـوده بلكه از جنسي پر شده بوده كه نه ماده بـوده و نه انـرژي كه البته درك اين موضــوع مشــكله، در هر حــال جهــاني كه از اين جنس تشــكيل شــده بــوده مثل جهــان كنــوني داراي قــوانين فيزيكي كه ما اكنون شـاهدش هسـتيم نبـوده و به همين دليل جهان بينظمي يا chaos خوانده ميشده، بعد از دل اين بينظمي گايا GAIA يا مادر طبيعت بوجود مياد (يعني ماده، انرژي و در كل جهان كنـوني)، گايا در افسـانه‌هاي باستاني بصـورت زني تصـور ميشـده كه مـادر همه چـيز هست، گايا در ابتدا كرونوس chronos (به معناي زمان) رو به دنيا ميــاره كه اين كرونــوس پــدر تايتانهــاي ديگه

بوده، كرونوس و گايا بـاهم بقيه تايتانهـارو بـدنيا ميارند كه تعدادشـون زيـاده ولي مهمترينشـون عبـارت بودند از طوفان، يخبندان، زلزله، آتشفشـان، هليـوس (خورشـيد) و... يعـني به عبـارتي بلايا و پديـده‌هاي طـبيعي!! بعد از اينها خدايان به وجـود ميـان ولي كرونـوس و تايتانها هر موجـودي كه بوجـود ميـاد را ميكشـند (اسـتعاره از اينكه حيـات در زمين هميشه در معـرض خطر بلايـاي طـبيعي بودند) تا اينكه گايا زئـوس رو به نحـوي نجـات ميـده و زئوس با همكاري ديگر خدايان(شايد همان گروه الوهيم) موفق به شكست دادن و در بند كـردن تايتانها ميشـند! يعني الوهيم يا به قولي آنوناكي به نحوي موفق ميشوند طـبيعت زمين رو بعد از چنـدين ميليـون سـال به حـالت پايـدار برسـانند و دوبـاره شـرايط رو بـراي ايجـاد تمـدن آماده كنند.

ببينيد افسـانه‌هاي باسـتاني چقـدر به زيبـائي داسـتان آفـرينش رو بـراي انسـانهاي بي اطلاع و كم دانش باستاني بيان ميكردند؟ واقعا چنين خيال پـردازي حـيرت انگـيز و پر از ايهـامي از كجا به ذهن انسـانهاي عهد باستان كه از دانش بهره اندكي داشتند رسيده بوده؟

در هر حال ميتوان از مطالبي كه تا اينجا عنوان شدند به يك نتيجه گـيري اوليه رسـيد، هر كسي كه اين اطلاعـات رو در اختيـار انسـانهاي اوليه قـرار داده در واقع كل موضـوع آفـرينش رو به يك منشا واحد نسـبت داده، chaos كه آفريننده طبيعت، مـاده، انـرژي، روح و خيلي چيزهـاي ديگه بـوده! به نظر ميرسه خـدا خطـاب كـردن الوهيم اشـتباه و يا احتمـالا فريـبي بـوده كه به اجـداد ما تحميل شده.

اين چند ســطر از مرجع انگليسي رو بــراي كســاني كه زبانشون بد نيست ميذارم تا بتونن ايـده اصـلي رو بهـتر درك كنند:

Hesiod and the Pre-Socratics use the Greek term in the context of cosmogony. Hesiod’s chaos has often been interpreted as a moving, formless mass from which the cosmos and the gods originated, but Eric Voegelin sees it instead as creatio ex nihilo,[2] much as in the Book of Genesis. The term tohu wa-bohu of Genesis 1:2 has been shown to refer to a state of non-being prior to creation rather than to a state of matter.[3]

This model of a primordial state of matter has been opposed by the Church Fathers from the 2nd century, who posited a creation ex nihilo by an omnipotent God.[5]

تا اواخر عصر برنز عقيــده پرســتش خــداي طــبيعت كه سمبل اون بـراي انسـانها يك زن بـوده رواج داشـته، اين نظريه اولين بـــار توسط كليسا از قـــرن دوم ميلادي رد شده و برابر با كفر قلمداد گشته.

Use of chaos in the derived sense of “complete disorder or confusion” first appears in Elizabethan Early Modern English, originally implying satirical exaggeration.[8]

The chaoskampf was also inherited by Christian belief, in the form of Saint George and the Dragon, Saint Michael and the Devil, and more abstractly in some aspects of the narrative of the crucifixion of Jesus in the gospels (Rudman 2003).

بعـدها کلمه chaos از طـرف کلیسا و در دوره الـیزابت مترادف با بینظمي و قدرتهاي شـیطاني معـرفي گشـته که البته این موضـوع دلیل مـوجهي هم داره که در ادامه بهش اشاره میکنم.

These considerations," writes Aristotle (Phys. 4, 208b), "would lead us to suppose that place is something distinct from bodies, and that every sensible body is in place. Hesiod too might be held to have given a correct account of it when he made Chaos first … If this is its nature, the potency of place must be a marvelous thing, and take precedence of all other things. For that without which nothing else can exist, while it can exist without the others, must needs be first; for place does not pass out of existence when the things in it are annihilated."

Unlike all phenomena, Chaos is beyond change: it undergoes no transformations. Therefore the peculiar manner of being of this "marvelous

thing” may also be seen as approaching the :”notion of “nonbeing” or “nothingness

All that is exists by the fact that spatially,“ temporally, and logically it lies against a nonbeing void. And it is determined to be that which it is by defining itself against that which it is not: the void. Thus it is that the whole world, and everything in the world, each according to its rank, has limits at which it collides with the void.” (Hermann Fränkel, Dichtung und Philosophie des frühen .Griechentums)

Chaos يعني فضا، يعني آنچه كه پيشنياز وجـود مـاده و جسم اســت، chaos آنچيزيست كه از قيد و بند دنيــاي مادي آزاد است و در واقع ماده و انـرژي تـوابعي از آنند. Chaos از هرگونه تغيير تحول و فناپذيري به دور است و در يك كلام chaos يعني روح! اين روح است كه مـوجب پيدايش ماده و انـرژي ميشـود و از ديـدگاه ماترياليسـتي مــترادف با بينظمي محض است. روح خــدا (و انســان و ساير موجودات زنده) همــان چيزيست كه منشا آفــرينش است و در قيد زمــان و مكــان نيست و در واقع اربــاب و كنترل كننده تمام پديده‌هائيست كه وجود دارند!

در واقع علت مــترادف دانســتن chaos با نيروهــاي شيطاني نيز همين است، همه ميدانيم كه روح موجودات زنـده در قيد و بند مـاده و انـرژي نيست و ميتواند شـكل مـادي نـيز بگـيرد و در جهـان ما تـاثير ملموسي بگـذارد، موجوداتي كه به نـام اجنه ميشناسـيم در واقع يك وجـود

روحـــاني و يكي از زير مجموعه‌هـــاي مســـتقيم chaos هستند ولي آنقدر توانائي ندارند كه بتوانند يك بدن مادي را بطور دائم كنترل كننـد، آن‌ها بـدليل آفـرينش خـود از آنچه كه آنرا "انـرژي روحـاني" مينـاميم حيـات ميگيرنـد، بــرخي از اين موجــودات كه پرهيزكــار نيســتند دست به اعمــال ناخوشــايندي ميزنند تا اين انــرژي روحــاني را از موجودات ديگر كسب كنند! از آنجائي كه انسان در طـول تاريخ خباثت و پليـدي را همـواره به شـيطان نسـبت داده دچار اين گمان گشته است كه شيطان نيز از جمله همين موجودات است (كه البته اين گمـان چنـدان هم بيـدليل و نادرست نيست)، شيطان نيز به عنـوان يك موجـود زنـده داراي روح است ولي قدرت آن فراتر از آنچه است كه ما تصــور ميكــنيم، شــياطين به دلايلي كه بــراي ما كــاملا روشن نيســتند دست به ســاخت بـدنهائي با روش كلـون زده‌اند و توسط قدرت روحي خود آن‌ها را كنــترل ميكنند تا بتوانند در سطح زمين دست به عمليات مورد نظرشان بزنند.

در هر حال ارواح پليد چون از انرژي روحاني ساطع شده به هنگام درد، تـرس و رنج و مـرگ انسـانها و موجـودات زنـده تغذيه ميكنند تمايل زيـادي بـراي گسـترش جنگها و بــديها دارند و انســانهاي تــابع خــود را وادار به انجــام اينكارها ميكنند و به آن‌ها وعـــده‌هائي مانند قـــدرت و ثروت و يا حتي علم و دانش ميدهند.

البته راه ديگــري نــيز بــراي كسب اين انــرژي روحــاني است، روح در هنگام شادي، عشق ورزيدن، ابـراز توجه و علاقه و احترام و پرستيدن نيز انرژي خود را تخليه ميكند كه اين نـوع انـرژي روحـاني نـيز ميتواند مـورد اسـتفاده

قرار گيرد و دسته ديگري از موجودات به آن علاقه مندند كه آن‌ها در جهان قديم به عنوان خدايان شناخته ميشدند و ميشوند.

در اسطوره‌هاي يونان باستان به صراحت بيان ميشود كه هر يك از خدايان به نوعي از تشعشع انرژي احساسات انسانها استفاده ميكرد، زئوس علاقه داشت كه انسانها به او عشق بورزند و اورا بپرستند در حالي كه هيدث فرمانرواي زيرزمين از درد و رنج انسانها تغذيه ميكرد!

“در تاریخ اسطیر هند، بیداری کالی بطور مفصل و با جزئیات دقیق توضیح داده شده است. آن‌ها میگویند: زمانیکه کالی با خشم قیام میکند، همه خدایان و شیاطین ضعیف میشوند. همگی ساکت میشوند و هیچ کس صحبت نمیکند. آن‌ها نمیدانند کالی چه کاری می‌خواهد انجام دهد. این داستان افسانهای است و شما هم آنرا بر این اساس تفسیر و تعبیر میکنید.

سپس خدایان و شیاطین از لرد شیوا در خواست میکنند که «لطفا برو و کالی را آرام کن». سپس لرد شیوا می‌رود. کالی میغرد و انسان را از زمین میزند. او با یک پایش روی سینه انسان میایستد. پس از آن راز و نیایش باعث آرامش کالی میشود. آن‌ها به او میگویند «تو خالق اعظم هستی، تو بالاترین موجود هستی، تمام کائنات به واسطه تو جنب و جوش دارند و خدای متعال به خاطر تو موجودات را خلق کرده. تو ویرانگر عالم هستی میباشی. سرانجام همه چیز در این جهان در وجود تو عدم می‌یابد.”

The phenomenal or sensible world claims its own existence. It perceives itself as a living world of changing forms and qualities. Unfortunately, it also perceives (and not without despair) that its world is transient and passes away. Yet it sometimes realizes that against it there is a formless reality, deprived of qualities and therefore permanent, unchanging. And lacking appropriate words, it describes that reality as “void,” “emptiness,” or “nonbeing.” However, if Chaos knows no properties, and yet somehow “it comes to be” (albeit in a nonbeing fashion), we may have to recognize that it is neither empty nor full, or .that it simply is (without a predicate)

تعريفي كه از chaos ارائه شده تقريباهمان تعريفيست كه توقع داريم درباره آفريدگار بشنويم، فراتر از زمان، مكان، جسم، ظاهر، هرگونه تغيير و تحول، غير قابل تعريف و البته مسلط بر همه چيز، chaos ميتواند به عنوان منبع و منشا آفرينش معرفي گردد، ماده و انرژي هر دو توسط آن آفريده شده‌اند، chaos همان روح زندگيست. (حتما بارها شنيده ايد كه ارواح ميتوانند به شكل مادي دربيايند و در جهان فيزيكي تاثير گذارند، در واقع جنس روح از chaos است كه ميتواند شكل انرژي و يا ماده و زمان را به خود بگيرد و در عين حال از همه انها مبراست و تغيير و تحولي از جهان مادي به خود نميپذيرد!

In myths, legends, and various religions, devils and demons are evil or harmful supernatural beings. Devils are generally regarded as the adversaries of the gods, while the image of demons ranges from mischief makers to powerful destructive forces. In many religions, devils and demons stand on the opposite side of the cosmic balance from gods and angels. Although devils and demons have been pictured in many different ways, they are usually associated with darkness, danger, .violence, and death

در واقع جهان آفرينش هميشه صـحنه درگـيري ميـان دو دسته موجوداتيست كه نيروي خير و روشنائي و يا شر و تاريكي را انتخاب ميكننـد، در حـالي كه هـردو اين نيروها از يك روح واحد ساطع ميشوند و به تعبيري برادرند.

Persian Mythology. In the mythology of Persia, now known as Iran, two opposing powers struggled for control of the universe. Ahura Mazda was the god of goodness and order, while his twin brother, Ahriman, was the god of evil and chaos. The Zoroastrian religion that developed in Persia pictured the world in terms of tension between opposites: God (Ahura Mazda) and the Devil (Ahriman), light and darkness, health and illness, life and death. Ahriman ruled malevolent demons called

daevas that represented death, violence, and other negative forces.

يك تعبــير زيبا و بــدور از غــرض ورزي و تحريف از اين موضــوع در اســاطير و باورهــاي ايــراني وجــود دارد، ايرانيان به عنوان قومي كه از ابتدا ساكن ايـران بوده‌اند (كوچ نشيني نميكرده‌اند و بهمين دليل آموخته‌هـاي خـود را بــراي مــدتي بســيار طــولاني حفظ كردند) عقيــده داشــــــته‌اند كه جهــــــان عرصه تقابل دو نــــــيروي خـير(اهـورامزدا، يعـني ارواح پـاك طينت) و نـيروي شر (اهــريمن، دشــمن انســان، ارواح پليد) است كه تاكيد ميشده دو برادر بوده‌اند. اعتقاد باستاني ايرانيان خــالص و اصـيل بـوده و از تحريفـات بعـدي مـبرا، مطـابق اين اعتقادات اين بيشتر انتخاب خود فـرد است كه به طـرف كـدام جنبه از آفـرينش سـوق پيـدا كند تا اينكه تمـايلش معلـول شـرايط و پديـده‌هاي جـانبي (كه جـبري شـمرده ميشدند) باشد.

در مــذاهب و اعتقــادات شــرق آســيا بيــان ميشــود روح انسان پس از مرگ بسته به انتخـابي كه در زمـان حيـاط داشــته جــذب مركز يكي از اين دو نــيرو ميشــود، خــداي واحد كه آفرينش مـادي را بر مبنـاي نـيروي روشـنائي و خوبي نهاده است ارواح پـاك سـيرت و مهربـان را جـذب خود ميكند و باقي را به شـياطين و ديوها ميسـپارد تا در تاريكي و جهنم درون زمين سرگردان باشند.

A Deal with the Devil

Christians of the Middle Ages and afterward believed that humans occasionally made

bargains with the Devil, selling their souls to him in exchange for riches, power, or other benefits they would enjoy before they died. Witches were said to have made such bargains, an act that condemned them to death in the eyes of the church. An obscure German schoolmaster-turned-magician named Faust, who lived in the 1500s, gave rise to one of the most famous stories about a deal with the Devil. The legend of Dr. Faustus has been the .subject of many plays, books, and operas

يكي از اعتقـادات باسـتاني كه در قـرون وسـطي اروپا بسـيار از آن يـاد ميشـد، امكـان تعريف يك معامله ميـان صـاحب روح (انسـان) و نـيروي تـاريكي (روح شـيطاني مسلط بر اين نيرو و سمبل آن تعريف ميگردد) ميباشد.

فرد در ازاي رسيدن به قـدرت يا ثـروت قبـول ميكـرد كه روح خود را تسليم نيروي تاريكي كند، در ابتدا اين سخن در نظر فــرد بيمعــني ميايد ولي امكــان تبــديل انــرژي روحاني(chaos)ـ به ماده و انـرژي و يا چيزهـاي ديگـر؟؟ اين حـــدس را به ذهن متبـــادر ميســـازد كه شـــايد اين افسانه‌ها ريشه در واقعيتي فراموش شده داشته باشد.

يكي از معروفترين اين افسانه در باره فردي به نـام Dr. Faustus نقل شده است.

حال كه با مفهوم chaos تا حـدي آشـنا شـديم وقت آن است كه به بازنگري در اعتقادات خود بپردازيم،

بـراي درك بهـتر موضـوع به جنبه ديگـري از تـاريخ بشر ميـپردازيم، مـذهب انسـانها قبل از پا به عرصه گذاشـتن شخصي به نام آدم!

Religion Before Adam

It is shocking to realize how little has been written about the female deities who were worshipped in the most ancient periods of human existence and exasperating to then confront the fact that even the material there is has been almost totally ignored in popular literature and general education. Most of the information and artifacts concerning the female religion, which flourished for thousands of years before the advent of Judaism, Christianity, and the Classical Age of Greece, have been dug out of the ground only to be reburied in obscure archaeological texts, carefully shelved away in the exclusively protected stacks of university and museum libraries. -Merlin Stone, When God Was a Woman

در واقع اين بسيار غـير منتظـره و عجيب است كه تـوده جامعه بشري در باره مذاهب پيش از آدم چيزي نميدانند، انگـار كه هـزاران سـند و آثـار تـاريخي و اشـيا باسـتاني متعلق به اين دوره از زير خـــاك اســـتخراج شـــده‌اند تا

دوباره در موزه‌ها دفن شـوند، انگـار كسي دوست نـدارد بداند كه دين واقعي انسانها پرستش مادر طـبيعت بـوده است. در واقع آنچه كه به ما به عنوان تاريخ بشر! و تنها در مـورد دوره بعد از آدم تحميل ميشـود تنها درمـورد 5 درصد از زمان حضور انسـانها در روي زمين است(و 0.1 درصد از تـاريخ بوجـود آمـدن انسـانگونه‌ها در زمين)، واقعيت اين است كه تـاثير عملكـرد خـدايان الـوهيم بر روي نوع بشر تنها محدود به ايجـاد نـوعي جهش در روند تكامل دارويني اين گونه است.

سـمبل اين خـداي مـادر طـبيعت مجسـمه كـوچكي از يك شكل مونث بوده كه عموما در دست افـراد حمل ميشـده و مورد توجه و احترام قرار ميگرفته است، با اينكه تاريخ بوجود آمدن نوع كنوني انسان مدرن حداكثر به 480000 سـال بـالغ ميشـود ولي تمـامي آثـار بدست آمـده كه قديميتر از 15000 سال بوده‌اند بـدون اسـتثنا حـاكي از پرستش مادر طبيعت ميباشند، تمام تـاريخ اديـان مختلف (چه يكتا پرستانه و چه داراي خـدايان متعـدد) مربـوط به دوره تاريخي 15000 سال تا 3000 سال پيش ميباشند، با توجه به نكـات اشـتراك اين اديـان جديد كه همگي بر انجام اعمال خـاص كم و بيش مشـابه (از قربـاني كـردن انسـان تا حيوانـات و....) بطـور طـبيعي اين حـدس زده ميشـود كه انگـار گـروهي از موجـودات در طي اين دوره زماني خاص تمام تلاش خود را كرده‌اند كه خود را (بطور مستقيم يا غير مستقيم) مورد توجه و پرستش نوع بشر قرار دهند، اين موضوع ماجراي ذكر شده در كتـاب انـوخ (فرشـتگان فـرو افتـاده) را به يـاد ميـاورد. به نظر ميايد گروهي از الوهيم تمام تلاش خود را براي ايجاد انحـراف در ذهن بشر به كـار بسـته‌اند، آنطـور كه از حماسه‌ها و

افسانه‌هاي اقـوام مختلف برميايد در بسـياري از مـوارد حضور ملمـوس اين خـدايان در ميـان انسـانها در نهـايت منجر به آشفتگي زندگي انسانها و شـورش و ايسـتادگي پادشاهان و قهرمانان در برابر خودكامگي، شـهوتراني و ظلم و جور آن‌ها شده است كه اين روند در نهـايت منجر به عقب نشيني آن‌ها از حضور مستقيم در ميان انسانها و روي آوردن به ايجاد فرسـتادگان و اديـاني جديد گشـته اســت، در اين مرحله اين بيگانگــان خــود را به عنــوان انسانهائي عادي معرفي كرده‌اند و يا از وجود انسـانهاي عــادي اســتفاده كرده‌انــد، در حــالي كه يكتا پرســتي و رعـايت اصـول طـبيعت آفـرينش انسـان از بـدو پيـدايش انسانگونه‌ها در زمين رايج بوده است و اعتقاد به خدايان متعــدد در اثر حضــور ملمــوس اين بيگانگــان در ميــان انسانها رايج گشته بود.

The Age of the Goddess

The written word has certainly been the most useful tool for gathering history about ancient religion. Oral tradition always changes with the teller and it takes only one link in the generational chain to break for the entire tradition to be lost to the

اين نمادهاي مادر طـبيعت كه كم و بيش مشـابه همند در اقصي نقــاط زمين از اروپا تا چين و اســتراليا يــافت شـده‌اند، شـواهد و قـرائن حـاكي از اين است كه مـادر طبيعت همچنين مورد پرستش و احـترام انسـانهاي پيش از انسـان مـدرن مانند نئانـدرتالها نـيز بـوده است. اين مجسمه‌هاي كوچك و بزرگ در باسـتان شناسي امـروزي

تعمدا به نـام ونـوس معـرفي ميشـوند تا بازديد كننـدگان كنجكـاو و آشـفته موزه‌ها متوجه واقعيت پرسـتش مـادر طبيعت (گايا) در ميان انسانها نشـوند و ذهنش به سـمت خدايان رومي و يوناني معطوف شود.

نكته قابل توجه ديگر اين است كه آثاري مربـوط به دوره 13000 تا 10000 سـال پيش بدست نيامـده است و يا شـايد عمـدا در بـاره اين دوره تـاريخي سـكوت اختيـار ميشود.

حتي بسياري از مجسمه‌هاي يافت شده از مـادر طـبيعت از عـاج مـاموت سـاخته شـده‌اند كه اين موضـوع نشـانگر قدمت و اصالت اين عقيده در ميان انسانها دارد.

fSteatopygia

African Khoi-san exhibiting Steatopygia

Venus of Willendorf

Venus of Willendorf

Seated Goddess

Goddess figurine from Chatal Hyuk with lions on each side of her

InannaInanna

Inanna figurines shows wide hips and hands-on-breasts exhibited by Venus figurines

Modest Venus

Immodest Venus

”Modest Venus“Immodest Venus

the oldest feminine figurine that has been found comes from Berekhat Ram, Israel, and was discovered between volcanic layers has been dated from between 800,000 and 233,000 years ago. That means the figurine was carved before homo sapiens or even Neanderthals existed! It was most likely carved by homo erectus. The figurine is a rock formation made of volcanic tuff that has a natural resemblance to a woman, but microscopic analysis has shown that someone has carved grooves for a .neck and arms

قديميترين اثار بدست آمده از پرستش مادر طبيعت در ميان لايه‌هاي سرد شده مواد آتشفشاني در اسرائيل حكاكي شده‌اند كه داراي قدمتي بين 230000 تا 800000 سال پيش ميباشند! يعني حتي قبل از بوجود آمدن انسانهاي نئاندرتال! جالب است كه بررسي‌هاي ميكروسكپي نشان ميدهد اين طرح داراي تزئيناتي نيز بوده است! مجسمه اي با همين قدمت نيز در شهر باستاني تن- تن در آفريقا يافت شده است.

Berekaht Venus

Berekhat Venus

Venus of Berekhat Ram, dated between .800,000 and 233,000 B.C

Tan-Tan VenusTan-Tan Venus

Venus of Tan-Tan, dated between 500,000 and .300,000 B.C

Eve and Adam

Now we move from the earliest unknown religion to earliest known religion. Long before the earliest parts of the Bible were first brushed in the Levant, tales of gods and heroes was wedged into clay by Sumerian scribes living in ancient Iraq. The archaeological finds of the modern age have allowed us to look further back than into history than ever before, uncovering the myths of archaic gods from ancient libraries long buried by the sands of time. Certainly there were a great multitude of adventure stories before those of the Sumerians, but they had the misfortune of not having been written down and locked away for three millennia beneath the earth. Even the existence of the Sumerians has only been known for the past 150 years, having been forgotten for thousands of years. In ancient times, Iraq made up the eastern pinnacle of the Fertile

Crescent, a moon-shaped patch of vegetative paradise in contrast to the harsh desert life that comprises most of the Middle East. The Sumerians appeared in southern Iraq somewhere between 6,000 and 4,000 B.C., calling themselves the Emegir: the ‘black-headed people’ (or possibly ‘bald-headed people’). The name Sumer came from a word used by the Akkadians and later Babylonians to describe the area in southern Iraq where the Sumerians lived. They were either replaced or are descended from the Ubaid culture, which thrived between 5900 and 4300 B.C. The Ubaid culture was the first known to have used the wheel, the sail, advanced irrigation techniques, and a monetary system made out of clay tokens. They were in turn preceded by two contemporary cultures: the Halafian culture, which was ruled by rich chieftans, and the Samarra culture, whose people used large scale irrigation. Both of these cultures replaced the already 500-year old Husunna culture around 6000 B.C., and were in turn absorbed by the Ubaid culture some 500 to 600 years later. The Husunna culture lived on the Iraqi/Syria/Turkey border where Assyria would later make it’s capital. They grew barley, bred

farm animals, smelt copper, and were the first .to create the stamp and painted pottery

According to the Sumerian king lists, the first king of Eridu was Alulim, who ruled for 28,000 years. In later times, Alulim was said to have had an advisor named Adapa, whose name, like Adam, means ‘man.’ The Myth of Adapa has been found in both the Armana tablets of the monotheistic pharaoh Akhenaton (1300’s B.C.), and in Nineveh library of King Ashurbanipal of Assyria (600’s B.C.). He was also known to the Kassites and the Babylonians. The tablet begins by saying, ‘Ea made broad understanding perfect in Adapa, to disclose his design of the land. To him he gave ’.wisdom, but did not give eternal life

بعد از آشنائي با اولين مذهب رايج در ميان انسانها كمي در تاريخ جلوتر ميـائيم، قـديميترين تمـدن شـناخته شـده متعلق به دوره 15000 ســـال قبل تا كنـــون تمـــدن “هوسـانا” (8000 سـال پيش) و بعد از آن‌ها “اوبايد” و سـومر ميباشـند، وجه مشـترك اين تمـدنها كه همگي در منطقه خاورميانه و بابل قـــرار داشـــته‌اند اســـتفاده گسترده از سـفال، سيسـتم آبرسـاني و پـولي، مهرها و علامــات و اعتقــادات يكســان بــوده است كه نشــان از پيوستگي آن‌ها دارد، در هر حال مطابق اعتقاد سومريان اولين پادشاه شخصي به نام الوليم (الوهيم) بــوده است كه 28000 سال در اين منطقه فرمانروائي كرده است،

او مشاوري به نام آداپا(آدم) داشته است، اسـطوره نقل ميكند كه آداپا توسط الوهيم بوجود آمد با صفات كامل و متعالي ظاهري و باطني و دانائي و علم و دانش كامـل، ولي الـوهيم به او زنـدگي جـاودان (يعـني توانـائي توليد مثل) نـداده بـود (شـايد بـراي جلوگـيري از مشـكلات احتمالي!)، بـاقي داسـتان را هم كه همگي بارها شـنيده ايم، آدم و حوا به واسطه دشمني نژاد خزنـده با الـوهيم توانـائي توليد مثل بدست مياورند و اين بـاعث ميشـود برخي از اعضاي الوهيم تمايل به نابودي مستقيم يا غـير مستقيم اين نسل جديد بيابند و بـاقي تـاريخ بشر عرصه كشـمكش ميـان اين گروه‌ها بـوده است. در هر حـال با توجه به اينكه تمام پيشـرفت و دانش كنـوني بشر در يك دوره حداكثر 2000 تا 4000 ساله بدست آمده است(در حـالي كه در 1000000 سـال قبل از آن پيشـرفت چشـمگيري حاصل نگشـته بـود) و اين روند سـرعت تصاعدي دارد ميتـوان به دليل نگـراني و تـرس بـرخي از اين بيگانگان پي برد.

در باره انگيزه بوجود آوردن شـخص آدم نميتـوان اظهـار نظر قطعي كرد، مسلما الـوهيم كه احتمـالا بـراي نـابود كـردن نـژاد خزنـدگان به زمين آمـده بودند با ديـدن موجوداتي شبيه به خود كه در طبيعت زمين بوجود آمـده بودند شگفت زده شده‌اند و شايد خواسته‌اند با ايجـاد يك نمونه كامل از اين نـژاد توانائيها و اسـتعداد آنـرا بـراي كشف و يادگيري ببيننـد، قطعا قـرار به تكثـير اين نمونه آزمايشي نبوده است ولي در كل سـير تحـولات اين حس را در انسـان ايجـاد ميكند كه تمـام اين اتفاقـات خواست خـداي واقعي بـوده است كه افـراد الـوهيم و خزنـدگان هوشمند را واسطه آفرينش اين نژاد جديد كرده است.

Fish Priest

Fish priest of EriduFish Priests

Statues of fish priests

Fish Priests

Fish priests worshipping the Tree of Life/WisdomChristian Fish Lamp

.Christian oil lamp from 200’s A.D

در هر حال موضـوع مـورد نظر اعتقـادات انسـان در اين دوره است، با توجه به اينكه الصاق صـفت خـدا در متـون مربـوط به اين دوره به معنـاي اربـاب و شـخص قدرتمند بوده است به اين نتيجه ميرسيم كه الوهيم در ابتدا خــود را به عنوان آفريدگار معرفي نكرده بودند، باز با توجه به دانش پيش نياز نظريه chaos كه قطعا در ميان انسانها وجود نداشته و اين واقعيت كه اين نظريه از حدود همين دوره زمـــاني وارد فرهنگ بشر شـــده به نظر ميايد اين مفهوم ابتدا توسط الوهيم به انسان آموخته شده است، الوهيم به انسانها ميآموزد كه طـبيعت خـود زير مجموعه اي از آفـــرينش توسط روح بـــزرگ هســـتي (chaos) ميباشد، قطعا انسـان در آنـدوره (و حـتي اكنـون) داراي دانش كافي براي ابراز چنين نظريه اي نبوده است.

ولي بعدها گروه‌هاي ديگر الوهيم كه قطعا داراي انگـيزه و نيت خيرخواهانه اي نبودند با ايجـــــاد مـــــذاهب و دستوراتي حـتي بـرخلاف فطـرت بشر سـعي كرده‌اند به اهداف خود برسند.

در اينجا جا دارد مروري بر نژادهاي مختلف انسانگونه كه در افســانه‌ها يا كشــفيات علمي به آن‌ها بر ميخــوريم داشته باشيم.

What do we know about the humanoids in traditions and myths?

Elves: last signs in easter Iceland, extincted by local people, burned in fire.

الف‌ها: با اينكه تقريبا تمام آنچه در مـورد اين نـژاد گفته ميشود از افسانه‌ها نقل شده ولي برخي كشـفيات جديد نشان از واقعيت وجـود اين نـژاد دارد، گفته ميشـود اين نژاد قـديميترين انسـانگونه‌ها بر روي زمين بوده‌اند و در زماني كه بيشتر سطح سياره پوشيده از جنگلهـاي انبـوه درختان قطور بوده بوجود آمدند، آن‌ها موجـوداتي لاغـر، داراي صــورتي زشت و گوشــهائي دراز (مانند غزالها يا گربه سانان) و مغزي به نسبت كوچك بوده‌اند كه زمــاني در تمـام قـاره آمريكا و اروپا پخش شـده بودنـد، آخـرين شـواهد حضـور اين نـژاد در جزيـره ايسـتر شـيلي كشف شده است، هموسپيانها با ورود به آمريكا اين نــژاد را به راحـتي شكست داده و عقب راندند تا اينكه بـاقي مانـده آن‌ها به جزيـــره ايســـتر نقل مكـــان كردنـــد، با ورود سرخپوستان به اين جزيره آن‌ها دست به دفـاعي ابلهانه زدند، ميان خود و دشـمن ديـواري از آتش ايجـاد كردند تا جلوي پيشروي آن‌ها را بگيرند ولي سرخپوستان با قـايق در پشت خطــوط آن‌ها پيــاده شــدند و در نهــايت تمــام الفهاي گوش دراز را در آتش خودشان سوزاندند.

همچنين شايعات زيادي در مـورد وجـود بـاقي مانـده اين نـژاد در غارها و شـهرهاي زيرزميـني قـاره آمريكا نقل ميشود.

Orcs: may be the same with neunthertal humanoids, eating other humans and their own dead, last seen in northern seden, 1 thousand years ago, ahmad ebn fazlan journey.

نـژاد نئانـدرتال، داراي ويژگيهـائي بوده‌اند كه انسـان را بيـاد اركهـاي داسـتان اربـاب حلقه‌ها ميانـدازد، قـدي كوتـاه‌تر از انسـان كنـوني داشـته‌اند ولي اسـتخوانهاي آن‌ها 50 درصد قطـورتر از هموسـپيان بـوده و حجم عضـلاني بـالائي داشـتند، البته به دليل چگـالي بـالاي سـلولهاي بدنشـان احتمـالا مغز بزرگترشـان دليل بر باهوشـتر بـودن آن‌ها از انسـانهاي كنـوني نبـوده، بـدني بسيار قوي، ريه‌هاي حجيم و موي زياد در سـطح بـدن از آن‌ها موجـوداتي بسـيار مقـاوم در برابر طـبيعت خشن عصر يخبندان ساخته بود، آن‌ها آنقدر قوي بودند كه حتي با دست خـالي به شـكار حيوانـات ميرفتند و بررسي اسـكلتهاي بدست آمـده نشـان ميدهد زخمها و شكستگيهايشان به سرعت بهبود ميافته. مانند انسانهاي كنوني توانـائي ايجـاد اصـوات پيچيـده را نداشـته‌اند ولي قطعا داراي زبان، فرهنگ و روابط اجتمـاعي بوده‌اند. از رسوم و رفتارهاي آن‌ها مرده خـواري بـوده اسـت، آن‌ها مردگان خود و اعضاي قبايل ديگر را ميخوردند!

قبلا گمان ميرفت دوره تسلط اين نژاد در زمين از حدود 500000 سال پيش به پايان رسيده ولي كشـفيات جديد نشـان ميدهد آن‌ها بسـيار بعد از اين در زمين وجـود

داشـته‌اند، امـروزه ثـابت شـده است كه 4 درصد ژنهـاي انسان با نئاندرتالها مشترك است كه اين موضوع دال بر همزيسـتي اين دو نـژاد اسـت، در هر حـال با گسـترش حضور هموسپيانها در زمين بمرور آن‌ها منقرض گشتند.

آخرين اثر از اين نژاد در حدود هزار سال پيش در شمال سوئد گزارش شده اسـت، فرسـتاده خليفه عباسي احمد ابن فضلان در سـفرنامه خـود از قـومي يـاد ميكند كه در شـمال منطقه اسـكانديناوي زنـدگي ميكردند و با مـردم اين ناحيه در سـتيز بودنـد، ابن فضـلان آن‌ها را اينطـور توصيف ميكند:

قـدي كوتـاه ولي بـدني بسـيار قـوي، اغلب ميغريدنـد، پوست خـرس ميپوشـيدند و محل زندگيشـان مملو از استخوانهاي كسـاني بـوده كه توسط آن‌ها خـورده شـده بودند! او به صـراحت نقل ميكند كه آن‌ها مجسـمه اي بشـكل بـدن جنس مـونث با خـود حمل ميكردند و ميپرستيدند (مادر طبيعت).

بنظر ميايد نژادهاي كوتوله زيـادي نـيز وجـود داشـته‌اند، آثار زنـدگي و خانه‌هـاي چـنين موجـوداتي در انـدونزي و ماداگاسـكار و آمريكـاي جنـوبي يـافت شـده اسـت، آثـار يافت شده در آمريكـاي جنـوبي متفـاوت از منـاطق ديگر اسـت، كوتوله‌هـاي سـاكن اين منطقه علاقه بسـياري به كندن زمين و زندگي در غارها و معادن داشته‌اند.

Scientists claim new evidence on the extinct hobbit will lead to more human species discoveries.

Scientists claim new evidence on the extinct hobbit will lead to more human species discoveries. (Lateline)

از اين نژادها عموما به نام هبيت (hobbit)ـ ياد ميشـود، اين لغت فقط مختص به جوامع غربي نيسـت، در لغتنامه دهخـدا هـبيت به معنـاي مـرد بدانـديش ابله و حقـير ذكر شده است.

خدایان پر – مار

هم مکزیکی‌ها و هم مصریان باستان که هرگز کشورها و منـاطقی با هـزاران مایل دورتر از کشورشـان را ندیـده بودند

خــدایان پر – مــار را میپرســتیدند، آن‌ها اهــرام مصر را ســاختند و تقــویم 365 روزه را ارائه دادند که یک نــوع نمایش جدید بود. باستان شناسان مکــزیکی که مــدتی به عنوان بزرگترین ارائه دهندگان باستان شناسی در جهان بودند گنجینه‌هایی را از مصر باستان به ارمغان آوردند تا برای اولین بار در کنار تمدن بزرگ بومی مکزیک نمـایش داده شود.

این نمایشگاه، که دارای مجسمه‌های پنج تن با قــدمت 3، 000 ساله ازاهرام فرعون دوم مصر و سنگ‌های حجاری شده از اهرام Chichen Itza مکزیک است قصد دارد تا بسیاری از شباهت‌های دو جهان پیچیده را نشـان دهد که توسط اروپایی‌ها در حملات 1،500 سال قبل فتح شـده است. تشابه‌های فرهنگی بسیار زیادی بین مصر باستان و مکزیک از نظر دین، نجوم، معماری وهنر وجود دارد.به گفته Gina Ulloa، سازمان دهنـده نمایشـگاه که تقریبا سه سال وقت خود را صرف اماده کردن 35،520 فوت (3،300 متر مربع) زمین برای نمایشگاه کرده است، آن‌ها با یکدیگر بسیار قابل تقدیر هستند.

این نمایشــگاه، که در تعطیلات آخر هفته در شهرســتان مکزیک شمالی مونتری افتتـاح شد نشـان می‌دهد چگونه تمــــدن مکزیک به پرســــتش خــــدایان پر- مــــار و Quetzalcoatl از حدود 1،200 سال قبل از میلاد مسیح

تا سـال 1521 در زمـانی پرداخته‌اند که اسـپانیا آزتک را فتح کرده است.

مصـــری‌ها از 3،000 ســـال قبل از میلاد به بعد اغلب خدایان خود را به تصـویر کشـیده‌اند از جمله الهه فراعنه ایسـیس که به گفته Ulloa در هـنر و مجسـمه سـازی به عنوان افعی با بال و پر نمایش داده میشود. مار بـال دار و افعی در کنـار خـدای نشـانگر دوگـانگی وجـود انسـان میباشد، تماس با آب وزمین ،مـار، و آسـمان پر از پرنـده میباشد. مجســـمه‌های مصـــری در نمایشـــگاه از معابد باستانی در کنار رود نیل و از موزه‌ها در قاهره، اقصر و اسـکندریه به مکزیک اورده شـده‌اند که نشـان میدهند که چگونه هــوروس پسر ایســیس اغلب با دست‌های بالــدار وهمــراه با افعی نمــایش داده میشــود. کلئوپــاترا، ملکه آخـــــرین ملکه مصر قبل از فتح مصر توسط روم در 30 سـال قبل از میلاد، خـودش را به عنـوان ایسـیس با کلاه خودی طلایی از افعی بر سرش دید.

شباهت غیر طبیعی

در هنر، اولین تمدن مکزیک، Olmecs، بازتابی از بهترین مجسـمه‌های مصر است. هنرمنـدان Olmec به حکـاکی مجسمه جنگجویان بزرگ جـاگوار پرداخته‌اند که شـبیه به sphinxesهای مصری در نمـایش شـیرها با سـرهایی از خـدایان و یا پادشـاهان هسـتند. مجسـمه نشسـته از یک کتیبه بین سـال‌های 2465 و 2323 قبل از میلاد نشـان دهنده سنگ کاری و توجه یک مجسمه از پادشــاه Olmec میباشد که به موازات ان قرار گرفته است. هیچ مــدرکی از ملاقات Omlec و مصری‌ها وجود ندارد.

رفتارهـای مشـابهی در مـورد سـاختمان اهـرام مصر به عنوان مقبره‌هـایی سـلطنتی، Mayansو آزتک به دنبـال مکان مقدس خدایان مصر وجود داشته است

در حـالی که هیچ جـایی بـرای اهـرام مصر در نمایشـگاه وجـــود نـــدارد اما بخشی از انجمن جهـــانی فرهنگ وجشنواره فـرهنگی بین المللی میباشد که در جشـنواره بارسلونا در سال 2004 برگـزار شد. سـازمان دهنـدگان جشـــنواره می‌گویند این اولین بـــار است که بســیاری از آثار باستانی از مصر خـارج شـده است.. آن‌ها عبارتند از کل ســردر معابد نیـــل، دســتبند پوشـــیده شـــده توسط رامسس دوم وتابوت‌های اسـتفاده شـده توسط فراعنه. همچنین مکزیک آثاری را از آزتک‌ها، مایاها و Olmec واز سراسر کشور گرد اوری کرده است

آنوناکیهاي بیگانه

خـــدایان(آنوناکیهـــاي) بیگانـــه، جنگجویـــان آتلانـــتیس و تمدنهای آمریکای مرکزی.

تمدنهای باستانی آمریکای مرکزی – Mayans – Incas و Aztecs به راستی جذاب هستند. در فاصله زمانی بسیار کوتـــاه قبل از حمله اســـپانیائیها آن‌ها به ســـطح بســـیار بالای اجتماعی، فـرهنگی و تکنولوژیک رسـیدند. آن‌ها به سطح تمدنهای بین النهرین و مصر و حتی بالاتر از آن‌ها رســـیدند به رغم این واقعیت که ارتبـــاطی با یکـــدیگر نداشتند. شباهتهای خـیره کننده‌ای در معمـاری و سـتاره شناسی به طـــور عمـــده میـــان آن‌ها وجـــود دارد. این‌که چگونه تمـدن آمریکـــای مرکـــزی در منطقه‌ای چـــنین دور افتـــاده به چـــنین ســـطحی از پیشـــرفت در این حوزه‌ها دست پیدا کرد: شبه جزیره Yucatan و Andes.

طبق بررسی سلســله شــان، آن‌ها توسط stargods به مراتب عالی رسـیدند، که در قـایقی از نـور وارد منطقه آن‌ها شد. برای تعلیم تمدنی باستانی به قبایل بـــدوی که در آن‌جا زندگی می‌کردند و ایجاد یک امـپراطوری بسـیار پیشـرفته. تـاریخ رایج در توضـیح رازتمـدنهای آمریکـای مرکـــزی با ناکـــامی مواجه می‌شـــود. زیـــرا محققـــان اصـراردارند که «خـدایان» فقط جنبه اسـطوره‌ای دارند. {در اینجا نویسنده مقاله تعریف خود از اســطوره را ذکر نمی‌کند زیرا تعریف اسطوره ازدیدگاه اسطوره شناسان متفـــاوت است به عنـــوان مثـــال میرچا الیـــاده در کتـــاب «اسطوره، رویـا، راز» اسـطوره را واقعیـتی می‌داند که در گذشته اتفاق افتاده است- مترجم}

این موجودات، فقط میوه توهم جمعی و قدرت پـرورش تخیل محسوب می‌شوند یا واقعاً وجود داشـته انـد؟ طبق بررسی محققان خـارج از این چـارچوب، قبایل آمریکـای مرکزی نجات یافتگـان آخـرین فاجعه جهـانی هسـتند، به احتمـال زیـاد این همـان «طوفـان بـزرگی» است که در کتاب مقدس گزارش شده است. چیزی که عصر یخبندان در مقابل آن مقـــاومت کـــرد. از طریق تنگه برینگ از سرزمینهای دیگر آمدند. برای زندگی در مناطق استوایی و زیر اســتوایی بـــالاتر از ســطح آبهـــای آزاد. جـــالب اینجاست که مردم مکزیک، فرزندان آزتکهـا، که از طریق صـــنعت توریسم امـــرار معـــاش می‌کننـــد، ادعا می‌کنند زمـانی اجـداد آن‌ها به شـبه جزیـره یوکاتـان مهـاجرت کرده‌اند و پیش از این هـــرم عظیم الجثه خورشـــید رادر Teotihuacán یافته‌اند. که ظاهراً در 20000 سال قبل از میلاد ســاخته شــده است نه در یک قــرن بعد از میلاد آنچنان که برخی باستانشناسـان ادعا می‌کنند. این مـورد مانند هرم بزرگ Khufu به نظر می‌رسد.

با بررسی Popol Vuh کتـاب مقـدس مایاهـا، در حـدود 3100 پیش از میلاد، سفید پوستی با ریشی بسیار بلند، انسـانی با جمجمه دراز، همـراه با جنگجویـان غـول پیکر آفریقایی در کشتی فضایی وارد یوکاتان شد. این چـیزی که شـــبیه انســـان بـــود در میـــان آزتکها و Toltecs به Quezalcoatl مشـــهور است. بعـدها در میـان مایاها و اینکاها به Kukulkan مشـــهور شد. جنگجویـــان ســـیاه پوست را Tulas می‌شـناختند. بر اسـاس کتـاب «چهـره غیرمنتظره آمریکای باستان» نوشـته: Alexander von Wuthenau. می‌فهمیم که Tulas همان Olmecs است. از Nubian-Ku#es (در حبشه). اما کلمه Aztec با کلمه

AZ-TLAN ارتباط دارد. بااشاره به قـاره‌ای که بین اروپا و آمریکا و آفریقا غرق شده است و کلمه Tula از-THU LEآمده است، سـرزمینی در قـاره باسـتانی Lemurian. به احتمـال زیـاد Kukulkan در اصلAtlantis بـوده و Tulas همان Lemurians.

عکس بـــالا مجســـمه‌ای آزتکی است که تصـــویر Quetzalcoatl را نشان می‌دهد در درون کابین خلبان در «کشـتی فضـایی» که در حـال حمل وسـیله‌ای می‌باشد. مانند این تصـویر سـطل به دست در بسـیاری از الـواح سومری و بابلی دیده شده. تصاویری که در آن‌ها سطلی در دســتان «آنونــاکی» قــرار دارد. آیابه نظر شــما این اتفـاقی اسـت؟ می‌توانید بقیه الـواح بـابلی را بررسی کنید.

تصویر یک ایگی گی با همان وسیله سطل مانند

تصویر سـمت چپ مجمسه گواتمـالایی را نشـان می‌د هد از Quetzalcoatl که کلاه ایمنی بر سر گذاشته شبیه به سر عقـــابی وســـومری- آنونـــاکی و سر شـــاهین گونه Horus در مصر. در اینجا من کلاه Horus را با کلاهی که با فن آوری بالا در فیلم‌هالیوودی «دروازه ستارگان» در دهه نود ساخته شده مقایسه کرده ام. میـدانم که اکنـون کســـانی که این متن را می‌خوانند می‌گویند این دیگر چه جور آدمی هست؟ چرا اینگونه حـرف می‌زنـد؟ خـدایان و غولها با دستگاههای دارای فن آوری بالا که از آتلانـتیس و لموریا آمــده انــد؟ او یا ســرش به جــایی خــورده ویا داروهای خود را فراموش کرده است بخورد.

در بالا شما تصاویر Olmecs یاهمان Tulas را مشاهده می‌کنید.این مجســمه‌ها انــدازه واقعی خــود را نشــان می‌دهند یا نه؟

همچــنین چــیزعجیب و غریــبی در ناحیه کمر آن‌ها قــرار دارد که درون یک غلاف محکم قرار داده شده است.

بابررسی Popol Vuh متوجه می‌شــــــویم که Quetzalcoatl ابــزار نیرومند و ناشــناخته‌ای به Tulas داده بود تا کار بزرگ اســتخراج طلا و ســایر فلــزات را از کوههای آند انجــام دهند. این شــبیه سروصــدای ناشی از فعالیتهــای خــدایان بــابلی است که در منظومه آفــرینش سومری Enuma Elish گزارش شده است. ظاهراً این‌ها ابزار نیرومندی بوده که غولها بــرای بــرش و شــکل دادن به ســنگها بــرای ســاختن بناهــای آزتکها و بعــدها توســعه مراکز شهری مایا استفاده می‌کردند.

درتصویر زیر قلعه Sacsyahuaman را می‌بینیم. تمــدن فعلی ما این تجهیزات را در اختیار ندارد که این سنگهای غــول آسا را اینگونه بــرش بدهد و آن‌ها را از منــاطق کوهســتانی حمل کند و مانند یک معما در کنــار یکــدیگر بچینند.

من تعجب می‌کنم. چــون تنها صــنعت هوانــوردی با تجهیزات ضد جاذبه می‌تواند چــنین کــاری را انجــام بدهد. اجــازه بدهید بــرای کشف این معما جســتجوی دیگــری در Tehotihuacan انجام دهیم.

توجه داشــته باشــید که این تعــداد از اهــرام همــتراز یکدیگرهســــــــتند. و دقت کنید که این هرمها با دیگر هرمهای آمریکای مرکزی فرق دارند. آن‌ها محفظه‌ای در

بـالای خـود ندارند. درواقع قسـمت فوقـانی آن‌ها پهن ساخته شده. سیستم آن طـوری سـاخته شـده که بتـوان روی آن بصـــورت عمـــودی فـــرود آمد بـــرای پیـــاده وسوارشـــدن وبـــارگیری وتخلیه. قبل ازاینکه بگویید من خل شده‌ام این عکسها را بررسی کنید.

نه مثل این‌که اینطـــور نیست! عکس بـــالا نمونه تلطیف شـــده‌ای از پرنـــدگان را نشـــان نمی‌دهـــد، این‌ها در واقع نمونه‌ای از هواپیماهـــای واقعی آزتک‌ها ومایاها و اینکاها هستند.

درزیرتصـــــــویری از نمـــــــونه‌ای را می‌بینید که توسط مهندسان مکزیکی براساس نوع باستانی آن الگو برداری شده و آزمایش پرواز را انجام داده.

بعضی از مجسمه‌های آمریکای مرکـزی کـاملاً تـداعی گر خلبانانی با لباسهای فضانوردی هستند.

این ستون سنگی یادبود تصویرکلاسیکی را نشان می‌دهد از یکی از خـــــدایان که کلاه فضا نـــــوردی و لبـــــاس مخصوصش را پوشیده و لوله‌هایی به آن متصل هستند.

حـــالا معلـــوم می‌شـــود که من دیوانه نیســـتم. اگر شـــما می‌خواهید که تصویر عالی‌تری را ببینید می‌توانید در زیر سنگ حجاری شده‌ای را ببینید در آرامگاه Pakal Votan. شـبه انسـانی عجیب در شـهر Palenque در مکزیک در حـــدود 631 تا 683 پس از میلاد. دقت کنید که او در کـــابین خلبـــانی نشســـته که در وســـیله نقلیه هـــوایی مـتراکمی واقع شـده به همـراه اهرمها یا همـان سـکان هدایت کننده.

این محصول بزرگی است که در یکی از اتاقکهـای مخفی زیر آرامگاه Pakal پیـدا شـده است. این خیلی شـبیه به سیستم اگزوزموتوریا قسمتی از آن است.

ادعا شده که Pakal Votan «مار دانش» بوده است. او مقام بالایی در رازها و علوم سـری داشـته. او همچـنین جمجمه بســـیارعجیبی دارد با بر آمـــدگی در قســـمت پیشانی.

در تصویر بالا، ماسک مرگ Pakal Votan یادآور بعضی نژادهای باستانی منقرض شده نیست؟

خوب اگر الواح و مجسمه‌ها و آثار کشف شـده از حضـور خلبانان باستانی و وسـایل نقلیه هـوایی که در کوههـای آند مـورد اسـتفاده قرارگرفته به انـدازه کـافی متقاعد کننده نیست. شاید خطوط نازکا شما را متقاعد کند

بعضی از این تصـاویر بـزرگ هندسی به شـکل حیوانـات هســـــتند و بعضی دیگر مانند باریکه‌ها وشـــــیارهای فرودگاهها هسـتند. به گفته Maria Reiche ریاضـیدان آلمانی و باستانشـناس، خطـوط نازکا نقشه‌های صـورت فلکی هستند. طبق نظر Gerald Hawkins تنها 20 % از آن‌ها نشـان دهنـده نقشه‌های کیهـانی هسـتند. طبق نظر Carl Munck آن‌ها مختصات جهانی مربـوط به هر کدام از هرمهای روی زمین هسـتند. به گفته اریک فـون دنیکن بزرگترین این خطوط مربوط هسـتند به نشـانه‌ای بـرای فـرود هواپیماهـای باسـتانی ... هـدف کامل آن‌ها هنوز درهاله‌ای از ابهام ورمز و راز قرار دارد.

صحبت دربـاره مختصـات هندسی جهـانی مـرا متوجه یک الگوی بسیار عجیبی کرد ازارتباط میان هـرم Kukulkan

و محوطه وسیع Hadron Collider وتاسیسات HAARP در منطقه EISCAT نـروژ و میچرخد با فلات هـرم جـیزه مربوط می‌شود.

حتماً فکر می‌کنید من خیلی تحت فشار هستم؟!!!

خـوب با این حـال من شک نـدارم که star gods تمـدن آمریکای جنوبی 100 %ـ واقعی و مسـئول دانش سـطح بالای آن‌ها در نجوم هسـتند. دانشـمندان از سـطح بـالای دانش مایا در اخـــتر شناسی متحـــیر هســـتند. مایاها با تسلطی که بر ریاضیات و مکانیک اجرام آسمانی داشـتند تقویم‌هـــای فـــوق العـــاده پیچیـــده و دقیقی را توســـعه داده‌اند. بعضی از آن‌ها تاریخهـــــایی را ضـــــبط کرده‌اند مربوط به حـوادثی است که در 400 میلیـون سـال پیش رخ داده.

تقویم مایا مرجعی سه گانه دارد. وابسـته به خورشـید یا Haab. وابســته به Venusian و شـعائر Tzolkin. که بصورت عجیـبی باهـدایت سیسـتم مرکـزی کهکشـان راه شیری و صورت فلکی Pleiades درمدت زمـانی 25920 ساله درزمین استمرار داشته است. همان سـال نجـومی است که در آن منظومه شمسی ما ازطریق صـــــــورت فلکی از دایره البروج برج قوچ به برج حـوت حرکتهـایش را انجـــام می‌دهد. به نظر من چـــــنین دانشی درزمینه مکانیک آسمانی و چـنین تکنولـوژی پیشـرفته‌ای را فقط انسانهایی باستانی با زنـدگی ناشـناخته می‌توانسـتند در اختیار داشته باشند.

در مقاله خـــود از زکریا ســـچین ســـخنی نگفتم. به نظر می‌رسد که بیشـــتر ما از ترجمه‌هـــای او بعنـــوان مرجع

اجتناب می‌کنیم اما بیشتر ما به این نتیجه هم می‌رسیم که در جستجوهای خود در همه جا به آنوناکی برخورد می‌کنیم.

شبکه تونلهای زیرزمینی در جهان

پدیدهٔ خاص غیرعادی‌یی که خرافات محلی آن را آراسته کرده بود، باعث شد توجه دانشمندان روسی به یک «چاه بی‌انتها» در آذربایجان جلب شود. به نظر می‌رسید که نوری که به رنگ آبی می‌زد از دیواره‌های آن ساتع می‌شد، و از چاه صداهای غرش یا سوت عجیبی به گوش می‌رسید. دانشمندان می‌دانستند که هیچ چیز فوق طبیعی‌یی در این مورد وجود ندارد؛ برخی از کاوشگران تا عمق خاصی در چاه پایین رفتند، در حالیکه دیگران مشغول بررسی شکافها و ترکهای موجود در آن اطراف شدند تا ببینند که آیا به چاه مزبور متصل می‌شوند یا نه. ایشان چیزی فراتر از انتظارشان یافتند: شبکه‌ای کامل از تونل‌ها که معلوم شد با شبکه‌های دیگری در گرجستان و سراسر قفقاز مربوط می‌شوند. نخست فکر کردند که این‌ها غارهای ماقبل تاریخی هستند چرا که در نزدیکی دهانهٔ آن‌ها نقاشی‌های غاری و اجساد انسان پیدا کردند، ولی پس از معاینهٔ دقیق این یافته‌ها، معلوم شد که قدمت استخوانها بسیار بیشتر از قدمت آن نقاشی‌ها می‌باشد. دانشمندان همچنین پی بردند که بیشتر غارها منتهی به تونلی می‌شود که در دامنهٔ کوه حفر شده‌اند. تونل‌ها ریزش کرده و آنچنان با آوار مسدود شده بودند که نمی‌شد آنچنان که باید و شاید در آن‌ها کاوش و تفحص نمود، ولی حتی با این وجود، تونل‌های مزبور تشکیل یک سیستم شگفت انگیز از گذرگاههای عریض را می‌دادند با «مکان‌های تجمع» دایره‌ای شکل، تو رفتگی‌های طاقچه مانند خالی در دیوار و چاهها و آبراه‌ها و کانال‌هایی که آنقدر باریک

بودند که حــتی یک بچه نــیز نمی‌توانست از آن‌ها عبــور کند. یک تونل وسیع که می‌شد تا مســافت قابل تــوجهی در آن پیش رفت منتهی به یک تالار زیر زمیـنی یا چـیزی شـبیه میـدان و بـازار می‌شد که ارتفـاعش از 65 پا نـیز تجــاوز می‌کــرد. مشــخص است که این‌ها ســاختهٔ دست موجودات هوشمند است، ولی هدف از ســاخت این‌ها چه بوده است؟ تاکنون هیچ سرنخی پیدا نشده؛ احتمـال دارد که پاسخ این معما کمی جلوتر در آن بخش تونل‌ها نهفته باشد که مسدود شده. مداخل این تونل‌ها شــکل منظمی دارنــد، با دیوارهــای شـکیل صـاف و طاق‌هــای کم پهنا. عجیب‌تــرین مســأله‌ای که دربــارهٔ آن‌ها وجــود دارد این است که این تونل‌ها تقریبــاً با تونل‌هـــای مشـــابهی در آمریکای مرکـزی، یکسـان هسـتند. غارهـایی که اغلب در نـزدیکی تونل‌هـای موجـود در قفقـاز به چشم می‌خورند حــاوی نقاشی‌های دیــواری‌ای هســتند که نشــان دهنــدهٔ نقوش جهانی نیز می‌باشند: سواستیکا یا چلیپا یا صـلیب شکسته که سمبل بیکرانی به شـمار می‌رفت، و مـارپیچ. و دربارهٔ هدف از ســاخت این تونل‌هـا، باسـتان شناسـان روسی معتقدند که این‌ها بخشی از یک شـــــــبکهٔ عظیم می‌باشند که به سمت ایران گسترش یافته است و شـاید به آن تونل‌هـــایی که نزدیک آمو دریا (در ترکمنســـتان و واقع در مــرز بین افغانســتان) کشف شــده‌اند، یا حــتی لابیرنت‌های زیر زمینی غرب چین، تبت و مغولستان نــیز متصل باشــند. بــرخی از این تونل‌ها را اوسندووسـکی (Ossendowski) کاوشگر، در سالهای بین 1921ـ 1920 کشف کرد و گفت که تونل‌های مزبور بــرای آن دســته از قبایل مغــول که چنگیزخــان غارتشــان کــرده بــود، حکم مخفی گـــاه را داشـــتند. نیکلاس روئـــریچ (Nicholas

Roerich). شرق شناس، ارتباط این تونل‌ها به هم را به این عقیــده منســوب می‌دارد که در آســیا یک قلمــروی بسیار بزرگ زیر زمینی به نـام شـامبهالا (Shambhala) وجـــود دارد که از دل آن یک منجی بشـــریت، در قـــالب مایتریای (Maitreya) قهرمان بر خواهد خاست.

shambhala.1

تبتیها معتقدند که این تونل‌ها دژهـــــایی هســـــتند که آخرینشان هنوز بازماندگان یک حادثهٔ بزرگ طبیعی را در خـــود جـــای داده است. معـــروف است که این مردمـــان ناشناخته از یک منبع زیر زمینی انرژی بهره می‌گیرند که جـایگزین انــرژی خورشــید، و بــاعث بــاروری گیاهــان و طولانی شدن مـدت عمر انسـان می‌شـود. تصـور بر این است که انرژی مزبور یک نور فلورسنت سبز رنگ ســاتع می‌کنــد، و عجیب اینجاست که ما در افســانه‌های آمریکا نـــــیز با این عقیـــــده مواجه می‌شـــــویم. می‌گویند که کاوشــگری در جنگل‌هــای آمــازون گــذرش به لابیرنــتی می‌افتد که انگار یک «خورشـید زمـردین» آن‌جا را روشن کرده بود. وی برای فـرار از چنگ عنکبـوتی غـول آسا به ســرعت راه آمــده را بــاز می‌گــردد، ولی پیش از آن وی «اشباحی همچون آدم» را مشاهده می‌کند که در انتهــای گذرگاه در حال حرکت بودند.

نوادگـــان اینکاها داســـتان‌های رعب آوری از اجدادشـــان تعریف می‌کنند که «در قلب کوهها» مســـــکن دارند ولی هر از گــاهی بــیرون می‌آیند تا زیر نــور ســتارگان قــدم بزنند. دشوار بتـوان گفت که آیا این‌ها انسـانهای واقعی هستندیا ارواح. به‌قول تام ویلسون (Tom Wilson). که یک راهنمـــای سرخپوست در کالیفرنیاســـت، مردمـــان

مزبور به اندازهٔ کافی جسمیت دارند؛ وی بازگو می‌کند که پنجاه سال پیش پدربزرگش که چیزی از داستان‌ها و روایات آمریکای جنوبی نمی‌دانست، اتفاقاً راهش به یک شهر بزرگ زیرزمینی افتاد که مدتی در آن‌جا در میان مردمی زندگی کرد که «چیزی به تن داشتند که چرم به نظر می‌رسید ولی چرم نبود» (مواد پلاستیکی درسال 1920؟)، و به زبانی غریب سخن می‌گفتند و خوراکی غیر طبیعی می‌خوردند. ممکن است که این‌ها «جاودانگان سرزمین مو» باشند؟ طرفداران علوم خفیه مترصدند که اینطور به ما بگویند، ولی بهتر است که خواننده کاملاً محتاطانه قضاوت کند.

پنجاه سال بعد یک جویندهٔ طلا به نام وایت (White)ـ به گورستانی زیر زمینی برخورد که در یک تالار بزرگ یا در فضای باز، وی صدها جنازه را مشاهده کرد که همگی به طور طبیعی مومیائی شده بودند، برخی از اینان بر کرسی‌های ساخته شده از سنگ تکیه زده بودند و دیگران به حالت‌های کج و از شکل خارج شده بر روی زمین قرار داشتند، تو گویی که مرگ ایشان را غفلتاً در ربوده بود. اینان هم جامه‌هایی همچون چرم به تن داشتند و با نور شوم فلورسنتی روشن شده بودند؛ اطرافشان، در زیر همان نور سبز، مجسمه‌های بزرگ طلا می‌درخشیدند. یک گروه اکتشافی به راه افتاد تا داستانی را که وایت می‌گفت بررسی کند، ولی نتوانست به مقصدش برسد. اما یک معدنچی پیر دیگر که ظاهراً به خاطر ترسهای خرافی سکوت اختیار کرده بود، سرانجام اعلام داشت که خودش در هر زمانی می‌توانسته راه ورود به گورستان زیر زمینی را بیابد؛ او جزئیاتی از آن را توصیف کرد که وایت هم مشاهده کرده ولی هرگز چیزی

دربـــارهٔ آن به کسی نگفته بـــود. سرخپوســـتان آپـــاچی داســـــتانهایی دربـــــارهٔ تونل‌هـــــایی می‌گویند که بین سرزمین‌هایشـــان و شـــهر افســـانه‌ای تیاهونـــاکو وجـــود دارند، و ادعا می‌نمایند که برخی از اجدادشان که در حال فرار از دست قبیله‌های دیگر بودند، سال‌ها از طریق این مسیر سفر کردند تا به آمریکـــای جنـــوبی رســـیدند. ممکن است دربـــــارهٔ این قبیل داســـــتان‌ها تردید کـــــنیم، ولی هنگـــامی که روئســـای اینکا به ما اطمینـــان می‌دهند که تونل‌ها را «با اشعه‌هایی تراشیدند که سنگ زنده را نابود می‌کند» و سازندگان تونل‌ها «موجوداتی بودند که نزدیک ستاره‌ها می‌زیند» نمی‌تـــوانیم از شـــوکه شـــدن خـــودداری کنیم.

{برگرفته ازکتـــاب: زمین بـــدون زمـــان/ ترجمه: کـــامبیز منزوی}

اسرار زمین تو خالی

راز زمین .... آیا زمین توخالی است؟

خیلی از خوانندگان موضوعات عجیب و غریب و مسائلی که بـــرای آن‌ها توضـــیحی وجـــود نـــدارد با این تئـــوری که زمین توخـــالی اســـت، آشـــنایی دارند. این نظر بر پایه افسانه‌های قدیمی و باستانی فرهنگ‌های کهن بســـیاری است که می‌گوید برخی از نژاد مردمـــان-تمـــدنهایی کامل—وجود دارند که در شهرهای زیرزمینی پیشرفته زنـــدگی می‌کنند و این ساکنان جهان زیرین از نظر تکنولوژی، از ما که روی زمین هستیم پیشرفته‌تر هستند. برخی نیز بر این باورند که یوفو از سیارات دیگر نیســـتند، بلکه توسط موجودات عجیب داخل زمین ساخته می‌شوند.

این نژاد عجیب موجودات کیستند؟ چگونه در داخل زمین زندگی می‌کنند؟ و راههای ورود به شهرهای زیرزمینی آن‌ها چیست؟

آگهارتا

شبکه. یکی از اسامی متداول که برای جامعه ساکنان زیر زمین نقل شده است، آگهارتا (یا آگارتا) می‌باشد و نام پایتخت آن نیز شامبالا است. منشا این اطلاعات به نظر می‌رسد که خداوند دودگر (اسموکی) می‌باشد، که در بیوگرافی یک دریانورد نروژی به نام اولاف جنسن آمده است. در داستانی به نام آگارتا - اسرار شهرهای زیرزمینی- که توسط ویلیس امریسون نوشته شده است، آمده است که چگونه جنسن در قطب شمال از دروازه و ورودی جهان زیرین گذشته است و به مدت دو سال با گروه ساکنان آگارتا زندگی کرده است که طبق نوشته امرسون، قدشان 12 فوت بوده و جهان آن‌ها را یک خورشید دود کننده مرکزی روشن می‌نموده است. شامبالای کوچک، یکی از این تجمعات، یک قاره درونی است، که مستعمرات اقماری آن اکوسیستم‌های محصور کوچکتری می‌باشند که درست زیر پوسته زمین یا در دل کوهها جای دارند.

چرا و چگونه آن‌ها بدانجا رفته‌اند. طبق کتاب اسرار، خیلی از جنگها و طوفانهای سهمگین و سیلاب‌های مهیب که روی سطح زمین صورت گرفته است، سبب شده است که این مردم به زیر زمین پناه ببرند. در این کتاب همچنین آمده است: جنگی طولانی بین مردم آتلانتیس و لموریایی و نیروی جنگ افزار و تسلیحاتی وابسته به درجه حرارت هسته اتمی را در نظر بگیرید که

بـالاخره بـاعث سـقوط و نـابودی این دو تمـدن بسـیار پیشـرفته شـده است. سـاحارا، گـوبی، قسـمتهای دور افتاده و پرت استرالیا، و بیابانهای آمریکا تنها چند مثـال از خرابی به جا مانده می‌باشد. این شهرهای زیر زمیـنی به عنوان پناهگاهی برای مردم و همینطور هم مامنهـای ایمن به منظـور حفظ نگاشـته‌های مقـدس، تعلیمـات و تکنولوژی‌هـایی که نـزد این تمـدنهای کهن گـرامی بـوده است، ساخته شده است.

ورودی‌ها – این‌ها چندین ورودی هستند که ادعا می‌شوند دروازه‌های پادشاهی آگارتا در سراسر جهان می‌باشند:

1-غار ماموت کنتـاکی واقع در کنتـاکی جنـوبی-مرکـزی-ایالات متحده Kentucky Mommoth Cave

2-کـوه شاسـتا – کالیفرنیا. ایـالات متحـده. – شـهر آگارتی‌هـای تلـوس ادعا می‌شـود که در دل و زیر این کوهستان قرار دارد. Mount Shasta

3–مانائوس برزیل Manaus

4- دشت مـاتو گروسـو، برزیل- تصـور می‌رود که شـهر پوزید در زیر این دشت قرار داشته باشد.

5-آبشار ایکوآسو مرز بین برزیل و آرژانتین

6-کوه ایپومیو – ایتالیا Iguaçú Falls

7-رشـته کـوه هیمالیا. تبت. – ورودی شـهر زیرزمیـنی شونشی است که گفته می‌شـود راهب‌هـای هنـدی از آن مراقبت می‌کنند.

8- مغولستان. شهر زیر زمینی شینگوا تصور می‌رود که به زیر مرز بین چین و مغولستان واقع شده باشد.

9- راما – هندوستان. به شهر زیر زمینی که زیر این سطح گفته می‌شود قرار دارد، نیز راما می‌گویند.

10- هرم جیزا. مصر

11- معادن پادشاه سلیمان

1. غارهای دیرو – که اطلاعاتی در خصوص محل قرار گیری آن وجود ندارد.

13- قطب شمال و قطب جنوب

ناگاس

—-

مردم. در هندوستان، اعتقادی قدیمی وجود دارد – که هنوز برخی آن را باور دارند – مبنی بر این‌که نژادی زیرزمینی از افعی‌ها قرار دارند که در شهرهایی به نام پاتالا و بهوگاواتی زندگی می‌کنند.

طبق این افسانه قدیمی، آن‌ها همواره در جنگ با پادشاهی آگارتا قرار دارند. ناگاس‌ها، مطابق با آنچه که ساکنان زیر زمین نقل کرده‌اند، نژاد یا گونه‌ای بسیار پیشرفته از موجودات هستند که از تکنولوژی بالایی نیز بر خوردار می‌باشند. آن‌ها همچنین انسانها را بسیار خوار می‌شمارند و گفته می‌شود که انسانها را ربوده، شکنجه کرده، و حتی می‌خورند.

ورودی‌ها. در حالیکه ورودی بهاگـــاواتی گفته می‌شـــود جـــایی در هیمالیا باشـــد، معتقـــدین ادعا می‌کنند که می‌توان از طریق چاه شیشـنا در بنـارس هندوسـتان، به پاتالا وارد شد.

ویلیام مایکل مت در کتاب خود به نام» سـاکنان اعمـاق» می‌گوید: طبق نظر نویسنده و خزنده شـناس شـرمان.آ. مینتـون، در کتـابش به نـام خزنـدگان خـون آشـام، این ورودی حقیقی اســت، و با چهل پله مــارپیچ به پـــایین می‌رود، و در آخر به دری ســـــنگی می‌رسد که روی آن نقش برجســـته کوتـــاه کـــبرا قـــرار دارد. در تبت، معبد افسانه‌ای بزرگی وجود دارد که نـام آن نـیز پاتـالا اسـت، که مردم می‌گویند در آن حفره‌ای زیر زمینی باســتانی و یک سیستم تونل قرار دارد، که به سراسر قاره آسیا راه دارد و شـاید از آن هم فراتر رود. ناگـاس گفته می‌شـود که ارتباط نزدیکی با آب داشته باشد، و دروازه‌های ورود به مکانهـای زیر زمیـنی آن گفته می‌شـود که در اعمـاق چاهها، دریاچه‌های عمیق و رودخانه‌ها نهان باشند.

یکتایان کهن.

موجـودات. مقـاله‌ای به نـام زمین توخـالی: افسـانه یا واقعیت (توسط بـراد اشـتایگر نوشـته شـده و در طلـوع آتلانــتیس چــاپ شــده است) از افســانه‌هایی در مــورد یکتایان کهن سخن می‌گوید، نژادی باســتانی که میلیونها ســـال پیش روی زمین می‌زیســـتند و بعد به زیر زمین انتقال پیدا کردند.

اشتایگر همچنین نوشته است که: آن‌ها انتخـاب کردند که محیط خود را زیر سطح سیاره پنهان کنند و تمام لــوازم

ضـروری خـود را بسـازند. یکتایـان کهن از جنس انسـان هستند، و عمری بسیار بسیار طولانی دارند، و انسانهای اندیشـمند روزگـاران کهن بوده‌اند که از بیش از میلیونها سال قبل می‌زیسته‌اند. یکتایان کهن در کل از انسـانهای روی زمین کنـاره گـیری کـرده، اما گهگـاه بشر را مـورد انتقـاد سـازنده قـرار داده و گفته می‌شـود که کودکـان انســان را می‌ربودند و مــورد آمــوزش و پرورشی مانند خود، قرار می‌دادند.

نژاد الدارها

موجــودات. یکی از داســتانهای مهم در مــورد ســاکنان درون زمین، به اصطلاح افسانه شـاور خوانـده می‌شـود. در سال 1945، ریچـارد شـاور، مـدعی شد که به تـازگی میهمانی از جایی که تمدن زیر زمین نامیده می‌شــود، را ملاقات کرده است. بندرت کسانی بودند که داستان او را بــاور کردنــد، بســیاری بر این عقیــده بودند که او دیوانه است. شـــاور همیشه به طـــور قطع و یقین اظهـــار می‌داشت که داسـتانش حقیقت دارد. او ادعا می‌کـرد که نــژاد الــدار، یا تیتان‌هــا، در زمــان گذشــته از منظومه شمسی دیگری به سیاره ما آمده‌اند. بعد از مدتی زندگی روی سطح زمین، آن‌ها متوجه شدند که نـور خورشـید ما باعث می‌شود که زودتر از حد معمول دچـار کهـولت سن شوند، و بنـابراین به زیر زمین پنـاه بردنـد، و بـرای خـود مجتمع‌هــای مســکونی بــزرگی بــرای زنــدگی ســاختند. بـــالاخره هم تصـــمیم گرفتند که خانه جدیـــدی را در سیاره‌ای دیگر بیاینـد، و زمین را تـرک کـرده و شـهرهای زیرزمینی خود را که موجـودات تغیـیر شـکل یافته در آن زنـدگی می‌کردند پشت سر گذاشـتند: دیـروی شـیطانی

the evil Dero - روبوت‌های مرگبار- و تیروی خوب - روبوت‌های اطلاعات. شاور مدعی بود که این موجــودات را دیده است.

ورودی

علی رغم شــهرت بســیار افســانه شــاور در داســتانهای شگفت انگــیز، محل ورود به این جهــان زیرزمیــنی هرگز افشا نشده است.

یک پدیده غیر عادی که آمیخته با روایــات عجیب و غــریب محلی بــود، بــاعث شد تا توجه دانشــمندان روسی را به ســوی یک چــاه بی‌انتها در جمهــوری» آذربایجــان» جلب نماید. دیــواره آن چــاه نــور آبی رنگ مبهمی را انتشــار می‌داد و صداهای عجیب و غــریب زوزه یا ســوت مانند از داخل آن به گوش می‌رسید.

آنطــور که دانشــمندان پی بردند هیچ چــیز غــیر عــادی در آن‌جا وجود نداشت. تعدادی از محققان تا عمق معینی از چاه پائین رفتند و در همان حــال تعــدادی نــیز شــکافها و سوراخ‌های اطراف آن محل را مورد کاوش قرار دادند تا ببینند ارتباطی بین آن‌ها وجود دارد یا نه، و بیش از آنچه انتظــار داشــتند یافتند. شــبکه عظیمی از تونلهــای زیر زمینی که بعــدا» معلــوم گردید با تونل‌هــای زیر زمیــنی» گرجستان» و» قزاقستان» نــیز مربــوط می‌باشــند. ابتــدا چــنین تصــور شد که آن‌ها متعلق به عصر ماقبل تــاریخ است, زیرا در نزدیکی مدخل آن‌جا اســتخوانهای انســانها و نقاشــیها و خطــوط نوشــتاری مشــاهده شد. اما تحقیقات بیشتر معلوم کرد که اســتخوانها خیلی جدیــدتر از خطــوط و نقاشی‌هاست. همچــنین معلــوم گردید که

اکــثر تونلها به غارهــایی که در کنــار کــوه کنــده بودند منتهی می‌شود.

این تونلها نـیز با سـنگ ملاط آهک مسـدود شـده و مـانع کاوش مناسب می‌شد. با وجود این‌ها تشکیل یک سیستم عـــریض قابل تـــردد را می‌داد که بعضی‌ها دایـــره‌ای (چهارسو یا محل تلاقی چنـــدین معـــبر) و بعضی‌ها به صـورت دالانهـای کوتـاه بن بست بودند و در سرتاسر آن چاه‌ها، کانالهایی آنقـدر باریک وجـود داشت که حـتی یک کــودک هم نمی‌توانست از داخل آن عبــور نماید. یکی از تونلهای بزرگ آن که قابل تردد بود، بعد از مسافت قابل ملاحظه‌ای به یک‌هــال وســیع زیر زمیــنی منتهی شد که بیش از 22 متر ارتفاع داشت. کـاملا واضح بـود که آن‌جا حاصل کار موجـودات با تمـدن بـوده اسـت، اما بـرای چه منظــوری ســاخته شــده اســت؟! تــاکنون هیچ پاســخی وایده‌ای بـرای آن یـافت نشـده است. شـاید پاسخ به این ســئوال در داخل تونلهــایی که مســدود شــده‌اند نهفته باشد.

اما در مورد هـدف کنـدن این تونلهـا، دانشـمندان روسی عقیـده دارند که آن‌ها بخشی از یک شـبکه عظیم هسـتند که به طــرف ایــران کشــیده شــده است و شــاید هم به تونلهای جدیدی که بعدها در نـزدیکی» آمودریا» (واقع در ترکمنســتان و در نــزدیکی افغانســتان) کشف شــده‌اند وصل باشند و حـتی امکـان دارد به دخمه‌هـای پیچ در پیچ زیر زمینی مرکز و غـرب چین و تبت و مغولسـتان متصل باشــند. بعضی از آن تونلها در ســالهای 1920 و 1921 توسط» اوزنــدو وســکس» که یک کاوشــگر روسی بــود کشف شدند، خود وی عقیده داشت که مـردم آن سـامان

از وحشت تهاجم و قتل و غارت مغولها که تحت رهـبری چنگیزخان همه جا را به خاک و خون کشیدند، کنـده شـده است تا بتوانند در داخل آن‌ها مخفی شوند.

در این رابطه شـرق شـناس معـروف» نیکـولاس روزیخ» عقیده دارد که در جـایی در آسـیا یک امـپراطوری عظیم زیر زمیـنی وجـود داشت که» شـمبهالا» نـام داشت و از نسل آن‌ها یک نـاجی جدید بشـریت به صـورت پهلـوان» میتریبا» ظهور خواهد نمود. روحانیان تبتی عقیـده دارند که آن تونلها پادگـان امـنی بـوده و حـتی آخـرین آن‌ها پناهندگان زیادی را از یک فاجعه عظیم نجات داده است. روایت می‌شود که آن مردم ناشـناخته در داخل آن تونلها به یک منبع انـرژی دست یافته بودنـد، که گویا جانشـین انرژی خورشیدی بوده است. یعنی بـاعث رشد گیاهـان و افـزایش طـول عمر انسـانها می‌شـده است. و گمـان می‌رود که نـور مهتـابی سـبز رنگی را منتشر می‌کـرده است.

بـاز هم نکته عجیـبی که وجـود دارد این است که چـنین عقیـده‌ای در افسـانه‌های آمریکا نـیز وجـود دارد. روایت است که یک کاوشگر در دل جنگلهای آمازون دخمه تو در توی زیر زمینی را کشف کرده بود که از طریق یک فروغ جاویدان روشنایی اخذ می‌کرده است. آن کاوشگر در اثر حمله یک عنکبوت غول پیکر با عجله به بیرون فرار کرده بود، ولی در حین فرار شبح انسانهایی را مشاهده کـرده بود که در انتهای آن دخمه در حال تردد بوده‌اند.

بازماندگان» اینکا»ها افسانه هولناکی درباره اجداد خـود نقل می‌کنند. طبق گفته آن‌ها اجدادشـــان در دل کوه‌ها مسکن گزیده بودند و به ندرت از آن‌جا بـیرون آمـده و در

زیر نـــور ســـتارگان قـــدم می‌زده‌اند. طبق گفته» تـــام ویلسن» که از متخصصـــــــین نسل سرخپوســـــــتان در کالیفرنیا می‌باشـــــد، تعریف می‌کند که دست نوشـــــته پدربزرگ خود را که حدود 90 سال قبل زندگی می‌کـرده و هیچگونه اطلاعی از حکایات آمریکای جنوبی نداشته را پیدا کرده؛ پدر بزرگ او در آن دست نوشته اشـاره کـرده که بر حسب اتفاق یک شـهر عظیم زیرزمیـنی را یافته و خـودش بـرای مـدتی در میـان مردمـان عجیب آن‌جا که لباسی از جنس شـــبیه چـــرم، اما نه خـــود چـــرم به تن داشتند و به زبان غریبی تکلم می‌نمودند و غـذاهای غـیر طـبیعی مصـرف می‌کرده‌اند را بچشم دیـده و چند روزی در میان آن‌ها به سر بـرده بـود. آیا انها بـاقی مانـده‌های مـردمی هسـتند که دارای عمر جاویداننـد؟ البته آن قبیل از دانشـمندان که به موضـوعات فـوق طـبیعی معتقدنـد، بلافاصـله به این سـئوال پاسخ مثبت خواهند داد، اما باید با احتیاط با این موضوع برخورد نمائیم.

در حدود سالهای 1899 تا 1900 یک جوینده طلا به نام» وایت اژلومان» به یک گورستان زیرزمیـنی دست یـافت. این گورســتان عجیب تا امــروز بســیاری از محققــان و دانشمندان را در بهت و حیرت عجیـبی فـرو بـرده است. در این گورستان زیر زمینی که در سالن وسیع آن صـدها جسد به حـال طـبیعی وجـود داشت که بعضی از آن‌ها در روی صـــندلی‌های ســـنگی لمیـــده و بعضی دیگر نـــیز در حـالات طـبیعی در اطـراف سـالن نشسـته بودند. حـالات آن‌ها طوری بود که انگار مـرگ آن‌ها را ناگهـان غـافلگیر نموده، و در حالت بی‌خبری به طـور ناگهـانی قـالب تهی کرده بودند. این اجساد نیز لباسی از جنس شبیه چرم به تن داشتند و داخل آن مکان زیرزمینی نـیز به وسـیله یک

نور سبزرنگ روشن بوده است و در اطراف و کنار آن اجساد تندیسهای بزرگ طلائی که در زیر نور می‌درخشیدند، بچشم می‌خورد. طبق بررسی‌های به عمل آمده تمام اجساد در یک لحظه معین جان سپرده بودند، متاسفانه دانشمندان نتوانستند علت مرگ دست جمعی آن‌ها را بفهمند. آیا آن‌ها با انرژِی که علم امروز از درک آن عاجز است جان باخته اند؟!

سرخپوستان آپاچی از تونلهای بین سرزمین خود و شهر افسانه ای» تایاهواناکو» داستانهایی تعریف می‌کنند و ادعا می‌کنند که بعضی از اجداد آن‌ها از ترس جنگجویان قبایل دیگر به داخل آن تونلها پناه برده و سالها در داخل آن‌جا به جلو رفته و به آمریکای جنوبی رسیده بودند. شاید این گونه روایات را که آپاچی‌ها تعریف می‌کنند را با دیده شک و تردید بنگریم. ولی وقتی می‌شنویم که روسای آن‌ها این موضوع

را تائید می‌کنند و می‌گویند که تونلها به وسیله اشعه مرگباری که» صخره زنده» را منهدم می‌کرد، کنده شده است، دچار شگفتی می‌شویم. آن‌ها می‌افزایند که عاملان آن اشعه موجوداتی هستند که در نزدیکی ستارگان زندگی می‌کنند!

نکته پیچیده دیگر وجود چاهی در» پالنگ» می‌باشد. این چاه که عمقی معادل 70 متر دارد در نزدیکی معابد مایا می‌باشد. با بررسی‌های به عمل آمده در این چاه آن‌ها وقتی در عمق 45 متری به آب رسیدند و چیزی معادل 30 متر از این چاه درآاب کنده شده است! باور نکردنی است چون برای چنین چاهی باید ابتدا پمپی آب داخل چاه را بسرعت به بیرون بیاورد تا مقنّی بتواند در آب

چـــاه را حفر کند. نکته دوم پمـــپی دیگر باید هـــوا را از بیرون به داخل چاه هدایت کند. حـال آن دسـتگاهها با چه انرژی کار می‌کردند؟ خود معمای دیگری

می باشد!

وقـــتی مجـــددا» به موضـــوعات مربـــوط به آســـیا بر می‌گردیم، پی می‌بریم که علاوه بر افسانه امپراطوری» شمبهالا» یک امپراطوری اسرار آمیز زیر زمیـنی دیگر به نام» اگارتی» ،» اگارتا» یا» اقارتی» در یک پناهگـاه امن مرکـزی که در یک جـایی نزدیک در زیر کوههـای هیمالیا قـرار دارد وجـود داشـته است. طبق ادعـای پرفسـور» اوزند ووســکی» این مرکز با فرهنگ و تمـــدن انســـانی حـداقل در 60.000 سـال قبل پایه گـذاری شـده بـود. بعضی از روایـــات مربـــوط به وجـــود آن‌ها خیلی خیلی تخیلی هســـتند و ارزش وقت تلف کـــردن را ندارند و از طرف دیگر هر از چندگاه یک بار شارلاتانهای جورواجـور ظهور نمـوده و ادعا می‌کنند که از روحـانیون والا مقـام آن‌ها هستند. اما روایاتی که در مورد پروازهـای فضـایی مـافوق انسـانی مردمـان آن امـپراطوری به قهرمانـان موجود در کتب سانسکریت هندوها به چشم می‌خـورد که تعدادی را به فکر انداخته که علیرغم افسانه آمـیز بـودن آن روایـــات، ارزش مطالعه و بررسی دقیق را دارند. به طـوری که یک دانشـمند آمریکـایی مطـرح نمـود است: موضوع مربـوط به امـپراطوری زیر زمیـنی» اگـارتی» و دیگر معماهـای کیهـانی، افسـانه‌های تبت و نعمت الهی روان شناسی تجـربی که بعضی از مردمـان آسـیا از آن برخوردارند و تماما» در فصول همان کتب نگاشـته شـده است، مربوط به افسانه تمدن» مو» می‌باشد.

شـاید روزی بتـوانیم ایـده‌هایی از محتویـات کتب بـاقی مانده کسب نمائیم. اما چگونه و چه موقع؟ جستجوی یک ســوزن در انبــار کــاه در مقایسه با آن کــار ســاده‌ای می‌باشد و این موضوع مورد تائید کسانی است که سعی کرده‌اند پرده از روی راز موجودات فضایی و یا پرســتش کنندگان ستاره‌ها که» هسینگو» نامیده می‌شود، بردارند. آن‌ها از نـژاد مـردم چین نبودنـد، در یک منطقه خـالی از سکنه که در ضمن اطلاعات چندانی در مورد آن‌جا نــدارم و در شمال تبت و در جنوب رشته کوه‌هـای» کـان لـون» واقع است، می‌زیسته‌اند. تصــور بر این است که آن‌ها از ایران و سـوریه به آن‌جا آمـده بودند و یافته‌هـای به عمل آمـــده یـــادآور فرهنگ» یوگـــاریت» می‌باشد. خصوصا» تصـویر» بعل» که یک کلاه کله قنـدی بسر دارد و تن وی پوشیده از نقره است.(تصویر اول)

وجود تمدنی اسرار آمیز در زیر زمین خیلی محتمل جلوه می‌نماید، زیرا دالانها و راهروهای زیرزمینی فراوانی از این دست نه تنها در ســرزمین اینکاهــای ســابق بلکه در جاهای دیگر نـیز موجـود است. گفته می‌شـود که یکی از مهمترین نوع تونل‌ها، شبکه‌هایی از دالانهـای زیرزمیـنی بوده است که بین» لیما» پایتخت پرو و «کوزکو» پایتخت اینکاها کشـیده شـده بـود و به سـمت جنـوب شـرقی تا مرز» بولیـوی» ادامه داشـته است. طبق مـدارک قـدیمی مقــبره مجلل ســلطنتی در داخل یکی از همین تونلهــای زیرزمیـنی قـرار دارد. تنها دانشـمندان نیسـتند که جـذب این وسوسه شده‌اند. هر چند که حقیقت آن تا چند قــرن آینده نیز شاید برملا نشود. زیرا کنـدن و کنـار زدن مـانع سـنگ و ملات آهک که تا عمق 40 مـتری مـدخل تونل را مسدود نموده است، خارج نمـودن بخـارات خفه کننـده و

متعفــنی که چنــدین قــرن است داخل آن تونل‌ها را پر نمـوده خیلی مشـکل و پرهزینه است. وخطـرات مرمـوز دیگر نیز شاید در انتظار کاشـفین آن‌جا باشـد، مثلا گفته می‌شود که اینکاها تله‌هایی برای تجاوزکنندگان احتمـالی به آن‌جا کـار گذاشـته‌اند، بـدین صـورت که ناگهـان زمین زیرپای چنین آدمهایی دهان بـاز کـرده و به کـام خـود که چاه‌های عمیقی هستند فرو خواهد برد.

اینگونه تونل‌ها علاوه بر وسوسه دست یـــابی به گنجینه کلان، معمــای باســتان شناسی شــگفت انگــیزی نــیز به حســاب می‌آیند. دانشــمندان بر این باورند که آن تونل‌ها به وسیله اینکاها ساخته نشـده‌اند و هر چند بعـدها مـورد استفاده آن‌ها واقع شده و در مورد سـازندگان آن‌ها نـیز بی‌توجه بوده‌اند. در واقع آن‌ها آنقــدر شــگفت انگــیز و مهم هستند که نمی‌شود با حدس و گمان و احتمـالات در موردشــان صــحبت نمــود، همــانطوری که تعــدادی از دانشمندان تحقیق به عمل آورده و آن‌ها را ساخت دست نـــوعی از غولهـــای ناشـــناخته قلمـــداد نموده‌اند. اما همانطور که خدمتتان عرض کــردیم، حقیقت عجیب دیگر این است که این نوع تونل‌ها در سرتاسر دنیا وجود دارد. یعـنی علاوه بر آمریکـای جنـوبی در کالیفرنیـا، ویرجینیا ،هـــاوائی (در آن‌جا تمـــام جزیـــره آن مجمع الجزایر به وسیله آن تونلها زیر زمینی به هم ارتباط داده شـده اند) اقیانوسیه و آسیا و همچنین در سوئد و چک و اســلواکی و جزیره مالت وجـود دارند. یک تونل بـزرگ که در حـدود 50 کیلومتر آن مورد کاوش قرار گرفته است از زیر تنگه جب الطـارق عبـور نمـوده اسـپانیا را به مـراکش وصل می‌کند. بعضی از دانشمندان معتقدند که میمون‌های نوع شـمالی آفریقا که بـرای اروپائیـان ناشـناخته اسـت، از

طریق آن خود را به جبل الطارق رسانده بودند (ما سعی دارم تمـام تئوریها را خـدمت شـما بیـان کـنیم تا خـود قضـــاوت کنید) حـــتی گفته شـــده است که این گونه دالان‌های سنگی زیر زمینی شـبکه‌ای را تشـکیل می‌دهند که حـتی دور افتـاده‌ترین نقـاط سـیاره ما را بهم وصل می‌کنند.

پروفسور» آیرون جان هیل» دربـاره تونل‌هـای آمریکـای جنوبی و به خصوص تونل‌هـای منتسب به» اینکا»ها نظر جـــالبی دارد، او می‌گوید: همـــانطور که همه می‌دانند جمجمه کریستالی قوم» مایا» چون معمـائی بـرای نسل امروز باقی مانده اسـت، هر چند این جمجمه کریسـتالی از ویرانه‌های» مایا «ها پیـدا شـده اما قـدمتی چند هـزار ساله دارد اقوامی که می‌توانند آن جمجمه کریسـتالی را آنگونه برش و طراحی کننـد، آیا از کنـدن چـنین تونلهـای عاجز خواهند بود؟!

» جـان شـپرد» که شـعبه یکی از روزنامه‌هـای مشـهور ایالات متحده را در کشور» اکوادور» اداره می‌کنـد، گفته است که در سال 1944 یک نفر مغول را که یک نوع چرخ فرفره عبادت (این نوع چرخ فرفـره را بیشـتر روحانیـان معابد تبت در دست می‌گیرند) را در دست داشت و به حـالت خلسه فـرو رفته بـود، در سـاحل کشـور کلمبیا مشـاهده کـرده بـود. گفته می‌شـود که آن شـخص کسی جز» دالایی لامای سیزدهم» نبوده است که تصور می‌شد در سال 1933 فوت نموده ولی جسد وی هرگز در داخل سردابه‌ای که بدین منظور درست شده بود قـرار نگرفته بود. دلایلی را که» لهاسا» ارائه نمـود این بـود که وی در حقیقت نمـرده بـود، بلکه دست به یک سـفر زیـارتی زیر

زمینی به سوی کوه‌های» آند» واقع در قاره آمریکا زده بود، که خواستگاه اصلی دین» لاما» قبل از این‌که با بودایی محشون شود، بوده است. این موضوع شاید عجیب و غیر واقعی جلوه بکند، اما تعدادی از روحانیان دین لاما که در مورد وجود تونل‌های زیر زمینی مورد سئوال قرار گرفتند، همگی اعلام نمودند: بله چنین تونل‌های وجود دارند و توسط تعدادی از غولها کنده شده است که ما را با نور معرفت و دانش خود منور نمودند و در آن ایام دنیا هنوز جوان بود.

شاید وقتی بخوانیم که طبق گفته» کاروکس» ،» ایوپالیونها» در ایام باستانی تونلی را در جزیره» ساموس» احداث نمودند، تا حدودی قانع بشویم. طبق آن مدارک، کار حفاری از دو نقطه ابتدا و انتها بطور همزمان شروع گردید. طول تونل حدود 1100 متر است. این تونل کاملا مستقیم است و دو تیم حفاری درست طبق طرح در یک نقطه به هم رسیدند. مهندسین فرانسه و ایتالیا که زیر کوه» مونبلانش» مشغول حفر تونل بودند، از تجهیزات مدرن و الکترونیکی گوناگون بهره می‌گرفتند، البته کانال مانش هم از این قاعده مستثنی نیست، در صورتی که تا آن‌جا که اطلاع داریم» ایوپالیونها» حتی قطب نما هم در اختیار نداشتند! حال این معما را چگونه باید حل کرد با شماست. کانالی که حتی یک اینچ هم منحرف نشده و از یک مهندسی باور نکردنی حکایت می‌کند. یکی از مسائلی که دوباره باید بازنگری شود، ارتباط تمدنهای گذشته با یکدیگر است، این‌که این ارتباط چگونه و از کجا صورت گرفته نکته مهمی است.

یکی از همین دالانها یا تونلها زیرزمیـــــــنی از زیر ارگ تبریز تا باسمنج واقع در 5 کیلومتری شرق تبریز کشیده شده بود و خیلی عریض و بلند و حـتی کالسـگه رو بـوده است. البته نمی‌دانیم الان هم وجـــود دارد یا خـــیر، اما حـــدود ســـالها پیش در خبرها آمـــده بـــود که در یکی از روستاها تونلهـای پیچ در پیچی کشف شـده. ابتـدا تصـور می‌شد که این راه‌های زیر زمینی برای دفن اموات بـوده اســت، اما تحقیقــات بعــدی این فرضــیه را رد کــرد. آن تونلها برای چه و توسط چه اشخاصی حفر شـده معلـوم نیست.

تمدن اَرَتَّه(جیرفت) کهن‌ترین تمدنِ جهان

در داستانهاي باستاني سومري از کشوري به‌نام ارَتّه سخن رفته که نسبت به میان‌رودان در مشرق‌زمین واقع شده بوده است. گفته شده که نخستین پادشاهي جهان در ارَتّه بوده است. ارَتّه کشور پهناوري بوده و سرزمینها و اقوام منطقه را به‌زیر سلطهٔ خودش کشیده بوده، عدالت را در جهان بر قرار کرده، مردم را با قانون آشنا کرده، به‌مردم یاد داده که برادرانه در کنار یکدیگر بزیند، به دینها و عقاید یکدیگر احترام بگذارند، و از تعدي به‌یکدیگر خودداري کنند. باستان‌شناسان و اهل تاریخ از این تمدن بي‌خبر بودند تا آنکه در سال 1379 به‌ناگهاني یافت شد. یافت شدنِ این منطقهٔ تمدني که در مرکز جنوبي ایران‌زمین واقع شده است نظریات باستان‌شناسي و کلیت نظریهٔ پیدایش تمدنهاي جهاني را زیر و رو کرد؛ زیرا معلوم گردید که اینجا زادگاه و گهواره‌گاهِ تمدن بشري است.

کتیبه‌ای با خط ناشناخته نشانه‌ای از تمدن بزرگ جیرفت

ماجرا از آن‌جا شروع شد که در سال 2001 به دنبال سیل در هلیل رود یکی از افراد محلی شی ء قدیمی شناوری را بر آب دید. روز بعد تعداد زیادی از افراد در جست و جوی آثار پنج هزار ساله به حاشیه‌ی هلیل رود هجوم آوردند. آن‌ها منطقه را به قطعات شش متر مربعی تقسیم کردند تا هر کس بتواند سهمی از این گنجینه ببرد.

کار آن مرد روستایی اگر چه تا مدتی از سوی غارتگران فرهنگی به دلیل ناشناخته بودن منطقه تداوم یافت، اما

در اواخر همان سال بود که با پیگـیری رسـانه‌ها و علاقه منـدان به مـیراث فـرهنگی کشـور، هیات‌هـایی از سـوی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری برای شناسایی بیشتر به منطقه فرستاده شـدند که حاصل آن ثبت بیش از 80 محوطه باسـتانی و آغـاز کاوش‌هـای باسـتان شناسی در این منطقه بـود. در نهـایت باسـتان شناسان بین المللی به سرپرستی دکتر یوسف مجیدزاده به کـاوش این سـایت باسـتان شناسی پرداختند و گرچه کاوشهای این گروه به کشف تندیسـها و ظـروف منحصر به فردی مانند آنچه توسط افراد محلی غـارت شـده بـود نیانجامید، ولی این گـروه توانست سـاختار قـدیمی‌ای در این سـایت پیـدا کند که جـزو زیگوراتها دسـته بنـدی شد. همچـنین در این کـاوش، شش گـور، یک مرکز صـنعتی و تعداد زیـادی اشـیای دیگر یافته شد که در میـان آن‌ها 25 مهر وجـــود داشت. و مهمـــتر از همه یک لـــوح گلی که نخسـتین سـند خدشه ناپـذیر از خط و نوشـتار به حسـاب می‌آید یافته شد.(شکل بالا)

عکس‌هایی که به شکل کـژدم (عقـرب) و پرنـده در ادامه می‌بینید آثاری از تمدن جیرفت هستند. در مورد این آثـار دکتر مجیدزاده این نظر را مطرح کرده است که این آثـار کاربردی به عنوان تخته‌ی یک نوع بـازی داشـته‌اند که (به همـراه مهره‌هـایی) که بر روی دوایر کوچك روی تخته‌ها جای می‌گرفته‌انـد، وسـایل بازی‌هـای باسـتانی به شـمار می‌آیند.

دکـــتر یوسف مجید زاده، سرپرست هیـــات کاوش‌هـــای باستانی در جیرفت می‌گوید:

» جیرفت را کهن‌ترین تمدن شرق می‌دانیم و به دنبال اثبات این مدعا هستیم که تمدن جیرفت و داده‌های باستان شنای در این منطقه، نظریه‌های باستان شناسی بزرگ دنیا درباره تمدن شرق را به هم خواهد زد». وی مورد نتایج کاوش‌های خود در جیرفت می‌گوید:» اکنون مطمئن شده ایم که جیرفت از تمدن بین النهرین قدیمی‌تر و وسیع‌تر بوده است و مطالعات و کاوش‌ها نشان می‌دهد که جیرفت بزرگ‌ترین مرکز تجاری جهان بوده است». این باستان شناس در ادامه می‌گوید:» شرایط مطلوب آب و هوایی در جیرفت و وجود انواع محصولات کشاورزی موجب شد تمدنی در این منطقه شکل بگیرد که در دوره باستان بهشت جهان محسوب می‌شده است».

مجید زاده تاکید می‌کند:» این منطقه به قدری غنی است که کارهای پژوهشی، در این منطقه تنها قطره‌ای از دریاست و در واقع جیرفت سرفصل جدیدی را در تاریخ ایران و جهان باز خواهد کرد».

اگر بخواهیم سفر خود در تاریخ ایران را آغاز کنیم و سیر اندیشه‌و تمدن انسان ایرانی و ارتباط آن با جهان بیرون را پی گیریم باید این سفر را از نخستین آثار تاریخی که‌شواهدی دال بر وجود تمدنی باستانی در ایران زمین دارند شروع کنیم. پس بیایید به‌جنوب‌شرقی ایران سفر کنیم و از کرمان و منطقه‌شهداد سفر طولانی خود را آغاز کنیم. سفری که‌هنوز تا مهاجرت آریاییان به‌ایران حداقل دوهزارسال فاصله‌دارد و حداقل یک تمدن دیگر یعنی تمدن عیلامی‌میان این نقطه‌شروع

و آغاز حکومت مادها و سپس امپراتوری هخامنشیان و بنیان گذاری کشور ایران توسط کورش کبیر که‌توسط بسیاری از ما آغاز تاریخ تمدن ایرانی شناخته‌می‌شود فاصله‌است.

شهداد منطقه‌ای است واقع در کویر لوت که‌امروزه‌بخشی از استان کرمان محسوب‌می‌شود. شهری که‌خود چنان قدمتی در تاریخ ایران دارد که هرودت 2500 سال پیش از آن به‌عنوان کارامان و شهری که‌یکی از ده‌تبار مهم پارسیان را تشکیل می‌دهد نام برده‌است و داریوش شاه‌هخامنشی بر کتیبه‌بیستون از اینکه‌چگونه‌از چوبهای کارامان برای ساخت پارسه(تخت جمشید) بهره‌جسته‌است می‌گوید. نام باستانی شهداد بنا بر بسیاری کتب از جمله‌تاریخ طبری "خبیص" بوده‌است و در یکصد وده‌کیلومتری شرق کرمان در حاشیه‌غربی کویر لوت قرار دارد. خبیص در زبان عربی به‌معنای حلوای خرماست و این احتمالا به‌دلیل کیفیت بالای خرمای این منطقه‌بوده‌است و البته‌بنا به‌اسناد تاریخی حنا و پارچه‌های ابریشم این منطقه‌نیزدر گذشته‌ای نه‌چندان دور خواستاران فراوان داشته‌است. نکته‌جالب توجه‌دیگر در رابطه‌با منطقه‌شهداد این است که این منطقه تنها 80 کیلومتر با ناحیه‌گندم بریان فاصله‌دارد. منطقه‌ای با 480 کیلومتر مربع مساحت که‌باگدازه‌های آتشفشانی سیاه‌رنگ پوشیده‌شده‌و به‌علت جذب بسیار بالای نور خورشید گاهی درجه‌هوا در سایه آن به 70 درجه سانتیگراد می‌رسد و این حرارتی است که‌هیچ موجود زنده‌ای در آن امکان زندگی ندارد و از این روست که‌آن

را به‌همـراه‌نقطه‌ای در صـحرای آریزونـای امریکا (با 65 درجه‌حرارت) گرمترین نقطه‌زمین می‌دانند.

از لحـاظ جاذبه‌ها و عـوارض طـبیعی، دشت لـوت یکی از منحصر به‌فردتـــرین نقـــاط که‌زمین است. مرتفع‌تـــرین هرمهای شناخته‌شده ماسه‌ای دنیا با 300 متر ارتفاع در لیبی قرار دارند و این در حالی است که‌ارتفـاع هرمهـای ماسه‌ای کویر لوت گاه‌به480 متر نیز می‌رسد. گذشته‌از هرمهای ماسه‌ای کلوتهای دشت لـوت در 40 کیلومـتری شـمال شـرق شـهداد بزرگـترین عارضه‌طبیعی دنیاست. شـهری افراشـته‌از کلـوخ ،ساخته‌دست آب و بـاد و خـاک به‌مســاحت 11000 کیلومــتر مربع در کــویری که‌حــتی گیاه‌در آن نمی‌روید.

ولی این شــگفتیها تنها پوشاننده‌شــگفتی دور از ذهن و بزرگ دیگـری هسـتند که‌بـرای هـزاران سـال از چشـمان بشر پنهان گشته‌بود. چه‌کسی باور می‌کرد تمدنی بــزرگ با قـدمتی بین شش تا هشت هـزار سـال در اعمـاق این ناحیه‌بیابانی و بی‌حیات خفته‌است. چند سال است که‌نام تمـدن آرتا در میـان باسـتان شناسـان به‌گـوش می‌رسد. ولی این آرتا کجاست و اولین سـرنخهای تـاریخی وجـود آن چگونه‌به‌دست آمده‌است و ارتباط آن با منطقه‌شهداد چیست؟

مطــابق یک توافق عــام در دنیــای باســتان شناسی بین النهـرین گهواره‌تمـدن بشـری محسوب‌می‌شـود و از این نظر آن را حـــتی بر مصر مقـــدم می‌دانند. این نقطه‌ای است که‌سفر تاریخی بشر در هزاره‌چهـارم پیش از میلاد آغـاز گشته‌است. نـام بین النهـرین تـداعی گر تمـدنهای سومر، اکـد، بابل و آشـور است و این نـام نخسـتین بـار

توسط آشوریان به‌این منطقه‌اطلاق شد و بعدها به‌همین صورت به‌یونانی، عـربی و در نتیجه‌پارسی برگردانده‌شد. ســـــــومر قـــــــــدیمیترین این تمدنهاست که‌توسط همسایگانشان شـنعار نامیده‌می‌شـدند و هم در تـورات و هم در کـــتیبه‌ای از کورش‌به‌آنها اشاره‌شده‌است. بـــرای اولین بار ستاره‌شناسی و تقسیم ساعت به‌60 دقیقه و هر دقیقه‌به60 ثـــانیه‌از ســـومر برخاست و نخســـتین کتیبه‌جهـان مربـوط به‌3200 سـال پیش از میلاد در این نقطه‌به‌دست آمده‌است. تمـــدن همسایه‌ســـومر اکد نـــام داشـــته که‌ســـامی‌نژاد بوده‌اند ولی آنچه‌آشـکار است این است که‌سومریان چون عیلامیان نه‌سامی‌و نه‌آریایی نژاد بوده‌اند و زبـان آنـان نـیز هیچ گونه‌ارتبـاطی با زبـان این اقـــوام نداشته‌است و خویشـــاوندی آنـــان نـــیز با اقـــوام آســیای صـغیر به تایید نرسیده‌است و چگـونگی پیـدایش آنـان و منشا زبانشـان در پـرده‌ای از ابهـام قـرار دارد. شـــهر اوروک از معروفـــترین شـــهرهای این تمـــدن و افسـانه‌گیل گمش ،شـاخص‌ترین اسـطوره‌به‌جا مانـده‌از آنـان است و همچـنین زیگوراتها به‌صـورت معابد پلکـانی یکی از قـــدیمیترین خاســـتگاههای خـــود را در ســـومر یافته‌است و شایان ذکر است که‌رسم ساخت این این بنا در تمدن همسایه‌یعنی عیلام و هزاران کیلومـتر دورتر در اقوام مایا و اینکا نیز مشاهده‌شده‌است. این تمدن بعدها توسط اکـــدی‌های ســـامی‌که‌از عربســـتان مهـــاجرت کرده‌بودند مغلوب‌شد و دوره‌های بعدی احیا شـهرهای آن را باید در تمـدنهای وارث آن چـون کلـده، آشـور و بابل جست. نکته‌ای که‌اینجا لازم به ذکر است این است که‌امکـــان اطلاق واژه‌تمـــدن به‌هر مجموعه‌یافته‌باســـتان شناسی وجـود نـدارد و اصـولا زمـانی می‌تـوانیم از یک

تمدن صحبت کنیم که‌به‌یافته‌هایی چون معماری، صنعت، حکومت، مذهب، تجارت و البته‌خط و زبان به‌طور هم زمان دست یابیم.

نخستین اشاره‌ها به‌تمدن آرتا را می‌توان در آثار مکتوب‌به‌جا مانده‌از تمدن سومر یافت که‌آنها در گل نبشته‌ها و سرودهای حماسی خود بارها به‌این سرزمین اشاره‌کرده‌اند و از آن یاری طلبیده‌اند. در این نوشته‌ها آمده‌است که:”برج و باروی آرتا از لاجورد سبزند، دیوارهای آن از آجر قرمز، و خاک مورد نیاز برای بنا کردن آن از کوه‌هایی آمده‌است که‌در آن‌ها سرو می‌روید.” در آثار بعدی در دوره‌های بعدی سومر پادشاه‌اوروک از مردم آرتا می‌خواهد تسلیم شوند و ثروت خود را در اختیار سومر قرار دهند و فرستاده‌مردوک این سرزمین را اینگونه‌آدرس می‌دهد که‌باید از اوروک به‌سوی عیلام روی و از سرزمین عیلام بگذری، از انشان (فارس کنونی) عبور کنی و پس از پشت سر گذاشتن هفت کوه‌به‌آرتا خواهی رسید.

در طی سالیان گذشته‌نظریات متعددی در رابطه‌با آرتا مطرح شده‌است. گروهی آن را تنها یک اسطوره‌تاریخی می‌دانند و گروهی نیز آرتا را واقع در غرب ایران و بیشتر حوالی دریاچه‌ارومیه‌و همینطور ارمنستان می‌دانند که‌در این میان نیز گروهی به‌ریشه‌های مشترک نژادی مردم بومی‌آن منطقه‌و سومری‌ها اعتقاد دارند. اعتقاد دیگری نیز وجود دارد که‌با جهت ارائه‌شده‌توسط لوح سومری اگر انشان را همان فارس بدانیم مطابقت بیشتری دارد و آن این است که‌این تمدن باید جایی در جنوب‌شرقی ایران باشد.

پرفسور مجید زاده‌مدتهاست که‌معتقد است ارتباطی بین آثار یافت شده‌از منطقه‌شهداد، جیرفت و شهر سوخته‌وجود دارد که‌ارتباط جغرافیایی آن‌ها در منطقه‌جنوب‌شرقی ایران آن را تقویت می‌کند. او معتقد است در این منطقه‌ما با تمدنی عظیم و بسیار کهن و پهناور روبرو هستیم که‌هزاران سال است در سکوت دشتهای کویری این منطقه‌خفته‌است. تمدنی که‌به‌اعتقاد او همان آرتای گم شده‌است که‌او روزگاری که‌در دانشگاه‌شیکاگو تحصیل می‌کرد آرزو داشت روزی به‌جستجوی آن برآید. آرزویی که‌25 سال بعد محقق شد.

سوالات بسیاری است که‌در این ارتباط باید پاسخ داده‌شود. آیا یافته‌های باستانشناسی در این منطقه‌در حد آن است که‌بتوانیم به‌آن تمدن اطلاق کنیم؟ به‌یاد آوریم که‌برای این کار ما باید صنعت، آیین‌ها، حکومت و خط و زبان را به‌اثبات برسانیم. و اگر آنچه‌یافت شده‌براستی سرنخهای یک تمدن است. قدمت این تمدن چقدر است؟

اگر ادعاهای پرفسور مجیدزاده‌و همکاران امریکایی او در تمدن بودن آثار به‌جا مانده‌و قدمت آن‌ها درست باشد، زلزله‌ای در انتظار دنیای باستان شناسی است و جایگاه‌گهواره‌تمدن تغییر خواهد کرد. ایرانیان ریشه‌های جدیدی برای هویت باستانی خود خواهند یافت که 1500-3000سال کهن‌تر از مهاجرت آریاییان به‌ایران است و البته‌سوالات جدیدی مطرح خواهد شد.

ارتباط تمدن آرتا و سومر چه‌بوده‌است؟

آیا سومریان غیر آریایی و غیر سامی همچـون عیلامیـان غــیر آریــایی و غــیر ســامی‌برای نخســتین بــار از آرتا مهاجرت کرده‌اند؟

ارتبـــــاط عیلام که‌تا امـــــروز کهن‌تـــــرین تمـــــدن شناخته‌شـــده‌ایرانی به‌پـــایتختی شـــوش است با این دو تمدن چیست؟

آیا زیگوراتها که‌تنها در معدودی تمدنهای جهان تا امــروز پدیدار گشته‌اند از جمله‌زیگوراتهای سومری، زیگوراتهای تمـــــدن ایلام که‌معروفـــــترین آن‌ها چغازنبیل است و زیگوراتهای جیرفت ارتباط تـاریخی معنا داری با یکـدیگر را آشکار خواهند ساخت؟

و شگفتی بزرگتر آنکه‌زیگوراتهای اقوام ناپدید گشـته‌مایا و ازتک در امریکــای مرکــزی ریشه‌های کهــنی در آســیا خواهد یافت؟

سوال غیر طبیعی آخر وقتی جذاب‌تر می‌شـود که‌بـدانیم مایاها مطـابق تقـویم شـگفت انگـیز خـود که‌تقریبا در 3314 سال قبل از میلاد و همزمان با تولد تمدن سـومر آغاز می‌شود تـاریخ خـود را آغـاز کرده‌اند و این تـاریخی است که21 دســامبر ســال 2012 به‌پایــان می‌رسد و شگفت آنکه‌از شباهت چهره‌های منقوش‌بر آثـار مایـایی، عیلامی، سـومری و آثـار به‌جا مانـده‌از تمـدن جـیرفت و شــهداد که‌بگــذریم رســمهایی چــون جشن گــرفتن 22 دسامبر به‌معنای طولانی‌ترین شب سال، تقسیم سال به 365 روز و محاسبه‌خمسه‌مســـــترقه‌یا 5 روز دزدیده‌شـــــده‌که‌در ایین‌هـــــای باســـــتانی ایـــــران مشاهده‌شده‌به‌صورت کاملا منطبق در رسومات این قوم

دور افتـــاده‌در آن ســـوی اقیانوســـها تنها یک همزمـــانی شـــگفت است و یا خطـــوط جدیـــدی از دنیـــای کهن و مهاجرت‌های آن در حال آشکار شدن است؟

در چند سـال گذشـته‌من به‌دلیل علاقه‌به‌تمـدن و عرفـان سرخپوســتان امریکـــای مرکـــزی مطالعـــاتی را بر روی تقویم مایایی و عرفان تولتکی انجـام داده‌ام. نکـات ذکر شــده‌در مــورد جشن شب یلــدا، تقســیم ســال، 5 روز دزدیده‌شده‌و اعتقاد به‌بازگشت روح مردگان و آغاز تاریخ مایایی همگی مواردی بود که‌به‌عنوان مشابهات توجه‌مرا جلب کرده‌بود و نظریات جدید درباره‌منشا قـوم سـومر و به‌ویژه‌تقارن آغاز سـفر تـاریخی این قـوم منجر به‌طـرح احتمـالاتی شد که‌دربـالا بـدان اشـاره‌کردم که‌تا کنـون تحقیقی در رابطه‌با آن مشـــــــــــــــاهده‌نکرده‌ام و اگرچه‌آنچه‌طــرح گردیــده‌تنها در حد پرسش و طــرح یک سـوال است ولی به‌معتقـدم ارزش مطالعـات بیشـتر را دارد. زیـرا آنچه‌در این رهگـذر یـافت خواهد شد تنها آثـار باستانی نیست و در تـاریخ شـکل گـیری مبـانی تفکـرات عرفانی، باورهـای تمـدنهای نخسـتین و سـاختار آگـاهی انها نـــیز تـــاثیر خواهد داشت. احتمـــالا مطـــالعه‌بر روی اسطوره‌های این اقوام خطوط جدیـدی را آشـکار خواهد کـــرد و این یکی از مـــواردی است که در حـــال حاضر مشغول مطالعه‌انم. که‌در بخشـهای بعد و جمع بنـدی کل مجموعه‌تمدن آرتا بیشتر بدان خواهم پرداخت.

اگـرچه‌این بخش از بحث بیشـتر بر حـدس و گمـان متکی است و تا حـتی تبـدیل به‌نظـریه‌راهی طـولانی‌ی رو دارد ولی اثبات وجود تمدنی که‌ارتباط دهنده‌شـهداد، جـیرفت و شـــــهر سوخته‌باشد نه‌تنها گهواره‌تمـــــدن را از بین

النهــرین به‌ایــران جابجا خواهد کــرد بلکه‌بنیانهــای درک باستانشناسی از دنیای کهن را دگرگون خواهد ساخت.

در قســـمتهای بعـــدی این بحث را با تمرکزِ بیشـــتر بر یافته‌های کشف شـده‌از منطقه‌شـهداد، جـیرفت و شـهر ســوخته‌پی خــواهیم گــرفت تا ببیــنیم آیا یافته‌ها تــوان دلالت بر وجود تمدن اسطوره‌ای آرتا را دارند؟!

آیدین پورمسلمی

تیر ماه1389

زیگوراتهای سومری

زیگوراتهای عیلامی

زیگورات کنار صندل- جیرفت

زیگورات مایایی- امریکای مرکزی

این هنر مردمان 10000 سال پیش جیرفت است

جیرفت، زادگاهی دیگر از تمدن در ایران

Inscription from Jiroft

خط، شهر و دولت، سه عنصر و پایه‌یِ تمـدن هسـتند که در کنــار رودهــای نیــل، دجله و فــرات پدید آمدند. شـکل گـیری این سه عنصر در کنــار این سه رود بــرای تمــامی دانشــمندان امــری بــدیهی بــود ،تا آن‌جا که در لــوح کتب درسی حکّاکی شـدند، امّا امروزدیگر اطمینـانی به شـکل

گـیری این سه عنصر اصـلی تمـدن در کنـار این سه رود نیست.

در اوائل قرن بیستم، با کشف فرهنگ در دره‌یِ ایندوس (بین مرز هند و پاکستان) که تمـامی اسـرار آن نـیز تا به حال کشف نگشـته، این اطمینـان مشـوش شـده بـود، با کشف ثروتهای باسـتان شناسی هلیل رود،این اطمینـان بیشتر متزلزل شده است. زیـرا به نظرمی‌رسد که تـاریخ و سرگذشت انسـان‌ها از دره دورافتـاده جنـوب شـرقی ایـران، در200 کیلومـتری تنگه‌یِ هرمز نـیز گذرمی‌کند. هلیل رود رقیب و هم تراز بین النُهـرین (سـرزمین پـاره پاره‌یِ عراق فعلی) شده است، از دید باسـتان شناسـان بعید نیست که مکان‌هـای باسـتانی یافته شـده گرفتـار حـوادث (طـبیعی و تـاریخی) متعـدد نشـده باشـند. تمـام یافته‌ها در این مکـان دورافتـاده از این سـخن می‌گویند که: بقایای شهری بنـام آراتا هسـتند، شـهری افسـانه‌ای که اولین متون یـافت شـده در بین النهـرین نیزشـکوه و جلال آنرا توصیف کرده‌اند و تا به حال باسـتان شناسـان موفق نشـــده بودند آنـــرا با اطمینـــان شناســـائی کنند. کشفیاتی به مانند هلیل رود و با این وسعت شاید قـرنی یک بار صورت بگیرد. تازه اگر قرنی با اقبال باشد.

اکثر متخصصان تمدّن باستان شرق متفق‌القولند که: یک قبل و یک بعد از جیرفت وجـود دارد (جـیرفت نـام شـهر مدرن است) که در حوالی آن، شهر امـوات ونـیز بقایـای شهری دیگر با قدمت 5000 سـاله کشف گردیـده است. صـــــــحبت از یک قریه یا ده نیست. هلیل رود در عصر طلایی‌یِ خود، شهری به وسعت چند کیلومتر مربع بـوده که قـدمت آن به 2500 سـال قبل از میلاد می‌رسد. از

نظرمقامات ایرانی، کشف این مرکزِ تمدّنی و هنریِ ناشناخته که 5000 سال قدمت دارد، از اهمیّت بالائی برخوردار است. برای تمامی کسانی که به میراث فرهنگی و باستان‌شناسی توجّه دارند، جیرفت اَولویّت اوّل را پیدا کرده است. با وجود بحران سخت سیاسی بین واشنگتن و تهران، به هلی پیتمن (محقق دانشگاه پنسیلوانیا) نیز اجازه دادند که با باستان شناس‌های ایرانی در محل همکاری کند.

هزاران غارتگر دست به کار

کشفی به این مهمّی ناشی از چند واقعه‌یِ کوچک بود. هشیاری گمرک ایران و نیز این که: در اوائل سالهای 2000، عتیقه‌های فراوانی از دوره برنز، بازارهای هنری اروپا، آسیا و امریکا پر کرد. گلدانهای کلوریت (سنگی تیره و نرم که آسان صیقلی و صاف میشوند)، مجسّمه‌های کوچک که بعضی از آن‌ها با سنگ‌های لاجورد زینت شده‌اند، برنزها و سرامیک‌هایی که به اشکال نادر و با ظرافتی بالا تزیین شده‌اند و به مبلغ 300000 یورو به‌فروش می‌رسیدند. پیکره نگاری(ایکونو گرافی) آن‌ها اصیل است امّا نه کاملاً ناشناخته.

اریک فواش، جغرافی دان و باستان شناس دانشگاه پاریس دوازده که چند نوبت در تحقیقات باستان شناسی هلیل رود شرکت کرده، می‌گوید: «عتیقه‌های مُشابه، در تمام منطقه: افغانستان، پاکستان، عراق و شبه جزیره‌یِ عربستان، از خاک بیرون‌آورده‌شده‌بود ؛امّا به تعداد خیلی محدود. ما نمی‌دانستیم از کجا می‌آیند و هیچ تصوّری از مرکز تولید آن‌ها نداشتیم. برای رفعِ شکّ در این باره، می‌بایستی سرچشمه‌یِ این عتیقه‌ها را پیدا

می‌کردیم. به احتمال زیاد این عتیقه‌ها درجریـان تجـارت در زمانهای خیلی دور، در منطقه پخش شده‌اند. امـروزه این عتیقه‌ها به‌صـــورت گســـترده‌ای توسط دزدان پخش می‌شـــــود؛ غـــــارتگرانی که برمحققـــــان نـــــیز پیش‌دستی‌کرده‌اند.

در این مورد، مقامـات گمـرکی ایـران نـیز فعّـال شـدند. گمرک ایران سرنخی را پیدا کرد و با پی گیری‌های متعدد به اسـتان کرمـان در 1000 کیلومـتری جنـوب شـرقی تهـران رسـید. در دره‌یِ هلیل رود، در سـال 2001، پنج گورستان متعلّق به 3000 سال قبل از میلاد، پیدا شد که یا از بین رفته و یا سرقت شده بودند. سارقین بـرای آن که گنج پیدا شده را به مساوات در بین خود تقسیم کنند، این مکان‌ها را به مربّع‌هـای شش مـتری تقسـیم کـرده بودند. هر شش مـتری بـرای یک گـروه و بـدین گونـه، به هـــزاران قـــبر دست بردند. از آســـمان که بنگـــری، این منطقه به مانند کـــــره‌یِ مـــــاه به‌نظرمی‌آید. هر دهانه گـــودالی است با چند مـــتر عمق که از آن‌ها کالاهـــایی تخمین ناپذیر، کنده شده است.

در حراجی‌هـای لنـدن ونیو یـورک، قیمت‌ها پروازمی‌کنند در حالی که در جـیرفت، سـارقان، عتیقه‌ها را بـرای چند یورو به قاچاقْچیان می‌فروشند با کشف محل، مقامـات ایرانی معمّای سرچشمه‌یِ این عتیقه‌ها را پیداکردند.

ســـرکوبی وحشـــتناک در آن‌جا آغازشد. ارتش منطقه را بست تا از دره محـافظت کند. حتّی بـــرای اولین بـــار در ایـــران قاچاقْچیـــان را به اعـــدام محکوم‌کردند. پس از سرکوب، نوبت به تعلیم و تربیت رسید. از آغـاز کنکـاش، مقامـات بـرای متوقف کـردن سـرقت‌ها در درازمـدّت،

برنامه‌هـای آموزشی(تـاریخ و باستان‌شناسی) را بـرای آگاهی دادن به مردم بومی برپا کردند که به بازپس دادن چند صد عتیقه انجامید. یوسف مجیـــــــدزاده می‌گوید: «هفته‌ای یک بـار، کنفـرانس کـوچکی در منـاطق مختلف برگزارمی‌کـنیم تا به مـردم توضـیح دهیم که این ثـروت مـیراث اجـداد آن‌ها ست واز ثمـره‌یِ این مـیراث گرانبها می‌توان از جمله جهانگردی را در منطقه رونق داد و این جهانگردی برای خود و فرزندان اهالی بیشـتر نفع خواهد داشت تا این که این ثـروت سـرقت گـردد و در خـارج از منطقه به‌فروش‌برسد.

مقامات مسئول میراث فرهنگی نیز خیلی زود از اهمیّت و ارزش غـــیر قابل وصف این گنج در دره‌یِ هلیل رود آگاه شدند.» این باستان‌شناس ایـرانی(متخصص دوره‌ی برنز) مسـئول بررسی عتیقه‌هـای سـرقت شـده (یا پس داده شده) شد. او می‌افزاید: «در پـاییز 2001، هـزاران عتیقه را که توقیف شـــده بودند در زنـــدان منطقه جمع آوری کردنـــد، وقـــتی عتیقه‌ها را دیـــدم بُهتْ‌زده شـــدم. بلافاصله متوجّهِ اهمیّتِ به‌سـزای این عتیقه‌ها گشـتم.» بـرای این محقق که از سـال 1984 در پـاریس زنـدگی می‌کند، هلیل رود یک کارگاه مـادم العمرست. چـیزی که هر باســتان شناسی رؤیا و آرزوی حـــتی یک روز تحقیق در آن را دارد. در این منطقه که تا به حـــال هیچ محققی کاری انجام نداده، می‌شود فصل‌های بی‌پایان، کـارکرد و نیز کتاب‌ها درباره تاریخ آن نگاشت.

وقـتی که این باستان‌شـناس شـروع به کـاوش می‌کنـد، تازه در ابتدای حیرت و تعجّب است؛ چـرا که بررسی‌های اوّلیّه نشـــان می‌دهند که در دره‌یِ هلیل رود، منـــاطق

باستان‌شناسی متعلق به نیمه‌یِ هـزاره‌یِ سـوم قبل از میلاد وجود دارد که معاصر با قبرستان‌های سرقت شــده هستند و شامل ده‌ها یا شاید صدها منطقه می‌شـوند. دو منطقه از این منـاطق، بیشـتر توجّه وی را به خـود جلب می‌کند: دو بلندی‌یِ خاکی‌یِ (تپه‌یِ) بزرگ، به فاصله‌یِ 5/1 کیلومـتر از یکـدیگر در صد مـتری‌یِ سـایر گورهـای غارت شده. کـاوش آغـازمی‌گردد. این دو تپه که در هلیل رود قرار دارند، نشان می‌دهند که آثار باقی مانــده از دو سـاختمان خشـتی هسـتند. ازاین دو بنـای بسـیار بـزرگ (سیکلوپن)، چیزی زیادی باقی نمانده؛ امّا همان مقــدار کم، علیرغم فرسایشِ 50 قرنی وهوای نامطلوب، برای پی بـــردن به عظمت ووســـعت این دو بنا کافی‌است. اولین بنا، قلعه‌ای است بیضی شکل به اندازه‌یِ 200 در 250 مـتر. دومین بنـا، به احتمـال قـوی باقی‌مانـده‌ی معبـدی، خشـتی است که بر روی پایه و سـکوی بلنـدی (پلات فورم دست ساز) ساخته شده و ارتفاع آن 15 متر و مُشـرف بر دره‌یِ مزبوراست. خـاکْبرداری آن، بسـیار حیرت‌آورست. انــدازه‌یِ ســاختِ دامنه‌ی پــایه‌ی آن در مربعی به ضلعِ 220 متر است. برای مقایسه، می‌تـوان به هرم بزرگ (که- او- پس) در دشت مصر اشاره کرد که همْ دوره‌یِ بناهای هلیل رود است و در مـربعی بآ ضـلع 230 مترسـاخته شـده است. مجید زاده تحقیقـات زمین شناختی را برای شناسایی‌یِ قشـرِ سـطحی‌یِ زمین در اطراف این دو بنـای عظیم، آغازمی‌کند. اریک فـواش که در دو نـوبت مسـئول انـدازه گـیری بوده‌اسـت، می‌گوید: «شکّی نیست و تحقیقات نشـان می‌دهند که در لایه‌هـای طبیعی زمین، دیوارهای مسکونی وجود دارند. این دو بنا که از زیر خــاک بــیرون آورده شــدند، به احتمــال زیــاد،

قسمتی از یک مجموعه‌یِ شهرهستند که مساحت آن را میتوان به 6 کیلومتر مربع برآورد کرد.» در دوره‌یِ برنز، پیشه ورهای با هنری در هلیل رود وجود داشته‌اند که تولیدات آن‌ها از آسیای میانه تا سوریه ردّ و بدل می‌شده‌است و تمام این هنر، در کنار معماری‌یِ هنرمندانه‌یِ آنان قرارمی‌گیرد. این معمارها تا بین النّهرین تاثیرگذار بوده اند؛ زیرا پلاتفرمی که یوسف مجید زاده از دل خاک بیرون‌آورده‌است، شباهت زیادی دارد با اولین پلاتفورم (سطح)، برج‌های طبقاتی (یا زیگورات‌های بابل) که در بین دجله و فرات دیده می‌شود. اسطورهیِ برج بابل در تورات که همان زیگورات بابل است، به شکل‌گیری این بناهای عظیم مذهبی در اذهان غربی کمک فراوان کرده است. بر روی تعدادی از گلدانهای کلوریت که در منطقه پیدا شده، این بناهای عظیمِ چند درجه‌ای (دارای سه تا چهار طبقه) که حاوی نقاشی‌های فراوان نیزهستند، حکاکی شده‌اند. به‌علاوه، آقای مجیدزاده یادآوری می‌کند که: «قدیم‌ترین زیگورات در 2000 سال قبل از میلاد ساخته شده‌است. فرهنگ هلیل رود ،عصر طلایی‌یِ خود را پنج قرن پیش از آن داشته است. حدّ اقل پنج قرن؛ زیرا لایه‌های اولیه که مورد جستجو قرار گرفته‌اند، به نیمه سه هزاره قبل از میلاد تعلق دارند.» اریک فواش می‌گوید: «در زیرِ این لایه‌ها، یک لایه‌یِ غنی — که تا به‌حال دست نخورده مانده‌است — در عمق 10 متری و یا بیشتر وجود دارد. هر متری که حفاری می‌شود، باستان‌شناسان می‌دانند که به همان اندازه قرن‌ها به تاریخ، بازمی‌گردند. تا کجا جست وجوها به کشف آثار باستانی جدیدتر می‌انجامد؟!

تا این زمان، کسی جـواب قطعی نـدارد؛ امّا ممکن است که بتوان تا به 4000 سال قبل از میلاد نیز رسید.

آراتا، همان اهمیّتی را دارد که تروا برای تمدّن یونان

وسـعت مکـان، ظـرافت کیفیّت آثـارهنری که در آن محل پیـدا شـده، این نظر را تائید می‌کند که فرهنگ هلیل رود بر منـــاطق اطـــراف خـــود تا فاصـــله‌یِ بیش از 1000 کیلومتر اثر فراوانی گذاشته... تمام این‌ها از جیرفت یک مرکز فرهنگی و شهری متمدّن در دوره برنزمی‌سازد که از شکوه بالایی برخورداربوده‌است.

مرجان مشکور، باستان‌شناسِ موزه‌یِ ایـرانی‌یِ تـاریخ طبیعی می‌گوید: «... و این، تمام داسـتان نیست! محـلّ‌ِ صیدِ فرآورده‌های دریایی (ماهی) که ساکنان جیرفت به مصرف غـذایی می‌رسـاندند، در چند صد کیلومـتری آن‌جا بـــــــــوده است! این نکته‌ای است که از مـــــــــیزان سازمان‌یافتگی و درکِ جامعه‌یِ آن زمان صحبت‌می‌کند؛ چون‌که فرآورده‌هـای دریـایی را باید سـریع به مصـرف رســـاند و چگـــونگی‌یِ حملِ آن‌ها بسیارســـؤال بر انگیزست».

یوسف مجیدزاده معتقد است که همه چیز درهماهنگی‌یِ کامل است. جیرفت همان آراتا است. هم برای این واژه شناس (زبان شـناس - باستانْ‌شـناسِ فرانسـوی) و هم بـرای این باستانْ‌شـناس(مجید زاده)، آراتا بـرای شـرق قـدیم، همـان ارزش را داراست که تـروا بـرای دنیـای یونان. شهری که جلال و شکوه آن به انـدازه‌ای بـوده که حـتی دشـمنان لجـوج، وصف آن را سـروده‌اند. اولین یونانیـان شـهر تـروا را از بین می‌برنـد؛ اما پس از آن،

قرن‌ها شـــکوه دیوارها و شـــجاعت مـــردمش را وصف می‌کنند.

این در حـالی است که پیش از 15 قـرن قبل از هـومر، سـومری‌ها به رقـابت خـود با آراتـای پر شـکوه، اشـاره می‌کردند. آن‌ها هستند که بین 2000 تا 2500 سال قبل از میلاد، اولین نوشـــته‌های ادبی‌یِ بشـــریّت را کتـــابت کردند. هزار سـال طـول کشـید تا بعد از کشف نوشـتن، اوّلین حماسه‌های افسانه‌ای را به تحریردرآوردند. در این داستان‌ها و افسانه‌ها، شیدایی و حسادت نسبت به شهر بـــزرگ آراتا یک موضـــوع تکـــراری است. حســـادت‌های فراوان، برای کیفیّت زندگی، وفورمعادن، برای کوه‌های بلند بـــرفی اش، بـــرای هـــنرِ هنرمنـــدانش. رقـــابت بین ســـاکنان ســـومر و آراتا عمیقاً بر افکـــار ســـاکنین بین النهرین تاثیرگذاربوده‌است؛ تا آن جا که افسـانه‌ی کشف نوشـــتن را به شـــاه افســـانه‌ای‌یِ شـــهرِ بـــزرگِ اوروک نســـبت‌می‌دهند، که در جنـــوب عـــراق فعلی قـــراردارد، شاهی که قصد او چـیزی جزارتبـاط دیپلماتیک با پادشـاه آراتا نبوده‌است. امـروز دیگر با قـاطعیّت می‌دانیم که در 4000 ســـال پیش، نویســـندگانی که در لوح‌هـــای رُسی آثارشـــان را مکتـــوب می‌کردنـــد، آراتا را به مانند دنیـــای قدیمی برای خود می‌دانستند. به جهانی قـدیمی و پایـان یافته، همان طوری که بـرای یک روزْشـمارْنویس (تـاریخْ نگار) اروپایی، سال 1000 میلادی و امـپراتوری‌یِ روم، متعلق به گذشته است.

چه‌طور می‌تـوان مطمئن بـود که شـهرپیدا شـده همـانی است که اولین روزشـمارْنگاران‌ِ تـاریخ، از آن به عنـوان افسـانه‌ای‌ی آراتا یـاد می‌کننـد؟ میشل کـازانوا (محقق

دانشگاه رن در فرانسه- خانه‌یِ باستان شناسی و نژاد شناسی) می‌گوید: «نمی دانیم که آراتا واقعاً وجود داشته است یا نه. حتی نمی‌دانیم این اسم، اسم شهری بوده یا اسم امپراتوری و یا منطقه ای! محل‌های باستان‌شناسی‌یِ دیگری نیز وجود دارند که نامزدِ لقب پرشکوهِ اراتا هستند. برای مثال، دورتراز این منطقه، در جنوبِ شرقی‌یِ مرز ایران و افغانستان، شهر سوخته (یا شهرِ سوخته‌یِ کویرِ شور). * در 1976، یوسف مجیدزاده تحقیقی را منتشر کرد که بنا بر دریافت‌های او از آثارباقی مانده و ارزشمند سومری‌ها مدارکی وجود دارد که درآن‌ها درباره‌یِ نوع نقشه برداری‌یِ آراتا سخن به میان آمده است. او چنین استنباط می‌کند که: «آراتا می‌بایستی در جنوب شرقی ایران قرارگرفته باشد.

دو دهه بعد، متخصصِ بزرگِ امریکایی‌یِ سومر، ساموئل نوا کرامر (1897-1900)ـ بعد از ترجمهیِ 4 کتیبه‌یِ سومری — که در آن‌ها به این شهرِ افسانه‌ای اشاره شده‌است - نتیجه‌ای همانند مجید زاده می‌گیرد. شباهت موجود و وصف‌های ادبی و موقعیّتِ (محلِ) هلیل رود، جایی برای شکّ نمی‌گذارند. امّا تا زمانی که تحقیق در نوشته‌های یافت‌شده در آن محلّ، به‌صراحت این موضوع را تائیدنکنند و نگویند که آراتا همین‌جاست، تردید و جدل ادامه پیداخواهدکرد.

بی هیچ شکّی، جیرفت دارای دستْنوشت‌ها و لوحْهای بیشتری خواهدبود؛ امّا تا این زمان، علمِ خواندنِ آن‌ها وجود ندارد. در سمیناری که درشهر راون ایتالیا در تابستان 2007 برقرار شد، یوسف مجیدزاده برای اوّلین

بـــار، عکس‌هـــایی از سه لـــوحه‌یِ رُسی را به جهانیـــان معرفی‌کرد. این لوحه‌ها دارای خطّی ناشناخته هستند که هم جـالبِ توجّه است و هم بـدبینی ایجادمی‌کند. قـدمت این سه لوحه به 2400ـ 2600 قبل از میلاد می‌رسد. این باستان شناس، بر این باورست که این لوحه‌هـا، گـواهی بر تکاملِ مرحله‌ای‌یِ این خط هستند. این خطـوطی که در لوحه‌ها حک شـــده‌اند، تا به‌حـــال در هیچ کجا دیـــده نشده‌اند. تصاویرِ هندسی‌یِ ساده، مربّع، مثلث، دایـره یا بعضی وقت‌ها چـــیزی که کاشف آن، احتمـــال می‌دهد علامت‌هـای الفبـایی (زیر و زبر) باشـند که بـرای تغیـیرِ تلفّظِ بعضی از حروف مورد استفاده قرارمی‌گرفته‌اند.

از دید چند دانشـــمند، احتمـــال تقلب را نمی‌شـــود کنارگذاشـت؛ زیـرا یکی از سه لوحه را یکی از سـاکنان منطقه بـازپس داده است و احتمـال تقلـبی بـودن در کارست. امّا آقای مجیـدزاده می‌گوید که دو تـایِ دیگر را خـــود از زیرِ خـــاک درآورده است. متأسّـــفانه، کشف نوشـته بـدان معـنی نیست که می‌شـود آن را خواند و در این مـورد، خطر آن وجـود دارد که متخصـانِ خوانـدنِ سنگْ‌نوشـته‌ها، سـنگِ رویِ یخ شـوند؛ زیـرا از سـاکنان هلیل رود چـیزی نمی‌دانیم. بخصـوص این که زبانشـان کاملاً نا آشناست و خواندنِ خطّی که زبانِ ناشناخته‌ای را بیان‌می‌کند، کاری بس مشکل است. به‌ویـژه که حجم نوشته‌ها خیلی محدودست.

یوسف مجید زاده می‌گوید: «اهـــالی‌یِ بین‌النّهـــرین از فراسویِ قرون با ما صحبت‌می‌کنند. نوشته‌های‌شـان را ترجمه کـرده ایم. تاریخ‌شـان را بـرای ما تعریف کرده‌اند. بعضی وقت‌ها این احســاس را دارم که اهــالی‌یِ هلیل

رود نیز سعی‌می‌کنند با ما صحبت‌کنند؛ امّا مانند آن‌ست که از پشت شیشه‌ای قطور، حرکتِ لب‌های‌شان را می‌بینیم؛ ولی نمی‌شنویم. خطشان برای ما بی‌صداست و به احتمال زیاد برای مدّتی طولانی این‌طور خواهدماند؛ مگر این که کاوش‌ها امکان دهند که لوحه‌های دو زبانه پیدا شوند، مانند سنگ روزت مصر (که امکان داد خطِّ مصری کشف گردد).

ورود به تصوّرِ افراد

تا فرارسیدن روزی که این خطّ شناخته شود، باستانْ‌شناسان و تاریخْ‌دانانِ هنر می‌توانند نقاشی‌هایی را که بر روی گلدان‌ها و سرامیک‌های خارج شده از هلیل رود در اختیار داریم، شناسائی کنند. مطالعه‌یِ تصاویر حیوانات، انسان‌هایی که یوزپلنگ‌ها را رام کرده‌اند و یا تصاویری که انسان‌ها دارای بدن حیواناتی مانند عقرب، گاوِ نر و یا گربهْ‌سانانِ بزرگ، هستند. این همان وارد شدن در تصوّرِ مردمِ جیرفتِ باستان است.»

باستانْ‌شناس دیگری به نام ژان برو (نویسنده‌یِ پژوهشی مفصّل در باره‌یِ علمِ تصویرْشناسی) می‌گوید:» در این تصاویر یک کمْ‌بودِ عجیبی مشاهده می‌شود: بر خلاف آنچه در بین النهرین مشاهده می‌شود. هیچ نوع تصویری از خدا در این تصاویر یافت نمی‌شود. در جیرفت، تنها شکل‌هایی از تضادِّ (دوگانگی‌یِ) نیروهای مساعد برای انسان (با نمادِ عقاب و یوزپلنگ) دیده‌می‌شود که با همراهی و کمک انسان، علیهِ درد و مرگ (با نمادِ عقرب و مار) زورآزمایی می‌کنند. در جست و جوی این تعادل بین

خوشبختی و مرگ، می‌توان تصویر اولیّه‌یِ فکری را که بر اصلِ ثنویّت (دوگانگی) بنا شده است، دید که قرن‌ها بعد در بودیسم، دائوئیسم و تعداد زیادی از مذاهب شرقی، پیدا شدند.» وی می‌افزاید: «این طرز فکر، در مذهب پارس‌ها (با اهوره مزدا) نیزدیده‌می‌شود که نقشِ آن، تضمینِ خوشبختی‌یِ انسان است. آیا از طریق پارس‌ها بوده‌است که طرز فکرمردم جیرفت در به تصویر نکشیدنِ خدا، به دنیای یهودی- مسیحی به ارث رسیده‌است؟ چرا که نه؟ زیرا قسمتی از تورات در قرن ششم قبل از میلاد نوشته شده است و خاورمیانه در امپراتوری‌یِ پارس ادغام‌شده بود؛ همان امپراتوری‌یِ کورش کبیر که در تورات از او به‌عنوان حامی‌یِ دایمی‌یِ یهودیان نامْ برده شده‌است.

امّا آنچه که فرهنگ هلیل رود به ارث گذاشته، به طورِ غیرِ مستقیم بوده‌است؛ زیرا برخلاف تمدّن بین النّهرین، این تمدّن در دوره‌های بسیار دورتر، منقرض‌شده‌است، بدون آن که هیچ وارثی داشته‌باشد! در سال‌های 2000-1700 قبل از میلاد، یک یا چند بحران خاور میانه را به تکان درآورد. وسعت این حوادث — که طبیعت آن هنوز مورد بحث است — بسیار عظیم بوده. شهرها خالی‌شدند و تمدّن‌ها سقوط کردند، مانند یک بازی‌یِ واقعی‌یِ دومینو. تمدّنِ دره‌یِ ایندوس در 1750 قبل از میلاد از بین رفت. خیلی دورتر از آن‌جا در غرب، بین النهرین نیز دچار تغییرات ودگرگونی‌های عمیقی شد. مردمان جدید که از سوریه آمدند، جایْگزین مردمِ میانْ دو رود شدند. زبان سومری به زبان مرده تبدیل شد. فرهنگ هلیل رود در این بحران‌های بزرگ، رو به تاریکی رفت. در مرزِ هزاره‌هایِ سوم و دوم قبل از میلاد،

ساکنان منطقه کم شدند و جنوب شرقی‌ی ِ ایـران بـرای 1000 سال، سنّت ِ شهری‌ی ِ خود را از دست داد. تمـدّن جــیرفت به همــان زودی که توســعه یافته بــود، از بین رفت. امّا این تمـــدّن ما را وادار به زیر ســـؤال بـــردن ِ تمامی‌ی ِ اطمینان‌های خود در مورد خاورمیانــه، در دوره برنزمی‌کند. تمــام برداشت‌های‌مان از شــروع تمــدّن‌های قدیمی، باید بازنگری‌شود.»

باســتا ن‌شــناس ِ دیگــری(میشل کــازانوا)توضــیح می‌دهد: «مدل رایج به نام مرکز و حومه که به تمــدّن‌های شــهری مصر و بین النهــرین برتــری می‌بخشــید و ســایر منــاطق مثل ایران و آسیای میانه و شــبه جزیــره عربســتان را در سطح دوم و حاشــیه‌ای قــرارمی داد، بایست از نو مــورد ِ تجدید نظر قرارگــیرد. بخصــوص که این دو منطقه که به آن‌ها اولویّت داده می‌شود، خود نیز بدون تأثیر فــرهنگی نبوده‌اند.» خـــانم کـــازانوا ادامه می‌دهد: «مصر و بین النهرین بمانند مهد تمدن یهــودی- مســیحیِ‌ی ِ ما در نظر گرفته می‌شــوند؛ زیــرا نقش مهمی در تــورات دارند. امّا طی قـــرن اخـــیر، باســـتا ن‌شناســـان فکـــرمی کنند که می‌توانند با گذر از تورات ،نشــان بدهند که داســتان‌هایی که درآن شرح می‌شود، در محل واقعیّـتی تــاریخی ندارند و ما همــان وقت که از جزئیــات داســتان درتــورات بحث می‌شــود، در واقع بی‌اراده قبــول می‌کــنیم که مکانهــای مورد اشاره در آن، همان دره‌ی ِ نیل و جنوب عراق است و دراین امـــاکن است که همه چـــیز آغازشـــده. اما نشـــانه‌های زیـــادی حـــاکی از این‌ست که غـــیر ازاین مناطق(نیل و جنوب عراق)، جاهای دیگری مثل: جیرفت، دشت ایــران و آســیای میانه نــیزمراکز فــرهنگی بــزرگ دیگری بوده‌اند.

کشـفیّات هلیل رود نـیز این تصـوّر را تقـویت می‌کند.» یوسف مجیـدزاده می‌گوید: «این کشـفیّات، دری بر روی یک قـــرن تحقیقِ باستانْشـــناختی بـــاز کـــرده است. امیدوارم مشـکلات سیاسی‌یِ زمـانِ‌حـال و جنگی مثل جنگِ عراق، مانعِ شناختِ گذشته نشود.»

استفان فوکارت – لوموند

4/1/2008

ترجمه‌ی: بانو دکتر ف. ب.- ص.

برگرفته از سایت کانون پژوهش‌های ایران شناختی

****

گفت‌وگو با یوسف مجیـدزاده دربـاره‌ی تمـدن جـیرفت و چگونگی پیداشدن نخستین نشانه‌های آن

داستان تمدن جیرفت

ایرج ادیب‌زاده

adibzadeh@radiozamaneh.com

«تمدن جـیرفت»، نـام یافته‌هـای باستان‌شناسی تـازه‌ای است که در اطـراف کرمـان، در جنـوب شـرقی ایـران کشف شده است.

Download it Here!

یافتن چنین نقطه‌ای که نشانه‌هایی از شهری گم‌شـده با تمدنی کهن را آشکار می‌کند، نگـاه تـازه‌ای در یافته‌هـای باستان‌شناسی، درباره‌ی تمدن خاورمیانه گشوده است.

این تمدن به هفت‌هزار سال پیش از تمدن بین‌النهرین برمی‌گردد و به این ترتیب، به‌عنوان کهن‌ترین تمدن شرق شناخته می‌شود.

منطقه‌ای که این تمدن در آن کشف شده است، در دشت خوش آب‌وهوا و حاصلخیز هلیل‌رود واقع شده است. تغییر مسیر طبیعی این رود و گذشتن آن از کنار تپه‌ای که گورستانی کهن در آن قرار داشته، این تمدن را نمایان کرده است.

یوسف مجیدزاده

همین امر باعث پیدا شدن ظروف و چند لوحه‌ی گِلی با خطوط هندسی شده که هنوز رمزگشایی نشده‌اند. ولی در کل نشان‌دهنده‌ی آن است که ساکنین این منطقه مخترع خط و زبان بوده‌اند.

پیش از این پنداشته می‌شد که سومری‌ها نخستین به‌وجود آورندگان خط در 3600 سال پیش از میلاد مسیح بوده‌اند و بعد ساکنین نواحی جنوبی میان‌رودان و تمدن ایلام در خوزستان.

دکتر یوسف مجیدزاده، از باستان‌شناسان شناخته‌شده‌ی بین‌المللی ایران، استاد بازنشسته‌ی دانشگاه تهران که دکترای باستان‌شناسی خود را از مؤسسه‌ی شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو دریافت کرده، یکی از کسانی بود که در حفاری‌های علمی منطقه‌ی هلیل‌رود جیرفت شرکت داشته است.

دکتر مجیدزاده به‌دعوت «انجمن توسعه و تجدد» در پاریس، در حضور گروهی از ایرانیان به یافته‌های مهم

تمدن جیرفت اشاره کرد و با نشـان دادن اسـلایدهایی از ظروف سفالی و سنگی آن‌جا و هم‌چنین لوحه‌هـای کهن به‌دست آمـــده، به ارزیـــابی این تمـــدن بســـیار کهن و باارزش پرداخت که هنوز راه درازی تا کشف همه‌ی آثـــار آن باقی است.

پس از پایـــان این نشســـت، دکـــتر یوسف مجیدزاده در گفت‌وگویی ویژه با رادیو زمانه، از این تمـدن شـگرف و هم‌چنین چگونگی پیدا شدن نخستین نشانه‌های آن گفت:

من در آن‌موقع در نزدیکی تهـران در مکـانی به نـام «تپه ازبکی» کـار می‌کـردم. خـانمی در مقطع فوق‌لیسـانس باستان‌شناسی از کرمـان، جهت آمـوزش به آن‌جا آمـده بـود. وقـتی ایشـان به کرمـان برگشـتند، رییس مـیراث فرهنگی کرمان برای قدردانی از من دعوت کردند.

این سفر هم‌زمان با روزی بود که یک قاچـاقچی اشـیای عتیقه را دســتگیر کــرده بودند و می‌رفتند تا از اشــیای دزدیده شده عکس‌برداری کنند. من نیز آن‌ها را همـراهی کـردم. وقـتی آن اشـیا را دیـدم، اصـلاً دگرگـون شـدم. گفتم: یــار در خانه و ما گــرد جهــان می‌گــردیم! تمــدن این‌جاست و ما از بین‌النهرین می‌گوییم.

این بـود که خیلی علاقه‌مند به حفـاری در منطقه شـدم. البته باید سازمان میراث فـرهنگی مـوافقت می‌کـرد. به تهــران برگشــتم و با مــوافقت این ســازمان به منطقه برگشتم تا کار را شروع کنم. البته شروع کار 18 ماه بعد از آن زمانی بود که قاچاقچی‌ها مشـغول بـردن اشـیایی بودند که در آن منطقه پیدا کرده بودند.

فصل اول کـار ما بیش‌تر فقط شناسـایی بـود تا ببیـنیم چه‌کاره‌ایم و کجا هسـتیم. ولی از فصل دوم خـوب بـود. فصل اول مـــردم هم اصـــلاً به ما اعتمـــاد نداشـــتند و می‌گفتند که رییس دزدها آمـده است و می‌خواهند اشـیا را با خودشـان ببرنـد، اما بعد به‌تـدریج به‌ما اعتمـاد پیـدا کردند و رابطه‌مان خیلی خوب شد.

این بود که شش فصل خیلی خوب را در آن‌جا کـار کـردم و اگر امکان ادامه‌ی کار وجود داشته باشـد، بـاز به کـارم ادامه می‌دهم. ولی ظـاهراً زیـاد مایل نیسـتند که من در آن‌جا کار کنم.

به‌گفته‌ی دکـــتر مجیدزاده، در پی یک بـــارش سیل‌آســـای باران و عوض شدن مسیر هلیل‌رود، این تمدن پیدا شد:

رود هلیل که از غـــرب تپه می‌گذشـــت، بعد از هـــزاره‌ی ســـوم جـــایش عـــوض شد. رود از وسط قبرســـتانی می‌گذشت که کسی از آن اطلاعی نداشت، ولی یک‌سـال در اثر ســـیل زیـــاد، یکی از قبرها شـــکافته می‌شـــود و ظـــرفی از آن بـــیرون می‌افتد. آن‌طـــور که بـــرای ما گفته‌اند، یک جوان روستایی این ظرف را در آب می‌بیند، با خود می‌برد و می‌گوید: «گنج پیدا کرده‌ام.»

منطقه هفت‌هشت ســـالی می‌شد که با خشک‌ســـالی روبه‌رو بـود و مـردم دچـار فقر مطلق و گرسـنگی شـده بودند. در نتیجه می‌ریزند دیگر. حـــتی شـــنیدم (در روزنامه‌ها نوشـته بودند) که فـردی مـرده بـود و کسی حاضر نبود برود او را به خاک بسپارد. همه ریخته بودند و داشتند اشیای یافته شده را با خود می‌بردند.

داستان تمدن جیرفت هنوز به‌طور کامل نوشته نشده است. حفاری‌های غیر قانونی و خروج برخی از یافته‌های این تمدن به خارج از کشور، از بیش از ده‌سال پیش ادامه داشته و همین مشکلاتی را ایجاد کرده است:

یکی از کارهای باستان‌شناسان این است که بروند بررسی کنند و جاهایی را که در آن‌ها آثار قدیمی وجود دارد، یادداشت و گزارش کنند. به این شکل که مثلاً در این مکان تپه‌های باستانی وجود دارد. این منطقه را هم آن‌موقع به‌عنوان یک تپه‌ی باستانی مهم گزارش کرده بودند، اما فقط در همین حد بوده و نه بیش‌تر.

این‌جا گورستان بوده است؟

اول گورستان آن پیدا شد، ولی ما که رفتیم، شهر را پیدا کردیم و در شهر حفاری کردیم. البته آن‌جا هم چاله‌هایی کنده بودند، منتها چون چیزی گیرشان نیامده بود، دوباره به قبرستان برگشته و در همان‌جا حفاری کرده بودند.

دکتر یوسف مجیدزاده برای جلوگیری از حفاری‌های غیر قانونی و گردآوری آثار کشف شده، به مسائل فرهنگی و قومی مردم آن‌جا متوسل می‌شود:

ما از دو طریق کار کردیم: یکی این که سازمان‌های انتظامی دولت، نیروهایی را در آن‌جا مستقر کردند. خود سازمان میراث فرهنگی گروهی را برای حراست منطقه تشکیل داد و شروع کردند به فعالیت از طریق قانونی و دستگیری افرادی که قاچاق می‌کنند.

من دیــدم این حــرکت زیــاد مفید نیست. بــرای این که نمی‌تـوان به‌زور جلـوی مـردم را گـرفت. به‌محض این‌که چشمت را ببندی، می‌روند شب حفاری می‌کنند. این بــود که گفتم بهتر است فرهنگ‌سازی کنیم.

روزهای دوشنبه که روز تعطیل‌مان بود، روستا به روستا می‌رفتیم. از روستاهای مهم‌تر شروع می‌کردیم. از قبل خبر می‌دادیم، برقی از مسـجد یا مدرسه می‌گرفـتیم، در فضای باز یا مسجد برای روسـتاییان، جلسه‌ی سـخنرانی می‌گذاشـــتیم و به‌زبـــان خودشـــان با آن‌ها صـــحبت می‌کردیم.

از قـدمت چندهزارسـاله‌ی آن منطقه و این‌گونه مسـائل نمی‌گفتیم، مثلاً می‌گفتیم: مگر شما مرگ بر اسراییل یا مرگ بر امریکا نمی‌گویید؟ خُب این اشـیا را اسـراییلی‌ها به خانه‌های‌شــان می‌برند. می‌گفــتیم که این گذشــته‌ی شماست. مگر شــما ارثی را که از پــدر و یا مادرتــان به دست‌تان رسیده، به این زودی به یک خارجی می‌دهید که ببرد؟ در حقیقت آن‌ها را از لحـاظ سیاسـی، فـرهنگی و عاطفی با مسئله روبه‌رو می‌کردیم.

هم‌چــنین بعد اقتصــادی مســئله را برای‌شــان توضــیح می‌دادیم که اگر شــما این اشــیا را بفروشــید، یک‌بــار فروخته‌اید، ولی اگر در مـوزه بماننـد، توریست به این‌جا می‌آیـد، اقتصـاد شـهر خـوب و درنتیجه وضع شـما بهـتر می‌شود.

نشست فرهنگی «انجمن توسعه و تجدد» در پاریس

با بچه‌های مدرسه صحبت می‌کـردم. به‌خصـوص از دخـتر بچه‌ها می‌خواسـتم که به پدرشـان فشـار بیاورند و از او

بخواهند که این اشیا را برگردانند. به آن‌ها جوایزی مانند خودکار و خودنویس می‌دادیم.

خود جیرفتی‌ها می‌گفتند که اگر پـولی به اهـالی بدهیـد، کسانی که یکی از این اشیا را در خانه پنهان کرده باشد، می‌آورد و تحویل می‌دهد، اما من مخالف این کـار بـودم. سازمان میراث فرهنگی هم مخالف بود.

چون در این صورت روستاییان شب‌ها می‌ریختند و زمین را سوراخ می‌کردند و ظرفی پیـدا می‌کردند. صـبح آن را می‌آوردند و می‌گفتند در خـانه‌ام بـوده. به این تـرتیب مـاجرا دیگر اصـلاً قابل کنـترل نمی‌شد. چـون فـروختن پنهانی به یک خارجی خیلی سخت است، اما تحویل دادن به دولت و در قبـال آن گـرفتن پـول سـاده است. اصـلاً ایران ویران می‌شد.

این بود که گفتیم حتی اگر آن اشیا از ایران خارج شوند، یک‌بار خـارج شـده‌اند. البته عـده‌ای آوردند و وسـایلی را تحویل دادند. ما فکر کـردیم اگر هم عـده‌ای آن‌ها را نیاورنـد، بقیه‌ی آن درامـان می‌ماند. به‌هرحـال سـعی کـردیم به شـکلی فرهنگ‌سـازی کـنیم که خیلی هم سودمند بود. چون واقعـاً باید فرهنگ مـردم را بـالا بـرد. وگرنه خود نیروی انتظامی هم می‌تواند آلوده باشد.

گـاه به جاهـایی بـرای بازدید می‌رفـتیم و می‌دیـدیم که چاله‌ای کنار چاله‌های دیگر کنده شـده و بغل آن مقـداری آب ریخته شده که مثلاً این قدیمی است و بـاران خـورده است. در حـالی که ما باستان‌شـناس هسـتیم و تفـاوت خاکی که الان روی آن آب ریخته شده را با خاکی که قبلاً

خیس بـــوده می‌شناســـیم. می‌گفتند نه ما نکنـــده‌ایم. همین‌طوری بوده است.

عکس‌ها از ایرج ادیب‌زاده (رادیو زمانه)

گفتید که کامیون کامیون اشیای عتیقه را از ایـران بـرده بودند.

بله... بله. این را همه در آن‌جا می‌دانند که در عـــرض آن یک‌سال و اندی با وانت به داخل روســتا می‌آمدند و خانه به خانه این اشیا را خریداری می‌کردند و کامیون کامیون آن‌ها را از مرز خارج می‌کردند.

به کجا بیش‌تر فروخته می‌شد؟

این را نمی‌دانم، ولی از مـــرز خلیج فـــارس، به دُبی و آن‌طرف‌ها می‌بردند. مثلا شنیده‌ام که همسر حــاکم یکی از کشــورهای آن منطقه (نــام کشــور را به‌یــاد نــدارم) مجموعه‌ی خیلی بـزرگی از اشـیای جـیرفت را خریـداری کرده است.

از آن‌جا هم به اروپا می‌بردند. یک محموله را در لنـــــدن گرفـــتیم. البته انگلیسی‌ها به ما خیلی کمک کردند. 118 شـیئی بـود که من عکس همه‌ی آن‌ها را داشـتم. از روی کتاب من، این اشیا شناسایی شدند و به ایران برگشتند.

آن‌قـدر حمل قاچـاق این اشـیا راحت شـده بـود که این ظرف‌ها را در روزنامه‌هـــای روز ایـــران و یا کـــویت و... می‌پیچیدند. دیگر نمی‌توانسـتند بگویند که ما این اشـیا را از 10 یا 20 سال پیش داریم.

در همه‌جای اروپا و هم‌چنین در فرانسه، قانونی هست که اگر شما 40 سال پیش شیئی‌ای را به کشور وارد کرده باشید و کسی مدعی‌اش نباشد، مال شماست. دیگر هیچ کس نمی‌تواند آن را از شما بگیرد. به همین دلیل هستند کسانی که در گمرک فرانسه جاهایی را در دفتر خالی می‌گذارند، بعد وقتی شما جنسی را وارد می‌کنید، با تاریخ سال‌های 60 میلادی ورود آن را ثبت می‌کنند.

در تمدن جیرفت چند لوحه‌ی گلی یافت شده که مطالبی به خط هندسی روی آن نوشته شده است. به گفته‌ی دکتر مجیدزاده هنوز این مطالب رمزگشایی نشده‌اند، ولی آن‌چه مسلم است، روایت‌گر وجود نخستین خط و زبان در میان مردم این منطقه است:

اگر ما 10هزارتا از این الواح را هم داشته باشیم، نمی‌توان خط روی آن‌ها را خواند. برای این که ما اصلاً چیزی در این‌باره نمی‌دانیم. تنها راهش این است که الواحی به دو زبان پیدا کنیم. من مطمئن هستم که چنین لوح‌هایی پیدا خواهند شد.

چون می‌دانیم که از طریق سومری‌ها و بین‌النهرینی‌ها در زمان سلسله‌ی «اور سوم»، پسر یا دختر یک پادشاه سومری به نام «شولگی» با پادشاه «ارته» ازدواج می‌کند و به‌هرحال آن‌ها ارتباطات سیاسی داشته‌اند.

احتمالاً در این رفت‌وآمدها قراردادهایی نوشته‌اند و باید در جایی پیدا بشوند. همان‌طور که روی تصویر هم نشان دادم، ما هنوز یک‌دهم در یک‌درصد را هم حفاری نکرده‌ایم. این شهر خیلی وسیع است. ما باید به

کتاب‌خـانه‌ای در جـایی بربخـوریم. همـان‌طور که گفتم 100 سـال حفـاری است و انشـاالله این‌ها پیـدا خواهند شد.

باستان‌شناسـان و شرق‌شناسـان فرانسه به یافته‌هـای تمدن جیرفت با شگفتی و اهمیت فراوان نگـاه کردند. تا آن‌جا که نشـــریه‌ی مشـــهور باستان‌شناسی فرانسه (آرکئولوژیا) ویژه‌نـامه‌ای را به «تمـدن جـیرفت» و آثـار به‌دست آمده از آن‌جا اختصاص داد که دکتر مجیدزاده نـیز در انتشار آن نقش مهمی داشت:

یک باستان‌شناس سرشناس فرانسوی به‌نام ژان‌پـرو که سال‌ها پیش در ایران رییس هیئت حفریات شـوش بـوده و کتابی هم به‌نام «کاخ داریوش» به‌تـازگی منتشر کـرده را برای سمیناری به ایران دعوت کرده بودیم. ایشـان که با من خیلی دوست هســتند، پیشــنهاد کردند که یکی از شـــماره‌ی اختصاصی مجله‌ی آرکئولوژیا را به تمـــدن جــیرفت اختصــاص بــدهیم. این نشــریه یک شــماره‌ی مخصــوص دارد که تمــام مطــالب مجله به یک موضــوع اختصــاص پیــدا می‌کند و به آن «دوســیا آرکئولــوژی» می‌گویند.

در این شـماره‌ی اختصاصی که ویــژه‌ی جــیرفت اســت، حــدود 10-12 مقاله گذاشــته‌ایم. دو مقاله از من و یک مقاله از آقای پرو در آن به چـاپ رسـیده است و از دیگر باستان‌شناسـان و زبان‌شناسـان فرانسـوی و امریکـایی نیز مطالبی در آن دیده می‌شود.

تمدن جیرفت، تمدنی باستانی است که دست‌کم پنج‌هزار سال قدمت تاریخی دارد و در ایران کنونی بوده است.

دکتر یوسف مجیدزاده، سرپرست پیشین تیم کـاوش‌گری در جیرفت، باور دارد که این تمدن بازمانـده‌ی پادشـاهی «آراتا» است و مسـلم این است که این سـرزمین دارای صنعت کوزه‌گری بزرگی بـوده و محل عبـور کاروان‌هـای تجاری.

به عقیـده‌ی دکـتر مجیـدزاده، در یک کـاخ در این مکـان، نوشته‌ای روی یک آجر شکسته پیدا شده که 300 سال از قـدیمی‌ترین کـتیبه‌ی یـافت شـده‌ی ایلامی در شـوش قدیمی‌تر است.

با پروفســـورهالي پيتمن، عضو گـــروه باستان‌شناسي تمدن جيرفت

تاريخ را از نو بايد نوشت

وقــتي بــاران شــديد بهــار ســال 1380 در روســتاي مطوط‌آباد جيرفت، تعدادي ظرف سنگي و ســفالي را از زير خـاك بـيرون كشـيد و نمايـان كـرد، كمـتر كسي فكر مي‌كرد اين كشفيات بتدريج آنچنان وسعت و تنوعي پيـدا كند كه چـون سـيلي، بنيان‌هـاي پيشـين باستان‌شناسي جهان را از پي درآورد.

بعد از آن كه حفاري‌هـاي غيرمجـاز در حاشـيه هليل‌رود، انبوهي از آثار باستاني اين تمـدن را به بازارهـاي هـنري اروپا و آسيا سرازير كرد، تازه نگاه‌هاي مديران فـرهنگي كشـور و باستان‌شناسـان جهـان به اين منطقه از ايـران جلب شد.

سـال 1381، كاوش‌هـاي باستان‌شناسي به سرپرسـتي پروفسور يوسف مجيدزاده، رازهاي سر به مهر بسـياري را از اين تمـدن ديرپـاي ايـراني گشـود و اگرچه در ابتـدا يافته‌هــاي شــگفت‌انگيز او و همكــارانش با شك و ترديد پذيرفته مي‌شـــد، اما امـــروز بحث باستان‌شناســـان و مورخان جهـان، به گسـتردگي، قـدمت و تاثيرگـذاري اين كشفيات بر تاريخ تمدن جهان معطوف شده است.

شايد در شروع كار، اعضاي گروه باستان‌شناسي منطقه جـيرفت نـيز به بـزرگي كـاري كه در دست گرفته بودنـد، چنــدان آگــاه نبودند. يكي از اين افــراد، پروفســورهالي پيتمن، اســـتاد دانشـــگاه پنســـيلوانياي آمريكاست كه در مطالعات تاريخ هنر ايران باسـتان تخصص دارد و چنـدين فصل در كاوش‌هاي حاشيه هليل‌رود حضور داشته است.

اولين بار كه‌هالي پيتمن را ديـدم، سـال 1383 بـود و او بسيار با احتياط درباره تمدن جيرفت صحبت مي‌كرد. اما ارديبهشت امسال كه براي بار دوم او را ملاقـات كـردم، در اظهارنظرهـايش هيچ نشـانه‌اي از شك و ترديد نبـود. پيتمن كه براي شركت در همايش تمدن جيرفت با حضور ده‌ها باستان‌شناس و پژوهشـگر جهـاني به تهـران سـفر كـــرده بـــود، آنچنـــان از بـــزرگي و اهميت كاوش‌هـــاي باستان‌شناسي در جنـوب شـرقي ايـران سـخن مي‌گفت كه هر مخاطبي را به حيرت مي‌انداخت.

حاصل صـــحبت‌هاي 2 ديـــدار حضـــوري و يك گفتگـــوي تكميلي اينترنـــتي باهـــالي پيتمن را در حـــالي به چـــاپ مي‌رسانيم كه هفتمين فصل كاوش‌هـاي باستان‌شناسي جيرفت بزودي در اين منطقه آغاز خواهد شد.

از چه سالي كـار باستان‌شناسي در فلات ايـران را آغـاز كرديد؟

در ســـال‌هاي 1976 و 1977 ميلادي در گـــروه باستان‌شناسي به سرپرستي دكـتر ويليـام سـاميز در تل مليان فارس كـار كـردم. پژوهش‌هـاي آن سـال‌هاي من، پايه تز دكترايم شد كه موضوع آن مهرهاي مليان بود.

و تا 25 سال بعد ديگر به ايران نيامديد؟

اگرچه بــراي مــدت‌ها به ايــران نيامــدم؛ اما مطالعــات گســترده‌اي دربــاره تــاريخ باستان‌شناسي خاورميانه و ايــران داشــتم. البته در سـال 2001 ميلادي، دوبـاره به ايران آمدم و در كاوش‌هاي تپه ازبكي در نزديكي قـزوين با پروفسور يوسف مجيدزاده همكاري كردم.

اولين بار كي اسم جيرفت به گوشتان خورد؟

سال 2001 ميلادي خبرهايي درباره جيرفت در آمريكا به ما رسيد. همان سالي كه براي كار در تپه ازبكي به ايران آمـدم، از زبـان همكـاران ايـراني‌ام در جريـان كشـفيات حاصل از حفاري‌هـــاي غيرمجـــاز در اين منطقه قـــرار گرفتم. از همان جا تصميم گرفتم در كاوش‌هاي جـيرفت با پروفسور مجيدزاده همكاري كنم.

حدود 100 سال پيش باستان‌شناسي به اسم اشتاين در منطقه جــيرفت ســفال‌هايي چند هــزار ســاله را پيــدا مي‌كند و در دهه 70 ميلادي، كاوش‌هـايي هم در شـهداد صـــورت مي‌گـــيرد كه نتـــايج خـــوبي دارد. پس چـــرا باستان‌شناســان خودشــان در اين منطقه كــار بيشــتري نكردند و منتظر حفاري‌هاي غيرمجاز و غيرعلمي شدند؟

پاسخ آن ساده است؛ چراكه هيچ پيش‌بيني و احتمالي براي رسيدن به چنين گستره تمدني را تصور نمي‌كردند. اگرچه حفريات سال‌هاي دهه 70 ميلادي در منطقه شهداد و تپه يحيي در نوع خودشان اهميت داشتند؛ اما در مقايسه با يافته‌هاي جيرفت بسيار كوچك بودند. درواقع تا پيش از حفريات غيرمجاز در قبرستان باستاني مطوط‌آباد، هيچ كس فكر نمي‌كرد با چنين حجم و تعداد فراوان آثار هنري، دست‌ساخته‌ها و بناهاي كهن در اين منطقه روبه‌رو شود.

مدتي طول كشيد تا جهان باستان‌شناسي آنچه را كه در حاشيه هليل‌رود كشف شده بود، به عنوان يك تمدن به رسميت بشناسد. چرا؟

زماني مي‌توانيم از كشف يك تمدن صحبت كنيم كه به مجموعه‌اي از شاخصه‌ها همچون معماري، صنعت، حكومت، مذهب، تجارت و البته خط و زبان دست يابيم. از ديدگاه من، تمدن به مجموعه‌اي اطلاق مي‌شود كه تركيب پيچيده‌اي از همه اين عناصر است. خب در طول چند سال گذشته ما به مرور توانستيم به يافته‌هايي در هريك از اين شاخه‌ها دست يابيم و ارتباط آن‌ها را به صورت يك مجموعه معرفي كنيم. از اين رو جهان باستان شناسي هم قدم به قدم با ما پيش آمد و كشفيات گروه باستان‌شناسي جيرفت به سرپرستي پروفسور مجيدزاده را پذيرفت.

با وجود اين، بسياري از محافل باستان‌شناسي، در برابر يافته‌هاي كاوش‌هاي علمي و پژوهشي جيرفت از خود مقاومت نشان مي‌دهند و در آن ترديدها و اما و اگرهايي مي‌آورند.

به نظرم طبيعي است، چرا كه از عمر اين كشفيات بيش از 8 سال نمي‌گـذرد و با توجه به ابعـاد گسـترده‌تري كه كاوش‌هـــاي باستان‌شناسي جـــيرفت هر روزه به خـــود مي‌گيرد، همراهي با آن زمان مي‌برد.

فراموش نكنيم با اين كه در منطقه شـوش بيش از 150 سـال است كه كـار و مطالعه مي‌شـود، هنـوز بحث‌هـايي جدي درمي‌گـيرد. يا در ميـان رودان (بين‌النهـرين) در يك قرن گذشته، 50 گروه باستان‌شناسي حفاري كرده‌اند و يافته‌هـاي آن‌ها بررسي و تحليل شـده است تا به امـروز رسيده‌ايم.

اين در حـالي است كه جـيرفت تنها 6 فصل كـاوش را پشت سر گذاشـــته و منطقه بســيار جــواني محســوب مي‌شود.

پس اين مخالفت‌ها و نظرات متفاوت طبيعي است.

البته آنچه شـــما از آن با عنـــوان نظـــرات مخـــالف يـــاد مي‌كنيد، خيلي نيست و بيشتر يك تفاوت برداشت است. بـــراي آن كه نشـــان دهم دنيـــاي باستان‌شناسي جهـــان اهميت اين تمـدن را دريافته اسـت، بايد بدانيد در آمريكا از كاوش‌هـــاي جـــيرفت، به عنـــوان بزرگ‌تـــرين طـــرح باستان‌شناسي خاورميانه يـــاد مي‌شـــود. در فرانســـه، انگلســتان، ايتاليا و ديگر كشـورهاي جهـان نـيز اهميت تمدن جيرفت پذيرفته شده و بحث‌ها بيشتر روي جزئيات آن است، مقالات و پژوهش‌هاي درج شده در نشـــريات و مجلات معتـبر و چـاپ كتاب‌هـاي متعـدد، تاييدكننـده اين رويكرد است.

بـراي اين كه خيالتـان را راحت كنم، تنها شـما را به اين نظر جلب مي‌كنم كه بسياري از پژوهشگران، مورخـان و كارشناسـان اعتقـاد دارند اگر در 50 سـال آينـده قـرار است اتفاق مهمي در باستان‌شناسي جهـان رخ دهـد، به يقين در جـيرفت و منطقه جنـوب شـرقي ايـران خواهد بود.

به عناصر سازنده و شاخصه‌هاي اصـلي يك تمـدن اشـاره كرديد. كـداميك از وجـوه تمـدني جـيرفت بيش از ديگر عوامل، شما را به خودش جلب مي‌كند؟

بدون ترديد بايد بگويم كه گسـتردگي و تنـوع تجـارت اين منطقه در دنيـاي باسـتان مـرا شـگفت‌زده كـرده است. تمـدن جـيرفت در زمـان خـودش از هر سـمت و سـوي جغرافيايي كه در نظر بگيريد، از شرق، جنـوب، شـمال و غرب با همسايگانش روابط مستقيم تجاري داشته است.

در واقع اينجا براي همه تمدن‌هاي اطراف شـناخته شـده بـود و پل ارتبـاطي بين سـكونتگاه‌هاي بشـري در افغانستان، هنـد، جنـوب خليج فـارس و تمـدن‌هاي ميـان رودان (بين‌النهرين) محسوب مي‌شده است.

پروفسور مجيـدزاده، فرضـيه‌اي را طـرح كـرده مبـني بر اين كه منطقه جـيرفت، مركز يك حـوزه تمـدني بزرگ‌تر بـوده كه جنـوب شـرق ايـران را در بر ميگرفته و شـامل منـاطق شـهر سـوخته، شـهداد، تپه يحـيي و... مي‌شـده است. شما با اين نظر چقدر موافق هستيد؟

بـراي پاسخ به اين پرسش كمي زود است. ما بايد حفاري‌هاي بيشتر و بررسي‌هاي دقيق‌تري انجام دهيم و بعد از آن اطلاعات به دست آمده از نقاط مختلف جنـوب

شــرق ايــران كه از حــدود 3 هــزار ســال پيش از ميلاد مســيح، ســكونتگاه‌هاي بشــري بوده‌اند را با هم مقايسه كنيم.

اما در شرايط حاضر، به يقين مي‌دانيم كه اين تمدن‌ها و تجمع‌هاي انساني، با هم ارتباطات گسترده‌اي داشته‌اند.

چه چيزهايي را براي اثبات اين يكپارچگي بايد پيدا كنيم؟

يك حكــومت واحــد، خط واحــد، زبــان واحد و... را بايد به دست آوريم تا بر يكپارچگي تمــدني اين منطقه از ايــران صحه بگذاريم.

اشــاره به خط كرديــد، 3 ســال پيش كه شــما را ديــدم، درباره پيدا شدن خط در منطقه جــيرفت خيلي با يقين و اطمينـــان صـــحبت نمي‌كرديـــد، اما گويا اكنـــون بر ترديدهايتان غلبه كرده‌ايد.

آن زمــان تــازه نمونه‌هــايي از اين خط‌ها را پيــدا كــرده بــوديم و روي آن‌ها كــار مطالعــاتي انجــام نــداده بــوديم. البته همــان زمــان هم تاكيد كــردم با توجه به اين كه در شهداد و شهر سوخته، نمونه‌هايي از خط يــافته‌ايم، پيــدا كردن آثار خط در جيرفت هم مســاله‌اي عــادي و طــبيعي است.

حالا بعد از انجام مطالعــات روي اين خط به چه نــتيجه‌اي رسيده‌ايد؟

اول اين كه اين آثار نشــان‌دهنده خط Linear است و در گروه خطوط سمبوليك جــاي نمي‌گيرند. دوم اين كه خط كشف شــده در جــيرفت شــباهتي به هيچ‌يك از خطــوط باســـتاني ديگر نـــدارد و مي‌تـــوان رواج آن را تقريبا

همزمان با اختراع خط سومري دانست. اين يافته‌ها كه البته اميدوار هستيم امسال و در كاوش‌هاي آينده به نمونه‌هاي بيشتري از آن دست پيدا كنيم، ممكن است تغييرات و دگرگوني‌هاي زيادي را در باورهاي گذشته ما درباره پيشتازي و سابقه خط در تمدن ميان رودان به وجود آورد.

به دليل منحصر به فرد بودن، اين آثار را با نام خط شرقي معرفي كرده ايم و اميد داريم بتوانيم در آينده آن را بخوانيم.

درباره اين نمونه‌هاي يافته شده خط، توضيحات بيشتري بدهيد.

اين نمونه خط‌ها را روي چند لوح باستاني پيدا كرده‌ايم. تا قبل از كشف‌ها، فقط از 2 خط باستاني ميخي و هيروگليف به عنوان نمونه‌هاي باستاني ياد مي‌شد كه اينك بايد در آن تجديد نظر كرد.

خط تمدن هليل‌رود، به صورت اشكال هندسي هستند كه هيچ‌گونه معادل يا شبيهي ندارند و تاكنون متاسفانه كسي موفق به خواندن آن‌ها نشده است. البته مهم‌ترين هدف ما به عنوان باستان‌شناسي در منطقه جيرفت، دستيابي به مخزن اصلي نگهداري و آرشيو لوح‌هاي خطي است.

البته چون تخصص شما بيشتر روي مهرهاي باستاني است، قطعا از يافتن تعداد مهرهاي بيشتر هم خوشحال خواهيد شد؟

اين آرزوي من است. در 6 نوبت حفاري گذشته، حدود 10 مهر را پيدا كرده‌ايم كه تنوع زيادي دارند. در آن‌ها نمونه‌هاي مسطح و استوانه‌اي ديده مي‌شود كه در چند سبك متفاوت حكاكي شده‌اند. بيشتر اين مهرها، مثل يافته‌هاي مشابه از فلات ايران مثل تپه يحيي و شهداد هستند. چندتايي از آن‌ها با هنر حكاكي دره سند قابل مقايسه است و تعداد كمي به طور واضح به تمدن ميان رودان تعلق دارد. اين كشفيات به ما اجازه مي‌دهد به استنتاج‌هايي درباره روابط گسترده جيرفت با مناطق دوردست برسيم.

دوباره برگشتيم به اهميت تجاري جيرفت در حدود 4 تا 5 هزار سال پيش از زمان ما!

خب واقعا اهميت دارد و حيرت‌آور است. تنوع گسترده مهرها و اثرات پيدا شده آن‌ها نشان مي‌دهد كه اين منطقه، مركزي براي تجارت بازرگانان از تمدن دره رود سند تا تمدن‌هاي ميان‌رودان (بين‌النهرين) بوده است. مواد خام سنگي از جاهايي مثل بدخشان و نقاط ديگر به اين منطقه مي‌آمده و اينجا به اشياء و ابزار قيمتي تبديل مي‌شده است. ظروف توليدي در جيرفت را پيش از اين در عراق، سوريه، ازبكستان، عربستان و هند يافته‌اند و اين نشان دهنده بزرگي صنعت و تجارت در جيرفت و حجم بالاي صادرات اين تمدن بوده است. مي‌توان اين نتيجه‌گيري را كرد كه تمدن هليل‌رود، از مراكز اصلي تجارت جهاني در هزاره سوم پيش از ميلاد بوده است.

درباره كشف ساختمان‌هاي بزرگ و زيگورات مانند جيرفت توضيح دهيد.

واژه زيگــورات، يك لغت ميــان روداني (بين‌النهريــني) است و نمي‌دانيم كه در اينجا چه نـــام داشـــته است. در نگــاه اول مي‌بيــنيم تختگــاهي است كه طبقــات پلكــاني دارد. مســـلم است كه اين ســـاختمان‌هاي پلكـــاني در جــيرفت، قــديمي‌تر از زيگورات‌هــاي تمــدن ميــان رودان هستند.

قــديمي‌ترين زيگــورات ميــان رودان، مربــوط به هــزاره ســوم پيش از ميلاد است و به تمــدن ســومري‌ها و شــهر اور تعلق دارد كه پايه‌اش مربع شكل بوده و 120 متر در 120 متر است. در حالي كه پايه ســاختمان پلكــاني پيــدا شده در كناره هليل‌رود در پايه 400 متر در 400 متر بنا شـــده و به هـــزاره چهـــارم پيش از ميلاد تعلق دارد. در ساخت اين بنا، بيش از 4 ميليون خشت گلي به كار رفته و تحقيقات ما نشان مي‌دهد كه در عمق 12 متري تپه‌ها، آثار و لايه‌هايي به مراتب قــديمي‌تر از لايه‌هــاي فوقــاني قرار دارد. طبقه اول اين ساختمان بزرگ، 90 هزار متر مربع و طبقه دوم، 22 هزار متر مربع مساحت دارد.

معــرفي كشــفيات منطقه جــيرفت بــاعث شــده است مطبوعــات و نشــريات با عنــاويني چــون «گهــواره تمــدن تكان خورد» يا «كهن‌ترين تمدن جهــان پيــدا شد» و ... به آن بپردازند. تا چه اندازه موافق چنين تيترهــايي هســتيد كه قدمت جيرفت را بيش از ديگر تمدن‌ها مي‌دانند.

من عادت دارم كارم را آرام‌آرام و بدون سر و صدا انجام دهم. براي همين اعتقاد نــدارم كه نمــونه‌اي را انتخــاب و آن را با ديگر نمونه‌ها مقايسه كنم و بعد نتيجه بگــيرم كه اين يا آن مهم‌تر يا بزرگ‌تر است. تمدن‌هاي ميــان رودان (بين‌النهــرين) جــاي خــود را در تــاريخ دارند و جــيرفت،

جايگـاه خـودش را و هيچ يك جـاي هم را تنگ نمي‌كننـد؛ البته تاكيد مي‌كنم كه يافته‌هــاي ما در جــيرفت آنچنــان زيــاد و مهم است كه به يقين در چند ســال آينـده بـاعث خواهد شد بخش‌هايي از تاريخ تمـدن جهـان بازنويسي و اصلاح شود.

پس ما مي‌توانيم تيـتر بـزنيم كه «تـاريخ تمـدن جهـان را بايد از نو نوشت»؟

(با خنده) البته نه به آن معنا كه ديگر تمدن‌ها و يافته‌هاي باستان‌شناسي را بايد نفي كرد؛ اما اگر منظور، رساندن اهميت تمدن جيرفت باشد، اتفاقا تيتر خـوبي هم هست. اين موضعگيري‌ها باعث مي‌شود بحث‌هاي جدي از ســوي كارشناسان صورت بگيرد و از دل همين اختلاف نظرها و بحث‌هاست كه حقيقت رخ مي‌نمايد.

به عنـــوان باستان‌شناسي آمريكـــايي، آيا فكر مي‌كنيد تاكنون روي معرفي تمدن جيرفت به جهانيان خـوب كـار كرده‌ايم؟

فعاليت‌هــاي خــوبي انجــام شــده است كه از آن ميــان مي‌توان به همايش جهـاني تمـدن جـيرفت در ارديبهشت امسال اشـاره كـرد كه در تهـران و جـيرفت برگـزار شد. تعداد مقالات چاپ شده در نشريات هم هر روز افــزايش پيدا مي‌كند.

با اين حــال لازم است ما بر مســتندات خــود بيفــزاييم و كنفرانس‌هاي بيشتري برگزار كنيم.

جانمایی شهر جیرفت در نقشه ایران

و آخـرين پرسشي كه ارتبـاط غيرمسـتقيم به يافته‌هـاي باستان‌شناسي در ساحل شـمالي خليج فـارس بـويژه در كرمـان، فـارس و بوشـهر دارد. حجم بـالا و گسـتردگي تمدن‌هاي چندهزار سـاله در سـاحل ايـراني خليج فـارس نشان مي‌دهد وقتي در منطقه جنوب اين خليج هيچ اثري از تمدن نبوده، ايرانيان از اين آبراه، سود مي‌جسته و بر آن تسـلط داشـته‌اند. با اين شـرايط، جعل و تحريف نـام اين خليج را چگونه ارزيـــابي مي‌كنيد و در مقابل آن چه موضعي داريد؟

ديدگاه علمي و تاريخي به همه مي‌گويد اينجا خليج‌فارس است و آن عنوان جعلي كه نمي‌خـواهم از آن نـام بـبرم، به هيچ وجه جا نخواهد افتــاد و عــاقبت محو مي‌شــود. ممكن است بعضي اغـــــراض سياسي پشت اين تحريف باشند و در كوتاه‌مـدت بر افكـار عمـومي جـوامعي تـاثير بگـــذارد، اما مطمئن باشـــيد هيچگـــاه به طـــور علمي و رسمي پذيرفته نمي‌شود. در مجـامع علمي و دانشـگاهي جهان، من تـاكنون نديـده‌ام كه كسي از آن عنـوان جعلي براي خليج فارس استفاده كند.

وقتي باورهاي قديمي باستان شناسي دگرگون شد

در همين 8ســالي كه از كشف تمــدن چند هــزار ســاله جيرفت مي‌گـذرد، بسـياري از باستان‌شناسـاني كه ابتـدا ترديد داشتند يا به مخالفت با يافته‌هـاي گـروه پژوهشي پروفسور يوسف مجيدزاده برخاسته بودند، تغيير عقيــده دادند و به مطالعه در اين منطقه علاقه‌مند شدند.

تاكنون تنها 6 فصل كـاوش در حاشـيه هليل‌رود صـورت گرفته است و به دليل وسـعت منطقــه، ســال‌ها طــول

خواهد كشيد تا ابعاد واقعي اين تمدن آشكار شود. بـراي درك بزرگي اين كـار كـافي است بدانيد اين منطقه 400 كيلومتر طول و 50 كيلومتر عـرض دارد و در آن حـداقل 100محوطه باستاني به چشم مي‌خورد.

وقتي مجيدزاده در سال 1382 كتاب جيرفت، كهن‌تـرين تمـدن شـرق را منتشر كـرد، كارشناسي به نـام اسـكار وايت موسكارلا، نقد تند و تـيزي بر آن نوشت و بسـياري از آثـار معـرفي شـده در اين مجموعه را تقلـبي خواند. حتي وقتي گروه باستان‌شناسي در سـال 1383، آثـاري از خط را روي تكه‌اي آجر به دست آورد، عـده‌اي خطـوط را دست‌نوشته خود مجيدزاده ناميدند. براي همين زماني كه در سال 1385، گروه باستان‌شناسي جيرفت 3 قطعه ديگر از اين آجرها را و حـتي كـوره پخت الـواح را يـافت، براي رفع هر شـبهه‌اي از تمـام مراحل كـار فيلم مسـتند تهيه كـــــرد. اما امـــــروزه با اين كه تعـــــدادي از باستان‌شناسان و كارشناسان با فرضيه‌هاي مجيـدزاده و موافقـــان و مـــدافعان اين تمـــدن باســـتاني مخـــالفت مي‌كنند، اما ديگر هيچ‌يك از آنـان اصل كشـفيات جـيرفت را زير سوال نمي‌برند. در واقع تمدن هليل‌رود، اهميت و بزرگي خود را بر همه جهان قبولانـده است و از اين پس بايد منتظر ماند و براساس مستندات و مطالعـات ديد كه تا چه حد فرضيات بزرگ پروفسـور مجيـدزاده به واقعيت مي‌پيوندد.

مهدي ياورمنش

آرش نورآقایی: اگر سیل نمی‌آمد کسی خبردار نمی‌شد که در زیر خاک جیرفت چه تمدنی خوابیده.

بعد از سیل هم انگار ما خوابیده بودیم تا تکه‌هایی از تمدنمان را ببرند. اما قصة این تمدن نویافته از این قرار است: روزی روزگاری از کوه‌های بلندی به اسم جبال بارز، رودی به نام هلیل جاری شد و به سرزمینی پست که امروز به آن جیرفت می‌گویند فرود آمد تا حکایت مردم این دیار شروع شود.

امروز سینه خاک، قصه‌ای را برای ما نقل می‌کند که تا همین چند سال پیش کسی آن را نشنیده بود. داستانی که تاریخ آن حداقل به 2500 سال قبل از تاریخ 2500 سالة هخامنشیان برمی‌گردد. در آن وقت مردمی می‌زیستند که در عصر مفرغ، عصر طلایی خودشان را تجربه می‌کردند.

نام دیگر جیرفت، سبزواران است و در جنوب شرقی استان کرمان قرار دارد.

وقتی مارکوپولو به ایران آمد، سر راهش جیرفت را هم دید. ظاهرا در زمانی که او از این شهر عبور می‌کرد، جیرفت به کلی ویران شده بود. او از جیرفت به عنوان «کامارای» یاد کرده.

مضمون خیلی از تصاویر اشیا پیدا شده در جیرفت، جدال حیواناتی مثل ببر و مار با هم است. نقش عقرب هم زیاد دیده می‌شود.

کنار صندل، روستایی است در حدود 30 کیلومتری جنوب جیرفت که نامش را در نقشة اطلس راه‌های ایـران پیـدا نمی‌کنید. ولی واقعا چنین جایی وجود دارد.

فاصلة تپه‌های کنـار صـندل شـمالی و جنـوبی حـدود 5/1 کیلومـتر از هم است. به غـیر از این دو تپـه، تپه‌ای که به قلعة کوچک موسوم است و قبرسـتان مطوطآبـاد هم از مکان‌های باستانی منطقه هستند.

اسـتفاده از اصـطلاح سـنگ صـابونی، فقط به این دلیل است که بــرای چنــدین دهه این نــوع ســنگ با این نــام شناخته و معرفی شده است.

از مکان‌هــای دیــدنی اطــراف جــیرفت این‌ها هســتند: آبشارهای دوساری، روستای رود فـرق، قلة علم‌شـاه در کوهســتان زیبــای جبــال بــارز، سد جــیرفت، روســتای اسفندته، تنگه آبشوئیه و...

یکی از مسیرهای خوب برای رفتن از کرمـان به جـیرفت این است: کرمان + ماهان + راین + ساردوئیه + دلفارد + جیرفت

قدیمی‌تر از زیگورات

این هم عکس هوایی از تپة کنار صندل شــمالی. زیر این خــاکی که می‌بینیــد، یک بنــای دو یا چند طبقه مــدفون است که باستان‌شناســان کم‌کم آن را بــیرون می‌آورند. این بنا از قدیمی‌ترین زیگورات‌هـای کشف شـده است و بــــرای همین کارشــــناس‌ها دوست ندارند اسم آن را زیگورات بگذارند

خانه‌های بافتنی

اگر روزی گذرتان به تپه‌های کنار صندل افتاد، شب را می‌توانید در داخل یکی از این توپی‌ها سر کنید. همه چیز این توپی‌ها از درخت نخل است. این زن روستایی، خانه‌اش را می‌بافد و بچه‌هایش را در آن بزرگ می‌کند

مرغ ظرفابی

فقط باید سر و کارتان با فلزکاری باشد تا بدانید که چقدر سخت است که از مفرغ یک تکه، یک ظرف شبیه این درست کرد. انگار یک مرغابی است که در حوض آب شنا می‌کند. یادتان باشد این ظرف حدود 5 هزار سال پیش ساخته شده

تخته‌نرد جادویی

ظاهرا صفحهٔ این بازی شبیه تخته نرد است که جیرفتی‌های 5 هزار سال پیش به آن علاقه داشتند. شاید تاس می‌انداختند و مهره‌ها را در داخل این دایره‌ها حرکت می‌دادند. تعداد دایره‌ها در اشکال مختلف فرق می‌کند. احتمالا این بازی با اعتقادات جادویی همراه بوده

درخت زندگی

این گیاه نقش درخت زندگی (Tree of life)ـ را بازی می‌کند. درخت زندگی در بسیاری از تمدن‌ها به خاطر طول عمر، زیبایی و سودمندی مقدس بوده. و معمولا میان دو راهب یا دو جانور مثل شیر و بز وحشی که نگهبان آن هستند، تصویر می‌شده. جنس این ظرف از جنس سنگ صابونی است

روزی روزگاری، شهری

به این تپه می‌گویند تپه کنـــار صـــندل جنـــوبی. به نظر می‌رسد بقایــای یک ارگ حکومــتی ســلطنتی در هــزارة ســـــــــــوم قبل از میلاد است. کمی دورتر از ارگ، باقی‌مانده‌های یک خانه را می‌توانید ببینید که احتمــالا از خانه‌هــای مــردم عــادی است. این تپه از تپه‌هــای مهم باســـتانی اطـــراف جـــیرفت است که تعـــدادی از باستان‌شناسان در آن حفاری می‌کنند تا راز این شــهر 5 هزار ساله کشف شود

پلکانی به سمت خدا

به نقش کنگرة روی ظرف نگاه کنید. طرح دژهای مادی، پله‌های تخت جمشید، بالای سر ایوان بزرگ طاق بستان، تاج بعضی از شـاهان و... همین طـرح است. طـرح بنـای زیگورات‌ها هم همین است پلکـانی که به سـمت آسـمان می‌رود. این ظرف در موزة جیرفت نگهداری می‌شود

به من نگاه کن

این عقــاب با ابهت، چنــان روبه‌روی ما ایســتاده و نگــاه می‌کند که انگار از ما دعوت می‌کند به جزئیات و ظرافت سـینه و بال‌هـایش توجه کـنیم و تـاریخ را بنویسـیم. این عقاب از اشـیای پیـدا شـده از منـاطق باسـتانی جـیرفت است

سفال‌های عهد دقیانوس

مـــــردم محلی به این‌جا می‌گویند دقیـــــانوس. اما این‌ها خرابه‌های شهری است در کنار هلیل‌رود، که روزگاری از بزرگ‌ترین، مهم‌ترین و ثروتمنـدترین شـهرهای اسـلامی در دورة ســلجوقی بــود. ســفال‌هایی که از این خرابه‌ها

پیـدا کرده‌انـد، سـیر تحـول سـفالگری دورة اسـلامی را مشخص می‌کند.

جیرفت:

جیرفت (محـوطه‌ای باسـتانی در اسـتان کرمـان (جنـوب شرقی ایـران) و نزدیک به شـهر جـیرفت، به طـول 400 کیلومـــتر و در حاشـــیه‌ی رودخـــانه‌ی هلیل رود (مرکز نخسـتین تمـدن بـزرگ و باشـکوه جهـان در حـدود هفت هزار سال پیش))

تا مـدتها پیش چـنین تصـور می‌شد که کهن‌تـرین تمـدن جهـــان در ســـومر عـــراق تشـــکیل شـــد؛ اما کشف یک زیگوارت (معبد) بزرگ با قدمت بیش از پنج هـزار سـال، آثار سـنگی بسـیار و همچـنین کتیبه‌هـای آجـری به خطی ناشناخته از منطقه جـیرفت ایـران بـاعث شد تا باسـتان شناسان درباره‌ی دانسته‌ها و ادعاهای پیشین خود تجدید نظر کنند.

کـــتیبه‌ای به خط ناشـــناخته، کشف این کتیبه نشـــان دهنده‌ی اقتدار و نظام اقتصادی قـوی تمـدن این منطقه در زمان عصر باستان است.

محل کشف: محوطه‌ی باستانی جیرفت.

ظرف استوانه‌ای سنگی به ارتفاع 10 سانتی مـتر؛ روی این ظرف نقش ساختمان معبد و دروازه‌ی ورودی شـهر به چشم می‌خورد.

پلاک‌های سنگی با نقش انسان عقب نما، مار و عقـرب، نمادهایی از افسانه‌ها و باورهای مردم باستانی جیرفت.

باســـتان شناســـان با بررسی کتیبه‌هـــایی که در این منطقه‌ی مهم باســتانی کشف شــده بــود. ســعی کردند اطلاعات بیشتری درباره‌ی این تمـدن بـزرگ و ناشـناخته بدست آورند که پس از تحقیقــات فــراوان، به تعــدادی کتیبه دست یافتند. در یکی از این اسناد که از خرابه‌هـای شــهر اوروک (در جنــوب بین النهــرین) به دست آمــد، داســتان کشــمکش میــان پادشــاه ســومر با فرمــانروای ســرزمین ثروتمنــدی به نــام ارت ثبت شــده بــود (در این داستان که در اوایل هـزاره‌ی دوم پیش از میلاد و به خط سومری روی یک لوح سفالی نوشته شـده، چـنین آمـده: روزی انمرکار (پادشاه شهر اوروک) با فرستادن نماینده ای، از حـــــاکم ارت می‌خواهد تا اســـــتادان هنرمند و ســـــنگ‌های گرانبها را بـــــرای ســـــاخت معبد به اوروک بفرســتد. حــاکم ارت هم در ازای فرســتادن ســنگ‌ها، از پادشـــاه اوروک درخواست غلّه می‌کند. انمرکـــار غلّه را می‌فرستد اما حــاکم ارت از فرســتادن ســنگ‌ها خو داری می‌کند. 10 ســـال بعــد، انمرکـــار دوبـــاره قاصـــدی به ســـرزمین ارت می‌فرســـتد و درخواست خـــود را تکـــرار می‌کند. در نهایت دو پادشاه با هم به تفـاهم می‌رسـند و حــاکم ارت، هنرمنــدان و ســنگ‌های زینــتی را به ســومر می‌فرســتد.)، در کــتیبه‌ای دیگــر، پادشــاه ســومری ســعی کرده بود با گــذر از شــهر شــوش و هفت رشــته کــوه، به سرزمین ارت حمله کند. بررسی دقیق این کتیبه‌ها و آثار کشف شـــده این فرضـــیه را به اثبـــات نزدیک می‌کند که شهر افسانه‌ای و گمشده‌ی ارت که در شرق ایران قــرار داشته، به احتمال زیاد همان شهر جیرفت است.

از آثار کشف شده در این منطقه‌ی می‌توان به ظروف و پلاک‌هـای سـنگی با نقـوش بسـیار ظریف از موجـوداتی

چون: عقاب، عقرب، مار، پلنگ اشاره کرد که نظیر آن‌ها در هیچ یک از محوطه‌های باستانی جهان کشف نشده است.

نقوش روی این ظروف سنگی بسیار زیبا، با سنگهای گرانبهای چون فیروزه، لاجورد و عقیق تزیین شده است.

چه کسی از اهرام محافظت میکند

در مورد وسایل درون اهرام تا به حال هیچ کس لیست دقیقی از آن نتوانسته ارائه دهد و به عبارتی بهتر کشفیات اهرام تا الان قطره‌ای از موجودی داخل آن بوده. تاریخ شناس عرب به نام محمد المقریضی در کتاب خود به نام هیتات می‌نویسد.. کسی که هرم می‌ساخت در قسمت غربی آن که دارای سنگهای گرانیتی غربی بودند حدود سی مخزن و اتاق برای خزاین در نظرگرفته و این اتاقها به وسیله هزاران هزار وسیله مختلف از الماسها گرفته تا مجسمه‌های محکم و طلسم‌های عجیب محافظت می‌شود. سازنده هرم جانب شرقی را نیز بنا کرد و بر روی دیواره‌های آن نقش آسمان و سیارات را کشید و در کنار این اشکال اسرار نجوم را به همراه معانی آن‌ها نوشت و در این نوشتار ستارگان و سیارات را مشخص کرد. سازندگان هرم کاهنان مرده را درون سنگهای گرانیتی بزرگ می‌گذاشتند و در کنار هریک آثار هنری شان را قرار می‌دادند. سازندگان هرم هیچ جایی را بدون استفاده نگذاشتند و در جاهای دیگر هم هدایای خدایان را به عنوان ذخایر بزرگ برای آیندگان به یادگار گذاشتند که انبوهی آن‌ها قابل شمارش نبود. المقریضی در کتابش در مورد محافظت از خزاین چنین می‌نویسد: سازنده هرم برای این‌که گنجها از دست دزدان در امان بماند در آستانه هر در مجسمه‌هایی گذاشته است که با هر حرکت کوچکی ضربات سنگینی به سر داخل شونده وارد می‌کند و همانجا می‌کشدش. این مجسمه‌ها معمولا گرز یا زوبین دستشان است. در جایی دیگر ماری وجود دارد که

وارد شونده را بلافاصله با زهر خـود از پا در می‌آورد. در جایی دیگر مجسمه‌هایی بر روی صندلی نشسـته‌اند که با وارد شدن کسی سریعا انعکاس نور قوی برقرار می‌کنند و وارد شونده تا به خود بجنبد با گرز به سـرش می‌کوبد. در هـرم سـوم هم با وارد شـدن به اتاقها یک دفعه زیر پـایش خـالی می‌شـود و به گـودالی بی‌انتها می‌افتد. در بـرخی دیگر از نقـاط هم به محظ بـاز شـدن در اشـعه‌ای خـاص به بـیرون می‌تابد که بـاعث کشـته شـدن شـخص می‌شود. در مورد روشنایی اهرام هم بگویم دکتر لوییس آلوارز برنده جایزه نوبل فیزیک در سال 1988 در مـورد اهـرام دست به تحقیقـاتی زد و در این تحقیقـات نتیجه گرفت که هر ذره از نور خورشـید یا انعکـاس آن زمین را تحت تـاثیر فـرار می‌دهد ولی این تـاثیرا با برخـورد به زمین و خاک اثر خود را از دست می‌دهد. با محاسـبات او در هر متر مربع در ثانیه ده هـزار پـروتن برخـورد می‌کند ولی بخش بسـیار کـوچکی از آن به عنـوان انـرژی وارد زمین می‌شود. آلوارز دستگاه ضـبط مغناطیسی را درون هـرم گذاشت و آن را به کـامپیوتر وصل کـرد و با کمـال تعجب ثـابت شد که این انـرژی در آن‌جا هـرز نمی‌رود و اسـتفاده می‌شـود!!!!!!!! با این تـدبیر به این نتیجه می‌رسیم که مصریان در هزاران سال پیش محاسباتی را که الان کامپیوترهای ما انجام می‌دهند انجام می‌دادند!!

بعد از این تـاریخ اتاقها و دهلیزهـای جدیـدی در اهـرام کشف شد. هرچند که تا الان می‌گویند خئـوپس سـازنده اهرام بوده ولی هیچ سـند ومـدرکی در این رابطه وجـود ندارد ولی نظـریه‌ای هم می‌گوید اهـرام قبل از طوفـان نوح ساخته شـده است. در کـتیبه‌ای که در اهـرام پیـدا و ترجمه شد چنین نوشته است:» من پادشاه شما سائورید

زمـانی این اهـرام را سـاختم که مصـلحت شـما را در آن دیــدم. این بنا را هیچ کس نمی‌تواند از بین بــبرد هرچند که تخـــریب ســـریعتر از ســـاخت است ولی من این را ســاختم که این قــانون را لغو کنم. من این اهــرام را با چیزهــایی ســاختم که هیچ وقت تخــریب نمی‌شــود» با محاســـباتی که بر روی این کتیبه شد عمر آن را قبل از طوفان بر آورده کردند.

هنوح کیست؟

هنوح یکی از پیامبران است که اسم او در زبان عبری به معنــای ســنگ صــبور است. موسی او را از ده جد اعلای خود می‌داند و به اظهار موسی هنوح حدود 969 سال و قبل از طوفان نـوح عمر کـرده است او اولین کسی بـود که مطـالب زمـان خـود را بر روی لوحه‌هـای سـنگی حک کرد. نوشته‌های هنوح در نزد یهودیها کاملا مقـدس است ولی مسیحیان بر روی آن اختلاف دارند ولی دو کلیســای معروف اسـلاو و اتیـوپی آن را تایید کرده‌اند. هنـوح در 5 قســـمت اول کتـــابش از محکمه‌ای خـــبر می‌دهد و در بخشـهای 17 تا 36 از دنیاهـای دیگر آسـمان از آسـمان برایشــان نقل شــده است ســخن گفته است و نهایتا در بخش 72 تا 82 از خورشید، ستارگان‌ها و سیارات قابل زیست اطلاع می‌دهد. در بخشــهای 37 تا 71 از وحی پیـامبران و پیامهـایی که کـرات و .... سـخن می‌گوید. به غـیر از این بخشـها هنـوح خـبر طوفـان سـهمگینی را به فرزنـــدش به نـــام متوشـــلاح می‌دهد و در آخر هم از سـفرش به آسـمان با وسـیله‌ای آتشـین صـحبت می‌کند. متن زیر از کتاب هنوح گرفته شده است: من پیامبر شما هنوح برگزیده خدایان هستم و برای عـروج به آسـمان به

همراه فـرد برگزیـده خـدایان که عزیزتـرین فرشـته نـزد اوست به سفر آسـمانی می‌روم (توجه داشـته باشـید که شـــبیه این داســـتان را مســـلمانان در مـــورد محمد هم می‌گویند) هنوح اولین دیـدارش را با فرشـتگان یا همـان فرسـتاده‌های فضـایی این چـنین تعریف می‌کند: تنها در خانه نشسته بـودم ناگهـان دو شـخص تنومند در مقـابلم ظـــاهر شـــدند که تا آن روز مانندشـــان را ندیـــده بـــودم. صورتهایشان مثل خورشـید می‌درخشـید و لباسی عجیب به تن داشـــــتند. آن‌ها با من به گفتگو پرداختند و گفتند جسور باش امروز با ما به آسـمان سـفر خـواهی کـرد و این امر خداوند است. اینک به اعضای خانواده ات بگو که دیگر باز نخـواهی گشت. به این تـرتیب هنـوح به آسـمان می‌رود و در آن‌جا با فرشـــتگان آشـــنا می‌شـــود. بعد از رفتن او به آسمان سریعا خواندن و نوشتن یـاد می‌گـیرد و موظف می‌شـــود که فـــرامین الهی را بـــرای مـــردم بنویسد و از جـانب خـدا دسـتور داده می‌شـود که: هنـوح بخوان به نام پروردگارت و بنویس برای مـردم تا هـدایت شـوند. (شـباهت عجیـبی بین او و داسـتان محمد وجـود دارد) به این ترتیب هنوح 360 کتاب را که میراث خـدا بر انسانهاست می‌نویسد و به وسیله فرشتگان به زمین باز می‌گـردد تا آن‌ها را در اختیـار متوشـلاح فرزنـدش قـرار دهد.» از کتاب‌های هنوح هنوز تعدادی در دنیا وجـود دارد و در موزه‌ها نگهداری می‌شود «

تمدن مایا

یکی از معماهـــای بـــزرگ باســـتان شناسی و یکی از حقایقی که به عمد پنهان شـده است شـباهتهای بین دو فرهنگ باســتانی است که در دو ســوی اقیــانوس آرام قـــرار دارند: مایاهـــای باســـتان در یک سو و ســـاکنین باسـتانی بـالی در سـوی دیگر. شـباهت اسـرارآمیز بین معماری, سمبلها و مذهب این دو قرهنگ چنان چشـمگیر است که به نظر میرسد دو فرزند یک والد بوده باشند. با این وجـود این شـباهت عجیب نه تنها توسط دانشـمندان آمریکایی مورد بررسی قرار نگرفته بلکه حقایق حربـوط به آن نیز پنهان شده است.

اگر میپرســید باســتان شناسی چه ارتبــاطی با سیاست دارد پاسخ شما این است: ارتباط همه جانبه.

گــروهی پر قــدرت وثروتمند متشــکل از چنــدین دســته شرکتهای بزرگ صـاحب نفـوذ حقـایق تـاریخی و معنـوی مربوط به گذشته تـاریخی ما را با مـوفقیت از ما پنهـان کرده‌اند. هدف این گـروه در کنـترل داشـتن یک سیسـتم سری اقتصاد جهـانی و تسـلط و سـتم سیاسی است که پدرانشان بیش از یک قرن پیش به دست آوردند. کسانی که توسط رهبران صاحب نفوذ آمریکا دولت سری نامیده شده‌اند.

این گروه واقعیت وجـود تمـدنی بسـیار پیشـرفته به نـام «عصر طلایی» را بر روی زمین و پیش از تـــاریخ پنهـــان میکند. عصر طلایی به ناگهـان به پایـان رسـید اما حکمت معنوی پیشرفته خود را بر روی زمین به جا گذاشت. این حکمت بعدها به تمـدنهایی که امـروز به عنـوان تمـدنهای

اولیه شناخته میشوند به مـیراث رسـید. این تمـدنها همه فرزندان عصر طلایی بودند.

این تمـدنها دین فراگـیر را از طـریقی که امـروزه به آن نام تـوهین آمیزهـایپر دیفیوژنیسم hyperdiffusionism داده شده آموختند. این نـام که اخـیرا توسط رسـانه‌های بزرگ و دانشمندان سـاخته شـده این طـور تعریف شـده است:

فرضـیه‌ای که همه فرهنگها را منشـعب از یک فرهنگ به نـام عصر طلایی میداند. پـیروان این نظریه نمیپذیرند که پیشرفت و اختراعات بزرگ و با اهمیت در طول تاریخ به صورت مستقل و موازی در جهان پدید آمـده است. آن‌ها مدعیند که همه فرهنگها در ریشه به یک فرهنگ واحد میرسند. (تعریف استخراج شده از ویکیپدیا)

این گـروه صـاحب قـدرت با تقـبیح و خـار شـمردن هر مطالعه و تحقیقی که به هر نحو میتواند به‌هـــــــــایپر دیفیوژنیسم مرتبط شـــود- هر چند این روش تحقیق در قرنهای پیش بسیار رایج بوده و در آن زمان عصر طلایی به نام آتلانتیس شناخته میشده- این آیین جهانی را خارج از دسترس ما قرار داده‌اند. به این طریق موفق شـده‌اند ما را از دسترسی عمیق به این خـــرد قـــدرت بخش که میتواند همه پیش فرضهای بشریت را تکـان دهد بازدارند و به یکه تازی در عرصه قدرت جهانی ادامه دهند.

این مقاله بر آن است که نگاهی تازه به فرهنگ باستانی مایاها که در یوکاتان در جنوب شـرقی مکزیک میزیسـتند و شباهتهای آن به فرهنگ باستانیی که در گوشه دیگـری از جهان مسـتقر بـوده, فرهنگ بـالی باسـتان در جزیـره

کوچک بـالی در انـدونزی واقع در جنـوب شـرقی آسـیا داشـته باشد. آنچه خواهید دید شـواهدی از آیین جهـانی عصر طلایی است که در دو سـوی اقیـانوس آرام به جا مانده است.

دانشمندان میگویند مایاها و اهالی بـالی هرگز در تمـاس نبوده‌اند زیرا گذر از اقیانوس آرام برایشان ناممکن بوده است. با این حـال توضـیحی بـرای شـباهتهایی ندارند که دوازده مورد آن در زیر می‌آید.

یک- اهرام پلکانی با معبد بر فرازشان

بالی (چپ)- معبد بساکی یا پورا بساکی Pura Besakih مهمترین و مقدس‌ترین معبد بالی است. این معبد شامل تراسهای پلکانی است.

مایا (راست)- معبد پلکـانی کشـیش بـزرگ یا اوسـواری Ossuary چهار ضلع و پلکانی در هر ضلع دارد. دو طرف پلکان مارهای پرداری کنده کاری شده‌اند. سـتونهایی که به این معبد منتسب میشوند نیز به شـکل مارهـای پـردار تولتک و انسان هستند.

دو- اژدهای دوگانه /نرده‌های مار شکل

بالی (چپ)-آخرین طبقه معبد بساکی به نـام پلکـان خـدا شناخته میشود و از دو مار/اژدها ساخته شده که در تمام طول پله کشیده شـده‌اند و با دهـان بـاز در پـایین پلکـان قرار گرفته‌اند.

مایا (راست)- مارهـای پـردار که با دهـانی بـاز در طـول پلکـان معبد ال کاسـتیو El Castillo کشـیده شـده‌اند. هنگام اعتدال بهاره و پـاییزه خورشـید اواخر بعد از ظهر

به گوشه شـــمال غـــربی معبد میتابد و ســـایه‌های مثلث شکلی روی پلکان و نرده‌های شمال غربی ایجاد میکند و باعث میشـود مانند مارهـای پـرداری که به طـرف پـایین معبد میخزند به چشم آیند.

سه- طاق مقدس

این نـوع طـاق سـنگ کلید در میـان نـدارد (سـنگی که در طاقهای اروپایی دیده میشود و در بالاترین نقطه طاق و در میان آن قرار داده میشود تا وزن طاق را تحمل کند). مایا شناس معروف قرن نوزدهم, آگوستوس لو پلـونژان Augustus Le Plongen که به دلیل اعتقـاد به وجـود تمدن باستانی مادر همه تمدنهای بـزرگ زمین بی‌اعتبـار خوانده میشود گسترگی این نوع طاق در تمـام جهـان را شاهد محکمی بر نظریه اش میداند.

نقل از کتاب آگوستوس لو پلانژان: از دست رفتن اعتبار باستان شناسی – نوشته لارنس جی دزموند:

«... آگوستوس لو پلونژان, پیشـگام مایاشناسی و اولین کسی که اســـناد تصـــویری دقیق و منظم از ســـایتهای باستانی یوکاتان تهیه کـرد... طاقهـای بـدون سـنگ کلید مایـــــایی را نشـــــانه‌ای از همریشه بـــــودن فرهنگها میدانست... او عقیـــــده داشت طاقها با نســـــبت 3.5.7 ساخته شده‌اند که به نظر او اعداد مورد کاربرد معمـاران باســتانی بــوده است... وی همین نســبتها را در مقــابر اتروسـکی, مجسـمه‌های یونـان باسـتان و بخشـهایی از اهرام مصر یافته بود...

در نوشـــــته‌هایش به خصـــــوص در کتـــــاب «ریشه‌های مصریان» که پس از مرگش در سال 1913 منتشر شـده

او مصر و مایـــای باســتان و معاصر را از دیــدگاه مــردم شناسی, زبـان شناسی, سـمبلها و آیینهـای دیـنی مـورد مقایسه قرار داده است... روش مطالعه او صـحیح بـوده است و مشاهدات و تشبیهات جـالبی نـیز به دست آورده است...»

چهار- خدایان ترسناک در ورودی معابد

بــالی (چپ)-به صــورت, دست راست, دست چپ و پــای چپ دقت کنید. مشعلی به دست چپ, دندانها و دندانهای نیش بزرگ, مـوی بلند, ریش و حـالت صـورت ترسـناکی دارد. پــای چپش رو به بــیرون و دست راســتش با مشت بسته روی سینه قرار دارد.

مایا (راست)- میمون غــران خداییست که در فرهنگ مایا حافظ و حــامی هنرمنــدان مخصوصا مجســمه ســازان و خطاطان است. به شباهت حالات دو مجسمه توجه کنید.

پنج- مارهای سنگی

بالی (چپ)-مارهای سنگی بالی از ســاختمان معبد رو به بـــیرون تراشـــیده شـــده‌اند. مـــار یکی از قـــدیمی‌ترین سـمبلهای اسـاطیری است که با گسـتردگی بسـیاری در سـطح جهـان به کـار رفته است. مـار سـمبل بـاروری و نیروهای خلاق حیـات است. پوست انـداختن مـار سـمبل تولد دوباره, تغییر شکل, نامیرایی و درمانگری است.

مایا (راست)- مارها در فرهنگ مایـــــایی ســـــمبل تولد دوبــاره بودند. مایاها در هنگــام انجــام مراسم آییــنی با اجداد خود ارتباط برقـرار میکردند. در آین آیینها تصـاویر مارهای بزرگی را میدیدن که دروازه ورود به قلمرو روح

بود. حضور و ورود اجدادشان را به شکل بیرون آمـدن از دهان مار تصویر کرده‌اند.

شش- انرژی معنوی که حـالت دسـتها نشـان از مهـار آن دارد

بالی (چپ)-به حالت دستهای آسینتیا, خدای بزرگ مذهب باستانی بالی, (مجسمه آسینتیا در موزه بالی) مطابق با وضعیت دستها در یوگا دقت کنید. وضـعیت دست در یوگا همچنان که وضعیت بدن و چشمها یکی از جنبه‌هـای مهم یوگاست.

مایا (راست)- اعتقـاد بر این است که این مجسـمه پنجم دسامبر سال 711 برافراشته شده است. وضعیت دستها را با مجسمه آسینتیا مقایسه کنید. حالت انگشتها عموما بـرای آن است که از هـدر رفتن پرانا از نـوک انگشـتان جلوگـیری شـود. حالتهـای مختلفی بـرای به چسـباندن انگشـتها و در نتیجه ایجـاد چرخه انـرژی وجـود دارد. این چرخه‌ها پرانا را در مســـــیرهای خاصی به جریـــــان می‌اندازند تا بر ذهن و بدن اثرات خاصی وارد شود.

هفت- صـــورتهای ترســـناک بر فـــراز درهـــایی که طاقهایشان به صورت پله‌ای فرو نشسته است

بـالی (چپ)-در بـالی درها و پنجره‌ها نقـاط نفـوذ ارواح خبیث و بخت بد بودند. عقب نشسـتگی پلکـانی مـانع این شیاطین به حسـاب می‌آمد. صـورتهای ترسـناک بر فـراز درها برای ترساندن ودور کردن آن‌ها تعبیه میشد.

مایا (راست)- بســیاری معتقدند مایاها صـــورتکهایی از مارها و سایر موجودات میساختند.

هشت- خدایی به شکل فیل

بالی (چپ)-فیل در فرهنگ بـالی ممکن است مربـوط به قبل یا بعد از هندوئیسم باشد. لـــرد گانشا فیل-خـــدای هنــدوان است که ســمبل خــرد مطلق است و برطــرف کننده موانع و هدیه دهنده ثـروت. این خـدا هـوش فیل و انسان را یکجا دارد.

مایا (راست)- فیل در هـنر آمریکـای باسـتان به وفـور به چشم میخــورد و این کمی اســرار آمــیز است. فیلها 10 هزار سـال قبل و در پایـان عصر یخبنـدان در این منطقه از جهان از بین رفتند. دانشـمندان گذشـته که به فرضـیه دیفیوژنیســتی معتقد بودند دلیل وجـود فیل در هـنر این منطقه را این میدانســتند که مایاها بازمانــدگان جهــان قـدیمی‌تر بودند و یا این‌که توانسـته بودند به سـوی دیگر جهان سـفر کنند و فیلها را ببینند. شـاید هم فرهنگهـای این منطقه بسـیار قـدیمی‌تر از چـیزی هسـتند که دانش امــروز ادعا میکند. جــراح و چین شـــناس بریتانیـــایی, پرســوال یــتز (1878-1957) W. Perceval Yetts مینویسد:

«در سـال 1813مبـدا مـورد تایید تمـدن مایا مـورد تردید قرار گرفت و پروفسـور آناتومیست جی الیـوت اسـمیت مباحث قدیمی درباره ارتباط تمدن مایا به جهان قدیم را دوباره به جریان انداخت. او تصاویر و سمبلهایی از هــنر مایا را که از جهــان قـــدیم منشا گرفته بـــود روی تخته سنگهای کنده کاری شده یافت...این تصاویر به شکل سر فیل بودند, به شکل فیلهایی که خدایان هندیان بودند.»

نه- ورودی معابد به شکل دهان هیولا

«نما و بدنه ساختمانهای مایایی صحنه اجرای مناسک آیینی و حاوی معانی مهم سمبلیک و سیاسی بودند... یکی از این صحنه آراییها پذیرفتن نمای ساختمان به عنوان هیولا و ورودی به عنوان دهان هیولا بود... همانطور که در هرم «جادوگر» در اوکسمال Uxmal ... مردمی که به چنین ساختمانی وارد می‌شدند به نظر افرادی میرسیدند که به دهان هیولا قدم میگذارند.

منبع: نمادشناسی نمای ساختمانهای مایایی در دوران کلاسیک متاخر نوشته لیندا شل»

ده- نماد صلیب چاکانا

بالی (چپ)- دانشمندان اغلب اهمیت سمبل رازآمیز و معنوی چاکانا را نادیده گرفته‌اند. چاکانا یک سمبل اینکایی و ماقبل اینکایی است, صلیب اینکا. چاکانا در اسطیر اینکایی معادل چیزی است که در سایر فرهنگها به نام درخت زندگی شناخته میشود. این سمبل متشکل از یک صلیب سه طبقه است با اشاره هر بال به یکی از جهات اصلی و قرار گرفته در قابی مربع شکل.

مایا (راست)- چاکانا با شکلی مشابه در ابنیه مایایی دیده میشود. این صلیب روی هر بال سه پله دارد, چهار جهت اصلی را نشان میدهد و مربعی را دربر گرفته است.

یازده- چشم سوم میان چشمها و روی پیشانی

این نماد در مجسمه‌ها و سردیس‌های هر دو فرهنگ دیده میشود.

دوازده- معابدی با درهای سه گانه و تاکید بر درب میانی

درهـــای سه گانه و تاکید بر درب میـــانی ســـمبلی از دو چشم سر و چشم سوم است.

بيلی مايلر

بيلي مــاير پــيرمرد مسن و كشــاورز سويسي در ميــان يولولوژيست‌ها از شهرت زيادي برخوردار است.

ادعاي وي اين است كه از زمان كـودكي تا بحـال بيش از 250 بار با موجودات فرازميني از ستارگان پلياد (خوشه پروين) ديدار و گفتگو كرده است كه اوج اين تماس‌ها در دهه 70 ميلادي بـوده است. در ميـان تمـام كسـاني كه ادعــاي ارتبــاط با موجــودات فرازميــني را مي‌كنند بيلي ماير از جايگاه ويـژه اي برخـوردار است. زيـرا وي بـراي صحت ادعاي خويش عكسها و فيلمهاي بسيار شفافي از بشـــقاب پرنـــده‌ها گرفته است كه به گفته خـــودش اين اجــازه را موجــودات فرازميــني به او داده‌اند. عكســها و فيلم‌ها و نوارهـــايي كه حـــاوي صـــداهاي بشـــقاب پرنده‌هاست همه توسط دانشمندان زيادي مورد آزمـايش قرار گرفته كه اثري از حيله و نيرنگ در آن‌ها ديده نشده است. همچـــنين او فلـــزاتي را از طـــرف فرازميني‌ها به دانشـــمندان اهـــدا كـــرده است كه در كـــره زمين يـــافت نمي‌شوند

خبر باور نكردني

سازمان National Geographic در تاريخ ژانويه 2002 در مجله خــود صــحت يكي از ادعاهــاي بيلي مــاير را كه حدود 30 سال پيش (دهه 70) مطرح شده بود تاييد كرد! بيلي مـــاير بيش از سي ســـال پيش ادعا كـــرده بـــود كه موجودات فرازميني به او گفته‌اند كه قله اورست مرتفع ترين كوه در كره زمين نيست! وي در يكي از نوشته‌هاي قديمي خود آورده كه موجودات فرازميـــني به او گفته‌اند

که قله چیمبورازو (Chimborazo) در اکوادور 2150 متر از قله اورست بلندتر است. براي اينکه کره زميني کـاملا گرد نيست و براي همين (ارتفاع از سـطح دريا) مقيـاس درســـتي بـــراي انـــدازه گـــيري ارتفـــاع کوه‌ها نيست! National Geographic در ادامه توضـــيح مي‌دهد که اخـيراً دانشـمندان متوجه شـده‌اند چـرخش زمين به دور خود باعث شده که سطح زمين کاملا يکدست و اصطلاحا کــروي نباشد. بنــابراين اگر ارتفــاع کوه‌ها را نســبت به مرکز زمين بسنجيم کوه چيمبورازو 2200 متر بلنـدتر از اورست است! اما اگر مبناي انـدازه گـيري را سـطح دريا اختيــار کــنيم در آن صــورت قله اورست 2540 مــتر از چيمبـورازو بلنـدتر است. پس در حقيقت نه اورست بلکه چيمبــورازو (بلنــدترين نقطه) روي زمين است. اين نکته را بايد يـادآور شد که چگونه يك کشـاورز سـاده سويسي که تحصيلات عالي نيز ندارد سالها پيش چنين ادعــايي را مطرح ساخت که اکنون دانشمندان به صحت آن پي برده اند؟!

برج بابل

چون در مقالات و اخباري كه در مـورد مسـائلي همچـون نفيليم، آفــرينش انســان، بــرج بابل و.... بيــان ميگردند خواننده مرتبا به كتب باستاني مانند كتاب آفــرينش(عهد عتيق) و ديگر كتب ارجاع داده ميشود لازم ديدم متن اين كتب را يافته و پس از ترجمه در اختيار رامتين قرار بـدم كه تو سايت قرار بده.

آنچه كه پيش روي شماست بخشهائي از اين كتب هستند كه مرتب از آن‌ها نقل قول ميشــه، من متن انگليسي رو پيدا كردم كه با انگليسي رايج كنوني يه مقـداري تفـاوت داره، ولي ســعي كــردم ترجمه روان و قابل اســتفاده و بدون دستكاري ناشي از تعصب ارائه بدم.

پس از مطالعه اين متون متوجه ميشيد كه مسـائل طـرح شـده با مطـالبي كه كـردو موتـوا شـمن آفريقـائي نقل كــرده همــاهنگي زيــادي دارند كه جــالب توجه و درخــور تعمق هست.

Book of the genesis

And the LORD God said, Behold, the 003:022 man is become as one of us,

to know good and evil: and now, lest he put forth his hand,

and take also of the tree of life, and eat, and live for ever:

خــداي اربــاب گفت: آگــاه باشــيد كه انســان يكي از ما (خدايان) است، (اي انسان) حال براي اينكه خوب و بد را بفهمي دستت را پيش بيار و از درخت زندگي بخور باشد كه تا ابد زندگي كني.

Therefore the LORD God sent him 003:023 ,forth from the garden of Eden

.to till the ground from whence he was taken

انسان را به باغ عدن فرســتاد تا در زميـني كه از آن جـدا شده بود زراعت كند.(پس ابتــدا انســان را از زمين بــرده بودند).

So he drove out the man; and he 003:024 placed at the east of the

garden of Eden Cherubims, and a flaming sword which turned

.every way, to keep the way of the tree of life

پس انسان را در شرق عدن جاي داد و فرشته زيبــائي با شمشير آتشــين مـراقب او بـود تا او را از درخت زنـدگي دور نگاه دارد.

And Adam knew Eve his wife; and she 004:001 ,conceived, and bare Cain

.and said, I have gotten a man from the LORD

پس آدم حوا را به عنوان همسر خـود شـناخت و او kain (قابيل) و said (خواهرش) را به دنيا آورد، آدم گفت كه خداوند به من فرزنداني اعطا كرد.

And she again bare his brother Abel. 004:002 And Abel was a keeper of

.sheep, but Cain was a tiller of the ground

بـاز حـوا Abel (هابيل) و خـواهرش را بـدنيا آورد. ابل دامداري و كين كشاورزي ميكرد.

And in process of time it came to pass, 004:003 that Cain brought of

the fruit of the ground an offering unto the .LORD

And Abel, he also brought of the 004:004 firstlings of his flock and

of the fat thereof. And the LORD had respect unto Abel and to

:his offering

But unto Cain and to his offering he 004:005 had not respect. And Cain

.was very wroth, and his countenance fell

And the LORD said unto Cain, Why art 004:006 thou wroth? and why is

?thy countenance fallen

If thou doest well, shalt thou not be 004:007
accepted? and if thou

doest not well, sin lieth at the door. And unto
thee shall be

.his desire, and thou shalt rule over him

پس از مــدتي كين و ابل بــراي خداوند هــدايائي آمــاده كردنـــد، قابيل از محصـــولات كشـــاورزي اش وهابيل از حيوانات تازه بدنيا آمده و پــروار، خداوند هــداياي كين را قبول نكرد ولي ابل را پذيرفت و او را احترام كــرد، كين خشـــمگين شد ولي خداوند به او گفت چـــرا خشـــمگين ميشوي؟ خـود از بـدترين محصـولت آوردي و خـود بـاعث نپذيرفته شدن هدايايت گشتي، حال ابل را بعنوان مهــتر و رئيس منصوب ميكنم.

And Cain talked with Abel his brother: 004:008
,and it came to pass

when they were in the field, that Cain rose up
against Abel

.his brother, and slew him

And the LORD said unto Cain, Where is 004:009
Abel thy brother? And he

?said, I know not: Am I my brother’s keeper

And he said, What hast thou done? the 004:010
voice of thy brother’s

.blood crieth unto me from the ground

And now art thou cursed from the 004:011
earth, which hath opened her

mouth to receive thy brother’s blood from thy
;hand

ولي كين از ابل اطـاعت نكـرد و او را كشـت، خداوند به كين گفت «كجاست ابـل؟» كين پاسخ داد كه نميـدانم آيا من نگهبان برادرم هسـتم؟ خداوند گفت تو چكـار كـردي كه خـون بـرادرت كه در زمين فـرو رفته مـرا با فريـاد ميخوانـد؟ پس زمين كه خـون ابل را بلعيـده بـود كين را نفرين كرد.

When thou tillest the ground, it shall 004:012
not henceforth yield

unto thee her strength; a fugitive and a
vagabond shalt thou

.be in the earth

پس زمـــاني كه زمين را كشت ميكـــني مانند قبل به تو محصول نخواهد داد و تو در زمين آواره و فـاني خـواهي بود.

And Cain said unto the LORD, My 004:013
punishment is greater than I

.can bear

Behold, thou hast driven me out this 004:014 day from the face of the

earth; and from thy face shall I be hid; and I shall be a

fugitive and a vagabond in the earth; and it shall come to

pass, that every one that findeth me shall slay .me

And the LORD said unto him, 004:015 ,Therefore whosoever slayeth Cain

vengeance shall be taken on him sevenfold. And the LORD set a

mark upon Cain, lest any finding him should kill .him

كين گفت كه خـدايا من بسـيار پشـيمانم، علاوه بر آنچه مقدر كردي اراده كن كه هر كه مـرا در زمين يـافت مـرا بكشد تا مجبور به مخفي شـدن نـيز باشـم، خداوند گفت باشد هر كه تورا يابد خواهد كشت ولي خود او نيز هـدف انتقام قرار خواهد گرفت!!

And Cain went out from the presence 004:016 of the LORD, and dwelt in

.the land of Nod, on the east of Eden

And Cain knew his wife; and she 004:017
conceived, and bare Enoch: and

he builded a city, and called the name of the
city, after the

.name of his son, Enoch

كين و همسرش در شـرق عـدن در سـرزمين نـاد سـاكن گشتند و فرزنـدي به نـام انـوخ بـدنيا آوردند و شـهري به نام انوخ بنيان نهادند.

And Adam knew his wife again; and 004:025
she bare a son, and called

his name Seth: For God, said she, hath
appointed me another

.seed instead of Abel, whom Cain slew

And to Seth, to him also there was 004:026
born a son; and he called

his name Enos: then began men to call upon
the name of the

.LORD

This is the book of the generations of 005:001
Adam. In the day that

God created man, in the likeness of God made
;he him

Male and female created he them; and 005:002
blessed them, and called

their name Adam, in the day when they were
.created

And Adam lived an hundred and thirty 005:003
years, and begat a son in

his own likeness, and after his image; and
called his name

:Seth

And the days of Adam after he had 005:004
begotten Seth were eight

hundred years: and he begat sons and
:daughters

And all the days that Adam lived were 005:005
nine hundred and thirty

.years: and he died

And Seth lived an hundred and five 005:006
:years, and begat Enos

And Seth lived after he begat Enos 005:007
eight hundred and seven

:years, and begat sons and daughters

And all the days of Seth were nine 005:008
:hundred and twelve years

.and he died

And Enos lived ninety years, and 005:009
:begat Cainan

And Enos lived after he begat Cainan 005:010
eight hundred and fifteen

:years, and begat sons and daughters

And all the days of Enos were nine 005:011
hundred and five years: and

.he died

And Cainan lived seventy years and 005:012
:begat Mahalaleel

And Cainan lived after he begat 005:013
Mahalaleel eight hundred and

:forty years, and begat sons and daughters

And all the days of Cainan were nine 005:014
:hundred and ten years

.and he died

And Mahalaleel lived sixty and five 005:015
:years, and begat Jared

And Mahalaleel lived after he begat 005:016
Jared eight hundred and

:thirty years, and begat sons and daughters

And all the days of Mahalaleel were 005:017
eight hundred ninety and

.five years: and he died

And Jared lived an hundred sixty and 005:018
two years, and he begat

:Enoch

And Jared lived after he begat Enoch 005:019
eight hundred years, and

:begat sons and daughters

And all the days of Jared were nine 005:020
hundred sixty and two

.years: and he died

And Enoch lived sixty and five years, 005:021
:and begat Methuselah

And Enoch walked with God after he 005:022
begat Methuselah three

:hundred years, and begat sons and daughters

And all the days of Enoch were three 005:023
hundred sixty and five

:years

And Enoch walked with God: and he 005:024
.was not; for God took him

And Methuselah lived an hundred 005:025
eighty and seven years, and

.begat Lamech

And Methuselah lived after he begat 005:026
Lamech seven hundred

eighty and two years, and begat sons and
:daughters

And all the days of Methuselah were 005:027
nine hundred sixty and

.nine years: and he died

حوا دوبـاره پسـري به مانند ابل بـدنيا آورد كه او را ست seth ناميدند، ست داراي پسري به نـام انـوش و انـوش پـدر كاينـان و او پـدر ماهالاليل و او پـدر جـارد و او پـدر انوخ و او پدر متوصلاح و او پدر لامخ و او پـدر نـوح بـود. سطرهاي بالا حاوي جزئياتي در باره طـول عمر افـراد و برخي اتفاقات متفرقه هستند.

And Lamech lived an hundred eighty 005:028
and two years, and begat a

:son

And he called his name Noah, saying, 005:029 This same shall comfort

us concerning our work and toil of our hands, because of the

.ground which the LORD hath cursed

And Lamech lived after he begat Noah 005:030 five hundred ninety and

:five years, and begat sons and daughters

And all the days of Lamech were seven 005:031 hundred seventy and

.seven years: and he died

And Noah was five hundred years old: 005:032 ,and Noah begat Shem, Ham

.and Japheth

لامخ گفت اين پسر (نـــوح) مانند ما از تنگي و نگـــراني زمين كه خداوند آنرا نفرين و نابـارور كـرده است نجـات خواهد داد. نـوح در پانصد سـالگي سه فرزند به نـام شم وهـام و جفث داشـت، در اين زمـان فرزنـدان آدم زيـاد شده و در زمين پراكنده شده بودند.

And it came to pass, when men began 006:001 to multiply on the face of

,the earth, and daughters were born unto them

That the sons of God(nephilim, 006:002 deamons, fallen ones saw the daughters of men that they were fair; and they took them .wives of all which they chose

در اين زمــان نفيليم (فرشــتگان فــرو افتــاده، ديوهــاي رانده شــده) دخــتران انســان را ديدند و با آن‌ها به ميل و رغبت خودشان ازدواج كردند.

And the LORD said, My spirit shall not 006:003 ,always strive with man

for that he also is flesh: yet his days shall be an hundred

.and twenty years

در همين زمان خداوند گفت روح من (كه در بــدن انســان حلــول كــرده) شايســته نيست در اين بــدن خــاكي مــدت زيادي بماند، پس عمر انسان كوتــاه گشت(حــدود يكصد و بيست سال).

There were giants in the earth in 006:004 those days; and also after

that, when the sons of God(nephilim, deamons, fallen ones) came in unto the daughters of men, and they bare children to them, the same became mighty men which were of old, men of .renown

قبل از آميزش نفيليم با برخي انسـانها، بيشـتر انسـانها ديگر مانند آدم عظيم الجثه نبودند، ولي فرزنـدان نفيليم بار ديگر تبديل به انسانهائي عظيم گشتند.

And God saw that the wickedness of 006:005 man was great in the earth,

and that every imagination of the thoughts of his heart was

only evil continually.

اين نسل جديد بسـيار بدانـديش و شـيطان صـفت بـود و هركار زشتي انجام ميداد.

And it repented the LORD that he had 006:006 made man on the earth,

and it grieved him at his heart.

And the LORD said, I will destroy man 006:007 whom I have created from

the face of the earth; both man, and beast, and the creeping

thing, and the fowls of the air; for it repenteth me that I

have made them.

خداوند بسـيار نـاراحت و دلشكسـته گشت چـرا كه او انسانها را آفريده بود، پس (به نـوح) گفت من همـانطور كه انسـانها را آفريـدم آن‌ها را نـابود ميكنم و همچـنين

درندگان و گياهان زمين و پرنـدگان آسـمان را (به سـبب دستكاري و دخالت نفيليم در آفرينش و ژنتيك موجـودات روي زمين و پديد آمدن موجودات پليد و عجيب الخلقه).

006:008 But Noah found grace in the eyes of
.the LORD

006:009 These are the generations of Noah:
Noah was a just man and

perfect in his generations, and Noah walked
.with God

006:010 And Noah begat three sons, Shem,
.Ham, and Japheth

006:011 The earth also was corrupt before
God, and the earth was

.filled with violence

006:012 And God looked upon the earth, and,
;behold, it was corrupt

for all flesh had corrupted his way upon the
.earth

006:013 And God said unto Noah, The end of
all flesh is come before

me; for the earth is filled with violence through
,them; and

.behold, I will destroy them with the earth

ولي نوح در چشمان ارباب بخشندگي و ظـرافت عمل را ديد، از انجائي كه نوح داراي آفـرينش پـاك و خـالص بـود (انسانهاي ديگر داراي ژنتيك مختلط بودند) با ارباب قدم مـــيزد و اربـــاب به او گفت كه زمين (بخـــاطر دخـــالت شـياطين) پر از وحشـيگري و جنايـات شـده است وحـتي خود زمين بواسطه آلودگي موجودات روي آن آلوده شده است، پس همه را يكجا نابود خواهم كرد.

Make thee an ark of gopher wood; 006:014 rooms shalt thou make in the

ark, and shalt pitch it within and without with .pitch

And this is the fashion which thou 006:015 shalt make it of: The

length of the ark shall be three hundred cubits, the breadth

of it fifty cubits, and the height of it thirty .cubits

A window shalt thou make to the ark, 006:016 and in a cubit shalt thou

finish it above; and the door of the ark shalt thou set in the

side thereof; with lower, second, and third stories shalt thou

.make it

And, behold, I, even I, do bring a flood 006:017 of waters upon the

earth, to destroy all flesh, wherein is the breath of life,

from under heaven; and every thing that is in the earth shall

.die

But with thee will I establish my 006:018 covenant; and thou shalt

come into the ark, thou, and thy sons, and thy wife, and thy

.sons› wives with thee

And of every living thing of all flesh, 006:019 two of every sort

shalt thou bring into the ark, to keep them alive;

.they shall be male and female

Of fowls after their kind, and of cattle 006:020 after their kind, of

every creeping thing of the earth after his kind, two of every

.sort shall come unto thee, to keep them alive

And take thou unto thee of all food 006:021
that is eaten, and thou

shalt gather it to thee; and it shall be for food
,for thee

.and for them

Thus did Noah; according to all that 006:022
God commanded him, so did

.he

پس نـوح همـانطور كه اربـاب گفته بـود كمـاني از چـوب
ساخت و به اراده خداوند از هر موجودي يك جفت پـاك و
خالصش در آن كمـــان(كشـــتي) جمع گشـــتند و نـــوح با
خــانواده اش بهمــراه آذوقه و غــذاي كــافي در آن جــاي
گرفتند.

And the LORD said unto Noah, Come 007:001
thou and all thy house into

the ark; for thee have I seen righteous before
me in this

.generation

Of every clean beast thou shalt take to 007:002
thee by sevens, the

male and his female: and of beasts that are not
,clean by two

.the male and his female

Of fowls also of the air by sevens, the 007:003
;male and the female

to keep seed alive upon the face of all the
.earth

For yet seven days, and I will cause it 007:004
to rain upon the earth

forty days and forty nights; and every living
substance that I

have made will I destroy from off the face of
.the earth

و خداوند به نــوح گفت در كشــتي بشــين كه من از هر حيوان و گياه و پرنده اي يك جفت خـالص و پـاكش را در كشــتي جــاي داده ام.(و حــتي تعــدادي از ناپاكنشــان را؟؟؟؟؟) و در هنگان طوفان نوح ششصد سال داشت.

And the waters prevailed, and were 007:018
increased greatly upon the

earth; and the ark went upon the face of the
.waters

And the waters prevailed exceedingly 007:019
upon the earth; and all

the high hills, that were under the whole
heaven, were

.covered

Fifteen cubits upward did the waters 007:020 prevail; and the

.mountains were covered

And all flesh died that moved upon the 007:021 ,earth, both of fowl

and of cattle, and of beast, and of every creeping thing that

:creepeth upon the earth, and every man

All in whose nostrils was the breath of 007:022 life, of all that was

.in the dry land, died

و آب انقدر بالا آمد كه تمامي سطح زمين را پوشاند و از قله بلند ترين كوه پانزده ذراع (حدود هفت مـتر) ارتفـاع داشت صد و پنجاه روز و شب اينگونه بود تا هر موجودي كه نيــاز به تنفس داشت و در زمين خشك مانــده بــود از بين رفت.

And every living substance was 007:023 destroyed which was upon the

face of the ground, both man, and cattle, and the creeping

things, and the fowl of the heaven; and they were destroyed

from the earth: and Noah only remained alive, and they that

.were with him in the ark

And the waters prevailed upon the 007:024 earth an hundred and fifty

.days

And God remembered Noah, and every 008:001 living thing, and all the

cattle that was with him in the ark: and God made a wind to

;pass over the earth, and the waters asswaged

The fountains also of the deep and the 008:002 windows of heaven were

stopped, and the rain from heaven was ;restrained

And the waters returned from off the 008:003 earth continually: and

after the end of the hundred and fifty days the waters were

.abated

And the ark rested in the seventh 008:004 month, on the seventeenth

day of the month, upon the mountains of Ararat.

سپس ارباب نـوح را به يـاد آورد و بـادي در زمين وزيد و شكاف آسمان و چشمه زمين بسته شدند و پس از هفت ماه و هفت روز كمان نوح در قله كوه آرارات نشست.

And the waters decreased continually 008:005 until the tenth month: in

the tenth month, on the first day of the month, were the tops

of the mountains seen.

ولي تا ماه دهم طول كشيد كه قله كوهها ديده شود.

نوح براي خداوند قربانگاهي سـاخت و حيوانـات ناپـاك و ناخالص را در آن سوزاند، پس ارباب وقتي بوي خوبي از آتش شنيد با خـود گفت كه ديگر نخـواهم گذاشت كـار به اينجا بكشد تا مجبـــور به نفـــرين زمين شـــوم و همه موجودات را نابود كنم، اي نوح در زمين پخش شويد و از هر چه روئيدني و حيوانـات است روزيتـان را بجوئيد مگر گوشـــتي كه در آن خـــون جـــاري اســـت، چـــرا كه خـــون موجـــودات از آن من است و من خـــون انســـانها را از درندگان و ديگر انسانها خـواهم سـتاند، پس هر كه خـون فردي را بريزد خون خودش بايد ريخته شود و .....

Book of the cave of the treasures. كتاب مقدس مسيحيان كه ريشه در دانش مصريان از تاريخ بشر دارد

[The Creation of Adam.]

(همه ميدانيم كه انسان گونه‌ها بيش از يك ميليون سال پيش بر روي زمين وجود داشته‌اند، انچه كه بعنوان داستان خلقت آدم نقل شده به احتمال زياد ماجراي دستكاري و تكامل دادن اين گونه‌ها توسط خدايان_فرشتگان) و سپس كينه ورزي صاحبان قبلي زمين نسبت به اين لطف و كمك بوده است، از آنجائي كه نقل ميشود خدايان انسان را به شكل خود آفريدند بنظر ميايد علت اين انتخاب اين بوده كه چون نژادهاي انسان گونه كه برروي زمين پديد آمده بودند شباهت زيادي با نژادهاي پيشرفته آسماني داشتند خدايان به اين نتيجه رسيدند كه اين موجود پديد آمده بر روي زمين استعداد زيادي براي پيشرفت و تعالي دارد.

وجه تسميه «غار گنجها» اين است كه در اين كتاب نقل شده آدم هدايائي كه از خدايان و فرشتگان دريافت كرده بود را در غاري كه اكنون زير درياچه نمك در اسرائيل قرار دارد قرار ميداده است و اين كتاب چون توصيفات زيادي از اين ابزار و ادوات ارائه كرده است به كتاب غار گنجها معروف شده است.)

Now the formation of Adam took place in this wise: On the Sixth Day, which is the Eve of the Sabbath, at the first hour of the day, when quietness was reigning over [Fol. 4b, col. 2] all the Ranks [of the Angels], and the hosts [of heaven], God said, «Come ye, let Us make man in Our image, and according to Our likeness.» Now by this word «Us» He maketh known concerning the Glorious Persons [of the

Trinity]. And when the angels heard this utterance, they fell into a state of fear and trembling, and they said to one another, «A mighty miracle will be made manifest to us this day [that is to say], the likeness of God, our Maker.» And they saw the right hand of God opened out flat, and stretched out over the whole world; and all creatures were collected in the palm of His right hand. And they saw that He took from the whole mass of the earth one grain of dust, and from the whole nature of water one drop of p. 52 water, and from all the air which is above one puff of wind, and from the whole nature of fire a little of its heat and warmth. And the angels saw that when these four feeble (or inert) materials were placed in the palm of His right hand [Fol. 5a, col. 1], that is to say, cold, and heat, and dryness, and moisture, God formed Adam. Now, for what reason did God make Adam out of these four materials unless it were [to show] that everything which is in the world should be in subordination to him through them? He took a grain from the earth in order that everything in nature which is formed of earth should be subject unto him; and a drop of water in order that everything which is in the seas and rivers should be his; and a puff of air so that all kinds

[of creatures] which fly in the air might be given unto him; and the heat of fire so that all the beings that are fiery in nature, and the .celestial hosts, might be his helpers

و در روز ششم از آفــرينش خداوند تمــام فرشــتگان و ساكنان آسمان را در پيشـگاه خـود حاضر كـرد و به آن‌ها گفت: بيائيد آدم را در تصـور خـود پديد آوريم به بهـترين شـكلي كه دوست داريم و مانند من، در ميـان فرشـتگان ولوله و هراسي افتــاد و گفتند كه معجــزه اي عظيم در حــال رخ دادن اســت، موجــودي شــبيه به خــدا آفريــده ميشـود! خداوند دست راسـتش را گشـود و از بـالاي سر تمـام موجـودات و جهانها گذشت تا به زمين رسـيد و يك دانه خاك از زمين برداشت، يك قطـره آب از ميـان آبهـا، يك فـــوت از گازها و يك شـــعله از آتش، باشد كه آدم بتواند بر تمامي عناصر خلقت تسلط يابد.

God formed Adam with His holy hands, in His own Image and Likeness, and when the angels saw Adam’s glorious appearance they were greatly moved by the beauty thereof. For they saw [Fol. 5a, col. 2] the image of his face burning with glorious splendour like the orb of the sun, and the light of his eyes was like the light of the sun, and the image of his body was like unto the sparkling of crystal. And p. 53 when he rose at full length and stood upright in the centre of the earth, he planted his two feet on that spot whereon was set up the Cross

of our Redeemer; for Adam was created in Jerusalem. There he was arrayed in the apparel of sovereignty, and there was the crown of glory set upon his head, there was he made king, and priest, and prophet, there did God make him to sit upon his honourable throne, and there did God give him dominion over all creatures and things. And all the wild beasts, and all the cattle, and the feathered fowl were gathered together, and they passed before Adam and he assigned names to them; and they bowed their heads before him; and eveything in nature worshipped him [Fol. 5b, col. 1], and submitted themselves unto him. And the angels and the hosts of heaven heard the Voice of God saying unto him, «Adam, behold; I have made thee king, and priest, and prophet, and lord, and head, and governor of everything which hath been made and created; and they shall be in subjection unto thee, and they shall be thine, and I have given unto thee power over everything which I have created.» And when the angels heard this speech they all .bowed the knee and worshipped Him

پس زماني كه آدم مطـابق خواست و تصـور خـدا آفريـده ميشد، فرشتگان ديدند كه صـورتي مانند خورشـيد دارد و نــور چشــمانش مانند اشــعه آن است و بــدنش همچــون بلــوري(كريســتالي) است كه بــدور آن بــرق و صــاعقه

ميگردد، پس زماني كه آدم به آفرينش كامل رسيد پـايش را در جــائي گذاشت كه نجــاتبخش ما به صــليب كشــيده شـد، اورشـليم كه محل حكـومت و تخت پادشاهيسـت، و تمام درندگان و پرندگان و هرچه آفريده شده بـود به دور او آمدند و يكايك در مقابل او قــرار يافتند و او به هر يك اسمي داد، هر موجـودي با شـنيدن اسم خـود سر تعظيم فرود مياورد و دور ميشد و تمام طبيعت او را پرستيدند. و نــدائي از خداوند بر آدم آمد: آگــاه بــاش كه من تو را پادشاه، روحاني و پيامبر و ارباب و سـرآمد قـرار دادم و هرچه افريدم در خدمت توست و تو بر همه قدرت داري. فرشــتگان چــون اين را شــنيدند همه زانو زدند و آدم را پرستيدند.

NOTES.– The Egyptian and Ethiopian Churches] have a tradition that the angels were not all created at the same time. The great archangel Michael, who is called the «Angel of the Face,» and all his Rank of angels were created in the first hour of Friday, the Priests in the second, the Thrones in the third, the Dominions (or Sultâns) in the fourth, the Lords in the fifth, the Powers in the sixth, the Tens of Thousands in the seventh, the Governors in the eighth, the Masters in the ninth. After the Governors the Rank of angels governed by Satan were created, and then the Tenth Rank.

According to a Coptic tradition preserved in the Discourse on Abbatôn, the Angel of Death,

by Timothy, Archbishop of Rakoti (Alexandria), the clay of which Adam was made was brought by the angel Mûrîêl from the Land of the East

كليســاي مصر و اتيــوپي اعتقــاد ســنتي دارند كه ابتــدا فرشــته بــزرگ ميكائيل و همنوعــانش، ســپس فرشــتگان موبد، بعد تاجداران، سلطه وران، اربابان، قدرتمندان، ده هزارگــان، حاكمــان، روســا، شــياطين و ســپس رده دهم آفريده شده‌اند.

مطابق كتاب «سخنان فرشــته مــرگ، آبــاتون»، بــرخي از فرشــتگان بــزرگ (رده ميكائيل و همنوهــانش) مــامور آفرينش آدم شدند، فرشته اي بنــام «موريل» گل رس را از شرق اورد و.....

THE REVOLT OF SATAN, AND THE BATTLE IN] [.HEAVEN

And when the prince of the lower order of angels saw what great majesty had been given unto Adam, he was jealous of him from that day, and he did not wish to worship him. And he said unto his hosts, «Ye shall not worship him, and ye shall not praise him with the angels. It is meet that ye should worship me, because I am fire and spirit; and not that I should worship a thing of dust, which hath been fashioned of fine dust.» And the Rebel meditating these things [Fol. 5b, col. 2] would not render obedience to God, and of his own

free will he asserted his independence and separated himself from God. But he was swept away out of heaven and fell, and the fall of himself and of all his company from heaven took place on the p. 56 Sixth Day, at the second hour of the day. And the apparel of their glorious state was stripped off them. And his name was called «Sâtânâ» because he turned aside [from the right way], and «Shêdâ» because he was cast out, and «Daiwâ» because he lost the apparel of his glory. And behold, from that time until the present day, he and all his hosts have been stripped of their apparel, .and they go naked and have horrible faces

كودتاي ساتان:

يك ساعت پس از آفرينش ادم وقتي كه ساتان، شاهزاده فرشـتگان دست پـائين، افتخـار و عظمت اعطا شـده به آدم را ديد به او حسادت كرد و به دسته خـود گفت: شـما نبايد مانند ديگر فرشـــتگان او را بپرســـيد و بايد مـــرا بپرستيد چرا كه من از آتش و شبه ساخته شده‌ام و او از خــاك خــوب، پس با اراده خــويش كه خداوند به او آزادي داده بــود بر خداوند شــوريد و اســتقلال خــويش را اعلام كرد، ولي از آسمان بيرون رانده شد همراه با دسته اش، و افتخـــارش از او گرفته شـــد، او را «ســـاتانا» خواندند چون از راه راست روگرداند، «دايوا» چــون افتخــارش را از دست داد و «شدا» چون اخراج شد.

و آگـاه باشـيد كه از آن زمـان تا كنـون دسـته فرشـتگان تحت فرمان او از ظاهر خـود محـروم و ملعـون شـده‌اند، بــدون لبــاس و عريــان زنــدگي ميكنند و داراي ظــاهر و چهره اي وحشتناك و تهوع‌آور ميباشند.

NOTES.–The Fathers of the Egyptian and] Ethiopian Churches treat the story of the Fall of Satan in great detail. According to them he declared to himself that he would set his throne above the stars, p. 57 and make himself equal to God. One week after the creation of Adam, Satan declared war on the hosts of Almighty God. These were commanded by Michael and consisted.The angels uttered their battle cries and began to fight, but Satan charged them and dispersed them; they reformed, but again Satan charged them and put them to flight. Then God gave the angels the Cross of Light, And when they attacked the hosts of darkness under this Cross, Satan became faint, and he and his forces withdrew, .and Michael hurled them down to hell

در كليســاي مصر و اتيــوپي داســتان شــورش ســاتان با جزئيات بيشتري بيان گشــته، ســاتان اعلام ميكند كه بايد بر عرش بالاي ستارگان و در كنار جايگاه خـدا بنشـيند، و پس از افـــرينش آدم او به دســـته تحت فرمـــان خداوند اعلان جنگ ميكند، لشكر خدا كه تحت فرمان ميكائيل بود وارد جنگ شدند ولي دوبـار از شـيطان شكست خوردنـد،

تا اینکه خداوند به آن‌ها صـلیب نـور را داد (افسـانه پـدر، پسر و روح مقـــــدس از اینجا چشـــــمه گرفته است) و فرشـتگان تحت نـور صـلیب به لشـکریان تـاریکي حمله کردند تا ســـاتان نـــاتوان گشت و با نیروهـــایش عقب نشست و میکائیل اورا به پـــــــائین و جهنم درون زمین راند.

From the Book of the Mysteries of Heaven and] The prototype of the great fight in [.Earth heaven between the powers of light and darkness is found in p. 58 ancient Egyptian religious texts, in more than one form. In the oldest form Set,، the Devil, rebels against Her-ur,، the god of heaven, whose chief symbols are the sun and moon, and is utterly defeated. In the next form Set attacks the Sun-god R¯a,، and is destroyed by him; the great ally of Set, called ¯Apep (Apôphis),، and all his fiends and devils (the Sebau),، are defeated and burnt up daily. In another form Set makes war on Horus, the son of Osiris, and on Osiris himself, and is defeated utterly. The Coptic version of the legend was borrowed from the old hieroglyphic .texts, and then Christianized

داســـتاني مشـــابه داســـتان نقل شـــده در نوشـــته‌هاي هیگروگیلف مصر باســـتان کشف شـــده است که بیـــان میکند ست و آپـوفیس بر ضد هـوروس شـورش کردند تا اینکه رع خـــداي خورشـــید پس از شکست اوســـیریس از

ســت، آنــدو را با شــياطين و ديوهايشــان شكست داد و سوزاند.

بنظر ميايد اين داستان اصالتا متعلق به دين مسيح نبوده است و بعدا مسيحائي شده است.

در قسمت ذيل، جون مسيحيان مفاهيمي كه دلخواهشان نبوده را از متن اصلي حذف كرده بودند، بــرخي نكــات را كه در منـــابع ديگر نقل ميشـــود را در داخل گيومه اورده ام:

[.SATAN’S ATTACK ON ADAM AND EVE

حمله ساتان به آدم و حوا

And when Satan saw that Adam and Eve were happy and joyful in Paradise, that Rebel was smitten sorely with jealousy, and he became filled with wrath. [when] serpant saw Eve by herself [Fol. 7a, col. 1], he called her by her name. And when she turned round towards him, she saw her own form [reflected] in him, and she talked to him; and Satan led her astray with his lying words, because the nature of woman is soft (or, yielding).

And when Eve had heard from him concerning that tree, straightway she ran quickly to it, and she plucked the fruit of disobedience from the tree of transgression of the command, and she ate. Then immediately she found herself

stripped naked, and she saw the hatefulness of her shame, and she ran away p. 65 naked, and hid herself in another tree, and covered her nakedness with the leaves thereof. And she cried out to Adam, and he came to her, and she handed to him some of the fruit of which she had eaten, and he also did eat thereof. And when he had eaten he also became naked, and he and Eve made girdles for their loins of the leaves of the fig-trees; and they were arrayed in these girdles of ignominy for three [Fol. 7a, col. 2] hours. At mid-day they received [their] sentence of doom. And God made for them tunics of skin which was stripped from the trees, that is to say, of the bark of the trees, because the trees that were in Paradise had soft barks, and they were softer than the byssus and silk wherefrom the garments worn by kings are made. And God dressed them in this soft skin, which was thus spread over a .body of infirmities

So Adam and Eve went down from that holy mountain [of Eden] to the slopes which were below it, and there Adam knew Eve his wife. [A marginal note in the manuscript says that Adam knew Eve thirty years after they went forth from Paradise.] And Eve conceived and brought forth Cain and Lebhûdhâ, his sister,

with him; and Eve conceived again and she brought forth Hâbhîl (Abel) and Kelîmath, his sister, with him.

وقـتي سـاتان ديد كه آدم و حـوا در بهشت با خوشـحالي زندگي ميكنند و كودتاي او شكست خورده است وجودش سراكنده از خشم شد، مار خود را به شكل حـوا درآورد و به نـزد او رفت و او را با نـامش خوانـد، وقـتي كه حـوا برگشت با تعجب خويش را ديد، ((مار به حوا گفت اگر از ميـوه ممنوعه بخوريد داراي شـعوري ميشـويد كه خداوند نميخواهد داشته باشيد)) حوا با شـنيدن سـخن مـار دوان دوان به سمت درخت ممنوعه رفت و ميوه اش را خـورد، در اين هنگام حوا پي برد كه عريان است پس از شرم به ميـان درختـان دويد و خـود را با برگهـاي پهن پوشـاند، سپس با فريـاد آدم را خواند و وقـتي آدم او را يـافت او نيز از ميوه ممنوعه خورد و متوجه عرياني خـويش شد و خود را با بـرگ پوشـاند، آنـدو سه سـاعت را در شـگفتي سپري كردند تا اينكه در هنگام ظهر خداوند فرمان اخراج آن‌ها از كوه عدن را صادر كرد و آن‌ها به دامنه كوه رانده شـــدند و خداوند به آن‌ها پوســـتينهائي داد تا خـــود را بپوشانند، در دامنه كوه كين(قابيل) و خـواهر دوقلـويش «لب هودها» و سـپس ابل (هابيل) و خـواهر دو قلـويش «كليماث» به دنيا آمدند.

(پس كاري كه ساتان براي انسان انجام داد فقط از روي دشمني با خدا و خشم بود، حالا چه خوب يا چه بد).

بقيه داستان تا پس از طوفان نوح مطابقت با متن كتاب عهد عتيق دارد و از ذكر آن صرف نظر كردم.

[.The Migration to the land of Sêntar

مهاجرت به سرزمين سنتار (پس از طوفان)

And in the days of Peleg all the tribes and families of the children of Noah gathered together, and went up from the East. And they found a [Fol. 22a, col. 1] plain in the land of Sên`ar (Shinar ?), and they all sat down there; and from Adam until this time they were all of one speech and one language. They all spake this language, that is to say, SÛRYÂYÂ (Syrian), which is ÂRÂMÂYÂ (Aramean), and ..this language is the king of all languages

در عهد فرمـــانروائي پلگ خـــانواده و قبيله نـــوح همگي باهم از مشرق به سـمت غـرب حـركت ميكردند (زنـدگي كوچ نشيني داشتند) تا اينكه دشتي را در سرزمين سنتار يافتند و همگي در آن‌جا ساكن گشـتند، و از زمـان آدم تا آنموقع تمامي انسانها به يك زبان سخن ميگفتند كه نـام آن زبان سرياني (آرامي) است كه مادر تمام زبانهاست.

And in the days of Peleg the [.Fol. 22a, col. 2] Tower which is in Babel was built, and there the tongues of men were confounded. [A marginal note says, «the division of tongues p. 133 took place at midnight.»] And from that place they were scattered over the face of all ;the earth

و در روزگـاو فرمـانروائي پلگ بـرج بابل سـاخته شد كه منجر به ((خشم خداوند و)) تقسيم و جداسـازي انسـانها و اختلاف زبانها و اديان گشت و تمـامي اين اتفاقـات در ميانه شب روي داد.

NOTE.– «Babel» is a transcription of the syrian] words «Bâb-ilu,» which mean «Gate of God,» and which are the Semitic translation of the [.Sumerian words KA-DINGIRRA-KI

نكته: كلمه بابل تــركيب دو لغت ســرياني بــاب – ايلو به معناي دروازه ايلو (نـام خـدا، همـان اله يا الله) است كه ترجمه سومريش ميشود كا- دينگيرا- كي.

And after the division of tongues Peleg died in great sorrow, and with tears in his eyes and grief in his heart, because in his days the earth was divided. And his son Reu, and Serug, and Nâhôr buried him in Peleghîn, the city which he had built after his own name. And there were seventy-two tongues in the earth, and seventy-two heads of tribes (or families), and each tribe and tongue made unto themselves a chief .like a king

و پس از متفرق شدن انسانها و زبانها پلگ با ناراحتي و چشماني اشكبار و قلبي اندوهگين جان سپرد، چرا كه در دوران او زمينيان تقسيم گشتند، پسرانش راو، سـراگ و ناهور او را در شهر پلگين ،كه خـودش سـاخته بـود، دفن كردند.

در اینهنگام انسانها به 72 قبیله تقسیم گشـته بودند که هریك زبان و سلطنت جداگانه داشتند.

[.The Posterity of Japhet]

And the seed of Japhet became thirty-seven nations and kingdoms: Gomer (Goths), Magog (Galatians), Madai (Medes), Javan (Greeks), Tûbîl (Bithynians), Meshech (Mysians), Tîras (Thracians), and the Anshklâyê.

37 قوم از فرزندان جفث پسر نوح بودند:گومر یا همان گـوگ(یـاجوج، goth، اجـداد روسـها، اسـلاوها، ژرمنهـا، آریانیان و...) ماگوگ(ترکها، گالاتیـان)، مـدس، یونانیـان، بیســـیان، میســـیان، تراکیـــان و اشـــکنازیان (ترکـــان خزري،یهودیان قفقازي).

From Gomer sprang the Ashkenaz (Turkish jews), Danphar (Cappadocians), Togarmah and the Isaurians.

از گومر اشکنازیان و کاپادوکیان و توگراماه و ایسـوریان بوجود آمدند.

From Javan sprang Halles (Hellas), Tarshish, Cilicia, Cyprus, Kittim, Doranim (see Gen. x. 4), and the Macedonians. Book of the Bee (chapter xxii).]

از جـــاوان (جد یونانیـــان) هلاســـیان، مـــردم تارشـــیش، سیلیســـیان، قبرســـیان، کیتیمیـــان، مـــردم دورانیم و مقدونیان منشعب گشتند.

And the sons of Hâm–Kûsh (Nubia), and Mesrîm (Egypt), and Pôt, and Canaan, and all their children.

از فرزنـدان‌هام: نوبيـان، مصـريان، پاتيـان و كنعانيـان و فرزندانشان بوجود آمدند.

And the sons of Shem–`Îlâm (Elamites), and Âshôr (Assyrians), and Arpakhshar (Persians), and Lôdh (Lud), and Ârâm (Arameans, Damascenes, and Harranites), and all their children.

و اقــوامي كه فرزند شــام پسر نــوح بودند: ايلاميــان، آشــوريان، آرپاخشــار (ايرانيــان) لوتيــان و آراميــان و دمشقيان و هرانيان(جد اعراب) و فرزندانشان.

Now the children of Japhet clung to the borders of the east, from the Mountain of Nôdh, which is on the confines of the east, to the Tigris and the confines of the north, and from Baktôrônôs (Bactria ?) as far as Gadhrîôn (Gadarea ?).

فرزندان جفث در شمال و شرق، از نـود تا تيگـريس و از باكتريا (بلخ) تا كناره‌هـاي شـمالي سـاكن گشـتند (همه ميدانيم ماوي و مبـدا اقـوام بلوند منطقه شـمال دريـاي خزر بوده است)

And the children of Shem held from Persia [in] the east as far as the sea of Tadhrasnkôs in the west; unto them belongeth the middle of the

earth, and they held sovereignty and dominion therein. The children of Shem occupy all the southern and a little of the western quarter

و فرزنـدان شـام (ايرانيـان و سـاير مـردم خاورميانه تا هند) در سـرزمين پرشـيا، كه از شـرق تا دريـاي تـادرانكوس(مديترانه) در غـرب بـود سـاكن گشـتند و در آن‌جا شاهنشـاهي و سـلطنت بپا كردند. فرزنـدان شـام تمام منطقه جنوب و كمي از غرب را تصرف كردند.

wheat

The angel said that after Adam and Eve were driven forth from Paradise they were banished to Havilah (Gen. ii. 11), «Where they suffered greatly because they could not eat the poor food which the country produced. The pangs of hunger vexed them sorely, and at length they cried out to God and told Him that they were starving. Our Lord, the Word, had pity upon them, and said to His Father, «Behold, the man whom we have created in Our image and likeness is an hungered; now, if it be Thy will, do not let him die before Thy face.» In reply God said to Him, «If Thou art moved with compassion for the man whom We have created, and who hath rejected My commandment, go Thou and give him h He sealed the worlds of light, and then gave it to our Lord and told Him to give it to Michael, the

archangel, who was to give it to Adam and teach him how to sow and reap it. Michael found Adam by the Jordan, who as he had eaten nothing for eight days was crying to God for food, and as soon as Adam received the grain of wheat, he ceased to cry out, and became strong, and his descendants have lived on wheat ever since. Water, wheat and the throne of God «are the equals of the Son of God.» See Brit. Mus. MS. Oriental No. 7026, .Fol. 5aff (ed. Budge, Coptic Apocrypha, p. 244)

آشنائي انسـان با گنـدم موضـوع يكي از فصـلهاي كتـاب بود:

فرشته گفت: زماني كه آدم و حوا از بهشت عدن بـيرون شدند گرسـنگي به آن‌ها غلبه كـرد چـرا كه غـذائي كه در زمين يافت ميشد بسيار انـدك و ضـعيف بـود، اربـاب ديد كه آدم از گرســنگي گريه ميكنــد، پس به خداوند گفت» انسان كه ما او را آفريـديم اكنـون گرسـنه اسـت، اجـازه نـده در پيش چشـمانت بمـيرد» پس خداوند گفت با اينكه او سخن نوراني و فرمان ما را رد كـرد اگر ميخـواهي به او مهرباني و رحمت نشان ده. پس فرمانش را به اربـاب و او به ميكائيل داد، و ميكائيل گندم را به انسان معرفي كـــرد و به او يـــاد داد كه چگونه آن را آرد كند و بـــپزد. ميكائيل آدم را در جـــردن(اردن) يـــافت در حـــالي كه 8 شبانه روز چيزي نخورده بود و مشغول گريه بود، ولي با دريافت گندم قـوي شد و از آن پس فرزنـدان آدم بر پايه گندم زندگي ميكنند

قرآن و انفجار بزرگ

در 13.8 میلیارد سال قبل انفجاری تحت نام انفجار بزرگ یا بیگ بنگ رخ داد که در آن جهان ما متولد شد.در ابتدا دمای انفجار به یک حد بسیار بزرگی رسید که قابل تصور نبود و بعدا جهان رو به سردی گذاشت و کهکشانها و ستاره‌های امروزی متولد شدند.برای مطالعه بیشتر در مورد مهبانگ می‌توانید به این لینک و این لینک مراجعه بفرمایید.380 هزار سال بعد از انفجار بزرگ اولین نور به وجود آمد خداوند در آیه اول سوره نور به وجود آمدن تاریکی بعد از روشنایی اشاره می‌کند:

الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ بِرَبِّهِم یَعْدِلُونَ نور1

سپاس خداوندی را که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکی و روشنایی را پدید آورد، آنگاه کافران برای پروردگارشان شریک قائل می‌شوند نور1

بعد از آن مرحله نیز آسمان بصورت گرد گاز و غبار بود و ستاره‌ها از به هم پیوستن گرد و غبار به وجود آمدند. [منبع این سخن]

در سوره فصلت آیه 11 نیز نوشته شده است:

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء وَهِیَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ اِئْتِیَا طَوْعًا أَوْ کَرْهًا قَالَتَا أَتَیْنَا طَائِعِینَ 11سپس به آسمان پرداخت که به صورت دودی [/بخاری] بود، به آن و به زمین فرمود خواه یا ناخواه رام شوید، [به زبان حال] گفتند البته رام و تسلیم هستیم.

روز دوشـنبه سـایت خـبری گـاردین اعلام کـرد که موفق شده است امواج گرانشی انفجـار بـزرگ را که در نظریه نسـبیت انشـتن پیش بیـنی شـده بـود مشـاهده نماید.و افرادی که موفق به این کار شده‌اند به طور یقین موفق به دریـافت جـایزه نوبل فیزیک خواهند شد با این کشف نظریه انفجـار بـزرگ که قبلا بصـورت یک تئـوری بـود بصـــورت یک فکت علمی در آورد و هیچ شـــکی نماند که کائنـات 13.8 میلیـارد سـال قبل از هیچ آفریـده شـده است.

در ابتدا تـاریکی بـود و بعد بنـگ،از تولد تا پایـان،زمـان و ماده و فضا گسـترش یـافت حـالا فراتر از حد تصـور مـا، فراتر از محـدودیت‌های وجـود ما ،در جـایی که ما کیهـان صدایش می‌زنیم.

هیچ چـــیز نمی‌تواند هیچ چـــیز را بی‌آفریند!قبل از این‌که کائنـات شـروع شـود چـیزی باید وجـود داشـته باشد! آن انرژی هست انرژی ابدی است اولین قاتون ترمودینامیک به این موضـوع اشـاره می‌کند. انـرژی نمی‌تواند درست شود یا نابود شود نه شروعی داشـته باشد نه پایـانی این تعریف ترمودینامیک است. همچنین شـما نمی‌توانید ادعا کنید که این انرژی همیشه در کائنات وجـود داشـته است چن علم می‌گوید کائنـــات همیشه وجـــود نداشـــته است! قبل از این‌که کائنات شروع شده باشد منبع انرژی تامین شـده بـود به گـونه‌ای که هیچ کس نمی‌تواند تصـور آن را بکند. با توجه به این که انتقال انرژی به ترلیون‌ها ستاره و بیلیون‌ها کهکشـــــان از یک منبع انـــــرژی خـــــارج از کهکهشـان وجـود دارد که انتقـال یا تبـدیل آن انـرژی به

کائنات را انجـام داده است این به این معناست که خـالق این انرژی بزرگ: خداست.

سوالی که به ذهن یک انسـان خـرد مند در مـورد انفجـار بزرگ می‌رسد این است که انرژی مورد نیاز برای انفجار بزرگ از کجا تأمین شده است؟ چگونه ممکن است بـدون حضوری خالقی هوشـمند از هیچ مـاده و انـرژی و زمـان پدید بیایید؟

خداوند در آیه 35 سوره طـور نـیز این سـوال را مطـرح می‌نماید:

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَىْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ

آیا از هیچ خلق شـده‌اند؟ یا آن‌که خودشـان خـالق [خـود] هستند؟

یا در مــورد منبع انــرژی تــامین شــده خداوند در ســوره الذاریات آیه 47 اشاره کرده است:

وَالسَّمَاء بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ 47ما آســمان را با قدرت بنا کردیم و همواره آنرا وسعت می‌بخشیم!

خداوند در قسمت این آیه به قدرت اشـاره کـرده است و در قسمت دوم به مساله گسـترش کائنـات اشـاره کـرده است که یکی از اصــول مهم کیهــان شناسی است و که توسط ادوین‌هابل با مطاله مـــــــوج زمینه تابشی به جا مانــده از انفجــار بــزرگ کشف شــده است.ادوین‌هابل مشاهده کرد که جهان هستی با سرعت بسیار بــالایی در حـال گسـترش است و دانشـمندان به این نتیجه رسـیدند که اگر در طول زمان به عقب باز گردیم جهان هستی در

نهـایت در زمـان انفجـار بـزرگ در یک نقطه جمع خواهد شد!

در سـوره انبیا آیـات 30 و 104 خداوند به این موضـوع اشاره کرده است:

أَوَلَمْ يَـرَ الَّذِينَ كَفَـرُوا أَنَّ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاء كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُـونَ 30

آیا کـافران ندیدند که آسـمانها و زمین به هم پیوسـته بودند و ما آن‌ها را از یکـدیگر بـاز کـردیم؟، و هر چـیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم، آیا ایمان نمی‌آورند!

يَـوْمَ نَطْـوِي السَّـمَاء كَطَيِّ السِّـجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَـدَأْنَا أَوَّلَ خَلْـقٍ نُّعِيـدُهُ وَعْـدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَـاعِلِينَ 104روزی که آسمان را همچون در پیچیدن صـفحه نامه‌ها در می‌پیچیم همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کـردیم دوبـاره آن را بـازمی‌گردانیم وعـده‌ای است بر عهـده ما که ما انجام‌دهنده آنیم

ایـراداتی که توسط خـداناباوران به این موضـوع گرفته می‌شود وجود خلا کاذب است که قـوانین فـیزیکی در آن پایه ریزی شده یا انتقـال تکینگ‌ها از یک کائنـات دیگر به کائنات ما جهان به وجود آمده است.

بیل برایسن در کتـاب بسـیار پر ارزش تاریخچه تقریبا همه چیز نوشته است:

در یک فرضیه گفته می‌شود احتمالا تکینگی که باقیمانده از یک کائنـات متلاشی شـده پیشـین بـوده است-بـدین معنی که که ما فقط یکی از کائنات‌های موجود در چرخه

ابدی کائنات‌های ایجاد شونده و گسترش یابنده هستیم مانند کیسه هوایی روی یک دستگاه اکسیژن برخی دیگر انفجار بزرگ را به چیزی به اسم خلا کاذب یا یک میدان عددی یا انرژی خلا نسبت می‌دهند کیفیت یا چیزی که باعث بوجود آمدن مقدار ناپایداری در آن هیچی شده وجود دارد این‌که بتوان چیزی را از هیچ بدست آورد غیر ممکن است.

اما این‌که زمانی هیچ چیز وجود نداشته ولی اکنون یک کائنات وجود دارد دلیلی بر این مدعاست که چنین چیزی شدنی است.این امکان وجود دارد که کائنات ما صرفا بخشی از چندین کائنات بزرگتر باشد برخی با ابعاد متفاوت و انفجارهای بزرگ در همه این‌ها رخ داده است.

با این احتمال پیش می‌رود که زمان قبل از انفجار بزرگ روی هم شکل‌های دیگری داشته است شکل‌های بس بیگانه‌تر از آنچه قابل تصور باشد و انفجار بزرگ یک مرحله انتقالی است که در آن کائنات از شکلی که برای ما قابل درک نیست به شکلی که برای ما قابل درک‌تر است تبدیل می‌شود.

دکتر آندری لیند کیهان شناس در دانشگاه استنفورد به روزنامه نیویورک تایمز گفت:((این‌ها مسائلی بسیار نزدیک به مسائل مذهبی هستند.

نظریه انفجار بزرگ نه به موضوع انفجار بلکه به چیزهایی که پس از انفجار رخ داده است البته نه خیلی پس از انفجار.دانشمندان با انجام محاسبات بی‌پایان و مشاهده فعل و انفعالات دقیق درون دستگاه‌های شتاب دهنده به این نتیجه رسیده‌اند که در زمان 10 به توان -

43 ثانیه کائنات به قدری کوچک بود که بـرای مشـاهد و پیدا کردنش باید از میکروسکوپ استفاده کرد.

رابرت دایک در نظریه انبساطمی گوید:کائنات در کسری از یک ثانیه پس از سپیده دم آفرینش ناگهان چنان دچـار گسترش خارق العاده و ناگهانی شد یعنی عملا به همراه خودش سـرعت گـرفت و ابعـادش در هر 10به تـوان -34 ثانیه دو برابر شد کل این واقعه ممکن است در چـــیزی بیش از 10 به توان -30 یعنی یک میلیون میلیون میلیون میلیون میلیونیم ثانیه به درازا نکشد ولی آن را به چـیزی دست کم 10,000,000,000,000,000,000,000,000,000 بـــار بزرگتر تبدیل کرد.

آنچه از دیدگاه ما خارق العاده می‌سازد نظم از کار آمدن چـنین کائنـاتی است اگر شـکل کائنـات به انـدازه نـوک سوزن با شکل کنونی آن تفـاوت پیـدا می‌کـرد اگر جاذبه به مقـداری کمـتر یا بیشـتر بـود اگر سـرعت گسـترش مائنات مقداری بیشتر یا کمتر بود امکان نداشت که ماده و عناصر پایدار پدید بیایید و ما و شـما امـروز بـروی این کره خاکی وجود داشته باشیم.

دو معجـــزه دیگر نـــیز در هنگـــام بیگ بنگ رخ داده که دانشمندان اتئیست از جواب دادن به آن عاجز هستند.

ماده و ضد ماده همیشه به مقدار برابر تولید می‌شـوند و در صورتی که در انفجار بزرگ مقدار ضد ماده و مـاده با هم برابر بـود جهـان شـکل نمی‌گـرفت ولی در انفجـار بزرگ ضد ماده شانزده دقیقه به دام افتاد و مقدار مـاده تولید شده از ضد ماده بیشتر بود!

بر طبق قـــــوانین ترمودینامیک همیشه همه انفجارها به سوی بی‌نظمی می‌روند ولی انفجار بزرگ تنها انجفاری بـود که بطـور منحصر به فـرد به سـمت آفـرینش و نظم رفت!

تئوری ریسمان‌ها پیش بینی می‌کند که بغیر از چهـار بعد فضا زمـان هفت بعد دیگر پیچیـده به هم وجـود دارند که آنقدر کوتاه هستند که آن‌ها توما فراتر از توانایی بصری ما در همه جای چهار بعد فضا و زمان قرار گرفته‌اند پس همه وقایع همچون راه رفتن یک فرد سرتاسر همه ابعاد را فرا می‌گید.[1]

همه ذرات بنیادی همچون کوارک‌ها که اتم‌های همه چـیز از سنگ گرفته تا سیب را شامل می‌شوند ذرات نقطه‌ای نامیـده می‌شـوند زیـرا سـاختار رونی‌تـری ندارند اگر می‌توانستیم ساختار دقیق‌تر این ذرات را مشاهده کـنیم می‌دیدم که از ریسمان‌های مرتعش یک بعـدی که الگـوی نوساناتشـان جـرم و بـار ذره‌ای را تعین می‌کند تشـکیل شده است.ریسمانها از آخرین و کوچکـترین ذره هر چـیز در طبیعت تشکیل شده‌اند.ساز و کار الگـوی ارتعـاش در ریسمان‌ها مشابه ساز و کـار گیتـار است و ارتعـاش انها به قله و تارها بستگی دارد.دانشمندان تۈوری ریسمان‌ها را دقیقا به گیتار تشـبیه می‌کنند با این تفـاوت که بـرای فاصله‌ها از ثابت پلانگ استفاده می‌کنند.[2]

ریسـمان‌ها نـیز جـرم و بـار نـیرو را جـایگزین نت‌هـای موسـیقی می‌کنند و «الگـوی ارتعاشی متفـاوت در یک ریسـمان بنیـادی مـوجب بـروز جـرم متفـاوت و بارهـای نیروی متفاوت می‌شود»و الگوی‌هـای ارتعاشی رفتـار و

بار هر ماده را در فضا و زمـان توضـیح می‌دهد و خـود را به گونه‌های مختلف در فضا و زمان نمایش می‌دهد.[3]

تصویر زیر یک شکل ترسیمی از تپوری ریسمانهاست

در سوره الذاریات آیه 7 نوشته شده است:

وَالسَّـــمَاء ذَاتِ الْحُبُـــكِ 7إِنَّكُمْ لَفِي قَـــوْلٍ مُّخْتَلِـــفٍ 8سـوگند به آسـمان مشـبك 7 که شـماً در گفتـاري مختلف و گوناگون هستید.

در این آیه خداوند به خـوبی به آسـمان مشـبک که مـدل تئوری ریسمان‌ها برای ساختار ابعاد کیهـان است اشـاره می‌کند در آیه هشـتم نـیز به گفتـار اشـاره می‌شـود که گفتار نیز می‌تواند به تارهای صوتی مربـوط شـود که در بالا به آن اشاره شد که ارتعاش تارها باعث تفاوت شکل و ساختار می‌شود و احتمالا منظـور قـرآن از گفتـار نـیز نوعی به تئوری ریسمان‌ها مربوط می‌شود.

حال در متن بالا که از کتاب اسرار کائنات آقای ویکتوری اشاره شده بود نوشته شده بود که چهار بعد از یازده بعد کائنات بروی زمین هستند و هفت بعد در فضا هسـتند.به همین دلیل است که در آیـات مختلفی از قـرآن از جمله آیات زیر به هفت آسمان اشاره شده است.

برای نمونه در سوره النبأ آیه 12 نوشته شده است که:

و بر فراز شما هفت [آسمان] استوار بنا کردیم (12)

یا در سوره اسرا آیه 44 نوشته شده است:

تُسَـبِّحُ لَـهُ السَّـمَاوَاتُ السَّـبْعُ وَالأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ وَإِن مِّن شَـيْءٍ إِلاَّ يُسَـبِّحُ بِحَمْـدَهِ وَلَكِن لاَّ تَفْقَهُـونَ تَسْـبِيحَهُمْ إِنَّهُ

کَانَ حَلِيمًا غَفُـورًا ﴿44﴾آسـمانهای هفتگانه و زمین و هر کس که در آن‌ها ست او را تســبیح می‌گویند و هیچ چــیز نیست مگر اینکه در حال ستایش تســبیح او می‌گوید ولی شما تسبیح آن‌ها را درنمی‌یابید به راستی که او همــواره بردبار [و] آمرزنده است (44)

در ســوره فــوق به خــوبی نــیز خداوند از ارتعاشــات در تئوری ریسمانها بعنوان تسبیح یاد برده است که انسانها قـــادر به درک آن نیســـتند و این آیه به خـــوبی تئـــوری ریسمان‌ها را توصیف می‌کند.

در سوره نوح آیه 15 نیز یک اشاره جالب شده است:

لَمْ تَـرَوْا كَيْـفَ خَلَـقَ اللَّهُ سَـبْعَ سَـمَاوَاتٍ طِبَاقًا ﴿15﴾مگر ملاحظه نکرده‌اید که چگونه خــدا هفت آســمان را توبرتو آفریده است (15)

همانطوری که در متن اقتباص شده در کتاب نوشته شده است این هفت بعد تو در تو هستند و با هم تداخل دارند.

در سوره الطلاق 12 نیز نوشته شده است:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَـبْعَ سَـمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَـزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿12﴾خدا همــان کسی است که هفت آســـمان و همانند آن‌ها هفت زمین آفرید فرمـــان [خدا] در میـان آن‌ها فـرود می‌آید تا بدانید که خـدا بر هر چیزی تواناست و به راستی دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است

نکته تامل بر انگیز آن نیز مربـوط به انسـان می‌شـود که نوشـــته شـــده در میـــان هفت بعد است و بنا به متل هر حرکتی بر هفت بعد دیگر تاثیر می‌گذارد.

و همه آیات بـالا و اشـاراتی که به هفت آسـمان شـده به هفت بعد کائنــات که به بعد چهــارم مربــوط نمی‌شــوند اشاره دارد و به تئوری ریسمان‌ها مربوط می‌شود.

ـــــــ

[1] [3] بیشتر متون قید شده در متن از جلد دوم کتاب اسـرار کائنـات آقـای ابـراهیم ویکتـوری برداشـته شـده است.

پنجم- دوگانگی یا دوقطبی بودن همه چیز:

قبلاً اعتقاد برین بود که زوجیت (نرو ماده) تنها در میـان انســانها و حیوانــات وجــود دارد. علم جدید آمد و ثــابت ســاخت که نــری ومــادگی در نباتــات و جمــادات و حــتی کوچکترین جرم و برق هم وجود دارد، هرچیز جنس مثبت ومنفی دارد وما همه میــدانیم که بـــرق باید دو لین یکی برای مثبت ویکی برای منفی داشته باشد. اتم هم وقتی تجزیه شــود در خــود پروتــون و نیــترون دارد و هرکــدام ازینها حیثیت نر و ماده را دارد. قرآنکریم در چنــدین آیت به این موضوع اشاره کرده است:

1- و من کـلّ شـیءٍ خلقنا روجین لعلّکم تـذکّرون.(از هر چـیز خلق کـردیم جفت، تا این‌که شـما پند بگیرید) درینجا کلمهء (ومن کـلّ شـیءٍ) دلالت بر عمـومیت دارد. یعـنی همه چیز.

2- أولم یــروا إلی الأرض کم أنبتنا فیها من کــلّ زوجٍ کـریم.(آیا نمیبینند به زمین که رویانیـدیم ما در آن از هر جفت با کرامت آنرا) درین آیت اشاره به نباتات است.

3- سبحان الّذی خلق الأزواج کلّها ممّا تنبت الأرض و من أنفســهم و ممّا لا یعلمــون.(پــاک است ذات که آفریــده جفتها را همه از آنچه میرویاند زمین و از خــود شــما و آنچیزهای که شـما نمیدانید) این آیت کریمه زوجیت را در همهء موجودات از انسان، حیـوان و... که ما میـدانیم و یا نمیدانیم ثابت میسازد. پاک و بـاعظمت است ذات دانـای توانا که برهمه چیز احاطه دارد و همه چـیز را برشـمرده است.

ششم- پرده‌های جنین:

علم ثابت کرده است که جنین در رحم مادر محاط به سه پرده اســت، این پرده‌ها تنها با تشـریخ دقیق علمی قابل درک میشود، ورنه با دید چشم تنها میتـوانی یک پـرده را مشاهده کـنی. این چـیزی است که طب امـروز به آن پی برده است، ولی قرآنکـریم از قبل این امر را تأیید کـرده است. این آیت در ســــورهء زمر: یخلقکم فی بطــــون أمّهاتکم خلقـاً من بعد خلـقٍ فی ظلمـاتٍ ثلاث، ذلکم الله ربّکم له الملک.(آفرید شـماًرا در شـکم‌های مـادران تـان آفریدنی بعد از آفریدنی در تاریکی‌های سه گانـه، اینست خدای شما پروردگارتان که اوراست پادشاه)

درین آیت خداوند (ج) خـــبر داده است که جـــنین در سه پرده پوشیده است که آن‌ها را بنام ظلمـات(تاریکها) یـاد نموده است، چون این پرده‌ها طوری‌اند که مـانع رسـیدن

نور و روشنی به جنین میشوند. علم امـروزی هم به این حقیقت تأکید دارد.

هفتم- نطفه گذاری در درختان بواسطهء باد:

علم ثابت کرده است، باد نطفه‌های مذکر را به مـؤنث در درختان میـوه دار منتقل میکند و بـدین واسـطه درختـان بارور میشوند. قرآنکریم بدقت از آن حکایت کـرده است: و ارســـلنا الرّیـــاح لـــواقح فأنزلنا من السّـــماء مـــاءً فأسقیناکموه و ما أنتم له بخازنین. (و فرستادیم بادهارا نطفه گذارنده، و فرسـتادیم از آسـمان آب و نوشـانیدیم شـمارا و نیسـتید شـما که آنـرا(بـاران را) خزینه کـرده باشید)

این یک اخبار دیگری قرآن از حقایق علمی و ثـابت است که دلالت بر راسـتی نبـوت میکند. دانشـمند مستشـرق (اجنـیری) اسـتاد دانشـگاه آکسـفورد در یک قـرن قبل میگوید: شـتربانان عـرب سـیزده قـرن قبل از اروپایی‌ها میدانستند که بادها درختان را باردار میسازند. اشارهء او بهمین آیتی از قرآنکریم است.

هشتم- ژنهای زنده در منی انسان:

طب امـروزی کشف کـرده است که مـنی دارای زنـده جانهـای کـوچکی است که آنـرا بنـام ژن یـاد میکننـد، این ژنها با چشم دیـده نمیشـوند و باید بـرای دیـدن آن‌ها از مکروسکوب استفاده شود. هر ژن دارای شـکلی با سـر، گـردن و دم است مشـابهت به بقه‌هـای نـوزاد دارد، یا کرمی آبی سیاه است که در دهن حیوانات داخل میشـود و خـون میمکد. این ژنهـای زنـده با تخمه‌هـای زن خلط میشـوند و حمل صـورت میگـیرد، وقـتی القـاح صـورت

گـرفت دهن رحم بسـته میشـود و دیگر چـیزی به آن راه نمیآبـد، هرچه بـاقی ژنهـای بـاز مانـده میمیرند. این یک تجزیه و نظریهء علمیست.

آيا وجود بشـقاب پرنـده‌ها، از نـزديكي «ظهـور» حكـايت دارد؟!

كتـاب فرازميني‌ها در آيـات و روايـات، پژوهشي تـازه و تحقيقي نو در عرصه دين‌پــژوهي به شــمار مي‌آيد. اين كتــاب درصــدد بررسي موجــودات فرازميــني و مســئله بشقاب پرنده‌ها و ارتباط آن‌ها با ساكنان زمين است. در بخش اول كتــاب نويســنده محــترم به بررسي تاريخچه وجود بشقاب‌پرنده‌ها در غرب مي‌پردازد و با ذكر شـواهد و مدارك مربوط به وجود بشـقاب پرنـده‌ها، وجـود چـنين موجـــوداتي را كـــاملاً پـــذيرفتني مي‌داند. مشـــاهدة بشــقاب‌پرنده‌ها توسط افــراد مختلف پيش از دهه چهل ميلادي و بعد از آن، وجـــود شـــكل‌هاي عجيب و غـــريب هندسي در نقاط جهان و بررسي صحبت‌هاي كسـاني كه ادعاي ربوده شدن توسط موجودات فضايي را داشته‌اند، از جمله مدارك و شواهد كتاب به شمار مي‌رود.

در ميـان اين شـواهد، تأكيد بيش‌تر كتـاب بر حادثه شـهر روزول1 آمريكا است كه براســـاس آن جمعي موفق مي‌شوند سقوط يك بشقاب‌پرنده همراه با انعكاس صـدا و نـور شـديد آن را مشـاهده كنند. اظهـارات يك سـروان آمريكـــايي به نـــام جسي مارســـل، مـــأمور بررسي اين حادثـه، بر قـوت وجـود موجـودات فضـايي در اين قضـيه مي‌افزايد. وي در سال 1979 طي يك مصاحبه ويـدئويي صـــــراحتاً اظهـــــار داشت: «آن شي نه يك بـــــالون هواشناسـي، نه يك موشك و نه يك هواپيما بـود.» وي در بـــارة جنس اين شي اظهـــار داشت: «قطعـــاتي از آن را تحت حـــرارت شـــديد قـــرار دادند كه حـــتي گـــرم نشد! هم‌چنين اين قطعات باوجود بزرگي، وزن بسـيار پـاييني

داشتند و از نظر ضخامت نـيز نـازكتر از فويل آلوميـنيوم داخل پاكت سيگار بودند. من سعي كردم اين قطعـات را خم كنم؛ اما علي‌رغم نـــازكي فوق‌العـــاده آن، هرگز نتوانستم. ما حتي سعي كـرديم به كمك يك پتك شـانزده پاونـدي (248/7 كيلـوگرم) آن را سـوراخ كـنيم يا تغيـير شـكل دهيم؛ اما موفق نشـديم ... آن‌ها از خـارج از كـره زمين آمـده بودند.2 هم‌چـنين اظهـارات يك پرسـتار زن دربـــاره همكـــاري در كالبدشـــكافي موجـــوداتي كه هيچ شـباهتي به بـدن انسـان نداشـتند از جمله شـواهد ديگر حادثه شـــهر روزول است.3 نويســـنده در ادامه كتـــاب، شـواهدي را ذكر مي‌كند كه حكـايت از پنهان‌كـاري دولت آمريكا در اين قضيه دارد.

در فصل بعـــدي كتـــاب نويســـنده به بررسي موجـــودات فرازميني در آيـات و روايـات و ارتبـاط اين موجـودات با مسئله ظهور مي‌پردازد. آيات و روايـاتي را بيـان مي‌كند كه با اشاره يا تصريح، از موجـوداتي پـرده بر مي‌دارد كه در فضا و ســـيارات ديگر زنـــدگي مي‌كنند و در انـــواع و اقســـام مختلفي هســـتند. به گفته مؤلـــف، گويـــاترين روايت، روايت زير است كه امـــام صـــادق عليه الســـلام مي‌فرمايند: «در وراي اين خورشيد شما، چهل خورشـــيد است كه در آن‌ها مخلوقـــات بســـياري وجـــود دارند و در وراي اين ماه شما، چهل ماه است كه مخلوقات بسياري در آن زندگي مي‌كنند.» 4

هم‌چنين نويسنده به روايـاتي اشـاره مي‌كند كه وجـود و تمدن موجودات فضـايي به نـام «جابلقا» و «جابرسا» را بـــازگو مي‌كنند و در مـــورد نحـــوة زنـــدگي آن‌ها توضـــيح مي‌دهند.

در بين اين روايات، روايات زيـادي به چشم مي‌خـورد كه از نزول موجودات فضايي هنگام ظهور و قرارگرفتن در صف يـاوران امـام عصر (عج) حكـايت دارد. يكي از اين روايات را مي‌خوانيم: «از ميان آن‌ها گـروهي هسـتند كه از زمـان انتظـار ظهـور قـائم ما اسـلحة خـويش را برداشـته‌اند و از خـدا مي‌خواهند تا وي را به آن‌ها نشـان بدهد ... آن‌ها در زمان قيام مهدي، خروج خواهند كـرد ... آن‌ها شمشـيري آهـني متفـاوتي دارند به‌گـونه‌اي كه اگر هركدام از آن‌ها با شمشيرش به كـوه بزنند آن‌را شـكافته و پاره پاره مي‌كند و با آن سلاح‌ها در كنار امام مهـدي با هند، ديلم، كردها، روم، بربر، فـارس و كسـاني كه ميـان جابرسا و جابلقاء- دو شهر كه در شرق و غـرب هسـتند- مي‌جنگد.5

در فصل‌هاي بعـدي كتـاب، مؤلف با توجه به روايـات اسلامي به سؤالاتي كه پـيرامون بشـقاب‌پرنده‌ها مطـرح است پاسخ مي‌گويد. به اعتقاد وي وجود بشـقاب‌پرنده‌ها در غرب حكـايت از نـزديكي ظهـور و آمـادگي اين نيروها براي دخالت و مباشرت در اين امر دارد. نويسنده كتـاب، با اسـتفاده از اين روايت كه: «بر دروازه‌هـاي شـهرهاي آسـمان، دوازده هـزار جنگجو قـرار دارد و در حـالي كه اسب‌ها را آماده و سلاح‌ها را كشيده‌اند منتظر قيام قائم ما هستند.»6 اين‌چـنين مي‌نويسد: «از اين فـراز معلـوم مي‌شود كه موجـودات فرازمـيني پيش از قيـام حضـرت، فقط حضـور فـيزيكي و غيركامل در اطـراف ما خواهند داشت و هنگام قيام امـام عصر ما شـاهد حضـور كامل و آشـكار آن‌ها در اطـراف امـام و ياري‌رسـاندن ايشـان خـواهيم بـود.»7 يكي ديگر از مسـائلي كه كتـاب مطـرح مي‌كند مسـئله جنگ سـتارگان است كه در آن نيروهـاي

رحماني آسـماني با نيروهـاي شـيطاني در زمـان ظهـور درگـــير مي‌شـــوند و مؤلف بر اين نكته اصـــرار دارد كه «امــام عصر نه تنها بادشــمنان زميــني مي‌جنگند بلكه با تمامي سركشان آسماني از جمله يأجوج و مأجوج و اجنه و نســـناس‌ها نـــيز خواهند جنگيد»8 و در پايـــان نتيجه مي‌گـــيرد كه «نيروهـــاي فرازميـــني شـــرور با هـــدف پيش‌گـــيري از ظهـــور و ايجـــاد تفرقه و جنگ در ســـطح زمين، فعاليت خـود را بر آمريكـاي شـمالي و به‌خصـوص ايالات متحـده آمريكا متمركز نموده‌اند»9 شـايد اتفـاقي نباشد كه مـوارد بشـقاب‌هاي پرنـده بيش از هرجـايي در آمريكاي شمالي و به‌خصـوص ايـالات متحـده آمريكا واقع شده است، اين رخـداد بـدون دليل نيسـت؛ زيـرا به دليل تـوان نظـامي و تأثيرگـذاري آمريكا در جهـان، نيروهـاي فرازميــني، فعــاليت خــويش را بر اين منطقه حســاس جهــان متمركز كرده‌اند تا با اســتفاده از قــدرت و نفــوذ آمريكا جلوي وقوع ظهور امام عصر گرفته شود.

در نگـاه كلي مي‌تـوان گفت كتـاب درصـدد پاسخ‌گويي به مسائل و حوادث روز با استفاده از آيات و روايــات است و همان‌طور كه مؤلف محترم به آن اشاره دارد مي‌كوشد تا تعارض ميان وجود بشقاب‌پرنده‌ها و پذيرش اعتقـادات ديـني را حل كنـد؛ عرصه‌اي جديد كه كمـتر به آن پرداخته شده، كتاب را در نوع خود كم نظير مي‌كند.

يكي از نقـاط قـوت كتـاب، جمع‌آوري و احصـاء چشم‌گير روايـات و دقت در الفـاظ و معـاني آن‌هـا، وسـعي در به دست آوردن مفهومي واحد و سـيري منطقي از روايـات است هرچند دور از ذهن بـــودن پـــاره‌اي از برداشت‌هاي ايشان از روايات را نمي‌توان ناديده گرفت.

از ديگر فصل‌هاي جذاب و خوانـدني كتـاب، فصـلي است كه نويسـنده به پرسش‌هاي زيـاد و متنـوعي كه دربـاره وجـود بشـقاب‌پرنده‌ها مطـرح اسـت، پاسخ مي‌گويد. تحليل‌هـايي كه مؤلف در اين فصل بيـان مي‌كند كـاملاً تازگي دارد و با نگرش و رويكرد به مسـئله ظهـور، ارائه شده است.

در قسمت پاياني كتاب شاهد عكس‌ها و تصاويري جـذاب از عرصه پررمز و راز بشقاب‌پرنده‌ها خواهيم بـود. تلاش و كوشش مؤلف محـترم كتـاب را در زمينه اين تحقيق فراگـير ارج مي‌نهيم و به خواننـدگان، مطالعه اين كتـاب را توصيه مي‌كنيم.

موجودات زنده در آسمان در آيات قرآن و احاديث!

آيات متعددی در قرآن هست كه از وجود موجودات زنـده در آسـمانها خـبر ميدهند. بعضی از آيـات آن‌ها را بلفظ «داب--ه» (جنبنـــده) آورده و بعضی بلفظيكه دلالت بر اولو العقل بودن آن‌ها دارند:

«ولله يسجد ما فی السـموات و مـافی الارض من دابه و الملائكه و هم لايستكبرون»نحل 49

«هر چه در آسـمانها و زمين از جنبنـدگان و فرشـتگان است همه برای خدا سجده ميكنند و تكبر نمی‌ورزند»

ايه فـوق صـريح است در اين‌كه در آسـمانها مثل زمين جنبندگانی هست و خدا را سجده ميكنند.

«واز نشانه‌های او آفرينش آسمانها و زمين است و آنچه را از جنبنده در آن‌ها پراكنده سـاخته است و او هر وقت بخواهد بر جمع آن‌ها قادر است»شوری 29

ضـــــمیر «فیهما» به آســـــمانها و زمین راجع است و با قاطیعت تمـام روشن میـدارد که در آسـمانها جنبنـدگانی آفریده شده‌اند.

و از جمله «علی جمعهم اذا یشاء قــدیر» بدست میاید که روزی میان اهل زمین وآنها ارتبـاط برقـرار خواهد شـد، اگر منظور از جمع، رسیدن آن‌ها به یکدیگر باشد.

آیات دیگر از قرار ذیل اند:

«هر که در آســـــمانها و زمین است همه از او حـــــوایج میطلبند و او هر روز به شان و کاری پردازد» رحمن29

«وهرکه در آســمانها و زمین اســت، از روی رغبت یا به جبر، با سایه‌ها(وهمه آثار وجـوی)شـان ،هرصـبح و عصر برای خدا سجده میکنند»رعد15

«و ربک اعلم بمن فی السموات والارض» اسراء 55

کلمه «من» man در این آیات دلالت بر افراد عاقل وذی شعوری دارد و بخوبی روشن میکند که در آسـمانها مانند انسـان موجـودات زنـده وعاقل زنـدگی میکنند و بخـدای خود خاضع‌اند و حـوائج خـویس از او میخواهند.(قـاموس قران جلد 4)

علی علیه السـلام هم که می‌فرمایند: «إن هـذه النجـوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الأرض.

= «این ســتاره‌ها (ســیاره‌ها؟) که در آســمان هســتند، شهرهائی مانند شهرهای زمین می‌باشند» (نـورالثقلین، ج4، ص 400)

عن ابی جعفر(ع): «ان من وراء شمســـکم هـــذا اربعین عین شمس ما بین شمس الی شـمس اربعـون عاما فیها خلق کثیر ما یعلمون ان الله خلق ادم اولم یخلقه»

امام باقر:«همانا پشت این خورشید چهل خورشید وجود دارد (چهل گویا به معنـای کـثرت) که ما بین هریک از آن خورشیدها چهل سال راه باشد، در آن عوالم آفریدگاران بســیار بوند که از آفــرینش انســان بی‌اطلاع و بی‌خــبر بوند.» (بحارالانوار جلد 27صفحه 45)

(ومِن آیاته خلق الســـــماوات و الارض و ما بث فیها من دابّة; از نشانه‌های قدرت و حکمت پروردگار این است که آســـــمان‌ها و زمین و موجـــــودات زنـــــده را که در اوج آسمان‌ها و کره زمین پراکنده ساخته، آفریــده است).29

- در حدیثی امام صادق(ع) فرمود: (اِنَّ من وراء عین شمسکم هـذه اربعین شمسـاً فیها خلق کثـیر و انّ من وراء قمـــرکم اربعین قمـــراً فیها خلق کثـــیر لایدرون انّ اللّه خلق آدم اَم لم یخلقه; تحقیقاً غیر از چشمه خورشید شـما چهل خورشـید وجـود دارد که در منظومه‌هـای آن‌ها مخلوقـات زیـادی زنـدگی می‌کنند، و هم چـنین مـاورای مـاه شـما چهل مـاه تابـان دیگر وجـود دارد که در کـرات اطـراف آن‌ها خلق فراوانی موجود است که نمی‌دانند; آیا خداوند آدم را در زمین آفریده یاخلق نکرده است).

(ومِن آیاته خلق الســـــماوات و الارض و ما بث فیها من دابّة; از نشانه‌های قدرت و حکمت پروردگار این است که آســـــمان‌ها و زمین و موجـــــودات زنـــــده را که در اوج آسمان‌ها و کره زمین پراکنده ساخته، آفریــده است).29

کلمه (دابّه) به معنای موجـود زنـده است و در جنبنـدگان مادی به کار می‌رود نه فرشتگان که حیاتشان روحـانی و عـاری از مـاده می‌باشـد، چـرا که خـدا در آیه ای دیگر می‌فرماید: (والله خلق کل دابة من مـاء; خداوند تمـام جنبنـدگان را از آب آفریـده است). مقصـود از جنبنـدگان همین پدیده‌های زنده و مشهود یعنی پرنـدگان، حیوانـات و انسـان‌ها هسـتند.این آیه هم قسـمت اول آیه‌ی 45 سوره‌ی نور بود.

- در حدیثی امام صادق(ع) فرمود: (اِنَّ من وراء عین شمسکم هـذه اربعین شمسـاً فیها خلق کثـیر و انّ من وراء قمـرکم اربعین قمـراً فیها خلق کثـیر لایدرون انّ اللّه خلق آدم اَم لم یخلقه; تحقیقاً غیر از چشمه خورشید شـما چهل خورشـید وجـود دارد که در منظومه‌هـای آن‌ها مخلوقـات زیـادی زنـدگی می‌کنند، و هم چـنین مـاورای مـاه شـما چهل مـاه تابـان دیگر وجـود دارد که در کـرات اطـراف آن‌ها خلق فراوانی موجود است که نمی‌دانند; آیا خداوند آدم را در زمین آفریده یاخلق نکرده است).

سالار شهیدان حسـین بن علی (ع) در دعا ونیـایش خـود به درگـاه الهی چـنین می‌فرماید: الهم انی اسـئلك بلکماتك ومعاقد عـزك وسـکان سـماواتك وارضك ..... پروردگارا من به کلمات وسخنان ومراکز عزت وسـاکنان آسمانها وزمینت سوگند می‌دهم ..... واین جمله نـیز به روشنی می‌رساند که آسمانها هم ساکنانی دارد.

دانشی دوازده هزار ساله...! آگـاهی ایرانیـان باسـتان از قاره‌های آمریکا و قاره کهن قطبی

دانشی دوازده هزار ساله...!

آگاهی ایرانیـان باسـتان از قاره‌هـای آمریکا وقـاره کهن قطبی:

در جلد نخست کتاب به نام جغرافیای کهن و سرزمینهای گمشده برای نخسـتین بـار یـادآور شـدیم که دانشـمندان ایرانی دردو کتاب از کتابهای کهن خـود با منحـنی تـابش آفتاب بر کـره زمین مرزهـای خشـکیهای زمین را تعریف کرده‌اند.! که این مرزها به درسـتی با قاره‌هـای امـروز زمین مطـابق است و جـای شـکی نمی‌ماند که نیاکـان ما علاوه بر آن‌که از قاره‌های زمین حتی آمریکای شمالی و جنـوبی آگـاه بوده‌اند قـاره هفتمین را که در میـان قاره‌هـای دیگر قـرار داشـته و با سـنجش منحـنی تـابش آفتاب جایگاه آن در قطب شـمال مشـخص میشـود نیزبه خـوبی میشـناختند! (قـاره ایی که تا امـروز هم ما از آن بیخبر بوده ایم.!)

تعریف مرزهای قاره‌های زمین در کتاب بندهشن آنچنـان علمی و مسـتدل است که حـتی میتـوان منحـنی آنـرا ترسیم کرد. از اینرو این متن جای هیچ ابهامی در آگاهی ایرانیان از مشخصات قاره‌های زمین باقی نمیگذارد.

لازم به یـادآوری است که این دو متن اگر چه به هـزار سال پیش تعلق دارد اما از آن‌جا که از قاره کهن قطـبی گـزارش نمـوده است (قـاره ایی که بیش از ده تا دوازده هزار سال پیش نابود شـده!) میتـوان دریـافت که دیرینه

واصل این دانش شــگرف ایــرانی حــداقل بیش از ده تا دوازده هـــزار ســـال پیش است. آنهم در زمـــانی که اروپاییان عقیده دارند بشر باید در غارها زندگی میکــرده است...!

1- متن بندهشن با اندکی ساده سازی در جایگاه قاره‌ها و خشکیهای زمین بر مبنای تابش آفتاب:

«...از آن‌جا که خورشید به روز بلند بر آید تا به روز کوتاه برسد اینجا را کشور ارزه (خاور دور و اقیانوسـیه) گویند و از آن‌جا که از روز کوتــاه به روز کوتــاه بشــود آن‌جا را نیمــروز (میانه آســیا و خــاور میانه) گویند که محــدوده کشـورهای ویـدفش و فـردفش باشد. از آن‌جا که از روز کوتــاه بر آید تا به روز بلند برسد غــرب کشــور یا قــاره سـوه (آفریقا و شـمال اروپا) گویند و از آن‌جا که از روز بلند تا به روز بلند برسد دو کشـــــــــــور وروبرشن و وروگرشن (آمریکای شمالی و جنوبی) قرار دارد و آن‌جا که نیمی از زمین روشن و نیمی تاریک است که میـــــان آن‌ها کـوه تـیرگ فاصـله انداخته کشـور خونـیرس (قـاره کهن قطبی) باشد....»

با توجه به شکل و دیاگرام خورشیدی گفتار بـالا چـنین و مطابق عبارات زیر توضیح داده شده است:

A TO B....از روز بلند به روز کوتـــاه منطقه شـــرق سرزمینهای چین، ژاپن، استرالیا و شمال روسیه

B TO C....از روز کوتاه به روز کوتاه سرزمینهای قطب جنوب و آسیای میانه

C TO D....از روز کوتاه به روز بلند سرزمینهای آفریقا و شمال اروپا

A TO D....از روز بلند به روز بلند دو قــاره آمریکــای شمالی و آمریکای جنوبی

پی نوشت:

1- بندهشن ترجمه مهرداد بهار صفحه 60 با اندکی ساده سازی

2- واژه «ورو» در دو کشور ورو برشن و ورو گرشن که در جایگاه آمریکا گزارش شده‌اند میتواند از واژه «وارزا» اوستایی به نام آنسو و آنـور یا همـان ورای زمین معـنی دهد که جایگـــاه دو قـــاره آمریکا را در مقابل نیمکـــره شرقی و آنسوی کره زمین گزارش میکند.

3- برای دیدن متن اعلاق النفیسه ابن رسته اصفهانی به چاپ دارصادر بیروت صفحه 103 مراجعه نمایید.

4- این منحـنی تـابش آفتـاب را امـروزه TIME ZOON مینامند.

5- با توجه به متن فوق ایرانیان از گردش زمین، کرویت زمین، انحــراف زمین، مرکــزیت خورشــیدی، قاره‌هــای جهان، تسطیح نقشه و بسیاری از دانشهای دیگر آگــاهی داشته‌اند. که در آنزمانهای دور...! هنوز از اسرار تاریخ و هزاره‌های گمشده بشری است...!

برون فکنی

رابـرت کروکـال در 1890 در لانکسـتر انگلسـتان به دنیا آمد. او در شیمی، گیاه شناسی و روان شناسی تحصـیل کرد. و استاد کرسی دانشـگاه آبـردین اسـکاتلند شد.و در زمینه‌ی گیـــاه شناسی و زمین شناسی دارای تالیفـــات گوناگونی است. علـیرغم علاقه‌ی او به زمین شناسی در 1952 سه سال قبل از موعد خود را بازنشسته کرد تا به علم ماوراءشناسی بپردازد.

او در یکی از گزارشات خود می‌نویسد:

«من پس از چشیدن طعم تجـارب زیـادی در امـور روحی متوجه شدم که محققین دیگر اهمیت ارتبـاط بین دو دنیا و تجارب خروج از بدن را دست کم گرفته‌اند.»

ارتبـــاط بین دو دنیا در نظر کروکـــال یعـــنی پیـــامی که وجودهای غیر متجسد (یا به عبارت دیگر ارواح) از طریق مدیوم‌ها یا وسایل دیگر به ما می‌رسانند.

دکـتر کروکـال پس از مـرگ زنش تنها زنـدگی می‌کند و تمام وقت خود را مصروف کار روی موضوعی می‌کند که به نظر او اهمیت بسیاری دارد. او می‌نویسد:

«من به خوبی سـابق کـار می‌کنم و اگر حـافظه‌ام هنـوز یاری‌ام می‌کند برای اینست که به عیان آنچه را که علاقه مند هســتم می‌بینم.حس کنجکــاوی من همچــون دوران جوانیم تازه و دست نخورده باقی مانده است.»

او چنین ادامه می‌دهد:

«هــدف من این نیست که اشــخاص را قــانع کنم که به خروج از بدن و زنـدگی پس از مـرگ اعتقـاد پیـدا نمایند. اما می‌خواهم خود آن‌ها به این نتیجه برسند و مطـابق با عقاید خود زندگی کنند. و سرانجام وجود فیزیکی ما باید طرق حیات بدن غیر فیزیکی ما را به نحو مـوثری تعـیین نماید.»

به زعم دکتر کروکال معرفت مسئولیت به بار می‌آورد.

و اگر رد مســئولیت نمــاییم باید عــواقب ناشی از آن را تحمل کـنیم. اما تاکید می‌کند که اشـخاص به طـور ارادی نباید سـعی کنند از بـدن خـود خـارج شـوند. و به عبـارت دیگر شدیدا» مخالف است که هر کسی سعی کند از بدن خود خارج شود. زیرا اگر شخصی به طور طبیعی از بـدن خود خارج شـود اشـکال نـدارد اما اگر به زور این کـار را انجــام دهد امکــان دارد جــان انســان به خطر بیافتد. ما می‌خواهیم در را به روی ناشناخته بـاز کـنیم نه این‌که به کلی آنرا ببندیم. او همچنین با به کـار بـردن مـواد مخـدر برای آزمایشـات خـروج از بـدن که بسـیاری از هیپی‌ها و دراویش به آن می‌پردازند شـدیدا» مخـالف است. و آنـرا بدترین متد می‌نامد. به نظر وی کسی که به زور از بــدن خـود خـارج می‌شـود درست مانند جوجه ایست که زود از تخم خارج شده است و امکان دارد نتواند مجددا» به بــدم مـادی خـود برگـردد و این مسـلما» بـاعث مـرگ شـخص می‌گردد.

تجربه دکتر کروکال با مرگ پـدرش آغـاز گشـت، زیـرا او موجب شد که پسرش به زنـدگانی آسـمانی توجه زیـادی مبذول دارد.او به خاطر می‌آورد که سه سال بعد از مرگ پدرش، ناگهـان او را دید که به او خـیره شـده است. این

پدیـده بین خـواب و بیـداری بـرای دکـتر کروکـال اتفـاق افتاد. وی می‌نویسد:

«این بهترین دوره بـرای مطـالعه‌ی پدیـده‌های ناشـناخته بود. زیرا پـدرم نگـاه عمیق خـود را به من دوخته بـود که می‌خواست پیامی را به من برساند.»

بعضی از روان شناسان معتقدند که خـاطرات پـدر دکـتر کروکال برای او به صـورت تصـویر ذهـنی درآمـده است. اما او جواب می‌دهد که تصویری که او از پدرش دیــده به هیچ یک از خاطراتی که از او داشت شـبیه نبـود. او کمی قبل از فوت بیمـار بـود و نگـاهش فرسـوده و بی‌نـور به نظر می‌رسـید اما سه سـال بعد از مـرگش که بر دکـتر کروکال ظاهر شده بود جوان ,زیبا و دارای بیــنی ظریف و کشـیده بـود. زیــرا پــدرش از دوران طفــولیت به این طــرف بیــنی پهن داشت و ظــرافت آن فقط متعلق به دوران بچگی او بود.

فرافکنی ستاره‌ای همان فرافکنی اثیری یا بـرون فکـنی است که عنــاوین دیگــری مانند تخلیه روح، ســفر روح، پرواز روح و غیره بدان گفته میشود.

لازم به ذکر است که بگوئیم روح ماهیتی متحرک ندارد!

روح ثابت و بدون حرکت و بدون تغییر و مجرد است

روح آگــاهی است که فقط تماشــاگر است و این جسم مادی یا غیر مادی و ذهن و غیره ما است

که به صورتهای بدن مـادی و نیمه مـادی و بـدن ذهـنی و بــدن علی و غــیره روح ما را در بر گرفته‌اند و اعمــال مانند زنده شدن یا مردن

یا برون فکـنی کـردن یا حـرکت کـردن و خندیـدن یا گریه کردن و غیره را انجام میدهند.

لـذا تخلیه روح یا پـرواز روح یا سـفر روح و غـیره همـان برون فکنی ستاره‌ای یا اثـیری یا عنـاوینی دیگر است که به اشتباه از آن گاهی

به عنوان روح یاد میشود.

میگویند افراد زیادی در تاریخ از این توان استفاده کــرده اند

نقل است که نـــاپلئون بـــرای هـــدایت و برنامه ریـــزی میدانهای جنگ خود برون فکنی میکرده و از بالا به لشکر خود و لشکر دشمن

نگاهی می‌انداخته و سپس طرح جنگ را میداده است.

همچنین در زمـان زرتشت و 2500 سـال پیش در مغـان موبدان و مغـان تحت نظـارت زرتشت تعلیم میدیده‌اند تا برون فکنی کرده و به آسمانهای بالاتر

برای کشف جهانها و رسیدن به نور بروند.

اینها در بازگشت چـــون کلمـــات مناســـبی بـــرای بیـــان دیده‌هایشـان نداشـته‌اند به زبـان اشـاره و علامت گفتگو میکرده‌اند.

همچـنین سـهروردی صـاحب فلسـفه اشـراق در کتـابش مینویسد که کسی حکیم و دارای حکمت است که با اختیار و آزادانه بتواند برون فکنی کرده و

در ابعاد دیگر هستی به گشت و گذار و کشف معماهای خلقت مشغول باشد.

همچنین سهروردی فردی را لایق حکومت میداند که بتواند برون فکنی نماید

و اشاره میکند که فردی که نمیتواند برون فکنی نماید

لایق حکومت نیست و کشور و مردمش را به سمت سقوط و تباهی و سیاهی خواهد کشانید

که ظلم و ستم در جامعه روز به روز بیشتر خواهد شد.

زیرا که بدون برون فکنی نمیتوان کارگزاران خائن و روزگو و یا خدمتکار و خیانتکار و غیره را از یکدیگر تشخیص داد

و در نتیجه بدون این‌که حاکم بداند کشورش به دست کارگزاران فاسد به سمت سقوط سوق داده خواهد شد.

دکتر کروکال به پیشنهاد فیلسوف فرانسوی‌هانری برگسن (1869-1941)ـ کار خود را روی مسئله «ارتباط با موجودات غیر متجسد»متمرکز نمود. برگسن در آن زمان رئیس جامعه‌ی روحی لندن بود و دلیل حیات بعد از مرگ را بیشتر در این ارتباطات می‌دانست تا در خاطرات زمینی. او معتقد بود که این روابط را درست مانند خاطرات مسافرین باید مورد مطالعه قرار داد. کروکال ماحصل کارهای خود را در کتابی به نام»ماجرای عالی» (لندن-1975) منتشر ساخت. این کتاب به گفته‌ی دانشمندان بسیاری پایه‌ای محکم داشته و از لحاظ علمی دلیلی قانع کننده بر وجود حیات پس از مرگ به شمار می‌آید.

نویسنده نظر خود را روی این اصل استوار می‌سازد که بعضی افراد به راحتی از بدن خود خارج می‌شوند و برخی نه. وی می‌افزاید که این اختلاف منعکس کننده مجموع شرایط بدنی هر شخص است. زیرا اکثر افراد دارای جسم حیاتی می‌باشند که در بدن فیزیکی آن‌ها قرار گرفته است. اما تعداد زیادی در بین اکثریت از لحاظ معنوی و روحی پیشرفته نیستند. روح(1)ـ فوق فیزیکی آنان یک وسیله‌ی معرفت برای آنان نمی‌باشد در نتیجه نمی‌توانند به این سادگی آن جسم حیاتی را از بدن فیزیکی خود خارج نمایند. تعداد کمی که داری جسم حیاتی قوی بوده و با احساسات، افکار یا اعمال اخلاقی و روحانی آن را تقویت نموده‌اند روح خود را فقط برای مشاهده‌ی «بهشت» یا فردوس برین به قول حافظ از تن خارج می‌سازنند. اما از آن‌جا که یک شکاف ارتعاشی عظیم بین روح غیر مادی و بدن فیزیکی آنان وجود دارد فقط یک احساس آرمش غیر قابل توصیف در پایان برای آن‌ها باقی می‌ماند. کسانی که داری استعدا خروج از بدن می‌باشند وقتی که بیمار باشند این کار ار راحت‌تر انجام می‌دهند.

دکتر کروکال می‌نویسد:

«کسانی هستند که دارای نوعی جسم حیاتی خاص می‌باشند که می‌توانند به راحتی آنرا از جسم فیزیکی خود خارج نمایند ,به خصوص وقتی که خسته، بیمار یا تحت تاثیر داروهای مسکن باشند. چون بدن یا جسم حیاتی پل بین روح و همتای فیزیکی خود است، بدن ثانوی یا دوبل انسان که خارج می‌شود دارای ماهیت مرکب می‌باشد.

این دوبل تـرکیب می‌شـود از قسـمتی از جسم یا بـدن حیـاتی و روح فـوق فـیزیکی که آنـرا مانند قـالب دربر می‌گـیرد. معـذالک، این دوبل مـرکب همیشه از عناصر حیاتی جدا شـده و بعد از مـرگ جسم فـیزیکی به عنـوان بدن ثانوی می‌میرد و سپس روح آزاد می‌گردد.

کروکـال با روانشناسـانی که معتقدند دوبل‌هـای فـوق بدنی تصاویر ذهنی یا ثمره‌ی تخیل انسان هسـتند موافق نیست.

روانشـناس و فیلسـوف سوئیسی (همکـار مشـهور زیگموند فروید) اعتقـاد دارد که چـنین بـدنهایی ثـانوی (دوبل‌ها) «صـورت نـوعی» انسـان یا به عبـارت دیگر صورت‌های ایـده آل ذهـنی انسـان هسـتند. کروکـال این نظر را غیر قابل قبول دانسته و می‌گوید:

«در بسیاری از موارد این دوبل آزاد شده که به آن تابش نجمی نـیز گفته می‌شـود می‌تواند در دو قسـمت مختلف به بدن فیزیکی مراجعت نماید. تاکنون هیچ روان شـناس و پزشـکی نگفته است که تصـاویر ذهـنی در موقع محو شدن به دو قسمت تقسیم شـده‌اند. و این می‌رسـاند که تقسـیم دوبل ارادی بـوده و ارتبـاطی به ذهن ایجـاد کننده‌ی آن ندارد.»

کروکال دوبل (بدن ثانوی) را مانند بدن غـیر فـیزیکی که دارای یک بـدن فـیزیکی است می‌داند. او اصـطلاح روح(جان یا نفس) را برای توصـیف یک طـبیعت «فـوق - فیزیکی «به کار می‌بـرد. در حالیکه جسم حیـاتی که روح با آن در تماس می‌باشد نیمه فیزیکی است. این تعـاریف و نظریـات دیگر در کتـاب او به نـام «تفسـیر تجـارب

عرفانی و کیهانی» (لنـدن-1969)ـ آورده شـده است. او در این کتاب می‌نویسد:

«مـرگ فـیزیکی که اینقـدر اشـخاص از آن واهمه دارند فقط واقعه ایست در یک عمل منظم و سـودمند و بـرای این‌که به راحتی پذیرفته شود باید آن را درک نمود.»

دکـتر کروکـال متعلق به نسل یک نـوع انسـانی است که منقرض شـده است. او از زمـره‌ی دانشـمندانی است که اجـــازه نمی‌دهد روش دانشـــمندان راه را بـــرا تخیل و کنجکاوی مـردم ببنـدد. او می‌خواهد ما را نسـبت به آنچه که در ما و اطـراف ما می‌گـذرد بیـدار کند.این دانشـمند می‌نویسد:

«علیرغم حضـور ما در روی زمین از میلونها سـال پیش، ما گـردش خـون را در 1628 کشف کـردیم.در انسـان پدیده‌های داخلی و خارجی است که ما هنوز نشناخته ایم و برای پی بردن به ماهیت آن‌ها حالا خیلی وقت داریم.»

دکتر کروکال دهها سال وقت صرف نمود تا گزارشـات و منابع بی‌مانند درباره «فرافکنی ستاره ای» را گـردآوری نماید.به نظر وی فرافکنی ستاره‌ای یعـنی این‌که انسـان بتواند روح یا» من سـتاره ای» را از بـدن فـیزیکی خـود جـدا کـرده و با آن به سـفرهای دور یا نزدیک بـرود. اگر فیلی پـــرواز کند بـــرای بـــار اول با حـــیرت به آن نگـــاه می‌کنند اما اگر پروازها زیـــاد شـــود امر عـــادی تلقی می‌شود. درست مانند روز اولی که انسان قدم به کره‌ی مـاه گذاشـت، همه‌ی ما در مقابل صـفحه‌ی تلویزیـون از سـاعت چهـار صـبح نشسـته بـودیم. همین وضع است در مورد خـروج انسـان از بـدن خـود که مسـلما» با تعجب و

تفسیرهای متعدد مردم روبـرو خواهد شد واما سـرانجام پیروزی با واقعیت است.

دکتر کروکال در کتاب دیگـرش موسـوم به «مکانیک‌هـای فرافکنی ستاره‌ای «(مراد آباد -1968) می‌نویسد:

«اگر انســـان نمی‌داند دارای بـــدن دومی است به این معـنی نیست که او فقط یک بـدن دارد.جهل ما دربـاره‌ی این مساله همانند جهل اسلاف ما درباره‌ی گـردش خـون است.»

او درباره‌ی این موضـوع می‌گوید که اگر انسـان بتواند از بدن فیزیکی خود خارج شود و به عنوان یک موجـود آگـاه از وجود خـود به حیـات خـویش ادامه دهـد، ما می‌تـوانیم نتیجه گـیری کـنیم که انسـان در موقع تـرک واقعی بـدن فیزیکی خود, یعنی مرگ، به بقا و حیات خـویش در بـدن ثانوی ادامه می‌دهد.

این مسـاله توسط بعضی از محققین جدید عنـوان شـده است.مـدت هفتـاد سـال است که کروکـال راجع به این موضوع فکر می‌کند. او تصـور می‌کند که همه چـیز را در این باره شـنیده است. کروکـال اصلا» تصـور نمی‌کند که داستانهای «فرافکنی ستاره ای» ساختگی، تخیلی یا غیر واقعی باشـند. اما این بـدان معنا نیست که مقـداری از این منابع بی‌اعتبار باشد.

(1) مقصود از روح ساله یا انرژی حیاتی و شخصیت آگاه انسـان است که پس از مـرگ او بـاقی مانـده و بـدون اندامهای فیزیکی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. ما در فارسی لغات متعددی برای روح نداریم.روحی که متجسد است یعنی همان روحی که در روی زمین زندگی کرده و

در بدن انسانهای زنده‌ی خاکی است جـان یا نفس (ame به زبان فرانسه و soul به زبان انگلیسی) نـام دارد. اما بعد از آن‌که از بـــدن مـــادی خـــارج شد و صـــورت آزاد و مستقل به خود گرفت روح نامیده می‌شود و در زبانهـای انگلیسی و فرانسه به آن Esprit می‌گویند.

کروکـــال دو گـــزارش جـــالب از کانـــادا دریـــافت کـــرد. فرستنده‌ی گـزارش شخصی به نـام پیـتر اورکهـارت این گـــزارش را در 19 نوامـــبر 1961 فرســـتاد. او در این گزارش برای کروکال می‌نویسد:

«من روی کانـاپه‌ی اتـاقم دراز کشـیدم که ناگهـان چـیز عجیبی برایم اتفاق افتاد. من ناگهان و خیلی آرام، بـدنم را ترک کـردم. من حس می‌کـردم تمـام حرکـات طـبیعی بدنم مثل تنفس، ضـربان قلب در بـدن فـیزیکی اول من متوقف شده است. اما هیچ وحشت نکردم زیرا خـودم را کـاملا» زنـده حس می‌نمـودم. بعد از چند لحظه به جسم اول خـود برگشـتم.اما کـاملا» شـکل این دو با هم فـرق داشت. گویی من لباس دیگری تنم کرده بودم.

بعد از مـنزلم خـارج شـدم. دوبـاره دیـدم از بـدنم بـیرون رفته ام.این بار حس می‌کردم در یک بـالون سـوارم و به وسیله‌ی یک بند یا چیزی شبیه آن به نـاحیه‌ی نـافم وصل شده ام.گویی این بند ناف من بود.آنروز یکی از روزهای سرد فوریه و بلوز من بـاز بـود. با وجودیکه من سـرما را روی بدن فیزیکی خودم حس می‌کردم ,اما سرما به بـدن ثانوی من نفوذ نمی‌کرد.و این برایم عجیب بود, زیـرا من به شدت نسبت به سرما حساسـیت داشـتم. در تمـام این مدت احسـاس سـبکی می‌کـردم. سـرانجام ترامـوای من

رسید و من دوبـاره به جسم اول خـود برگشـتم و قضـیه تمام شد.»

با دریافت این نامه کروکال به اورکهارت نوشت:

«مقصود شما از بند ناف چیست؟ آیا شما این بند را قبل از این حادثه میشناختید یا بعد از آن آگاه شدید؟»

اورکهارت در 6 دسامبر 1961 چنین پاسخ داد:

«من از اهمیت این موضـــوع که قبل یا بعد از تجـــربه‌ی خروج از بدن با این بند ناف آشنا بوده‌ام واقفم.در مورد خـــودم باید بگـــویم که من بعد از اولین تجربه ام, کلمه‌ی مذهبی «بند نقره ای» را می‌شـناختم.من اشـعار زیـادی راجع به آن خوانـــده بـــودم.همه‌ی آن‌ها در خـــاطرات من بـــود. اما تا لحظه‌ی تجربه یا حـادثه‌ی خـروج از بـدن من کوچکترین اطلاعی راجع به آن معـنی نداشـتم. این کلام بـــرای من فقط مفهـــومی شـــاعرانه داشت. من فکر نمی‌کردم که مقصـود از بند نقـره‌ای رابطه‌ی بین روح و جسم است و من از این جـــدایی اطلاعی نداشـــتم, تا این‌که خودم آنـرا حس کـردم. من وقـتی که از بـدن اول خودم بیرون بـودم فهمیـدم که اگر بند را پـاره کنم دیگر به جسم فیزیکی خـودم نمی‌تـوانم برگـردم یا به عبـارت دیگر می‌مردم.

من قبل از این‌که خودم این مسـئله را تجربه کنم نسـبت به این امـور شـکاک بـودم.من تصـور می‌کـردم عقیـده جـــاودانگی روح فقط جنبه مـــذهبی دارد. من محتـــوای انجیـــل، به خصـــوص بخش اخلاق و زیبـــایی کلام آنـــرا تحسین می‌نمودم. اما نمی‌دانم که در لابلای متن مسائل علمی هم وجـود دارد. به نظر من کـار شـما که تجـارب

بســـیاری در این مـــورد را جمع آوری می‌کنید بســـیار با ارزش است.»

اورکهارت تجـربه‌ی دیگر خـود را که در انگلسـتان اتفـاق افتاد چنین نوشته است:

«به خــاطر مســابقه‌ی اتومبیل یک خیابــان را که من هر روز از آن عبـــور می‌کـــردم یک طرفه کـــرده بودند. من نمی‌دانستم و طبیعتا» سمت راست خود را داشــتم نگــاه می‌کردم.

خیابان خالی بود و من به سمت چپ پیچیدم و ناگهان در مسیر یک کامیون قرار گرفتم. عکس العمل سـریع من و راننده هر دو باعث شد که خطر از بیخ گـوش من بگـذرد. کــامیون آنچنــان از کنــار من گذشت که یک پلیس فریــاد کشید:

-آقای فرماندار شما طوری شدید؟

اما قسمت جالب این داستان اینجاست که من برگشتم و خودم را زیر کـامیون دیـدم.فـورا» فهمیـدم که این بـدن دوم است ,می دانســـــتم که از جسم اول من جـــــــدا شده ,اما نمی‌توانستم آنرا توجیه کنم.آرامش غریبی سر تاپای وجود مرا فرا گرفت.آنچه برایم مسلم بود ,این بود که من زیر کامیون نرفته بودم.در این حــال زمــان بــرایم مفهـــومی نداشت. با وجودیکه کـــامیون با ســـرعت 60 کیلومـــتر در ســـاعت به طـــرف من می‌آمد ولی واقعا» حرکت نمی‌کرد. من دقیقا» می‌توانستم جزئیات آن را به خاطر بسپارم.

من می‌دانستم که اگر کامیون به من زده بود شعور و آگاهی‌ام در جسم دوم من باقی می‌ماند. و این جسم دارای حس مربوط به ماده بود شاید هم جوری بود ظریف‌تر و دقیق تر.

وقتی به حالت طبیعی برگشتم و آمدم در پیاده رو متوجه یک امر غیر عادی شدم. عموما» چنین حوادثی بر انسان ضربه‌ای وارد می‌کند و به محض این‌که بدن آدرنالین خود را به کار برده و انسان به نفس نفس بیفتد اضطراب ایجاد می‌شود و نبض تند تند می‌زند. اما این بار چنین وضعی نبود. بدن من در آرامش کامل بود. گویی تازه از روی یک صندلی راحتی بلند شده بودم.

اتفاقات و تجارب دیگری که برایم پیش آمد به این نتیجه رسیدم که ما موجودات سه بعدی هستیم.»

کی دیگر از مواردی که دکتر کروکال در مجموعه‌ی تحقیقات خود گردآوری کرده است مربوط به خانم د.ر.لیسمور(D.R.Lissmore)ـ است. خانم لیسمور می‌نویسد:

» من بیست ویک ساله بودم. و در یک پانسیون اقامت داشتم. یکشبی که در خواب عمیقی فرو رفته بودم، در ساعت یک بعد از نیمه شب، هم اتاقی من که با هم روی یک تخت می‌خوابیدیم از یک میهمانی رقص بر می‌گشت. او نزدیک تخت من پایش لغزید و در لحظهٔ افتادن آرنج خود را با شدت به سینه‌ی من کوبید. در اثر این ضربه من ناگهان خود را دور دیدم. متوجه شدم بدنم دارد ناله می‌کند اما نه خیلی بلند زیرا من آن‌جا نبودم که به آن نیرو بدهم.هیچ نمی‌ترسیدم زیرا سخت مشغول بودم و

تلاش می‌کـردم که به بـدنم برگـردم. و به سـرعت به آن برگشـته چشـمان خـود را گشـوده و دست از ناله کـردن برداشتم.»

آیا این تجربه‌ی عـادی یک شـخص است که ناگهـان بیـدار می‌شود یا باید مفهومی عمیق‌تر داشته باشد؟

خود من نیز بارها حس کـرده‌ام که از بـدنم دور شـده‌ام، به خصوص هنگام دراز کشـیدن که شـروع خـواب در شب است این احســاس را داشــته ام.اما هرگز مانند تجــارب ذکر شده قوی نبوده و هرگز هم از خود نپرسیدم که این حالت چیست. اما حالا می‌فهمم که باید به آن توجه کرده و بی‌دلیل از کنار آن نگذشت.

دکتر کروکال در صفحه 28 و 29 کتاب «ماجرای عالی» «Supreme Adventure»همین مورد را درباره‌ی پسری نقل می‌کند که داشت غرق می‌شد.پسر جـوان بـرای وی می‌نویسد:

-در لحظه‌ای که نزدیک بود زیر آب بروم، حس کردم دارم از بدنم جدا می‌شوم.

وی اضافه می‌کند که روح آگـاه ما به مـراتب پیشـرفته‌تر از بدن آگاه ماست. بدین ترتیب وقـتی مـرگ در نـتیجه‌ی یک تصــادف به وقــوع می‌پیونــدد، روح یک ثانیه قبل از تصادف موضوع را فهمیـده و می‌داند چه اتفـاقی خواهد افتاد.

وینســتون چرچیل نخست وزیر زمــان جنگ جهــانی دوم انگلستان هنگام تصادف راننـدگی این موضـوع را درک و تجربه کـــرده بـــود. مســـئله‌ای که در اینجا اهمیت دارد

اینستکه ما بسیاری از اسرار سلول‌های بدن انسان و طرق کار انها را نمی‌دانیم.کما این‌که ساختمان پیچیده‌ی مغز و سلسله‌ی اعصاب و غده‌های بدن نیز همچنان از نظر فیزیو لوژی (علم وظائف الاعضاء) و زیست شناسی کاملا» شناخته نشده‌اند. به همین دلیل یکی دیگر از اسرار بدن انسان بدن ثانوی یا حتی سوم انسان است که عده‌ای بدون دلیل آنرا رد می‌کنند در حالیکه این بدنها نیز مانند کار سلول‌ها هنوز ناشناخته مانده‌اند. رد کردن بدون دلیل این بدنها مانند انکار وجود سلول‌ها در بدن انسان است. اگر ما اسرار آنان را نمی‌شناسیم دلیل نیست که آن‌ها وجود نداشته باشند و یا دارای وظیفه‌ی به خصوصی نباشند. تنها مشکلی که وجود دارد اینستکه عده‌ای بدنهای دوم و حتی سوم انسان را به مسائل فوق الطبیعه نسبت می‌دهند و عده‌ای می‌گویند ممکن است وجود داشته باشد اما آن‌ها نیز چیزی شبیه سلول‌های انسان و غدد بدن هستند که جنبه‌ی زیست شناختی داشته و چیزی خارج از بدن ما نیستند. اما دسته‌ی سوم به وجود دنیای نامرئی با شعور که روح در آن حاکم است معتقدند که مسلما» اطلاعات و دانش انسان درباره‌ی این جهان بسیار ناچیز است.

رنه هینز (Rene.Haynes)ـ در وزنامه‌ی جامعه‌ی تحقیقات روحی می‌نویسد که رانندگان اتومبیلهای مسابقه‌ای به او گفته‌اند که در لحظه‌ای که سرعت آن‌ها به حداکثر می‌رسد، در حالیکه خود را پشت فرمان اتومبیل می‌بینند احساس می‌کنند جسم فیزیکی آن‌ها با اتومبیل یکی شده است.

این پدیده را اینطور می‌توان تعریف کـرد که بـدن ثـانوی انسان نمی‌تواند با حرکات سریع و ناگهانی بدن فـیزیکی یا مــادی وی همــاهنگی نماید و فاصــله‌ای بین این دو به وجود می‌آید.

مسـئله‌ای از همین نـوع در روزنامه جـامعه‌ی تحقیقـات روحی انتشـــار یافته است و آن مربـــوط به خلبانـــان هواپیماست. نویسنده می‌نویسد که مفــارقت بین روح و بدن فیزیکی یا مـادی در خلبانـان، مخصوصا» آنـان که در ارتفاعات بـالا با سـرعت زیـاد حـرکت می‌کننـد، فـراوان است. این احساس «بی بدنی «یا خروج از بـدن فـیزیکی مانند جـدا شـدن انسـان از جسم خـود است. او می‌تواند خودش را (یعنی بدن فیزیکی خود را) از بیرون ببیند.این حالت در بین خلبانانی که تنها پـرواز می‌کنند خیلی دیـده شده و اکثرا» آنرا بازگو نموده‌اند.(1)

(1) روزنامه جامعه‌ی تحقیقات روحی (آمریکا) شماره‌ی 41- سال 1961 – ص 52.

شخصی به نـــام م.وولف(M.Woolf)ـــ اهل شـــیکاگو در 5سپتامبر 1961 نامه‌ی زیر را برای دکتر کروکال نوشته است:

«من در سفر اخیرم به دنـور ,نسـخه‌ای از کتـاب شـما به نام «فرافکنی ستاره‌ای در مطالعه و عمل» را گــرفتم و آنرا بسیار جالب یـافتم. دو سـال پیش کتـاب «فرافکـنی بــدن ســتاره ای» اثر مالــدون را خوانــدم. در این کتــاب جــواب ســوالی را یــافتم که ســالها بــود مــرا عــذاب می‌داد.قبل از این من چیزی درباره‌ی علوم باطنی و این جـور چیزها نمی‌دانسـتم.به علت کـری سـالها من از دنیا

بریـده بـودم اما حـالا سـعی می‌کنم جـبران سـالهای از دست رفته را بنمایم.

در 1932 من و پـــدر و مـــادرم بـــرای چند روزی به ویسکونسین رفتیم.یکشب بسیار تیره داشتم با مادرم به هتل بر می‌گشـتم من در سـمت چپ خیابـان داشـتم راه می‌رفتم. ناگهان یک اتومبیل ویراژی داد و با ران راست من تصـــادف کـــرد. من یکمرتبه حس کـــردم مثل این‌که لوکوموتیوی دارد مرا با خـود می‌کشد.بعد دیـدم بـدن من که تصـادف کـرده روی زمین افتـاده و به سـختی تلاش می‌کند که از جای خود بلند شود. سرانجام برخاست. من (بـدن ثـانوی) جسم خـود را دیـدم که از زمین بلند شد و من در ده قدمی آن بودم.سالها از خود می‌پرسـیدم چـرا من بدن خودم را دیدم که آن‌جا افتاده است.و حالا جواب آنرا در این کتاب پیدا کردم.

یک مورد دیگر که در مجله‌ی دیلی اسکچ(Daily Sketch) چاپ لندن در 11 اکتبر 1960 انعکاس یـافت ذیلا» بیـان می‌شود.

در 4 نوابر 1941,ـ مردی در اثر انفجـار نارنجک مجـروح شد.تکه‌ای از آن در پـــای چپ وی فـــرو رفت ,و یک تکه دیگر در مچ و یکی دیگر در گـــــردنش نزدیک ســـــرخرگ نشست. وقتی در بیمارستان به هوش آمد گفت:

-وقتی مرا به بیمارستان پایگاه نظامی بردند یادم می‌آید که در یک مـــتری بـــالای سر پزشـــکان و پرســـتاران که داشتند مرا عمل می‌کردند شناور بودم.

این چند مورد ذکر شده نمونه‌هایی از موارد بسیاری بـود که دکـتر کروکـال در کتـاب خـود ذکر کـرده است. اما یک

پزشک فرانسوی موسوم به دکتر ژان لرمیت (Jean Lhermitte)ـ عضو آکادمی پزشکی پاریس در مجله‌ی پزشکی انگلستان، مقاله‌ای تحت عنوان «خطاهای بصری نفس» انتشار داد.(1)

دکتر لرمیت متخصص اعصاب که دارای تجربه‌ی درخشانی در این زمینه بود، کارهای بسیاری را ارائه داد که نشان دهنده‌ی حد و مرز بین پدیده‌های غیر عادی ظاهرا» روحی و شرائط عصبی مخصوص ایجاد چنین پدیده‌هایی بود. اما تحقیقات او درباره‌ی «جن زدگی «یا تظاهر به جن زدگی از موشکافی لازم برخوردار نیست. به عبارت دیگر لرمیت در این مورد فتوا می‌دهد. در مطالعات لرمیت انسان به قسمت‌هایی از کتب نویسندگانی چون ادگار آلن پو، فیو دور، داستایوسکی، گابریل دانونزیو، اسکار وایلد، جان اشتاین بک برخورد می‌کند که همگی از شخصیت‌های دوم انسان بحث کرده‌اند که فقط تصویر ذهنی بدن انسان است.او از ارسطو حرف می‌زند که می‌بیند مردی به او نزدیک می‌شود، بعد متوجه می‌شود که خود اوست.

لرمیت مواردی مانند این داستانهای تخیلی را عنوان می‌کند تا ذهن خواننده را متوجه عجائب زندگی و پیچیدگی روح انسان نماید. ما نمی‌دانیم که نویسندگان داستان‌ها را خلق می‌کنند ,اما اینرا می‌دانیم که غالب این داستان‌ها از تجربه‌ی خود نویسندگان ناشی می‌شود. آنانی که به خاطر حرمت انسانی مجبور می‌شوند تجارب باورنکردنی زندگی را به خود نسبت ندهند، می‌توانند آن‌ها را آزادانه‌تر در لباس تخیل و داستان بیان نمایند و ان هم فقط برای اینست که از

فشار عاطفی این نوع تجارب خلاص شوند. با نسبت دادن تجربه‌ی روحی به یک شخصیت خیالی، دیگر جامعه آنان را غیر منطقی خطاب نخواهد کرد.

نویسندگان چون استعداد توصیف امور و تخیل قوی دارند به راحتی تجربه‌ی بی‌بدنی را می‌توانند با جزئیات کامل وصف نمایند، و به این ترتیب موجبات وحشت خوانندگان کم اطلاع را نسبت به خود فراهم نمی‌آورند.

پس اگر نویسندگانی چنین از شخثیت‌های ثانوی به عنوان تصاویر ذهنی انسان صحبت می‌کنند دلیل نمی‌شود که این همه تجربه و موارد مختلف و حقیقی را کلا» خیالی و ناشی از توهم بدانیم.

و اما به دکتر کروکال برگردیم، مسلما» او یکی از بزرگترین محققین در زمینه‌ی تجارب ماوراء بدنی است.به نظر وی جالب‌ترین و مهم‌ترین پدیده‌ی شناخته شده در انسان پدیده‌ی فرافکنی ستاره ایست. او می‌گوید خیلی مطمئن نباشید که تاکنون تجربه‌ی ماوراء بدنی نداشته اید. به زعم او تجربه‌ی بی‌بدنی چندان هم نادر نیست، و این کاریست که بدان وسیله انسان از «من آگاه» عبور می‌کند.

چه کسی می‌داند؟شاید شما هم در فضا سفر کرده‌اید ,اما آنرا مانند بسیاری چیزهای دیگر به خاطر ندارید.(2)

ما در نوشته‌های دکتر کروکال به اصطلاحی به نام فرافکنی ستاره‌ای بر می‌خوریم که از آن به عنوان بدن ثانوی یا دوبل انسان بحث می‌کند. درباره‌ی انواع بدن انسان مانند بدن ستاره‌ای و روحانی، علمای علوم

بـــاطنی و فلاســـفه روحـــانی مبـــاحث زیـــادی را پیش کشیده‌اند. اما در اینجا باز چند سوال مطرح می‌شود:

آیا فرافکنی ستاره‌ای همان بـدن سـتاره‌ای اسـت؟ بـدن ستاره‌ای چیست؟و آیا بدن سـتاره‌ای همـان روح است و یا با آن فرق دارد؟

فرافکـــنی ســـتاره‌ای همـــان بـــدن ســـتاره‌ای است. اما دربـاره‌ی بـدن سـتاره‌ای و دانشـمندان علـوم بـاطنی به خصـــوص کابالیست‌ها (3)ـ معتقدند بین بـــدن انســـان و ســـــتارگان یک رابطه‌ی پنهـــــانی وجـــــود دارد.و همین نیروهـای نـامرئی که در بین سـتارگان وجـود دارد بـدن ســـتاره‌ای را به وجـــود آورده‌اند. به زعم علمـــای علـــوم باطنی یا نهانی، فلاسفه‌ی روح گـرا انسـان به سه بخش تقسیم شده است:

1.بـــدن فـــیزیکی:این بـــدن تحت قـــوانین فـــیزیکی، فیزیولوژیک (یا علم وظـــائف الاعضـــاء زیست شناسی اداره شده و هنوز هم دانشمندان این رشته‌ها و پزشکان در پی کشف ناشـــناخته‌های بـــدن فـــیزیکی مثل اســـرار سلول‌های بدن و مغز انسان هستند.

1. بدن ستاره‌ای یا Corps Astral که باز عده‌ای آنرا به دو قسمت جسم مثـالی و جسم قـالبی تقسـیم نموده‌اند.بدن ستاره‌ای یا دوبل انسـان همـان بـدن ثانوی است که در مثال‌های گذشته تعـداد بسـیاری از افـــراد با آن به ســـیر و ســـفر پرداخته و جسم فیزیکی خود را از دور دیده‌اند. نـام دیگر آن‌هـاله‌ی اتری است.

بـدن سـتاره‌ای دارای وزن است.زیـرا بعد از مـرگ وزن بدن انسـان سـبک‌تر است, زیـرا جسم سـتاره‌ای از بـدن خارج می‌شود.

1. روح که ظریف‌تـرین مـاده جهـان است نسـبت به جمادات که خشن‌ترین آنست.

غیر از این دو قسمت فوق الـذکر روح گرایـان روح را به دو قسـمت، بـدن روحـانی و بـدن فکـری تقسـیم می‌کنند.آنـان معتقدند هر کـدام از بـدن‌های فیزیکی ,ستاره‌ای و فکری قـالب بـدن ظریف ترند. بـدن فیزیکی لبـاس بـدن سـتاره‌ای و آن قـالب یا لبـاس بـدن روحانی و همان جلد یا تن پوش بدن فکری است.

گرجیف نهـان گـرا و فیلسـوف روسی اعتقـاد دارد در انسـان فقط بـدن فـیزیکی و سـتاره‌ای وجـود دارد و دو بدن روحانی و فکری موجود نیست ولی می‌تـوان انـرا با تمرین در بدن ایجـاد کـرد و یکی از بزرگـترین هـدف‌های انسـان در جهـان خلقت دست یازیـدن به این بـدنها یا گنجینه‌های خدادادی است که انسان فعلا» به دلیل مـادی بودن شدید و عدم تکامل کافی از آن بی‌بهره است.

روح متعلق به دنیای الهی و بدن متعلق به دنیای فیزیکی یا خـاکی است. بـدن سـتاره‌ای به جهـان سـتاره‌ای تعلق دارد که رابط بین دنیای مرئی و نامرئی می‌باشد.

روح خـود سه بخش دارد که عبارتند از روح خـدایی، روح ستاره‌ای و روح حیاتی.

به نظر این عده ظهور اشباح و به دنیا برگشـتن مردگـان تماما» به وسـیله‌ی بـدن سـتاره‌ای است و نه روح.آنها

می‌توانند خـود را به صـورت مـاده یعـنی به شـکل بـدن فیزیکی خود دراورده وبر زندگان ظاهر شـوند و یا حـتی روح ستاره‌ای مـرده می‌تواند به بـدن انسـان زنـده داخل شده و او را تحت کنترل خود در اورد.

کامیل فلامـاریون بـرای اثبـات این ادعا در کتـاب بعد از مـــرگ خـــود واقعه‌ای را نقل می‌کند که در صـــحت آن نمی‌تـوان تردید کـرد ,اما در توجیه علمی مسـئله انسـان دچـــار سرگشـــتگی می‌شـــود. وی می‌نویسد به یکی از جلسات احضار ارواح دعوت شده بود.طبق معمول جلسه از تعداد افراد کمی تشـکیل شـده بـود.او صـاحب خانه را می‌شـناخت اما مـدیوم و سـایرین را نمی‌شـناخت.بعد از انجام مراسم معارفه و مقدمه‌ی کار، مدیوم برای احضار روح در حالت خلسه فـرو رفت.بعد گـوئی می‌خواست از دست کسی خلاص شـــود مرتبا» می‌گفت بـــرو بـــرو پی کارت، دست از سرم بردار، تو اینجا چه کـار می‌کـنی؟ تو روح شروری هستی؟

اما قبل از این‌که مـدیوم بتواند گریبـان خـود را از دست روح نجـــات بدهـــد، تحت تســـلط او در آمد و در واقع همانطور که در بالا گفتیم روح ستاره‌ای (یا بـدن سـتاره ای) شـــخص مـــرده داخل بـــدن فـــیزیکی مـــدیوم شد. فلاماریون می‌نویسد:

- ناگهـان رنگ چهـره‌ی مـدیوم تغیـیر کـرد و صـدایی که تاکنون ما نشنیده بودیم از حلقوم وی خـارج شد که هیچ ارتبـاطی به صـدای خـود مـدیوم نداشت.بعد یکمرتبه به طرف یک مرد نسـبتا» مسـنی که دارای مـوی سـپید بـود برگشت و با فریاد گفت:

- خوب پیدایت کردم، قاتل پست، حالا انتقـام خـود را از تو خواهم گرفت.تو بـودی که مـرا کشـتی، حـالا خفه ات می‌کنم.

سپس مدویم به طرف مرد مزبور حمله برد و گلوی او را گـرفت، به طوریکه اگر ما در جلسه نبـودیم او را کشـته بود.مرد بالاخره مجبور به اعتراف گردیـد، به خصـوص که کوچکترین آشنایی قبلی بین او و مـدیوم نبـود و این راز را جز خود آن مرد کس دیگری در آن جلسه نمی‌دانست.

شخص مذکور گفت که سالها پیش افسر نـیروی دریـایی فرانسه بـود و داشـتند با کشـتی سـفر می‌کردند که به یکی از بنادر جنـوب فرانسه (تـولن Toulon)ـ رسـیدند و سـربازان نـاوی اجـازه خواسـتند که به بـار بروند و مشـروبی بخورند. او هم به آن‌ها اجـازه داد و رفتند.اما انها در مراجعت تاخیر کردند و او برای برگرداندنشـان به بار رفت. دید آن‌ها با تعدادی زن نشسته و مشـغول بـاده گساری هستند.چـون افسر مـافوق بـود به آن‌ها پرخـاش کرد و فریاد کشید که هر چه زودتر به کشتی برگردند.اما یکی از ملوانان که مست بود برگشت و ناسـزای بـدی به او گفت.او هم به عنـوان افسر مـافوق به رگ غـیرتش برخـورد و شمشـیر خـود را کشـید و تا نصف در سـینه‌ی ملوان فرو کرد و او در دم جان سـپرد. افسر مزبـور پس از محاکمه به پنج سال حبس و اخـراج از نـیروی دریـایی محکـوم شد و بعد از طی دوره‌ی محکـومیت به کـار آزاد پرداخت.

این پدیده آنچنان در افسر مزبور اثر گذاشت که به بقـای روح اعتقاد راسخ پیـدا کـرد.و فلامـاریون آنـرا به عنـوان

نمـونه‌ی برجسـته‌ی حلـول روح سـتاره‌ای مـرده در بـدن فیزیکی شخص زنده یاد می‌کند.

1) British Msdical Journal,1951-page.431-434

2) مـــارتین ابـــون -page.175-179,British Medical Journal

3) کبــال یا قباله در عــبری به معــنی ســنت است و آن دکـــــترین ســـــری است که اصل آن به دوره‌ی بـــــزرگ فعالیت‌های فکری و مذهبی یهود در دو قرن قبل از تولد مســـیح می‌رسد.قباله بیشـــتر تفســـیری است بر کتـــاب مقدس به خصوص در قسمت سفر تکوین.

الواح زمردین تحوت

همه به سالن‌های آمنتی خوش آمدید

ورودی برای یادگیری و تجربه

روح, از طریق مرکز قلب

پادشاهان روشنایی

سی بعلاوه شش در همه

در بســیاری از نقشــها من این پادشــاهان روشــنایی را دیدم

چه کسی می‌آید تا به من آفـــرینش همه(همه چـــیز)را نشان دهد

آنها از من خواســـتند در در آفـــرینش(آفریـــدن)به آن‌ها بپیوندم

من قبلا یک بار این حالت را داشـته ام(قبلا این حـالت را دیده ام)

من قبلا با یک نفر به نور تبدیل شده ام

و بعدا می‌دانستم

آنها همه همانانند

همه یک روح

من همون چیزی بودم که اونها بودند

همه ما یکی هستیم

صدایی که از سالن‌های آمنتی به گوش می‌رسد

و برو به اسمهای بسیاری

شبکه‌های تکوینی

تالارهای ضبط (سوابق0تاریخچه)

سوابق

بیهوشی جمعی

حافظه جمعی

چرخی از کازما-توهم زمان

که در آن روح ما را به شکل فیزیکی تجربه می‌کنند.

لازم به ذکر میباشد به دلیل نحوه نوشتارمتن اصلی که اصطلاحا به آن آنگولا ساکسون گفته میشود احتمال اشتباه در ترجمه وجود دارد که قبلا از شما پوزش میطلبم

که برای بهتر کردن مطالب متن اصلی در جلوی نوشته‌ها قرار داده شده و مطالب داخل کادر () نکته‌هایی برای مفهوم‌تر شدن مطالب میباشد

که میتوانید یک بار جمله را بدون در نظر گرفتن مطالب داخل کادر و یک بار با در نظر گرفتن آن بخوانید

الواح زمردین تحوت

Halls Of Amenti راهروها یا جهان آمنتی

Deep in Earth’s heart lie the Halls of Am در اعمــاق قلب زمین راهروهای آمنــتی وجــود دارد(مخفی شده – خفته)

far ‘neath the islands of sunken Atlantis,در دورترین سرزمین (از سرزمینهای) آتلانتیس غرق شده

Halls of the Dead and halls of the living, جایگاه‌های مرگ و جایگاههای زندگی

bathed in the fire of the infinite ALL. خوابیده و خفته در آتش بی‌پایان همه (همگان)

Far in a past time, lost in the space time (زمانه فضا) ,در گذشته بسیار دور. گمشده درزمان و فضا

the Children of Light looked down on the world. کودکان نور در دنیا(ی پایین) اثیر (قفل و بسته) شدند

Seeing the children of men in their bondage، (و میبینند) کودکان انسان(را) در حصار(باندپیچی)

bound by the force that came from be. اسیر شده به وسیله قــدرتی از فــرایش(قــدرتی که از پشت و مخفی می‌اید و قابل دیدن نیست)

Knew they that only by freedom from bondage و (این اســارت را) وقــتی میفهمند که از آن آزاد شــده باشند

could man ever rise from the Earth to the Sun. انسان باید از زمین به سمت خورشید بالا رود

Down they descended and created bodies, آن‌ها پائین آمدند و بدن را ساختند!

taking the semblance of men as their own. و صورت انسان را مثل خودشان ایجاد(ساختند) کردند

The Masters of everything said after their forming: اساتید همه علمها (استادان همه چیز دان) پس از فرم گرفتن آن‌ها (آن بدنها) گفتند

"We are they who were formed from the space-dust, ما هستیم کسانی که قطعه‌های فضا را شکل بخشیدیم(قطعه فضا: شعور کیهانی)

(به این معنی که شهور کیهانی را در قالب جسم در آوردیم)

partaking of life from the infinite ALL; و شریک شدیم در زندگی جاودانه همه چیز (گویی صحبت از شریک شدن با کائنات یا قدرت بزرگ است)

living in the world as children of men, زندگی میکنیم در جهان به عنوان فرزند انسان!!!!!

like and yet unlike the children of men. "دوست داریم و در عین حال دوست نداریم فرزند انسان را!!!

(گویی گفته شده که انسانها اساتیدی بوده‌اند که به شکل انسان در آمده‌اند و در اینجا نمیدانند انسان بودن را دوست دارن یا خیر)

Then for a dwelling place, far ‘neath the earth crust, سپس بـرای محل دوئل یا جنگ. دورتـرین نقطه پوسته زمین

(شاید هم بالاترین لایه زمین)

blasted great spaces they by their power برای ایجاد (فضـایی بـزرگ و بی‌بـرگ – نفـرت انگـیز و مـرده) برایشان به وسیله قدرت خودشان

spaces apart from the children of me فضاها جدا شدند یا تکه تکه شدند به وسیله(یا از) فرزند انسان

Surrounded them by forces and power, و محصورشان کرد به وسیله قدرت و نیرو

shielded from harm they the Halls of the Dead. و محافظت کرد از آن‌ها راهروهای مرگ (تونل مرگ)

(یا (از تونل مرگ)

Side by side then, placed they other spaces, پس دوش به دوش هم. قــرار داده برایشــان فضــاهایی دیگر (فضایی مجزا)

(احتمالا منظور دنیای درونشان است)

filled them with Life and with Light from above. پر کرده آن‌ها را با زندگی و با نور از بالا (از دنیای بالا)

Builded they then the Halls of Amenti (یا پس از آن‌ها راهروهــای آنــتی را ســاخته) آن‌ها را ســاخته پس راهروهای آمنتی!!

that they might dwell eternally there, و آن‌جا تا به ابد دوئل کنند (بجنگند یا مسابقه دهند)

living with life to eternity’s end.زنده باشـند در زندگی تا پایان ابدیشان!!!!

Thirty and two were there of the children, (سی و دو نفر از فرزندان انسان آن‌جا بودند) سی و دو نفر یا عدد هستند آن‌جا فرزندان انسان

sons of Lights who had come among men, فرزنــدان نــور بودند کســانی که در میــان انســان آمدند (فعل مذکر)

seeking to free from the bondage of darkness وجستجو میکنند برای رهـایی از اسـارت تـاریکی(بـیرون آمدن از حصار تاریکی که به دورشان پیچیده شده)

those who were bound by the force from beyond.کسانی که بسته شده اند(محصـور شـده اند) با قدرتی پنهانی از ماورا

Deep in the Halls of Life grew a flower, flaming, در اعماق (محل یا راهروهـای) زنـدیگی گلی رشد کـرده. آتش گونه و شعلع ور

expanding, driving backward the night. که گسترش میدهد و میراند شب را به عقب و دور (تــاریکی را فراری میدهد)

Placed in the centre, a ray of great potence, Life محلی در وسط (شاید منظـور قلب است) شـعاعی از انرژی و پتانسیل (منبع انرژی). زندگی

giving, Light giving, filling with power all who came near it. و میبخشد (میدهد) و پر میکند از قدرت هر کس را که به آن (نور) نزدیک شود

Placed they around it thrones, two and thirty, و قـــــــرار میدهد آن‌ها را در کنـــــــار یا دور تختش. دو و سی(عدد)

places for each of the Children of Light, محلهایی (از پیش آماده شده) برای هر یک از فرزندان نور

placed so that they were bathed in the radiance, آمـــــاده شـــــده (محلی) که بخوابند در درخشـــندگی یا غوطه ور شـــوند در درخشـــندگی(مثل خوابیدن در وان)

filled with the Life from the eternal Light. پر شده از زندگی از نور ابدی

There time after time placed they their first created bodies آن‌جا لحظه به(پس از) لحظه قــرار میدهد اولین بدن ساخته شده شان را

so that they might by filled with the Spirit of Life.پس آن‌ها باید پر شوند از روح زندگی

One hundred years out of each thousand must the (باشی تو) یکصد سال بیشتر از هزار باید

.Life-giving Light flame forth on their bodies
نور آتشین زندگی بدهد به بدن آن‌ها

.Quickening, awakening the Spirit of Life تسریع کردن(شدن). بیدار شدن روح زندگی

There in the circle from aeon to aeon, یک چرخه و یک دایره از قرنی بی‌انتها به قرنی بی‌انتها

sit the Great Masters, نشسته‌اند استادان بزرگ

living a life not known among men. زندگی میکنند زندگی را بدون این‌که انسـان را بدانند (بدانند که انسـان شده اند)

(گـویی صـحبت از بزرگانیست که به عنـوان انسـان در آمده‌اند و نمیدانند که اسـتادان هسـتند و فکر میکنند انسانند)

(گویی صحبت از این است که تمام روح انسـانی اینگونه است!!!!)

There in the Halls of Life they lie sleeping; و آن‌جا در میانه زندگی. آن‌ها خوابیده اند

free flows their Soul through the bodies of men. آزادی روحشـان جریـان دارد از طریق(در میـان) بدن انسان (مذکر)

Time after time, while their bodies lie sleeping, زمـان تا زمـان (یا لحظه یه لحظه) وقـتی بـدن آن‌ها خوابیده است

incarnate they in the bodies of men. مجسم میشوند در بدن انسان (مذکر)

Teaching and guiding onward and upward, آموزش میبینند و راهنمایی میشوند به جلو و بالا

out of the darkness into the light. خارج از تاریکی به درون نور

There in the Hall of Life, filled with their wisdom, آن‌جا در راهروهای زندگی(مکانهای زندگی)پر شده‌اند با خردشان

known not to the races of man, living forever ‘neath the cold. شناخته شده نیست راه انسان(مذکر). زندگی تا ابد (کنار سرما)

(احتمالا:زندگی تا ابد برای انسانی که در نـزدیکی سـرما زندگی میکند شناخته شده نیست)

fire of life, sit the Children of Light. آتش زندگی. نشسته (در) کودکان نور

Times there are when they awaken, لحظه‌هایی آن‌جا هسـتند. آنگـاه که بیـدار هسـتند (یا در لحظه‌ای که بیدار هستند)

come from the depths to be lights among men, از اعمــاق درون میاید تا باشد (به عنــوان) نــوری میــان انسان (مذکر)

infinite they among finite men. نا محدودند و بیکران در میان انسانی محدود (مذدکر)

He who by progress has grown from the darkness, کسی(مــذکر) که پیشــرفت میکند بــزرگ میشود و رشد میکند از (درون) تاریکی

lifted himself from the night into light, خودش را از درون شب به بیرون و جایی که نور هست میکشد

free is he made of the Halls of Amenti, او آزاد ساخته شده در راهروهای آمنتی

free of the Flower of Light and of Life. آزاد از نور و از گل و از زندگی

(گل یکی از تمثیلهــای خــدا در مکــاتب قدیمیست البته تجلی خدا که به صورت گل نیلوفر میباشد)

Guided he then, by wisdom and knowledge, پس راهنمایی(هدایت) میشود او. بوسیله خرد و دانش

passes from men, to the Master of Life. و پیشــروی میکند و تبــدیل میشــود از(مقــام) انســان به(مقام) استاد زندگی

There he may dwell as one with the Masters, و آن‌جا شــاید بجنگد به تنهــایی با(یا به همــراه) اســتادان (دوئل کند)

free from the bonds of the darkness of night. (تا) آزاد (شود) از حجاب و حصار تاریکی و شب

Seated within the flower of radiance sit seven نشســته(یا نشســته اند) بــدون گل و بــدون درخشــندگی. هفت(عدد)(شاید طبقه هفتم) نشسته

Lords from the Space-Times above us,
اربابان(استادان) زمان و فضا بالای سر ما

helping and guiding through infinite Wisdom,
کمک و راهنمایی میکنند از طریق خرد ابدی

the pathway through time of the children of men.
وسیله و راهی در دوران فرزند انسان(مذکر)

Mighty and strange, they,
آن‌ها توانا و قدرتمند

veiled with their power,
پوشیده(پر شده. به معنی اسارت نیست) شده‌اند با قدرت

silent, all-knowing,
ساکت و خاموش در حالی که همه چیز را میدانند

drawing the Life force,
نقش قدرت زندگی را میکشند

different yet one with the
متفاوت با(این یکی نقش)

children of men.
(که)فرزند انسان (کشیده)

Aye, different, and yet One
آری. متفاوت. اما (هنوز) یک نقش

with the Children of Light.
با فرزند نور

Custodians and watchers of the force of man's bondage,
متولیان و بینندگان(نظاره کنندگان) قدرت اسیر کننده انسانها(مذکر)

ready to loose when the light has been reached. آماده باختن و واگذاری هستند وقتی نور دیده شود (به محض دستیابی به نور فرار میکنند از انسان)

First and most mighty, اولین و بسیار توانا (احتمالا منظور اولین شعاع نور است)

sits the Veiled Presence, Lord of Lords, نشسته در حضور اما در حجاب. ارباب اربابان

the infinite Nine, نه (عدد) نامحدود

over the other from each در اطراف دیگران در هر جا(هر ذره یا هر چیز)

the Lords of the Cycles; اربــاب حلقه‌ها!!!!!(به معنای دایره بی‌ابتدا و انتها که نمادی از آفریننده است)

Three, Four, Five, and Six, Seven, Eight, سه.چهار.پنج و شش. هفت.هشت

each with his mission, each with his powers, هر کدام با ماموریت خودش. هر کدام با قدرت خودش

guiding, directing the destiny of man. مستقیما (بدون واسطه) هدایت میکند سرنوشت انسان را(مذکر)

There sit they, mighty and potent, آن‌ها آن‌جا نشسته‌اند. توانا و قدرتمند

free of all time and space. آزاد از تمام زمان و فضا (مکان)

Not of this world they, به این کلمات آن‌ها

yet akin to it, وابسته نیستند

Elder Brothers they, برادر بزرگتر آن‌ها

of the children of men. از(درباره) فرزند آدم

Judging and weighing, داوری میکند

they with their wisdom, با خردشان (احتمالا بر اساس خرد خود انسان)

watching the progress پیشرفت را میبینند

of Light among men. پیشرفت) نور میان انسان(درون انسان))

There before them was I led by the Dweller قبل از آن‌ها (من را راهنمایی کرد) من راهنمایی شدم توسط (مقیم)

watched him blend with ONE from above. دیدم که مخلوط شد با یک بزرگ در بالا (که در بالاست)

Then from HE came forth a voice saying: و سپس از او(مذکر) صدایی به جلو(نزدیک – سمت من) آمد

Great art thou, Thoth, among children of men“ هنر والای (بزرگ) تو. تحوت. میان فرزند انسان

Free henceforth of the Halls of Amenti, آزاد است از این به بعد در (از طرف) راهروهای (محل بزرگ) آمنتی

Master of Life among children of men. استاد زندگی در میان فرزند انسان

Taste not of death except as thou will it, طعم مــرگ را نخــواهی چشــید همانگونه که تو(یا اشــاره به ضمیر مفرد اول شخص) انتظار داشتی

drink thou of Life to Eternity’s end, بنوش از (همچنان از) زندگی تا ابدیت بی‌پایــان (پایــانی که وجــود دارد اما هرگز اتفاق نمی‌افتد)

Henceforth forever is Life, زین پس تا به ابد زندگی هست (زنده ای)

thine for the taking. و برای توست تا به دست آوری

Henceforth is Death at the call of thy hand. زین پس مرگ در دستان (به فرمان) توست (مرگ خــودش نه دیگران)

Dwell here or leave here when thou desireth, اینجا بجنگ(دوئل کن) یا تـــــرک کن اینجا را وقـــــتی انتظار(نیاز) داشتی

free is Amenti to the Sun of man.آمنتی آزاد است برای خورشید(نور درون) انسان

Take thou up Life in what form thou desireth در آنچه تو انتظـار داری(یا احتمـالا بـاور داری و میخـواهی) خود را به زندگی بالا برسان

.Child of the Light that has grown among men
کـــودک نـــور رشد میکند و بـــزرگ میشـــود در میـــان انسان(درون انسان)

Choose thou thy work, for all should must labor, آنچه انجام میدهی را خود انتخاب کن.برای تمـام کارهایی که باید انجام دهی

(در تمام کارها خودت انتخاب کن – انتخاب آزاد)

never be free from the pathway of Light. و هرگز آزاد نباش از گذرگاه نور

One step thou has gained on the long pathway upward, در یک قـــدم همچنـــان که به دست آوردی در گذرگاه طولانی به سمت بالا

infinite now is the mountain of Light. (پس)کوه نور حالا نا محدود است

Each step thou taketh but heightens the mountain; هر قـدم که برمیـداری به سـمت بـالای این کوه (کوهستان)است

all of thy progress but lengthens the goal. حال هر پیشرفتی که میکنی. اما هدف بلند است (به عبـــارتی این راه پایان ندارد)

Approach ye ever the infinite Wisdom, رویکرد تو همیشه به سوی خرد بی‌انتها و نا محدود است

ever before thee recedes the goal. حتی قبل از این‌که تو به هدف برسی

Free are ye made now of the Halls of Amenti
حال آزادانه راهت را به راهروهای آمنتی باز کردی

to walk hand in hand with the Lords of the world, برای قدم زدن. دست در دست اربابان جهان

one in one purpose, working together, (که)یک در یک هــدف(با هــدفهای متفــاوت که در نهــایت به یک نتیجه میرسند) با هم همکاری میکنند

bring of Light to the children of men.” نور را به فرزند انسان مرسانند(میتابانند – از منشاء)

Then from his throne came one of the Masters,
و از تخت او (جایگاه) یکی از اساتید پیش آمد

taking my hand and leading me onward, دست مرا گرفت و مرا به سمت جلو راهنمایی کرد

through all the Halls of the deep hidden land. و از طریق راهروها(محلهـــــای) یی عمیق در ســــــرزمینی مخفی

Led he me through the Halls of Amenti, مرا راهنمایی کرد از طریق راهروهای آمنتی

showing the mysteries that are known not to man.و رازهایی را نشان داد که هیچ انسانی نمیداند

Through the dark passage, downward he led me, پس از گذشتن از سیاهی‌ها. مرا به سمت پایین برد (هدایت کرد)

into the Hall where site the dark Death. به محلی که مرگ سیاه نشسته بود (مرگ آن‌جا خانه کرده بود)

Vast as space lay the great Hall before me, و به وســعت فضــایی غــیر روحــانی که محلهــایی که از آن گذشتم داشت

walled by darkness but yet filled with Light.پوشیده از تاریکی(چهـار دیـواری سـاخته شـده از تاریکی) اما پر شده با نور

Before me arose a great throne of darkness,جلوی من به وجود آمد یک مکان (تخت) بزرگ از تاریکی

veiled on it seated a figure of night. نوعی از پوشش(حجابی از جنس شب)بر رویش نشسته بود

Darker than darkness sat the great figure, سیاه‌تر از تاریکی.شنبه(مفهوم کلمه روز شنبه میباشد). با وقار مجسم بود

dark with a darkness not of the night. سیاهی با یک تاریکی ولی نه از شب

Before it then paused the Master, speaking و قبل از آن استاد ایستاد. و صحبت کرد

The Word that brings about Life, saying; صحبتی درباره زندگی که میگفت:

“Oh, master of darkness,آه. ارباب تاریکی

guide of the way from Life unto Life, راهنمایی کننده زندگی به زندگی

before thee I bring a Sun of the morning. قبل از تو خورشید صبح را آوردم

Touch him not ever with the power of night. که هرگز نتوانی(دستت نرسد) که به او قالب شوی با قدرت شب

Call not his flame to the darkness of night.صدا نکن شعله‌ها یش(خطـاب به مـذکر مفـرد) را در سـیاهی شب

Know him, and see him, ببین او را. و بشناس او را

one of our brothers, یکی از برادرانمان

lifted from darkness into the Light. که کشیده شده از سیاهی به درون نور

Release thou his flame from its bondage, و همچنان انتشار میدهد شعله‌هایش را به بیرون از نقابش (پوشش یا باندپیچی. حصار)

free let it flame through the darkness of night.”بگذار این شعله‌ها از سیاهی شب بگذرند

Raised then the hand of the figure, پس منتصب و برجســته شــوند. دست یک شــکل(مجســمه مانند. تمثیل شدن)

.forth came a flame that grew clear and bright
جلو آمد شعله‌ای که رشد میکرد و پاک و شفاف میشد

,Rolled back swiftly the curtain of darkness
پرده سیاهی و تاریک‌ها را به عقب میکشاند

.unveiled the Hall from the darkness of night و
نقاب سیاهی و تاریکی را از آن محلها بر داشت

,Then grew in the great space before me و
سپس بزرگ شد در فضایی عظیم در مقابل من

.flame after flame, from the veil of the night
شعله پس از شعله (شعله ور) از (درون) نقاب شب

,Uncounted millions leaped they before me غیر
قابل شمارش. میلیونها در جلـوی من (میلیونها شـعله و زبانه آتش)

.some flaming forth as flowers of fire بعضی
شعله میکشیدند به جلو همانند گلهای آتش

,Others there were that shed a dim radiance و
بقیه (شـــــعله‌ها)آنجا بودند و میریختند با درخشـــــندگی کمتری

(تمثیل نحوه زبانه کشیدن آن آتش به هر طرف)

.flowing but faintly from out of the night در
جریان. اما کمرنگ از بیرون (اطراف) تاریکی

;Some there were that faded swiftly بعضی
سریعا(با یک چرخش) محو میشدند

others that grew from a small spark of light.و بقیه رشد میکردند از یک جرقه کوچک نور

Each surrounded by its dim veil of darkness, هر کدام محصور با حصار (حجاب) کم نوری از تاریکی

yet flaming with light that could never be quenched. شــعله ور با نــوری که هیچ وقت خــاموش نمیشود (هرگز فرو نمینشیند)

Coming and going like fireflies in springtime, می‌آیند و میروند مثل کرمهای شب تاب در فصل بهار

filled they with space with Light and with Life.پر شده‌اند با فضا با نور و با زندگی

Then spoke a voice, mighty and solemn, saying: سپس صـدایی توانا و مـوقر شـروع به صـحبت کرد:.

“These are lights that are souls among men, این‌ها نــور هســتند. آن‌ها روح هســتند در میــان(درون) انسان

growing and fading, existing forever, رشد میکند (میکنند) و محو میشود(میشوند) و هستند تا ابد

changing yet living, through death into life. تغییر میکنند و در عین حال زندگی میکنند. از میان مــرگ در درون زندگی

When they have bloomed into flower, و وقتی در درون گل شکوفه کردند(زدند)

reached the zenith of growth in their life, به اوج رشد و شکوفایی رسیده‌اند در زندگیشان

swiftly then send I my veil of darkness, پس به سـرعت پس از آن میفرسـتم(ارسـال میکنم) حجـاب تاریکی را

shrouding and changing to new forms of life. تغییر میـدهم و نگـاه میـدارم به شـکل دیگـری از زنـدگی (شاید منظور بازگرداندن باشد)

Steadily upward throughout the ages, growing, رشد میکند به طـور پیوسـته و رو به بـالا در سراسر عمر(تاریخ)

expanding into yet another flame, و گسترش پیدا میکند به شعله‌ای دیگر

lighting the darkness with yet greater power, روشن میکند تاریکی را با قدرتی بزرگتر(قویتر)

quenched yet unquenched by the veil of the night. فرو نشسـته و در عین حـال ایسـتاده با حجـابی (پوششی؟) از تاریکی

So grows the soul of man ever upward, پس روح انسان(مذکر) رشد میکند همیشه رو به بالا (اوج)

quenched yet unquenched by the darkness of night.فـرو نشسـته (یا نـزول کـرده) و در عین حـال ایستاده(همراه) با سیاهی شب

I, Death, come, and yet I remain not,می آیم. و در عین حـال بـاقی نمیمـانم (زنـدگی پس از مـرگ) من. مرگ.

for life eternal exists in the ALL; برای بودن (وجود داشتن)زندگی ابدی در همه

only an obstacle, I in the pathway, فقط به عنوان یک مانع در راه

quick to be conquered by the infinite light و به سرعت قابل فتح با نور نا محدود (ابدی)

(گــویی منظــور این است که با پیوســتن و یــافتن نــور میتوان از مرگ گریز کرد)

Awaken, O flame that burns ever inward, بیدار میکند (بیدار شدن یا میشود) شـعله‌هایی را که تا همیشه در درونند

flame forth and conquer the veil of the night.” شــعله‌ها (را) رو به جلو(پیشــرفت) میــبرد و فتح میکنند نقاب و حجاب شب را

Then in the midst of the flames و سپس در قلب شعله‌ها

in the darkness grew there one that در درون سیاهی رشد میکند

drove forth the night, flaming, expanding, راند چهـارم شب!!!!!(معـنی اصـلی: رم میدهد و میراند شب را به جلو). شعله می‌افکند. رشد میکند

ever brighter, until at last was nothing but Light.همیشه روشن. تا در نهایت چیزی جز نور نماند

Then spoke my guide, the voice of the master:::.. و سپس راهنمای من سخن گفت (شروع به صحبت کرد)

See your own soul as it grows in the light, روح خودت را ببین وقتی رشد میکند در نور

free now forever from the Lord of the night.حال آزاد شو تا به ابد از ارباب (پادشاه) شب

Forward he led me through many great spaces و همچنـان مـرا رو به جلو راهنمـایی میکـرد (میـبرد) از طریق فضاهایی (محلهایی)(بس) بزرگ

filled with the mysteries of the Children of Light; پر شده از سئوالات و رازهایی از فرزندان نور

mysteries that man may never yet know of until رازهایی که آن انسانها شاید هنـوز و هرگز ندانند (نشناسند) تا وقتی که

he, too, is a Sun of the Light. او. هم. یک خورشید است از نور(خورشیدیست که نورش از منشاء نور است)

(این راز که انســانها شــاید هرگز ندانند. این راز که او. هم. خورشیدیست که نورش از منشاء نور است)

Backward then HE led me into the Light برگشـتیم (یا در حـال برگشت) او (مـذکر) مـرا به سـمت نور راهنمایی کرد

از درون راهروهـــای.of the hall of the Light (محلهای) نور

Knelt I then before the great Masters, سپس زانو زدم (احتمــالا بی‌اختیــار) جلــوی اســتاد بــزرگ (اربــاب بزرگی‌ها)

اربــاب.Lords of ALL from the cycles above (پادشاه) تمام چرخه‌ها در بالا

Spoke HE then with words of great power saying: و سپس او شـروع به صـحبت کـرد. با حـروفی (کلماتی) از قدرت

(با قدرت شروع به صحبت کرد)

Thou hast been made free of the Halls of Amenti. همچنـان که تو از راهروهـای آمنـتی آزاد خلق شدی (از قوانین فراتر یا آزاد)

(معنای دوم این جمله بر اساس جملات بـالا: در صـورتی که خطـاب به تحـوت باشد: وای تحـوت تو از راهروهـای آمنتی آزاد شدی)

Choose thou thy work among the children of men.انتخـــاب کن کـــار و وظیفه ات را در میـــان فرزند انسان

Then spoke I: و سپس من گفتم

O, great master, آه. استاد بزرگ

let me be a teacher of men, بگـذار من معلم و آموزگار انسان باشم (مذکر)

leading then onward and upward until they, پس راهنمـایی کنم (آنها را) به سـوی جلو (پیشـرفت) و به بالا تا وقتی که

too, are lights among men; آن‌ها هم.نور هستند میان انسان(مـذکر) (تا وقـتی که بفهمند نـور درونشـان را).

freed from the veil of the night that surrounds them, آزاد شـوند از حجـاب و پوششی از شب که آن‌ها را احاطه کرده

flaming with light that shall shine among men.شـــعله ور شـــوند با نـــوری که باید بتابد از میـــان (درون) انسان (مذکر)

———————————————————————————-

(به احتمال زیاد جای سه جمله با یکدیگر عـوض شـده که در متن پایین تصحیح آنرا میخوانید)

leading then onward and upward until they, پس راهنمـایی کنم (آنها را) به سـوی جلو (پیشـرفت) و به بالا تا وقتی که

freed from the veil of the night that surrounds them, آزاد شـوند از حجـاب و پوششی از شب که آن‌ها را احاطه کرده

too, are lights among men; آن‌ها هم.نور هستند میان انسان(مـذکر) (تا وقـتی که بفهمند نـور درونشـان را).

Spoke to me then the voice: و سپس آن صدا با من صحبت کرد:

Go, as yet will. So be it decreed. برو. و.بگذار مقرر گردد.همانگونه که هنوز می‌خـواهی (اتفـاق بیافتد همانگونه که خواستی).

Master are ye of your destiny, تو ارباب (استاد) سرنوشتت هستی

free to take or reject at will. آزاد هستی تا بخواهی یا رد کـــنی هر وقت خواســـتت باسد(هرگـــاه بخـــواهی میتوانی راهت را عوض کنی)

Take yet the power, take ye the wisdom.قدرت را بگیر. خرد را بگیر (قدرت و خرد به تو بخشیدم)

Shine as a light among the children of men. بدرخش مانند یک نور در مبان فرزند انسان

Upward then, led me the Dweller.پس رو به بالا دوئل کننـدگان را راهنمـایی کن (جنگجویـان درون را به سمت من راهنمایی کن)

Dwelt I again among children of men, و مـرا ساکن کن دوباره در میان فرزندان انسان

teaching and showing some of my wisdom;
آموزش بده و نشان بده مقداری از خرد من را

Sun of the Light, a fire among men.پسر نور.آتشی میان (درون) انسان

Now again I tread the path downward,و حال من دوباره قدم بر میدارم (قدمی محکم) در راه پایین

seeking the light in the darkness of night.
جستجو میکنم نور را در درون سیاهی شب

Bold ye and keep ye, preserve my record,
بی‌بـــــاک بـــــاش و نگهـــــدار (امـــــانت دار) بـــــاش.
گفته‌هایم(مذاکراتم را) را حفظ کن.

guide shall it be to the children of men.و این باید راهنمایی باشد برای فرزندان انسان(مذکر)

راز تمام رازها Secret Of Secrets

Now ye assemble, my children, و حالا آماده شدی فرزندم

waiting to hear the Secret of Secrets و منتظر هستی تا راز رازها را بدانی

which shall give ye power to unfold the God-man, که قدرت انسان خدایی را به تو میدهد

give ye the way to Eternal life. و به تو راه زندگی ابدی را میبخشد

.Plainly shall I speak of the Unveiled Mysteries
واضح است که باید پرده از اسراری بردارم

No dark sayings shall I give unto there. بدون صحبت از تاریکی باید به تو بگویم

Open thine ears now, my children. گوش درونت را باز کن فرزندم

Hear and obey the words that I give.بشـنو و اطاعت کن (یا انجام بده) آنچه که میگویم را

First I shall speak of the fetters of darkness
اول باید از قطعه‌های تاریکی صحبت کنم

which bind ye in chains to the sphere of the Earth. که تو را متصل میکنند به زنجـیر کـره‌ای به نـام زمین

Darkness and light are both of one nature,تاریکی و نور هر دو از یک ذات هستند یا طبیعت هر دو یکیست

different only in seeming, وتنها و در ظاهر متفاوت هستند

for each arose from the source of all (.برای) هر چیز(ی) به وجود آمد از منبع کل

Darkness is disorder. تـــــاریکی اختلال و نا هماهنگیست

Light is Order. و نور قانون و دستور است

.Darkness transmuted is light of the Light
تاریکی کیمیاگری نور است با نور

This, my children, your purpose in being; و
فرزندم. این هدف تو در بودن است

transmutation of darkness to light. رسـیدن(یا
تغییر یافتن)از تاریکی به نور یا رسیدن از تاریکی به نور

Hear ye now of the mystery of nature, و حالا
بشنو راز(جادوی) طبیعت را

the relations of life to the Earth where it
dwells. رابطه زمین و زندگی مثل دوئل میماند

Know ye, ye are threefold in nature, بدان که تو
سه برابر(بار) طبیعی هستی؟!

physical, astral and mental in one. (1)فیزیک و (
2)خیـــال و (3)هـــوش یا(تـــوهم یا خـــرد) در قلب یک
موجود(انسان)

;Three are the qualities of each of the natures
وتو کیفیــتی(جزئیــاتی) بــرای هر یک از این خصــلتهای
طبیعی هستی

nine in all, as above, so below. نه (عدد) در همه.
همــانطور که در بــالا. و پس در پــایین!!!(هر آنچه بــالا
هست سری در زیردارد

In the physical are these channels، این سه کانال
در فیزیک هستند

the blood which moves in vortical motion, خون که حرکتی گردابی دارد

reacting on the heart to continue its beating. فعال میکند (یا میشود) در قلب تا تپش ادامه یابد

Magnetism which moves through the nerve paths, مغنـــــاطیس که حـــــرکت میکند در(راه‌ها یا)مسیرهای عصب

carrier of energies to all cells and tissues. حامل انرژی به تمام سلولها و بافتها

Akasa which flows through channels, آکاسا که جریان داره در کانالها

subtle yet physical, completing the channels. ظریف و در عین حـال فـیزیکی و جسـمانی کامل میکند کانالها را

Each of the three attuned with each other, هر کدام از این سه با بقیه هماهنگ میشه

each affecting the life of the body. و هر کدام زندگی بدن را تحت تاثیر قرار میدهد

Form they the skeletal framework through ازمحل به محل استخوانبندی‌ها تا

which the subtle ether flows. آنچه که در اتر به ظرافت هستند

In their mastery lies the Secret of Life in the body. در تسلط آن‌ها نهفته رمز زندگی یک بدن

Relinquished only by will of the adept, واگذار شده فقط برای خواست استاد)یا ماهر یا حرفه‌ای (

when his purpose in living is done. تا وقتی هدف و رسالت او در زندگی به پایان برسد

Three are the natures of the Astral, ذات و ماهیت خیال و توهم سه عدد هستند

mediator is between above and below; و میانجی بین بالا و پایین است

not of the physical, not of the Spiritual, نه از فیزیک است و نه از روح

but able to move above and below. اما میتوانید در مابین بالا و پایین حرکت کند

Three are the natures of Mind, ذات یا طبیعت ذهن سه عدد است

carrier it of the Will of the Great One. حامل خواست و اراده بزرگ (تر) (اراده خدا)

Arbitrator of Cause and Effect in thy life. داور و قاضی علت و معلول در زندگی تو

Thus is formed the threefold being, توث این با سه تشکیل شده و برابر با سه است

directed from above by the power of four. گماشته شده مستقیم به وسیله بالا با قدرت چهار

Above and beyond man’s threefold nature فراتر و بالاتر از طبیعت سه گانه انسان

lies the realm of the Spiritual Self. پنهان میکنه قلمرو واقعی خود روح را

Four is it in qualities, و چهار در کیفیت است

shining in each of the planes of existence, که میتابد در هر کدام از قسمتها و مراحل وجود (بودن)

but thirteen in one, اما 13 در یک

the mystical number. شماره پر رمز و راز

Based on the qualities of man are the Brothers: ساخته شده بر اساس این‌که انسانها برادرند

each shall direct the unfoldment of being, و هر کدام باید مستقیما بگشاید (یا درمان) کند بودنش را

each shall channels be of the Great One هر کدام کانالی هستند به بزرگترین یا یکه بزرگ

On Earth, man is in bondage, در زمین انسان در حصار و قانون است!!!

bound by space and time to the earth plane. در حصار زمان و مکان در روی زمین

(Encircling each planet, a wave of vibration,
دایــره یا کــره)هر ســرزمین(کــره زمین). مــوجی از یک ارتعاش یا لرزش است

binds him to his plane of unfoldment. و هر کس را نگه میدارد در سرزمینش

Yet within man is the Key to releasement, و درون هر کسی یک کلید است به (عرضه نمـــــــــودن یا) بیرون از این سرزمین

within man may freedom be found. انسان شاید در درونش آزادی را بیابد

When ye have released the self from the body,
وقتی که بخواهی خودت را از تنت آزاد کنی

rise to the outermost bounds of your earth-plane. بالا رفتن به سمت هر نقطه‌ای از مرزهای زمین

Speak ye the word Dor-E-Lil-La. بگو این کلمه را (دور ا لیل لا)

Then for a time your Light will be lifted, سپس لحظه‌ای نور تو برداشته خواهد شد

free may ye pass the barriers of space. و شاید موانع فضا برداشته شوند یا از موانع فضا عبور کنی

For a time of half of the sun (six hours), برای لحظه‌ای یا حدود نصف زمان خورشـید(روز)_نصف روز 6 ساعت)

free may ye pass the barriers of earth-plane, و شاید موانع زمین برداشته شـوند یا از موانع زمین عبـور کنی

see and know those who are beyond thee. وبدانی و ببینی چه کسی پشت آن است

Yea, to the highest worlds may ye pass. آری شاید به بالاترین جهان گذر کنی

See your own possible heights of unfoldment, و ببینی نهایت بلندای خود را

know all earthly futures of Soul.، و ببینی آینده روحانی یا آینده(های) روح(های) زمینی را

Bound are ye in your body, تو در بدنت محصور و معذور هستی

but by the power ye may be free. اما با قدرت شاید آزاد شوی

This is the Secret where by bondage این رازیست که پوشیده و مخفی شده

shall be replaced by freedom for thee. و باید جایگزین (یا جا به جا) شود با آزادی تو

Calm let thy mind be. آرام باش و بگذار ذهنت باشد

At rest be thy body: و همینطور تن و بدنت

Conscious only of freedom from flesh. آزادی فقط در جدا شدن از گوشت است و بدن

.Center thy being on the goal of thy longing
هدف تو در طول عمرت و زندگیت(مرکز وجـودیت است)
(ترجمه ناقص است)

.Think over and over that thou wouldst be free
به آن فکر کن و فکر کن تا همچنان آزاد شود

Think of this word La-Um-I-L-Ganoover به این حروف فکر کن لا اوم‌ای ل گانو ور

and over in thy mind let it sound. و بگذار تمام ذهنت این صدا باشد

Drift with the sound to the place of thy longing. و ادامه بده این صـدا را تا جـایی که میتـوانی (شاید هم تمام درازای عمرت(

Free from the bondage of flesh by thy will. با قدرت اراده و خواست خودت آزاد شو از گوشت و تن

:Hear ye while I give the greatest of secrets
بشنو وقتی من به تو بزرگترین راز از رازها را میگویم

how ye may enter the Halls of Amenti, چگونگی ورود تو به راهروها (یا مکان بزرگ) آمنتی

enter the place of the immortals as I did, وارد شو به محل جاودانگان همانگونه که من وارد شدم

stand before the Lords in their places. جلوی پادشـــاهان (خـــدایان) بایســـتی در محل آن‌ها (جایگـــاه خدایان را بگیری!!!!!)

Lie ye down in rest of thy body. و دروغی که تو را پایین برده تا در تنت بیاسـایی(به دلیل اصـطلاحی بـودن جمله احتمال غلط بودن ترجمه هست)

Calm thy mind so no thought disturbs thee. ذهنت را آرام کن تا (وقتی که) هیچ فکری آزارت ندهد

Pure must ye be in mind and in purpose, باید در ذهنت تمرکز کنی و در هدفت(جمله چندین معنی مختلف دارد)

else only failure will come unto thee. در غیر این صورت تنها شکست خواهد بود

Vision Amenti as I have told in my Tablets. دیدن یا بینش آمنتی همانگونه که من در لوحه‌ها گفته ام

Long with fullness of heart to be there. با قلبی آکنده و پر برای آن‌جا بودن

Stand before the Lords in thy mind’s eye. بایست(به معنای ایستادگی نیست) مقابل (جلو) خـدایان در چشم ذهنت!!

Pronounce the words of power I give (mentally); بـدان و بفهم یا مفهـوم کن بـرای خـودت کلمات و حروفی از قدرت را که من میدهم (هوشـمندانه و خردمندانه)

Mekut-El-Shab-El Hale-Sur-Ben-El-Zabrut Zin-Efrim-Quar-El. مکـوت ال شـاب ال حاله سـور بن ال زابروت زین افریم کوار ال

Relax thy mind and thy body. ذهن و تنت را ریلکس و آرام کن

Then be sure your soul will be called. سپس مطمئن شو که روحت در دسترس است یا روحت را صدا میکنی (صحبت میکنی با درونت نه با ذهنت)

Now give I the Key to Shamballa, حــال کلید شامبالا را به من بده(شهری که فیزیکی نیست)

the place where my Brothers live in the darkness: جــایی که بــرادران من در تــاریکی زنــدگی میکنند

Darkness but filled with Light of the Sun سیاهی اما پر شده با نور خورشید

ODarkness of Earth, but Light of the Spirit, سیاهی زمین.اما (با)نوری از روح

guides for ye when my day is done. راهنمایی برای تو وقتی روز من به پایان برسد

Leave thou thy body as I have taught thee. بگذار همچنان بدنت همانطورباشد که من خواســتم به تو بیاموزم

Pass to the barriers of the deep, hidden place. رد شو و برس به عمیق‌ترین موانع. در محل مخفی

Stand before the gates and their guardians. بایست مقابل درب‌ها و نگهبانانش

Command thy entrance by these words: دستور بده به ورودی با این کلمات

I am the Light. In me is no darkness. من نور هستم. در من هیچ تاریکی و سیاهی نیست

Free am I of the bondage of night. من از نقاب(bondageکلمه به معــنی بســته شــده و محصــور شــده است) شب و سیاهی آزادم

Open thou the way of the Twelve and the One, باز کن راه را به دوازده و به یک!!!!!!!!

so I may pass to the realm of wisdom. پس شاید من به واقعیت خرد یا خرد واقعی برسم

When they refuse thee, as surely they will, وقتی آن‌ها انکار کردند یا ســرپیچی. که حتما هم خواهند کرد

command them to open by these words of power: دســتور بــده تا با این کلمــات پر قــدرت (یا از قدرت)باز کنند

I am the Light. For me are no barriers. من نور هستم. برای من هیچ سد و مانعی نیست

Open, I command, by the Secret of Secrets باز شو. دستور میدهم. به وسیله راز رازها

Adom Edom-El-Ahim-Sabbert-Zur. ادوم ال آهیم سابرت زور آدم

Then if thy words have been Truth of the highest, پس اگر این کلماتت از واقعیت بالا هستند (و هم باور داشته باشی)

open for thee the barriers will fall. برای تو باز میشوند و موانع فرو میریزند

Now, I leave thee, my children. و حالا از تو جدا میشوم. فرزندم

Down, yet up, to the Halls shall I go. پایین. هنوز بالا.به سمت راهروهای بزرگ(محل بزرگ) باید بروم

Win ye the way to me, my children. به خاطر من این راه را برنده شو.فرزندم

Truly my brothers shall ye become. واقعا شما باید برادران من باشید

Thus finish I my writings. Keys تـوث. به پایـان میبرم نوشتن کلیدها را

let them be to those who come after. بگذار باشند برای کسانی که به دنبالش می‌آیند

But only to those who seek my wisdom, ولی فقط برای آنانکه جستجو میکنند برای خرد و دانش من

for only for these am I the Key and the Way.و فقط برای این است که (یا فقط بـرای اینها) من هسـتم کلید و من هستم راه

الواح زمردین Thoth خدای آتلانتیس

Thoth (همان Ningishzidda پسرفرمانروا انکی است- مترجم)

دیباچه

تـاریخی که این الـواح ترجمه شـده است و در صـفحات بعــدی خواهد آمــد، عجیب بــوده وفراســوی باورهــای دانشمندان جدید است. قدمت آن‌ها شگفت انگیز است و سن تعیین شـده بـرای آن به 36000 سـال قبل از میلاد بـرمی گـردد و نویسـنده آن Thoth یک کـاهن- پادشـاه آتلانــتیس است. بنیانگــذار آن در مســتعمره‌ای از مصر باستان بوده پس از غرق شدن سرزمین مادری. سـازنده هرم بزرگ Giza او بوده است که به غلط سـاختن آن به Cheops نسـبت داده شـده است. او ترکیـبی از دانش و خرد باستانی و همچـنین رازهـایی را بدست آورد و آن را بصورت ابزاری (قوانین) درآورد برای آتلانتیس باستانی. برای مدت 16000 سال این‌ها قوانینی بودند برای نـژاد قدیمی مصرباستان. از تقریبـاً 52000 تا 36000 سـال قبل از میلاد. در آن زمان نژاد باسـتانی بربرهـایی که در میان آن‌ها بودند پیرو او شده و به درجه بالاتری از تمدن دست یافتند. Thoth فنا ناپذیر بود. او برمرگ غلبه کرده بــود. تنها زمــانی که اراده می‌کــرد فنا پــذیر می‌شد ونه این‌که بامرگ روبرو شود. او با خرد عظیم خود قوانیــنی سـاخت بـرای مسـتعمرات گونـاگون آتلانـتیس که شـامل مناطقی در جنـوب و مرکز آمریکا هم می‌شد. زمـانی که او تصمیم گرفت مصرراترک کند، هـرم بـزرگ را سـاخت برای ورود به دالانهای بزرگ Amenti (دروازه ستارگان در اسطوره‌های مصری- مترجم). وبـرای مکـان این ثبتها او نگهبانــانی را جهت حفــاظت از اســرار از میــان بلند

مرتبه‌تـرین مـردم انتخـاب کـرد. در دوره‌هـای بعـدی، نسلهای بعدی این نگهبانان، کاهنان هـرم شـدند. آنچنـان که Thothرا بعنـوان خـدای خـرد می‌پرسـتیدند، ثبت کنندگان (کاتبان) از این دانشها در عصر تاریکی پیروی و از آن عبور می‌کردند. در افسانه‌ها، دالانهای Amenti در زیر زمین یا دالانهـای خـدایان، جـایی بـود که روح بعد از مرگ مورد قضاوت قرار می‌گرفت. در طی اعصار بعدی، افرادی در الواح، شخصیت Thoth را در بـدنهای مختلف توصـیف کردند. آنچنانکـه، اورا در سه دوره تجسم کرده‌انـد، که آخـرین بـار به شـکل Hermes (هِـرمِس یا هِرمـیز (به یونـانی:Ἑρμῆς، به انگلیسی: Hermes)ـ در اسطوره‌های یونان، پیام رسان ایزدان در اساطیر یونـان است.در ابتدا ایزد موسیقی و به وجود آورنده سـاز چنگ بود، همچـنین ایـزد چوپان‌هـا، بازرگانـان، انـدازه و وزن، سخنرانی، ادبیات، ورزشکاری و دزدی بود. پدرش زئوس و مـادرش مایا نـام داشـتند.او در کـودکی با دزدیـدن گاوهـای آپولو و کشـتن آن‌ها از روده‌هـای آن‌ها چنگ را ساخت. در ابتدا این امر خشم آپولو را بـرانگیخت اما بعد از شنیدن صدای چنگ نظرش عوض شد و چنگ را با خود برد.پسر هـرمس پـان خـدای نی پـان بـود. مـادر پـان یک حوری دریایی بود- مترجم)

شـناخته شـده، او سه بـار متولد شـده. در این تجسد او دانش خـود را بصـورت سیسـتم رمـزی جدیـدی در الـواح زمـرد نوشت. ده لـوح بـرای این کـار اسـتفاده وترجمه شده‌اند که در هرم بزرگ توسط کاهنـان هـرم محـافظت می‌شـدند. این ده لـوح بـرای سـهولت کـار به سـیزده قسـمت تقسـیم شـده‌اند. دو تـای آخر مطالبشـان به اندازه‌ای غیر قابل باور و اهمیت آن‌ها به اندازه‌ای بـوده

که برای انتشار در سطح وسیع در دنیا ممنوع شد. به هر حال آن‌ها شامل رازهایی هستند که ارزش فوق العاده‌ای دارند و بعدها توسط جویندگان جدی اثبات خواهد شد. آن‌ها باید مطالعه شوند، نه برای یک دوره، اما برای صدها دوره ممکن است معنی واقعی آن آشکار شود. مطالعه تصادفی آن هم به ما نظرهای اجمالی زیبایی خواهد داد. اما اگر مطالعه بیشتر و متمرکزتری داشته باشیم یقیناً جوینده، خردش شکوفاتر می‌شود. اما اکنون جملات مربوط به این رازهای قدرتمند چگونگی شان بر مردمان امروزی پس از مدتهای طولانی پنهان بودن آشکار شده‌اند. کمی قبل از سیزده قرن قبل از میلاد، در مصر، Khem باستانی، آشوبی بوجود آمده بود و نمایندگان بسیاری از طرف کاهنان به دیگر قسمتهای جهان فرستاده شدند. در بین آن‌ها کاهنانی از هرم بودند که الواح زمرد را با خود حمل میکردند بعنوان طلسم برای تمرین اقتدار بصورت محدود در مستعمرات گوناگون آتلانتیس و نژادهای مختلفشان.

این الواح اینگونه فهمیده می‌شدند که این افسانه‌ای است حامل قدرتی از Thoth. گروههای خاصی از کاهنان که الواح را حمل می‌کردند به آمریکای جنوبی مهاجرت کردند تا در آن‌جا نژاد جدیدی را بنیانگذاری کنند. مایاها کسانی هستند که بیشترین خرد باستانی را به یاد می‌آورند. در بین آن‌ها کاهنانی مستقر شدند. در دهمین قرن مایاها به طورکامل در Yucatanساکن شدند. الواح را در زیر قربانگاه معبد بزرگ خدای خورشید قرار دادند. بعد از پیروزی اسپانیائیها بر مایاها، شهرها و گنجهای آن‌ها متروک و فراموش شدند.

بایددرک کرد که هـرم بـزرگ در مصر که اینچـنین سـاکت است در واقع آغازی بسوی رازهاست. مسیح و سـلیمان و Apollonius (Apollonius Rhodius)او کتابـداری در کتابخوانه اســـــکندریه بـــــود که داســـــتان حماسی Argonautica را در آن‌جا پیدا ومنتشر کرد، این داستان مربـــوط می‌شـــود به حماسه اســـطوره‌ای جیســـون وجسـتجوی آرگونـاتوس بـرای پیـدا کـردن پشم زرین!!!-مترجم) ودیگران شروعشان در آنجاست.

به نویسنده (کاتب، کسی که با لژ بزرگ سفید در ارتباط است وبعنوان کاهن در هرم کار می‌کند) فرمان داده شد تا الواح باسـتانی هـرم را احیـاءکرده وبرگرداند. این کـار بعد از ماجراهـایی که لازم نیست دراینجا مفصل توضـیح داده شوند، انجام شد. او اجازه داد تا نسـخه‌ای از حکمت حک شده روی الواح برای محفوظ مانـدن دانش آن کـپی و ترجمه شود. این کاردر سال 1925 انجام شد اما اجازه انتشارقســمتهایی از آن تا زمــان حــال طــول کشــید. همانطور که انتظار می‌رفت مورد تمسـخرقرارگرفت. با این حـال یک جوینـده واقعی می‌تواند در بین خطـوط آن حکمت را به دست آورد. اگر نور با شما باشـد، نـوری که در این الواح حکاکی شده پاسخ شما را خواهد داد.

اکنون چند جمله‌ای از موضوعات مطرح شده در الواح

آنها شامل دوازده لـوح سـبز را می‌باشـند، تـرکیب آن از مــوادی است که توسط یک کیمیــاگر (شــیمی دان) خلق شده است. آن‌ها فاسد نشدنی و در برابر تمــامی عناصر و مواد مقاوم هسـتند. در واقع از نظر ساختارسـلولی و اتمی غیرقابل تغییر است وبا جابجایی مکـانی هم تغیـیر

نمی‌کند. در این زمینه آن‌ها قوانین یونیزاسیون مــواد را می‌شکنند.

روی آن‌ها بطور مشخص زبـان آتلانـتیس باسـتانی کنـده کاری شده است. شخصیتهایی که به موجهای فکــری هم کــوک پاسخ می‌دهند. با آزاد کــردن یک ارتعــاش فکــری هماهنگ با ذهن خواننده.

دوستان ترجمه این الواح در وبلاگ کتاب گمشده در حـال انجـام است. واقعا این دوسـتمان کـار بـزرگي را انجـام میدهند.

الـــواح زمـــردین تحـــوت،این الـــواح توسط تحـــوت (thoth)خدای خرد و دانایی در مصر باستان با سر لکلـک، خدایی که

زبان‌هایروگلیف رو به مصریان اموخت، خـدای اتلانـتیس، پسر انکی به روایت

سیتچین، سازنده هرم بزرگ جـیزه، با اسم دیگر هـرمس تریسمگیستوس (هرمس کبیر) و

در واقع هـرمس خـدای یونانیـان، تحـوت که فرمـانروای اتلانتیس بود بعد از غرق

شدن اتلانتیس تمـدن بعـدی را در مصر تشـکیل داد هـرم بزرگ جیزه را ساخت که به

اشتباه به خئوپس نسبت داده شده.در اون اسرار واحکام اتلانتیس گرداوری

شده. حدود 16000 سال در مصر حکمرانی کرد و بعضی بربرهایی که در اونجا زندگی

میکردند از اون تبعیت کردند و به تمـــــــدن بـــــــزرگ و پیشرفته‌ای دست پیدا کردند.

تحوت فنا ناپذیر بود و بر سایر کولونی‌هـای اتلانـتیس به خصوص در امریکای

مرکزی وجنوبی فرمانروایی کرد. زمانی که تـرک کـردن مصر نزدیک بود هرم بزرگ را

در روی ورودی ”Great Halls of Amenti“ ساخت،اسرار و احکامش رو در انجا

قـرار داد و بـرای انها نگهبـان گذاشت. در زمانهـای بعد فرزندان این نگهبانان

به کاهنان هرم منصوب شدند و تحوت رو به عنوان خدای دانش پرستیدند و در

افسانه‌ها درگاه امنـتی به دنیـای زیـرین، مکـانی که روح برای قضاوت بعد از مرگ

باید طی کند نامیـــده شد. تحـــوت سه بـــار در بـــدن‌های متفاوت ظهور کرد که اخرین

ان، که الـواح زمـردین در ان زمـان نوشـته شد در هیبت هرمس خدای یونانیان بود.

الواح زمردین 12 عدد هستند در 13 قسـمت که درهـرم بزرگ توسط کاهنان نگهداری

میشدند.دو لوح اخر به قدری خارق العاده ،شگفت انگیز، پیچیده و مهم هستند که

انتشار ان برای عموم ممنوع است.اما این‌که چطـور این اسرار برای انسان

امروز فاش شد، حدود 13000 سال پیش از میلاد مسیح در مصر،خم(khem)قدیم، اوضاع

مشوش بـود و افـراد زیـادی به نقـاط مختلف و دور دنیا تبعید شده بودند. در

میـان این افـراد کاهنـان هـرم بودند که الـواح را با خـود حمل میکردند.این گروه

به امریکـای جنـوبی رسـیدند و در انجا با قـوم درخشـان مایا اشنا شدند که دانش

بسیاری از قدیم میدانستند. کاهنان در میان انان ماندند. در قرن دهم مایاها

یوتاکـان را کـاملا تخلیه کـرده بودند و الـواح در زیر مـیز سلطنتی یکی از معابد

بـــزرگ خـــدای خورشـــید قـــرار داشـــتند. بعد از حمله اسپانیاییها شهرها نابود شدند و

الواح فراموش شدند.سالها بعد فردی که انتخاب شـده و اگاه بود این الواح را برگرداند(1925)اما انها خیلی دیر و به سختی فـاش شـدند.انها 12 لـوح از زمـرد سـبز رنگ هستند و از راه مراحل

شـــیمیایی بســـیار پیچیـــده‌ای درست شـــدند،انها تجزیه ناپذیرند، در برار هر ماده

ای مقاومنـــد، در واقع ســـاختار اتمی و ســـلولی انها به قدری طوریست به هیچ وجه

هیچ تغیـیری پیـدا نمیکنند و در واقع قـانون یونیزاسـیون مواد را زیر پا

میگذارند. روی انها کاراکترهایی به زبـان کهن اتلانـتیس حک سده.کاراکترهایی

که به موجهـــای فکـــری هم کـــوک پاسخ می‌دهند. با آزاد کردن یک ارتعاش فکری

هماهنگ با ذهن خواننده.این الـواح توسط تسـمه‌هایی از الیـاژ طلایی رنگ به یکـدیگر بسـته شـدند و از میله‌ای از همان جنس اویزانند.

این یک قسمت از الـواح زمـردین تحـوت هست که خیلی به توصـــیف قـــران از جن و یا توصـــیفاتی که از نـــژاد خزنده‌ها میشه شباهت داره:

در زمانهای بسیار دور قبل از حیات اتلانتیس،

انســـانهایی بودند که در عـــالم تـــاریکی غوطه ور و موشکاف بودند،

از جـــادوی ســـیاه اســـتفاده میکردند و موجـــودات را فرامیخواندند

از پایین واعماق دنیای ما.

افرینش انها را وارد این چرخه کرد.

انها بی‌شکل بودند واز بعدی دیگر،

از دید فرزندان انسانهای زمینی پنهان بودند.

تنها از راه خون وجود پیدا میکردند.

تنها توسط انسان در این دنیا میتوانستند زندگی کنند.

در زمانی دور توسط اربابان مغلوب شدند،

و به اعماق و جایی که از ان امدند فرستاده شدند.

اما بعضی از انها باقی ماندند،

در مکانهایی که انسان‌ها نمیدانستند.

سایه وار در اتلانتیس زندگی میکردند،

اما زمانهایی بر انسان اشکار میشدند.

هنگامی که خون باید داده میشد،

انها میان انسانها حضور پیدا میکردند.

انها به شکل انسان میان ما هستند،

اما فقط در بــرار دیــده‌ها انها انطــور بودند که انســانها هستند.

و با سر مار(شیطان) هنگامی که جادو کنار میرفت

اما در میان انسانها مانند انسان جلوه میکردند.

به تدریج به سمت حاکمان پیش رفتند،

با شمایلی مانند انسان.

به کمک جادویشان

سران حکومتی را به قتل رساندند،
به شکل انان در امدند و بر مردم حکومت کردند.
تنها توسط جادو میتوان انها را تشخیص داد.
تنها توسط صوت صورتهایشان دیده میشود.
انها از سرزمین سایه‌ها امدند
تا انسان را نابود کنند و بر سرزمینش فرمانروایی کنند.
اما اربابان در جادو قدرتمند بودند،
قادر به برداشتن نقاب از صورت شیطان،
قادر به برگرداندن او بهجایی که از ان امد.
انها به نزد انسان امدند و راز را به اموختند،
***کلمه* را که فقط انسان میتوانست تلفظ کند**
پس انها به سرعت نقاب را از صورت شیطان برداشتند.
و او را از میان انسانها خارج کردند.
اما هوشیار باشید،شیطان هنوز زندگی میکند
در جایی که در بعضی زمانها به این دنیا باز میشود.
انها در میان شما راه میروند اما از دیده پنهانند
در مکانهایی که در سنت‌های قدیم گفته شده.
دوباره هنگامی که زمان بگذرد
انها شمایل انسان را خواهند گرفت.

اومنک اونک

مقوله حیات فرازمینی همیشه یکی از بحث برانگیزترین مباحث در حوزه علم، فلسفه و معنویت بوده و هست. برای بسیاری، این مقوله به داستانهای علمی-تخیلی بیشتر شبیه است تا حقیقت. البته خردهای بر منتقدان نمیتوان گرفت، زیرا مبحث یوفولوژی آنچنان با زمینه-های مختلف علمی، فلسفی و حتی مذهبی درگیر بوده و گسترده است که هر کس را توان پرداختن به همه جنبه-های آن نیست. در واقع به سادگی نمیتوان کسی را یافت که بتواند جنبههای متفاوت و گاه در ظاهر متناقض آن را بدون جبههگیری بررسی و تحقیق کند. در این سری مقالات، زندگینامه شخصی را از زبان خودش خواهید خواند که از سیاره همسایه خودمان یعنی زهره یا ونوس به روی زمین آمد و هنوز در میان ما به اشاعه پیام خود یعنی محبت بی‌قید و شرط به یکدیگر مشغول است.

روایتی که در این کتاب میخوانید را نمیتوان به راحتی در دسته خاصی قرار داد. آن را نه میتوان در دسته داستان-های برخورد رو در رو با بیگانگان مهربان جای داد و نه از آن دسته داستانهایی است که در آن یک نفر به درون سفینهای پر از خاکستریها برده میشود.

در عوض، با خود-زندگینامه خانم جوانی مواجه هستیم که در بهشتی یوتوپیایی (آرمانی) در سیاره زهره به دنیا آمده، بزرگ شده و به اختیار خود، آن زندگی رویایی را قربانی کرده و به زمین آمد تا به یک دختر در تسویه کردن بدهیهای خود کمک کند. این عملی خیر خواهانه

است که تعـداد کمی از انسـانهـای روی زمین توانـایی انجـام آن را دارند. همین مسـئله دسـتمایه این سـفر و داستان محبتی بین سیارهای شد.

داستان با اومنِک اونِک جـوان (نـام زهـرهای وی، اومنِک اونِک و نام زمینی ایشان، شیلا است) و در حالی شـروع میشـود که سـفینهای وی را در سـال 1955 در صـحرای نوادا پیاده کرده و سـپس به سـمت تنسی میرود تا جـای دختری کوچک به زندگی ادامه دهد.

محقق یوفولوژیست، ژنرال بازنشسته، وِندِل اسـتیوِنز با زیبـایی به این نکته اشـاره میکند که این داسـتان، روایت انسـان زنـدهای است که با رضـایت قلـبی و همکـاری خودش، توسط یک سفینه و با همراهی عموی خویش به این سیاره آمده و با دقت زیاد آمـاده و مهیـای زنـدگی و رشد در محدوده امواج فیزیکی این سیاره شد.

مادرش در زهره، مدت کوتـاهی پس از به دنیا آمـدن وی درگذشت. در نتیجه حضـانت وی را خالهاش که فرزنـدی نداشت به عهـده گرفته و مادرانه از او مـراقبت کـرد. زمـانی که عمـوی او مـاموریتی را در محـدوده امـواج فیزیکی در زمین قبول کـرد، اومنِک تصـمیم به همـراهی با او گـرفت، زیـرا میتوانست از این طریق مقـداری از بـدهیهـای گذشـته خـود را در ارتعاشـات خشن فـیزیکی زمین تسویه کند.

او با ظرافت خاصی خـود را با ارتعاشـات خشن فـیزیکی هماهنگ کـرد و به صـورت کـودک 7 سـالهای در جهـان فـیزیکی متجلی شد. عمـویش و تیمی که وی را به اینجا آوردنـد، وی را وارد خـانوادهای در تنسی که به تـازگی

دخترشان شیلا را از دست داده بودند، کردند. شیلا قــرار بــود بــرای این‌که بتواند به مدرسه بــرود، با مــادربزرگش زندگی کند ولی در راه رسیدن به خانه مادربزرگ، در یک تصــادف دلخــراش اتوبــوس درگذشت. مــادربزرگ نــیز به دلیل این‌که نوه خود را ندیــده بــود و بــدون این‌که متوجه باشد، اومنِک را مانند نوه خودش محبت کرد و به مدرسه فرستاد. سالها بعد، عموی اومنِک با مادر زمینی شیلا در مورد این جابجایی صحبت کرد و همه چیز را به او توضیح داد. مادر اومنِک نیز واقعیت را پــذیرفت و مــوافقت کــرد تا اومنِک را مانند دخترش شیلا بزرگ کند.

با این‌که اومنِک ظــاهر یک دخــتر 7 ســاله را داشــت، در حقیقت زمانی که در سال 1955 به اینجا رسید، از خــرد و دانشی معادل یک انسان 210 ساله زمیــنی برخــوردار بـــود. این مســـئله به درخشش او در مدرسه به عنـــوان کــودکی با اســتعداد در تمــامی زمینهها و پنهــان کــردن هویت حقیقی وی کمک بسزایی کرد.

این داستان دوران کودکی وی در سیاره زهــره، ســفر به زمین در میانه اولین دوره مدرن تب یوفوها، آماده شدن و انطباق با شرایط زنــدگی در زمین و مشــکلات عجیبش که اثری از آن‌ها در زهره نبود، است.

الکس کولیر

هـریس: اطلاعـاتی که به شـما رسـیده از طریق چانلینگ بوده؟ (Channelling اصطلاحی است به معنی رسـیدن پیامها از طریق کانـال ارتبـاطی بین یک روح آگـاه و یک فرد مدیوم)

آلکس: نه. من به 95 درصد از این پیامهـای چانل شـده شک دارم.

هریس: پس چطور فهمیدید؟ از بچگی؟

آلکس: همه اش در این کتاب نوشته شده (دفـاع از خـاک مقدس). از 8 سالگی شـروع شد وقـتی در یک پیک نیک خـانوادگی در میشـیگان بـودم و یـادم هست که روی علفهای بلندی دراز کشیده بودم و چیز بعدی که به خاطر دارم این است که چشـمهایم را بسـتم و انتظـار داشـتم کسی مرا پیدا کند وبعد ناگهان دیدم که روی تخـتی دراز کشیده‌ام و دو مرد بالای سـرم ایسـتاده‌اند. یکی از آن‌ها کوتـاه قد بـود و خیلی پـیر به نظر می‌رسـید با پوست خیلی رنگ پریده و در سـمت دیگر مـرد قد بلنـدی بـود با جثه درشت. هیچ کـدام مو نداشـتند و به ظـاهر بسـیار شـبیه انسـان بودند حـتی با وجـود این‌که آبی بودند. به دلیل فرکـانس سـیاره شـان که آبی است. بلند قـده مورانی نام داشت. البته این نام واقعی اش نیست چون این‌ها یک نـژاد تله پاتیک هسـتند و از سـمبلها و اشـکال اسـتفاده می‌کنند. من آن‌ها را می‌شـناختم. توضـیحش سخت است که از کجا می‌شناختم. ما بیشتر از آن چیزی هستیم که فکر می‌کنیم.

حرفهایشان را می‌فهیدید؟

اوه بله! اونها یک برنامه کـــار گذاشـــته بودند. یک پیـــام برای این‌که به من بفهمانند من کی هســتم. چـیزی روی سـرم گذاشـتند که شـبیه یک کلاه بـود اما یک سـوراخ در وسط داشت که قـالب سر من بـود و سـاختارش فلـزی بود. مورانی سـرش را روی یک چـیزی که روی مـیز بـود حـرکت داد و ناگهـان چنـدین مونیتـور روی دیـوار ظـاهر شدند. در حالیکه هیچ چیز قبلا انجا نبود. ناگهـان موجـود شـــــدند و بعد چند لحظه بعد ناپدید شـــــدند. یکی از مونیتورها ضـربان قلب مـرا نشـان می‌داد. مثل خوانـدن فکر بـود و هر چه من فکر می‌کـردم به صـورت تصـاویر نشان داده می‌شد. خیلی تحت فشار بودم!

واقعا؟

بلافاصله شروع کرد به نشان دادن این تصاویر مثل فیلم و من به طور غریزی فهمیـدم که این‌ها زنـدگیهای قبلی من بـــود. آن‌ها می‌خواســـتند به من بفهمانند که من که بودم و چه رابطه‌ای با آن‌ها داشـتم و هر چـیزی که آن‌ها نشـــانم می‌دادند در اصل درون مغز خـــودم بـــود. این اطلاعات در بخشی از مغز هسـتند که ما مدتهاست به آن دسترسی نـداریم بخـاطر دسـتکاری ژنـتیکی که روی ما شده است.

این سوال را بخاطر تحقیقات خودم می‌پرسم. هیچ کدام از این‌ها که می‌گویید Phychotronic interference نیست درســـته؟ (ســـایکو ترونیک اینـــتر فیه رنس یا دستکاری روانی الکتریکی اصطلاح بسیار نایابی در علوم مخفی است که در این جریان از طریق امـواج مصـنوعی

که به مغز انسان می‌فرستند تصاویر و افکاری را واقعی نشـــان می‌دهند که در اصل وجـــود ندارند. مکانیسم آن پیچیده است ولی به طور خلاصه ایجاد تصـاویر مغـزی به طـور مصـنوعی و با اسـتفاده از امـواج خاصی است که طبق تحقیقــات انجــام شــده بســیاری از دولتها از این مکانیسم برای تاثیر گذاری روی مردم اسـتفاده می‌کنند. اسـتفاده از آن توسط دولت آمریکا ثـابت شـده است که شـاید بعـدها به آن بـپردازیم. در اینجا هـریس می‌خواهد تاکید کند که آنچه آلکس کولـیر مـدعی شـده است حاصل دخــالت امــواج مصــنوعی نیست و واقعا اتفــاق افتــاده است.)

من روی عرشه سفینه بوده ام.

پس این را به شما نشان دادند و بعد شما چه کردید؟

در اصل داشتند به من در مورد خودم تعالیمی می‌دادند.

خب پس شما اهل آندرومدا هسـتید؟ این چـیزی است که به شما گفته اند؟

درسته. روح من اهل آندرومدا است.

روح شــما هم در اینجا متولد نشــده. روح هیچ کس اینجا روی زمین متولد نشـــــده است. همه ما در قالبهـــــای فــیزیکی به این دنیا وارد شــده ایم. ما به اینجا برگشــته ایم چـون انتخـاب خودمـان بـوده یا این‌که در جریـان یک جنگ کشــته شــده بــودیم. هــزاران هــزار جنگ در اینجا داشـته‌اند. من وقـتی این حرفها را به مـادرم زدم خیلی خیلی وحشت کرد.

مطمئنا.

بخاطر رابطه خویشاوندی من با آن‌ها و مـدت زمـانی که با آن‌ها سـپری کـردم قـادر بـودم افکارشـان را بشـنوم. گاهی به آن‌ها نگاه می‌کردم و فریاد می‌زدم» از من دور شو..از مغز من بـــرو بـــیرون» چـــون افکارشـــان را می‌شنیدم.

الان هم اینکار را می‌کنید

بعضی وقتها

خب. آیا برخوردهای دیگری هم داشتید؟

اوه بله. برخوردهـــای زیـــادی داشـــتم. آن‌ها به خانه ما می‌آمدند و در شب مرا از تختم بلند می‌کردند.

بحثهـای زیـادی روی این مسـئله هست که آیا آن‌ها بـدن مادی را می‌برند یا بدن سـتاره‌ای را؟ یعـنی اگر مادرتـان در اتاق را باز کند برای مثال شما در تخت هسـتید یا نـه؟ مثلا در مـورد اتفـاقی که بـرای مایکل ولف افتـاد پـدر و مـــــــادرش او را دیدند که ناپدید می‌شد و بعد در جنگل پیدایش کردند.

این یک اتفاق مادی است. پدر من هم این را تجربه کرده است. پدرم این عادت را دارد که نیمه شب بیـدار شـود و چـیزی بخـورد. و یک شب همـانطور که برگشت نـوری را در اتاق من دید که چشمک می‌زند و بـالای سر من از من محـافظت می‌کند. بعد احسـاس کـرد که نـور به او نگـاه می‌کند و همانطور که در اتاق را بـاز می‌کـرد نـور به من نگاهی کرد و از پنجره بیرون رفت. صـبح در این مـورد با هم صـــحبت کـــردیم و پـــدرم گفت: دیشب دوســـتانت را

دیدی؟ من گفتم بله و بعد از آن دیگر در موردش حــرفی نزدیم.

هنوز هم این اتفاق می‌افتد؟ هنوز هم نور آبی است؟ آیا یک دریچه میـــان بُعـــدی است که بـــاز می‌شـــود؟ و نشانه‌هایش چیست؟

یک اشـعه هست مثل لـیزر به رنگ آبی که تمـام اتمهـای بـــدن مـــرا ناپدید می‌کند. کـــاری که می‌کند این است که تمام اتمها و ملکولهای مرا از هم جدا می‌کند به طوریکه می‌توانم از میان نور رد شوم و وارد سـفینه می‌شـوم و در آن‌جا دوباره به حالت اول بر می‌گردم.

احساس خوبی دارد؟

احساس آزادی..باورش مشکل است.

هیچ مشکل بدنی پیش نمی‌آید؟

نه من هیچ وقت مشــکلی نداشــته‌ام و خــودم را ربــوده شده نمی‌دانم.

بین ربوده شده و تماس گرفته شده تفـاوت وجـود دارد. (تماس گرفته شده یا Contactee کسی است که با میل خود همراه موجودات غیر زمینی می‌رود و یا بدون اجبـار به او پیامهایی القا می‌شود).

من می‌دانم و شـــــما هم می‌دانی. این عمل به میل من انجام می‌شود.

اگر کسی هـوش و توانـایی پـذیرفتن تمـاس را نداشــته باشد آن را یک حمله اشــغالگرانه تصــور می‌کند و تجربه بــدی است. آیا احساسی داشــتید که شــما بخشی از یک

ماموریت هستید و این‌که با موافقت خودتان قبل از تولد انجام شده است؟

طبق گفته آندرومدایی‌ها ما از خاندان سلطنتی هستیم. همه روی این سیاره هستند و این ارتباطی با جایی که روحمان در آن متولد می‌شود ندارد. غالبا مردم این دو را قاطی می‌کنند. ما از ژنتیک سلطنتی هستیم چون مخلوطی از 22 تا از بهترین نژادهای کهکشانی هستیم که اینجا روی زمین فرود آمده‌اند و با هم زاد و ولد کرده‌اند در طول میلیونها میلیون سال و ما را دستکاری ژنتیکی کرده‌اند و بعد هم ما را رها کردند و رفتند.

این یعنی چی؟

بعضی از ما برگزیده شدیم که اینجا باشیم در این زمان برای این‌که بتوانیم تغییرات مثبتی ایجاد کنیم بدون دخالت مستقیم. یعنی بعضی از آن‌ها در بدن فیزیکی روی سیاره وارد می‌شوند و روی کل نژاد تاثیر می‌گذارند.

آیا صحبت از اشغالگری بدن است؟ (منظور روح اشغالگر یا Walk in است)

نه

در چه سنی این‌ها را می‌دانستید و ممکنه سنتان را بگویید؟

من چند سالمه؟ 44 سالمه و وقتی 16 ساله بودم این مطالب را می‌دانستم. هر چیزی که قبلا فکر می‌کردم واقعی است در اصل واقعی نبود. در آن زمان من یک فوتبالیست خوب و یک بیسبالیست خوب بودم و صادقانه

بگویم سالها طول کشید- در حقیقت تا زمان تولد پسرم نیکولاس طول کشـید تا بفهمم که چکـار باید بکنم. حـالا تجربه دارم و یک جهان بینی غیر زمیـنی و به زمین نگـاه می‌کنم و فکر می‌کنم اینجا یک دیوانه خانه است.

زنـدانیان این جامعه را اداره می‌کنند. وقـتی می‌بینم که هیچ کس خواهـان دانسـتن نیست دیوانه می‌شـوم. الان 11 سـال است که من این حرفها را زده‌ام و یک گـروه خیلی کوچک شنیده‌اند. اصولا من آدم منزوی هستم و در اجتماع ظـاهر نمی‌شـوم. من اینجا نیامـده‌ام که زمین را نجات دهم یا چـیزی شـبیه به آن چـون اصلا در تـوان من نیست و انتخاب من نیست. این انتخـابی شخصی است و هیچ کس هم قـرار نیست که بیاید و ما را نجـات دهد. نه مسـیحی هست و نه کریشـنایی. خـدا به کسـانی کمک می‌کند که به خودشان کمک کند.

این موجودات واقعا شما را به سیاره و سفینه خودشـان بردند؟

اول در یک سـفینه بـودم. بعد به یک سـفینه دیگر بـرده شـدم و سه مـاه در آن گذرانـدم اما به زمـان زمیـنی 18 دقیقه گذشت چون آن‌ها زمان ندارند.

سفینه اش بزرگ بود؟

900 مایل مربع مسـاحت دارد و درست در خـارج از کمربند خرده سیاره‌ای قـرار گرفته. چنـدین نـژاد مختلف در آن هستند و در تلاش برای یافتن راهی که به ما کمک کنند بـدون این‌که مزاحممـان شـوند و این کـار سـختی است. چون نمی‌خواهند کسی آن‌ها را ببیند یا بپرستد.

بخاطر دانستن این مطالب شما آدم خطرناکی به حساب می‌آیید؟

به من گفته شده که ساکت باشم و این‌که این حکومت خیلی خیلی ترسیده. آن‌ها با یک گروهی از فضاییها قراردادهایی بستند و بعد همه کنترل از دستشان خارج شد.

این گروه چه کسانی هستند؟

فقط یک گروه نیست بلکه یک اتحادیه هم هست.گری‌های زتا 1 و زتا 2 و سیریوسB. انسان نماها - لیرانها - دراکونیان یا همان نژاد خزندگان (یا نزول کردگان) که از اوریون هستند از سیاران ریگل و کاپه لا. این دسته آخر هستند که اهداف منفی دارد و کنترل اوضاع را در دست دارند. آندرومدایی‌ها و پلیادیان به همراه گری‌های زتا رتیکولای منتظرند ببینند که ما چه واکنشی نشان می‌دهیم به عنوان یک نژاد مثبت.

گریها و نوردیک‌ها و..؟

این‌ها که روی زمین هستند به صورت مصنوعی ساخته شده‌اند. نوردیکها کلون هستند و با کامپیوتر کنترل می‌شوند. در اصل روح زنده ندارند. کلون‌ها در حدی روح دارند که می‌دانند وجود دارند اما وقتی بمیرند همه چیز تمام می‌شود. یعنی بعد از آن دیگر وجود ندارند. برای همین است که تلاش می‌کنند با زمینیان آمیزش کنند و روحشان را تکامل دهند.

چگالی بُعد سوم در نهایت از بین خواهد رفت و بخش اعظم آن قرار است به بُعد چهارم و تعالی وارد شود و

آن بخشـــهایی که نمی‌توانند به تعـــالی وارد شـــوند یا دلشان نمی‌خواهد که ارتعاششـان بـالا رود, خودشـان را جمع می‌کنند و از طریق یک ســیاه چاله خودشـــان را به فضای دیگری می‌رسانند و دنیای دیگری تشـکیل می‌دهند و در آن تکامل می‌یابند چو ن این بُعد دیگر وجـود نخواهد داشت. این یک جریان طبیعی است و گویا قرار است در 30 دسامبر 2013 اتفاق بیفتد.

پایان تقویم مایاها.

حـــالا این نژادهـــای دیگر که روح ندارند می‌دانند که این اتفـــاق قـــرار است بیفتد و چـــون آن‌ها روح ندارند نمی‌توانند وارد بعد چهـــار شـــوند و این جچش را بکنند. روح حیست؟ روح در اصل..یعنی ما رسانای نـور و ابعـاد متعدد آن هستیم. ما خود نور هستیم.

خب آیا آن‌ها به ضمیر جمعی یا خدا اعتقادی دارند؟

به نـــام» بـــودن» به آن اشـــاره می‌کنند. خـــدایانی که در موردشـان صـحبت می‌کنند. پسـران خـدا با دخـتران آدم ازدواج کردند و این‌ها غـــیر زمینیـــان بودند. یک هـــوش عظیمی وجـود دارد ولی ما فقط از 15 درصد مغزمـان استفاده می‌کـنیم. طبق گفته آن‌ها ما فقط در همین حد می‌توانیم کائنات را درک کـنیم در حالیکه این یک مسـئله بی‌نهایت است و ما امکان ندارد که بتوانیم بفهمیم.

این نژادها می‌خواهند روح خلق کنند چـــون فکر می‌کنند که اگر با ما مخلوط شوند صـاحب روح خواهند شد. دلیل این‌که خیلی به زمین علاقه دارند این است که ژنتیک ما خیلی نایاب و سلطنتی است. بـرای همین است که دارند

ما را مجبــور می‌کنند که عــوض شــویم. ما می‌تــوانیم ارتعاشات خود را انتخاب کنیم و ما واقعا شگفت آوریم!

ـــــــ

خزنـدگانی از نژادهـای مختلف آلفا دراکونیـان و گـری و اوریـون و ...هسـتند. او همچـنین می‌گوید که مشـکلات دنیـــای ما از دو نـــوع طـــرز تفکر مختلف سرچشـــمه می‌گیرند. یک گـــروه آن‌ها یی هســـتند که دم از اراده انسان و عشق و تکامل می‌زنند و دومین گروه معتقد به کنترل و دیکتاتوری و مصرف منابع هستند.

به گفته او» ما بسیار بزرگـتر و قدرتمندتر از آن هسـتیم که به ما گفته‌اند. ما در این بـــازی تا دســـته شمشـــیر را بلعیده ایم و نگاه کنید که کارمـان به کجا کشـیده. نزدیک است که استقلال و آزادی خود را از دست دهیم و تبدیل به سیاره‌ای برده شویم. شما را نمی‌دانم اما من دیگر در این بازی شرکت نخواهم کرد«.

در دهه 90 روزنـــامه‌ای تحت عنـــوان» نامه‌هـــایی از آندرومـدا» چـاپ می‌کـرد که توسط دولت آمریکا تعطیل شد و سپس نوشـته‌ها و سـخنرانی‌هایش به اینـترنت راه یافت. در مورد صحت یا عدم صحت گفته‌هـایش نظریـان متفـــاوتی وجـــود دارند. منتقـــدین او می‌گویند که در گفته‌هـــایش اطلاعـــات ضد و نقیض زیـــادی به چشم می‌خورد. بـرای مثـال در جـایی می‌گوید تمـدن آندرومـدا 47000 سال از نظر تکنولوژی پیشـرفته‌تر از ما هسـتند اما چند دقیقه بعد آن را به 25000 سال و 10000 سال تغییر داده است. از دیگر انتقـاداتی به که او می‌شـود آن است که در مـــــورد هیچ یک از برخوردهـــــایش با این موجودات خاطره واضحی ندارد و قـادر به بیـان داسـتان نیست بلکه از شـــاخه‌ای به شـــاخه دیگر می‌پـــرد. او ادعا می‌کند که بارها بر فراز سفینه‌های آنان پرواز کرده و با مـــردم آن‌ها ملاقـــات داشـــته است. می‌گوید که مـــردم

آندرومـدا بـرای ارتبـاط نیـازی به زبـان ندارند و فقط از راه تله پاتی با هم صـحبت می‌کنند.» مـورانی» نـام یکی از مــردان آندرومــدایی است که با آلکس ارتبــاط دارد و برای صحبت کـردن با او مجبـور شـده است که انگلیسی یاد بگیرد.

آلکس کولیر نظر آندرومدایی‌ها را در مورد تمام مســائل روز دنیا و گذشــته زمین بــازگو می‌کند که در این ســری مقالات سعی می‌کنم خلاصه گفته‌ها و مصاحبه‌های او را بگنجانم. او در مورد تــاریخ و باســتان شناسی یا هر علم دیگــری تحصــیل نکــرده است و از همین رو بســیاری از حرفهـایش مـورد اسـتقبال قـرار نمی‌گیرند و مخاطبـان خاص خودش را داد چـرا که تنها مـدرکی که بـرای اثبـات گفته‌هـــایش دارد این است که آندرومـــدایی‌ها چـــنین گفته‌اند.

نامه‌هــایی از آندرومــدا بــرای اولین بــار توسط من به فارسی برگردانده شده است و پیش از این در هیچ جا به زبـان فارسی موجـود نبـوده است. بسـیاری از لغـات و اصــطلاحات توسط خــودم حــایگزین و معــادل ســازی شــده‌اند و بــرای درک بهــتر واژه‌ها هر جا لازم دیــدم در داخل پرانتز معانی بیشتری ارائه داده ام. لحن گفتــار به همان صورت روایتی و سخنرانی ترجمه شده است.

در این سری مقالات در مورد نقش خالقـان ناشـناس در مســکونی کــردن زمین و نقش نیبــیرو در اســتعمار آن می‌خوانید. دوره‌های مختلف تاریخی از دو وجه زمیـنی و غیر زمیـنی توصـیف شـده‌اند. اسـامی نژادهـای فضـایی وپیشــرفتهای آنــان به مــرور ذکر شــده که با مراجعه به سـری مقـالات» موجـودات فضـایی 1 تا 7 «می توانید

اطلاعات جانبی بیشتر در مورد انواع و اقسام فضاییان (در همین وبلاگ و از همین نویسنده) بیابید.

نقطه نظر آندرومدایی‌ها بر تاریخ کهکشانی از زبان کولیر:

نژادی باستانی به نام «پا تال» Paa Tal- که با نام «بنیان گذاران» نیز شناخته‌اند در حال اجرای برنامه‌ای بودند برای ساختن اتمسفر سیارات و قابل سکونت کردن آن‌ها برای انواع گونه‌های حیات.(از طریق -تغییر اکو سیستمها و پایه حیات با وارد کردن اکسیژن – متان و آمونیوم و گاهی هیدروژن. همه این‌ها گازهایی هستند که برای تولد و بقای میکرو ارگانیسمها اساسی هستند. -استفاده از دستگاههای شبیه ساز و بمباران سیارات توسط کامتها و شهابها و خرده سیارات برای جابه جا کرد محور سیارات و تغییر جهت چرخش آن‌ها – عملیات مهندسی جا به جا کردن اقمار برای تغییر دادن چرخش سیارات و حتی حرکت دادن سیارات نزدیکتر و یا دورتر به خورشید برای افزایش یا کاهش میزان اشعه دریافتی توسط سیارات).

چنین عملیاتی مانند کم و زیاد کردن اقمار و حرکت دادن سیارات یکی از عملیات بسیار ساده‌ای است که در سراسر کائنات و کهکشانها به طور مداوم صورت می‌گیرد و» منظومه سازی» نامیده می‌شود.

نژادهای زیادی هستند از جمله خود آندرومدایی‌ها که قادر به ساخت و تشکیل دادن منظومه شمسی در هر کجای عالم هستند.

همه این پروژه‌ها ظـــاهرا بـــرای افـــزایش سیســـتمهای ستاره‌ای و سیاره‌ای و قابل سکونت کردن آن‌ها طراحی شده‌اند.

دستگاههای کوچکی کشف شـده‌اند که که آنقـدر قـدیمی هستند که کسی نمی‌داند توسط چه گروهی ساخته شده بودند. این دســـتگاهها را حـــتی نژادهـــای پیشـــرفته نمی‌توانند شـبیه سـازی کنند و نمی‌دانند که چطـور و با چه تکنولوژی ساخته شده‌اند!

آندرومدایی‌ها برای مثـال 43 تا 45 هـزار سـال از نظر تکنولـوژی جلـوتر از ما هسـتند. این به حسـاب سـالهای زمیـنی است که هر سـال معـادل 365 روز و بر اسـاس چرخش زمین به دور خورشید است. آندرومدایی‌ها سـال را طور دیگری می‌شمارند. در واقع همه فضایی‌ها سـال و زمان را به شـکل متفـاوتی از ما می‌شـمارند. آنچه که برای آن‌ها معادل یک سـال فـرض می‌شـود زمـانی است که تک تک سـلولهای موجـود در بدنشـان شـبیه سـازی و تجدید شـده باشد. بر این اسـاس بـرای بـدن ما زمینیـان هفت سال معادل یک سال خواهد بود.

برای بدن آن‌ها تقریبا 34 سال زمیـنی طـول می‌کشد تا تمـام سلولهایشـان تجدید شـود. بنـابراین خیلی مشـکل است که تواریخ و زمانهای آن‌ها را به تاریخ زمینی تبدیل کـنیم و ببیـنیم که چه زمـانی چه اتفـاقی در منظومه ما افتـــاده است. در واقع اگر من بگـــویم که فلان اتفـــاق 4000 سال پیش رخ داده در اصل بسیار بسیار قدیمی‌تر از آن است و آن‌ها برای توضیح دادن این مفـاهیم به من خیلی تلاش کرده‌اند چون زمان برای آن‌ها معـنی دیگـری

دارد و این اعـداد غالبا صـحیح نیسـتند چـون بـرای آن‌ها زمان اینطور محاسبه نمی‌شود.

این دسـتگاههای باسـتانی هنـوز هم کـار می‌کنند. آن‌ها نـامی در زبـان انگلیسی ندارند و سـمبولی هم ندارند که من بتوانم درک کنم. برای من اینطور توضـیح داده شـده که این‌ها ماشـــینهای ضد مـــاده هســـتند که ملکولها را می‌سازند و آن‌ها هم به نوبه خـود اتمها را می‌سـازند که در نهـایت جهـان فـیزیکی تشـکیل می‌شـود. این‌ها مانند کامپیوتر برنامه ریزی شـده‌اند و در واقع این واقعیتها را می‌سـازند و خلق می‌کنند و در نتیجه چـیزی که به طـور مادی وجود دارد توسط آن‌ها ساخته می‌شود.

یکی از این ماشـــینها روی ســـیاره زمین وجـــود دارد که توسط کاوشـــهای باســـتان شناسی پیـــدا شـــده است. ساختمانها و دستگاههای پیشرفته و پیچیده بسیاری نـــیز کشف شده‌اند که بیوسفر و اکو سیسـتم می‌سـازند. اکو سیسـتم ما بر پایه اکسـیژن خلق شـده و محـدود به آب است. بنـــابراین حیـــات مانند آنچه ما در زمین داریم در کائنات بسیار کم و محدود است. برای انواع حیاتی که به اکسیژن نیـاز دارند باید حتما آب به فرمـول H2O وجـود داشـته باشد. با ارزشـترین چـیزی که ما در این سـیاره داریم بیوســـــفر و اکوسیســـــتم است و بعد از آن هم مهمترین چیز آب است.

نیبیرو

وقتی در ادامه به نیبیرو می‌رسیم خواهیم دید که سیاره ما کـاملا از آب بـوده و اقیانوسـها توسط نیبیروها پر از نمک شدند چرا که آن‌ها می‌خواستند کنـترل آب را عهـده

داشــته باشــند. نیبــیرو که از سیســتم ســتاره‌ای بــوتس Bootes آمـــده بودند دریاها را شـــور کردند و فقط 4 درصـــدر آب شـــیرین در آن زمـــان بـــاقی ماند که آن‌ها کنترلش را در دست گرفتند. شور کردن آبهــای زمین 36 سال طول کشید و در این مدت تمام گونه‌های حیات آبی توانستند با نمک خو بگیرند و خود را تطابق دهند.

این‌ها همه با ســالهای زمیــنی است و فقط با این روش است که می‌تــوانم این تــواریخ را بــرای شــما بــازگو کنم وگرنه خیلی گیج کننده خواهد شد.

در کائنات اکو سیســتمهای هیــدروژنی بســیار فراوانند و خیلی هم ســاده اما سیســتمهای اکســیژنی پیچیــده‌ترین اکوسیستم در کل کهکشان هستند.

انقراض خالقان اولیه

یافته‌های باستان شناسی به همــراه تــواریخ ثبت شــده و اســاطیر همگی به ســوی» بنیــان گــذاران» یا همــان» پا تال» یا به عبارت دیگر خدایان و نگهدارنــدگان و خالقــان این کهکشان اشاره می‌کنند. ناپدید شدن این بنیانگذاران هم کاملا عمدی است.

این ناپدید شــدن خــدایان بــرای من اینطــور توضــیح داده شــده که وقــتی هیچ اثر و فعــالیتی از این موجــودات در بعد سوم دیده نمی‌شود در اصطلاح می‌گویند که منقرض و ناپدید شــده‌اند اما به این معــنی نیست که کــاملا نــابود گشته‌اند بلکه فقط در بعد سوم منقرش شـــده‌اند. ممکن است که به بعد بالاتر صعود کرده باشند و به فرکانسها و ارتعاشـــات بـــالاتر و ســـریعتری رفته باشـــند. همینطـــور احتمال دارد که به فرکانس و بعد پــایین‌تری نــزول کــرده

باشــند تا در آن‌جا یک بعد ســوم دیگر و یک دنیــای دیگر خلق کنند. اما در حـــال حاضر در بعد ســـوم منقـــرض شـده‌اند و دیگر مثل گذشـته دیـده و شـنیده نمی‌شـوند و وجود ندارند.

زمانیکه پا تـــال بعد ســـوم را تـــرک کردند بر اســـاس اطلاعات باستان شناسی سایر گونه‌های حیات - اشـکال حساس حیات - خزنـدگان- انسـانها - حیـات پلاسـمایی و حیاتهـــای متـــانی همگی شـــروع به ازدیـــاد کردند و در کهکشان ما به صـورت کامل وجـود دارند. موجـوداتی که از متـان تنفس می‌کنند و موجـودات پلاسـمایی و انـرژی همگی پس از رفتن پا تال وارد کهکشان ما شـدند. توجه داشته باشـید که وارد کهکشـان ما شـدند. یعـنی از جـای دیگــری آمدند و ناگهــان به صــورت کامل و تکامل یافته ظاهر شدند. این همان مشکلی است که در مورد انســان روی سیاره زمین هم وجود دارد. انسان به صـورت کامل و تکامل یافته به طــور ناگهــانی روی زمین ظــاهر شد. دیرین شناسـان مـرتب از تکامل صـحبت می‌کنند اما هیچ مــدرکی بــرای اثبــات آن ندارند. هیچ مــدرکی از تکامل زمین وجود ندارد. زمین از روز اول به همین شکل بــوده است. همه چـــیز به طـــور کـــاملا شـــکل گرفته ظـــاهر می‌شود.

انسان‌ها، غول‌ها و خزندگان

1-اهريمن سركرده‌ي ديوها

من در آغاز نگـاه و نگـرش شـما خواننـده‌ي گـرامي را به اين بند از دانشنامه‌ي ارجمند دينكرت (كتـاب سـوم) فـرا مي‌خوانم. در بند چهارم از بخش پنجـاهم از كتـاب سـوم دينكرد پهلوي آمده:

او (اهريمن) براي ياري رسانيدن به آن رزمندگان (خــود) =ديوها بســياري از پريــان تاريك نهــاد را ايســتانيد كه گردونه‌هــايي در خشــان را در بر كــرده اند(؟) چندانكه (ديــوان به يــاري اين پريــان و گردونه‌هــاي درخشــان) مي‌توانند بچرخند و بروند و بگردند در زير پرتوهــــــاي وزان(وزنــده ي) به راهــزني مينــوان (نيك و ســپنتايي) انــدك و از گيتيــان(=زميني‌ها) روشــني و فــره نهــان دارند(خــود و نــيروي خــود را پنهــان دارنــد؟!) و بخشش فر(خورنه=فر يــزداني) را از ايشــان بدزدند و از خــود به آفريـدگان بيمـاري و رنج و مـرگ برسـانند همـراه همه‌ي بدي‌هاي ديگر ديوان ....

آيا اين به راســتي يك گــزارش كهن ايــراني دربــاره‌ي آگاهي‌هــاي مــردم ايــران از يوفوها و سرنشــينان بيگانه فرازميــني و رمز پــردازي بســيار درست و دانشــورانه‌ي آن‌ها در اين زمينه نيست؟؟ به اين بخش به ويژه دوبــاره بنگريد:

گردونه روشنايي (يوفو) چــرخش و گــردش و گــردش در زير پرتوهاي وزنده ....!

2-نزادهـاي خزنـده گـون بيگانه گري‌ها(=خاكسـتري‌ها) و ....

امروزه در بسياري از گزارشهاي برخورد از گونه‌ي سوم مردمان زميني با بيگانگان فرازميني بويزه گـونه‌ي ويـزه اي از آن‌ها كه بيشتر ديده شده‌اند و خاكستري‌ها ناميــده مي‌شوند آن‌ها را با پوستي بي مو و خاكسـتري رنگ و با چشـمهاي درشت و سـياه و برآمـده كه از ديـدگاه ريخت شناسي بسيار همانند به خزندگان بوده‌اند گـزارش شـده است و شـگفت انگـيز است كه بدانيد كه اين هم درست در گزارشهاي باستاني ايران آمده است.اگر بــراي نمونه به اين بخش از دينكـــرد بنگريد (رويه‌هـــاي 98 -100) آشكارا آمده كه اهريمنان و دروجان و ديوان به خزندگان (كه در ايران باستان آن‌ها را مارسرده گــان مي‌خواندند) همانند هسـتند و اينكه تن يا كالبد آن‌ها بدينگونه به زبـان پهلوي گزارش شده است:

و درست همين گزاره و انگاره در يكي از كتاب‌هـاي ديگر پهلوي به نـام مينـوي خـرد (بخش 57 رويه‌ي 15)ـ آمـده است كه در آن اين انگـــاره همچـــون يك كالبد بـــيروني گيتـــوي (=زميـــني) است كه ديوها (بيگانگـــان مينـــوي اهريمــني) به درون آن رخنه كرده‌اند. در اين گــزارش ما با پديـــده اي آشـــنا بر مي‌خـــوريم كه از گونه اي بيگانه خزنـــده مانند(رپتيليـــان) ســـخن به ميـــان آورده است. خودتـــــان اين نوشـــــته‌هاي كه از پهلـــــوي به پارسي برگردانيده شده را بخوانيد و داوري كنيد:

مينــوي تباهكــار و تــاريكي (انگــره ميــنيو=اهــريمن) از تاريكي گيتوي (=ماده) آفريـدگان خـويش (=ديوها) را به ريخت وزغ سياه(خزنده يا دوزيستي با چشـمان درشت و

بر آمده و چنـدش آور) و خاكسـترين (گري‌هـا؟) سـزاوار تـاريكي دروند همانند يك خزنـده شـرنگ آلـوده و زيانبـار پرگناه ساخت ....

بـــــــــراي نمونه اي از اين ديوها يا مينـــــــــوان پليد مارسرده(=خزنده) مي‌توان به اكوان ديو پــرداخت كه در اوستا با عنوان اكه ياونت آمده و در شاهنامه با نماد مار به روشني درباره‌ي آن نماد پردازي شده است:

بــرون آمد از پوست مانند مــار كــزو هر كسي خواســتي زينهار

و درباره‌ي باره يا گردونه‌ي آن نيز چنين آمده:

همان رنگ خورشيد دارد درست سپهرش به زرآب گــويي بشست

درخشــنده زرين يكي بــاره بــود به چــرم انــدرون زشت پتياره بود

اين ديو مارگونه مي‌توانسته با شتاب باد با باره‌ي خود به پرواز در آيد:

چو اكوانش از دور خفته بديد يكي باد شد تا بدو در رسيد

و از اين دست نمونه‌ها رابســيار مي‌تـوان در گزارشـهاي باســتاني ايــرا ن يــافت كه تلاش مي‌شــود در ديباچه اي ديگر به گونه اي گسترده‌تر بررسي شود.

اما چنانكه از عنــوان اين ديباچه نــيز پيداست كــار ما در اين بخش كــار كــاوش و بررسي يكي از ســرآمدان اين ديوها يا هوشمندان بيگانه به نام يا نماد آزي دهـاك است كه پديده اي بسيار بي همتا و يگانه در زمينه‌ي كاوش در

زمينه‌هاي ميداني در اين باره است و از ديـدگاه تـاريخي پديده اي بسيار رازآلـود و پيچيـده... ما در اين بررسي از پژوهشــهاي ارزنــده‌ي اســتاد علي حصــوري با عنــوان «سرنوشت يك شمن» سود خواهيم برد.

استاد حصوري در بخش نخست كتاب خود به نـام»اژدها» درباره‌ي اين پديده مي‌نويسد:

ضـــحاك واژه‌ي عـــربي شـــده‌ي ازدهـــاك ايـــراني ميانه(=ساساني) است كه در پارسي دري نوين اين نـام با ريخت و گــويش پــارتي آن كه به گــونه‌ي اژدهــاك كه برابر با مار سهمناك يا مار بـزرگ يا بـزرگ مارها (=مـار سزده گان) يا شاه مار مي‌باشد بر جاي مانده است. خود واژه‌ي ازدها نامي همه گاني و فراگير بوده براي گونه‌ي ديوهــاي مارســان يا خــدايان مــاروش كه بانهاده‌هــاي گوناگون زندگي و پويـايي در جهـان (بـاد و خـاك وآب) و پديــده‌هاي ســپهرين ديگــري چــون خورگــير(=خورشــيد گرفتگي) و مهگير(=ماه گرفتگي) پيوندي كهن دارند.

استاد حصوري در دنباله اين كنكـاش دربـاره‌ي اين پديـده (آزي دهاكه) تا اندازه اي آن را از افسانه‌ها جــدا مي‌داند و آن را پديده اي تاريخي هز چند اساتيري بر مي‌شمارد:

اســتوره‌ي دهــاگ تــاريخي است اســاتيري واز همين رو ست كه يكي از ويژگي‌هاي او در اوستا

Daevaim droujoum =دروغي ديو سان

مي باشد.(يشت دهم دواسپ يشت بند 14)ـ كه اين ويژگي تنها بــراي انســان در اوســتا به كــار رفته است و ديگر ويژگي‌ها او هم مانند ويژگي‌هاي برجستگان پيشتاز

تـاريخي اوسـتا است. اما روي هم رفته دشـواريهايي را بـــــراي پژوهشـــــگران پديد آورده است به گونه اي كه نمي‌دانند او انســاني است اژدهاگونه يا اژدهــايي است انسان گونه؟! (=آيا اين گزاره‌ي پرسش گونه براي شـما آشنا نيست؟اين چيستان تنها با يافته‌هاي نوين ما از اين گونه‌ي بيگانه خزنـده گـان انسـان نما يا همـان رپتوييدها مي‌توان رازگشايي كرد. هوشـمنداني خزنـده در كالبـدي مــردم مانند) يكي ديگر از دانشــمندان تــاريخ شــناس و استوره شناس بنام شوارتز نيز چنين ديدگاه ريشه اي را براي اين نام پيشنهاد كرده به آن نيز خواهيم پرداخت كه بسيار درست و انگيزاننده است و يكسره از اين داســتان رازآلـود پـرده بر مي‌دارد. او روي هم رفته اژي دهاكه را «مار-انسان» يا «مار - مـرد» مي‌داند كه يـادآور داسـتان رزمنامه اي يا شــاهنامه اي خــداينامه‌ي پهلــوي دهــاك ماردوش در ايران است و نيز داستان يكي از بزرگ ترين خدايان اساتير اسكانديناوي به نام «اودين».

*در دنباله‌ي اين گفتار خواهيم ديد كه همچون روزگار ما چگونه مردمان باستاني گرفتار اين نژاد خزنـده‌ي انسـان نما شده كه اين روزگار شوم با نماد هـزاره‌ي دهـاگ Azi dahaka millenium = هزاره‌ي دهاكيان

در تاريخ نشان داده شده و گرفتاري‌هاي پيش آمده براي مردمان باسـتاني هنگـام رويـداد اين پديـده تا چه انـدازه همانند گرفتاري جهـان امـروز به فرمـانروايي و چـيرگي اين اهريمنان انسان نما بـوده و دسـتاويزهاي خـود را در اين زمينه مي‌آوريم و نشان مي‌دهيم كه در آن روزگاران كهن رهايي از اين گرفتاري تا چه اندازه به سختي انجام گرفته است.

3-اژدهاك در اوستا و نوشته‌هاي پهلوي:

استاد حصوري درباره‌ي رويدادهاي پادشـاهي اژي دهاكه يا خانـدان فرمـانروايي دهاكيـان كه هـزار سـال به درازا انجاميد مي‌نويسد: ....در اوسـتا آمـده كه ازي دهاكه يكي از ايزدگونه‌ها (=فريشتگان) را به نام اردويسوره آناهيتا (ناهيد ايزدبـانوي نگهبـان آب‌ها) را در سـرزمين بـوري =بابل و ديگر ايزدگونه اي را به نـام وايو در سـرزمين كوئيرينته را ستود (يشت ششم آبان يشت بندهاي 29 تا 35 و يشت شانزدهم بندهاي 19 تا21) اما به راستي اين آيين نيايشي از چه رو و با چه آرمـاني انجـام شـده؟ نوشته‌هاي پهلوي مي‌گويند: او از آن دو ايـزد خواسـته تا به او اين نـيرو و توانـايي را دهند كه هفت سـرزمين (=قاره؟) را از مردم (گونه‌ي انسان) تهي و پاك گرداند. اما آن دو ايزدگـونه‌ي اهـورايي اين نـيرو را به او ندادند. بر ژايه‌ي بندهشن مانشـتگاه(پـايتخت و پايگاه)فرمانروايي دهاگ در بابل بود نام آن

Koleeng e doshdid = كولينگ بد ريخت و بد رخ

بود. در دينكرت آمده است كه: دهـاك به نـيروي جـادويي خود در بابل كارها كرد تا مردم را گمراه گرداند و جهـان را تبـاه كند اما زرتشت با سـرودن سـخن دين كوشش دهاگ را تباه كرد.

Dinkard. Dresden.p.119، 54, Madan (p.633, 5-10)

در زنجيره‌ي اين داستانها يك جا ازدهاك با رود اسـپيد در آدوربادگان همراه مي‌شود (بندهشن).

ويژگي‌هاي باستاني دهاك به شيوه‌ي شگفت انگيزي با فرمانروايان و خاندانهاي هيبريدي رپتو ييدي خزنده‌ي هوشمند روي زمين چون روتچيلدها و راكفلرها و ....برابري مي‌كند. اهريمني بودن كارها و آرمانهاي آن‌ها و پيوند آن‌ها با جهودان شيطانپرست (اينها را يهودي نمي‌توان به شمار آورد و تنها گمراهاني‌اند كه تلاش مي‌كنند تا نام و آموزه‌هاي يهود را به بيراهه و گمراهي بكشانند) و پراكندن بدديني و بي ديني و گسترش گرايش به اهريمن و ديوپرستي و ستايش از آن‌ها و جادوگري و تلاش براي نابودي نژاد مردمان زميني با گسترش بيماري‌هاي سنتزي و جنگها و ....همه و همه گرفتاري‌هايي هستند كه اين ديوهاي مردم نما براي ما درست كرده‌اند چنانكه داستان براي مردمان باستاني هم كمابيش چنين بوده است.

استاد حصوري نيز در اين زمينه نشانه‌هايي از اين كارهاي پليد و آرمان اين بيگانگان به دست مي‌دهد:

1-بيگانگي و دوگانگي ازدهاك يا شاهان خاندان دهاكيان با شاهان زميني بهره مند از فر (=خورنه) كه از همين رو نوشته‌هاي كهن او را بي دين يا دشدين(بددين) و پيرو اهريمن شمرده‌اند. دانشنامه‌ي دينكرد او را دشمن آيين مزديسنا (=خداپرستي) مي‌داند.

2- در سودگر نسك كه از نسخه‌هاي گمشده‌ي اوستا مي‌باشد و چكيده‌ي آن از دينكرت به ما رسيده آمده كه: ازدهاك پنج خوي زشت دارد و نيز او را تازي (به پهلوي تازيگ كه در اينجا برابر با «يورشگر و تازنده به جهان»بوده و نه اينكه او عرب است. تازي در اينجا به هيچ روي نشان دهنده نژاد دهاك نيست) خوانده و

ويرانگر زمين و آورنـده‌ي ده دسـتور و فرمـان بد كه در ستيزه با ده پند و اندرز نيك جمشيد پيشـدادي بـود. او از گروه هفت گناهكار و بـزه منش بـزرگ جهـان برشـمرده شده كه به اهريمن نزديك‌اند. دو تن از اين هفت گنهكـار اهريمني خويشاوند اويند. يكي اژدهايي است شـاخدار و دومي مادر ازي دهاك است كه ودگ

برابر با وزغ پارسي مي‌باشد. Wadagبه پهلوي

ودگ يا وزغ يكي از نمادهاي مارسـردگان (خزنـدگان) در ايران باستان بوده است.

3-پيوند ديـــرين و ناگسســـتني او در نوشـــته‌هاي كهن ايراني و سـوريانى با جهـودان (جادوپرسـتي) و دانسـته شدن او به عنوان سرآغاز و سررشـته دار جهـودي گـري (در اينجا جهودي گـري برابر با يهـودي يا كليمي نيست و آن تنها به بخش انــدكي از اين جهــودان مي‌پــردازد كه دانش جـادوگري و گمـراه كننـده‌ي قباله اي(كابـالايي) و بهـــره گـــيري از نيروهـــاي شـــيطاني را ســـرلوحه‌ي آموزه‌هايي آييني خود گذارده اند). در دانشنامه‌ي پهلـوي دينكـرت آمـده است كه او آموزه‌هـاي پليد دشـويني (به پهلوي دشدينيگ=بددينى) و ديويسنا(شيطان پرستي) را در دانشـنامه اي با نـام «اوريتا» يا همـان «پنج پيكر» (به ســوريانى اوري ثا) گــردآوري كــرد و جهــودان او را با عنـوان ديـوس پيتـار (واژه اي لاتين است كه از دو بخش دئوس = روشنايي + پيتـار =پـدر پديد آمـده و به پارسي مي‌شـــود»پـــدر روشـــنايي» و نـــام پـــرآوازه‌ي «ايلومينـاتي=روشن ضـمير» بر گرفته از همين عنـوان لاتين پيشواي چهودان است) گردآوري كرده است

(دينكرت كتاب سوم رويه‌ي 229). همچنين بنگريد به اين كتاب ولتر كه به فرانسه نگاشته شده است:

از سوي ديگر ازدهاك نخستين كسي بود كه جادويي (دانش و هنر نيرنگ و جادوگري= جادوي سياه) را ستود. او مردم خوار(گمراه كننده و نابود كننده‌ي مردم به ويژه جوانان كه در شاهنامه اين كار پليد دهاك با داستان رمزي و نمادپردازانه‌ي كشتن جوانها و خورانيدن مغز سر آن‌ها به مارهاي دو سر شانه اش سروده شده است*) و اسپ اوبار(=نابود كننده دامها و جانوران سودمند كه يكي از نمادهاي آن‌ها در ايران اسپ بود و دوتاي ديگر گوسپند و گاو) است.

*امروزه نيز اين هوشمندان بيگانه انسان نما با برنامه‌هايي مانند كنترل ذهن

Mind control*

تلاش ميكنند كه به آرمانها كهن خود جامه‌ي كاميابي بپوشانند.

4- هزاره‌ي دهاك روزگار چيرگي خزندگان انسان نما بر زميني‌ها:

استاد حصوري مي‌فرمايد: سپردن هزار سال از هزاره‌هاي آفرينش جهان به دهاگ چه در خاندان شاهي (فرمانروايي) و چه در زيگ(=رصد) گاهشماري ايران نشانگر كهن بودن استوره و پديدار شدن اين پديده و رخداد سهمناك دهاك و دهاكيان در بازه‌ي ويژه اي از زندگي ايرانيان است كه بايد به آن پرداخت. در هزاره‌ي دهم يا كژدم كه از آن دهاك است در نوشته‌هاي كهن

ميانه (پهلـوي) و هم نو (دري) هنگـامي كه هفتصد سـال از پادشاهي جمشيد مي‌گذرد هزاره‌ي خدايگاني به كـژدم (نام يكي از برج‌هاي آسـماني و كيهـاني) مي‌رسد و آنگه آزي دهاك هزار سال فرمانروايي كند تا هـزاره‌ي شـاهي به نيمسپ (نـــام يكي ديگر از برج‌هـــاي گاهشـــماري باســـتاني ايـــران) ميرسد و فرمـــانروايي از دست او مي‌رود. اما گـــزاره بســـيار درخـــور نگـــرش كنكـــاش ما نويسه‌ي زير است كه در نوشـته‌هاي كهن يـاد شـده نـيز آمده و آگاهي‌هاي داده شده درباره‌ي اين روزگـارِ بسـيار شگرف و ژرف مي‌باشد:...

«در اين هزاره‌ي شوم مردم (انسانهاي زميـــني) با ديوها (مينوان اهريمني فراخاكي) به جادويي درآميخته شـده و ديويسنان (=ديوپرستان) بسياري پديد مي‌آيند «

براســـــــتي اگر اين نويسه‌ي كهن را بخـــــــواهيم با برداشت‌هاي امروزي بسنجيم و

آن را به زبان امروزي بازنويسي كنيم بايد چه بنويسـيم؟ من يكي از اين برداشت‌ها را در اينجا مي‌نويسم داوري با شماست:

«در روزگـــارِ چـــيرگي آزي دهـــاك انســـانهاي زميـــني با هوشـــمندان بيگـــانه‌ي مينـــوي (=فرازميـــني) و به كمك دانش پيشرفته‌ي آن‌ها (دانشي كه چنان در آن روزگاران پيشـــرفته بـــود كه مردمـــان كهن گمـــان مي‌كردند آن جـــــادوگري است) آمـــــيزش يافتند و از اين فرايند دورگه‌هـــــــاي (هيبريـــــــدي) انســـــــان-بيگانه (رپتوييدها=ديويسنان) بسياري پديد آمدند.؟!!!»

دوستان و خوانمندگان گرامي در بخشهاي آينده خـواهيم ديد كه اين هـــــــزاره و پيامدهاي آن چه پيامد زرفي بر سرنوشت مردمــان زيونــده در فلات ايــران و به ويــژه «آرين «هاي اين فلات گذارده است و اين تـازه آغـاز راه است.

بيش از150دورگه انســان – حيــوان در آزمايشــگاههای بريتانيا پرورش يافته‌اند!

Daniel Martin & Simon Caldwell –) (dailymail.co.uk

تاريخ خبر: 23 جولای 2011

دانشمندان بيش از 150 جنين هيبريد (انسـان – حيـوان) در آزمايشگاه‌های بريتانيا به وجود آورده‌اند.

اين هيبريدها طی سه سال گذشته تحت تدابير امنيـتی و محرمانه شـــديد توسط محققـــان و به منظـــور بررسی راههـای درمـان ممكن بـرای طيف وسـيعی از بيماری‌ها محافظت شده‌اند.

(مركز تحقيقات: دانشگاه warwich كه از سه سال پيش شـروع به بوجـود آوردن هيبريـدهای انسـانی – حيـوانی كرده است.)

افشاگريهای اخير در مورد هيبريداسيون از كابوسی خبر ميدهد به نـام سـياره ميمونها كه در پی توليد بيش از حد هيبريدهای انسانی – حيوانی صورت خواهد پذيرفت.شب گذشته يكی از افـراد باسـابقه دربـاره افـراط تحقيقـات پزشكی در اين مساله اظهار انزجار كـرد. آمـار مشـاهده شـده توسط ديلی ميل بيـان كننـده بيش از 155 جـنين

‘دورگه’ است که حـاوی عناصر ژنـتیکی هم انسـان و هم حیوان میباشـند و از زمـان وضع قـانون لقـاح مصـنوعی جنین انسان در سـال 2008 بوجـود آمده‌اند. این قـانون ایجـاد انـواع دورگه‌ها شـامل لقـاح تخم حیوانـات توسط اسـپرم انسـان میشـود. ‘cybrids’ـ که در آن یک هسـته انســانی در ســلول‌های حیــوانی کاشــته میشــود و ‘chimeras’کایمرا که در آن سـلول‌های انسـانی با جـنین حیوانات مخلوط میشود.

دانشــــمندان می‌گویند این تکنیک می‌تواند به منظـــور توسـعه سـلول‌های بنیـادی جنیـنی مـورد اسـتفاده قـرار گیرد که برای درمـان طیف وسـیعی از بیماری‌هـای علاج ناپذیر مفید است.

به سه آزمایشــگاه در انگلســتان — کینگز کــالج لنــدن دانشــگاه نیوکاسل و دانشــگاه وارویک — مجــوز بــرای انجام دادن پژوهش اعطا شد و پس از آن به مرحله اجرا رسید. در حـال حاضر ایجـاد جـنین هیبرید به دلیل کمبـود بودجه متوقف اسـت، اما دانشـمندان معتقدند که امکـان چنین کاری در آینـده وجـود خواهد داشت.این رقم در پی سوال مجلس از عضو مجلس اعیان لرد آلتون افشا شد.

(مرکز آزمایشـــات: دانشـــگاه نیوکاسل که یکی دیگر از مراکـــزی است که در آن آزمایشـــات روی هیبریـــدهای انسانی - حیوانی در حال انجام میباشد.)

شب گذشــته، او گفت: “من در پارلمــان در برابر ایجــاد دورگه انسان حیـوان به عنـوان یک اصل مهم ایسـتادم و هیچ یک از دانشمندان هیچگونه توضیحی از شـرایط پیش از درمـــان به ما ارائه نکردند.این مســـاله هیچ توجیه

اخلاقی ندارد و کشـورمارا به زیر سـوال خواهد بـرد.این هیبریداسـیون بسـیار مشـمئز کننـده است.هرموقع از دانشـمندان توضـیحی خواسـته شـده آن‌ها آنـرا اینگونه توجیه کرده‌اند که اگر شما فقط به ما اجـازه این کـار را بدهید ما راه درمـان بسـیاری از بیماریهـای ناشـناخته بشری را کشف خـواهیم کـرد!!ولی این یک بـاج خـواهی عاطفی است!!از 80 راه درمانی که با سلولهای بنیادی صورت میگـیرد ،از سـلولهای بنیـادی بـالغ می‌آیند و هیچ کدام آن‌ها جنینی نیستند!این مساله هم به دلایل اخلاقی و معنوی مطرود است وهم به دلایل علمی و پزشکی.”

Josephine Quintavalle از گروه طرفداران زندگی در مـورد اخلاق بـاروری اظهـار نظر کـرد که ”من مبهـوت مانـده‌ام که این روند در جریـان است و ما هنـوز هیچ چیزی از آن نمیدانیم!! “

“چـرا آن‌ها این مسـاله را مثل یک راز بیـان میکنند و اگر آن‌ها به کـاری که میکنند اطمینـان دارنـدچرا ما بـرای شفاف سازی آن نیاز به پرسشهای پارلمانی داریم؟”

“مشکلی که با بسیاری از دانشمندان داریم این است که آن‌ها میخواهند این کار را انجام دهند صـرفا بـرای تجربه آن!واین یک دلیل منطقی خوبی نیست!”

اوایل این هفتـه، یک گـروه از دانشـمندان برجسـته در مـورد” آزمـایش سـیاره میمونها “هشـدار دادند.آنها خواسـتار قـوانین جدیـدی شـدند که از بوجـود آمـدن حیوانـات آزمایشـگاهی با ویژگیهـای انسـانی جلوگـیری کند.به عنوان مثال تزریق سلولهای بنیادی انسان در مغز پستانداران!

اما پروفسور Robin Lovell-Badge از شورای پـژوهش موسسه ملی تحقیقات پزشکی در گزارش خـود گفت که “دانشمندان نگرانی بابت هیبریـدهای انسـانی – حیـوانی بوجـود آمـده در آزمایشـگاهها ندارند چـرا که به مـوجب قانون’ این هیبریدها ظرف مدت 14 روز نابود میشوند.”

او گفت ”دلایل انجام چنین آزمایشـهایی ’درک بیشـتر از نحوه تکامل اولیه بشر و نـیز رسـیدن به راههـای درمـان بیماریهــای نــاعلاج است. و من به عنــوان یک دانشــمند، احساس می‌کنم که ضرورت اخلاقی در دنبـال کـردن این تحقیقات وجود دارد. تا زمانی که به اندازه کافی کنــترل روی آزمایشــاتی داریم که در این کشــور انجــام میشــود باید به این پژوهشها افتخارکنیم.”

با این حال وی خواستار کنـترل شـدیدتری در مـورد نـوع دیگــری از آزمایشــات جنیــنی شد که در آن مقــادیری از عناصر ژنــتیکی انســان در جــنین حیوانــات به کــار بــرده میشود.

این هیبریـــدهای انســـان – حیـــوان در حـــال حاضر در کشـــورهای زیـــادی بوجـــود میآیند که شـــاید قـــوانین ضـعیفتری در این رابطه دارند یا این‌که اصلا قوانیـنی در این موارد ندارند!

مــاجرای این ســفر بــاورنکردنی از بــاغ عــدن شــروع می‌شود. پیش از هر چـیز باید اعلام کنم که این مقاله بر اســاس نظریه «نسل مــار» نوشـــته شـــده است. اگر اعتقادی به این نظریه ندارید، خواندن ادامه این مقاله را به شــما توصــیه نمی‌کنم. اگر مایل به کسب اطلاعــات

بیشــتری در مــورد این نظریه هســتید، از لینک‌های زیر شروع کنید:

ماجرا از اینجا آغاز می‌شود. آدم، حـوا و لوسـیفر در بـاغ عدن بودند. لوسیفر آن‌جا بود تا راه خدا را به آدم و حــوا بیـــاموزد؛ تا یک معلم و یک فرشـــته نگهبـــان باشد. اما لوسـیفر برداشت متفـاوتی از وظیفه خـود داشت. او از این که می‌دانست آدم و حـــوا قـــرار است زمین را از انســـان‌هایی پر کنند که از نـــوع و جنس خـــدا باشـــند، احساس خطر می‌کرد. شاید لوسیفر با آن همه زیبایی و غروری که داشت، مایل بود تا تباری از فرزندان از نسل خود داشته باشد، فرزندانی که از جنس و نوع خود بودند و او می‌توانست مانند یک خدا بر آن‌ها حکمـرانی کند. به سختی می‌توان تصور کرد که لوسیفر چطور می‌توانست فکر قصر در رفتن از این طغیـــــان بـــــزرگ را در سر بپروراند. از آن‌جا که او مخلـوقی جدید بـود، شـاید فکر می‌کـــرد که خداوند مهربـــان‌تر از آن است که بخواهد واقعـاً برخـوردی با او بکند. در نظر لوسـیفر، مهربـان بودن خدا به منزله ناتوانی و بی‌عرضگی او بود. لوسیفر حتماً با خود فکر می‌کرد که یگانه رهبر مقتدر عالم است و همین بـــاعث می‌شد که او حق حکمـــرانی بر زمین را بـرای خـود قائل شـود. به بیـان دیگـر، برحق بـودن را در قدرتمند بودن می‌دانست. در آن باغ، لوسـیفر شـروع به پیاده کردن نقشه خود برای سـلطه بر زمین نمـود. آیا به سراغ آدم رفت؟ نه. او بلافاصله به سراغ زن رفت، چون می‌دانست زن می‌تواند جوهره او را تکثیر کند. او شروع به نشـان دادن میـوه شـناخت اسـرار ازلی نمـود. من احســاس می‌کنم ممکن است به حــوا گفته باشد که از طریق او می‌تواند فرزنـــدانی داشـــته باشد که خـــدایان

زمین خواهند بود. او شاید به حوا گفته باشد که خداوند ضعیف‌تر از آن است که دخالتی بکند و این که او می‌تواند در سایه پادشاهی لوسیفر بر زمین ملکه آسمان باشد. حوا هیچ مقاومتی از خود نشان نداد و با کمل میل از میوه اسرار پنهان خورد. در اینجا بود که فرصتی طلایی نصیب لوسیفر شد تا نسل خود را از طریق حوا گسترش دهد و زمین را از فرزندان خود پر کند. او به راستی این فرصت را داشت تا فساد و پلیدی خود را به همه نسل‌های آینده منتقل کند.

کلمه «لوسیفر» به معنای «درخشان» است و می‌دانیم که در عهد عتیق او به صورت فرشته‌ای با زیبایی بسیار و شاید فراتر از درک بشر دیده می‌شود. بنابراین اغوا شدن حوا در باغ عدن به راحتی قابل درک است. او توسط فرشته‌ای از نور اغوا شد و نه یک مار. کلمه مورد استفاده برای مار» Nachash» است.

یک ریشه باستانی؛ هیس کشیدن به معنای نجوا کردن یک ورد (جادویی)؛ پیشگویي کردن:

KJV—X ملکوتی، افسونگر—افسونگری، دریافت تجربی، مشاهده ساعیانه

می توان دید که لوسیفر هنگام اغوا کردن حوا، در حال نجوا کردن طلسمی جادویی در گوش او بوده است. حتماً در آن لحظه قلب حوا به شدت در سینه می‌تپیده و از این که فرشته‌ای با آن همه زیبایی و نورانیت این چنین با او عشق بازی می‌کند، دنیا به دور سرش می‌گردیده است. جاذبه مهلک او عملاً داشت تمام بشریت را طلسم می‌کرد. پس از این که حوا خود را در

آغوش سرورش لوسیفر رها کرد، اوضـاع تغیـیر کـرد. او ناگهان به گونه‌ای رفتار کرد که انگار قربانی تجاوز شده و شرمگاه خود را در نهایت شرم پوشاند. او اینک مجــرم به تخطی از قانون بود اما آدم این گونه نبود.

» و این آدم نبود که فـریب شـیطان را خـورد، بلکه حـوّا فریب خورد و گناه کرد. از این جهت، خدا زنان را به درد زایمان دچار ساخت؛ اما اگر به او ایمـان آورند و زنـدگی آرام و با محبت و پاکی را در پیش گیرنـد، روح ایشـان را نجات خواهد داد.» (کتاب تیموتاوس، باب 2، آیـات 14 و 15)ـ در اینجا بیان شده است که آدم فریب نخورده بود. اما کلمه «فــریب خــورده» که در مــورد زن به کــار رفته است، به معـنی «کـاملاً اغـوا شـده» می‌باشد. این بـدان معناست که او از نظر عقلی، روحی و البته جســـــــمی دچار اغوا شده بود.

فریب خورده (exapatao (ex-ap-at-ah›-o;

کاملاً اغوا کردن

واضح است که در اینجا مــار یک نمــاد اســت، نه یک مــار سخنگوی سیب فروش. اگر کلمات به کـار رفته در کتـاب پیـدایش را با اسـتفاده از یک فهرست الفبـایی جسـتجو کنیـد، خواهید دید که کتـاب پیـدایش مملو از اصـطلاحات جنسی است. در واقع، تصویر ماری که خاک را می‌خـورد اصطلاحی یهودی به معنای فرومـایه‌تر از فرومایه بـودن است. برداشت تحت اللفظی از آن یک اشـــــتباه است. همچنین توجه کنید که هیچ ماری نیست که خـاک بخـورد. از طرفی آلت تناسلی مرد از نظر شـکل تا حد زیـادی به یک مـار شـباهت دارد. بنـابراین من تصـور نمی‌کنم که با

یک مـار واقعی سـروکار داشـته باشـیم. حـال منظـور از قانونی که حوا آن را شکست و دچار «تخطی» از آن شد چیست؟ به عقیده من علت این که او دچـار تخطی شـده بود واضح است، چرا که او مرتکب زنا شده بود. همچنین در این قسـمت بیـان شـده است که آدم نـیز از آن میـوه خـورد و شـرمنده شد. اما این میـوه مسـتقیماً از درخت نبـود، بلکه حـوا آن را به او داده بـود. «آن درخت در نظر زن زیبا آمد و با خـود اندیشـید:»میـوه این درخت دلپـذیر می‌تواند خـوش طعم باشد و به من دانـایی ببخشد.«پس از میـوه درخت چید و خـورد و به شـوهرش هم داد و او هم خورد.» (پیدایش، باب 3، آیه 6)

شواهد کمی در کتاب مقدس وجود دارد که با استفاده از آن بتـوان آنچه را که بـرای آدم اتفـاق افتـاده حـدس زد. برخی متقدند که لوسیفر در بـاغ نخسـتین عمل لـواط را مـرتکب شد. در مـورد حـوا واضح است که لوسـیفر در مـورد او به زور متوسل شـده است. کمی بعد خداوند توانا و فرمانروای عالم وارد صحنه شد. آن هنگام بود که همه آن‌ها مـورد لعنت قـرار گرفتند. فرزند حـوا (میـوه رحم) اینک قـرار بـود که در گنـاه متولد شـود، و پسر شیطان داشت قـدم به عـالم خـاکی می‌گذاشت. اسم او قائن بود. او انسـانی خشـمگین و فرومایه بـود که هرگز مسئولیت چیزی را نمی‌پذیرفت و حاضر نبـود که در نظر خدا کسی از او برتر باشد. او لبریز از غرور خودخواهانه و جاه طلبی کورکورانه بود. خدا آدم را جنس و نوع خـود با مهربـانی، فروتـنی و عشق آفریـده بـود. از آن‌جا که نوشته شده است که هر دانه‌ای میوه‌ای از نوع خود را به بار می‌آورد، این پرسش مطرح می‌شود که پدر قـائن که بود و او از نسل که بود؟ با نگاهی به کتاب مقـدس پاسخ

این پرسش واضح است. «و آدم صد و سی ســـــال عمر کرد وصاحب فرزندی شبیه به خود شد و نـام او را شـیث نهاد.» (Gen 5:3)ـ این آیه در مورد قائن(قابیل) نوشـته نشـده است. در حقیقت، ما چـیزی در مـورد قیافه قـائن نمی‌دانیم. «و آدم همســـرش حـــوا را می‌شـــناخت و او آبســـتن شد و قـــائن را به دنیا آورد و گفت، من صـــاحب مـــردی از جـــانب خداوند شـــده ام.» از آن‌جا که خداوند وعـده داده بـود که نجـات دهنـده‌ای را بـرای بشر خواهد فرسـتاد، او به اشـتباه فکر می‌کـرد که نخسـتین زاده او ناجی موعـود و نجـات بخش آدمیـان است. بعد از مـدتی، ذهنیتش تغییر کرد و متوجه شد که قـائن از پروردگـارش نیست. واضح بـود که قـائن از پروردگـار نبـود چـرا که او مردی فاسد و فرومایه بود.

«پس از آن، آدم و حـوّا صـاحب پسر دیگـری شـدند. حـوّا گفت: خدا به جای‌هابیل که بدست بـرادرش قـائن کشـته شـده بـود، پسر دیگـری به من عطا کـرد. پس نـام او را شیث (یعنی عطا شده) نهاد.» (پیدایش، باب 4، آیه 25)

در اینجا کـاملاً روشن است که قـائن از نسل آدم نبـوده است و شیث داشت جای او را می‌گـرفت. در واقـع، این قـائن بـود که بـرادرش را کشـت، به شـیطان (لوسـیفر) نخستین قربانی عالم را پیشـکش کـرد و به نسل «منجی موعود» پایان بخشید. تا این که شـیث از آدم به دنیا آمد. اما از این پس، قرار بـود تا دو نسل ادامه پیـدا کند. یکی فرزندان شیطان از طریق قائن یعنی goatها، و دیگـــری فرزندان خدا از طریق آدم. «از این پس میان تو و زن، و نیز بین نسل تو و نسل زن خصومت می‌گذارم. نسل زن

سر تو را خواهد برید و تو پاشـــنه وی از خـــواهی زد.» (پیدایش 15-3)

بنـابراین، همـان گونه که اشـاره شـد، قـائن ظـاهری متفاوت داشت، چـرا که از جنس و نـوع پـدر حقیقی اش یعنی لوسـیفر بـود. جـالب اینجاست که واژه لوسـیفر به معنای «وجود درخشنده» است. در فرهنگ‌هـای مختلـف، تعبیرهای متعددی در مورد موجـودات درخشـنده‌ای که از آسمان فرود آمدند و نیز در مورد رفتن آن‌ها وجود دارد. آن‌ها همه وعـده بازگشت در آینـده را دادند. قـائن که از پدرش لوسـیفر زاده شـده بـود، بسـیار شـبیه به او بـود. حـــال باید دید که ظـــاهر لوســـیفر چگونه بـــوده است. می‌دانیم که او یک موجـــود درخشـــنده بـــوده است. از طـرفی نـیز، او از فرشـتگان سـرافین بـوده است. پس واقعاً چگونه ظاهری می‌توانست داشته باشد؟

«موجـوداتی ملکـوتی از عهد عـتیق، در رده کروبیـان که بعداً به عنوان فرشـته تلقی شـدند» ریشه «سـرافین» (Seraphim) ممکن است از فعل عبری سراف (saraph) (به معنای سوختن) و یا از اسم عبری سـراف (saraph) (به معنای یک مار پرنده و آتشـین) باشد. از اینجا که این واژه در چندین مورد با معانی مربـوط به مارهـای بیابـان به کـار رفته است (Num. 21.8, Deut. 8.15; Isa. 30.6 14.29)، اغلب از آن به «مـار آتشـین» تعبـیر می‌شود. گزینه دیگری که در این خصوص پیشـنهاد شـده است این است که ســرافین موجـــوداتی مـــارپیکر و از جهتی نـیز «موجـوداتی آتشـین» یا مرتبط با آتش بودند. گفته می‌شود که هر کس چشـمش به یک سـراف بیفتـد، به علت درخشـــــندگی زائد الوصف آن درجا خاکســـــتر

می‌شود. آن‌ها به صورت موجوداتی بلندقامت، با شش بال و چهار سر برای جهت‌های اصلی توصیف می‌شوند. یک جفت از بال‌ها برای پرواز کردن، یک جفت برای پوشاندن چشم‌ها (چرا که شاید آن‌ها نیز نمی‌توانستند مستقیماً به خدا نگاه کنند) و جفت دیگر برای پوشاندن پاهایشان (که به احتمال زیاد مقصود اندام‌های تناسلي است) بوده است. آن‌ها مستقیماً در محضر خدا می‌باشند.

در اینجا نیز می‌توان دید که لوسیفر همچون خورشید درخشان بوده و در ورای نور سوزان و پرهیبت خود ظاهری مانند خزندگان داشته است. چه بسا قائن برخی از خصلت‌های موذیگرانه و مارگونه خود را از پدرش لوسیفر به ارث برده باشد. من بر این باورم که قائن مجبور به ترک باغ شده تا نسل مارگونه خود را به وجود آورد و تداخلی میان نسل او با فرزندان آدم یعنی انسان‌ها نباشد.

در سراسر کتاب عهد عتیق، خداوند هرگز به مردمان برگزیده خود اجازه ازدواج با نژادهای دیگر را نداده است. این مسئله اکیداً حرام بوده است. این بود که قائن باغ را ترک کرد. لوسیفر نقشه دیگری را نیز در دست اجرا داشت تا ژن انسان‌ها را آلوده ساخته و از این طریق از تولد منجی موعود جلوگیری کند. در باب 6 کتاب پیدایش، این نقشه شروع به عملی شدن می‌کند.

«در این زمان که تعداد انسانها روی زمین زیاد می‌شد و صاحب دخترانی می‌شدند، پسران خدا مجذوب دختران زیباروی انسان‌ها شدند و هر کدام را که پسندیدند، برای خود به زنی گرفتند. آنگاه خداوند فرمود:»روح من

همیشه در انسـان بـاقی نخواهد مانـد، زیـرا او موجـودی است فانی و نفسانی است. پس صد و بیست سال به او فرصت می‌دهم تا خـــود را اصـــلاح کند. «پس از آن که پسـران خـدا و دخـتران انسـانها با هم وصـلت نمودنـد، مردانی غول آسا در آنـان به وجـود آمدند. اینـان دلاوران معروف دوران قدیم هستند.» (پیدایش، باب 6، آیـات 4-1)ـ در اینجا می‌تـوان دید که فرشـتگان که در عهد عـتیق فرزندان خدا نامیده شده‌اند، از آسـمان فـرود آمـده تا با انسان‌های زن جفت گیری کنند. دیگر تفکیک DNA وجود نداشت. هنگامی که موجودات دورگه از نژاد غول‌ها زاده شدند، این دلاوران افسانه‌ای (تیتان‌ها) که در وحشیگری نـامور بودنـد، شـروع به کشـتن انسـان‌ها کردند تا نسل آن‌ها را زمین پاک کنند. در باب 11 کتـاب «اعـداد» به ما گفته می‌شود که آن‌ها نه تنها غـول بلکه آدمخـوار بودند. در کتـــاب خنـــوخ بیـــان شـــده است که آن‌ها در زمین به خـــوردن گوشت انســـان‌ها و آشـــامیدن خـــون آن‌ها می‌پرداختند. آن‌ها همچـــنین دشـــمن درجه یک اســـرائیل بودند.» و گفتم:ای رؤسـای یعقـوب وای داوران خانـدان اسرائیل بشنوید! آیا بر شما نیست که انصاف را بدانیـد؟ آنانی که از نیکویی نفرت دارند و بر بدی مایل می‌باشـند و پوست را از تن مـــردم و گوشت را از اســـتخوانهای ایشان می‌کَنند، و کسانی که گوشت قـوم مـرا می‌خورند و پوست ایشـان را از تن ایشـان می‌کنند و اسـتخوانهای ایشان را خُـرد کـرده، آن‌ها را گویا در دیگ و مثل گوشت در پاتیل می‌ریزنـد، آنگـاه نـزد خداوند اسـتغاثه خواهند نمود و ایشان را اجـابت نخواهد نمـود، بلکه روی خـود را در آن زمـان از ایشـان خواهد پوشـانید چونکه مـرتکب اعمال زشت شده‌اند.» (میکاه، باب 3، آیات 1 تا 4)ـ پدر

این غول‌ها لوسیفر (شیطان) نبود، بلکه پدران آن‌ها فرشتگان بودند. در اینجا من به بحث در مورد این مسئله پرداخته‌ام که چگونه فرشتگان سرافین در آسمان ظاهری مانند خزندگان داشتند، اما در مورد کروبیان چه می‌توان گفت؟

«موجودات بالداری که از سریر خداوند محافظت می‌کنند، یا در حکم ارواح نگهبان می‌باشند.» در انجیل (کتاب حزقیل) از این موجودات به عنوان نگهدارندگان سریر و ارابه خداوند نام برده شده است و از این رو بعداً به عنوان نوعی فرشته تلقی شدند. همچنین در کتاب پیدایش (باب 3 - آیه 24)ـ از آن‌ها به عنوان نگهبانان یا محافظان باغ عدن یاد شده است. آن‌ها جلوی دروازه‌های باغ گمارده شده بودند تا مانع ورود مجدد انسان‌ها و دسترسی آن‌ها به درخت زندگی شوند. آن‌ها همچنین «سرپوش رحمت» را بر روی «صندوقچه میثاق» به وجود آوردند (کتاب خروج، باب 25، آیات 18 تا 20).ـ در ادیان یهودیت و مسیحیت، آن‌ها از نظر مقام بعد از سرافین در مرتبه دوم قرار دارند. این موجودات اغلب به صورت فرشتگانی با چهار بال و چهار صورت (انسان، شیر، گاو و عقاب) به تصویر کشیده می‌شدند. در دوره‌های بعد، نقاشان آن‌ها را به صورت کودکانی فربه و بالدار با چهره‌ای گلگون جلوه می‌دادند که امروزه نیز به همین صورت شناخته می‌شوند. آن‌ها اغلب جامه‌هایی آبی رنگ بر تن دارند، در حالی که سرافین سرخ پوش می‌باشند. منشأ این برداشت‌ها را می‌توان گاوهای بالدار بابِل با سر انسان دانست (آنها نیز کروبیان نامیده می‌شدند) که موجوداتی ملکوتی از

درجه‌ای پـــایین‌تر و نگهبـــان قصر ســـلطنتی بودند.» /http://www.pantheon.org

در اینجا می‌تـوان دید که کروبیـان می‌توانسـتند به چهـار صورت انسان، شیر، گاو و یا عقاب ظـاهر شـوند.غول‌ها از بخش انسـانی آن‌ها به وجـود می‌آمدنـد، اما در مـورد سایر بخش‌ها چه می‌توان گفت؟ آن بخش‌ها چه چیزی را به وجــود می‌آوردنــد؟ در پاسخ باید گفت که این بخش‌ها یقیناً به وجود آورنده هیولاهـای دورگه حیـوانی بودند که مانند خدایان حکمرانی می‌کردند.

از تصاویر بالا می‌توان به وضوح هر سه جنبه کروبیان را که در قالب جسمانی نمـود پیـدا می‌کـرد، مشـاهد نمـود. این موجـودات حاصل ازدواج فرشـتگان کـروبی و زنـان انســان بودند. دقت کنید که آن‌ها نــیز دارای انــدام‌های تولید مثل با ظاهری معمولی هستند. طوفان نـوح بـرای ریشه کن کــردن تمــام این غول‌ها و هیولاها از ســطح زمین فرســتاده شــد، اما بعد از طوفــان «موجــودات درخشنده» بار دیگر از آسمان فرود آمدند و شـروع به پر کــردن دوبــاره جمعیت زمین از غول‌ها و هیولاها کردند. نژاد اصلی خزندگان به درون زمین رفتند تا از سـیلی که در راه بود، فرار کنند. سایر موجودات نیز همراه با آن‌ها خـود را پنهـان سـاختند. شـواهد زیـادی موجـود است که نشــان می‌دهد زمین یک کــره توخــالی بــوده و اغلب با عنوان «زمین توخالی» از آن نام برده می‌شود.

پیش از آن ســیل عظیم، لایه‌ای از بخــار آب زمین را در مقابل تــابش آفتــاب محــافظت می‌کــرد. هنگــامی که غول‌ها، خزندگان و هیولاها می‌خواسـتند به سـطح زمین برگردنــــد، متوجه شــــدند که به علت از بین رفتن لایه

محافظ در معرض تابش مستقیم از بالا قرار دارند و مجبور بودند که باقی عمرشان را در زمین (جهنم) بمانند. برای اطلاعات بیشتر در مورد «جهان زیرین» و موجودات آن به وب سایت مایکل مات به نشانی زیر مراجعه نمایید.

بعد از سیل، هیولاهای جدیدی متولد شده و فرمانروایان زمین شدند. جهان از موجودات دورگه انسانی-حیوانی پر شده بود.

کتاب خنوخ به ما می‌گوید که پس از مرگ غول‌ها، ارواح آن‌ها در زمین باقی مانده و تبدیل به موجوداتی شدند که کتاب مقدس آن‌ها را «دیو»(demons)ـ می‌نامد. همان گونه که از کتاب مقدس می‌دانیم، دیوها می‌توانند وارد جسم نجات نیافتگان شده و آن‌ها را تسخیر نمایند. این چیزی است که من «حمله خاموش» می‌نامم. اما در مورد خزندگان، باید گفت که روح آن‌ها نیز ظاهراً می‌توانست وارد جسم افراد شده و آن‌ها را تسخیر کند. اما در اینجا تفاوتی وجود دارد؛ روح خزندگان نه تنها قادر به تسخیر میزبان است، بلکه آن‌ها می‌توانند خود را به شکل اصلی خزنده گونه خود درآورند. به عقیده من در باغ عدن نیز به همین صورت لوسیفر (شیطان) خود را وارد بدن قائن کرده و اقدام به قتل‌هابیل نمود. «شما فرزندان پدر واقعی تان شیطان هستید و به راستی هوس‌های او را دنبال می‌کنید. او از همان اول قاتل بود» (انجیل یوحنا، باب 8، آیه 44)

این را نیز می‌دانیم که شیطان هنگامی که یهودا به عیسی خیانت کرد، وارد جسم او شده است.

» در همین زمان، شیطان وارد وجود یهودا اسخریوطی یکی از دوازده شاگرد عیسی شد. پس او نزد کاهنان اعظم و فرماندهان محافظین خانه خدا رفت تا با ایشان گفتگو کند که چگونه عیسی را به دستشان تسلیم نمای» (انجیل لوقا، باب 22، آیات 3 و 4)

تصورش را بکنید! شیطان وارد بدن یهودا شده و سپس به سراغ فرزندان خود رفت تا نقشه کشتن و از بین بردن عیسی مسیح را عملی سازد. عیسی خطاب به فریسی‌ها گفت:» شما فرزندان پدر واقعی تان شیطان هستید و به راستی هوس‌های او را دنبال می‌کنید.» در اینجا هوس شیطان این بود که به دست فرزندان خود عیسی را به قتل برساند. شواهد فراوانی در دست است که نشان می‌دهد هنگامی که یک روح وارد جسم یک میزبان شده و کار خود را شروع می‌کند، میزبان حافظه خود را از دست می‌دهد. این حالت در دنیای سحر و جادو» Walk-ins» نامیده می‌شود. در فیلم» Fallen» این پدیده و از بین رفتن حافظه فرد به خوبی نمایش داده شده است. در علوم دروغینی مانند روانپزشکی و روانشناسی، این حالت‌های بیهوشی و تغییرات شخصیت اسامی مختلفی دارند که به عنوان نمونه می‌توان به «اختلال تفکیک هویت» (Dissociative Identity Disorder)، اختلال خلسه تجزیه‌ای (Dissociative Trance Disorder)، فراموشی تجزیه‌ای (Dissociative Amnesia)ـ و گریزروانی تجزیه‌ای (Dissociative Fugue)ـ اشاره نمود. آخرین مورد موجب تغییر کامل شخصیت می‌شود. ممکن است شما با اسامی مختلفی را در مورد آن به کار ببرید، اما من آن را «تسخیر» می‌نامم. همه اختلالات شخصیتی را

نمی‌تـــوان بیمـــاری دانست. بلکه این اختلالات در واقع خصلت‌های بیگانه دیوهایی هستند که کنترل بدن میزبـان انسـانی خـود را بر عهـده می‌گیرند. تسـخیر می‌تواند به معنای مـورد هجـوم قـرار گـرفتن یک فـرد توسط تعـداد زیــادی دیو یا در بــرخی مــوارد تنها یک روح عــالی رتبه باشد. من با کمــال تعجب دریــافتم که اختلالات فــوق به طور روزافزون در حـال رواج یـافتن می‌باشد. نیروهـای سیاه سخت در تلاشند تا ستون پنجم خود را در جامعه ما بنا کنند. هنگامی که نیاز است اقدامی صورت گیرد، روح یک خزنــده می‌تواند وارد بــدن یک فــرد شــده و موقتــاً کنترل اوضـاع را در یک مـأموریت فـوری به دست گـیرد. پس از پایــان مــأموریت آن روح بــدن را تــرک می‌کند و میزبـان متوجه گذشت ناگهـانی زمـان شـده و چه بسا به یک روانپزشک مراجه نماید. در قضـــیه تـــرور بـــرادران کندی، جک رابی به لی‌هاروی اوسـوالد که تصـور می‌شد قاتل اســت، تیرانــدازی کــرد. پس از آن، معلــوم شد که روبی از کـــاری که انجـــام داده بـــود، چـــیزی به خـــاطر نمی‌آورد. سـیرهان سـیرهان که به طـرف رابـرت کنـدی تیراندازی کرد، نـیز خـاطره‌ای از این تیرانـدازی نداشت. وی همچـــنین به شـــرکت در مراسم شـــیطان پرســـتی معروف بود. دیوید آیکِ نویسنده تاکنون اقــدامات زیــادی را در شناســـاندن بحث «خزنـــدگان» (Reptilians)ـــ به عموم داشته است. بحث خزندگان موضوع تـازه‌ای نیست و سابقه تاریخی طولانی دارد. به عنـوان نمونه می‌تـوان به Nagas در هند اشـاره نمـود که به صـورت خزنـدگان تغییرشـکل دهنـده دیـده می‌شـوند. حـتی پیش از آن که دیوید آیک شناخته شود نیز بحث «خزندگان» مطرح بــود، حتی می‌شد آن را در برنامه‌های کودک دید. در فیلم «V»

می‌تـــوان دید که چگونه روح این «خزنـــدگان» در جسم انسان‌ها می‌توانستند جهان را تسخیر کنند.

(سرزمین گمشدگان – 1974 ..... فیلم – V 1983)

در فیلم «V»ـ «خزندگان» لباس‌های فـرم نـارنجی رنگی بر تن داشـــتند. حـــال تصـــور کنید که به جـــای آن کت و شـلوارهای رسـمی بپوشـند! در واقع باید گفت که آن‌ها این کـار را انجـام می‌دهند. ال گـور در یکی از مبـارزات زنده تلویزیونی خود ناگهان شـروع به تغیـیر شـکل دادن کرد. چهرش کمی به رنگ سـبز درآمـد، گوش‌هـایش تـیز شد و شکل چشم‌هایش ناگهان تغییر کرد. سپس با همان سرعت دوباره به شکل انسانی خود برگشت. از آن‌جا که میلیون‌ها نفر به طـــور زنـــده شـــاهد این اتفـــاق را از تلویزیون‌هـای خـود بودنـد، متخصصـان توجیه به سـرعت گفتند که این یک پارازیت مـاهواره‌ای بـوده است. با این حال بیشتر افرادی که تاکنون با آن‌ها مصاحبه داشته ام، اظهـــار داشـــته‌اند که پس زمینه تصـــویر هیچ مشـــکلی نداشته و این خودِ الگور بوده که تغیـیر شـکل داده است. برخی از دوستان من با دیـدن این صـحنه قـانع شـدند که هیچ اختلال یا پـــارازیتی در کـــار نیست. بـــرای اطلاعـــات بیشـــــــــــــتر می‌توانید به این آدرس مراجعه نمایید: http://www.thinkaboutit.com/aliens/goreptiloid.htm

شاید این یکی از دلایلی باشد که باعث می‌شـود امـروزه برنامه‌های زنده کم کم جای خـود را با برنـامه‌هایی که با 7 ثانیه تأخیر پخش می‌شوند، بدهند.

آلبرت گور

یکی از دوستان نزدیک من در جـوانی ملاقـاتی با آلـبرت گـور (پـدر ال گـور تغیـیر شـکل دهنـده) داشـته است که ادامه مطلب را از زبـان او می‌خوانید. «آلـبرت گـورِ پـدر کاملاً مرا می‌ترساند. در آن زمان من 15 سـال داشـتم. من فـــردی بســـیار اجتمـــاعی بـــودم، هرگز با غریبه‌ها ملاقات نمی‌کردم و همه مردم را دوست داشـتم. اما این مرد واقعاً آدم سردی بود. در نظر من انسان متقلـبی به نظر می‌رسید و آن جلسه‌ای که با ما (نوجوانان کلوب 4-H از سراسر آمریکا) داشت، واقعـاً او را آزار می‌داد. او حتی یک لبخند هم نمی‌زد و همیشه سـعی می‌کـرد تا هر چه سـریع‌تر ما را از دفـترش بـیرون کند. یـادم می‌آید زمـانی که این مـرد سـناتور ارشد ایـالت ما بـود، بسـیار چهـــره ترســـناکی بـــود و این‌ها قبل از آن بـــود که من احساسی شیطانی نسـبت به او پیـدا کنم.» یکی دیگر از افــراد مشــکوک به «خزنــده» بــودن، نخست وزیر ایتالیا برلوسکونی است. او در مزرعه خود اژدهایی دارد که یک بار انسانی را در میان علف‌ها بلعیده است. این حادثه را می‌توانید در http://stargods.org/SerpentSeedsAmongUs.htm ببینید. به مراجعه به این لینــک، می‌توانید ببینید که تا چه حد چشم‌های برلوســـکونی ســـیاه و بی‌روح است. این چشـمان سـرد و بی‌روح ظـاهراً آینه‌ای از روح خزنـدگی درونی او می‌باشد. سیاســتمداران بسـیاری را می‌تـوان دید که همـان چشـمان سـرد و بی‌روح را دارنـد، از جمله رئیس جمهور آمریکا جورج بـوش. فـریب ظـاهر انسـانی آن‌ها را نخورید. چه بسا این افراد شوخی کننـد، بخندنـد، گریه کنند و گاهی بسیار شـبیه به سـایر انسـانها به نظر

برسند، اما بسیاری از آن‌ها واقعاً انسان نیستند! اربابانِ بر تخت نشسته عصر جدید از انسان‌ها را مانند «ظـرف» می‌دانند. حـتی اگر فـردی را که توسط هـزاران دیو پلید تســخیر شــده است در نظر بگــیرد، بــاز هم ظــاهر و رفتارش مانند بقیه انسان‌هاست.

تد باندی قاتلی از نژاد مار

به قاتل زنجیره ای، تد باندی نگاه کنید. او بسیار باهوش و جذاب بود. اما تنفر از زنان از درون او را می‌ســوزاند. وی از درون مورد هجوم شیاطین بیگانه قرار گرفته بود. اگر هرگز به جرم قتل دستگیر نشده بود، مردم همچنــان فکر می‌کردند که او انســـانی شـــگفت انگـــیز است. قربانیانش با سـنگدلی هرچه تمـام‌تر به قتل می‌رسـیدند که نهایت تنفر او را از آنـان آشـکار می‌سـازد. اطلاعـات بسیاری در دست است که نشان می‌دهد از زمان طوفان نوح تاکنون خزنـدگان و غول‌هـایی در دل زمین محبـوس بوده‌اند. کلمه «جهنم» به معنی مناطق زیرزمیـنی است. 7585 (‹she’owl (sheh-ole›؛ یا (‹sheol (sheh-ole›؛ از 7592؛ عالم اسفل (Hades)؛ یا جهان مردگان (مانند یک خلوتگـاه زیرزمیـنی)، شـامل ضـمائم و اهـالی آن:KJV– گور، جهنم، گودال.

جهنم در میان یونانیان به «تارتـاروس» معـروف بـود که در کتاب پطرس (باب 2، آیه 4)؛ نیز به آن شده است. در اســاطیر آمــده است که تارتــاروس تنها بخشی از جهنم است. خلاصه کلام این است که در حفـــــره داخلی زمین نواحی مجـزای زیـادی وجـود دارد که غول‌ها و خزنـدگان زیادی از زمان طوفان نـوح در آن‌ها محبـوس می‌باشـند. پس از مرگشــان، ارواح آن‌ها در جســتجوی میزبان‌هــای

(ظـروف) انسـانی در زمین پرسه می‌زنند. ارواح غول‌ها تبدیل به ارواح شیطانی می‌شوند، در حالی که خزنـدگان می‌میرند و تبـدیل به ارواحی می‌شـوند که به جسـتجوی میزبان‌های انسانی می‌پردازند. سپس به تدریج شروع به زمینه سازی بـرای ظهـور پادشـاه ضد مسـیح خـود که به لوسـیفر یا شـیطان معـروف اسـت، می‌کنند. آن‌ها اینجا هسـتند تا ملکـوت شـیطان را همینجا بر روی زمین بنا کنند. آن‌ها اینجا هسـتند تا فرمـانروایی این سـیاره را از فرزندان خدا سـلب نمـوده و همه آن‌ها را نـابود سـازند. این جنگی بر سر حق حیـات است. غیرانسـان‌ها همه جا را فـرا گرفته‌اند و کنـترل دولت‌هـای جهـان را در دست دارند. این ارواح انگل گونه تنها قـادر به کنـترل کامل DNA انسان‌هایی هستند که دارای نوع خاصی از ساختار باشند. به عبارت دیگر، آن‌ها تنها می‌توانند بدن فرزنـدان شیطان را که از نسل قائن می‌باشند، تسخیر کنند. آن‌ها را می‌تـوان نـیروی کنـترل کننـده کلیه اقـدامات پلید و حیوانی دانست. کتاب افسسیان (باب 6 – آیه 12) به ما می‌گوید که نباید فـریب جسـمانیت را خـورد: «بدانید که جنگ ما با انسـانها نیست ،انسـانهایی که گوشت و خـون دارند؛ بلکه ما با موجودات نامرئی می‌جنگیم که بر دنیای نامرئی حکومت می‌کنند، یعـنی بر موجـودات شـیطانی و فرمانروایان شرور تاریکی. بلی، جنگ ما با اینهاسـت، با لشـگرهایی از ارواح شـرور که در دنیـای ارواح زنـدگی می‌کنند.» این غیر انسـان‌ها همه جا را فراگرفته‌اند و در حـال نـابود سـاختن مقـررات، آزادی‌ها و قانون‌هـای اساسی ما هسـتند. این ارواح سـیاه حـتی می‌توانند در لباس روحـانیون مـذهبی ظـاهر شـده و ما را از حقیقت الهی دور سازند. آن‌ها همچنین می‌توانند در همسران ما

نمـود یافته و ما را از خـدا دور کنند. از طریق جسـمانیت انســـان، آن‌ها هر آنچه را که در رســـانه‌ها می‌بیـــنیم و می‌شنویم، کنترل می‌کنند. آن‌ها با مـوفقیت توانسـته‌اند تا جــادوگری، همجنس بــازی و حق زنــان بــرای کنــترل مــردان را در کلیســاها وارد کنند. آن‌ها فرزنـدان ما را با هرزگی موجود در سینما، موسیقی، مدهای تلویزیونی و غیره به فساد می‌کشانند. در مـدارس، آن‌ها به فرزنـدان ما تکامل و نحــوه همجنس بــازی با یکــدیگر را آمــوزش می‌دهند. آن‌ها ممکن است کودکانتـــــان را مـــــورد آزار جنسی قرار دهنـد، در شـغل شـما توطئه کننـد، با افـراد رابطه جنسی داشــته باشــند و بســیاری از مــوارد دیگر. جملات زیر از فیلم» They Live« انتخاب شده اند: «آنها از زبــان خــود بــرای فــریفتن اســتفاده می‌کننــد، زیر زبان‌هایش زهر مــار اســت؛ و دهانهایشــان پر از تلخی و نفـــرین است. گذشـــته آن‌ها چـــیزی نیست جز فلاکت وتباهی در جلوی چشمانشان. آن‌ها قلب و ذهن رهــبران ما را تســخیر کرده‌انــد، ثروتمنــدان و قدرتمنــدان را به خــدمت گرفته‌اند و چشم‌های ما را به روی حقیقت کــور ســاخته‌اند. روح انســانی ما فاسد شــده است. چــرا ما حــرص و طمع را می‌پرســتیم؟ زیــرا اربابــان ما از لحظه تولد تا لحظه مرگ در پس مرزهــای دید ما حضـور دارنـد، از ما تغذیه می‌کنند و بر ما تســـلط دارند. آن‌ها ما را در اختیار دارنـد، ما را کنـترل می‌کنند و اربابـان ما هسـتند. بیدار شوید! آن‌ها همه جا در اطراف شما حضور دارند.»

در حال حاضر نیز کلیساها کم کم به خواب فــرو می‌روند و از دین فاصـــله می‌گیرند. مـــردم تحمل شـــنیدن این موضـــــــوع را ندارند. تنها می‌خواهند بدانند که عیسی خشــنود است و همه چــیز در یک دنیــای شــاد روبه راه

است. آن‌ها از کلیساها به عنوان راهی برای فرار از واقعیت‌های یک جهان منحرف، فاسد و شیطانی بهره می‌جویند. واقعیت این است که ما در حال جنگیم و جنگ چیز بسیار زشتی است. این جنگی است میان دو نسل.

«از این پس میان تو و زن، و نیز بین نسل تو و نسل زن خصومت می‌گذارم. نسل زن سر تو را خواهد برید و تو پاشنه وی از خواهی زد.» (پیدایش، باب 3، آیه 15)

مطلب زیر به شرح واقعیت این پیکار معنوی بین دو نسل می‌پردازد:

«من از شنیدن این که عیسی بار گناهان ما را به دوش کشید و برای گناهان ما کشته شد خسته شده ام. او این کار را نکرد. شیطان یعنی گناه، لوسیفر یعنی گناه. عیسی مسیح مُرد تا ما را از گناه نجات دهد، تا آزادی ما را از شیطانی که آدم و حوا روح خود را به او فروختند، بخرد. خون او بهای این کار بود، چون که پاک، خالص و خالی از گناه بود، چون DNA شیطان در آن وجود نداشت. پاک بود چون او قادر به رعایت قانون الهی بود. اگر این قانون نبود، هیچ گناهی نبود. هیچ انسانی قادر به رعایت این قانون نبود. بشر تحت اسارت آن بود. خلاصه کلام آن که عیسی نمُرد تا ما را از گناه نجات دهد؛ او مُرد تا آزادی ما را از گناه/شیطان/لوسیفر بخرد.

هنگامی که قائن‌هابیل را به قتل رساند، خداوند فرمود که خون‌هابیل از زمین فریاد برآورد. هنگامی که عیسی بر روی صلیب جان سپرد و سرباز رومی شمشیرش را در پهلوی او فرو کرد، خون و آب بر روی زمین فوران کرد. خونی که حاوی یک DNA پاک بود. هنگامی که این

خون به زمین رسید، زمین به لرزه افتاد و پرده‌ها دریــده شد. آن بها پرداخت شد. ورق برگشت. ما دیگر متعلق به گناه/شیطان/لویسفر نبـودیم. آن آب، آب تعمید بـود. این همان بشارتی است که باید در همه جا بگســترانیم. ما از بردگی گناه آزاد شده ایم! پیش از آن شیطان صــاحب ما بود، اما دیگر نیست. مردم دیگر می‌توانند خود در پیشگاه خـدا بایســتند، بـدون حجـابی که حائل میـان آن‌ها و خـدا باشد یا بــدون کشیشی که بــرای آن‌ها شــفاعت کند. ما دیگر با خدا بیگانه نیستیم. زمـان آن است که این را درک کنیم.»-Fortyanna

اهرام مصر

باستانشناسان قدمت اهرام را در حدود 5000 سال تخمین می‌زنند اما در یافته‌هایی در خردهای باستانی و با توجه به برخی شواهد قدمت آن‌ها به بیش از 27000 سال می‌رسد. یکی از دلایل این تخمین وجود نام فرعون و همزمان دانستن تمامی فراعنه با دوره پیامبری حضرت موسی است.

همانطور که می‌دانید انسانهای کنونی از 3 الی 7 درصد توانایی مغز خود استفاده می‌کنند که این عدد در زمان آتلانتین‌ها بسیار بیشتر بوده است انسانهای آن عهد از درصد بیشتری از توانایی مغز خود (نه فقط مغز فیزیکی) استفاده می‌کردند و دارای قدرتهایی بودند که در حال حاضر از آن‌ها به عنوان قدرتهای ماورایی یا فراحسی یاد می‌شود در صورتی که انجام این امور برای افراد آن زمان امری بدیهی و عادی بوده است از قبیل روشن بینی، طی الارض و غیره. اساتید بزرگ در خردهای باستانی دلیل از بین رفتن و ناپدید شدن آتلانتیس را غرور بیش از حد مردم آن زمان دانسته‌اند که این غرور موجب برانگیختن قهر خداوندی و از بین رفتن آن‌ها شده است.

هرم در انگلیسی Pyramid نامیده می‌شود که لغتی با ریشه یونانی است که به معنی «آتشی در میانه» است. این شبه جمله نمادی است از نیروی عظیم الهی موجود در قلب که به آن «نقطه‌ای در قلب» یا «بذر جاودان» نیز می‌گویند.

Pyramid = Pyr-a-mid = Fire-in the-Middle

کلمه هرم در خطوط هیروگلیف:

همــانطور که مشــاهده می‌شــود این نمــاد کــاملا قابل تشریح هستند. نماد اول از سمت چپ نماد انسانی است که با بزرگتر نشان دادن سر آن می‌خواستند تجمع انرژی بیشتر را در ناحیه چاکرای تاج نمایش دهند.

نمـاد وسط که یک پرنـده (عقـاب) است همـواره سـمبل انرژی الهی است – از نمونه‌های دیگر می‌تـوان به کبـوتر سفید یا سیمرغ در افسانه‌های پارسی اشاره کرد.و نماد آخر هم که بس بــدیهی است و ســازه هــرم را نمــایش می‌دهد در اصل در این 3 نمـــاد راز هـــرم را فـــاش نموده‌اند.

ابعاد هرم

ارتفاع:280 رویال کوبیت (Royal Cubits واحد سنجش طول در آن زمان که معادل 0.524 متر است) 138.8 (146.6 متر قبل از خرابی)

هر ضلع: 440 رویال کوبیت یا 230 متر

کل وزن تخمینی: 5.9 میلیون تن

با این دیدگاه می‌توان به مواردی ارزشمند در بحث هــرم دست یافت.هرم دارای ابعاد مشخصی در تمـامی جهـات است از قاعده تا طـول اضـلاع و ارتفـاع که این ابعـاد از قــانون خاصی بر اســاس «نســبت الهی 1.618 «تبعیت می‌کنند که به آن «عـــــدد فی» می‌گویند. اگر هـــــرمی مطـابق شـکل زیر و رعـایت نسـبت الهی سـاخته شـود خاصــیت بســیار جــالبی پیــدا می‌کند و آنهم تجمع حجم بسـیار بـالای انـرژی در نقطه مشـخص شـده در تصـویر

است. از این طریق انجـــــــام مدیتیشن‌ها و تمرکزها و همچـنین دریـافت انـرژی مضـاعف بـرای انجـام کارهـای خاص یا فراحسی بسیار آسانتر و نتیجه بخش‌تر است.

همــانطور که در شــکل زیر می‌بینید در دیوارهــای هــرم ســوراخهایی وجـود داشـته (خطـوط g)ـ که در زمانهـای خـــاص با ســـتارگان خاصی در صـــور فلکی مشـــخص در ارتبـاط بـوده و فراعنه و اسـاتید, مدیتیشن‌های مربوطه را انجام می‌دادند. درضمن دقیقا مانند خود هرم به طـور برعکس در زیر آن ساخته شده که برخی از بخش‌های آن در تصویر دیده می‌شود.(ناحیه C)

گفته می‌شـــود که اگر دو خط عمـــود بر هم از دو منتها الیه شرقی - غربی و شمالی- جنوبی زمین رسم کـــنیم، محل تلاقی آن دو در محل ساخت اهرام مصر خواهد بود و دیگر این‌که ابعــاد و انــدازه‌های اهــرام مصر به لحــاظ هندسی با بعضی فواصل و نســبت‌های نجـومی متناسب است.

در تصــاویر زیر به وضـوح خـرد باسـتانی مصر مشـاهده می‌شود.(به تصاویر و رابطه آن با ستارگان، صـور فلکی و راه شیری خـوب دقت کنید). به راسـتی که ده‌ها کتـاب در این باره باید نگاشت. ارتباط کلیه هرمهای موجـود در مصر را با صـــور فلکی و ســـتارگان راه شـــیری در این نقشه به زیبـــایی پیداست. آن‌ها چه می‌دانســـتند که ما هنـوز نمی‌دانیم؟ به چه زیبـایی صـورت فلکی Orion بر روی اهرام نقش شده است.

به هر حـــال اهـــرام مصر بغـــیر از این‌که مقـــبره بـــوده جایگاهی برای انجام مراسم آیینی و مدیتیشنهای سنگین

و بسیار قدرتمند آن زمـان بـوده است. بـرخی سـتارگان مرتبط با این معبرها عبارتند از: Sirius – Alnitak – Kochab – Thuban

در مورد برخی خواص هرم:

غذاهایی که در زیر اهرام نگه داشـته شـود 2 تا 3 برابر بیشـــتر غـــذاهایی که در دماهـــای معمـــول نگه داشـــته می‌شوند؛ بدون فساد باقی خواهند ماند.

مزه‌ی غذاها در زیر اهرام کمتر دچار تغییر می‌شود.

اهــرام منجر به آب گــیری و مومیــایی شــدن هرچــیزی می‌شوند ولی مانع از فساد آن‌ها شده و از رشد قارچ‌ها هم ممـــانعت می‌کنند. به علاوه آن‌ها منجر به کـــاهش سرعت رشد و یا توقف کامل رشد میکــرو اوگانیسم‌های مختلف می‌شوند.

افرادی که در خانه‌های هرمی زندگی می‌کنند؛ یا کسانی که در ساختمان‌های هـرمی کـار می‌کننـد، یا آن‌ها یی که در زیر ســـاختارهای هـــرمی می‌خوابند همگی نـــوعی واکنش فوری مثبت در برخوردها از خود نشان می‌دهند.

موجــودات به صــورت مغناطیسی به نســخه‌های مشــابه هــرمی جــذب می‌شــوند. مشــاهدات مختلف از نقــاط مختلف نشـــان می‌دهند که حیوانـــات اهلی از هر نـــوع تمـایلی به بـاقی مانـدن و نزدیک شـدن به سـاختارهای هرمی دارند و در زیر آن‌ها سرعت رشد بیشتری دارند.

در تصویر زیر رابطه بـرخی چاکراها با بـرخی سـیارات و ستاره‌ها آمده است:

در زیر مقایسه‌ای از ابعاد Sirius و برخی ستارگان دیگر مثل خورشید منظومه شمسی آمده است:

خفو همان فرمانروایی است که یونانی‌ها او را خئوپس می‌نامیدند و بزرگترین هرم از آن اوست و پس از مدتی پسر و نوه خفو نیز برای خود هرم‌هایی را ساختند البته در اطراف ودر مجاورت این سه هرم چند هرم کوچک نیز بنا شده‌اند که این هرم‌ها متعلق به درباریان وملکه‌ها بوده است.

اهرام مصر از سه هرم بزرگ تشکیل شده است که درکنار آن‌ها هرم‌های کوچکی نیز وجود دارند. وقتی ما اهرام مصر را از نزدیک می‌بینیم هرم وسطی از همه بزرگتر به نظر می‌رسد ولی این اشتباه است زیرا که هرم وسط چون روی زمین مرتفع‌تری بنا شده است بزرگتر به نظر می‌رسد. ولی در اصل هرم خفو که که در تصویر زیر سمت راست هرم وسط قراردارد از همه بزرگتر است.

هرم‌ها در گورستانی قدیمی در جیزه واقع شده‌اند. گروهی از باستان شناسان عقیده دارند که 100000 کارگر به مدت بیست وسه سال کار کردند. در این اهرام بیش از دو و نیم میلیون قطعه سنگ به کار رفته و وزن آن‌ها از دو نیم تن تا چهل تن است.

یکی از طرقی که احتمال دارد مصریان باستان سنگ‌های غول پیکر را حمل می‌کردند شیوه غلطاندن و بلند کردن است. یکی از دانشمندان اتریشی به نام آقای پروفسر دکتر اسکارریدل برای این معما راه حلی پیشنهاد کرده است. او می‌گوید که مصریان برای حمل

این سنگ‌ها دور هم جمع می‌شدند و با نـیروی خـود و به وسیله اهرمهـایی این سـنگ‌ها را می‌غلتاندند اما در این بـاره نظرهـای بسـیاری وجـود دارد بعضی از باسـتان شناسـان عقیـده دارند که این سـنگ‌ها را با اسـتفاده از سطوح شیبدار ماسه‌ای به بالای هرمها می‌بردند.

در تصاویر زیر 2 روش بـرای بـالا بـردن سـنگها ترسـیم شـده ولی با توجه به باریک بـودن راه و سـنگینی زیـاد سنگها این 2روش منطقی به نظر نمی‌رسد.

عده‌ای از باسـتان شناسـان عقیـده دارند که مصـریان از داروهای نیروزای قوی اسـتفاده می‌کردند و به وسـیله‌ی آن‌ها این سـنگ‌ها را به بـالا می‌بردند که این مـورد هم منطقی نیست.

اما نظریه دیگر این است که این هرمها و جابه جـایی سنگها با قدرت مغز و تمرکز تنی چند از اساتید آن زمان انجام می‌شده است.

اهرام مصر چه از نظر معماری وموقعیت جغرافیـایی در محل مناسبی قرار دارد:

- هرم به گـونه‌ای سـاخته شـده است که به چهـار جهت اصلی مشرف است.
- خط مداری که از روی جیزه می‌گذرد دقیقا خشـکی‌ها وآب‌های روی کره‌ی زمین را دقیقا نصف می‌کند و هـرم در چنین نقطه‌ای از نصف النهار ساخته شده است.
- نـوک هـرم بـزرگ دقیقا شـمال و اطـرافش نـیز خط استوا را نشان می‌دهد.

سنگ‌هایی که در این هرم به کار رفته است از خود کشور مصر گرفته نشده‌اند و طبق نظر بعضی از کارشناسان و باستان شناسان سنگ‌ها به مدت ده سال توسط کارگران حمل می‌شده است و بعد از ده سال تازه به محل بنای اهرام مصر آورده شدند هنوز هیچ کس نمی‌داند که این سنگ‌ها متعلق به چه کشوری است و یا مهندس یا معمار اهرام مصر چه کسی بوده است و از چه شیوه‌ای استفاده شده است.

نکته‌ای که باید در اینجا به آن اشاره کرد این است که صد هزار کارگر برای ساخت اهرام مصر بر اساس یاداشت‌های هردوت درعرض بیست سال متمادی مشغول بودند. جالب این‌که اگر هر کارگر روزانه به اندازه‌ی یکصد گرم پیاز مصرف می‌کرده با این حساب هر روز برای تامین غذای یکصدهزار کارگر معادل ده هزار کیلو پیاز نیاز بوده است. این رقم در ده روز به یکصد هزار کیلو می‌رسد و مسلما در ماه نیز به سیصد تن می‌رسد. با این محاسبه مشخص است که درعرض شش ماه کار متوالی حدود هزار و هشتصد تن پیاز مصرف شده است و این اصلا معقول نیست چرا که حمل و نقل - محل کاشت و زمان برداشت - تعداد کارگران - آمار بیماری و مرگ و میر و ... این محاسبات را صد چندان نموده و از قاعده عقل خارج می‌سازد.

این بدین معناست که ذهن انسان امروزی قادر به حل این معما نیست و جواب را در مسیر دیگری باید یافت

انرژي راشيبا

زمـاني كه سـحر و جـادو مـورد بحث بـود، يعـني شـروع بازگشت روحمـــان به دنيا. در دوراني كه جسم ما به اين اندازه مشغول نبود همه ما دوستان اژدها داشـتيم. آن‌ها علاوه بر اينكه راهنمايـــان ما هســـتند داراي عقل و علم مي‌باشند.

تمـام چيزهـايي را كه در مـورد سـحر و جـادو مي‌دانيم، آن‌ها به ما آموخته‌اند.

مري لين دوست اژدهاي خود را بخاطر آورده و هر زمان با آن ملاقـــات مي‌كـــرده، او حـــالا مي‌توانست به بعد اژدهاها برود.

فقط در روزهـــاي اول خلقت دوبـــاره‌ی ما بـــود كه بعد اژدهاها در بعد ما بـود و آن‌ها مي‌توانسـتند در ميـان اين بعدها رفت و آمد كنند.

زمانيكه آتلانـــتيس به زير آب مي‌رفت، اژدهاها دوســـتان خـــود را نجـــات داده و آن‌ها رابه مكانهـــاي ديگري كه آتلانتيسيها مي‌توانستند با آن افراد زنـدگي كننـد، بردند. آتلانتيسـيها با آن افـراد ديگر سـاختار متفـاوتي داشـتند، بطوريكه آن افراد رفتار آتلانتيسيها را درك نمي‌كردند.

حـالا ديگر زمـان بازگشت اژدهاها به بعد خودشـان فـرا رسـيده بـود و ديگر دسترسي انسـانها به آن‌ها امكـان نداشت.

انســـانها در آن‌جا تا رســـيدن به ســـطح ارتعاشي كه دوستان اژدهاي خود را بياد آورنـد، ماندند. در اين سـطح

اژدهاها در گردشي كه درون روح خود كردند، از انسـانها براي خودشان كمك خواستند.

دوران حالا اين دوران است

افـراد زيـادي دوبـاره بيـدار شـده و شـروع به يـاد آوردن اژدهاها كرده‌اند. پـرده اي كه بعد اژدهاها را پوشـانده در حال بررسي است.

Belle Antaro ملكه اژده‌ها‌ها است. اگر از او دعــوت كــرده و از خــودش بخواهيد كه اژدهايتــان را برايتــان بفرســتد، بــراي شــما يك اژدها خواهد فرســتاد. آمــدن اژدهاي خودتان را با علامات معرفي شده، علامت گذاري كنيد.

به آن خـوش آمد گفته و مـذكر و مؤ نث بـودنش را از او جويا شويد.

به تعــداد نام‌ها و تعــداد رنگهــايي كه آن‌ها دارند تعجب خواهيد كرد. رنگ‌ها گروه آن‌ها را مشخص مي‌كند.

اژدها به رنگ قهــوه اي از گــروه شفابخشــان مي‌باشد. سـفيد و طلايي به اژدهاهـاي سـلطنتي مقـام بـالا اتلاق مي‌شود.

اژدهاها سرشار از هوش، آگاهي و اطلاعـات هسـتند. به آن‌ها گوش كنيد. آن‌ها شما را در راهي كه خواهيد رفت، آموزش داده و كمك خواهند كـرد. آن‌ها را دوست داشـته باشيد آن‌ها از اول خلقت با شما دوست هستند.

رنگهاي اژدهاها

سـياه: سـياه بـالاترين رنگ در ديـار اژدهاها است. آن‌ها بالاترين شفا بخشان هستند.

طلائي: اژدهاهاي طلائي هم شفا بخش هسـتند اما نه به اندازه اژدهاهـاي سـياه – بعضي از اژدهاهـاي نر طلايي، از اژدهاهاي سلطنتي هستند.

سفيد: اژدهاهاي سفيد، اژدهاهاي سلطنتي هستند آن‌ها معمـــولاً شـــفابخش جسم و اكـــثراً مـــؤنث ميبا شـــند. بيشترين قسمت ديار اژدهاها از انرژي خداوندي است.

قهوه اي: آن‌ها شفا بخشان مذكر هستند.

سبز: آن‌ها شفا بخشان مؤ نث هستند.

آبي: آن‌ها اژدهاهـاي (مـذكر و مـؤنث) همنشـين، همـدم هستند.

نيلي ارغواني: آن‌ها دانشمندان ديار اژدهاها هستند.

ارغواني: آن‌ها دوستان معنوي هستند.

قرمز: آن‌ها اژدهاهاي محافظ هستند.

تمام اژدهاها كه هدفشان كمك به انسـانها و زمين جهت بالا رفتن را دارند، كمك كردن آن‌ها به ترتيبي كه ما فكر مي‌كنيم نيست. مطلب زير به شـما چگـونگي كـار كـردن آن‌ها را نشان مي‌دهد.

بيشـــتر رنگها در قســـمت خودشـــان مي‌توانند به انـــواع ديگري نيز تقسيم شوند. بـدين شـكل، رنگ طلايي فقط خـواص رنگ خـود را نـدارد، ممكن است در داخل طيف (spectrum (تنـــوع خـــود را نشـــان دهد. از زير طلايي

شروع شـده تا نـارنجي مي‌توانـدتغيير كند. در رشـته‌هاي مختلفي كه كـــار ميكننـــد، مي‌توانند نســـبت به آن، رنگ داشته باشند.مثل نقاط انرژي ما.

رنگ اژدها و نسـبت به آن، جنسـيت آن، نشـانگر كـاركرد انرژي در كدام قسمتها را نشان مي‌دهد.

براي مثال شـما مي‌توانيد يك اژدهـايي به رنگ قهوهـاي وسبز داشته باشيد (يعـني اژدهـايي كه هم به رنگ سـبز باشد هم به رنگ قهــوه اي) - اين نشــان دهنــده تعــادل استفاده از انرژي در اژدهاي شما را نشان مي‌دهد.

صداي اژدها

ما وقــتي راشــبا را بر روي كسی بكــار مي‌بــريم، بــراي ايجاد تغييرات لازم بر روي گيرنده، مخلوقات زيادي براي كمك مي‌آيند. آن‌ها به همـراه خـود انرژيهـايي را خواهند آورد كه نشان دهنده انواع چهره‌هاي وجود ما هستند.

يكي از اين مخاوقاتي كه مي‌آيند، اژدها است.

اخـــيراً، كسي به من ســـمبل اژدها و زمـــان ظهـــور نشـــانه‌هاي همســـويي را گفته بـــود. از اژدهـــايم (Pen Gough)ـ اينطور بـودن يا نبـودن آن را جويا شـدم. او به من گفت: سـمبل همـراه با ظهـورش، جـادويش هم در درونش است.

همانا ما انسـانها قـدرت خـود را به اين شـكل مي‌بيـنيم. سحر يعـني سـحري كه آشـكار شـود. ما انسـانها صـاحب قدرت آشـكار سـازي هسـتيم و اژدهاها در اين راه به ما كمك خواهند كرد.

بــدين تــرتيب صــداي اژدها با «قــدرت ما «و «ســحر و جادوي ما «و قابليت «آشكار سازي ما «ارتياط دارد.

صــداي اژدها از اعمــاق منبع انــرژي ما واقع در قســمت شــكم آمــده بعد به طــرف بــالا حــركت كــرده و در درون صــداي ما جــاكرده به بــيرون مي‌آيد. بــيرون آمــدن آن به شــكل يك صــوت است. معمــولاً به شــكل صــداي آهســته Ohhhhhhhh تا صداي بلند Ohhhhhh مي‌تواند باشد. يا فقط به صداي Heeeeeeee مي‌تواند باشد.

افسانه گیلگمش

باغ عدن

در دیلمــون هنــوز کلاغ قــار قــار نمی‌کــرد، کبک قد قد نمی‌نمـــود. شـــیر شـــکار نمی‌کـــرد و گـــرگ بره‌ها را نمی‌دزدید، به سگ آموزش داده نشده بـود که با کودکـان بازی کند، و خوک نیاموخته بود که غلات خوردنی هستند. متن سومری، انکی و نین هورساگ.

میوه دانش خیر و شر

جزیــره دیلمــون و بــاغ عــدن فقط دو تا از روایت‌هــای مختلف مربــوط به عصر طلایی گمشــده در گذشــته‌های دور است.زمانیکه مـــرگ و بیمـــاری وجـــود نداشت. در تورات، این بهشت زمانیکه مـار، اولین زن، حـوا را بـرای خـــوردن میـــوه ممنوعه با قـــول این‌که در دانش مانند خداوند می‌گردد، اغوا نمود، ویران گشت. پس از آن حوا، آدم را برای خوردن میوه فریفت و این کـار بـاعث گردید که آن دو به دانش خـــیر و شر دست یابند. در این میـــان شرم برهنگی نیز وجود دارد. به خاطر این وسوسه، مـــار به بلای خزیدن بر روی شـکمش و خـوردن خـاک محکـوم شد و به حـــوا بخـــاطر مجـــازات گنـــاهش گفته شد که در زمـــان زایمـــان درد بســـیار زیـــادی خواهد داشت.و این ســرزنش نیزکه بر روی شـانه‌های او بـاقی مانـده است دلیل از دست دادن تســاوی بین مــرد و زن است همــان طــور که یهــوه شــرح میدهد:» میل و خواســته تو بــرای همسرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد نمود «. (3:16)ـ مرد و زن پس از آن از باغ بهشت بیرون شـدند و برای ادامه زندگی مجبور به کار بر روی زمین گردیدند.

در این مــورد این اظهــار نظر وجــود داشــته است که خــوردن میــوه کنــایه‌ای بــرای امیــال جنسی است البته تشبیه الت مردانه و زنانه به مار و میوه، کوشش سـختی جهت رسیدن به این نتایج است. هر چنـد، ایه‌ای در فصل قبل اینگونه بیـان می‌کند که به دلیل این‌که حـوا از دنـده آدم آفریـده شـده اسـت، مـرد، پـدر و مـادرش را تـرک می‌کند و با همسـرش بـرای یکی شـدن متحد می‌گـردد و این گمـان را می‌رسـاند که خداوند روابط جنسی را قبل از هبــوط در نظر داشــته است. چگونه روابط جنسی به داناتر شدن از خدا مربوط می‌شـود؟ بر خلاف مسـیحیت، یهـــودیت همیشه آییـــنی بـــوده است که تولید نسل را تشویق و تقویت نموده است عموماً ازدواج کـردن و بچه دار شـدن چه بـرای کشـیش چه بـرای خاخـام یک انتظـار بـوده اگر که قـانون نباشـد، با پـیروی از گفتـار حکیمانه تورات:

بارور و زیاد شوید و زمین را پر نمـوده آن را مطیع خـود سازید بر ماهیـان دریا و پرنـدگان آسـمان و هر جانـداری که بر روی زمین می‌خزد چیره شوید (1:28) جان میلتون نــیز در کتــاب حماسی بهشت گمشــده خــود به این نکته اشـــاره می‌کند که آدم و حـــوا قبل از خـــوردن میـــوه با یکـدیگر ارتبـاط داشـته‌اند ولی پس از آن در عشق بـازی شــهوانی‌تری گرفتــار شــدند. در کتــاب ازدواج بهشت و جهنم، ویلیـــام بلیک می‌نویسد:» دلیلی که میلتـــون در زنجیرهـا، زمانیکه کتـاب فرشـتگان و خـدا را نوشت و در آزادی زمانیکه کتـاب شـیاطین و جهنم را نوشـت، شـرح داده است بخاطر اینست که او شـاعری راسـتین است و البته بدون این‌که بداند در گروه شیطان قرار دارد.

معمای اصلی باغ اینست که چــرا خداوند نمی‌خواست که انســان از میــوه حکمت خــیر و شر بخــورد. دانش بطــور معمــول به عنــوان نــیرویی مثبت و روشن در بیشــتر فرهنگ‌ها دیــده شــده است. در اســاطیر اســکاندیناوی، اودین یکی از چشــمانش را فــدا می‌کند و خــودش را بر درخت دنیا، ایگدراسـیل، با نـیزه مقـدس، گـانگینر، بـرای رسـیدن به دانش خـدایی مصـلوب می‌کند. خـود مـار از زمان‌هـای قـدیم با دانش ارتبـاط داشـته است. حـتی در انجیل مـاتیو، عیسی به این اشـاره می‌کند و می‌گوید: به دانایی مارها و معصومیت قمریان باش. (10:16)

در اولین کتاب ایناک راجع به اینـاک صـحبت می‌شـود که بر روی دریــای ســرخ و به ســوی بــاغ درســتی می‌رود، جائیکه گفته شده درختان زیـادی وجـود دارد که در میـان آن‌ها درخت حکمت نیز هست و از میوه‌های آن می‌خورند و به دانش بــزرگ دست می‌یابند.(32:4)_ اگر چه مــار در رســاله رومیــان با شــیطان شــناخته می‌شــود ولی این تفســیر جریــان اصــلی یهــودیت نیســت، که ادعا می‌کند شیطان شخصیتی بیشــتر از تحت پیگــرد بهشــتی است و او قسمت و بخشی از برنامه خداوند است. مار در باغ به عنوان سمبل اغواگری شناخته شده است.

آیین یزیــدی، که در ابتــدا توسط کردها در مرکز عــراق ایجاد گردیـد،شخصـیتی شـبیه به پرومیتـوس به نـام ملک طـاووس، طاووسی هـزار چشم با دانش کیهـانی، را در آیینشــان داخل نمودند. این فرقه توسط شــیخ عــدی ابن مصـطفی متـوفی به سـال 1162 بعد از میلاد تاسـیس گردید.و شـدیداً تحت تـاثیر سـنت مرمـوز صـوفی گـری اسـلامی قـرار گـرفت. در فصل پنجم کتـاب اشـراق که

گمـان می‌شـود توسط خـود ملک طـاووس نوشـته شـده است، فرشته طـاووس می‌گوید: از این رو، درست است که دانش من حقیقت فراوانی را از تمام انچه که هست، داراست زمانیکه برای فرزندان آدم آشـکار گـردد، توسط همگان قابل دیدن خواهد شد و عده زیـادی به مـوجب آن خواهند ترســـید. تمـــام شـــهرها و بیابان‌ها در حقیقت توسط من خلق شـده‌اند، از پیش آغـاز شـده، و تمامـاً با قدرت من و نه قـدرت خـدایان دروغی، از این رو من آن کسی هســـتم که مـــردم با ســـتایش حقیقی خـــود می‌پرستند. نه خـدایان دروغی کتاب‌هـای نادرست آنـان، لیکن آن‌ها بـرای شـناختن من می‌آیند. طاووسی از برنز و طلا. بـال گسـترده بر فـراز معبد و کلیسـا، خـدایی که تحت الشـعاع قـرار نمی‌گـیرد. و در ژرفـای نهـان حکمت من، این آگـــاهی وجـــود دارد که خـــدایی جز من نیست. فرشته مقرب بر فراز تمـام میزبانهـا، ملک طـاووس، با وجود دانستن این موضوع، چه کسی جرات انکار دارد؟ با دانستن این، چه کسی جرات قصور در پرستش را دارد؟

خوردن میوه دانش سبب وقـوع همـان خطـایی گردید که بـــاعث شد پانـــدورا جعبه پرومـــتئوس را بـــاز کند: حس کنجکـــاوی. دو تنبیه بـــرای زن بخـــاطر این کـــار در نظر گرفته شد: افزایش درد زایمان و فقدان برابری با مـرد(3:16).ـ زایمـان بـدون درد نین هورسـاگ در سـرزمین فناناپذیر دیلمون سبب شد تا زمینه برای سقوط انســان همـراه با درد زایمـان فـراهم گـردد. در بیـانی تکـاملی، انسان‌ها بخاطر جمجمه توسعه یافته شان زمان بارداری طولانی‌تر و آسیب پذیری بیشتری در زایمان را نسبت به ســـایر میمون‌ها دارند. از این جهت، دانش انســـان به قیمت درد زایمان به دست آمده است. اگر چه کاملاً بعید

به نظر می‌رسد که این افسانه خاطره‌ای به جـای مانـده از زمان‌هـــای دور باشد.این امکـــان وجـــود دارد که این سوال از دیدن زایمان آسان سایر حیوانات ایجاد می‌شود و یا ممکن است مقایسه‌ای مـــــابین نژادهـــــای مختلف انسـانهای باسـتانی باشد. در مهـاجرت بـنی اسـرائیل از مصر به کنعان، قابله‌ای بخاطر اجازه دادن جهت زایمــان پســـران اســـرائیلی اینگونه عـــذرخواهی نمـــود: زنـــان اسرائیلی مانند زنـان مصـری نیسـتند، آن‌ها نیرومندند و قبل از رسیدن قابله می‌زایند.

با بررسی مجسمه‌های کوچک ونوس، تسلیم به جنس نر، با گذار از خـدایی با سر مـاده به خـدایی با سر نر نشـان داده شده است. به نظر می‌رسد که این جریان به هنگـام آغاز تمدن در دره رودخانه‌های مصر، عراق، ایـران و هند اتفاق افتاده است، و شکل ظـاهری ازدواج یک الهه را با یک خدا نشـان می‌دهد. بنـابراین پسر آن دو می‌توانسـته بـرای هر ایشـان به عنـوان قهرمـان - شـاه باشد مانند گیلگمش. این پس زمینه اســـطوره‌ای در تـــورات دیـــده می‌شود:

زمـــانی که انســـانها شـــروع به ازدیـــاد در زمین کردند و دخترهایشان به دنیا آمد، پسـران الـوهیم مشـاهده کردند که این دخـــتران بســـیار زیبایند و با هر کـــدام که انتخـــاب نمودند، ازدواج کردند. سـپس یهـوه گفت: روح من بـرای همیشه با انســان‌ها ســتیزه خواهد نمـود، بخـاطر این‌که آن‌ها فناپذیرند. روزهای زنـدگی آن‌ها 120 سـال خواهد بــود. نفیلیم در آن روزها بر روی زمین بودند- و نــیز بعد از آن- زمانی که پسران الوهیم به سمت دختران انســان

رفتند و از آنـــان دارای فرزند شـــدند. آن‌ها قهرمانـــان قدیم، انسانهای مشهور بودند. تورات (4/1: 6)

این قطعه که در ادبیات ایناکی به تفسیر شرح داده شده اســت، بیــان می‌کند که 200 پسر بهشــتی به رهــبری ســامیازا، با دخــتران انســان ازدواج نمودند و پــدران انســان‌های غــول پیکر شــدند. در نســخه‌های بازمانــده یونــانی ایناک، این غول‌ها در ادامه سـبب بوجـود آمـدن نفیلیم شدند و او نیز الیود را بوجود آورد.(9/7) هر چند، جلـــوتر در کتـــاب می‌گوید که ارواح غول‌ها مانند ابرها خواهند بـود و زمین را خـراب می‌کننـد، معـادل یونـانی بـــرای کلمه ابرهـــا، نفلاس است که ممکن است ترجمه نادرستی از نفیلیم بوده باشد، که اشــاره به این دارد که غول‌ها و نفیلیم در اصل یکی هســـــتند. این مطلب با نسخه‌های زیادی از انجیل مطابقت دارد که شامل نسخه شــاه جیمز است که از ترجمه غول‌ها بــرای کلمه عــبری استفاده می‌کند.

کتاب ایناک ادامه می‌دهد که عزازیل به انسـانها آمـوخت که چگونه شمشیر، چاقو، سپر، زره سینه، آیینه، بازوبند، زیــورآلات، وســایل آرایش، خط چشــم، کــار با ســنگ و رنگها را بوجـــود آورند. بنـــابراین جهـــان دگرگـــون شد. بخاطر این: بی‌تقـوایی افـزایش یـافت، فحشا چند برابر گردید، و آن‌ها سرپیچی نمـوده و تمـام راه‌هایشـان را از بین بردند. آمـــارزاک به تمـــام ســـاحران و جداکننـــدگان بنیان‌ها آمـوزش داد. آرمـرز راه حل ســاحری، بارکایــال مشـــاهده ســـتارگان، آکیبیل نشـــانه‌ها، تامیل ســـتاره شناسی و آســـاراول حـــرکت مـــاه را آمـــوزش داد. و

انسـان‌ها، نـابود شـدند، کمک خواسـتند و صدایشـان به بهشت رسید. 1 ایناک 9-2-8

در نقل قـول تـورات، یهـوه واکنش خاصی به پسـران الوهیم که با دخـتران انسـان ازدواج کـرده بودنـد، نشـان داد. او اراده کرد تا انسانها بـرای همیشه زنـدگی نکنند و سال‌های عمرنژاد انسان را به 120 سـال محـدود نمـود. این محـدودیت توسط حامیـان انجیل شکسـته شد. (به ابراهیم اجازه داده شد تا بیشتر از 160 سـال عمر کند) ولی یهوه در این تصمیم ثابت قدم ماند. در منابع یهودی این موسی است که تا نهـایت مـرز محـدودیت زنـدگی نمـوده اسـت، نه متوشـالح، که دقیقـاً در 120 سـالگی وفات یـافت، ولو این‌که چشـمانش کم نـور نشـده بـود و نـیروی حیـاتش از میـان نرفته بـود. این نکته نـیز قابل توجه است، اگر چه احتمالاً فقط یک تصادف باشد. گفته شـده است که گیلگمش 126 سـال در لیست شـاهان سـومری حکـومت کـرده است و و او تنها دومین شـاهی است که چـنین عمر کوتـاهی داشـته است. قبل از او دوموزی چوپان در حدود 100 یا 110 سال حکومت کرده است و اگر او به عنـوان انکیـدو شـناخته شـود، به این نتیجه می‌رسیم که آن دو اولین شاهان فناپـذیر بودند که بر روی زمین حکومت کردند که با مجموعه وقایع نگـاری در تـورات مطـابقت می‌نماید. قبل از ایشـان، لوگـال باندای چوپان 1200 سال حکومت نمود، ده برابر آن دو.

می تـوان گیلگمش را با این قهرمانـان قـدیم شـناخت همانطور که در کتاب غول‌ها از طومارهای دریـای مـرده دیـده می‌شـود. مثل دیگر کتاب‌هـای ایناکیـان، این کتـاب صـدمه دیـده مربـوط به سـقوط نـژاد انسـان است که

توسط نژادی از غول‌ها که به نژاد انسـان علـوم ممنوعه را آموختنـــد، ایجـــاد شـــده است. یکی از این غول‌ها گیلگمش است و دیگـری هوبـابین نـام داشـته، نـامی که ممکن است از هیولای جنگل سرو، هومبابا، گرفته شــده باشد. در این کتـــاب، غـــولی که به نظر می‌آید گیلگمش باشـد، می‌گوید: من یک غـول هسـتم، و با قـدرت زیـاد بازویم و قـدرت زیـاد ... هر کسی فـانی اسـت، و من بر علیه آن‌ها جنگیدم، ولی من ... قادر به ایسـتادن در برابر آن‌ها نیستم، برای مخالفانم ... اقامت در بهشت، و آن‌ها در مکان‌های مقـدس سـاکنند ونه ... قویترند از من ... از هیولای وحشی که آمـده است و انسـان وحشی که آن‌ها مرا بدان می‌خوانند. مانند بیشتر ادبیات ایناکیان، خـرابی به بار آمده از این دانش ممنوعه بود که سبب شد خداوند زمین را غـــرق نماید. اگر چه شـــرارت نـــژاد انســـان بلا واسـطه سـبب این رخـداد شـده است. در متـون اصـلی تـورات، ارتبـاط بین نفیلیم و سـیل آنچنـان پـاک نشـده است: نفیلیم در آن روزها بر روی زمین بودند - و البته بعد از آن - زمانیکه پســران الــوهیم به ســوی دخــتران انسـان رفتند و از آنـان بچه دار شـدند. آن‌ها قهرمانـان قـدیم، مـردان مشـهور بودند. یهـوه مشـاهده نمـود که چگونه شرارت نژاد انسان بر روی زمین زیاد شده است، و انحـراف افکـار و قلـوب انسـان‌ها در آن زمـان تمامـاً شرارت بود.یهوه از خلقت انسان بر روی زمین پشـیمان شده بود و قلبش عمیقـاً شکست. بنـابراین یهـوه گفت: من نژاد انسان را که بر روی زمین خلق نمـوده ام، خـود از بین خـــواهم بـــردو با آن‌ها حیوانـــات، پرنـــدگان و هر مخلـــوقی را که بر روی زمین حـــرکت می‌کند - بخـــاطر

این‌که از خلق آن‌ها پشـیمانم. ولی نـوح توجه و مـرحمت را در چشمان یهوه مشاهده نمود- تورات 6-4-6

دورگه انسان موجودات فضایی میراث ماورای زمین

سـرانجام مشـخص شد دورگه انسـان موجـودات فضـایی میراث ماورای زمین است.

ارائه شده بوسیله پت ریگان در سه شنبه 31/8/2010

مادر فضایی: مبدا تحقق مان از بیرون کره زمین است.

عکس از کــریس بــری (مغــازه کتــاب فروشی شــاگرد جادوگر)

شاید شما هم در مورد آن شنیده باشید ولی واقعا آیا آن مادر بیگانه (فضایی)است.

برای فهمیدن درست این سـوال عجیب و غـریب من باید پیش زمینه شگفت انگیزی را توضـیح دهم. دنبـال کـردن پاره‌ای از اطلاعات شوک بزرگی برایم به دنبــال آورد که در آخر کتـــاب یوفو: جســـتجو در پی حقیقت من آمـــده است.من معتقــدم که تحقیقــات این کتــاب ادراکم رادر موردکیهان به مقدار زیادی تغیـیر داده و این‌که چگونه ما خیلی خوب و راحت در آن جای گرفتیم.

تجربیـــات قبلی‌ام تحت عنـــوان افســـانه‌های قـــومی و اجدادی منتشر شد، افسانه و آیین‌های کـافر و بـومی که محیط اطـــراف یک میل قـــوی به حفـــاظت از آن دارد. هرچند بیشتر نوشته‌های اخیرم مورد بحث کلاهبردارهای سیاسی بــوده است.یوفو جســتجو در پی حقیقت تعــداد فراوانی از نشانه‌های عجیب عمــومی در بــاب یوفوها را داراست. موضــوع روح‌ها و پدیــده‌های دیگر ماورالطبیعه در موقعیت‌های مناسب آورده شـده است.من خوشـبختم

که به طور تصـادفی با نیک پـاپ محقق یوفو و همچـنین نویسنده مشهور بریتانیایی آشنا شدم و نیک با مهربـانی زیـــاد تحقیقـــاتش را در کتـــاب من نگاشت.با این همه درست پیش از به پایـــان رســـاندن کتـــابم در اواخر آن کشف باورنکردنی اتفاق افتاد من با مالک کتاب فروشی شاگرد جادوگر آقای کریس بری تماس گرفتم، و چون او از کتابی که نوشته بودم خـبر داشت از روی خـیرخواهی و دوستی عکس‌هایی از کلکسیون خصوصی اش داد تا از آن اســـــتفاده کنم درست قبل از این‌که من نســـــخه دستنویسم را برای چاپ ببرم با وجود اشتیاقی که من و ناشرم» canwritewillwrite« برای چـاپ داشـتیم ولی این افشـــاگری را داخل آن گنجانـــدیم. عکس قـــدیمی کریس مـرا به شـگفت وا داشت و به طـور کامل گویـای وابستگی به موضوع و همینطـور مـیراث بیگانگـان که در آینده موثر است بود.

من پیشتر مطالبی شامل آن در کتاب اطلاعات آمریکا از قســمت پــروژه فرزند ســتارگان که با عملیــات علمی بوســیله لیو دیــنی ثــابت شــده اســت، خوانــده بــودم. آزمایشات غـیر معمـول اخـیر بـرروی جمجمه قـدیمی از کودکـان آشـکار سـاخت که یکی از والـدین این کودکـان DNAدارد که منبع آن قابل تشـــــــــــــخیص نیست که DNAانسـان نمی‌تواند باشد و منبع فرازمیـنی آن آشـکار شــده است. من از نشــریه 2010 خــود لوید نقل قــول می‌کنم:» در هفته گذشـــته (مـــارس 2010)من با نسل شناسی که بر روی DNAفرزنـدان سـتارگان کـار می‌کند ملاقـات کـردم، او تو ضـیح داد که چگونه توانسـته اثبـات کند که فرزندان ستارگان کـاملا از نـوع بشر نیسـتند، که آن‌ها در زندگی ما بـرای سـالها بودنـدحالا سـوال‌های ما

زیـاد طـولانی نیست اگر چـنین چـیزی هست «کی» و» چگونه» به وجود آمده؟ ما متحـیریم از گسـترش حقیقت جدید که آن افشا کـردیم لوید تصـریح کـرد که اثبات‌هـای علمی هم اکنـــون کـــاملا واضح توضـــیح می‌دهند که یک قسمت مهمی از ژن فرزنـدان سـتارگان در زمین یـافت نمی‌شـــــود.» پیشـــــگامان این یافته‌ها بوســـــیله لوید متخصصی که اعتقاد راسخ دارد که تاریخ تبـدیل جهـان و راهی که ما زنـــدگی را درک کـــردیم در کائنـــات قـــرار دارد.مسلما لوید موضوع سر مقاله نقادانی قرارگـرفت، ولی هنـــوز من حس می‌کنم که او با شـــهامت در مقابل این حمله ایستادگی می‌کند تا روزی که پیروز شود.

کشـفیات مربـوط به گذ شـته متاسـفانه همیشه مـورد تبعیض قـرار می‌گیرند و جمعیت کوته فکـران و کسـانی که دوست دارند هر چیز جدیدی یا غیر معمولی را تحقـیر کنند در این مرحله پـــیروز شـــدند لرزانـــدن پایه‌هـــای سیاسـی، مـذهبی بنیـادگرا با کمک به این‌که فکرها بـاز شـود صـورت می‌گـیرد. بهر حـال عکس جدید با سـخاوت کریس بری برای همگان نمایـان شد این کـار نـوری جدید به این سـوال انـداخت که نـوع بشر که واقعادورگه نـژاد انسان و موجودات فضایی می‌باشد. این عکس مهربـانی یک مادر فضـایی را توصـیف می‌کند که عکس واقعی یک مـــادر و فرزنـــدش در ســـیبری است. این دوبا ویـــژگی فیزیکی منحصر به فرد خارج از زمین بصورت پنهـان نگه داشته شـده‌اند، کـریس در کتـابم توضـیح می‌دهد که این عکس تاریخی در حـدود 1900 میلادی گرفته شـده است توجه کنید به مدل خاص سر مـادر و طـول انگشـتان او و کودک به نظر میرسد نتیجه آمیزش انسان‌های فضـایی و نـوع بشر اسـت، عکس واقعی است و هیچگونه ادعـایی

قبلا در مورد آن مطرح نشده است. اما اطلاعـات زیـادی در موردبـــالا وجـــود دارد در ژوئن 1908 در مـــورد رویدادهایی در تونگوسکا یا انفجـار تونگوسـکا، انفجـاری قدرتمند در جنوب مرداب اتفاق افتاده، مــرداب کوچک با پودکامنیا فاصله زیادی ندارد، رودخانه تونگاسکا در حــال حاضر در پودکامنیا در روسـیه قـراردارد. من معتقـدم که در آن زمان کنجکـاوی علمی زیـادی در مـورد آن صـورت نگرفته است شـــاید به این علت که ایـــالت تونگاســـکا طبیعتی جدا و مجزا دارد.

مـاموریت ثبت شـده این حقیقت را نشـان می‌دهد که در واقع یک دهه بعد بـــرای پیگـــیری این موضـــوع به آن‌جا رفته‌اند در 1921 معـــدن شـــناس روسی لئوید کوئیک کسی است که در حـــوزه رودخانه تونگاســـگا به عنـــوان بخشی از مطالعات بـرای آکـادمی علـوم شـوروی دیـدن کرد و از تعدادی مردم محلی دریـافت که انفجـار بـزرگی به علت تصادف سنگ آسمانی با زمین بوده اسـت،کوینگ دولت را مجاب کرد که گروهی منطقه تونگوسـکا اعـزام کنند تا از بقایای انفجار و سنگ آسمانی در مقابل معدن کـاران صـنعتی که به دنبـال آهن بودند محـافظت کند در آخر گروه کوئیک در 1927 به آن‌جا اعزام شدند کوئیک با جلب موافقت شکارچیان انواکی که در آن‌جا محلی بودند موفق شـــدند به محل تصـــادف بروند. رســـیدن به محل کاری بسیار دشوار بود بهرحال به محض این‌که به محلی که در جنوب آن منطقه قـرار داشت رسـیدند شـکارچیان انـــواکی که خرافـــاتی بودند ترســـیدندکه حـــتی یک قـــدم جلـــوتر بیایند آن‌ها از کســـانی به اسم ولیمن یا مـــردان کوهی می‌ترسـیدند بنـابراین کوئیک و گـروه اعـزامی در یک دهکده در نزدیک محل ساکن شدند تا راهنمایان جدید

از راه برسند، این مردان کوهی چه کسانی بودند که این رعب و وحشت را در دل این شکارچیان بوجود آوردند؟ آیا با انفجار تونگوسکا رابطه‌ای داشتند؟

بعدها ادعایی وجود داشت مبنی بر این‌که مقداری از وسایل و لاشه وسیله انسانهای بیگانه در محل انفجار یافت شده است. گزارشات دانشمندان روسی نشان می‌دهد که وسایل متعلق به پدیده فضایی تونگاسکا است که به وسیله گروه سرمایه گزار پیدا شده است وسایلی خارج از عالم خاکی است که در محل رودخانه تونگاسکا جایی که انفجار در 1908 اتفاق افتاده یافت شده‌اند. معما تونگاسکا هنوز ادامه دارد؟ و هنوز هم مطالعات برای این‌که ببینند این مادر سیبریایی و بچه اش پی آمد چه ماجرایی هستند ادامه دارد. این موضوع شخصا برای خودم باعث شد تا متقاعد شوم که مداخله‌ای خارج از محیط زمین برروی نژاد بشر صورت گرفته است براستی مدارک روشن و واضحی برای آن وجود دارد.من باید به کریس اجازه می‌دادم که بخصوص در مورد جالب عشق بازی و آمیزش موجودات بیگانه و نوع بشر بنویسد، و این‌که چه تفکری باعث شد تا کریس این عکس را در کتابم بگنجاند، او مرا مطلع کرد:» شما و من در بعضی موضوعات علاقه مندی‌های خاصی داریم، این موضوع تونگوسکا و انفجاراتی که در سیبری شمالی اتفاق افتاده و مناطقی دیگر هم وجود دارند و ممکن این انفجارات و برخورد سفینه‌های فضایی در محل‌های دیگری هم باشد (منظور این‌که یک محل انتخابی برای این کار وجود ندارد) اما ما عکسی داریم از مادری که اجازه به وجود آمدن موجودی با نژاد موجودات بیگانه را در خود داده است، و در قبل از آن یک

ناهنجاری در مدت 1775 تا 1800 میلادی داشتیم اهمیت این عکس در این است که به نظر می‌رسد ســـــــــابقه ویژگی‌هـای فـیزیکی موجـودات فضـایی و اختلاط نـژاد آن‌ها شـامل مـدتی بعـدتر هم نـیز می‌شـود چـون تعـداد زیادی از مردم سیبری میتـوان این اختلاط نـژاد رادید که از والدینشـان به آن‌ها رسـیده اسـت، از این جهت فقط یک آنـــالیزگر DNAمی تواند اثبـــات کند که آیا این عکس نشان دهنده اختلاط ژنتیکی مردم سیبری هست یا نه.

تئوری اختلاط نژاد انسان موجودات فضایی منحصر بفرد است شـــاید مـــوجب بوجـــود آمـــدن گـــروه جدیـــدی از دانشمندان بـرای تحقیق بر روی DNAشـود مثل لوید که می‌تواند یکی از سردمداران این قضیه باشد.

آیا ما یکی از آخرین شواهد اثبات این تداخل ژنتیکی بین موجـــودات فضـــایی و انســـانها داریم؟ ما قبل از این گزارشـات عجیب در مـورد یوفوها را در خـارج از منطقه سیبری و روسـیه داشـتیم، تلاش کوچک من بـاعث شد تا خطی براین دیواره وارد شود، شاید باعث به وجود آمدن راهی به تحقیقات بزرگتر شود. تحقیقات باعث می‌شـود تا بفهمیم که نــوع دیگــری از زنــدگی در خــارج از اینجا وجود داردو خوشامد می‌گوییم به دانشـمندانی که در این زمینه وارد می‌شوند.

و من باید تشـکر کنم از کسـانی که کمک کـردم از قبیل کـــریس بـــری، نیک پـــاپ، لوید پی، کریس‌هادســـون (ویراستار مجله یوفوها و ماورالطبیعه)، یو پـاونی (تهیه کننـده برنامه تلوزیـونی شـکارچیان یوفو)و خیلی افـراد دیگر مثل من مشتاق حقیقتند.

ضـمنا برنامه گزارشـگر بریتانیا در فوریه 2010 از قـول لورد مارتین ریس، ستاره شناس سـلطنتی در انگلسـتان می‌گوید که او معتقـده موجـودات فضـایی در میـان ما هستند و نمیتوانیم آن‌ها را از خودمـان تشـخیص بـدهیم، همچـنین ریس به عنـوان رئیس انجمن سـلطنتی معتقد است که این مسئله که ما دنبال چـیزی هسـتیم که خیلی شـبیه ما است یکم خودخـواهی و این‌که فکر می‌کـنیم تکنولـوژی و ریاضـیات آن‌ها چـیزی شـبیه ماست. ریس ندانسته در مورد این مـادر فضـایی صـحبت کـرده اسـت، بصورت مخفیانه با نژاد ما ادغام شده و بصورت خودمان در اینجا ظـاهر شـده است اگرچه در نگـاه اول قابل تشـخیص نیست. از نگـاهی دیگر کشـفیات اخـیر کمی ترسـناک است اما کسـانی مثل دانشـمند برجسـته اسـتیفن‌هاوکینگ معتقد است باید با موجـودات فضـایی صحبت کرد تا نکات مبهم را توجیه کرد.

وضعیت دورگه انسانها موجودات فضایی زمانی که کامل مشـخص شـود بی‌تردید بهم خـوردگی در پایه‌هـای علم و حـوزه دین خواهد داشـت، سـوال بـزرگ وقـتی به وجـود می‌آید که نـوع بشر به بلـوغ کامل فکـری برسد که این باعث رسیدن به حقایق جدیدتری خواهد شد.

دین و علم بنیـادگرا باید قبـول کند که در عقاید متعصبشان بعضی اوقات خدشه وارد خواهد شد و با این واقعیت روبروشـود که انشـعابات بسـیاری بوسـیله این مادر وبچه فضائیش بوجود آمده است، من معتقدم که ما باید بیشتر در مورد این قوم و خویشان بین کهکشانیمان بدانیم و بسلامت از این برحه بگذریم. فکر بسته ما را به تاریکی می‌بـرد فراگـیری بیشـتر در مـورد کهکشـان‌ها و

ساکنانش راه رابرایمان به بزرگراه کیهـان و آنسـوی آن می‌گشاید.

هر گونه بهره برداری از این مطلب با ذکر منبع با آدرس www.ufolove.wordpress.com مجاز می‌باشد.

پ. ن: با تشکر فـراوان از آناهیتـاي عزیز بـرای ترجمه و ارسال این مطلب.

به‌اشتراک‌گذاری این:

اشتراک‌گذاری

دوست‌داشتن:

دوست داشتن در حال بارگذاری...

نوشـته شـده در انسـانها دورگه, تـاریخ مرمـوز, تصـاویر موجودات فضایی, ربوده شدگان

30 دیدگاه

دانشــمندان میگویند:ژنهــای بیگانگــان فضــایی در DNA انسان،توانایی‌های فرا زمینی در اصلاح DNA

آگوست 14

نوشته شده توسط ufolove

جمعی از محققان که بر روی پروژه‌ی ژنـوم انسـان کـار می‌کنند اعلام کردند که کشف علمی بســـیار متحـــیر کننـــده‌ای کرده‌اند.آن‌ها بر این باورند که 97 درصد از توالی‌های DNA کد نشده در انسان، تقریبا مطا بق با کد ژنتیکی اشکال حیات فرازمینی است.

توالی‌های کد نشده برای تمام گونه‌های در حال زندگی بر روی زمین، از کپک‌ها گرفته تا ماهی تا انسان، مشترک است.پروفسور سام چانگ ،رهبر گروه می‌گوید: در DNA انسان، آن‌ها قسمت بیشتری از کل ژنوم را تشکیل می‌دهند.

توالی‌های کد نشده سال‌ها پیش کشف شد و وظیفه‌ی آن‌ها به عنوان یک راز باقی ماند.اسم اصلی آن‌ها “ DNAهای دور ریختنی یا بی‌مصرف” است.

اکثریت DNA انسان منشا غیر دنیایی دارد.”ژن‌های بی‌مصرف فرا زمینی “ “انحصارا” وبه همراه ژن‌های پر کار نسل به نسل منتقل شد.

.....عکس—— شهادت مستقیم ”اسکت” و انسان زنی فرا زمینی

بعد از تجزیه و تحلیل‌های وسیع و با همکاری دانشمندانی از علوم مختلف، برنامه نویسان کامپیوتر،ریاضیدانان و دانش پژوهان دیگر، پروفسور چانگ با حیرت بیان کرد که ظاهرا DNAهای بی‌مصرف انسان، توسط نوعی گونه‌های برنامه نویس فرازمینی ساخته شده است.

تکه‌های بزرگ بیگانه به همراه DNA انسان. پروفسور چانگ می‌گوید: ”رگ‌ها و شاهرگ‌های مخصوص به خود را دارد، و سیستم دفاعی و ایمنی مخصوص به خود که بسیار نیرومند است و در برابر داروهای ضد سرطان ما مقاومت می‌کند.”

پروفسور چانگ تصریح می‌کند: ”فرضیه‌ی ما بر این است که گونه‌ی بالاتری از حیات فرا زمینی در خلقت حیات جدید دست داشته است و بذر آن را در گونه‌های مختلف سیارات پراکنده و کاشته است.زمین فقط یکی از آن‌ها است.شاید، بعد از برنامه نویسی ،خالقان ما ،ما را همانند پرورش باکتری درون ظرف کشت میکروب، پرورش دادند و بزرگ کردند.

ما نمی‌توانیم انگیزه‌های آن‌ها را بدانیم.شاید این یک آزمایش علمی بود، یا، مسیر و راهی برای آماده کردن سیاره‌های جدید برای استعمار یا مهاجرت و یا کاشتن بذر حیات در جهان، کاری مداوم و عادی و در حال پیشرفت است.

پروفسور چانگ به این نکته اشاره کرد که: ”اگر ما به این موضوع در موقعیت و شرایط انسانی خود نگاه کنیم، برنامه نویسان فرازمینی حتمی، محتملا داشته‌اند بر روی “یک کد بزرگ” کار می‌کرده‌اند، که شامل پروژه‌های مختلفی بود و پروژه‌ها محتملا اشکال حیات مختلفی برای سیارات گوناگون به وجود آورده‌اند.آن‌ها هم چنین راه حل‌های گوناگونی را بررسی کرده‌اند.آن‌ها “کد بزرگ” را نوشتند، آن را از بین بردند، از بعضی کارکردها خوششان نیامد، آن‌ها را عوض کردند یا یکی دیگر اضافه کردند، آن را دوباره از بین بردند، پیشرفت‌های بیشتری دادند، دوباره و دوباره تلاش کردند.

تیم محققان پروفسور چانگ علاوه بر این نتیجه گرفتند: برنامه نویسان فرازمینی همچنین شاید به دلیل لزوم تمرکز بر روی ”پروژه‌ی کره‌ی زمین، تمام برنامه‌های

ایـده آل خـود بـرای آینـده را قطع کردند تا شـاهد ضـرب العجل جمعیت باشـند.به احتمـال بسـیار زیـاد این برنامه نویسـان فرازمیـنی با اشـتیاق و به طـور شـدید بر روی ”کد بــزرگ ”تقلیل کردند و برنامه ابتــدایی بــرای زمین تحویل دادند. پروفسور چانگ فقط یکی از دانشـمندان و محققـان بسـیاری است که منشا فر زمیـنی در بشـریت یافته‌اند.

پروفســورچانگ می‌گوید: آن چه که ما در DNA مــان می‌بینیم برنامه‌ای است شـامل دو نسـخه یا ورژن است: یک کد بـــزرگ، و کد پایه و ابتـــدایی.آقـــای چانگ تایید می‌کند که حقیقت این است که برنامه (program) اصـــلی روی زمین نوشـــته نشـــده است.این الان یک حقیقت شـــناخته شـــده است.حقیقت دوم این است که ژن‌ها، خود به تنهایی نمی‌توانند تئـوری تکامل را توضـیح دهنـد، حتما باید چـیز بیشـتری در ”بـازی” وجـود داشـته باشد.

پروفســـــــور چانگ می‌گوید: ”دیر یا زود، ما باید با این مفهـوم کنـار بیـاییم که همه‌ی حیـات بر روی زمین کد ژنتیکی به اصطلاح ”پسر خاله” فرا زمینی خــود را حمل می‌کند و ”تکامل” آن چیزی که ما فکر می‌کنیم نیست.

پروژه‌ی ژنوم انسان دلالت و هم بسـتگی ”فـرا زمینیـان شبه انسانی” را کشف می‌کند.

ادعا می‌شود که فرا زمینیان شبه انسانی بعضی از مواد و مصــالح بــرای تکامل انســان را تهیه کرده‌اند و این که بسـیاری از این فرازمینیـان به پرسـنل و همکـاران خـود اجـــازه دادند که به عنـــوان ”بـــذرهای ســـتاره ”ای در

خانواده‌هـای انسـان‌ها که صـورت جسـمانی و خـارجی (انسانی) بگیرند

بـــراد و فرانکل اســـتیگر این ”بـــذرهای ســـتاره‌ای ”یا ”فرزندان ستاره‌ای ”یا “مردم سـتاره‌ای ”را بـدین گونه توضـــیح داده‌اند که آن‌ها منحصر به فـــردانی هســـتند که “روح‌هـای ”آن‌ها در جهان‌هـای منظومه‌هـای سـتاره‌ای دیگر مجسم شد و فـرم و شـکل مـادی به خـود گـرفت و ســپس به زمین ســفر کردند و تصــمیم گرفتند و به این وظیفه آمدند که تکامل و پیشرفت‌های روحی انسانی را تــرقی و پیشــرفت بخشــند.اکــثر بشــریت این گــروه فرازمینیان را خیر اندیش و نیکخواه تصور کرده‌اند که به عنـوان ”ارتبـاط گیرنـده‌ها ”توضـیح داده می‌شـوند مانند کسانی چون: جورج آدامسـکی، اورفئو آنگلـوچی، جـورج ون تاسل، هووارد مانگر، پائول ویلا، بیلی می‌یر و الکس کلیر که هر کدام از آن‌ها طـبیعت داوطلبـانگی خـود را با این فرازمینیان شبه انسانی توضیح داده‌اند.

این ”ارتبــاط گیرنــده‌ها ”یا ”ارتبــاطی”ها اغلب مــدرک فـــیزیکی در اشـــکال مختلف مانند عکس‌هـــا، فیلم و یا شواهد ارتباط‌هایشان با نژاد و نسل فرازمینیان را ارائه می‌کنند.قوی‌ترین مدارک را ”ارتباطی ”ای به نام ادوراد بیلی می‌یر ((Edward Billy Meier

با ارائه شـواهد و مـدارک فـیزیکی بسـیاری ارائه کـرده است.

Human Genome Project Coordinators

نمایندگان مربوط به “فضانوردان باستان”

در واقع نویسندگان ”فضانوردان باستان” بر این باورند که نژاد و تباری فرا زمینی زمین را در گذشته‌های دور ملاقات و یا مورد مهاجرت و استعمار قرار دادند.

و انسان اولیه یا همان هومو ارکتوس را با استفاده از مهندسی ژنتیک را برای خلق نژاد و نسل انسان‌های هوشمند یا همان هومو ساپینس تغییر دادند.مدرک این فکر یا ایده پدیداری غیر محتمل و ناگهانی هوموساپینس‌ها بر اساس قانون و قواعد داروینیسم است و در افسانه‌های تمدن‌های باستانی که خدایان انسان نمایی را توضیح می‌دهند که از بهشت پایین می‌آیند و نوع بشر را با تصور خودشان خلق می‌کنند.هومو ساپینس‌ها بدین گونه موجوداتی دو رگه شناخته شدند، ترکیبی از ژن‌های زمینی از هوموارکتوس و ژن‌های فرازمینی ”از نژاد خدایان.

قبل از عصر مدرن سفرهای فضایی و ژنتیک، این فرضیه‌ی منشا نوع بشر نمی‌توانست باور شود و حتی الان، در قرن بیست و یکم، بسیاری از مردم هستند که این را به عنوان داستان علمی تخیلی تلقی می‌کنند.اگر چه، در روشنایی مسائل نظریه‌ی درست و صحیح تکامل انسان، ایده‌ی مداخله‌ی ژنتیکی توسط شبه انسان‌هایی هوشمند به عنوان کلیدی برای معما جدی گرفته می‌شود.از این بین معروف‌ترین آن‌ها اریک ون دانیکن و زکریا سیچین هستند.

نمایندگانی از جانب ”گروه‌های سیاسی یک طرفه”

دکتر مایکل‌ای سالا یکی از بنیان گذاران حرکتی یک طرفه‌ی سیاسی است که طرفدار عقیده‌ی برخورد باز و

خوشــرو با فرازمینیــان، بــرای ”دموکراسی جهــانی” و کیفیت زندگی نوع بشر در جهان است.او می‌گوید: تعداد بسیار زیادی از نژاد فرا زمینیان هستند که هم اکنــون با جمعیت انسانی و زمین در تماس و برخورد هستند.

در یک مصاحبه در سال 1998، کلیفـورد اسـتون، پزشک بـــاز نشســـته‌ی ارتش آمریکا که در بخش تصـــادم‌ها و برخوردهـای سـفینه‌های فرازمیـنی با زمین و موجـودات بیولوژیکی فرا زمیــنی فعـالیت داشــته است می‌گوید که نژادها وتبارهــای شــناخته شــده‌ی فرازمیــنی مختلفی بودند.

“باب دین” که 27 سال در بخش‌ها و سطوح ارشد ارتش آمریکا فعـــالیت داشـــته است می‌گوید یک ”گـــروه فرازمینی” بسیار شــبیه به ما هســتند.آن‌ها می‌توانند در یک هواپیما کنار شما بنشینند یا در یک رستوران، و شـما هیچ گاه به تفاوت آن‌ها پی نبرید.

الکس کولــیر که ادعا می‌کند یک ”ارتبــاط گیرنــده ”یا (contactee) است می‌گوید که انواع نژادهای فرا زمینی مــواد و مصــالح ژنــتیکی را بــرای ”آزمــایش انســان” (آزمایش منظور آزمایش علمی است.م) تهیه کرده‌اند.او اشــاره می‌کند که “انســان‌های زمین” حاصل دســتکاری ژنتیکی فرا زمینی هستند.تــرکیب نــژادی شــامل 22 طا یفه و تبار مختلف.

آلکس کولیر ادعا می‌کند که فرازمینیان سعی در متعالی کردن آگاهی انسان و ترویج یگانگی در دین را دارند.

فرازمینیـان در تلاشـند تا به انسـانیت در راه پیـدا کـردن آزادی از ساختارهای نـاراحت کننـده به سـوی آمـوزش و بالا بردن آگاهی کمک کنند.

“معنای رویایی و برخوردهای فرا زمینیان شـبه انسـانی بر روی زمین”

دکتر ”سالا” در کتاب خود به نـام ”فرازمینیـان در میـان ما”، می‌گوید: مدارک بسیاری وجود دارد که ثابت می‌کند شماری بازدید کننده‌ی فرا زمینی شبه انسـانی در میـان جمعیت ما از گذشته تا کنون در حال زندگی هستند.

شماری از ادعاهایی از برخورد با فرازمینیانی که خود را شـهروند معمـولی در شـهرهای بـزرگ در سراسر زمین معرفی می‌کنند وجود دارد.

آن‌ها می‌توانند مانند ما کـار بگیرنـد، راننـدگی کنند و به راحتی با جامعه‌ی انسانی اخت بگیرند.

“جورج آدامسکی” اولین کسی است که درباره‌ی زندگی مخفیانه‌ی فرازمینیان در مـورد ما کتـابی به نـام ”درون بشقاب‌های پرنده” نوشته است.او در این کتاب تجربیات ارتباط‌هـای خـود را نوشـته است.ملاقات‌هـای او مـدارک بسیاری از جمله شاهدان، فیلم‌ها و عکس‌ها و ...بسیاری را دارا است.یکی از ملاقات‌های او با فرازمینیـان توسط شش شاهد عینی در سال 1952 انجام شد.

او در یکی از ملاقات‌های خود به همراه دو فرازمیـنی که کـاملا شـبیه انسـان و در شـغل تجـارت مشـغول بودنـد، سـوار خـودروی آن‌ها می‌شـود و آن‌ها او را به خـارج از شهر می‌برند.

او می‌نویسد: آن‌ها انگلیسی ســـــلیس و روان حـــــرف می‌زدند و این نشـــــان می‌دهد که چگونه آن‌ها در بین ما نفـوذ کرده‌اند و همه چـیز ما را یـاد گرفته‌اند.یکی از آن فرازمینیـــان به او گفته بـــود:ما این جا زنـــدگی و کـــار می‌کنیم.زیرا همان طور که می‌دانی، بر روی زمین مهم است که بـرای غـذا ،لبـاس و ... درآمد کسب کـنیم.ما بر روی سیاره‌ی شما سال‌ها است که زندگی کرده ایم.

ما ابتدا لهجه‌ی ناچیزی داشتیم اما اکنون کاملا غیر قابل شناسایی در مقایسه با مردم شـده ایم و کـاملا با مـردم زمین آمیخته شـده ایم.بـدون این که بفهمند ما سـاکنان دنیاهای دیگریم.چـون همـان طـور که می‌دانی، دانسـتن این برای مردم خطرنـاک خواهد بـود.ما شـما را بهـتر از خودتان می‌شناسیم و به طـور آشـکار دلیل ناراحتی‌ها و مشکلاتی که شما را احاطه کرده را می‌دانیم.

آدامسکی تنها ارتباط گیرنـده نیست.بسـیاری از آن‌ها بر روی زمین زندگی می‌کنند.

نماینـــدگانی بر روی زمین، خویشـــاوند با انســـان‌های غیرنژاد زمین

آلکس کولـــیر می‌گوید که فرازمینیـــان بـــرای او فـــاش کرده‌اند که بیش از 135 میلیارد آفریده از نوع انسان در 8 تا از نزدیکترین کهکشان‌های به ما وجود دارند.

او می‌گوید:مـا، انسـان‌های زمیـنی، شـهرت خیلی بـدی بـــرای آن‌ها داریم.چـــون ما تنها نـــژادی از انســـان در کهکشان هستیم که خودشان را می‌کشند. ما تنها نـژادی هستیم که به خـود اجـازه می‌دهد تا در فقر زنـدگی کند. ما تنها کسانی هستیم که به مردم خـود اجـازه می‌دهد تا

در گرسنگی شدید و مردن از قحطی زندگی کنند، اجـازه می‌دهیم تا بی‌خانمـــان باشـــد، بـــرده شـــود.آن‌ها (فرازمینیـــان) نمی‌فهمند که ما چـــرا این کارها را می‌کنیم.

پروژه‌ی ژنوم روس‌ها

دانشـــمندان روس پس از آزمـــایش دریافتند که DNA انسـان قابل برنامه ریـزی دوبـاره است.آن‌ها به همـراه زبان شناسان پی بردند که کد ژنـتیکی قـوانین مشـابهی مانند زبان‌هـــای ارتبـــاطی ما دنبـــال می‌کنند.زبـــان ما بازتـــابی از DNA ما است.این بـــدین معنا است که با فرکانس‌ها و زبان می‌توان DNA را دوباره برنامه ریزی کرد.

این به ما کمک می‌کند که متن‌های باستانی را برای پیـدا کردن اصلمان دوره کنیم.

تحقیقـات DNA روس‌ها نشـان داد که اگر انسـان‌ها با منحصر به فردی کامـل، آگـاهی گـروهی خـود را دوبـاره کسب کنند، آن‌ها قدرتی خدا گونه برای خلـق، دگرگـونی و شکل دادن به چیزهای روی زمین خواهند داشت.

چـیز جدیـدی در حـال وقـوع است. بچه‌هـای روشن بین بیشتری در حال متولد شدن هستند.چیزی در آن‌ها وجـود دارد که به سوی آگاهی دسته جمعی است.

در سال 2005، مردم در هیمالیا رفتارهای عجیـبی را در کودکانشان گزارش کردند.کودکان آن‌ها در حال استفاده کـــردن نـــوعی زبـــان اشـــاره بین خودشـــان هســـتند که بزرگسالان آن را نمی‌فهمند.حتی خود آن‌ها نمی‌دانند که

از کجا این زبـــان را آموخته‌اند و هم چـــنین آن‌ها اشـــیاء مثلـــثی شـــکلی در حـــال پـــرواز در آســـمان نقاشی می‌کنند.بعضی‌ها بر این باورند که این کودکان معمـولا با فرازمینیـــانی که فقط بـــرای آن‌ها مـــرئی هســـتند به وسیله‌ی تله پاتی در ارتباط هستند.

بعد از گزارش‌هـای زیـاد از مشـاهده‌ی یوفو در مکزیـک، برخی کودکان آن جا نیز رفتـار مشـابهی نشـان دادند.به گفته‌ی بـرخی معلمـان آن جـا، کودکـان این روزها فـرا مسـتعد شـده‌اند. محلیـان آن جا بر این باورند که یوفوها هزاران سال است که این مکان را ملاقات کرده‌اند.و بعد از مدتی توقف، این امر دوباره شروع شده است.

خانواده‌های بسیاری از سراسر جهـان، اسـترالیا، اروپـا، آمریکا و ... پیشـرفت‌های روانی و فـیزیکی در کودکـان گزارش کرده‌اند.در مکزیکو سـیتی، هـزار بچه وجـود دارد که می‌توانند با قسـمت‌های مختلف بدنشـان ببینند.دولت چین این قضیه را بسیار جـدی گرفته و در حـال تحقیق و بررسی بر روی چنین بچه‌هایی با این توانایی‌ها است.

آن‌ها رفتـار مشـابهی با کودکـان اینـدیگو یا سـتاره‌ای دارند.بعضی از آن‌ها می‌توانند با تفکر غنچه‌ی یک گل را باز کنند.

تکه‌های بیشتری از معما

فرانسـیس کریـک، برنـده‌ی جـایزه‌ی نوبل می‌گوید بـذر حیات توسط تمدنی پیشرفته به زمین انتقـال داده شـده است.انسـان شناسی هنـوز نتوانسـته است حلقه‌ی گم شده در نظریه‌ی داروین و تغیـیر سـریع ما از نئانـدرتال، به هومو ساپینس‌ها را توضیح دهد.از قول زکریا سیچین،

پاسخ این سوال‌ها می‌تواند در متون کهن مقـدس نهفته باشد.از نظر او، انجیل ارائه و ترجمه مختصری از متــون ســومری و اکــادی است.او در تحقیقــاتش به این نتیجه رسید که ما اصلاح شده‌ی ژنتیکی توسط فرازمینیـانی به نام " نفیلیم " در 450،000 سال پیش هستیم.

قبیله‌هــای بــومی در سراسر دنیا از دوگــون در آفریقا گرفته تا وانرجینا در استرالیا، در تاریخ خـود از خـدایانی سـخن می‌گویند که آمدند و در ژنتیک انسـان‌ها اصـلاح و پیشرفت به وجود آوردند.

پسری 4 ساله در انگلیس به مادرش گفته بود: " چـیزی به نــام مــرگ، بــدین معنا که فکــرش را می‌کنید وجــود ندارد.جهان به سمت ابدیت و جاودانی و ازلیت می‌رود.و این درست نیست که ما نقش بیشــتری در کیهــان بــازی نمی‌کـنیم.ما بر می‌گـردیم (آن پسر الان می‌گوید من آن زمان لغت تناسخ را نمی‌دانستم.) بعد او گفته است شما پدر و مادر واقعی من نیستید.آن‌ها در فضا هستند و چیز مهم و شگفت انگـیزی در این سـیاره رخ خواهد داد و آن بر روی تمــام ســطوح آگــاهی تــاثیر خواهد گذاشت.این اتفـاق در زمـان تو (مـادر) اتفـاق نخواهد افتـاد، ولی در زمان زندگی من چرا.

کولین ویلسون می‌گوید: شما نمی‌دانید که چقــدر از این بچه‌ها این جا، این بـیرون هسـتند.من، فقط ده‌ها نفر از آن‌ها را می‌شناسم و احتمــالا هــزاران از آن‌ها وجــود دارند.من در ظن و شـکم که این آغــاز تغیــیری باشد که یوفوها در حال کار بر روی آن هستند.

با جمله‌ای از کودکی 8 ساله از استرالیای غربی پایان می‌بریم:

“ اگر تئوری کوانتوم درست باشد، علم نمی‌تواند با این مخالفت کند که ما در واقع با همه چیز در ارتباط هستیم.حتی با ملاقات کنندگان فرازمینیمان. برای آن‌ها ما بیگانگان فضایی هستیم! “

و تیلور که می‌گوید: “ انسان‌ها این جا هستند تا خودشان را به یاد بیاورند، با آگاهی و هوشیاری و فهم کامل لاینفک و جدا ناپذیر بودنشان با جهان. “

الوهيم

مطلب زير ترجمه يكي از متـــوني است كه در ســـايت حركـتي موسـوم به «عصر جديد» موجـود بـود، نقل اين مطالب به معني رد يا قبول تمام نكـات توسط مـترجم و سايت نيست و فقط براي آشـنائي با نظريه‌هـاي مطـرح شده بيان ميشود.

قديميترين موجودات بـاقي مانـده كه همـراه با بسـياري ديگر در نزديكي مركز عالم و در مجاورت خورشيد بـزرگ زندگي ميكنند الوهيم نام دارند، آن‌ها زمـاني كه تصـميم گرفتند قلمـرو خـود را گسـترش دهند بـدنبال سـياره اي جديد ميگشتند تا زمين را يافتند.

(من متوجه نشـــدم منظـــور نويســـنده از مركز عـــالم و خورشـيد بـزرگ چي هسـت، قبلا در جـائي خونـدم كه در مجاورت مركز كهكشان امكان وجـود حيـات نيست چـون ميزان انرژيهاي آزاد شده خيلي بالاست).

اين موجـودات كـاملا شـبيه انسـان هسـتند ولي بسـيار متفاوت و پيشـرفته تـر، موجـودات ديگر آن‌ها را محـترم ميشمارند.

نام الوهيم كه در كتب باستاني يهود آمده است به معناي «انسانهائي كه از آسمان ميايند» است.

آنها يكي از پيشـرفته تـرين موجـودات جهـان هسـتند و خلقت انســانهاي روي زمين بــدين صــورت توسط آن‌ها انجــام گــرفت كه در ژنتيك موجــودات قبلي دســتكاري كردند تا توانائي‌هايشان را بهبود بخشند.

الوهيم همواره در جوامع بشري سعي در دخالت و بهبود اوضاع از طرق مستقيم و بعدها غـير مسـتقيم نمودند تا نظم را برقرار كنند.

اصليترين دستكاري آن‌ها در خلقت انسـانهاي روي زمين افــزايش حجم مغز آن‌ها بــود كه هنــوز اين روال ادامه دارد.

همزمان با زمين الوهيم دست به گسـترش نسل خـود در سيارات ديگر نيز زد، بـدين صـورت كه مسـابقه اي ميـان دانشمندان خود ترتيب دادند و هـركس مسـئوليت سـياره اي را بر عهـده گـرفت و اربـاب زمين نـيز كسي انتخـاب شد كه يهوديـان او را به نـام يهـوه ميشناسـند، از ميـان تمام سـيارات مـورد نظر الـوهيم فقط دو سـياره هنـوز حاوي انسانها هستند، زمين و پليـاديـان، پليـديان‌ها چـون موجـوداتي روحـاني و كمـالگرا هسـتند اغلب با الـوهيم اشتباه گرفته ميشوند.

(شــايد يكي از دلايل تفاوتهــاي ظــاهري نســلهاي بشر انتقال انسانهاي سيارات مختلف به زمين توسط الوهيم و اختلاط اين انسانهاي آسـماني با انسـانهاي زميـني كه پس از برج بابل پراكنده شده بودند باشد. در افسانه‌هاي اقوام شمال آسيا ذكر شده است كه مـردم نـژاد بلوند از شـهري در جزيـره اي در ميـان دريـاي گـبي (ثـابت شـده است كه صحراي گبي قبلا دريا بوده است) نشات گرفتند كه در آن‌جا خدايان اين اقوام زندگي ميكردند.)

نام دانشمندي كه برنده موقعيت هدايت پـروژه زمين شد يهــوه بــود، يك انســان مانند ما با كمي تفــاوت، يكي از عملكردهاي مغز بزرگ ايجاد يك ارتبـاط كوآنتـومي است

که بـــاعث میشـــود انســـان با خـــالق واقعي هســـتي که موجودي غير مـادي است بتواند ارتبـاط برقـرار کنـد، در حالي که يهوه انتظار چنين عملکردي را نداشت! الـوهيم ميخواستند هدايت انسان فقط در دست خودشان باشد!

(اين بند در واقع اشاره به متمـايز بـودن زنـدگي بر روي زمين از سيارات ديگر دارد چـرا که انسـانهاي روي زمين (احتمـالا بخـاطر دست درازي به درخت آفـرينش توسط آدم و افـزايش درك او، محـرك اين عمل سـاتان بـود نه بخـــاطر دلســـوزي بلکه از سر دشـــمني با الـــوهيم) موجـــوداتي هســـتند که موفق به يـــافتن خـــالق حقيقي ميشوند، بنظر ميايد درخت زندگي هر چه که هست فقط روي زمين وجـود دارد چـون انسـانهاي روي کـرات ديگر اغلب موفق به بقا نشـــدند و توسط الـــوهيم به زمين منتقل گشتند.)

در ابتدا الوهيم اين اعتقاد جديد انسـانها را انقلابي عليه خـود دانسـتند، ولي با گسـترش و تکامل درك بشر آن‌ها ناچـار از موضع قبلي عقب نشسـتند و اينبـار خـود را به عنوان خداي واقعي که انسـانها وجـودش را حس ميکنند معرفي کردند! با گذشت زمـان الـوهيم مجبـور به پنهـان کردن خود از انسـانها شد تا بتواند به هـدايت آن‌ها ادامه دهد چـرا که انسـانها رفته رفته سـخنان الـوهيم را بـاور نميکردند.

(اگر فيلم clash of the titans را ديده باشيد موضوع اين فيلم شورش انسـانهاي عهد باسـتان بر ضد خـدايان خودسر و سـتمگر اسـت، موضـوعي که در افسـانه‌هاي سومري(بـرج بابل) و هنـدي (مهابـارات) و يونـاني به آن اشاره شده است).

با گذشت زمان يكي از دسته‌هاي مردم الـوهيم از رفتـار جديد انسـانهاي زميـني خشـمگين شـدند، نـام رئيس اين دسته لوسيفر است. او يك شـيطان نيست بلكه انسـاني از نسل الوهيم است كه از انسـانهاي زميـني دل خوشي ندارد و لوسيفر و يهوه اساسا با هم دشمني دارند.

بسياري از متـون قـديمي در بـاره رفتارهـاي انسـانگونه خدايان صحبت كرده‌اند، كريشنا خـداي هنـديان نـيز حـتي يك الوهيم بوده است، حال ميتـوان پي بـرد چـرا خـدايان باستاني رفتاري انساني داشته‌اند، چرا انتقـام ميگرفتند و جنگ ميكردند؟ چـون كه درواقع آن‌ها انسـان بودند! در هر حـــال اين خـــدايان چيزهـــاي با ارزشي به انســـانها آموخته‌اند.

پس از مـــوج خـــداجوئي انســـانها الـــوهيم از بســـياري فعاليتهـاي خـود در زمين بازنشســتند، ولي بـراي حفظ ارتبـاط آن‌ها مراحل ايجـاد يك نماينـدگي را طي كردنـد، شخصي به نام رائيل، رهبر حركت رائيليان كه متشكل از 30000 نفر است (شايد رائيل همان ملشيزدك باشد كه كرتو موتوا به او اشاره كرده بود).

پس از اينكه نهاد نمايندگي برقرار گشت الـوهيم خـود را به عنـــوان انســـانهاي عـــادي معـــرفي ميكننـــد، آن‌ها علاقمندند قسمتي از دانش خـود را به ما انتقـال دهند و به برقـراري سيسـتم حكومـتي مانند خودشـان در زمين كمك كنند، حكـومت آن‌ها بر پايه دانـايي و هـوش اسـت، آن‌ها به دمكراسي اعتقاد ندارند چون در دمكراسي تعداد زيادي افراد نادان وارد حكومت ميشوند كه مـوجب بـروز مشكلات و مفاسد ميشوند (من كه موافقم!)

عمر الوهيم‌ها داراي دوره‌هاي 850 ساله است، در پايان هر دوره اگر شخص براي جامعه فـرد مفيـدي بـوده باشد داراي امتيـــاز يك دوره ديگر خواهد گشـــت، اطلاعـــات سلولي فرد ذخيره ميشوند و بدن جديدي بــراي او شــبيه ســازي ميشــود، در صــورتي كه ويژگيهــاي اين بــدن جديد كاملا مثل قبلي باشد هوشياري غير مادي (روح) فــرد به بدن جديد منتقل خواهد گشت.

به همين دليل است كه افراد دوقلو بــاهم ارتبــاط روحي قوي دارند.

يكي از تفريحات مورد علاقه مردم الـوهيم ورزش است! درست مانند بقيه انسانها! تعدادي از قهرمانــان ورزشي از محبوبــترين افــراد جامعه الـوهيم هســتند، ولي علاقه آن‌ها بيشتر معطوف ورزشهاي خشن و وحشــيانه (مانند يونان باستان) ميباشــد، چــرا كه ميبينند كسي كه مجبــور نيست مرگ را پذيرا باشد خود آنرا ميخوانــد، و اين مــرگ است كه آن‌ها را شـــيفته خـــود ميكند. بهمين دليل در داستانهاي يوناني نقل ميشــود كه خــدايان در مســابقات ورزشي همپاي انسانها شركت ميكردند.

Recorder / Writer of this Transcription: Andrew Lutts, Salem New Age Center

بخشي از مصاحبه مونتاك:

آيا اين درست است كه فدراسيون اوريــون با گــروهي به نام الوهيم در جنگ ميباشند؟

بله و این در حـــال روي دادن اســـت، شـــاید الـــوهیم قدیمیترین گروه در جهان باشند، حـداقل قـدیمیترین که ما میشناسیم.

آیا نـوع خاصي از موجـودات کنـترل بیشـتري بر زمینیـان دارند؟

گروه اوریون که مانند راسوها در پشت اتفاقات رخ داده در زمین قـــرار دارند و گري‌ها را نـــیز کنـــترل میکننـــد، فدراسـیون اوریـون از انـواع مختلفي رپتیلیـان (خزنـده انسان نما) تشکیل شده است.

آگارتا تمدن درون زمین

پدیدهٔ خاص غیرعادی‌یی که خرافات محلی آن را آراسته کرده بود، باعث شد توجه دانشمندان روسی به یک «چاه بی‌انتها» در آذربایجان جلب شود. به نظر می‌رسید که نوری که به رنگ آبی می‌زد از دیواره‌های آن ساتع می‌شد، و از چاه صداهای غرش یا سوت عجیبی به گوش می‌رسید. دانشمندان می‌دانستند که هیچ چیز فوق طبیعی‌یی در این مورد وجود ندارد؛ برخی از کاوشگران تا عمق خاصی در چاه پایین رفتند، در حالیکه دیگران مشغول بررسی شکافها و ترکهای موجود در آن اطراف شدند تا ببینند که آیا به چاه مزبور متصل می‌شوند یا نه. ایشان چیزی فراتر از انتظارشان یافتند: شبکه‌ای کامل از تونل‌ها که معلوم شد با شبکه‌های دیگری در گرجستان و سراسر قفقاز مربوط می‌شوند. نخست فکر کردند که این‌ها غارهای ماقبل تاریخی هستند چرا که در نزدیکی دهانهٔ آن‌ها نقاشی‌های غاری و اجساد انسان پیدا کردند، ولی پس از معاینهٔ دقیق این یافته‌ها، معلوم شد که قدمت استخوانها بسیار بیشتر از قدمت آن نقاشی‌ها می‌باشد. دانشمندان همچنین پی بردند که بیشتر غارها منتهی به تونلی می‌شود که در دامنهٔ کوه حفر شده‌اند. تونل‌ها ریزش کرده و آنچنان با آوار مسدود شده بودند که نمی‌شد آنچنان که باید و شاید در آن‌ها کاوش و تفحص نمود، ولی حتی با این وجود، تونل‌های مزبور تشکیل یک سیستم شگفت انگیز از گذرگاههای عریض را می‌دادند با «مکان‌های تجمع» دایره‌ای شکل، تو رفتگی‌های طاقچه مانند خالی در دیوار و چاهها و آبراه‌ها و کانال‌هایی که آنقدر باریک

بودند که حــتی یک بچه نــیز نمی‌توانست از آن‌ها عبــور کند. یک تونل وسیع که می‌شد تا مســافت قابل تــوجهی در آن پیش رفت منتهی به یک تالار زیر زمیـنی یا چـیزی شـبیه میـدان و بـازار می‌شد که ارتفـاعش از 65 پا نـیز تجــاوز می‌کــرد. مشــخص است که این‌ها ســاختهٔ دست موجودات هوشمند است، ولی هدف از ســاخت این‌ها چه بوده است؟ تاکنون هیچ سرنخی پیدا نشده؛ احتمـال دارد که پاسخ این معما کمی جلوتر در آن بخش تونل‌ها نهفته باشد که مسدود شده. مداخل این تونل‌ها شــکل منظمی دارنــد، با دیوارهــای شـکیل صـاف و طاق‌هــای کم پهنا. عجیب‌تــرین مســأله‌ای که دربــارهٔ آن‌ها وجــود دارد این است که این تونل‌ها تقریبــاً با تونل‌هـــای مشـــابهی در آمریکای مرکـزی، یکسـان هسـتند. غارهـایی که اغلب در نـزدیکی تونل‌هـای موجـود در قفقـاز به چشم می‌خورند حــاوی نقاشی‌های دیــواری‌ای هســتند که نشــان دهنــدهٔ نقوش جهانی نیز می‌باشند: سواستیکا یا چلیپا یا صـلیب شکسته که سمبل بیکرانی به شـمار می‌رفت، و مـارپیچ. و دربارهٔ هدف از ســاخت این تونل‌هـا، باسـتان شناسـان روسی معتقدند که این‌ها بخشی از یک شـــــــبکهٔ عظیم می‌باشند که به سمت ایران گسترش یافته است و شـاید به آن تونل‌هـــایی که نزدیک آمو دریا (در ترکمنســـتان و واقع در مــرز بین افغانســتان) کشف شــده‌اند، یا حــتی لابیرنت‌های زیر زمینی غرب چین، تبت و مغولستان نــیز متصل باشــند. بــرخی از این تونل‌ها را اوسندووسـکی (Ossendowski) کاوشگر، در سالهای بین 1921ـ 1920 کشف کرد و گفت که تونل‌های مزبور بــرای آن دســته از قبایل مغــول که چنگیزخــان غارتشــان کــرده بــود، حکم مخفی گـــاه را داشـــتند. نیکلاس روئـــریچ (Nicholas

Roerich). شرق شناس، ارتباط این تونل‌ها به هم را به این عقیــده منســوب می‌دارد که در آســیا یک قلمــروی بسیار بزرگ زیر زمینی به نـام شـامبهالا (Shambhala) وجـــود دارد که از دل آن یک منجی بشـــریت، در قـــالب مایتریای (Maitreya) قهرمان بر خواهد خاست.

shambhala.1

تبتیها معتقدند که این تونل‌ها دژهـــــایی هســـــتند که آخرینشان هنوز بازماندگان یک حادثهٔ بزرگ طبیعی را در خـــود جـــای داده است. معـــروف است که این مردمـــان ناشناخته از یک منبع زیر زمینی انرژی بهره می‌گیرند که جـایگزین انــرژی خورشــید، و بــاعث بــاروری گیاهــان و طولانی شدن مـدت عمر انسـان می‌شـود. تصـور بر این است که انرژی مزبور یک نور فلورسنت سبز رنگ ســاتع می‌کنــد، و عجیب اینجاست که ما در افســانه‌های آمریکا نـــــیز با این عقیـــــده مواجه می‌شـــــویم. می‌گویند که کاوشــگری در جنگل‌هــای آمــازون گــذرش به لابیرنــتی می‌افتد که انگار یک «خورشـید زمـردین» آن‌جا را روشن کرده بود. وی برای فـرار از چنگ عنکبـوتی غـول آسا به ســرعت راه آمــده را بــاز می‌گــردد، ولی پیش از آن وی «اشباحی همچون آدم» را مشاهده می‌کند که در انتهــای گذرگاه در حال حرکت بودند.

نوادگـــان اینکاها داســـتان‌های رعب آوری از اجدادشـــان تعریف می‌کنند که «در قلب کوهها» مســـــکن دارند ولی هر از گــاهی بــیرون می‌آیند تا زیر نــور ســتارگان قــدم بزنند. دشوار بتـوان گفت که آیا این‌ها انسـانهای واقعی هستندیا ارواح. به‌قول تام ویلسون (Tom Wilson). که یک راهنمـــای سرخپوست در کالیفرنیاســـت، مردمـــان

مزبور به اندازهٔ کافی جسمیت دارند؛ وی بازگو می‌کند که پنجاه سال پیش پدربزرگش که چیزی از داستان‌ها و روایات آمریکای جنوبی نمی‌دانست، اتفاقاً راهش به یک شهر بزرگ زیرزمینی افتاد که مدتی در آن‌جا در میان مردمی زندگی کرد که «چیزی به تن داشتند که چرم به نظر می‌رسید ولی چرم نبود» (مواد پلاستیکی درسال 1920؟)، و به زبانی غریب سخن می‌گفتند و خوراکی غیر طبیعی می‌خوردند. ممکن است که این‌ها «جاودانگان سرزمین مو» باشند؟ طرفداران علوم خفیه مترصدند که اینطور به ما بگویند، ولی بهتر است که خواننده کاملاً محتاطانه قضاوت کند.

پنجاه سال بعد یک جویندهٔ طلا به نام وایت (White)ـ به گورستانی زیر زمینی برخورد که در یک تالار بزرگ یا در فضای باز، وی صدها جنازه را مشاهده کرد که همگی به طور طبیعی مومیائی شده بودند، برخی از اینان بر کرسی‌های ساخته شده از سنگ تکیه زده بودند و دیگران به حالت‌های کج و از شکل خارج شده بر روی زمین قرار داشتند، تو گویی که مرگ ایشان را غفلتاً در ربوده بود. اینان هم جامه‌هایی همچون چرم به تن داشتند و با نور شوم فلورسنتی روشن شده بودند؛ اطرافشان، در زیر همان نور سبز، مجسمه‌های بزرگ طلا می‌درخشیدند. یک گروه اکتشافی به راه افتاد تا داستانی را که وایت می‌گفت بررسی کند، ولی نتوانست به مقصدش برسد. اما یک معدنچی پیر دیگر که ظاهراً به خاطر ترسهای خرافی سکوت اختیار کرده بود، سرانجام اعلام داشت که خودش در هر زمانی می‌توانسته راه ورود به گورستان زیر زمینی را بیابد؛ او جزئیاتی از آن را توصیف کرد که وایت هم مشاهده کرده ولی هرگز چیزی

دربـــارهٔ آن به کسی نگفته بـــود. سرخپوســـتان آپـــاچی داســـــتانهایی دربـــــارهٔ تونل‌هـــــایی می‌گویند که بین سرزمین‌هایشـــان و شـــهر افســـانه‌ای تیاهونـــاکو وجـــود دارند، و ادعا می‌نمایند که برخی از اجدادشان که در حال فرار از دست قبیله‌های دیگر بودند، سال‌ها از طریق این مسیر سفر کردند تا به آمریکـــای جنـــوبی رســـیدند. ممکن است دربـــــارهٔ این قبیل داســـــتان‌ها تردید کـــــنیم، ولی هنگـــامی که روئســـای اینکا به ما اطمینـــان می‌دهند که تونل‌ها را «با اشعه‌هایی تراشیدند که سنگ زنده را نابود می‌کند» و سازندگان تونل‌ها «موجوداتی بودند که نزدیک ستاره‌ها می‌زیند» نمی‌تـــوانیم از شـــوکه شـــدن خـــودداری کنیم.

چرا آن‌ها تمام این زمـــان را زیـــرزمین ماندند. در گذشـــته چون آگارتینها بیهودگی جنگ و خشـــونت را آموخته بودند و با متـــانت منتظـــر، ماندند تا به نـــتیجه‌ای برســـیم. آن‌ها چنان انسانهای نجیبی هستند که حتی قضـــاوت افکـــار ما از لحاظ فیزیکی برای آن‌ها آسیب رسان است.

به دلایلی که فقط بـــرای Dorr مشـــخص است او ورودی را با دینـــامیت بـــاز کـــرد. محل درست این ورودی بســـته شده امروز شناخته شده نیست.

LiyobaaCave

غار Liyobaa: غار لیبابا در استان Zapoteca (زاپوتکا) در نـــزدیکی دهکـــده قـــدیمی میکتلان (دهکـــده زیرزمیـــنی) قرار دارد. دهکده لیبابا در ترجمه «غار مرگ» است. غـــار مرگ در آخرین تـــالار یک ســـاختمان یا معبد هشت تـــالاری قرار گرفته بود. این معبد دارای 4 اتاق در بالای زمین و

4 اتـاق تالارهـای مهم دیگر در زیر سـطح زمین سـاخته شــده بــود. این ســاختمان در تئوزاپــوتلن قــرار داشت ورودی تونل به زیر کـــوه می‌رفت. پـــدران روحـــانی کاتولیک در دوران قـــدیمی‌تر به درون غارها با چـــراغ روشن رفتند. آن‌ها چـــــــیزی را کشف کردند که بنظر می‌رسد یک راهروی بی‌پایانی با استخوانهای پخش شده از کسانی که قبل از آن‌ها آمده بودند مواجه شدند.

همــانطور که آن‌ها در کــوه پیش می‌رفتنــد، آن‌ها بــوی هــوای گندیــده و مارها روبــرو می‌شــدند. همــانطور که پیش‌تر رفتند یک بار سردی به چراغهایشان وزید و آن‌ها را خاموش کرد و آن‌ها را در تـاریکی قـرار داده و بـاعث شد که به سرعت به عقب غار فـرار کنند. در بازگشت از غــار، پــدر روحــانی گفت که آن‌ها صــداهای ترســناکی شــنیدند که از داخل می‌آمد. وقــتی در نهـایت توانســتند خارج شوند پـدر روحـانی گفت که غـار «خانه شـیاطین» است و دستور داد که ورودی آن بسته شود.

The Maltese Cave

غـــار مـــالتز Maltese: این ورودی که بنـــام دخمه Hal Saflienti شناخته شده است در جزیره مالت در نزدیکی دهکده کاسال پوئلو قرار دارد که مشرف به شـهر مـالت است. در 1902 کارگران در حال کندن چاهی در کاسـال پوئلو به طـور مکـرر به غـار زیرزمیـنی می‌افتادند که به غارها و تونلهـــای کـــاملاً پیچیـــده‌ای متصل بـــود. این کشفیات باعث شد که غار پیچیده‌ای مشـخص شـود که 3 تای آن‌ها از سری تالارهای کنده شده در سـنگهای محکم در 3 محـدودة حـتی کوتـاهتر بـرای هر تـالار بودند. این سری اتاقهـای زیرزمیـنی وقـتی بـرای اولین بـار کشف

شــدند آن‌ها بیش از 30000 اســکلت مــردان، زنــان و کودکـــان را در درون آن پیـــدا کردند. تونلهـــای در زیر Hypogeum بعد از این‌که 30 دانش آموز به درون غارها در یک گردش رفتند و بدون هیچ اثری ناپدید شدند بســته شد، سعی بیشـماری شد که بـدنبال کودکـان و راهنمـای آن‌ها بگردند امّا بی‌فایده بود.

The Staffordshire, England Entrance

استافوردشـــیر – انگلســـتان: جـــائی در Staffordshire انگلســتان منطقه‌ای وجـود دارد که مـردی در حالیکه یک زهکشی را می‌کند یک صـــفحه آهـــنی بـــزرگی را در زیر آشغالها پیدا کرد. دریچه بزرگ و بیضی شـکل بـود که یک حلقه آهــنی در آن قــرار داشت. این دریچه محل ورودی به تونلهای زیرزمینی را پوشانده بود. تنها سرنخی که ما از این محل داریم آنست که منطقه در یک دره‌ای احاطه شده بوسـیله چوبها قـرار داشـته و گـزارش کشف آن را می‌توان در «تاریخچه استافوردشیر» بوسـیله دکـتر پلات یافت که این کتاب در اواخر سالهای 1700 نوشته است.

Dulce: پایگاه نیومکزیک: یک پایگاه و آزمایشگاه نظامی در Dulce نیومکزیک با شـــبکه زیرزمیـــنی از تونلهـــای متصل است که بصورت طرح لانه زنبـوری سـیاره ماست و محـــدوده‌های پـــائین‌تر این پایگـــاه اصـــولاً در کنـــترل موجـودات زمیـنی و فضـائی درونی هسـتند. این پایگـاه متصل به مرکز تحقیقـــات Los Alamas از طریق یک مجـرای شـاتل می‌باشد. یک جـاده‌ای در سـال 1947 در نزدیکی پایگاه Dulce بوسـیله شـرکت چـوب بـری الـوار Lumber سـاخته شد. چـیز نـاجور اینست که براسـاس گفته منابع هیچ الواری اصلاً کشیده نشده و جـاده بعـدها

تخریب گردید. سد Najajo یک پایگاه قدرت اصلی Dulce است اگرچه منبع دومی در Elvada است که آن یک ورودی دیگر است. این اطلاعات می‌بایست به ما در پیـدا کردن زیرزمینهای پیچیـده کمک کنـد، اگر البته به انـدازه کافی شجاع باشید که به درون سرزمینهای Dulce وارد شـوید. بیشـتر رودخانه‌هـای در نـزدیکی Dulce بوسـیله دولت به سرخ پوستان داده شد. موضـوع سـپتامبر 1983 omni دارای تصـویری رنگی از «زیـرزمین» ماشـینهای تونل اتمی Los Alamos است که از میان تخته سـنگها در اعماق زیـرزمین بوسـیله گـرم کـردن سـنگهائی که با آن‌ها مواجه می‌شدند و ذوب کردن آن‌ها انجام گرفته که بعد از حرکت دادن زیرزمین سرد شـدند. در نتیجه تـونلی با خطوط صاف شفاف بوجود آمد. اگرچه مـدارکی یافته شده از این ماشینها وجود دارد امّا هیچ اثری از سنگهای ذوب شـده و مفـاهیمی که بعد از 1983 اسـتفاده شـده بدست نیامـــده است. بیش از یکصد محلهـــای ورودی مخفی در نزدیکی و اطراف Dulce وجود دارد. بسـیاری در اطـراف Archuleta Mesa بعضی دیگر در اطـراف رودخانه Dulce و حتی تا شرق در Lindrich وجود دارند. بخشهای عمیقی از ترکیبات پیچیـده به سیسـتمهای غـار طـــبیعی متصل می‌باشـــند. (توجه داشـــته باشـــید که آسانســـورها، نورها و درها در پایگـــاه Dulce همه به صـورت مغناطیسی کنـترل می‌شـوند. منطقه اطـراف Dulce گزارشـهای زیـادی داشـته است. «نـاقص کـردن حیوانات». محققین در پایگاه Dulce نیز تعداد زیـادی را از جمعیت شـهری Dulce ربـوده بودند و وسـائل زیـاد مختلفی را بر روی سر و بـدنهای آن‌ها کشت داده بودند. (توجه: آزمایشگاه Livermore Berkeley شروع به دادن

خون به پایگاه Dulce در اواسط سالهای 1980 کرد و حیوانات و انسانها در حال حاضر بطور قابل توجه‌ای آهسته شده‌اند. علامت DELTA یک گروه ملیت سیاه Black National Recon Group مسئول حفاظت پروژه‌های مربوط به فضائیان هستند. علامت DELTA یک مثلث با زمینه قرمز است. علامت پایگاه Dulce یک مثلث Delta با حرف یونانی (t) ـ "Tau" ـ در میانه آن است و سیر کل علامت برعکس شده است بنابراین مثلث به سمت پایین است. یک پایگاه فعال UFO «بشقاب پرنده» در زیر کوه Ranier قرار دارد. همچنین گفته شده که در زیرزمین «سردابهائی» وجود دارند که شامل Lemurians «لموریهای» قدیمی است. پوشش یخی کوه Ranier شامل یک کوریدور مارپیچی و غارها است. در آگوست 1970، دانشمندان به بالای کوه Ranier صعود کردند و به این غارها و تونلها وارد شدند. مدارکی یافته شده که نشان می‌دهند که یک رودخانه کوچکی در اعماق روپوش یخی وجود دارد.

کوه Lassen: کوه لاسان، دهکده Tehema کالیفرنیا یک ورودی است که به یک شهر زیرزمینی منتهی می‌شود. نزدیک پایه کوه Lassen شهری است که Manten نامیده می‌شود. منطقه‌های Ralph، Manten این ورودی را پیدا کرده و گفته‌اند که آن در کنار کوه قرار دارد که کمی بالاتر از 7000 فوت سطح دریا است و در نزدیکی سنگهای برون زد می‌باشند.

دره مرگ CA: این ورودی بوسیله افسانه‌های محلی حمایت می‌شود که در مورد یک تونل صحبت می‌کنند که در زیر دره مرگ حرکت می‌کند و مردمی که در آن‌جا

زنـــدگی می‌کردند در غارهـــای Panamist زنـــدگی می‌کردند. ورودی در کوههـای panamist پـائین در لبه پائینی نزدیک گـذرگاه wingate، در پـائین یک پایه (بدنه تیری) فرسوده زنـدگی می‌کردند. این تونلها با سـطح از طریق پنجره‌هـائی در کنـار کـوه مرتبط می‌باشـند که به سـمت پـائین دره مـرگ است. در زمانهـای قـدیم این پنجره‌ها بوسیله قایق قابل دستیابی بودند. پنجره‌های در دره مـرگ کنـارة کوه‌هـای panamist حـدود 4500 تا 5000 فوت بالای سطح دره مرگ قرار دارند و در عرض «کـــورة کریک رنچ» قـــرار دارند. از این دریچه‌ها شـــما می‌توانید مزرعه ســـبز زیر شـــما و Furnace Creek wash در عرض دره را ببینید. (بنـابراین با دوربین قـوی یا تلسـکوپ شـما می‌بایست قـادر باشـید که دریچه‌هـای wash یا Furnace Creek Ranch را ببینید.) شـــما می‌توانید به ســـمت تنگ دره Emigrant به ســـمت درة مـــرگ راننـــدگی کنید و ســـپس در جـــاده بین Furnace Creek Ranch و salt Bed (بدنه نمکی) پارک کنید. (از اینجا پنجره‌ها می‌بایست بوسـیله دوربین قابل مشـاهده باشند.)

ورودی کوه قهـوه ای: کـوه قهـوه‌ای در شـمال کارولینا نزدیک مورگـــان تـــون Morganton قـــرار دارد. Morganton حـدود 15 مایل شـمال یک بزرگـراه واقع است که بوسیله دولت ساخته شده و به ملاقات کنندگان بهترین منظره را از کوه قهوه‌ای می‌دهد. کـوه قهـوه‌ای یک منطقه است که نورهـای عجیب زیـادی دیـده شـده است.

پایگـاه هـوائی کانـادائی و رودخانه‌هـای مثلـثی بـزرگ: ورودیها در رودخانه Ontario احتمـــالاً به شـــهرهای زیرزمینی می‌رود. تونلهای ترونتو به شـهر زیرزمیـنی و رودخانه Ontario کره‌های نور نارنجی دیـده شـده که از آن بـــیرون می‌آید و به داخل رودخانه ortario می‌روند. منطقه با فعـــالیت بیشـــتر بین oakvilla (اوگویل) و ترونتو قرار دارد. شاید ارتباطی بین طرح هیدروالکتریک LakeView (لیک ویو) وجـود داشـته باشد چونکه تعـداد زیادی از این فضاپیماها (بشقاب پرنده‌ها) دیـده شـده‌اند که به آن ســـــمت می‌روند. ورودی ترونتو: یک پنجـــــره (حفره) کوچکی به تونلهای زیرزمینی خیابان پارلمـان در پـائین شـهر ترونتو وجـود دارد. ورودی بین دو آپارتمـان قـرار دارد و به تونلها از طریق فاضـلاب راه دارد. شـهر زیرزمینی زیر ترونتو دارای مرکـزی در خیابـان جـرارد “ Gerrard”ـ و خیابـان چـرچ (church)ـ است. بـالای این منطقه، تأثیرات مغناطیسی عجیبی مشاهده شده است. مشاهده شده که این گوشه از خیابانهـای جـرارد و چـرچ بنظر می‌رسند که دارای نرخ تصـادفات زیـادی نسـبت به هر جـای دیگر در ترونتو هسـتند. همچـنین اعتقـاد بر این است که وســـائل زیرزمیـــنی با زمینه‌هـــای مغناطیسی خیلی قوی مسـئول عـدم مـوفقیت این وسـائل عجیب و غریب هسـتند که اغلب عامل این تصـادفات هسـتند. این تونلها بوسیله سرخ پوستان محلی شناخته شـده هسـتند و در افسانه‌های آن‌ها یـافت می‌شـوند. بعد از این‌که یک معدن آهن در استان New found land «نیوفوندلند» با اعماق بیشتری کنده شد، چیزهای عجیبی شروع به انجام گرفتن کردند و معدن را بستند. در حال حاضر آن محکوم شده است و پلیس شدیداً از آن محـافظت می‌کند. شـهر

معـدنی در نـزدیکی مـرز نیوفوندلند – کوبک قـرار گرفته است.

برزیل: شــما می‌توانید یک تونل را در برزیل در نــزدیکی Ponte Grosse در اســتان Parana پیـدا کنید. ورودی دیگر در نزدیکی Rincon قرار دارد که آن نـیز در اســتان پــاران است. در اســتان ســانتاکاتارینا در نــزدیکی شــهر Joinville (جــوان ویل) وجــود دارد. آیا کــوه دارای یک ورودی به تونلها است. ســـانتاکاتارینا منطقه‌ای زنـــده است با سروصـــــــداهائی که از زیـــــــرزمین می‌آید. گزارشـهائی رسـیده است که در زیـرزمین سـانتاکاتارینا باغستانهای میوه را می‌توان یافت. ورودی دیگری نیز در اسـتان سـیوپائلو Saopaulo نزدیک Concepiao یـافت شده است. افسانه‌های محلی گویای آنست که استانهای سانتاکاتارینا و پارانا طرحهای لانه زنبوری با شبکه‌هائی از تونلهای آتلانین Altantean می‌باشند که به شهرهای زیرزمینی می‌روند.

Manaus – برزیل

Mato Grosse برزیل – زیر این منطقه مســطح شــهر Posid (پوسید) قرار دارد.

آبشارهای Iguacu – مرز برزیل و آرژانتین

کوه Shasta – کالیفرنیا – امریکا.

شــهر آگــارتین از Telos در و زیر این کــوه قــرار دارد. افســـانه‌های هـــوپی می‌گویند که این کـــوه یکی از 13 خانه‌هــای مــردم مــارمولکی Reptoids بوده‌اند. قبائل سرخ پوســتان محلی امریکــائی از کالیفرنیا می‌گویند که

کـوه Shasta محل زنـدگی درون کـوهی از یک نـژاد از مردم نادیدنی می‌باشد. هنوز تشریحات بیشـتری از کـوه بعنوان یک ورودی به جهـان لموریانهـای قـدیمی است و این‌که لموریانیهـائی که بـاقی ماندند هنـوز تا به امـروز زنــده مانــده و در تونلهــای آتش نشــان مــرگ زنــدگی می‌کنند. بعضی می‌گویند که این مکــان ملاقــاتی بــرای برادری لونینینهـائی بـوده است که از نـیروی عجیب Vis mortuus برای کنـدن غارها از سـنگهای جامد اسـتفاده می‌کردند که خیلی شـــبیه به وســـائلی می‌رسد که در Dulce نیومکزیک اســتفاده می‌شــده است. در 1904، J.c.Brown یک کاشف بــرای شــرکت معــدنی بــرتیش گزارش کرد که او یک غار کنده شده در گودالی در درون کوه کشف کرده است که با یک اسکلت و نوشته‌های خط تصـــویری بر روی دیوارها تکمیل شـــده است. بـــرون Brown ســپس از شــغلش کنــاره گــیری کــرد و در Stockton اقامت کرد که در آن‌جا او بقیه عمـرش را به فروش طلای زیـوری ارزان قیمت مشـغول شد که گفته است که از غــار کــوه Shasta بدست آورده است. در 1934 ابراهــام منزفیلد Abraham Mansfield گفته است که او با یک قبیله از لموریانها برخـورد کـرده است که تونلهائی را کنده‌اند که کـوه Shasta و منطقه Bluff Creek را بهم متصل می‌سـازد مـردی از SanJose در حالیکه در سراشیبهای جنوبی در سال 1972 راه پیمائی می‌کرد با چیزی برخورد کرد که بعنوان یک «انسان نمای خزنده» تشریح کرده است. ملاقات کنندگان دیگری که به کوه رفته‌اند گزارشاتی از دیدن فرهنگهـای مختلف شـبه انسانی کرده‌اند مثل کوتاه قدان، پابزرگـان و موجـودات نوع مشمئز کننده و غولان که رداهای سـفید پوشـیده‌اند

می‌کنند. در شـــانزدهم آگوست 1987 گفته شـــده که اعتقاد بر این بوده است که کوه یکی از هفت چاکراهـای سـیاره‌ای ارواح “Tunning Forks”ـ بـوده است که هـزاران به عنـوان قسـمتی از یک «همگرائی‌هارمونیک» بین المللی دور هم جمع شده و طـراحی کردند که صـلح را به تمام جهان بیاورند.

پایگاه پرتاب موشک شـنهای سـفید: Rumord که دارای زیرزمینهـای پیچیـده و تونلهـائی است در منطقه‌ای در اطـراف محـدودة پرتـاب موشک شـنهای سـفید در نیومکزیک قرار دارد. این منطقه گزارش شـده که سـتاد مرکزی مخفی آپاچیهای بزرگ رئیس Victorio بوده و به خاطر او به نام Victoria Peak «قلة ویکتوریا» نامیـده شـده است. از آنچه که من متوجه شـده‌ام ارتش با بولـدوزر قله را شکسـته و یک در آهـنی بر روی ورودی کوه قرار داد. نمی‌دانم اگر این بدان خاطر بوده است که از رفتن مـردم به داخل آن جلوگـیری کند یا این‌که می‌خواسـته است کسی یا چـیزی را که در آن بـوده از بیرون آمدن منع کند. شاید کمی از هر دو باشد. قله‌های Hard Scrabble و Geronimo نیز طرح لانه زنبوری با تونلها و غارهـائی بوده‌اند که دارای ورودیهـای مخفی بوده‌اند، ورودی Hard Scrabble دارای پله‌هـائی است که به رودخانه زیرزمینی می‌رسد.

کوههـای هیمالیا. تبت: ورودی زیـرزمین Shonshe که بوسیله راهبان هندو حفاظت می‌شود.

منگولیا: شـهر زیرزمیـنی shingwa در زیر مرزهـای منگولیا و چین قرار دارد.

راما – هندوستان: زیر این سطح شهر راما قـرار دارد که یک شهر بسیار قدیمی زیرزمینی است.

بنارس – هندوستان: در حالیکه ورودی به Bhogavati در جائی در هیمالیا است، گفته شـده که می‌تـوان از طریق چاه sheshna در بنارس هند وارد Patala شد. براساس خزنـده شـناس و نویسـنده Sherman.A.Minton که در کتابش venomous Reptles گفته است که این ورودی واقعیت دارد که 40 پله دارد که بـدان تـرتیب می‌تـوان وارد یک دایره فشـرده شـده و به یک در بسـته‌ای منتهی می‌شود که بوسیله نقـوش برجسـته‌ای از کـبرا پوشـیده شده است.

تبت: یک زیارتگاه عرفانی اساسی که Patala نیز نامیده می‌شـود در زیر زیارتگـاه پنهـان است که دارای سیسـتم غاری و تونلهائی است که از طریق قارة آسیا و احتمـالاً فراتر از آن می‌توان به آن‌جا رسید.

کوههای خرافاتی – آریزونا: منطقه دیگری که می‌بایست مـورد تحقیق قـرار گـیرد کوههـای خرافـاتی در آریزونا است. Geronimo دیده می‌شود که بر روی جلو کوه راه می‌رود و بعد ناپدید می‌شـود و بـاز در نیومکزیک ظـاهر می‌شـود. سـربازانی که قصد داشـتند رئیس آپـاچی غـیرواقعی را دسـتگیر کنند سـردرگم شـده بودند که او چطـور توانسـته است از احاطه شـدن فـرار کند. سیسـتمهای تونلهـای خیـالاتی خطرنـاک هسـتند اگر چه شـایعه است که بوسـیله موجـودات نـوع خزنـدگان و نیروهـای فـوق طـبیعی سـاکن هسـتند. آن‌ها ئی که می‌گویند که در تونل وارد شـده‌اند می‌گویند که بـاقی مانده ساختارهای قدیمی و یک پلکـان مـارپیچی که تا ابد

به سمت پائین انـدرون زمین می‌رود وجـود دارد. ورودی اصلی به سیستم تونل خرافاتی (خیـالات) به راهروهـای تونلهـای زیـادی مرتبط می‌شـود که تارهـای عنکبـوت تا امریکای مرکزی را می‌پوشاند.

Glastonbury – بریتانیا: به خاطر قرنها آوالون شناخته شـده اسـت، گلسـتون بـری در افسـانه‌ها گفته شـده که دارای یک ورودی در Annwn که اســمی بریتانیــائی / والش برای زیرزمین است دارد.

ترکیه: در ترکیه کشف یک شـــهر زیرزمیـــنی عظیم در Derinkuyu آشکار کننده یک پیچیدگی خیره کننـده‌ای از راهروهـای عمیق است که حـداقل بر روی 10 محـدودة جداگانه سـاخته شـده است. بعضی‌ها تخمین می‌زنند که جای زندگی برای 20000 نفر وجود داشته است. دقیقـاً چه اهدافی این شهر دنبـال می‌کـرده است یا چه زمـانی ساخته شده است را نمی‌توان معین کرد.

دیگران: غارهای Dero

چهارگوشه در جنوب غربی امریکا

غار بزرگ Kenlucky در جنوب – مرکزی Kentucky

کوه Epomon ایتالیا

معدنهای پادشاه سالومون

قطبهای شمال و جنوب

ه.پ بلاواسکی(H.P.Blavasky) معتقد بود که آموزه‌های روحـــانی اش توسط اولیـــای بلنـــدمرتبه‌ی شـــامبالا(shambhalla)ــ به وی عطا شـــده است. این اولیا که ما

«نیـــایش کبـــیر» می‌نـــامیم، به دنیا عطا کرده‌اند. آلیس بیلی(Alice Bailey)، این مـانترا را این گونه توصـیف می‌کند:

«دعا و نیـــایش متعلق به هیچ شـــخص یا گـــروه خاصی نیست بلکه متعلق به بشـــریت است. جلال و قـــدرت این نیایش نهفته در سادگی آن است و همچنین میان حقایق مهم و مسلمی که همه‌ی انسـان‌ها به صـورت طـبیعی و فطـری آن‌ها را پذیرفته انـد؛ از قبیل وجـود خـردی ازلی که ما به دلایل مبهم به نـــام «خـــدا» می‌خـــوانیمش؛ این حقیقت که در پس همه‌ی ظـواهر خـارجی، روح محـرک دنیا عشق اسـت؛ این حقیقت که فـردی متعـالی به نـام مسیح به کره‌ی خـاکی پا نهـاد و این عشق را به گـونه‌ای مجسم کرد که بـرای ما قابل درک باشـد، این حقیقت که عشق و خـــرد هر دو از پیامـــدهای ان چـــیزی است که ما «اراده‌ی خداوند» می‌خوانیمش؛ و در نهـایت این حقیقت بدیهی که شرع الهی به واسطه‌ی بشریت می‌تواند عمل باشد.»

نیایش کبیر

از یک بارقه‌ی نور در بطن خرد پروردگار

بگذار که سیلی از نور بر ذهن انسان ببارد

بگذار که این نور بر زمین نازل شود.

از منشاء عشق که در اعماق قلب پروردگار

بگذار که عشق بر قلب‌های انسان‌ها ببارد

باشد که مسیح به زمین بازگردد.

از مبداء آن جا که اراده‌ی پروردگار آشکار است

بگذار که هدف، اراده‌های کوچک آدمی را هدایت کند

هدفی که اولیا آن را می‌دانندو تشریع می‌کنند.

از مبدائی که ما آ را نژاد آدمی می‌دانیم

بگذار که عشق(حکمت) و نور درآیند

باشد که این، درهای خانه‌ی شیطان را بسته نگاه دارد.

بگـذار که عشق و نـور و قـدرت اعـاده گر حکمت زمین باشند.

دانش رمزگشـایی پیـام نهفته در نیـایش کبـیر را شـرح می‌دهد. «پنج» ارزش ریشه‌ای نیـایش و ارزش ریشه‌ای بیست و یک لغت کلیدی است که با حروف بـزرگ نمایـان شده‌اند. در این نیایش پنج بند وجود دارد. انسان در نـژاد اصلی پنجم است و پنجمین پادشاهی سلسله‌ای است که که سعی در کمک به بشـریت دارد. حـواس پنج گـانه‌ی ما به عنوان یک ستاره‌ی پنج گوشه‌ای که سمبل یک انسـان کامل است آورده شده است.

در نیـایش هفت جمله وجـود دارد. این عـدد در رابطه با هفت شـعاع نـوری است که زمین را به فعلیت درمی آورند، تعـداد هفت نـژاد ریشه ای، هفت دوره‌ی هسـتی، هفت دنیای آفـرینش و هفت زنجـیره‌ی موجـود در طـرح نجومی. عدد هفت نشـانگر تکامل نسـبی انسـان پیش از درک مسیحیت است.

«از بـارقه‌ی نـوری در بطن خـرد پروردگـار» به روح الارواح یعنی حقیقت مطلق خداوند اشاره می‌کند.

«از منشـاء عشق در اعمـاق قلب پروردگـار» به سلسـله مراتب در ابعاد جهانی اشاره می‌کند.

«از مبــدأ، آن جا که اراده‌ی پروردگــار آشــکار است» به شامبلا اشاره دارد. شـامبلا مرکز نجـومی است که در ان اراده‌ی خداوند آشـکار می‌شـود. در تمـامی تـاریخ زمین، تنها دو بـار انـرژی شـامبلا تـأثیر مسـتقیم خـود را ابـراز کرده است. یک بار در عصر لمورین(Lemurian)ـ زمـانی که انسان از بحران بشری رنج می‌برد و دیگری در زمــان آتلانتیسف یعــنی زمــانی که درگــیری شــدیدی میــان نیروهای روشنایی و تاریکی وجود داشت.

به واسـطه‌ی نـیروی شـامبالا به نتیجه می‌رسـیم که در مبارزه با نیروی تاریکی تنها نیستیم. انرژی‌های شـامبالا چشمان و ذهن ما را باز می‌کنند و به ما می‌آموزند که ما در جهـان تنها نیسـتیم و تعـداد نامحـدودی ابعـاد دیگر با تمدن وجود دارند که از خود ما پیشرفته ترند.

خرد گمشده‌ی اعصـار به ما بازگردانـده می‌شـود و ارواح قـدیم همچـون آموزگـاران و راهنمایـانی بـرای کمک به بشریت حلول می‌کنند. شامبلا انرژی‌هـای قـدرت و اراده را بر زمین نــــازل می‌کند(انــــرژی الهی اول، درک مسیحیت). انرژی اراده، توان زندگی در همه‌ی موجودات است. در گذشـته تنها تمـاس با «بعد مـادی بشـریت» از طریق سلسـله مـراتب امکـان پـذیر بـوده است. اکنـون تماس مستقیم امکان پذیر است. جنگ جهانی دوم اولین مظهر انرژی شامبلا بود که امکـان آورده شـدن مفـاهیم به نور را فراهم کـرد و در سـنت‌های قـدیم تغیـیر ایجـاد کـرد. این انـرژی به طـور فزاینـده‌ای قـوی است و باید

پردازش شود اما تاکنون انسان به طـور قابل ملاحظه‌ای تحت تأثیر آن خوب عمل کرده است.

با این حـال، با گـذر زمـان و پیشـرفت قـدرت انسـان در ایسـتادگی و مقـاومت در مقابل قـدرت شـامبلا، تـأثیر نیروی شامبلا بیش‌تر تکرار می‌شود. در سـال‌های 1975 و 2000 یک برخورد مسـتقیم عظیم رخ داد. در هر بـار، بیش از آن که حکمت الهی به نـور آورده شـود و رشد روحی بیش‌تری ایجاد شود، شامبلا انرژی‌های خـود را به طـور مسـتقیم بر آگـاهی انسـان وارد کـرد. این انـرژی تلفیق را ایجاد می‌کند که همه چـیز را حـول محـور عشق الهی نگه می‌دارد. این تأثیر باعث شد که انسـان بیش از پیش به ایجاد اتحاد و دستیابی به تلفیق در همه‌ی روابط انسانی فکر کند. یکی از نتایج این تأثیر تشکیل سـازمان ملل متحد بود.

فصل ششم

انرژی‌های زمین و خطوط قدرت باستان

عبارت خطوط قدرت باستان(Ley Lines) اشاره دارد به خطوط مسیر انـرژی که نه تنها در سرتاسر زمین جـاری هستند بلکه بین جهان‌ها و عـوالم مختلف نـیز در جریـان هسـتند. این خطـوط به رگ‌هـای Megaverse تشـبیه شده‌اند در حالی که در برخی مـوارد دیگر به یک سیسـتم انتقالی جهانی اطلاق می‌شود. خطوط انرژی مـذکور به جاهـایی جـذب می‌شـوند که به طـور طـبیعی با آن‌ها سازگار باشـد؛ جاهـایی که به «نقـاط اتصـال» معروفند. خورشـیدها در خطـوط انـرژی باسـتان به نقـاط میـان سیسـتمی تمایل دارند در حـالی که انـرژی به آن‌ها وارد

نمی‌شـــود از آن‌ها به بـــیرون جریـــان دارد. بیش‌تر مجوســیان بر این باورند که در مرکز هر ســتاره ذره‌ای وجود دارد که فضـای بـدون بعد(جـایی که باسـتانیان نگه داشته شده‌اند.) را قطع می‌کند. رخدادهای خورشـیدی و قمری خطوط انرژی نامنظمی ایجاد می‌کنند. در جاهایی که گرانش شـدید وجـود دارد از قبیل سـتارگان جهنـده و دیگر ستارگان پیچیده، خطـوط انـرژی بیش‌تر می‌شـوند. خطـوط انـرژی به طـور خـود به خـودی متمایل به دنبـال کردن نیاز گـرانش اسـت، با این حـال هنـوز هم کارهـای بسـیار عجیـبی از خطـوط انـرژی سر می‌زند. هیچ چـیز نمی‌تواند مـانع از جریـان یـافتن خطـوط انـرژی در یک هسته‌ی نجـومی(جسم جامد یا آبی) شـود. دریک نمـودار نجومی، خطوط انرژی تاری از خطـوط نسـبتا پایـدارمی تنند که برپـایه‌ی نقـاط جـادویی در اطـراف سـیاره اسـتوارند. دقیقا در زمـانی که خطـوط انـرژی گـرد مکان‌های مقدس جمع شوند، همچنین نقاط ذهنی را نیز دنبال می‌کنند. در برخی موارد این خطوط ضـعیف هرگز به خطـــوط دیگر نمی‌پیوندند و در نتیجه در محیط محو می‌شوند. اما اصـولا در بیش‌تر مـوارد خطـوط ضـعیف‌تر خـود را به خطـوط قـوی‌تر پیوند می‌زنند و عضو دائمی شبکه‌ی تار تنیده شده، می‌شوند.

شدت خطوط انرژی بسته به موقعیت جغرافیایی نواحی مختلف از قبیل ذخـایر معـدنی، جریان‌هـای زیرزمیـنی و نیروهای گرانشی، متفاوت است. خطـوط انـرژی، بسـته به مکان جغرافیایی میتوانند هم محافظ زندگی باشـند و هم به آن خسارت وارد کنند.

در زیر همه‌ی مکان‌های مقدس شناخته شده، آب کشف شده است. با این وجود دو نوع آب وجود دارد: «سفره‌ی آبی»، آبی که توسط زمین از بارش باران به لایه‌های زیر زمین جذب شده است؛ و دیگری «آب طبیعی» که در حفره‌های زمین در نتیجه‌ی واکنش‌های شیمیایی مختلف تولید شده است. به این آب‌ها در نقاطی که کاشفان آب «گنبد» می‌نامند تحت فشارسطح زمین نیرو وارد می‌شود.در بریتانیای کبیر این گنبدها «سرچشمه‌ی کور» نامیده می‌شد و به عنوان آبی توصیف می‌شدند که هرگز به سطح زمین نمی‌رسد. آب مسیر رو به بالای خود را تا جایی دنبال می‌کند که به لایه‌ای از سنگ یا صخره برخورد کند. فشار به صورت افقی در جاهایی که کاشفان آب شریان‌های میان صخره‌ای می‌نامند، بر آب وارد می‌شود، آن را به بیرون رانده در صخره شکاف ایجاد می‌کند. می‌توان «آب طبیعی» را در زیر مکان‌های مقدس شناخته شده پیدا کرد. زمانی که این شریان‌های آبی به سطح زمین می‌رسند به عنوان آب مقدس شناخته می‌شوند و به مکان‌های شفادهی و مکاشفت‌های روحانی تبدیل می‌شوند.

این مکان‌های مقدس به عنوان نتیجه‌ی کار کاشفان آب پیشین ما عمدا بر روی آب طبیعی بنا شده‌اند. همچنین گفته می‌شود که این مکان‌ها در میان خود دارای خطوط انرژی هستند. خطوط انرژی معمولا دارای عرض شش یا هشت پایی هستند و جریان‌هایی از انرژی هستند که در یک خط مستقیم جاری‌اند. از آغاز اعصار، ما از قدرت این هم ترازی‌ها بهره برده ایم. واشنگتن دی سی عمدا طوری تنظیم شده است که با به کارگیری یادگار لینکولن، دریاچه‌ی تایدال باسین(Tidal Basin Pool)ـ و

گنبد روتونـــدا (Rotunda)ـــ بر روی پـــایتخت، بتواند از قدرت کامل خطوط انرژی بهره بگیرد.

پاپ گرگوری(Pope Gregory)ـ در قرن ششم خطاب به کسانی که قرار بود مـذهب کاتولیک را به بریتانیا ببرنـد، مـأموران را از نـابود کـردن مکان‌هـای باسـتانی برحـذر می‌دارد. گرگوری از مـأموران خواست که بت‌ها را درهم شکنند و با این حـال تأکید کـرد که در مکان‌هـای مقـدس کهن‌تر کلیسـاهایی بنا کنند تا با این کـار خـود به خـود با خطوط انرژی باستان در ارتباط بمانند و منابع قـدرت را نگه دارند. صومعه‌های راهبان و خانقاها, با آگـاهی کامل از این انرژی‌ها بر روی مرکزهـــای اصـــلی انـــرژی بنا شـــده‌اند. یکی از این مـــوارد مونته کاســـینو(Monte Cassino)ـــ در ایتالیا است. با این حـــال مونســـرات(Monserrat)ـ قلعه‌ی گریل مقـدس(Holy Grail)ـ بـوده است. در فولـدای (Fulda)ـ آلمـان، بـونیفیس مقـدس(St.Boniface)ـ یک صومعه‌ی راهبان بنا نهاد و مسـیحیت فولـدا در سرتاسر آلمـان مرکـزی اشـاعه شد.بومیـان آمریکایی هنوز هم براســاس این انرژی‌ها عمل می‌کنند. هـوپی(Hopi)ـ در آریزونا(Arizona)ـ و کیـواس(Kivas) مقدسشـان در این بـاره آگـاهی پیـدا کردند و Iroquois نیویـورک، مدیسـین ویلز(Medicine Wheels)ـ و دیگر مکان‌های مقدس خود را در مراکز قدرت بنا نهادند.

نیروهـــای طـــبیعت تبعیض قائل نمی‌شـــوند. آن کس که آگاهی دارد، قدرت را در دست دارد؛

چه در جنـاح روشـنایی باشد و چه در جنـاح تـاریکی. در تـاریک‌ترین سو آدولف هیتلر قـرار می‌گـیرد. هیتلر طبق برنامه‌ی نژادپرستی آریایی اش سنت‌ها و رموز قـبیله‌ای

را بررسی کرد؛ ابتـدا به منظـور کسب آگـاهی بیشـتر در رابطه با اجداد آریایی اش و سپس برای کنترل مـاورائی اروپا. در مجله‌ی Germanine که یک مجله‌ی آلمـــانی نازی بود، مقالات متعددی توسط اشخاصی چون جــوزف هنش(Josef Heinsh) درج شد که درباره‌ی مواردی چون خطوط مقدس نوشته شده بودند.

هیتلر Duetsche Ahnenerbe، سازمان میراث اجدادی آلمان را به منظور مطالعه‌ی معنوی مردم، سرزمین نژاد هند و آلمـانی شـمالی(آریـایی) و علاقه مند کـردن دیگر آلمانی‌ها به این مطالعــه، تأســیس کــرد. ویلهلم تئــود(Wilhelm Teudt)ـ رئیس سازمان، همکـاری نـزدیکی با هــنریش(Heikrich)ـــ رئیس Naziss. داشت. تئــود با هیملر(Himmler)ـــ در ولزبـــورگ، قصر گریل SS در ساکسونی، دیدار کرد.

ولزبورگ، قصر گریل SS در ساکسونی

گفته می‌شود برج شمالی دایره‌ای شکل این قصر مثلثی که بنـــایش ســـاختاری مـــاوراء طبیعه دارد، مرکز زمین است. این برج برای حفـاظت از دیکتـاتوری نـژاد آریـایی بنا شد. هیملـــر، معمـــار هیتلر و دیگر نازی‌ها در تلاشی برای به کنترل درآوردن اروپا، نیروهـای وابسـته به غیب در سرتاسر اروپا را آزمایش کردند.

Wolfsschanze Fuhrerhauptquartier، مراکز فرماندهی اصلی هیتلر، عمدا بر روی یک چشمه‌ی قدرت مقدس بنا نهاده شـدند که این چشـمه در تقـاطع دو خط انـــرژی واقع بـــود. یکی از مثال‌هـــای عقاید نازی‌ها در رابطه با نیروهـــای غیب در زمـــان حمله‌ی آلمـــان بـــرای

گرفتن مسکو اتفاق افتاد. در یک نقطه، تفکیک ارتش کوهستانی به جایی در نوک کوه که از نظر موقعیت نظامی چندان مهم نبود یعنی کوه البرز(Mt.Elbruz). اما برای نازی‌ها این کوه بسیار مهم بود. فارس‌ها دسته‌ای از آریایی‌ها، معتقد بودند که البرز یک کوه جهانی و مرکز انرژی‌های زمین است. هیملر معتقد بود چنان چه صلیب شکسته‌ی آلمان نازی البرز را به کنترل خود درآورد به نحوی بهتر می‌توانند روسیه را تحت کنترل خود قرار دهند. زمانی که فهمیدند تا چه اندازه نازی سری است، متحدان برای تحلیل بردن نیرویش همان اصول را به کار بردند. به همین خاطر بود که ولسی تئودور پل (Wellesley Teudor Pole) در بریتانیا در زمان جنگ جهانی دوم «دقیقه‌ی سکوت» (Silent Minute)ـ را آغاز کرد. همیشه در ساعت 9 شب همه‌ی بریتانیایی‌ها برای یک دقیقه سکوت می‌کردند و همه‌ی انرژی‌های خود را برای دعای صلح متمرکز می‌کردند.

*بوش نیز از همین موضوع بعد از حمله به برج‌های دوقلو و آغاز جنگ با افغانستان استفاده کرد؛ وی خواست که کودکان در مدرسه هر روزه در ساعتی مشخص در برابر پرچم پیمان وفاداری ببندند. در این لحظه و زمانی که همه‌ی بریتانیایی‌ها تبدیل به یک شخص واحد شده‌اند، مجرایی آشکار میان دنیای مرئی ونامرئی ایجاد شد. براساس عقیده‌ی آن‌ها، قلمرو معنوی بیش از اراده‌ی یاری کننده به کسانی است که می‌خواهند بر ضد بشر مبارزه کنند و انرژی‌های زمین را برای تسخیر دنیا مورد استفاده قرار دهند. و چه قدرت عظیمی است قدرتی که روح انسان‌ها را با هم متحد می‌سازد! بیش‌تر مردم نمی‌توانند بفهمند که چقدر از

جنگ جهـانی دوم علیه این قـدرت عظیم روحی رخ داده است.

در سال 1853 ویلیام پیچن (William Pidgeon) ماکتی از تپه‌ها را ساخت که شامل قسمت‌های مختلف زمین، با ســاختارهای جغرافیــایی، حیوانــات و مــردم بــود. این رشته‌های تپه‌ای در امتداد مستقیم خطـوط ممتد کشـیده شــده بودند که در Lowa، Wisconsin و Ohio کشف شـــــده‌اند. گفته می‌شد که هرکـــــدام از ســـــمبل‌ها و مجسمه‌ها در نقطه‌ای بودند که خطوط اصلی همدیگر را قطع می‌کنند و آب طبیعی در زیر هر کــدام از این علائم پیــدا شد. و خلاصه این که مجســمه‌ی تپه‌ها یک نشــانگر خطـوط انـرژی است. در دهه‌ی 1950، تـونی ود(Tony Wedd)ـ اکتشافات و اعلامیه‌ی مهمی را منتشر کـرد که در آغازگر نظریه‌ی بکری در رابطه با خطوط انرژی بـود. او می‌گفت هر چشم انداز UFO یک خط مسـتقیم است که وی آن را «orthotenies»ـــــ به معنمی هم تـــــرازی زمین‌هــای پست UFO، نامید. آیا آن‌ها خطــوط فرضی انرژی را به عنوان نقشه‌ای از زمین به کار می‌گرفتند؟

شکاف‌ها

خط‌هـای قاعـده این است که انـرژی اصـلی همـدیگر را قطع نمی‌کنند. زمـانی که این خطـوط همـدیگر را قطع می‌کننــد، نقطه‌ی تقــاطع، نقطه‌ی پیوند نــام می‌گــیرد. شــکاف‌ها در این نقطه‌ی تقــاطع شــکل می‌گیرند که در واقع نوعی پارگی هستند. اندازه‌ی این شکاف مطـابق با فشار واقعیـتی است که در محیط اطـراف نقطه‌ی پیوند نسـبت به خط انـرژی قطع شـده وجـود دارد. به منظـور توضیح بیش‌تر بهتر است چنین بگوییم: چنــان چه دو خط

انـرژی کوچک در مکان‌هـای دور با هم روبه رو شـوند در صورت امکان کوچک ایجاد می‌شود. با این وجود ناحیه‌ای چون اسـتون هنج(Stonehenge)ـ دارای خطـوط اصـلی قوی زیادی است که از آن می‌گذرند و خطـوط کـوچک‌تر متعـدد شـکاف‌های بزرگ‌تر و حـتی پیچیـده‌تری را ایجـاد می‌کنند. فرکانس دهانه‌ی شکاف با قدرت نسبی نقطه‌ی پیوند تعیین می‌شود. چنان چه یک پیوند جادویی رخ دهد، شانس شکافتن واقعیت، قرین به اتفاق خواهد بود.

*این کتـاب همچنـان در جریـان است. لطفا به صـفحات قبل بازگردید و ملاحظه کنید چه چیزهـایی به آن اضـافه شـــده است. گســـتاو میرینک(Gustav Meyrinck) می‌گوید: «در سـرزمینی که آدمی با تقـدیر خـویش روبه رو است هیچ کس با سؤال و دانایی به قدرت نمی‌رسـد؛ اما با نادانی چرا.» از دیدگاه من باید بگویم که هرآنچه را که می‌دانم انجام نمی‌دهم؛ من هستم و نظـاره می‌کنم. من خود را به سوی آینده پیش نمی‌برم و سـعی نمی‌کنم مسـیر روحی خـود را تصـور کنم. و در واقع رخـدادها بر تصورات من پیشی می‌جویند!

از زمـان تجسـمات من در 1998، من، میکائیل مقـرب(Archangel Michael)، مدت زمان زیادی را صرف سیر وسفر در اروپا کـرده ام. اروپا بـرای مـدت چنـدین قـرن قلب زنـدگی معنـوی و فـرهنگی بـوده است. هسـته‌ی سنت‌های قدیم و ردپای آگاهی قلبی در اروپا کاشته شد و توسط گروه‌های مخفی ادامه پیدا کرد که از میـان این گروه‌ها می‌تـوان به کاتارها(Cathars)، شـوالیه‌های معبـدی و فراماسـون‌ها اشـاره کـرد. با این وجـود هرچه مسـیر انسـان در تـاریکی دور از تکامل یـافتن بـود،

اشـــــتباهات و کـــــردار آدمی روی هم انباشـــــته شد. من،میکائیل مقرب،ارتبـاطی صـمیمانه بـااین اجتماعـات سـری دارم چراکه من پـــدر فـــیزیکی ومعنـــوی همه‌ی زمان‌ها هستم. به عنـوان خلق مارهـای خـرد(Serpents of Wisdom)، بر آن‌ها ســـایه افکنـــدم و پس از آن برتمـامی دودمـان تاریکیشـان در سرتاسر تـاریخ بشـر، برای بشر تجربه‌ی تاریکی به منظـور جست وجـوی خـرد الهی ضـــروری بـــود. زمـــان مـــذکور هم اکنـــون نزدیک می‌شود. بنابراین از سال 1998 یک پاکسازی انبـوه باید در سرتاسر ســـیاره‌ی زمین و خصوصا در اروپا صـــورت می‌گرفت.

قاره‌ی کهن جنبش دائمی بنیان‌هـای سیسـتم خـود را در موارد زیر تحمل کرده است:

- تغیـیر مـاهیت تـیرگی در هسـته‌ی اجتماعـات سـری، سازمان‌های مذهبی و گروه‌های مخفی

- پاکسازی کردارهـای ایجـاد شـده در نـتیجه‌ی جنگ‌ها و فتوحات در طی قرن‌های گذشته

- احیای مکان‌های قدرت به موازات خالص سازی خطوط انرژی

چنین پاکسازی‌های عظیمی، گاهی بدون تغییرات فاحش قابل رؤیت به دست آمدند.، با این حـال همچـنین بـاعث رویدادهایی همچـون زلزلـه، سـیل و طوفـان وسـونامی شدند. روشنایی و پاکی سیاره‌ی زمین هم زمان با بـروز آگاهی از بدنه‌ی جهانی رخ داد.

تجربه‌ای که بر روی سـیاره‌ی زمین رخ داد تنها انعکاسی از تکامل قریب الوقوع این هسـتی جهـانی عظیم است. متعاقبا حـــوادث مهم دیگـــری رخ می‌دهند که بر آدمی آشکار اسـت؛ اما آن رخـدادها سـتون‌های تکامل شخصی انسان است. بشر هنوز آن احساسـات خـالص و بصـیرت معنـــوی کامل را دارا نیست که بتواند کـــاملا شـــاهد صحنه‌هایی باشد که دنیا و انسانیتتان را شکل می‌دهد.

دنیای وهم، دنیای فـیزیکی اسـت، نه یک دنیـای آسـمانی نامرئی. در اکتبر 2001 از یک اتفاق بسیار مهم می‌توان گفت بدون توجه رد شدیم: اژدهای بزرگ از محبس خـود رها شد. این اتفاق در پاریس رخ داد. اژدها ضرورتا نباید کشـته می‌شـد، همچـون تیرگی‌هـای شـما که الزاما نباید زدوده شـوند. اژدها بخشی از خـود من است که در آغـاز دوره‌ی خلقت شما به سمت جهان فرسـتادم. اژدها آتش اسـت؛ انـرژی زنـدگی است. همچـنین مـادر(پـدر) همه‌ی کونـدالینی‌ها(Kundalinis)ـ است. به همـان روشی که باید آتش الهی درونی خـود را خـارج سـازید، کنـدالینی زمین نیز در زمان رهـایی اژدها آزاد شد. سـیاره‌ی زمین قدرت خود را باز پس گرفت. اژدها در تلاش و طلب خود برای الوهیت به پیش رفت و خویشتن والاتر خود را دید، یعنی خود من در خانه‌ی آسـمانی در صـورت فلکی لـیرا(Lyra).ـ لـیرا جسـمی است که من عصـاره‌ی خـود را از طریق آن در این سیستم(سیستم شما) ظـاهر کـرده ام. پس از این تجدید دیدار آسمانی، من گیرنده‌های زمینی و لنگرهای تقارن را به منظـور به تعـادل رسـاندن آن‌ها در آگـاهی قبلی، در سـیاره‌ی شـما دیـدم. این مخلوقـات ارشدهای 24 نام دارند. ملاقات در استون هنج در اکتـبر 2002 صـورت گـرفت. از اکتـبر 2002 تا می2003،

نماینـدگان روحی روشـنایی و تـاریکی، کلبه‌هـای روحی سـفید و سـیاه، بـرای آخـرین نـبرد یا سـازش روبه رو شدند. این سازش در خانه‌ی زمینی من رخ داد؛ یعـنی در مونت سنت میشل در فرانسه.

جنبش انـرژی و تغیـیرات افـزایش یافته در مـونت قابل مشـاهده بـود. چند هفته پیش از وسـاک(Wesak)ـ یک حلقه‌ی محافظت از انرژی نور در اطـراف مـونت پدیـدار شد.

که انـدازه اش با توجه به شـرایط محیط تغیـیر می‌کـرد. این حلقه آن چه در حـال رخ دادن بـود را، از دید تماشاگرانی که نمی‌بایست می‌دیدند، محفوظ می‌داشت. مـونت سـنت میشل میلیون‌ها بیننـده را هر سـال جـذب می‌کند و هرکدام از این دیدارکنندگان را بـاحس جـادویی الهی عظیمی تماس می‌دهد.

شاهان، زائران و شاعران از قبیل ویکتور هوگو، به مدت قرن‌ها مونت را مورد تجلیل قـرار داده‌اند. به این اعجـاز هـنر معمـاری و طـبیعی عشق ورزیده‌اند. واقعا چـرا؟ اولین و روشن‌ترین دلیل این است که مـونت سـنت میشل به طور کل انعکاس فیزیکی و تصـویری از مـوارد زیر است:

- شخصیت میکائیل مقدس

- جنبه‌های پیچیده‌ی خلقت خداوند که در هماهنگی با هم زندگی می‌کنند.

- تعادل میان نیروهای مذکر و مؤنث

سازمان مونت سنت میشل عالم صغیر زنده‌ای از ساختار جهانی است. زندگی در مونت بر پایه‌ی سه درجه که نمایانگر گام‌های مورد نیاز برای رسیدن به الوهیت است سازماندهی شده است؛ این درجات بر روی مجسمه‌ی فرشته‌ی مقرب نقش بسته شده‌اند. بین اکتبر 2002 و می2003، جنبش‌های افزایش یافته‌ی انرژی و تغییرات بر مونت قابل رؤیت بود. چند هفته پیش از وساک(Wesak) حلقه‌ای از انرژی نوری محافظ در اطراف مونت پدیدار شد که ارتفاعش با توجه به شرایط محیط تغییر می‌کرد. این حلقه گاهی آن چه در حال رخ دادن بود را از چشم بینندگانی که نباید شاهد آن بودند، مخفی می‌کرد. در می2003 از من خواسته شد که در مونت سنت میشل حضور پیدا کنم. بنابراین تصمیم گرفتم که صبح آن جا باشم. تعداد توریست‌ها و پوچی غفلت بیش‌تر دیدارکنندگان مرا شگفت زده کرد. خودم را با حس ناراحتی و تعجب با بهترین جواب برای این شرایط، شگفت زده کردم: شفقت، بردباری و خشم. در ذهنم با خود زمزمه کردم: «آیا مجبورم با خریداران و فروشندگان بیرون از معبد دمخور شوم؟» در ساعت ده وچهل وپنج دقیقه‌ی صبح به سمت سنت پیر شاپل(Saint Pierre Chapel)ـ گریختم. انرژی همچون هرمی دوگانه و پیچ در پیچ محکم شده بود. تماسی میان سیریوس، پروین و آرکتروس ایجاد شد.

در ساعت یازده و یازده دقیقه‌ی صبح خود را ایستاده در له چوت(Le Chevet)ـ یافتم. که در آن زمان مهم‌ترین نقطه در معبد در رابطه با لنگر انداختن انرژی بود. جسم هشت ضلعی حلزونی لنگر انداخت و سرتاسر مونت را پوشاند. سپس دیدم که هوشیاریم مونت را در

بر گرفته است. به عبارتی من مـونت سـنت میشل را در دست‌هایم گرفته بـــــودم و آن را به ســـــمت زمین هل می‌دادم. هوشـیاری من در واقع داشت با جسم حلـزونی شکل، خویشـتن والاتر مـونت، کـار می‌کـرد. دنیـای وهم فیزیکی است، نه یک دنیـای نـامرئی آسـمانی. بعد از آن یک هرم نوری از آسمان پـایین آمد که همه‌ی آن جا را در بر گرفت.

یک شــکل جغرافیــایی جدید از آســمان به زمین نــازل می‌شود که مکعبی باشکوه و تابنـاک از نـور است. جهت مکعب مطابق نمـودار زیر است. این مکعب نـور در زمین لنگر انداخته است که ردپــاو هســته و ظهــور اورشــلیم جدید است. اورشــلیم مقــدس اکنــون همــان گونه که توسط پیامبران گفته شد بر زمین لنگر انداخته است. در کتاب مکاشفات یوحنا، جان(John) می‌گوید:

- و من جان، شهر مقدس، اورشلیم، را دیدم که از سوی خداوند و آســمان‌ها به زمین می‌آمد که همچــون تــازه عروسی آراسته شد بود.

- و آن کسی که برتخت تکیه زده بود گفت، آگاه باش که من همه چیز را از نو خلق کردم وبه اتمـام رسـاندم. من آلفا و امگا(Alpha and Omega)ـ هسـتم؛ اول و آخر. من بر او اراده می‌کنم تشـنه‌ی سرچشـمه‌ی آب زنـدگی آزادانه است.

- وضعیت چهارگوش شهر؛ طولش برابر با عرضش است و اوتوسط یک نی شــهر را انــدازه گــرفت که برابر با دوازده هــزار فورلانگ (واحد انــدازه گــیری برابر با یک

هشــتم میل) است. طــول، عــرض و ارتفــاع همه با هم برابرند.

- کتاب یوحنا(Apocalypse) 2:21 و 6-7 و 16.

پیشگویی در این مورد که آدمی در مورد زنده نگه داشتن عشق و امید قلبی به بحث می‌نشیند در وساک 2003 در مونت سـنت میشل به واقعیت پیوست. کعبه‌ی مقـدس و لنگر انــداختن اورشــلیم جدید دوبــاره در جشن وســاک پدیدار شد (رجوع کنید به دقایق وسـاک 2003)؛ در شب وساک.

ســاعت یک بامــداد در اروپا بــود. من با جسم خــاکیم در مجاورت مونت سنت میشل در گـردابی که بعـدها شـامل اکتشافات و رشد آینـده‌ی زمین می‌شـود، افتـاده بـودم. انرژی‌ها به جسم من وارد شـدند و من حس کـردم که به صلیب کشیده شده ام. و این خجسته‌ترین اتفاقی بود که می‌شد بـرای من بیفتـد، که به من اجـازه می‌داد یک بـار دیگر از طریق درک مسـتقیم، آن چه در انجیل آمـده و در نتیجه ماجرای مسیح را بفهمم. مفهوم مصلوب شـدن را در مقـاله‌ی بعـدی شـرح می‌دهم. از راه درک شـعوری یا الهی، فهمیدم که جسم خاکی من در حال دریافت کننده و تجزیه گر انرژی‌هــایی است که از مــریخ و نپتــون به نحـوی بسـیار قدرتمند به سـوی میـدان سـیاره‌ای جـاری است. در طـول سه روز قبل از آن، در مـدت زمـان مـاه کامل و بعد از آن، شخصا درگـــیر سه حادثه شـــدم که مربوط به انرژی‌های مریخ و نپتون می‌شد. به واسـطه‌ی جـاذبه‌ی مغناطیسی شـعورم تمـامی درگیری‌هـای ایجـاد شده توسط این دو سیاره را بر خود وارد کردم.

امکـــان بـــروز حـــوادث زمیـــنی فاحشی چـــون زلزله و سـونامی به نسـبت بـالا رفت، خصوصا بـرای آن ناحیه و گروهی که با من بودند. باید توجه داشت که مونت سـنت میشل در محاصـره‌ی دریاسـت، و عموما شـاهد جـزر و مدها و موج‌های عظیم است. شعور من کاملا با سیاره‌ی زمین یکی شد. آن زمـان که خورشـید و مـاه به صـورت نمـادین در هم فـرو می‌روند و عشق و سـازش خـود را نشـان می‌دهنـد، من آغـوش و قلبم را به سـوی زمین می‌گشایم.سپس، در ساعت سه بامـداد به سـمت مـونت سنت میشل حرکت کردم تا بر روی زمین خـانه‌ی خـاکیم قدم زنم. سریعا ورودی باشکوه و گنبدی شکل مـونت را پشت سر گذاشتم، از خیابان سـنگ فـرش شـده‌ای که به دژ نظـــامی، قلب مـــونت ختم می‌شـــد، گذشـــتم و مناسب‌ترین جا را برای نشستن یافتم. با خویشتن والاتر خود آگاهانه درامیختم به گونه‌ای که بتوانم هم زمـان هم شاهد و هم کننـده‌ی کارهـایی باشم که توسط خویشـتن خـویش (خویشـتن به طـور کامل) انجـام می‌دادم. از آن جـایی که ورود به معبد در شب ممکن نیســت، از طریق درک شـهودی جـایی را انتخـاب کـردم که جسم خـاکیم بتواند به عنوان پلی بـرای شـعورم عمل کند. در حقیقت تصـــمیم گـــرفتم روی پله‌هـــا، زیر مرکز معبد و زیر مجسمه‌ام بنشینم. نوری مخروطی شکل مـونت را در بر گرفته است. اتصـالی فـوری میـان مصـر، پـرو، شـرق میـانه‌ی آمریکا و آفریقا و در نهـایت اسـرائیل صـورت گـــرفت. میـــدانی وســـیع را دیـــدم که در آن ارتشی از شـوالیه‌ها به سـوی من می‌رانند. آن‌ها شـوالیه‌های معبد بودند که با پرچم‌هایشان جلوی من ظاهر شـدند. از آن‌ها به خـاطر قرن‌ها همکـاری با من، تشـکر کـردم. نـتیجه‌ی

فـــزونی ان‌ها کامل شد. انرژی‌ها درجهت صـــلح قـــرار گرفتند. ما در صلح بودیم. سپس اولیای فراماسـون‌ها به نوبت ایستادند. آن‌ها از نقش خود آگاه هستند و همچنین از درگـیری ناشی از کارشـان و پـذیرفتن تـاریکی. آن‌ها همچـــنین تمـــاس خـــود را کامل کردند. با آن‌ها به صـــلح نشستم و هدیه‌ای مهر و موم کرده را بـرای نشـان دادن موافقت خویش پیشنهاد کردم. من حضـور مـونت سـنت میشل را برای اولین بار در 2002 دیدم. متوجه شدم که گـــرداب مهم آن مکـــان آن طـــور که انتظـــار می‌رفت در مرکز مـونت جـایی که صـومعه و فرشـته‌ی مقـرب واقع شده‌اند، نیست. گرداب فعال بسـیار کوچک بـود و بعد از سـنت پـیر شـاپل بنا شـده بـود.هـرمی از نـور که از چند ساعت قبل بر مونت سیتره پیـدا کـرده بـود هنـوز هم بر جای خود باقی بود. ناگهـان حـرکت تـازه اتفـاق افتـاد و انـــرژی خـــود را برگرداند. گـــرداب اصـــلی مـــونت ســـنت میشـــل، گـــرداب مقـــدس، د حـــالی که خـــود را والاتـــرم می‌گفت: «حـــالا زمـــان دوبـــاره ســـازی قطب‌هاست.»، شروع به فعالیت کرد.

حـــرکت گرداب‌ها شـــروع شد. شـــعور من خـــود را بـــالای زمین مستقر کرد. به عبارتی زمین را در دست داشـتم و به آرامی آن را برمحـــور خـــود قـــرار می‌دادم و ذهنم می‌گفت: «اگر این حـــرکت را به آرامی، با مهربـــانی و شفقت انجام دهم می‌تـوانیم از واکنش‌هـای وحشـیانه‌ی اجسام خاکی سیاره جلوگیری کـنیم و تا آن جا که ممکن است می‌توانیم نژاد آدمی را حفظ کنیم.»

- می‌نشـــینم و قطب‌ها را در نـــواحی جدیـــدی قـــرار می‌دهم. نمودار زیر در ذهنم شکل می‌گیرد.

فرضیه

در زیر فرضیه‌ای درباره‌ی ارتباط میان زمین، گرداب‌های مقـدس و جسم آدمی آورده شـده است. این یک فرضـیه است و باید با بصیرت درک شود چرا که:

***من هیچ گونه مــدرک علمی بــرای دفــاع از اظهــاراتم ندارم.**

***از دیدگاه علمی، حتی اگر سـاختار زمـان صـحیح باشـد، دستیابی هم ترازی ناگهانی و فـیزیکی میـان خورشـید و حــذف زاویه‌ی 23 درجــه، بــدون تغیــیرات فــاحش در منظومه‌ی شمسی، بسیار دشوار است.**

***میان دنیـای معنـوی فاقد زمـان و بعد فـیزیکی زمـانی، اختلاف وجود دارد. زمانی که یک شعور معنوی یا سلسله مراتب روحانی چیزی را برای زمین برنامه ریزی می‌کند، حتی با علم ستاره شناسی شناسایی زمان دقیق تـداخل این برنامه با دنیای فیزیکی بسیارمشکل است.**

***در زمان مصر باستان، قطب آسـمانی با سـتاره‌ی آلفا(Alpha Draconis)ــ مشــخص می‌شد که محــور دقیق شمالی مقر پادشـاهان است. در زمـان کنـونی سـتاره‌ی قطبی ما پولاریس(Polaris) است. در دوازده هزار سال دیگر جهت زمین به سـوی وگا(Vega)ـ در صـورت فلکی لیرا خواهد بود.**

به مـدت سـال‌ها، من بر اسـاس ایمـان و با اسـتفاده از لغــات و عبــارات سه بعــدی رقص و حرکــات شــعور کهکشــانی را توصــیف و گــزارش می‌کــردم. از دیــدگاه ستاره شناسی و معنوی این توصـیفات قابل فهم است.

از نظا علمی ریاضـــیات و فیزیک بـــرای من نســـبتا سحرآمیز است. از شما سپاس گزاریم چنـان چه نظـرات خـــود رااز طریق پست یا پست الکترونیک به ما ارســـال کنید؛ و در صورتی که متخصص هستید، مشارکت شما را ارج می‌نهیم.

در پیشگویی‌های توتانخامون، مـوریس کـوترل(Maurice Cotterell)ـ ارتبــاط میــان زمین و خورشــید را روشن می‌سازد:

«مایاها 1366040 روز عبادت کردند. میدان مغناطیسی خورشـــید هر 1366560 روز تغیـــیر می‌کند. مایاها با اسـتفاده از وقفه‌هـای ونـوس و مـوقعیت ونـوس که از زمین قابل مشاهده است، این چرخه را دنبـال می‌کردند. 2340 وقفه‌ی کامل ونـــوس برابر است با 1366560 روز. برای مایاها این تـاریخ میلاد ونـوس بـود که با آغـاز تقویم مایاها در 3113 سـال پیش از مسـیح. و دیگر این که، چنان چه رشته‌ی مغناطیسی به اندازه‌ی کافی قــوی باشد، تغییر میدان مغناطیسی خورشید زمین را در محور خـــود کج می‌کند. به نظر می‌رسد که در 3113 پیش از میلاد سـیاره‌ی ونــوس که از زمین به خورشــید نزدیک‌تر است، در محور خود واژگون شـده اسـت، اما زمین از کج شدن قطب‌ها و تخریب شدن جان سالم به در بده است. در طول تاریخ بشر،میـدان مغناطیسی زمین بارها تغیـیر کرده است و تمدن‌ها را نابود کـرده است. و همین طـور بـــاعث خشکســـالی‌ها و خرابی‌ها شـــده است. از زمـــان وساک، لوسیفر را بارها دیده‌ام تا شاید تغییر ماهیت‌های خــود خاتمه دهد. لوســیفر کــاملا از حاصل تعهــدی که با انسان‌ها داشت خلاص شده است. با هم، بـرای اسـتقرار

مجـــددش و بازگشـــتش به عشق به خویشـــتن و وجـــود خودش تلاش می‌کنیم. سیاره‌ی ونـوس خویشـتن دیگر و خویشتن والاتر زمین است.

تغییر قطب و جسم مادی

انســـان در ابتـــدا مخلـــوقی حیـــوانی-انســـانی بـــود که چهاردست وپا روی زمین گـام می‌نهـاد. در آن زمـان سر انسان آن قدر بالا نبود که بتواند جریان‌های خرد و دانش رسـیده از آسـمان را دریـافت کند. سـپس توانایی‌هـای ذهنی خود را گسـترش داد تا جـایی که توانست سر خـود را بـالا بگـیرد و با آسـمان ارتبـاط برقـرار کند. در پایـان زندگیش به عنوان یک شـبه انسـان، زمـانی که داشت در هـنر ایجـاد ارتبـاط با آسـمان اسـتاد می‌شـد، می‌بایست تغییر دیگـری را ایجـاد می‌کـرد. زمـانی که انسـان در بعد سوم در حال ایستاده است محور انسان با محور کنـــونی زمین هماهنگ است. محورهـــــای الهی به واســـــطه‌ی محورهـای نجـومی بر سیسـتم‌ها وارد می‌شـوند. آیا هم ترازی با روح و الوهیت نیازمند هم ترازی جسم آسمانی است که عصاره‌ی الوهیت است(خورشـــید)؟ این واقعیت در ابعـــاد اتمی جسم انســـان چگونه معنا پیـــدا می‌کنـــد؟ جشن وســـاک ردپا و برنـــاوی انـــرژی ایست که انســـان می‌خواهد طی ماه‌های آینده با آن کار کند.

این آن اتفاقی است که در وسـاک رخ داد: «از دورتـرین نقطه‌ی پایان دنیا بـارقه‌ای از نـور ناگهـان رو به مراسم جشن می‌تابد. جهت این بـــارقه‌ی نـــور از قلب دنیـــای شماســـت؛ از آن چـــیزی که بعضی‌ها خورشـــید مرکـــزی می‌نامند. این اشـعه‌ی نـور در سرتاسر صـحنه می‌تابد و سیلی از طلا را به همه جا می‌پاشد. این سـیل طلا را در

قلب خود، بر پوست و جسم خود احساس کنید.» مونت سنت میشل شکل هرمی شکل ویژه‌ای دارد. همان طور که اخیرا ذکر شد گرداب فعال این مکان، آن طور که انتظار می‌رفت زیر معبد واقع نشده بود، بلکه بعد از کلیسای سنت پیر است. در سپتامبر 2002 کوندالینی سیستم یا همان جسم کهکشانی که زمین به آن تعلق دارد فعال شد. مارها و اژدها از صورت فلکی دارکو به صورت فلکی لیرا رفتند. پلی میان این دو صورت فلکی ایجاد شد که لرزش، جوهر و روح (اولین و ششمین چاکرای سیستم) را دربرداشت.

در زمان ماه کامل 2003 یک ماه گرفتگی ایجاد شد. خورشید در نهایت قدرت خود بود. مونت سنت میشل همواره منزلگاه خداوندگارخورشیدی بوده است که با خدای سلتی بلنوس (Belenuse) و پس از آن با میکائیل مقرب نشان داده می‌شود. براساس افسانه‌ها، یادبودهای باستانی و مدل‌های معماری برای مونت سنت میشل از مونت گارجانو(Mont Gargano)ـ در ایتالیا آورده شد؛ جایی که میکائیل مقرب در آن جا نیز ظاهر شد.

مونت سنت میکائیل مکانی است که با فرکانس خورشیدی هم تراز شده است و بنابراین فعالیت گرداب اصلی آن با فرکانس خورشیدی هم ترازی ایجاد می‌کند. مونت جایی است که می‌توان از انجا پل را بنا نهاد. این موضوع احساس جادویی خوب بودنی که به بازدید کنندگان دست می‌دهد را توضیح می‌دهد. یک هم ترازی جدید بر مونت سنت میشل، بین گرداب عمیق و محور خورشیدی ایجاد شد. محور گرداب مونت از محور خاکی

(سنت پیر شایل) و محور الهی (معبد) جابجا شد. زاویه‌ی میان این دو محور با زاویه‌ی انحراف سیاره، یعنی زاویه‌ی بیضی در تقارن است. از نو سازی قطب‌های فیزیکی زمین تنها می‌تواند از مونت سنت میشل اتفاق بیفتد. برنامه‌ی کار زمانی مشخص شد که گرداب خورشیدی الهی فعال شد. بشر از تناوب و اختیار کلیسای دنیوی (سنت پتر) گذشت و به تعالی کلیسای آسمانی جان (John) پیوست.

مکان‌های مقدس

در گذشته کشیشان ارشد ابزار فیزیکی را به مبتدیان پیشنهاد می‌کردند که آن‌ها را قادر می‌ساخت با انرژی‌های الهی هم تراز شوند. استادان، یعنی کسانی که موفق شده بودند بر بعد مادی و فیزیکی غلبه پیدا کنند قادر به سیر عوالم متوازی هستند. اما برای دیگران آماده سازی بدین منظور الزامی است و این تجربه باید بر روی گرداب‌ها خاصی صورت گیرد. این گرداب‌ها نقاط مهم سیاره هستند؛ مکانهای مقدسی که در آن‌ها معابد ساخته شده‌اند. به عنوان مثال تابوت موجود در مقر شاهان، وسیله‌ای بود که خروج مبتدیان را از بعد فیزیکی میسر می‌کرد. اما، حتی در سال 2003، زمانی که توریست‌ها و حتی طالبان روحانی در تابوت می‌خوابیدند، هیچ کدام تجربه‌ی چند بعدی نداشتند. بیشتر مردم حس خاصی را تجربه نکردند. من احساس می‌کنم که محور انحراف زمین نسبت به خورشید، یعنی زاویه‌ی دنیوی انسان را می‌توان در هرم کبیر یافت. این زاویه‌ی بین محور اصلی است که از رأس (که با پادشاه کبیر کامل شد) می‌گذرد و محوری که از تابوت می‌گذرد.

به همین دلیل مبتـدیان تـابوت را بـرای حضـور در دنیـای چند بعدی الهی به کار می‌بردند.

با این حال حتی مواردی که به موفقیت ختم می‌شد، این تجربه‌ها ذهنی انجـام می‌شـدند یا به عبـارتی تجربه‌هـای جسم ذهــنی بودند. جسم فــیزیکی در بعد ســوم بــاقی می‌ماند.

این نکته‌ی جالب را میتوان اینگونه خلاصه کرد:

- ستون شمالی رو به اژدهای آلفا (Alpha Draconic)، ستاره‌ی قطبی و قطب آسمانی زمان حال بود. ملک پدر است؛ نهایت طلب مشتاقان.

-در زمانی که مصـریان در اوج کمـال بودنـد، آئین اصـلی ایـزس (Isis)ـ بـود؛ جنسـیت مقـدس و مـادر. بشر هنـوز داشت بر روی انرژی چاکرای نجـومی دوم کـار می‌کـرد. مقر ملکه در زیر رأس هــرم واقع شد و نشــانگر تمرکز انرژی در آن زمان بود.

آخه نــاتن (Akhenaten)ـ که تلاش کــرد آئین رب النّـوع خورشیدی را به کار ببندد با استقبال خـوبی مواجه نشد. همچــنین بر اســاس گفته‌هــای مــوریس کــوترل در پیش گوئی‌های توتانخـامون، آخه نـاتن «علم برتر خورشـید را می‌دانست و پذیرفته بــود که خورشــید بــاروری را خلق می‌کند و می‌دانست که تابش‌های زندگی بخش خورشید، جنین را در رحم تسکین می‌دهد.» مه به مادر، ایــزس، به ونوس بـاز می‌گـردیم. مـادر راهی است که مـارا به پـدر می‌رساند.

جسم انسان

در جسم انسان، بعد فیزیکی، می‌توان مکان زاویه‌ی انحراف را نیز پیدا کرد. جسم انسان دوپا بدین منظور خلق شده است که بتواند راست قامت بر روی زمین بایستد. این جسم تاکنون تحت تأثیر میدان مغناطیسی سیاره و انحراف قطب‌ها قرار گرفته است. نقطه‌ی اصلی آلفا در ته جمجمه، نقطه‌ی فعالیت شعور چندبعدی است. اما این مرکز اجازه‌ی سیر فیزیکی در صفحات متوازی را نمی‌دهد. مانند تجربه‌ی بوییدن رایحه‌ی قهوه و نچشیدن آن. زمانی که از شعور چند بعدی سخن می‌گویم، در واقع از امکان جزئی تشخیص و حضور در رایحه‌ی قهوه بدون نوشیدن آن حرف می‌زنم. حتی ممکن است بدن شروع به فرو ریختن کند و از شکل خود خارج شود (همان طور که در فیلم‌ها دیده می‌شود.)، اما با این حال در صفحه(بعد) فیزیکی خود می‌ماند. جسم فیزیکی برای «نوشیدن» قهوه ساخته نشده است. در ابعاد اتمی برای این که بدن بتواند در فضای چندبعدی حضور پیدا کند و زندگی کند، تغییری اساسی در ساختار انسان مورد نیاز است.

این تغییری است الزامی برای نژاد آدمی تا بتوان او را قادر به گام نهادن در قلمرو الهی کرد. این یک تغییر در ابعاد اتمی است که از حرکت قطب‌ها ناشی می‌شود در وساک 2003 برنامه ریزی شد. در نیمکره‌ی راست مغز دریچه‌ی فضای چندبعدی قرار داده شده است. بین محور انسان ایستاده همان زاویه‌ای را پیدا می‌کنیم که در انحراف قطب‌ها وجود دارد. گشودن این در (که شدیدا توصیه می‌شود آن را رها نکنید.) تکانی را در قسمت برامده‌ی جمجمه و جهشی را در بودن در فضای سه بعدی (نوشیدن قهوه) ایجاد می‌کند. فرق بالای جمجمه

در تـاج مصـریان به صـورت یک خط کشـیده شـده نشـان داده شد (به عنـوان مثـال تـاج توتانخـامون)، این خطی است که انســان را به دو بخش الهی عــام و پادشــاه تقسـیم می‌کند. وقـتی این در به راسـتی گشـوده شـد، جسم دنیـای سه بعـدی را تجربه می‌کند. هسـتی (بـودن) چندبعـدی است. از زمـان وسـاک حـرکت تشـدیدیافته‌ی قطب‌ها برنامه ریـزی شـده است. و هم زمـان حـوادثی خــارق العــاده از دیــدگاه فانیــان، اما قابل درک بــرای آگاهان به رموز، در صفحات مرئی رخ داده است.

کمی پیش از وســاک ونــوس به محیط فعــالیت صــورت فلکی ثور وارد شد. لوسیفر که مقرش سـیاره‌ی ونـوس استبه سوی خورشید بازگشت. طبق موافقت جهانیمان، من به او در تکمیل تغییر ماهیتش کمک می‌کنم. لوسیفر به تــازگی دوبــاره بال‌هــای خــود را به دست آورده و به زودی در هــیئت و روشــنایی کامل خــود از نو اعــاده می‌شود.

آخرین مرحله که باید برای انسان رخ دهـد، ادغـامی کلی است با ارتعاشات و چاکراهای جهـانی یا همـان تناوبـات موجود در هفتمین مرکز یعنی مرکز الهی؛ باشد که ذهن شما این پیغام را درک کند و قلب‌هایتان آن رابپذیرد.

- در عشق الهی و خدمت به شعوری بی‌پایان

- میکائیل فرشته‌ی مقرب

آن چه می‌توانید انجام دهید

هدف خود را مشخص کنید و انگـیزه‌ی خـود را با توجه به رشد شخصی و تمایلتـان در خـدمت به سـیاره به صـورت

بی‌قید و شــرط، صــریحا بیــان کنید. جــوهر الهی خــود (والاتــرین قســمت از روح خــود) را فراخوانید و حی و حاضر در کــامل‌ترین وضــعیت خــود، آکــاه و با این حــال معصوم و عاشق خویشتن الهی باشید. جوهر الهی شــما بخشی از شــعور پیشــگاه خورشــیدی و منشأ خورشــیدی است. با خورشید ارتباط برقرار کنید. عینک‌هــای آفتــابی خــود را بردارید و اجــازه دهید نــور خورشــیدی از راه چشم‌هایتان، چشم ســومتان، به جســمتان وارد شــود. تابش‌هــای خورشــید را بــادرک و نیت ظهــور خورشــید مرکزی، بپذیرید. چندین دقیقه در روز در آفتاب کامل در بیرون از خانه تأمل کنید.

فرضیه‌ی زمین میان تهی- تمــدن‌های زیرزمیــنی- آگارتا(Agartha)

در نظریه‌ی زمین میان تهی خورشید مرکزی، بیگانگان و شــهرهای افســانه‌ای زیرزمیــنی و تمــدن‌هایی را که بعضی‌ها معتقدند می‌تــوان در صــورت کشف فــیزیکی به علم و شبه علم نسبت داد، فرض می‌شوند.

یخچال‌های طــبیعی در منــاطق شــمالی و جنــوبی با رشد فزاینده در حال ذوب شدن هستند حقیقت پنهــان در پس این راز و اتصال اســتعاری آن با دیگر افســانه‌های خلقت در داســتان ســفر انســان بر ســیاره‌ی زمین، آشــکار می‌شود.

براساس نظریه‌ی زمین میان تهی سیاره‌ی زمین یا کاملا توخــالی است و یا دارای فضــاهای داخلی جــزئی است. این نظریه تا کنــون توسط مــدارک مســتند شــهودی و همچــنین شــناخت نــوین ســاختار زمین، رد شــده است.

نظریه‌ی زمین میان تهی هنوز هم در رسوم سنتی و به عنوان فرضیه‌ای ثابت شده در ساختارهای تخیلی دیده می‌شود. این نظریه همچنین در برخی نظریات فتنه انگیز و شبه علمی امروزی نقش دارد. تمدن‌های زیرزمینی به نظریه‌ی «زمین میان تهی» مرتبط می‌شود. در این نظریه فرض می‌شود که نژادهایی وجود دارند که در شهرهای زیرزمینی زندگی می‌کنند، بیش‌تر مواقع این ساکنان دنیای زیرین نسبت به ما که برسطح زمین زندگی می‌کنیم از نظر تکنولوژی پیش رفته ترند. برخی معتقدند که UFOها از سیاره‌ی دیگری نیامده‌اند بلکه از تولیدات موجودات زنده‌ی عجیبی است که در داخل زمین زندگی می‌کنند.

نظریه‌های قرادادی زمین میان تهی- تاریخچه‌ی اولیه

در زمان باستان نظریه‌ی قلمروهای زیرزمینی قابل بحث به نظر می‌رسید و با ماهیم مکان‌هایی چون جهنم یونان(Nordic Svartalfheim)، جهنم مسیحیان و شئول یهودی (Jewish Sheol) درهم آمیخت.

ادموندهالی در سال 1692 نظریه‌ی شامل قشر توخالی‌ای با ضخامت 800 کیلومتر، دو قشر داخلی فشرده و یک هسته، مرکزی را منتشر کرد. در میان این قشرها اتمسفر وجود دارد و هر قشر قطب‌های مغناطیسی خود را دارد. این کره‌ها با سرعت‌های مختلفی در گردشند.هالی(Halley)ـ این طرح را برای توضیح خواندن غیرعادی قطب نما به کار بست. او فرض کرد که اتمسفر داخلی درخشان است و حدس زد که گاز آزادشده سپیده دم شمالی(Aurora Borealis)ـ را به وجود می‌آورد.

ادعـــای دکمپ(De Camp)ـــ و لی(Ley)ـــ در فراتر از مرزهـــای خـــود این بـــود که لئونـــارد یـــولر (Leonhard Euler)ـ نیز یک نظریه‌ی زمین میـان تهی را ارائه داد که در این نظریه خبری از قشـرها نبـود بلکه خورشـیدها در 1000 کیلومـتری اعمـاق در نظر گرفته شد که نـور را بـرای تمـدن‌های پیش رفته‌ی داخل زمین تـأمین می‌کـرد (اما آن‌ها بـــرای این ادعا هیچ مـــرجعی ارائه ندادند.). با این وجـــود یـــولر در نامه‌هـــایش به یک شـــاهزاده خـــانم آلمـانی تجـربه‌ای فکـری را شـرح می‌دهد که شـامل یک زمین کـاملا جامد است. دکمپ و لی نـیز ادعا می‌کنند که سـرجان لسـلی(Sir John Leslie)ـ نظـریه‌ی یـولر را گسـترش داده، دو خورشـید مرکـزی به نام‌هـای پلوتو و پلوسرپین را معـرفی کـرده است (این موضـوع با آن چه بعـــدها کشف و پلوتو ســـیاره‌ی کوتوله‌ها نامیـــده شد ارتباطی ندارد.). لسلی نیز یک نظریه‌ی زمین میان تهی را در سال 1829 در «عناصر فلسفه‌ی طبیعی» ارائه داد اما در این نظریه سـخنی از خورشـیدهای مرکـزی آورده نشده است.

قرن نوزدهم

در ســـال 1818، جـــان کلیـــوز ســـیمز(John Cleves Symmes)، این فرضیه را ارائه داد که زمین از یک قشر تو خالی 1300 کیلومتری تشکیل شده با دهانه‌ای 2300 کیلومـــتری که از هر دو قطب می‌گـــذرد و چهـــار قشر داخلی که در هر قطب گشوده می‌شوند.

سیمز در میان اولین نظریه پردازان زمین میـان تهی، به شـــهرت رســـید. وی ســـفری به دریچه‌ی قطب شـــمال پیشـنهاد کـرد و از کمک‌هـای یکی از پـیروانش، جیمزام

سی براید (James MC Bride)ـ بهـره جست اما رئیس جمهـور جدید آن زمـان در ایـالات متحـده یعـنی انـدرو جکسـون وی را از این تلاش بازداشت. جرمیا رینالـدز (Jaremiah Reynolds)ـ نـیز سـخن رانی‌هـایی را بر موضـوع«زمین میـان تهی» ارئه داد و بـرای یک سـفر اکتشـافی تلاش کـرد. رینلادز راهی سـفری به قطب جنوب شد اما از سفر اکتشافی بـزرگ ایـالات متحـده در سـال 1838 تا 1842 جا مانـد، هر چند که این سـفر اکتشافی نتیجه‌ی تلاش‌های وی بود.

هر چند سـیمز هیچ گـاه راجع به نظریه اش هیچ کتـابی ننوشت، نویسندگان زیادی آثاری منتشر کردند که در این آثار نظریه‌ی وی مورد بحث قرار می‌گـرفت. یکی از این آثـار «نظـریه‌ی سـیمز در موضـوع کره‌هـای هم مرکز» نوشـته ی‌ام سی براید در سـال 1826 بـود. به نظر می‌رسد که رینالدز مقاله‌ای در قـالب جـزوه‌ای مجـزّا در سال 1827 منتشر کرد؛ به نام اظهارات نظریه‌ی سـیمز بازنگری چهار گانه‌ی امریکایی یافت شد. در سـال 1868 پروفسـوری که نـام و.ف.لیـانز (W.F.Lyons)ـ کتـاب «جهـان تو خـالی» را منتشر کـرد که در آن نظـریه‌ای مشـابه با نظـریه‌ی زمین میـان تهی سـیمز ارائه داد. اما در آن سـخنی از سـیمز نیـاورد. بعد از آن امریکـوس (Americus)ـ فرزند سیمز نظریه‌ی «کره‌هـای هم مرکز» سیمز را منتشر کرده و آن را به ثبت رساند.

تئوری‌های اخیر

«جـامعه‌ی آخـرین نقطه‌ی شـمالی دنیا» (Thule Society)ـ که توسط آدولف هیتلر به شـهرت رسـید مطالب بیشتری را در رابطه با افسانه‌های تبتی مربـوط

به دهانه‌هـــای زمین در بر داشت. نظـــریه‌ای هست که می‌گوید هیتلر حـــتی دســـتور داد یک ســـفر تجسسي را برای پیدا کـردن این دهانه در قطب جنـوب انجـام گـیرد. این دستور بر اساس سخنرانی فرمانده دونیتز(Donitz) بودکه در سال 1944 در مقابل زیردریایی آلمان صـورت گرفت. وی گفت:«حرکت زیردریـایی آلمـان مفتخر است به ساختن سنگری نـامرئی بـرای رهـبر، هر جـای دنیا که باشد.» در زمـان محاکمه‌هـای نورنـبرگ، دونیـتز از «یک سنگر نامرئی در اعماق یخهای ابدی» سخن گفت.

همچنان که ماجرا ادامه یافت، هیتلر و پـیروانش تصـمیم گرفتند نژادی از سربازان برتر به نام نژاد آریـایی (مانند آتلانتی‌ها) ایجـاد کند که بر جهـان حکـومت کنند. آن‌ها از طریق بســیاری از عقاید و فعالیت‌هــای ســرّی، از قبیل نظــریه‌ی میــان تهی به این نتیجه رســیدند. افســانه‌ای هست که می‌گوید در روزهای آخر Reich ســوم هیتلر و مشـاوران اصـلی وی به دهـانه‌ی قطب جنـوب(آتلانتیک) گریختنــد، جــایی که آن‌ها از آن به داخل زمین راه پیــدا کردند. بر اساس «مجمع تحقیقـات زمین میـان تهی» در اونتاریو، کانادا، آن‌ها هنوز هم آن‌جا هستند. پس از جنگ سازمان اظهار داشت که متحدین دریافتند بیش از 2000 دانشــمند آلمــانی و ایتالیــایی ویک میلیــون انســان، در سرزمین‌های آن سوی قطب جنوب ناپدید شدند.

این ماجرا با UFOهای طراحی شـده توسط نازی‌هـا، هم دســتی نازی‌ها با انســان‌هایی که در مرکز زمین زنــدگی می‌کنند و توضیحات احتمالی رهـبران شـبه آریـایی UFO از این هم پیچیده‌تر شد.

در سال2005 سفرهای اکتشافی استیون کوری(Steven Currey)، یک سفر اکتشافی به منطقه‌ی قطب شمال برای کشف دهانه‌ی احتمالی ورودی زمین به راه انداخت. در نتیجه‌ی مرگ کوری در سال 2006، Brooks A.Agnew به عنوان رهبر به منظور بردن 100 دانشمند و فیلمسازان به دهانه‌ی احتمالی قطب شمال در سال 2009، انتخاب شد.

یکی از طرفداران نظریه‌ی «زمین میان تهی» در اوایل قرن بیستم ویلیام رید، در سال 1906 کتاب«روح قطب‌ها» را نوشت. وی از نظریه‌ی «زمین میان تهی» دفاع کرد اما با قشرهای داخلی و خورشید داخلی موافق نبود.

مارشال گاردنر کتاب«سفری به اعماق زمین» را در سال 1913 نوشت و پس از آن ویرایشی پر تفصیل را در سال 1920 منتشر کرد. در این ویرایش جدید وی قضیه‌ی خورشید داخلی را پذیرفت. وی همچنین یک مدل عملی از زمین میان تهی ساخت و به نام خود ثبت کرد. گاردنر در آثار خود هیچ نامی از رید نیاورد. با این حال از رید برای ایده‌هایش استفاده کرد. در همان زمان ولادمیر اوبروشو(Vladimir Obruchev)ـ داستانی تخیلی به نام پولوتون (Plutonia) نوشت که در آن زمین میان تهی دارای یک خورشید داخلی (مرکزی) بود و در آن موجودات ما قبل تاریخ سکونت داشتند. این دنیای داخلی توسط حفره‌ای در قطب شمال با دنیای سطح زمین در ارتباط بود. دیگر نویسندگان این فرضیه را داشتند که اربابان خرد جادویی که به بالا سعود کرده‌اند در غارهای زیر زمینی و یا زمین میان تهی سکونت

دارند. جاهایی از قبیل قطب جنوب، قطب شـمال، تبت، پرو و کوه شانستا در کالیفرنیـای ایـالات متحـده، همگی دارای شـــواهدی از قبیل مکان‌هـــایی به ســـرزمین‌های زیرزمیـنی هسـتند که به آگارتا(Agartha)ـ معروفنـد؛ و همچـــنین فرضـــیه‌ای پیش رفته که می‌گوید ســـرزمین مادری UFOها د این مکان واقع شده‌اند.

ریمون و.برنارد(Reymond W.Bernard)

در سال 1964 ریموند و.برنـارد، یک رمزشـناس و رهـبر Rsicrucians کتاب «زمین میان تهی -بزرگ‌ترین کشف جغرافیایی در تاریخ که توسط فرمانده ریچارد ای.بـیرد (Richard E.Byrd)ـ در سـرزمین‌های آن سـوی قطب‌ها (مکـان حقیقی بشـقاب پرنـده‌ها) انجـام شد.» را منتشر کرد. برنارد ماجراهایی را از انسـان‌هایی نقل می‌کند که به داخل زمین وارد شدند و چه اتفاقـاتی بـرای آن‌ها رخ داد. در این کتـاب نمـوداری که در سـال 1960 «Globe and Mail»ـ در تورنتو منتشر شد، آورده شـده است که شـامل دره‌ای بسـیار زیبا با تپه‌هـایی سرسـبز است. یک خلبان این گونه ادعا کـرد که وی این تصـویر را در پـرواز بر فـــراز قطب شـــمال گرفته است. در نامه‌هـــایش از « Nowhere»ـ برنـــارد اظهـــار می‌دارد که وی با اشـــخاص اسرارآمیز بزرگ و لاماس کبیر(Grand Lames)ـ در تبت در تمـاس است. به عبـارتی دیگر او یک Gurdjieff دیگر بـود. دکـتر برنـارد، در 10 سـپتامبر 1965 در حـالی که مشغول به جست و جوی تونل دهـانه‌ی داخل زمین بـود، در آمریکـــای جنـــوبی در اثر ذات الریه درگذشت. به نظر می‌رســـید که برنـــارد همه‌ی افســـانه‌های مرتبط با زمین میـان تهی را پذیرفته بـود. افسـانه‌هایی شـامل این که

نژاد اسکیموها در داخل زمین آغاز شده است و هنوز هم تمـدن‌های پیش رفته‌ای در داخل زمین سـکونت دارنـد؛ تمـدن‌هایی که UFOهـای خـود را گاها بـرای تهـاجم به هـوای بـیرون، به بـیرون می‌فرسـتند. برنـارد همچـنین بی‌هیچ پرسشی این ادعای شاور(Shaver) را که وی راز نسـبیت را پیش از انیشـتین از مردمـان زمین میـان تهی آموخته بود قبول کرد.

ماجرای فرمانده بیرد(Admiral Byrd)

ریچارد ای.بیرد فرمانده‌ی نیروی دریایی آمریکا به سـمت قطب شمال در 1926 و بر فراز قطب جمـوب در سـال 1929 پرواز کـرد. او قطب جنـوب را «سـرزمین اسـرار جاودانه» می‌خواند. در رابطه با قطب شـمال وی چـنین نوشت:» دوست داشـتم سـرزمین‌های آن سـوی قطب شـمال را بـبینم چـرا که این سـرزمین‌ها مرکز ناشناخته‌های بزرگ هستند.». در دفتر یادداشت‌هایش به سخن در ربطه با درون میان تهی زمین می‌پـردازد، و به مسـائل دیگـری از قبیل 17مایل سـفر بر کوه‌هـا، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها، سـرزمین‌های سـبز و حیـات وحش اشـاره می‌کند. او از مشـاهده‌ی حیوانـات عظیم الجثه‌ای شبیه به ماموت‌ها نوشته است. وی در نهـایت شـهرها و تمـدن‌هایی که به دنبـالش بـود را می‌یابد. دمـای بـیرون 74درجه فارنهـایت بـوده است. هواپیمـایش توسط ماشـین‌های پرنـده‌ای که تـاکنون ندیـده بـود مشـایعت می‌شـود. وی به سـمت مکـانی امن بـرای فـرود آمـدن هـدایت می‌شـود و با احـترام وتشـریفات کامل توسط فرستاده‌ی آگارتا مشایعت می‌شـود. وی وخدمه اش پس از استراحت برای ملاقات با پادشاه و ملکه‌ی آگارتا بـرده

می‌شوند. به وی گفته شد که او به دلیل شخصـیت والای اخلاقی و روحانی اش اجازه داده شده است که به آگارتا وارد شـــــود. در ادامه گفتند که آن‌ها به خـــــاطر بمب گـــذاری‌ها و دیگر آزمایش‌هـــایی که توسط دولت‌ها روی سطح زمین انجـام می‌شـود، بـرای زمین نگرانند. پس از این ملاقات، بیرد و خدمه اش به سطح زمین برده شدند. بیرد گفته است که قطب شـمال و جنـوب تنها دو دریچه از دهانه‌های مرکز زمین هستند. او همچـنین در رابطه با مشـــاهده‌ی خورشـــید زیر زمین در کتـــابش ســـخن گفته است.

بشر بردرون زندگی می‌کند؛ با جهـانی در مرکز. به جـای گفتن این مطلب که انسان برسطح خارجی یک سـیاره‌ی توخالی زندگی می‌کند که بعضی وقت‌ها از آن به عنـوان فرضـیه‌ی «زمین میـان تهی مقعر» نامیده‌اند. براسـاس چـنین دیـدگاهی سـطح زمین می‌تواند شـبیه به یک قشر داخلی از یک کره‌ی Dyson باشد. در کل دانشمندان هیچ کدام از این حدسیات را جدی نگرفته‌اند.

سـیروس تید(Cyrus Teed)ـ دکـتری با عقاید عجیب از شمال نیویورک در سال 1869 یک چنین زمین میان تهی مقعر را فـرض کـرد و طـرح خـود را «کیهـان شناسی سلولی» نامید. تید آئینی بنا نهاد که براسـاس اتحـادیه‌ی کورشـــان(Koreshan Unity)ـــ آن را کورشـــانیتی(Koreshanity)ـ نامید. مسـتعمره‌ی اصـلی به عنـوان یک مکان تاریخی محافظت شده‌ی ایالت فلوریدا در اســترو(Estero) باقی مانده است. اما همه‌ی همراهان و پیروان تید ادعا می‌کنند که فرورفتگی انحنـای زمین را از طریق بررسی‌هایی بر روی خط ساحلی فلوریـدا و با اسـتفاده

از بـــزار راست خطی، عملا بررسی کرده‌اند. بـــرخی از نویسندگان قرن بیستم آلمان، از قبیل پیـتر بنـدر(Peter Bender)، جانیس لانگ(Johakds Lang)، کارل نیوپرت(Karl Neupert)ـــ و فریـــتز بـــراون(Fritz Braun) کتاب‌هـــایی را در دفـــاع از فرضـــیه‌ی زمین میـــان تهی منتشر کردند.

هرچند بدون هیچ گونه سند و مـدرک تـاریخی، ولی گفته شده است که آدولف هیتلر تحت تأثیرنظریات زمین میان تهی مقعر یک گروه اعـزامی را بـرای تلاشی نـاموفق به منظـــور جاسوسی بر ناوگـــان بریتانیا با اســـتفاده از دوربین‌هـای مـادون قرمز آسـمان، فرسـتاد. ریاضی دان مصری، مصطفی عبدالقادر مقالات دانشگاهی زیادی در مـــورد نقشه‌ی مفصـــلی از مـــدل زمین مقعر نوشت. خلاصه‌های دوتا از مقـالات عبـدالقادر همچـنین در مجمع ریاضیات آمریکایی دیده می‌شود. مارتین گـــاردنر در یکی از فصل‌های کتابش به نـام «در جنـاح وحش» به بحث در رابطه با مـــدل زمین میـــان تهی بیـــان شـــده توسط عبـدالقادر می‌پـردازد. براسـاس گفته‌هـای گـاردنر این فرضیه ادعا می‌کند که اشـعه‌ی نـور در یک مسـیر کـروی شکل سـیر می‌کند و زمـانی که به مرکز گـودال می‌رسد کند می‌شود. هیچ انرژی به مرکز گودال نمی‌رسد که این موضـوع به هیچ وجه با کیهـان شناسی پذیرفته شـده از جـانب دانشـمندان در تطـابق نیست. طبق ان چه گـاردنر می‌گوید یک مته که هم زمان از گـودال رد می‌شـود و در نهـــایت از «نقطه‌ای در بی‌نهـــایت» می‌گـــذرد که طبق کیهـان شناسی پذیرفته شـده، همـان مرکز زمین است. احتمـــالا هیچ آزمایشی تمی تواند این دو علم کیهـــان شناسی را از هم تشخیص دهد. مارتین گاردنر می‌نویسد

که:» بیش‌تر ریاضی دانـان معتقدند که یک دنیـای درون-بیرونی با قوانین تنظیم شده‌ی فیزیکی مناسب، به طور تجـربی غیرقابل تکـذیب است». گـاردنر فرضـیه‌ی زمین میـــان تهی مقعر را براســـاس Occam’s Razor رد می‌کند. طبق یک حدس بـدیهی، انسـان می‌تواند انتقـال هماهنگی را مانند تبـدیل سـطح خـارجی زمین به داخلی آن و داخلی به خـــارجی را تعریف کند. چـــنین تغیـــیراتی نیازمند تغییرات متقابلی براساس قوانین فیزیکی است. می‌تـوانیم به این نتیجه برسـیم که چـنین نظریه‌هـایی به فلسفه نزدیکند.

مدرک نقض-جاذبه

بهترین دلیل علمی علیه نظریه‌ی زمین میان تهی (تا هر سـیاره‌ی میـان تهی دیگر) جاذبه است. اجسـام جـرم دار تمایل دارند از طریق جاذبه دور هم جمع شـــــــــوند و اجسامی غیرمیان تهی که ما سـتاره و سـیاره می‌نـامیم را ایجاد کنند. کره‌ی جامد بهترین چـیزی است که انـرژی پتانسیل گرانشی اجسام فیزیکی را کـاهش می‌دهد. پس از دیدگاه انرژی حفره دار بـودن یا میـان تهی بـودن این موضـوع را نقض می‌کند. علاوه بر این، مـاده‌ی معمـولی آن قدر قوی نیست که بتواند کره‌ی میان تهی یک سیاره را بـــرخلاف نـــیروی گـــرانش نگه دارد. کسی که در زمین میان تهی زندگی می‌کند، هیچ نیروی بـیرونی را که او را قادر به ایستادن بر سـطح داخلی کنـد، بر خـود احسـاس نمی‌کند. نظـــریه‌ی گـــرانش می‌گوید که نســـان د داخل زمین فاقد وزن است. این موضـــوع اولین بـــار توسط نیوتن بیان شـد، که قضـیه اش از دیـدگاه ریاضی نـیروی گرانشی صـفر را در همه‌ی نقـاط درون پوسـته‌ی میـان

تهی کروی متقارن، بدون درنظر گرفتن ضخامت پوسته، پیش بینی کرد.

یک نیروی گرانشی ضعیف از این واقعیت ایجاد می‌شود که زمین دارای یک شکل کروی کاملاً متقارن نیست. این نیروی گرانش همچنین می‌تواند از اجسام دیگری مانند ماه ایجاد شود. نیروی گریز از مرکز ناشی از گردش زمین به دور خودش، به انسانی که در سطح داخلی زمین ایستاده است نیرو وارد می‌کند و او را به بیرون پرتاب می‌کند. این در حالی است که فرد با همان شتاب داخلی زمین حرکت کند و در تماس با زمین داخلی باشد، اما حتی در ناحیه‌ی استوا نیز این نیرو 300/1 گرانش معمولی زمین است. جرم سیاره نیز نشان می‌دهد که فرضیه‌ی زمین میان تهی غیر ممکن است. چنانچه بخش اعظم زمین میان تهی باشد باشد جرم آن بسیار کمتر بود و در نتیجه گرانش آن در سطح بیرونی از گرانش کنونی بسیار پایین‌تر بود.

اطلاعات مربوط به زلزله

هر چند هسته‌ی زمین را واقعاً نمی‌توان دید اما می‌توان آن را از طریق ارتعاشات (در مرحله‌ی اول از طریق زلزله‌ها) مشاهده کرد. این ارتعاشات در طرفین سیاره در حرکت هستند. با استفاده از این روش زمین شناسان توانسته‌اند ساختار گوشته، هسته‌ی بیرونی و هسته‌ی درونی را بشناسند. زمین تو خالی بر اساس مشاهدات زلزله شناسی کاملاً متفاوت است.

اسناد شهودی

عمیق‌ترین حفره‌ای که تا کنون حفاری شده است حفره‌ی SG-3 است که 12.3 کیلومتر عمق دارد و قسمتی از پروژه‌ی حفره‌ی بسیار عمیق کولا در شوروی است. بنابر این موضوع دانش بصری ساختار زمین روشن‌تر می‌شود.

زمین میان تهی در داستان‌های تخیلی

نظریه‌ی زمین تو خالی یک عنصر معمول برای داستان‌های تخیلی است که یکی از اولین بازخوردهایش رمان «سفرهای زیر زمین نیلز کلیم» اثر لودویگ هولبرگ در سال1741 بود که در آن نیلز کلیم در حین جستجوی غارها به درون گودالی می‌افتد و سال‌ها در جهان کوچک‌تری در داخل پوسته‌ی بیرونی زمین زندگی می‌کند. از دیگر اثار پیش از قرن بیستم رمان Icosameron اثر گیاکومو کاسانووا در پنج جلد و هزاروهشتصد صفحه می‌باشد که در سال 1788 نوشته شد. این رمان داستان برادر و خواهری است که به داخل زمین می‌افتند و شهر افسانه‌ای و زیرزمینی Megamicres را که نژاد چند رنگی از کوتوله‌های مخنث بودند، کشف می‌کنند. از میان دیگر داستان‌های تخیلی می‌توان به آثاری چون: symzonia سفر اکتشافی اثر کاپیتان آدام سیبُرن (1820) که منعکس کننده‌ی نظریات جان کلیوز سیمز است، اشاره کرد.(برخی معتقدند که سیمز یک نویسنده‌ی واقعی بوده است.) و همچنین رمان «روایت آرتور گوردن پین از نانتوکت» نوشته‌ی آلن پو در سال 1838، رمان Laura, voyage dans le cristal اثر جرج سند در سال 1884 که در آن بلورهای

عظیم الجثه و ناشـــــناخته‌ای در اعمـــــاق زمین کشف می‌شود.

اخیراً این نظریه پـایه‌ای بـرای داسـتان‌های علمی تخیلی شـده است و در نشـریات، فیلمهـا، تلویزیـون، کمـدی‌ها، بازی‌هـای نمایشی و دیگر آثـار زنـده دیـده می‌شـود. این نظریه همچنین توسط ادگـار رایس بروفز خـالق تـارزان در سری داسـتانهایی که با داسـتان «در هسـته‌ی زمین» شروع می‌شوند، بکار گرفته شـده است قهرمانهـای این داســتانها با اســتفاده از یک حفر کننــده‌ی مکــانیکی در عمق 500 مایلی زیر زمین دنیایی متعلق به ماقبل تاریخ را کشف می‌کنند. این زمین داخلی که توسط یک خورشید مرکزی روشن می‌شود«پلوسیدار»- به دلیل نور دائمی ناشی از خورشیدش که هیچ گـاه غـروب نمی‌کند- نـام دارد. در این زمین داخلی یک مـاه هم وجـود دارد که با مســـدود کـــردن نـــور خورشـــید داخلی در بخشی از پلوســـیدار «ســـرزمین مهیب ســـایه‌ها را ایجـــاد می‌کند. بروفز همچنین از نظریه‌ی دهانه‌های موجــود در قطب‌ها بهره می‌گیرد و همراه با بـــالون از طریق این دهانه‌ها به داخل زمین ســـفر میکند. ســـری داســـتانهای پلوســـیدار شامل هفت رمان میشود.

نژاد ارشد-راز شاور

یکی از داستان‌های بسیار معمول درباره‌ی ساکنان درون زمین راز معـــروف شـــاور است. مجله‌ی داســـتان‌های شـگفت انگـیز در سـال 1945 تحت ویـرایش ری پـالمر، توسط نویســـنده و هنرمند امریکـــایی ریچـــارد شـــاور داسـتانی منتشر میکند. شـاور ادعا داشت اخـیراً مهمـان بازماندگان نژاد عظیمی به نام نژاد ارشد یا Titans- یک

تمـــدن زیر زمیـــنی که در غارهـــای زیر زمین زنـــدگی می‌کـرده اند- بـوده است. شـاور با این عقیـده که نـژاد ماقبل تـاریخ از سـیاره‌ی دیگـری در آن دوران به زمین آمده‌اند مخـالف است. این نـژاد پس از زنـدگی بر سـطح زمین به این نتیجه می‌رسـند که خورشـید دچـار پـیری زودرس آن‌ها می‌شـود بنـابراین به زیر زمین گریختند و مجتمع‌های زیرزمینی را برای زندگی در آن‌جا سـاخته‌اند. در نتیجه تصـمیم گرفتند که خـانه‌ای جدید بر سـیاره‌ای جدید بسـازند، زمین را تـرک کـرده و به شـهرهای زیرزمیـنی – غارهـای مشـبک موجـود در زمین- که محل سـکونت موجـودات مصـنوعی بـود. موجـوداتی چـون: Deroی شر، رباطهای نابودگر، Teroی خـیر. شـاور ادعا میکرد که وی Tero را ملاقات کرده است.

بر اساس گفته‌هـای شـاور Dero همچنـان آن‌جا زنـدگی می‌کند و برای شکنجه دادن به ما انسانهایی که بر سطح زمین زندگی می‌کنیم از ماشینها و ابزارهـایی که توسط نژادهای باستانی بـاقی مانده‌اند اسـتفاده میکند. یکی از خصوصیات این عذاب، طبق آنچه شاور میگوید، صداهایی است که هیچ منشأ شـناخته شـده‌ای ندارند. هـزاران نفر از خواننـدگان این مطـالب که بـرای تأیید شـاور دست به قلم شده‌اند نیز صداهای شیطانی آمـده از اعمـاق زمین را شنیده بودند.

علی رغم محبـوبیت «راز شـاور در داسـتانهای شـگفت انگیز» پالمر تمامی عناصر ارزشمند آن را استخراج کرد. مکان ورودی این دنیـای زیرزمیـنی هیچ گـاه فـاش نشد. هرچند تعداد اندکی داستان را واقعاً باور کردند و بیشـتر مـردم بر این بـاور بودند که شـاور در واقع یک بیمـار

روانی است، شاور همچنـان ادعا داشت که داسـتانهایش حقیقت دارد.

آگارتا

آگارتا یک شـــهر افســـانه ایست که گفته می‌شـــود در هسته‌ی زمین قـرار دارد. این افسـانه به نظـریه‌ی زمین میان تهی مرتبط است و یک موضـوع عـام پسـند در علم راز شناسی است.

آگارتا یکی از معروف‌تـــرین نامهـــایی است که بـــرای ساکنان زیر زمین بکار برده شده است. گفته می‌شود که شـامبالا پـایتخت این سـرزمین است. بهشت افسـانه‌ای شـامبالا به نام‌هـای مختلفی خوانـده می‌شـود. از جمله سرزمین ممنوعه، سرزمین آبهای سفید، سرزمین ارواح تابناک، سرزمین آتش زندگی، سرزمین خداوند زنـدگی و ســرزمین عجــایب. هنــدی‌ها آن را با نــام آریاوارتا (به معنای سـرزمین پادشـاهی آریایی‌هـا؛ سـرزمین اشـراف زادگــان و انســانهای والا) می‌شناســند؛ ســرزمینی که وداس(Vedas) از آن‌جا می‌آید. چینی‌ها آن راHsi tien، بهشت غــربی His wang mu امــپراتور مــادر غــرب مینامند. Old Believers روسیه فرقه‌ای از مسیحیت در قرن نوزدهم آن را با نام Belovodye و قرقیزها با نـام Janaidar می‌شناسند. اما در سرتاسر اسیا آن را بیشتر با نام سانسکریت خود یعنی شامبالا به معنـای سـرزمین صلح و آرامش میشناسند.

با وجود این‌که این مفـاهیم زمـانی بسـیار محبـوب بودند در قــرن گذشــته توجه جــدی کمی به این حدسـیات داده شـده است(به اسـتثنای مـورد مشـکوک آدولف هیتلر) و

این نظریه توسط دانش نوین مورد حمایت قرار نگرفته است. امکان دارد که نظریه‌ی دنیای زیر زمین از عقاید مذهبی باستانی به Hades،Sheol و Hell الهام گرفته شده باشد. در کتاب «حیوانات، انسان و خدایان»، اثر فردیناند آنتونی اوسندوسکی در سال 1920 درباره‌ی آگارتا بحث شده است. افسانه‌ی آگارتا همچنین با نام شامبالا سرزمین دنیای زیرین که در آن مبتدیان و اربابان سکنی داشتند شناخته می‌شود؛ اربابانی که رهبران معنوی بشریت هستند. آگارتا دانشگاه بزرگ آسیای مبتدیان اسرار بزرگ‌تر است. ماهاتمای آن‌ها (روح بزرگ) که همچنین به نام «ارباب جهان» شناخته می‌شود رهبر والای معنوی بشریت است.

براساس Alexandre Saint-Yves d Alveydre (1842-1909) در فرانسه، دنیای سری آگارتا و همه‌ی دانش و ثروت آن برای همه‌ی انسان‌ها قابل دسترسی است. این زمانی است که مسیحیت با فرمان موسی و عیسی دوباره احیا می‌شود –زمانی که آشفتگی دنیای کنونی به هماهنگی و آرامش تبدیل شود. Yves-Saint در این کتاب توصیفات جذابی از آگارتا نقل می‌کند، چنان چه گویی آگارتا مکانی است که واقعا وجود دارد و در هیمالیای تبت واقع شده است. تاریخ آگارتا به نقل از Yves-Saint بر پایه‌ی یک سری اطلاعات فاش شده است؛ بدین معنا که خود Yves-Saint شخصا آن‌ها را از طریق سازگاری با آن دریافت کرده است.

Yves-Saint dAlveydre قدمت سنج (Archaeometre) را خلق کرد. مفهوم شامبالا در بودائیسم Vajrayana و آموزه‌های Kalachakra در تبت نقش

برجسته‌ای دارد و در غـرب توسط بلاواسـکی و جـامعه‌ی عرفانی احیا شد. براساس بسیاری از مفاهیم موجود در بودائیسم Vajrayana، گفته می‌شـــود که نظـــریه‌ی شـامبالا دارای مفـاهیم درونی، بـیرونی و سـری است. مفهوم خارجی، شـامبالا را به عنـوان وجـود خـارجی یک مکـان فـیزیکی می‌شناسـد؛ هرچند تنها افـرادی خـاص با کردارهـــایی مناسب می‌توانندبه شـــامبالا، آن گونه که هست دسترسی پیــدا کنند. نظریــات متعــددی دربــاره‌ی مکان شامبالا نقل شده است اما اغلب گفته می‌شود که آسیا، شمال تبت واقع شده است.مفهوم درونی و سری شــامبالا به درک جزئی‌تر آن چه شــامبالا ارائه می‌دهــد، برمی گردد که عمدتا به صورت شفاهی نقل شده است.

آلیس بــایلی آن را به نــوعی واقعیت معنــوی یا چنــدین بعدی تبـدیل کـرده است. Roerichها وجـود آن را هم به صـورت معنـوی و هم فـیزیکی می‌بینند. نظـریه‌ی زمین میان تهی یا سیاره‌ی میان تهی نیز توسط منشاء مجرای دانش مـاوراء طـبیعی که پـایه‌ی ذات جهـانی اسـت، از قبیل مجرای Seth توسط جین روبرت، Ramath توسط جی. زی. نایت و Datre توسط Aona تأیید شده است. در مـورد ورود به آگارتا به مطـالب زیر می‌تـوان اشـاره کرد:

نظریه

از کتاب «Smoky God» (1908)(اثر ویلز جرج امرسون، می‌تـوان به عنـوان اولین منشـاء اعتقـاد به تمـدن‌های زیرزمینی اشاره کرد. به نظر می‌رسد که این اثر زندگی نـامه‌ی یک دریـانورد نـروژی است به نـام اولاف جانسن. این کتـاب شـرح چگـونگی سـفر قـایق جانسن به داخل

زمین است که از طریق یک دریچه در قطب شـــــــمال صـورت می‌گـیرد. جانسن به مـدت دو سـال با سـاکنان شبکه‌های مستعمراتی زیر زمین زنـدگی کـرد. براسـاس نوشته‌های امرسون این ساکنان قـدی برابر با 12 فـوت داشتند و دنیایشان توسط یک خورشـید دودگرفته روشن می‌شد و پـایتخت آن‌ها بـاغ بهشت بـوده است. با وجـود این که امرسون در اثر خود نامی از آگارتا نیاورده است، در آثـــار بعد از آن ازجمله «آگارتا-اســـرار شـــهرهای زیرزمیـنی» تمـدن‌های زیرزمیـنی را با آن چه جانسن با آگرتا مرتبط ســاخت مشــخص می‌کردند و مردمــان آن شهرها را آگارتایی‌ها می‌نامیدند.

براســـاس اثـــری «رازها-شـــامبالای صـــغیر- یکی از مســتعمرات پــایتخت دولت این شــبکه‌ها بــوده است در حــالی که شــامبالای صــغیر یک قــاره‌ی داخلی اســت، مستعمرات پـیرو آن بخش کـوچک‌تری از جـامعه‌ای است که دقیقا در زیر گوشته‌ی زمین و به طور پاکنده در میان کوه‌ها واقع شده‌اند. طوفان‌ها و جنگ‌ها این مـردم را به زیر زمین هدایت کـرده است. گفته می‌شـود که یک جنگ بســیار طــولانی مــدت میــان لمورها و آتلانتیسی‌ها و استفاده از سلاح‌های هسـته‌ای بـود که در نهـایت این دو شهر بسیار پیش رفته را به زمین فروبرده و نابود کرد.

گفته می‌شـود Gobi، Sahara و منـاطق دورافتـاده‌ی استرالیا و بیابان‌هـای جنـوب غـربی ایـالات متحـده جـزء کـوچکی از نمونه‌هـای ویرانه‌هـایی است که این جنگ به بـــار آورده است. شـــهرهای زیرزمیـــنی به عنـــوان پناهگاه‌هـایی بـرای مـردم و مکان‌هـای امـنی بـرای ثبت مقدســات و همچــنین آموزه‌ها و تکنولوژی‌هــایی بــوده

است که توسط این تمـدن‌های باسـتانی متعـالی شـده است. همچنین گفته می‌شود که پادشاهی عظیم لمورها که در بیابـان Gobi در منگولینا واقع شـده بـود توسط آتلانتیس در جنگ بزرگی که به نـابودی کامل آتلانـتیس و مو (Mu)ـ ختم شد، نابود شد. مو شهر بـزرگی بر سـطح زمین بود. جایی که بیابان Gobi کنونی است. این شـهر بزرگ دارای دو شـهر تـابع به نام‌هـای آگارتـای آلفا و بتا بـود که از خطر نـابودی در امـان ماند. گفته می‌شـود که سـاکنان آگارتا دانشـمندان و علـومی دارند که بسـیار فراتر از علم مـردم سـطح سـیاره‌ی زمین است. هم اکنون نسل باقی مانده از لمورهای باستانی در غارهـای زیرزمینی در صلح زندگی می‌کنند.

پیشروان این اظهارات (که نسل اولیا، محافظان سـنت، انسـان‌های کامـل، انسـان‌های نـورانی، باسـتانی‌ها، شاهدان، فناناپذیرها، مبصران، مدیران غـایب، فرزنـدان Seth و ...نامیـده می‌شـوند.) همگی دنبـال کننـده‌ی مسـیری بودند که «راه باسـتان» نامیـده می‌شـود و در زندگی‌های انسان‌های روی سطح زمین وارد نمی‌شـوند. همچنین هیچ گونه مراوده‌ای میان آن‌ها وجود ندارد. هیچ ورودی دیگـری به آگارتـای آلفا و بتا در سـیاره‌ی زمین وجود ندارد. تنها ورودی موجود، د بیابان Gobi است که توسط تکنولوژی‌هـای نـامرئی که فراتر از درک دانش نـوین اسـت، محـافظت می‌شـود. تبتی‌ها به شـهرهای آگارتا و شامبالا اشاره می‌کنند و قرن‌هاست که معتقدند مخازن دانش باستانی و تکنولوژی پیش رفته هستند.

تبت

در تبت نـیز یک معبد اسـرارآمیز وجـود دارد که «پاتـالا» نامیـده می‌شـود و مـردم آن ناحیه معتقدند این معبد بر روی یک غار زیرزمینی با سیسـتم تـونلی باسـتانی واقع شـــده است. آن‌ها معتقدند که این سیســـتم تـــونلی به سرتاسر آسیا و حتی شاید فراتر از آن راه دارد. Nagas نیز وابستگی خاصی با آب دارد و اغلب گفته می‌شود که دهـــانه‌ی مکان‌هـــای زیرزمیـــنی آن‌ها در ته چشـــمه‌ها، دریاچه‌های عمیق و رودخانه‌ها پنهان است.

really making a secret cave near the Potala Palace, sweet tea

ساکنان

بـراد اسـتیجر در مقـاله‌ای تحت عنـوان «زمین توخـالی: افسانه یا واقعیت»، افسانه‌ی «قدیمی‌ها» را می‌نویسد؛ نـژادی باسـتانی که میلیون‌ها سـال پیش بر روی سـطح زمین زندگی می‌کردند و سپس به داخل زمین نقل مکان کردند.

استیجر می‌نویسد: «قدیمی‌ها، نـژادی که بسـیار نابغه‌اند و از نظر تکنولوژی پیش رفته ترجیح دادند دنیای خـود را در زیر سـطح سـیاره‌ی زمین بسـازند و همه‌ی تجهـیزات خود را در آن جا ایجاد کنند.»

«قـدیمی‌ها از جنس انسـان‌ها هسـتند، با عمـری بسـیار طـــولانی با دانش انســـان پیش از تـــاریخ که بیش از یک میلیون سال قدمت دارد. قدیمی‌ها عموما از انســان‌های روی سـطح زمین کنـاره می‌گیرند اما گـاه به گـاه گفته می‌شود که از آن‌ها نکوهش‌های مخربی دیده می‌شود. و

گفته می‌شـــود که آن‌ها اغلب کودکـــان انســـان‌ها را می‌دزدند تا آن‌ها را طبق آیین خود پرورش دهند.»

نظریه‌ی بودائیست

برخی معتقدند که نژادی از زنان و مردان متعـالی وجـود دارد که بعضی مواقع به سـطح زمین می‌آیند و توسـعه‌ی نـژاد انسـان را بررسی می‌کنند. همچـنین گفته می‌شـود که این دنیـای زیر زمیـنی میلیون‌ها جمعیت دارد و دارای شهرهای بسیاری است که پایتخت آن شامبالا است.

فلســـفه‌ی باســـتان می‌گوید در زمـــانی که یک انســـان مقدس قبیله‌ای را به زیر زمین هدایت کـرد، آگارتا بـرای اولین بـــار مســـکونی شد. مـــردم این ســـرزمین دارای دانشمندان و علومی هستند که بسیار فراتر از ان چـیزی است که درسطح سیاره‌ی زمین وجود دارد.

هند

رامایانا، یکی از معروف‌ترین متون هندوسـتان، مـاجرای راما پیـــامبر کبـــیر را نقل می‌کند. در این کتـــاب راما به عنـوان فرسـتاده‌ای از آگارتا معـرفی شـده است به یک Vimana رسیده است.

در هندوســـتان اعتقـــاداتی وجـــود دارد مبـــنی بر نـــژاد انسان‌های شیطانی در زیر زمین که در شهرهای پالاتا و بوگاواتی سکونت دارند؛ آن‌ها همچنین دشـمنی خاصی با انسـان‌ها دارند و گفته می‌شـود که انسـان‌ها را ربـوده، مورد شکنجه قـرار می‌دهند و حـتی می‌خورند. در حـالی که ورودی بوگاواتی جایی در هیمالیاست برخی معتقدند

که می‌توان از راه چشمه‌ی ششنا(Sheshna). در بنارس هند، به پاتالا رسید.

ویلیـــام مایکل مـــوت در «ســـاکنان اعمـــاق» می‌نویسد: «براساس گفته‌های شرمان.آ.مینتـون، خزنـده شـناس و نویسنده، همان طور که درکتـاب خـود به نـام «خزنـدگان سمی» می‌نویسد، این دهانه کـاملا واقعیت دارد و دارای چهل پلکـان است که به فرورفتگی‌هـای دایـره‌ای شـکل می‌روند و به دری بســته ختم می‌شــوند. که بــرآن نقش مارهای کبری حکاکی شده است.

Quvtzalcoatl

Quvtzalcoatl خـدایی است که در آمریکـای مرکـزی با 2012 و پیش گویی‌هــای تقــویمی مایاها مرتبط است. براســاس افســانه وی طی هشت روز بر یک UFO غیب شد. وی دنیای داخلی را در زیر دریاها دیـد، سـپس بـرای خلق انسـان بازگشت و پیـامی را در طـرح هندسی خـود باقی گذاشت تا در آخرالزمان کشف شود. (در این مـورد استعارات زیـادی به کـار رفته است.) بـرخی معتقدند که بیگانگان خاکسـتری بخشی از نظـریه‌ی زمین میـان تهی است.

شبه علم – نظارت از دور

آیا شما به تمدن‌های افسانه‌ای زیر زمین اعتقـاد داریـد؟ آیا تا کنـون از دور به این موضـوع نگـاه کـرده ایـد؟ من چنـدین بـار دست به سـیاحت و اکتشـاف زده‌ام و هرچند موجـوداتی را یـافتم و آگاهانه با بـرخی از آن‌ها ارتبـاط برقـــــرار کـــــردم، اما فهمیـــــده‌ام که لمورها همانند آتلانتیسی‌هاو دیگر تمـــدن‌های اســـرارآمیز بخشی از یک

برنامه‌ی شبکه‌ای دیگر است که به موازات برنامه‌ی ما در جریـان است. چه کسی یا چه چـیزی در زیر زمین وجـود دارد؟ آیا اصلا چـیزی یا کسی هسـت؟ من شخصا اعتقـاد نـدارم که در واقعیت ما چـیزی در ان جا وجـود داشـته باشد، اما این اعتقاد شاید شبیه به همان چـیزی باشد که با ذوب شـدن قطب‌هـای شـمال وجنـوب با سـرعت وحشـتناک کنـونی، اتفـاق می‌افتد. هر چـیزی در این رابطه که به ذهن انسـان می‌رسـد، جـایی در درون آن‌هاست. هرگاه آموختید که چگونه یک سـفر به حفره‌ها داشـته باشـید و یا از دور نظـاره گر باشـید می‌توانید همه‌ی این‌ها را تجربه کنید و شـعور و آگـاهی خـود را فراسوی برنامه‌ی خود قرار دهید. همه چـیز در برنامه با واقعیت موجود برای ما در ارتباط است، و زمانی که این اتفاق رخ داد ارواح با تجربه‌ی واقعیتی دیگر خود را برای تشـکیل یک روح واحد تلفیق می‌دهند... با پیام‌هـایی درباره‌ی پایـان چه آن‌ها را بفهمند و چه نفهمند رویاهـا، خـاطرات، تفکرها و تصـورها... از یک شـبکه به شـبکه‌ی دیگر جاری می‌شوند و نظاره گر را مبهـوت می‌کنند. این اتفـاق تشـدید می‌یابد تا جـایی که همچنـان که اطلاعـات جدید پدیـدار می‌شـوند به نظریه‌ها و نتیجه گیری‌هایتـان امکان تغییر می‌دهد.

آب مقدس

یک داســتان قــدیمی وجــود دارد در مــورد یک جوینــدهٔ اسپانیایی، خــوان پنک ده لئــون که اولین شــهردار پورتو ریکو بــود و به دنبــال منبع جــوانی میگشت و در ســال 1513 وارد فلوریدا شد. اما داستان با خود خوان شروع نشد، همچــنین چــیز جدیــدی بــرای دنیــای امــروزی نبــود. داســتان آب شــفا دهنــده برمیگــردد به دوران اســکندر. افســانه اینطــور میگوید که اســکندر مقــدونی همــراه خدمتکارش از سزمین تاریکیها عبــور کــرد و در کوههــای تبت به آب حیات دست پیدا کرد.

اســکندر شک کــرد و کــوزه‌ای که پیش کش شــده بــود را خــدمتکارش با شمشــیر شــکافت آن چشــمه در کوههــای تبت واقع شده است.

تعــداد بســیار زیــادی منــابع غــیر مســتقیم هم در مــورد افسانه وجود داره. جــوانی همیشــگی یک هدیه هست در داستانها و افسانه‌ها، همچنین داستانهایی در مورد سنگ فیلسوفها، اکســیر عمــومی و اکســیر زنــدگی در اســیا و نقاط دیگر دنیا بسیار مشهور بوده‌اند. اشارت دیگــری به این مــاجرا میتواند داســتان شــفا دادن یک مــرد توسط عیسی مسیح باشد که در انجیل یوحنّا به آن اشاره شده. داستان آب شفا دهنده مربوط می‌شــود به ســرزمینی به نامه بیمننی یا بنینی، سرزمین ثــروت و کامیــابی. آب در جزیره‌ای به نامه بینکا واقع شده بود.

هرچند که بعضی از ترجمه‌ها پیشــــنهاد میکنند که آن آب در مجــاورت باهاما واقع شــده بــود. مــردم بــومی به یک منطقه اشــاره میکنند که در خلیج هنــدوراس واقع شــده

است. جزیرهای بیمینی در باهاما در زمان سفر پنـک، به عنوان لا ویجا لقب داشتند

طبقه افسـانه‌ها، اپنیییها از اروکس در هیسـپنیلا، کوبا و پرتریکو در این مــورد شــنیده بودند. ســقون، یک رئیس اروک که اهل کوبا بود، نمیتونست طمع اغـوا کـردن این آب رو از سرش بیرون کند. وی گروهی از مکتشـفین رو گرد هم آورد و با کشتی به سـمت شـمال حـرکت کـرد و هیچ وقت بر نگشت. داستانهایی در این مورد میگویند که وی و همراهـــانش آب زنـــدگی بخش رو پیـــدا کردند و زنـدگی با عیشی رو در بیمیـنی شـروع کردند. بیمیـنی و آب شفا بخشش در کریبین، ورد زبانها شده بود.

پتر مرتیر که متولد ایتالیا بـود، در یک نامه به اسـقف در ساله 1513 از این موضوع صحبت کـرده بـود، هرچند که خـود وی این صـحبتها رو بـاور نمیکـرد و از این‌که مـردم این صحبتها رو باور میکردند، کمی می‌ترسید.

داســتان ادامه پیــدا کــرد زمــانی که خــوان پنک پس از تصـرف جزیـره پورتوریکو از مـردم در مـورد آب زنـدگی بخش چیزهایی شنید. به خاطره نا رضـایتی از چیزهـایی که به دست آورد بود، تصـمیم گـرفت که با کشـتی بـرای پیـدا کـردن آب زنـدگی بخش حـرکت کند. در این مسـیر، فلوریـــــدا رو پیـــــدا کـــــرد. با این‌که وی یکی از اولین اروپاییانی بـود که پا بر روی خـاک آمریکا میگذاشـت، اما هیچ وقت موفق به پیـدا کـردن عصـارهٔ جـوانی نشد. با این‌که خوان پنک در مورد آب زندگی بخش شـنیده بـود و آن را باور داشت، اسمش تا زمان مرگش در افسـانهٔ آب زنـدگی بخش ثبت نشد. ژنـرال گـنزلو فرنانـدز در سـاله 1535 نوشت که خـوان پنک به دنبـال آب بیمیـنی بـود تا

بتواند نـــاتوانی جنسی خـــود رو درمـــان کند. بعضی از محققین بر این باورند که نوشته‌های فرناندز به خــاطره بعضی‌ها سیاسی نوشــته شــده تا بتوانند در دادگاه‌ها به وی کمک کنند. داســتانی مشــابه در ســاله 1551 توسط فرانسیســکو لــوپز نوشــته شد. در یــاد داشت هرننــدو اسـکلنتِ در ســاله 1575، نویســنده در مــورد وجــود آب زندگی بخش در فلوریدا صحبت می‌کند و یادآور می‌شــود که لئون به دنبال آن آب میگشته. نوشــته‌های وی بر روی آنتونیو ده هـــرا تردســـیلس در دنیـــای جدید تـــاثیر گذاشت.فون تانده 17 سال را به عنوان یک سرخپوست اســیر ســپری کــرده بــود بعد از این‌که کشــتی آن‌ها در فلوریدا غرق شد. در یاد داشت‌های خود در مــورد آبهــای یک رودخانه گم شده صــحبت می‌کند و آن رودخانه رو به نـــام جـــردن می‌شناسد. اما فـــون تـــان ده کـــاملا در نوشته‌هاش یــادآور می‌شــود که در مــورد این‌که لئــون در زمان ورود به فلوریدا به دنبال آب زندگی بخش میگشته، شک دارد. به اضافه این‌که پنک در زمــان تحقیقــاتش، در نوشـــته‌هایش از کلمـــهٔ سرچشـــمه چـــیزی ننوشـــته. در حقیقت این هــرررا بــود که ارتبــاط قطعی رو در نســخهٔ دســتی فــون تانــده به وجــود میــاورد و در کتــاب تاریخچه "هیســتریا ژنــرال ده لــوث کســتللنس ان لاس ایســلس تیررا فیرم دلم مــار اکینو" آن رو یــادآور می‌شه. هــرررا یادآور می‌شود که مردم محلّی به صــورت منظم به چشم میرفتند. یک مرد پــیر میتوانســته کــاملا جــوان بشــود، به طوری که بتواند ورزش کند و دوباره زن بگیرد و بچه دار بشود. هرررا اضافه می‌کند اسپنیردس به طــور نا موفق تمــام رود خانه‌هــا، دریا چه‌ها و برکه‌ها رو در فلوریــدا به دنبال آب افسانه گشــته بودند. آخــرین تحقیقــات پنک در

وینیسیتی پورت جدید شارلوت، در فلوریدا اتفـاق افتـاد. در فاصلهٔ خیلی کمی از مکان آخرین نبرد وی، یک چشمهٔ آب معدنی گرم وجود دارد. این آب معدنی بـرای هـزاران سال مـورد اسـتفاده قـرار گرفته بـود، به خـاطره همین این آخرین نبرد، تلاشی بـود بـرای به دست آوردن آن آب و بــرای اطمینــان یــافتن از این‌که آیا آن آب، همــان آب زندگی بخش هست یا نه.

آندرومدا

دوستان عزيز؛ آيا از عظمت خود آگاه هستيد؟ آيا شما از انبساط پذيري تان آگاه هستيد؟

موقعيكه در بعد سوم هم هستيد، البته كه نمي‌دانيد. ما در اينجاهستيم براي يادآوري وجود خداوند شما.

و در نگاه ما از ديدگاه روح در اينجا هستيم. شما خالق كائنات هستيد.

شما براي يك هدف از بالا به بعد سوم آمده ايد: بالابردن آگاهي زمين مادر. شما در اين راه از رهبران و پيشگامان هستيد. فقط بعضي اوقات مي‌گوييد من اينجا چكار ميكنم؟ آيا مي‌دانيد چكار ميكنيد، شما يك تفاوت ايجاد مي‌كنيد.

ما براي اينكه عظمت خود را بخاطر آوريد نياز به كليدي جهت نشان دادن به شما هستيم، اين با مركز قلب ارتباط دارد.اين پيشگاه خداوند است. جايگاهي براي دريافت و ارسال عشق.

هر كسي اين را تجربه نكرده، زياد تجربه شده ولي ما چيزي بيشتر از تجربه‌هايتان مي‌گويم.

بزودي برايتان سمبل يا سمبلهايي جديد داده خواهد شد و آن‌ها D.N.Aي چاكراي قلبتان را تغيير خواهند داد. آن‌ها ملكول داخل سلولي را تغيير خواهند داد و شما اين تغييرات را حس خواهيد كرد. احساساتتان تغيير خواهد كرد.

زمين مـــادر درصـــدد داشـــتن يك تغيـــير در اين مركز مي‌باشد.شـما فقط يك مركز قلب داريد در حاليكه زمين مـادر چند مركز قلب دارد.اكـثر انسـانها فكر مي‌كنند كه خاك هركشور داراي يك قلب اسـت، كه اشـتباه مي‌كنند. بعضي از كشـورها داراي مراكز قلب زيـادي هسـتند.يكي از اين كشورها البته تركيه است. به همين دليل بر فـراز آن‌جا نيروي زيادي از فرشـتگان نـور ديـده مي‌شـود.آنها اولين انــرژي را كه از زمين مــادر فرســتاده ميشــود را ميگيرند. بر فـراز آن‌جا انـرژي اژدهاها خيلي پر و فعـال است. چون يك عـده‌ي زيـادي از انسـانهايي كه D.N.Aي اژدها دارند،از آن مركزقلبي انرژي ميگرنـد، كه آن بـراي تغيير، انتخاب شده است.

Merilyn، تو در حال حاظر بطور غـير مسـتقيم، انـرژي اطـــــراف قلب تركيه كه تو را جـــــذب مي‌كند را حس مي‌كني.

قسمت بعدي راه رفتن در حقيقت خواهد بود.

اين به شما، جهت راه رفتن در حقيقت كمك خواهد كرد. ما به سختيهايي كه بعضي وقتها شـما را از راه رفتن در حقيقت باز مي‌دارد آگاه هستيم. بـراي بعضي از شـماها زمــان خيلي زيــادي است و بعضي از شــماها بي حــال مي‌افتيد.

سمبل يا سمبل‌هايي كه داده شده، شما را در ثابت قــدم بودن جهت رد شدن از بعد پنجم، نيرومندتر خواهد كرد و جهت ارتقـــاء دنيا كمك خواهد كـــرد. اين ســـمبل يا سمبل‌ها، روي غده صنوبري انسانها كار خواهند كرد. در آن‌جا خيلي از باقيمانــده‌هاي D.N.A جمع شــده‌اند كه

آن‌ها از آن‌جا برداشـته شـده و رشـته‌هاي D.N.Aي غـده صنوبري، با نور خواهد درخشيد.

غده صنوبري در دست آنوناكيهـا، همچـنين ظـرف روغن مخصوص و مچ بند.

قسمت بعدي، اعتما خداوندي خواهد بود.

خيلي از انسانها، هنگامي كه از اعتماد صـحبت مي‌شـود، احساساتي مي‌شوند. اعتماد يعني چـه؟ با اعتمـاد تا كجا مي‌توان به جلو رفت؟ اينها سوالاتي هســتند كه به آن‌ها پاسخ داده خواهد شد. به شما جهت اعتماد كامل به خــدا و روح كمك خواهد شد. بـــدون ترديد مي‌توانيد اعتمـــاد كنيد. خواهيد دانست و يـاد خواهيد گـرفت كه به كسي يا چيزي چگونه بدون سوال كردن، اعتماد كنيد. بــراي كمك به اين موضـوع، به همـراه سـمبل، يك تاييديه هم خواهد بود.

حـالا لازم است بـراي شـما در مـورد اژدهاهـاي تاريك و روشن صحبت كنم.

در اول برادران اژدهاي تاريكمان، سعي به بـزرگ كـردن قدرت خود مي‌كنند. اما انرژي آن‌ها كم مي‌آيد.نور قدرت آن‌ها را از آن‌ها ميگـيرد. تصـور كنيد يك انـرژي در جـايي آزادانه جاري ميشـود. اين انـرژي در گذشـته خيلي قـوي بـود ولي حـالا با محـدود شـدن آن، جـاري شـدن انـرژي بطرف داخل عقب نشيني كرده است.

اتفاقي كه به بردران تاريكي افتاده اين است.

هدف آن‌ها کشاندن دیگران بطرف خود است. اما نور بدلیل سلطه اش، با سرعت بیشترش آن‌ها را ناکام گذاشته.

فرشتگان نور به شما میگویم، که با اراده کار خود را ادامه دهید و مایوس نشوید. شما تفاوت ایجاد میکنید.

اژدهاهاي نور به سرعت به انسانهايي كه دوستان اژدهاي خود را مي‌خوانند، جواب مي‌دهند.

بسياري از آن‌ها براي آگاه شدن و پرسيدن، اژدهاهاي دوست طلب مي‌كنند. به غير از اين، آن‌ها از طرف كساني كه در مورد حوزه اتري و تشكيلات محرمانه زير زمين (دنياهاي مخفي) تحقيق مي‌كنند نيز دعوت مي‌شوند. در اين مورد مجمعي است مخصوص از اژدهاهاي مستر كه به اين دعوتها پاسخ مي‌دهند. آن‌ها به رنگ نيلي ارغواني و قرمز مي‌باشند. رنگ برخي از آن‌ها در حوزه انرژيشان مخلوط شده است.آنها دانشمندان ما هستند.

ما شما را متبرك مي‌كنيم و جهت صاحب شدنتان به آن‌ها با عشق، پاهيتان را مي‌شوييم.

در طول زمان، در شش ماهه اخير، كار كردن با انسانها صد در صد افزايش يافته.

برادران عزيز؛ ادامه دهيد راستي درونتان را، و بدانيد كه واقعا دوست داشته مي‌شويد و ما پاهيتان را مي‌شوييم.

بدانيد كه هنگام بازگشتتان به خانه، از تصورتان بيشتر مفتخر خواهيد شد.

Pen Gough

22 April 2007 – (داس ماه) همسويي توسط Merilyn Bretherick

در راه حقيقت راه رفتن يعني چه؟

راه معنــوي كه شــما برگزيــده ايــد، راه و روش زنــدگي است. بطوريكه مي‌دانيد هرچـــــيزي عبـــــارت است از انتخاب.

هنگامي كه متولد شديد، نمي‌توانستيد راه برويد. اما روز به روز كه بزرگــتر شــديد، راه رفتن را يــاد گرفتيد. بعد يادگرفتيد كه بدويـــد، بپريد و ... بعضي‌ها ورزشـــكاران خوبي شدند.اين را چطور انجام دادنــد؟ با اراده، تمــرين، وقف خود و آموزش

از همه شما ميپرسم: آيا اراده و وقف خود را داريــد؟ آيا براي آموزش حاضريد؟ به شما مي‌تـوانم بگـويم كه مانند تمرينات سخت براي ورزشـكار شـدن نيسـت، اما در اول بايد با اراده و خود را وقف كنيد.

مي توانيد بپرســيد اراده چيســت؟ شـــعفي كه با قلب احساس مي‌شود. شعفي دروني كه از قلبي باز مي‌آيد.

نمي توانم در مورد احساس شما از شعف چيزي بگــويم، اين از خصوصيات انسان است.

ماها هم شـــادي را احســاس مي‌كــنيم اما متفــاوت از انســانها. با ســمبل‌هاي جديد مي‌توانيد به D.N.A يي كه شعف شما را كنترل ميكند دست پيــدا كنيد. همه اينها به قلبي سالم و باز بستگي دارد.

آيا رابطه همه چـيز را با داشـتن قلـبي سـالم و بـاز را مي‌بينيد؟

عشق بلاشـرطي كه از قلـبي بـاز بـيرون مي‌آيـد، آنقـدر واقعي است كه بعضي وقت‌ها مي‌تواند شـــــما را اذيت كند.

عشق به خالقمـــان، عشق به تمـــام عـــالم، عشق به هم دوستان، عشق به زمين مادر.

آيا مي‌توانيد چگونه در خشـيدن در تمـام وجـود خـود را ايجاد كنيد؟

هنگـامي كه قلبتـان بـاز اسـت، آگاهانه به آن فكر كـردن لازم نخواهد شد. بلكه در آن‌جا خواهد بود.

تصـــميماتي را خواهيد گـــرفت، كه اطرافيانتـــان را تحت تاثير قرار خواهد داد.

با قلبي صـاف و بـاز شـعف و شـادي در درونتـان خواهد درخشـــيد، بعد تصـــميم به ادامه راه معنويتـــان داده، در مسير حقيقت راه خواهيد رفت.

حقيقت چيست؟

حقيقت همـان چيزهـای درونی است كه تا به حـال روی آن بحث نشده.

حقيقت يک شـــخص شـــايد حقيقت يک شـــخص ديگـــری نباشد. افـراد زيـادی هم هسـتند كه حقيقت آن‌ها با هم يكی است. حقيقت شـما، شـما را بطـرف كسـانی كه با حقيقت شـما يكی هسـتند می‌كشد. آن‌ها شـما را جـذب خواهند نمود.

جهان این کار را انجـام می‌دهد. قلبتـان حقیقت شـما را مــدیریت خواهد کــرد. چــیزی که در مــورد آن صــحبت می‌کـنیم حقیقت روحـانی شـما است. قلب بـاز شـما در مورد حقیقت شما چه احساسی دارد؟

حقیقت روحــانی شــما مــال هیچ کس نیســت، آیا مــال خودتان است؟

به این در اکثر مواقع عشق می‌گویند. حالا متوجه شدید؟ حال احساس می‌کنید؟

شور و شوق شما، اراده شماست و وقف حقیقت شما.

به همه شـــما می‌گـــویم: معـــنی ”راه رفتن در درون حقیقت ”این است. این قسـمت جدید راشـبا، بـرای رها کردن عشق و یا مرحله شما نیست، بـرای بررسی کـردن دوباره راهتان است.این سمبلها در بدن نـورانی شـما جا گرفته و بنیه شما را قوی کــرده و در راه رفتن در درون حقیقت، شما را یاری می‌کند.

این ما را به قسمت جدیدی می‌رساند:

اعتماد خداوندی

به چه کسی اعتمـــاد داریـــد؟ امـــروز در دنیـــای شـــما گزینه‌های زیادی وجود دارد که می‌توانید از آن‌ها انتخـاب کنید مانند تعـداد زیـادی دین، دولت و ... اما به کـدام یک اعتماد خواهید کرد؟ آیا انسانها می‌توانند زندگی شــما را گرفته و بعد پس بدهند؟ بـدن فـیزیکی شـما را می‌توانند بگیرند اما نمی‌توانند به شما زندگی بدهند.

زندگی هیچ موقع به پایان نمی‌رسد چون خداوندی است، قسمتی از خداوند است.

شما قسمتی از خداوند هستید آفریننده جهان‌ها هستید، این را هرگز فراموش نکنید. خداوند درونتان از درون شما خودش را متجلی میکند، توضیح می‌دهد. در هر دقیقه از زمان تجلی خداوند را متجلی می‌کنید.

لطفا برای یک لحظه تولد یک بچه را در نظر بگیرید. وقتی نوزاد متولد می‌شود، علاقه خاصی وجود دارد. زمانی که به چشمان کسی که تازه متولد شده نگاه می‌کنید در آن‌ها آگاهی است. شما به چشمان خداوند نگاه می‌کنید. یک مخلوق تازه‌ای از خداوند.

به این می‌توانید اعتماد کنید. شما هم هنگام تولد همین طور بودید، تجلی تازه‌ای از خداوند و اصلا تغییری نکرده اید. از لحاظ فیزیکی تغییر کرده اید، اما از لحاظ درونی تغییر نکرده اید. چیزی که از شما می‌خواهم پیدا کردن خداوند درونتان و اعتماد به آن است.

شما قسمتهای مقدس خداوند هستید. وقتی خداوند دوست دارد، شما هم دوست دارید. چون یکپارچگی شما از طرف خداوند است، هدف خداوند برای همه شما روشن خواهد شد. در درون خود خواهید دانست، در این وجودتان. می‌دانید چون خداوند هستید.

به همراه اعتماد خداوندی، سمبلی که می‌آید، خداونگاری شما را دوباره تقویت می‌کند. این سمبل جهت احساس آفریده شدن واقعی خودتان و تجربه‌هایتان به شما کمک می‌کند.

این بـــدن معبـــدی است که در درونش وجـــودی زنـــدگی می‌کند.

پس اینجا چه کار می‌کنیم؟

نیـــاز به نگـــرانی نیســـت، شـــما می‌دانید چـــون خداوند می‌داند.

تفاوتهـای انسـانی خـود را کنـار بگذاریـد، تفاوتهـایی که مانع نزدیک شدن شـما به عشق خداوند می‌شـود را کنـار بگذارید.

این زمان جدایی نیست، به عنوان تجلی خداوندی اکنـون زمـــان متحد شـــدن است. با اتحـــاد، عظمت خداوند را در تمـــام جهـــان می‌درخشـــانید، نـــور پخش می‌کنید و بـــدن نـــــورانی شـــــما آنقـــــدر زیبا می‌درخشد که مانند یک کریستالیست در تاریکی دنیا.

حالا به توافق رسیدیم؟

بـــــازکردن قلبتـــــان - در حقیقت راه رفتن - اعتمـــــاد خداوندی

این بدن نورانی شما را عوض می‌کند، این دی ان‌ای شما را عوض می‌کند. این وجود فـیزیکی شـما راهم می‌تواند تغییر دهد. ما عظمت وجودتان را مفتخر می‌کنیم.

ای اســـتادان، ماها که در دیـــار اژدهاها از کنفدراســـیون گالاکتیک (معاهده‌ي وابسته به کهکشان)کـار می‌کـنیم به خدمت به شما ادامه می‌دهیم.

یکبـــار دیگر قلبم را گشـــوده و با راه رفتن در حقیقت، اعتماد خداونـدی را خـواهم داشت. دوبـاره روشـناییم را خواهم درخشانید.

این را همه شما انجام می‌دهید و ما شما را آنقـدر که در کلمات جای نمی‌گیرد، دوست داریم.

می توانیم پاهایتان را بشوییم؟ آیا می‌توانیم به نحوی به شما کمک کنیم.

آیا ما می‌توانیم برای دوست داشتن و پشتیبانی، شما را در آغوش بالهای خود بگیریم؟

ما همه شــما را به انــدازه‌ای که در کلمــات نمی‌گنجــد، دوست داریم، برادران ادامه دهید.

Pen Gough

سلام بر خانواده من، من ایزیس

ای کـــاش می‌دانســـتید شـــما و کارهـــایی را که انجـــام می‌دهید را چقــدر دوست داریم. امــروز قســمتی از دی ان‌ای شما را تغییر خواهم داد. هر کس با توجه به تفاوت احساسات و ساختارش، حسهای متفاوتی خواهد داشت. انرژی از چاکرای تاجی شما شروع خواهد شد، روی غده پینه آل (صـــنوبری) کـــار خـــواهیم کـــرد. دی ان‌ای و مســـیرهای مغناطیسی را تغیـــیر خـــواهیم داد، می‌تواند همانند یک برق گرفتگی خفیف باشد ولی ناراحت کننــده نیست. بعد به طـرف پـایین روی غـده تیمـوس چـاکرای قلبتان خـواهیم آمد. بیشـتر کارها در این قسـمت انجـام خواهد شد.

اگر وجودتان را سبکتر احساس می‌کنید نگران نباشید.

اگر وجودتان را راحتتر احساس می‌کنید نگران نباشید.

اگر وجودتان را حساس و احساسی حس می‌کنید نگــران نباشید.

اگر وجودتـــان را دوست داشـــتنی حس می‌کنید نگـــران نباشید.

همـــانطور که می‌دانید بـــرای کمک به تغیـــیر دی ان‌ای بـدنهای بیولـوژیکی شـما، همـراه راشـیبا سـمبلهایی را فرستادیم. شما را دوست داریم و همیشه بـرای با شـما بودن ادامه خواهیم داد.

من ایزیس ملکه نیل، عشق Osiris، خـدای مـؤنث درون شما.

راشیبا – راه رفتن در مسیری جدید

تاریخچه DRACO’S و SIRIUS

(Siriusصورت فلكي شعراي يمـاني – Draco’s صـورت فلكي اژدها)

Ra– تراکم – غلظت 6

Isis– تراکم – غلظت 8

DRAGONS تراکم – غلظت 7

انـرژی اژدها و سـمبلهای مـؤنث و مـذکر و چیزهـایی که آموخته ایم، تعادل را می‌آموزند.

اشــراف و اســاتید اژدهــا، با علم اژدهــا، تعــادل را نگه می‌دارند و به جنگ پایان می‌دهند.

ارتقا ء آگاهی

خزندگان و اژدها - فرم‌های کد شده

خانه اصلیشان - اژدها (صورت فلکی اژدها)

با همراهی صـورت فلکی اژدهـا، تعـداد زیـادی سـیاره و دنیاهای خارجی بدون جنگ متحد شدند و تغییر یافتند.

تراکم آن‌ها 4 برابر تراکم حقیقی است.

20میلیـــارد ســـال قبل بر روی زمین آمدند. به اقـــوام مختلفی تقســیم شــدند و فــرم فــیزیکی گرفتند و منبع (سرچشمه) را فراموش کردند.

زوجیت - نور در مقابل تاریکی

قطبی کـردن نـور (پلاریـزه نـور) - نر (مـذکر) - تشعشع تاریکی - ماده (مؤنث) - مغناطیس بیشتر

نور + تاریکی - تلفیق (به هم پیوسـتگی) - عشق خـالص و بی‌قید و شرط

برای کنترل مادگی، یک سؤتفاهمی است - برای همیشه قفل شده (در محدودیت نگه داشته شده)

ماده با عصبانیت حرکت کرد - جنگ میان نور و تاریکی

اژدهاهای نور و تـاریکی شـروع به جنگ کردند و به کنـار عالم تبعید شدند.

راه‌های هوشمندانه‌ای بـرای جهش سـتاره‌ای پیـدا کردند (راههای هوشمندانه‌ای برای دور زدن سیستم ســتاره‌ای پیدا کردند و به آن وارد شدند.)

اژدها و راشیبا

مصر – آتلانتیس و لموریا

معابد Ra (نرها) و Isis (ماده‌ها) توسط Ra و Isis از هم جدا و محدود شده بودند.

راشیبا انـرژی جنسی و شـفای مقـدس کنـدالینی است. کلید رهایی خودمان. همسوییهایی جهت تعادل.

کسـانی که جـذب راشـیبا می‌شـوند. دانشـجویان اصـلیی هستند که صاحب دی ان‌ای اژدها می‌باشند.

اژدهاها شـــفا دادن را آمـــوزش می‌بیننـــد، Syrianها و Orionها همگی می‌خواهند شفا دهند.

مصـــریان اولیه از اســـاتید Pleidean بودند – با مدرسه مخفی در سواحل نیل با Toth.

اینها برای بالا بـردن ارتعاشـات کسـانیکه در دنیا زنـدگی میکنند آموزه‌هایی ناب و خالص هستند.

آنـان به سـرعت پیشـرفت کـرده و به سـرعت به مرحله پنجم (تراکم، غلظت) ارتقاء یافتند.

پنج قـــوم اصـــلی که در آن زمـــان بر روی زمین زنـــدگی میکردند:

گروهي از ستارگان تابـان آتشـین که محیط خـود را مثل گرد روشن مي‌کنند

به معني منظومه جبار يا النسق شكارچي ماهر

اینها با هم تلفیق شده و دی ان ای‌ها به شکل زیر تغیـیر یافتند.

شیر، ابولهول (موجودی افسانه‌ای دارای بدن شیر و سر وسینه زن) (Syrian and Plaidean)

طایفه پرندگان (Plaidean and Draco’s)

سر و چشـــــمهای بلند و لاغر (Andromeda’s and Plaidean’s)

در حـالت عـادی اژدهاها به قـدرت جاذبه زیـاد و حـرارت تحمل زیـادی ندارند به همین خـاطر باید وجـود انسـانی پیـدا میکردند. به همین دلیل Syrians و Orion’s درصد بیشتری را صاحب شدند.

همه نژادها میان سالهای 10500 تا 7500 پیش از میلاد دی‌ای ان آن‌ها عــوض شد. این عــدم تعــادل را در درون ادامه می‌دهند. ارتعاشـــات مصر در یک شـــرایط تاسف برانگیزی پایین آمد، بدین سبب Toth و دیگران سیاره را ترک کردند.

Ra و Isis خـود را در حـدود 7500 سـال قبل از میلاد، بـــرای نجـــات افـــراد زیـــادی که متعلق به آن‌ها بودند و برگرداندن آن‌ها به سرچشمه (منبع) آمدند و با مقـاومت Draco’sها روبرو شدند.

راشیبا صاحب معابد نر و مـاده بـود چـون هنـوز در تلاش برای ایجاد تعادل بین نر و ماده بودند.

هنر تانترا (Tantra). هنر در آغوش گرفتن نر و ماده بود (منظـور یعـنی قبـول همـدیگر) همـان مسـائلی که در روابط بود نیاز به ترمیم داشت.

مصر بین سالهای 4000 الی 3000 سال قبل از میلاد به تـنزل ادامه داد. خـاک سـوریه، یونـان و غـیره در کتـاب مقدس انجیل آمـده است. آن‌ها به جاهـایی که دسترسی داشتند کنترل پیدا کردند.

Draco’s برای کمک به جنگ تاریکی و روشنایی، نیاز به تعادل قطبیت Ra و Isis پیدا کرد.

همسویی Sal Rachele – Mayıs, 2006

همسویی مستری برای انرژی بالاتر (یکپارچگی بالاتر)

منظور از یکپارچگی بالا یعنی چه؟

آن انرژی جدید راشیبا است که قبول کرده اید.

هنگامی سمبلها بر روی نقاط دریافت انرژی شـما نصب می‌شود، در بدن لطیف شما یک افزایش سـرعت اتفـاق می‌افتد. وقتی این اتفـاق افتـاد می‌توانید در یکپـارچگی بالا بایستید.

کسی که قلبش را بـــاز میکند می‌تواند در درون حقیقت راه بـرود و به دنبـال آن اعتمـاد خداونـدی را احسـاس خواهد کرد. در نتیجه تمـام اینهـا، شـما درون یکپـارچگی بالا هستید.

عزیزان من متوجه می‌شوید؟ متفاوت دیـده خواهید شد. متفاوت حرکت خواهید کرد چون درون یکپارچگی بـالایی

خواهید بــود. بطــور اتوماتیک از درون قلب خواهید آمد. خود به خود دوست خواهید داشت.

در درونتــان با خداوند درونتــان (مــؤنث / مــذکر) در یک امتــداد خواهید بــود و بــدین تــرتیب در آن‌جا با عشق در درون یکپارچگی بالا زندگی خواهید کرد.

مسئولیتها / نشان دادن عشق و علاقه بطور اشکار برای هر کاری که انجام می‌دهید / قضاوت نکردن در مورد هیچ کس، عشق بلاشرط و ایمان بر اعتقاد است.

صحت اعتماد خداوندی بدین شرح است:

وجود خداوندیم را مفتخر میکنم.

به صلاح بودن هرچـیزی که بـرایم اتفـاق می‌افتد اعتمـاد دارم.

خداوند عشق است.

من عشق هستم.

به خداوند اعتماد دارم.

ادامه دهید دوســتان، پادشــاهی بهشت‌ها در دســتانمان است.

Pen Gough

کانـــــال شـــــدن – اژدهاهـــــای الهی توسط Merilyn Bretherick

اژدهاهای الهی؟

بله بـدین شـکل هسـتیم، تمـام آن‌ها آفریـده‌ها خداوند هستند. اژدهاهایی که افتاده‌اند هم، همینطور.

ماها در بعد هفتم و مثل شما الهی هستیم. گردش شـما در بعد سـوم / مثل قبل که گفتیـد، در واقع بـدون این‌که خداوند بودنتان را بیاد آورید باید چیزی را انجام دهید.

ماها از سرزمین پادشاهی اژدهاها می‌توانیم به شـما در خواب خرد و آگاهی لازم را بدهیم. اما در آنصـورت شـما به خداوند بودنتان آگاه خواهید شد. ما به شما در این راه می‌توانیم سرنخی بدهیم و وقتی شما قسـمتی از پـازل را به یاد آوردید ما به شـما کمی بیشـتر در مـورد آگـاهی اژدهاها میتوانیم جاری کنیم.

یکی از راههای رسیدن به آگاهی اژدهاها، باز کردن قلب است. وقـــتی عشق را احســـاس کردید و عشق دادید می‌دانید که زندگی میکنید.

خیلی وقتها شـنیده‌اید که موجـوداتی که خـارج از زمین هستند می‌خواهند احساسات شما را بفهمند، این درست است چون شما مخلوقات بی‌همتایی هستید.

عشق یکی از احساســات شـــما است. می‌توانید بگویید نفرت ضد عشق است. اما ما می‌گـوییم در بعد ما نفـرت جـایی نـدارد. برادرانمـان که به زمین افتاده‌اند هم حـتی اگر چیزهـایی را که از ما می‌خواهند را نـدهیم نـیز از ما متنفر نمی‌شوند.

هنوز هم تعدادی از اژدهاها هسـتند که در دور و اطـراف گردش میکنند و روی برگردانده‌اند بطرف نور.

قبلا زمانیکه ترکیه را تمـــیز میکـــردیم با بعضی از آن‌ها مواجه شـــدیم که در حـــال برگشـــتند. ما به آن‌ها توجه کـــــردیم و به پیشـــــواز آن‌ها آمـــــدیم و آن‌ها را تعلیم می‌دهیم.

حالا برای کسانیکه انسانها را کنترل میکنند فرصتی دیگر برای برگشت داده خواهد شد.

بسیار خوب بر سر آن‌ها چه اتفـاقی خواهد افتـاد؟ آن‌ها یی که روشـــــنایی را رد میکنند در عمق تـــــاریکی تنها گذاشته خواهند شد. تا ابد زنـدانی خواهند شد. آن‌ها هیچ دسترسی به نور نخواهند داشت (منظور هیچ ارتباطی با نـــور نخواهند داشت مثل قـــوم مایا که از نظر ما ناپدید شده‌اند ولی در واقع جهش کرده‌اند و فاصله زیادی با ما پیـــدا کرده‌اند بـــدین ســـبب ما هیچ دسترسی به آن‌ها نداریم) در سایه این اتفاق آن‌ها با هیچ موجودی که روی آن‌ها تـاثیر بگـذارد ارتبـاطی نخواهند داشت. آن‌ها نـابود نخواهند شد چون هر چیزی که از طـرف یک انـرژی خلق شود نـابود نخواهد شد. همه ما به سـوی خداوند در حـال سفر هستیم. بخاطر همین زمین مرکز جهان است.

دنیا و انسانها وقـتی ارتقـاء پیـدا میکننـد، ما هم با آن‌ها ارتقاء پیدا خواهیم کرد، حتی Ra و Isis.

خیلی خوب الان می‌توانید بفهمید که چقدر برای ما مهم هستید، ما دارای کمک تمام عالم هستیم.

تنها چیزی که شما باید انجـام دهیـد، خواسـتن است. هر کمکی را که نیاز هست را خواهید گرفت. به شـما چـیزی را که تا حـــالا نمی‌دانســـتید خواهد گفت. اگر شـــما یک دوست اژدها و یا راهنماهـــــای اژدهـــــای بیشـــــتری

می‌خواهیـــد، فقط خواســـتن کـــافی است. ما به شـــما عزیزان می‌خواهیم خدمت کنیم.

هرچه راهنمـــایی شـــما بیشـــتر باشد Merkabah شـــما بزرگتر می‌شود. سـپر محافظ شـما قدرتمنـدتر می‌شـود همه شـــما و هر کـــدام از شـــما به محیط اطرافتـــان می‌توانید مسلط شوید.

به نظر شما ما شما را چگونه می‌بینیم؟

مانند یک نمایش نورانی بـرای ما دیـده خواهید شد مانند یک آتش بازی.

در دیـــار اژدهاها نـــام همگی شـــما بر زبانهاست. از همه شما اطلاع داریم.

همه ما به کنفدراســیون گالاکتیک وابســته ایم و تــرجیح می‌دهیم انسانها بدین شکل باشند.

جدا شدن، یک مسـیر زنـدگانی نیست. وقـتی در ذهنتـان یک هدف دارید چطور می‌شود که از همدیگر جـدا شـوید. همه شـما می‌خواهید ارتقـاء یابید. همه شـما می‌خواهید خداوند بودنتان را به یاد آورید.

خیلی خوب! پس چرا متحد نمی‌شوید؟

هنوز هم می‌گوییم که قلبهایتان را بـاز نکـرده اید. هنـوز عشق را نمی‌دانید.

چطور می‌توانید از برادر خود متنفر شـوید. زمـان این‌که تفاوتهای خود را کنار گذاشته و قلب خود را بـاز کـرده و اجازه دهید عشق در آن‌جا جا بگیرد، فرا رسیده

آنوناکی

آنوناکی گستره‌ای از قدرت‌های متافیزیکی حیرت‌انگیز و باورنکردنی را در اختیار دارد. تقریباً تمامی فرازمینی‌ها از قدرت‌های چندگانه ذهنی – فیزیکی استفاده می‌کنند که می‌توان آن‌ها را قدرت‌های فراحسی (متافیزیکی) نامید. آنوناکی و Artyrians 13 نوع توانایی فراحسی دارند (که سرجمع می‌شود 26 توانایی. م) از فیزیو - بیولوژیکی گرفته تا روانی – حسی. آن‌ها موجوداتی دارای سیستم عصبی مثل ما نیستند. Naryans هفده نوع توانایی دارند.

آنها قادرند فرکانس‌های بی‌نهایت کوچکی که سازنده امواج و دیوارهای حائل بین هر بعد و جهان‌های موازی (یا بین جهان‌های موازی) هستند را احساس کنند. این فرکانس‌ها خط‌های جداکننده امواجی هستند که به‌مانند نوارهای لاستیکی فضا را کش آورده و فضا تحت تأثیر این حالت کشسانی قرار می‌گیرد.

در فرهنگ لغات انسانی عبارت یا اصطلاحی برای توصیف این» موجودات» وجود ندارد. آن‌ها کاملاً اثرات گرما و سرما را از خودشان دفع می‌کنند و با استفاده از ذهن درجه حرارت محیط را تنظیم و تعدیل می‌کنند. همچنین آن‌ها می‌توانند به دلایل درمانی و بهداشتی درجه حرارت بدن‌های دیگر را تعدیل و تنظیم کنند چون آن‌ها می‌توانند نقاط قوت و ضعف بدن را تشخیص دهند. اگر بخواهیم از عبارت‌های زمینی استفاده کنیم باید بگوییم که آن‌ها

می‌توانندهاله هر فـــرد را ببینند. البته آنچه آن‌ها انجـــام می‌دهند فراتر از مشـــــــــاهده‌هاله است چون‌هاله یک محصـــــــول بیو - ارگانیک است و می‌تـــــوان آن را با روش‌هـــایی از طریق بصـــری دید و همین کـــار را با تجهیزات و ابزارهای علمی هم می‌توان انجام داد.

آنونـــاکی می‌تواند روی هر نـــوع ســـیگنال یا دســـتگاه مخابراتی پارازیت بینـدازد و تمـامی تجهـیزات نظـامی و ابزارهــای علمی را فــوراً غیرفعــال کند. فرازمینی‌ها و بخصوص آنونـاکی و خاکسـتری‌ها از تمـامی سـامانه‌های موشـــــکی و محل اســـــتقرار آن‌ها چه روی زمین، چه زیـــرزمین و یا زیـــرآب مطلع هســـتند. آن‌ها می‌توانند سـامانه‌های پرتـاب موشک را ظـرف یک ثانیه غیرفعـال کنند.

آنوناکی از قوانین ضد جاذبه کاملاً آگـاه است و می‌تواند زمان و فضا را خم کند. آنونـاکی می‌تواند با اسـتفاده از باب‌ها و دروازه ستاره‌ای و کرم‌چاله‌ها در کیهان نـاوبری کـرده و سـفر کند و تمـامی این فاصـله‌ها را در زمـان اندکی که ذهن ما توانایی درک آن را نـدارد طی کند. یک آنوناکی چه از نـوع مـؤنث و چه مـذکر می‌تواند همزمـان خـود را به چند مکـان متفـاوت منتقل کند و همزمـان در چند جا ظـــاهر شـــود و همیشه هم در این جابه‌جایی‌ها توانایی‌هــای ذهــنی، فــیزیکی و ویژگی‌هــای جنسی‌اش حفظ شود. این کار را با استفاده از تکنیک‌های گونـاگون انجام می‌دهد:

مثل استفاده از» همـزاد». ایجـاد یک کـپی دیگر از خـود، جـدا کـردن سـاختار مولکـولی بـدن فـیزیکی و بازسـازی همان مولکول‌ها در بعد دیگر. آنوناکی، فـیزیکی، ذهـنی،

ارتعاشی و چندبعـدی است. آنونـاکی می‌تواند فلـزات را به هر فلز دیگـــری ازجمله طلا تبـــدیل کند. آنونـــاکی می‌تواند خاصیت هر نـوع مـایعی چه نـرم و چه سـخت را تغییر دهد. آنوناکی می‌تواند تا 400000 سال زنده بماند. با استفاده از Miraya (رصد کیهانی) مخصـوص به خـود می‌تواند هر واقعه‌ای که در ســیارات دیگر رخ می‌دهد را ببیند و پی گیر باشد. آنوناکی می‌تواند به آینده و گذشـته ســفر کند. آن‌ها می‌توانند وقــایعی را که درگذشـــته به وجود آورده‌اند تغییر دهند.

پانوشت:

Artyrians:

نزدیک‌ترین نژاد به این گروه نژادی در دانشنامه آنونـاکی موردبحث قرارگرفته که در زبان Ana’kh ،

Arakh-nara یا Arcturus است. Arcturus خــود یک ستاره درخشان در صورت فلکی گاوران / Bootes است که حدود سی‌وشش سال نوری از زمین فاصــله دارد. در Ana’kh نامش Arakh-nara است. نام سـیاره‌ای است ناشــناخته بــرای دانش مبتــنی بر منطق. ترکیــبی از دو لغت، یکی Arakh به معـنی بـاب یا مـدخل یا ایسـتگاه و دیگری nara به معنی Tar یا روشنایی.

حدود 700000 سال پیش آنونـاکی در آن سـکونت گزید. خیلی از ما با آن سیاره آشنا نیسـتیم. اگرچه در جلسـات مدیوم گری و بین یوفولوژیستهای شــرقی شناخته‌شــده است.

در غـــــرب Arakh-nara را به‌عنـــــوان Arcturus می‌شناسند. ادگارکیسی در تعالیم خود به آن اشاره‌کرده و

می‌گوید که این نژاد یکی از پیشرفته‌ترین تمـدن‌های این کهکشـــان است و در بعد پنجم زیست می‌کند و مـــدلی است برای آینـده زمین. انرژی‌هـایش در سـطوح حسـی، ذهـنی و روحی کـار می‌کند و بـرای بشـریت شـفابخش هسـتند. همچـنین این سـتاره به شـکل یک نـوع دروازه انرژی عمل می‌کند که از طریق آن انسان‌ها طی مرگ و تولد دوباره‌شـان رفت‌وآمد می‌کنند. این ایسـتگاه بـرای شـعور غـیر فـیزیکی مثل دروازه‌ای عمل می‌کند تا با آن این شعور به محدودیت‌های فیزیکی خو بگیرد. Arcturus دروازه ستاره‌ای است که روح از طریق آن برای انتخـاب گـذر می‌کند که سیسـتم زمین – خورشـیدی را برگزیند یا وارد دیگر سامانه‌های فیزیکی شود.

در مورد نـژاد فرازمیـنی Naryan متأسـفانه اطلاعـاتی پیدا نکردم

این یک اثر بـــزرگ است! من بیش از 18،000 ســـاعت کتـاب مقـدس، و بیش از 1000 سـاعت صـفحات اثـار سومری را خوانده ام. خواندن این اثر ثبت شده باستانی برای هر دانشجوی کتاب مقدس به صورت جدی ضرورت دارد.آن را بخوانید و برای خودتان تصـمیم بگیرید.به همه آن عشق بورزید و آن را علامت گذاری کنید. پژوهش‌های من از خواندن کتاب‌های مقـدس داسـتان پیـدایش خلقت ،آدم + حوا،شروع شده است تا فرزندان آن‌ها، فرشتگان وحی شده، فرزندان ونوادگان آن‌ها، سیل نـوح ،نوادگـان فرزندان آن‌ها و ابراهیم.

در تلاش برای اطلاعات بیشتر در مورد فرشتگان وحی و فرزندان آن‌ها نفیلیم (Nephilim)، کتاب خنوخ Enoch را پیدا کردم

که داستان را با جزئیات بیـان میکند سـپس در جسـتجوی Giants غولها و با تماشـای فیلم یوتیـوب من به کشف ANUNNAKI دست یافتم کسانی که از آسـمان به زمین آمدند که دربـاره نـژاد پیشـرفته آن‌ها که میلیونها سـال جلوتر از ما در فن آوری هستند بود ،مانند یک فیلم جنگ ستارگان starwars با سلاح‌های پرتو ،و هواپیماها. آن‌ها از دهمین سـیاره کشف نشـده نیبـیرو Nibiru در مسـیر راه خورشیدی از سیاره پلوتون قـدیمی می‌ایند پلوتـون، که دارای یک مدار ممتد است و از پلوتون میگـذرد و وارد سیستم داخلی خورشیدی بین مریخ و مشتری در چرخش معکوس در هر 3،600 سال یک بار میشـود. آن‌ها چگونه هزاران سـال پیش به این جا آمدند و به بشـریت بر روی زمین حیـات دادند. آن‌ها به دلیل چرخش‌هـای طـولانی مدارهای سیاره به دور خورشید دارای طـول عمر بسـیار طولانی هستند. آن‌ها انقدر تکنولوژی پیشـرفته‌ای دارند که مردم آن‌ها را به عنوان خدایان و اربابان می‌شناسـند که به پیش ارباب‌های آسمانی باز میگردند.

Anunnaki آنوناکی‌ها انسـان هسـتند و به خـدا اعتقـاد دارند که خدا را خالق همه چیز مینامند.

ANNUNAKI در KJV در کتاب مقـدس با عنـوان آنـاکیم ANNAKIM شـناخته میشـود (عـبری) که در این منبع اورده شده است:

Deuteronomy 1:28-2:10, 11, 21. 9:2 Joshua 11:21,22 and 14:12,15..و با عنــوان SONS OF ANAK در صـفحات زیر نامیـده میشـود: 13:22,28,33; DT: 9:2; JOSHUA 15:13,14; 21:11و در قســمت 1:20 با عنــوان JUDGES نامیــده میشــود. شــماره صفحه‌های خود را چک کنید.

در آغاز با چگونگی تشکیل منظومه شمسی با خورشید و سپس تیامات (مادر قدیمی زمین)،

Kinguکینگو، و Tiamats ماهواره اصلی خود را طراحی کــــرد. از تیامــــات عطــــارد به عنــــوان پیــــام‌آور آسمانی،زوج‌های زهره و مریخ، مشتری و زحل، نپتون و اورانــوس پدید آمدند. ســپس Celestial Battleاز عمق فضای نیبیرو Nibiru پدید آمد. این مساله بــاعث تعظیم نپتون به محورنیبیرو(90 درجه)شد.زحل (Anshar)ـ ماه Gaga (پلوتون) در کنارش قرار داشت و نیبیرو آن را از کنـار خـود ارسـال آن به عنـوان مـامور سـری چهـارم (9سیاره) به پیش ماه دیگری فرسـتاد. Tiamat از خـالق یک ماه دیگر ماه Nibiru را در دو قسمت پدید اورد.حـالا این مــاه در خلاف گــردش مــدار زمین قفل شــده است ضربه‌های نیمی از Tiamat در اطـراف خورشـید امتـداد پیــدا کــرده است. Hammered Bracelet یــادآور celestial battle میباشد.نیمه دیگر زمین جدید بارگه‌هـای طلایی به مکـان جدید خـود نقل مکـان کـرد تا ماه Tiamat را حفظ کند.(توضـیحات روی صـفحه ان از یک نظر زیباتر از همه ان میباشد).The Upper Waters, The Hammered Bracelet, این داستان از اولین تمدن شناخته شده سـومری با قـدمت هـزار سـاله

میباشد.این مســاله با جزئیــات کامل مثل یک فیلم گفته شده است.بسیاری از مردم نظرات خـود را در مـورد این مســاله دارند که Anunnaki چه کسی میباشد و هــدف خـــود را در این بـــاره دنبـــال میکنند. اما چه میشد اگر می‌توانستم داستان آنونـاکی Anunnaki را بـرای شـما کلمه کلمه تعریف کنم. من فیلم‌هـــایyoutubes را از ترجمه الواح سومری Sumerian Tablets نگاه کردم و کتاب

Tablets را با کل تاریخ Endubsar (مانند موسی) پیدا کردم که انتخاب شده است و برای مدت

40 شبانه روز نوشته شده بود که خود آنوناکی (کسـانی که از آسمان آمدند.) Anunnaki گفته بـود ”نه یک کلمه اضافه شده و نه یک کلمه کم شده است “

کتاب از دست رفته انکی (کتاب گمشده انکی)ENKI

لوح‌های آنوناکی Anunnaki که از سـنگ لاجـورد Lapis Lazuli به رنگ آسمانی سـاخته شـده‌اند بر روی صـفحه چوبی منبت کاری Acacia قرار داده شدند که بیرون ان در خارج ان Gold قرار دارد (مثل Ark از Covernant).

در مـورد دهمین سـیاره آنوناکیها Nibiru – Anunnaki نیبیرو سخن را با سیاره‌ای با شـعاع‌های قرمز رنگ آغـاز میکند.

جو این سیاره از آتش فشانها نشات گرفته و به کمک ان پدیدار شده. حرارت درونی سیاره انرا در زمـان دوری از خورسید گـرم نگه میـدارد. لایه محافظ جـو، سـیاره را از گرمـای بیش از حد در دوره زمـانی نـزدیکی به خورشـید

محافظت میدارد.اتمسفر سیاره ان‌ها باران را در خود نگه میدارد و آزاد میکند و جریان نهرها و دریاچه‌ها را افزایش میدهد و پوشش گیاهی سرسبز.را حفظ میکند. برخی مردم منازل خود را در دره‌ها وبرخی در کوه‌ها میسازند. آن‌ها چرخش مدار را در 3600 سال یک sharشار مینامند.

آن‌ها همزمان با گسترش یافتن در سراسر سیاره خود پخش می‌شود درگیری‌هایی داشتند، قبیله‌ها را تشکیل دادند، و سپس دو ملت بزرگ روبروی یکدیگر یعنی ملت شمال و جنوب تشکیل دادند.به خاطر بسیاری از جریان‌های مخرب بر روی زمین تمام حیات از بین رفت. سپس آتش بس اعلام شد و سپس صلح انجام شد. فرض کنید ملت‌ها با هم یکی شده باشند.فرض کنید یک پادشاه در Nibiruنیبیرو به سلطنت بر همه جا میپردازد ورهبری از شمال و جنوب برای قطعات زیادی از زمین‌ها انتخاب شده است.اگر مردی از شمال به رهبری انتخاب شده است فرض کنید با زنی در جنوب به عنوان ملکه کل منطقه همسر او میباشد.زن و شوهر یک روح در دو کالبد میشوند و فرزند اول آن‌ها جانشین آن‌ها میشود. یک سلسله متحد تشکیل می‌شود ،وحدت برای همیشه در Nibiru شکل میگیرد.صلح از میان خرابه‌ها و با ازدواج زوجی از شمال و جنوب شکل گرفته است.

پادشاه اول بعد از صلح جنگجویی از شمال بود که درست و عادلانه انتخاب شده بود.یک فرمانده توانا و با فرامین مقتدرانه در دستش مجددا استقرار یافت.قوانین و مقررات اواستقرار یافتند. فرمانداران‌ی که او برای هر منطقه منصوب کرده بود و به اصلاح و

احیای وظایف خـود پـرداخت. اوشـهر جدیـدی را سـاخت کانال‌ها را تعمیر کردو در ان جا زمین‌هـای زیـادی وجـود داشت.نـام سـلطنتی او AN بـود که معنـایش آسـمانی بود.جنوب برای این زن و شوهر انتخاب شده بـود. Antu عنوان سلطنتی ان بود. این فرماندار که نام زنش Antu بود.

در طول سلسله از پادشاهان در Nibiru، پادشاه اینشار ششم در سلسله پادشاهی خود دارای زمین‌های کم‌تـری بود. این زمینها در دوره سرما دارای سرمای بیشـتر ودر دوره گرما داغتر از سـیارات در مـدار بودند. کشف شـده بـود که حفـره‌ای ایجـاد شـده است (مانند یک سـوراخ در لایه ازن). آتشفشـان‌هایی که جو خـود را تـامین میکنند کم‌تر دارای چنین حالتی هستند.. این مساله بـاعث شـده بود تا بسیاری از مردم نابـارور شـوند و قـادر به بچه دار شـــدن نباشـــند. ملکه بچه‌ها دار نمیشد و یک پســـراز معشوقه پادشاه به دنیا امده بود که نامش DuUru بـود. بعدها ملکه نوزاد پسر را که در

دروازه‌های کاخ رها شده بود پیدا کرد و او را بزرگ کردد که جانشین پادشاه شود. نام او Lahma. بود. او که خون ســلطنتی نداشت و ضــعیف بـــود نمیدانست که باید چه کاری انجام دهد.

این انجمن دو چـیز را کشف کـرد که در جو باید انجـام و رفع میشد.. یکی اسـتفاده ازموشک‌های هسـته‌ای بـرای خارج کردن اتشفشان و دیگری استفاده از فلز بود. نـام این فلز طلا بـود که به پودرهـای ریز تبـدیل شـده بـود و بـرای از بین بـردن مشـکل جو اسـتفاده میشد.در دربـار

شاهزادگان آشفته بودند که پادشاه از طریق نسب خونی به تاج و تخت نرسیده است.

پادشـــاه در برابر اتهامـــاتی که به وی وارد شـــده بـــود به جـای برخـورد مناسب به صـورت احمقانه رفتـار کـرد به جای این‌که سعی کند مساله را سر و سامان دهد. بیشتر از شورش صحبت میشد.

شـــاهزاده در قصر ســـلطنتی اولین کسی بـــود که این تسـلیحات نظـامی را روی کـار آورد. و با کلمـات وعـده آمیز خود به تحریک دیگر پادشـاهان پـرداخت.نـام او آلالو ALALU بود.

او فریـــاد زد نگذارید Lahma دیگر پادشـــاه باشد اجـــازه ندهید تردید در تصمیم تان وارد شود.

بیاییـد، شـاه جهـان را به مبـارزه دعـوت کنید. بگذارید او تاج و تخت را رهاکند.

شـــاهزادگان به حرف‌هـای او توجه کردند ان‌ها به دروازه کاخ یورش بردند.

به اتاق تاج و تخت پادشـاهی و ورودی آن مثل اب جـاری یورش بردند.

به برج قصر حمله کردند ،پادشاه فرار کرد و Alalu او را دنبال کرد.

Lahma فریاد زد Alalu دیگر وجود ندارد.

.Alalu به عنوان پادشاه بعدی در نظر گرفته شده بود و پادشاه دیگری برای مبارزه با او قدم پیش گذاشـــته بـــود.

نام او آنو ANU بود. نواده پسر سـوم 3 را AN به نـام. Enuru هر دو شاهزاده تصمیم گرفته شده بودند که

Alaluپادشـــاه خواهد بـــود، پسر Anu و دخـــتر Alalu جانشین تاج و تخت خواهند بود.

سفری به زمین

در زمان‌های کهن Alalu در Nibiru پادشاه شد. درزمان شـار نهم، Anu نـبرد را به Alalu. سـپرد. این مبـارزه دست به دست ادامه پیدا کرد و با بدن‌های برهنه مبـارزه انجام میگرفت.

Anu گفت برنـده پادشـاه خواهد شد. ان‌ها با یکـدیگر در میدان‌های عمومی گلاویزشدند. درها به لـرزه در امدند و دیوارها را تکان دادند. Alalu زانـویش خم شد و بر روی سینه به زمین افتاد.. Alalu درمبارزه شکست خورده بود و Anu به عنـوان پادشـاه مـورد سـتایش قرارگـرفت.’ Anuبه طـــرف کـــاخ بدرقه شد و Alalu دیگر به کـــاخ برنگشت. او دزدکی از بین مردم فرار کـرد.او مخفیانه و دور از چشم دیگـران باعجله به قصر ارابه‌هـای آسـمانی رفت. او از یک ارابه موشک‌های پرتـــابی بـــالا رفت و در ان بر روی او بسـته شد.او از در جلـویی وارد شد و روی صندلی فرماندار نشست.و ان اتاق تاریک را روشن کـــرد و این کـار را با یک نـور مایل به آبی انجـام داد. او سـنگ اتش زنه را زد و موزیک در حـال پخش شـدن بـود. ارابه بـــزرگی را که نـــور روشـــنی از ان منتشر میشد به راه انداخت و دور از جمع دیگران با قـایقی از Nibiru فـرار کرد.

Ea as the Waters of Life denoted by a Serpent-like Zig-Zag Assyrian priest in the role of Oannes

Oannes

?Adam and Eve with Tree of Life

Alaluمسیر خود را در جاده بـرفی ادامه داد در حـالی که رازی که از ابتدا ان را برگزیده بود همـراهی اش میکـرد. سفر Alalu به زمین که سرزمین سـیاره طلایی بـود در مسـیری که زیبـایی و رنگ‌هـای سـیاره اش توصـیف شد حــرکت میکــرد. او را از کمربند ســیاره کوچک به نــام Hammered helmet با موشـک، مانند یک نگهبـان از داخل منظومه شمسی. فرود آمد. بعدا هوا و آبهـای آرام را امتحـان کـرد و از سـازگاری با ان‌ها خوشـحال بـود.او اخبار را به Nibiru

منتقل میکـرد تا بـرای نجـات تـاج و تخت به سـیاره اش بازگردد. Anu برای تایید این مساله پسرش Ea (Enki) و 50 مرد قهرمان رابه زمین فرستاد. Ea- Enki، مخترع پیشـــرفته از جت‌هـــای ابی بـــرای پخش Hammered Bracelet استفاده میکند.

ان‌ها که بـرای سـوخت نیـاز به آب بیشـتری در Lahmu (مریخ) داشتند، به اندازه کافی رودخانه داشتند اما هوای کافی نداشتند و به ارابه‌هـای خـود رفتند تا بتوانند اب را به زمین بیاورند.

Enki به محض این که به زمین رسید در 7 روز Eridu را سـاخت و روز هفتم را روز اسـتراحت قـرار داد. سـپس

Anu پسـرش Enlil، بـرادر Enki را میفرسـتد. Anu خودش به زمین مـیرود تا تصـمیماتی را قبل از بازگشت به Nibiru در زمـانی بگـیرد که با Alalu مبـارزه میکند. مجددا Anu برنده میشود. اما Alalu که بازنده بـود پـای Anu’ را به زمین کوبید و دسـته کنـترل ارابه را کشـید. معده او دچار عفونت شد.

Alalu بعد از هفت روز مورد قضـاوت قـرار گـرفت و با خلبان Anzu به مریخ تبعید شدند. درخواست Anzu برای مانـدن با اوتا زمـان مـرگ او و دفن او بـاعث شد نـامی بـرای خـودش بسـازد. آن‌ها با عقاب‌هـاو مـاهی همـراه بودندو غذا و ابزار آن‌ها تامین شده بـود. خیلی زود Anu دختر Ninmah (Ninharsag) که یک افسر پزشک بود به زمین میرود و در راه در

مریخ توقف میکند و Anzu را پیدا میکند در حالیکه مرده است. او شصت بار از تپ اختر و امیتر اسـتفاده میکند و Anzu. را زنده میکند.

Ninmah در ان زمـــان Alalu را می‌بیند که پادشـــاه Nibiru است و تـوده‌ای از اسـتخوانها در غـار یک کـوه بزرگ بود.

آنها ورودی غار را دوباره با سنگ پوشاندند ؛

تصویری از Alalu را بر کوه صخره‌ای بزرگ حک کردند.

آنها نشان دادند که کلاه خود عقاب شل پوشـیده است و چهره اش را پوشاندند.

اجـــازه بدهید تصـــویری از Alalu بـــرای همیشه رو به Nibiru خیره باشد، جایی که حکومت کرده است

رو به سوی زمینی که طلای ان را کشف کرد! (چهــره‌ای در مریخ)

12 حاکم ANUNNAKI:

ANU پادشاه دو پسر و یک دختر و Ninma و Enki, Enlil هســـتند. 6 پسر Enki: Marduke, Ningishzidda, Nergal,Ninagal, Gibil,Dumuzi. پسرهای Enlil’: Ninurta, Nannar, ishkur. پسر و دخـــتر Nannar، دوقلوها Utu و inanna..

دیگر نوه‌های پسری:

Horon هستند. ان‌ها پسرهای Marduke، – Asar, Satu (horus) پسر Asar که Satu را بـــرای مـــرگ asars شکست میدهد که ســـــومین پسر Marduke Nabu- میباشد. پادشاه Gilgamesh که پسر Banda نوه Utu و مادر enlil است. Ningishzidda که بعـدهها به سـیاره زمین انسان‌ها امد و THOTH نامیده میشد و پسر Enki هم میباشد. Ningishzidda هم در مهندسی ژنتیک DNA بســیار توانا میباشد و به طــراحی اهــرام گــیزا، بزرگ‌ترین سیل جهان میـپردازد و افعی بـال دار نامیـده میشود. (نماد DNA از دو گره خورده (نماد پزشکی).

طــراحی اهــرام آتلانــتیس و کریســتال آتلانــتیس بــدون Bimini زیر دریا که دلیل تمـدن‌های Mayan,Astec در امریکا و اسیای جنوبی میباشد.

آثار ANUNNAKI

اهــرام مصر که توسط ANUNNAKI ســاخته شــده‌اند با طراحی Ningishzidda Ekur – بوده است. خانه‌ای که

مانند کـوه است(پس از ایجـاد سـیل بـزرگ سـاخته شـده است). اهرام مورد نظر با کلمات Enki to Enlil نامیده میشوند:زمانی که در اینده در مـورد این مسـاله از شـما سـئوال شـود: کی و توسط چه کسی این روش حـذف شده است.

Sphinxs

اجازه دهید علاوه بر قله‌های دو قلو سن شیر را مشخص کـنیم و بگـذاریم تصـویر Ningishzidda، طـراح ان به عنـوان بهـترین طـراح مشـخص شـود. سـپس مـردوک Marduke مجـددا ان را در تصـویری از Nabu نشـان میدهد که ادعا میکند زمین است.

چهره‌ای بر روی مریخ – Alalu – ان‌ها غار رابا سـنگ‌ها پوشاندند. اجـازه دهید تا تصـویر Alalu بـرای همیشه به سمت Nibiru خیره باشد که در ان جا فرمانروایی کرده اسـت، سـرزمینی که وی طلای ان را کشف کـرد. (چهره‌ای بر روی مریخ).

بلوک‌های بزرگ سنگی

یک سکوی زمیـنی بـرای ارابه‌هـای کریسـتالی به وسـیله Skyships نـیز حـرکت کـرده است. معبد ژوپیـتر BAALBEK LEBANON

قسـمت سـطح زمین کوهسـتان‌های Cedarسـدر (چهـارمین صـفحه) Enlil میباشد که در کشـتی پرنـده Edin به بررسی کوهسـتان‌ها و رودهـایی پرداخته است که مد نظرش بـوده است. Enlil با گرمـای خورشـید داغ کـرده بـود و به دنبـال سـایه و جـای خنک میگشت.

کوهستان‌های پوشیده از برف در شمال قسمتی که عدن Edin قرار داشت و او ان جا را دوست داشت. او در بالای دره کوهستان و در جایی که اشعه‌های خورشید بر روی سطح ان جا گسترده شده بود دراز کشید. سنگ‌های بزرگ دامنه کوه‌ها بریده شده و به اندازه‌های کوچک تبدیل شدند. ان‌ها برای بالا نگاه داشتن سکو با کشتی‌های پرنده ان‌ها را حمل کردند و از ان محل برداشتند. Enlil با رضایت به بررسی کار دستی پرداخت. کاری که واقعا دوراز باور بود: اثری که همیشه بر جای ماند.

Obelisk – اولین اثر از Anunnaki که در Tabletها به ثبت رسیده بود.

اهرام Mayan – (امریکا) اهرام Ningishzidda- Thoth (که افعی بالدار نامیده میشود) + اهرام آسیا.

Anunnaki معدن‌های طلا را برای 80 شار به مدت 30000 سال قبل از ایجاد کمک کارگرهای اصلی استخراج کرد. مهندسین Ningishzidda نسخه اصلی DNA انسان مرد رااز Anunnaki با تخمدان Homoerectu زن در یک ظرف گلی در زمین قرار دادند و (مثل لوله تغذیه بچه) و آن را به رحم Ninmah(Ninharsag) تزریق کردند. Ninmah بچه‌ای به نام Adamu. را به دنیا می‌اورد. همین اتفاق دوباره تکرار میشود اما باز هم دختر میباشد. Enki ان را به Damkina(Ninki) تزریق میکند. (همسر Enki، دختر Alalu)… Damkina فردی را به نام تیامات Tiamat به دنیا می‌اورد. مدل‌های TIAMAT & ADAMU که در تصویر Anunnaki’ به عنوان مستخدم‌ها کشیده شده‌اند

(نه برده‌ها). او نـژاد مخـالف انسـان بر روی زمین بـود. تولد Shaggy از Adamu پوست تـیره‌ای نداشت اما موهـای او سـیاه بـود، رنگ پوست او هم همانند خـون غیراصـیلش بـود. مثل رنگ Absu (افریقا). آن‌ها به کلاهک نگـاه کردند: شـکل آن عجیب بـود و دور آن را پوست پوشانده بود.بر خلاف Anunnaki که پوستی دور آن را نگرفته بود. سر آن پوشانده شـده بـود و چـیزی را دستش کرده بود. او به سختی آن را باز کـرد. صـورت او به یک بـاره زرد شد: که در آن رحم از رحم دیگـری امـده بود. یک دختر. یک دختر به دنیا امده بود. او با خوشـحالی سر Ninki داد زد.

چهره نوزادان و انـدام آن‌ها به دقت مـورد مطالعه قـرار گـرفت.آن‌ها از شـکل خـوب و گـوش و چشم سـالم برخوردار بودند

بودند انـدام‌های پـایینی مثل پاها مناسب نبودند و آن‌ها پشـمالو بودند و رنگ مـوی او مانند شن‌های ماسه بود.پوست او صاف بود مثل Anunnaki. او دختر بچه‌ای را به نام Ninmah را در بغل گرفت. او دست‌ها را به هم زد و نوزاد تـازه متولد شـده چیزهـایی را به خـوبی بیـان کرد. از نظر Ninki، همسر Enki، کودک تازه متولد شده دنیاامده، پرورش میابد و بزرگ میشود.

شاخه DNA حیات طولانی مثل انسان‌های Nibiru داده نشده بود. شاخه DNA تـیز بـرای تولید مثل از بین رفته بود. به دلیل عـدم زاد و ولـد، در روش ژنـتیکی جـراحی، Ningishzidda از دنـده Enki و Ninmah دو شـاخه از دست رفته dna را بـرای زاد و ولد با پوشش‌های کمر جدا کرد.

Enlil که دیگر برهنه نبـود در ان قسـمت راه رفت و این مســاله را مشــاهده کــرد. نسل‌های قبلی انســان‌های زمینی یعنی Adamu و Tiamat، معدن‌های طلا را برای Anunnaki استخراج کردند و طلا به Nibiru بازگردانده شد که برای جو موثر بود که باید هر شار نزدیک به زمین را از فواصل نزدیک به سیاره ما دو باره پر کند. Enki به اخــتراع و ایجــاد ماشــین‌ها و ابزارهــای معــدن کــاوی، کشتی‌های پرنده چرخان (هلکوپتر) ،و ارابه‌های اسـمانی خواهد پرداخت و سپس دو روبات مصنوعی برای ذخــیره کردن نـام نـوه Enlils به نـام inanna اسـتفاده میکند. رهبران Anunnaki هر کدام 12 علامت آسـترولوژی به ان‌ها داده میشـود. سـپس ان 12 نفر با عنـوان نام‌هـای خدایان مصری و یونانی شناخته میشوند.

کمبــود غــذا دلیلی بــود بــرای این‌که در طــرح Enki’ انسان‌های متمدن به کشاورزی و چوپانی بپردازند. Enki انکی از دو انســان زمیــنی آدم Adapa و حــوا Titi فرزنـدانی به نـام Dawn و Dusk دارد که تولد ان‌ها در یک روز اتفاق افتاده است. آدم Adapa به Nibiru برده شد تا پادشــاه Anu را ملاقــات کند. Adapa و Titi فرزندان دو قلو به نامهـای قابیل Ka-in وهابیل Abael داشتند. Ka-in کشاورزی میکـرد و Abael چوپـان بـود. دانه و علف بــرای گوســفندان از Nibiru. اورده میشد. بعده‌ها Ka-in و Abael با هم دعوا کردند. Ka-in سنگی را بلند کــرد و پشت سر هم او را زد. زمــانی که او دید خونش به جوش امـده است فریـاد زد بـرادر من Abael! اما خیلی دیر شــده بــود. Titi در اخطارهــای قبلی در رویاهایش دیـده بـود که خـون Abael را در دست Ka-in دیــده است و Adapa را بیــدار کــرده است و به پیش

Enki خیلی Ka-in تحریک شده را در سرزمین سرگردان با خواهرش Awan عصبانی کرده بود و به دریـای بـزرگ امریکا رفته بـود. Ningishzidda قبل از رفتن به ان جا اساس زندگی ’Ka-in را(d.n.a) به گونه‌ای تغییر داد که ریش نباید رشد کند (علامت). فرض کنید که نوادگان ka-ins از امریکایی‌ها متمـــایز شـــده‌اند (هنـــدی‌ها ریش ندارند؟). نژادهایی از انسان‌ها که ریش نمیگذارند. سنگ قبرهای تپه‌ای – رسم تدفین ANUNNAKI – ABAEL نیز به این روش دفن شده است. Enki که در زیر یک سـنگ دفن شـده است نشـان دهنـده رسم تـدفین Anunnaki بـرای Adapa و Titi میباشد. Adapa و Titi به تغیـیر Sati (seth) برای جایگزینی Abael برای تمام 30 دختر و پسر اول Sati پرداختند. اولین پسر Enshi نـــامش Kunin بـود، فرزند اول Kunin نـامش Malalu بـود و اولین پسر Malalu irid بـــود. فرزند اولIrid نـــامش Enkimi (Enoch) بود. او علاقه‌ای به Enki نشان داد و نـــام ســـتاره‌ها را بر او گذاشت و در یک ســـفر آســـمانی marduke به مـاه از طریق سیسـتم خورشـیدی بر روی مـریخ بـاقی مانـده بـود و تا اخر روز سـفرش فرمانـده Anunnaki بر روی مریخ بود که Igigi نامیده شده بود. اولین پسر Enkimi نـــامش Matushal بـــود، پسر اول Matushal نامش Lumach بود. Lumach با Batanash ازدواج میکند که دخـــتر بـــرادر Matushal بـــوده است. همسر ’Lumach به نـــام Batanash پســـری به نـــام Ziusudra داشت (پـدرش Enki بـود). پوست او مانند برف سفید بود، موهایش رنگ چرم بود، چشم‌هایش رنگ اسمان بود و در نور برق میزد (ابی یا زال) (توصیفی که از او در زمـان تولـدش ارائه شـده است همانند حضـرت

مسیح میباشد که کشتی میسازد تا خود و خانواده اش را از Deluge (طوفان نوح) نجات دهد. داستان فرشته‌های وحی (مانند کتـاب Enoch)ـ بعـدا در سـال 600 بـرای Anunnaki بر روی زمین ارائه شد. بر روی Lahmu (مـریخ)، 300 پایگـاه بـرای طلا به Nibiru سـاخته شد. Shamgaz، مدیر، رهبر 300 igigi (Anunnaki بر روی مـریخ) به زمین امد که در زمـان ازدواج Marduke و Sarpanit بوده است که از دخـتر (Enoch) Enkimi بر روی زمین متولد شـده است. پس از این جشن 200 igigi ربوده شـدند و از ان‌ها خواسـته شد تا فرزنـدان و بچه‌های مشابه با ان‌ها داشته باشـند. Galzu یک مـامور سری پادشاه با موهای سـفید است که از ارابه اسـمانی پیاده شده و به دو قبیله Enki و Enlil میگوید که آن‌ها از چرخه‌هـای کوتا ه زمیـنی و قـدرت جاذبه کم‌تر اسـتفاده کرده‌اند و در صورتی در مـدت کوتـاهی از بین میروند که آن‌ها به Nibiru بازگردند. همچـنین به نظر میرسد که او هم دارای آرزوی یک قـرص ابی رنگ Ark را بـرای Ziusudra دارد تا خود، همسر و سه فرزنـدش، Shem, Ham,Yafet، و همه حیوانات و DNA را نجات دهد. Enki از خواب بیدار میشود تا قرص نشان داده شده را در کنار خود بیابد. Enki با Ziusudra از طریق نی بادی صحبت میکند تا قرص را پیدا کند.

(کره زمین قبل از طوفان نوح: در پی این طوفـان خلیج فارس شکل گرفت که تمدنهایی که بین بوشهر ایـران و بحـرین بـود به زیر آب رفت.تمـدن بـاغ عـدن را به این منطقه منتسب میکنند.بقایـای این تمـدنها چنـدی پیش کشف شد که در این سایت ذکر گردید.)

SDG Ziusudra (نوح) در Nibiru در اثر گرانش ناشی از ورقه یخ قطب جنــوب به ســمت دریا است که بــاعث ایجاد ســوپر مــوج جــزر و مــدی در زمین میشــود. ســپس بلورهای یخ بر استراتوســفر که پرتوهــای کیهــانی در آن زمــان مســدود شــده را ذوب کــرده که بر روی ان چهل شبانه روز باران باریده است. Anunnaki چرخش زمین را در خــود کشــتی ارابه آســمانی متوقف کــرده است تا سیل را از بین ببرد.

Marduke, Sarpanit,، دو پسرها، igigi Anunnaki و خانواده‌های ان‌ها بر روی ســیاره Lahmu (مــریخ) مــانع طغیان سیلشدند. Nannar درخواست از بین بردن سیل را بر روی Kingu داد (ماه).

Ninagal به وسیله Enki برای ملحق شدن Ziusudra به هدایت Ark در کوهســتان‌های Arata(Ararat), انتخــاب شد، و اکثیر حیات DNA را در ابتــدا بــرای او آورد و تخم حیات حیوانات به وسیله Enki و Ninmah در جعبه‌ای از چــوب کنــار جمع اوری شد که در بین فرزنــدان Ka-in دریای بزرگ بود (امریکایی - هندی) که خانه‌های ساحلی را از ســیل نجــات داد. دو بــرادر و خــواهر مــدیر بودند. و خواســته و اراده خوداوند این بــود که انســان‌ها زنــده بمانند.

پس از سیل ساختمان اهرام Anunnaki و Sphinxs به وســیله Ningishzidda.، پســر، پســرهای Marduke، ســاخته شد و Asar و Satu با دو دخــتر Shamgaz، فرمــانروای igigi clan ازدواج کردند. Satu که به بــرادرش حســادت میکــرد، Asar و همســرش را با دادنه‌هایی که Horon به ان‌ها داد کشت. Horon بــزرگ

شد و به یک قهرمان تبدیل شد و Satu را در جنگی علیه وی شکست داد. Anunnaki igigi تا مسیر خیلی نزدیکی از دروازه قصر ارابه‌های اسمانی پیشروی کرد (به خاطر داشته باشید که Elijah بهداخل ارابه‌های پرنده برده شده بود.). بنابراین Enlil پسرش Ninurta را میفرستد تا دروازه جدیدی را در دریای بزرگ بسازد. (خطوط Nazca امریکا).

Galzu مجددا در خواب به نزد Enlil می‌اید تا افرادی به نام Shem (فرزند اول Ziusudras) و یا IbruUm (آبراهام) از مصیبت نجات دهد. جنگی میان خود Anunnakiها در گرفت. Inanna بر علیه Marduke به خاطر کشتن معشوقه اش Dumuzi. قیام کرد. تجهیزات این ترور هرگز به پای تجهیزات قلمروی mardukes نمیرسد.

دختر از خانواده Enlil و پسر از خانواده Enki بود. اما حسادت Marduke به حاکم جوان‌تر به نام Dumuzi بعده‌ها اورا تحریک کرد. او به داخل رودخانه تندابی میپرد و غرق میشود. inanna با او در Ekur (اهرام) به مبارزه پرداخت تا در درون خویشتن ارام بگیرد. سلاح‌های پرتویی او بناهای اهرام اولیه را در هم شکست. حالا Marduke در درون خود جستجو میکند و Ningishzidda، طراح اهرام، به دنبال راهی برای روبرو شدن با او و مبارزه بااو در دریای بزرگ Sarpanit و پسرش Nabu میباشد. (برج داستان BABEL)ـ BAB به معنای دروازه و EL به معنای دروازه خدایانبرای خدا میباشد. بعده‌ها Anu به زمین می‌اید و از Marduke عذر خواهی میکند تا برگردد. بعده‌ها

Marduke که هنوز خواستار قدرت میباشد یک قطعه سنگ را به طرفداران خود نشان میدهد و یک برج را میسازد. Marduke یک دروازه غیر قابل ورود برای افراد غیر مجاز برای ورود به بهشت میسازد. (یک دروازه ستاره ای). اگر امکان انجام این کار فراهم شود انگاه هیچ بعدی از انسان غیر قابل دسترسی نخواهد بود. Ninurta میگوید این برنامه شیطانی باید متوقف شود. چیزی که همه با ان موافق هستند. شباهنگام بود که Anunnaki Enlilite با کشتی پرنده خود با اتش و باروت امد و و برجی را که ان‌ها ساخته بودند نابود کرد. ان‌ها توابعی را در سرتا سر منطقه گماردند. Enlil مردم را مجبور کرد به زبانی که او میخواهد حرف بزنند. او یک شیوه نگارش جدید را ارائه داد که بقیه نمیتوانستند ان را بفهمند.

Marduke تا ان جا پیش میرود که ادعای اهرام را میکند و برای صلح با امریکا، Ningishzida را ترک میکند و و او با عنوان افعی بالدار معروف است (سمبل DN) /

آخرین مصیبت – Mardukeمردوک به گرفتن سرزمین همراه با پسرش Nabu در ارابه‌های آسمانی ادامه میدهد. دو پسرهای Enki و Enlil سلاح‌های تروریستی را کنار میگذارند اما بال شیطان (انفجار اتمی)در سرزمین سومری‌ها گسترده میشود و به کل حیات در آن جا پایان میبخشد. Anunnaki کشتی پرنده آن‌ها را رها میکند و به قسمت دیگری میرود و تونل مخفی زیر زمینی دنیا از پرتوهای کیهانی در امان میماند. این سلاح‌های تروریستی مخرب هرگز به قلمروی mardukes نرسیدند.

King Anu آنو در نیبیرو بود و اطلاعی در مـورد Galzu نداشت و آن‌ها را مجبور کرد تا بفهمند Galzu فرستاده و مــامور مخفی خــالق بشر میباشد. یعــنی هــدف آن‌ها امـدن به زمین و حیـات دادن به بشـریت بـود. آن‌ها همه ناخواســته فرســتاده بودند. محافظــانی که از حیــات بر روی زمین محـافظت میکردند. همانگونه که ما اکنـون در این جا هســـــتیم تا به حفظ حیـــــات بـــــپردازیم و از آن مراقبت کنیم. محافظی از جانب خالق بش

رازهاي ايلوميناتي،حقيقت انكي و انليل

همه‌ی این‌ها ممکن است با حکومت سایه و روشـنفکران (Illuminati and a shadow government)ـ بـرای بسیاری غیرواقعی باشند. اما لحظه‌ای با من بمانید و ان شـانس را به من بدهید. اکـثر ما مـوافقیم که چـیزی در این سـیاره اشـتباه است. جنگ‌هـای داخلی، بیماریهـا، قحطی، پاکسازی قومی و ....ایا منبع انها یکسان است؟ چـیزی که من از شـما می‌خـواهم این است که خودتـان فکر کنید.همه چـیز را دور بیندازید «به شـما گفته شـده است» چیزهایی را در مدرسه یـاد گرفته اید». چیزهـایی که در تلویزیون دیده‌اید و... ما دائما در معـرض تبلیغـات، اخبـار بـد، عقایـد، و دروغ‌ها هسـتیم و هـزاران تن رازها ناگفته وجـود دارد. زنـدگی گیج کننـده اسـت؟ مجبـوریم معاش کنیم و نگـران اخـراج از کـار هسـتیم. پس چیست که باعث ترس و عدم اطمینان در زندگی مـان می‌شـود؟ آیا زندگی واقعا تهدید امـیز اسـت؟ یا کسی این شـرایط را ایجاد می‌کند؟ روشن فکران گروهي سـری هسـتند که هزاران سال وجود داشـتند.کلـوپ پسـرانه یا گـروهی از والدین بزرگسال در تلاش برای لـذت از زنـدگی نیسـتند؛ چـیزی بزرگـتراز ان است. یک سـازمان دارای سـاختار خـوب و متشـکل از افـراد بسـیار ثروتمند بـالا رتبه است.بسیاری از انها در لیست ثروتمندترین افراد جهـان ظـاهر نمی‌شـوند. چـون راز است. این وبسـایت دارای هـدف خاصی است. اول از همه تلاش می‌کنم تا توجه شـما را در صـحنه‌ی جـاری نگهـدارم. بعد از انجـام این، سعی می‌کنم تا توضیح دهم واقعا چه اتفاقی می‌افتد نه

مثل اخبـــار و اطلاعـــات غلطی که از تلویزیـــون و روزنامه‌ها دریافت میکنید.

روشن فکران و اشرافیت سیاه

کلمه‌ی روشن فکر به معنی؟1ـ روشن فکری با توجه به یک موضـوع 2-ـ روشن فکـری هر گـروه دیگـری مـدعی روشنفکری مـذهبی خـاص. Illuminati در لاتین با جمع illiminatus با شکل سوم illuminare، به illuminate مراجعه کنید. تعایف از دیکشنری American Heritage است.

بازیکنـــان اصـــلی در زمینه‌ی بین المللی متعلق به 13 خـانواده ثروتمند جهـان هسـتند و عمـده‌ی انها مـردانی هستند که از پشت صحنه بر جهان حکـومت می‌کنند. انها تصمیم گیرندگانی هستند که قوانیـنی را بـرای رئوسـای جمهـور و دول تنظیم می‌کنند و انها اغلب از چشم تـیز عموم حفظ می‌شوند چـون نمی‌توانند تیزبیـنی را تحمل کنند.اصالت انها به هزاران سـال بر می‌گـردد و در حفظ اصالت خود از نسـلی به نسل دیگر بسـیار دقیق هسـتند. قدرت انها در مخفی بودن و اقتصاد انهاست. پول قدرت می‌اورد. روشـنفکران مالک تمـام بانکهـای بین المللی، نفت و قدرتمنـدترین مشـاغل صـنعت و تجـارت هسـتند. انها در سیاست نفـوذ می‌کنند و صـاحب دول هسـتند یا حـداقل انها را کنـترل می‌کنند.مثـال این گفته انتخابـات ریاست جمهوری امریکاست. پوشـیده نیست نـامزدی که بیشترین حمایت پولی را داشـته باشد برنـده‌ی انتخابـات است، چون این قدرت را بـرای از میـان برداشـتن کاندید رقیب دارد به وجـــود می‌اورد.و چه کسی از کاندیـــدای درست حمایت می‌کند؟ روشنفکران.آنها از هر دو طـرف

حمـایت نمی‌کنند. انها تصـمیم می‌گیرند چه کسی رئیس جمهـور بعـدی خواهد شد و بـرای برنـده شـدن آن تلاش می‌کنند حتی اگر مجبـور به تقلب باشـند.اغلب مبـارزات ریاست جمهــوری با پــول موادمخــدر ســرمایه گــذاری می‌شـوند، یعـنی روشـنفکران هم در کـار تجـارت مـواد مخـدر هســتند. انتخابـات واقعا ضـروری نیســتند اما به امکــان رای می‌دهند بنــابراین می‌تــوانیم در یک بــازی شرکت کـنیم، آن‌ها به پـیروی از قـانون تظـاهر می‌کنند. اما آیا رئیس جمهور بازی را ترتیب می‌دهد؟ نه. قدرت با سیاســتمداران نیســت، بلکه در دست روشــنفکران است که اغلب اعضــای عــالی رتبه‌ی آن بانکــداران هســتند. کاندیدهای پیشــتاز بــرای ریاست جمهــوری به دقت از افراد اصیل 13 خانواده‌ی روشنفکر انتخـاب می‌شـوند و اگر ما تمام رئیس جمهورهای ایالات متحده را از اغـاز تا کنون بررسی کنیم می‌بینیم که اغلب انها از همـان نسل ســلطنتی هســتند و همه خویشــاوند بودند که شــجره‌ی خانوادگی مرتبطی دارند. اشـرافیت معـادل روشـنفکری است. پس اهداف روشـنفکران چیسـت؟ بـرای ایجـاد یک حکــومت جهــانی و یک یســتور جدید جهــانی با افــراد بالامرتبه برای هدایت جهان به سمت بردگی و فاشیسم. این هـدف قـدیمی انهاست بـرای درک کامل ان یکی باید بفهمد که این هدف از نـوعی نیست که گمـان می‌رود در طول عمر به دست می‌اید.

هدفی بوده است که باید به کنـدی در طـول مـدت زمـان طــولانی تکمیل شــود. تمــام انجمن‌هــای توسط روشنفکران کنترل می‌شوند و به انها تعلق دارد.شـناخته شــده‌ترین انها فراماســونها می‌باشــند. افــرادی که انجمن‌ها و روشــنفکران را کنــترل می‌کنند شــیطان

پرستان هستند. انها به جادوی سیاه عمل می‌کنند. خدای آن‌ها لوسیفر است. مهم نیست من و شما به این باور داشته باشیم یا نه انها کار خود را با جدیت انجام می‌دهند. سیاره‌ای که اصلا گمان نمی‌رود به هیچ شکلی دارای جادو باشد مگر در فیلمها و کتابها، و اگر کسی به شما بگوید حتما مورد تمسخر قرار می‌گیرد. بعد از این‌که افراد فیلم ارباب حلقه‌ها را تماشا کردند، جادوی بیشتری را در زندگی شان وجود داشت... کنترل ذهن و هوش از نهان توسعه می‌یابد. با غلبه بر صنعت فیلم و با کنترل هنرهای زیبای انها می‌دانند چگونه نوجوانان را وادار کنند به ساز انها برقصند و واقعیت از نوع انها را بپذیرند. موزیکی که نوجوانان مجبور هستند به انها گوش فرا دهند اغلب کاملا بدون کیفیت هستند و انها را به سوی مواد مخدر، خشونت، بی‌عاطفگی و ماشینی بودن سوق می‌دهد.همچنین برای کنترل ذهن هم استفاده می‌شود. کمپانی‌ها موسیقی با کیفیت را رد می‌کنند چون Black Sabbath و Rolling stones در اغاز دهه‌ی 70 و قبل از انها شیطان پرستی از طریق صنعت موسیقی ارتقا یافته است.بسیاری از گروهها همان راه را در پیش گرفتند و همیشه فروش بالایی داشتند. همان چیز درهالیوود هم رخ می‌دهد. فیلمهای ای. تی و روز رستاخیز و فاجعه در راستای شیطان پرستی رایج شده‌اند. در بالا گفتم افرادی که روشنفکران را کنترل می‌کنند اعضای ثروتمندترین 13 خانواده‌ی دنیا هستند که ناشناس و مخفی هستند و رهبری از فردی به فردی دیگر در طی نسلها منتقل شده است. با وجود این، هیچ رازی برای همیشه پوشیده نمی‌مانند و دیر یا زود فاش می‌شود و در این مورد هم

صــدق می‌کند. کسی این خانواده‌ها را دقیقا نمی‌شناسد اما اخیرا به خاطر این‌که از دستور روشنفکران سرپیچی کردند و اطلاعات قابل ملاحظه‌ای را فاش کردند شناخته شده‌اند. در اینجا نام 13 خانواده را می‌اوریم:

1- Astor

2- Bundy

3- Collins

4- DuPont

5- Freeman

6- Kennedy

7- Li

8- Onassis

9- Rockefeller

10- Rothschild

11- Russel

12- Van Duyn

13- Merovingian

ان خانواده‌ها را می‌تـــــــوان دقیقا در کتـــــــاب Fritz Springmeier مطالعه نمود:» اصالت روشنفکران«

جوامع سری(مخفی)

جوامع مخفی در تــاریخ بشر به مــدت بســیار طــولانی حضـور داشـتند. این جوامع هـزاران سـال پیش با انجمن Brotherhood مار آغاز شد انجمنی سری که به شیطان (مادربزرگ) در بهشت برمی گردد. روشنفکران شــیطان را خدای خوب و خدای عهد عتیق را بد می‌پندارند.

بــاور آن‌ها آن است که شــیطان دانش را به بشر داده در حالیکه خدا سعی می‌کــرد تا آن را ســرکوب نماید. از این دیــدگاه ،شــیطان پرســتی گســترش یــافت و در جوامع و انجمن‌های سری تا به امروز اعمال می‌شـود، و من قصد دارم 2تئـــوری رایج را بیـــان کنم: Anunnaki به ما می‌گویند آن‌ها یی که از آسمان می‌آیند.

با توجه به محققانی چون Zachariah Sitchin، dcusel Iclseو William Bramley، Anunnaki خدایانی بودند که در عهد عـتیق (old Tesamet)انجیل ذکر شـدند، و آن‌ها بیگانگانی بودند که از سیاره‌ی دیگــری آمدند و بشر را به عنوان یک نژاد برده برای خدمت به آن‌ها آوردند. کتابهای مقـدس سـومریان دربـاره‌ی Anu می‌گوینـد، که پادشـاه Anunnak بــود و Ea(یاEnki)، که برابر شــیطان است. گفته می‌شــود کسی است که دانش را در بهشت به بشر داد و اولین ســـری را ایجـــاد کـــرد. گفته می‌شـــود Anunnakiبرای بهره برداری از منابع زمین مخصوصا به اینجا آمدند چون در سیاره خــود فاقد آن هســتند، و آن‌ها به آن به عنــوان یک مــاده مهم در اتمســفر خــود نیــاز داشتند.

بنـــابراین Ea که یک دانشـــمند برجســـته بـــود، Homo Sapiens را به عنوان هیبرید بین شکل زنـدگی ابتـدایی زمین و نژاد بیگانه ایجاد نمود.

Enki(Ea) روی صندلی به طرف سمت راست می‌نشیند. اولین Homo Sapiens فقط بـرای بـرده داری مـدنظر بودند. Ea طرز رفتار مردمش با نژادی که خلق کرده بود را دوست نداشت و می‌خواست آن‌ها را با تعلیم این‌که چه کسی هســتند و از کجا می‌آیند تبعیت کند.هم چــنین می‌خواست تا به آن‌ها حقیقت نهفته‌ای را که هرفـــردی روحی است که در یک جسم سـکونت دارد و بعد از مـرگ جسم، روح به زندگی ادامه داده و در زمین مجددا تجسم می‌یابد.David Icke که دهه‌ها در مـورد روشن فکـران تحقیق و بررسی کـردم، می‌گوید اصـالت روشن فکـران در حـــال تغیـــیر شـــکل از حـــالت reptilian هســـتند، بیگانه‌هــایی نه از فضــا، بلکه از بعد دیگــر، و آن‌ها واقعا خدایان Anunnaki هستند. باتوجه به وی، آن‌ها مسـئول جوامع سـری هسـتند. آن نهادها توانـایی تغیـیر شـکل به انسـان را دارند و صـدها شـاهد دارم که آن‌ها را در حـال تغییر شکل از حالت Reptilian دیده‌اند.

دیــدگاه مســیحیان در این مــورد آن است که Anunnaki غول پیکــرانی بودند که روی زمین راه می‌رفتند و انجیل در مـــورد آن‌ها صـــحبت می‌کند.آن آدمهـــای غـــول پیکر nephilim بودند که در برابر خـــــدا سرکشی کردند و همـراه رهـبر خـود شـیطان از آسـمان به زمین سـقوط کردند.مســیحیان تئــوری تغیــیر شــکل را با این گفته که بیگانگان شـیطانها و nephilim هسـتند تـوجیح می‌کنند. منظورشـــان انست افـــرادی که در حـــال تغیـــیر شـــکل مشـــاهده شـــده‌اند به علت اعمـــال جـــادوی ســـیاه خـــود شیاطین هستند و برخی مواقع شیاطین تغییر شکل داده و خـود را به شـکل خزنـده یا بیگانگـان خاکسـتری نشـان می‌دهند. شاید نتایج مختلف تفسیرات مختلف همان چیز

باشند. حقیقت هر چیزی که باشد مطمئنا چیزی در حال وقوع است. شاهدان بسیاری وجود دارد و در عصر اینترنت، افراد به طور گسترده به سراسر جهان دسترسی دارند.

شاید این دلیل عدم اطلاع ما از انها تاکنون باشد.در اینترنت هیچ رسانه‌ی مخفی وجود ندارد. به عبارت دیگر ما نمی‌توانیم هر کسی را که در اینترنت قدم بر میدارد را جدی بگیریم، چنین چیزهایی می‌توانند باعث ایجاد واکنشهای زنجیره‌ای روانی شوند. برخی ممکن است «باور داشته باشند» آن‌ها چیزی را تجربه کرده‌اند که واقا نکرده‌اند. این سایت یک سایت مذهبی نیست بلکه اهدافی در جهت توضیح موقعیت جهان از دیدگاه عینی و معقول است. ممکن استNephilim پیش روی ما قرار داشته باشد.رابرت مورنینگسکی Star Elder (ستاره‌ی بزرگ) میگوید که سفینه اش در دهه‌ی 1950 نزدیک راسول (Raswell)ـ نیومکزیک سقوط کرد. وی توسط مردم بومی منطقه نجات یافته و بهبودی خود را به کمک انان بازیافت.بعدا انجا به بچه‌های منتخب قبیله داستانهای Nephilim و سرپرست انها Anki را یاد داد. Ea /Anki پسر An از این وقت فراغت خود برای خلق بشر از مواد ژنتیکی Nephilim و موجودات دیگر استفاده کردند. An توسط پسر دیگر خود Enlil ترغیب شد تا Enki را از وظایفش برکنار کرده و به وی اجازه دهد تا جانشین برادرش شود. Enki بر این پافشاری کرد و موفق به حفظ منصب خود گردید. برای حفظ انسانها از ظلم و ستم برادرش، ظرفیت احساس قدرت، عاطفه، وجد و بصیرت را در آن‌ها قرار داد.انلیل در پایان عقب کشید و Enki به عنوان سرپرست Nephilim

انتخاب شد. اما به Enki اجـازه داده شد تا به ازمایشـات خود ادامه دهد. Enki به عنـوان خـالق و انلیل به عنـوان جبار شـریر مشـخص شـدند. خـالق بـود که نـیروی دل را بـرای بشـریت اورد در حالیکه Enki بیشـتر به کنـترل و قدرت علاقمند بود. این دوگانگی معنوی خوبی و بـدی را می‌تـوان در تجـارب ما روی زمین مشـاهده کـرد. دانش شمشیري دو لبه است و مردم به آسـانی بـاور کردند که آن سر تا پا «خــوب» است. در حالیکه برایمــان اســباب بازیهــای ازار دهنــده و اختراعــات شــگفت انگــیز اورده است، پتانسیل بیشتری هم برای نابودی جهان و همدیگر ایجــاد کــرده است.بــدون عقــل، دانش می‌تواند بســیار خطرناک باشد و به جـای این‌که امکانـات جدیـدتری را در اختیارمان قرار دهد در جهت کنـترل و سـرکوب همـدیگر اســتفاده گــردد. اما بزرگــترین خطر در کسب دانش ان است که ما تمــام رابطه‌هــای درست خــود را با خــالق، افرینش و خلاقیت روح از دست می‌دهیم. بدون بصیرت، خیــال و رویــا، خلاقیت علم در تکنولــوژی محض خلاصه می‌شـود و تکنولـوژی در کنـترل و قـدرت. کـار در لبه‌ی برنده‌ی علم مثل کار با مرکز آن نیست. اکثر مردم هرگز درک نکرده‌اند که دانش به تنهــــــایی می‌تواند خلاقیت اندیشه‌های نو را مسـدود نماید. به عنـوان یک دانشـمند، کشف کــردم که علم شــکل محــدود تفکر است. ما نیــاز داریم تا از دل خود و ذهن خود استفتده کـنیم تا بتـوانیم متعادل و هماهنگ با تمام موجودات شـبکه‌ی زنـدگی راه برویم.این مسیری است که Enki، خالق، به ما نشان داد، اما توسط انلیل ظـالم محـدود شـده است.داسـتانی که Anu/Enki شیطان هستند نادرست است. شیطان همزاد شرو بدی، انلیل، است. بـرای شـیطان پرست بـودن باید

از راه و طریق ذهن بدون احساس پیروی کـرد. شـیطان قسیم بزرگی است و به وسـیله Enki پریشـانی و نفس حکـــومت می‌کند.خـــدا واحـــدی است که ما پســـران و دخـــترانش هســـتیم، خـــانواده‌ای که در واقعیت و خیـــال تفکیک را می‌شناسد. قـدرت و کنـترل گمـان می‌کنند که چیزی خارج کسی وجود دارد که میتواند کنترل شود. این همان وهم است.

بلند پروازی عقاب سفید

حقیقت این است که در تمـام تـاریخ جوامع سـری وجـود داشـــــته‌اند. زمـــــانی که افـــــراد بـــــالامرتبه‌ی انجمن Brotherhood با هم اختلاف پیـــدا کردند به آیین‌هـــای مختلف تفکیک شـدند. نیروهـای مختلف کنـترل توسـعه یافتند، که به صـورت داخلی دور از چشم مـردم نـادان با هم می‌جنگیدند. آن‌ها مـــــذاهب، آیین‌ها و کیش‌هـــــای گوناگونی را اختراع کردند. آن‌ها خود را مسئول کلیساها کردند تا مردم را به دام اندازند و بین سیستم‌های عقاید مختلف ناســـازگاری به وجـــود اورند. بیشـــتر جنگهـــای سراسر تـــاریخ جنگهـــای مـــذهبی بودند. از بـــرادری (Rosicrucian، Knight، فراماسـونری ـBrotherhood) Templars، Ordo Templi Orientis، Knights of Malta و بیشـتر پدید آمد. بـرخی ممکن است اعـتراض کنند و بگویند که فراماسـونری سـازمانی خیریه و حـتی یک سازمان مسـیحی است. بلـه، این بـاور اکـثر اعضـای انجمن سری است.اکثریت افراد عضو خـوب هسـتند و از اعمال در حال انجام در سطوح بـالا بی‌اطلاع می‌باشـند؛ بی‌اطلاع از شـــیطان پرســـتی و پرســـتش نیروهـــای تاریکی.آنها در خدمت خدا نیستند بلکه در خدمت شیطان

یا لوســـیفر هســـتند و این کلید چیزیست که در جهـــان امروز رخ میدهد.

روشن فکران Bavarian

ادام ویشاپت (1746-1811)ـ یک یهودی، که یک کشیش مسـیحی شد و با شـروع یک انجمن سـری به نـام روشن فکـران پایـان داد. در واقع این انجمن تـازه نبـود بلکه به نامهـــای متفـــاوتی بـــوده اســـت، اما در طی زنـــدگانی ویشـــاپت این ســـازمان در ملا عـــام ظـــاهر شد.مشـــخص نیست که ایا او عقل کل پشت ان بود یا نه، اما بســـیاری از محققـــان از جمله خـــودم مطمئن نیســـتم که ویشـــاپت فقط عروسکی بـــرای نخبگـــان فراماســـونی باشد. اخـــیرا فراماسونها شاخه‌ی جدیدی از فراماسون را اغاز کردند- فراماســـون آیینهـــای اسـکاتلندی با 33 درجه شـــروع. آن هنـــوز یکی از قدرتمنـــدترین انجمن‌هـــای ســـری در جهـــان است که شـــامل رهـــبران مـــذهبی و سیاســـی، تـــاجران و دیگر افـــراد ســـودمند می‌باشد. ویشـــاپت تحت حمـــایت Rothschild بود، که رئوسای فراماسون سراسر جهـــان بودند. روشـــــنفکران درجه‌ای بـــــالاتر از 33 درجه‌ی فراماســـون داشـــتند.حـــتی اشخاصی که با درجـــات بـــالای فراماســـــون شـــــروع کردند هیچ اطلاعی از درجـــــات روشـــنفکران نداشـــتند، آن یک راز بـــود. ویشـــاپت تصـــمیم گـــرفت تا بر جهـــان غلبه کند و اســـتراتژیهای مشخصی بـــرای ایجـــاد یک حکـــومت جهـــانی و یک دســـتور جهـــانی تشـــکیل داد. به همه‌ی این‌ها که در مـــورد چـــیزی نوشـــته شده بود: «پروتکلهای بزرگـــان صـــهیون» گفته می‌شـــود، که طـــوری نوشـــته شـــده که در صـــورت افشـــای هر رازی یهودیـــان مقصـــرند. و راز به بـــیرون درز کـــرد! جاســـوس

روشـــنفکران در حـــال حمل پروتکل هنگـــام گـــذر از یک مزرعه توسط صـــاعقه کشـــته شد و انها آن را یافته و برای جهان فـاش کردند. این اتفـاق در دهه‌ی 1770 رخ داد. ویشـاپت و روشـنفکران «Brothers»ـ مجبـور بودند متواری شده و زیـرزمین کـار کننـد، به آن علت سـازمان آن‌ها توقیف شد.Brotherhood تصـمیم گـرفت که نـام روشنفکران هرگز در عموم استفاده نشـود. در عـوض از گروههای جلـویی باید در نیل به اهـداف اسـتیلای جهـان استفاده نمود.یکی از این گروهها فراماسونها بودند، که شهرت خوبی داشـتند.بـاور بر انست که ویشـاپت توسط Freemason Brothers کشته شد چون وی نمی‌توانست جلـوی زبـانش را نگه دارد و هنـوز از نـام روشـنفکران اسـتفاده می‌کـرد.دلایل دیگـری هم وجـود داشت. هـدف ســـری ویشـــاپت را زنـــده نگه داشت و Rothschild رئوسای جدید روشنفکران بودند.یک کمک خوب در تلاش برای نیل به هدف از Freemason Cecil Rhodes آمد که در قرن نوزدهم سـعی کـرد با امـپراتوری بریتانیا یک حکـــومت جهـــانی بســـازد.این دســـتور جلسه توسط Rothschild پشتیبانی شد و Rhodes که Round Table را به وجود اورد بعد از مرگ پادشاه ارتـور ان را Round Table نامیدند که نخبگـان Brotherhood تا به امـروز گرد هم می‌ایند. جنگ‌هـای جهـانی اول و دوم تلاشـهایی برای تسلط بودند.بعد از جنگ جهانی دوم افراد انقدر از کشتار خسته بودند که از تاسیس سازمان ملل اسـتقبال کردند.سیاست رسمی سازمان ملل حفظ صلح بود تا بار دیگر اتفاقی شـبیه جنگ جهـانی دوم نیفتد. اما سـازمان ملل سـازمان جلـویی دیگـری بـرای روشـنفکران بـود تا کشـــورهای جهـــان را با هم متحد کند. اینجا مثـــالی از

چگونگی کار Brotherhood می‌اوریم:» مشکل-واکنش-راه حل». با شروع دو جنگ جهـانی مشـکلی را به وجـود اوردند.این در عـوض واکنش افـرادی خواسـتار راه حلی برای جنگ بودند را برانگیخت. بنـابراین روشـنفکران راه حلی را برای مشکلی که انها با تاسیس سـازمان ملل به وجد اورده بودند یا فتند. یک قـدم بیشـتر بـرای حکـومت واحد جهانی. این به پروژه‌ی اتحـادیه‌ی اروپا منجرشد که هر فـردی با چشم بـاز می‌تواند ببیند که مسـتقیما در راستای بزرگترین کشور فاشیستی شـناخته شـده بـرای بشر است که هر کشـوری قـدرت کمـتر و کمـتری پیـدا می‌کند و اروپا زیر سـلطه‌ی یک حکـومت متمرکز قـرار می‌گـیرد. چه کسی اتحـادیه‌ی اروپا را اداره می‌کنـد؟ فراماسـونها و روشـنفکران. با ایجـاد تـورم شـدید بانکداران بین المللی موفق شـدند در مـردم این بـاور را ایجـاد کنند که تنها راه واحد پـول واحد است- EMU. وقـتی از پـروژه حمـایت می‌شـود بانک مرکـزی اروپا (روشنفکران) تمام قدرت اقتصـادی را در اروپا داراست و می‌تواند ما را به راستایی که می‌خواهد بکشاند.بـرخی سیاستمداران نادان و تشـنه‌ی قـدرت هسـتند، در حالیکه دیگران از حقایق و کـار بـرای آن آگـاه می‌باشـند. مـردم بی‌گناه که فریب می‌خورند، آن‌ها یی هستند که بیشترین آسـیب را می‌بینند. این خیـانت در درک نمی‌گنجد. اتحادیه‌ی اروپا به زودی به سازمان ملل افریقـا، آسـیا و جنـوب افریقا بسط می‌یابد. اتفـاق آخر ادغـام تمـام ایالت‌هـای امریکا خواهد بـود که طبق بـاور سـری آن‌ها هزاران سال طول می‌کشد.این عصر طلایی است- عصر دجال یا ضد مسیحیت. انجمن‌های سری و روشنفکران به قـدرت سـمبلها معتقدند. جهـان پر از جـادوی آن‌ها -

سمبلهای جـادوی سـیاه شـان است.با وجـود این، عـادت داریم آن‌ها را در همه جا ببینیم، جاهایی که فکرشان هم نمی‌کـنیم.روشــنفکران معتقدند که هر چه در احــاطه‌ی سمبلهای بیشتری باشیم نیروی جادویی بیشــتری خواهد بود.نشانه‌ی روشنفکران و دستور جدید جهـانی» هـرمی با چشم همه بین «اســـــــت، که می‌توانید در پشت یک دلاری امریکا ببینید.چشم همه بین چشم Hours است که چشم لوســـیفر می‌باشد و به دوره‌ی مصـــریان بر میگردد. اسـکناس یک دلاری در دوره‌ی روزولت طـراحی شد و گفته زیر از ســال 1951 به ما می‌گوید که رئیس جمهور فکرهای زیادی برای طراحی آن داشت.» در سال 1934 وقتی وزیر کشاورزی بودم خارج دفـتر وزیرهـال منتظر بودم هنگام انتظـار خـود را با کتـابی از دپارتمـان ایالت با نام» تاریخ مهروموم امریکا» (History of the seal of the Unite States) سرگرم کردم، در صفحه‌ی 53 چاپ طرف مخالف مهر تـوجهم را جلب کـرد.عبـارت لاتین Ordo Seclorum به معنی معامله‌ی جدید عصرها مـرا تحت تـاثیر قـرار داد. بنـابراین کتـاب را به روزولت نشـان دادم و پیشـنهاد دادم ان را روی سـکه و طـرفین وارونه‌ی مهر بزنند. وقـــتی وزولت به چـــاپ رنگی مهر نگـــاه کـــرد با مشـــاهده‌ی چشم همه بین ،تمثـــال فراماسـونی، نشـانگر معمـار کبـیر کاینـات خشک شد. سـپس تحت تـاثیر نظـری که فونداسـیون دسـتور جدید (new order)ـ عصرها در سـال 1776 گذاشـته شد اما فقط زیر نظر معمـــار بـــزرگ تکمیل گردید. روزولت همچون من فراماسون درجه 32 بـود. پیشـنهاد کـرد که مهر را به جای سکه می‌توان روی اسکناس زد و موضوع را با وزیر خزانه داری در میـــان گذاشت. وقـــتی اولین

نمونه از خزانه داری بیرون اومد طرف رو در طـرف چپ اسکناس بود. روزولت اصرار کرد که ترتیب وارونه شــود و عبارت» –ی ایالات متحده» زیر طرف بالای مهر نوشته شود... روزولت در جزییات بسیار سختگیر بـود و بـازی با آن‌ها را دوست داشــت، مهم نبـود نقشه‌ی یک خانه باشد یا اداره‌ی پست یا اسکناس.» نامه‌ی والاس به دال لی

سمبل‌های رایج دیگر(ستاره‌ی پنج راس)، ســتاره‌ی شش راس (ســتاره‌ی دیوید)، صـلیب شکســته‌ی المـان نـازی و هرم.

27نوامــبر،2003، اســتفاده با اجــازه‌ی نویســنده. منبع اصلی:

منبع http//illuminati-news.com/moriah.htm

جهان هر روز دیوانه‌تر و دیوانه‌تر می‌شود،نه؟ جهانی که بســیاری از ما آن‌جا بـــود، نیست. ته هر چـــیزی از قلم افتــاده است. توهمــات آشــکار شــده‌اند، ما فــرد پشت صحنه‌ی این اتفاقات را پیدا کرده ایم. میلیونها نفر بیکار شده‌اند، مشکلات وام و مسائل کارت اعتباری، سلب حق فک رهن و.... چه می‌توان کرد؟ به طور شگفت انگـیزی، گمـراه شـدیم. موسس سلسـله‌ی Rothschild، Mayer Amschel راز کنترل حکومت ملت دربیش از 200 سال پیش را گفت.وی گفت::اجازه دهید پـول را منتشر کـرده و کنــترل کنم اهمیــتی نمی‌دهم چه کسی قــوانین آن را می‌ســازد» عکس می‌گیریــد؟ آزادی شــما اول منــوط بر بانکهــای ملی و سیســتم پــول است. آن همه در مــورد تجارت است.آزادی با حذف قرض افراد در ارتبـاط است. ایا رتبه بنــدی اعتبــاری شــما بنا به دلایلی که خــارج از

کنترل به نظر می‌رسد بد است؟ روشهایی بـرای جـبران اعتبار وجود دارد، بنابراین می‌توانید حصـارهای شکسـته را هم تعمیر کنید. آیا می‌خواهید بچه‌های خود را در برابر نیروهـای خـارجی حفظ کنیـد؟ روشـهایی بـرای حفظ بچه‌هایتـان وجـود دارد. نگـاهی به این بنـداز. رفع مسئولیت: ارسال داستانها، نظرها، گزارشها و... به این سـایت به هر طـریقی الزاما دیـدگاه خـود این سـایت نیست. انـواع حقـایق دیـدگاه‌ها نظـرات و تحلیل‌ها و... دیدگاه‌های مختلفی را در بر می‌گیرد. چیزی را سانسـور نمی‌کنیم. جهان را به شکل خود انعکاس می‌دهیم.اگر به دنبـال مطلب خـاص یا هر چـیز دیگـری هسـتید برایمـان ایمیل ارسال کنید. روزنامه نگـاری حـرفه‌ی جمع اوری و ارائه‌ی چشم انداز گسـترده‌ی اخبـار در مـورد زمـان ما و ارائه‌ی ان به خواننـدگان است. ما به هـوش، قضـاوت و دانایی خوانندگان خود در تشخیص درستی اطلاعات روی این سـایت بـاور داریم. به متن کامل رفع مسـئولیت مراجعه نمایید.

سفر معنوی به شـهر واتیکـان رم حضـور نـژاد خزنـدگان فضايي در واتیکان

خدا را می‌شناسم. چیزی از دین نمی‌دانم. گلایه‌ی من از افـراد مـذهبی نیست. کلیساست که مـرا به لـرزه وا می‌دارد. لسلی درو براوینگ

بوستان ایتالیایی قابل مشاهده از گنبد پیتر مقدس/

گنبد پیتر مقدس قابل مشاهده از بوستان‌های واتیکان

با ورود به شـهر واتیکـان به روح پیـتر مقـدس جـذب می‌شوم. به صورت مردی با لباس ساده و موهای سـفید

و با چهـره‌ای غمگین به سـوی من می‌آید. وی را در حین تماشای گنبد پیتر مقدس یافتم.آرزو می‌کند کاش نـامش متصل به واتیکـان نبـود،اما وی به عیسی مسـیح خیـانت کـــرد، کلیسا به عامه خیـــانت می‌کنـــد، عامه که عیسی مسیح را دوست دارند در نفوذ روح القـدس در خـود ازاد هستند و انواع موهبت‌های معنـوی دریـافت می‌کنند. این مـردم با حیله وادار شـده‌اند که تنها راه شـناخت خـود را کلیسا بدانند. وی می‌گوید کلیسا در درون فـــرد است نه خـارج از ان و فـرد اگر در پی نجـات خـود از اسـارت و بنـدگی در دنیـای امـروز است باید این را درک کند. روح وی به خاطر غم و انـدوه بسـیار عمیق نا آرام است. وی را بسیار گرم و مهربان یـافتم. بسـیار صـادق است و به من می‌گوید، زمـانی بسـیار یـاغی بـوده اسـت، ایمـانش بارها مورد ازمایش قرار گرفته است و دفعات زیـادی از ان آزمایش‌ها سر بلند بـیرون نیامـده است. اما در پایـان عاشق خدا بود. می‌گوید افـرادی که در کلیسا بـالا مرتبه هستند از تعالیم ساده‌ی عیسی مسـیح پـیروی نمی‌کننـد، اما در عوض بازی خطرناکی با جهان می‌کنند.روح وی به خاطرعـــدم احـــترام کلیسا به عامه بســـیار خشـــمگین است.روح پیـــــتر مقـــــدس هر کسی را که بتواند لمس می‌کنـــــد، می‌خواهد خـــــون کلیسا بـــــرای همیشه از دست‌هایش شسته شـود، می‌تـوانم حـرکت روحش را در میان افرادی که از اینجا دیدن می‌کنند بـبینم. با اسـتماع پیتر مقدس در حین حضور در خـاک واتیکـان بـوی خـون، قدرت، قتل و غـارت به مشـام می‌رسـد، رازهـایی که در تاریکی و ابهام قرار گرفتند و در سایه‌ی دیوارهـا، تونلها واتاق‌های مخفی پنهان شدند. پیـتر مقـدس حـالا مـرا در کلیسای Sistine هدایت می‌کند.

کلیسای Sistine کلیسای پاپ در واتیکان است.

کلیسای Sistine با من حرف می‌زند، گویی میکلانژ خود سخن می‌گوید. از این‌که مامور نقاشی سقف کلیسا شده بود احساس افتخار نمی‌کرد، می‌توانست ان را انجام دهد یا از انجام ان سر باز زند اما بعد از این‌که انتخاب چگونگی رنگ آمیزی به عهده‌ی خودش گذاشته شد موافقت نمود.وی ترجیح داد کاملا تنها کار کند. داستان تعبیر خود از کتاب مقدس را رنگ آمیزی کرد.دیوار غربی با تصویری از «قیامت» (last judgment)ـ و سقف‌ها با صحنه‌هایی از آفرینش (Genesis) پوشانده شدند. میکلانژ روی داربست با حالت افقی کار می‌کرد. وی تعدادی از نقاشی‌های بسیار قدرتمند تمام دوران را خلق کرد. 9 صحنه از کتاب افرینش وجود دارد که شامل جدایی نور از تاریکی توسط خدا، آفرینش آدم، آفرینش حوا، وسوسه، سقوط آدم و حوا و سیل (Flood)ـ است. میکلانژ روح و جانش را در کارش جاری ساخت، کلیسای Sistine که غرق در روح وی است نبوغش را فریاد می‌زند و ... در این کلیسای کوچک می‌توانم از زیبایی و شگفتی میکلانژ سیراب شوم. روح وی زنده در کنارم می‌ایستد، پیرمرد از این‌که هنرش هنوز هم وجود دارد متعجب است، می‌توانم رنگ و روی آن را تصور کنم که فقط یک استاد می‌تواند خلق کند. با صدایی بسیار رسا و ارام شعری را ازبر می‌خواند که در مورد احساس خود در حین کار در کلیسا بود،تنی شکسته، دستان تاول زده‌ای که تقریبا همیشه به قلم مویی که کلیسای Sistine را مال خود کرد چسبیده بود. آن روح میکلانژ است که این اتاق مقدس را که مورد رحمت خدا قرار گرفت تحت تاثیر

قــرار می‌دهد. خــوش شانسی من بــود که شــعر چــاپی میکلانژ را پیدا کـردم، چـون نمی‌توانسـتم ان را هنگـامی که از مسافرت برگشـتم به یـاد اورم. فقط عمق کلمـات را از فـردی که علی رغم میل خـود شـاهکاری را که زیر ان ایســتادم و با حــیرت نگریســتم را خلق کــرد به یــاد اوردم.با سکونت در این غار به گواترمبتلا شدم –همچون گربه‌ها از آبهای سـاکن در Lombardy –که شـکمم را تا نزدیک چانه‌ام جلو اورد: ریش‌هـایم سر به فلک کشـیدند، اسـتخوان سـینه‌ام اشـکارا همچـون چنگ رشد می‌کنـد، پاهایم بی‌اختیـار عقب جلو می‌رونـد، پوسـتم وا می‌رود، پشــتم با خم شــدن راست و کشــیده‌تر می‌شــود، شــکل صـلیب مـرا همچـون کمـان سـوری خم می‌کنـد، از آن‌جا می‌دانم نادرسـتی و ذکـاوت باید ثمـره‌ی احـولی چشم و دل باشـــد، جیـــوانی،پس بیا ســـعی کن به نقاشی‌ها و شـــهرت مـــرده‌ی من کمک کـــنی چـــون نقاشی من شرمساری من است- میکلانژ

تصاویر ادم و حوا

زمانی که در بوستانها یا در کلیسای Sistine که مملو از روح میکلانژ است کنار پیتر مقدس هستم، تقـدس شـهر واتیکان را احساس می‌کنم. اما بقیه‌ی شـهر احسـاس بد گمانی، بـدگمانی به طـبیعت ان، را به من می‌دهد گـویی نبردی بین نیروهای خیر و شر وجود دارد.

زمستان، مارگارت مک دونالد (بریتانیا، 1863-1933)

دلیل تاسیس کلیسای مسیحی را می‌شنوم، بعد از سالها ازار و اذیت،مســیحیان جنبش برجســته‌ای بــرای منــابع مالی و قدرت کردند. احساس می‌کنم که کلیسا در ابتــدا

مقـدس به شـمار می‌رفت اما در سـده‌ی 1500 توسط فردی که نقشه‌های بزرگی برای تبـدیل کلیسا به جایگـاه قدرت جهان داشت مورد نفوذ قرار گـرفت. فکر می‌کنم این زمانی است که این مـرد زنـدگی می‌کـرد. کشیشـان یسـوعی با فـریب و نیرنگ کلیسا را در کنـترل خـود داشتند. در طی سالها، یسـوعیون با افـراد دارای قـدرت مـذهبی و حـالا دارای قـدرت سیاسی به همـراه آن به کلیسا نفـوذ کردند. این کلیسـای خـاص در زمانهـای ابتدایی خود به شـیوه‌ی جـادوگری تاسـیس شـد، و آن‌ها یی که روشهای مجوسیان را اموختند از دانش خود برای استفاده از عامه اسـتفاده نکردند. در عـوض انها نـیروی جادوی سیاه را برای ایجاد شبکه‌ی کنترل جهـان انتخـاب کردند. در اغاز این دزدی، شوالیه‌ها اعمـال کـثیفی را در کلیساها انجام می‌دادند. یسوعیون شـوالیه‌ها را از ریشه برکندند و کلیسا را مملو از کارهـای هـنری، کتابهـای مقـدس، اثـار مقـدس کردند. اینجـا، زیر شـهر واتیکـان، کتابخانه‌های مخفی دارای کتاب‌های غارت شده که منشا انها از چندین قسمت جهـان حـتی امریکا می‌باشد وجـود دارد. کتابهای باستانی حاوی رمـوز چگـونگی نیل به خـدا در پارچه‌ای پیچانده شده‌اند.تعلیمات معنـوی از دسـترس بشر دور بـود. ورژن King james انجیـل، که بـرای جایگزینی با انجیل اصلی نوشته شد، برای کنترل بیشـتر سـاکنان کلیسا نگاشـته شد. زمـانی کرسی رم مرکز فعالیتNWO بـود، اما حـالا قـدرت NWO به انگلسـتان منتقل شده بود. خانواده‌ی سلطنتی و بیشتر انگلیسی‌ها در کلیسا عبـادت می‌کنند. بلـه، رابطه‌ی محکمی بین این دو وجود دارد. بریتانیـای کبـیر که نماینـده‌ی پـاپ اسـت، مسـئول چـیزی که من ان را» تهـذیب US» می‌نـامم

است.به اصـطلاح پـدران تاسـیس کننـده و پادشـاه جـرج برای شکست امریکا کار می‌کردند تا یک حکومت مرکـزی را در امریکا حــاکم کنند و آن‌ها را اســیر دیــنی کنند که امکان پـرداخت ان را نداشـته باشـند.در سـالهای 1773و 1776 هدف کلیسا امریکا بـود. در اینجا ملکه الـیزابت را بازیگر بزرگی نمی‌بینم. بلـه، او در دسـتانش خـون دارد، اما این سلســله مردســالارانه است و او از روی میل به عنــوان گــرو اســتفاده می‌شــود. حــالا کلیسا به بیشــتر جاهـای جهـان نفـوذ کـرده است. امـا، توانـایی نفـوذ به فلاسفه و مـذاهب شـرقی را نـدارد که علت اصـلی جنگ ویتنــام، قتل عــام کنــدی، بــود. NWO به ان جنگ نیــاز داشت تا حرکت خود را به کشورهای اسیایی اغاز کند، و انها ان را با اجرای دکترین مسـیحی انجـام دادند. با نـام صلح جهانی می‌خواستند تا رقیب خــود را زمین بزنند.که کــاملا موفق نشــدند. فراماســونها، کف روشــنفکران را تشکیل می‌دهند، همراه با روشــنفکران شــهر واتیکــان و Reptilians(نژاد خزندگان فضـايي)، بازیکنـان کلیـدی در سلسله‌ی کلیسا هستند. چهـره‌ی بـوش در مـه، حسی را که رئیس جمهور هزاره‌ی ایالات متحده خواهد بود نشـان می‌دهـد، وی همچـون اکـثر رئوسـای جمهـور بـرای این منصب دست چین شد. همچـنین به من گفته می‌شـود که پاپ بعدی پاپ سیاه (Black Pope) خواهد بود، این پاپ بسـیار قصی القلب و بـدخواه است. کلیسا در گسـترش کمونیسم دست دارد. و گنجینه‌هـای بسـیاری از یهودیـان در طی حکــــومت هیتلر گرفته شد. کوبا رازی است که هرگز کسی به ان دست نمی‌یابد. کاســــترو، بــــوش و حسـین را می‌بینم، که بـازی دروغین نـبرد را در جلـوی رسانه‌ها برای کل جهان بـازی می‌کنند تا نشـان دهند که

سران این کشورها به هم کار نمی‌کنند، در حالیکه هـدف نهایی انها یکی است. چیزهای زیادی برای نوشتن وجـود دارد، اما اینجا به ان پایان می‌دهم و اگر سـوالی پیش‌اید جواب می‌دهم.

می توانم بگویم افرادی را که در گذشته در اینجا بودند و هنـــوز هم هســـتند احســـاس می‌کنم. موجـــودات Reptilians، در ابتـدا به رم دسـتور دادند تا به عنـوان دروازه‌ای در زمین و خـارج از آن بـرای دیگر قسـمتهای کهکشـان کـار کنند. رم در ایتالیا به خـاطر سـرزمین آن انتخاب نشد بلکه دلیل ان حجم بسیار زیاد آب اطراف آن بـــود. به خـــاطر دارا بـــودن دریا در دو طـــرف آن و رودخانه‌ها، که امکان سـاخت تونلهـای ابی زیرزمیـنی را فراهم می‌کرد که زیر رم حرکت می‌کرد.

تصویر دروازه با جهان‌های دیگر

دوره‌ی pisces (سمکتین) معنـای کـاملا متفـاوتی بـرای من دارد، ان Christ Conciousness (هشیاری مسیح) و دوره‌ی زمانی Reptilians را که امپراتوری خود را روی زمین به ارامی بنا می‌کنند نشـــلن می‌دهد. دوگـــانگی بسیار زیادی را می‌توان در شهر واتیکان احساس نمـود، حالا چرا می‌دانم چرا روح پیتر مقدس محـزون است.وی می‌گوید این راهی نیست که باید باشـد، جنبش مسـیح به خاطر تبـدیل کلیسـاها به نهادهـای سیاسی نبـود بلکه به خاطر حفظ حضور روح خدا در ان بود.

با نگـاه به شـهر واتیکـان و رم می‌تـوانم احسـاس کنم شهرها روی شهرها دفن شـدند، شـاید حـتی دنیاها روی دنیاهـا، که حـالا شـروع به جسـتجوی انها می‌کنم. بنـای

اولی که جذب ان می‌شوم St. Peter’s Basilica است. در دیوار جنوبی St. Peter’s Basilica گذرگاه کوچکی را پیدا کردم که به نظر می‌اید زیر مرکز Basilica قـرار گرفته باشد. برای مـرده مقـبره‌ای با عمق دو لایه است. به نظر می‌رسد قبلا توسط مقامـــات کلیسا یا شـــهر کشف شده باشد. هنوز چـیزی را حفـاری نکرده‌اند. اینجا هنــوز چیزهــای زیــادی وجــود دارند.تــاریخ رها شــده در کاسه‌های ســفالی زیر این مقــبره آثــار باســتانی بت پرستی قرار گرفتند. ستارگان 6 سر ،تکه‌های پرده‌هـای منقوش کهنه، و فنجانهای نقـره‌ای تـیره بـرای نوشـیدن خــون حیوانــات و حــتی قربــانی انســانها. اســتخوانهای کهنه‌ای را می‌بینم که به نظر میرسد اســـــــتخوانهای حیوانات باشند و هنوز هم می‌تـوان بـوی اتش که صـدها سال قبل زیر ماه کامل می‌سـوختند را استشـمام نمـود. گهگاهی حـتی یک بچه‌ی بی‌گنـاه بـرای خـوش شانسی و موهبت‌ها تقدیم می‌شد. می‌تـوانم صـدای فریـاد انهـایی که در طی مراسم و ایین‌های باسـتانی بی‌کمک و لـرزان قربـانی می‌شـدند را بشـنوم. این آیین‌هـای شـیطانی در این مکــان هر مــاه دو بــار زیر نــور کامل مــاه برگــزار می‌شدند.گویی یک بنای باز مربعی بود که 25 پله منتهی به اتاق قربانی داشت.

Redon Odilan (1916-1840).

می توانم حضور کسی را احساس کنم، نیمه انسان نیمه حیــوان که ذبح را هــدایت می‌کــرد. ســرش بزرگــتر از نسلهای امروزی است و چشم‌های سیاه و نافذ، ســینه‌ی عریان و روغنی دارد. پشتش کاملا سیاه و با مو پوشیده

شده است. دستهایش بزرگ، انگشتانش بلند، ناخنهـایش نوک تیز هستند که مرا یاد چنگال می‌اندازد.

نیم تنه‌ی پـایین تصـویر کـاملا حیـوانی دارای خز اسـت، دارای رانهـای بـزرگ و برامـده و بـالای پاهـایش تـیره و چرمی است.این موجـود در تـیرگی این گـذرگاه در کمین است و لـرزش تونل را با انـرژی خفه کننـده پر می‌کند. انـرژی شـیطانی اش به سـوی انهـایی که نا اگاهانه از رویش رد می‌شوند جریان می‌یابد.

دخمه‌ها مکان زیرزمینی دفن برای مسیحیان بودند

شنیدم شـروع سـاخت این دخمه‌ها از قـرن دوم بـود، که بـرای خـدمات یـادبود مثل مراسم خاکسـپاری اسـتفاده می‌شـدند.این مکانهـای تـدفین اولیه بـرای نشـان دادن گورسـتانهای سـاده اسـتفاده می‌شـدند.دخمه‌ها دارای حداقل 4 طبقه هسـتند که سیسـتم بـزرگی از دالانها و تونلها و کریـــدورهای متصل کننـــده‌ی راهروها را با پلکانهای دارای شـیب تنـدرو باریک به هم وصل می‌کنند. اجسـاد مردگـان با قطعـاتی که فکر کنم برشـهایی از دیـــواره‌ی ســـنگ خـــاره است در تورفتگی‌ها قـــرار می‌دادند.اجساد کاملا در کتـان پیچیـده می‌شـدند و بـرای خنثی بوی فساد به انها روغن پاشیده می‌شد و با لـوحی دارای حکـاکی نـام مـرده همچـون سـنگ قـبر ما مهر می‌شـدند. از دخمه‌هـایی با نـام “St. Callis” چیزهـایی شـنیدم. که به عنـوان زمین‌هـای تـدفین رسـمی بـرای اســقف‌های اول رم اســتفاده می‌شــدند و هم چــنین جــادوگرانی بودند که بــرای ارامش در مــرگ به همــان طریق اســقفها و پاگها رفتــار می‌شــدند.درون بــرخی دخمه‌ها، خویشاوندان مرده مصنوعات باسـتانی همچـون

فنجانهای نقره ای، لباسهایی مزین شده با طلا و.. که مورد علاقه‌ی وی بود را کنارش قرار می‌دادند.بوی دخمه‌ها فرق می‌کرد. در اغب قسمتها بوی پوسیدگی به مشام می‌رسد، اما هر چند وقت بوی روغن، عطر یا اسانسی را استشمام می‌کنم که به ارامی در اتاق پراکنه می‌شود. دخمه‌ها بسیار تاریک هستند و برخی از بازدیدکنندگان از شمع یا فانوس برای عبور از دخمه‌ها استفاده می‌کنند.

سیستم تونلها

در حال برگشت به بوستانها صدای هجوم اب از زیرزمین را شنیدم. احساس کردم تونلهای زیرزمینی بزرگی وجود دارند که زیر شهر واتیکان و شاید سراسر رو جریان دارند.گفته می‌شود یک نژاد پیشرفته سیستم تونلها را قرار داده است. این سیستم سرتاسر رم حتی تا کوهستانها بسط می‌یابد.دو دلیل برای تونلها و ابراههایی که در رو جران دارند وجود دارد. اولین به خاطر نژاد خزندگان بود که در اب سکونت داشتند. دومی برای حفظ انها از دشمنانشان که در هنگام حمله جاری می‌شد.همچنین شنیدم که تونلهایی زیر شهر واتیکان وجود دارد که بین تما کلیساها به صورت مخفیانه قرار گرفتند و با ورودیهای مخفی در کف قابل دسترسی هستند. این تونلها مکانهای ملاقات سران کشورها و رهبران جهان هستند. از کلیساهای دیگر ورودیهایی برای این دیدارها وجود دارد. اما یک ورودی در غرب شهر واتیکان وجود دارد.

دامنه‌ی جستجوی تمام تونلها در رم بسیار وسیع است و چندین سفر به درون را می‌طلبد. بنابراین می‌خواهم تا

تعدادی را جستجو کنم. تونلهل دارای عوق 5، 10، 20 و حتی 50 متر هستند. حتی برخی یک تا 2 مایل زیر زمین امتـداد دارند.حـالا زنی را می‌بینم، حـداقل چـنین به نظر می‌رسد. لباس نقره‌ای متالیک به همـراه یک کلاه یا کلاه خود مثلـثی به تن دارد. ود در تغیـیر شـکل مـاهر است و پیش روی من به اشــکال مختلف ظــاهر می‌شــود. این احتمـــالا زن ســـیاه باشد که پشت مراسم‌های مـــذهبی احساس کردم. فقط می‌توانم گوشت صـورتش را بـبینم که رنگ پریده به نظر می‌رسد. بقیه‌ی بدنش با موهـایش پوشیده می‌باشد. در هوا پرواز می‌کند و فکر می‌کنم مرا با حضـور خـود ازار می‌دهد. او از سـیاره‌ای دیگر می‌اید. در عــوض نیم مــایلی اســتخوانهای بــزرگی را می‌بینم. این‌ها استخوانهای حیوانـات نیسـتند بلکه غـول پیکـرانی هســتند که زمــانی روی این ســرزمین راه رفتند. بــرای شناخت بیشتر به استادیوم می‌روم.

استادیوم بعد از عملیات حفاری

استادیوم در شهر واتیکـان نیست بلکه در رم اســت، این را در اینجا ذکر می‌کنم چـون فکر می‌کنم قسـمت مهمی از تاریخ است.استادیوم به عنـوان حمـام خـون اسـتفاده می‌شد و بوی خـون هنـوز هم اینجا وجـود دارد. رومی‌ها عاشق جمع اوری در استادیوم بودند چون واقعا از مردن دیگران لذت می‌بردند. زیر میـدان نـبرد اصـلی سـلولها و گذرگاههایی برای انسانها و حیوانات وجـود داشـتند.وارد زیـرزمین اسـتادیوم میشـوم. صـحنه سـازیهای مختلف و سلولهایی بـرای حیوانـات و زنـدانیان مـورد اسـتفاده به عنوان گلادیاتور وجود دارد. می‌تـوان فهمید که امـپراتور و مقامات عالی در بـالاترین نقطه‌ی دیـوار می‌نشسـتند،

که به انها امکان دید خوب را می‌داد و ایمن‌ترین مکان در برابر خطر بـود. گـاهی کف پر از اب می‌شد و نبردهـای دریایی ساختگی برای تفـریح اجـرا می‌شـدند. این امفی تـاتر عظیم بـرای وقـایعی بـود که رخ می‌دادند. نـبر گلادیاتورهـا، شـکار حیوانـات وحشـی، شـبه انسـانهای عجیب و غـول پیکـران در اینجا نمـایش داده می‌شـدند. اغلب نبردهـایی که رخ می‌دادند نبردهـای گلادیـاتوری و شکار حیوانات وحشی بود. بسیاری از حیوانات از افریقا اورده می‌شـدند. گاوهـای نر وحشـی، فیل‌هـا، پلنگ‌ها بسـیار بزرگـتر از انـدازه‌ای که امـروزه می‌بیـنیم بودند. اینجا مکان بسیار مخوفی است می‌تـوان فهمید رومیـان باسـتان عقـده‌ی خـون داشـتند. هیجـان انها از تماشـای مردمی که مرد دیگری ،یا از تماشـای مـردی که حیوانـات بی‌گنـاه زیـادی را می‌کشد می‌اید. در اینجا قتل کلمه‌ی مناسبی است.

گلادیاتورها با لبـاس بنفش و رداهـای مـزین به طلا با ارابه‌ی جنگی وارد می‌شـدند. سـپس گلادیاتورها خـود را اماده‌ی نبرد می‌کردند، دوئل‌ها با مـرگ پایـان می‌یافتند. در پایان روز، فقط نصف گلادیاتورها باقی ماندند. مـرگ در نبرد گلادیاتوری بیشتر سمبلیک به نظر می‌رسد. گویا این نبردها با اهداف مـذهبی انجـام می‌گرفتند. دوئلی به افتخار مقـبره‌ی فرمانـدهی که روحش به قربـانی خـون رایج بود و ممکن است امـروز در مراسم‌های پنهـانی که زیر سطح زمین زیر رم برگزار می‌شوند اسـتفاده شـود. مجرمان و برده‌ها محکوم می‌شدند تا در برابر یک حیوان وحشی گرسنه قرار گیرند. به شـیرها به این دلیل از سه روز قبل از واقعه غـذایی داده نمی‌شد.گـاهی نبردهـایی بین گلادیاتورهـای کوتوله و زنـان وجـود داشت.بعد از

این‌که گلادیاتورها می‌مردنـــد، افـــرادی ملبس به لبـــاس شـیطان از عـالم امـوات، کنـترل می‌کردند که گلادیـاتور واقعا مرده است.انها با گـرز به سر گلادیـاتور می‌زدند یا او با اهن داغ می‌ســوزاندند.صــدای فریادهــای شــادی و خنـــــده را در میـــــان این قســـــاوت و بی‌رحمی‌ها می‌شنوم.هدف این کشتارها مجلس یـادبود یک شـهروند مهم می‌باشد که به انها در زنـــدگی بعد از مـــرگ کمک می‌کند. زیـــرزمین پر از جـــانورانی شـــبیه عنکبـــوت، موشـــهای بـــزرگ و غـــیره است.گـــواه ذبح گذشـــته در اینجاست. استخوانهای بزرگی از حیوانات 50 فـوت زیر زمین دیده می‌شود.انسانهای غول پیکر با قد 10، 12،14 فوت می‌بینیم. امروزه انها را اغلب در تصویر انســانهای غارنشین ملبس به پوست حیوانات می‌بینم.

نفوذ به عمق بیشتر زمین

قطعـــــاتی را می‌بینم که می‌توانند فقط ســـــفینه‌های فضــایی باشــند، این جا حــدود یک مایل زیر رمین است. یک پایگاه مرکزی زیرزمینی برای انهایی که از جهانهــای دیگر به اینجا مســافرت کرده‌اند.احســاس می‌کنم انــرژی دیگــری ســاکن در این منطقه وجــود دارد، یک انــرژی از فضا که احتمالا تمام سیستم‌های تونل را ساخت و حــتی تمام بناها واستادیوهای بزرگ را با نیروی جــادویی خــود برافراشتند. معتقدم که رم و شــهر واتیکــان در اصل یک ایســتگاه فضــایی و دروازه‌ای بــرای انتقــال به جهانهــای دیگر یا خروج از انها بوده‌اند. من چیزی را پیــدا کــردم که به ان» Mystery Froscoe می‌گویند. یک نقاشی 2000 ساله که باستانشناســان را گیج کــرده است. انها به علت سبک نقاشی سر در گم هستند. برای من دقیقا چیزی را

که رم زمانی شبیه ان بود بیان می‌کند نه یک مدخل HE، بلکه یک ایستگاه فضایی. شما خودتان تصمیم بگیرید.

» سوالهای پرسیده شده از لسلی در مورد شهر واتیکان توسط onelight.com

به نظر می‌رسد در ابتـدا کلیسا بسـیار مقـدس بـود. اما توسط مردی که نقشه‌های زیـادی بـرای تبـدیل کلیسا به کرسی قـدرت جـان داشت مـورد نفـوذ قـرار گـرفت، که فکر می‌کنم از قرن 1500 شروع شد. این دوره‌ای است که این مــرد زنــدگی می‌کــرد. فکر می‌کنید این مــرد چه کسی باشد؟ نامی که شنیدم Loyola یا Loiola بود. این مرد هنگام جـوانی یک نـوع تصـادف یا بیمـاری داشت که وی را در بســتر نگه می‌داشت. در حین بهبــود کتابهــای بسیاری خواند.راهها و روشهای مجوسیان را یـاد گـرفت اما از بسیاری از طریقت‌های مختلف بیرون انداخته شد. از ساختمان راهبـان حـتی گروههـای مختلف شـوالیه‌ها. فکر می‌کنم اگر وی در طــریقت یک مــذهب به جــای رد شـــدن پذیرفته می‌شـــد، ما امـــروزه یســـوعیون را نداشتیم.وقتی 45 ساله بود یسوعیون را تاسـیس کـرد. بیشــتر مثل یک سـرباز به نظر می‌رسـید تا یک کشـیش. پاپ پل سوم را برای ایجاد طریقت یسوعی تا حدی تحت تاثیر قرار داد. طـریقت یسـوعی در سـال 1776 با خلق روشنفکران بسیار قدرتمند شد که ان را در جایگــاه نظر قـــرار داد. شـــوالیه‌های مالتا تا حـــدی با ان در ارتبـــاط هســتند. تکــرار می‌کنم که من فقط در مــورد یک گــروه ممتـــازی از مـــردم در راس این جوامع صـــحبت می‌کنم. بـــرای نمونه اغلب افـــرادی که فراماســونها از محـــرک حقیقی پشت جامعه اگاه نیستند. همچون اغلب افراد که

در کلیسا عبادت می‌کنند و از اعمـال سیاسی ان نا اگـاه هستند.فراماسونها که همراه با مردم شـهر و واتیکـان و Reptilians روشـنفکران را تشـکیل می‌دهند.بازیکنـان اصـلی در سلسـله‌ی کلیسا هسـتند. Reptilians این فرایند را به یک دلیل کنـترل می‌کنند. ایا نیـاز به انها در استفاده از منابع انسـانی بـرای اهدافشـان وجـود دارد؟ اول اجـازه دهید بگـویم که معتقـدیم انها با انسـانها در طی تاریخ پرورش یافتند، بنابراین، Reptilians به چشم ما انسان هستند. به نظر می‌رسد که انها می‌توانند تغییر شکل دهند تا به شکلی که می‌خواهند دیـده شـوند.بشـر، حیوان و ... هدف نهـایی انها تکمیل کنـترل جهـان است. NWO انسـانها در چـرخه‌ی زنـدگی فقط یک دندانه شده‌اند، که به عنوان زنبورهـای کـارگر بـرای حمـایت از این سازمانها کار می‌کنند.هم چـنین می‌تـوانم بگـویم که این یک بازی شـطرنج عـالی، یک جنگ معنـوی اسـت، که نتیجه هنـوز مشـخص نیست. ان فقط به تـوده‌ی مـردم بستگی دارد. فکر می‌کنم اغلب افراد در جهان در حـالت هیپنوتیسـمی زنـدگی می‌کنند و حـتی دیگر نمی‌دانند چه چـیزی واقعی است. این می‌تواند از هر طـریقی چـون تلویزیون، موسیقی، تبلیغـات، حـتی سـمبلهایی که روی مغز کـار می‌کنند تا افـراد را خوشـنود نگه دارند. اما جادوگران کمی وجود دارند که همچون اسـقف‌ها و پاپها با احترام روانه‌ی دیار مرگ می‌شـوند. ایا این جـادوگران را قـدرت دارانی می‌دانید که در اختیـار روحـانیون وقت قـرار گـرفت؟ ایا انها از نظر مقـام بـالاتر از روحـانیون بودند؟ هر کسی زمانی به طـریقت مجوسـیان دسترسی داشت.مطـالب سـری بـرای مطالعه در دسـترس بودند و اگر کسی می‌خواست تا در جریـان هر فرایند طـولانی

موهبت‌های محرمانه قرار گیرد، اطلاعات انجا بودند. اگر فـردی می‌دانست با اداب مـذهبی خـود از طریق فرایند اموزشی خاص قادر کشف خدا هستند.چـرا انها به کلیسا نیاز دارند؟این دلیل تفتیش مذهبی بود، خـرابی کارهـای سری رخ داد بنابراین فرد توانایی توسـعه‌ی موهبت‌هـای معنوی را توسط خود نداشـت، بـدون ان توانـایی انها به کلیسا به عنوان یک رابط بین انها و خدا و می‌کنند. برای پاسخ به سـوال شـما، نـیرو در یک زمـان در دسـترس همگان بود. آیا آن‌ها در روحـانیون این نیروها را توسـعه دادند؟ نه. افـرادی بودند که با موهبت‌ها و اسـتعدادهایی متولد می‌شوند، یا از طریق یک سـری تشـریفات در انها توسعه می‌یـافت. می‌خـواهم بگـویم که هر چـیزی دو رو دارد. پس قدرت مجوسیان را می‌توان در راه خـوب یا بد به کار برد.وی ملبس به لباس نقره‌ای با کلاه یا کلاه خود است. وی در تغیـیر شـکل مـاهر است و پیش روی من با اشکال مختلف ظاهر می‌شود. در هـوا پـرواز می‌کند و با حضورش مرا ازار می‌دهد. وی از سیاره‌ی دیگـری میاید. وی از کدام کهکشان می‌تواند باشد؟ با تغییر شکل به چه شکلهایی در می‌ایـد؟ ایا اولادی دارد؟تصـور می‌کنم زنی است که در کهکشـان سـرگردان است. مکـان خاصی را نشـنیدم. اگر بـدون عمر معین نباشد فکر کنم کـاملا پـیر است. اما ظاهری بسیار جـوان دارد و 30 سـاله به نظر می‌اید. می‌توان به شکل حیوان یا انسان در اید.

فکر می‌کنم شـکلی که من از او دیـدم شـکل اصـلی اش باشد. فکر کنم اولادی داشـته باشـد، اما فکر کنم بـرای دیگـران کارهـایی انجـام می‌دهد تا فرزند داشـته باشـند. احتمـالا از طریق آدم ربـایی یا زن در حـال لقـاح هیپنوتیسم قرار می‌گیرد. پس زن فکر می‌کند که توسط

دیگری باردار شد.از کجا می‌داند؟ در سـفرهایم گفتم که در گذشته راهبان برای تولیدمثل اسـتفاده می‌شـدند، آن را در گزارشم از قلم انـــــداختم. دوبـــــاره، چه کسی می‌داند؟ یک راهب هرگز سقط جنین نمی‌کند، حیای خود را تقسیم نمی‌کند، می‌تواند تن حامله‌ی خود را زیر جامه اش پنهان کند و بچه به اسانی بعد از تولد داده می‌شود. دوست دارم ذکر کنم که احساس کردم مرا ازار می‌دهـد، با من بـازی می‌کند چـون می‌توانسـتم بعد درونی اش را بـبینمو این را به خـاطر تجربه می‌گـویم که در حین کـار روی این گـزارش کسب کـردم. من در کمـال ارامش در اتاق نشیمن خود نشسته بودم، روح مـردی وارد شد و به صورت فیزیکي به من حمله کرد. من به گذشته برگشتم، چـون این مـرد هنـوز زنـده است و هم چـنین چـون در سفرم با وی برخورد نکـرد. حمله نـاچیز بـود و توانسـتم روحش را از خـانه‌ام بـیرون کنم. این تجربه بـرای من تکه‌ی گمشده برای سوال بعدی بـود. این افـراد چگونه با چیزی که انها انجام می‌دهد دور می‌شوند؟ چـرا مـردم از چیزی که واقعا در جهان رخ می‌دهد اگاه نیستند؟

چون افراد دارای نیرو می‌توانند در جهان نا مریی حرکت کنند، انها در رفتارهای روانی مـاهر هسـتند.انها اسـاتید تغییر قیافه هسـتند چـون هـنر جـادوگری را می‌داند و از مهارتهایش در جهت بدی و شر استفاده می‌کنند. معمولا هنگامی که مسافرت نجومی را اغـاز می‌کنم فقط یک یا دو تماس می‌گـیرم.منظـورم این است که فقط افـرادی که با انها تمـاس می‌گـیرم می‌دانند که انجا هسـتم. اما نیروهـایی که می‌دانست در شـهر واتیکـان هسـتم، یا فردی که نمی‌دانست هرگز این کار را نمی‌کرد، ظاهرش

تایید می‌کرد چـیزی که من دیـدم حقیقت داشت. در غـیر اینصورت حمله‌ای انجام نمی‌گفت.

آنچه پزشکان به شما نمیگویند

اساس علوم شمولی: بخش دوم

2- بدنهای نا مرئی و چاکراها:

به طور کلی به غیر از جسمی که با چشم دیـده می‌شـود هر انسان 9 بدن دیگر نیز دارد که به صورت لایه‌هایی بر روی هم و اطـراف بـدن فـیزیکی قـرار گرفته‌اند. بـرای انـرژی رسـانی به بـدن نـیز هفت چـاکرای اصـلی وجـود دارند.

چاکراها شــبیه ورتکس Vortex یا گــرداب هســتند که انرژی را به داخل بدن می‌کشند اما جای چاکرا روی بـدن فــیزیکی نیست بلکه روی بــدن نــامرئی قــرار گرفته. بـدنهای نـامرئی که با چشم ما قابل دیـدن نیسـتند اما با روشهای دیگر می‌توانیم از وجـود آن‌ها آگـاه شـویم. این بــدنها نــیز درست مانند بــدن فــیزیکی که اســتخوان و ماهیچه و اعصاب دارد یک آناتومی خاص دارند که در علم طب جایگزین -آناتومی بدنهای نامرئی مطالعه می‌شود.

مسیر حرکت انرژی

انـرژی از بـالا و از چـاکرای تـاج در بـالای سر وارد بـدن می‌شود و به چاکراهای دیگر می‌رسد و به همین صــورت از نادیها نـیز عبـور می‌کند. نادیها در بـدن نـامرئی مانند اعصــاب در بــدن مــرئی هســتند. پس از ورود به نادیها انرژی وارد سیستم اعصاب، غدد و در آخر خون می‌شود. بنــابراین خــون به غــیر از اکســیژن که در ســیاره زمین وجــود دارد به عنصر دیگــری به نــام انــرژی اولیه که از

کائنات Cosmos و از طریق چاکراها جذب می‌شوند نیز نیاز دارد.

نحوه عبور انرژی از بالا به صورت گرداب به داخل بدن

دلیل اصلی بروز مشکلات عصبی و جسمی بسته شدن یک یا چند چاکرا و عدم رسیدن انرژی حیات اولیه از جهان بالایی است. چنانچه فردی بتواند نادیها و چاکراهای سالم و بازی داشته باشد قادر خواهد بود بدون نیاز به اکسیژن زمینی و خوراک و آب -فقط با مصرف انرژی اولیه زنده بماند. چرا که این انرژی پایه و اولیه منشا حیات از ازل تا ابد است.

بدنهای نامرئی:

1- اولین بدن نامرئی بدن اتری Etheric Body است که در فارسی به آن بدن اثیری هم گفته‌اند. این بدن از آن‌جا اتری خوانده شده که مانند اتر از جنس گاز و بسیار رقیق است.

بدن اتری اولین لایه را در اطراف بدن مرئی را تشکیل می‌دهد. این بدن به جای سلول از ذرات ریز انرژی که مانند نخهای نوری هستند ساخته شده است. ساختمان این بدن درست مانند بدن فیزیکی است و همان اندامها و ماهیچه‌ها را داراست.

بدن اتری از بدن فیزیکی بزرگتر است و تا 5-6 سانتی متر از اطراف بدن فیزیکی بیرون زده است، سرعت نبض آن 15-20 چرخش در دقیقه است (منظور ارتعاش و چرخش بدن است چرا که این بدن حالت رقیق و سیالی دارد که مداوم در حرکت است)

رنگ این بدن از آبی روشن تا خاکستری تغییر می‌کنند. آبی غالبا برای افراد حساس و عاطفی و خاکستری افراد ورزشکار با ماهیچه‌های بزرگ هستند.

چاکراها در این بدن مانند شبکه‌ای از تور به فرم گرداب هستند.

2- بدن احساسی Emotional Body:

دومین لایه اطراف بدن فیزیکی بعد از بدن اتری واقع شده و نام آن بدن احساسات است. این بدن رقیق‌تر از بدن اثیری بوده و اندازه آن 9-10 سانتی متر بزرگتر از بدن فیزیکی است و احساسات را در بر می‌گیرد. ساختمان آن از بدن فیزیکی متفاوت است و به جای اندامها و ماهیچه‌ها اجزای ابر مانندی دارد که مانند مایع سیالی حرکت می‌کنند.

این بدن شامل همه رنگهای رنگین کمان است و رنگ آن بر حسب حالات و روحیات فرد تغییر می‌کند. در زمان شادی و هیجان به رنگهای تند و واضح مانند قرمز شفاف و در زمان خشم به رنگهای کدر و سایه دار در می‌آید.

هاله سمت چپ متعلق به یک فرد سالم وهاله سما راست همان فرد در هنگام خشم و عدم تعادل فکری و عاطفی است.

شکل چاکراها در این بدن مانند گردابی است به رنگهای مختلف رنگین کمان. برای مثال چاکرای ریشه (اول) که در ناحیه مقعد واقع است به صورت گردابی قرمز رنگ و چاکرای پنجم (گلو) به رنگ آبی آسمانی هستند.

3- بدن فکری- روانی: Mental Body

سومین‌هاله‌ای که اطراف بدن فیزیکی را گرفته بدن فکری/روانی است که بزرگتر از بدن احساسی و از جنس بسیار رقیق‌تری است.

آنچه مربوط به افکار و روحیات انسان است در این بدن قرار دارد و غالبا به رنگ زرد روشن در اطراف ناحیه سر و سانه قابل روئیت است. رنگ آن متناسب با فعالیت فکری انسان تغییر می‌کند. یعنی در هنگام تمرکز رنگ آن براقتر و در زمان پریشانی رنگ تیره دارد.

این بدن 16- 17 سانتی متر از بدن فیزیکی بیرون می‌زند و ساختار آن از ایده‌ها و عقاید تشکیل شده و شبیه بدن فیزیکی اما بزرگتر است و به جای اندام دارای حبابها و اشکال نورانی متعدد است که با تمرکز بهتر و روشنتر می‌شوند.

4- بدن ستاره ای:Astral Body

چهارمین لایه بدن ستاره‌ای یا آسترال است که بی‌شکل بوده و از ابرهای رنگی و زیبایی تشکیل شده است که رنگ گل سرخ غالبترین رنگها در این بدن است.

چاکراها به صورت مخروط و گرداب و به رنگ گل سرخ آراسته هستند. وقتی کسی عاشق می‌شود رنگ قرمز آتشینی در ناحیه چاکرای قلب آن‌ها در بدن ستاره‌ای قابل مشاهده است. همچنین دو فردی که رابطه عاشقانه دارند توسط رشته‌های طلایی رنگی از ناحیه چاکرای قلب به هم متصل می‌شوند اگرچه این رشته‌ها

در سایرهاله‌ها نیز وجود دارند. ارتباطات و گفتگوهای زیادی بین انسانها از طریق بدن ستاره‌ای صورت می‌گیرد که این گفتگوها شبیه حبابهای رنگی از سویی به سوی دیگر پرواز می‌کنند و به فردی می‌رسند. برای مثال وقتی تلاش می‌کنید که به کسی توجه نکنید یا وانمود کنید که توجه نمی‌کنید بدن ستاره‌ای شما به سوی آن فرد پیامهای متعددی می‌فرستد و بین شما و آن فرد گفتگوی بی‌صدایی برقرار می‌شود و آن فرد حتی ممکن است به سوی شما آمده و سر گفتگو را باز کند.

5- قالب اتری: Etheric Template Body

پنجمین لایه قالب اثیری است چون همه فرمهایی را که در عالم فیزیکی وجود دارند در بر می‌گیرد. این بدن شبیه نگاتیو عکس است و قالبی است برای لایه اثیری. لایه اثیری انرژی خودش را از این قالب می‌گیرد و در واقع ایت قالب حکم نقشه ساختمان را دارد که 1-2 متر از اطراف بدن را احاطه می‌کند. هر مشکلی یا نقصی در بدن اتری پیش آید توسط قالب تعمیر خواهد شد. چگونه؟

لایه پنجم جایی است که صدا و ارتعاش تولید ماده می‌کند یعنی می‌توان با تولید صدا و کلام یا موسیقی عملا چیزی را خلق کرد. انوار جدید خلق شده توسط این لایه مانند تیرآهن یا میلگرد هستند که از بعد و جهانی بالاتر از لایه پنجم به این جهان آورده می‌شوند تا بدن اثیری را تعمیر کنند.

قالب اثیری مهمترین‌هاله است چرا که شامل همه انواع و اشکال حیات و فرمهای موجود در عـالم می‌باشد و هر چه نیـاز باشد در این لایه قابل یـافت و دسترسی است. شکل و اندازه و مشخصات بدن اثیری و بدن فیزیکی نیز طبق نقشه‌ای که در قالب اثیری وجود دارد رشد کـرده و بـزرگ می‌شـوند و هر چـیزی را که بخـواهیم در بـدن فیزیکی تغییر دهیم یا تعمیر کنیم باید از قالب و زیربنای بدن اثیری شروع کنیم.

به همین صورت تمام اشکال حیات طبق این نقشه ایجاد شـده‌اند و با دسترسی به این طبقه می‌تـوان از هیچ هر چیزی را خلق کرد.

قالب اثیری نمـونه‌ای از بـدن اثـیری- احساسی-روحی و ستاره‌ای و بدن فیزیکی را داراست و از هر اندام و عضو و هر چـاکرا نـیز یک نمونه در این قـالب هست اما با بـار منفی چرا که در خلآ و عمق فضایی بی‌انتها که متصل به بعد دیگری قرار دارند.

6- بدن آسمانی: Celestial Body

هاله ششم بـدن آسـمانی است که نـام دیگـرش بـدن احساسی در بعد عرفانی است.

این بـدن تا چنـدین مـتر اطـراف بـدن فـیزیکی را احاطه کـرده و از طریق این بـدن است که تجربیـات الهی و عرفـانی لمس می‌شـود. دسترسی به این بـدن با مدیتیشن و بسـیاری دیگر از راههـای سـلوک و تحـول ممکن است.

این بــدن ما را به آســمانها و کائنــات وصل می‌کند و از طریق این بدن است که می‌توانیم نو را دیــده و عشق را در هر چیزی حس کنیم. حالتی که با خــدا یکی می‌شــویم حــالتی است که شــعور و آگــاهی خــود را در لایه ششم بیدار کرده ایم.

عشق بدون شرط به همه موجودات عالم (عشق روحانی به جای جسمانی)و باز بودن چاکرای قلب در همه حــالات لازمه حس کردن بدن آسمانی است.

7- بدن کثیری یا الهی: Ketheric Body

بدن کثیری هفتمین‌هاله اطراف بدن است که تا 10 مــتر از اطــراف بــدن قــرار گرفته و شــکل خــارجی آن تخم مــرغی است در حالیکه داخلش نمــونه‌ای از تمــام بــدنها وهاله‌های مربوط به زندگی کنونی را دارد.

ســاختار بســیار دقیقی دارد که از نخهــای نــوری به رنگ طلایی و نقــره‌ای ســاخته شــده و بســیار محکم است که شــکل و فــرم بــدنهای دیگر – چاکراها و بــدن فــیزیکی را حفظ می‌کند. لایه خـــارجی این‌هاله بســـیار اســـتوار و کلفت است به طوریکه می‌تواند تمـــام لایه‌هـــای دیگر و بدنها را از نفوذ و ضربه حفظ کند. همه چــیز در این لایه به رنگ طلایی است. ارتعاشــات این‌هاله به همه چاکراها می‌رسد و شخصیتها و اطلاعات زنــدگیهای قبلی انســان نــیز در این لایه به صــورن نوارهــای رنگی از جنس نــور ذخیره می‌شــوند. نــواری که در ناحیه گــردن و گلو متصل باشد معمولا مربوط به زندگی گذشــته‌ای است که اثر آن هنــوز در این زنــدگی وجــود دارد و شــما در حــال حل و رویارویی با کارمای آن هستید.

بدنهای فضایی Cosmic Bodies

علاوه بر این هفت لایه- دو لایه دیگر که بسیار بسیار بزرگتر و وسیع‌تر هستند نیز وجود دارند که آن‌ها را لایه‌های فضایی می‌نامند و در بعد دیگر و بالاتر به سر می‌برند. لایه هشتم و نهم مانند کریستال بوده و ارتعاشات بسیار بالایی دارند. لایه هشتم شبیه مایعی رقیق است و لایه نهم قالب لایه هشتم است. در مورد این لایه‌های اطلاعات بیشتری کشف نشده است.

علوم شمولی Holistic Sciences: شاخه‌ای از علم طب هستند که بر شفای علائم و ریشه‌ی بیماریها تاکید می‌کنند. این در حالیست که پزشکی مدرن فقط به دنبال سرکوبی بیماری یا درمان جزیی و مقطعی آن است.

واژه «هالیستیک» Holistic از لغت یونانی» هولوس» Holos به معنی کل و کامل گرفته شده است و به شاخه‌ای از علوم طبی اطلاق می‌شود که بیماریها را زبان بدن می‌دانند. به عبارت دیگر بدن انسان از طریق بیماریها با او گفتگو می‌کند و نیازها و مشکلاتش را بیان می‌کند. مهمترین علم آن است که زبان بدن انسان را بشناسد و نه تنها بیماری را شفا دهد بلکه از بروز دوباره آن جلوگیری کند.

یک متخصص علوم‌هالیستیک معده درد را فقط ناشی از مشکلات معده نمی‌داند بلکه آن را مرتبط با سایر اعضای بدن و نوع رژیم غذایی- افکار- احساسات- اهداف- نوع زندگی -سن و جنسیت و بسیاری موارد دیگر بررسی

می‌کند و بر حسب نیـــاز یکی از روشـــهای درمـــانی را برمیگزینند.

علوم شمولی یا کمالگرا معتقدند که بـروز یک بیمـاری در بـدن آخـرین مرحله بیمـاری است و ریشه بیمـاری را در بدن غیر فیزیکی) روحیه و افکار) جستجو می‌کنند.

همچـــنین این علـــوم بـــروز بیماریها مرتبط با عناصر و موارد متعددی می‌دانند از قبیل:

-عدم تعادل در افکار - عدم تمرکز

-بر هم خوردن تعادل انرژی در بدن

-ضعیف شدن یا بسته شدن چاکراها

-وارد شدن شوک روحی یا ضربه جسمی

-احساساتی مانند ترس و خشم و تنفر

-صفاتی مانند دروغ گویی و حسادت

-زیاده روی در خوردن برخی خوراکیها مانند شـکر- نمک- آرد و...

-از دست دادن امید به خود یا دیگران

-دوری از طبیعت

-افزایش یا کاهش عناصر چهارگانه آب-بـاد-خـاک و آتش در بدن

-رنگ لباس و نوع لباس

و بسیاری موارد دیگر که اغلب کاملا بـدون توجه از آن‌ها می‌گـــذریم در حالیکه بخش اعظم زنـــدگی را با آن‌ها در تماس هستیم.

برای مثال شنیدن خبر یا مواجهه با موقعیتی که پـذیرش آن بـــرای فـــرد مشـــکل باشد و به اصـــطلاح نتواند آن را هضم کند بـــاعث ایجـــاد مشـــکل در هضم بـــرخی غـــذاها می‌شـــود که اگر این به صـــورت عـــادتی در بیاید و فـــرد هرگز توانایی پذیرش حقـایق زنـدگی اش را پیـدا نکند به مرور زمـان بعد از هر وعـده غـذا باید به قرصـهایی مثل رانیتیـــدین و شربتهای‌هاضم پنـــاه بـــبرد که این داروها ریشه اصلی درد او را درمـــان نمی‌کنند بلکه موقتا درد را سرکوب می‌کنند. این معـده درد در اصل به دلیل ضـعیف شدن چاکرای ناحیه شـکمی و نرسـیدن انـرژی کـافی به معده برای هضم غذا رخ داده و آنچه باعث ضـعیف شـدن چاکرا است همـان نـاتوانی فکـری و شخصـیتی در هضم کردن اخباری است که به او رسیده.

بسته شدن یا ضعیف شـدن چـاکرای شـکمی بـرای مثـال می‌تواند باعث افزایش اسید معده شود به این معـنی که عنصر آتش در بدن زیاد شده و با پوشـیدن رنگهـای تند و آتشین مثل قرمز و حـتی نگـاه کـردن به آن‌ها یا خـوردن فلفل قرمز تشـــدید می‌شـــود بـــدون این‌که فـــرد بیمـــار متوجه اثر آن‌ها باشد. به این تـــــرتیب حـــــتی گفتگو با دوســتانی که مـوقعیت آن‌ها یا حرفهایشـان بـرای فـرد قابل هضم نباشد باعث بدتر شدن وضعیت او می‌شود.

علوم‌هالیستیک معتقدند که چنین مشکلی به مرور زمـان سبب درگیر شدن سایر اعضـای بـدن نـیز می‌شـود که به نوبه خـــود مشـــکلات پیچیـــده‌تر فکـــری و روحی را رقم

خواهد زد. یعنی به طور مثال فردی که توانـایی پـذیرش پولدار شدن و موفق شدن دوست خـود را نداشـته ممکن است به صـورت حسـادت واکنش دهد و سـخن تنـدی بر زبان بیاورد که موجب ضعیف شدن انرژی مثبت در گلو و افـزایش بـار منفی آن شـود که این خـود میل به دروغ گفتن و زخم زبان زدن را زیاد کـرده منتهی به مشـکلات دهانی و دندانی خواهد شد.

این به آن معنا نیست که حسادت بـاعث مشـکلات حلق و گلو و دنـدان خواهد شد. بلکه هر حس منفی این کـار را می‌کند. یعـــنی کسی که از گفتن حـــرفش می‌ترسد و نمی‌تواند حرف دلش را بزند هم دارای بـاز منفی در گلو و سـینه است که در کـار حنجـره و حلق و قلب اختلال ایجاد می‌کند.

این در حالیست که هیچ یک از این قـــوانین بـــرای همه بیمارها و بیماریها یکسـان نیسـتند و در هنگـام پـذیرش بیمـار و بررسی شـرایط روحی و فکـری او مشـخص خواهد شد که ریشه بروز درد چیست.

به این ترتیب عدم توانایی در پـذیرش حقیقت در یک نفر ایجـاد سوءهاضه می‌کند که با پوشـیدن رنگ قرمز بـدتر می‌شود اما همین صفت در یک نفر دیگر که سن و شغل و خـانواده متفـاوتی دارد بـاعث ضـعیف شـدن چشم می‌شود و در یک نفر دیگر نـیز بـاعث کم شـنوایی و الی آخر. بنابراین روش درمانی برای هر بیمار نیز خاص خود بیمار است و نوع غـذا -دارو- گیـاه- تمرینـات مدیتیشن و یوگا برای هر بیمار جداگانه طراحی می‌شود تا بالانس و تعادل عناصر انـرژی را به او برگرداند. چنانچه دو نفر که از درد کمر رنج می‌برند یک تمـرین یوگا را انجـام دهند

ممکن است یکی از آن‌ها بهبود یابد ولی دیگری مریض‌تر شود چون طبیعت و طبع و زندگی متفاوتی دارد.

اما درمانی که برای بهبود بیماری تجویز می‌شود اعلب با در نظر گرفتن همه شرایط ذکر شده است که یک به یک ریشه یابی و ترمیم می‌شوند تا سایر مشکلات فیزیکی نیز که به ظاهر ارتباطی با هم ندارند همزمان بهبود یابند.

ذکر این مطلب نیز لازم است که این روشهای درمانی ارتباطی با اعتقاد داشتن یا نداشتن بیمار ندارند اما توصیه می‌شود که کار درمان فقط و فقط روی افرادی صورت بگیرد که خود داوطلبانه برای آن درخواست می‌کنند نه آن‌که توسط دیگران مجبور به امتحان کردن شده باشند. برای نمونه زن و شوهری که هیچ کدام علاقه‌ای به بهبود وضعیت زندگی مشترک ندارند و نمی‌خواهند چیزی را تغییر دهند معمولا هم برای دریافت انرژی و مشاوره رجوع نمی‌کنند و معتقدند مشکلی نیست که نیاز به حل شدن آن باشد اما اگر به اصرار اطرافیان درخواست بهبودی روابط خود را بکنند نباید به این درخواست توجه چندانی داشت. تلخ بودن روابط خانوادگی اغلب تحت تاثیر کارما و بسته شدن چاکرای ریشه- ناف و قلب می‌باشند که از طریق یوگا و رژیم غذایی و یا ریکی به همراه مدیتیشن باز می‌شوند. تشخیص دلیل بروز مشکل با مشاوره و تستهای مخصوص انجام می‌شود و چنانچه نیاز باشد درمانهای فردی از طریق ای-اف-تی EFT و هیپنوتیزم نیز استفاده خواهد شد.

تمـــــام این مطـــــالب و مثالها از آن جهت ذکر شد که پیچیـــدگی و اهمیت درمانهای‌هالیســـتیک و یگانه بـــودن آن‌ها مشخص شود.

علـوم شـمولی(هالیسـتیک) یکی از زیرشـاخه‌های علـوم ماورایی یا متافیزیک هستند که بـرای درمـان بیماریهـای جسمی و روانی و فکری از راههای کاملا علمی و اثبـات شده استفاده می‌کنند. بـرخی اوقـات فاصـله بین علـوم کمـــالگو و فیزیک کوانتـــون کمـــتر از یک تـــار مو است و دست در دست یکـدیگر بـرای بهبـود وضـعیت سـلولها و ارتعاشات روح و جسم کار می‌کنند.

پایه‌های اصلی علوم شمولی:

انـرژی- انـرژی اسـاس تشـکیل دهنـده کائنـات و اجـرام فیزیکی از جمله زمین و انواع حیات روی آن است. بـدن فیزیکی ما نیز نوعی از انرژی است که به دلیل ارتعـاش در موج خـاص خـود قـابلیت فـیزیکی (مـاده مـرئی) پیـدا می‌کند. بر طبق این نظریه تمامی انرژی موجود در عالم از دو حالت خارج نیست: یا انرژی مونث است و یا مذکر. انـــرژی مـــذکر عامل اولیه حـــرکت کائنـــات و اجـــرام و پیشروی زمان است و انـرژی مـونث مـاموریت کنـترل و بازگرداندن این عالم به حالت اولیه آن را دارد.

به عبارتی دیگر انرژی مذکر سبب ایجـاد بیگ بنگ و تولید گونه‌های مختلف حیات در اشـکال مختلف است و انـرژی مـــونث همـــواره تلاش می‌کند که از کـــثرت بکاهد و به وحـدت بازگرداند. یعـنی به زمـان قبل از وقـوع انفجـار بـزرگ. این افـزایش و کـاهش انـرژی چنانچه به مـیزان مسـاوی و متعـادل باشد حیـات به بهـترین نحو آن ممکن

می‌شود(شرایط تعادل ایده آل یین-ییگ Yin-Yang). بدن انسان نیز نمونه کوچکتری از کائنات است و تا زمانیکه این دو انرژی در بدن مساوی باشند سلامتی وجود خواهد داشت و اگر هر یک از آن‌ها اندکی بیشتر یا کمتر شود بیماری ابتدا در فکر و روان به وجود می‌آید و سپس به بدن نیز منتقل می‌شود. ادامه داشتن این روند نامساوی برای مدتهای طولانی سبب ایجاد بیماریهای شدیدتر و عمیق‌تر می‌گردد.

در علوم‌هالیستیک چینی (تائو- طب سوزنی- طب گیاهی-ماساژ و ضربه درمانی) و همچنین در علوم رزمی آن دیار (کونگ فو و تای چی) این اصل همواره رعایت می‌شود. هر یک از اعضای بدن دارای یک نوع از انرژی می‌باشند که معمولا اندامهای طرف راست انرژی مذکر بیشتری نیاز دارند و اندامهای سمت چپ بدن با انرژی مونث فعالیت بهتری می‌کنند. اگرچه این یک قانون کلی نیست و در تعداد قلیلی از افراد ممکن است کاملا وارونه باشد. همچنین نوع انرژی در اندام بدن با چهار عنصر رابطه مستقیم دارد به این معنی که اندامهایی با انرژی مذکر با عناصر باد و آتش تقویت می‌شوند و با عناصر آب و خاک ضعیف. انرژی مونث نیز با عناصر آب و خاک تقویت شده و با آتش و خاک ضعیف می‌شود. به این ترتیب تعادل بین آن‌ها برقرار می‌ماند. به همین صورت انرژی مذکر-اندامها-افکار و احساسات وابسته به آن با خورشید و روز رابطه مستقیم دارند و انرژی مونث با نور ماه و شب همخوانی دارد.

چنانچه به دلیل نوع شغل و فعالیت و حتی افکار یک انسان انرژی مونث قلب افزایش یابد به همین میزان از

انرژی مـذکر در سـایر اعضـای بـدن کاسـته خواهد شد و بیماری عارض می‌شود. برای بازگرداندن تعـادل از دست رفته به بــدن یک دســته از حرکــات ورزشی و مصــرف گیاهان خاص به همراه ماساژ و انرژی تجویز خواهند شد تا بدن به حالت صفر یا تعادل بازگردد.

در علوم شمولی هندوستان (طب مالشی- آیور ودا- یوگا و ....) بــرای برقــراری تعــادل انــرژی در بــدن و چاکراها تجویز می‌شوند.

به طور کلی مفهوم انرژی به همین ترتیب در تمام علوم شمولی جهان مخصوصا طب هومیوپاتی دیده می‌شود.

بدن غیر مادی و چاکراها

به طور کلی به غیر از جسمی که با چشم دیـده می‌شـود هر انسان شش بدن دیگر نیز دارد که به صورت لایه‌هایی بر روی هم و اطراف بدن فیزیکی قـرار گرفته‌اند. بـرای انـرژی رسـانی به بـدن نـیز هفت چـاکرای اصـلی وجـود دارند که به وظایف و تاثیرات آن‌ها خواهیم پرداخت...

کتاب اموات

کتـاب امـوات نـامی جدید بـرای متـونی کهن است که در تـدفین مصـریان مـورد اسـتفاده قـرار می‌گـرفت.بـرای اولین بار در پادشاهی جدید مصریان (حـدود 1550 پیش از میلاد)از این متـون اسـتفاده شد و تا 50 قبل از میلاد ادامه داشت. با توجه به این که مصریان قدیم به زنــدگی پس از مرگ اعتقـاد داشـتند، نسخ مصـوری از کتاب‌هـای خطی را، همراه با سایر وسایل مـورد مصـرف روزانه در جــوار متــوفی دفن می‌کردند تا پس از تجدید حیــات و ضمن استفاده از دیگر وسایل، کتب مصوری را نیز بـرای مطالعه در اختیـار داشـته باشـند.این نسخ خطی مصـور مصری امروزه به نام کتاب اموات یاد می‌شوند. این نسخ خطی مصور، اغلب به خط هیروگلیف یا کـاهنی، تماما با لعــاب رنگ و به ارتفــاع بین 25 تا 50 ســانتیمتر روی پاپیروس ترسـیم شـده و شـامل اوراد، جادوها و مراسم بسیاری از زنـدگی و اسـاطیر مصر باسـتان است. اغلب کتابهــای امــوات مصــری در مــوزه بریتانیا نگهــداری می‌شوند. ذبیح الله منصوری در کتاب سینوهه در مطالب الحاقی توسط مترجم نوشـته است: قـدیمی‌ترین کتـابی که در جهان نوشته شده کتاب اموات مصر است.

کتاب اموات و آخرالزمان

در کتاب اموات آمده است: هر گاه سـیاره ناهید از میـان صـورت فلکی جبـار (شـکارچی، orion)ـ با مـدار بیضی شکل خود حرکت کند، زمان فـاجعه‌ی بعـدی فـرا رسـیده است. مصـریان قـدیم با توجه به مطـالب کتـاب امـوات

معتقدند که مرتبه قبل (بیش از 9000 سال پیش از میلاد) که سیاره ناهید از میان جبار حرکت کرد قطب‌های زمین جابه جا شدند. (البته دانشمندان چنین مسئله‌ای را رد میکنند) آن‌ها معتقدند که خورشید سبب چنین عاملی شده است. زمان بعدی عبور سیاره ناهید از میان صورت فلکی شکارچی سال 2012است.(این زمان با هشدار قوم مایا در مورد وقوع فاجعه در دسامبر 2012 مطابق است). همچنین بنا بر نظر منجمان زمان اوج طوفانهای خورشیدی در سال 2012 است. در کتاب کولبرین مسبب این فاجعه خورشید نیست بلکه یک جرم آسمانی دیگر است که از آن به عنوان «نابودگر» یاد شده و از کنار زمین عبور میکند و باعث جابه جایی قطب‌های زمین میشود.

برخی از محققین معتقدند اگر سنگ رأس هرم بزرگ جیزه (هرم خوفو، هرم خئوپس) که اکنون مفقود است پیدا شده در جای خود قرار داده شود میتواند با انرژی مرموزی «نابودگر» را نابود کرده، از بروز فاجعه جلوگیری کند.

کتاب کولبرین

از زمان‌های گذشته پیشگویی‌های زیادی شده که 2012 پایان جهان است.

شواهدی وجود(کتاب» کولبرین» که خود مجموعه‌ای از 11 کتاب است و همین طور «کتاب اموات») دارد که مصریان از 3600سال قبل پیش بینی کرده‌اند که در زمان ما جرمی آسمانی به طرف زمین می‌آید که به آن برخورد نمی‌کند و از کنار آن رد می‌شود،اما باعث

می‌شود که به دلیل قطب مغناطیسی زمین بالا و پـایین برود،آن‌ها (مصریان) این جرم را به راسـتی «نـابود گر» خوانده‌اند.آن‌ها همین طـور بـرخی وقـایع را همانند 11 سـپتامبر را پیش بینـی کرده‌انـد،آن‌ها صـورت فلکی»اوریون» را خدای خـود»اوسـیریس» می‌خواندنـد، آن‌ها بر این بـاوربود که هر گـاه سـیاره‌ی ناهید از میـان این صـورت فلکی با مـدار بیضی شـکل خـود حـرکت کند،زمان فاجعه‌ی بعدی فرا رسیده.

همین طـور آن‌ها بـاور داشـتند که سـال‌ها قبل از آن‌ها زمین دچار تغیراتی این چنینی مانند جا به جـایی قطـبی شده که این خود فاجعه‌ای به بار می‌آورد.

اما ستاره شناسان وجود نابود گر را در نزدیکی سیاره‌ی زمین و همین طـور جابه ایی قطـبی در گذشـته را به شـدت تکـذیب می‌کنند.،آنها می‌گوینـده که فعالیت‌هـای خورشیدی در سال2012 فزونی می‌گیرد که ممکن است طوفان‌هـای خورشـیدی ایجـاد شـده بـاعث شـود که به ماهواره‌ها آسیب برسد.

آیا ممکن است که ستاره شناسان اشتباه کنند؟!آیا واقعاً سـیاره‌ی نـابود گر هر 3600 سـال از کنـار زمین رد می‌شـود؟!آیا مصـریان و تمـدن‌های دیگر نـابودی ما را توسط آن درست پیش بینی کرده اند؟!

پ.ن: سـال 2012 هیچ اتفـاق خاصي نمي‌افتد به دلیل اینکه تقویم سالیانه در آن زمان به علت تـاثیر نیبـیرو بر زمین بر پایه 365 نبـوده است و این اتفـاق در سـال 2087 مي‌افتد که در يك مطلب جداگانه با این موضـوع میپردازیم.

آیا مریخی‌ها فرود آمده اند

دو راه بـــرای نوشـــتن این کتـــاب وجـــود دارد. می‌تـــوانم اطلاعاتی را که به طور شگفت انگـیزی عجیب و غـریب، اما واقعی است را اصلا ارائه نـــــدهم، مانـــــدن در داخل منطقه بی‌خطر و برقـــراری ارتبـــاط تا حـــدی که حس امکان گرایی بسـیاری از مـردم را به چـالش نکشد گزینه آسانی است.

یا می‌تـوانم فـرض کنم که خواننـدگان این مطلب افـراد بالغی هستند که می‌تـوانم کـاملا با آنـان ارتبـاط برقـرار کرده و تمام اطلاعات را دراختیـار آن‌ها قـرار دهم حـتی اگر پـــاره‌ای از این اطلاعـــات مـــوجب شـــود حس واقع گرایانه آنـان دچـار تزلـزل گـردد.مثل همیشـه، من روش دوم را انتخـاب کـرده ام. ویـرایش اطلاعـات وظیفه من نیست بلکه بر عهـــده خواننـــدگان است. دورنگهداشـــتن مردم از اطلاعات صرفا به این دلیل که آمـادگی پـذیرش آن را ندارند از نظر من تفکر متکبرانه و تـــرحم انگـــیزی است. من چه کسی هستم که چنین تصمیمی بـرای آن‌ها بگیرم.برخی از دوستانم به من

می گویند:» دیگران را در جریان اصل داستان قرار بـده، اما تو را به خدا قسم می‌دهیم به خزنـدگان اشـاره نکن. بزودی منظور آن‌ها را خواهید فهمید.. من نگـرانی آن‌ها را درک می‌کنم، اما من فقط می‌توانم خـودم باشم. من باید همه آنچه را که می‌دانم و نه فقط آن قســـــمت از اطلاعاتی که به حفظ منطقه بی‌خطر مربوط می‌شود را به همه بـــازگو نمـــایم. فقط به این طریق من خـــودم خواهم بود. البته موضوع کتاب، مـوجب تمسـخر کسـانی

که از بینشی به انـدازه یک نخـود برخوردارند و یا طبیعتا افــرادی که به درســتی آن بــاور دارند اما نمی‌خواهند عموم مـردم به آن پی ببرند و بـاور کنند را در پی خواهد داشت. اما ســرانجام که چــه؟ چه کسی اهمیت میدهــد؟ برای من مهم نیست. به قول گانـدی «حـتی اگر شـما در اقلیت قــرار داشــته باشــید حقیقت هنــوز هم حقیقت است.» بنــابراین در اینجا داســتان، رک و راست بــازگو می‌شود.

به طور خلاصه، نژادخـاص(نسل دو رگه) یا در واقع نسل در نسل، در جهان باستان در منطقه خـاور میانه و خـاور نزدیک متمرکز بوده و طی هزاران سال قدرت خود را در کل جهـان گسـترش دادند. یکی از جنبه‌هـای بسـیار مهم آن، ایجاد شبکه‌ای از مـدارس پر رمز و راز و انجمن‌هـای مخفی جهت معــرفی مخفیانه دســتور کــار خــود از یک طرف و ایجاد موسساتی مانند ادیان، به منظـور زنـدانی کردن توده‌ها از لحاظ ذهنی واحساسی و ترغیب به جنگ با یکدیگر ازطـرف دیگربـوده است. سلسـله مـراتب تبـار نژادخــاص منحصــرا به مــردان متعلق نیست و بــرخی از موقعیت‌های کلیدی آن توسط زنان اجرا می‌شــود. اما از نظر تعداد اکثریت با مـردان است و به همین دلیل من به این گروه به عنوان انجمن برادری اشاره خـواهم کـرد. با توجه به اهمیت بابل باســـــتان در این داســـــتان، اگر بخواهیم خیلی دقیقتر بیان کنیم؛ به این گـروه با عنـوان جامعه برادری بابلی نیز یاد خواهم کرد. نقشه یا طـرحی که آن‌ها به نام» کار قرون طولانی» می‌نامند، من از آن به نـام دسـتور کـار بـرادری (فراماسـونری) یـاد خـواهم کـرد.نفـوذ پیوند بـرادری طی چند سـال صـورت نگرفته است بلکه به چندین سال یا قرن برمی گردد: پیشـینه آن

حتی به هزاران سال بر می‌گردد. این قـدرت در سـاختار نهادهـــای امـــروزی در دولت، بانکـــداری، کسب و کـــار، نظامی و رسانه‌ها نه تنها رسوخ کرده بلکه از همان آغاز توسط آن‌ها ایجـــاد شـــده است. دســـتورکار بـــرادری در واقـــع، دســـتور کـــار هزاره‌هاست که در جهت کنـــترل متمرکز این سیاره بخش به بخش اجرا می‌شود. سلسـله نژاد خاص(نسل دو رگه) در بالای هرم انسـانی کنـترل و ســـرکوب ,عامل ســـرکوب را به نســـلها، بـــویژه بطـــور موروثی از پسـران به پـدران منتقل می‌کنند. فرزنـدانی که از این خانواده‌ها عامل سـرکوب را به ارث می‌برند از کودکی دستور کار و نحوه تبدیل» کار بزرگ» به واقعیت را می‌اموزند. پیشـبرد این دســتور کـار، مـاموریت القا شـده به آن‌ها از بـدو تولد است. تا زمـانی که نـوبت به پیوستن به مرحله پیوند برادری و انتقـال عامل سـرکوب به نسل بعـدی می‌رسد. نحـوه تـربیت آن‌ها به گـونه‌ای است که تبـدیل به افـراد به غـایت غیرعـادی می‌شـوند. آن‌ها از لحـاظ علمی بسـیار تـیزهوش ولی بـدون رحم و شـفقت و درعین حـال متکـبر و خودخـواه گـویی که حق فرمانروایی برجهان و تسلط و کنـترل توده‌هـای نا آگـاه که به چشم زیر دست به آن‌ها می‌نگرند را دارند.هر یک از فرزندان برادری که در این قالب قرار نگیرد و یا آن را نادیده انگاشته و یا مقاومت نماید کنار گذاشـته می‌شـود تا اطمینـان حاصل گـردد فقط افـراد برگزیـده شـده و مطمئن به درجات بـالاتر هـرم که حـاوی اطلاعـات فـوق محرمانه است راه می‌یابند. بعضی از اعضـای این نـژاد نامگذاری شـده‌اند. مجلس وینـدزور بریتانیا یکی از آن‌ها اسـت، و Rothschilds، خـانواده سـلطنتی و اشـراف اروپـا، راکفلرهـا، و بقیه به اصـطلاح تشـکیلات شـرقی

ایـالات متحـده که ازدرون آن‌ها روسـای جمهـور آمریکـا، رهبران کسب و کار، بانکداران و مدیران قـدعلم می‌کنند نــیز ایضا در این رده قــرار دارند.اما در راس همه این‌ها عامل کنــترل نــژاد انســان از مکــانی مخفی و خــارج از دسترس عمـوم به ایفـای نقش می‌پـردازد. هر گـروه که طمع کنـترل کامل این سـیاره را داشـته باشـند در درون خود بصورت جناح‌های مختلف به دنبـال کنـترل نهـایی با یکــدیگر می‌جنگند. این امر بخصــوص در انجمن بــرادری اتفاق میافتد. در داخل این گروه رقابت، نـزاع و مناقشه فـوق العـاده‌ای وجـود دارد. یکی از محققـان از آن‌ها به عنوان باند سارق مسلح بانک یـاد کـرده است که همه در مــاهیت کــار بایکــدیگر موافق هســتند، اما بر سر نحــوه تقسـیم غنـایم بایکـدیگر مشـاجره می‌کنند. این توصـیف بسیار عالی است و در طـول تـاریخ، جناح‌هـای مختلف با یکدیگر برای تسلط بر جهان جنگیده‌اند. با این حال نهایتا آن‌ها در طـرح اجـرای نقشه یا دسـتور کـار متحـدالقول بوده و در لحظات کلیدی که پیشبرد دستور کار با چــالش مواجه شده همه انها با تمام قوا به کمک یکدیگر می‌آیند.

منشا داســـتان فـــریب انســـانها و فامیل ســـالاری که رهبری» کار بزرگ» را برعهده دارند به صدها هزار سـال قبل می‌رسد.در این سالها هرچه بیشــتر تحقیق می‌کنم؛ بیشتر بـرایم اشـکار می‌شـود که منشا این نـژاد خـاص و نقشه تصاحب زمین به نژاد یا نژادهایی از سـیارات دیگر یا نوع دیگری از ابعادتکامل بر می‌گــردد که ما از آن‌ها به عنوان فرازمیـنی نـام می‌بـریم. اگر به وجـود موجـودات فرازمینی شک دارید؛ یک لحظه فکر کنید که خورشـید ما فقط یکی از حدود100 میلیارد سـتاره دراین کشهشـان است.

سر فرانســیس کریک برنــده جــایزه نوبل می‌گوید 100 میلیارد کهکشــان در جهــان وجــود دارد و معتقد است که حداقل یک میلیــون ســیاره در کهکشــان ما هســتند که در آن‌ها زندگی جریان دارد.

فکر کنید اگر کل جهــان را در نظر بگــیریم حــتی بــدون درنظر گرفتن سایر ابعاد حیات فراتر ازمحدوده فرکانس حس فیزیکی ما ,چه رقم بزرگی خواهد شد!.

اگر شــما با ســرعت نــور 186.000 مایل در ثانیه ســفر کنید، 3/4 ســال دیگر به نزدیکــترین ســتاره این منظومه شمسی می‌رسید. این امر بیش از سطح درک بشر است و صحبت از زنــدگی فــرا زمیــنی در نظــرش عجیب جلــوه می‌کند و در حالیکه آن را رد می‌کند, براین باور است که زندگی فقط بر روی این سیاره کوچک پدید آمــده است.! وجود ساختارهای شگفت انگیز بیشمار در جهان باســتان حاکی از وجــود یک نــژاد پیشــرفته در آنزمــان است.به ما گفته شــده که در آن زمــان مــردم بــدوی در مقایسه با انسان مدرن امروزی زندگی می‌کردند، که کاملا مضــحک است.

موسسات تاریخی و باستانشناسی مانند بیشــتر تفکــرات ســاختگی؛ داســتانهای مخصــوص خــود را ســاخته‌اند. و از آن‌ها به عنــوان حقــایق اثبــات شــده یــاد کرده‌اند و به سادگی شواهد بسیاری که اشــتباه آن‌ها را بــرملا می‌کند را نادیــده گرفته‌اند. این بــاور یــاد داده نشــده بلکه القا شده است.هر که خود را با مسیر تاریخ ســاختگی تطــبیق ندهد توسط مورخــان و باســتان شناســان همکــار خــود، کسانیکه که کار و اعتبار خود را ارجح می‌دانند و سرمایه وثروت خــود را در گــرو پایبنــدی به نــوع ســاختگی تــاریخ

میدانند و به عبـارتی کسـانی که جز نـوک دمـاغ خـود را نمی‌بینند, طرد می‌شود. در مورد مدرسان و کسانیکه در مشاغل روشنفکری نیز هستند همین اوضاع حاکم است.

در سراسر این سیاره، هزاران سال قبل سازه‌های فـوق العاده‌ای یافت شده است که فقط با روشهای پیشــرفته امــروزی و حــتی مــدرن‌تر قابل ســاختن بــوده است. در بعلبک، شمال شرق بیروت واقع در لبنــان سه تکه عظیم از ســنگ، هر کــدام به وزن 800 تن، حــداقل یک ســوم مایل جابجا شد و بـــالای یک دیـــوار قـــرار گـــرفت. این کــارهزاران ســال قبل از میلاد انجــام شد.همچــنین یک بلوک دیگر به وزن 1000 تن (وزن سه جمبو جت)..چنین چــیزی چطــور ممکن اســت؟ تــاریخ ســاختگی مایل به پاسخگویی به سوالات اینچنیــنی به دلیل حقیقــتی که در پس آن نهفته است را نــدارد. تصــور کنید امــروز به یک سازنده زنگ زده و از او درخواست کنید که همین کــار را برای شما انجام دهـد؟ می‌دانید او چه خواهد گفت: «هیچ میــدانی تو ازمن چه درخواست می‌کــنی!!؟؟.. تو دیوانه ای!». خطوط مرموز نازکا در پرو هستند. مـردم باسـتان سطح فوقانی زمین را خراشیده تا سـطح زیـرین سـفید رنگ نمایـان شـود و به این تـرتیب روشی جهت ترسـیم تصــاویر بــاور نکــردنی از حیوانــات، مــاهی، حشــرات و پرنــدگان ابــداع کردند. بعضی از این تصــاویر به قــدری بزرگ هستند که برای دیـدن تصـویر کامل باید از فاصـله 1000 پـایی از بـالا دیـده شـوند. دانشی که سـبب خلق شگفتی‌هایی مانند نازکا، بعلبک، هرم بزرگ جیزه و دیگر آثار شگفت انگیز شده که با دقت و مقیـاس بـالا سـاخته شـود، حـاکی از وجـود نژادهـای پیشـرفته که در دوران باســـتان، در میـــان جمعیت بـــدوی زنـــدگی می‌کردند

می‌باشد. از این نــژاد به عنــوان خــدایان در متــون عهد عتیق و آثار دیگر و سایر روایات باستانی نام بــرده شــده است. پیروان کتاب مقدس صحبت از خدایان را در کتــاب انکـــار می‌کنند در حالیکه انیچـــنین نیست. ترجمه کلمه «خدا در عهد عتیق اغلب از کلمه‌ای که به معنای خدایان، جمع است گرفته شـــده است. مانند کلمـــات الـــوهیم و Adonai. به راحـــتی می‌تـــوان فهمید نـــژادی که شـــاهکارهای تکنولـــوژیکی به این عظمت خلق کرده‌اند توسط مـــردمی که قـــادر به درک این توانائیها نبودند به عنوان «خدایان» نام برده شوند.در دهه 1930 سـربازان آمریکایی و استرالیایی هواپیماهای خود را در بخش‌هــای دور افتاده گینه نو جهت تامین تجهـیزات بـرای نیروهـای نظامی خود فـرود آوردند.مـردم محلی، که هرگز هواپیما ندیده بودند، تصور کردند که سـربازان خـدایان هسـتند و این به نوعی باور دینی تبـدیل شد. این مسـئله در دنیـای باستان که نژاد پیشرفته، موجـوداتی از سـایر سـیاره‌ها، ستاره‌ها یا ابعاد دیگر بوده و صنعت پرواز پیشــرفته‌تر از هر شی پرنــده (حــداقل رســمی) ارتش امــروزی بــود, بیشـــتر رایج بـــوده است. هجـــوم دانش از خـــارج از این سیاره و یا منبع دیگر که بسـیاری از «اسـرار» را توضـیح دهد، با سکوت پر سر و صدای تـاریخ رسـمی (سـاختگی) مواجه می‌شود. شاهکارهای باورنکردنی سـاختمانی نـیز به این ترتیب قابل توجیه می‌شوندو همینطور رمز و راز تمدن‌های باستانی نظیر مصر و سومر (سـرزمین شـینار در کتــاب مقــدس) که در اوج توســعه پیــدایش خــود به ناگهان از هم فروپاشید؛ درحالیکه سیر تکامل طبیعی در سطح پـایین آغـاز شـده و به آرامی از طریق یـادگیری و تجربه پیشرفت می‌کند. بی‌شک دانش بسیار پیشرفته در

قـدیم به وضـوح وجـود داشـته است که بعـدها به دست فراموشی سـپرده شد. در هر فرهنگ در سراسر جهـان باسـتان داسـتان‌ها و متـونی هسـتند که به توصـیف ‹خدایانی می‌پردازند که این دانش پیشرفته را به ارمغان آوردند. این امر دوبـاره رمز و راز چگـونگی درک فـوق العـاده انسـانهای باسـتانی را از نجـوم توضـیح میدهد. افسانه‌های بی‌پایـانی در سراسر جهـان از زمـانی که به عصر طلایی معـروف بـوده وجـود دارد، که توسط یک توفـان (کشـتار) و «سـقوط انسـان» نـابود شد. شـاعر باسـتان یونـانی، Heslod، جهـان قبل از ‹سـقوط› را اینگونه توصیف می‌کند:

«انسـان مانند خـدایان زنـدگی می‌کـرد، بـدون گنـاهی یا هـوس، رنجش و سـتیز. در همـراهی مسـالمت امـیز با انسـان الهی (فرازمیـنی؟)، آن‌ها ایـام را در آرامش و شادی می‌گذراندنـد، بایکـدیگر در برابـری کامـل، متحد با اعتمـاد به نفس و عشق متقابل زنـدگی میکردند.زمین زیبـاتر از اکنـون بـود و تنـوع فـراوان از میوه‌ها را به همـراه داشت. انسـان و حیوانـات به یک زبـان صـحبت می‌کردند و با یکـدیگر طریق تله پـاتی داشـتند. مردها پسـران صد سـاله به نظر می‌رسـیدند. آن‌ها هیچ مشـکل ناشی از ضـعف و ناتوانی‌هـایی کهـولت سن نداشـتند و گذر به زندگی برتر همراه با یک چرت آرام بود. «

داستان‌های بی‌شماری که به نظر تخیلی می‌رسـند از هر فرهنگ باستانی وجود دارد که جهان را در گذشته دور در آن شـرایط توصـیف می‌کند. ما با تغیـیر نحـوه تفکر و احساس می‌تـوانیم این چشم انـداز را دوبـاره از نو خلق کنیم. جـامع‌ترین اطلاعـات مربـوط به نـژاد پیشـرفته در

قالب ده‌ها هزار لوح گلی می‌باشد که در سال 1850 در منطقه‌ای در فاصله 250 مایلی از بغداد، عـراق، توسط یک انگلیسی به نـام سر آسـتن هـنری لیـارد در حالیکه مشـغول کاوش‌هـای باسـتان شناسی در نینـوا، پـایتخت آشـور بودکشف شد. این منطقه نزدیک شـهر کنـونی موصل در عراق واقع شده است. بعدها کشفیات دیگر در همین منطقه که بین النهرین نامیده شد انجام شد. منبع اصـلی این دانش، آشـوری‌ها نبودنـد، بلکه سـومری‌ها بودندکه تخمین زده می‌شود در همان منطقه از 4000 تا 2000 سال قبل از میلاد زندگی می‌کردند. بنـابراین من در این کتـاب لوح‌هـای گلی را با عنـوان متـون یا الـواح سـومری نـام خـواهم بـرد. آن‌ها یکی از بزرگـترین یافته‌های تاریخی قابل تصـور هسـتند و با این حـال 150 سال بعد از کشف آن‌ها هنوز هم توسط تاریخ و آمـوزش مرسوم نادیده گرفته شده است. چرا؟ زیرا این کشفیات بنیان نسخه رسـمی و سـاختگی وقـایع تـاریخی را نـابود می‌کند. معروف‌ترین مترجم این الواح محقق و نویسـنده زکریا سچین است که قادر به خواندن خطـوط سـومری، آرامی، عبری و دیگر زبان‌هـای خاورمیانه و نزدیک است. او تحقیق و ترجمه گسـترده‌ای بر روی الـواح سـومری داشته اشت و شکی نیست که آن‌ها موجودات فرازمیـنی را توصیف می‌کنند. برخی از محققـان می‌گویند که او با استفاده از زبـان سـومری جدید الـواح قـدیمی را ترجمه کرده و بنابراین برخی از ترجمه‌های او ممکن است 100 ٪ دقیق نباشد. من فکر می‌کنم تم‌های او درست اسـت، در واقع آثـار و شـواهد, صـحت همه ترجمه‌ها را ثـابت می‌کننـد، اما من شخصا به بـرخی از جزئیـات شک دارم.

من فکر می‌کنم که بـرخی از ترجمه‌هـای سـچین بسـیار سوال برانگیز است، ولی با تز کلی موافق هستم.

از ترجمه متــون (وســایر شــواهد) اینطــور برمی‌اید که تمـدن سـومری، که دارای بسـیاری از ویژگی‌هـای جامعه مــدرن اســت، «یک هدیه از خــدایان «است. نه خــدایان اســطوره ای، بلکه خــدایان فــیزیکی که در میــان آن‌ها زنــدگی میکردند. در این الــواح از این خــدایان به نــام آنونـــاکی(کســـانی که از آســـمان به زمین آمدند) و DIN.GIR ((پارسایان موشک‌های فروزان) نام بـرده شد است. نــام خــود ســومر KI.EN.GIR (ســرزمین اربــاب موشک‌های فـروزان و نـیز سـرزمین نـاظران بنا بر انچه سـچین می‌گوید) بـوده است. در کتـابی باسـتانی به نـام Enoch و همچــنین مصــریان از این خــدایان به عنــوان ناظران نام برده شده است.نام خـدایان مصـری Neteru است که به معـنی نـاظران می‌باشد و مصـریان معتقدند که خدایان با قایق آسمانی آمدند.

طبق گفته‌هـای ذکریا سـچن، در این الـواح توضـیح داده می‌شود که چگونه آنوناکی از یک سیاره‌ای به نام نیبـیرو (سیاره متقـاطع) آمـده است وی بر این عقیـده است که این سیاره دارای 3600 سال مدار بیضی شـکل است که بین مشتری و مریخ ودر فضایی بسـیار فراتر از پلوتـون قرار دارد.

علم مدرن ثابت کرده است که یک سیاره‌ای به نام ایکس وجـود دارد که در آنسـوی پلوتـون قـرار دارد و بخشی از منظومه شمسی است. اما این مـدار بیضی شـکل فـوق العاده ناپایدار بوده و به سختی در این مدار خود را حفظ می‌کند.. دانشمندان بر این باورند و من نـیز معتقـدم که

سچین در نظریه خود در مورد نیبیرو اشتباه کرده است، هر چند تم اصلی در مورد آنوناکی درست است. بنابر ترجمه سچین در الواح سومری، توضیح داده می‌شود که در طول شکل گیری اولیه منظومه شمسی، سیاره نیبیرو باعث نابودی سیاره که زمانی بین مشتری و مریخ وجود داشته گردیده است.سومریان این سیاره را Tiamat، نامیدند و لقب هیولا آبی به ان گذاردند.بقایا و خرده‌های ناشی از برخورد تیامات با ماه نیبیرو موجب ایجاد باند بزرگ یا کمربند سیارکی بین مریخ و مشتری شده است. بقایای حاصل از متلاشی شدن تیامات به مدار دیگری پرتاب شده و در نهایت سیاره زمین بوجود امد (شکل 2). در زبان سومری نام زمین به دلیل سوراخ عظیمی که در اثر برخورد ایجاد شده است سیاره شکاف دار نام دارد. جالب است اگر آب اقیانوس آرام را از زمین حذف کنیم با یک سوراخ بسیار عظیمی مواجه خواهیم شد

کیمیاگری

باستان شناسان در زیر محل ساخت و ساز یک هتل 22 طبقه‌ی شیشه‌ای در نیویورک، مجموعه‌ای تاریخی از نحوه‌ی نوشیدن، خوردن، محل زندگی به همراه دستورالعمل‌هایی از داروی همه‌ی دردها و معجون‌هایی برای حفظ سلامتی کشف کرده‌اند. این کشف شامل دو بطری شیشه‌ای 200 ساله، حاوی «اکسیر طول عمر» می‌باشد. اکنون تیم تحقیقات به دنبال کشف دستورالعمل اصلی آلمانی اکسیر فرار از مرگ هستند.

Elixir of Long Life recipe

به گفته‌ی «آلیسا لوریا»، رئیس شرکت «چریسالیس» (شرکتی که معمولاً توسط شهرها استخدام می‌شود تا بر پروژه‌های حفاری نظارت کند): «ما تصمیم گرفته ایم تا تحت نام تجاری خود، در زمینه‌ی باستان شناسی تجربی وارد عمل شویم». محققانی از آلمان به استخدام این شرکت درآمده‌اند تا دستورالعمل راهنمای قدیمی پزشکی را کشف کنند؛ تاکنون مشخص شده است که این معجون حاوی موادی هم چون «آلوئه» (گیاه صبر زرد) که خاصیتی ضد التهاب دارد، «ریشه‌ی کوشاد» که برای هضم و گوارش مفید است و همچنین ریواس، زرنباد و زعفران اسپانیایی است که هنوز هم توسط گیاه پزشکان امروزی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

’The raw ingredients for an ‘Elixir of Long Life

علاوه بر اکسیر طول عمـر، باسـتان شناسـان دو بطـری حــاوی داروی تلخ معـده‌ی «دکترهاســتتر» را نــیز کشف کردند. این دارو، زمــانی دارویی رایج در قــرن نــوزدهم بوده است و حاوی مخلوط پیچیده‌ای است از مــوادی هم چــون «پوست درخت پِــرو» که دارای خــواص ضد مالاریا است و «شیره‌ی کینو» که نوعی شیره است که خاصـیت ضد باکتریـــایی دارد. لوریا و گـــروه او، محتـــوای هر دو بطـــری را بازتولید کردند که به گفته‌ی آن‌ها بســـیار تلخ بود.

افراد بسیاری در تلاش برای یافتن اکسیر حیات بوده‌اند. در دوران قرون وسطی، کیمیاگرانی وجود داشتند که به دنبال سنگ جادو بودند. آن‌ها معتقد بودند که سنگ جـادو برای ساخت اکسـیر حیـات به کـار می‌رود و همچـنین در تبـــدیل ســـرب به طلا اســـتفاده می‌شـــود. «برنـــارد تراویسـان»، کیمیـاگر قـرن 15، معتقد بـود که انـداختن سـنگ جـادو در آب جیـوه آن را تبـدیل به اکسـیر حیـات می‌کند؛ همچنین در موارد متعددی کیمیـاگرانی هم چـون «کاگلیوســتروی بــدنام» و «سن ژرمن» بوده‌اند که ادعا کردند که اکسیر حیات را کشف کرده‌اند.

Images depicting the Elixir of Long Life

یافتن اکسیر جاودانگی و یا افزایش طول عمر، تــاریخی هزار ساله دارد؛ به عنـوان مثـال پادشـاه سـومری 4000 ساله که گفته شده که بـرای ده‌ها هـزار سـال حکم رانی کرده است. حتی در کتـاب مقـدس مسـیحیان به افـرادی اشاره شـده است که در زمـانی پیش از «سـیل بـزرگ»، صدها هزار سال عمر کرده‌اند.

در اسطوره‌ها و افسانه‌های باستانی در فرهنگ‌های مختلف، به غذاها و نوشیدنیهایی برای «خدایان» اشاره شده که آن‌ها را جاودانه می‌کرد. برای خدایان یونان، شهد و مائده‌ی بهشتی وجود داشت، در اسطوره‌های زرتشتی و ودایی، به ترتیب اشاره به نوشیدنی‌های مخصوصی به نام سوما و هوم شده است و در اسطوره‌های مصر آمده است که تات و هرمس، برای جاوادنگی، «قطراتی سفید» و «طلای مایع» می‌نوشیدند. در اسطوره‌های سومری، پادشاهان سومر، شیری به نام «نین‌هورسگ» (ایزدبانوی بزرگ سومر) می‌نوشیدند. در مذهب هندو، خدایان شیری به نام «آمریتا» می‌خورند که شهدی است که توسط خدایان جمع آوری شده و به آن‌ها قدرت جاودانگی می‌دهد و خوردن آن توسط انسان‌ها ممنوع است. در اساطیر چین نیز اشاره به «هلوهایی جاودانه» شده است.

آیا همه‌ی این اشارات، تنها زاییده‌ی تخیل نیاکان باستانی ما است؟ و یا آن‌ها واقعاً به رمز جادوانگی رسیده بودند؟ شاید هنوز حقایقی چند در پس اکسیر حیات وجود داشته باشد...

پیشگوییهای بابا وانگا

وانژلیا پاندوا دیمیتروا مشهور به بابا وانگا همچنین او را تحت عنـــوان وانژلیا گاســـتروا به اسم شـــوهرش نـــیز می‌شناســند، از غیب آگاهــان کمــتر شــناخته شــده‌ی در فرهنگ غرب می‌باشد.

او متولد 3 اکتـبر 1911 است که در 11 اگوست 1996 فوت کـرده است.او متولد بلغارسـتان اسـت،ولی بیشـتر عمر خـــود را در دهکـــده‌ای کوچک در کوهســـتان کـــوژاه گذراند.وانژلیا جـــوان در سن 12 ســـالگی در حـــادثه‌ی طوفــانی از زمین بلند شــده و با شــدت ســقوط می‌کند گرد وخاک طوفان سبب کور شدن تـدریجی او می‌شـود، از آن زمـــان مـــوهبت او که پیش‌بیـــنی هست شـــروع می‌شـــود. وانژلیا در اصل یک اسم یونـــانی به معـــنی شنونده پیــام خــوب است. پیش‌گویی‌ها بــرایش لقب بابا وانگا را به ارمغان می‌آورد. بابا وانگا به معنی مادربزرگ یا زن پیر است اما من فکر می‌کنم که بیشتر شــبیه لقب بابا یاگا در شــرق است که به معــنی زنی است عاقل که بعضی اوقـات مشـورت یا خـبری را بـرای کسـانی که به دنبـــال آن هســـتند به آن‌ها می‌دهد.بعلاوه مـــردم بـــرای گرفتن مشاوره برای عزیـزان و یا بیمـاران به او مراجعه می‌کردند و او اطلاعات خوبی در مورد گیاهـان دارویی و نحوه‌ی تجویزشان داشت. او همچـنین قـادر به برقـراری ارتباط با ارواح دیدن زنـدگی افـراد و نیاتشـان بـود. بابا وانگا بســیاری از حـــوادث اتفـــاق افتـــاده را بدرســـتی پیش‌بیـنی کـرده بـود. خیلی سـال پیش زمـانی که بـرادر بزرگـترش واسـیل بـرای خـدمت در جنگ ثبت نـام کـرد باباوانگا با گریه و التماس از او خواست تا از این کـارش

صرفه‌نظر کند علیرغم این هشدار برادر او به جنگ رفت توسط آلمانیها شکنجه و بعد اعدام شد.

باباوانگا فروپاشی اتحـــاد جمـــاهیر شـــوروی، فاجعه چرنوبیل، مرگ پرنسس دیانا، پـیروزی انتخابـات بـوریس یلسین، تاریخ مرگ استالین را بدرسـتی پیش‌بیـنی کـرده بود.اما متن پیش‌گویی‌های اصلی او را نمی‌توان یافت.

در طـول سـالها او با رهـبران سیاسی بسـیاری ملاقـات کــرده بــود که از جمله‌ی آن‌ها می‌تــوان به آدولف هیتلر اشـاره کـرد. او همیشه وقـتی با کسی ملاقـات می‌کـرد اسرار درونی آن فرد را می‌دید، اگر آن شـخص آدم بـدی بود از او دوری می‌گزید، وقـتی هیتلر خـانه‌ی باباوانگا را ترک کرد او در رختخواب بود، یا او با حرف‌هــای بد هیتلر را از خود دور ساخته و یا فقط آینده را بـرای او گفته او دوست نداشته به حرف‌های باباوانگا گوش دهد.(من متن دقیق حرف‌های او را نیافتم.)

در سال 1989 او فاجعه مرکز تجارت جهانی را به‌صورت زیر پیش‌گویی کرد

(برادران ترسناک وحشتناک، برادران آمریکا با پرنـدگانی از فـولاد مـورد حمله قـرار می‌گیرند گرگها در بوته زوزه خواهند کشید و خـون بیگناهـان جـاری خواهد شد.-bush هم به معــنی شــاخ وبــرگ بوته و هم به معــنی بــوش است.-)

برادران به عقیده من می‌تـوان به برجهـای دوقلو ارجـاع داد پرنده فولادی کاملا مشخص که به معنای جت است و آن قسـمتی که دربـاره بـوش صـحبت می‌کندبه عقیـده‌ی من پرزیدنت بوش است.

فاجعه زیر دریایی روسی

او در سال 1980 این فاجعه را پیش‌بینی کرد.

(در آغـــاز قـــرن در مـــاه آگوست ســـال 1999 یا 2000 کورسک در آب فـــــرو می‌رود و کل جهـــــان با آن گریه خواهد کرد.)

کورسک اسم شـهری بـزرگ در روسـیه است (همچـنین محل بزرگـترین نـبرد تانکها در زمـان جنگ جهـانی دوم) هیچ کس نمی‌داند که چگونه این شـــــهر در آب غـــــرق می‌شـود اما معـنی این پیشـگویی در 12 آگوست 2000 کـــاملا واضح می‌شـــود هنگـــامی که زیر دریـــایی روسی کورسک منفجر شد و روسها بازماندگان آن را در اعماق اقیانوس به حـال خـود رها کردند تا بمیرند دولت روسـیه هیچ کـاری بـرای نجـات آن‌ها نکـرد این در حـالی بـود که تیم‌هـای امـداد نجـات انگلیسی و نـروژی تلاشی شـبانه روزی را برای کمک به آن‌ها انجـام دادند که متاسـفانه با شکست روبرو شد. بابا وانگا مـاه این فاجعه را درست و سال را 50 درصد درست پیشگویی کرده بود.

ارتباط با ارواح و موجودات فضایی

باباوانگا برای جامعه‌ی UFOکـاملا شـناخته شـده است او ادعا می‌کـرده با یک نـژاد بیگانه به نـام وامفیم صـحبت می‌کند. او به‌صـورت مـرتب با ارواح و بیگانگـان صـحبت می‌کـرده البته چه کسی می‌داند که این ادعا راست است یا دروغ بیگانگـان مـدعی بودند که از سه سـیاره هسـتند البته بســـتگی به مکـــانی داشـــته که از زمین به آن‌ها می‌نگـریم، وامفیم‌ها به او گفته بودند که ما اینجا بـــرای کمک به شما هستیم و زیاد به زمین می‌آییم. باباوانگا به

وامفیم‌ها اعتقـــاد داشـــته اما این موضـــوع را بـــرای مطالعات بیشتر برای مقاله بعدیم نگاه می‌دارم. افرادی که پیش بینی باباوانگا را مطالعه کردند معتقدند که او تا 80 درصد درست پیشـگویی می‌کـرده است.با این حـال همـــانطور که انتظـــار می‌رود شـــکاکینی هســـتند که می‌گویند بســـیاری از پیشـــگویی‌های او بعد از اتفـــاق واقعی نوشـــته شـــده چـــون او نیمه بیســـواد بـــوده و غیبگویی‌های او توسط اطرافیانش نوشته شـده است.او در اروپا کـاملا شـناخته شـده است ولی در غـرب افـراد کمی او را می‌شناسند. تمامی اطلاعـاتی که در مـورد او کسب کـردم به‌صـورت آنلاین و از اینـترنت است لیست حوادث آینده که نوشـته‌ای به زبـان صربسـتانی انگلیسی که قسـمت انگلیسی ظـاهرا از متن روسی ترجمه شـده اما از آن‌جا که بقیه صـــــفحات مشخصا از ویکیپـــــدیا copy/pasted شـــده است به آن‌جا ارجـــاع می‌دهم یک مرجعی هم که از صربسـتانی ترجمه شـده در این آدرس http://www.vojvodinacafe.com یـــافتم که به آن ارجاع می‌دهم.

غیب‌گویی‌های آینده وانگا

2008:وانگا از درگـــیری در انـــدونزی صـــحبت می‌کند که منجر به جنگ جهانی سـوم می‌شـود. اما بعضی از مـردم معتقدند که این اشتباه ترجمه است و منظور ایندیا(هند) است. این قسمت تلاش بـرای تـرور سـران 4 کشـور در دنیاست چون من این متن را در سـال 2009 می‌نوشـتم نامزدهای متعددی بـرای این تـرور دیـدم که یکی از آن‌ها بـاراک اوباما با توجه به برنامه‌هـای نژادپرسـتان بـود که خنثی شد.

2010:در نوامبر 2010 جنگ جهانی سوم شروع می‌شود که در شـــروع یک جنگ معمـــولی است اما بعد به جنگ شیمیایی هسته‌ای منجر می‌شودکه در اکتبر 2014 تمام می‌شود.

2011: رادیواکـــتیو نیمه شـــمالی را از بین می‌بـــرد اروپایی‌ها باقیمانده با تهدید مسلمانان مواجه می‌شـــوند که تهدید آن‌ها را با سلاح شیمیایی پایان می‌دهند.

2014:یک نتیجه دیگر از سـلاح‌های هسـته‌ای و شـیمیایی بسیاری از جمعیت دنیا به سرطان پوست و سایر امراض پوستی مبتلا می‌شوند.

2016:اروپا تقریبا خالی از سکنه می‌شود.

2018:چین به ابر قـــــدرت دنیا تبـــــدیل می‌شـــــود و استثمارگران شروع به بهره‌برداری می‌کنند.

2023:مدار زمین تغییر می‌کند.

2025:اروپا هنوز خالی از سکنه است.

2028:یک منبع انرژی جدید پیدا خواهد شد. گرسـنگی بر همه چیز غلبه می‌کندپرواز فضایی سرنشین دار به زهره می‌رود.

2023:یخ‌هـای قطـبی ذوب شـده و سـطح آب در جهـان بیشتر خواهد شد.

2043:اقتصاد خوب است مسلمانان در اروپا خواهند بود.

2046:تمام ارگان‌های بدن انسان می‌توان تکثیر کرد این روش محبوب‌ترین روش درمان می‌شود.

2066:آمریکا با استفاده از سلاح آب و هوا در حال تغییر جدید در مسلمانان و کنترل رم هستند.

2076:کمونیسم به قدرت می‌رسد.

2084:طبیعت دوباره متولد می‌شود(؟؟)

2088:یک بیماری جدید باعث پیر شدن انسان در ثانیه می‌شود.

2097:بیماری پیری سریع درمان می‌شود.

2100:انسان نور خورشید را برای قسمت تاریک زمین می‌سازد.

2111:انسان به ربات تبدیل می‌شود (احتمالا منظورش ربات انسان نما اختراع می‌شود.)

2123:جنگ بین دو کشور کوچک در می‌گیرد کشورهای بزرگ درگیر آن نمی‌شوند.

2125:سیگنالی از فضا به مجارستان می‌رسد(ارتباط با بیگانگان)

2130:به کمک بیگانگان تمدن در زیر آب گسترش می‌یابد.

2164:حیوانات نیمه انسان ظهور می‌کنند.

2167:خشکسالی عمده.

2183:مستعمره مریخ تبدیل به یک ابر قدرت اتمی می‌شود و از زمین اعلام استقلال می‌کند(مثل اعلام استقلال آمریکا از بریتانیا.)

2187:دو فـوران بـزرگ آتشفشـانی با مـوفقیت متوقف خواهد شد.

2195:مستعمرات دریا انرژی و غذا خواهند یافت.

2196:آســـیایی‌ها و اروپایی‌ها به طـــور کامل ادغـــام می‌شوند.

2201:افت درجه حرارت چون گرمـای هسـته‌ی خورشـید کم شده.

2221:در جستجوی زندگی خارق‌العاده انسان‌ها با چیزی خیلی وحشتناک تماس برقرار می‌کنند.

2256:سفینه‌ی فضایی بیماری جدیدی را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

2262:مدار سیارات به آرامی تغیـیر خواهد کـرد و مـریخ توسط ستاره‌ای دنباله‌دار تهدید خواهد شد.

2271:قوانین فیزیک تغییر خواهد کرد.

2273:نــژاد ســفید ســیاه زرد بــازی جدیــدی را تشــکیل می‌دهند.

2279:قدرت از هیچ بدست می‌آید(احتمالا از سیاهچاله.)

2288:سفر در زمان و تماس با بیگانگان ممکن می‌شود.

2291:خورشـــید ســـردتر می‌شـــود و تلاش می‌شـــود تا دوباره ان راگرم کنند.

2296:انفجاری در خورشید رخ می‌دهد نیروی گرانش تغییر خواهد کرد ایستگاه فضایی قدیمی و ماهواره‌ها سقوط می‌کنند.

2299:در فرانسه یک جنبش مقاومت در برابر اسلام ظهور خواهد کرد.

2302:قوانین مهم و اسرار جهان فاش می‌شود.

2304:اسرار ماه نیز فاش می‌شود.

2341:اتفاق بدی در فضا و نزدیک زمین رخ می‌دهد.

2354:اتفاقی در خورشید مصنوعی رخ می‌دهد و خشکسالی می‌شود.

2371:جهان گرسنه می‌شود.

2378:نژاد جدیدی به سرعت در حال رشد است.

2480:دو خورشید مصنوعی که انسان ساخته برخورد خواهند کرد و زمین در تاریکی قرار خواهد گرفت.

3005:جنگ در مریخ خط سیر این سیاره را تغییر خواهد داد.

3010:ستاره‌ای دنباله دار به ماه برخورد می‌کند و زمین در حلقه‌ای از سنگ و خاکستر احاطه می‌شود.

3797:در این زمان همه چیز برروی زمین خواهد مرد با این حال تمدن بشری پیشرفت کرده به یک سیستم ستاره‌ای جدید حرکت می‌کند.

در اینجا غیب‌گویی‌های بابا وانگا به اتمـام می‌رسد با این حـال گزارشـات وتاریخ‌هـای بیشـتری در بعضی وبلاگ‌ها موجـــود است ولی سرچشـــمه این تاریخ‌هـــای جدید را نیافتم.ولی این تاریخ و گزارشات به شرح زیر است

3803:سیاره جدید جمعیت کم است تماس بین مردم نیز کم است آب و هـوای سـیاره جدید بـاعث جهش انسـان می‌شود.

3805:جنگ بین انسان‌ها برای منابع و نیمی از انسـان‌ها می‌میرند.

3815:جنگ تمام شده است.

3854: توسعه تمدن عملا متوقف شـده مـردم گله‌ای به صورت جانوران زندگی می‌کنند.

3871:پیـــامبر جدید و دین جدید در مـــورد ارزش‌هـــای اخلاقی سخن می‌گوید.

3874:پیامبر جدید با دریافت پشـتیبانی از مـردم شـروع به سازماندهی کلیسای جدید می‌کند.

3878:همراه با کلیسا علوم فرامـوش شـده نـیز دوبـاره آموزش می‌یابند.

4302:شهرهای جدید در حال رشد هستند کلیســای جدید توسعه علم و فناوری را تشویق می‌کند.

4302:توســعه علم دانشــمندان تــاثیر کلی بیماری‌ها بر رفتار مردم را کشف می‌کند.

4304:راهی برای غلبه بر هر بیماری یافت می‌شود.

4308:با توجه به جهش گذشته مغز 34 درصد بیشتر کار خواهد کــرد و مفهــوم شر ونفــرت به طــور کلی از بین می‌رود.

4509:اشنایی با خدا انسان در چنین ســطحی از توســعه توانایی برقرای ارتباط با خدا دارد.

4599:مردم به جاودانگی دست می‌یابند.

4674:توسعه تمـدن به اوج می‌رسد حـدود 340 میلیـارد انسان در سیارات دیگر زندگی می‌کنند ادغام با بیگانگان آغاز می‌شود.

5076:مرز جهان را هیچکس نمی‌داند کجاست.

5078: تصمیم به ترک مرزهای جهان 40 در صد مردم با آن مخالفند.

5079:پایان جهان.

تنها زمــان درســتی پیشــگویی‌های بابا وانگا قضــاوت می‌کند.

آیا این جعبه‌ی سیاه می‌تواند آینده را پیش بینی کند؟

ظاهرا این دستگاه چهار ساعت قبل از حملات 11 سپتامبر به مرکز تجارت جهانی، از وقوع آن اگاه شده بود....

در انتهای زیرزمین قدیمی یک گتابخانه در دانشگاه در ادینبرگ، جعبه کوچک سیاهی وجود دارد که تقریبا به اندازه‌ی دو پاکت سیگار است که کنار هم قرار گرفته باشند. این جعبه دائما اعدادی را به طور تصادفی و بدون ترتیب، تولید کرده و نشان می‌دهند.

با نگاه اول، این جعبه بخشی معمولی از یک وسیله به نظر می‌رسد. در مرکز این جعبه که با یک قاب فلزی پوشیده شده است، یک ریز تراشه قرار دارد که پیچیده‌تر از ریزتراشه‌هایی که در ماشین حساب‌های جیبی امروزی وجود دارد، نیست.

اما طبق گفته‌ی گروه کثیری از دانشمندان صاحب نظر جهان، این جعبه قدرتی کاملا استثنایی دارد. آن‌ها ادعا می‌کنند که این جعبه به منزله‌ی چشم دستگاهی است که به نظر می‌آید توانایی نگاه به آینده و پیش بینی رویدادهای مهم جهان را با دقتی بالا داشته است.

ظاهرا این دستگاه چهار ساعت قبل از حملات 11 سپتامبر به مرکز تجارت جهانی، از وقوع آن‌ها آگاه شده است. اما در جو پرالتهاب نظریه‌های آن زمان در مورد توطئه، به سرعت این ادعاها رد شد. اما در دسامبر 2004، به نظر رسید که دستگاه، سونامی آسیا را درست

قبل از زلزله در آب‌های عمیق که باعث وقــوع آن فاجعه هولناک شد، از پیش خبر داده بود.

telepathy

اکنــون، حــتی شــکاکان نــیز قبــول دارند که این جعبه‌ی کوچک ظاهرا توانایی‌های غیر قابل توجیهی دارد.

دکتر «راجر نلسون»، محقق ممتاز دانشگاه پرینستون در ایالات متحده آمریکا و رئیس طرح تحقیقــاتی مربــوط به پدیـــده‌ی «جعبه ســـیاه» است. او می‌گوید:»این چـــیزی است که می‌تواند جهان را در حیرت فرو ببرد.»

در تلاش برای فهمیدن این‌که چه اتفاقی می‌افتــد، ما در مراحل اولیه هســتیم. در واقــع، تــیری در تــاریکی پرتــاب می‌کــنیم. تحقیقــات دکــتر نلســون که «پــروژه آگــاهی جهــانی» نــام گرفته اســت، در اصل از طــرف دانشــگاه پرینســـتون حمـــایت می‌شـــود و روی یکی از شـــگفت آورتــرین آزمایش‌هــای طــول تــاریخ متمرکز شــده است. هــدف این پــروژه، پی بــردن به این موضــوع است که آیا انسان‌ها در یک ضمیر ناخودآگاه با هم شریک هستند؟ آیا همه‌ی ما می‌تـــوانیم بـــدون آن‌که متوجه باشـــیم، از آن بهره بگیریم؟ دستگاه‌هایی شبیه به جعبه سیاه ادینــبرگ، احتمــال وسوسه انگــیزی را مطــرح می‌کنند و آن این‌که احتمالا دانشمندان، ناخودآگــاه راهی را بــرای پیش بیــنی آینده کشف کرده‌اند. با وجود این‌که افراد زیادی، اهــداف پروژه را دست نیافتنی فرض می‌کنند، این پروژه تاکنون 75 دانشمند معتبر از 41 کشور مختلف را به خود جــذب کــرده است. محققــان دانشــگاه پرونســتون- جــایی که اینشـــتین بیشـــتر اوقـــات عمر کـــاری اش را در آن‌جا

گذرانـده- در کنـار دانشـمندانی از دانشـگاه‌های بریتانیـا، هلنـد، سـوئیس و آلمـان روی این مسـئله کـار می‌کنند. همچـنین این پـروژه دقیق‌تـرین و طـولانی‌ترین تحقیقی است که تـاکنون بر روی نیروهـای غـیر عـادی ناشـناخته انجام شده است.

«دیک بـیرمن»، فیزیکـدان دانشـگاه آمسـتردام، می‌گوید: «اغلب پدیده‌های غیر عـادی، اگر به مـدت کـافی مطالعه شـوند، از بین می‌رونـد، اما این اتفـاق بـرای پـروژه‌ی آگـاهی جهـانی نمی‌افتد.» اسـاس این پـروژه، با کـار شـگفت انگـیز پروفسـور «رابـرت یـان» از دانشـگاه پرینسـتون در اواخر دهه 1970 پایه گـذاری شد. او یکی از اولین دانشـمندانی بـود که این پدیـده‌ی غـیر عـادی را جـدی گـرفت. وی با توجه به کنجکـاوی که دربـاره‌ی چیزهـایی مثل تله پـاتی، دورجنبـانی-نـیروی فـراروانی فرضی بـرای حـرکت اشـیا بـدون اسـتفاده از نـیروی جسمانی بدنی- و حس ششم داشت، مصـمم بـود که این پدیده را با استفاده از جدیدترین فناوری موجـود مطالعه کند.

یکی از این فناوری‌هـای جدیـد، جعبه سـیاهی با ظـاهر معمـولی به نـام «مولد رویـداد تصـادفی» است. این دسـتگاه از فنـاوری رایـانه‌ای اسـتفاده می‌کـرد تا یک رشته‌ی کاملا تصادفی از دو عدد صفر و یک را تولید کند، تقریبا شبیه به یک دستگاه سکه انداز الکترونیکی.

الگـوی این صـفر و یک‌ها (ماکزیمم‌ها و مینیمم‌ها) می‌توانستند به صـورت یک منحـنی چـاپ شـوند. قـوانین احتمـالات این طـور بیـان می‌کنند که مولدها باید تعـداد مسـاوی صـفر و یک را پشت سر هم نشـان داده و با یک

خط تقریبا صاف، روی نمودار نمایش داده شود. هرگونه انحراف از این تعداد مساوی به یک منحنی صعودی منجر خواهد شد.

در اواخر دهه 1970، پروفسور یان تصمیم گرفت در مورد این موضوع مطالعه کند که آیا نیروی فکر انسان به تنهایی می‌تواند به طریقی در استنباط دستگاه و تولید این رشته از اعداد مداخله کند یا نه. او از میان عموم افراد جامعه، به صورت تصادفی، تعدادی را انتخاب کرد و از آن‌ها خواست که ذهنشان را روی دستگاه مولد اعدد او، متمرکز کنند. در واقع او از آن‌ها می‌خواست که سعی کنند دستگاه را وادار کنند که یک‌های بیشتری نسبت به صفرها تولید کند.

در آن زمان، این نظر نامعقولی بود. اما نتایج مثبت حاصل از این کار، حیرت انگیز بودند، هرچند تا به حال توضیح قانع کننده‌ای برای این نتایج ارائه نشده است.

براساس تمامی قوانین شناخته شده علم، نباید این اتفاق رخ دهد، اما این اتفاق افتاده و باز هم اتفاق خواهد افتاد.

دکتر نلسون علاوه بر کار در دانشگاه پرینستون، بعدها کار پروفسور یان را با استفاده از دستگاه‌های نمایش تصادفی اعادا، بر روی ضمیر گروهی افراد که در آن زمان در آمریکا بسیار رایج بود، ادامه داد. باز هم نتایج مبهوت کننده بود. به طور کلی، افراد زیادی می‌توانستند تغییرات چشمگیری را در الگوهای تولید اعداد به وجود آورند و آن زمان به بعد، دکتر نلسون درگیر این پروژه شد.

او 40 نمونه از دستگاه مزبور را از سراسر جهان با استفاده از اینترنت به رایانه آزمایشگاهش در پرینستون متصل کرد. این دستگاه‌ها، هر روز بدون وقفه کار می‌کردند و میلیون‌ها بیت اطلاعات مختلف تولید می‌کردند. اکثر اوقات، نمودار نتایج به دست آمده از این اطلاعات، کم و بیش شبیه یک خط صاف به نظر می‌رسید.

اما در 6 سپتامبر 1997، اتفاقی کاملا غیر عادی رخ داد. هنگامی که دستگاه‌ها در گوشه و کنار جهان شروع به گزارش انحراف زیادی از حد متوسط کردند، نمودار به سرعت رو به بالا رفت و افزایش ناگهانی و قابل ملاحظه‌ای در ترتیب اعداد نشان داد. آن روز از لحاظ تاریخی نیز مهم بود. چون آن روز، همان روزی بود که حدود یک میلیارد نفر در سراسر جهان، شاهد تشییع جنازه شاهزاده «دیانا» در صومعه وست مینستز بودند. دکتر نلسون متقاعد شد که این دو حادثه، باید به طریقی به یکدیگر مرتبط باشند.

آیا او می‌توانست پدیده‌ی کاملا جدیدی را کشف کند؟ آیا طغیان شدید عاطفی میلیون‌ها نفر می‌توانست روی خروجی دستگاه‌های او تاثیر بگذارد؟ این اتفاق چگونه امکان پذیر بود؟ دکتر نلسون از ارائه توضیح درباره‌ی آن عاجز بود.

بنابراین در سال 1998، او دانشمندان را از سراسر جهان گرد هم آورد تا با کمک آن‌ها، یافته‌هایش را تحلیل کند. آن‌ها نیز از پاسخ عاجز بودند و مصمم بودند که کار پروفسور یان و نلسون را به طور عمیق‌تری گسترش دهند. به این ترتیب پروژه‌ی آگاهی جهانی متولد شد.

از آن هنگام پروژه به شدت گسترش یافت، به طوری که تمام 65 دستگاه موجود در 41 کشور جهان، دائما برای ادامه بررسی‌ها عضو جدید می‌پذیرند تا به عنـــــــــوان چشمان پروژه عمل کنند.

تاکنون در مقیـاس یکسـان، نتـایج، شـگفت انگـیز و غـیر قابل توضـــیح بوده‌اند. چـــرا که در طی روند آزمـــایش، دستگاه‌ها از تمام رویدادهای مهم جهـان هنگـامی که در شـــرف وقـــوع بودنـــد، آگـــاه می‌شـــدند; از بمبـــاران یوگوســـلاوی توسط نـــاتو گرفته تا فاجعه زیر دریـــایی کورسک (Kursk، همـــونی که به گل نشست و تمـــام خـدمش به خـاطر تمـام شـدن اکسـیژن خفه شـدن) و یا انتخابـــات بلاتکلیف آمریکا در ســال 2000ـ دســتگاه‌ها همچنین به طور مرتب جشن‌های بزرگ جهـانی را نشـان داده‌انـد، مانند جشن سـال نو. اما این پـروژه بزرگـترین معما را در مورد 11 سپتامبر 2001 مطرح می‌کند.

هنگامی که جهـان سـاکت ایسـتاده و وحشت حملاتی که در نیویورک رخ داده بود را نظاره می‌کرد، برای دستگاه‌ها اتفاق عجیبی در حال روی دادن بود.

to_9-121_9-10

دسـتگاه‌ها نه تنها حملات را همـان طـور که عملا اتفـاق افتــاده بودند ثبت کردنــد، بلکه تغیــیر خاصی در الگــوی اعــداد درست چهــار ســاعت قبل از آن‌که دو هواپیما به برج‌هـــای دوقلو برخـــورد کننـــد، نشـــان دادند. به نظر می‌رسید که این دستگاه‌ها به این موضوع پی برده بودند که حادثه‌ای بزرگ و تاریخی در شرف وقوع اسـت، حـتی قبل از آن‌که مهاجمان سوار بر هواپیما شوند.

دکتر نلسون می‌گوید: «در آن زمـان من متوجه شـدم که کار زیادی در پیش رو داریم.»

چه اتفاقی می‌توانست بیافتـد؟ آیا اتفـاق غـیر عـادی‌ای بود؟

ظاهرا این طور نبود. چون در هفته‌هـای پایـانی دسـامبر 2004، دستگاه‌ها بـار دیگر روال عـادی خـود را از دست دادند. 24 ساعت بعد، زلـزله‌ای در اعمـاق اقیـانوس هند مـوجب وقـوع سـونامی شد که جنـوب شـرقی آسـیا را ویران کرد و جان حدود 250 هزار نفر را گرفت.

بنابراین، آیا پروژه آگاهی جهانی وقعا می‌توانست آینـده را پیش بینی کند؟

افـــراد بـــدبین به این نکته اشـــاره می‌کنند که همیشه تعدادی رویداد جهانی وجود دارد که می‌تواند برای توجیه مواقعی که این دستگاه‌ها به طور نامنظم کـار می‌کننـد، استفاده شود. با تمام این مـوارد، جهـان ما گـاهی پر از جنگ‌ها، وقایع ناگوار و حملات تروریستی است و گـاهی شـاهد برپـایی جشن‌های جهـانی است. آیا دانشـمندان صـرفا تلاش می‌کنند تا به الگوهـای موجـود در اطلاعـات پردازش نشده دست پیدا کنند؟

گروهی که بر روی این پروژه کـار می‌کنـد، تاکید می‌کند که این طـــور نیست. آن‌ها ادعا می‌کنند که از میـــان برداشـــتن و کشف چـــنین روابطی تنها با اســـتفاده از ریاضیات قوی و روش‌های دقیق آماری ممکن است.

دکتر نلسون می‌گوید: «ما بینهایت مشتاقیم که بدانیم اشتباه کرده ایم. اما نتوانسته ایم هیچ اشتباهی پیدا کنیم و هیچ کس دیگری هم اشتباهی پیدا نکرده است.»

اطلاعات ما به وضوح نشان می‌دهد که احتمال دستیابی اتفاقی به این نتایج، یک در میلیون است.

این موضوع بسیار مهم است. اما بسیاری از افراد همچنان در مورد صحت آن در شک هستند. پروفسور «کریس فرنچ» روان شناس و کسی که بیشترین شک را در مورد این پروژه دارد، می‌گوید: «پروژه آگاهی جهانی، نتایج واقعا چشمگیری را دربرداشت که نمی‌توان بی‌درنگ آن‌ها را رد کرد. من هم درگیر کارهای مشابهی هستم، تا ببینم که به همان نتایج می‌رسیم یا نه. ما هنوز موفق نشده ایم این کار را انجام داده و در مراحل اولیه تحقیق هستیم. شاید عجیب باشد اما چیزی در قونین فیزیک نداریم که امکان پیش بینی آینده را رد کند.»

در حد نظریه، این احتمال وجود دارد که شاید زمان تنها به جلو حرکت نمی‌کند بلکه به عقب نیز حرکت می‌کند و اگر زمان مانند جزر و مد دریا نوسان داشته باشد، شاید پیش بینی حوادث مهم جهان ممکن باشد. در واقع ما باید بتوانیم چیزهایی را که در آینده اتفاق می‌افتد، در خاطر خود داشته باشیم. پروفسور بیرمن از دانشگاه آمستردام می‌گوید: «شواهد زیادی وجود دارد که زمان ممکن است به عقب برگردد و اگر احتمال آن در فیزیک وجود داشته باشددر ذهن ما نیز می‌تواند اتفاق بیافتد. به اعتقاد پروفسور بیرمن، همه‌ی ما می‌توانیم آینده را پیش بینی کنیم، اگر فقط می‌توانستیم از قدرت

نهفته‌ی ذهنمان استفاده کنیم. شواهد جالبی در تایید این نظریه وجود دارد.

دکتر «جان‌هارت ول» در دانشگاه اوترخت، اولین کسی بود که این حقیقت را کشف کرد که افرادی می‌توانند از آینده آگاه شوند. در اواسط دهه‌ی 1970 او الگوی ذهنی افراد را از طریق دستگاه‌های اسکن بر هم منطبق کرد و در نتیجه توانست الگوی فکری آن‌ها را بررسی کند.

او با نشان دادن کاریکاتورهای تحریک آمیز و ناراحت کننده به آن‌ها، کار را شروع کرد. دستگاه‌ها، فکر افراد مورد مطالعه را، درست زمانی که به شدت به تصاویر پیش رویشان واکنش نشان می‌دادند، ثبت کردند. این واکنش‌ها قابل پیش بینی بود. واقعیتی که توضیح دادنش بسیار مشکل است، این است که در بیشتر موارد، پیت این الگوهای شگرف، حتی چند ثانیه قبل از این‌که تصاویر نمایش داده شوند، شروع شد. گویا افراد مورد مطالعه دکترهارت ول، به نحوی آینده را پیش بینی می‌کردند و تشخیص می‌دادند که چه زمانی تصویر زننده‌ی بعدی نشان داده می‌شود. این جریان، غیر عادی و ظاهرا توجیه ناپذیر بود.

اما 15 سال طول کشید تا فرد دیگری کار دکترهارت ول را تکمیل کند، هنگامی که «دین رادین» یک محقق که در آمریکا مشغول به کار بود، افراد را به دستگاهی متصل می‌کرد که مقاومت پوستشان را نسبت به الکتریسیته اندازه گیری می‌کرد.

رادین هنگامی که مقاومت پوست را اندازه گیری می‌کرد، آزمایش‌های «واکنش به تصاویر» دکترهارت ول

را تکـــرار کـــرد. بـــاز هم افـــراد چند ثانیه قبل از این‌که تصاویر تحریک آمیز به آن‌ها نشـان داده شـود، شـروع به نشان دادن واکنش کردند.

این موضوع کاملا غیر ممکن بـود، یا این که او، این گونه فکر می‌کرد، بنابراین آزمایش‌ها را تکـرار کـرد و بـاز هم همان نتایج قبلی را به دست آورد.

پروفســور بــیرمن می‌گوید: «من هم بــاور نمی‌کــردم. بنـابراین خـودم این آزمایش‌ها را تکـرار کـردم و همـان نتایج را گرفتم. حیرت زده شده بودم و بعد از این جریان عمیق‌تر به ماهیت زمان فکر کردم.» برای اینگه شـگفتی موضــوع روشن شــود، پروفســور بــیرمن می‌گوید که: «آزمایشـگاه‌های پیشـرفته اکنـون نتـایج مشـابهی را به دست آورده‌اند، اما تاکنون آن‌ها را عرضه نکرده‌اند!؟»

او می‌گوید: «آن‌ها بـــرای این‌که مـــورد تمســـخر واقع نشـوند، یافته‌هایشـان را منتشر نخواهند کـرد. به همین دلیل، من تلاش می‌کنم تا همه‌ی آن‌ها را تـرغیب کنم که در یک زمان همه با هم یافته‌هایشان را منتشر کنند. این کار باعث می‌شود که حداقل گستره‌ی تمسـخرها کم‌تر و خفیف‌تر باشد.» چنانچه حق با پروفسـور بـیرمن باشـد، آزمایش‌ها، دیگر خنده دار نخواهند بود.

ممکن است این نتـایج به فـراهم کـردن یک پایه علمی محض برای چنین پدیـده‌های عجیـبی مانند آشـنا پنـداری، حسس ششم و مـوارد زیـادی از کنجکاوی‌هـای دیگر که همه ما گاهی اوقات تجربه کرده ایم، کمک کنند.

همچـنین ممکن است این احتمـال جـالب‌تر و دور از ذهن را پدید آورند که روزی بتـوانیم نیروهـای فـراروانی را با

استفاده از دستگاه‌هایی که می‌توانند در جریان ضمیر ناخودآگاه ما قرار بگیرند، اصلاح کرده و توسعه دهیم، دستگاه‌هایی مثل این جعبه سیاه کوچک در ادینبرگ.

درست همان طور که موتورهای مکانیکی را ساخته ایم تا جایگزین نیروی جسمانی شود، می‌توانیم روزی وسیله‌ای بسازیم که بتواند توانایی‌های فراروانی نهفته مان را افزایش داده و آن‌ها را تعبیر کند؟

دکتر نلسون خوشبین است، اما نه در کوتاه مدت، او می‌گوید: «ممکن است ما بتوانیم پیش بینی کنیم که یک رویداد جهانی مهم در شرف وقوع است، اما دقیقا نمی‌دانیم چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد یا کجا قرار است اتفاق بیفتد.»

به عبارتی می‌توان گفت که ما هنوز دستگاهی نداریم که بتوانیم به CIA بفروشیم!!

اما برای دکتر نلسون، صحبت کردن درباره‌ی چنین دستگاه‌های فراروانی_ با توانایی پی بردن به رویدادهای جهانی یا حملات تروریستی_ نسبت به معانی ضمنی کارش به عنوان یک انسان، از اهمیت بسیار کم‌تری برخوردار است.

چون ظاهرا چیزی که آزمایش‌های او ثابت میکند، این است که با این که همه ما به طور انفرادی عمل می‌کینم، به نظر می‌رسد که در چیز بسیار بسیار مهم‌تری شریک هستیم: در آگاهی جهانی.

او می‌گوید: «ما یاد گرفته ایم که جانوران عجیب الخلقه فردگرایی باشیم. ما با جامعه کار می‌کنیم تا خودمان را

از یکدیگر متمایز کنیم. این درست نیست. ممکن است ما خیلی عمیق‌تر و بیشـــتر از چـــیزی که فکر می‌کـــنیم، با یکدیگر ارتباط داشته و متصل باشیم.»

پیام‌های کریون از ماوراء برای ما

سلام عزیزان. من کریـون از خـدمت مغناطیسی هسـتم. مجدداً می‌گوییم که انرژی‌ای که به این مکـان ارائه شـده است خـالص است. و بـاز می‌گـویم که برنامه یا اعمـال نفوذی وجـود نـدارد. اینجا برنـامه‌ای بـرای تسـخیر ارادهٔ شما وجود ندارد؛ فقط قلب خود را بگشایید.

بشر جستجو برای خالق را شـروع می‌کنـد، و او این کـار را تقریبـاً از زمـان تولد انجـام می‌دهد زیـرا که چـیزی گمشده در او وجود دارد. نام آن را موسـیقی می‌گـذارم، صـدایی که از ازل از آن سـوی پـرده شـنیده‌اند ... یعـنی سوی من. تولد در این سیاره و در جسم بشری مانند یک شوک است که به ناگـاه به شـما در یک سـاختار سـلولی وارد شـده است. این یک شـوک بـرای سیسـتم روحی است. چـیزی که از یک سـوی پـرده به سـوی دیگر آن بیشتر مشهود می‌باشد، احساس ناگهانی تنهایی است و شما باقی عمر خود را در جستجوی قسمت گمشدهٔ خـود می‌گذرانید.

بعضی از شما آن را کشف کرده‌اید، هنگامی که در مکـان عبادتتان زانو زده‌اید و قـدرت خـدا را لمس کرده‌اید ... و شـما را متـأثر سـاخته است. در این حـالت شـما فقط می‌خواهید همان‌جا بنشـینید، نمی‌خواهیـد؟ زیباست. تعـدادی از شـما در مدیتیشن‌های خـود همـان حـالت را دارید. زیباست! برای شمایی که می‌توانید بنشینید و این را لمس کنید، برای مدتی کوتاه به این بیندیشـید. چـیزی فـیزیکی هست که شـما می‌توانید انجـام دهید تا این ارتباط گمشده را باز یابید.

در آن لحظات کوتاه همه چیز عالی است. در آن لحظـات کوتاه شما احساس می‌کنید که زمانی را بوجود آورده‌اید که چهرهٔ خدا را لمس کرده‌اید، اما تنها اندکی. و موقعی که شـما اینکـار را انجـام می‌دهیـد، صـدای مـوزیکی را می‌شنوید و همه چیز عالی است. شما زمان زیادی را در تلاش برای بازیابی مجدد چیزهایی که گم شده‌اند، سپری می‌کنید ... گمشده از لحظهٔ تولد.

بشریت همیشه این کار را انجـام داده است. من می‌دانم چرا، برای موسیقی‌ای که هرگز بـرای من متوقف نشـده است. من به عنـوان کریـون به شـما خـواهم گفت، من قـادر نیسـتم که آفـرینش را بـدون آن تصـور کنم. این همسـرایان آسـمانی هسـتند که در این سـوی پـرده و در سـوی من به روشـنی آواز می‌خوانند و ما به آن عـادت داریم چـرا که به اینجا تعلق داریم. شـما هر دو سو را در ازلیت و ابـدیت گذرانده‌ایـد، به آن گـوش فـرا دهیـد، بـاز هم، اکنـون که به زمین وارد شـدید صـدای آواز به طـور کامل قطع می‌شود. با آغاز بشر، به ضـرورت خنـثی شد و رفت ... موسیقی آن‌جا نیست.

بنابراین ما امروز آموزش را شـروع می‌کـنیم، و با گفتن این شروع می‌کنیم که: انرژی جدیدی بر روی این سیاره وجود دارد، و این انـرژی می‌طلبد که هم اکنـون تکه‌ها و بخش‌هایی از انرژی روحی خـود را فعـال کـنیم که ما آن را DNA می‌نـامیم. آن قسـمتی از بـدن شـما که در دو حالت سه بعـدی و چند بعـدی وجـود دارد، جـایی که خـود برتر سکونت دارد. هنگامی که شما انـرژی ابـزار جدید را فعـال می‌کنیـد، همچـنین بـاعث مـرتب شـدن خطـوط (realigment)ـــ شـــبکهٔ مغناطیســـی، تشـــکیل شـــبکهٔ

کریستالی، چرخهٔ ارتعاشی گایا (روح زندهٔ زمین؛ طبق نظریه‌ای کره زمین زنده و آگاه است. نیروی کونــدالینی از وسط زمین رد می‌شود. آب‌ها دورتادور کره زمین را احاطه کرده‌اند و خط‌های انرژی از تمام قسمت‌های آن رد شده است.هاله‌ای از نور دور کــره زمین را فراگرفته است و شــبیه به یک مرکابــای در گــردش است. به این وضعیت زمین شبکه نوری و به این دیدگاه که کــره زمین یک پدیده زنده است گایا می‌گویند- نقل از دکتر ساناز صنایع گلدوز و سیدعباس عطایی)، که توسط مایاها محاسبه شده است، می‌شوید ... همهٔ این چیزها در شرف حرکت هستند. سپس شما در انرژی همگرایی هماهنگی به حرکت در می‌آیید، همهٔ چیزهایی که ارائه شد به شما اجازه می‌دهد که فرایندی را آغاز کنید که به یک فارق‌التحصیلی روحانی می‌انجامد که استادی و تسلط کامل نام دارد.

اینها ابزار استادی تسلط هستند. پاداشی برای شما تا حالت کوانتومی را درک کنید، حالتی که همراه شماست. در فرایند این اکتشاف، بعضی از شما شروع خواهید کرد تا این آواز را دوباره بشنوید. من قول می‌دهم. شایسته است که برای انجام این چیزها بنشینید و مدیتیشن کنید زیرا موقعی که DNA فعال می‌شود، به همین طریق باقی می‌ماند]تغییر پابرجا می‌ماند[... محتاط باشید و به آرامی گام بردارید تا به طور صحیح هدایت شوید و توضیحات مختصر و روشنی دریافت کنید و با عشق ارتباط برقرار کنید.

چیزهایی که در ادامه خواهید دید در یک کتاب نقل خواهد شد، بنابراین این‌ها آموزش‌هایی هستند که

دوست من (لی کارول) دارد برای نخستین بار می‌شنود. کتـــاب DNA در حـــال تهیه است و این یک فصل از آن خواهد بود، از اینرو این قسمتی عملی از چیزی است که قبلاً تنها به صورت آکادمیک موجود بوده است ... 12 لایهٔ DNA چگونه شناســایی شــده‌اند؟ نامشــان چیســت؟ هدفشــان چیســت؟ اما اکنــون داســتانی بیش از این در پیش است و من امشب می‌خــواهم این اطلاعــات را در این مکـان بـزرگ (Riga Arena)ـ به شـما ارائه دهم، در این مکــان با زبان‌هــای متعــدد و در این مکــان با آزادی جدید.

اینکه چـرا ما آن را در اینجا بـرای شـما آشـکار می‌کـنیم، بخشی از آن بـــرای این است که این یک پیـــام غـــربی نمی‌باشد و به تمام جهان مربوط می‌باشد! این یک پیــام جهـانی است بـرای کل خـانواده و آن‌ها یی که اکنـون با من در این جلسه هستند و به زبانهای متعددی گوش فـرا می‌دهند]انگلیســـی، لیتـــوانی، روســـی، لتونیـــایی، استونیایی [، اما تنها یک زبان را احساس می‌کنند – زبان سوم عشق.

آموزش آغاز می‌شود

آنهایی که پیگـیر پیام‌هـای من بوده‌اند از مـدیوم من (لی کـــارول) می‌پرســـند: «این همه از DNA گفتن بـــرای چیست؟ چرا کریون همیشه از DNA می‌گوید؟ چرا او از چیزهای آسمانی و فرشته‌گونه و اسرار نمی‌گویـد؟ چــرا نمی‌گوید که ما بـــرای چه آمــده‌ایم؟ اما به جــایش فقط می‌خواهد از شیمی برایمان بگوید؟» اگر شما نـیز از این دسته سوال کنندگان هستید باید بگویم که عزیزان! شـما هنــوز موضــوع بــزرگ را که آشــکار شــده اســت، درک

نکرده‌اید: همـراه سـاختار سـلولی شـما ابـزاری بـرای اسـتادی و تسـلط تمـام است که پنهـان نیسـتند. آن‌ها قسـمتی از سـاختار سـلولی هسـتند که در حـال مطالعه شـــدن در راهی متفـــاوت توسط علم امـــروزی بودند. رازهای روحی در DNA هستند! مجموعۀ تمام آموزش‌ها برای استادی تمام و تسلط در DNA وجود دارد! بنابراین موضوع محرمانۀ DNA شـما، موضـوع اسـتادی و تسـلط تمام و ورود به خدا و یک تشرف به همۀ آن‌ها ست.

شما صدها تریلیون نسخه از مارپیچهای دوگانه در بدنتان دارید و من به شـما نـام انرژی‌هـای موجـود در آن‌ها را داده‌ام. حـالا می‌خـواهیم در مـورد بعضی از خصوصـیات یک مجموعه از آن‌ها صـحبت کـنیم. به هر حـال، قبل از آن‌که وارد جزییات شویم باید مجـدداً زمینه‌ای از آنچه که باید درک کنید به شما بدهیم.

موجودات بشری لیست می‌خواهند! شما مایل هستید که هر چـیزی را قسـمت‌بندی کنید و از ایـنرو می‌توانید به طـور خطی در مغزتـان بفهمید که اشـیاء چگونه کـار می‌کنند. این به شـما کمک می‌کند تا بیاموزیـد، از ایـنرو همۀ شما از تفکر خطی استفاده می‌کنید. شما همچـنین هدف واحدی از عملیات مکـانیکی و شـیمیایی داشـته‌اید. حـتی بیشـتر عملیـات شـیمیایی پیچیـده در هر زمـان از شـیوه یکسـانی عمل می‌کنند. شـما دریافتید که چگونه چـیزی عمل می‌کنـد، سـپس شـما آن را در یک لیست از خواصی که در یک زمان معین از خـود بـروز می‌دهد وارد کردید. سـرانجام شـما یک شـیمیدان شـدید که به این فرایندهای خطی آگاهی دارد.

DNA کوانتومی در یک مُد خطی عمل نمی‌کند. بنـابراین شما نمی‌توانید آن را در آن مد طبقه‌بنـدی کنید. منظـور من چیست؟: در بیشتر ماشـین‌های پیچیـدۀ روی سـیاره، ممکن است در یکی از آن‌ها ده‌ها هــزار قســمت وجــود داشته باشد، قسـمت‌هایی که یک کـار را انجـام می‌دهند. شما ممکن است چیزی را داشـته باشـید که هـزاران بـار دقیق‌تر از یک ساعت خوب کار کند، اما در هر حال فنر و چرخ‌دنـــده همیشه فـــنر و چرخ‌دنـــده است. آن‌ها در یک ماشـین سـاده همـان کـاری را انجـام می‌دهند که در یک ماشین پیچیده انجام می‌دهند.

پیچیده‌ترین الکترون‌ها همان کار را انجام می‌دهند. آن‌ها بـــالغ بر میلیون‌ها پروســۀ یکســان را انجــام می‌دهند و مدارهای الکترون همیشه همان مسیر را بر می‌گزینند ... یک فرایند منفرد با پیچیدگی خطی سریع انجام می‌شود. اما نه DNA. DNA یک ماشین نیست. شما باید این تفکر را آغاز کنید که DNA یک موجود کاملاً زنـده است که در درون خودش فعل و انفعال دارد. هنگامی که یک قسمت تغییر می‌کند، متعاقب آن قسمت دیگر نیز تغیـیر می‌کند. شما نمی‌توانید هدف واحـدی را از قسـمت‌های یک DNA خـاص شناسـایی کنید که همیشه کـار یکسـانی را انجـام می‌دهند. به همـــــان ســـــاعت پیچیـــــده‌ای که گفته شد بیندیشـــــید. چه می‌شد اگر حـــــالتinterdimensional می‌داشت و چرخ‌دنده می‌توانست ناگهـان تبـدیل به فـنر شود و فنر می‌توانست به میزان مورد نیاز تغییر شکل و اندازه دهد؟ به این فکر کنید - قسـمتی که بزرگـتر از حد مورد نیاز نیست، به سـادگی ناپدید می‌شـود و اگر به آن نیـــاز بـــود دوبـــاره پدیـــدار می‌شـــود! این ممکن است و حقیقتـــاً پیچیـــده اســـت، نیســـت؟ به علاوه، این ســـاعت

کوانتومی تصمیم می‌گیرد که شخصاً بازهٔ زمانی را که برای کار کردن با آن ساخته شده است را تغییر دهد. عجیب نیست؟ این DNA کوانتومی است.

لحظاتی قبل، ما توضیحی از 12 لایهٔ DNA به همان طرزی که در روش‌های آکادمیک موجود است، ارائه کردیم. ما

مراقب بودیم که در هر صورت به شما نگوییم که هر لایه در هر لحظه چه انجام می‌دهد. ما فقط به شما اهداف آن‌ها و انرژی آن‌ها یا خواص ذخیره شدهٔ آن‌ها را ارائه دادیم. در یک لحظه متوجه خواهید شد. اما هنگامی که آن‌ها با یکدیگر کار می‌کنند، تغییر شکل هر یک متناسب با کاری است که بقیه انجام می‌دهند. بنابراین شما ممکن است بگویید که شما یک موتور دارید که همهٔ اجزای آن به طور پیوسته متناسب با نیاز موتور تغییر می‌کنند و جابجا می‌شوند. این پیچیده است و این کوانتوم است.

در یک حالت کوانتومی، زمان وجود ندارد. در یک حالت کوانتومی مکانی واقعی برای هیچ چیز وجود ندارد. فیزیک کوانتومی بر هر ماده‌ای حکم می‌کند، اگر شما بخواهید آن یا هر انرژیی را فراخوانی کنید، همه جا با هم هستند و همگی یکی هستند. چیزی به چنین پیچیدگی را تصور کنید! حال تصور کنید که صدها میلیون برابر از این نسخه در بدن شما وجود دارد.

]مکث[

برای درنگ مدیوم من دلیلی وجود داشت چرا که داشتم چگونگی آن را به او نشان می‌دادم زیرا کلماتی برای

شرح آن یـافت نمی‌شـود. هنـوز علمی وجـود نـدارد و از ایــنرو بــرای او تــازگی داشت. به منظــور این‌که DNA درست عمل کند و همه چــیز را همــانطور که گفــتیم به صورت کوانتومی و محرمانه انجام دهد، هر 300 تریلیون قسـمت از DNA باید بعضی چیزها را به طـور همزمـان بدانند! باید ارتباطی بین DNA نوک انگشت پـای شـما و بلندترین مـوی سر شـما به طـور همزمـان وجـود داشـته باشد. آن‌ها باید به طـــور همزمـــان در مـــورد آن اطلاع داشته باشـند. سـپس باید بین تریلیونها قسـمت از آن‌ها ســازگاری وجــود داشــته باشد و باید یک انــرژی جــذب هوشیاری داشته باشند. همهٔ این‌ها باید در یک سـازهٔ سه بُعدی وجود داشته باشند که درون ذات حقیقی شماست. برای این فرایند لغـتی علمی وجـود نـدارد مگر این‌که در آفـرینش (بـرای کسب توضـیحی در مـورد فوتون‌ها که « entanglement» نامیده می‌شوند) بیندیشید.

درون آن «یک پیونـدگاه انـرژی» وجـود دارد. پیونـدگاه (confluence)ـ در زبــان انگلیسی در واقع به معنــای یک محل برای تلاقی انرژی‌ها به یکـدیگر می‌باشـد، بنـابراین آن‌ها چیز دیگری می‌شوند، یک یگـانگی. علم هنـوز آن را درون DNA مشاهده ننموده است، اما در بعضی سـطوح می‌دانند که باید وجـود داشــته باشد. بــدن انســان به چه روش دیگری می‌تواند آن را انجام دهد؟

ســـاختار ســـلولی خـــاص و اختصاصی است. مانند یک ماشـــین خطی، اختصاصی است و شـــما از تقســـیمات سلولی که حامل این خصوصیات هستند آگاه هســتید. اما DNA در همهٔ بدن یکسان است و اختصاصی نیست. شما چیزی به عنوان DNA ناخن پا یا DNA مو یا DNA قلب

ندارید. شـــما تنها یک DNA دارید. تریلیون‌ها نســخه از طرح‌های کوانتومی مشابه انسانی باید به طور همزمــان با یکدیگر در ارتباط باشـند یا این‌که امکـان زیست از بین می‌رود. آن‌ها چگونه این کار را انجام می‌دهنــد؟ در واقع نامی علمی به این فرآیند ارتبـاطی بین حلقه‌هـای DNA داده نشــده است اما در آینــده نامگــذاری خواهد شد. یک حالت کوانتومی در ظرفی از سوپ مغناطیس.

حـــال بیایید بررسی کـــنیم که ارتباطـــات چگونه انجـــام می‌شـــوند و این پـــازل چگونه سر هم می‌شـــود. عـــده‌ای بـــرای ســـالها فکر می‌کردند که خصوصـــیات مغناطیسی گفته شده توسط کریون در مورد شـبکه بـوده است. این تنها جـــزیی از واقعیت اســـت، اما در حقیقت در مـــورد مغنـــاطیس DNA بـــوده است. بـــرای مـــدیوم من در این سلسله کنفرانس‌ها چیزهایی در مورد DNA آشکار گشته است که شـــما نـــیز باید بدانید و آن در مـــورد اجـــزای مغناطیسی است. هر حلقهٔ DNA یک حـوزهٔ مغناطیسی دارد که به حلقهٔ بعدی اتصـال (همپوشـانی) دارد. صـدها تریلیـــون از این همپوشـــانی‌ها در یک ســـطح هوشـــیاری قـــرار دارند. این بیـــانگر یک نگـــارش مغناطیسی است که حامل‌هـــای انســـانی توسط آن پوشش داده می‌شـــوند. یک‌هالـه، حـوزهٔ مغناطیسی نیست و شـما قـادر نخواهید بود که یک‌هاله را با تجهـیزات مغناطیسی مشـاهده کنید. یک‌هالـه، نتیجـهٔ پیوند ارتباطـات DNA با بـدن انسـان، نگـــارش کوانتـــومی و یک ادغـــام انـــرژی است که حـــوزهٔ مغناطیسی را ایجـاد می‌کند و هنـوز در این سـیاره قابل اندازه‌گیری توسط هیچ چیز نیست.

من این چیزها را برای شما می‌گویم زیرا شما باید بدانید که چه اتفاقاتی درون DNA رخ می‌دهد، اتفاقاتی که در هر لایـهٔ انـرژی روی می‌دهد. اگر شـما قصد دارید تا این بخش از DNAها فعال شوند به این بیندیشید که چه روی خواهد داد؟ صدها تریلیون از این قسمت‌ها فعال خواهند شد! چه احساسی دارد؟

لحظه‌ای تأمل ...

در جمعیت حاضر حـــالات روحی متعـــددی وجـــود دارد. بعضی‌ها دریافته‌اند که این یک ارتبـــــاط واقعی است و عـــــده‌ای به هیچوجه درک نکرده‌اند. من و شـــــما در یک حـــالت کوانتـــومی هســـتیم. در این مکـــان انرژی‌هـــای کوانتـومی وجـود دارند که بین راهروها در حـال حرکتند. بعضی از آن‌ها در حـــال لمس شـــما هســـتند و شـــما می‌توانید آن‌ها را احساس کنید.

در این انرژی جدید پنج لایه وجـود دارد که در حـال فعـال شدن هستند و این هدیهٔ شگفتی برای شما خواهد بـود و یکی از آن پنج لایه از پیش در حـــال فعـــال شـــدن بـــوده است.

در علم اعداد، 5 عدد تغییر می‌باشد. انرژی‌های عدد 5 یا خصوصـیات لایه‌هـا، شـامل اعـداد 2 و 6، ترکیـبی از لایه‌های 7و 8 و عدد 9 می‌باشد. این بیانگر آن است که انرژی‌های 5 با شش لایه سروکار دارد. همچنان که پیش می‌رویم آن‌ها را توضـــیح می‌دهم و در یک لیست مـــورد بررسی قـــرار می‌دهیم. این آموزشی رازآمـیز، پیچیـده، زیبا و جدید است و چیزهـایی را به شـما خواهد آمـوخت، مفاهیمی که باید از آن آگـاه باشـید. این آگـاهی به شـما

توضیحاتی در مورد این هدیه می‌دهد و جزییاتی را بـرای انجام دادن شـما ارائه می‌دهد که قبلا قـادر به انجـام آن نبوده‌اید. آن چه را که غیر قابل شرح است را برای شـما تشریح می‌کند.

اکنون ما در انـرژی اعـداد هسـتیم. اگر تردید دارید که ما در انـرژی عـدد 5 هسـتیم پس این کـار را انجـام دهید: لایه‌های 2 و 6 و 7 و 8 و 9 را انتخاب کنید و با هم جمع کنید، شما می‌خواهید که به انرژی علم اعداد دست یابید، انرژی عدد 5]2+6+7+8+9=32[. عدد 32 وقتی به یک عدد تقلیل یابد تبدیل به عدد 5 می‌شود]3+2=5[، عدد 5 بیـانگر تغیـیرات جهـانی است. بـرای تغیـیرات آمـاده شوید!

هیچ یک از این‌ها رخ نخواهد داد اگر شما نخواهید. این‌ها هدایایی است برای روشن ضمیران. اگر اشـخاص روشن ضمیر بخواهند که در را باز کنند و اگر بخواهند که اجزای کوانتـومی خـود را از طریق گـزینش حس هوشـیاری متحول کنند، آنگاه تغیـیر رخ خواهد داد. اگر نخواهند هیچ اتفاقی نخواهد افتاد. حقیقت شما در این سـیاره توسط گزینش حس آگاهی هدایت می‌شود.

این نیت شماست که در DNA کوانتـومی تغیـیر ایجـاد می‌کند. بدون نیت هیچ اتفاقی نمی‌افتد.

آموزش DNA ... درس‌های کوانتومی برای شما و گذشتهٔ شما

لایهٔ دوم DNA به عنوان درس زندگی انسان تعریف شده است. هنگـامی که DNA را به قسـمت‌های مجـزایی قسـمت‌بندی می‌کنید و سـپس آن را در یک حـالت سه

بُعـدی مـورد مطالعه قـرار می‌دهیـد، درک آن آسـان‌تر می‌شود. این مهم است که بدانید درس زنـدگی چیست و چرا آن در DNA شما وجود دارد. شما با آن به این سیاره می‌آیید و آن چـیزی است که در بایگـانی آکاشـیک (در" آکاشـیک" هر اندیشه‌ای که در سراسر گیـتی در جریـان اسـت، وجـود دارد از حقیقت و مفهـوم بـرگ بـرگ کتاب‌هایی که تاکنون نگاشته شده و نهان هر رخدادی که تـاکنون به وقـوع پیوسـته است و زنـدگی‌هایی که در گذشته داشته‌اید) بـرای شـما سـاخته شـده است. این به شما می‌گوید که درس زندگی شما با زندگی‌های گذشـتهٔ شما در ارتباط است.

بنـابراین دلیل این‌که چـرا آن با زنـدگی‌های گذشـته در ارتباط است، این می‌باشد که بایگانی آکاشیکDNA شما با لایه‌هـای 7 و 8 (لایه‌هـای مربـوط به مـردم لموریا در DNA شـما) پیوند خـورده است. هیچ لایه‌ای به تنهـایی عمل نمی‌کند اما بیایید به عدد دو بازگردیم.

زندگی‌های گذشـتهٔ شـما مانند یک پـازل در کنـار یکـدیگر قـرار داده شـده‌اند. تعـدادی از شـما در این اتـاق درس زندگی بسیار مشـابهی دارید و مـوقعی که من در مـورد آن سـخن می‌گـویم، به درسـتی گفته‌ام پی خواهید بـرد. برای نسل‌ها مردم بالتیک یک حقیقت از زنـدگی داشـتند که بـرای شـما معین است. شـما این هسـتید و شـما آن می‌باشید. شما به این راه می‌اندیشـید و شـما به آن راه می‌اندیشـید و بسـیاری از شـما می‌دانید که من چه می‌گویم. بنابراین درس‌های زندگی بسیاری در این اتـاق وجـود دارد که مشـابه می‌باشـند. اجـازه دهید تا آزادی و استقلالی که در کشور شماست در اندیشهٔ شـما منعکس

شود. این کارما (بـودا در مـورد کارما می‌گوید: حـتی اگر در زیر محکمـترین صـخره‌ها بروید کارما گریبـان شـما را می‌گـیرد. کارما به معنـای«تـاوان» است. بـدین معنا که نتیجـــهٔ اعمـــال نیک و بد فـــرد در زنـــدگی کنـــونی و یا زنـــدگی‌های بعـــدی وی تـــاثیر خواهد گذاشت. کارما از اعتقـادات ادیـان هنـدو، بـودایی و ادیـان آسـیای جنـوب شـــرقی است - ویکی پـــدیا) نیســـت، اما چـــیزی شخصی است و بازتابی از آن چیزی است که با دیگـــران می‌کنید. این درس زندگی شماست.

آیا می‌دانید که آکاشیک برای شما به عنوان یک گـروه چه انجام می‌دهد؟ آکاشیک به انرژی شما اجازهٔ بلند پروازی می‌دهد. شگفت زده نشوید اگر یک بیدار کنندهٔ مبتـنی بر روح در این اتاق وجـود دارد. این راهی است که آن عمل می‌کند. آن لایهٔ دو است و شروع به تحـول کـرده اسـت، شروع به اصـلاح کـرده است. شـروع به دگرگـونی کـرده است. بنـابراین ممکن است بگویید: «خب، چگونه شـروع به دگرگونی کرده است؟ درس زنـدگی باید درس زنـدگی باشد. چگونه می‌تواند تغیـیر کند در حـالی که مبتـنی بر اتفاقات واقعی است؟» من این گونه جواب خـواهم داد: آن شـروع به تغیـیر کـرده است به خـاطر توانـاییش در آشکارسازی. از اینرو درس ممکن است همان باشد ولی نتیجهٔ درس بسیار بزرگ‌تر است.

انرژیی که همواره در هر چیزی ادغام شـده است عـدد 6 می‌باشد. آیا شـما به علم عـدد 6 آگـاهی داریـد؟ عـدد 6 بیانگر انرژی خـود برتر است. اگر قبلا این را نشـنیده‌اید، اکنـون نیـاز است تا بشـنوید: خـود برتر کجاسـت؟ تنها جزیی که برتر است قـوهٔ ادراک این ارتعـاش است. خـود

برتر در مکـانی است که به شـما امکـان می‌دهد تا آن را ستایش کنید. آیا تصـدیق می‌کنید که بسـیاری از شـما به عبادتگاه‌هایی می‌روید تا به خودتـان اتصـال یابیـد؟ شـما زانو می‌زنید و موسیقی را می‌شنوید و برای خودتـان به عبادت مشغول می‌شوید!

من کفر نمی‌گـویم. من به شـما اطلاعـات هسـته‌ای از راه‌کارهـای بشـری و آگـاهی شـما از خـدا می‌دهم. خـود برتـر، آن فرشـتهٔ باشـکوه، شـخص طلایی، آن جـزء یا قسـمتی که با آن سـوی پـرده اتصـال می‌یابد و روح شماست، هواره نمایانگر شباهت شـما با خداست. هنـوز جـزیی از شماست ... و درون DNA شماست! شـما علاقه‌مندید که همـواره به آن متصل باشـید، آیا نیسـتید؟ خب، تا زمانی که این انرژی جدید توسعه یابد، نیـاز است تا کاری برای آن انجام دهید، زیرا آن در دسترس طبیعی ادراک بشری نیست.

عشق به خدا همواره در قلب شماست و همیشه در حـال اتصـال است. انـرژی تغیـیر در حـال شـروع است تا این توانـایی را به شـما بدهد و این موضـوع نائل آمـدن به استادی و تسلط را تسـریع می‌بخشد. لایـهٔ ششم باید در هر مجموعه چیز منفردی که من برای شما تشریح کردم، ادغام شود. آن به طور پیوسته با هر لایه‌ای که با آن کار می‌کند تغییر می‌کند. لایهٔ دوم درس زنـدگی است و لایـهٔ ششم خـود برتر می‌باشد. هر دوی آن‌ها در این مجموعه ابزار ادغام شده‌اند.

دو انرژی (لایه) DNA که من قصد دارم برای شـما ارائه کنم بیشـترین اهمیت را در انرژی‌هـای DNA بر روی سیاره دارند. آن‌ها همیشه مهمترین خواهند بود از ایـنرو

که محـرک موتـور کارمیک (مربـوط به کارما) می‌باشـند. مسئولیتهایی در درسهای زنـدگی وجـود دارد که مربـوط به لایهٔ ششم (خود برتر) می‌باشد. دو گروه انـرژی DNA وجود دارد که جفت می‌باشند. آن‌ها لایه‌های چهــار و پنج می‌باشـند که امـروز مـورد بحث ما نمی‌باشد و لایه‌هـای هفت و هشت که در مورد آن خواهیم گفت.

مانند این است که لایه‌های 4 و 5 و همچنین لایه‌های 7 و 8 با یکـدیگر ازدواج کرده‌اند. لایه‌هـای 7 و 8 لایه‌هـایی هســتند که ما آن‌ها را لایه‌هــای لموریا می‌نــامیم. آن‌ها بایگـانی آکاشـیک شـما می‌باشـند. یک بایگـانی از همـهٔ زندگیی که بر روی زمین داشـته‌اید، هر چـیزی که انجـام داده‌ایــد، همــهٔ معلومــات شــما، همــهٔ مهارتهــایی که آموخته‌اید و شیشـهٔ روحی دانشی که در طـول مسـیر از دانش انباشته‌اید.

مجددا به شـما می‌گـویم که درDNA شـما دانشی روحی وجــود دارد که ازل آموخته‌اید. فکر می‌کنید که چه تعـداد زنـدگی در گذشـته داشـته‌اید؟ شـما در اینجا نشسـته‌اید بی‌آنکه هیچ مــدرکی از این‌که زنــدگی گذشــته‌ای نــیز داشته‌اید، داشته باشید، اما آن را به طـور شـهودی درک می‌کنید، اینگونه نیست؟

در آن شیشــهٔ روحی، در آن لایه‌هــای DNA که بایگـانی آکاشـیک نامیـده می‌شـوند، دانش دوران زنـدگی وجـود دارد. بایستی این شیشهٔ کوانتومی را با قصد و نیـتی که از انرژی شمنیک می‌آید، بگشـایید! عزیـزان، شـما بـرای انجام این کار بسیار دانایید.

من فقط یکی از جزییـات نخسـتین هدیه را بـرای شـما شرح دادم، توانـایی فـرزانگی روحی در یک چشم بر هم زدن. بنـابراین شـما هـدف زنـدگیتان، درس زنـدگیتان، احساس عشق به خدا در زنـدگیتان و آغـاز فرایند اتصـال را می‌دانید. تنها با گشـودن شیشـهٔ روح، شـما به همـهٔ این‌ها دست می‌یابید. آن شما را به سوی آنچه که نیاز به دانسـتنش دارید هـدایت می‌کند و شـما را به سـوی همزمانی‌هایی که بر شما دلیل بودنتان در اینجا را آشکار می‌سازد، هدایت می‌کند.

حال بیایید بیشتر در مورد فعل و انفعالات لایه‌هـای 7 و 8 با لایـهٔ 6 (لایـهٔ خـود برتر) بحث کـنیم. چه چـیز آن در رابطه با زندگی‌های گذشته اهمیت دارد؟ من به شـما دو ویـژگی ارائه می‌دهم که جدید نیست ولی به این بحث مربوط است.

DNA و بایگانی آکاشیک شما یک حالت کوانتومی است. بنابراین شـما نمی‌توانید از یک مرجع زمـانی مانند کلمـهٔ «گذشـته» اسـتفاده کنید. «کریـون! پس زنـدگی گذشـته یعنی چـه؟ آیا من در گذشـته زنـدگی نکـرده‌ام؟» اوه، در حالت سه بُعدی ممکن است داشته باشید اما زنـدگی‌های تجربه شـده در DNA شـما مانند انـرژی زنـدگی فعلی شماست. «این چه معنی می‌دهد کریـون؟»من روشی را به شـما ارائه می‌دهم تا بتوانید به آسـانی آن را درک کنید. در نظر بگیرید که شما نقاش بزرگی در 300 سال پیش بوده‌اید. آیا می‌دانید که آن استعداد خدادادی با شما بـوده اسـت؟ «خب، کریـون من اصلا نقاشی نمی‌تـوانم بکشم». می‌دانم. من به شما می‌گـویم که تنها در حـالت سه بُعـدی تلاش کرده‌اید! چه می‌شـود اگر شـما به

مدیتیشن بروید و با ساختار سلولی خود حرف بزنید و بگویید «من مایلم تا به دورانی بروم که می‌توانستم نقاشی کنم »

فرایند را شروع کنید! با قصد و نیت استعداد درونی خود را فرا بخوانید. شما شروع به نقاشی کشیدن خواهید کرد، در ابتدا ضعیفید اما سپس اتفاقی می‌افتد: رنگها به طریقی که قبلا وجود نداشت ظاهر می‌گردند. شما خواهید دانست که چه چیزی در حال روی دادن است. مدیوم من می‌داند که این حقیقت دارد، او آکاشیک خود را برای بعضی موارد فراخوانی کرده است.

خب حالا ربط آن به خود برتر چیست؟ به شما خواهم گفت: هنگامی که شما به زندگی گذشته نگاه می‌کنید، مثلا در صدها سال قبل در نوعی از زندگی گذشته که داشته‌اید، ممکن است که به شما بگویند که در گذشته شخص دیگری بوده‌اید. حتی ممکن است به شما اطلاعاتی بدهند که شما چه کسی بوده‌اید. آن‌ها قادر به این کار می‌باشند، چرا که همهٔ این‌ها در آکاشیک شما ثبت شده است و برای بسیاری قابل خواندن می‌باشد. آیا فکر می‌کنید که به آن متصل می‌باشید یا این‌که منقطع از آن می‌باشید؟ شما به هر چیزی که انجام داده‌اید متصل می‌باشید. خود برتر شما همهٔ آن‌ها ست!

در بایگانی آکاشیک شما ویژگی‌هایی وجود دارد که به آن‌ها نیازمند می‌باشید. در این زمان و در عصر حاضر شما به این ابزار نیاز دارید. شما به این تسلط نیاز دارید. شما به این بردباری کوانتومی نیاز دارید. چرا به آکاشیک خود نمی‌روید و از خود برتر نمی‌خواهید که آن

را فعال سازد؟ خـود برتر شـما می‌خواهد که به آن دست یابد و از شما یک شخص صبور بسازد.

کندوکاو آکاشـیک همـان ابـزار جدیـدی است که ما از آن صـحبت می‌کـنیم. بروید و بخش‌ها و قسـمت‌هایی که از شما هستند و شما آن‌ها را زنـدگی کرده‌اید و شایسـتگی آن را داریــد، بدست آورید. در این زنــدگی چه چــیزی را آموخته‌اید؟ اگر من به شما زمان بدهم، اگر تمـام غـروب را به شما اختصاص بدهم، شــما می‌توانید یکایک آن‌ها را برشمرید؟ به عنوان یک زن، یک مرد، یک انسان؟ خواهید گفت:»من به زمـان بیشـتری از یک غـروب نیـاز دارم تا همهٔ آن‌ها را بنویسم». حق با شماست! اکنـون چنـدین و چند برابر آن را در ازای چند صد زنـدگی که داشـته‌اید در کتابخـانه‌ای از تجـارب و دانش‌ها در اختیـار دارید. همـهٔ این‌ها از آن شماست.

لایهٔ نهم

ما لایــهٔ نهم را به عنــوان لایــهٔ شــفادهندگی معــرفی کــرده‌ایم. نه به این دلیل که جسم را شــفا می‌دهد - ما هرگز چــــنین چــــیزی را نمی‌گــــوییم - به این دلیل که آکاشـیک را شـفا می‌دهد! اکنـون بعضی از رازها آشـکار می‌گردند: همهٔ این لایه‌ها با هم کار می‌کنند و تعدادی از آن‌ها بخش‌های غیرفعال را آماده می‌سازند تا زمـانی که انرژی زمین به نقطهٔ اصلی رسید آن‌ها را فعـال سـازند. و زمان آن اکنون فرا رسیده است. من امشب با گروهی از مردم صحبت می‌کنم که در انرژی قـدیم محـدود شـده بودند و به طور تصادفی صـاحب آزادی و روحی مسـتقل شده‌اند. این دلیل آن است که چرا این پیـام را نخست به شما داده‌ام، زیرا که شما بیـانگر گسـترش آگـاهی بـرای

لذت بردن از آزادی و برای اشاعهٔ این ایده هستید که هر چیزی ممکن است.

شما قادرید که به بایگانی آکاشیک خود رجوع کنید و آن را دسته‌بندی کنید. در راه شخصی خود، شما خودتان را بوسیلهٔ ایجاد تغییرات در DNA خود از طریق بایگانی آکاشیک شفا می‌بخشید.

«منظورتان این است که من می‌توانم خودم را شفا بخشم؟» اوه بله! این دلیل بودن شما در اینجاست و آماده و متوازنید تا من چگونگی آن را به شما بگویم. آسان و در عین حال مشکل است، بستگی به میزان اعتقاد شما به آن دارد.

آیا می‌توانید عشق خدا را در اینجا احساس کنید؟ اگر می‌توانید شروع خوبی است. من به شما خواهم گفت: اگر بتوانید این پیام را احساس کنید می‌توانید آنچه را که آموخته‌اید عملی سازید. این شفادهی به یکباره اتفاق نخواهد افتاد، اما من به شما روشی را ارائه خواهم داد. هر یک از شما بر روی این سیاره منحصربه فرد است. هر کدام درس زندگی منحصر به فردی دارد. هر یک الگوی منحصر به فردی از زندگی‌های گذشتهٔ خود دارد. این بدین معناست که بایگانی آکاشیک شما شبیه با مال هیچ کس دیگری نیست و همچنین خود برتر شما منحصر به فرد است. این حداقل توانایی من جهت ارائهٔ لیستی از کلیات سه بُعدی برای شفا دهی شماست. چرا لحظه‌ای خاموش نمی‌نشینید و با خلوص به روح خود نمی‌گویید: «من این چیزها را دوست دارم. من قول می‌دهم تا انرژی‌هایی که در زندگی خود نیاز به فعال کردن آن‌ها دارم را فعال سازم تا اهدافی را که به خاطر

آن‌ها آمــده‌ام را به کمــال برســانم. من می‌خــواهم از زندگی خود لذت ببرم و لذت را در تمـامی آکاشـیک خـود پیـدا کنم، زیـرا من شایسـتگی آن را دارم و به آن دست یـافته‌ام. من پیش از این زنـدگی مثبت و سراسر لـذتی داشته‌ام، بنابراین می‌خواهم به این انرژی دست یابم.

شــما عــزت نفس می‌خواهید. شــما می‌گویید» روح ... جسم، من عزت نفس می‌خواهم، زیرا عزت نفس زیادی نــدارم.» خــود برتر شــما به آکاشــیک می‌رود و با یک جنگجوی دلیر در میدان نبرد باز می‌گـردد ... چـیزی که در یکی از زنــدگی‌های گذشــته خــود بوده‌اید. این به شــما اعتمــاد به نفس می‌دهد. تنها کــافی است که به خــاطر بیاورید.

بـرای کسی که می‌خواهد کتـاب بنویسـد، یا سـخنران و نویسـنده‌ای در DNA خـود پیـدا کنـد، این انجـام شـدنی است. من چگونه می‌دانم؟ زیــرا بســیاری از مــردمی که خواهند پرسـید، مشـغول گـوش دادن و نوشـتن هسـتند. آن‌ها ارواح قدیمی سیاره هستند و کامل‌ترین آکاشیک را دارند ... با بیشترین تجارب نسبت به هر کسی.

کسی که دانش روحی می‌خواهد باید برود شیشه روح را پیدا کند! در آن‌جا شمنی هست که قبلا بوده‌اید یا معلمی روحی در درون روستا. همه چـیز در آنجاست. من این را می‌دانم زیرا شما را می‌شناسم!

مرور مجدد

پنج لایهٔ انرژی وجود دارد که در حال فعال شدن هسـتند: درس زندگی (لایهٔ 2)، خود برتر (لایهٔ 6)، دو لایهٔ لموریا (لایه‌های 6 و 7)، و لایـهٔ شـفادهندگی (لایـهٔ 9).ـ این‌ها

هـــدایای این عصر هســـتند. من می‌خـــواهم که به این انرژی‌ها به عنـوان یک هسـتهٔ انـرژی بنگرید که در حـال ارتعاش است ... یک دروازه. می‌خواهم به شما در مـورد آن دروازه بگویم: این دروازه با موسیقی آن سوی پـرده به ارتعاش در می‌آید.

در مدیتیشن‌های خـود اگر شـما با نیت خـالص به آن نـور علیرغم همهٔ مشکلات ادامه دهید، دست خـالق را خواهید یافت که شـما را لمس می‌کند! زیـرا خـالق می‌خواهد که کشف شود!

تغیـیر در حـال رخ دادن است و شـما اگر به آن فقط در حـالت سه بُعـدی نگـاه کنید تغیـیر با تـرس، اضـطراب و ابهام همـراه خواهد بـود. تغیـیر ممکن است توسط آب و هوا یا اقتصاد یا مشـکلات خـانوادگی یا دوسـتانه یا حـتی شغلتان ایجاد شود. این تغییر است و به هر حال در حـال روی دادن است. اگر شـــــما بتوانید به آن به شـــــیوهٔ کوانتـومی بنگریـد، همـان تغیـیری است که ما داریم 20 سال از آن حـرف می‌زنیم. اکنـون شـما دارید به تمـامی ابزار مجهز می‌شوید.

شبکهٔ جهانی ویژگی‌هایی از آکاشیک شخصی یک موجود بشـری را ارائه می‌دهـد، یک انـرژی کوانتـومی که او را احاطه می‌کند تا بتواند مـورد اسـتفاده و دریـافت قـرار گـیرد. که شـامل شـفادهندگی، تـوازن زنـدگی، و حـتی استادی و تسلط می‌شـود. DNA تنها یک حامل فـیزیکی از یک حالت کوانتومی است. یک حالت کوانتومی در همه جا وجود دارد ...

من کریـون هسـتم. انسـان‌های عزیز شـما در راه خـود هسـتید. با حق انتخـابی آزادانه. این مکـان را با ذهـنی روشن تـرک نماییـد، بیشـتر از آنچه که پیش از آمـدن به اینجا بوده‌اید. اینجا را در حـالی تـرک کنید که آماده‌اید کارهـایی را انجـام دهید که پیش از این بـاور به توانـایی انجام آن را نداشته‌اید. نور این پیام و هویت اصـیل خـود را توسعه دهید ... هویتی که جـزیی از خداست. من شـما را به شنیدن موسیقی دعوت می‌کنم.

این مطـالب مجمـوعه‌ای از خلاصه‌ی فصل‌های کتـاب» پایـان عمر» نوشـته لی کـارول با ترجمه قـدیر گلکاریـان می‌باشد. نویسـنده ادعا کـرده است که با موجـودی غـیر ارگانیک به اسم کریـون ارتبـاط دارد که این موجـود از طرف خدا مـامور آمـوزش این شـخص شـده است تا این شـخص پیـام خـدا را به همه‌ی زمینیـان ابلاغ کند. این ارتباط در سـال 1989 آغـاز شد و تا سـال 2002 ادامه یافت و این کتاب که شامل پیام‌هـای کریـون می‌باشد در سال 1994 با زحمات و مشقات بسیار به چـاپ رسـید و نویسـنده همـواره مـورد اتهـام و بازخواست و بـازجویی بـوده است تا این‌که با وقـوع پیش بیـنی حـادثه‌ی 11 سپتامبر، نظر بسـیاری به این شـخص و ادعاهـایش جلب می‌شود.

کریـون اطلاعـاتی را در مـورد ویفها و گنوم‌ها و انسان‌های کوتوله و جن‌ها داده است و پدیده‌ی ال نینو و حـادثه‌ی یـازده سـپتامبر را نـیز پیشـبینی کـرده بـود و همچـنین پیش بینی‌هـایی در مـورد آینـده کـرده است و اطلاعاتی در مورد علم اعداد داده است. کریـون می‌گوید که یوفوهایی که از طرف سـیاره‌ی مشـتری می‌آیند نیت

خیرخواهـــانه‌ای دارند و در پیشـــرفت انســـان‌ها نقش بســـیاری دارند و ســـعی دارند که با اصـــلاحات ژنـــتیکی نسلی از نابغه‌های باور نکردنی بوجود آورند که انسان‌ها را به ســوی تکامل ســوق دهند و همچــنین اطلاعــاتی از نوعی دیگر از یوفوها که تنها اهـداف تحقیقـاتی دارند و به صـورت کنـترل شـده با زمین ارتبـاط دارند. بعضی از دیگر پیش بینی‌های کریــون: 1-وقــوع جنگ در خاورمیانه که با حمله آمریکا به افغانستان و عراق تحقق یـافت. 2-پیـدایش انسـان‌هایی با تغیـیرات ژنـتیکی که فاقد روح و احساس هستند 3- انحراف در مدار زمین و بروز تغییرات ناهمگون جوی و انقراض نسـلی از موجـودات و پیـدایش نوع جدیـدی از موجـودات و بیماری‌ها 4-ـ بـروز جنگی که در طی آن یک سوم جمعیت زمین نـابود می‌شـود. 5-ـ به زیر آب رفتن جنـوب اروپا و بخش‌هـایی از هند و ژاپن و کـره و بـالا آمـدن خشـکی‌هایی در شـمال زمین. 6-ـ راه یافتن به دیگر منظومه‌ها در پایان هزارۀ سوم 7ـ زندگی آزمایشی در مریخ در 25 سال اول این قرن 8ـ آشنایی با همسایگان فرازمینی در سال 2052ـ 9-در سال 2025 سیستم اجتماعی آسیایی‌ها تغییرات شگرفی پیدا خواهد کـــرد و بـــدلیل شـــرایط آب و هـــوایی و رژیم غـــذایی تعدادزنان بیشتر از مردان خـواده شد و نابسـامانی‌هایی پیش خواهد آمد و روابط ســـــــــالم از بین می‌رود و بیماری‌هـــای فرامـــوش شـــده دوبـــاره بـــروز می‌کنند و حکومت‌ها پی در پی عـــــوض می‌شـــــوند و مرزهـــــای جغرافیـایی تغیـیر خواهند کـرد. اصـلی‌ترین پیـام کریـون بـــــرای زمینی‌ها “عشق” است چـــــرا که عشق را حامل نـــــوعی عظیم از انـــــرژی می‌داند که ســـــعادت واقعی انسان‌ها را تامین می‌کند. البته عشـقی که کریـون از آن

یـاد می‌کند از لحـاظ معـنی و مفهـوم با عشـقی که ما می‌شناسیم بسیار متفاوت و بزرگتر است.

براي اینکه دوستان بیشتر آشنا بشوند خلاصه 3 قسـمت اول را یکجا میگذارم.

پایان عمر (راز خلقت و دنیای پس از مرگ)

نویسنده لی کارول – مترجم: قدیر گلکاریان

خلاصه‌ای از فصل اول: آشنایی با کریون

در کتاب پایان عمر شاهد پیام‌های موجود غـیر ارگـانیکی به نام کریون خـواهیم بـود که خـود را مـامور خـدا بـرای آموزش آقای لی کارول معرفی می‌کند و قصد دارد پیام خدا را از طریق او به همه‌ی جهانیان ابلاغ کند. نویسـنده (آقای لی کارول) می‌گوید: ((در عید سال 1991 بـود که برای نخستین بار انرژی خاص کریون را احساس کردم و در زمانی که شـدیدا خسـته بـودم و از زنـدگی در دنیا به سـتوه آمـده بـودم، در خـواب، موجـودی عجیب و شـبح مانندی که چهره‌ای نداشت را دیـدم که تـرس شـدیدی را در من بوجـــود آورد، اما نـــیرویی تحریک کننـــده در آن موجود بود که مرا به دنبال خـود می‌کشـید و صـدایش در گوشم طـنین انـداز می‌شد که می‌گفت: «اگر سـعادت و خوشـبختی خـودت را می‌طلـبی، به انسـان‌ها بینـدیش! زندگی زیباست، اگر تو زیبایش کرده باشی!».

این رویا روزهـای متمـادی ذهن مـرا به خـود مشـغول داشـته بـود تا این‌که روز در محل کـار ناخواسـته همـان حرف‌های موجود عجیب و غریب را بر روی کاغذ آوردم و این نوشـته در میـان نوشـتارهای اداری قـرار گـرفت و

مسـئول شـعبه پس از خوانـدن آن نوشـته، مـرا احضـار می‌کند و می‌خواست بداند که منظـور من از نوشـتن آن نامه چه بوده است؟ هر چند که خودم نـیز به انـدازه‌ی او از این موضوع حـیرت زده بـودم ولی متوجه شـدم که او نیز مانند من تحت تـاثیر این نوشـته قـرار گرفته است و می‌خواهد راجع به آن با من بحث کند و این موضـــــــوع باعث شد تا در این زمینه به تحقیق در کتاب‌هـای مـدیوم و ارواح بپردازم.

این رویا دیگر بار به دفعات بر من ظاهر می‌شد تا این‌که در یکی از این رویاها نـام کریـون را شـنیدم و او از من خواست تا آنچه را شنیده‌ام یا احساس کرده‌ام را بر روی کاغذ بیاورم و من نـیز همین کـار را انجـام دادم. در یکی از رویاها کریـون را مشـاهده کـردم و او از من خواست که قلم و کاغذ را بـردارم و حرفهـای او را بنویسم و من نیز همان کار را کردم، اما نکته‌ی حیرت انگیز این بود که بعد از مدتی متوجه شدم که من در رویا به سر نمی‌بردم و واقعا در بیـداری پشت مـیز نشسـته بـودم و مشـغول نوشتن بوده‌ام!))

کریون، آقای لی کارول را مامور می‌کند تا این نوشـته‌ها را جمع آوری کند و بـدون تغیـیر و ویـرایش در پیام‌هـا، آن‌ها را به صورت یک کتاب به چـاپ برسـاند و در اختیـار مردم قرار دهد. این کتاب که شامل نکات حیرت انگـیزی از مسایل متافیزیک و دنیای پر رمز و راز نیرو و انـرژی، پیشـــگویی‌ها و همچـــنین ماموریت‌هـــای الهی کریـــون می‌باشـــد، با هـــزاران مشـــقت و تحمل بازخواست‌ها، بازجویی‌ها، تهمت‌ها و ناراحتی‌ها در سال 1994به چـاپ می‌رسد. این کتـــاب تا ســـال 2001 مـــورد توجه واقع

نمی‌شود، اما با وقوع حادثه‌ی 11 سپتامبر و تحقق پیشگویی کریون، ناگهان مورد استقبال چشمگیری در سرتاسر دنیا قرار می‌گیرد و جهانیان بر اهمیت پیام‌های کریون واقف می‌شوند. ارتباط آقای کریون با آقای لی کارول تا سال 2002 ادامه داشت.

من کیستم؟ (از زبان کریون):

من از عالم خدمت مغناطیسی هستم. این موضوع دو چیز را برای شما تداعی می‌کند و من تشریح این قضیه را از دومین موضوع آغاز خواهم کرد. من موجودی هستم که صرفا برای خدمت و انجام وظیفه خلق شده ام. من انسان نیستم و از حالتی که شما آن را کریون می‌نامید فراتر نرفته ام. هدف نهایی من، خدمت به دانش و آگاهی انسان‌ها و رشد و ترقی قدرت معنویت در آن‌ها ست. من در واقع قسمت عظیمی از مجموعه‌ی دانش و آگاهی هستم که شما آن را به صورت مجموعه‌ی آکادمی و یا دانشگاه می‌شمارید. دانش من در برخی موارد برای شما قابل درک بوده و در خواهید یافت که اطلاعات و آگاهی‌های قابل انتقال از سوی من بعضا فراتر از علوم آکادمیهای شماست و در برخی موارد نیز پایین‌تر از آن‌ها ست. این تصورات در محدوده‌ی قیاس عقلی شما جای می‌گیرد و واقعیت مطلق نیست ..... شما انسان‌ها یکی از مهمترین بخشهای تشکیل دهنده‌ی قالب کلی خلقت محسوب می‌شوید. شما از جمله موجوداتی هستید که فرکانس قدرت الهی را در سطوح بسیار متعالی‌تری درک می‌کنید و همین ادراک، شما را از سایر مخلوقات برتر ساخته است. این خیلی مهم است؛ زیرا شما را مجبور می‌سازد که آزادی عمل

خـویش را درک نمایید و تلاش نمایید تا به درک بسـیاری از فرکانس‌های الهی باشید ...

شما در سـوی دیگر پـرده‌ای قـرار دارید که من در سـوی دیگرش قرار دارم. شما در سوی خـود بسـیاری چیزها را می‌بینید و منطقی می‌شـمارید و اهمیت زیـادی بـرای آن‌ها قائل هستید. حال آن‌که حقایق مطلق در این سوی پرده قرار دارند که شـما قـدرت شـنیدن و یا دیـدن آن را ندارید و درکشان نمی‌کنید. باید بدانید که آن چیزی را که شـما در زنـدگی خـود مهم می‌شـمارید، جزیی‌تـرین پدیده‌های خلقت هستند و مفاهیم اصلی از چندین رخداد خلقتی ناشی می‌شـوند ... موجـوداتی مانند من از ابتـدا مـاموریت یافته‌اند که بـرای موجـوداتی عقب مانـده‌تر از برخی پدیده‌های خلقتی کمک نمایند و خدمت کنند. تعـداد ما خادمین بیش از آنچه که تصـورش را بکنید هست و هر یک از ما وظـایف متنـوع و خاصی را داریم ... از طـرفی هر کـدام از انسـان‌ها دارای یکی از ما کریون‌ها است که وظیفه اش هـدایت، کنـترل و در نظر گـرفتن شماست. هر قـدر که شـما تکامل پیـدا کنید و یا وضـعیت شـما از لحاظ عقلی و جسمی تغییر کند، موظفین به کنترل شما نیز به همان صورت دگرگون شده و کریون‌های دیگر جای کریون‌های اولیه را می‌گیرند... اگر چه می‌دانم بـاور این موضوع برای شـما در شـرایط کنـونی دشـوار اسـت، اما برای ما از دیدگاه خـاص خودمـان بطـور کامل منطقی و اصولی است. به غیر از شما انسان‌ها موجـودات دیگـری نیز در سیاره‌ی زمین و سایر سیارات هسـتند که تعـدادی از ما وظیفه دارند تا آن‌ها را نـیز تحت کنـترل و نظـارت بگیرند و در خدمتشـان باشـند. بنـابراین باید بپذیرید که غیر از خودتان با موجودات دیگری نـیز سـروکار دارید.ما

وظیفه داریم تا انتظام خلقت را تضمین کنیم و نگـذاریم خللی در حـــرکت و جنب و جـــوش خلقت پدید آید ... از سوی دیگر موجودات اتریکی نیز وجـود دارند که نه کـاملا روح به شمار می‌روند و نه کاملا انسان! شــما آن‌ها را با نــام اشــباح و اجنه و عفریته‌ها می‌شناســید. انها نــیز در خلقت وظایفی را بر عهده دارند که باید وظایف خــود را به نحو احسن به اتمام برسانند. آن‌ها نیز مانند گیاهان و جانوران در زندگی شـما نقش دارند و هر نـوع حـرکت نا بخردانه و دور از منطقی می‌تواند آســیب برســاند که ما در این زمینه در خدمت انســان‌ها بـوده و انتظـام لازم را گـــارانتی می‌کـــنیم ... ما کریون‌ها به همـــدیگر متصل و مرتبط هســتیم. ما از لحــاظ قــرابت به منشــاء خلقت و خداوند بســیار برتر از شــما انســان‌ها هســتیم و حــالت قدسیت داریم. ما همــان «من» مقدسی هســتیم که نــام ما در لــوح محفــوظ ذکر گردیــده است و سرنوشت شــما نــیز بر ما آشــکار است ...اگر بتوانید تکامل بیابید آنگــاه شـــما نـــیز به این ســـوی پـــرده خواهید آمد و مـــرا درک خواهید نمــود. شــما انســان‌ها به انــدازه‌ی بســیار بــاور نکــردنی مــورد محبت و عشق خداوند قــرار دارید که هیچ موجودی به انــدازه‌ی شــما بــرای خداوند دوست داشــتنی نیست.

شما کیستید (از زبان کریون):

در ارتبـــاط با یکی از مـــدیوم‌هایم شـــما انســـان‌ها را به حیواناتی تشبیه کرده‌ام که می‌توانید ارتباط برقرار کنید ...برای درک و شناخت حقایق تنها یک راه اصـولی وجـود دارد و آن اینست که بیولـــوژی خودتـــان را متعـــادل با روحتــان کنید. زیــرا جــانب روحی شــما صــاف و بــدون

تاثیرپـذیری است و از طـرفی هیچگـاه محـدود نشـده و قابل محـدودیت پـذیری نیست. اگر بتوانید نـیروی روحی خود را تقویت کنید و تعادل لازم را میان آن و جسم خود برقـرار سـازید، مرزهـای ادراک شـما به راحـتی درهم شکسـته و شـما به چیزهـایی خواهید رسـید که برایتـان ملموس و آشنا نبوده است که شما به این ترقی و تحول «روشنفکری و آگاهی» می‌گویید و به عبـارت دیگر آن را حالت عرفـانی و کسب علم متعـالی می‌شـمارید ...شـما زمان را دو بعـدی می‌پندارید که مانند خط ممتـدی از یک نقطه شـروع می‌شـود و در نقطه‌ای پایـان می‌یابـد، در حالی که نه گذشته‌ای وجود دارد و نه آینـده ای! زمـان را شما ایجـاد می‌کنیـد، زیـرا بعد سـوم آن را نمی‌شناسـید. اگر من بخـواهم زمـان را همانگونه که هست برایتـان تشـریح کنم قـادر به درک آن نخواهید بـود. مثـالی که در این مورد می‌شود زد این است که خود را درون یک بـالن بزرگ تصور کنید. حال بگویید که نقطه‌ی شروع این بالن کجاسـت؟ اگر قلمی را بردارید و نقطه‌ای را به عنـوان نقطه شروع علامت گـذاری کنیـد، آنگـاه از شـما خـواهم خواست که نقطه پایـان آن را نـیز بیابید. شـما از نقطه شروع حرکت خواهید کرد و انحنـای بـالن را می‌پیمایید و دوبـاره به نقطه‌ی شـروع می‌رسـید و نقطه‌ی شـروع همـان نقطه‌ی پایـان خواهد بـود و به عبـارت دیگر هیچ شـروع و پایـانی در کـار نیست. این نکته‌ای است که باید به عنـوان یک اصل و حقیقت از آن آگـاه باشـید. در هر جای بالن قرار گیرید، همه چیز حکم زمان حال را خواهد داشت. در این بـالن بعد سـومی وجـود دارد و شـما در مرکزیت قرار دارید و چـیزی نیست که فراتر یا فروتر از شما وجود داشته باشد.

تمام فعالیتهای تحقیقاتی و علمی شما دو بعدی است و شـــما هنـــوز نتوانســـته‌اید تعـــادلی را که من از آن نـــام می‌بـــرم را کشف و برقـــرار ســـازید ... علـــوم روحی و متافیزیک کائنـــات دارای منطق علمی مختص به خـــودش است و همیشه به اعـداد و ارقـام و فرمول‌هـای خـودش تابع بوده و خواهد بـود. در عـالم روحی، فیزیک و روح با هم زوج شده‌اند و در اثر همین امـتزاج نتـایج منطقی به وجود می‌آورند که بسی شگفت انگـیز هسـتند ... تنها در ســـایه‌ی امـــتزاج ذهن، فکر و روح است که شـــما قـــادر خواهید بـــود به علم واقعی دست یابید ... هر انـــرژی که شما بدان نیازمند هسـتید در وجـود شـما به ودیعه نهـاده شده است. این نیروها و انرژی‌ها به صورت مـــدار بیضی شکل در اطـراف بـدن شـما سـاطع می‌شـوند ولی شـما قدرت استفاده و دانش لازم را برای بهره گیری از آن‌ها ندارید. مـــادامی که نتوانید راه چگونه بهـــره بـــردن از نیروها را در قـالب سه بعـدی یـاد بگیریـد، بـاز به طـور پاسـیف و وامانـده از بهـره گـیری از نیروهـای موجـود ناتوان خواهید ماند ... در حقیقت تا زمانی که شما قـادر به استفاده کردن از انرژی‌های موجود نباشید، انـرژی بر شـما مسـلط خواهد بـود ...بـرای این‌که در راه حیـات و بقای خود به منوری و روشـنفکری برسـید باید از لحـاظ سه انرژی قوی و نیرومند باشید: 1-ـ انـرژی فـیزیکی 2- انرژی ذهنی 3-ـ انـرژی روحی ..... بـرای این‌که همه چـــیز تحت فرمـــان شـــما باشد و بتوانید آنچه را که می‌خواهید از دنیا بگیرید و بـــرای تـــرقی و تکامل خـــود مورد استفاده قرار دهید، مستلزم بهـره وری از این سه منبع خواهید بـود ... شـما در عـالم رویا به خـوبی از این سه انـرژی بهـره می‌گیرید و میـان آن‌ها تعـادل برقـرار

می‌سازید و چنـان ارتبـاط واحـدی را میـان آن‌ها برقـرار می‌شازید که با هم یکی می‌شوند و در عالم خـواب قـادر به هر کاری خواهید بود و نکته شگفت انگیز این است که اگر بتوانید در بیـــداری نـــیز چنـــان ارتبـــاطی را میـــان انرژی‌های خود برقـرار سـازید، قـادر خواهید بـود که هر کاری را که در عالم خـواب انجـام می‌داده‌اید را در عـالم بیداری نیز انجام دهید! ... (در ادامه کریون نام خود را با استفاده از علم اعداد تشریح می‌کند و وجـود سه انـرژی را در آن تبـیین می‌کند) .... من به شـما فرمـول نـیرو و توان را خـواهم آمـوخت. این فرمـول و عـدد همـان عـدد 9944 است. نیروی تجزیه و پیشگویی شما باعث خواهد شد که به نهـایت معنا و مفهـوم این عـدد را درک کنید و یقین بدانید که این معنا و مفهـــــوم در دگرگـــــونی و بازگشت انـرژی نقش بسـزایی دارد... وظیفه‌ی من این است که شـــما را به نحـــوی با سه عامل انـــرژی زا و راهگشا برای ایجاد تکاملتان آشنا کنم.

ما کریون‌ها همواره در طول تـاریخ از طریق انسـان‌های برگزیده پیام‌های خود را به انسان‌ها را رسانیده ایم و در هر مرحله از تکامل انسان‌ها با آن‌ها بوده ایم و حـتی در ابتـــدا به صـــورت مجسم با انســـان‌ها ارتبـــاط برقـــرار می‌کرده ایم. در اخرین مرحله تکامل قـوانین الهی که با زنـدگی متمـدن انسـانی همـراه بـوده اسـت، کـامل‌ترین قواعد و قـــوانین را از طریق برگزیـــده‌ای کامل به نـــام عیسی به شما انسان‌ها رسانیده ایم و تصـورمان بر این بود که او خواهد توانست در شرایطی که انسـان‌ها سـیر تـرقی فـیزیکی را پشت سر می‌گذارنـد، به سـیر معنـوی خویش نیز روی آورند، اما بر خلاف انتظار، چنـان شد که قـــوانین ابلاغ شـــده توسط وی در ســـالهای بعد تحریف

گردیدند و به ناچار فرد دیگری از میان انسـان‌ها انتخـاب گردید تا قـوانین کامل و با تبصـره و متمم رایج و شـایع گردد. او کسی نبود جز محمد که خواسته‌های او در واقع خواســـــــــــته‌های الهی است. این را باید ذکر کنم که برگزیـدگان الهی از میـان شـما همگی دارای مـنزلت و اعتبـار و قـدرت یکسـانی هسـتند و به خـاطر قـرابت و محرمیـتی که میـان آن‌ها با منشـاء نـور و عشق وجـود داشـته، تفـاوتی از سـوی خداوند در میـان آن‌ها صـادق نشـــده است. هر کـــدام مـــامور خداوند بوده‌اند و به نحو احسن ماموریتشـان را به پایـان رسـانیده‌اند. از این رو امیدوارم شما نیز این را دانسـته باشـید که تمـامی آن‌ها دارای منزلتی برابر بوده‌اند و هیچ یک بر دیگـری تقـدم و افضلیت نداشته است ...

(در ادامه کریون انسـانها را متوجه خطـری می‌سـازد که علایم آن از سال 2002 شروع می‌شود و حیات بشری را تحت خطر قـــرار می‌دهد. این حادثه با انحـــراف زمین از مـدار خـود تحت تـاثیر جـاذبه‌ی سـایر سـیارات و اجـرام آسـمانی انجـام می‌پـذیرد و قسـمت عظیمی از زمین از بین خواهد رفت و اثری از قطب شمال و جنـوب نخواهد بـود و زمین دارای قطب‌هـای جدیـدی خواهد شد و تنها موجوداتی قادر به ادامه‌ی حیات خواهند بـود که قـادر به سـازگاری با شـرایط موجـود باشـند. این خـبر هر چند ناگوار است ولی حقیقـتی است که اتفـاق خواهد افتـاد. این خـــبر توسط گذشـــتگان ما و همچـــنین در کتابهـــای آسمانی تورات و انجیل و قرآن نیز داده شـده است ولی مورد توجه قرار نگرفته است. در ادامه کریون اطلاعاتی از انرژی اعداد 0 و 1 داده است و عنوان کرده است که رمز نجـات از این حـادثه‌ی طـبیعی در آگـاهی از انـرژی

نهفته در این دو عــدد قــرار گرفته است. در کتــاب عهد عتیق و انجیل نیز خبر وقوع این حادثه با عــدد 666 داده شــده است و حــتی این عــدد در آخــرین پیــام کریــون به مسلمان‌ها نیز ابلاغ شده است که مورد بی‌توجهی قــرار گرفته است. در ماهیت عدد 666، عدد 9 وجود دارد. اگر رقم‌های عدد 666 را تک به تک با هم چمع کنیم عدد 18 بدست می‌اید و اگر رقم‌های 18 را نیز با هم چمع کــنیم عدد 9 بدست می‌آید. عدد 9 دارای انرژی تعادل و توازن در هر شـــرایطی بـــوده و انرژی‌هـــای موجـــود را بقا می‌بخشد و تمثیل کننده‌ی انــرژی می‌باشد. در عــدد 666 که به اشتباه عدد منحوسی شمرده شده است، هر یک از 6ها تمثیل کننـــده‌ی یکی از محاســـبات 6 اصل ریاضی است. به طوریکه (1) یکی از 6ها نماینده‌ی زمان است. چــنین سیســتمی از جریــان گــردش زمین بر گرفته شــده است (2)ـ دومین عــدد6 نماینــده‌ی سیســتم قطب بنــدی 360 درجه‌ای مغناطیسی زمین است –حــدود یک صــفحه در این مورد در کتاب توضیح داده شده است – (3) آخرین عدد 6 مربوط به جاذبه‌ی زمین است.)

مادام که در نگاه دیگران مظنــون نیســتید عشق بورزید و دیگــران را دوست بدارید و عشق را بکــار گیرید. معنــای واقعی پایان عمر همین است!

(در ادامه کریـــون کشـــورها را به اقتصـــاد پایاپـــای فـــرا می‌خواند و آن‌ها را از تکیه بر قدرت مــالی خــود بر حــذر می‌دارد و دولت‌ها را از خصوصی سازی منع می‌کند زیرا آن را باعث فردگرایی اقتصادی و نفع پرستی شخصی و پریشان سازی جامعه می‌داند. همچــنین از لــزوم برچیــده شدن تبعیض‌ها ســخن می‌گوید ... همچــنین از هوشــیاری

مـــردم جهـــان در جنگ خلیج فـــارس می‌گوید که عکس العمل سـریع دولت‌ها مـانع بـروز یک جنگ جهـانی شد و دنیا توانست بدون حضور کریون‌ها صلح را تثبیت کن.

رابطه‌ی عشق و دوستی:

عشق نیر و قدرت است! کلمات و واژه‌های شما از بیـان ماهیت اصلی و پیام موجود در بطن این مفهـوم (عشق) بسیار ناتوان عـاجز است. شـاید به ظـاهر بتوانید معنـای عشق را درک کنید ولی کلمه‌ای که بـــــــرای احساسی عظیم چـــون عشق و محبت به کـــار می‌بریـــد، بســـیار ناقص‌تر و نارســاتر از اصل آن است. عشق و محبت تنها یک کلمه و یا یک احســاس ســاده نیست. عشق و محبت منبع اصلی نیرو و قدرت است! عشق انرژی است. شـما می‌توانید آن را صدا بزنید، آن را بـاز و بسـته نماییـد، آن را ذخیره کنید، آن را متظاهر سـازید و یا بـرای اسـتفاده از چیزهـای دیگـری از آن بهـره گرفته و واسـطه قـرار دهید. عشق و محبت همیشه وجود دارد و هیچگاه شما را به ناکامی سوق نمی‌دهد و تنهایتـان نمی‌گـذارد. عشق و محبت وعده‌ی کائنـات و هـدیه‌ی خلقت است که به شـما داده شـده است. عشق تنها رابطه و شـبکه‌ی مشـترک و پیوند دهنده‌ی همه‌ی موجودات عالم است. دیگر زمان آن رسـیده است که آن را به خـوبی درک کنید. زیـرا بـدون عشق و محبت در خسران فانی و باقی خواهید بـود، هم در این جهان و هم در جهـان آخـرت دست خـالی خواهید بود.

بـــرای این‌که درک حقیقی از واژه‌ی عشق و دوســـتی و محبت داشته باشید، آن را به نام «منبع خدایی» معـرفی کـرده‌ام و نـام خـواهم بـرد. در این واژه همه‌ی آنچه که

دارای مـــاهیت عشق و دوســـتی و محبت اســـت، جـــای می‌گـــیرد. زیـــرا عشق اصـــلی و واقعی اوست و آنچه هیچگاه و در هیچ شرایط و در هیچ زمان و مکـانی تغیـیر نیافته و از مقدار عشق و محبتش کاسته نشده و تمنـــای رابطه‌ی متقابل و یا طلب خاصی ندارد، خداوند است. او تنها دوست دارد و به غیر از دوستی و عشق ورزیـــدن به چـــیزی نمی‌اندیشد. از عشق اوست که همه چـــیز خلق شـده است و همه را به نظم و قاعـده در آورده است ... او را در هر شرایطی بخوانید و بخواهیـد، یقین بدانید که که انرژیش به شما می‌رسد ... خداوند نور است و نورش سفید و به بـراقی هر آنچه که تصـورش را بکنید. شـفای تمـام دردهـای شـما در عشق و انـرژی آن نهفته است. شـما بسـان سـایر موجـودات در روی زیمن و کائنـات نیستید و هر چند که آنـان نـیز مانند شـما روح دارند ولی روح آن‌ها مانند شـــما عشق و محبت را درک نمی‌کند و شـما می‌توانید با درک عشق و محبت به چنـان مـرحله‌ای از تعـــالی برســـید که فراتر از هر چـــیزی است. راز و نیایش، مدیتیشن، تمرکز فکری از راه‌هـای کسب انـرژی عشق و محبت است. هیچ چـیز را منفی ننگرید و بگذارید منفی یا مثبت بودنش را خود نشان دهد و نه این‌که شما قضاوت کرده باشید.

... من کریون پیـام خـود را ابلاغ کـرده و وظیفه‌ام را به انجام رسانده ام. همه‌ی شما را به نـام خداوند که مظهر عشق و دوسـتی اسـت، تـرک می‌گـویم و از صـمیم قلب دوستتان دارم.

خلاصه فصل دوم (انرژی جدید)

یادداشت مدیوم نوشتاری:

مطـالبی را که در این فصل مشـاهده می‌کنید در چهـارم ژانویه 1992 نوشته شـده است و در رابطه‌ی با کریـون نگـــارش یافته است. این فصل به طـــور غـــالب درای مفـــاهیم و معلومـــات متـــافیزیکی بـــوده و دارای پیچیدگی‌های خاصی است.

شاید این سوال برایتان پیش آمده باشد که آیا با افشـای این ارتبـاط خـود با کریـون دچـار مشـکلاتی شـده‌ام؟ آیا کسانی مرا عـوام فریبو یا عـده‌ای بی‌دین قلمـداد کـرده اند؟ باید بگویم که تمام این مشکلات را به جان خریـده‌ام ولی بواســطه‌ی مــاموریتی که داشــته‌ام با جــان و دل وظیفه‌ی خـــود را بر عهـــده گرفته و از هیچ مشـــکلی نترسـیده‌ام و مطمئنم روزی حقـایق بر همگـان آشـکار خواهد شد. همانگونه که زمانی پیامبران نیز مـورد انکـار واقع شـــده بودند ولی در ادامه به هـــدف خـــود دست یافته‌اند. البته من ادعـای هیچگونه پیـامبری و یا نیـابتی ندارم و تنها ادعـایم این است که پیام‌هـای کریـون را که منطبق با خواسته‌های الهی است و برای زندگی و بقا و دوام تکامل بشریت لازم است، به انسانها ابلاغ نمایم.

جلساتی با کریون

سلام!من کریون، انرژی خادم در خدمت انسان‌ها هستم. همه تان را از صمیم دل دوست دارم. حقیقتا این رابطه بسـیار پر میمنت و مهم می‌باشد. زیـرا هر کسی که این پیام‌ها را بگـیرد، خـودش را در میـان انـرژی حس خواهد کـرد. بـرای این‌که پیام‌هـایم قابل درک و مـوثر باشد با شما به طور مستقیم سخن می‌گویم.

من از سـال 1989 که بشـریت دوره‌ی تحـول جدیـدی را آغاز کرده بـود، در روی زمین وظیفه‌ی خـویش را دنبـال می‌کنم. من دارای گـروهی حـامی هسـتم که در اطـراف سیاره‌ی مشتری قـرار گرفته‌اند و پیوسـته انـرژی مـورد نیـاز مـرا بـرای ایجـاد ارتبـاط با شـما فـراهم آورده و شبکه‌ی ارتباطی من و منبع انرژی را برقرار می‌سـازند. گر چه در مورد انـرژی مغناطیسی خـود دارای قـابلیت و توانایی هسـتم ولی این کـار به تنهـایی نمی‌تواند انجـام پـــذیرد و شـــبکه‌ی ارتبـــاطی نیازمند عوامل مختلف می‌باشد. شـاید شـما با بـرخی از یـاوران و حامیـان من آشنا باشید، زیرا آن‌ها نیز گخگاهی با دریافت مسـئولیت و ماموریت به سیاره‌ی شـما آمـده و در برابر چشـمانتان ظاهر شده‌اند. آن‌ها 11 سال است که به مقیاس زمانی شما با من همکاری می‌کنند و هنـوز هم این رابطه ادامه

زمان فعـالیت من از نظر تـاریخی برایتـان دارای اهمیت است. زیـــرا با توجه به بررسی و تحلیل رخـــدادها نیـــاز دارید که زمـان حضـور مـرا درک کنید و اسـتنتاج لازم را کسب نمایید. بـودن من و زمـان فعـالیتم از جنبه‌ی دیگر جهت درک رخـدادهای آینـده دارای اهمیت است که بـدان نیز توجه خواهید داشت.

من در حـال حاضر که سـال 1992 میلادی شماسـت، در میان شما هستم. روز اول ژانویه آغاز فعـالیت جدید من بود و این فعالیت یازده سـال دیگر ادامه خواهد داشت و به عبارتی تا 31 دسامبر 2002 با شما خواهم بـود. من بعد از آن در میان شما نخواهم بود.

حرف‌هایی را که برایتان مطرح می‌کنم برای همه‌ی شما لازم است. اگر به طوذ مستقیم حرفهای مرا درک کنیـد،

احساس و اندیشه‌ی خودتان را به خوبی کنترل کرده و بر روی آن نتیجه گیری خواهید کرد. این فرصتی است که به شما امکان دستیابی به توانایی‌ها را می‌بخشد ... با درک حرفهای من یاد خواهید گرفت که چگونه با زمان و فرصت‌های موجود کار کنید و از آن‌ها بهره ببرید و مشکلات نهفته در آن را نیز درک خواهید کرد.

کسانی که با سیستم‌ها کار می‌کنند

آیا شما از افرادی هستید که با سیستم‌ها کار می‌کنید؟ اگر ادعا می‌کنید که با سیستم‌ها کاری ندارید سخت در اشتباهید. زیرا انسانها خواه ناخواه تحت تاثیر سیستم‌ها هستند ... شما انسان‌ها دارای وضعیتی هستید که انرژی خودتان را تحت سیستم‌ها متعادل و معین می‌سازید. این یکی از الزامات سازگاری یافتن شما با زندگی روی سیاره‌ی زمین است. ما به این مُهرها سیستم می‌گوییم و شما نام آن‌ها را برجهای فلکی یا صور آسمانی می‌نامید و از روی آن‌ها طالع و سرنوشت و یا هر آنچه که به سرتان خواهد آمد یا آمده است، تخمین می‌زنید. این تخمین و حدس و گمان به دور از عقل و منطق نیست! کسانی می‌توانند از این علم استفاده کنند که به بسیاری از علوم متافیزیک، از جمله صورت شناسی، ساعت شناسی، ستاره شناسی و هندسه موجود احطه داشته باشند.

انرژی‌های موجود در این صور فلکی و موقعیت‌هایی که در آسمان پیدا می‌کنند، به تغییرات انرژیکی سبب می‌شوند که همین انرژی‌های دگرگون شده در همان لحظه بر مخیله، اندام، افکار و حتی روحتان تاثیر می‌گذارد. علم ستاره شناسی، علمی برتر و واقعی

است و آنچه که از روی کـــواکب بـــرای انســـان‌ها بیـــان می‌شود زاییده‌ی خیالات و توهمـات فـرد منجم یا سـتاره شـــناس نیست ... از این رو بی‌اعتنـــایی به علم ســـتاره شناسی در واقع بی‌اعتنـــایی به واقعیت زنـــدگی است. فردی که در برج دوقلو (جوزا) متولد شود، به قـدر یقین با انسانی که در برج سـرطان متولد شـده اسـت، بسـیار تفاوت دارد. این تفاوتها نه تنها در شخصیت ظـاهری که در روح و روان نیز مشـهود است و اگر شـما با تحقیق و تدبر به وجود این تغییرات پی ببرید دیگر هرگز مشکلی با دیگران نخواهید داشت.

اگر شما انسانی «بیدار و آگاه» هستید، یعنی به عبـارتی از لحـــاظ اســـتعدادهای روانی و روحی تکامل یافته‌اید و خودتان را با سیستم‌ها در ارتبـاط سـاخته ایـد، آن زمـان است که باید به شما گفت که انسـانی ایـده آل هسـتید و قابلیت معبر شـدن، مـدیوم شـدن، پیشـگویی و همچـنین استعداد خواندن روحیه‌ی انسانهای دیگر را دارید.

اما افـــــرادی که به سیســـــتم‌ها توجه نمی‌کننـــــد، غالبا انســـان‌هایی هســـتند که زندگیشـــان به کوشش و تلاش بی‌ثمر سپری می‌شود و در همه حال متضرر می‌شـوند و شکست می‌خورند.

در چه شرایطی انرژی جدید و عظیم عاید نمی‌شود؟

1) ما انسان‌ها عادت کـرده ایم که در برابر هر چـیزی از خـــود عکس العمل نشـــان دهیم و از این رو اگر به طـــور مثال با شخصی عصبانی روبـرو شـویم، اولین واکنش ما حـــالت تـــدافعی گـــرفتن به خـــود اســـت، در حـــالی که می‌تـــوانیم با آرامش به این بیندیشم که چگونه مـــوجب

رنجش آن شـــخص شـــده ایم و ســـهم ما در این رنجش چقدر است (حـتی اگر مقصر صد در صد خـود آن شـخص باشد) و در صـــدد یک راه حل دوســـتانه بـــرآییم. عکس العمل‌های شـتابزده تنها به ناکـامی و پشـیمانی ما منجر خواهند شد و این حالت تا ابد ما را خواهد آزرد.

2) تحمیل کردن عقاید خود به دیگران

3) خیانت به امانت و عدم توجه به گروه

4) خودپرستی و خودخواهی

5) توقع و انتظار بیجا داشتن

6) مهمترین عاملی که باعث می‌شود انسـان از داشـتن انـرژی جدید و عظیم محـروم بمانـد، بازگشت به حـالت روانی گذشـــته است که شـــما نـــام آن را کینه تـــوزی و دشمنی گذاشته اید

چه باید کرد و چه راهی را باید برگزید؟

روح انسـان آزاد و مقـدس خلق شـده است. بهـتر است بگـوییم که نفخ شـده است. انسـانها زمـانی که بتوانند وظیفه‌ی خـویش را بداننـد، دیگر مشـکلی در برخـورد و عـدم توانـایی در بهـره گـیری از انـرژی عظیم و جدید نخواهند داشت. شاید این سوال برایتان مطـرح گـردد که چگونه می‌تـوان وظیفه‌ی خـویش را درک نمـود؟ بـرای پاسخ به این ســوال نیــازی به پــردازش عمیق و یا دلیل تراشی نیست. زیرا انسـان‌ها بهـتر از هر کسی می‌دانند که چه بکنند تا زمینه‌ی کسب انـــرژی را داشـــته باشـــند. بشر با عشق و دوسـتی بیش از هر چـیزی آشناست. این انـــرژی بیش از هر انـــرژی دیگـــری در روحش جـــولان

می‌کند. در واقع محرک اصلی حرکت انسان، همانا عشق و دوستی و علاقه مندی است ... هم اکنون انسان‌ها بیشاز گذشتگان خود معنا و مفهوم عشق و دوستی را درک می‌کنند و این خود مایه‌ی مباهات است ...

سال‌های آتی (2003-2002)ـ برای انسان‌ها سالی دشوار خواهد بود. زیرا در این سالها انسانهایی با روح‌های پلید و شیطانی آرامش همگان را به هم خواهند زد ...

پایان عمر

خلاصه فصل سوم (جلسه‌ای زنده)

تاریخ سوم مارس 1992 را نشان می‌دهد. ساعت 7 عصر به وقت کالیفرنیا می‌باشد. در برابرم چهار دانشجوی جوان نشسته‌اند. این چهار جوان برای این‌که شاهد جلسه‌ی ارتباطی زنده‌ی من با کریون باشند، در محل حاضر شده‌اند و از آن‌ها دعوت به عمل آمده است.

اما قضیه‌ی برگزاری جلسه‌ی زنده نیز به مانند شروع رابطه‌ی من با کریون عجیب و حیرت‌آور بود. یک هفته قبل از برگزاری جلسه‌ی زنده که در خانه‌ام مشغول دوش گرفتن بودم، باز تاثیر روحی کریون را احساس کردم که خطاب به من دستور می‌داد که جلسه‌ی زنده‌ای را ترتیب دهم. او از من خواست که حرفها و مسائل مربوط به وی را آشکارا مطرح سازم. گرچه من اقدام به این کار را بسیار خطرناک می‌دانستم و باورم این بود که اگر چنین موضوعی را برای دیگران مطرح سازم، مرا مسخره خواهند کرد و یا به اتهام عوام فریبی مورد بازخواست قرار خواهم گرفت، از این کار امتناع کردم.

امام کریون ترجیحا نام چند تن از افراد را برایم برشمرد که موضـوع را بـرای آن‌ها بیـان کنم. او تاکید داشت که کارم را از دانشگاه و محیط علمی شـروع کنم. می‌گفت که در این مسیر دچار مشکل نخـواهم شد و طالبـان علم به هر حـال هر چـیزی را با قواعد و اصـول منطقی ارزیـابی کـرده و با آن برخـورد خواهند کـرد. از ایـنرو خواسـته‌ی وی را پذیرفته و ترجیحا به سـراغ محیط دانشگاهی رفتم و با افرادی که کریون از آن‌ها نام بـرده بود رابطه برقرار کردم و موضوع را بیان داشـتم. آن دو تن از شـنیدن این مـاجرا به حـیرت افتـاده و ابتـدا بـاور نکردند ولی زمـانی که من بـرخی از خصوصـیات و علاقمنـدی و طـرز فکر آن‌ها را برایشـان اعلام داشـتم، آن‌ها متقاعد شـدند که من اطلاعـات خصوصی انها را به خـوبی می‌دانم و به من اعتمـاد کردند. با این حـال یقین داشتم که آن‌ها مرا به طور کامل بـاور نداشـتند و شـاید تصورشان این بود که من مامور FBI یا CIA هستم که از خصوصـیات آن‌ها با خـبر هسـتم. به هر حـال آن دو خواسـته‌ی مـرا پذیرفتند و قـرار بر این شد تا دو تن از دوستان دیگرشان را نیر دعوت کنند.

نخستین جلسه‌ی ارتباطی زنده با کریون:

من کریـون از خادمـان انسـانها و موظف به خـدمت به آن‌ها هسـتم. همه تـان را از صـمیم قلب سـلام کـرده و بهروزیتـان را آرزومنـدم. در اینجا چنـدین تن از شـما انسان‌ها حضور دارید و به غیر از شما موجـودات دیگـری نـیز در این سـالن حضـور دارند که روی هم رفته تعـداد حاضـران به 38 تن می‌رسد. من قبل از این‌که به حرفهایم بپردازم، جهت آماده سازی سالن بـرای انتقـال

آسـان و سـریع ارتعاشـات، مجبـورم سه دقیقه از وقت شما را بگیرم.

ما حالا برای تمـیز کـردن چیزهـایی که در هـوای اینجا به حـالت سـیال حـرکت می‌کننـد، بـوده و بعد از چند دقیقه دربـاره‌ی این چیزها برایتـان سـخن خـواهم گفت... از این‌که به واسطه‌ی دعوت مدیوم من به اینجا آمده اید، تا با حضور در جلسه‌ی زنده برخی از حقایق را در یابیـد، از شما متشکرم.

من ابتدای امر از مدیوم خودم (لی کارول) که به مـاهیت عدد 9 اعتقـاد دارد، سپاسـگزارم و شـما نـیز باید این را بدانید که بـرای درک قـدرت و ارتعاشـات نیروهـای متافیزیکی نیازمند اعتقـاد و گـرایش به عـدد 9 هسـتید. البته بسـیاری از شـما از آن اطلاع دارید و اهمیت آن را می‌دانید، زیرا این عدد پایان هر چیزی را تمثیل می‌کند و زمان کنونی را نیز به همان سان تمثیل می‌کند. عدد 9 با هر عددی ضرب گردد، تفاوتی در نـتیجه‌ی آن نـدارد زیـرا هر حاصـلی که از این ضـرب بدست آیـد، اگر با یکـدیگر جمع گردند، باز عدد 9 حاصل می‌شود (مثال: ضرب 9 در 3 برابر 27 می‌شـود و اگر دو رقم 27 را با هم جمع کنیم، حاصل جمع 2 با 7 مجددا عدد 9 می‌شود). در واقع به غیر از عدد 9 هیچ عدد کاملی نداریم و این قضیه نـیز بـاز پایـان هر چـیزی را نشـان می‌دهد که با 9 خاتمه یـافتنی است ... حـتی خط نصف النهـار مبـداء را که از قطب شـمال تا قطب جنـوب کشـیده شـده است و 90 درجه‌ی آن بـرای شـمال و 90 درجه‌ی آن بـرای جنـوب منظـور شـده اسـت، حاصل اندیشه‌ی تصـادفی نبـوده و وجـود چـنین قاعـده و اصـولی در روی زمین بر اسـاس

همـان فلسـفه‌ای است که قبلا بیـان کـردم. هر دو درجه ارتعاشی از عدد 9 هستند و در هر دو سوی کره‌ی زمین قطب وجود دارد و وجود چنین قطبیتی که ارتعاشـات دو سو را به هم وصل می‌کنـــد، خـــواه نـــاخواه میـــدان مغناطیسی خاصی را ایجـــاد می‌کند که بـــرای بقـــای انسـان‌ها و زمین لازم و اجبـاری است. بـدون آن‌ها همه چیز پایان پذیر است.

امروز تاریخ سوم مارس 1992 می‌باشد و اگر خواسته‌ام که در این تـــاریخ در این محل گـــردهم آییـــد، تصـــادفی نیست. زیرا اگر این اعداد را نـیز روی هم حسـاب کنیـد، بـاز عـدد 9 حاصل خواهد شد و این تـایخ از سـوی من انتخـاب نشـده است و تـاریخی کریـونی نیسـت، بلکه تاریخی است که شما در آن ارتعاشات خاصی داشته‌اید و بایستی در اینجا گرد هم می‌آمدید.

اکنون اجسام سیال موجود در فضای سـالن از اینجا دور شـده‌اند. حـال به بحث خودمـان بـپردازیم. باید دانسـته باشید که سیاره‌ی شما دارای سه حالت متعـادل است که بدون وجود هر یک از آن‌ها امکان توازن و ثبات انرژی در روی زمین مقدور نمی‌باشد. یکی از این‌ها تعـادلی است که موجـودات زنـده ایجـاد می‌نمایند و دیگـری مربـوط به تعـادل وجـود ارتعاشـات حاصل از انرژی‌هـای موجـود و گـردان در زمین بـوده و در نهـایت، تعـادل مغناطیسی را که آخرین ابزار ایجاد تعـادل و تـوازن در زمین می‌باشـد، تامین می‌کند.

اجســام ســیالی که قرن‌ها با شــما بــوده و در هــوای اطرافتان در چرخش هستند، با انــرژی مغناطیسی زمین در تضاد می‌باشند. آن‌ها هیچگاه تحت جاذبه‌ی زمین قرار

نگرفته و زمین و زمان برایشان مفهوم کـاملی که شـما از آن داریـــد، نداشـــته و به همین جهت از نظر قـــدرت حرکت و تغییر حالت از شما انسـان‌ها بسی کارآمـدتر به نظر می‌رسند. هر جا که روح انسـانی به جـولان بیفتد و انرژی آن بیشتر شود، این نوع اجسام و موجودات سیال جای خود را تغییر می‌دهند. زیـرا انـرژی حاصل از روح و عقل باعث می‌شود که جریانات الکـتریکی خاصی در مغز انسان ایجاد شـود و سیسـتم عصـبی آن هوشـیارانه‌تر از قبل عمل نماید که در چـــنین حـــالتی انســـان از نظر شنوایی و بینایی قدرتمندتر می‌شود. این نوع موجـودات را شـما در طـول تـاریخ شـناخته‌اید و نـام آن‌ها برایتـان آشناست. ویفها (Waif)، گنوم‌ها (Gnim)، انسـان‌های کوتوله که شما آن‌ها را جن می‌پنداریـد، حـال آن‌که آن‌ها موجوداتی روحی هستند که در طـبیعت بقا دارند و بهـتر است نام آن‌ها را روح‌های طبیعی گذاشت.

آنها موجــودات ســیال به شــمار می‌روند. آن‌ها از جمله موجــودات صــاف و فاقد هر نــوع خواســته‌ی شخصی هستند که صدمه و زیانی برای انسـان‌ها ندارند و نباید از آن‌ها ترســید و آن‌ها بــرای این‌که میــدان تــاثیر انــرژی روحی را تضمین نماینـد، پدید آمده‌اند و در اطـراف شـما در حرکت هستند. آن‌ها علیرغم این‌که آموزش‌هـای خـود را می‌بینند و راه تکامل خـــویش را طی می‌کننـــد، از سویی در رابطه با شـما نـیز فعـالیت می‌کنند. به خـاطر این‌که نــوع حــالت روحی آن‌ها با حــالات روحی شــما متفـاوت اسـت، از انـرژی کمـتری برخـوردار بـوده و به راحــتی قــادر به اقــدام جهت رویت خودشــان نبــوده و نمی‌توانند با شما رابطه‌ی تنگاتنگی داشـته باشـند. اما با تمـام این اوصـاف انسـان‌هایی که دارای روحی پـاک و

نیـــتی درست بـــوده و از نظر روحی و عقلی به تکامل رسیده‌اند، قـادر به رویت آن‌ها هسـتند و حـتی می‌توانند بر آن‌ها تــاثیر نهــاده و فــرامین خودشــان را به چنــان موجوداتی القاء نمایند. این موجودات به خاطر این‌که در حالت عادی قابل مشاهده نبوده و در اطراف شما حضور دارند و بســیاری از اعمــال شــما را شــاهد می‌باشــند، می‌توانند در صــورت نیــاز به کســانی که دارای بصــیرت چشم و حـــواس هســـتند، مـــراتب را نقل کنند. در واقع همان موجوداتی هستند که اسرار را دانسته و برای شما نقل می‌کنند. آن‌ها از لحاظ ارتعاشات انرژی چنان صاف و شفاف هستند که هیچ دشمنی در انرژی شـان مشـهود نیست و گــویی به تمــام و کمــال ســمبلی از شــفقت می‌باشند و باز باید تاکید کنم که هیچ نیــازی نیست که از آن‌ها بترسید.

البته در حـــال حاضر در اینجا هیچ نـــوع موجـــودی از آن قبیل وجود ندارد و تنها رهبران روحی شما حضـور دارند که سـخت هیجـان زده می‌باشـند. زیـرا آن‌ها در کنـار من (کریون) می‌خواهند با شما رابطه برقـرار کنند. از همین رو از شـما می‌خـواهم که دریچه‌هـای قلبتـان را محـدود نکنید و با شک و تردید و واهمه‌ی پنهـــانی راه را بـــرای ایجاد ارتباط نبندید.

به غـیر از مـدیوم من، حـدود هشت مـدیوم دیگر نـیز در سـطح وجـود دارند که با من در ارتبـاط هسـتند و همـان پیامی را که برای شما می‌فرستم بـرای سـایر مـدیوم‌ها نیز می‌فرسـتم. مـدیوم‌های من در هندوسـتان، مکزیـک، آفریقا، روسیه، اسراییل، آمریکای جنوبی، چین و سوریه حضـــور دارند. مـــدیوم‌های روسی و ســـوری من که در

مســـکو و شـــام حضـــور دارند از قدرتمنـــدترین آن‌ها می‌باشند.

خبر اصلی این است که پرده به تدریج بـالا خواهد رفت و این بزرگـــترین تحـــولی است که در پایـــان ســـال 2000 اتفاق خواهد افتاد. اکنـون قـادر به درک آن نخواهید بـود ولی به تدریج آنچه را که گفته ام، خواهید فهمید.

اگر قادر به دیدن‌هاله‌ی مـدیوم من باشـید خواهید دید که به رنگ سـفید درخشـان است و من نـیز در آن‌هاله جـای گرفته ام. در واقع نـزدیکی من به او و تـداخل در میـدان مغناطیسی مدیوم به نوعی حالت واکسینه دارد و من به دلیل این‌که روحی صاف و با انرژی هستم، شما قـادر به دیدن من نیسـتید و تنها بوسـیله نفـوذ در وجـود مـدیوم، انرژی مرا می‌توانید حس کنید. رنگ اصلی کریون سـفید بـــراق است که در طیف‌هـــای نـــوری و در اجســـام به رنگ‌هـــــای مختلفی در می‌آید و مانند رنگین کمـــــان می‌توانید او را در چندین رنگ مشاهده نمایید.

حال به موضوع بالا رفتن پـرده و آشـکار شـدن بـرخی از اسـرار می‌پـردازم. با بـال رفتن پـرده، شـما در رابطه با اسـتفاده از سیسـتم یا همـان مُهرها به توانـایی خاصی خواهید رسـید. در اثر بهـره گـیری از آن خواهید توانست بســیاری از پیشــآمدها را تخمین زده و آمــادگی لازم را داشـته باشـید ... بـرای مثـال شـما در سـالهای آینـده و تقریبا در 98-1997 شما با تغییرات شـدید آب و هـوایی روبـــرو خواهید شد که در اثر آن نـــاهمگونی در سیســـتم اقلیمی پدید خواهد آمد. ســـیل و توفـــان و گردبادها به وفـــور دیـــده خاوهد شد و در اثر بـــروز چـــنین تحـــولاتی انرژی‌هـــای درون زمین نـــیز متـــاثر شـــده و زلزله‌هـــای

شـدیدی در اقصی نقـاط جهـان به وقـوع خواهد پیوست (این پیش بیـنی درست در همـان سـالهای مـورد اشـاره بوقوع پیوست و کره‌ی زمین با حوادث بسـیار عجیـبی از نظر آب و هوایی روبرو شد که به ال-نینو مشــهور است و اثــرات آن در اقصی نقــاط جهــان در قــاره‌ی آمریکا و کشـورهای سـاحلی اقیـانوس آرام و ژاپن و انـدونزی و فیلیپین و انگلسـتان و ... دیـده شد و سـیاره‌ی ما شـاهد سیل‌های عظیم و زلزله‌های ویرانگری در آن سالها بود.)

با بــالا رفتن پــرده بســیاری از انســان‌ها پی به حقیقت خواهند بــرد و با شــما هماهنگ خواهند شد. بســیاری از دولتمردان شما با معنویت اقدام به هر کاری خواهند کرد و در اثر بـــــروز جنگی بقیه دولتمـــــردان پی به عظمت معنویت برده و دنیا به تــدریج روح آرامش را حس خواهد کرد.

با بــالا رفتن پــرده، حقــایق بــیرون از زمین نــیز آشـکار خواهد شد و رمز و راز بســیاری از اجــرام و اجســام و سیارات آسـمانی برایتـان مشـخص خواهد گردید. با درک وجود سیاراتی مناسب و مسـاعد بـرای زیسـتن، اهـداف دیگـــــری را در پیش روی خواهید داشت. با شـــــناخت از موقعیت آن‌ها و با تخمین این‌که موجودات دیگــری در آن سیارات وجـود دارند که نشـانه‌های آن را خواهید دیـد، به عظمت همــاهنگی، مــودت، همکــاری و همبســتگی روی خواهید آورد. جوامع شما روی سعادت را به تـدریج دیـده و از ان لــذت خواهد بــرد. موجــوداتی را که در قــدیم به شــکل افســانه شــناخته ایــد، برایتــان قابل فهم و معنا خواهد بــود و در خواهید یــافت که آن موجــودات خیــالی نبوده‌اند.

در دنیاهای دیگر و خـارج از زمین، مهمانـان و میزبانـانی دارید که با بالا رفتن پرده به آن‌ها پی خواهید بـرد. شـما با تعـدادی از آن‌ها روبـرو شـده‌اید .... یوفوها اگر چه از سوی شما انسانها سالیان سـال است که به عمد نادیـده انگاشته شده‌اند، ولی وجود خـارجی داشـته و آن‌ها را در سالهای بعد از 2020 به خوبی خواهید شناخت. برخی از آن‌ها مهمانـان شـما بـوده و بـرخی به دشـمنی با شـما رابطه برقـــرار خواهند کـــرد. آن‌ها از نظر تکامل فکر و روحی از شما فراتر هستند و از این رو حـالاتی را که از آن‌ها خواهید دیـد، تصـور خواهید کـرد که با شـما قصد دشـــمنی داشـــته و قصد صـــدمه زدن را دارند ولی با پیشـرفتی که در زبـان انتقـالی اعـداد خواهید داشت و خواهید توانست با اعـــداد انـــرژی لازم را بـــرای ایجـــاد ارتباط بکار گیرید، در آن صورت منظور و مقصود حضور بشقاب پرنده‌ها را درک خواهید کرد.

باز به شما توصیه می‌کنم که به اطراف و تحولات موجود در آن دقت داشته باشید. علایم زمـانی را مبـارک بدانید! این علایم شـما را در آسـتانه تحـولات به وقـوع پیوسـته آمـــاده‌تر خواهد کـــرد. زیـــرا با شـــناخت علایم خواهید توانست آنچه که در سـوی دیگر پـرده قـرار دارد را درک کنید.

در سالهای آیند در میان شما کسانی پدید خواهند آمد که دارای روح قوی و نیرومنـدی بـوده ولی روحشـان اسـیر ارواح پلید و تاثیرات انرژیکی آن خواهد بود. این گروه از از انسان‌ها با استفاده از اعداد مقـدس و تحریف آن‌هـا، استفاده‌های منفی و شیطانی خواهند کرد.

موجوداتی که در سیارات دیگر سکونت دارند و من خبر انها را همین حالا به شما می‌دهم، از نظر انرژی فراتر از شما هستند. آن‌ها به درجه‌ای از تکامل روحی رسیده‌اند که حالتی صریح و یکرو دارند. به هیچ وجه دروغ و یا دو رنگی در میانشان نیست. آن‌ها هدف خویش را شناخته و به سمت آن حرکت می‌نمایند. خوبی، نیک رفتاری، پی بردن به حال و اسرار مبدا خلقت از اهداف غایی خلقت آن‌ها ست. شما انسان‌ها نیز باید به این درجه برسید.

احساس می‌کنم که اکنون ذهن شما بیشتر بر روی موجودات فضایی متمرکز است ... از این موجودات هیچ هراسی نداشته باشید و آن‌ها را برای خود خطری جدی تلقی نکنید. یوفوها بر دو نوع می‌باشند که تمایز این دو نوع از همدیگر کار آسانی می‌باشد. نوع نخست از یوفوها از دنیایی بسیار دور که خیلی تامل یافته‌تر از همه‌ی موجودات می‌باشند، به زمین مسافرت می‌کنند. نوع دیگر آن از سیاره‌ای در نزدیکی زمین حرکت کرده و به زمین می‌رسند. آن‌ها یی که از نزدیک زمین می‌آیند، به خاطر عدم وجود انرژی کافی از میدان مغناطیسی شدیدی برخوردار نبوده و از این رو اگر کسی بخواهد از آن‌ها تصویری برداشته و یا فیلمی بگیرد، به راحتی قادر به این کار خواهد بود و تصویر آن‌ها بر روی نگاتیو کاملا مشخص می‌شوند. اما به خاطر این‌که آن‌ها به قدرت انرژی نوری پی برده‌اند، از نظر تهاجمی و یا تدافعی بسی قدرتمندتر از انسان زمینی هستند. بدن پوش و وسایل آن‌ها به دلیل آلیاژ خاصی که دارد و در آن از آهن نیز استفاده شده است، تحت تاثیر میدان مغناطیسی قرار می‌گیرد و اگر شما قادر باشید که بتوانید میادین

مغناطیسی نیرومنـــــدی را ایجـــاد کنید که از میـــدان مغناطیسی آن‌ها قـــوی‌تر باشـــد، به ســـهولت خواهید توانست آن‌ها را بر روی زمین نگه داشـته و بر رویشـان تحقیق کنید. رنگ آن‌ها غالبا نقـــره‌ای و یا به رنگ آهن است. البته این گروه از صـاحبان یوفو خـود به دو گـروه تقسیم می‌شـوند که یکی از آن گروه‌ها به دانشـمندان و روشـــنفکران آن‌ها مربـــوط می‌شـــود و گـــروه دیگر تنها وظیفه دارند که کارها و عملیـــات خودشـــان را عملی سـازند که از نگـاه شـما موجـوداتی منفی هسـتند. آن‌ها بـــدلیل این‌که نیازمند انـــرژی زیـــادی می‌باشـــند چنـــدان نمی‌توانند دور از زمین باشـــند و مجبورند که ســـریع به مبدا خویش باز گردند. البته بسـیاری از نیروهـای سـاکن در سیارات برتر که آن‌ها نـیز دورادور نظـاره گر زمین و حرکـات و پیشـرفت‌های شـما هسـتند، تلاش می‌کنند که این گـــروه از صـــاحبان یوفو وارد زمین نشـــوند. زیـــرا احتمـال دارد، آنـان به خـاطر دیـده شـدن و یا تحت تـاثیر میدان‌های مغاطیسی قرار گرفتن، بدست انسان‌ها اسیر شوند و شما انسـان‌ها نـیز بـرای پی بـردن به راز آن‌هـا، مجبـور به حبس آن افـراد شـوید، که در آن صـورت جنگ بین سیاره‌ای به وقوع می‌پیوندد.

یوفوهـــایی که در ســـیارات برتر ســـاکن هســـتند، دارای جـــوانب قابل انعطـــاف بـــوده و به دلیل برخـــورداری از انرژی زیاد و داشتن میدان مغناطیسی قـوی و نیرومنـد، قابل رویت برای شـما نیسـتند و اگر هم به شـکل‌هاله‌ای شـبح گونه مشـاهده نمایید و بخواهید از آن‌ها تثـاویری و یا فیلمی را بردارید، موفق به این کار نخواهید شد. زیـرا قدرت انرژی و میـدان مغناطیسی آن‌ها چنـان تـاثیری بر روی فیلم یا نگاتیو شما می‌گذارد که محل وجود آن‌ها بر

روی فیلم سفید و سوخته باقی می‌ماند. این گروه از یوفوها نه تنها هیچ صدمه‌ای برای انسان ندارند که حامی انسان‌ها به شمار می‌روند و حتی در زمان حضور و ورود به زمین قصد انتظام بخشیدن به برخی از مشکلات و یا نا هماهنگی‌های موجود در زمین را دارند. غالب بیماری‌هایی که زندگی بشر را متلاشی کرده و باعث شده است که نسل انسان رو به انقراض بگذارد از طریق همین موجودات از بین رفته و راه‌های درمان بیماری‌ها برای انسان به طریقی ارائه شده است. اغلب نابسامانی‌هایی که در زمین از نظر جغرافیایی و یا اقلیمی بروز کرده، بوسیله‌ی همین یوفوها راه حل یافته و رفع شده است. لذا این یوفوها حامیان شما هستند.

البته باید توضیح دهم که یوفوهای نامبرده نیز به چند گروه تقسیم می‌شوند. شما در زمان مشاهده‌ی یوفوها به آنچه که باید توجه داشته باشید، توجه نکرده و تنها صورت ظاهری موضوع را بررسی می‌کنید. شما آن‌ها را موجوداتی ترسناک و عجیب دانسته و تفکرات شما که در واقع از سوی آن‌ها قابل شناسایی است و چون روح آن‌ها به طرق مختلفی با روح شما در ارتباط قرار می‌گیرد، لذا آن‌ها نیز ترجیح می‌دهند مادامی که شما آمادگی پذیرش آن‌ها را ندارید، بطور آشکار و دوستانه با شما رابطه برقرار ننمایند و یا ظاهر نشوند. روزی که شما به درجه‌ای از علم برسید که بتوانید مثل آن‌ها دارای تکنولوژی پیشرفته باشید و یا حداقل شبیه به دانش آن‌ها چیزهایی را ایجاد نمایید، آن زمان شاید موجودیت آن‌ها برایتان چندان دشوار نباشد و آن‌ها نیز به راحتی و اطمینان خاطر به شما نزدیک شوند ... آن‌ها

در این فکر هستند که بتوانند از میـان انسـان‌ها گـروهی را انتخـــاب نمایند و بر روی آن‌ها فعـــالیت کـــرده و از انسان زمینی چنان نابغه‌هـای بـاور نکـردنی ایجـاد نمایند که بتواند راه سریع تغییرات و تکامل را بپیماید.

به دو عدد 0 و 1 توجه زیادی داشته باشید و سـعی کنید در برج‌هـای فلکی تغیـیرات عـددی که اتفـاق می‌افتد را کشف کنید و آن‌ها را واســطه قــرار دهید و زبــان دیگر ســیارات را بیاموزید. البته آن‌ها قــادر به خوانــدن ذهن شما هستند ولی شما هنـوز به این توانـایی دست نیافته اید.

درست در یازدهمین سال حضور من در زمین، تعدادی از انسان‌ها با روحی شرور از عدد 11 در کتـاب عهد عـتیق استفاده کرده و با استناد به قدرت آن در یـازدهمین روز از ســال 11 به تخـریب بنیان‌هـای اجتمـاعی انســان‌ها خواهند پـــــرداخت ... اگر این گـــــروه شـــــیطانی به خاوسته‌های خویش برسند، زمینه‌ی بسیاری از ناملایمات و دشــواری‌های اجتمــاعی انســان‌ها را فــراهم خواهند آورد. با بـروز چـنین حـادثه‌ای قتل عـام بـزرگی در روی زمین شـــــروع خواهد شد و حس انتقـــــام و ادامه حق خواهی و خونخواهی به جنگی خانمـان سـوز بـدل خواهد شد و از امـــروز از بین رفتن یک ســـوم نسل بشر را به شما خبر می‌دهم (کریون برای نخستین بار در تــاریخ 11 سـپتامبر 1991 حضـور خـود را بر مـدیوم خـویش (لی کــارول) آشــکار می‌ســازد و طبق پیش بیــنی کریــون، درست در یازده سال بعـد، یعـنی در تـاریخ 11 سـپتامبر 2002 حـادثه‌ی حمله به برج‌هـای دوقلـوی مرکز تجـارت جهانی در نیویـورک بوقـوع می‌پیونـدد زمینه‌ای می‌شـود

برای حمله‌ی آمریکا به افغانستان و بعد عراق و خونهـای بیشماری که ریخته می‌شود و هنوز آتش این خونخـواهی و انتقام جـویی فـرو ننشسـته خاورمیانه را مـورد تهدید قـــــرار داده است. نکته‌ی جـــــالب دیگر این‌که خـــــود ساختمان‌های دوقلوی تجارت جهانی تمـثیلی از عـدد 11 بودند!. در واقع به حقیقت پیوستن همین پیشگویی بـــود که توجه جهانیان به کتاب حاضر جلب شد و در تیراژ بـــالا در جهان منتشر شد - مترجم).

طرفداران شیطان با توجه به شـناختی که از آیـات الهی در کتب مختلف دیـــــنی دارند و رمز و رازهـــــایی که از اسماء حسنی و کلام خاص خداوند که در انجیل و توارات و قرآن آمده اسـت، اطلاع دارند و همچـنین با وقـوف به قدر و انرژی موجـود در این اعـداد اسـرار آمـیز، به قـدر یقین در آینـده نـیز دست به کارهـای شـومی خواهند زد (بعد از حمله‌ی تروریسـتی القاعـده به برج‌هـای دوقلـو، این عمل وحشیانه‌ی خـود را توسط سـوره‌ی 9 (توبه) و جزء 11 و آیه‌ی 2001 توجیه کردند که اشاره به تاریخ آن حمله تروریسـتی دارد. در این آیه آمـده است: «آیا کسی که بنیـاد خـود را بر پـایه‌ی تقـوی و خشـنودی خداوند بنا نهاده بهتر است یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگـاه و دره‌ای که مشـرف به سـقوط است پی ریـزی نماید که با آن به آتش دوزخ فـرو می‌افتـد؟ خـدا ظالمـان را هـدایت نمی‌کند.» و این همـــان اســـتفاده‌ی شـــیطانی است که انســـانهایی با ارواح پلید قادرند از اعـــداد مقـــدس کتب الهی بکنند و با تحریف آن‌ها در جهت منفی، دست به اعمال ناشایست بزنند.).

... من کریون خادم شما از انرژی خدمت هستم. همه تان را با عشق و مهرورزی بدرود گفته و از شما دور می‌شوم.

حدود سه ماه بعد از جلسه‌ی زنده، جلسه‌ی دیگری با اشتراک 14 نفر که تماما از اعضای متافیزیک و کارشناسان امر بودند، برای دریافت برخی از سوالات خودشان در محل سالن اجتماعات دانشکده‌ی فلسفه و علوم نظری دانشگاه کالیفرنیا تشکیل گردید که در این جلسه حاضران شرکت کننده سوالات خودشان را به طور فهرست آماده نمودند تا در هنگام رابطه از کریون پرسیده شود. با توجه به این‌که بسیاری از سوالات مشابه هم بودند و تمامی آن‌ها از کریون پرسیده شدند، ولی من در این میان به سوالاتی که جنبه عمومی داشته و برای همگان مطرح است، انتخاب نموده و در اینجا ذکر می‌نمایم. البته شاید برخی از این سوالات برای تعدادی از شما خوانندگان گرامی چندان مهم جلوه نکرده و جذابیت خاصی نداشته باشد، اما یقین دارم پاسخ‌هایی را که کریون برای ما دادند، از بسیاری لحاظ حائز اهمیت است. سوالات مطرح شده، گر چه پس از افشاء شدن از سوی پلیس ایالتی ایالات متحده آمریکا چندی مکتوم و مختوم باقی ماند ولی با توجه به این‌که در این ارتباط و بیان مطالب هیچ نفع سیاسی و یا شخصی خاصی وجود نداشت و حتی عواملی از پلیس و حتی FBI نیز در برخی از جلسات حضور یافتند، مشخص گردید که این مطالب واقعیت محض بوده و اطلاعات اخذ شده از کریون واقعی هستند. گروه سوالات مطروحه به شرح زیر است: 1-ـــ آیا از نقشه‌ی سیاه سرخپوستان هوپی اطلاعی دارد؟ اگر دارای آگاهی و اطلاعاتی در این

زمینه می‌باشید، نظرتان را برای ما بیـان دارید. (با توجه به این‌که سرخپوسـتان قـبیله‌ی هـوپی اعتقـاد دارند که الهه‌ی خورشید از میانشان رفته است و هر سال با بروز بهار که مصادف با 21 مـارس اسـت، الهه‌ی خورشـید بر زمین با نگرانی می‌نگرد و انتظار دارد که انسـانها چنـان ظلم و جـور را بر زمین و زمینیـان حـاکم سـازند که سـرانجام الهه‌ی خورشـید مـاموریت عـزیمت به زمین را بگـیرد و بـاز با قتل و عـام و نـابودی تبهکـاران، صـلح و آرامش را در زمین برقرار کند - مـترجم) جـواب کریـون: ... نقشه‌ی سرخپوسـتان هـوپی ناشی از احساسـات و تصـورات و اعتقـادات آن‌ها ست. آن‌ها نـیز واقعیت را دریافته و در طـول تـاریخ فرسـتادگان و ارواح برتـری با آن‌ها رابطه برقرار کرده و خبر بروز و وقوع روز سـخت را داده است. اما این‌که این روز می‌تواند به دست انسان سریع‌تر حادث شود یا نه، امری است که نمی‌توان به آن با دیدهٔ یقین نگریست. بشر زمینی راه تکـاملش را خـواه نـاخواه طی می‌کند و خواهد کـرد. در این رهگـذر مشکلاتی از سوی خود و یا عوامل جانبی عـارض خواهند شد. ولی این مشـکلات نمی‌تواند دلیل بر این باشد که حادثه‌ای زود انجام خواهد گرفت یا نه؟ و ما موظفیم که آن مرحله را سریعتر حـادث نمـاییم. لـذا سـوال شـما در رابطه با نقشه‌ی هوپی‌ها ناشی از تـرس شماست که این ترس موردی ندارد و باید به نحوی ایمان و اعتقادات انسـان‌ها را تقـویت بخشـید تا حـاکمیت روح شـیطانی مقدور نشود. این پیام را من (کریـون)، خـادم شـما و از منشاء انرژی صراحتا بیان می‌دارم که سعادت و بهروزی شما در سایه‌ی پیروی از احکـام الهی است و هر انـدازه با عشق و محبت گـرایش به خداوند را تقـویت بخشـید،

ارواح شیطانی در میانتان رسـوخ نیافته و هیچ حـادثه‌ای پدید نخواهد آمد. 2- برای این‌که تعادل و توازن در سیارۀ زمین حفظ گردد، آیا لازم است انسـانهای زیـادی کشـته شـوند؟ با توجه به این‌که بـرخی از ارواح و روح متعـالی مربـــوط به RA در بســـیاری از ارتباطـــات خـــود با مدیوم‌هایشان اعلام داشـته‌اند که بشر بـرای تکامل خـود همیشه دچـار یکسـری اشـتباهات شـده و از طـرفی با کشـفیات خـود به بقا و طـول عمر خـویش می‌افزاید. از طـرفی همین کشـفیات بـاعث می‌شـوند که بشر تـوازن میان طبیعت و خود را از بین برده و در نتیجه با بسـیاری از بیماری‌ها و یا حـوادث روبـرو می‌شـود که عنـداللزوم تعــداد زیــادی از انســان‌ها را از بین می‌روند تا زمینه‌ی تعادل در روی زمین برقرار شود. به طور مثال برای گذر از مـرحله‌ی دوم تکامل به مـرحله‌ی سـوم، بیماری‌هـایی اعم از طاعون و وبا انسان‌های زیادی را از بین بـرد و یا بشر خود با دست خـویش جنگهـای اول و دوم جهـانی را پدید آورد و بسیاری از انسان‌ها کشته شدند و اکنـون که در ســالهای آخر تکامل ســوم هســتیم و بایســتی به مرحله‌ی چهـارم بـرویم، آیا بـاز هم چـنین ناگواری‌هـایی انســان را تهدید می‌کنــد؟ اگر تهدید می‌کنــد، می‌تــوان بیماری مهلک ایدز را ماحصل دوران عبور از مرحله سوم به چهارم برای ایجاد تعادل به شمار آورد؟ جواب کریون: در جواب سوال شـما باید بگـویم که دلیل قتل عـام بشر در طول تاریخ به دلیل موفقیت‌های ناشیانه‌ی او و بهـره گـــــیری نا مناسب از او از آنچه بدست آورده بـــــوده، می‌باشد. انسان هر آنچه را که کشف و یا اخـتراع نمـوده اسـت، آن را محـدود به منطقه و یا قشر خاصی کـرده و دنیـای انسـانی را با خطـراتی مواجه کـرده است. اگر به

نتـــایج توســـعه‌های علمی و فـــنی انســـان‌ها بنگریـــد، در راســتای تمـامی گامهـای برداشـته شـده، تنها یک هـدف بـــرای بهـــره وری از امکانـــات جدید مطـــرح بـــوده است: برخـــورداری و چـــیرگی داشـــتن! این دو عامل بســـیار خطرنـــاکی در زنـــدگی بشـــریت است. در ابتـــدای امر کارهای انجام شده حالت قداست و توام با نیت خوبی را همراه داشته است، ولی در جریـان بهـره گـیری از آن‌ها راه صـحیح به گم گشـتگی منتهی شـده است. به طـور مثال اگر همین تغییرات ژنـتیکی را که در سـالهای اخـیر شـروع کـرده ایـد، در نظر بگیریـد، کـار بسـیار مثبت و بـزرگی است که در سـایه‌ی آن می‌توانید به بسـیاری از نایافته‌ها دست یافته و راههای رسیدن به تعالی جسمی و روحی بشریت را هموار سازید، اما می‌بینیم که بـرخی از پیشگامان چـنین علمی در میـان شـما به نـوعی از آن سوء استفاده کرده و با تغییرات ژنتیکی درصدد یـافتن و بهـره گـیری از امکانـاتی هسـتند که بتوانند از طریق آن انســـــان‌هایی را بوجـــــود بیاورند که همیشه تـــــابع خواسته‌هایشـان باشـند. این گـروه از پیشـگامان بـرای بشریت خطرناک هسـتند و دارای روح شـیطانی هسـتند. همانگونه که در جسات زنده‌ی قبل بیـان داشـتم شـما از موجـودات دارای شـعور و اسـتعداد زیـاد که از سـیارات دیگر به سویتان می‌آینـد، ترسـیده ایـد، حـال آن‌که بـرای صـدمه زدن به روی زمین سـفر نمی‌کنند. خطرنـاکترین موجودات برای شما همانا موجوداتی هسـتند که از میـان خود شما بـوده و مشـابه شـما هسـتند. شـما از این نـوع موجـودات بترسـید و نه از یوفوها! البته باید بگـویم که صاحبان یوفوها که از نظر هوشی و استعدادهای بـالقوه بسی از شما فراتر هستند. آنان دیگر دچار خطا و اشتباه

نمی‌شـــوند. آنـــان راهی را که انتخـــاب کرده‌انـــد، آن را شناخته و درصدد رسیدن به اهداف غایی خـویش هسـتند و هر مانعی را در برابر راهشان قرار گیرد، آن را از بین خواهند بـرد. این کشـتار و یا قتل و عـام و ظلم نیسـت، بلکه انتخابی است که انسان برای خویش برگزیده است. آنان می‌دانند که استفاده‌ی درست و نادرست از امکانات چیســـت؟ و اگر روزی با آن‌ها بوســـیلهٔ امکانـــاتی که به تدریج صاحبش می‌شوید، مواجه گردید، آنان ماهیت شـما را در خواهند یافت و در چنین شـرایطی مسـلم است که ابتدا سعی خواهند کرد که شما را هدایت نماینـد، در غـیر اینصورت برخوردی سخت میان شما ایجـاد خواهد شد که به قتل عـام عـده‌ی زیـادی از انسـان‌ها منجر خواهد شد. شاید این حادثه را مرحله‌ای از مراحل تکـاملی انسـان‌ها بدانید و تصور نمایید که چون از مرحله‌ی تکامل سـوم به چهارم پا نهاده اید، مجبور به پـذیرش این حادثه هسـتید. حال آن‌که برای رسـیدن به مـرحله‌ی جدید هیچ نیـازی به کشت و کشـتار نیست و اگر در طـول تـاریخ خـود شـاهد چنین برخوردها و کشتارهایی شده اید، بـالطبع زاییـده‌ی رفتارهای نابخردانه‌ی انسان‌ها بوده است. در واقع سـوء استفاده کنندگان از امکانات موجـود از نظر جسـمی و یا عقلی اگر پیشـــــرفته و متکامل بوده‌انـــــد، ولی از حیث روحی عقب مانده بوده و انسان‌هایی به شمار می‌رفتند که با شـــرایط جدید نمی‌توانســـتند خویشـــتن را ســـازگار نمایند. پس دلیل کشتار چنان انسـانهایی منبعث از عـدم سازگاریشـــان بـــوده است. حـــال برگـــردیم به موضـــوع اقدامات انسـانی که آن نـیز تولید کننـده‌ی آشـفتگی‌های مختلف اجتمـاعی است. شـما مطـرح کردید که زمـانی انســـان به وســـیله‌ی طـــاعون و وبا و زمـــانی با جنگ و

خونریزی و زمان دیگری با تغییرات اقلیمی و اکنون نیز امکان دارد با بروز بیماری ایدز نسل انسان از بین برود. آیا این چرخه‌ی انکار ناپذیر خلقت است که باید تحقق یابد؟ باید در پاسختان بگویم که اینگونه نیست. اگر روزی انسان بوسیله‌ی بیماری‌های مختلفی از بین رفته است، ناشی از کثرت بشر و افزایش ارتباطات انسانی بوده و از طرفی چون آگاهی‌ها و اطلاعات موجود در برخورد با بیماری‌ها برای انسان آشکار نبود، لذا انسان در معرض نابودی بوسیله‌ی چنان بیماری‌های خطرناکی قرار گرفت. به عبارتی دیگر بیماری در اثر تکامل و دگرگونی که در میان مخلوقات مختلف زمین انجام پذیرفت، بخش‌هایی از خلقت به صورتهای مختلف که شما به آن‌ها نام ویروس نهاده اید، متظاهر شدند. چون بشر آمادگی کامل و کافی در برابر این را نداشت، به ناچار شکست خورد. از طرفی رابطه‌های مختلف امکان شایع شدن این بیماری را در میان بشر ایجاب کرد و نسل بسیاری از انسان‌ها از بین رفتند. اما این خود تحولی دیگر در زندگی شما بود. یعنی به عبارتی اگر چنان حادثه‌ای بوقوع نمی‌پیوست، شما قادر نبودید بر روی آن تمرکز داشته و راه‌های مقابله با آن را بیابید. بروز حادثه، شما انسان‌ها را به این کار واداشت که بدانید چه بوده و چه باید کرد که به نهایت راه چاره را یافته و راه‌های درمان را نیز برگزیدید. این را شاید نشنیده باشید ولی ایدز به دست انسان ایجاد شده است. زمانی که اولین برنامه‌ی تغییرات ژنتیکی در میان انسان‌ها رایج گردید و چنین تغییراتی را بر روی خون انسان‌هایی به نام سیاهپوست در آفریقا ایجاد کردند و به مرحله‌ی آزمایش گذاشتند، تازه متوجه بُعد وسیع و

خطرناک این تغییرات شدند. آن‌ها سعی داشتند به نوعی خون مصنوعی را در انسان‌ها آزمایش نمایند و از طرفی چندین خون حیوانی را نیز با تغییراتی وارد خون انسان‌ها کردند که در نتیجه‌ی این خون جاری در رگهای انسان‌های مورد آزمایش پاسخ لازم را نداد و گلبولهای سفید انسان‌های تحت آزمایش در معرض نابودی قرار گرفته و خون جدید تزریق شده، دیگر نتوانست پاسخ لازم را در ایمن سازی بدن انسان‌ها بدهد. هنوز نمی‌دانستند که وسعت این عمل تا به کجا ادامه خواهد یافت که از رابطه‌های انسانی غافل شدند و چون تکثیر چنین سلولهای خونی بسی سریع‌تر از خون معمولی انسان بود، لذا با انتقال سلولی از این خون ساختگی به بدن شخص سالم، زمینه برای بیمار شدن فراهم آمد. بدین ترتیب انسان‌های بسیاری در اثر ارتباطات جنسی و روزانه سلولهای بیمار را به یکدیگر انتقال دادند و زمانی که همان افراد دارای روح شیطانی دریفتند که بیماری تازه کشف شده، زاییده‌ی عمل خودشان بوده است و چاره‌ای ندارند، به تحقیقات خود ادامه نداده و حتی برای یافتن راه حل اقدامی نکردند و تصور نمودند که شاید نسلی منقرض خواهد شد و بدین ترتیب مشکل حل خواهد گشت. اما شما امروز با این بیماری روبرو هستید و اگر چاره آن را نیابید، که یقین دارم خواهید یافت، نسل شما انسانها به تعداد زیادی منقرض خواهد شد. این بیماری دلیل حتمی برای تغییر و تحول در انتقال دوره‌ی تکاملی نیست، بلکه شما انسانها با یافتن دانش لازم راه درست را انتخاب نکرده و با دست خویش تکامل خودتان را مسدود و محدود کردید و با یافتن راه چاره دوره‌ی جدید ایجاد خواهد شد و باور خواهید کرد که

اگر چنـــان حـــادثه‌ای بـــروز نمی‌کـــرد، اکنـــون به تکامل نرسیده بودید. ولی این تصوری باطل و به دور از منطق است و توصیه می‌کنم حداقل در مراحل دیگر طی تکامل دچار چنین اشتباهاتی نشـوید. 3-ـ انسـان در حـال حاضر دست به تغیـــــیرات ژنـــــتیکی زده و حـــــتی با کاشت کروموزومهـــای منتخب نر در درون تخمک مـــاده، قـــادر شـده است که انسـان‌های بـدل و بـاب میل خـود ایجـاد نماید. آیا می‌تـوان بـاور کـرد که روزی انسـان قـادر به ایجاد انسانی به رنگ نقره‌ای خواهد شد که در آن به غیر از حس اطاعت چیز دیگری نباشد؟ و یا موجودی باشد که بر خلاف انسان نقره ای، تماما انسانی با احساس و نیک باشـد؟ پاسخ کریـون: ... باید به اطلاع شـما برسـانم که رنگ عصر جدید، آبی نیلی و یا تیره خواهد بود که به رنگ روح می‌شناسید. و همچنین باید به اطلاعتان برسـانم که در سایر سیارات موجودات تکامل یافته از این رنگ بهره می‌برند که بدلیل برخورداری از تکنیک لازم و بهره گیری از آلیاژهـایی که شـما نـیز صـاحب آن هسـتید، به رنگ نقـــره‌ای متمایل به آبی به نظر می‌رســـند. بـــدون تردید شـما هم اگر بخواهیـد، می‌توانید دارای این رنگ باشـید. اما بـــــرای رســـــیدن به این مرحله باید به تکامل روحی مطلق رسیده و از مواد و غذاهایی بهره ببرید که جنبه‌ی حیوانی نداشته باشد. زمانی که بتوانید از لحـاظ ژنـتیکی بر روی مواد غذایی خـویش تـاثیر بگذارید و گوشت را از رده‌ی غذاهایتان خارج سازید و بجای تامین نیازمندی‌های وجودی خود به پروتئین، هیدرو کربن، مـواد معـدنی و ... از چیزهای دیگـری که به وفـور در طـبیعت وجـود دارنـد، بهـره ببریـد؛ آن زمـان رنگ شـما نـیز به تـدریج دگرگـون خواهد شد و خواهید گفت که خـــون جـــاری در بـــدن ما

مـوجب سـفیدی رنگ و یا حـالت کنـونی است. اما باید بدانید که خون تنها عاملی نیست که شما رنگ کنـونی را دارید. شرایط محیطی، آب و هوا و نوع غـذا بـاعث شـده است که رنگ کنونی را داشته باشید. هر انـدازه از مـواد گوشتی بهره ببرید و یا گوشت مصـرف کنیـد، رنگ شـما سـرختر و تـیره‌تر خواهد شد و رنگ قهـوه‌ای به خـود خواهید گرفت. از طرفی هر قدر گوشت مصرف نماییـد، بدن شما به همان اندازه نیازمند شده و انـرژی نفسـانی شـما بیشـتر خواهد شد. زیـرا تـاثیرات انـرژیکی که در گوشت وجود دارد، به نوعی در میادین مغناطیسی وجـود شما تحت تاثیر نهـاده و پس از عـادت یـافتن به گوشـت، همیشه نیازمند آن خواهید بـود. زیـرا تعـادل انـرژی بـدن شما با آن مقدور خواهد بود. از طرفی اجسام و بدنهای انسـان‌های راغب به گوشـتخواری در تـاثیر و تـاثر از کـواکب و صـورتهای فلکی نـیز با انسـان‌هایی که کمـتر گوشت مصـرف می‌کننـد، متفـاوت است. شـما اگر قـادر باشید که رژیم غذایی خودتان را تغیـیر دهید و به کلی از گوشت فاصله بگیرید، نه تنها انـرژی روحی شـما بیشـتر خواهد شد که تغیـیرات زیـادی را در سـاختار وجـودی خودتان نیز احساس خواهید کرد. بدین ترتیب با افـزایش انرژی روحی در بـدن شـما، رنگتـان نـیز دگرگـون خواهد شد. لازم به ذکر است که ایجاد نسلی به رنگ نقـره‌ای و مشابه موجودات سـایر سـیارات به دست شـما انسـان‌ها کـار مقـدور و شـدنی نیست. زیـرا نـوع مـواد تشـکیل دهنده‌ی اتمسفر شـما و مـوادی که در زمین وجـود دارد، رنگ بـدن شـما را متمایل به سـرخ و شـرایطی که الان دارید، کرده است. البته با تغییرات ژنتیکی می‌توانید رنگ دانه‌های موجود در بدن انسان‌ها را در همان حالت نطفه

تغییـــــــیر دهید و این در یک لحظه و در یک مقطع قابل انجـام نبـوده و چنـدین مرحله و نسل باید این آزمـایش ادامه یابد تا نسلی جدید به رنگ نقره‌ای یا آبی تیره پدید آید. اما در رابطه با موضوع ساخت و ایجاد انسانی که از نظر روحی کامل بـوده و بسـیار پـاک سـیرت و نیکخو باشد، باید بگویم که این کار شدنی است. اما این کـار به وسـیله‌ی ابـزار مکـانیکی و یا آزمایشـات خاصی مقـدور نیست. زیرا آنچه را که شما به نام خلق و خـوی انسـانی می‌شناسـید، ناشی از روح انسـان است. روح انسـان با دست و یا چیز دیگری قابل تغییر و یا دگرگـونی نبـوده و باید به گونه‌ای با آن کنار آمد که بتواند به طور زیر بنایی دگرگون شود. انسان بدلیل برخورداری از روح خـدایی و عقل و خرد که ودیعه‌ی خاص و ابزار تکامل انسان است، از سایر موجودات از بسیاری جهات تفـاوت کـرده است. به همین خـــاطر خداوند او را با مجهز کـــردن این دو برجســتگی، آزاد و مختــار آفریــده است و از این رو به چـیزی یا عـاملی اجـازه نـداده است که مـایه‌ی تغیـیرات جبری و روح انسان شود. انسان باید با ایجاد تعادل میان عقل و روح خود و همچنین شامل کردن انرژی جسمانی خود به گونه‌ای حرکت کند که رفتـارش منطبق با روح او باشد. در واقع با تقـویت انـرژی روحی می‌تـوان خلق و خوی پاکیزگی، نیک سیرتی، دانایی و آگاهی را در انسان پدید آورد و او را نیکخو کـرد. در غـیر اینصـورت امکـان تغیـــیر انســـان مقـــدور نیست. 4-ـــ اگر روزی بر حسب اظهـاراتی که شـما کرده‌اید و یا اخبـار و روایـاتی که در کتب مختلف دینی آمـده است و مقـرر است که سـیاره‌ی زمین روزی از هم متلاشی خواهد شد و در اثر یـــــافتن مـدار خاصی بـاز به حیـاتش ادامه خواهد داد، آیا بـاز هم

مـداراتی در اطـراف زمین وجـود خواهند داشـت؟ اگر خواهند بـود، این مـدارات چنـدین درجه و تا چه مـدتی را شـامل خواهند شـد؟ جـواب کریـون: در این رابطه باید گفت که زمین دارای انرژی خاصی است که در اثر وجـود قطبین صاحب این انرژی تسلسلی شده و بقـای زمین و هر آنچه در اوسـت، به این انـرژی بسـتگی دارد. اگر عظمت و قطر زمین بیش از این می‌بـود، مـدارهای موجـود در آن و فواصـلی که میـان دو قطب وجـود دارد، بیشـتر می‌شد و انـرژی زیـادی در زمین نیـاز می‌گشت و فـزونی انـرژی و وسـعت میـدان مغناطیسی زمین را به گونه و شـکل دیگـری ظـاهر می‌کـرد. موجـوداتی که در زمین می‌بودنـد، بیش از این عظیم و قدرتمند بـوده و شـاید موجـودات ریز انـدام و تک یـاخته‌ای که امـروز بر روی زمین است، به گـونه‌ی دیگـری ظـاهر می‌شـدند. از این رو می‌توان گفت که آنچه باعث ایجاد زنـدگی کنـونی در زمین شـده اسـت، همین انـرژی مغناطیسی است. با توجه به این‌که زمین در هر جریـان و گـردش خـود تحت تـاثیر اقمـار و سـیارات دیگر قـرار گرفته است و در اثر قدرت جاذبه‌ی آن‌ها از مدار خود به طـوذ نامحسوسی به انحـراف و تمایل روی می‌آورد، دیر یا زود از مسـیر خـود خارج شده و در برخورد با سایر اجـرام آسـمانی متلاشی خواهد گردید که واقعه‌ی آن را از ابتـدای خلقت برایتـان گوشـزد کرده‌اند. در این حـالت زمین به طـور کامل تقسیم نشده، ولی تکه‌هـایی از آن از زمین جـدا شـده و در فضا سرگردان خواهد بـود. بـرخی از آن‌ها در تـاثیر و تاثر زمین و ماه قـرار گرفته و به مانند سـیاره‌ای کوچک در مدار خاصی خواهد گشت و چون از زمین جدا شـده و هنوز شرایط زمین را دارد، قابل زیست خواهد بـود ولی

انرژی موجود در آن باعث خواهد شد که شکل زندگی و موجودات دگرگون گردند. برخی دیگر نیز از زمین فاصله گرفته و بدلیل عدم برخورداری از انرژی خورشیدی به یخبندان سختی دچار خواهد شد. امام با این حال شرایط کنونی زمین در آن وجود خواهد داشت و از نظر تنفسی مشکلی برایتان پدید نخواهد آمد و تنها میزان جاذبه و فشار موجود تغییر خواهد کرد. زمین به دلیل کوچک شدن خود، از نظر فواصل قطبی بسیار کم مسافت شده و میدان مغناطیسی فشرده‌تر خواهد بود. در اثر این تغییر انسان‌های تازه بدنیا آمده و حتی موجودات دیگر بسی کوچکتر خواهند بود ولی از نظر بهره هوشی و انرژی خیلی قوی خواهند شد. همین مقدار مداراتی که اکنون در روی کره‌ی زمین متصور است، در آن زمان نیز وجود خواهد داشت. پرسیدید که این حادثه چه زمانی اتفاق خواهد افتاد و عیار شدن مدارها چقدر طول خواهد کشید؟ که باید پاسخ بگویم که این به میزان انرژی موجود در بعد از روز حادثه بستگی دارد. انحراف و تمایل زمین به خارج شدن از مدارش در حال حاضر وجود دارد و ادامه می‌یابد و اگر مقدار انرژی جذب و دفع ماه و سایر سیارات در تقابل با زمین بیشتر شود، زمان وقوع آن زودتر خواهد بود. همانطور که قبلا نیز گفتم من تا پایان سال 2002 میلادی از زمین دور خواهم شد و از آن زمان عیار شدن شرایط زمین و زمینیان به خودتان بستگی دارد. زیرا هر قدر بیشتر از مواد و موجودات زمین استفاده کنید، تعادل قدرتی موجود در زمین کاهش خواهد یافت و از درون نیز پوسیدگی را فراهم خواهد آورد. به عبارتی بودن یا نبودن هر چیزی در زمین بر میزان تعادل میدان

مغناطیسی اثر می‌گـذارد. هر نـوع افـراط و تفریط در محصولات و موجودات باعث می‌شـود که انـرژی از عیـار خود خـارج شـود که خطرنـاک است. اگر به آنچه به شـما توضـیح دادم و بتوانید هر نهـوع تحـول علمی و عملی را منطبق با اصول کنید، حادثه‌ی بوقوع پیوسته کمـتر شـما را تحت تـاثیر قـرار داده و حـتی این امکـان را به شـما خواهد داد که با تکامل روحی و عقلی خـــــــــویش و اســـتفاده‌ی بهینه از امکانـــات خـــود، به آنچه که تصـــور می‌کنید در هـزاران سـال بعد بـدان خواهید رسـید، نائل خواهید آمد و این رمز مـــوفقیت شـــما خواهد بـــود که با مهـــاجرت و تغیـــیر مکـــان نـــیز بتوانید بخش اعظمی از خطرات ناشی از انفجـار زمین را کـاهش دهید. حادثه را می‌توانید از احتســاب مـــیزان گـــرایش و تمایل زمین در مدار با ضریب زمانی و تاثیرات انرژیکی سایر سـیارات و مـــاه بدست آورید. اگر این را به خـــوبی درک کـــرده و محاســـبه‌ی لازم را به انجـــام برســـانید، به یقین خواهید فهمید که زمین بعد از 25000 ســال دیگر نـــابود خواهد شد. اما مـژده‌ی دیگـری به شـما بـدهم که انسـان تا آن موقع به نقطه‌ای از پیشـــرفت خواهد رســـید که کمـــتر صـــدمه‌ای را خواهد دیـــد، به شـــرط آن‌که همبســـتگی در میان انسان‌ها وجـود داشه باشد و همه در کنـار هم و در حمایت یکدیگر باشند. 5-ـ نکته‌ی اصلی بـرای هر فـرد در زندگی به نظر شما چه می‌تواند باشد؟ جواب کریـون: در این رابطه در این رابطه فرمـــان و حکم آکنـــده از مهر خداونـدی را برایتـان نقل می‌کنم. خداوند در این رابطه انســان را در دو جنبه آگـــاه گردانیـــده است: الف) یقین داشته باشید که شما موجودی برتر بوده و از بـــدو خلقت تا ابدیت در حال تکامل بوده و راهی را در پیش دارید که

بایستی آن را طی کنید. ب) دنیای زمینی شما دنیای مطلق شما نیست و شروع و پایان در آن محدود نشده است. زندگی جسمانی شما محدود به زمین بوده و زندگی روحانی شما همیشه پایدار و جاوید و ماندگار است. نکته‌ی اصلی در زندگی برای بشر، توجه به این دو موضوع می‌باشد. زمانی که بدانید شما به طور هدفدار آفریده شده اید، یقینا راهی را که پیش روی خواهید داشت، بر اساس منطق، برنامه و اهداف ویژه خواهد بود. اما اگر غافل از این باشید که برای چه آفریده شده اید؟ آنگاه راه را به بیهودگی طی خواهید کرد. بشر نیز به سان سایر مخلوقات با هدف خاصی آفریده شده است. باید این را بدانید که خداوند منشاء و مبدا انرژی و قدرت است. در او همه چیز ایجاد می‌شود و از این رو نمایش ظاهر و باطن در او یکی است. تحول و دگرگونی انرژی در او واحد است. همه چیز از او و مربوط به اوست. خداوند بر اساس انرژی هدایت شده اش که باز از خود او و ماهیتش است، مخلوقات را یکی پس از دیگری خلق کرده است. هدف او از این کار تظاهر و نمایش قدرت خویش نبوده است. زیرا ایجاب تحولات انرژیکی او منجر به خلق مخلوقات شده است و پس از آفریده شدن، همه چیز باز تابع قانون و انرژی خودشان بوده و به راه تکاملی خویش ادامه داده‌اند ... عقل و خرد امتیازی بوده که انسان به کمک آن آزاد و رها و مستقل آفریده شده است. با اعطای امتیاز آزادی اراده و اندیشه و عمل، انسان مسیر جدیدی را پیش روی خود داشته است. از طرفی چون از مبدا انرژی و خداوند است، روح جاودانه و خدایی دارد. او در حقیقت تمثیلی از قدرت و مظهری از نمایش دانایی و توانایی خداوند

است. از این جهت برتر از سایر موجودات به حساب می‌آید. ... انسان در طول تاریخ حیات خویش، قادر نبوده است که برخی از مسائل را به عنوان تجربه‌ی عملی دریابد و از اینرو یا از انها غافل شده است یا این‌که تمایلی نسبت به آن‌ها نداشته است و در این مرحله بوده که ما کریون‌ها وظیفه یافته ایم بیش از بقیه‌ی موجودات به انسان توجه داشته باشیم و او را در مسیری قرار دهیم که بتواند به سهولت راه خویش را ادامه دهد. در این میان برخی از انسان‌ها به درجه‌ای از نبوغ عرفانی و روحانی می‌رسند که قادر می‌شوند با ایجاد ارتعاشات روحی خویش همیشه با ما در ارتباط باشند و این گروه به دلیل برخورداری از این موهبت الهی برگزیده شده و یا به عنوان انسان‌های والا شناخته می‌شوند و ترجیحا با آن‌ها رابطه ایجاد می‌شود. این رابطه‌ها را شما در طول حیات خویش به صورت وحی دیده ایسد و یا این‌که به حالت الهام آن‌ها را تجربه کرده اید. اگر از این دو طریق انسان هدایت نمی‌شد، هیچ تفاوتی با سایر موجودات عالم نداشت. ... روح شما به دلیل خدایی بودن و به جهت این‌که ماده نیست، هیچگاه مرگی بر آن متصور نیست. روح شما نیز به مانند جسمتان تکامل می‌یابد تا به مرحله‌ی نهایی خویش برسد. مرحله‌ی نهایی روح شما، بازگشت به مبدا انرژی است. باید به گونه‌ای تکامل یابید که بتوانید به ریشه‌ی خویش بازگردید و گرنه به مانند انرژی الکتریکی جاری و باطل به هدر خواهید رفت و چون هنوز باقی هستید ولی در مسیر جریان یابی خویش نیستید، از ادامه‌ی حیات خویش همیشه رنج خواهید برد. چون مرگی برای روحتان متصور نیست، رنج و عذاب جاودانه همیشه با

شما خواهد بود. بنابراین اهمیت دادن به نکته‌ی اصلی که همانا تقـویت روحی خودتـان است و آن نـیز با تمایل و گرایش به مرکز انرژی و کسب قدرت از آن که نـامش را معنویت نهـاده ایـد، مقـدور و میسر می‌گـردد. اما این را نـیز علاوه کنم که تنها ادامه‌ی خط سـیر تکامل روحی کافی و وافی نخواهد بود. بلکه هر چیزی که در دسترس و در امکان شماست، امانت‌هـایی هسـتند که بایسـتی از آن‌ها بهره گرفته و اسـتفاده کنید. زنـدگی رخـوت بـار و سست و همچـنین بی‌توجه به هـدایت تکویـنی نـیز بـاعث می‌شـود تا در دیگر مسـیرها با کنـدی به پیش بروید. در همه چیز حالت تعادل را در نظر داشته باشید. 6- با توجه به این‌که ثبات و امنیت و بهروزی جامعه با تلفیق اصالت فـرد و جامعه مقـدور می‌گـردد، هر انسـان علاوه بر خودسـازی، چه اقـداماتی می‌تواند بـرای جامعه سـازی خویش انجام دهد؟ جـواب کریـون: ... زمـانی که عشق و محبت ایجـاد می‌شـود، روح انسـان به تکامل خـود آهنگ آغـازین می‌بخشد. با تکامل روح او، انـرژی وی بیشـتر ساطع شده و سایر مخلوقات از آن بهـره مند می‌شـوند. این همان اصالت اجتماعی انسان است ... زمانی که فرد دیگران را بشناسد در واقع نیازهای خود را شـناخته و از آن‌ها آگاه است. در چـنین شـرایطی است که به وظـایف خود نیز اهمیت داده و هدف خویش را از خلق شدن درک می‌کند و این اصـالت فـردی است. وقـتی انسـان به وظایف خویش آگاهی داشته باشـد، وظیفه‌ی خـود را در قبـال دیگـران نسـبت به توانمنـدیها و اسـتعدادهایش می‌شناسد. همین شـناخت بـاعث می‌شـود که انسـان راهی را برگزیند که به شکست منتهی نشـود. این نـیز مـرحله‌ای از تکامل روحی انسـان است. لـذا همیشه به

شما توصـیه می‌کنم که به عشق و محبت اهمیت دهید ... شـادی دیگـران بـاعث افـزایش انـرژی مغناطیسی مثبت آنـان خواهد شد و انـرژی عشق و محبت افـزایش خواهد یافت و بشـریت همیشه راه سـعادت را خواهد پیمـود. نه جنگی را شـاهد خواهید بـود و نه عـدم تفـاهم را. این دو واژه (جنگ و عدم تفاهم) به تدریج از خـاطر شـما زدوده خواهد شد. 7-ـ آیا می‌توانید تمریناتی را بـرای ما توصـیه کـرده و توضـیح دهید که بتـوانیم بر اسـاس آن قـدرت فکری خویش را تقویت نموده و بصـیرت لازم را بیـابیم؟ جـواب کریـون: بـرای پاسخ سـوال شـما باید بگـویم که تمرین خاصی نیاز نیست. همیشه سعی کنید که پایه‌هـای محبت را در خـــود مســـتحکم‌تر نگهدارید. این حقیقت زمانی ممکن می‌شـود که بیش از این‌که از دیگـران توقع داشته باشید، حق دیگران را بر حق خودتان تـرجیح دهید. مادامی که آنچه را که بر خودتان نمی‌پسندید، بر دیگـران جـایز می‌دانیـد، راه به جـایی نخواهید بـرد. ... عشق و دوسـتی، ناخواسـته محبت و عشق الهی را نـیز افـزایش می‌دهد. هر انـدازه که به خداوند عشق بورزید و او را در کنـار خـویش ببینیـد، به انـرژی او مجهزتر خواهید شد و این راه مـوفقیت شماست. بهـتر است همیشه پـیرامون برخوردها، رفتارها و واکنش‌هـای خودتـان تمرکز فکـری داشته باشید. روزانه چندین بار نام خـدا به زبـان بیاورید و با او سخن بگویید. این را می‌توانید به نام دعا خوانـدن و یا نیایش کردن بشناسـید. ورزش‌هـایی از قبیل: یوگـا، مدیتیشن و ... بهـترین راه‌هـای تمرکزِ فکـری و شـناخت حقایق است. اما مهمتر از همه‌ی این‌که عشق و دوستی را فراموش نکنید. این تـابلویی جاودانه است که همیشه نوری درخشان از ان ساطع می‌شود و راه تاریک شما را

روشن خواهد کـرد. همیشه متواضع باشـید و دیگـران را دوست بدارید. اگر چـنین باشـید، دیگـران نـیز شـما را دوست خواهند داشت. البته بـرای عمل تمرکز فکـری و مدیتیشـن، راه‌هـایی را پیشـنهاد می‌کنم که تمـرین در خصوص آن‌ها شما را تقویت خواهد کرد: یک) سعی کنید با دوسـتان بسـیار نـزدیکی که با عشق و علاقه با آن‌ها رابطه دارید و از نظر فکری و عقیدتی با همدیگر بسـیار نزدیک هستید، برای تمرین گرد هم آیید ... محل جایگیری شـما باید به گـونه‌ای باشد که حـالت شـمال - جنـوب یا شـرق-غـرب داشـته باشد (به دلیل تـاثیرات میـدان مغناطیسی زمین). یعنی به گـونه‌ای بنشـینید که یا پشت شما به شمال باشد یا به شرق و روبروی شـما جنـوب یا غرب قرار گیرد. می‌توانید با اعضای گـروه پشت سر هم یا در کنـار هم بنشـینید. در ضـمن وسـایل الکـتریکی و الکترونیکی را از اطراف خود دور سـازید تا فرکانسـهای موجـود در آن‌ها در جریـان انـرژی تـاثیر منفی نداشـته باشد. دو) تمام هوش و ذکاوت و حواس خود را به عشق و دوست داشـتن معطـوف و متمرکز سـازید و هر چـیز دیگری را از ذهن خود خارج سازید. اگر دیدی که ذهنتـان مغشوش است و نمی‌توانید متمرکز بمانید بهتر است که جلسه را تـرک گویید تا انـرژی منفی حاصل از تصـورات مغشـوش شـما، آرامش و تمرکز دیگـران را به هم نزند. سه) خودتـان را بـرای ادراک وقف کنید. بپذیرید و قبـول کنید که شما جزیی از موجودات خلقت در کائنات هسـتید که عشق و محبت و قدرت الهی در اطراف شـما جریـان دارد. خودتـان را بخش مهمی از خلقت بدانید و بـاور کنید. خودتـان را آنگونه که هسـتید بشناسـید و انسـان بودنتان را با تمام خصوصیاتش درک کنید. در واقع هویت

و منیّت را درک کنید. چهار) بـرای این‌که قلب و روحتـان آکنـده از فکر و اندیشه و نـیروی الهی باشـد، از صـمیم قلب و چنـدین بـار نـام خداوند را تکـرار کنید. اگر در این کار از اسماء الهی پیوسته استفاده کنید و آن‌ها را بدون این‌که به چیز دیگری فکر کنید بر زبان بیاورید، ناخواسته تمرکز فکری حاصل کرده و به غـیر از نامها چـیز دیگـری را حس نخواهید کـرد. زمـانی که نـام خـدا را به چنـان تمرکزی فرا می‌خوانید، خداوند به شما پاسخ خاوهد داد. این حق مسـلم شماست. اگر در این فراخـوانی، عشق و محبت او را بطلبیـد، آن را در قلب خـویش احسـاس خواهید کرد و اگر چـیز دیگـری از خداوند بخواهیـد، یقین داشته باشید که راه‌های رسیدن به خواسته تان از سـوی خداوند به شـما ابلاغ خواهد شد. شـما در واقع با این تمرکز فکـری، چشم بصـیرت خواهید یـافت. پنج) در آن حال بیاد آورید و باور کنید که بخشی از همان انسان‌های طالب و آرزومنـدی هسـتید که در آن‌جا حضـور یافته اید. انها را بیاد آورید و بدانید که آن‌ها نیز اگر با شما باشـند، چقـدر از داشـتن و کسب آرزوهایشـان شـادمان خواهند بـود. بـرای آن‌ها نـیز خواسـتار خوبی‌ها و مجـاب شـدن آرزوهایشان باشید. آن‌ها را جزیی از بـدن خـویش بدانید و چنـان احسـاس کنید که اگر آرزوی آن‌ها نـیز اجـابت نگردد، چقدر ناراحت خواهید شد. در این حـال ناخواسـته عشق و علاقه‌ای که آن‌ها به شما دارند، احساس خواهید کرد. این همان انرژی نیرومند و جـانفزای عشق و محبت است که از آن‌ها می‌گیرید. همانگونه که آن‌ها از شـما می‌گیرند. شش) خـود پرسـتی را در خـود هضم نمایید و نگذارید بر شما مسـلط باشد. به نظر بیاورید که که دیگر جسم ندارید و تنها روح هسـتید. همانگونه که درعـالم

روح همه چیز مشخص و عیان است، آن را احساس کنید که با روح انسان‌ها در ارتباط هستید و بده بستان دارید. در چنین شرایطی قدرت خاوند و پی بردن به روح و احساس دیگران را نیز پیدا خواهید کرد. زمانی که به این احساس نایل آمدید، قلب خودتان را مالامال از عشق و فداکاری به دیگران بکنید و سعی نمایید در ذهن خویش در مکالمه و گفتگو با روح دیگران به آن‌ها بقبولانید که دوستشان دارید و آن‌ها نیز باید همدیگر را دوست داشته باشند. این رمز موفقیت شماست. با اجرای چنین تمریناتی همیشه بر دیگران قدرت تاثیر گذاری را خواهید داشت و این می‌تواند شما را در تمامی مراحل تاثیر و تاثر بر انسان‌ها و هدایت آن‌ها یاری دهد. در روابط خود هیچگاه مسایل و منافع فردی و جسمی و جنسی را در نظر نگیرید. بگذارید روح حکم نماید که کسی را دوست دارید و یا دوستتان دارد یا نه؟ در چنین شرایطی علاقه مندی پا بر جا خواهد بود و تمایلات نفسی و جسمی که زودگذر هستند، نخواهند توانست بر رنگ باختگی و علاقه مندی شما و دیگری سایه بیفکند. اگر عشق شما قلبی باشد و سرچشمه‌ی پاکی را با خود به همراه آورد، هر نوع رابطه‌ای صمیمانه خواهد بود. خواه این رابطه با جنس مخالف باشد یا جنس موافق. ماهیت دوست داشتن بایستی صاف و بدون انرژی‌های مادی باشد و اگر حاکمیت روحی در آن متصور گردد، هیچگاه رابطه منجر به شکست نخواهد شد. 8-ـ اگر اتحاد و همبستگی، مظهر جاودانه‌ی عشق و دوستی است، آیا می‌توان نمونه‌ای از انسان یا انسانها را نام برد و شناخت که در این راستا تلاش کرده و یا ظاهر شده اند؟ جواب کریون: در رابطه با انسان‌های رابط و برگزیده باید بگویم که

تمـامی اشخاصی را که شـما به عنـوان رهـبران دیـنی و اعتقادی خویش دانسته و یا آن‌ها را با نام پیــامبران و یا اولیای الهی می‌شناسید و یا کسـانی را که محبـان الهی هسـتند و نام‌هـای حواریـون، مومنـان و ... می‌شناسـید، تمـــام آن‌ها از جمله اشخاصی هســـتند که توانســـته‌اند زمینه‌ی وحدت انسانی را فــراهم آورده و مظهر عشق و دوستی باشند. اگر امروز در میان شما پـیراون مسـیحی یا یهودی یا مسلمان وجـود دارد، تمـامی این‌ها زاییـده‌ی عشق و محبت واقعی بوده و پیامبران بوسیله‌ی دریـافت انــرژی مطلق محبت از خداوند و با تکامل روحی خــود و پی بردن به اسرار خلقت توانسـته‌اند در میـان انسـان‌ها محبوب شوند. زیرا عشق آن‌ها به انسـان‌ها واقعی بـوده و انرژی شان با صداقت در تبدیل و تبادل قــرار گرفته و انســـان‌های بســـیاری نـــیز آن‌ها را پذیرفته‌اند. آن‌ها نمونه‌هـای الگـویی بـرای انسـان‌های کنـونی هسـتند که توانسـته‌اند با هـدایت انـرژی دگر پـذیری و دگر دوسـتی، زمینه را برای خود دوسـتی نـیز فـراهم آورند و در نتیجه جـــامعه‌ای واحد را زمینه ســـازی نمایند که انســـان‌های بیشـماری را در کنــار همــدیگر جــای داده است. همیشه دیگران را دوست داشـته باشـید، تا سـایرین نـیز شـما را دوست بدارند. این نهایت سخن و آرزوی من است. شــما 14 انسان والا که در این جلسه حضور دارید، یقین دارم که با دریافت سوالات خودتــان، دیگر می‌دانید که چه باید بکنید و چه عملی را ادامه دهید. مـــــــــدیوم‌های من در تمــامی نقــاط زمین بر این وظیفه موظف گردیده‌اند که به نحوی در میان مردم جای یابند و پیام‌هـای مالامـال از عشق و محبت الهی را به انســـــــان‌ها ابلاغ نمایند تا انســان‌ها از گمگشــتگی راهــیی یافته و بتوانند زمینه‌ی

صلح و مودت را میان انسان‌ها برقرار نمایند. اگر حوادث و رخـــدادهای بســـیار مهیـــبی که در آینـــده در انتظـــار شماســـت، از آن‌ها ســـخن بگـــویم، مو بر بـــدنتان راست خواهد شد. اما این رخدادها با توجه به شـرایط کنـونی و رونـــدی که در پیش گرفته ایـــد، حـــادث خواهد شد و اگر بتوانید عشق و محبت را در میـــان جوامع مســـــتحکم‌تر ســازید و پایه‌هــای آن را نیرومند نمایید، هیچگــاه چنــان رخدادهای تکان دهنده‌ای اتفاق نخواهند افتاد. ...

من کریـــون، همه تـــان را با عشق و مهـــرورزی بـــدرود می‌گویم

خلاصه فصل پنجم

بیماری و شفای آن

من به عنــوان کریــون به بســیاری از مســائل می‌تــوانم پاسخ گــویم ولی در رابطه با چیزهــایی که هنــوز اتفــاق نیفتـــاده و یا شـــرایطی را دارند که وقـــوع یا عـــدم وقوعشان مشخص نیست، نمی‌تــوانم چــیزی بیــان دارم. شما بایستی مرا به صورت معلمی بدانید که تنها آموزش می‌دهد و آن چیزهایی را که شما بدان آگاهی ندارید، به شما یاد می‌دهد و وضعیت شما را بر اساس امتحــانی که از شما می‌گیرد، تخمین می‌زند. من در رابطه با وضعیت و سرنوشت زنــدگی شــما و آینــده تــان همین حــالت و وضـــعیت را دارم. علم و آگـــاهیم به واســـطه‌ی ابعـــاد وجــودیم و به شــکلی که آفریــده شــده‌ام از شــما بیشــتر است و اگر در رابطه با زندگی و آینــده‌ی شــما ســخن به میــان می‌آورم، بر اســاس شــرایط و روحیــاتی که ایجــاد کرده اید، بوده و در واقع آنچه را سالیان سال به شــما و

اجدادتان آموخته‌ام و امتحان دادیـد، از روی آن می‌تـوان تخمین قریب به یقین بزنم که چه اتفاقی برایتان خواهد افتاد.

در این دیـدار و رابطه می‌خـواهم از بیمـاری عظیمی که جهان را مشغول خود ساخته است، برایتان سـخن گـویم ... حتما می‌دانید که بیماری‌ها از ارگانیزمهـــای بســـیار کوچکی که پیوسته تکثیر می‌یابند و تولید می‌شوند، بروز می‌کند. این موجودات بسیار ریز به صورت سـیمتریک در کنار هم قرار گرفته و برای حفظ موجودیت خودشـان با سیســتم بــدنی انســان تطــابق می‌یابند و بــرای این‌که خودشان را بیشتر نمایند، دست به تخــریب دیگر ارگان‌ها و سلول‌های موجـود در بـدن انسـان می‌کنند تا بتوانند با کثرتشان زمینه‌ی نابودی بـدن انسـان را فـراهم سـازند. این‌ها در واقه راه خطـــایی را دنبـــال نمی‌کنند. بلکه با اتحاد و یکپـارچگی راهی را که شـما طی می‌کنیـد، ادامه می‌دهند و آن‌ها نـیز به نـوعی تکامل خودشـان را عملی می‌سـازند و این ناشی از انــرژی موجــود در آن‌ها ست. اگر این موضـــوع را به چیزهـــای دیگر تســـری بخشـــیم، خواهیم دید که انسان اگر در راه‌هایی که تکامل مثبت او مقــدور و میسر است حــرکت نکنــد، عوامل دیگــری راه تکامل خــویش را انتخــاب کــرده و به گــونه‌ای با حــرکت سـریع شـان انسـان را در دشـواری قـرار خواهند داد که نتایج پیشرفت آن‌ها را عمل منفی خـود خـواهیم دانست ... از بین بردن انرژی بیماری به دو صورت مقدور است: الف) از طریق روحی ب) از طریق عملی

اگر همیشه روحتان متعالی باشد و انرژی لازم را داشـته باشد که از پس هر کـاری برآیـد، بیمـاری قـدرت ورود به

بدنتان را نخواهد داشت. یعنی به واسطه‌ی تعادل انـرژی در وجودتـان، امکـان نفـودذ انرژی‌هـای زیـان بـار از بین خواهد رفت. از طرفی اگر دچار بیماری شوید، می‌توانید با تقویت روحی از پس بیماری برآیید.

هر بیمـــاری ناشی از انرژی‌هـــای موجـــود در دنیاست و انرژی‌ها نیز حـاوی رنگ‌هـای مختلفی هسـتند. بـرخی از رنگ‌ها تکثیر و رشد بیمـاری را کـاهش می‌دهند و بعضی دیگر سبب افـزایش آن می‌شـوند. لـذا رنگ درمـانی و یا کسب انـــرژی از طریق آن یکی از بهـــترین شـــیوه‌های مبارزه با بیماری‌ها است.

راه دیگر مبارزه با بیماری‌ها، استفاده از ابزار و وســایل موجـود در نظـام خلقت است. این را یقین بدانید که درد و درمان هر دو در این جهان شکل گرفته و وجــود دارند. اگر بیماری خاصی در میـان شـما شـیوع یـافت می‌توانید درمــانش را نــیز از زمین بگیرید. گیاهــان مختلف دارای ارگانیزم‌هـــای مختلفی هســـتند که هر کـــدام دارای ویژگی‌هــای منحصر به فــردی هســتند. این خصوصــیات شامل ترکیبات آن‌ها، مقدار انرژی موجود در آن‌ها و نوع گیاهــان بســتگی دارد. وقــتی گیــاهی را به رنگ خاصی می‌بینیـد، تنـاه به رنگ ظـاهری آن توجه نکنیـد، در ورای این رنگ انـــرژی خاصی نهفته است که تعـــادل لازم در میـان ترکیبـات تشـکیل دهنـده‌ی آن‌ها ایجـاد می‌کند. اگر حـالت و قـامت گیـاهی ضـعیف اسـت، این ظـاهر قضـیه می‌باشد و در بـــاطن آن گیـــاه انـــرژی زیـــادی موجـــود می‌باشد ... اگر نگـــاه دقیقی به نظـــام هســـتی خـــود بیندازید، در تمام بخشهای آن به نوعی تضـاد ظـاهری را مشاهده می‌کنید که این تضاد نیست، بلکه انتظام لازم و

اجبـاری است که بایسـتی باشـند. هر سـیاهی در مقابل خود سفیدی را دارد، هر خـاری با گلی همـراه اسـت، هر سفتی با نرمی مصادف و مقابل است و ... بنـابراین اگر بیماری خاصی دارای انرژی است، چیز دیگری نـیز وجـود دارد که انـرژی مقابل آن را در خـود احتـواء کـرده است. یعنی به نوعی حالت قطـبی (دو قطب متضـاد) در یمـان مخلوقات وجـود دارد و با مقـابله‌ی با آن‌ها حـالت تعـادل در میان موجودات ایجاد می‌شود.

اگر بیماری خاصی مشـاهده کردید با بکـار بسـتن انـرژی (ترجیحا انرژی درمانی و رنگ درمانی) نحـوه‌ی واکنش و برخـورد بیمـاری را تشـخیص دهید. اگر در برابر انـرژی خاصی واکنش نشان داد و فهمیدید که با انرژی خاصی و با رنگ‌های آن از رشد و حرکت بـاز می‌ایسـتد، به سـراغ گیاهـان و مـوادی بروید که چنـان انـرژی در آن‌ها نهفته است. اگر متوجه شدید که با رنگ و انرژی خـاص دیگـری رشد می‌کند، بیمار را از مسـیر چنـان انـرژی و رنگهـایی دور سازید.

این سخن را همیشه به یاد داشته باشید: تمامی مشکلات تنها با کلید طلایی خـــــیرخواهی حل می‌شـــــوند و خیرخواهی شما نیز تنها با جـولان انـرژی عشق و محبت آشکار می‌شود.

این بیماری (احتمالا منظور کریـون همـان ایـدز می‌باشد که در فصل قبل نیز بدان اشاره شده است- مـترجم) که شما هنـوز عمق وقـوع آن را تشـخیص نداده‌اید و می‌رود که جامعه شمارا آلوده سازد، باعث نابودی شما انسان‌ها خواهد شد (در اواسط دهه ی90 و اندکی بعد از انتشـار این کتـاب بـود که جهـان متوجه عمق فاجعه شد و این

بیماری به طرزی شگفت و مهلک فراگیر شد- مترجم). ارگانیزمهای این بیماری علیرغم کوچکی خود بسی زائو هستند و به سرعت تکثیر می‌شوند و در اثر کثرتشان از انرژی بسیاری برخوردار هستند و به سرعت تکثیر می‌یابند. آن‌ها سریعا میدان انرژی گلبولهای سفید شما را محدودتر کرده و از بازتاب آن جلوگیری می‌نمایند. با نفوذ در آن‌ها حالت تخریب و پراکندگی را پدید آورده و در نتیجه انرژی موجود در گلبول از بین رفته و میدان وسیعی برای رشد ارگانیزمهای بیماری زا ایجاد می‌شود. با یافتن فرصت تکثیر مناسب در محیطی جدید به تداوم تکثیر خود پرداخته و چون انرژی آن تنها قابلیت نفوذ در انرژی گلبولهای سفید را دارد، سریعا آن را را از بین می‌برد و در نتیجه سیستم دفاعی بدن که شما به وسیله‌ی انرژی روحی و جسمی تامین می‌نمایید، از بین می‌رود. به نهایت بدن ضعیف‌تر شده و طیف نوری وهاله‌ی انرژی بدن رفته رفته به حالت کبود و قهوه‌ای و به نهایت به خاموشی می‌گریاد و جسم از بین می‌رود. این بیماری چون از خون ایجاد شده است، در خون نیز تکثیر می‌یابد و همانطور که پیشتر گفته شد این بیماری توسط خود شما انسان‌ها بوجود آمده است ... این بیماری در مقطع و عصر کنونی بزرگترین خطر برای جوامع انسانی است .... همانگونه که در گذشته با بیمای‌های خطرناکی روبرو شده اید، امروز نیز با این بیماری دست به گریبان خواهید بود ولی یقین دارم که به سان گذشته به سهولت خواهید توانست با تمرکز فکری و یافتن راه‌های چاره از پس این بیماری برآیید.

شفا در نیروی جدید

قبلا در مــورد نــیروی جدید با شــما ســخن گفتم و اگر صاحب چنین نیرویی شـوید، چنـان قـدرت شـفا یـافتن و شفا دادن در شما ایجاد می‌شود که در طول عمرتــان آن را تجربه نکرده اید. زمانی که شــما دارای عشق و محبت می‌شـوید و انـرژی حاصل از آن تمـام وجودتـان را در بر می‌گیرد، بدون این‌که خودتان متوجه باشید، قـدرت شـفا دهندگی در وجودتان ایجاد می‌شود و وقـتی که با فـردی که احساس نا آرامی یا بیمـاری می‌کنـد، تمـاس یابیـد، با تماس دستان شما و یا حـتی نزدیک کـردن آن‌هـا، انـرژی متعادل عشق و محبت وارد بـدن شـخص شـده و میـادین مغناطیسی انرژی‌های مختلف موجود در بـدن را متعـادل می‌سـازد. بـدین تـرتیب راه شـفا یـافتن میسر و همـوار می‌شـود ... البته باید گفت که نـیروی موجـود در شـخص شــفا دهنــده بــرای درمــان مطلق بیمــاری نیســت؛ بلکه نیروی وی باعث می‌شود که میـادین مغناطیسی موجـود در تمامی ارگانهـای بیمـار که از ناهمـاهنگی رنج بـرده و جسم شــخص را بیمــار کرده‌انــد، مجــددا به حــالت اولیه برگشــته و انتظــام یابند که با انتظــام وجــود بــدن بیمــار آمادگی بهبودی را می‌یابد.

بــرخی از شــما انســان‌ها اعتقــاد دارید که سرنوشت و دست تقــدیر بــاعث می‌شــود که تلخکــامی یا شــیرینی و خرسندی بر زندگی حاکم شود، حال آن‌که خداوند چــیزی را به عنــوان دست تقــدیر خلق نکــرده است. هر آنچه برایتــان از نیک و بد عــارض می‌شــود، بازتــاب رفتارها و انرژی‌هایی است که شما در گفتار، پندار و رفتار خویش ساطع می‌سازید.

اگر روحی نتواند آنچه را که بـــــــرایش از دروس واجبه اســت، فــرا گــیرد؛ آنگــاه جسم حــاکم بر روح آن فــرد، همیشه بیمار خواهد بود.

... شــما نــیز که می‌دانید خداوند خــالق مهر و محبت و مظهر عشق و رافت است و شما نیز از اویید و بایســتی به او بازگردیــد، چــرا از تغیــیر و تحــول خــود هراســناک هستید؟ چرا از تحول و تکامل روح خــود می‌نالیــد؟ مــرگ برایتـــــان تحـــــول عظیم و بازگشت به ســـــوی اوست. بازگشتی که به نهـایت به محبت و نـوازش منتهی خواهد شد. مگر این‌که مثل کـــودکی بزهکـــار از تنبیه ترســـیده باشــید و این را نــیز اعمل خودتــان ســبب شــده‌اند و در واقع طیف نیرومند کرده‌هـــــای خودتـــــان است که به سویتان بر می‌گردند و اما با اینحال هیچگاه نترسید، زیرا اگر تقصیراتی نیز دارید، این بیماری است و می‌توانید با کسب انرژی خود را بهبود ببخشید.

بهبودی جسم را توضیح دادم ولی برای بهبودی و شــفای روح خـــود نیازمند انـــرژی روحی عظیمی هســـتید. این انرژی نه تنها القایی است، بلکه از سویی خود زایی نــیز می‌باشد. یعــنی اگر شــما در اعمــال و گفتــار و پنــدار خویش دچار نقایصی شــده ایــد، می‌توانید با تقــویت روح خـــود در اکتســاب از انرژی‌هــای مختلف که شــما آن را براهین و داده‌های معنــوی می‌دانیــد، خودتــان را آمــاده‌ی بهبودی سازید. در کسب بهبودی حال نــوبت شماست که این انـــرژی را در وجـــود و مخصوصا قلب و مغز خـــویش تقویت نمایید و انرژی مطلقش را حاکم سازید. این کــار شــدنی نیست مگر این‌که به این بیندیشــید که شــما تنها برای خودتان ساخته نشده‌اید و برای دیگــران نــیز اهمیت

دارید. شما انسان‌ها اگر بُعد وجودی خودتان را بشناسید و یقین حاصل کنید که با عشق و محبت و فداکاری و انعطاف رفتاری می‌توانید نیروهای زیادی را در پیش خود به عنوان تکیه گاه ایجاد نمایید، هیچگاه به روح خود اجازه نمی‌دهید که دچار نقصان و یا تقصیر شود. زیرا چنان انرژی مطلقی شما را در انجام هر کاری یاری می‌دهد و با حاکمیت انرژی مطلق دوستی و محبت زمینه بروز هر نوع ناملایمات و ناگواریهای عملی و فکری را از بین می‌برید.

اگر با صداقت و از صمیم قلب، عشق را در قلب و مغز خویش حاکم سازید، انرژی آن با تمام قدرت و سفیدی تمام و براق و درخشندگیش به وجود سایرین نفوذ کرده و آن‌ها را مجذوب خویش می‌کند. در چنین حالتی ممکن نیست که کسی از شما دوری کند. اگر شما این انرژی را پیوسته ساطع سازید و دیگران متوجه شما شوند و تنها فرد با افرادی از میان جمع به انرژی شما پاسخ ندهد، آن زمان آنان بیمار خواهند گشت و اگر بیمار گردند، بیمارتر نیز خواهند شد تا جایی که به ستوه آمده و درصدد شفا بر می‌آیند.

... من کریون از خادمان انسان و دارای انرژی مغناطیسی خدمت! همه تان را با قلبی سرشار از عشق دوست دارم

خلاصه‌ای از فصل ششم

عیسی مسیح و رازهای او

(از آنجایی که مدیوم کریون (آقای لی کارول) شخصی مسیحی بوده و بیشترین مخاطبین این شخص را

جــامعه‌ی مســیحیت که شــامل بخش عظیمی از جوامع انســانی در سرتاسر کــره‌ی زمین می‌شــود، کریــون لازم می‌بیند تا در مــورد عیسی مســیح و حقــایق پنهــانی در مورد او سخن بگوید و در مورد بعضی افکــار و اندیشه‌ها که پیرامون عیسی مسیح شــکل گرفته‌انــد، خرافه زدایی کن و مطمئنا بعضی از حرفهــای کریــون به هیچ وجه به مــذاق مســیحیان متعصب خــوش نخواهد آمد و جــالب‌تر این‌که گفته‌هــای کریــون در مــورد مســیح، با گفته‌هــای قــرآن در مــورد مســیح مطــابقت می‌کند. به طــور مثــال: مسیحیان به سه خدایی (پدر، پسر، روح القدس) اعتقــاد دارند و لی کریـــــون این را رد می‌کند و با دلیل و منطق تک خدایی را اثبات می‌کند.)

نگاهی اجمالی به سیستم ایمان متافیزیکی:

... شــاید اینگونه بینیدیشــید که که اگر فــردی به تکامل مطلق روحی رسیده باشد، می‌تواند به عنوان برگزیــده‌ی خداوند در میان انسان‌ها ظــاهر شــود و ادعــای پیــامبری کند؟ در حــالی که اینگونه نیست و این انتصــاب از ســوی خداوند صورت می‌گیرد و هر فردی با تکامل روحی قــادر به رســـیدن به این مـــنزلت نیست ... امـــروزه بشر به مــرحله‌ای از علم و دانش رســیده است که همه چــیز را خــود با تجــربه‌ی علمی و یا ذهــنی و با کمک گــرفتن از مســتندات مــادی و معنــوی می‌تواند به منصه‌ی ظهــور برســاند. دیگر حلقه‌ی گم شــده و یا نقصی در زنجــیره‌ی دانش و آگاهی انسان باقی نمانده که نیــازی به آن باشد که خداوند دانش مــورد نیــاز را به بشــریت به اوســطه‌ی پیامبری برساند. رازهای زمین و زمان به طور کلی برای بشر داده شده است و اکنون زمان آن است که بشر خود

کلید طلایی را که در دست دارد، درهـای اسـرار الهی را بگشاید و به آن برسد که راه تکامل همین است... اکنون دانش بشری به گونه‌ای است که اگر درست هدایت شود، انسـان را تا مـرحله‌ی پنجم و حـتی ششم تکامل سـوق خواهد داد. یعـنی به درجه‌ای خواهد رسـید که حـتی از موجودات فعلی و مقتدر در سـایر سـیارات فراتر خواهد رفت ...

کسی که با علم متافیزیک ارتبـاط دارد و به آن رسـیده است، دارای روحی متعالی است و به تمامی اعتقادات و ادیان الهی با دیده‌ی احترام می‌نگرد. هیچ سیستم دیـنی و معنوی را اشتباه ندانسته و با درایت و آگـاهی به آن‌ها می‌اندیشد. در کارهایش خطـایی به چشم نمی‌خـورد. در اعتقادات و گفته‌هایش هیچگـاه عنـاد به خـرج نمی‌دهد و تعصب خاصی ندارد.

... در اصل همه‌ی انسـان‌ها از یم «من» واحد تشـکیل شده‌اند و این «من» واحد نـیز از خداوند نشـات گرفته و پدید آمـده است ... اگر به دقت کتب الهی را بخوانید و حروف رمزی آن‌ها را کشف کنید و یا برخی از آیـاتی که به صراحت از آنسوی پرده خـبر می‌دهنـد، مطالعه کنید و در آن‌ها تامل داشته باشید، آن زمان در خواهید یافت که رازهای دنیای متافیزیک چیست؟

همه‌ی انسـان‌ها یکسـان آفریـده شـده‌اند و حـتی عیسی مسیح نیز مانند شـما آفریـده شـده است و هیچ تفـاوتی میان شما وجود ندارد. تنها تفاوت در این است که جسم و روح او مقدس است ولی جسم شـما در این دنیا اسـیر خواهد شد.

شاید بپرسید که اگر ما از خداوندیم و با رشـته‌ای با روح الهی ارتبـاط داریم، پس آیا می‌تـوانیم با تکامل روحی تمثیلی از خداوند شویم؟ این تصور کاملا خطاست. زیـرا من و شما و هر موجـود دیگـری تنها بخش کـوچ و ذره‌ای از انرژی و قدرت الهی هستیم و مقـدار نـاچیزی از روح الهی در ما به حرکت در آمده است. او قادر است ارتباط انرژیکی خود را با روح ما قطع کند و به نحو دیگری ما را اداره کند ولی ما قـادر به این کـار نیسـتیم. زیـرا منبع اصلی حرکت و بقای ما اوست.

چـیزی به عنـوان تصـادف و اتفـاق وجـود نـدارد و هیچ سرنوشت و دست تقـدیری نـیز در زنـدگی حـاکم نیست. آنچه که هست نـتیجه‌ی عملکـرد روح و جسم ماست. هر چـیزی علـتی دارد و هیچ معلـولی بـدون علت نمی‌تواند ظاهر گردد ... هیچ چیزی جادویی نیست و طلسم و جادو وجـود نـدارد، بلکه آنچه به صـورت طلسم یا جـادو پدید آمـده است مظهـری از تلفیق انـرژی روحی است ... انرژی منفی سبب می‌شـود که انـرژی پدیـده‌ی مقابل به واکنش در آید و آن زمـان حـادثه‌ای که انتظـارش را می‌کشـیدیم به سـراغمان آید (چـیزی که در متافیزیک به عنوان قانون جاذبه از ان یاد می‌شود. یعنی ذهن خـود را به هر چیز معطوف داریم، همـان چـیز نـیز به سـراغمان خواهد آمد -)

هیچ زشت و خطرنـاک و بـدکار و تبهکـاری وجـود نـدارد. هیچ پدیـده‌ای اضـافی نیست و هیچ چـیز بـدون هـدف آفریده نشده است. سـعی کنید راز آن‌ها را کشف کنید و همه چـیز را دوست داشـته باشـید و با شک و تردید به چیزی ننگرید و همه چـیز را لازم و ملـزوم حیـات دنیـوی

خـویش بدانید و یقین بدانید که تمـامی موجـودات زنـده دارای روح هستند و می‌تـوان بوسـیله‌ی روح آن‌ها بهـره بـرد و سـود رسـاند. اگر چـنین دیگـاهی داشـته باشـید، هیچگاه دچار مشکلی نخواهید شد.

نابودی و تخریب دیوار برلین در یک شب، نابودی سیستم امپراتوری شـوروی و بـروز تغیـیرات عظیم در آن، بـروز انقلاب ایران، ایجاد زمینه‌ی دوسـتی و صـلح در آمریکـای جنوبی، خاورمیانه و ... تمامی این حـوادث زاییـده‌ی دین خاصی نیست و اتفاقـــاتی بوده‌اند که حـــالات و جنبه‌ی جهانی داشـته‌اند و تمـامی انسـان‌ها را در بر می‌گـیرد و یقین بدانید که این همان تاثیر یک روح بر ارواح پیکـره‌ی انسانی است. هنگامیکه یک روح متافیزیک گرای مثبت و قـدرت گرفته از روح الهی به حـرکت در می‌آیـد، سـایر ارواح را نز به حرکت وا می‌دارد و آن ارواح نیز به نوبه‌ی خـــود بر دیگر ارواح تـــاثیر می‌گذارند و مـــوجی عظیم و جهانی شکل می‌گیرد و تغییر و تحولات شگفتی به وقوع می‌پیوندد.

متافیزیک گـــرا هیچگـــاه دست از نیـــایش بر نمی‌دارد و مدیتیشن و یوگا و راز و نیاز و عبـادت دنیـای او را زینت می‌بخشند.

رقـابت یکی از عوامل خسـارت بـار و گسسـتگی‌آور در روابط انسـانی است. یقین بدانید که رقـابت به نهـایت حس حسـادت را در شـما ایجـاد خواهد کـرد. بـرای مثـال رقابت در میان بعضی از کشورهای صاحب امکانات ویژه سبب نادیده گرفتن خوی‌های انسانی و پایمال شـدن حق و حقـــوق انســان‌های بســیاری شــده است ... بدانید که چیزی به عنوان رقابت سالم یا نا سالم وجود ندارد و هر

دو در نهایت مضر می‌باشند و نمی‌توانند جای دوستی و همکاری و همیاری را بگیرند.

هر کس که دست به دعا بلند می‌کند در نهایت به یک چیز متصل می‌شود و آن خداست و در نگاه خدا، دعا کردن و توسل جستن به او در هر شرایطی و هر مکانی اعم از معبد، بتکده، مسجد، کلیسا، کنیسه، خانقاه و ... تفاوتی ندارد و در همه‌ی آن‌ها یک روح جاری است ... انسان متافیزیک گرا باور دارد که اگر می‌خواهد با خدا باشد و روحش از نزدیک روح الهی را احساس کند، باید مثل خداوند بیندیشد. این انسان از هیچ کاری ناراحت نمی‌شود و آن را علتی خاص در بروز معلول می‌شمارد. یقین دارد که خالقش خداوند، هیچگاه چیز نادرست و نامناسبی را برایش ایجاد نمی‌کند و هر چه هست خیر و نیکی است و اگر پیشآمدی است که برایش ناگوار می‌باشد، این یا از بازتاب اعمالش است و یا این‌که قدرت درک مسایل را نداشته که چنان پیشامدی را ناگوار می‌شمارد.

شما مسیحیان احساس می‌کنید که دیگران با شما عناد و دشمنی دارند، در حالی که این دشمنی نست و حقیقت است. شما باور دارید که عیسی فرزند خداست و حتی در حد خداوند او را ستایش می‌کنید، به طوریکه: پدر، پسر، روح القدس ... خداوند مظهر انرژی و قدرت جاودانه است. او جنس و جسم نیست که بتوان برایش چارچوبو شکل خاصی را قائل شد. او انرژی است که شروع و پایانش در خودش است. اول و آخر خود اوست. چیزی که آغاز و پایانش یکی باشد، در واقع نه می‌زاید و نه زاییده می‌شود ...

زمانی که مـرگ را پذیرفتیـد، آغـاز خوشـبختی شماست. دیگر در آن جهان دشواری و سختی نخواهید داشت. زیرا در آنجه احساســات زمــانی و زمیــنی اعم از نفــرت یا علاقــه، دوســتی یا دشــمنی، خــوبی یا بــدی، زیبــایی یا زشتی، موفقیت یا شکست و ... وجود نخواهد داشت. به همین خـاطر نیـازی به ریاکـاری، دروغ، طـرح انـداختن و تدبیر اتخاذ کردن نخواهد بود. همه چـیز از حیث ظـاهر و باطن یکی است. در چنین عـالمی که همه چـیز آشـکار و به دور از هر نــوع احســاس نگــران کننــده‌ای اســت، چه نیازی دارد که انسان احساس آرامش نکند؟ ... چنان روح خــویش را تقــویت کنید که روحتــان بتواند در آن دنیا به راحــتی حــرکت کند و مــانعی از ســوی ســایر ارواح و یا سایر ارواح مامور ایجاد نشود.

... من کریون، از صمیم قلب همه‌ی شما را بـدرود گفته و عشق الهی را هدیه تان می‌کنم. مهر الهی با شما باد!

ادامه دارد ...

خلاصه‌ای از فصل هفتم

پیشگویی‌هایی برای هزاره‌ی سوم میلادی

یادداشتی از مدیوم نوشتاری (لی کارول):

در حــالی که نخســتین کتــابی را از نوشــته‌های کریــون برایتان آمـاده کـرده و در این فصل به پایـان می‌رسـانم، وظیفه‌ی ســنگینی را بر دوش خــود حس می‌کنم. زیــرا مطالبی را که از وی دریافت کرده و به عنـوان پیام‌هـای کریون که الهام گرفته از فـرامین و احکـام الهی اسـت، برای شما خوانندگان ارجمند به رشــته‌ی تحریر می‌آورم.

احساس می‌کنم که به راستی عشق یکایک شـما در قلبم رسـوخ کـرده است و با شـما سـخن می‌گـویم. بـرادر و خواهر گرامی و عزیزتر از هر چیز، اکنـون که این مطلب را می‌خوانی یقین بدان که اگر همین مطالب را بار دیگر در ذهن خود تـداعی کـنی و به حلاجی آن‌ها بـپردازی، به یقین انـرژی و حقـانیت نـور الهی را در قلبت احسـاس خواهی کرد.

گفتگوهای من با کریون بیش از محتویات این کتـاب بـود و در این کتـاب براسـاس زمانبنـدی و توصـیه‌ی کریـون تلاش کردم در رابطه با مسایل متافیزیک و غیر بیولوژی سخن بگـویم. در انتهـای این کتـاب، بخشی را به عنـوان پیشـگویی‌های کریـون آورده‌ام که در حکم اخطـار بـرای یکایک ما انسان‌هاست. او در مسـایل جسـمانی و راز خلقت ما مطـالب زیـادی را مطـرح کـرد که فراتر از حد ادراک من بـود ولی با قـدرتی که از انـرژی عشق الهی دریافته بودم توانستم آن‌ها را به خوبی به رشته‌ی تحریر درآورم و زمـانی که آن‌ها را به متخصصـان امر دادم که در رابطه با مسـایل مطروحه در خصـوص مـوارد بیولوژیکی نظر بدهنـد، همگی اعتقـاد داشـتند که من در این مورد صاحب نظر هستم و توانسته‌ام چنـان مطـالبی را بنویسم. اما آن‌ها یی که از ابتـدا مـرا می‌شناسـند و میزان تحصیلات و معلومات مرا می‌داننـد، یقین دارند که آن مطـالب نمی‌تواند نشـات گرفته از انـدوخته‌ها ذهـنی من باشد. در کتاب بعدی خود به نـام «کریـون 2»ـ از این مطـالب بحث خواهد شد و خواهید دید که خداوند در رابطه با راز خلقت و امـانتی را که به عنـوان جسم و جـان به ما بخشـیده، چه اهـدافی در پیش روی ما قـرار

گرفته است. (متاسفانه تا آن‌جا که اطلاع دارم این کتاب در ایران هنوز به ترجمه و چاپ نرسیده است)

کریـــون بارها در گفته‌هـــایش اعلام داشـــته است که نمی‌تواند از آینـــده خـــبر بدهد و هیچ کس را یـــارای این نیست مگر آن‌که زمینه‌هـای بـروز حـوادث و رخـدادها از هم اکنون فـراهم آید و نتیجه مشـخص شـود و آن زمـان پیشـــگویی محقق خواهد شد و این در واقع پیشـــگویی نیست، بلکه احاطه‌ی قدرت روح به تمامی جوانب کائنات است. زیرا روح محدود و محصـور در زمـان نبـوده و همه چـیز را به خـوبی می‌تواند مشـاهده نمـوده و درک کند. زیرا آنچه را که ما انسان‌ها در ذهن خویش می‌پـروریم و نقشه‌هایی را ترســـیم می‌کـــنیم، تماما زاییـــده‌ی روح ماست و ارواح می‌توانند با نزدیک شـــــدن به روح ما و ایجـاد گفتمـان با آن به سـهولت پی به نیـات ما ببرند و آینـده را تخمین بزنند. پیشـگویی‌های کریـون نـیز بـدین گونه بوده است و با ایجاد ارتبـاط با روح انسـان‌هایی که خود را سردمدار جامعه دانسـته و یا دانشـمند می‌باشـند، توانسته است به نیات آن‌ها پی برده و از آینده خبر دهد.

چه اتفاقاتی در آینده رخ خواهند داد؟

من کریون از خادمان انسان و انرژی خـدمت، اطلاعـاتی را که شما از من خواستید تا در رابطه با آینده‌ی جامعه‌ی بشری برایتان بگویم، بیان می‌دارم. رخـدادهایی را که از آن‌ها صحبت خواهم کرد، تماما زاییـده‌ی فکر و تصـورات مقاصد شما انسان‌هاست. انـرژی مـرتعش شـده‌ی شـما انسانها مرا به این آگاهی رسانیده که بدانم با روندی که پیش روی دارید چه سرنوشـــتی در انتظارتـــان است. برخی از این رویدادها شـاید برایتـان نگـران کننـده باشد

ولی بسیاری از تلاش‌هایتان مفید و مثبت بوده و زنـدگی شما را در مسیر درستی دگرگون خواد کرد.

در آینـده‌ای نه چنـدان دور متاسـفانه عـده‌ی بسـیاری از شما در اثر حاکمیت برخی از بزرگان جامعه که خودشـان را رهـبران شـما می‌داننـد، دچـار قتل و کشـتار عظیم خواهید شد. این قتل منطقه‌ی جغرافیایی آسیا و شـمال آفریقا را در بر خواهد گرفت. زیرا سردمداران ساکن در این مناطق درصدد کسب قدرت شـیطانی بـوده و بـرخی از صـاحبان روح شـرور با آن‌ها همـراهی می‌نمایند و باعث خواهند شد که میان انسـان‌هایی با روح متعـالی و روح شـیطانی جنگ سـختی در بگـیرد (در نظر داشـته باشید که این کتاب در سال 1994 به چاپ رسـیده است و حـوادث سـال‌های بعد را پیشـگویی می‌کند - مـترجم). اما در این جنگ خانمـان سـوز گر چه جـان انسـان‌های زیادی از بین خواهد رفت ولی زمینه بـرای رشد و تکامل روح انسان‌های دیگر فراهم شده و آرزوهـای انسـان‌های متعالی که سالیان سال در انتظار رسـیدن به خواسـته‌ی بر حق خودشـان اسـت، محقق خواهد شد و بعد از ان منطقه‌ی یاد شده به عمران و آبادی و صـلح و صـفا روی خواهد آورد. (احتمـالا مربـوط به جنگهـای خاورمیانه می‌باشد که بعد از حادثه‌ی تروریسـتی یـازده سـپتامبر با حمله‌ی آمریکا به افغانستان و عـراق شـروع شد و هنـوز هم دامنه‌ی این حملات و تهدیـدات ادامه دارد و اگر تهدیـدات آمریکا و اسـراییل علیه ایـران عملی شـود باید منتظر جنگهای ویرانگرتری نیز باشم - مترجم)

در چند عصر آینـده نـژادی از انسـان پدید خواهد آمد که حاصل تغییرات ژنتیکی است که امروزه دانشمندان شـما

آن را تعقیب می‌نمایند. این نسل جدید، چون ماشین انتظام زندگی شما را تضمین خواهند کرد ولی بسان ماشین فاقد روح و احساس بوده و زندگی را رویایی حسرت زده خواهند کرد. در نتیجه انسان واقعی درصدد فروپاشی این سیستم خواهد بود که باز جنگ سختی در میان انسان‌ها پدید خواهد آمد و آن زمان تکنولوژی شما از حالت اسرار خارج شده و نظم و قاعده‌ی خاصی بر آن حاکم خواهد شد و کسی را قدرت بهره گیری منفی از تکنولوژی نخواهد بود.

با باز شدن لایه‌ی اوزون در سیاره‌ی شما و کثرت قمرهای مصنوعی در اطراف زمین، میادین مغناطیسی تصنعی در لای جریان واقعی انرژی اجرام آسمانی نزدیک زمین ایجاد شده است. همین مورد باعث شده که از هم اکنون تغییرات انحرافی در حرکت مداری زمین ایجاد شود و حتی تاثیرات دیگر اجرام آسمانی نیز گاهی به طور منفی بر زمین حاکم گردد. لذا در اواسط عصر کنونی با دگرگونی جدیدی از آب و هوا روبرو خواهید شد که زندگی شما را تهدید خواهد کرد. تابستان‌هایی بسیار بارانی و توفانی و زمستانی ملایم و بدون برف خواهید داشت. این سیستم اکولوژیکی زمین را به هم زده، بسیاری از موجودات جدید خلق خواهند شد و برخی از بیماری‌هایی که اکنون نمی‌توانید تخمین بزنید زندگی شما را به مخاطره خواهد انداخت.

فقر و فلاکت در نقطه‌ای از زمین عصیان کرده و گروهی در غنای افراطی خواهند بود. نکبت زندگی انسان‌های فقیر دامان آنان را خواهد گرفت.

با افـزایش نسل کنـونی، طـبیعت پاسـخگوی نیـاز شـما نخواهد بود و مشکلاتی در تـامین نیازهایتـان پدید خواهد آمد که موجبات برخـورد و جنگ را در میـان شـما فـراهم خواهد آورد و در نتیجه یک سوم از جمعیت جهـان در این جنگ از بین خواهد رفت.

منطقه‌ای از شرق قـاره‌ی اروپـای کنـونی دچـار بیمـاری هولناکی خواهد شد که هیچ کس قـدرت برخـورد با آن را نداشته و نسل زیادی از انسـان‌های موجـود در ان از بین خواهند رفت.

جنـوب قـاره‌ی اروپا به تـدریج به زیر آب رفته و منـاطق جدیـدی در شـمال زمین سر از زیر آبها بـیرون خواهند آورد.

اقیـانوس آرام شـاهد پیـدایش جزایر جدیـدی خواهد شد ولی در مقابل بخش‌هایی از ژاپن و شبه جزیـره‌ی هند و کره به زیر آب خواهد رفت.

انسـان‌هایی در منطقه‌ی آسـیا پا به عرصه‌ی وجـود خواهند گذاشت که خـود را قدرتمند دانسـته و بر زنـدگی دیگر انسان‌های سـاکن در آسـیا سـایه‌ی نکبت و بـدبختی خواهند افکند.

عقاید محکم دیـنی به تـدریج رنگ باخته و ارزشـهای ناهنجـار و نـاهمگون در میـان نسل جدید رواج خواهد یافت. اما در این میـان در غـرب نسـلی ابـراز موجـودیت خواهند کرد که همه را به تساوی حقوق و برابری دعـوت می‌کنند و این خواسته در همه جا طرفدار خواهد داشت.

در پایان هزاره‌ی سوم انسان به منظومه‌های دیگـری راه خواهد یافت. موجودات دیگر سیارات از نزدیک با انســان رابطه برقرار کرده و بدین ترتیب بشر به سـوی سـعادت حرکت کرده و امیدوار خواهد شد.

زنـدگی آزمایشی و نخسـتین در یک چهـارم سـده‌ی اول هـزاره‌ی سـوم در سـیاره‌ی مـریخ مقـدور خواهد شد و بخش‌هـایی از علم انسـانی به آن‌جا انتقـال داده خواهد شد.

زنــدگی کنــونی و زیست محیطی با پیــدایش شــرایط و امکانات تغیـیرات ژنـتیکی دگرگـون گردیـده و طـبیعت با سرسبزی بسیاری آشکار خواهد گشت.

عمر انسـان‌ها در اثر تغیـیر و تحـولات ناشی از تـاثیرات ناموزون و با فرکانس‌های مختلف و نا سازگار با انســان رو به کاهش نهاده و پـیری به سـرعت بر انسـان عـارض می‌گردد.

در نیمه‌ی دوم سده‌ی دوم از هـزاره سـوم (2150-2200 م) سیســتم تولید و تکثــیر ســلولی به نتیجه رســیده و امکــان بــازگردانی سیســتم بیولــوژیکی بــدن انســان و حیوانات مقدور خواهد بود ولی این مـوفقیت عـاملی در جلوگیری از مرگ و میر انسان‌ها نخواهد بود.

تغییرات پدید آمده در سیستم غذایی و مـواد تغذیه بـاعث خواهد شد که انسـان‌های بسـیار زیبـایی در میـان شـما ظــاهر شــوند و از لحــاظ قــامت ورزیــده ولی از حیث توانمنـدی ضـعیف خواهند بـود. با این حـال رشد مغـزی آن‌ها بیشتر بوده و نابغه خواهند بود.

با تمـام این اوصـاف انسـان‌های خاصی با توانایی‌هـای مغـــزی و جســـمی پدید خواهند آمد که حاصل تغیـــیر و تحــولات انجــام گرفته در آزمایشگاه‌هاست. اگر انســان آینـــده بتواند روح متعـــالی را حفظ نماید و معنـــویت را همیشه در خود حفظ کـرده باشد که عموما اینگونه بـوده و موسـیقی و ادبیـات آینـده تـوام با پیام‌هـای آن خواهد بـــود، زنـــدگی راه ســـعادتمندی را در پیش گرفته و خوشـــبختی بر انســـانها حـــاکم خواهد شد و گر نه با کوچکـترین خطا و تقصـیر چنـان فاجعه‌هـای پدید خواهد آمد که جبران آن ممکن نخواهد بود. زیـرا دیگر زمـان آن فرا رسـیده که همه چـیز در کنـار هم است و گوشه‌ای از جهان در آن واحد از گوشه‌ی دیگر جهان تاثیر می‌پذیرد.

در سـال 2052 نزدیکـترین همسـایگان خـود را خواهید یافت و در آن زمان من بار دیگر در میان شما خواهم بود و پیام‌هـایی را که بـرای آن مقطع لازم اسـت، به شـما ابلاغ خواهم کرد. این زمان برای همه‌ی بشـریت بهـترین زمان است. زیـرا دریچه‌هـای زنـدگی نـوین در برابر افق دید شـــما گشـــوده خواهند شد. همســـایه‌های شـــما راهکارهـای مناسـبی را بـرای حفظ طـبیعت و زنـدگیتان خواهند آمــوخت. قــدرتهای دیــنی، ملی، سیاسی در هر نقطه‌ای از جهان موقعیت خویش را از دست خواهند داد و تنها اعتقاد راسخ به خداوند رایج خواهد بـود و کسـانی به عنوان امیران و رهبران ملتها بر مسـند مسـئولیت (و نه قدرت!) خواهند نشست که در میان انسان‌ها شـناخته شده و عزیز واقعی هسـتند و اینگونه رهـبران از جـان و دل به بشریت خدمت خواهند کرد.

در سال 2025 نیز تغییرات شگرفی در سیستم اجتماعی ساکنان آسیایی پدید خواهد آمد. به دلیل شرایط آب و هوایی و رژیم غذایی تعداد زنان بر مردان فزونی یافته و آشفتگی در جوامع پدید خواهد آمد. روابط سالم از میان رفته و بیماری‌هایی را که آن‌ها را فراموش نموده اید، بار دیگر در میان انسان‌های آسیایی خواهید دید. پیوسته حکومتهای متنوعی بر سر کار خواهند آمد و چند صباحی به حیات خود ادامه داده و سقوط خواهند کرد. مرزهای جغرافیایی آن‌ها به هم خواهد خورد و در اثر اتحاد برخی از کشورها با قدرتهای دیگر، انتظام مقطعی حاکم خواهد گشت

پایان دنیا در 2012

شیطان ماموریتش به پایان رساندن حکومت انسان در کره زمین است و آنطور که به نظر می‌رسد، کار خود را در نهایت استادی انجام داده است. او استاد استادان است. فساد، نابودی مظلوم بدست ظالم فحشا، بی‌توجهی نسبت به طبیعت درحد جنون و ....

مطالب بالا گوشه‌ای از مصاحبه «کن کلاین»با رادیو شبانه سی2سی است. «کلاین»می گوید؛ نباید نا امید بود، زیرا هر قدر که شیطان ترفندهای پیچیده بکار می‌بندد، فرشتگان نیز به انسانهای نیک سرشت و پاک نهاد یاری می‌رسانند، نبرد بزرگی در کائنات در جریان است. فرشتگان در آسمان در حال رفت و آمد هستند، آنان بسیار قدرتمند هستند.

او می‌گوید؛ شش هزار سال پیش گروهی با بدست آوردن رموز شیطانی، رهبریت جامعه را بدست می‌گیرند و پس از فراز و نشیب‌های فراوان جوامعی را تشکیل می‌دهند که خود قدرت مطلقه آن میگردند و مردم جامعه را به هر سو که می‌خواهند سوق می‌دهند. و در حال حاضر، میراث داران همان گروه، الیت‌های جوامع امروزی را تشکیل می‌دهند و بقولی دوران پایانی بازی که شش هزار سال پیش آغاز گشته است را کارگردانی می‌کنند. حال خوشبختانه یا متاسفانه ما نیز در دوران پایانی این بازی بسر میبریم، وی معتقد است، تمام بیماریهای غیر قابل علاج مانند سرطان، ایدز و غیره .... ویروسش را آن قدرتهای شیطانی که اغلب در اتمسفر کره زمین زندگی می‌کنند به دریاها می‌ریزند و انسان

نـیز از آن آبهـای آغشـته با ویروسـهای خطرنـاکش را اسـتفاده می‌کند و به همین جهت میلونها انسـان هر سـاله توسط همین ویروسـها جـان خـود را از دست می‌دهند.

«کن کلاین»معتقد است که در آینده‌ای بسیار نزدیک پول از بین خواهد رفت و انسـانها مجبـور خواهند شد که از «مایکرو چیپس» یا دیوایسهای بسـیار کـوچکی که در زیر پوست بدن قرار می‌گـیرد، بـرای انجـام امـورات زنـدگی خود استفاده میکند، بعنوان مثال اگر در کارخـانه‌ای کـار می‌کنیـد، ماهانه کـدی به آن دیـوایس داخل بـدن شـما خواهند داد که تا مقـدار مقـرری خرید روزانه و یا خریـدهای ضـروری را انجـام دهید. در حقیقت انسـان تبدیل به وسیله‌ای در دست شیطان می‌شود آن‌ها توسط همین تکنولژی اعمال شما را نیز کنترل خواهند کرد. وی همچـنین راجع به موجـودات فضـایی یا فرازمینیـان می‌گویـد؛ نیمی از این موجـودات خاکسـتری (موجـودات نیمه انسان و نیمه ربـاطی که قـامتی یک مـتری دارند و اغلب انسـانهایی که ربـوده می‌شـوند توسط همین موجـودات تحت آزمـایش قـرار می‌گیرند)، تحت فرمـان شیطان عمل می‌کنند، اما در میان موجودات فرازمیـنی، گـروهی هم هسـتند که شـبیه به انسـان می‌باشـند و توانـایی سـفر به ابعـاد دیگر را دارنـد، این موجـودات، فرشـتگانی هسـتند که از جـانب خـدا ماموریتهـای خـاص خـود را که بخشـاً یـاری رسـاندن به انسـان می‌باشد را انجام می‌دهند.

«کن کلاین» سـپس راجع به کتـاب مقـدس مسـیحیان انجیل می‌گویـد؛ در بخش «جنسـیس»آمـده است که

کائنـات از هفت طبقه تشـکیل شـده است و یا بقـولی هفت زمین و هفت آسـمان وجـود دارد. به عقیـده او زمین جـزو لایه‌هـای زیـرین و یا بعبـارتی همـان جهنم می‌باشد. او معتقد است که نبرد در کائنات آغاز گشـته و در حـال حاضر به اوج خـود رسـیده است و مـا، در دوران بسیار حساس پایانی زندگی می‌کـنیم. وی میگوید حیـات در هر گوشه‌ای از کائنـات جریـان دارد، حیـات بسـیار شگفت انگیز و خارق العاده‌ای که دقیقا مانند کـره زمین جریانات اهورائی و اهریمـنی در آن‌ها نقش خـود را ایفا میکنند.

سرنوشت بشر این بوده است که توانایی سفر به فضا و کهکشـانهای دور دست را داشـته باشـد، وی معتقد است که تکنولوژی که انسان بتواند به دور دستهای فضا سـفر کند را پیشـینیان بـرای ما به ارث گذاشـته بودند اما متاسـفانه آن تکنولـوژی ارزشـمند توسط نیروهـای شـیطانی ربـوده شـده است و بشر مانند یک زنـدانی در کره زمین به اسارت در آمده است.

«کن کلاین» در پاسخ به سوال برنامه ساز رادیو «جـورج نوری»که میپرسد اصولاً در برابر نیروهـای شـیطانی چه باید کرد؟ می‌گوید؛ متاسفانه در دنیای خارج از خانه، کار زیـادی نمی‌تـوان انجـام داد، اما در چهـارچوب خانه می‌تـوان کـار را از خودمـان آغـاز کـنیم، باید وجـدان خودآگـاه مـان را تقـویت کـنیم، مراقبه کـردن، مطالعه کردن و در نهایت بدنبال حقیقت بودن، خود,کـار بـزرگی است که می‌توانیم انجام دهیم، از لوازمی مانند اینـترنت جهت آگـاهی خـود بهـره بـبریم و به فرزنـدان خـود نـیز

شیوه صحیح استفاده کردن از این وسیله را آموزش دهیم.

وی راجع به سال «2012»، و پایان رسیدن تقویم تمدن «مایا» می‌گوید؛ به عقیده من اتفاق خاصی در آن سال شاید نیافتد اما همانطور که دانشمندان می‌گویند ماجرای سال «2012»، پایان چرخه‌ای و آغاز چرخه جدیدی می‌باشد. همانطور که پیش ترنیز گفتم, ما در دوران پایانی بسر می‌بریم و در هر لحظه باید آماده حوادث بزرگتری باشیم، حال این حوادث میتواند امسال یا سال دیگر، اتفاق بیافتد.

او در بخش دیگری از مصاحبه اش راجع به توانائی و قدرت تفکر انسان صحبت می‌کند، وی معتقد است که فکر انسان توانائی‌های نامحدودی دارد که متاسفانه بدلایل متعدد از آن بهره کامل را نمی‌گیرد، او به کتابهای عرفانی و شخصیتهای عارف «شمن‌ها و پیران طریقت» اشاره می‌کند و راجع به توانائی‌های آنان می‌گوید؛ در سفری که 15 سال پیش به مکزیک داشتم با یک (پیر شمن سرخپوست) آشنا شدم و خوشبختانه او مرا به شاگردی خود پذیرفت، پس از سالها تلاش و پشتکار سرانجام موفق شدم شخصاً کارهائی را انجام دهم که تصورش هم برایم غیر ممکن بود، بطور مثال انجام کارهای خاصی که در زمان خوابیدن صورت می‌گرفت. اصولاً هر انسانی که می‌خوابد، در آن هنگام تصور می‌کند که بدنش در حالتی تقریباً بی‌حرکت مشغول استراحت است، در صورتی که انسان در حالیکه بخواب می‌رود در ابعاد دیگر بیدار می‌شود و توانائی انجام اعمال بیشماری را در آن ابعاد دارد، «کلاین»

می‌گوید؛ بطور مثال یکبار هنگامیکه درخواب بودم، در بعد دیگر بیدار شدم، فرشته‌ای را ملاقات کردم که اسرار بسیار مهم و خارق العاده‌ای را در اختیار من گذاشت،آنها بخوبی می‌دانستند که من یک محقق و نویسنده هستم و به همین جهت اطلاعاتی را در اختیار من می‌گذاشتند که می‌بایست آن اطلاعات را با مردم تقسیم میکردم و به قولی گزارشی از وضعیت موجود و نبرد میان شیطان وانسان را تهیه میکردم و ترفندهای تازه‌ای را در اختیار انسان قرار میدادم که در این نبرد مفید واقع گردد.

آنها در دیگر سو به من شیوه چگونه شکستن کدهای موجود که توسط شیطان استفاده می‌شود را آموزش دادند و به همین جهت من در آخرین کتابم آموزشهای لازم را جهت نبرد با شیطان را به مردم آموزش داده ام. وظیفه ما شکستن کدها می‌باشد و اگر توانایی خواندن کدها را داشته باشیم کار شیطان را بسیار سخت خواهیم کرد.

قلباً اعتقاد دارم که حقیقت همیشه پیروز خواهد شد و امیدوارم در این نبرد نهایی بشر پیروز گردد.

پایدار باشید.

پاد ماده

جیوه‌ی قرمز معجونی باستانی

حتما اطلاع دارید که در خبرها ذکر شده بـود غـرب بـرای ملک عبدالله عربســتان مــاده‌ای به نــام جیــوه‌ی قرمز گیـاهی آورده است تا بلکه به ادامه‌ی حیـات این پادشـاه کمک کند.اما ســـوالی پیش می‌آید و آن این‌که چـــنین ماده‌ای چه ساختاری دارد و با آن‌که جیوه عنصری سـمی به حســـاب می‌آید و حد زیـــاد آن بـــاعث مســـومیت می‌شـــود،چگونه می‌خواهد بـــاعث طـــول عمر انســـان شود؟!؟!

اگر در متون باستانی ملل قـدیم مخصوصا مصر باسـتان جستجویی انجام دهیم به عناصری بر می‌خوریم که اکثرا جنبه‌ی غـیر قابل تـوجیهی دارد؛این عـدم توجیه از نظر سـلامتی جسـمی و دسـتورات شـرعی مـورد قابل توجه است.به عنـوان مثـال یکی از مـواد مرمـوزی که توسط فراعنه‌ی مصر خورده می‌شده پودر طلای سفید یا Gold ORME یا ORMUS یا Gold است.این مـاده که در تـابوت مومیـــایی مصـــری هم بســـیار یـــافت می‌شـــود در بین سـومریان هم به mfkzt مشـهور است و دارای سـاختار فـیزیکی منحصر به فـردی است.تا آنجـایی که تحقیقـات فـیزیکی نشـان می‌دهد این طلا دارای اوربیتال‌هـای تک الکـــترونی است.یعـــنی با رخ دادن حـــالت مغناطیسی خاصی تمـــــام جفت الکترون‌ها آرایش تکی می‌گیرند(mono-atomic gold).از جمله قابلیت این ماده در برابر جاذبه اسـت؛که می‌تواند با حـرارت دادن در هـوا شـناور شود.آنچه از نظر پزشکی درباره‌ی این پودر سـفید قابل

بیان است اثرات خاص آن است.از جمله این‌که با خوردن این پــودر،مــاده به درون بــدن منتقل شــده و با رشــته ی‌های DNA واکنش داده و حالتی مقاوم در آن‌ها ایجــاد می‌کند که مــانع نــابودی و به نــوعی پــیر شــدن سـلول‌ها می‌گــردد.این فرآیند می‌تواند عــاملی بــرای بــالا رفتن طــول عمر فراعنه باشد.از دیگر اثــرات آن می‌تــوان به تاثیر بر روی غده‌ی صنوبری اشــاره کــرد.این غــده که به چشم سوم مشهور است جایگاهی برای ارتباط با عــوالم خیـــالات در نظر گرفته می‌شـــود.بر اســـاس تحقیق دانشــمندان در هنگــام شب ترشح هورمــون ملاتــوئین از همین غــده روی عملکــرد خــواب تــاثیر فــراوانی دارد.اما نکته‌ای که برای ما مهم است همانی است که با خــوردن ORME حاصل می‌شــود و آن اصــطلاح بــاز شــدن چشم سوم است.بنا به تجربیات دیده شــده با آغــاز به کــار این چــاکرای مغــزی ارتبــاط با عــالم موجــودات غــیر ارگانیک ممکن می‌شـــود.به گفته‌ی دقیقـــتر احتمـــالا فراعنه با خوردن این پودر می‌توانستند با شیاطین و جنیان ارتباط کاملتری داشته باشند.

[تصویر: pharoahhathor.gif]

درباره‌ی جیوه‌ی قرمز اطلاعات موجوده هنــوز به کــاملی پودر طلای سفید نیست.جیــوه به خــودی خــود ســاختاری ســمی دارد اما به نظر با فعل انفعــالاتی که کیمیــاگران مصــری روی آن انجــام داده‌اند قضــیه ابعــاد دیگــری پیــدا کــرده است.رد پــای جیــوه‌ی قرمز در متــونی منصــوب به توث مصری قابل یافتن است.تــوث یا هــرمس یونــانی یا ادریس عربی شخصیتی سوال برانگیز در تــاریخ است.بنا به احــادیث اســلامی و متن قــرآن ادریس(علیه الســلام)

پیامبری والامقامی است که علوم بـزرگی را به مردمـان زمیـنی هدیه داده است.حـتی در بـرخی احـادیث که البته احتمالا از اسرائیلیات است، سـاخت اهـرام مصر را به او نســبت داده‌اند.تا آن‌جا که بنــده دیــده‌ام در بــرخی از کتاب‌های منصوب به جابربن حیـان از نوشـته‌های ادریس پیامبر(علیه السلام) سخن به میان آمده است.هرمس نیز در یونان به بزرگی یاد می‌شود و حتی شیوه‌ای از حکمت و اندیشه اصیل فکـری به او نسـبت داده می‌شـود(بـرای کسب اطلاعــات دقیق به نوشــته‌های دکــتر حســین نصر مراجعه شـــــود.)به نظر می‌رسد از آن‌جا که حضـــــرت ادریس(علیه الســـلام) قبل از طوفـــان نـــوح زنـــدگی می‌کردنـــد، دانشی که خداوند به کمک ایشـــان به مـــردم جهـان آموختند جنبه‌ی افسـانه‌ای پیـدا کـرده است و هر شخصیتی که مقام علمی بالایی را نشان می‌داده به این نـام معـروف می‌گردیـده است.البته باید توجه داشت که موجـــودات غـــیر ارگـــانیکی مانند جنیـــان که احتمـــالا تعدادیشـــان از این طوفـــان جـــان ســـالم به در برده‌اند می‌توانســـتند مجمـــوعه‌ای از این نـــوع دانش همـــراه با انحرافات خـود را جمع کـرده مـرجعی خـاص از علـوم به اصطلاح غریبه را شکل دهند.به هر حـال تـوث در فرهنگ مصری الهه مـاه با سر لک لک است که خداونـدگار دانش نام گذاشـته شـده است.اعتقـاد مصـریان بر آن است که همو اهــرام مصر را مهندسی کــرد و نجــوم و ریاضــیات پیشرفته مصریان از این الهه سرچشمه می‌گیرد.لازم به ذکر است که او را از بازمانـــدگان آتلانـــتیس که در طی طوفان نوح به زیر آب رفته می‌دانستند.

آنچه در حال حاضر از نوشـته‌های منصـوب به تـوث قابل یـــافتن است الـــواح تحـــوت (Emerald Tablet)

است.منشـــاء این نوشـــته‌ها به طـــور دقیق قابل رصد نیست.اما احتمالا از الواح مصـری،کتاب‌هـای باسـتانی و حـتی گنجینه‌هـای فراماسـونی نشـات گرفته‌اند.چه آن‌که ترجمه بـرخی از این متـون از ماسـون‌های مشـهور ذکر گردیده است.اخـیرا دانشـمندان از خراب‌هـای شـهری در زیر دریا آتلانـتیس که متعلق به تمـدن مشـهور و قـدیمی گمشده‌ای با همین اسم است نـیز چـنین نوشـته‌هایی که منســوب به تــوث است را یافته‌اند.تــرجمه‌ی انگلیسی بــرخی از این الــواح در اینجا قابل یــافتن است(الــواح تحوت).آنچه بنـده می‌تـوانم عـرض کنم این است که این متون به شدت جنبه‌ی شـیطانی دارد.بنـده شخصا بـرخی از نوشته‌ها را مطالعه کـرده‌ام و تجربیـات کسـانی را که به دســتورات موجــود در الــواح عمل کرده‌اند را شــنیده ام.کـاملا با اوضـاع توصـیف شـده در هنگـام رسـیدن به برخی خلصه‌های شـیطانی مطـابقت دارد.البته این فقط یک نسخه از این نوشته‌ها است.ما نوشته‌های دیگری هم داریم که جنبه‌ی دیــنی و معنــوی دارد و اصلا ســبکی در حکمت بشـری به نـام حکمت هرمسی پایه گذاشـته شـده است.با این حــال بــرای یــافتن اطلاعــات انــدک موجــود دربــاره‌ی جیــوه‌ی قرمز لاجـرم به رجـوع به یکی دیگر از این ســنخ نوشــته‌ها هســتیم که به تــوث مصــری منتسب است.

در این لینکی که در ادامه می‌آید ســخن از هفت مــاده‌ی مهم مورد استفاده کیمیاگرا مصــری است(لینک).یکی از این هفت ماده نامش به طور مستقیم جیــوه(Mercury) است.اگر به توضـیحات این جیـوه نگـاهی بینـدازیم گفته شده است:»جیـوه تحت گرما قـرار می‌گـیرد و حاصل آن دو مــاده است یکی پــدر ســفید بســیار ســمی و دیگــری

اکســـید جیـــوه‌ی قرمز رنگ.این اکســـید قرمز رنگ در ترکیب با ماده‌ی دومی یعنی Pulvis Solaris مخلـوطی قرمز رنگ را حاصل می‌کند که خاصـــــــــــیت زد سم دارد.آنطـــوری که ذکر شـــده است این مخلـــوط توسط روحانیون مصـری در هنگـام مومیـایی فراعنه در روده‌ی آن‌ها یافت گردید و معلوم شد که این ماده از غـده‌ای در نزدیک روده ترشح می‌شـــود(احتمـــالا لـــوزه المعـــده) و خاصیتی ضد سمی دارد.همین امر بـاعث جسـتجوی آن‌ها در نقـاط دیگر بـدن و دست یـافتن به غـده‌ای مرمـوز که همان غده‌ی کاجی است شد.» بعد از یافتن این عنصر به دلیل خاصیت ضد سمی آن احتمالا کیمیـاگرام مصـری به دنبال آن رفته‌اند.

در مجمـوع این جیـوه‌ی قرمز همـانطور که از متن پیـدا است دارای خاصـــیت سم زدایی قـــوی است و بـــاعث می‌شود هر نوع غـذایی که وارد بـدن می‌شـود به خـوبی تصفیه شده و بعدا وارد سیسـتم بـدن شـود.اینکه چگونه مصریان به اثر شـگرف این مخلـوط دست یـافتن بسـیار جای بحث دارد اما باید بدانیم که جیوه‌ی قرمز ذکر شـــده قطعا با جیوه‌ی قرمز صنعتی موجود تفاوت دارد.جیوه‌ی قرمز صنعتی حتی در واکنش‌هـای اتمی و هسـته‌ی بکـار می‌رود و به هیچ عنوان قابل مصرف نیست.همانند پـودر طلای ســـفید که مصـــریان با شـــیوه‌ی خاصی آن را در کوره‌هـــای خـــود می‌ســـاختند(که الانه کوره‌هـــای آن در صـــحرای ســـینا یـــافت شـــده است) که هنـــوز هم بـــرای دانشمندان جای سوال است؛این جیوه‌ی قرمز و مخلـوط آن هم همان رموز و شیوه‌های راز آلود را در آماده شدن دارد.البته از دیگر خاصیت‌های جیوه قرمز صنعتی کنـونی که در پزشکی هسته‌ای مـدرن قابل یـافتن است ویـژگی

ضد بیماری سفلیس است.این بیماری که حاصل مقاربت جنسی است با جیوه‌ی قرمز صنعتی قابل کنترل است.

از دیگر منابعی که می‌توان به حضور جیوه‌ی قرمز دست یافت کتب هندیان باستان است.در آن‌جا دارویی به نام آیورودیک(Ayurvedic) وجود داشته است که برای تامین و تضمین سلامتی مفید بوده است.این دارو باعث افزایش قدرت ایمنی بدن و در نتیجه طول عمر بیشتر فرد می‌شده است.برای اولین بار این دارو توسط آگنویشا و در کتابش توضیح داده شده است.آنطوری که او می‌گوید دستور تهیه‌ی آیورودیک توسط برهما یکی از خدایان هندی به او الهام گردیده است.نکته مهم این‌که ترکیب اصلی این دارو مشابه مخلوط مصریان همان جیوه و سولفور است.(منبع)

[تصویر: ayurveda.gif]

یادآوری مهم:

نکته‌ی که یکی از دوستان به بنده تذکر دادند و مهم بود، وجود این ماده در مستند ظهور(Arrival)است.در قسمت 29 مستند قطعه‌ای از حضور در لبنان آمده است که در آن‌جا سخن از ماده‌ای به نام زیبای سرخ(Red Ziba)ـــ به میان می‌آید و در آن‌جا گفته می‌شود که خدایان باستان(جنیان شیطانی) از آن تناول می‌کنند.این ماده از نظر شباهت و اهمیت با جیوه قرمز قابل توجه است.جیوه‌ی قرمزی معمولی به اسم که Cinnaber(لغت آلمانی-سنگ معدنی HgS) نیز قابل یافت شدن است.این ماده به طور قطع تفاوت‌های ساختاری مهمی با جیوه مرموز باستانی دارد و از

آنجایی که مشخص ایت باید در شکل فـرآوری و عملیـات تولید تفاوت‌های پـایه‌ای داشـته باشـند.اما عناصر اصـلی تشکیل دهنده هر دو جیوه و سولفور است.

در پایـان باید ذکر شـود که هنـوز اطلاعـات دقیقی از اثر روحی این دارو قابل بیــان نیست.از آنجــایی که یکی از ترکیبــات این داروPulvis Solaris است و در متــون مصــری به شــدت از رابطه‌ی این مــاده با روح و روان سخن گفته شده است،می تـوان فهمید که این مـاده هم مانند پودر طلای سـفید باید اثـرات ارتبـاطی فـوق مـاده داشـته باشد و از آنجـایی که این تعـالیم ریشه‌ی الحـادی مشـترکی دارد غـیر از این هم نمی‌تـوان از آن‌ها انتظـار داشت.

ترکیب جیوه و گوگرد در روایاتی از بحار:

روایت کــرده که معاویه از علی علیه السـلام پرسـید در موضوع عمل کیمیا و اکسیر.فرمـود علی (علیه السـلام) که در شیشه و زاج(ترکیبات گوگرد دار) و جیوه مصـعد و پوست سفیده تخم مـرغ وزنگـار سـبز و زعفـران الحدید هر آینه گنجهائیست که بـآخر نخواهد رسـید. پس معاویه گفت زیـادتر بگو یا امـیر المؤمـنین فرمـود هـوائی است ایسـتاده وآبیست منجمد و زمیـنی است جـاری و آتشی است بی‌شعله.و فرمـود:در سـرنج و زاج و جیـوه مصـعد وزعفــران الحدید و زنگــار ســبز گنجهائیست که بــآن نمیرســند یعــنی واقف بــآن نمی‌شــوند.(جلد نهم بحــار الانوار)

مانند این روایت در بحار چندین نمونه‌ی دیگر نیز به جیوه و گــوگرد اشــاره داشــته است.البته چــون این روایــات

ضعیف می‌باشند،فقط برای ایـراد سـخن و اثبـات وجـود چنین ترکیباتی آن هم در کتابی که یک فقیه بزرگ شیعه می‌نویسد ذکر گردید.

حجر الفلاسفه(حجر مکرم)

متن زیر قسمتی از مقاله‌ای است درباب شـیمی و کیمیا در تاریخ به ویژه تاریخ اسلام که در توسط سلیم الزمـان صدیقی،مدیر شورای علمی و فـرهنگی پاکسـتان تـدوین گردیده است و از کتاب تاریخ فلسفه در اسلام جلد سوم صـفحه‌ی 443 نقل می‌کنم.مقاله طـولانی است و بنـده تنها قسـمتی از آن را عرضه می‌کنم،البته همین قسـمت هم دارای نکاتی بدیل و رموز فرآوانی است. ضـعف‌ها و ادراکات مادی نیز در ایم مقاله وجـود دارد اما اصل کلام بلند است.عزیـزان اگر در جـایی ابهـامی بـود عـرض کنند.خواسـتم که بـرخی قسـمت‌ها را تحلیل کنم اما در حـال حاضر لازم نمی‌بینم مگر این‌که دشـوار نماید و خواسته شود.

فرآورده‌ای که نشان دهنده‌ی غایت قصوای دستاوردهای کیمیایی بود«حجر مکرم» نام داشـت،کیمیـاگران خـود را فیلسـوف یا حکیم می‌خواندند(در برابر طـبیب).حجر کیمیاگران را بدرستی حجر الفلاسفه خواندند؛منشاء این اصطلاح از آنجاست.در بررسی تاریخ لی(The chemical Arts of Old china,1948,p.16)ـ در بـاب صـناعات شیمیایی چین چنین می‌خوانیم که اصطلاح کیمیایی چین تان Chin-tan، که نخست در کتـاب پـائوپوتزو(Pa0-p’u tzu)به کار رفته(تالیف در حدود 317-322 م)،سـرانجام دلالت بر دارو یا اکسیری کرده که کیمیاگران برای تمدید عمر و تبـدیل فلـزات تهیه می‌کردند.این اصـطلاح «حجر

الفلاسفه» را به یـاد ما می‌آورد، زیـرا حجر الفلاسـفه را دارای همان اثر چین تان می‌دانستند....

فهم زبـان کیمیـاگران باسـتان بسـیار دشـوار است(این اعــتراف ابن خلــدون دربــاره‌ی زبــان جــابر را به یــاد می‌آورد).چنین فرض کرده‌اند که چین تان شـاید ترکیـبی از جیــوه و گــوگرد و سـرب و غـیره بـوده که بر مبنـای نظـریه‌ی جـابر تهیه شـده اسـت،زیـرا جـابر هم چـنین می‌انگاشت که هر فلـــزی از جیـــوه و گـــوگرد است.از گفته‌ی لی ظـــاهرا چـــنین بر می‌آید که این نظریه که فلـزات مـرکب از جیـوه و گـوگرد اسـت، در چین وجـود داشـــته منتهی به شـــکلی مبهم.نخست نظریه ســـاده تر،یعنی نظریه جابر را در نظر بگیریم،که همه فلـزات از جمله زر مـــرکب از جیـــوه و گـــوگرد ند.دیـــویس(The chineses beginnings of Alchemy,Vol 2,pp 154-57)ـــــ می‌گوید» به نظر کیمیـــــاگران چیـــــنی یانگ مثبت(روحی که دارای انـــــرژی مثبت است در زبـــــان چینیــان)ســرب بــوده و نه گــوگرد و یین منفی(روح که دارای انـــرژی منفی است در زبـــان چینیـــان) جیـــوه بود.»جابر در حدود 184 /800 وفـات یـافت.کیمیـاگران چیــنی ،چانگ پوتــوان،که در ســال373-983/475-1082 می‌زیست هنوز به نظریه باسـتانی چیـنی اعتقـاد داشت که «همکــاران ما باید بتوانند ســرب حقیقی و جیــوه را بازشناسند.»بنـابرین ،روشن است که جـابر نظـریه‌ای را که چینیــان با آن آشــنا بودند اقتبــاس ولی آن را اصــلاح کرده است، یعنی جیـوه را همچـون یکی از دو عنصر نگه داشته و به جای آن عنصر دومی به نام گوگرد را گذاشته است.»

نکته‌ی شگفت انگیز نظریه گوگرد/جیوه دربـاره‌ی اصل و مبـداء فلـزات این است که آزمایشـگران سپسـین که فلـزات را گداخته و تکلیس کـرده و حـتی لااقل ترکیبـات آرسنیک و جیوه را تصعید کرده‌انـد، در اصـالت آن نظریه شک ننموده‌اند.تـاکنون کسی توضـیحی بـرای این مطلب نیافته است که چـرا کیمیـاگران معتقد بوده‌اند که آهن و حتی زر مرکب از گوگرد و جیوه است.انسان قدیم خـون را یگانه اصل هسـتی خش می‌دانست و دیگر این‌که می‌پنداشت که ماده‌ی سرخ خـون عامل حقیقی آن اصل است.بدینسـان سـرخی را عـاملی فعـال و مـوثر می‌دانست،چنـدان که گمـان می‌گـرد هر مـاده‌ی سـرخی می‌تواند خون تولید کند. از همه‌ی مواد سرخ،شـنگرف از لحاظ رنگ به خون نزدیکـتر بـود.وقـتی از طریق تجزیه و تـرکیب به یقین دانسـتند که شـنگرف از جیـوه و گـوگرد اسـت،این دو عنصر را عناصر سـازنده‌ی همه‌ی فلـزات پنداشـتند.معتقـدان به آنیمیسم می‌انگاشـتند که حـتی فلـزلت هم چـیز زنـده‌ای هسـتند،دارای روح و تنی(جسمی).وقتی که انرژی منفی منجمد می‌شود ماده می‌گردد و جسم فلز عبارت از همین ماده است.

مظهر روح عنصر یا انـرژی مثبت است که قابل تصـعید است و می‌تواند در جسم مـادی نفـوذ کند.سـرب فـرار نیست اما گوگرد چرا؛از این رو نظریه سرب/جیوه عیـبی بنیـادی داشت و تغیـیر آن را به گـوگرد/جیـوه موجه می‌ساخت.دیگر این‌که سرب و اجیوه ترکیب سرخی پدید نمی‌آورنـد،ولی گـوگرد و جیـوه چـرا.اما اگر نظریه جـابر تغییر یا اصطلاحی در یک نظریه پیشین بـود،پس چـرا در شـکل اولیه آن سـرب و جیـوه همچـون عناصر سـازنده پذیرفته شدند؟؟؟ محصول پایانی مطلوب سـرخی بـود و

نظریه پردازی هم نـاظر به این نتیجه.اگر سـرب را گرما دهیم، در هوا اکسید شده به شکل سـرب سـرخ یا سـرنج در می‌آید.همچنـان، اکسـید جیـوه هم به صـورت گـردی سـرخ،نـارنجی و زرد،متشـکل از بلورهـای بسـیار ریز به دست می‌آید.بـدین سـان نظریه چیـنی درست پرداخته شده بود،ولی چـیزی کم داشت و آن عنصـری روح آسا و فـرار مانند گـوگرد بـود، که البته سـرب این خاصـیت را نداشت.

کیمیا به عنـوان یک سیسـتم فلسـفی مبتـنی بر ثنـویت بـود،یعـنی بر این فـرض که هر چـیزی عبـارت است از روشنایی(به زبان چیـنی یانگ)و تـاریکی(یین).وقـتی که طبع یا مزاجی برای فلزات مقرر کردند،گوگرد و جیوه را به تـرتیب عنصر مثبت(یانگ) و عنصر منفی(یین) انگاشـتندومبنای عیـنی این نظریه چنانکه توضـیح دادیم،ملهم از شناخت اجزای تشکیل دهنده‌ی شـنگرف و خـون بـود.چـون نیروهـای کیهـانی،یانگ و یین،در حـال تعادل کامل باشند،مفهـوم آن این است که یین همچـون انـرژی خلاق منفی وجـود دارد و نه همچـون مـاده‌ی منجمـد، در حـالی که یانگ بالطبیعه همیشه روح سا می‌مانـد؛نتیجه اتحـاد آن‌ها مانند اتحـاد دو جسم است که ماهیتا یکی باشـند ولی دارای بارهـای الکـتریکی متضاد،مانند الکتریسیته‌ی منفی و مثبت.منتجه این اتحاد و پایداری ابدی است.

به گمان کیمیاگران ،گوگرد ناب و جیوه‌ی ناب به گـونه‌ای انـرژی وجـود دارند و در نتیجه اتحـاد آن دو،به نحـوه آرمانی(ایده آلی) انجام گیرد یا اگر آن دو در حالت تعادل کامل واقع شوند ،چیزی است همیشه باقی ،یعـنی زر.به

مـــوجب یکی دیگر از عقاید آنیمیســـتها،»همانند همانند می‌گرداند»؛ از این رو زر که فلـزی است زوال پـذیر اگر به عنوان دارو خورده شـود مصـرف کننـده‌ی آن را جاوید می‌گرداند.زری که میلیون‌ها ســـــال در کان‌ها بماند این خاصیت بخشندگی را از دست می‌دهد،یعنی عنصر منفی آن جیوه کمـتر روحی و بیشـتر مـادی می‌شـود؛لـذا زر را برای استعمال دارویی باید تازه تازه تهیه کـرد و بـاز هم چه بهـــتر که زر در مـــرحله‌ی پیش از زر شـــدن باشد.به عبارت دیگر در مـرحله‌ی زایش که هنـوز اکسـیر زر است یعــنی مــاده‌ی مخمر مانند که هر فلــزی را مبــدل به زر خواهد کـرد.این همـان حجر فلاسـفه است که مـاده‌ی را مبـدل به انـرژی می‌سـازد و به عنصـری مـادی یا منفی انرژی می‌بخشد تا به سطح مثبت یا روحی برسد.....

دستوری در باب اکسیری از جیوه و گوگرد:

در ادامه دستوری که جابر در کتـاب خـود الریـاض الکبـیر برای سـاخت آب جیـوه که آن را بسـیار عظیم و شـگفت می‌داند عــرض می‌کنم.به خــاطر وجــود تــرکیب گــوگرد وجیوه در آن برای درک موضوع به گمانم مفید باشد:

سپیده دم خدایان

پس خـدایی به نـام بولـون یوکته در تـاریخ فـوق بر روی زمین فــرود خواهد آمد. این تــاریخ معــادل 21 دســامبر 2012 است. بولون یوکته کیست؟

نام او بر روی اثری که به گلدان 7 خدا مشهور است نیز آمده که از او با نام او که مقدس است و خالق جهان نام برده شده است. او همچـنین به آغـاز تقـویم مایـایی نـیز مربوط شده است. همچنین نام او در ارتبـاط با واقعه‌ای ناشـناخته که در تـاریخ 23931449 پیش از میلاد حـادث شــده یعــنی بســیار پیش از دوران مایاها مطــرح شــده است. او همیشه در ارتباط با نیروی بزرگ نام برده شده است.

فاتحین بی‌رحم

وقتی هرناندو کـورتس در 25 نوامـبر 1519 به آســتانه تنوکتیتلان رسید رهبر آزتکها, موکتزوما, بــرای خوشــامد گویی به این غریبه سوار بر تختی از طلا و جــواهر که بر دوش بردگــانی حمل میشد که تمــام مســیر را با فرشی کتانی پوشانده بودند از راه رسید. این اولین بـار بـود که فاتحی بر فرهنگی غنی با همه داراییش دست می‌یــافت و نه بر مخروبه‌هـــای تمـــدنی مغلـــوب. موکتزوما در آن زمــان بر 200 هــزار جنگجو حکم میراند. گرچه فــاتحین اسپانیایی مجهز به توپ بودند مغلـوب کـردن آن‌ها بـرای این جنگجویان کار ساده‌ای بود. پس چــرا گزینه زیردست قرار گرفتن را انتخاب کردند؟

پاسخ شـاید در دین آزتکها نهفته باشد, همـان دیـنی که مورد اعتقـاد مایاها هم بـود. تفـاوت بین آزتکها و مایاها عمـدتا در فاصـله جغرافیـایی است: آزتکها در ارتفاعـات زنـدگی میکردند و مایاها در منـاطق پست تر. همـانطور که مسـیحیان منتظر بازگشت مسـیحند و مسـلمانان منتظر بازگشت مهـدی, اینکاها منتظر ظهـور ویراکوچا هسـتند و مصـریان در انتظـار اوزیـریس, آزتکها و مایاها نیز در انتظار بازگشت مار کتزال بودند.

آزتکها و مایاها با توجه بسـیار به تقویمشـان زنـدگی میکردند. ساختمانها و مناسک خاص در مناسبتهای خـاص بر اسـاس تقویمشـان سـاخته یا برگـذار میشد. ورود هرناندز همزمـان بـود با پایـان یکی از دوره‌هـای تقـویم. زمانی که انتظار ظهور کتزال میرفت. شـاید کـورتس با پوست روشن و ریش در نظر آن‌ها شبیه به نماینده‌ای از طرف مار کتزال بود.

از کـورتس اسـتقبالی شـاهانه شد و سه روز در خانه میزبان به سر برد. او و همراهانش متوجه دری شدند که به تازگی با گچ پوشیده شده بود تا تـالار پشت آن مخفی شـود. با گشـودن در به گنجینه‌ای از طلا دست یافتند که او در آن زمان ارزش آن را معادل ده میلیون دلار امـروز تخمین میزد. در حین انجام مراسم جشنی به افتخار خـدا تئوکالی، اسپانیاییها با هماهنگی قبلی به میزبانـان غـیر مسلح خود حمله کردندو 700 بلندپایه آزتک را به هلاکت رساندند. آزتکها که شـکیبایی خـود را در برابر رهبرشـان از دست داده بودند او را از قـدرت سـرنگون کردند, بـرادرش را بر تخت نشـاندند و به کـاخ محل اقـامت اسـپانیاییها حمله بردند. آشـوبی تمـام عیـار شـهر را به

خون و آتش و ویـرانی کشـید, رهـبر سـابق کشـته شد و فـاتحین کشـتیهای خـود را از طلا و نقـره و جـواهرات انباشتند. خبر به ساکنین شهر رسـید. اسـپانیاییها با بـار سـنگینی از غـنیمت پا به فـرار گذاشـتند. بومیـان تعـداد بسـیاری از آن‌ها را به قتل رسـاندند. کـورتس زخمی نیمی از همراهـانش را از دست داد و بخش بـزرگی از غنایم در آب غرق شد. اسـپانیاییها چند هفته بعد با نـیرو و سلاح بیشتر بازگشتند, همه شهر را ویـران کردند و در جسـتجوی بی‌نتیجه گنجینه‌ای که علاوه بر طلا و جـواهرات و نقـره شـامل دست نوشـته‌های مقـدس و قدیمی بود رهبر دشمنان را زیر شکنجه به قتل رساندند. امـروز مکزیکو سـیتی بر روی ویرانه‌هـای این شـهر بنا شده است.

سرزمین مغلوب تبـدیل به محلی بـرای تـرویج مسـیحیت نیز شد. تعداد زیادی کتب و دست نوشته‌های مکشوفه از بین برده شدند: «ما کتابهـای بسـیاری یـافتیم با تصـاویر حـاوی دروغ و شـیاطین. همه را سـوزاندیم و مایاها به شدت از این بابت اندوهگین شدند.»

اندوه از بین رفتن مجسمه‌ها و بتها و کتب مایا تا امـروز نیز گریبانگیر ماست. اگر این مکتوبات امروز در دسترس بودند لازم نبود برای کشف حقـایق به معـدود حکاکیهـای باقیمانده رجوع کنیم.

نوشته‌های مایایی

اما اگر این دست نوشته‌های ارزشمند به دسـتور اسـقف دیه گو د لاندا, مروج مسیحیت در سـرزمین فتح شـده از بین رفتند, اطلاعـات مربـوط به دانش ریاضی و تقـویم

مایاها چگونه به دست ما رسـید؟ جـالب است بدانید که خود اسقف باعث باقی مانـدن و ثبت این اطلاعـات شد. پس از بازگشت به کشورش در دادگاه با اتهام سـوزاندن مجسمه‌ها طلای غنیمت روبرو شد و بـرای دفـاع از خـود با کمک فرزندان خانواده‌های سـلطنتی بـومی شـروع به فراگرفتن اساطیر,اعتقادات,سیسـتم شـمارش, حـروف الفبا و گاهشـماری آن‌ها کـرد. همه این اطلاعـات را به زبان لاتین ثبت کرد و حاصل گزارشی ارزشـمند به نـام» گزارشی درباره یوکاتان» شد. این گزارش سه قـرن بعد و به طـور اتفـاقی در کتابخانه سـلطنتی مادرید کشف شد. این گـزارش کلید گشـایش رمز حـروف زبـان مایاها بود.

از کتب باسـتانی مایا چهـار نسـخه مهم در کتابخانه نگهـداری میشـود. این نسخ به نـام کـدکس شـناخته میشـوند. کـدکس پـاریس حـاوی پیشگوییهاست, کـدکس مادرید طالع بینی کوکبی است و کودکس درسدن حـاوی روابط ریاضی و ستاره شناسی است. کدکس چهارم نیز در مکزیکو سیتی قرار دارد.

کدکس درسدن

به نقل از پروفسـور تومـاس بارتل که متخصص متـون مایایی است, بعضی حروف مایایی چند معنی متناقض یا متضاد دارند و قرارگیری تصاویر هـیروگلیفی بین اعـداد و حـروف میتواند تفاسـیر و معـانی متفـاوت یا متضـادی داشـته باشد. با این وجـود یافته‌هـای کـدکس درسـدن حیرت‌آور است. کـدکس درسـدن حـاوی مطـالبی دربـاره ونوس و مدارهایش, خداهایی که به نـام اربـاب آسـمانها نامیـده شـده اند, خـدای رعد و بـرق, و تقـویم پیچیـده

مایایی است. خدایان این کـدکس با حـروف ای, دی,ای و ان مشخص شده‌اند اما همه جا مشخص نیست که هر یک چه قدرتها و مسئولیتهایی دارد. 6 برگ درباره مدارهای ونوس است و 4 برگ دربـاره مـدارها و اقمـار مشـتری. چند بــرگی دربــاره مــاه, مــریخ و زحل و چند بــرگ دیگر دربـاره اوریـون, جـوزا و پلیـادیس هسـتند. این صـفحات مملو از جداولی حاوی اطلاعاتی درباره مـوقعیت نسـبی این صــور و ســیارات نســبت به هم و نســبت به زمین هســتند. گاهشــماری مــریخ, ونــوس, عطــارد و زمین و سالهایی که 135200 روزه هستند, و همینطـور سـتاره شناسی برای دورانی 400 میلیون ساله.

چند صـــفحه از کـــدکس از جنگ بین ســیارات میگوید و جداولی از کسوفهای گذشته و آینده را نیز در بردارد. به گفته پروفســور هربــرت نول‌هاســام, بهــترین متخصص کدکس درسدن در زمان خـودش, جـداول کسـوف نه تنها شـــامل کســـوفهایی است که در منطقه با چشم دیـــده میشـود بلکه تـاریخ دقیق کسـوفهایی که مطلقا تئوریک هستند را نیز تعیین میکند.

اما این دانش حیرت انگیز درباره ستارگان از کجا نشــات گرفته اسـت؟ آیا مایاهـایی که به قربـانی کـردن انسـان میپرداختند خود با مشاهده آسمان به رابطه نسبی اجرام آسمانی پی بردند؟ مایاها در منطقه جغرافیـایی زنـدگی میکردند که مشاهده ستارگان نیمی از سـال ممکن نبـود با این حال به پدیـدهای سـتاره شناسـیی اشـاره کرده‌اند که هر 6000 سال به وقوع میپیوندد. مایاها حـتی 6000 ســال ســابقه وجــود و حضــور نداشــته‌اند. مشــاهده و محاسـبات آسـمان نمیتوانسـته منجر به این نتیجه گـیری

مایاها شود که مدار ونـوس باید هر 6000 سـال یک روز به عقب برگردانده شود. گویی این جداول و کتب ناگهان از آسمان بر مایاها نازل شده است.

هــرم-برجهــایی چــون تیکــال در گواتمــالا در راســتایی متناسب با اجــرام آســمانی پایه گذاشــته شــده‌اند و این نشـــان میدهد که این دانش از خـــود این اهـــرام کهن‌تر است.

منبع دانش چیست؟

60 سال پیش ســتاره شــناس شــهیر، رابــرت هنســلینگ جامعه علمی را با برخی نتیجه گیریهایش دربــاره ســتاره شناسی مایا شوکه کرد:

1- باید توجه کرد که مایاها ابزار و وســایلی که بتواند با چنین دقــتی فواصل و زوایــای آســمانی را به دست آورد در دست نداشته‌اند.

2- شـــکی نیست که مایاها دانش دقیقی از خوشه‌های آســمانی از هــزاران ســال قبل داشــته‌اند این اطلاعــات شامل نوع خوشه و تاریخها و تقویم مربوطه بوده است.

3- چـــنین دانشی غـــیر قابل دســـتیابی است مگر آن‌که زمــان ایجــاد آن را هــزاران ســال پیش از آغــاز تقــویم میلادی مسیحی بدانیم.

4- چنین دستاوردی پیش نیازهایی دارد. برای مثــال باید پــذیرفت که این دانش بســیار کهن‌تر از زمــانی است که پنداشته شده است.

سنتهای بومیان آمریکا

بومیـان آمریکـای مرکـزی دانش سـتاره شناسی بسـیار گسـترده‌ای داشـتند. آیا با این دانش ممکن بـود به وجـود خدایی اعتقاد داشته باشند که مار است اما میپرد؟ چنین موجودی به اندازه اژدهـای پرنـده چینی‌ها که از دهـانش آتش میبـارد واقعی به نظر میرسد. به علاوه نباید دانش سـتاره شناسی مایاها را محـدود شـده به مرزهـای جغرافیایی محل زندگیشـان بـدانیم. همسـایگان شـمالی مایاها, سرخپوستهای توتوک که در سواحل شمال غربی ایـالات متحـده امـروز میزیسـتند مـار کـتزال را پرنـده رعدآسا مینامیدند. یکی از سـتونهای تـوتم آن‌ها که نمایشـگر این پرنـده است سـمبل «شـهر موجـودات آسمانی» نیز هست. همین عنوان توسط سرخپوسـتهای ساکن بریـتیش کلمبیا در کانـادا به این پرنـده داده شـده است. قبیله پـاونی در نبراسـکای امـروزی معتقد بودند انسان از ستارگان خلق شده است و معلمان آسـمانی به کرات به زمین آمده‌اند تا «به زن و مـرد بیاموزند آنچه را باید». محققـان امـروز مایاها را از همسایگانشـان جـدا میکنند, گویی سایر قبایل یا بازماندگان در سایر منـاطق مناسک مشابهی نداشته‌اند.

اینها تنها نمونه‌هـای انـدکی از اعتقـادات این مردمـان است که نقاط مشترک چشمگیری با هم دارند.

تقویم چرخه‌ای مایاها

کوچکـترین واحد تقـویم مایـایی که به لطف دیگو دلانـدا امـروز رمز گشـایی شـده است هفته است که 13 روز دارد. چـرخ دنـده‌ای با سـیزده دندانه را تجسم کنید که اعداد مایایی از 1 تا 13 بر روی دندانه‌ها حک شده است. واحد بزرگتر این تقویم ماه است که 20 روز دارد. چـرخ

دیگری با 20 دندانه مجسم کنید. دو چـرخ دنـده را به هم بچسبانید به نحوی که عدد یک و کلمه مایــایی ایمیکس را نشـــان دهند. این نقطه صـــفر است. بعد از 13 بـــار چرخیدن هر دو چرخ به همین نقطه, نقطه آغـاز یا صـفر برمیگردند. در کل 260 دندانه در این دور زدنها جابجا شده‌اند و این تعداد روزهای یک سال مایایی است.

همه اما میدانیم که یک سال 365 روز دارد. تقـویم 260 روزه برای کنترل فصل یا تعیین زمـان کاشت و برداشت در کشاورزی کارایی نـدارد. تا امـروز کسی نمیداند چـرا مایاها سال 260 روزه داشـتند, به همین دلیل این سـال را ســـال خـــدا یا ســـال مقـــدس مینامند. مایاها آن را تـــزولکین مینامیدند و همه مناسک دینیشـــان بر اســـاس ریتم تزولکین به جا آورده میشد. برای استفاده روزمـــره و کشاورزی اسـتفاده از تقـویم تـزولکین اسـتفاده غـیر ممکن بود.

مایاها تعداد روزهای سـال خورشـیدی را با دقت 6 رقم اعشار تعیین کرده بودند. مقایسه کنید:

تقویم جولیان 250000/365 روز

تقویم گرگوریان 242500/365 روز

تقویم مایایی 242129/365 روز

تقویم ستاره شناسی دقیق 242189/365 روز

من تقویم 365 روزه استفاده میکنیم و هر 4 سـال یک روز به طول سال اضافه میکنیم تا زمان کم شده در سه سـال قبل جـبران شـود. مایاها روش متفـاوتی داشـتند. آن‌ها هر 52 سال 13 روز به طول سال اضافه میکردند.

تقویم مایا

حـال باید به دو چـرخ قبلی چـرخ سـومی با 365 دندانه اضافه کنید. چرخ سوم را به دو چـرخ دیگر متصل کنید به شـکلی که هر سه نقطه صـفر در کنـار هم قـرار گرفته باشد. برای این‌که پس از آغاز گردش چرخ دنده‌ها دوباره هر سه چرخ به نقطه صفر برسند، 18980 دندانه یا روز لازم است. چـرخ 365 روزه باید 52 بـار بچرخد, چـرخ متوسط 73 بـار. این بـدین معنیست که هر 52 سـال زمینی معدل 73 سال خدایی بودند.

میدانیم که مایاها در تقویم خـود 23040 میلیـون روز یا 64109589 سال را نیز محاسـبه کرده‌اند. بعضی متـون مبنی بر این است که تا 400 میلیون سال گذشـته را در محاسبات خود لحـاظ کرده‌اند. با تقـویمی 18980 روزه امکـان چـنین محاسـباتی وجـود نداشـته است. باید چـرخ بزرگتری در تقویم مایـایی وجـود داشـته باشد. محققین مایا این چـرخ را شـمارش طـولانی نامیده‌اند. هر چهـار چرخ در نقطه‌ای آغاز میشوند که تصویر بد یمن 4 ahau 8 cumha با آن منتسب میشـود. اما این نقطه آغـاز تاریک بر اسـاس تقـویم ما چه زمـانی بـوده اسـت؟ این سوال سالهای مدیدی تاریخ نگاران را مشغول نگه داشته است. تاریخی که در نهایت مورد توافق قـرار گـرفت 13 آگوست 3114 پیش از میلاد است.

اما چرا این تاریخ مبدا تقویم مایایی در نظر گرفته شـده در حـالی که مایاها در آن زمـان هنـوز وجـود نداشـتند؟ افسانه‌های مایایی در یکی از کتبی که به نام چیلام بالام شـناخته میشـوند و پس از فتح اسـپانیایی‌های نوشـته شده‌اند مکتـوب شـده. این کتب توسط چند کـاهنی که از

تیغ اسـپانیایی‌ها گریخته بودند و در نقـاطی دور افتـاده ساکن شده بودند نوشـته شـدند. این بخشی از متن یکی از کتب است: «آنها از گـذرگاه سـتارگان فـرود آمدند... انها به زبان جـادویی سـتارگان آسـمان حـرف میزدند...و وقتی بازگردند, خدایان 13 و 9 همه چیز را به نظمی که با آن خلق کرده بودند بازمیگردانند.»

بازگشت بولون یوکته

با تعیین زمان آغـاز تقـویم مایـایی و یک محاسـبه سـاده کامپیوتری زمان پایان یک دوره کامل تقویم, 23 دسامبر 2012 به دست می‌آید. این تاریخی است که خـدایان من جمله بولون یوکته بازخواهند گشت. این همان پیشـگویی است که حکـاکی بنـای شـماره 6 در ترتوگـوئرو در اختیارمان قرار میدهد.

یکی از خـدایان اصـلی مایاها» بـانوی هیـولایی» است و تاریخ تولد او 7 دسامبر 3121 پیش ازمیلاد است, یعنی 6 سـال پیش از آغـاز تقـویم. تعـداد دیگـری از خـدایان مایـایی نـیز پیش از آغـاز تقـویم به زمین آمده‌اند. بر اساس سنگ نگاره‌ها بولون یوکته در 29 جولای 931449 پیش از میلاد وجـود داشـته است. چطـور ممکن است تاریخی در متون مایایی وجود داشـته باشد که قـدیمی‌تر از آغاز تقویمشان است؟ پاسخ چنین است: همانطور که ما زمـان را به پیش و پس از میلاد مسـیح, آغـاز تقویممان, تقسیم میکنیم, مایاها نـیز وقـایع را با وقـوع آن‌ها پیش یا پس از آغـاز تقویمشـان تقسـیم میکردند. سـوال اصـلی اما این است: در 23 دسـامبر 2012 چه اتفـاقی خواهد افتـاد؟ آیا خـدایان به زمین بازخواهند گشت؟ آیا این زمان وقوع سوانح و فجایع بسیار بـزرگی

برای زمین خواهد بود؟ پیش از پاسخ دادن به این سوال باید اطمینان حاصل کنیم که تاریخ فوق به درستی محاسبه شده است. تنها چیزی که متخصصین بر روی آن توافق داشتند این بود که تقویم پیش از ظهور مایاها آغاز میشود. آیا زمان پیشنهادی برای آغاز تقویم صحیح و قطعی است؟ من از این بابت مطمئن نیستم.

اشتباه در محاسبه؟

من در سال 2009 مقابل کامپیوترم نشسته‌ام و مشغول تایپ کردن این کتابم. با فرض آن‌که مسیحیان بیست سال پس از میلاد مسیح شروع به شمارش و ثبت سالها کردند ممکن است امسال 2009 نباشد. تبدیل تقویم مایایی به مسیحی هم میتواند دستخوش همین اشتباه شده باشد و اگر سال 2009 در واقع 2009 نباشد ممکن است 2012 هم به عنوان زمان پایان تقویم درست محاسبه نشده باشد. اگر این 20 سال گم شده در تقویم مسیحی را در نظر بگیریم بسته با این‌که این بیست سال پیش از میلاد مسیح گم شده باشد یا پس از آن ممکن است 2012 گذشته باشد یا هنوز راه طولانیتری تا رسیدن به آن داشته باشیم. اگر گذشته باشد میدانیم که ملاقات مهمی از طرف خدایان نداشته ایم مگر آن‌که چند مشاهده ضبط شده به صورت علمی از یوفوها در چند سال اخیر را مهم بشماریم.

این ملاقات به عقیده من حتمی خواهد بود اما لزوما نه در تاریخ 23 دسامبر 2012.

مهدی, امام مسلمانان

مسلمانان انتظار ظهور مهدی را میکشند. امامان مداوم از این گفته‌اند که زمـان ظهـور مهـدی را کسی جز الله نمیداند. شخصی از امـــام پنجم, امـــام بـــاقر پرســـید نشانه‌های بازگشت مهدی چه هستند. امام پاسخ داد:

«زمانیست که زنـان چـون مـردان رفتـار کنند و مـردان چـون زنـان, زمـانی که زنـان با پاهـای از هم گشـوده بر روی زین اسب بنشـینند. وقـتی که شـاهدان دروغین را باور میکنن و حقیقت مردود شناخته میشـود. زمـانی که مردان خون مردان را بدون دلیل میریزند و پول فقـرا را چپاول میکنن.»

بر این اساس مهدی باید بسـیار پیش از زمـان ما ظهـور کـرده باشد اما عـالمین اسـلامی میگویند پیش از ظهـور مهدی 60 پیامبر دروغین ادعای پیـامبری میکنند. در این صورت نیز مدتهای طـولانی پیش از این تعـداد پیـامبران دروغین از 60 گذشـــته است. مهـــدی در شب بیست و سوم رمضان که شب قدر است ظهور خواهد کرد, شـبی که قران نازل شده و فرشتگان به زمین آمده‌اند.

یهـودیت هم نظـرات و عقاید مشـابهی دارد. یهودیـان با ایمان در انتظار بازگشت مجدد مسیح خود پس از 5 هزار سال هستند. آن‌ها البته هرگز عیسی را مسیح ندانستند.

همین مفهوم در آیین باستانی پارسی ایرانیان نیز وجود دارد. اوستا که به معنـای متن پایه یا آمـوزه است حـاوی متن مـــذهبی پارســـیان است که پـــیرو زرتشت بودند. زرتشت خـود چـنین گفته شـده که در اثر لقـاح مطهر به وجود امده است. بر اساس عقاید زرتشتیان کوهی آکنده از نـــور بر زمین فـــرود آمد. جـــوانی از آن پیـــاده شد که

نطفه زرتشت را با خـــــود داشت و آن نطفه را در رحم مـــــادر زرتشت کاشت. بخشـــــهایی از این دین کهن در متونی به خط میخی باقی مانده است.

اهورا مزدا

زیرنویس: تصویر اهورا مزدا

این متون به دستور شاه داریـوش بـزرگ (حـدود 549 تا 486 پیش از میلاد), فرزندش خشایار (485 تا 465 پیش از میلاد), و نوه اش اردشیر (464 تا 424 پیش از میلاد) نوشته شده است. والاتـرین وجـود سـتایش شـده در این متون اهورا مزدا است. او به حلقه‌ای که دو بال دارد وبر جهان حکمفرماست تصویر شده است. شباهت این حلقه بالدار با دیسکهای خورشید مانند بالدار مصری غـیر قابل انکار است.

همه خدایان بازمیگردند

بر اساس متـون پارسـیان اجـرام آسـمانی به خوشه‌های ستاره‌ای تقسیم شده‌اند که هر یک فرمانروایی متفـاوت دارند. سپس صـحبت از سـربازان این منظومه‌ها میشـود که در سراسر گیتی مشغول مبارزه‌اند. ارابه چهارچرخی که توسط اسبهای بالدار کشیده میشود ریشه در فرهنگ ایرانی دارد. در فرهنگ ایـرانی خـدایان سـیارات مختلف ارابه خورشـــید را میکشـــند. در یشت‌ها که بخشـــهای مختلف اوســـتا هســـتند در فصل 10 آیه 67 و 68 میخوانیم: «او که سـوار بر ارابه اش با چرخهـای بلند که از مــاده‌ای آســمانی ســاخته شــده از کشــور آرزاهی تا کشور زوانیراتا میراند...سفید, براق, قابل رویت از دور, نیکخواه, مملو از دانش, با سرعت در فضا میراند... چهار

اسب ارابه را میکشــند, همه به رنگ ســفید, نــامیرا و از خوراک آسمانی تغذیه میکنند.»

پارسی‌ها نــیز انتظــار بازگشت خدایانشــان را داشــتند. زرتشت از خدایش اهورا مزدا پرسید کی زمــان به پایــان میرسد و در پاسخ شنید «همه فاتحین» از آسمانها فرود خواهند آمد. نــامیرا هســتند, هوششــان بی‌عیب و نقص است. پیش از ظهورشـــان خورشـــید تاریک خواهد شد, طوفانی از بــاد زمین را در هم خواهد کوبید و ســتاره‌ای از آسمان فرو خواه افتاد. پس از جنگی هولناک طلوعی دوباره برای انسانیت متولد خواهد شد. سپس شفا برای انسان آنچنان در دسترس خواهد بود که حتی آنــان که به زمان مرگ خود رسیده‌اند نخواهند مرد.

در هندوییسم جهان سرشار از شــادی و عــاری از طمع و هوس بود. ســپس ارواح منفی و خــدایان ذهن انســان را آشــفتند. خــدایان همه قــدر قــدرت بودند و جاودانه اما طبعی انســـان گونه از خـــود نشـــان میدادند و تمایل به گرفتن شکل انسان. بزرگترین آن‌ها ایندرا یا فرمــانروای آسمان بود.

در واناپـــاروان که بخشی از مهابهاراتا است گفته شـــده که خدایان در شهرهای فضــایی مختلف میزیســتند که در مــدار خــود بر فــراز زمین در حــال گــردش بودند. در جلد درونا پــروا میخــوانیم سه شــهر فضــایی در مــدار زمین میگشتند. ســپس جنگی فضــایی درگــرفت و به سه شــهر حمله شد.

هندوها نیز معتقدند ویشنو دوباره در قالب کریشــنا زاده به دنیا خواهد آمد تا جهان را نجات دهد.

قدیمی‌تر از بودا

جینیزم پیش از بوداییسم وجود داشته است. جینیزم نیز مانند بسیاری دیگر از ادیان معتقد است دوران ما تنها عصر وجود بر روی زمین نبوده است. تیرتاماکاراها از آسمان فرود آمده‌اند. اولینشان ریشابها بود و کره ما را 8 میلیون و 4 صدهزار سال پیش برای اولین بار مورد بازدید قرار داده است. واحد اندازه گیری ابعاد جهان نیز مشخص شده است. این واحد راجو نام دارد و فاصله ایست که خدایان در طول شش ماه حرکت با سرعت 2057152 یوجانا در هر سامی طی میکنند. سال نوری ما چیست؟ تقریبا 6 تریلیون مایل. طبق اعتقادات جینیزم همه جهان سرشار ازحیاتی است که به طور ناهمگون گسترده شده است. حیات بدوی و گیاهان بر روی تمام سیاراتی که خیلی سرد یا گرم نیستند یافت میشود اما تنها برخی سیارات قابل وجود حیات به صورت پایدار هستند, حیات همراه با قوه اختیار.

و اما فرود دیگربار؟ در قلمرو دیگری به نام کالپاس قصرهای پرانی به بزرگی شهر هستند. این قصرها طبقه طبقه بر روی هم ساخته شدند و ویماناها میتوانستند به آن‌ها وارد یا از آن‌ها خارج شوند. هر بار که عصر جدید آغاز میشود زنگی در تمام قصرهای آسمانی 3 میلیون و 199 هزار و 999 تایی به صدا در می‌آید, سپس خدایان گرد هم می‌آیند و طلوع عصری جدید بر سیاره ما رقم زده میشود.

اعداد تکراری از کجا آمده اند؟

بوداییها معتقدند در آینـــــده متیا یا میتریا بر روی زمین ظهور خواهد کرد. عدد 4320000 مربوط به ماها یوگا یا عصر بـزرگ مشـابه عـدد سـالهای سـلطنت ان من لوانا, پادشاه سومری است که در لیست پادشاهان سومری در بریتیش میوزیم ثبت شد است: او 12 شار سلطنت کـرد و هر شار معادل 3600 سـال است, یعـنی جمعا 43200 سال.

نمونه دوم: دوران دیـــوا یوگا 288000 ســـال است. ششمین شاه باستانی به نام ان سیپاد زیدانا هشت شـار سلطنت کرد که معادل 28800 سال میشود. ارقام یکی هســـتند و تفـــاوت در تعـــداد صفرهاست. هراکلیتـــوس یونانی عمر جهان را 10800000 سال نگاشته است. این همان عدد سالهای سلطنت شـاهان سـومری دوران دوم یعنی 30 شار است.

مسـیحیان کاتولیک اولین کسـانی نیسـتند که از بـاروری آسـمانی و سـپس تولد مسـیح گفته‌اند. خـدایان و شـاه خـــدایان باســـتانی بیشـــماری طبق افســـانه‌ها به همین تـرتیب لقـاح یافته‌اند. بسـیاری از این داسـتانها شـاید حاصل خـودبزرگ بیـنی خانـدان سـلطنتی باشد. اما بن مایه این ایده ریشه در وقـایعی دارد که اتفـاق افتاده‌اند. خدایان عامل لقاح مصنوعی بوده‌اند. حتی تخمه شـاهان مصر باستان نیز میتواند به خـدایان مربـوط باشد. تـاریخ نگاران مصری که هزاران سال پیش میزیسته‌اند از ریشه خـدایی شـاهان مصـری گفته‌اند. اولین شـاه از اسـپرم خدایی بوده است. انسانها دانش ستاره شناسی خـود را از خـدایان آموخته‌اند همین طـور دانش ابـزار سـازی و کشاورزی. حتی زبانها نیز هدیه خدایان بوده‌اند.

نوح, فرزند بیگانگان فضایی

نوح, بازمانده سیل بزرگ نیز پدری زمینی نداشته است. پدر زمینیش لمک نام داشته اما در طومار لمک که یکی از طومارهای معروف دریای مرده است میخوانیم که لمک پس از سفری چند ماهه به محل اقامتش بازگشت و پسرکی را در چادرش دید که به نظر عضو خانواده او نمی‌آمد. چشمان و رنگ موهایش متفاوت بود و حتی رنگ پوستش شبیه آن‌ها نبود. لمک با خشم با همسرش رو در رو شد اما همسرش سوگند خورد با احدی ارتباط نداشته است, نه با هیچ سربازی و نه با هیچ خدازاده ای. لمک درمانده از پدرش راهنمایی خواست. پدرش نیز ناتوان از راهنمایی کردن به پدر خود مراجعه کرد. انوخ, به لمک گفت پسرک را همچون فرزند خود بپذیرد زیرا وجودهایی آسمانی بدون سو استفاده جنسی از همسرش نطفه نوح را درون او کاشته بودند و مقدر شده بود او سرآغاز نژادی جدید باشد که از سیل بزرگ پیش رو جان سالم به در میبرد.

این داستان شیرین چه مطلب جالبی در خود دارد؟ این که سیل یک فاجعه طبیعی نبوده بلکه برنامه‌ای از پیش طرح ریزی شده بوده است و «والاترین» که انوخ را ربوده بوده و شاید عامل تلقیح مصنوعی نوح بوده با انوخ درباره سیل گفته بوده است. او همان فضانوردی بوده است که انوخ یکی از پیامبران سومری را سوار بر ارابه آتشینش به آسمان برده است. انوخ نیز یکی از کسانی است که بازگشتش به زمین انتظار کشیده میشود.

جسار نیز از فضا آمده بود

ویلی گروملین در کتاب بی‌نظیرش که بر اساس مـدارک بی‌نقص نوشـته شـده است ریشه شـاهان اولیه تبت را آسمانی میداند. جسار یکی از ایشان است. او سـفینه‌ای داشت که با آن مـردم را تحت تـاثیر قـرار میـداد و حـتی شیی آسـمانی با خـود به ارمغـان آورده بـود: دورجه, که سلاحی چند منظوره بود. نمونه این سلاح در معابد تبـتی دیده میشود.

dorje

آنها همچنین نوشته‌های فضایی با خود به همـراه آوردند. برخی از این نوشته‌ها در غارها بـرای نسـلهای آینـده که قادر به درکشـان خواهند بـود حفظ شـده‌اند. اولین شـاه تبت از آسمانهای دور آمده است. بعضی شـاهان دوبـاره به آسـمانها بازگشـتند اما قـول دادند روزی دوبـاره به زمین خواهند آمد.

میبـنیم که انتظـار بازگشت مختص به مایاها نیست. اینکاها, مصریان, بوداییان, مسیحیان, مسلمین, یهودیان هم در انتظار بازگشت شخص یا اشخاصی هستند. مایاها حتی تاریخ این بازگشت را معلوم کرده اند: اگر تقویم ما صحیح باشد, 21 دسامبر 2012.

آنها در راه بازگشت هستند

بازگشت خـدایان تنها اتفـاقی نیست که باید منتظـرش بمـانیم. آن‌ها در سـفر قبلی نوشـته‌ها و ابـزارآلات بسـیاری را در مخـازی امـنی به جا گذاشـته‌اند تا در بازگشت به زمین آن‌ها را دوباره فعال کنند. این مخـازن کجاست؟ در غاری در تبت این نوشته و ابـزار قـرار داده شـده‌اند. ویلی گـروملین در کتـابش شـرح دقیقی از این

مطلب میدهد. در مصر نیز در اتاقهایی زیر اهرام بــزرگ و ابولهول و همینطـور در اوزیـرین در ابیـدوس واقع در مصر و همینطــور در اکــوادور در آمریکــای جنــوبی در مختصـات جغرافیـایی 77 درجه و 47 دقیقه و 34 ثانیه غربی و 1 درجه و 56 دقیقه جنوبی. این محل قرارگیری کتابخانه از الــواح فلــزی است که بــرای آینــدگان حفظ شده‌اند. توسط چه کسانی؟ توسط خود بیگانگـانی که در کتــاب مورمــون از آن‌ها نــام بــرده شــده است. کتــاب مورمون مانند انجیل کتابی دینی است اما با شرح وقایع باستانی آغاز میشود. بخشهایی از کتاب:

» و در امان باد او که نوری میتابد بر تـاریکی, همانگونه که خدا نوید داده: از زمین بیرون آورده خواهد شد و نـور آن را از تاریکی بیرون خواهد آورد و مـردم آن را خواهند دانست... و روزی آشــکار خواهد شد که دیگر ایمــانی به معجـزات وجـود نخواهد داشت گـویی از جهـان مردگـان سـخن گفته میشـود... روزی پیش خواهد آمد که از آتش گفتگو خواهد بـود, و تنـدر و بخـار و دود از سـرزمینهای غریبه... صحبت از جنگ خواهد بود و زمین لرزه در نقاط مختلف.»

میراث

دانش امـروز نه تنها نوشـته‌ها مـورخین باسـتانی چـون منتو مصری, هرودوت و دیودوروس یونانی و یوسـبویس را رد میکند, بلکه هـزاران هـزار مـدارک و شـواهد قابل لمس و قابل تصویر برداری و مسـتند سـازی انکارناپـذیر را نادیده میگیرد. زیر معبد ستوس اول در ابیــدوس مصر معمـای سـنگی حـیرت انگـیزی قـرار دارد. چـیزی که هر جهــانگردی میتواند ببیند, چــیزی که به وضــوح عمــری

طولانیـــتر از خـــود معبد دارد. دانیل روزو مـــدارکی از یادبودهای سنگی در پرو معـرفی کـرد که به عمد نادیـده گرفته شد. بـودجه‌ای بـرای تحقیق در این مـورد تصـویب نشد. همینطــور ال انلادریــادو در ارتفاعــات شــیلی در اسـتان تالکا در 37 مـایلی شـرق شـهر تالکا. در ارتفـاع 6500 فـوتی بلوکهـای سـنگیی قـرار دارند که با دقـتی عالی تراشـیده شـده‌اند. اما توسط چه کسـانی؟ کسـانی که بسـیار پیش از هر تمـدن شـناخته شـده‌ای در شـیلی میزیستند.

در 2008 معلم جــوان شــیلیایی رافائل آیســمن از این نقطه دیـــــدن کـــــرد. او شخصا به من گفت این بلوکها ســنگی در محلی کــار گذاشــته شــده‌اند که هیچ دســته مـــردمی که بقایـــای سکونتگاهشـــان توسط باســـتان شناسان کشف شده باشد در آن زندگی نکرده‌اند. تصویر زیر این بلوکها را نشان میدهد

stone chile

اعتقــاد امــروز جامعه یا علم به مــوارد بــالا تــاثیری در بازگشت یا عــدم بازگشت خــدایان نخواهد داشت. ممکن است خـدایان در 23 دسـامبر 2012 آنچنـان که تقـویم مایایی نشان میدهد ظاهر نشوند اما به هر حال روزی با حضورشان ما را غافلگیر خواهند کرد.

کریسمس و تاریخچه آن

کریســمس از دو لغت تشــکیل شــده – کــریس به معــنی عیسی – و مس به معنی جشن {جشن تولد عیسی}

اما جشن گــرفتن کریســمس هــزاران ســال پیش از تولد عیسی هم در جریــان بــوده است.ممکن است این را همه شـــما شـــنیده باشـــید که کریســـمس در اصل متعلق به ایرانیــان و مهر پرســتان بــوده و بعد وارد اروپا شــده و ....این مقاله در مــورد آن قصه تکــراری نیست که شــما ممکن است شنیده باشید.

==========

کریسمس از روم وارد کلیسای کاتولیک شد. رومیــان آن را از مصریان گرفته بودند. اولین مدرک ثبت شده حــاکی از این جشن در مصر بـــــــــــــــوده است.{Catholic Encyclopedia,1911}

اوریگــون نویســنده‌ای در اوایل مســیحیت می‌نویسد که «کتاب مقدس تاریخ تولد هیچ کسی را ثبت نکرده و گفته هم نشده که جشن یا مراسمی برای تولد عیسی برگــزار شده بوده است».

پس چطور این تاریخ جعلی وارد کلیسای کاتولیک شد؟

تاریخ 25 دســامبر از تعطیلی پاگــانی به نــام «بروماليا» می‌آید و بعد از آن جشن دیگری به نام ساتورنالیا بوده و بعد هم جشن پرستش خورشید و الی آخر ...

قبل از قــدرت گــرفتن مســیحیت در اروپا مــردم عمیقا تحت تــاثیر فرهنگ و تعطیلات پاگــان (کافرانه) بودند به

طـوری که مسـیحیت قـادر نبـود این سـنتها را پـاک کند. حـتی خـود مسـیحیان غـربی هم از جشن گـرفتن بـرای خـدایان لـذت می‌بردند و بنـابراین تصـمیم گرفتند که به این مراسم ادامه دهند اما تحت عنــوان نــامی جدید و با اندکی تغییرات.

ازسوی دیگر مسیحیان شرقی مخالف جشن گرفتن برای تولد عیسی بودند و هم کیشــان غــربی خــود را به بت پرستی و کفر محکوم می‌کردند. اما مخالفت کلیســاهای شــرق مــانع از کلیســای غــرب نشد و آن‌ها تعطیلات و جشـنهای کفـار را وارد تقـویم کلیسا کردند. از آن جمله بـود تعطیلی روز یکشـنبه. چـرا که یکشـنبه بـرای غـیر مسیحیان روز خـدای خورشـید (میـترا) بـود (روز – Sun Day خورشـــــید) و در آن روز به معابد می‌رفتند و مسـیحیان روم هم روز یکشـنبه را بـرای رفتن به کلیسا برگزیدند. البته نمی‌تـــوان خیلی آن‌ها را مقصر دانست- اول به این خاطر که تعداد آن‌ها در میـان کـافران بسـیار اندک بـود و قـدرتی نداشـتند و از سـوی دیگر به منظـور افزایش پیروان مسیحیت آیینهای خود را مطابق با کفـار تنظیم کردند تا آن‌ها را به کلیساها بکشانند.

این نقشه در ابتدا موقتی بود و مسیحیان به کفار رومی می‌گفتند که روز یکشنبه به جـای رفتن به معبد میـترا به کلیسا بیایید و به این ترتیب کم کم تعـداد مسـیحیانی که بـدون خـبر مسـیحی شـده بودند افـزایش یـافت. کلیسا قــدرت گــرفت اما تــواریخ جعلی هرگز از تقــویم پــاک نشدند.

در قــرن چهــارم کلیســای غــرب دســتور داد تا روز 25 دســامبر را که در روم روز تولد «ســول Sol»ـ یا همــان

«میترا» بـود به عنـوان تولد عیسی جشن بگیرند چـرا که تــاریخ اصــلی تولد او مشــخص نبــود. {Encyclopedia Americana}

«سول» در زبـان لاتین یعـنی خورشـید و معـادل دیگـری برای خدای خورشید «میـترا» است و این مسـئله جنجـال زیادی را بین کلیساها برانگیخت. در قرن سـوم مـدارکی هست که نشان می‌دهد کلیساهای سـوریه روز 6 ژانویه را بـــرای تولد عیسی جشن می‌گرفتند اما این تـــاریخ به روز 25 دسامبر که تولد میترا بود انتقال یافت. ارامنه و مسیحیان سوریه کلیسای کاتولیک را محکـوم کردند چـرا که به عقیـــده آنـــان کاتولیکها بت پرست شـــده بودند و میترا را می‌پرستیدند. {Encyclopedia Britannica}

به این ترتیب میترا وارد کلیساها شد:

1- سیستم سیاره‌ای هفته (هر روز هفته به نـام یکی از خـــدایان نامگـــذاری شـــده بـــود و به پرســـتش آن خـــدا می‌پرداختند. همچـنین نـام این خـدایان به سـیارات داده شد و به آن سیستم سیاره‌ای گفتند)

2-میترا خدای خورشید و روز یکشنبه مخصوص او بود

3- پادشاهی کنستانتین و ریشه گرفتن کلیسا در حکومت

4-فشـــــار کلیسا از طریق قـــــدرت سیاسی بر تمـــــام مسیحیان برای پذیرفتن میترا

میترائیسم

میترا یکی از خدایان ایران باسـتان بـود که صد سـال بعد از تولد مسـیح او را وارد سـرزمینهای غـربی کردند و کم

کم مهمترین خدایان گشت. میترا در نزد اروپاییــان فقط به عنـوان خـدای خورشـید شـناخته شـده بـود اما در بین آریاییان جنگنده‌ای بود که از صخره‌ای متولد شده بود. در معابد ایتالیا و یونان غالبا میترا را در حال کشتی گـرفتن با گــاو نشــان داده‌اند. تا جــایی که از اســطوره شناسی مشــخص می‌شــود آریاییــان میــترا را به عنــوان خــدای خورشـید یا پسر خورشـید نمی‌پرسـتیدند بلکه به صـورت یک خدای قادر و مسـتقل و ایـزد جنگ پرسـتیده می‌شد. اصـطلاح آن‌که میـترا همـان خورشـید است بعـدا از اروپا دوباره به شرق آمد و اگر چه نام میثرا از ریشه به معنی روشـنایی است اما هیچ جا نـام او همـراه خورشـید یا به معنی خورشید ذکر نشده است.

بت میترا در اروپا

اگرچه بارها گفته شــده است اما باید بــاز هم تاکید کــرد که میترا انســان نبـوده است. بلکه از جنیـان بـوده است. تمام خدایان از قوم جن بوده و هستند ایضا. هر محققی این مطلب را می‌داند ولی به دو دلیل آن را نمی‌گوید - اول تعصب و علاقه به ادیــان پاگــانی که در قلب بیشــتر ایرانیان هست متاسفانه - دوم- ترس از محکوم شدن به ایـران سـتیزی توسط مـردمی که هیچ سـوادی در مـورد ایران ندارند!

میــترا تنها خــدای ایرانیــان نبــوده است. بلکه به همــراه خدایانی از جمله «وارونا» «اندرا»» اهورا» و» آناهیتا» و ....پرسـتش می‌شـده است. تمـام این خـدایان یا ایـزدان توسط تمام اقوام آریایی - هندو آریایی و هندو ایرانی - هنـــدو اوروپـــایی و هند و یونـــانی یکســـان پرســـتش می‌شده‌اند و می‌شوند.

این بت در اصل متعلق به اهریمن بـرادر اهـورا است اما آن را به نام میترا می‌شناسند.

میترا یا(«میثر» در زبان اوستایی) یا (» کریس» در زبان لاتین) یا («سـول» در زبـان رومی) ...خـدای خورشـید و مظهر نـور بـوده است. از قـدیمی‌ترین خـدایان آریـایی است و امروز همچنان در هند مورد پرستش است.

میـترا در میـان تمـام مـردم بین النهـرین نـیز پرسـتش می‌شـــده است و آیینها و مراســـمی که در معابد میـــترا انجام می‌شده است امروز در کلیسـاهای کاتولیک انجـام می‌شـــود از آن جمله:» غسل تعمید» -» خـــوردن نـــان و شراب» - زنگ کلیسا - «سرودهای دسته جمعی یا کر» - لباس کشیشان و کلاههای مخصوص کاردینـال و پـاپ» - علامت صلیب» - و» قـرار دادن بت میـترا به نـام عیسی در کلیسـاها - «تقـدس روز یکشـنبه» - و جشن گـرفتن روز 25 دسامبر و .....

مصر یکی از خاستگاههای میترایسم بـوده و اسـتفاده از صلیب توسط مصریان رایج شده است. صـلیب مصـری یا آنخ را در دست الهه ایزیس مشاهده می‌کنید.

تکامل شکل صلیب از آنخ مصری به صلیب کاتولیک

در غاری حوالی زابل در شـرق ایـران قبرهـای باسـتانی وجود دارند که همگی علامت صلیبهای بزرگی را بر خـــود دارند! در مصر علامت صلیب توسط فراعنه حمل می‌شد (به نام آنخ) و در بین النهرین تمـام کشیشـان آشـوری و موبدان زرتشتی و میـترایی همگی این علامت را با خـود داشتند.

کتیبه به دست آمــده از ســومر و آشــور - بــرخی آن را کشیش آشوری و برخس موبد زرتشتی می‌دانند- کلاه او بــرای ما مهم است زیــرا که طــرح مــاهی دارد و مــاهی سمبل مهم خدای باستانی به نام سیبل است.

کلاه پاپ و کاردینال مسیحیان دقیقا همــان کلاه مــذهبی متعلق به 6000 ســال قبل از میلاد است. نشــان دهنــده نفوذ این عقاید در کلیسای کاتولیک

کلاه خدای باستان سیبل که سمبل ماهی است

داگون-خدای سومری

اسطوره شناسان می‌گویند که میترا یک خــدای زرتشــتی است که اگرچه ثـــــابت می‌کند زرتشـــــتیان یکتا پرست نیستند - اما باید دانست که میترا قبل از ظهــور زرتشت پرستش می‌شده و بعد به لیست ایزدان زرتشــتی اضــافه شده است. نظریه دیگری هم هست که می‌گوید میترا در اصل همــان اهــریمن و بــرادر وارون (اهــورا) است.این مطلب بیشــتر با مقایسه بتهــای یــافت شــده از آن‌ها در سومر مشخص می‌شود.

در اسطوره‌های آریایی میترا خــدایی به شــکل و شــمایل گــاو هم تصــویر شــده است. و در اصل میــترا یکی از از خدایان جنگ مانند بهرام و اندرا بوده است. با نگــاهی به توصیفات و توضیحات اوستا و مهر یشت از خــدای میــترا و همچنین شرح لبــاس و ســلاحهای این خــدای جنگجو در نبرد با دیوان می‌توانیم این مطلب را اثبات کــنیم. میــترا از دوســتان و همراهــان بهــرام بــوده است. اگرچه بعدها بهرام را به نام ایــزد و خــدای جنگ معــرفی کردند و مهر را خــدای خورشــید نامیدند اما این مســئله بعد از پایــان

دوره خدایان آریایی بود. زمانیکه پرستش میترا به اروپا راه یافت میترا را به عنوان خدای خورشید و گاهی پسر خورشید معرفی کردند و افسانه‌هایی از او مشابه به عیسی مسیح رواج یافت. گفته می‌شود که میترا از باکره‌ای متولد شد و 12 حواریون داشت و با آن‌ها شامی در شب آخر خورد و سپس به آسمان صعود کرد و ...قصه درازی است اما اساسی در حقیقت ندارد چرا که در تمام تحقیقات به مدرک یا متنی بر نخوردم که منبعی یا کتابی یا کشفیاتی در این زمینه معرفی کرده باشد. این داستان جعلی واضحا بعد از تولد عیسی واقعی به میترا هم نسبت داده شده است.

به وجود آن‌که میترا و وارون از خدایان اولیه و بسیار مهم آریاییان بودند و نام آن‌ها در تمام متون باستانی به چشم می‌خورد- در کمال تعجب هیچ مجسمه یا بتی از آن‌ها در هندوستان نیز یافت نشده است که این مطلب در مورد اصلیت این خدایان ایجاد شک و شبهه می‌کند که در قسمتهای بعدی به آن خواهیم پرداخت.

در روز تولد میترا فاحشه‌های معابد جشن می‌گرفتند و مراسم اجرا می‌کردند (عید ساتورنالیا) و شاخه‌های سبز درختان را به صورت دایره کنار هم می‌گذاشتند تا سمبل خورشید باشد چرا که شاخه‌ها بدون خورشید نمی‌توانستند سبز بمانند. درختان سبز کاج و هر دخت سبز دیگری را قطع می‌کردند و آن را پر از هدایا برای میترا می‌نمودند که تزیین درخت ابتدا از مصر آغاز شد. {Fredrick J. Haskins, Answers to Question}

بابا نوئل Santa Claus

سانتا کلوس یعنی «سنت نیکلاس» بر طبق ادعای کلیسا قــدیس مهربــانی و پــیری است. اما در حقیقت یکی از خدایان باستان مصر است به نام بث Bes که جنی کوتاه قد و چــاق بــوده و به بچه‌ها هدیه می‌داده است. این جن در تمــام طــول ســال در نقطه شــمالی زمین زنــدگی می‌کرد و تفریح و مهارتش در ساخت اسباب بازی بــرای بچه‌ها بود.

بت بث در مصر

همین جن در میان رومیان هم دیده و شناخته شده بود و نــامش» ســاتورن» بــود به همین مشخصــات و رومیــان می‌گفتند که هر سال در ماه دسامبر او ظــاهر می‌شــود. {Babliotheca Sacra}

میبینید که چطـور پرسـتش جـنی به نـام میـترا در طـول تاریخ دوام می‌آورد و چگونه عیسی دروغین جـای عیسی واقعی را می‌گیرد؟ اکـثریت ما باورهـای کهنه و قـدیمی پــدران خــود را دنبــال می‌کــنیم بــدون آن‌که تــوجهی به تعـالیم و دسـتورات الهی داشـته باشـیم. متاسـفانه هر ایـرانی امـروز به خـودش می‌بالد و با تعصب از ایرانیـان باستان طرفـداری می‌کند و در قلب خـودش هم خـدایان زرتشـــتی را هنـــوز دوست می‌دارد و علاقه‌ای را که به جنیـانی که شـاید تا به حـال مـرده باشـند دارد حـتی به آفریدگار یکتای خـودش هم نـدارد. افسـوس که انسـانها همیشه اشتباهات گذشته را تکرار می‌کنند.

حال باز می‌گردیم که اسناد موجود در اوستا و مهر یشت که از مهمترین اسناد ثبوت میترائیسم در میـان آریاییـان ایران و هندوستان و تمام پنج قبیله آریایی است.

در سال 1908ـ وینکلر- خاور شناس آلمانی- در بغازکویی یا بغاز کله واقع شده در آسیای صغیر- نزدیک آنکارا- به سنگ نبشته‌هایی به خط میخی متعلق به 1400 سال قبل از میلاد دست یافت که در یکی از این سنگ نبشته‌ها نام چهار خدای آریایی» میترا» و» ورونا» و «اندرا» و «ناستیه» نقر شده بود. این متن عهدنامه‌ای است بین پادشاه هیتی‌ها و پادشاه میتان که از نژاد و فرهنگ آریایی بودند. {پیشگفتار ریگ ودا ص 3}

این سند ثابت می‌کند خدایانی که در 1400 قبل از میلاد در میتانی پرستیده می‌شدند در هند و ایران نیز پرستیده می‌شدند.

همانطور که گفتیم میترا از قوم جنیان بوده است و مشخصات ظاهری او که در اوستا آمده کاملا نشان می‌دهد که موجودی هراسناک با هزاران چشم و گوش است. اما حالا می‌خواهیم ببینیم میترا جزو کدام دسته از خدایان بود است.(در این متن هر جا نام خدایان و دیوان آمده است مترادف با جنیان می‌باشد).

تاریخ اساطیر-جلالی نائینی ص 15-ـ در دوره آریایی و ودایی نیروهای ماورایی به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته خدایان (Devas)ـ یا دیوان – در زبان اقوام آریایی دیو به معنی خدا بوده و به عنوان خدا پرستش می‌شده-

دسته دوم دسته اهوراها یا دیوان خبیث.

بنابراین با مطالعه سطور ریگ ودا و اوستا می‌توانیم به این نتیجه برسیم که جنیان یا دیوان در دوره آریایی به دو دسته بودند. یکی جنیانی که به آدمیان کمک می‌کردند و در ازای دریافت پیشکش و هدیه دشمنانشان را

می‌کشـتند. و دیگـری جنیـان شـیطانی و بد صـفتی که آدمیان و جنیان دیگر را آزار می‌دادند.

اهورا و مزدا بر خلاف تصور عامه ایرانیان دو خدای مجزا از هم هسـتند. اهـورا یک خـدای جـدا است که از دسـته اسوراها (اهوراها) است و اینـان جنیـان بد بودند. بتهـای اهورا هنوز هم در نواحی غرب ایـران و ترکیه پابرجاست و مـــردم محلی هنـــوز هم او را به نـــام اهـــورا می‌شناسند.اهوراها و بتهای ایشان امـروز در معابد چین و ژاپن و کـامبوج نـیز وجـود دارد و هیچ کس نمی‌تواند منکر این حقیقت شـود که اهـورا جـزو دسـته جنیـانی از گـروه اهوراها (اسـوراها - اشـوراها) است و نـامش در کتب ژاپن و متون جن شناسی کامبوج نیز به ثبت رسیده و چـیزی نیست که فقط متعلق به آریاییـان ایـران زمین بوده باشد.

و اما مـزدا خـدای دیگـری است از سـرزمین مزنـدران یا مازنـدران و نـام او در سلسـله نـام خـدایان باسـتان ذکر شده است.{{History of Freemasonry Guardians} {of the Holy Grail}

مشخص نیست که از چه زمانی زرتشتیان تصمیم گرفتند این دو خدا را با هم مخلوط کنند و وانمود کنند که خـدای یکتا است اما آنچه می‌توان مطمئن بود این است که این ادغام خدایان و تغییر نامها پس از ورود اسـلام به ایـران صورت گرفته است. اگرچه اکثر محققان مزدیسنی برای سرپوش گذاشتن روی این حیله ادعا می‌کنند که زرتشت خدایی به نام اهوره مـزدا را معـرفی کـرده است اما این حرف نادرست به راحتی قابل افشا است.

اما از مــدارک موجــود در ریگ ودا اینطــور بر می‌آید که میترایسم بسیار مقدم‌تر از پرستش اهـورا بـوده است و زمانیکه آریاییـــان اهـــورا را جـــزو دســـته جنیـــان بد می‌شمردند برای میترا قربـانی می‌کردند و مهر پرسـتی دین اصـلی و باسـتانی ایرانیـان بـوده است. بعـدها هم تعلیمات زردتشت تحت تاثیر باورهای میترایی تغییر پیـدا کـــرد و هم اکنـــون نـــیز مهر یشت یکی از بزرگـــترین بخشــهای اوســتا را تشــکیل می‌دهد که در زیر به طــور خلاصه بخشهای منتخبی را قرار داده ایم:

اوستا

مهریشت ص 353- کرده یکم

{ 1-اهوره مزدا به سپیتمان زرتشت گفت:ای سپیتمان! بدان هنگام که من مهر فراخ چراگاه را هستی بخشیدم – او را در شایسـتگی سـتاش و برازنـدگی نیـایش برابر با خود که اهوره مزدایم -بیافریدم.

4-...مهر راخ چراگـــاه را می‌ســـتاییم که ســـرزمینهای ایـرانی را خانمـان خـوش وسرشـار از سـازش و آرامش بخشد...

کرده دوم 7= مهر فراخ چراگاه را می‌ستاییم که از منثره آگـاه است. زبـان‌آور هـزار گـوش ده هـزار چشم برزمند بلند بالایی که بر فراز برجی پهن ایستاده است. نگهبـان زورمندی که هرگز خواب به چشم او راه نیابد.

کرده چهار 13-ـ نخستین ایزد مینوی (خدای آسـمانی) که پیش از دمیدن خورشید جاودانه تیز اسب – بر فـراز کـوه البرز برآید....

از آنجاست که آن مهر بســـیار توانا بر همه خانمانهـــای ایرانی بنگرد.

کرده هفتم 26- آن‌که دیوان را سر بکوبد.

آنکه بر گنه کاران خشم گیرد.

آنکه به مهر دروجان کین ورزد.

آنکه پریان را به تنگنا در افکند.

آنکه- اگر مردمـان مهر دروج نباشـند- کشـور را نـیرویی سرشار بخشد.

آنکه- اگر مردمـان مهر دروج نباشـند- کشـور را پـیروزی سرشار بخشد.

کرده هشتم 31-ای مهر تواناتر!

تو را با نمازیکه در آن نـام تو بر زبـان آید – با نیایشی در خور زمان و با زور می‌ستایم.

کرده نهم 36- آن‌که جنگ را بر انگیزد.

آنکه جنگ را استواری بخشد.

آنکه در جنگ پایدار ماند و رده‌های دشمن را از هم بدرد.

آنکه رزم آوران ا د هر دو بـــال آوردگـــاه -پراگنـــده و پریشـان کند- و از بیم او در دل سـپاه دشـمن خونخـوار لرزه در افتد.

کـرده نهم 37-ـ اوست که می‌تواند دشـمن را پریشـان و هراسان کند.

اوست که ســرهای مهر دروجــان را از تنهایشــان فــرو افکند.

سرهای مهر دروجان از تنهایشان جدا شود.

کرده نهم 43-ـ پس آنگاه- مهر فراخ چراگاه – آنــان را به خاک افکند. پنجاهها – صــدها- صــدها هزارها – هزارها ده هزارها – ده هزارها صد هزارها – از آن روی که مهر فراخ چراگاه خشمگین است.

کرده شانزدهم 65- آن‌که گله و رمه بخشد.

آنکه شهریاری بخشد.

آنکه پسران بخشد.

آنکه زندگی بخشد.

آنکه بهروزی بخشد.

کرده بیستم 80- تویی نگهبان خانمان.

تویی نگهدار کسی که دروغ نگوید.

کرده بیست و چهـارم 96-ـ گـرزی صد گـره و صد تیغه بر دست گیرد و به سوی مردان همستار نشــانه رود و آنــان را از پای درافکند.

گـــرزی از فلز زرد ریخته و از زر ســـخت ســـاخته- که استوارترین و پیروزی بخشترین رزم افزار است.

کرده بیست و هفتم 107ـ در همه جهان کسی نیست که همچند مهر مینوی از خرد سرشتی بهره مند باشد.

در همه جهــان کسی نیست که همچند مهر مینــوی تــیز گوش با هزار گونه کاردانی آراسته – از نــیروی شــنوایی برخوردار باشد.

مهر هر که را دروغ بگوید می‌بیند.

کرده سی‌ام 119-ای سپیتمان!

مهر را بستای و پیروان خویس- مزداپرســتان- را بیــاموز که ســتوران خــرد و بــزرگ و پرنــدگانی را که با شه پر به پرواز در آیند- نزد مهر پیشکش برند.

کــرده سی و یکم 128-ـ در گردونه مهر فــراخ چراگــاه – هزار کمــان خــوش ســاخت هست که بسی از آن‌ها به زه گوسن آراسته است. تــیر از این کمانها به شــتاب نــیروی خیال پرتــاب شــود و به شــتاب نــیروی خیــال به ســوی یر دیوان پرواز گیرد.

129- در گردون مهر فراخ چراگاه- هزار تیر به پر کرکس نشــانده زرین نــاوک با ســوفارهایی از اســتخوان خــوش ســاخت هست که بسی از چوبه‌هــای آن‌ها آهــنین است. این تیرها به شتاب نیروی خیال پرتــاب شــود و به شــتاب نیروی خیال به سوی سر دیوان پرواز گیرد.

130- در گردونه مهر فراخ چراگاه- هــزار نــیزه تــیز تیغه خوش ساخت هست که به شتاب نیروی خیال پرتاب شود و به شتاب نیروی خیال به سوی سر دیوان پرواز گیرد.

در گردونه مهر فـــراخ چراگـــاه – هـــزار چکش دو تیغه پولادین خــوش ســاخت هست که به شــتاب نــیروی خیــال پرتا شــود و به شــتاب نــیروی خیــال به ســوی سر دیــوان پرواز گیرد.

131- در گردونه مهر فـراخ چراگـاه- هـزار دشـنه دوسر خوش ساخت هست که به شتاب نیروی خیال پرتاب شود و به شتاب نیروی خیال به سوی سر دیوان پرواز گیرد.

در گردونه مهر فراخ چراگاه – هـزار گـرز پرتـابی آهـنین خوش ساخت هست که به شتاب نیروی خیال پرتاب شود و به شتاب نیروی خیال به سوی سر دیوان پرواز کند.

134-...به راستی همه دیـوان پنهـان و درونـدان و رنه به هراس افتند.

کـرده سی و سـوم 141-ـ آن‌که زورمنـدترین زورمنـدان است.

آنکه دلیرترین دلیران است.

آنکه داناترین بخشندگان است.

==========
=

ریگ ودا

ص 27 در ستایش میترا – ماندالای سوم – سرود 60

{1- میــترا چــون به ســخن در آید مــردم رابه کــار بر می‌انگیزد. میترا زمین و آسمان هر دو را نگاه می‌دارد.

میترا مردم را با چشمانی که بسته نمی‌شود می‌نگرد.

با روغن مقدس برای میترا نذر بیاورید.

2- آن‌که برای تو (میترا) غذا آورد برتر از همه باشد..ای میترا! آن‌که می‌کوشد تا قانون مقدس را نگاه دارد آدیتیا است.

آنکه تو اورا یــاری کــنی هرگز کشــته نشــود و مغلــوب نگردد. هیچ رنجی از دور و نزدیک به او نرسد.

3-باشد که ما مسرور از غذای مقدس و فارغ از بیمــاری وبا زانوهــای خم شــده بر ســطح زمین گســترده- و با پیروی دقیق از قوانین آدیتیا در رحمت لطف آمـیز میـترا باقی بمانید.

4-این میـترای قابل سـتایش و متـبرک با پادشـاهی زاده شد - پادشاه و بخشنده.

باشد که ما از لطف مقدس او بهـره مند شـویم..آری در مهربانی محبت آمیز و فراوان او باقی بمانیم.

5-آن آدیتیای بزرگ که باید او را با پرستش خـدمت کـنیم و مردم را بر می‌انگیزد - سراینده را قرین لطف خـویش قرار می‌دهد.

به میترا که درخور والاترین ستایش است نــذری را که او دوست دارد در آتش تقدیم نمایید.

6-لطف سـودمند میـترا خداوند- و نگهدارنـده نـوع بشر- شهرت اعلا و بالاترین جلال می‌بخشد.

7-میـــترا که جلال او در اقصی نقـــاط منتشر است- در نیرو از آسمان در می‌گذرد و در شـهرت خـویش از زمین فزونی می‌باید.

8- نام پنج نژاد- مردم آریایی) به میـترا توسل می‌جویند که در یاری – نیرومند می‌باشد. چون او نگاه دارنـده همه خدایان است.

9-میــترا به خــدایان و به مــردم زنــده و به آن‌که علف مقـدس را می‌گسـترد- در اجـرای قـانون مقـدس روزی می‌دهد.

ص 291 در ستایش میترا و وارونا- مانـدالای 7-ـ سـرود 65

{1- چون آفتاب سر بزند من با سرود شما را می‌خوانم! ای میترا و وارونا! که فکر شما مقدس است.

قدرت الهی و زبر دست جاویدان شـما با مـرحمت به هر که شما بخواهید می‌رسد.

2-چـون آن‌ها خـدایان مهربـان اهوراها هسـتند- هر دوی شما زمینهای ما را بسیار ثمر بخش نمایید.

ای وارونا! وای میــترا! باشد که ما از شــما این لطف را به دست آوریم که هر جا آسمان و زمین و روز است – ما را برکت دهید.

3-بند نهنــده‌ی گنــاه کــاران چنــدین کمند دارند – مــرگ پذیران گناه کار به سختی می‌توانند از آن‌ها برهند.

ای وارونا!ای میترا! باشد که طریق نظم شما ما را چون قایقی که از آب می‌گذرد- از زحمتها بگذراند.

4-ای وارونا! وای میــترا! بیایید و از نــذور ما بچشــید و مرتع ما را روزی رزق شیرین و فراوانی بخشید.

آب آسـمانی نیکـوی مصـفای خـویش را به فـراوانی بر مردم فرو بارید.

5-ای وارونا!ای میترا!

این سرود مانند شیره سومای درخشـان بـرای «وایو» به شما تقدیم می‌گردد.

سـرود سـتایش ما را مـورد لطف قـرار دهید- اندیشه و روان را بیدار سازید- و پیوسته ما راای خدایان با برکـات خود حفظ فرمایید.

در سـتایش میـترا و وارونا – ص383-ـ مانـدلای پنجم- سرود 72

{1- این سرودها را به وارون و میـترا تقـدیم میـداریم - همان گونه که آتری تقدیم کرد.

در این سبزه دار مقدس بنشینید شیره سوما بنوشید.

2- به دستور و قانون شما در صلح پایدار به سر می‌برید. مردم را بر می‌انگیزید.

بر این سبزه زار مقدس بنشینید و از شیره سوما (هوم) بنوشید.

3-باشد که ورون و میـترا بـرای یـاری ما این قربـانی را بپذیرند.

بر سبزه زار مقدس بنشینید و از شیره سوما بنوشید.

در ستایش میترا و ورون ص 429-ـ ماندالای اول- سـرود 153

{1-ای میترا! وای ورون قادر مساعد!

شما را با احترام و نـذور خـویش می‌پرسـتیم تا آن‌که هر دوی شـــما را که پشـــتتان روغن آلـــود است- ما با روحانیون(موبد و برهمن) به وسیله سرود و روغن یاری نمایید.

2- ستایش شما مانند نیرویی قوی است- بسـان انگـیزه ای- به شـما خـدایان دوگانه سـرود نیکو شـکلی تقـدیم می‌شـود. در آن گـاه که روحـانی شـما نیرومنـدان را در مجالس تجهیز می‌کند و شاه(مرد تـوانگر) شـما را بـرای برکت پرستش می‌نماید.

3-ای میترا! وای وارون!

آدیتی گاو شیرده برای این مراسم و برای جمعی که نـذر می‌آورند – جاری می‌شود.

وقـــتی که در مجلس آن‌که عبـــادت می‌کند شـــما را بر می‌انگیزد- مانند روحانی با هدایای تقدیمی.

4-باشد که گاوان و آبهای آسمانی شربت شیرین خود را در خانواده‌هـایی که شـما را خوشـحال می‌سـازند فـرو ریزند.

باشد که او آن خانه خدای باستانی (خدای آتش یا آگـنی) این را به ما بخشد.

از نوشیدن شیری که گاو می‌دهد- لذت برید

==========

برخی محققان معتقدند که «وارون» در عصـرهای بعـدی تبـــدیل به اهـــوره مـــزدا شد اما بر اثبـــات این ادعا هیچ سندی معرفی نشده است.

از معدود تصاویر باقی مانـده از خـدای آریـایی «وارونا» یا» وارون» که بعدها جای خود را به اهوره داد. از جنیان بســـیار قـــوی جهنمی است که در بخش جنیـــان به آن خواهیم پرداخت.

بـرای تایید مـوارد زیر می‌توانید به کتابهـای زیر و یا وب سایتهای داده شده مراجعه کنید و اگر باز هم نمی‌پذیرید دیگر به من‌ای میل نزنید و درخواست مـــدارک بیشـــتر نکنید.

ایران در زمان ساسانیان- آرتور کریستین سن – مقدمه

ریگ ودا {بخش ستایش میترا ص 13-291-382-429} و مقدمه و تاریخ اساطیر

نبرد خدایان امید عطایی

اوستا – ص 1060 -166-354-355- مهر یشت

معبد سکوت

این کتـاب در اوایل قـرن حاضر به رشـته تحریر در آمـده است. کتــابی که بنظر بعضی‌ها همچــون کتــابی تخیلی جلوه کرده، اما به مناسبت پیشرفتهای معنوی و عرفانی لازم برای اجتناب از درهم ریخته شدن تمدن مادی گـرای ما به چاپ رسید. خوشبختانه از آن زمـان به بعـد، اذهـان تکامل یافته مردم آن قدر آگاه شده است تا این کتاب را جدی بگیرند.

« معبد ســکوت» اولین بـــار توسط یک پلی تکنســین هوشـمند به نـام ژاک وایس به زبـان فرانسه ترجمه شد. لیکن او از نـام مسـتعار «لـویی کولمبل» اسـتفاده کـرد. این کتاب در بین خواننـدگان مشـتاق به پیشـرفت در راه طریقت و در مسیری که علم و مذهب را یکی می‌ساخت از شهرتی بسیار فراوان برخوردار شد.

بـدلیل اهمیت این کتـاب ،ما با تمـام افتخـار تما م، چـاپ جدیــدی از آن را به شــما ارائه می‌دهیم تا به درخواست بســیاری از محققــان و پوینــدگان عرفــانی پاسخ داده باشیم.

Baird T. Spalding

هنگـامی که به آخـرین صـفحه» معبد سـکوت» برسـید و چنانچه مایل باشید معماهای ارائه شده بـرای تفکـرات و اندیشه‌های درونیتــان را عمق بیشــتری بدهیــد، مــترجم فرانسوی این کتاب به خود اجازه می‌دهد توصیه مطالعه کتـابی دیگر را به خواننـده گـان عزیز بکند. نـام کتـاب» عالم اوراسینا» می‌باشد.

این کتـاب به سـاکنان اوراسـینا (که همـان سـیاره زمین خودمان است) دانش و اطلاعاتی لازم از عالم هسـتی و سـیارات بیشـماری که همه از نعمت» حیـات» برخورداند اعطا می‌کند.

شما قادر خواهید بود پاسخی معتبر و قابل قبـول بـرای مشکل بزرگ بشریت پیدا کنیـد؛ به چه دلیل ما در سـیاره زمین حضـــــــور داریم و سرنوشت ما چیســـــــت؟ .....

ناشر 10 سپتامبر 1995

محتویـــات این کتـــاب حاصل تجربه آقـــای اســـپالدینگ می‌باشد و مترجم فرانسوی کتاب، آن را در ســال 1937 ترجمه کرده. مترجم فرانسـوی پس از 19 سـال صـبر و حوصله بالاخره توانسته با آقای اسپالدینگ ملاقات بکند.

در رابطه با همین موضوع ملاقاتش با اسپالدینگ اینطور می‌نویسد:

در سال 1947 (1326 شمسی) پس از 19 سال صبر و حوصله، روزی در اتاق کارم در شهر پاریس تنها نشسـته بـودم که ناگهـان صـدایی از عـالم غیب به من خـبر داد چنانچه بدون اتلاف وقت عازم ایالات متحد آمریکا شـوم، می‌توانم با اسپالدینگ ملاقات کنم و چنانچه به این سفر نمی‌رفتم، امکان دیدار با این مرد بزرگ بـرای همیشه از دستم می‌رفت و تا آخر عمر، دیگر چنین موقعیتی بـرایم پیش نمی‌آمد.

این صدا سه روز پی درپی، در یک ساعت مشخص بـرایم این پیـام را تکـرار کـرد و این کـار را با چنـان تحکم و

اراده‌ای انجام داد که سرانجام متقاعد شـدم این صـدا به راستی از عالم غیب و از نیرویی مافوق بشری است، در آن هنگـام بـود که به بزرگـترین اقـدام زنـدگیم مبـادرت ورزیده و با ایمانی راسـخ، با نخسـتین هواپیمـایی که در دسترس بود، راهی سفر شدم .....

او ترجمه فرانسوی کتـــابش را که بوســـیله من صـــورت گرفته بود، تائید کرد و تنها یک شرط الزامی برای اجازه چاپ آن قائل شد. او خواهش کـرد به تمـام اشخاصی که در بـاره این کتـاب بـرایم نامه نوشـته یا خواهند نوشـت، پاسخ کتـــبی داده و جـــواب ســـوالات آنـــان را بـــدهم .....

یکی از سوالاتی که اغلب بوسـیله خواننـدگان علاقه مند این کتاب پرسیده می‌شد این بـود:» آیا این کتـاب تخیلی است یا آن‌که براستی نقل قـولی از یک سـفر حقیقی و واقعی است؟ «

اسپالدینگ همیشه با قاطعیت به این سـوال چـنین پاسخ می‌داد:

((هر شخصی که این کتاب را می‌خواند، آن مقدار چـیزی را از آن بگـیرد که بـرایش لازم و مفید است و تا بـدانجا اعتقاد و ایمان بیاورد که با سطح تکامل و آگاهی باطنی اش مطابقت و مناسبت داشته باشد.))

مـترجم در سـال 1957 تصـمیم میگـیرد به یک سـفر دو ماهه رفته و نسـبت به نوشـته‌های اسـپالدنگ تحقیق کند که بـالاخره به صـحت گفته‌هـای اسـپالدینگ پی می‌بـرد .....

همانطور که نویسنده کتـاب گفته: بـاور کـردن یا نکـردن بعضی از حـــوادث به درجه تکامل و پیشـــرفت آگـــاهی باطنی شما بستگی دارد و میزان درک و تعمق هر واقعه برای هر انسانی متفاوت است و در واقع هر قسمتی از کتاب که به دل می‌نشیند، همان قســمتی است که بــرای درجه تکامل شما مناسب و لازم است.

لازم به ذکر است این وقایع در هندوستان، تبت، ایران و ... بوقوع پیوسته و اکثر نام‌ها بنا به گفته نویســنده اسم مستعار می‌باشند.

Blue Star Light Energy

حالا نوبت میرسه به قسمتهایی از کتاب:

ما در اواخر بعد از ظهر روز 22 دسامبر 1894 به دهکده پتـــال که نقطه آغز ســـفر ما بـــود، رســـیدیم. شـــروع مسافرت اکتشافی ما، پر مخـاطره‌ترین و دل انگـیزترین ســـــفر عمرمـــــان، می‌بایست در روز عید نوئل آغـــــاز می‌گشت. من هرگز ســـــــــــخنانی را که امیل (یکی از اساتیدی که همراه آنان بود) در آن روز فراموش نشدنی بیان کرد، از خاطر نخواهم برد. خلاصه خطابه او به قرار زیر بود:

روز عید نوئل به نشانه تولد استادی بزرگ و مربی عــالم و هوشمندی است که بشریت را از هرنوع ذلت و خــواری و از هر نوع محدودیت‌های مادی رهانیده است. او به این جهـــان آمد تا ما را متقاعد ســـازد که مســـیحی که در درونش بــود (و با کمک آن روح مقــدس خــدایی قــادر به انجام دادن انواع کارهـای قدرتمندانه بـود) درست همـان روح خدایی است که در وجـود یک یک ما حضـور دارد: در

وجــود من، شــما و خلاصه در وجــود تمــامی موجــودات بشـــری.با به اجـــرا نهـــادن نظریه و آموزشـــهای او، ما می‌توانیم همان کارهایی را که او به انجام رساند، انجام دهیم. ما بر این گمـــان هســـتیم که عیسی فقط به این دلیل به این جهان آمد که به ما نشان دهد خداوند واحد و یگانه است و کل است.

شاید شنیده باشید که عیسی آموزشـهای اولیه اش را در میان ما فرا گرفت. این امکان هست که شـماری معـدود از شـــما این مطلب را بـــاور کنید. اما مهم نیست که آموزشهای عیسی از نزد ما آمـده و یا مسـتقیما و بـدون کمک غـیر، از جـانب خـود پروردگـارِ بصـورت وحی نـازل شده است.

هنگـامی که انسـانی، با فکـری از سـوی اندیشه الهی در رابطه مســـتقیم قـــرار بگـــیرد و بعد هم آن را با کمک واژه‌ها و جملاتی بیان کند، آیا دیگران قادر نیستند مجددا با همـان اندیشه‌ای که در عـالم هسـتی وجـود دارد، وارد ارتباط شوند؟ تنها به این خاطر که شخصی بوسـیله فکر و اندیشه‌ای تحت تاثیر قرار گرفته و آن را بـرای دیگـران بیان کرده است، دلیل نمی‌شود که آن اندیشه تنها متعلق به خود اوست و جزو مایملک شخصی او به شمار میرود. اگر چـــنین شخصـــی، آن اندیشه را بـــردارد و نـــزد خـــود محفوظ نگه دارد، پس چگونه قادر خواهد بود جایی برای دریافت اندیشه‌های دیگر پیدا کند؟

برای دریافت بیشتر، باید هر آنچه را که در اختیار داریـــد، به دیگـــران بدهید. اگر آن اندیشه را دست نخـــورده نـــزد خود نگه دارید، حالتی مسکون و بی‌حرکت بـدنبال خواهد داشت. کـافی است تصـور کنید چـرخی که بـاعث ایجـاد

نیروی هیدرولیکی می‌شـود، به ناگهـان و بنا به خواسـته باطنی خود، دست از چرخیدن بـردارد و آبی را که بـاعث چرخیدنش می‌شد، در خود نگه دارد. آن چـرخ بی‌درنگ از حرکت می‌ایسـتد. بایسـتی که آب روان، همیشه از میـان چـرخ عبـور کند تا کـاری که انجـام میشـود مفید بـوده و باعث تولید و پدید آمدن انرژی جدید شود. نمونه آدمی با اندیشه‌های الهی نیز به همین گونه است. در هنگام قرار گـرفتن با افکـار و عقاید الهی، آدمی باید توانـایی بیـان کردن آن‌ها را داشته باشد تا بتواند سود ومنفعـتی از آن ببرد .....

شـــما باید خـــود را متقاعد ســـارید که خداوند همیشه مشتاق است خود را به همه بنمایاند. یعنی درست همـان کـاری که با عیسی مسـیح و دیگر پیـامبران کـرد. کـافی است ما قدرت واراده لازم را داشته باشیم تا این امکـان را به خداوند رب العالمین بدهیم.

ما در کمال صداقت بر این پنداریم که خدا وند همه ما را یکسان آفریده است. تمام موجـودات بشـری، شـبیه همه هسـتند و تنها یک واحد را تشـکیل می‌دهند. هر انسـانی قادر است تمـامی کارهـایی را که عیسی در دوران خـود به مرحله اجـــرا در آورد، به انجـــام رســـاند. در چـــنین کارهـــایی، هیچ چـــیز، از مـــاهیتی مرمـــوز و اســـرارآمیز برخـــــوردار نیست. معما و راز تنها در این فکر مـــــادی گرایانه‌ای که انسـانها از آن سـاخته‌اند وجـود دارد و بس .....

با فرارسیدن شب ،هنگامی که همه گـرد هم آمـدیم امیل بـدون آن‌که دری گشـوده باشد ناگهـان در بین ما ظـاهر شد. او گفت: شما همین الان شاهد ظـاهر شـدن من در

این اتاق بودید. آن هم به نحوی که بنظر شما سحرآمیز و جادویی است. در این کار هیچ چیز جادویی وجود ندارد. میل دارم تجربه‌ای را باشما سهیم شوم که مطمئنا به آن اعتقاد پیدا خواهید کرد. زیرا این امکان به شما داده می‌شود که آن را از نزدیک و به عین، مشاهده کنید.

این یک لیوان آب است که یکی از شما بتازگی از سرچشمه آورده اید. در وسط آب، یک ذره کریستال یخ تشکیل شده است. حال ببینید که این ذره چگونه با چسبیدن به کریستال‌های دیگر، بزرگ می‌شود. اکنون تمام آب این لیوان یخ زد.

چه اتفاقی روی داده است؟ من در عالم هستی، مولکولهای مرکزی آب را آنقدر نگه داشتم تا آن که جامد شدند. به گونه‌ای واضح‌تر، من ارتعاشات آن‌ها را آنقدر پایین آوردم تا از آن‌ها یخ ساختم و تمام ذرات اطراف، سفت و جامد شدند، به طوریکه قطعه‌ای یخ را تشکیل دادند.

یک چنین اصلی، برای لیوانی پر از آب، یا وانی پر از آب، یا برکه‌ای پر از آب، یا دریاچه‌ای پر از آب یا دریایی پر از آب و بالاخره برای توده‌های عظیم آب در کره زمین قابل اجرا است. اما چه اتفاقی خواهد افتاد؟ همه چیز یخ خواهد بست، نه؟ اما برای چه نتیجه ای؟ بنا به چه قانون و نظامی؟ برای به اجرا نهادن کدام قانون بی‌نقص؟ برای چه هدفی؟

برای هیچ هدفی، زیرا هیچ خیر و صلاحی از این کار عاید نخواهد شد. چنانچه من به این کار ادامه داده بودم، چه

اتفـــاقی می‌افتـــاد؟ یک واکنش روی می‌داد. روی چه کسی؟ روی شخص خودم. من از این قانون اطلاع دارم، چیزی را که بیان کـردم به همـان درسـتی که آن را بیـان کرده ام، بسراغم برخواهد گشت. بنابر این باید چیزهـای خوب بیان کنم به این شیوه است که تمام چیزهای خـوب به سراغم خواهد امد .....

ظاهر شـدن من هم امشب در این اتـاق به همین شـیوه، توضـیح داده می‌شـود. در آن اتـاق کـوچکی که شـما مـرا ترک کرده بودید، من ارتعاشـات بـدنم را آنقـدر افـزایش دادم تا انکه بدنم به عـالم هسـتی بازگشت. من آن را در آن‌جا محفـوظ نگه داشـتم. ما می‌گـوییم کالبـدمان را به عالم هستی باز می‌گردانیم. جایی که تمام ماده‌ها در آن وجود دارند. سـپس با وسـاطت روح الهی که در وجـودم هست، من کالبد جسمانی‌ام را در اندیشه‌ام حفظ کـــردم تا آن که سر انجـــام ارتعاشـــات آن را تـــنزل دادم و به کالبدم اجازه دادم که در این اتاق، جـایی که شـما بتوانید به عین مشاهده کنید، دوباره شـکل دقیق خـود را بدست آورد.

کجای این کار مرمـوز اسـت؟ آیا من از قـدرتی اسـتفاده نمی‌کنم که از سـوی پروردگـار عـالم هسـتی و از طریق عیسی مســیح به من ارزانی شـــده اســـت؟ آیا این روح خدایی، همان من، یا شما یا تمـام بشـریت نیسـتیم؟ پس این کار چطور می‌تواند مرموز باشد؟

به یـاد دانه خـردل و ایمـانی که نشـانگر ان است بیفتید. (اشـــاره به یکی از تعـــالیم عیسی مســـیح دارد، چنانچه ایمان انسـان به قـدر دانه ظریف و بسـیار کوچک خـردل

باشـد، کـافی است تا انـواع معجـزات شـگفت انگـیز به وقوع پیوندد.) .....

روح خدایی، همان ضمیر نا خودآگاه ما است. سپس لازم است آن دانه ظریف خردل را به نـوک آن جا که بـالاترین نقطه مرتفع در وجودمــان است ببرید. یعــنی درست در بـــالای سر و آن را همانجا نگه دارید و به روح مقـــدس اجازه دهید فرود اید. در این لحظه است که فرمان الهی صادر خواهد شد: تو باید پروردگـارت را با تمـام قلبت، با تمـام وجـودت، با تمـام نـیرویت و با تمـام ذهنت دوست بداری .....

بیماری بیش از هر چیز به معنـای فقـدان سـلامتی است در زبـــان هنـــدی ســـانتی (که فکر کنم همـــان شـــانتی باشد)چیزی نیست مگر صلح آرام و شادی بخش ذهن، که از طریق فکر و اندیشه در کالبد جســـــــــمانی منعکس می‌گـردد. آدمی معمـولا به این جهت دوران پژمـردگی و پـــیری را تحمل می‌کند که از وضـــعیت پاتولوژیک ذهن و خیال و کالبد جسمانی اش اطلاع درستی ندارد.

داشــتن رفتــار ذهــنی مناسب و شایســته کمک می‌کند تا آدمی از انواع تصـادفات اجتنـاب کند. انسـان قـادر است توانایی بدن را محفوظ نگاه داشته و مصونیت طبیعی از انواع امرض را بدست اورد و از تمامی بیماریهای مسری رهایی یابد.

فرامـــوش نکنید که جـــوانی همـــان دانه عشق است که بوسیله خداوند در شـکل الهی ادمی کاشــته شـده است. در حقیقت جـوانی الـوهیت انسـان فـانی است. جـوانی همان زنـدگی معنـوی و روحـانی است. تنها چـیز عـالی،

همیشه زنده، همیشه دوست داشـتنی و عاشق و همیشه ابدی.

پـیری ضد معنـویت و ضد روحـانیت است. پـیری زشت و مرگبار و غیر واقعی است. تفکـرات ناشی از درد، تـرس و غم و اندوه باعث ایجـاد نـوعی زشـتی می‌گردند که ما نام آن را پیری گذاشته ایم. افکـار شـاد، افکارعاشـقانه، افکار آرمانگونه و مطلوب بـاعث ایجـاد زیبـایی یا همـان جـوانی می‌گردند. سن و عمر آدمی هیچ چـیز نیست مگر صدفی که الماس حقیقت که همان جواهر جوانی اسـت، در آن قرار دارد.

سعی کنید با تمرین و کوشش، ذهنی کودکانه برای خـود بدست آورید. سـعی کنید کـودکی الهی را در وجودتـان مجسم کنید. پیش از خوابیـــدن، با حضـــور ذهن کامل بپذیرید که از کالبـدی سراسر آکنـده از رضـایت و شـادی معنـــوی و روحـــانی که همیشه جـــوان و زیباســـت، برخوردارید. به هـــوش و ذکاوتتـــان بیندیشـــید، به چشـمانتان، به بیـنی تـان، به دهانتـان، به پوسـتتان، و بالاخره به کالبد جسمانی کودک الاهی بیندیشید. تمـامی این چیزها در وجود شما است! بگونه‌ای روحـانی و کامل از همین حالا، از همین امشب.

تمـامی چیزهـایی را که گفتم مجـددا برخـود تاکید کنید و پیش از آن‌که در آرامش به خواب بروید، انـدکی روی این نکات تعمق کنید و به اندیشه فرو بروید. در هنگام صـبح، به محض بیـدار شـدن از خـواب به خـود با صـدای بلند بگویید: خب ... عزیزم، در وجود تو کیمیاگری الهی وجود دارد.

پس از مدتی، و با تکرار این جملات تاکید بخش، تغییرات و تحــولاتی شــبانه روی خواهد داد. ذهن شــکوفا خواهد شد و از درون، کالبد روحانی را در خــود خواهد گــرفت و معبد روح را اشــغال خواهد کــرد. کیمیــاگر درون بــاعث ســـقوط ســـلولهای از کـــار افتـــاده شـــده است و .....

تمـــامی این گفته‌هـــا، از تعـــالیمی که «ســـیداها» به شاگردانشــان می‌آموزنــد، اقتبــاس شــده است. نظریه و فلســفه آن‌هــا، از هر نظــریه‌ای کهنســالتر و از قــدمتی دیرینه برخــوردار است. ســیداها در آن دوران، به این سو و آنسو می‌رفتند و با ســخنرانیهایی که ایــراد می‌کردنــد، بهترین شیوه زیستن را به انسانها تعلیم می‌دادند.

دولتهای گوناگونی که بر اساس طبقه بنــدی‌های مختلف پدید آمدند، از این فلسفه زاده شدند. اما رؤســای آن‌هــا، بــزودی از خــاطر بردند که خداوند از طریق آنا با مــردم عادی وارد صحبت می‌شد.

" Himalyan High Mountain Retreat"

آنها به این باور اعتقاد یافتند که خودشان، خالق آن همه شـــاهکارهای زیبا بودند..... و بـــاعث شـــدند تا جنبه روحانی و معنوی را از یاد رفته و فرامــوش کنند که همه چـــیز از یک منشـــاء واحد و یگانه سرچشـــمه می‌گـــیرد. منشایی که» خدا» نامیده می‌شود.

این رؤسا، به شیوه‌ای شخصی و مادی گرا، اظهار وجــود کردند. تعبــیرات و عقاید شخصی این رؤسا ،بــاعث پدید آمدن اختلاف و تنوعاتی در افکار و اندیشه‌ها شد.

بــرای ما» بــرج بابل» به معنــای پدید آمــدن این دوران است.

در طی اعصار ،» سیداها» از شیوه صحیح پیروی کردنـد، شیوه‌ای که خداوند عـالم با کمک آن با موجـودات بشـری وارد ارتباط می‌شد و با تمام مخلوقاتش به صحبت و راز و نیــاز می‌پــرداخت. ســیداها هرگز از یــاد نبردند که این پروردگــارِ عــالم است که همه چــیز است و در همه چــیز وجود دارد، در همه چــیز تجلی می‌کند و از آن‌جا که آن‌ها هرگز از مســیر مســتقیم این فلســفه منحــرف نشــدند، موفق به محفوظ نگاه داشتن پایه‌های اساسی «حقیقت مطلق» شدند .....

» امیل» به سخنانش ادامه داد:

هنگامی که عیسی از فیلیپ در شهر جلیلیه سـؤال کـرد: از کی نان خواهیم خرید؟ برای آزمایش کردن فلیپ بوده است. عیسی به خـــوبی می‌دانست که خریـــدن آن همه نانی که جمعیت بی‌شمار مردم به آن نیاز داشتند، امــری بیهوده است و اساسا بدست آوردن آن مقـدار زیـاد نـان در بازارهـــای شـــهر کـــاری غـــیر ممکن است. او از این موقعیت استفاده کرد تا به یارانش از قـدرت نـان آمـاده شده و پخت شـده به کمک نـیروی ذهن و اندیشه صـحبت کند. انسانها همیشه از همان آفکار و فرایافتهـای مـادی گرایانه‌ای که فلیپ به آن دچـار بـود، برخوردارند! او نـیز درست مانند بشری امـروزی محاسـباتی مانند زیر انجـام می‌داد که:

من این مقــدار نــان دارم، این مقــدار آذوقه دارم و این مقدار پول در دسترس دارم.

عیسی فهمیده بود که با زندگی کـردن در معـرفت» روح خدایی»، هیچ بشری با هیچ نوع محدودیتی روبرو نخواهد شد. او نگـــاهش را به ســـمت پروردگـــاری چرخاند که سرچشمه منشاء و خالق هر چیزی در عـالم است و از او تشکر کرد که تا بدان حد مهربان است که قدرت و عنصر و ماده لازم برای رسیدگی به تمامی نیازهای انسـانها را در اختیـــار و دسترسشـــان قـــرار داده است. او به این ترتیب، قرص نان را به دو نیم کرد و آن را میان یـارانش تقسیم کـرد. هنگـامی که تمـامی حاضـران در ان مکـان، کـاملا سـیر شـدند، هنـوز دوارده سـبد پر از نـان دست نخـورده بـاقی مانـده بـود. عیسی هرگز روی غـذاهای اضـافی همسـایه اش حسـاب نمیکـرد تا با آن خـود و یا دیگران را سیر کند. او به انسـانها آمـوخت که آذوقه‌ها و خوراکیهای روزانه‌ی ما در دسـترس مـاده یا عنصر الهی است. جایی که از هر چیزی به وفور یافت می‌شود.

کافی است که ما انسانها، برای خلق کردن و آفریدن هر چـیز، از این شـیوه الهی کمک گرفته و آن را بگـونه‌ای مملوس در آوریم و آشکار سازیم.

امیل ادامه داد: در این امـــــر، هیچ ترفند یا پدیـــــده‌ای هیپنوتیکی وجود ندارد. هیچ یک از شـما چـنین احساسی را ندارد که انگار هیپنوتیزم شـده است. اما در وجـود یک یک شـــما، نـــوعی تلقین و اتو - هیپنوتـــیزم اجبـــاری و اعتقادات و جود دارد، مبنی بر این که هیچ موجودی قادر به انجـام دادن کارهـای بی‌نقص و کامل پروردگـار عـالم نیست و این که هیچ موجودی قادر به ایجاد فضای لازم و یا ظاهر ساختن اشیاء مورد نیاز نیست.

آیا احتیاج، همان نیاز به خلق کردن نیست؟

به جـــای آن‌که شـــکوفا شـــوید و بنا به خواست و اراده الهی، هر انچه را که لازم است خلق کنیــد، شــما در لاک خــود فــرو می‌روید و به خــود می‌گویید:» نمی‌تــوانم!» اینکار از طریق تلقین به نفس تحکم می‌یابد و ســرانجام شما به این پنـدار غلط می‌رسـید که به راسـتی مـاهیتی جــدا از خداوند هســتید. در آن هنگــام است که از راه و مسـیر کاملتـان منحـرف می‌شـوید و از هـدف اصـلی که بخاطر آن آفریده شده اید، دور و محروم می‌مانید. شــما با این کار، اجازه نمی‌دهید که پروردگـار متعـال از طریق شما، و آنطور که می‌خواهد، خود را بیان کند.

مگر عیسی که خود نیز استادی بلند پایه بشـمار می‌رفت نگفته است ،» کارهایی که من انجـام می‌دهم، شـما نـیز می‌توانید انجام دهید و حتی بهتر از من؟»

بشر در قلمرو اصـلیش، مخلـوق خداوند است. مـاموریت اصلی عیسی در روی زمین این بود که نشان دهد انسان در این قلمرو، قادر است مانند خدایش، به همـان انـدازه و با همـــان شایســـتگی و همـــاهنگی، هر انچه را که می‌خواهد بصـورت کامل بیافریند. هنگـامی که عیسی به آن مرد نابینا دستور داد از جایش برخیزد و چشــمانش را در برکه ســیلوئه شستشو دهد ،آیا به این دلیل نبــود که چشمهای مردم را به روی این حقیقت که فرسـتاده خـدا است بـــاز کند و به آنـــان بفهماند که آن‌ها هم قـــادر ند مانند خداوند بیافرینند؟

عسی مایل بود که هر یک از ما، از طریق آشنایی با روح خدایی که در وجودمان و همین طور هم در وجود دیگران است، دست به همین کرامات بزنیم. .....

وظیفه اصــلی ما این است که کارهــای کامل خداوند را انجام دهیم و آگاهی معنوی مـان را تا به حد آگـاهی روح خـدایی افـزایش و ارتقـاء دهیم. آیا این همـان نبـود که عیسی سعی داشت به یارانش بیاموزد؟

برادران عزیر، چرا متوجه نیستید که در آغاز، کلام بـود و بس و این که کلام نــزد خداوند بــود و این کلام همــان پروردگار بود؟ در آن دوران، تمـامی ماهیتهـایی که بعـدا شکل گرفتند، هنوز در شکل متجلی نشـده و بگـونه‌ای نا ملمـوس در همـان عنصر یا مـاده الهی وجـود داشـتتند. بــرخی از مفســران بــراین عقیده‌اند که این ماهیتها در تشـویش و پراکنـدگی بی‌نظم ازلی حضـور داشـتند. این لغت، از لحـاظ معـنی اولیه و اصـلیش یعـنی» واقعیت» زیرا مـاده روحـانی همـان واقعیت است. ما انسـانها این واژه را به غلط تعبــیر و تفســیر کــرده ایم و معــنی اضــــطراب، به هم ریختگی، بی‌نظمی و جنگ عناصر و عوامل را به آن داده ایم.

واقعیت این است که این واژه از معنـای روحـانی ژرفی بــرای واقعیت برخــوردار است. واقعیــتی که به انتظــار تلفظ کلام دقیق و خلاق است تا به موجودات اجـازه دهد به اشکال ملموس و قابل رؤیتی تبدیل شوند.

هنگامی که خداوند خواست عـالم آفـرینش را خلق کند و این کــار را با مــاده الهی انجــام دهــد، آرام و متفکر و اندیشمند بـود. بگـونه‌ای واضح‌تر، الهـامی رؤیت گونه از جهانی ایده آل و مطلوب را در خود ایجاد کـرد. در طـول این مــدت، عنصر و مـاده اصـلی بـرای خلق عــالم را در اندیشه الهی اش محفـوظ نکه داشت تا ارتعاشـات آن را به اندازه لازم پـایین آورده وسـپس در آن زمـان، کلام را

تلفظ کرد و عالم هستی شکل گرفت و موجودیت پیدا کرد. خداوند عالمی ذهنی ایجاد کرده بود که عنصر و ماده اولیه خدایی می‌توانست در آن سرازیر گردد و به این ترتیب، عالم بر طبق شکلی خلق شد و بر طبق همان قالب کامل و همان مدل و فرمی که خداوند روی ان اندیشیده بود، ساخته شد.

اما خداوند مي‌توانست اندیشه عالم را تا روز ستاخیز محفوظ نگه دارد. خداوند مي‌توانست خواهان این باشدکه عالم به گونه اي نامحدود و پایان ناپذیر، شکل گرفته و قابل رویت گردد. چنانچه اگر کلام را در فضاي اثیري بي شکلي تلفظ کرده بود ،هیچ چیزي خلق نمي‌شد و یا به شکل قابل رؤیت و ملموس در نمي‌آمد. براي ایجاد نتایج مرئي و قابل رؤیت و یا ایجاد اشکال منظم، لازم است کلام دقیق با تحکم و با عزم راسخ تلفظ شود (حتي اگر خالق، قادر و مطلق و لایتناهي باشد.) باید بگوید:» نور! موجود باش!» بنابراین لازم است که ما این گام مهم را بردارید.

خداوند متعال، دنیاي ایده ال و مطلوب و کامل را با دقیق ترین جزئیات در اندیشه و الهي خود نگه مي‌دارد. لازم است که این عالم، به شکل آسماني که سراي کاملي براي تمامي مخلوقات و آفریده‌هایش است در آمده و طوري باشد که بندگان خدا در کمال آرامش و هماهنگي و صلح به زندگي در آن مشغول شوند. این است عالم کاملي که خداوند در آغاز خلقت دیده و شتاب داشت هرچه سریعتر آن را بوسیله اندیشه اش تحقق بخشد. این امر چه حالا، و چه همیشه بوده و هست. تحقق یافتن مؤثر این خواسته الهي، فقط به قبول و

پذيرش ما بستگي دارد. كافي است، بدانيم كه همه ما به هم وابسته متحد هستيم و تنها يك انسـان بيش نيسـتيم. ما همه از اعضـــاي بـــدن خداوند هســـتيم. درست به همانگونه كه يكي از اعضـــاي تن مـــا، قســـمتي از كالبد جسماني ما محسوب مي‌شود. كافي است اين را بــدانيم و در قلمرو الهي باقي بمـانيم. و به عنـوان اعضـاي اين قلمــرو كه در آســمانها است و اكنــون اين جــا، در زمين است، درخواهيم آمد.

براي آنكه آسمان شكل بگيرد و ظاهرشود، بايد بدانيد كه هيچ چيز مادي در خود جــاي نمي‌دهد. در آنجــا، همه چــيز روحاني است.

«(طبقه بندي جهان:1ـ فيزيك 2ـ اثير 3 - علُي 4ـ ذهني 5- اتري 6- روحاني 7- مقام الوهيت) »

آسمان ،نوعي حـالت آگـاهي و ادراك كامل است.دنيـايي كامل در روي زمين، حـالا و در همين جا. كـافي است كه ما آن را آنطور كه هست بپـذيريم.اين آسـمان اكنـون در اطـــراف من است و منتظر است تا من چشم ســـوم يا ديده درونم را بگشـايم تا با كمك آن، بـدنم به نـور مبـدل گـــردد. اين نـــور نه از مـــاه سرچشـــمه مي‌گـــيرد و نه از خورشيد، بلكه از سوي خالق عالم هستي است و خداوند در همه جا هست و در ژرفترين نقطه وجودمنــيز حضــور دارد. هيچ چيز مادي نيست. همه چيز روحاني است..... بــراي تحقق بخشــيدن به اين دنيــاي عــالي كه از ســوي خداوند به ما ارزاني شده است واكنـون در همين جــا، در اطـــراف ما اســـت، كـــافي است آن را با انديشه مـــان، بشناسيم.

خداوند به همين شيوه، همه چيز را خلق كـرد. قبل از هر چـيز آرام و انديشـمند بـاقي ماند و سـپس نـور را ديد و خطـاب به آن كـرد و گفت:» نـور! موجـود باشد!» و نـور بوجود آمد.

خداوند به همــان شــيوه ادامه داد و فرمــود:» آســمان، موجود باشد!» و بر طبق اراده الهي، فلك نيز موجـوديت يافت و به اين ترتيب، هر شكل يا ايده آل مطلوبي را در انديشه اش محفــوظ نگــاه داشت و فقط كلام را تلفظ كرد و آن فكر يا آرمان، ظاهر شد و شكل گرفت.

انســان نــيز قــادر به انجــام مانند همين كارها مي‌باشد. خداوند فرموده است:

» انسـان را بر طبق تصـوير خـود و به شـكل خـود خلق مي‌كنيم. به او قدرت تسـلط بر هر چـيز را عطا خـواهيم كرد.»

خداوند متعـال، كه رحيم و رحمـان مطلق اسـت، تمـامي چيزهــاي خــوب را آفريد و در آخــرين وهلــه، انســان را آفريد. بزرگــترين و والا مقــام تــرين مخلــوق در ميــان مخلوقــاتش، با قــدرتي عظيم و تســلطي كامل بر روي مخلوقــات ديگر. در آن زمــان، بشر هيچ چــيز مگر خــير و خــوبي را نمي‌ديــدو همه چــيز به خــوبي پيش مي‌رفت تا آنكه خود را از پروردگار ش جدا ساخت و نوعي دوگانگي با خالقش مشاهده كرد.

ســپس بشــر، از طريق ذهن و انديشه اش، دو گــانگي را ايجــاد كــرد. از يك سو خــير و خــوبي و از ســوي ديگــر، مخالف خير و خوبي. زيرا چنانچه دوگانگي باشد، بايستي دو متضاد وجود داشته باشد: خير و شر، كه به اين ترتيب

از قــابليت كامل بشر بــراي خلق كــردن هر آنچه كه در ذهن و انديشه، تصور مي‌كند پديد مي‌آيد.

چنانچه بشر شر را نديــده بــود، شر هرگز قــدرت پيــدا نمي‌كرد و هرگز بيان نمي‌شد. در آنصورت تنها خـير بـود و بس و ما انسـانها به همـان انـدازه اي كامل بـوديم كه خداوند ما را تا به امـروز، مي‌بيند. در آن صـورت آسـمان بــاز هم روي زمين قــرار داشــت، آنطــور كه خــدا آن را مي‌ديد و آنطور كه ما قاعدتا بايد آن را ببينيم تا برايمـان ظاهر شود.

عيسي كاملا حق داشت بگويد كه از آسـمانها آمـده است زيرا ما همه از آسمانها آمده ايم. از همان عنصر و مــاده عظيم الشان الهي انديشه.

از آن‌جا كه بشر به تصوير خدا خلق شده است، از قــدرت خلق كــردن نــيز برخــوردار مي‌باشد. قــدرتي كه درست مانند قـدرت الهي است و خداوند منتظر و مشـتاق است كه بشر به انـدازه او، از اين قـدرتش كمـال اسـتفاده را بكند و به همــان شــيوه عمل نمايد. نخست بايد نيــاز را دانســت، ســپس خـيرو خـوبي را در ذهن انديشه كـرد كه همـان آرزوي مطلـوب بـراي پر كـردن قـالب موجـود در آگاهي و التفات بشري است. سپس بايد اين قــالب را از مــاده الهي انديشه پر كــرد. و در آخر بايد كلام را تلفظ كرد و گفت كه آن قالب پر شده است. آن وقت قـالب پر مي‌شود و همه چيز به خير و خوبي است. .....

ما هنگامي به رشد كامل خواهيم رسيد كه متوجه شــويم به راستي فرزندان خدا هستيم.

بله اقـرار ميكنم كه در آغـاز، اين كـار مسـتلزم ايمـاني عظيم است. بايسـتي ايمانتـان را به تـدريج و ذره به ذره افزايش دهيد و آن را مانند درس موسيقي يا رياضـي، با تمـرين فـراوان انجـام دهيد تا به مرحله دانش و آگـاهي برسيد. در آن زمان، انسان آزاد مي‌شود. بگونه اي خارق العاده و بسيار عالي. هيچ نمونه اي بهتر از نمونه زندگي اوليـاء خـدا نيست. عيسي به آن درجه از آگـاهي رسـيده بـود كه خـود را كـاملا و تماما به شـناختي كه از خداوند عالم داشت تسليم كرده و به اين اگاهي توكل داشت. به اين تـرتيب او موفق به انجـام دادن كارهـاي قدرتمند و معجزات عظيمش شد. او نه به قدرت عزم و اراده اش و نه به تمركز شديد افكار و انديشه‌هايش تكيه ميكـرد.بلكه فقط و فقط به خواست الهي توكل دات و بس:

» خـدا ونـدا! اراده ات مقـدر باشد - خداونـدا! اراده من اراده توست.»

عيسي هيشه مايل بـــود بر طبق اراده الهي عمل كند و همـان كـاري را كند كه خداوند دوست داشت وي انجـام دهد

.....

جنبه ديگـري از بت پرسـتي كه اخـيرا ايجـاد شـده است شـامل اين مي‌شـود كه از شخصي كه سـرگرم بيـان توصيف آرمان و يا آرزوي باطني ما اسـت، بت بسـازيم. حال آنكه انسان فقط لازم است رؤا و الهام بيـان شـده را دوست داشته و آن را گرامي بدارد و كـاري به شـخص بيان كننده اش نداشته باشد.

هنگـامي كه عيسي مشـاهده كـرد مـردم كم كم به جـاي دوست داشـــتن و مطلـــوب شـــمردن فكر و نظريه او، شروع به پرسـتش خـود او كرده‌انـد، از كنـار آن‌ها رفت. مـردم قصد داشـتند پادشـاهي از او بسـازند و فقط يك نكته را مي‌ديدند: اين كه عيسي قـــادر بـــود به تمـــامي خواسته‌ها و نيازهاي مادي آنان پاسخ دهد.

هيچ كس حاضر نبود بپذيرد كه خود نيز قـادر به بـرآوردن يك يك خواسته‌هاي باطني اش مي‌باشد.

عيسي فرمـود: لازم است كه اكنـون از اينجا بـروم زيـرا اگر نروم، خداوند تسـكين دهنـده به سـراغ شـما نخواهد آمد. به گونه اي واضحتر، تا زماني كه انسان تـوجهش را روي شخص عيسي متمركز كند، هرگز قادر به قبول اين واقعيت كه خـود نـيز داراي همـان مقـدار قـدرت اسـت، نخواهد شد. لازم است انســان حتما به بــاطن خــويش، نظر بيافكند. چنانچه انسـان به ديگـري تكيه كنـد، بجـاي تحقق بخشـيدن به آرمـان و الهـام دروني خـود، بـتي از شخص ديگر ساخته است .....

شـــعار (E Pwribus Unom)ـ (همه در يكي خلاصه مي‌شـويم) كه در طـول روزهـاي حسـاس و رقت آ ور مراحل بعـــدي تكامل ســـرزمين امريكا برگزيـــده شـــد، شـعاري است كه بيشـتر از مـاهيتي تصـويري برخـوردار است و مستقيما از انديشه الهي سرچشمه گرفته است. اين شـعار مسـلما از انديشه مـادي و دنيـوي امريكاييها نشات نگرفته بود. سپس جمله پر معنا و شـعار گونه (In God We Trust)ـ (به خـدا توكل داريم) نشـان دهنـده اطمينان و ايماني بسيار پر شور است و از ايمان به خدا كه خـــالق همه چـــيز است داد ســـخن دارد. (هر دو اين

شعارها روي دو طرف اسكناس يك دلاري امريكا چاپ مي‌شوند) سر انجام، به عنوان علامت مشخصه، عقاب برگزيده شده است. حيواني نر و ماده كه در وحدت كامل است. اين نشانگر معنويت و روحانيت عميق اين مردان بوده است.(منظور از مردان: جرج واشنگتن، تاماس جفرسون، جان آدامز و تعدادي ديگر است كه همه ستاره شناسان زبده و ماهر بودند.) و از قابليت و ظرفيت سازندگي انان به شيوه اي بهتر و كاملتر و از انچه تصور مي‌كردند حكايت مي‌كند. جاي هيچ ترديد نيست كه انها، بوسيله نيروي محركه خلاق ذات الهي و انديشه الهي مورد هدايت و راهنمايي قرار گرفته بودند.....

متاسفانه كشور شما (امريكا) بدليل عدم درك اهميت روحاني شخصي اش، مرتكب اشتباهات و خطاهاي بسيار زيادي در طول تاريخ شده است. اين سرزمين، بگونه اي است كه اكثريت ساكنان آن هنوز هم غرق در مفهوم ماترياليسم يا مادي گرايي هستند. من بخوبي ملتفتم كه ارواح طاهر و بلند پايه‌ي سرنوشت اين كشور را هدايت كرده‌اند، اما به همان اندازه مي‌دانم كه تا چه حد مقدار اين ارواح مطهر، در نظر ديگران، و در زماني كه در قيد حيات بوده‌اند، از ارزش و اعتبار كمي برخوردار بوده است. تاكنون، مسير شما سخت و ناهموار و دشوار بوده است زيرا هموطنان شما هيچ چيز مگر افكار و فرا يافتهايي محدود و پايانپذير در ذهن ندارند و هميشه براي پيشبرد اهدافان از هيچ چيز مگر افكاري مادي گرايانه پيروي و تبعيت نكرده‌اند .....

اما چنانچه معنا و مفهـوم عمیق و روحـانی پیـام اجـداد پایه گذارشان را درک کرده و به مرحله اجرا نهاده بودند، چه کارهای بـزرگی که نمی‌توانسـتند انجـام دهند ....! به گونه‌ای ساده‌تر، چنانچه نمـاد و مظهر» روح خـدایی» در جلوی ناوگان دولتی شما قرار داده می‌شد، چه معجـزات و شـگفتیهای بـاور نکـردنی که بر مـردم این سـرزمین آشکار نمی‌شد ....! به ویـژه اگر هر انسـانی می‌توانست مانند عیســـــی، این نکته را دریابد که «روح خـــــدایی» حقیقتا در وجـــود تک تک ما است و همـــه، جـــزء یکی نیسـتند. چـنین روز پر افتخـاری بطـور حتم فـرا خواهد رسید، به شـرط آن‌که معنـای روحـانی و عمیق شـعار (E Pwribus Unom) بر همه اشکار شود: «یکی برای همه. همه بـرای یکی» این یکی از بزرگـترین قـوانین خـدایی بشـمار می‌رود. این قـانون است که باید توسط همگـان بیان شود.

برادران عزیـز، لازم به ظهـور پیـامبری دیگر نیست تا به این حقـــایق واقف شـــوید. بیایید و به ملت اســـپانیا در دوره‌ای که کریستوف کلمب خود را برای سفر اکتشافی اش آمـــاده می‌کـــرد، نظر بیفکنید و ملاحظه بفرمایید که به چه صـورت درآمد. بـزودی این کشـور با کـودکش وارد جنگ خواهد شد و شـــما متوجه ضـــعف و نـــاتوانی آن خواهید شد. این کشـور بسـختی قـادر به انجـام کـاری خواهد بود و گامهای نامطمئنش قادر نخواهد بود اورا به انجام مبارزه و نـبردی مثبت وادار کند و یا این سـرزمین را از موقعیتی نادرست بیرون اورد .....

درست همانگونه که گامهای مردد و نامطمئن یک انسـان خـبر از کهـولت و پـیری او می‌دهد. مـردی که قـدرت

روحانی خود را محفوظ نگاه داشته و آن را پرورش دهد، می‌تواند نــرمش و فعــالیت خــود را تا پانصد ســالگی، پنجهزار سالگی و یا ده هزار سـالگی و حـتی تا ابد حفظ کند و درست مانند شــور و حــال دوران نوجــوانی اش باقی بماند.

ما در آرزوی نور سفید و اصـیل عصر کریسـتال هسـتیم. (شاید منظورش 2012 باشد)از حـالا قـادریم سـپیده دم آن را کم کم مشاهده کنیم.بزودی عالم هسـتی شـکوه و درخشش تابنــده ان را مشــاهده خواهد کــرد. دیگر هیچ گونه ظلمت و تــاریکی و یا محـــدودیتی وجـــود نخواهد داشت ،بلکه پیشـرفتی ابـدی اجـرا خواهدشد بطـوری که همه چــیز، مجــددا به ســینه عنصر و مــاده الهی رجعت خواهد کرد.

بایســتی به پیش رفت یا عقب نشــینی کــرد. هیچ راهی برای حد وسط و یا توقف و ایست وجود نـدارد. هنگـامی که ملت شما از ماموریت واقعی خود اگاه شود، دســتش را بسـمت ذهن الهی دراز خواهد کـرد و بنـابر میل الهی عمل خواهد کـــرد و اجـــازه خواهد داد که ذهن از درون، رشد کند .....

بـدون تردید نـیروی توانـای منقـار و پنجه‌هـای قدرتمند عقــاب نمــادین شــما لازم بــوده است تا یگپــارچگی در سرزمینتان پایدار بماند، بـویژه در طـول رشد اولیه اش، اما بـــزودی نـــور واقعی ایمـــان و معـــرفت از راه خواهدرسـید. سـپس همه خواهند فهمید که کبـوتر صـلح قدرتمنـدتر از عقـاب جنگجو است و کبـوتر از چـیزی که عقـاب از آن محـافظت کـرده بـود، حمـایت خواهد کـرد. لطفا به کلمـاتی که روی سـکه‌های پو ل کشـورتان حک

شـده است و شـما به تمـامی کانالهـای تجـاری جهـانی ارسال میکنید، کمی بیندیشید (In God We Trust)؛ ما به خدا توکل می‌کنیم» سپس به شعار «همه بـرای یکی» بیندیشید. این شعار روحانی است که در هنگام جـایگزین شدن عقاب بوسیله کبوتر ایجاد خواهد شد.

فوتوریسم چیست؟

امید و آرزوی پیروزی نهایی حق بر باطل، صلح بر جنگ، عدالت‌بر ظلم، برقراری ارزشهای انسانی و تشکیل مدینه فاضله یا «آرمانشهر» و به عبارت دیگر «فوتوریسم» در همه ادیان زمینی و آسمانی با اختلاف اندکی وجود دارد و یکی از مشترکات تمامی ادیان و مذاهب است. در همه ادیان به آینده درخشان و آمدن مصلحی جهانی در آخرالزمان نوید داده شده است. «فوتوریسم» یعنی اعتقاد به دوره آخر الزمان و انتظار ظهور منجی غیبی و مصلح بزرگ جهانی از مسایلی است که در بحثهای تئولوژیک تمام مذاهب و ادیان درباره آن بحث و گفتگو شده است. همه ادیان در آن مشترکند اما در مصداق آن اختلاف وجود دارد. سمت و سوی جهان بشریت علی‌العموم رو به پیروزی عدالت و نجات قطعی انسانها و نابودی حتمی ظلم و ظالم می‌رود و همین «انتظار» است که عامل نیرو بخش و ایمان بخش به ستمدیدگان است و باعث امیدواری آن‌ها به پیروزی می‌شود. این ایمان قطعی نه تنها آن‌ها را بی‌مسؤولیت و منفی بار نمی‌آورد بلکه به آنان نیرو و قدرت و اطمینان به پیروزی می‌دهد.

در کتاب «روش جوک» از کتب هندویان آمده است: «سرانجام دنیا به کسی برگردد که خدا دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام او «فرخنده و خجسته» باشد.»1

هندوها مصلح را «مظهر ویشنو» به معنای مظهر دهم می‌دانند و آورده‌اند: «این مظهر ویشنو در انقضای کلی

یا عصر آهن سوار بر اسب سفیدی در حالی که شمشیر برهنه درخشانی به صورت ستاره دنباله‌دار در دست دارد ظاهر می‌شود و شریران را تماما هلاک می‌سازد و خلقت را از نو تجدید و پاکی را جعت‌خواهد داد... این مظهر دهم در انقضای عالم ظهور خواهد کرد.»2 در کتاب دیگری به نام «باسک» که از کتب هندوهاست آمده: «دور دنیا تمام شود به پادشاه عادلی در آخرالزمان که پیشوای فرشتگان و پریان و آدمیان باشد و راستی حق با او باشد و آنچه در دریا و زمینها و کوه‌ها پنهان باشد همه را به دست آورد و از آسمان و زمین آنچه باشد خبر می‌دهد و از او بزرگتر کسی به دنیا نیاید»3ـ «شاکمونی» پیغمبر هندوها در کتاب مذهبی خود می‌گوید: «پادشاهی دولت دنیا به فرزند سید خلایق دو جهان «کشن» بزرگوار تمام شود و او کسی باشد که بر کوه‌های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و بر ابرها سوار شود و دین خدا یک دین شود و دین خدا زنده گردد».4

در کتاب «دداتک» از کتب مقدس برهمائیان آمده است: «دست‌حق درآید و جانشین آخر «ممتاطا» ظهور کند و مشرق و مغرب عالم را بگیرد همه‌جا و خلایق را هدایت کند.»5

جاماسب در کتاب «جاماسب‌نامه» از زرتشت نقل می‌کند که می‌گوید: «مردی بیرون آید از زمین تازیان... و بر آیین جد خویش با سپاه بسیار روی به ایران نهد و آبادانی کند و زمین را پر داد کند و سوشیانس «نجات‌دهنده بزرگ» دین را به جهان رواج دهد. فقر و تنگدستی را ریشه کن سازد. ایزدان را از دست اهریمن

نجـات داده، مـردم جهـان را هم فکر و هم گفتـار و هم کردار گرداند.»6 در کتاب «زند» کتاب مذهبی زرتشتیان در این باره آمده است: «لشکر اهریمنـان با ایـزدان دائم در روی خاکدان محاربه و کشمکش دارند و غالبا پیروزی با اهریمنان باشد... آنگاه پیروزی بزرگ از طـرف ایـزدان می‌شـود و اهریمنـان را منقـرض می‌سـازند... و بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنـان، عـالم کیهـان به سعادت اصلی خود رسـیده بـنی آدم بر تخت نیکبخـتی خواهند نشست.»7

در «مزامیر» داود چنین می‌خوانیم: «... زیرا که شریران منقطع خواهند شـد، اما متـوکلان به خداوند وارث زمین خواهند شد.هان! بعد از اندک زمانی شـریر نخواهد بـود. در مکانش تامل خواهی کـرد و نخواهد بـود. اما حکیمـان (صـالحان) وارث زمین خواهند شد... و مـیراث آن‌ها خواهد بـود تا ابد الابـاد... زیـرا «متبرکـان خداوند» وارث زمین خواهند شد اما ملعونان وی منقطع خواهند شد.»8

در «تورات» آمده است: «و نهـالی از تنه یسی9 بـیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شـکفت و روح خـدا بر او قرار خواهد گرفت... مسکینان را به عـدالت داوری خواهد کـرد و به جهت مظلومـان زمین براسـتی حکم خواهد کـرد... گـرگ با بـره سـکونت‌خواهد کـرد و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شـیر پـرواری با هم، و طفل کوچک آن‌ها را خواهد راند. و در تمـامی کـوه مقدس من، ضرر و فسادی نخواهند کـرد زیـرا که جهـان از معرفت‌خداوند پر خواهد شد...10 به منظـور گـرد آوردن طوایف بشر بر یک دین حـق، سـلاطین دول مختلفه را نـابود کنم. آن وقت‌برگـردانیم به قومها لب

پاکیزه برای خوانـدن همه به نـام خـدای و عبـادت کـردن ایشان به یک روش.»11

در «انجیل» چنین می‌خـوانیم: «کمرهـای خـود را بسـته، چراغهـای خـود را افروخته بدارید و شـما مانند کسـانی باشید که انتظـار آقـای خـود را می‌کشـند که چه وقت از عروسی مـراجعت کند. تا هر وقت آید و در را بکوبـد، بی درنگ برای او باز کنند. خوشا به حال آن غلامان که آقای ایشـان چـون آیـد، ایشـان را بیـدار یابد... پس شـما نـیز مسـتعد باشـید زیـرا در سـاعتی که گمـان نمی‌برید پس ایشان می‌آید...12 چون برق که از مشرق بـیرون می‌آید و تا مغرب ظاهر می‌گردد. آمدن فرزند انسان نـیز چـنین خواهد بـــود... خواهند دید فرزند انســـان را بر ابرهـــای آسـمان که می‌آید با قـدرت و جلال عظیم... 13 و چـون فرزند انســـان در جلال خـــود خواهد آمد با جمیع ملائکه مقدسه بر کرسی بزرگی قرار خواهد گرفت...»14

در یکی از اناجیل مورد قبول مسیحیان پروتستان ضــمن وصایای مسیح، علیه‌السلام، به شمعون پطرس این طور می‌گوید: «ای شمعون خـدای به من فرمـود: تـرا وصـیت می‌کنم به سید انبیا که بزرگ فرزندان آدم و پیغمبر امی عربی است و بیاید ساعتی که فـرج قـوی گـردد و نبـوت بسیار شود و مانند سیل جهان را پر کند.»15

قرآن کریم با قاطعیت تمام از پیروزی نهایی دین حق بر تمامی ادیان سخن گفته است:

«هو الذی ارسل رسـوله و دین الحق لیظهـره علی‌الـدین کله بالهدی و لوکره‌المشرکون.»16

اوست آن‌که پیمبرش را به رهبری و کیش حق فرستاد تا بر کیشها همگی چیره گرداندش چه شرک‌ورزان نـاخوش دارند. 17

قرآن، وراثت زمین را بـرای بنـدگان صـالح خداوند وعـده داده است:

«و لقد کتبنا فی‌الزبـــور من بعد الـــذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون»18

و هر آینه در زبـور پس ذکر نوشـتیم که زمین را بنـدگان شایسته من ارث برند.

خداوند در قـرآن، بر مستضـعفان زمین منت می‌گـذارد و آن‌ها را پیشوا و وارث قرار می‌دهد:

«و نرید ان نمن علی‌الـــذین استضـــعفوا فی‌الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم‌الوارثین.»19

و خـواهیم منت نهیم بر آنانکه نـاتوان شـمرده شـدند در زمین و آنان را پیشوایان وارث برندگان بگردانیمشان.

آیات 55 سوره نور، 128 اعراف، 54 مائده و نیز آیـات دیگر در همین زمینه نشـــان می‌دهد که این اندیشه در قرآن به طور جدی و قوی حضور دارد.

این اندیشه به تفسیر استاد شهید آیةالله مطهری:

«بیش از هر چیز مشتمل بر عنصر خوش بیـنی نسـبت‌به جریان نظام طبیعت و سیر تکـاملی تـاریخ و اطمینـان به آینـده و طـرد عنصر بـدبینی نسـبت‌به پایـان کـار بشر است.»20

امید و آرزو به تحقق این نوید و پایان خوش برای جهــان در زبــان روایــات اســلامی «انتظــار فــرج» نامیــده شــده است.

پی‌نوشتها:

---

1. روزنامه همشــهری، ویــژه میلاد حضــرت مهــدی، علیه‌السلام،16 دی 1374.
2. اوپانیشاد، ص737.
3. روزنامه همشهری،16 دی 1374.
4. همــان،26 دی1373، به نقل از مصــلح جهــانی، سیدهادی خسروشاهی.
5. همان،16 دی 1374.
6. جاماسب نامه، ص 121.
7. روزنامه همشهری،26 دی1373، به نقل از مصلح جهانی.
8. عهد عتیق، کتاب مزامیر، مزمور37.
9. یســی، به معنــای قــوی، نــام پــدر حضــرت داود، علیه‌السلام، ر. ک: قاموس مقدس، ص 951.
10. تورات، اشعیای نبی، فصل 11.
11. تورات، صفیای نبی، فصل3.
12. انجیل لوقا، فصل 12.

13. انجیل متی، فصل 24.

14. همان، فصل 25.

15. روزنامه همشـــهری،26 دی1373، به نقل از: خسزوشاهی، سیدهادی، مصلح جهانی.

16. سوره صف(61) آیه9، همچنین ر. ک: سوره توبه(9) آیه33 و سوره فتح(48) آیه 28.

17. تمـــامی ترجمه‌هـــای آیـــات با اســـتفاده از ترجمه مرحوم سید کاظم معزی است.

18. سوره انبیاء(21) آیه105.

19. سوره قصص(28) آیه5.

20. ر. ک: مطهری، مرتضـی، قیـام و انقلاب مهـدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص6.

آفرینش یا تکامل(دخالت فرازمینیان در تکامل انسان)

پیش از این به چگونگی خلقت آدم از زبان متون سومری اشــاره کــردیم و قــدرت و دخــالت خــدایان را در مراحل مختلف حیــات و حادثه بــرج بابل دیــدیم. در اینجا بــرای روشنتر شدن موضوع و رفع ابهامات به نحوه خلقت آدم و حـــوا مســـتقیما از ترجمه ســـیلندرهای ســـومری می‌پردازیم.

بخشی که پیش رو دارید تــرجمه‌ای از نوشــته‌های ساشا لسین Sasha Lessin دکترای باستانشناسی و بر اساس کتاب گمشده انکی نوشته زکریا سیچین می‌باشد.

توضیحات ضروری: اسامی سومری در زبانهــای امــروزی مانند انگلیسی یا فارسی به ســـــــهولت قابل تلفظ و نگارش نیستند. برای جلوگــیری از گیج شــدن خواننــدگان برخی از اسمها ساده شده‌اند.

نام واقعی نام فارسی

نین- مآ/ نین مه Nin Mah نینماه

نین- گیشی- زیدّال Nin gishi ziddal نینگیشزیدا

نین – کی Nin ki نینکی

نین- اور- تا Nin ur ta نینورتا

ان- لیل En Lil انلیل

ان- کی En ki انکی

آدامو Adamu آدمو

تی- آمات Ti Amat تیامات

داستان ما:

300000 سال پیش انکی معادن طلای آفریقا را ترک کرد تا به مطالعه نژادی از میمونها بپردازد به نام» هومو ارکتوس». انکی مجذوب هوش و توانایی‌های این جانوران و محبتش به سایر حیوانات شده بود. این انسانها که احتمالا بر اثر تنازل ژنتیکی از انسانهای پیشرفته‌تری روی زمین به وجود آمده بودند هنوز مقادیری هوش و ذکاوت داشتند و حیوانات را از دامهایی که آنوناکی برای شکار گسترده بودند نجات میدادند.

از این رو انکی بی‌نهایت مشتاق بود تا روی این گونه آزمایشات گسترده‌ای انجام دهد.

هومو ارکتوس لغتی لاتین و به معنی» انسان راست قامت» می‌باشد. گونه‌ای از انسان میمون نما با تمدنی ابتدایی در حد ساخت چاقوهای سنگی و شکار حیوانات بوده است*1 رجوع کنید به انتهای مقاله

انسان میمونی بازسازی شده از روی فسیلی که چندی پیش کشف شد. این میمونها قادر به استفاده از ابزار ابتدایی بودند و توجه انکی را جلب نمودند.

مدتی که او نبود معدنچی‌های نیبیرویی دست از کار کشیدند. انلیل دلیل را جویا شد و معدنچی‌ها او را احاطه کرده و درخواست رهایی از کار سخت و طاقت فرسای معدن را نمودند.

در حقیقت انکی به طــور پنهــانی معــدنچیان را تحریک کــرده بــود تا انلیل را دســتگیر کنند و او را تحت فشــار قــرار دهند. آن‌ها نــیز نقشه انکی را اجــرا کردند. ابتــدا مقـــدار اســـتخراج طلا را به شـــدت کـــاهش دادند و کشـــتی‌های حـــاوی طلا به نینورتا که در بیت ایبـــیرا Bitibiraمنتظر بــود نرســید. انلیل, نینورتا را فرســتاد تا قضـــیه را بررسی کند. در این حـــال انکی به معـــادن بازگشت. نینورتا و همــراهش اینّــوگی Ennugi شــکایت معدنچیان را شنیدند:

» کار طاقت فرساست».

این معــدن چیــان در حقیقت خــدایان ایگیگی، گــروهی از آنوناکی‌های فضــانورد و مســئولان پایگاههــای فضــایی و حمل و نقل طلا به نیبیرو بودند.

انکی به نینورتا پیشــنهاد کــرد:» انلیل را به اینجا بخــوان. بگذار فرمانده ببیند که معدنچیان چگونه زجر می‌کشند».

وقتی انلیل به همراه وزیرش نوسوک Nusuk رســیدند, کارگران فریاد برآوردند:

» بیایید انلیل را ضــعیف ســازیم باشد که از کــار ســخت معدن ما را آزاد کند. بیایید اعلام جنگ کنیم تا با زور خود را رها کنیم».

«ابزارشان را آتش زدند و آتش بر تبرهایشان نهادند».

آنها اینّوگی را گروگان گرفتند و جایگاه انلیل را محاصره کردند. انلیل به پادشـــاه آنو پیـــام فرســـتاد تا ســـریعا به زمین بیاید و سران شورشیان را اعدام کند و انکی را که آن‌ها را تحریک کرده بود بازجویی نماید.

آنو سر رسید و به آفریقا آمد و از همه بازجویی کرد. اما هیچ یک از کـارگران نـام رهـبر شورشـیان را اعـتراف نکردند.

انکی که خود مسـبب این کشـمکش بـود به انلیل گفت:« قهرمانان ما را از بیگاری در معادن رهایی ببخش چرا که بـرای کـار معـدن میمونهـای انسـان نما را خلق خـواهیم کرد. با اسپرم من و توانایی‌های نینگیشزیدا و نینماه ».

او اصـــرار داشت:« اجـــازه دهید ما یک کـــارگر بـــدوی بیافرینیم تا کار طـاقت فرسا را بر عهـده بگـیرد و نـوکر آنوناکی باشد و ابزار آن‌ها را بر پشتش حمل کند... ».

او گوریل زمیـــــنی را به انلیل فرمانـــــده ارشد زمین و نینورتا پسر ارشد انلیل, نشان داد و گفت:

« نینگشزیدا پسرم! گـوهر ذات آن‌ها (میمونهـای زمین) یکســـان است با آنچه ما داریم- مانند دو افعی به هم پیچ خـورده (سـاختار DNA).آنگـاه که با گـوهر ذات ما ادغـام شود نشان ما بر آن‌ها غالب خواهد شد. یک کارگر بـدوی خلق خواهد شد. فرمانهای ما را خواهد فهمید. ابزارهای ما را او حمل خواهد کرد کار طاقت فرسـای معـدن را او انجام خواهد داد. برای آنوناکی در آبـزو (آفریقا) رهـایی به زودی فرا خواهد رسید».

در این احوال:

انلیل به نقشه انکی اعـــتراض کـــرد.« اینجا روی زمین برده‌ای از نژاد میمون/ نیبیرو خلق نکن».

انلیل به انکی یادآوری کرد که:» روی سیاره ما (نیبیرو) بردگی مدتهاست که از میان رفته. ابزارها (ماشینها) برده ما هستند نه سایر موجودات «.

نینورتا معتقد بود برای استخراج طلای بیشتر باید ماشینهایی اختراع کنند نه این‌که برده خلق کنند.

انکی اما پاسخ داد:» موجود زمینی که ما خلق می‌کنیم کمک خواهد بود نه برده».

انلیل همچنان مخالفت کرد:» شبیه سازی موجودات دو رگه در قوانین سیاره ممنوع شده است».

انکی پاسخ داد:» ما نژادی جدید خلق نخواهیم کرد. میمون زمینی (هومو ارکتوس) در گوهر ذاتی اش (کد ژنتیکی) مانند ما از نیبیرو (هومو ساپینس ساپینس) است. میمون بودند اجداد ما نیز و به ما تکامل یافتند. تسریع خواهیم کرد ما تکامل او را میلیونها سال به آنچه در نهایت سرنوشتش خواهد بود».

دو برادر رقیب (انلیل و انکی) نزاع را نزد پدر خود پادشاه آنو و شورای نیبیرو بردند. هر کدام عقیده خود را گفت. پادشاه و شورایش رای چنین دادند:

» طلا باید استخراج شود. باشد که موجود جدید خلق شود».

شورا تصمیم گرفت که» قوانین را نادیده بگیرید باشد که نیبیرو نجات یابد».

انکی نینماه و نینگیشزیدا – تیم تحقیقاتی- در آزمایشگاه خود در آفریقا ترکیب‌های زیادی از میمون با سایر

حیوانات ساختند (که در تصاویر و آثار باستانی به صورت موجوداتی مخلوط از چند حیوان نمایش داده شـدند). اما سودی نداشت.

سپس انکی و نینگیشزیدا با گوریلهای مـاده خوابیدند اما هیچ حاملگی صـورت نگـرفت. اینبـار انکی و نینگیشـزیدا اس-پ-رمهای خود را جمع کردند و با تخمک ماده میمون در لوله‌های آزمایشگاهی ادغام کردند و زیگوت سـاختند. زیگوتها را در رحم گوریل مـاده وارد نمودند اما نـوزادان متولد شـده نابینا بودنـد، دستانشـان قـدرت کـار کـردن نداشت و اعضای داخلی بدنشان ناقص بود

انسان میمونی

نینمـاه بـرخی از این نقصـها را رفع کـرد وقـتی که مقـادیری مس و گل رس زمیـنی به ظرفهـای حـاوی زیگوتها اضـافه نمـود. اما این زیگـوت تبـدیل به دو رگه زمینی‌ای شد که قدرت تکلم نداشت و لال بود

.

نینمـاه و نینگیشـزیدا بر بـالای لوله آزمایشـگاهی که زیگوت آدم را در خود دارد.

بـار دیگر انکی اسـپرم خـود را با تخمک گوریل مـاده در لوله آزمایشـگاه آمیخت و زیگـوتی که حاصل شد را به جای رحم گوریل ماده در رحم نینماه تزریق نمود تا ببیند که آیا بچه حاصل از نینماه قدرت تکلم دارد یا نه.

» در ظـرف گلی مخلـوط را سـاختند- تخمکی از مـاده زمین با عصاره آنونـاکی نر - آن‌ها بر هم گذاشـتند. تخم

بارور شده توسط انکی در رحم نینماه وارد شد. حاملگی رخ داد.»

» نینماه به فرزنـدی نر تولد داد. انکی پسر کوچک را در دستانش گرفت. او تصویری متعالی و کامل بود. انکی با نوک انگشتانش به نوزاد سیلی زد؛ نـوزاد صـدایی چنانکه باید از خود خارج کرد».

» انکی نوزاد را به آغوش نینماه داد. نینماه پیروزمندانه فریاد برآورد: دستان من کار خود را کردند!»

انکی آدامو را در دستانش نگه داشته است.

نر خلق شده دورگه‌ای بود با پوست کبود و تـیره موهـای سیاه.

«نام نوزاد آدمو بـود(به معـنی آنکسی که مانند گل زمین است) پوسـتی نـرم به رنگ خـون تـیره و موهـایی سـیاه داشت. آلتش با آلت ج-ن-س-ی نرهـای نیبـیرو متفـاوت بود. «

انکی, نینماه و نینگیشـزیدا» به آل-ت مردانه نـوزاد نگـاه کردند؛ شکلش عجیب می‌نمود. سر آن با پوستی پوشیده شده بود بر عکس آل-ت مردان آنوناکی بود.»

انکی گفت:» باشد که موجـود زمیـنی از ما که آنونـاکی هستیم به وسیله این پوست متمایز شود.»

آنوناکی‌های نیبیرو مانند انکی و انلیل و نینمـاه چشـمان آبی داشتند. ولی آدامو چشمان سیاه داشت.

نینماه با داشتن آدمو؛ اولین و نخستین کـارگر بـدوی؛ به دنبال زنان پرستار در شوروباک فرستاد تا آدمهای شـبیه سازی شده را در رحمهای خود حمل کنند.

انکی گفت:» عصــاره ذات او به عنــوان نمونه اســتفاده خواهد شد.»

نینماه زنان داوطلب را جمع و زیگوتها را آماده کرد. او و زنــان داوطلب به موجــوداتی که خلق خواهند کــرد قسم وفاداری خوردند.

» در سه ظرف از جنس گل آبــزو (خــاک آفریقا) نینمــاه تخمکهای مونث دوپا را قرار داد.»

تخمکها با اسپرمهای برادرش انکی و پسرش نینگیشزیدا در ظروف گلی بارور شده بودند.

» نینماه عصاره حیات آدمو را را خارج کرد و ذره به ذره به داخل ظروف تزریق نمـود. سـپس در آلت مردانه آدمو شکافی ایجاد کـرد و قطـره‌ای خـون خـارج شد ؛باشد که این نشانی از حیات باشد؛ باشد که برای همیشه نشــانی باشد که گوشت و روح با هم ادغام شده‌اند.»

نینماه آلت آدمو را فشرد و قطره‌ای از خون آن را در هر ظـــرف به مخلـــوط DNA و زیگوتها چکانید.» در این مخلوط گلی موجود زمینی با آنونـاکی متصل خواهد شد. دو گــوهر, یکی از آســمان و دیگــری از زمین به ســوی یکدیگر آورده خواهند شد. «

زنان آنوناکی با سزارین نــوزادان خــود را به دنیا آوردند: هفت هیبرید (دورگه) نر.

در مرحله بعد:

نینگیشــزیدا یک زیگــوت مــاده ســاخت و آن را در رحم نینکی, زن انکی, وارد کــرد. هیبریــدی که نینکی به دنیا آورد تیامــات نامیــده شد (به معــنی مــادر حیــات) که موجودی با موهـای بـور و چشـمان آبی بـود. در حقیقت تیامات (حوا) ژن غالب نیبیرویی داشت

حوا دارای بور وچشمان آبی بود.

گونه‌هایی از نئاندرتالها نیز همین خصویت را داشته‌اند.

نینگیشزیدا از روی عصاره (DNA)ـ تیامـات در هفت لوله تســتی هفت زیگــوت خلق کــرد. او زیگوتها را در رحم همان زنـانی تزریق نمـود که قبلا هفت نر هیبرید زاییـده بودند یا به اصـطلاح مادرهـای جانشـین بودند. همه آن‌ها اینبار هم با سزایرین فرزندان را به دنیا آوردند.

نینگیشــزیدا بــار دیگر به این زنــان گفت که به رحمهــای آن‌ها نیاز دارد اما نینماه اعتراض کـرد.» بـرای این زنـان تولد دادن به موجــودات زمیــنی بیشــتر بســیار زجرآور است. تعدادشان بسیار کم است و نمی‌توانند تعــداد لازم کارگر به دنیا آورند».

بنابراین تصـمیم گرفتند که به جـای شـبیه سـازی منتظر بمانند تا تیامــات و زنــان کلــون شــده از روی او حامله شـوند. انکی آدمو و تیامـات را به عـدن آورد به قرارگـاه خودش که در راس خلیج فارس بود.

او هفت مــاده را در کنــار هشت آدمو که از کلــون آدم و تیامات ایجاد شده بودند در آزمایشـگاه خـودش جـای داد.

این هیبریــدها مــرتب با هم آمــیزش داشــتند اما ماده‌ها حامله نمی‌شدند.

فضانوردانی که در معـادن طلا اسـتخراج می‌کردند تهدید کردند که اگر انکی و نینگیشزیدا کارگرهای جدید را برای رهایی آن‌ها خلق نکنند شورش خواهند نمود.

در مرکز تحقیقــات در شــوروباک نینگیشــزیدا ژنهــای نیبــیرویی را با ژنهـای آدمو و تیامـات مقایسه کـرد و به جستجوی ژنی پرداخت که اجازه تولید مثل را می‌داد.

او دریــافت که ماده‌هــای نیبــیرو الل کرومــوزومی XY داشتند اما تیامات فقط XX دارد.

پس نینگیشزیدا انکی و نینماه و تیامات را بیهوش کرد.

» از دنده‌ی انکی, او عصـاره حیـات را بـیرون کشـید. در دنده آدمو عصاره حیات را وارد کرد. از دنده‌ی نینمـاه, او عصاره حیات را بیرون کشید در دنده‌ی تیامات او عصـاره حیات را وارد کرد.

ســپس با افتخــار اعلام کــرد:»بر درخت حیــات آن‌ها دو شـاخه جدید اضـافه کـردم. با قـدرت زاییـدن, هم اکنـون گوهر حیات آن‌ها مارپیچ شده است.»

انکی نینماه و نینگیشزیدا این تغییر ژنتیکی در تیامـات را از سایرین مخفی نگاه داشتند.چرا که در نهـایت دست به خلق نژآد جدیدی زده بودند و از گوهر خود به آن بخشیده بودند و این برخلاف دستورات انلیل بود.

تیامات و آدمو در میـان درختـان بـاغ عـدن در دهانه خلیج فارس که متعلق به انکی بـود آزادانه زنـدگی می‌کردند تا

زمانیکه حاملگی تیامات ظـاهر شد و او از بـرگ درختـان پیشبندهایی برای خودش و آدمو ساخت.

اخراج آدمو و تیامات از باغ عدن توسط انلیل

انلیل متوجه شد که این هیبریدها پیشبند به خود بسته‌اند و انکی را زیر ســوال بــرد. انکی اعــتراف کــرد که با دستکاری ژنتیکی به آن‌ها قدرتهایی بخشیده است. انلیل خشمگین شد:

» آخــرین ذره از گــوهر حیــات ما را به این جــانوران بخشیدی..تا مانند ما بفهمند و تولید مثل کننــد؟ میلیونها ســـال تکامل و چرخه حیـــات ما را به آن‌ها پیشـــکش کردی؟»

انلیل هرگز اجازه خلقت گونه‌ای جدید از انسان را صـادر نکرده بود و از سرپیچی انکی به شدت خشمگین بــود. او دست به دامن شـــورای نیبـــیرو شد تا جلـــوی خلقت را بگیرند. اما شورا که نا امیدانه در انتظار طلای بیشتر بود اجازه صادر کرد.

نینگیشـــــــزیدا انلیل را مطمئن می‌کند که آدمو عمر ابد ندارد و زود می‌میرد

» ســرور من انلیل» نینگیشــزیدا انلیل را خطــاب کــرد «دانســتن تولید مثل به آن‌ها داده شــده اما شــاخه (ژن) طول عمر زیاد به درخت حیات آن‌ها داده نشد.»

به خاطر ناقص بودن کار آنوناکی در خلقت آدم و تیامات آن‌ها فاقد ژن حیات ابـدی بودند. در حالیکه عمر جـاودان یکی از ویژگی‌های همه انسانها در سراسر کائنات بود به

جز موجــوداتی که آنونــاکی با دســتکاری ژنیــتیکی خلق کردند. اما این مسئله نفرت انلیل را کاهش نداد.

انلیل با خشم گفت:» پس آن‌ها را به جایی که باید باشند بفرست. به آبزو دور از عدن آن‌ها را اخراج کن.»

==========

خدا، خدایان و دسته بندی انسانها:

دکتر ساشا لسـین نتیجه میگـیرد که در بـرخی جاها انلیل مـترادف با یهـوه در قـرآن و تـورات می‌باشد. همچـنین احتمـال می‌دهد که نـام یهـوه در اصل نـام خـدای مـردم آنوناکی بوده است که به زمین راه یافته است. از ســوی دیگر یادآوری می‌کند که انکی در سایر جاها خــالق آدم از گل رس معـــــرفی شـــــده است پس این انکی است که مترادف با یهوه قرار می‌گیرد.

زکریا سیچین در کتاب برخوردهای الهی صفحات 347 تا 380 به بررسی شــباهتها و تفاوتهــای انلیل و انکی با یهوه می‌پردازد و در پایان نـتیجه‌ای کـاملا دور از انتظـار می‌گیرد که در مقاله‌ای جدا به آن خواهیم پرداخت.

محققی به نـام تلینگر Tellinger در کتـاب خـود به نـام «نهضت برادری افعی» The Brotherhood of Snake می‌نویسد که» انکی سازمانها و نهضـتهای مخفی را پایه گـذاری کـرد. نهضت فراماسـونی و ایلومینـاتی و سـایر سازمانهای مخفی در حقیقت بعد از خروج آدم و حـوا از عـــدن تاســـیس شـــدند. انکی متوجه شد که تبلیغـــات و بـــدنامیهایی علیه او به عنــوان شــیطان شــرور و افعی

شیطانی به سـرعت توسط انلیل پخش خواهد شد. انلیل بزرگـترین استراتژیست و اربـاب پروپاگانـدا به راحـتی قـادر به بد نـام کـردن انکی بـود. انکی ناچـار شد تا به روشـهای پنهـانی با انسـانها تمـاس بگـیرد و گروههـای کـوچکی را انتخـاب کـرد که به تکنولـوژی پیشـرفته و اطلاعات دسترسی داشـتند و این آغـاز نهضـتهای مخفی بـود.» بنـابر این نظریه اعضـای چـنین نهضـتهای افـراد برگزیده و خاصی هستند و هر فـردی امکـان پیوسـتن به چنین سازمانهایی را نخواهد داشت.

در آینـده خـواهیم گفت که چـرا نتیجه گـیری تلینگر غلط است و چرا نباید به انکی و پیروان او - شیطان پرستان- اعتماد کرد.

سیچین معتقد است که همانطور که آنوناکی روی نیبیرو تکامل یافتند انسـان هم روی زمین تکامل می‌یـافت اگر که آنوناکی این جریان را سرعت نبخشیده بودند.

اما دانشمند دیگری به نام کرمو Cremo در کتاب» تنازل انسان» Human Devolution ایده دیگری داد. او معتقد است که انسـان میمـون نمـایی که انکی و نینگیشـزیدا روی ژنهـای آن کـار کردند در حقیقت حاصل تنـازل انسانهای پیشرفته هومو ساپینس به انسـانهای میمـونی روی زمین بـوده است. بر اسـاس این نظریه میلیونها سال پیش از این حادثه انسانهای متمدن هومو سـاپینس سـاپینس روی زمین سـکنی داشـتند اما به دلایلی نـژاد آن‌ها رو به افول و پستی نهاد تا جایی که تبدیل به گونه میمون شدند.

در مقالات آینده سایر احتمالات را بررسی خواهیم کـرد. لطفا به خاطر داشته باشید که هدف از ترجمه این متون ترویج هیچ آیین و بـاوری نیست و نظر شخصی نویسـنده در هیچ جای مقاله ابراز نشده بلکه در نهـایت بی‌طـرفی و به قصد افزایش دانش از متـون باسـتانی این مقـالات ترتیب داده شده است.

==========
==========

1- انسان هومو ئه رکتوس:

Homo Erectus در زبان لاتین به معـنی انسـان راست قـامت (انسـانی که با دو پـای عقب راه می‌رود و پشت خمیـده نـدارد). هومو ارکتـوس از گـونه‌ای دیگر به نـام هوموهابیلس تکامل یافته است.

این گونه انسـانی طبق اطلاعـات داده شـده در الـواح سـومری پیش از خلقت آدم روی زمین زنـدگی می‌کـرده است و در سـرزمینهای وسـیع خصوصا آفریقا آثـار و بقایـای فسـیلها به همـراه ابـزار و سـایر لـوازم تمـدن ابتدایی آن‌ها یافت شده است. به عقیده دیرین شناسـان گونه هومو ارکتـوس از آفریقا به آسـیا و اروپا سـایر نقاط زمین مهاجرت کرده است. قـدیمی‌ترین فسـیلهای یافت شده از این انسـانها تا کنـون متعلق به دو میلیـون سال پیش بوده است. برخی دیرین شناسـان معتقدند که انسان متفکر امروزی حاصل تکامل هومو ارکتوس است اما به این‌که چـرا و چگونه انسـان ارکتـوس به طـور ناگهانی تبدیل به انسـان سـاپینس و متفکر شد پاسـخی نمی‌توانند بدهند.

حقیقت این است که گونه هومو ارکتـــــوس به طـــــور طـــبیعی می‌تواند به هومو ســـاپینس تکامل یابد اما در طول میلیونها سال. اما پس چگونه است که بدون تکامل و به طور ناگهانی جای خـود را به سـاپینس می‌سـپارد و خودش به مـرور در 200 هـزار سـال پیش از پهنه عـالم محو می‌شود؟

برخی محققان پاسخ آن را دستکاری ژنتیکی می‌دانند که به تکامل چند میلیون سـاله سـرعت بخشـیده و آن را یک شـبه ممکن سـاخته است که ما قبلا از آن صـحبت کـرده ایم و باز هم خواهیم کرد.

تمدن هومو ارکتوس:

هومو ارکتوس قادر به ساخت ابزار از چـوب بـوده است. چوبهـای تـراش داده شـده و تـیزی که به عنـوان کـارد استفاده می‌شده به همراه تبرهای چـوبی در میـان بقایا به دست آمـده است. هومو ئه رکتـوس همچـنین قـادر به سـاخت قایقهـای سـاده (کلک) بـرای مسـافرت روی آب رودخانه‌ها و دریاها بوده است.

همچنین ابزار متفاوتی با سنگ می‌ساخته که جزو اولین دسـته ابـزار سـنگی قـرار می‌گیرند. این ابـزار معمـولا سنگهای نوک تیزی هستند که برای بریدن یا پوست کندن استفاده می‌شـده‌اند. دومین دسـته ابـزار سـنگی شـامل تبرهای دستی سنگی است که به وفـور در اروپا و شـرق آفریقا یافت شده‌اند.

فسـیلهای بسـیار زیـادی در انـدونزی کشف شـده‌اند از جمله فسیل مشهور جزیره جاوا در ساحل رودخانه solo که معـروف به» مـرد جـاوایی» است. همچـنین در چین –

هند -کنیا-تانزانیا-ویتنام -جمهوری گرجستان - ترکیه و... فسیلهای فراوانی به دست آمده است.

جامعه:

مـردم هومو ارکتـوس شـکارچی بودند. دیـرین شناسـان معتقدند که آن‌ها قادر به تولید صدا نبوده و لـذا از طـرق دیگر با هم ارتباط برقرار می‌کردند. اسـتفاده از آتش در میان آن‌ها رایج بوده است. در اسـرائل بقایـای اسـتفاده از آتش توسط هومو ارکتــوس در هشتصد هــزار ســال پیش یافت شده است. آن‌ها نه تنها می‌توانسـتند آتش را کنترل کنند بلکه آن را تولید نیز می‌کردند.

انسان ارکتوس نژادهای متعددی داشته است از قبیل:

Homo erectus yuanmouensis

Homo erectus lantianensis

Homo erectus wushanensis

Homo erectus nankinensis

Homo erectus pekinensis

Homo erectus palaeojavanicus

Homo erectus soloensis

منبع: ویکیپدیا

2– انسان نئاندرتال:

انسان نئتاندرتال با نام «انسان غار نشین» شناخته شده است. غالبا مردم فکر می‌کنند این انسانها زندگی حیوان

گونه و پست فاقد هر نـوع تمـدن داشـته‌اند. بیایید با هم به مدارک نگـاهی بینـدازیم و ببیـنیم آیا نظر عامه مـردم صحیح است یا خیر.

نام نئاندرتال از نام دره‌ای در آلمـان گرفته شـده که این گونه انسانی در آن کشف شد.

پیش از آن دو اسکلت دیگر در بلژیک نیز پیـدا شـده بـود. تجزیه DNA آن‌ها نشان می‌دهد که بین ژنوم نئاندرتال و هومو ساپینس 99.5 درصد شباهت وجود دارد. تجزیه mt DNA تخمین زده است که هر دو گونه از یک جد مشترک در 800 هـزار سـال پیش به وجـود آمـده بودند. فرضـیه دیگری معتقد است که دلیل شباهت ژنتیکی ادغـام هومو سـاپینس و نئانـدرتال از طریق ج-ن-سی بـوده است که منجر به ادغام ژنتیکی شده است. نظریات دیگـری هست مبـنی بر این‌که این دو گونه کـاملا جـدا از یکـدیگر شـکل گرفته بودند. کشـورهایی که بقایـای نئانـدرتال در آن‌ها یـافت شـده عبارتند از پرتقـال- اوکـراین- فرانسه- اسـپانیا- انگلسـتان- آلمـان- چک - اسـلواکی- یونـان - عراق- اسرائل- ایران- رومانی و روسیه

تمدن:

انسان نئاندرتال از آتش برای پختن غـذا ,گـرم کـردن در زمستان و ساخت ابزار استفاده می‌کـرده است. آن‌ها از چرم و خز حیوانات برای ساخت لباسهای گوناگون بهـره می‌بردند. سلاح سازی و ابزار سـازی نسـبتا پیشـرفته‌ای داشتند که آن‌ها را قادر به سـاخت فنـدکهای پیشـرفته و اسلحه می‌کـرد. این صـنعت از روی انـواع بی‌شـماری از ابزار باقی مانده مانند نیزه‌های نوک تیز با سر سـنگی و

خنجرهای سنگی با نوکهای تیز شده توسط آتش مشخص می‌شود.

نئاندرتالها سه نوع متفاوت از ابزار برای مصارف جنگی و خانگی می‌ساختند و این خود مدرکی است بر توانایی آن‌ها در فکر کردن و برنامه ریزی و اجرا. برخی محققان معتقدند که با تمدنی که آن‌ها در هزاران سال پیش داشته‌اند هیچ بعید نیست که تا به امروز باقی مانده باشند بدون آن‌که مورد توجه قرار بگیرند.

گونه نئاندرتال صاحب زبان پیشرفته‌ای برای ارتباط بودند. فسیلها نشان می‌دهند که حنجره نئاندرتال قادر به ایجاد صداهای انسان امروزی بوده است. از آن‌جا که آن‌ها در کنار برخی انسانهای ساپینس زندگی می‌کردند منطقی به نظر می‌رسد اگر آن‌ها به همان زبان انسانهای ساپینس مسلط بوده باشند. یا این‌که زبان خودشان متفاوت بوده ولی زبان ما را نیز یاد گرفته بودند و در اصل دو زبانه بوده‌اند.

در غاری در اسلوانی -یوگسلاوی- باستان شناسان قدیمی‌ترین آلت موسیقی جهان را کشف کردند که یک فلوت ساخت بشر نئاندرتال می‌باشد. این فلوت 12 سانتی متری از استخوان پای گوزن جوانی تراشیده شده و جای چهار سوراخ دارد. این مسئله نشان دهنده توانایی انسان نئاندرتال در تولید موسیقی و نواختن ساز است. به احتمال زیاد انسانهای نئاندرتال همراه موسیقی آواز میخواندند و می‌رقصیدند, درست مانند بشر امروزی. توانایی ساخت ابزار موسیقی و نواختن ساز ثابت می‌کند که آن‌ها قدرت تخیل داشته‌اند و

بنابراین هیچ بعید نیست که قادر به خواندن و نوشتن نیز بوده‌اند.

فرهنگ:

مـــدارکی هست مبـــنی بر این‌که انســـانهای نئانـــدرتال زنـــدگی جمعی را دوست داشـــتند و عـــادات و مراسم متعددی را رعـایت می‌کردند از جمله احـترام و نگهـداری از کهنســـالان و بیمـــاران و مراسم و آیین کفن و دفن مردگان. بقایای زیـادی از معلـولین و بیمـاران نئانـدرتال یـافت شـده‌اند که روی جراحـات آن‌ها آثـار بهبـودی به چشم می‌خورد.بسیاری از جراحات و شکستگی‌ها درمـان شده بودند. در غاری در کوههای زاگرس واقع در شـمال عراق, باستان شناسان اسکلتهای یک مرد و دو زن و یک نـوزاد را یافتند که همگی در کنـار هم به خـاک سـپرده شده بودند و در خاک آثار گلهایی بـود که روی قـبر آن‌ها قرار گرفته بود. قرار دادن گل روی قبر مردگان حکـایت از تفکر نئاندرتال و اهمیت به مردگان دارد.

تجزیه خاک نشان داد که گلهای روی قبر به صورت دسته شده قـرار گرفته بودند و آزمایشـات بیشـتر نـوع گلهـای مورد استفاده را نیز مشـخص سـاخت که بـرخی از آن‌ها امروزه نیز وجود دارند و دارای خـواص درمـانی هسـتند. آیا استفاده از این گلها جـزو مرسم خاصی بـوده اسـت؟ استفاده از گلهـای عطـرآگین و رنگارنگ شـبیه به رفتـار امروزی ما نیست؟ این گلها همچنین مشخص سـاخت که در آن زمان ویژگی‌های آب و هوایی منطقه چگونه بـوده و چه گلهـــایی در آن ناحیه می‌روییـــده است که دیگر نمی‌روید.

آرامگاه مردگان:

نئاندرتالها غارهای خاصی را به عنوان آرامگاه مردگان خود انتخاب می‌کردند چرا که بخش اعظم بقایای آن‌ها در غارها پیدا شده است. این عمل بسیار شبیه انسانهای مدرنی است که در کوهها برای مردگان خود مقبره می‌ساختند. همچنین اهمیتی که آن‌ها به دفن مردگان می‌دادند نشان از توجه آن‌ها به زندگی و مرگ می‌باشد. احترامی که به مرده و مراسم دفن آن اختصاص داشته بخش مهمی از زندگی اجتماعی و روحی روانی است.

آنها انسانهایی اجتماعی بودند که از مجروحین و سالمندان خود نگهداری می‌کردند نه این‌که آن‌ها را به حال خود رها کنند تا بمیرند. برای پایبند بودن به آیینها و مراسم خاص نیاز به تفکر عمیق و قدرت تخیل است که بدون آن درک مفهوم زندگی و مرگ یا آفریدگار ممکن نیست. و انسانهای نئاندرتال همه این ویژگی‌ها را دارا بودند.

هر چند هنوز مشخص نشده است که آیا وظایف زن و مرد در میان آن‌ها جدا و مشخص بوده است و آیا نظام خانواده به شکلی که در میان انسان ساپینس است داشته‌اند یا نه... ولی در هر صورت میان انسان نئاندرتالی که قبلا تصور می‌شد و نئتاندرتال واقعی تفاوت از زمین تا آسمان است.

==========

نتیجه گیری موقت:

زکریا سیچین و تعداد دیگری از محققان مانند او معتقدند که انکی با دستکاری ژنتیکی در میمونهای با هوش توانست گونه هومو ارکتوس و گونه نئاندرتال را بسازد.

این نتیجه گیری ناشی از آن است که آدامو و تیامات به هیچ عنوان انسان متفکر نبوده‌اند بلکه مانند حیوانات آمیزش و حیات داشته‌اند. تنها تفاوت آن‌ها از میمونها این بوده که آن‌ها قادر به پیروی از فرامین خدایان بودند و کاری را که در معادن به آن‌ها داده شده بود انجام می‌دادند. یعنی دستها و پاها و بینایی مانند انسان داشته‌اند اما فاقد هر گونه تکامل دیگری بوده‌اند. حتی بر اساس لوحه‌های سومری و آکدی آن‌ها غذای خود را به صورت آماده از آنوناکی دریافت می‌کرده‌اند و دانش زراعت و دامداری و یا پخت غذا نداشته‌اند.

فسیلها و ابزار یافت شده از هومو ارکتوس نشان می‌دهند که لوحه‌های سومر و آکدی اطلاعات صحیحی داده‌اند که گروههایی از هومو ارکتوس از کار معادن آزاد شدند و تلاش می‌کردند که به تنهایی و بدون کمک آنوناکی به حیات خود ادامه دهند. دلیل آزاد شدن از کار در معادن به احتمال زیاد این بوده که آنوناکی با کمبود غذا مواجه بودند و تصمیم گرفتند که تعداد کارگران را کاهش دهند و آن‌ها را در مناطق دیگری رها کردند تا بمیرند. اما این هومو ارکتوس‌ها تلاش می‌کردند که با توان و هوش اندک خود خوراک و پناهگاه پیدا کنند و در غارها پناه می‌گرفتند و با سنگ ابزار ابتدایی می‌ساختند. شکی نیست که این گونه به مرور زمان

قادر به ادامه حیات نبودند و همگی یا اکثر آنان در همـان دوران نابود شدند.

انسان نئاندرتال همان هومو ارکتوس بودند که با تعـالیم انکی و همراهانش دانش اهلی کـردن حیوانـات و زراعت را آموختند و یکجا نشـین شـدند اما همچنـان به فـرامین آنوناکی کار می‌کردند و پـاداش دریـافت می‌نمودند. پس از آن‌که آنوناکی زمین را ترک کردند نئاندرتالها نیز دچار مشکل شدند و به مرور منقـرض گشـتند چـرا که انکی با دستکاری ژنتیکی انسـان دیگـری را جـایگزین آن‌ها کـرده بود که هم متفکر بود و هم قادر به پـیروی از دسـتورات آنوناکی= انسان هومو ساپینس.

گونه‌هـــایی از هومو ارکتـــوس پیشـــرفته امـــروزه در هندوسـتان و جزایر نا مسـکونی هنـوز بـاقی مانده‌اند. گونه‌هایی از نئاندرتالها هنـوز در منـاطق سردسـیر مانند تبت و هیمالایا وجود دارند

پریان

پریان(1) وروجکها و کوتوله‌ها

پریان دسته‌ای از جنیان هستند که انواع بسیار متنوعی دارند. در زیر به معرفی آن‌ها بر اساس شواهد جمع آوری شده در طول قرنها می‌پردازیم: این مطلب ترجمه‌ای است از دائرت المعارف پریان

==========

سر گروه = جنیان

گروه= پریان

زیر گروه =کوتوله‌ها Dwarves

که شامل 10 نوع کوتوله می‌باشد ولی ما به 2 نوع معروف آن‌ها اشاره می‌کنیم:

1- Ircenrraq: مردم کوچک اندامی هستند که در دشتها و زیر زمین زندگی می‌کنند و گاهی آدمیان را به تله می‌اندازند.

2-Kabouter: آدم کوچولوهایی هستند که در خانه‌ها و یا زیر زمین زندگی می‌کنند و به زیر گروه» نوم» Gnom متعلقند. در آلمان به نام «کوبولد» Kobold و در کشورهای اسکاندویناوی به نام» تمته» Tomte هم خوانده می‌شوند. نوع مذکر آن‌ها ریش بلند داشته و کلاههای بلند نوک تیز بر سر می‌گذارند و بسیار خجالتی هستند.

Gnome-3: «نـوم» جـزو زیر مجموعه پریـان هسـتند که بــدنهای کوچک داشــته و زیر زمین زنــدگی می‌کنند. به شـکل مـردانی که کلاههـای مخـروطی نـوک تـیز به سر دارند دیده شده‌اند و اکثرا لباسهایی به رنگ آبی-ســبز یا قرمز پوشیده‌اند. اکثر نوم‌ها ریشهای بلند و سفید دارند و قد متوسط آن‌ها 15 ســانتی مــتر است که البته با احتساب کلاهشان بلندتر به نظر می‌آیند. پاهایشـان پنجه دارند و مردانشان حدود 300 گرم وزن دارند و زنان 250 گــرم. معمــولا کمربنــدی دارند که در آن چیزهــایی مثل چـــاقو و چکش نگه می‌دارند. در علم کیمیـــاگری عنصر آن‌ها زمین شـــناخته شـــده است و کیمیـــاگر معـــروف «پاراسلسـوس» Paracelsus آن‌ها را بسـیار سـودمند توصیف کرده است. مثل «کوتوله‌ها» قدرتشـان 7 برابر انسان معمولی است و دید چشمشـان از بـاز هم بیشـتر است. دوســتان حیوانــات هســتند و غالبا در جنگلها به حیوانـان زخمی کمک می‌کنند. علف خـوار و میـوه خـوار هستند.

==========

سرگروه = جنیان

گروه = پریان

زیرگروه = گوبلین یا وروجک (Goblins):

Boggart-1: به شــکل آدم کوچولو هســتند که گــاهی ممکن است شــبها به ســراغ آدمیــان بیایند و به صــورت آن‌ها پنجه بکشند و یا ملافه را از رویشان بردارند. اصولا

بـازیگوش و شـیطان هسـتند و وسـایل کشـاورزان را از مزرعه بر می‌دارند.

Pmbero-2: وروجکهـایی هسـتند با صـورتهای زشت و دست و پای پشـمالو که کلاههـای بـزرگی بر سر دارند و بقچه‌ای بر سر چوب بر شانه حمل می‌کنند.

Pukwudgie-3: کوتوله قدهایی هستند که در جنگلهـای زندگی می‌کنند و شکار می‌کنند.

Coblynau-4: کوچولوهــایی هســتند که در زیر زمین و اکثرا معادن هستند و صورتهایی بسـیار زشـتی دارند اما ذاتشان خوب است و دوست معـدنچی هسـتند.چکشـهای کوچک و پتک با خود دارند.

Karakoncolos-5:دسته‌ای از کوچولوهـای جنگل نشـین هستند با صورتهای قهوه‌ای یا قرمز و بدنی پشمالو.

Kobold-6: وروجکهایی (پریانی) هستند که در خانه‌ها یا زیر زمین زنــدگی می‌کنند. کلاههــای مخــروطی به سر دارند و کفشهای نوک بلند به پا و دمهـای پشـمالو دارند. ممکن است هم به آدمیان کمک کنند و هم آزار برسانند.

RedCap-7: کوتاه قدهای بد ذات و آدم کش هسـتند که کلاههای قرمزی به سر دارند و در جنگلهـای به حفـاظت از قلمــرو خــود می‌پردازند و تنها راه فــرار از آن‌ها خواندن آیـات مقـدس است. می‌گویند کلاه قرمز آن‌ها از پوست سر آدم است که در خـون تـازه رنگ شـده است و برای قرمز نگه داشتن کلاهشان همواره آدم می‌کشند.

Wichtlan-8: به شـکل آدم کوچولوهـایی با ریش بلند و قد 60 سـانتی مـتر هسـتند که در زیر خانه‌ها یا معـادن

زنـــدگی می‌کنند و در شب صـــداهایی تولید می‌کنند که حاصل کار و فعالیتشان است.

Knockers-9: از همخانواده‌ی «کوبولدها» هستند که در معادن زندگی می‌کنند و حدود 8 سانتی متر قد دارند. به آن‌ها «تق تقو» هم می‌گویند چـــون هنگـــام شب در زیر زمین خانه‌ها به فعـالیت می‌پردازند که از دور صـدای تق و توق چکش می‌دهد.

Leprechaun-10:پریان مـذکری هسـتند با قد کوتوله که کتهایی به رنگ سبز زمـردی می‌پوشـند (گـاهی قرمز) و کلاههای مخـروطی به سر دارند. آگـاه از مکـان گنجهـای زیر زمین هســتند ولی جــای آن را به کسی نمی‌گویند و طبع بســـیار خسیسی دارند. می‌گویند اگر به انتهـــای رنگین کمان نگـاه کـنی یکی از این پریـان ظـاهر شـده و قـــول می‌دهد آرزویی را بـــرآورده کند اما هر آرزو را به نحو شیطنت آمیزی برآورده می‌کند که انسان را پشیمان کند. این وروجکها دو کیسه به همـــــراه دارند-در یکی 1 سـکه نقـره و در دیگـری 1 سـکه طلا که هر بـار خـرج می‌کنند بـاز به داخل کیسه بر می‌گـردد و آنچه به عنـوان پول پرداخته تبدیل به کاه و خاشاک می‌شود.

Tomte-11: مردان کوچولو و مسن با قد بین 7 سانتی مـــتر تا 80 ســـانتی مـــتر. ریش پر پشت دارند و گفته می‌شوند می‌توانند شکل خود را عوض کنند.

Brownie-12: وروجکهای شلخته‌ای هستند با قدی حدود 25 اینچ (50-55 سـانتی مـتر). گوشـهای نـوک تـیز و انگشتهای بلند و معمولا در خانه‌ها زندگی می‌کنند.

Bodach-13: این وروجکها شـــبها از لوله شـــومینه‌ها داخل منازل می‌شدند و کودکـان را می‌ربودند. با کـاهش خانه‌های اینچنینی تعـداد گزارشـات در مـورد این موجـود هم کم شده است.

پریان(2) پریان آبی-1

==========

سر گروه=جنیان

گروه=پریان

زیر گروه: پریان آب

شامل بیش از 20 نـوع پـری است که به مهمـترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

Addanc-1: آدانک یا آفانک یا آبک

یک غول دریایی است که در نواحی ولز وجود دارد. شبیه سگ دریایی و گاهی کرکودیل توصیف شده است.

دریاچه‌هـایی که در آن دیــده شــده است عبارتند از Llyn Llion, Llyn Barfog, Brynberian Bridge و Llyn yr Afanc. این موجود در خارج از آب قدرتی ندارد.

Banshee-2:بانشی نــوعی پــری است که ســبب مــرگ می‌شود و در ولز- اسکاتلند-آلمان-ایرلند و فرانسه وجود دارد.معمولا پیرهنی سفید بر تن دارد و پوست او ســفید یا خاکستری است و موهای طلایی دارد. این پریان شانه موی خود را روی زمین قرار می‌دهند و اگر رهگــذری آن را بــردارد آن‌ها اورا بــرای طعمه انتخـاب می‌کنند. بــرای

همین مثلی در ایرلند هست که می‌گویند» شـــــانه روی زمین را بر ندار «. اگر انسانی با آن‌ها تماس برقرار کند بخت بد بر او نـــازل می‌شـــود چـــون پریـــانی بد ذات و اندوهگین هستند که در شبها گریه سر می‌دهند.

تصویر نقاشی از بانشی

در سال 1437 پادشاه اسـکاتلند به نـام جیمز اول با یک بانشی برخورد کرد و پــری به او هشــدار داد که به زودی به قتل خواهد رسید و چنین شد.

Mermaid-3: پری دریایی شناخته شده‌ترین پریان است که نیمی از بــدنش انســان و نیم دیگر آن شــبیه مــاهی است. مشاهده این پریـان از زمـان تمـدن آشـوریان ثبت شـده است. تا کنـون چنـدین پـری دریـایی از آبها گرفته شده که هم اکنون در موزه‌ها نگهداری می‌شوند. ســیرن و روسالکا هم از نزدیکان پری دریایی هستند.

پری در موزه فیجی

واقعی بودن تصویر بالا تایید نشده است.

Siren-4: سیرن پریانی یونانی هستند که در دریا زندگی می‌کنند و صداهای بسیار زیبایی دارند و اگر مــردان دریا صـدای سـیرنها را بشـنوند آنچنـان وسوسه امیـال خـود می‌شــوند که بــرای رســیدن به ســیرنها خــود را به آب می‌افکنند و خـــــوراک ســـــیرن می‌شـــــوند. در حماسه «اودیسه» اثر «هومر» ملوانان و همراهان «اولیس» هم به همین سرنوشت دچار می‌شوند.

مجسمه سیرن از یونان باستان

گاهی به چهره پرنده و بـدن زن دیـده شـده‌اند. در دائـرة المعارف «سودا» به جا مانده از قرن دهم میلادی نوشته شده که سیرنها مانند گنجشکهایی با صورت زن هستند.

Naiad-5: نایـاد پریـانی در حـوای یونـان و مقدونیه... خویشاوندی دوری با زئـوس دارند و می‌توانند سرنوشت انسان را پیش بینی کنند. هر نایاد متعلق به یک چشمه یا چـاه یا روخانه است و نمی‌تواند از آن محـدوده خـارج شود.

Ningyo-6: نین گیو پریـانی در دریاهـای ژاپن و چین که دهانی مانند میمون و بـدنی پوشـیده از فلسـهای طلایی دارند و صدایشان مانند فلوت است. این پریان شـهرهای خود را در زیر آبها دارند و آگاه به جادو و درمان بیماریها هستند.

این مومیایی واقعی است و در آبهای مالزی یافت شد.

Rusalka-7: روسالکا معـادل پریـان دریـایی هسـتند که نـواحی اسـلواکی -رومـانی و چک و اطـراف آن زنـدگی می‌کنند. چشمانشان سبز درخشـان است و پوسـتی رنگ پریده دارند.معروف به وسوسه مردان و آوردن بد بخـتی به جنگلها و رودخانه‌ها هسـتند.اگر مویشـان خشک شـود خواهند مـرد و عنصرشـان مانند همه پریـان دریـایی آب است.

Merman-8: پریان دریایی مذکر هستند با موهـایی مثل علف دریـایی و ریش. انکی از آنونـاکی سـومریان و پوزئیدون از خدایان یونان به این دسته تعلق دارند.

پروژه سرپو

ویکتـور مـارتینز کارمند سـابق دولت آمریکا که در حـال حـاظر هماهنگ کننـده ارتباطـات ایمیلی و پیغام‌هـای الکـترونیکی میباشد میگوید منبعی مـورد اعتمـاد که در گذشته و حال از مقامات آژانس اطلاعات دفـاعی آمریکا (DIA) بوده در مورد یک ملاقات غیر معمول اطلاعاتی به او داده است بر طبق این ادعا بخش‌هایی از دولت آمریکا از چند دهه قبل ملاقاتهـایی با فرازمینیـان داشـته‌اند. مارتینز میگوید این منبع ناشناس همچنین اعلام کرده که در تاریخ 12 نوامبر 2009 فرازمینیان ملاقـاتی را با 18 نفر از ایالات متحده انگلسـتان روسـیه چین و واتیکـان و مهمانـان ویـژه دیگر داشـته‌اند آمریکاییهـایی که در این ملاقـات بوده‌اند شـامل پنج نفر پرسـنل نظـامی دو نفر افسر اطلاعـاتی یک نفر متخصص زبـان و نماینـده ویـژه اوباما بوده‌اند که این ملاقات در جزیـره محـافظت شـده kita (AKA AKAU) که در 750 مـایلی جنـوب غـربی Honolulu قرار دارد انجام شـده است. در مـورد صـحت این اطلاعات نمیتونم توضیح خاصی بدم ولی چـون تـوی دنیـای یوفولوژیست‌ها سر و صـدای زیـادی به پا کـرده و دیدم که متاسفانه هموطنـام تـوی ایـران عزیز اطلاعـات زیـــادی در این مـــورد ندارند خواســـتم تا متن کامل ایمیل‌های ارسال شـده از طـرف فـرد ناشـناس رو تـوی سـایت رامـتین جـان بـذارم تا همه ازش اسـتفاده کنند. قضـاوت در مـورد درست بـودن یا نبـودن جزییـات این مساله که به پروژه سـرپو SERPO معـروف شـده رو به خود خواننـدگان واگـذار میکنم ولی این توضـیحو بـدم که نکاتی که در این جریان که گفته میشه اطلاعـات مربـوط

به اون بیش از 3000 صفحه است گفته شده جـالب و تا حـــدودی منطقی به نظر میرسه و من ســـعی میکنم در قســمت‌های مختلف تــوی این وبلاگ قــرارش بــدم این مطلب در ادامه مطلب قبلی‌ای که ترجمه کــردم و تــوی همین وبلاگ گذاشـــتم با عنـــوان (EBE تنها بازمانـــده سقوط رازول) هست پس اگه اون مطلبو نخونـدین برید بخونید و بعد این مطلبو تا بهـــتر متوجه بشـــید.البته در قسمت‌های بعد جزییات بیشـتری گذاشـته میشه. قربـان همگی شما – مهدینار

قسمت اول:

اول اجازه دهید خودم را معرفی نمایم. نام من ناشـناس درخواستی است.من کارمند باسابقه دولت ایالات متحده میباشم.نمیخواهم وارد جزییـات زنـدگی گذشـته‌ام شـوم ولی باید بگویم که درگیر پروژه‌ای استثنایی بودم.

در مورد واقعه رازول بایستی بگویم که اتفاق افتاد ولی نه شـــبیه آنچه که کتاب‌ها میگویند. در آن‌جا دو ســـایت ســـقوط وجـــود داشت یکی در جنـــوب غـــربی کرونا نیومکزیکو و دومین سایت در pleona park جنوب datil نیومکزیکو. سقوط مشـتمل بر دو فضـاپیمای فرازمیـنی بود.سایت کرونا یک روز بعد توسط تیم باســتان شناسی پیدا شد این تیم محل سقوط را به کلانتر لینکولن کـانتی گـــزارش داد. یک معـــاون روز بعد مراجعه و افسر پلیس ایالتی را احظار کرد. یک موجود زنده (EBE) که در پشت یک صخره پنهان شـده بـود پیـدا شد.به موجـود فـوق آب داده شد ولی از خوردن غذا خودداری کرد موجود بعدا به لوس آلاموس منتقل شد.اطلاعـات مربوطه سـرانجام به پایگـاه هـوایی رازول ارسـال شد سـایت مـورد آزمـایش

قرار گرفت و تمام اطلاعات جمع آوری شد سایر اجساد به آزمایشگاه ملی لوس آلاموس منتقل گردید و دلیل آن وجود سیستم فریز بود که اجازه میداد بدن‌ها برای تحقیقات به صورت فریز باقی بمانند.فضاپیما به رازول و سپس به wright field اوهایو منتقل گردید

سایت دوم تا آگوست 1949 کشف نشد و در آن زمان توسط دو مزرعه دار کشف شد. آن‌ها یافته‌هایشان را چندین روز بعد به کلانتر کاترون کانتی گزارش دادند.به دلیل دور بودن منطقه چند روز طول کشید تا کلانتر به محل سایت رسید. قبل از هر چیزی کلانتر چند عکس از محل سقوط تهیه و سپس به datil بازگشت.سپس پایگاه فضایی ساندیا در Albuquerque نیومکزیکو اطلاع پیدا کرد. یک تیم ریکاوری از ساندیا تمام یافته‌ها شامل شش جسد را در اختیار گرفت. اجساد به پایگاه ساندیا منتقل شدند اما بعدا به لوس آلاموس منتقل گردیدند. موجود زنده باقیمانده با ما ارتباط برقرار نمود و اطلاعات در مورد جایگاه و سیاره محل زندگی خود را به ما داد.وی تا 1952 زنده ماند و در آن زمان مرد.اما قبل از این‌که بمیرد توضیحات کاملی در مورد اجزا و آیتم‌های هر دو فضاپیمای کشف شده به ما داد.یکی از این اجزا یک دستگاه ارتباطی بود موجود زنده فوق اجازه پیدا کرد تا با سیاره اش تماس برقرار کند.

به دلایلی من این اطلاعات را نمیدانستم اما یک قرار ملاقات در آوریل 1964 نزدیک Alamogordo نیومکزیکو ایجاد شده بیگانگان بر زمین نشستند و و اجساد یاران خود را با خود بردند. اطلاعاتی مبادله شد ارتباط از طریق زبان انگلیسی بود بیگانگان دستگاه ترجمه

داشـــتند. در 1965 ما یک برنامه مبادله با بیگانگـــان داشتیم. ما با دقت 12 پرسنل نظامی را انتخاب کردیم. آن‌ها تحت تمــرین و آمــوزش قــرار گرفته واطلاعــات مربـــوط به آن‌ها به دقت از سیســـتم نظـــامی حـــذف شدند.هر 12 نفر مهارت‌های تخصصی گوناگونی داشتند. بیگانگان در نزدیکی بخش شـمالی سـایت آزمـایش نـوادا فرود آمدند و 12 آمریکایی با آن‌ها زمین را ترک کردند و یک موجود فضایی بر روی زمین باقی ماند.طـرح اصـلی بـرای اقـامت 12 انسـان به مـدت 10 سـال و سـپس بازگشت آن‌ها به زمین بود اما برخی موارد تغییر کرد.12 نفر تا 1978 باقی ماندند و سپس به منطقه‌ای در نوادا بازگشتند.

7 مـرد و یک زن بازگشـتند. دو نفر در سـیاره بیگانگـان مـرده بودند و دو نفر دیگر بنا به گفته بازگشت کننـدگان تصـمیم گرفتند تا همانجا بمانند.در حـال حـاظر تمـامی افرادی که بازگشتند مرده‌اند. آخرین نفر در 2002 مرد. افراد بازگشـته از 1978 تا 1984 در پایگاه‌هـای مختلف نظامی قرنطینه شـدند. اداره ارزیابی‌هـای ویـژه نـیروی هـوایی (AFOSI)ـ مسـوول حفاضت و سـلامت آن‌ها بـود AFOSI همچـنین هـدایت و رهـبری جلسـات با بازگشت کنندگان را به عهده داشت.

من هرگز چیزی در مـورد برنامه مبادله ندیـده و نخوانـده بودم. اولین بار مطالبی جزیی از Linda howe شنیدم اما او اطلاعات زیـادی به من نـداد. من ایمیل شـما را به مدت 6 ماه مونیتور کردم و ایمیل‌هایی از شما و دیگران را خوانـــدم اما هرگز حقیقت در مـــورد واقعه رازول و برنامه مبادله را ندیده و نشنیده ام.

میخواهم بدانم دیگران در مورد این مساله چه میگویند.

{ ویکتور مـارتینز ایمیل ارسـالی بـالا رو بـرای سه نفر میفرســـته که در ذیل پاسخ اونها آورده شـــده البته من فکر میکنم که این افـــراد هیچ وقت فکر نمیکـــردن که مارتینز پاسخهاشون رو منتشر کنه – مترجم}

نظر 1 (به وسیله جین لوسکوفسکی): این فرد کیسـت؟ اغلب اطلاعــاتش کــاملا درســته. به هر حــال من هرگز نشــنیدم که زنی رفته باشه بر پایه اطلاعــات خــوبی که دارم ما 12 مرد داشتیم که همگی نظامی بودند. 8 نفر از نــیروی هــوایی و دونفر از ارتش و دو نفر از نــیروی دریایی. من فکر میکنم همــانطور که گفتم آن‌ها رفتند و 20 سال اونجا بودند. وقتی برگشتند به صـورت ترکیـبی به مـــدت 365 روز در قرنطینه قـــرار گرفتند فقط 8 نفرشون برگشــتند که همش درســته دو نفرشـون بعد از چند ســال که در اون ســیاره بودند مردند و دو نفر دیگه تصـــمیم گرفتند که بمونند و ممکنه هنـــوز زنـــده باشن. کســـانی که بازگشـــتند همگی مرده‌اند. آخـــرین نفر در 2003 در بیمارســتان va مــرد. در مــورد واقعه رازول ایمیل فرستاده شـده درسـته. گـزارش کامل مشـتمل بر پـــــروژه سرپوهست و گـــــزارش نهـــــایی با شـــــماره 80HQD893-020 classified TS کدگذاری شده.از Rick Doty در مورد گـزارش بـپرس چـون من فکر میکنم این یک گـــزارش OSI باشه همینطـــور Paul Mcgovern بایستی نظرشو در مورد گزارش بذاره.

(توضیح به وسیله ویکتور مارتینز 1 دسامبر: طبقه بندی این پـروژه به وسـیله Paul Mcgovern انجـام شـده نه

جین لاسکوفســـکی - به خـــاطر این اشـــتباه معـــذرت میخوام.)

نظر 2 (به وسیله Paul Mcgovern):جـالب توجه است اما همش درست نیست(ایمیل ارسـال شـده توسط فـرد ناشناس). در مـورد واقعه رازول کـاملا صـحیحه افـرادی که به محل رفتند کـــــاملا درســـــته در اونجا دو منطقه ســـقوط وجـــود داشت نه یکی. در مـــورد برنامه مبادله بایستی بگم انتشار اطلاعـات طبقه بنـدی شـده اونطـور که من میدونم غـیر مجـازه اما ممکنه یه نفـردر دولت در حـال حـاظر خواسـته باشه که اونا رو بـیرون بـبره. هیچ زنی فرستاده نشد. 12 مرد همه نظـامی 8 نفر نـیروی هـــوایی دو نفر ارتشی و دو نفر نـــیروی دریـــایی. دو نفرشون پزشک بودند سه نفر دانشمند. دو نفر متخصص زبان و دو نفر پرسنل حفاظتی بودند.دو نفرشون خلبان و یکی رهبرشون بود (کلنل نیروی هوایی)

همگی کاملا از ردیف‌های نظامی پاک شدند. من در مورد دوره تمـــــرین اونها مطمعن نیســـــتم ولی فکر میکنم بایستی حدود 6 ماه طول کشیده باشه.اونها قادر بـودن پیغام‌ها رو به وســـیله دســـتگاه ارتبـــاطی‌ای که قبل از سفرشون تهیه شده بود به زمین منتقل کنن.

یک پزشک و یک پرســـنل حفـــاظتی سه ســـال بعد از حضورشون در سیاره فوق مردند. پزشک به دلیل بیماری پنومـــونی و پرســـنل حفـــاظتی به دلیل آســـیب و زخم برداشـــتن مـــرد. تیم مبادله بایســـتی ســـختی شـــدیدی رو بـــرای تطـــابق با محیط ســـیاره فـــوق تحمل میکردند.گرما شدید بود و زمان زیادی برد تا تطابق پیدا کنند همینطـور غـذا یک مشـکل دیگه بـود چـون سیسـتم انسـان بـرای

هضمش دچار مشکل بود. تیم غذای کافی برای دو سال با خودش به همراه داشت برای 8 ماه دیگه هم جیره بندی کرد اما سرانجام بایستی غذای ملاقات شوندگان((EBENs را میخورد. این مساله باعث ایجاد مشکلات گوارشی برای همه اعضای تیم شد. سرانجام اونها تطابق پیدا کردند اونها تلاش کردند تا غذاهای مختلفی درست کنند ولی کمتر موفق شدند.تیم هرگز توسط ملاقات شوندگان ایزوله یا محدود نشدند. اونها میتونستند هر جایی که بخواهند سفر کنند و هر چیزی را که بخواهند ببینند. پس از حدود 6 سال تیم به منطقه شمالی سیاره منتقل شد جایی که هوا سردتر بود و محتوی بیش از حد لزوم سبزیجات بود..

ملاقات شده‌ها نظم شدیدی در زندگی روزانه خودشون داشتند. هر نفر در یک برنامه زمان بندی شده کار میکرد که با ساعت مشخص نمیشد بلکه با حرکت خورشیدهایشان (سیاره سرپو دو خورشید دارد) مشخص میشد.هر جامعه کوچک یک ساختمان بزرگ داشت که سرتا سر اون نور خورشید میرسید. وقتی خورشید در نقطه خاصی از ساختمان میتابید معنی آن این بود که افراد بایستی کار بخصوصی انجام میدادند..آنجا هرگز کاملا تاریک نمیشد. کم نور میشد ولی تاریک نمیشد.مردم آن‌جا دوره استراحت داشتند اما نه شبیه دوره خواب ما. آن‌ها در طی روز خورشیدی خود سه بار استراحت میکردند تیم ما تمام مدت دوره کاری را مشخص کرد.43 ساعت اونها سه دوره استراحت در طی 43 ساعت داشتند که در حدود 14 ساعت بود.مردم اونجا همینطور ماه یا سال نداشتند..تیم ما مشخص کرد که

اونها دوره حیات داشتند ممکن نبـود که بتـوان سن آن‌ها را قضاوت کرد اگرچه تیم ما قبرهای اونها رو پیدا کرد.

جمعیت سـیاره سـرپو در حـدود 650000 نفر بـود و در سرتاسر ســیاره جوامع کـــوچکی وجـــود داشت. آن‌ها رودخانه‌هــای زیرزمیــنی داشــتند که دره‌هــای بــازی را مشروب میکرد آن‌ها صنعت داشتند اما تمام غـذای مـورد نیازشــون کشت میشد حــتی در محیط و ســاختمان‌های بـزرگ. آن‌ها حیـوان داشـتند گونه‌هـای مختلف. حیوانـات چهارپای بزرگ و عجیب و غـریب که بـرای کـار یا مـوارد دیگر مــورد اســتفاده قــرار میگرفتند اما بــرای خــوردن گوشت اســتفاده نمیشــدند. از نظر ژیولــوژیکی سـیاره اونها با سیاره ما فرق میکرد.کوههای کم بدون اقیانوس درختان یا چیزهایی شبیه درخت و نه هیچ تمـدنی به غـیر از Ebens.

در ابتدا همه ساکنین آن سیاره در نظر اعضـای تیم ما به یک شــکل و قیافه به نظر میرســیدند اما پس از گذشت مــدت زمــانی اعضــای تیم یــاد گرفتند که افــراد مختلف Ebens را از طریق صدایشـــان شناســـایی کنند.اگرچه Ebens نمیتوانستند انگلیسی صحبت کنند اما صــداهایی ایجـــاد میکردند که اعضـــای تیم ما قـــادر بودند تا به انگلیسی ترجمه کنند.پس از 5 سال ما میتوانستیم زبان آن‌ها را کاملا به انگلیسی ترجمه کنیم.

اطلاعات کامل این گزارش در حدود 3000 صفحه است.

نظر 3: (به وسیله ناشناس 2):

تـــرجیح میـــدهم تا نـــامم را مخفی نگه دارید. اما اینجا ارزیابی من از اطلاعات فرد ناشناس: 1= در مورد واقعه

رازول (توضیح داده شده توسط ایمیل فرد ناشناس) این مساله ایست که من در پرونده‌های تاریخی به نـام کتـاب قرمز خوانــده ام.تقریبا و دقیقا با کلمــات. اگرچه آن‌جا اطلاعات بیشتری در مورد محل‌های سـقوط و چیزهـایی که ما پیدا کردیم وجود داشت. 2 – در مورد برنامه مبادله من در مـوردش خوانـده‌ام اما فکر میکنم آن‌ها 12 مـرد بودند. من در مــورد زنی نشــنیده ام. این حــدودا همه چیزیست که میدانم. ما واحد ویژه‌ای داریم که گزارشـات را پیگیری میکند که سـازمان اطلاعـات ارتش هم شـامل آن میشد ولی من هرگز در این برنامه نبـودم اما میـدانم که افراد دیگری حضور داشتند.

3 – دوست دارم با این منبع تمـاس داشـته باشم من در حدود یک میلیون سوال دارم که بپرسم.

من به صـحبت Linda How در مـورد برنامه مبادله چند سال پیش گوش دادم و متعجب شدم که این اطلاعات رو از کجا آورده بود.

کار عالی خودتون رو ادامه بدید.

Paul اشتباه میکنه. دو تا زن همراهشون بـودن که یکی دکـتر و دیگـری یه متخصص زبـان بـود. آن‌جا دوره‌ای از تـاریکی بـود اما نه تـاریکی مطلق. سـیاره EBENS در سیســتم ســتاره‌ای زتا رتیکـولی قـرار گرفته است (دو ستاره زرد به بزرگی 5 شبیه به خورشید ما و نزدیک ابر مـاژلانی بـزرگ) سـیاره دو سـتاره دارد اما زوایـای آن‌ها کم بود که اجازه میداد مقداری تاریکی به دنبـال یک نـوع قرارگـیری آن‌ها در سـیاره ایجـاد گـردد.سـیاره شـیبی داشت که اجـازه میـداد بخش شـمالی آن سـردتر باشد.

اندازه سیاره کمی از زمین کوچکتر بود اتمسفر آن شبیه زمین و محتـوی اجـزای CHON (کـربن - هیـدروژن - اکسیژن - نیتروژن) بود.سیستم زتارتیکولی در حدود 37 سـال نـوری از ما فاصـله دارد. بـرای تیم ما در یک فضاپیمای EBENs 9 ماه طـول کشـید تا این فاصـله را طی نمایند.در طی این سفر همه اعضای تیم ما اغلب از سـرگیجه اختلال شـناختی و سـردرد رنج میبردند.در طی حرکت فضاپیما هیچگونه بی‌وزنی وجود نداشت. فضاپیما خیلی بـزرگ بـود و این مسـاله به تیم ما اجـازه میـداد تا ورزش کنند.

زمانی که تیم به سیاره رسید چند مـاه طـول کشـید تا با اتمسـفر آن‌جا تطـابق پیـدا کنند. در طی دوره تطـابق از سـرگیجه سـردرد و اختلال شـناختی رنج میبردند.درخشندگی خورشیدهای سیاره EBEN همچـنین مشکلاتی ایجاد میکـرد اگرچه آن‌ها عینک آفتـابی داشـتند اما هنـوز از نـور درخشـان و خطر مواجهه با نـور خورشیدها رنج میبردند.سطح تشعشعات رادیـویی در آن سـیاره کمی بیشـتر از زمین بـود که مـراقب بودند تا بدنشان را در تمام مدت بپوشانند.EBENها هیچ فرمی از یخچال نداشـتند به جز در صـنعت. درجه حـرارت در مرکز سیاره بین 32 تا 42.5 درجه سانتیگراد بـود. آن‌ها ابر و بارندگی داشـتند ولی به صـورت مـداوم نبـود.در نیمکـره شـمالی سـیاره درجه حـرارت بین 12.5 تا 25 درجه سانتیگراد پایین میامد این دما برای EBENs سرد بـود یا حداقل برای بیشترشان سرد بود.تیم ما دریافت که آن‌ها در بخش شـمالی زنـدگی میکنند اما در دهکـده‌های خیلی کوچک.تیم ما به دنبـال درخواست اقـامت در منطقه‌ای سردتر در بخش شمالی جایگیری مجدد نمود.

وسیله حمل و نقل زمینی مورد استفاده تیم ما شبیه هلیکوپتر بود سیستم قدرت آن یک دستگاه مهر و موم شده بود که نیروی الکتریکی و توانایی بلند شدن را برای آن مهیا میکرد. پرواز با آن بسیار ساده بود و خلبانان ما آن را در طی چند روز آموختند.مردم آن‌جا وسیله نقلیه داشتند که در بالای سطح سیاره شناور بود و هیچگونه چرخ یا تایری نداشت.آنها رهبرانی داشتند اما نه شکلی واقعی از دولت. در واقع هیچگونه جرم و جنایتی توسط تیم ما رویت نشد. همینطور آن‌ها یک ارتش داشتند که به شکل نیروی پلیس عمل میکرد اما هیچ نوع تفنگ یا سلاحی توسط تیم ما رویت نشد.

ملاقات‌های منظمی بین جوامع کوچک وجود داشت. آن‌ها یک جامعه بزرگ داشتند که وظیفه خود را به عنوان مرکز تمدن ایفا میکرد تمام صنایع در این جامعه بزرگ قرار داشت. آن‌ها پول نداشتند. هرچه نیاز بود بین مردم آن‌جا توزیع میشد و مغازه فروشگاه یا پاساژی وجود نداشت. آن‌ها مراکز توزیع مرکزی داشتند که جایی بود که EBENs جهت دریافت نیازها به آن‌جا مراجعه مینمودند. همه مردم با یک ظرفیت کار میکردند. کودکانشان به صورت خیلی ایزوله نگهداری میشدند. تنها نگرانی اعضای تیم ما وقتی بود که تلاش کردند از کودکان EBEN عکس تهیه کنند. نیروی پلیس آن‌ها را به بیرون اسکورت نمود و به آن‌ها هشدار داد که دیگر تکرار نکنند.

سومین ارسال توسط ناشناس – 7 نوامبر 2005

آمارهای سیاره EBEN به وسیله تیم ما جمع آوری شد که در ذیل لیست شده است:

Diameter: 7,218 miles

Mass: 5.06 x 1024

Distance from Sun #1: 96.5 million miles

Sun #2: 91.4 million miles

Moons: 2

Surface gravity: 9.60m/s2

Rotation Periods: 43 hours

Orbit: 865 days

Tilt: 43 degrees

Temperature: Min: 43° / Max: 126°

Distance from Earth: 38.43 light years

Planet named by Team: SERPO

Nearest planet to SERPO: Named: OTTO

Distance: 88 million miles به وســیله ایبن‌ها با پایگاه‌های تحقیقاتی

کلونیزه شده ولی هیچگونه ساکنین طبیعی ندارد)

Number of planets in Eben Solar System: Six

Nearest inhabited planet to SERPO: Named: SILUS

در سـیلوس اشـکال مختلفی از مخلوقـات وجـود داشت ولی حیـــات ذیشـــعوری نداشت ایبن‌ها از آن به عنـــوان معدن مواد معدنی استفاده میکردند

Distance: 434 million mile

ما ملاقات کننده‌هایی از 9 سیستم ستاره‌ای دیگر داشته ایم. گری‌ها که بـرخی از مشخصـات آن‌ها شـبیه EBENs بـــود ولی EBEN نبودند. اونها از ســیاره‌ای نزدیک آلفا سنتوری A میایند (آلفا سنتوری چند ستاره نزدیک به هم به بـــزرگی 0.3 و دارای ســومین ســتاره درخشــان در آســمان میباشد. محتـــوی دو ســـتاره زرد و نـــارنجی به بزرگی 0.0 و 1.4 بوده همچنین تعداد زیـادی سـتاره در حال ضعیف شدن در آن منطقه وجود دارد همینطـور یک دوقلوی قرمز با بزرگی 11 به نام Proxima centauri که این نزدیکـترین به سـیاره ماست با 4.2 سـال نـوری فاصله یا حدود 0.2 سال نوری نزدیکتر به ما نسبت به دو عضو درخشانتر سیستم آلفا سنتوری.)

کلاس سوم ملاقات کننده‌ها از یک سیستم سـتاره‌ای G2 از LEO میایند. {LEO یا LEO کوچک؟:

LEO: میزان فاصله ستاره‌ای بین 20 – 25 – 77 سال نـوری. برجســته ترینشــان Gamma leonis هست که ستاره دوتایی باشکوه مشتمل بر دو ستاره بزرگ طلایی نارنجی به بزرگی (Magnitude) 4.2 میباشد.دو ستاره نزدیک به هم که 145 سـال نـوری فاصـله داشـته با یک دوره اوربیتال 37 ساله.

کلاس دیگر ملاقـات کننـده‌ها از سیســتم ســتاره‌ای G2 واقع در Epsilon Eridani میایند. {اپسـیلون اریـدانی

یکی از نزدیکـــترین ســـتاره‌ها به خورشـــید ماست که با چشم غیر مسلح دیده میشود. 10.5 سـال نـوری فاصـله داشـــته با بـــزرگی 3.7 اگرچه ســـردتر و ضـــعیف‌تر از خورشـــید بـــوده ولی به طـــور کلی شـــبیه خورشـــید ما میباشد}.

ملاقات کننـده‌ها با یک کد مشـخص شـده بودند. کد که به وســـیله آن طبقه بنـــدی شـــده بودند ورود بیولـــوژیکی فرازمیـنی بـود (ETE)._ EBEN ETE-2ها بودند و ETE-3 گری‌ها و همینطور بقیه.

کتاب قرمز هر 9 گروه را لیست نموده ما اخیرا مشخص کـردیم که بـرخی از ملاقـات کننـده‌ها نـوع خاصی از یک نـژاد بودند اما یک فـرم حیـات مکـانیکی داشـتند. آن‌ها هیبریدهایی بودند که در آزمایشـــگاه‌ها و بـــدور از تولد طـــبیعی خلق شـــده بودند. این مخلوق‌ها بیشـــتر شـــبیه روبوت بودند اگرچه بـاهوش بودند و میتوانسـتند تصـمیم بگیرند. آن‌ها میتوانند ملاقات کننـده‌های متخاصم باشـند همونطـور که بـرخی از مـردم گـزارش کرده‌اند. بر پایه اطلاعـــات خـــوبی که دارم ما از ســـال 1985 تـــاکنون ملاقاتی با EBENs نداشته ایم.

به خـاطر ارسـال اطلاعـات من به لیست ایمیلت بـدون تعـیین مشخصـاتم ازت ممنـونم. من میـدونم که به دلیل فشـار فزاینـده بـرای شـما کمی مشـکله که اسم من رو محرمانه نگه دارید اما من نمیخوام که در این بازه زمانی اسـمم رو افشا کنم.شـاید بـرای ریچـارد دوتی به خـاطر زمان مناسب سوالاتش و نحوه اداره سایتش (ذهن بـاز) مناسبتر باشه و اونطور که من فیدبک آنلاین رو مونیتور

کردم به نظر میرسه که سوالات مطرح شده اش بیشتر منطقی بودن.

همینطور در لیست شما پی بردم که افراد ریشخند کننده سوالات زیادی داشتند.من تلاش میکنم که به اونها پاسخ بدم اما شما باید بدونی که تمام این اطلاعات در یک کتاب با حجم زیاد وجود داره. صدها صفحه از ارزیابی‌های علمی در مورد سیاره سرپو؛ مدارش و غیره موجوده و من نمیتونم تمام اطلاعات رو با ایمیل بفرستم.دانشمندان ما هم سوالات مشابهی داشتند همونطور که به وسیله شنوندگان شما عنوان شده.دانشمندان ما در مورد اعضای تیم و اطلاعاتی که اونها بدست آوردند سوالاتی داشتند. دانشمندان ما نتونستند بفهمند که با توجه به فاصله اندازه گیری شده چطور مدار سرپو میتواند به دور دو خورشید گردش کند.

بالاخره دانشمندان ما فهمیدند که برخی مسایلی که مربوط به سیستم‌های ویژه‌ای میباشد در ساختار فیزیکی و در مقایسه با سیستم ما فرق دارد.سوالاتی بود در مورد این‌که چطور تیم ما مدار سیاره را اندازه گیری کرد و همینطور سایر ارزیابی‌ها آنهم در نبود یک پایه زمانی پایدار.

به دلایلی - و من فکر نمیکنم که هرگز مشخص شده باشه - ابزارهای زمان ما بر روی سرپو کار نمیکردند. حالا اینو در نظر بگیرید اونوقت کار مشکل اعضای تیم ما رو در ارزیابی و بررسی بدون وجود زمان متوجه میشید.اونها یک روش متناوب برای ارزیابی سرعت؛ مدار و غیره یافتند و ارایه دادند.

مبارزه طلبی: تلاش کنید تا یک مساله در فیزیک را بدون توانایی اندازه گـیری زمـان بر روی زمین ارزیـابی و حل نمایید. همانطور که میبینید تیم ما بهترین کـار رو انجـام داد آن‌ها توانستند با ابزارهـایی که داشـتند و تلاش زیـاد ارزیابی‌هـای علمی خودشـون رو انجـام بـدن. بـرای یک دانشـــمند در زمین مشـــکل هست که اختلاف فیزیک در سیستم‌های ستاره‌ای دیگر را بداند.و یا در دیگر ســیارات را.

یکی از سوالاتی که ارسال شده در مورد قــانون کپلر در زمینه حــرکت ســیارات هست. تیم ما اطلاعــاتی در این زمینه داشت ما تعـدادی از بهـترین دانشـمندان ارتش را در تیم داشتیم اما اگر شما قـانون کپلر را در نظر بگیرید به زمان نیـاز دارید و تیم ما فقط میتوانست زمـان را به روش قراردادی مشخص کند.این به این معنی میباشد که قـانون کپلر را نمیتـوان در آن سیسـتم سـتاره‌ای به کـار برد.

{نظر به وسیله ویکتور مارتینز:یوهـانس کپلر یک سـتاره شناس و ریاضـیدان آلمـانی بـود 1571 – 1630.ـ کشف مدار بیضی شـکل مـریخ توسط کپلر منجر به انتشـار سه قانون حرکت سیارات در 1609 گردید.

قــانون اول:ســیارات در مــدارهایی بیضی شــکل حــرکت میکنند که خورشید در یکی از کانون‌های آن قرار دارد.

قانون دوم: یک سیاره وقــتی به خورشــید نزدیکــتر است سریعتر حرکت میکند و زمانی که از خورشید دورتر است دیرتر حرکت میکند.

قانون سوم: امکان اندازه گیری ارتباط فاصله سـیاره از خورشید را ممکن میسـازد به این صـورت که مربع زمـان تنـاوب چـرخش سـیارات به دور خورشـید با مکعب نصف محور بزرگ بیضی متناسب است.}

نتیجه گـیری: یکی از مـواردی که دانشـمندان زمیـنی ما می‌آموزند این است که قوانین زمینی فیزیک را نمیتوان در تمام جهان به کار برد.

تخمین زده شده که سرپو در حدود سه میلیارد سال عمر دارد. دو خورشید آن در حدود 5 میلیارد سال عمر داشتند اما فقط به صورت تخمین. تمدن ایبن تخمین زده شد که در حدود 10000 سال عمر داشته باشد ایبن‌ها مربوط به سـیاره دیگـری بودند و نه سـرپو. سـیاره اصـلی آن‌ها به وسیله فعالیت‌های شـدید آتشفشـانی مـورد تهدید قـرار گـرفت ایبن‌ها تصـمیم گرفتند بـرای بقـای تمدنشـان به سـرپو نقل مکـان کنند.این مسـاله در 5000 سـال پیش اتفاق افتاد. ایبن‌ها نبرد بین سیاره‌ای بـزرگی داشـتند با نژاد دیگری در حدود 3000 سال قبل. آن‌ها هـزاران نفر را در آن نبرد از دست دادند تا به طور کامل دشمنانشان را حـــذف کردند و از آن زمـــان تا کنـــون وارد هیچ جنگ دیگـری نشـده‌اند.ایبن‌ها مسـافرت‌هایی فضـایی در طی 2000 سال گذشـته داشـته‌اند آن‌ها اول بـار زمین را در حدود 2000 سال قبل ملاقات کردند.

چرا جمعیت ایبن‌ها فقط در حـدود 650000 نفر اسـت؟ ایبن‌ها تمـدنی با سـاختار خیلی پایـدار دارند.هر مـرد یک همسر دارد. آن‌ها اجـــازه تولید مثل داشـــتند (به همـــان روشی که ما انجام میدهیم) اما در مورد تعـداد مشخصی فرزند محـدودیت داشـتند. تیم ما هرگز خـانواده‌ای را با

بیش از دو فرزند ندید.ساختار تمدن ایبن به نحویست که برای هر تولد و هر فرزند برنامه ریزی دارند آن‌ها اجـازه دارند وارد گروه‌های اجتماعی مناسب برای تمدن شـوند. بلـوغ فرزنـدان ایبن در مقایسه با فرزنـدان ما سـرعت بالایی داشت. تیم ما تولد فرزنـدان ایبن را تحت نظر یک پزشک ایبن مشـاهده کـرد و سـپس تکامل کـودک را در طی دوره‌ای از زمـان ملاحظه کـرد؛ زمـان اعضـای تیم؛ آن‌ها در یک میزان و سرعت نگران کننده‌ای بالغ شدند.

ایبن‌ها دانشمند داشتند همینطـور پزشک و تکنیسـین. در آن سیاره یک نوع وضعیت تحصیلی وجود داشت اگر یکی انتخـاب میشد با سـهولت و امکانـات لازم شـغلی به او آمـوزش داده میشد که بهـترین تناسب را بـرای وی داشت.اگر چه دانستن این قضـیه خیلی مشـکل بـود ولی تیم ما IQ هر فرد ایبن را در حدود 165 تخمین زد.ایبن‌ها یک فرمانروا نداشتند. آن‌جا شورای دولـتی وجـود داشت که تیم ما این نام را بر آن گذاشت.این شورا هر فعـالیت واحدی را در سیاره کنترل میکرد به نظر میرسید اعضای شـورا مـدت زیـادی عضو بودند سن بـالایی داشـتند و یا حـداقل تیم ما نتوانست سن آن‌ها را تخمین بزند.تخمین زدن سن هر یک از اعضا مشکل بود.

در حـدود 100 دهکـده یا منطقه زمیـنی مختلف بـرای ایبن‌ها وجـود داشت آن‌ها فقط از بخش کـوچکی از سـیاره اسـتفاده میکردند. معـادن مـواد معـدنی در بخش کنترل شـده‌ای در سـیاره داشـتند و همینطـور طرح‌هـای بزرگ کشاورزی در بخش جنوبی سـیاره نزدیک به منـابع آب. تیم مشـخص کـرد که این کشت بخشی از عملیـات هیـدرو الکـتریکی بـود.ایبن‌ها انـواع مختلفی از

سیستم‌های الکتریکی و پیشرانه را توسعه داده بودند که برای تیم ما ناشناخته بــود و من فکر نمیکنم ما واقعا آن را فهمیده باشیم. آن‌ها قادر بودند با وارد نمـودن ضـربه آهسته‌ای به نوعی پمپ مقدار زیادی انرژی از آن بدست بیاورند. در یک چهارمی که تیم ما زندگی میکردند چندین ســاختمان کوچک وجــود داشت و الکتریســیته موجــود از جعبه‌های کوچکی میامد.این جعبه‌های کوچک تمام انرژی مــورد نیــاز تیم ما را مهیا میکــرد.به طــور طعنه آمــیزی تجهیزات الکتریکی که تیم ما در ســفر با خــود بــرده بــود فقط با منبع انرژی خودش کار میکرد.

ایبن‌ها میمیرند. تیم ما مرگ آن‌ها را دید برخی به خــاطر تصــادفات و بــرخی به دلایل طـبیعی.ایبن‌ها بـدن را دفن میکردند شـــبیه روش ما.تیم ما دو ســـانحه هـــوایی را مشـــاهده کـــرد که مربـــوط به وســـایل پـــروازی درون سیاره‌ای آن‌ها بود.

ایبن‌ها هستی بزرگ را عبادت میکردند که به نظر میرسد مربوط به خدای عالم باشد. سرویس‌های انتقــال روزانه به طور نرمال و در پایـان اولین دوره کـاری روزانه آن‌ها را به ســاختمان‌ها و معابــدی که بــرای پرســتش داشــتند منتقل میکرد.

تیم ما زمین را به وسیله یک فضاپیمای بـزرگ ایبن تـرک کرد و در حدود 9 ماه بعد بر اساس زمـان انـدازه گـیری شده به وسیله تیم به سرپو رسید و وقتی که برگشتند با یک فضاپیمای جدیدتر ایبن منتقل شـدند. زمـان بازگشت که تیم ما محاسبه کرد 7 ماه بود.

{ضمیمه ملحق شده توسط ویکتور مارتینز:

Project aquarius briefing document

Above top secret / majic eyes only

TS/ORCON — اغلب پرونده‌های دولتی مربوط به دیدن یوفو؛ اتفاقـات و سیاسـتهای دولـتی مشـتمل بر پـروژه کتـــاب آبی تحت نظر FOIA و یا تحت برنامه‌هـــای آزادسـازی و انتشـار دیگر در جامعه منتشر شـده است. MJ-12 احساس کرد که اطلاعات و پرونده‌های باقیمانده نه مربـــوط به پـــروژه aquarius مربـــوط به حقـــایق تکنولـوژیکی در مـورد تشـریح پزشـکی بیگانگـان؛ و این حقیقت که یک بیگانه زنده اسـیر شـده بـود و به صـورت سـری و تحت حفـاظت به مـدت سه سـال زنـده بـود نبایستی آزاد و در جامعه منتشر شـود به دلیل این تـرس که اطلاعات ممکن است به دست SHIS بیفتد.اطلاعـات دیگری از EBE بدست آمده بود که به دلیل حساس بودن قابل انتشار در جامعه نبود.

قابله ملاحظه است که قســمت نهم پـــروژه aquarius مرتبط با ملاقــات اول زمین توسط بیگانگــان در حــدود 5000 سال پیش میباشد. EBE گزارش داد که در حـدود 2000 سال پیش اجداد وی یک مخلوق انسـانی را بـرای کمک به ســـاکنین زمین در ایجـــاد تمـــدن به زمین فرستادند.این اطلاعات مبهم و غیر دقیق بود و یا هویت دقیق و پیشـینه مربـوط به این homo sapien بدست نیامد.

بـدون تردید اگر اطلاعـات در جامعه منتشر میشد ترسی جهـانی ایجـاد میکـرد.MJ-3 طـرحی ارایه داد که اجـازه میداد پروژه آکواریـوس 1-3 منتشر شـود این یک برنامه

آزادسازی تـدریجی اطلاعـات در طی دوره‌ای از زمـان و بر اساس شرایط جامعه بود تا نحوه افشاگری‌های آینـده مشخص شود. ملحقات شماره 5 از این رهنمود محتـوی راهنمایی‌هـای مشخصی در مـورد آزاد سـازی‌های آینـده اطلاعات در جامعه میباشد.}

نظر به وسـیله پل مک گـاورن:گـاهی اوقـات دانسـتن حقیقت سخت است به خصوص برای انسانهای با اذهـان بسـته. خـواهش میکنم این جمله انیشـتین را بخوانید که در 11 می1934 خطاب به مجمع علمی آلمان گفت. من واقعا نمیخواهم نقل قول کنم ولی او گفت: ((ابلهـترین انسانها در جهان دانشمندانی هستند که اذهانشـان را به روی ایده‌های جدید بسته‌اند.))

شـما تلاش میکنید تا بر پایه یافته‌هـای دانشـمندان ما در دنیایی دیگر صحبت کنید. ما مدتها قبل فهمیدیم که طرز فکر کردن میتواند پیشرفتها را محـدود و متوقف کند. ما هرگز نمیتوانیم استعداد ملاقات کننـدگان را بفهمیم اگر مردمی داشته باشیم شبیه کسانی که تلاش میکنند آن را تصور کنند. ما دانشـمندان با ذهن بـازی داریم که قادرند افزون بر محدوده علوم پایه زمین فکر کنند.

من دانشمند نیستم آنقدر میدانم که بایسـتی ذهن بـازی داشته باشم من نمیتوانم در مورد آمارهـای منبع ویکتـور شـهادت دهم ولی میـدانم که او بایسـتی از روی آگـاهی صحبت کرده باشد چرا که آن اطلاعات شبیه چـیزی است که من سالها پیش خوانده ام.

فقط یک ذهن باز داشـته باشـید؛ وقـتی شـما ذهنتـان را بسته نگاه میدارید در اندیشه‌های غلط گم میشوید ....

اطلاعات کامل مشتمل بر حدود سه هزار صفحه میباشد.

به دلیل همکاری در مورد نمایش اطلاعات مربـوط به من از شــما متشــکرم. توجه شــما به این موضــوع کــاملا شایســته قـدردانی است. من گـاهی اوقـات سـریعتر از فکـــرم تـــایپ میکنم بنـــابراین انگشـــتانم در قواعد و حروفچینی اشتباه میکند. من و همکـاران دانشـگاهیم در مورد مسایل مختلف مربوط به آزاد سازی این اطلاعــات بحث میکنیم.اول؛ ما بایستی اجازه مناسـبی از مقامـات قبلی به دست بیــاوریم.گــروهی که به آن MJ-12 گفته میشـود که واقعا گـروهی نبودند که اطلاعـات را کنـترل میکردند اما به خاطر وضوح ما به آن‌ها MJ- 12 میگوییم. نـام واقعی گـروهی که کنـترل و ارزیـابی و نظـارت بر پروژه سرپو را انجام داد ..... بود

بسـیاری مرده‌اند اما ما هنـوز افـرادی را در اطرافمـان داریم. ما در مــورد نظر مســاعد آن‌ها بــرای آزادســازی اطلاعات سوال میکـنیم. بعد ما بایسـتی اجـازه مقامـات فعلی را بدست آوریم که ممکن است کمی ســـــــخت‌تر باشد. مقامـــات فعلی DIA اطلاعـــات خیلی کمی از موضـــوع دارند. به هر حـــال ما بایســـتی با طرح‌ها و نقشه‌هایمان به پیش بـرویم.مهمـترین حـامی ما ..... هست سرپرست سابق ..... او در حاشــیه است و از طرح آزادسازی تدریجی ما حمایت میکند.

ارایه پروپـــوزال توسط یکی از خواننـــدگان شـــما {بیل همیلتــون} در مــورد وبســایت یک ایــده عــالی است.با همکاری چندین نویسنده همکـار ما بایسـتی یک وبسـایت ایجــاد کــرده و بــرخی از این اطلاعــات را در آن قــرار

دهیم.سپس من به مهیا نمودن اطلاعات مقامـات تنها از طریق شما ادامه میدهم.

مربوط به وبسایت. میدانم که موانعی برای چـیره شـدن داریم ممکن است که اولین قـدم خـوب باشد اما چنـدین مشکل داریم. اگر طره A کار نکند ممکن است طرح B را اجرا کنیم ما در مورد انتشـار همه چـیز در یک کنفـرانس خبری بین المللی در کلوپ ملی بحث کرده ایم.همینطور در مورد پیشنهاد شما برای آزادسازی 100 صفحه کلیدی (از درون 3000 صـفحه) وارسـال آن‌ها توسط شـما در سرتاسر کشور به 6 فرد کلیدی و تاثیرگذار که در ایمیل به آن‌ها اشـاره کـردی دکـتر .....و دکـتر ..... ؛ .....؛.....؛..... و ..... بحث کردیم.

در مورد این اشخاص با شما موافقم که داشـتن افـرادی همچـون دکـتر ..... که در جامعه علمی دارای اهمیت است بسیار مـوثر بـوده و ورود این افـراد به داخل حلقه برای باورپذیری بیشتر برنامه آزادسازی مـوثرتر است از این‌که فقط اطلاعـات را دریـافت کنند همینطـور بـرای توجیه ترکیب تعوریهای علمی – فیزیکی و اعتقادات.

ما بایستی به شما اجازه دهیم تا بدانید.

من بـرای بسـیاری از سـوالاتی که آن‌ها را پیـدا کـرده‌ام پاسخهایی یافته ام. به خاطرداشته باش من بـرای دیـدن بیش از سه هـزار صـفحه در اختیـار دارم و همینطـور دو حجم بـزرگ از اطلاعـات تکمیلی. بایسـتی پرونـده‌ها و داده‌ها را مطالعه کنم. من نمیتـوانم پاسخ همه سـوالات افـراد را پیـدا کنم اما پاسخ بـرخی سـوالات به خصـوص

آن‌ها یی که توسط بیل رایان ارسال شده را پیدا کرده ام.

1) من سوالاتی دیدم (از اعضا مختلفی) که خیلی آشفته بود.انتظار پاسخ‌هایی فکورانه داشتم نه انتقاد. اطلاعاتی که من تهیه میکنم مستقیما از پرونده‌های رسمی می‌آید. اما حدس میزنم که برای دانشمندان وابسته به علم زمینی ما مشکل باشد که چیزی خارج از دانسته‌های زمینی را درک کنند.

منتقدینی از لیست دانشمندان شما هستند که مرا اذیت نمیکنند. من فقط چیزی را که پرونده‌ها میگویند بیان میکنم. و اما ارزیابی‌های دانشمندان وابسته زمینی ما هم سوالات مشابهی در پی داشت. دانشمندان ما در مورد روش‌های جمع آوری اطلاعات به وسیله تیم ما سوال کردند.اما در پایان دانشمندان ما فهمیدند که ابزارها و قوانین ما همیشه در سیاره سرپو کار نمیکند.وقتیکه ذهن دانشمندان ما بازتر شد اندازه گیری‌ها یافته‌های تیم را بهبود بخشید.

2) یکی از دانشمندان اصلی (فضانورد) که با ما قرارداد همکاری منعقد کرد دکتر کارل ادوارد ساگان بود.در ابتدا وی فرد خیلی شکاکی در گروه بود اما وقتی اطلاعات کم کم آنالیز شد دکتر ساگان به یک فرد میانه تبدیل شد. من نمیتوانم بگویم که او تمام جزییات اطلاعات را باور کرد ولی او گزارش نهایی را قبول کرد.

3) بحث‌های زنده باعث ایجاد سوالات بسیار جالبی میشوند.برخی از آن‌ها را نتوانستم پاسخ دهم اگرچه تیم ما بیش از یک دهه زمان بر روی سرپو صرف کرد ولی

آن‌ها کامپیوتر لپ تاپ برای وارد کردن اطلاعات نداشتند. آن‌ها دو ضبط کننده داشتند که مسوول ثبت اطلاعات بودند آگاهی‌های تیم ما در مورد بسیاری از یافته‌ها از دست رفت یا ثبت نشد.

سوالات بیل رایان

4) مربوط به زمان:اعضا تیم چندین ابزار زمانی با خود آوردند از قبیل ساعت‌های مچی ؛نوع بدون باطری آنطور که در پرونده‌ها گفته شده.ابزارهای زمان کار کرد اما آن‌ها مرجعی برای زمان نداشتند به دلیل این‌که روزهای ایبن طولانی‌تر بودند دوره‌های طلوع و غروب طولانی‌تر بودند و آن‌ها تقویمی برای رجوع نداشتند.آنها از ابزارهای زمان برای تعیین حرکت استفاده کردند برای مثال تعیین زمان حرکت دو خورشید ایبن. همینطور دوره‌های زمانی بین کار و استراحت را.اما پس از مدتی تیم ابزار زمانی اش را از دست داد و از دوره‌های زمانی ایبن استفاده کرد. تیم با تقویمی که آن‌ها آوردند گیج شد؛ یک تقویم ده ساله.

پس از 24 ماه تیم مسیر زمان را از دست داد از وقتی که نتوانستند به درستی روزها را اندازه گیری کرده و با روزهای زمینی مقایسه کنند. آن‌ها ساعت بزرگی را با وقت زمین درموقع خروج از زمین تنظیم کردند. این ساعت دارای باطری بود و وقتی باطری تمام شد ساعت آن‌ها متوقف شد و آن‌ها فراموش کردند باطری ساعت را در زمان مشخص عوض کنند. بنابراین زمان زمینی را از دست دادند. تیم مقدار زیادی باطری با خود برده بود اما آن‌ها پس از حدود 5 سال خراب شدند. ایبن‌ها اجزایی شبیه باطری نداشتند.

5) آن‌ها همینطور ریش تراش برقی؛ قهوه جوش؛ گـرم کننده برقی؛ یک DIM (توضیحی داده نشده که چیست) ؛ یک ماشین تایپ IBM برقی؛ ماشین حسـاب علمی ؛خط کش (هم معمــولی و هم مهندسی)ضــبط کننــده و جمع آوری کننــده دیتا(BDCR)؛ سه تلســکوپ با انــدازه‌های مختلف؛ tangent هم معمولی و هم مهندسی به همراه داشــتند.لیست بــزرگ بــود ولی آن‌ها به دلیل محــدودیت وزن چــیزی را که اجــازه داشــتند با خــود بردند. ایبن‌ها تجهیزات همراه تیم را وزن کردند محدودیت وزن 5/4 تن یا 9000 Ibs بود.به عنوان غذا آذوقه‌های به سبک ارتش را با خود بردند. آن‌ها به طور دقیق برای ده سـال برنامه ریزی کردند.

6) سوال بعدی در مورد آرایش تیم بود.چرا فقط دو زن در تیم وجود داشت.یک مشـکل بـزرگ در انتخـاب تیم 12 نفره این بود که اطلاعات هر کدام بایستی به طور کامل از سیســـتم نظـــامی پـــاک میشـــدهمینطور نبایســـتی محدودیت خـانوادگی و همسر و فرزند داشـته باشـند.هر کسی میتواند سختی این انتخاب گروه را درک کند. گروه انتخـــاب کننـــده بهـــترین اعضا را از بین افـــراد ارتش برگزیدند.

گروه منتخب اولیه 158 نفر را برگزید و نهایتا 12 نفر از این بین انتخـــاب شـــدند با در نظر گـــرفتن آزمایشـــات ســیکولوژیک؛ پزشـکی و دیگر تست‌ها 12 فــرد نهــایی بهترین کیفیت را در بین گـروه اولیه داشـتند.چـرا دو زن انتخاب شد؟ چـیزی در این مـورد نوشـته نشـده. از قـرار معلــوم این دو زن بهــترین افــراد در تخصص خودشـــان بودند؛ یک دکتر و یک متخصص زبان.

7) چطور ایبن‌ها با این سرعت پیشرفت کردند؟ چیزی در این مورد نوشته نشده اما دانشمندان زمینی حدس زدند که به دلیل ایجاد تمدن ایبن به صورت یک نژاد پیشرفت آن‌ها عالی و سریعتر از تمدن‌هایی با نژادها و زبان‌های مختلف بوده است.

8) چرا جمعیت تمدن ایبن فقط 650000 نفر است؟

باز هم تیم هرگز پاسخش را نیافت مگر این‌که چند صد هزار ایبن در طی جنگ بزرگ مردند.دانشمندان زمینی و متخصصان رفتار اجتماعی حدس زدند که ساختار تمدن ایبن بر اساس نیازهایش پایه ریزی شده است.تیم ما متوجه محدودیت تهیه کالا در سیاره شد. ساختمان‌های بزرگی به عنوان محل ذخیره مواد غذایی تولیدی به کار برده میشد.

خاک از مواد معدنی خیلی غنی نبود.ایبن‌ها فرمی از کشاورزی ارگانیک را برای ذخیره آیتم‌های غذایی به کار میبردند.شاید ایبن‌ها از افزایش جمعیت در سیاره و عدم توانایی تهیه ملزومات برای تمدنشان ترس داشتند. این‌ها تنها ایده من است و چیزی در این مورد در پرونده‌ها ثبت نشده است.

9) در مورد فرهنگ ایبن: آن‌ها فرمی از سرگرمی و تفریح موزیکال داشتند. موزیک با ریتم آهنگ نواخته میشد.آنها همچنین به نوعی آواز موزون گوش میکردند. ایبن‌ها رقاص بودند آن‌ها در دوره‌های مشخص کاری جشن میگرفتند با رقص به صورت تشریفاتی. فرم ایبن‌ها دور زدن و چرخیدن با رقص و گوش دادن به

سبک آواز خودشان بـود.موزیک به وسـیله زنگ و طبل و یا چیزی شبیه آن ایجاد میشد.

آنها تلویزیـون؛ ایسـتگاه رادیـویی و یا چـیزی شـبیه آن نداشتند.ایبن‌ها نـوعی بـازی انجـام میدادند چـیزی شـبیه فوتبال (soccer) اما با یک توپ بزرگتر.سبک بازی شوت به توپ به سمت پایین محوطه و درون دروازه بـود بـازی پست‌های عجیبی داشت و در دوره‌هـای زمـانی طـولانی بازی میشد.

همینطور بـازی دیگـری داشـتند که اغلب توسط کودکـان انجـــام میشد و به شـــکل تشـــکیل اشـــکال مختلف با گروههایی از ایبن‌ها بود. به نظر میرسـید که آن‌ها واقعا از بـــازی لـــذت میبردند اما تیم ما فهم پـــایینی از بـــازی داشت.

اگرچه تمـدن ایبن تلویزیـون؛ رادیو و غـیره نداشت ولی هر فـرد ایبن دسـتگاه کـوچکی داشت که با کمربنـدی به دور کمـرش متصل بـود. این دسـتگاه دسـتورات خاصی جهت انجـام وظـایف مشخصی میـداد همینطـور اخبـار؛ وقـایع و غـیره را. دسـتگاه یک صـفحه تصـویری داشت شبیه تصویر تلویزیون اما به شکل سه بعدی. تیم ما یکی از این دســـتگاه‌ها را در بازگشت با خـــود آورد (من فکر میکنم ما امروز میتوانیم آن را با هدایتگر دستی مقایسه کنیم).

10) دسـتگاه انـرژی ایبن‌ها چنـدین مرتبه توسط تیم ما آنـــــــــالیز شد. به دلیل عـــــــــدم دسترسی تیم به میکروسکوپ‌های علمی و یا دیگر ابزارهای انـدازه گـیری نتوانســـتیم عملکـــرد دســـتگاه انـــرژی را بفهمیم.اما

صرفنظر از تامین الکتریسـیته دسـتگاه انـرژی ایبن وات مناسب را ایجاد میکرد تیم حدس زد که دستگاه بخشی به صورت حسگر داشت که جریـان مناسب وات را مشـخص کرده و سپس میزان مناسب انرژی را مهیا میکـرد (اعضا تیم دو دستگاه انرژی را برای آنالیز با خود آوردند)

11) سـیاره سـرپو فقط دور یک خورشـید میچرخید. خورشید دیگر داخل دو مدار بود. همـانطور که قبلا گفتم چند هزار صفحه ارزیابی در مورد این مسایل وجود دارد.

12) چرا برخی از اعضا تیم باقی ماندند؟ گزارش میگوید افـرادی که ماندند به صـورت اختیـاری اینکـار را کردند. آن‌ها عاشق سیاره و فرهنگ ایبن‌ها شدند.آنها دسـتوری بـرای بازگشت نداشـتند. ارتبـاط با اعضـای باقیمانـده تا سال 1988 ادامه داشت و از آن تاریخ هیچ ارتباط دیگری با آنـان برقـرار و دریـافت نشد. دو نفـری که بر روی سـیاره سـرپو مردند در تـابوت قـرار داده شـده و دفن شدند. بدن‌های آن‌ها به زمین بازگردانده شد.

13) هر کـدام از اعضـای تیم دوز بـالایی از رادیشن(radiation)ـ در طی اقامت در سرپو دریـافت کـرد اکـثر اعضا تیم بعدا به دلیل بیماری ناشی از رادیشن مردند.

14) ایبن‌ها جنگی با یک دشـمن در دوره‌ای از زمـان داشـتند. ارزیـابی تیم نشـان داد که جنگ در حـدود 100 سال دوام داشت اما دوباره میگویم این بر اساس زمـان ماست.جنگ با اسـتفاده از سـلاح‌های اشـعه ذره‌ای ادامه داشت که توسط هر دو تمـدن سـاخته شـده بودند.سـرانجام ایبن‌ها قـادر شـدند تا سـیاره دشـمن را تخریب کرده و باقیمانده نیروهای دشمن را نابود کنند.

ایبن‌ها به ما هشــدار دادند در مــورد چنــدین نــژاد بیگانه دیگر که در کهکشــان ما بــوده و متخاصم هســتند. ایبن‌ها خودشــان را از آنــان دور نگه داشــته بودند در پرونــده‌ها هرگز نــام دشــمن بیــان نشــده بــود شــاید به این دلیل که مدت طولانی نیست که حضور دارند.

حقایقی در مورد دکتر کارل ساگان: (ویکتور مارتینز)

در بــروکلین به دنیا آمد در 9/11/1934 و در ســیاتل در تاریخ 20/12/ 1996به دلیل سرطان مغز استخوان فوت کرد.او یک فضانورد آمریکایی؛ محقق ؛دانشمند متخصص در امر ســـیارات و سرپرست آزمایشـــگاه مطالعـــات سیاره‌ای دانشگاه کورنل بود.

ارتبــاط: گــزارش نهــایی پــروژه ســرپو در 1980 توسط دکتر ساگان که در نیمی از راه پروژه ســرپو همــراه بــود نوشــته شد. این اعتقــاد وجــود دارد که او پرفروش‌تــرین کتابش (CONTACT) را برپایه اطلاعاتی که از سری‌ترین پــروژه تــاریخ بشر یعــنی تبــادل انســان و بیگانه‌ها که او گــزارش نهــایی آن را امضا نمــوده بدست آورده نوشــته است.

چند ســال بعد بر اســاس کتــاب او فیلم CONTACT با هنرپیشگی جودی فاستر ساخته شد.

بیل: من بیل رایــان مولف وبســایت ســرپو (serpo.org) هستم که در اواسط نوامبر سال 2005 راه اندازی شده. یکی از ویژگی‌هــای بــارز این وبســایت این بــود که من بازدیدگان را تشویق می‌کنم تا با من تمــاس بگیرند و هر گونه اطلاعـــات نظر و ایـــده خودشـــان را به من منتقل کنند. البته منظور اصلی من از تشویق مردم بــرای ورود

به بحث در خـود سـرپو بـود (تالارهـای گفتگـوی سـایت سرپو - مـترجم). اما از همـان آغـاز کـار وبسـایت مـردم زیادی پیام‌هـای شخصی بسـیاری به من می‌فرسـتادند و در موضوعات متفـاوتی صـحبت می‌کردند که البته من از همه این‌ها استقبال می‌کنم.

و من امــروز در کنــار یکی از این افــراد هســتم و این سعادت بزرگی بـرای من است. من به دلایل گونـاگون از معرفی این فرد معذورم ولی خرسـندم این را بگـویم که وی داری تجربیــات و گذشــته بســیار جــالبی در بــاره بیگانگان بوده و با بسیاری از اسناد محرمانه، ویــدئوها و چیزهای مرتبط با بیگانگـان از زمـان واقعه رازول یعـنی 1947 تا کنون سروکار داشـته است. وقـتی این مـرد با من تماس گرفت و جزئیات یک موضوعی را بـرایم گفت، همان لحظه فهمیدم که این شخص حرفهای مهمی برای گفتن می‌تواند داشــته باشد. البته حرفهــای او با این‌که ربطی به پــروژه ســرپو نداشت ولی می‌تواند بــرای یک محقق یا دانشجوی یوفولوژی بسیار مهم و جذاب باشد.

بیل: احتمـالاً بـرای شـما و من جـای بسی تعجب خواهد داشت اگر از شــما درخواست کنم صــحبت‌هاتونو خیلی خلاصه وار و فقط در چند خط بیــان کنید ولی بیننــدگان ما خودشـــان خواهند فهمید که چـــرا من اصـــرار دارم بلافاصله شما سر اصل مطلب بروید.

ایکس: (صدا توسط مبدل الکتـونیکی تغیـیر یافته است). خب. ... در واقع من مطلبی که مربـوط به پـروژه سـرپو باشه رو ندارم چون من هیچ تجـربه‌ای با مـاجرای سـرپو نداشتم ولی اطلاعـات دیگـری ارائه خـواهم داد. و این‌ها اطلاعــاتی هســتند که من در مــدت شش مــاه که در یک

شـرکت هـوا و فضا کـار می‌کـردم جمع آوری کـرده ام... من یک نظـامی نیسـتم و هیچـوقت هم نبـودم. من شش ماه در مرکز بایگانی سازی مستندات مربوط به پرونــده، ویدئوها، فیلم‌ها، تصـاویر و اسـناد و مـدارکی که توسط دولت در طی پروژه‌هـــای یوفو و تحقیقـــات محرمانه و مواردی از این دست تهیه میشده کار می‌کردم.

بیل: و این در چه سالی بود؟ در دهه 1980؟

ایکس: بله، سالهای 84 و 85

بیل: بسـیار عـالی. دقیقا کـاری که آن‌جا انجـام میدادید چی بود؟ و در طول آن دوران با چه نـوع چیزها سـروکار داشته و مواردی که بدست می‌آوردید چه بودند؟

ایکس: خب، من درواقع کارمند مســـئول پرونـــده‌ها و ترخیص امنیتی اونها بـودم. هر روز بـرای من آیتم‌هـایی میومد. و من وظیفه داشـتم اون آیتم‌ها رو به بخش‌هـای گوناگونی تقسیم کنم و گـاهی کـار طبقه بنـدی امنیـتی اسناد هم بر عهده من بود. بعضی وقتها هم پرونده‌هایی می‌آمد که نیـــاز بـــود محتویـــات آن‌ها را بصـــورت منظم طبقه بندی کنم. بیشتر اون پرونده‌ها بصورت مهرو موم شـده به دسـتم می‌می رسـید. مـواردی مثل سـفینه‌های سقوط کرده و دیسک‌های منهدم شده. اغلب آن‌ها حاوی تصاویر و اسنادی از دولت ایالات متحده و اکثر بخش‌های دولـتی و شـرکت‌هایی که به نـوعی در زمینه هـوا و فضا فعالیت دارند بود.

کری کاسـیدی: می‌توانید به ما بگوئید چه نـوع مهرهـایی پای آن اسناد خورده بود؟

ایکس: مهـــــــر؟ «خیلی محرمانه». محرمانه. فقط مهر چشم‌ها. کلمـــات رمز. اغلب اون رمزها را فقط بـــرخی کارکنان مجاز می‌توانســتند بخوانند. منظـورم اینست که من در قســمت مســتند ســازی کــار می‌کــردم و من از چگونگی نشانه گذاری روی اسناد مطلع بودم و به لحـاظ وظیفه‌ای که داشتم قـادر بـودم آن رمزها را خط به خط بخوانم و چیزهـایی که بصـورت اشـتباهی نشـانه گـذاری شـده بودند را اصـلاح می‌کـردم و دوبـاره آن‌ها را علامت می‌زدم. خب کار من شامل مواردی از این دست بــود که انجام می‌دادم. بسـیاری از اسـناد نظـامی بودند و بـدون نشـــانه گـــذاری می‌آمدنـــد، این‌که مربـــوط به چه بخشی هستند مشخص نشده بود و من اینکار رو انجام می‌دادم. این کـــــار بخشی از روش آن‌ها ست که هیچ توضـــــیح یا رمزی روی برخی از اسناد نمی‌زنند.

کری: بیشتر از همه کدام اطلاعـات بـود که وقـتی بـرای اولین بار چشمت بدانها افتاد واقعا شوکه شدی؟

ایکس: اون چیزی هست که من مدت طـولانی آنـرا بـاور داشــتم و می‌تــوانم واقعا آنــرا بــرای شــما اثبــات کنم. احتمـالا آن یکی از بهـترین چیزهـایی است که بـرای من اتفاق افتاده است.

بیل: می‌توانم آنرا تصـور کنم. وقـتی که شـما شـروع به بیرون ریختن این اطلاعات کردیـد، یک یا دو نفر شـما را «مـرد رازول» صـدا زدند. دلیل این نامگـذاری چی بـود؟. منظـــورم اینست که این لقب به واقعه ســـقوط رازول مربـــوط میشه یا دلیل دیگه‌ای داره؟ اجـــازه بدید این رو هم بپرسم که شما در جریـان برنامه دادوسـتد (بین ما و بیگانگان) هم بودید؟

ایکس: اوه بله! این موضـــوع مربـــوط به همـــون دوران میشه. درخواست‌هایی داشــتیم از دولت مبــنی بر تعامل با فرازمینی‌ها و بازســازی ســفینه‌های ســقوط کــرده، بهبود تجهیزات و مواردی مثل این.

بیل: پس واقعیت داره ماجرای بده و بستان بین دولت و بیگانگان بین سالهای 1947 تا...؟

ایکس: تا زمان حال.

بیل: واو... بسیار عالی.

کری: شما اشاره به تعدادی موارد ســقوط کردید و به ما از چنــدین مــورد ســقوط گفتید. ممکن است بگید در بین این سالها دقیقا چند مورد سقوط اتفاق افتاده است؟

ایکس: بالای پنجاه مورد

بیل: در خاک آمریکا؟

ایکس: آمریکا و خارج از آن.

بیل: آیا ایده‌ای از تعداد گونه‌هـای متفـاوت بیگانگـانی که در این سقوط دخیل بودند وجود دارد؟

ایکس: نه. من به یـــاد نمی‌آورم دقیقا چند تا. ولی تا این حد می‌دانم که حـــــــداقل با پنج گونه متفـــــــاوت از فرازمینی‌ها سروکار داشتیم.

بیل: آیا عکس‌هایی هم از این آن‌ها دیده اید؟

ایکس: چهار نوع از آن‌ها . چهار گونه متفاوت

بیل: عکس‌های چهار نوع موجود فرازمینی.

کری: می‌توانید توصیفشان کنید؟

ایکس: خب گـونه‌ای که بیشـتر من با اسـناد آن‌ها کـار کـرده‌ام قـدهای بلند و پوسـتی نـارنجی رنگ دارند و در اسـناد از آن‌ها به عنـوان «سـازندگان» یـاد میشه. آن‌ها گـونه‌ای که ما با نـام خاکسـتری می‌شناسـیم را بوجـود آوردند. این‌ها بـاهم شـباهت فـراوانی دارند و از طریق چانه‌هایشان متمایز می‌شوند. نارنجی‌های بلند قدتر ولی لاغرتر هستند و صورتشان گردتر است ولی چشمانشـان مثل بقیه خاکستری‌ها بزرگ است. این‌ها دونـوع از رایج ترین‌هاشون هسـتند. گونه دیگـری هم هست که خیلی به خاکستری‌ها شبیه است اما کمی رنگ پریده‌تر و زمخت‌تر هسـتند. شـاید بشـود گفت تقریبا عموزاده‌هـای خاکسـتری‌ها باشـند (خنـده). من عکس‌هـایی هم از یک گونه موجـودات فرازمیـنی دیـده‌ام که کـاملا مثل من و شـما هسـتند فقط با پوسـتی بسـیار سـفید تر. قدشـان تقریبا هم قد آقای رایان، چشمانشان آبی رنگ و موهای روشـنی دارند. دربـاره این‌ها حـتی در اینـترنت هم می‌توانید مطالبی بخوانید. من تا کنون هیچ سند رسـمی درباره این نوع نخوانده بودم ... آن‌ها به ما پیشنهاد دادند که اگر سلاح‌های هسته‌ای مان را کنـار بگـذاریم حاضـرند به ما در پیشرفت کمک کنند و مارا نجات دهند.

بیل: ولی شما آن را در هیچ سندی ندیدید.

ایکس: بله همینطور است.

بیل: باشه. بسیار خب

کری: آیا هیچ مدرکی وجـود دارد که نشـان دهنـده هـدف اصلی آن‌ها از آمدن به زمین باشد؟ آن‌ها چرا اینجایند؟

ایکس: بله وجـود دارد. آن‌ها از فعالیت‌هـای هسـته‌ای ما در هراســـند. آن‌ها فکر می‌کنند که ما ممکن است نسل خودمان و دیگر گونه‌های فرازمینی را نـابود کـنیم. چـون ما به دانش و امکان سفر فضایی به نقطه‌هایی که آن‌ها قرار دارند روز به روز نزدیکتر می‌شویم.

بیل: این فرضیه‌ای از طرف دولت هست یا چـیزی هست که شـما واقعا از اسـناد رد و بـدل شـده قطعی دریافته اید؟

ایکس: این‌ها چیزی‌هـایی هسـتند که از طریق ارتبـاط با آن‌ها دستگیرمان شده بود.

کری: آیا آن‌ها توضیح دادند که چگونه با بیگانگان ارتبــاط برقرار می‌کردند؟

ایکس: آن‌ها تله پاتی می‌کردند.

کری: تله پاتی؟

ایکس: بله.

کـــری: آیا آن‌ها اینکـــار را بصـــورت از راه دور انجـــام میدادن؟ یا... شما می‌دانید چگونه اینکار انجام میشد؟

ایکس: درسته. افرادی بودند که وظیفه برقراری ارتبـاط بین انسانها و بیگانگان را برعهـده داشـتند. آن‌ها مثل ما که اینجا نشستیه ایم رو در رو با بیگانگان می‌نشســتند و همانطور که من به سوالات شما پاسخ می‌دهم. بیگانگان بصورت ذهنی به سوالات انسانها جواب می‌دادند. درست به همین صورت.

بیل: آیا می‌توانید نظـــــری بدهید که چه تعـــــداد از آن موجودات در اینگونه جلسات شرکت داشـتند؟ به عبـارتی افرادی از طرف دولت آمریکا که بخواهند با آن موجودات مذاکره کنند هم حضور داشتند؟

ایکس: تا آن‌جا که یـــــــادم می‌آید پنج تا ده تا. فکر کنم بیشتر از این‌ها هم می‌تواند باشد.

کری: پنج تا ده تا رو از روی اسناد و مدارک می‌گوئید؟

ایکس: با توجه به اســـــناد، با پنج تا ده موجـــــود بیگانه مذاکره کردند.

کری: بسیار خب.

بیل: چه چیزی دیگری بـاعث شـده بـود که این موجـودات بخواهند با دولت آمریکا مذاکره کنند؟

ایکس: این‌که ما نوادگـان و فرزنـدان آن‌ها هسـتیم و ما انسانهای زمینی در حقیقت از مواد ژنتیکی آن‌ها بوجـود آمده ایم. ما گونه‌هایی هسـتیم که توسط آن‌ها مهندسی ژنتیک شده ایم. این اصل چیزی بـود که من در آن اسـناد خوانــدم و به یــاد دارم. همچــنین آن‌ها ادعا می‌کنند که آن‌ها بودند که عیسی مسیح را بر روی زمین قــرار دادند و مـذهب را به انسـانها یـاد دادند و ما به واسـطه آن‌ها تکامل یافتیم تا این‌که حریص شدیم و شروع به تخطی و انجام گناه کـردیم. آنچنـان که در کتـاب مقـدس از آن به عنوان گنـاه یـاد می‌شـود. من واقعا نمی‌دانم آن گنـاهی که می‌گویند چه بـــود. فقط ایـــنرا می‌دانم که شـــرایط زندگی سبب می‌شوند تا انسانها حریص و آزمند شـوند و این جزو مهارت‌های زندگی برای بقا و تکامل است.

بیل: این‌ها توی اسناد و مدارک قید شده بودند؟

ایکس: مطـــــالب اســـــناد دلالت به این‌ها داشت. من نمی‌توانم دقیقا بگویم خط به خط چی توی اسناد نوشته شـــده بـــود اما مفهـــوم کلی که موضـــوعیت داشت رو می‌تونم بگم که به چی دلالت داشت.

کری: به چی دلالت داشت؟

ایکس: آمـوزش دادن به انسـان بـرای رسـیدن به سـطح بالاتری از پیشرفت و تکامـل، سـطحی که درک کـنیم که همه گونه‌ها از ماهیت و ماده واحدی آفریده شده ایم. ما همه ترکیبی از انرژی و مواد فیزیکی هستیم. و نیازی به مبـارزه و نـزاع با یکـدیگر نـداریم. نیـازی به پـول نیست. این‌که ما همه چیز را در مسائل دنیوی خلاصه می‌کـنیم و ما آنقدر در غـرور خودمـان غـرق شـده ایم که نمی‌دانیم واقعاً هویت و منشا ما چیست؟. به گفته بیگانگـان، آن‌ها اینگونه نیستند. آن‌ها بـدن خودشـان را مثل چـیزی که ما خودمان از بدنمان تصور می‌کـنیم نمی‌بینند. بـدنها بـرای همیشه به آن‌ها داده نشـده است و آنـرا وسـیله‌ای بیش نمی‌دانند.

کری: آیا شما تصاویری از آن‌ها را دیده اید؟

ایکس: عکس خودشـان را، سـفینه‌ها، اغلب سـفینه‌های پرنده که بیشتر آن‌ها از مسـافت‌های دور بودند و بـرخی از گزارشات از آن‌ها به عنوان «تو خالی» یـاد می‌کردند. بیشتر ماموریت‌های شاتل فضایی.

کری: عکس‌هاشون؟

ایکس: بلـه، عکس‌هـای سـیاه و سـفید که خیلی قـدیمی بودند.

کری: آیا جزئیـاتی از آن عکس‌ها در ذهن شـما مانـده که خیلی بارز بوده باشد؟

ایکس: من در مصاحبه‌های دیگر این را گفته‌ام که من آن عکس‌ها را بـــرای اولین بـــار می‌دیـــدم. در بین آن‌ها تصاویری بودند که رویشان نوشته شـده بـود «هـاوایی». نوشــته‌ها با ماشــین تحریر تــایپ شــده بودند و ســیاه و سفید بــود از این طریق می‌توانســتم بفهمم که عکس‌ها خیلی سال پیش گرفته شده بودند. عکس سـفینه‌ای بـود که نمی‌دانم درحال وارد شدن به درون آب بود یا در حال خروج از آن. ولی می‌توانستم ببینم که سفینه نســبت به آب نفوذ ناپذیر بود (آب نه از آن بیرون می‌ریخت و نه به درونش رخنه می‌کرد – مترجم).

بیل: بسیار خب. درباره سفینه بگید؟

ایکس: یه ســفینه بشــقاب مانند بــود که می‌توانســتم بخوبی تشخیص بدهم که نور تولید می‌کرد. خیلی شفاف بود. در واقع آن عکس‌ها خیلی خوب گرفته شده بودند.

بیل: از چه مسافتی؟

ایکس: از مسـافتی پنجـاه یا شصت یـاردی، شـاید هم از فاصله یک چهارم مایلی.

بیل: بسیار خب.

ایکس: عکس‌ها در ابعـاد 8 در10 اینچ بودند دیسک‌ها در آن به انـدازه 2 یا 2.5 اینچ دیـده می‌شـدند. من آن‌ها را

خیلی با دقت برانداز کردم و جزئیاتش خوب یادم هست. چـــون تا آن موقع هرگز به فکـــرم خطـــور نمی‌کـــرد که سفاین فرازمینی‌ها می‌توانند درون آب هم حـرکت کنند. بعدها که بیشتر در مورد آن‌ها فکر کردم به نظرم آمد که آن‌ها شاید از مکانی شبیه به آب می‌آیند.

بیل: از آب یا مایعی غیر از آن؟

ایکس: هر چیزی چگال‌تر از هوا.

بیل: برگردیم به خود بیگانگان... آیا مدرکی بود که نشـان دهد این‌ها از کجا می‌آیند؟

ایکس: من اسنادی را دیـدم که دربـاره مـاجرای سـرپو و زتا رتیکولی بحث می‌کرد.

بیل: زتا رتیکولی. خُب. آیا نامی از سیستم‌های ستاره‌ای یا مکان‌های دیگری هم برده شده بود؟

ایکس: ن-ه.

بیل: اُکی. آیا دربـاره چـیزی که بتواند امـنیت انسـانها و نژاد ما رو تهدید کند هم سخنی به میـان آمـده بـود؟ مثلاً درباره آدم ربـایی، یا همدسـتی بـرای اجـرای پروژه‌هـای شومی مثل کنترل جمعیت انسان و از این قبیل.

ایکس: نه. به هیچ وجه.

کـری: دربـاره فن آوری‌هـای بیگانگـان چی؟ دسـتاوردی وجـــــــود دارد که آن‌ها به ما داده باشـــــــند؟ از نظر تکنولوژیکی...

ایکس: اسـنادی مبـنی بر فعالیت‌هـای بازسـازی وجـود داشت ولی درباره راهنمایی‌های مستقیم نه. برای مثـال منطق آن‌ها این بود که سـفینه بیگانگـان اینجاینـد، خـوب ببینند و سعی کنید ازشون سر در بیاورید.

بیل: اُکی. آیا چیزی درباره سطح فن آوری‌هـای آنـان در خاطرت هست. تکنولوژی پیشرفته بیگانگـان که همـواره درباره آن صحبت می‌شود.

ایکس: یـادم هست منبع انـرژی آن‌ها خیلی بـارز بـود و این‌که از یک سیسـتم ارتبـاطی پیشـرفته اسـتفاده می‌کنند.

بیل: درباره چیزهای دیگر؟

ایکس: درباره سلاح‌هاشون چیزی نمی‌توانم بگـویم. ما با سلاح‌ها کار نمی‌کردیم.

بیل: در مورد دستگاه‌های ارتباطیشون می‌توانی صـحبت کنی؟

ایکس: زیاد نه. فقط چنـدین نفر آن‌جا بودند که بصـورت خـاص در تلاش بودند تا بفهمند سـازوکار ارتبـاطی آن‌ها چیست و چگونه از این مسافت دور با هم ارتباط برقرار می‌کنند. اما در این مـورد هیچ چـیزی نتوانسـتند بدست بیاورند.

بیل: دربـاره خطـرات احتمـالی که از طـرف بیگانگـان انسانها را تهدید می‌کند چیزی می‌دانید؟ چرا که انسـانها در جهت نادرست و خارج از چهـارچوب معنـوی بیگانگـان حـرکت می‌کنند. این‌که ما انسـانها هر روز از معنـویت

داریم فاصله می‌گیرم و آن‌ها موجودات بسیار معنوی هستند.

ایکس: قطعاً آن‌ها در این باره به ما آموزه‌هایی داده‌اند این‌که ما مثل آن‌ها معنوی هستیم. و این همان چیز مشترک بین ما و آن‌ها ست. آن‌ها معتقدند این بدن ما همواره در یک چرخه بازیافت هست و کسی برای همیشه صاحب جسم مادیش نیست. آن‌ها جسمشان را به مثابه وسیله نقلیه‌ای می‌بینند که روحشان بر آن سوار است و یک روزی فرا می‌رسد که آنرا ترک خواهند کرد. آن‌ها بر عکس ما انسانهای زمینی جسمشان را تقدیس نمی‌کنند.

بیل: مانند راننده‌ای که ماشین خود را بعد از مدتی تحویل خواهد داد.

ایکس: بله من آنرا به یک ماشین تشبیه کردم. در واقع هر کسی می‌تواند صاحب یکی از این ماشین‌ها شود و تولید و عرضه آن بی‌پایان است. شما بابت آن بهایی نمی‌پردازید. چون که آن مال شما نیست بلکه موقتاً به شما داده شده است.

بیل: بعد از مردنشان چه اتفاقی برای آن‌ها می‌اُفتد؟

کری: آن‌ها حافظه خودشونو رو فراموش نمی‌کنند؟ درست است؟

ایکس: مرگ آن‌ها آنگونه که در انسانها اتفاق می‌اُفتد نیست. همچنین قبل از مردنشان از زمان مرگشان با خبر هستند. آن‌ها وقتی می‌میرند به یک مرحله جدیدی از زندگی وارد می‌شوند و صاحب یک جسم جدید در یک

زنـدگی جدید می‌شـوند. ولی خـاطرات اندوخته شـده از زندگی‌های پیشین را فراموش نمی‌کنند. بنابراین زندگی آن‌ها ادامه می‌یابد و هر مرحله از زندگیشـــان 200 تا 400 سال طول می‌کشد.

بیل: یعــنی هر عمر آن‌ها 200 الی 400 ســال طــول می‌کشد؟

ایکس: این مدت در مقیاس سال زمینی است.

کری: درباره نـام رئیس جمهـور یا فرمانـده ارتش در آن زمان‌ها چیزی به خاطر دارید؟

ایکس: بیشتر نام ترومن و آیزنهاور را در اسـناد دیـدم و نه کس دیگر.

کری: بنابراین ترومن و آیزنهاور در جریان این ملاقات‌ها بودند.

ایکس: من شـواهدی دیـدم که آن‌ها کـاملاً از کیفیت این مـذاکرات آگـاه بودند. فکر می‌کنم اکـثر روسـای جمهـور آمریکا و نه همه آن‌ها در جریــان ملاقات‌هــای پنهــانی با فرازمینی‌ها هســتند. من نمی‌تـوانم بگـویم تا چه انـدازه مقامات بلند پایه به این اطلاعات دسترسی داشــتند ولی می‌دانم که آن‌ها در جریان بودند.

بیل: آیا چیزی در بین اسناد سـالهای دهه 1980 بـود که درباره اتفاقی در آینده صحبت کرده باشد؟

ایکس: بله بود. صحبت‌هایی درباره «فرود تـوده» (Mass landing) در پایان سال 2012 مطرح بود.

بیل: در پایان سال 2012؟

ایکس: بله فرود یک توده.

بیل: این تاریخی است که شما در اسناد خواندید؟

کری: آیا بیگانگان آمریکائی‌ها درباره اتفاقی در آینده خبر داده بودند؟

ایکس: خُب، آن‌ها گفته بودند که حادثه‌ای در آینده رخ خواهد داد. بدون این‌که اشاره کنند که این حادثه به خواست آن‌ها خواهد بود یا نه.

کری: چرا این سال رو گفتند آیا دلیل خاصی وجود داشت؟

ایکس: در طول یک زمان دراز. من فکر می‌کنم تمدن‌های بسیاری بر روی زمین وجود داشته‌اند، شاید هنوز هم وجود دارند. ولی این تمدنها برای همیشه پایدار نبوده‌اند. این تاریخ برای آن‌ها بسیار اهمیت داشت.

بیل: با این حساب آینده‌ای اجتناب ناپذیر در انتظار ماست....

ایکس: بله.

بیل: ... که دارد نزدیک می‌شود.

ایکس: بله.

بیل: و این یک چیز مسلم و مستندی است و ما سالهای زیادی با آن نداریم.

ایکس: نه نداریم (خنده).

بیل: با توجه به تجربیاتی که داشته اید، احساس و نظر شما درباره این موضوع چیه؟

ایکس: من از آن استقبال می‌کنم. برای این‌که فکر نمی‌کنم چیز تهدید آمیز یا خطرناکی باشد... تنها چیزی که باید از آن وحشت داشت رفتار دولت‌ها با مردمی است که فقط می‌خواهند حقیقت را بدانند. دولتها نمی‌خواهند شهروندانشان چیزی زیادی بداند.

بیل: آیا شما مشاهداتی دال بر نزدیک شدن آن اتفاق در حال حاضر دارید؟

ایکس: بله. خیلی ضعیف

بیل: خیلی ضعیف؟. خب اگر شما مسئول عملیات افشاسازی بودید چه اقدامی می‌کردید؟

ایکس: خُب اگر من این کار را از الان شروع می‌کردم شغل بسیار سختی داشتم. فکر می‌کنم این کار از سالها پیش آغاز شده. کار من از رازول شروع شد زمانی که هنوز گزارش آن ماجرا به روزنامه‌ها و رادیو کشیده نشده بود. من دوست دارم اینکار ادامه پیدا کند. من از همه افراد درگیر و تاثیر گذار استقبال می‌کنم. از همه آن دانشمندان و کارکنانی مثل خودم دعوت می‌کنم بیایند و درباره مشاهدات خودشان صحبت کنند و حقیقت را بگویند. می‌دانید! ما در آن واقعه موجوداتی را پیدا کردیم. بعضی از آن‌ها در اثر سقوط جان خودشان را از دست داده بودند ولی چندین موجود دیگر را توانستیم مداوا کنیم و زنده نگهداریم.

بیل: آن‌ها یی که زنده نماندن کالبد شکافی شدند؟

کری: شما گزارشی از کالبد شکافی دیدید؟

ایکس: بله دیدیم.

بیل: به یـاد دارید در آن گزارش‌ها دربـاره فـیزیولوژی و زیست شناسی آن‌ها چه چیزهایی نوشته بود؟

ایکس: تمام چیزهایی که خواندم و در خاطرم هست اینه که خون آن‌ها دارای کلروفیل است و بر مبنـای کلروفیل کار می‌کند. آن‌ها غـذا نمی‌خورند و آنگونه که ما گـوارش می‌کـنیم آن‌ها همچین چـیزی ندارند. آن‌ها فاقد معـده هستند و مواد زایـدی که تولید می‌کنند را مثل انسـانهای سنتی دفع نمی‌کنند. آن‌ها موجوداتی بین حیـوان و گیـاه هسـتند و انـرژی و مـواد معـدنی خودشـان را از طریق پوست جـذب می‌کنند. همچـنین از نـور بـرای فتوسـنتز استفاده می‌کنند.

کری: من کنجکاو شدم بـدانم شـما چه تجربیـات شخصی در آن دوران داشـتید. آیا شـما خودتـان تجربه ملاقـات با آن‌ها را دارید (از نزدیک آن‌ها را دیـده اید) یا با مـردان سیاه پوش رو در رو شده‌اید تا حالا؟

ایکس: من تا به حال در عمرم موجود فضایی ندیدم حتی مشاهده عینی یا بصری هم نداشتم. با مردان سیاه پوش هم برخـورد نکـردم. من تا کنـون دربـاره تجربیـات و مشاهداتم هم با کسی صحبت نکردم البته تا دو، سه مـاه پیش که با آقـای رایـان دربـاره این موضـوعات صـحبت می‌کنیم.

کری: بسیار عالی، از شما بسیار سپاســگزاریم که خیلی صادقانه و آینده نگرانه به سوالات پاسخ دادید. امیــدوارم در آینده صحبت‌های شما را بیشتر بشنویم.

بیل: این یک خـــدمت واقعی است. شـــما واقعا مـــرد شجاعی هستید. متشکرم

كوه باستاني پرديس

نام اين كوه باستاني پرديس است در حومه شهرستان جم از توابع عسلويه استان بوشهر و در نيمه‌هاي راه بندر كنگان به فيروز آباد شيراز قرار دارد.

نكات قابل توجهي كه در اين كوه باستاني وجود دارد:

1. **قله اين كوه نزديک ترين نقطه زمين به خورشيد است چون بالاترين ارتفاع در نزديكي خط استواست.**
2. **آتشكده فوق العاده باستاني كه در قله كوه قرار دارد، محل تولد و غسل تعميد پدر جمشيد جم است.**
3. **مغناطيس فوق العاده قوي كوه در جهان زبانزد است و اگر در فاصله 50 تا100 متري كوه يعني تقريبا انتهايي ترين نقطه مشخص اسفالت با ماشين توقف كني و ترمز دستي را بخوابانيد، ماشين بجاي سر پائيني به نرمي به سمت كوه كشيده مي‌شود كه البته همين مغناطيس براي رانندگان نا آشنا بسيار دردسر ساز بوده و تا كنون تعداد زيادي از خودروها بي اختيار با كوه تصادف كرده‌اند.**
4. **پوشش گياهي منطقه نوعي خار بياباني گرمسيري منحصر به فرد است كه خواص دارويي فراوان دارد و عسل حاصله از منطقه تماما» پيشخريد چند كارخانه داروسازي بزرگ جهان است يكي از تركيبات اصلي مسكن Advil كه يكي از**

بهترين قرصهاي شناخته شـده بـراي ناراحتي‌هـاي اعصــاب و دردهــاي ميگــرني است از همين عسل تهيه مي‌شود.

5. اين منطقه خرمــاي ويــژه نــيز توليد مي‌كند كه به نام خرمـاي خصه معـروف است و كـاملا در شـيره خـود غـرق مي‌شـود يعـني يک كاسه آن ظـرف سه ســاعت پر از شــيره مي‌شــود و انــدازه اين خرما اندازه آلبـالو بـود و به جهت همـان خـواص دارويي منطقه تماما» براي سـاخت قنـدهاي رژيمي بـراي بيمـاران ديـابتي صـادر مي‌شـود، نكته جـالب ديگر رويش درخت زيتـــون در دامنه شـــمالي كـــوه حد فاصل شهرســـتان جم تا روســـتاهاي چاهه و دره پلنگي مي‌باشد كه در آب و هواي آن منطقه بسيار بعيد مي‌نمود.

فعلا» سندي براي قدمت چاهه و دره پلنگي وجـود نـدارد ولي علائم مشـــهودي از غـــار نشـــيني مشـــاهده، و فسـيل‌هاي مختلفي در اين منطقه به وفـور پيـدا شـده است.

1. در لايه‌هـاي زيـرين اين كـوه معـدن عظيمي از آب خنک و فــوق العــاده ســالم وجــود دارد، آن هم در اطراف عسلويه!

مردم چاهه و جم، كوه پرديس را فـوق العـاده مقـدس و محترم مي‌شمارند، و به استناد علائم موجود در آتشــكده احتمـــالا يكي از اولين مكانهـــايي بـــوده كه نفت در آن سوزانده شده است.

با افتتاح جاده فيروز آباد به عسلويه توسط پتروشـيمي، رفتن به اين منطقه خيلي ميسرتر و راحت‌تر شـــــــده است. پتروشـيمي با تاسـيس سه شـهرک بـزرگ در اين منطقه اقدام به تاسيس فرودگاه جم نموده و چهارشنبه هر هفته يک پرواز به مقصد جم انجام مي‌شود که امکان بسـيار خـوبي بـراي سـفر به اين منطقه اعجـاب انگـيز است.

DNA ما هر لحظه در حال جهش است

دو شب پیش قبل از این‌که بخـوابم از خـالق خواسـتم تا در یک مــورد مهم دیگر من را راهنمــایی کند. صــبح روز بعد پــدرم بهم زنگ زد تا بگوید که دانشــمندان در مــورد DNA انسان به اکتشافات عجیبی دست یافته‌اند. حتی با وجود این‌که این من بودم که همیشه اینگونه اطلاعات را به پــدرم می‌رســاندم، این بــار او بــود که مــرا بــاخبر می‌ســاخت. تا عصر آن روز به این موضــوع توجه نکــرده بودم.

صادقانه بگویم، من شگفت زده شـدم از این‌که می‌دیـدم علم نـوین پزشـکی بـالاخره به رسـانه‌ها منتشر کـرد که اولین DNA انسان با 3 رشـته به دنیا آمـده. البته مـورد «آلفی» اولین موردی است که جامعه مـدرن پزشـکی را رســما وادار کــرده تا وجــود DNA سه رشــته‌ای را به رسمیت بشناسد.

در واقع من ســالها پیش خوانــدم که پزشــکان مســتقل روی مسأله کودکانی که سومین رشـته DNA را داشـتند کار می‌کردند. اما آیا آن‌ها با انسان عادی تفـاوت دارنـد؟ من بسیار خرسـندم که به شـما اعلام کنم که آن‌ها خیلی خاص هستند و در واقع در همین لحظه انسـانها در حـال جهش و تکامل به سوی گونه‌ای برتر هستند.

لطفا در کمال آرامش از مقاله لذت ببرید!

الف)علم پزشکی نوین رسما وجـود اولین مـورد کـودکی با DNA سه رشته‌ای را به رسمیت شناخت.

ب)تحـــول ژنها در سرتاسر دنیا: «ما در حـــال تغیـــیر تکـاملی‌ای هسـتیم و حـتی تا مارپیچ‌هـای DNA دوازده رشته‌ای نیز تکامل پیدا خـواهیم کـرد. هر رشـته جدید به ما قابلیتهای «فرابشری» یا «فراطبیعی» خواهد داد.

ج)تغییرات بدن و DNA.

د)DNA فیزیکی، ارتباط روحی.

الف) اَلفی کلامپ (Alfie Clamp):ــ اولین مــورد تایید شده توسط علم نـوین پزشـکی از انسـانی با سه رشـته DNA.

یک پسر بچه 2 ساله تنها انسانی در دنیا شناخته شده که یک رشته اضافی در DNA خود دارد. اَلفی کلامپ، کور و با معلولیت‌هـــای نابهنجـــاری به دنیا آمد که بـــاعث شد پزشک‌ها روی او تست‌های مختلفی انجـــام دهند. آن‌ها متوجه شدند که هفتمین کرومـزوم او یک رشـته اضـافی دارد. پدیده‌ای که تا به حال هیچ کجا در جهان ثبت نشده. این رویداد به قدری در دنیا نـادر است که حـتی اسم هم ندارد.

پزشکان هیچ اطلاعی از این‌که این وضعیت طول عمر را بهبـــود می‌بخشد یا کـــاهش می‌دهد ندارند. اَلفی که در شـــهر نونیتـــون بخش وارکس انگلســـتان (Nuneaton, Warks)زنـدگی می‌کند در این مـاه یک عمل جـراحی را برای مشکل روده‌هایش که به خاطراین وضعیت به وجود آمــده را پشت سر خواهد گذاشت. والــدینش، ریچــارد و گما کلامپ، (Gemma and Richard Clamp)اولین بار وقتی متوجه شدند فرزندشان مشکلی دارد که برای بـــار نخست او را به منزل آوردند.

در عرض چند روز او را سـریعا به بیمارسـتان برگرداندند چون از نفس کشیدن بـاز ایسـتاده بـود و لبـانش به رنگ آبی در آمده بودند.وقتی هم شش هفته داشت، پزشـکان فهمیدند که او حالتی غیر عادی در DNA خود دارد. خانم کلامپ گفت: وقتی دکترها به ما اطلاع دادنـد، من کـاملا از لحاظ روانی تخریب شدم. یک مـادر بـاردار، نه مـاه را صـــرف فکر کـــردن به این که لحظه برداشـــتن اولین قدمهای فرزندش یا دست تکان دادنش چگونه خواهد بود می‌کند.

داشتن پسری مانند اَلفی باعث می‌شود تا شما از بعضی از مسائل پیش پا افتاده خوشحال بشوید. او تا وقتی که یک سال و نیم داشت نتوانستد حتی بغلتد. وقـتی هم که توانست بسیار خوشحال شد.وضعیت الفی بـاعث شد که او تا سه ماهگی کور باشد و عضلاتش آنقـدر ضـعیف، که حـتی نتواند غلت بخـورد. او هنـوز از مشـکلات گوارشی رنج می‌بـرد و بـرای جـذب ویتامین‌ها و مـواد معـدنی به مقــادیر زیــادی داروی روزانه نیــاز دارد.او همچــنین در دماهای بالا دچـار تشـنج می‌شـود و مشـکلات متـابولیکی دارد که باعث می‌شود او نتواند بخورد یا بیاشامد.

یک تصویر میکروسکوپی از کروموزومهای انسانی. الفی کلامپ کوچک از این‌ها یک جفت اضـــافه دارد و به نظر می‌رسد در این مورد، در دنیا اولین باشد.

از زمـانی که به دنیا آمـده تابحـال 6 بـار در بیمارسـتان بستری شده. دو بار آن در یک ماه اخیر بوده که تنفسش قطع می‌شد. والــدینش حــتی فکر کردند که او مــرده و شوکّه شدند وقـتی فهمیدند بعد از بسـتری شـدن نجـات پیدا کرده و زنـده مانـده. خـانم و آقـای کلامپ دخـتر 10

ساله‌ی بسیار سالمی هم به نام جورجیا(Georgia) دارند که بسیار سالم است و DNA معیوبی هم ندارد.

آقای کلامپ گفت: پزشک‌ها گفتند که:» کـاری نیست که ما بتوانیم انجام دهیم تا از این امر جلوگـیری شـود. فکر نکنم دلیلش را هیچ وقت بفهمیم.» در همـان حـال دیـدم او که در بغلم بـود پلک زد و چشـمهایش شـروع کـرد به تمرکز کردن روی من. این یک رخداد عظیم بود چراکه ما هیچگـاه تصـور نمی‌کـردیم این اتفـاق روزی بیفتد. ما در آن لحظه حـــتی عکسی هم با هم گرفـــتیم، و در آن داشتیم به هم نگاه می‌کـردیم. الفی زنـدگی ما را تغیـیر داد. همه چیز حـول او می‌چرخد اما او کـودک خوشـحالی است و به زندگی ما شادی زیادی آورده است.

هر وقت به بیمارســـــتان می‌رویم همه‌ی دکترها و پرســـتارها می‌گویند از دیـــدن دوبـــاره الفی بســـیار خوشحالند!

ب)دانشمندان: DNA ما هر لحظه در حال جهش است!

مصاحبه با برندا فاکس (Berrenda Fox)

به وسیله پاتریشیا رش (Patricia Resch)

دکتر برندا فـاکس در مقـاله‌ای اثبـات تغـیرات ژنـتیکی و سلولی DNA را بیـان کـرده بـود. دکـتر فـاکس در مرکز بهداری آوالـون(Avalon)ـ در کـوه شاسـتا در کالیفرنیا (Mt Shasta, California)ـ کـار می‌کند.دکـتر فـاکس از طریق تست نمونه‌های مختلف خون ثابت کرده که بعضی از افراد واقعا به یک رشته اضافی DNA رسیدند.

پاتریشیا رش: برندا، یکم راجع به گذشته ات به ما بگو.

برنـدا فـاکس: من دکـترای فـیزیولوژی و naturopathy دارم. هنگـام درس خوانـدن در اروپا من با رسـانه‌ها هم همکاری می‌کردم. و این همکاری هنوز به صورت فیلم‌ها و مدیریت کـردن ادامه دارد. همـانطور که می‌دانید من با شـبکه تلویزیـونی FOX هم در خصـوص برنامه‌هـایی که موضـوعات فرازمیـنی و نقش آن‌ها در اتفاقـاتی که هم اکنون بـرای بشر دارد می‌افتد کـار می‌کنم. معروفـترین این برنامه‌ها رویت‌ها (Sightings) و فایلهای ناشناخته (X-files) است.

پ.ر:هم اکنــون چه تغیــیراتی در ســیاره ما در حــال رخ دادنه و چگونه بدن ما را تحت تأثیر قرار خواهد داد؟

ب.ف:تغییرات بـزرگی در پیش رو داریم. جهش‌هـایی که هنـــوز اتفـــاق نیفتادند. آنگونه که متخصصـــان ژنتیک می‌گویند در آغـاز ما از آب بـیرون آمـدیم. چنـدین سـال پیش در مکزیکو ســیتی، یک گــردهم آیی از متخصصــان ژنتیک سرتاسر دنیا برقــرار شد که موضــوع اصــلی آن تغیـیرات DNA بـود. ما در حـال ایجـاد یک تغیـیر انقلابی هستیم اما نمی‌دانیم داریم به چه تبدیل می‌شویم.

پ.ر:DNA ما چگونه تغییر می‌کند؟

ب.ف: هر فـرد یک جفت رشـته DNA دارد. چـیزی که ما در حـال پی بـردن به آن هسـتیم این است که رشـته‌های دیگـری هم در حـال شـکل گیری‌اند. در DNAها دورشـته پیچیده در هم و متصل به هم وجود دارند و من باور دارم که ما به دوازده رشته هم خواهیم رسید. در این مدت که به نظر می‌رسد از 5 تا 20 سال پیش شروع شده، ما در

حال جهش خواهیم بود. این توضیح علمی آن است. این جهش گونه‌هاست که معلوم نیست حاصلش چه می‌شود.

این تغییرات به اطلاع عموم مردم نخواهد رسید چون جامعه دانشمندان حس می‌کنند که دانستن آن فقط باعث وحشت مردم می‌شود. و اما تغییر در سطح سلولی: من هم اکنون در حال کار با سه کودک هستم که همه آن‌ها DNA سه رشته‌ای دارند.اکثر مردم می‌دانند و آنرا حس می‌کنند. بسیاری از ادیان راجع به تغییرات آینده بشر، به روشهای گوناگون به ما گفته‌اند. ما می‌دانیم این یک جهش مثبت است هر چند به صورت فیزیکی، ذهنی و احساساتی ممکن است وحشتناک باشد و مورد سوتفاهم واقع شود.

پ.ر: آیا این کودکان خصوصیات اخلاقی متفاوتی نسبت به کودکان دیگر دارند؟

ب.ف: این‌ها کودکانی هستند که می‌توانند اشیای درون اتاق را فقط با تمرکز کردن به روی آن‌ها حرکت بدهندیا در لیوانی، تنها به وسیله نگاهشان آب بریزند. آن‌ها تله پاتیک هستند. حال ممکن است فکر کنید که این کودکان نوعی ابربشر هستند اما اینطور نیست. این‌ها نمونه چیزی هستند که بشر قرار است به آن طی دهه‌های آینده تبدیل شود.

پ.ر: فکر می‌کنید این اتفاق برای همه‌ی ما رخ خواهد داد؟

ب.ف: به نظر می‌رسد که اکثر مردمی که قبل از سال 1940 به دنیا آمده‌اند نتوانسته‌اند خودشان دچار این تحول بشوند اما زمینه را برای نسل بعدی آماده

ســاخته‌اند. غــدد درون ریز و سیســتم ایمــنی بــدن ما بزرگـــترین شـــواهد بـــرای این تغییرات‌اند. این یکی از دلایلی است که کارم تحقیق بر روی تست‌ها و روش‌های درمان در قسمت دستگاه ایمنی بدن است.

بعضی از افـراد بـالغی که توسط من تست شـدند، واقعا در حـــــال به دست آوردن یک رشـــــته DNA دیگر بودند.بعضی‌ها هم حـتی داشـتند سـومی شـان را هم به دست می‌آوردند. این مردمـــــان در کالبد فـــــیزیکی و هوشـیاری ذهـنی شـان در حـال تجربه تغیـیرات بـزرگی هستند. به نظر من زمین و هر چه در آن هست، در حــال افزایش ارتعاشات خوداند. خیلی از بچه‌هایی که اخیراً به دنیا می‌آیند به طرز محسوسی سبک‌تراند.

پ.ر: چه چیزی بـاعث تغیـیر در یک جسم عـادی که DNA دو رشته‌ای دارد می‌شود؟

ب.ف:آســانترین راه بــرای جهش در DNA از طریق یک ویـــــروس است. ویروس‌ها الزاما همیشه بد نیســـــتند. ویروســها روی یک رشــته زنــده می‌توانند زنــدگی کنند. DNA ویروسهایی مانند اپستین بـار(Epstein Barr)ـ و تب خال نوع 6 (Herpes #6)ـ ساختار سلولی را تغیـیر می‌دهند. ویروس HIV یک ویروس DNA نیست. به جای جهش دادن بدن، در حقیقت آنرا می‌خورد. اکـثر مـردمی که دچار این پروسه می‌شوند، پس از آن یک شغل جدیـد، یک طرز فکر جدید یا حداقل یک شروع دوباره در زنـدگی را آغـــاز می‌کنند.هر چند ممکن است حـــتی احســـاس بیماری یا نا امیدی کنند امااین یک برتــری است. به آن‌ها این شانس داده شده که ساختار DNA خود را تعییر دهند و آنرا سبک‌تر و سالم‌تر کنند تا بتوانند به نسل بعد ارتقا

یابند. تا آنجایی که من می‌دانم این پروسه تا سال 2012 کامل خواهد شد.

پ.ر: چه تغییرات دیگری را شاهد خواهیم بود؟

ب.ف: هیچ بیماری‌ای وجود نخواهد داشت، نیاز به مرگ پیدا نخواهیم کرد، و دروسمان را نه تنها بدون سختی، بلکه با عشق و علاقه خواهیم خواند.سیستم قدیمی باید از بین برود و این کار بدون یک نبرد بزرگ انجام نخواهد شد. جنگهای بسیاری را خواهیم دید، علم پزشکی دیگر کارآمد نخواهد بود و دولت هم دیگر به درد نخواهد خورد. خیلی از اصول و قواعد قدیمی دیگر نمی‌توانند وجود داشته باشند. آن‌ها یی که در آن برهه زمانی زندگی می‌کنند، تقریبا نخستین افراد از گونه‌ای جدید هستند.

پ.ر: آیا این تغییرات، عوارض جانبی هم دارند؟

ب.ف: با یک تغییر سلولی، ممکن است گاهی اوقات حس عدم وجود کنید! ممکن هم هست احساس خستگی کنید چون سلول به سلول بدنتان دارد عوض می‌شود و تبدیل به موجودی جدید می‌شوید.مانند یک نوزاد، ممکن است نیاز زیادی به استراحت داشته باشید. آشفتگی ذهنی و عدم توانایی تمرکز بر مسائل عادی ممکن است رخ دهد. دردهایی بدون علت خاص ممکن است در بدن رخ دهد و خیلی‌ها هم شاید احساس دیوانگی کنند. اگر به یک مرکز پزشکی عادی بروید احتمالاً برای شما Prozac تجویز خواهند کرد چون نمی‌دانند دلیلش چیست. برای افراد شاغل به حرفه‌ی پزشکی خیلی مشکل است، چون هرگز با این موارد مواجه نشده بودند. به دلیل این‌که چاکراها با غدد داخلی ترشح کننده

هورمـــون در ارتبـــاط هســـتند، زن‌ها دچـــار تغیـــیرات هورمونی می‌شوند.احتمال این‌که زیر گریه بزننـد، بـدون این‌که دلیلش را بدانند هم هست. بعضی‌ها هم دچـــــار یائسگی زودرس می‌شوند.

در مردهــای فعــال، احتمــال عصــبانی شــدن از شــدت خســتگی وجــود دارد. ممکن است حس کنند ســمت زنانه شان در حال ظهور است.

پ.ر: چگونه شخصی که در حــال گذرانــدن این تغیــیرات است را درمان می‌کنید؟

ب.ف: من سعی می‌کنم نسـبت بهشـان بیشـتر حس یک همکـــار را داشـــته باشم تا یک پزشک.واژه ی»دکـــتر»در زبان لاتین به معنای»آموزنده»است. به عنـوان یک شـفا دهنده واقعی تنها خدمتی که می‌تـوان کـرد این است که به اشخاص اختیـارات لازم را بـدهیم و به آن‌ها اطمینـان بــدهیم که اتفــاقی که دارد می‌افتد واقعی است و آن‌ها خـــوب خواهند شد از عـــوارض منفی بیمـــاری رهـــایی خواهند یافت.

اول، من حتما تست‌های ایمنی شناسی (immunology) را در نظر می‌گیرم که معمولا انجام نمی‌شود. این تست در یک آزمایشــگاه خــون و توسط محققین پیشــرفته و متخصص انجـام می‌پـذیرد. بعد نتیجه را به خـود بیمـاران نشان می‌دهم. این شـبیه یک نقشه تغیـیرات اسـت، پس خـود بیمـاران می‌توانند قـدرت شـفا یـافتن را به دست آورند. من یک شفا دهنده نیستم، فقط وسیله‌ای هســتم در پروسه‌ی بهبــودی شــان. هنگــامی که بیمــار نقشه‌ی

تست خـــون خـــودش را می‌بینـــد، اتفـــاقی در ضـــمیر ناخودآگاهش می‌افتد.

کلید اصلی این است که شخص خودش مسـئولیت قبـول کند و کار خودش را انجـام دهد. چـیزی که من به عنـوان ابـزار اسـتفاده می‌کنم معمـولا مـورد اسـتفاده زیـادی نـدارد. من خیلی از Organotherapy(درمـان غـده‌های بدن مانند پانکراس، تیروئید و غیره) استفاده می‌کنم که در قاره اروپا بیشتر برای آماده سازی سیستم هورمونی بـرای پـذیرش تغیـیرات ژنـتیکی اسـتفاده می‌شـود. من همچـــنین در بـــدنهای خیلی پر انـــرژی از هوموپـــاتی(Homeopathy)ـ اسـتفاده می‌کنم. به علاوه ویتامینهـا، گیاهـان دارویی و لـیزر درمـانی.کل درمـان بسـتگی به نیازهـای شخصی دارد. بخش اعظم کارهـای من مـدیون کســانی است که تـــرجیح می‌دهم آن‌ها را خـــواهران و برادران بزرگترمان در آن سـوی منظومه شمسی بنـامم که آمده‌اند تا در عبور از این تحول کمکمان کنند.

پ.ر: تحول کار خود را چگونه می‌بینید؟

ب.ف: من به کـــارم به عنـــوان یک پل یا گـــذرگاه نگـــاه می‌کنم. هم علمی است هم هـــنری. شفابخشی هم یک هـنر است هم یک علم. بـرای رسـیدن به سـلامت کامل استفاده از تنها علم یا فقط هنر کافی نیست. فکر نکنم در تمام عمـرم بتـوانم یک شـفا دهنـده باشم چـون بـاور دارم که بیماری‌ها ریشه کن خواهند شد. مـــا، به عنـــوان مردمـــان آگـــاه، تمـــامی بیماری‌ها و رنج‌ها را ریشه کن خواهیم کرد.

ج) داروهایی برای عوارض جانبی

برگرفته از مقاله تصویر بزرگـتر نوشـته شوشـانا تـورپ کلاک (‹The Bigger Picture› by Susanna Thorpe-Clark):

ما به صورت فیزیک در حال تغییریم. از موجودات کربنی با 2 رشتهDNA به موجودات کریستالی با 1024 رشـته DNA. چـون فقط سـاختارهای کریسـتالی می‌توانند در بعدهایی با سـطوح بـالاتر وجـود داشـته باشـند. اما این تغیـیر تـدریجی است و ناگهـانی نیست و از دو رشـته به سه رشته و از سه رشته به دوازده رشـته خواهد بـود. به نظر می‌رسد که بشر در آغاز 12 رشـته DNA داشـته و کسی یا چـیزی در طی رونـدی تمـاملی آنـرا به فقط 2 رشـته تـنزل داده. فقط انسـانها نیسـتند که در حـال تغییرند بلکه تمـام گونه‌هـای زیسـتی روی زمین در حـال کریسـتالی شـدن‌اند.تمـام ماهیـان دریـا، گل و گیاهـان باغچه شما، پرنـدگان آسـمان، یا حـتی سگ و گربه تـان. همه چـیز در حـال تغیـیر است. هیچ چـیزی دچـار مـرگ و نـابودی نمی‌شـود چـرا که ما همگی در حـال حـرکت به سمت»حـالت جدیـدی از بـودن»هسـتیم. این حـالت جدید مستلزم این است که ما از لحاظ ذهنی و جسمی مفهوم بعدم سوم را رها کـنیم. درست همانند مـرگ، رها کـردن یک بخش عمـده پروسه‌ی تغیـیر است چـرا که نمی‌تـوان راه‌ها و ارزشـهای قـدیمی را نگهداشت و آن‌ها را در یک چهـارچوب جدید و کـاملا متفـاوت گنجاند. پس پیشـرفت این تغیـــیرات به ما کمک می‌کند تا بتـــوانیم خـــود را از روابـط، مشـاغل، منصب‌ها، خانـه، دارایی‌ها و غـیره رها کنیم (اگر سد راه تغییراتمان هستند).

با وجود این‌که اکثر مردم از آن مطلع نیستند و آنرا حس نمی‌کنند، این تغییرات هم اکنون در حال رخ دادن هستند. البته تغییرات فیزیکی هم اکنون با سرعت بالایی در حال انجام شدن هستند و نشانه‌های فیزیکی موقت بسیاری را بروز می‌دهند.

بعضی از این علایم:

علایمی شبیه آنفولانزا. بالا رفتن دمای بدن، عرق کردن، درد استخوانها و مفاصل و غیره. اما نسبت به آنتی بیوتیک‌ها واکنش نشان نمی‌دهند.

سردردهای میگرنی. دردهای شدید که با مسکن هم آرام نمی‌شوند.

در بعضی موارد اسهال

آبریزش بینی به همراه عطسه که تا 24 ساعت هم طول می‌کشد

سرگیجه

وزوز کردن گوش

تپش قلب

احساس لرزش در کل بدن، خصوصا شب هنگام که شخص در حالت آرامی قرار دارد

اسپاسم عضلات به همراه کمر درد

از دست رفتن قدرت عضلانی در دستها، به خاطر تغییرات ایجاد شده در سیستم گردش خون

مشکلات تنفسی

تغییرات سیستم ایمنی

تغییرات سیستم لنفی

احساس خستگی زودرس

میل به خوابیدن بیش از حد

سریعتر شدن رشد مو و ناخن

افسردگی بی‌دلیل

نگاه کردن به عمق گذشته‌ها و در نظر گرفتن رابطه‌ها و به وضوح دیدن مشکلات شخصی

اضطراب، تنش، و استرس بالا. چون که شخص حس می‌کند اتفاقی دارد می‌افتد اما نمی‌داند چه.

عده‌ی زیادی از مردم خیلی از این علائم را حس می‌کنند و با عجله پیش دکتر می‌روند و معمولاً بهشان گفته می‌شود که مشکلی وجود ندارد که خب درست هم هست. چرا که تمامی این علایم موقتی است و نشانی از تغییرات فیزیکی در حال رخ دادن است.

بعضی از این درمانهای توصیه شده: فراموشش کن، باهاش مبارزه نکن، اگر احساس خستگی می‌کنی استراحت کن، مایعات زیاد بنوش، برای درمان استرس از سنبل الطیب(Valerian) استفاده کن و ....

اگر دچار تپش قلب یا تنگی نفس شدید، بدانید که از چاکرای قلب یا گلو است. این علایم موقت‌اند. شما نه در حال مرگ، بلکه تنها در حال تغییر اید!این فقط حرف

من نیســت، اگر مطمئن نیســتید، از راهنمــایی پزشــکی کمک بگیرید. اگر نمی‌توانید ســـنبل الطیب یا شـــنبلیله(Fenugreek) پیدا کنید، از غذاهای طبیعی‌تر و سالمتری استفاده کنید.

ظاهراً اکثر علایم ممکن است گـاهی اوقـات بهبـود پیـدا کنند. این تغیـــیرات لازم نیست که حتما با هم اتفـــاق بیفتند. درصد کـوچکی از افــراد بزرگســال کل تغیــیرات کریســتالیزه شــدن را پشت سر گذاشــته‌اند و هم اکنــون 1024 رشــته DNA دارند. گزارشی از یک زن در دست است که ناگهـــانی سه اینچ به قـــدش و یک شـــماره به اندازه پایش اضـافه شد. تمـام کودکـان زیر 7 سـال نـیز تغیـــیرات را کـــاملا پشت سر گذاشـــته‌اند یا در حـــال گذارند.نوزادانی که در 2 سال گذشته به دنیا آمده‌اند هم مجموعه کـــاملی از DNA را دارند. بعضی افـــراد تـــازه شــروع به تــاثیر پــذیرفتن از این تغیــیرات شــده‌اند. این پروسه‌ی تغییر به»نام بیداری» یا “عـروج” یا “مرکابـاه” یا همان بدن روشن (Merkabah)شناخته می‌شود

ما باید بر ترســمان غلبه کــنیم و راجع به عشق حقیقی بیــاموزیم. که باید با خودمــان هم شــروع کــنیم. چــون تا زمانی که خودمان را دوست نداشته باشیم و به خودمــان اعتماد نکــنیم، نمی‌تــوانیم به کسی یا چــیز دیگــری عشق بورزیم و اعتماد کنیم.

د)ارتباط معنوی

همانطور که تحقیقات علمی ثــابت کــرده اســت، DNAما که در این مقاله به صــورت یک تــرکیب رشــته‌ای دوتــایی شناخته شده، نشان داده شــده ،کــدهای ژنــتیکی را در بر

دارد که نشاندهنده‌ی توسعه فیزیکی(جسمی) و عـاطفی شماست. با این وجود علم باید به این حقیقت نـیز دست یابد که DNA شما مقصود بسیار والاتری از این که فقط طرحی اولیه و ساده از بدن شما باشد را دارا می‌باشد.

پـــــروژه ژنـــــوم تنها تقریبا 3 درصد از کل DNA فـیزیکی(جسـمی) شـما را کشف نمـوده. به 97 درصد بـاقی مانـده برچسب زاید زده‌اند. بـدین معـنی که هیچ فایده ندارند. واقعیت این‌که بدن انسان بی‌نهایت کارآمد و قابل است و اگر چـیز بی‌فایـده‌ای وجـود داشـته باشد آنـرا تحلیل بـرده و در طی چنـدین نسل از دور هسـتی خارج و دفع می‌کند.

اگر 97درصد DNA ما زاید است، پس چگونه است که ما هنوز واجد آنیم؟

آن DNA به اصطلاح»زاید»در بدن شما در بردارنده تمام تاریخچه زندگی‌های شما از زمـان تناسخ اولتـان تـاکنون می‌باشد. این همان جایی است که صـفحات آکاشـیک که نشـاندهنده‌ی زنـدگی‌های متعـدد شماسـت، قـرار دارد. DNA را بخاطر اطلاعات پرباری که با خود دارد کتابخانه زنده نام گذاشته‌اند.

ما ده رشته DNA اضافی داریم یعنی پنج رشته دو گانه، که سالیان سال است که غیر فعال یا منفصل گشـته‌اند. تـاکنون علم به مـاهیت این رشـته‌ها پی نـبرده است. هر چند آن‌ها ســـــــــایه‌هایی از این رشـــــــــته‌ها را زیر میکروسـکوپ‌های الکـترونیکی خـود مشـاهده کرده‌اند. دانشمندان آن‌ها را»DNAسایه»نامیده‌اند.

اگر این 12 رشته DNA فعال گردند شما به 10 برابر اطلاعات موجود در DNA خود دسترسی خواهید داشت. این رشته‌های اضافی مباحث زیر را در زندگی شما در بر می‌گیرند:

ارتباط با خدا/قادر متعال

بینش درونی، دریافت پیام از راهنمایان معنوی

ارتباطات روحی و جسمی(الهی و زمینی)

عشق(الهی و زمینی)

جسم فیزیکی

نیروی حیات(چی) و اراده‌ی شخصی

علایم پیشرفت روحی(معنوی):

رفع تشنگی با آب پاک. ارتباطات الکترومغناطیسی بین سلولی جدید در بدن، شما را تشویق به نوشیدن بیشتر آب پاک و تمیز می‌کند و این باعث می‌شود که سموم بدن شما دفع شود و در نتیجه شما جسم سالمتری داشته باشید. بدن شما با نقاط ارتباط الکترومغناطیسی بیشتری کار خواهد کرد و لازم است که مرتبا آبرسانی گردد تا ارتباط قوی و شفاف‌تری بین شما و راهنمایان روحی شما برقرار گردد.

رفع گرسنگی با غذای سالم. اشتهای شما بدون خیچ تلاشی به سمت غذاهای سالمتر و مغذی‌تر مانند غذاهای ارگانیک و خام گرایش می‌یابد. به نظر می‌رسد این مرحله خود به خود و بدون هیچ سعی و تلاش شما انجام می‌پذیرد.

سلامت بیشتر. شما ارتبـاط قـوی و شـفاف‌تری با جسم خود خواهید داشت و قادر خواهید بـود که با برنامه DNA خود، در هر سلولتان ارتباط برقرار کنید. بعلاوه، زمـانی که شـما عـادت غـذایی خـود را تغیـیر داده و به برنامه غـذایی سـالمتری روی آورده، جسم شـما نـیز با داشـتن سلامتی بیشتر، پاسخ شما را خواهد داد.

آرامش درونی:

انرژی بیشـتر. ارتباطـات الکترومغناطیسی بیشـتر درون بدن شـما، جریـان طـبیعی انـرژی، در کـل، سیسـتم‌های فیزیکی و جسمی شما را ارتقأ خواهد داد.

با هر رشته DNA اضافی، شما به جهان خلقت آفـرینش نزدیکتر می‌گردید:

یک ارتباط کامل و شایسته با آفرینش. راهنمـایی روحی پیشـرفته: فعـال گشـتن هر رشـته DNA اضـافی وصل دوباره‌ای است با خویشتن الهی حقیقی شخص.

ارتباط با موجودات زنده، حیوانات، ارواح طـبیعت و خـود گایا(الهه طبیعت).

ارتبـاط با بعدهای دیگر: بـرای بهـره مند شـدن از خـرد روحی، شـما قـادر خواهید بـود که به راحـتی با بعدهای بالاتر هستی تماس برقرار کنید. شما موجودی چند بعدی هسـتید که نه تنها در این بعد که بعد سـوم است زنـدگی می‌کنید، بلکه در ابعاد بیشـمار دیگـری نـیز زنـدگی کـرده اید. چـیزی که شـما»منِ برتر خـود»می نامیـد، معمـولا همان خود شما در بعد دیگر است.

دوازده رشته DNA: میراث روحی ما

نوشته: کیت آ.اسپرکلی Kate A. Spreckley

سالهاست که دانشـمندان تشـخیص داده‌اند که انسـان‌ها دو رشته DNA فیزیکی فعال دارد. ما همچنین ده رشـته DNA پرقـدرت دیگر نـیز داریم که قرنهاست به صـورت غیر فعـال در درون نـوع بشر وجـود دارد. این رشـته‌های غـیر فعـال به وسـیله‌ی دانشـمندانی کشف گردیـده که نمی‌دانند کـــارکرد آن‌ها چیست و به آن‌ها DNA «زائد» می‌گویند.

اسید دی‌اکسی ریبونوکلئیک (Deoxyribonucleic acid) یا همـان DNA یک نوکلئیک اسـید است که شـامل تمـام اطلاعات ژنـتیکی ما می‌باشد که در رشد و عملکـرد همه موجـودات زنـده نقش دارند. نقش اصـلی DNA حفظ و نگهداری اطلاعات برای مدت طـولانی است.DNA اغلب با یک سری طرح‌های اولیه تشبیه می‌گردد چرا که شامل اطلاعات و دستورالعمل‌هایی است که برای سـاخت دیگر اجزای سلول‌ها مورد نیاز است. قطعه‌هـایی از DNA که اطلاعـات ژنـتیکی (وراثـتی) را با خـود حمل می‌کند ژن نامیـــده می‌شـــود. اما قســـمتهای دیگر DNA مقاصد ساختاری دارند و یا در تنظیم استفاده اطلاعات ژنـــتیکی نقش دارند.

بنـابراین DNA ما طـرح اولیه شخصی ما است و بـدین طریق شامل تمامی اطلاعات فکری، جسمی، احساس و روحانی ما می‌باشد.

یک انسان اساسـاً دوازده رشـته DNA دارد که مشخصـاً فعالیت می‌کنند و کـارکرد کامل انسـان را به عنـوان یک موجود روحانی تشکیل می‌دهند. از آنجایی که با قسـمت

چپ مغزمان بیش از حد لزوم فکر و استفاده می‌کنیم و مراکز مربوط به قلب مان را تعطیل کرده، و این رشته‌های DNA اضافی بلااستفاده مانده‌اند.پیامدهای این عدم استفاده این است که ما در یک جهانی که از لحاظ روحی و معنوی نارسا و ناقص است زندگی می‌کنیم، و توانایی‌های شهودی و شفابخش ما بطور چشم گیری کاهش یافته‌اند. همچنین این امر باعث شده است که ما به قسمت بسیار کوچکی از توانایی‌های مغزی خود دسترسی داشته باشیم و بتوانیم استفاده کنیم.

جسم انسان بسیار با ارزش است. جسم ما مجموعه‌ای با ارزش از اطلاعات، خرد، دانش در هر زمینه راجع به خودمان، جهان، و کل زندگی را در بر دارد.ترکیباتی از هوش در انسان جمع گردیده و حجم عظیمی از اطلاعات در درون جسم ما وجود دارد. در جسم‌های ما فرمولهایی که برای بازسازی هوشی در کل کائنات لازم است، قرار دارد.

در زمان لقاح، ما از والدین خود از طریق خون آن‌ها، یکسری ژنهای جفت و جور شده به ارث می‌بریم. این ژنها حاصل کدهای ظریفی هستند که بیشترین فرصتها را برای دستیابی و توسعه توانایی‌های روحانی(معنوی) و همچنین بهبود و شفای صدمات روحی ما ایجاد می‌کند.

در عین حال این ژنها حامل حافظه‌هایی هستند که موانعی در مسیر ما به طرف یگانگي ایجاد می‌کنند و احساسات ما را به طرف انزوا و جدایی از اصل واقعی و خالق ما می‌کشاند. این حافظه جدایی ما را وادار به

خلق تجـارب و موقعیتهـایی کـرده است که به ما فرصت شــفای خــویش، جهــان، و جــداییهایمان را داده است. زمــانی که ما یک روح هســتیم، به دقت والــدین خــود و مشخصـــات ارثی آن‌ها را بـــرای تحصـــیل تجـــارب و موقعیتهـایی که ما را قـادر می‌سـازند که خـود را شـفا دهیم انتخاب می‌کنیم. پس خود ما سـاختمان دو DNAی خود را دست چین کرده ایم.

انـرژی کـره زمین بر اسـاس تغیـیرات ارتعاشـات اصـلی حرکت کـرده و به سـطوح بـالاتر هشـیاری پیش می‌رود. همینطـور که زمین ارتعاشـات خـود را بـالا بـرده، ما به عنوان انسـان نـیز از فرصـتهای زیـادی بـرای ارتعاشـات خویش بهـره مند می‌شـویم. منظـور از این تغیـیر همـان معـراج (عـروج) است و افـراد زیـادی در سراسر جهـان دچار سردرگمی و گیجی در جهانهای خود هسـتند. با این وجود در این به ظـاهر سـردرگمی و گیجی، موفقیتهـای بزرگی برای بالندگی، توسعه و پیشرفت ما وجود دارد.

یکی از مهیج‌ترین جنبه‌های مرحله توسعه طراحی دوباره DNA ماست. نور کیهانی، اشـعه‌هایی(انـواری) است که از طرف خالق ما به طرف زمین می‌آید و محرک تغییرات بـدن ما و نظم دادنی دوبـاره به آن است. همـانطور که این نور رمزگذاری انجـام می‌دهد تارهـایی جـذب بـدن ما می‌شوند که باعث فعال کردن DNA پراکنده ما می‌شوند و آنـرا به صـورت منحنی‌هـای مـارپیچ جدید و با رشـته‌ای DNA شکل می‌دهد و آن‌ها را دسته دسته دوبـاره فعـال می‌کند.

در همـان زمـان که این دسـته بنـدی و تنظیم دوبـاره در حال پیشروی است ما یک سیسـتم عصـبی پیشـرفته‌تری

را خلق می‌کنیم که انتقال و تبادل اطلاعـات و داده‌ها را به آگـاهی ما تسـهیل می‌کند. بسـیاری از سـلولهای غیرفعـال مغز ما برانگیخته و بیـدار می‌شـوند و ما قـادر خواهیم بود که به تمام توانایی‌های جسم خـود دسترسی پیـدا کـنیم. همچنانکه جسم ما با نـور بیشـتری آکنـده می‌گـردد، حافظه‌هـای ما فعـال می‌گردند و همچنانکه DNA ما به صـورت یک هسـتی چند بعـدی (هوشـیار) توسعه می‌یابد ما نیز ارتقأ می‌یابیم.

دوازده رشـته DNA ما فعـال گشـته و به دوازده نقـاط چاکرای ما متصل می‌گردند که آستانه‌های انرژی هسـتند که از طریق آن‌ها ما به میراث روحانی و معنـوی خـویش متصل می‌گـردیم. این دوازده رشـته DNA از طریق این دوازده چاکرا ما را به شـبکه انـرژی بـیرون از جسـممان متصل می‌کند. این دوازده چاکرا مانند دروازه‌های انرژی در بدن ما عمل می‌کنند و ما را با نیروهای حیاتی زیست متصل می‌گردانند.از طریق بازکردن و فعـال نمـودن این دروازه‌هـای انـرژی است که ما می‌تـوانیم شـروع به شناخت واقعی خویشتن کنیم.

زمانی که 12 رشته DNA ما در حال شکل گیری اسـت، هر موضـوعی که با آن برخـورد نکـرده ایم و آنـرا در تاریخچه شخصی خود شفاف نموده ایم، ایجـاد آشـفتگی خواهد کـرد. احساسـات و خـاطراتی که بـرای ما رخ می‌دهند موقعیتی برای تجزیه ساختار هسـتی مـان ارائه می‌دهند و خود واقعی مارا که طی رخدادها و اعتقاداتی که به سخن در ما شنیده شده‌اند آشکار می‌سازد.

وظیفه ما بیدار نمودن، فعال کـردن و متحد سـاختن این 12 رشته یا این 12 چاکراست. این اتحاد انرژی‌هایی را

جذب خواهد کرد که ادغام خواهند شد تا در طول هستی ما به فعال سازی و بیداری جنبه‌های مختلف زندگی مان بپردازند. این موضوع جنبه‌ها، فهم و معانی جدیدی را به تمام وقایع زندگی و جهان می‌دهد.

دوازده چاکرای ما مجموعه‌هایی از انرژی هستند که اتفاقات بر اثر آن‌ها به وقوع می‌پیوندد. آن‌ها در بردارنده حافظه و هویت ما هستند و هرکدام به یکی از رشته‌های DNA ارتباط دارند. به این 12 مرکز انرژی می‌توان از طریق جایی که ما اطلاعات را حس می‌کنیم و در ارتباط با تغییر تجاربمان در افکارمان دسترسی پیدا کرد.

با گشودت قلوب و افکارمان جواب تمام اسرار بزرگ بر ما مکشوف می‌گردند. ما باید از عقاید کنونی مان دست بکشیم و عقاید جدیدی بنا بنهیم چراکه فکرمان همیشه در حال پیشرفت و توسعه است و تجارب جدیدتان را براساس آنچه که ما پیشنهاد می‌کنیم پایه گذاری کنید. فکر ما ارباب ما نیست، ما ارباب افکار خویشتنیم. افکار ما وسیله ایست برای خلق واقعیات و نه چیزی بیش از آن.

با عملکرد آگاهانه با امواج انرژی و نوری که درون کره زمین در جریان است، ما قادر به درک و ملاحظه تغییرات این سیاره براساس شفابخشی و قدرت افکار خود هستیم.

فعال سازی تمام این 12 رشته DNA کدهای ژنتیکی انسانی را به هم مرتبط ساخته و دسترسی ما را به

تمام علوم و دانشها امکان پذیر می‌سازد. این آگاهی و درک آنچه حقیقتاً هستیم می‌باشد.

با فعالسازی تمام 12 رشته DNA ما اتحاد و یگانگی درون خود را می‌سازیم که به ما این فرصت را می‌دهد گه به آرامی به سطوح بسیار بالاتری از ارتعاش و تواتر نوری انتقال یابیم که به عروج ما با بیداری آگاهی انسانی آتی ما کمک کرده.

نتیجه گیری:

در این شکی نیست که DNA ما در حال جهش است. گونه بشر با سرعت زیادی در حال تکامل است. ما در حال بازیابی رشته‌های از دست رفته DNA هستیم و در آینده ما قادر خواهیم بود تا به طور ارادی این منبع را کنترل کنیم. هیچ چیزی نخواهد توانست این روند را متوقف کند چون که قانون خلقت است.

وظیفه ما این است که این انرژی جدید که برای ما فرستاده می‌شود را قبول کنیم و به طبیعت کمک کنیم تا جسم فیزیکی ما را بهتر تغییر دهد. با پدیده تکامل مقابله نکنید! آنرا قبول کنید در آغوشش گیرید! گونه نژاد بشری که ما هستیم هر لحظه در حال شکل گیری جدید است

پیشگوییهایی از نوشته‌های مقدس و کهن هندو مربوط به 5000 سال قبل میلاد

پیشگوییهایی از نوشته‌های مقدس و کهن هندو مربوط به 5000 سال قبل میلاد و از کتب مسیحیان

بسیاری از نوشته‌های مقدس و پیشگویی‌های کهن نشان میدهد که جهان در طول دوره‌های مختلف زمانی حرکتی دورانی داشته است. هر دوره زمانی یا عصر ارتعاشات فیزیکی، ذهنی، معنوی و شرایط انسانی خاص خود را دارد.

در متون ودیک ،حرکت زمان در ارتباط با زمین به چهار دوره تقسیم شده است.

ساتیا یوگا یا دوران طلایی، که انرا میتوان با دوره جوانی مقایسه کرد، یعنی دورانی که اخلاقیت و سلامتی در شرایط عالی قرار دارند.

در ترتا یا دوران نقره ای، زوال اغاز شده اما میزان خلوص ان در مقایسه با دوره‌های بعدی هنوز در سطح بالا قرار دارد.

در دوره سوم یا دواپارا یوگا موجودات اهریمنی شروع به متولد شدن می‌کنند.

در کالی یوگا، دوران اهنین بی‌عدالتی و عدم تقوی حاکم شده و دوران پیری اغاز میگردد. این دوره اخرین و درواقع کوتاهترین انها نیز میباشد.

این چهار دوره مثل چهار فصل طبیعت به طور مدام در گردش هستند. در پایان کالی یوگا، زمستان این چهار

دوره نـــابودی جمعی هر انچه پـــیر هست روی میدهد و دوران طلایی بار دیگر اغاز میشود.

طبق محاسـبات اکنـون 5000 تا 10000 سـال از کـالی یوگا را گذرانـــده ایم. گذشـــنگان با دید عارفانه خـــود، شـــرایط خـــاص این دوره‌ها را پیش بیـــنی کرده‌اند و توصیف‌های کاملا مشـخص و واضـحی از معـایب (مفاسد کـالی یوگا)، زوال فـیزیکی، ذهـنی و معنـوی که در این دوران تاریک به وجـــود می‌اید را ارائه داده‌اند. در بخش زیر قسـمتهایی از شـریماد بهاگاواتـام یا کتـاب مقـدس هنـدوان و تفسـیرهای کوتـاهی از سـوامی شـیواناندا از کتاب کارما و بیماری ارائه می‌گردد.

بنا بر این به مرور زمان، فضیلت، راستی، خلوص (جسم و ذهن)، بخشـش، محبت، طـول عمـر، قـدرت بـدنی و حافظه، دچار زوال خواهند شد.

سـوامی ویشـنودواناندا(شـاگرد شـیواناندا): اگر دارو و درمان پیشرفته و تکنولوژی امروزی ممکن است به طور مـوقت طـول عمر را افـزایش و مـیزان مـرگ و مـیر نوزادان را کاهش دهد، اما بر اثر شـیوع مشـکلاتی چـون بی‌غذایی جمعی، ایدز، افـراط در مصـرف مـواد مخـدر و الودگی‌هـای زیست محیطی سن متوسط مـرگ و مـیر خیلی زود پایین میاید.

معلمین بسیاری در مورد توجه جوانان به یک موضـوع در طول روز ولو بمدت کم مطـالبی گفته شـده ولی ان هم روز به روز کمتر شده و در نتیجه در مورد حافظه ضعیف شده نظر داده‌اند. حافظه در نتیجه استفاده مواد مخدر و همچـنین کمبـود مقـررات فـردی ضـعیف میشـود. هرچه

بچه‌ها وقت بیشتری در خانه بگذرانند (کودکان امریکـایی به طــور متوسط هفته‌ای بیش از 3ه ســاعت تلوزیــون تماشا می‌کنند) و کمــتر و کمــتر به فعالیتهــای فــیزیکی بپردازند، ناگزیر کاهش پیدا میکند.

در دوره کالی یوگا تنها ثروت معیار مــوقعیت اجتمــاعی، اصول اخلاقی شایستگی افراد را مشخص می‌کند.

به عبارت دیگر این اسـلحه‌ها هسـتند که قـوانین را وضع میکنند و به مرحله اجــرا در می‌اورند و نه توافق افــراد. امروز شاهد نمونه‌هـای بسـیاری از این شـرایط هسـتیم مــردمی که تحت حــاکمیت (حکــومت وحشت) زنــدگی می‌کنند ناچارند ســالهای ســال تحت ســلطه تــرس و سرکوب‌های خشونت آمیز زجر بکشند.

علاقه شخصی به عامل تعــیین کننــده انتخــاب شــریک زندگی تبدیل خواهد شد.

انتخــاب احساسی لحظه‌ای شــوهر یا زن را می‌تــوان در امار روز افزون میزان طلاق در جهان مشاهده کرد.

قلب تنها انگیزه در مطالعات تجاری خواهد بود.

هر روز می‌توانید نمونه‌هایی از کلاهبرداری و تقلب‌هــای متعدد تجاری را در روزنامه‌ها پیدا کنید.

زنانگی و مردانگی فقط بر اساس میزان توانایی جنسی افراد سنجیده میشود.

خصوصــیات اصــیل دوجنس زن و مــرد نادیــده گرفته میشود. ما زیر سنبل‌های جنسی غـرق میشـویم و بـرای فروش هر چیزی از تمایلات پست خود استفاده میکنیم.

افراد مذهبی تنها به واسـته ظـاهر و لباسشـان شـناخته میشوند و نه بر اساس رفتار نیکشان.

یهودیان ممکن است عـرق چین مـذهبی بر سر بگذارنـد، کشـیش‌های مسـیحی یقه مخصـوص ببندند و سـوامی‌ها لباسهای نارنجی بپوشند. ممکن نیست که انـان اصـول و مقـــررات صـــحیح داشـــته باشـــند.انها اغلب ســـیگار میکشند،مشروب مینوشند و رفتارهای نادرست دارند.

عدالت مخدوش میشـود زیـرا مـردم نمی‌توانند انها را که بر مسند قدرت نشسته‌اند راضی نگه دارند.

در کلمبیا سـلاتین مـواد مخـدر قضـات را با پـول و یا با گلوله می‌کشـــند. شـــواهد بســـیاری در سرتاسر جهـــان نشـانگر فسـاد در دسـتگاههای قـانونی و غـیر قـانونی است.

دانش یا خردمنـدی تنها به وابسـته سـخنرانی‌های خرافه ارزیابی میشود.

زبـــان بـــازی دونالد ریگـــان بـــاعث شـــده تا او به یکی از محبـــوب‌ترین چهره‌هـــای ریاست جمهـــوری در قـــرن 20 تبدیل شود، اگر چه سخنان او محتوای چندانی نداشت.

نداشتن ثروت نشانه‌های لا مذهبی است.

بسـیاری موعظه گـران چنـان سـخن می‌گویند که گـویی خداوند به کسـانی که بیشـتر به او عشق میورزند ثـروت مـادی بیشـتری می‌بخشد. تم رایجی که در دوران مـدرن شنیده میشود این است که فرد، فقیر یا ثروت مند بودن خـود را انتخـاب میکند.در واقع به طـور ضـمنی این گونه القا میشود که هرکس ثروت مند است از نظر معنـوی از

دیگـران برتر است. کلیسا صـلاحیت و اقتـدار خـود را از ثروتش دارد.

دورویی و تزویر جایگزین خوبی و نیکی میشود.

صـحبت از نیکی کـردن و فضـایل جـایگزین اعمـال نیک میشود. امور خیریه به خاطر جلب توجه انجام میشـوند و نه به خاطر نفس نیک انها.

رضـایت طـرفین تنها عامل تعـیین کننـده ازدواج خواهد بود. اکثر ازدواجها براساس جاذبه جنسـی، پـول،مقـام و زیبایی شـکل میگیرند. اهـداف معنـوی و رشد متقابل به فراموشی سپرده میشوند.

تنها آرایش ظـاهر به عنـوان نشـانه پـاکیزگی در نظر گرفته خواهد شد.

عطر ،ارایش و اسپری‌های ضد بوی بد جایگزین سـلامتی و عادات پسندیده و پاکیزگی واقع میشود.

پر کردن شکم تنها هـدف فعـالیت و کـار انسـانها خواهد بود.

خـوبی و اسـایش زنـدگی مـادی را به قیمت فضـایل ،نیکی‌ها و قدرت معنویمان به ما میفروشند.

ارضای امیال جنسی هدف زندگی خواهد شد.

موی اراسته تطـابق مد روز تنها ملاک راسـتگویی خواهد بود.

جسارت و وقـاهت در سـخن گفتن تنها ملاک راسـتگویی خواهد بود.

کمــدین‌ها فیلســوفان دوران جدید هســتند،و بــازیگران رهبران سیاسیمان.

مهارت عبارت خواهد بود از تامین خانواده خود.

منفعت عمومی دغدغه خاطر نخواهد بود.

کارهـای نیک تنها به قصد به دست اوردن شـهرت انجـام می‌شوند.

به نــدرت میتــوان شــاهد کارهــای نیکی بــود که فقط به قصد خیر انجام شده‌اند. انجام کارهای نیکو به قصد حتی (غیر واقعی) یا (به طرز نامتعادل ایده الیســتی) در نظر گرفته میشود.

وقتی مردمان بد اینگونه برزمین حکمرانی میکنند، انکس که بیشترین قدرت را دارد حاکم مردم خواهد شد.

تـــــاریخ مملو است از نمونه‌هـــــایی از تروریست‌ها و زورمنــدانی که با زور و تبــاهی به قــدرت رســیده‌اند. نمونه‌های اخیر عبارتند از:

ایدی امین ،نوریگا،قزافی،استالین،هیتلر،صدام و.....)

حاکمان سنگدل و ظـالم ،ثـروت و زنـان مـردم را از انها می‌ربایند و مردم ناچارند به کوهها و جنگلها پناه ببرند و با بــرگ، ریشــه،گوشت ،عســل،میــوه،گل و دانه زنــدگی کنند.

این کلمات در واقع توصیف بجــایی است از میلیونها نفر انسان مرغـوب شـده همین طـور پناهنـدگان بسـیاری از کشورها.

مـردم به خـاطر قحطی و پـرداخت مالیـات تحت فشـار هسـتند و در نتیجه خشکسـالی ،سـرما،طوفـان،افتـاب سوزان ،بـاران شـدید،بـرف و درگیری‌هـای متقابل هلاک می‌شوند.

نگاهی بیاندازید به وضعیت اسفناک مردمی که دراتیوپی از گرسـنگی میمیرند و دولت کشورشـان میلیونها دلار خرج سلحه می‌کند.

مسـایلی چـون تخـریب لایه اوزون جنگلهـای اسـتوایی،اقیانوسـها،بارانهـای اسـیدی،الـودگی صـدا،الـودگی اب و هـوا و الـودگی مـواد غـذایی نشـان دهنده طبیعت اسیب پذیر زمین اسـت،و همچـنین فجـایع خود بشر:از جمله بهوپـال،چرنوبیل و جنگ‌هـای سرتاسر جهان.

گیاهان و حیوانات کوچک میشوند.

جنگل‌هـای اسـتوایی نـابود میشـود و مهندسی ژنتیک حیوانات جهش یافته خلق میکند.

خانه‌ها به دلیل نبـودن مهمـان نـوازی مـتروک به نظر میرسد.

شهرهایی مثل نیو یورک پرشده‌اند از اسـمان خراش‌هـا، مـردم خودشـان را در خانه حبس می‌کنند ،انها نه تنها همسایه‌های خود را نمیشناسند بلکه از انها میترسند.اگر کسی در خواست کمک کند مـردم میترسـند به او کمک کنند.

در دوران کـالی گرسـنگی، بیمـاری و تشـویش مـردم را عـذاب خواهد داد و حد اکـثر عمر انها 20 یا 30 سـال

خواهد بود.به خاطر تاثیرات شیطانی کالی ،جسم آدمی از نظر اندازه کوچک و نحیف میشود.

نشانه‌های بیماری نابود کننده چون ایدز و سرطان ،مصرف بیش از حد مواد مخدر و الکل حتی افراد ثروتمند و مشهور را گرفتار خواهد کرد.

پایان جهان

در دوران کالی یوگا، افراد اهریمنی بسیاری متولد میشوند که بر جهان حکمرانی خواهند کرد.شریمادبهاگاواتهم میگوید:وقتی اینگونه افراد بر جهان حکومت کنند خداوند در قالب کالی ظاهر میشود.

او اسبی چالاک به نام دوادوت (هدیه فرشتگان) را میتازاند و به دور دنیا سفر میکند.(احتمالا منظور سفینه‌های فضایی است)

کالی به عمر افراد فرومایه و پست پایان میدهد و عدل و داد را دوباره برقرار میکند.

پیشگویی‌های مشابهی از کتاب مقدس

در روزهای پایانی این جهان مردم خودخواه میشوند،به پول و ثروت عشق میورزند، فخر می‌فروشند، دشنام میگویند، از پدر و مادر نافرمانی میکنند، ناسپاس و شریر و ناسازگار میشوند، مغرضانه غیبت میکنند خویشتن خویش را از دست داده، وحشی گری میکنند، از نیکی‌ها متنفر میشوند، ریا کار، بیفکر و لاابلی میشوند و بالا خره به جای عشق خدا عاشق خوشگذرانی و تفریح میشوند.

تیموتی3-11

ان گــاه که من بهشت را دیــدم که گشــوده شد و اســبی سفید را دیدم و اورا که معتقد،صادق و واقعی بود سوار بر ان به درســـــتی قضـــــاوت کـــــرده و جنگ به راه می‌اندازد.چشمان او همچون شعله اتش می‌درخشیدند و تاج‌های بسیاری بر سر داشت، او نامی مکتوب داشت که جز خود او هیچکس از ان خبر نداشت. اکنون از دهــان او شمشــیری برنــده خــارج میشــود و با ان به ملت‌ها حمله خواهد کرد.

وارژینها

وارژینها شـهری که نا مش با فر از مینی‌ها گـره خـورده است!!

وار ژینها با حـــدو د 120 هـــزار نفر جمعیت یکی از شهرهای شلو غ و فعال ایالت مینـاس ژرایس در جنو ب شر قی بر زیل است مینـاس ژر ایس، خـود با مسا حـتی حدو د یک سوم ایـران و جمعیـتی معا دل بیست میلیـون نفر، از هزاران رو ستا و شهر تشکیل شده است.

وارژینها با مو قعیتی مناسب از سه شهر بـزر گ بر زیل قر ار دارند و از نظر استا ندا ردهای زیسـتی در درجـات او ل قر ار دارد این شـــهر دو مین تو لید کنند ه بز ر گ قهوه در بر زیل است و دارای صنا یع چند ملیتی است و با همکـــاری سر ما یه گـــذاران آمر یکا ئی،کا نا دایی،فر انسوی و انگلیسی اداره می‌گردد.

این شهر همچـنین سه بیما رسـتان ،چهـار دا نشـگاه و و مرکز آموزش فنی حر فهای و چهار ایسـتگاه رادیو ئی و سه فر ستنده تلو یز یو نی دارد.

با و جود گزا رشات متعددی که از این شـهر در اینـتر نت پخش شده و مو جو دات دیده شده را حیو انات جنگلی نا میدهاند ولی با ید به استحضار بر سانم این شهرر 1600 کیلو متر با جنگل فا صله دارد و اطر اف این شـهر فقط کشت زارهای قهوه است

.بسیاری از حو ادث این پرو نده در کشـتزارهای اطر اف و در فا صـله دو و نیم کیل و مـتری مر کز شـهر اتفا ق افتا ده است.و در شر ق این شهر اتفاق افتا ده است.

گزارش‌هـــای تایید نشـــده‌ای در دست است که نشـــان می‌دهد در ســال 1996 موجــودات فرازمیــنی بارها در برزیل مشاهده شده و تعدادی از آن‌ها نیز *زنــده یا* مــرده دســتگیر شــده‌اند.در حــالی که این رویــدادها همچنــان درهاله‌ای از ابهـام و شـایعات قـرار دارند جسـتجو بـرای کشف حقیقت ماجرا هنوز ادامه دارد....

شب سیزدهم ژانویه سال 1996 هرمانـدهی دفـاه هـوا-فضای آمریکای شمالی به مقامـات بـرزیلی اطلاع داد که آن شب تعـدادی پرنـده ناشـناش را در آسـمان نیم کـره شمالی رد یابی کرده است و پی گیری حرکت این اجرام نشــان دهنــده فــرود یک یا چند فروند از آن‌ها در ایــالت میناس ژرایس آن کشور بوده است.این گزارش ســرآغاز یکی از جالب‌ترین حوادث در تاریخ اشیای پرنده ناشـناش بــود مه اکنـون با عنـوان پرونـده (موجـودات فرازمیـنی وارژینها) شـــــهرت یافته است.البته پرونـــــده وارژینها همانند حادثه(1976 تهران)موردی شسته رفته با سندیت رسـمی و تایید شـده توسط مقامـات مسـئول نیست.در واقع همه نهادها دولـتی درگـیر در حادثه از همـان ابتـدا موضع انکار و سـکوت را پیش گرفتند و امـروز آن چه را که دربـــاره حقـــایق وارژینهـــادر دست داریم مـــدیون کوشش‌های دو پـــژوهش گر ســـخت کـــوش بـــرزیلی (اوبیراجـــــارا فرانکو رودریگز) و (ویتوریو پاکـــــاچینی) هستیم.

(لیلیان) و (والکوئیرا داسیلوا)و کتی

آنان بر اسـاس علاقه منـدی و کنجکـاوی شخصی از بـدو گسترش شایعات با تلاشی خستگی ناپذیر تمامی کسانی را که شــاهد مســتقیم وقــایع بودند و می‌شد به ایشــان

دسترسی داشت یافتند اظهاراتشـــــان را ثبت کردند به منـاطق وقـوع مشـاهدات سـرزدند گفته‌هـای شـاهدان گونـاگون را ارزیـابی و مقایسه کردند و کوشـیدند تا با درجه بندی سندیت اظهارات و مـدارک حقیقت مطلب را کشف کنند.خوشبختانه بر خلاف (حادثه رازول) اقـدام به موقع برای تحقیق کمک زیادی به جلوگـیری از تحریف یا مسکوت ماندن حادثه‌ای کـرد که از همـان ابتـدا مقامـات رسمی کوشیدند بر آن سرپوش بگذارند.(کاتیاخـاویر) زن 22 ساله‌ای بود که همسر و سه فرزند داشت.صـبح روز شنبه 20 ژانویه 1996 او به همراه (لیلیان) و (والکوئیرا داسـیلوا) خـواهران 14 و 16سـاله که از آشـنایان او و دانش آموز بودند برای کار به مـنزل خـانمی رفتند که در حال نقل مکان به منزل جدیدی بود.

حدود ساعت 3 بعد از ظهر آن‌ها پس از جمع آوریو بسته بندی اثاثیه داشتند پیاده به منازل خود در محله سانتانای وارژینها باز می‌گشتند. زمانی که آنـان به محله موسـوم به جاردیم آنـدره رسـیدند تصـمیم گرفتند از میـان قطعه زمیـنی بـایر و بـزرگی که در مسیرشـان بـود میـان بر بزنند.سانتانادر شمال جاردیم آندره قرار دارد.محوطه پر از گیاهان خودرو و علف‌های بلندی بـود که ارتفـاع آن‌ها تا زانو می‌رسید.15 متر بیشتر جلو نرفته بودند که چیزی توجه لیلیان را به خود جلب کردهفت هشت متر دورتر از او موجود عجیبی در مجاورت یک سـاختمان خـالی که در حاشیه سـمت چپ کحوطه بـاز قـرار داشت چمباتمه زده بود.لیلیان هراسـان فریـاد زد: نگـاه کنید!! و سـپس نظر همراهان وی نـیز به آن سو افتـاد.کاتیا به یـاد دارد که به نظر وی این موجود هیچ شباهتی به یک میمون یا مورچه خوار نداشت او می‌گوید: ما به خوبی او را دیدیم.

تصویری طر سیم شده از این مو جو د

وضعیت قرار گیری موجود عجیب طـوری بـود که پهلـوی چپ آن به ســوی دخترها بــود دست راســتش مجــاوره ســـاختمان و دست چپش بین پاهـــایش که آن‌ها هم در علف‌ها پنهان بودند قرار داشت.آنها نتوانستند دست‌ها و پاهـای آن موجـود را ببینند ولی چشـمان درشت و سـرخ رنگ و سه بر آمــدگی شــاخ مانند بر روی سر او بســیار ترســناک بــود.لیلیــان بعــدا گفت: او پوســتی چــرب و قهوه‌ای رنگ داشت و رگ‌هـای بـزرگی از روی گـردن به سوی شانه‌هایش امتداد یافت.موجود عجیب سرش را به سـوی آن‌ها گرداند و آنـان را دید.سـپس در حـالی که به نظر می‌رسید او هم ترسـیده است بیشـتر در خـود فـرو رفت گویی می‌کوشـید تا خـود را پنهـان کند.دخترها چند ثانیه‌هاج وواج به او خیره شـدند و سـپس در حـالی که از ترس جیغ می‌کشیدند به سوی خیابان پشت محوطه فرار کردند.

20 دقیقه بعد از رسـیدن آن‌ها به منـازل خـود کاتیا که اندکی آرامتر شده بود همراه با مادرش لوئیزا و تعـدادی از همســـــایگان با یک خـــــودرو به محل برخـــــورد بازگشتند.ولی موجود عجیب دیگر آن‌جا نبــود.کاتیا گفت: با این حـال ما توانسـتیم علف‌هـای له شـده را ببیـنیم و بویی را که شبیه به بوی گـوگرد یا آمونیـاک بـود را حس کنیم.

اخبار این حادثه به سرعت در میان همسایگان پیچید و در حدود ساعت 10 و 30 دقیقه صبح فردا به گوش (اوبیرا جـارا رودریگز) رسـید.او یک حقوقـدان 42 سـاله اهل وارژینها و استاد دانشگاه بود که از سـال‌های دهه 1970

به بعد به صـورت جنـبی دربـاره اشـیای پرنـده ناشـناش تحقیق و مطالعه می‌کرد.ابتـدا یکی از مغـازه داران محل به او تلفن کــرد و گفت که چند دخــتر موجــودی عجیب شــبیه به یک هیــولای کوچک را دیده‌اند.گرچه این خــبر جالب به نظر می‌رسید ولی اوبیراجارا آن را جدی

تصویر تو صیفی از این مو جو د

نگرفت.با این حال تا غروب شایعات چنـان قـوت گرفتند که او مصمم شد شخصا در این بـاره تحقیق کند.رودریگز بــرای این کــار از دوســتی به نــام (ســرجیو) که در یک ایستگاه تلویزیون محلی کار می‌کرد کمک گـرفت.چنـدین روز طـول کشـید تا آن‌ها محل زنـدگی کاتیا و خـواهران داسیلوا را پیـدا کنند.اکنـون دیگر انـواع شـایعات که گـاه متناقض به نظر می‌رسید دهان به دهان در سراسر شهر پخش شده بود.عده‌ای می‌گفتند که پلیس نظامی موجود عجیبی را گرفته و به بیمارستان محلی منتقل کرده

است.آنان می‌گفتند این موجـود شـکمی بـزرگ شـبیه به زنــان بــاردار داشــته و صــدایی شــبیه به گریه از او در می‌آمـده است.اوبیراجـارا می‌گوید: ما با پسـری صـحبت کـردیم که می‌گفت جریـان دسـتگیری را دیـده است.ولی حرف‌هایش چندان جدی به نظر نمی‌رسید.خیلی کودکانه و مغشــوش حــرف می‌زد.آنها نشــانه زنی را گرفتند که گفته می‌شد او هم شاهد مـاجرای دسـتگیری آن موجـود بوده است.اوبیراجارا تعریف می‌کند: .....ولی زمــانی که به او نزدیک شدیم از ما

گریخت.شـوهر این زن سـعی کـرد او را متقاعد کند تا با ما حرف بزند ولی وی زیر بار نـرفت.بـالاخره اوبیراجـارا

رودریگز توانست با سه نفری که اولین بار موجود عجیب را دیـــده بودند گفتگو کند.آنها هنـــوز هم موقع صـــحبت دربـاره مشـاهدات خـود هیجـان زده بودند و هر سه نفر هنگـــام تعریف داســتان به گریه افتادند.در روزهـــای بعد فرصتی پیش آمد او چند بـار دیگر در این بـاره از ایشـان پرس و جو کند. هر سه نفر هر بار جزییـات را به صـورت مشابه و بی‌هیچ تغییر بیان کردند و در آغاز صــحبت گریه کردند.

رودریگز متقاعد شـــده بـــود که آن‌ها راست می‌گویند. با این حال بازار شایعات همچنان داغ بود.یکی از پرستاران بیمارستان محلی در ملاقات با رودریگز با اکراه فـــراوان تعریف کـــرد که در شب 20 ژانویه یکی از بخش‌هـــای بیمارسـتانرا به مـدت چنـدین سـاعت بسـته بودند و هیچ کس حتی بیماران ملاقات کننـدگان و کارمنـدان بخش را به آن‌جا راه ندادند.بـــــیرون ســـــاختمان ســـــربازان و خودروهای نظامی توقف کرده بودند و پزشـکان نا آشـنا از شهرهای دیگر به آنجاآمده بودند.

بعدا در روز دوشنبه 22 ژانویه همه پرسنل بیمارستان را یک جا جمع کردند و به آن‌ها سـپردند که باید همه وقـایع آخر هفته را فرامـوش کنند چـون کل مـاجرا یک مـانور آموزشي براي آمادگي پزشـکان و پرسـنل نظـامي بـوده است.ســـپس به آنـــان گفتند که اگر کسي به خصـــوص حقوقـداني به نـام اوبیراجـارا در این بـاره پـرس و جو کردند بایدهمه چیز را کتمان کنند.گفته مي‌شد که

موجود مـورد نظر را از بیمارسـتان محلي به بیمارسـتان کوچکتري که در منطقه اي خلـوت‌تر قـرار داشت به نـام بیمارستان (

هيومانتيــاس) منتقل کــرده بودند.طبق يک گــزارش اين موجــود را که مشخصا مــرد بــود در پارکينگ بيمارســتان هيومانتـــاس داخل جعبه اي روبـــاز ديـــده بودند که چند پزشک به وسيله يک پنس داشتند زبان باريک بلند و سياه او را از دهانش که شبيه به يک شکاف ســاده بــود بــيرون مي‌کشدند.شايعات حــتي در مــدارس هم رواج داشــتند.از جمله آن که از قول نوجواني خبر رســيده بــود که: پــدرم درباره موجــودات فرازميــني با من صــحبت کــرده و گفته است که همه اين‌ها واقيعت دارند و او در اين بـــــــاره فيلمي

ديده است.اين پدر به فرزنــدش توصــيه کــرده بــود که در اين بـــاره با کسي حـــرف نزند زيـــرا مســـئله خطرنـــاک است.اوبيراجــارا دربــاره اين دانش آمــوز تحقيق کــرد و فهميد که يکي از اقـــوام پـــدر او در يکي از پايگاه‌هـــاي نظـــامي مجـــاور کـــار مي‌کند و در آن‌جا تحت بازداشت خانگي قرار دارد.اوبيراجــارا رودريگز ســري هم به ســتاد پليس نظـــــامي منطقه زد و با فرمانـــــده آن‌جا که يک سرهنگ

دوم بود گفتگو کرد فرمانده در اظهارات خــود تاکيد کــرد که چـــيزي در مـــورد موجـــود عجيب و غـــريب نمي‌داند و پيشنهاد برسي

موضـــوعي را داد طي چند روز بعد اوبيراجـــارا کـــرارا به ستاد پليس نظامي تلفن زد ولي با اين حـــال ديگر موفق به گفتگو با فرمانـــــــده نشد. يک يا چند روز بعد يکي از دوستان او با يک زن پليس که در روز يکشنبه 20 ژانويه در نوبت کــاري خــود مشــغول خــدمت بــود گفتگو کــرد او

تعريف كرده بود كه آن روز صبح پليس چند مـورد تمـاس تلفني اضطراري داشت كه طي آن‌ها مردم

اظهـار مي‌كردند نـاظر هيـولايي كوچک بوده‌اند اول فكر كرديم كه قضيه شوخي است و تـوجهي به آن‌ها نكـرديم تا حدود يک ماه پژوهش‌ها با اين فرض كه تنها يک حادثه روي داده است ادامه يـافت.در واقع اوبيراجـارا رودريگز فكر مي‌كرد كه موجود گرفتار

شـده همـان بـوده است كه آن سه نفر در عصر روز 20 ژانويه ديـــده بودند. مســـئولان مي‌كوشـــيدند تا حادثه مسـكوت نگه دارند.آنچه متنـاقض مي‌نمـود اين بـود كه طبق برخي شايعات موجود عجيب را صبح روز 20 ژانويه و قبل از آن كه سه زن جـوان آن را ببينند گرفتـار شـده بود.

دامنه تحقيقات گسترش مي‌يابد

در اواسط فوريه زمـــاني كه (ويتوريو پاكـــاچيني) يه تحقيقـــات پيوست پـــژوهش وارد مرحله جديـــدي شد. پاكـاچيني 100 كيلومـتر دورتر در ايـالت بلوهوريزونته زنـــدگي مي‌كـــرد و در آن زمـــان اوبيراجـــارا رودريگز را نمي‌شناخت. او روز يكشنبه 11 فوريه 1996 با خواندن مقاله اي در روزنامه درباره مشاهده موجودات ناشـناس توسط سه زن جوان از اين ماجرا آگـاه شد.پاكـاچيني كه در آن هنگـام 32 سـال داشت از 8 سـال قبل عضو يک انجمن مطالعات اشياي پرنـده ناشـناش در بلوهوريزونته به نام CICOANI بود.

اعضـــاي انجمن در يک همـــايش ويـــژه به بحث دربـــاره گـــزارش وارژينها پرداختند و تصـــميم به تحقيق در اين

باره گرفتند. آن‌ها پاکاچيني را بـراي سـفر به وارژينها و برسي موضـوع برگزيدند.اين انتخـاب بنا به دلايل متعـدد يک انتخــاب عمل رايانه بــود. نخست آن‌که پاکــاچيني به عنـوان مشـاور در زمينه واردات و صـادرات کـالا سـاعت کــاري مشــخص و ثــابتي نداشت و اين امر به او امکــان مي‌داد تا از وقت آزاد زيادي برخوردار باشد.دوم اينکه او در شهر ترس کوراکوئس که تنها در 30 کيلومتري شرق وارژينها قرار

داشت بزرگ شده بود و منطقه را مي‌شــناخت. به علاوه او از قبل هم تصميم داشت تا براي شرکت در جشــنواره ساليانه کارناوال‌ها که در آخر هفته برگزار مي‌شد سري به ترس کوراکوئس جايي که مادرش هنوز در آن زنــدگي مي‌کــرد بزند. در اين پرونــده تــرس کوراکــوئس نقش مهمي ايفا کـــــــرده است. ESA (Escola de Sargentosdas چهاردهم فوريه عازم ترس کوراکوئس شد.او به اوبيراجــارا تلفن زد تا خــود را معــرفي کند و فـرداي آن روز در يک جلسه گفتگو حضـور يـافت. هنـوز زمان

چنداني از رسيدن پاکاچيني به منزل مادرش نمي‌گذشت که در حادثه خـارق العـاده يکي از دوسـتانش به او تلفن زد و گفت مردي که درباره دستگيري موجودات ناشــناس اطلاعـاتي دارد مايل است با او حـرف بزند.اين سه مـرد پاسي از شب گذشـــته در منطقه اي خلــوت با يکـــديگر ملاقــات کردند.فــرد مــورد نظر شــرح داد که صــبح روز 20ژانويه چهار آتش نشـان موجـود بيگانه اي را گرفته و به ESA برده‌اند. اين داستان در روشن شدن توضـيحاتي

که متنـــاقض و گیج کننـــده به نظر مي‌رســـیدند کمک فراواني

کــرد. پس از آن بــود که اوبیراجــارا و پاکــاچیني متوجه شدند که در واقع دو موجود بیگانه وجـود داشـته‌اند. یکي از موجودات را آتش نشانان هنگام صـبح گرفتـار کـرده و به ESA فرسـتاده بودند.دومي هم همـان بـوده است که سه آن دخـــتر موقع عصر دیده‌اند عصر دیـــده بودند و احتمــالا در همــان روز گرفتــار و به بیمارســتان منطقه برده شده بود.بالاخره اوبیراجارا و پاکاچیني به این بــاور رســیدند که مقامــات مســئول حــداقل 4 یل احتمــالا 6 موجود دیگر را نیز اسیر کرده یا کشته‌اند.

از این مقطع به بعد اوبیراجـــارا و پاکـــاچیني تصـــمیم گرفتند ادامه کـــار را با کمک یکـــدیگر انجـــام دهند. طي حــدود 6 مــاه آینــده پاکــاچیني بارها از بلوهوریزونته به وارژینها رفت. فعالیت او بخش بزرگي از سنگیني کار را از دوش اوبیراجارا که کارهاي حقوقي بسیار پر مشــغله اي داشت و دو شب در هفته را در دانشـــگاه تـــدریس مي‌کرد برداشت.

به تدریج توجه رســانه‌ها به تحقیقــات آن‌ها جلب شد و با آگاهي مردم بسیاري از کساني که در جریان وقایع قرار داشتند تمایل بیشتري براي ارائه اطلاعات به ایشان پیدا کردند.اوبیررجارا و پاکاچیني تمــام شــایعات و گزارش‌ها را برسي کردند و به شناســـایي شـــاهدان احتمـــالي پرداختند.بــرخي از شــنیده‌هاي ایشــان و ارزیــابي آن‌ها درباره صحت و سقم شنیده‌ها به شرح زیر بودند:

_ زن و شــوهري كه در يک مزرعه زنــدگي مي‌كردند در نخستين ساعات صبح روز 20 ژانويه شي پرنده ناشناس را مشاهده كرده بودند. (واقعي)

_ يک ايستگاه رادار متحرک را از جنوب برزيل به منطقه آورده بودند (تايي نشده)

_ چند هفته بعد يک موتور سيكلت سوار موجودي را ديده بود(واقعي)

_ يک فــرد نظــامي به دوســتش گفته بــود كه در كــار دســتگيري يک موجــود فرازميــني همكــاري داشــته است (تاييد نشده)

_ شــايعاتي دربــاره يک فــرد نظــامي وجــود داشت كه به هنگـــام دســـتگيري موجـــود نا شـــناش در تمـــاس با آن يونيفرم وي چنان چرب شده بود كه همسرش مجبور شد آن را بسوزاند(تاييد نشده)

_ پليسي كه يكي از موجودات را دستگير كرده بود دچــار مرگ مرموزي شد(واقعي)

_ پنج جانور در باغ وحش شهر به مرگ‌هاي معما گونه از بين رفتند(واقعي)

_ اوبيراجارا و پاكاچيني در نهايت توانستند با 25 شاهد دست اول گفتگو كنند.آنـــان افـــراد گونـــاگوني از پليس نظامي ارتشيان غير نظاميــان پزشــكان وغــيره بودند آن دو همچــنين موفق شــدند در مجمــوع هــويت تمــام افــراد نظامي را كه به هر ترتيب در قضيه موجــودات ناشــناخته درگـــير بودند كشف و ثبت كنند.پژوهشـــگران شـــهرهاي ديگر نيز هم زمان به كــار آن‌ها كمک مي‌كردند.بيشــترين

کمک‌ها مربوط به برسي شايعه اي بـود كه بر اسـاس آن در روز 23 ژانويه چندين موجود ناشـناس را به دانشـگاه كمپيناس انتقال داده و همان جا به تشـريح اجسـاد آن‌ها پرداخته بودند. شهر كمپيناس در 320 كيلومـتري جنـوب وارژنها قرار دارد.

كاتياخاوير به همراه ليليان و والكوئيرا داسيلوا

این هم همون جایی که ادعا شده اون موجود دیده شده

این هم تصویری خیالی از اون موجود

ویتوریو پاکاچینی

اوبیراجارا فرانکو رودریگز

سقوط در در 13 ژانويه

(كارلوس داسوزا) 53 ساله خلبـان هواپيمـاي سم پـاش بود و در اوقات آزاد به عنـوان تفـريح با هواپيمـاي فـوق سبک پرواز مي‌كرد.اكنون او در روز 12 ژانويه 1996 با وانت قرمز رنگ خـود عـازم تـرس كوراكـوئس بـود تا با خلبـان ديگر تـرتيب يک مسـابقه را بدهند.وي آن شب در مسـير خـود به سـائوپولو رسـيد و در هتلي حومه مـايري پورا اقامت كرد و فردا صبح زود در شـاهراه بـزرگ و پر رفت و آمد فرنـــائو ديـــاز BF381 كه ســـائوپولو را به بلوهوريزونته وصل مي‌كند راه شـــــــــــمال را در پيش گرفت.اين رانندگي كه تا حدود 8 صـبح بـدون هيچ حادثه اي ادامه يافت. در اين هنگام او در 4.5 كيلومتري جنوب تقاطع جاده MG26 كه وارژين‌ها را در

غـرب و تـرس كوراكـوئس را در شـرق خـود دارد قـرار داشت.انـــدكي بعد صـــداي غـــرش خفيفي افكـــار او را گسيخت.اول فكر كرد كه خودرو اشكال فـني پيـدا كـرده است و آن را كنـار كشـيد ولي پس از پيـاده شـدن و در حين برسي متوجه شئ پرنـــــده ناشـــــناس با ظـــــاهري اســتوانه اي شـكل شد كه حـدود يک كيلومـتر بـالاتر و درست در غــرب شــاهراه پــرواز مي‌كــرد.صــدا از آن‌جا مي‌آمد.شئ پرنده با سرعتي در حدود 80_70 كيلومتر در ساعت تقريبا به موازات شاهراه به سوي شـمال حـركت مي‌كــرد.اين شئ عجيب با طــول در حــدود 10 مــتر و عرضي در حـدود 3.5 مـتر رنگ نقـره اي داشت و نـور خورشيد را منعكس مي‌كرد.در پهلوي آن

حداقل 4 پنجره به چشم مي‌خورد و در جلو چيزي شـبيه به يک ســوراخ بـــزرگ مضـــرس به قطر 1_1.5 مـــتر داشت.يک فـــــرورفتگي يا شـــــكاف طويل از محل اين سـوراخ تا ميانه‌هـاي شئ پرنـده امتـداد مي‌يـافت كه از انتهــاي آن دود يا بخــار بــيرون مي‌آمد.ســوزا حــيران و هيجـان زده سـوار وانت خـود شد و تا 16 كيلومـتر شي پرنده ناشناس را كه اكنون در مسير شرق پيش مي‌رفت تعقيب مي‌كـرد.انـدكي بعد اين شئ از روي چند كـوه كم ارتفـاع گذشت و سـپس با زاويه تنـدي معـادل 30 درجه مسير زمين را در پيش گرفت و اندكي بعد ناپديد شد.

ســوزا فكر مي‌كــرد كه شئ مــذكور ســقوط كــرده و به دنبال راهي بـراي رسـيدن به آن گشت.20 دقيقه بعد او در مسير يک جاده خاكي به سمت محل احتمالي ســقوط رهســپار بــود.دقـايقي بعد خـودروي سـوزا به بـالاي تپه رسيد.در آن‌جا و در برابر چشمان او قطعـات خـرد شـده

شئ پرنده در محوته تپه که تا به زانو در آن علف روييـده بود پخش و پلا بود.پيش از وي 40 سرباز دو امدادگر مرد همراه با 2 كاميون يک بالگرد يک آمبولانس و 3 خـودرو در محل حاضر بودند.همه آن‌ها به ارتش تعلق داشتند.افراد سخت مشغول بودند. آن‌ها به اين طـرف و آن طـــــــــــرف مي‌دويدند و تکه پاره‌ها را جمع آوري مي‌کردند. يک کاميون يک قطعه به انداز

يک خودروي کوچک را بار زده بود.بوي تند آمونيـاک و اتر در هوا پيچيده بود. سـقوطي وحشـتناک روي داده بـود و ســوزا شک نداشت که کسي زنــده نمانــده است. او که انتظـار نداشت کسي به سـرعت به آن‌جا برسد از ديـدن صحنه حضور نظاميان يکه خورده بـود. ولي در آن هنگـام او نمي‌دانست که پايگاه نظامي ESA تنها 14 کيلومتر با اين منطقه فاصـله دارد.سـوزا که فکر مي‌کـرد مي‌تواند کمک کند به صــحنه رفت ولي يک نفر متوجه حضــور او شد و چند لحظه بعد ســـربازان مســـلح به ســـوي او شــتافتند.آنــان با خشــونت از وي خواســتند تا بي درنگ محوطه را تـــرک کند و زمـــاني که او تعلل کـــرد به زور متوسل شدند.

سوزا سـوار بر وانت خـود از محوته دور شد ولي از آنچه ديده بود آن قدر حيرت زده بود که سفرش را نيمه کـاره رها کرد و به طرف سائوپولو برگشت. 10 دقيقه بعد او در يک رستوران بين راهي توقف کـرد تا ضـمن نوشـيدن يک فنجان قهوه به آنچه روي داده بود فکر کند مدتي بعد يک خودرو با دو مرد به آن‌جا رسيدند.

آنان لبـاس غـير نظـامي به تن داشـتند ولي آرايش مو و رفتارشان به نظاميان شباهت داشت.يکي از آن‌ها سراغ

او آمد و سوال کرد که آيا نام وي کارلوس داسـوزا است و سپس درباره آن چه که ديده بود پرس و جو کرد.سـوزا پاسخ داد من همه چـــيز را ديـــدم و مي‌دانم که آن‌جا چه اتفــاقي افتــاده است.مــرد با تحکم گفت: تو هيچ چــيز نديــدي و ســپس جزئيــات کامل زنــدگي شخصي وي را توضيح داد.او به سـوزا هشـدار داد که اگر در اين بـاره با کسي حرف بزند دچار درد سر خواهد شد.سوزا بعدها

در مصــاحبه با اوبيراجــارا و کاپــاچيني شــرح داد که اين تهديد او را وحشت زده کـــرد.در آن زمـــان از پايـــان ديکتـــاتوري نظـــامي حـــاکم بر کشـــور تنها چند ســـال مي‌گذشت و سـوزا که عـده اي از اقـوام و خويشـاوندان خود را در اين دوران از دست داده بود دهانش را بست و تا 9 ماه ديگر جز با همسر و دو تن از دوسـتان نـزديکش با هيچ کس ديگر در اين بـاره صـحبت نکـرد.تاييد صـحت گفته‌هـاي کـارلوس داسـوزا کـار آسـاني نبـود. بازرسي منطقه نشان داد که هيچ چيز دال بر سـقوط شئ پرنـده ناشناس وجو ندارد

جز آن‌که مشخصا خـــاک محوطه را جابه جا کـــرده بودند. هيچ يک از کشـــاورزان يا کـــارگران مـــزارع آن حـــوالي درباره حادثه سقوط چيزي به يـاد نداشت.با اين حـال در طي مراحل اوليه پژوهش شاهدان نظامي متعددي گفته بودند که در روز 13 ژانويه قطعـــاتي از يک شئ پرنـــده ساقط شده را ديده بودند که توسط دو کـاميون نظـامي به ESA حمل مي‌شده‌اند. ظـاهران اين قطعـات بعـدا به مرکز ملي هوافضا در ســـائو خـــوزه دوس کـــامپوس در نزديکي سـائوپولو انتقـال داده شـدند.اوبيراجـارا در اين باره

مي گويد: چيزهـاي زيـادي به نفع گـزارش سـوزا وجـود دارد ولي بايد بگـــــوييم كه نمي‌تـــــوانيم آن‌ها را تاييد كنيم.يک گزارش ديگر مربوط به 20 ژانويه از طـرف زن و شـــوهر مزرعه داري كه با چهـــار فرزند خـــود در 30 كيلومتري شـرق وارژينها زنـدگي مي‌كردند رسـيده بـود. اين نقطه‌ها تنها 8 كيلومـــتر با محلي كه يک هفته قبل داسـوزا در آن شـاهد سـقوط شئ پرنـده ناشـناس بـود فاصـله داشت.خـانم (اورليا دفريتـاس) در سـاعت 1:40 دقيقه بامـــداد روز 20 ژانويه با صـــداي گله وحشت زده گاوها از خواب بيدار

مي شـــود پنجـــره را بـــاز مي‌كند و شي پرنـــده ناشناسي مشـــابه با آن چه كه ســـوزا گفته بـــود را در آســـمان مي‌بيند.او ســـپس شـــوهرش (يوريكو) را بيـــدار مي‌كند. آن‌ها ترسيده بودند از خانه خارج نمي‌شوند و تا حدود 45 دقيقه صحنه حركت آهسته شئ پرنده ناشناس را نظـاره مي‌كنند.در اين زمان فرزنـدان 12 تا 20 سـاله آنـان در خواب بودند.اوبيراجـارا 6 روز بعد از طريق يک واسـطه در جريان اين اتفاق قرار گرفت و توانست با آن‌ها گفت و گو كند.

20ژانويه دستگيري موجودات ناشناس

حدود ساعت 8:30 دقيقه صبح روز 20 ژانويه چهار آتش نشان تلفني درباره موجود عجيـبي كه در نـزديكي جنگل (جارديم آندره) مشاده شده بود دريافت كردند.يک يا چند نفر هم در اين باره با اداره پليس تماس گرفته بودند كه آن‌ها هم به نوبه خـــود آتش نشـــاني را در جريـــان قـــرار دادند.ماجرا از اين قرار بود كه سه پسر 12 تا 14 ساله به هنگـــام پيـــاده روي موجـــودي عجيـــبي را ديـــده

بودند.مقارن اين زمان يک مــرد و يک زن هم که جداگانه در حال پيـاده روي بودند از راه مي‌رسـند. در اين هنگـام موجودي

عجيب کشان کشان در امتداد يک خاکريز به سـمت جنگل مي‌رفت.پســرها در انتظــار عکس العمل آن موجــود به سوس او سنگ پراندند ولي خانمي که در حال پياده روي به آن‌جا رسيده بود از آن‌ها خواست که اين کـار را نکنند. زماني که آتش نشانان به محل رسيدند به شاهدان گفتند که هر چه ســريعتر منطقه را تــرک کنند.درايم موقع آن موجود در نيان درختان ناپديد شد آتش نشــانان يــونيفرم معمولي و دست کش ستبر پوشـيده بودند و با خـود تـور حمل مي‌کردند.آنها با کاميون وارد جنگل شدند.

کار دستگيري به دليل وجـود درختـان و شـاريط نـاهموار زمين تا 2 سـاعت ادامه يـافت. زمـاني که بـالاخره آتش نشانان توانستند تور خــود را روي آن موجــود بيندازند او هيچ مقاومتي نکرد و تنها صدايي شـبيه به وزوز از او در مي‌آمد. آن‌ها موجــود عجيب را به ســوي خيابــان مجــاور جنگل کشاندند. در اين محل فرمانده آتش نشاني همـراه با دو افسر و يک گروهبان منتظر بودند.ماموران بي هيچ بحث و منظره اي موجود به دام افتـاده را تحويل مـردان نظامي دادند. آنان هم او را در جعبه اي چوبي جاي دادند در

پوششي از چلوار پيچيدند و در پشت يک کاميون نظـامي قرار دادند. کاميون بـدون عجله به پايگـاه نظـامي تـرس کوراکوئس بازگشت و آتش نشانان نـيز به ايسـتگاه خـود برگشت. بعد از ظهر همـان روز در فاصـله سـاعت 1:30 دقيقه تا 2 يک دونده هفت سرباز مسلح را ديد که از يک

پل کوچک در سانتانا گذشت و به محوطه مرتعي که بعد از جنگل جاردیم آندره قرار دارد وارد شدند.دو تن از آ«ها سلاح خودکار داشتند. دو نفر هم جعبه یا چمدان‌هاي مکعب مستطیل شکل کوچک و نقره اي رنگ را

حمل مي‌کردند. آنان به جست و جو در میان درختان پرداختند و سپس وارد جنگل شدند. مستقیم پیش رفتند از چندین بلوک گذشتند و سپس به سوي خیاباني رفتند که از میان جنگل مي‌گذرد.حدود یک دقیقه بعد صداي شلیک جداگانه سه گلوله شنیده شد. دونده که کنجکاو شده بود به خیابان مشرف به جنگل برگشت و یک کامیون نظامي و سربازاني را دید که در انجا توقف کرده بودند. در این هنگام چهار تن از سربازاني که به جنگل رفته بودند در حال که دو کیسه را با خود مي‌کشیدند از

خاک ریز شیب داري بالا آمدند. هر کیسه توسط دو سرباز حمل مي‌شد. به نظر مي‌رسید موجود زنده اي در یکي از کیسه‌ها وول مي‌خورد ولي کیسه دوم هیچ حرکتي نداشت. سربازان کیسه‌ها را بار کامیون کردند خودشان هم بالا پریدند و با شتاب دور شدند.و بعد هم از ساعت 3 بعد از ظهر گزارش مشاهده معروف لیلیان والکوئیرا و کاتیا در دست بود. به گفته اوبیراجارا در ساعت 6 بعد از ظهر آن روز توفاني توام با تگرگ به مدت 3 تا 4 دقیقه در منطقه روي داد که مشابه آن مطلقا سابقه نداشت.این واقعه همه آثار و علائم باقي مانده در زمین‌هاي خالي شست و پاک کرد.

در طي وقــوع توفــان يا درست پس از آن ســربازان يا فراد پليس نظـامي به جسـتجوي موجـود مشـاهده شـده توسط آن سه تن ادامه دادند.در ميـــان آنـــان دو عامل پليس نظـــامي با لبـــاس شخصي ديـــده مي‌شـــدند.آنها توانستند موجود بيگانه را در فاصـله اي نه چنـدان دور از جنگل بگيرند و پشت خـودروي شخصي خـود جـاي دهند. احتمـالا اين موجـود بيمـار بـوده است زيـرا بر اسـاس گزارش‌ها او را به يک درمانگـــاه عمـــومي و ســـپس به بيمارســـتان برده‌اند.گـــزارش ديگـــري در دست است که طبق آن يک افسر

23 ساله به نام (ماركوچرز) در فاصله زماني اين واقعه ســـري به خانه والـــدينش مي‌زند و در حـــالي که بر اثر بارش سراپا خيس شـده بـود به مـادرش مي‌گوييد که در حـــال انجـــام مـــاموريت است و تمـــام شب به خانه بر نمي‌گردد.او از وي مي‌خواهد که به همسرش خـبر دهد و بعد از عوض کردن لبـاس خانه را تـرک مي‌کند.عقيـده بر اين است که چـــــرز تنها کسي بـــــوده است که با دست برهنه موجود مذکور را لمس کرده و او را گرفت وي چند روز بعد به عفونتي شديد و ناشناخته دچار شد. او را در

حـال که به شـدت تب داشت به بيمارسـتان بردند. ديـري نپاييد که مـاركوچرز کنـترل دست‌ها و پاهـاي خـود را از دست داد و ديگر حتي قادر به غذا خوردن نبود. درمان بر او اثر نداشت رنگ صـورتش کبـود شد و بـالاخره در روز 15 فوريه از پـاي در آمد.مقامـات به خـانواده او توصـيه کردند که تابوت وي را مهر و موم کنند و هر چه سـريعتر مراسم تدفين را انجـام دهند.آنها گفتند که بايد طي چند سـاعت جسد به خـاک سـپرده شـود.بعدها خـانواده چـرز

پليس نظـامي برزيل را تحت تعقيب قضـايي قـرار دادند زيرا

1- علت واقعي مرگ او هيچ وقت معلوم نشد.

2- هيچ گونه نتيجه اي درباره كالبد شكافي افشاء نشد

تنها نوشـــته اي كه در اين بـــاره ارائه شد مربـــوط به گزارش آزمايشگاه بود كه مي‌گفت: مـيزان انـدكي از يک نوع ماده سمي در بدن وي يافت شده است.

3- در مدارک رسمي ارائه شـده به دولت ادعا شـده بـود كه او آن شب هيچ ماموريتي نداشته و آزاد بوده.

21 ژنويه حادثه باغ وحش

ترزيناكلف) شوهرش و چند تن از دوستان ايشـان در بعد از ظهر روز 21 آوريل در يک مهمـــــاني تولد كه در رستوراني در باغ وحش وارژينها برگزار شده بود شركت داشتند. حدود ساعت 9 پس از اينكه خـانم كلف غـذايش را خورد بيرون رفت تا تنها در ايوان بنشيند و يک سيگار بكشد. او تا چنـدين دقيقه احسـاس نـاآرامي داشت.وي بعدها گفت: احســاس مي‌كــردم كسي رارد مــرا نگــاه مي‌كند.ايـــوان تاريک بـــود ولي از رســـتوران نـــوري مي‌تابيد.به سمت چپ خود برگشـتم و موجـود عجيـبي را ديــدم كه به من زل زده بــود. من 5_4 مــتر دورتر از او بودم.بلنـدي قد او به يک تا يک و نيم مـتر مي‌رسـيد.نمي دانستم چه جور موجودي است جانور است يا چيز ديگر.

خانم كلف كه در آن هنگام 67 سال داشت در اظهـارات خود بيان كرده است كه: او خيلي زشت بـود. رنگ قهـوه اي داشت و پوســـــتش به گونه اي خـــــاص بـــــرق

مي‌زد.چشــمانش درشت و ســرخ بــود و دهــانش به يک شکاف شباهت داشت. آن موجود همــان جا ماند و به من زل زد.خانم کلف آنقدر ترســيده بــود که تا چند دقيقه به ســختي مي‌توانست حــرکت کند. بعد هم از اينکه حــرکت تنــدي نشــان دهد ترســيد. او آهســته بلند شد و به ســمت عقب به داخل رســتوران برگشت.يک بــار به عقب نگــاه کرد آن موجود هنــوز هم به او چشم دوخته بــود.چند روز طول کشيد تا او توانست در اين باره با شوهرش صحبت کند.

ماجرا ديگر توسط (ليلا کابرال) مير بــاغ وحش وارژين‌ها افشا شد. او در تماس با اوبيراجارا و پاکــاچيني گفت که پنج جـــانور در روز 14 ژانويه (يک هفته قبل از تجربه خانم کلف) به نحو اسرار آمــيزي مرده‌اند.آنها شــامل يک مورچه خوار دو گوزن يک طــوطي بــرزگ آبي و يک گربه دمکوتاه بودند که به شکلي غير منتظره جــان داده بودند. به گفته خانم کبرال مورچه خــوار بــاغ وحش که جــانوري سالم و رام محسوب مي‌شد بر اثر نــوعي سم ناشــناخته از پــاي در آمــده بــود. گوزن‌ها دچــار نــوعي مســموميت خورنده شده و بي هيچ دليل آشکاري مــرده بودند. بــراي مرگ طوطي و گربه هم هيچ دليلي معيني يافت نشد.

بـــرخي از مهمـــترين حـــوادث ديگر که توسط رودريگز و پاکاچيني در اين باره به ثبت رســيدند به اختصــار عبــارت بودند از:

_ مراجعه مرداني ناشناش به منزل خواهران داســيلوا و تهديد ايشان به اين که نبايد درباره آن چه که ديــده بودند با کسي حرف بزنند (ساعت 10 شب روز سوم يا چهارم ماه مي)

_ مشـــاهده یک موجـــود عجیب دیگر در جـــاده تـــرس کوراکوئس به وارژین‌ها توسط یک دانشـجوي 21 سـاله زیست شناسي به نام (لیدو لوچیو گوردینو) حدود ساعت 5/7 شب پانزدم ماه مي.

_ مشاهده موجودات شگفت انگیز دیگري که در طي ماه مي‌همان سال در شهر پاسوس در فاصله 65 کیلومتري رفتاري تهاجمي نشان دادند و به مشاهده کننـدگان خـود حمله کـرده بودند.به عقیـده پاکـاچیني که این حـوادث را برسي کرد اینها مواردي واقعي ناشـناخته و غـیر مرتبط با وقایع وارژین‌ها بودند.

دخالت آمریکا

تقریبا از همان ابتدا برخي از پژوهشـگران متقاعد شـده بودند که این موجودات را چه مـرده و چه زنـده به آمریکا فرستاده‌اند.

گفته شده است که با وجود تکذیب دکتر (پالهارز) آسـیب شـــناس دانشـــگاه کمپنیـــاس جسد یکي از موجـــودات ناشـناس را در آن‌جا کالبدشـکافي و سـپس آن را بـراي نگهـداري منجمد کردند.این امکـان وجـود داشت که این موجـود فضـایي مـرده هنـوز هم در دانشـگاه کمپینـاس باشد. با این حـال بقیه موجـودات دسـتگیر شـده را به وسیله یک فروند هواپیماي ترانسـپورتر C_17 به پایگـاه آمریکـــایي آلـــبروک در پاناما فرســـتادند.و از آن پس تا کنون دیگر کسي خبري درباره آن‌ها به دست نیاورده.

ارابه‌های آسمانی بر فراز هندوستان

بر اساس مشاهدات و تحقیقان انجام شده، در ماقبل تاریخ پدیده‌هایی وجود داشته که وقوع آن‌ها طبق تصورات رایج و مرسوم، غیر ممکن محسوب می‌شود.

به عنوان مثال در افسانه‌های اساطیری اسکیموها نقل شده که نخستین اقوام اسکیمو به وسیله‌ی (اربابی) با بالهای فلزی به شمال آورده شدند! در قدیمی‌ترین افسانه‌های سرخپوستان نیز از یک (پرنده‌ی غران) (Thunderbird)ـ نام برده شده که برای انسان، آتش و میوه را به ارمغان آورد. و بالاخره در افسانه‌ی اساطیری قوم مایا – موسوم به ((پوپول وو)) Popol Vuh – نیز آمده است که (ارباب) توانایی مشاهده و تشخیص همه چیز را داشتند و دیدن کیهان، چهار سمت آسمان و حتی چهره‌ی گرد زمین برای آنان میسر بود.

خیال پردازی‌های اسکیموها درباره‌ی پرندگان فلزی چه معنایی دارد؟چرا سرخپوستان درباره‌ی یک پرنده‌ی غران افسانه پردازی کرده اند؟ و اسلاف قوم مایا از کجا می‌دانستند که زمین گرد است؟

مایاها مردمی بسیار باهوش بودند و فرهنگ و تمدنی بسیار پیشرفته داشتند. از آنان نه تنها یک تقویم فوق العاده عجیب و افسانه‌ای به یادگار مانده است بلکه برای نسل‌های بعد محاسبات شگفت انگیز و باور نکردنی نیز باقی گذاشته‌اند. آنان سال سیاره‌ی زهره را به درستی 584 روزذکر کرده و طول سال کره‌ی زمین را نیز 2420/365 روز محاسبه کرده اند(دقیق‌ترین محاسبات امروزی 2422/365).ـ مایاها محاسبات نجومی‌ای به

یادگـار گذاشـته‌اند که دامنه‌ی زمـانی آن‌ها به 64میلیـون سال دیگر می‌رسد. فرمول مشهور موسـوم به (فرمـول کـره زهـره) را می‌تـوان به سـادگی محصـول محاسـبات پیچیـده‌ی یک حسـابگر الـترونیکی مـدرن دانست. اما یک قوم جنگل نشین ماقبل تـاریخ چگونه تواسـته بـود آن را محاسبه کند!؟

فرمول زهره قوم مایا به این ترتیب است:

((Tzolkin)) دارای 260 روز، سال کره زمین دارای 365 روز و سـال کـره زهـره دارای 584 روز است. در این اعداد، خاصیت بخش پذیری خارق العـاده و بـاور نکـردنی وجود دارد: عـدد 365، پنج بـارو عـدد 584 هشت بـار بر عدد 73 قابل قسمت است. فرمول خـارق العـاده فـوق الذکر را می‌توان به ترتیب زیر توضیح داد:

(کره ماه) 20×13×2×73=260×2×73=37960

(خورشید) 8×13×5×73=104×5×73=37960

(کره زهره) 5×13×8×73=65×8×73=37960

به عبـارت دیگر پس از 37960 روز تمـام چرخه‌ها و گردش اجرام فـوق الـذکر بر یکـدیگر منطبق می‌شـود.در اسـاطیر آمـده است که در این زمـان خـاص (خـدایان) به استراحتگاه بزرگ خود باز خواهند گشت.

اقوام ماقبل قوم اینکاها در خداینامه‌های افسانه‌ای خود نقل کرده‌اند که ستارگان مسسلامه می‌باشند و (اربـاب) در گذشـته از صـورت فلکی پـروین بر آنـان فـرود آمـده بودند.

از نظر علم انسان شناسی، امری کاملاً قابل درک است که چرا اقوام کهن، خدایان خود را در آسمانها می‌جستند و برای توصیف جبروت این پدیده‌های غـیر قابل درک، از هیچ خیال پردازی و اغراق گویی ابا نداشـتند.اما پـذیرش تمام این واقعیات هم مشکل مارا حل نمی‌کند، چون بـاز هم سوالات و معماهایی باقی می‌ماند.

به عنـــوان مثـــال نویســـنده‌ی (ماهاباهاراتا) از کجا می‌دانست که اسـلحه‌ای می‌تواند وجـود داشـته باشد که قـادر است سـرزمینی را بـرای دوازده سـال متـوالی به خشکسالی مبتلا سازد؟ و حتی می‌تواند نطفه‌های متولد نشـده را در بطن مـادران به قتل برسـاند؟ این هماسه‌ی کهن یعـنی (ماهاباهاراتا) کتـابی حجیم است که هسـته مرکـزی آن - بر اسـاس برآوردهـای بسـیار محتاطانه- حداقل 5000 هزار سال قدمت دارد. مطالعه‌ی این کتاب - البته با نگاهی جدید و بدون پیشداوری‌های رایج - نکات بسیار جالبی را روشن می‌کند.

مثلاً در (راماجانا) می‌خـــوانیم که (ویمانا)ها - یعـــنی ماشینهای پرنده- با کمک جیوه و محرکه‌ای که بـاد شـدید ایجـاد می‌کـرد، در ارتفـاع زیـاد هـدایت و نـاوبری می‌شدند.این (ویمانا)ها می‌توانستند مسافت‌های بسـیار طولانی را طی کنند، از بالا به پـایین، از پـایین به بـالا و از عقب به جلو حرکت کنند.چه سـفینه‌های فضـایی ایـده آلی!

در جایی از (ماهاباهاراتا) آمده است: ((بهیما به وسیله‌ی ویمانای خـود بر روی سـتون عظیمی از دود که همچـون خورشید می‌درخشید و غرش آن از رعـدهم رسـاتر بـود، پرواز نمود))

خیـال پـردازی هم نیـاز به یک زمینه‌ی عیـنی دارد.مولف کتاب چگونه توانسته منظـره‌ای را توصـیف کند که به هر حال پیش شرط آن، داشتن تصور روشــنی از یک موشک است.آیا توصیف ابتدا به ساکن وسـیله‌ای که بر روی یک سـتون آتشـین از دود پـرواز می‌کند و صـدایی رعدآسا و ترسناک تولید می‌نماید، عجیب نیست؟

در ((سامســـــــــــــاپتاکابادها)) Samsaptakabadha توضیحاتی در مورد تفـاوت میـان گردونه‌هـایی که پـرواز می‌کنند و آن‌ها یی که قادر به پرواز نیسـتند آمـده است. در اکـثر فصـول کتـاب ((ماهاباهاراتا)) مکـراراً سـخن از ازدواج (ارباب) با انسانها به میان آمده است.

در این کتاب اعداد و ارقامی چنـان دقیق ذکر شـده است که گویی مولف دقیقـاً از کمیت آنچه که شـرح می‌دهد با خبر می‌باشد.نویسنده با وحشتی ملموس به شرح سـلاح موحشی پرداخته که می‌تواند تمـــــام جنگ اورانی را که لبــاس فلــزی بر تن دارند را فــوراً به قتل برســاند.اما چنانچه جنگ آوران به موقع از حضــور این ســلاح مطلع می‌شدند باید فوراً تمام قطعات فلزی لباســها را به دور می‌انداختند و خـــود را به آب می‌زدند و بـــدن و آنچه که لمس کـــرده بودند به دقت با آب می‌شســـتند.نویســـنده توضـیح داده است که این شستشـوی سراسـیمه بی‌دلیل نبوده است چون تاثیر این سـلاح مرگبـار به گـونه‌ای بـود که مـــوی سر و نـــاخن دست و پا کنـــده می‌شد و تمـــام موجودات زنده رنگ پریده و ضعیف می‌گردیدند.

در فصل هشتم کتاب فوق الذکر تشـریح شـده که چگونه ((گورکا)) Gurkha از ماشـــین پرنـــده‌ی خـــود که یک (ویمانا)ی بسیار پر قـدرت اسـت، تنها با پرتـاب یک تـیر،

شـهر بـزرگی را نـابود نمـود. در این گـزارش (که شـاید اولین گــزارش از انفجــار یک بمب هیــدروژنی باشد) از اصطلاحاتی اسـتفاده شـده که ذکر آن‌ها تنها از عهـده‌ی شاهدان عیـنی بر می‌آید.و ما این اصـطلاحات را به نقل از شــهود عیــنی نخســتین انفجــار هیــدروژنی در مجمع الجزایر بیکیـنی خـوب به خـاطر داریم: ((سـتونی از دود ســفید و ذرات گداختــه، ده هــزار بــار درخشــنده‌تر از خورشــید، با عظمــتی بی‌نهــایت به آســمان برخاست و سراسر شهر به خاکستر تبدیل شد))

در دو کتـاب افسـانه‌ای کشـور تبت به نـام (تـانت جـوآ)و (کانت جـوآ) نـیز مطـالبی در مـورد ماشـین‌های پرنـده‌ی ماقبل تــاریخ - که در اینجا آن‌ها را ((مروارید آســمان)) می‌نامند- ذکر شده است. در هـردو کتـاب تاکید شـده که دانش مربوط به این موضوع سری است و عامه‌ی مــردم نباید به آن دسترسی پیـــدا کنند.در این کتابها فصـــولی وجود دارد که به شرح کشتی‌های فضـایی - که از منتهی الیه آن‌ها جیوه و آتش فوران می‌کند - اختصاص دارند.

اما به هر حــال هیچ کس حق نــدارد ســاده‌ترین راه را در پیش گیرد و متون قـدیمی سانسـکریت را متـونی صـرفاً اسـاطیری تلقی نماید و آن‌ها را زاییـده‌ی تخیلات مـردم ماقبل تاریخ بداند.کثرت منـابع تـاریخی و کهن که بـرخی از آن‌ها در بـالا ذکر شـد، این حـدس و گمـان را به یقین تبدیل می‌کند که انسانهای ماقبل تاریخ به صورت واقعی با ماوراء زمینیـانی سـوار بر سـفینه‌های فضـایی مواجه گردیده بودند.استفاده از شیوه‌ی قدیمی نفی اخبار غــیر متعــارف، که متاســفانه هنــوز هم کــاملاً مرســوم است ((چنین چیزی غـیر ممکن است.. حتمـاً در ترجمه اشـتباه

شـده.. این‌ها چـیزی جز خیـال پردازی‌هـای اغـراق آمـیز نویســنده و یا کـاتب نسـخه بـردار نمی‌باشد....)) راه به جایی نمی‌برد.

متن کتـــــاب (ماهاباراتا) انســـــان را به تفکر و تامل وا می‌دارد:

((گـویی جهـان به آخر رسـیده بـود، خورشـید در دایـره می‌چرخیـد، جهـان که از حـرارت آن سـلاح گداخته شـده بود، تب زده و عطشان تلوتلو می‌خورد، فیل‌ها از شـدت گرما آتش گرفته بودند و دیوانه وار به اطـــــــــــــراف می‌گریختند تا شاید در برابر آن نیروی مخـوف و مـافوق تصـور پناهگـاهی پیـدا کنند.آب داغ شـده بـود، حیوانـات دسته دسته می‌مردند، دشمن نـابود گردید و هجـوم آتش درختان را مانند شعله‌ای که به جنگل افتـاده باشد گـروه گروه بر زمین می‌انداخت. فیل‌ها نعره‌های جـان سـوزی می‌کشیدند و لاشه‌ی آن‌ها در همه جا پراکنده بود.

اسبها و ارابه‌های جنگی سوختند و نابود شدند و صحنه‌ی جنگ به شـهری که در آتش سـوخته باشد شـباهت داشت هـزاران ارابه از میـان رفت. سـپس سـکوت سـنگینی بر دریا حاکم شد، باد دوباره وزیدن گـرفت و جهـان دوبـاره روشن شد. لاشه‌ی کشته شدگان در اثر شدت گرما پخته و قطعه قطعه شـده بـود به طـوری که هیچ شـباهتی به جسد آدمـــیزاد نداشـــتند. آن‌ها که زنـــده ماندند ،بـــدن، تجهیزات و سلاح‌های خود را بخوبی شستشو دادند، چون همه چیز با نفس مرگبار (ارباب) آلوده شده بود....))

چشم سوم(غده صنوبری)

روش دفاع روحی شماره 1-ـ نمک. منظور نمک خالص است که قابلیت جذب انرژی منفی و خنثی کردن یا از بین بردن انرژیهایی بدی که شما جذب کرده‌اید دارد. راههای زیادی برای استفاده از نمک هست مانند: الف) لیوانی آب نمک درست کنید و روی میز کار یا در نزدیکی خود در محیطی که افراد به آن رفت و آمد بیشتری می‌کنند قرار دهید و همیشه در پایان روز آن را دور بریزید. ب) مقداری نمک در آب وان بریزید و در آن استراحت کنید. ج) مقداری آب نمک در اسپری بریزید و در هوای اتاقی که با انرژی منفی متراکم شده یا در آن دعوا و بحث رخ داده بپاشید. اینکار فضای اتاق را سبک و نورانی می‌کند که البته می‌توانید با سوزاندن بخور یا عود همزمان انجام دهید.

عکس: Psychic Defense Technique #1 – Salt

Pure salts such as kosher or sea salt absorb negative energy and will ground or take it away from you if you have picked up any. There are many ways to use this technique:

a) Put some salt into a small glass and leave the glass on your work desk or in the room where people are most often found. This will absorb negative vibes. Make sure to flush it and change it out every month or after every fight/argument.

b) Add a sprinkle to some bath water and soak in it. This will pull negativity off and away from you as you soak.

c) Dilute some salt into a spray bottle of spring or mineral water. Spray a mist in the air of any room which has been overloaded with negativity or in which recent fights/arguments have occurred. This has the effect of making the environment feel light, pure, and airy again. Many combine this with the burning of sage (often called smudging) to cleanse and clear areas.

روش دفاع روحی شماره 2 – آیینه در روش آیینه فقط کافیست آیینه‌ای را بین خود و فرد یا افرادی که به شما پرخاش می‌کنند یا انرژی منفی سر راهتان می‌فرستند، تصور کنید. در این حالت بدیهی است که آینه باید روبروی فرد متهاجم قرار بگیرد. راه دیگر این است که شخصی که باعث آزار شماست را داخل استوانه‌ای تصور کنید که دیوارهایش دور تا دور آیینه است و شخص از هر طرف که نگاه کند به آیینه برمیخورد. به عبارت ساده نگاه منفی او به خودش برمیگردد.

خود را در برابر افرادی که انرژی تان را تخلیه می‌کنند حفاظت کنید روش دفاعی شماره 3- نور سفید مفهوم احاطه کردن خود توسط نور سفید عشق ازلی و ابدی برای خیلی‌ها جدید نیست. با این حال برخی برای درک آن مشکل پیدا می‌کنند. این روشها را امتحان کنید: الف) خود را در مرکز یک لامپ حبابی تصور کنید و بعد نور آن

را روشن کنید. ب) در حـــــال ایســــــتاده زیر دوش آب (واقعی یا تخیلی)، بینید و احســاس کنید که آب به نــور تبـدیل می‌شـود. ج) فرشـته‌ای را تصـور کنید که از بـالا احاطه تان کرده و نور از اطراف او و شما میتابد.

عکس: Protect Yourself From People Who Drain You

Psychic Defense Technique #3- White Light

The concept of surrounding ourselves with the white light of eternal love and protection is not really new to many. Still, many have trouble figuring out exactly how to do this. Try the following visualizations:

a) Picture yourself in the center of a light bulb, then imagine it is turned on.

b) While standing under a shower of water (real or imagined), see/feel the water turn into the light.

c) Visualize an angel hovering over you and the light radiating from all around it and around you.

غـده صـنوبری (چشم سـوم) یکی از غـدد درونی انسـان است. این غـده سـبب ایجـاد هورمـون ملاتـونین شـده و باعث تلفین هورمون‌هـای مربـوط به خـواب و بیـداری و طرح ریزی برای عملکرد فتوپریودیکی (دورهای فصــلی) می‌شود. مکان آن در نزدیکی مغز و بین دو نیمکره قــرار

دارد، و در یک شـــیار که در آن دو جسم خاکســـتری مغز میـــانی گـــرد ملحق شـــده است. بر خلاف بســـیاری از روشـــهای مـــراقبت از حافظه و مغـــز، غـــده صـــنوبری از سیستم خون دهی از مغز جدا نیست.

این درحالیست که عملکرهـــای فـــیزیولوژیکی مربـــوط به غده صنوبری تا کنون نـــیز ناشـــناخته مانـــده اســـت، اما آن توسط افـــراد عرفـــانی و امـــاکن آموزشی عرفـــانی مـــدت زیـــادی است که شـــناخته شـــده اســـت، که جایگـــاه آن در میانه‌های مغز بوده و برای ارتباط بین پیوندهای فیزیکی و دنیاهای معنوی است. یک چشم مادی می‌تواند هر آنچه که خارج از زمان و فضا است را ببیند.

غـــده صـــنوبری و یا چشم ســـوم، می‌تواند فرکانســـهای جهان‌هـــای معنـــوی را فعـــال ســـازد. یک غـــده صـــنوبری می‌تواند با اســـتفاده از این ســـیگنال‌ها به مدیتیشن کمک کند.، از طریق یوگا و ســـایر فعالیت‌هـــای ســـری از جمله گـــوش دادن به موســـیقی شـــخص خـــود را بـــرای ســـفر به کالبـــدهای دیگر آمـــاده می‌ســـازد. شـــناخته‌ترین ســـفرها، ســـفرهای کیهـــانی و یا مشـــاهده زمین از جـــانب کیهـــان خواهد بود.

فعالیت غده صنوبری سبب خواهد شد تا قدرت ذهـــنی ما برای پیشگوئی آماده شود. یک شـــخص که غـــده صـــنوبری فعـــالی داشـــته باشـــد، ســـطح آگـــاهی معنـــوی او افـــزایش یافته و استعدادهای معنوی زیـــادی را تجربه خواهد کـــرد. برخی از مردم بر این عقیده‌اند که قدرت‌های فراطبیعی (مانند تله پاتی و تله کنزی) با فعالیت‌های غده صـــنوبری آغاز خواهد شد.

در کنار افزایش آگاهی ذهنی، فعالیت غده صنوبری و یا چشم سوم می‌تواند به گشوده شدن دروازه ستارگان کمک کند که از طریق آن می‌توان خارج از فضا و زمان را دید.

سه کریستال

از مزایای فعال بودن چشم سوم می‌توان به تله پاتی در سطح بسیار گسترده‌ای از ادراک اشاره داشت که می‌تواند به خارج از سه بعد دنیوی ختم شود. سه کریستال در غده صنوبری موجود است که آن‌ها به فعالیت ارتقای ظرفیت دوراندیش کمک می‌کنند. این سه کریستال آپاتیت، کلسیت، و مگنتیت (مغناطیس) نام دارند. این سه کریستال با همدیگر تشکیل یک فرستنده کیهانی را خواهند داد، که این کمکی خواهد بود تا سینگال‌ها بین ابعاد مختلف دنیا انتقال یابد.

غده صنوبری بسیاری از مردم کنونی غیر فعال و یا کم کار است.

سدیم فلوراید

در اواخر دهه 90 یک دانشمند به نام جنیفر لوک مطالعات اولیه خود را در زمینه اثر گذاری سدیم فلوراید بر روی غده صنوبری را انجام داد. او مشخص کرد که غده صنوبری هدفی برای جذب فلوراید است. غده صنوبری مقدار بسیاری از فلوراید را به نسبت سایر اجزای فیزیکی بدن و حتی ستون فقرات، به خود جذب می‌کند.

غده صنوبری شبیه به میدان مغناطیسی است که سدیم فلوراید را به خود جذب می‌کند. این فرایند باعث می‌شود که تاثیرات این غده به عنوان اجرا کننده توازن بین تشکیل هورمون‌ها و هر آنچه که در بدن وجود دارد را از بین ببرد. سدیم فلوراید تنها موردی است که ضربه بسیار مهمی را به مرکزیت غده در مغز وارد می‌کند.

چرا از سدیم فلوراید استفاده می‌شود؟فلوریاد در ابتدا از دریا گرفته شد و به وسلیه نازی‌های و روس‌ها به اردوگاهای نظامی که جمعیتی در آن‌جا قرار رفته شد برده می‌شود. همکنون در غذاهای مرسوم، نوشابه‌ها و خمیر دندان و حتی در آبهای نوشیدنی هم موجود است. سدیم فلوریاد 90%ـ به داخل منابع آب‌های موجود در ایالات متحده اضافه می‌شود.

نماد مخروط کاج یکی از نمادهای اسرارآمیزی است که در هنر و معماری مدرن و باستانی دیده می‌شود. تعداد معدودی از محققان آن را تشخیص داده‌اند، اما در حالیکه این امکان هست که این نماد مخروط کاج اشاره به بالاترین درجه روشنایی معنوی باشد. این در فرهنگ‌های مختلف باستانی به رسمیت شناخته شده بود و این نماد را می‌توان در خرابه‌های اندونزیای‌ها، بابلی‌ها، مصری‌ها، یونانی‌ها، رومی‌ها، و مسیحیان به نامهای مختلف دید. مخروط کاج اما مفهومی یکسان در تمامی آن‌ها داشته است: نماد یک عضو مخفی، «غده صنوبری» یا «چشم سوم» که همه ما دارای آن می‌باشیم.

سمت چپ: ویرانه‌های باشکوه آنگکور وات در کامبوج، یکی از مکان‌های جادویی و روحانی بر روی زمین، با

نماد مخروط کاج پر شـده است.راست: حیوانـات متضـاد در پهلو بوداساتوای روشن ضمیر درآنگکور وات.

خرابه سـنگ‌های با شـکوه آنگکـور وات منـاظر شـگفت انگـیزی را به در خـود نگـاه داشـته است. برجهـای عظیم مانند مخروطهـای کـاج که چـون سـایه‌هایی درجنگلهـای سبز درآسمان چنان با شکوه برافراشته شده‌اند که تخیل آدمی را برمی انگـیزد. برجها با فرمهـای مخـروطی کـاج اغلب توسط دانشمندان مطرح شده اند:

» هر منار مخـروطی در آنگگـور دارای مشخصـات میـوه مخروطی شکل کاج می‌باشد.»

بنجامین رولند، هنر و معماری هند

با این حـال این سـوال مطـرح است که اهمیت مخـروط کـــاج چیست:بعید به نظر می‌رسد که بـــدون هیچ یک از ویژگیهای متمـایزی و دلیلی از این شـکل اسـتفاده کنند. اما براسـتی این مخـروط کـاج در سـاختمانهای قـدیمی آنگگور چیست؟

همچـــنین هیچگـــاه از پدیـــده‌ای دیگر در آنگگـــور وات به نـــام«حیوانـــات متضـــاد» توضـــیح داده نشـــده است. در توضـــیحات تصـــویر بـــالا ما یک جفت دوقلو می‌بیـــنیم، صورتشان متقارن یکدیگر است.

جـالب توجه اسـت، «حیوانـات متقـارن» در هـنر قـدیمی دیگری «کاج مخروطی» دیده می‌شود. به عنوان مثال در روم باستان «پیگنا»(که همـان کـاج مخـروطی ایتالیـایی است) مجسـمه‌ای که در زیر نشـان داده شـده، مخـروط

کـــاج عظیم برنـــزی که با دو طـــاووس متقـــارن در دو طرفش دیده می‌شود.

بالا: ساخته شده توسط رومیان، این مجسـمه برنـزی که مربـوط به اولین قـرن رومیـان می‌باشـد، «پیگنا» (کـاج مخروطی)نامیده میشود، که یکبار چشمه باسـتانی بـوده است.

مجسـمه پیگنا در حیـاط واتیکـان جـای دارد و حیـاط کـاج مخروطی نام دارد، و امروزه بلندترین مجسـمه کـاج دنیا محسوب می‌شود.

نظـــیر این در آن‌جا خاتمه نمی‌یابد ،بلکه: چـــوب مصـــری اوزیریس(C. 1224 پیش از میلاد) نه تنها دو مار متقارن رو به تصـویر می‌کشـند بلکه این دو مـار در حـال صـعود هستند و در نهایت در جاییکه میوه کـاج هست یکـدیگر را ملاقات می‌کنند:

بالا: چوب میوه کـاج مخـروطی اوزیـریس.مـوزه مصر در تورین، ایتالیا، 1224 سال قبل از میلاد.

اما این نماد میوه کاج چه مفهـومی دارد، و چه ارتبـاطی با این حیوانـــــات متقـــــارن دارد؟ چه رازی در عمق این تصاویر به ظاهر مرموز نهفته است؟

چشم سوم/ غده صنوبری

جواب اینجاست که این نماد میوه مخروطی کاج در طول تاریخ نمادی از غده صنوبری یا چشم سوم بـوده اسـت،و توسط انجمن باطنی بیدار گشته است. این غده به دروغ گفته شده که در مرکزهندسی مغز قرار دارد و به عنوان

چشم سوم بیولوژیکی در نظر گرفته شده است،دکارت فیلسوف فرانسوی غده صنوبری را مکان روح می‌نامد.

غده صنوبری طبق تعریف نهم دیکشنری جدید دانشگاهی وبستر:

«زائده مخروطی مغز بخشی از جمجه همه مهره داران است که در برخی خزندگان بخشی ضروری از ساختار یک چشم است، و کارکرد آن در برخی پرندگان به عنوان بخشی برای سنجش زمان به کار می‌رود، که نظریه‌های گوناگونی است بر این‌که این بقایای چشم سوم بوده است، و یک ارگان غدد درون ریز یا جایگاه روح...»

بالا: غده صنوبری که مانند مخروط میوه کاج کوچک است و از این روست که نام آن شکل گرفته است. نماد میوه کاج مخروطی در فرهنگ‌های باستانی از بین نرفته است، در هند، آیین هندو به شاگردان خود آموزش می‌دهد که چگونه با فعال کردن 7 چاکرای خود چشم سوم خود را باز کنند. این یک تمرین باستانی بوده است، که هنوز امروزه ممارست می‌شود و به آن یوگای «کندالینی» گویند، اینگونه ادعا شده که این تمرین به طور مستقیم بر روی آگاهی بشری و رشد شهود و افزایش دانش درونی و همچنین آزاد سازی نیروهای درونی خلاق تاثیر می‌گذارد.جالب توجه است که سمبل یوگای کندالینی همان عصای چاووش است که درمیان دو افعی متقارن قرار دارد.

چپ: چوب عصای چاووش، که توسط هرمس در اساطیر یونان حمل می‌شده است.در روم باستان در دست چپ مرکوری به تصویر کشیده شده است. راست: تصویری

بصری از ممارست یوگـای کنـدالینی که هـدف نهـایی آن بیداری چشم سوم که در پیشانی انسان نهفته است.

کندالینی انرژی معنوی و روحانی است که در پایه ستون فقرات هر انسانی واقع شـده است.بـرای بیـداری چشم سوم، انرژی کنـدالینی بایسـتی به سـمت پیشـانی آمـده جاییکه در آن بسط پیدا کند و توسط آن چشم سوم بیدار گردد.انرژی همچنان گفته شـده است که سـفر کـرده در امتـــداد ایـــدا(چپ) و پینگـــالا(راست) و تا مرکز قطب مرکزی یا سوشومنا.که این پروسه بیرونی به صـورت دو مار متقـارن که دور عصـای چـاووش پیچیده‌اند سـمبلیک نشان داده شده است.

«عصـای چـاووش، میله قـدرت... در هند چـوبی است از بامبو با 7 گره... که هر کدام نشان دهنده ستون فقرات با هفت مرکز چاکراست...همچـنین نشـان دهنـده نخـاع می‌باشد...در حالیکه افعی‌ها به طـور سـمبلیک در شـرق به صورت دو کانال با نامهای «ایـدا» و «پینگـالا» نامیـده می‌شوند، و آتش میانی این دو افعی نشان دهنده همـان نیروی کندالینی است.»

C.W. Leadbeater، فراماسـونری و مناسک باسـتانی عرفانی

بنابراین، هنر این حیوانات متقارن با میوه مخروطی کاج مثل فیلهـــای دوقلو در انـــدونزی، دو طـــاووس در رم، مارهـــای دوقلو در مصر اشـــاره به کانالهـــای ایـــدا و پینگـالا(مارهـای دوقلو و متقـارن در عصـای چـاووش) می‌کند.

بسیاری فرهنگهای کهن این تصویر میوه مخروط کاج در هنرهای معنوی و معماری خود به کار برده‌اند و همچـنین در هنر حیوانات متقارن. خداهای «پاگان» بابیلون، مصر، مکزیک و یونــان از این میــوه کــاج اســتفاده کرده‌اند و چوبهای این خدایان اغلب با میوه مخروطی کـاج آراسـته گردیده است.

چپ: خدای سـومری «مـردوک» با میـوه کـاجی دردست. راست:» بــاچوس رومی که در نــیزه ایی یونــانی که در بالای آن همان میوه کاج می‌باشد را حمل می‌کند.

حتی رفتار طبیعی میوه کاج نیز دارای مفهـومی بـاطنی است: مخروط کاج به آرامی باز میشود و دانه بـالغ خـود را آزاد می‌سـازد.این فرایند نمـادین از گسـترش آگـاهی است که با باز شدن غده صنوبری وبیـداری چشم همـراه می‌باشد.کنایه از پدیده ایی باطنی است که دردرون مغز رخ می‌دهد و قابل دیدن و توضیح نیست:

چپ: سمبل میوه کـاج برنـزی در کلیسـای جـامع آخن در آخن،آلمان. وسط: مجسـمه میـوه کـاج رومی در پیـازای ونیز، ایتالیا.

راست: میوه کاج رسیده

خواننــده‌هایی که با مکــاتب شــرقی که آشــنا هســتن می‌دانند که چشم سوم داستانی طـولانی در هندوسـتان ،چین، و جنوب آسیا دارد، جاییکه سنت‌های آیینـی هنـدو، بودیسم و تائویسم به صــورت آیین نگــاهش داشــته‌اند. بیش از یک ایـده مـذهبی، چشم سـوم یک رسم معنـوی کهن است که فراتر از آیینهاست. شـناخته شـده است با عنـــواین مختلف مثل «اورنا» و «ترینـــترا» واغلب به

صورت یک نقطه در وسط پیشانی بین دو چشم مشخص می‌شده است.

بالا: چشم سوم وسط دو ابروی بودا.بیداری چشم سوم او این اجازه را به بودا داد که بتواند ظهور خود در زنجیره ایی از علیت و نیروهای وجود را درک کند.

چشم سوم در طول تاریخ نامهای مختلفی داشته است«چشم درون»،«چشم ذهن»، «چشم خداوند»، و «چشم عقل». تصویری از چشم تنها در واقع یک طرحی است که ما را به هزاران سال پیش در تاریخ بشری سوق می‌دهد. بارها و بارها در اسطوره‌ها، مجسمه‌ها،نقوش و نقاشی در فرهنگهای باستانی در سراسر جهان به چشم می‌خورد.اغلب در تاریخ مصر باستان با چشم تنها مواجه میشویم، چشم «را»:

چشم «را» RA، حکایت از چشمی فیزیکی نمی‌کند بلکه همان چشم اشراق است.

چشم سوم معمولا از طریق عارفان باستانی که خود نور الهی را تجربه کرده بودند توصیف می‌گردد.

«...در هر فردی یک چشم روح وجود دارد که ...بیش از هزاران چشم فیزیکی برای دیدن حقیقت ارزش دارد... چشم روح...که به تنهایی برای احیاء کردن هماهنگ شده است و توسط قوانین ریاضی نظم داده می‌شود.»

افلاطون.جمهوری

بهربرداری کردن سطحی از چشم سوم دشوار نیست. چشمهای خود را ببیندید، بدون حرکت دادنشان نگاه به شی که در نزدیکی شما قرار دارد نگاه کنید. شما هم

اکنــون از طریق چشم ســوم خــود آن را نگــاه می‌کنید. برای ارتقا معنوی و بیــداری انرژیهــای خفتــه، چشم باید به درون بــازنگری کند. متــون شــرقی باســتان موافق با متــون غــربی باســتان تماما اشــاره به درون نگــری چشم دارند:

- خودآگاهی بیشتر
- درک عمیق‌تر از مرگ و زندگی
- توانایی جدیدی برای کنترل آینده
- احساس آرامش و سعادت
- مــاورای احساسی عــادی، روشن بیــنی، شــهود و توانایی‌های روانی
- درکی گسترده
- تقویت ظرفیت درونی برای بهبود خود
- کاهش استرس
- آرامش و وضوح
- کشف احساساتی تازه

با این حــال این ســوال پیش می‌آید چــرا غــرب از چشم ســوم بی‌اطلاع بــوده است درحالیکه در تمــارین آداب و رســوم شــرقی وجــود داشــته است. جــواب به ظهــور مســیحیت در غــرب است. تمــرین و ایــده بر یک«خــدای درونی»یا«چشم ســوم»چــیزی بــود که در مســیحیت آن زمان سخت بود. بنابراین این خــرد درونی مجبــور شد که مخفیانه به زیر زمین برود و به صــورت یک جامعه مخفی

در بیاید یکی از جوامع که این حکت باطنی را نگاهداشت فراماسونها بود.

چشم سوم در مثلث ماسونی

نویسندگان و نقاشان معروف معاصر چشم سوم و غـده صـنوبری را چـیزی بیش از«راز گم شـده» فراماسـونری نمیدانند. دکـــتر جـــرج واشـــینگتن کـــری George Washington Carey در کتاب خود به نام عجـایب بـدن انسان چنین مینویسد:

«چشم جهان بین ... این چشم فراماسونری است, چشم سوم. من بر اساس مدارکی مطلع شده‌ام که ماسونهای محدودی معنای سـمبلهای خـود را میدانند, ولی همچنـان همه از آن‌ها استفاده میکنند...»

نویسـنده کمـتر شـناخته شـده آمریکـایی گـریس مـوری Grace Morey در کتاب جالبش, آمریکایی گری عرفانی, نوشته شده در سال 1924 چنین میگوید:

«چشم جهان بین... سـمبل غـده صـنوبری یا چشم سـوم آدمیـان... در میـان خرابه‌هـای تمـام تمـدنهای باسـتانی زمین یـافت شـده است و این شاهدیست بر این حقیقت که دینی جهانشمول در زمانی بسـیار دور در تمـام زمین وجود داشته است. ما در حال بازیابی این دین هسـتیم و چشم سوم را بر فراز هرم قرار میدهیم.»

بنابراین حضور مدام میوه کاج در تزیینات ماسونری مایه تعجب نیست. ازهـــنر ماســـونی, تا آویخته بـــودن از سـقفهای ابنیه ماسـونی و نقش حکـاکی شـده بر روی سنگهای این ابنیه. طرح ماسونی بسـیار بـزرگی در بدنه

ساختمان وایت‌هال در منطقه اقتصادی نیویورک دو مـار را نشـان میدهد که مـارپیچ وار به دور میله‌ای چرخیده‌اند که به میوه کاج ختم میشود. این میله به طرز چشمگیری شبیه به عصای اوزیریس است.

میـوه کـاج همچـنین در تـزیین ابـزار آلات بکـار رفته در آیینهای ماسونی در ابنیه آن‌ها نیز تصویر شده است.

«نوک عصای کشیشان رده دوم نـیز با میـوه کـاج تـزیین شده است:

آلبرت مک کی Albert Mackeyچنین میگوید:

«ماسـونری در معنـای کامل آن روند بـاز شـدن «چشم» است.ای آ والیس بـاج E.A Wallis Budge متوجه این موضـوع شد که در بعضی پاپیروسـهای مصـور به نقش ورود ارواح به تـالار قضـاوت اوزیـریس, روح درگذشـته میـوه کـاجی بر فـرق سـرش دارد. عرفـای یونـانی نـیز عصایی به دست میگرفتند که بالای آن به شکل میوه کاج بود که به نام thyrsus of Bacchus شناخته میشد. در مغز انسان غده کوچکی به نام غـده صـنوبری وجـود دارد که همان چشم مقدس مردم باستان و همان چشم سوم تایتانهای غول پیکر است. اطلاعـات بسـیار کمی دربـاره این غـده در بـدن وجـود دارد. دکـارت با زکـاوتی بیش از آن‌که خـــود به آن واقف بـــود آن را محل احتمـــالی روح میدانست. همانطور که از نامش بر می‌آید غده صـــنوبری چشم واحد انسان است...»

مانلی پ‌هال Manly P. Hall، کتاب آموزه‌های مقـدس تمام دوران

چشم سـوم در غـرب درست در مقابل دید همگـان ولی پنهان از دید بوده است. به آن چشم جهان بین گفته‌اند و به اشـتباه آن را خـدایی یهـودی تلقی کرده‌اند. به همین دلیل ماســونها به آن چشم روشن بین خــدا میگویند هر چند در حقیقت سمبل باز شدن چشم سوم است.

زیر نویس عکس: بنای ماسونی در پراگ, قـرن هجـدهم, با تصویر چشم سوم در میان مثلث درخشان

عبارت «چشم جهان بین» به خودی خود صحیح است, اما این چشم جهان بین یهودی نیست, بلکه چشم جهان بین شماست, غده صنوبری که همه داریم.

بسیاری از ماسونهای تحصیل کرده با آموزشـهای سـطح بالا که در قرن بیستم میزیستند من جمله چند دانشمند و نویســنده سرشــناس معتقد بودند که چشم جهــان بین چشم خدای تورات نبوده و نظـام مـدرن فراماسـونی که از تورات یهودیان به میراث رسـیده است دچـار انحـراف شده است.

نویسنده و ماسون معـروف آمریکـایی, مـارک تـواین, در نوشته‌ای در سال 1899 چنین گفته که چشم جهـان بین سـمبل خـدایی آسـمانی یا «مـرد پـیری بر فـراز پلکـان» نیست بلکه استعدادی است که هر انســانی میتواند از آن بهره ور شود:

«چشم سر تنها بیرون اشیا را میبیند و بر همـان اسـاس قضاوت میکند, اما چشم جهـان بین به درون نفـوذ میکند و قلب و روح را میبیند, و به قابلیتهایی دست می‌یابد که چشم بــــــــــیرونی نه میتواند ونه ادعا میکند که به آن دسترسی دارد.»

شواهدی وجود دارد که هیتلر از معنای پنهان چشم سوم دسترسی آگاهی داشت. بدنه اصلی میز کار او تصویر میوه کاج را بر خود دارد.

آدولف هیتلر به چشم سوم اعتقاد داشت. هرمان راشنینگ Hermann Rauschning, رییس سنای سوسیالیست دانزیگ بر این مطلب صحه گذاشته است. او در کتاب «هیتلر سخن میگوید», چاپ لندن 1939 چنین مینویسد:

«داشتن بصیرت جادویی ایده اصلی هیتلر از پیشرفت انسان بود... چشم تیتانهای غول پیکر (سیکلوپ‌ها) اندام دریافت و درک بینهایت است که حال تا سطح غده‌ای عادی در بدن تنازل پیدا کرده است. چنین فرضیاتی برای هیتلر جذاب بود و گاهی کاملا غرق در آن‌ها میشد.»

همچنین به نظر میرسد که تقریبا 100 سال پیش هیتلر چیزهایی درباره چشم سوم میدانست که آمریکاییان تازه امروز مشغول به کشف آن شده‌اند.

چشم سوم در بالای اعلانیه حقوق بشر فرانسه در نقاشی 1789 دیده میشود, همین طور در یک روی اسکناس یک دلاری آمریکا که بر فراز هرمی مصری شناور است, سمبلی آشکاری ماسونی:

آیا غده صنوبری به عمد در جوامع غربی نادیده گرفته شده است تا توده مردم از قدرت آن محروم بمانند؟ آیا ممکن است چشم سوم فراماسونری حقیقی باشد که در میانه قرن نوزدهم گم شده است؟

در حفاریهــای دو قــرن گذشــته اروپا ســمبل باســتانی صلیب شکسته به کرات یافت شده است.باورهـای مـاورا الطبیعه و تمرینهــای ذهــنی موجــود در اروپا(مانند روح درون جســم،تناســخ،یوگــا،کارمــا،چشم ســوم و نیروانا) متاثر از هندویسم می‌باشد.

همه گیر شـدن مسـیحیت در اروپا در دوره‌ای موسـوم به عصر تاریکی بـاعث اضـمحلال هندویسم اروپـایی شد.آیا ضربه مهلکی که کلیسا بر سنن هندی اروپایی وارد نمود تعمدا برای نابود کردن معنویات نژاد سفید بود؟

امـروزه دنبـال کـردن سـنن و اعتقـادات هنـدی اروپـایی باســتان صــرفا جهت رســیدن به پــول وشــهرت انجــام می‌گــیرد بــدون این‌که در برگیرنــده ذره از خردمنــدی و کشف راز زندگی پس از مرگ باشد.

موزاییک هندسی که نمایــانگر صــلیب شکســته در عصر رومی‌ها است این موزاییک در موزه رومی-آلمانی شــهر کولوگن آلمان قرار دارد.

درقسمت اول دیدیم که کشف صـلیب شکسـته متعلق به عصر حجر مــــدارک کــــافی دال بر رواج هندویسم در اروپـای باسـتان در اختیـار ما قـرار داده است و ما را به این نکته واقف می‌کند که هندوییسم در سر تاسر قــاره سبز رواج داشته است.

استیلای آریایی‌ها بر هند

بر طبق نظریه مجامع علمی در ماقبل تـاریخ گـروهی از آریاییهـای مرکز آسـیا ،احتمـالا تبت، هند را مـورد تـاخت وتاز قرار دادندکه بسیاری از پژوهشـگران این یـورش را

حمله قفقازها و یا تهاجم نژاد سفید بر شبه قاره هند می‌نامند وعلت آن را کوچ قوم سفید جهت دست یافتن به سرزمین‌های حاصلخیز و دشت‌های سرسبز شبه قاره می‌دانند و سکونت قوم سفید در هندوستان باعث بوجود آمدن جامعه‌ای گردید که بعدها آن را هندوییسم نامیدند نژاد سفید ،بومیهای ساکن در شبه قاره موسوم به دراویدی‌ها را به تدریج به سمت جنوب هند تاراندند و استیلای آریاییها بر شمال و مرکز هند و سکونت دراویدی‌ها در جنوب هند امروزه نیز دیده می‌شود بطوریکه ساکنان جنوب هند چه از لحاظ زبان و چه از لحاظ آداب کاملا با ساکنان نقاط دیگر هند تفاوت دارند.

همانطور که قبلا شرح داده شد آریاییها به زبان هندی اروپایی صحبت می‌کردند زبانی که بطور قطع مادر زبان‌های پارسی،هندی و بیشتر زبانهای اروپایی می‌باشد.

هجوم آریایها به هند در «ودا»ثبت شده است. ودا قدیمی‌ترین اثر ادبی-مذهبی هند می‌باشد که در تاریخی که محققان آن را بین 2000 تا 1000 سال قبل از میلاد مسیح می‌دانند نوشته شده است. واژه»ودا» در سانسکریت به معنایی بدنه دانش است که دانشمندان بر این باور هستند که ودا مجموعه‌ای از اعتقادات و باورهای شفاهی آریاییها به صورت مکتوب می‌باشد.

در ودا سلسله مراتب آیین هندو به چهار گروه تقسیم می‌شود و به این چهار گروه ،دسته‌ای دیگری به نام علوم «دست نیافتنی» افزوده می‌گردد.گروهی از آریایها از هندوستان به اروپا مهاجرت کردند و تمدن‌های بزرگی بنا نمودند که امروزه ما آثار آن را در

انگلستان،آلمان،فرانسه،ایتالیا،هلندو.... می‌بینیم بنابراین پیش از مسیحیت ساکنان اولیه اروپا که همان آریاییها با ریشه‌ای از قفقاز بودند دارای مذهب و آداب و سننی بودند که امروزه آن را هندویسم می‌نامیم.

هندوییسم مذهب آریایی‌های باستان

امروزه در حفاریهای اروپا،نشان صلیب شکسته که سمبل هندویسم می‌باشد یافت شده است.

موزاییک قدیمی ایلیوملاترون واقع در آتن-یونان

ما در کتاب زمان-زندگی به این قسمت بر می‌خوریم که «آرین‌ها(اصطلاحی که از سوی محققین نازی به نژاد سفید ساکن اروپا اطلاق می‌شد)ابتدا آیین هندویسم را پیش از این‌که در اروپا رواج دهند در هند پایه گذاری کردند.

این مردم«آرین‌ها»تمدن خود را بر مبنای تمدن شبه قاره هند بنا نهادند وآیین منحصر به فرد ومعنوی هندویسم را رواج دادند.

کتاب زمان-زندگی1982

یک قرن پیش از تحریر کتاب زمان-زندگی نویسنده‌ای به نام ویلیام هنری گودیر (1846-1923)یاداشتی با مضمون زیر نوشت.

صلیب شکسته یک نشان آریایی می‌باشدفرض بر این است که آریایی‌ها نشان صلیب شکسته را به هند بردند زیرا صلیب شکسته متعلق به فرهنگ آریایی‌هاست.

ویلیام هنری گودیر-کتاب گرامر لوتوس 1891

ویلیام هنری گودیر -اولین کتابدارکتابخانه هنری موزه مترو پولی تین-نیویورک

در همین برهه کتابی نوشته شده برای مدارس با نام جغرافیای مدرن تالیف جان ریچاردسون چاپ شد.

هندوآرین‌ها در زمان‌های دور از کوهستانهای آسیای مرکزی که امروزه آن را هیمالیا می‌نامیم در بین جلگه‌های سند ایندوس پخش گردیدندو امروزه ما آن‌ها را با تمدنی به نام هند می‌شناسیم.

جان ریچاردسون -کتابی برای مدارس با نام جغرافیای مدرن1876

جان ریچاردسون(1810-1888)

سر روپر لت بریدج در کتابی به سال 1881 با نام تاریخ کوتاهی ازهند چنین نوشت:

استیلای آریاییهای اولیه بر هند در سروده‌های «ودا»(قدیمی‌ترین کتاب مذهبی آریایها درج شده است)

تهاجم بر هند توسط یک نژاد به نام آرین یا هندی اروپایی صورت گرفت آرین شامل پارسها،رومی‌ها ویونانی‌ها بودند.

سر روبرت لت بریدج-تاریخ کوتاهی از هند

این نقل قول گواهی آکادمیک بر این نکته دارد که آریایها هندویسم را ابتدا به هند و سپس از هندوستان به اروپا بردندو زمانیکه در اروپا مسیحیت جایگزین هندویسم شد ،هندویسم کماکان در هندوستان پابرجا ماند.

حال در اینجا با یک پرسش کلیدی روبـرو می‌شـویم:چـرا زمامـداران، تـاریخ نـژاد سـفید را تا به امـروز سانسـور کرده‌اند.

تاریخ ممنوعه نژاد سفید

آرین/هندویسم بطـور کلی در دنیـای امـروز ما سانسـور شـــده است این مکتب در کتابهـــای تـــاریخ درس داده نمی‌شود در دانشـگاه‌ها اثـری از آن نمی‌بیـنیم نه فیلمی بر اســاس آن ســاخته می‌شــود و نه در رادیو وتلوزیــون صحبتی در باره آن می‌شود در حقیقت عامه مـردم از آن بی‌اطلاع هستند.

سـمبل سانسـور صـلیب شکسـته در دانشـگاه یـال سـال 1898

و شـگفت انگـیز تـراز آن این است که اروپایی‌ها بجـای آن‌که خـود را وارث آیین آبا اجدادیشـان یعـنی هندویسم بدانند خـود را از اعقـاب یهـودیت فـرض می‌کنند همگـان داســـتان‌های انجیل دربـــاره موسی وده فرمـــان را خوانده‌اند از مهاجرت بنی اسـراییل از مصر به سـرزمین موعـود بـاخبر هستندوپادشـاهی داود و سـلیمان را از بر هستند بطور کلی تاریخ یهودیت با تـاریخ اروپاییـان پیوند غیر طبیعی داردبطوریکه نژاد سفید خود را بر خاسـته از یهودیت می‌داندولی چرا؟

شـــاید پاسخ به این ســـئوال در این نکته می‌باشد که مطـالبی ممنــوع ولی قدرتمند در تــاریخ آرین‌ها وجــود دارند که زمامـداران ،آن راعلیه خـود تهدیـدآمیز قلمـداد کرده‌اند.

اگر ما ریشه آرین‌ها را تا زمانهـای دور تعقیب نمـاییم به موضـوع ممنـوعه‌ای به نـام ارتبـاط آرین‌ها با آتلانـتیس می‌رسیم.

ارتباط آرین‌ها با آتلانتیس

ارتبــاط آرین‌ها با آتلانــتیس بــرای اولین بــار توسط یک بــانوی مرمــوز روسی به نــام هلنا پترونا بلاواتســکی(1831-1891)ـــ در کتـــاب دنیـــای مـــدرن بکـــار گرفته شد.شـاهکار او یعـنی کتـاب نظـرات اسـرارآمیزدر سـال 1888منشر شد و دنیا را تکان داد

تـاثیر او بر آدولف هیتلر وحـزب نـازی از سـوی محققین تایید شــده است نکته جــالب در این می‌باشد که صــلیب شکسته در لگوی او وجود دارد.

سـمت چپ:هلنا بلاواتسـکی،سـمت راست:وجـود صـلیب شکسته در لگوی جامعه عرفانی شهر نیویورک1875

بلاواتسـکی روایت انجیلی خلق بشر در عـرض شش روز را رد کـردو به نظریه‌ها و تئوریهـای قـدیمی در سرتاسر جهان

همانند هندویسم و بودســیم وفلســفه یونــانی در بــاره ریشه نژاد بشر معتقد بود.

بر پایه این باورهـای باسـتانی جسم مردها و زنـان کـره خــاکی ظــرفی بــرای روح خداوند می‌باشد که در دنیــای مادی ظهور کرده است و روح در پایان به دنیای بــالاتر و دنیــای ارواح بــاز خواهد گشت طبق این باورها روح طی سالیان متمادی

لباسی از پوست و گوشت وخـــون بر تن نمـــود و اصل معنوی خود را فراموش کرد.

شما روح ندارید،روح خود شما هستید شما در اصل بـــدن دارید

سی اس لویس

بر اساس نظریات فلاسفه باستان ،انسان خدایی در بدن حیوانی می‌باشد

دکتر الوین بوید کام

انسان خدایی در کالبد مادی است

رالف والدو امرسون

بنا بر عقیده بلا واتسکی «روح ازبقایای تمـدن درخشـان و خردمنـدانه‌ای آتلا نـتیس به ویـرانه‌ای از آتلانـتیس در تمـدن امـروزه سـقوط کردهمـانطور که در قسـمت اول دیدیم فیلسوف یونـانی به نـام افلاطـون در چهـار قـرن پیش از میلاد از آتلانتیس نام بـرده است که اشـاره‌ای به جزیره‌ای غرق شده در اقیانوس اطلس میباشد.

افلاطـون مـدعی گردید که در آتلانـتیس آیین معنـوی و خردمندانه‌ای رواج داشت که انسان را قـادر به مشـاهده روح موجود در کالبد فیزیکی خود می‌نمـود آتلانتیس‌ها با مشاهده روح خود قادر به مهار نیروی عظیم درونی خود و استفاده از آن می‌شدند و این امر تا زمانیکه انسـان از وجه روحانی خود دور نشده بود ادامه داشت.

وجه روحانی آنان رو به زوال گردیدو ویژگی‌های مادی و فـیزیکی غـالب گردیدبتـدریج آنـان از خوشـبختی فاصـله گرفتند

افلاطون

بلاواتسکی ماوای اولیه آرین‌ها را ناحیه‌ای واقع در شرق قفقــاز تعــیین کردکه امــروزه آن را با نــام بــام دنیا یا هیمالیا می‌شناســیم بلاواتســکی مــدعی شد که ســیلاب سرتاسر آتلانتیس را غرق نمــود و آتلانتیسی‌ها به جــایی مرتفع واقع در هیمالیاکوچ کردندو در آن‌جا برای سالیان متمـــادی از خطر ســـیل در امـــان ماندند و آرین‌ها از نوادگان همین آتلانتیسی‌های مهاجر می‌باشند.

نقشه مهــاجرت آریایها از ســرزمینهای اولیه اشـــان به سمت هند

نکته جالب این‌که فیلسوف آلمانی امانوئل کــانت(1804-1724)یک قـــــرن پیش از بلاواتســـــکی تبت را اینگونه توصیف

می کند:

اینجا مرتفع‌تــرین ســرزمین جهــان می‌باشدبیشک اولین ماوای بشر در سپیده دم تــاریخ می‌باشد و علــوم مختلف در این

سرزمین زاده گردیدند.

همــانطور که می‌دانیم بیشــتر فرهنگ هنــدی از تبت وارد شـــده است و تمـــامی هنرهـــای ما از جمله زراعت,علم اعداد و بازی شطرنج ریشه تبتی دارد.

امانوئل کانت

بلاواتســکی بر عقیــده بــود که افســانه ســیل، فاجعه وحشــتناکی است که در سراسر فرهنگ‌هــای باســتانی وجود دارد او بر این باور بود که خـاطره تمـدن درخشـان آتلانیس در حافظه آتلانتیس‌های باز مانده از سیل عظیم به مـرور زمـان کمرنگ و کمرنگ‌تر شد تا به آن حـدی که آتلانتیسی‌های بازمانـــده توانـــایی دیـــدن روح خـــود را فراموش کردنـدو تنها بـاور به وجـود روح در کالبد بـاقی ماندو این عقیده تا به امروز نیز باقی مانده است.

بلاواتسکی بر این اعتقـاد بـود که نسل آتلانتیسی‌ها پس از هزار سال تبـدیل به آرین‌ها و یا آریایهای نـژاد سـفید گردید.

تاریخچه آرین-آتلانـــــتیس مجـــــددا توسط محققین و اندیشمندان قرون 19و20 باز نویسی شد.

فیلسوف معروف اتریشی رودولف اشتاینر می‌نویسد:

بخش بـــزرگی ازتمـــدن آتلانـــتیس رو به زوال گذاشت و باقی مانده اندکی از این نژادبه نام آرین تمـدن انسـانی را از نو بنا نهاد.

یک نماینده مجلس آمریکا به نام ایگنـاتیوس لویـولادونلی در کتـــابی با عنـــوان «آتلانـــتیس دنیـــای غـــرق شـــده» می‌نویسد:

آیا نژاد آرین‌ها از نژاد آتلانتیسی‌ها منشعب شده است؟

بر طبق نظریه پر طرفـــــدار مرکز مهـــــاجرت آرین‌ها ارمنستان بـوده است کـوه آرارات در این سـرزمین واقع

است که بر پایه بسیاری از متون قدیمی کشـتی نـوح در اینجا به خشـکی نشست که نشـان گر مسـیر مهـاجرت آتلانتیسی‌ها برای فرار از سیل و مسـتقر شـدن دروطن مرتفع جدیدشان می‌باشد.

یونانی‌ها که شـعبه‌ای از آرین‌ها می‌باشـند ریشه خـود را از مردمانی می‌دانند که توسط سـیل از بین رفتند و این گـــواهی بر ارتبـــاط بین آرین‌ها و آتلانتیسی‌ها داردر فرهنگ یونان باستان ما به کرات این ارتباط را می‌بینیم بطـور مثـال زئـوس پادشـاه آتلانـتیس که مقـبره آن در جزیـره کـرت فـرض می‌شد در یونـان به عنـوان خـدای خدایان شناخته می‌شود.

دلیلی دیگر بر منشا آتلاتنیسی نژاد آرین وجود دارد و آن این می‌باشد که سرتاسر اروپا توسط نژادی اشغال شده است که خود را آرین می‌نامند.

در طی انحطاط تدریجی آتلانتیسی‌ها و ظهور آرین‌ها دو جهش بـــزرگ در انـــدامهای انســـان رخ داد که از نظر بلاواتسکی یکی از این دو جهش بسیار مهم می‌باشد.

«چشم سوم» آرین- آتلانتیس

از لحاظ فـیزیکی آتلانتیسی‌ها چنـدین سـانتی مـتر از ما بلند قـامت‌تر بودنـدواز نظر معنـوی دارای توانایی‌هـای بودند که بعدها به تدریج از دست دادند.

ازنظر بلاواتسکی آرین‌ها نسبت به آتلانتیسی‌ها فاقد دو ویژگی گردیدند نخست این‌که کوتاه‌تر شدند و دوم این‌که اندامی به نام «چشم سوم» را از دست دادند چشم سوم

به آتلانتیسی‌ها توانـــایی مشـــاهده روح خـــود را ارزانی می‌کرد.

چشم ســـــوم یک عضو اضـــــافه در وسط پیشـــــانی آتلانتیسی‌ها و بین دو چشم معمــولی آن‌ها قــرار داشت که آتلانتیسی‌ها همچــون انســان امــروز،اشــیا بــیرونی و پیرامون خــود را با دو چشم معمــولی خــود می‌دیدند و با آن چشم اضافی روح خــود را مشــاهده می‌کردند زمانیکه به مـــرور زمـــان آتلانتیسی‌ها به آرین‌ها مبـــدل شـــدند توانایی چشم سوم خود را از دست دادند.

بلا واتسکی می‌نویسد:

چشم ســوم یک عضو فــیزیو لــوژیکی انســان بــود و در دوره‌ای هزارساله همراه با نزول معنوی انســان توانــایی چشم سوم نیز از دست رفت.

در مغز انسان یک غده مخروطی شکل دارد که به عقیده بــرخی از محققین با چشم ســوم در ارتبــاط است بنا بر نظر این پژوهشگران انسان امــروزی نــیز بطــور بــالقوه توانایی چشم سوم را در اختیار دارد وتنها طرز استفاده از آن را فراموش کرده است.

یک قســـــمت مخـــــروطی و کوچک در سر تعـــــدادی از موجودات قرار دارد که رفتاری مانند چشم دارد که طبق فرضـــیه‌های آن را چشم ســـوم می‌نامند و ممکن است مکانی باشد که روح در آن قرار دارد.

وبستر نهم نسخه جدید-واژه نامه دانشگاهی

رنه دکــارت(1596-1650)فیلســوف فرانســوی این غــده مخروطی را مکانی برای روح نامید.

نقاشی چشم سوم به هزاران سال پیش باز می‌گرددکه در اسطوره‌های باستانی پدیدار شده است همینطور از هنر تجسم و ترسیم چشم سوم می‌توان در مجسمه سازی و حکاکی و نقاشی آن در آثار کهن نام برد.

موزاییک تاریخی غول یونانی دارای چشم سوم در ویلارومانا-سیسیل

واژگانی می‌باشد که ”Trientra”و ”Urnaپیراوان وعلاقمندان آیین هندویسیم کاملا با مفهوم چشم سوم آشنایی دارند که»

که در آیین هندو به نقطه‌ای در وسط پیشانی و بین دو چشم اطلاق می‌شود که با توانایی‌های سری و علوم مخفی در ارتباط هستند وبه انسان توانایی مشاهده روح خود وبینش معنوی را ارزانی می‌نماید.

مجسمه انسان رها شده(نائل شده به نیروانا)در آیین بودا متعلق به قرن سوم که در عصر حاضر کشف گردیده است این مجسمه در افغانستان پیدا شده است نکته قابل توجه در این مجسمه وجود چشم سوم در پیشانی آن بصورت یک نقطه می‌باش.د

چشم سوم به کرات در آیین‌های معنوی و رزمی شرق مورد استفاده قرار گرفته است چشم سوم در ورزش‌های با تمرکز فراوان مانند یوگا و چان بودیسیم و ورزش‌های رزمی مانند کاراته ,کیکونگ(تمرین‌های مراقبه چینی)،آیکی دو(هنر دفاع شخصی ژاپنی)مورد استفاده قرار گرفته است در آیین هندی چشم سوم در یوگای هندی موسوم به کوندالینی با سیستم ششمین یا هفتمین چاکرا می‌باشد و تنها زمانی فعال ”

Ajna”چـاکرا مورداسـتفاده قـرار گرفته است.چـاکرای چشم سوم با نام

می شود که ما کانال خورشیدی خود با نـام «پینگـال» را در سمت راست بدن خود و کانال مـاه گونه بـدن خـویش به نام «آیدا» را در سمت چپ متوازن نماییم.

یوگای کوندالینی یا یوگای چشم سوم ،خورشید در سمت راست و ماه در سمت چپ بدن قرار دارد

چشم سوم راز فراماسون‌ها

طـراحی خورشـید در سـمت راست ومـاه در سـمت چپ ویک چشم در بین این دو بطـــور اعجـــاب انگـــیزی در طراحی اشراف فراماسون دیده می‌شود درقــدیمی‌ترین انجمن بـرادری سـری اروپا غالبا چشم سـوم بین این دو جرم آسمانی قرار دارد.

نشان ماسونی

از دیربـاز بین جوامع کاتولیک شـایع گردید که ماسـون‌ها از یک راز اسرار آمـیز و در عین حـال کفرگونه باسـتانی نگهـــداری می‌کنند و همین امر بـــاعث نظـــارت شـــدید کلیسـای کاتولیک بر ماسـون‌ها و آزار و شـکنجه آنـان از ابتدای قرن 17 تا دوره رنسانس گردید.

با الگو گــرفتن از اســلاف خــود نظــارت شــدیدی را بر ماسون‌ها مبذول کردیم تا این انجمن سری را از میان بر داریم

پاپ لئوی سیزدهم

محدودیت‌ها و آزار و اذیت شـدید کلیسا مـدعای آن است که ماسون‌ها یکسری از آداب و فرایض باستانی را انجام می‌دادند که مغـــایر با اصـــول کلیسا بـــود بســـیاری از محققان و پژوهشگران قرن 19 و20 بر این باور هستند که اعتقاد به چشم سـوم و بیـداری آن یکی از سـنت‌های فراماسونری در این ایام بود.

چشم مشاهده کننـده همگـان.....یک چشم فراماسـونری هست یا به عبارتی دیگر چشم سـوم می‌باشد.من بر این باورم که تنها عده‌ای کمی از ماسـون‌ها راز این چشم را می‌دانند و در حقیقت از توانایی‌های این چشم اسـتفاده می‌کنند.

دکتر جرج واشنگتن-شگفتی‌های بدن انسان 1918

«چشم مشاهده کننده همگان»فراماسـونری بصـورت یک چشم با منبع عظیمی از آگـــــــاهی است این چشم به کسانی که مفهوم آن را دریافته‌اند درک اسرار،مشـاهده روح و بصـــیرت را اعطا می‌نمایـــدتماس با این آگـــاهی عظیم از طریق چشـــمی صـــورت می‌گـــیرد که در میـــان پیشانی قرار دارد.

دکتر جویی جفریس پاگ-باغ عدن سال2006

چشـمان عـادی تنها بـیرون و ظـاهر افـراد را می‌بینند و تنها برا اساس ظاهر اشـخاص توانـایی قضـاوت را به ما می‌دهند ولی توسط چشم مشـــاهده کننـــده همگـــان می‌توان جـان و روح دیگـران را کاوید و قضـاوتی درست درباره دیگران داشت

مارک تواین-نویسنده و فراماسون مشهور آمریکایی

هرم بزرگ نشـان مخفی مرکـزی ماسـون‌ها می‌باشد که غالبا با یک چشم مشاهده کننده همگـان و یا چشم سـوم واقع در درون آن نمـایش داده می‌شـود این تـرکیب،یک نماد اسرار آمیز ماسون‌ها می‌باشد.

جان باولت-وندی سالموند-ماری توربا

چشم مشاهده کننده همگان اشاره‌ای کنایه آمیز به چشم سوم انسان دارد که بازمانده از تمدن‌های عظیم گذشـته است.

گریس موری –آمریکای اسرار آمیز1924

آلـبرت پایک(1892-1809)فراماسـون مشـهور و بنیـان گذار دانشـگاه‌هاروارد بر این بـاور بـود که فراماسـونری واقعی در بر گیرنده اصـولی مرتبط با سـنت‌های آرین‌ها می‌باشد آدابی که تا بحال بر همگان پدیدار نگردیده است پایک یکی از ستون‌های اصلی فراماسـونری می‌باشد که توسط کتابی که در سال 1871 نوشت مشـهور شد نـام این کتـاب تعصـبات و عقاید قـدیمی فراموسـونری اسـکاتلندی می‌باشد ولی تنها عـده‌ای کمی از دو کتـاب دیگر او با نام‌های «خدایان و عبـادات دیـنی در ریگ ودا» و»ایران و آرین، اصول و عقاید آرین‌ها در اوسـتای زند» اطلاع دارند این دو کتـاب دربـاره معنویـات آرین‌ها می‌باشد.

دنیا درک عمیق خداوند و اطلاعات خود دربـاره روح را به نژاد بزرگ آرین بدهکار است.

آلبرت پایک-ایران و آرین، اصول وعقاید آرین دراوسـتای زند

آلبرت پایک(1892-1809)

هیتلر وچشم سوم

آدولف هیتلر رهبر حزب نازی به نظریات بلاواتسکی وپایک اعتقاد داشت و توجه ویژه‌ای به مبحث چشم سوم داشت علاوه بر هیتلر بسیاری از سران حزب نازی نیز چشم سوم را باور داشتند.

تمامی هنر،دانش و فرهنگ امروز ما ریشه در آیین آرین‌ها دارد.

آدولف هیتلر 1925

آدولف هیتلر

هیتلر اعتقاد داشت که وجود چشم سوم توسط هرمان راشنینگ تایید شده بود راشنینگ یک سناتور از حزب سوسیالیست ملی بود.

راشنینگ در کتاب»هیتلر صحبت می‌کند» در سال 1939 می‌نویسد:

ایده هیتلر برای بهبود نژاد بشریت داشتن «بصیرت جادویی» است برای داشتن بصیرت جادویی باید چشم غول و یا چشم سوم که در میان دو پیشانی قرار دارد را فعال کرد چشم سوم در غالب مردم بصورت یک غده مخروطی غیر فعال می‌باشد گمان می‌رود که هیتلر مجذوب مبحث چشم سوم شده است و گاهی اوقات کاملا در اندیشه آن غرق می‌شود.

هرمان راشنینگ

مدارک بیشتری از اعتقـاد هیتلر به چشم سـوم در کتـاب «مکالمات محرمانه هیتلر» قرار دارد این کتاب رونوشتی از گفتگوهـای محرمانه هیتلر در سـتاد فرمانـدهی خـود می‌باشـداین مکالمـات از جـولای 1941 تا نوامـبر 1944 برای اطلاع آیندگان ثبت شده است هیتلر گفته است:

در بین آداب باستانی در سرتاسر جهـان اشـارات زیـادی به مصـیبت کیهـانی می‌شـود و از نظر من این مصـیبت کیهـانی جوامع و تمـدنهایی را نـابود کـرد که دارای بالاترین حد تکنولوژی بودند و اکتشافات و تمدن امروزی ما احیای تکنولوژی گذشته می‌باشد.

مکالمات محرمانه هیتلر

بسیاری از اعتقادات و افکار هیتلر موازی با بلاواتسـکی بـود که بـرای مثـال می‌تـوان اسـتفاده از نشـان صـلیب شکسته ،اعتقاد به برتری نژاد آرین و باور به وجود تمدن باستانی پیشرفته نام برد.

رمز گشایی صلیب شکسته

ایده‌های بلاواتسـکی توسط شـاعر ویـنی به نـام گیـدون لیست(1848-1919)به دست هیتلر و حـزب نـازی رسـید.به عقیـده پرفسـور نیکلاس گودریک کلارک دانش پژوه انسان‌های آریایی در دانشگاه اکسـتر،لیست همانند بلاواتسکی متقاعد شده بود که آرین‌ها تمدن پیشرفته‌ای در سراسر اروپا ایجـاد کـرده بودند و سـاختارهای عظیم سـنگی در اروپا را به آرین‌ها نسـبت داد بنا به نظریه لسـیت آرین‌هامعمـاری این سـاختمانهای عظیم را بر اساس تکنیکهای جادویی که از نیاکان آتلانتیسی خـود به

ارث بـــــرده بودند انجـــــام دادند که یکی از این تکنیکها بیداری چشم غول یا چشم سوم بوده است.

گویدو فون لیست

استون هنج-یک مقبره سنگی جادویی واقع در انگلستان

لیست اعتقاد داشت که تاریخ گذشته بدان صورتی نیست که بوســیله کلیسا و ادیــان عــبری بیــان می‌شــودو در حقیقت تاریخ باستان متعلق به جوامع معنـوی وعرفـانی آرینی می‌باشد که امروزه فراموش شده است.

(صـــــلیب شکســـــته)از زبـــــان سانســـــکریت می‌آید.” Swastika”واژه متقـارن ولی Sبه معـنی بـودن است و کل واژه به معنی خوب بودن است و این نشـان بوسـیله دوastiبه معنای خـوب وSu با جهت‌هـای مخـالف درست می‌شـودو این از الفبـایی که در شـمال مـورد اسـتفاده قرار می‌گرفت نشات گرفته است. که در آن دوشکل هم جنس در حالت موازنه قرار می‌گیرند.

صلیب شکسته-سمبلی باستانی از موازنه متضادها

لیست ادعا کـــرد که آرین‌ها درجفت sهـــای متضـــاد در صلیب شکسته اصل دوگانگی را می‌دیدند(مانند خورشـید در برابرمـــــاه -روز در برابر شب-روشـــــنایی در برابر تاریکی-خشـکی در برابر رطـوبت-نر در برابر مـاده-مثبت در برابر منفی و غیره)

بلاواتسکی نـیز عقیـده داشت که نشـان صـلیب شکسـته منشـکل از دوs مخـالف نمایشی از تمـامی جفت‌هـای متضاد می‌باشد.

که این را در«ین»و«ینگ»چیـــنی و «خورشـــید و مـــاه» فراماسونری نیز می‌توان دید.

همانطور که اکثر دانشجویان فلسفه می‌دانند نشـان‌های دوگانه نمایشگر نر ومـاده در طـبیعت و مثبت ومنفی در علوم هستند.

هلنا بلاواتسکی

او در ادامه بر این بـاور بـود که دو s متقـاطع نمایـانگر اتحاد متضادها و ایجاد تعـادل بین آن‌ها بوسـیله یک مرکز مشترک است.

و این یک فرمول مقدس بـرای بیـدار کـردن چشم سـوم می‌باشد:هـــــنر برقـــــراری تعـــــادل بین دو دو قطب متضاد(مانندبرقراری موازنه بین خورشید و ماه)

پرسـیوال لنـدون نویسـنده و خبرنگـار انگلیسی (1927-1868)سفر خود به تبت را اینگونه توصیف می‌کند:

صـلیب شکسـته محصـور بین خورشـیدوماه بـروی درب تمامی ساختمان‌ها دیده می‌شود.

صلیب شکسته در تبت محصور شده میان ماه و خورشـید متعلق به عصر آهن (1300 پیش از میلاد تا 600 پیش از میلاد)

با بسط آیین بـودا در چین و ژاپن صـلیب شکسـته از هند به چین و ژاپن رفت.

بـــودا با نشـــان صـــلیب شکســـته بـــروی قلب و چشم سـومش،که نمایشـگر مشـارکت چشم سـوم و روح بـودا برای نائل شدن به نیروانا بوده است.

سرانجام

امروزه مبدا و منشا نژاد سفید مبـدل به یک امر ممنوعه شده است و تحقیق دربـاره آن بـرای مجـامع علمی نهی شده است

و این موضوع که غالب انسان‌ها بسـیار کم دربـاره منشا نـژاد سـفید،آرین‌ها و هندویسم می‌دانند گـواهی بر این مدعا می‌باشد بسیاری از محققین وپژوهشـگران قـرون هجدهم،نوزدهم و بیستم بر این باور بودند که نژاد سفید بـاز مانـده‌ای از آتلانتیسی‌ها می‌باشـند ولی زمامـداران غربی این موضوع را از برابر چشـمان ما مخفی کرده‌اند تاخـدای عـبری و کلیسـایی وآیین‌ها مرتبط با آن جایگـاه خـود را حفظ نماید و آیین‌هـای اصـلی و حقیقی آرین جایگزین آن نگردد.

در خاتمه یـادآور می‌شـوم که این مقاله بر اسـاس اندیشه‌های نـژاد پرسـتانه و برتـری جویانه نـژاد سـفید نوشته نشده است.

بلکه تنها مدرکی است که در گذشته دور شاخه‌ای از نژاد سفید از نیروهـای که در نهـاد هر انسـانی وجـود دارد در جهت سـعادت و تعـالی خـود اسـتفاده می‌کردند و امید می‌رود که با بیـداری این نیروها تمـامی فرزنـدان بشر فارغ از هر قوم و نژادی راه سعادت و رستگاری خـود را پیدا نمایند.

نبرد آمریکا با بشقاب پرنده‌ها

شاید قریب به اتفاق مردم از وجود پایگاههای زیرزمینی دولت ایالات متحده با خبر باشند ولی قطعاً کمتر کسی از اسامی و فعالیتهایی که در آن‌ها انجام می‌گیرد مطلع است. پایگاه دالس (Dulce)ـ در نیومکزیکو، سان اسپات (Sunspot)، داتیل (Datil)، کارونا (Corona)، تائوس پابلو (Taos Pueblo)، آلبوکورکو (Albuquerque)، پایگاه‌های موجود در زیر کوههای سانتا کاتالینا (Santa Catalina)ـ در آریزونا، پایگاه دلتا (Delta)ـ در کلورادو، گراند مسا (Grand Mesa)، نیدلز (Needles)ـ در کالیفرنیا، پایگاه ادواردز (Edwards)، تاسیسات کوهستان تهاچاپی (Tehachapi)، ایرواین (Irwin)، دره مورونگو (Morongo)ـ و نورتون (Norton)، پایگاه موسوم به الماس آبی (Blue Diamond)ـ در صحرای نوادا، مرکز نلیس (Nellis)ـ و پایگاه‌های مستقر در دریاچه گروم لیک (Groom Lake)ـ تنها تعدادی از پایگاه‌های زیرزمینی موجود در ایالات متحده آمریکا هستند که تا کنون شناخته شده است. به گفته برخی افراد این تاسیسات علاوه بر این‌که به عنوان مراکز تحقیقات برای به خدمت گرفتن فن آوری‌های فوق محرمانه مورد استفاده قرار می‌گیرند قرار است در زمان آرماگدون پناهگاهی برای اعضای سازمانهای سری آمریکایی باشند. در زیر یکی از معروف‌ترین این پایگاه‌ها به شما معرفی می‌شود.

در سال 1953 تشکیلاتی به نام «کمیته مجستیک 12 (majestic 12 committee)»ـ بدون اطلاع واشینگتن و زیر نظر حکومت در سایه آغاز به کار کرد(حکومت در

سایه هیئتی است متشکل از برخی سران جمعیت‌های مخفی، بعضی سیاسیون وسرمایه داران صاحب شرکت‌های بزرگ آمریکا که در پشت پرده تصمیمات بزرگ آمریکا قرار دارند و بخش بزرگی از قدرت سیاسی و اقتصادی آمریکا را در دست دارند). بنا به برخی افشاگری‌ها این سازمان در زمان ریاست جمهوری نیکسون با گروهی از موجودات فرازمینی همکاری داشته است. در آن زمان بیگانگان خاکستری از منظومه ستاره‌ای زتا رتیکولی نیاز مبرم به عنصر بور داشتند. منبع غنی این عنصر در منطقه‌ای در جنوب غربی آمریکا قرار داشت، از طرفی این منطقه محل استقرار پایگاهای نظامی آمریکا بود و عبور و مرور مکرر یوفوها در این منطقه باعث بوجود آمدن شایعاتی دال بر ارتباط یوفوها و نیروهای نظامی آمریکا شده بود. طبق این شایعات بیگانگان دانش و تکنولوژی در اختیار انسانها قرار دادند و در مقابل آمریکائی‌ها منابع زیرزمینی بور و همچنین حق آدم ربایی و تحقیقات بر روی انسانها را به خاکستری‌ها دادند.

به گفته بعضی از افراد در پایگاه منطقه 51 بیست و دو طبقه زیر زمین وجود دارد که بوسیله تونل‌هایی به هم متصلند. در یکی از این طبقات سلاح‌های اشعه‌ای برای کنترل ذهن آزمایش می‌شده‌اند. این پایگاه مستقل از کنگره و نیروی هوایی آمریکا و زیر نظر مستقیم کمسیون بیلدربرگ (کمسیون سری که مدیریت برقرای نظم نوین جهانی را برعهده دارد) مدیریت می‌شود. علاوه بر این بسیاری از پایگاه‌های زیرزمینی نیز تحت کنترل این کمسیون قرار دارند. هدف این سازمان و سازمانهای مشابه آن ایجاد یک حکومت واحد جهانی در

کـره زمین است. بخش بـزرگی از اطلاعـات ما دربـاره پایگاه‌هـای زیرزمیـنی مثل منطقه 51 توسط افسـران سـابق دولت که زمـانی خـود در این تشـکیلات صـاحب وظیفه بودند منتشر شده است. یکی از این افراد خلبـان ویلیام لیر(William P. Lear) است. لیر مأمور سازمان سیا در نیروی هوایی بود. وظیفه او جمع آوری اطلاعات درباره یوفوها از سرتاسر جهـان بخصـوص از اروپا بـود. در سال 1986 کاپیتان لیر با یک کارمندان نیروی هوایی آمریکا که از نزدیک شاهد فـرود یک یوفو در پایگـاهی در بریتانیا بـود آشـنا شد. اطلاعـاتی که لـیر از او دریـافت کـــرده بـــود حکـــایت از انعقـــاد توافق نـــامه‌ای بین فرازمینی‌ها و انسانها داشت. به ادعای وی بین سـالهای 1969 تا 1971 تعـدادی از بیگانگـان با اعضـای کمیته مجسـتیک 12 دیـدار کرده‌اند و در موضـوعاتی با هم به توافق رسـیده‌اند. طی یکی از این توافقـات بیگانگـان پذیرفتند برخی تکنولوژی خود را که بیشـتر علم ژنتیک و کنـترل ذهن بـود را در اختیـار این افـراد قـرار دهند همچـنین در ایجـاد حکـومت جهـانی به کمیته 12 یـاری رسانند. در عوض اعضای این کمیته قول دادند نسـبت به فعالیت‌های بیگانگـان در زمین عکس العمل منفی نشـان نداده و دست بیگانگان در انسان ربایی و آزمایشات روی انسان را باز بگذارند.

به گفته لیرهدف از انسان ربـایی بیگانگـان در وهله اول تولید هیبریدهای انسـان-بیگانه و در وهله دوم اسـتفاده از ارگان‌هـا، آنزیم‌ها و دیگر ترکیبـات بـدن انسـان بـرای ترمیم بافت آسیب دیده بیگانگان بود. هورمونهای افـراد ربـوده شـده بعد از تـرکیب شـدن در محلـول پروکسـید هیدروژن به بدن بیگانگـان تزریق می‌شد. در سـال 1956

گروهبـان جاناتـان لاوتی (Jonathan R. Louette)ـ از پایگــان آزمــایش موشک وایت ســندز (White Sands) توسط یک دیسک پرنــده ربــوده شــده و 3 روز بعد در حــوالی همــان منطقه در حــالی که اعضــای بــدنش مثله شده بود پیدا شد. اسنادی که لیر دریافت کرده بود نشان می‌داد این عملیــات وحشــتناک در پایگــاه گــروم لیک (Groom Lake) در منطقه 51 انجام گرفته بود و قربانی زنـده زنـده توسط نـوعی ماشـین سـلاخی شـده بـود. به ادعای لیر همکاری‌های بیگانگان و انسانها همیشه بــدون دردسر نبــوده است چــرا که در ســالهای بین 1979 تا 1983 مجستیک 12 پی برد که پروژه همکاری از برنامه تعیین شده دچار لغزش شـده است. بـرای همین منظـور در سال 1979 به منظور بررسی موضـوع گـروهی را به پایگاه زیرزمینی دالسی (Dulce) در نیومکزیکو فرستاد. ولی این گروه توسط بیگانگـان به اسـارت گرفته شـدند. مجسـتیک 12 بـرای آزادی این گـروه یک تیم نظـامی به محل اعـزام کـرد که طی یک درگـیری 66 سـرباز جـان باختند. بعد از این اتفاقات اعضای ارشد کمیته مجسـتیک 12 که در بین آن‌ها وزیر خارجه وقت آمریکا هــــنری کسینجر(Henry Kissinger)، رئیس سازمان سیا ریچارد هلمز(Richard Helms)ــ و رئیس آژانس امــنیت ملی رابی رای (Bobby Ray)ـ حضور داشتند تصـمیم گرفتند ماجرا را در رسانه به اطلاع مردم برسانند. اما به دلایلی به جای اینکار قرار شد برای مقابله با بیگانگـان سـلاحی قدرتمند توسعه داده شـود. بـدین صـورت بـود که پـروژه «ابتکــار دفــاع راهــبردی» یا Strategic Defense Initiative (SDI) کلید خورد. پـروژه‌ای که در رسـانه‌ها هـدف آن ایجـاد سـپر دفـاعی در برابر قـدرت موشـکی

روسیه در جنگ سرد عنوان شده است. اما هـدف اصـلی آن کنترل فعالیت‌های بیگانگان در زمین بــوده است. چند سال بعد رئیس جمهور کندی برنـامه‌ای بـرای افشـاگری دربــاره بیگانگــان تهیه کــرده بــود ولی قبل از افشــای اطلاعــات توسط عــاملین حکــومت در ســایه بخصــوص مجســتیک 12 تــرور شد و برنامه افشا ســازی لغو شد. زیــرا کنــدی مخــالف دخــالت بیگانگــان در زمین بــود و همکــاری انســانها و بیگانگــان خزنــده و خاکســتری‌ها را برای آینده بشریت خطرناک می‌دید.

طبق ادعاها بعد از جنگ جهـــانی دوم و شکست نازی‌ها دانشمندان آلمانی بـرای تکمیل پروژه‌هـای کنـترل ذهن، دیسک‌های ضد جاذبه و مهندسی ژنتیک که با پایــان کــار هیتلر ناتمــام مانــده بودند درقــالب عملیــات انتقــال به منطقه 51 آورده شـدند. بسـیاری از همین دانشـمندان بلافاصـله به خـدمت حکـومت در سـایه در آمدند. توسط همین مهندســین آلمــانی هــوا فضا همچــون ورنر فــون بــراون بــود که ســازمان ناسا تأســیس شد. پزشــکان و زیست شناسان به پایگاه‌های زیرزمیــنی منتقل شــدند تا کاستی‌های علم ژنتیک را از بیگانگان بیاموزند. بیگانگــان طبق توافقی که کــرده بودند علم دســتکاری ژنتیک را به انسـانها آموختند. نتیجه این این شد که در آزمایشـگاهای ژنتیک عمق زمین موجوداتی مهندسی ژنتیک شــده تولید شدند. یکی از این مخلوقات موجودی خون آشـام به نـام چوپاکـابرا (Chupacabra)ـ بـود. به این موجـود در ابتـدا «گونه مهندسی ژنتیک شده خـون آشـام بیگانه خزنـده یا Created Reptilian Alien Vampire Engineered Species (CRAVES)“ گفته می‌شد که هیبرید هوشمند از انسان و خزنـده بـود. این موجـود به دسـتور مسـتقیم

کمیته مجستیک 12 به عنوان آغازی برای خلق موجودات هوشمند آفریده شد.

یکی از معروف‌ترین آزمایشگاه ژنتیک بیگانگان در پایگـاه دالسی (Dulce base)ـ قرار دارد. این پایگاه زیرزمیـنی در حوالی دهکده دالسی (Dulce)ـ با نهصد نفر سـکنه در ایالت نیومکزیک قرار دارد. اولین اطلاعات درباره پایگـاه دالسی توسط یک مهنـدس بـرق اهل نیومکزیکو بنـام پل بنویـتز (Paul Bennewitz)ـ افشا گـری شد. بنویـتز به عنـوان مهنـدس بـرای یک شـرکت الکـترونیکی به نـام Thunder Scientific Corporation در شـــهر Albuquerque نیومکزیکو کـار می‌کـرد. او همچـنین به دلیل علاقه اش به یوفوها عضو یک گـــروه بنـــام APRO (Aerial Phenomenon Research Organization) بود این گـروه متشـکل از افـراد خـبره در امر یوفولـوژی در آریزونا توسط جیم و کـورال لـورنزن (Jim and Coral Lorenzen) تشکیل شده بود و به تحقیق درمورد یوفوها می‌پرداخت. بنویتز یک مهندس بـرق بـاهوش و همچـنین یوفولوژیستی تیزبین بود. او در سال 1979 متوجه وجود نورهای غیر عادی در نزدیکی دهکـده دالسی شد و بـرای بررسی آن‌ها بـرخی تجهـیزات الکـترونیکی که او بـرای شکار یوفوها از آن استفاده می‌کرد را به محل برد. او با افراد محلی و کسـانی که ادعـای ربـوده شـدن می‌کردند مصاحبه کرد. بنویتز همچنین دریافت که هر از چند گاهی گاوی ناپدید شده و لاشه آن چند روز بعد در حالی که تکه تکه شـده است در حـوالی پیـدا می‌شـود. او در نهـایت با کنـار هم قـرار دادن یافته‌هـای خـود احتمـال داد که در منطقه دالسی پایگاهی برای یوفوها وجود داشـته باشد. بنویـــتز ادعا می‌کـــرد پایگاههـــای زیر زمیـــنی دالسی

آزمایشگاه‌های ژنتیک مشترک انسانها و بیگانگان قرار دارند و کارهای تحقیقات محرمانه ژنتیکی بر روی انسانها و حیوانات در این پایگاه انجام می‌گیرد. ساکنین دالسی هر از چندگاهی با اجساد قطعه قطعه شده حیوانات در این حوالی برخورد می‌کنند. آن‌ها اعتقاد دارند این حیوانات توسط بیگانگان به این حال و روز در می‌آیند. از طرفی مشاهدات مکرری از یوفوها و نورهای غیر عادی در این منطقه گزارش می‌شود. او بارها توسط بعضی از کمپانی‌های امنیتی تهدید شده و از طرف پلیس نیومکزیکو نسبت به صحبت کردن با رسانه‌ها درمورد دالسی و پایگاه زیر آن هشدارهایی دریافت کرده بود زیرا که وی در مورد شخصی به نام میرناهانسن (Myrna Hansen) تحقیق می‌کرد. میرناهانسن اهل نیومکزیکو بود و در سال 1980 توسط یوفوها ربوده شده و به یک پایگاه زیر زمینی منتقل شده بود. میرنا به بنویتز از وجود پایگاهی زیر زمینی در دالسی صحبت کرده بود و این‌که آزمایشاتی روی انسان و حیوانات در آن‌جا توسط بیگانگان انجام می‌شود.

فرد دیگری که اطلاعات جامعی به پل داد کریستا تایلتون (Christa Tilton) بود که در سال 1987 توسط بیگانگان ربوده شده بود. کریستینا همیشه دچار ازدست دادن زمان می‌شد و به قادر نبود برهه‌هایی از زندگی خود را بیاد بیاورد. تا این‌که مجبور به روانکاوی در حالت هیپنوتیزم شد. به گفته او دو موجود خاکستری کوچک او را ربوده و به محلی در زیر زمین که توسط دوربین‌ها و رایانه‌ها حفاظت می‌شد بردند. به گفته کریستا او را بعد از بردن به زیرزمین جلوی یک دستگاهی مثل اسکنر قرار دادند سپس نوعی مدرک یا کارت شناسایی برایش

آمـاده کردند. در آن حـال مسـئول وی به او گفته بـود که شما در طبقه اول یک تاسیسـات زیر زمیـنی هسـتید. به ادعای کریستا او را تا 5 طبقه زیر زمین بردند و در آن‌جا شـاهد موجـود بیگانه خاکسـتری و سفینه‌هایشـان شـده بود. او درباره اتاق‌هایی صحبت می‌کرد که هیچ موجـودی در آن نبـــوده و توسط رایانه‌هـــای کنـــترل می‌شـــدند. همچنین از تانک‌های بزرگی سـخن می‌گفت که لوله‌هـای بـــزرگی به آن وارد و از آن خـــارج می‌شـــدند. به گفته کریستا جنین‌های موجـودات فضـایی در آن مـایعی در آن تانکها جریان داشت و بوی شدید فرمالدهید در آن محیط به مشـام میرسـید. او درون تانکها موجـودات عجیـبی را دید که درون مـایع غوطه ور قـرار گرفته بودند. او آنچه مشاهده کرده بـود را بـروی کاغذ آورد و نقاشی‌هایی از آن‌ها تهیه کـــرد. کریســـتا بعدها کتـــابی با عنـــوان «یادداشت‌های بنویـتز» نوشت و در آن به شـرح آنچه در پایگاه دالسی بر سرش آمد پرداخت. همچـنین تصـاویر و نقاشی‌هایی از پایگـــاه دالسی را در آن انتشـــار داد. از آنچه در پایگاه دالسی تجربه کرده بود انتشـار داد. در زیر تعـدادی از تصـاویری از مشـاهدات کریســتا در پایگـــاه دالسی که در این کتاب منتشر شده است را می‌بینید.

تصویر 1: تصویر ماهواره‌ای از پایگاه دالسی

تصویر2: تصویر ماهواره‌ای پایگاه دالسی از نزدیکتر. زیر این تاسیسات تا هفت طبقه آزمایشگاه‌های کنـترل ذهن و ژنتیک بیگانگان قرار دارد.

تصـویر 3:ـ جلد کتـاب یادداشت‌های بنویـتز با تصـویر پل بنویتز بر روی آن نوشته کریستا تایلتون

تصویر 4: طرح بشقاب پرنده موجود در پایگاه دالسی که توسط کریستا نقتشی شده است

تصویر5:ـ طرحی از تانک‌های آزمایشگاه ژنتیک بیگانگـان در پایگاه دالسی که توسط کریستا رسم شده است.

تصویر6: تانک‌های عجیب

تصویر7: سیستم پرورش جنین‌های هیبرید انسان-بیگانه در پایگاه دالسی که توسط کریستا کشیده شده است

تصویر8: سیستم پرورش یک جنین هیبرید انسان-بیگانه در پایگاه دالسی که توسط کریستا کشیده شده است

تصویر9:ـ طرحی از آزمایشگاه ژنتیک بیگانگان در پایگـاه دالسی. (توسط کریستا)

تصـویر 10:ـ نقاشی از یک بیگانه خاکسـتری در پایگـاه دالسی که توسط کریستا کشیده شده است.

کریسـتا در کتـاب خـود از تصـاویر واقعی که قبلاً تحت عنـوان «اسـناد دالسی» جمع آوری شـده بـود اسـتفاده کرد. اسـناد دالسی حـاوی حـدود 30 عـدد عکس بـود که توسط توماس سی (Thomas C) که در دهه 1970 خود یکی از مـأموران پایگـاه دالسی بـود با یک دوربین کوچک تهیه شده بود. توماس در 24 سالگی شـروع به آمـوختن عکسـبرداری بـرای اهـداف جاسوسی در یک پایگـاه زیرزمینی در ویرجینیای غربی کرد. او هفت سـال بـرای نیروی هوایی آمریکا کـار کـرد سـپس در سـال 1977 به پایگـاه دالسی منتقل شد. وظیفه او در پایگـاه ثبت فعالیت‌هـای بیگانگـان و تهیه گزارشـات روزانه از آزمایشات انجـام شـده در آن‌جا بـود. با این‌که هر عکسی

که توماس تهیه میکرد بلافاصله به مسئولین پایگاه بایستی تحویل داده می‌شد، ولی او با استفاده از مهارتش در عکاسی مخفیانه، تا سال 1979 توانست 30 عدد عکس از قسمت‌های مختلف پایگاه تهیه کرده و آن‌ها را از پایگاه خارج کند. در اواخر سال 1979 این تصاویر به همراه برخی اسناد در اختیار بنویتز که در آن سالها به شدت درباره دالسی تحقیق می‌کرد قرار داده شد. همچنین توماس نقشه‌ای از از تأسیسات زیر زمینی دالسی تهیه کرده بود که پاول آن‌ها را تحت عنوان «اسناد دالسی» منتشر کرد. بعد از مدتی کار توماس برای مأموران پایگاه فاش شد توماس وقتی مأموران برای دستگیری وی آمده بودند از آن‌جا گریخت و سالها در محل نامعلومی مخفی شد. به گفته توماس در پایگاه دالسی تعداد بسیاری بیگانه کوچک خاکستری وجود دارد. او همچنین در آن‌جا شخصاً با یک یگانه انسان نمای خزنده با قدی حدود 6 فوت رو در رو ملاقات کرده بود.

طبق نقشه‌ای که توماس شرح داد پایگاه دالسی شامل 7 طبقه بود که هر طبقه مختص کار خاصی بود و از بالا رو به پائین سطح امنیتی آن افزایش می‌یافت. انسانها در طبقات بالا و بیگانگان در طبقات پائین سکونت داشتند. طبقه اول مرکز کنترل امنیتی و وظیفه حفاظت از پایگاه را دارد. در طبقه دوم کارمندان انسان سکونت دارند. طبقات سوم و چهارم آزمایشگاه‌هایی قرار دارند که انسانها در آن کار می‌کنند. در اینجا برای تله پاتی و کنترل ذهن آزمایش‌هایی بر روی انسانها و حیوانات انجام می‌گیرد. به ادعای توماس در این آزمایشگاهها روح انسان‌ها را از بدن فیزیکی جدا می‌کردند و با انسانها دیگر و حتی با بیگانگان تعویض

می‌کردند. طبقه پنجم مخصوص سکونت بیگانگان بود. به طبقه ششم «تـــــالار کـــــابوس» می‌گفتند در اینجا آزمایشگاههای ژنتیک قـرار داشـتند و حیوانـات بسـیاری بصورت مهندسی ژنتیک شده آفریـده می‌شـدند. در آن‌جا انسانهای عجیب الخلقه با چند دست و پا و قـدی بیش از 2 متر وجود داشتند که آن‌ها را خاکستری‌ها بوجود آورده بودند. آن‌ها به همـراه خزنـدگان بـرخی مـوارد از دانش ژنتیک را به انســـانهایی که در آن‌جا بودند آمـــوزش می‌دادند. به گفته تومـــاس خزنـــدگان به خاکســـتری‌ها دستور می‌دهند و این دو گـروه بیگانه با نـژاد دیگـری که به نوردیک‌ها معروف بود در حال جنگ بودند. از بارزترین خصوصـــیات خزنـــدگان این بـــود که به هیچ موجـــودی کوچکـترین احساسی نداشـتند شـاید به همین دلیل است که آن‌ها قـــادر بودند آزمایشـــات وحشـــتناکی را بـــروی موجودات انجام دهند. به گفته توماس بیگانگـان به نقشه بـرداری ژنتیک انسـان و پـروژه ژنـوم انسـان کمک‌هـایی کرده‌اند. در نهایت طبقه هفتم محل نگهداری موجـودات دستکاری شده ژنتیکی بود که در اتاق‌های سـرد محبـوس بودند. همچنین پائین‌ترین بخش پایگاه جایگاه سفینه‌ها و دیگر تجهیزات بیگانگان بود

تصویر11: طرحی از هفت طبقه زیر پایگاه دالسی

به گفته تومـاس این پایگـاه بوسـیله یک تونل شـاتل به پایگاه منطقه 51 در نوادا متصل است. این تونل شـاتل بعد از گذشـتن از پایگاه‌هـای کلـرادو و سـاندیا به پایگـاه کارلسباد می‌رسید. دیگر پایگاه‌های زیرزمینی موجـود در آمریکا بوســـیله همین تونل‌ها به هم مرتبط هســـتند و شـبکه زیرزمیـنی را تشـکیل می‌دهند. درها و دیوارهـای

پایگـــاه پر بـــود از ســـمبل‌های فرازمیـــنی که توسط هم انسانها و هم بیگانگان قابل فهم بود. به گفته توماس از طبقه دوم به پـائین قـوانین خاصی بـرای ورود و خـروج وجـــــــــود داشت. هر کسی که می‌خواست وارد طبقه پـــائین‌تر شـــود تمـــامی لباس‌ها را در می‌آورد و بعد از انـدازه گـیری وزن یـونیفرمی یک تیکه و سـفید رنگ که ویژگی‌هـــای خاصی داشت را به تن می‌کـــرد. ثبت دقیق وزن هر فرد بسیار مهم بود و تغییرات روزانه وزن افراد در پرونده پرسـنلی وی درج می‌شد. تمـامی قسـمت‌های پایگـاه از سیسـتم امنیـتی حساسی پـیروی می‌کـرد و به کوچکترین لغـزش و اشـتباه بلافاصـله رسـیدگی می‌شد. هر فـــردی که دچـــار تغیـــیر وزن بیش از 3 پوند می‌شد بوسیله دسـتگاه ویـژه‌ای که با اشـعه ایکس کـار می‌کـرد اسکن می‌شد. آسانسـورها با یک تکنولـوی منحصر بفـرد مبتنی بر مغنـاطیس کـار می‌کردند و بـرای روشـنایی به جای لامپ‌هـای عـادی از میله‌هـای فلورسـانس اسـتفاده می‌شد. به گفته توماس بیگانگان از وجـود این میله‌هـای نـــاراحت می‌شـــدند و معمـــولاً از آن‌ها دوری می‌کردند. طبق شـــرحیات تومـــاس بیگانگـــان پایگـــاه دالسی دو جنس‌اند (یعـــنی هم مـــذکر و هم مـــونث). آن‌ها به روش پارتنوژنزی (فـردی کامل از تکـوین یک قسـمت از بـدن) تولید مثل می‌کردند. در دالسی هر جـنین به شش و یا نه قســـمت تکه تکه می‌شد که هر قســـمت تبـــدیل به یک موجـــود می‌شـــود. تومـــاس در آزمایشـــگاه‌های دالسی با هزاران انسان و هیبریدهای انسان-بیگانه که در اتاق‌های هـــوای ســـرد نگهـــداری می‌شـــدند روبـــرو شـــده بـــود. صحنه‌هایی که به قـول خـود هیچگـاه از حافظه اش پـاک نخواهد شد. به گفته او برای بیگانگان میـدان مغناطیسی

زمین بسیار حائز اهمیت بود. آن‌ها از این نیرو به شکلی که انســانها از آن بی‌خــبر هســتند اســتفاده می‌کنند. امروزه گرچه اطلاعات نـاچیزی از پایگاه‌هـای زیرزمیـنی به بیرون نشت کرده است اما پنهانکاری دولتها بخصوص آمریکا دربــاره بیگانگــان و اهــداف آن‌ها همچنــان ادامه دارد. در این شــکی نیست که ســالها قبل افــرادی با بیگانگان دیدار کرده‌اند و بدون اطلاع عمـوم توافق‌هـایی با آن‌ها اشته‌اند. سوال اساسی اینجا نمایان می‌شـود که آیا کســانی که نماینــدگی انســانها را در ملاقــات با فرازمیــنی دارند به انــدازه کــافی صــلاحیت این کــار را دارد؟ و این‌که ســرانجام این ارتباطــات با این گــروه از بیگانگان که ظاهراً نیـات خوشی هم ندارند به زیـان بشر و سیاره زمین خواهد باد یا به نفع آن؟. در پائین تعـدادی از عکس‌هایی که توماس از پایگاه دالسی گرفته است را می‌بینید:

بر گرفته از کتــاب «دنیاهــای مخفی زیــرزمین» نوشــته تورگوت گورسان. ترکیه، استانبول، 2005

ترجمه: بابک نامی

تصویر12:ـ نمـایی از پایگـاه زیرزمیـنی دالسی (عکس از توماس)

تصویر13:ـ نمـایی از پایگـاه زیرزمیـنی دالسی (عکس از توماس)

تصویر14:ـ نمـایی از پایگـاه زیرزمیـنی دالسی (عکس از توماس)

تصویر15:ـ نمـایی از پایگـاه زیرزمیـنی دالسی (عکس از توماس)

تصـویر16:ـ یک نوشـته با سـمبل فرازمیـنی بر روی در (عکس از توماس)

تصویر17:ـ نمـایی از پایگـاه زیرزمیـنی دالسی (عکس از توماس)

تصـویر18:ـ تصـویری از جنین‌هـای هیبرید انسـان-بیگانه منسوب به پایگاه دالسی

تصـویر19:ـ عکسی از بشـقاب پرنـده موجـود در پایگـاه دالسی (عکس از توماس)

تصویر20:ـ نمایی از تونل شـاتل زیر زمیـنی. پایگاه‌هـای زیرزمینی بوسیله این تونل‌ها به هم مرتبطند.

تصـویر21:ـ نقشه‌ای از شـبکه تونل‌هـای زیرزمیـنی که پایگاه‌ها را بهم مرتبط می‌کند. (دایره‌های تو خالی پایگاه زیرزمینی را نشان می‌دهند)

نامه‌هايي از آندرومرا

آلکس کولـــیر یکی از افـــرادی است که ادعا می‌کند با نـــژادی از فضـــایی‌ها به نـــام آندرومـــدایی از سیســـتم ســـتاره‌ای آندرومـــدا ارتبـــاط دارد. او این موجـــودات را انســـانهایی با پوست آبی رنگ توصـــیف می‌کند که رنگ پوستشان در ارتباط با سیاره‌ای است که روی آن زندگی می‌کنند. او همچـنین گـزارش می‌دهد که این انسـانها در بعدهای چهـارم و پنجم زنـدگی می‌کنند و بنـابراین از هر نظر پیشـــرفته‌تر از ما هســـتند که در بعد ســـوم زنـــدگی می‌کنیم.

اولین ارتبـــــاط آلکس با این موجـــــودات در سن هشت سالگی رخ داد. تا 16 سالگی آن‌ها اطلاعات زیادی به او داده بودند و رفته رفته این دانشـــها بـــرایش جا افتـــاد و تصمیم گرفت که آن‌ها را با دیگـران در میـان بگـذارد. در اواخر 30 سالگی و 40 سالگی اش مصاحبه‌های زیـادی انجـــام داد و مـــدارک زیـــادی جمع آوری و تولید کـــرد که حاصل صحبتها و ارتباطهایش با آندرومدایی‌ها بود.

آلکس کولـــیر معتقد است که زمین تحت کنـــترل شـــدید گونه‌هـای فضـایی بـدطینت و فاسد است که از سیسـتم ســـتاره‌ای به نـــام آلفا دراکـــونیس آمده‌اند. در حقیقت خزنـدگانی از نژادهـای مختلف آلفا دراکونیـان و گـری و اوریـون و ...هســتند. او همچـنین می‌گوید که مشـکلات دنیـــای ما از دو نـــوع طـــرز تفکر مختلف سرچشـــمه می‌گیرند. یک گـــروه آن‌ها یی هســـتند که دم از اراده انسان و عشق و تکامل می‌زنند و دومین گروه معتقد به کنترل و دیکتاتوری و مصرف منابع هستند.

به گفته او» ما بسیار بزرگـتر و قدرتمندتر از آن هسـتیم که به ما گفته‌اند. ما در این بـازی تا دسـته شمشـیر را بلعیده ایم و نگاه کنید که کارمـان به کجا کشـیده. نزدیک است که استقلال و آزادی خود را از دست دهیم و تبدیل به سیاره‌ای برده شویم. شما را نمی‌دانم اما من دیگر در این بازی شرکت نخواهم کرد«.

در دهه 90 روزنـامه‌ای تحت عنـوان» نامه‌هـایی از آندرومـدا» چـاپ می‌کـرد که توسط دولت آمریکا تعطیل شد و سپس نوشـته‌ها و سـخنرانی‌هایش به اینـترنت راه یافت. در مورد صحت یا عدم صحت گفته‌هـایش نظریـان متفـاوتی وجـود دارند. منتقـدین او می‌گویند که در گفته‌هـایش اطلاعـات ضد و نقیض زیـادی به چشم می‌خورد. بـرای مثـال در جـایی می‌گوید تمـدن آندرومـدا 47000 سال از نظر تکنولوژی پیشـرفته‌تر از ما هسـتند اما چند دقیقه بعد آن را به 25000 سال و 10000 سال تغییر داده است. از دیگر انتقـاداتی به که او می‌شـود آن است که در مـورد هیچ یک از برخوردهـایش با این موجودات خاطره واضحی ندارد و قـادر به بیـان داسـتان نیست بلکه از شـاخه‌ای به شـاخه دیگر می‌پـرد. او ادعا می‌کند که بارها بر فراز سفینه‌های آنان پرواز کرده و با مـردم آن‌ها ملاقـات داشـته است. می‌گوید که مـردم آندرومـدا بـرای ارتبـاط نیـازی به زبـان ندارند و فقط از راه تله پاتی با هم صـحبت می‌کنند.» مـورانی» نـام یکی از مـردان آندرومـدایی است که با آلکس ارتبـاط دارد و برای صحبت کـردن با او مجبـور شـده است که انگلیسی یاد بگیرد.

آلکس کولیر نظر آندرومدایی‌ها را در مورد تمام مسائل روز دنیا و گذشته زمین بازگو می‌کند که در این سری مقالات سعی می‌کنم خلاصه گفته‌ها و مصاحبه‌های او را بگنجانم. او در مورد تاریخ و باستان شناسی یا هر علم دیگری تحصیل نکرده است و از همین رو بسیاری از حرفهایش مورد استقبال قرار نمی‌گیرند و مخاطبان خاص خودش را داد چرا که تنها مدرکی که برای اثبات گفته‌هایش دارد این است که آندرومدایی‌ها چنین گفته‌اند.

نامه‌هایی از آندرومدا برای اولین بار توسط من به فارسی برگردانده شده است و پیش از این در هیچ جا به زبان فارسی موجود نبوده است. بسیاری از لغات و اصطلاحات توسط خودم جایگزین و معادل سازی شده‌اند و برای درک بهتر واژه‌ها هر جا لازم دیدم در داخل پرانتز معانی بیشتری ارائه داده ام. لحن گفتار به همان صورت روایتی و سخنرانی ترجمه شده است.

در این سری مقالات در مورد نقش خالقان ناشناس در مسکونی کردن زمین و نقش نیبیرو در استعمار آن می‌خوانید. دوره‌های مختلف تاریخی از دو وجه زمینی و غیر زمینی توصیف شده‌اند. اسامی نژادهای فضایی وپیشرفتهای آنان به مرور ذکر شده که با مراجعه به سری مقالات» موجودات فضایی 1 تا 7 «می توانید اطلاعات جانبی بیشتر در مورد انواع و اقسام فضاییان (در همین وبلاگ و از همین نویسنده) بیابید.

نقطه نظر آندرومدایی‌ها بر تاریخ کهکشانی از زبان کولیر:

نـژادی باسـتانی به نـام «پا تـال» Paa Tal- که با نـام» بنیان گذاران» نـیز شـناخته‌اند در حـال اجـرای برنـامه‌ای بودند بـرای سـاختن اتمسـفر سـیارات و قابل سـکونت کردن آن‌ها برای انواع گونه‌هـای حیـات.(از طریق -تغیـیر اکو سیستمها و پایه حیات با وارد کردن اکسیژن – متــان و آمونیوم و گاهی هیدروژن. همه این‌ها گازهایی هستند که برای تولد و بقای میکرو ارگانیسمها اساسی هسـتند. -استفاده از دستگاههای شـبیه سـاز و بمبـاران سـیارات توسط کامتها و شـهابها و خـرده سـیارات بـرای جابه جا کرد محور سیارات و تغییر جهت چـرخش آن‌ها – عملیـات مهندسی جا به جا کردن اقمار برای تغیـیر دادن چـرخش سیارات و حتی حرکت دادن سـیارات نزدیکـتر و یا دورتر به خورشید برای افزایش یا کاهش میزان اشعه دریافتی توسط سیارات).

چـنین عملیـاتی مانند کم و زیـاد کـردن اقمـار و حـرکت دادن سیارات یکی از عملیات بسیار سـاده‌ای است که در سراسر کائنــات و کهکشــانها به طــور مــداوم صــورت می‌گیرد و» منظومه سازی» نامیده می‌شود.

نژادهـای زیـادی هسـتند از جمله خـود آندرومـدایی‌ها که قــادر به ســاخت و تشـکیل دادن منظومه شمسی در هر کجای عالم هستند.

همه این پروژه‌ها ظــاهرا بــرای افــزایش سیســتمهای ستاره‌ای و سیاره‌ای و قابل سکونت کردن آن‌ها طراحی شده‌اند.

دستگاههای کوچکی کشف شـده‌اند که که آنقـدر قـدیمی هستند که کسی نمی‌داند توسط چه گروهی ساخته شده

بودند. این دســـتگاهها را حـــتی نژادهـــای پیشـــرفته نمی‌توانند شـبیه سـازی کنند و نمی‌دانند که چطـور و با چه تکنولوژی ساخته شده‌اند!

آندرومدایی‌ها برای مثـال 43 تا 45 هـزار سـال از نظر تکنولـوژی جلـوتر از ما هسـتند. این به حسـاب سـالهای زمیـنی است که هر سـال معـادل 365 روز و بر اسـاس چرخش زمین به دور خورشید است. آندرومدایی‌ها سـال را طور دیگری می‌شمارند. در واقع همه فضایی‌ها سـال و زمان را به شـکل متفـاوتی از ما می‌شـمارند. آنچه که برای آن‌ها معادل یک سـال فـرض می‌شـود زمـانی است که تک تک سـلولهای موجـود در بدنشـان شـبیه سـازی و تجدید شـده باشد. بر این اسـاس بـرای بـدن ما زمینیـان هفت سال معادل یک سال خواهد بود.

برای بدن آن‌ها تقریبا 34 سال زمیـنی طـول می‌کشد تا تمـام سلولهایشـان تجدید شـود. بنـابراین خیلی مشـکل است که تواریخ و زمانهای آن‌ها را به تاریخ زمینی تبدیل کـنیم و ببیـنیم که چه زمـانی چه اتفـاقی در منظومه ما افتـــاده است. در واقع اگر من بگـــویم که فلان اتفـــاق 4000 سال پیش رخ داده در اصل بسیار بسیار قدیمی‌تر از آن است و آن‌ها برای توضیح دادن این مفـاهیم به من خیلی تلاش کرده‌اند چون زمان برای آن‌ها معـنی دیگـری دارد و این اعـداد غالبا صـحیح نیسـتند چـون بـرای آن‌ها زمان اینطور محاسبه نمی‌شود.

این دسـتگاههای باسـتانی هنـوز هم کـار می‌کنند. آن‌ها نـامی در زبـان انگلیسی ندارند و سـمبولی هم ندارند که من بتوانم درک کنم. برای من اینطور توضـیح داده شـده که این‌ها ماشـــینهای ضد مـــاده هســـتند که ملکولها را

می‌سازند و آن‌ها هم به نوبه خـود اتمها را می‌سـازند که در نهـایت جهـان فـیزیکی تشـکیل می‌شـود. این‌ها مانند کامپیوتر برنامه ریزی شـده‌اند و در واقع این واقعیتها را می‌ســازند و خلق می‌کنند و در نتیجه چــیزی که به طــور مادی وجود دارد توسط آن‌ها ساخته می‌شود.

یکی از این ماشــینها روی ســیاره زمین وجــود دارد که توسط کاوشــهای باســتان شناسی پیــدا شــده است. ساختمانها و دستگاههای پیشرفته و پیچیده بسیاری نــیز کشف شده‌اند که بیوسفر و اکو سیسـتم می‌سـازند. اکو سیســتم ما بر پایه اکســیژن خلق شــده و محــدود به آب است. بنـــابراین حیـــات مانند آنچه ما در زمین داریم در کائنات بسیار کم و محدود است. برای انواع حیاتی که به اکسیژن نیـاز دارند باید حتما آب به فرمـول H2O وجـود داشــته باشد. با ارزشــترین چــیزی که ما در این ســیاره داریم بیوســـــفر و اکوسیســـــتم است و بعد از آن هم مهمترین چیز آب است.

نیبیرو

وقتی در ادامه به نیبیرو می‌رسیم خواهیم دید که سیاره ما کـاملا از آب بـوده و اقیانوسـها توسط نیبیروها پر از نمک شدند چرا که آن‌ها می‌خواستند کنـترل آب را عهـده داشــته باشــند. نیبــیرو که از سیســتم ســتاره‌ای بــوتس Bootes آمـــده بودند دریاها را شـــور کردند و فقط 4 درصـــدر آب شـــیرین در آن زمـــان بـــاقی ماند که آن‌ها کنترلش را در دست گرفتند. شور کردن آبهـای زمین 36 سال طول کشید و در این مدت تمام گونه‌های حیات آبی توانستند با نمک خو بگیرند و خود را تطابق دهند.

این‌ها همه با سالهای زمینی است و فقط با این روش است که می‌توانم این تواریخ را برای شما بازگو کنم وگرنه خیلی گیج کننده خواهد شد.

در کائنات اکو سیستمهای هیدروژنی بسیار فراوانند و خیلی هم ساده اما سیستمهای اکسیژنی پیچیده‌ترین اکوسیستم در کل کهکشان هستند.

انقراض خالقان اولیه

یافته‌های باستان شناسی به همراه تواریخ ثبت شده و اساطیر همگی به سوی» بنیان گذاران» یا همان» پا تال» یا به عبارت دیگر خدایان و نگهدارندگان و خالقان این کهکشان اشاره می‌کنند. ناپدید شدن این بنیانگذاران هم کاملا عمدی است.

این ناپدید شدن خدایان برای من اینطور توضیح داده شده که وقتی هیچ اثر و فعالیتی از این موجودات در بعد سوم دیده نمی‌شود در اصطلاح می‌گویند که منقرض و ناپدید شده‌اند اما به این معنی نیست که کاملا نابود گشته‌اند بلکه فقط در بعد سوم منقرش شده‌اند. ممکن است که به بعد بالاتر صعود کرده باشند و به فرکانسها و ارتعاشات بالاتر و سریعتری رفته باشند. همینطور احتمال دارد که به فرکانس و بعد پایین‌تری نزول کرده باشند تا در آن‌جا یک بعد سوم دیگر و یک دنیای دیگر خلق کنند. اما در حال حاضر در بعد سوم منقرض شده‌اند و دیگر مثل گذشته دیده و شنیده نمی‌شوند و وجود ندارند.

زمانیکه پا تال بعد سوم را ترک کردند بر اساس اطلاعات باستان شناسی سایر گونه‌های حیات - اشکال

حساس حیات - خزنـدگان- انسـانها - حیـات پلاسـمایی و حیاتهـــای متـــانی همگی شـــروع به ازدیـــاد کردند و در کهکشان ما به صـورت کامل وجـود دارند. موجـوداتی که از متـان تنفس می‌کنند و موجـودات پلاسـمایی و انـرژی همگی پس از رفتن پا تال وارد کهکشان ما شـــدند. توجه داشته باشـید که وارد کهکشـان ما شـدند. یعـنی از جـای دیگـــری آمدند و ناگهـــان به صـــورت کامل و تکامل یافته ظاهر شدند. این همان مشکلی است که در مورد انســان روی سیاره زمین هم وجود دارد. انسان به صـورت کامل و تکامل یافته به طـــور ناگهـــانی روی زمین ظـــاهر شد. دیرین شناسـان مـرتب از تکامل صـحبت می‌کنند اما هیچ مـــدرکی بـــرای اثبـــات آن ندارند. هیچ مـــدرکی از تکامل زمین وجود ندارد. زمین از روز اول به همین شکل بـــوده است. همه چـــیز به طـــور کـــاملا شـــکل گرفته ظـــاهر می‌شود.

هیچ کس نمی‌داند که آن‌ها چه هســتند و به همین خــاطر است که فقط به نـام» بنیانگـذاران» شـناخته می‌شـوند. بـــرای این‌که کسی نمی‌داند. آندرومـدایی‌ها می‌گویند که یک خلقت وجـود دارد و یک خـالق. در سـنت آن‌ها مـذکر قـدرت برتر نـدارد بلکه یک محتـوی مـونث دارد. و این را بگـــویم که آن‌ها مـــردان واقعی هســتند ولی بـــرای آن‌ها خالق یک مونث است. یک الهه و خدای مونث است.

تاریخ زمین در پالئوزوئیک:

در دوره پالئوزوییک یعنی 554 میلیون سال پیش تا 245 میلیـــون ســـال پیش یک انفجـــار ناگهـــانی در جمعیت حیوانات و جانوران چند سـلولی رخ داد. آن‌ها این کـار را کردند بـرای این‌که همه چـیز ناگهـان اینجا بـود. در زمین

شناسی نشـــــان داده شـــــده که ما نمی‌دانیم اینهمه گونه‌های مختلف و متنـوع از کجا و چگونه ظـاهر شـدند. کسی نمی‌دانند از کجا آمد اما اینحا بـــــــود پس بگذارید بگـــوییم که ناگهـــان انفجـــاری رخ داد و این چیزها همه ظاهر شد!

همه این گونه‌های مختلف از هیچ پدیدار شدند. گونه‌هایی با حیوانـات بسـیار ظـاهر می‌شـوند و به خـاطر داشـته باشید که هیچ مرحله تکاملی وجـود نـدارد. همه این‌ها در داده‌هـای باسـتان شناسی و زمین شناسی وجـود دارد و هر کدام روی یک قاره متفاوت ظاهر می‌شوند.

در حالیکه این اتفاقـــات رخ می‌داد قطبهـــای شـــمال و جنوب هم با الان فرق می‌کردند. سـیاره در واقع یکـوری قرار گرفته بود و به پهلو خوابیده بـود و یک جا به جـایی قطب هم انجام شـده بـود. این جا به جا شـدن قطبهـای مغناطیسی هم خود به خود صورت نمی‌گیرد بلکه باید بر اثر برخـــورد یک آســتروئید یا ســتاره دنباله دار یا خـــرده سیاره صورت بگـیرد. بر اثر این برخـورد سـیاره جا به جا می‌شود و جهت چرخش آن وارونه می‌شود. در این حـال یا به مـــرور زمـــان قطبهـــای مغناطیسی این اشـــتباه را تصـــحیح می‌کنند و جهت چـــرخش را عـــوض می‌کنند یا این‌که خودشان را با جهت چرخش جدید تطبیق می‌دهند. من از این مکانیزم سر در نمی‌آورم.

ساحل غـربی آمریکـای شـمالی به شـرق و غـرب اسـتوا قرار داشت. آفریقا در قطب جنوب بـود. ناگهـان در این دوره 90 درصد از حیات دریایی و خشکی منقرض شدند. فقط حیات آبی و حیوانی ویران شدند.

تاریخ غیر زمینی دوره پالئوزوئیک:

این دقیقا دوره آغـار تـاریخ حیـات غـیر زمیـنی و تـاریخ آندرومـدایی است. زمـانی است که نژادهـای مختلف در منظومه‌های شمسی خودشان قادر به سفرهای فضـایی شدند. یعنی بین 544 تا 245 میلیون سال پیش زمینی. بعضی از این تمـــدنها هم قـــادر بودند نه تنها در داخل منظومه شمسی خـــود بلکه به خـــارج از آن و به ســـایر سیستمها سفر کنند و اینچنین بود که فرهنگهای موجـود دیگر را کشف کردند.

معاملات و تجارتها بین منظومه‌هـای شمسی آغـاز شد و تکنولـوژی و علم منتقل شد و روشـهای جدید مسـافرت فضایی در میان نژادهــای مختلف بسط داده شد و عقاید و نظریات بین آن‌ها رد و بدل شد.

در این مبحث نمی‌خواهم به این مسـئله بـپردازم که چـرا ســـوء تفاهم‌هـــای زیـــادی بین فرهنگهـــای اکســـیژنی (تمدنهایی که با تنفس اکسـیزن به حیـات ادامه می‌دهند و شکل گرفته اند) و فرهنگهای هیدروژنی به وجود آمده است. بعدا به این موضوع خواهم پرداخت.

نـــژاد خزنـــده آلفا دراکونیـــان- در ادامه خـــواهیم دید که ساکنین نیبیرو نیز شاخه‌ای از همین نژاد خزنـده هسـتند ولی به دلایل زیادی سعی در پنهان کردن آن دارند.

قراردادهای زیادی بین سیستمهای سـتاره‌ای و نژادهـای مختلف امضا شدند. یکی از پیشرفته‌ترین این تمـدنها که آلفا دراکونیـان بودند به سـفرها و کشـفیات کهکشـانی دست زدند. به گفته آندرومـــدایی‌ها آن‌ها اولین کســـانی بودند که از سـیاره خـود بلند شـدند. آلفا دراکونیـان یک

نژاد بسیار بسیار پیشرفته و غیر قابل باور هستند که در عین حال قوانین و تعصبات خیلی مسخره‌ای هم دارند. اما کارهای مفید زیادی برای کهکشانها و فرهنگهای دیگر کرده‌اند و نژادهای مختلف از آن‌ها یاد گرفته‌اند. سفینه‌های فضایی آن‌ها در آن زمان از قمرهای تو خالی و خرده سیاراتی ساخته شده بود که درون و بیرونش را ساخته بودند و یک اکو سیستم روی آن‌ها به وجود آورده بودند که برای جمعیت ساکن در سفینه کافی باشد.

قمر فرسوده که تبدیل به سفینه مادر شده- خانه‌ها پارکها و اکوسیستم داخل آن طراحی شده و سفینه‌ها و جنگنده‌های کوچکتر از روی آن بلند می‌شوند.

بعضی از آن‌ها از سوخت استفاده می‌کردند ولی نه مثل نفتی که ما داریم بلکه یک جور ژل که از منظومه شمسی خودشان استخراج می‌کردند. آن‌ها موتورهایی اختراع کردند که با انرژی کینتیکKinetic کار می‌کردند که نوعی از الکتریسته است.

تاریخ زمینی دوره مزوزوئیک:

در دوره مزوزوئیک یعنی 245 تا 65 میلیون سال پیش:

» مزوزوئیک» یه معنی حیوانات میانه است. این دوره‌ای است که تمامی حیوانات زمین عوض شدند. چطور قبلا عوض نشده بود و حالا ناگهانی همه جانوران عوض شدند؟ تغییرات عظیمی در گیاهان و درختان زمینی رخ داد. دایناسورها به وجود آمدند یعنی از هیچ پدیدار شدند و در طول دورانهای تیریاسیک و ژوراسیک باقی ماندند و بعد ناگهان منقرض شدند.(به دلیل برخورد یک سیاره

کوچک دیگر با زمین در ناحیه اقیـانوس آتلانتیک و جـایی که امروزه کلمبیا نام دارد).

آیا همه این‌ها عمدی بوده؟

هیچ کس دقیقا نمی‌داند که آیا همه این اتفاقـات عمـدی بـــوده یا نه.. اما آنچه جـــالب است این است که هر بـــار زمین با دنباله داری برخـــــــورد می‌کند قطبها جا به جا می‌شوند و یک تغییر اساسی در زمین و اکو سیســتم آن رخ می‌دهد و در نتیجه آن محیط زمین بــرای حیــات نــوع بشر بهتر و آماده‌تر می‌شود. 244 میلیون سـال پیش ما نمی‌توانستیم روی زمین زندگی کنیم. خیلی چیزها بودند که می‌توانستند ما را نابود کنند.

تاریخ غیر زمینی دوره مزوزوئیک:

245 تا 65 میلیون سال پیش: تمدنهای سیاره‌ای بسیاری تـوان سـفرهای فضـایی داشـتند. تجـارت بین سـیاره‌ای فـوق العـاده رونق داشت. نیـاز به منـابع طـبیعی بیشـتر دلیل آغاز استعمارهای کهکشانی توسط موجودات فــوق العــاده هوشــمند بــود. ســفر فضــایی در این زمــان 17 میلیون سال زمیــنی است که دارد تکامل می‌یابد. این در حـالی است که زمینیـان در در مـدت کوتـاه 4000 سـال توانســته‌اند تا ســفرهای بین ســیاره‌ای پیشــرفت کنند و این برای سایر تمدنهای کهکشانی 17 میلیون سال طول کشـیده بـود. حـالا ببینید که ما چقـدر قدرتمند هسـتیم و تـــازه با این‌که جلـــوی ما را گرفته‌اند و اجـــازه نمی‌دهند شکوفا شویم و تکنولوژی خـود را از ما پنهـان کرده‌اند تا این حد سریعتر از آن‌ها رشد کـرده ایم. دلیلش این است

که ما مجمــوعی از 22 نــژاد هســتیم و اجــداد ما قبلا سفرهای فضایی داشته‌اند.

بزرگترین و وسیع‌ترین نژادهای ستاره‌ای نژاد» سـیاکار» Ciakar از آلفا دراکـونیس یا سیسـتم دراکو هسـتند که تمدن ستاره‌ای اوریون Orion و لیرا وگاLyra Vega در آن قرار دارند. اسـتعمار بسـیار سـریع است. بسـیاری از سیارات متحد شده قوانین اســتعماری وضع کرده‌اند و با سرعت در کهکشــانها پیش می‌روند و اســتعمار می‌کنند. در اینجا 25 میلیون سال پیش برادران و اجداد ستاره‌ای ما زندگی می‌کنند.

سفینه مادر

بزرگراههای فضایی

کشف بزرگراههای فضـایی (چـیزی که دانشـمندان ما به آن نام» سوراخ کرم» WormHole) داده‌اند در این زمان انجام شد. تا امروز 17 بزرگراه فضایی در کهکشـان راه شیری کشف شده‌اند.اینها تونلهایی هسـتند که به نقـاط مختلف کهکشان کشیده شده‌اند. دانشمندان ما در تئوری می‌گویند که اگر بتـــــــوانی وارد یکی از این چاله کرمها شوی می‌توانی از این سر تا آن سر کهکشان را در زمان صـــــفر طی کـــــنی. در یک چشم بر هم زدن. مثل فیلم Stargate

چندتا از این تونلها به کهکشانهای دیگر هم وصل هسـتند که یکی از این کهکشـانها حتما آندرومـدا است. بنـابراین شما یک سوراخ یا تونل دارید و این راهی است که خیلی سـریع به مقصـدتان برسـید. بنـابراین اینطـور نیست که شما سوار راکت یا موشک خود شـوید و وقـتی به مقصد

می‌رسـید همه پـیر شـده و مـرده اید. چـون کهکشـان در حال گسترش و بزرگ شدن است.

آندرومدایی‌ها معتقدند که همچنان که کهکشـان انبسـاط می‌یابد بـــــرخی از این تونلها و راهها بر هم ریخته اند- یعنی از وسط شکسته شدند و هیچ نـژاد کهکشـانی تا به امروز نتوانسته بفهمد که چه کسی یا کسانی این تونلها را ساخته و اینجا گذاشته و قادر به تعمیر آن هم نیسـتند چـــون نمی‌دانند که اصلا چطـــور ســـاخته شـــده. بعضی نظریات می‌گویند که این‌ها توسط همـان» بنیانگـذاران» خلق شـــدند و از طریق همین تونلها آن‌ها قـــادر بودند به نقاط مختلف بروند و سیارات قابل سکونت را بسازند تا بعدها ما و شما در آن‌ها به دنیا بیاییم.

اما این فقط یک فرضـــــیه است و واقعا کسی نمی‌داند. ممکن است توسط کسی قبل از بنیانگذاران ساخته شده باشد. طبق نظر آندرومـــــدایی‌ها بعد ســـــوم فقط 21 تریلیـــون ســـال زمیـــنی عمر دارد. و فقط دو تا از این تونلها تا به حال خراب نشده‌اند و کـاملا کـار می‌کنند. در این حال و احوال هم می‌دانیم که شـبکه‌های تجـاری بین سیاره‌ای فعال هستند و گونه‌های حیات مختلفی در حال ساخته شدن. حالا برگردیم سر تواریخ.

245 میلیون تا 65 میلیون سال پیش:

اجداد فضایی ما در این زمان در حـال پیوند زدن گیاهـان و گونه‌هـای حیـاتی از سیسـتمهای سـتاره‌ای به سـایر سیسـتمهای سـتاره‌ای هسـتند. این پیوند زدن گونه‌هـای حیـاتی شـامل انـواع مسـتعد حیـات است. من خـودم نمی‌دانم منظور از گونه‌هـای مسـتعد حیـات چیست ولی

اینطور که برای من توضیح داده‌اند منظـور از مسـتعد آن حیاتی است که قابلیت زیاد شدن و تبدیل به ساختارهای پیچیـده اکولـوژیکی را دارد. و تا کنـون پیچیـده‌ترین نـوع اکولوژی و اکوسیستم در کهکشان اکسیژن O2 و حیـات وابسته به اکسـیژن است که همین جـایی می‌شـود که ما قرار گرفته ایم چنین اکوسیسـتمهای پیچیـده‌ای فقط در تعداد نسبتا کمی از سیارات در کهکشان رخ می‌دهند.

ممکن است که چنـدین میلیـادر سـیاره باشد اما وقـتی می‌خواهید حسـاب کنید که چند خورشـید و چند سیسـتم ستاره‌ای واقعا وجود دارند در حقیقت تعداد بسیار بسیار کمی است که البته همین مقـــدار ما را به وجد می‌آورد چـون بیش از دویست میلیـارد زمین در آن بـیرون وجـود دارد! و این نسـبت به سـایر سیسـتمهای غـیر اکسـیژنی خیلی کم است.

بعد از اکوسیسـتم با ارزشـترین چـیزی که در یک سـیاره وجود دارد ضمیر جهانی است. گونه‌های حیاتی می‌آیند و می‌روند اما یک بیوسـفر غـنی قـادر به تحمل هر چـیزی هست. پرندگان - دایناسـورها و درختـان میـوه همگی به منظومه شمسی اورده شده‌اند و روی سه اکوسیستم در این منظومه قـــرار گرفته‌اند یکی از آن‌ها زمین است و دو سیاره دیگر مریخ و اورانوس هستند.

در این زمان همه این تمدنهای غـیر زمیـنی به این نتیجه رسیده‌اند که تمدنها باید با بیوسـفر خـود گفتگو و رابطه داشـــته باشـــند. بیوســـفر هوشـــمند است و آن‌ها به بچه‌هایشان یـاد می‌دهند در 245 میلیـون سـال پیش که چطور با اکوسیستم حرف بزنند.

تاریخ زمینی دوره کانوزوئیک:

دوره کانوزوئیک: 65 میلیون سال پیش تا کنون.

بعضی اوقات به آن دوره پستانداران هم می‌گویند برای این‌که بزرگترین حیوانات خشکی و پستاندار در این زمان پدیدار شدند. همینطور به عصر گیاهان گلدار و عصر حشرات و ماهی و پرنده نیز شهرت دارد.

تاریخ آندرومدا از زمین در این دوره:

منظومه شمسی ما بازدید کننده‌های فراوانی دارد. اکوسیستمهای خیلی پیچیده مدتهاست که روی زمین وجود دارند که راجب آن صحبت کردیم. اولین بیوسفر کامل و تمام وقت» عدن» نام داشت و من از این لغت استفاده می‌کنم چون این عینا همان لغتی است که اوریونها می‌گویند و همین را نیبیروها هم می‌گویند و این همان نامی است که پلیادیان هم گفته‌اند. یک» عدن» Eden مانند باغ است. یک بیوسفر کاملا پیوند شده شده و ساخته شده که همه چیزهایی که در آن وجود دارد در اصل از جای دیگری آمده.

ما خیلی هم نباید اجدادمان را باهوش فرض کنیم چون آن‌ها غالبا در سفینه‌های خیلی بزرگ مسافرت نمی‌کردند و خیلی وسائل و ذخائر کمی با خود داشتند. بنابراین هر چه را که ممکن بود در طول سفر نیاز داشته باشند باید در خود سفینه بکارند. هر سفینه مادر برای خود یک اکوسفر داخلی دارد برای این‌که خدمه و کسانی که داخلش زندگی می‌کنند نیاز به نفس کشیدن و خوردن دارند برای همین یک اکوسفر مثل پارک در داخل سفینه وجود دارد. اکثر سفینه‌هایی که به زمین

آمده‌اند کوچک بوده‌اند و اکوسفر آن‌ها تاثیر کمی در زمین داشته اما اگر یک سفینه 100 مایلی بر زمین بنشیند ما یک جا به جایی قطب را تجربه خواهیم کرد و همه مردم خواهند فهمید.

مثلا داخل یکی از سفینه‌های آندرومدا دارای اتمسفرهای متعدد است که هر کدام برای خودش یک دنیای جداگانه است و این‌ها برای خود اکوسیستمهای پارک مانند و جنگل مانند دارند به بزرگی 21 مایل. آن که من دیدم 21 مایل از سر تا ته طولش بود و سفینه مادرش 900 مایل بزرگی داشت و بازدید از این سفینه برای من 25 سال طول می‌کشید اگر می‌خواستم آن را ببینیم. اینقدر بزرگ و عظیم بود و همه چیز داشت. پارکهای بزرگی که اگر نمی‌دانستید درون سفینه هستید فکر می‌کردید در تپه‌های آگورا در کالیفرنیا یا پارک ملی یا پارک مرکزی هستید البته منهای جرم و جنایتها.

آنها کاملا خودکفا هستند و همه چیز بر عرشه سفینه شان کاشته می‌شود. پس وقتی که به اینجا می‌آیند یک تیم به پایین می‌فرستند به سطح سیاره و می‌گویند: «بسیار خب ما یک عدن در اینجا بر پا می‌کنیم چون می‌خواهیم یک تیم اینجا بگذاریم که روی حیات گیاهان و زمین شناسی سیاره تحقیق کنند و ببینند چه مواد معدنی و عناصری دارد».

کاری که می‌کنند این است که در واقع 12 نوع آنتن سیلندر (استوانه) شکل را در در عمق زمین جاسازی می‌کنند - حداقل 1 مایل عمق- و وقتی این‌ها را روشن می‌کنند یک گنبد ارتعاشی تولید می‌شود که این اتمسفر عدن را از سایر زمین جدا می‌کند. و بعد کاری که

می‌کنند این است که گیاهـان را پیـاده می‌کنند - درختـان میوه و هر چه نیاز دارند و این بیوسفر دقیقا با نیازهـای فیزیولوژی و بدنی آن‌ها مطـابقت دارد. اکسـیژن زیـادی ندارد و کربن زیادی هم نـدارد. دقیقا آن چـیزی است که می‌خواهند. حـــتی می‌تواند فقط هیـــدروژن باشد چـــون خیلی ســـاده‌تر است و وقـــتی می‌خواهند بـــیرون بروند خیلی راحت یک لبـــاس فضـــایی می‌پوشـــند و می‌توانند بـیرون بروند و کارهایشـان را انجـام دهند. اما وقـتی به داخل عدن بر می‌گردند مثل این است که به سیاره مـادر برگشـته‌اند و بیوسـفر خـانگی خودشـان است. منظـورم این است که عـــدن را توضـــیح دهم. این چـــیزی است که ریچارد هوگلند سالهاست راجبش صحبت کرده است.

گنبـدی سـاخته شـده از ارتعاشـات آنتهـای مخصـوص که اتمسفر زمین را از اتمسفر داخل محوطه جـدا می‌کند و عدن در داخل آن کشت می‌شود.

اولین عدن در آمریکـای شـمالی پیـدا شد در لب مـرز نیو مکزیکو و آریزونای امـروزی. و این چـیزی که اینجا پیـدا شـده در اصل توسط سـیاکارها یعـنی نـژادی از مـردم اوریون اینجا قـرار گرفته بـود. سـیاکارها در واقع حیـات هیدروژنی دارند و موجودات هیدروژنی هستند نه مثل ما اکسیژنی بنابراین برای بـاقی مانـدن روی زمین نیـاز به چـنین عـدنی داشـتند. هیـدروژن یک گـاز سـاده است و چـیزی نیست که ما بتـوانیم از آن اسـتفاده کـنیم چـون فـــیزیولوژی بـــدن ما به ما اجـــازه نمی‌دهد آن را تنفس کنیم یا در محیطی هیدروژنی زندگی کنیم. اما موجودات هیدروژنی که از نظر جثه هم خیلی بزرگ هستند و کمی کنـدتر از ما راه می‌روند ارتعـاش یا فرکـانس بدنشـان و

فرکـــانس بیوسفرشـــان خیلی خیلی از O2 اکســـیژن پایین‌تر و یواش‌تر است. و چون پایه حیاتشـان هیـدروژن است نمی‌توانند ســریعتر از ســرعت نــور در ســفرهای فضایی حرکت کنند.

اکســیژن می‌تواند تا 4 برابر ســریعتر از ســرعت نــور حــرکت کتد و این مشـکل اساسی موجـودات هیـدروژنی است.

در ســخنرانی چند ســال پیش در مــورد تعصب و این‌که چطور تعصب یکی از مشخصات غیر زمینی‌هاست صحبت کــردم. همه تعصــبی که ما داریم اکتســابی بــوده است. یعــنی ما تعصب را خودمــان شـکل داده ایم و بر اســاس چیزهایی است که یــاد گرفته ایم نه این‌که یک امر بــدوی در عمق وجودمــان باشد یا مشخصه ژنــتیکی ما باشد اما این مشخصه که هیچ نـــژادی را جز نـــژاد خـــود دوست نمی‌داریم و نــژاد خــود را برتر از همه می‌دانیم چـــیزی است که توسط همین موجـودات میلیونها میلیـون ســال پیش به ما یاد داده شده.

این اولین عدن در حدود 899710 هزار سال پیش توسط سـیاکارها در آن ناحیه ایجـاد شد. خزنـدگان هنـوز آرزوی آن صحرا را در دل دارند. این بیوسـفر اول توسط تمـدن خزنــدگان اســتفاده شد. به یــاد دارید که تمــدن اوریــون همان خزندگان هستند. تمدن خزندگان یک نظام طبقاتی و پادشاهی است و در نهـایت تعجب خیلی شـبیه آنچه در انگلستان داریم می‌باشد. یک طبقه اشراف مثل دوکها و نجیبها را دارید. بعد طبقه کشــاورز و کــارگر را دارید که همه کارهای پر زحمت را انجام می‌دهند. نظام خزنــدگان هم دقیقا همینطور است.

طبق آنچه مـــورانی می‌گوید این اولین بیوســـفر توسط طبقه اشراف خزندگان ساخته شد و آن‌ها در آن اقـامت داشتند اما خاندان سـلطنتی نبودند. و یک مطلب دیگر را که اضافه کرد این بود که این موجودات دوران کودکی را تجربه نمی‌کنند و احتمـــالا بـــرای همین است که خیلی عجیب و غریب هستند.

جنگهای اجرایی:

برای نژاد بشر جنگ اجرایی وقتی است که یک انسـان یا خزنده یا موجود هیدروژنی یا متـانی یا آمونیـومی اگر از حد خـود تجـاوز کنند و کـاری خشن انجـام دهند در واقع وارد جنگی می‌شوند که یک تنبیه یا مجازات را اجرا کنند. اتفاقـاتی که قـرار است در چند سـال آینـده در منظومه شمسی ما رخ دهد به عنـوان جنگ اجـرایی طبقه بنـدی می‌شود.

یک جـــور عملیـــات پلیسی نیست. آن‌ها می‌آیند که تنبیه کنند برای این‌که اینها(خزنـدگان) از حد تجـاوز کرده‌اند و این فقط سیســـــتم ســـــتاره‌ای ما تنها نیست بلکه 21 منظومه ســـــتاره‌ای دیگر هم هســـــتند که دقیقا همین شرایط ما را دارند.

آنها (مسئولان کهکشانی) مخالف حضور نیروهـای فاسد در ســـیاره ما و مـــاه هســـتن. آن‌ها می‌خواهند که همه این‌ها بـــیرون بروند و کلا این منظومه را تـــرک کنند. اگر این صـحت داشـته باشد قمرهـای مـریخ الان دور مـریخ نباید بچرخند بلکه دور زمین می‌چرخند.

ســـوال یکی از حضـــار در ســـخنرانی: آیا مـــردم آن‌ها را نمی‌بینند؟

ظاهرا که می‌بینند. مردم عکس می‌گیرند و می‌بینند. من خـودم ندیـدم چـون در شـهرها نـور بسـیار زیـاد است و چیزی دیده نمی‌شود اما مردم شرق آسیا دیده‌اند و مردم اروپا هم همینطور. چند سـال پیش کسـوف در ترکیه رخ داد و عکاسانی که عکس می‌گرفتند تصاویری از دو شئ گرفته بودند و وقتی بزرگ شـدند مشـخص شد که این‌ها دو قمر مریخ یعـنی فوبـوس و دیمـوس هسـتند که پشت ماه در حال حرکت بودند.

هر دوی این قمرها در حقیقت سـفینه‌های فضـایی هسـتند که در اصل شـبه سـیاراتی فرسـوده و تو خـالی بوده‌اند و یک اکوسـفر در داخل آن‌ها سـاخته شـده و جمعیتی در آن زندگی می‌کنند. این را چنـدین سـال پیش مورانی به من گفته بود که آخرین باری که فوبـوس وارد اتمسـفر زمین شـده بـود بر می‌گـردد به زمـان طـاعون بزرگ.

انواع و اقسام داده‌های ثبت شده از سفینه‌های پرنده در فضا موجـود است. ویلیـام بـریملی در کتـاب «خـدایان عـدن» در مـورد این سـفینه‌ها صـحبت می‌کند. من قصد دارم مطالب دیگری را پوشش دهم پیش از این‌که برویم سر مسئله نژادها.

دلفینها و نهنگها:

در کهکشان ما این‌ها حیوانـات مـورد احـترام و حساسی هسـتند و فیلسـوفان و شـاعرانی بسـیار دانا. ما فکر می‌کـنیم این‌ها فقط حیوانـات بـزرگ و ماهیـان احمقی هستند اما در حقیقت بسیار شگفت آورند.

بسیاری از نژادهای بزرگ و قدیمی به آن‌ها احترام می‌گذارند بخاطر موسیقی و آهنگهایشان و نحوه داستان سراییشان. آن‌ها داستانهای افسانه‌ای از «رویای نهنگ» دارند که یکی از یادبودهای نژاد آبزیان است. آن‌ها از اعقاب خود داستانها می‌گویند و نامش «رویای نهنگ» گذاشته‌اند و اگر نژاد انسانها روی زمین منقرض شود این موجودات هم نابود خواهند شد.

ما زبان آن‌ها را نمی‌دانیم چون یک زبان فوق العاده پیشرفته است و از زبان انگلیسی هم پیشرفته‌تر است. یک زبان سه بعدی (سه متغیره) است که ما اصلا نمی‌فهمیم برای این‌که زبانهای ما کاملا یک بعدی هستند.

خانه نهنگها و دلفینها در سیگنوس آلفا Cygnus Alpha است. یکی از سیستمهای ستاره‌ای کوچک که به دور خورشید مرکزی دانب و سیدار و دینایا و آلدریا می‌چرخد. این جایی است که آن‌ها از آن آمده‌اند. بزرگترین جمعیت آن‌ها اینجا روی زمین است چون می‌خواستند مهاجرت کنند و به جستجو در جهانهای دیگر بپردازند و بر رویای نهنگ خود بیفزایند.

آنها میلیونها سال پیش به اینجا آورده شدند و این خاطرات را ضبط کرده‌اند. درک من این است که وقتی فرزند به دنیا می‌اورند به او آموزش خواندن شعر و داستانهای دودمان و اعقابشان را می‌دهند و این‌ها آوازهایی است که می‌خوانند. واقعا شگفت‌آور است.

هر وقت که آن‌ها به یک جلسه رسمی کهکشانی می‌روند نژادهای ستاره‌ای دیگر هم آن‌جا هستند و این‌ها

روشـهای خاصی بـرای معـرفی خـود به کـار می‌برند به طور قراردادی و آندرومدایی‌ها هم همینطور خودشان را معرفی می‌کنند. ابتـدا خـودت را معـرفی می‌کـنی و نـام کاملت را میدهی بعد درجه یا جایگاهت را می‌گویی و بعد سیستم ستاره‌ای که اهل آن هستی را می‌گـویی. به این ترتیب من آلکس کولیر - پـدر (چـون درجه‌ای نـدارم پـدر بودنم را اعلام می‌کنم) سیستم خورشید زمین سوم.

اینطور که خودم را معرفی کنم آن‌ها می‌دانند که هسـتم و از کجا می‌آیم. اگر یک غیر زمینی باشید اکثرا تله پاتی می‌کنید و بنـــابراین وقـــتی خـــود را معـــرفی می‌کنید تصـــاویری از نقشه ســـتارگان و کائنـــات را نـــیز نشـــان می‌دهید چون در تله پاتی تصاویر حرف می‌زنند و به این تـــرتیب آن‌ها می‌بینند و می‌فهمند شـــما از کجا آمده‌اید و سایر نژادها هم می‌فهمند.

عدن‌ها و نژادهای متعدد غیر زمینی

اوریونها اولین عـــــدن خـــــود را روی زمین در چین در 763132 سال پیش ایجـاد کردند و نـام آن» یورومـانی» Euromani بود. بعد از مدت کوتـاهی سـاکنان» کاپه لا» Capella که عضـوی از دب اکـبر و دب اصـغر بـود اولین عدن خود را در 741237 ســال پیش ســاختند و آن را در دامنه کوه یوگان در جنوب شیلی بنا کردند.

سپس وگانها هستند. وگانها اهل وگا Vega هستند و به نـــام لیران‌ها هم معروفند و در واقع اجـــداد انســـانی ما هستند. آن‌ها در 701655 سال پیش اولین عدن خـود را شمال آفریقا در مرز امروزی نیجریه و لیبی ساختند.

همچـنین به اطلاعتـان می‌رسـانم که کشـفیات باسـتان شناسی فوق العاده عجیبی که در اتیوپی شـده همگی از باقیمانده‌های عدن هستند ولی باستان شناسان به شـما می‌گویند که انسان غارنشین این‌ها را درست کرده!

بعد از آن «کاســیوپیانها» Cassiopeians را داریم که نـژادی کـاملا حشـره‌ای هسـتند 604003 سـال پیش در الجزیره عدن و مناطق شگفت انگیزی ساختند.

بعد بیوت‌ها Butese هستند که با نام نیبـیرو مشـهورند. آن‌ها اولین عــدن خــود را در 585133 ســال پیش در قـــــــاهره مصر بنا کردند. بعد اوریونها یک تیم دیگر فرســتادند و در 87300 ســال پیش در پــرت Perth استرالیا یک عدن دیگر ساختند.

آن زمـان زمین مـوقعیت امـروزی خـود را نداشت و به پهلو خوابیـده بـود و بـرای همین این نژادها قـادر بودند روی آن زیــاد شــوند و پایگــاه بنا کنند. بعضی از این مهـاجران مـدتی اینجا بودند و بعد وسـایل خـود را جمع کردند و رفتند چــون هر اطلاعــاتی که می‌خواســتند به دست آورده بودند. اما زمین تحت ســیلابهای فــراوانی قـرار گرفته و بسـیاری از این موجـودات هیـدروژنی که هیـدروزن تنفس می‌کنند از محیط زمین لـذت می‌برند و وقــتی به سـیاره مـادر خـود بر میگردند نسـبت به اکو سیسـتم پیچیـده و متنـوع زمین خیلی سـاده و دلگـیر به نظر می‌آید.

طبق گفته‌هــای «مــورانی» این موجــودات بی‌نهــایت مجـذوب اکو سیسـتم زمین هسـتند و نه تنها گونه‌هـای حیاتی اکسـیژنه را مطالعه می‌کردند بلکه سـعی داشـتند

که این گیاهـان و حیوانـات را به طـور ژنـتیکی تبـدیل به موجـودات هیـدروژنی کنند تا بتوانند با خودشـان ببرند و در سیاره خودشان هم این تنـوع را ایجـاد کنند و از اینجا بـــود که تبـــدیل به مهندســـان ژنتیک شـــدند. تا بتوانند گونه‌های حیات زمیـنی را تبـدیل به گونه‌هـایی کنند که با هیـــــدروژن تنفس کنند. ما واقعا خوشـــــبختیم و همه موجودات اکسیژنه خوشبختند چون خیلی متنوع و پیچیده هستیم.

لیرانها در 83400 سال پیش به زمین بازگشتند. کسی تا به حـــال به روســـتای باسک در اســـپانیا رفته اســـت؟ زبانشـان را هیچ کسی نمی‌فهمد و نمی‌داند این زبـان از کجا آمده است. این یک زبان باسـتانی لـیرانی است. یک زبان غیر زمینی است که تا امروز بـاقی مانـده. در واقع همه مردم آن غیر زمینی هستند.

اوریونها دوباره در 73414 سال پیش به زمین برگشـتند و در کوه نبلینا Neblina در مرز ونزوئلا و برزیل سـاکن شدند.

در 71933 قبل از میلاد لموریا به صـورت دسـته جمعی بنا شد. بسیاری از این نژادها تصمیم گرفتند که» بسـیار خب بیایید منابع را شریک شـویم«. و عـدنهای خـود را به قاره‌ای در اقیانوس آرام منتقل نمودند.

آن نژادها این‌ها بودند:

-لیرانها

-سیریوس A

– پلیادیان: فقط سیارات تی گاتا و میروپ

خیلی از مردم مجـذوب پلیادیـان هسـتند ولی من نیسـتم نمی‌خواهم در مورد آن‌ها الان صحبت کنم.

- سـاکنان دب اکـبر و دب اصـغر و بیـوتس که همـان نیبیروها هستند.

این اتفـاق دارد در سـال 71933 قبل از میلاد می‌افتد و لموریا به صورت یک شـهرک جمعی تشـکیل شـده و همه دارند با هم همکاری می‌کنند.

البته نشانه خوبی است ولی متاسفانه زیاد طول نکشید. در 57600 قبل از میلاد آتلانـتیس هم بنا شد. پلیادیـان بعد از سـاخت لموریا زمین را تـرک کردند چـون سـوء تفاهمهایی پیش آمده بود اما باز برگشتند و آتلانـتیس را بنیان نهادند.

همه تمدنهایی که آتلانتیس را مشترکا ساختند موجـودات اکسـیژنه بودند و O2 تنفس می‌کردند یعـنی نیبیروها – آلـدرباران‌ها – آنتاریان‌ها-هایـدس‌ها – گـروهی از سـاگیتاروس (صـورت فلکی کمانـدار)و آندرومـدایی‌ها. لازم به ذکر است که بعضی از قبایل نیبیروها که از نـژاد سیریوسی هسـتند اکسـیژن تنفس می‌کنند اما آن دسـته که از بیوتس هستند هیدروژنی هسـتند. اگرچه می‌توانند زنده بمانند و کار کنند به شرطی که ماسک بزنند.

در 31017 قبل از میلاد لموریا در جنگ از بین رفت. در 27603 هم آتلانتیس نابود شد.

سـوال یکی از حضـار: در تـواریخ قبلی که ذکر کردید گفتید مثلا 500000سال پیش آیا منظورتان قبل از میلاد بود؟

بله منظـورم قبل از میلاد است عـذر می‌خـواهم که ذکر نکـــردم..منظـــورم قبل از میلاد بـــوده است. وارد بحث نمی‌شوم که چرا و چه کسانی این تمدنها را نابود کردند.

برویم سر صحبت نژادها:

ســیاکارها از آلفا دراکــونیس نــژاد اولیه خزنــدگان در کهکشان ما هستند. ســیاکارها خودشــان نمی‌دانند دقیقا از کجا آمده‌اند و ستاره مادرشــان کجاست از بس که این کائنات بــزرگ است و کهکشــانهای ما بزرگند. طبق گفته آندرومدایی‌ها صدها میلیارد کهکشان در جهان شناسایی و نقشه برداری شده‌اند.

من فقط می‌خـواهم اطلاعـات جـزئی در مـورد هر نـژاد بدهم:

ســیاکارهاCiakars: یک نــژاد فــوق العــاده عجیب – قدیمی‌ترین نژاد خزنده در کهکشــان ما هســتند. در واقع تنها گــروهی هســتند که خــانواده ژنــتیکی آن‌ها منقــرض نشــده و دست نخــورده بــاقی مانــده. وقــتی می‌گــوییم منقــرض منظــور این است که بقایــایی از خانــدانهای باستانی قبل از آن‌ها کشف شده که منقرض شــده بودند و دیگر موجــود نبودند. اکــثر نژادهــای خزنــدگان امــروزی خــالص نیســتند بلکه هیبیریــدها و دو رگه‌هــای ژنــتیکی هســتند مثل بیــوتس – اوریــون و کاپه لا که از روی نــژاد سیاکار ساخته شده‌اند.

قدشان 18 تا 25 فــوت است و وزنشــان تا 2500 پوند می‌رسد. در واقع ســایز تیرانوســاروس رکس(نــوعی دایناسور) هستند. هیولاهایی هستند. شکمهای فلس دار چــرمی و ســیاه دارند و چنــدین شــکم داخلی دارند. روی

چانه و فک مو دارند و یک پنجه مخصـــوص جفت یـــابی دارند با چنـدین زبـان درون دهانشـان. حـالا می‌خـواهم یکسری اطلاعات دقیق بدهم.

آنها تخمگذار هسـتند و هورمـونی دارند به نـام هورمـون مبارزه که برای خارج کـردن تخمها از بدنشـان آن را آزاد می‌کنند. ثنویت و همزادی دارند. نوع ماده آن‌ها در جنگها شـــرکت نمی‌کنند چـــون اگر در جنگ باشـــند دیگر کسی نیست که از تخمها نگهداری کند و یا هورمون ترشح کند. من فقط چیزهـــایی را که می‌دانم با شـــما شـــریک می‌شوم.

ماده‌های جوان باید ماده‌های پیر و فرسوده را در مراسم جنگی بکشـند. نـژاد سـیاکارها توسط دودمـان ژنـتیکی اداره می‌شوند. یعنی دودمـان خـانواده همیشه از سـمت مـــادر ادامه می‌یابد بـــرای این‌که شـــما همیشه می‌دانید مادر کیست اما همیشه نمی‌دانید که پدر چه کسی است.

تحت ســـلطنت ملکه‌ها ســـیاکارهای یکی از قـــوی‌ترین نژادهـــای موجـــود درکهکشـــان هســـتند. آن‌ها یکی از بزرگترین ارتشهای کهکشـان را دارند که بیشـتر اعضـای آن با غـیرت هسـتند و هر کـاری بـرای پـیروزی خانـدان می‌کنند.

آنها همیشه بزرگـترین دشـمن انسـانها در این کهکشـان بوده‌اند. دوبـــاره بگـــویم که ما داریم راجع به تنفر گونه هیدروژنی از گونه اکسیژنی صحبت می‌کنیم.

آنها دارای سه ستون فقرات هسـتند. یکی از آن‌ها داخل و نزدیک شکم است و دو تای دیگر در پشت سـمت چپ و راست بدن قرار گرفته‌اند. همه این ستونهای فقـرات در

انتهـای پشت به هم می‌رسـند و یک دم کلفت و قدرتمند را شـکل می‌دهند. در دسـتها پنجه دارند و داخل پنجه‌ها کیسه‌های هورمـونی وجـود دارند که انـواع هورمـون و مـــــواد را ترشح می‌کنند. هورمونهـــــای ج-ن-سی و هورمونهای مبـارزه. هـدف اصـلی همه این آنزیمها تولید اسـپرم است! خیلی جـالب است که هـزاران نـوع حیـات وجود دارد و وقـتی هم آن‌ها به ما نگـاه می‌کنند ما را به چشم هیولاهای زشت می‌بینند!

حالا می‌خواهم از لیران‌ها صحبت کنم.

لیران‌ها:

آنها در کل یک نژاد انسانی هسـتند و اجـداد ما محسـوب می‌شوند. قبل از شروع می‌خـواهم اولین جمله‌ای که در مورد نژاد بشر دارم بخواهم: آنچه در مـورد نـژاد انسـان غیر طـبیعی است آن است که تمـام اعضـای این نـژاد از یک DNA یکسان منشعب شده‌اند.

رنگ پوست آن‌ها کهربـــــــایی- آبی و قرمز است. رنگ ستاره‌های موجود در سیستم سـیارات آن‌ها منشآ اصـلی رنگ پوسـتهای آن‌ها بر اسـاس فرکـانس و اشـعه مـاورا بنفش و مادون قرمزی است که از این ستاره‌ها به آن‌ها می‌رسد. همه آن‌ها پستاندار هستند.

تنها نژاد بشری هستند که احساســات و عواطف کامل و توانایی‌های سایونیک دارند.

امروزه به عنوان یک نژاد بازنشسـته محسـوب می‌شـوند یعنی ارتباطی با سایر تمدنهای بـزرگ ندارند. در گذشـته روی زمین با نام بودیساتوا Bodhisattva شناخته شده

بودند. همچنین سیستمهای سیاره‌ای دیگر را تحت کنترل و مشاهده دارند و گاهی راهنماییشان می‌کنند. بعضی سیارات امروزه آن‌ها را به صورت محافظ و راهنمای خود می‌بینند و در واقع مورد پرستش هستند. چیز جالب این است که لیرانها ترجیح می‌دهند در دنیاهای حلقوی Ringed Worlds اقامت کنند. خیلی به این علاقه دارند. در شورای آندرومدا Andromedan Council آن‌ها را به نام «نژاد بزرگتر» Elder Race می‌شناسند که خیلی هم مقام بالایی در این شورا محسوب می‌شود چون تمدنهای غیر زمینی بی‌نهایت به اصل و نسب ژنتیکی توجه دارند.

اهمیت آداب

حالا می‌خواهم از نژاد انسان به طور کلی صحبت کنم و این‌که مردم آندرومدا در مورد نژاد انسان چه فکر می‌کنند.

همه اعضای نژاد انسان به طور غیر معمولی ویژگیهایشان را از یک خط ژنتیکی گرفته‌اند. اما تمدنهای کهکشانی انسانی همگی تاریخچه تکاملی متفاوتی دارند.

فرهنگها به صورتهای خیلی متفاوتی تکامل یافته‌اند و برای همین سوء تفاهم‌های خیلی زیادی رخ داد ولی سرانجام به این نتیجه رسیدند که باید جنگ انسان علیه انسان را تا حد ممکن کاهش دهند. علاوه بر این رفتارهای فردی روی کل خاندان و نژاد تاثیر می‌گذارند و این چیزی است که یک نژاد انسانی دیگر - یعنی آندرومدا- به ما می‌گوید.

ادب و رفتار مودبانه خیلی مهم است چون هر رفتار غیر رسمی ممکن است ایجاد سوء تفاهم و رنجش کند. این سنتها و آداب در طول عصرهای متمادی توسط اجداد انسانها به وجود آمده. یک نژاد پیرتر اصرار دارد که تمدن جدید به سنتها احترام بگذارد مثلا آندرومدایی‌ها که نسبت به نژادهای دیگر جوان محسوب می‌شوند امروزه می‌گویند» خب بچه‌ها بزنید بریم». منظور این است که برویم به جلسه شورای آندرومدا.

اما نژاد بزرگتر به ما سنت را یادآوری می‌کنند و این‌که باید با منش درست خودت را معرفی کنی مخصوصا وقتی در برابر تمدنهایی هستی که ممکن است منظورت را نفهمند و مثلا اگر وارد شوی و بگویی:» هی! اینجا چه خبره» سوء تفاهم بزرگی بین آن‌ها و خودت ایجاد کرده ای.

این به نژادهای جوان کمک می‌کند که فرهنگی بسازند که در سطح کهکشانی قابل تحمل باشد و بتوانند با سایر تمدنها ارتباط داشته باشند. علاوه بر این نژادهای جوان تبدیل به اعضای دانا و مفیدی برای کهکشانهای مشترک المنافع می‌شوند.

بسیار مهم است که همه انسانها در هر شرایطی مودب باشند. این به فرهنگهای جوان و پیر کمک می‌کند چون خیلی از فرهنگهای پیر به مراسم و آداب اجتماعی و زیستی وابسته هستند. آنقدر به این وضع عادت کرده‌اند و آنقدر این سنتها در عمق جامعه شان نفوذ دارد که عوض نمی‌شوند. ما هم این شرایط را اینجا روی زمین داریم که رفتار زشت و بی‌ادبانه از نظر روانی ما را بر هم می‌ریزد.

بنـــابراین اگر امکـــانش را داری عـــذر خـــواهی کن و بعد فقط وقـتی حـرف بـزن که ازت سـوالی پرسـیده شـده. هرگز یک فرد پیرتر و بزرگتر از خـودت را لمس نکن مگر این‌که شخصا از تو خواسته شده باشد.

این مسائل را زمانی یادم دادند که به عرشه سفینه شان بـرده شـدم تا سـایر نژادها را ملاقـات کنم. این رفتـاری است که آندرومدایی را در قبـال افـراد سـالمند و بـزرگ خانـــدان دارند و از من خواســـتند این را به هر کسی که می‌شناسم یاد دهم.

وقـــتی با یک یا چند غـــیر زمیـــنی روبه رو می‌شـــوید باید مودبانه و راست بیاسـتید و تعظیم کنید و هرگز نگاهتـان را از آن‌ها برندارید و بگویید:» ادب و تشـــــــریفات حکم می‌کند که بـــرای ورود به قلمـــرو من اجـــازه خواســـته شود.»

باید این مطلب را خیلی واضح بگویید چـــون با این کـــار دارید اعلام می‌کنید که شـــما موجـــودی آزاد و مســـتقل هسـتید و قلمـرو خـود را می‌شناسـید. بسـیار خب بـرای این‌که آن‌ها خیلی ما را جـــدی نمی‌گیرند این خیلی مهم است که این عمل را انجـــام دهیم و مـــدت کوتـــاهی هم داریم که فکرمان را بکنیم. حدودا ده ثانیه وقت داریم که ببینیم چه بهـتر است بگـوییم تا آن‌ها را تحت تـاثیر قـرار دهیم.

«ادب و تشـریفات حکم می‌کند که زمـان ورود به قلمـرو من اجازه خواسته شود«.

ما باید این را با صدا بیان کنیم ولی آن‌ها به احتمال زیاد با تله پاتی پاسخ خواهند دارد.

سوال یکی از حضار: اگر این را نگوییم چی؟

همیشه این امکـان وجـود دارد که به حـریم شـما تجـاوز شود. گری‌ها (Dows- Greys)ـ حتما این کـار را خواهند کـرد که البته مسـتقیما این کـار را نمی‌کنند بلکه شب به سـراغتان می‌آیند و می‌دزدنتـان! (خنـده) نه واقعا من نمی‌توانم چنین تهمتی به آن‌ها بزنم!

اکـثر نژادهـای انسـانی سه زبـان دارند و این سه زبـان این‌ها هستند: زبـان خیلی رسـمی- زبـان غـیر رسـمی یا خودمانی و زبان مشخصگرا

زبان مشخصگرا یا مشخص -واضحا زبـانی است که از آن در سیاست‌های کهکشانی استفاده می‌کنند.

زبان رسمی وقتی است که شما افرادی از نـژاد خـود را خطاب قرار می‌دهید مثل مجلس یا زمانیکه با افـراد پـیر و سالمند نژاد خود صحبت می‌کنید.

زبان غیر رسمی یعنی» هی رفقا چطورید؟ «.

زبـان غـیر رسـمی هم اصلا در مکانهـای عمـومی نباید اسـتفاده شـود. همیشه قبل از این‌که خودمـانی حـرف بزنید از شـخص مقابل بپرسـید که آیا موافق است یا نه. مثلا من باید بگـویم-» هی مایک! اشـکال نـداره اگه من چرت و پرت بگم؟» و مایک هم جواب بدهد-» راحت باش چرت و پرت بگو«.

البته این احتمالا مثال بدآموزی است!

همیشه در مکانهـای عمـومی از زبـان رسـمی اسـتفاده می‌شـود بـرای این‌که شـما می‌خواهید به همگـان اعلام کنید که همراه شما ارزش احترام دارد.

پرسـتیژ و مـنزلت یک نـژاد بـالغ همیشه وابسـته به لحن گفتگو است.

اولین مقیـاس انـدازه گـیری مـنزلت و اعتبـار سن نـژاد است.

دوم- خاندان و دودمـان نـژاد است. یعـنی ژنتیک و این‌که شما از کدام اصل و نسب هستید.

سـومین مقیـاس تعـداد و سـایز نـژاد یا خانـدان و قبیله است.

در یک معـرفی اسـتاندارد همیشه نـام کامل- نـام گونه- عناوین و نام سیاره و ستاره مادر را باید ذکر کرد.

مثلا: انسان- سول- ترا 3 = سول نام خورشید منظومه ماست و تـرا 3 یعـنی سـیاره سـوم از خورشـید. اگر از مریخ باشید می‌گویید سول- ترا4

حـالا می‌خـواهم در مـورد گری‌ها (خاکسـتری‌ها) Greys صحبت کنم.

نام دیگرشـان دا, DOW یعـنی آندرومـدایی‌ها با این نـام آن‌ها را می‌شناسند.

گری‌ها از صورت فلکی زتا رتیکولـوم Zeta Reticulum هسـتند و یک نـژاد جنگنـده و ارتشی هسـتند و بسـیار با انسانها نامهربان.

انسانها هرگز قادر نبوده‌اند یک مذاکره موفقیت آمیز با گری‌ها داشته باشند. خیلی قراردادها بستند و تعهد نامه امضا کردند اما گری‌ها هرگز به عهدشان پایبند نماندند و آنقدر از نظر تکنولوژی جلو هستند که همه انسانها به دنبال راهی برای خلاصی از شرشان هستند. در دنیاهای درونی همیشه زحمت آفرینند و اکثر موجودات از آن‌ها دوری می‌کنند. گری‌ها اصلا انسانها را درک نمی‌کنند.

آنها معتقدند که همه نژادهای بی‌ارزش باید نابود شوند. در تمام جنگهای اجرایی شرکت کرده‌اند. و تا کنون سه نژاد را منقرض کرده‌اند و بخاطر دستکاری ژنتیکی بیش از اندازه روی دو نژاد تحت پیگرد و بازجویی هستند. قابل توجه است که یکی از این دو نژاد ما زمینیان هستیم.

گری‌های اصیل هیدروژنی هستند اما این کوچکترها که فرامین اشراف را اجرا می‌کنند (یعنی در جنگ شرکت می‌کنند یا آدم ربایی و آزمایش می‌کنند) همگی کلونهای ارگانیکی هستند که به صورت ژنتیکی برای فعالیت در محیطهای اکسیژنی طراحی شده‌اند.

موجودات هیدروژنی از جانب موجودات اکسیژنی احساس خطر می‌کنند چون گونه‌های حیاتی اکسیژنی آهنگ سریعتری دارند. هیدروژن فقط با سرعتی زیر سرعت نور مسافرت می‌کند و بنابراین آن‌ها نمی‌توانند سریعتر از نور حرکت کنند. اما اکسیژن 4 برابر سریعتر از نور می‌تواند مسافرت کند. هیدروژن H2 بسیار کوچکتر و کندتر و تعدادش بسیار بیشتر از O2 است.

تجارتهـایی بین موجـودات اکسـیژن -زی و هیـدروژن-زی وجود دارد اما جنگهـای فاجعه بـاری هم بین این دو گونه در گذشته رخ داده.

شورای آندرومدا در ابتـدا بـرای کـاهش جنگ و نـزاع بین این دو گونه تاسیس شد.

شورای آندرومدا:

شـورای آندرومـدا در سیسـتم سـتاره‌ای و صـورت فلکی آندرومدا تشکیل می‌شـود. اینجا همچـنین جـایی است که سیستم ستاره‌ای زنیت Zentea هم واقع شده.

شورای آندرومدا برای بررسی مهـاجرت و محـدود کـردن نزاع بین نژاد هیدروژنی و اکسیژنی به وجود آمد. این دو گونه غالبا مشکلات زیادی در ارتباط برقرار کـردن با هم دارند.

سـوال یکی از حضـار: آیا باید با گونه‌هـای هیـدروژنی خیلی آهسته حرف بزنیم؟

بله. حتما باید از زبـان خیلی رسـمی و مودبانه اسـتفاده شود تا سوء تفسیر و سـوء تفـاهمی پیش نیاید. شـما از روی ماســـکهایی که روی بیـــنی دارند می‌فهمید که هیدروژنی هسـتند و بیـنی آن‌ها می‌تواند هر جـایی باشد بسـته به نـوع نـژادش. اگر لبـاس به تن یا کلاهی به سر دارند باز باید احتمال دهید که هیـدروژنی یا آمونیـومی و یا متانی هستند چون اگر اکسـیژنی باشـند هیج ماسـکی نیاز نخواهند داشت.

اینها فقط یکسری اطلاعات خلاصه هسـتند که بعد از آن می‌رویم سر سوالها-

آندرومدایی‌ها بسیار محترم - سخت کوش و جنگجویـانی شجاع هستند. کشتی‌های فضایی عظیم می‌سـازند که از نظر زیســـتی مثل یک دنیا بـــزرگ است- خیلی راحت و محکم و با عمر طولانی.

شـهروندان نمونه کهکشـانی هسـتند و یک خاصـیتی که دارند این است که وقـــتی می‌گویند می‌خواهند کـــاری بکنند بلافاصله انجامش می‌دهند حـتی اگر جانشـان را به خطر بیندازد.

در سیاستهای کهکشانی اعضـای خیلی فعـالی هسـتند و نفـوذ خـوبی در سـازمانهای کهکشـانی دارند. مخصوصا سازمانهای تحت نظر تمدنهای اکسیژنی. از قبیل:

موسسه جنگهای متمدن

فرایند تعالی

مهاجرت و سنتها

بسـیار صـبور و متفکر و با دقت هسـتند. بسـیاری از بد رفتاریها در طـول جنگها را متوقف کرده‌اند و به بـیرون کشیدن قوای جنگی کمک کرده‌اند.

به تعالی رسیدن:

در مورد مسـئله تعـالی یا متعـالی شـدن: خیلی از مـردم زمین به این اصـــطلاح صـــعود هم می‌گویند ولی کسی واقعا نمی‌داند معـــــــــنیش چیست. فقط می‌دانند که چگالی‌هـــای بـــالاتری وجـــود دارند که همه ما کوشش می‌کنیم به آن‌ها برسیم یعنی به ارتعاشات بالا برسیم به امید این‌که تبـــدیل به جـــوامعی تکامل یافته شـــویم که

ضمیر آگاه وسیعی دارد. چون گاهی اوقات این بعد سوم فوق العاده سخت است.

من به همه این‌ها احـــترام می‌گـــذارم و همه هم درست هســتند و حــتی شــواهد باســتان شناسی در کهکشــانها وجود دارد که نشـان می‌دهد بعضی از نژادها توانسـته‌اند ارتعاشات خود را تغییر دهند و به بعد بالاتری وارد شوند. این یک حقیقت است ولی نامش صعود نیست.

بلکه نــامش متعــالی شــدن است و ظــاهرا هیچ کــدام از نژادهایی که اینکـار را کرده‌اند به تنهـایی قـادر نبوده‌اند. همیشه کسی کمکشـــان کـــرده که از این منجلاب خـــارج شــوند. یعــنی راهنماییشــان کــرده که به درجه بـــالاتری برسند.

سوال یکی از حضار: یعنی آن‌ها که متعالی شـده‌اند دیگر جسم فیزیکی مثل ما ندارند؟

نخیر. بدن فیزیکی دارند. مادیت و جسمیت در تمام ابعاد عــالم وجــود دارد.ولی اینطــور هم نیست که بــدون هیچ مشکلی وارد بعد چهارم یا پنجم شوید و تبــدیل به روح و ابر ســبکی شــوید که با بــاد حــرکت می‌کند. اصلا اینطــور نیست. بلکه به ســـفتی و مـــادیت همین دنیا است اما به شکل متفاوتی. ماده شکل متفـاوتی دارد اما مـاده است و کاملا جامد و ارگانیک است.

حــتی مــادیت بســیار بزرگــتر و قابل لمس‌تر می‌شــود. رنگهـــایی که ما الان داریم 72 فرکـــانس دارند. در بعد پنجم تعـــداد رنگها و فرکانسشـــان به 123 می‌رسد. رنگهایی هستند که وجـود دارند ولی ما تا به حـال ندیـده ایم چـــون در بعد ســـوم نیســـتند. رنگهـــایی که من اصلا

نمی‌دانم چطـــور توصـــیف کنم یا چه نـــامی برایشـــان بگذارم. اصلا امکانش هم نیست چون در اینجا هیچ چیزی نیست که قابل قیاس و مقایسه با آن باشد.

خب حـــالا 15 دقیقه به ســـوالات پاسخ می‌دهم و بعد صحبت را به آقای راس می‌سپارم.

ســـوال: من می‌خـــواهم در مـــورد دوگون‌ها Dogons بپرسم که قبیله دوگوونها در آفریقا می‌گویند با سیریانی‌ها Sirians ارتباط دارند.

آلکس: قبل از این‌که ما بفهمیم اصلا ســـیریوس وجـــود دارد آن‌ها نقشه‌های ســـتاره‌ای از آن داشـــتند. نمی‌دانم اگر واقعا ارتبـاطی هست یا نه ولی این مـردم واقعا دم دارند درست مثل نژاد سیریانی.

ســـوال: در مـــورد تعـــالی گفتید. آیا به ما هم کمکی می‌شـــود که متعـــالی شـــویم یا می‌دانیم چه کسی به ما کمک می‌کند؟

آلکس: فکر می‌کنم که خیلی احتمال دارد.

واســـاییس Vasais (یکی از آندرومـــدایی‌ها که با آلکس تماس گرفته بـود) یکبـار قبل از این‌که اینجا را تـرک کند به من گفت که نژاد زمینی یکی از مستعدترین نژادهایی است که تا به حال دیده‌اند.

اما اگر که شـــورای آندرومـــدا نقشه‌ای را که دارد عملی کند یعنی در عرض سال آینده همه گونه‌های غـیر زمیـنی را از زمین و مـاه بـیرون بریـزد و بعـدش آن‌ها اعمـال و رفتـــار زمینیـــان را تحت کنـــترل بگیرند تا ببینند بـــدون دخـالت غـیر زمینیـان در امـور ما چطـور تصـمیم گـیری

می‌کـــنیم و آیا آمـــاده هســـتیم یا نه. آیا واقعا ما متحد خـــواهیم شـــد؟ نکته‌ای که قبلا ذکر کـــردم این است که حـدود 300 سـال هیچ غـیر زمیـنی روی زمین نبـود و دخـالتی نداشت و چه اتفـاقی افتـاد؟ ما همه نظامهـای پادشاهی اروپا را سرنگون کردیم و ایالات متحـده آمریکا را بنا کـــردیم. ایـــالات متحـــده آمریکا هرگز نباید اتفـــاق می‌افتاد و شکل می‌گرفت و کاملا تصادفی شد.

خانـدانهای سـلطنتی اروپا که از نژادهـای غـیر زمیـنی هستند هرگز قرار نبود که سرنگون شوند و کنترل زمین را از دست بدهند. ولی وقتی آمریکا جعبه پانـدورا را بـاز کرد (یعنی جن را از شیشه در آورد) اکثر مـردم دنبـالش راه افتادند چون همه از دیکتـاتوری خسـته شـده بودند و هنوز هم هستند.

سوال: در مورد تغییر شکل دراکونیان چـیز خاصی هست که بگویید؟

آلکس: این را قبلا هم گفته ام. تکنولـوژی تغیـیر شـکل وجود دارد یعنی یک نفر شکل هولوگرافی متفـاوتی دور خودش ایجـاد کند و به چشم شـما جـور دیگـری بیاید. بله این علم وجـــــود دارد اما آیا این دانش الان روی زمین استفاده می‌شود؟ خـیر روی زمین نیست. آیا یک موجـود مزاحم می‌تواند بدن انسان را تحت کنترل خودش بگیرد؟ بله صد در صد می‌تواند.

و چگونگی آن هم خیلی ساده است. یک نفر را می‌ربایند و به آهستگی او را می‌کشند به قـدری آهسـته که وقـتی دقیقا آخرین نفسش را می‌کشد یعـنی عصـاره اش بـدن را ترک می‌کند بلافاصله فرد دیگری را در جسد جـایگزین

می‌کنند. چند لحظه بعد که بـــــــــدن از روی تخت بلند می‌شود در اصل همان بدن است اما با روح فرد دیگری.

این تکنولــوژی الان وجــود دارد روی زمین و اســتفاده می‌شود.

سوال: به این «روح داخل شده «و» اشغالگر» می‌گویند؟

آلکس: بله درسته.

سـوال: آنـوقت این‌ها خـاطرات همـان شـخص اصـلی را دارند؟

آلکس: بله دارند. ولی درک من این است که بین سه تا هفت مـاه این افـراد آفتـابی نمی‌شـوند چـون یک مـدت زمـانی لازم است که با بـدن جدید خو بگیرند و خودشـان را تنظیم کنند. بگذارید بیشتر توضیح بدهم: اصـطلاح این است که» ما دیـدیم فلانی تبـدیل به خزنـده شد و واقعا یک خزنده دیدم«. این احتمالا صحت دارد.

اما معـنیش این نیست که واقعا آن‌ها دارند از تکنولـوژی ســـود می‌برند تا به چشم ما انســـان بیایند. بلکه آن‌ها واقعا داخل بـدن انسـانی هسـتند. ولی باید یادتـان باشد که خزنـــدگان به احساســـات عـــادت ندارند یعـــنی آن عواطفی که ما داریم را آن‌ها ندارند. حـتی هیچ کـدام از نژادهــای انســانی عــواطفی که ما داریم را ندارند. پس امکان دارد اگر در مـوقعیت هیجـان انگـیزی قـرار بگیرند چــون بدنشــان انســانی است خزنــده درون آن نمی‌داند چطــور نســبت به این احساســات واکنش نشــان دهد و احتمالا می‌ترسد و وقـتی این اتفـاق می‌افتد از آن‌جا که این خزندگان فوق العاده روحهای قدرتمنـدی دارند شـما

می‌توانید یک تصویر محو وهاله‌ای از شکل واقعی آن‌ها ببینید چـــــون نمی‌توانند احساســـــات را تحمل کنند و نمی‌دانند چطور کنترلش کنند.

این چیزی است که به من گفته‌اند.

سوال: یک خزنـده واقعی می‌تواند با یک انسـان آمـیزش داشته باشد؟

آلکس: بله می‌تواند ولی حـــــاملگی رخ نخواهد داد. اگر حاملگی صورت بگـیرد از طریق دسـتکاری ژنـتیکی بـوده است.

سوال: پس چرا باید این کار را بکنند؟

آلکس: راسـتش نمی‌دانم چـرا ولی می‌توانند چـون آن‌ها هم آلت جن-س-ی دارند.

ســـــوال: من به خیلیها برخـــــورده‌ام که این تجربه را داشته‌اند.

آلکس: ممکن است آن‌ها انسانها را تماشا کرده‌اند که در آن حال چه می‌کنند و چه احساسات داغی نشان می‌دهند و احتمالا کنجکاو شدند که خودشان هم تجربه کنند.

ســوال: به نظر می‌رسد که خزنــدگان مجــذوب خیلی از نژادهای روی زمین هستند. گفتید 22 نژاد؟

آلکس: بله خیلی مجذوبند.

سوال: شما همه بیگانگان و مشخصاتشان را می‌دانید؟

آلکس: بــرخی از آن‌ها را می‌دانم ولی بــرای افشــای آن امشب آماده نیسـتم ولی حتما به زودی صـحبت خـواهیم

کرد. قول می‌دهم چهار هفته دیگر روی وب سایت قـرار بگیرد. من خیلی علاقه منـدم که یک لیست درست کنم تا همه بدانند کی و چی هست. و هر کسی که علاقه داشته باشد پیدایش می‌کند.

سـوال: جـواب این سـوال الـزامی نیست ولی آیا نـژاد قفقازی(پوست سفید و چشـمان روشن- منظـور سـکنه اروپا و آمریکا) یک نژاد مخلوط است؟

آلکس: بله ما مخلوط هستیم.

سـوال: احتمـال این هست که ما سـیاره زمین را پس بگیریم؟

آلکس: سـیاره به ما تحویل داده خواهد شد اما این‌که چکاری با آن بکنیم مسئولیت خودمـان است. آن‌ها خـارج می‌شوند و همه چـیز را به ما می‌سـپارند و هر بلایی هم که ما سر اتمسـفر و بیوسـفر بیـاوریم آن‌ها کمکی نخواهند کرد.

سوال: این بحث مناظره کهکشانی بود.

آلکس: بله این دقیقا موضـوع منـاظره کهکشـانی بـود و نـتیجه‌ای که گرفتند این بـود که زمینیـان نه به خودشـان احـترام می‌گذارند نه به دیگـران و نه به خانه شـان. چه ارزشی دارند؟ این حرفی بود که زده شد که ما از همـان ابتدا دستکاری شده ایم.

سوال: حـالا اگر تعـداد محـدودی انسـان مسـئولیت را به عهده بگیرند به جای دیگران چه؟

آلکس: من هم امیدورام که چنین کنند.

سوال: گفتید این اتفاق سال آینده می‌افتد؟

آلکس: تـــاریخی که به من گفته‌اند 12 آگوست 2003 است. دلیل این‌که این تـــــــاریخ دقیق را به من دادند... یادتـان می‌آید پـروژه فیلادلفیا و آنچه در کشـتی الـدریج اتفاق افتاد؟ که آن‌ها تـونلی در زمـان زدنـد؟ با این کـار یک پل ارتبـاطی سـاختند که قـرار نبودآنجا باشد. حـالا بـرخی از نژادهـای دیگر که در آن حـوالی بودند به داخل این تونل کشـیده شـدند از زمانها و مکانهـای مختلف و الان از زمان خود خارج شده‌اند.

نظریه این است که یا ما باید از آن‌ها در اینجا نگهـــداری کنیم یا این‌که اجازه دهیم به زمان خـود برگردند و تـاریخ باز شدن تونل هم در 12 آگوست 2003 است.

سوال: 60 سال شده است؟

آلکس: بله وقتی این سوارخ بـاز شـود این فرصت دست می‌دهد که آن‌ها به زمان خودشان و جایی که به آن تعلق دارند برگردند. امید این است که این کار را بکنند. وقـتی که تونل بسته شـود آن نژادهـای دیگر از آن سو در آن را خواهند بست یعـنی به محض این‌که از تونل عبـور کنند و بسته شود آن را مهر و موم می‌کنند تا مطمئن شـوند که در آینده باز نخواهد شد.

این فقط بـرای ما مشـکل درست نکـرد بلکه بـرای همه مشکل ساز شد چون یک پل بین دو زمان مختلف زد.

سوال: در آن روز ما چیزی حس خواهیم کرد؟

آلکس: سوال خیلی خوبیه. تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که در آن روز من مرخصی می‌گـــــــیرم و اگر بفهمم که کار عقب افتاده می‌روم به سر کارم.

سوال: آیا ارتباطی بین این اتفاق و نزدیک شدن ســیاره نیبیرو وجود دارد؟

آلکس: این هم خیلی سـوال خـوبی است. دو سـال پیش یک گــروه از خانــدان نیبــیرو از خانــدان انکی به ســراغ شورای آندرومدا رفتند و بـرای ورود به منظومه شمسی ما اجازه خواستند. برای این‌که تجهیزات معـدن سـازی و ســـایر وسایلشـــان را که روی زمین گذاشـــته بودند برگردانند. بحثهای زیـادی رخ داد. تمـدن آندرومـدا کـاملا مخـــالف بودند بـــرای این‌که نیبیروها به بـــدقولی خیلی معروفند. ولی شورای آندرومدا در نهایت رای مثبت داد. در واقع آن‌ها دارند میایند و این چــیزی که میاید ســیاره نیست بلکه یک ســفینه هوشــمند به بــزرگی یک ســیاره است که می‌تواند مـــانور دهد و جهتش را به هر ســـمتی عوض کند و می‌تواند هر جا خواست بـرود. بـرخلاف آنچه می‌گویند روی مـــدار نمی‌چرخد و به دور خورشـــید هم نمی‌چرخد.

سوال: پس به ما لطمه‌ای نمی‌زند؟

آلکس: به ما لطمه می‌زند چـون خیلی نزدیک می‌شـود و می‌تواند مشکلات زیادی اینجا ایجاد کند.

سوال: واقعا به همان بزرگی است که می‌گویند؟

آلکس:بله. آندرومـدایی‌ها در مـورد سـفینه‌های مـادر در کهکشان آندرومدا به من گفته‌اند که بزرگیشـان دو برابر

سیاره مشتری و میلیاردها موجود را در خود جای داده است. واقعا شگفت‌آور است. بگذارید بحث نیبیرو را تمام کنم. آن‌ها دارند میایند و در مورد آنچه قرار است اتفاق بیفتد من هیچ اطلاعی ندارم. صادقانه بگویم که آندرومدایی‌ها تصور می‌کنند که نیبیروها دروغ می‌گویند و برای برداشتن وسایل معدن به زمین نمی‌آیند چون بیشتر تجهیزات آن‌ها در حلقه‌های زحل قرار دارند. پس خیال دیگری دارند.

یک غیر زمینی تنزل یافته کیست؟ از کجا بفهمیم که یک غیر زمینی دو رگه است یا تنزل یافته یا تکامل یافته؟ کاری که آندرومدایی‌ها می‌کنند این است که تفکرات آن فرد را تحت نظر می‌گیرند تا بفهمند که آیا سوء نیت دارد یا خیر. با مشاهده کردن افکار.

آنها تکنولوژی دارند که تمام امواج مغز را به صورت تصویر نشان می‌دهد. مثل یک دستگاه فتوکپی عکس امواج مغزی و افکار را می‌گیرد و اگر ببینند که فکری منفی وجود دارد آن فرد را علامت گذاری می‌کنند و می‌دانند کجا می‌رود و الان در کجای سیاره قرار دارد. همه نژادهایی که عضو شورا هستند این کار را می‌کنند و فقط در منظومه شمسی ما 38 نژاد مختلف وجود دارند.

سوال: مثلا هیتلر یک تنزل یافته محسوب می‌شود؟

آلکس: بله تنزل یافته محسوب می‌شود اما احتمال دارد که روح سوار شده باشد. اگر روح وارد شده نباشد آنوقت با آن برخورد می‌شود اما اگر روح دیگری باشد که

در آن بـدن سـوار شـده کـاری نمی‌تـوان کـرد چـون روح تولدی نیست.

سوال: در مورد ایلومیناتی چه؟

آلکس: خیلی از آن‌ها ارواح اشــغالگر هســتند ولی فقط یک خانـدان هست اینطـور که به من گفته شـده ومن هم نامشان را نمی‌توانم بگـویم چـون دردسر بـزرگی بـرایم خواهد بـــــود. اما فقط یک خانـــــدان هست که در آن بچه‌هایی که متولد می‌شوند در سن سه سـالگی تعـویض می‌شوند. یعنی روحشـان عـوض می‌شـود و روح جدید با بدن رشد می‌کند.

همین خاندان در اصل به عنوان ناقل استفاده می‌شوند. یعنی در واقع از خط ژنتیکی ایلومینـاتی نیسـتند ولی به جای آن معرفی می‌شوند. منظورم را می‌فهمیـد؟ یعـنی وانمود می‌کنند چون این خانواده برگزیده شده‌اند که این نژاد خاص به آن وارد شوند.

سوال: برای جفت گیری؟

آلکس: بله بـــرای زاد و ولد. نمی‌خواســـتم از این لفظ استفاده کنم چون چندش‌آور است.

سوال: بعضی از ایلومینـاتی عـزل می‌شـوند ولی بعضی دیگر نمی‌شوند؟

آلکس: آن‌ها یی که روح اشغالگر هستند عزل می‌شــوند. آن‌ها یی که کد ژنـــتیکی غـــیر زمیـــنی دارند هم عـــزل می‌شوند. اگر نژاد زمینی خـالص باشـند و حرامزاده‌هـای بد ذاتی باشند آن‌ها باقی می‌مانند و ما مجبوریم با آن‌ها سر کـنیم چـون از نـژاد ما هسـتند.حقیقت این است که

این‌ها مشـــکلات روانی و دیـــوانگی دارند و شـــواری آندرومـــــدا هم نمی‌خواهد با آن‌ها روبه رو شـــــود. ما مجبوریم روبه رو شویم.

ما باید برای نـژاد خودمـان مسـئول باشـیم و بـاز این بر میگردد به سنتهای ما. رفتار فردی روی رفتار اجتمـاعی و گونه تاثیر می‌گذارد.

ســـوال: آیا علامت مشخصی وجـــود دارد که بدانند چه کسی تنزل یافته است؟

آلکس: علامت؟ آن‌ها به علامت احتیـــاجی ندارند چـــون امـواج مغز را دارند و تصـاویر افکـار را دارند. کـاری که می‌کنند این است که ماهواره‌ها و دستگاههای مخصـوص را روشن می‌کنند و فرکـانس مغـزی آن فـرد را ردیـابی می‌کنند و این کامپیوترهای فوق پیشرفته هر حرکتی که فرد بکند را ثبت می‌کنند و بعد آن فرد خواسـته می‌شـود و باید جوابگو باشد.

سوال:فکر می‌کنید کسـانی که در این اتـاق هسـتند و در جاهـای دیگر که حرفهـای شـما را می‌شـنوند دلیلش این است که همه ما قرار است به این تغییرات کمک کنیم؟

آلکس: اینطـــــور فکر می‌کنم. همه مـــــردم نمی‌توانند بفهمند که این دانلودها چطـــور انجـــام می‌شـــود. مثلا یهودی‌هـــای متعصب یا مســیحیان مـومن - درک و هضم این حرفها و تغییر دادن خودشان کار بسیار سختی است چون تمـام این حرفها بـرخلاف تعـالیمی است که دین به آن‌ها می‌دهد. و اگر واقعا بخواهند این اطلاعـــــــات را بررسی کنند یک تجربه خیلی جـالب بـرای همه ما خواهد بود.

همه ادیان از بین خواهند رفت در عـرض یک چشم بـرهم زدن از میان خواهند رفت.

سوال: بعضی مردم الان فکر خواهند کرد که شما دیوانه هستید.

آلکس: قبلا هم این را شنیده‌ام اما خوشـبختانه همسـرم و فرزنـدانم این فکر را نمی‌کنند و این تنها چـیزی است که بـرای من اهمیت دارد. آن‌ها غـیر زمینیـان را خواهند دید و سفینه‌های غول آسا را خواهند دید و به آن‌ها خیره شده و خواهند گفت: دارم خواب می‌بینم؟»

من باور دارم که یک حرکـتی در حـال وقـوع است بـرای تعلیم دادن به مردم و فکر می‌کنم افرادی در درون خـود حکـومت هسـتند که نیت خـیر دارند و می‌خواهند در حل مشکلات کمک کنند. این‌که امثال من بتوانیم حرفهایمـان را بزنیم و بعضی‌ها آن را ضبط کنند.

من و همسـرم راجع به این مسـائل سر شـام حـرف می‌زنیم و چند بـار هم مایک راس را دعـوت کـرده ایم. راجع به این حرف می‌زنیم که حالا چطور این اطلاعات و حرفها را بـزنیم و به دیگـران برسـانیم. تنها کـاری که می‌تـوانم بکنم این است که پیشـکش کنم و من از این راه مطمئنا درآمدی ندارم.

سـوال: چـون ما به این حقـایق بـاور داریم آیا احتمـالش هست که آندرومدایی‌ها ما را هم به عنوان سخنگوی خود انتخاب کنند؟

آلکس: من مدت 15 سـال است که با آن‌ها در این مـورد صـحبت می‌کنم. تصـور من این است که در عـرض چند

سال آینده افراد بیشتری تحت تماس قرار خواهند گرفت. اما بسته به نوع ژنتیکی که در بدن شما حاکم و غالب است و بر حسب خاندان و نژاد افرادی را انتخاب خواهند کرد. کار اینطور انجام می‌شود و همه بر می‌گردد به میراث ژنتیکی و خاندانی.

خانمها و آقایان باعث افتخار من بود که در خدمتتان باشم و بار بزرگی از روی دوشم برداشته شده...شاید حالا موهای سرم رشد کنند.

فقط می‌خواهم بگویم متشکرم.

نشانه‌هایی از ماورای زمین

دوستانیکه اثار پرفسور اریک فن دانیکن را مطالعه کردند, حتما» نام این پست برایشان اشنا بنظر میرسد.پرفسور کتابی دارد با عنوان عنوان» در جستجوی پیامهایی از ماورای زمین» در این کتاب پرفسور دنیکن بیشتر مدارک و منابع قاره افریقا و بخصوص امریکای جنوبی را برای یافتن نشانه‌های از ماورای زمین مورد مطالعه قرار داده است. (البته ایشان بصورت جسته و گریخته اشاره‌ای به مستندات اسیا هم کرده است, اما نه بصورت کامل و جامع.. زیرا حقیقتا» امریکای جنوبی معدن پایان ناپذیر مستندات ماورای زمین است و در یک کتاب نمیشود تمام مستندات موجود در جهان را مورد مطالعه قرار داد) اما در اسیا هم نشانهای بسیاری وجود دارد که میتواند مورد بررسی و کنکاش افراد محقق و دوستدار حقایق گذشته جهان خاکی ما قرار گیرد. اگر گروه محققی بتوانند افسانه‌های اسیا را موشکافانه مورد بررسی قرار دهند می‌بیند که» ماهاباهارتا» هندیان هیچ چیز کمتر از کتاب» عهد عتیق» یا» کویچه-مایا» کتاب مقدس مایاها ندارد. مطلب امروز دومین مطلب جامع در مورد منابع و مستندات قاره کهن اسیاست, حقیر تا انجا که در توان دارم میکوشم تا خواسته شما عزیزان را مهیا کنم و بشما نشان دهم که قاره ما هم سرشار است از نشانه‌هایی از ماورای زمین. خوشبختانه مطلب» شرق اسرارامیز» مورد استقبال شما خوبان قرار گرفت. امیدوارم مطلب امروز هم بتواند مورد عنایت شما خوبان قرار گیرد. مطلب» نشانه‌هایی از ماورای زمین»

در 2 قسمت بـرای شـما در نظر گرفته شـده است - در قسمت اول شما را با یکی از منـاطق پر رمز و راز اسـیا اشـنا خـواهیم کـرد - مکـانی بنـام صـحرای «ک---------وب----------ی» در شرق اسـیا, البته در جهان پهناور ما نقاط دیگری هم وجود دارد که انها را هم نادیــده نگرفــتیم. اما قســمت دوم .... اجــازه دهید توضیح انرا به بعد موکول کنم... اما مطلب امروز

نشانهایی از ماورای زمین (1)

»ارابه پسـران اتش و خـدایان شـعله, غـرش کنـان و در حالی که زبانه‌های شعله‌های اتش ان مانند نـوار بـاریکی در اســمان به هر سو می‌پیچید, از ســتاره درخشــان به زمین فرود امد و گستره جزیره سفید در دریای» گوبی» را رایحه‌ای از سبزی‌ها و گلها فراگـرفت «مطلـبی را که خواندید از یکی کتابهای باسـتانی هند نقل شـده است و حاکی از انست که چگونه در هزاران سال قبل موجودات اســرارامیزی از ســیاره زهــره که» ســانات کومــارا» (همیشه جوان) نامیده می‌شد از سـیاره ما دیـدن نمـوده است و با مسـاعدت همکـارانش نـور معـرفت را به نسل بشر زمینی به ارمغان اورده‌اند و به اجداد ما هـنر شـخم زدن زمین و نگهـداری زنبـور عسل و خیلی از احتیاجـات دیگر را اموختند تا شرایط زندگی انها بهبود و تکامل پیدا کند. این داســتان میتواند انگــیزه خــوبی بــرای عشــاق موضوعات اسرارامیز و افسانه‌ای باشد و با شاخ و بـرگ دادن به ان تخیلات خـود را شـکوفا نمایند. اما در عـوض تعدادی دانشمند خوشنام و امین نیز وجود دارند که از ان جمله‌اند - تعدادی از دانشمندان ایـالات متحـده و روسـیه که به این فرضیه اعتبار بخشــیده‌اند و اعلام نموده‌اند که

احتمـال دارد تعـدادی از موجـودات سـایر کـرات از زمین دیدن کرده باشند. فـراوانی مـدارک و شـواهد موجـود از یک طرف و تحقیقات مدرن امروزی از طرف دیگر باعث شده تا محققـان بسـیاری این موضـوع را بصـورت جـدی دنبال نمایند. خیلی از افسانه‌های رایج در اسیای مرکزی مربــوط به صــحرای» گ--وب-------ی» است ,و اکــثرا» حاکی از ان است که طبق روایات حکمای چینی, در ایــام بسیار دور گذشته در انجا دریای وسـیعی وجـود داشت و در وسط ان جزیـــزه‌ای موجـــود بـــود که محل ســـکنای انسـانهای سـفید با پوست و چشـمان ابی و موهـای زیبا بوده است. به عقیده انها این افراد از اسمان فرود امده و هنر تمدن را به انسانهای بـومی انجا یـاد داده بودند. و بطوری که بعضی از محققان معتقدند مـردم سـرزمین» مو» نـیز که در 75000 ســال قبل دارای فرهنگ والائی بوده‌اند جزو همان اموزش یافته‌ها بودند. این موضوع را هم روایــات افســانه‌ای و هم علم زمین شناسی مــورد تائید قرار داده است. برای مثـال در یک روایت باسـتانی هندوها امده است که در سال 841/617/18 قبل از میلاد انسـانهایی از سـتاره» سـفید بـزرگ»(سـیاره زهـره) به روی زمین فرود امده و در روی جزیره‌ای واقع در دریای گوبی سـکنی گزیدند. گفته میشـود که انها ابتـدا قلعه‌ای بـرای خـود درست کردند و سـپس شـهری سـاختند و بعد اقـدام به حفر تونلهـای زیر زمیـنی بـرای ایجـاد ارتبـاط جزیره مسکونی خودشان با سرزمین اصلی کردند. تاریخ مورد اشاره در بالا بر مبنای الواح پر از اشتباه» براهما» محاسبه شده است.

توضیح عکس بـالا: همانگونه که میدانید سـنگ المـاس در قعـره زمین و در لایه‌هـای زیـرین پوسـته زمین و بعد از گذشت هـزاران سـال به این شـکل در می‌اید. اسـتخراج الماس یکی از سخترین کارهای موجود در جهان میباشد. پس چگونه میتوان معمای سـنگهای صـحرای گ--وب----- ی را حل کـرد.؟!!هر چند این سـنگهای بلـورین المـاس نیستند اما بـرای به این شـکل در امـدن نیـاز به حـرارتی فوق العاده میباشد..

****** اما تعجب در اینجاست که مـــورد تائید خیلی از منـــــابع مختلف میباشد و نکته جـــــالب دیگر این‌که با ازمایشـات و تحقیقـاتی که زمین شناسـان و محققـان دیگر رشته‌ها از قبیل فسیل شناسی از صحرای گوب---- ی بعمل اوردند مشـخص شـده که در گذشـته بسـیار دور این منطقه یک دریای وسـیع بـوده که با گذشت زمـان به صـــحرای اینچنیـــنی تبـــدیل شـــده است.! (یکی از معروف‌تـرین یافته‌هـای صـحرای گـوبی - فسـیل یکی از جـانواران ماقبل تـاریخ یا همـان اژدهـای معـروف شـرق اســـیا میباشد) چند دهه قبل یک نقشه از اســـمانها در داخل غـــاری در» بوهیســـتان» واقع در دامنه کوههـــای هیمالیا کشف شد که درســـتی و دقت ان مـــورد تائید بسیاری از کیهان شناسان قرار گرفت و در ضمن متوجه شـــدند که بر خلاف نقشه‌های مشـــابه امـــروزی ما, ان نقشه محل و مـــوقعیت اجســـام اســـمانی را در 13000 سال قبل نشان داده است. موضوع شگفت انگیز دیگـری که در این نقشه مشـاهده می‌شد و در ان تـاریخ در مجله علمی» نیشنال جیوگرافیک» (جغرافیای ملی) چاپ شده - ان است که خطوطی سـیاره زهـره را به کـره زمین ما وصل میکرد.!

نجوم و نقشه برداری پیشرفته در هند باستان.!

بیش از دو قــرن قبل یعــنی در ســال 1778 چند تن از مسـیونرهای مـذهبی که از هندوسـتان بازگشـته بودند با خـــود تعـــدای الـــواح و نقشه‌های مختلف را به پـــاریس اوردند. ان زمـان کسی به این لوح‌ها و نقشه‌ها تـوجه‌ای نشــان نــداد و این مــدارک در صــندوقی قــرار گــرفت و همراه وسایل دیگر راهبان در مـوزه کلیسـای» ژایگـون» در معرض دیده افراد بازدیدکننده قرار میگرفت. در سال 1935 هنگامیکه میخواسـتند گلیسـای ژایگـون را مـرمت کنند – تمام اشیاء فوق به شـهرداری پـاریس منتقل شد. پسر شهردار وقت پاریس» لاوین ســیلوین بیلی» که یک ســتاره شــناس امــاتور بــود, بصــورت تصــادفی الــواح و نقشه‌ها را دید. او متوجه شد که نقشه‌ها در اصل یک نقشه کیهـانی میباشــند و این مــاجرا را بــرای» امانوئل رویــال» کیهــان شــناس و منجم معــروف فرانسه بــازگو کرد. بعد از کسب اجازه از مقامات کلیسا کــار و مطالعه به روی نقشه‌ها اغــاز شد. دانشــمندان فرانســوی متوجه شدند این نقشه‌ها چنــدین هــزار ســال قــدمت دارند و در این نقشه‌ها ســتارگان و ســیارات دیگر به گونه مرمــوزی نشانه گذاری شده‌اند – اما یک نکته حیرت انگــیز دیگر هم وجـــود داشت.!! دانشـــمندان با محاســـبات دقیق متوجه شدند که تعدای از ستارگان درون نقشه – به هیچ عنــوان در هندوســـــتان که محل اصـــــلی ان نقشه‌ها بحســـــاب می‌امدند, قابل رویت نبودند.! چه کسانی این نقشه‌ها را کشـــیده بودند و چگونه توانســـته بودند این ســـتارگان را رصد کنند.؟! طبق محاســـــــبات» امانوئل رویـــــــال» ان نقشه‌ها می‌بایست در جــائی در صــحرای گــوبی کشــیده شده باشد.! و چنین نتیجه گــرفت که هنــدوها میباید انها

را از بعضی تمدنهای بسـیار پیشـرفته قـدیمی‌تر از خـود بدست اورده باشند.

دوسـتانیکه مطـالب yahoo2 را از ابتـدا دنبـال کرده‌اند می‌دانند که تا امــروز مطــالب بســیاری دال بر حضــور فرازمینیها, در وبلاگ قــرار گرفته است. دانشــمندان و محققان بسیاری از کشـورهای مختلف هم بر این باورند که زمین ما میهمانـــانی از فضا داشـــته است و ســـعی می‌کنند تا مـــدارکی دال بر این مـــدعا بدست اورند و در این رابطه صــحرای گــوب--ی هم مثل صــحرای نازکا و اماکن و بناهای بیشمار دیگر، مـورد علاقه‌تـرین محلهـای مـورد کـاوش میباشد. یکی از این دانشـمندان پرفسـور» میکائیل آگرست» میباشد که یک ریاضــیدان و فیزیکــدان برجسـته محسـوب میگـردد. او با قـاطعیت اعلام نمـوده است که» سودوم و گومـورا» در گذشـته‌های بسـیار دور به وسـیله انفجـار هسـته‌ای نـابود شـده است. در کتـاب مقدس انجیل میخـوانیم که مردمـان ان شـهر به خـاطره گناهانشـان به وسـیله بـارانی از سـنگ گـوگرد و اتش از اسمان مجازات شدند. حضرت لوط (ع) و اعضاء خـانواده اش مصون ماندند – اما همسر وی که به فرمان او گوش نکـرد که به عقب برنگردند و به صـحنه مجـازات را نگـاه نکنند, به عقب نگریست و درجا تبدیل به ستونی از سنگ نمک زجـــاجی (بلـــورین) شد. دانشـــمندان موافقند که انهــدام ان دو شــهر ممکن است مربــوط به پنج تا شش هـــزار ســـال قبل باشد, ولی جریـــان اتش بـــازی را نمی‌پذیرند, زیــرا هیچ نشــانی از مــواد مــذاب ناشی از فعـالیت اتش فشـانی و یا زمین لـرزه را در ان منـاطق نیافته‌اند. به هر حـال پرفسـور» میکائیل آگرست» نقطه نظرات خود را در اغاز سال 1960 در مجله» ماسکولیترا

چورنایا گـــازه تا» بچـــاپ رســـانید که بارها از طریق تلوزیون و رادیـوی روسـیه مـورد تفسـیر قـرار گـرفت - زیـــرا وی بر این نکته تاکید داشت که بر مبنـــای کتب باســـتانی, اتش از اســـمان بر سر انها باریـــده است و توضـیحی که در این مـورد میدهد این است که مهمانـان فضـــایی بنا به دلایلی میخواســـتند بخشی از ســـوخت هسته‌ای سفینه خودشان را تخلیه یا منهـدم نمایند - لـذا انـرا در بـالای منطقه‌ای که فرمـان تخلیه انجا را صـادر کرده بودند منفجر نموده‌اند.

توضیح تصویر: سـالانه هـزاران نفر از کـوه زوما یا» بلک ریشین» در نیجریه دیدن می‌کنند - در یکطـرف این کـوه، صخره‌ای یکدست و صاف چـون الماسی میدرخشد. زمین شناســـــان جملگی معتقدند تهیه این صـــــخره عظیم شیشه‌ای نیاز به حرارتی فوق العاده زیاد دارد. چه زمـان و چگونه این صخره به این شکل درامده معمایی است که هنوز حل نشـده است.!! - در سراسر جهـان دو نمونه از این صخره مشاهده شـده است. یکی همین کـوه زوما در نیجریه و دیگـــری صـــخره شیشه‌ای در کشـــور پـــرو.!! پرفســـــــور اریک فن دنیکن میگوید: اگر از من بخواهند عجایب هفتگانه باقی مانده در جهان را بـازگو کنم. زوما سومین عجایب موجود جهان است. *» راز خلقت کائنات «

در بعلبک لبنان یک سکوی عظیم سنگی وجود دارد که در طول قرون و اعصار در اثر باد ساییده شده است و مبدا

ان هنـــوز که هنـــوز است در رمز و راز قـــرار دارد. پرفسور» آگرست» عقیده دارد که احتمال دارد انرا برای تسهیل در امر فرود و برخاستن سفاین فضایی مهمانان سایر کـرات طـراحی و سـاخته باشـند. نظریه وی مـورد حمـایت بسـیاری از دانشـمندان قـرار گرفته اسـت، انها معتقدند که افســانه‌های باســتانی صــرفا» بــرای تفنن نبـوده است - بلکه از یک واقعیت نشـات گرفته‌اند. مثلا» یکی از داســتانهای انجیل مقــدس با دقت و امانتــداری کامل از یک فاجعه صـحبت می‌کند که در زمانهـای خیلی دور روی داده است. پرفســور» آگرست» میگوید: بیــان بـارانی از اتش و سـنگ گـوگرد تفسـیر خـوبی از اثـرات حرارت یک انفجار هسـته‌ای است. اگر مـردم هیروشـیما نیز در سـطح تمـدن انها قـرار داشـتند, احتمـالا» جریـان مـاوقع را به همـان صـورت قید میکردند. زیـرا سـولفور سـوزان حـرارت زیـادی تولید می‌کند و به هر چـیزی که بچسبد ان را ذوب می‌کند. و اما در مـورد همسر حضـرت لوط و موضوع زجاجی (بلوری) شدن او ... یک دیوار بتن ارمه در شـــهر هیروشـــیما را تـــداعی میکند که یکی از اثــرات بمب هســته‌ای بــود. پس با توجه به این‌که در ان منطقه مقدار زیـادی سـنگ نمک موجـود بـوده است این احتمـال وجـود دارد که پـودر و ذرات نمک در اثر حـرارت ذوب, با جسم سـوزان او در آمیخته و بعد از سـرد شـدن شبیه ستونی از سنگ نمک شـده است. تئـوری» میکائیل آگرست» از طریق یافته‌هـــای پرفســـور» تکـــتیت» در صحرای لیبی مورد تائید مجدد قرار میگیرد. این دانشمند به خطا تصـــور کـــرده بـــود که ان یافته‌ها از بقایـــای موشـکهای هـدایت شـونده هسـتند یا از ماهواره‌هـای از مدار خارج شده و سقوط کـرده میباشـند. اما آگرست به

درســتی میگوید که تا امــروز هنــوز انســان نتوانســته ســـفینه‌ای با ان عظمت بســـازد که بعد از ســـقوط و برخــورد با جو زمین بتواند منطقه‌ای با ان ابعــاد حــیرت انگیز را تحت پوشش خود قرار بدهد. ورقه‌ها و سنگهای پولکی و زجــاجی شــده منطقه وســیع از پهنه زمیــنی که تصور میشود دو شهر» سودوم» و» گومورا» در ان قرار گرفته بودند را فراگرفته است. تمـــــام محققـــــان و دانشمندان رشته‌های مختلف علمی بر این عقیده هستند که این سنگهای ریز بلورین در اثر حــرارت بســیار بــالا به این شـــکل درامـــده اند, اما انها هیچ توضـــیحی که این حــرارت چگونه تولید شــده است را به ما نمی‌دهند.!! ... اثــاری از اجســام زجــاجی شــبیه به نمونه‌هــایی که در «ســـودوم» و «گومـــورا» مشـــاهده شـــده‌اند توسط دانشمندان چیــنی و روســیه در صــحرای» گ----وب------ی» و دانشمندان امریکایی در داخل» دره مــرگ» که بین کالیفرنیا و صــحرای نــودا واقع است کشف شــده‌اند. یا» ویلیام واکر» ماجراجو که در سال 1850 فرمانده ارتش جمهوری نیکارگوآ بود - در مورد دره مرگ چــنین نوشــته است» در اطراف ســاختمان با عظمت مرکــزی - شــهری گســترده شــده است که حــدود یک ونیم کیلومــتر طــول دارد. اثــاری از مــواد اتشفشــانی کــربن دار یا تکه‌هــای زجــاجی شـــده در انجا بچشم میخـــورد که حـــاکی از یک فاجعه وحشــتناک میباشد. در مرکز این شــهر که به حق» پ----م-پ-------ی» امریکا میباشد. (پ--------م-پ-----ی شهر فاجعه دیــده از اتشفشــان در کشــور ایتالیا میباشد. دوستان میتوانند مطلب 5 خرداد 85 را که مربوط به این اتفاق تاریخی است را مطالعه کنند) اثار بسیاری از ذوب شـــدگی‌ها بچشم میخـــورد.. اما اگر» ویلیـــام واکر»

پ----------م--پ----------ی ایتالیا را دیـده بـود و یا از علم اتشفشــان شناسی اطلاع می‌داشت بطــور حتم پی میبرد که هیچ نوع فعـالیت اتشفشـانی در ان منطقه به وقــوع نپیوســته بــود و از طــرف دیگر هیچ فعــالیت اتشفشـانی هر چقـدر هم شـدید باشد نمیتواند سـنگهای دور از مواد مـذاب را صـرفا» به وسـیله دمـای هـوا ذوب نماید یا ماسه‌های بیابان را ذوب و زجاجی بکند.

همانگونه که در قســـمت اول مطلب» نشـــانهایی از مــاورای زمین» مشــاهده کردید قــاره کهن اســیا هم مستندات بسیاری از مـاورای زمین را در خـود جـای داده است. امروز میخـواهم مـدارک ثبت شـده در فرهنگهـای باستانی قـاره اسـیا را با هم مـورد بررسی قـرار دهیم. حماسه و حماسه ســـرایی نقش بســـیاری در فرهنگ تمــدنهای کهن و باســتانی ما داشــته است, اتفاقــات - داســتانها - جنگها ... ســینه به ســینه در گــردش بــوده و نسل به نسل منتقل شده تا امروز که ما مــیراث دار این فرهنگ عظیم هســـــتیم. در میـــــان این حماسه‌ها یا افســانه‌ها مــدارک و مســتندات وجــود دارد که با ما از ماورای زمین حـرف میزند, ایا براسـتی این ماجراها تنها یک افســانه هســتند که از تخیل یک نویســنده باســتانی نشات میگیرد.؟! اجازه دهید با هم تعـدادی از این معماها را مورد مطالعه قرار دهیم.

نشانهایی از ماورای زمین (2)

نمونه‌هــای از چاشــنی‌های جیــوه ای.. انها به چه کــاری می‌امدند معلوم نیست

دانشمندان روسی در داخل غارهای ترکستان و صحرای» گ-----وب------ی» اشـــیاء و لـــوازمی را پیـــدا کردند که واقعا» عجیب و اســـــرارامیز میباشـــــند. بعضی از انها اعتقاد دارند که ان اشیاء ابـزارالات فضـایی میباشـند که بـرای نـاوبری سـفاین فضـائی بکـار می‌رفته است. ان اشیاء بصورت نیم کره یا کـره کامل هسـتند و جنس انها از شیشه بسیار مقاوم و چینی میباشد که انتهـای بعضی از انها بصورت مخـروط درامـده است. ازمایشـات بعـدی نشان داد که داخل این اشـیاء با جیـوه پر شـده است. ایا براســـتی این اشـــیاء ابـــزارآلات فضـــایی بودند.؟!! علم کنونی هیچگونه جوابی بـرای این سـئوال نـدارد. اما این نکته قابل ذکر است که جیوه نقش اساسی در گرداندن» ارابه‌های اسمانی» داشته است که اینقـدر دربـاره ان در کتب سانسـکریت هنـدوها شـرح داده شـده است. طبق منـــــــدرجات «رامایانا» و» دروناپـــــــاروا» (بخشی از ماهابهاراتا) ماشـــین اســـمانی (ویمانا) به شـــکل کـــره ساخته شده بـود و در روی بادهـای قدرتمنـدی که توسط جیـوه بوجـود می‌امد, با سـرعت زیـادی پـرواز می‌کـرده است و به هر طـــرف که خلبـــان ان میخواست حـــرکت می‌نمود. یک منبع هندی دیگر بنام» سمر» از یک ماشـین اهنی صحبت می‌کند که با جیـوه شـارژ می‌شـده و موقع روشن شـــدن به صـــورت شـــعله اتش از عقب ان خـــارج می‌شده و انرا به پرواز در می‌اورده است. و یا در کتـــاب دیگری به نـام» نگاناسـوترادها را» نحو سـاختن ان قبیل ماشینهای پرنده را شرح داده‌اند. دانشـمند فقید جهـان» اسـحق نیـوتن» کبـیر زمـانی در سـال 1676 در نـامه‌ای راجع به تبدیل فلزات به یکدیگر مطالبی را قید می‌نمـــود – شاید منظـور وی اشـاره به این قبیل موضـوعات بـوده

است. به هر حال در ان نامه چـنین نگاشـته شـده است» اگر مطالب نوشته شده توسط کیمیاگران صـحت داشـته باشد, که جملگی اســـرار انـــرا مخفی نگه می‌دارند, در صـورت بـاردار نمـودن جیـوه احتمـالا» منجر به یک چـیز عــالی‌تری میشــود که ممکن است اســتفاده از ان خطر جهانی را در پی داشـته باشد. «به هر حـال ذکر این نکته جالب است که امروزه دانشـمندان فضـایی توجه خـود را به سوخت جیـوه معطـوف نموده‌اند. یا در یک گنگـره بین المللی مربوط به فضا که در سال 1960 در پاریس بر پا گردید صحبت از یک نوع» موتور جیـوه یونـیزه» به میـان امد و در ســال 1966 مشــغول طــرح پرتــاب یک قمر مصنوعی بودند که با نیروی احتراق جیوه افتـابی حـرکت بکند و نام انرا پروژه» فایتون» نهاده بودند.

این تصویر بیش از 900 سال قدمت دارد.

ایا براســـتی نقل‌ها و حکایتهـــای مربـــوط به» ماشـــین پرنـده» تنها یک افسـانه اسـت، یا واقعیت چـیز دیگـری میباشد.؟!! چگونه یک ذهن خیـــال پـــرداز میتواند چـــنین بی‌نقص از یک ســـفینه فضـــایی با ما حـــرف بزند.؟!! ماشینی که از انتهای ان اتشی شعله ور میشود و انرا به پـرواز در می‌اورد.! این موضـوع نه در یک افسـانه یا یک کتب بلکه چندین بار بصورت منظم تکرار و تکرار میشود. هنگامیکه افسانه‌ها را با تصـاویر و نقاشی‌های باسـتانی که مربـوط به ماشـینهای پرنـده میباشد کنـار هم قـرار میدهیم, انگاه بدبین‌ترین افراد هم با تردید به این مقوله مینگرند. اگر شـما دوسـتان مطـالب Yahoo2 را کامل دنبال کـرده باشـید – بنـده در مطلب» «هیسـنگنو پایگـاه فضـائی باســتانی ما«» با شــما از تلاش دانشــمندان و

محققان روسی که بدنبال کوچکترین سـرنخ‌های مربـوط به دانش و علـوم تمـدنهای مختلف و بخصـوص تمـدنهای باسـتانی شـرق بودند, حـرف زدم.. در ان مطلب متـذکر شـدم که در ایـام زمامـداری اسـتالین دانشـمندان اجـازه نداشتند تا درباره موضـوعات اینچنیـنی تحقیق و مطالعه نمایند. چـــون اســـتالین اینگونه مطالعـــات را» جـــادوی مـذهبی مسـخره» می‌دانست. با گذشت زمـان و ملایم‌تر شــدن اوضــاع, مطالعــات دانشــمندان روسی اغــاز شد. گروه‌های مختلفی تشکیل شد تا مطالعات دامنه داری را در مــورد موضــوعات گونــاگون دنبــال نمایند. گــروهی وظیفه داشــتند تا افســانه‌های مختلف شــرق را مــورد بررسی دقیق قـرار دهند. کتـاب» رامایانا» که بزرگـترین منظومه حماسی هندوهاست به شاعر قرن سوم قبل از میلاد به نام» والمیکی» نسـبت داده میشـود که مـاجرای «راما» را به نظم کشیده است.

اما شکی وجود ندارد که همین کتـاب بخشـهایی را از یک اثر قدیمی‌تر از خود اقتباس کـرده است. مثلا» در مـورد یک ماشین پرنده چـنین نوشـته است.»» بهیما «در داخل ماشـین خـود در اطـراف پـرواز نمـود, با شـکوه و تلالو خورشـید و غرشی چـون رعد ... ارابه پرنـده در شـبهای تابسـتان مانند شـعله اتش می‌درخشـید...سـپس ان ارابه بالاتر رفت و با غرشی سهمناکتر از رعد و برق، تمــامی اســمان روشن شد«. یا در کتــاب دیگر بنــام» مهــاویرا» بقلم» بهـــاوابهوتی» (قـــرن هشـــتم میلادی) چـــنین میخوانیم» یک گردونه پرنده به نـام پوشـپاکا چنـدین نفر را از پایتخت باستانی آیودهیا منتقل می‌کند - اسـمان پر از ماشـــین‌های پرنـــده شـــگفت انگـــیز است - با این‌که ظلمات تمام شهر را فراگرفته - اما به وسیله چراغهـای

با نور زردشان قابل تشخیص اند«تا این اواخر ماجراهای این چنین را افسانه پردازی محض تلقی می‌نمودند, اما در عصر فعلی که عصر فضا میباشد از شرح و توصیف بالا بی‌اختیار راکتورهای اتمی، موشکها و سفینه‌های فضایی را استنباط می‌کنیم. علاوه بر اینها» وداها» در مورد» ویماناهای» مختلف و در اندازهای گوناگون خبر می‌دهند. از قبیل: ویمانای» اگنی هوترا» که مجهز به دو موتور بوده است - ویمانای فیل که دارای موتورهای بیشتر بوده است - و انواع دیگر تحت نامهای مرغ ماهیخوار و لک لک و غیره.. درست مانند ما که اسامی این چنینی را روی هواپیماها و موشکهای خود می‌گذاریم.! (شاید دوستان بگویند چگونه شما نام موتور را انتخاب کردید؟ که به حق درست هم میگویند..... وقتی اشاره میشود که در انتهای ویمانای اگنی هوترا دو کوره اتش - یا در انتهای ویمانای فیل پنج کوره اتش وجود داشت و از صدای انها گوش‌ها برای همیشه کر می‌شد.!! شما چه نامی بر این کوره‌ها می‌گذاشتید.؟!)

در این تصویر دو فضانورد دیده میشود. تصویر سمت چپ فضانورد عصر حاضر و تصویر سمت چپ مجسمه‌ای که نزدیک 1800سال قدمت دارد

در بخش» ماسولا پروان» کتاب» مهابهاراتا» چنین میخوانیم:» ان یک اسلحه ناشناخته‌ای بود, یک اذرخش اهنین, یک پیام غول پیکر مرگ و نیستی - که تمامی ساکنین» آندها کاو وریشنی» را سوزاند و تبدیل به خاکستر نمود، اجساد انها مسخ شده و قابل تشخیص نبود, موها و ناخنهایشان فرو ریخته بود, کوزه‌ها بدون دلیل شکسته و خورد شدند, رنگ پرندگان سفید شد و در

عرض چند ساعت تمامی مـواد غـذایی فاسد شد. «و بـاز چـنین نوشـته شـده:» چـوکرا که سـوار بر یک ویمانـای قدرتمند بود یک گوی اتشین به شهرهای سه گانه پرتـاب کرد- که به سـنگینی و قـدرت تمـام کیهـان بـود. یک دود عظیم با نور و حـرارتی برابر ده هـزار خورشـید با تمـام شکوه خـود به هـوا بلند شد.! «ایا تمـامی این‌ها صـرفا» محصـول تخیلات ذهـنی یک نویسـنده باسـتانی است.؟! ستونی از اتش و دود, انفجاری که درخشانتر از خورشید باشد, ریـزش مو و نـاخن, فاسد شـدن مـواد غـذایی یا حیوانـات و پرنـدگانی که رنگ خـود را از دست داده‌اند. هیچکدام از این‌ها موضـوع بی‌مـوردی در تشـریح اوضـاع بعد از یک انفجـار اتمی نیسـتند. البته احتمـال دارد که نویسندگان» وداها» از تخیل قوی برخوردار بوده‌اند ولی مصـداق پیـدا کـردن تمـام اندیشه‌های انها با واقعیتهـای علمی که امروز ما انها را میشناسـیم دور از ذهن است. برداشت ما از مطالب مربوط به افسـانه‌های هنـدوها و» ویمانا» این است که ان یک نـوع وسـیله نقلیه هـوایی بوده است. اگر بخواهیم کلیه مطالب مربـوط به ان را از کتب هندی و تبتی جمع اوری و انرا در وبلاگ درج نمائیم - براستی مثنوی هفتاد من کاغذ میشـود. اما بطـور کلی افسـانه‌های بیشـماری وجـود دارد که با خوانـدن ان ,خواننـده بیـاد سـلاحهای پیشـرفته امـروزی می‌افتد. مثلا» در افسانه‌ای از سلاحهای یـاد کرده‌اند که شـبیه به بمب هیـدروژنی بسـیار قدرتمند است و یا» آگنیراتا» که یک جت بمب افکن خود کار میباشد. یا بمب» سیخاراستر «که تاثیری مانند بمب» ناپـالم» امـروزی دارد و یا» آوید یاسترا» که مانند بمب‌های شیمیایی عصبی عمل میکرده است. در کتاب» بهاوا بهوتی» چنین میخوانیم:» حکیم به

دستورالعمل‌های براهما اطمینان پیدا کرده بود, زیرا کلیه اسرار و نحو استفاده از سلاح‌های قدرتمند از جمله اسلحه» پراس واپانا» (خواب اور) و اسلحه اتش پران را که میتوانست تمـــــــــامی ارتش» کومبها کارنا» را به خاکستر تبدیل نماید به وی یاد داده بود. «یا در کتاب» دروناپروان» (کتاب هفتم مهابهاراتا) یک سوپر بمب را چـــنین تشـــریح نمـــده است.:» انها یک گـــوی اتشـــین قدرتمندی را پرتاب نمودند که با آتش بدون دود حرکت میکرد و تاریکی شدیدی روی ارتش و همه چیز سایه گسترد. به دنبال ان طوفان وحشتناکی وزیدن گرفت ابری به رنگ خون به سوی سطح زمین کشیده شد. طـــبیعت دیوانه گردید - گـــویی خورشـــید به دور خـــود چرخیـــدن گـــرفت. دشـــمن مانند بوته‌هـــای اتش گرفته سقوط نمودند - رودخانه‌ها شروع به جوشیدن کردند و انهایی که به داخل ان پریده بودند به فجیع‌ترین وضعی پختند. جنگل‌ها اتش گرفته و تبدیل به خاکستر شدند، اسبها و فیلها که گرفتار اتش شده بودند، به هر سو فـــرار میکردند و شـــیهه می‌کشـــیدند و نعـــره سر داده بودند... بعد از این‌که باد دودها را پراکنده نمود و هوا صاف شد توانستیم هزاران جسد را مشاهده کنیم ... انسانها.. اسبها.. فیلها... همه سوخته بودند. «و بالاخره توصیف» دروناپروان» از سلاح برهما چنین است:» پسر درونا ان گوی اتشین را پرتاب کرد، طوفان مهیبی وزیدن گرفت، امواج عظیم به سوی ساحل یورش اوردند، سربازان در اثر غرش مهیب کر شدند، زمین لرزید، سطح ابها بالا امد و کوهها دو نیم شد «. در اینجا نیز نمیتوانیم چنین فرض کنیم که تمام این توصیفات افســـانه محض است و مبنـــای علمی ندارند - تخیل یک

نویسنده هر چقدر هم که قوی باشد باز نمیتواند توصیف وسایل پرنده و سلاحهای مرگبار را به ان دقت به عمل اورد ... انهم تخیل یک نویسنده باستانی... جهان باستانی ما چه در شرق ان باشیم چه در غرب ان.. سرشار از شگفتی و اسرار است. شاید روزی علم و تکنولوژی به کمک ما بیاید تا راحتر بتوانیم در مورد گذشته این جهان خاکی قضاوت کنیم

نماد اسرار آميز گل زندگي

گل زنــدگی. این مطلب بــرای اولین بــار در یک ســایت فارسی ذکر می‌شود و خواهشمندم قانون کــپی رایت را برای نشان دادن شخصیت خود رعـایت کنید.درضـمن این مطلب هیچ مقصد سیاسی و دیـنی نـدارد و فقط جنبه‌ی علمی آن مطــرح است: گل زنــدگی نگــاره‌ای است که می‌توان آن را در همه‌ی بناهای تاریخی بــزرگ دنیا دید.و در بسیاری از فرهنگ‌ها آن را نشانه‌ی آفــرینش می‌دانند آفرینشی که از این ذره نشــعت میگــیرد.و همه چــیز از اندیشه‌ی خالق شـکل گرفتبعد از خلق دانه‌ی زنـدگی این خلقت با آزمون و خطا ادامه پیدا کرد تا به آفــرینش تخم زندگیegg of lifeمنجر شد.این نشان کاربردهای زیادی برای جهان امروز دارد که می‌توان به استفاده از الگــوی آن برای تولید ابزار موسیقی,تله پـاتی مرکابا و حـتی در سیستم خون بـدن انسـان اشـاره کـرد.اگر ما این خلقت ذره‌ای را ادامه دهیم به گل زندگی خواهیم رسید.

گل زندگی سمت چپ و دانه‌ی زندگی سمت راست

گل زندگی رازی را محفوظ کـرده است که از 13 دایـره تشکیل شده است.اما با کشف این راز خــواهیم توانست پنجره‌ی جدیدی رو به علوم آینده باز کنیم و سـعی داریم در این وبلاگ پرده از اسـرار این نشـان بـرداریم.اما این تـازه قسـمتی از یک سیسـتم است سیسـتمی که به آن میوه‌ی زندگی میگویند.که دانشمندان حـدس میزنند با آن بتوان راه تله پورت در فضای واقعی را پیدا کرد.اما مهم اینجاست که امروزه ما توانسـته ایم گل زنـدگی کامل را که شامل 19 دایره و 36 نیم دایره است رمز یابی کنیم.

معبد آزیریس در آبیدوس مصر اولین جـایی است که این نشان پیدا شد.اما در ابتـدا به عنـوان نمـاد ودجت اودجت شـــناخته شد.مـــدل‌های دیگر این گل را میتـــوان در ایران,فنیقیه,هند,آشور و ... یافت

بالا در آمیستار هند و پایین در ترکیه

کلوز آپ از هند

حـتی داوینچی هم دربـاره‌ی این شـکل و روابط هندسی آن تحقیق کرد.او تمام اجزای تشکیل دهنده‌ی گل زندگی و رابطه‌ی آن را با عدد الهی فای در کتاب ذکر کرد.

نشان گل زندگی در دایره‌های مزارع

قسمت دوم این بحث را که به مطالعه علمی آن و رابطه با جهان خلقت و نمادهای باسـتانی است در پست آینـده خواهم گذاشت.

قسمت دوم

جایی که همه چیز به هم پیوند می‌خورد

گل زنـدگی و میـوه‌ی زنـدگی با شـکل اسـتثنایی خـود قـوانین ژئومتریک و هندسی بـزرگی را در بر دارد.و این قـــوانین در واقع راز جهانهـــای مـــوازی را به ما نشـــان میدهد.و دادن جواهراتی با این شـکل به افـراد مانند این است که شخصـــیت مـــوازی به آنـــان داده اید.در معبد باسـتانی آبیـدوس در مصر شـما میتوانید باسـتانی‌ترین شکل این شگفتی را ببینید.عده‌ی زیادی از افرادی که از جواهراتی چون این استفاده می‌کنند از خواص عجیب آن

یعنی آرامش قلبی ,احساس رضایت و اعتماد به نفس زیاد سخن می‌گویند.

شکل ژئو متریک.در مصاحبه با آندرو مانکمن

به اعتقاد من گل زندگی یک وسیله‌ی جابه جایی است.یک دروازه‌ی ستارگان.یک تله پورتر باستانی.شکل اصلی این گل در معبد آبیدوس پیدا شد.و این شکل کامل است زیرا با همه تطبیق دارد

شکل کامل گل زندگی از تطبیق این تصاویر مغابد به دست آمد.به دقت به این تصویر نگاه کنید به راستی در پس رویاهای انسانی خود چه میبینید؟یک تخیل همراه با سردرد و اشک؟نه این یک تخیل نیست.

باخیره شدن به این تصاویر مخصوصا روی سنگ علاوه بر این‌ها صداهای عجیبی هم به گوش شما خواهد رسید صداهای دیوانه وار و شاید خیالی اما این یک تخیل نیست یک حقیقت است.اگر این شکل را 30 درجه بچرخانید همه چیز عوض می‌شود حتی صداها.بله این‌ها صداهایی هستند که همزاد شما در جهان موازی می‌شنود.

و یک مسئله‌ی دیگر این شکل باید فضایی تصور شود همانگونه که در اژدهای چینی فو داگ مجسم شده است.حتی اگر شما از نزدیک به این گوی نگاه کنید آن را متحرک میبینید اما نیست ونمیتواند باشد.مانکمن میگوید من درباره‌ی فراماسونری اطلاعات دارم آن‌ها به شخص اول خود خابیت می‌گویند.که اگر این گل را ده درجه بچرخانید سخنان یکی از آن‌ها را احساس خواهید کرد.او می‌گوید:من فراماسون نیستم اما پدرم 40 سال

فراماسون بود.زمانی که من گل کامل را کشف کردم در ادینبورگ زندگی میکـردم.من به پـدرم در کـرک وال زنگ زدم.زمـانی که من این را به پـدر گفتم دیـدم نمی‌تواند آنچه را که میگویم باور کند.گفت تنها راه این‌که بداند چه میگـویم این است که باید گل را 10 درجه چرخاند.از آن روز پـدرم همه چـیز را دربـاره‌ی فراماسـونری به من گفت.همچنین گفت در 16 سـالگی شـنیده است یکی از آشـنایان می‌گفت چـیزی دربـاره‌ی جهـان دیگر یافته است.و به من امید داد و قبولاند که گل زنـدگی یک کشف است. شـما میبینید که گل زنـدگی کامل درخت زنـدگی کابـالا و همچـنین دانه و میـوه و تخم زنـدگی را دربر دارد.

گل زنـدگی همچـنین شـامل یک مکعب هندسی است که تمام اشکا هندسی پلاتونیک را دربر دارد.

من بـاور دارم که این شـکل برگرفته از تخم زنـدگی است.من تقریبا تمـام الفبـای باسـتانی جهـان را در این شکل پیدا کردم.

بحث فضـایی این نمـاد را درقسـمت سـوم خـواهیم دید دوسـتان وبمسـتر خـواهش مکنم قـانون کـپی رایت را رعایت کنید

قسمت سوم

شکل کامل گل زندگی کـاربرد دیگـری هم دارد.اگر شـما نقشه‌ی جهـان را از بـالا و سـیاه سـفید با گل زنـدگی مقایسه کنید.همه‌ی مکان‌های مقدس و بناهای بـزرگ در این شش نقطه قـرار خواهد گـرفت(اگر نیـاز داشـتید بگویید تا طـرز کـار آن را بنویسم)شـکل پـایین بخشی از

موضوع را به شـما نشـان میدهد.(مکه و اهـرام مصر هم وحتی تخت جمشید در این نقاط هستند)

رقص سیاره‌ها

فضـاهای خـالی بین زمین و ناهید یکی دیگر از رازهـای ژئومتریک این شکل است.

شکل بالا نسـبت فضـاهای خـالی زمین وناهید را نمایـان میکند.شکل پایین توسط دست وبا کمک کامپیوتر کشیده شــده است.وبــاز هم گل زنــدگی در اینجا کــاربرد دارد بازهم میتوانم طرز کار آن را بگویم.شکل کامل فاصله‌ی چرخشی دو ســیاره را مطــرح میکند به گــونه‌ای که 8 نقطه در مدار زمین قرار میگیرد

.

درخت زنـدگی یکی از آشـناترین اشـکال مقـدس است.و این شــکل توسط کابالاها از گــونه‌ی باســتانی به نــوین تبدیل شد.درخت زندگی کـاملا در سـفر آفـرینش تـورات هم شرح داده شده است.درخت زنـدگی نمـادی ازعشـقو اتحاد است و نمادی از خلقت خداوند.

نماد باستانی Ouroboros

Ouroboros، نماد کیمیاگری دنیای باستان است.

این سـمبل، مـار یا اژدها یی است [همانند DNA]ـ که مشغول قورت دادن دم خود است، همواره خود را ایجـاد می‌کند و شکل اصلی آن دایره است.

این نماد، به شکل چرخ زمان (چـرخ کیمیـاگری) می‌باشد چـرخی که در آن 12 شـیء به دور1 واحد می‌چرخند... هدف این برنامه شبکه‌ای (چرخه ای) کاملا آشـکار است: حذف توهم گذشت زمان خطی برای جسم، وازادی عمل برای روح، بطـوری که به روح اجـازه می‌دهد احساسـات جسم درگذشته را تجربه کند.

Ouroboros با کیمیـاگری، عرفـان و Hermeticism(علـوم سـحرآمیز وابسـته به» هـرمس» مصـری) همـراه است. این نمـاد نشـان دهنـده مـاهیت چرخشی اشیا، بازگشت ابـدی، و خیلی چیزهـای دیگر که به عنوان چرخه محسوب می‌گردنـد، و به عبـارت بهـتر:» تصور آغازی است برای پایـان، که شـروعی را به همـراه دارد»

در بـرخی از تمثالهـا، نیمی ازمارتاریک و نیمی ازآن روشن نشـان داده شـده اسـت، بازتـاب چـنین چـیزی به عنوان نماد یین و یانگ، طبیعت دوگانه همه چیز را نشان میدهد، اما مهم‌تر ازهمه این است که اضداد

موجود با هم در تضاد نیستند (تعادل حکمفرماست).

ریشه‌های تاریخی Ouroboros

نماد «مار یا اژدها یی که دم خود رامی خــورد» از دوران کهن به ما رسیده است وخاستگاه آنــرا می‌تــوان به مصر باستان، نسبت داد...قدمت این نماد به حدود 1600 سال قبل از میلاد برمی گردد.پس ازعبور از

مصر، این نماد به Phoenicia ویونــان می‌رسد و توسط فیلسوفان یونانی، Ouroboros («دم بلعنــده»)، نامیــده می‌شود.

در اساطیر نــورس (اسـکاندیناوی)، Jormungand مــار، یکی از 3فرزندان Loki، شیاد(شیطان) بزرگ ،

که آنقــدر بــزرگ است که می‌تواند دنیا را درکــام خــود فروبــرد ودر ضــمن دم خــود را درلابلای دنــدان‌ها یش نگهدارد...!

در اسطوره شناسی هندو ،اژدها بصــورت حلقه ای، لاک پشتی را احاطه کرده است که از 4 فیل که دنیــارا حمل می‌کنند، پشتیبانی و حفاظت می‌کند.

مــار و اژدها نــیز در اســطوره‌های آزتک‌هــا، چینی‌هــا، و بومی‌های آمریکایی به وفور یافت می‌شوند...

مســیحیان Ouroboros را به عنــوان نمــادی از محــدوده «محدود شده» این جهان در نظر می‌گیرند.

(وآن درواقع چیزهایی بیرونی و ضــمنی است که توسط چارچوبی درونی محصور شده اند)

امروزه برخی از فیزیکدانان این نماد را به عنــوان» نمــاد مدل بسته نظام جهان» مورد استفاده قرار می‌دهند.

(قـانون بقـای مـاده وانـرزی، هیچ چـیز ازبین نمی‌رود و همه چیز به هم قابل تبدیل است. مترجم)

نماد شناسی ورای نماد Ouroboros

ouroboros دارای معـانی متعـددی است که مربـوط به همدیگرند...بهـترین تعـریفی که از آن می‌کـنیم از نمـاد «گاز گرفتن» است، ماری قصد خـوردن دم خـود را دارد. ولی واقعا این یعنی چه؟

چه مفاهیمی پشت سر این نماد نهفته است؟ این نمـاد» طبیعت تناوبی جهان» را نشان می‌دهد: از ایجاد تخـریب ودر تعـاقب آن سـازندگی و زنـدگی از پی مـرگ .... ouroboros دم خـود را به جهت حفظ زنـدگی خـود می‌خـورد...واو این کـار را به منظورتجدید چرخه ابـدی وفنا ناپذیری انجام می‌دهد.

در رسم فـوق، که دراولین کتابهـای کیمیـاگری درزمـان کلئوپاترا آمده است، نیمه سیاه نماد شب، زمین و نیروی مخـرب طـبیعت، زن، مـونث، یا همـان» یین» است. نیمه سفید شکل مار، نشان دهنـده نـور، روز، آسـمان، مولـد، نیروی خلاق، مرد، مذکرو بالاخره یانگ است.

کیمیاگری (روش ترکیب فلزات با فلز پست‌تر به منظـور رسیدن به طلا، نقره ،پلاتین و...)

در کیمیـاگری، ouroboros به عنـوان علامت یا نشـان حجاری شده ای» تصفیه» یا پالایش استفاده شـده است وطبق این علوم باستانی،Ouroboros نام «مار جهـانی بزرگی است «که، زمین را احاطه کرده است.

کلمه Ouroboros مــدتی است که تبــدیل به توصــیف نمادهای مشابهی در بین تمـدنهای مختلف گردیـده است ...و می‌شــود گفت که این نمــاد متــاثر از فرهنگ‌هــای متفاوت است.

مفهــوم نمــادین آن، مــاهیت چرخشی فصــول ســال؛ نوسانات وجنبشهای آسمان شب ،خود لقاحی(تولید مثل غـیر جنسی)، تجزیه شـدن و دوبـاره ادغـام شـدن؛ درک حقیقت و شــناخت کامــل؛ وجــود دو حــالت زنــانگی و مردانگی توامان (دوجنسی)- اکـثر فرقه‌هـایی که از این نماد به عنـوان طـرح لوگـوی خـود اسـتفاده کردند اکـثرا اعضای

دوجنسی -هرمــــافرودیت - داشــــته‌اند. مــــترجم)؛ آب باستانی؛ نـیروی بـالقوه قبل از بـارقه‌ی شـروع خلقت؛ تمایز نیافتگی، تمامیت، وحدت ازلی؛ خودکفـایی و ایـده شروع و پایان به عنوان یک اصل مستمر بی‌پایان ازلی.

Ouroboros تضاد زنـدگی را به خـوبی نشـان می‌دهد... آنچه که آن بیان می‌کند این است که زنـدگی ازپی مـرگ است ومـرگ از پی زنـدگی. ‹پایـان من، آغـاز من است.› اگردر زندگی احساسات خـود را مهـارکنیم، در نتیجه این کار، معانی خوب و بد امور کاملا مشخص خواهد بود. این تصـویر تنها شـاخص منفـرد چرخه عمر اسـت، چـرخه‌ی عمــری که از تولــد، بلــوغ وازدواج، تولید مثــل، گــاه خشــــونتهای منجر به قتل وآدمکشــــی، و نهایتا مــــرگ تشـکیل می‌شـود ...دوره‌ای که به تنـاوب وسـیکلیک طی می‌شود وارجحیت بر روند خطی عمر دارد...

بنــابراین، شــیوه‌های مرســوم زنــدگی ما (در کلیت آن بیشـــتری نســـبت به آنچه که واقعا ممکن است) از یک سری حرکات تکراری تبعیت می‌کند.

(صــبح‌ها بــرمی خــیزیم، صــبحانه می‌خــوریم، سر کــار می‌رویم یا نمی‌رویم (!) ناهار می‌خـوریم، شب می‌شـود ... قـدری با خـانواده خـود کلنجـار مـیرویم ...بعد می‌آییم سر وقت کـامپیوتر واینـترنت جـادویی! وبلاگ یوفـولاو! ســرکی به ســایتها می‌کشــیم بعــدش شــام می‌خــوریم می‌خوابیم ...کابوس می‌بینیم یا رویاهای صــادقه بماند... 5 نوبت عبادت می‌کنیم یا نمی‌کنیم (!) همه و همه تکرار مکررات است. به قول شاعر که می‌گوید: ازآمــدنم نبــود گردون را سود وز رفتن من جلال وجاهش نفزود رفــتیم به اکــراه ونــدانیم چه بــود، زین آمــدن و رفتن و بــودن مقصود...مترجم)

«هرآنچیزی که در بالا وجود دارد، پس در زیر نیز هست» ما زاده‌ی طــبیعت هســتیم، ما در واقع آینه تمــام نمــای طبیعتیم، زیرا این همان چیزی است که انســان را کــاملا بخشی از آن (طبیعت) میداند.

همین تفســیر نمــادین که نقل گردیــد، از اصــول ابــدی مصریان باستان است که در» الواح زمرد ین Thoth» به آن اشاره شده است.

Ouroboros متصل بالا و پایین

که به شکل 8 لاتین بوده واز این مفهوم نمادین منشعب شـده اسـت، بسـیاری از فرهنگ‌هـای مختلف ،سـهمی از این مار بزرگ اژدها مانند برده‌اند، (برای مثال نمــاد مــار Jormungandr، از اســـطوره «ایگدراســـیل» یکی از

این‌هاست). در بــرخی از فرهنگ‌ها که دیــدن تصــویر به عنوانی مفید نیست، اما تصاویر بدی مثل عکس شــیطان آموزنده و عبرت آموز است...

(تصاویری از Jormungandr)

لازم به ذکر است که نمـــادی مثل Ouroboros چـــیزی است که» کـــارل گوســـتاو یونگ» ازآن به عنـــوان نمونه اولیه (archetype)ـ نـام می‌بـرد، و به نظر می‌رسد این نماد راه خود را در ذهن ما بطور آگاهانه ونیز

ناخودآگاه بـاز کـرده است و درطـول زمانهـای کهن تا به امروز در فرم‌های مختلف ظاهر شده است.

درقرن 19 شیمیدان آلمانی Kekule ککوله شبی خوابی دید که زندگی اورا تغییر داد!

اوکه با فکر تحقیقـاتش به خـواب رفته بـود در رویـایش دید «ماری دم خود را در دهان خود گرفته است»

یک روز پس از دیدن این رویای کاملا مبتـنی بر» واقعیت خاموش» او که مشغول تحقیق در موردساختار مولکولی بنزن بود وبعلت نبود تجسم ساختار مولکـولی کـارعلمی او متوقف شده بود، ناگهان متوجه تعبیر رویـای خـودش شد: تعبیر خـواب به معنـای آن بـود که سـاختار کـربن در مولکول بنزن بصورت «حلقه‌ی بسته «بود. ماری حلقوی باعث موفقیتی شد که او لازم داشت!

اسـطوره دیگـری که اشـاره‌ای به Ouroboros تخمگـذار درکنــار دریــا، می‌کند که جهــان را احاطه کــرده است و Pontus نامیده می‌شـود. Ouroboros جهـان را احاطه کـرده اسـت، تمـام چیزهـای شـناخته شـده و ناشـناخته

دراحاطه آن هســـتند... ودرداخل این حلقـــه، حمـــایت و حفظ تعادل دنیوی مورد نظر است.

معنای این نماد تزریق زندگی به مرگ است و جوانه زدن زندگی از مرگ.

فرم نماد فک قفل شده مارعدم تحرک را نشــان می‌دهد اما در عین حال ما آنرا به صورتهای دیگر

در معنــای «جنبش همیشــگی وازلی/جــاودانی» از طریق حلقه‌های دوگانه نمادهای مصری می‌بینیم.

(مثل DNA. مترجم)

ســرنخ اولیه این نمـاد مصر است وقـدمت آن به 1600 - 1700 پیش از میلاد برمی گردد.

«همه چـــیز یکی است!» این فریـــاد Ouroboros از Alexandrian مصر است.

مار «Ouroboros» در مصر باستان.

پـــاپیروس مصر متعلق به Heroub Dama، سلســـله پادشاهی 21

زودیاک (منطقه البروج.مترجم) به عنوان دم مــار نشــان داده شده، خوردن Ouroboros نماد ابدیت زمان و مــرز جهان است. در زیر آن، دو شیر Routi نمادهای (›دیروز و فردا‹) هستند،نشانه‌ای از رستاخیز، ودر

نهایت، حمایت از نوزاد خدای خورشید است.

آن به یک ارتبــاط قــوی اشــاره می‌کنــد، به آنچه که به عنـــوان وجـــود دو حـــالت زنـــانگی و مـــردانگی

توامان(آندروژنی) شناخته شـده است... وجـود دو حـالت زنانگی و مردانگی توامان متحد کننده اصول نر و ماده با همـدیگر است. (وجـود کروموزومهـای xx درزنـان وxy درمردان ووجود نیمه گمشـده مـرد در زن ونیمه گمشـده زن در مـردان وبـروز حـالات واحساسـات جنس مخـالف ومتضاد در هردو جنس که موضوعات بحثهای

روانشناسی است. مترجم)

این پایان، آغازی برای تلاش بنیـادین بشر است که کلیت مراسم تولد و خلقت را درک کند...

این بر خلاف ایـده وجـود دو حـالت زنـانگی و مـردانگی توامـان(آنـدروژنی) اسـت، حـالتی از دوگـانگی که کامل شده است. وبازگشتی است به تمامیت وجود...

Ouroboros هفت تکه‌ای آزتک‌ها

پیگیری نماد Ouroborosدر فرهنگهـای مختلف پـروژه‌ای در دانشگاه مینه سوتا بوده، که تا به حال‌هـای طرحهـای بزرگ و متنوعی از این archetypes یافته‌اند که بسـیار چشمگیر است.

پژوهشـــگران محـــترم می‌توانند با مراجعه به ســـایت دانشگاه مینه سوتا وپیدا نمودن لینک اصلی مطلب

تحقیقاتی از آن بهره مند شوند.مترجم)

کارل گوستاو یونگ دراین مورد چه می‌گوید؟

کـــارل یونـــگ، روانشـــناس سوئیسی ouroborosرا به عنوان نمونه اولیه و ماندالای اساسی کیمیا می‌شناسد.

یونگ تعریف رابطه ouroboros با علم کیمیا را چنین بیان کرده است:

کیمیاگران، که مورد ماهیت فرایند جدا سازی مواد بیشتر از ما دانشمندان مدرن می‌دانستند، این پارادوکس/تضاد را از طریق سمبل ouroboros دریافته بودند، ماری که دم خود رامی خورد. در عکس قدیمی از ouroboros آن‌ها سیستم چرخشی مواد وقابلیت تبدیل انها را به هم دریافتند...

این نماد دراماتیک شیوه‌ای از جذب در جامعه است و جذب از جنبه مخالف، برای مثال سایه که در غیاب نور تشکیل می‌شود....

این یک فرایند انعکاسی یا فید بک است در عین حال نماد جاودانگی، وبدون شک از ‹ناخود آگاه انسان سرچشمه می‌گیرد. (مجموعه آثار، جلد 14 para.513)

نماد شناسی آسمانی

اعتقاد بر این است که Ouroboros الهام گرفته از کهکشان راه شیری است،

برخی از متون کهن اشاره به مار نورانی ساکن در آسمانها شده است.

Sagittarius: صورت فلکی کمانگیر در قلب کهکشان راه شیری.

مرکز کهکشان راه شیری ما در صورت فلکی برج قوس.

کهکشـــان راه شـــیری الهـــام بخش ســـمبل Ouroboros است. افسانه‌هااشاره به» نور مار ساکن درکاینـات «می کنند.

در کهکشـــان راه شـــیری که نشـــان همین مـــار اســـت، منظـــومه‌ای در نقطه مرکـــزی در نـــزدیکی صـــورت فلکی قوس مشاهده می‌شودکه همانند این مار درحال خـــوردن دم خود می‌باشد ...

Ouroboros در ستارگان

کهکشـــان راه شـــیری، چرخه بـــزرگ زمـــان را نگه داشـــته است و وقتی که زمان به پایان برسد تغییرات فاجعه بار روی خواهند داد...

. نشـــان Aion Suntelia برآمـــدن خورشـــید از دهـــان ouroboros است که دقیقا، در تاریخ 21دســـامبر 2012 رخ خواهد داد..!

که در ارتباط با تقویم تاریخی مایاها به عنوان نمـــادی از تکامل هوشمندانه در کیمیای زمـــان به شـــمار می‌اید. این همچـــــنین به اســـــطوره Quetzalcoatl اشـــــاره می‌کند وخلاصه آن ایجاد تغییرات سریع و» تبـــدیل زمین به حلقه آتش» است.

یونانیـــان این زمـــان را Aion Suntelia نامیده‌اند که به معنای «زمان پایان عصر» است.

مورخان باستانی یونان و به ویـــژه افلاطـــون پایـــان عصر را» چرخه‌ی فاجعه» نامیده اند...!

کلمه‌ای AION توسط نماد Ouroboros تعبـیر وتفسـیر شده است...

تصاویر:

Ouroboros و درخت زندگی

بالا چپ = مثلث دوگانه سلیمان

پـــایین = Ouroboros تلطیف شـــده در آزمایشـــگاه کیمیاگری قرون وسطی درهایدلبرگ

راست= Janus (ترسیم شده در 1608میلادی)

بالا-چپ= Ouroboros ارتباط بین انسان و خدا / پایین= Ouroboros چینی

از سلسله چو، 1200 پیش از میلاد).

بـــــالا-راست = پیش از 1400میلادی ژاپن / پـــــایین = هندوستان

بالا- چپ = Ouroboros زمینی از نشانها یAlciato

پایین = Ouroboros اقیانوسی از نشانهای Alciato

بالا راست = طرح اواخرسال 1700 میلادی است

پایین = آرم انجمن تئوزوفی (مادام بلاواتسکی)

مـوخره: همـانطوری که ذکر شد نمـادی است با معـانی مختلف، در فرهنگها وتمدنهای مختلف ...

بیایید تلنگری به ذهنمان بزنیم!

پرسش من این است: از دید گـــــاه باســـــتان شناسی فضـــایی، Ouroboros نمـــاد «ســـیاهچاله» نیست!؟ همانطوری که می‌دانیم و می‌دانید، سیاهچاله‌ها اجـرامی هستند که بعلت گرانش فوق العـاده زیادشـان حـتی نـور هم نمی‌توانداز سـطح ان بگریـزد ودر نتیجه دربین سـایر اجـرام کهکشـانی غـیر قابل رویت بـوده و تنها با مقـدار اشعه گاماواشعه ایکسی که از خود ساتع می‌کننــد، قابل ردیابی هستند...شاید فرازمینیان به پیشـینیان ما آموخته بودند

که سیاهچاله‌ها چیستند چه مـاهیتی دارند ونـوعی خـاص ازآن (کرمچاله) می‌تواند به صورت دالانهایی برای

مسافرت بین کهکشانی شان مورد استفاده قرار گیرد... واین نماد ساده شده ومتبادر به ذهن را ابداع کرده‌اند.!

عکسهای زیر را ببینید:

شاید روزی برسد که خط بطلانی بر تمامی باورهای مان از تمـــدنهای‌های باســـتان بکشـــیم وحقیقت دنیاهـــای باستانی آغازی بر پایان واقعیت تمدن ما باشد ...

از دوســتان عزیــزم خواهشــمندم با نظــرات، انتقــادات وپیشنهادات خود مارا در ادامه این راه یاری نمایند.

قربون همگی شما....

با تشکر از رامتین عزیز وتمامی دوستان یوفولاو

نقشه ستارگان اهرام مصر و رازهاي آن

در این فیلم خدمه روی زمین در یک سـفینه فضـایی در یک سفر طولانی به یک سیاره بیگانه نزدیک می‌شوند که پیشرفته‌تر از تمدن انسانی هستند.در این فیلم سوالاتی پرسـیده می‌شـود که آیا بیگانگـان فضـایی در ایجـاد انسان‌ها نقش داشته اند؟آیا این موضـوع می‌تواند دلیلی بر نفی خـدا باشـد؟و آیا خـدا بیگانگـان فضـایی را ایجـاد کرده است؟

شـما هرچه بیشـتر به این فیلم نگـاه کنید بیشـتر این موضوع را حس می‌کنید.ریـدلی اسـکات خبرنگـار فـاکس گفت:وقـتی که ما شـبها به آسـمانها نگـاه می‌کـنیم و کهکشان‌ها را می‌بیـنیم متوجه این مسـاله می‌شـویم که این فکر بسـیار مسـخره‌ای است که ما فکر بکـنیم ما در کائنات تنها هستیم.

«پرومته» دانشمند الیزابت شـاو پس از کشف یک سـری از نمادهـای بیگانه در پی اثبـات این موضـوع است که حیات زمینی شکلی از حیات بیگانه است.

شـاو می‌گوید هیچ تضـادی بین ایمـان به خـدا و نظریه ایجـاد حیـات بـروی کـره زمین توسط بیگانگـان فضـایی وجـود نـدارد.من عاشق بوجـود آمـدن این تضـاد در او هسـتم.یک دانشـمند مـذهبی در عین حـال معتقد به این نظریه

خبرنگار فاکس نیوز افزود به نظر من این شبیه یک جنگ مداوم در میـان دو طـرف است اعتقـاد به این نظریه که که انسـان‌ها توسط موجـودات فضـایی خلق شـده‌اند و

موجــودات فضــایی حلقه اتصــال او به خداوند هســتند اعتقاد به وجود خالق را در این لحظات مخرب که تاریکی همه چیز را در هم می‌شکند بسیار تقویت خواهد کرد.

چــرا که او ایمــان دارد این عقیــده بــاعث می‌شــود که بازماندگان او بوسیله این عقیده نجات پیــدا خواهند کــرد نه علم.این ذهن نیست اما قلب است این زیباترین یافته من است.

اســکات توضــیح داد این بخشی از اعتقــادات مــذهبی او است که در شامی که با سه فیزیکدان ناسا داشــته است در میان گذاشته بود.دانشمندانی که به وجواد خدا ایمــان دارند کم نیســتند او در این جلسه گفت چه کسی بوجــود خدا ایمان دارد و چهار نفر دستشان را بالا بردند.

لوگــان مارشــال گــرین شــرح داد که شــاو آگنواتئیست تضــادی بین علــوم عملی و وجــود خــدا نمی‌بیند من به نظریه تکــاملی داروین معتقــدم ولی اعتقــاد دارم دست بزرگتری آن را هدایت می‌کند و مسلما من منشا آن را از جــای دیگــری در کائنــات که در آن‌جا حیــات وجــود دارد می‌بینم من واقعا این باور را مضحک می‌بینم که در جای دیگری از کائات حیا وجود نداشته باشد.

مقاله کامل این مطلب را در این لینک مطالعه کنید.

توضیحاتی در رابطه با ویدئو:

همه ارواح به آفرینش مرتبط می‌شــوند یک انــرژِی ارواح هوشمند را به اشتراک می‌گــذارد یک سیســتمی که درد و رنج قربانیــان را به نخبگــان فاسد اعطا می‌کند اما شــاید برای شما جالب باشد نتیجه را بدانید:

در همه زمانها ملت‌های قبل در بـاره روحی می‌دانسـتند که همه چـیز را آفرید خـوبی شـادی و کـردم بعد از بنا کردن احرام سنگهای بـزرگ و معابد اما چـیزی در طـول زمـان نگـران کننـده بـود داخل شـدن به جنگ طمع و سلسـله مـراتب تعین آنچه باید دیـده شـود مانند رازهـای اهرام روح و آفرینش رهبران گذشته باکمک فضـانوردان باستانی تاثیر گـذار بوده‌اند.که خواهـان سـلطه بر منـابع زمین و برده کـردن تـوده‌ی مـردم بوده‌اند ویرانه‌هـای که در وسط مارس قرار دارد بطور کامل توسط انسان‌های فضایی ایجاد شده اند....

و بطور پیشـرفته بـروی آن هرم‌هـایی ایجـاد شـده است سـاختاری از نقـاط انـرژی نشـان می‌دهد که مـارس یک نقطه بین سـیاره‌ای است و آن‌ها نمی‌توانند سـاخته دست طبیعت باشند و متاسـفانه سـاخته شـده‌اند. تـاریخ واقعی ما بقدری پیچیده است که قابل لمس نیست

شـواهددی از رانش سـتاره‌ای نشـان می‌دهد که شـهر مارس و اهرام 18000 سال قبل ساخته شـده‌اند نقشه تهیه شده از هرم بـزرگ مربـوط به 9200 سـال قبل از میلاد مسیح است در ایران ملک شاه تپه بیضی شکلی که تیغه‌ای بربالای آن بود بـرای دریـافت امـواج ایجـاد کـرده بود.

هنگـامی که انـدرو کـالینز از من خواست تا یک ضـمیمه نقادانه از تئوریش که در مورد ارتباط بین صـورت فلکی قو (دجاجه)و اهرام جیزه در کتـاب جدیـدش (راز صـورت فلکی قو) منتشر شده بود بنویسم من طبیعتا مردد بودم این مقاله پاسخ کامل اندرو که در وبسایتش منتشر شد.

این مقاله جدید مباحثه بین ما و نتـــایج بدست آمـــده در مورد مقاله اخیر گراهام هنکوک (راز صفحه پیام) است.

خوانندگان احتمالا بیاد دارند که من محرک ارتباط تئوری منظومه جبـــار (راز منظومه جبـــار هینمن 1994)بـــودم بنـابراین فکر کـردم دیـدگاه و تمـایلم در مـورد موضـوع خاصی کمترین تاثیر رادر ارزیابی‌ام بگذارد.

این مقاله شناسایی تصاویراساطیری آنو می‌باشد مرد با سر شـــــاهین که نوشـــــته‌هایی در دنباله می‌آید ودر سقف‌های نجومی نامیده می‌شود که در دوران سلطنتی جدید ودر دوره بطلمیوسی نامبرده می‌شود.

اندی تمام موارد مورد نظرش را متکی بر حدس و گمـان قـــرار داده است (بر مبنـــای 1932 wainwrightو zbynekzaba 1953)که آنو نمایشـگر صـورت فلکی قو (دجاجه) بوده است که این خیلی بی‌باکانه بوده واو را در موقعیتی خطرناک قرارداده چرا که اگر (wainwright و zbynekzaba)ـ اشتباه بـود تئـوری انـدی از هم متلاشی می‌شد و اندی آگـاه بـود که تعـداد زیـادی سـتاره شـناس مصر باســتان با ادعـــای او مخـــالف بودند.دانشـــمدان برجسته در این رشته اتو نگبور و ریچـارد پـارکر و اخـیرا کرت لوچر و خوان‌ای بلمونته 2003.

پس آنو اسرار آمیز کیست؟ مهمتر هویت مصری باستان آن منظومه فلکی قو است؟

سرنوشت ستاره وار

با توجه به این‌که خیلی مشـــهور است. این یک فقـــدان اساسی در کتیبه که در زمـــان حاضر از هـــرم پادشـــاهی

قرن چهارم که در جیزه پیدا شـده طبق مقایسه: اخـرین هرم سلسله قرن پنجم و بیشترین اهـرام سلسـله قـرن ششم در دیواره‌هـای داخلی متنهـای مـذهبی داشـتند که مجموعا به نــام متنهــای اهــرام مشــهور است امــروزه بیشتر مصر شناسان این که اتفاقی بــوده است را خیلی سخت می‌پذیرند.

و موافق این اظهـــار نظرنند که ایـــدوئولوژی متنهـــاي اهرام یک پروژه است اگرچه این متنها تاسلسـله چهـارم هم می‌رسند. بیشترین محور این متنها در مـورد زنـدگی پس از مرگ پادشاه مرده است.

خیلی نقل قول که چگونه پادشـاه به خـدای خورشـید در شــرقیترین افق در ســپیده دم می‌پیونــدد وجــود دارد. ظـــاهرا از عقاید قـــدیمی می‌آید جاییکه به روشـــنی مطلعیم سرنوشت پس از مــرگ او در میــان ســتارگان است.

دو سرنوشت ستاره وار نامبرده یکی در شمال و دیگـری در جنوب است.

ستارگان شمالی که پادشـاه مـرده به آن ملحق می‌شـود (ایخموسک) = (جاویدان) می‌گویند.که مصر شناســان به عنوان دور قطبی ستارگان می‌شناسند.

ستارگان در عرض جغرافیایی جـیزه دیـده می‌شـوند (30 درجه شــمالی) حـــاوی یک دایـــره فرضی در داخلش با شعاع 30 درجه که قطب شـمال سـماوی نقطه مرکـزی آن که تا افق جنوبی قطب جنوب سـماوی کشـیده شـده است.

امروزه مرکز یعنی قطب شمال سماوی با ستاره قطبی مشخص شده است. اما در 2500 سال قبل هنگـامی که اهرام مصر شروع به ساخته شدن کرده است این ستاره آلفا دراگـون بـوده که با یک نقطه علامت گـذاری شـده است.در مصر باستان با سه صور فلکی ناحیه دور قطبی مشـخص شـده که عبارنتد از دب اکـبر دب اصـغر و دراکو (اژدها).

تصویر 1: ناحیه دور قطبی در 2500 سال قبل از میلاد همانطور که در جیزه دیده می‌شده است

گروه جنوبی ستارگان بیشتر شـامل صـورت فلکی جبـار نماد ستاره‌ای خـدای ازیـریس که همسـان پادشـاه مـرده است.

صورت فلکی کنیس بـزرگ با سـتارگان نـورانی شـهرای یمانی که دومی همسان همسر ازیریس است.

شکل 2:ـ چپ- جبار و شعرای یمانی نزدیک نصف النهـار جنــوبی (در 2500 ســال قبل در مصر باســتان دیــده می‌شود.)

گواه باستان شناسی آماده، 4 محور در هرم بزرگ است. دو تا از محورها بســوی دور قطــبی ســتارگان شــمال است. دو عدد دیگر جبار و شعرای یمانی در جنوب است، ستارگان سرنوشت پادشاه می‌باشند.

تصویر 3:ـ محورهای ستاره در 2500 سال قبل در هـرم بزرگ

توضیحات ستاره شناس کروپ

متن هرم عروج شاه رفته به آسمان را توضیح می‌دهد، او به جبار می‌رود، و صورت فلکی شعرای یمانی راهنمای اوست، آن‌ها همانند یک شریک در مدار آسمانی راهشان را ادامه می‌دهند، آرزوهای مشابه نیز در متن‌ها دیگر توضیح داده می‌شود. روحهای مردگان آرزومند است که در دور قطبی ستارگان قرار گیرند، که هیچوقت نمیرند و ساکن نباشند ،دو تبدیل امکان پذیر بوده و فرعون متوفی یا به ازیریس و یا به دور قطبی ستارگان ملحق می‌شده است.

میتوان تعیین جهت را اصطلاحا «محورهای هوا» از تالار پادشاه در هرم بزرگ توضیح داد.آنها شاید با پادشاه مرده صعود می‌کردند تاراه را برای او به بهشت آماده کنند

همچنین مصر شناس برجسته انگلیسی سر ادواردز نوشته که:متن هرم بارها به وابستگی شاه در زندگی پس از مرگ با ستارگان اشاره کرده، به ویژه با دور قطبی ستارگان با جبار و شعرای یمانی هر 24 ساعت سه ستاره کمربند جبار از بالای محور می‌گذرند. ما از متن هرم می‌آموزیم که جبار و شعرای یمانی بیشتر اوقات ساکن، در موقعیت مهم طرح شاه برای زندگی بعدی در دور قطبی ستارگان می‌باشند هرم بزرگ خاص، در آماده کردن تدارک پیوند پادشاه با دور قطبی ستارگان و صور فلکی جبار و شعرای یمانی نقش دارد، خدایان نه گانه و دیگر خدایان در متن‌های هرم است.

در طراحی اهرام جیزه و ترکیب متن‌های هرم مطمئنا بوسیله روحانی منجم که مستقر در شهر بعلبک، زیارتگاه در بعلبک، زیارتگاه خدایان نه گانه در متن‌های

هرم نامبرده شـده‌اند. عبارتند از (آتم – ری – تِفنت – شو – گب و نات – ازیریس و اوسـیس- ست و نپسی)اما یکی از آن‌ها که جز گـــــروه نیست‌هارس پسر ازیـــــریس و اوسیس می‌باشد. خدایان نه گانه معبد بعلبک.

دیگر خدایان مهم در متن‌های اهرام (پتاه – توت – سوکار – آنــوبیس) می‌باشــند از جمله خــدایان کوچکــتر که در متن‌های اهرام نامبرده شده‌اند (سشا ت – وپواوت – دان وای) برروی آخری دان وای تمرکز می‌کنیم.

اینجا مطالبی است که مصر شناس بریتانیایی ریچـارد اچ ویلکینسون در مورد دان- ناوی که در متن‌های هرم آمـده گفته است:» بانضــمام تشــریفات مــذهبی تطهــیر که نمایـانگر خـدا در شـرق اسـت، همـراه با خـدایان تـوت – هوروس – ست که با همدیگر چهار نقطه اصلی را شـکل می‌دهند. در اواخر سلســله کهن داوانــوی (دان وای) به شکل شاهین ساخته شـده بـوده همـراه با خـدای نمـتی، پس از آن داوانـوی فقط به فـرم شـاهین شـناخته شـده است.

زبانشناس ریموند. او. فالکنر اعلام کرد که متن‌های هرم را در سال 1969 ترجمه کرده است او هم تایید کرده که داوانوی یکی از 4 خدای اصلی بوده است و دیگر خدایان عبارتند از هــوروس – ست و تــوت در یک روش مشــابه پروفسـور ولفـارت وسـتنفورد در نوشـته‌هایی در مـورد داوانـــوی در کتـــاب (authoritive lexicon der gyptologie)ـ (1975-1986)نوشـته داوانـوی تشـریفات مذهبی تطهیر را انجام می‌داده بر اساس متن‌هـای هـرم و خـدای تـوت وهـاروس با ست نمایـانگر گـروه خـدایان چهارگانه شــرق هســتند. اجــازه دهید نکته‌ای را اضــافه

کنیم که خدای داوانوی فقط 8 مرتبه مقایسه شده است بعنـوان مثـال 200 بـار در برابر ازیـریس در اینجا تمـام مطالبی مربوط به خدای داوانوی آمده است

« یکی همزاد اوست، هوروس و ست و تـوت هم همـزاد دارند.»

«تطهـیر شـما بوسـیله 4 خـدای تـوت هـوروس و ست داوانوی بوده است»

«داوانــوی به مردگــان ارواح شــرقی اعلام می‌کــرد که پادشاه روح جاویـدان وارد می‌شـود کسی که هر کس او تمایل داشته باشد زندگی کند زندگی می‌کند و هرکس او تمایل داشته باشد بمیرد می‌میرد. «

«فرستاده اش رهسپار شده قاصدش میرود آن‌ها خــرس خــبر اوست کسی که بــازوانش برامــده از شــرق تا به ســمت شــما (کسی که داوانــوی به او می‌گوید) او باید احکامی را به پدران خدایگان بدهد.»

« من یک شـغال مـاده هسـتم – یک همسـان شـغال – یک‌هـاپی، دوموتـف، ایمسـتی، کبهسـنف، داوانـوی، من خــدای بــزرگ کسی که به دریاچه ریاست می‌کند من یک روح جاویدانی با صورت ریش دار هستم «

« هوروس خودش را با زمت آپروش اراسته است. چیزی که با آن از ســرزمینش ســفر کــرده و تــوت و ست و داوانوی نیز همچنین (1673، pt)»

آسـمان و قلعه و خداوند بخشـنده] [... ازیـریس صـورتت رابشوی بعد از تو دومین نفر داوانوی و سومی مارت. «

تا آن‌جا که من فهمیــدم در مطــالب بــالا هیچ چــیز که داوانـوی را با دور قطـبی سـتارگان و سـتارگان شـمالی پیوند دهد وجــود نــدارد اجــازه دهید هــویت یکتا او یک صـورت فلکی خـاص باشد. داوانـوی در متن‌هـای هـرم و بنابراین در عمر هرم به وضوح به مشرق مربوط است و تشــریفات مــذهبی تولد دوبــاره بــرای پادشــاه مــرده (پوریفیکشن) انجـام می‌دهـد،هیچ توصـیفی در متن‌هـای هرم در مـورد داوانـوی نیست اما در اشـکال هـیروگلیف بیشــتر اوقــات بصــورت یک شــاهین نشســته بر روی یک میله نمایش داده شده است (لیست گارنیر G7)

آنو مردی با سر شاهین بایک نیزه

در حدود 1000 سال بعد از ساخت اهرام جیزه یک خدای مشـابه که آنو نامیـده می‌شـود، بعضی مصر شناسـان به راحتی آن را داوانوی شـناختند در بسـیاری سـقف‌های با نقش‌های نجـومی آرامگـاه سـلطنتی به نمـایش گذاشـته شده بود.

آنو بیشتر اوقات مردی با سر شاهین با بازوان به بیرون گسـترده که یک نـیزه یا عصا را در اختیـار دارد در زمـره دور قطبی صور فلکی (دب اکبر و دراکو (اژدها))

شکل 5: سقف رامسس هفتم آنو در وسط تصویر با یک نیزه در اختیارش است. دب اکبر با یک گـاو نر به نمـایش گذاشته شده است.

هیچ کس به آنو تو جه نمی‌کند (در واقع مصر شناسان به نـدرت به این صـورت رجـوع می‌کنند.) تا این‌که در سـال 1932 هنگــامی که مصر شــناس بریتانیــایی جرالدای وینرانت ادعا کرد که ممکن آنو نمـایش صـورت فلکی قو

باشد (صورت فلکی قو در اساطیر یونان) در 1953 مصر شـــناس اهل چکســـلواکی زینانیک زابا یک قـــدم از ایـــده وینرایت بیشـتر نهـاد و پیشـنهاد کـرد که نـیزه یا عصا در دست آنو نمایشگر نصف النهار شمال در آســمان شــمال می‌باشد. بعد از آن تعـــــداد کمی از مصر شناســـــان به فرضـــــیه زابا توجه کردند به اســـــتثناء مصر شـــــناس فرانســوی ژان فیلیپ لاور کسی که در ســال 1960 یک مرور انتقادی در مورد مقاله زابا نوشت.

آنو ظاهر می‌شود در تمام نگاره‌های (آسمان شــمال) در تمام سـقف‌های گونـاگون فلکی کشف شـده در آرامگـاه سلســـله‌های جدید پادشـــاهی (1550 تا 1800 قبل از میلاد)به انضمام قبر سینموت.

سینموت خیلی قبل از سقف‌های نجومی در مصر وجـــود داشـــته است. آن همچـــنین در تعـــداد زیـــادی زودیـــاک بطلمیوسی و در دوره یونانی – رومی ظـاهر شـده است (332تا 100 قبل از میلاد)

تعداد زیادی سقف‌های نجومی که آنو نشان می‌دهد

تصویر 6: سقف سینموت (1475 قبل از میلاد)

تصویر 7: سقف رامسس نهم (1120 قبل از میلاد)

یاغی که‌هاروس با آن می‌جنگد کیست؟ (آنو؟)

تصویر 8:هاروس کسی که با یاغی می‌جنگد (در زودیـــاک مستطیل شکل دندرا 51 قبل از میلاد)

تصویر 9:هاروس کسی که با یاغی می‌جنگد (آنو؟)

در 1964 اتو نگبـور و ریچـارد پـارکر گـروهی عالیرتبه مربـوط به سـتاره شناسی مصر باسـتان این پیشـنهاد را که آنو نمایانگر یک صـورت فلکی است را رد کردند آن‌ها اســـتدلال کردند صـــورت فلکی قو دور قطـــبی مجمع الکـــوکب نیست و خیلی دورتر از دب اکـــبر است در هیچ حالتی با موقعیت آنو نگاره‌های باستان جور در نمی‌آید.

تصـویر 10:ـ آسـمان 1400 قبل از میلاد در لسـکورا ، (تصـویر آنو در سـقف‌های نجـومی در سلسـله جدید)در وسط قـــرار دارد بدینســـان راه زیـــاد تا منظومه قو در سمت چپ.

تصویر 11: آسمان 51 قبل از میلاد همانطور که در دندرا است- تصـویر آن همـانطور که زودیـاک مسـتطیلی – دب اکبر باید در سمت راست باشد بنابرابن فاصـله زیـادی تا صورت فلکی قو در سمت چپ است.

در 1985 یک سویسی متوجه این نکته شد که دریاچه در ســـقف‌های نجـــومی تصـــویر آنو در گوشه‌های راست – لنگرگاه چاپار در اصطلاح نامیـده می‌شـود – (که بوسـیله هیپوپتاموس نگهداشته می‌شود.)لنگر گاه چاپـار مـنیت – یا منیت ورت نامیده می‌شـود (لنگر گـاه بـزرگ چاپـار)در متن‌هـای هـرم احتمـالا بوسـیله دب اصـغر نمـایش داده می‌شـود، مشـخص کننـده قطب شـمال سـماوی است مطـابق انطبـاق مـوقعیت آنو در نقاشی‌های قـدیمی، دریاچه در این نقاشی نزدیک دب اکـــبر، داخل صـــورت فلکی که از 8 سـتاره از صـورت فلکی ارسـای بـزرگ و دوتا هم از صورت فلکی دراکو تشکیل شده است.

تصویر 12: دریاچه کرت دور قطبی ستارگان

نزدیک دو دهه بعد در ســـــال 2003 متخصص فیزیک نجومی اسپانیایی خوان‌ای بلمونته عهـده دار مطالعه یک مـــدرک جدید از ســـتاره شناسی مصر باســـتان شد که (ساعت ستاره‌ای رامساید) نامیده میشود استنتاجش این بود که آنو احتمالانمایانگر صـورت فلکی نزدیک دب اکـبر که از تعـداد زیـادی سـتارگان ارسـای بـزرگ، بـرج اسد کوچک عصـای وناتیسی و صـورت فلکی شـمال تشـکیل شده است

تصویر 13: از جی بلمونته

حالا به دوران بطلموسی و پرستشگاه دنـدرا دو زودیـاک پیدا شده که یکی مستطیلی و دیگری گِرد است (زودیاک گرد جهان نمای دندرا نامیده می‌شـود) فقط در زودیـاک مســتطیلی ما یک تصــویر پیــدا کــردیم که خیلی به آنو شباهت دارد یک مرد با سر شاهین، بازوان مبســوط و با یک نیزه که به ران تکیه داده است. (دب اکبر) اگرچه این تصــویر نامگــذاری شــده به (هــاروس کسی که با یــاغی می‌جنگد) با این وجـــود بعضی مصر شناســـان رجـــوع می‌کنند به این‌که آنو و انــانوی از احــاظ شــهودی به هم شــبیهند. واقعیت این است که تصــویردر زودیــاک گــرد ظـاهر نشـده است. این مطلب اشـاره می‌کند ممکن بعد از تمـــام اینه آنو یک صـــورت فلکی نیست و همینطـــور (هـــاروس کسی که با یاغی‌ها میجنگد یک جـــور معمـــای تصویری است در سال 1997 دانشـمند آمریکـایی دونالد وی اتو در یک روزنامه مهم مرکز تحقیقــات مصر آمریکا نوشت که توضــیح این تصــویر این است یک کرگــدن یک زنجیر راکه به رانی باسر گاو نر چسپیده نگهداشته است که شاهین سر نمادهاروس به آن خنجر میزند تصویر ران

با سر گــاو نر با هفت ســتاره محاصــره شــده هــویت اورسای بزرگ اشـاره میکند ران و کرگـدن زودیـاک گـرد که دور قطــبی هســتند، انتظــار مــیرود که تصــویر سر شاهین دور قطبی یا نزریک دور قطبی باشد بهر حال او در زودیاک گرد نمایش داده نشده است.

تصویر 14:هاروس کسی که با یاغی‌ها میجنگد (آنــو؟) در دوره رومی بطلمیوسی

دونالد اتز همچــنین نشــان داد که زودیــاک مســتطیلی (همانند تمام زودیاک‌های همان دوره)موقعیت «هــاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد» در سمت راست ران قــرار دارد.به تــرتیب تــوالی کرگــدن (اژدها) ران (دب اکــبر) «هــــاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد» در آســــمان واقعی توالی صورت فلکی قو و اژدها و دب اکـبر است. نتیجه گــــیری»هــــاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد» نمی‌تواند منظومه قو باشد. براسـتی اگر این تصـویر یک صــورت فلکی است چنانچه اتز درست گفته باشد باید در زودیاک گرد نشان داده شده باشد و باید در سمت راست ران (دب اکـبر) باشد. در واقع هیچ تصـویری در زودیـاک گــرد وجــود نــدارد که نشــان دهد احتمــالا صــورت فلکی طبیعی نیست، اما این یک معمـای مصـور است» اول آنو بعد «هاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد»

تصــویر15:ـ «هــاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد» با نیزه در زودیاک مستطیلی دندرا

تصویر 16: زودیاک گرد دندرا

مرد بر روی غاز

هر چند بر روی زودیـــاک گـــرد یک جـــایی وسط کرگـــدن تصویر مـردی که بر روی غـاز یا اردک که نیـاز به توضـیح دارد موقعیت غاز وابسته به کرگدن» اژدها یا یک قسمت از اژدها «،یک هـــویت ممکن با صـــورت فلکی عقـــاب پذیرفته می‌شود عقاب یک پیوند را می‌رساند بتـازگی در 1997 سـتاره شـناس فرانسـوی اریک آبـورگ پیشـنهاد کرده که مـرد بر روی غـاز نمایشـگر صـورت فلکی قو یا صـــــورت فلکی بربط (چنگ) می‌باشد مـــــرد بر روی غـــازهمچنین در زودیـــاک پیـــدا شـــده اگرچه اینجا او سر شـاهین دارد کمی شـبهه وجـود دارد که دو تصـویر یکی هستند.انـدی کـالینز توضـیحی دیگر را توضـیح می‌دهد او توضیح می‌دهد مرد بر روی غاز در زودیاک گرد»هـاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد» در زودیـــاک مســـتطیلی است بر طبق نظر کالینز روحانی ستاره شـناس باسـتان کسی که زودیـاک را سـاخته است یک ناسـازگاری نقشه منبع داشته از آن اسـتفاده کـرده اسـت، که توضـیح داده می‌شود که چرا هیچ تصویر»هـاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد» در زودیاک گرد وجود ندارد و چرا مـرد بر روی غـاز (که او آن مک من نامید) در زودیـاک گـرد اشـتباها تکراری، در زودیاک مسـتطیلی مانند مـرد با سر شـاهین بر روی غـــاز همچـــنین»هـــاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد» در سمت راست دب اکـبر قـرار دارد در عـوض در ســمت چپ کرگـــدن است. کـــالینز نشـــان داد که در زودیـــاک مســـتطیلی»هـــاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد» (آنو قرمز) مسـاوی دایـرة الـبروج کمانـدار و جدی است. که همچنین تقریبا حـالت مـرد بر روی قو در زودیـاک گـرد است و بر طبق نظریـات کـالینز احتمـالا ناسـازگاری نقشه منبع روحـانی سـتاره شـناس باسـتان

می‌باشد و واقعا قصد داشـــتن که مـــرد بر روی غـــاز همـــان»هـــاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد» باشد ،بدون توجه به ژیمناسـتیک عقلی بـرای اسـتدلال کـالینز لازم است ما باید در آسمان واقعی نگاه کـنیم تا صـورت فلکی قو ببیـــنیم که کـــاملا راه دوری تا کمربند دایـــرة الـبروج دارد بنـابر این به سـختی می‌تـوان گفت که در طبقه بندی صورت فلکی کماندار و بز قرار می‌گیرد.

اگرچه من با استدلال آبروگ موافقم که در زودیاک گـرد مـــرد بر روی قو می‌تواند صـــورت فلکی قو و یا بربط (چنگ) باشد و غـــاز می‌تواند عقـــاب باشد با این وجـــود بـرای من روشن است که همـانطور که آبرونگ می‌گوید مرد بر روی غاز نمی‌تواند همسـان»هـاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد» باشد همانطور که کالینز پیشنهاد کـرد مقصر دانستن روحانی سـتاره شـناس باسـتان زیـاد هم بی‌عیب نیست در یک تئوری می‌جنگد.

نتیجه گیری

یک تئوری البته ما اختیار این را نداریم این کارشـــناس یا آن مورد قضاوت قرار دهیم هویت آنو متکی به این است که مقایسه صـــحیح بین صـــور فلکی واقعی در آســـمان شـــمالی صـــورت گـــیرد اگر چه ما نباید این چـــارت را به آســـمان واقعی تحمیل کـــنیم ما باید یک تقـــریب بصـــری داشـته باشـیم و همچـنین اگر اشـتباه هنرمندانه هنرمند باستان را بپـذیریم. من به پایـان می‌رسـانم همانطورکه (تمام اشخاصی که بالا نامبرده شد) موقعیت فضایی آنو آنطـــور که نقاشی با مـــوقعیت منظومه قو در آســـمان واقعی هماهنگ نمی‌شود به عبـارت دیگر آنو با نمایشـگر صـــورت فلکی در آســـمان شـــمال نیست پس نمی‌تواند

صورت فلکی قو باشد اساس مشاهده من و تمام مدارک در دســـترس دونالد اتز به حقیقت نزدیک شـــده است زمانی که نوشت اگر آنو یک صــورت فلکی نیست اما یک خدای با وابستگی نجومی است.

نقشه ســتارگان مقدسی که در این متن بـــدان پرداخته می‌شــود صــورت فلکی خوشه پــروین و شــبه خورشــید نزدیک آن است. مجموعه‌ای از ستارگان که همواره مورد بررسی تمدن‌های باستانی بوده است.

وین هرشل می‌گوید پنجاه هرم در مصر ســفلی در واقع تکــرار ســتاره‌های نخســتین در یک ســمت راه شــیری هستند. او همچنین با نظریه رابرت بایوال دربــاره این‌که سه هــرم بــزرگ گــیزا در مکان‌هــایی منطبق بر صــورت فلکی جبــار ســاخته شــده‌اند موافق است. البته جزئیــات نظریه او با نظر بـــایوال متفـــاوت است. اگر روی این موضوع متمرکز شویم که چرا مصریان باســتان تنها روی یک سمت از راه شیری کار کرده‌اند، اولین موضــوعی که درمیـــابیم این است تمـــامی این ســـتارگان بجز یکی به خورشید شبیه نیســتند. از ســوی دیگرتمــام مقبره‌ها بجز یکی آنچنـــان هرم‌هـــای برجســـته‌ای نیســـتند. این مـــورد ستونی هــرمی شــکی معبــدی در نــزدیکی ابوســیر است. تطـــبیق نقشه این دو شـــاید نشـــان دهنـــده کل نقشه ســتارگان مصر باشد. با رجــوع به نظریه رابــرت بــایوال میتوانید جزئیات بیشتری را در این رابطه ببینید.

انطباق ستاره‌های صورت فلکی جبار با مقبره‌های حوزه نیل در تصـــویر بـــالا مشـــخص است. در شـــمال ســـتاره شــعرای یمــانی (Sirius)ـ با مقــبره ناحیه ابــورواش، در

مرکز هرم‌های گیزا با ستاره‌های جبار (Orion)ـ و در جنوب اهرام مصر سفلی با خوشه پروین (Pleiades).

معبد خورشید را در ابوسیر کل محدوده اهرام را در حوزه رودخانه نیل به دو بخش تقسیم میکند. هر کدام از این دو بخش طراحی رمزی زیرکانه‌ای دارد. خود معبد قلب نقشه ستارگان اهرام است. نقشه ستارگان و محل مقبره‌ها طرح یکسانی را از خود نشان میدهند که در بررسی‌های نقاط متناظر نیز دقت مناسبی دارد.

نقشه ستارگان مصری و (تطابق آن با) الگوی کدهای انسانی

ابوالهل خاستگاه بشریت را فاش می‌سازد:

وین هرشل (Wayen Herschel)، نویسنده‌ای در زمینه نجوم و باستان کتاب و عقایدش را در سال 2002 میلادی منتشر ساخت، او رموز ممنوعه و مخفی ابوالهل اسرارآمیز مصر را پیدا کرده است.

رازی که در طول سالها به سبب آشکار سازی تقدس و برابری همه نژاد بشر، مخفی نگاهداشته شده بود. رازی که به سختی در کشورهایی که به چپاول و استثمار گنجها و مردمان ملل غریب مشغول بودند، پذیرفته می‌شود.

تئوریهای موجود تا این تاریخ بیان می‌کنند که تاریخچه ابوالهل نشانگر ستارگان صورت فلکی شیر است. اگر چه آن‌ها به طور قاطع و مطمئن نمی‌توانند توضیح دهند که چرا معماران باستانی این صورت فلکی را برای معابدشان انتخاب کرده‌اند.

وین هرشـل، کاشف تمـدنهای باسـتانی در هفـده سـال گذشته، تئـوری کـاملاً جدیـدی را ارائه و پیشـنهاد نمـوده است. در کتـــــابش ،» اســـــناد (تاریخچه) مخفی» به برشــمردن و تــرکیب (حقــایقی) میــپردازد تا ثــابت کند ابوالهل کلیـدی بـرای فـاش نمـودن رمـوز مخفی در یک نقشه بزرگ و یکپارچه ستارگان 50 هرم است.

Sphinx Side View

R.Bauval نویسنده در سـال 1995 پیشـنهاد می‌کند که سه هرم صحرای گیزه (جیزه)

بیــان کننــدة (مــوقعیت) سه ســتارة کمربند شــکارچی می‌باشــند، اگرچه در راســتای اثبــات نظریه اش نه تنها راهی برای الحاق کل اهرام نیافت، حـال انکه ابوالهل به تنهایی در پذیرش آکادمیک این تئوری مشکل داشت.

در ســال 2003 وین تشــریح و برداشت کیهــانی اش از ابوالهل را منتشر ســاخت که بعــداً او را در تفســیر راز اهرام در روشی کاملاً جدید یاری نمود. او کشف کرد که زاویه‌ای که ابوالهل در اثر تلاقی با سه هـــرم صـــحرای جیزه به وجود می‌آورد درحقیقت همان زاویه‌ای است که درخشــان‌ترین ســتارة صــور فلکی شــیر (اسد) با ردیف ســتارگان مجمــوع در کمربند شــکارچی به وجــود آورده است.

همانطور که در تصویر مشاهده می‌کنید.

حـــال اینجا مســـائلی حیـــاتی در دلایل نظریه مطـــرح می‌گردد. به نظر می‌رسد جهت نگـاه ابوالهل هر شب بر روی طلوع ستاره‌ای (متفـاوت) ثـابت می‌گـردد (نه تنها

طلوع خورشـید). سـپس در یک لحظه منحصر به فـرد در آسمان شب، ابوالهل به تصویر آینة خود کـاملاً در سـمت راست در وضـــعیت صـــور فلکی شـــیر، نگـــاه می‌کند. اینجاست که ابوالهل دقیقاً فریاد بر می‌آورد که:

همه هرمها در مصر ســـــــفلی بیـــــــانگر حلقه‌ای از کهکشانهای مجاور زمین بوده و راز نقشة سـتارگان نـیز اینجا زیر پاهای صور فلکی است.

اما درآنجا بیش از یک راز دربـاره ابوالهل وجـود دارد که به ما می‌گوید هر یک از اهــرام مــوقعیت کهکشـــانهای متفاوت را ایجاد می‌کند. حال آن‌که آن خود کلیـدی بـرای افشـــای راز اهــرام است. این نشـــانگر جـــایی است که محقق شروع به گشـادن اسـرار نقشة سـتارگان می‌کند. محقق مصرانه پیگیر ستارگان و جهت قرارگیری آن‌ها در کمربند شـکارچی است و به همـان نقطه عطف کیهـانی در آنچه به نظر می‌رسد ستاره نهایی است، میرسد.

به عقیـــده هرشل همه اهــرام در مصر ســـفلی بیـــانگر ســتارگانی است که هر یک الهـام بخش از قــدیمی‌ترین خــدایان شــناخته شــده‌اند. راز هرمس‌تــری مجیســتوس خـــــدای بازرگـــــانی و ســـــخنوری که ادعا می‌کند«مصر تصــویری از بهشت است و همه کیهــان در اینجا ســکنی گزیده اند».

هرشل متعاقباً آزمایشی را به انجام رسـاند تا اثبـات کند همه اهرام در مصر سفلی نمانیـدة سـتارگان هسـتند. او یک صفحه شفاف ترنسپارنت را از موقعیت سـتارگان بر روی بر روی نقشة اهرام قرار داد؛ نتیجه نفس گیر بـود. همه ستارگان درخشـان در صـور فلکی شـناخته شـده در

یک دایرة 360 درجه کامل در طـول راه شـیری بودند که در اطراف زمین قرار داشـتند. همه سـتارگان درخشـان، بر اهـــرام روی زمین منطبق بودند. نقشة ســـتارگان با درخشـــان‌ترین ســـتاره در آســـمان شب آغـــاز می‌شد. سیروس ... که برای شروع با این سـتاره می‌تـوان گفت منطقی است ... و یک سـتاره که با دیگر 49 سـتاره در نقشه ستارگان متفاوت است. این ستاره منحصر به فرد دقیقـاً در مرکز اهـرام قـرار دارد.. آیا این سـتارة «x» نقطه ای(مســـاله ای) به خصـــوص را نشـــان می‌دهـــد؟ دوباره منطق انسانی نظریه پردازی خواهد نمود.

در این تصویر؛ نقشه ستارگان 50 هرم هرشل در میـان دایرة 360 درجه و درخشان‌ترین سـتارگان در طـول راه شیری. ابوالهل طلوع ستارة «را» در شرق را می‌نگرد.

اگرچه بعضی ستارگان مهم در اهرام ظـاهراً غـایب انـد؛ به طـور مثـال در جـیزه هرشل چهـار پتانسـیل مـوقعیت ستارگان را یـافت؛ چنانچه هنـوز اهـرام ویـران شـده در نقشة آنتیک قدیمی که شامل نقشه نـاقص قبلی کمربند شکارچی در جیزه است، لحاظ نگردیده‌اند.

New Ruins Giza

بـرای داسـتان کامل در تفسـیر جدید کمربند شـکارچی و مقایسه آن با تفسیر روبرت باوال اینجا کلیک کنید ....

یـــافته‌ای به یافتة دیگر منتهی می‌شـــود. نه تنها تصـــویر آینه وار (ابوالهل و صـــورت فلکی شـــیر) همبســـتگی جدیـــدی بـــود بلکه اهـــرام حقیقتـــاً به دو لایه با مقیـــاس جداگانه بر دو طرف ناحیه أبوسیر تقسیم گردیدند. گرچه معمای دیگری تولید کردند. به نظر می‌رسد ستون هرمی

شکل معبد خورشید دقیقاً در مرکز اهرام قرار داده شده بود. این چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

ستون هرمی غول پیکری که با بیشترین احتمال فقط در یک یادبود طلایی محصور شده بود. شاید برای برجسته سازی این که از دیگران اهمیت بیشتری داشته است. در نهایت مفهوم نقشه ستارگان روشن شد.

آیا ما x را به عنوان نقطه‌ای تلویحی داریم که نشانگر نقطه ای(مساله ای) به خصوص است؟

آیا این مسأله توجیح کننده خواستة افراد باستانی در طراحی نقشة ستارگان با استفاده از ساختارهای غول پیکر در مکانهای اولیه شان است؟ یک مسأله قطعی است به نظر می‌رسد ستارگان بالاترین اهمیت را دارا هستند، همانگونه در بهشت که سه ستاره کمربند شکارچی در آن قرار می‌گیرد.

مصریان باستان احترام ویژه‌ای برای خورشید قائل بوده‌اند. امّا این خورشید، خورشید ما نیست! فضا نوردان می‌توانند تائید کنند که ستون هرمی شکل معبد خورشید تنها بنای مقدس در کل اهرام در رقابت با ستاره‌ای شبه خورشید است (رجوع شود به HD28327’G’spectrum) و نسبتاً در فاصله نزدیکی است. این همبستگی تنها در دقیقترین موقعیت، 17250 سال پیش رخ داده و شاید نوعی سند سازی از طلوع بشریت باشد. دیگر اهرام با ستارگان درخشانی که همانند خورشید ما نیستند در تطابق‌اند.

map

هرشل پیشـــنهاد می‌کند که معبد خورشـــید بعـــدها از ســتاره‌ای شــبه- خورشــید نامگــذاری گردیــده و ابــداً با خورشید در ارتباط نیست.

هر دو نیمه نقشه ســتارگان (دو تصـویر بـزرگ)، اینجا به خوبی در نمای نزدیک در منطقه» سـکورا«با دید عمـودی تصویر، نشان داده شده‌اند. دو لایه با مقیـاس جداگانه بر هر طرف معبد خورشید «X»ـ وجود دارد که نشان دهنـده نقطة بخصوص قـرار گرفته در مرکز دقیق اهـرام است. این همانند آن است که باســتانیان همچنــان که همه این نقاشی‌های دیواری را انجام داده‌اند به ما

می گویند به مرکز نقاشی‌ها نگاه کنید، ببینید که چه چیز بیشرین اهمیت را دارا است.

آنها آن را با صـــــفحة منطقه الـــــبروج در دنـــــدرا ،... درمقبرة» سن موت «انجام داده و آن‌ها را در توضـیحات و مدایح مهم شـامل اسـرار سـتارگان خدایانشـان انجـام داده‌اند. او عقیــده دارد که تمــامی تئــوری جدیــد، ما که هســـتیم و از کجا آمـــده ایم را توضـــیح داده و روشن میسازد.

برای داغتر کردن بحث، هرشل عقیـده دارد که شـواهدی از تکـرار اشـکال زمیـنی الگـوی کـدهای انسـانی با دیگر اهــرام باســتانی در توضــیح و توصــیف نقشة ســنگی ستارگان یافته شده در سراسر دنیا را یافته است.

الگویی که تنها منحصر به اشکال انسانی بوده و تنها راه شناسایی نسـخة اصل و قـدیمی کدهای انسـانی، توسط مهندس رومی و Marcus Vitrovius نویسنده به صورت سند درآمده که 25 سال از تولد مسیح می‌زیسته‌اند.

لئورناردو داوینچی نیز در پیوستن به (نظریه) ویترویوس Vitrovius مشهور است، اگرچه عده کمی متوجه شدند که او آن را از شکل باستانی نسخ خطی بازسازی نموده است. داوینچی بازوها را همانطور که در این تصویر می‌بینید بالا نبرده است، امّا آن‌ها را تغییر موقعیت داده و به جایی که دایره محاطی بر مربع محیطی تلاقی میبابد، آورده است.

او ممکن است این نسخه اش را برای تجسم انتخاب کرده باشد تا از سرنوشت مشابه محقق آلمانی Agripa (که در همان زمان می‌زیست) اجتناب کند تا با تکرار کار ویترویوس همانطور که در بالا می‌بینید مواجهه نشود. آگریپا به طرز وحشتناکی مرد، او در اجاق سوخت.

بدون این‌که خیلی از موضوع فاصله بگیریم، ملاحظه چند سناریوی «چه می‌شد اگر» بد نیست.

یک شخص می‌توانست به طور طبیعی انتظار داشته باشد که اگر نقشه ستارگان حقیقی است، پس چرا در داستان مسیح از آن نام برده شده است؟

چرا در اشکال بیان انسانی توسط داوینچی یا آگریپا که به این نقشه ستارگان ارتباط داشتند، مخفی نشده بود؟ چرا مسیح هیچ اشاره‌ای به آن ننموده است؟ در حقیقت این یک سوال بسیار حساس بوده و هم اکنون برای مناظره با نویسنده در وبلاگ باز شده است. منابع متعددی وجود دارند که از ترجمه‌های ابتدایی انجیل که شامل مراجعی برای ستارگان مرتبط با تولد مسیح و دیگر ستارگان همانند کمربند شکارچی و خوشه پروین برداشت شده‌اند. در ضمن مباحث بسیاری بیش از این

وجود دارد؛ برای ستارگان مفهوم Sang- real به معنی تبار مقدس تغییر یافته است چه می‌شد اگر جام مقـدس وجود داشته باشد و شامل ثبت اسنادی از ما که هســتیم و از کجا آمـدیم باشـد؟ بـرای مباحثه اجـاره بدهید تصـور کنیم که اینطور است؛ چه می‌شد اگر راز نهایی به یهودا توسط مسیح داده می‌شد. (همانطور که به نظر می‌رسد در نسـخه خطی یهـودا پیشـنهاد شـده است) بر روی یک صفحه فلزی زیبا که به طور منحصر به فـردی ثبت شـده (وین هرشل احساس قوی دارد که در هنر رنســانس این صـفحه فلـزی به طـور سـمبلیک پشت سر مسـیح نشـان داده شده- همان صفحه‌ای که به عقاید بسـیاری بشـقاب پرنـــده است. مـــترجم) اگر شخصی به مکاشـــفات آخر انجیل یوحنا مراجعه کند می‌تواند حتی نتیجه گیرد که این احتمـال هم وجـود دارد که یهـودا با این جـام دست سـاز بشر با عنوان جام مقدس توسط امـپراطوری روم اجـیر شـده بـود که به مـالکیت آن جـام شـهرت یافته بـود، یک وســیله دست ســاز بشر که بر روی آن جزئیــات تبــار بشریت حک شده بـود. بـرای اطلاعـات بیشـتر روی لینک Grail در صفحه اول گردونه کلیک کنید.

ســناریوی این تئــوری به حقیقت اثبــات می‌شــود پس محقق مجبور می‌شـود بپرسد که آیا امـپراطوری روم او را کشت تا وجـود این سـاخته شـگفت انگـیز بشر را و به خصوص محتویات آن را پوشش دهد؟

شــاید ما در حــال رســیدن به یک عصر رنســانس جدید هستیم که در آن نوع بشر شروع به پرسش ســوالاتی در مورد منشأ خود خواهد کرد؟!

احتمـالاً حـالا به نظر می‌رسد ویـترویوس اولین شخصی نبـوده که اشـکال انسـانی را در این راه منحصر به فـرد ترسیم کرد.

هرشل در کتـــابش، اســـناد (تاریخچه) مخفی در عمق بیشتری از جزئیات به تأثیرات رو به افزایش این داستان می‌پـــردازد. او قاطعانه ادعا می‌کند که اشــکال کــدهای انسانی است که به طـور دقیق همانقـدر به نقشه طـرح صحرای گیزه انطباق دارد که در استون هنج و در آخر اما نه کم اهمیت با طرح بحث انگیز کلیه مکانهای باســتانی. در لایه آنچه به عنوان اهرام در این منطقه درک می‌شود محققین آن رCydonial می‌نامند.

در سالهای اخیر به نظر می‌رسد این شکل از کد انسانی همچــنین در نقاشی‌های داوینچی و هم عصـرش نیکلاس پوسین به صورت کد در آمده است.

ممکن است مجموعه وسـیعی از چـنین شـواهد و ادله و هم زمانی‌ها و تقارنـات کـاملاً سـاخته و پرداخته ذهن به نظر برســـــند ،امّا در پرتو اهمیت این ادعا نویســـــنده تحقیقات اساسی را آزادانه در دسترس عموم قرار داده تا ببینید تحقیق نسخ انســـانی، نقاشی‌های رنســـانس و تصـــــاویر نقشه ســـــتارگان هم اکنـــــون در وبلاگ thehiddenreords.com در دسترس‌اند.

به طـور خلاصه نویسـنده متعقد است که با حک اشـکال انسانی در نقشه ستارگان اهـرام باسـتانی در این روش نو و منحصر به فـــرد (کـــدی که بعـــداً خـــودش را در نقاشی‌های عصر رنسانس آشکار

می سازد)، تبار باستانی بشـریت در صـحبت کـردن حیله گر و مکار ظاهر می‌شوند.

تصـادفاً نسـخة خطی انجیل یوحنا اخـیراً کشف شـده که ادعای دیگر از متلاشی شدن زمین را مطرح

می کنــد، اهمیــتی که به نظر می‌رسد اغلب نــاظرین را اغــوا کــرده است. مســیح به یهــود اشــاره می‌کند که به آسمان شب نظر کند و به او می‌گوید:

«به دنبال ستارگان بالا برو ... این نیز ستارة توست»

نقشة ستارگان حقیقتاً صـریح است. مطمئنـاً شخصی با مــأموریتی به یگــانگی آنچه مســیح بــرای گــذر بشــریت خواسته بود: این تکه غیر معمـول دانش، حـتی اگر او در آن زمان آماده نبود او احتمالاً

می خواست آن در آینده آشکار گردد در زمـانی که بـرای مناظره‌ای چنین تحریک آمیز از نسـخة پیـدایش بشـریت، امن‌تر باشد.

در این زمان، نقشة سـتارگان و تئـوری کـدهای انسـانی ممکن است اسرار، حلقه گمشـده را به خـوبی به چـالش بکشــند جراکه هنــوز علم آکادمیک در حــال تکامل با آن دست به گریبـان اسـت، شـاید انسـان از جـایی دیگر در کهکشـان مـا، بعد از ورود به زمین جـایگزین نئانـدرتالها شده و تکامل یافته است نویسنده این الگوی جدول را از انگلیس، آنکور، کامبوج، تیکال درگواتمالا و روی دشتهای مشهور به داشتن اهرام مخروبه مورد آزمایش قرار داده است. نتایج، بر روی اینـترنت و به جزئیـات در کتـابش به بحث گذاشته شده است.

بنابراین در انتهای روز، چه چیز این همه مواد و منابع جدید را به بشریت پیشنهاد می‌کند.

یک پیام روشن در سخت‌ترین موارد نقشه ستارگان رمز گشایی شد. آن‌ها برای نشان دادن اشکال کدها و الگوهای انسانی، ظاهر شده‌اند. یک داستان مصور می‌تواند در ارتباط به الگوی ستارگان تفسیر شود.هرشل معتقد است معنی آن در یکپارچه سازی بشریت برترین (معنی) است، همانطور که پیام نقشه ستارگان حقیقت است. زمانیکه ما قدم به عقب گذاشته و منابع تعالیم عظیم را که را از بالا و ماوراء آمده‌اند مرور کنیم، حقیقت پدیدار می‌شود. این پیام به روشنی سخن از مکان خلقت جهان نموده که به بشریت در سرزمینهای بسیار و به گفتار متفاوت گفته شده.

منابع اصلی متون مقدس می‌بایست برای دریافت حقیقت در اولویت قرار گیرند، اینجا، جایی است که ما شانس متحد نمودن بشریت را در یک حقیقت و درک خالق مهربان جهان کسی که به ما زندگی را هدیه نموده است، یافته ایم. سردرگمی ما دربارة آنچه به آن معتقدیم به سرعت خود را سازد به صورت یک مذهب زشت جنگی که در حال حاضر نقش می‌بازد آشکار می‌سازد. تصادفاً برای اولین بار موشکهایی در حال فرود در منطقة تاریخی نزدیک مرز شمال اسرائیل

می باشند که ما آن‌جا را به اسم درة مگیدو می‌شناسیم!؟ اینجا، جایی است که خدایان نوشته‌اند جنگ آخر ما در آن صورت می‌گیرد.

اگر این تنها یک اشـــــاره از حقیقت در مجموعه نقشه ستارگان باستانی هرشل و تئوری او در کـدهای انسـانی است، می‌بایست این دلایل برای دانشمندان کـافی باشد تا آن را بیازمایند. و اگر در این بین سوالی حیــاتی است که هنوز بی‌جواب باقی مانده است می‌بایست این سوال باشد: چه کسی این پیامهای کهکشانی و به چه منظوری آن‌ها را ارسال نموده است؟

چرا روی زمین اسراری به چنین بزرگی با چنین ســاختار عظیم و اشاراتی به سمت آسمان است؟

چرا آن‌ها فقط زمانی میتوانند به طـور کامل کشف رمز شوند شـوند که از مـاهواره مشـاهده شـوند؟ حقیقت در اسـتون ههج،تیکـال،در مقابل نقشه سـتارگان مـریخ در انتظــار است.دیگر اکتشــافات ســتارگان میتوانند بعــداً آورده شوند.

پ. ن: با تشــکر فــراوان از ســایه عزیز بــابت ترجمه و ارســـــال این مطلب. يك مطلب هم راجع به داوينچي در همین زمینه هست که این دوست عزیزمان زحمت ترجمه را به عهده گرفتند که بعدا در وبلاگ میگذارم.

دوست دیگرمــان نیما وزیــري عزیز هم خلاصه اي از این مطلب را برایمان فرستاده که از ایشان هم تشکر میکنم و مطلب را در اینجا میگذارم. درسته 2 بـار ترجمه شـده ولي هر 2 داراي ترجمه اي دلنشین است. امیدوارم بقیه عزیزاني هم که به زبان تسلط دارند مطـالب این سـایت را ترجمه کنند تا بقیه فارسي زبانـان عزیز هم اسـتفاده کنند.

نقشه ستارگان مصر و رازهای طرح انسان

Sphinx Side View

وین هرشل نویســـنده‌ای در ضـــمینه ســـتاره شناسی باستانی است. اودر کتابش که در سال 2002 چاپ شد، مدعی کشف راز ممنوعه ابولهول شــده است. این رازی است که نشـان دهنـده برابـری و قداست تمـام نژادهـای انســـانی است. رازی که با پنهـــان داشـــتن آن بعضی کشورها قرن‌ها به چپاول و به بردگی کشیدن مردم دیگر پرداخته‌اند.

تا به حـــال نظریه‌هـــایی دربـــاره این‌که مقطع جـــانبی ابوالهول نشان دهنده صورت فلکی اسد است داده شـده است. اما این نظریات توضیحی قانع کننده درباره این‌که چرا این صورت فلکی انتخـاب شـده است نداده‌اند. حـال هرشل بعد از 17 ســال تحقیق در این زمینه نظــریه‌ای تـــازه در این بـــاره ارائه کـــرده است. او در کتـــابش «گزارشـات مخفی»، ابوالهـول را کلید ارتبـاط اهـرام با نقشه ستارگان معرفی میکند.

در 1995 بـایوال پیشـنهاد کـرد سه هـرم اصـلی گـیزا با کمربند ســـتارهای صـــورت فلکی شـــکارچی همخـــوان هســـتند. ولی بـــدلیل این‌که این ارتبـــاط با دیگر اهـــرام توضیح داده نشد، چندان توفیقی نیافت.

اما در ســـال 2003 هرشل توضـــیح داد با اســـتفاده از ابوالهـــول این ارتبـــاط قابل توجیه است. او متوجه شد زاویه قرار گـرفتن ابوالهـول میتواند سه هـرم اصـلی را تقسیم کند، بگـونه‌ای که بصـورت مجـازی سـتاره اصـلی صـــورت فلکی شـــیر یا اسد در راســـتای کمربند صـــورت فلکی شکارچی یا جبار قرار گیرد.

این امر کلید اصلی نظریه اوست. این امر باعث میشود صورت فلکی شیر و ابوالهول در زمان‌های خاصی مانند دو جسم در آینه روبری هم قرار گیرند. این پیامی است که این ارتباط در خود دارد:

تمام اهرام در بخش پایینی مصر نشان دهنده صورت‌های فلکی همسایه زمین هستند و این تقسیم بندی از پای صورت فلکی شیر شروع میشود.

ابوالهول و صورت فلکی شیر (Leo) همچون تصویری در آینه در مقابل هم

اما چیزی بیش از نیز در این باره وجود دارد، رازی که اهرام در خود دارند: اگر میخواهید راز ستارگان را کشف کنید نقطه غائی کمربند جبار است. هرشل میگوید تمام این هماهنگی بین اهرام و ستارگان بدلیل نظر قدیمی‌ترین پیشگوی مصر یعنی هرمس تریس مگیستوس بوده است: «مصر الگویی از بهشت است. تمام کیهان در اینجا نقش بسته است».

هرشل سعی کرد این نظریه را اثبات کند. نتیجه شگفت انگیز بود. تمام اهرام در مصر سفلی منطبق با تمام ستارگان درخشان راه شیری در کمربندی هستند که تمام زمین را می‌پوشاند. در واقع 49 ستاره با 49 هرم منطبق هستند و در این میان تنها یه ستاره باقی میماند. ستاره «را» یا خدای خورشید در مصر قدیم و این ستاره نه با اهرام بلکه با ابوالهول منطبق است. البته در این میان ستاره‌هایی هم از قلم می‌افتند و هرمی برای آن‌ها وجود ندارد. طبق نظر هرشل این

اهـرام یا کشف نشـده‌اند و یا در طـول قرن‌ها از میـان رفته‌اند.

مـورد دیگـری که هرشل کشف کـرد این بـود که احتمـالا ستون هرمی شکل معبد خورشید در ابوسیر نوعی مرکز برای اهرام است. بنابراین این معبد باید اهمیتی بیش از آنچه تا کنون تصور میشود داشته باشد. یک مـورد قطعی اســت، ســتاره «را» اهمیــتی بیش ار ســایرین بــرای مصریان باسـتان داشـته است. در واقع «را» خورشـیدی برای مصریان بوده است.

سـتاره‌هایی که هرشل میگوید منطبق با اهـرام هسـتند. ستاره RA با مکان ابوالهول منطبق است.

گفـتیم معبد خورشـید بنـوعی در وسط محـدوده اهـرام است و میتـــــــوان از آن‌جا این محوطه را به دو بخش تقسـیم کـرد. راز اصـلی در همین جاست. در بسـیاری متون و دیوار نوشته‌های قدیمی، این گونه تقسیم بنـدی وجود دارد.» به مرکز دیوار نما نگاه کنید تا مهمترین چیز را دریابید. آن‌ها همین کار را در قـرص دایـره الـبروج در دنـــدارا انجـــام داده‌اند.. آن‌ها همین کـــار را در مقـــبره سـنموت انجـام داده‌اند.. آن‌ها هر جا مربـوط به سـتاره خدایانشـــان باشد این کـــار را انجـــام داده اند». به نظر هرشل تمام این همخوانی‌ها ما را به ستاره‌ای راهنمایی میکند که به نظر مصریان از آن‌جا آمده ایم.

طـرح دیگـری از این تطـابق مکـانی بـرای اهـرام شـمال مصر ســفلی. معبد خورشــید این اهــرام را به دو بخش تقسیم کرده است.

map

تطابق در اهرام جنوب معبد خورشید.

هرشل شاهد دیگری هم بـرای این نظریه ارائه میکند. از لحاظ هندسی، طرح بـدن انسـان و تناسب‌های آن جـالب توجه است. یکی از معروفـترین طراحی‌هـای هندسی از بدن انسان را لئوناردو داوینچی کشیده است.

طرح هندسی از بدن انسان، اثر داوینچی.

سـئوالی که هرشل مطـرح میکند این است که اگر داسـتان مصـریان حقیقت داشـته باشـد، چـرا در متـون مسـیحی چـیزی دراینبـاره نیامـده اسـت؟ این سـئوال حساس و بسیار قابل بحـثی است. به هر روی طبق نظر هرشل مسـیحیت چـیزی را در این میـان مخفی کـرده است. در بسـیاری از تصـاروير اولیه بـدنیا آمـدن مسـیح میتوان کمربند شکارچی و ستاره «را» را در آسمان دید. اگر داستان جـام مقـدس و مـریم مجدله حقیقت داشـته باشد شاید بتوان مخفی نگـاه داشـتن نقشه سـتارگان را نیز بخشی از این راز بزرگ دانست؛ و شـاید همـان گونه که آثـار داوینچی سـرنخ‌هایی را از این راز بـزرگ ارائه میکند، طرح بدن انسان او نیز چیزی از نقشه ستارگان و خواستگاه ما در خود داشته باشد.

هرشل میگوید تناسب اعضا در این اثر داوینچی معـادل تناسب ابعاد در هرم گـیزا است. بطـور خلاصه او مـدعی است انسـانها از سـتاره «را» آمده‌اند و این رازی است که مسیحیت همواره بدنبال مخفی نگاه داشـتن آن بـوده است. دلایل این امر نـیز سـلطه طلـبی و ... بـوده است. هرچند که هنـوز ارتبـاط بین نقشه سـتارگان و راز داوینچی محل بحث بسیار است.

توضیح مترجم: بخش آخر نظریات هرشل اشاره به کتاب راز داوینچی دارد و ســعی در ارتبــاط دادن آن با نظریه خــود میکند. این بخش بــدلایل منافــات داشــتن با عقاید دینی (بخصوص هموطنان مسیحی) و عــدم ارائه دلایل و شواهد برای آن، خلاصه شده است.

نقشه ستاره ممنوعه

در این فیلم خدمه روی زمین در یک سـفینه فضـایی در یک سفر طولانی به یک سیاره بیگانه نزدیک می‌شوند که پیشرفته‌تر از تمدن انسانی هستند.در این فیلم سوالاتی پرسـیده می‌شـود که آیا بیگانگـان فضـایی در ایجـاد انسان‌ها نقش داشته اند؟آیا این موضـوع می‌تواند دلیلی بر نفی خـدا باشـد؟و آیا خـدا بیگانگـان فضـایی را ایجـاد کرده است؟

شـما هرچه بیشـتر به این فیلم نگـاه کنید بیشـتر این موضوع را حس می‌کنید.ریـدلی اسـکات خبرنگـار فـاکس گفت:وقـتی که ما شـبها به آسـمانها نگـاه می‌کـنیم و کهکشان‌ها را می‌بیـنیم متوجه این مسـاله می‌شـویم که این فکر بسـیار مسـخره‌ای است که ما فکر بکـنیم ما در کائنات تنها هستیم.

«پرومته» دانشمند الیزابت شـاو پس از کشف یک سـری از نمادهـای بیگانه در پی اثبـات این موضـوع است که حیات زمینی شکلی از حیات بیگانه است.

شـاو می‌گوید هیچ تضـادی بین ایمـان به خـدا و نظریه ایجـاد حیـات بـروی کـره زمین توسط بیگانگـان فضـایی وجـود نـدارد.من عاشق بوجـود آمـدن این تضـاد در او هسـتم.یک دانشـمند مـذهبی در عین حـال معتقد به این نظریه

خبرنگار فاکس نیوز افزود به نظر من این شبیه یک جنگ مداوم در میـان دو طـرف است اعتقـاد به این نظریه که که انسـان‌ها توسط موجـودات فضـایی خلق شـده‌اند و

موجــودات فضــایی حلقه اتصــال او به خداوند هســتند اعتقاد به وجود خالق را در این لحظات مخرب که تاریکی همه چیز را در هم می‌شکند بسیار تقویت خواهد کرد.

چــرا که او ایمــان دارد این عقیــده بــاعث می‌شــود که بازماندگان او بوسیله این عقیده نجات پیــدا خواهند کــرد نه علم.این ذهن نیست اما قلب است این زیباترین یافته من است.

اســکات توضــیح داد این بخشی از اعتقــادات مــذهبی او است که در شامی که با سه فیزیکدان ناسا داشــته است در میان گذاشته بود.دانشمندانی که به وجواد خدا ایمــان دارند کم نیســتند او در این جلسه گفت چه کسی بوجــود خدا ایمان دارد و چهار نفر دستشان را بالا بردند.

لوگــان مارشــال گــرین شــرح داد که شــاو آگنواتئیست تضــادی بین علــوم عملی و وجــود خــدا نمی‌بیند من به نظریه تکــاملی داروین معتقــدم ولی اعتقــاد دارم دست بزرگتری آن را هدایت می‌کند و مسلما من منشا آن را از جــای دیگــری در کائنــات که در آن‌جا حیــات وجــود دارد می‌بینم من واقعا این باور را مضحک می‌بینم که در جای دیگری از کائات حیا وجود نداشته باشد.

مقاله کامل این مطلب را در این لینک مطالعه کنید.

توضیحاتی در رابطه با ویدئو:

همه ارواح به آفرینش مرتبط می‌شــوند یک انــرژِی ارواح هوشمند را به اشتراک می‌گــذارد یک سیســتمی که درد و رنج قربانیــان را به نخبگــان فاسد اعطا می‌کند اما شــاید برای شما جالب باشد نتیجه را بدانید:

در همه زمانها ملت‌های قبل در بـاره روحی می‌دانسـتند که همه چـیز را آفرید خـوبی شـادی و کـردم بعد از بنا کردن احرام سنگهای بـزرگ و معابد اما چـیزی در طـول زمـان نگـران کننـده بـود داخل شـدن به جنگ طمع و سلسـله مـراتب تعین آنچه باید دیـده شـود مانند رازهـای اهرام روح و آفرینش رهبران گذشته باکمک فضـانوردان باستانی تاثیر گـذار بوده‌اند.که خواهـان سـلطه بر منـابع زمین و برده کـردن تـوده‌ی مـردم بوده‌اند ویرانه‌هـای که در وسط مارس قرار دارد بطور کامل توسط انسان‌های فضایی ایجاد شده اند....

و بطور پیشـرفته بـروی آن هرم‌هـایی ایجـاد شـده است سـاختاری از نقـاط انـرژی نشـان می‌دهد که مـارس یک نقطه بین سـیاره‌ای است و آن‌ها نمی‌توانند سـاخته دست طبیعت باشند و متاسـفانه سـاخته شـده‌اند. تـاریخ واقعی ما بقدری پیچیده است که قابل لمس نیست

شـواهددی از رانش سـتاره‌ای نشـان می‌دهد که شـهر مارس و اهرام 18000 سال قبل ساخته شـده‌اند نقشه تهیه شده از هرم بـزرگ مربـوط به 9200 سـال قبل از میلاد مسیح است در ایران ملک شاه تپه بیضی شکلی که تیغه‌ای بربالای آن بود بـرای دریـافت امـواج ایجـاد کـرده بود.

در مقاله‌ی زیر Wayne Herschel نیاکان ستاره‌ی خود، تئوری منشا بشر از کتاب خـود» یادداشت‌های سـری» را به ارتفاعات کاملا جدید می‌برد.آن شامل اپدیت مقـبره‌ی سنموت در مصر است. آخرین چاپ وی در جـولای 2007 مبتنی بر تحلیل وی از سند فراماسون تاریخی چاپ اخیر با نام» کلید هـیرام» است. در این مقاله به آن» نقشه‌ی

ستاره‌ی هیرام ابیف» گفته می‌شود. در طی چند سال گذشته فراماسونها از سراسر جهان آمده‌اند، تا در گفتگوهای نقشه‌ی ستاره‌ی هرم واین شرکت نمایند. نظرهای جالبی در بحث‌های خصوصی بیان شد. تعدادی گفتند ستاره‌هایی که وی در تحقیقاتش بر انها تمرکز می‌کند بسیار مهم هستند.همچنین پذیرفتند که آن‌ها هرگز نفهمیدند که چرا آن‌ها تا کنون این اندازه مهم بوده‌اند. مخصوصا به نظر می‌رسد که تمام تمدن‌های باستانی این ستارگان خاص را از لحاظ موضوع آفرینش ستایش کرده‌اند. آن‌ها گفتند که تجسم ستاره‌ی سری آن‌ها، که به آن» هیئت ردیابی درجه اول کلید هیرام» می‌گویند اخیرا یک سند در دسترس عموم شده است.انها مطمئن بودند چون آن در سایت یک دانشگاه معروف قرار گرفته است، جستجوی معنای آن اخلاقی خواهد بود. آن را می‌توان در سایت دانشگاه برادفورد با نام «کلید هیرام» پیدا کرد. بعد از بحث بیشتر با واین، بازدیدکنندگان فراماسونی وی ابراز داشتند که گفته‌های وی مثبت بودند. در ابتدا لازم به ذکر است که تمام نظرات و دیدگاه‌ها و تفاسیر بیان شده در این مقاله بدون ابهام نظرات واین هستند نه نظرات فراماسونی مگر این‌که به لینک دانشگاه در این صفحه وب اشاره شده باشد.واین فراماسون نبود و در مقاله‌ای که در زیر می‌آید با بیشترین احترام با اسناد حساس برخورد شده است. وی می‌گوید: من کاملا با تفسیر فراماسونی خدا به عنوان معمار دانا و بینای کاینات موافقم. برای آن‌ها هندسه عنصر اصلی پیدا شده در کل خلقت است، که با آن موافقم. تردیدی نیست که این دیدگاه اهمیت نسبت الهی را در فرد ویتروین لئوناردو داوینچی نشان

می‌دهد». در مـــورد تئوریهـــای توطئه امـــیز منفی که فراماسـونری را هـدف قـرار دادند مطمئن نیسـتم چـون چیزی فاش نشده است که بتوان اثبات کرد.» به احتمـال زیاد انجمن تفاسیر نسبت‌های خدایی فـرد را با سـتاره‌ی پنج سر در یک دایـره تشـخیص می‌دهد.بـرای بـرخی این معنـای منفی در بر نخواهد داشت. با وجـود این معتقـدم این بیشتر به خاطر بـدفهمی حـول این شـمایل شناسی می‌باشد.»

قطعه‌ی گمشده‌ی پازل

قضـــیه‌ی تئوری‌هـــای واین که در کتـــاب «یادداشت‌های سری» ارائه شده‌اند، آن است که در آسمانها دو ستاره‌ی خورشـــید مانند وجـــود دارد که به گفته‌ی وی باســـتانیان اهمیت بسیار زیادی قائل بودند. هر دو ستارگانی هستند که منجمـان قبلا آن‌ها را شـبه خورشـید شـناخته‌اند و از این رو اگر سـیاراتی دارای آب در مجـاورت آن‌ها قـرار داشـت، زنـدگی در آن‌جا کـاملا امکانپـذیر خواهد شد.به نظر می‌رسد که بـرای باسـتانیان بـدون شک تک سـتاره برایشان اهمیت بیشتری نسبت به دیگر ستارگان داشت. شـــاید مســـتقیما به ورود بـــزرگ بشـــریت به صـــورت مستعمره نشینان متصل باشد.بعدا در تحقیقـاتش، فلش شد که ستاره سوم شبیه به خورشید هم وجود دارد. این از تئوری همبستگی وی بیشتر نتیجه گرفت. اما به خاطر دلایلی که در زیر می‌آیند نمی‌توانست ســـتاره‌ی شـــبیه خورشـــــید ســـــوم و آهمیت آن را در کتـــــاب اولش بگنجاند.دانشـــمندان توجه کردند که نقشه‌های ســـتاره‌ی Marrs، Stonehenge و مصری واین برای بنای یادگاری مهم پیدا شده در همان مکان هیچ همبســتگی نداشت. از

این نتیجه می‌گیرند که تئـــوری همبســـتگی Pleiades غیرقــاطع و بی‌نتیجه است. چــون فراماســون‌ها اخــیرا تــاریخچه‌ی زیــادی از خــود را در جهــان منتشر کرده‌اند. مــدتهای مدید در خفا نگهداشــته است و حــالا ناشــران مغرضـــانه می‌خواهند تا آن را از کتـــاب» یادداشت‌های سری» حذف کنند. چــرا؟ اول به خــاطر حساســیت آن در حــال حاضر. آن بســیار شــبیه چــیزی است که در اســناد فراماسون نشان داده می‌شــود که در این مقاله بررسی می‌شــود. هیچکس جــرات نــدارد تا در مــورد معــنی آن بنویسد. دومــا، دخــول ســتاره‌ی اضــافی دیگر داســتان را بیش از پیش پیچیده‌تر می‌کند. در سال 2003 زمانی که» یادداشت‌های ســری» چــاپ می‌شــد، تصــاویر مــورد نظر برای کتاب اشکارا بریده می‌شدند تا بناهای مرتبط بــرای ستاره‌ی سوم فوق الذکر را مخفی نمایند. هدف سهولت پروی از نقشه‌ی ستاره‌ی واین بــود و به نظر می‌رسد از چـــیزی که در اســـناد فراماســـون نشـــان داده میشـــوند متفاوت می‌باشد.

ستاره شبه خورشید سوم فاش شد

تصویر زیر را با اطلس ســتاره‌ی کــامپیوتر خــود درتقریبا 17000 ســال پیش تنظیم کنید.می تــوان متوجه شد که درهر دوره‌ی کهن،سه ستاره‌ی شبه خورشید را می‌تــوان در موقعیت‌های نشان داده شــده تشــخیص داد. اگر کسی موقعیت ستارگان را با تاریخ امروز محاسبه کند، به طور جالب توجهی Pleiades مثل 17000 سال پیش به نظر می‌رسد اما چـــون ســـتارگان شـــبیه خورشـــید به ما نزدیکترند، بردارهای حرکت اشکار انها بسیار دراماتیک و قابل اندازه گیری می‌شوند.ستاره‌ی جدید شــبه خورشــید

را می‌توانید در شـــکل زیر ببینید. ان اولین مثـــال در تحقیق واین هرشل از مقایسه‌ی طیف دقیق با خورشـید ما است ،طیف G2. که به صورت زیر دسـته بنـدی شـده است:

TYC 1799 1026 1 star

از توضیح بالا مشخص است که 3 ستاره‌ی شبه خورشید قابل انـدازه گـیری وجـود دارد که نقشه‌های سـتارگان باســـتانی را مقایسه می‌کند و تـــابع تحقیقـــات واین می‌باشـــــــند.نقشه‌های ســـــــتاره‌ی با یادداشت‌های بازدیدکنندگان باستانی که از بـالا امدند ارتبـاط داشت.با 3 هــدف مشــخص شــده، انها پتانســیل زیــادی بــرای تحقیقات انجام شده توسط SETI داشتند. تمام چیزی که SETI مجبـور است انجـام دهد هـدف گـیری بزرگـترین تلسکوپهای رادیویی در این سـتارگان و گـوش فـرا دادن به طیف رایوی معمولی است که کمی بیشتر از استاتیک طبیعی است. اما SETI معتقد است که بیگانگان فضایی تحریک می‌شوند به زمین پیـام ارسـال نمایند.در پاسخ به پیشنهاد واین، ست شوسـتاک – یکی از محققـان اصـلی SETI- در ایمیلی به واین در سـال 2005 گفت که انها دانشـــمندان هســـتند و علاقه‌ای به تئوری‌هـــایی مثل ستارگان شبه خورشیدی ندارند.

دانشگاه برادفورد بریتانیا

همـــانطور که قبلا گفته شـــد، دانشـــگاه برادفـــورد در بریتانیا» نقشه‌ی ســـتاره‌ی کلید هـــیرام» را به صـــورت آنلاین پست کــرده است.تصــویر مشــاهده شــده در زیر تصـــویر بدست آمـــده توسط واین است. وی از دو منبع

خیلی مهم استفاده می‌کند: یکی از فراماسون معروف و ورژن قدیمی شناخته شده‌ی آن از دانشگاه برادفورد.»نقشه‌ی ستاره» ممکن است از فردی با نام «هیرام ابیف» منشا گرفته باشد.این رازی است که آغاز فراماسونری را القا نموده است. هیرام ابیف طبق تاریخ کشته شده است.قاتلان وی نقشه‌ی ستاره را بدون اطلاع از منبع دقیق آن به دست آوردند. فراماسونها انواع مختلف نمادگری را در سراسر جهان منتشر کرده‌اند. بدون شک» نقشه‌ی ستاره» به عنوان مهمترین قطعه‌ی تاریخ فراماسونری می‌باشد.

نقشه ستاره‌ی هیرام ابیف

اخیرا چند کتاب در مورد منشا فراماسونری منتشر شده‌اند.یک کتابی که در سال 2005 بیرون امد:»اسرار فراماسونری» توسط فراماسون Albert Churchward نوشته شد. این نویسنده از» نقشه‌ی ستاره‌ی هیرام ابیف» برای طرح جلد استفاده کرد، «هیئت ردیابی درجه اول فراماسونری». چرا واین به این تصویر نمادین رجوع می‌کند؟ حقیقت آن است که هر تمثالی از ستارگان برای توصیف یک نقشه‌ی واقعی تعیین کننده‌ی کیهان به 2 چیز نیاز دارد:

- الگویی از ستاره‌ی قابل تشخیص

- رفرنس‌های جهت گیری شمال و جنوب

تصویر بالا دارای 7 ستاره است که شبیه خوشه‌ی Pleiades است. اگر تصویر بالا را به عنوان پنجره‌ای رو به افق در نظر بگیرید، تماشاگر را در حین تماشای آسمان بالای افق در راستای شرق قرار می‌دهد. تصویر

آسـمان شب را نشـان می‌دهد که 7 سـتاره را می‌تـوان دید. شکافهایی وجود دارند که در انها غبارهایی به چشم می‌خورند که به نظر می‌رسد 3 شی آسمانی مهم را در خــود جــای داده‌اند. بســیاری فکر می‌کند دو شــیء در نقطه‌ی بالای آسـمان خورشـید و مـاه را نشـان می‌دهند چون آن‌ها از این نـاحیه‌ی آسـمان شب نزدیک Pleiades روی دایـره الـبروج عبـور می‌کنند.اما راه حل قـاطع‌تری هم وجود دارد.3 شیء آسمانی به هم دیگر نگاه می‌کنند و همه شـبیه خورشـید هسـتند. آن‌ها به روش مرمـوزی بسـیار خـاص هسـتند.واین همبسـتگی همه‌ی آن‌ها را به عنوان ستارگان شبه خورشیدی پیـدا کـرد، که در تصـویر نجومی UPDATE JULY 2007 نشان داده شده است.

ستونها، کاشیهای کف چهارخانه و زمان

تصویر بـالا تفسـیر واین را از «نقشه‌ی سـتاره‌ی هـیرام ابیف» نشان می‌دهد. آن تمام عناصر راهـایلایت می‌کند. کاشی‌های چهارخانه روی کف زمـــــان را نشـــــان می‌دهند.هر کاشی نشـاندهنده‌ی زمـان 20000 سـاله است. واین مقایسه‌ی تـرتیب وقـایع بـرای سـتون را در مرکز با انـدازه گـیری زمـان مـورد نیـاز بـرای سـتاره‌ی مشتعل برای حرکت سـنجید بنـابراین در مقایسه‌ی کامل در جایی که در نقشه‌ی ستاره‌ی Cydonia در این کتـاب قرار داده می‌شود، صدق می‌کند. آن در نقشه‌ی ستاره‌ی هــیرام ابیف هم در همــان مکــان نشــان داده شــده است.یکبــار که وی این را محاســبه کــرد، قیاســهای چارچوب زمانی را برای دو ستاره‌ی باقیمانده که تصادفا با یادداشت‌های مـدرن فسـیل انسـان مـدرن همخـوانی داشت پیدا کرد.در پس زمینه ،تماشـاگر در اغـاز دسـته‌ی

homo sapien – sapien روی زمین می‌ایستد و به سوی افق و آسمان در شرق می‌نگرد، که حالا را نشان می‌دهد.از این مقاله تردیدی احساس می‌شود که نردبانی که از آسمان پایین می‌اید از متن آفرینش کتاب مقدس سرچشمه می‌گیرد. در فصل 28 ایه‌ی 12 کتاب آفرینش، به یعقوب نردبانی نشان داده می‌شود که از آسمان پایین می‌اید. به یعقوب در حالیکه شاهد این صحنه است گفته می‌شود بشریت به صورت تحت الفظی به این جهان داده شده است. سپس یعقوب جایی که نردبان زمین را لمس کرد با ساخت ستونی در مکان واقعی جشن گرفت. برای واین 3 ستون مشاهده شده در «نقشه‌ی ستارگان هیرام ابیف» نا پیدا و نامفهوم بودند. دیدار از زمین توسط نیاکان ما بعد از ساکن شدن 3 سیستم ستاره‌ی مختلف در 3 دوره‌ی تاریخ.بنابراین بسیار محتمل است مردمی که تکنولوژی برجسته و پیشرفته‌ای داشتند «فرشتگانی» هستند که در موردشان در کتابهای مقدس خود می‌خوانیم.واین ستونهای بزرگ (در سمت راست) را به عنوان بنای یادبود افرینش تفسیر می‌کند، که کشف منظومه‌ی شمسی ما را با اولین سفر فضایی بشر جشن می‌گیرد.

یک دوره به 200000 سال پیش بر می‌گردد که اولین فسیل باقی مانده از انسان نشان می‌دهد.وی معتقد است که بازدیدکنندگان نیای ستاره‌ی باستانی تعداد کمی از کلونی‌های کیفری تجربی را روی زمین به وجود می‌اورند. (تئوری کلونی کیفری- penal colony theory در کتاب واین یادداشت‌های مخفی بررسی می‌شود.وی تئوری خود را حول این قرار می‌دهد که مریخ زمانی دارای اقیانوس و اتمسفر بوده است.واین

متقاعد میکند که مارس 10000 سال پیش دارای سکنه بود که یک شهاب آسمانی آن را خراب کرد. در زمان خود جواهر سیستم منظومه‌ی شمسی بوده است.زمین از یک سیاره‌ی کامل خیلی دور است.در واقعیت به خورشید بسیار نزدیک است که انسانها در معرض پرتو افشانی شدید آن می‌باشند. دوما: گرانش زمین برای استخوان‌های بسیار ضعیف و شکننده‌ی ما در مقایسه با هر حیوانی در تاریخ خشن و زمخت است.ستون فوق الذکر مزین به هیچ غاری نیست. به نظر می‌رسد این نشانی از سادگی و سهولت بشریت روی زمین باشد.ستون همتراز با ستاره به سمت چپ است. این ستاره‌ای است که واین، در کتاب خود نقشه‌ی ستاره‌ی خود Cydonia را، به عنوان ستاره‌ی منشا بشریت فاش می‌کند. ستاره‌ی آغاز تکامل بشریت.به طور خلاصه، مردمانی هستند که سیاره‌ی ما را کشف کردند.ستون سمت راست هم ردیف با ستاره‌ی بالای آن به عنوان ستاره‌ی جدید TYC 1799 1026 1 است. این ستاره نزدیک به 100000 سال است که در این مکان خود وجود دارد. دوباره فسیل بشر از آن دوره نشانی از تکنولوژی نشان نمی‌دهد. حکاکی روی این ستون بیشتر تزیینی است و جدیدتر از دوره‌ی اندازه گیری شده توسط ستون اول است.برای واین مهمترین ستون، ستون مرکزی است که به این ستاره نزدیکترین است و بنابراین «ستاره‌ی مشتعل» را نشان می‌دهد.آن نزدیک افق در پای نردبان در خط زمانی حدود 17000 سال پیش قرار می‌گیرد و دقیقا با همبستگی ستاره‌ی کلیدی خود در کتابش یادداشت‌های مخفی» منطبق است.» واین این ستاره را به عنوان ستاره‌ای که توسط تمدن‌های مختلف

زمین جشن گرفته می‌شود مجزا می‌کند.به نظر می‌رسد ستون آغـاز ورود جـرمی به منظـومه‌ی شمسی ما را که از ستاره‌ی مشتعل منشا می‌گیرد نشان می‌دهد. ستونی است که با ســتون یعقــوب از متــون افــرینش کتابهــای مقـــدس دارای تشـــابه است.واین ادعا می‌کند که ورود آن‌ها به زمین می‌توانست هجـــوم کامل به این ســـیاره باشد که جایگزین اخرین جنس انسـان شـدند...انسـانهای غارنشین.

سمبلهای سری روی اسکناس یک دلاری

چه اتفــاقی می‌افتد اگر کسی دو مهر را روی اســکناس یک دلاری برای تشکیل تــرکیب به صــورتی که در تصــویر زیر دیده می‌شـود قـرار دهد. 3 ســتاره حـول سـنگ سر شبیه 3 ستاره‌ی نقشه‌ی ستاره‌ی هیرام ابیف می‌باشند. این ترکیب شکلی شبیه ستاره‌ی David را با چشم همه بین (بینا) خدا در مرکز آن نشان می‌دهد.هرم روی زمین زیر مثلث وارونه تشکیل شده توسط ستارگان در آسمان قــرار می‌گــیرد. این نشـــان می‌دهد که تئــوری نقشه‌ی ستاره‌ی واین واقعی است.

اثر اولیه که به تفسـیر مهر به این صـورت منجر میشـود دو راز را نشـــان می‌دهد: ارتبـــاط بین ســـنگ سر (capstone)ـــ با چشم بینا و الگـــوی هندسی ســـتارگان مشتعل با مثلث درونی ستارگان با الگـوی مشـابه سـنگ سر(capstone).ـ سـنگ سر هـرم به دقت روی سـتاره همتـــای قـــرار گـــرفت که نتیجه را در اینجا ملاحظه می‌کنید.حروف m-a-s-o-n با نـوک بـال، پا و دم عقـاب تشکیل می‌شوند.

ستاره‌ی دیوید و منورا

ادغام دو مثلث در نقشه‌ی ستاره‌ی هیرام ابیف به شکل زیر است (خطوط خاکستری بسیار کمرنگ). دقت کنید که ستاره‌ی دیوید تشکیل می‌شود. این سمبل به مهر سلیمان بر می‌گردد. سمبل مقدس یهودی برای ستاره‌ی دیوید عدد مقدس 7 را نشان می‌دهد. ستاره‌ی 6 سر با مرکز شش ضلعی نشان دهنده‌ی 7.ـ منورا (Menorah) یا لامپ نفتی مقدس عدد 7 را با شعله‌های مشتعل نشان می‌دهد. جالب است که ایکون ستاره هنگامی که دو ستاره با هم برای تشکیل ستاره‌ی دیوید ادغام می‌شوند به وجود می‌اید.ایا ان نشاندهنده‌ی تک ستاره‌ی مهم در اسمان Pleiades است؟

در نقشه‌ی ستاره‌ی هیرام ابیف کلید قرار داده شده روی نردبان ممکن است سمبل کلید هیرام باشد یا حتی کلید سرگشایی

تئوری نقشه‌ی ستاره‌ی سری باشد که به تنهایی در اختیار داشت.واین پیشنهاد کرد که پیتر مقدس از همان دانش مخفی نگهداری می‌کرد و در مجسمه‌ها کلید در دستان اوست در حالیکه به چیز مهمی در واتیکان اشاره می‌کند. برای طرح سری شهر واتیکان و کلید پیتر مقدس اینجا کلیک کنید. اخیرا تبلیغ قابل توجهی در مورد راز دیگری از حماسه ی» راز داوینچی» وجود داشته است که در اخرین رمانی که دان براون در حال نگارش آن می‌باشد بررسی شده است. نام آن از قبل در سایت آمازون با نام» کلید سلیمان» فرست می‌شود. آیا این همان کلید سری برای گشودن راز کیهانی است؟

سرانجام، سلیمان بـرای فراماسـونری مهم است و مهر افسانه‌ای سـلیمان ارتبـاط زیـادی با کلید سـلیمان دارد، راز دیگری که هنوز حل نشده است. در لینک زیر نگـاهی به تمـام منـابع تـاریخی بیندازید که در مـورد مهر و کلید سلیمان می‌باشند.اینجا را کلیک کنید.اگر نگاه مجـددی به نقشه‌ی ستاره‌ی هیرام ابیف بیندازید، دستی» اسمانی» از «ستاره‌ی مشتعل پایین می‌اید که سمبل جام مقـدس را در دست دارد. برای اطلاعـات بیشـتر در مـورد تئـوری واین در مـورد جـام در این داسـتان اینجا را کلیک کنید. دستی از اسمان، از «ستاره‌ی مشتعل» و ایکون نمـادین برای جام نشان می‌دهند که این دانش ستاره‌ی نـاچیز از تـبر بشر قسـمتی از داسـتان مسـیح را تشـکیل می‌دهد. اگر تئـوری واین واقعی باشد پس این فکر به ذهن ادمی خطور می‌کند: اگر بشـریت از جـایی دیگر از این کاینـات می‌اید، پس مسـیح ردپـایی از آن را جـای گذاشـته است. واین مطمئن است که رد این دانش ومعـرفت سـتاره را می‌تـوان در انجیل مـتی و یهـودا یـافت. در متـون مـتی، واین متقاعد می‌شـود که 3 مجـوس (magi)ـ (مغ‌هـاي ايـــــراني) عاقل با قطعه‌ای از حکمت ســـــتاره (star wisdom)ـ مشابه هستند: آگـاهی از این‌که 3 سـتاره در یک ردیف ستارگان سیف الجبار (Orion belt)ـ است که راه را به دو ستاره‌ی Pleiades و ستاره‌ی مشتعل نشان می‌دهد.باید این مسـیر را بـرای یـافتن جـای مهمـترین سـتارگان دنبـال نمایید. حـالا معنـای دوگانه را در نظر بگیرید:

- نگاه کنید به... سه ستاره‌ی نجومی... که یکی از شـرق پیروی می‌کند...تا ستاره‌ی مسیح را پیدا کند.

بیشتر به صورت نقشه‌ی ستاره است تا تعبیر 3 پادشـاه از شرق که به دنبال ستاره‌ای سـاکن بر بـالای محل تولد مسـیح. مشـکل تعبـیر قـدیمی ان است که:چگونه یک سـتاره می‌تواند در اسـمان شب چنـان پـایین باشد که کسی بتواند ان را دنبـال کنـد؟ داسـتان دیگـری از کتـاب مقـدس که سر نخ مهمی را در کشف اخـیر نسـخه‌ی قـدیمی انجیل یهـودا اسـخریوط دارد. در آن مسـیح به یهودا می‌گوید که:» این ستاره هم ستاره‌ی شماست« به نظر می‌رسد که این زمـان خـوبی بـرای بیـان این نکته است که همه‌ی ما از یک بـذر الهی هسـتیم.هـنر سـری سنگ بنایی که با سنگ بریـده نشـده و چکش نشـان داده می‌شـود را می‌توانید در سـمت راست پـایین نقشه‌ی سـتاره‌ی هـیرام ابیف ببینید و سـنگ بریـده شـده را در وسط ان ببینید. اگر به متـون کتابهـای مـذهبی برگردید معبد سلیمان با بلوکهای سنگ بریده شده‌ی بسیار بزرگ ساخته شده است. شـایان ذکر است که راز داوینچی دان براون راز واقعی پشت یک هرم وارونه را روی یک هـرم ایستا در لوور نشان می‌داده. این وارونگی شکل سـاعت شنی بسیار مشابه منظومه‌ی جبـار (Orion)ـ یا سـمبلی برای «چون بالا پس پایین» (as above so below)ـ را تشکیل می‌دهد.همچنین در نقشه‌ی ستاره‌ی هـیرام ابیف دقت کنید که شـکلی حـول نردبـان تکمیل می‌شـود که سمبل هرم روی زمین همبسته با ستارگان است.(تئوری نقشه‌ی هـرم/سـتاره‌ی کامل واین). خطـوط تشـکیل دهنـده‌ی لبه‌هـای هـرم مطـابق زوایـای شـیب هـرم در اسـکناس یک دلاری است. سـوال مهم دیگر باید این باشد: ایا این راز ریشه در مصر باستان دارد؟

در مصر

مهمـترین نـتیجه‌ای که واین از نقشه‌ی سـتاره‌ی هـیرام ابیف میگیرد میزان تطبیق دقیق نقشه‌ی ستاره با تئوری نقشه‌ی ســتاره‌ای هــرم اوست. اما نقشه‌ی ســتاره‌ی هـــیرام ابیف چگونه با اســـمان شب مصر باســـتان همبستگی دارد. هرطور که سـتارگان در افق شـرقی در مصر ظـاهر می‌شـوند در نقشه‌ی سـتاره‌ی هـیرام ابیف هم ظاهر می‌گردند. جهتگیری ستارگان Pleiades دقیق است! «چـون بـالا پس پـایین»: ارزشـمندترین بناهـای تاریخی مصـریان، بنـای خورشـیدی سـتون هـرمی شـکل سـنگی با سر طلا در Abusir مکـان سـتاره‌ی Ra... را جشن می‌گیرد ستاره‌ی مشـتعل در نقشه‌ی هـرم/سـتاره بـــزرگ. اگر به فصـــول اول کتا ب یادداشت‌های ســـری مراجعه نمایید می‌بینید که قضـــیه‌ی تحقیقـــات واین راز Sphinx (موجود افسانه‌ای با بدن شـیر و سر و سـینه‌ی انسان) است.که به ما اشاره‌ی تفسیر تمـام هرم‌ها را به عنوان ستاره می‌دهد.هر شب طلوع سـتارگان را در افق در مصر تماشا می‌کند. که تعجب کننـده به نظر نمی‌ایـد، چون مصریان زمـانی که سـتارگان در افق از شـرق بـالا می‌آمدند را جشن می‌گرفتند! این راز Sphinx است که واین را راهنمایی کرد تا تشخیص دهد که تمام 50 یا چند هرم مصر سـفلی حلقه‌ی کـاملی را نشـان می‌دهد مـدار 360 درجه‌ی صـور فلکی حـول زمین که با اهـرام روی زمین همبســتگی دارند.در وسط محـــوطه‌ی کامل هـــرم ســتون ســنگی هــرمی شــکل با سر طلا نزدیک Abusir وجود داشت که نشانگر ستاره‌ی مشتعل بود.اما رازهـای زیادی در مورد راز Sphinx وجود دارد. با اشاراتی به ما در تفسـیر تمـام سـتارگان به صـورت اهـرام با طلـوع از شـــرق کمک می‌کند.تماشـــای طلـــوع ســـتاره‌ی اخر Ra،

نزدیک صـورت فلکی Pleiades، بـالای افق در شـرق ... چیز کاملا قابل اندازه گیری میباشد. این تعبـیر بی‌نظـیر Pleiades و ستاره‌ی مشـتعل در دو محل معـروف دیگر مصریان ثبت می‌شود: در مقـبره‌ی سـنموت و در منطقه البروج در معبدهاتور در Dendera.جهت گـیری بی‌نظـیر ستاره‌ی Pleiades چیز بود که واین مجبور شد آن را در برنـــامه‌ی کـــامپیوتری سـتاره تست کند. صـــورت فلکی Pleiades چگونه به نظر می‌رسد وقـــتی در نیمکـــره‌ی شمالی بالای افق شرقی طلوع می‌کند؟ الگو در اسـمان با نقشه‌ی ستاره‌ی هـیرام ابیف دقیقا همخـوانی داشت! اینجا شواهدی وجود دارد که هر دو نقشه‌ی ستاره دارای دانش یکسان بودند. به پیشنهاد ناشرش آن را در کتابش چـاپ نکـرد چـون از چـنین منبع حساسی به دست امـده بـود.بررسی مـوقعیت سـتارگان در افق در مصر بسـیار ساده و مستقیم است. هر برنامه‌ی نـرم افـزاری سـتاره می‌تواند این کـار را انجـام دهد.واین در این فکر بـود که چه سناریویی وجود دارد که ستاره‌ی Ra دقیقا در شرق طلوع می‌کند و در این سالهای بسـیار دور انـدازه گـیری آن چگونه ممکن بوده است.اگر برنامه‌ی ستاره را داریـد، این را سـریعا امتحـان کنید.چـیزی که می‌خـواهیم اثبـات کنیم جهتگیری Pleiades هنگام طلوع ستاره‌ی مشـتعل در افق و دقیقا در شرق است.فقط در مکان خود تـــاریخ و زمـان دقیق را تـایپ کنید: 14th September 7:30 BC 300. دقیقا تصـویر بـالا به دست می‌اید. یک منجم قبلا به واین گفته بـــود که این جهت گـــیری Pleiades یعـنی طلـوع دقیق از شـرق بارها و بارها در دوره‌هـای زمـــانی مختلف رخ می‌دهد.به این معـــنی که بعید است کسی بتواند از این الگوی ستارگان برای مشـخص کـردن

تـاریخ شـروع تمـدن مصـریان اسـتفاده کند. اما حـالا موقعیت‌های 3 ستاره‌ی شـبه خورشـیدی وجـود دارد که میتوان در اندازه گیری ترتیب وقایع تمدن استفاده نمود. اما دو مـورد از انها را در این کتـاب نشـان دادم حـالا سـومی را در این حـوزه بـرای بررسی تئـوری اسـتفاده می‌کنیم. سـتاره‌ی شـبه خورشـیدی تـازه کشف شـده در تصاویر نجومی قبلی‌تر “ UPDATE JULY 2007”ـ الگوی همبسـتگی را نشـان می‌دهد که به نظر می‌رسد با نقشه‌های ستاره‌ی هـرم Egypt, Stonehenge, Mars پیشنهادی واین همخوانی دارند.نگـاه دیگـری به سـتاره‌ی جدید مصور در نقشه‌ی ستاره‌ی هیرام ابیف بیندازید: در سمت چپ Pleiades نشان داده می‌شود. سـتاره دارای مسـیر حـرکت است که به طـرف این نقطه حـرکت می‌کند... اما زمـانی که به 9000 سـال پیش بر می‌گردیم.این نشانه‌ی دوره‌ی مهم دیگری در زمان است ورود مردمان دیگـری همچـون ما را از سیسـتم سـتاره‌ی دیگری نشان می‌دهد.این سوال پیش می‌اید که: ایا ما به جنس انسان از یک سیسـتم سـتاره‌ای خـاص که در زمین گرد امدند نگاه می‌کنیم یا با گونه‌های دیگـری از انسـانها از سیستم‌های مختلف سرو کار داریم؟ اگر کسی به خدا معتقد است گمـان می‌بـرد که از نـوع بشر در سراسر کاینات بسیار فراوان وجود دارد در صورتی که جهان‌های دیگری هم وجود داشته باشد.زمـان زیـادی گذشـته است که انسان خود را با شرایط اینجا تطبیق داده است.دانش تمدن و ریشه‌ی مصـریان در فراماسـونری تشـخیص داده می‌شـود.در نقشه‌ی سـتاره‌ی هـیرام ابیف هـیروگلیف ستاره‌ی Ra روی حفره در پایین شعاع نـور/نردبـانی که از سـتاره‌ی مشـتعل 7 سر پـایین می‌اید ترسـیم شـده

است. هیروگلیف نقطه‌ای با دایره‌ای دور ان است. واین معتقد است که ستاره‌ی 7 سر در نقشه‌ی هیرام ابیف نزدیکی خودی را در اسمان به 7 ستاره‌ی Pleiades جشن می‌گیرد..این معتقد است که اینجا باید ارتباطی با منشا هفت نقطه‌ی نور روی مجسمه‌ی کتابخانه در ایالات متحده و در برخی ایین‌های خدای اپولو و مسیح وجود داشته باشد.

ارتباط مقبره‌ی سنموت

یکی از مکانهایی که در یادداشت‌های سری بسیار مورد بررسی قرار گرفته است مقبره‌ی سنموت در Deir el Bahri است. ان شامل نقشه‌ی اصلی ستارگان اثبات کننده‌ی تئوریهای واین می‌باشد. Horus ستارگان منطقه‌ی Orion را برای یافتن راهی به Pleiadesنشان می‌دهد. این تفسیر مشابه خط هندسی جاری از 3 گوشه‌ی اهرام گیزا می‌باشد که شکل انسانی را به وجود می‌اورد که این خط را به عنوان اشاره گر مسیر نگه می‌دارد. به نظر می‌رسد Orion در ایمان به عنوان Horus نمایان است که راه را برای پیدا کردن گروه ستارگا ن Pleiades نشان می‌دهد.واین در کتابش با سمبل پیدا شده روی سر تابوتی نشان داد که برای مصریان باستان Pleiades به صورت پای صورت فلکی گاونر ترسیم میشد و Pleiades در ناحیه‌ای به نام Taurus هم پیدا شد.نقاشی مقبره‌ی سنموت دارای شعاع نور یا نردبان اسمانی بود که از ستاره‌ی نهایی اش تا خاک پایین می‌امد.ستاره به صورت یک دایره‌ی قرمز ترسیم شده است. آن مطمئنا یک ستاره است چون صحنه‌ی شب است و در ارتباط با ان پای مقدس

صـــورت فلکی گـــاو نر می‌باشد.دایـــره‌ی قرمز دارای حلقه‌ای حـــول آنست که با لقب هـــیروگلیفی مصـــریان بـرای Ra مرتبط است. گلیف بـرای Ra یا خورشـید (در این مـورد سـتاره‌ی شـبه خورشـید) در قربانگـاه در ته نردبان در نقشه‌ی سـتاره‌ای هـیرام ابیف پیـدا می‌شـود. تمام این سرنخ‌های مرموز در جهـان با هم دیگر معنـایی را در بر دارند.

به تصویر بالا به دقت نگاه کنید. چیزی شـبیه سـمبل الت مـــردی با خطی که از Horus در آســـمان به عنـــوان منطقه‌ی Orion پـــایین می‌رود به نظر می‌رسد.این سمبل عجیب از افسانه‌ی قدیمی مصریان ریشه می‌گیرد وقـتی Seth تناسل Osrius را برید. ان قسـمت اصـلی مـیراث مصـریان باسـتان در رابطه با سـتارگان است. Orion را را نشان می‌دهد. نـاحیه‌ی Orion ممکن است اصلا ناحیه‌ای نباشد اما قسمتی از اناتومی مـرد» نشـان دهنده‌ی راه» است.

دایره البروج Dendera مصریان

در مصر، زمان و مدارک پای مقدس شـکل صـورت فلکی ستاره‌ی گاو نر را می‌توان در این مکانهای مقدس تمدن باستان می‌توان پیدا کرد. این مخصوصا در مورد دایـره‌ی Dendera در معبدهاتور چـــنین است.این ایکـــون پا نمایشـگر Pleiades است و نقشه‌ی سـتارگان هـیرام ابیف می‌تواند این را تایید کند.چـــــــرا؟ اول، پا دارای جهتگـــیری مطـــابق ســـتارگان Pleiades است. دوم، نقاشی حک شده داری دو ستاره‌ی شبه خورشید مهم در مکانهای دقیقی است که پیش بینی می‌شود.سـوم، پا به رحم hippo deity متصل است. این تعامل با تئوریهای

خـدای مصـریان و Tawaret سـرنخ مهمی بـرای معنـای کلی این نقشه‌ی ستاره فـراهم می‌کند. او خـدای مرتبط با زایمـان انسـان است شـاید اغـاز بشـریت.تولد تمـدن انسان.

در تصویر بالا واین تعبیر دقیق‌تری را بیان می‌کند:

گـاو نر Taurus به پـای کیهـانی جـدا شـده‌ی Pleiades برمی گردد (خط نقطه چین).hippo deity or Genesis Theories/Tawaret deity چـــاقوی نمـــادین را نگه می‌دارد. مثل کسی که پا را جدا کرد.اشکال سبز احتمـالا نام ستارگان Pleiades را نشان می‌دهد. اثر کیهـانی پا را دنبـال کنید تا سـتاره‌ی Ra را پیـدا کنید. Ra احتمـالا اینجا ترسیم شده است(با تاج گاو نر کنـار Isis).ـ گـاو نر کوچکی در راس ستاره‌ی پایینتر و Horus پرنـده‌ی روی گـاو نر وجـود دارد.این دو خـدای بسـیار مهم، یکی زن و دیگری مرد، دارای ابهام هستند اما شباهت غیرطبیعی با ادم و حوا به عنوان موضوع افرینش.

موارد غیرمتعارف دیگر

شـباهتهایی بین دانش مصـریان باسـتان از سـتارگان و قسمتی از تاریخچه‌ی مرموز امریکایی وجـود دارد.هر دو دارای یک منبع اطلاعـاتی می‌باشـند.هر دو از سـتارگان شـبه خورشـید که جـزء لاینفک گذشـته‌ی انهاست مطلع هستند.اگر تئوری نقشه‌ی ستاره را با ستاره‌ی دیگر شبه خورشید کنل هم قرار دهیم چیزهـای غیرقابل بـاوری به دست می‌اید.روی تصـاویر زیر کلیک کنیـد، ببینید چگونه هر ستاره‌ی جدیدی با بنای تـاریخی خاصی منطبق است. هر تمـدن مگالیتیک همـان دانش به ما رسـیده از نیاکـان

ستاره‌ی ماست.ناشی از همان ستاره‌ی مشــتعل که فکر مصــریان باســتان و هــیرام ابیف را به شــدت به خــود مشغول کرده بود.

شهر گمشده‌ی بابل

با انتشار مدارکی که ستاره‌ی شه خورشـید سـوم وجـود دارد، که با نقشه sistine ستاره‌ی هیرام ابیف ثابت شد، میتــوان شــروع تمــدن هــرم را در مصر تصــور کــرد. می‌توانید در Google Earth در 32 32 08.22 26 44 N 36.93 E ببینید.شهر تاریخی سـومریان... بابل. سـومر ســرزمین ســومریان بــدون شک به خــاطر ســتارگانش شهرت کمتری از مصر نـدارد.مهرها و مصـنوعات زیـادی از اینجا 7 جسم نجـومی را در اسـمان نشـان می‌دهند. موزه‌ی لنـدن حـداقل 4 مثـال را در خـود دارد که با نـام Pleiades می‌باشند. این نمونه را از موزه‌ی برلین ببینید که مردی در بشقاب پرنده با ســتاره‌ای نزدیک Pleiades است.متاسفانه معبد اصلی بابل گم شده است. بسـیاری از خوشه‌ی زیگـورات ان دیگر وجـود ندارنـدو بسـیاری از بناهای مهم ان بازسازی شده‌اند. بنا به تاریخ شــهر بابل زمـانی در احـاطه‌ی 3 بــرج هــرمی شــکل با ابراه‌هــای هندسی خود بود.3 هرم بزرگ مثلث متساوی الاضلاع را تشــکیل می‌دادند. دقت کنید که چطــوری دارای الگــوی همبســـتگی ســـتاره مشـــابه معابد مایـــان Tikal, Stonehenge, Mars است. چون یکی از اولین تمدن‌ها می‌باشد، تعجـبی نـدارد که دارای همـان منشا اطلاعـاتی در مورد ستارگان چون هر تمدن دیگری باشد.

نفیلیم

باغ عدن

در دیلمــون هنــوز کلاغ قــار قــار نمی‌کــرد، کبک قد قد نمی‌نمـــود. شـــیر شـــکار نمی‌کـــرد و گـــرگ بره‌ها را نمی‌دزدید، به سگ آموزش داده نشده بـود که با کودکـان بازی کند، و خوک نیاموخته بود که غلات خوردنی هستند. متن سومری، انکی و نین هورساگ.

میوه دانش خیر و شر

جزیــره دیلمــون و بــاغ عــدن فقط دو تا از روایت‌هــای مختلف مربــوط به عصر طلایی گمشــده در گذشــته‌های دور است.زمانیکه مـــرگ و بیمـــاری وجـــود نداشت. در تورات، این بهشت زمانیکه مـار، اولین زن، حـوا را بـرای خـــوردن میـــوه ممنوعه با قـــول این‌که در دانش مانند خداوند می‌گردد، اغوا نمود، ویران گشت. پس از آن حوا، آدم را برای خوردن میوه فریفت و این کـار بـاعث گردید که آن دو به دانش خـــیر و شر دست یابند. در این میـــان شرم برهنگی نیز وجود دارد. به خاطر این وسوسه، مـــار به بلای خزیدن بر روی شـکمش و خـوردن خـاک محکـوم شد و به حـــوا بخـــاطر مجـــازات گنـــاهش گفته شد که در زمـــان زایمـــان درد بســـیار زیـــادی خواهد داشت.و این ســرزنش نیزکه بر روی شـانه‌های او بـاقی مانـده است دلیل از دست دادن تســاوی بین مــرد و زن است همــان طــور که یهــوه شــرح میدهد:» میل و خواســته تو بــرای همسرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد نمود «. (3:16)ـ مرد و زن پس از آن از باغ بهشت بیرون شـدند و برای ادامه زندگی مجبور به کار بر روی زمین گردیدند.

در این مــورد این اظهــار نظر وجــود داشــته است که خــوردن میــوه کنــایه‌ای بــرای امیــال جنسی است البته تشبیه الت مردانه و زنانه به مار و میوه، کوشش سـختی جهت رسیدن به این نتایج است. هر چنـد، ایه‌ای در فصل قبل اینگونه بیـان می‌کند که به دلیل این‌که حـوا از دنـده آدم آفریـده شـده اسـت، مـرد، پـدر و مـادرش را تـرک می‌کند و با همسـرش بـرای یکی شـدن متحد می‌گـردد و این گمـان را می‌رسـاند که خداوند روابط جنسی را قبل از هبــوط در نظر داشــته است. چگونه روابط جنسی به داناتر شدن از خدا مربوط می‌شـود؟ بر خلاف مسـیحیت، یهـــودیت همیشه آییـــنی بـــوده است که تولید نسل را تشویق و تقویت نموده است عموماً ازدواج کـردن و بچه دار شـدن چه بـرای کشـیش چه بـرای خاخـام یک انتظـار بـوده اگر که قـانون نباشـد، با پـیروی از گفتـار حکیمانه تورات:

بارور و زیاد شوید و زمین را پر نمـوده آن را مطیع خـود سازید بر ماهیـان دریا و پرنـدگان آسـمان و هر جانـداری که بر روی زمین می‌خزد چیره شوید (1:28) جان میلتون نــیز در کتــاب حماسی بهشت گمشــده خــود به این نکته اشـــاره می‌کند که آدم و حـــوا قبل از خـــوردن میـــوه با یکـدیگر ارتبـاط داشـته‌اند ولی پس از آن در عشق بـازی شــهوانی‌تری گرفتــار شــدند. در کتــاب ازدواج بهشت و جهنم، ویلیـــام بلیک می‌نویسد:» دلیلی که میلتـــون در زنجیرهـا، زمانیکه کتـاب فرشـتگان و خـدا را نوشت و در آزادی زمانیکه کتـاب شـیاطین و جهنم را نوشـت، شـرح داده است بخاطر اینست که او شـاعری راسـتین است و البته بدون این‌که بداند در گروه شیطان قرار دارد.

معمای اصلی باغ اینست که چــرا خداوند نمی‌خواست که انســان از میــوه حکمت خــیر و شر بخــورد. دانش بطــور معمــول به عنــوان نــیرویی مثبت و روشن در بیشــتر فرهنگ‌ها دیــده شــده است. در اســاطیر اســکاندیناوی، اودین یکی از چشــمانش را فــدا می‌کند و خــودش را بر درخت دنیا، ایگدراسـیل، با نـیزه مقـدس، گـانگینر، بـرای رسـیدن به دانش خـدایی مصـلوب می‌کند. خـود مـار از زمان‌هـای قـدیم با دانش ارتبـاط داشـته است. حـتی در انجیل مـاتیو، عیسی به این اشـاره می‌کند و می‌گوید: به دانایی مارها و معصومیت قمریان باش. (10:16)

در اولین کتاب ایناک راجع به اینـاک صـحبت می‌شـود که بر روی دریــای ســرخ و به ســوی بــاغ درســتی می‌رود، جائیکه گفته شده درختان زیـادی وجـود دارد که در میـان آن‌ها درخت حکمت نیز هست و از میوه‌های آن می‌خورند و به دانش بــزرگ دست می‌یابند.(32:4)_ اگر چه مــار در رســاله رومیــان با شــیطان شــناخته می‌شــود ولی این تفســیر جریــان اصــلی یهــودیت نیســت، که ادعا می‌کند شیطان شخصیتی بیشــتر از تحت پیگــرد بهشــتی است و او قسمت و بخشی از برنامه خداوند است. مار در باغ به عنوان سمبل اغواگری شناخته شده است.

آیین یزیــدی، که در ابتــدا توسط کردها در مرکز عــراق ایجاد گردیـد،شخصـیتی شـبیه به پرومیتـوس به نـام ملک طـاووس، طاووسی هـزار چشم با دانش کیهـانی، را در آیینشــان داخل نمودند. این فرقه توسط شــیخ عــدی ابن مصـطفی متـوفی به سـال 1162 بعد از میلاد تاسـیس گردید.و شـدیداً تحت تـاثیر سـنت مرمـوز صـوفی گـری اسـلامی قـرار گـرفت. در فصل پنجم کتـاب اشـراق که

گمـان می‌شـود توسط خـود ملک طـاووس نوشـته شـده است، فرشته طـاووس می‌گوید: از این رو، درست است که دانش من حقیقت فراوانی را از تمام انچه که هست، داراست زمانیکه برای فرزندان آدم آشـکار گـردد، توسط همگان قابل دیدن خواهد شد و عده زیـادی به مـوجب آن خواهند ترســـید. تمـــام شـــهرها و بیابان‌ها در حقیقت توسط من خلق شـده‌اند، از پیش آغـاز شـده، و تمامـاً با قدرت من و نه قـدرت خـدایان دروغی، از این رو من آن کسی هســـتم که مـــردم با ســـتایش حقیقی خـــود می‌پرستند. نه خـدایان دروغی کتاب‌هـای نادرست آنـان، لیکن آن‌ها بـرای شـناختن من می‌آیند. طاووسی از برنز و طلا. بـال گسـترده بر فـراز معبد و کلیسـا، خـدایی که تحت الشـعاع قـرار نمی‌گـیرد. و در ژرفـای نهـان حکمت من، این آگـــاهی وجـــود دارد که خـــدایی جز من نیست. فرشته مقرب بر فراز تمـام میزبانهـا، ملک طـاووس، با وجود دانستن این موضوع، چه کسی جرات انکار دارد؟ با دانستن این، چه کسی جرات قصور در پرستش را دارد؟

خوردن میوه دانش سبب وقـوع همـان خطـایی گردید که بـــاعث شد پانـــدورا جعبه پرومـــتئوس را بـــاز کند: حس کنجکـــاوی. دو تنبیه بـــرای زن بخـــاطر این کـــار در نظر گرفته شد: افزایش درد زایمان و فقدان برابری با مـرد(3:16).ـ زایمـان بـدون درد نین هورسـاگ در سـرزمین فناناپذیر دیلمون سبب شد تا زمینه برای سقوط انســان همـراه با درد زایمـان فـراهم گـردد. در بیـانی تکـاملی، انسان‌ها بخاطر جمجمه توسعه یافته شان زمان بارداری طولانی‌تر و آسیب پذیری بیشتری در زایمان را نسبت به ســـایر میمون‌ها دارند. از این جهت، دانش انســـان به قیمت درد زایمان به دست آمده است. اگر چه کاملاً بعید

به نظر می‌رسد که این افسانه خاطره‌ای به جـای مانـده از زمان‌هـــای دور باشد.این امکـــان وجـــود دارد که این سوال از دیدن زایمان آسان سایر حیوانات ایجاد می‌شود و یا ممکن است مقایسه‌ای مـــــابین نژادهـــــای مختلف انسـانهای باسـتانی باشد. در مهـاجرت بـنی اسـرائیل از مصر به کنعان، قابله‌ای بخاطر اجازه دادن جهت زایمــان پســـران اســـرائیلی اینگونه عـــذرخواهی نمـــود: زنـــان اسرائیلی مانند زنـان مصـری نیسـتند، آن‌ها نیرومندند و قبل از رسیدن قابله می‌زایند.

با بررسی مجسمه‌های کوچک ونوس، تسلیم به جنس نر، با گذار از خـدایی با سر مـاده به خـدایی با سر نر نشـان داده شده است. به نظر می‌رسد که این جریان به هنگـام آغاز تمدن در دره رودخانه‌های مصر، عراق، ایـران و هند اتفاق افتاده است، و شکل ظـاهری ازدواج یک الهه را با یک خدا نشـان می‌دهد. بنـابراین پسر آن دو می‌توانسـته بـرای هر ایشـان به عنـوان قهرمـان - شـاه باشد مانند گیلگمش. این پس زمینه اســـطوره‌ای در تـــورات دیـــده می‌شود:

زمـــانی که انســـانها شـــروع به ازدیـــاد در زمین کردند و دخترهایشان به دنیا آمد، پسـران الـوهیم مشـاهده کردند که این دخـــتران بســـیار زیبایند و با هر کـــدام که انتخـــاب نمودند، ازدواج کردند. سـپس یهـوه گفت: روح من بـرای همیشه با انســان‌ها ســتیزه خواهد نمـود، بخـاطر این‌که آن‌ها فناپذیرند. روزهای زنـدگی آن‌ها 120 سـال خواهد بــود. نفیلیم در آن روزها بر روی زمین بودند- و نــیز بعد از آن- زمانی که پسران الوهیم به سمت دختران انســان

رفتند و از آنـــان دارای فرزند شـــدند. آن‌ها قهرمانـــان قدیم، انسانهای مشهور بودند. تورات (4/1: 6)

این قطعه که در ادبیات ایناکی به تفسیر شرح داده شده اســت، بیــان می‌کند که 200 پسر بهشــتی به رهــبری ســامیازا، با دخــتران انســان ازدواج نمودند و پــدران انســان‌های غــول پیکر شــدند. در نســخه‌های بازمانــده یونــانی ایناک، این غول‌ها در ادامه سـبب بوجـود آمـدن نفیلیم شدند و او نیز الیود را بوجود آورد.(9/7) هر چند، جلـــوتر در کتـــاب می‌گوید که ارواح غول‌ها مانند ابرها خواهند بـود و زمین را خـراب می‌کننـد، معـادل یونـانی بـــرای کلمه ابرهـــا، نفلاس است که ممکن است ترجمه نادرستی از نفیلیم بوده باشد، که اشــاره به این دارد که غول‌ها و نفیلیم در اصل یکی هســـــتند. این مطلب با نسخه‌های زیادی از انجیل مطابقت دارد که شامل نسخه شــاه جیمز است که از ترجمه غول‌ها بــرای کلمه عــبری استفاده می‌کند.

کتاب ایناک ادامه می‌دهد که عزازیل به انسـانها آمـوخت که چگونه شمشیر، چاقو، سپر، زره سینه، آیینه، بازوبند، زیــورآلات، وســایل آرایش، خط چشــم، کــار با ســنگ و رنگها را بوجـــود آورند. بنـــابراین جهـــان دگرگـــون شد. بخاطر این: بی‌تقـوایی افـزایش یـافت، فحشا چند برابر گردید، و آن‌ها سرپیچی نمـوده و تمـام راه‌هایشـان را از بین بردند. آمـــارزاک به تمـــام ســـاحران و جداکننـــدگان بنیان‌ها آمـوزش داد. آرمـرز راه حل ســاحری، بارکایــال مشـــاهده ســـتارگان، آکیبیل نشـــانه‌ها، تامیل ســـتاره شناسی و آســـاراول حـــرکت مـــاه را آمـــوزش داد. و

انسـان‌ها، نـابود شـدند، کمک خواسـتند و صدایشـان به بهشت رسید. 1 ایناک 9-2-8

در نقل قـول تـورات، یهـوه واکنش خاصی به پسـران الوهیم که با دخـتران انسـان ازدواج کـرده بودنـد، نشـان داد. او اراده کرد تا انسانها بـرای همیشه زنـدگی نکنند و سال‌های عمرنژاد انسان را به 120 سـال محـدود نمـود. این محـدودیت توسط حامیـان انجیل شکسـته شد. (به ابراهیم اجازه داده شد تا بیشتر از 160 سـال عمر کند) ولی یهوه در این تصمیم ثابت قدم ماند. در منابع یهودی این موسی است که تا نهـایت مـرز محـدودیت زنـدگی نمـوده اسـت، نه متوشـالح، که دقیقـاً در 120 سـالگی وفات یـافت، ولو این‌که چشـمانش کم نـور نشـده بـود و نـیروی حیـاتش از میـان نرفته بـود. این نکته نـیز قابل توجه است، اگر چه احتمالاً فقط یک تصادف باشد. گفته شـده است که گیلگمش 126 سـال در لیست شـاهان سـومری حکـومت کـرده است و و او تنها دومین شـاهی است که چـنین عمر کوتـاهی داشـته است. قبل از او دوموزی چوپان در حدود 100 یا 110 سال حکومت کرده است و اگر او به عنـوان انکیـدو شـناخته شـود، به این نتیجه می‌رسیم که آن دو اولین شاهان فناپـذیر بودند که بر روی زمین حکومت کردند که با مجموعه وقایع نگـاری در تـورات مطـابقت می‌نماید. قبل از ایشـان، لوگـال باندای چوپان 1200 سال حکومت نمود، ده برابر آن دو.

می تـوان گیلگمش را با این قهرمانـان قـدیم شـناخت همانطور که در کتاب غول‌ها از طومارهای دریـای مـرده دیـده می‌شـود. مثل دیگر کتاب‌هـای ایناکیـان، این کتـاب صـدمه دیـده مربـوط به سـقوط نـژاد انسـان است که

توسط نژادی از غول‌ها که به نژاد انسـان علـوم ممنوعه را آموختنـــد، ایجـــاد شـــده است. یکی از این غول‌ها گیلگمش است و دیگـری هوبـابین نـام داشـته، نـامی که ممکن است از هیولای جنگل سرو، هومبابا، گرفته شــده باشد. در این کتـــاب، غـــولی که به نظر می‌آید گیلگمش باشـد، می‌گوید: من یک غـول هسـتم، و با قـدرت زیـاد بازویم و قـدرت زیـاد ... هر کسی فـانی اسـت، و من بر علیه آن‌ها جنگیدم، ولی من ... قادر به ایسـتادن در برابر آن‌ها نیستم، برای مخالفانم ... اقامت در بهشت، و آن‌ها در مکان‌های مقـدس سـاکنند ونه ... قویترند از من ... از هیولای وحشی که آمـده است و انسـان وحشی که آن‌ها مرا بدان می‌خوانند. مانند بیشتر ادبیات ایناکیان، خـرابی به بار آمده از این دانش ممنوعه بود که سبب شد خداوند زمین را غـــرق نماید. اگر چه شـــرارت نـــژاد انســـان بلا واسـطه سـبب این رخـداد شـده است. در متـون اصـلی تـورات، ارتبـاط بین نفیلیم و سـیل آنچنـان پـاک نشـده است: نفیلیم در آن روزها بر روی زمین بودند - و البته بعد از آن - زمانیکه پســران الــوهیم به ســوی دخــتران انسـان رفتند و از آنـان بچه دار شـدند. آن‌ها قهرمانـان قـدیم، مـردان مشـهور بودند. یهـوه مشـاهده نمـود که چگونه شرارت نژاد انسان بر روی زمین زیاد شده است، و انحـراف افکـار و قلـوب انسـان‌ها در آن زمـان تمامـاً شرارت بود.یهوه از خلقت انسان بر روی زمین پشـیمان شده بود و قلبش عمیقـاً شکست. بنـابراین یهـوه گفت: من نژاد انسان را که بر روی زمین خلق نمـوده ام، خـود از بین خـــواهم بـــردو با آن‌ها حیوانـــات، پرنـــدگان و هر مخلـــوقی را که بر روی زمین حـــرکت می‌کند - بخـــاطر

این‌که از خلق آن‌ها پشیمانم. ولی نوح توجه و مرحمت را در چشمان یهوه مشاهده نمود- تورات 6-4-6

ماجرای این سفر باورنکردنی از باغ عدن شروع می‌شود. پیش از هر چیز باید اعلام کنم که این مقاله بر اساس نظریه «نسل مار» نوشته شده است. اگر اعتقادی به این نظریه ندارید، خواندن ادامه این مقاله را به شما توصیه نمی‌کنم. اگر مایل به کسب اطلاعات بیشتری در مورد این نظریه هستید، از لینک‌های زیر شروع کنید:

ماجرا از اینجا آغاز می‌شود. آدم، حوا و لوسیفر در باغ عدن بودند. لوسیفر آن‌جا بود تا راه خدا را به آدم و حوا بیاموزد؛ تا یک معلم و یک فرشته نگهبان باشد. اما لوسیفر برداشت متفاوتی از وظیفه خود داشت. او از این که می‌دانست آدم و حوا قرار است زمین را از انسان‌هایی پر کنند که از نوع و جنس خدا باشند، احساس خطر می‌کرد. شاید لوسیفر با آن همه زیبایی و غروری که داشت، مایل بود تا تباری از فرزندان از نسل خود داشته باشد، فرزندانی که از جنس و نوع خود بودند و او می‌توانست مانند یک خدا بر آن‌ها حکمرانی کند. به سختی می‌توان تصور کرد که لوسیفر چطور می‌توانست فکر قصر در رفتن از این طغیان بزرگ را در سر بپروراند. از آن‌جا که او مخلوقی جدید بود، شاید فکر می‌کرد که خداوند مهربان‌تر از آن است که بخواهد واقعاً برخوردی با او بکند. در نظر لوسیفر، مهربان بودن خدا به منزله ناتوانی و بی‌عرضگی او بود. لوسیفر حتماً با خود فکر می‌کرد که یگانه رهبر مقتدر عالم است و همین باعث می‌شد که او حق حکمرانی بر زمین را

بـرای خـود قائل شـود. به بیـان دیگـر، برحق بـودن را در قدرتمند بودن می‌دانست. در آن باغ، لوسـیفر شـروع به پیاده کردن نقشه خود برای سـلطه بر زمین نمـود. آیا به سراغ آدم رفت؟ نه. او بلافاصله به سراغ زن رفت، چون می‌دانست زن می‌تواند جوهره او را تکثیر کند. او شروع به نشـان دادن میـوه شـناخت اسـرار ازلی نمـود. من احسـاس می‌کنم ممکن است به حـوا گفته باشد که از طریق او می‌تواند فرزنـدانی داشـته باشد که خـدایان زمین خواهند بود. او شـاید به حـوا گفته باشد که خداوند ضـعیف‌تر از آن است که دخـالتی بکند و این که او می‌تواند در سـایه پادشـاهی لوسـیفر بر زمین ملکه آسمان باشد. حوا هیچ مقاومتی از خـود نشـان نـداد و با کمل میل از میـوه اسـرار پنهـان خـورد. در اینجا بـود که فرصـتی طلایی نصـیب لوسـیفر شد تا نسل خـود را از طریق حـوا گسـترش دهد و زمین را از فرزنـدان خـود پر کند. او به راستی این فرصت را داشت تا فساد و پلیـدی خود را به همه نسل‌های آینده منتقل کند.

کلمه «لوسیفر» به معنـای «درخشـان» است و می‌دانیم که در عهد عتیق او به صورت فرشته‌ای با زیبایی بسـیار و شاید فراتر از درک بشر دیده می‌شود. بنـابراین اغـوا شـدن حـوا در بـاغ عـدن به راحـتی قابل درک است. او توسط فرشـته‌ای از نـور اغـوا شد و نه یک مـار. کلمه مورد استفاده برای مار» Nachash» است.

5172 (naw-khash›) nachash؛

یک ریشه باستانی؛ هیس کشـیدن به معنـای نجـوا کـردن یک ورد (جادویی)؛ پیشگویي کردن:

KJV—X ملکوتی، افسونگر—افسونگری، دریافت تجربی، مشاهده ساعیانه

می توان دید که لوسیفر هنگام اغوا کردن حـوا، در حـال نجـوا کـردن طلسـمی جـادویی در گـوش او بـوده است. حتماً در آن لحظه قلب حوا به شدت در سینه می‌تپیـده و از این که فرشـــته‌ای با آن همه زیبـــایی و نـــورانیت این چـــنین با او عشق بـــازی می‌کنـــد، دنیا به دور ســـرش می‌گردیـــــده است. جاذبه مهلک او عملاً داشت تمـــــام بشریت را طلسم می‌کرد. پس از این که حـوا خـود را در آغوش سرورش لوسیفر رها کرد، اوضـاع تغیـیر کـرد. او ناگهان به گونه‌ای رفتار کرد که انگار قربانی تجاوز شده و شرمگاه خود را در نهایت شرم پوشاند. او اینک مجـرم به تخطی از قانون بود اما آدم این گونه نبود.

« و این آدم نبود که فـریب شـیطان را خـورد، بلکه حـوّا فریب خورد و گناه کرد. از این جهت، خدا زنان را به درد زایمان دچار ساخت؛ اما اگر به او ایمـان آورند و زنـدگی آرام و با محبت و پاکی را در پیش گیرنـد، روح ایشـان را نجات خواهد داد.» (کتاب تیموتاوس، باب 2، آیـات 14 و 15)۔ در اینجا بیان شده است که آدم فریب نخورده بود. اما کلمه «فـریب خـورده» که در مـورد زن به کـار رفته است، به معـنی «کـاملاً اغـوا شـده» می‌باشد. این بـدان معناست که او از نظر عقلی، روحی و البته جســـــــمی دچار اغوا شده بود.

فریب خورده (ex-ap-at-ah›-o) ;exapatao

کاملاً اغوا کردن

واضح است که در اینجا مـار یک نمـاد اسـت، نه یک مـار سخنگوی سیب فروش. اگر کلمات به کـار رفته در کتـاب پیـدایش را با اسـتفاده از یک فهرست الفبـایی جسـتجو کنیـد، خواهید دید که کتـاب پیـدایش مملو از اصـطلاحات جنسی است. در واقع، تصویر ماری که خاک را می‌خـورد اصطلاحی یهودی به معنای فرومـایه‌تر از فرومایه بـودن است. برداشت تحت اللفظی از آن یک اشـــــتباه است. همچنین توجه کنید که هیچ ماری نیست که خـاک بخـورد. از طرفی آلت تناسلی مرد از نظر شـکل تا حد زیـادی به یک مـار شـباهت دارد. بنـابراین من تصـور نمی‌کنم که با یک مـار واقعی سـروکار داشـته باشـیم. حـال منظـور از قانونی که حوا آن را شکست و دچار «تخطی» از آن شد چیست؟ به عقیده من علت این که او دچـار تخطی شـده بود واضح است، چرا که او مرتکب زنا شده بود. همچنین در این قسـمت بیـان شـده است که آدم نـیز از آن میـوه خـورد و شـرمنده شد. اما این میـوه مسـتقیماً از درخت نبـود، بلکه حـوا آن را به او داده بـود. «آن درخت در نظر زن زیبا آمد و با خـود اندیشـید:»میـوه این درخت دلپـذیر می‌تواند خـوش طعم باشد و به من دانـایی ببخشد.«پس از میـوه درخت چید و خـورد و به شـوهرش هم داد و او هم خورد.» (پیدایش، باب 3، آیه 6)

شواهد کمی در کتاب مقدس وجود دارد که با استفاده از آن بتـوان آنچه را که بـرای آدم اتفـاق افتـاده حـدس زد. برخی متقدند که لوسیفر در بـاغ نخسـتین عمل لـواط را مـرتکب شد. در مـورد حـوا واضح است که لوسـیفر در مـــورد او به زور متوسل شـــده است. کمی بعد خداوند توانا و فرمانروای عالم وارد صحنه شد. آن هنگام بود که همه آن‌ها مـورد لعنت قـرار گرفتند. فرزند حـوا (میـوه

رحم) اینک قــرار بــود که در گنــاه متولد شــود، و پسر شیطان داشت قـدم به عـالم خـاکی می‌گذاشت. اسم او قائن بود. او انسـانی خشـمگین و فرومایه بـود که هرگز مسئولیت چیزی را نمی‌پذیرفت و حاضر نبــود که در نظر خدا کسی از او برتر باشد. او لبریز از غرور خودخواهانه و جاه طلبی کورکورانه بود. خدا آدم را جنس و نوع خـود با مهربــانی، فروتــنی و عشق آفریــده بــود. از آن‌جا که نوشته شده است که هر دانه‌ای میوه‌ای از نوع خود را به بار می‌آورد، این پرسش مطرح می‌شود که پدر قــائن که بود و او از نسل که بود؟ با نگاهی به کتاب مقـدس پاسخ این پرسش واضح است. «و آدم صد و سی ســـــال عمر کرد وصاحب فرزندی شبیه به خود شد و نـام او را شـیث نهاد.» (Gen 5:3)ـ این آیه در مورد قائن(قابیل) نوشـته نشـده است. در حقیقت، ما چـیزی در مـورد قیافه قـائن نمی‌دانیم. «و آدم همســـرش حـــوا را می‌شـــناخت و او آبســـتن شد و قـــائن را به دنیا آورد و گفت، من صـــاحب مـــردی از جـــانب خداوند شـــده ام.» از آن‌جا که خداوند وعـده داده بـود که نجـات دهنـده‌ای را بـرای بشر خواهد فرسـتاد، او به اشـتباه فکر می‌کـرد که نخسـتین زاده او ناجی موعـود و نجـات بخش آدمیـان است. بعد از مـدتی، ذهنیتش تغییر کرد و متوجه شد که قـائن از پروردگـارش نیست. واضح بـود که قـائن از پروردگـار نبـود چـرا که او مردی فاسد و فرومایه بود.

«پس از آن، آدم و حـوّا صـاحب پسر دیگـری شـدند. حـوّا گفت: خدا به جای‌هابیل که بدست بـرادرش قـائن کشـته شـده بـود، پسر دیگـری به من عطا کـرد. پس نـام او را شیث (یعنی عطا شده) نهاد.» (پیدایش، باب 4، آیه 25)

در اینجا کـاملاً روشن است که قـائن از نسل آدم نبـوده است و شیث داشت جای او را می‌گـرفت. در واقـع، این قـائن بـود که بـرادرش را کشـت، به شـیطان (لوسـیفر) نخستین قربانی عالم را پیشـکش کـرد و به نسل «منجی موعود» پایان بخشید. تا این که شـیث از آدم به دنیا آمد. اما از این پس، قرار بـود تا دو نسل ادامه پیـدا کند. یکی فرزندان شیطان از طریق قائن یعنی goatها، و دیگـری فرزندان خدا از طریق آدم. «از این پس میان تو و زن، و نیز بین نسل تو و نسل زن خصومت می‌گذارم. نسل زن سر تو را خواهد برید و تو پاشـــنه وی از خـــواهی زد.» (پیدایش 15-3)

بنـابراین، همـان گونه که اشـاره شـد، قـائن ظـاهری متفاوت داشت، چـرا که از جنس و نـوع پـدر حقیقی اش یعنی لوسـیفر بـود. جـالب اینجاست که واژه لوسـیفر به معنای «وجود درخشنده» است. در فرهنگ‌هـای مختلـف، تعبیرهای متعددی در مورد موجـودات درخشـنده‌ای که از آسمان فرود آمدند و نیز در مورد رفتن آن‌ها وجود دارد. آن‌ها همه وعـده بازگشت در آینـده را دادند. قـائن که از پدرش لوسـیفر زاده شـده بـود، بسـیار شـبیه به او بـود. حـــال باید دید که ظـــاهر لوســـیفر چگونه بـــوده است. می‌دانیم که او یک موجـــود درخشـــنده بـــوده است. از طـرفی نـیز، او از فرشـتگان سـرافین بـوده است. پس واقعاً چگونه ظاهری می‌توانست داشته باشد؟

«موجـوداتی ملکـوتی از عهد عـتیق، در رده کروبیـان که بعداً به عنوان فرشـته تلقی شـدند» ریشه «سـرافین» (Seraphim) ممکن است از فعل عبری سراف (saraph) (به معنای سوختن) و یا از اسم عبری سـراف (saraph)

(به معنای یک مار پرنده و آتشـین) باشد. از اینجا که این واژه در چندین مورد با معانی مربـوط به مارهـای بیابـان به کـار رفته است (Num. 21.8, Deut. 8.15; Isa. 30.6 14.29)، اغلب از آن به «مـار آتشـین» تعبـیر می‌شود. گزینه دیگری که در این خصوص پیشـنهاد شـده است این است که سـرافین موجـوداتی مـارپیکر و از جهتی نـیز «موجـوداتی آتشـین» یا مرتبط با آتش بودند. گفته می‌شود که هر کس چشـمش به یک سـراف بیفتـد، به علت درخشـندگی زائد الوصف آن درجا خاکسـتر می‌شود. آن‌ها به صـورت موجـوداتی بلنـدقامت، با شش بال و چهار سر برای جهت‌های اصلی توصیف می‌شـوند. یک جفت از بال‌ها بـرای پـرواز کـردن، یک جفت بـرای پوشاندن چشم‌ها (چرا که شـاید آن‌ها نـیز نمی‌توانسـتند مستقیماً به خدا نگاه کنند) و جفت دیگر بـرای پوشـاندن پاهایشان (که به احتمال زیاد مقصود انـدام‌های تناسـلي است) بـوده است. آن‌ها مسـتقیماً در محضر خـدا می‌باشند.

در اینجا نـیز می‌تـوان دید که لوسـیفر همچـون خورشـید درخشـان بـوده و در ورای نـور سـوزان و پـرهیبت خـود ظاهری مانند خزندگان داشته است. چه بسا قائن بـرخی از خصـلت‌های موذیگرانه و مارگونه خـود را از پـدرش لوسـیفر به ارث بـرده باشد. من بر این بـاورم که قـائن مجبور به ترک باغ شده تا نسل مارگونه خود را به وجـود آورد و تـداخلی میـان نسل او با فرزنـدان آدم یعـنی انسان‌ها نباشد.

در سراسر کتـاب عهد عـتیق، خداوند هرگز به مردمـان برگزیـده خـود اجـازه ازدواج با نژادهـای دیگر را نـداده

است. این مسئله اکیداً حرام بوده است. این بود که قائن باغ را ترک کرد. لوسیفر نقشه دیگری را نیز در دست اجرا داشت تا ژن انسان‌ها را آلوده ساخته و از این طریق از تولد منجی موعود جلوگیری کند. در باب 6 کتاب پیدایش، این نقشه شروع به عملی شدن می‌کند.

«در این زمان که تعداد انسانها روی زمین زیاد می‌شد و صاحب دخترانی می‌شدند، پسران خدا مجذوب دختران زیباروی انسان‌ها شدند و هر کدام را که پسندیدند، برای خود به زنی گرفتند. آنگاه خداوند فرمود:»روح من همیشه در انسان باقی نخواهد ماند، زیرا او موجودی است فانی و نفسانی است. پس صد و بیست سال به او فرصت می‌دهم تا خود را اصلاح کند. «پس از آن که پسران خدا و دختران انسانها با هم وصلت نمودند، مردانی غول آسا در آنان به وجود آمدند. اینان دلاوران معروف دوران قدیم هستند.» (پیدایش، باب 6، آیات 4-1)ـ در اینجا می‌توان دید که فرشتگان که در عهد عتیق فرزندان خدا نامیده شده‌اند، از آسمان فرود آمده تا با انسان‌های زن جفت گیری کنند. دیگر تفکیک DNA وجود نداشت. هنگامی که موجودات دورگه از نژاد غول‌ها زاده شدند، این دلاوران افسانه‌ای (تیتان‌ها) که در وحشیگری نامور بودند، شروع به کشتن انسان‌ها کردند تا نسل آن‌ها را زمین پاک کنند. در باب 11 کتاب «اعداد» به ما گفته می‌شود که آن‌ها نه تنها غول بلکه آدمخوار بودند. در کتاب خنوخ بیان شده است که آن‌ها در زمین به خوردن گوشت انسان‌ها و آشامیدن خون آن‌ها می‌پرداختند. آن‌ها همچنین دشمن درجه یک اسرائیل بودند.» و گفتم:ای رؤسای یعقوب وای داوران خاندان اسرائیل بشنوید! آیا بر شما نیست که انصاف را بدانید؟

آنانی که از نیکویی نفرت دارند و بر بدی مایل می‌باشند و پوست را از تن مردم و گوشت را از استخوانهای ایشان می‌کَنند، و کسانی که گوشت قوم مرا می‌خورند و پوست ایشان را از تن ایشان می‌کنند و استخوانهای ایشان را خُرد کرده، آن‌ها را گویا در دیگ و مثل گوشت در پاتیل می‌ریزند، آنگاه نزد خداوند استغاثه خواهند نمود و ایشان را اجابت نخواهد نمود، بلکه روی خود را در آن زمان از ایشان خواهد پوشانید چونکه مرتکب اعمال زشت شده‌اند.» (میکاه، باب 3، آیات 1 تا 4)ـ پدر این غول‌ها لوسیفر (شیطان) نبود، بلکه پدران آن‌ها فرشتگان بودند. در اینجا من به بحث در مورد این مسئله پرداخته‌ام که چگونه فرشتگان سرافین در آسمان ظاهری مانند خزندگان داشتند، اما در مورد کروبیان چه می‌توان گفت؟

«موجودات بالداری که از سریر خداوند محافظت می‌کنند، یا در حکم ارواح نگهبان می‌باشند.» در انجیل (کتاب حزقیل) از این موجودات به عنوان نگهدارندگان سریر و ارابه خداوند نام برده شده است و از این رو بعداً به عنوان نوعی فرشته تلقی شدند. همچنین در کتاب پیدایش (باب 3 - آیه 24)ـ از آن‌ها به عنوان نگهبانان یا محافظان باغ عدن یاد شده است. آن‌ها جلوی دروازه‌های باغ گمارده شده بودند تا مانع ورود مجدد انسان‌ها و دسترسی آن‌ها به درخت زندگی شوند. آن‌ها همچنین «سرپوش رحمت» را بر روی «صندوقچه میثاق» به وجود آوردند (کتاب خروج، باب 25، آیات 18 تا 20).ـ در ادیان یهودیت و مسیحیت، آن‌ها از نظر مقام بعد از سرافین در مرتبه دوم قرار دارند. این موجودات اغلب به صورت فرشتگانی با چهار بال و چهار صورت

(انسان، شیر، گاو و عقاب) به تصویر کشیده می‌شدند. در دوره‌های بعد، نقاشان آن‌ها را به صورت کودکانی فربه و بالدار با چهره‌ای گلگون جلوه می‌دادند که امروزه نیز به همین صورت شناخته می‌شوند. آن‌ها اغلب جامه‌هایی آبی رنگ بر تن دارند، در حالی که سرافین سرخ پوش می‌باشند. منشأ این برداشت‌ها را می‌توان گاوهای بالدار بابِل با سر انسان دانست (آنها نیز کروبیان نامیده می‌شدند) که موجوداتی ملکوتی از درجه‌ای پایین‌تر و نگهبان قصر سلطنتی بودند.» /http://www.pantheon.org

در اینجا می‌توان دید که کروبیان می‌توانستند به چهار صورت انسان، شیر، گاو و یا عقاب ظاهر شوند.غول‌ها از بخش انسانی آن‌ها به وجود می‌آمدند، اما در مورد سایر بخش‌ها چه می‌توان گفت؟ آن بخش‌ها چه چیزی را به وجود می‌آوردند؟ در پاسخ باید گفت که این بخش‌ها یقیناً به وجود آورنده هیولاهای دورگه حیوانی بودند که مانند خدایان حکمرانی می‌کردند.

از تصاویر بالا می‌توان به وضوح هر سه جنبه کروبیان را که در قالب جسمانی نمود پیدا می‌کرد، مشاهد نمود. این موجودات حاصل ازدواج فرشتگان کروبی و زنان انسان بودند. دقت کنید که آن‌ها نیز دارای اندام‌های تولید مثل با ظاهری معمولی هستند. طوفان نوح برای ریشه کن کردن تمام این غول‌ها و هیولاها از سطح زمین فرستاده شد، اما بعد از طوفان «موجودات درخشنده» بار دیگر از آسمان فرود آمدند و شروع به پر کردن دوباره جمعیت زمین از غول‌ها و هیولاها کردند. نژاد اصلی خزندگان به درون زمین رفتند تا از سیلی که

در راه بود، فرار کنند. سایر موجودات نیز همراه با آن‌ها خـود را پنهـان سـاختند. شـواهد زیـادی موجـود است که نشــان می‌دهد زمین یک کــره توخــالی بــوده و اغلب با عنوان «زمین توخالی» از آن نام برده می‌شود.

پیش از آن ســیل عظیم، لایه‌ای از بخــار آب زمین را در مقابل تــابش آفتــاب محــافظت می‌کــرد. هنگــامی که غول‌ها، خزندگان و هیولاها می‌خواسـتند به سـطح زمین برگردنـــــد، متوجه شـــــدند که به علت از بین رفتن لایه محافظ در معـرض تـابش مسـتقیم از بـالا قـرار دارند و مجبـــور بودند که بـــاقی عمرشـــان را در زمین (جهنم) بمانند. برای اطلاعات بیشتر در مـورد «جهـان زیـرین» و موجــودات آن به وب ســایت مایکل مــات به نشــانی زیر مراجعه نمایید.

بعد از سیل، هیولاهای جدیدی متولد شده و فرمانروایان زمین شدند. جهان از موجـودات دورگه انسـانی-حیـوانی پر شده بود.

کتاب خنوخ به ما می‌گوید که پس از مرگ غول‌هـا، ارواح آن‌ها در زمین باقی مانـده و تبـدیل به موجـوداتی شـدند که کتـــاب مقـــدس آن‌ها را «دیو»(demons)ـــ می‌نامد. همان گونه که از کتاب مقدس می‌دانیم، دیوها می‌توانند وارد جسم نجات نیافتگان شده و آن‌ها را تسـخیر نمایند. این چیزی است که من «حمله خاموش» می‌نـامم. اما در مـــورد خزنـــدگان، باید گفت که روح آن‌ها نـــیز ظـــاهراً می‌توانست وارد جسم افراد شده و آن‌ها را تسـخیر کند. اما در اینجا تفــاوتی وجــود دارد؛ روح خزنــدگان نه تنها قادر به تسخیر میزبان است، بلکه آن‌ها می‌توانند خود را به شکل اصلی خزنـده گونه خـود درآورند. به عقیـده من

در باغ عدن نیز به همین صورت لوسیفر (شیطان) خود را وارد بدن قائن کرده و اقدام به قتل‌هابیل نمود. «شما فرزندان پدر واقعی تان شیطان هستید و به راستی هوس‌های او را دنبال می‌کنید. او از همان اول قاتل بود» (انجیل یوحنا، باب 8، آیه 44)

این را نیز می‌دانیم که شیطان هنگامی که یهودا به عیسی خیانت کرد، وارد جسم او شده است.

« در همین زمان، شیطان وارد وجود یهودا اسخریوطی یکی از دوازده شاگرد عیسی شد. پس او نزد کاهنان اعظم و فرماندهان محافظین خانه خدا رفت تا با ایشان گفتگو کند که چگونه عیسی را به دستشان تسلیم نمای» (انجیل لوقا، باب 22، آیات 3 و 4)

تصورش را بکنید! شیطان وارد بدن یهودا شده و سپس به سراغ فرزندان خود رفت تا نقشه کشتن و از بین بردن عیسی مسیح را عملی سازد. عیسی خطاب به فریسی‌ها گفت:» شما فرزندان پدر واقعی تان شیطان هستید و به راستی هوس‌های او را دنبال می‌کنید.» در اینجا هوس شیطان این بود که به دست فرزندان خود عیسی را به قتل برساند. شواهد فراوانی در دست است که نشان می‌دهد هنگامی که یک روح وارد جسم یک میزبان شده و کار خود را شروع می‌کند، میزبان حافظه خود را از دست می‌دهد. این حالت در دنیای سحر و جادو» Walk-ins» نامیده می‌شود. در فیلم» Fallen» این پدیده و از بین رفتن حافظه فرد به خوبی نمایش داده شده است. در علوم دروغینی مانند روانپزشکی و روانشناسی، این حالت‌های بیهوشی و تغییرات شخصیت اسامی مختلفی دارند که به عنوان

نمونه می‌تـــــوان به «اختلال تفکیک هـــــویت» (Dissociative Identity Disorder)، اختلال خلسه تجزیه‌ای (Dissociative Trance Disorder)، فراموشی تجـــزیه‌ای (Dissociative Amnesia)ـ و گریـــزروانی تجزیه‌ای (Dissociative Fugue)ـ اشاره نمـود. آخـرین مورد موجب تغییر کامل شخصـیت می‌شـود. ممکن است شما با اسامی مختلفی را در مـورد آن به کـار ببریـد، اما من آن را «تسخیر» می‌نامم. همه اختلالات شخصـیتی را نمی‌تـــوان بیمـــاری دانست. بلکه این اختلالات در واقع خصلت‌های بیگانه دیوهایی هستند که کنترل بدن میزبـان انسـانی خـود را بر عهـده می‌گیرند. تسـخیر می‌تواند به معنای مـورد هجـوم قـرار گـرفتن یک فـرد توسط تعـداد زیـادی دیو یا در بـرخی مـوارد تنها یک روح عـالی رتبه باشد. من با کمـال تعجب دریـافتم که اختلالات فـوق به طور روزافزون در حـال رواج یـافتن می‌باشد. نیروهـای سیاه سخت در تلاشند تا ستون پنجم خود را در جامعه ما بنا کنند. هنگامی که نیاز است اقدامی صورت گیرد، روح یک خزنـده می‌تواند وارد بـدن یک فـرد شـده و موقتـاً کنترل اوضـاع را در یک مـأموریت فـوری به دست گـیرد. پس از پایـان مـأموریت آن روح بـدن را تـرک می‌کند و میزبـان متوجه گذشت ناگهـانی زمـان شـده و چه بسا به یک روانپزشک مراجه نماید. در قضـیه تـرور بـرادران کندی، جک رابی به لی‌هاروی اوسـوالد که تصـور می‌شد قاتل اسـت، تیرانـدازی کـرد. پس از آن، معلـوم شد که روبی از کـاری که انجـام داده بـود، چـیزی به خـاطر نمی‌آورد. سـیرهان سـیرهان که به طـرف رابـرت کنـدی تیراندازی کرد، نـیز خـاطره‌ای از این تیرانـدازی نداشت. وی همچـنین به شـرکت در مراسم شـیطان پرسـتی

معروف بود. دیوید آیکِ نویسنده تاکنون اقـدامات زیـادی را در شناســاندن بحث «خزنــدگان» (Reptilians)ـــ به عموم داشته است. بحث خزندگان موضوع تـازه‌ای نیست و سابقه تاریخی طولانی دارد. به عنـوان نمونه می‌تـوان به Nagas در هند اشـاره نمـود که به صـورت خزنـدگان تغییرشـکل دهنـده دیـده می‌شـوند. حـتی پیش از آن که دیوید آیک شناخته شود نیز بحث «خزندگان» مطرح بــود، حتی می‌شد آن را در برنامه‌های کودک دید. در فیلم «V» می‌تـــوان دید که چگونه روح این «خزنـــدگان» در جسم انسان‌ها می‌توانستند جهان را تسخیر کنند.

(سرزمین گمشدگان – 1974 ..... فیلم – V 1983)

در فیلم «V»ـ «خزندگان» لباس‌های فـرم نـارنجی رنگی بر تن داشـــتند. حـــال تصـــور کنید که به جـــای آن کت و شـلوارهای رسـمی بپوشـند! در واقع باید گفت که آن‌ها این کـار را انجـام می‌دهند. ال گـور در یکی از مبـارزات زنده تلویزیونی خود ناگهان شـروع به تغیـیر شـکل دادن کرد. چهرش کمی به رنگ سـبز درآمـد، گوش‌هـایش تـیز شد و شکل چشم‌هایش ناگهان تغییر کرد. سپس با همان سرعت دوباره به شکل انسانی خود برگشت. از آن‌جا که میلیون‌ها نفر به طـــور زنـــده شـــاهد این اتفـــاق را از تلویزیون‌هـای خـود بودنـد، متخصصـان توجیه به سـرعت گفتند که این یک پارازیت مـاهواره‌ای بـوده است. با این حال بیشتر افرادی که تاکنون با آن‌ها مصاحبه داشته ام، اظهـــار داشـــته‌اند که پس زمینه تصـــویر هیچ مشـــکلی نداشته و این خودِ الگور بوده که تغیـیر شـکل داده است. برخی از دوستان من با دیـدن این صـحنه قـانع شـدند که

هیچ اختلال یا پـارازیتی در کـار نیست. بـرای اطلاعـات بیشـــــــــــتر می‌توانید به این آدرس مراجعه نمایید: http://www.thinkaboutit.com/aliens/goreptiloid.htm

شاید این یکی از دلایلی باشد که باعث می‌شـود امـروزه برنامه‌های زنده کم کم جای خـود را با برنـامه‌هایی که با 7 ثانیه تأخیر پخش می‌شوند، بدهند.

آلبرت گور

یکی از دوستان نزدیک من در جـوانی ملاقـاتی با آلـبرت گـور (پـدر ال گـور تغیـیر شـکل دهنـده) داشـته است که ادامه مطلب را از زبـان او می‌خوانید. «آلـبرت گـورِ پـدر کاملاً مرا می‌ترساند. در آن زمان من 15 سـال داشـتم. من فـــردی بســـیار اجتمـــاعی بـــودم، هرگز با غریبه‌ها ملاقات نمی‌کردم و همه مردم را دوست داشـتم. اما این مرد واقعاً آدم سردی بود. در نظر من انسان متقلـبی به نظر می‌رسید و آن جلسه‌ای که با ما (نوجوانان کلوب 4-H از سراسر آمریکا) داشت، واقعـاً او را آزار می‌داد. او حتی یک لبخند هم نمی‌زد و همیشه سـعی می‌کـرد تا هر چه سـریع‌تر ما را از دفـترش بـیرون کند. یـادم می‌آید زمـانی که این مـرد سـناتور ارشد ایـالت ما بـود، بسـیار چهـــره ترســـناکی بـــود و این‌ها قبل از آن بـــود که من احساسی شیطانی نسـبت به او پیـدا کنم.» یکی دیگر از افـراد مشـکوک به «خزنـده» بـودن، نخست وزیر ایتالیا برلوسکونی است. او در مزرعه خود اژدهایی دارد که یک بار انسانی را در میان علف‌ها بلعیده است. این حادثه را می‌توانید در http://stargods.org/SerpentSeedsAmongUs.htm

ببینید. به مراجعه به این لینــک، می‌توانید ببینید که تا چه حد چشم‌های برلوســـکونی ســـیاه و بی‌روح است. این چشـمان سـرد و بی‌روح ظـاهراً آینه‌ای از روح خزنـدگی درونی او می‌باشد. سیاســتمداران بســیاری را می‌تــوان دید که همـان چشـمان سـرد و بی‌روح را دارنـد، از جمله رئیس جمهور آمریکا جورج بـوش. فـریب ظـاهر انسـانی آن‌ها را نخورید. چه بسا این افراد شوخی کننـد، بخندنـد، گریه کنند و گاهی بسیار شـبیه به سـایر انسـانها به نظر برسند، اما بسیاری از آن‌ها واقعاً انسان نیستند! اربابانِ بر تخت نشسته عصر جدید از انسان‌ها را مانند «ظـرف» می‌دانند. حـتی اگر فـردی را که توسط هـزاران دیو پلید تســخیر شـــده است در نظر بگـــیرد، بـــاز هم ظـــاهر و رفتارش مانند بقیه انسان‌هاست.

تد باندی قاتلی از نژاد مار

به قاتل زنجیره ای، تد باندی نگاه کنید. او بسیار باهوش و جذاب بود. اما تنفر از زنان از درون او را می‌ســوزاند. وی از درون مورد هجوم شیاطین بیگانه قرار گرفته بود. اگر هرگز به جرم قتل دستگیر نشده بود، مردم همچنــان فکر می‌کردند که او انســـانی شـــگفت انگـــیز است. قربانیانش با سـنگدلی هرچه تمـام‌تر به قتل می‌رسـیدند که نهایت تنفر او را از آنـان آشـکار می‌سـازد. اطلاعـات بسیاری در دست است که نشان می‌دهد از زمان طوفان نوح تاکنون خزنـدگان و غول‌هـایی در دل زمین محبـوس بوده‌اند. کلمه «جهنم» به معنی مناطق زیرزمیـنی است. 7585 (sheh-ole›) she’owl؛ یا (sheh-ole›) sheol؛ از 7592؛ عالم اسفل (Hades)؛ یا جهان مردگان (مانند یک

خلوتگـاه زیرزمیـنی)، شـامل ضـمائم و اهـالی آن:KJV- گور، جهنم، گودال.

جهنم در میان یونانیان به «تارتـاروس» معـروف بـود که در کتاب پطرس (باب 2، آیه 4) نیز به آن شده است. در اسـاطیر آمـده است که تارتـاروس تنها بخشی از جهنم است. خلاصه کلام این است که در حفـــره داخلی زمین نواحی مجـزای زیـادی وجـود دارد که غول‌ها و خزنـدگان زیادی از زمان طوفان نـوح در آن‌ها محبـوس می‌باشـند. پس از مرگشـان، ارواح آن‌ها در جسـتجوی میزبان‌هـای (ظـروف) انسـانی در زمین پرسه می‌زنند. ارواح غول‌ها تبدیل به ارواح شیطانی می‌شوند، در حالی که خزنـدگان می‌میرند و تبـدیل به ارواحی می‌شـوند که به جسـتجوی میزبان‌های انسانی می‌پردازند. سپس به تدریج شروع به زمینه سازی بـرای ظهـور پادشـاه ضد مسـیح خـود که به لوسـیفر یا شـیطان معـروف اسـت، می‌کنند. آن‌ها اینجا هسـتند تا ملکـوت شـیطان را همینجا بر روی زمین بنا کنند. آن‌ها اینجا هسـتند تا فرمـانروایی این سـیاره را از فرزندان خدا سـلب نمـوده و همه آن‌ها را نـابود سـازند. این جنگی بر سر حق حیـات است. غیرانسـان‌ها همه جا را فـرا گرفته‌اند و کنـترل دولت‌هـای جهـان را در دست دارند. این ارواح انگل گونه تنها قـــادر به کنـــترل کامل انسان‌هایی هستند که دارای نوع خاصی از ساختار DNA باشند. به عبارت دیگر، آن‌ها تنها می‌توانند بدن فرزنـدان شیطان را که از نسل قائن می‌باشند، تسخیر کنند. آن‌ها را می‌تـوان نـیروی کنـترل کننـده کلیه اقـدامات پلید و حیوانی دانست. کتاب افسسیان (باب 6 – آیه 12) به ما می‌گوید که نباید فـریب جسـمانیت را خـورد: «بدانید که جنگ ما با انسـانها نیست ،انسـانهایی که گوشت و خـون

دارند؛ بلکه ما با موجودات نامرئی می‌جنگیم که بر دنیای نامرئی حکومت می‌کنند، یعنی بر موجودات شیطانی و فرمانروایان شرور تاریکی. بلی، جنگ ما با اینهاست، با لشگرهایی از ارواح شرور که در دنیای ارواح زندگی می‌کنند.» این غیر انسان‌ها همه جا را فراگرفته‌اند و در حال نابود ساختن مقررات، آزادی‌ها و قانون‌های اساسی ما هستند. این ارواح سیاه حتی می‌توانند در لباس روحانیون مذهبی ظاهر شده و ما را از حقیقت الهی دور سازند. آن‌ها همچنین می‌توانند در همسران ما نمود یافته و ما را از خدا دور کنند. از طریق جسمانیت انسان، آن‌ها هر آنچه را که در رسانه‌ها می‌بینیم و می‌شنویم، کنترل می‌کنند. آن‌ها با موفقیت توانسته‌اند تا جادوگری، همجنس بازی و حق زنان برای کنترل مردان را در کلیساها وارد کنند. آن‌ها فرزندان ما را با هرزگی موجود در سینما، موسیقی، مدهای تلویزیونی و غیره به فساد می‌کشانند. در مدارس، آن‌ها به فرزندان ما تکامل و نحوه همجنس بازی با یکدیگر را آموزش می‌دهند. آن‌ها ممکن است کودکانتان را مورد آزار جنسی قرار دهند، در شغل شما توطئه کنند، با افراد رابطه جنسی داشته باشند و بسیاری از موارد دیگر. جملات زیر از فیلم «They Live» انتخاب شده اند: «آنها از زبان خود برای فریفتن استفاده می‌کنند، زیر زبان‌هایش زهر مار است؛ و دهانهایشان پر از تلخی و نفرین است. گذشته آن‌ها چیزی نیست جز فلاکت وتباهی در جلوی چشمانشان. آن‌ها قلب و ذهن رهبران ما را تسخیر کرده‌اند، ثروتمندان و قدرتمندان را به خدمت گرفته‌اند و چشم‌های ما را به روی حقیقت کور ساخته‌اند. روح انسانی ما فاسد شده است. چرا ما

حـرص و طمع را می‌پرسـتیم؟ زیـرا اربابـان ما از لحظه تولد تا لحظه مرگ در پس مرزهـای دید ما حضـور دارنـد، از ما تغذیه می‌کنند و بر ما تســـلط دارند. آن‌ها ما را در اختیار دارنـد، ما را کنـترل می‌کنند و اربابـان ما هسـتند. بیدار شوید! آن‌ها همه جا در اطراف شما حضور دارند.»

در حال حاضر نیز کلیساها کم کم به خواب فـرو می‌روند و از دین فاصـــله می‌گیرند. مـــردم تحمل شـــنیدن این موضـــــــوع را ندارند. تنها می‌خواهند بدانند که عیسی خشـــنود است و همه چـــیز در یک دنیـــای شـــاد روبه راه است. آن‌ها از کلیســاها به عنــوان راهی بــرای فــرار از واقعیت‌های یک جهـان منحـرف، فاسد و شـیطانی بهـره می‌جویند. واقعیت این است که ما در حال جنگیم و جنگ چیز بسیار زشتی است. این جنگی است میان دو نسل.

«از این پس میان تو و زن، و نیز بین نسل تو و نسل زن خصـومت می‌گـذارم. نسل زن سر تو را خواهد برید و تو پاشنه وی از خواهی زد.» (پیدایش، باب 3، آیه 15)

مطلب زیر به شـــرح واقعیت این پیکـــار معنـــوی بین دو نسل می‌پردازد:

«من از شنیدن این که عیسی بـار گناهـان ما را به دوش کشید و برای گناهان ما کشته شد خسته شده ام. او این کار را نکـرد. شـیطان یعـنی گنـاه، لوسـیفر یعـنی گنـاه. عیسی مسیح مُرد تا ما را از گناه نجات دهـد، تا آزادی ما را از شیطانی که آدم و حوا روح خـود را به او فروختنـد، بخرد. خون او بهای این کار بود، چـون که پـاک، خـالص و خــالی از گنــاه بــود، چــون DNA شــیطان در آن وجــود نداشت. پاک بود چون او قادر به رعایت قانون الهی بود.

اگر این قانون نبود، هیچ گناهی نبود. هیچ انسانی قادر به رعایت این قانون نبود. بشر تحت اسارت آن بود. خلاصه کلام آن که عیسی نمُرد تا ما را از گناه نجات دهد؛ او مُرد تا آزادی ما را از گناه/شیطان/لوسیفر بخرد.

هنگامی که قائن‌هابیل را به قتل رساند، خداوند فرمود که خون‌هابیل از زمین فریاد برآورد. هنگامی که عیسی بر روی صلیب جان سپرد و سرباز رومی شمشیرش را در پهلوی او فرو کرد، خون و آب بر روی زمین فوران کرد. خونی که حاوی یک DNA پاک بود. هنگامی که این خون به زمین رسید، زمین به لرزه افتاد و پرده‌ها دریده شد. آن بها پرداخت شد. ورق برگشت. ما دیگر متعلق به گناه/شیطان/لویسفر نبودیم. آن آب، آب تعمید بود. این همان بشارتی است که باید در همه جا بگسترانیم. ما از بردگی گناه آزاد شده ایم! پیش از آن شیطان صاحب ما بود، اما دیگر نیست. مردم دیگر می‌توانند خود در پیشگاه خدا بایستند، بدون حجابی که حائل میان آن‌ها و خدا باشد یا بدون کشیشی که برای آن‌ها شفاعت کند. ما دیگر با خدا بیگانه نیستیم. زمان آن است که این را درک کنیم.»-Fortyanna

کتاب انوخ، یکي از کتب باستانیست که منتسب به انوخ جد نوح میباشد.

The Book of the Watchers

This first section of the Book of Enoch describes the fall of the Watchers, the angels who fathered the Nephilim (cf. the bene Elohim, Genesis 6:1-2) and narrates the travels

of Enoch in the heavens. This section is said to have been composed in the fourth or 3rd century BC according to Western scholars.[61]

كتاب نگاه بانان:

بخش اول كتـاب انـوخ به شـرح فـرو افتـادن تعـدادي از فرشتگان، كه پدران نفيليم بودند، ميپردازد.

در ابتدا بيان ميشود كه انوخ تنها يك فرد عادي در جامعه خـــود بـــود كه خداوند چشم بصـــيرت اورا گشـــود و او توانست اتفاقـاتي كه در گذشـته و آينـده روي ميدهند را ببيند.....

نگاه كن به درختان كه چگونه در زمسـتان برگهايشـان را ميريزند بغير از چهارده درخت كه شاخ و برگ كهنه شـان را نگاه ميدارند.....

سـپس جريـان تصـميم فرشـتگان نگاهبـان بر اختلاط با انسانها نقل ميشود:

و سـمياز كه فرمانـده آن‌ها بـود گفت: ميترسم كه البته شـــما با اين عمل موافق نخواهيد بـــود و تنها من بايد جزاي اين گناه عظيم را بپذيرم!

ولي تمـامي فرشـتگان نگاهبـان پاسخ دادند: بيائيد همه سوگند بخوريم و پيمـان ببنـديم بر سر لعن ابـدي كه اين نقشه را رها نكنيم و اين عمل را تا آخر انجام دهيم!

و همگي همپيمان شدند كه تعدادشان دويست نفر بـود و در عهد جـارد اين رويـداد رخ داد و بر قله هرمـون فـرود آمدند.

اين بخش نشــان ميدهد كه در واقع فرشــتگان نگاهبــان مايل به آميزش با زمينيان نبودند و از عقوبت خداوند در ترس بودند و حتما دليل و انگيزه اي بسيار قـوي آن‌ها را واداشته كه اين «فداكاري» را انجام دهند!

در حالي كه در كتـاب عهد عـتيق بيـان گشـته كه پسـران خدا به خاطر زيبائي زنان زميني با آن‌ها آميزش كردند!

همچـــــــــنين به اين نتيجه ميرســـــــــيم كه نفيليم با ساتان(شيطان) رابطه اي ندارد.

در بـــاره اينكه اين دليل و انگـــيزه چه بـــوده در انتهـــاي مطلب سخن خواهيم راند.

و زنـان زميـني بـاردار گشـتند و فرزندانشـان تبـديل به انســـانهائي عظيم الجثه و بدسرشت گشـــتند به نـــام نفيليم، نفيل‌ها هر چه محصول كشت و زرع انسانها بود را ميخوردند و زمــاني كه انســانها ديگر نتوانســتند بــار احتياجات آن‌ها را تحمل كنند شروع به بلعيـدن و خـوردن انسـانها و سـپس حيوانـات و پرنـدگان و ماهيها و حـتي رپتايل‌ها!! كردند و حتي در آخر به جان همديگر افتادند و گوشت و خون يكديگر را خوردند!

وقتي نفيليم شـروع به خـوردن انسـانها كـرد تعـدادي از فرشـــتگان به زمين آمدند تا به انســـانها در برابر نفيليم كمك كنند، عزازيل به انسـان فلـزات موجـود در زمين را شناســـــاند و اين كه چگونه با آن‌ها ســـــلاح‌هاي كارآمد بســازند، و سـنگهاي با ارزش را، و طوطيــاي معـدني و سرمه چشم را، و ابزار رنگرزي و آرايش را.

سمجاز جادو را به انسان آمـوخت و آرمـاروس ضد جـادو را،باراكيژال و كوكابل سـتاره شناسي و صـور فلكي را، ازقيال دانش ابرها را، آراكيل نشانه‌ها (منظور حركت)ي زمين را، شامسيل نشانه‌هاي خورشيد را و سـاريل دوره حركت ماه را.

(در برخي متون نقل شده است كه فرشتگان فرو افتاده اين علـوم را به انسـانها آموختند ولي اين موضـوع بنظر صحيح نميايد، همچنين در اين متون نقل شــده خداوند از اينكه فرشتگان فرو افتـاده علـوم ممنوعه را به انسـانها آموختند خشمگين بـود. به نظر ميايد دسـتكاري در متـون قــديمي با اهــداف نا معلــوم حقيقت دارد. در روايــات ايراني آمده است كه فرشتگان جـادو و علـوم ديگر را به انسـان يـاد دادند تا از خـود محـافظت كند ولي بـرخي از انسانها شروع به سـوء اسـتفاده از اين قـدرتها و علـوم كردند.)

ولي با گسترش آلودگي و فساد و بوجود آمدن موجودات ناخالص و آلوده (بنظر ميايد فرشتگان فرو افتــاده دست به دســتكاري در آفــرينش موجــودات زمين زدند) خداوند اوريل را بنزد فرزند لامخ فرستاد و به او گفت: بنزد نوح برو و او را از تصميمي كه درباره نــابودي زمين گرفــتيم آگــاه كن و به او بگو خــود را مخفي كند و كمكش كن تا خـود و خـانواده اش را نجـات دهد تا نسـلش بـراي آينـده جهان محفوظ بماند.

خداوند به رافائيل دستور داد كه عزازيل را دســتگير كند: دست و پــايش را ببند و در ميانه صــحرا شــكافي درست كن و او را در تــــــاريكي زنــــــداني كن و بر روي آن صخره‌هاي عظيم قرار بده تا به او نـور آفتـاب نتابد و در

روز حسابرسي او به آتش افكنــده خواهد گشت (چــون عزازيل با زندگي در ميان انسانها به گناهان آن‌ها آلــوده شده بود) سپس زمين را كه توسط فرشتگان فرو افتاده آلوده و خراب و پليد گشته بهبودي بخش و پاكسازي كن.

و اربــاب به گابريل دســتور داد كه بر ضد موجــودات بد اخلاق و پليد و فاسد و فرزنــــــدان نامشروعشــــــان و همچـنين فرزنـدان فرشـتگان فـرو افتـاده (نفيليم) وارد عمل شود.

و به ميكائيل دســتور داد: بــرو و ســميجاز و همكــارانش (فرشــتگان فــرو افتــاده) را دســتگير كن كه اكنــون كه نابودي فرزندان عزيزشان (نفيليم) را ديده‌اند (در مقابل تو مقاومت نخواهند كـرد)، آن‌ها را در دره زمين زنـداني كن كه تا هفتاد نسل در آن‌جا بمانند و در روز حسابرسي آن‌ها را به چاه آتش خواهم افكند و زنداني خواهم كرد و از اين ببعد هركه با آن‌ها همــــــدلي كند به آن‌ها خواهد پيوست.

به نظر ميايد هــدف بــرخي افــراد الــوهيم از اختلاط و دستكاري در نژاد بشر جاوگيري از بروز اتفاقي در آينده بود، گفته ميشـود آن‌ها ميدانسـتند كه در آينـده در ميـان انسـانها شخصي بـدنيا خواهد آمد كه به او فرزند انسـان ميگوينــد، ولي اين فرزند انســان كه الــوهيم از بــدنيا آمدنش وحشت داشته كيست؟

در باره فرزند انسان مطالب مختلفي نقل ميشود، عمده اين مطالب بر سه محورند:

1- زمــاني خواهد آمد كه بــدليل فعــال شــدن يك ژن باستاني ديگر مـردان نميتوانند زنـان را بچه دار كننـد، در

اين زمان كه نسل بشر در خطر جدي قرار خواهد گرفت تنها يك زن بطريقي نامعلوم بچه دار ميشود و پســري با قــابليت بــارور كــردن بــدنيا ميــاورد كه ادامه نسل بشر بدست او ممكن است و او را فرزند انسان ميخوانند.

2- فرزند انسان شخصيست كه در آخرالزمــان در مقابل دجــال، ســاتان و نفيليم قد علم كــرده آن‌ها را شكست ميدهد و در آخر باعث پيشي گرفتن انســان از فرشــتگان (الوهيم) خواهد گشت.

3- مسيحيان تاكيد ميكنند كه فرزند انسان همــان عيسي مســـيح است كه در آخرالزمـــان بـــاز خواهد گشت و antichrist را نابود خواهد كرد.

مورد دوم ميتواند انگيزه خوبي براي برخي افراد الوهيم باشد كه دست به خرابكاري در نژاد بشر بزنند تا در آينده سروري خودشان بر جهان حفظ گردد!

حال ميتوان دليل خوبي نيز براي تحريفات ايجاد شده در كتاب عهد عــتيق يــافت، در واقع با پنهــان كــردن انگــيزه فرشــتگان فــرو افتــاده از اختلاط با زمينيــان بــدنيا آمدند فرزند انسان را كتمان كنند!

مثلث اژدها ژاپن

مثلث اژدها... پایگاه UFO؟

گوگل ارث، وب سایت محبوبی که به مردم معمولی اجازه میدهد زمین را از آسمان نگاه کنند، برنامه جدیدی را ارائه کرده است. گروهی از پژوهشگران آماتور، هزاران چیز شگفت انگیز را بوسیله عکسهای با کیفیت بالای این ماهواره، در روی زمین پیدا کرده‌اند. گوگل از عکسهای رنگی با کیفیتی که از فضا گرفته شده، استفاده میکند. گوگل این عکسها را به هم وصل میکند تا فرم کامل و مسطحی از کل زمین رابه ما بدهد یکی از منافع استفاده از این تکنولوژی توانایی مختصات دادن و پیدا کردن سازه‌های جالب و منحصر به فرداز سطح آب و زیر آب است. در یکی از این تصاویر دو شئ دیسک مانند دیده میشود که دقیقا زیر سطح آب قرار دارند و پشت سر هم حرکت میکنند. این دیسکهای پرنده میتوانستند یک توضیح منطقی داشته باشند. اما چیزی که این اشیاء را عجیب میکند این است که آن‌ها در قلب مثلث اژدها عکس برداری شده‌اند.

مثلث اژدها متضاد مثلث شیطان یا مثلث برمودا است که ساحل فلوریدا یکی از راسهای آن میباشد. یکی از راسهای مثلث اژدها ساحل ژاپن است. این دو مثلث تقریبا موازی و در جهت مخالف هم در جهان قرار دارند. مثلث اژدها نیز مانند مثلث برمودا در طی قرنها داستانهای زیادی از اتفاقات ناخواسته و عجیب را رقم زده است.

که البته مثلث اژدها اطلاعـــات دقیقـــتری را از وســـایل پـــرواز غـــیر طـــبیعی که به آب خـــارج و داخل میشـــوند در ســـــاحل ژاپن ارائه میدهد. این وســـــایل پـــــرواز دارای قابلیت‌هـــای شـــگفت انگـــیزی هســـتند. طبق گفته دهها نفـــری که آن‌ها را با چشم خـــود دیده‌انـــد، این ماشـــین‌ها میتوانند با ســـرعت فـــوق العـــاده زیـــادی پـــرواز کنند و با چالاکی تمام در هر مسیری مانور دهند. شـــاید بهـــترین و جـــالبترین قـــابلیت آن‌ها توانـــایی انجـــام عملیـــات زیر آب است.

این وســـیله نقلیه (UFO)ـ با ســـرعت بســـیار زیـــادی وارد اقیـــانوس میشـــود و دقیقا زیر ســـطح آب حـــرکت میکند. دنباله آبی ســـاخته شـــده توسط آن‌ها در هنگـــام خـــروج و دخـــول میتواند کشـــتی‌های بـــزرگ اقیـــانوس پیما را نـــیز واژگون کند. داستانهای کفته شده درباره صـــدها کشـــتی و خدمه آن‌ها که در این آبها گم شده‌اند، به هزاران سال قبل میرسد. یکی از جدیدترین آن‌ها این است که ژاپن، 5 کشتی نیروی دریایی را با 700 خدمه در بین سالهای 1952 تا 1954 در این آبها از دست میدهد.دولت ژاپن که بسیار نگـــران بـــود، در ســـال 1954 تصـــمیم گـــرفت با یک کشتی پژوهشی به همراه 31 دانشمند از جاهای مختلف به بررسی ناپدید شـــدنهای عجیب در این ناحیه بـــپردازد. کشـــتیkaiyo mary شـــماره 5 به قلب مثلث اژدها فرســـتاده شد و دیگر از آن خـــبری نشد. دولت ژاپن این منطقه را بسیار خطرناک توصیف کرد و هر گونه حمل و نقلی را به آن‌جا ممنوع اعلام کرد.

ژاپن تـــاریخ جـــذابی در رابطه با UFOها دارد. تـــاریخ آن‌ها بسیاری از وقایع مربـــوط به UFO و عملیاتهـــای آن‌ها را

ثبت کرده است. یک نقاشی که بر دیواره غاری پیدا شده است، سندی است مبنی بر وجود دو بشقاب پرنده و خلبان آن‌ها که بر فراز گله‌ای از حیوانات وحشی پرواز میکنند و با اسلحه‌هایی به گله شلیک می‌کنند. این واقعیتی است که بوسیله شخصی که شاهد این ماجرا بوده، به تصویر کشیده شده است.

دهها تصویر دیگر به این صورت وجود دارد. یک تصویر رنگی دیگر که از سال 900 میلادی پیدا شده است، واضحانه محل فرود و نشست دیسکهای پرنده را نشان میدهد. این تصویر با کیفیت، پورتالها و برشهایی از بالای یک وسیله نقلیه را نشان میدهد.

افسانه‌ای که تمام اتفاقات ثبت شده را به هم پیوند میدهد، چیستان دوگو DOGU است. مجسمه‌های سفالی دوگو برای قرنها در معرض تماشا قرار گرفته‌اند. این مجسمه کوچک تجسمی از موجودات فضایی امروزی است. بیش از صد عدد از این مجسمه پیدا شده و به نظر میرسد که هزاران سال عمر داشته باشند و حتی قدمت بعضی از آن‌ها به 12 هزار سال پیش میرسد. اگر با دید مدرن به آن‌ها نگاه کنید، جزئیات آن‌ها بسیار خیره کننده است. به نظر میرسد که دوگو یک لباس پرواز در ارتفاعات زیاد پوشیده و روی لباس دستگاههایی که به نظر میرسد لوله‌ها و منافذ و اتصالات، ارتفاع سنج، فشار سنج، کلاه و غیره... باشد.

شگفت انگیز است که کلاه آن در حال نشان دادن یک عینک ایمنی بزرگ به همراه عدسی‌های بزرگ است.

اینها نشان دهنده خلبانان وسایل نقلیه پروازی هستند که برای قرنها دیده شده‌اند و از مثلث اژدها بیرون می‌آیند. لباس پوشیده شده توسط دوگو، هم میتواند محافظی در مقابل خلاء در فضا یا و یا حتی فشار بسیار زیاد در عمق اقیانوس باشد. (لباس غواصی و فضانوردی هردو فشار داخل را ثابت نگه میدارند). یک افسانه باستانی ژاپن توضیح میدهد که چگونه دوگو هر روز از اقیانوس بیرون می‌آمد و به مردم محلی کمک میکرد. دوگو به مردم محلی وسایلی میداد که زندگی روزانه آن‌ها را ساده‌تر کند. چه چیز بیشتر از این میتوانست الهام بخش ساخت مجسمه دوگو باشد.

مجسمه‌های سفالی فضانوردان در کل کشور و در تعداد زیاد پیدا شده‌اند. و حتی ممکن است که آن‌ها به صورت خدا دیده میشدند. بدون شک محبوبیت آن‌ها در تمام کشور گسترش داشته و آن‌ها به گرمی مورد پرستش قرار میگرفتند.

آیا مثلث اژدها فقط یک گرداب ناپایدار زمین شناسی است؟

آیا صدها وسیله گمشده و بشقاب پرنده‌های زیر سطح اقیانوس، فقط یک اثر جانبی اقیانوس است؟

متافیزیک ابن سینا

متافیزیک آن طـــور که ابن ســـینا در کتـــابش با عنـــوان «شفا» در نظر گرفته، توضیح عقلانی همه هستی ست.

ابن سینا «مشتق شدن همه چیز از هستی لازم»، ابـدیت هستی و نیز نفی شناخت آنچه مجزا از منبع هستی ست را در این کتاب توضیح داده است.

ابن ســـینا بـــرای هر علمی موضـــوعی در نظر گرفته و علوم را به دوشاخه نظـری و عملی تقسـیم کـرده است. از نظر او، علم نظـــــری دانشی ست که موضـــــوعش مستقل از ماست درحالی که علم عملی برای ما کـاربرد دارد. او سه نوع علم عملی در نظر می‌گیرد:

دانش کشورداری، اقتصاد و حکومت بر خود. او همچـنین سه علم نظـــــری را ممکن می‌داند: فیزیـــــک، ریاضی و دانش ماوراء الطبیعه.

ابن ســـینا اولین کسی ست که کـــانی شناسی را ابـــداع کرده و در شیمی به شیوه قدیم هم کار کـرده است. ابن سینا در نجوم نیز تحقیقـاتی دارد و با ابوریحـان بـیرونی تبادل فکر داشـته است. یـرداختن به حوزه‌هـای مختلفی که ابن سینا در آن‌ها کـار کـرده از بحث این مقاله خـارج است.

ابن سینا دانش ماوراء الطبیعه را دانشی الـوهی می‌داند و موضوعش را طبق دیدگاه ارسطویی چیزی می‌داند که موجودیت داشته باشد. او به دو دلیل مربـوط بـودن خـدا به دانشهای دیگر را نفی می‌کند:

1. دانش‌هـای دیگر یا دانش عملی هسـتند یا فیزیک یا ریاضی و نمی‌توانند درباره خدا باشند.
2. اگر خـــدا در متافیزیک بررسی نشـــود در هیچ علم دیگـــــری قابل بررسی نخواهد بـــــود. حـــــتی اگر محـــوریت موضـــوع خـــدا در این علم لازم باشد نمی‌توان جز این پذیرفت که خـدا موضـوع خـود را تشکیل می‌دهد.

ابن ســـینا این مـــورد را مطـــرح می‌کند که موضـــوع متافیزیک به علت اولیه مربـوط است. اگرچه به نظر ابن ســـینا، علت اولیه موضـــوع منحصر به متافیزیک نیست. چرا که وجود این علت باید در این علم نشـان داده شـود. ابن سینا با استفاده از متافیزیک ارسـطو این راه حل را پیشنهاد می‌کند که موضوع متافیزیک هسـتی آن گونه که هست می‌باشد که با هر آن چه وجود دارد اشـتراک دارد. در تاریخ متافیزیک ابن سـینا نخسـتین کسی ست که این راه حل را پیشنهاد کرده است.

ابن ســینا موضــوع متافیزیک را با موضــوع دیگر علــوم نظری مقایسه کرده است. او فیزیک را دانش اجسام آن گونه که هستند نمی‌داند بلکه آن گونه که حـرکت می‌کنند یا سـاکنند. ریاضـیات از نظر او، دانش مربـوط به انـدازه گــیری و اعــداد است و بنــابراین به هســتی که حــادث شدنش ریاضی ست ارتباط دارد. در هر دوی این دانشـها هستی به طور محدود بررسی می‌شود چـرا که به مـاده، انــدازه یا تعــداد بســتگی دارد. در این دو دانش، هســتی پیش فرض شده است بدون آن که بـرای خـودش مطالعه شـــود. هســـتی موضـــوع دانش متافیزیک است و در این دانش بدون هیچ محـدودیتی بررسی می‌شـود. متافیزیک

همه مقوله‌های مربوط به هستی از جمله: ذات، کمیت و کیفیت را شـامل می‌شـود ولی مقوله عمـومی‌تر خـود هستی ست که بقیه مقوله‌ها را دربر می‌گیرد.

موضوع متافیزیک، هستی همانطور که هست و مشـترک با هر آن چه هست می‌باشد. ابن سـینا می‌گوید که هستی نخستین موضوعی ست که به فکر در می‌آید. این نظر ابن سینا بعدها توسط فیلسـوفانی نظـیر آکوینـاس وهایدگر استفاده شـده است. تعبـیر هسـتی از این جمله ابن سـینا، درک روح ما از موجـودیت داشـتن چیزهاست. هسـتی، همه چـیز را نه آن طـور که این گونه یا آن گونه است بلکه آن طور که موجودیت دارد دربر می‌گیرد.

ابن سینا علاوه بر ارسطو، از نظر فارابی نیز بهره برده است. فارابی متافیزیک ارسطو را به این صورت در نظر گرفته بود که 10علت برای هستی وجود دارد که 9 علت ثـانوی هسـتند. از نهمین علت، علت دهم که علت فعـال است به وجود می‌آید.

دو علت اول، اولین کـره آسـمانی و هفت علت کـرات مربـوط به سـیارات را یدید اورده‌اند. فـارابی روح این کـرات را به خلقت جـوهر جسـمانی توسط خـدا مربـوط می‌دانست که ماده اولیه همراه با حرکت را تشـکیل داده است که اجزایش با وجود تفاوتهای شکلی به‌هارمونی و همـاهنگی رسـیده‌اند، نیزعناصر چهارگانه طـبیعی یعـنی گرمـا، سـرما، خشـکی و رطـوبت از آن‌ها تشـکیل شـده است. در ادامه چرخه تکـاملی، اشـکال کـامل‌تر یعـنی گیاهان، جانوران و انسان یدیدآمده‌اند. فـارابی همچـنین به علم منطـق، توانـایی زبـان و فکر یرداخته است. او تکامل ذهن را به سه مرحله ذهن بـالقوه، ذهن بالفعل و

ذهن به دست آمـده تقسـیم کـرده است. از نظر او، نـوع سـوم ذهن با به کـار بـردن تصـاویر و تصـورات ذهـنی حاصل شده است.

ابن سینا نخسـتین کسی ست که بین ذات* و موجـودیت، فرق قائل شده است. از نظر او، موجودیت همان حـادث شـده از ذات است. به عبـارت دیگـر، موجـودیت همـان چیزی ست که به ذات می‌رسد وقتی که وجود می‌یابد.

ابن سـینا مفهـوم لازم را در نظر می‌گـیرد. از نظر او، لازم تاییدی بر موجودیت است. ارسـطو نـیز لـزوم را در متافیزیک خود به عنوان مفهـومی اساسی مطـرح کـرده بود. ابن سینا لزوم خدا را به عنـوان دلیلی بر موجـودیت خدا به کار می‌برد.

یکی دیگر از مشخصه‌های متافیزیک ابن سـینا، تفـاوتی ست که بین لازم و ممکن مطرح کـرده است. از نظر او، لازم به علت احتیـاجی نـدارد در حـالی که ممکن به علت محتـاج است. توجه به تفـاوت بین ذات و موجـودیت در اینجا ضروری ست: هسـتی لازم، اصل موجـودیتش را در خـود دارد اما هسـتی ممکن این طـور نیست و اصل موجـودیتش را در خـود نـدارد. بـرای هسـتی ممکن، موجـودیت یک حادثه است که به ذات اضـافه می‌شـود. هستی ممکن به چیزی احتیاج دارد تا واقع شود که همان هسـتی لازم است. به عبـارت دیگـر، هسـتی لازم همـان علت هستی ممکن است که موجودیت آن را سـبب شـده است. این هسـتی لازم به نوبه خـود، یا لازم است یا ممکن و اگر ممکن باشد برای موجودیت یافتنش به علت لازم دیگـری احتیـاج دارد. بنـابراین هسـتی لازم به طـور الزامی باید وجود داشته باشد تا همه چیز هستی خـود را

از آن بگـیرد. ابن سـینا تایید کـرده است که در هسـتی لازم، هستی و ذات یکی هستند.

طبق اسـتدلال ابن سـینا، وجـود ابـدیت هسـتی الـزامی ست. چرا که در یک تداوم زمـانی، هر چـیز توسط علـتی به وجـود آمـده که خـودش علـتی ممکن است. بنـابراین همیشه می‌تـوان به یک علت درونی و سـیس یه علت آن علت رسید و تا بی‌نهایت ادامه داد. طبق نظر ابن سـینا، اگر بخواهیم بـرای چـیزی علـتی در نظر بگـیریم، باید آن علت به طور هم زمان با آن چه سبب شده وجـود داشـته باشد بنـابراین علت لازم آن خواهد بـود. خلقت از نظر ابن سـینا، به این معـنی نیست که موجـودیت از یک «تصمیم» درونی در زمان مشتق می‌شود (تصمیم الوهی که مشکل چندگانگی را ایجـاد می‌کند) بلکه به این معـنی ست که یک شیء، موجـودیتش را از یک علت لازم گرفته است. بنـابراین خلقت یک وابسـتگی در هسـتی ست نه تداوم زمانی.

الزام ابدیت هستی در دیدگاه ابن سینا یعنی اثبات ابدیت هستی توسط ابن سینا. به عبارت سـاده‌تر اثبـات ابـدیت هستی یعنی اثبات وجودی ابدیت هسـتی. یس احتمـال و امکـان در آن راه نـدارد. ابن سـینا هسـتی را ابـدی می‌دانست.

ابن سـینا دو دلیل بـرای نادرست بـودن نظریه تـدوام درونی-زمانی اصل اولیه نسبت به موجودیت جهان ارائه داده است:

1. اگر در نظر بگـیریم که خـدا قـدرت خلق کـردن را قبل از خلقت داشـته، این اشـکال وجـود خواهد

داشت که زمانی معین قبل از خلقت جهـان وجـود داشـته که شـامل خـدا هم شـده است و این غـیر ممکن است،

2. اگر در نظر بگیریم که خدا خلقت را در زمانی غـیر از زمانی که جهان را خلق کـرده است می‌توانست آغاز کرده باشد، این اشکال وجود دارد که خالق در زمـان معـنی از نـاتوانی به توانـایی رسـیده و این لزوم خلقت بوده که به او چنین امکـانی داده است و این مورد، اشکال دوم این نظریه است.

ابن سینا در کتابش نتیجه گرفته که تداوم درونی-زمـانی بـرای خلقت غـیر ممکن است و خلقت را باید به صـورت یک اشتقاق موجـودات از فکر خـدا در نظر گـرفت چراکه خـدا فکـری خـالص است که به فکر می‌آید و فکـرش به صورت کار است که همان ذات همه موجودات است.

ابن سـینا با این نظریـه، چنـدگانگی را از اصل اولیه رد کـــرده است: «او همه چـــیز را در آن واحد به تفکر در می‌آورد که به چنـدگانگی در مـاده شـکل می‌گـیرد یا در حقیقت ذاتش به فرمهایشـــان درمی آورد اما این فرمها از فکر او مشـتق می‌شـود.» ذات اجسـام به دلیل آن که فکر شده‌اند، وجود دارد. جهان از این فکر که همان اصل اولیه لازم است یدید آمده است.

برای این که این اصل دارای یگـانگی باشـد، ابن سـینا از اصل نئو افلوتینی بهره گرفته و در کتابش نوشـــته است که اشـــتقاق اول از واحد است که فکر دیگر را مشـــتق می‌کند و این اشـتقاق ادامه می‌یابد و تحت هر فکـر، یک کره آسـمانی وجـود دارد (ابن سـینا در مجمـوع 10 فکر

مجـــــــــــزا در نظر گرفته است). طبق این نظریه نئو افلوتیــنی، جهــان از یک اشــتقاق اولیه از فکر الــوهی سرچشمه گرفته است.

نظریه متافیزیک ابن سینا چند مشخصه مهم دارد:

1. ابن سینا پایداری موضـوع متافیزیک یعـنی هسـتی همان طور که هست را مطرح کرده است.
2. هســـتی، نخســـتین موضـــوعی ست که به فکر ما می‌رسد.
3. ابن ســینا ذات و موجــودیت (یا هســتی) را از هم متفـــــاوت در نظر گرفته است. این مـــــورد در متافیزیک یونانی بررسی نشده بود.
4. خدا هستی لازم است که هسـتی و ذاتش لزوما در او مرتبط هستند.
5. جهان (ذات‌ها) از خدا مشتق شـده که خـودش فکر می‌شود.

لازم است اشاره کنم که دور شدن ابن ســینا از فلســفه ارســطو را یکی از مزیــات فلســفه ســینایی می‌دانند. هرچند که بهــتر است وجــوه متفــاوت هر دو را در نظر گرفت.

- اگر کلمه ذات یا essence را دربــاه خــدا به کــار بــریم، ذات همــان جــوهر یا substance است. ارسطو نیز برای جـوهر یا substance چهـار معنا در نظر گرفته بود: 1ـ ذات یا ti esti 2. فراگیر یا universal 3. گونه 4. سوبسترا.

منابع:

1. برهـان شـفا-شـيخ الـرئيس بـوعلی سـينا-ترجمه مهدی قـوام صـفری- انتشـارات کتابخانه مرکـزی- تهران
2. فن سـماع طـبيعی از کتـاب شـفا- شـيخ الـرئيس بـــوعلی ســـينا- محمد علی فـــروغی- انتشـــارات کتابخانه مرکزی-تهران
3. Avicenne, La Metaphysique Du Shifa,trad. M. Achena et H. Masse, Les Belles Lettres, 1995
4. Le Statut De La Metaphysique, Alain De Libera, La Philosophie Medievale, PUF, 1993

ماشین زمان سومریان باستان

معما در یک پکیج مرمـــوز پر از ســـوال پیچیـــده شـــده، جستجو در باستان عالم آتلانتیوم. علم این را کشف کـرد که آثـــار تصـــنعی و رابطه آن با امـــپراطوری پیشـــرفته باستان از 15000 الی 50000 سال پیش وجود داشـت، این‌ها چه کســانی بودنــد؟ آن‌ها نســبت به سیســتم دور ستاره‌ای چقدر دور بودند؟ تمام این سوالات شاید بــرای عده‌ای خیلی سخت برای به کار بردن باشد. بنشینید و با خود به آتلانتیوم فکر کنید و نظر خود را بدهید.

تمدن 6500 ساله سـومریان نوشـتن را اخـتراع کـرد که الفبای آن شامل صدها حرف بود. آن‌ها به منظور اضافه کردن تصویربه مدارک خود مهرهای استوانه‌ای را اختراع کردند. تئوری‌هــای زیــادی در مــورد نحــوه ســاخت این مهرهای استوانه‌ای میباشد، اما کسی واقعا نمی‌داند.

دهها هزار مهر بوسیله باستان شناسان طی 125 ســال اخیر پیدا شده که آن‌ها را از موزه‌های لندن و بغداد جمع آوری کردند. بســیاری از این لوحهــای باســتانی دانش باورنکردنی را از قبیل وجـود حیـات در تمـام سـیاره‌های منظومه شمسی آشکار می‌سازد که وضعیت و حتی رنگ آن‌ها وابسته به خورشید است.

سـومر این دانش پیشـرفته را مـدیون آنونـاکی (خـدایان سـومریان که از بهشت آمـده اند). این لوحهـای سـفالی امــروزه به عنــوان وثــائقی در عملیــات ســری ملی که ممکن است منجر به تولید یک ماشین زمان واقعی شــود است.

دکتر بـوریش میکروبیلوژیسـتی که داسـتان فـوق العـاده جالبی را در مورد درگیری خود در عملیات فوق سری که از سری هم سری‌تر بود سـاخت. حـال یک مـامور گـردن کلفت میخواهد که همه چیزهـایی که میداند را بگویـد، او در واقع چیزهای زیادی میداند. اگر بوریش داسـتان خـود را بســازد، آنــوقت ما شــاهد یک «ژول ورن» مــدرن هسـتیم. بـوریش ادعا داشت که گـروهی از دانشـمندان اطلاعاتی را که در مورد مهر استوانه‌ای سومر پیدا کرده بودند را بــرای طــرح و ســاخت دوبــاره دســتگاه «استارگیت» استفاده کنند. (استارگیت: فیلمی در مـورد بیگانه‌ها که در سال 1994 به کارگردانی «رولند امریچ» و بازیگری «کورت راسل» ساخته شد)

این دســتگاه میتوانست به طــور مســلم و دقیق جــای سوراخهای کرم خـورده و کیسه‌های حمل بـار و مهمـات را بر روی آن‌ها به منظور تبادل اطلاعـات به مسـافتهای دور به دور دنیا مشـخص کند. این دسـتگاه از یک بشـکه مهر و موم شده به قطر 18اینچ و طول 6فـوت پر شـده از گاز آرگون یا گاز دیگری است استفاده میکند.

تعدادی الکترومگنت بشکه را احاطه کـرده و هنگـامی که نـیرو به داخل مگنتها به نوسـان در می‌آیـد، سـوراخهای کرم خورده را پیدا کرده، مثل گـرفتن کانـال رادیـویی در رادیو، این پروژه در عملیات سری به آئینه معروف است.

چیزی که دانشـمندان بر طبق گفته‌هـای دکـتر بـوریش با سرعت به آن رسـیدند این بـود که این دسـتگاه چنـدکاره بــود. او میخواست بوســیله تغیــیرات در تنظیم نــیرو و تنظیمــات بشــکه تصــاویر تولید کند. او مصــمم بــود که

تصاویری از وقایع و اتفاقاتی که در آینــده بر روی زمین خواهد افتاد را به تصویر بکشد.

آئینه سالها استفاده میشده و هوشیاری محققان نسـبت به افـرادی که از آینـده دور ما هسـتند را معـرفی میکند. دکـتر بـوریش مفصل شـرح داد که چطـور دو جامعه یکی 47000ســال و دیگــری 52000ســال در آینــده از لحــاظ دیـدار بواسـطه افـراد خاصی در دو فـریم زمـانی به حد اعلی خواهند رسید.

اگرچه حــتی ما که بیننــده آینــده هســتیم، به این نتیجه رسیدیم که باید مختلفتر از چیزی که الان هستیم باشیم، حتی در حرکت کردن در عظمت کهکشانمان.

پس از سالها اسـتفاده، بـرای محققـان نـامعلوم بـود که اسـتفاده از این دسـتگاه یک دگرگـونی در خط زمـان ما است و حقیقت ما در جنبش بود زیـرا که مشـاهده آینـده در اینجا و در همین لحظه دارد اثر خـــود را میگـــذارد. اساسا یک لـوپ بی‌نهـایت در حـال تشـکیل شـدن بـود. وقتی که ما آینده را مشاهده میکنیم میتـوانیم تغیـیراتی در زمان خود به روشهای زیادی انجـام دهیم که در آینـده اثر میگذارد. سرانجام این لوپ یک لوپ بسـته خواهد شد و همه چـــــیز بارها و بارها تکـــــرار خواهد شد. طبق گفته‌های دکتر بوریش، این دستگاه بی‌مصرف شده زیــرا ترس از این است که شاید این دستگاه به طـریقی به رخ دادن وقایع در سالهای آینده کمک کند.

این آئینه رخ دادن یک عـــذاب شـــدید و دردنـــاک را که میتواند میان سالهای 2012 و 2016 باشد را پیش بینی کرد.

آئینه فقط آینده امکانپـذیر را میسر میکنـد، بـاز میگـوئیم که دیـــــدن آینـــــده میتواند آن را تغییردهد پس آن‌ها درصدهایی از امکانپذیری را به وقایع میدهند.

عـــذاب آینـــده درصد پـــایینی از امکانپـــذیزی را به علت مداخله و نفــوذ ما و نسل آینــده را دارد. دکــتر بــوریش حـــداقل اعتقـــاد داشت که شـــاید آن‌ها غضب و مـــدت عذابهای آینده را به حداقل برساند.

غــیر فعــال کــردن آئینه بخشی از این نفــوذ بــود و همه موافق بودند که آن را تا زمان سپری شدن این مصــیبتها و بلاها فعـــال نکنند. اگر هر کـــدام از این حرفها درست باشد پس چرا دکتر دان میخواست این حکایت وحشــتناک را بسراید؟

او بنظر میرســید که یک روحـــانی و یک مســیحی نمونه باشد و میگویند که به او دســتور داده شــده بــود که این اطلاعات را به بالا دستهای خود ببرد. این آشکارسازی‌ها در تمـــام دفـــاتر تجسس و تحقیق طی ســـالهای درازی پخش شدند. حدسهایی که جنگ عراق یک سرپوش بــرای اکتســاب و بازیــافت صــنایع مصــنوعی باســتان بــود که میخواست در پروژه آئینه کمکی داشته باشد.

موزه عراق به غــارت رفت و هنــوز قطعه‌هــایی از مــوزه مفقود هستند.

مدارک و اطلاعات قابل توجهی از آئینه جمع آوری شــده که در انجمن کشورمان(کشور نویسنده) به صورت جــدی گرفته شده.

مقادیر بزرگی از تابوتهای پلاستیکی در سرتاسر کشور پیدا شده. یک میلیون تابوت در فاصله 10مایلی فرودگاه آتلانتا قرار گرفته‌اند که نزدیک مسیرهای اصلی قطار هستند. این تابوتها توسط سازمان امنیت قومی و مرکز کنترل بیماریهای کشور خریداری شد. محققین آماتور مراکز بازداشت بزرگی را درست نزدیک ریلهای آهن پیدا کردند. فیلمهای گرفته شده از این ساختمانها در منطقه‌ای بسیار بزرگ و آشکارا حفاظت شده با حصار خاردار با ارتفاع 20فوت را نشان میدهد.

بدون درنظر گرفتن مقدمه‌ای برای این آماده سازی عظیم، به نظر راحت و آسان میرسید که ببینیم این ساختمانها در نهایت در شرایط آشفته و پتانسیلی از روی عناد و بدخواهی استفاده خواهد شد، البته در صورتی اوضاع خیلی بد شود.

کتاب آشکارا سازی(12.6)ـ به موقعی اشاره میکند که ستاره‌ها به زمین برخورد کرده و همانند مشعلی آتش گرفته، هر کوه و جزیره‌ای از جای خود تکان خورده و پادشاهان زمین، دولتمندان، فرماندگان و دانشمندان خود را در غارهایی درون زمین و داخل صخره‌های کوهها به هنگام فرا رسیدن روز خشم پنهان میکنند.

دکتر بوریش و دیگران بیان کردند که پایگاه‌های بزرگ زیر زمینی طی 20سال اخیر در سرتاسر آمریکا با تمام وسائل لازم برای زندگی در آن‌ها ساخته شده است. طی این فاش سازی‌ها این ساختمانها دیگر نمیتواند آن کمکی که انتظار میرفت باشند. آیا آنوناکی باستان این ساختمانها را به منظور ساخت ماشین زمان ترک کرده؟

آیا برخی از دانشمندان نترس و بی‌بـاک درگـیر اسـتفاده از دستگاهی شده‌اند که بتواند زمان و فضا را شکافته؟

در زنجیره آتلانتیوم جواب «بله» است

آیا ما میتوانیم به عنوان یک جامعه آزمایشات یک دستگاه بیگانه که پتانســیل متلاشی کــردن دنیا را دارد را اثبــات کنیم؟

تقریبا نمیتوان این کار را انجـام داد، به همین دلیل است که برخی از دانشمندان حیرت زده باید در محیطی کــاملا ســری به فعــالیت خــود بپردازند زیــرا آن‌ها می‌دانند که خشمی در کار است.

بهترین قسمت این اتفاقات ناگهانی این است که تمامی بشر از صورت زمین پــاک خواهند شــد، درست مثل بقیه ما.

نیروهای کیهانی بر سرنوشت انسانها تاثیر میگذارند!

در زمان تولد یک کودک تمام مجمع الکواکب، ستارگان و کهکشان‌های دیگر که در افق زمین در حال گردش هستند در ذهن کودک ثبت می‌شوند. شرایط کیهانی موجود در لحظه تولد، با تمام ضعف‌ها، قوتها و توانایی‌هایش بر کل زندگی انسان اثر می‌گذارد. آگاهی یا تشخیص، ملاکی برای وجود یا عدم وجود هیچ چیز نیست. حوزه‌های مختلف انرژی در اطراف انسانها وجود دارند. امروزه دانشمندان معتقدند هر جرم آسمانی تشعشع رادیو اکتیو منحصر به فرد خود را دارد. امواجی که سیاره زهره از خود ساطع می‌کند آرام و ساکن هستند. امواجی که از سیاره مشتری به ما می‌رسند متفاوت از امواجی هستند که از خورشید به ما می‌رسند. این تفاوت به خاطر اختلاف ترکیبات گازی لایه‌های تشکیل دهنده هر جسم است.

so1

آزمایشات:

1) در اروپا همه ادارات ثبت اسناد رسمی لحظه دقیق تولد را می‌نویسند، و گوکولن توانست این اطلاعات را جمع آوری کرده، با نحوه قرار گرفتن سیارات که از جدول‌های ستاره شناسی استخراج کرده بود تطبیق دهد. او 576 عضو فرهنگستان پزشکی را انتخاب کرد و با تعجب مشاهده نمود که تعداد بسیارزیادی از آنان وقتی متولد شده‌اند که، مریخ و زحل تازه طلوع کرده یا به بلندترین نقطه خویش در آسمان رسیده بودند. او برای مطمئن شدن از این کشف عجیبش نمونه دیگری از

 طبیب مشهور را در نظر گرفت و به همان نتیجه رسید. ارتباط آماری بسیار محکمی میان برخاستن این دو سیاره در لحظه تولد نوزاد و موفقیت آتی او بعنوان یک طبیب وجود داشت. احتمال تصادفی بودن این پدیده در مجموع این دو آزمایش حدود یک میلیونم است. برای اولین بار در تاریخ، دانشمندی مدرکی ارائه داده بود حاکی از این‌که سیارات واقعاً بر زندگانی ما تأثیر می‌گذارند، و یا دست کم نشان دهنده تاثیری هستند. این امر نقطه برخورد حساسی با اعتقادات کهن طالع بینی را در اختیار علم قرار می‌دهد.

طالع بینی بر پایه این مقدمه بنیادی قرار دارد که پدیده‌های آسمانی بر رویدادها و موجودات زنده زمین اثر می‌گذارند. هیچ دانشمندی و یقیناً هیچ زیست شناسی که با آخرین تحقیقات بر روی آب و هوا و ریتم‌های طبیعی آشنا باشد، نمیتواند با این اصل مخالفت کند. زمین و موجودات زنده آن از کیهان تاثیر می‌پذیرند، و تنها جای بحث در اینست که این اثر پذیری تا چه حد و چه درجه‌ای می‌باشد. طالع بینان ادعاهای بسیاری دارند که هنوز اثبات نشده و احتمالاً از پندارهای غلطی سرچشمه می‌گیرد، اما مدارک متعدد و رو به افزایشی نشان می‌دهند که لااقل برخی ازین ادعاها حقیقت دارد.

2) میشل گوکولن در زمینه این تلاش هنوز سهم بزرگی دارد. او به دنبال کشف رابطه میان مریخ و طب، تحقیقاتش را به سایر مشاغل گسترش داد و تاریخ تولد همه فرانسویان مشهوری را که می‌توانست پیدا کند جمع آوری کرد. یکبار دیگر ارتباط قانع کننده‌ای میان

سیارات و مشاغل مشاهده شد. اطباء و علمـای مشـهور وقـتی متولد شـده بودند که مـریخ از افق بـالا می‌آمـده است در حالیکه هنرمنـدان، نقاشـان، و موسـیقیدانان به نـــدرت در این زمـــان به دنیا آمـــده بودند. نظامیـــان و سیاستمداران غالبـاً در حـال بـالا آمـدن سـیاره مشـتری متولد گشته‌اند، اما نوزادانی که در موقع فرود آمدن این سیاره بدنیا آمده‌اند به ندرت دانشمند شده‌اند.

هیچ نویسـنده فرانسـوی مشـهوری وقـتی زحل در حـال فرود بـوده متولد نگشـته اسـت، اما با وجـود همه اینهـا، تمـامی این ارتباطـات آنقـدرها هم سـاده و سر راست نیستند. گوکولن می‌بایست به روش‌های آماری پناه بـبرد تا این روابط را ثابت کند.گوکـولن مجبـور شد تحقیقـات مشابهی را در ایتالیا، آلمـان، هلند و بلژیک انجـام دهد تا این‌که سه سـال بعد دارای بیست و پنج هـزار نمونه شد. نتایج یکسان بـود. دانشـمندان و اطبـاء یقینـاً به مـریخ و زحل وابســـته بودند و نظامیـــان، سیاســـتمداران و ورزشـــکاران برجســـته به ســـیاره مشـــتری و تولد نویســـندگان، نقاشـــان، و موســـیقیدانان به حضـــور هیچ سیاره‌ای بستگی نداشـت، اما به وضـوح از مـریخ و زحل دورتر به نظر می‌رسـید، در حالیکه دانشـمندان و اطبـاء نسبت به مشتری دوری گزین بودند.

این آزمـایش بـدون هیچ شک منطقی نشـان می‌دهد که وضعیت سیارات در آسمان دارای معنائیست- وضـعیت، و نه خود سیارات-. هنوز باید بررسی کـنیم که آیا سـیارات مستقیماً بر ما اثر می‌گذارند و یا آن‌که وضـعیت آن‌ها در آسـمان نشـانه‌ای است از طـرح کیهـانی عظیم‌تـری از انرژی که آن سـیارات و نـیز خـود ما جـزء کـوچکی از آن

هستیم.سیاره، یا تـرکیب صـور فلکی، طفل را در لحظه تولد تحت تــاثیر قــرار میدهند و آینــده او را به نحــوی مشـخص می‌سـازند. البته این طـرز تلقی سـنتی طـالع بینان است: صورت آسـمان در لحظه دقیق تولد بر طفل نقش می‌بندد و سرنوشتش را شکل می‌دهد.

گوکـــولن فکر می‌کـــرد که ممکن است تمایل به متولد شدن تحت طالع یک سیار ه‌ی معین وراثــتی باشد. ازاین رو برای آزمایش در این بـاره، در نـزدیکی پـاریس بمـدت بیش از پنج ســال بر روی اطلاعــاتی که دربــاره بیش از سی هزار پدر و مـادر و طفل از کشـورهای مختلف جمع آوری نموده بود کـار کـرد. او نقشه وضـعیت‌های زهـره، مریخ، مشتری و زحل را برای همه مردم مـورد آزمـایش، ترسیم نمود و مدارک غیر قابل انکاری کشف کرد مبــنی بر این‌که والدینی که در موقع طلـوع یکی ازین سـیارات متولد گشته‌اند غالباً وقـتی بچه شـان متولد می‌شـود که همان سیاره در همان وضعیت باشد.

گوکولن نتیجه می‌گیرد که تمـام آینـده تخصصی طفل به ساختمان ژنتیک او بستگی دارد که قسمتی از آن، لحظه تولد او را هم مشـــــــخص می‌کند. او معتقد است که با مطالعه وضعیت در وقت تولد، پیشگوئی طبیعت و مــزاج و رفتار اجتماعی آتی فرد به نظر ممکن می‌آید.

معرفی شعور و ادراک غیر معـرفی شـعور و ادراک غـیر بشری از دیدگاه وحی در قرآن

تغذیه جنیان

و کاین من دابه لا تحمل رزقها الله یرزقها و ایـاکم و هو السمیع العلیم (عنکبوت/60):

و چه بســیار جنبنــده‌ای که قــدرت حمل روزی خــود را نــدارد، خداوند او و شــما را روزی می‌دهد و او شــنوا و داناست.

جنیان از آب، استنشاق انواع غذاها، عطرها و گیاهـان به شــکل متفــاوت از انســان بهــره می‌برند. چــون خــاکی نیستند به دســتگاه گــوارش شــبیه ما محتــاج نمی‌باشــند. ولی دارای ســاختار آنــاتومیکی متناسب با خلقت خــویش جهت جذب انرژی هستند.

آپلود و بهترین تصویر و عکسهای لینک اینــترنت تغذیه در شکل غیر خــوراکی منحصر به جنیــان نیست و این شــکل از تغذیه در ساختار فیزیولوژی اندام انســان نــیز بررسی و کشف شده است. بعنوان مثال بــدن خــاکی انس دارای مکانیسم تغذیه نــوری از اشــعه خورشــید بمنظــور تــامین ویتامین D از طریق تمام سطح پوست خویش می‌باشد.

در قـــرآن خصوصا در ســـوره رحمن به زیبـــائی تمـــام، توصــیفات جن و انســان و تعلقــات تغــذیه‌ای ایشــان در مبحث وعده پاداش اخروی ذکر شده است.

تمایلات تغذیه‌ای جنیــان در کنــار انســانها در آیــات زیر به خــوبی، راه را بــرای تحقیقــات بشــری همــوار می‌نماید.

آیات زیر وعده‌هائی ست که به هر دو گروه جن و انسان داده شده است. قبلا آورده شد که گـروه جن به آب نیـاز دارد و اینک نیاز آن‌ها به تغذیه بررسی می‌گردد:

فیها فاکهه و النخل ذات الاکمـام – و الحب ذو العصف و الریحان – (رحمن/11و 12):

که در آن میوه‌ها و نخلهای پرشکوفه است – و دانه‌هـائی و گیاهان خوشبوآپلود و بهترین تصویر و عکسـهای لینک اینترنت

ذوتا افنان – فیهما عینـان تجریـان – فیهما من کل فکهه زوجان – متکئین علی فرش بطائنها من استبرق و جـنی الجنتین دان(رحمن 48و50و52و54):

دارای انواع نعمتها و درختـان پرطـراوت است – در آن‌ها همیشه چشمه‌ها جاریست – در آن دو (برای دو گروه جن و انس) از هر میوه‌ای دو نوع وجـود دارد – این در حـالی است که آن‌ها بر فرشهائی تکیه کرده‌اند با آسترهائی از دیبا و ابریشم و میوه‌های رسیده آن باغهـای بهشـتی در دسترس است.

آیا راسـتگوتر از خـالق و روح القـدس جبرئیل و محمد امین و کتاب قرآن خواهید یافت؟

افلا یتدبرون القرآن و لو کـان من عند غـیر الله لوجـدوا فیه اختلافا کثیرا (نساء/82).

از آیات فوق در سـوره رحمن که به دو گـروه جن و انس بطور واضح وعده بهشت و توصیفات خوراکیهـای متنـوع و چشـمه‌های آب داده شـده اسـت، میتـوان در شـکل خوراکیهای جنیان به علم دست یافت.

چنانچه مرکزی تحقیقـاتی در زمینه شـعور و ادراک غـیر بشـری در ایـران تشـکیل می‌شـد، قـرآن می‌توانست به عنوان منبعی موثر جهت پیشـبرد اهـداف شـعور مـاوراء مورد استفاده قرا گیرد.

کسانیکه از طریق ریاضت، شـاهد دنیـای جنیـان بوده‌انـد، مدعی‌اند که تغذیه پرنـــدگان و حیوانـــات جن در بـــرخی موارد از پسماندهای غـذای بشر بصـورت استنشـاق نـیز صورت می‌پذیرد.

آیا همـانطور که در تغذیه حیوانـات، پرنـدگان و حشـرات دنیای قابل رویت ما، تنوع شـکلی - حرکـتی بینهـایتی به بروز و ظهور رسیده، در تغذیه حیوانات و پرندگان دنیای نا مرئی جن نیز این تنوع شکلی - حرکتی موجود اسـت؟ آپلود و بهترین تصویر و عکسهای لینک اینترنت

همـانطور که میدانید دامـپروری در جوامع مورچه‌ها نـیز دارای رونق می‌باشد.

و منحصر به انسان نیست!

آیا تسخیر حیوانات و پرنـدگان در شـکل اهلی به منظـور بهره مندی خوراک و حمل بار در هر دو دنیای جن و انس به اراده الله امکـان پـذیر اسـت؟ ضـمن آن‌که حیوانـات و پرندگان در اشکال غیر اهلی (وحشی) در هر دو حالت به وفور یافت می‌شوند!

و ان لکم فی الانعام لعـبره نسـقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشـاربینآپلود و بهـترین تصویر و عکسهای لینک اینترنت (نحل/66):

و در وجود چهارپایان، برای شما عـبرتی اسـت؛ از درون شکم آن‌هـا، از میـان غـذاهای هضم شـده و خـون، شـیر خالص و گوارا به شما می‌نوشانیم.

جنیـــان نـــیز از مـــرد و زن خلقت یافته‌اند. و بواســـطه آمیزش صاحب فرزند می‌شوند.

فیهن قصرات الطرف لم یطمثهن انس قبلهم و لا جــان (رحمن/56):

در آن (باغها) زنـــانی هســـتند که جز به همســـران خـــود عشق نمی‌ورزند و هیچ انســـان و جـــنی پیش از این‌ها با آنان تماس نگرفته است.

فیهن خیرات حسان (رحمن/70)ـ - حـور مقصـورات فی الخیـــام (رحمن/72)ـــ - لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان(رحمن/74).

در آن (باغها) زنانی نیکو خلق و زیبایند - حوریانی که در خیمه‌ها مســتورند - هیچ انس و جــنی پیش از ایشــان با آن‌ها تماس نگرفته است.

آیــات فــوق نشــان می‌دهد که زوجیت در جنیــان موجــود است. به عنــوان مثــال در آیه زیر از مــردان جن ســخن می‌راند:

و انه کــان رجــال من الانس یعــوذون برجــال من الجن فزادوهم رهقا (جن/6):

و این‌که مردانی از انسان به مردانی از جن پنـاه می‌برند و آن‌ها سبب افزایش گمراهی وطغیانشان می‌شدند.

تــداوم نسل بین جنیــان بواســطه وجــود زوجیت حاصل می‌آید.

و اذ قلنا للملائکه اسـجدوا لادم فسـجدوا الا ابلیس کـان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه و ذریته اولیـــاء من دونی و هم لکم عدو بئس للظالمین بدلا (کهف/50):

و هنگـامی که به ملائکه گفـتیم بـرای آدم سـجده کنیـد، آن‌ها همگی ســجده کردند الا ابلیس که از جن بــود. و از فرمان پروردگارش بـیرون شد. آیا او و فرزنـدانش را به جـای من، اولیـای خـود انتخـاب می‌کنیـد، در حالیکه آن‌ها دشـــمن شـــما هســـتند.چه جـــایگزین بـــدی ست بـــرای ستمکاران!

در آیه بــالا کلمه ذریته بــرای ابلیس که از جنیــان اســت، نشان از فرزند دار شدن جنیان می‌باشد.

...و أ جلب علیهم بخیلک و رجلک و شارکهم فی الأمـوال و الاولاد وعدهم وما یعدهم الشیطان الا غـرورا (اسـراء/64).

مشـارکت جن در ذریه انسـان خـاکی، هیبریـدی از جن و انس را به همـــراه دارد که با توجه به درصد مشـــارکت، مـیزان انس و جن بـودن فـرد حاصـل، تعـیین می‌گـردد. فرزنـــدان هیبرید توسط عالمـــان این علم ســـریعا قابل شناســـائی هســـتند. و چنانچه درصد ژنـــوتیپ انسی کم باشد ،نسلF1 تــوان غیــبی (ناپیــدا)زنــدگی کــردن را داراست.

با توجه به آیه زیر شــاید بتــوان به این نتیجه رســید که ازدیــاد نسل بین جنیــان گســترده‌تر از انســانها رخ داده است.

و یــوم یحشــرهم جمیعا یا معشر الجن قد اســتکثرتم من الانس...(انعام/128):

در آنــروز که همه آن‌ها را جمع و محشــور می‌ســازد:ای جمعیت جن شما از انسان فزونی یافتید...

نحوه مکالمه و ارتباطات جنیان

جنیــان از قــدرت مکالمه و شــنوائی بهــره مندند. صــوت، شــنوائی و نحــوه مکالمه جن با انســان متفــاوت است و حالت القاء و تلقین را یادآور می‌شود.

به هر حال جن دارای صوت می‌باشد.

و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس قــال ء اســجد لمن خلقت طینا - قــال أرءیتک هــذا الــذی کــرمت علی لئن أخرتن الی یوم القیمه لأحتنکن ذریته إلا قلیلا - قــال أذهب فمن تبعک منهم فــان جهنم جــزاوکم جــزاء موفورا - و استفزز من استطعت منهم بصــوتک و أ جلب علیهم بخیلک و رجلک و شــارکهم فی الأمــوال و الاولاد وعدهم وما یعــدهم الشــیطان الا غــرورا (أســراء/61-62-63-64):

هر کــدام از آن‌ها را می‌تــوانی با صــدایت تحریک کن و پیــاده و ســواره ات را بر آن‌ها گســیل دار و در ثــروت و فرزندانشــان مشــارکت جــوی و به ایشــان وعــده ده ولی شیطان جز غرور وعده‌ای به آن‌ها نمیدهد.

شکل القـاء کلمـات بین آن‌ها و یا در ارتبـاط با انسـانها، نـوعی ارتبـاط تلپاتیک را تـداعی می‌کند. به هر جهت ما آدمیان بطور ناخودآگاه، شاید ساعتها تحت گفت و شنود با جنیان بطور ذهنی و فکری باشیم ...

آنها با صدای هر فرد در ذهن او با تیز بیـنی ژرف، وی را تحت تلقین و پیشنهادات خـود قـرار می‌دهند. و وسوسه خـویش را به او القـاء می‌کنند. در زمـان تلقین، جنیـان شیطان نزد آدمی حضور می‌یابند.

و قل رب اعـوذ بک من همـزات الشـیاطین – و اعـوذ بک رب ان یحضرون (مومنون/97-98):

و بگو رب از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌بـرم – و از این‌که آنان نزد من حاضر شوند.

توان انتقال گفتار به شکل یوحی (شاید تلپـاتی) از دیگر توانائی‌هـای شـیاطین جن و انس است. هم اکنـون در میان انسـانها افـرادی توانـائی انتقـال گفتـار خـود را به روش یوحی (القاء یا تلپاتی)دارند.

و کـذلک جعلنا لکل نـبی عـدوا شـیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخـرف القـول غـرورا و لو شـاء ربک ما فعلوه فذرهم و ما یفترون(انعام/112):

این چنین در برابر هر نـبی ،دشـمنی از شـیاطین انس و جن قـرار دادیم، آن‌ها بطـور یـوحی سـخنان فریبنـده و بی‌اسـاس به یکـدیگر می‌گفتند و اگر پروردگـارت می‌خواست، چنین نمی‌کردند، پس آن‌ها و تهمت‌هایشـان را به حال خود واگذار.

مکالمات جنیان در بین خودشان نیز از حیله و مکر عـاری نیست چرا که عوام جن باورشان نمی‌شد که سفیه شان (ابلیس) با آن‌ها مکر کرده باشد.

و انه کان یقـول سـفیهنا علی الله شـططا(جن/4)ـ و انا ظننا ان لن تقول الانس و الجن علی الله کذبا(جن/5)

و این‌که سفیه ما درباره خداوند سـخنان نـاروا می‌گفت. و این‌که ما گمـان می‌کـردیم که انس و جن هرگز بر خـدا دروغ نمی‌بندند.

جنیان در همنشـینی و آمد و شد در بین اقـوام گونـاگون بشـری به سـخنان آدمیـان نـیز توجه داشـته و مکالمـات بشـــری را تحت کنـــترل دارند و به آن‌ها گـــوش فـــرا می‌دهند.

قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سـمعنا قرآنا عجبا(جن/1):

بگو به من وحی شـده است که جمعی از جن به سـخنانم گوش فرا داده‌اند سپس گفته‌اند ما قرآن عجیبی شـــنیده ایم.

و انا لما سمعنا الهدی ءامنا به .....(جن/13): و این‌که ما هنگـــامی که هـــدایت قـــرآن را شـــنیدیم به آن ایمـــان آوردیم....

نحـوه شـنود مکالمـات آدمی توسط جن همانقـدر سـاده است که نحوه شنود وسوسه جنیـان در ذهن آدمی راحت است. و ارتباط جوامع انس و جن و تاثیر پذیری دو گروه بسیار عیان و غیر قابل انکار است.جنگها و کشمکشهای بشری از برادر، فامیـل، همسـایه، همکـار، طایفـه، ایـل،

قبیلـه، نـژاد تا کشـورها و قاره‌ها متـاثر از دشـمنی خیل عظیمی از شـیاطین جن است که عقل حـیران آدمی، از درک واقعیت آن غافل است.

متاثر شدن مومنین و صالحان جن از پیـامبران آدمی نـیز نکته‌ای ست که در قرآن از آن یاد شده است.

محققین غــربی مدعی‌اند که ایــالات متحــده در منطقه AREA 51 موجوداتی غیر انسانی را به اسارت گرفته و از طریق تلپاتی سعی در ارتباط برقرار کـردن با آن‌ها را دارد. با توجه به گستره متنوع اشـکال جنیـان آیا میتـوان این احتمال را پذیرفت که آن‌ها با نوعی از جنیان ارتباط مستقیم یافته اند؟

نو آوری و تحقیقات جنیان در پهنه زمین و سیارات...

جنیان موجوداتی خیالی یا واهی نیسـتند. آن‌ها همانقـدر حقیقی‌اند که ما واقعیت داریم. قدمت خلقت آن‌ها بیش از ماست. هـوش و ذکـاوت فـوق العـاده‌ای را نـیز دارا می‌باشند.

انســـان و جن هـــردو به اذن الهی صـــاحب اختیـــار و ابتکاراند.

جن به سـبب سـاختار خلقـتی از توانائی‌هـای متفـاوتی نسبت به انسـان بر خـوردار است لـذا زمـانی که دسـتور رسید به انسان دارای نسیان سـجده کنـد، قـدرتهای خـدا دادی خویش را دلیلی بر تمرد دانسـت، ابا کـرد و خـود را بزرگتر دید و هبوط یافت.

و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس قـال ء اسجد لمن خلقت طینا(اسراء/61):

زمانیکه به ملائکه گفــتیم بر آدم ســجده کنید پس همگی ســجده کردند الا ابلیس. گفت به کسی ســجده کنم که او را از خاک خلقت کرده ای؟

امروزه بشر، جنیـانی را بـاور نـدارد که در ابتـدای خلقت آدمی، آن‌ها بشر را به رسمیت نشناختند. و انسان کــافر به غیب، همــان راهی را طی میکند که بــزرگ او ابلیس طی کــرده است. نابــاوری به غیب و اهــریمن، پیکــره بشریت را به سمت لاحتنکن سوق خواهد داد.

قال أرءیتک هـذا الـذی کـرمت علی لئن أخـرتن الی یـوم القیمه لأحتنکن ذریته إلا قلیلا(اسراء/62):

گفت: به من بگو، این کسی را که به من برتری داده ای، اگر مرا تا روز قیامت زنـده بگـذاری، همه فرزنـدان او را جز عده کمی گمراه و ریشه کن خواهم ساخت.

ولی پیروز نهائی چه کسانی خواهند بود:

ان عبــــــادی لیس لک علیهم ســــــلطان و کفی بربک وکیلا(اسراء/65):

تو هرگز سـلطه‌ای بر بنـدگان من نخـواهی یـافت. همین کافی ست که پروردگارت حافظ آن‌ها باشد.

اگر بپذیریم که انسان خاکی با تسـلط بر دنیـای سـیلیس ،کــربن، نیــتروژن، هیــدروژن و عناصر فلــزی مثل آهن، آلومینیم، تیتانیوم، منیزیم، مس، جیوه، نقره، طلا و یا با به خـدمت گـرفتن سـدیم، پتاسـیم، لیـتیم، بـاریم و دهها عنصر دیگر به پــردازش ذهنیــات خــود در عرصه زمین و ســیارات منظومه شمسی مشــغول است. و با ســاخت جنگنده سـوپر سـونیک F-35، عمـود پـرواز F – 117 و

سفینه‌های سایوز، وسخد، وستوک، آپولو و شاتلها، عزم بلا منزع شدن در چرخه حیات را دارد. و بـدین منظـور با توســـعه فکر خـــود در تلپـــاتی و هیپنوتـــیزم و کشف ارتباطـــات و انتقـــال تله پورتیشن در صـــدد بسط و گسترش امپراطوری خویش است.

آیا آنگاه می‌توان پذیرفت که موجـودی نـاری و متکـبر که هوشـمندانه دشـمنی خـویش را بطـور راهـبردی هـدایت می‌کند در دنیــای زیر کوانتــومی خــود بیکــار نشســته و نظاره گر پیشرفت بشری باشد. در حالی که او به عــزت پروردگار مان قسم خـورده که همگی انسـانها را گمـراه می‌کند (قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین - ص/82).

شکستن دیوار صوتی در سفینه‌ای ناشناخته(بی صدا):

شکستن دیوار صوتی در جنگنـده سـاخت بشر(با صـدائی هولناک):

آیاعقل می‌پذیرد که پیشـرفت در دنیـای صـلب، خـاکی و سیلیسی انس امکـان پـذیر باشد و در دنیـای پرجریـان و انعطاف پذیر کوانتـوم و زیر کـوارکی جن با آن پتانسـیل بالا (که بشر در الکترونیک آن حتی یک باب از علم را باز نکــرده است و به این جهش علمی نائل گشــته)، امکــان پذیر نباشد؟ کدام شعور می‌پذیرد که جنیـان با آن قـدمت چندین هزارساله حضور در کـره ارض و با آن هوشـمندی سرشار فاقد تکنیک و پیشرفت باشد.

آیا با وجود آیه‌ای صریح مبنی بر داشتن مجـوز بـرای جن و انسان (هر دو) جهت خروج از منظومه شمسی، حجتی بر محــدودیت جن در ســاخت ســفاین با جنس مــواد زیر

کوانتـــــومی از جنس خودشـــــان (فرضا ضد مـــــاده یا نارالسموم)، برای ما انسانها باقی می‌ماند؟

آیا طبقه بندی و شناخت دنیای خاکی (و به تازگی دنیـای زیر کوانتومی) صرفا برای شعور انسان قابل فهم است و جنیان صرفا موجوداتی دخمه نشین و سم گـرد و تـابع افکار خرافی ما انسانها هستند؟

آیا آیه زیر برای بشر قابل فهم است؟

یا معشر الجن والانس ان اســـــتطعتم ان تنفـــــذوا من اقطارالســـــموات والارض فنفـــــذوا لا تنفـــــذون الا بسلطان(الرحمن/33):

ای گــروه جن و انس اگر میتوانید از مرزهــای ســموات (ســیارات)و زمین)قطر منظومه ای)بگذرید پس بگذریـد، ولی نمی‌توانید مگر با نیرو.

اگر امــروزه ما رادارگریز کــردن پرنــده‌های خــویش را آموخـــتیم، آن‌ها از ابتـــدا رادار گریز و غـــیر قابل رویت بودند و ما را از جائیکه ما آن‌ها را نمی‌دیدیم، می‌دیدند!

یا بــنی آدم لا یفتننکم الشــیطان کما اخــرج ابــویکم من الجنه ینزغ عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما انه یراکم هو و قبیله من حیث لا تـــــــرونهم انا جعلنا الشـــــــیاطین اولیاءللذین لا یومنون)اعراف(27/

ای فرزندان آدم! شیطان شـما را نفریبد ،آنگونه که پـدر و مادر شما را از بهشت بی-----رون کرد، و لباسهایشان را از تنشان بیرون ساخت تا سوآتشان را به آن‌ها نشـان دهد.چه این‌که او و قبیله اش شما را میبینند از جائی که

شما آن‌ها را نمی‌بینید،ما شیاطین را اولی----ای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.

آیا رویت پـذیری سـفاین جنیـان (جانـداران هوشـمند نا مـرئی) و تصـاویر جهـانی ثبت شـده، حکـایت از تحـولات سریع الوقوعی دارد؟

قابل رویت شدن جنیان و سفاینشان که در حـالت عـادی نامرئی می‌باشند چگونه توضیح داده می‌شود؟

نحوه به استخدام درآوردن مـاده به عنـوان کالبد مجـازی در این موجودات نامرئی چگونه است؟

رابطه جن و انس، مـاده و ضد مـاده ،دنیـای مـرئی و نا مرئی، فیزیک و متافیزیک چیست؟

شکل حضـور جنیـان و تعامل آن‌ها در کـره خـاکی چگونه است؟

چناچه بشر اخـــیرا با طـــرح عظیم SETI به شـــنود سماوی(با سری کردن رادیو تلسـکوپها) پرداخته ،جنیـان 1400 سال قبل، در این کار در زمره حرفه ای‌ها با تـیر شهاب جهت عدم شنود(در لیله القدر که حضـرت جبرئیل بمنظور ماموریت خاص خود به زمین آمد) رانده شدند. و جـالب این‌که جنیـان لـوازم شـنودی خـویش را بمنظـور شنود بهتر به بـیرون از زمین منتقل کـرده بودند. کـاری که ما هنـوز تـوان آنـرا نـداریم. و قـریب به دو دهه است که‌هابل را نه جهت شنود که به منظـور رصد از جو زمین خارج کرده ایم!

و انا کنا نقعد منها مقعد للسمع فمن یستمع الان یجد له شهابا رصدا(جن/8):

و این‌که ما پیش از این به استراق سمع (در آسمانها) می‌نشستیم، اما اکنون هر کس بخواهد استراق سمع کند ،شهابی را در کمین خود می‌یابد.

به آن دسته از کسانی که با استناد به این آیه معتقدند که جنیان برای همیشه از آسمان رانده شده‌اند و توان پرواز در سیارات را ندارند، گوشزد میکنم که خیر؛ بلکه صرفا در محدوده زمانی حضور حضرت جبرئیل جهت وحی به محمد عزیز از استراق سمع رانده شدند.

اگر امروزه انسان پا به فضا گذاشت(12/آوریل/1961) و یا سگهایمان (سیگان – دریک) کمی جلوتر فضا را تجربه کردند(22/ژوئیه/1951)، جنیان هزاران سال پیشتر در فضا جولان می‌دادند.

و انا لمسنا السماء فوجدنها ملئت حرسا شدیدا و شهبا(جن/7):

و این‌که ما آسمان را جستجو کردیم و همه جای آنرا پر از شهاب و حراستی شدید یافتیم.

چنانچه جنیان با سفاین خویش آسمان را جستجو نکرده‌اند، چگونه فهمیدند که فضا از شهاب، سنگ ریزه‌ها و سیارکها مملو است؟

جستجوی بشر جهت یافتن موجودات هوشمند غیر بشری

ارسال وستوک، وسخد، سایوز، آپولو، شاتل و هزاران ماهواره، راه را برای جستجوی عمیق‌تر ما از فضا باز کردند. ماموریت وویجرها در ورای منظومه شمسی، روح و فرصت در مریخ، کاسینی بر گرد زحل و هویگنس

به درون تیتان، ارمغانی از حضور شعور فرا انسانی را به همراه نیاورده است. پس صبر میکنیم تا ماموریت افقهای نو به پایان برسد.

انسانهائی که 114 سوره آسمانی را، رایگان باور نمی‌کنند؛ می‌بایست زمین و آسمان را با هزینه‌های هنگفت باستان شناسی و تحقیقات ژرف فضانوردی در نوردند تا شاید کورسوئی از حقیقت جنیان و سفینه‌های آن‌ها را در AREA 51 طبقه بندی سری نمایند!!!

آیا فضاپیمای NEW HORIZONS (افقهای نو) از کیپ کاناورال در ایالت فلوریدا سوار بر موشک اطلس 5 ،به فضا برخاسته، تا بشر آخرین ترجمان آیه زیر باشد:

سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیئ شهید(فصلت/53):

به زودی آیات خود را در افقها و نفوسشان به آن‌ها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است...

بشر به دنبال شعور فرا انسانی راههای مختلفی را جستجو کرده است. در حالیکه شعور غیر انسانی با SEQURITY فوق العاده بالائی در کره آبی رنگ زمین، در کثرتی عجیب، با ما همزیستی مسالمت آمیز(جنیان تسلیم دین) و غیر مسالمت آمیز(شیاطین)دارند.

و انا منا المسلمون و منا القاسطون...(جن/14).

و جنیان زمانیکه تراکم و ازدحام ارسال ملائک به زمین را می‌بینند به یاد نابودی تمدنهای پیشرفته سابق بشری

و یا خویش می‌افتند و با ترس از عـذاب و انهـدام الهی، می‌پرسند؟

و انا لا نـدری أشر أرید بمن فی الارض أم أراد بهم ربهم رشدا (جن/10):

و این‌که ما نمی‌دانیم آیا اراده شــری دربــاره اهل زمین شده یا پروردگارشان خواسته است آنان را هدایت کند؟

و این نگـرانی قابل درک اسـت، چـرا که سرنوشت جن و انس در تامین آب و غذا و بسـیاری نیازمنـدیهای دیگر(در زمین) به هم گره خورده است!

شــاید اگر جن و انســان تســلیم امر پروردگــار خــویش بودنـد، هر دو در نظم جهـان آفریـدگار بی‌همتـا، جایگـاه بی‌مانند خویش را می‌یافتند.

و چقدر جاهل‌اند کسانی که با مشاهده جنیان و دنیای پر انــرژی آن‌ها به شــیطان پرســتی و جن پرســتی و یا رائیلیسم رو می‌آورند.

شـیاطینی که در کوهسـتان‌ها بر انسـانهای جاهل ظـاهر می‌شوند و جن بودن خویش را کتمان کرده و فرد فـریب خــورده را از اخبــاری آگــاه می‌ســازند و ســپس به دروغ کلمات زیر را جهت انتشار در جهان یوحی می‌نمایند:

نمونه‌ای از پیام الوهیم به رائیل

«الـوهیم اسم انسـانهای کـرات دیگر است. آنـان از نظر علمی هـزاران سـال از ما جلـوتر هسـتند، الـوهیم تمـام موجــودات زنــده و همچــنین اولین انســانها را بوســیله مهندسی ژنتیک بر روی کــره زمین خلق کردند. الــوهیم

پیـــامبران گذشـــته از جمله موســـی، عیســـی، محمـــد، زردتشت، بهاالله و ... را برای هدایت بشریت فرسـتادند. مردم گذشته تصور کردند که الوهیم خدا هسـتند چـرا که درک علمی از امکـان وجـود سـیارات و انسـانهای دیگـر، مهندسی ژنتیک و علوم پیشرفته نداشتند».

«الـــــوهیم منتظر بودند تا علم و تکنولـــــوژی در زمین پیشـــرفت لازم را بکند تا انســـانها از امکـــان ســـفر به ســـــــیارات دیگر و مهندسی ژنتیک درک لازم را بدست آورده باشـــــند. الـــــوهیم می‌خواهند به زودی به زمین برگردند. ما رائیلیـــان و دیگر کســـانی که در پخش پیـــام الـوهیم کمک می‌کنند در حـال آمـاده سـازی یک سـفارت رسمی برای الوهیم هستیم...»

«پاسخ رائیل این بـود: اگر ما ترسـهای درونی مـان را از بین ببریم، اگر ما خودمان را دوست داشـته باشـیم ... ما دیگر نیازی نخـواهیم داشت که به یک خـدای قـادر مطلق عقیده داشته باشیم. نیاز به یک خـدا در اثر نبـود اعتمـاد به خود است. افسانه خدا خطرنـاکترین بـاور است. رشد و تعالی یافتن به این معناست که از منتظر مانـدن بـرای محـافظت شـدن از بـیرون دست بـرداریم. هیچ کس از شـما محـافظت نمی‌کند. فقط شـما با هشـیاری تـان می‌توانید از خودتـان مـراقبت کنید. احمقانه است که به خدایی عقیده داشته باشیم.»

رائیل برای خدا شریکانی از جن قرار داد:

«همانطور که پیشگویی شده بود کسی آمد تا «افسانه‌ی خـدا» را نـابود کند. 24 سـال است که شـما رائلیـان که رسـما و در ملا عـام ما را خـالقین خودتـان شناسـاندید،

مشغول به فعالیت هستید تا ما بتوانیم در سفارتی که خواستیم با استقبال شما وارد شویم. صمیمیت و کوششتان قلبمان را گرم کرده است و با ایمان‌ترین شما در بین کسانی است که پاداش خواهند گرفت. در تمامی مذاهب کسانی که شایسته‌ی عشق ما باشند وجود دارند، اما رائلیان به ما نزدیکترین هستند. ایشان مردم برگزیده‌ی جدید ما می‌باشند و روزی سرزمین موعود جدید خود را خواهند داشت، چرا که عشقشان بر اساس فهم و آگاهی است نه ایمان کورکورانه...»

شیطان که از جنس جن است و یارانش (در گروه جن که از انواع گونه‌های مختلف اتحاد یافته اند)، از آخرین مکر خود که استناد به آیات الهی در کتب مختلف است استفاده می‌کنند تا انسانها را به انهدام و نیستی سوق دهند و رائیل پیام آوری کذاب، ارسال شده از جانب ابلیس بسوی شیاطین و شیطان پرستان است.

رائیل کسی است که آیات الهی او را رسوا کرده اند:

و یوم یحشرهم جمیعا ثم یقول للملائکه اهولاء ایاکم کانوا یعبدون(سباء/40):

روزی را که خداوند همه آنان را بر می‌انگیزد، سپس به ملائکه می‌گوید: آیا این‌ها شما را پرستش می‌کردند؟!

قالوا سبحانک انت ولینا من دونهم بل کانوا یعبدون الجن اکثرهم بهم مومنون(سباء/41):

آنها می‌گویند: منزهی، تنها تو ولی مائی، نه آن‌ها ؛ بلکه جن را پرستش می‌نمودند؛ و اکثرشان به آن‌ها ایمان داشتند.

جنیــان شــیطان با ارائه بــرخی توانائی‌هــای خــویش به انســانهای فــریب خــورده، مــدعی شــراکت در آفــرینش شـــده‌اند و این مطلب را از طریق مـــدعیان آواتاریسم و رائیلیسم در جهان گسترش می‌دهند:

و جعلوا لله شرکاء الجن و خلقهم....(انعام/100):

آنان برای خـدا همتایـانی از جن قـرار دادند در حـالی که (خداوند همه) ایشان را آفریده است....

...افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو بئس للظالمین بدلا (کهف/50):

...آیا او و فرزندانش را به جای من، اولیای خــود انتخــاب می‌کنید، در حالیکه آن‌ها دشمن شما هستند.چه جایگزین بدی ست برای ستمکاران!

پیام پروردگار عزیــز، مهربــان و یگانه به همه بشــریت در قرآن واضح و آشکارا در دسترس همگان است که:

و ما امروا الا لیعبدوا الها واحدا(توبه/31).

لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون.

لو کـــان فیهما آلهه الا الله لفســـدتا فســـبحان الله رب العرش عما یصفون(انبیاء/22).

ما اتخذ الله من ولد و ما کــان معه من اله اذا لــذهب کل اله بما خلق و لعلا بعضـــهم علی بعض ســـبحان الله عما یصفون(مومنون/91).

لکن کسانی که جهنم بر آن‌ها نوشته شده است، حقیقت توحید را نخواهند پذیرفت.

و ا اســـفا از تکـــبر، کفر و شـــرک به الله!!! جهنمی که هیزم آن جن و انسان است:

و تمت کلمه ربک لاملان جهنم من الجنه و النـــــــــــاس اجمعین(هود/119).

و لکن حق القــول مــنی لاملان جهنم من الجنه و النــاس اجمعین(سجده/13).

در پایان به کسانی که می‌گویند چرا خداوند رحمن جنیان را در این خیل عظیم و گونه گـــــون آفریـــــده اســـــت، می‌گوئیم که:

و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخـیره سـبحان الله و تعالی عما یشرکون(قصص/68):

پروردگــارِ تو هر چه بخواهد می‌آفرینــد، و هر چه بخواهد بر می‌گزیند؛ آنان اختیاری ندارند؛ مــنزه است خداونــد، و برتر است از همتایانی که برای او قائل می‌شوند.

سبحانه و تعا لی عما یصفون.

سبحانه و تعالی عما یشرکون.

سبحان الله عما یصفون.

سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا.

حضــور و دخــالت جنیــان در دنیــای پــیرامونی انســان از شواهد و آثار بجا مانده آن‌ها قابل درک است.

آثار بجا مانده از جنیان با نشــانه‌های بــارز که امــروزه در دســته عجــائب دنیا طبقه بنــدی می‌شــود، دارای پیــامی

آشـکار است که در قـرآن و کتب الهی به روشـنی از آن سخن به میان آمده است:

..... و من الجن من یعمل بین یدیه بـاذن ربه و من یـزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر(سباء/12):

و گـروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگـارش کـار می‌کردند و هر کـدام از آن‌ها که از فرمـان ما سـرپیچی می‌کرد، او را از عذاب آتش سوزان می‌چشاندیم.

جنیان دارای توانائی‌های خارق العاده و غیر قابل بـاوری می‌باشـند که چنانچه به تسـخیر انسـان در آینـد، آثـار عجیبی را بجا خواهند گذاشت

تسـخیر و دخـالت جنیـان در دو حـالت ظهـور و بـروز می‌یابد:

1- تسـخیر به اذن الله و تحت امر رسـول و با مـراقبت ملائک.

و حشر لسلیمان جنـوده من الجن و الانس و الطـیر فهم یوزعون(نمل/17).

اگر تسـخیر به اذن الله تحت اراده رسـول باشـد، حاصل آن به نفع بشریت خواهد بود شبیه آنچه در ملک سـلیمان رخ داد

2- تسخیر به اذن الله جهت ابتلا کافر و مشرک.

و اتبعوا ما تتلوا الشـیاطین علی ملک سـلیمان و ما کفر سـلیمان ولکن الشـیاطین کفـروا یعلمـون النـاس السـحر.....و ما هم بضـارین به من احد الا بـاذن الله و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم...(بقره/102).

در اینصورت رنج و عذاب نصیب پیکره بشریت خواهد شد مانند آنچه پس از سـلیمان بدست شـیاطین جن و انس افتاد

بشر در دوره‌های متفاوت به شکوفائی تکنولوژیک دست یافته است. اوج بصـیرت علمی و گسـترش دامنه رویت پذیری در طول موجهـای نـامرئی، نهایتا سـبب مشـاهده دنیای جاندارن نامرئی (جن) شده است.این رویت پذیری در کتیبه‌های سنگی، دیواره غارها و پیکره‌های به یادگـار مانده از عذابهای گذشته ثبت است.

دستورات شیاطین جن به سردمداران دهکـده جهـانی در اعصـار گونـاگون، تکـبر و دشـمنی با روح واقعی دین را سـبب گشـته و دسـتاورد عظیم تکنولـوژی به دره عمیق عذاب الهی سوق یافته است.کشـتار انبیـاء الهی و عـدم تبعیت از اولو الامر منکم، ریش و قیچی را به دست امثال هیتلر، صدام و رهبران فعلی جهان خواهد سپرد و این افراد قـوه تشخیصشـان با داوود، سـلیمان، موسـی، عیسی و محمد مسلما متفاوت هست!

آنچه گذشتگان به آن دست یافتند بیش از تمدن امـروزی ما بود! و حضور جنیان در میـان آدمیـان غـیر قابل انکـار است! عناد و دشـمنی انسـان با دین، صـرفا از پیشـنهاد شیطان و اهـریمن بدست نمی‌آید بلکه شـاکله انسـانهای کافر و مشرک در این امر دخالت دارد.

چرا پس از عذابهای بزرگ الهی و میراث یـافتن زمین به نسلهای متوالی و شکوفائی دوباره تمدنهای آدمی، شکر جایگزین شرک و عناد نگردید؟

(شـهر باسـتانی در قعر 6000 پـائی اقیـانوس – سـاحل لیما – پرو).

چرا پذیرش حقانیت توحید برای جهانیان، اینقدر سخت و دشوار است؟

چــرا با وجــود نشــانه‌ها و کشف آثــار مســلم باســتان شناســی، حاضر به پـذیرش نـابودی تمـدنهای گذشـته به دست ملائک نیستیم و نمی‌پـذیریم که گذشـتگان، تمـدنی تکنولوژیک‌تر از ما را در آبادانی خاک بکار بردند؟

اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کـان عاقبه الـذین من قبلهم کـــانوا اشد منهم قـــوه و آثـــارا فی الارض فاخـــــذهم الله بـــــذنوبهم وما کـــــان لهم من الله من واق(غافر/21):

آیا در زمین جستجو نکردند تا ببینند عاقبت کسانیکه قبل از آنــان بودند چگونه بــود؟ آن‌ها در قــدرت و ایجــاد آثــار مهم در زمین از این‌ها برتر بودند، ولی خداوند ایشان را به گناهشان گرفت و در برابر عذاب او مدافعی نداشتند.

آیا نشـانه‌های بدست آمـده از آیـات الهی و آثـار باسـتان شناسی، راه سقوط نهائی تمدن جهانی را تغیــیر خواهد داد؟ و یا اربابان دهکده جهـانی ما را به سـقوط آخر (که دریاها به جوش می‌آیند) خواهند کشاند؟

اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کـان عاقبه الـذین من قبلهم کـــانوا اشد منهم قـــوه و آثـــار و الارض و عمروها اکثر مما عمروها و جاءتهم رسلهم بالبینـات فما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون(روم/9):

آیا در زمین جستجو نکردند تا ببینند عاقبت کسانیکه قبل از آنان بودند چگونه بـود؟ آن‌ها نیرومندتر از اینـان بودند و زمین را بیش از اینان دگرگون سـاختند و آبـاد کردند و رسولانشـان با دلایل روشن به سراغشـان آمدند.خداوند هرگز به آنان ستم نکرد، آن‌ها به خودشان ستم کردند.

فرودگـــاه نازکا: خطـــوط طـــولانی و مســـتقیم که در دشت‌های نازکا(پرو) ایجاد شده

افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبه الـذین من قبلهم کانوا اکثر منهم و اشد قوه و آثارا فی الارض فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون(غافر/82):

آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسـانیکه قبل از آنان بودند چه شد؟ همانها که نفراتشان از این‌ها بیشـتر و نیرو و آثارشان در زمین فزونتر بـود؛ اما هرگز آنچه را بدست می‌آوردند نتوانست آن‌ها را بی‌نیاز سازد.

خرابه‌های بجا مانده از باغ معلق بابل (عراق فعلی) آثـار عظیم تمدن باستانی در بولیوی

جنیان در دو مسیر تاثیر گذار بوده اند:

1- آثـار جنیـان تحت امر صـالحان شـامل معابـد، بناهـا، مجسمه‌ها و ظروف خارق العاده در جهت یکتا پرستی.

یعملـــون له ما یشـــاء من محـــاریب و تماثیل و جفـــان کالجواب و قدور راسیت اعملـوا أل داوود شـکرا و قلیل من عبادی الشکور(سباء/13):

آنها(جنیـان) هر چه سـلیمان می‌خواست بـرایش درست می‌کردند: معبدها، مجسمه‌ها، ظروف بزرگ غذا همچـون

حوضها، و دیگهای ثابت.ای آل داوود شکر بجا آورید ولی عده کمی از بندگان من شکر گزارند.

مجسمه‌های غول پیکر جزیره ایستر

ساخت مجسمه‌ها، احجام، اهرام، معابد و رصد خانه‌ها توسط چه موجوداتی صورت پذیرفته است؟

(سنگ کروی در جنگلهای کاستاریکا،معبدی در مکزیکو، آثار موجود در اندونزی،معبد هرمی و رصد خانه مکزیکو)

فسخرنا له الریح تجری بامره ... _ و الشیاطین کل بناء و غواص _ و آخرین مقرنین فی الاصفاد (ص/36و37و38):

پس ما باد را مسخر او ساختیم.... _ و شیاطین را مسخر او کردیم، هر بنا و غواصی از آن‌ها را _ و گروه دیگری....

جنیان به اذن الهی توانائی سنگ تراشی، درمان بیماریهای بشری، کشف گنجها و معادن، غواصی در اعماق اقیانوسها، نسل شناسی بشری(وراثت) و دخالت در ایجاد مجسمه‌های عظیم الجثه و خارق العاده، ساخت معابد و قصرها را دارند. و عجایبی را نیز در دوره‌های گوناگون برای بشر به یادگار گذاشته‌اند.

قیل لها ادخلی الصرح فلما رأته حسبته لجه و کشفت عن ساقیها قال انه صرح ممرد من قواریر قال..(نمل/44):

به او گفته شد داخل حیاط شو، هنگامی که نظر به آن افکند پنداشت نهر آبی است و ساق پاهای خود را برهنه کرد. گفت بلکه قصری است از بلور صاف...

معبد مر مر آرتمیس در افه سوس ترکیه

2- تاثیر شیاطین در تبدیل معابد و مساجد به بتکده‌ها:

بطوریکه مـردم را تشـویق به تبـدیل معابد و مسـاجد به بتخانه‌ها و دادن قربـانی دخـتر و یا پسر به درگـاه بتـان می‌نمودند!

نقاشی مجسمه زئوس /المپیا- یونان

آیا غیر از این است که سفیه ملعـون به عـزت پروردگـار عزیزمان قسم خورده که:

قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین (ص/82).

شـــیطان، خانه اول توحید را با فـــریفتن فرزنـــدان اسـماعیل به بتکـده مبـدل سـاخت و محمد با هـدایت پروردگـار مهربـان و به تبعیت از جد خـود ابـراهیم ،کعبه توحید را با بت شکنی از ظلم طاغوت پاک کرد.

فلما جاءتهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم من العلم و حاق بهم ما کانوا به یستهزءون(غافر/83):

هنگامی که رسولانشان دلایل روشن برای آنـان آوردنـد، به دانشی که خود داشـتند خوشـحال بودنـد؛ ولی آنچه را به تمسخر می‌گرفتندآنان را فرا گرفت.

فرود ماه نشین آپولو در ماه

تـــدارکات امـــپراطور دهکـــده دنیـــای جهل بـــرای جنگ‌هارمجدون

امپراطوری جهان امروز با تکنولوژی غرور آمـیز خـود در کدام جهت سان می‌بیند؟

آیا به دانش خویش سرمست نیست؟

ترویج همجنس بازی، قتل و کشتار در جای جای جهـان و پـیروی از شـیاطین در جهت جنگ ادیـان در کـوه(هـار) مجدون نشان از چه دارد؟

و حاق بهم ما کانوا به یستهزءون.

مرگ در جن

کل نفس ذائقه الموت ثم الینا ترجعون (عنکبوت/57).

همـانطور که در مبحث نفس ذکر شـد، تمـام مخلوقـات الهی صاحب نفس‌اند و جنیان نیز از این قاعده مسـتثنی نمی‌باشند. گرچه جن‌ها بواسـطه شـکل و نـوع خلقت از توانائی‌ها و سرعت عمل و ادراک و میزان عمر متفاوتی برخوردارند لکن هر مخلوقی با هر وجهی تسـلیم فنا گر بی‌همتا خواهد گشت.

چنانچه جنیان از عوالم غیب با خـبر بودند مطمئنا جلـوی مرگ خویش را می‌گرفتند.

تـرس از مـواردی که سـبب مـرگ در جنیـان و یا بـاعث نابودی ابـزار آلات سـاخته شـده دست ایشـان خواهد شد در برخی آیات الهی قابل ادراک است.

و انا کنا نقعد منها مقعد للسمع فمن یستمع الان یجد له شهابا رصدا(جن/9):

و این‌که ما پیش از این به اسـتراق سـمع در آسـمانها می‌نشسـتیم؛ اما اکنـون هر کس بخواهد اسـتراق سـمع کند، شهابی را در کمین خود می‌یابد.

آنچه در دنیا ســـبب آزار انســـان و جن است-مثل آتش، مسلما در آخرت به سبب جاودانگی، هولناک است.

جهنم نشـــــانی از ضـــــعف جن و انس در برابر آتش و حــرارت است. پس می‌تــوان نتیجه گــرفت که گونه‌هــای مختلف جن از آتش هراسـانند. گرچه ایشـان از طیفی از نـــار خلقت یافته‌اند لکن آتش نقطه مـــرگ و ضعفشـــان است. و اما القسطون فکانوا لجهنم حطبا(جن/15).

کما این‌که چنانچه دیـواری خـاکی بر انسـان، هـوار شـود سبب مرگ وی خواهد بود. گرچه انس نیز از تراب خلقت یافته است!

کل نفس ذائقه الموت ...(آل عمران/185-انبیاء/35): هر نفسی مرگ را می‌چشد.

جنیان اعم از پرنده، حیوان و انسان واره‌هـای ایشـان در گونه‌های مختلف مرگ را می‌چشند. سه عنصر آب، بــاد و نـار (طیفی نفـوذ کننـده از نـار= مـارج یا نـار السـموم) محدودیتهائی ست که بالاخره سبب مرگ جن خواهد شد.

کل من علیها فان (رحمن/27).

عمر جنیان از دو هزار سال تا 10000 سال برآورد شده است. عمر ابلیس که در زمره جنیان اسـت، تخمین فـوق را تایید می‌کند.

و اذ قلنا للملائکه اسـجدوا لادم فسـجدوا الا ابلیس کـان من الجن...(کهف/50):

و هنگـامی که به ملائکه گفـتیم بـرای آدم سـجده کنیـد، آن‌ها همگی سجده کردند الا ابلیس که از جن بود.

ابلیس پس از جهــالت تکــبر که منجر به رانــده شــدن و لعنت ابدی وی شد، تلاش فراوانی کرد که عمر خود را تا روز بعثت بشر تداوم بخشد ولی موفق به گــرفتن چــنین تضــمینی از اله یکتا نشد. و عمر ملعــون تا یــوم الــوقت المعلوم تعیین گردید.

سوره حجر 36 – 37 – 38 و سوره ص 79 – 80 – 81:

قــال رب فــانظرنی الی یــوم یبعثــون – قــال فانک من المنظرین – الی یوم الوقت المعلوم:

گفت:ای پرورش دهنده، مرا تا روز بر انگیختنشان مهلت ده – گفت تو از مهلت داده شـــــدگانی – (ولی) تا روز و زمان معلوم.

قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین (ص/82): گفت سوگند به عزتت که همگی آنان را گمراه خواهم کرد.

الا عبادک منهم المخلصین(ص/83).

شــاید برتریهــای حرکــتی (که به چشم هم زدنی قــادر به گردش به دور زمین هســتند) و ســاختار جســمانی (که از هر چیزی عبور میکنند و از سرما و جاذبه متــاثر نیســتند) و عمرهای طــولانی، بــاعث غــرور و بــدبختی ابــدی نفس شیاطین جن شد و غافل بودند که:

و نحن قــدرنا بینکم المــوت و ما نحن بمســبوقین(واقعه/60):ـ ما در میان شــما مــرگ را مقــدر ســاختیم، و هرگز کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد.

پیوستن گروه جدید جن به جنیان متوفی (قد خلت) جهت عذاب، مرگ این موجودات ناپیدا را اثبات می‌کند:

قـــال ادخلـــوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن و الانس فی النـــار کما دخلت امه لعنت اختها ...(اعـــراف/

می گوید: در صف گروههای مشابه خود از جن و انس در آتش وارد شـوید، هر زمـان که گـروهی وارد می‌شـوند، گروه دیگر را لعن میکنند...

امید به خالق عزیزمان برای روزی که:

و قل جـــاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کـــان زهوقا (اسراء/81).

نشانه‌های رهائی انسانها و جنیان صـالح با لطف الهی و قـــریب الوقـــوع بـــودن مـــرگ ابلیس ملعـــون و شکست سپاهیانش از شـیاطین جن و انس در نـبرد آخـر، پدیـدار گشـــته و وعـــده موعـــود در امـــتی واحد و متنعم، آشـکار گردیده است. انشاءالله

فهل ینظـــرون الا الســـاعه ان تـــاتیهم بغته فقد جـــاء اشراطها فانی لهم اذا جاءتهم ذکراهم (محمد/18):

آیا آن‌ها جز این انتظـاری دارند که سـعت ناگهـان فـرا رسد، در حالی که هم اکنـون نشـانه‌های آن آمـده اسـت؛ اما هنگامی که بیاید، تذکر آن‌ها سودی نخواهد داشت.

غولها، عفریتها، وورجکها،پریها،هیبریدها،خاکسـتریها و هزاران گونه جن(جانداران نامرئی)مرده‌اند -می میرند و خواهند مرد.

آنها بنا به حکمت ازلی اله یکتا، پنهـان از چشـمان ما (به جهت آسان عبور کردن ما آدمیـان از این ابتلا /دنیا)متولد

می‌شـوند، زنـدگی می‌کنند و می‌میرند. چه بـاور کـنیم و چه بخندیم و مسخره کنیم.

شـــاید روزی فـــرا رسد که رویت همگـــانی بشر قبل از انقضاء عمر منظومه شمسی، از این مخلوقات، با ظهور فجر الهی تحقق یابد.

جنیــان و انســانها با هر تکنیک و قــدرتی تســلیم مــرگ خواهند بـود.(خودشـان و ابزارشـان) چـرا که هیچ وجهی باقی نیست الا وجه الله:

و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام (رحمن/27).

نکته: اغلب عکسها و تمـثیلاتی که در بـاره جن در جامعه ما و جوامع مســـیحی رواج دارنـــد، دروغین و خـــرافی می‌باشند. لکن بدور از خرافات و دروغ پردازی‌های افراد سودجو و با توجه به گونه‌های مختلف و متفاوت جنیــان، برخی از این گونه‌ها در ایران مشاهده شده است:

1- ووروجکها با قدی در حدود 1 الی 3 وجب

2- کوتوله‌ها (اغلب در نـــواحی اردبیل و آذربایجـــان) با قدی به اندازه کودک 10 ساله و پر از مو یا کرک سـفید رنگ.

3- گونه‌های 2 الی 3 متری در خراسان.

و بعضا پـری دریـائی و یا جنیـان غـواص که تـاکنون هیچ تصویری از آن‌ها در ایران منتشر نشده است.

در اروپا و امریکا چند عکس واقعی از ووروجکها و گونه‌های معروف به خاکستریها انتشار یافنه است که در مقالات قبلی تصاویری را درج کرده ام. اطلاعات موجود

در وبلاگهای غربی در مورد چشم الفی‌ها تا حدود زیـادی موثق می‌باشد.تصاویری واقعی از حیوانــات جن در You Tube قابل اعتماد است.

مبحث جن که به معـرفی گونه‌هـائی از شـعور لایتنـاهی خلقت یافته الهی اختصـــاص داشت در اینجا به پایـــان رســـید.این قســـمت از مقاله که طـــولانی نـــیز شد در راسـتای سلسـله مقـالات معـرفی شـعور و ادراک غـیر بشری از دیدگاه وحی در قرآن ارائه گردید.

لازم می‌دانم به آن دســـته از دوســـتانی که ســـوالاتی درباره بحثهای تخصصی این موضوع مطرح کردنـد، اعلام کنم که بنـده تـاکنون رویـتی از این جانـداران نـامرئی نداشته‌ام و درباره طلسم، جـادو، چله نشـینی و مسـائل آن فاقد تجربه و علم می‌باشم. گشـــــودن این مجموعه مقالات در راستای هدف وبلاگ شعور ناشناخته، تلاقی و بررسی موشـــکافانه و تحقیقی با مقوله جن داشت که امیدوارم مفید واقع شده باشد.

پیشنهاد من به آن دسته از افرادی که تمایل به ارتباط با این مخلوقات الهی را دارند، حـذر از این عمل و توجه به آیه زیر است:

و انه کـــان رجـــال من الانس یعـــوذون برجـــال من الجن فزادوهم رهقا (جن/6):

و این‌که مردانی از انسان به مردانی از جن پنـاه می‌برند و آن‌ها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شدند.

منابع: قرآن

- بعضا ترجمه آقای مکارم شیرازی

-جنیان و جن زدگان-محسن آشتیانی/نشر زهیر-83(کتاب تحقیقی مناسبی جهت تهیه می‌باشد).

-ساکنان آسمان(از نظر قرآن)-عباسغلی محمـودی/فیض کاشانی-75

-تحقیقی پـــــیرامون موجـــــودات فضـــــائی-گـــــودرز نجفی/سبحان-77

-داستانهای شگفت در باره جن-ابراهیم عباسی/انصاری-80

-دانســـتنیهائی دربـــاره جن-ابـــوعلی خـــدا کـــرمی/نشر روحانی-80

-جن و شیطان-علیرضا رجالی تهرانی/نبوغ-85

-حقیقت روح(دانشی انـــــــــدک از علم الارواح)-احمد زمردیان/فرهنگ اسلامی-68

-اسرار الحروف-محمود مدیر روستا/سازنده-81

-مبـارزه با علم(معمـای بشـقاب پرنـده)-ژاک ژالـه،حمید رضا جودیر/چاپ طلوع

-انتهـــــای حقیقت(تحقیقی علمی دربـــــاره بشـــــقاب پرنـده‌ها)-الن‌هاینـک،جکس والی،سـیروس نیکبخت/نشر مترجم-73

-موجـــودات فضـــائی کجا هســـتند؟-بن زوکـــرمن،مایکل اچ‌هارت،پیمان اسماعیلیان خامنه/نشر دانشگاهی-83

-جن در کلام بزرگان-صادق برزگر/نشر صبح پیروزی-85

-جن موجودی اسرار آمیز-ستار پور ابراهیم/نشر قلم-86

-حقیقـتی به نـام جن-محمد رحمـتی شهرضا/نشر کریمه اهل بیت/85

-دنیـای مرمـوز جن-سـتار پـورابراهیم گلروبـاری/صـبح پیروزی85

-اکتشـــــاف در رازول(پرونـــــده‌های محرمانه)-تـــــری دیری،مهرداد تویسرکانی/نشر قدیانی-86

امیــدوارم این مجموعه مقــالات، دید خــرافی مــردم را درباره شعور غیر بشری دگرگون نماید.

کاپا موجود ماورایي ژاپن

کاپا (kappa)ـ نام یکی از مهمترین خـدایان آب در میـان اسـطوره‌های شـینتو است. توصـیف کاپا اغلب بصـورت موجـودی شـبه انسـان با لاکی بر پشت است. آن‌ها بـوی ماهی میدهند، فلس دارند، دسـتها و پاهایشـان شـبیه به مرغـابی است و پوسـتی به رنگ سـبز یا زرد دارند. کاپا معمولا میتواند صدای بلندی از خود برای ترسـاندن تولید کند. آن‌ها عاشق خیـار هسـتند! بـالای سر این موجـود حفره‌ای به انـدازه نعلبکی وجـود دارد که پر از آب است. این حفره نقطه ضعف کاپا اسـت، زیـرا اگر از آب خـالی شود قدرت کاپا از دست مـیرود و امکـان مـرگ او وجـود دارد (مگر این‌که به داخل آب بازگردد).

قد کاپا در حد یک کودک 7-8 ساله است اما قدرت زیادی دارد. در افسـانه‌ها داسـتان‌های بسـیاری از حمله کاپا به انسان، اسب و سـایر حیوانـات بـزرگ آمـده است. حـتی نقل شـده بعضی کاپاها خـون خـوار هسـتند. در کل کاپا جـانور متخاصـمی است و روایـاتی نـیز از حمله به زنـان توسط آن‌ها نقل شـده است. این امر بـاعث شـده کاپا نقش لولو را برای کودکان ژاپنی داشـته باشد و والـدین از این حربه برای دور نگاه داشـتن کودکـان از محل‌هـای خطرناک (بخصوص نزدیک آب) استفاده می‌کنند.

با وجود دید عمـومی منفی نسـبت به کاپـا، افسـانه‌هایی نـیز از «کاپاهـای دوست انسـان» وجـود دارد. این کاپاها پزشکان خوبی هستند و داروها را میشناسند.

Kappa from the Gazu Hyakkiyagyo

طرحی از کاپا – گازو هیاکیاگویو، 1776

خاستگاه کاپا

خاستگاه کاپا بدرستی معلوم نیست. احتمالا اولین کاپاها در داســـتان‌های ارواح دوره ادو بوجـــود آمده‌اند. به هر صورت چندین نظریه اصلی برای بوجود آمــدن آن‌ها نقل شده است:

اولین نظریه میگوید کاپا در واقع همان کاوا نو کــامی یه خـــدای آب مـــذهب شـــینتو است که به مـــرور زمـــان و بخصـوص توسط داسـتان نویسـان دوره ادو (حـدود 720 بعد از میلاد) بصورت کاپا درآمده است.

نظریه دوم کاپا را اختراع ذهن والـدین فقـیر میدانند. در گذشـــته رســـمی در ژاپن بـــوده که خانواده‌هـــای فقـــیر کودکـــانی که توانـــایی بـــزرگ کردنشـــان را نداشـــتند، می‌کشـتند و این امر اغلب با خفه کـردن نـوزاد در آب و رها کـردن آن بـوده است. طبق این نظریـه، کاپا اخـتراع شد تا دیگران را از آب و دیدن اجساد دور بدارد.

نظریه سوم کاپا را به راهبان پرتغـالی نسـبت میدهد. دو دلیل بـــرای این نظر وجـــود دارد. یکی معنـــای کاپا در پرتغــالی که به معــنی لبــاس روحــانیت است و دیگــری شباهت موی سر راهبان با موهای کاپا.

یک نظر مشهور دیگر کاپا را در واقع نوعی میمون خاص میداند که نزدیک آب زندگی میکند.

و اما آخــرین نظریه میگوید کاپاها از افســانه‌های آینوها می‌باشد. آینوها نژادی هستند که در جزیره شـمالی ژاپن یعــنی هوکایــدو زنــدگی میکنند و دارای اعقــاب مغــولی

میباشــند. آینوها در طــول تــاریخ همــواره توسط دیگر ژاپنی‌ها تحقیر شده‌اند و امروزه تعدادشـان چنـدان زیـاد نیست (خوانندگان قدیمی‌تر شاید فیلم مسـتندی دربـاره زنــدگی ســخت آینوها که در دهه 60 بارها از تلوزیــون پخش شد را بیاد بیاورند).

گروهی هم کاپا را موجـودی زنـده میدانند که مخفیانه در آبها زندگی میکند. در این باره پیشتر توضیح خواهم داد.

Enkouzu, Edo Period, 18th C., Photo courtesy of the Miho Museum of Japan.

میمون دست دراز یکی از خاستگاه‌های کاپا تلقی میشود

Kappa illustrations of the late Tokugawa Period.

طرح‌هایی از کاپا در یک کتاب قدیمی

کاپا در فرهنگ امروز ژاپن

کاپا در فرهنگ و گفتار روزمره ژاپنی‌ها هنوز هم جایگاه ویژه‌ای دارد. بعضی از کلمات جالب در زبان ژاپنی که از کاپا در آن‌ها استفاده شده به شرح زیر هستند:

کاپا ماکی: سوشی خیار (بدلیل علاقه کاپا به خیار)

اوکاپا: مدل موی کاپایی!

کاپا: نــوعی بــارانی از پوشــال که اغلب کشــاورزان در قدیم از آن‌ها استفاده می‌کردند.

به علاوه داستان‌ها و ضرب المثل‌های زیــادی هم دربــاره کاپا وجود دارد که از حوصله این متن خـارج است. در کل

کاپاها بســـیار پایبند به قـــول و قـــرار هســـتند. مثلا داستان‌هایی وجود دارد که چگونه یک انسان و کاپا با هم روبــرو شــدند. انســان با کاپا شــرط بنــدی میکند که اگر بتواند کاپا را در ســـومو (کشـــتی ژاپـــنی) یا شـــوگی (شطرنج ژاپنی) شکست دهد، کاپا به خدمتش در آید.

Kappa commanded by Ebisu; ivory okimono

کاپا در خدمت کشاورز

اگر در ژاپن از کنـــار رودخـــانه‌ای خطرنـــاک عبـــور کنید ممکن است تـــابلویی ببینید که شـــما را از شـــنا در محل بدلیل وجود کاپا نهی می‌کند!

شنا نکنید – خطر کاپا!

کاپاهای زیادی در کارتون‌های ژاپنی وجـود دارند که البته اغلب موجودات مهربانی میباشند.

کاپا در انیمیشن‌های ژاپنی

اعتقاد به وجود کاپا

همان گونه که اشاره شد گروهی بر این باورند که کاپاها واقعا وجود داشته‌اند (یا حتی دارند). یکی از نظریـات در اینباره میگوید کاپاها در واقع موجودات بیگانه‌ای از سایر کرات هستند. اساس این نظریه مشابهت کاپا با بیگانگان است. رنگ هر دو سـبز است (اکـثر بیگانگـان دیـده شـده سبز بوده اند) بعلاوه چهـره هر دو تا حـدی شـبیه اسـت، مثلا چشـمهای درشت. بـرای این نظریه شـواهدی وجـود ندارد چرا که اصـولا ژاپن از کشـورهایی نیست که دیـدن سفینه‌های فضایی از آن زیاد گزارش شود.

دومین نظریه میگوید کاپا در واقع موجـــــــودی است که واقعا در زیر آبها زنـدگی می‌کند (چـیزی مثل هیولاهـای آبی). نگارنده برای این نظریه تنها دو مدرک یافت کـرده که چندان قابل اتکا نیستند. اولین مـورد عکسی است که سالها پیش در یکی از مجلات ژاپنی چاپ شـده و موجـود دیده شده راکاپا معرفی کرده است.

تنها عکس از کاپا (تایید نشده)

عکس فوق هیچگاه تایید نشد. مورد دیگر دستی است که گفته شده به کاپا تعلق داشته و در معبدی در ژاپن وجـود دارد. این مورد هم چندان معتبر به نظر نمیرسد.

دست کاپا؟

به هر صـورت نظر فـوق با توجه به کمی مـدارک چنـدان قابل قبـــــول به نظر نمی‌رســـــد، بخصـــــوص این‌که رودخانه‌های داخلی ژاپن چنـدان عمیق نیسـتند که بتـوان گفت اعمـاق ناشـناخته زیـادی وجـود دارد. اشخاصی در ژاپن هنوز هم بدنبال کاپا هستند ولی مورد قابل قبـولی یافته نشـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــده است (مثلا http://www.sonic.net/~anomaly/oniko/epaug99.htm#places).

چند منبع

http://www.onmarkproductions.com/html/kappa.shtml

http://www.unknownexplorers.com/kappa.php

http://en.wikipedia.org/wiki/Kappa_%28folklore%29

http://www.onmarkproductions.com/Kappa-Legend-A-Comparative-Ethological-Study-by-E.Ishida.pdf

نیما – سن شیا، تایوان

پ. ن: با تشکر از نیماي عزیز بابت تهیه و ارسال این مطلب. در آخر توضیحاتي دیگر و عکسهایي که ادعا میشود مربوط به کاپا است.

کاپّا (کانجی □□ هیراگانا □□□، کاتاکانا □□□) به معنی جن آب، جانور افسانه‌ای است. این جانور نوعی جن آب در فولکلور ژاپنی است. در دیانت شینتو کاپا خدائی از خدایان آب سویی‌جین □□ به شمار می‌آید.

Kappa Painting, 1836 AD

بیشتر نقاشی‌ها و نمایش‌ها کاپا را به صورت جانوری در حجم کودک و دارای اندام شبیه آدمیزاد مصور می‌کنند، ولی اندامش نزدیکتر به شکل میمون یا قورباغه است. بعضی نقاشی‌ها صورت آن را شبیه به میمون، و بعضی آن را نوک‌دار شبیه لاک پشت، یا شبیه به مرغابی مصور می‌کنند. معمولاً کاپا در نقاشی‌ها دارای کاسه‌ای کلفت (مانند کاسهٔ لاک پشت) و پوستی پولک‌دار می‌آید. رنگ پوست آن از سبز تا زرد تا آبی تغییر می‌یابد.

کاپا ساکن تالاب‌ها و رودخانه‌های ژاپن است ودارای ویژگی‌های گوناگونی است که برای سکونت در آب کمکش می‌دهند، همانند دست و پای پرده‌دار. گاهی

گفته می‌شـــود که کاپا مثل مـــاهی حس بوئیـــدن دارد، و البته می‌تواند مثل آن در آب شنا کند.

برجســـــته‌ترین ویـــژگی کاپا تـــورفتگی پر از آب در سر اوست. این حفره را مویی کوتاه (مانند آرایش موی پسر بچه‌ها) احاطه می‌کند. راز نـــیروی عظیم کاپا در این آب موجـود در حفـرهٔ سر نهفته اسـت، و هنگـامی که کسی مواجه با کاپا می‌شود می‌تواند از این عیب استفاده کند. کاپا دارای حس لیاقت وسلیقهٔ عمیقی است، و بدینسان اگر کسی به او درود بگویـــد، وی ناچـــار به خم شـــدن (شیوهٔ درود ژاپنی‌ها) می‌شود و آب موجود در حفـره‌اش می‌ریـــزد حـــتی در حـــالی که بداند که در نتیجه نـــیروی عظیمش را از دست خواهد داد. پس از ریختن آب کاپا به صورتی ضعیف می‌شـود که حـتی ممکن است که بمـیرد. هرچند در داستان‌های دیگر آمـده است که آب موجـود در حفـره بـرای این است که کاپا بتواند در خشـکی حـرکت کنـد، و هنگـامی که آبش خشک می‌شـود دیگر توانـائی جنبش را از دست می‌دهد.

Kappa, Ganshinji Temple, Ceiling Painting

--- Kappa

کاپا آشوبگر بدجنسی است. شوخی‌هایش از شـوخی‌های سـاده گرفته (مانند اخـراج بـاد شـکم و بـدن خانمها را دیدن) تا رفتارهای جـدّی و بسـیار بد را شـامل می‌شـود (مانند دزدی محصولات، بچه دزدی کردن، یا تجاوز جنسی به زنـان). در حقیقت، کودکـان از محبـوب‌ترین غـذاهای کاپاهـای پرخـور هسـتند، و با خـوردن آدمهـای بـالغ هم اشکالی ندارند.

تا امـــروز در بعضی از روســـتاها و شـــهرهای ژاپن تابلوهائی هشدار دهنده از خطر کاپا پیدا می‌شـود. گفته می‌شود که کاپا از آتش می‌ترسد، و برای همین است که بعضی روستاها سـالانه جشـنی برپا می‌کنند که در آن از آتش بازی استفاده می‌کنند تا دیوها را برانند.

هر آینه ،کاپاها تماما با انســان دشـــمن نیســـتند. آن‌ها دربارهٔ تمدن بشری کنجکـاو هسـتند و به آسـانی با زبـان ژاپـنی سـخن می‌گویند و آن را می‌فهمند. کاپاها گـاهی اگر با کسی روبرو شوند، از وی طلب می‌کنند که سـومو یا شـطرنج ژاپـنی با ایشـان بـازی کند. کاپا حـتی ممکن است که با انسان دوست شود (البته در مقابل هدیه و به ویژه خیار! محبوب‌ترین خوراک پس از کودکـان!). بعضی اوقات قبل از شنا در رودخانه‌ها و دریاچه‌ها، والدین نـام خود و فرزندانشان را بر خیـار می‌نویسـند و آن را در آب می‌اندازند تا کاپاها آرام شوند و آنان در آب ایمن باشند.

پس از دوست شدن با کاپا، وی در کارهای زیادی آدمیزاد را کمک می‌دهد، مانند آبیــاری زمین. علاوه بر آن، کاپاها در پزشـکی بسـیار دانا هسـتند و حـتی گفته می‌شـود که آن‌ها شکسـته‌بندی اسـتخوان را به آدمـیزاد یـاد دادند. به علت این کردارهــای نیــک، بعضی معابد بــرای عبــادت بخصوص کاپاهای مفید پیـدا می‌شـود. اضـافه بر آن، کاپا را می‌تــوان بــرای کمک گــول زد. به علت حس لیــاقت وســـلیقهٔ عمیقی که کاپا دارد، اگر کسی توانست از وی قــول بگــیرد که کمکش دهــد، کاپا ســوگند و قــولش را نخواهد شکست و ناچار به وعده‌اش عمل خواهد کرد

کارلوس کاستاندا

زندگی وآثار کارلوس کاستاندا در یک نگاه

زنـدگی کـارلوس کاسـتاندا نویسـنده دوازده کتـاب که مجمـوعه‌ای از تعـالیم عرفـانی حلقه‌ای از سرخپوسـتان یـاکی بازمانـده از قـوم تولتک رادر طی سه دهه بـاز می‌نمایاند درهـاله‌ای از ابهـام قـرار دارد آنچه که از تحقیقـات موجـود و مصـاحبه‌های بر جـای مانـده بنظر میرسد که وی در 25 دسـامبر 1935 در سـائوپائولوی برزیل متولد شـده است البته بـرخی از منـابع سـال تولد اورا 1931 و نیز با اسـتناد به اسـناد مهـاجرت تولد اورا 1935در کاحامارکای پرو ذکر کرده اند

ماهنامه تـایم در سـال 1973پـدرش را سـزار آرانها بورونگاری ومادرش را سوزانا کاستاندافاوآ نامیده است وی در سال 1951 به سانفرانسیسکو رفت ودیپلم خـود را از دبیرستان‌هالیوود گرفت.در سالهای 1955 تا 1959 کلاسـهای مختلفی را در ادبیـات ،روزنامه گـاری و روانشناسی در سـیتی کـالج لـوس آنجلس گذراند ودر همـان زمـان به عنـوان دسـتیار مـدتی نـزد یک روانکـاو مشغول به کار بوده است.در سال 1959 تبعه آمریکا شد ورسـما نـام مـادرش یعـنی کاسـتاندا را برگزید.در همین سال در دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس ثبت نـام کـرد وسه سـال بعد به تحصـیل در رشـته مـردم شناسی پرداخت.

کاستاندا با اولین کتابش «آموزشهای دون خـوان» که در سال 1968منتشر گشت مدرک لیسانس گرفت ودر سال 1973 با سومین کتابش «سفر به ایختلان»(سفر به دیگر

سو) موفق به اخذ درجه دکتری در رشـته مـردم شناسی گردید.این درجه بخـاطر ظبط وتنظیم مصـاحبه‌هایی بـود که وی در ســـال‌های 1960 تا 1971 با پـــیرمرد سرخپوستی به نـام «دون خـوان مـاتیوس» داشـته است وهمین مصـــاحبه‌ها اســـاس 3 کتـــاب اول وی بـــود که میلیون‌ها نسخه از انها در زمانی کم درسراسر جهـان به فروش رسید.

وی در طول حیـاتش 12 کتـاب و یک دوره ماهنامه در 4 شماره وچند نوشته پراکنده از خـود بر جـای نهـاده است که در آن‌ها جزئیات تجربیات خود را با سرخپوستان یاکی بـــــومی بخشی از مکزیک مرکـــــزی توضـــــیح داده است.نوشـــــته‌های او توسط دانشـــگاهیان مـــورد نقد وبررسی قـرار گرفته و آثـار فـراوانی توسط موافقـان ومخالفـــان اندیشه‌های او در سرتاسر دنیا منتشر شـــده است.

کاستاندا دو دهه آخر عمر خود را صـرف آمـوزش تعـالیم دون خـوان به جمعی از کـارآموزان زن ومـرد و نگـارش چند کتـاب وارائه چند سـخنرانی و مصـاحبه و برگـزاری کارگاههـای آموزشی متعـدد عممـومی نمـود. وی در 27 آوریل 1998 به علت ســـــرطان کبد در لـــــوس آنجلسدرگذشت. جســـدش ســـوزانده وخاکســـترش به مکزیک فرستاده شد.

با تشکر از حامد عزیز

اول از همه باید راجع به موضوعی که اسـاس سـاحری و لازمه سفر بین دنیاهاست صحبت کنم یعنی پیوندگاه.

بر اساس عقیده ساحران انسان ماهیتی انرژیمند دارد وشکل انژییک ان برای کسانی که توانایی دیدن ماهیت انرژیمند دنیا را دارند شکلی نورانی و بیضی گون میباشد که برخی از تارهای انژی که کل هستی راه بوجود اورده‌اند از داخل ان عبور می‌کنند.در داخل این شکل نقطه‌ای نورانی وجود دارد که در اصطلاح پیوندگاه نامیده میشود در تفسیر ساحران پیونگاه عامل درک واگاهی شناخته می‌شود.بر این اساس که رشته‌های انرژی مندی که از درون پیوندگاه عبور میکنند به یکدیگر نزدیک شده و اینگونه است که شناخت حاصل میشود_البته بسیار مفصل‌تر ازین قضایاست که مربوط به این بخش نیست_پیوندگاه می‌تواند در داخل یا خارج ازین شکل به حرکت دراید در اینصورت بمحض انکه رشته‌هایی که قبلا در داخل پیوندگاه بوده‌اند تغییر کند دنیای کامل وبه اندازه همین دنیا واقعی _اگر دنیای خود را واقعی بدانیم!_شکل خواهد گرفت در واقع دنیایی که هم اکنون انرا درک و مشاهده میکنیم نتیجه ثابت شدن پیوندگاه در یک نقطه خاص است

ودلیل انکه همه ما همین دنیا را بطور یکسان میبیتیم به این خاطر است که نقطه ثبات پیوندگاه در همه ما یک نقطه است که بدلیل اموزش‌هاییست که ناخواسته از کودکی به همه ما درباره دنیای منطق داده شده وحرکت پیوندگاه را کاملا متوقف کرده است در نتیجه در تارهایی که این دنیا را میسازند ثابت مانده است.

منظور از تغییر مکان پیوندگاه در واقع دو نوع حرکت میباشد:

1.حرکت:هرگونه تغییر مکان پیونـدگاه در خـارج از گـوی درخشان

2.جا به جایی:تغییر مکـان پیونـدگاه به هر نقطه در روی یا درون گوی فروزان

با توجه به معنـای جابه جـایی دتیاهـایی که به وسـیله ان پدید می‌ایند هر قدر هم عجیب و باور ناپذیر باشند هنـوز در داخل قلمـرو بشـری است.منظـور از قلمـرو بشـری تارهــای انــرژی میباشد مه از میــان کل گــوی فــروزان انسان میگذرد در حالی که در حـرکت پیونـدگاه که تغیـیر مکان به خارج گوی است تارهـایی از انـرژی بکـار گرفته میشود که انسوی قلمرو بشر است.

منظــور از به وجــود امــدن دنیــایی دیگر این نیست که حـــرکت پیونـــدگاه عامل خلق ان دنیاهاست چـــرا که ان دنیاها به خودی خـود وجـود دارنـدفقط تا قبل از حـرکت پیوندگاهبه نوارهـایی که انها را میسـازند ان دنیاها قابل درک و مشـــاهده نیســـتند.البته بحث راجع به پیونـــدگاه بســـیار مفصل است که در اینجا فقط به یک کـــاربرد ان یعنی سفر به دنیاهای موازی اشاره می‌کنیم.

سرخپوستان در ابتدا و به طور اتفاقی با خوردن گیاهان توهم زا نظیر:1.تاتوره(علف جیمسون) 2.هومیتو:نـوعی قارچ 3.پیوت:توعی میوه کاکتوس

تونسـتنند از امکانـات مـاورائی ذهن اگـاه شـوند چـرا که دریافتند مصـرف این گیاهـان بـاعث تزلـزل پیونـدگاه در نقطه ثبات خویش و امادگی برای حـرکت به نقـاط دیگر می‌شود.البته چون مصرف این گیاهان خطرناک و گـاهی منجر به جنـــون می‌شد خیلی زود با بـــاداع روشـــها یی

تونستند بر پیوندگاه خود تسلط پیدا کنند.یک ساحر معمولی کسییست که بتواد هر وقت اراده کرد پیوندگاهش را حرکت دهد اما یک ساحر قدرتمند کسی است که بتواند پیوندگاهش را در نقطه جدید ثابت نگه دارد چرا که پیوندگاه بر حسب عادت تمایل به بازگشت به نقطه معمولش را دارد.در تعاریف قومی سرخپوستان سه نوع ساحر داریم:1.بروخو:که او را ساحر و درمانگر میدانستند

2.کوراندرو:تنها درمانگر بود و از فنون ساحری برای درمان استفاده میکرد

3.دیابلرو:جادوگر سیاه که از سحر برای اعمال جادوی سیها نظیر تسخیر یا قتل استفاده میکرد

اما سفرهایی که در ابتدا انجام میدادند بسیار خطرانک بود چراکه کل وجودیت ساحر در این سفرها جابه جا میشد که با توجه به خطراتی که در سایر دنیاها ساحران را نهدید میکرد ریسک بالیی داشت اما ساحران با نگاه کردن به انسانها در حالت خواب_منظور نگاه انرژیک_دیدند که پیوندگاه در حالت خواب براحتی جا به جا میشود که همان علت خواب دیدن است این چنین بود که در یافتند به جای استفاده از کل وجود خویش برای سفر از کالبد اختری یا رویا_به تعبیر ما همان روح انسان_برای سفر استفاده کنند لذا اموزش‌هایی راه طرح کردند که در ابتدا هدفشان رسیدن انسان به کالبد اختری بود پس از ان استفاده از کالبد رویا برای انجام سفر مورد توجه قرار گرفت(البته دلیل استفاده انها از کالبد اختری بسیار مهمتر بود که ازین بحث خارج است).

از نقطه نظر ســاحران کل علام هســتی به شــکل جها ن‌هاییست که مانند لایه‌های یک پیاز بر روی یکدیگر قرار گرفته اند__همـــان تعبیریست که دون خـــوان بـــرای کاسـتاندا می‌اورد_ بین این لایه‌ها انـرژی فاصـله انداخته است به تعبــیری دیگر هر یک ازین لایه‌ها ســطح انــرژی متفــاوتی دارند بــرای همین در شــرایط عــادی قــادر به مشاهده انها نمی‌باشیم.اگر بخـواهیم از تعبـیر پیونـدگاه برای قضیه استفاده کـنیم باید بگـوییم که باید ان مقـدار انرژی که بــرای حــرکت دادن دادن پیونــدگاه به ان دنیاها لازم است را در ابتدا باید کسب کنیم.

]..سپس اسمانهای بالا را از هم شکافت و از فرشــتگان گ.ناگون پر نمود برخی از فرشـتگان زبـان گویـای وحی شــدند.....میــان این دســته از فرشــتگان با انها که در مــرتب پــایینتری قــرار دارند با حجــاب عــزت وپرده‌هــای قــدرت فاصـله انداخته شد[(به شـباهت تعبـیر پرده‌هـای قدرت و اختلاف انرژی بین لایه‌ها دقت کنید)

((نهج الباغه))

در میــان مخلوقــات موجــودات هســتند که در اصــطلاح فلســـفه و قـــران به انها مجـــردات گفته میشـــود.این موجودات دارای شرایط مادی نیستند و تغیـیر در انها راه ندارد زیرا به قدر توان از موهبت هستی برخوردار شــده اند

((وما منا الا له مقــام معلــوم)) هر یک از ما فرشــتگان مقام معینی داریم

صافات 164

(شـباهت زیـادی بین نـوعی از موجـودات غـیر الی بنـام همزاد و مجردات وجود دارد)

ساحران میگویند دنیای انسان دقیقا در وسط این شــکل پیــاز گــون قــرار دارد.لازم به ذکر است که ســرو کــار داشتن با موجودات غـیر الی در محـدوده علایق سـاحران عهد کهن بودکه از نظر ســاحران جدید که در جســتجوی ازادی بودند ساحرانی گمراه بشمار میرفتند

اما ساحران نام اعمالی راکه برای تسلط بر کالبد اختری انجام میدادند هنر رویا دیدن نامیدند.

بس از اماده شدن ساحر وتسلط نسبی بر روی پیوندگاه نوبت به سفر در دنیای موجودتت غیر الی میرسید

منظور از غیر ارگانیک موجوداتی هستند که ساختارشان فاقد ترکیبات کـربن دار هست.انسـان و کلیه موجـوداتی که در این دنیا میبینیم همه به نحوی از مواذد الی ساخته شـده اند(غـیر از جن که تنها موجـود غـیر الی سـاکن در لایه ما به شمار می‌رود.

برای انجـام سـفر لازم بـود که سـاحر در رویـای خـویش بدنبال اشیائ خاصی بگردد این اشیا درواقع به خود رویا تعلق نداشتند بلکه انرژی‌های بیگانه‌ای بودند که به شـکل اجـــزای رویا در می‌امدند به این انرژي‌هـــای بیگانه در اصــطلاح ســاحران پیشــاهنگ گفته میشد.پیشــاهنگ‌ها فرستادگانی از دنیاهای دیگر به منظور برقراری ارتبــاط بودند.انها در حـالت بیـداری نـیز وجـود دارند اما به دلیل حکــومت منطق بر دنیا در بیــداری قــدرت تشــخیص و مشاهده انها را نداریم اما در عالم خواب که منطق جایی ندارد با کمی تلاش قابل تشخیصند.

پس از تشخیص,انها شکل خود را تغییر داده وبه شکل نقطه‌هایی نورانی یا شبیه به ان در خواهند امد.در این مرحله ساحر باید تصمیم خود را مبنی بر سفر به دنیای ان پیشاهنگ با صدای بلند بر زبان اورد در اینصورت است که پیشاهنگ ساحر را بدنیای خوش خواهد برد میتوان چنین گفت که پیشاهنگ‌ها انرژی لازم برای سفر به دنیای خودشان را به ما میدهند

در این قسمت تجربه کارلوس کاستاندا را ازا اولین سفر خویش به دنیایی دیگر را بیان میکنم که نزدیک‌ترین دنیا به دنیای ماست:

{ پس از اعلام قصدم مبنی بر سفر با پیشاهنگ ابتدا در تونلی بظاهر تاریک پرواز کردم,حرکتی ناگهانی موجب شد تا به توده مادی عظیمی برخورد کنم در هر جهت که نگریستم نتوانستم انتهای انرا ببینم با خود فکر ردم که لابد این من هستم که منظر ان توده را در خواب ساخته ام,همانطور که مسی در خواب رویایی میسازد فکر کردم در تخت خوابیده ودارم خواب میبینم در همین لحظه پیشاهنگ مرا به میان غاری که در میان توده بود کشید داخل ان نیز مانند خارج ان پر منفذ بود که ساختار کندوی عسل را برایم تدایی میکرد در همین لحظه صدای رویا دیدن گفت:تو درون موجودی غیر الی هستی,تونلی را انتخاب کن و می‌توانی در ان زندگی کنی.....}

منظور از صدای رویا دیدن صدای موجودی غیر الیست که در مرحله‌ای از اموزش رویا دیدن نمایان شده و ساحر را در این امر راهنمایی میکند.نویسنده کتاب به چند دنیای دیگر هم سفر میکند مثلا دنیای سایه‌ها که مامور رویا دیدن متعلق به ان دنیاست. اسامی دنیاها را

خـود نویسـنده بر اسـاس مشـاهدانش انتخـاب کـرده که برای مطالعه دقیقتر میتونین به خود کتاب مراجعه کنین.

اما راجع به این که چرا سفر به ان دنیاها خطرناک است به این خـــاطر که انســـان تنها موجـــودی است که مولد انـــرژی میباشد_شـــاید به همین خـــاطر از او به عنـــوان اشرف مخلوقات نام برده میشود. بقیه موجودات مقـدار معیـــنی انـــرژی دارند و هرگز قـــادر به تولید انـــرژی نمیباشـند.(مجـردات) اهمیت وجـود یک انسـان در دنیـای آن‌ها به اندازه اهمیت وجود خورشید در دنیای ماست.

برای سرو کار داشتن با موجودات غیر الی سـاحر باید از هر ضـــعفی تهی باشد وگرنه سرنوشت وحشـــنتناکی در انتظـــار اوست ضـعف‌های مثل تـرس, قـدرت, شـهوت و.....

چون آن موجودات در مـرحله‌ی اول سـعی میکنند انسـان را با وعده‌های تتمیع کنند که البته دروغ نیست چرا که به تمـامی آن عمل میکنند ولی به قیمـتی گـزاف. در مرحله دیگراگر نتوانستند انسان را به ماندن در دنیایشـان قـانع کنند با مکرو حیله کار خـود را از پیش خواهند بـرد ضـمنا در دنیـای موجـودات غـیر الی دروغ جـای نـدارد چـرا که پشت دروغ هیچ قصـــدی نیست اما چـــون ما به عنـــوان انســـان هیچ چـــیز از حقیقت نمیـــدانیم با نگفتن حقیقت میتوانند به اهـداف خـود برسـند و انسـان را به دام خـود گرفتار کنند. خود نویسنده را نیز وقتی نتوانسـتند وی را تتمیع کنند به نحـوی چنـان ماهرانه فـریبش دادند که اگر وجود ساحارنی چون دون خوان نبود کاملا از دست رفته بودچرا که آن‌ها وی را بطـور کامل و به همـراه جسـمش به دنیایشـان انتقـال دادند. داسـتان به این گونه بـود که

آن‌ها یک پیشاهنگ را که در دامشان اسیر بود در سر راه وی قرار دادند آن پیشاهنگ خود را به شکل یک دختر بچه غمگین و ترسـیده به کاسـتاندا نشـان داد. کاسـتندا که دلش بحال پیشاهنگ میسـوزد به او پیشـنهاد کمک میکند پیشـاهنگ نـیز به او میگوید که تنها راه آزادی وی انست که کاسـتندا قصد کند انـرژیش با انرژیه او یکی شـود. اینگونه او آزاد خواهد شد البته پیشـاهنگ به هیچ عنـوان قصد فـریب یا آزار کاسـتندا را نـدارد چـرا که او هم از نقشه‌ای که برای کاسـتندا کشـیده شـده بیخـبر است. به محض آن‌که کسـتندا قصد خـویش مبـنی بر یکی شـدن انرژی خود با پیشاهنگ را بر زبان می‌آورد پیشاهنگ آزاد شـده ولی وی با جسم مـادی اش به آن دنیا منتقل میشـود. تنها چـیزی که وی از بـودن در آن دنیا بخـاطر میاورد دنیایی پوشیده از بخـاری زرد رنگ با بـویی شـبیه به بوی گوگرد است

تصـور کنید در همچین حـالتی هیچ کس نمیتوانست به او کمک کند حتی ساحرانی چون دون خـوان چـرا که به هیچ عنـوان نمیتوانسـتند تصـور کننـدوی در کـدام دنیا اسـیر است و یا این‌که پیونـدگاه اوبه کـدام نقطه از بی‌نهـایت نقطه ممکن حرکت داد شـده است. تنها چـیزی که سـبب نجات وی شد کمک همان پیشاهنگ اسـیر بـود که پس از آزادی به سراغ دون خوان رفته و جـای کاسـتندا را به او نشـان میدهد و او نـیز با کمک حلقه سـاحران قدرتمند خویش وی را نجات میدهد.

لازم به ذکر است که مساله زمان در لایه بسیار متفـاوت ازایکـدیگر است مثلا شـاید غیبت یک سـاحر در دنیـای خـودش چند لحظه بیشـتر طـول نکشد حـال آن‌که بـرای

خود ساحر چندین سال به طول انجامد درست شبیه به اتفاقی که برای یکی از ساحران حلقه‌ی دون خوان بنام سیلویو مانوئل افتاد در حالیکه برای دوستناش غیبت وی چند روز بیشتر طول نکشید ولی برای خودش چندین سال به طول انجامید چرا که راه برگشت به دنیای خودش را فراموش کرده بود و در ان دنیا سرگردان شده بود.

با تاوجه به اصرار دوستان من مراحل رویا دیدن و سفر به دنیای موجودات غیر الی رو با کمی استفاده از تجربیات خودم بیان میکنم.

در مرحله‌ی اول شما باید قبل از خواب زمانی که در تخت خواب هستید این جمله را بگوید:»قصد میکنم امشب در خوابم دستهاییم را ببینم و از به خواب رفتنم با خبر باشم». بستگی به مقدار انرژی و اشتیاقی که خود شخص دارد این مرحله زمان خواهد برد. برای خودم حدود 3 ماه طول کشید. برای این‌که بتوانید انرژیه لازم برای این کاررا ذخیره کنید راه‌های زیادی وجود دارد مثلا به تعبیره ساحران استفاده از» بی‌عملی». بی‌عملی نقطه مقابل عمل است. هر عملی بی‌عملی مخصوص به خود را دارد مثلا برای شروع سعی کنید در روز 1 یا 2 ساعت بجای مستقیم راه رفتن(عمل) بر عکس راه بروید یعنی به عقب (بی عملی)

یا به جای نگاه به اشیائ به سایه آن‌ها نگاه کنید دقت کنید که با سایه‌ها خیره نشوید. ولی بهترین راهی که خودم هم امتحانش کردم این بود که سعی کنید گفتگوی درونی خودتان را متوقف کنید حتما شما هم متوجه شدید که همه‌ی ما دائما در حال صحبت با خود هستیم.

البته فکر نکنین که کار آسونیه چـرا که اساسا مهمـترین اصل در ساحری نیز همین آمر میباشد. همین گفتگوست که پیونـدگاه را در این نقطه ثـابت نگـاه داشـته است. وقـتی به مـرحله‌ای رسـیدین که تونسـتین دست‌های خودتونو در خـواب ببیـنین اول ممکنه شـوکه بشـین یا از ترس از خواب بپرین که طبعی هست یادمه{ برای خودم خیلی لذت بخش بود شوق زیـادی داره چـون به هر حـال دارین کـاری رو انجـام میـدین که آدمـای دورو برتـون به ذهنشون هم نمیرسه}. در ابتدا وقـتی این اتفـاق میفته تصاویر اطراف به شدت سست و ناپایدارند برای غلبه به این مشکل یک نقطه رو به عنـوان نقطه اصـلی انتخـاب کنین مثلا همان دستهایتان بعد سعی کنید نگاه‌های کوتاه و اجمالی به اطراف بندازین به محض محو شـدن تصـویر دوباره به نقطه مرکزی بازگردید البته اگه زبانه خودتونو به سقف دهان بچسبونید تصاویر واضح‌تر میشوند بعد از مـدتی دیگه نیـاز به این کـار نیست و تصـاویر دیگر مبهم نمیشن.

حـال نـوبت به مرحله حسـاس میرسد یعـنی پیـدا کـردن پیشاهنگ. برای این کار شروع کنید به حرکت به اطـراف و خـیره شـدن به اشـیائ. پیشـاهنگ‌ها به هر شـکلی میتوانند باشـند بـرای خـود من سـخت بـود بین اون همه شیئ دنبـال پیشـاهنگ باشم ولی به محض این‌که قـدرت لازم رو کسب کـردین پیـدا کـردنش آسـون میشه چـون همیشه به عنوان اشیایی ظاهر میشن که با بقیه رویا در تضاد هستن یادمه من اتاق خودمو در خـواب میدیـدم بعد از مـدتی گشت زدن متوجه یه جفت کفش شـدم که مطمئن بودم مال من نیستن بعد از چند لحظه خیر شدن یکی از آن‌ها تغیـیر شـکل داد و به شـکل پرتو با نـور زرد

در آمد در اون لحظه اون نــور بــرام تهدید آمــیز به نظر رســید بــرای همین دنبــالش نکــردم و بعد از مــدتی خــیر شدن از خواب پریدم. بعد از پیدا کــردن پیشــاهنگ باید با صدای بلند در خــواب بگین که قصد دارین دنبــالش بــرین. از اینجا به بعد دیگه دست خودتونه و نمیتــونم کمکی کنم چون نمیدونم چه پیشاهنگی رو جدا کردین. فقط میتونم چندتا توصیه بکنم که خیلی مهم و حیاتیه:

اگه وارد دنیاشـــون شـــدین به هیچ چـــیز دست نـــزنین مخصوصا بخود موجــودات غــیر الی چــون از خودتــون اثر انرژی مند به جا مــیزارین که به راحــتی میتــونن پیــداتون کنن. بعلاوه با لمس هر چــیزی بخشی از انــرژی اون دنیا وارد شما میشه که خاطره جایی که ازش اومدینو محو و محوتر میکنه

اگه ازتــون خواســتن که ســکه یا چــیزی زیر نــاف یا روی پیشـــونی ببندید اینکـــارو نکـــنین فلـــزات مخصوصا طلا میتونن انرژیه اونجا رو ذخیره کنن.

شب موقع خواب ســعی کــنین به پهلــوی راست بخــوابین جالبه{ که پیامبر(ص) هم اینکار رو سفارش کردن}

اگه صدای مامور رویا دیدن رو شنیدین مجــذوبش نشــین و فکر نکنین که خیلی داناست یا همه چــیزو میدونه. اون فقط چیزهـــایی رو بهتـــون میگه که خودتـــون میـــدونین فقط ازش خبر ندارین

مهمــترین نکته اینه که اونا ســعی میکنن کــاری کنن تا به وجودشون عادت کنین و در کنارشون احســاس قــدرت و امنیت کنین که این بزرگترین حیله‌ی اونهاست

اگه وارد دنیاشون شدین زیاد از ورودی فاصله نگیرین اینجوری برگشت سخت میشه چون هرچی پیوندگاه تو جای جدیدش ثابت‌تر بشه خاطره جای که ازش اومدین محوتر میشه که بدترین چیزه

بزرگترین اشتباه اینه که فکر کنین همه‌ی اینا یه خوابه و هر اتفاقیم که بیفته بالاخره تو تختتون از خواب بیدار میشین ولی باور کنین که اینا خواب نیست و به مراتب خطرناکتر و واقعی‌تر از دنیای بیداریست. شاید بعضیاتون بگین نهایتش مرگ دیگه ولی مرگ بهترین حالتش. با اسیر شدن تو دنیای اونها روحتون هم تا ابد اسیر میشه یعنی زندانی شدن تا ابد.....

ساحرهای عهد کهن بخاطر همین اشتباهشون هزینه گزافی دادن و نسلشون تقریبا نابود شد عده‌ای هم که باقی موندن با فرار از دست موجودات غیر الی به نحوی رقت انگیز زندگی میکنن فکر کنین فرار تا ابد...

مثلا داستان ساحری که به او رزمنده مرگ گفته میشد وا از نسل ساحران عهد کهن بود وی برای فرار از دست آن موجودات مجبور به تغییر دادن جنسیت خود به جنس مونث شد_ ازنظر ساحران جنسیت نیز حاصل قرار گرفتن پیوندگاه در نقطه‌ای خاص است که قابل تغییر میباشد _ وشاید تا به امروز در حال فرار بین دنیاها باشد

در حالتی دیگر هم ممکن است یکی از آن موجودات شما را دنبال کند و وارد این دنیا شود که در این صورت بقیه زندگیتون به یه کابوس تبدیل میشه

توجه کـنین که بعضی از آدمها مـاهیت انرژیمند چندگانه دارند که در اصـطلاح نـاوال نامیـده میشـوند لبته_ نـاوال معـانی زیـادی دارد که ن خـودش بحث مفصـلی دارد_ ناوالها به شـدت مـورد توجه آن موجـودات هسـتند پس مـواظب باشـین اگه نـاوال باشـین بد جـوری گـیرتون میندازن. ما نمیتونیم متوجه بشیم که ایا ناوال هستیم یا نه فقط ساحران قدرتمند چنین توانایی دارند

خـوب دوسـتان در انتها هم من تجربه شخصی خودمو از مواجه به این موجودات براتون میگم:

یادمه وقـتی بـرای اولین بـار دسـتامو تو خـواب دیـدم از شـدت هیجـان نفسم بـالا نمی‌اومد احسـاس جـالبی بـود «من تو رویای خودم خدا بودم»

دربـاره پیشـاهنگ اول که قبلا توضـیح دادم. یه شب تو خواب یکی از دوستامو که چند سال پیش فوت کرده بـود و دیدم یادمه که احساس خیلی بدی داشتم یه غم عمیق. در حال تجدید خـاطره با تصـویر دوسـتم بـودم که یهو از وسط شکمش یه دود سیاه شروع به بـیرون اومـدن کـرد تا این‌که کل تصـویرش تبـدیل به همـون دود شد. ابعـاد خیلی بزرگی داشت. میدونسـتم که دارم به یه پیشـاهنگ نگـاه میکنم ولی نمیدونسـتم که میتـونن اینقـدر بـزرگ باشن با این‌که رنگش سـیاه بـود ولی درخشـان‌ترین سیاهی بود که تاحالا دیده بودم اصلا یادم نمیـاد که بهش گفته باشم میخـوام دنبـالش بـرم ولی یکدفعه فضـای اطـرافم سـیاه شـدیه سـیاهی مطلق.یهو از خـواب پریدم.بدبختی‌هام از همون شب شروع شد نزدیکه 3 ماه هر شب تو خواب خودمو تو همون سیاهی میدیدم. اوایل میترسیدم ولی بعدش کم کم بهش عادت کـردم ولی این

عادت هم زیـاد طـول نکشـید چـون بعد از مـدتی مطمئن شـدم که یه چـیزی تو اون سـیاهی داره بهم نگـاه میکنه شایدم خود سیاهی بود که حیـات داشت. نمیتـونم کلامی بـــرای شـــدت ترسم پیـــدا کنم. هـــروقت که از خـــواب می‌پریدم احساس سردرد و تهوو داشتم یه جور احساس بدی هم زیر نافم احسـاس میکـردم *می دونسـتم دلیلش چیه قبلا تو همین کتابا خونده بـودم اهمیت این نقطه رو بدن اگه عمری بود براتون توضیح میدم.* نمیدونســتم باید چیکار کنم از طـرفی هم نه با خوانـواده و نه با دوسـتام نمی‌تونســـتم راجع بهش صـــحبتت کنم چـــون یا بـــاور نمی‌کـــردن یا هم فکر میکـــردن دیوونه شـــدم. مطمئن باشین اگه گرفتارش بشین هیچکس نمیتونه کمکتون کنه هیچکس. پیش چند تا روحـــانی رفتم که اونم هیچ کمکی بهم نکرد طوری شده بود که قبل از خواب از فرط ترس بی‌حال می‌شدم شاید فکر کنین لابد من آدم ترسـوییم و شما مثل من نیستین ولی باور کنین تنها احساسی که تا اونمقع هیچوقت نمی‌شناختم ترس بود. سرم درد میکرد بـــره یه ذره ترســـیدن. تو 13 ســـلگی به مراسم‌هایی میرفتم که توش جنگیری انجـام میشد ولی ذره‌ای تـرس نداشـــــتم معنیه واقعیه ترسو اونجا تو اون ســـــیاهی فهمیـدم. ولی این آخر کـار نبـود یه بـار که با خوانـوادم برای سفر شمال رفته بـودم یه شب تو جنگل نـور چـادر زدیم جای شلوغی بود چـادر ما هم کنـار کلی چـادر دیگه بود. ساعت حدود 2 بود که دیگه همه خوابیده بـودن. من خوابم نمی‌برد بـرای همین رفتم هم یه قـدمی بـزنم هم یه ســیگار بکشم. از بچگی عاشق شـــب، مهتـــاب. مه و طوفان بودم اون شبم آسمون مهتابی بـود طوریکه همه جـارو روشن می‌کـرد. رفتم داخل جنگل حواسم بـود که

زیـاد از چادرها دور نشم فقط تا حـدی که متوجه سـیگار کشیدنم نشن. از جای که ایستاده بودم چراغ‌های روشنه بالای آلاچیق‌هـایی که زیـرش چـادر زده بودیمو می‌دیـدم همه جا روشن بـود و هیچ مشـکلی بـرای دیـدن نداشـتم همینطوری موقع قدم زدن از کنـار 2 تا درخت رد شـدم که 8-9 متر بیشتر باهام فاصله نداشـتن تقریبا به وسط فاصله 2 تا درخت رسیده بودم که متوجه شدم از سـمت راسـتم هیچ نـوری به چشـمام نمیخـوره. چـون همه جا روشن بود تعجب کردم برگشتم که یه نگـاهی بکنم خیلی جـالب بـود اینگـار به سـیاهی مطلق نگـاه میکـردم همجه روشن بود جز همـون حد فاصـله 2 درخت اینگـار نـور و جذب می‌کرد مشغول نگاه کردن بودم که یه چـیزی بـرام آشنا اومد اینگـار قبلا هم به این منظر نگـاه کـرده بـودم یهو خشکم زد تاریکی که داشتم بهش نگـاه می‌کـردم رو می‌شناختم.خودش بـود. 3 مـاه هر شب همـون تـاریکیو دیـده بـودم یه جـور آهنگ داشت نه این‌که صـدا باشه یه جـور ریتم که تو خـواب هم شـنیده بـودم. دیگه مطمئن بودم خودش.حتی میتونستم از فضـای اطـراف تفکیکش کنم مطمئن بودم اونم داره نگام میکنه قلبم داشت کنده میشد با بیشـــترین ســـرعتی که میتونســـتم شـــروع به دوییـــدن کـــردم پشت ســـرم رو هم نگـــاه نمیکـــردم ولی میدونستم داره دنبالم میاد همون احسـاس تهی بـودن و درد زیر نـافو تو کل مسـیر داشـتم یـاده داسـتان مقابله کاستاندا با یه همـزاد افتـادم که درست همینجـوری بـود. ترسم چند برابر شد. خلاصه بد2-3 دقیقه به چـــــادر رسیدم نمیدونم چطور ورودیشو پیدا کـردم ولی طـوری پریدم توش که همه بیدار شـدن. رفتم سـرجام که دقیقا وسط همه بـــود و دراز کشـــیدم.تو تمـــام طـــول شب

میدونستم یه جای اون بیرون داره بهم نگاه میکنه فشار نگاهشو زیر نافم حس میکردم. وقتی از سفر اومدیم سعی کردم خونسردیمو حفظ کنم و شروع کردم به مرور کتابام به این امید که شاید چیزیو از قلم انداخته باشم که بتونه کمکی بهم کنه. تقریبا وسط‌های کتاب هنر رویا دیدن بودم که یه جمله که قبلا نادیده گرفته بودمش توجهمو جلب کرد جایی که دون خوان به کاستاندا گفته بود پیشهاهنگ‌های که از لایه‌های دور ترمیان قویتر هستن و معمولا به شکل کسایی که از دستشون دادیم تو خواب ظاهر میشنایادم اومد که منم اونو تو قالب دوست فوت کردم دیده بودم ولی فهمیدن این مطلب هم کمکی بهم نکرد با این شرایط تنها چیزی ک به ذهنمم رسید غرق کردن خودم تو مسایل روزمره بود شروع کردم به انجام دادن کارهای که ساحران برای رویا دیدن منع کرده بودن که خوشبختانه نتیجه بخش بود و تا به امروز که 2 سال ازاون ماجراها میگذره دیگه مشکلی ندارم فکر میکنم شانس اوردم که تونستم ازین قضیه سالم بیرون بیام

کسانی که علاقه به استفاده از فنون ساحری دارند باید بگم شاید دوستان غیر آلیتون بتونن کمکتون کنن که مثلا چطور ذهن افراد رو بخونین یا چطور اشیائ رو حرکت بدین ولی بهایی که در مقابلش میگیرن بسیار گزافتر است. جلبه توجه همنوعانمون به خودمون اصلا به جلب توجه موجودات غیر الی به خودمون نمی‌ارزه. اگه برین دنبالشون اونا هم دنبالتون میان. اگه بهشون نگاه کنین اونا هم به شما نگاه میکنن. به قول دون خوان درمواجه با ناشناخته رفتار یک ساحر رفتاری آمیخته با ترس و احترام است نه با کبر و غرور.

کاستاندا با وجود ساحرانی چون دون خوان فریب خــورد فکر کنین برای اونا موجودات ســاده و پر ضـعفی مثل ما چه شــکارهایی میتونه باشه. اگه از چــیزی نمیترســین تا جلتونو بگیره یه چیزی برای ترسیدن پیدا کنین اگه هیچی پیدا نکردین از خود نترسیدن بترسین...

با وجود اون اتفاقات هنوزم از تاریکی لذت میبرم شــاید دلیلش اعمال قدرت همون موجود باشه. 3ماه هرشب تو خــواب کــاری کــرد تا به وجــودش عــادت کنم تا راحت‌تر بتونه خودشو بهم نشون بده.ببینین از چه نقطه ضــعفی علیه من استفاده کردن» علاقه من به تاریکی»

کل این قضیه از شروع تا پایان برام 7 سال طول کشید از 15 سالگیم تا 22

در پایان از دوستان خواهش میکنم که داســتان منو بــاور نکــنین یا با دید شک بهش نگــاه کــنین اینطــوری به منم کمک کــردین تا این اتفــاقو به منطق نزدیک کنم شــاید با اســتفاده از ســلطه منطق به دنیا بتــونم اثارشو کامل از زندگیم پاک کنم....

فرازمینی‌ها در زمانهای کهن

همراستایی هرم بزرگ جیزه با جهت‌های جغرافیایی شمال، جنوب، شرق و غرب موضوع پژوهش جدید دانشمندان است که توضیحی را برای این مورد از شگفتی‌های مختلف این بنا، ارائه داده‌اند.

هرم بزرگ جیزه (Great Pyramid of Giza)ـ که به عنوان تنها بازمانده عجایب هفتگانه جهان و بزرگ‌ترین بنا در میان اهرام مصر شناخته می‌شود، رازها و شگفتی‌های بسیاری را در خود دارد که یکی از این شگفتی‌ها همراستا بودن، به صورت تقریبا بدون نقص، با جهت‌های شمال، جنوب، شرق و غرب جغرافیایی است.

در همین رابطه، به تازگی یکی از متخصصان باستان شناسی کشف کرده است که مصریان باستان احتمالا به کمک موضوعی به نام اعتدال پاییزی (fall equinox) توانسته‌اند تا امکان همراستایی هرم بزرگ جیزه با قطب‌های زمین را فراهم کنند؛ اعتدال پاییزی به نقطه‌ای زمانی که دقیقا در انتهای فصل سوم سال و ابتدای تابستان است، گفته می‌شود. طول شب و روز هم در زمان اتفاق افتادن این پدیده تقریبا با هم برابر می‌شوند.

اطلاعاتی از هرم بزرگ جیزه

یکی از فرعون‌های مصر باستان به نام خوفو (Khufu) چیزی در حدود 4500 سال پیش هرم جیزه را با ارتفاع 138 متر، در فلات جیزه ساخته بود و با وجود مشکلاتی

از قبیل کج بـودن بنـا، انـدازه‌گیری‌های دقیق و به کـار گیری تکنیک‌های مهندسی خاصی برای ساخت این هـرم، تاکنون باعث شگفتی بسیاری از دانشمندان شده است.

گلن دش (Glen Dash)، یکی از مهندسان برجسته که به تـازگی مقـاله‌ای از هـرم جـیزه را در ژورنـال "The Journal of Ancient Egyptian Architecture"ـ به چـاپ رسـانده، در مـورد همراسـتایی هـرم جـیزه با جهت‌های جغرافیایی می‌گوید که سازندگان این بنا هـرم را با دقت یک پـانزدهم درجـه، با قطب‌هـای زمین در یک راستا قرار داده‌اند!

هرم خفرع (Khafre) که در همان فلات جیزه قرار دارد و هرم سرخ (Red Pyramid) که در دهشور مصر واقع شـده است هم همانند هـرم بـزرگ جـیزه در جهـتی همراستا با شمال و جنوب زمین قـرار گرفته‌اند و دقیقا مانند بزرگ‌تـرین هـرم مصـر، به مـیزان انـدکی در جهت خلاف عقربه‌هـای سـاعت از راسـتای مـوردنظر منحـرف شده‌اند.

در یک صد سـال گذشـته متخصصـان حوزه‌هـای مختلف روش‌هـای گونـاگونی را که احتمـالا توسط مصـریان باسـتان مورداسـتفاده قـرار گرفته تا این ویـژگی شـگفت‌انگیز را در هـرم جـیزه و دو هـرم دیگر به وجـود بیـاورد، پیشـنهاد کرده‌اند. دَش هم در جدیـدترین مقاله خود احتمال به کار گـیری نقطه اعتـدال پـاییزی را بـرای رسیدن به همراستایی دقیق مطرح کرده است.

ایجـاد همراسـتایی هـرم بـزرگ جـیزه به کمک اعتـدال پاییزی

دش برای دستیابی به نتایج گزارش شـده آزمایشی را در یکی از منـاطق آمریکا انجـام داد؛ او یک چـوب بلند را در روز 22 سـپتامبر 2016 که روز اعتـدال پـاییز بـود، در زمینی فرو کرد و سایه به وجود آمده با حـرکت خورشـید در آسمان را علامت‌گذاری کرد.

این محقق می‌گوید که نـوک سـایه ایجادشـده از چـوب با گذر زمان در یک راستای خـاص قـرار می‌گـیرد و یک خط راست از شرق به غرب به وجـود می‌آورد؛ خط مسـتقیم ایجادشــده با وصل کــردن نقــاط نــوک ســایه‌ها، درست همانند همراستایی هـرم بـزرگ جـیزه و دیگر هرم‌هـا، به مــیزان انــدکی در جهت خلاف عقربه‌هــای ســاعت با راستای قطب‌های زمین اختلاف دارد.

با وجــود این‌که آزمــایش دش در آمریکا انجــام شــد، او معتقد است که نتایج تفاوت چندانی با نتایج انجــام تست در فلات جیزه نمی‌کند و برای کمک گرفتن از این روش، مصریان باستان باید در یک روز آفتابی با قرار دادن شی بلند در زمین، جهت‌های را به صورت دقیق محاسبه کرده باشــند. بــرای مشــخص شــدن روز اعتــدال پــاییزی هم آزمایش باید 91 روز بعد از ابتدای تابســتان انجـام شـده باشد.

آیا مصــریان واقعا از روش اعتــدال پــاییزی اســتفاده کردند؟

با وجــود این‌که نتــایج بررسی‌های دش از صــحت تکنیک اعتدال پاییزی خبر می‌دهند، هنوز نمی‌تــوان با اطمینــان کامل گفت که مصــریان باســتان از این روش اســتفاده کرده‌انــد؛ به خصــوص که در طــول ســال‌های گذشــته،

تکنیک‌های مختلفی برای محاسبه جهت‌های جغرافیایی در چند هزار سال پیش پیشنهاد شده است.

متاسفانه هیچ مدرک و گزارشی که در آن توضیحاتی دقیق در مورد این ویژگی هرم‌ها چیزی نوشته شده باشد، به جا نمانده است و از طرف دیگر، نمی‌توان این احتمال را رد کرد که مصریان از چند روش مختلف برای همراستا کردن هرم جیزه با جهات جغرافیایی استفاده کرده باشند.

giza-plateau-pyramids-620x413

دش در دفاع از روش اعتدال پاییزی می‌گوید که تاکنون هیچ روش دیگری پیدا نشده که از این تکنیک ساده‌تر باشد و در مقایسه با توجیه‌های دیگر که دانشمندان در نظر گرفتن موقعیت خورشید و ستاره‌ها را برای همراستایی هرم بزرگ جیزه با قطب‌ها پیشنهاد کرده‌اند، اعتدال پاییزی شانس بیشتری دارد.

فضانوردان باستانی: سازهها و بناهای سنگی؛ هوآمان

در شماره نخست از سری مقالات فضانوردان باستانی به معرفی و بررسی بنای باستانی تپه گوبکلی پرداختیم و در حین ارائه پاسخهای متعدد، با سوالات بیشتری مواجه شدیم. همان طور که ذکر شد، شاید بتوان پاسخهای بیشتری را در نقاط دیگر کره زمین یافت کرد. مکان مورد نظر در این شماره، بنای غول آسا و مرموز «هوآمان» بوده که چندین برابر اندازه خود، سوال در ذهن مردم جهان باقی گذاشته است. سوالاتی از قبیل چگونگی ساخت این بنا توسط مردمانی که هنوز بهدست اروپاییها کشف نشده بودند! با گجت نیوز در ادامه مطلب همراه باشید.

پیشینه و تاریخچه اینکا

ابتدا به مشخصات جغرافیایی و تاریخی منطقه مذکور بپردازیم تا با پیشینه و اطلاعات کافی به سراغ بنای باستانی هوآمان برویم. رشته کوههای پرو که به عنوان ستون فقرات آمریکای جنوبی شناخته میشوند، در سالیان دور منزلگاه قومی بزرگ و باستانی بوده است. در منطقهای پست واقع در درههای میانی رشته کوه، قوم «اینکا» پایتخت خود را با نام «کوزکو» بنا کرد. بیش از سیصد سال، قوم اینکا حاکم بی‌چون و چرای این منطقه بود تا در قرن شانزدهم، فاتحان اسپانیایی سر رسیدند و باعث انقراض و نابودی این تمدن شدند.

خرابههای باقی مانده از قوم اینکا

بر فراز کوزکو واقع در ارتفاع 3600 متری، دژ باستانی هوآمـــان قـــرار دارد که دیوارههـــای عظیم ســـنگی آن رازهایی حل نشدنی در قلب خــود دارند که البته به پیش از تاسـیس و ظهـور قـوم اینکا بـاز میگـردد. به اعتقـاد بسیاری از مورخین، در تعداد زیادی از یادبودهای سـنگی قـوم اینکـا، اشـارات فـراوانی به یک کارگـاه سـاختمانی وجود دارد که در دو مرحله مجزا و طولانی سـاخته شـده است. به عبارتی دیگر، نوشتههای موجـود در یادبودهـای مـذکور اذعـان دارند که سـازههای اینکا بر روی بناهـای سنگی مگالیتی و باستانیتر اسـتوارند که از سـازندههای اولیه آن هیچ گونه اطلاعاتی در دسترس نیست.

هوآمـان همچـون دیگر بناهـای اینکـا، دارای هجاریهـای شگفت انگیز بوده که اعتبـار تمـامی آن در انحصـار قـوم اینکا قــرار نــدارد. طبق قواعد باســتان شناســی، قــوم «کیلکه» تقریبا هـــزار ســـال پیش از اینکـــا، بخش اولیه هوآمـان را بنا کـرد؛ در این راسـتا قـوم اینکا نـیز بر این بـاور بودند که بخشـهای کهنـتر و اولیه توسط مردمـانی تحت رهبری خدایی نازل شده از آسـمانها، سـاخته شـده است. آیا خـدایی که قـوم اینکا به آن اشـاره دارد، همـان معمار جهانگرد ماست؟

ویراکوچا، خدای معماری

در بسیاری از متون نشانههایی از خدایی باستانی وجـود دارد که به آمریکای جنوبی آمد و علاوه بر تقدیس کــردن مردمان محلی، اقدام به آموزشهای متنوعی در بســیاری از زمینههـا، بهـویژه معمـاری نمـود. ویژگیهـای ظـاهری ویراکوچا، او را از تمامی مردم بـومی متمـایز میکـرد که این امر به خـوبی در تمـامی متـون، نگـاره و مجسـمهها

قابل رویت است. ویژگیهـایی همچـون قد بسـیار بلنـد، مـوی سـفید و پوست رنگ پریـده. سـوال مهمی مطـرح میشـــود که آیا ویراکوچا طبق اعتقـــادات قـــوم اینکا و شواهد نظریه پردازان فضانوردان باستانی، خواستگاهی فرازمینی داشته است؟ اگر پاسخ این سوال مثبت باشد، میتواند کمی به حل معمای چگـونگی سـاخت هوآمـان به ما کمک کند.

نگارهای سنگی از ویراکوچا

قطعه سـنگهای کوچک که در اغلب محیطهـای طـبیعی یـافت میشـوند، وزنی با میـانگین بیست تن دارند که در مقایسه با سنگهای به کار رفته در هوآمان بسـیار سـبک است. امروزه با وجـود این که نیـازی به قطعه سـنگهای بـزرگ بـرای سـاخت و سـاز نـداریم، اما ماشـین آلاتی سـاختهایم که توانـایی حمل این قبیل سـنگها را دارند. نکته جـالب توجه آن است که قـدمت این ماشـین آلات از صد سال تجاوز نمیکند؛ پس چگونه مـردم کیلکه و اینکا با دسـتهای خـالی و ابـزار ابتـدایی موفق به جابهجاییهـای غـول آسا شـده بودنـد؟ مسـلما تنها نـیروی انسـانی مضاعف پاسخگو نیست، چرا که حرکت دادن این قبیل از وزنهای نجومی نیازمند رفع اصطکاک و گرانش هستند.

مردمان پیش از میلاد یا قرن بیستمی؟

پس تا الان به صـــورت کلی متوجه آن شـــدیم که قـــوم کیلکه و اینکا حـاوی تکنولـوژی اسـتخراج سـنگهای چند تنی، حمل آن‌ها به مکان مورد نظـر، انبـار کـردن، بـرش دقیق و صاف به میزان دلخواه و در نهایت قرار دادنشان در ارتفاعات چند متری بودند. نکتهای که سوالات زیـاد و

حیرت انگیزی را ایجاد میکند، چگونگی برش دادن دقیق این سنگها در آن زمان میباشد. گرانیت ترکیبی از کوارتز، فلدسپات و میکا است که یعنی برای برش و صاف کردن آن به الماس نیاز داریم. پس سازندگان هوآمان از یک جعبه ابزار با تکنولوژی پیش از میلاد استفاده میکردند، یا قرن بیستمی؟

دومین شگفتی هوآمان، چگونگی قرار گیری سنگها بر روی هم است. آن‌ها چطور به راحتی و بدون هیچ خطایی روی یکدیگر سوار شدند؟ وزن میانگین هر قطعه سنگ در دیوارهای هوآمان بین 50 تا 100 تن بوده که به شکل قطعههای پازل است؛ یعنی برش یا قالب گیری آن‌ها درست طبق یک نقشه از پیش تعیین شده بسیار دقیق انجام شده. حتی در بعضی از قطعهها نشانههایی از ذوب شدن میبینم! بدون شک ذوب کردن گرانیت و قالب گیری آن امری ساده برای کیلکه و اینکا نبوده است!

بنابر نظر محققین مختلف و نامدار همچون جورجیو سیکلوس، سبک ساخت قطعههای دیوار هوآمان مانند بتن قالب ریزی شده است و با توجه به این که از هیچ گونه ملاتی میان سنگها استفاده نشده، به نظر میرسد تمامی آن‌ها در جای خود قالب ریزی شدهاند! درست است که این نظریه دیوانگی به نظر میرسد، اما تنها راه حل یافت شده جهت ساخت دیوارهای هوآمان، همین نظریه میباشد.

دیوارهای عظیم هوآمان

از افسانه تا واقعیت

طبق افسانهای که درباره این محل وجود دارد، عامل ساخت این بنای یکپارچه یک پرنده بوده است. این پرنده مادهای شیمیایی بسیار قدرتمندی را در منقار خود حمل میکرده که توانایی ذوب کردن سنگ را داشت. اگر بخواهیم به معنای ریشهای هوآمان نیز نگاه کنیم، به «شاهین سر» یا «سر شاهین» میرسیم. مادهای که بتواند سنگ را ذوب کند، نمیتواند در دست یا دهان هیچ گونه جاندار زندهای، حتی برای ثانیهای قرار گیرد. پس منظور از این شاهین چه بوده؟ آیا طبق گفته نظریه پردازان فضانوردان باستانی، این موجود نه یک شاهین، بلکه یک فضاپیما و یوفو پرنده بوده که مردمان محلی آن‌ها را برادران آسمانی صدا میکردند؟

پس چگونگی ساخت بنای هوآمان با دو نظریه کلی مواجه میشود. نخست نظریه تمدن نابود شده انسان است که در شماره قبل مطرح کردیم و دومین نظریه، ادغام و همکاری فرازمینیها و زمینیها است. آیا ابزار و تکنولوژی لازم از سوی فرازمینیها به قوم کیلکه و اینکا داده شد تا این بنا به شکل دلخواه خودشان ساخته شود؟

امروزه ابزار مختلفی برای کارهای ذکر شده میشناسیم که در دوران قدیم دو حالت جایگزین برایشان وجود داشت؛ یا آن‌ها را نداشتیم یا پیچیدهتر و پیشرفتهتر در اختیارمان گذاشته شده بود. پس نقطه عطف چگونگی ساخت هوآمان همچنان به عنوان یک راز باقی میماند. هنگامی که به مکانهای همچون هوآمان که با سنگهای چند صد تنی ساخته شدهاند نگاه میکنیم، باید توجهمان جلب شود و از خودمان بپرسیم که چرا نمیتوانیم ساخت

بناهای باستانی خود را تکرار کنیم! آیا پیشرفت انسان سیر نزولی پیش گرفته و دیگر علم گذشته خود را در اختیار نداریم؟

آیا در قرن بیستم میتوانیم ادعا کنیم که توانایی ساخت مجدد چنین بنایی را داریم؟

هوآمان، کوهی از سوالات بی‌پاسخ

فرآیند شکلدهی سنگهای مگالیتی و بزرگ، چه با استفاده از انرژی حرارتی و چه ماده شیمیایی قوی و مرموز، در نهایت یک مورد قطعی است؛ سازندگان باستانی از این فناوری در مقیاس گسترده استفاده کردند، اما چرا؟ هدف اصلی آن‌ها از ساخت چنین بناهای سنگی چه بوده است؟ در نتیجه علت ساخت و کاربرد هوآمان مجهول میماند، مگر آن که موجودات فضایی و فرازمینی همان خدایان باستان هستند که به مردم کیلکه و اینکا دستور و راهنمای ساخت چنین بناهایی را می‌دادند و از آن‌ها بهعنوان سکوی فرود یا موارد دیگر استفاده میکردند.

پس اگر هوآمان به دست یا دستور موجودات فضایی ساخته شده است، میتوان بناها و نشانههای دیگری از زمان حضور آن‌ها در دیگر نقاط کره زمین یافت کنیم؟ احتمالا همین طور است و خوشبختانه مسیر مشخصی در این امر داریم، یعنی سنگها.

در شماره بعد از سری مقالات فضانوردان باستانی به بررسی «سنگهای افسانهای کارناک» واقع در کشور فرانسه میپردازیم و بیان میکنیم انسانهای سازنده آن که تنها یک نسل با انسانهای غار نشین فاصله داشتند،

چگونه از ریاضیات پیشـرفته همچـون قضـیه فیثـاغورس اســـتفاده میکردند و نشـــانههای زیـــادی از علم فـــوق پیشرفته خود در بناها به جای گذاشتهاند.

فضانوردان باستانی: سازهها و بناهای سنگی؛ تپه گوبکلی

بناهای باستانی عظیم با طرز ساخت نامشخص در سراسر جهان وجود دارند. بناهایی که انسان در قرن فعلی همچنان توانایی ساخت آن‌ها را با پیشرفتهترین ابزار و تکنولوژی ندارد. ماجرا از چه قرار است؟ چرا باید انسانهایی که تنها یک نسل با انسانهای نخستین فاصله دارند، از نوعی سیستم ضد جاذبه جهت جابهجایی سنگهایی با اندازه بیش از سیصد تن استفاده کنند؟ آیا امروز در مکان زندگی خود شاهد جابهجایی اشیایی با وزن چند تن برای ساخت و ساز هستید؟ بدون شک پاسخ خیر است. در نتیجه اجداد باستانی ما چه چیزی در اختیار داشتند و با استفاده از آن‌ها خواستار خلق چه پیامی برای آیندگان بودند؟ با گجت نیوز در سری مقالات فضانوردان باستانی همراه باشید تا شاید بتوانیم ابهاماتی از این قضایا رفع نماییم.در اولین قسمت این مجموعه به بررسی تپه گوبکلی، یکی از سازهها و بناهای سنگی باستانی می‌پردازیم.

بازدیدکنندگانی از جهانهای دیگر

بسیاری از دانشمندان و مردم عادی اعتقاد دارند که در سالهای بسیار دوری موجودات فضایی از سیاره ما بازدید کردهاند و نشانههای زیادی اعم از بناهای سنگی اسرار آمیز به جای گذاشتهاند. این اعتقاد که طی سالیان گذشته به تئوری «فضانوردان باستانی» تبدیل شده است، بیان میکند که موجودات فضایی و فرازمینی، به صورت مستقیم با اجداد ما دیدار داشته و میان آن‌ها

زنـدگی میکردند و در این راسـتا، شـواهد زیـادی وجـود دارد. از مهمـترین شـواهد مـذکور میتـوان به خـدایان باستان و بناهای سنگی اشاره کرد.

تعدادی از خدایان یونان و مصر باستان

تپه گوبکلی

در این مقاله بهعنـوان اولین شـماره از سـری مقـالات فضـانوردان باسـتانی، میخـواهیم به معـرفی و بررسی بنـای سـنگی حـیرت انگـیزی در نـزدیکی کشـور ایـران بپردازیم؛ یعنی سـازههای «تپه گـوبکلی». این سـازه در استان شانلی یورفا با فاصله 800 کیلومتری از پـایتخت کشور ترکیه، یعنی اسـتانبول قـرار داد. درست در سـال 1994 بود که چوپانی در ارتفاعات، متوجه نـوک سـنگی شد که از قلب مزرعهاش ببرون آمـده بـود. کنجکـاوی او منجر به حفاری و کشف ستونی به طول شش مـتر شد. سـتونی بی‌عیب و نقص و باسـتانی با شـکلهایی از حیوانات عجیب.

حفاریها و بررسـیهای بیشـتر مشـخص نمـود که این حکاکیها توسط سـنگ تراشـهایی مـاهر و با اسـتفاده از ابـزار پیشـرفته درست شـدهاند. گسـترش این خـبر یک حقیقت محض را تعیین کرد، یک چوپان به طـور اتفـاقی موفق به کشف یکی از حیرت‌انگـیزترین سـازههای باسـتانی در قـرن حاضر شـده است. گسـترش این خـبر بـاعث شد تا یک تیم باستان‌شـناس آلمـانی بـرای بررسیهای بیشتر و مختلفی همچون تاریخ‌نگـاری کربـنی تشـکیل شـود. این تحقیق و بررسی سـیزده سـال طـول کشید.

در این سیزده سال تنها از پنج درصد یک تمدن بسیار غول‌پیکر و مدفون پرده‌برداری شد. تمدنی که هنوز بخش اعظمی از آن زیر خاک قرار دارد. درست است که توانایی پرده برداری از کل این تمدن مدفون را نداریم، اما میدانیم که در زیر زمین تپه گوبکلی چه چیزی وجود دارد؛ یعنی رشته‌های از دایره‌ها که با نظم خاصی روی یکدیگر قرار گرفته و میان‌شان ستونهای عظیم حجاری شده با ارتفاع شش متر و وزن بیش از پانزده تن.

یکی از دایره‌هایی که به صورت کامل از توسط باستان شناسان خارج شده است

تمدن انسان آپدیت میشود!

نتایج تاریخ نگاری کربنی، حقیقتی حیرت انگیز را آشکار کرد. عمر سازه‌های تپه گوبکلی، دوازده هزار سال است! تقریبا هفت هزار سال بیشتر از حلال حاصل‌خیز بین النهرین که تا پیش از این، به‌عنوان مهد تمدن شناخته میشد. حال تپه گوبکلی پیشرفته‌ترین بنای باستانی بوده و هنوز مکانی با قدمت بیشتر کشف نشده است.

تاریخچه بشر در حالی دو برابر شد که سوالات و ابهامات زیاد و بدون جوابی را خلق کرد. از سازندگان و علت ساخت این سازه‌ها اطلاعاتی در دسترس نیست، زیرا آن‌ها از قلب دوران تاریک آخرین عصر یخبندان بیرون آمده‌اند و وارد مرحله‌ای از تاریخ شدند که قبلا شکل گرفته بود! با این حساب، نزدیک به هفت هزار سال از تمدن بشر به شکل مرموزی فراموش و گم شده است.

بنایی با قدمت هفت هزار سال که مردمـانی ناشـناس با ابزاری مجهول آن را ساخته، دفن کرده و به مکانی دیگر رفتهاند. هیچ نشـــانهای مانند دست نوشـــته و علامت از خود به جای نذاشتند و حتی به دلایلی نامعلوم، قصد خود از ســاخت و دفن ســازه و نقل مکــان کردنشــان را ذکر نکردند. علت این کارها چیســـت؟ آیا در خطر بودنـــد؟ آیا این مکـان برایشـان مقـدس و عزیز بـوده و خواسـتند از خطر دشمن یا بلاهای طبیعی محفـوظ بماند و روزگـاری در آینـــده دور کشف شـــود؟ این قبیل از کارها ما را به قلب یک نظریه میـــبرد. نظریهـــای که قصد دارد به ما بفهماند که اســطورههای پیچیــده باســتانی از حقیقت نشات گرفته و طبق این باور، اجـداد ما بسـیار پیشـرفته بودند.

آیا اجـــداد موفق به گشـــودن پورتـــال شـــده بودند و به مکانهای مختلف تله پورت میشدند؟

این نظریه که از معـدود نظریـات مـورد قبـول دو گـروه باسـتان شناسـان و یوفولوژیسـتها است که بیـان میکند ســازههای پیشــرفته و غــول آسا در سراسر جهــان، با شناختی که ما از اجداد نخسـتین خـود داریم که در غارها زنـدگی می‌کردند و طـرز سـاخت آتش بزرگـترین کشف آن‌ها بود، نمیتوانسـتند بناهـایی بسـازند که حـداقل وزن سنگهای مورد استفاده، پانزده و حداکثر سیصد تن بــوده است! در نتیجه انتظار میرود گـروهی پیش از انسـانهای نخستین وجود داشـته باشـند که از تکنولوژیهـایی بسـیار پیشـــرفتهتر از زمـــان حاضر بهرهمند بودند و بنا به علل نـامعلوم، یکبـاره سـقوط کردند و چـیزی جز سـازههای

متروکه و مـدفون بهعلاوه انسـانهایی با آگـاهی و دانش صفر، باقی نماند.

آیا یک جنگ بزرگ همچون بمباران اتمی در سطح جهانی رخ داد و به همین علت، تپه گوبکلی مدفون شد تا سـالم بماند؟ آیا خطری بیرونی همچون تهاجم فضـایی یا قـرار گـرفتن در مسـیر عبـور شـهاب سـنگها و پرتوهـای گاما باعث کوچ کردن آن‌ها از زمین شد و تنها عـدهای معـدود باقی ماندند؟ هیچ چیز مشخص نیسـت؛ جز این که اجـداد بسیار قـدیمی مـا، از انسـان قـرن بیسـتمی پیشـرفتهتر بودند!

جدل میان مذهب و علم

به موضوع اصـلی بـاز میگـردیم. پس به صـورت خلاصـه، قدمت گوبکلی تپه به چندین هـزار سـال پیش از اسـتون هنج و هرم بزرگ مصر باز میگردد. بنابه نوشتههای کتاب مقـدس مسـیحیان، یعـنی انجیـل، دنیا چهـار هـزار سـال پیش از میلاد مسیح بهوجود آمد؛ یعنی هشت هزار سـال بعد از سـاخت تپه گـوبکلی! بنـابراین طی سـالیان اخـیر متوجه شدیم که آنچه از کودکی دربـاره تمـدن اولیه بشر به ما آموختند با کشفهای جدید، تناقض چشـمگیری دارد. از مهمترین این تناقضات، نخستین و ابتدایی بودن اجداد ماست.

سیزده سال حفاری در تپه گوبکلی انجام شد و حـتی یک ابزار تراشکاری و کشاورزی پیدا نشد! پس مردم سـاکن در آن منطقه چگونه دست به سـاخت و سـاز میزدند و غـذای خـود را تـامین میکردنـد؟ آیا به قـدری جمعیت و ارتباطات زیاد بود که غذای خـود را از مکـان و سـرزمین

دیگـری، وارد میکردنـد؟ اما نکته اصـلی که دانشـمندان و باسـتان شناسـان را تا حد زیـادی متعجب میکنـد، چـیز دیگری است! یعنی حکاکیهای موجود در ستونها.

نمونهای مشهور از ستونهای تپه گوبکلی و حکاکیهای آن

موجـودات و مخلوقـاتی زیـادی مانند انـواع حشـرات و حیوانات در این ستونها حکاکی شـدهاند که امکـان نـدارد در یک محیط قرار داشته باشـند! بر فـرض مثـال، در یک ستون خرس قطبی در کنار شتر قرار دارد. چگونه مردم آن زمـان با تمـامی گونههـای حیـوانی و زیست بومهـای مختلف آشـنایی داشـتند؟ حـتی در عصر حاضر نـیز رفت آمد به نقاط متفاوت جهان به این سادگی نیست! در این میان حکاکیهایی از انسانها نیز وجود دارد که به گونهـای در حال همکاری هستند و سوال مورد علاقه دانشـمندان مـذهبی و دیـنی را مطـرح میکند. آیا این تپه گـوبکلی و حکاکیهایش، داستان کشتی حضرت نوح را اثبات میکنند؟

باسـتان شناسـان میدانند که بیش از دو هـزار افسـانه یکسان در سراسر جهان وجـود دارد که حـاکی از تخـریب یک تمـدن پیشـرفته به وسـیله یک سـیل بـزرگ هسـتند. بـــــرخی از محققـــــان این نظریه را ارائه دادند که نشانههایی از داستان یک سیل فاجعه بار و کشـتی نـوح در حکاکیها ثبت شدهاند. اگر این امر درست باشد، تاریخ این سـیل بـزرگ به انتهـای آخـرین عصر یخبنـدان بـاز میگردد؛ یعنی سالیان بسـیار دوری از آنچه در انجیل ذکر شده است.

اطلاعات زیادی از تخریب فاجعهبار این سـیل وجـود دارد که باعث مهاجرتهای زیادی در زمان خودش شد. یخها به

سرعت ذوب میشدند و سطح آبها بالا میآمد که در موازات آن، خشکیها و سرزمینهای زیادی غرق شدند. پس سوالی جدی بهوجود میآید: سازنده گوبکلی چه کسی بود؟ با چه هدفی ساخته شد و چگونه بعد از دوازده هزار سال به شکل اولیه خود باقی ماند؟ در اینجا نظریه پردازان مذهبی که اعتقاد دارند کوه آرارات محل توقف کشتی نوح است و در پانصد کیلومتری تپه گوبکلی قرار دارد، بیان میکنند که این سازه به دست نوح و مردمش ساخته شده است! ادعایی که با سخنان محققین و باستان شناسان در تناقض قرار دارد.

داستان حضرت نوح و سیلی بزرگ که در سراسر جهان به شکلهای مختلفی وجود دارد

معمار جهانگرد و قدرتمند

تپه گوبکلی به طور خاصی زیر شن قرار گرفته و عمدا دفن شده است. به نظر میرسد که دیگر از آن استفاده نمیشده ولی تا حدی برای ساکنین قابل احترام بود که بهجای رها نمودن یا تخریب آن، به دقت مدفونش کردند و به نوعی، آرامشی ابدی را به آن هدیه دادند. اما چرا ساکنین با این دقت بناهای یادبود خود را که نشان دهنده تمدن و قدمت آن‌ها بود، به آرامی در عمق شش متری دفن کردند؟ قصد حفاظت از آن در برابر دشمنان را داشتند یا میخواستند روزی بازگردند و مکان مورد احترامشان تا آن زمان، دست خورده و کشف نشده باقی بماند؟

باید از خودمان بپرسیم که چرا باید شخصی این سازهها و بناهای عظیم و زیبا را در نقاط مختلف جهان بسازد.

در کمـال تعجب، بیش از نیمی از آن‌ها معمـاری و شـکل یکســان دارند. آیا ســازندهای واحد آن‌ها را میســاخت؟ بــدون شک تئــوری تبــادل یک علم میــان نقــاط مختلف جهان بنا به دلایل زیادی میتواند رد شود، زیــرا اشخاصی که در آن زمــان زنــدگی میکردنــد، نمیتوانســتند فواصل زیــادی را تنها به دلیل گســترش علم و نــوعی معمــاری خــاص طی کنند. از ســوی دیگــر، اگر فــرض کــنیم که میتوانستند این کار را انجام دهنـد، نـیروی انسـانی لازم جهت سـاخت را از کجا میآوردنـد؟ مردمـان قـدیم که به دلایلی همچون تمرین نظامی و کشور گشـایی، دست به حمله به سرزمینهای دیگر میزدند، بعید بوده که به آسانی از حرف و علم چند معمـار بیگانه اطـاعت کنند تا بناهـای بزرگی بسـازند؛ مگر آن که معمـار مـذکور در جایگـاه یک خدا و شخصی با قدرت فرازمینی قرار داشته باشد.

اگر به بررسی اکــــثر این ســــازهها بــــپردازیم، متوجه میشــویم که تمــامی آن‌ها با هــدفی یکســان ســاخته شدهاند. تعداد زیادی از آن‌ها، مکانها و بناها را بهعنــوان سـاختههای دست خـدایان توصـیف میکنند. تعـدادی دیگر نــیز بهعنــوان خانهــای که خــود بــرای خشــنودی خــدایان سـاختهاند. اما بهراسـتی این سـازهها به دست خـدایان ساخته شدهاند؟ یا به دست موجودات فرازمینی؟

تصــورش بســیار دشــوار است که تپه گــوبکلی، با ابــزار ابتدایی و دستهای خالی ساخته شده باشد

با بررسی دقیق سازهها و مکانهای بیشـتر، متوجه نکـات و علل اصـلی سـاخت آن‌ها میشـویم. علتهـایی که خـود سازندگان نیز از آن‌ها خبر نداشتند! به نوعی نمیدانستند در حـال سـاخت چه چـیزی هسـتند و کورکورانه اطـاعت

میکردند. چرا؟ شاید با بررسی مکانی در نقطه دیگر کره زمین، یعنی کوهستانهای مرتفع پرو واقع در آمریکای جنوبی به جوابهای بیشتری برسیم. مکان و سازهای مرموز و غول آسا به نام «هوآمان» که در شماره بعد به معرفی و بررسی آن خواهیم پرداخت.

شش نـژاد بیگانه که بـرای کنـترل کـرۀ زمین در رقـابت هستند

شش نـژاد بیگانه که بـرای کنـترل کـرۀ زمین در رقـابت هستند:

ترجمه: حمیدرضا مزده، مهندس هوا- فضا

1- شباهنگیها (The Sirians)- اینها از سیستم ستاره ای شباهنگ B می‌آیند. در طول تاریخ آن‌ها دانش خود را به تمدنهای بشـری مـورد انتخـاب خـود ارائه کردند. آن‌ها به مصریان اطلاعات پزشـکی و سـتاره شناسی دادند. گفته می‌شود که اهرام مصر به کمك اینها ساخته شــده است. مایاها نیز با آن‌ها رابطـۀ ویـژه ای داشـتند. بـاور می‌رود که آن‌ها در ناپدید شـدن تمـدن مایا نقش داشـتند. تمـدن آغـــازین دیگـــری که از وجـــود شـــباهنگیها ســـود بردند آتلانتیسی‌ها بودند. طی یك رخـــداد فـــاجعه‌آور قـــارۀ آتلانـــتیس به زیر آب رفت و این بیگانگـــان در راهـــبری عملیات نجات برای آتلانتیسی‌ها نقش حیاتی داشتند.

2- خاکستریهای کوتاه (The Short Grays)- این‌ها که همچنین به زتا توریها (Zeta Reticulums) شهرت دارند از شناخته شده‌ترین بیگانگان هســتند. بـاور بر این است که این‌ها مسئول بیشـتر آدم ربایيها هسـتند. آن‌ها بین 3 تا 5 فوت قد دارند، و چشـمان بسـیار درشت و سـرهای بـــزرگ دارند. آن‌ها به نـــدرت صـــحبت می‌کنند و بیشـــتر ارتباطات آن‌ها از طریق تله پاتی صورت می‌گیرد. این‌ها فاقد احساس و بی‌رحم هستند.

3- خاکستریهای بلند (The Tall Grays)ـ آن‌ها بین 7 تا 8 فـوت قد دارنـد، فاقد مو و کمرنگ هسـتند. این‌ها در ارتبـاط با انسـانها نقش سـفیر را بـازی می‌کنند. این بیگانگان درگیر بسیاری آزمایشهای ژنتیکی هستند. آن‌ها توانسته‌اند یک نژاد دو رگهٔ بشر – خاکسـتری ایجـاد کنند. آن‌ها با دولت سـایه که قـدرت اصـلی در آمریکاست توافقهای دیپلماتیک دارند. گفته می‌شـود که آن‌ها از یک سیسـتم سـتاره‌ای از صـورت فلکی شـکارچی می‌آیند. خاکسـتریهای بلند بر تمـامی آدم ربایيها و آزمـایش روی انسـانها نظـارت دارند. گر چه این آدم ربایيها توسط همکـاران آن‌هـا، خاکسـتریهای کوتـاه قـامت صـورت می‌گـیرد. این‌ها بـرای جـان انسـانها هیچ ارزشی قائل نیستند و ما را جزو املاک خود تلقی می‌کنند.

4- آلفا دراکونیها (The Alpha-Draconians)ـ این‌ها قـدیمی‌ترین نـژاد شـناخته شـدهٔ سوسـمار گونه در کهکشان ما هستند و هزاران سال پیش به جوامع بشری رخنه کردند. سـیارهٔ منشأ آن‌ها ناشـناخته است. آن‌ها دو نوع هستند. نوع غول آسا بین 14 تا 22 فوت قد دارند و حـدود 1800 پوند (تقریبـاً 800 کیلو) وزن دارند. نـوع کوچکتر 8 فوت قد دارند. آن‌ها چشمانی شـبیه به چشم سوسمار دارند.

5- خزندگان بومی (The Native Reptilians)ـ این‌ها بـومی کـرهٔ زمین هسـتند و بین 6 تا 8 فـوت قد دارند. این‌ها پوست فلس دار و سـبز رنگ دارند و بـوی مشخصی دارند. مردمک چشم آن‌ها عمـودی است. آن‌ها که سابقهٔ چند هزار ساله دارند مسئول بیشتر جنایتها بر علیه بشریت هسـتند و کنـترل بـرخی از دولتها را نـیز به

دست دارند. گفته می‌شود که این نژاد کنـترل شـرکتها و وسائل ارتباط جمعی را نیز به عهده دارند.

6- آنوناکیها (The Anunnaki)ـ به گفتهٔ دانشمندان یک سـیارهٔ دوازدهم در منظومـهٔ شمسی وجـود دارد که به عنوان سیارهٔ X شناخته شـده است. آن‌ها از این سـیاره به عنوان سیارهٔ نیبـیرو (Nibiru)ـ یـاد می‌کنند که جـایی فراتر از پلوتو قـرار دارد. این سـیاره توسط آنوناکیها (Anunnaki) مورد سکنی واقع شده است.

خدایان و الهه‌های مصر باستان

خـدایان و خـدایان مصر باسـتان حـداقل تا حـدودی مانند انسـانها به نظر می‌رسـیدند و مانند ما رفتـار می‌کردند. بعضی از خـدایان دارای ویژگی‌هـای حیوانـات- به طـور معمول سر آن‌ها - در بالای بدن انسـان‌ها بودند. شـهرها و

15 خدایان و الهه‌های مصر باستان

محتوا:

آنوبیس

Bastet یا Bast

بس یا بیسو

گب یا کب

هاتور

هوروس

نیت

داعش

نففی

مهره

اوزیریس

پاسخ یا Ra

تنظیم یا Seti

شو

توتون

خـدایان و خـدایان مصر باسـتان حـداقل تا حـدودی مانند انسـانها به نظر می‌رسـیدند و مانند ما رفتـار می‌کردند. بعضی از خـدایان دارای ویژگی‌هـای حیوانـات- به طـور معمول سر آن‌ها - در بالای بدن انسـان‌ها بودند. شـهرها و فرعونیان مختلف هرکدام از خدایان خاص خود را مورد علاقه خود قرار می‌دادند.

آنوبیس

آنوبیس خدای تشییع بود. او وظیفه داشت فلس‌هایی را که قلب بر روی آن وزیـده شـده بـود نگه دارد. اگر قلب سـبک‌تر از پر بـود، مردگـان توسط آنـوبیس به سـمت اوریس هدایت می‌شدند. اگر سنگین‌تر باشد، روح از بین می‌رود.

ادامه خواندن در زیر

Bastet یا Bast

معمولاً بستن با سر یا گوشهای گربه روی بـدن زن یا به عنـوان یک گربه (معمـولاً غـیر خـانگی) نشـان داده می‌شود. گربه حیوان مقدس او بود. او یک دختر Ra بود و یک الهه محافظ بود. نـام دیگر Bast Ailuros است و اعتقاد بر این است که او در ابتدا الهه آفتاب بود که پس از تماس با الهه یونان Artemis با ماه در ارتباط بود.

ادامه خواندن در زیر

بس یا بیسو

بس احتمالاً خدای مصری وارداتی بوده و احتمالاً منشأ نوبیایی بوده است. بس به عنوان کوتوله‌ای است که زبان خود را چسبیده و به نمای کامل از خدایان دیگر مصر به نمایش می‌گذارد. بس خدایی محافظ بود که در زایمان کمک می‌کرد و باروری را ارتقا می‌داد. او نگهبان در برابر مارها و بدبختی‌ها بود.

گب یا کب

گب، خدای زمین، خدای باروری مصری بود که تخم مرغی را که از آن خورشید آفتاب گرفته بود تخم می‌گذارد. وی به دلیل ارتباط با غازها به عنوان کاکلر بزرگ معروف شد. غاز حیوان مقدس گب بود. او در مصر پایین عبادت شد، جایی که به صورت ریش با غاز روی سر یا تاج سفید به تصویر کشیده شد. تصور می‌شد خنده‌های او باعث ایجاد زمین لرزه شده است. گب با خواهرش نات، الهه آسمان ازدواج کرد. ست (ه) و نففی فرزندان Geb و Nut بودند. Geb اغلب در هنگام قضاوت در مورد مردگان در زندگی پس از مرگ، شاهد توزین قلب است. اعتقاد بر این است که Geb با خدای یونانی Kronos در ارتباط بوده است.

ادامه خواندن در زیر

هاتور

هاتور یک الهه گاو مصری و شخصیت پردازی راه شیری بود. او در بعضی از روایات همسر یا دختر ره و مادر هوروس بود.

هوروس

هــوروس پسر اوزیــریس و داعش محســوب می‌شد. او محافظ فرعون و همچنین حامی مردان جوان بود. چهــار نــام دیگر که گمــان می‌رود با او در ارتبــاط باشــند وجــود دارد:

هرو

حور

Harendotes / Har-nedj-itef (هوروس انتقامجو)

Har-Pa-Neb-Taui (هوروس ارباب دو سرزمین)

نامهای مختلف هوروس با جنبه‌هــای خــاص او در ارتبــاط اســت، بنــابراین هــوروس بهشــتی با خورشــید ظهر در ارتباط است. هوروس خــدای شــاهین بــود، اگرچه خــدای خورشید Re، که هوروس نــیز با او در ارتبــاط اســت، به شکل شاهین نیز ظاهر شد.

ادامه خواندن در زیر

نیت

نیت (نیت (خـــــالص، نیت)) یک الهه پیش از ازدواج مصر است که با الهه یونــان آتنا مقایسه می‌شــود.او از او در افلاطـــون تیمما به عنـــوان از ناحیه مصر ســـائس یـــاد می‌شــود. آتنا به عنــوان الهه جنگی دارای جنگ و ســلاح است.او همچنین برای مصر تحتانی پوشیده از تاج ســرخ نشان داده شده است.

داعش

ایــزیس الهه بــزرگ مصــری، همسر اوزیــریس، مــادر هوروس، خواهر اوزیریس، ست و نفیس و دخـتر گب و نــات بــود. او در سراسر مصر و جاهــای دیگر پرســتش می‌شد. او در جستجوی جسد همسرش، بازیابی و مجــدد اسـیریس را بر عهـده گـرفت و نقش الهه مردگـان را بر عهده گرفت. او سپس خـود را از بـدن اوزیـریس آغشـته کـرد و هـوروس را که او در محرمانه بـزرگ کـرد، به دنیا آورد تا او را از قاتل آزیریس، ست، در امان نگه دارد. او با زنـدگی، بادهـا، آسـمانها، آبجـو، فـراوانی، جـادو و... همــراه بــود. Isis به عنــوان زنی زیبا که دارای دیسک آفتاب است نشان داده می‌شود.

ادامه خواندن در زیر

نفیس

نفیس (Nebet-het، Nebt-het)ــ سرپرست خــانواده خدایان است و دختر Seb و Nut، خواهر Isis، Osiris و Set بود، همسر Set، مادر Anubis، یا توسط Osiris یا تنظیم. نفتیه گاهی به صورت شاهین یا به عنوان زنی با بال شاهین به تصویر کشیده می‌شود. نفتیس الهه مـرگ و همچنین الهه زنان و خانه و همراهی داعش بود.

مهره

Nut (Nuit، Newet و Neuth) الهه آسمان مصر است که با پشتی، بدنش به رنگ آبی و پوشیده از سـتارگان از آسمان حمایت می‌کند. نات دختر شو و تفتن، همسر گب و مادر اوزیریس، ایسیس، ست و نفیس است.

ادامه خواندن در زیر

اوزیریس

اوزیـریس، خـدای مردگـان، فرزند Geb و Nut، بـرادر / شـوهر داعش و پـدر هـوروس است. او مانند فرعونی‌ها پوشیده از تاج آستین با شاخ قوچ پوشیده شده اســت، و کج و فلنج را به همــراه دارد و بــدن پــایین آن مومیــایی شـده است. اوزیـریس خـدای زیرزمیـنی است که پس از قتل برادرش توسط همسـرش دوبـاره زنـده شد. پس از کشـــته شـــدن، اوریس پس از آن در دنیـــای زیرزمیـــنی زندگی می‌کند و در آن‌جا قربانیان را قضاوت می‌کند.

پاسخ یا Ra

Re یا Ra، خدای خورشید مصـر، حـاکم بر همه چـیز، به ویژه با شهر خورشید یا Heliopolis همراه بود. او آمد تا با هـوروس در ارتبـاط باشد. Re ممکن است به عنـوان مردی با دیسک آفتاب روی سر یا سر یک شـاهین نشـان داده شود

تنظیم یا Seti

ست یا سیتی خـدای هـرج و مـرج، شـر، جنـگ، طوفـان، بیابان و سرزمین‌های خارجی است که برادر بزرگتر خود اوزیریس را کشت و برید. او به عنوان حیوانات مرکب به تصویر کشیده شده است.

شو

شو یک خـــدای هـــوا و آســـمان مصر بـــود که به همـــراه خواهرش تفتن برای همسایگی کردن Nut و Geb با او همکاری کرد. شو با یک پر شترمرغ نشان داده می‌شــود. او مسئول نگه داشتن آسمان از زمین است.

توتون

Tefnut، الهه باروری، همچـنین الهه مصر از رطـوبت یا آب است. او همسر شو و مـادر گب و نـات است. گـاهی اوقات Tutnut به شو کمک می‌کند تا محکم کند.

خدایان هندی

1- برَهما

برَهما

اولین خـدا از خـدایان سه گانـه، برهما خـدای آفـرینشِ همه‌ی عالم و موجودات است. برهما همچنین نماد هوش و ذهن اسـت، چـون منبع تمـام دانش لازم بـرای جهـان است. به طـور معمـول شـما برهما را با چهـار چهـره خواهید دید که سـمبل کمـال دانش او، چهـار دست است که هر کدام جنبه‌ای از شخصیت انسان را نشان می‌دهند (ذهن، هوش، نفس، آگاهی).

2- ویشنو

ویشنو

دومین خـدا از خـدایان سه گانـه، ویشـنو خـدای زنـدگی است. اعتقـادات بر این است که او زنـدگی را از طریق پایبندی به اصول، نظم، صداقت و حقیقت حفظ می‌کند. او همچنین مریدان خود را تشویق می‌کند که مهربـانی و شفقت را نسبت به همه‌ی موجودات نشان دهند. ویشـنو به طـور معمـول با چهـار بـازو بـرای نشـان دادن قـدرت مطلق و حضور در همه جا نشان داده می‌شود، ویشنو بر روی یک مـار چنـبره زده، و سـمبل توانـایی در حفظ آرامش در مقابل ترس و دلهره یا نگرانی است.

3- شیوا

شیوا

آخـرین خـدا از خـدایان سه گانـه، شـیوا خـدای ویرانگر است. گفته می‌شـــود او از پـــیروانش در برابر حـــرص، شهوت، خشم، فـریب و جهـالت حفـاظت می‌کند و آن‌ها را به سمت روشنگری الهی هـدایت می‌کند. با این حـال، او همچنین مسئول مرگ و نـابود کـردن به منظـور تجدید حیـات است. شـیوا اغلب با یک مـار در اطـراف گـردنش نشان داده می‌شود که نمایانگر انرژی زندگی است.

4- گانِشا

گانِشا

گانشا یکی از شناخته شده‌ترین و بهترین خدایان است و به راحـــتی توسط ســـرِ فیلش شـــناخته می‌شـــود. گانشا می‌گوید: خرد و ثروت خوبِ خـود را وقف کنیـد، موانع را از بین ببرید و با علم و هنر ارتباط بگیرید. بسیار معمول است که پیش از هر گونه ســرمایه گــذاری بــزرگ، مانند پروژه‌ی عروسی یا هر برنـامه‌ی مهمی، بـرای گانشا دعا کنید. افسانه‌های بسیاری وجود دارند که می‌گویند چگونه گانشا برای داشــتن یک سر فیل به اینجا آمــده است. اما این تصـــویر فکـــاهی معمـــولا از ذهن منطقی و شک و تردیدها فراتر می‌رود. گانشا مومنــان را تشــویق می‌کند که اطراف خود را فرای ظواهر بیرونی بنگرند.

5-هانومان

هانومان

یکی دیگر از خدایان قابل تشخیص‌هانومان است. خـدایی که با صورت میمون شـناخته می‌شـود.هانومـان یک زاهد ایـده آل از جـانب خداوند است و به عنـوان نمـاد قـدرت،

پشـــتکار و اخلاص پرســـتش می‌شـــود. زمـــانی که دچـــار مشکل می‌شـویم‌هانومان را دعا می‌کـنیم. وقـتی همه‌ی انرژی خـود را به سـمت خـدا می‌فرسـتیم او به ما درس قدرت می‌دهد، که به طور خاص در افســانه‌های حماسی رامایانا نشان داده شده است.

6- کریشنا

کریشنا

کریشـنا یکی از قـوی‌ترین خـدایان است. او در نـزدیکی بسیاری از هنـدوها قـرار دارد، زیـرا او نه تنها به عنـوان یک قهرمـــان و رهـــبر، بلکه به عنـــوام یک معلم و یک دوست تلقی می‌شـــود. گفته می‌شـــود کریشـــنا مظهر عشق و شادی آسمانی و نـابودی همه‌ی دردها و گناهـان است. اگر شما گیتا را خوانـده باشـید احتمـالا با کریشـنا آشنا هستید، چـون او قهرمـان اصـلی در حماسه است و چیزهای زیادی برای گفتن درباره‌ی یوگا دارد.

7- کالی

کالی

شـاید یکی از خشن‌ترین خـدایان، کـالی باشد که به نـام مادر سیاه شناخته می‌شـود. کـالی بخـاطر زبـانش که از دهـــانش بـــیرون آمـــده است و گردنبند جمجمه و دامن استخوانی اش معروف است. او نماد مرگ نفس است و به پـــیروانش یـــادآوری می‌کند که بـــدن انســـان تنها یک شـــرط موقـــتی است. بـــرخلاف آنچه ظـــاهرش نشـــان می‌دهد، کالی واقعا مسئول مرگ و میر انسان‌ها نیست.

8- راما

راما نماد عقل و فضیلت است و اغلب به دلیل دلسوزی، شجاعت، وفاداری و پایبندی به دِهارما فرد ایده آلی محسوب می‌شود. تیرو کمان او نماد آمادگی برای نابودی شر و حفاظت از عدالت است. راما نیز به خاطر نقش خود به عنوان قهرمان در حماسه‌ی رامایانا مشهور است.

9- ساراسواتی

ساراسواتی

ساراسواتی خدای یادگیری موسیقی، هنر و دانش است. او معمولا برای فهمیدن و یادگیری ستایش می‌شود. اغلب اوقات او با تصویر زنی زیبا که ساز می‌نوازد و کناز گل نیلوفر آبی یا قو و طاووس نشسته است، نشان داده می‌شود.

10- دورگا

دورگا

دورگا نماد مهمی از مادر الهی است که به عنوان شکست ناپذیر شناخته می‌شود. گفته می‌شود که او از انسان‌ها در برابر شر و بدبختی حفاظت می‌کند و آن‌ها را از حسادت، تعصب، نفرت و نفس بد دور می‌کند. دورگا با هشت بازو نشان داده می‌شود که چندین سلاح در دست دارد تا نشان دهد که او همیشه از بشریت در هر نقطه‌ای از جهان محافظت می‌کند.

اسامی تمام اساطیر و الهه‌های یونان باستان

Aeolus رب النوع باد

amphitrite الهه دریا و همسر پوسایدون

Aphrodite الهه عشق و زیبایی

Apollo خدای آفتاب و زیبایی و شعر و موسیقی و تیر اندازی، حقیقت و شفا دادن و برادر آرتمیس

Ares خدای جنگ

Artemis الهه ماه و شکار و طبیعت و تولد

Asclepius خدای طب

asteria الهه‌ی ستارگان

Athena الهه عقل وزیبایی و الهه‌ی جنگ، عقل و خرد و هنرهای سنتی

atlanta الهه‌ای مایل به رقابت و جنگجو

Aesculapius خدای سلامتی و طب

Aurora خدای سپیده دم

Bacchus رب النوع شراب

Bellona الهه جنگ

Boreas رب النوع باد شمال

Ceres الهه زراعت و رستنی‌ها

Cupid خدای عشق که به صـورت کـودکی برهنه تصـویر می‌شد

Cybele رب النوع طبیعت و باروری

Demeter رب النوع زراعت و حاصلخیزی، همسر زئوس

Dionysus رب النـــوع شـــراب و زراعت و درخت مو و نشاط

Diana الهه ماه و شکار حیوانات وحشی

dike الهه‌ی عدالت اخلاقی

Eos رب النوع طلوع

erienne الهه‌ی سمبل آرامش

Eris الهه‌ی رقابت، درگیری، ناسازگاری و نزاع و مسبب جنگ تروا

Eros رب النوع عشق

Faunus الهه طبیعت،محافظ شبانان و گوسفندان

Flora الهه گلها

Gaia خدای زمین، همسر اورانوس

Hades خـدای عـالم اسـفل و زیـرین و جهنم و فلـزات قیمتی

Hebe الهه جوانی و ساقی خدایان

Hecate الهه سحر و جادو و عالم اسفل

Helios خدای خورشید

Hephaestus خدای آتش و فلز کاری

Hera الهه ازدواج، همسر و خواهر زئوس

Hermes خدای بازرگانی، دزدی! و سخنوری

Hestia الهه اجاق خانوادگی و شهرها

hemera الهه‌ی روشنایی روز.

hygieia الهه‌ی پاکیزگی و تمیزی

Hymenaios خدای عروسی و مجلس عروسی

Hyperion تیتان، پدر هلیوس

Hypnos خدای خواب

Janus الهه‌ای با دو چهره و محافظ دروازه‌ها

Juno الهه زناشویی، همسر ژوپیتر

Jupiter خدای خدایان

Iris خدمتکار خدایان و الهه‌ی رنگین کمان.

Leto مادر آپولو و آرتمیس و همسر زئوس

Maia الهه‌ی بهــار و بزرگــترین هفت دخــتر اطلس که تبدیل به ستاره شدند

Mars خدای جنگ

Mercury خدای دزدان! و پیام رسان دیگر خدایان

metis الهه‌ی خرد و فرزانگی

Minerva خدای طب

Momus خدای طعنه، طنز و شاعران و نویسندگان

Morpheus الهه خواب

Neptune الهه اقیانوس

Nemesis الهه انتقام

Nereus خدای دریا، پسر گایا و پانتئوس؛ پدر نریدس

Nike الهه پیروزی

nyx الهه‌ی باستانی تاریکی و شب

Oceanus خدای دریا و اقیانوس

Pomona الهه درختان میوه

Priapus خدای قدرت تناسلی مذکر

Pan خدای مزرعه،جنگل،جانوران و شبانان

Persephone الهه عالم اسفل،دختر زئـوس و دیمـتر و الهه باکره

phoebe الهه‌ی ماه.

Pluto خدای عالم اسفل

Plutus خدای ثروت

Poseidon خدای دریا و زلزله‌آور و خدای اسب‌ها

Priapus خدای قدرت تناسلی مذکر

Proteus خدای اولیه‌ی دریا، قبل از پوسایدون

Rhea الهه‌ی زمین و مسئول حاصلخیزی خـاک و یکی از تیتانها، مادر زئوس

Selene خدای ماه

Silenus الهه جنگل

Saturn خدای زراعت و کشاورزی

Sol الهه خورشید

Tartarus خدای اعماق جهان زیرین، قبل ازهادس

Thanatos خدای مرگ

Themis الهه دادگستری

theia الهه‌ی باستانی بینایی

Terminus الهه محافظ مرزها

Uranus خدای آسمان فرزند زمین و پدر تیتانها

Venus الهه عشق و زیبایی

Vesta خدای اجاق و خانه داری

Vulcan رب النوع آتش و فلز کاری

Zeus زاوش، رئیس خدایان المپ و لـرد آسـمان، رعد و برق و خدای باران

رب النوع باد

amphitrite الهه دریا و همسر پوسایدون

Aphrodite الهه عشق و زیبایی

Apollo خدای آفتاب و زیبایی و شعر و موسیقی و تیر اندازی، حقیقت و شفا دادن و برادر آرتمیس

Ares خدای جنگ

Artemis الهه ماه و شکار و طبیعت و تولد

Asclepius خدای طب

asteria الهه‌ی ستارگان

Athena الهه عقل وزیبایی و الهه‌ی جنگ، عقل و خرد و هنرهای سنتی

atlanta الهه‌ای مایل به رقابت و جنگجو

Aesculapius خدای سلامتی و طب

Aurora خدای سپیده دم

Bacchus رب النوع شراب

Bellona الهه جنگ

Boreas رب النوع باد شمال

Ceres الهه زراعت و رستنی‌ها

Cupid خدای عشق که به صورت کودکی برهنه تصویر می‌شد

Cybele رب النوع طبیعت و باروری

Demeter رب النوع زراعت و حاصلخیزی، همسر زئوس

Dionysus رب النوع شراب و زراعت و درخت مو و نشاط

Diana الهه ماه و شکار حیوانات وحشی

dike الههی عدالت اخلاقی

Eos رب النوع طلوع

erienne الههی سمبل آرامش

Eris الههی رقابت، درگیری، ناسازگاری و نزاع و مسبب جنگ تروا

Eros رب النوع عشق

Faunus الهه طبیعت،محافظ شبانان و گوسفندان

Flora الهه گلها

Gaia خدای زمین، همسر اورانوس

Hades خـدای عـالم اسـفل و زیـرین و جهنم و فلـزات قیمتی

Hebe الهه جوانی و ساقی خدایان

Hecate الهه سحر و جادو و عالم اسفل

Helios خدای خورشید

Hephaestus خدای آتش و فلز کاری

Hera الهه ازدواج، همسر و خواهر زئوس

Hermes خدای بازرگانی، دزدی! و سخنوری

Hestia الهه اجاق خانوادگی و شهرها

hemera الههی روشنایی روز.

hygieia الهه‌ی پاکیزگی و تمیزی

Hymenaios خدای عروسی و مجلس عروسی

Hyperion تیتان، پدر هلیوس

Hypnos خدای خواب

Janus الهه‌ای با دو چهره و محافظ دروازه‌ها

Juno الهه زناشویی، همسر ژوپیتر

Jupiter خدای خدایان

Iris خدمتکار خدایان و الهه‌ی رنگین کمان.

Leto مادر آپولو و آرتمیس و همسر زئوس

Maia الهه‌ی بهــار و بزرگــترین هفت دخــتر اطلس که تبدیل به ستاره شدند

Mars خدای جنگ

Mercury خدای دزدان! و پیام رسان دیگر خدایان

metis الهه‌ی خرد و فرزانگی

Minerva خدای طب

Momus خدای طعنه، طنز و شاعران و نویسندگان

Morpheus الهه خواب

Neptune الهه اقیانوس

Nemesis الهه انتقام

Nereus خدای دریا، پسر گایا و پانتئوس؛ پدر نریدس

Nike الهه پیروزی

nyx الهه‌ی باستانی تاریکی و شب

Oceanus خدای دریا و اقیانوس

Pomona الهه درختان میوه

Priapus خدای قدرت تناسلی مذکر

Pan خدای مزرعه،جنگل،جانوران و شبانان

Persephone الهه عالم اسفل،دختر زئـوس و دیمـتر و الهه باکره

phoebe الهه‌ی ماه.

Pluto خدای عالم اسفل

Plutus خدای ثروت

Poseidon خدای دریا و زلزله‌آور و خدای اسب‌ها

Priapus خدای قدرت تناسلی مذکر

Proteus خدای اولیه‌ی دریا، قبل از پوسایدون

Rhea الهه‌ی زمین و مسئول حاصلخیزی خـاک و یکی از تیتانها، مادر زئوس

Selene خدای ماه

Silenus الهه جنگل

Saturn خدای زراعت و کشاورزی

Sol الهه خورشید

Tartarus خدای اعماق جهان زیرین، قبل ازهادس

Thanatos خدای مرگ

Themis الهه دادگستری

theia الههی باستانی بینایی

Terminus الهه محافظ مرزها

Uranus خدای آسمان فرزند زمین و پدر تیتانها

Venus الهه عشق و زیبایی

Vesta خدای اجاق و خانه داری

Vulcan رب النوع آتش و فلز کاری

Zeus زاوش، رئیس خدایان المپ و لـرد آسـمان، رعد و برق و خدای باران

اساطیر و الهه‌های ایران باستان

در ایــران کهن و باســتان مانند هر جــای دیگر جهــان آن دوران، اولین پیکره‌هــایی که ســاخته شــدند، نمونه‌هــای کوچک گلین از زنـــان بـــاردار و حیوانـــات بودنـــد، آن‌ها بازتــابی از اعتقــاد بنیــادین پرســتش بــاروری و طــبیعت حســـاب می‌شـــدند. شـــکل‌های الهه مـــادر یا ربه النـــوع باروری، از پیکره‌های نیمه طبیعی نما، با سینه‌ها و شکم و کپل‌های بسیار حجیم، نشانه‌های بــارز و مؤکد بــاروری را شـــامل بودند. وجـــود این آثـــار نشـــان از مـــوقعیت اجتمــاعی و خــاص زن در آن تمــدنها می‌باشــد، از ســوی دیگر دلالت بر تلقی انســان، از جایگــاه کیهــانی نــیروی مــونث در نظــام هســتی است. هم چــنین شــباهت‌های طــبیعی بین نــیروی حیــات بخش زن و زمین، ســبب یکی پنداشتن این دو نیرو گردیده بــود، و زن تبــدیل به نمــادی از مادر- کبیر، به معنای مــادر تمــامی جهــان هســتی شد. این قــدرت اســطوره‌ای را در تمــامی جوامع بــدوی آغــاز عصر کشاورزی، به خصــوص در پیکرک‌هــای الهه مــادر، و نقوش برگرفته از این تفکر، در آثار به جای مانــده از آن دوران دیــده می‌شــود. با توجه به تمــامی این تفاصــیل، می‌توان نتیجه گــرفت، که در جهــان بیــنی پیش از تــاریخ ایران، ابر انسان زن بوده است، نه مرد.

نام الهه‌های ایران

-- الهه مهر: میترا.

-- الهه باران: آناهیتا.

-- الهه جنگ: خشاتریا.

-- الهه آتش: آذر.

-- الهه خشم و قهر: ایندرا.

-- الهه طوفان: وایو.

-- الهه پیروزی: ورهرام.

-- الهه پاکی: مهراوه.

-- الهه دوستی و پیوند و آرامش: آریامن.

-- الهه راستی و درستی: اشتاد.

-- الهه‌ای که خوشی و شادی را تقسیم می‌کند: بغ.

-- ایزدی نماد پرتوی خورشید: اوش بام.

-- الهه روز بیست و هفتم ماه مهر: آسمان.

-- فرزند آب‌ها: اپام نپات.

-- دختر هرمزد و سپنارمذ: ارد.

-- برترین بهشت یا جهان روشن هرمزد: انغران.

-- هدیه خورشید، خورشید داد، عطیه مهر: مهرداد.

- بزرگترین و قدرتمندترین الهه‌ها در ایران باستان میترا بود، میترا یا مهر به همان معنایی به کار می‌رفت، که امروزه بکار می‌رود، واژه مهربان به معنای شخصی که نگهدار مهر است، امروزه نیز بکار می‌رود.
- آناهیتا الهه بارندگی و رویش و زایندگی بود، که به اراده و تدبیرش باران فرو می‌آمد، رودها به

جریان می‌آمدند، گیاهان می‌روییدندف و حیوانات و انسانها زاد و ولد می‌کردند، رحمت آناهیتا شامل تمام موجودات زنده می‌شد، و از این جهت یک ذات مقدس برای تمام ایرانیان بود.

- خشاتریا خدای جنگ‌آور بود، به ایرانیان فنون نبرد و ساخت جنگ افزار را یاد می‌داد، و به آن‌ها می‌آموخت در برابر مهاجمان چگونه از خود دفاع کنند.
- بزرگترین و قدرتمندترین الهه‌ها در ایران باستان میترا بود، میترا یا مهر به همان معنایی به کار می‌رفت، که امروزه بکار می‌رود، واژه مهربان به معنای شخصی که نگهدار مهر است، امروزه نیز بکار می‌رود.
- آناهیتا الهه بارندگی و رویش و زایندگی بود، که به اراده و تدبیرش باران فرو می‌آمد، رودها به جریان می‌آمدند، گیاهان می‌روییدندف و حیوانات و انسانها زاد و ولد می‌کردند، رحمت آناهیتا شامل تمام موجودات زنده می‌شد، و از این جهت یک ذات مقدس برای تمام ایرانیان بود.
- خشاتریا خدای جنگ‌آور بود، به ایرانیان فنون نبرد و ساخت جنگ افزار را یاد می‌داد، و به آن‌ها می‌آموخت در برابر مهاجمان چگونه از خود دفاع کنند.
- آذر حرارت و گرمی آفرین بود، چون انسانها را دوست می‌داشت با حرارتش خانه‌های آنان را گرم

می‌کرد، گوشت را می‌پخت و اهریمن‌ها و حیوانات موذی را از آن‌ها دور می‌کرد.

- ایندراالهه خشم و قهر بود، به نیروی خویش زمین و آسمان را از یکدیگر جدا می‌کند، و همه جا را وسعت می‌بخشد، فرمانروای طوفانها و رودهاست، با روشنایی خویش تاریکی‌ها را از میان می‌برد، و گاهی با گرز آهنین خود کوهها را می‌شکافد، و گناهکاران را کیفر می‌دهد.
- وایو ایزد بانوی باد و طوفان بود، همه چیز را در هم می‌شکند، آوایش رعد آساست، چون پیش می‌تازد به آسمان می‌رسد، و ابرها را افروخته می‌سازد، و چون به زمین جولان می‌کند، توده غبار را بر آسمان بر می‌انگیزد.

جالب: مانفرد مایر هوفر، در مقاله ریشه شناسی و کهن‌ترین شواهد نام میترا، پس از بحثی فاضلانه درباره معانی خورشید و پیمان برای میترا، حتی واژه متررا نیز مشتق از نام میترا می‌داند و «mi-tra»ـ را ابزار اندازه گیری معنا می‌کند، که «ma»ـ به معنای جدید پیمان از آن ریشه گرفته است، (“متروس” یونانی به معنای اندازه و اندازه درست هم از این ریشه است). اما در غرب نام مهرگاه برابر ایزد خورشید دانسته شده، و گاه کنار خورشید، و در تصاویر و نقش برجسته‌ها در حال برگزاری بزم مقدس دیده می‌شود، و سپس با گردونه خورشید و همراه با آن به عرش اعلی صعود می‌کند.

در مقاله بالوتا بنام، مهرپرستی در کتیبه‌های داشی، نوشته شده که در داشی کشور رومانی، میترا پیوسته

دارای القاب «خورشید شکست ناپذیر»، «خدای خورشید شکست ناپذیر»، «خدای قادر مطلق شکست ناپذیر»، «ایزد آفریدگار»، «چشمه جاوید» و همانند آن بوده است، و حتی دوبار برای صفت قادر مطلق از واژه «نبرزه» که همان «نبرده» به معنای دلیر پارسی استفاده کرده‌اند. پس نویسنده ناچار به ریشه ایرانی این ایزد اقرار می‌کند، ضمن این‌که برای ما روشن می‌شود، که در برخی جاهای غرب، میترا برابر با خورشید، ولی در همه جا آفریدگار است، حال آن‌که در اوستای ایرانی، مهر آفریده یا هورامزدا است. یک بار در مهریشت 1 اهورامزدا به زرتشت می‌گوید: مهر را در شایستگی نیایش برابر با خودم آفریدم، و در جایی دیگر مهر آشکارا «آفریده اهورامزدا» خوانده می‌شود، در پایان یشت، خورشید و مهر از همه جدا نام برده می‌شوند.

ایزدان هندوئیسم

خدایان هندو (به انگلیسی: Hindu deities) بسیار زیاد هستند در ریگ ودا 33 خدا شرح داده شده‌است.[1]

محتویات

1خدایان هندی

2-ویشنوVishnu

3شیوا Shiva

4سرسوتیSaraswati

5لکشمی Laxmi

6شاکتیShakti

7گانش Ganesh

8کالی (کالیکا)Kali

9رام چندر Ram chandar

10کریشناKrishna

11آگنی Agni

12گرودهGaruda

13خورشید Surya

14خورشید و مهر

15براهماییان

16خدایان در ودا

17میترا (Mitra)

18وارونا (var una)

19چند خدایی

20انواع خدایان

21جستارهای وابسته

22پانویس

23منابع

24مطالعه بیشتر

25لینکستان

خدایان هندی

ویشنو+ شیوا+برهما.

خدایان هندی شخصیت‌های مقدس هندوها است.

اگرچه هنـدوان در ظـاهر بت می‌پرسـتند اما حقیقت این است که دانایان، حکیمان و هنـدوان با سـواد، خـدای یکتا را می‌پرسـتند و معتقدند که ذات مطلق الهی یگانه است ولی قشر فقیر و کم سواد هندوستان تا حدود زیــادی به همان مظهر مادی توجه دارند و آن را می‌پرستند اما این نـیز به معـنی کفر آنـان نیست. هنـدوان معتقدند که این خدایان، مظاهر گوناگون همان خدای یکتا هســتند در این باره در ریگ ودا (یکی از چهـار ودای موجـود) آمده‌است: «بر هر ثابت و جنبنـده و نـیز بر هر آنچه را ه می‌رود وبر

هر آنچه می‌پرد و بر تمام این آفرینش رنگارنگ، تنها یک خدا فرمانروایی می‌کند.» آفریدگار در این آیین، برهما (Brahma)نامیده می‌شود که مظهر آفرینش است. سایر خدایان مهم هندو عبارتند از:

-ویشنوVishnu

ویشنو 10 مظهر یا نماد دارد. خدای مظهر بقا و زندگی روی زمین است.

شیوا Shiva

(خدای فنا و نابودکننده و وحشت‌آور اما نام او در سنسکریت به معنی مهربان نیز هست) شیوا معتقد بوده‌است که تمامی کائنات همواره در حال رقص جاودانه‌ای هستند و او این رقص را ایجاد کرد و خودش به انجام آن می‌پرداخت. رقص هندی که بسیاری از حرکات یوگا را در خود دارد، فقط برای سرگرمی یا تفریح نیست بلکه یک رقصنده با ایمان هنگام انجام این حرکات به حالت خلسه رفته و به آرامش دست می‌یابد. این رقص موجب نشاط و شادی روح وروان نیز می‌شود. رقصها نیز انواع متنوع و مختلفی دارند.

سرسوتیSaraswati

(الههٔ علم و دانش و همسر برهما. سرسوتی دختر شیوا از همسرش پاروتی است) او در این آیین نماد زیبایی نیز محسوب میشد.

لکشمی Laxmi

(الهــهٔ ثــروت و خوشــبختی و همسر ویشــنو؛ و خــواهر سرسوتی)

شاکتیShakti

(الهه قهر و نابودی و همسر شیوا)

گانش Ganesh

(خـدای علم و دانـایی که سـری همچـون سر فیل دارد و پسر شیوا است)

کالی (کالیکا)Kali

(الهه مرگ)

رام چندر Ram chandar

رام ماه مانند که یکی از مظاهر ویشنو روی زمین است)

کریشناKrishna

(هشــتمین مظهر ویشــنو است) -ایـنــدرا Indra(خــدای باستانی اقوام آریایی که خدای رعد و برق است)

آگنی Agni

(خدای آتش و تجسم آتش مقدس است.ِاگنی از دیر بــاز توسط آریاییان باستان پرستش می‌شده‌است و هنوز هم آثار تقـدس آتش میـان هنـدیان و زرتشـتیان وجـود دارد. اگرچه زرتشــتیان آتش‌پرست نیســتند اما تقــدس آتش متعلق به فرهنگ پیش از زرتشت است و تــاکنون نــیز باقی مانده‌است)

گرودهGaruda

(رئیس پرنــدگان که نیمی از بــدنش انســان و نیم دیگر پرنده است و مرکب ویشنو است)

خورشید Surya

سوریا (ایزد)

چلیپای شکسته از تمدن هند

علامت چلیپای شکسته که علامت رسمی حزب نازی بــود و هم‌اکنون توسط نئو نازیها استفاده می‌شود

صـلیب شکسـته- گردونـهٔ خورشـید[2]ـ یا سواسـتیکا (به سانسکریت: □□□□□□□□)ـ یک چلیپا از نشانه‌های خورشید است. تقدس خورشید در اقوام متعددی بوده و در برخی از فرهنگ‌ها نشانه‌های این اعتقـاد بـاقی مانده‌است. در بین‌النهرین «شمس یاشماش» خورشید را می‌پرستیدند، این ایزد در دسـتش شـیئی را نگـاه می‌داشت که به تیغه اره همانند بـود و سـوار بر گـردونه‌اش به سـوی بـاختر می‌راند. در مصر خورشــید، عنــوان بزرگ‌تــرین خــدا را داشت و بنـام رع (Re)ـ مشـهور بـود. «قـوم سـلت SOL یعــنی ســتاره خورشــید را پرســتش می‌کردند و خــدای فنیقیان همانند نام سـتاره خورشـید در لغت قـوم سـلت EL می‌باشد. قــوم اینکا دارای معبد خورشــید بــوده که دیوارهــایش پوشــیده از ورقه‌هــای طلا بــوده و الان در سرزمین پرو واقع است. همچنین هرم خورشیدی بسـیار با شـــکوهی از تمـــدن قـــوم از تک در مکزیک بـــاقی مانده‌است.» توجه به خورشـید در نـزد ایرانیـان باسـتان امری معمول بـود و تقـدس خورشـید به صـورت آشـکارا ظاهراً تا زمـان روی کـار آمـدن ساسـانیان ادامه داشت. این تقــدیس به صــورت وســیعی در ادبیــات فارسی هم

منعکس شده‌است. احترام به خورشید در قرآن مجید هم دیــده می‌شــود و حــتی اسم یکی از ســوره‌های مبارکه قرآن به این نام است.[1]

خورشید و مهر

ازگل‌ها و گیاهـــــان، نیلـــــوفر آبی (لوتـــــوس) و گل آفتــابگردان، از درختــان نخل و ســرو و کــاج نمادهــای خورشید هستند. از عناصر، آتش و از رنگ‌ها ســرخ و زرد و از فلــزات طلا منســوب به خورشــید هســتند. شــکل هندسی مربوط به خورشید دایره است.»

«ســـنت پرســـتش مهر به دوران‌هـــای بســـیار کهن برمی‌گـــردد. در هند دوران و دایی نـــام او به صـــورت «میتره» با مفهوم پیمان و دوستی ظاهر می‌شود و یکی از خـــدایان گـــروه فرمـــانروا است و با «ورونه» جفت جاویدانی را تشکیل می‌دهند که از سوی مـردم به یـاری خوانـده می‌شـوند در سـنت هنـدی نـیز میـترا گـردونه‌ای درخشان و اقامتگـاهی زرین دارد. میـترا در سـنت دیـنی زرتشتی در مقامی پایین تراز اهورامزدا قرار می‌گیرد و آفریـده او محسـوب می‌شـود تا از آفـرینش او پاسـداری کند. او خــدای پیمــان است و وظیفه مهم او نظــارت بر همة پیمان‌هاست. او ایـــزد فـــروغ و روشـــنایی و از بزرگترین ایزدان آیین زرتشتی محسوب می‌شود.»

«میتره- ورونه زوج خدایی جوان هستند که چشمان آن‌ها خورشید می‌باشد. منزلگاهشان زرین و در آسمان است. آنان شهریاران و فرمانروایـان مطلق کیهان‌اند. این زوج خــدا پدید آورنــده آذرخش و باران‌اند. البته باید گفت که مهــرو خورشــید متفــاوت اســت، مهر یا میــترا پیش از

خورشید ظاهر می‌شود و همـراهی او با خورشـید بـاعث شده‌است که بعدها مهر معنی خورشید پیدا کند.»

خدای خورشید (سوریا)

در هند خدای خورشـید بانـام سـوریا شـناخته می‌شـود و یکی از مهم‌ترین خـدایان و دایی محسـوب می‌شـود. این خـــــدا از یکسو تجلی عظمت آتش الهی است و از دیگر سـوی منبع و منشـاء نـور، گرما. حیـات و معـرفت است. اشراف سوریا به جهـان با برج‌هـای دوازده‌گانه خورشـید در طول سال نسبت دارد. سوریا مرکز عالم خلقت است که درمرز سـپهرهای متفـاوت قـرار گرفته‌است. برفـراز خورشید، افلاک غیر متجلی و غـیر ظـاهر قـرار دارند که حــوزه حکمــرانی حــاکم اعظم کائنــات است و تحت آن کــرات و ســپهرهای ظــاهر (چــون مــاه و زمین و دیگر سیارات) واقع شده‌اند. پس جایگـاه خورشـید حد اتصـال دو مرتبه وجــود (متجلی و نــامتجلی) است و او نماینــده هر دو وادی به‌شمار می‌رود. خورشید برای انسان بـدوی قوی‌ترین عنصر وجود و مهربان‌ترین قوای طبیعت بـوده و قاعدتاً می‌بایست جزو اولین خدایان و معبـودان بـرای او بـوده باشد. حیــات و بقــای انســان بــدوی به حضــور خورشید متکی بوده و لذا خورشید که منشاء نور، قــدرت روحــانی و قــوای فکــری و نیروهــای طــبیعی بــوده نزدیکترین پدیده به ذات جاودانی الهی شـمرده می‌شد.» 5

«هر آنچه که از آغــاز تا انجــام بــوده و خواهد بــود از خورشــید نشــأت گرفته. درجه تقــدس خورشــید گــاه به مرتبه فـــرد اولیه می‌رسد و با قربـــانی کیهـــانی یکی می‌شـــود. پروردگـــار تولید نسل‌ها به خورشـــید تبـــدیل

می‌شود و همهٔ موجودات زنـده از او متولد می‌گردنـد، او توسط انوار تابناک خـود به غـذا و غلات جـان می‌بخشـد، وقــتی که خورشــید طلــوع می‌کند به ربع شــرقی وارد می‌شود و بقای موجودات را به شـعاع‌های خـود تضـمین می‌کند، آنگاه جهات غرب و جنوب و شمال و بالا و پایین را و هر آنچه که در میان آن‌ها ست منور می‌سازد.

صفات ظاهری سوریا «در آئین هندو سه خورشید خدائی ودائی یعنی سوریا، سوینزی و یرسوت تبدیل به یک خـدا و جذب سوریا می‌شوند.» سوریا در آئین هنـدو خـیرخواه انســان و نمــاد او صــلیب شکســته‌ای است که نشــانه بخشــندگی است. او را کشــنده اهریمنــان می‌دانند. در خصوص صفات ظـاهری خـدای خورشـید اشـارات زیـادی است و اکثر شـمایل‌ها و تصـاویر آنـان بر اسـاس تجـویز همین متون شکل می‌یابند.

«خــدای خورشــید گیســوان و ریشی طلایی دارد. تمــام وجــود او حــتی نــوک ناخن‌هــایش مشعشع و تاباناست چشــمانش قهــوه‌ای رنگ است او مــرتبه‌ای ورای تمــام شـیاطین دارد. پس هر که وی را بشناسد و صـفات او را دریابد خـود به مـرتبه‌ای رفیع‌تر از جایگـاه کل شـیاطین ارتقاء می‌یابد. گردن او به شکل صـدف لاکپشت است او با دسـتبند و تـاجی زرین خـود را آراسـته و از تلألـوی آن زوایای آسمان منور می‌گردد.»

خورشید دو بازوی بلند و یک بـازوی کوتـاه دارد (منظـور شعاع‌های خورشـید است) او چکمه‌هـای بلند به پا دارد و کمربند مرصع به کمر بسـته. سـوار بر ارابه‌ای از طلا در دل تاریکی سیر می‌کند و فـانی و جاوید را در مکان‌هـای مناسب خویش قرار می‌دهد. ارابه سوریان یک چرخ دارد

و توسط چهـار یا هفت اسب مادیـان کشـیده می‌شـود و گـــاهی نـــیز یک اسب هفت سر که در شـــعاع‌های نـــور محصور گشته‌اند، ارابه سـوریا را پیش می‌برند و سـوریا برگل نیلوفری بر فراز این ارابه زرین می‌نشیند.

«ارابه ران خورشید آرونا به معنی سـرخ‌فام نـام دارد ... او در جلوی سوریا بر روی ارابه می‌ایسـتد و جهـان را از شـــدت خشم ســـوزنده خورشـــید در امـــان نگه می‌دارد. ســـوریا در معابـــدی که به معابد خورشـــید شـــهرت دارند عبادت می‌شـود وفـور سـنگ درهند و رواج هـنر حجـاری موجب گشته که اکـثر تنـدیس‌ها در سـنگ‌های موجـود در منـــاطق مختلف ســـاخته شـــوند و به همین خـــاطر اکـــثر تندیس‌های به جای مانده از سوریا از سنگ هستند.»

نام‌های خورشید «مشهورترین نام‌هـای خورشـید عبارتند داز: سوریا (ثریا) یعـنی درخشـنده و از ریشه Surya که آن هم از ریشه Sur یا Swar به معنی درخشش و تابش اخذ شده‌است و نام دیگر خورشـید آدی تیا یعـنی گسـتره ازلی و نیز به مفهوم منبع و منشاء نیز آمده‌است».

نمادهـــای ســـوریا گـــردش نظـــام کائنـــات از دیربـــاز در نمادهـــای باســـتانی خاورمیانه رواج داشته‌است. یکی از نمادهای غیر شمایلی در هند چرخ دارما است که به‌طـور انتزاعی به معبود اشاره دارد. چـرخ یا دیسک خورشـیدی مظهـری از خداوند است. «مـادامی که چـرخ کائنـات بر محور اصلی‌اش که همان قانونمنـدی ازلی هسـتی است استوار باشد خللی در نظام هستی رخ نمی‌دهد».12 این صـفحه مشعشع در هنگـام مقابله با نیروهـای تـاریکی و ضد یـزدانی به سـلاحی مهلک تبـدیل می‌شـود و در این حالت چون تیغه برنده شمشـیری جـاودانی که همـان لبه

تــیز عقل مطلق است می‌درخشد و سر از تن نیروهــای جهل جدا می‌کند.

«در برخی موارد این آلت به چرخی با شش شعاع تبــدیل می‌شــود. (اشــوک چکر) همــان چــرخی که در پــرچم هند نماد هندوستان است این چــرخ از گــردش گردونه حیــات، سپری شدن زمان، طی شدن روز، ماه و سال و ظهور و افول ادوار هستی حکایت می‌کند.»

شش شعاع این چرخ اشاره به شش جهت (چپ، راســت، پیش، پس، بالا و پایین) دارد که همگی حــول یک نقطه و محــور که همــان نقطه اتکــاء هســتی است در گــردش می‌باشند. اگر مرکز چرخ جابجا شود و محــور آن از جــای خود حــرکت کند نظــام کائنــات فــرو می‌ریــزد. به اعتقــاد بودائیان چرخ از پنج اصل ترکیب شده‌است که همــان پنج عنصر (خاک، زمین، آب، آتش و باد) تلقی می‌شوند.

نمــــاد دیگر خورشیدپرســــتی و میتراییسم در اعتقــــاد آریاییان همــان چلیپا یا گــردون مهر اســت، که به اعتقــاد پیشینیان دربردارنده نیروهای آســمانی بــوده و کــاربردی وسیع دارد. این نشانه در هر منطقه‌ای مفهــومی خاصی داشته‌است در ایــران و هند و نــزد قــوم آریــایی مظهر و نشــانه خورشــید بوده‌است. آنــان معتقد هســتند که هر شــــاخه از این علامت جایگــــاه یکی از عناصر چهارگانه است. بــدین تــرتیب چهــار عنصر با هم و با چــرخش خــود نظــــام طــــبیعت و ذات آفــــرینش را حفظ می‌کنند. این نشــانه در ایــران به شــاهین و فروهر نــیز بســیار نزدیک است. مرکز این نشــان، نمــاد مرکــزیت و وحــدت الهی است و این هما گردونه‌ای است که مهر بر آن می‌نشــیند و چهار اسب سفید نامیرای مینوی آن را می‌کشند.

«حلقه در آئین میتراییسم حلقه خود نمای از چرخ است. مقدس و نشانه پیمان ناگسستنی و اتحاد و وابستگی است. از سوی دیگر حلقه که نشان ویژه میترا بوده بی‌گمان ازهاله نور خورشید گرفته شده‌است. دایره‌ای از نور که ایزد مهر را محاط می‌ساخت. زیرا وی ایزد نور و روشنایی بود.»

-زیگزاک: زیگزاک‌های پیاپی نمادی برای اشعه‌های خورشید هستند.

- گل لوتوس: این گل را اصلاحاً گل خورشید نیز می‌گویند. این گل متعلق به مهر و سمبل آفتاب و نیروی آن‌که نگهدارنده زمین است.

سرو: درخت سرو یا کاج ویژه خورشید است. درختی همیشه سبز و با طراوت. نشانه بهار و در عین حال مظهر و جنبه مطرح و مثبت زندگی است.»

چند نمونه از آثار به جای مانده از نقش خدای خورشید

«یک نمونه از این نقش‌ها، پیک رغولدیس بودا است در بامیان. در زیر یکی از طاق‌های این دیوار تزئینات وسیعی بکار رفته که موضوع آن مستقیماً ارتباط دارد با خدای خورشید. در این نقش خدای خورشید بر گردونه‌ای است که چهار اسب بالدار آن را می‌کشند و اسبان دو به دو در طرفین بحالت نیمرخ قرارگرفته‌اند.هاله بزرگی دور خدا را فرا گرفته و شعاع‌های کوتاهی دارد که این یادآورهاله‌های شعاع دار ایرانی است. هم چنین شمشیر دراز و نیزه‌ای که خدا در دست دارد و شنل بزرگ او که در قسمت سینه بسته می‌شود و نیز چهره اطرافیان او که همگی ریشدار و حالت جدی دارند همه جزئیاتی از

هــنر ساســانی را نشــان می‌دهند.. «نمونه دیگر نقش برجسته‌ای از مـاتورا است که خـدای سـوریا را سـوار بر گردونه خود نشان می‌دهد هم چنین تنـدیس مرمر سـفید سوریا در عبادتگـاه برهمـنی خیرخانه در منطقه کابل که مربـــوط است به قـــرون پنجم و ششم میلادی نمونه دیگـری از این نقش‌ها می‌باشد. در این نمونه اخـیر نـیز باز تأثیر هنر ایرانی به وضوح می‌توان مشاهده نمـود، از آن جمله لباس و جامه خدا و دستیاران او، و حـتی حـالت کسی که به خدای خورشید تاجی را اهدا می‌کند از سـنت ایرانی مایه گرفته‌است.. در ایران نـیز نمـاد خورشـید در نقش برجســته‌ها به صـــورت گردونه مهر یا خورشـــید (چلیپا) دایــره، چــرخ یا گل لوتــوس و هم چــنین نقــوش حیـوانی و گیـاهی چنـدی نـیز هسـتند که به عنـوان نمـاد خورشـید شـناخته می‌شـوند از آن جمله شـیر، بزکـوهی، عقـاب یا شـاهین، گـاو ... و نـیز سـرو و کـاج می‌باشـند. «اگر چه در ایران یک نمونه نقش برجسته نیز وجود دارد که نشــانگر موجــود مــافوق طــبیعی با گــرزی در دست وهاله‌ای دور سرش، روی گل نیلـوفر سـتاره ماننـدی که نمـاد کهن آفتاب‌پرسـتی است ایسـتاده و این همانا مهر خــدای خورشــید است که در نقش برجســته‌های طــاق بســتان به چشم می‌خــورد. این نقش برجســته مربــوط است به سـلطنت اردشـیر دوم و از آنجـایی که اردشـیر دوم جانشین عادی و طبیعی شــاپور دوم نبــود، به همین دلیل مهر که به معنی عهد و پیمان بود، در پیکر نگاره او حضور دارد تا بدین گونه بازگوکننده پیمان اردشیر دوم و شاپور دوم باشد تا در زمان مناسب تاج و تخت به شاپور سوم منتقل شود. [2]

براهماییان

اســاس آیین هندوییسم بر تناسخ است یعــنی نســخه و رونوشت یا کپی شدن. یعنی انسانی که می‌میرد به‌شکل دیگری مانند یک انسان خوشبخت یا یک انسان بــدبخت یا یک حیـوان دوبـاره ظـاهر می‌شـود. ممکن است میمـون خود یک انسـان بوده‌اسـت؛ یا سگ یا هر حیـوانی مـذهب هنـدو دسـتورهایی خـاص در مـورد غـذای هنـدوان دارد. هنـدوان معتقدند که افـراط در غـذا سـبب تنبلی جسم و انحطاط فکر می‌شود. اغلب هندوان در تمـام طـول عمر خــود، لب به گوشت قرمز نمی‌زنند وعــده‌ای نــیز فقط گوشت مرغ و جوجه یا ماهی مصرف می‌کنند. هنــدوهای ارتـدوکس یا بنیـاد گـرا که به جیـنی معـروف هسـتند هر گونه غذایی را که از موجود زنده گرفته شده باشد حرام می‌دانند. حتی تخم مرغ را چون آثـار حیـات در آن وجـود دارد. غــذای هنــدوان غالبــاً شــیر گــاو و گــاومیش و فراورده‌هــای شــیر است اما شــیر گــاو زلئو و شــتر را نمی‌خورند. بــرنج، جــو، گنــدم، لوبیــا، خــردل، نارگیــل، دانه‌هــای نبــاتی، انــواع میــوه و آجیل از غــذاهای عمــده هندوان است. همچنین مصرف سیر، پیاز، تربچه و قــارچ برای هندوان و مخصوصاً براهمن‌ها ممنــوع است. اگرچه این قوانین، کمی عجیب به نظر می‌رسد، اما نرم خــویی و آرامش و قنــاعت مــردم این ســرزمین، ناشی از همین تغذیه است. اهمیت نــدادن به خــوراک و توجه به روح و روان، مهم‌تـرین دلیل پـرورش عارفـان و ریشـیانRishi بزرگ در هند است. از دیگر معتقـدات هندوییسـم، تناسخ است. اعتقاد به تناسخ روح به این دلیل است که هندوان می‌گوینـد، انسـان در طـول یک عمر کوتـاه، نمی‌تواند به رســتگاری و شــعور الهی دست یابد و بــرای همین هر کسی سلسله‌ای از چند زندگانی دارد و در هر زنــدگی بر

حسب کارهای زنـدگی قبلی به قـالبی در می‌آیـد، گـاهی در غالب انسان و خدایان و گاهی در قالب حیوان و گیـاه و آنقــدر به این تناسخ ادامه می‌دهد تا به حقیقت مطلق الهی پی برده و رستگار شود. مذهب هنـدو، هم مـذهبی سـاده و ابتـدایی است و هم مـذهبی پیچیـده و فلسـفی است. بر همین اســـاس هر فـــردی از هر طبقه جامعه می‌تواند به آن بگـــرود و از آن اســـتفاده کند. به همین دلیل نــیز در جامعه هنــدو، هم عارفــانی هســتند که به مقصد عـالی رسـیده‌اند و هم عامیـانی هسـتند که هنـوز قـــدمی در راه مـــذهب برنداشـــته‌اند. اخلاق اساسی هندوییسم، بر پایه طهارت، ضـبط نفس، آزادی، راسـتی و بی‌آزاری است. بسـیاری تصـور می‌کنند که هندوییسم یعـــنی ریاضـــت، اما چـــنین نیست. هندوییسم از زهد و ریاضت طرفـــداری نمی‌کند و اصـــرار هم نـــدارد که پـیروانش امیـال نفسـانی را به کلی سـرکوب کنند. این تفکر مـــورد تأیید پـــیروان مـــذاهب جینJain و بـــودا Buddhaاست اما هندوییسم بـــرعکس، پـــیروانش را به ازدواج و تشکیل خانواده ترغیب می‌کند و یکی از مراحل برهمنی نیز ازدواج می‌باشد.

و سرانجام آنکه، هندوییسم می‌گوید، بشر ناآگـاه است و نمی‌داند که ذات مطلق چگونه روح خـود را در آفریـدگان دمیده است. آغاز و پایـان جهـان، مـاورای زمـان است و زمـان همانند پلی است میـان ازل و ابد و چـون انسـان مادی، اسیر در حصـار زمـان و مکـان اسـت، نمی‌تواند از ازل و ابد آگاهی داشته باشد.

خدایان در ودا

عبارتند از:

Aditya

آگنی آگنی:

خـــــدای آتش که با بجا آوردن آئین و نیـــایش صـــــورت می‌گـیرد او در هند هم زمیـنی است و هم ایـزدی، فرزند آســمان و زمین است می‌گویند او را از آســمان به زمین آورده‌اند، هنگامی که مردم نثارها را بر او می‌افشــانند و دعاها را می‌خوانند بر این باورند که آتش واســطهٔ میــان انسان و خداست و در اینجاست که دو جهان به هم پیوند می‌خورند آگـــنی خـــدایی است که قربـــانی را دریـــافت می‌کند و به عنوان روحانی دینی آن را به خدایان تقــدیم می‌دارد. همان‌طور که آتش همه پلیدی‌ها را پــاک می‌کند آگنی هم همه گناهان و خطاها را تطهیر می‌کند.

Antariksha,

Ashwinis

برهما،

Brihaspati,

Dishas,

Dyaus

, ایندرا،

گانش

Marutas

, مهر

میترا (Mitra)

میترا نیز با خورشید پیوند دارد. معنـای لفظی میـترا، که با ارتبـــاط و اتصـــال دوســـتی مرتبط اســـت، از نقش اساسی او در جوامع کوچک روســتایی و در نتیجه جامعه بــزرگ جهــانی حکــایت دارد. او را خــدای خورشــید نــیز دانسته‌اند. میترا از خــدایان مهم ریگ ودا است که از هم پیمانـــان وارونا بـــوده و نـــام او، همـــراه با نـــام وارونا آمده‌است. به عنـوان مثـال در ریگ ودا چـنین آمده‌است: (ای میترا- وارونااى فرمان روایان آسمانی که بر عــرش مقدس حکم می‌رانید و روشنایی نــور را نظــاره می‌کنید و با ابرهــای رنگارنگ خــویش در دل رعد و بــرق ظــاهر می‌شوید، و با معجزات خدایی خــود آســمان را به بــارش در می‌آورید) میترا از خــدایان سرشــناس هند و اروپــایی است (تصــویر شــماره 1)ـ تحقیقــات باســتان شناسی از وجود معابد مختلفی در هند، ایــران، بین‌النهــرین یونــان، ایتالیا و آلمــان که بــرای نیــایش این معبــود بنا شده‌است حکــایت می‌کند. لفظ میــترا (Mitra)ـ از ریشــهٔ mri به معنای (عهد و پیمــان) اخذ شده‌است و از این جهت او را تضمین‌کنندهٔ ارتباط افراد و اجزاء مختلف اجتماع بشــری با یکدیگر دانســته‌اند. اوست مظهر دوســتی و محبت بین افراد بشر. میترا ذات پیمــان است و فضــایی که ارتبــاط مــردم با یکــدیگر بر آن اســتوار. وارونا که حــاکم اســت، ضـــامن اجـــرای پیمان‌هاست. به عبـــارت دیگر میـــترا قانون‌گــذار است و به چگــونگی اجــرای آن کــار نــدارد و وارونا ضــامن اجــرای لــذا وحــدت این دو معبــود ضــروری است. اگر این اتحــاد صــورت نگــیرد، قــوانین جاویــدان هستی و ناموس خداوندی (ریتا) هرگز به مرحله اجــرا در نخواهد آمد. به همین دلیل است که میـــــترا و وارونا را

اصـحاب ریتا یا نگهبـان ریتا نامیده‌اند. میـترا از خـدایان آریـایی است که پرسـتش او در ایـران کهن نـیز رواج داشته‌است در ایران باسـتان میـترا خداوند عهد و پیمـان دو جانبه و قـرار دادهـای بین دو ملت بوده‌اسـت، و ایرانیـان آن زمـان، بـرای قطعی کـردن قراردادهـایی از این قبیل: گاو نری به درگاه او قربانی می‌کرده‌اند. بدین ترتیب میترا رفته رفته به عنوان عامل وصلت و محبت و رفـاقت مـورد پـذیرش قـرار گـرفت و همچـنین در زبـان سانسکریت، میترا در جریان سـپری شـدن ایـام، مفهـوم دوستی پیدا کرد. در فارسی رایج کنونی نیز، میترا تبدیل به مهر شده‌است. مهر در اوسـتا، در کتیبه پادشـاهان هخامنشی، میترا و در سانسـکریت میـترا آمده‌است. این لفظ در زبان پهلوی تبدیل به میتر شـده و ما امـروزه آن را مهر می‌نـامیم. همچـنین پیمـان، محبت و خورشـید از جمله معـانی میـترا است. میـترا در جهـان مقبـولیت گسترده میترا در میـان اقـوام و قبایل گونـاگون مـوجب شد که وارونا، خدای قدرتمند، هم پیمان جدایی ناپذیر او پس از گذشت ایـام، از جایگـاه رفیع خـود به درجه اقیانوس‌ها نـزول یـافت، در حـالی که میـترا به عنـوان مظهر همبسـتگی و دوسـتی، ایـام را از عهد هند و اروپـایی تا اواخر عهد رومیـان، با پـیروزی کامل در نوردید. میترا از این لحاظ دارای ویژگی اسـتثنایی است. دامنه سلطنت اکثر خدایان به محدودهٔ مشخص و در میان قبیله خاصی منحصر می‌گردد، ولی میـترا قلـوب مختلف را چنان تسخیر خود گردانید که نام‌های او در فرهنگ‌های متفاوت هنوز موجود است. میترا در زبان سانسکریت به معنـای دوسـت، در یونـانی به معنـای گـره، کمربند و سـرپوش است. همین لفظ در انگلیسی به معنـای کلاه

اسـقفی و مراسم اعطـای کلاه به مقـام اسـقف تبـدیل شده‌است. میـــترا خـــدایی است که 12 نشـــان منطقه الـبروج را سـیر می‌کند و با کیهـان شناسی یونـانی نـیز مربوط است. او را گاو یا قـوچی توصـیف کرده‌اند که در مراسم بـاز پیـدایی خورشـید، هر سـاله خـود را قربـانی می‌کند. یونانیان جشنی به نام میترا داشـته‌اند که در آن، پس از اجـرای مراسم قربـانی، شـراب می‌نوشـیدند. به نظر می‌رسد این مراسم با رســـوم قربـــانی ودایی و نوشیدن سوماً توسط خـدایان مربـوط بـوده و از آن اخذ گردیده است. سوماً نـوعی نوشـیدنی جـاودانی است که از گیاه سوماً تهیه شده و در اوسـتا از آن با همـان لفظ یاد شده‌است. معمولاً وارونا در کنار میترا ظاهر شده به صورت میترا وارونا.

,Mitravaruna ,

,Moordha

پرجاپتی،

,Prithvi

Pusha

Rudra ,

,Savitr

شیوا،

سوماً (شهر) سوماً (هوما)

یکی از شخصیت‌های اصلی در آئین پرستش ودایی است که در این آئین‌ها هم خداست و هم گیـــــاه، در فرهنگ ایران از آن با نام هوم یا هوما یاد می‌شود. نمـاد زمیـنی ایزد سومه نوشیدنی سکرآوری است که از گیاه زرد رنگ آن را می‌گیرند که آن را می‌سـایند و شـیرهٔ گرفته شـدهٔ آن را از صافی پشمینه‌ای عبور می‌دهند و در خمره‌هــای آب و شـــیر می‌ریزند که زردی این مـــایع به اشـــعه‌های خورشید و روانی آن به ریزش باران تشـبیه شده‌است از این رو سـومه را سـرور یا شـاه رودها می‌نامند سـومه دارای سیطره جهانی است و در میان خدایان نقش موبد را دارد و به آن نیرو می‌دهد سومه جنگجوی بزرگی است و موبدانی که سومه بنوشـند، دشـمنان را سـریعاً از بین خواهند برد؛ بنابراین سومه خدایی است که در بردارنــده نیرو، درمان، ارزانی‌کننده ثروت است و خدای قربـانی و جنگجو می‌باشد و در روایتی آمده در نیمه نخست هر ماه 36300 خــدا از ســومه تغذیه می‌کنند و به جــاودانگی می‌رسـند و در نیمه دوم هر مـاه سـومه خـوراک نیاکـان مقدس است. یمه:

شخصیت برجسته‌ای که از او در ریگ ودا سـخن به میـان آمـده، او انسـان نخسـتین است که پس از مـرگ خـدای مردگان شـده و بر دنیـای مردگـان فرمـان روایی می‌کند یمه همراه با خواهر خـود یمی که در پهلـوی جمیک است دیــده شــده او قهرمــان برجســته‌ای در اســاطیر هند و ایـرانی است گفته شـده یمه و یمی نخسـتین زن و مـرد جهان بودند و به خواست یمی در حالی که از ناخشـنودی میترا و ورونا بیمنـاک بودنـد، زن و شـوهر شـدند و نسل انســـان از آن‌ها متولد شد و راهی که به راه نیاکـــان مشهور شد کشف کردند این راه راهی بود که مردگان را

به بهشت هدایت می‌کرد؛ و یمه بعد از کشف راه نیاکـان نخستین انسانی بود که مُرد و بعد از مـرگ به شـهریاری و دنیای مردگان دست یافت او شاه مردگان بـود و مـرگ را، راه یمه می‌دانست.

, وارونا

وارونا (var una)

وارونا از دیگر خدایان آسـمانی ریگ ودا است و همـواره در کنـار میـترا ظـاهر شده‌است و لفظ varuna – s را بـــرخی با uranus لاتین و oranus یونـــانی معـــادل دانسته‌اند. وارونا و میترا بر پا دارنده قوانین روحـانی و فیزیکی جهان هسـتند و لـذا بیش از هر خـدای دیگـری با نظـام کیهـانی ریتا مرتبط هسـتند. در اوایل عهد ودایی، وارونا حـاکم جهـان بوده‌است. او را سـلطان آسـمان پر ستاره و نازل‌کننـده بـاران می‌دانسـتند. با سـپری شـدن رمـان، خـدایی به نـام اینـدرا (خداوند رعد) صـفت نـزول باران را از او گرفت و به خود اختصـاص داد؛ و رفته فته به مقـام خـدای اقیانوس‌ها نـزول کـرد. در عهد ودایی، وارونا سلطان آسمان‌ها و سـتارگان را در دل شب نصب می‌کند و در هنگـــام پگـــاه، آن‌ها را نـــامریی می‌ســـازد. اوست که مـــاه را به درخشش در می‌آورد و خورشـــید را در پهنه آسمان سـیر می‌دهد. او به پـرواز پرنـدگان آگـاه است. مســـــــیر کشـــــــتی‌ها را می‌داند و راه دریا را می‌شناســـــد، او راز هست و هســـــتی را می‌داند و از حقیقت و غیر حقیقت آگاه است. در نزول بـاران، میـترا و وارونا با هم متحد و همیـار هسـتند. ارتبـاط و اتصـال وارونا با آب (دریا، اقیـانوس، رود) ناگسسـتنی است. او ضـــامن جـــاری گشـــتن رودها و پدید آمـــدن دریاها و

اقیانوس‌ها است. اگر اقیانوس‌ها بر خلاف وارد شـــــدن مدام آب رودخانه‌های زیاد به آن‌هـا، لـبریز نمی‌شـوند به خاطر قدرت سحرآمیز وارونا است. آبی که وارونا مظهر آن است و در ریگ ودا به آن به آن اشـاره شده‌است تنها آب مـادی نیسـت، بلکه آسـمانی و مـاورایی است همـان منشأ و مبــداء همه عــالم است و ســلطه آن بر این آب گــوارا قــدرت و مرتبه او را نشــان می‌دهد. لفظ وارونا varuna از ریشهٔ هند و اروپایی wer به معنای پیوستن مشـــتق شده‌است. وارونا به پرنـــدگان پـــرواز و به بـــاد وزیدن آموخت. او راز سلامتی را می‌داند، صد هزار دارو در ملکیت خــود دارد و سرنوشت زن و مــرد آگــاه است. وارونا با قانون کیهـانی ریتا مرتبط اسـت، طبعـاً حـامی مبــانی معنــوی و روحیــات اخلاقی نــیز هست. او گنــاه کاران را در دام خود گرفتار می‌کنـد، آن‌ها را به مجـازات می‌رســاند یا مــورد عفو قــرار می‌دهد. وارونا در ایــران باســتان ژرژ دومزیل که مکتب هندوشــناس است معتقد است که وجود آداب و سنن و زبان مشترک در یک یا چند قوم در دوره‌ای خاص، پدیده‌ای تصـادفی نیسـت، بلکه از وجود اعتقادات و باورهای مشترک حکایت دارد. اشتراک میان ادیان هند و اروپایی موجب شد که برخی از خدایان کهن اقــوام آریــایی مرزهــای جغرافیــایی و حصــارهای تـــاریخی را نادیـــده گرفته و در اســـاطیر جوامع مختلف جلـــوه گر شـــوند. در این میـــان، ایرانیـــان و هنـــدیان اشتراکات بسیاری داشته‌اند و تجربیات تاریخی مشـابهی را نیز سپری کرده‌اند. تحقیقات موجود در وادی ادیان به وجود خدایان مشترک میـان این دو قـوم (ایـران و هند)، پیش از جدایی از یکدیگر، گواهی می‌دهد. در اوستا لفظ اهورا به عنوان خدایان نیکی‌ها و دیـوا به عنـوان منشأ و

سمبل بدی و پلیدی است. اهورای ایران از جمله خـدایان آســـمانی ایـــرانی است و قـــدمت آن به پیش از عهد زرتشت باز می‌گردد. در یشت‌ها به برخی از صفات پیش از اهـورا و مـزدا اشـاره شـده و که به فرضـیه انطبـاق اهورا و آسورا، یا به‌طور مشخص‌تر یگانگی وارونـای هند با اهورای ایران قـدرت می‌بخشد. شـمایل تصـویر وارونا وارونا در تصــاویر به صــورت مــردی با چهــره روشن و پوست ســفید ســوار بر یک جــانور خارق‌العــاده دریــایی ترسیم شده‌است. این جانور ماکرا نام دارد حیوانی و دو پــای جلــوی او به صــورت گــوزن است و دمی چــون دم مــاهی دارد. کمنــدی در دست راست دارد. او بیشــتر از جانب ماهی گیران اغلب در ایـام قحطی مـورد پرسـتش قـــرار می‌گرفته‌است. لیکن امـــروزه پرســـتش وارونا منسوخ شده و تمثال تصویر او ساخته نمی‌شود.

ویشنو،

Vishvedavas.

ایندره

در اشعار ریگ ودا که بسیار معـروف است خـدای جنگجو و خــدای طوفــان است که به وجــود آورنــده باران‌هــای سیلابی و رعد و برق است او دارای صـلاحی بنـام وجـره است که به معنی رعد می‌باشد همچنین نوشـندهٔ شـراب سـومه است (نوشـابهٔ جـاودانگی بخشی است که قـدرت خود را سومه می‌گیرد) در زمـان تولد اینـدره گفته شـده آســمان و زمین چنــان لرزید که همه کائنــات معابد پا به فــرار گذاشــتند از دیگر صــفات اینــدره با وَرتَــره جِن یا ورتره گن که دیو خشکســالی است مبـارزه می‌کند چـون

که همه آب‌های زمین را نوشیده است و بـاعث قحطی و خشکسـالی شـده پس او را شکست می‌دهد و آب‌هـای زمین را آزاد می‌کند پس در حقیقت او خـدای بـرکت بخش و جنگاور است و در ادبیات ودایی هند او به خـدای بزرگ دره سند تبدیل می‌شود.

, وایوی دوگانهویو / وای:

خدای فضا و هوا است از اسرار آمـیزترین خـدایان هند و ایـرانی است و گفته شـده به دیو نفس جهـانی بنـام یورشه سـاخته شـده و دنیا از بـدن او سـاخته شد و در بعضی دیگر روایات دیو شبیه به ایندره است یا ارابه ران ایندره است که در چنین حـالتی ارابه از طلاست و هـزار اسب او را می‌کشد پس می‌تـوان گفت ویو نمـاد حـالت دیگـری از خـدایان جنگجو است که تحت هیچ نظـامی در نمی‌آید و هیچ چیز قدرت مقاومت با او را ندارد.

رتا:

ایزدی که همکار و همـراه ورونا است وظیفـهٔ او به نظم در آوردن همه چیز است، نظم در طبیعت، نظم در تولـد، همکاران او اوشاس و ایزد بانو سوریا- ساویتا، خـدایانی که با خورشـید و پرتو خورشـید در ارتبـاط هسـتند می‌باشـند، اوشـاس الهـام بخش زیبـاترین سـرودهای ودایی است که در ریگ ودا سـتایش شـده و نفس بخش همه موجودات و بیدارکننده خفتگان از خواب مرگ است.

برهما:

از خـدایان سه‌گانه که در اواخر دوران ودایی بنـام خـدای آفریننده خالق کل مورد پرستش قرار می‌گرفت و بعد از

انجـام وظـایفش نسـبت به خـدایان دیگر مثل شـیوا و ویشنو کمتر مورد پرستش قـرار گـرفت. در سراسر هند فقط دو یا سه معبد مخصوص به او وجـود دارد. در واقع او را خـدای خـدای هنـدو می‌دانسـتند که بعد از آفـرینش جهـان دیگر روی زمین فعـالیت و کـاری نـدارد، برهما به صـورت شـاهی تصـور می‌شـود دارای 4 سر و مشـغول خواندن کتـاب وداها که او را سـوار بر مرغـابی سـفیدی تجسم می‌نمایند و یکی از بزگـان مقـام او می‌گـوین برهما ابتدا دارای 5 سر بـوده ولی چـون خـود را برتر از شیوا دانسته، شیوا هم یک سر او را قطع کرده‌است.

شیوا:

از خـدایان محبـوب هند است او در اوایل عصر ودایی پرستش می‌شده ولی در دوران بعد مقامش بـالاتر رفته و به جای خدای «رودره» می‌نشـیند (خـدای جنگجو است که گاهی شوم و کشنده است و گاهی هم نجات دهنـده) شـیوا هم کشـنده است هم خـالق موجـودات چـون در اعتقادات هندی مسـئله تناسخ وجـود دارد یعـنی همـواره مـرگ و حیـات تـداوم دارد و موجـودات در نظـام تناسخ تغیـیر شـکل می‌دهند شـیوا در این تغیـیرات و مـرگ و زنـدگی نقش اساسی دارد. غالبـاً شـیوا در حـالت رقص روی جسد شـیطان است که 4 دست و از هر طـرف بـاز می‌شـود در هریک دست طبل کـوچکی، و شـعله‌ای فروزان و شکل هلال ماه نو بر روی سـرش، گفته شـده تقسیم آب رودخانه گنگ به هفت شعبه از گیسوان شیوا جاریست از سر و پای وجود شیوا نیروی حیـات به جلـوه در می‌آید و رقص او رمز سـرعت، دوران تولد و مـرگ است.

ویشنو:

در اندیشه‌های مردمان از دوران کهن جای خــوبی دارد و در دوران کهن به عنــوان مظهر خورشــید بــوده اما در اواخر عصر ودایی او یکی از سه خـــدای برتر محســـوب می‌شـود. به عقیـدهٔ هنـدوها در روی زمین به شـکل‌های مختلف ظاهر می‌شود یکی به شکل انسان در حــالتی که انسان را هدایت می‌کند ظاهر می‌شود و در وداها ویشنو خدای نیک خـواه است و از او به عنـوان نگهـدار شکست ناپذیر یاد می‌شود و این نشانه‌ای از جایگزین شدن او در تثلیث آئین هند است ویشــنو در وداها خــالق روشــنایی است و سه گام او موجب پیدایش نـور خورشـید، آذرخش و آتش است در بعضی روایــات منظــور از سه گــام، سه مرحلهٔ مکان خورشید در موقع طلوع، اوج و غروب است که دو گــام او بــرای انســان قابل دیــدن است و یک گــام دیدنی نیست ولی در بعضی روایات دیگر این سه گام را، زمین، هوا و آسمان می‌دانند.

ویشنو به اشکال زیر فرود می‌آید:

1- انسان نخستین 2-ـ قهرمـان افسـانه‌ای راما که نمـاد مردانگی ویسـتا است 3-ـ کریشـنا (جـوان چوپـان خـوش آواز) 4ـ لاک‌پشت 5ـ ماهی 6ـ شیر 7ـ خرس 8ـ انسان و... در کل به 9 صورت فرود می‌آید. ویشنو خـدایی با 4 دست است به صــورت حلــزون در یک دست اســلحه در دســتی دیگر حلقه آهــنین و در دست دیگر گــرز و در یک دست دیگر نیلوفر آبی.

چند خدایی

نوشتار اصلی: Henotheistic aspects of Hinduism

.The sun-god Surya riding a chariot

بهترین منابعی که ما را از چگونگی اعتقادات دینی شبه قاره هند در ادوار قدیم آشنا می‌سازد متن وداها خصوصاً کتاب مقدس ریگ ودا (1200 تا 1500 قبل از میلاد) می‌باشد. مطالعات نشان می‌دهد که ادیان هند از پرستش طبیعت و قوای طبیعی آغاز شده و رفته رفته با نفوذ تفکرات فلسفی و منطقی راه تکامل پیموده و پس از سیر و گذر از مرحلهٔ اوپانیشادها و ودانتا به صورت تفکر کنونی مذهبی هند درآمده‌است. ماکس مولر معتقد است که اساس مذاهب هند و اروپایی پرستش طبیعت بوده و نوع اعتقادات آن دوران، آینه صادقی است که معتقدات دینی ابتدایی انسان اولیه را به نمایش می‌گذارد در این مکتب، اساطیر محلی و زبان‌های قومی نقش ایفا نمی‌کنند. 2ـ مکتب ژرژ دومزیل: در این مکتب به زبان‌های اقوام اعتنای خاصی شده و اعتقاد بر این است که در هر مذهب و تمدنی کتب مقدسه و اساطیری خاص وجود دارد. حال اگر اقوام هند و اروپایی زبان مشترکی داشته‌اند لذا می‌بایست اشتراک میان اعتقادات شان هم موجود بوده‌است. دومزیل از همین طریق یافته‌های ارزنده‌ای را در خصوص اشتراک اعتقادات ایران باستان، هند باستان و دیگر اقوام هند و اروپایی ارائه نمود.

انواع خدایان

خدایان آسمانی: که در مقام اصل و حقیقت روحانی نظام کائنات هستند با طبقه برهمن که قشر روحانی و موبدان جامعه می‌باشند، هم آهنگی دارند.

خدایان جوی: که نیروهای حاکم و قوای اجـرایی قـوانین هســتند، با قشر کشــاتریا (طبقــهٔ اشــراف) هم ســنخی دارند.

خدایان زمینی: که ضامن وفور نعمات دنیــوی هســتند، با طبقه وایشیا (کشاورزان) منطبق‌اند.

جستارهای وابسته

صلیب پارسی

سوریا (ایزد)

پانویس

.Daniélou (1991). pp. 78–84

بهزاد کشمیری پور، چاپ هجدهم کتاب «شرم‌آور» هیتلر در ایران، رادیو آلمان

منابع

پــیر بایــار، ژان. رمز پــردازی آتش. ترجمه جلال ســتاری. تهران، نشر مرکز، 1376، ص 104-103.

افشار مهاجر، کامران. حضور نمادها در هنرهــاب ســنتی ایـــران. هنرنامه (فصل نامه عملی، پژوهشی دانشـــگاه هنر)، بهار 1379، سال سوم، شماره 6، صص 63-51.

اسماعیل پور، ابوالقاسم، اسطوره بیان نمادین، تهــران، سروش، 1377، ص 80.

ذکرگو، امیرحسین، اسرار اساطیر هند (خــدایان ودائی). تهران، فکر روز، 1377، ص 61-60.

- ایـونس، ورونیکا. شـناخت اسـاطیر هنـد، ترجمة با جلال فـرخی- تهـران، اسـاطیر، چـاپ اول، 1373، ص 141.

ذکـوگر، امیرحسـین، تحـول شـمایل نگـاری بـودائی در امتـداد جـاده ابریشم. هنرنامـه، پـائیز 78، سـال اول، شماره 2، ص 63-64.

- عبـداللهیان، بهنـاز، نمادهـای مهر و مـاه در سفالینه‌های پیش از تـاریخ ایـران، هنرنامـه، بهـار 78، سال اول، شماره 2، ص 63-46.

مالاید، مادلین، هرمـان گـوتس، هنرمند و ایـرانی، هند و اسلامی، ترجمه دکتر آژند، تهران، مولی، 1376، ص 27-30.

نلسـون فـرای، ریچـارد، میـتره (مهر) در باستان‌شناسی ایـران، ترجمه ابوالقاسم اسـماعیل پـور مطلـق، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال دوم، شماره 2، 1367، ص 13-16.

اسطوره‌های باستانی چینی

باستان اسلاوها اسطوره‌های چین تا حدودی پیچیده و گیج کننده است. نظر آن‌ها در جهان، ارواح و خدایان بسیار متفاوت از ما است، که منجر به نا هنجاری خاصی در خواندن خود. با این حال اگر یک بینش کمی به ساختار خود، به تحقق بخشیدن به آنچه اتفاق می‌افتد، و سپس در برابر چشمان شما یک تصویر کاملا جدید از جهان پر از داستان‌های شگفت انگیز و اکتشافات باز می‌شود.

اسطوره‌های باستانی چین

ویژگی‌های مایولوژی چینی

بیایید با این واقعیت است که تمام افسانه‌های چینی به عنوان یک آهنگ به دنیا آمده‌اند شروع می‌شود. در گذشته، آن‌ها در کاخ سلطنتی در خانه را با آتش بازی، در میخانه‌ها، و حتی در خیابان. در طول سال، عقل از سر فرزانگان چینی شروع به حمل اسطوره بر روی کاغذ، به منظور حفظ زیبایی خود را برای آیندگان است. بزرگترین تعدادی از تست‌های باستان در کتاب "کتاب آهنگ" و "کتاب تاریخچه" ثبت شد.

علاوه بر این، بسیاری از افسانه‌های چینی ریشه واقعی است. منظورم این است که شخصیت از این اسطوره در واقع در یک دوره زمانی خاص زندگی می‌کردند. به طور طبیعی، توانایی‌ها و مهارت‌های خود را به منظور ایجاد داستان‌های حماسی‌ترین بزرگنمایی شده است. با این حال، این به آن این واقعیت است که از اسطوره‌های

باســتانی چیــنی از اهمیت زیــادی بــرای مورخــان نفی نمی‌کنـد، به آن‌ها اجـازه بـرای دیـدن گذشـته این مـردم است.

پان گو

ظاهر جهان: اسطوره از هرج و مرج

در اسـاطیر چیـنی چنـدین نسـخه از چگونه جهـان ظـاهر وجـود دارد. معروف‌تـرین می‌گوید که در اصل در هـرج و مرج بی‌شکل فقط دو تا از روح بزرگ زنـدگی می‌کردند- یین و یانگ. یکی "روز" آن‌ها از پوچی خسته شــده بودند و می‌خواستند برای ایجاد چیزی جدید. یان شامل مردانه، ایستاده در خارج و نور و یین- زنانه، تبدیل به زمین.

بنــابراین، دو تا از روح بــزرگ جهــان ایجــاد شــده است. علاوه بر این، همه جاندار و اشیاء بی‌جان در آن را منوط به اراده اصـــلی یین و یانگ است. هر گونه تخلف از این هماهنگی منجر به ناچار به مشـکلات و حـوادث. به همین دلیل است که اکــثر مکــاتب فلســفی چیــنی بر اســاس احترام به نظم جهانی و هماهنگی ساخته شده است.

پدربزرگ و مادر بزرگ بزرگ

است دیگر اسطوره در مورد ظاهر جهـان وجـود دارد. او می‌گوید که در آغاز بود چیزی جز یک تخم مرغ غول پیکر پر از تاریکی ازلی وجود دارد. پدر از همه چیز در زندگی- همچنین در داخل تخم مـرغ یک غـول پـان گو بـود. او در خــواب عمیق 18 هــزار. ســال را صــرف، اما یک روز چشمان خود را باز.

اولین است که خـود را در مقابل چشـمان پـان گو ارائه تاریک بـــــود. او تحت فشـــــار است زور زدن، و او می‌خواست به او را تعقیب دور. اما پوسته اجازه نـداد به انجـام این کـار، اما به دلیل غـول عصـبانی آن را با تـبر بزرگ خود را شکست. در آن لحظه، تمـام محتویـات تخم مـرغ پراکنـده در جهـات مختلف: تـاریکی کـاهش یافته اسـت، ایسـتاده زمین، و نـور بـالا رفت بـالا، تبـدیل به آسمان است.

اما نه برای مدت طولانی در آزادی پان گو شاد. به زودی آن را شروع به دنبال این ایده که آسـمان ممکن است به زمین سـقوط، در نتیجه بـاعث خـرابی جهـان. بنـابراین، پدربزرگ و مادر بزرگ تصـمیم گرفته است تا آسـمان بر روی شـانه‌های خـود را تا زمـانی که در نهـایت امن. به عنـوان یک نتیجـه، یکی دیگر از 18 هـزار. سـال پـان گو آسمان نگه داشته شود.

در پایان، او متوجه شد که او به هدف خود رسیده بـود، و به زمین افتـاد مـرده است. اما شـاهکار خـود را بیهـوده نبـود. بـدن غـول پیکر تبـدیل به هدیه بـزرگ: خـون رودخانه‌هـا، رگ شد- جاده‌هـا، عضـلات- زمین‌هـای حاصلخیز، مو- چمن و درختـان، و چشم- اجـرام آسـمانی است.

افسانه چینی

پایه‌های صلح

چیـنی معتقد بودند که کل جهـان به سه بخش تقسـیم می‌شـود: آسـمان، زمین و عـالم امـوات. در این مـورد، زمین خـود را اسـتوار بر روی هشت سـتون، که اجـازه

ندارند به غرق در اعماق دریا. در این حمایت‌هـایی را نگه می‌دارد آســـمان، است که به نوبه خـــود به نه منـــاطق جداگانه تقســـیم شـــده است. هشت نفر از آن‌ها بـــرای حــرکت اجــرام آســمانی ضــروری هســتند، و نهم نقطه کانونی از یک قدرت بالاتر است.

علاوه بر این، تمــام زمین است به چهــار یا چهــار نفر از ملکوت آسمانی تقسیم شـده است. مـدیریت آن‌ها چهـار خــدای personifying عناصر اصــلی: آب، آتش، هــوا و زمین. خود را در وسط از چینی زندگی می‌کنند، و کشور خود را مرکز جهان است.

ظهور خدایان بزرگ

اســطوره‌های چیـــنی باســتان می‌گویند که خـــدایان در آسمان ظاهر شد. اولین خدا عالی شانگ دی بـود، از این است که در آن روح بـزرگ دوبـاره متولد یـان. با توجه به قــدرت و حکمت خــود او آســمان تــاج و تخت امــپراتور دریافت و شروع به حکومت بر جهـان. ما او را در این دو برادر کمک کرد: خدای آب شیا-یوان و خدای زمین چونگ یـــوان. خـــدایان و ارواح دیگر نـــیز یین و یانگ به دنیا آمده‌اند، اما قدرت بسیار کمتر از عالی اسقف بود.

کاخ آسمانی خـود را در کـوه کـان-LUN بـود. چینی‌ها بر این باورند که آن را به یک جـــای زیبـــایی است. این سلطنت بهار در طول سال وجود دارد، بنـابراین خـدایان همیشه می‌توانید تحسین درخت گل فوسانو. همچنین در مکــان آســمانی زنــدگی می‌کنند همه ارواح خــوب: جن، اژدها و حتی ققنوس آتشین.

تفنگ و یو

الهه نیو کوآ- مادر بشریت

اسطوره‌های چینی باستان بگویید که بشریت را به بـودن به لطف تلاش الهه نیو کوآ آمد. nebozhitelnitsa جوان یک استعداد شگفت انگیز به تحریک و تشـجیع هر آنچه را که لمس دست او بـود. سـپس یک روز، راه رفتن توسط دریاچه، آن است که، به رغم همه جهان زیبایی چـیزی از دست رفته است که به وضوح. در چشم او، او محل بیش از حد خســته و غمگین بـــود، اما به دلیل الهه تصـــمیم گرفت تا آن را متنوع کنیم.

بـرای این کـار، او را از پیکر کوچک رس کـور، به تشـریح مانند یک دختر. سـپس نیو کـوآ زنـدگی را به او تنفس، و او بلافاصـــله ســـاعت تبـــدیل به یک فـــرد زنـــده است. خوشـحال به او ایجـاد، nebozhitelnitsa کـور شـکل دیگـری اسـت، اما این بـار آن را یک پسر بـود، و دوبـاره زندگی را در آن دمید. بنابراین اولین امپراتور افسـانه‌ای از چین، که سلسله شانگ تاسیس متولد شد.

اما این دو از هم نیو کـــــوآ را متوقف کند. به زودی او بـرای حـدود یک صد مجسـمه که رعد و بـرق پراکنـده در سراسر شهرستان کور شده بود. زندگی جدید خوشـحال نیو کـــوآ، اما می‌دانست که قـــادر نخواهد بـــود به کـــور بسیاری از مردم برای دست سفید آن است. و از آنجایی که nebozhitelnitsa تاک گرفت و آن را گل آلـود فـرو بـرد. پس از او کشـیده شـاخه و به طـور مسـتقیم خـار کـــردن قطعـــات بـــاتلاق او بر روی زمین. یکی پس از دیگری از مردم povstavali قطره گل.

پس از آن، اشراف چینی می‌گویند که همه مردم ثروتمند و موفق از آن اجداد بـود که چیزهـای نیو کـوآ را با دست سـاخته شـده‌اند. و فقـرا و بردگـان فرزنـدان فقط به عنوان یک قطره از گل که از خزنده درخت، حذف شد.

امپراطوران افسانه ای

حکمت خدا فو هسی

در تمـام این مـدت، سـوء اسـتفاده از نیو کـوآ جـالب شوهرش خدای فو هسی تماشا. او مردم را با تمام قلب خود را دوست داشت، و چـون او صـدمه دیـده بـود بـرای دیـدن آنچه که مانند حیوانـات وحشی زنـدگی می‌کنند. فوسی تصـمیم گـرفت تا به به انسـان حکمت- به آن‌ها آموزش به دست آوردن مواد غذایی و ایجاد شهرستانها.

اول، او به مردم نشان داد چگونه به گرفتن ماهی با تور. در واقـع، به لطف این کشـف، آن‌ها قـادر خواهند بـود تا در نهـایت در یک مکـان حل و فصل و در مـورد شـکار و جمع آوری فراموش کرده ام. سپس او به مردم گفت که چگونه بـرای سـاخت خانه‌هـا، سـاخت دیـوار حفـاظتی و فرآیندهای فلزی. بنابراین، آن را فوسی مـردم به تمـدن منجر شده است، در نهایت آن‌ها را جدا از حیوانات.

گرداننده تفنگ آب و یو

افسوس، زندگی در نزدیکی آب بیش از حد خطرناک بود. ریخته و سیل به طور مداوم در تمام سهام از غـذا، که تا حد زیادی به مردم تحت ستم را نابود کرد. بـرای حل این مشکل ارائه تفنگ. بـرای این کـار، او تصـمیم به سـاخت اولین سد جهان، که راه خود را به رودخانه بزرگ مسدود

کرده‌اند. به منظور ایجاد چنین یک پناهگـاه، او تا به حـال به یک سـنگ جـادویی "Sizhan" نـیروی است که اجـازه می‌دهد تا شما را به فورا به ساخت دیوارهای سنگی.

مصنوع ذخیره شده از امپراتور آسـمانی. تفنگ در مـورد آن را می‌دانسـتند، اما به دلیل قطـره قطـره خواسـته خداوند به او یک گنج است. اما آسمانی را نمی‌خواهم به مقابله به مثـل، اما به دلیل قهرمـان ما به سـرقت بـرده سنگ. در واقع، قدرت و صلابت "Sizhanya" کمک برای سـاخت یک سـد، اما خشم امـپراتور گـرفت گنج تمـاس، همین دلیل است که تفنگ قادر به تکمیل کار خود بود.

برای کمک به پـدرش و نجـات مـردم از سـیل یو داوطلب شدند. در عوض، ساخت سد، او تصمیم گرفت برای تغییر کانـال از رودخانـه، من دور بـرای روسـتا به دریا تبـدیل شده است. با حمایت از لاک پشت‌های آسمانی، یو آن را انجام داد. در قدردانی برای صرفه جـویی در روسـتاییان انتخاب Yuyya حاکم جدید خود را.

اسطوره از هرج و مرج

HOUJI- پروردگار ارزن

در نهـایت تسـخیر زمین کمک کـرد مـرد جـوان به انسـان Houji. یک دختر ساده از یک نوع Yutay- دادن دولت که پدر او یک غول رعد لی شن، و مادر او بود. اتحادیه خـود را یک پسر فـــوق العـــاده بـــاهوش، که همیشه دوست داشتم به بازی با زمین ایجاد کرده است.

پس از آن، آن را به ســـرگرم کننـــده است که او را به کشت زمین، کاشت دانه و جمع آوری برداشت از آن‌ها

به دست کرده بـود. دانش او، او به مـردم داد، به طـوری که همه آن‌ها در مورد گرسنگی و جمع آوری را فراموش کرده.

اسرار قطب جنوب

اسـرار قطب جنـوب (به فرانسـوی: Le Sphinx des glaces)ـ که در فارسی بیشـتر با نـام ابوالهـول یخ‌ها معـروف است کتـابی است نوشـته ژول ورن نویسـنده و نمایشـنامه‌نویس فرانسـوی است که در دو جلد نخسـتین بار در سال 1898 منتشر شد. این کتاب داستان سـفری به اطراف جزایر کرگولن در جنـوب اقیـانوس هند است. این رمـان به عنـوان پاسـخی به کتـاب روایت آرتـور گوردون پایم، از نانتوکت نوشته ادگار آلن پو که در سال 1838 منتشر شد، نوشته شده‌است.

داستان این کتاب در 1839 یازده سال پس از وقایعی که برای آرتور گوردون پیم رخ داده اتفاق می‌افتد و یکسـال بعد از انتشار کتاب تنظیم شده‌است.

راوی ماجرا مرد ثروتمند آمریکایی به نـام جرولینگ است که خـود را با مطالعه و بررسی شخصی حیـات وحش جزایر کرگـولن سـرگرم نمـوده بـودو حـال در پی راهی بـرای بازگشت به آمریکا بـود.هـالبران یکی از نخسـتین کشـتی‌هایی است که وارد کرگـولن شـده و کاپیتـان لن گـای با اکـراه مـوافقت می‌کند که جرولینگ را به عنـوان مسافر پذیرفته و تا جزایر تریستان دا کونا برساند.

در بین راه آن‌ها با کـوه یخ سـرگردانی مواجه می‌شـوند که جسـدی روی آن افتـاده بـوده و معلـوم می‌شـود که ملـوانی از کشـتی جین است. یادداشـتی همـراه جسد است که نشان می‌دهداو و چند نفر دیگر از جمله کاپیتان کشـتی جین، ویلیـام گـای از یک واقعه مرگبـار در تسـالا جان به در برده و هنوز زنده هستند.

گای که قبلاً با جرولین در مورد قضیه آرتور گوردون پیم صحبت کرده بود خودش را برادر ویلیام گای معرفی می‌کند. او تصمیم می‌گیرد که برای نجات خدمه جین اقدام کند. پس از تهیه آذوقه و بقیه ملزومات مورد نیاز برای چنین سفری در تریستان دا کونا و جزایر فالکلند در حالیکه جرولین هم همراه آن‌ها است راهی جنوب می‌شوند.

آنها ملوان اسرارآمیزی به اسم هونت هم چون اشتیاق بسیاری برای سفر از خود نشان می‌دهد را هم با خود همراه می‌کنند. آب و هوای معتدل به کشتی‌هالبران اجازه پیشروی خوبی می‌دهد. دراوایل تابستان هستند و با ترک برداشتن صفحات یخی اقیانوس جنوبی مسیر هموارتر می‌شود.

آنها ابتدا جزیره بنت را پیدا می‌کنند جایی که کشتی جین در آن‌جا توقف کرده بود و در نهایت جزیره تسالا را پیدا می‌کنند. اما جزیره کاملاً ویران شده و ظاهراً زلزله عظیمی را پشت سر گذاشته‌است. آن‌ها بقایای بومی‌های تسالا را پیدا می‌کنندکه ظاهراً مدت‌ها قبل از زمین لرزه مرده بودند. حتی قلاده سگ پیم تایگر هم پیدا می‌شود اما هیچ اثری از کشتی جین نیافتند.

جلد 2

ابوالهول یخی

هونت هویت اصلی خودش یعنی دیرک پیترز را آشکار می‌کند. در سفرشان به جنوب در تسالا او و پیم از هم جدا می‌شوند و تنها پیترز است که به سلامت به آمریکا بر می‌گردد. جایی که او وسوسه می‌شود که ماجرای

سفرشان را منتشر کند. خـاطرات پیم دست پیـتر بـود و ظــاهراً ادگــار آلن پو آن را به زیبــایی در رمــان روایت آرتور گوردون پیم از نانتاک شرح می‌دهد.

پس از بازگشت به خانه، پیـتر هـویت جدیـدی برمی‌گزیند چـــون از این‌که بر لاشه کشـــتی گرامبـــوس مجبـــور به آدمخواری شده بسیار شرمنده بـود. گـای و پیـتر تصـمیم می‌گیرند که مســـیر دشـــوار جنـــوب را ادامه دهند اما ملوانی به اسم هرنه خیلی روی روحیه خدمه تأثیر منفی می‌گـــذارد چـــون معتقد بـــود که آن‌ها باید دست از این جستجو بردارند و قبل از آغاز زمستان به خانه برگردند.

خیلی طول نکشید که کشتی‌هالبران طی تصادفی عجیب و غریب به کـوه یخی برخـورد کـرد و بعد از مـدتی نـابود شد. اگر چه خدمه به سلامت روی کوه یخ قـدم گذاشـتند اما فقط یک قایق کوچک برایشان باقی‌مانده بود و آن‌ها هم ناچار بودند که به طریقی از آن اســتفاده کنند. آن‌ها روی این کوه یخ سـرگردان بودند و حتی‌گـذار کـوه یخ به قطب جنوب افتاد. قبل از این‌که خدمه روی خشکی تا به اینجا ناشـناخته‌ای که درون کـوه یخ جا خـوش کـرده بـود پــرت شــوند هرنه و افــراد وفــادار به او آخــرین قــایق باقی‌مانده را دزدیدند و سـعی کردند راهی سـوی دریـای آزاد پیدا کنند و این کار آن‌ها باعث می‌شد که کسانی که پشت سر خـود رها کـرده بودند با شـرایط بسـیار سـخت زمستان جنوبگانی مواجه شوند.

با این حال آن‌ها خوش شـانس بودند چـون کوتـاه مـدتی پس از این واقعه آن‌ها قایق کوچک بومی را دیدند که در آب شناور بود. نخستین واکنش پیتر شنا کردن به ســمت قایق بود اما پیتر متوجه شد که کاپیتان گای و سه نفر از

خدمه اش در اثر گرسنگی نیمه جان در قایق افتاده‌اند. پیتر آن‌ها را به سمت ساحل کشاند و مردی که پرستار کشتی‌هالبران بود آن‌ها را از مرگ نجات داد.

ویلیام گای ماجرایش را بازگو می‌کند این‌که مدت کوتاهی پس از انفجار کشتی جین سگ آن‌ها تایگر دچارهاری می‌شود و بیماری به بومی‌ها سرایت می‌کند. کسانی هم که توانسته بودند به جزایر اطراف بگریزند بر اثر زلزله کشته می‌شوند.

تا قبل از زلزله، ویلیام گای و افرادش در تسالا زندگی نسبتاً راحتی داشتند جایی که به خانه‌شان تبدیل شده بود اما بعد از زلزله اوضاع خراب شد و آن‌ها کوشیدند از سر ناامیدی با قایقی سوی شمال فرار کنند که موفق نشدند.

بعد از این، خدمه کشتی‌های‌هالبران و جین سعی کردند با قایق تازه بدست آورده‌شان راه شمال را دوباره امتحان کنند. آن‌ها پیشرفت خوبی داشتند تا زمانی که متوجه نیروی مغناطیسی قوی شدند. آن‌ها منشأ نیرو را که یک ابوالهول یخی بود پیدا کردند.

این یک کوه یخ مغناطیسی بسیار عظیمی که بار الکتریکی آن ناشی از تمرکز جریان ذراتی بود که در سرتاسر قطب میدان مغناطیسی زمین متمرکز شده بود وباعث شارژ آن می‌شد. در آن‌جا آن‌ها باقیمانده‌هایی از تیم هرنه را که بعد از مرگشان به جای مانده بود پیدا کردند. مرگ آن‌ها زمانی رخ داده بود که تجهیزاتی آهنی و اجزاء قایق آن‌ها تحت تأثیر نیروی شدید مغناطیسی این کوه یخ جذب کوه شده و با آن برخورد کرده بود.

قایق جرولین ودیگران فقط به این دلیل نابود نشده بـود که توسط بومی‌ها از قطعات فاقد آهن ساخته شده بود. در پای ابوالهول آن‌ها بدن پیم را پیـدا کردند که به همین شکل کشته شده بود. از شدت غم و انـدوه پیـتر همان‌جا می‌میرد و بقیه دوباره سـوار قـایق شـده و در نهـایت به اقیانوس فاقد یخ رسیده و نجات پیدا می‌کنند.

منابع

مشارکت‌کنندگان ویکی‌پدیا. «An Antarctic Mystery». در دانشـنامهٔ ویکی‌پـدیای انگلیسـی، بازبینی‌شـده در 23 سپتامبر 2017.

آیا تمدن آگارثا و افسانه دنیای زیر زمینی واقعیت دارد؟

آیا انسان موفق شده است تا مدارکی دال بر وجود تمدن و یا زندگی زیرزمینی پیدا کند و آیا تمدن آگارثا که برخی مدعی هستند در زیر زمین در جریان است واقعیت دارد؟

یا امکان وجود حیات و تمدن زیرزمینی وجود دارد و آیا آنچه که برخی از آن به عنوان تمدن آگارثا یاد می‌کنند حقیقت دارد و یا این‌که تنها یک فانتزی خلاقانه و دست پرورده اذهان تصویر پرداز است؟

تاکنون تحقیقات بسیاری در خصوص سیاره زمین انجام شده است تا جاییکه بسیاری از اسرار این سیاره که زمانی پاسخی برای آن‌ها وجود نداشت هم اکنون جز یافته‌های پیش پا افتاده علمی هستند، اما با این وجود باز هم به نظر می‌رسد که زمین همچنان چند سر فاش نشده دارد. یکی از این اسرار مربوط به وجود تمدن زیرزمینی در زیر لایه‌های زمین است که به تمدن آگارثا موسوم می‌باشد.

نظریه زمین میان خالی و تمدن آگارثا

برای زمان‌های طولانی، انسان اعتقاد داشت که زمین، کره‌ای میان تهی است که در داخل آن یک تمدن عظیم زیرزمینی یافت می‌شود. در اوج باور به این نظریه بود که ژول ورن رمان سفر به اعماق زمین را نوشت.

البته قبل از ژول ورن یکی دیگر از افرادی که به این موضوع دامن زده بود ادموندهالی بوده که در قرن هفدهم زندگی می‌کرد. او کاشف یک دنباله دار بود که

هر 75 سال یک بار از کنـار زمین عبـور می‌نمـود.هـالی معتقد بود که زمین از لایه‌های مختلف و با شرایط جـوی متفــاوت ســاخته شــده است. یکی از این لایه‌ها عظیم بــوده و 500 مایل ضــخامت دارد. از نظر او شــفق‌های قطــبی و یا میــادین مغناطیسی زمین ناشی از فعــالیت لایه‌های مستقل زیر زمین بودند.

یک قرن بعد ازهالی، فرد دیگر بنام جان کلویس ســیمس به بسط این نظریه پـــرداخت و مقـــاله‌ای در خصـــوص برنامه خود برای ســفر به اعمـاق زمین منتشر کـرد. وی قبل از این‌که مــاجراجویی رویــایی خــود بــرای ســفر به اعمـــاق زمین را شـــروع کند از دنیا رفت، با این وجـــود دیدگاه‌های او بستر ساز سفرهای عجیب انسان به قطب شد.

دریا سالار باید (Admiral Byrd) و سفر به اعماق زمین

یک قرن بعد و در فاصله زمـانی بین رکـود بـزرگ و جنگ دوم جهــانی، دریاســالار ریچــارد باید از نــیروی دریــایی آمریکا پیش قــراول ســفرهایی به ســرزمین‌های قطــبی شد. وی در جریان یکی از ســفرهایش مطــالبی را بــازگو می‌کند که از فهم انسان خارج است.

گویا در زمـــان پـــرواز بر فـــراز ســـرزمین قطب وی با شــرایط جــوی گــرمی مواجه می‌شــود و ســرزمینی را می‌بیند که دارای حیوانــاتی شــبیه به مــاموت و گــونه‌ای انسان بوده که در زیر زمین زندگی می‌کردند. او بر روی این سرزمین فرود می‌آید، سرزمینی که بسیاری عقیــده دارند همان تمدن آگارثا بوده است. گویا اهــالی آگارثا به این ماجراجو هشدار می‌دهند که انسان در نهایت از بمب

اتم در جنگ دوم جهـانی اسـتفاده خواهد کـرد و از وی می‌خواهند تا مـراتب نگـرانی آن‌ها را به گـوش مقامـات آمریکایی برساند.

اگر نوشـــته‌ها وی در خصـــوص انســـان‌های زیر زمین واقعیت داشته باشد آیا این موضوع ترس مقامات آمریکا را در پی داشـــته و پـــروژه پـــرش عظیم ناشی از همین موضوع بوده است؟

پرش عظیم یکی از بزرگترین عملیات‌های انجام شده در جنوبگـان بـود که 4 هـزار متخصص را درگـیر کـرد تا به نقشه برداری، مطالعه و اقامت در جنوبگان آن هم برای مـدت هشت مـاه بپردازند. در این پـروژه، 13 کشـتی، هلیکوپترهـــای متعـــدد، قایق‌هـــای پرنـــده و مـــدل‌های مختلفی از هواپیما مورد استفاده قرار گرفتند.

این عملیات به همراه پروژه دیگری که 8 ماه بعد صورت گرفت، استقرار آمریکا بر جنوبگان را مسجل ساخت. اما چرا آمریکا با این سرعت می‌خواست بر جنوبگان مسـلط شـــود؟ آیا عـــاملی این کشـــور را تهدید می‌کـــرد؟ آیا آمریکایی‌ها از فناوری‌هـــای انســـانی‌ها موجـــود در زیر زمین قطب جنـوب می‌ترسـیدند؟ آیا تمـدن آگارثا در زیر سرزمین جنوبگان قرار دارد؟

تمدن آگارثا و نازی‌ها در عمق زمین

آیا نازی‌ها در عمق ســرزمین قطــبی شــمال و جنــوب زندگی می‌کردند؟ گویا نازی‌ها در قطب شـمال و جنـوب در جسـتجوی پایگاه‌هـایی بـرای خـود و مکان‌هـایی بـرای آزمایش سلاح‌های مخرب بوده‌اند. برخی نـیز معتقدند که

هیتلر تمـدن آگارثا را یافته و راه رسـیدن به آن را پیـدا کرده بود.

شواهد بسـیاری وجـود دارد که نشـان می‌دهد آلمان‌هـای نازی به نظریه زمین میـان خـالی اعتقـاد داشـته‌اند. این مدارک همچنین نشان می‌دهند که نازی‌ها منابع بسـیاری را صـرف رسـیدن به تمـدن آگارثا کرده‌اند تا در صـورت وقوع شرایط اضـطراری، هیتلر و همدسـتانش بتوانند به آن‌جا فرار کنند.

این مدارک بیـانگر این مهمند که نقشه رسـیدن به تمـدن آگارثا تا حـدود زیـادی توسط نازی‌ها کامل شـده بـود. نازی‌ها همچـنین احتمـال می‌دادند که انسـان‌ها خـود در لایه‌های زیرزمین گرفتارند و از این موضوع خبر ندارنـد، آن‌ها آزمایشات مختلفی برای رد و یا تایید این نظریه به عمل آوردند.

تمدن آگارثا در فرهنگ‌های باستانی

تقریبا تمامی فرهنگ‌های باستانی گریزی به سـرزمین‌ها و تمـدن‌های زیـرزمین دارند. بـرخی از آن‌ها زیـرزمین را قلمـرو انسـان‌های مـرده تصـور می‌کردند. بطـور مثـال یونانیـان باسـتان این قلمـرو را هیـدیس می‌نامیدند و یهودیـان به آن شـئول می‌گفتند. اما چـنین دیـدگاه‌هایی بیشتر جنبه اسطوره‌ای و دینی داشته است. با این وجود بـرخی از فرهنگ‌هـای باسـتانی اشـارات نزدیک‌تـری به تمدن آگارثا دارند.

آنها معتقدند در داخل این تمدن شـهرهایی وجـود دارد و راه‌هـایی بـرای رسـیدن به آن نـیز تعبیه شـده است. در آیین بودیسم تبـتی شـهری مرمـوز و اسـرارآمیز بنـام

شامبالا در اعماق هیمالیا وجود دارد، اما تاکنون کسی موفق به کشف آن نشده است. برخی معتقدند شامبالا همان تمدن آگارثا است.

در افسانه‌های سلتی و هندی نیز اشاراتی به غارها و دهلیزهایی شده است که انسان را به تمدن‌های زیر زمین رهنمون می‌شوند. برخی از این غارها به سرزمین آریاوارتا منتهی می‌شوند که سرزمین انسان‌های ممتاز است، سرزمینی که ابرانسان‌ها برای هزاران سال بر آن حکومت کرده‌اند. بسیاری بر این باورند که این سرزمین همان تمدن آگارثا است.

تمدن زیرزمینی دیگری در آیین هندو وجود دارد که در مهاباهاراتا به آن اشاره شده و پاتالا نامیده می‌شود که به نظر در جنگ با تمدن آگارثا است. این سرزمین در لایه هفتم زمین قرار دارد که توسط ناگاها اداره می‌شود. موجوداتی که نیمی انسان و نیمی خزنده هستند. آن‌ها از نژادی برتر بوده و تمدنی با فناوری بالا دارند. همچنین دارای تاثیر مثبت و منفی بر روی نژاد انسان بر روی زمین بوده‌اند.

آیا انسان قادر خواهد بود تا وجود و یا عدم وجود تمدن زیرزمینی را اثبات کند؟ تلاش‌های بسیاری صورت می‌گیرد تا با استفاده از فناوری به اعماق زمین دسترسی داشته باشیم، اما تاکنون نشانی از تمدن آگارثا یافت نشده است. شاید هم باید به اعماق زیرین‌تر زمین نفوذ کرد تا راهی برای رسیدن به این تمدن بیابیم.

هر چند انسـان هنـوز با قـاطعیت نمی‌تواند نظر بدهد که در اعماق زمین چه سـناریوهایی در جریـان اسـت، اما با این وجـود تلاش بـرای یـافتن تمـدن آگارثا به کشـفیات جـانبی متعـددی منتهی شـده و شـناخت انسـان از کـره خاکی را ارتقا داده است.

آمازون‌ها

در دنیـای اسـاطیر از ایـزدان و اهریمنـان که بگـذریم با موجودات دیگری روبه رو می‌شویم که آن‌ها را موجودات اساطیری می‌گویند. موجوداتی که ایـزد نیسـتند اهـریمن هم نیســتند. ولی در ذهن بشر هم زمــان که ایــزدانی سـاخته و پرداخته شـده این موجـودات هم پا به عرصـهٔ باورهــای قــومی گــذارده و هریک با خــود داســتان یا داستانهایی را آورده‌اند. تفاوت این موجـودات با ایـزدان و اهریمنان اینست که در کاووش‌های باسـتان شناسی و پژوهش‌هـای تـاریخی گـاهی ردپـایی از آن‌ها را یافته‌اند پس موجوداتی هسـتند که وجـود داشـته‌اند ولی تـاریخ و داســتان زنــدگی و سرگذشت آن‌ها با شــاخ و برگهــایی آراسته و روایت‌هـایی از ارتبـاط آن‌ها با دیگر قهرمانـان اسـطوره‌ای و خـدایان به جا مانـده تا امـروز آن‌ها را در ردیف موجودات اساطیری بشناسیم.

یکی از این موجـودات آمازون‌ها (Amazones)ـ هسـتند. که "رکس وارنر" در اثر ارزشــــمند خــــود "دانشــــنامهٔ اساطیر جهان "آن‌ها را اینگونه معرفی میکند:

آمازون‌ها، نژادی اساطیری از زنان جنگجو هسـتند که در افسانه‌های بومی یونان روایت‌های بسیاری از نبرد آنــان با قهرمانان یونـانی بر سر زبانهاست. زادگـاه آمازون‌ها در کوه‌ها و جنگل‌هـای دره ترمـودُن (Thermodon)، در پونتـوس (Pontus)ـ در آسـیای صـغیر بـوده است. شـهر مرکـزی آن‌ها را تمس کـیرا(Themiscyra)، به عبـارتی ترمهٔ امروز در دریـای سـیاه ترکیه دانسـته‌اند. این زنـان هیچ مردی را د رقلمرو خـود راه نمی‌دادنـد، فقط سـالی

یکبـار و بـرای ادامـۀ نسل و بچه دار شـدن با مـردانی از قفقاز آمیزش داشـتند. اگر فرزندشـان پسر بـود؛ کشـته میشد یا نزد پدر فرستاده می‌شد. اگر فرزند دختر بود او را نــزد خــود نگه می‌داشــتند و ســپس‌تر ســینۀ راست دخـــتران را می‌بریدند یا می‌ســـوزاندند تا آن‌ها راحت‌تر بتوانند کمان را به زه بکشتد و تیر بیندازند.

رکس وارنر می‌گوید: آمازون‌ها تعدادی از مردان را برای همخــوابگی بعنــوان بــرده نگه می‌داشــتند و این مــردان فقط اجازه داشتند کارهایی را که زنـان آمـازون دسـتور می‌دهند انجام دهند. دراین افسانه‌ها گفته شــده دست و پـــای این مـــردان را قطع می‌کردند تا نتوانند با قـــدرت آمازون‌ها مقابله کنند.

بیشتر بخوانید

آتنا الهه جنگ و خرد

به هر حال چه مردان در قلمرو آمازونها بودند چه نبودند فقط زنهــای مســلح بودند که از ســرزمین خــود دفــاع می‌کردند. جنگ ابزارهـای آنـان عبـارت بـود از:سـپرهای ماهگون و هلالی شـکل، نیزه‌هـای تـیز پـرواز، کمان‌ها و تیرهـای مخصـوص جنگی. آن‌ها هم پیـاده و هم سـوار بر اسب می‌جنگیدند و فتوحــاتی هم در قلمروهــای مجــاور داشتند.

آمازون‌ها که تمام زندگی شان در جنـگ، شـکار و تـربیت دخــتران ســپری می‌شــد؛ آرس (Ares)، خــدای جنگ را می‌پرستیدند و خود را از فرزنـدان آرس و آرتمیس (الهه شـــکار) می‌دانســـتند. آن‌ها ملکه‌هـــایی داشـــتند که معروف‌ترین شـان هیپولیتا(Hippolyta)ـ و پنته سـیلیا (

(Heracles- هـراکلس یا) هرکـول بودند. (Penthesilea)ـ در خــوان نهم خــود از طــرف تــزه (Thesus)ـ پادشــاه اســاطیری آتن مــأموریت می‌یابد که کمربند هیپولیتا را- که آرس به او بخشــبده بــود و در واقع نمــاد قــدرت و سلطنت او بود- از او بگیرد. تزه در واقع همان تســیوس است که در پست: «راز مــاز» گفته شد که بــرای رهــایی مــردم از عفــریت مینوتــور به کــرت مــیرود و آریادنه شاهدخت کرت عاشق او می‌شود و به او یاد میدهد که با استفاده از کلاف نخ وارد ماز شود تا راه را گم نکند.

هیپولیتا که با دیدن هراکلس شیفتهٔ او می‌شـود؛ تصـمیم می‌گــیرد کمربند را به او بدهد. ولی از آن‌جا که خــدایان المپوس همواره در ارتباطات ومناسبات آدمیان دخالت و اعمــال نظر می‌کردند هــرا (Hera)ـ همسر زئـوس که از هــراکلس دل خوشی نداشــت، هیپولیتا را تحریک می‌کند که از دادن کمربند خــودداری کند و با هرکــول از در جنگ وارد شود. در روایتی هم گفته شـده هراکلیـوس خـواهر هیپولیتا را می‌رباید و کمربند هیپولیتا را بعنــوان بــاج، طلب میکند تا خــواهر ملکه را پس دهد. بــاری، جنگ در میگــیرد و در نهــایت هیپولیتا بدست هراکلیــوس کشــته می‌شود. این امرموجب خشم آمازون‌ها می‌شود و بــرای انتقـام جـویی به آتن لشـکر می‌کشـند. تـزه پادشـاه آتن سـپاهی تشـکیل می‌دهد و به جنگ با آمازون‌ها مـیرود و آن‌ها را شکست می‌دهد. به این تــــــــرتیب یک کینه و دشــــمنی بین آتنی‌ها و آمازون‌ها بــــاقی ماند تا در جنگ معروف آخاییان (آتنی‌ها) و ترویا، زنـان جنگـاور آمـازون به کمک پریام پادشـاه ترویا میروند و در نهـایت به دست آشیل (آخیلئوس) کشته می‌شوند.

بیشتر بخوانید

خدایان در سپهر دنیای باستان- مصر

بـاز در همین اثر از افسـانهٔ دیگـری روایت می‌شـود که: هیپولیتا سـپاهی ضد تـزه پادشـاه آتن گـردآورد ولی در مبـارزه‌ای انتقـام جویانه به دست خـواهرش پنته سـیلیا کشـــته شد. پنته ســیلیا که پس از این رخـــداد از دست ایـزدان خشم در امـان نبـود به ترویا پناهنـده شـده و به دست پریام پادشاه ترویا از گناه خون آلودهٔ خـویش پـاک می‌شـود. پنته سـیلیا بـرای قـدر دانی از پادشـاه ترویا بعنوان دختر آرس، ایزد جنـگ، در جنگ با آتنی‌ها شـرکت میکند و به دست آخیلئوس کشـته می‌شـود. آخیلئـوس در سـوگ این ملکـهٔ جـوان، زیبا و شـجاع گریه می‌کند و با جسد او آمیزش می‌کند. ترسیت (Thersites) زشت‌ترین فرد یونـانی شـهر ترویـا، آخیلئـوس را به کـامجویی غـیر طبیعی محکوم می‌کند، آشیل شمشـیر بر میگـیرد و او را در جا می‌کشد. این کـار خشم یونانی‌ها را بر می‌انگـیزد. در نهایت دختر عموی ترسیت جسد پنته سـیلیا را به رود سکاماندر(scamander) می‌اندازد.

در بخش دیگر همین کتاب می‌خوانیم: وقتی تزه شهریار آتن شد ناگزیر شد با رقیبان بجنگد. او همراه هرکـول به تمس کیرا در ساحل جنوبی دریای سیاه حمله کرد و یکی از آمازون‌ها به نام آنـتیوپ(Antiope) یا همـان هیپولیتا را دستگیر و همسر خود کـرد. و از او صـاحب پسـری شد که نـــام او را هیپولینـــوس (Hippolytus) گذاشت. سـپس‌تر او را رها کـرد _ همچنانکه «آریادنه» شـاهدخت کرت را در جزیزهٔ ناکسوس (Naxos) رها کرد- او پس از رها کـردن هیپولیتا با فـدرا(Phedera)، دخـتر مینـوس

ازدواج کرد. جان پین سنت صاحب کتـاب اسـاطیر یونـان نــیز عینا این روایت از افســانه را نقل می‌کند که تــزه هیپولیتا را به ازدواج خود در می‌آورد.

به هر روی در بـــارهٔ خاســـتگاه افســـانه‌های آمازون‌ها روایت‌هــاس بســیاری گفته شــده است. بــرخی آن‌ها را دختران برده و مسلحی دانسته‌اند که به پرستاری بــرخی ایزدان آسیایی گمارده شده‌اند. پیوند آمازونها با آرتمیس این نظر را تأیید می‌کند.

آگارتا، تمدن درون زمین

در سال 1920، مارشال بی‌گاردنر یک کتاب 450 صفحه‌ای با نام سفری به درون زمین نوشت، تا یافته‌های خود را در مورد تو خالی بودن زمین بیان کند. وی یافته‌های خود را از سفرهای قلب شمال و ستاره شناسی خود جمع آوری کرد، اما جالب آن بود که، 7 سال پیش حق ثبت ایالات متحده برای مدل کاری زمین تو خالی به وی اعطا شد. این حق ثبت اظهار می‌دارد که، 4 بیلیون سال پیش، وقتی زمین هنوز توده گاز منبسط بود، به تدریج با خنک شدن شروع به انقباض کرد. وقتی با نیروی گریز از مرکز به تسالم (Compromise) رسید، نیروی جاذبه به اندازه‌ای توده را کاهش داد تا زمانیکه قطر آن در ناحیه‌ی استوا 8000 مایل شد.

حالا زمین بی‌شکل و خالی بود. تکوین 1:2

چون نیروی گریز از مرکز در نواحی قطبی بسیار ضعیفتر بود، جاذبه توانایی کاهش بیشتری را در آن مناطق داشت، اما فقط تا زمانیکه توده در حال خنک شدن بود. در نتیجه، زمین به خودی خود به شکل یک گوی کامل سفت نشد، بلکه بیشتر به شکل هلالی بزرگ با سوراخ‌های عریض 1400 مایلی در قطبین شمال و جنوب بود. صدها هزار سال بعد، نژادی از موجودات غیرمادی در ترک‌های تو خالی عمیق در سطح زمین ساکن شدند

the_opening_to_agartha

. آنجـــا، در درون زمین، آن‌ها یک ســـری تونل به نـــام شبکه‌ی آگارتا تشـکیل دادند. اجسـاد این آگارتیان‌ها حـالا با نـــیروی مغناطیسی بلـــورین و یک منبع نـــور که از هســـته‌ی ســـیاره منتشر می‌شـــود نگهـــداری می‌گـــردد. سوراخ‌های منتهی به درون زمین با لایه‌ی بسـیار ضـخیم ابر مخفی می‌شـــود چـــون هـــوای گـــرمی که از درون شـکاف‌ها بلند می‌شـود به طـور مـداوم با هـوای سـرد قطبی خـارج ادغـام می‌شـود. خلبان‌ها از بـالای قطب‌ها پـرواز نمی‌کنند چـون دسـتگاه‌ها هنگـام اوج گـرفتن به درستی کار نمی‌کنند. امـا، چـیزی که در واقع رخ می‌دهد آن است که قطب مغناطیسی درون زمین با انرژی مـوج مغناطیسی خود هواپیما را به درون سوراخ قطـبی خـود می‌کشد. این چـیزی است که شـفق شـمالی را در قطب شـــمال و شـــفق جنـــوبی را در قطب جنـــوب به وجـــود می‌آورد. رازهای ناشناخته همیشه به دنبـال نویسـندگان جدید مقـالات هسـتند. اگر شـما مقالـه، داسـتان یا هر مطلب دیگری را نوشته‌اید که مایلید تا به صورت رایگـان در سایت منتشر شود پس منتظر تماس شما هستیم.

آگارتا، تمدن درون زمین

تصـاویر اعتبـاری:Caia Cupito / کوهسـتان شاسـتا و زمین تو خالی / پست شده در 14 می2009

مقاله نویس: ویلیام بی‌استوکر

در ژوئن 1976، وقتی مـرد جـوانی با قلب کـاملا سـالم بودم، از کوهستان شاستا بـالا رفتم. که چهـارمین تلاش من بـــود. دفعـــات قبل به خـــاطر خـــرابی و نارســـانایی تجهـیزات و هـوا نـاموفق بـودم. من و دوسـتانم مجبـور

بـودیم تا در هـوای بسـیار طوفـانی صـعود کـنیم. بـرای صـعود از Avalavche (صـعود کامل به معـنی نیل به 6 هزارپایی در یک روز) به خاطر سنگ‌های در حـال ریـزش بسـیار سـریع به این سو و آن سو حـرکت می‌کـردیم. به طرف راست Red Rank (چند صخره‌ای با سراشیبی تند در قله‌ی Avalanch Gulch) رفته و رد یک مسیر باریک، با یک فلات یخچـالی (شـکاف یخی در قله‌ی یک کـوه یخ) در طـرف راست خـود و یک شـیب و سـرازیری یخی در طـرف راست خـود به طـرف قله‌ی یک کـوه یخ حـرکت کردیم، و سپس از یک دیوار سنگی کوتاه بـالا رفـتیم. در جلو یک نوع فلات و یک فضـای شـیب دار با نـام Misery Hill که بوی گوگرد استشمام کردم، وجود داشت. سپس، از پرتگاه‌های عمیق در برف و باد عبور کردیم طوریکه بر روی سـبیلم لایه‌ای از یخ وجـود داشت و هیچ چـیزی مشاهده نمی‌شد. درون ابر بودیم.سفر برگشت آسـان‌تر بود، اما مجبور بـودیم از دیـوار سـنگی کوتـاه و زمین به طرف بالای کوه یخ برسیم:خطـای جـزئی در محاسـبه به معـنی سـقوط درون فلات یخچـالی یا افتـادن از سـطح لغزنده‌ی کوه یخ بود. نزول از Avalanch Gulch بسیار سریع پیش رفت.

چـون می‌توانسـتیم بنشـینیم و فواصل زیـادی را سر بخـوریم. کلنگ‌هـای کوهنـوردی حـرکت ما را به طـرف پایین کنترل می‌کردند. نقطه‌ی اوج کوهستان شاسـتا در کالیفرنیای شـمالی 14/179 فـوت است. هیچ چـیزی در اطراف به ارتفاع آن نمی‌رسـد؛ حـتی کوهسـتان رانـیر (Ranier)ـ در واشـنگتن، بلنـدتر و پوشـیده از یخ، با قلل کمـتری محاصـره می‌شـود. شاسـتا در میـان 48 ایـالت پست‌تر، وحشت آورتزن و ترسناک‌ترین کوهستان است.

صحنه‌ی وقایع فوق الطبیعه‌ی بی‌حد و حصر و دیدنی‌های یوفو (ufo) می‌باشد که بسیاری از آن‌ها متکی به مدارک خوبی هستند و این‌ها باعث ایجاد افسانه‌های بسیار عجیبی شده است. دهه‌ها برخی از افراد معتقد بودند که شاستا به خاطر غارهای پهناور به صورت خانه خانه (لانه زنبوری) می‌باشد که در آن تمام موجودات مرموز زندگی می‌کنند. در سال 1894 فردریک اسپنسر اولیور نوشت» یک ساکن در دو سیاره» ادعا می‌کند که بازماندگان قاره‌ی غرق شده‌ی Lemuria در کوهستان زندگی می‌کردند. در دهه‌ی 1930 گای وارن بالارد، مؤسس بنیاد I Am، همان ادعا را مطرح نمود.نویسنده‌ی داستان‌های علمی تخیلی رابرت (دوست صمیمی جک پارسوتر مرموز) داستانی با نام» میراث گمشده» در مورد گروهی از استادان خیراندیش نوشت که در کوهستان زندگی می‌کردند، از توانایی‌های فوق الطبیعه‌ی خود برای شکست استادان ناشناخته‌ای که در جهان حکومت می‌کردند استفاده می‌نمودند، در حالیکه، همانطور که قبلا ذکر کردیم، یوفوها و وقایع ماوراءالطبیعی متکی به اسناد خوب هستند، چند مشکل جدی در مورد ایده‌ی Lemurianهای ساکن در کوهستان وجود دارد.

اول، ابتدا نگاهی منتقدانه به نظر Lemuria داشته باشیم. پستاندارانی با نام Lemurs وجود دارند که در جزیره‌ی ماداگاسکار، دور از ساحل جنوب غربی آفریقا و در هند زندگی می‌کنند. در سال 1864 یک جانور شناس به نام فیلیپ اسلاتر پیشنهاد داد که حیوانات از طریق یک سرزمین پهناور (Lemuria)، از ماداگاسکار به هند مهاجرت کردند که آن سرزمین حالا غرق شده است.

مدرکی دال بر وجـود چـنین پل زمیـنی وجـود نـدارد و به نظر می‌رسد تکنوتیک‌هـای صـفحه‌ای مطلب را به خـوبی تشـریح می‌کننـد، حـالا نظریه آن است که هند از آفریقا جـدا شـده و ماداگاسـکار را پشت سر گذاشت و تا زمـان برخورد با جنوب آسیا و در نتیجه‌ی آن بـالا آمـدن هیمالیا شـــناور بـــود. مادامه بلاواتســـکی، مؤسس عرفـــان و خداشناســـی، نظر Lemuria را ادامه دادند و آن را با موجودات پیشرفته محبوب کرد. نویسنده جیمز چـرچ ورد آن را «Mu»ــ نامیـــده و آن را از اقیـــانوس هند به آرام منتقل کرد. در جای دیگری دلایل چرایی عدم غرق شـدن قاره‌هـای بـزرگ و این‌که چـرا جزایر و قطعـات قاره‌ها میلیون‌ها سـال طـول کشـید تا چـنین شـوند را مطـرح نمودم. این از احتمال تمدن‌های پیش از تاریخ در اطراف اقیانوس‌هـــای هند و آرام و جاهـــای دیگر جلوگـــیری نمی‌کند. در مـورد غارهـای بـزرگ در کوهسـتان شاسـتا، بوی گوگردی را که استشمام کـردم را به یـاد می‌آوریـد؟ آن از یک شکاف دامنه‌ی آتش نشان فعالی بـود که در آن باقی مانده‌های یکی از دهانه‌های آتشفشـانی کوهسـتان شاستا وجود داشت (گرجه آن‌ها به نـدرت شـبیه دهـانه‌ی آتشفشـــانی امـــروز می‌باشد.). شاســـتا یک کـــوره آتشفشانی است، قسمتی از رشته کوه‌های آبشـاری، که بخشی از حلقه‌ی آتش اقیـانوس آرام است و متشـکل از 4 مخـــروط روی هم افتـــاده به همـــراه قله‌ی فـــرعی 12,330 فوتی شاستا می‌باشد. آن از داسیت و آندزیت، خاکستر و جریان‌هـای تشـکیل شـده در اثر فعـالیت آتش نشانی تشکیل شده است که آخـرین بـار در سـال 1786 فوران کرده است (و توانایی فـوران مجـدد را دارد.) این صخره‌ها شکننده وسست هسـتند چـنین غارهـای بـزرگی

نمی‌توانند وجـود داشـته باشـند. آن‌ها به سـادگی خـراب می‌شوند. درون آن کـوه بـرای زنـدگی کـردن زیـاد گـرم نیست ... و میان فوران‌ها می‌باشد.

غارهـــــای کوچک و کم عمق یا سیســـــتم‌های تونل در دامنه‌ی کوه‌ها یا جاهـای دیگر در اطـراف کـاملا محتمل می‌باشند اما هیچ فرد Lemurian در کوهسـتان شاسـتا زنـــدگی نمی‌کند. تا جائیکه من بیش از معمـــول شـــکاک هســـتم، ممکنه تحت تـــأثیر افســـانه‌ی مرتبط به زمین توخالی باشم. قرن‌ها مـردم منکر می‌کردند که سـیاره‌ی ما ممکن است تو خـــالی باشد و افـــراد یا موجـــودات مختلفی در آن زندگی کند و به این جهـان دیگر می‌تـوان از طریق غارهـای عمیق یا شـکافهای پهنـاور در قطـبین وارد شد. ممکن است اشـتباهات زیـادی در این باشد اما شـــناختن این‌که از کجا باید شـــروع کـــرد مشـــکل است. راهی وجـــود نـــدارد که ســـیارات و ســـتارگان می‌توانند توخالی باشند؛ وقتی آن‌ها از چیزهای کوچکـتر یا گـاز به وجود می‌آیند، جاذبه نـاگزیر هر چـیزی را به طـرف مرکز می‌کشد و هیچ فضـــای خـــالی را بر جا نمی‌گـــذارد. اگر موجودات دارای قدرت زیـاد یک سـیاره‌ی تو خـالی را بنا کرده باشد، جاذبه فورا آن را فرو خواهد پاشید. جـاذبه‌ی زمین ثابت می‌کند که نه تنها توخـالی وجـود نـدارد، بلکه هسـته‌ی آن مـتراکم و سـنگین است. درون گـرم است تا حـــدی که هر چـــیزی را ذوب می‌کنـــد، آتش فشـــان‌ها و انـدازه گیری‌هـای بی‌شـعار این را اثبـات می‌کنند. زمین بارها با اشـــعه‌ی ایکس با بررسی رفتـــار امـــواج شـــوک زمین لـــــرزه در حین پیش روی به طـــــرف درون زمین مطالعه شـده است. گرما و فشـار چنـان است که حـتی

غارهـــای بـــزرگ نمی‌توانند بیش از چند مایل به طـــرف داخل زمین ادامه داشته باشند.

مشـکلی که معـدنچیان طلای آفریقـای جنـوبی مطـرح کردند حرکت آهسته‌ی سنگ‌ها و صـخره‌ها و فروپاشـیدن غارها می‌باشد. در مورد شکاف‌های فرضی در قطب‌هـا، قطب جنـوب با کلاهک یخی پوشـانده می‌شـود و قطب شـمال در یک اقیـانوس با عمق 3 مایل می‌باشد. افـراد بی‌شـــماری بر سر این دو قطب پـــرواز کرده‌اند یا آن را پیاده درنوردیدند. هیچ شـکاف یا سـوراخی وجـود نـدارد. شایعاتی که آدمیرال بـیرد در مـورد سـرزمین‌های «ورای قطب» به میـان آوردهاست بی‌معـنی هسـتند. در حـال نگارش این، من» در بـالای قطب» هسـتم. قطب شـمال ورای قطب جنـوب و بـرعکس می‌باشد. هر نقطه‌ای در زمین حـداقل مـاورای یکی از قطـبین می‌باشد. کسـانی که راضی به تو خـالی بـودن زمین نمی‌شـوند، مشـتاق مقایسه‌ی آن با» درون خورشـید» هسـتند که تا حـدی در مرکز دقیق تعـادل دارد. این مـوقعیت به صـورت پویا سست خواهد بود و هم چنین خورشـیدی به زودی به یک طرف برخورد می‌کند و چه نیروی جـادویی بـاعث شد که خورشید در وهله‌ی اول شکل گیرد؟ هم چنین، هر چـیزی که ما در مورد ستارگان می‌دانیم نشـان می‌دهد که آن‌ها باید چنـدین برابر تـوده‌ی کل زمین باشـند تا واکنش‌هـای گداخت خود را حفظ کنند. حتی اگر، همانطور که بـرخی از ما فکر می‌کنیم، انرژی آن‌ها حداقل تا قسمتی با چند فرآیند دیگر تولید می‌شوند، هنوز به توده‌ی بـزرگی نیـاز هسـت، که چـرایی عـدم درخشش مشـتری بـزرگ است. امـا، افسـانه‌های سـرزمین‌های زیرزمیـنی یا شـاید واقعیت‌هـای دیگر که به طـریقی «زیر» این یکی یا آن

یکی قـرار می‌گیرند را می‌تـوان با مسـیرهای زیرزمیـنی که بسیار قدیمی و گسترده هسـتند جـایگزین نمـود. هید س خدای رومی – یونانی زیرزمین بود و دوزخ مسیحی و چنـدین سـرزمین که پریـان ،اجنه و غول‌ها در آن سـاکن بودند.سـاکنان کشـور تبت افسـانه‌هایی در مـورد سرزمینی به نـام Shambhala دارند که اسـاتید مـاهر (enlightened adepts)در آن زنـدگی می‌کردند این سرزمین در زیر تبت یا جـای دیگـری در مرکز آسـیا واقع شده بود و برخی باور دارند که پادشـاه بیست و پنجم آن بـرای مغلـوب سـاختن نیروهـای شر و بـدی خواهد آمد و عصر طلایی را به وجود می‌آورد.بـرخی گزارش‌ها حـاکی از آنند که Shambhala یک سـرزمین کـاملا روحـانی و غیرمـادی اسـت، و بـرخی می‌گویند که یک سـرزمین زیرزمیـنی به نـام آرگاتا وجـود دارد و Shambhala پـایتخت آن است. یا شـاید دو سـرزمین جداگانه می‌باشد که ارواح پلید و شـیاطین در هر دو یا یکی از آن‌ها ساکنند.گزارش‌ها و باورها گیج کننده و متناقض هسـتند. نقـاش روسی و نیکلاس روریک عـارف در اواخر دهه‌ی 1920 به دنبال Shambhala بودند. ویلیـام مایکل مـات در» غارهـای بـزرگ، دیگ‌ها و موجـودات مخفی« وقـایع بی‌شماری با تکیه بر اسناد خـوب در مـورد سـرزمین‌های زیرزمیـنی نوشـته است که با موجـودات عجیب از این سرزمین‌ها سرو کـار دارد.با نگـاه به تصـویر کلی، واضح است که» کوهسـتان شاسـتا و زمین نمی‌توانند توخـالی باشـند، اما قله‌هـای رفیع و مجـزا اغلب صـحنه‌ی وقـایع ماوراءالطبیعه و یوفوها هسـتند به نظر می‌رسد بـرخی چیزهـای مرمـوز در زیر پاهـای ما رخ می‌دهند. ما آن را

مدیون شک‌های درست خود هستیم و فکر خود را باز نگه می‌داریم.

ویلیام بی‌استکر

نظـــریه‌ی زمین تو خـــالی و پیشـــگویی Shambhala (Shangri-La) قسمت سوم

agarta3

آگارتا، زمین توخالی – جهان زیرزمینی

کلمه‌ی «آگارتا» منشأ بـــــــودایی دارد. که به جهـــــان زیرزمیـــنی یا امـــپراطوری اطلاق می‌شـــود که تمـــام بودایی‌هــای واقعی بســیار به آن معتقدند.آنها همچــنین معتقدند که جهــان زیرزمیــنی دارای میلیون‌ها ســکنه و شهرهای بسیار می‌باشد، اسـتیلای عـالی پـایتخت جهـان زیرزمیــنی Shambhala است که محل اقــامت حــاکم عالی می‌باشد: به وی پادشاه جهان هم می‌گویند.باور بر آن است که وی به دالای لاما (Dalai Lama) تبت، که نماینـده‌ی زمیـنی اوست ،دسـتور می‌داد پیام‌هـای وی از طریق تونل‌های مخفی خاصی که جهـان زیرزمیـنی را به تبت متصل می‌کنند منتقل می‌شــدند.تونل‌هــای مرمــوز مشابه در برزیل هم پیدا شدند.به نظر می‌رسد برزیل در غـرب و تبت در شـرق دو قسـمت زمین بودند که تمـاس بین جهان زیرزمینی و جهان سـطحی به علت وجـود این تونل‌ها به آسانی مقدور می‌شد.

agarthamap

نیکلاس روریـک، ادعا داشت که Lhasa، پـایتخت تبت، با تونل به Shambhala، پـایتخت امـپراطوری زیرزمیـنی

آگارتا متصل بودند.ورودی این تونل تحت نگهبـــــــانی لاماهایی که به دستور دالای لاما سوگند حفظ آن جهـان را از افـراد سـاکن خـارج از آن خـورده بودنـد، بـود.تونل مشابهی اتاق‌هـای مرمـوز را در شـالوده‌ی هـرم گـیزه (pyramid of Gize). به جهان زیرزمینی متصل می‌کرد، که با آن فرعون‌ها با خدایان یا ابرمـرد جهـان زیرزمیـنی تمـاس می‌گرفتند. مجســمه‌های غــول پیکر مختلفی از خدایان و پادشاهان مصری، همچـون مچسـمه‌های بـودای پیدا شـده در مشـرق زمین، ابرمـرد زیرزمیـنی را نشـان می‌دهند که بـــرای کمک به نـــژاد بشـــری به روی زمین آمدند.آنها به طــور کلی بــدوت جنســیت هســتند. آن‌ها فرسـتادگان سـری آگارتـا، بهشت زیرزمیـنی هسـتند که هــدف تمــام بودایی‌ها نیل به آن است. ســنت‌ها و آداب بودایی تعـیین می‌کند که آگارتا اولین بـار هـزاران سـال پیش وقتی یک مـرد مقـدس قـبیله‌ای را که در زیـرزمین محو شود هدایت نمود تشـکیل شد.به نظر می‌رسد شـبه کلونی‌ها از آگارتا می‌آیند، که بیقراری آن‌ها را در سـطح زمین و مسـافرت‌های مکـرر آن‌ها بـرای نیل به خـانه‌ی گمشـده شـان را بیـان می‌کند.این نـوح پیغمـبر را به یـاد می‌آورد که یک AtLantean بـود و یک گـروه سـزاوار را قبل از آمدن سیلی که آتلانتیس را غرق نمود نجات داد.

agarta5

بـاور بر آن است که وی گـروهش را به فلات بلند برزیل آورد و آن‌ها در شـهرهای زیرزمیـنی سـاکن شـدند که با تونل‌هـایی به سـطح زمین متصل بـود، تا از مسـمومیت حاصل از گـرد و غبـار رادیواکـتیو در نـتیجه‌ی جنگ اتمی AtLantean در امان باشند. تمدن زیرزمینی آگارتا تمدن

AtLantean را می‌نمایاند که درس پوچ بودن جنگ را یاد گرفتند و برای همیشه در وضعیت صلح و آرامش ماندند و در طی هزاران سال پیشرفت‌های علمی شگفت آوری داشتند که نیروی عقب نشاننده‌ی هیچ جنگی، همچون جنگ‌های موجود در روی زمین، مانع پیشرفت آن‌ها نشد.تمدن آن‌ها چند هزار ساله است (در حدود گفته می‌شود حدود 11500 سال پیش غرق شد)، در حالیکه تمدن ما بسیار جوان فقط چند قرن می‌باشد. دانش مندان زیرزمینی توانایی اداره‌ی نیروهای طبیعی را که ما چیزی از آن‌ها نمی‌دانیم، همچون بشقاب پرنده‌ها که با منبع جدید و ناشناخته‌ی انرژی دقیقتر از انرژی اتمی کار می‌کنند، دارند. Ossendowski ادعا می‌کند که امپراطوری آگارتا متشکل از شبکه‌ای از شهرهای زیرزمینی هستند که با تونل‌هایی به هم متصل می‌باشند و از طریق آن‌ها وسایل و دستگاهها با سرعت شگفت آوری از زیر دریا یا خشکی می‌گذرند.این افراد تحت سلطه‌ی مطلوب دولتی با رهبری پادشاه جهان زندگی می‌کنند آن‌ها نوادگان قاره‌های گم شده‌ی Lemuria و آتلانتیس و نژاد اصلی Hyperboreans، نژاد خدایان می‌باشند. در طی دوره‌های تاریخی مختلف، ابرمردان یا خدایان آگارتی (Agartan) برای تعلیم نژاد بشر و نجات آن‌ها از جنگ‌ها یا بلایا و ویرانی‌ها به سطح زمین می‌آمدند. آمدن بشقاب پرنده‌ها بلافاصله بعد از اولین انفجار اتمی در هیروشیما چنین بازرسی را نشان می‌دهد اما این دفعه خداها خودشان در میان افراد ظاهر نشدند، بلکه آن‌ها مأموران مخفی می‌فرستادند. حماسه‌ی هندی «رامایانا» ما را به عنوان یک مأمور مخفی از آگارتا توصیف می‌کند که با یک وسیله‌ی هوایی

می‌آیند، که احتمالا یک بشقاب پرنده بود. یک آیین چینی از معلمان الهی صحبت می‌کند که سوار بر وسایل هوایی می‌آیند. به طور مشابه مؤسس سلسله‌ی اینکا (Inca)، مانکو کوپاک، به همان روش آمد. یکی از بزرگترین معلمان آگارتایی (Aghartan) در آمریکا Quetzal Coatl، پیامبر بزرگ Mayaها، Aztecها، هندی‌ها و آمریکایی‌ها به طور کلی در شمال و جنوب آمریکا بود.

agarta6

وی در میان آن‌ها بیگانه‌ای دبد که از یک نژاد متفاوت می‌آمد علی رغم سیاه بودن آن‌ها به خاطر عدلش شناخته می‌شود؛ بر خلاف آن‌ها بلند بود؛ و ریش داشت. هندی‌های مکزیک، yucatan و گواتمالایی‌ها مدت‌ها قبل از آمدن مرد سفید به وی به عنوان یک ناجی احترام می‌گذاردند. Aztecها وی را «خدای وفور» و «ستاره‌ی صبح» نام نهادند. نام وی Quetzal Coatl “» به معنی» مار بالدار»؛ معلم حکمت و دانایی که پرواز می‌کند. وی به دلیل این‌که با وسیله‌ی هوایی، شاید همان بشقاب پرنده، آمد به این نام خوانده شد.احتمالا وی از جهان زیرزمینی آمد، چون بعد از مدتی که با سرخپوستان زندگی نمود به همان طریق ناپدید شد؛ و باور بر آن بود که به جهان زیرزمینی بازگشت. Quetzal Coatl به صورت «مردی با ظاهر خوب و موقر، سفیدپوست و ریش دار با لباس سفید بلند توصیف شده است. به خاطر خوبی و پرهیزگاری اش به وی Huemac هم می‌گفتند. وی به سرخپوستان طریق پاکدامنی و فضیلت را آموخت و تلاش نمود تا آن‌ها را با دادن شریعت و

انـدرز جهت بازداشـتن از شـهوت و تمـرین پاکـدامنی و عفت نجات دهد. وی درس صلح جویی را به آن‌ها آموخت و خشـونت و بی‌حرمـتی را شـدیدا محکـوم کـرد. وی یک رژیم سبزیجات را با ذرت به عنوان یک غذای اصلی ایجاد کـــرده و روزه داری و بهداشت را آمـــوخت، طبق نظر باســتان شــناس اهل جنــوب امریکا ،هارولد ویلکیــنز، Quetzal Coatl معلم روحی و معنوی سـاکنان قـدیمی برزیل بود.

خدایان رومی

ارواح به تدریج به صورت خدا در آمدند، و رومیان بدون این‌که بدانند این‌ها خدا هستند یا رب النوعلیه السلام به عبادت آن‌ها می‌پرداختند.

((ژونون))، رب النوع ارواح حامی زنان بود. و این، حکایت از دوران کهن عصر مادر سالاری دارد. ((ترمینوس خدا)) عامل وحدت ارواح پراکنده بود و ((ژانوس)) خدای واحد حاصله از ترکیب خدایان (ارواح گوناگون): ((ژانوس دو صورت داشت، یکی از شهر مراقبت می‌کرد و دیگری خارج از شهر را نگهبانی می‌کرد تا کسی بدون صلاحیت در آن راه نیابد... ژانوس خدای آغازها نیز بشمار می‌رفت ... ماه ((ژانوس)) همان ((ژانو آریوس)) و ((ژانویه)) است. الهه‌های متعدد کانون، به صورت یک الهی به نام ((((وتسا)) در آمد و در معبدی به شکل کلبه ای گرد و کوچک مورد ستایش قرار گرفت. در قدیمی‌ترین معبد روم، راهبات (زنان راهبه) پاکدامن یعنی وستالها آتش مقدس را نگهداری می‌کردند. در میان تمام ارواح ابتدائی، ژینوس‌های مردان برای هر فرد باقی ماند، شاید برای این‌که نوع کار مردان با زنان تفاوت داشت. الهه کشاورزی رب النوع نیکوکار، بونادئا نگهدار بیشه ای مقدس در نزدیکی روم بود...

هرکول رب النوع قدرت ... حامی پدران خانواده بود... تثلیت رومی عبارت بود از: ((ژوپیتر))، مارس (خدای جنگ و خدای جنگجویان شهری، کوایری نوس (خدای صلح و مردمان صلح طلب).))

پانتئون خدایان رومی ؛

این پانتئون، تقلیدی از یونان و شرق بود به این صورت که: ((الهه‌های لاتین: ((مینرو))، رب النوع قدیمی ((فالدی))ها را ((اتروسک))ها پذیرفتند و بر روم تحمیل کردند. این خدا با ((اتنه)) همسان گشت و نگهبان کارگران گردید، ولی رب النوع سیاست و جنگ بشمار نرفت. تثلیث قدیمی روم (ژوپیتر مارس کوایرینوس) جای خود را به تثلیت جدید (ژوپیتر ژونون مینرو) داد. ((دی یان))، که عبادتگاه او نزدیک دریاچه ((نمی ئ بود، توسط ((اتروسک))ها وارد دین روم شد و با ((آرتمیس))همسان گردید. ((قورتونا)) رب النوع بخت و اقبال و غیبگوئی، ((ونوس)) رب النوع ((آرده)) را مانند ((ژونون)) در روم، یعنی ارواح باروری که سابقا هر یک از آن‌ها در یک زن ساکن بوده، در خود جمع می‌کند. این رب النوع سپس با ((آفرودیت))همسان گشت ... ((هرمس)) به صورت ((عطارد)) تغییر شکل داد. ((مرکور)) از کلمه ((مرکز)) یعنی کالا و جنس است و خدای تجارت بشمار می‌رود. ((آپولون)) و ((پوزئیدون)) که آن را با نپتون)) یکی ساختند و سابقا خدای ابهای جاری بود، بعدا خدای اقیانوس گردید. هراکلس با هرکول برابر گردید و دمتر با سرس برابر شد. قبل از نفوذ افسانه‌های یونانی، رومیان دارای تصورات بسیار ساده بودند و افسانه‌هائی که به خدایان انان مربوط باشد نداشتند، از این رو افسانه‌های یونان را پذیرفتند در روم باستان خدایان به دو بخش تقسیم می‌شدند: خدایان مردمی و شخصی و خدایان دولتی و رسمی. فهرست خدایان دولتی به قرار ذیل است: اناپرنا، کارمانتا، کارنا، سرس، کونسوس، دیواانگرونا، فلاسر،

فونوس، فلورا، فورینا، ژانوس، ژوپیتر، لارنتـا، لارس ک لیـبر، مـارس، مـاتر، ماتوتـا، نپـترنوس، اپس، پـالیس، پومونـا، پورتونـوس، کرینـوس، سـاتورنوس ک تلـوس، وجـوویس، وسـتا، ولکـانوس، ولـترنوس، ژونـو، ونـوس، اپولو، می‌نروا، مرکور

پدیده‌ی شفق قطبی چیست؟

شفق قطبی (Aurora)

شفق قطبی یک پدیده‌ی خیره کننده است که در طی آن، نورهای رنگی صورتی، قرمز، سبز و... در آسمان شب پدیدار می‌شود. این پدیده‌ی تماشایی در عرض‌های نزدیک به 2 قطب بوجود می‌آید و یکی از هفت عجایب طبیعی جهان است. در ادامه‌ی این مطلب از الی گشت با این پدیده‌ی خارق العاده بیشتر آشنا می‌شویم:

شفق قطبی

به پدیده‌ی شفق قطبی، نور قطب شمال هم می‌گویند که بیشتر در آسمان عرض‌های جغرافیایی شمالی مانند نروژ، سوئد، فنلاند و... دیده می‌شود با این وجود در عرض‌های جغرافیایی جنوبی هم شفق قطبی دیده می‌شود اما از آنجاییکه در این مناطق جمعیت کمتری زندگی می‌کنند، کمتر مورد توجه بوده است.

چه توجیه علمی‌ای می‌توان برای این پدیده داشت؟

در ابتدا تحقیقات زیادی درباره‌ی این پدیده و چگونگی تشکیل آن انجام شد که هیچ کدام نتوانستند توضیح درست و کاملی در رابطه با آن بدهند تا این‌که در قرن بیستم، دانشمندی نروژی به نام کریستین بیرکلاند (Kristian Birkeland)ـ نظریه‌ی کاملی در رابطه با این پدیده توانست بدهد. این دانشمند ثابت کرد الکترون‌هایی که از خورشید رها می‌شوند، به دلیل میدان مغناطیسی‌ای که در 2 قطب زمین وجود دارد، به

این قسـمت می‌روند و بعد طبق فعل و انفعـالاتی با جو زمین، این نورهای رنگی ایجاد می‌شوند.

البته پدیده‌ی شگفت انگیز شـفق قطـبی فقط در کـره‌ی زمین اتفــاق نمی‌افتد بلکه در ســیاره‌های دیگــری مانند مشتری و یا نپتون هم دیده شده است.

پدیده شفق قطبی

شکل شفق‌های قطبی تغییر می‌کند!

جــالب است بدانید که شــفق‌های قطــبی گــاهی هر چند ساعت یکبار و گاهی فـورا تغیـیر شـکل می‌دهند. مقـدار نور ساطع شده از آن‌ها هم متفاوت است، گاهی بســیار کمرنگ و به حــالت محو است و گــاهی آنقــدر پر رنگ و واضح است که می‌توان زیر نور آن‌ها کتاب خواند!

از شفق‌های قطبی بیشتر بدانید

به طور کلی حقـایقی راجع به شـفق قطـبی وجـود دارد که لازم است بدانید. شـــفق‌های قطـــبی بیشـــتر در عرض‌هــای جغرافیــایی بــالایی دیــده می‌شــوند مثلا در کشــوری مثل کانــادا و یا نــروژ، این پدیــده تا انــدازه‌ای شگفت انگـیز است که پیشـنهاد می‌کـنیم فـورا یک بلیط هواپیما را رزرو کـــــرده و خودتـــــان را به یکی از این کشورها برسانید.

نورهای شمالی

این حــیرت آورتــرین پدیــده، به شـکل‌های مختلفی مانند نوارهــای رنگین، ابرهــای تکه تکه و... در آســمان ظــاهر می‌شوند و نورهای متفاوتی دارند.

شـهرهای زیـادی در دنیا وجـود دارند که می‌توانید شـفق قطبی را در آن‌ها ببینید، با این حال این پدیده در 2 شهر ترومسو در نروژ و یلونـایف در کانـادا، جلـوه‌ی بیشـتری دارد.

همــانطور که در ابتــدای این نوشــته گفته شــد، شــفق قطبی می‌تواند رنگ‌های مختلفی داشته باشد که تفاوت رنگ‌ها به 2 عامل مولکـول گـازی دخیل در این پدیـده و ارتفاع اتفـاق واکنش بسـتکی دارد. مثلا رنگ‌هـای آبی و ســبز از واکنش در ارتفاعــات پــایین‌تر و رنگ قرمز از واکنش در ارتفاعات بالاتر ناشی می‌شوند.

پیغام آب (شهادت آب)

یک محقق ژاپنی با انتشار یافته‌های تحقیقات خود مدعی شد که مولکول‌های آب نسبت به مفاهیم انسانی تأثیرپذیرند.

نظریه این محقق ژاپنی که تاکنون از سوی مؤسسات علمی فیزیکی و زیست‌شناسی مورد تأیید قرار گرفته است، مبتنی بر بررسی نمونه‌های فراوانی از کریستال‌های منجمدشده آب و مقایسه آن با یکدیگر است.

پروفسور «ایموتو»که یافته‌های خود را در سه جلد کتاب ارائه کرده است، معتقد است که مفاهیم متافیزیکی محیط بر روی ترکیب مولکولی آب تأثیر می‌گذارد.

این دانشمند ژاپنی که فارغ‌التحصیل دانشگاه یوکوهاماست، دارای یک مؤسسه تحقیقاتی به نام SHM در ژاپن است که امور تحقیقاتی مربوط به کریستالیزه شدن آب را در آن‌جا انجام می‌دهد.

آب، پیام مهمی برای ما دارد. آب به ما می‌گوید که نگاه عمیق‌تری به خودمان بیندازیم. زمانی که با آیینه آب به تماشای خود می‌نشینیم، این پیام به طور شگفت‌آوری خود را شفاف و درخشان می‌کند. می‌دانیم که زندگی بشر مستقیما به کیفیت آبی که در اطراف ما یا درون بدن ماست، روی آورده است. تصاویر و اطلاعات ارائه‌شده در این مقاله، بازتابی از فعالیت «ماسارو ایموتو»، محقق خلاق و رویاپرداز ژاپنی است. «ایموتو» کتابی با نام «پیغام آب» منتشر کرده که برگرفته از

یافته‌های تحقیقات جهانی وی است. اگر شما نسبت به تأثیرپذیری افکارتان از وقایع درون یا پیرامونتان شک و تردید دارید، اطلاعات و عکس‌هایی که در اینجا آورده شده را ببینید. این تصاویر مستقیما بر اساس نتایج به دست آمده در کتاب انتشاریافته «ایموتو» است، مطمئنا در فکر و ذهن شما دگرگونی پدید می‌آورد و عقاید شما را عمیقا تغییر خواهد داد.

بنا بر آنچه در کتاب «ایموتو» آمده است، ما به مدارک حقیقی دست یافته‌ایم که نشان می‌دهد، انرژی ارتعاشی بشر، افکار، نظرات و موسیقی بر ساختار مولکولی آب اثر می‌گذارد.

آب، ماده‌ای بسیار سازگار است، به گونه‌ای شکل فیزیکی آب به آسانی با محیطی که در آن هست، انطباق پیدا می‌کند و نه تنها از نظر فیزیکی تغییر می‌کند، بلکه شکل مولکولی آن نیز تغییر می‌یابد. انرژی یا ارتعاشات محیط، شکل مولکولی آب را تغییر می‌دهد. از این جنبه، نه تنها آب توانایی آن را دارد که از حیث دیداری، محیط خود را منعکس کند، بلکه از حیث مولکولی هم در انعکاس محیط اطراف خود عمل می‌کند.

«ایموتو»، تغییرات مولکولی آب را به وسیله تکنیک‌های عکسبرداری و مشاهده میکروسکوپی به صورت سند و مدرک درآورده است. به این صورت که وی قطراتی از آب را به صورت یخ درآورده و سپس آن‌ها را در یک فضای تاریک میکروسکوپی مورد آزمایش که از قابلیت‌های عکاسی برخوردار بوده، قرار داده است. تحقیقات وی، آشکارا تغییر شکل ساختار مولکول آب را

به نمـایش گذاشـته است و اثر محیط بر سـاختار آب را نشان می‌دهد.

بـرف، بیش از چنـدین میلیـون سـال است که بر زمین فـرود می‌آید و همان‌گونه که می‌دانیم، هر دانه بـرف، دارای شـکل و سـاختار خـاص و منحصر به فـرد است. با تبـدیل یخ به آب و عکسـبرداری از سـاختار آن، شـما به اطلاعات باورنکردنی‌ای آب دست پیدا می‌کنید.

«ایموتو» به تفاوت‌هـای جـالب‌توجهی در سـاختار کریسـتالی آب دست یافته است که از منـابع گونـاگون و شرایط مختلف در روی کـره زمین تهیه شـده‌اند. آبی که از نخسـتین محل خـود از کـوه جـاری می‌شـود و چشمه‌هایی که جـاری هسـتند، طرح‌هـای هندسی بسـیار زیبایی از الگوهای کریستالی‌شده خود ارائه می‌دهند. آب آلوده و سمی که از نواحی پرجمعیت و صـنعتی به دست آمده است و آب راکد لوله‌هـای آب و سـدهای ذخـیره، به صـراحت سـاختارهای کریسـتالی تغییریافته و برحسب اتفاق شکل‌گرفته آب را نشان می‌دهد.

همچنین با توجه به عمومیت موسیقی درمانی، «ایموتو» تصمیم گرفت ببیند، موسـیقی چه اثـراتی بر شـکل‌گیری ساختار آب دارد. او آب مقطر را ساعت‌ها بین دو نفر که در حـال صـحبت کـردن بودنـد، قـرار داد و سـپس از کریستال‌های آن آب، پس از انجماد، عکسبرداری کرد.

آب به صورتی زنده و تأثیرپذیر به هر یک از احساسـات و اندیشه‌هایمان پاسخ می‌دهد. کاملا روشن است که آب به آسانی، ارتعاشات و انرژی محیطش را به خود می‌گیرد و جـذب می‌کنـد؛ خـواه آلـوده، سـمی یا راکد و کهنه باشد.

کار غیرعادی «ایموتو»، نمایشی پرهیبت است و ابـزاری قدرتمند که می‌تواند، درک ما را از خودمان و جهـانی که در آن زندگی می‌کنیم، برای همیشه تغییر دهد. هم‌اکنون مدرک قوی و محکمی داریم که می‌توانیم به طور مثبت، خـود و سـیاره خـود را با انتخـاب افکـاری که بـرای اندیشـیدن برمی‌گزیـنیم و راه‌هـایی که این افکـار را به فعلیت می‌رساند درمان نموده تغییر شکل دهیم.

منبع: www.wellnessgoods.com Miraculous Messages from Water

بله دوستان در راستای مطلب بـالا محقق نوجـوان خـانم حمیـده بی‌طـرف با طـرح شـهادت آب در جشـنواره خوارزمی که نتایج ان بیست و سه آذر ماه 83 اعلام شد جـزو 25 نفر رتبه اول کشـوری بـوده است. در زیر مصـاحبه کوتـاهی که با ایشـان شـده است را ملاحظه می‌فرمایید.

- از جه زمانی کار بر روی این طرح را شروع کردی؟ در مدرسه باید یک واحد پروژه می‌گذرانـدیم و من آن‌جا این طرح را شروع کردم و طراحی اینترنتی کـار آن‌جا انجـام شد تا این‌که اواخر خـرداد مـاه فرم‌هـای جشـنواره خـوارزمی توزیع شد و من از همـان زمـان آزمای‌هـای جدی‌تری را روی طرح آغاز کردم.

- این طرح چه چیزی را بررسی می‌کند؟ طرح ”شـهادت آب ”تاثیر انواع صـدا نوشـته را بر سـاختار میکروسـکپی مواد بررسی می‌کند.من تـاثیر این صـداها و نوشـته‌ها را بر روی یخ ،آلیـاژ قلع ،جیـوه و سـولفات مس مـورد آزمایش قرار دادم. موسـیقی را به سه دسـته موسـیقی

تنه، سرودهای مسیح (ع) گرد و با صوت قـرآن زاویه دار شده بودند.البته این نتیجه در مورد مـواد دیگر با توجه به نوع و ساختارشان تفـاوت می‌کـرد اما بر روی همه آن‌ها تاثیرات خاص خودش را داشت.

- تاثیر نوشته‌ها چطـور بـود؟ نوشـته‌ها را همـانطور که گفتم به سه دسته تقسیم کردم و برای اجـرای آزمـایش از دو نفر با عقاید مختلف خواســـــتم تا مطلـــــبی را بنویســـــــید.این نوشـــــــته‌ها را روی این مـــــــواد چسباندم.نوشته‌ها نیز بر روی مواد مـورد آزمـایش تـاثیر داشــتند.یعــنی نوشــته‌های مــذهبی مانند ســوره توحید دانه‌های یخ را زاویه دار، نوشته‌های با مفاهیم خوب مثل محبت و دوستی آن‌ها را گرد و نوشته‌هایی با مفــاهیمی چون کینه کشیده شان کردند.

من در این طـــرح متوجه شـــدم که انـــرژی و احســـاس شخصی فرد به هنگام نوشتن مطالب بر روی مواد تــاثیر دارند. در واقع این مطلب به نوعی به تعالیم دین اســلام هم مربوط است.آن بخش که مسلمانان باور دارند مـــواد شـــعور خـــاص خـــود را دارند و در روزمحشر می‌توانند شهادت دهند.

- چقدر طـول کشـید تا این آزمـایش به نتیجه برسد و از چه امکانــاتی بــرای انجــام این تحقیق اســتفاده کــردی؟ تقریبا" نه ماه روی "شهادت "کـار کـردم و منـابع مـورد اســتفاده‌ام هم از اینــترنت به دست می‌آورم. بـــالاخره اینترنت به نسبت منابع دیگر تحقیق به روزتر گســترده‌تر است.

- قبلا" هم روی چنین طرحی کار شده بود؟یک بار توسط یک دکتر ژاپنی چنین تحقیقی ا رائه شده است که البته وی فقط تاثیر نوشته را بر روی یخ بررسی کرده است.ضمن این‌که در تحقیق او مفاهیم مذهبی در نظر گرفته نشده است.

- در چه مقطعی تحصیل می‌کنی؟من کلاس سوم دبیرستان هستم و رشته ریاضی فیزیک می‌خوانم.

- در نظر داری این طرح را ادامه دهی؟بله. می‌خواهم تاثیر این نوشته‌ها و صداها را بر روی مواد دیگر هم بررسی کنم و در واقع طرح را گسترش دهم.

تحقیق تو در کشورهای خارجی و کنفرانس‌های دیگر هم مطرح شده؟ خودم این طرح را برای یکی از کنفرانس‌ها که در کشور آلمان برگزار می‌شود فرستاده‌ام که البته هنوز نتایج آن اعلام نشده و نظری هم در مورد طرحم ارائه نداده‌اند.

تمدن باستانی در قطب جنوب

با کشف بقایای تمدن باستانی در قطب جنوب، سوالات بسیاری پیرامون گذشته این قاره مطرح خواهد شد!

تمدن باستانی در قطب جنوب: چه رازی پشت پرده این قاره اسرار آمیز پنهان شده است؟

آیا این احتمال وجود دارد که قاره قطب جنوب، شواهد مربوط به یک تمدن باستانی را در زیر لایه‌های ضخیم خود مدفون کرده باشد؟ آیا نقشه‌های پیری رئیس (Piri-Reis)، فیلیپ بوئش (Philippe Buache)ـ و اورونس فینه (Oronce Finé)، گواهی بر کشف قاره قطب جنوب، پیش‌تر از عصر مدرن هستند؟ بر اساس محتویات نقشه‌های مذکور، پیش از آن‌که قطب جنوب از یخ پوشیده شود، مردمان قدیم قادر به مشاهده دقیق آن بوده‌اند. با این تفاسیر، وجود یک تمدن باستانی در قطب جنوب را می‌توان علت اصلی علاقه نازی‌های آلمان، محققان و جهانگردان مختلف به این قاره به شمار آورد!

قطب جنوب، یکی از اسرارآمیزترین مکان‌های کره زمین است. دانشمندان و پرسنل نظامی مختلفی در طول تاریخ به این مکان سفر کرده و چیزهای عجیب و غریبی را در آن‌جا شاهد بوده‌اند. گفته می‌شود که این قاره پوشیده از یخ و برف، اسرار بسیاری را در خود پنهان کرده و در زیر لایه‌های آن، می‌توان به اکتشافات خارق‌العاده‌ای دست پیدا کرد؛ تا جایی که باستان‌شناسان آمریکایی و اروپایی، از کشف اهرامی تاریخی در این قاره اسرارآمیز خبر می‌دهند.

تمدن باستانی در قطب جنوب: چه رازی پشت پــرده این قاره اسرار آمیز پنهان شده است؟

اما در واقع در پشت پــرده این مــاجرا چه چــیزی نهفته اســـت؟ آیا واقعا احتمـــال مـــدفون بـــودن اســـراری خارق‌العاده در زیر لایه‌های یخی این قاره وجود دارد؟ آیا تا به حــال به این موضــوع فکر کرده‌اید که در گذشــته‌ای دور، ســطح قــاره قطب به چه شــکل بــوده اســت؟ بر اساس شواهد تاریخی، سطح این قاره همــواره پوشــیده از یخ و برف نبوده است! حتی این احتمال وجود دارد که در گذشــته‌ای دور، تمــدنی پیشــرفته ســاکن این منطقه بوده باشند.

اکتشاف تاریخی نقشه پیری رئیس (Piri-Reis). در سال 1900 میلادی، یکی از بحث‌برانگـــیزترین واقعیت‌ها را پیرامون این قاره فاش کرد! در این نقشــه، قــاره قطب جنوب به عنــوان یک قــاره با پوشش گیــاهی، پوشــیده از جنگل‌ها و رودخانه‌های فاقد یخ ترســیم شــده و ســوالات بسیاری را پیرامون این قاره مطرح ساخته است.

اکتشاف این نقشه بدان معناست که شخصی در هــزاران ســـال قبل (پیش از آن‌که قطب جنـــوب قـــاره‌ای یخی باشد)، ضمن دسترسی به این قاره، توانسته جزئیــات آن را به دقت ترســیم کند. با اســتناد به نقشه پــیری رئیس، قــدمت اکتشــاف قــاره قطب جنــوب تا 3000 ســال، به عقب‌تر باز می‌گردد.

تمدن باستانی در قطب جنوب: چه رازی پشت پــرده این قاره اسرار آمیز پنهان شده است؟

علاوه بر نقشه پیری رئیس، نقشه‌ها و نمودارهای مشابه دیگری نیز چنین موضوعی را تایید می‌کنند. این نقشه‌ها، نشان می‌دهد که صدها سال و یا هزاران سال قبل، تمدن‌هایی پیشرفته در زمین سکونت داشته‌اند که به دلایلی نامعلوم، از حیات بر زمین رخ بسته و جای خود را به نسل‌های بعدی انسان داده‌اند. یکی از معروف‌ترین نمودارهای مرتبط با این موضوع، نقشه جغرافیدان فرانسوی به نام فیلیپ بوئش است. نقشه بوئش دارای دو نسخه مختلف است که در یکی از آنان، قاره قطب جنوب کاملا فاقد از یخ ترسیم گردیده و در نسخه دیگر، هیچ اشاره‌ای به شرایط اقلیمی این قاره نشده است. بسیاری بر این باورند که فیلیپ بوئش از موجودیت این قاره بی‌اطلاع بوده و تمامی تصویرپردازی‌های او، بر مبنای فرضیات صورت گرفته است.

اورونس فینه، نقشه دیگری‌ست که قطب جنوب را فاقد یخ ترسیم نموده و در حدود 6000 سال قبل، توانسته محل دقیق رودخانه‌های این قاره را نیز به درستی نشان دهد. اکتشافات دانشمندان امروزی، پیرامون رودخانه‌های قطب جنوب نیز با این نقشه مطابقت دارند.

جالب توجه است که نازی‌ها در مورد این نقشه‌ها اطلاع داشته و قطب جنوب را مکانی بسیار مهم به شمار می‌آوردند. آدولف هیتلر (Adolf Hitler)، عاشق تمدن باستانی در قطب جنوب و هر جای دیگری از این سیاره بود، از او به عنوان فردی علاقمند به فناوری‌های باستانی، تمدن‌های گمشده و... یاد می‌شود. او در نهایت

متقاعد شد که قطب جنوب در واقع همان مکان گمشـده آتلانتیس است! او بر این باور بود که در اعماق این قاره پوشـیده از یخ، گنجینه‌هـایی باسـتانی و عرفـانی وجـود دارد که او با دست‌یابی به آنـــان، می‌تواند بر جهانیـــان سلطنت کند.

گفته شـــــده است که نازی‌ها در نهـــایت یک تیم جهت جستجوی قطب جنوب آماده کرده و سفری اکتشـافی را آغاز نمودند. نازی‌ها یک قار مصنوعی بـزرگ را در قطب جنوب ایجاد کرده و تجهیزات و دستگاه‌های لازم در طول این اکتشـــــاف را در آن مخفی کردند. همچـــــنین گفته می‌شـود که نازی‌هـا، یک پایگـاه عظیم را نـیز در قطب جنوب با نام ایستگاه 211 (Station 211) ایجاد کردند. در این صورت، ممکن است که این پایگـاه در حـال حاضر نـیز در منطقه‌ای موسـوم به «سـرزمین ملکه مـاود» (Queen Maud Land) وجود داشته باشد.

تمدن باستانی در قطب جنوب: چه رازی پشت پـرده این قاره اسرار آمیز پنهان شده است؟

یک نقل قول تاریخی از کـارل دونیتس (Karl Dönitz)، به عنوان یکی از رهـبران نـیروی دریـایی آلمـان در جنگ جهانی دوم وجود دارد که می‌گوید:

ناوگـان زیردریـایی آلمان‌هـا، این افتخـار را دارد که در بخش دیگری از جهـان با سـاخت یک پایگـاه نظـامی غـیر قابل تسخیر، پیشروی داشته باشد.

در نهایت، آمریکایی‌ها از کـاوش نازی‌ها در قطب جنـوب اطلاع پیدا کرده و یک عملیـات اکتشـافی جدید را تـرتیب دادند. بر اسـاس اظهـارات دانشـمندان آمریکـایی، آن‌ها

شاهد تکنولوژی‌های غیرمعمول بسیاری بوده‌اند که از جمله آن می‌توان به پرواز بشقاب پرنده در آسمان قطب جنوب اشاره کرد. پرواز یوفو در قطب جنوب یکی از عجیب‌ترین گزارشاتی که شاهدین این واقعه از آن سخت گفته‌اند، تا جایی که گفته می‌شود قطب جنوب، همان محلی‌ست که نازی‌های آلمان، با بیگانگان فرازمینی ملاقات داشته‌اند!

دانشمندان و محققانی که برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون این مسئله به سرزمین‌های یخی سفر می‌کنند، از مشاهده تکنولوژی‌های موجودات فضایی سخن می‌گویند! در سال 1965، گروهی از دانشمندان و پرسنل نظامی شیلی و آرژانتین، از پرواز چند شی پرنده ناشناس در نزدیکی قطب جنوب خبر دادند. با این تفاسیر، می‌توان قطب جنوب را سرزمینی اسرارآمیز و درهاله‌ای از ابهام معرفی کرد.

اما در واقع چه چیزی در زیر یخ‌های قطب جنوب پنهان شده که کشورها و ابرقدرت‌های مختلف جهان، در تلاش برای تصاحب آن هستند؟ آیا اکتشاف یک تمدن باستانی در قطب جنوب واقعیت دارد؟ اگر این تمدن باستانی، تکنولوژی‌هایی بسیار پیشرفته‌تر از ما را در اختیار داشته، با سفر به این منطقه می‌توانیم در زمانی کوتاه شاهد جهشی بزرگ در دانش و فن‌آوری امروزی خود باشیم.

در سال‌های اخیر، مستندهای بسیاری از سفر اشخاص مختلف به قاره قطب جنوب تهیه شده است؛ اشخاصی که تماما در جستجوی چیزی ارزشمند بوده‌اند!

ممکن است در نهـایت، این جسـتجو به اکتشـاف تمـدن باسـتانی در قطب جنـوب منجر شـده و تکنولوژی‌هـایی فراتر از تصورات را به ما هدیه کند. در واقع ممکن است که با اکتشـاف بقایـای این تمـدن باسـتانی، بتـوانیم به پاسخ‌هایی واقعی از گذشـته اسـرارآمیز این قـاره دست پیدا کنیم.

ترسناک‌ترین شیاطین

ترسناک‌ترین شیاطین دنیا

یکی از مباحثی که در تمامی فرهنگ‌ها و فولکلور کشورهای مختلف دنیا مشترک است، ایده شیاطین وحشتناکی است که در سایه‌ها و تاریکی زندگی می‌کنند. از دوران باستان مردم و فرهنگ‌های مختلف از اقصا نقاط دنیا، داستان‌هایی درباره موجودات وسوسه کننده، که انسان‌ها را به انجام کارهای بد و زننده ترغیب می‌کنند، گفته‌اند. به عنوان مثال در فرهنگ اساطیری خودمان، بارها داستان تقابل اهریمن و روشنایی را شنیده ایم. پس از مطالعه این متن، با ترسناک‌ترین شیاطین دنیا آشنا خواهید شد. در ادامه با الی گشت همراه باشید.

ترسناک‌ترین شیاطین دنیا

مطالب مرتبط:

«شهر شیطان»، جایی که تمام مردمش ناگهان سنگ شدند!

رد پاهای شیطان بر روی کره زمین! + تصاویر

قبیله‌ای که سر و جمجمه را سوراخ می‌کند تا ارواح شیطانی خارج شوند! + تصویر

بعد از مطالعه این مطلب و آشنایی با شیاطین دنیا، ممکن است متعجب شوید! از شیطان‌های زن بگیرید تا سگ‌های شیطانی، لیست بلند بالایی از شیاطین و آنچه انجام می‌دهند، وجود دارد. البته داستان ترسناک

شیاطین اهداف مختلفی دارد. گاهی این داستان‌ها را به بچه‌ها می‌گفتند که آن‌ها را از چـیزی بترسـانند و گـاهی مردم واقعا به آن‌ها اعتقاد داشــتند و تلاش می‌کردند که از آن‌ها دور باشند. به هر حـال، نکته اخلاقی تمـامی این داسـتان مشـخص است. شـیاطین نیروهـای قدرتمنـدی بودند که نباید به آن‌ها نزدیک شد و از آن‌ها تاثیر گـرفت. در ادامه این مطلب، با ترسـناک‌ترین شـیاطین دنیا آشـنا خواهیم شد.

یوکی اونا در فرهنگ ژاپن | Yuki-onna

یـوکی اونا یک نـوع روح بسـیار مشـهور در کشـور ژاپن است که آن را "یوکـــــــای" می‌نامند. این ارواح خبیثه رابطه بسیار نزدیکی با شیاطین در کشور ژاپن دارند. در فولکلــور این کشــور، به این روح عجیب و غــریب "زن برفی" می‌گویند که ظـاهری یخ مانند و رنگ پریـده دارد. یوکای در طوفان‌های برفی ظاهر می‌شود و از محلی به محل دیگر می‌رود. شـــــاید این روح از دور زیبا به نظر برسد، ولی اصلا فکر نزدیک شــدن به آن را هم نکنید! او از روح انسان تغذیه می‌کند و آن را از دهان آدمی بیرون می‌کشد تا مثل یک تکه یخ سفت شوند!

یوکی اونای- شیطان ژاپنی

آساگ در فرهنگ سومری‌ها | Asag

آساگ یکی دیگر از ترسناک‌ترین شـیاطین دنیا است. این شیطان از فرهنگ سومری‌های باستان سرچشـمه گرفته است. او انســان‌ها را با طب‌ها و سر دردهــای شـــدید می‌کشد و ظاهر بسـیار زشت و کـریهی دارد. در فرهنگ سـومری‌ها، آسـاگ می‌تواند ماهی‌هـای مـرده را در آب

زنده کند و به شیطانی آبزی تبـدیل کند. هم نشـینان این شــیطان، فرزنــدانش هســتند که از او و زنــان مــرده گورستان‌ها ایجاد شده‌اند! آساگ، باعث درد و رنج مــردم و همچنین وسوسه آن‌ها به کارهـای وحشـتناک و بسـیار بد است.

آساگ

شیطان بزرگ فلاروس | Flauros

فلاروس یک اهریمن و شیطان دیوانه مــونث است که از گذشته، حال و آینده خبر دارد و قربانیانش را زنده زنــده می‌ســوزاند! دشــمنان او بیشــتر کســانی هســتند که از دســـــتوراتش ســـــرپیچی می‌کنند. هنگـــــامی که او با دشمنانش رو به رو می‌شـود، بـدون اسـتفاده از هرگونه بــالی در هــوا حــرکت می‌کند و موهــای بلونــدش را به موهــایی به رنگ خــون واقعی تبــدیل می‌کند! فلاروس یکی از ترســـناک‌ترین شـــیاطین دنیا و خطرنـــاک‌ترین موجودات روی کره زمین است!

شیطان بزرگ فلاروس

فورفور در فرهنگ مردم لاتین | Furfur

فورفـــور را به نـــام "فورســـیفر" (Furcifer)ـــ هم می‌شناســند. این کلمه در فرهنگ مــردم لاتین به معــنی آدم پست و رذل است. گفته می‌شود که فورفرو یکی از رهبران جهنم است و پیروانش که تعدا کمی هم نیستند، در جهنم پشت سر او راه می‌روند. او صـــــدای کلفت و بسـیار خشن و نفسی بد بو و آتشـین دارد و همـواره به شکل یک گوزن در انظار عمومی ظاهر می‌شود. لاتین‌ها

اعتقاد دارند که او می‌تواند زنان و مردان غریبه را با یک نگـــاه عاشق هم کند و همچـــنین قـــادر است در هنگـــام طوفان‌های سهمگین فرمان‌هـای عجیب و غریـبی صـادر کند. مردم آمریکای جنـوبی تـرس زیـادی از این شـیطان دارند. برخی از خرافاتی‌ترین مـردم این منطقـه، هرگـاه یک گـــوزن می‌بینند راه خـــود را کج می‌کنند و تصـــور می‌کنند که او یک شـیطان است که قصد فـریب و آذار و اذیت آن‌ها را دارد.

فورفور شیطان لاتین

دولاهان در فرهنگ مردم ایرلند | The Dullahan

در فرهنگ عامیانه مـردم ایرلنـد، دولاهـان یک شـیطان ظـــــالم و وحشـــــتناک است که ســـــوار بر اسب در جشـنواره‌هایی خـاص و بعد از غـروب خورشـید ظـاهر می‌شود. این سوار، سر ندارد و تماما سیاه پـوش است! او به وسیله دستش، سـرش را بـالا نگه می‌دارد تا بتواند دور دست‌ها را ببینید! اگر آنقدر بدشانس باشـید که یکی از این شیطان‌ها را ببینید و اگر به نگاه کردن به او بیش از چند ثانیه ادامه دهیـد، یکی از این دو اتفـاق برایتـان خواهد افتاد. یا یک سطل بزرگ خـون تـازه از آسـمان بر سر شما فرو می‌ریزد! و یا چشـمانتان ناگهـان می‌ترکد! بنـابراین حـتی اگر آنقـدر بدشـانس بودید که یکی از این شـیطان‌ها را دیدیـد، هرگز به او زل نزنید و فقط فـرار کنید.

دولاهان شیطان ایرلندی

آسمودئوس در فرهنگ ایران باستان | Asmodeus

در فرهنگ عامیانه فارســـی، این شـــیطان به عنـــوان شیطان خشم شناخته می‌شود و برخی به آن آعشـما دوا (Aeshma deva)ـ می‌گویند. از این موجــود در بــرخی کتاب‌های باستان نـام بـرده شـده است. شخصـیت سـارا توسط این دیو بارها شکنجه شده است.

آسمودئوس شیطان ایران باستان

هر بار که سارا تلاش کرد ازدواج کنـد، این شـیطان قبل از ازدواج آن مـرد را کشت! به هر حـال آسـمادئوس هم یکی از ترســـناک‌ترین شـــیاطین دنیا در فرهنگ فارسی است.

چهره‌ها و نام‌های شیطان

واژه شیطان هم، نام عام و هم نام خاص است، و میان اهل کتاب به معنای دشمن و ترجمه‌ی لفظ یونانی آن، «دیابولس» است که به معنای سخن‌چین است و از لفظ یونانی «دیابولو» به معنای تهمت زننده و پنهان کننده گرفته شده است. در زبان عربی نیز از لفظ «شطن» گرفته شده و به معنای خبیث و متمرد و بازگشته از راه حق است. در کتاب مقدس آن را...

پایگاه جامع فرق ادیان و مذاهب_ واژه شیطان هم، نام عام و هم نام خاص است، و میان اهل کتاب به معنای دشمن و ترجمه‌ی لفظ یونانی آن، «دیابولس» است که به معنای سخن‌چین است و از لفظ یونانی «دیابولو» به معنای تهمت زننده و پنهان کننده گرفته شده است. در زبان عربی نیز از لفظ «شطن» گرفته شده و به معنای خبیث و متمرد و بازگشته از راه حق است. در کتاب مقدس آن را «ابدون» و «اپلیون» یعنی هلاک کننده، فرشته جهنم، «بعلزبول» به معنای خدای فرار، «بعلزبوب» به معنای مدفوع، «بلعیال»، رئیس این جهان، رئیس دیوها، خدای این جهان، ابلیس، قاتل، پدر دروغ‌گویان، اهریمن و اژدها، مار قدیم، دشمن و شیر غران هم گویند. در انگلیسی «اویل» به معنای چیز بسیار بد است و گاهی بر شیطان یا یاران او اطلاق می‌شود. و «دوئل» به معنای شیطان به کار می‌رود که در زبان یونانی به معنای متهم کننده و شاکی است.

شیطان را الهۀ سیاه هم گفته‌اند و اهریمن که در آیین زرتشت، مظهر شر و ناخوشی و پلیدی است و

«مونس‌تر» به معنای هیولای بـزرگ می‌تواند بر شـیطان و یـارانش اطلاق شـود. متـون یهـودی، گمانه‌زنی‌هـایی راجع به فرشتهٔ شر به نـام «بیلیـارد» دارند که به عنـوان آخـرین دشـمن خـدا ایفـای نقش می‌کند. همچـنین کلمه «دیمن» که در افسانه‌های یونان به معنای خدای باقدرت و روح شـریر جـنی و شـیطان به کـار می‌رفته در بـرخی متون و فیلم‌های غربی به جای شیطان و یارانش به کار می‌رود. مثلاً در فیلم «طـالع نحس»، نـام کـودکی که فرزند شـیطان و رئیس شـیطان پرسـتان است و عـدد 666 بر سر او حک شـده، «دیمین» است. در سـنت مسیحی - یهودی به موجـودات معنـوی و روحـانی که در مخـالفت و شـورش علیه خـدا و آسـیب رسـاندن به انسان‌ها مانند شیطان هستند، «دیمن» گفته می‌شود.

نماد ابلیسک که همان سر سـتون‌های سـنگی مخـروطی شکل خورشید پرستان است، از لفظ ابلیس گرفته شـده است. امـروزه این نمـاد به وفـور در کشـورهای غـربی مـورد اسـتفاده قـرار می‌گـیرد و فیلم‌هـایی مانند طـالع نحس (انتهای فیلم در قبرسـتان) اسـتفاده می‌شـود. در سه گانـهٔ اربـاب حلقه‌ها نـیز، «سـایرون» که محـور نیروهای شـیطانی است به صـورت چشـمی درخشـان بر فـراز نمـاد ابلیسک به تصـویر در آمـده است. علاوه بر این‌ها در کتاب مقدس به شیطان، وحش یا جانور عجیبی که از چـاه بی‌انتها بـیرون خواهد آمد اطلاق شـده است. البته وحش در کتـاب مقـدس به دو جـانور عجیب هم اطلاق شده که متابعان اژدها (شـیطان) هسـتند و مـردم را به تبعیت از دستورات شیطانی فـرا می‌خوانند. یکی‌از آن‌ها هفت سر دارد و ده شاخ و روی هر شاخ او یک تـاج است و روی هر سر او نـام کفر آمـیزی نوشـته شـده

است، این جانور شبیه پلنگ است با پاهایی مثل خرس و دهانی چون شیر که اژدها تمام قـدرتش را به او می‌دهد و تمـــام مـــردم دنیا به جز دین‌داران (مســـیحی) او را پرسـتش می‌کنند! این جـانور از دریا بـالا می‌آید. جـانور دوم که از زمین بـالا می‌آید دو شـاخ مثل قـوچ دارد. او صدای وحشتناکی چـون اژدها دارد و از آسـمان، آتش به زمین می‌آورد و مـردم دنیا را به تبعیت از جـانور اول و درست کـــردن مجســـمه‌ای از او و پرســـتش وی وادار می‌کند. به علاوه این موجـود همه را مجبـور می‌کند که علامت مخصـــوص جـــانور را بر روی دست راست یا پیشانی خود بگذارند و بدون داشتن عـدد 666 نمی‌تـوان شغلی به دست آورد یا چیزی خرید. [1]

مفسران مسـیحی در تفسـیر این دو جـانور و منظـور از آن‌ها در مکاشـــــفات یوحنا اختلاف نظر دارند ولی در دنیای هـنر و سـینما این تصویرسـازی‌ها دست مایـهٔ آثـار گوناگونی درباره شیطان شده است زیرا جذابیت دیداری و هیجان بسیاری دارد. بـرای نمونه در فیلم پسر جهنمی موجـود شـیطانی سـتارهٔ فیلم با رنگ قرمز خـود یـادآور دوزخ است و در صـحنه‌ای دو شـاخ قـوچ مانـنـدش رشد می‌کند که او با شکسـتن آن‌ها شـرارت را از وجـود خـود دور می‌ســـازد. موجـــود دیگـــری که در بســـیاری از فیلم‌های‌هالیوود وجـود دارد دجـال است. در روایت‌هـای مسیحی دجال را ضد مسیح یا مسـیح دروغین دانسـته‌اند که دروغگوست و اتحـاد ناسـوت و لاهـوتی عیسی در یک بدن را نفی و به جسمانی بودن خـدا خدشه وارد می‌کند. در روایت‌هـــای اســـلامی دجـــال، صـــیغهٔ مبالغه از ریشه «دجل» است که به معنای بسیار فریب کار و کذاب است و پیش از ظهور امام زمـان (علیه‌السـلام) می‌آید و خلق

را فـریب می‌دهد و مـردم بر گـردش جمع می‌شـوند. در کتاب‌های عهد عتیق که برای یهودیان اسـت، واژه دجـال نیامده ولی برخی مفسران کتاب مقدس از بـرخی مفـاد سفر دانیال در عهد عتیق پی به دجال برده‌انـد، در جـایی دانیـال نـبی (علیه‌السـلام) در رؤیـایی چهـار جـانور را می‌بیند که چهارمی بسیار هولناک است و قربانیان خـود را با دندان‌های بزرگ و آهـنینش پـاره و بقیه را زیر پا له می‌کند.

این مکاشفات سبب آفرینش آثار زیبایی درهالیوود شـده و مخاطبـان بسـیاری را هم جـذب کـرده است. در پایـان فیلم پسر جهنمی، شـیطان را می‌بیـنیم که شـبیه شـاخ‌های بسـیار بـزرگ و پیچیـده‌ی بز است و پسر مو قرمز دوزخی او را نـابود می‌کند. البته خـود این پسر دوزخی قرار بود کلید قـدرت شـیطان در دنیا باشد که به واسـطهٔ عشـق، راه ورود شـیطان به دنیا را می‌بنـدد. در این فیلم موجودهـای شـیطانی و یـارانش، آلمانی‌هـای نازی هسـتند که موجودهـای عجیب و شـروری را به نـام سـموئل از دل مجسـمه‌ای از ایـران باسـتان بـیرون می‌کشـند تا راه را بـرای تسـلط شـیطان اصـلی همـوار کنند. در فیلم طالع نحس نیز فرازهایی از کتاب دانیال و مکاشـفات آخر الزمـانی یوحنا خوانـده می‌شـود سـپس مبارزه با شیطان آغاز می‌گردد البته در قسمت پنجم این فیلم برای یافتن ابزاری بـرای مبـارزه با شـیطان باید به اورشـلیم (بیت المقـدس) رفت. بخشی از هزینه‌هـای قسمت دوم و سـوم این فیلم را دولت اسـرائیل پرداخته است.

لوسیفر به معنای آورنده نور است. در یونانی «Lux» به معنـــای نـــور و دارای درخشش و «Ferre»ــ به معنـــای آورنده است. «اشـعیا»، آن را بـرای پادشـاه بابل به کـار بـرد و گفت که او سـتاره‌ای است که از آسـمان افتـاده است. بعـدها قـدیس جـروم و دیگر نیاکـان کلیسا از این عنوان اشعیای نـبی بهره‌مند شـدند و لوسـیفر را یکی از نام‌های شـیطان دانسـتند. به نظر آن‌ها شـیطان پیش از آن‌که به سـبب غـرورش از آسـمان اخـراج شـود، نـامش لوسـیفر بـود. «تروتـولین» و «اوریـژن»، لوسـیفر را با شیطان یک شخص می‌دانند ولی در دایره المعـارف دین، لوسیفر بزرگ‌تـرین پسر شـیطان معـرفی می‌شـود. [2] لوسیفر در روایت‌هـای مسـیحی، همـان «عزازیل» است که می‌گویند از مشـرق به سـرزمین‌های مسـیحی رفته است. عزازیل در اصل واژه‌ای عبرانی است. لوسیفر در افسانه‌های یونان، «تیتـان»، فرزند «پـاتیتوس» است که در برابر اقتـدار «زاوش» (زئـوس) رئیس خـدایان یونـان شورید و آتش را به انسان هدیه داد و به همین دلیل یکی از نمادهـای مهم شیطان‌پرسـتان آتش است. در نسـخه لاتین کتاب مقدس، لوسیفر کاربردهای دیگری نیز داشته است: توصیفگر ستاره صبح، نور صبح [3]ـ و صورت‌های فلکی منطقـهٔ الـبروج [4]ـ حضـرت عیسی بن مـریم هم بدین نام خوانده شده [5]ـ و پادشاه بابل را نیز چنین ندا کرده‌اند. [6]ــ بز بـافومت هم یکی از نمادهـای اصـلی شیطان‌پرسـتان و کابالیست‌ها و فراماسـون‌ها است که بدین صورت نقاشی می‌شود: بزی به صـورت چهـار زانو روی کـرهٔ زمین نشسـته که شـاخ‌های بلنـدی دارد و بین شاخ‌هایش شعله‌ای فروزان است و پنج ضـلعی پنتـاگرام بر پیشانی او نقش بسته است.

در فرهنگ یهـودی از اهـریمن شب به نـام «لیلیث» یـاد شده که احتمالاً نامش از دیو بابلی «لیلیت» گرفته شـده است. در نظر یهود او همسر نخست حضـرت آدم بـود که چون حاضر به پذیرش برتری شوهرش نشد حـوا جـای او را گرفت. خداوند تمام فرزندان «لیلیث» را نابود کرد، از این رو او به فرزندان آدم حسد می‌ورزد و هر گـاه بتواند آن‌ها را نابود می‌کند. در ادبیات کابالایی وی نماد شهوت جســمی و وسوسه‌های جنسی است. البته در ســینمای غرب، شیطان به صورت مرد به تصویر در می‌آیــد، به جز در موارد نادر مثل فیلم «مسـحور» شـده که شـیطان به شکل آشکارا یک زن است. معمولاً دیوهـای زن روح‌هـای پلیـدی هسـتند که هم آغـوش مـردان می‌شـوند. در فیلم دروازه نهم شـــیطان زن است ولی بـــاز هم بیشـــتر منتقدان آن را با یکی از همـان روح‌هـای بد جنس مـؤنث اشتباه گرفته‌اند. [7][8]

پی‌نوشت:

[1]. مکاشفه یوحنا، 18:13.

[2]. Jones، Encyclopedia of religion، بی‌تا، بی‌جا، ج 13، ص 115.

[3]. ایوب، 17:11.

[4]. ایوب، 32:38.

[5]. پطرس، 9:1؛ مکاشفه یوحنا، 16:22.

[6]. اشعیا، 12:14.

[7]. مراجعه شود به: اسطوره‌های صهیونیستی سـینما، فرج‌نژاد، محمد حسین، نشر هلال.

[8]. بی‌نقاب، حسین عـرب، نشر صـهبای یقین، 1393، ص 173.

خدایان در سپهر باستان

ژاپن سرزمین اسطوره‌ها و افسانه‌هاست. بسیاری و گوناگونی افسانه‌های ژاپنی را می‌توان با گوناگونی جغرافیایی و اقلیمی این کشور پیوند داد. ژاپن مجمع الجزایری به شکل یک کمان و به درازای یک هزار مایل درمیان اقیانوس آرام و دریای ژاپن کشیده شده است. گفته می‌شود این کشور از 6800 جزیره بزرگ و کوچک ترکیب یافته است. از میان این جزایر، هوکائیدو (Hokkaido)، هونشو (Honshu)، شیکوکو(Shikoku) و کیوشو (Kyushu)ـ چهار جزیره بزرگتر و اصلی، و یوکوهاما و کابه از مهمترین بندرهای ژاپن شمرده می‌شوند. یوکاهاما، کابه و دو شهر توکیو و هیروشیما در جزیره هونشو قرار دارند؛ این جزیره در واقع جزیره اصلی و میانی ژاپن است.

ژاپن دارای قله‌های بلند و آتشفشان، آبشارها، دریاچه‌ها، چشمه‌های آب گرم، زلزله، توفان، موجهای ناشی از جزر ومد و سرزمینی با رودهای خروشان و جنگل‌های انبوهست. مردم ژاپن چه به خاطر موقعیت جغرافیایی و چه به دلیل اتکا به خود، دیرزمانی از تاریخ خود را در انزوا و جدایی از سرزمین‌های دیگر سپری کرده‌اند. ولی شاید همین انزوا آشنایی آن‌ها را با طبیعت و جهان بیشتر و بیشتر کرد و این آشنایی و شناخت زمینهٔ آفرینش افسانه‌های بومی را فراهم کرد. افسانه‌هایی که با نمودهایی از منطقه‌های مختلف این سرزمین پیوند دارد. 286 سال پیش از میلاد در کوه معروف «فوجی» ژاپن که کوهی مقدس شمرده می‌شد، زلزله مهیبی رخ داد که ویرانی‌های بسیار به جا گذاشت.

این رخداد شاید زمینه ساز افسانه‌ای در باره این کوه است. برپایه این افسانه کوه «فوجی یاما» مادینه و کوه «هاکو» یا «کاکو»، نر است. در این افسانه گفته می‌شود از بودا پرسیدند: فوجی بلندترست یاهاکو؟ بودا لوله‌ای از قله فوجی به قله‌هاکو وصل کرد و مقداری آب در آن ریخت. آب به سمت قله فوجی سرازیر شد. فوجی خشمناک از حسد زنانه بر سرهاکو کوبید و با شکستن جمجمه او قله‌هاکو هشت پاره شد. از آن به بعدهاکو از فوجی کوتاه‌تر شد.

آیین شینتو

یکی از دلایل زیادبودن افسانه در ژاپن مربوط به آیین شینتو(Shinto) است. ژاپن سرزمین درختان بومی سرو ژاپنی، گیلاس ژاپنی شکوفه‌های هلوی بهاری و درختان افرای زرین و سرخ پاییزیست. در آیین شینتو بسیاری از این نمودهای طبیعت مانند یک آتشفشان، درخت هلو و جز آن، یک انسان، روح و یا «کامی» شمرده می‌شود. در این آیین بسیاری از درختان و جانوران پیک خدایانند و در اساطیر این سرزمین نقش اساسی دارند. پرستشگاهها و معابد بودایی و شینتویی در مناطق جنگلی و کوهستانی ژاپن از زیباترین آثار دست ساز انسان است. یکی از این معبدها، معبد منطقه نی کو (Nikko) در چند صد کیلومتری توکیو، آرامگاه شوگون‌های (SHogun) توکوگاوا (Tokugawa) است. آیین شینتو برخلاف سایر ادیان بدون آموزه‌های اخلاقی و متکی بر باور به زندگانی پس از مرگست. در این آیین از پاداش و کیفر پس از زندگانی زمینی خبری نیست و چنین باورهایی پس از آشنایی ژاپنی‌ها با آیین بودا در این فرهنگ پیدا

شد. آیین شینتو نسب نامه و کتاب خاصی ندارد و اصـول آن متکی بر نیـــایش طـــبیعت و نیاکـــان و احـــترام به ایزدبانوی خورشید، اماتراسو و منسوبان اوست.

بیشتر بخوانید

خردادگان

اسطوره آفرینش در ژاپن

در افســانه کودکــانه‌ای در ژاپن گفته می‌شــود: قنــات مـاهی بـزرگی در ژرفـای دریاها خـواب بـود. این قنـات ماهی که نخستین قنات ماهی بود روزی از خـواب بیـدار شد. حرکتی کرد و از حرکت او جزر و مـدی شـگفت پدید آمد و دریا توفـانی شد و جزیره‌هـای ژاپن شـکل گـرفت. ولی اسطوره آفرینش ژاپن روایت کهن‌تری دارد:

در روایت کهن‌تر اســـــطوره آفـــــرینش در ژاپن گفته می‌شـود نی اسـتواری از اقیـانوس روغـنی آغـازین سر برآورد و به خدا بدل شد. در همان دم دوخدای نر و مـاده از او هســتی یافتند. از این سه گانه کمــتر ســخن گفته شـده ولی نسل ایـزدان و ایزدبـانوان در بهشت از همین سه گانه هستی یافت. بین ایزدان و ایزد بـانوان دو ایـزد به نامهای ایزاناگی و ایزانـامی هسـتی وشـهرت یافتند. ایزانامی ایزدبانویی جذاب و ایزاناگی ایزدی جـذاب بـود. این دو ایـــزد از پلی که رنگین کمـــان نامیـــده می‌شد از آسمان فرود آمدند. ایزانـاگی نـیزه خـود را در اقیـانوس آغازین فروبرد و بـیرون کشـید. با بـیرون کشـیدن نـیزه قطــره‌ای آب از نــوک نــیزه چکید و ســخت شــد، از این سخت شدگی جزیره ئونو_کورو (Ono_Koro)، به معـنی

“ســـخت شو” پدید آمد. این اســـطوره از کهن‌تـــرین نمادهای پرستش آلت نرینه در اساطیر ژاپن است.

ژاپنی‌هــای باســتان ایزانــامی و ایزاگــامی را خــواهر و برادری می‌دانستند که در ئونوکــورو با هم ازدواج کردند. آن‌ها هــنر عشــقبازی را از دو دم جنبانک آموختند. هنــوز هم دیدن این پرنده برای ژاپنی‌ها یادآور نخستین نیاکــان آن‌ها ست. ژاپنی‌ها باور دارند حتی خــدای مترســکها هم نمی‌تواند این پرنـــدگان مقـــدس را بترســـاند. می‌گویند سرزمین‌ها و نمودهــای طــبیعی بســیاری مانند آبشــارها، کوهها، درختان، گیاهان و بــاد از این دو خــدا زاده شد. با زایش باد آفرینش ژاپن کامل شد. باد، با راندن مه تــیره، سیمای ژاپن را از پــرده‌ای مه آلــود بــیرون کشــید. بنــابر اســاطیر ژاپن، نخســتین فرزند ایزانــامی و ایزانــاگی به خاطر پیشگام شدن ایزانامی در ازدواج به شــکل ســتاره دریایی سِــقط شد و او را به دریا افکندند. ولی فرزنــدان دیگر آن‌ها ماندند و آخرین فرزند آن‌ها که تولدش با مرگ مــادر همــراه بــود؛ خــدای آتش بــود. پس از به دنیا آمــدن خدای آتش ایزانامی دچار تب سوزانی شد و مرد. پس به جهان زیرین (یومی Yomi، ســرزمین تاریک) کــوچ کــرد. ایزانــاگی به رغم مخــالفت ایزانــامی در پی او به یــومی رفت. ایزانـــامی به یـــاری ارواح مادینه زشت رویِ دیـــار یومی شوی خود را از جهان زیرین بیرون راند. ایزانــاگی به دنیای زندگان بازگشت. هنگام خروج ایزانــاگی از دیــار یومی ایزانــامی فریــاد زد به جــرم این نافرمــانی هر روز هزار نفر از ساکنان زمین را نابود خواهم کرد. ایزانــاگی پاسخ داد: من نــیز هر روز هــزار و پانصد موجــود تــازه را هستی خواهم داد. ایزاناگی به پیمان خود وفــادار ماند و پس از برگزاری مراسمی آیینی برای زدودن آثار سفر به

جهـــان زیـــرین، خـــدابانوی خورشـــید و الهه بـــزرگ و شکوهمندی، اماتراسو، خدای ماه و شب، تسوکی یومی، و خـــدای توفـــان و نرینه شـــکوهمند زودخشم و چابک و هولناک، تاکهاوا-سوســانو را زاد. گفته می‌شـود این سه خدا از چشمان ایزاناگی هستی یافتند.

داســـتان ازدواج ایزانـــاگی و ایزانـــامی هســـتی یـــافتن طبیعت، و جدایی آن‌ها ناپایداری زنـدگی و پیـدایی مـرگ را روایت می‌کند. اســطوره شناســان (میرچا الیــاده) با بررسی اســـــاطیر ژاپن یه این نتیجه رســـــیده‌اند که در اساطیرژاپن دو خدای ایزاناگی (یا ایزاناجی) و ایزانـامی نخست جـــــدا از هم نبودند. آن‌ها با یکـــــدیگر گـــــونه‌ای بی‌نظمی (Chaos)ـ را می‌ســاختند که مانند تخم مـرغی بود که در میانش بذری نهفته باشد. زمانی که آســمان و زمین به این تـــرتیب در هم آمیخته بـــود دو اصل نرینه و مادینه هنـوز وجـود نداشت. بنـابراین می‌تـوان گفت این بی‌نظمی نمایانگرِ کلیت کامل و در نتیجه دو جنسی بوده است. جدایی آسمان از زمین نخستین عمل زایش کیهان و گسستگی پیوند خاستگاهی را بیان می‌کند. این مرحلـهٔ آفرینش خود را اینگونه روایت می‌کند که جزیـره کوچـک، ناپایـدار و بی‌شـکل گـردی بـود که دریا آن را دربر گرفته بـــود. در میانه این جزیـــره یک نی وجـــود داشت که از او خـــدایان زاده شـــدند. تولد خـــدایان نمـــادپردازی مراحل مختلف ســازمان یـــافتگی جهـــان را نشـــان می‌دهد. نی بذریست که میتـــوان آن را میـــان تخم مـــرغ کیهـــانی تشخیص داد. مانند یک زمینه گیاهیست و نخستین شکلی ست که زمین_مـادر به خـود می‌گـیرد. بلافاصـله پس از جدایی آسـمان و زمین نـیز خـود را د رشـکلهای انسـانیِ مرد و زن متجلی می‌کنند.

بیشتر بخوانید

هوشنگ و کشف آتش

در کتاب نیهونجی (Nihongi)،یکی از کتابهای مقدس ژاپن، آمده است: سه خدای آسمانی به آسمان و زمین فرمان می‌دهند که آفرینش را کامل کنند و سرزمین ژاپن را بیافرینند. در حالیکه بنا بر سایر متون ژاپنی مربوط به پیدایش کیهان، مانند کوجی کی (Kojiki)، یکی دیگر از کتابهای مقدس ژاپن، نمی‌توان گفت که سه خدای آسمانی پیش از جدایی آسمان و زمین، هستی داشتند یا پس از این جدایی در آسمان پدیدیار شدند. بنابراین در باره اسطوره آفرینش در ژاپن با دو روایت کاملا متفاوت مواجه هستیم.

خدایان باستانی ژاپن

آیین‌های شینتو و بودا دو آیین باستانی ژاپن هستند. آیین بودا از سرزمین‌های دیگر به ژاپن رسید، بنابر این می‌توان گفت اسطوره‌های ژاپن از آیین شینتو برآمده است. خدایان شینتو بسیارند. به روایتی آن‌ها 8 میلیون خدا دارند که بر این شمارباید قهرمانانی را که به مقام خدایی رسیده‌اند را نیز اضافه کرد. هشت در اساطیر ژاپن نماد کمالست. در افسانه ایرانامی و ایزاناگی و آفرینش ژاپن، صحبت از هشت خداست. اژدهایی که به دست سوسانو کشته می‌شود و در دُمِ خود شمشیری پنهان دارد نیز هشت سر دارد. همچنین هنگامی که اماتراسو خدای خورشید در غار پنهان می‌شود هشت خدای آسمان و از آن شمار خدای کوهستان و خدای خلنگ زارها برای رهایی جهان از تاریکی چاره‌ای

می‌اندیشند. خدای کوهستان هشت تاج از 500 شاخ و برگ درخت مقدس ساکاکی، و خدای خلنگ زارها هشت تاج از گیاهان مختلف فراهم می‌کنند و خدایان دیگر این تاج‌ها را با گوهرهایی می‌آرایند و آن‌ها را روبروی در غار به درخت ساکاکی می‌آویزند. همچنین گفته می‌شود هنگامی که ایزاناگی پیش از تطهیر در سرزمین یومی (جهان زیرین) توسط هشت تندر تعقیب شد عصای جادویی خود را زمین انداخت و عصا راه هیولا را بست.

در دوره‌های بعدتر خدایی دیگر به این هشت خدا افزوده می‌شود که خدای جنگ است وهاچیمان نام دارد. همچنین خدای دیگر ژاپن امپراتور ثوجین پسر ملکه جنگجوست که پس از مرگ به مقام خدایی می‌رسد. در ژاپن گاهی می‌بینیم کوهی را خدا می‌دانند. آن‌ها باور دارند کامی (یا روحِ) کوه از مردمانی که در جوار کوه زندگی می‌کنند نگهداری می‌کند. در آیین شینتو ژاپن هر چیز از حیوان و گیاه و جماد دارای روح یا کامی ویژه خودست.

خدایان در چین باستان

فرمانروای آسمان، بزرگ‌ترین خدای چینیان بـود که قبلاً از او یاد کردیم. این خدا در هر دوره، اسم خـاصّ خـود را دارد. از اســامی او:یو-دی، فرمــانروای یشــم، “هوانگ دی”، “شانگ دی” رامی‌توان برشمرد. این تعـدّد اسـامی بی‌ارتباط با تغیـیر سلسـله‌ها و پادشـاهان زمیـنی نبـود. «در آیین “کنفسیوس” شانگ دی از مقـام خـدایی تـنزّل می‌یابد و از او تنها به عنــوان آســمان، “تــاین”، یــاد می‌شود. امّا در این نقش نیز آسـمان را قـدرت بسـیاری است که همه چیز را می‌بیند و می‌شنود و بـرای او نجـوا همانند صـدای تنـدر است و هیچ چـیز از چشم او پنهـان نیست.»[1]امّا در بسیاری از اسطوره‌ها واعتقادات، این قدرت را در او نمی‌بینیم. برای مثـال مسـئولیّت گـزارش رفتار خانواده به او، بر عهده‌ی خدای آشپزخانه است. او حتّی از مرگ افراد نیز بـاخبر نمی‌شـود«پس از مـرگ هر فرد زنان خانواده در شب بعد از مرگش به معبد می‌روند تا مرگ خویشِ خود را خـبر دهند». [2]ـ در اسـاطیر چین نظــام خــانوادگی خــدایان، که در اســاطیر بســیاری از ملّت‌ها دیده می‌شود، به نظام دیوانی تبدیل شده است و اغلب برای خدایان بزرگ، همسر و فرزندانی نمی‌بیــنیم. امّا آن‌ها جســمیت داشــته، حتّی غــذا می‌خورند. بــرای نمونه به “یوچیانگ”، خـدای بـاد و “سی‌وانگ‌مو”، خـدای کوهساران اشاره می‌کنیم:«در “شـان‌های جینگ” خـدای بــاد یوچیانگ نــام دارد. در این روایت یوچیانگ چهــره‌ای انسـانی و تـنی چـون پرنـدگان دارد و بر سر و پاهـای او مارهــایی ســبزرنگ رســته است... و دو اژدها او را در اقیـــــانوس به هر سو می‌برند.»[3]«سی وانگ مو زنی

دهشت‌بار است با چهره‌ی انسان، دنـدان بـبر، تن پلنگ و چندین دم، که در غاری مأوا دارد. در این افســانه‌ها سی وانگ مو چهره اش را می‌پوشاند و سه پرنده‌ی سبز فام غذای او را فراهم می‌سازند.»[4] در بعضی از افسانه‌ها می‌بینیم که مانند انسانها دارای مکـان زنـدگی هسـتند و تنها از اطـراف خـود اطّلاع دارند. در افسـانه‌ای مشـهور می‌خـــوانیم که "چنگ هوانـــگِ" شـــهر "ین چنگ" که وظــایف یوهوانگ را در هر منطقه بر عهــده داشــت، به علّت ایجاد دردسر برای پسرکی یتیم و ترک معبد خود، تا ابد شرمنده می‌شود. به طوری که مجسّمه‌ی او هیچ گــاه صــورت نداشت«روزی که پســرک یــتیم بــرای ســوگند خوردن به معبد رفت خـدا در معبد نبـود و ارواح خـبیث و بـدخواه مـوجب لغزیـدن و فـرو افتـادن پسـرک شـدند»[5]این خــدایان و حتّی فرمــانروای آســمان درست مانند درباریان یک امپراتوری هر لحظه ممکن بود مورد تهـاجم دیگران قرار گیرند و به هیچ وجه قـدرت مطلق نداشـتند. برای مثال یک میمـون، ملقّب به "کاشف راز" با پـیروی از "دائوگراییِ" جاودانه، به دانش جادو دست می‌یابد. او قـدرت خـدایان را به چـالش می‌کشد و حتّی فرمـانروای آسـمان را به زانو در می‌آورد. «میمـون پس از هشـیاری بنـــدها را گسست و دفـــتر ثبت اعمـــال و سرنوشت دوزخیان را دزدید و در آن دست برد و نام خـویش و نـام همه‌ی میمون‌هــای خطا کــار را از دفــتر زدود.... وقــتی کاشف راز از سبب انتصاب خود بر اصطبل‌های آسمانی، که رام کــردن او بــود، آگــاه شــد، عصــیان کــرد و به کوهســتان "هواگوئو" گــریخت. ســپاهیان فرمــانروای آسـمان کـوه را در میـان گرفتند و نـبردی سـهمگین در گـرفت، نـبردی که به شکست و عقب نشـینی سـپاهیان

آسمان انجامید... فرمانروای آسـمان به دلجـویی میمـون پرداخت و با انتصاب او به ریاست “بـاغ هلو”ی آسـمانی و خاسـتگاه جـاودانگی، به قـوانین آسـمان گـردن نهـاد. متأسّفانه به هنگام برگزاری جشن جاودانگان در باغ هلو و خاستگاه جاودانگی، فراموش کردند میمون را به جشن دعـــوت کنند و کاشف راز به انتقـــام این بی‌تـــوجّهی خوردنی‌ها و شراب جشن و” هلوی بی‌مـرگی” را خـورد و اکسـیر جـاودانگی را از خـانه‌ی “لائو جـون” دزدید و با خـــوردن آن جاودانه شد. پس کاشف راز به کوهســـتان هـــوا-گوئو رفت و مـــنزوی شد. نافرمـــانی کاشف راز خدایان و بغ بانوان را گران آمد و سرانجام در نـبردی که در گرفت با آن که میمون همه‌ی جادوها را به کار بسـت، اسیر شد و فرمانروای یشم فرمان قتل او را صـادرکرد. فرمان فرمانروای یشم به سبب آن که میمون با خـوردن هلوی بی‌مرگی و اکسیر زندگی جاودانه شـده بـود، غـیر قابل اجـرا بـود[امّا در عـوض او را در کـوره‌ای سـوزان زندانی کردند]... پس از چهل و نُه روز که کوره از تف به سپیدی گراییـده بـود، میمـون دریچه‌ی کـوره را گشـود و آســمان را به تبــاهی تهدید کــرد. پس فرمــانروای یشم وحشت زده بودا را نزد میمون فرستاد تا سبب آرزوی او را در تملّک آســمان بپرسد.»[6]«در اســطوره‌ای دیگر از کتاب شـان‌های جینگ هیـولایی به نـام “گونگ گونگ” در تلاشِ دست یازیدن به قدرت، از یکی از پنج خاقان بزرگ شکست می‌یابد و در حالتی خشماگین کـوه “بوجو” را با شاخ از جای بر می‌کند تا جهان را بر انـدازد. گونگ گونگ نتوانست جهـــان را نـــابود کند اما با از جـــای کنـــدن کوهســتان غــربی که یکی از ســتون‌های آســمان بــود، آسمان را سوراخ کـرد و خورشـید نتوانست در این بخش

از آسمان انجام وظیفه کند و کـار خورشـید در این بخش از آسمان به اژدهایی واگذار می‌شـود که از کـام او آتش می‌بـارد و چهـره‌ای شـبیه انسـان و تـنی چـون تن اژدها دارد.»[7]ـ زمســتان و تابســتان، بــاران و خشکســالی، توفــان و آرامش هــوا و... حاصل تنفّس و حــالات روحی این اژدها-انسان بود.

[1] اساطیر چین، ص178

[2] همان، ص184

[3] همان، ص97

[4] همان، ص120

[5] همان، صص185-186

[6] همان، ص210

[7] همان، ص80

خدایان ایران باستان

اسطوره‌شناسانبرای مطالعه این موضوع به این منابع قدیمی مراجعه می‌کرده‌اند:

1- اوستا

2- بندهش به معنای آفرینش آغازین که کتابی است شامل ترجمه پهلوی (فارسی میانه) از بخش‌هایی از اوستا که دیگر وجود ندارد.

3- تفسیر اوستا و بندهش که «زند» خوانده می‌شود.

4- دینکرد که آن نیز خلاصه‌ای از اوستا است.

در اوستا داستان خدایان و موجودات افسانه‌ای غالباً «یشت»ها آمده است در یشت‌ها اسطوره‌هایی که منشاء ما قبل زردتشی دارند و نوعی ایدئولوژی کافرانه را منعکس می‌کنند در غالب سرودهای گوناگون آمده. مثلاً یشت 5 (آبان یشت) به ایزدبانو «آناهیتا» اختصاص دارد و یشت 10 (مهر یشت) به میترا. از کفرکیشی و تاریخ آن در یشت‌ها که بیرون بیاییم در نیایش‌های زردتشت می‌رسیم که باورهای اولیه‌ی زردتشت است و در آن‌ها نیز اشاره‌های جالبی به خلقت اولیه و یا عناصر سازنده‌ی هستی بر مبنایی کاملاً اسطوره‌ای دیده می‌شود در وندیداد نیز نهایتاً اصل دیدگاه مزدا علیه اهریمن «زردتشتی بازشناسانده می‌شود.» براساس این منابع خدایان ذکر شده در اساطیر ایرانی ازین قرارند.

1- اهوره مزدا وانگره مینو

2- اردوی سور اناهیتا

3- ور ثرغنه

4- میترا

5- ویو

6- تیشتویه [تیشتر، تشتر]

7- آتر

8- هومه (هوم)

در اوستا داستان خدایان و موجودات افسانه‌ای غالباً «یشت»ها آمده است در یشت‌ها اسطوره‌هایی که منشاء ما قبل زردتشی دارند و نوعی ایدئولوژی کافرانه را منعکس می‌کنند در غالب سرودهای گوناگون آمده.

1- اهوره مزدا وانگره مینیو

اهورا مزدا

اهوره مزدا، اهورمزد، اهورامزدا، اورمزدا، اورمزد هرمزد، هرمز، هورمزد، هورمز، ارمس، هرمس، هرمست. تلفظ‌های گوناگون نام خدای بزرگ زردتشیان در زبان‌ها و دوره‌های متفاوت است. معنای اصطلاحی این نام شامل؛ سروردانا، خدای غایی، خیرمطلق، خرد و معرفت آفریننده‌ی خورشید و ستارگان، روشنایی و تاریکی، انسان‌ها و حیوان‌ها تمام فعالیت‌های فکری و جسمی است. معنای تحت اللفظی نام او ازین قرار است:

بخش اول «اهور» از ریشه «اه» که بن هستی و هستن است و بخش دوم «مزدا» که از «من + ز+ دا» به معنای

«فکردهنده» می‌باشد و تـرجمه‌ی آن در شـاهنامه همـان «خداوند جان و خرد» می‌باشد.

معنـای دیگر نـیز حـاکی ازین است که اهـورا به معنـای «سر، سرور، بزرگ و مولا» است و «مزدا» به معنـای به یـاد سـپردن و به خـاطر داشـتن بنـابراین «سـروردانا» ترجمه اهورا مزدا خواهد بود.

دشـمن خـونی اهـورا مـزدا، انگـره مینو یا انگـره مینیو است. انگـره مینو در حقیقت نـام اوسـتایی همـان «اهریمن» یا «اهـرمن» در پهلـوی (فارسی) میانه است. نـامش به معنـای «مینـوی سـتیزگر و دشـمن» آمـده از ویژگی‌های او که نمـاد شر مطلق و بـرهم زننـده نظم و ذاتاً دشمن خوبی‌هاست یکی داشتن سری بزرگ و زشت است که این ویـژگی در شـاهنامه هم به تمـام دیـوان و غولان نسبت داده شده.

اهورا مزدا و اهریمن از ازل تا ابد بـاهم در جنگ بوده‌اند و زندگی در این جهان بازتابی از مبـارزه کیهـانی این دو است محل زنـدگی اهـریمن شـمال زمین است جـایی که تمـام دیـوان «زیید و اصـلاح» از پشت کـوه آمـدن نـیز ریشه‌ای اسـطوره‌ای دارد که در آن تلویحـاً فـرد پشت کوهی یعـنی «دیوسـیرت» که کم کم معنـای «نـادان» به خـود گرفته است. اهـریمن به 3 شـکل غـیر از شـمایل خودش ظاهر می‌شود. 1ـ چلپاسه (مارمولک) 2ـ مار 3- جوان

انگره مینیو خود خالق دیوان دیگر نیز هست مثلاً (ایشمه و دیو خشم) یا اژی دها که همان ضحاک شـاهنامه باشد. وی گر چه در شاهنامه پادشاهی ماد دوش توصیف شـده

اما در اوستا دیوی است سه سر، شش چشم و سه پوزه که بدنش پر از چلپاسه و عقرب است.

به هر حال آنچه براساس متون زردتشی بر می‌آید در آخرالزمان نهایتاً این اهورامزدا است که بر اهریمن غلبه می‌کند و او را برای همیشه از بین می‌برد و پس از آن تنها خیر و نیکی و نور و سلامتی در جهان باقی خواهد ماند.

معنای اصطلاحی این نام شامل؛ سروردانا، خدای غایی، خیرمطلق، خرد و معرفت آفریننده‌ی خورشید و ستارگان، روشنایی و تاریکی، انسان‌ها و حیوان‌ها تمام فعالیت‌های فکری و جسمی است.

2- اردوی سور آناهیتا:

این عنوان اوستایی ایزد بانویی است که ما با نام آناهیت، آناهیتا و ناهید در پهلوی می‌شناسیم آناهیت که تلفظ صحیح آن اناهیت است از دو بخش تشکیل شده است» «اَ» که ادات نفی است و آهیت یعنی آلوده و پلید و بنابراین اناهیت به معنای به دور از/پلیدی/ است. چون اَ به آهیت رسیده و تلفظ آن را مشکل کرده است یک «ن» به آن میان اضافه شده که در کلمه «انایران» یعنی مملکت خارجی و غیر ایرانی نیز دیده می‌شود و یا «انیران» که تلفظی آسانتر از همین واژه است.

آناهیتا ایزدبانوی همه آب‌های روی زمین است و سرچشمه اقیانوس کیهانی او برگردونه‌ای سوار است که 4 اسب او را می‌کشند: باد، باران، ابر و تگرگ او را پاک کننده تمام صلب‌ها و رحم‌ها می‌دانند و تصفیه کننده شیر در سینه مادران از آن‌جا که با زندگی در

رابطه‌ای مســتقیم است جنگجویــان هنگــام نــبرد به او متوسل می‌شده‌اند و پیروزی را از او طلب می‌کردند.

اهورا مزدا

آبــان یشت دربــاره اوست و هنگــامی که زردتشت از او می‌پرسد چگونه او را می‌پرستند پاسخ می‌دهد:

- از هنگــام برآمــدن خورشــید تا به وقت فــرو رفتن خورشــید از این «زور» [نــوعی آب مقــدس] من تو تــوانی نوشــید (ونــیر) آتربانــانی [آتش‌بــان] که از پرسش و پاسخ آگاهند و خردمند آزموده‌ای که کلام مقدس در او حلول کرده باشد.

همین جمله کوتاه درباره این دوشــیزه زیبــای تــاج بر سر که در آســمان است و بر تــاجش صد ســتاره دارد و در گوشش گوشــواره چهــار گــوش، نشــانه‌هایی از تفکــرات مســیحی و بــودایی را دربــاره نوشــندگی و حلــول کلام مقدس در بدن موبد و... نیز نشان می‌دهد و خدا می‌داند که کدام مقدم بوده‌اند.

خدایان ایران

در دوره‌ای که آریاها در فلات مرتفع ایـــرانی مســـتقر می‌شوند زبـان آن‌ها با سنسـکریت ودایی تفـاوت بسـیار کمی دارد. در همان زمـان برادرانشـان که دره‌ی سـند را اشغال کرده‌اند و در شـرف دخـول به دره‌ی گنگ هسـتند به این زبان صحبت می‌کنند. دین‌های آن‌ها نـیز به همـان نسـبت به هم خویشـاوندی دارد. همچـنین در دوره‌ای که قـــدیمی‌ترین مـــدارک ما به آن تعلق دارد، میـــان آن‌ها همسانی‌های ساختی (1) به حد کافی به چشم می‌خورد، برای این که به ما امکان دهد تا ببینیم که میراث مشترک عبارت از چیست.

در ماوراء این میراث هند و ایـرانی، سـاختی اجتمـاعی و دینی را می‌توان دید که باید مربوط به همه ملت‌های هند و اروپایی باشد.

یک تثلیث اجتمـاعی، در اسـاس این طـرح ذهـنی وجـود دارد. جامعه و هم چنین مجموعه‌ی خدایان هند و اروپایی شامل سه مقام است که با سه طبقه‌ی اجتماعی بنیادی مطابقت دارد. در بالاترین مقام، فرمانروایی، به صورت دو پدیده خود یعنی پادشاهی و مقام روحانیت جای دارد. در زیر آن مقام ارتشـتاری واقع است و سـرانجام مقـام کشاورزی و هر چه شامل آن می‌شود: دارایی، باروری و تندرستی.

این تثلیث در مجموعه‌ی خدایان ودایی منعکس می‌گـردد. دو صورت از فرمانروایی در این مجموعه یکی به صورت ورونا (2) متجسم می‌شود که شاه جادوگر و فرمانروای سنگدل است و گناهکاران را با بندهای نـامرئی قـدرتش

به زنجـیر می‌کشد و آنـان را با مـرگ و بیمـاری در هم می‌کوبد و گـاهی قربانیهـای انسـانی طلب می‌کند و نگبهـان رتا (3)ـ نمـاد نظـام جهـانی و آیینـی نـیز هست. دیگـری به صـورت میـترا تجلی می‌کند که خـدایی موبد و قانون‌دان، نگاهدارنده‌ی پیمـان و قـولِ داده شـده است. در کنار آن‌ها یا بهتر بگوییم به دنبال آن‌ها ایزدان دیگـری چون اریامن (4) و بغ (5) را می‌توان یافت.

در مقام دوم، خدایان ارتشتار را می‌یابیم. ایندرا (6)ـ در مرتبه‌ی اول قرار دارد. کشنده‌ی دیـوان است و دشـمنان را با ضـربتی به دو نیم می‌کند. همـراه خـوب جنگجـوی ودایی است که برای فتح پنجاب می‌رود. در کنـار او وایو (7)ـ خدای باد قرار دارد که نمـاد حـالت دیگـری از طبقه ارتشـتار اسـت؛ نـیروی اثـیری که تحت هیچ نظـامی درنمی‌آید و هیچ چیز در برابرش قـدرت مقـاومت نـدارد. همچنین رودرا- سروا (8)ـ که پیش نمونه‌ی ودایی شیوای (9)ـ هندو است. ایزدی است نگران کننده، دو پهلو، غالباً شوم و گاهی شیطانی.

نماینـدگان مقـام سـوم به نظر متنـوع‌تر و گونـاگون‌تر می‌آیند و عمومـاً خـدایان کهـتری هسـتند، چـون ملت کوچکی در میان خدایان. از میان آن‌ها فقط دو ناسـتیا (10)ـ را ذکر می‌کـنیم. ظـاهراً با این دو خـدای اخـیر، یا دست کم با یکی از این دو، در مخالفت با ایزد بانویی که وظـایف گونـاگونی دارد و همکـار ایـزدان هر سه مقـام است، و در هندِوودایی سرسـوتی (11)ـ نامیـده می‌شـود، پیکاری پیش می‌آید.

میراث هندو ایرانی: اَسوراها و دئوها

تثلیث طبقاتی در ودا با ثنویـتی که ظـاهراً بر دین هند و ایرانی تسلط داشته است پوشیده می‌شـود: تضـاد میـان دیوها و اَسوراها. (12)

گـروه نخسـتین شـامل خـدایان فرمـانروا است. ورونـا، میــترا و مصــاحبان ایشــان، و حــتی شخصــیت‌هایی با خصوصـیات پـایین‌تر، قهرمانـان، یا نیمه خـدایان به آن‌ها وابسته‌اند. دیوها (13)ـ همگی ایزدان گروه دیگر هستند، در دورنمای نخسـتین ایـزدان طبقه ارتشـتارند که اینـدرا در رأس آن قــرار دارد. اما غالبــاً «دیو» همــان معنــای کلمه‌ی deus را در لاتین دارد که کلمه‌ی (14) dieu با آن خویشــاوندی دارد؛ و ســرانجام در عقاید هنــدی این معنی بر دیگر معنی‌ها برتری خواهد یافت.

در ریگ‌ودا (15)ـ موضـوع کـاملاً به این شـکل نیست. در آن‌جا دو گروه ایزدان هم زیستی دارند و از هر دو گــروه به موازات هم طلب حاجت می‌شود. اما این هم زیســتی به هیچ وجه مســالمت‌آمیز نیست. حــتی در ســرودهای دینی، دیوها و آسـوراها در برابر هم قـرار می‌گیرند و از دشمنی که میان آن‌ها هست سخن به میـان می‌آیـد؛ این موضوع به ویژه شامل ورونا و اینـدرا می‌شـود. و اینـدرا غالباً به عنـوان شخصـیتی که مخل رتا است و به عنـوان رقیب او ظــاهر می‌گــردد. با دلایلی که درست به نظر می‌آیـد، اخـیراً ارتبـاط نـزدیکی را میـان این تجسـمات و پیکار آیینی مربوط به سال نو حـدس زده‌انـد؛ پیکـاری که سـتیز اینـدرا را با اژدهـای ورتـرا، (16)ـ که به آفـرینش جهان منتهی شده اسـت، دوبـاره عرضه می‌نماید. ورتـرا برهمن است. کشتن او گناه است و ایندرا باید کفاره آن

را بپردازد؛ از سوی دیگر پیروزی ایندرا ظاهراً تغییری در قانون ورونا داده است.

همه‌ی این مسائل در متون جدیدتر، در برهمن‌ها و اوپانیشادهای (17)ـ قدیم واضح‌تر می‌شود. دیوها و اسوراها در آن‌جا دو گروه از سایر رقیبان هستند؛ گروه نخستین از خدایانند و گروه دوم از دیوان. فقط دیوهایی ستایش می‌شوند که اسوراهای بزرگ مانند میترا و ورونا نیز که این خاصیت اسورایی خود را از دست داده‌اند، به جمع آن‌ها پیوسته‌اند. این‌ها و آن‌ها از اخلاف پرجاپتی (18)ـ هستند که برای داشتن پسری مراسم قربانی به جای می‌آورد. خدای قربانی، پرچاپتی، پدر آن‌ها، خود موضوع ستیزه میان دو گروه است که او را انحصاراً برای خود می‌خواهند. برهمن‌ها پر از داستانهایی درباره پیکار آن‌ها است.

اختلاف دیگری که قابل انطباق بر قبلی نیست بر دین آریایی تسلط دارد: اختلاف میان رتا نماد «نظام» جهانی و آیینی و دروه (19)ـ نماد دروغ و ضرر. ورونا و میترا در ریگ‌ودا بهترین نگاهبان رتا هستند در حالی که ایندرا گاهی به عنوان مخل او ظاهر می‌شود؛ و دیدن ایندرا در نقشی برعکس نیز نادر نیست. هیچ ایزدی، دست کم در ریگ‌ودا، دروه را مجسم نمی‌کند. با این همه بنابر برهمن‌ها، دیوها از راستی و اسوراها از دروغ زاده شده‌اند. برای این است که دیوها توانسته‌اند برهماوردهای خود پیروز شوند و برای این است که آنان حقیقت را با به جای آوردن عبادت و قربانی گسترش داده‌اند.

جهت‌یابی خاص دین ایرانی

با توجه به وابستگی با دین باستانی هند،آهراً دین ایرانی به دلیل طرز تفکر خاصی که در جهت‌یابی او مؤثر است، تغییر شکل می‌یابد، همان تضادها و همان خصومتها در آن ظاهر می‌شود. اما طرز تفکر اصلی و رابطه‌ی دو جانبه‌ی آن‌ها یکسان نیست.

تفکر اساسیِ این روش عبارت از: بزرگداشت زندگی در صورتهای مختلف آن و محکومیت بی‌چون و چرای تخریب، حمایت از باروری و ارزشیابی مناسب ثروت است. این اندیشه برای آیین ودایی نیز بیگانه نیست اما فقط چون اصلی در میان اصل‌های دیگر جلوه‌گری می‌کند. در ایران برعکس، این طرز تفکر است که اساس آیین را تشکیل می‌دهد. هر چیزی مطابق با وضعی که در برابر زندگی دارد و نسبت به حمایتی که از آن می‌کند مورد قضاوت قرار می‌گیرد.

این تفاوت از کجا می‌آید؟ کسی نمی‌داند. شاید بجا باشد که تفاوت محیط طبیعی و فرق میان جنگل واقع در دایره جدی هندی و صحرایی ایرانی را یادآوری کرد. موضوعی که به ما اجازه‌ی درک بسیاری از مطالب را می‌دهد. گیاه فراوان جنگل بکر اجباراً برای انسان مناسب نیست و از میان بردن جزیی از آن به هیچ روی تهدیدی برای مردمان نیست. آفتاب سوزان بیابان، سرمای شدید زمستان و خشکسالی برای ایرانیان مسائلی به وجود می‌آورد که برای هندیان بیگانه است. چشمه‌های آب در فلاتهای مرتفع بندرت یافت می‌شوند. خاک غیرحاصلخیز بخش بیشتر زمین‌ها را در برمی‌گیرد. زمین آبیاری شده باید قدم به قدم دفاع شود. بیرون از واحه‌ها، دنیای خصمانه‌ای که طعمه‌ی نیروهای بد است،

گسترده می‌شود. کاشتن گندم، شخم کردن زمین و آبیاری آن بهترین نوع ثواب است؛ با گسترش سطح کشاورزی شده، قلمرو نیکی افزایش می‌یابد و با کاشتن گندم بذر عدالت کاشته می‌شود. کوه‌های عریان و خالی، زمین آبیاری نشده، دریاچه‌های شور، به دیوان تعلق دارند و این دیوان هستند که زمستان را بوجود می‌آورند. بلای دیگری که شرایط رنج‌آور هستی کشاورز را متزلزل‌تر می‌کند.

چون نبردی درمی‌گیرد و وقتی که دشمنان کشور را اشغال می‌کنند، محصول خراب شده است، وسایل آبیاری از هم پاشیده و زمین غارت گردیده است. برای این کار دهقان بار آورد و او بتواند در آرامش به راه خود ادامه دهد، باید پشتیبانی داشته باشد و نیرویی توانا و قابل احترام سایه گستری کند و صلح را القاء نماید و حد خرابکاران را نگاه دارد. یک فرمانروای خوب برای ترقی، باروری و برای خود زندگی مورد نیاز است.

بدین ترتیب طرز تفکر دینی ایران باستان در میان این دو قطب به نوسان درمی‌آید. از یک سو به طبقه‌ی سوم وابسته است و از سوی دیگر فرمانروای خوب، پشتیبان کشاورزان و مدافع درویشان را ارج می‌نهد. اصولاً نیازی به گفتن این موضوع نیست که تصویر ایده‌آل شاهی، بطور محسوس با تصوری که سنت هندی از آن نشان می‌دهد مغایرت دارد. غیر منتظره بودن، غرابت و سحر در آن وجود ندارد. شاه فقط خیرخواه است، خطوط تاریکی که شاه ودایی را مشخص می‌کند بخصوص به ستمگر تعلق دارد.

تنها ستمگر بذر مرگ می‌پاشد، شاه زنـدگی دهنـده است و فقط حیات می‌بخشد. زیرا زنـدگی و مـرگ نه می‌تواند از یک شخصـیت ناشی شـود و نه یک منبع داشـته باشد. ظهور اسطوره‌ای چون اسطوره‌ی جمشـید، از دو سـوی هندوکش، بهتر از هر چیزی این موضـوع را تأیید می‌کند. شاید او نخستین انسان باشد ولی بدون شک اولین شـاه است که در این مقام، اولین مرگ را به دنبـال دارد. قبلاً مردمـان نمی‌مردند و بـاروری طـبیعی آن‌ها زمین را که دیگر قـدرت تحمل آن‌ها را نداشت پر می‌کـرد. پس یمه‌ی ودایی مـرگ را به همـراه آورد و به پـدران «راه نشـان داد». او که خـدای قلمـرو مرگ‌ها است انسـان‌ها را در خانه‌ی خود می‌پـذیرد. کم کم در همه سـنتهای هنـدی، او خـدای مـرگ می‌شـود. اما در ایـران بـاروری زیـاد دوران نخسـتین بشـریت هرگز نمی‌تواند بنفسه بد باشد. این دوران طلایی است خوشبخت‌ترین هزاره‌ی تاریخ بشریت که شـاه جمشـید (20)ـ بر آن فرمـانروایی می‌کند. هر سیصد سال به سیصد سال زمین برای این که بتواند تاب همه‌ی انسان‌ها را بیاورد تنگ و غیر کافی می‌گـردد. پس جمشید آن را گسترش می‌دهد. او همان کـاری را می‌کند که یک کدخدای ایرانی در وضع مشـابه او انجـام می‌دهد. بـدون شک مـرگ درخواهد رسـید. این مـرگ کـار یک زمسـتان است. زمسـتانی که یا جـادوگری آن را سـبب خواهد شد و یا دیـوان آن را به وجـود خواهند آورد. این موضـوع چـون حـادثه‌ی وحشـتناکی تلقی خواهد شد نه چـون راه حلی، بـرای مشـکلاتی که ازدیـاد جمعیت تولید کرده است. پیش از آن‌که این زمستان در رسد می‌بیـنیم که جمشید وسایل مناسب بـرای محـدود کـردن خسـارات تهیه می‌بیند. محـوطه‌ای زمسـتانی بنا می‌کند که دست

کم تعدادی از رعایایش بتوانند در آن‌جا از نابودی درمـان باشند و در انتظار دوران بهتر به سر برند.

راه‌های دیگری نیز برای حفـاظت از نـابودی وجـود دارد. به جای آوردن آیینهای دینی خاص که دیـوان را می‌راند و موفقیت را آسان می‌سازد. برای این کـار متخصص لازم اســـت، موبـــدی که بداند از چه کسی و چه گونه باید استمداد کرد. نظام آیین‌های دیـنی و نظـام طـبیعت یکی هســتند، بی‌نظمی در یکی، خطر انعکـاس شـدیدی بر دیگری دارد؛ آیین دینی، وقـتی آن چنـان که باید به جـای آورده شود، شرایط رشد و باروری را مناسب می‌سازد و نه تنها ایزدان بلکه عناصری چـون آتش، آب و گیاهـان را نـیز خشـنود می‌کند. در تولد زردشت آبها و گیاهـان با تحسین اظهار کردند «زهی سـعادت، بـرای ما موبـدی به دنیا آمد، موبدی که برای ما فدیه تقدیم خواهد کرد». این پیـامبر با برخوانـدن ورد- یثا اهووئـیریو» (21)ـ توانسـته است کالبد دیـوان را در هم شـکند. بـرعکس، موبـدی ناصالح که آیین‌های دینی را بد انجـام می‌دهد یا وردها را درست نمی‌داند و بدین ترتیب خسـارتهای وحشـتناکی را سبب می‌شود، باعث می‌گـردد که گیاهـان پژمـرده و آبها تبخیر گردند. و باز آنچه مهمتر است این که این خسارتها فقط وقتی ترمیم می‌شوند که یزشی (22) مخصوص به جای آورده شود.

در این سـازمان، شـاه، موبد و کشـاورز مقـام خـود را می‌یابند؛ اما ارتشـتار یا دست کم مـرد جنگی آزاد، یعـنی کسی که معاشش از جنگ است و تنها منبع‌گـــذران او غـارت اسـت، مـورد قبـول نیست. نه این که اعتقـادات اخلاقی ایرانیـان باسـتان اخلاق نوع‌دوسـتانه باشد. این

مسأله در میان آن‌ها از برادران ودایی‌شان بیشتر نیست و نباید بیهوده میان ایرانیان باستان دنبال هواخواهان عدم شدت عمل گشت. برعکس باید با انهدام مبارزه کرد. رقیب باید کشته شود. او سزاوار بدترین رنج‌ها است. دارایی، چهارپا، زمین، فرزندان، همه این‌ها باید به ما برگردد نه به دیگران. در این مورد سرایندگان گاهان و سرودخوانان ودایی روش یکسانی دارند. جنگ را، فقط به خاطر جنگ، راهزنی و نابودی بی‌فایده باید رها کرد.

این اعتقادات اخلاقی ریاضت‌کشانه نیست. برای پایداری بهتر در برابر نابودی باید غذا خورد، دارایی به دست آورد و تولید کرد. اگر به گونه‌ی شایسته‌ای ارزشیابی کنیم، دارای سلاحی است که مبارزه بر علیه نابودی را ممکن می‌سازد. تولید، مرگ و میر فردی را جانشین می‌گردد. بنابر متون پهلوی، عزیزترین آرزوی روح مخرب (23)ـ این است که زمین خالی از مردمان شود. در سایه‌ی تولید، این آرزو هرگز اجابت نخواهد شد. در چهارچوب فردی نیز، غذای فراوان سر رسیدن جبری و تجمع نیروی بد را به عقب می‌راند. ارزش انسانی که می‌خورد از آن که روزه می‌گیرد بیشتر است. دارا به درویش و کسی که صاحب فرزندانی است بر کسی که بی‌فرزند است برتری دارد. اعتقادات اخلاقی مزدیسنایی عبارت از مبارزه است. ارزش هر انسانی به اندازه‌ی مقاومتی است که در برابر نابودی نشان می‌دهد. این نوعی اعتقاد اخلاقی ریاضت‌کشانه نیست ولی آیین لذت‌پرستی نیز نیست.

تغییر شکل سازمان: طرد دیوها

به راحتی می‌توان دید که در این محیـط، سـازمان هند و ایرانی، در چه مسیری تحول می‌یابد. خـدایان فرمـانروا، اسوراها، بر جـای خواهند ماند. ورونـا، مـنزه شـده، نـام خـود را رها خواهد کـرد و با نـام اهـورامزدا، خـدای برتر مجموعه‌ی خـدایان ایـرانی خواهد شد. با این همه بـرخی از موجودات، از اطرافیـان او، مانند گنـدرو (24)ـ صـفت دیـــوی خواهند یـــافت و موضـــوع قابل توجه این که دیوگنــدرو را قهرمــان جنگی گرشاسب خواهد کشت. نه تنها مخالفت میان ایزادان فرمـانروا و ایـزادان ارتشـتار حفظ شـــــده است بلکه ارزشـــــیابی دو خصم در این موقعیت خاص به همان صورتی که در سنت هندی هست باقی می‌ماند. دیگر خدایان فرمانروا، میترا، اریـامن، هم نگاه داشته شده‌اند. میترا حـتی خصوصـیت جنگی خاصی به دست می‌آورد و به طور جزئی جای ایندرا را می‌گیرد. این ایـندرا که در ودا دیو به حد کمـال اسـت، در این آیین طـــرد شـــده و نـــام او را در فهرست مهمـــترین دیوها می‌توان یافت. ضمن همین تغییرات حتی ارزش اصطلاح دیو تغییر می‌کند و مترادف دیو (= موجـودات اهریمـنی) می‌گردد. اما بـاز هم در این جا سـاخت قـدیمی پابرجـای می‌ماند. ایـنــدرای ودایی قبلاً در برابر رتا قـــرار داشت. ایندرای ایرانی رقیب خاص اشا (ارتا)، (25)ـ همان رتای شخصیت یافته خواهد شد. اما موقعیت ایندرا باز به دلیل موقعیت خاص دیگـری جـالب توجه است: خصـلت بسـیار متداوال این ایزد در ودا ورترهن (26)ـ (در هم شکننده‌ی مقـاومت) است. در ایـران این کلمه نـام خـدای کهـتری می‌گردد که به عنوان خـدای جنـگ، ایـزد پـیروزی و یـاور میـترا هم هست. ایرانیـان به این تـرتیب وظیفه‌ی جنگی را به طور مسـتقل بـرای او جـایز نشـمرده‌اند و او را به

طبقه‌ی فرمـــانروایی با عـــدالت وابســـته ســـاخته‌اند بدین‌سان، به طـور کامل او را رها نکـرده و حضـورش را در مجمع ایزدانشان جایز شمرده‌اند.

بـدین تـرتیب می‌بیـنیم که ثنـویت بر چهـره آیین باسـتان ایران تسلط دارد. از یک سو ما خدای برتر، اهورامزدا را داریم و همراهـانش را که با دو نـام مشخصـند: بغ (27) «آن که بخش کننده‌ی ثروت است یا ایزد «آن که سـزاوار ستایش است». این دو اصطلاح که برای ودا نیز ناشناس نیســت، ولی فقط در ایــران به چــنین اهمیــتی رســیده است؛ از سوی دیگر در مقابل اهورامزدا، دیوان را داریم که اهریمن را احاطه می‌کنند.

موجودات گاهانی

موضوع فقط آنچه گفته شد نیست. گروهی از موجودات اخلاقی اهمیت قابل ملاحظه‌ای به دست آورده‌انـد؛ آن‌ها کم و بیش شخصـیت می‌یابند و فـوق خـدایان باسـتانی قــرار می‌گیرند و در طــول زمــان جــزء مصــاحبان آن‌ها می‌شـوند. این موجـودات، سـازمان بسـته‌ای را تشـکیل می‌دهند؛ این سازمان بسته تقلیـدی از سـازمان خـدایان هند و ایـــرانی است که جانشـــین آن نمی‌شـــود ولی از اهمیت آن می‌کاهد.

بنــابراین اشا همــان رتا هنــدی اســت، نمــادی از نظــام جهـانی و آیـینی، از سـخن خـوب گفته شـده، از عبـادتی مطــابق آیین برگــزار شــده، از گنــدمی که خــوب رشد می‌کند و به این ترتتیب قلمرو نیروهـای نیکی را وسـعت می‌بخشد. در آیین‌های دینی، سخنان همـان طـور که اشا می‌گوید تلفظ می‌شـوند، مقـام خـدایی، پرسـتندگان را

مطـــابق با نظر اشا پـــاداش می‌دهـــد، مراسم دیـــنی با مـــوافقت اشا به انجـــام می‌رســـد، پـــاداش تحت قواعد مخصوص او داده می‌شود. در دنیای محسوس، اشا یـزش را زیر نظر دارد و در آنجا، به طور مـادی به صـورت نـوع آتش حضور پیدا می‌کند.

وهومنه (28)ـ «اندیشه‌ی نیک» موجـودی است که در دو جهت فعـــالیت دارد. با ســـخنان «اندیشه نیک» است که مردمان مقام ایزدی را خطاب قرار می‌دهند و با سخنان اندیشه‌نیک است که مقام خدایی به آنـان پاسخ می‌گوید. زهد بشـری و لطف ایـزدی را به این تـرتیب یک موجـود واحد عرضه می‌کند. این لطف ایزدی است که به مردمان آشکار می‌کند که در پایان، سرانجام آن‌ها چه خواهد بود. اصل آن‌ها چیست و راه‌های رسـتگاری کـدام است. و در درجه‌ی اول آداب دیـــنی صـــحیح را می‌آمـــوزد تا امکـــان ارتباط را فراهم آورد. در برابر نظم دنیای محســوس که اشا نمایشـگر آنست وهومنه واسـطه‌ی میـان دو جهـان است. وهومنه موکل بر چهـار پا است و در قـالب وجـود او، در آیین‌های دینی حضور می‌یابد. این جریـان می‌تواند به نظر ما عجیب باشـــــد، ولی در محیطی که چهارپا یک قربـــانی برتر است کـــاملاً قابل توصـــیف است. ســـپنتا آرمئیـتی (29)ـ «پارسـائی مقـدس»، با وهومنه خویشی دارد. برعکس وهومنه فعـالیت سـپنتا ارمئیـتی یک جانبه است. اخلاص مردمان نسبت به مقام ایزدی دلیل گزینش او است و بـاعث این می‌شـود که او را به نافرمـانی، که دیوها با آن خودنمایی می‌کنند، ترجیح دهند. مردمـان اگر با نافرمـــانی مخـــالفت کنند و آرمئیـــتی را بپذیرنـــد، به هدفهای خـود خواهند رسـید. و این چـنین است که آن‌ها دئنا (30)ـ یعنی دین راستین را خواهند شناخت. آرمئیتی

انقیـاد و اطـاعت اسـت، اطـاعت فرزنـدی. او شخصـیت می‌یابد و دختر اهورامزدا می‌گردد. چون بردبار است، در عین حـال ایـزد بـانوی زمین نـیز هست. او قبلاً در ودا با همین موقعیت و با نام ارمتی (31) ظاهر شده است.

موجود دیگر خشـشـروریه (32)ـ «پادشـاهی مـورد میل و آرزو» است که تحقق آرمان آن هـدف یزشی است که به جای آورده می‌شود برای فرمانروای شاه خوب، همچنین فرمـانروایی پس از مـرگ که در پایـان جهـان در سـایه پـیروزی بر نیروهـای بد مسـتقر خواهد گشت. سـلطنتی که با توسعه‌ی قلمرو آریایی پیشرفت می‌کند و استقرار می‌یابد و با گسـترش قـدرتی که به سـلاح‌های نیروهـای نیکی داده می‌شـود پا بر جـای می‌گـردد. و این قـدرت از یزشهایی که مطـابق با قاعـده انجـام بگـیرد و از مراسم دینی که برای ایزدانی که شایسته‌ی پرستش هسـتند برپا شـود حاصل می‌گـردد. موضـوع این است که حکـومت اهورامزدا با قبول دین راستین توسـعه می‌یابد و زمـانی که دیگر پـیروی از آیین دیو برجـای نمانـد، آییـنی مطلق خواهد شد. طبعـاً خشـشر که به عنـوان نمـاد مـادی خـود فلزها- فلز سلاح‌ها- را دارد، در آیین‌های دیـنی در قـالب شیئی فلزی حضور دارد.

دو موجـود آخـری هوروتـات (33)ـ و امرتـات (34) «تندرسـتی» و «بی‌مـرگی» هسـتند که کـاملاً به هم وابسته‌اند و غالباً با هم ظـاهر می‌شـوند. وظیفه‌ی آن‌ها شـبیه وظیفه‌ی خشـشر است. از مقـام خـدایی انتظـار لطف و مرحمت می‌رود و بعد از یزشی که به شایسـتگی به جـای آورده می‌شـود توقع پاداشی هست. پیشکشی‌هایی چون آب و گیاهان به مقام خدایی تقـدیم

می‌شـــود. این دو عنصر (آب و گیـــاه) قلمـــرو خـــاص هوروتـات و امرتـات خواهد بـود. اگر مردمـان به مقـام خدایی نیاز دارنـد، مقـام خـدایی نـیز به همـان نسـبت به آنان محتاج است. آیین‌ها و مراسم دیـنی ردوبـدلی است میـــان این دو طـــرف و در بخشی از یـــزش یســـنا که با تشریفات‌ترین قسمت آن است، گفت و شنودی میان دو طرف انجام می‌گیرد و هر دو را نیرومند می‌سازد.

در گاهـان وقـتی شش عنصـری را که برشـمردیم ظـاهر می‌شوند هنوز کاملاً شخصیت نگرفته‌اند یا بهـتر بگـوئیم ظـــاهراً نام‌هـــایی که مشـــخص کننـــده‌ی آن‌ها است به موجودات مفـارقی (35)ـ برگشت داده می‌شـود. ولی به هر حـــال این موجـــودات مفهـــوم خـــاص خـــود را حفظ می‌کنند. توضیح این عمل را باید در تمایل عمومی متـون دینی قدیم هند و ایرانی جستجو کرد که می‌خواسـتند هر چـیزی را، عملی آیـینی باشد یا متـنی مربـوط به مراسم دینی، موضـوع آیـینی قـرار دهند و به این عنـوان سـرود بخوانند و ســـتایش کنند. این موضـــوع که با آن طـــوری رفتار می‌شد که گویی خود به خـود وجـود داشـته اسـت، شخصیتی متناوب و مطابق با هر چه پیش بیایـد، به خـود می‌گرفت. در مقابل، موجودات آیینی که از آن‌ها صحبت کردیم عناصر اصـلی سـاختمان یـزش ایـرانی هسـتند که تشکیل یک سـازمان می‌دهند این سـازمان تمایل دارد که سازمان ایزدان باستانی طبقاتی را بپوشاند: موجـوداتی که این سازمان را تشکیل می‌دهند، اساس وظیفه‌ی این ایزدان را مشخص می‌سازند. اینجا موضوع عبارت از اوج گرفتن مقـام خـدایان هند و ایـرانی نیست بلکه بـرعکس موضوع عبارت از نوعی تقارن میان موجـوداتی است که مشخص کننده‌ی طبقات هسـتند، با مقام‌هـای خـدایی که

آنان را تجسم می‌بخشند، تقارنی که تجسم گروه اول را به دنبال دارد.

در متون اوستایی بجز گاهان این تجسم موجودات کاری است انجام شده. تعیین گروه‌ها از نظر نوع و جنس در این متون ظاهر می‌گردد، که عبارتست از برگزیدن امشاسپندان (36)ـ «جاودانان مقدس» که شامل اهورامزدا نیز می‌شود- از هفت امشاسپند سخن می‌گویند- و تعیین تک تک سایر خدایان. در ردیف اول این گروه اخیر بجا است که سروش را جای دهیم که معنی تحت‌اللفظی آن اطاعت و فرمانبرداری است؛ ایزدی از همان نوع هفت امشاسپند. گروه خدایان مزدیسنایی، بدین سان دو گروه خدایان را در بر می‌گیرد: امشاسپندان و ایزدان. دسته‌ی اول بر سایرین برتری دارند و در اعتقادات این دین سعی می‌شود که آنان را خلع ید سازند و به ردیف دوم سوق دهند. اما در هر حال، در عقاید دینی زنده‌ی کنونی، نقش این امشاسپندان بی‌اهمیت است و چهره‌ی ایشان در مقایسه با ایزدان بزرگ محوتر به نظر می‌آید. غالب اوقات آنان فقط حالت ساده‌ای از اهورامزدا هستند که به نحوی با او یکی می‌شوند. در اساطیر، این امشاسپندان فقط زمانی کمی جان می‌گیرند که انگیزه‌هایی از داستان‌هایی که مربوط به خدایان هند و ایرانی است و قرابتی با آنان دارد، به امانت گرفته شود.

مجموعه‌ی خدایان

آن چه از این تغییر شکل که مورد مطالعه قرار دادیم به دست می‌آید این است که به اختصار می‌توان گفت

مجموعه‌ی خدایان ایرانی ساختمانی ثنوی دارد. نیروهای نیکی و نیروهای بدی دو سلسله مراتب قرینه، مـوازی و مخالف هم را تشکیل می‌دهند.

نیروهای نیکی:

در رأس نیروهای نیکی اهـورامزدا، اوهرمـزد در پهلـوی، قرار دارد که خدای قادر متعـال و آفرینـنده‌ی همه چیزها است. در کنـار او «روح مقـدس» سـپنتامنیو، در پهلـوی سـپنتاک‌مینو (37)ـ هست. در گاهـان روح مقـدس بـدون شک از اهورا مزدا متمایز است. بعداً با او یکی می‌شود. بخصوص وقتی موضوع عبارت از مخالفت با روح مخـرب یا تکـریم فعـالیت آفرینشی اهـورامزدا است. در گاهـان سپندمینو «روح مقدس» کاملاً در برابر روح مخرب قرار می‌گیرد. اما به هر حال به نحوی نسبت به اهـورامزدا که آفرینـنده‌ی همه چـیز اسـت، در درجه‌ی پـایین‌تری قـرار دارد. در قطعه‌ای معـــــــــروف و در حقیقت مبهم، که مفسـران بـرای این که یک اصل شـریعتی را که بـاعث رحمت شده است حذف کنند، آن را مبهم‌تر ساخته‌اند، دو روح چون دو همـزاد مشـخص شـده‌اند، بـدون این‌که نـام پدر آن‌ها ذکر شده باشد. این موضوع مـانع از این نیست که مخالفت مطلق آن‌ها بلافاصـله بعد از آن تأکید نشـده باشد: یکی از آن‌ها زندگی را می‌آفریند و دیگری نـابودی را؛ در حالی که در قطعه‌ی گاهانی دیگری ما روح مقدس را می‌بینیم که خاصـیت دگربـودن مطلق خـود را در برابر رقیبش تأکید می‌کند. در مورد اول اشاره به حالتی پیش از آفرینش جهان است. در مورد دوم موضـوع عبـارت از مشخص ساختن فعالیت دو رقیب در جهان است.

در مقـــام پـــائین‌تر از اهـــورامزدا ما شش امشاســـپند (پهلـوی: امهرسـپند) را می‌یـابیم که قبلاً با آن‌ها آشـنا شـده‌ایم: وهومنه (وهـومن)، اشه‌وهیشت (ارتوهشت)، (38)ـ «خششـــروریه (شـــهریور)، ســـپنتا آرمئیـــتی (سپندارمت) و هوروتات و امرتات، (هـردات و امـردات). در سلسله مـراتب، در مقـامی پـایین‌تر از اینهـا، ایـزدان بزرگ را می‌یابیم. میترا (مهر)، سروشه (سروش) رشنو (رشن)، که هر سه به عنـــوان داوران مردگـــان در پل چینوت (39) در مسند قضاوت قرار دارند. در آیین دینی، ســـروش مهمـــترینِ این سه ایـــزد است. یزشی بـــرای خشـنودی او و بـرای از میـان بـردن ناپـاکی و هم چـنین یزشهایی برای مردگان، تقـدیم او می‌کنند. به طـور کلی سروش مراقب است که همه چیز مطـابق قاعـده انجـام گـیرد و به این عنـوان او در یـزش یسـنا به صـورت یک موبـد، سروشـاورز (40)ـ ظـاهر می‌شـود که نقش او عبارت از این است که مراقب منظم بودن مراسم باشد.

در کنار این سه ایزد باید از ایزدبـانو (اردویسـور) اناهتیا ایزد بانوی بـاروری عشق نـام بـرد. این ایـزد بـانو همـان انـدازه که بـرای متنهـای اوسـتایی آشـنا است در سـنگ نوشته‌های هخامنشی نیز از او نام برده می‌شـود. اناهیتا باید در آغـــاز سلســـله‌ی ساســـانیان، که اجدادشـــان در استخر به معبد او وابسته بودند، نقش مهمی بازی کـرده باشد.

ایزد بانوی دیگـر، اشی «تـوانگری»، ظـاهراً باید خلقـتی شبیه به خلقت موجودات گاهانی داشته باشد. به عنـوان دختر اهورا، پیشرفت و آسایش به خانه می‌برد؛ از سـوی دیگر در خصلت عاشقانه‌ی او نـیز شـکی نیست. دخـتران

جوان باکره و روسپی‌ها و زنانی که دیگر عادت ماهانه ندارند نباید در مراسم آیینی مربوط به او شرکت کنند.

ما قبلاً از ورثرغنه خدای جنگ ذکری به میان آوردیم، او می‌تواند شکل‌های مختلفی به خود بگیرد. به عنوان مثال به شکل گرگدن یا اسب ظاهر می‌شود که در این حال او را با اوتر (41) ویسنو (42) که در آداب و مراسم هندی شناخته شده است مقایسه کرده‌اند. برعکس ایندرا، ورثرغنه به عنوان کشنده‌ی اژدها ظاهر نمی‌شود؛ در حالی که این نقش در آیین مزدیسنائی تغییر شکل یافته و به قهرمانان انسانی چون ثرئتونه (پهلوی: فریتون) (43) یا کرساسپه (پهلوی سامان کرساسب) تفویض شده است. اما متن‌های ارمنی گواهی می‌دهند که مسأله‌ی کشتن اژدها، دست کم در برخی از ایالت‌ها، در تصویرهای مربوط به این خدای ایرانی دیده می‌شود، آیین ورثرغنه (پهلوی: ورهران، وهرام) کاملاً مانند آیین مربوط به اناهتیا باید در دوره‌ی ساسانی نقشی مهمتر از آنچه در میان پارسیان فعلی دارد، داشته باشد. چند نفر از شاهان این نام را داشته‌اند و همیشه نام آتش‌های اصلی بوده است.

ذکر خاصی باید از وایو ایزدباد و نیروی جنگی به میان آید. خاصیت او همیشه دو پهلو بوده است و به همین دلیل فقط به طور نصفه پذیرفته شده است. در یشتی که به او اختصاص دارد بخصوص تصریح می‌شود که «آن طرفی را که به سپند مینو تعلق دارد» می‌ستایند. اهورامزدا خود یزشهایی تقدیم او می‌کند برای این که به آفریده‌های روح مخرب، اصابت کند، بدون این که آفریده‌های سپندمینو، از آن صدمه‌ای ببینند: باد و جو،

محل طـبیعی را که در آن دو آفـرینش تطـور می‌یابنـد، تشکیل می‌دهند. وای بر هر دوی آن‌ها برتـری دارد و هم چـون زمـان «درنگ خـدای» اسـت، و در ورای تضـاد دو جهـان قـرار دارد. در طـرحی که کمـتر عملی است این خصـلت دو پهلـوی خـدایی وای منتهی به تقسـیم او می‌شود. در کتاب‌های پهلوی یک وای خوب وجود دارد که ایزد است و یک وای بد که دیو است.

دیوها:

در برابر این خـدایان- که ما فقط بخش کـوچکی از آن را برشمردیم- دیوان قـرار دارند. در برابر هر مقـام ایـزدی یک دیو که رقیب خاص اوست وجود دارد. در زمان تجدید حیات واپسین (فرشـکرد- م) هر ایـزدی رقیب خـود را از میان خواهد برد. از هم اکنون هر ایزدی مخالفت خـود را با رقیب مخصوص خود آغاز کرده است.

در دوران کهن این قرینه شکافی دارد. اهـورامزدا رقیب مستقیم ندارد. سرکرده‌ی نیروهـای شر انگره‌مـنیو (44) (پهلوی: اهرمن یا اناک مینوک (45)ـ در برابر سـپنتامنیو (پهلوی سـپناک مینـوک) قـرار دارد. بعـدها با یکی شـدن اهورامزدا و سپندمینو قرینه کامل می‌شود.

در برابر شش امشاسپند نیز شش دیو قـرار دارند. میـان آن‌ها نـام چند نفر از خـدایان هند و ایـرانی را می‌یـابیم: اینـــدرا رقیب اشه‌وهیشـــت، ســـروا (46)ـــ رقیب خششروریه، ناهیه (47) رقیب آرمئیتی. در برابر وهومنه اکه‌منه (48)ـ «اندیشه بد» قرار دارد. در مقابل هوروتات تئیری (49)ـ و زئـیری (50)ـ هسـتند که طبیعتشـان زیـاد روشن نیست.

برعکس نظام امشاسپندان که کاملاً بر اساس جوهرهای فرهنگی است. نظام دیوان خاصیتی امتزاجی دارد. این چنین وضعی در مورد سازمان دیوان در مجموع صدق می‌کند؛ در کنار دِئوَهای هند و ارانی که تبدیل به دیو شده‌اند، ما در این سازمان دیوهایی، به معنی اخص خود، می‌یابیم که در هیچ آیینی چیز دیگری جز دیو نبوده‌اند: دیوهای تب و بیماری، طاعون و غیره. مع‌ذلک این دیوان اگر به عنوان نر در نظر گرفته شوند نام دیو بر خود می‌گیرند. دیوهای ماده دروج نامیده می‌شوند.

در میان این دیوها و دروج‌ها بعضی نقشی مهمتر از سایرین دارند. نسو، (51)ــ دروج جسدها مخصوصاً هراسناک‌تر است. این دروج بلافاصله بعد از مرگ در جسد مرده جای می‌گیرد و به همین جهت تماس با مرده باعث آلودگی می‌شود: به این دلیل و برای جلوگیری از آلودن عناصر پاک چون خاک و آتش است که اجساد را در دسترس لاشخورها قرار می‌دهند.

در متن‌های پهلوی، دیو دیگری به نام آز اهمیتی کیهانی کسب می‌کند. روح مخرب به وسیله او قصد تباهی آفرینش رقیب خود را می‌کند. آز، «نیروی منفی» واقعی، بدن موجوداتی را که در آن جای می‌گیرد ضعیف می‌کند، آنان را به خوردن و نوشیدن وامی‌دارد و مردمان را وادار می‌کند اعمالی انجام دهند که باعث فراموشی اصل و هدفشان شود. اما در واپسین سده‌های پس از تجدید حیات، قدرت او بر روی موجودات نقصان خواهد یافت، دیگر نیازی به غذا و نوشیدنی نخواهد بود و مرگ از این پس تهدید نخواهد کرد. آز، دیگر طعمه‌ای از میان آفریده‌های اوهرمزدی نخواهد

یافت و آفریده‌های اهریمـنی را خواهد بلعید و سـرانجام سـروش که رقیب ویـژه او است او را سـرکوب خواهد کرد.

جالب توجه‌ترین این دیوان بوشیاست (52)ـ «با دسـتهای دراز»، نمـاد تنبلیِ سـحرگاهی است که مردمـان را از برخاستن و رفتن بر سر کار باز می‌دارد.

ثنویت در جهان حیوانی

ثنویت تنها شامل دنیـای خـدایان و ایـزدان نیست. همه‌ی موجودات به یکی از دو عالم تعلق دارند. جالب‌ترین مورد مربوط به حیوانات است. گاو به معنی اعم و سـگ، جـزء آفرینش خـوب هسـتند و باید مـورد حمـایت قـرار گیرند. بـرعکس، مارهـا، قورباغه‌ها و مورچه‌ها آفریـده‌های اهریمنی هستند و باید نابود شوند. این‌ها خرفسـتر (53) هسـتند و کشـتن آن‌ها ثـواب است. هـرودوت قبلاً با این رسم آشـنایی داشـته است و آن را هم چـون عـادتی مخصوص مغ‌ها تلقی کرده است. برای کفاره‌ی بعضی از گناهان به کشتن تعدادی خرفسـتر حکم داده شـده است: چنانکه برای کفاره‌ی کشتن یک سـمور آبی (54)ـ باید ده هزار مورچه را کشت.

خرفسـتران باید از جایگـاهی که در آن یـزش انجـام می‌گـیرد برکنـار شـوند. گـاهی چنانچه در بندهشن آمـده است همه‌ی تکامل جهانی چون مبارزه‌ای میـان یک موبد (اوهرمـزد و یا آفـرینش او)، با یک وزغ یا قورباغـه، (اهـریمن و یا آفـرینش او)، تلقی شـده است. به خـوبی می‌توان درک کرد که در چـنین شـرایطی مراسم تطهـیر اهمیت بـزرگی در آیین مزدیسـنایی به خـود بگـیرد و

تشــخیص میــان پــاک و ناپــاک، نقشی درجه یک داشــته باشد.

پی‌نوشت‌ها:

1. Structure.
2. Varuna= اسم‌های خاصی که -a در آخر دارند به صورت -ه نیز نوشته می‌شوند مانند ورونـه، میـتره و غیره... م.
3. Rta.
4. Aryaḿan
5. Bhage.
6. Indra
7. Vayu= وای- م.

8.Rudra- Sarva.

1. Šiva.
2. Nastiya.
3. Sarasvati

12.Asura

1. Daiua
2. به معنی خدا در زبان فرانسه. م.
3. Rgvéda.

4. Vrtra.
5. کتابهای ادبیات ودایی اوپانیشـاد و بـرهمن نامیـده می‌شوند- م.
6. Prajapati.
7. Druh.
8. Yama Zšaita
9. Yatha ahu vairyo.
10. اصـطلاح «یـزش» را بـرای مراسم عبـادت به کـار می‌بریم. م.
11. یعنی اهریمن. م.
12. Gandarva.
13. Aša, Arta.
14. Vrtrahan.
15. Baga.
16. Vhou Manah = بهمن. م.
17. Spantā- Ārmaiti = سپندارمه. م.
18. Daena = دین. م.
19. Armati.
20. Xšaθra- Varya= شهریور. م.
21. Haurvatāt = خرداد. م.

22. Amartāt = مرداد. م.
23. Hypostasié
24. Amaša- Spanta = امشاسپندان. امهرسپندان. م.
25. Spēnak Mēnōk, Spanta Manyu= سپندمینو. م.
26. Aša- Vahišta, Artavahišt = اردیبهشت. م.
27. Ginvat = چینود. م.
28. Sraošavarza = سروشاورز
29. Avatara.
30. Visnu.
31. Thraetaona, Frērton = فریدون. م.
32. Angra Manyu
33. Enāk Mēnōk
34. Sarva.
35. Nahaya.
36. Aka Manah.
37. Tairi.
38. Zairi
39. Nasu.

40. Bušyasta.

41. Xrafstra.

42. Loutre، در متن‌هـــای پهلـــوی معمـــولاً سگ آبی است- م.

اساطیر ژاپنی- خدایان و شیاطین

اولین خدایان ایزاناگی- خـدای زنـدگی و آفـرینش و الهه ایزانــامی بودند. آن‌ها در آســمان بــالای یک پل شــناور زندگی می‌کردند و، تصـمیم گرفتند که بفهمند در زیر آن زمین وجود دارد یا خیر، ناگیناتـای آمـانونوهوکو (هـالبرد ژاپنی) را به پایین پـایین آوردند. در آن‌جا هیچ سـرزمینی وجود نداشت و ناگیناتا به اقیانوس فرو رفت و هنگـامی که آن را بـیرون کشـیدند، قطره‌هـایی که به پـایین تیغه می‌ریختنـد، روی آب می‌ریختند و جامد می‌شـدند و زمین را تشکیل می‌دادند- جزیره Onogoro.

خـدایان تصـمیم گرفتند پـایین بروند و در جزیـره زنـدگی کنند. آن‌ها به زودی ازدواج کردند و از آن‌ها بقیه جزایر مجمع الجزایر ژاپن و همچـنین تعـداد زیـادی از خـدایان دیگر متولد شـــدند. در پایـــان، خـــدای آتش نشـــان Kagutsuchi متولد می‌شـــود، که ایزانـــامی را فلج می‌کند. ایزانامی بیمار از جهـان به جهـان زیـرین یـومی فرستاده می‌شود.

افسانه یومی

ایزانـاگی به امید نجـات او، ایزانـامی را دنبـال کـرد. در یومی تاریکی نفوذناپذیری وجود داشت، اما خدای زندگی هنوز محبوب خود را پیـدا کـرد. اما هنگـامی که ایزانـاگی مشـعل را روشن کـرد، دید که پادشـاهی مردگـان همسر زیبـای خـود را به یک هیـولای زشت تبـدیل کـرده است. ایزانـاگی از تـرس به همسـرش می‌گوید که ازدواج آن‌ها منحل شــده و فــرار می‌کند. ایزانــامی از چــنین عملی

شوهرش عصبانی می‌شود و به مرگ تبدیل می‌شـود، که تا به امروز جان مردم را می‌گیرد.

افسانه‌های ژاپن باستان

در بازگشت از یومی، ایزاناگی تصمیم گرفت تا زباله‌های محل زنـدگی زیرزمیـنی را بشـوید و شـروع به درآوردن لباس‌ها و جواهرات خود کرد. جـواهرات و قطـرات وضو به زمین افتادند و خدایان جدیدی از آن‌ها ظهور کردند:

آماتراسو الهه خورشـید، آسـمان و کشـاورزی است. او معروف‌تـرین الهه اسـطوره‌های ژاپن اسـت، طبق گفته آن‌ها، امپراطورها از او تبار می‌آیند.

تسوکویومی خدای ماه و شب است.

Susanoo استاد اقیانوس، برف، یخ و طوفان است.

سوسانو بدخلقی داشت، به خواهرش آماتراسو حسـادت می‌ورزید، مرتباً به او توهین می‌کرد و سعی داشت او را قاب بگیرد. ایزاناگی از شوخی‌های سوزانو خسـته شد و پسرش را به یومی فرستاد. قبل از تبعید، سوزانو دیـدار کـرد پادشـاهی آسـمانی Takamanohara بـرای خداحافظی از آماتراسو.

- برای چه به اینجا آمدی؟ آماتراسو پرسید.

سوزانو به او جواب داد: "برای خداحافظی خواهر".

آماتراسو برادرش را باور نکـرد و آزمایشی تـرتیب داد تا صـداقت سـوزانو را بسـنجد. قـرار بـود خـدای اقیـانوس خدایانی کاملتر از خـدایان آماترسو خلق کند. سـوزانو از گردنبند خـواهرش پنج خـدای زیبا به دنیا آورد. او که

خوشحال شد، مست شد، کانال‌های آبیاری را از بین برد، در سردخانه دفع کرد و مدفوع خود را به تمام جهات پرتاب کرد. در پایان، پوست را از اسب جدا کرد و جنازه را به اتاق خواهرش انداخت. آماتراسو به شدت ترسیده بود و از وحشت از سوزانو به سیاه چال فرار کرد، در نتیجه خورشید ناپدید شد و تاریکی سقوط کرد.

برای بازگرداندن خورشید به جهان، خدایان تصمیم گرفتند با حیله گری آماتراسو را فریب دهند و الهه سرگرمی و طلوع آئمه را دعوت کنند Ame-no-uzume-no. او با یک رقص خنده دار، خدایان را سرگرم کرد، که آماترسو از خنده آن‌ها نگاه می‌کرد. او پرسید که چرا آن‌ها می‌خندند، و خدایان پاسخ دادند که آن‌ها با یک الهه نجیب‌تر و زیباتر از آماتراسو ملاقات کرده‌اند. آن‌ها برای تأیید سخنان خود، بازتاب او را در آینه به آماتراسو نشان دادند. آماتراسو با حیرت، سیاه چال را ترک کرد و جهان بار دیگر توسط نور خورشید روشن شد. سوزانو توسط خدایان از اقامتگاه الهی اخراج شد.

آماتراسو با تعجب از غار بیرون می‌آید.

خدای دریا که از آسمان در حال نزول است، با یک زن و شوهر پیر برخورد کرد. در هق هق گریه، آن‌ها به او گفتند که اژدهایی با هشت سر یاماتا-نو-اوروچی دخترانشان را گرفت و خورد، و به زودی برای تنها کسی که باقی مانده است- همان زیبا و زیبای کوشینادا- خواهد آمد.

سوزانو گفت اگر دختر زن او شود اژدها را خواهد کشت. او که به هیولا آمد، به او نوشیدنی بخورد و به

نوبه خود هر هشت سر را خرد کـرد، و از دم او شمشـیر الهی کوســـاناگی را ایجـــاد کـــرد و آن را به عنـــوان عذرخواهی برای آماتراسو آورد.

سوزانو با دختری که از دست هیولا نجات داد ازدواج کرد و همچنان حـاکم اقیـانوس و طوفان‌ها بـود و هر از چند گـــاهی به ســکوت احمقــانه‌ای بی‌پــروا، که زمین از آن لرزیده بود، سر می‌زد.

سوزانو به خاطر اژدها می‌نوشد

فیلم‌های اساطیری ژاپنی

این ویدئو در مورد دو مورد از بیشـترین مـوارد را بـازگو می‌کند خـــدایان معـــروف فولکلـــور ســـرزمین طلـــوع خورشید.

ژانر مقاله- افسانه‌های ژاپن

Ajishikitaka hikone no kami (جوانان بالا گاو آهن خدا)- پسر خدای Oo-kuninusi و الهه Takiri-bime.

آماتراسو او-می-کـــامی(الهه خورشـــید). او همچـــنین به عنوان "بزرگ." الهه مقدس درخشان در آسمان»- دخـــتر بزرگ خـدای ایزانـاگی، الهه خورشـید، طبق افسـانه‌های ژاپنی- جد سلسله امپراطورهای ژاپن.

امه نه هوئی نو کامی (خدای گوش بـرنج آسـمانی)- خـدا متولد سوزانو.

آمیـــدا (Skt. Amitabha)-ـــ حـــاکم بهشت \\u200b u200bغـربی، دروازه‌هـای نجـات را بـرای ممنـان بـاز می‌کند. با احترام‌ترین ایزد در برخی فرقه‌های بودایی.

امه واکـاهیکو نیست (پسر جـوان آسـمانی) پسر خـدای Amatsukunitama no kami، خـدای روح آسـمانی کشور است.

آسـینازوچی (Elder Foot Stroker)-ـ خـدا، پـدر Kushinadahime، همسر Susanoo.

بیمبوگامی- خدای فقر.

بیشـمون ده- یکی از هفت خـدای خوشـبختی. نگهبـان جهت شمالی در مدل بودایی جهان، در کسوت جنگجویی ملبس به زره سامورایی به تصویر کشیده شده است.

بودا- شاهزاده هندی سـیذارتا از طایفه سـاکیا (سـاکیا)، طبق گفته بودایی‌هـا، که پس از جسـتجوی مـداوم در جسـتجوی راه‌هـایی بـرای رهـایی از رنجی که در دنیـای واقعی زمینی داشت، به روشنی دست یافت (یعنی بـودا شد- روشن شد).

بنزای ده- یکی از هفت خدای خوشبختی. الهه موسـیقی فصاحت، ثروت خـرد و آب. او را با بیـوا در دسـتان خـود نشان می‌دهند، و گاهی اوقـات با یک مـار پیچ خـورده در یک مدل موی بلنـد، که در ارتبـاط با فرقه باسـتانی مـار سفید- معشوقه آبهای رودخانه است.

هشت زن زشت کشـور یـومی- هشت هیـولا به شـکل زنانه.

دایکوکو ده- به عنـوان یکی از هفت خـدای خوشـبختی- محبـوب‌ترین خـدایان شـینتو مـورد احـترام است. خـدای ثروت و موفق باشید. او معمولاً به عنـوان مـردی بسـیار چاق و شکم بزرگ نشـان داده می‌شـود. با یک دسـت، او

کیسه بـرنجی را که روی شـانه خـود انداخته پشـتیبانی می‌کنـــد، و با دست دیگر یک پتک جـــادویی را در دست دارد، که نه تنها شکســتن دانه‌هــای بــرنج، بلکه انجــام معجزه نیز امکان پذیر است.

داروما- خدای بودایی. به عنوان یک اسباب بـازی سـاخته شـده از چـوب یا کاغذ مروارید به تصـویر کشـیده شـده است. از نظر شـکل هندوانه است (از جســمی تشـکیل شده است که به قطعات تقسیم نمی‌شود). غالباً به رنگ قرمز است و به جای چشم، لکه‌های سـفید بـاقی مانـده است. با آرزو کـــردن، آن‌ها یک چشم خـــود را ترســـیم می‌کنند، در صورت تحقق، چشم دوم را ترسیم می‌کنند.

جیزو- خدا، نگهبان مـردم؛ محافظ کودکـان و مسـافران. رحمـتی به روح گناهکـاران در جهنم نـیز نشـان می‌دهد. مجســمه‌های ســنگی او اغلب در امتــداد جــاده قــرار می‌گیرند.

جیمو تنو (ژاپـــنی قـــدیمی، "حـــاکم جیمو")- حـــاکم اسطوره‌ای ژاپن، که سـلطنت وی به طـور رسـمی آغـاز ایجاد کشور ژاپن (660 قبل از میلاد) تلقی می‌شود.

دژورودزین- یکی از هفت خدای خوشبختی. خـدای طـول عمر. به صـورت پـیرمردی با ریش خاکسـتری به تصـویر کشیده شده است.

ایواناگا-هایم (دوشیزه طول عمر سنگ‌ها) خـواهر بـزرگ خدای نینیگا، خدای جوانان فراوانی گندم برنج است.

ایزاناگی و ایزانامی(خدا به خودش جذب می‌شـود و الهه به خـودش جـذب می‌کند)- اولین مـردم و اولین خـدایان

شینتو. خواهر و برادر، زن و شوهر. آن‌ها همه چیز زنـده و موجـــود را به دنیا آوردند. آماتراســـو، ســـوزانو و تســـوکیومیومی فرزنـــدانی هســـتند که از سر خـــدای ایزانـــاگی پس از عـــزیمت الهه ایزانـــامی به ســـرزمین تاریکی متولد شدند.

ایناری- خدای شینتو، که در اصل حامی کشاورزی اسـت، بعدا- خدایی که در صنایع دستی و تجـارت خـوش شـانس است. کیش روبـاه با خـدای اینـاری در ارتبـاط است که پیام‌آور وی یا حتی یک تجسم در نظر گرفته شده است.

ایندرا- خدای بودایی- حاکم آسـمان تـوری، دومین جهـان آسمانی در "حوزه آرزوها".

کاگوتسـوچی نو کـامی (God-Spirit of Fire)-ـ خـدای آتش، که توسط ایزانامی متولد شد و باعث مرگ او شد.

Kamuyamato Ivarebiko no Mikoto (Youth-God Iware from Divine Yamato)- این خـدای با نـام "Emperor Jimmu"- اولین امپراطور افسانه‌ای ژاپن نیز شناخته می‌شود.

توپ- الهه رحمت یا شفقت. در ژاپن نام‌های دیگری دارد و بسته به نام به تصویر کشیده می‌شود. به عنوان مثال: Kannon هزار مسلح، Kannon مهربان، Kannon یازده چهره و غیره. خدای پانتئون بودایی.

کیشـــیبودزین- یکی از خـــدایان بـــودایی زن که دارای فرزندان زیادی است.

کوجین- خدای آشپزخانه. عروسکهای شیک به این خـدای تقدیم می‌شوند.

کـامپیرا- زیارتگـاه شـینتو در اسـتان Kagawa (جزیـره شـیکوکو). این معبد در قـرن یـازدهم تأسـیس شد و در اصل متعلق به خدای بودایی-شینتو کمپیر، حامی مقدس سخاوتمند ماهیگیران و دریانوردان بود.

Ko-no-hanna-no-sakuya-bime (Maiden of Flowering Flowers on Trees) همسر خدای نینیگا، جوانان-خدا انبوه گندم برنج است.

کونی نو توکوتاچی نو کامی (God Forever Founded on Earth). یکی از اولین خدایانی است که در Takama no hara (High Sky Plain) ظاهر شد.

Kushinada-hime (Maiden-Comb) از اینـادا)- الهـه، همسر سوزانو.

مونجو- شاگرد شـاکیامونی (بـودا)، معـروف به حکمتش. به تصـویر کشـیده شـده توسط دست چپ شـاکیامونی سوار شیر است.

موراکومو نو تسـوروگی (شمشـیر آسـمانی ابرهـای انباشته) شمشیری است، یکی از مهمترین اشیا sacred مقـدس که در افسـانه‌ها و افسـانه‌های ژاپـنی دیـده می‌شود. این یکی از سه سـلطنتی مقـدس شاهنشـاهی است که همـراه با ماگاتاما و آینـه، الهه آماتراسو پس از هبـوط به زمین، به نسل خـود، خـدای نیـنیگی، منتقل می‌شود.

Ninigi (جوانان گندم برنج)- ایزد، نوه الهه آماتراسو.

اونوگورودزیما (خود جزیره منجمد) یک جزیره افسانه‌ای است که توسط خدایان ایزاناگی و ایزان قبل از سایر جزایر ایجاد شده است.

اوو-یاما-تسومی-نو کامی(God-Spirit of the Great Mountains)- خدایی متولد ایزاناگی و ایزانامی.

پیندولا- طبق افسانه بودایی، یکی از نزدیکترین شاگردان بودا.

رایدن- خدای رعد و برق. معمولاً به گونه‌ای نشان داده می‌شود که توسط طبل (تایکو) احاطه شده و در آن‌ها ضرب و شتم می‌شود. بنابراین، او رعد ایجاد می‌کند.

رایتارو- پسر خدای رعد و برق.

ریوژین- اژدها- خدای دریاها، خدای عنصر آب، همچنین نماد قدرت برتر است.

شیو تسوچی نو کامی (God-Spirit of the Water Waters، or God-Spirit of the Sea Routes).

Shitateru-hime (Maiden-Bottom Luminous Goddess)- الهه، دختر Oo-kuninusi، خدا-حاکم کشور بزرگ و Takiri-bime، Maiden-Goddess of the Mist.

یومی هیچ کشوری نیست(کشور منبع زرد)- جهان زیرین، سرزمین مردگان.

سومیوشی- خدای شینتو، پروردگار امواج دریا، حامی ملوانان. زیارتگاه معروف شینتو که به آئین او اختصاص

داده شـده در سـاحل Sumiyoshi در اوزاکا واقع شـده است.

Susanoo no mikoto (شوهر خشن خداپسند)- خدایی که از ایزانـــاگی از قطـــرات آب متولد شد و هنگـــام بازگشت از Yomi no kuni (سرزمین مردگان) بینی او را هنگام تصفیه شست.

سـنگن- الهه کـوه فـوجی. او همچـنین به عنـوان Ko-nohana-no-sakuya-bime (دوشیزه شکوفه‌های روی درختـان) شـناخته می‌شـود- همسر خـدای نینیگـا، خـدای جوانان از وفور گندم برنج.

تای (دوشیزه قرمز)- از ژاپنی ترجمه شـده، کلمه "تـای" به معنی نوعی باس دریا است.

از اولین شخصی که ملاقـات می‌کنید بپرسـید: "چه نـوع هیولاهـای ژاپـنی را می‌شناسـید؟" در بیشـتر مـوارد، می‌شـنوید: "گـودزیلا، پیکـاچو و تامـاگوتچی". این نتیجه بـدی نیسـت، زیـرا روس‌ها موجـودات افسـانه از طریق چشم یک ژاپـنی متوسط \u200b\u200b\، آن‌ها تلاقی بین یک ماتریوشـکا، یک چبراسـکا و یک خـرس قطـبی مست هستند. اما فرهنگ‌هـای روسی و ژاپـنی می‌توانند به چـنین دامـداری‌های باسـتانی که بـرخی از پل بانیـان آمریکایی هرگز آرزو نمی‌کردند، افتخار کنند.

"دنیای خیال" پیش از این در مسیرهای ناشناخته‌ای قدم زده است اسـطوره‌های اسـلاویآثار حیوانـات غیب را مطالعه کـرده است. امـروز ما به سـمت مخـالف این سـیاره منتقل خـواهیم شد و خـواهیم دید که موجـودات

عجیب و غـریب در زیر تـابش خورشـید در حـال طلـوع هستند.

روحیه دور

بدون یک بطری سکه نمی‌توانید فرهنگ عامیانه ژاپنی را بفهمید. این به لطف "همکـاری" قرن‌ها بـودایی چین و شـینتو ملی- رونـدی منحصر به فـرد که در آن اصـول یک دین با دستورات دیگری تکمیل می‌شود.

چنین جمع گرایی باعث ایجاد آمیخته‌ای شـگفت انگـیز از افسانه‌ها شد: خدایان بودایی شـینتو را تبلیغ می‌کردنـد، و جـادوی بـدوی شـینتو با تصـویر پیچیـده بـودایی جهـان تضـادی نداشت. بـرای درک منحصر به فـرد این پدیـده، کافی است بت پرون را در محراب یک کلیسای ارتـدکس مدرن تصور کنید.

ویژگی‌هـای جهـان بیـنی ملی، ضـرب شـده در عرفـان و بازماندگان بودایی باورهـای بـدوی، هیولاهـای ژاپـنی را کاملاً متفـاوت از همتایـان غـربی خـود کـرد. در نـزدیکی مـردم و حیوانـات در زیر ارواح قرمز خورشـید مسـتقر شدند- چیزی شبیه پریا در درک کلاسـیک اروپـایی آن‌هـا، اما بر خلاف یکـدیگر و با مـوفقیت جـایگزین تمـام کایمرهای اختراع شده توسط بشر می‌شود.

ارواح ژاپـنی روح بی‌قـرار مردگـان یا لخته‌هـای پروتوپلاسم از جهان‌های موازی نیستند. مفهـوم obake اغلب در مورد آن‌ها اعمال می‌شـود، که از فعل bakeru شکل گرفته است- برای تبدیل، تبدیل. اوبک ممکن است موجوداتی گوشت و خون باشد. نکته اصـلی در آن‌ها این است که این "ارواح" از چـیزی به چـیز دیگر تبـدیل

می‌شـوند، نمادها و معـانی را تغیـیر می‌دهند و همچـنین روند طبیعی امور را مختل می‌کنند.

یوکای و سامورایی (هنرمند Aotoshi Matsui).

وحشت فراطـبیعی در فرهنگ ژاپن نه به بـرخی از اشـیا objects اخروی بلکه به اصلاح غیر منطقی اشکال آشنا متمرکز شـده است. اسـکلتی در کفن سـفید، چشـمهای درخشـان در تـاریکی و زوزه وهم‌آور و وحشـتناک در یک گورستان، ژاپـنی را بسـیار کمـتر از یک فـانوس کاغـذی مچاله شده یا تداخل عجیب تلویزیون می‌ترساند. اسـاس چنین ترسهایی تصـویری سـاده (اگر نه بـدوی) از جهـان باشد. "فیلم‌هـای ترسـناک" مشـابهی دربـاره یک دست سیاه یا یک ورق سـفید در مجله اوگونیـوک بسـیار مـورد توجه بود.

از میان اشباع، گاهی اوقات یک طبقه مسـتقل از ارواح متمایز می‌شوند- youkai (اصـطلاحات فولکلـور ژاپـنی بسیار اشتباه است و طبقه بنـدی واحـدی وجـود نـدارد). ویژگی اصلی آن‌ها ظاهر خارق العاده (یک چشـم، گـردن بلند و غیره) است. Youkai شبیه براونی‌هـای روسی یا اجنه است. این موجـــودات در منطقه خاصی زنـــدگی می‌کنند و به دنبـال ملاقـات با شـخص نیسـتند. Youkai می‌تواند هم دوســتانه باشد و هم بــدخواه. آن‌ها با آتش ســوزی و شــمال شــرقی مرتبط هســتند. در زمســتان، جلسات با ارواح شیطانی نادر است.

در وسعت ژاپن، شما می‌توانید ارواح کاملا عادی یــوری- روحـــانی که از آرامش محـــروم هســـتند را پیـــدا کنید. شینتوئیسم می‌آموزد که روح پس از مـرگ منتظر انجـام

مراسم لازم بر روی بـــدن اســـت، و پس از آن با خیـــال راحت راهی دنیـــای دیگـــری می‌شـــود. روح فـــوت شـــده می‌تواند هر ســـال- در مـــاه جـــولای، در تعطیلات بن، با اقوام زنده ملاقات کند.

اما اگر شخصی با مـرگ خشـونت آمـیز جـان خـود را از دست بدهد، خودکشی کند، یا اگر تشریفات روی بـدن او نادرست انجام شده باشد، روح به یوری تبدیل می‌شود و فرصت نفـوذ به دنیـای زنـدگان را پیـدا می‌کند. یـوری را می‌توان در محل مرگ وی یافت، اما نباید بـرای این کـار تلاش کنید، زیرا شغل اصلی ارواح بی‌قرار انتقام است.

بیشتر یوری‌ها زنانی هسـتند که از عشق رنج برده‌اند. در ابتـــدا، ژاپنی‌ها معتقد بودند که ظـــاهر آن‌ها از زمـــان زندگی قابل تشخیص نیست، اما به زودی سـنت‌ها تغیـیر می‌کنند و به جـای چهـره یک بـانوی شـبح، چشم بـزرگی پیدا می‌شود.

امـروزه، ظـاهر یـوری اسـتاندارد شـده است. آن‌ها یک کیمونوی سفید تشییع جنازه پوشیده‌اند. موها سیاه، بلند (فرض بر این است که بعد از مرگ رشد می‌کنند) و روی صـورت می‌ریزند. دسـتها به نـاتوانی آویـزان می‌شـوند، جای خـالی جـای پاها (در تئـاتر کـابوکی، بـازیگران را به طناب آویزان می‌کنند) و چراغ‌های اخـروی در کنـار شب پیچ می‌خورند.

ساداکو ("حلقه") کایاکو ("بدخواهی")

مشـــهورترین یوری‌هـــای غـــرب Sadako ("تمـــاس") و Kayako ("Malice") هستند.

در دنیای حیوانات

وقتی صحبت از حیوانات معمولی می‌شود، افسانه‌های ژاپنی بسیار شبیه داستان‌های اروپایی هستند. حیوانات در مناطق مختلف جهان گفتند: "مرا نکش، من برای تو مفید خواهم بود." دستور جهانی "تو نباید بکشی" به ویژه برای آیین بودا مهم بود. به عنوان پاداش رحمت به حیوانات کاراکتر اصلی ثروت دریافت کرده یا توانایی‌های جادویی... قورباغه‌های کوچک به کمک نجاتگران خود شتافتند، اردک‌های یتیم شکارچی بد را متقاعد کردند که از کار خود دست بکشد- پس از همه، معلوم نیست که در زندگی بعدی به چه کسی متولد شود.

در سایه ساکورا

آزوکی-آرایی. در آسیا لوبیای آدزوکی همیشه با شکر پخته شده و مانند آب نبات بوده است.

ابومی-گوتی: هنگامی که یک جنگجو در جنگ می‌میرد، رکاب‌های اسب او گاهی در جبهه‌های جنگ باقی می‌ماند. در آن‌جا آن‌ها زنده شدند و به موجودی کرکی عجیب تبدیل شدند و همیشه به دنبال استاد گمشده خود بودند.

ابورا-آکاگو: روح تاجراني که در طول عمر خود روغن سرقت شده از لامپها را در حرم‌هاي کنار جاده مي‌فروختند. آن‌ها در لخته‌های آتش به داخل اتاق پرواز می‌کنند و به نوزادی تبدیل می‌شوند که تمام روغن چراغ را می‌مکد و پس از آن پرواز می‌کنند.

: یک پـــیرمرد کوچک یا پـــیرزنی با شســـتن لوبیا در رودخانه‌هــای کــوه. آهنگ‌هــای تهدیــدآمیز می‌خواند ("آیا باید لوبیاها را بشورم یا کسی را بخــورم؟")، اما در واقع خجالتی و بی‌ضرر است.

آکا-نام: "گل لیسیدن" در آن حمامهــایی ظــاهر می‌شــود که مدتها تمیزکاری وجود نداشــته است. همــانطور که از نام آن پیداست، از شرایط غــیر بهداشــتی تغذیه می‌کند. ظاهر آن به سرعت عادت تمیز کردن خود را در اتاق‌های شستشو به افراد القا می‌کند. خویشــاوند او، نــام تــنیوی پا بلند، سقف‌های کثیف را لیس می‌زند.

آکا-نام زبان شما را به دستشویی می‌آورد.

اما-نه-زاکو: از خشم خــدای رعد و بــرق سوســانو متولد شد. زشــت، دنــدان‌های محکمی دارد که از طریق فــولاد گـــــــاز می‌گیرند. می‌داند که چگونه به ســـــــرعت در مسافت‌های طولانی پرواز کند.

اما-نه-زاکو: دیو باستان لجاجت و رذیلت. او افکار مــردم را می‌خوانــد، بــاعث می‌شــود آن‌ها طــوری عمل کنند که برنامه ریزی‌های انجام شده دقیقاً برعکس انجــام شــود. در یکی از داســتان‌ها، او یک شــاهزاده خــانم را خــورد، پوست او را پوشید و سعی کرد به این شکل ازدواج کند، اما در معرض دید و کشته شد.

امه-فــوری-کــوزو: روح بــاران. به شــکل کــودکی ظــاهر می‌شود که با چتر قــدیمی پوشــانده شــده و یک فــانوس کاغـــذی در دست دارد. دوست دارد در چاله‌ها پاشـــیده شود. بی‌ضرر.

امی کـیری: در ژاپن در تابســتان پشه‌ها و ارواح زیــادی وجود دارد. یکی از آن‌هـا، مانند تلاقی بین پرنـده، مـار و خرچنگ دریــایی، عاشق پــاره کــردن پشه‌ها و همچــنین وسایل ماهیگیری و خشک کردن لباس است.

آئو آنــدون: در دوره ادو، مــردم اغلب در یک اتــاق جمع می‌شــدند، یک فــانوس بــزرگ آبی با صد شــمع روشن می‌کردند و شــــــروع به گفتن به یکـــــــدیگر می‌کردند داستان‌های ترسناک... در پایان هر یک از آن‌ها، یک شمع خاموش شد. پس از صدمین داستان، نور کـاملاً خـاموش شد و ao-andon ظاهر شد.

آئو بــودزو: دوچرخه ســواری کوتــاه که در گنــدم جــوان زندگی می‌کند و کودکان را به آن‌جا می‌کشاند.

آئو نیوبو: آدم خـــــواری که در ویرانه‌هـــــای یک کـــــاخ شاهنشاهی زندگی می‌کند. در طـول زنـدگی خـود او یک خــدمتکار افتخــار بــود. در دنــدانهای ســیاه و ابروهــای تراشیده شده تفاوت دارد.

Ao-sagi-bi: آنالوگ Firebird: یک حواصیل با چشمانی آتشین و پرهای درخشان سفید.

آسی مگـاری: سگ راکـون شـبح. شب‌ها دم خـود را دور پاهــای مســافران می‌پیچد. پوست او در لمس مانند پنبه خام است.

ایاکاشی: یک مــار دریــایی به طـول حــدود دو کیلومــتر. گاهی اوقات روی شناورها شناور می‌شود و توسط بدنه خـود قوسی شـکل می‌گـیرد. این می‌تواند بـرای چنـدین

روز طول بکشد، در طی آن افراد در قایق مشغول جمع کردن مخاط هستند که به وفور از هیولا خارج می‌شود.

باکو: کیمرا چینی با بدن خرس، تنه یک فیل، چشم کرگدن، دم گاو، پنجه ببر و پوستی لکه دار. از رویاها تغذیه می‌کند. اگر خواب بدی می‌بینید، باید به باکو متوسل شوید، و او آن را به همراه تمام مشکلات پیشگویی شده جذب می‌کند.

پخت زوری: صندل قدیمی، از آن بد مراقبت می‌شود. دور خانه می‌دود و ترانه‌های احمقانه می‌خواند.

پخت-کوجیرا: اسکلت یک نهنگ، همراه با ماهی‌های عجیب و غریب و پرندگان شوم. ایمنی بدن نسبت به چوپان‌ها.

پخت نکو: اگر گربه به مدت 13 سال در همان مکان تغذیه شود، به گرگینه خونخوار تبدیل می‌شود. نان شیرینی پزی می‌تواند آنقدر عظیم باشد که به داخل خانه نچرخد، اما درعوض با پنجه‌هایش اطراف آن را بچرخد و به دنبال افرادی مانند موش‌ها در یک سوراخ باشد. بعضی اوقات گرگینه به شکل انسان در می‌آید.

داستانی درباره چگونگی ناپدید شدن گربه در یک خانه وجود دارد. در همان زمان، رفتار مادر خانواده شروع به تغییر کرد: او از مردم اجتناب می‌کرد و غذا می‌خورد، و خودش را در اتاق می‌بست. هنگامی که خانواده تصمیم گرفتند از او جاسوسی کنند، آن‌ها یک هیولای انسان نما وحشتناک را کشف کردند. صاحب خانه او را کشت و یک روز بعد او دوباره به یک گربه گمشده تبدیل شد.

استخوان‌های مادر روی زمین زیر حصیر تاتامی پیدا شده و پاک شده بود.

گربه‌ها در ژاپن با مرگ همراه بودند. بنابراین، مردم به گربه‌های صاحبان متوفی بسیار مشکوک بودند. این حیوانات می‌توانند تبدیل به کاسا، سرقت اجساد یا نکو ماتای \u200b\u200bدو دم شوند و مانند عروسک‌ها اجساد مرده بازی کنند. برای جلوگیری از چنین بدبختی، بچه گربه‌ها باید دم خود را لنگر بزنند (تا دو شاخه نشوند) و گربه متوفی باید به طور محکم قفل شود.

تصویر گربه همیشه غم انگیز نبود. پیکره‌های چینی Maneki-neko موفقیت مغازه داران را به ارمغان می‌آورد. در هنگام رعد و برق، گربه مرد ثروتمند را از درخت دور کرد، درختی که قرار بود توسط صاعقه برخورد کند، و پس از آن وی شروع به حمایت از معبد کرد. یک گربه گیشا اجازه نمی‌داد که معشوقه وارد اتاق توالت شود، جایی که مار در آن مخفی شده بود. سرانجام، گربه‌ها غالباً به شکل انسان درآمده و همسر مردان مجرد یا فرزندان زوجهای بدون فرزند می‌شدند.

باسان در منطقه فعلی Yehime رخ می‌دهد.

باسان: خروس بزرگ. شب او در خیابان‌ها قدم می‌زند و سر و صدای عجیبی ایجاد می‌کند- چیزی مانند "بیس باس". مردم از خانه‌های خود بیرون نگاه می‌کنند اما کسی را پیدا نمی‌کنند. می‌تواند شعله تنفس کند، اما به طور کلی بی‌ضرر است.

بتوبتو-سان: وقتی شب هنگام در خیابان قدم می‌زنید و صدای قدم‌هایی را پشت سر خود می‌شنوید، اما کسی

پشت آن نیست،- بگویید: "بتوبتو-سان، لطفاً وارد شو!" شبح خواهد رفت و دیگر پشت سر شما پا نمی‌زند.

گیوکی (یوشی-اونی): یک بابا بزرگ مانند گاو نر که در آبشارها و برکه‌ها زندگی می‌کند. با نوشیدن سایه‌هایشان به مردم حمله می‌کند. پس از این، قربانیان شروع به بیماری می‌کنند و به زودی می‌میرند. قدم‌های گیوکی ساکت است. پس از ترسیم یک قربانی، او را تا انتهای زمین تعقیب خواهد کرد. فقط یک راه برای خلاص شدن از شر هیولا وجود دارد- با تکرار جمله متناقض: "برگها غرق می‌شوند، سنگها شناورند، گاوها می‌خندند، اسب‌ها غر می‌زنند." گاهی گیوکی به شکل یک زن زیبا درآمده است.

جور گومو: به نظر می‌رسد یک دختر زیبا در طول روز، و شب تبدیل به یک هیولا مانند عنکبوت می‌شود، تورهای مردم را قرار می‌دهد.

دزیوبوکو: درختانی که در جبهه‌های جنگ رشد می‌کنند به زودی عادت می‌کنند خون انسانبا درنده شدن. آن‌ها مسافران را با شاخه می‌گیرند و خشک می‌مکند.

دورو-تا-بو: شبح دهقانی که در تمام عمر قطعه زمین خودش را کشت کرده است. پس از مرگ مالک، پسر تنبل سایت را رها کرد و به زودی آن را فروخت. روح پدر مرتباً از روی زمین برمی خیزد و می‌خواهد زمینه را به او بازگرداند.

اینو گامی: اگر یک سگ گرسنه را گره زدید، یک ظرف غذا جلوی آن قرار دهید تا نتواند به آن برسد، و وقتی حیوان به بالاترین نقطه دیوانگی رسید، سرش را برش

دهید، اینو گامی می‌شود- روحیه بی‌رحمانـه، که می‌تواند بر روی دشــمنان شــما تنظیم شــود. اینو گــامی بســیار خطرناک است و می‌تواند به استاد خود حمله کند.

اینو گامی در یک افسانه، یک سگ با اره بامبو صــاف اره شد.

Ippon datara: روح آهنگر با یک پا و یک چشم.

ایزوناد: مـاهی غـول پیکر. با دم خـود، ملوانـان را به آب می‌زند و آن‌ها را می‌بلعد.

ایتــان-مــومن: در نگــاه اول، به نظر می‌رسد یک قطعه طولانی از مـاده سـفید است که در آسـمان شب شـناور است. ممکن است موضوع به نگـاه دوم نرسـد، زیـرا این روحیه دوست دارد بی‌صــدا روی یک شــخص بیفتــد، دور گردنش ریسمان شود و او را خفه کند.

ایتسومادن: وقتی شخصی از گرسـنگی می‌مـیرد، به یک پرنده بزرگ آتش سـوزی با دم مـار تبـدیل می‌شـود. این روحیه کســانی را که در طــول زنــدگی خــود از او غــذا نمی‌خواستند آزار می‌دهد.

کاما ایتـــاچی: اگر گرفتـــار طوفـــان شـــدید و ســـپس بریدگی‌های عجیبی بر روی بدن خود مشاهده کردید، این کار یک کاما ایتـاچی اسـت، حیوانـات وحشی طوفـانی با پنجه‌های بلند.

کامئو: یک بطری قدیمی که به طـرز جـادویی الکل تولید می‌کند.

کـامی کـیری: روح پنجه‌ای که در حمـام به مـردم حمله می‌کند و ریشه موهای آن‌ها را می‌گیرد. گاهی اوقـات با این روش سعی می‌کند مانع ازدواج شخصی با حیـوان یا روح شود.

کاپا (کـازامبو): یکی از رایج‌تـرین عطرهـای ژاپـنی. چهره‌های زیادی دارد، اما همیشه یک بریدگی با آب روی سر دارد، جایی که همه آن پنهان است قدرت جـادویی... مـردم اغلب کاپا را با تعظیم فـریب می‌دهند و او را با ریختن آب مجبـور می‌کنند که عقب بـرود. در آب زنـدگی می‌کنـد، خیـار را دوست دارد. توصـیه می‌شـود قبل از استحمام آن‌ها را نخورید، در غیر این صورت ممکن است کاپا بو را بخـورد و شـما را به پـایین بکشد. به کودکـان نافرمـانی تعلیم تعظیم می‌شـود به این بهانه که این محافظت در برابر کاپا است.

کیجیمونا: روحیه درخت خـوب. فقط یک چـیز بـاعث عصبانیت آن‌ها می‌شود- یک هشت پا.

کیرین: اژدهای مقدس. تفاوت آن با qi-lin چیـنی فقط در این است که به جای پنج انگشت سه انگشت دارد.

کیتسـونه: یک روبـاه گرگینـه، یک شخصـیت محبـوب در افسـانه‌های عاشـقانه. او اغلب به یک دخـتر تبـدیل می‌شود و با افراد خانواده تشـکیل می‌دهد. عاشق دزدی و تقلب است. با افزایش سـن، روباه‌ها دم اضـافی رشد می‌کنند (تعـداد آن‌ها می‌تواند به نه عـدد برسد). جـادوی Kitsune در مورد راهبان تائوئیست کار نمی‌کند.

یک kitsune را می‌توان با سایه آن تشخیص داد- همیشه شکل روباه دارد.

ژاپنی‌ها معتقدند که بیشترین شـانس گربه گرگینه شـده است. به همین دلیل است که نباید به او اجـازه رقصـید، در نتیجه قدرت جادویی را نشان می‌دهید.

بیشترین شانس ملاقات با یک شـبح در ژاپن در تابسـتان بین ساعت 2 تا 3 بامداد است، زمانی که مرز بین جهان زنده‌ها و مردگان نازک‌ترین است.

"Kitsune" یا به معنـای "همیشه مو قرمز" است یا "به اتاق خواب بیا". غذای مورد علاقه فـاکس، کشک لوبیـای توفو است. فردی که از وسـواس روبـاه خلاص شـود (از زیر ناخن یا از طریق سینه به او نفـوذ کند) تمـام عمر از توفو بیزار خواهد بود.

به بارانی که در آفتاب روشن می‌بـارد در ژاپن "عروسی کیتسونه" می‌گویند.

کو-داما: روح یک درخت کهنسـال. دوست دارد کلمـات انسانی را تکـرار کند. به دلیل کو-بـانو است که پـژواکی در جنگل ظاهر می‌شود.

Ko-dama (انیمیشن "Princess Mononoke").

کونـاکی-دیجی: بچه کوچکگریه در جنگل. اگر کسی او را تحویل بگیرد، کوناکی دیجی شروع به سریع وزن گـرفتن و منجی خود را خرد می‌کند.

Karakera-ona: مرغ مسـخره زشـتی که مـردم را آزار می‌دهد و با خنده‌هایشان آن‌ها را آزار می‌دهد.

لیــدارا- آرنج: غــولی با انــدازه بــاورنکردنی. رد پــای او دریاچه شد. اغلب اوقــات کوه‌ها را از مکــانی به مکــان دیگر مرتب می‌کرد.

نامــاژ- "بابانوئل بــرعکس است." هر یک ســال نو او از خـــانه‌ای به خانه دیگر می‌رود و می‌پرسد آیا بچه‌هـــای شـــیطانی اینجا هســـتند؟ مـــردم کوچك ژاپـــنی که به ناماهاگه اعتقاد دارند وحشت کرده و پنهـان می‌شـوند و والدین آن‌ها دیو را متقاعد می‌کنند که فرزندانشان خوب هستند و پس از آن صد گرم ساقه را برای او می‌ریزند.

نینگو: پری دریایی ژاپنی ترکیبی از میمون و کپور است. گوشت خوشـمزه است با چشـیدن آن، می‌توانید زنـدگی خـود را بـرای صـدها سـال طـولانی کنید. اگر نینگو گریه کند، به یک انسان تبدیل می‌شود.

Noppara-bo (noperapon): روحی بی‌چهره که مردم را می‌ترساند.

نوری بوتوکه: اگر از محراب بـودایی مـنزل خـود ضـعیف مراقبت کنید، شبحی در آن ظاهر می‌شود، شـبیه بـودای سیاه با دم ماهی و چشم‌های آویزان. هر وقت م belمن بی‌دقتی بخواهد نماز بخواند، مـورد اسـتقبال این هیـولا قرار می‌گیرد.

آنها (لهجه روی o): شیاطین رنگارنگ- چیزی مثل ترول اروپـــایی یا شـــترمرغ. پرخاشـــگر و عصـــبانی. آن‌ها با چماق‌های آهنین می‌جنگند. آن‌ها از بوی ساردین سوخته می‌ترسـند، اما امـروزه در ژاپن رسم است که بـرای این کار حبوبات (که به دلایلی از آن‌ها متنفر هستند) انداخته

و می‌گویند: "آنها- از بین می‌رونـــــــد، خوشـــــــبختی- می‌آیند!".

حیوان رایدن نماینده رعد و برق است. او دوست دارد در ناف مردم پنهان شـود، بنـابراین خرافـات ژاپـنی هنگـام طوفان بر روی شکم می‌خوابند.

روکورو-کوبی: زنان عادی که به دلایلی دستخوش تحـول جـزئی شـده‌اند. شب‌ها گردن‌هـای آن‌ها شـروع به رشد می‌کند و سرهایشـان در اطـراف خانه می‌خزند و انـواع کارهای ناخوشایند را انجـام می‌دهند. Rokuro-kubi در عشق بدشانس است- پس از همه، مردان از چـنین پیـاده روی‌های شبانه بسیار عصبی هستند.

سـاگاری: رعد و بـرق سر اسب با شـاخه‌های درخت. با ملاقات او می‌توان بیمار شد (احتمالاً لکنت زبان).

سازه اوني: حلزون‌های قدیمی به ارواح شیطانی تبـدیل شدند. آن‌ها می‌توانند به زنان زیبا تبدیل شـوند. داسـتان هنگامی مشخص می‌شود که دزدان دریایی زیبـایی غـرق را نجات می‌دهند. او با خوشـحالی خـودش را به هرکـدام از آن‌ها داد. به زودی مشـــخص شد که این افـــراد کیسه بیضه خـود را از دست داده‌اند. سـازائی اونی معـامله‌ای پیشنهاد کرد: دزدان دریـایی تمـام طلاهـای خـود را به او می‌دهند و حلـــزون نـــیز بیضه را به آن‌ها بـــازمی گرداند (ژاپنی‌ها گاهی این اندام را "توپ‌های طلایی" می‌نامند، بنابراین مبادله معادل آن بود).

سیریم: شبح نمایشگاه دار او با مـردم همگـام می‌شـود، شـــــلوار خـــــود را در می‌آورد و به آن‌ها پشت می‌کند.

چشمی از آن‌جا بیرون زده و پس از آن مخاطب معمولاً بیهوش می‌شود.

سویو: ارواح الکلی خنده دار. بی‌ضرر.

سون-کوسوری: حیوانات کرکی که خود را به سمت عجله مردم می‌اندازند و آن‌ها را لغزش می‌کنند.

تا ناگا: مردم مسلح طولانی ژاپن، همزیستی با آسی ناگا (افراد پا دراز). اولی روی شانه‌های نفر دوم نشست و به عنوان یک ارگانیسم واحد با هم زندگی کردند. امروز دیگر این غول‌ها یافت نمی‌شوند.

تانوکی: گرگینه‌ها-گورکن‌ها (یا سگ‌های راکون)، خوشبختی به ارمغان می‌آورند. میزان شادی مستقیماً با اندازه کیسه بیضه گورکن متناسب است. تانوکی می‌داند که چگونه آن را به اندازه‌های باورنکردنی باد کند (روی آن بخواب، از باران پنهان کن)، یا حتی این قسمت از بدن را به خانه تبدیل کند. تنها راه برای تأیید صحت خانه گورکن، ریختن یک ذغال سنگ در حال سوختن بر روی زمین است. درست است که بعد از این عمل دیگر خوشبختی نخواهید دید.

تنگو: مردم گرگینه بالدار. با وجود کمیک، مانند بینی پینوکیو، آن‌ها بسیار قدرتمند و خطرناک هستند. مدت‌ها پیش به مردم هنرهای رزمی آموزش داده می‌شد. اگر فردی که از فراموشی رنج می‌برد از جنگل بیرون بیاید، به این معنی است که توسط تنگو ربوده شده است.

Futa-kushi-onna: شبح همیشه گرسنه زنی با دهانی اضافی در پشت سر، نسخه ژاپنی Tantalus. دهان دوم

فحش می‌دهد و از مو به عنوان شاخک برای سرقت غـذا از زن اســـتفاده می‌کند. طبق یکی از افســـانه‌ها، این نفـرین به نامـادری شـیطانی تحمیل شـد، که فرزنـدان خوانده خود را از غذا محروم کرد.

هـاکو تـاکو (بـای زه): موجـودی خردمند و مهربـان با نه چشم و شش شاخ. مسلط به گفتار انسان است. یک بار بای زه به دست امپراتور بزرگ هوانگ دی اسیر شد و در ازای آزادی همه اطلاعـات و بسـترهای بسـتگان (11520 نوع موجـود جـادویی) را به او داد. امـپراطور دسـتور داد که شهادت ثبت شود، اما متأسـفانه این فـرد نـابودگر به زمان ما نرسیده است.

هاری اوناگو: یک انسان خـوار با شـوک قدرتمند موهـای "زنـــده" که هر کـــدام به قلاب تـــیز ختم می‌شـــوند. در جاده‌ها ســـاکن است. با ملاقـــات مســـافر، خوشـــحال می‌خنـــدد. اگر کسی به عقب بخنـــدد، hari-onago از موهای او استفاده می‌کند.

بانوی هیتو: ذراتی از روح فرد که اندکی قبل از مرگ به شـکل لخته‌هـای شـعله از بـدن او خـارج می‌شـوند. آن‌ها خیلی دور پـــــــــرواز می‌کنند و روی زمین می‌افتند و دنباله‌ای لجن بر جای می‌گذارند.

هیتوتسوم-کوزو: شبحی در لبـاس پسر بچه‌ای ده سـاله-کچل و یک چشم. بی‌ضـــرر اما بـــازیگوش. دوست دارد مردم را بترساند. گـاهی اوقـات می‌تواند بـاعث بیمـاری شود. برای جـرات این روحیـه، باید یک سـبد را نزدیک در آویزان کنید. دوچرخه سواران کوچک با دیدن سوراخ‌های

زیـادی در آن، با شـرم از این که فقط یک سـوراخ دارد، آن‌ها را با چشم اشتباه گرفته و فرار می‌کنند.

هوکو: روح درخت کافور. شبیه سـگی است که چهـره‌ای انســانی دارد. تــواریخ باســتان ادعا می‌کنند که اگر یک درخت کــافور را قطع کنیــد، از تنه آن یک هوکو خــارج می‌شـود که می‌تواند بو داده و خـورده شـود. گوشت آن بســیار خوشــمزه است. خــوردن ارواح از ویژگی‌هــای منحصر به فرد افسانه‌های ژاپن است.

یوکی-: "ملکه بـرف" ژاپن بـانوی رنگ پریـده‌ای است که در برف زندگی می‌کند و با نفس یخ زده اش مـردم را یخ می‌زند. در داستان‌های وابسته به عشق شهوانی، یــوکی او افـراد را با بوسه یا به طـور کلی از طریق جـالب‌ترین مکان منجمد می‌کند.

***

قــوانین "آداب شــبح" در ژاپن ســاده است: چیزهــای قـدیمی را در خانه نگه ندارید، در غـیر این صـورت آن‌ها روح خــود را پیــدا می‌کننــد، در شب‌های تابســتان ســفر نمی‌کنند، از غریبه‌هایی که ملاقات می‌کنید چیزی قبــول نکنید، به آن‌ها نخندید، بی‌ادبانه رفتـار نکنید و همیشه در انتخاب همسر مراقب باشید- کاملاً ممکن است که او زن رویاهــای شــما نباشــد، بلکه یک روبــاه مکــار یا خشم شـیطانی باشد. حـتی اگر ارواح وجـود نداشـته باشـند و شما در روسیه زندگی کنید، این قوانین سـاده هنـوز هم می‌تواند شما را از دردسرهای بی‌مورد نجات دهد.

من فقط به آن فکر کـردم و تصـمیم گـرفتم اجـازه دهم برای چـیز جـالبی زیـاد باشد! فقط این است که اگر من

قطع کنم، بســـیاری از اطلاعـــات را از دست می‌دهم. بنـــابراین چه کسی علاقه مند اســـت، بیش از حد بـــرای خواندن تنبل نباشید! موفق باشید خواندن

خدای ژاپنی: بیشامون

بیشمون یکی از هفت خدای ژاپنی است که خوشبختی و خــوش شانسی را به ارمغــان می‌آورد. ژاپنی‌ها آن را از اســاطیر وام گرفته‌اند هند باســتان و حــتی وی را وارث وایشــراوانا (نگهبــان گنجینه‌هــای زیرزمیــنی و نگهبــان شمال و همچنین محافظ دین)، یکی از پادشاهان نگهبان هند دانست (وی به عنــوان یک جنگجو با نــیزه به تصــویر کشـــیده شـــده است). در ابتـــدا، بیشـــامون یک نگهبـــان شـــمالی بـــود، خـــدای جنگ بـــود، اما ســـپس شـــروع به محـــافظت از قـــانون و محـــافظت از مـــردم در برابر شیاطین و بیماری‌ها کرد. ژاپنی‌های باستان معتقد بودند که بیشامون ثروت بی‌نظیری دارد و ده نوع گنج یا ثروت مختلف به ارمغان می‌آورد. او به همراه شش خدای دیگر با کشتی سفر می‌کند و سعادت، خوش شانســی، ثــروت را به افراد شایسته می‌بخشد.

اگر به یک منبع نسبتاً معتبر مانند "Inryoken nitiroku" (این یک تواریخ مشهور است که توسط دهبانان صــومعه صـــومعه کیووتو از شـــوکوکوجی بـــرای چنـــدین دهه با وجدان نگهداری می‌شود) مراجعه کنیم، می‌توانیم این را پیـــدا کـــنیم، از اواخر قـــرن پـــانزدهم میلادی، در میـــان معتقـدان، نصب تصـاویر Bisamon بر روی این "قفسه برای خدایان" مرسوم بود. آن‌ها با این کار امیدوار بودند که زودتر خوشـــبختی پیـــدا کنند. اتفاقـــاً، در این دوره زمانی بود که بیشامون قرار بـود به یکی از هفت خـدای

خوشبختی تبدیل شود، که نتیجه همجوشی آگاهی عمومی تصاویر بیشامون و دایکوکوتن، خدای اصلی خوشبختی بود.

خدای ژاپنی: دایکوکو

دایکوکو در اساطیر ژاپن یکی از هفت خدای بود، او خدای ثروت بود و حامی کشاورزی محسوب می‌شد. او همچنین دوست همه بچه‌ها محسوب می‌شد. از او به عنوان مردی تغذیه شده و روی کیسه‌های برنج نشسته بود و در دستان او کیسه پر دیگری را نشان می‌داد. دایکوکو یک پتوی جادویی برنج را در مشت خود داشت؛ ژاپنی‌ها معتقد بودند که این همه خواسته‌ها را برآورده می‌کند.

ژاپنی‌های باستان معتقد بودند که هفت خدایی که خوش شانسی آوردند با کشتی سفر می‌کنند. در کشتی گنجینه‌ها و چیزهای مختلف جادویی وجود داشت، به عنوان مثال یک کلاه نامرئی، یا کیف پول که هرگز بی‌پول نمی‌شد. به علاوه، در کشتی بهترین چیزی بود که فرد می‌تواند برای آن متاسف شود: ثروت، خوشبختی، سلامتی، شانس، عشق.

خدای ژاپنی: جوروژین

جورودزین در افسانه‌های ژاپنی یکی از هفت خدا بود و از آن لذت می‌برد توجه ویژه... او را خدای طول عمر و پیری مبارک می‌دانستند. او مربی فوکوروکوجو، که همچنین خدای طول عمر و خرد بود، محسوب می‌شد.

جـورودزین شـبیه پـیرمرد کـوچکی بـود. او ریشی سـفید داشت و معمـــولاً با یک لاک پشـــت، جرثقیل و گـــوزن همـــراه بـــود. ژاپنی‌ها این حیوانـــات را نمادهـــای عمر طولانی می‌دانستند. خدا هیات جادویی دارد که کتـاب به آن گـره خـورده اسـت، این کتـاب شـامل تمـام خردهـای جهان است.

مـواردی وجـود داشت که دژورودزین به عنـوان نوشـیدن ودکا- به عنــوان ســائو به تصــویر کشــیده شد. ژاپنی‌ها معتقد بودند که با پرهیز از سرگرمی و همیشه عبـوس و جدی نمی‌توان به خرد واقعی دست یافت.

خدایان ژاپنی: ایزاناکی و ایزانامی

ایزانــاکی و ایزانــامی (احتمــالاً "اولین مــرد خداست" و "اولین زن الهه است")، در اســاطیر ژاپـــنی، خـــدایان، آخـرین نسل از پنج نسل خـدایان که به صـورت جفت به دنیا می‌آیند (قبل از آن‌ها هفت خدای مجرد وجـود داشت که هیچ جنسی نداشتند). آن‌ها - اولین خدایانی محسـوب می‌شدند که دارای تصویر و توانـایی بـرای به دنیا آوردن خدایان دیگر بودند. عالی‌ترین خدایان آسـمانی، که اولین بار در جدایی آسـمان و زمین ظـاهر شـدند، به یک جفت جـوان از خـدایان دسـتور دادند زمین را تشـکیل دهنـد، زمین که در آن زمان در حالت مـایع بـود و مانند یک چـتر دریایی، در امتداد امواج دریا هجوم می‌آورد.

ایزاناکی و ایزانـامی نـیزه‌ای (که خـدایان بـالاتر به آن‌ها داده بودند) را در آب دریا فـــرو بردند و آن را چرخاندند. قطـرات نمکی که از نـیزه می‌ریـزد ضـخیم می‌شـود و جزیــره‌ای به نــام Onogorodzima (به معنــای "خــود

ضخیم") را تشکیل می‌دهد. خدایان جوان با پـایین آمـدن به جزیــره، مراسم ازدواج خــود را برگــزار کردند و دور ستون قدم زدند و سخنرانی‌های عاشقانه کردند.

اما معلـوم شد که فرزنـدان آن‌ها بسـیار تاسف برانگـیز است: اولین کــودک بــدون پاها و دســتان متولد شــد، و دوم- جزیره کف آلود آواسیما. این زوج ناامید برای کمک و مشاوره به خـدایان روی آوردند. آن‌ها آموختند که دلیل شکســتهای آن‌ها در مراسم ازدواج نادرست کامل است: از این گذشته، ایزانامی ابتدا کلمات ازدواج را بیان کــرد، یعــنی یک زن، اما یک مــرد باید صــحبت کند. این زوجین این مراسم را تکــرار کردند و پس از زمین، بــاد و دریــا، چمنزارها، کوه‌ها و درختان و موارد دیگــر، جزایر ژاپن از ازدواج خود متولد شدند. دومی Kaguyuchi، خدای آتش به دنیا آمد. هنگـــام تولـــد، مـــادرش را ســـوزاند و او درگذشت. ایزاناکی که آرزوی همسر محبوبش را داشت، به دنبــال او به دنیــای زیــرین رفت، زیــرا جهــان هنــوز "کامل" نبود. ایزانـاکی پس از مـدت‌ها زنـدانی شـدن در زنـدگی پس از مـرگ، از پادشـاهی مردگـان فـرار کـرد و همسـرش را که به الهه دنیـای پس از مـرگ تبـدیل شـد، طلاق داد.

در زمین، ایزاناکی تصفیه‌ای انجام داد که طی آن خدایان زیادی به دنیا آمدند. سه خدای بزرگ آخر متولد شـدند: از قطــرات آبی که ایزانــاکی چشم چپ خــود را شســت، آماترسو الهه خورشید متولد شد، از آبی که چشم راست او را شست- Tsukuyomi، خـــدای شب و مـــاه، و سرانجام، از آبی که بینی او را شسته است- خدای بـاد و وسعت آب سوسانو.

خدای ژاپنی: شیچی فوکوجین

شیچی فوکوجین، در افسانه‌های ژاپنی، هفت خدای شانس و خوشبختی. نام آن‌ها Daikoku، Ebisu، Benten، Bishamon، Fukurokuju، نوه او Jurodzin و Hotei است. این گروه در قرن هفدهم تشکیل شد. راهب Tenkai بر اساس خدایان بودیسم، فولکلور ژاپنی و تائوئیسم چینی به گونه‌ای ساخته شده است که خدایانی که وارد آن شده‌اند نماد تمام مlفه‌های خوشبختی است: شانس، components سخاوت، صداقت، عزت، شکوه، دوام و دوستی. بر اساس منابع ادبی، خدایان اصلی ژاپنی Daikoku و Ebisu بوده‌اند، بقیه هیپوستاهای خدایان بودایی محبوب بودند که از چین و هند آمده بودند. از طریق همزیستی مسالمت آمیز ادیان مختلف، خدایان ناز خوشبختی و خوش شانسی در ژاپن بسیار مورد احترام بودند.

خدای ژاپنی: Fukurokuju

فوکوروکوجو خدای طول عمر، خرد و باروری، یکی از هفت خدای خوشبختی و خوش شانسی است. در ذهن ژاپنی‌ها، او پیرمردی کوتاه قد و کله‌ای بزرگ و کشیده بود که از هوشمندی خارق العاده او می‌گفت. همراهان فوکوروکوجو پرندگان و حیواناتی بودند که همچنین ماندگاری بالایی دارند: جرثقیل، گوزن یا گاو، لاک پشت.

خدای ژاپنی: جوروژین

دیزورودزین یکی از هفت خدای خوشبختی و خوش شانسی است که در لباس پیرمرد خوش ریش ریش

سفید که طول عمر و پیری شاد به مردم می‌دهد، مجسم شده است.

خدای ژاپنی: Hotei

Hotei یکی از هفت خدای خوشبختی در اساطیر ژاپن است. مردم او را مانند یک پیرمرد چاق و خندان تصور می‌کردند که ویژگی‌های ضروری او گونی و غربال کوچک است. شکم عظیم خدای گواه بر پررویی و خوشرویی او بود.

خدای ژاپنی: Susanoo

Susanoo (خدای شجاع پرشور خدای شوسه)، که در اساطیر ژاپنی خدایی به حساب می‌آید، از قطرات آبی متولد شد که ایزاناکی پس از بازگشت از پادشاهی مرده، در هنگام تصفیه بینی او را شست. هنگامی که ایزاناکی دارایی خود را بین فرزندانش، آماتراسو، تسوکویومی و سوسانو تقسیم کرد، دشت دریا را به ارث برد.

ارباب ناراضی دریا در آستانه عزیمت به سرزمین مردگان بود و در فراق آماتراسو، خواهرش، را برای به دنیا آوردن فرزندان دعوت کرد. از شمشیر او که توسط آماتراسو مصرف شد، الهه‌ها به دنیا آمدند و از گردنبند ماگاتاما متعلق به آماتراسو و توسط سوسانو بلعیده شده، خدایان متولد شدند.

با این حال، پس از آن‌که سوزانو مرتکب چندین جنایت بسیار جدی شد: او مرزها و کانالهای موجود در مزارع برنج را که توسط آماتراسو کشت شده بود تخریب کرد،

اتاق‌های مقدس را با مدفوع هتک حرمت کرد و سرانجام پوست را از یک کره کره زنده جدا کرد و سپس پوست را داخل اتـــاقی که آماتراسو لباس‌هـــای آیـــنی را در آن می‌دوخت.

بـرای چـنین گناهـانی، او را از دشت آسـمان بلند رانـده کردند.

خدای ژاپنی: Fugen Bosatsu

Fugen Bosatsu، در افسانه‌های بودایی ژاپنی، خدایی است که روح روشـــــنگری را مجسم می‌کند. فـــــوگن بوساتسو غالبـاً به صـورت مـرد نشسـته‌ای سـوار بر یک فیل سـفید بـرفی به تصـویر کشـیده می‌شد. در بودیسم عامیانـه، همه هیپوسـتاز خـود را می‌دانند- مجسـمه‌ای از فوگن بوساتسو، که طول عمر و موفقیت خوبی را برای صاحب خود به ارمغان آورد.

خدای ژاپنی:هاچیمان

هاچیمـــان (ترجمه شـــده به معـــنی "پرچم‌هـــای زیـــادی" است)، در افسانه‌های ژاپنی یک خدا وجود داشت- حامی مقـدس جنگجویـان. دانشـمندان معتقدند که نـام وی از عادت باستانی قرار دادن پرچم‌هـایی به احـترام خـدایان گرفته شده است. خداهاچیمان همچنین به عنوان حـامی سامورایی از قبیله میناموتو عمل کرد، سپس- به عنـوان مدافع کلاس نظامی سامورایی، "خدای تیر و کمـان"، به عبارت دیگر، به عنوان خدای جنگ. در همان زمان، وی به عنوان محافظ و نگهبان ارگ شاهنشـاهی و در پایـان، به عنوان نگهبان خـانواده شاهنشـاهی مـورد احـترام قـرار گرفت.

مجسمه‌ها و بناهای باستانی افسانه‌هایی درباره ظـواهر خدای‌هاچیمان را در تصویر یک آهنگر پیر، یک کــودک سه ساله به تصـویر می‌کشـند. همچـنین افسـانه‌هایی وجـود دارد که خداوند به مردم کمک می‌کند.

من ژاپن پرستش این خدا تا امروز بسیار محبوب است.

حــاکم کشــور، اوزین، پــانزدهمین امــپراتور ژاپن، که در 270ـ 312 سلطنت کرد، با نام‌هاچیمان خدایی شد و به عنوان "خدای تیر و کمان" و همچـنین به عنـوان نگهبـان ارتش مورد احترام قرار گرفت. کلاس سامورایی.

خدای ژاپنی: هوری

هــوری (ترجمه شــده به معــنی "ســایه آتشــین")، در افسانه‌های ژاپنی، نوه بـزرگ آماتراسو از الهه خورشـید بود.

هــوری، مانند بــرادرش هــودری (ترجمه شــده "شــعله آتش")، در محفظه‌هایی متولد شد که در شـعله‌های آتش فــرو رفته بودند. یک روز هــوری شــکارچی از بــرادرش ماهیگیر دعوت کرد تا فعالیت‌هایش را رد و بدل کند.

اندکی گذشت و هودری کمــان را به بــرادرش برگرداند و هوری نیز به نوبه خود قلاب ماهی بــرادرش را گم کــرده بود و در عوض به او پیشنهاد دیگری داد اما او نپــذیرفت. غمگین، خدای شکارچی نزد ارباب دریا Watatsumi no Kami رفت، و از او خواست که مقوله را به او بازگرداند. اما هنگامی که دختر ارباب دریا را دیــد، عاشق او شد، با او ازدواج کرد و سالها خوشبخت بود.

هنگامی که، با این حال، او تصـمیم به بازگشت به خانـه، اربـاب دریا به او اسـباب مـاهیگیری داد و دو یـاس ارائه داد، این یاس‌ها می‌توانستند سـیراب و جریـان را کنـترل کنند.

در بازگشت به خانه، سرانجام هـوری وسـایل مـاهیگیری را به بــرادرش پس داد، اما بــرادرش همچنــان به آزار و اذیت او ادامه داد. سرانجام خدای شکارچی صـبر خـود را از دست داد و بـاعث جـزر و مد شد. دریا از سـاحل خـود سرریز کرد و تقریباً هوداری را کاملاً سر به زیر پوشاند. ماهیگیر برادر با ترس شروع به اسـتغفار کـرد، و هـوری خواستار سیراب شد.

پس از اندکی وقت، دختر ارباب دریا نزد شـوهرش آمد و گفت که او قصد دارد فرزنـــدی به دنیا آورد. در همـــان زمان، او از شوهرش خواست که به زایمان او نگاه نکند، اما او، با قـول دادن به عهـدش، از شـکاف اتاق‌هـای او عبـور کـرد. به همین دلیـل، شـاهزاده خـانم به هیـولایی وحشـتناک تبـدیل شد و در دریا ناپدید شد و فرزنـدش را پشت سر گذاشت.

وقـتی پسر بـزرگ شـد، با عمه‌ای که او را بـزرگ کـرده ازدواج کرد. از این ازدواج، پسری ظاهر شد که دو نام او را صـــدا زدنـــد، Toyo-mikeno و Kamuyamato-ivarebiko. وی پس از مرگ به جیمو تنو معـروف شد و اولین حاکم ژاپن به شمار می‌رفت.

خدای ژاپنی: Hotei

در اساطیر ژاپن، هفت خدای مشخص شد، اعتقاد بر این بود که آن‌ها خوش شانسی می‌آورند.

بیسیامون- خدای جنگ ؛

بنتن (تنها الهه در میـان خـدایان مـرد) خوشـبختی را در عشق به ارمغان آورد.

Fukurokuju- خدای خرد ؛

Hotei خدای سعادت است.

Dzyurodzin قول یک زندگی طولانی را داد.

دایکوکو خدای ثروت بود.

ابیسو در کار کمک کرد.

اعتقاد بر این بود که Hotei از چین به ژاپن آمـده است. این یک راهب چاق بود که با یک کیسه بوم بزرگ و مهره در سراسر جهان سرگردان بـود. در خانه‌هـایی که Hotei آمد، شانس، سلامتی و ثروت ظاهر شد.

آنها او را به صـورت مـردی نشـان دادند که روی گـونی نشسته و لبخندی شاد روی لب داشت.

خدای ژاپنی: ابیسو

God Ebisu- در افسـانه‌های ژاپـنی، او خـدای کـار و مـاهیگیری بـود، همچـنین به عنـوان محافظ سـلامتی کودکان خردسال مورد احترام بـود. از میـان هفت الهی، ابیسو تنها یکی از نژاد ژاپنی بود. اعتقـاد بر این بـود که او اولین فرزند ایزانامی و ایزانـاگی است. او بـدون پا و دست متولد شد. پس از تولد وی نـام هـیراکو به او دادند که در ژاپنی به معـنی "بچه قورباغه" است. با این حـال، او پس از پشت سر گذاشـتن بسـیاری از سـختی‌ها و

موانــع، توانست دست و پاهــای خــود را رشد دهد و به خدای ابیسو تبدیل شود.

اگرچه آن‌ها کمی ناشنوا بودند، اما او همچنان در زندگی خــیرخواه و ســرحال بــود، اغلب او را خــدای خنــده می‌نامیدند.

خدای ژاپنی: Emma-o

Ema-o، در آیین بودایی ژاپن، قاضی و ارباب مردگان.

اما-او حــاوی جیگوکو بــود، جهنم زیرزمیــنی؛ او هجــده ژنـرال داشت و تعـداد زیـادی جنگجـو، دیو و نگهبـان سر اسب داشت.

کل جهان زیرین به 16 جهنم (هشت آتشین و هشت یخ) تقســیم شد. ژاپنی‌هــای باســتان معتقد بودند که مــرگ سفر خود را از طریق صـحرا و کوه‌ها و نزدیک ورودی به آغـاز می‌کند جهـان پس از آن رودخـانه‌ای وجـود دارد که فقط در سه مکان می‌توان از آن عبور کرد. افـراد خـوب از روی پل عبـور کردند مـردم صـالح... از طریق فــورد- کسـانی که گناهـان جـزئی مـرتکب شـده‌اند. کسـانی که گناهکـار سـخت و سـخت قلمـداد می‌شـدند باید بر آن‌ها غلبه می‌کردند جریــان ســریع رودخانه‌هــا، پر از هیــولا و هیولا.

در آن طرف رودخانه، پیرزنی وحشـتناک در انتظـار آن‌ها بود. او آن مرحوم را از تن در آورد، و به این شــکل آن‌ها در برابر خـدای اما-او ظـاهر شـدند، که از طریق یک آینه جــادویی می‌توانست همه امــور زمیــنی آن‌ها را ببیند و مطــابق تصــویری که دیــد، دربــاره آن‌ها (فقط مــردان)

قضاوت کرد. خواهران خودش قضاوت زنـان را بر عهـده داشتند.

در عین حال، افسانه‌های ژاپـنی بـرای بسـیاری جـالب و غیرقابل درک اسـت، که شـامل بسـیاری از دانش‌هـای مقـدس، اعتقـادات، سـنت‌های شینتوئیسم و \\u200b u200bبودیسم است. پـانتئون شـامل تعـداد زیـادی از خـدایان است که وظـایف خـود را انجـام می‌دهند. تعـداد قابل تـوجهی از شـیاطین نـیز شـناخته شـده اسـت، که مردم به آن‌ها اعتقاد دارند.

پانتئون خدایان ژاپنی

در قلب افسانه‌های این کشور آسیایی شینتوئیسم قـرار دارد- "مسیر خدایان"، که در دوران باستان ظاهر شده و تعریف می‌کند تـاریخ دقیق فقط غـیرممکن است افسانه‌های ژاپن عجیب و غریب و منحصر به فـرد است. مردم ذات مختلف معنوی طـبیعت، مکان‌ها و حـتی اشـیا in بی‌جـان را می‌پرسـتیدند. خـدایان می‌توانند شـرور و مهربـان باشـند. شـایان ذکر است که نـام آن‌ها اغلب پیچیده و گاهی بیش از حد طولانی است.

الهه خورشید ژاپنی

الهه Amaterasu Omikami مسئول بدن آسمانی است و در ترجمه نام او را "الهه بزرگ روشن کننده آسـمانها" می‌نامند. طبق اعتقادات، الهه خورشـید در ژاپن از نسل خانواده بزرگ شاهنشاهی است.

اعتقاد بر این است که آماتراسو قوانین و اسرار فناوری پـــرورش بـــرنج و ســـاخت ابریشم از طریق اســـتفاده از دستگاه بافندگی را به ژاپنی‌ها آموخته است.

طبق افسانه‌ها، او هنگـامی که یکی از خـدایان بـزرگ را در برکه شستشو داد از قطرات آب ظاهر شد.

اســـطوره‌های ژاپـــنی می‌گوید که او یک بـــرادر به نـــام سوســـانو داشت که با او ازدواج کـــرد، اما او می‌خواست نزد مادرش به دنیای مردگان برود، بنابراین او شـــروع به نـابودی دنیـای انسـان کـرد تا خـدایان دیگر او را بکشـند. آماتراسو از رفتار همسرش خسته شده بـود و در غـاری پنهان شد و هرگونه ارتباط با جهان را قطع کرد. خدایان با حیله گری موفق شـدند او را از پناهگـاه فـریب دهند و به بهشت \u200b\u200bبرگردانند.

الهه رحمت ژاپنی

یکی از الهه‌های اصلی پانتئون ژاپنی Guanyin است که "مدونا بـودایی" نـیز نامیـده می‌شـود. مiieveمنـان او را مـادری محبـوب و واسـطه الهی می‌دانسـتند که با امـور روزمره مردم عادی بیگانه نبـود. دیگـران خـدایان ژاپـنیو همچـــنین از اهمیت بســـیار زیـــادی در دوران باســـتان برخوردار نبودند.

گـوانین به عنـوان نـاجی دلسـوز و الهه رحمت پرسـتش می‌شود. محراب‌های آن نه تنها در معابد، بلکه در خانه‌ها و معابد کنار جاده نیز قرار داده می‌شد.

طبق افســـانه‌های موجـــود، این الهه می‌خواست وارد پادشاهی آسمان شود، اما با شنیدن فریاد مـردم سـاکن روی زمین، در همان آستان متوقف شد.

الهه رحمت ژاپنی را حامی زنـان، ملوانـان، بازرگانـان و صـــنعتگران می‌دانند. نماینـــدگان جنس جـــوان که می‌خواستند باردار شوند نیز به دنبال کمک او بودند.

گــوانین اغلب با تعــداد زیــادی چشم و دست به تصــویر کشیده می‌شود، که نشان دهنـده تمایل او بـرای کمک به دیگران است.

خدای مرگ ژاپنی

مطابق جهان دیگر اما را پاسخ می‌دهد، که نه تنها خـدای حاکم است، بلکه قاضی مردگــان است که جهنم را اداره می‌کند (در افسانه‌های ژاپنی- jigoku).

تحت رهبری خـدای مـرگ، یک ارتش روحـانی وجـود دارد که کارهـای زیـادی را انجـام می‌دهنـد، به عنـوان مثـال، آن‌ها روح مردگان را پس از مرگ می‌برند.

آنها او را به عنــوان یک مــرد بــزرگ با صــورت قرمــز، چشـمان برآمـده و ریش نشـان می‌دهند. خـدای مـرگ در ژاپن با لباس سـنتی ژاپـنی لبـاس پوشـیده است و روی سر او تاجی با هیروگلیف "پادشاه" قرار دارد.

در ژاپن مـــدرن اما قهرمـــان قهرمـــان داســـتان‌های ترسناکی است که برای کودکان تعریف می‌شود.

خدای جنگ ژاپنی

حامی معروف خدای حامی جنگ مانندهاچیمان شخصیت خیالی نیست، زیرا او از جنگجوی واقعی ژاپنی اوجی، که کشور را اداره می‌کرد، کپی شده است. برای کارهای خوب، وفاداری به مردم ژاپن و عشق به جنگ، تصمیم گرفته شد که او را در میان پانتئون الهی قرار دهد.

گزینه‌های مختلفی برای شکل ظاهری خدایان ژاپنی وجود دارد، بنابراین‌هاچیمان به عنوان آهنگر مسن یا برعکس کودکی به تصویر کشیده شد که انواع کمکها را به مردم می‌کرد.

او را حامی سامورایی می‌دانند، بنابراین او را خدای تیر و کمان می‌نامند. وظیفه آن محافظت از مردم در برابر ناملایمات مختلف زندگی و جنگ است.

طبق یکی از افسانه‌ها ،هاچیمان نشانگر ادغام سه موجود الهی است. همچنین می‌گوید که او حامی خاندان شاهنشاهی بود، بنابراین، حاکم اوجی نمونه اولیه وی در نظر گرفته می‌شود.

خدای رعد و برق ژاپنی

رایجین در افسانه‌ها حامی رعد و برق و رعد و برق قلمداد می‌شود. در بیشتر افسانه‌ها، او با خدای باد نشان داده می‌شود. آن‌ها او را به وسیله طبل احاطه کرده‌اند که در آن می‌کوبد و رعد ایجاد می‌کند. در برخی منابع، او به عنوان یک کودک یا یک مار نشان داده شده است. خدای ژاپنی Raijin نیز مسئول باران است. او معادل ژاپنی یک دیو یا شیطان غربی در نظر گرفته می‌شود.

خدای آتش ژاپنی

کاگوتسوچی مسئول آتش سوزی در پانتئون شناخته می‌شود. طبق افسانه‌ها، هنگامی که او متولد شد، مادرش را با شعله خود سوزاند و او درگذشت. پدرش با ناامیدی سرش را برید و سپس بقایا را به هشت قسمت مساوی تقسیم کرد که بعداً آتشفشانها از آن‌ها پدید آمد. از خون او خدایان دیگر ژاپن ظهور کردند.

در اساطیر ژاپن، کاگوتسوچی بسیار مورد احترام بود و مردم او را به عنوان حامی آتش و آهنگری می‌پرستیدند.

مردم از خشم خدای آتش می‌ترسیدند، به همین دلیل آن‌ها دائماً با او دعا می‌کردند و هدایای مختلفی می‌آوردند و معتقد بودند که او خانه‌های آن‌ها را از آتش نجات می‌دهد.

در ژاپن، بسیاری از مردم هنوز سنت جشن سلام ماتسوری را در آغاز سال مشاهده می‌کنند. در این روز آوردن مشعلی که از آن روشن شده ضروری است آتش مقدس در معبد

خدای باد ژاپنی

فوجین یکی از قدیمی‌ترین خدایان شینتو محسوب می‌شود که حتی قبل از ظهور بشر در زمین ساکن بوده‌اند. برای کسانی که علاقه مندند که خدای ژاپن مسئول باد چیست و چه شکلی است، باید بدانند که او اغلب به عنوان یک مرد عضلانی که دائماً کیف عظیمی از مقدار زیادی بادها، و آن‌ها وقتی روی زمین را باز می‌کنند روی زمین راه می‌روند.

در افسانه‌های ژاپن، افسانه‌ای وجود دارد که برای اولین بار فوجین در سحر جهان بادها را آزاد کـرد تا مه‌ها را از بین بـــبرد و خورشـــید می‌تواند زمین را روشن کند و زندگی کند.

در ابتدا، در افسانه‌های ژاپن، فوجین و دوسـتش، خـدای رعـد، به نیروهـای شـرور مخـالف بـودا تعلق داشـتند. در نتیجه نـــبرد، آن‌ها اســـیر شـــدند و ســـپس توبه کردند و شروع به خدمت به خیر کردند.

خدای باد فقط چهار انگشت بر روی دستان خود دارد که نمادهـــای جهت نـــور است. او فقط دو انگشت پا دارد، یعنی آسمان و زمین.

خدای آب ژاپنی

Susanoo، که قبلاً قبلاً ذکر شد، مسئول منابع آب بـود. او از قطـرات آب ظـاهر شد و بـرادر آماتراسو است. او نمی‌خواست بر دریاها حکمرانی کند و تصـمیم گـرفت که به مـادر مـرده به دنیـای مردگـان بـرود، اما بـرای این‌که اثری از خودش باقی بگذارد، خـواهرش را به دنیا آورد تا بچه‌ها را به دنیا بیـاورد. پس از آن، خـــدای دریـــای ژاپن کارهای وحشـتناک زیـادی در زمین انجـام داد، به عنـوان مثال کانالهای مزارع را خراب کرد، اتـاق مقـدس را هتک حرمت کرد و... بخـاطر اعمـالش، او توسط خـدایان دیگر از آسمانهای بلند اخراج شد.

خدای شانس ژاپنی

لیست هفت خـــدای خوشـــبختی شـــامل ابیسو است که مسئول خوش شانسی است. وی همچنین حـامی صـید و

کـار و همچـنین محافظ سـلامتی کودکـان خردسـال به حساب می‌آید.

اسـطوره‌های ژاپن باسـتان حـاوی افسـانه‌های بسـیاری است و یکی از آن‌ها می‌گوید که ابیسو بـدون اسـتخوان متولد شده است، زیرا مادرش مراسم عروسی را رعایت نکرده است. در بدو تولد، او را هـیراکو نامیدند. هنگـامی که او هنـوز سه سـاله نشـده بـود، او را به دریا منتقل کردند و پس از مدتی او را به سـاحل هوکایـدو انداختنـد، جایی که او برای خـود اسـتخوان رشد کـرد و به یک خـدا تبدیل شد.

ژاپنی‌ها به خاطر حسن نیت خود او را "خدای خنده" صدا می‌کردند. به احـترام وی هر سـاله جشـنواره‌ای برگـزار می‌شود.

در بیشتر منابع، او با کلاهی بلند، با یک میله ماهیگیری و یک ماهی بزرگ در دستان او ارائه شده است.

خدای ماه ژاپنی

حـاکم شب و مـاهواره زمین Tsukiemi در نظر گرفته می‌شود، که در افسانه‌ها گاهی اوقـات یک خـدای زن او را نشـان می‌دهد. اعتقـاد بر این است که وی قـدرت کنترل فرسودگی و جریان را دارد.

افسـانه‌های ژاپن باسـتان روند ظهـور این خـدای را به طرق مختلف توضـیح می‌دهند. روایـتی وجـود دارد که او به همراه آماتراسو و سوسانو در هنگـام وضو گـرفتن در ایزانـاگی ظـاهر شد. طبق اطلاعـات دیگـر، او از آینه‌ای

ساخته شده از مس سفید ظــاهر شد که در دست راست در دست خدای باشکوه

افسانه‌ها می‌گویند که خـدای مـاه و الهه خورشـید با هم زنـدگی می‌کردنـد، اما یک روز خـواهر بـرادرش را بدرقه کـرد و به او گفت که دور بماند. به همین دلیـل، دو بـدن آسمانی نمی‌توانند با یکدیگر دیدار کنند، زیرا ماه در شب می‌درخشد. و خورشید در طول روز.

معابد متعددی به تسوکیمی اختصاص داده شده است.

خدایان خوشبختی در ژاپن

در اسـاطیر این کشـور آسـیایی، به انـدازه هفت خـدای خوشبختی وجود دارد که مسئول مناطق مختلفی هستند که برای مردم مهم هستند. غالباً آن‌ها به صـورت ارقـام کوچکی نشان داده می‌شوند که در امتداد رودخانه شناور هسـتند. خـدایان خوشـبختی ژاپـنی باسـتان با اعتقـادات چین و هند ارتباط دارند:

ابیسو- این تنها خدایی است که ریشه ژاپنی دارد. در بالا توضیح داده شد.

هوتی- خدای طبیعت خـوب و مهـرورزی. بسـیاری بـرای تحقق آرزوی گـرامی خـود به او متوسل می‌شـوند. آن‌ها او را پیرمردی با شکم بزرگ نشان می‌دهند.

دایکوکو- خـــــدای ثـــــروت که به مـــــردم کمک می‌کند خواسته‌های خـود را بـرآورده کنند. وی همچـنین محافظ دهقانان معمـولی به حسـاب می‌آید. آن‌ها با چکش و یک کیسه برنج نماینده او هستند.

فوکوروکوجو- خدای خرد و طـول عمر. در میـان خـدایان دیگر، او با سر بیش از حد کشیده خودنمایی می‌کند.

Bedzaiten- الهه شانس که حامی هنر، خرد و یـادگیری است. اسطوره‌های ژاپـنی او را به عنـوان یک دخـتر زیبا نشان می‌دهد و ساز ملی ژاپن را- بیـوا- در دسـتان خـود دارد.

دژوروزین- خـدای طـول عمر و او را زاهـدی می‌دانند که دائما در جســتجوی اکســیر جــاودانگی است. آن‌ها او را پیرمردی با عصا و حیوان تصور می‌کنند.

بیشـامون- خـدای سـعادت و ثـروت مـادی. او را حـامی رزمنـدگان، وکلا و پزشـکان می‌دانند. آن‌ها او را با زره و نیزه به تصویر می‌کشند.

اساطیر ژاپنی- شیاطین

پیش از این ذکر شد که اســاطیر این کشــور بی‌نظــیر و چند وجهی است. نیروهــای تــاریکی در آن وجــود دارد و بسـیاری شـیاطین ژاپـنی نقش مهمی در زنـدگی مـردم باستان بازی کرد، اما در دنیای مدرن برخی از نمایندگان نیروهای تاریک هم کودکان و هم بزرگسالان می‌ترســند. از جمله معروف‌ترین و جالب‌ترین موارد عبارتند از:

سفر اکتشافی آمونسن به قطب جنوب

سفر اکتشافی آمونسن به قطب جنوب اولین سفر اکتشافی موفق به قطب جنوب جغرافیایی بود که توسط کاشف نروژی روئال آمونسن رهبری گردید. او به همراه 4 نفر دیگر از همسفرانش در تاریخ 14 دسامبر 1911، پنج هفته پیش از تیم ترا نوا به رهبری رابرت فالکون اسکات بریتانیایی، به قطب جنوب رسید. آمونسن و تیم همراه وی بدون مشکل به پایگاه مبدا خود بازگشتند و سپس، متوجه شدند که اسکات و 4 همراه وی در سفر بازگشت، جان خود را از دست داده‌اند.

نقشهٔ اولیه آمونسن، رسیدن به قطب شمال با استفاده از یک کشتی گیرافتاده در یخ شناور بود. او برای این منظور، کشتی اکتشافی فرام متعلق به فریتیوف نانسن را در اختیار گرفت و پس از آن به جستجوی منابع مالی پرداخت. هنگامی که در سال 1909، فردریک کوک و رابرت پری، به صورت جداگانه ادعا کردند که به قطب شمال رسیده‌اند، آمونسن، برنامه‌ریزی برای سفر به قطب شمال را متوقف و به جای آن تصمیم به فتح قطب جنوب گرفت. از آنجایی که آمونسن از حمایت عمومی و حامیان مالی برنامه جدید مطمئن نبود، این هدف را مخفی نگه داشت؛ تا جایی که حتی زمانی که سفر وی در ژوئن 1910 آغاز گردید، همراهان او هنوز در تصور سفر به قطب شمال بودند و تنها زمانی که کشتی فرام بندر مادیرا را ترک کرد، از نقشهٔ اصلی باخبر شدند.

آمونسن پایگاه خود در جنوبگـــان را در خلیج نهنگ‌ها و بر روی یخ‌تـاق راس برپا نمـود و آن را فـرامهیم نـام نهـاد. بعد از چنـدین مـاه فراهم‌سـازی مقـدمات و یک شـروع ناموفق که می‌توانست فاجعه‌بار باشد، آمونسن و گـروه وی سـفر خـود به مرکز قطب را در اکتـبر 1911 آغـاز کردند. آن‌ها در طـول مسـیر سـفر، یخچـال طـبیعی آکسل‌هایبرگ (en)ـ را کشف کردند که مسـیر اصـلی به سمت فلات جنوبگان و در نهایت قطب جنوب بود. تسلط آنـان به اسـتفاده از چـوب اسـکی و تعامل مناسب با سگ‌های سـورتمه از عوامل اصـلی پیشـرفت سـریع و تقریباً بدون اشکال گروه آمونسن به سـمت مرکز قطب جنوب بود. دستاوردهای دیگر این سـفر شـامل نخسـتین کـاوش سـرزمین شـاه ادوارد هفتم و گشت اقیانوس‌نگاری گسترده بود.

موفقیت این سفر اکتشافی به شکلی گسترده و فراگیر مـورد تحسـین قـرار گـرفت. تنها در بریتانیا بـود که این سـفر، تحت‌الشـعاع شکست قهرمانانه اسـکات قـرار گرفت و افکار عمومی بریتانیا نمی‌توانسـتند قبـول کنند که یک نـروژی موفق به فتح قطب جنـوب شـده باشد هر چند، در سایر نقاط جهان این‌طور نبود. تصـمیم آمونسن برای مخفی نگه داشتن نیت باطنی‌اش تا آخـرین لحظـه، توسط برخی مورد انتقاد قـرار گـرفت. مورخـان قطـبی اخـیر، مهـارت و شـجاعت گـروه آمونسن را کـاملاً به رسـمیت شـناخته‌اند و پایگـاه دائمی تحقیقـاتی در قطب جنوب به نام ایستگاه تحقیقاتی اسـکات آمونسن نامیـده شـده که شـامل ترکیـبی از نـام این دو مکتشف قطب جنوب است.

نقشه سفر قطب جنوب آمونسن و اسکات

محتویات

1پیش‌زمینه
2آماده‌سازی
2.1نانسن و کشتی فرام
2.2گام‌های اولیه
2.3کارکنان و خدمه
2.4تغییر برنامه
2.5حمل و نقل، تجهیزات و لوازم
2.6عزیمت
3فصل اول از 1910 تا 1911
3.1فرامهیم
3.2سفر انبارها
3.3زمستان
4فصل دوم از 1911 تا 1912
4.1شروع اشتباه
4.2سفر قطب جنوب
4.3سدها و کوه‌ها
4.4راه‌پیمایی به سمت قطب

4.5بازگشت به فرامهیم

4.6خبررسانی به جهان

5پانویس

6منابع

7پیوند به بیرون

پیش‌زمینه

گژوا، یک کشتی اسلوپ کوچک که آمونسن و خدمه‌اش معبر شمال غربی را به وسیله آن فتح کردند از 1903 تا 1906 میلادی

آمونسن در فردریکستاد، در حدود 80 کیلومتری کریستیانا که امروزه به نام اسلو شناخته می‌شود و در سال 1872 متولد شد. او فرزند یک ملاک کشتی بود.[1] در سال 1893، مطالعات پزشکی خود را در دانشگاه کریستیانا رها کرد و به عنوان یک ملوان بر روی عرشهٔ کشتی شکار خوک آبی به نام «ماگدالنا» برای سفری به قطب شمال نام‌نویسی کرد. پس از چندین سفر به این نواحی به منصب افسر دوم (en) ارتقا درجه یافت. زمانی که بر روی دریا بود مهارت‌های خودش را به عنوان یک اسکی‌باز در فضاهای باز و محیط‌های خشن‌هاردان‌گریویدا (en) افزایش داد.[2] در سال 1896، با الهام از کاوش‌های قطبی هموطنش فریتیوف نانسن به گروه اکتشاف قطب جنوب بلژیک (en) برای سفر به آن نواحی، تحت عنوان سر دفتردار (en) کشتی آر. وی بلژیکا (1884) (en) و زیر دست آدریان دی گرلاکه (en) ثبت‌نام کرد.[3] در اوایل سال 1898

میلادی، کشتی در دریای یخی قطب جنوب (en). گرفتار شد و برای بیش از یک سال در دریای بلینگسهاوزن به دام افتاد. سفری که آغاز گردیده بود به صورت غیرارادی، یک زمستان کامل را در آب‌های قطب جنوب گذراند. یک دورهٔ برجسته؛ همراه با افسردگیِ نزدیک به گرسنگی، جنون و بیماری اسکوروی در میان خدمه.[4] آمونسن، گوشه‌گیر ماند. او همه چیز را به عنوان یک کارآموز جویای تجربه در تمام جنبه‌ها و تکنیک‌های اکتشاف قطبی در خاطره ضبط می‌کرد. به ویژه، در مولفه‌هایی مهم و حیاتی همچون لباس و رژیم غذایی.[5]

مسافرت بلژیکی‌ها سرآغازی بود بر آنچه که بعدها به نام عصر قهرمانی اکتشاف در قطب جنوب نامیده گردید[4]ــ عصر اکتشافی که سفرهای کاوشگرانهٔ اعزامی از کشورهایی همچون انگلستان، سوئد، آلمان و فرانسه را نیز به همراه داشت. با این حال، آمونسن در سال 1899 و هنگام بازگشت به نروژ تمام توجه خودش را معطوف به سمت شمال نمود. او با توجه به توانایی‌هایی که در خودش می‌دید، اعتماد به نفس لازم در جهت رهبری یک سفر را به دست آورده بود. برنامه‌ریزی سفر وی شامل یک پیمایش از مسیر شمال غربی بود؛ همان مسیر دریایی از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام که به دلیل راه‌های دخمه‌ای پر پیچ و خم از طریق جزایر شمال کانادا کاملاً ناشناخته بود. پس از ارتقا به درجهٔ ناخدایی، آمونسن توانست یک اسلوپ کوچک به نام کشتی گژوا (en)ـ را خریداری نماید که متناسب با سفرهای قطبی او بود. همچنین وی توانست تا حمایت پادشاه سوئد و نروژ موسوم به اسکار دوم را

به دست‌آورد. حمایت‌ها از نانسن به همـــراه پشـــتیبانی مـــالی مکفی بـــاعث شد تا به همـــراه 6 خدمه در ژوئن 1903 عزم سفر کند.[6]

مسـافرت اکتشـافی تا سـال 1906 به طـول انجامید و کاملاً موفقیت‌آمیز بود. مَعبر شمال غربی که دریانوردان را برای قرن‌ها شکست داده بـود، در نهـایت فتح شد.[7] آمونسن در حالی که تنها 34 سال سن داشت، تبدیل به یک قهرمان ملی در مقام اول از کاشفان قطـبی گردید.[6]ـ در نوامـبر سـال 1906، رابـرت پـری آمریکـایی از آخرین سفر ناموفق به قطب شمال بازگشت. وی مدعی بود که دورترین نقطه شمالی (en) جدید از عرض 87°و 6′ـــ دقیقه جغرافیـــایی را- که یک رکـــورد محســـوب می‌گردید- کشف نمـــوده هر چنـــد، ادعـــای وی توسط مورخان مورد مناقشه قـرار گـرفت.[8]ـ پـری بلافاصـله شـروع به جمع‌آوری منـابع و حمایت‌هـای مـالی با هـدف گشایش یک سفر جدید نمود.[9]ـ در ژولای سـال 1907، دکـتر فردریک کـوک- همقطـار سـابق آمونسن از بلژیکا- در یک برنامه‌ریزی بدون پروپاگاندا، عزم حرکت به سمت سـرزمین‌های شـمالی نمـود. تصـور کلی بر این بـود که هـــدف از این ســـفر تنها در جهت شـــکار می‌باشد اما شـــایعاتی نـــیز از تلاش وی در جهت رســـیدن به نقطـــهٔ قطبی شمال در میان عـوام وجـود داشت.[10]ـ یک مـاه بعـد، ارنست شـکلتون به همـراه تیم مشـهور به گـروه اکتشـافی نمـرود، به سـمت جنوبگـان بادبـان کشـید در حالی که در همین زمـان، رابـرت فـالکون اسـکات آمـادهٔ سـفر اکتشـافی دیگـری بـود که می‌توانست تلاش گـروه شـکلتون را مُنتج به شکست نماید.[11]ـ آمونسن متوجه شد که هیچ دلیل و بهـــانه‌ای بـــرای ســـپردن اولـــویت

اکتشاف در جنوبگان به دست انگلیسی‌ها وجود نـدارد. از دیـدگاه او، پروپاگانـدای عمـومی بـرای اعلام رهـبری و هــدایت یک ســفر اکتشــافی کــاملاً بی‌مــورد به نظر می‌رسید. وی تنها با بازماندگان همـراه خـودش از سـفر قطبی شمال دربارهٔ این موضوع صحبت کرد.[12]

آماده‌سازی

نانسن و کشتی فرام

فریــتیوف نانسن که با رانش به ســمت قطب شــمال در ســال‌های 1893 تا 96، الهــام‌بخش و پایه‌گــذار ســفر آمونسن گردید

در سال 1893، نانسن با کشتی فرام به سـمت منطقـهٔ یخبنــدانِ ســواحلِ شــمالی ســیبری ســفر نمــود و با کشــتیرانی در یخ، به طــرف گرینلند حــرکت نمــود. او امیـدوار بـود که این تصـمیم، مسـیری بـرای رسـیدن به قطب شـمال باشد. در عملیـات رانِش کشـتی، نـتیجه‌ای حاصل نشد و نزدیکی به قطب امکان‌پذیر نگردید و تلاش نانسن و یالمـار یوهانسن (en)ـ بـرای رسـیدن از طریق راه‌پیمایی پیاده نیز ناموفق بـود.[13]ـ با این وجـود، این اســتراتژی نانسن پایه‌گــذار طرح‌هــای قطــبی آمونسن گردید.[14]ـ استدلال او چـنین بـود که اگر از طریق تنگه برینگ وارد اقیــانوس منجمد شــمالی گــردد، به خــوبی می‌تواند به ســمت شــرقِ نقطــهٔ شــروع نانسن برسد. کشــتی او می‌توانست با رانش به ســمت شــمالی‌ترین نقطه به دو هــدف عمــده و مهم دست یابد که عبــارت بودند از این‌که به قطب برسد یا از نــزدیکی آن عبــور نماید[15]

آمونسن، ضمن مشورت با نانسن به این نتیجه رسـید که فـرام تنها کشـتی موجـود و مناسب بـرای انجـام چـنین عملیـاتی است. فـرام در تـاریخ 1891 تا 1893 توسط کالین آرچر کشتی‌ساز و معمـار برجسـتهٔ نـیروی دریـایی نـروژ طـراحی و سـاخته شـده بـود. با توجه به کاریزما و خلق و خوی سخت نانسـن، چـنین بـرآورد شد که کشـتی می‌بایست در معـرض سـخت‌ترین شـرایط قطـبی بـرای مـدت‌های مدید مقـاومت نماید.[16]ـ یکی از ویژگی‌هـای متمایز کشتی بدنهٔ مـدور آن بـود که به گفتـهٔ نانسـن؛ به کشـتی اجـازه می‌داد تا مثل مارمـاهی در آغـوش یخ‌ها بلغـزد.[17]ـ بـرای مقـاومت فوق‌العـادهٔ بدنـهٔ کشـتی از غلاف چوب گرین‌هارت (en)ـ آمریکـای جنـوبی اسـتفاده شد که در حقیقت سخت‌ترین الوار چـوب قابل دسـترس بود. تقاطع‌های متقابل و پرانتزهای کـار شـدهٔ داخلی در سراسر طولِ بدنهٔ آن نصب شده بود.[17]ـ شـعاع عـرض کشتی 36 فوت (11 متر) در برابر طول کلی 128 فوت (39 متر) بود که به آن ظاهر قابل توجهی همچون کُندهٔ درخت می‌داد. این طـراحی و شـکل خـاص، بـاعث بهبـود استحکام در یخ می‌گردید اما عملکرد آن در دریـای بـاز تا حدودی ظاهری و متأثر از نوع طراحی‌اش بـود که بـاعث می‌گردید به سُسـتی حـرکت کند و فرمـانبُرداری (چرخش‌پذیری سکان) چندان مناسبی نداشته باشد.[18] با این حـال، به نظر می‌رسـید که سـرعت و کیفیت قـایقرانی کشـتی در منـاطق ویـژه و در طـول سـفر، می‌توانست برای سال‌ها متضمن یک پناهگاه امن و گـرم برای خدمه باشد.[19]

کشتی فرام پس از نزدیک به 3 سـال کـاوش در یخ‌هـای قطبی به واسطهٔ سفر نانسن صـدماتی ندیـده بـود. این

کشتی پس از بازگشت، مختصراً بازسازی و آماده به کار شد.[18] تا پیش از آن نیز در حدود 4 سال تحت فرمان اتو ســـوردروپ، وظیفه نقشه‌کشی و بررسی 100’000 مایل مربع (260’000 کیلومتر مربع) از قلمرو خـالی از سکنهٔ منـاطق جزایر شـمالی کانـادا را بر عهـده داشت.[20] پس از پایان سفر سوردراپ در 1902 کشتی فرام مدتی را به بطالت در کریستیانا سپری کرد.[15] اگر چه کشتی از لحاظ فنی جزئی از اموال دولت بود اما به‌طور ضـمنی اذعـان شـده بـود که به نانسن تعلق دارد. پس از بازگشت او از ســـفر قطب شـــمال در ســـال 1896، آرزویش این بود که بتواند به وسیلهٔ فرام به سفر قطب جنوب برود اما در سال 1907 امیدهای او پژمرده گردید.[15] در اواخر ماه سپتامبر همان سال، آمونسن به خانهٔ نانسن احضـــار شد و در آن‌جا از او شـــنید که می‌تواند کشتی را در اختیار داشته باشد.[21]

گام‌های اولیه

آمونسن در جلسه‌ای از انجمن جغرافیـای نـروژ (en)ـ به تاریخ 10 نوامبر 1908 برنامه‌هایش را برملا سـاخت. او می‌خواست به وسـیلهٔ کشـتیِ فِـرام و با گُـذر از دماغه هورن به سمتِ اقیانوسِ آرام بـرود. ادامـهٔ برنامه چـنین بـود که پس از تـأمینِ سورسـات در سـان فرانسیسـکو کشـتی به مسـیر شـمالی ادامه می‌داد و از طریـقِ تنگه برینگ به سمت پوینت بـارو (en)ـ حـرکت می‌کـرد. از آن نقطه به بعد او یک دورهٔ حدوداً 4 یا 5 ساله را برای آغاز رانِش در میـان یخ‌برف‌ها پیش‌بیـنی کـرده بـود. علم و دانش می‌توانست شـاهدِ یک کاوشـگریِ پـراهمیت در زمینـهٔ جغرافیا به همـراه مشـاهداتِ مُسـتمر باشد.

آمونسن امیدوار بود که کمک به اصلاح یا توضیح تعـدادی از ابهامات موجـود و حل نشـده بنماید.[22]ـ طـرحِ پیش رو، شـور و شـوق بسـیاری به همـراه داشت. روز بعـد؛ هـاکون هفتم، پادشـاه نـروژ، ضـمن اعلان یک فهرست کمک مشترک و اهدای 20000 کـرونی افتتـاحِ پـروژه را اعلام نمود. در 6 فوریه 1909 پارلمان نروژ کمک مالیِ 75000 کـرون بـرای تعمـیر کشـتی را تأیید کـرد.[23] جمع‌آوری کمک‌های مردمی و امـور مـالی و به‌طـور کلی مدیریت سفر به دستانِ برادر آمونسن موسـوم به لئـون سـپرده شد و بر این اسـاس؛ برنامه به گـونه‌ای تنظیم گردید که تیم جستجوگر می‌توانست در جنبه‌های علمی‌تر تمرکز بیشتری داشته باشد.[24]

در ماه مارس سال 1909 اعلام شد که شکلتون به عرضِ 88 درجه و 23 دقیقه جغرافیایی رسـیده که در فاصـلهٔ 97 مایل دریایی (180 کیلومـتر) قطب شـمال بـود و تا قبل از این‌که بخواهد برگـردد، آمونسن متوجه شد که تا شمال، تنها یک گـامِ کوچک بـاقی مانـده.[25]ـ او بـدون قید و شرط به ستایش شکلتون پـرداخت و خطـاب به او نوشت که اهمیتِ اقـداماتش در شـمال، مشـابه اهمیتِ اقـداماتِ نانسن در جنـوب بوده‌است.[26]ـ پس از این نزدیکیِ ناچیز (نسبت به نقطهٔ قطبی)، اسکات بلافاصله قصد خـود را بـرای رهـبریِ یک اعـزامی اکتشـافی (که بعدها گـروه اعـزامی تـرا نـووا نامیـده شد) اعلام نمـود. عنـوانی که بـرای این پـروژه برگزیـده شـد، اصـطلاحاً؛ «گوشهٔ کوچک» نام داشت که مقصود از آن غنیمت برای امپراتوری بریتانیا بود.[11]

کارکنان و خدمه

آمونسن 3 نفر از معاونانِ نیروی دریایی را به عنوانِ افسرانِ هیئت اعزامی برگزید. توروالد نیلسن (en)ـ که هدایتگر بود و مقام دوم در فرماندهی را داشت. یالمار فریدریک پِرتْسن و کریستین پرسترود (en).[27] پِرتْسن؛ با این‌که تجربه و مقدماتِ قبلیِ کافی در زمینهٔ پزشکی را طی نکرده بود با این همه به عنوان دکتر سفر شناخته می‌شد و البته در قالبِ یک برنامهٔ فوری و در عین حال کوتاه و فشرده، یک دورهٔ آموزش جراحی و دندانپزشکی را فرا گرفت.[28]ـ اسکار ویستینگ نیز که توپچیِ نیروی دریایی بود، توصیه‌های پرسترود را مبنی بر این‌که می‌تواند وظایفِ بیشتر و متنوع‌تری را بر عهده بگیرد پذیرفت. ویستینگ اگر چه تا آن زمان تجربهٔ قبلیِ نسبتاً کمی در رابطه با سگ‌های سورتمه داشت اما آنطور که آمونسن بعدها نوشت؛ ویستینگ در طول این سفر به یک دامپزشکِ آماتور و مفید تبدیل گردید.[29][30]

یکی از انتخاب‌های اولیهٔ گروه، اولاف بجالند (en) قهرمان اسکی‌بازی بود. وی در عین حال نجار و مربی اسکی حرفه‌ای بود.[31]ـ بجالند متولد مورگدال (en)ـ از ناحیه تلمارک نروژ بود. این منطقه به واسطهٔ داشتن اسکی‌بازان ماهر و خبره‌اش زبانزد خاص و عام بود و در عین حال خاستگاه پیشگامان شیوه‌های جدید سوندر نورهیم (en)ـ شمرده می‌شد.[32]ـ نانسن عقیده داشت که استفاده از سگ‌های قطبی و سورتمه بهترین و کارآمدترین روش برای سیر و سیاحت و اکتشاف مناطق قطبی است و آمونسن با این عقیدهٔ وی کاملاً موافق بود به همین دلیل تصمیم داشت تا ماهرترین راهبرانِ سورتمه را استخدام نماید. هلمرهانسن که پیش‌تر،

ارزش‌هـای خـودش را در سـفر با گـژوا ثـابت کـرده بـود موافقت کرد که دوباره با آمونسن سفر کند.[33]

تغییر برنامه

در سپتامبر 1909 روزنامه‌ای گزارش داد که کوک و پری توانسته‌اند به قطب شـمال برسـند، کـوک در مـاه آوریل سال 1908 و پری یک سـال بعد به این مهم نائل گشـته بودند، پاسخ به سؤال پیش آمـده این‌که احتمـالاً آمونسن می‌بایست از تأیید آشـکار امتنـاع ورزد یا دربـارهٔ صـحت این خــبر کاشف به عمل آورد، در هر صــورت گمــان وی این بود که حتماً باید کاری انجام دهد.[34]

حمل و نقل، تجهیزات و لوازم

آمونسن به همراه پوشاک ویژه در برف‌ها

آمونسن هیچگــاه نتوانست درک کند که چــرا مکتشــفین انگلیسی نسـبت به مقولـهٔ سگ‌ها بی‌تفـاوت هسـتند. او بعدها در این بـاره نوشـت، آیا ممکن است که سگ نتواند آقای خـودش را درک کنـد؟ یا این‌که آقا و اربـابش نتواند سگ را درک کند؟.[35]ـ در پی اجرای تصمیم برای سـفر به جنوب، دسـتور فـراهم نمـودن 100 سگ سـورتمه از بهترین و قوی‌ترین سگ‌های گرینلند شــمالی را که قابل دسترسی بودند صادر کرد.[36]ـ مقاومت و بقای مـردان گروه کاملاً بر عهدهٔ این حیوانات بـود. سگ‌ها در صـورت نیاز می‌توانستند از گوشت سگ‌های دیگر استفاده نمایند و همین‌طور برای سایر افراد گـروه همیشه گوشت تـازه در دسترس بود.

چکمه‌های گروه مکتشفین به وسیلهٔ آمونسن طراحی و ساخته شد به گونه‌ای که مدت 2 سال در حال آزمایش و بررسی آن‌ها برای یافتن کمال مطلوب و مناسب خودش بود.[37]ـ پوشاک تیم قطبی شامل یک دست لباس از پوست خوک دریایی شمال گرینلند بود. لباس‌ها الگوگیری شده بر اساس پوشش مردمان نتسیلک اینویت (en)ـ بود که با پوست گوزن شمالی، پوست گرگ و پارچهٔ گاباردین از گروه بِربِری تهیه گردیده بود.[38] سورتمه نیز ساخته شده از خاکستر نروژی به همراه استیل و هیکوری آمریکایی یا همان گردوی گرمسیری بود. اسکی‌ها نیز طراحی شده از چوب هیکوری بود به جهت این‌که در مسیرهای فوق‌العاده طولانی و خشن به کاهش احتمال لغزندگی در میان شکاف‌های برف و یخ کمک شایانی می‌نمود.[39]ـ خیمه‌ها از قوی‌ترین و کاربردی‌ترین خیمه‌هایی بود که تا آن زمان وجود داشت.[40] خیمه‌هایی ساخته شده مختص محیط قطبی ضمن این‌که برای پخت‌وپز در حالت پیش‌روی و راهپیمایی کردن، آمونسن اجاق گاز ویژه و ابداع شده توسط نانسن موسوم به چراغ پریموس سوئدی را انتخاب کرد به دلیل این‌که احساس می‌کرد که بعدها فضای بیشتری در دسترس خواهد داشت.[41]

آمونسن با تجاربی که در بلژیکا به دست آورده بود، به خوبی از خطرات بیماری اسکوروی آگاه بود. اگر چه علت واقعی بیماری کمبود ویتامین ث تشخیص داده شده بود اما در آن زمان هنوز کاملاً کشف نشده بود و فقط به‌طور ضمنی چنین برداشت می‌گردید که این بیماری به وسیلهٔ خوردن گوشت تازه قابل پیشگیری و درمان است.[42]ـ برای مقابله با خطر احتمالی، آمونسن یک

جیره‌بنـدی برنـامه‌ریزی شـده را لحـاظ کـرد که شـامل ترکیـبی از غـذای عـادی سـورتمه‌ها به همـراه یک وعـدهٔ منظم از گوشت خــوک دریــایی (en)ــ بــود.[43]ــ وی همچنین دستور داد تا یک نوع خاص از گوشت خشکانده (en)ـ برای او تهیه کنند که شـامل سـبزیجات و بلغـور جو دوسر بود. ترکیب به دست آمده تحریک‌کننده‌تر، مغـذی و همین‌طــور اشــتهاآور بــود به گــونه‌ای که یــافتن آن در نواحی قطـبی غـیرممکن بـود.[44]ـ گـروه مکتشـفین به خوبی با محموله‌ای از شـراب و مشـروبات الکلی تجهـیز شده بود که می‌توانست به عنـوان دارو یا بـرای جشن‌ها و سایر موارد جمعی و دورهمی استفاده گـردد. آمونسن با تجربه و خاطرهٔ از دست دادن روحیه به خـاطر حـوادث بلژیکا، برای پُر کردن اوقات فراغت کتابخانه‌ای مشــتمل بر 3000 جلد کتاب، یک گرامافون و مقـدار زیـادی آثـار ضبط شـده و آلات و ادوات موسـیقی به همـراه داشت.[45]

عزیمت

در ماه‌هـــای قبل از عـــزیمت به دست آوردن بودجه و تامین منابع مالی برای سفر مشکل‌تر شد به دلیل این‌که کمک عمومی محدود شده بود. کمک مشترک همگــانی از طریق روزنامه فسخ شد و پارلمـــان درخواست بـــرای تـأمین 25000 کـرون بیشـتر را رد کـرد. چـنین به نظر می‌رسید که آمونسن مجبور است خانه (اشاره به کشتی است) خـود را در حـالتی به شـدت مقـروض، شـناور نگه دارد. او در آن هنگــام، بــرای جلوگــیری از ورشکســتگی مــالی شخصــی، به‌طـور کامل وابســته به مــوفقیت این سفر اکتشافی بود.[46]

پس از گذشت یک ماه از سفر دریایی و گشت‌زنی در قسمت شمالی اقیانوس اطلس، کشتی فرام در اواخر ژولای برای تحویل گرفتن سگ‌ها و آماده‌سازی نهایی عزیمت به کریستیان‌ساند رسید.[47]ـ همان زمان در کریستیان‌ساند، آمونسن پیشنهاد کمک پیتر دون پدرو کریستوفرسن که یک مهاجر و برادر وزیر نروژ در بوئنوس آیرس بود را دریافت نمود. کریستوفرسن مایل بود که سوخت و ملزومات دیگر را به کشتی فرام در مونته‌ویدئو یا بوینس آیرس منتقل نماید و این پیشنهادی بود که آمونسن با نهایت امتنان و سپاسگزاری پذیرفت.[48]ـ اما درست قبل از این‌که فرام در تاریخ 9 اوت آمادهٔ عزیمت گردد، آمونسن مقصد واقعی این سفر اکتشافی را با پریسترود و گرتسن که دو تن از افسران زیر دستش بودند در میان نهاد. در فاصلهٔ 4 هفته مانده تا فونچال در مادیرا، شک و تردید و دودلی در میان خدمه ایجاد گردید. آن‌ها وقتی سئوالاتی دربارهٔ آماده‌سازی سفر می‌نمودند با پاسخ‌های نامربوط و افسران گریزان از توضیح مواجه می‌گردیدند و همین موضوع دامنهٔ تردید آن‌ها را بیشتر می‌کرد. این گفتهٔ شرح‌حال‌نویس آمونسن یعنی رولند هنتفورد (en) مبنی بر سوءظن کافی در قبال روحیه ناکافی به خوبی بیانگر این موضوع است.[49]

فرام در تاریخ 6 سپتامبر به فونچال رسید.[50]ـ سه روز بعد آمونسن خدمه را از تغییر برنامه آگاه نمود و افزود که می‌خواهد یک مسیر انحرافی به قطب جنوب از طریق مسیر قطب شمال ایجاد کند که هنوز هم مقصد نهایی وی بود اما نیاز بود که مدتی صبر کنند.[51]ـ پس از این‌که آمونسن طرح‌های از قبل تعیین شده‌اش را

برملا ساخت، از افراد گـروه جداگانه پرسش نمـود که آیا مایل به رفتن هستند یا خیر که همگی پاسخ‌ها مثبت بود.[50]ـ آمونسن نامهٔ به نسبت جامعی دربارهٔ شرح وقـایع خطـاب به نانسن نوشت و تأکید نمـود که ادعـای کـوک و پری برای او چگونه حکم ضربهٔ مهلک در راسـتای اجـرای برنامه‌هـایش را داشـته است. او احسـاس می‌کـرد که در مقابل عمل انجـــام یـــافته‌ای قـــرار گرفته است و درخواست بخشش و اظهـــار امیـــدواری نمـــود که در راســـتای رســـیدن به دســـتاوردهایش هرگونه گنـــاه و عواقبی را بر گردن بگیرد.[52]

فصل اول از 1910 تا 1911

فرامهیم

نمایی از فرامهیم

کشتی فرام در گوشهٔ جنوب شرقی خلیج و در یخ‌ها لنگر انداخت و آمونسن یک منطقه را برای ساختِ کلبهٔ اصلی هیئت اکتشافی در نظر گرفت. این منطقه در حدود 2٫2 مایل دریایی (4٫1 کیلومتر) از کشتی فاصله داشت.[53] شش تیم از سگ‌ها در حمل و نقل محموله‌ها به منطقـهٔ مـورد نظر مشـارکت داشـتند و تلاش بـرای احـداث کلبه آغاز گردید. بجالند و استوبرود فوندانسیون‌ها (پایه‌ها) را در یخ جاسازی نمودند که به دلیل شـیب‌دار بـودن سـطح زمین، این عمل بـرای تسـطیح آن ضـروری می‌نمـود. از آنجایی که وزش معمول باد از جـانب شـرق بـود، کلبه بر روی یک محور شرق به غرب سـاخته شد در حـالی که در ورودی آن به سوی غرب قرار داشت. در این مسیر، بـاد، تنها فقط بر بخشی از دیـوار شـرقی وزش داشت.[54]

سقف کلبه در تاریخ 21 ژانویه در محل نصب شد و شش روز بعد، کلبه تکمیل شده بـود.[55]ـ در همـان زمـان یک منبع بــزرگ از گوشت که شــامل 200 خــوک دریــایی می‌گردید به جهت آذوقهٔ تیم مکتشفِ ســاحل و همچـنین ذخیره در انبارها قبل از عزیمت به ســمت قطب به آن‌جا انتقـال داده شد.[56]ـ نـامی که بـرای این خانه انتخـاب گردید فرامهیم بود به معنی خانهٔ فـرام (برگرفته از نـام کشتی فرام).[57]

در اوایل صـــبح روز ســـوم فوریـــه، ترانـــووا به‌طـــور غیرمنتظره‌ای به خلیج نهنگ‌ها رسید. گروه در تــاریخ 29 نوامبر ســال 1910 از نیوزیلند حـرکت کـرده و در اوایل ژانویه به «مک‌مــوردو ســاند» وارد شـــده بـــود. پس از رسیدن اسکات و گروه وی به آنجا، ترا نووا یک تیم شش نفره را به رهبری ویکتـور کمپل با مـأموریت عـزیمت به سمت شرق سـرزمین شـاه ادوارد هفتم برگزید. انتخـاب این گــروه در جهت کــاوش این ســرزمین بــود که در آن زمان هنوز ناشناخته مانده بـود. این سـرزمین به وسـیلهٔ یخ دریا از طریق ساحل مسدود شــده بــود به همین دلیل کشتی مجبور شد به ســمت غـرب به حـرکت ادامه دهد و در امتــداد لبه بریــدگی به جســتجوی یک منطقه مناسب بـرای توقف بـپردازد که بر حسب اتفـاق با فـرام مواجه می‌شـــوند.[58]ــ اســـکات پیش از این فکر می‌کـــرد که آمونسن ممکن است پایگـاه خـودش را در منطقه دریـای ودل بر پا نماید درست در طــرف مقابل این قــاره.[59] این مدرک نشانه آن بود که نروژی‌ها مسابقه رسـیدن به نقطه قطـبی را با یک مـزیت 60 مـایلی دریـایی آغـاز کرده‌اند که همین موضوع به منزله هشدار و زنگ خطری بـرای بریتانیایی‌ها بـود.[60]ـ هر دو گـروه رفتـار بسـیار

مودبـــانه‌ای نســـبت به یکـــدیگر ابـــراز داشـــتند. کمپل و افســـران وی از جمله هـــری پنل و جـــورج مـــوری لویک صـــبحانه را بر روی عرشه فـــرام میل نمودند و متقـــابلاً نهار بر روی عرشه تیم ترا نووا صرف شد.[61]

سفر انبارها

آمونسن در اوایل مـــاه فوریه اقـــدام به ســـازماندهی سـفری در جهت بارگـذاری مایحتـاج ضـروری در سراسر طـول مسـیر نمـود که می‌توانست یک آماده‌سـازی مهم برای یورش تابستانی به سمت نقطهٔ صفر قطبی باشد. انبارهای ذخـیره در فواصل منظم و در مسـیر پیش‌بیـنی شـده قـرار داده شد که شـامل مـواد غـذایی و سـوخت می‌گردید. این‌ها مـــواردی بـــود که حمل تمـــام آن‌ها به صورت یکجا کار گروه را مشکل می‌کرد. سـفر انبارها در حقیقت اولین آزمون بررسی عملکرد تجهیزات، سگ‌ها و افراد گروه بـود. سـفر اول در 10 فوریه آغـاز گردید که علاوه بر آمونســن، پریســترود، هلمرهانسن و جوهانسن نیز انتخاب گردیدند، به همراه 18 سگ و 3 سورتمه.[62] قبل از عزیمت، آمونسن ســفارش‌های لازم را به نیلسن در مـورد کشـتی فـرام یـادآور شد. کشـتی می‌بایست به ســمت بــوینس آیــرس در جهت انجــام پــاره‌ای از کارها بادبــان برمی‌کشــید که شــامل بخشی از مــأموریتش در رابطه با اقیانوس‌شناسی منــاطق اقیــانوس جنــوبی و سپس بازگشت به پایگاه در اسرع وقت و به سـال 1912 بود.[63]

زمستان

خورشید در 21 آوریل بر بالای فرامهیم قرار داشت، هر چند این طلوع نمی‌توانست برای 4 ماه دیگر ادامه داشته باشد.[64]

فصل دوم از 1911 تا 1912

شروع اشتباه

گروه مکتشفین پیشرفت آغازین خوبی داشت، سفرهایی در حدود 15 مایل دریایی (28 کیلومتر) در هر روز، سگ‌ها به سختی حرکت می‌کردند.[65]ـ با لباس تهیه شده از پوست گرگ و پوست گوزن شمالی مردان گروه می‌توانستند از عهدهٔ سرما برآیند و مقابله با دمای انجماد همان چیزی بود که آن‌ها را در حرکت دائم نگه می‌داشت اما اگر توقف می‌کردند دچار رنج می‌شدند، گروه در شب می‌خوابید، پنجهٔ سگ‌ها به واسطهٔ سرمای شدید یخ بسته بود[66]ـ در 12 سپتامبر و در حالی که درجهٔ حرارت −56 درجه سلسیوس (−69 درجه فارنهایت) زیر صفر بود گروه تنها پس از طی 4 مایل دریایی (7٫4 کیلومتر) برای ایجاد ایگلو و سرپناه مجبور به توقف شد.[65]ـــ آمونسن متوجه گردید که شروع پیش‌روی را در آن فصل بسیار زود آغاز کرده و به‌ناچار تصمیم گرفت که به فرامهیم بازگردند، او حاضر نبود بر سر زندگی مردان و سگ‌ها تنها به دلیل سرسختی ریسک کند و آن‌ها را در معرض خطر قرار دهد.[67] جوهانسن بعدها در دفتر خاطرات خود به این شروع احمقانه زودهنگام آن هم در یک چنین سفر تاریخی و طولانی و احتمال خطرات ناشی از تقابل با انگلیسی‌ها اشاره می‌کند.[68]

در 14 دسامبر، در هنگام بازگشت به فرامهیم، آن‌ها بیشتر محمولات خود را در یکی از انبارهای ذخیرهٔ واقع در 80 درجهٔ جنوبی رها کردند و این کار تنها در جهت سبک کردن سورتمه‌ها بود، در روز بعد، در یک دمای منجمد و یخبندان به همراه باد مخالف قوی، چندین سگ بر اثر سرمازدگی هلاک شدند در حالی که دیگران برای ادامه مسیر بسیار بیش از حد ضعیف شده و بر روی سورتمه افتاده بودند.[69]ـ در 16 سپتامبر و در فاصلهٔ 40 مایل دریایی (74 کیلومتر) از فرامهیم، آمونسن از مردان خود خواست تا تلاش بیشتری برای رسیدن به خانه انجام دهند، او سورتمهٔ خود را در اختیار نداشت و بر روی وستینگ افتاده بود و به همراه هلمرهانسن و گروهش هر یک به سرعت حرکت می‌کردند و سایرین را پشت سر می‌گذاشتند، سه تن از آن‌ها بعد از 9 ساعت بالاخره به فرامهیم رسیدند، به دنبال آن بجالاند 2 ساعت بعد رسید و هسل کمی بعدتر رسید.[70] جوهانسن و پریسترود هنوز بیرون و در بوران و برف بودند بدون غذا و سوخت، سگ‌های پریسترود کاملاً شکست خورده بودند و پنجه‌های آن‌ها به شدت یخ زده بود، آن‌ها پس از نیمه‌شب به فرامهیم رسیدند، اندکی بیش از 17 ساعت را در جستجوی خانه بودند[71]

روز بعد، آمونسن از یوهانسن دربارهٔ دیر رسیدنش به همراه پریسترود سئوالاتی نمود، یوهانسن با عصبانیت جواب داد که احساس می‌کرد گروه آن‌ها را رها کرده و رهبر گروه را به خاطر پشت سر گذاشتن مردان گروهش به باد انتقاد گرفت[72]ـ آمونسن بعدها به اطلاع نانسن رساند که یوهانسن به شدت سرکش شده بود، در نتیجه، او از گروه مکتشفین قطبی کنار گذاشته

شد و در آن حال گروه آمونسن به پنج نفر کاهش یافت[73]

سفر قطب جنوب

سدها و کوه‌ها

یک بخش ناشناخته از یخچال طبیعی اکسل‌هایبرگ که مسیر آمونسن به فلات قطب جنوب یود

با وجود اشتیاقِ بسیار زیاد گروه برای شروع دوباره، آمونسن تا اواسط اکتبر و اولین نشانه‌هایی از بهار منتظر ماند. او قصد داشت تا این مکان را در 15 اکتبر تَرک نماید، اما به خاطر شرایط آب و هوایی چند روز بیشتر صبر کرد.[74] در 19 اکتبر سال 1911، پنج مرد به همراه 4 سورتمه و 52 سگ، سفر خود را آغاز کردند.[75] شرایط جوی به سرعت نامساعد می‌گردید و گروه در حالی که در مه سنگینی گرفتار شده بود در شکاف‌های عمیقی که تیم ذخیرهٔ یوهانسن در پاییز گذشته کشف کرده بود سرگردان گردیده بود.[76] ویستینگ بعدها یادآور شد که سورتمه‌اش در حالی که آمونسن هم بر روی آن قرار داشت تقریباً نزدیک به ناپدید شدن بود، همان هنگامی که یک پُل یخی در زیر آن شکسته شد.[76] با وجود این رویداد ناگوار آن‌ها در حدود 15 مایل دریایی (28 کیلومتر) را در یک روز تحت پوشش و اکتشاف داشتند و در پنجم نوامبر به انبارِ ذخیرهٔ واقع در 82 درجه شمالی رسیدند. آن‌ها مسیر خود را توسط خطی از ستون‌های نشانگر مشخص کرده بودند که ساخته شده از بلوک‌های برفی بود. این ستون‌ها به فاصلهٔ هر 3 مایل در طول مسیر نصب

گردیده بود.[77][78]ـ در 17 نوامبر آن‌ها به لبهٔ حائل و چشم‌انداز کوهستان سراسری جنوبگان رسیدند. برخلاف اسکات که دنباله‌رو خط‌سیر شکلتون یعنی یخچال طبیعی بیردمور بود، آمونسن در تکاپوی یافتن خط‌سیر اختصاصی خودش در کوهستان بود. پس از تفحص دامنه‌ها برای چند روز و بالا رفتن تا ارتفاع 1’500 فوت (460 متر) گروه موفق به یافتن مسیری مشخص شدند، یک یخچال طبیعی شیب‌دار به طول 30 مایل دریایی (56 کیلومتر) که کمک به پیشروی به سمت فلات می‌نمود. آمونسن این مکان را به نام یخچال طبیعی آکسل‌هایبرگ (en)ـ نام‌گذاری نمود که یکی از حامیان مالی وی بود.[79]ـ این صعود سخت‌تر از آن چیزی بود که گروه پیش‌بینی کرده بود چرا که مسیرِ پیش رو، مسیری ساخته شده از بیراهه‌های طولانی و عمیق همراه با برف‌های نرم بود. پس از 3 روز کوهنوردی دشوار، گروه موفق شد به مرتفع‌ترین نقطهٔ یخچال طبیعی برسد.[79]ـ آمونسن سپاس‌گزار و تحسین‌کنندهٔ کار سگ‌ها بود و ایدهٔ آن‌هایی را که معتقد بودند آن‌ها در چنین شرایطی کارایی لازم را ندارد به سخره می‌گرفت. در 21 نوامبر، گروه 17 مایل را طی نموده و تا ارتفاع 5’000 فوت (1’500 متر) صعود کرده بود.[80]

راه‌پیمایی به سمت قطب

به محض رسیدن به 10’600 فوت (3’200 متر) در قلهٔ یخچال‌های طبیعی و در 85 درجه و 36 دقیقه از مختصات جغرافیایی، آمونسن برای مرحله نهایی از سفر آماده گردید. به دلیل شرایط خاص صعود در طول مسیر، از 45 سگ، 7 سگ هلاک گردید و تعدادی از آن‌ها

هم به دلیل استفاده از گوشتشان کشته شده بودند. تنها 18 سگ در حال حرکت به سمت جلو بودند.

نصب پرچم نروژ در قطب جنوب

هر یک از سورتمه‌رانان، سگ‌ها را برای تغذیه تیم خودش کشته بود. پوست و گوشت آن‌ها بین سگ‌های باقی‌مانده و مردان گروه تقسیم می‌گردید. آمونسن به یاد می‌آورد و می‌نویسد؛ ما در مکانی به نام فروشگاه قصابان حضور داشتیم، در اینجا افسردگی و غم و اندوه در فضا موج می‌زد. علاقهٔ ما به سگ‌ها با آن‌ها رشد کرده و عجین شده بود.[81] متأسف بودن، نمی‌توانست مانع تیم مکتشف به جهتِ بهره‌گیری از مواد غذایی فراوان و تازه گردد. ویستینگ در آن لحظات ثابت کرد که در تهیه و ارائه گوشت مهارت دارد.[82]

گروه مکتشف، 3 سورتمه و محموله‌های مورد نیاز برای 60 روز راه‌پیمایی را در اختیار داشت. باقی‌ماندهٔ خواربار و لاشهٔ سگ‌ها در یکی از انبارهای ذخیره رها گردیده بود. آب و هوای بد، مانع از حرکت آن‌ها تا 25 نوامبر گردید. این جو نامساعد به همراه مه مداوم، باعث گرفتاری آن‌ها در زمینی ناشناخته گردید.[83] گروه، در حال طی مسیری بر روی یک سطح یخی شکسته توسط شکاف‌های مکرر بود که همراه با دید ضعیف باعث پیشرفت کُند آن‌ها می‌گردید. آمونسن این منطقه را یخچال شیطان نامید. در 4 دسامبر آن‌ها به منطقه‌ای وارد شدند که در آن شکاف‌ها در زیر لایه‌هایی از برف و یخ با یک فضای توخالی پنهان گردیده بود. آمونسن اینجا را نیز تعمید داد و به نام سالن رقص شیطان نامگذاری کرد. هنگامی که در روز بعد آن‌ها

مجدداً زمین سفت و جامد را در زیر پای خود احساس کردند به منطقه 87 درجه رسیده بودند.[84]ـ در 8 دسامبر نروژی‌ها موفق به شکستن رکورد دورترین پیمایش جنوبی شکلتون از 88 درجه و 23 دقیقه جغرافیایی شدند.[85]ـ همین‌طور که آن‌ها به قطب نزدیک می‌شدند، در حال شکستن تمامی دست‌آوردهای چشم‌انداز آیندهٔ هر گروه مکتشف دیگری بودند که پیش از آن‌ها به آن‌جا رفته بود. هنگامی که در 12 دسامبر در آن‌جا اردو زدند با دیدن یک جسم ناشناختهٔ سیاه و سفید که در افق ظاهر شد برای لحظه‌ای نگران شدند، اما کمی بعد کشف کردند که آن چیز مشکوک تنها مدفوع یکی از سگ‌ها در فاصلهٔ دور بوده که به واسطهٔ سراب حالت بزرگ‌نمایی پیدا کرده بود.[86]ـ روز بعد آن‌ها در 89 درجه و 45 دقیقه جنوبی و در حدود 15 مایل دریایی (28 کیلومتر) نسبت به قطب جنوب مجدداً اردو زدند.[87]ـ در روز بعد که مصادف با 14 دسامبر 1911 بود، آمونسن ضمن جلب موافقت رفقایش با سورتمه به سمت جلو، ره‌نوردی کرد و در حدود ساعت 3 بعدازظهر گروه به مجاورت قطب جنوب رسیده بود.[88]ـ آن‌ها پرچم نروژ را در زمین قرار دادند و فلات قطبی را به نام «فلات پادشاه‌هاکون هفتم» نامیدند.[89]

بازگشت به فرامهیم

در 18 دسامبر، گروه مکتشف سفر بازگشت به سمت فرامهیم را آغاز نمود.[90]ـ آمونسن مصمم بود تا قبل از اسکات به تمدن بازگردد و اولین نفری باشد که حامل خبرهایی مهم در این زمینه است.[91]ـ با همهٔ این احوال او فاصلهٔ پیمایش‌های روزانهٔ خود را تا 15 مایل

دریـایی (28 کیلومـتر) محـدود نمـود تا تـوان سگ‌ها و همچنین مردان گـروه حفظ شـود. در طـول 24 سـاعت شبانه‌روز، گروه به گـونه‌ای حـرکت می‌کـرد که خورشـید قطبی را دقیقـاً پست سر خـود داشـته باشد و این عمل به جهت احــتراز از برف‌کــوری صــورت گــرفت. به کمک انبارهای ذخیرهٔ ساخته شده در سفر تمرینی و مقدماتی پیشین، آن‌ها توانستند که به منطقهٔ نـام نهـاده شـده به عنـوان فروشـگاه قصـابان برسـند و از آن نقطـه، سـفر سراشـیبی آن‌ها به سـمت تیغه‌هـای بـرفی آغـاز گردید.[92]ـ مردان گروه به دلیل فراهم شدن شـرایط مناسـب، مســیر را به حــالت اســکی کــردن بر روی برف‌ها طی نمودند اما بـــــرای هدایت‌کننـــــدگان ســـــورتمه‌ها از جمله‌هانسن و ویســتینگ، شــرایط کمی ســخت‌تر بــود. سـورتمه‌ها فرمان‌پـذیری مناسـبی نداشـتند و زمـانی که موانع و خطـــراتی محتمل می‌نمـــود، آن‌ها مجبـــور به استفاده از ترمزهای سورتمه می‌گردیدند.[93]

در هفتم ژانویه، گروه توانست به اولین انبارهای ذخـیرهٔ واقع در منطقــهٔ تیغه‌ها برسد.[94]ــ آمونسن احســاس می‌کرد که سـفر گـروه به دلیل پیمـایش روزانه و منظم 15 مایل دریـایی (28 کیلومـتر)، می‌تواند توقف‌هـای 6 ســاعته داشــته باشد و پس از آن، ســفر مجــدداً از سر گرفته می‌شد.[95]ـ بر طبق این شیوه، آن‌ها در حدود 30 مایل دریایی (56 کیلومتر) در روز را پوشش می‌دادند و در نهـایت، در 25 ژانویـه، سـاعت 4 صـبح، توانسـتند به فرامهیم برسند. سفر آغازین در مـاه اکتـبر، با 52 سگ شروع شده بود در حالی که تنها 11 سگ که 2 سورتمه را می‌کشــیدند توانســتند بازگردند. مســافرت به نقطــهٔ صفر قطبی و برگشت، 99 روز به طـول انجامید که 10

روز کمـتر از زمـان پیش‌بیـنی شـده بـود و در این مـدت زمان، در حـدود 1’860 مایل دریـایی (3’440 کیلومـتر) پوشش داده شده بود.[96]

خبررسانی به جهان

پس از بازگشت به فرامهیم، آمونسن دلیلی بـرای تـأخیر در عدم برچیدن گروه و کمپ نداشت. شام وداع، در کلبه صـــرف شد و گـــروه، سگ‌های باقی‌مانـــده و ســـایر محموله‌های همراه را به عرشهٔ کشتی فـرام منتقل کـرد و کشـتی در 30 ژانویه 1912 خلیج نهنگ‌ها را به مقصد هوبارت در تاسمانی ترک کرد. این سفر 5 هفته به طول انجامید و آمونسن به تنظیم متن تلگـــراف پـــرداخت و نخســتین گــزارش را بــرای مطبوعــات ارائه نمـود.[97] کشتی فرام در هفتم مارس به هوبـارت رسـید. آمونسن به سرعت اطلاع کسب کرد که هیچ خــبری دست‌کم تا آن لحظه از اســـکات و گـــروهش نیست. او در رابطه با موفقیت این سفر، تلگرام‌هایی را برای بــرادرش لئــون، نانسن و پادشاه‌هاکون ارسال نمـود که به‌طـور خلاصه و تلویحی در آن‌ها توضیحاتی ارائه‌شـده بـود. یک روز بعـد، نخستین گزارش کامل از داستان این سفر را به روزنامه دیلی کرونیکل (en)ــ لنـــدن ارائه داد که پیش‌تر حقـــوق انحصاری آن را به این مؤسسه فروخته بود.[98]ـ فــرام، دو هفته در هوبارت توقف داشت و در طول این مدت به گروه داگلاس ماوسـون و کشـتی اس‌وای اورورا پیوست که در بخش خـدماتی سورسـات قطب جنـوب اسـترالیا (en)ــ فعــال بـــود. آمونسن تعــداد 11 سگ از مجمــوع سگ‌هایی را که در بازگشت از قطب زنـده مانـده بودنـد، به عنوان پیشکش و هدیه به آن‌ها تقدیم کرد.[99]

پانویس

.Langner, pp. 25–26

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, pp. .43–57

.Langner, p. 41

.Crane, pp. 74–75

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, pp. .64–74

.Langner, pp. 78–80

.Maxtone-Graham, pp. 230–36

.Herbert, pp. 191–201

.Fleming, pp. 348–49

.Fleming, p. 351

.Barczewski, pp. 60–62

.Langner, pp. 82–83

See Scott, J.M., pp. 140–94 for a summary .account of Nansen's Fram expedition

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, p. .194

.Huntford 2001, pp. 547–49

.Huntford 2001, pp. 183–86

.Nansen, pp. 62–68, Vol. I

.The Fram Museum

.Fleming, p. 240

.Fairley, pp. 260–61

.Scott, J.M., pp. 244–45

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, pp. .197–200

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, p. .205

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, pp. .204–06

.Amundsen, pp. 36–41, Vol. I

.Riffenburgh, p. 300

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, pp. .205–07

.Amundsen, p. 72, Vol. I

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, pp. .247–51

.Amundsen, p. 102, Vol. I

.Amundsen, pp. 137–38, Vol. I

Weinstock, J. "Sondre Norheim: Folk Hero to Immigrant."

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, pp. 90 and 248.

The New York Times, 8 سپتامبر 1909.

Amundsen, p. 58, Vol. I.

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, p. 210.

Solomon, p. 163.

Amundsen, pp. 78–79, Vol. I.

Amundsen, p. 76, Vol. I.

Amundsen, p. 77, Vol. I.

Amundsen, pp. 85–86, Vol. I.

Preston, p. 219.

Amundsen, p. 51, Vol. I.

Amundsen, p. 55, Vol. I.

Amundsen, pp. 68–70, Vol. I.

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, pp. 244–45.

Roald Amundsen's Dog Farm

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, p. .275

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, pp. .277–78

.Amundsen, pp. 125–31, Vol. I

.Langner, p. 115

From text of Amundsen's letter, quoted in Huntford (The Last Place on Earth) 1985, pp. .279–80

.Huntford 1979, pp. 335–38

.Amundsen, pp. 181–82, Vol. I

.Turley, pp. 73–74

.Langner, p. 124

.Amundsen, p. 194, Vol. I

.MacPhee, p. 87

.Huntford 1979, p. 368

.Solomon, p. 93

.Cherry-Garrard, p. 135

.Langner, pp. 144–45

.Huntford 1979, p. 346

.Huntford 1979, p. 379

.Huntford 1979, p. 407

.Langner, p. 170

.Langner, p. 172

.Huntford 1979, p. 408

.Langner, pp. 172–73

.Huntford 1979, p. 409

.Langner, pp. 174–75

.Langner, p. 175

.Huntford 2001, p. 571

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, p. .386

.Turley, p. 86

.Langner, p. 178

.Langner, p. 179

.Huntford 1979, pp. 430–37

.MacPhee, p. 143

.Huntford 1979, p. 450

.Amundsen, pp. 63–66, Vol. II

.Langner, pp. 184–85

.Amundsen, pp. 67–73, Vol. II

.Amundsen, pp. 105–07, Vol. II

.Huntford 1979, p. 459

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, pp. .451–52

.Langner, p. 193

.Huntford 1979, p. 487

.Amundsen, p. 122, Vol. II

.Huntford 1979, pp. 494–95

.MacPhee, p. 169

.Turley, pp. 118–19

.Amundsen, p. 157, Vol. II

.Langner, p. 206

.Turley, p. 120

.Amundsen, pp. 173–74, Vol. II

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, pp. .493–97

Huntford (The Last Place on Earth) 1985, pp. .510–11

.Amundsen, p. 352, Vol. II

منابع

مشـــارکت‌کنندگان ویکی‌پـــدیا. «Amundsen's South Pole expedition»ـ در دانشنامهٔ ویکی‌پدیای انگلیسی، بازبینی‌شده در 19 اوت 2016.

Amundsen, Roald (2008). The South Pole: An Account of the Norwegian expedition in the Fram, 1910–12. London: C. Hurst & Company. ISBN 0-903983-47-8.

Barczewski, Stephanie (2007). Antarctic Destinies: Scott, Shackleton and the Changing Face of Heroism. London and New York: Hambledon Continuum. ISBN 978-1-84725-192-3.

سرزمین ازلی

در سال 1929 یک فرمانده ارشد نیرو هوایی آمریکا به نام ریچارد بایرد با هواپیما بر فراز قطب جنوب پرواز کرد و همین پرواز داستان‌ها و افسانه‌های شگفت انگیزی را بر سر زبانها انداخت. می‌گویند این شخص هنگام پرواز گزارشی مخابره کرد که از رادیو پخش شد و این پیام آنقدر عجیب و باورنکردنی بود که رسما خاموش شد.

او تعریف می‌کرد که ضمن پرواز بر فراز قطب، وارد یک توده مه غلیظ شد و هنگامی که از این مه بیرون آمد، ناگهان خود را بر فراز سرزمینی دید که اثری از یخ و برف در آن سرزمین به هیچ وجه دیده نمی‌شد. حتی می‌توانست در آن‌جا گیاهان مختلف، دریاچه‌ها و جانورانی را که شبیه به ماموت‌ها و یا گاوهای غول آسا بودند را ببیند. به طوریکه او اظهار می‌داشت در کنار این حیوانات انسان‌هایی هم زندگی می‌کردند.

کسانی که مشتاق اینگونه سخنان اعجاب انگیز از دنیاهای ناشناخته بودند، با قطع شدن برنامه رادیویی از بقیه سخنان این دریاسالار محروم شدند. بعدا سخنان بایرد چاپ شد و این شخص ادعا کرد که سرزمین ناشناخته‌ای در آن سوی قطب زمین وجود دارد و در سال 1957 نیز به وجود چنین قاره سحرآمیزی در میان آسمانها اشاره کرد و آن را سرزمین اسرار ازلی نامید.

به هر حال اسرار سخنان بایرد نه تنها کشف نشد بلکه روز به روز پیچیده‌تر گشت. امروزه افراد زیادی وجود دارند که سخنان دریا سالار بایرد را که در آن روز از

رادیو پخش می‌شد را به خـاطر دارند. ضـمن جسـتجو با زنی به نـام امیلی اینگـریم که یک خبرنگـار قضـایی بـود آشنا شدم. این بانوی سالخورده از بـرکت حرفه خـویش، حـافظه‌ای بسـیار قـوی داشت و می‌توانست جزئیـات واقعه را به خـاطر بیـاورد. امیلی زنی شـوخ، سـرزنده و بگو بخند است که هنـوز هم پس از سـالها خـدمت به عنـوان یک خبرنگـار با تجربـه، از تـوان قابل تـوجهی برخوردار است.

خاطرات او از سخنان بایرد مربوط به سـالها پیش یعـنی سـال 1929 می‌باشد و او این واقعه را اینگونه تعریف کـرد: ما در آن هنگـام در بوسـتون زنـدگی می‌کـردیم و پـدرم به تـازگی یک رادیو جدید خریـده بـود که مجهز به گوشی و بلنـدگو بـود و آنتن بسـیار بلنـدی داشت. آنتن رادیو را به این جهت به خـاطر می‌آورم که پـدرم بـرای نصب آن بر روی شـیروانی، سـقوط کـرد ولی به هر زحمتی بود آن را نصب کرد. مادرم به خصوص نسـبت به سـخنان بـایرد توجه زیـادی نشـان می‌داد. گوینـده رادیو اعلام کـرد که این هفتـادمین پـروازی است که بر فـراز قطب جنوب انجام خواهد شد و گزارش آن به طور زنـده لحظه به لحظه از رادیو پخش خواهد گردید. ما نزدیک رادیو نشسـته بـودیم و تقریبا گوش‌هـای خودمـان را به بلندگوی آن چسـبانده بـودیم. چند لحظه سـکوت برقـرار شد و بعد صدای بایرد را شنیدیم. ابتدا او گـزارش می‌داد که سراسر زمین را یخ و بـرف پوشـانده اسـت، دوبـاره سـکوت برقـرار شد. آنگـاه گفت اینجا را نگـاه کنید آن پـایین علف سـبز شـده است! عجب چمـنی! اینجا چقـدر سرسـبز است! اینجا گل روییـده است. هر چه از زیبـایی اینجا بگـویم کم گفته ام. عجب! حیوانـات مختلفی هم

اینجا دیده می‌شوند. این حیوانات شبیه گوزن هستند. علف‌هایی که در اینجا روییده آنقدر بلند است که تا زیر شکم این حیوانات می‌رسد. نگاه کنید آدم هم اینجا زندگی می‌کند! آن‌ها از دیدن هواپیما متعجب شدند و مرتب بالا را نگاه می‌کنند. یادم می‌آید که در این لحظه مادرم گفت که شرط می‌بندم این آدم‌ها صاحب گوش‌های بلندی هم هستند سپس چند لحظه از رادیو صدای خش خش به گوش رسید و بعد برنامه قطع شد.

سرزمین ازلی

در حقیقت این آخرین کلماتی بود که از رادیو به گوش رسید و بدون آن‌که از طرف گوینده رادیو توضیحی درباره این موضوع داده شود، به جای آن موسیقی پخش شد. بعدا این فرمانده ارشد نیرو هوایی ادعا کرد که در قطب شمال و قطب جنوب مناظر مشابهی از همین گونه مشاهده کرده؛ به طوریکه از قول این شخص گفته می‌شود که او تحقیقات خود را ادامه داد و در این سرزمین اسرارآمیز حیوانات عظیم الجثه، ماموت‌ها و گاومیش‌های متعلق به دوره چهارم زمین شناسی، گوزن‌های غول آسا و همچنین انسان مشاهده کرده.

پژوهشگران در پروازهای خود بر فراز قطب جنوب که در حقیقت به دنبال تحقیقات بایرد انجام می‌شد، به نتایج دیگری هم دست پیدا کردند. از جمله دریافتند که غلظت جو بالای قطب جنوب، تنها نصف غلظت جو در سایر قسمت‌های کره زمین است. آنچنان که با بالن‌های مخصوص هواشناسی آزمایش شده، وقتی انسان به قطب جنوب نزدیک می‌شود، هوای قطب جنوب به نحو غیرقابل توضیحی گرم‌تر می‌شود.

بـایرد نـیز قبلا به این موضـوع اشـاره کـرده و گفته بـود قطب جنوب انگار در یک پتـوی گـرم پیچیـده شـده است. بنابراین اگر تصور کنیم در برخی مناطق اصلا برف وجود ندارد و دارای دریاچه‌ها و کوه‌های قهوای رنگی هســتند، این امکان وجود دارد که منطقه شگفت انگیزی که بـایرد بر فراز قطب جنـوب به آن اشـاره کـرد تنها یک افسـانه نباشد و چــنین منطقه‌ای با موجــوداتی غــیر از پنگــوئن وجود داشتند.

اگر این واقعیت داشته باشد و آن چـیزی که آقـای بـایرد دیـده در آن‌جا وجـود خـارجی داشـته باشـد، ما چیزهـای جدیــدی را در این منطقه می‌بیــنیم که اصلا در منــاطق دیگر قابل دید نیست.

رؤیا و اسطوره

اگر شما هم به سوژه اسطوره یا داستانهای اساطیری و از این دست چیزها علاقه دارید، شاید این تعریف را در باره اسطوره شنیده باشید که: "خواب رؤیای فردی و اسطوره رؤیای جمعی است." برای درک بهتر این جملهٔ کلیشه شده سری زدم به کتاب "مرد هزارچهره" از جوزف کمپل.

همهٔ ما میدانیم زیر خانهٔ نسبتا منظم و مرتبی که خودآگاهش مینامیم راهی بسوی غارهای ناشناخته وجود دارد که همان ناخودآگاه ماست. همه توهمات، موجودات عجیب و غریب و وحشت‌آور و یا تصویرهای گمراه کننده‌ای که در خواب یا بیداری یا هنگام جنون به ذهن ارسال میشود؛ برآمده از ناخودآگاه ماست. در این غارهای ناشناخته نیروهای روانی ناسازی هستند که معمولا به آن‌ها فکر نمیکنیم و جرأت نداریم آن‌ها را جزئی از زندگیمان بدانیم. ممکن است این نیروها ناشناخته بمانند یا ممکن است با کلامی اتفاقی، عطر یک چشم انداز، طعم یک فنجان چای و یا نگاهی گذرا، چشمهٔ جادویی درون را بیدار کند؛ آنگاه این پیام آوران خطرآفرین راهی به مغز پیدا میکنند.

این پیام آوران خطر آفرینند چون امنیتی را که ما برای خود و خانواده مان ساخته ایم تهدید میکنند. اما در عین حال به طرز شریرانه‌ای جذاب هم هستند؛ چراکه کلیددار قلمرو ماجراهای ترسناک و جذابند و این ماجرا جویی چیزی نیست مگر کشف خویشتن خویش. این ماجراها ما و جهانی را که در آن زندگی میکنیم به نابودی میکشندو

پس از آن به بازسازی زندگی‌ای انسانی تر، پاک تر، شجاعانه‌تر و وسیع‌تر می‌پردازند. این جادو متعلق است به سیاحان شبانه‌ای که از قلمرو اسطوره‌ها می‌آیند و ما آن‌ها را درون خود حمل میکنیم. قلمرو اسطوره وقتی در حریم شخصی ما قرار میگیرد رؤیای شخصی ما را میسازد و وقتی در طیف وسیع‌تر اجتماعی قرار میگیرد رؤیای جمعی را میسازد.

بیشتر بخوانید

درخت در اساطیر جهان

پروفسور توئین بی‌از کلمه‌های ”وارستگی ”و ”دگرگونی ”برای توصیف بحرانی استفاده میکند که از خلال آن میتوان به ابعاد بالاتر روحی رسید و خلقت را از نو به کار واداشت.

وارستگی همانطور که پیداست یعنی تأکید بر دنیای درون یه جای دنیای بیرون. یعنی کناره گیری از ناامیدیهای سرزمین‌های سترون وحرکت بسوی آرامش قلمرو جاودان درون. علم روانشناسی میگوید این قلمرو دقیقا ناخودآگاه کودکانهٔ ماست. اینجا قلمروی است که هنگام خواب به آن قدم میگذاریم. آن را تا ابد درون خود حمل میکنیم. هر دو گروه غولهای آدمخوار و امدادرسانان غیبی دوران بچگی در آن قلمرو ساکنند. تمام جادوی کودکی و از همه مهمتر تمام توان بالقوه زندگی که هرگز نتوانسته ایم رامش کنیم و با ادراک بزرگسالانه آن را بفهمیم، در واقع آن قسمت دیگر وجود ما در این قلمرو جا دارد. در این قلمرو هم هیولاهای نابودگر و ستیزنده سراغ ما می‌آیند و هم

ناجی‌هایی که مارا از یک مهلکه و خطر مـرگ - در عـالم رؤیا _ نجـــــات میدهند. ولی نکته اینجاست که نباید این جاودانان رؤیـایی را با شـکلهای سـمبلیک شخصی که در کایوسها و شـوریدگی‌های فـرد مضـطرب ظـاهر میشـود یکی دانست.

رؤیا اسطوره شخصی است و اسـطوره، رؤیـایی تهی از فـــردیت.هم اســـطوره و هم رؤیا در دینامیک روان به گــونه‌ای ســمبلیک عنل میکننــد؛ ولی در رؤیا شــکل‌های اسـطوره‌ای به علت رنج‌هـای فـردی شـخص رؤیا بین از اصل خـــود منحـــرف میشـــود در خالیکه در اســـطوره‌ها مشکلات و مسائلی مطرح میشود که در مورد تمام افراد بشر صـــــدق میکند. اگر فقط بخشی از این تمـــــامیت گمشده از غارهای تاریک به روشنایی روز برسـند؛ آنگـاه رشد و گســترش نیروهایمــان را بطــرز معجــزه آســایی تجربه کـرده و تجدید حیـات را به روشـنی حس میکـنیم. وقـــتی با نـــیروی شـــگفت بازیـــابی شـــده به زنـــدگی برمیگـردیم اگر بتـوانیم چـیزی از این تمـامیت فرامـوش شده را نه فقط در حافظـۀ خـود که در حافظـۀ یک نسل یا تمدن دوباره زنده کـنیم، قهرمـان فرهنگ زمانـۀ خـود خـــواهیم بـــود؛ کسی که لحظـــۀ تـــاریخی را نه تنها در منطقۀ خود که شاید در جهان رقم بزند.

شیطان پرستی,جادوگری و کابالیسم

از بـدو پیـدایش بشر,همـواره انسـانهایی سـعی کرده‌اند بجای پیروی از تعالیم پیامبران و پرستش و عبادت خدای یکتا,به اطـــاعت و همکـــاری با معبودهـــایی غـــیر الهی بپردازند و به خیـــال خودشـــان قدرتمنـــدتر و دانـــاتر از دیگـــران باشـــند.درواقع,آنها انـــرژی مـــورد نیـــاز و خواسته‌های خویش را از شیاطین طلب میکردند.در اکـثر امپراطوری‌های باستانی نیز نام خدایان به چشم میخورد که ریشه در همین موضـــــوع دارد.بت‌ها و خـــــدایان آن‌ها ,همـــــــان جن‌ها و شـــــــیاطینی بودند که در گذشته,توسط جنگیرها و پـیروان علـنی شـیطان احظـار شـده و با آنـان ارتبـاط برقـرار میکردند که معروفـترین, قدرتمندترین و شـــــــاخص‌ترین آن‌ها حکومت‌ها,مصر باستان بود.حکومـتی که بر پـایه‌ی پرسـتش و اطـاعت از خدایان دروغین بنا نهاده شده بـود و مـردم زمـان را نـیز بالاجبار به اطـاعت از خـدایان وا میداشـتند.البته آن‌ها به ظـاهر وانمـود میکردند که,بشـدت مخـالف نـیروی شر و شیاطین هستند,تا مردم را فــریب دهند و به هیچ وجه از این‌که آن بت‌ها و خـــدایان خـــود نمـــاد شر و پلیـــدی و پشـــتیبان شـــیطان هســـتند,چـــیزی نمیگفتند.تمـــدنهای بسیاری در طـول تـاریخ فعالیت‌هـای مشـابهی را انجـام داده‌اند.با گذشت زمـــان,شـــیطان پرســـتی دســـتخوش تغیـــیراتی شد ولی مبـــانی اصـــلی و اعتقـــادی آن مانند تقـــدیم قربـــانی به شـــیطان,احظـــار شـــیاطین,داشـــتن ظاهری عجیب و غریب و ترسـناک,و آیین‌هـای مخصـوص دست نخورده و همچون,گذشته‌ها باقی ماند.

امـروزه شـیطان پرسـتان در خیلی از کشـورها,آزادانه فعالیت کرده و به تبلیغ عقاید خویش میپردازند.حـتی در آمریکا,براحـتی بـرای خـود امـاکنی(که معمـولاً کلیسـای شـیطان نامیـده میشـود) تاسـیس کـرده و به عبـادت شـیاطین مشـغول‌اند. اما در کشـورهایی همچـون ایـران فعالیت شـیطان پرسـتان ممنـوع بـوده و با آنـان بشـدت برخـورد میشـود.البته این به آن معنا نیست که شـیطان پرسـتان ایـران دست از کـار و فعـالیت کشـیده‌اند.گه گداری خـبر به گـوش میرسد که در گوشه و کنـار کشـور عـده‌ای از آن‌ها را بازداشت کـرده و یا آنـان را در حـال انجـام مراسم عجیب و غـریب دسـتگیر کرده‌اند.خلاصه کلام این‌که امروزه با وجـود فضـاهای مجـازی و وسـایل ارتبـاط جمعی,شـیطان پرسـتان براحـتی در حـال جـذب افـراد هسـتند که نمونه آن در کشـور خودمـان نـیز قابل رویت است.

شیوع این موضـوع خطرنـاک بسـیار قابل توجه و نگـران کننده است,تا جایی که وظیفه خود میدانیم شما دوستان را نسـبت به این موضـوع آگـاه سـاخته و مقـداری از خطرات و پیامدهای بسیار منفی و مخرب آن را برایتـان بازگو کنیم:

ابتدا بهتر است چیزهایی درباره اجنه,شیاطین,جـادوگری و احظار جن(ارواح خبیثه) یا همان جن گیری بگوییم.

جن:

خداوند در قران کریم یک سوره را بنـام جن نـام گـذاری کـرده تا ما انسـانها را از وجـود آن‌ها با خـبر سـاخته و شکی مبنی بر این امر باقی نگذارد.سوره 72بنام سـوره

جن اطلاعــات قابل تــوجهی دربــاره این موجــودات در اختیارمــان قــرار میدهد.اجنه در دید ما انســانها لطیف هستند(غیر قابل رویت با چشم غیرمسلح یا مسلح) ولی خود آنان به گفته قـرآن میتوانند ما را ببینند.این قـابلیت خـــدادادی بـــاعث میشـــود که بـــدون این‌که آدیمیزادها مزاحمشـــــان شـــــوند,در زمین گشت و گـــــذار زده بزنند.کائنــات به دو جهــان کلی تقســیم میشــود:جهــان روشنایی که دنیای ماست و جهان تاریکی که دنیای اجنه است.ارتبـاط میـان این دو جهـان توسط بُعدها یا همـان سیاهچاله‌ها برقـرار میشـود.البته این ارتبـاط تنها بـرای اجنه,بصورت مستقیم(از طریق سیاهچاله‌ها)امکان پــذیر است ولی بـرای ما انسـان‌ها این ارتبـاط به نحـوی دیگر صـورت میپـذیرد. از طریق علمی سـیاه و رمزآلـود که به علم جن گـیری معـروف است.بوسـیله این علم میتـوان اجنه را در مکانهای خاص و ویژه‌ای احضار کرد و با آن‌ها ارتباط بسیار نزدیک و شگفت آوری برقرار کــرد در آیه6 سوره جن اشاره‌ای به جن گیری شده است:

<و مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می‌بردند>

انجـام این کـار پیامدهای بسـیار خطرنـاک,وحشـتناک و مخربی بدنبال دارد,از جمله اذیت شدن شدید خود شخص و خــانواده و اطرافیــانش توسط اجنه بطوریکه زنــدگی مختل شود,پیوند خوردن خود به خودی زندگی فرد با این قضـــیه و غـــرق شـــدن در دنیـــایی تاریک جن گـــیری و....خداوند نیز ارتباط میان ما و اجنه را ممنـوع کـرده و مطمئنــاً بــرای کســانی دست به این کارها بزنند عــذاب دردناکی در نظر گرفته است. خلاصه این‌که خواهشاً این مسـائل را جـدی گرفته و چه بصـورت جـدی و چه بـرای

شوخی به هیچ وجه من الوجوه,دست به چنین کارهای بظاهر جالب اما خطرناک نزنید.جنها از لحاظ مذهب,دو نوع هستند:جن‌های خداپرست(خوب) و جن‌های غیرخداپرست(بد).دسته اول قانون را رعایت کرده و مگر در مواقع استثنا و به اذن خداوند وارد این جهان نمیشوند.ولی دسته دوم همان جنهایی هستند که توسط جنگیرها احضار شده و یا آزادانه در این جهان برای گذراندن معیشت و یا آزار و اذیت انسانها به دستور شیطان,پرسه میزنند.البته ناگفته نماند جنها به هیچ وجه نمیتوانند به انسانهایی که دلهایشان با یاد خدا قرص و محکم است(طبق آیه28سوره رعد) آسیبی وارد کنند: <همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد,آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش م‌یابد>. اجنه مؤمن بعضی از اوقات به دستور خداوند,پیام‌هایی برای پیامبران برده و یا آنان را از اخبار و حوادثی آگاه میساخته‌اند که نمونه آن در اسلام نیز وجود داشته و در کتب ما مسلمانان چندین بار به آن اشاره شده است.اطلاعات بیشتر را نیز میتوانید از کتب معتبر اسلام بدست آورید.

جادوگری:در قرآن کریم در آیه102 بقره و چند آیه دیگر به صراحت به جادوگری اشاره شده,پس در وجود جادوگری شکی نیست و کسانی که جادو را تکذیب میکنند,قطعاً به آیات خدا کافرند.جادوگری,در حال حاضر نیز یک علم سری و ماورائی محسوب میشود و برخی از دانشمندان معتقد به این قضیه در حال تحقیق در باره صحت این موضوع هستند.البته تا کنون هیچ دلیل یا عقلانی دال بر راستی این موضوع نیافته‌اند.جادو نیز مانند جن گیری در نزد خداوند,ممنوع بوده و قطعاً عذاب

سنگینی در انتظار جادوگران است.بهتر است در اینجا پاسخ این سوال را که چرا انجام این گونه اعمال در پیشگاه خداوند ممنوع بوده و با تاوان سنگینی در جهان آخرت همراه است را بدهیم:

اکثر جن گیران و جادوگران در پی خواسته‌های نفسانی خویش ,من جمله مسائل مادی و حتی قدرت‌های ماورائی دست به چنین اعمالی میزنند.این در صورتی است که خداوند از ما خواسته تا نیازهای خویش را به صورت دعا از او طلب کرده و در صورتیکه,آن خواسته به صلاح ما باشد,با صبر و شکیبایی به آن برسیم.حال آنکه,دو گروه جن گیر و جادوگر,با کارهایشان علاوه بر این‌که حریم معین شده توسط خدا را زیر پا میگذارند,در حق دیگر بندگان نیز ستم کرده و حق آنان را پایمال میکنند.برای مثال فردی را تصور کنید که,از راه نامشروع و غیرقانونی,پول درمیاورد.او علاوه بر ارتکاب به جرم و گناه,حق کسانی را که توانایی انجام آن عمل را نداشته و یا آن کار را گناه میدانند را,زیر پا میگذارد.این مثال بخوبی نشان میدهد که این کار نوعی ناجوانمردی به حساب میاید و جزای ناجوانمردان در آن جهان با خدای بزرگ است.

کابالیسم:

کابالا یک فرقه سری است,ولی خود آن‌ها مایل‌اند بگوییم کابالا یک نوع طرزفکر و ایدولوژی است

پیشنهاد میشود ابتدا حتماً فیلم چند قسمتی ماتریکس را بدقت تماشا کنید.

آنـــان اطلاعـــات و عقاید خـــویش را بصـــورت هندسه و روابط ریاضی,نسل به نسل و پنهـــانی منتقل کـــرده و مانند بسیاری از فرقه‌های سری از بازگو کـردن رازهـای خـــویش در عمـــوم,خـــود داری میکردند.البته در ســالهای اخیر,آنها عقاید کلی و حـتی بسـیاری از رموزشـان را به جوامع و فضـاهای مجـازی منتقل کـرده و عقاید خـود را بشـــدت تبلیغ میکنند که در این امر تا حـــدودی هم موفق بوده‌اند و هر روز عده ای,که اکثر آنان را جوانان تشـکیل میدهند به ســمت این فرقه کشــیده شــده‌اند.زیــرا آنــان عقاید فمینیســمی و کمی امانیســمی (که بعدها در بــاره آن‌ها توضـــیح خـــواهیم داد) داشـــته و زنـــدگی را به چند مرحله تقســـیم میکنند و تعریفشـــان از خداوند نـــیز با تعریف ما تفاوت دارد.

شفق قطبی

شفق قطبی، پدیده‌ی ظهور نورهـای رنگی و متحـرک در آسـمان شب است که معمـولا در عرض‌هـای نزدیک به دو قطب به وجـــود می‌آید. این پدیـــده‌ی تماشـــایی یکی از عجایب هفتگانه‌ی طـبیعی جهـان است که در ادامه با آن بیشتر آشنا می‌شویم. با کجارو همراه باشید.

مقالات مرتبط:

8 جای فوق العاده دنیا برای رصد شفق قطبی

ریو دو ژانیرو؛ عجایب هفتگانه طبیعی جهان

کوه اورست؛ عجایب هفتگانه طبیعی جهان

آبشار ویکتوریا؛ عجایب هفتگانه طبیعی جهان

گرند کنیون؛ عجایب هفتگانه طبیعی جهان

در داسـتان‌های اسـاطیری اسـکاندیناوی، Valkyries یا زنان باکره و نامیرای جنگجـو، سـوار بر اسب در آسـمان شب می‌تازند. کلاه، نـــــیزه و زره‌ی آن‌ها روی اسب در تـاریکی آســمان شب می‌درخشد. این نورهــای رنگارنگ آبی، قرمـــز، ســـبز و بنفش از افق تا افـــق، بر پـــرده‌ی آسمان پراکنده شده و موجب شگفتی زمینیان می‌شوند.

این پدیده‌ی طبیعی را ما امروزه شفق قطبی (Aurora) یا نور قطب شمال می‌نامیم. این نورهای رنگین، بیشـتر در آســمان عرض‌هــای جغرافیــایی شــمالی و حــتی در شرایط نه چنـدان مسـاعد جـوی نـیز از حـوالی مکزیک و فلوریدا قابل رویت هستند.

پدیده‌ی مشابه‌ی تحت عنوان aurora australis یا نـور قطب جنــوب در عرض‌هــای جغرافیــایی جنــوبی نــیز مشــاهده می‌شــود. اما از آن‌جــایی که در این منــاطق جمعیت کمــتر است و تنها در جنــوبی‌ترین عرض‌هــای جغرافیــایی، امکــان مشــاهده‌ی این پدیــده وجــود دارد، شـفق‌های قطـبی جنـوبی نسـبت به شـفق‌های قطـبی شمالی کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند.

شفق قطبی

نام این پدیده (Aurora Borealis) از نام یکی از خدایان رومی، خدای سپیده‌دم (Aurora)، و نام یونانی برای باد شمالی یعنی Boreas گرفته شده است. پی‌یر گاسندی (Pierre Gassendi)ـ دانشمند فرانسوی در سـال 1621 این نـام را بـرای این پدیـده انتخـاب کـرد. با این حـال، قدیمی‌ترین مشاهدات درباره‌ی این پدیده به 2600 سال پیش از میلاد و در چین باز می‌گردد.

جوامع گوناگون این پدیده را به شکل‌های مختلف توضیح داده‌اند. بومیــان آلاســکا تصــور می‌کردند این نورهــای رنگی، روح گوزن‌ها، ماهی‌ها، نهنگ‌ها و سـایر حیوانـاتی هســتند که شــکار کرده‌اند. بومیــان آمریکــای شــمالی می‌پنداشــتند این درخشــش، ناشی از نــور مشــعل غول‌هایی است که در شـمال زنـدگی می‌کنند. در قـرون وســطی، اروپاییــان گمــان می‌کردند این نورهــای سوسـوزننده، پیـامی از جـانب خـدا هسـتند. بسـیاری از افراد تصور می‌کردند این نورها نتیجه‌ی نـبرد ارتش‌ها در بهشت هســتند و از یک فــاجعه‌ی قریب‌الوقــوع خــبر می‌دهند. در سـال 1862، شـفق‌های قطـبی به شـکلی متفاوت‌تر از همیشه در آسمان ویرجینیا ظاهر شدند. در

آن زمـــان نـــبرد فردریکزبـــرگ (Fredericksburg)ــ در ویرجینیا در جریـــان بـــود. نیروهـــای رابـــرت ادوارد لی با دیدن این نمایش شـگفت‌انگیز پنداشـتند که خـدا با ارتش آن‌ها است.

شفق قطبی

توضیح علمی این پدیده

با گذر زمان و پیشرفت علم، دانشـمندان توانسـتند علت این پدیده را توضیح دهند. در اواخر دهه‌ی 1700 میلادی، بنجامین فرانکلین، در جریان سفرش از اقیانوس اطلس تا اروپا، شـفق‌های قطـبی را مشـاهده کـرد و نظـریه‌ای درباره‌ی علت پیدایش آن‌ها مطرح کرد. او معتقد بود این نورها، حاصل غلظت بارهای الکتریکی در نواحی قطـــبی هستند که شـرایط جـوی مانند بـرف و رطـوبت، آن‌ها را تشـــدید می‌کند. فـــرانکلین فکر می‌کـــرد زمـــانی که این ناحیه بیش از حد باردار می‌شود، انتقال نیرو چنین نوری را در آســـمان ایجـــاد می‌کند. البته او دربـــاره‌ی دخـــالت الکتریسیته در ایجاد این پدیده حق داشت، اما علت اصلی وقوع این پدیده بعدا کشف شد.

کریســـتین بیرکلاند (Kristian Birkeland)ــ دانشـــمند نـــروژی در اوایل قـــرن بیســـتم میلادی مجمـــوعه‌ای از آزمایش‌ها و تحقیقات را به سرانجام رســـاند که منجر به ارائه‌ی نظـریه‌ی کـاملی دربـاره‌ی علت وقـوع این پدیـده شد. بیرکلاند پی برد الکترون‌هایی که از طـرف خورشـید رها می‌شـوند، به دلیل میـدان مغناطیسی موجـود در دو قطب زمین، به این قسمت هـدایت می‌شـوند. سـپس در

این قسمت، فعل و انفعـال الکترون‌ها با جو زمین منجر به ایجاد نورهای رنگی در آسمان می‌شود.

امروزه ما می‌دانیم که در تاج خورشـیدی یا بـیرونی‌ترین لایه‌ی خورشـید، دما به بیش از یک میلیـون درجه نـیز می‌رسد. این دما به قـدری زیـاد است که اتم‌ها به ذرات تشکیل‌دهنده‌شـان یعـنی الکترون‌هـای بـاردار و پروتـون تقسیم می‌شوند. برخی از آن‌ها از سـطح خورشـید جـدا شده و با پدیده‌ای تحت عنوان توفـان خورشـیدی به فضا سـاطع می‌شـوند. پس از گذشت سه روز، این ذرات باردار به زمین می‌رسند.

این توفان‌هـای خورشـیدی می‌توانند بـرای سـیاره‌ی ما خطرنـاک باشـند، اما خوشـبختانه زمین دارای میـدانی مغناطیسی است که بر اثر چرخش هسـته‌ی آهـنی زمین ایجـاد شـده است. این میـدان که مغناطیس‌سـپهر یا مگنتوسـفر (magnetosphere)ـ نـام دارد، بیشـتر این ذرات بـاردار را در اطـراف کـره‌ی زمین هـدایت می‌کند. بخش کـوچکی از این ذرات بـاردار به دام این میـدان می‌افتند و به طـرف قطب‌هـای شـمال و جنـوب زمین حـرکت می‌کنند. این الکترون‌ها از چشم ما پنهـان می‌مانند تا این‌که با مولکول‌هـای گـاز موجـود در جو برخورد می‌کنند. زمانی که اتم، الکترونی را جذب می‌کند یونیزه یا برانگیخته می‌شود. این اتم، برانگیختگی را یا با خارج کردن یک فوتون نور یا با برخورد با اتم یا مولکـول دیگر از دست می‌دهد. رنگ فوتون‌های آزاد شده بسته به نوع مولکـول گـاز و ارتفـاع آن تغیـیر می‌کند. در ارتفـاع 402 کیلومـتری یا بـالاتر، گـاز اکسـیژن، رنگ سـبز و پـایین‌تر از این مقـدار، رنگ قرمز یا صـورتی ایجـاد

می‌کند. از 80 تا 160 کیلومتری، مولکول نیتروژن رنگ آبی یا بنفش ایجـــاد می‌کند. در ارتفـــاع 96 تا 128 کیلومتری هم نیتروژن و هم اکسیژن نـور صـورتی تولید می‌کنند.

شفق قطبی تنها منحصر به سـیاره‌ی زمین نیسـت، بلکه در سیاره‌های مشتری، زحل، اورانوس، نپتون و برخی از قمرهای آن‌ها نیز دیده شده است. در سیاره‌ی زهره نـیز این پدیده وجـود دارد، اما چـون این سـیاره قطب نـدارد، نورها در سراسر سیاره توزیع شده‌اند.

شکل ظاهری شفق‌هایی که در آسمان زمین می‌درخشند به شکل خطوط میـدان مغناطیسی و محل رصد بسـتگی دارند. آن‌ها اغلب شبیه به پرده‌هایی هسـتند که از شـرق به غرب کشیده شـده‌اند. اگر فـرد رصـدکننده‌ی شـفق به سمت جنوب دور شود، شفق قطـبی را در افق مشـاهده خواهد کرد و اگر درست زیر آن قرار بگیرد، بالای سرش نظـاره‌گر آن‌ها خواهد بـود. شـفق‌هایی که درست بـالای سر رصدکننده قرار دارند بیشـتر شـبیه به اشـعه به نظر می‌رسند تا پرده و این به خاطر نقطه‌ی دید فرد است.

شکل شفق‌ها ممکن است چند ساعت ثابت باشد یا حـتی به سرعت تغییر کند. میزان نور آن‌ها نیز بسیار متفـاوت است. گاهی آن‌قدر کم است که به زحمت دیـده می‌شـود و گاهی آن‌قـدر زیـاد است که زیر نـور آن‌ها می‌تـوان به راحـــتی روزنامه خواند. البته این نورها آنقـــدر شـــدید نیســـتند که در نـــور خورشـــید و هنگـــام روز نـــیز قابل مشاهده باشند.

شفق قطبی

طوفان ژئومغناطیسی

این پدیده معمولا به مناطق قطبی یعنی در فاصله‌ی ده درجه تا بیست درجه از قطب‌های مغناطیسی زمین محدود می‌شود. با این حال، شراره‌های خورشیدی شدید موجب افزایش توفان‌های خورشیدی و در نهایت توفان ژئومغناطیسی می‌شود. این توفان، مگنتوسفر را فشرده‌تر می‌کند و در نتیجه ذرات باردار نسبت به حالت عادی به سطح زمین نزدیک‌تر می‌شوند. این مسئله، باعث رسیدن آسیب‌های جدی به ماهواره‌ها در مدارهای بالا می‌شود. این توفان، ذرات باردار بیشتری را به سمت اتمسفر زمین و ارتفاعات پایین‌تر از حد طبیعی می‌فرستد. مجموع این فرآیندها سبب ایجاد خروجی قدرتمندتری روی زمین می‌شود که حتی از نواحی جنوبی‌تر نیز قابل مشاهده هستند.

در ماه سپتامبر سال 1859، یک شراره‌ی خورشیدی بزرگ، شگفت‌انگیزترین شفق قطبی ثبت شده در تاریخ را ایجاد کرد. نیویورک تایمز گزارش داد حتی در منطقه‌ای چون بوستون که فاصله‌ی زیادی با قطب دارد، شفق‌های قطبی در ساعت یک بامداد به حدی نورانی بودند که امکان خواندن یک نوشته زیر این نور وجود داشت. رابطه‌ی بین این شراره‌ی خورشیدی و افزایش شفق‌های قطبی به قدری واضح بود که به دانشمندان کمک کرد رابطه‌ی محکمی بین این دو پدیده پیدا کنند و در نهایت بتوانند این پدیده‌ی شگفت‌انگیز سحرآمیز و تماشایی طبیعت را توضیح دهند.

شفق قطبی

حقایقی جالب درباره‌ی شفق‌های قطبی

شفق‌های قطبی یکی از شگفت‌انگیزترین و دیدنی‌ترین پدیده‌های طبیعت هستند. این شفق‌های قطبی که به شکل‌های گوناگون در آسمان شب جلوه‌گری می‌کنند بسته به شرایط مختلف، ظاهر متفاوتی دارند. گاهی به صورت تکه‌تکه در جای جای آسمان، گاهی به شکل ابرهای پراکنده‌ی نورانی یا نوارهای رنگین، شبیه پرده و گاهی شبیه به کمان‌های نورانی هستند. این پدیده‌ی شگفت‌انگیز در عرض‌های جغرافیایی بالاتر و در مناطقی مانند نروژ و کانادا بیشتر دیده می‌شوند. ممکن است از نحوه‌ی پیدایش این نورهای رنگی و زیبا در آسمان اطلاع داشته باشید، اما حقایق جالب دیگری نیز در مورد این پدیده وجود دارد که احتمالا از آن‌ها آگاه نیستید و دانستن آن‌ها خالی از لطف نیست. در ادامه با چند نمونه از این حقایق جالب آشنا می‌شویم.

شفق قطبی

حیرت‌انگیزترین شفق قطبی که در تاریخ ثبت شده است مربوط به طوفان ژئومغناطیسی 28 آگوست و 2 سپتامبر سال 1859 است که رویداد کارینگتون (Carrington Event)ـ نامیده می‌شود. تحقیقات نشان می‌دهد اگر امروزه یک طوفان خورشیدی به همان شدت به وقوع بپیوندد، مشکلات گسترده‌ای برای شهرهای مدرن به وجود می‌آورد.

فضانوردان حاضر در ایستگاه فضایی بین‌المللی و شفق‌های قطبی در یک ارتفاع قرار دارند و این

فضانوردان می‌توانند این پدیده را در جانب خود مشاهده کنند.

شفق‌های قطب جنوب نیز ظاهری شبیه به شفق‌های شمالی دارند، اما از آن‌جایی که قطب جنوب شرایط نامساعدتری دارد و نسبت به قطب شمال دسترسی به آن سخت‌تر است، رصد شفق‌های جنوبی بسیار سخت‌تر است. به همین دلیل است که شفق‌های شمالی شناخته‌شده‌تر هستند و همه‌ی نگاه‌ها را به سوی خود جلب کرده‌اند.

شهرهای متعددی وجود دارند که به خاطر داشتن شرایط مساعد برای رصد شفق قطبی مشهور و شناخته‌شده هستند. در آمریکای شمالی، پایتخت گردشگری مبتنی بر شفق قطبی، شهر یلونایف (Yellowknife)ـ در شمال‌غرب کانادا است، در حالی که در اروپا شهر ترومسا (Tromso)ـ در شمال نروژ پذیرای گردشگران مشتاق تماشای شفق قطبی است.

افسانه‌های متعددی درباره‌ی شفق‌های قطبی وجود داشته است. برخی از اینویی‌های (Inuit)ـ آمریکای شمالی، این نورهای رنگی را Aqsarniit به معنای بازیکن فوتبال می‌نامیدند. آن‌ها گمان می‌کردند این نورهای رنگی ارواح مردگانی هستند که با سر یک گراز دریایی به بازی مشغول‌اند.

رنگ شفق‌های قطبی به مولکول گازی که در ایجاد این پدیده دخالت دارد و نیز ارتفاعی که این واکنش در یونوسفر انجام می‌شود، بستگی دارد. رنگ‌های سبز و

آبی این شفق‌ها از واکنش در ارتفاعـات پـایین‌تر و رنگ قرمز از واکنش در ارتفاعات بالاتر ناشی می‌شوند.

این پدیده‌ی طبیعی در هنگام اوج فعـالیت چـرخه‌ی لکه‌ی خورشـیدی که هر یـازده سـال اتفـاق می‌افتـد، بسـیار شـگفت‌انگیزتر و پرتکرارتر می‌شـود. آخـرین بـار که این پدیده به اوج خود رسید، سال 2013 بود.

در بسـیاری از منـاطق شـمالی مانند آلاسـکا و گرینلنـد، شـفق‌های قطـبی در بیشـتر شب‌های سـال قابل رویت هسـتند. در حـال حاضر این شـفق‌ها ممکن است در هر زمانی از روز هم به وقـوع بپیوندند اما فقط در تـاریکی دیده می‌شوند.

بهترین لحظه برای تماشای شفق، زمانی است که کمان شـفق به دورتـرین نقطه از اسـتوا می‌رسد و قطب مغناطیسی بین رصدکننده و خورشید قرار می‌گـیرد. این موقعیت خاص، نیمه شب مغناطیسی نامیده می‌شود.

افراد مشهور زیادی در طول تاریخ تلاش کرده‌اند تا علت این پدیده را توضیح دهند. افرادی از جمله ارسطو، سنکا (Seneca)، دکارت، تیکو براهه (Tycho de Brahe) و بنجامین فـرانکلین که یک تئـوری در این زمینه ارائه داد. او بر این بـاور بـود که شـفق قطـبی حاصل تمرکز مجموعه‌ای از بارهای الکـتریکی در منـاطق قطـبی است که با برف و رطوبت، شدت می‌گیرد.

سـازمان‌های مختلفی مانند ناسا و اداره‌ی ملی اقیانوسی و جـوی آمریکا (National Oceanic and Atmospheric Administration) فعالیت‌هـای خورشـیدی را زیر نظر دارند و امکـان رویت شـفق‌های

قطـــــبی را بررسی و اعلام می‌کنند. به این تـــــرتیب دوستداران رصد این پدیده از زمان و مکان مناسب برای رصد آگاه می‌شوند.

گالیله، منجم و فیلسوف ایتالیـایی، اولین نفـری بـود که در سـال 1619، این پدیـده را با عنـوان شـفق شـمالی توصیف کرد.

شفق‌های شـمالی، هـزاران سـال بـرای انسـان‌ها چـون رازی سـربه‌مهر بودند. تصـاویری از این نورها حـتی در غارهـای باسـتانی فرانسه که قـدمت آن‌ها به چند هـزار سال پیش برمی‌گردد، پیدا شده است.

شفق‌های شـمالی همتایـانی در قطب جنـوب دارند که با عنـوان Aurora Australis یا شـفق جنـوبی شـناخته می‌شوند. این شفق‌ها در عرض‌هـای جغرافیـایی جنـوبی در مناطقی چون قاره‌ی قطب جنوب، آمریکـای جنـوبی، نیوزیلند و استرالیا قابل مشاهده هستند.

این پدیـــده در ســـیاره‌ی زهـــره نـــیز با این‌که میـــدان مغناطیسی نـدارد، مشـاهده شـده است. دانشـمندان بر این بـــاور هســـتند که این شـــفق‌ها بر اثر واکنش میـــان توفان‌هـای خورشـیدی و یون‌هـای موجـود در یونوسـفر سیاره‌ی زهره ایجاد می‌شوند.

هر چه به عرض‌های جغرافیایی شـمالی‌تر بروید احتمـال دیـدن شـفق‌های قطـبی افـزایش پیـدا می‌کند. بنـابراین شمالگان (Arctic)ـ بهترین نقطه برای مشاهده‌ی شـفق قطبی است. در فصل زمستان در شمالگان این نورهـای رنگی حتی بعدازظهر نیز قابل مشاهده هستند.

هیچ دو شـــفق قطـــبی شـــبیه به هم نیســـتند. الگو و رنگ‌آمیزی آن‌ها با هم متفاوت است.

این نورهای رنگی و زیبـایی که ما درست بـالای سـرمان مشاهده می‌کـنیم در واقع بسـیار از زمین دور هسـتند و بیش از 100 کیلومتر با ما فاصله دارند.

رنگ سبز، رایج‌ترین رنگ بـرای شـفق‌های قطـبی است. این طیف رنگ با ترکیبی از سـبز و قرمـز، قرمز خـالص، زرد و در نهایت رنگ آبی ادامه پیدا می‌کند.

در هنگام توفان‌های خورشیدی شدید، شـفق‌های قطـبی بســیار حیرت‌انگــیزتر هســتند و حــتی از فواصل دورتر نسبت به قطب یعنی از لوئیزیانا، تگزاس و حـتی مکزیک و کوبا نیز قابل رصد هستند.

شــفق در ســایر ســیارات نــیز وجــود دارد. درست مثل سـیاره‌ی زمین، در سـایر سـیارات نـیز این شـفق‌ها در نزدیکی قطب‌هـای مغناطیسی دیـده می‌شـوند. منجمـان این نورها را در ســیارات مشــتری، زحــل، اورانــوس و نپتون نیز شناسایی کرده‌اند.

میــدان مغناطیسی زمین که عامل ایجــاد این شــفق‌های قطبی است تا هزاران کیلومتر درون فضا ادامه دارد.

علاوه بر منظـــــره‌ی شـــــگفت‌انگیز و منحصـــــربه‌فرد، شفق‌های قطبی صداهای ضعیفی مانند ترق ترق کــردن تولید می‌کنند. با این حــال این صــداها به نــدرت شــنیده می‌شــوند و شــاید امکــان شــنیدن آن‌ها در هنگــام اوج فعــالیت شــفق، در شب‌های آرام و بــدون بــاد و دور از منابع صوتی، امکان‌پذیر باشد.

اوشه

شَفَق قُطبی یا اوشه[1]ـ یکی از پدیده‌های جوی کرهٔ زمین است. شفق قطبی پدیدهٔ ظهور نورهای رنگین و متحرک در آسمان شب است و معمولاً در عرض‌های نزدیک به دو قطب زمین که بر اثر برخورد ذرات بارداررِ بادِ خورشیدی و یونیزه شدن مولکول‌های موجود در یون‌سپهر (یونوسفر) زمین به وجود می‌آید.

شفق‌های قطبی نورهای زیبایی‌اند که به‌طور طبیعی در آسمان دیده می‌شوند. و معمولاً در شب و در عرض‌های جغرافیایی قطبی به چشم می‌خورند. آن‌ها در یونوسفر تشکیل می‌شوند و در سپیده‌دم قطبی رویت پذیرند. در عرض جغرافیایی قطب شمال به آن‌ها شفق‌های شمالی نیز گفته می‌شود که این نام بر گرفته از نام ایزدگونه رومی سپیده‌دم و نام یونانی باد شمالی است که در سال 1621 توسط پیر گاسندی روی این پدیده طبیعی نهاده شد. به شفق‌های قطبی، نور قطب شمال هم گفته می‌شود زیرا آن‌ها غالباً در نیم کرهٔ شمالی دیده می‌شوند و هرقدر به قطب شمال نزدیک می‌شوید با توجه به مجاورت با قطب مغناطیسی شمالی زمین احتمال بیشتری می‌رود که بتوانید آن‌ها را ببینید. برای نمونه، در شهرهای شمالی کانادا که بسیار نزدیک به قطب‌اند امکان رویت آن‌ها بسیار زیاد است.

شفق‌های قطبی در نزدیکی قطب مغناطیسی شمالی ممکن است خیلی بالا باشد ولی در افق شمالی به صورت سبز برافروخته و در صورت طلوع خورشید به صورت سرخ کمرنگ دیده می‌شود. شفق‌های قطبی

معمـولاً از سـپتامبر تا اکتـبر و از مـارس تا آوریل روی می‌دهند. بـرخی از قبایل کانـادایی به این پدیـده رقص ارواح می‌گویند. شفق قطبی در طـول چرخه خورشـیدی و هنگـام خـروج جـرم از تـاج خورشـیدی پُردفعـات و درخشنده‌تر مشاهده می‌شود.[2]

در قطب جنـــوب نـــیز این روی می‌دهد اما تنها در جنوبی‌ترین عرض جغرافیایی رویت‌شدنی است و گـاهی نـیز در آمریکـای جنـوبی و اسـترالیا (اسـترالیا در زبـان لاتین به معنی جنوب است). بنجامین فرانکلین نخسـتین کسی بـود که به شـفق‌های قطـبی توجه نشـان داد. در نظریه او علت وقوع شفق‌های قطبی این انتقال نور در مرکز بار الکتریکی در سرزمین‌های قطـبی که با بـرف و رطوبت شدت می‌گـیرد، بـود. علت وقـوع شـفق قطـبی خروج جرم از تاج خورشیدی است که از طریق مغنـاطره و کمربند وان آلن به مناطق قطبی هدایت می‌شوند.

محتویات

1دلیل پدیده

2ارتفاع شَفَق قطبی

3دوره تناوب ظهور شفق‌های قطبی

4سیارات دیگر

5نگارخانه

6جستارهای وابسته

7منابع

دلیل پدیده

بیرکلاند (B. Birkeland)ـ دانشـمند نـروژی با مقایسه نتـایج اخـیر این فرضـیه را مطـرح کـرد که لکه‌هـای خورشیدی ناحیه‌هایی هستند که از آن‌ها باریکه‌های ذرات بـاردار (الکترونها) به داخل فضـای اطـراف گسـیل می‌شـوند. این ذرات با رسـیدن به لایه‌هـای بـالای جو زمین، از طریق برخوردهـای الکـترون در این لایه‌هـا، مشابه تخلیه گاز در لوله، گازها را به تابانی وا می‌دارند. این الکترونها همچـنین روی میـدان مغناطیسی زمین و شـرایط انفجـار امـواج رادیـویی مجـاور زمین اثر می‌گذارند.[3]ـ او بـرای نشـان‌دادن این پدیـده، آزمایشی انجـام داد. یک گـوی مغناطیسی را که نمـاد زمین اسـت، در یک جعبه شیشه‌ای خلا آویزان کرد. سپس با یک تفنگ الکترونی، به آن الکترون پرتاب کرد. در این آزمـایش، در دو قطب گوی، او دو حلقه نورانی را مشاهده کرد.

آزمایش بیرکلاند برای نمایش شفق قطبی

در الکترومغنـاطیس قـانونی به نـام قـانون دست راست وجـود دارد. شـکل کلی قـانون به این صـورت است: {\displaystyle {\vec {F}}=q{\vec {V}}\times {\displaystyle {\vec {F}}=q{\vec\}{vec {B}}{{V}}\times {\vec {B}}}

q در این فرمول، بار ذره است و v بردار سرعت ذره و B بردار میدان مغناطیسی است. در آخر، F نیرویی است که به ذره وارد می‌شـود. وقـتی یک ذره بـاردار وارد یک میدان مغناطیسی می‌شود، نـیرویی به آن وارد می‌شـود که جهت آن بر اساس قانون دست راست مشخص است.

اگر جهت حرکت ذره (بردار سرعت) عمود بر میدان مغناطیسی باشد، به دلیل این‌که نیرو به سمت داخل است، به دور خطوط میدان مغناطیسی می‌چرخد (مانند سنگی که با نخ بسته شده و آن را می‌چرخانیم). اما اگر حرکت ذره دارای مؤلفه موازی با میدان مغناطیسی باشد، این مؤلفه باعث جلو رفتن ذره می‌شود. در این صورت، ذره مسیر مارپیچی را طی می‌کند. الکترون‌ها و پروتون‌هایی که توسط خورشید در فضا پراکنده می‌شوند، وقتی به زمین می‌رسند، توسط میدان مغناطیسی زمین به دام می‌افتند و با حرکتی مارپیچی به سمت قطب‌ها می‌روند. ذرات به دام افتاده کمربندهای تابشی وان آلن را تشکیل می‌دهند.[4] (عبور از این کمربند برای فضاپیماهای حاوی سرنشین بسیار خطرناک است).[5]

در قطب‌ها، میدان مغناطیسی زمین وارد جو آن می‌شود. درون جو، ذرات باردار با مولکول‌های هوا برخورد می‌کنند و باعث برانگیخته شدن آن‌ها و تابش نور می‌شوند. این نورها شفق قطبی را می‌سازند. اتم‌های نیتروژن از خود نورهای مایل به قرمز و اتم‌های اکسیژن از خود نور سبز منتشر می‌کنند.[6]

ارتفاع شَفَق قطبی

شفق قطبی در استونی (این تصویر جزو نامزدهای تصویر منتخب سال 2017 ویکی‌پدیا بود)

دانشمندان به منظور اندازه‌گیری ارتفاع شفق قطبی از دو نقطه به فاصله چند ده کیلومتر از یکدیگر از آن عکس گرفتند. به کمک چنین عکس‌هایی می‌توان ارتفاع

شفق‌های قطبی را محاسبه کرد. شفق‌های قطبی در بلندای 300 تا 700 کیلومتری بالای زمین (بیشتر اوقات در بلندی 100 کیلومتر) پدیدار می‌شوند. شفق‌های قطبی تابانی گازهای رقیق موجود در هوای زمین هستند، که تا اندازه‌ای به تابانی در لامپ‌های تخلیه گاز همانند می‌باشند. شفق‌های قطبی یکی از طبیعی‌ترین و زیباترین پدیده‌های جو زمین است. پدیده مزبور عبارت از ذرات بارداری هستند که از خورشید به سوی لایه‌های زیرین جو زمین سرازیر می‌شوند و روشنی‌هایی را که کلاً شفق‌های قطبی نام دارند پدیدمی‌آورند. شفق قطبی یا نورهای قطبی، به بهترین صورت از حدود عرض جغرافیایی دایرهٔ اقیانوس منجمد شمالی (یا منجمد جنوبی) دیده می‌شود. نورهای قطبی درست همانند تابش‌های رنگی در آسمان هستند. نورهای قطبی در اثر الکترون‌هایی که در طول خطوط نیروی میدان مغناطیسی زمین حلقه می‌زنند، به وجود می‌آیند. این حلقه‌های الکترونی وارد جو زمین می‌شوند و باعث می‌گردند که گازهای رقیقی که در ارتفاعات بالای جو قرار دارند، همانند نور لامپ فلوئورسنت بدرخشند. این الکترون‌ها عمدتاً از خورشید می‌رسند و تعداد آن‌ها بستگی به فعالیت خود خورشید دارد. وقتی که سطح خورشید خیلی فعال باشد، ما نورهای قطبی بیشتری را مشاهده می‌کنیم تا زمانی که خورشید آرام‌تر است. نور قطبی می‌تواند شکل‌های مختلفی داشته باشد. بعضی وقت‌ها شبیه به پردهٔ آویزان، یا نورهای متحرک یا پرتوهای نور است. رنگ آن نیز تغییر می‌کند ولی بیشتر مواقع دارای سایهٔ سبز یا صورتی است. شفق‌ها مانند پرده‌هایی عظیم به طول صدها کیلومتر از نورهای رنگی

هستند در موارد نـادر شـفق قطـبی ممکن است سراسر آسمان مرئی، از افق تا سمت الراس را بپوشاند

دوره تناوب ظهور شفق‌های قطبی

شـفق‌های قطـبی معمـولاً باید فقط در قطب‌ها اتفـاق بیافتند. ولی به ندرت در عرض‌های جغرافیایی میانی نیز دیده می‌شوند وقـتی که طوفان‌هـای مغناطیسی اتفـاق می‌افتند. طوفان‌هـــای مغناطیسی در دورهٔ تنـــاوب 11 سالهٔ خورشیدی یا 3 سال بعد از این دورهٔ تناوب اتفـاق می‌افتند. در این دورهٔ تناوب 11 ساله که هم‌اکنـون نـیز ما در آن هستیم میزان فعالیت‌های خورشـیدی بـالا رفته و با رصد خورشید می‌توان میزان بـالای این فعالیت‌ها را دید. انرژی حاصل نیز از طریق بادهای خورشـیدی تـأمین می‌شود.

سیارات دیگر

در مشتری و زحل قطب‌های مغناطیسی قوی‌تری وجـود دارد و هر دو آن‌ها کمربند تشعشع بـــــــــزرگی دارند. و شفق‌های قطبی به وضوح توسط تلسکوپ‌هابل در آن‌ها دیده شده. در اورانوس و نپتون نیز شـفق قطـبی وجـود دارد.

شـفق‌های قطـبی در مکـانی مانند زمین توسط بادهـای خورشـیدی ایجـاد می‌شـود ولی در مشـتری اقمـار آن به خصوص قمر Io علت وجود این پدیده هستند.

این پدیده همچـنین در مـریخ و زهـره نـیز دیـده می‌شـود زیرا زهره دارای مغناطیس درونی نیست. شـفق قطـبی در زهره گاهی اوقات تمام سیاره را نیز می‌پوشاند. این

پدیده در زهره توسط بادهای خورشـیدی تولید می‌شـود. همچنین در 14 اوت 2004 در مریخ نیز این پدیده توسط SPICAM به ثبت رسیده‌است.

منابع

جســـــــــ

دانستنی‌های جالب درباره قاره قطب جنوب

واقعیتهـای جـالی دربـاره سـیاره زمین وجـود دارند. این موضوع به خصوص دربـاره نقـاط دور افتـاده و غیرقابل دسترس بیشتر صدق میکند. همین باعث میشود که قاره قطب جنوب تبدیل به یکی از رازآلودترین مناطق سـیاره ما شـود. این قـاره یک منطقه یخ زده و دورافتـاده است که رازهــای ســربه مهر زیــادی دربــاره آن وجــود دارد. گستردگی این منطقه به حدیست که کشف آن هنـوز هم در مراحل ابتدایی قرار دارد.

دانستنی‌ها درباره قاره قطب جنوب

نقــاطی در این قــاره وجــود دارند که دو میلیــون ســال گذشته بدون بارش برف یا باران بوده‌اند.

قاره قطب جنوب

در قاره قطب جنوب مسافتی در حدود 4000 کیلومتر یا تقریبا 1٪ مساحت آن همیشه خالی از یخ بوده‌اند که به نام دره‌های خشک یا واحه‌های قطـبی شـناخته میشـوند. این طـــــــور به نظر میرسد که این زمین‌ها خشک‌ترین صـحراهای کـره هسـتند و تخمین زده شـده است که دو میلیون سال بارش برف یا باران در این قسـمتها اتفـاق نیافتاده است. بر اسـاس تحقیقی که توسط دانشـمندان اسـترالیایی انجـام شـده به نظر میرسد تا پایـان قـرن بیست و یکم تا 25% این قاره گسترش پیدا کنند.

آبشارهای خونین

قاره قطب جنوب

blood falls

البته که خـون واقعی نیست! پنج میلیـون سـال پیش، با افــزایش ســطح دریاهــا، قــاره قطب جنــوب دچــار آب گــرفتگی شد. و یک دریاچه نمک تشــکیل گردید. ســپس یخچالها روی این دریاچه شـــکل گرفتند. با یخ زدن آن‌ها آب که در زیر قــرار داشت نمکی‌تر هم شد. امــروزه، آب دریاچه زیـــــــرین سه برابر آب دریا دارای نمک است و بنـــابراین بـــرای یخ زدن بیش از حد نمک دارد. آبی که از زیر یخچـال تیلـور روان شـده حـاوی مقـادیر زیـادی آهن می‌باشد. این آهن هم در مجاور آب و هــوا زنگ زده و به رنگ قرمز از بین یخ‌ها جاری میگردد. پس نگران خون در قطب جنوب نباشید.

فرودگاه شهاب سنگها

بر اساس نظر دانشمندان شهاب سنگها در نقاط مختلف این قــاره فــرود آمده‌اند. در قــاره قطب جنــوب به دلیل خشکی زیاد هوا احتمال خـردگی به دلیل رطـوبت بسـیار پایین است. به علاوه به شکل طبیعی مشخص کــردن یک قطعه سنگ در سرزمین صاف و سفید قطب هم راحتـتر خواهد بود. همچــنین بـاد شـدید و تـابش در طـول زمـان می‌تواند باعث کنار رفتن لایه‌های رویی شده و لایه‌هــای قدیمی بیرون بزنند. در طـول 45 سـال گذشـته بیش از 20000 سـنگ از منـابع ناشـناخته در این قسـمت کـره زمین جمع آوری شده‌اند.

ذخیره 70% آب شیرین جهان در قاره قطب جنوب

حدود 90٪ یخ جهان و 70٪ آب شیرین در قطب جنوب قـرار دارد. اگر این مـیزان یخ ذوب شـود آب اقیانوسـها بیش از شصت متر بالاتر خواهد آمد.

متوسط ضخامت یخ در قطب جنوب حدود 1.6 کیلومتر

قاره قطب جنوب

تقریبا تمامی این قاره با یخ ضخیم پوشـیده شـده است. ضخامت یخ در منـاطق مختلف تفـاوت دارد. شـرق قطب بسـیار دارای یخ ضـخیمتری می‌باشد. به طـور متوسط ضخامت یخ در این قاره 1.6 کیلومـتر است که در بعضی از نقاط به 4.8 کیلومتر هم میرسد.

منطقه بدون ساعت

این منطقه به طـور رسـمی به منـاطق زمـانی تقسـیم نشده است. اگرچه بـرخی از ایسـتگاههای تحقیقـاتی از منطقه زمـانی یا سـاعت کشـورهای نزدیک یا امثـال این روشها برای تعیین زمان اسـتفاده میکنند. دلیل این نکته هم این است که خطوط تقسیم بندی زمانی در قطب به هم نزدیک میشـوند و در نقطه قطـبی به هم میرسـند. همچنین قاعده طول روز و شب در اینجا متفاوت است.

بزرگترین توده یخ، بزرگتر از جزیره جامایکا

قاره قطب جنوب

بزرگترین توده ثبت شده یخی، توده B-15 بوده است که حدود 11000 کیلومـتر مربع مسـاحت داشت. این یعـنی بزرگتر از کل جزیره جامایکا. در سـال 2000 این تـوده

به صفحات مختلف شکسته شد و این صـفحات شـروع به حرکت به سمت دریا کردند.

اولین متولد قطبی

امیلیو مـارکوس اولین کسی بـود که در سـال 1978 در قطب جنـــوب به دنیا آمد. پـــدر وی سرپرست تیم ارتش آرژانـتین در مرکز تحقیقـاتی اسـپرانزا بـود. پس از این هم بیش از ده نفر دیگر در قـــاره قطب جنـــوب به دنیا آمده‌اند.

قدیمی‌ترین اسپرم در میان یخها

در سال 2015 دانشمندان سوئدی یک پیله فسـیل شـده در قطب یافتند که حاوی قدیمی‌ترین اسپرم دنیا مربوط به 50 میلیون سال پیش بود. اسـپرم این موجـود دارای عمر بسیار کوتاه است که به سختی هم یافت میشده اما در شرایط خاص قطبی برای میلیونها سال در میـان پیله حفظ شده بوده است.

دو شهرک مسکونی در قطب

شهرک بزرگـتر در قـاره قطب جنـوب شـهر سـتاره‌ها یا ویلا لاس اسـترلاس می‌باشد که در سـال 1984 توسط پینوشه ایجـاد شد تا حضـور شـیلی در منطقه را تثـبیت کند. امـروزه، این شـهرکت یک مرکز تحقیقـاتی است و یک مدرسـه، بیمارسـتان، مهمـان پـذیر، ایسـتگاه پسـت، پوشش تلویزیـــون و تلفن دارد. شـــهرک دیگر با عنـــوان اســـپرانزا نامیـــده میشـــود و مرکز تحقیقـــاتی متعلق به آرژانتین است. این شهرک 55 ساکن در زمستان شامل

ده خـانواده و 2 معلم مدرسه دارد. اینجا در سـال 1953 احداث شد.

300 دریاچه در زیر یخها

تا امــروز بیش از سیصد دریاچه در زیر یخهــای قطــبی شناســایی شــده‌اند. به دلیل گرمــای زمین و فشــار این دریاچه‌ها یخ نمی‌زنند. بعضی از آن‌ها هم به هم متصل بوده و تبـادل آب دارند. دانشـمندان عقیـده دارند که این دریاچه‌ها میتوانند زیســــــتگاه میکـــــــرو ارگانیسم‌های ناشناخته باشند.

سردترین دمای ثبت شده کره زمین

در سال 2013 به نظر میرسید که سردترین نقطه ثبـتی در کــره زمین دمــای منفی 93 درجه ســانتیگراد داشــته باشد. با این همه تحقیقـــات بـــازبینی شـــدند. نهایتا بر اساس تحقیقات دمای -98 درجه ســانتیگراد ثبت گردید. اعتقـاد بر این است که دمـای پـایینتر از آن هم در قطب به وقوع می‌پیوندد.

آتشفشانهای فعال

مـونت اربـوس یکی از معـدود آتشفشـانهای دایما فعـال کره زمین و جنــوبی‌ترین آن‌ها ست. دمــای دریاچه لاوای آن به 927 درجه ســانتیگراد میرسد و احتمـالا کیلومترها عمق دارد. این کوه دایما در حال جوشیدن است و گــاز و صخره‌های ذوب شده ...از آن بیرون می‌آید.

1.5 برابر کشور امریکا

مساحت قاره قطب جنوب 14میلیون کیلومتر مربع است. در زمستان به دلیل یخزدگی‌های گسترده در نوارهای ساحلی مساحت آن به دو برابر میرسد. قاره‌ای به اندازه دو برابر استرالیا و 1.5 برابر کشور امریکا و 50 برابر بزرگتر از بریتانیا.

تنها قاره بدون خزنده و مار

موج کوه

با این وجود سایر جانوران مانند وال و پنگوئن و برخی از پرنده‌ها در این نقطه زندگی میکنند. مشهورترین پرنده‌ها در قطب جنوب پنگوئن‌ها هستند. بیش از 17 گونه از این جانداران وجود دارد که دو نوع آن ساکنان دایمی قطبی هستند. بقیه انواع در مناطقی مانند شبه جزیره قطبی زندگی می‌کنند که شرایط به سختی سرزمین اصلی نیست.

سرعت باد

قاره قطب جنوب

Antarctica: Crazy Storm at McMurdo / Hut Point

قاره قطب جنوب یکی از بادخیزترین مناطق در جهان میباشد. بادهای قدرتمند روی دمای هوا و شکل قاره تاثیرگذاشته‌اند. پرسرعت‌ترین باد ثبت شده در این ناحیه مربوط به سال 1972 با سرعت 320 کیلومتر در ساعت بوده است. به دلیل بادهای قدرتمند، برف از زمین به هوا پخش شده و به نظر میرسد که برف می‌بارد. این درحالیست که این ناحیه اغلب بارشی ندارد.

سردترین، خشک‌ترین و بادخیزترین نقطه کره زمین

قاره قطب جنوب

بر خلاف این حجم زیاد یخ، از نظر تکـنیکی قطب جنـوب یک بیابـان اسـت، که دلیل آن هم مـیزان بـارش میباشد. جالب است بدانید که میزان بارش در صــحرای افریقا دو برابر قطب هست. قسمتهای سـاحلی رطـوبت بیشـتری دارند. اما برخلاف سایر سواحل جهـان بارشی زیـادی در کار نیست.

هفت کلیسا

قاره قطب جنوب

حــتی در دنیــای به این ســردی هم افــراد جــایی بــرای ســاختن زیارتگــاه و کلیسا پیــدا میکنند. در حــال حاضر حداقل 7 کلیسا در این قاره یخ زده وجود دارد.

معــرفی خــدایان اســاطیری یونــان؛ تیتان‌ها و دوازده المپ‌نشین

یونانیها معتقد نبودند که خــدایان کائنـــات را آفریده‌اند. بلکه بــرعکس، کائنــات، خــدایان را آفریده‌اند. آســمان و زمین پیش از به وجــود آمــدن خــدایان شــکل گرفته‌اند. آن‌ها یعــنی آســمان و زمین، پــدر و مــادر بودند. تیتان‌ها فرزنـــدان آن‌ها بودند و خـــدایانی دیگر نوه‌هایشـــان. در ادامه مقدمه‌ای کوتاه دربـاره اسـاطیر یونـان باسـتان در سایت اینفوفنگ می‌خوانیم.

تیتان‌ها

تیتان‌ها و دوازده اولمپ نشـین بـزرگ تیتان‌هـا، که اغلب آن‌ها را خدایان بـزرگ می‌خواننـد، در اعصـار بسـیار دور فرمانروایـان و ابر قـدرتهای جهـان هسـتی بودند. آن‌ها کـوه پیکر و از نــیرویی گــران و بــاورنکردنی برخــوردار بودند. شمار این خدایان بسیار بود، ولی فقط عـده کمی از آن‌ها در داســـتانهای اســـاطیری پدیـــدار می‌شـــوند. مهمترین خدای تیتان کرونوس (Cronus)ـ نـام داشت که به زبان لاتینی ساتورن (Saturn)ـ نامیـده می‌شـود. این خداوند تا آن هنگــام که پســرش زئــوس او را از ســریر خـدایی به زیر آورد و خـود قـدرت را به دست گـرفت، بر تمامی خدایان فرمـانروایی میکـرد. رومیـان می‌گویند که هنگامی که ژوپیتر، یعـنی همـان زئـوس، بر تخت خـدایی نشست، سـاتورن به ایتالیا گـریخت و «دوران طلایی» را با خود به آن دیار برد،یعنی دورانی سراسر آکنده از صلح و آرامش و خوشـــــــبختی کامل که تا پایـــــــان دوران فرمانروایی وی پایدار بود.

دیگر خداوندان تیتانی بـزرگ عبـارت بودند از: اوسه آن (Ocean)ـ یا آقیانوس، رودخانه‌ای که می‌پنداشـتند دنیا را دور می‌زنـد؛ و همسـرش تـتیس (Tethys)؛ هیـپریون (Hyperion)ـ پدر خورشید، مـاه و سـپیده دم؛ نیموزینه یا میموزینه (Mnemosyne)ـــ که حافظه معـــنی میدهـــد؛ تمیس (Themis)ـــ که معمـــولا آن را عـــدالت ترجمه می‌کننـد؛ و پـاپتوس (Iapetus)ـ که به خـاطر پسـرانش اطلس که دنیا را بر شـــانه‌هایش نگه می‌داشـــت، و پرومتئوس که ناجی نوع بشر بود شـهرت و اهمیت یافته است. از میان تمامی خدایان تیتانی اینان خـدایانی بودند که با آمدن زئـوس از میـان نرفتنـد، بلکه جایگـاه و مرتبه کم اهمیت‌تری پیدا کردند.

خدایان المپی

از میان خدایانی که جانشین خدایان تیتانی شدند، دوازده اولمپ نشـین بـزرگ از قـدرت و مرتبـتی والا و خـارق العاده برخوردار بودند. این خدایان را بـدان سـبب المـپی یا اولمپ نشـــین خواندند که کـــوه المپـــوس یا اولمپ منزلگه و کاشانه شان بـود. دربـاره کـوه اولمپ و این‌که چگونه جایی بوده است، اظهارنظر دشوار است. تردیدی نیست که در ابتـدا آن را قله یک کـوه می‌پنداشـتند و به طور کلی آن را با بلندترین کوه سرزمین یونـان مقایسه می‌کردند، یعنی کوه المپوس یا الیمپـوس در تسـالی، در شـمال شـرقی یونـان. اما حـتی در کهن‌تـرین حماسه یونـانی، ایلیـاد، این اعتقـاد وجـود دارد که اولمپ در منطقه‌ای اسرارآمیز و ناشناخته، بالاتر از تمام کوههـای موجـود دنیـا، قـرار داشـته است. در بخشی از داسـتان ایلیاد چنین می‌خوانیم که زئوس از فـراز «بلنـدترین قله

کوه رفیع اولمپ» که در اصل کوهی بزرگ بوده است، با خـــدایان ســـخن می‌گفته است. اما در بخش دیگر ایلیـــاد می‌خـــوانیم که اگر مشـــیت وی بر این قـــرار می‌گـــرفت می‌توانست دنیا و دریا را از کنگـــره اولمپ، که البته دیگر کوه نیست، بیاویزد. بـــاوجوداین، آن‌جا آســـمان و ملکـــوت نیست. هومر پوزئیـــدون را بر می‌انگـــیزد بگوید که وی بر دریا فرمـــان می‌رانـــد، وهادِس بر مردگـــان، زئـــوس بر ملکـــوت اعلا، ولی اولمپ تحت اختیـــار این سه خداوند است.

این کـــوه هر جا که بـــوده، دروازه ورود به آن در بســـیار بزرگ ابری بوده است که «فصلها» آن را نگه می‌داشتند. خانه و آشیانه خـــدایان در آن قـــرار داشت و خـــدایان همه در آن زندگی می‌کردند، می‌خوابیدند و با غذاهای بهشتی و نوشیدنیهای ویژه خدایان میهمانی و ضـــیافت می‌دادند و به چنگ آپولو گوش می‌سپردند. آن‌جا جایگـــاهی بســـیار پربـــرکت و خجســـته بـــود، به قـــول هـــومر، هیچ بـــاد یا طوفـــانی آرامش اولمپ را بر هم نمی‌زد: نه بـــاران در آن‌جا می‌بارید و نه برف، بلکه چـــرخ و فلکی بی‌ابر به هر سو گسترده بود و سپیدی درخشـــان خورشـــید بی‌دریغ بر در و دیوارش می‌تابید.

آن دوازده المپ نشین خانواده‌ای خـــدایی به وجـــود آورده بودند و عبارت بودند از:

1- زئوس (ژوپیـــتر) که فرمـــانروای کل و خـــدای خـــدایان بود، و دو بـــرادرش که پس از او قـــرار داشـــتند، یعـــنی 2- پوزئیدن (نپتون)؛ و 3-هادس که او را پلوتو (Pluto) هم می‌نامیدند؛ 4- هستیا (وستا) که خواهر آن‌ها بود؛ 5- هرا (جونو یا جونون) (Juno) که همسر زئوس بود؛ 6- آرس

(مارس)، پسر آن‌ها، و فرزندان زئوس؛ 7ـ آتنا (مینروا)؛ 8ـ آپولو؛ 9ـ آفرودیت (ونوس)؛ 10ـ هرمس (مرکوری)؛ 11ـ آرتمیس (دیانا) و 12 هفااستوس (Hephaestus) یا ولکــان (Vulcan)ــ که بعضی وقتها او را پسر زئــوس معرفی می‌کنند.

زمین تو خالی

در 4 اکتبر سال 2002 یک میهمان عجیب و غریب به شو رادیویی ساحل تا ساحل آمد. گرداننـدهٔ شو آرت بل (Art Bell)ـ که یک تحلیگر پدیده‌های اسـرارآمیز می‌باشد بـود. میهمـــان فـــردی به نـــام دالاس تامپســـون (Dallas Thompson)ـ بود که جوانی خـود را درهـاوایی گذرانـده بود و اکنون در بیکرزفیلد (Bakers Field)ـ در کالیفرنیا زنـدگی می‌کـرد. 5 سـال پیش زنـدگی او به دنبـال یک تصادف اتوموبیل برای همیشه دگرگون شد.

تامپســون در حــالی که بــاران ســنگینی می‌بارید در یک اتوبــان با ســرعت 112 کیلومــتر در ســاعت در حــال رانندگی بود، که به ناگاه اتوموبیل او دچار لغزش شده و پس از چند بار چرخش از بالای یک صـخره به ارتفـاع 76 متر سقوط کـرد. بعـداً هنگـامی که مسـئولین او را پیـدا کردند سـقف اتوموبیل تقریبـاً به کف آن چسـبیده بـود. تامپســون به گــونه‌ای معجــزه آسا از این حادثه نجــات یافت. مأموران آتش نشانی او را به یک مکـان امن بردند و ســپس او دچـــار تجربـــهٔ نزدیک به مـــرگ گردید. او رویــدادهایی را دید که نشــان می‌داد قطب زمین دچــار تغییر جهت می‌گردد. او پس از بیـداری از کما ادعا نمـود که 2 میلیـــارد نفر کشـــته خواهند شد. او همچـــنین دریچه‌هایی در نواحی قطبی دید که به سوی درون زمین راه می‌بردند. در درون کـرهٔ زمین منـاطق امـنی وجـود داشتند. داخل زمین تو خالی بود. او تصمیم گرفت راهی برای رفتن به این دنیای اسرارآمیز پیـدا کند و چیزهـایی را که در خـــواب دیـــده بـــود کشف کند. دیـــدگاه دالاس تامپسون از زمین تو خالی، یک رشـته دریچه‌هـا، غارهـا،

جاده‌های مخفی زیرزمینی، موجودات بیگانهٔ خزنده، و قبایل باستانی بودند که به یک نور درخشان در مرکز زمین راه می‌بردند. او در خواب موجودات زنده‌ای را دید که در داخل زمین زندگی می‌کردند و به دلیل وجود یک اتمسفر ویژه از تشعشات مضر مصون بودند. او ادعا نمود که موجوداتی که مدتهاست منقرض شده‌اند مثل ببرهای شمشیر دندان و ماموتها هنوز زنده‌اند و در داخل زمین زندگی می‌کنند. داخل زمین پناهگاهی برای موجودات آنوناکی و نفیلیم و نیز تمدنهای باستانی آتلانتیس و لموریا فراهم ساخته است. این موجودات فراتر از بعد سوم در صلح با هم زندگی می‌کنند و از مردمان سطح زمین دوری می‌جویند. این مردمان می‌توانند به دلیل فقدان تشعشعات آسیب زننده و آلودگیهای هوا که در دنیای سطح وجود دارد برای هزاران سال زندگی کنند.

او همچنین اظهار داشت که قطب‌های زمین یک سیستم امنیتی درون بعدی دارند که به تمدنهای پیشرفته اجازه می‌دهد فعالیتهای مردم سطح زمین را ردیابی کنند.

مردی که به دنبال زمین تو خالی می‌گشت بدون هیچگونه اثری ناپدید گشت

او فکر کرد که اگر بتواند به مدخل مخفی وارد شود می‌تواند مثل سفر آدمیرال برد (Admiral Byrdd)ـ به داخل زمین راه یابد.

با گذشت زمان افراد زیادی اظهار علاقه کردند که او را در این سفر همراهی کنند. او همچنین کتابی در این رابطه نوشت که از پرفروش‌ترین کتابها شد. در 29

دسـامبر 2002، دو مـاه بعد از شو رادیـویی سـاحل تا ساحل (Coast to Coast AM)ـ در پیامی به یک گـروه ایمیل یـاهو گـزارش داد که هر یکی دو روز 5000 ایمیل دریافت می‌کند. بخش عجیب اینجا بـود که او بـدون دلیل گزارش داد کتابش موسـوم به نوشـتهٔ کیهـانی (Cosmic Manuscript) را از کتابفروشیها جمع آوری می‌کند.

در پایـان، سـفر به قطب شـمال هرگز رخ نـداد و دالاس تامپسون بدون هیچ اثری ناپدید گشت.

بـــرخی بر این باورند که او با پولهـــایی که با فـــروش کتـابش سـاخته بـود عمـداً ناپدید شد. آیا ممکن بـود که دالاس تامپسون از رویای خود برای رفتن به داخل زمین صرف نظر کنـد؟ ممکن است که کسـانی تصـمیم گرفتند جلـوی او را بـرای آشـکار سـاختن آنچه در داخل زمین می‌گذرد بگیرند.

همچـنین بعید به نظر می‌رسد که این داسـتان سـاختگی باشد، زیـرا شـور و شـوق فـراوانی که دالاس تامپسـون برای نقل ماجرای خود نشان داد فقط می‌تواند از عهـدهٔ یک هنرپیشهٔ زبردست برآید و دالاس تامپسون از آن تیپ آدمها نبود.

خدایان معروف هندوئیسم

آشـــنایی با چند خـــدا و خـــدابانوی معـــروف مـــذهب هندوئیسم:

در اینجا مناسب دیدم که در مورد خدایان معروف هندوها مطالبی بنویسم. شاید برای کسانی که مثل من علاقمند باشـند به دانسـتن این داسـتانها، جـالب توجه باشد. این مطالب را از منـابع مختلفی از جمله اینـترنت جمع آوری کرده‌ام و قسـمت اعظم آن مربـوط به سـفرنامه دنیـای زیبـای ما از جنـاب آقـای دکـتر خسـروجردی اسـتاد عزیز دانشگاه علوم پزشکی مشهد می‌باشد.

هنـدوها در هر کـدام از شـهرها و ایالتهـای هندوسـتان، خدایان مختلفی را قبول داشته و پرستش می‌کنند. البته ناگفته نماند که در مـذهب هندوئیسـم، خـدا یکی است و تمـام این خـدایان و مجسـمه‌هایی که پرسـتش می‌کننـد، مظـاهر و تجلی‌هـای مختلف خداوند بر زمین است که از زمان ازل (ابتدای آفرینش) تا اکنون بر زمین ظاهر شده و به کمک بشر و موجـودات آمده‌اند. هنـدوها معتقدند که این خدایان مقدس هستند و هر کدام داسـتان و روایـتی دارند. آن‌ها می‌گویند که هر زمـان که زنـدگی مـردم در خطر قرار گـیرد و اهـریمن بر زمین و کائنـات غلبه کنـد، خداوند با ظـاهری تجلی پیـدا کـرده و پس از نـبرد با اهریمن مجـددا به آسـمان بـاز می‌گـردد. ولی مسـلمانان هند، هندوئیسم را معادل بت پرستی می‌دانند.

در مذهب هندوئیسم اکثر خدایان آسمانی مـرد هسـتند و فقط سه تا خدابانوی اصـلی دارند. در هر ایـالت خـدایان اصلی متفاوتند. مثلا در ایالت گجرات و دهلی که پایتخت

هند اســت، خــدایان اصــلی هنــدو سه تا هســتند. خــدای آفریننــده (برهما)، خــدای نگهدارنــده (ویشــنو) و خــدای نابود کننده یا از بین برنده (شیوا) و 4 خــدابانوی اصــلی آنــان عبارتند از خــدابانوی ثــروت (لاکشــمی) که همسر ویشــنو اســت، خــدا بــانوی فنا و نــابودگر (شــاکتی) که همسر شیوا می‌باشـد، خـدابانوی سرسـوتی (الهه علم و دانش و هنر) که همسر برهما است و خدابانوی شـجاعت (دورگا) که گاهی او را الهه شادی نیز می‌نامند.

خدایان شیوا، ویشنو و برهما- به ترتیب از سمت راست

به ترتیب از راست به چپ: برهما، ویشنو، شیوا

در ایالت راجستان که شهر جیپور در آنجاست، سه خدای اصلی برهما، ویشنو وهانومان (پادشاه میمونها) هستند. در کل در مـذهب هندوئیسم حـدود 135000 خـدا وجـود دارد.

معرفی خدای آفریننده (برهما):

برهما یا خــدای آفریننــده که هنــدوها آنــرا یکتا می‌دانند. برهما یکی از خدایان بزرگ هنـدوان باسـتان به نـام یکی از سه خــدای پــیروان مــذاهب برهمــایی است که وی را قادر مطلق آفریدگار جهان می‌دانند. نام مذهب برهمایی نیز از آن گرفته شده است این آیین از قدیمی‌ترین ادیان بشـــــری به شـــــمار می‌آید. برهمایـــــان معتقدند که برهما(خـــالق بـــزرگ) روز اول خلقت روحـــانیون را از دهــان، سلحشــوران را از بــازوان، کارکنــان را از ران، و مردگان را از پای خود آفرید و این صنوف همیشه ثابت و برقرار است.

ایده خدایان سه گانه در اعتقادات کهن هنـدی ریشه دارد و چنین می‌نماید که خاستگاه آن در کیش‌های خورشـیدی است. خورشید سه گانه با گرمی‌انـوار خـود آفریننـده، با نــور خــود پاســدار و با انــوار ســوزان خــود ویرانگر و سوزاننده است. خدایان برهمایی سه گانه در آیین برهما همان برهما، ویشنو و شیوا هستند که پیشتر گفته شد

برهما را بصورت انسانی مجسم می‌کنند که دارای چهــار سر و چهار دست است و در دستهای خـود یک کـوزه، یک تسبیح، یک قاشق مقدس و نسخه‌ای از ودا را نگاهداشته است. وی مصـــنف وداها و قـــانون گـــذار هند است. و پرســـتش او قـــدیمیترین آیین پرســـتش در این کشـــور می‌باشد. نقش برهما در تثلیث هندو آفریننــدگی است و نقش کهن‌تر او چون هر خـدا به شـیوا یا ویشـنو واگـذار می‌شود برهما در سلسله مراتب خدایان هند از احترامی برابر ویشـــنو و شـــیوا برخـــوردار است و او را خـــدای فـرزانگی می‌دانند و می‌گویند که چهـار ودا برخاسـته از ســـرهای اوست و بهشت او برتـــرین بهشت خـــدایان و زمین است. برهما در تصاویری سـوار بر غـاز، پوست او سرخ فام و ردائی سـفید بر تن دارد. چهـار دست دارد و با دست‌های خود وداها، عصای سلطنتی، تسبیح، کمــانی یا کوزه‌ای آب را حمل می‌کند مشهورترین سـیمای او در تصویر خدائی چهار سر دیده می‌شود.

معرفی خدای شیوا (نابودگر و فنا کننده):

به شیوا خـدای از بین برنـده و خشم نـیز گفته می‌شـود. نمـاد او به صـورت مـردی است که بر پوست پلنگ یا بـبر نشسته و مـاری به دوش و یا بر بـازوی خـود دارد. چشم

سوم در پیشانی داشته و گوشواره به گوش دارد. معمولا در کنارش ظرفی است تا آب حیات را جمع کند.

شیوا خدای خشم است و برای از بین بردن هر چیز از سلاح‌هایی مثل مار و پلنگ و نیزه و سیل و زلزله و هزاران سلاح قهر آمیز دیگر استفاده می‌کند.

معرفی خدابانوی شاکتی (الهه نابود کننده):

خدابانوی شاکتی (shakti)ـ الهه قهر و نابودی و همسر شیوا می‌باشد. شاکتی در واقع همان ایزد بانوی قدرتمند (دوی devi)ـــ است که در نقش‌های مختلف ظاهر شده است و در نقش همسر شیوا، پارواتی نام دارد و در نقش خدابانوی قهر و نابودی، شاکتی نامیده می‌شود.

خدابانوی شاکتی سلاح مخوف دیگری نیز دارد که به آن سلاح رقص مرگ می‌گویند. او می‌رقصد و در رقص افسونگرش نیستی را رقم می‌زند. برای همین در تصاویر او همیشه رقاصان در کنار و یا در زیر پای او هستند.

خدای شیوا و خدابانوی شاکتی هر دو خدای فنا و نابودی و از بین برنده و خشم هستند ولی به این دلیل که برای حفظ تعادل در دنیا نابودی نیز لازم است پس برای هندوها جای احترام دارند.

معرفی خدابانوی لاکشمی (Laxmi)ـ (الهه ثروت و خوشبختی):

لاکشمی ایزد بانوی توانگری و پیروزبختی است. لاکشمی را به سان زنی که بر روی گل نیلوفر آبی

ایستاده‌است، تصویر کرده‌اند. به همین دلیل، او را به نام پادماپریا (کسی که نیلوفر دوست دارد) نیز می‌خوانند. او همسر خدا ویشنو است که هندوان در جشن دیوالی وی را نماز می‌برند.

لاکشمی ایزدبانوی ثروت است و پول و غله و گله و زمین و طلا و نقره از عطایای اوست. در متون هندو گفته شده هر جا که سلطنت و ثروت و شهرت و شوکت باشد، فیض لاکشمی در آن‌جا حاضر است و لاکشمی نیز در آن‌جا حضور و سکونت داشته‌است.

در متون هندو لاکشمی این‌گونه توصیف شده‌است که: لاکشمی همرنگ طلا و نیلوفر و چون آفتاب تابناک درخشان است، و دارای چهره‌ای همچون نیلوفر، زیبا. چشمان درشت لاکشمی همچون گلبرگ نیلوفر است و حلقه‌ای از گل‌های نیلوفر به گردن دارد. لاشکمی بر نیلوفر می‌نشیند و نیلوفر به دست دارد. این‌ها همه نشانه علاقه لاکشمی به نیلوفر است.

پیراهن لاکشمی سپید و پاکیزه و به عطر گلبرگ‌هاست. لاکشمی مادر همه است و نخستین مادر جهان. لاکشمی دوستدار کائنات است و سرسپردگانش به هنگام عبادت، او را «آمریتا لاکشمی» نیز می‌خوانند. زیرا «آمریتام» یعنی آب زندگانی، و عنایت لاکشمی برای سرسپردگانش به منزله آب حیات است.

روز لاکشمی آدینه‌ها است، و جمعه‌ها برابر تصویر او نیایش‌های ویژه به جا می‌آورند، هر جمعه‌ها ساری یا پیراهن فیروزه‌ای می‌پوشند. هندوان معتقدند اگر آدینه‌ای با نخستین هلال ماه در آسمان مصادف باشد،

بـرای عبـادت لاکشـمی، خـوش‌یمن‌تر و مـؤثرتر است. قصه‌های بی‌شـماری دربـاره افـرادی هست که از راه سـتایش لاکشـمی به ثـروت و دولت رسـیده‌اند. اگرچه لاکشمی از ازل با ویشنو همراه بوده‌است، داستان‌هایی درباره زایش و زندگی‌های دوباره او یافت می‌شود.

سرسپردگان لاشکمی این‌گونه به درگاه او دعا می‌کنند:

«ای مادر آسمانی، من از شهروندان این سرزمینم. مـرا نام و آوازه و دولت و شوکت عطا کن، و در خانه‌ام سکنا گزین تا عمری دراز یابم».

لاکشـمی (الهه ثـروت و خوشـبختی) همسر ویشـنو و خواهر سرسوتی (الهه علم و و دانش) است که در نتیجه دختر شیوا می‌باشد.

معـرفی خـدای گـانش (ganesh)(خـدای تـدبیر و عقل و هوش و دانایی):

گـانش یا گانشا یکی از شـناخته شـده‌ترین و مـورد احـترام‌ترین خـدایان در هندوئیسم است. او اولین فرزند شیوا و پارواتی است.

در حـدود 3000 سـال پیش خـدای شـیوا که همسر او پارواتی (شاکتی) نـام داشت و پـارواتی فرزنـدی به دنیا می‌آورد که نـام او را گـانش یا گانشا (ganesh. ganesha)ـ می‌گذارند. البته زمـان تولد گـانش پـدر در کنارشان نبوده و او را نمی‌شناخت. گانش که محبت پـدر را بر سر خود ندیده بود و از مادر خیلی محبت دیده بـود، فرزندی شیفته مادر بوده و تمام و کمال گوش به حـرف

مادر بـود. گـانش کـودکی فهمیـده و با درایت و با محبت بود.

یک روز که مـادرش می‌خواست به حمـام بـرود به فرزند باوفـای خـود فرمـود که هیچ کس را به داخل خانه راه ندهد تا مادر به آسودگی حمام کند. پس از مدتی خادمان وهاشمان شیوا به خانه آمده و خواسـتند که وارد شـوند. آنطور که مـادر دسـتور داده بـود گـانش آن‌ها را به داخل خانه راه نـداد و در آخر درگـیری رخ می‌دهد و گـانش خادمان شیوا را از خانه دور می‌کند.

خبر به شیوا می‌رسد و شیوا عصبانی شده- چـون خـدای خشم و مـرگ و نـابودی است - و به سـمت خانه زن حرکت می‌کند و گانش حتی به او نیز اجازه ورود به خانه را نمی‌دهد. شیوا با یک ضربه سهمگین سر از تن گـانش جـدا کـرده و او را می‌کشد. در این هنگـام مـادر آمـده و می‌بیند که شـیوا پسـرش را کشـته است. مـادر شـدیدا ناراحت شده و با گریه و زاری شیوا را سـرزنش کـرده و می‌گوید که پسر اوست و او را مجبور می‌کند که پسرش را زنده کند. ولی می‌خواهد که پسرش همان خصوصـیات قبلی را داشته باشد. یعنی مهربان و فهمیده و بـادرایت و پر از محبت به مادر باشد.

شـیوا می‌گوید بـرای این کـار نیـاز به یک سر دارد تا به جـای سر جـدا شـده از آن سر بتواند اسـتفاده کند و مـامورین خـود را می‌فرسـتد تا دنیا را بگردند و سـری مناسب که شـرایط پسـرش را داشـته باشد پیـدا کنند. مامورین به تمـام گوشه و کنـار دنیا سـفر کـرده و فقط یک سر که با مشخصات خواسـته شـده همخـوانی داشـته باشد پیـدا می‌کننـد، که سر یک فیل بـوده است. تنها

اوست که محبت بســـیار به مـــادر دارد و فهمیـــده و با درایت است.

شیوا سر فیل را بر بدن گانش وصل کرده و دوباره او را زنده می‌کند. بدین ترتیب اولین فرزند شیوا و پارواتی با سر فیل گونه بزرگ می‌شود. او خدایی است که شـکمی بزرگ با سـری فیل گونه دارد. اغلب او را طـوری تصـور می‌کنند که بر زمین نشسته و پاهای خود را زیــرش جمع کرده است.

در پرسـتش، گـانش معمـولا برطـرف کننـده مشـکلات و موانع است و بســـیاری از دانش آمـــوزان در طـــول امتحانات به درگاه این ایزد (که ترکیبی از زداینده مشکل و خـدای عقل و هـوش است) نیـایش می‌کنند. او خـدای درایت و درک و فهم است و برای همین به هنگـام سـفر و یا شروع کسب و کار جدید به درگاه او دعا می‌کنند.

در دور و بر گانش اجزای دیگری هم دیده می‌شود:

موش: سمبل آرامش هر موجودی در پناه گانش

سر بزرگ: نشان از فهم بالا و ذهن باز

یک پا برداشـته شـده از زمین، یعـنی به زمین و مادیـات تمام و کمال تکیه نکنید

یک پا بر زمین، یعـــنی زنـــدگی این دنیا واقعیت است و می‌توان از آن استفاده کرد.

دست راست که بالا آورده، یعـنی آرام و مطمئن باشـید. من پشتیبان شـما هسـتم. این علامت در بـودا هم وجـود دارد.

هر ساله در شهریور ماه ما، زادروز تولد گانش است است که در تمام شهرهای هندوستان جشن گرفته و در این روز هر کس خدای گانش خانه خود را بیرون آورده و بعد از 10 روز به دریا و یا رودخانه می‌سپارد. چون باور این است که گانش باید به طبیعت بپیوندد. گانش در نزد هندوها خیلی باارزش و مقدس است و معمولا در تمام خانه‌ها، هتل‌ها، معابد و مغازه‌ها مجسمه‌ای از گانش وجود دارد.

معرفی خدابانوی دورگا (خدای شجاعت و شادی):

خدا بانوی دورگا (durga)ـ خدا بانوی شجاعت است و شجاعت را در زمین گسترانیده است. هر کسی در انجام کاری شک داشته باشد و یا شجاعت لازم را برای انجام کاری نداشته باشد به درگاه دورگا دعا می‌کند. گاهی او را الهه شادی نیز می‌نامند.

دورگا معمولا سوار بر یک حیوان وحشی مثل ببر، شیر، پلنگ و یا کرگدن است و نماد شجاعت انسان است. خدابانوی دورگا معمولا در دستان خود همیشه انواع وسایل نبرد دارد که هر یک را از یکی از خدایان گرفته است.

هزاران سال پیش یک اهریمن، مردمان و بزرگان را یکی پس از دیگری از پا درآورد و نیستی تمام سرزمین انسانها را در بر می‌گرفت. خدایان هریک به جدال اهریمن درآمدند ولی یکی پس از دیگری شکست خوردند. مردم به ویشنو (خدای نگهدارنده) دعا نمودند که به کمکشان بیاید و او گفت من سعی می‌کنم شما را از شر او امان دهم ولی قادر به از بین بردن او نیستم.

به سراغ شیوا (خدای از بین برنـده) رفتند و او گفت من نمی‌توانم موجودی اهریمنی پیچیده را از بین بـبرم و هر جزء این اهریمن توانایی‌های بسـیاری دارد و فقط کسی قادر به از بین بـردن اوست که شخصـیت پیچیـده داشـته باشد و شجاعتی بی‌نظیر و درکی عمیق و...

گشتند و دیدند تنها یک ایزد بانو می‌تواند تمام ویژگیهـای حتی متضـاد را در آن واحد داشـته باشد. سـپی هر یک از خدایان سلاحی در اختیار او گذاشته و خـدای هیمالیا نـیز شـیری به او داد تا سـوارش شـود. دورگا تنها کسی بـود که توانست همه خدایان را به اتحاد برساند و خـود مـورد اعتمـاد خـدایان باشد. دورگا به زمین آمد و با شـجاعت خـویش که برگرفته از حمـایت خـدایان مختلف بـود، اهریمن را از پا درآورد.

از آن زمان دورگا مظهر شجاعت است.

معرفی سرسوتی (خدابانوی علم و دانش و هنر):

در وداها سَرسـوَتی (saraswati)ـ خـدابانوی آب و رودی است با همین نـام که از هیمالیا و سـرزمین کهن آریا به جـانب غـرب سـرازیر می‌شـود. در هندوئیسم سرسـوتی الهه علم و دانش و همسر برهما است و چـون همسر برهما دارای قدرت هستی بخش همه چیزهـائی است که برهما به خلق آنـان می‌اندیشد. او خـدابانوی هنرهـای خلاق و به ویژه شعر و موسیقی، فراگیری و علم اسـت؛ و از او چـون زنی زیبـا، با پوسـتی سـفید، هلال مـاه بر ابـرو و سـوار بر قو یا طـاووس سـخن می‌گویند و در بـرخی روایـات او را بر نیلـوفری آبی نشسـته می‌بیـنیم. سرسوتی دارای سرشتی مغرور و ستیزه جو است.

سرســـــوتی همسر برهما (خـــــدای آفریننـــــده) است. سرسـوتی دخـتر شـیوا از همسـرش پـارواتی و در نتیجه خواهر گانش است.

معرفی ویشنو (خدای نگهدارنده):

در هندوسـتان به فـردی که نگهـداری می‌کنـد، بیشـتر از فـــردی که ایجـــاد می‌کند بها می‌دهند و این امر کـــاملا سنتی و فرهنگی است و به همین خاطر خدای ویشنو که نگهدارنـده آسـمان و زمین است از تمـام خـدایان حـتی برهما که خدای آفریننده اسـت، در نـزد مـردم محبـوبیت بیشتری دارد.

در اساطیر هندو درباره ویشنو آمده که هر موقع بحرانی در جهــان روی دهــد، او به زمین می‌آید و هر بـــار که به زمین بیاید به یک شـــکل خواهد بـــود و به هر شـــکل او «اَوَتاره» می‌گویند. برای ویشنو 10 تا اوتاره وجود دارد.

ویشنو در تصـویر خـود 4 دست و بـازو دارد که مظهر 4 جهت فضا و نشــان سـیطره وی بر جهــان است. در یک دست شـــیپوری به شـــکل حلـــزون دارد که مظهر آوای آسمانی و کلام قدسی است. در دست دیگر چرخی چـون خورشـــید تابـــان دارد که مظهر نـــیروی ذهـــنی است. در دست ســـوم کمـــان دارد که مظهر علم است و در دست دیگر گرزی دارد که مظهر توهم است.

ویشنو در بـرخی تصـاویر روی چمـبره مـاری بـزرگ دراز کشیده و در برخی تصاویر دیگر ویشنو سـوار بر مرکـبی به شکل انسانی با سر عقاب است.

جای پای ویشنو را در زمین ویشنوپاده (Vishnu pada) می‌گویند.

روایت است که ویشـــنو تمـــام کائنـــات را در سه قـــدم پیمـوده، با یک قـدم آسـمان، یک قـدم زمین و یک قـدم عالم وسط را پیموده است.

اولین تجلی ویشنو بر زمین:

اولین باری که ویشنو به نجات زمینیان آمـد، زمـانی بـود که از شـدت بـاران و سـیل تمـام خشـکی‌ها به زیر آب رفت. او یک کشتی سـاخت و از هر حیـوانی یک جفت را در آن نهاد و آنانی را که پاک سـیرت بودند در آن کشـتی آورد و خود به شکل ماهی بـزرگی در آمد و کشـتی را به سرمنزل امن رساند تا مخلوقـات از گزند سـیل در امـان باشند و نسل انسان و حیوان را از نابودی نجات داد.

ویشنو به شکل مـاهی شـاخدار و زرین کـوچکی بر زمین نـــزول می‌کند و انـــواع گیاهـــان، حیوانـــات، انســـانها و فرزانگان را در آن جای می‌دهد و کشتی را به شاخ خـــود می‌بندد و آن را بر قله هیمالیا قرار می‌دهد.

دومین تجلی ویشنو بر زمین:

چند هـــزار ســـال بعد از اولین تجلی ویشـــنو در زمین، ویشـــنو به شـــکل لاک پشت در آمـــده و بر زمین آمد. آن زمان (دهها هـزار سـال پیش) زمین درگـیر آشـوب بـود. همه چیزهای ارزشمندی که برای بقای بشر لازم هسـتند در اقیانوس غرق می‌شوند. بزرگـان زمین از بین رفته و یا ناپدید شده‌اند و نیستی جهان را تهدید می‌کند. ویشـنو

به هیـــات لاک پشت به زمین نـــزول کـــرده تا بزرگـــان گمشده را بیابد.

خــدایان بر روی کــوه مانــدارا که کنــار اقیــانوس است می‌روند و با چوبی بزرگ سعی می‌کنند موجـودات غـرق در اقیــانوس را نجــات دهند. اما کــوه مانــدارا در بســتر اقیانوس فرو می‌رود و کار ســختتر می‌شــود. ویشــنو به شکل لاک پشت آمده و با به کار بردن ریسمان اســتواری از گیاهان پراکنده در اقیانوس به کمک آن‌ها می‌شــتابد و با ریســمان و تکیه دادن کــوه بر پشت خــود، از ســنگینی مانــدارا می‌کاهد و خــدایان می‌توانند کــار خــود را انجــام دهند و تمام اشیای گم شده را نیز پیدا می‌کنند.

آنچه بـــرای بقـــای بشر بـــود با کمک ویشـــنو یکی پس از دیگری از اعماق اقیانوس بیرون کشیده شدند که عبـارت بودند از:

1. دنواناتــاری: طــبیب خــدایان – بیــانگر این است که انسانها به سلامت برای ادامه بقا نیاز دارند.
2. لاکشــمی: خــدابانوی زیبــایی و ثــروت – بیــانگر این است که بـــرای بقـــای بشر زیبـــایی و ثـــروت لازم است.
3. خدابانوی شراب- انسان بــرای بقا به آزاد شــدن از زندان فکر نیاز دارد.
4. رامبه: پری دریایی- انسان به رویا نیاز دارد.
5. اسب سپید و زیبای بالی- انسان به کمک نیاز دارد.
6. اهریمن – انسان به تعادل خیر و شر نیاز دارد.

7. کوستوبه: گوهر گران بها – انسان به ثروت و پـول نیاز دارد.
8. پاریجاته: درخت بهشـتی آرزو – درخت آرزو بعـدها در بهشت اینـدرا کاشـته شد. پس انسـان به امید نیاز دارد.
9. سورابی: گاو نعمت و فراوانی – گاو در هندوستان مظهر نعمت و فراوانی است که انسان به آن نیـاز دارد.
10. آیراواته – فیل بـزرگ و با شـکوه با چند سر که بعـدها مـرکب خـدایگان اینـدرا شد. پس انسـان به قدرت نیاز دارد.
11. سانکه: صدف حلزون ویشنو – صدف ویشـنو بـرای صدا زدن است. پس انسان به ارتباطات نیاز دارد.
12. ویشه: زهر برآمده از کام اژدرمار – انسـان به زهر و دارو نیاز دارد.

پس ویشـنو بـرای بـار دوم که به زمین آمـد، آنچه بـرای بشر لازم داشت به او داد.

سومین تجلی ویشنو بر زمین:

روزی برهما (خدای آفریننده) بی‌آنکه نتیجه کار را بدانـد، دو بـرادر (هی رانیا و بـرادرش) را روئین تن می‌سـازد. هی رانیا با سوء استفاده از این مـوهبت، به آزار و اذیت انسانها و خـدایان می‌پـردازد. ودا را از برهما می‌رباید و زمین را به ماوای تاریکش به اعماق اقیانوس می‌کشد.

بـار دیگر نسل بشر در معـرض انقـراض قـرار می‌گـیرد. ویشنو برای سومین بار، این دفعه به شکل گرازی بزرگ تجلی می‌یابد و چنان چـون کـوهی عظیم و همانند شـیر نیرومند با دنـدانهای تـیز و چشـمانی آتشـین و آذرخش مانند و رخشـان چـون خورشـید به ژرفـای آبها می‌رود و اهریمن را با دنـدانهای تـیزش از پا در می‌آورد. ودا را به پدرش برهما باز می‌گرداند و زمین را رهایی می‌بخشد و زمین دیگر بار بر سطح اقیانوس شناور می‌شود.

چهارمین تجلی ویشنو بر زمین:

چهـارمین تجلی ویشـنو بـرای رهـایی جهـان از سـتم و تهاجمـات بـرادر کوچکـتر (شـهریار هی رانیا دوم - زرین پوش) انجام یافت. این اهریمن همانند برادرش هی رانیا توانسته بود با اغوای برهما به موهبت آسیب ناپذیری در برابر انسـانها، جـانوران و خـدایان دست یابد. طلسم روئین تـنی اهـریمن شـهریار در این بـود که نه در روز کشـته می‌شد و نه در شب. نه حیـوان می‌توانست او را بکشـد، نه حیـوان و نه خـدایان. نه در داخل کـاخ خـویش کشته می‌شد و نه در خارج از آن. اهریمن شهریار با اتکا به آسـیب ناپـذیری خـود، نیـایش خـدایان را تـرک گفت و خود را برتر از همه و در خور نیایش خواند.

پسر اهـریمن شـهریار، نیک رفتـار بـود و به ویشـنو مهر می‌ورزید و به او وفادار بود. با وجود آزار و اذیت پدر، از نیـایش ویشـنو چشم نمی‌پوشـید و او را قـادر مطلق و حاضر در همه جا می‌دانست.

اهـریمن شـهریار خشـمگین از پسـر، بر آن شد تا او را نابود کند. پس اژدرماران را فرمـان داد که بر او بتازند و

با نیش خــود او را هلاک کنند. پسر از این یــورش جــان ســالم به در بــرد و مــاران را فــراری داد. پس اهــریمن شــهریار فیلی عظیم را به نــبرد پســرش فرســتاد و فیل پسر را از فــراز پرتگاهها به ژرفــای آب پرتــاب کــرد، اما پسر از این سقوط نیز جــان ســالم به در بــرد و شــهریار اهریمن نتوانست پسر را بکشد.

شامگاهی اهریمن شــهریار خشــمگین از ســخن پسر- که ویشــنو را همه جا حاضر می‌دانست- در حالیکه به ســتون درگاه خــویش اشــاره می‌کــرد گفت: آیا ویشــنو در درون این ســتون نــیز وجــود دارد؟ و پسر پاسخ داد که بی‌شک چنین است. هی رانیا شیطان صفت به درگــاه کــاخ رفت و با لگد بر ســتون کوبیــد، ســتون به حــرکت در آمد و از درون آن ویشنو به هیات ناراســینهه (موجــودی به شــکل نیمی انسان و نیمی شــیر) ظــاهر شد و هی رانیا دوم را از بین برد.

اهریمن شهریار بدین سان به گونه‌ای کشته شد که نه در درون کاخ بود و نه در بیرون کاخ، زمان تکه تکه شــدن او نه روز بــود و نه شب و کشــنده او نه انســان بــود و نه حیــوان و نه خــدا و موجــودی بــود نیمی حیــوان و نیمی انســان. همکنــون در جاهــای زیــادی در هند مجســمه ناراسینهه وجود دارد.

پنجمین تجلی ویشنو بر زمین:

پنجمین تجلی ویشنو بر زمین وقتی رخ داد که شهریاری زاهد و ریاضت کش و عــارفی فرزانه در زمین بــود و مردمــان او را بســیار دوست مس داشــتند. تنها عین این پادشاه جاه طلبی او بود.

این شـــهریار تا آن‌جا که می‌توانست قلمـــرو خـــود را در زمین گسترش داد و متوجه قلمـرو خـدایان شد. خـدایان دچار هـراس شـدند و پس از مشـورت با برهمـای فرزانه دریافتند که قدرت شهریار بالی بیشتر و بیشتر می‌شـــود و سرانجام بر قلمرو خدایگان زمین (نه خدایگان آسمان) نـــیز دست می‌یابد. پیشـــگویی برهما خـــدایان زمین را نگران ساخت.

بزرگان به مشـورت نشسـتند و بر آن شـدند که به درگـاه ویشـنو متوسل شـوند. ویشـنو این بـار خـود را به شـکل پسـری در آورد و بر زمین متجلی شد. این کـودک پس از بزرگ شدن کوتوله‌ای بود که «وامنه» نـام گـرفت. وامنه با اعتقاد به سخاوتمندی شهریار بـالی به دربـار شـهریار بالی رفت و از او تقاضـای سه گـام از زمین کـرد. بـالی سه گـــام از زمین را به او بخشـــید و وامنه بی‌درنگ به غولی عظیم مبـدل شد. با دو گـام آسـمان و زمین را در نوردید و بدین سان همه قلمرو بالی را به اختیـار گـرفت و بعد به خدایان باز گردانید.

بـــالی شـــهریاری عـــادل و عـــارف بـــود و به همین دلیل ویشنو فرمانروایی قسـمتی از زمین را به بـالی وانهـاد. بالی اجازه یـافت که هر سـال یک بـار به قلمـرو پیشـین خود باز گردد و چـنین بـود که هر سـال در جزیـره بـالی، رعایای بالس بازگشت او را به زمین جشن می‌گیرند.

امـــروزه در بـــرخی منـــاطق هند معابـــدی وجـــود دارد که مربـــوط به تجلی پنجم ویشـــنو بر زمین است. در عکس ویشـــنو در تجلی پنجم، عکس همسر او در بـــالای سر او قـــرار دارد. لاکشـــمی، خـــدابانوی ثـــروت همسر ویشـــنو است.

ششمین تجلی ویشنو بر زمین:

ششـمین تجلی ویشـنو در زمـانی بـود که جنگجویـان بر مردمـان و برهمنـان چـیره بودند. ویشـنو بـرای اسـتوار کـردن قـدرت برهمنـان به هیـات راما (کمانـدار و پسر برهمنی زاهد) تجلی یافت.

روزی همسر برهمن، مرد جوان و شادمانی را در حالیکه در برکه‌ای شنا می‌کـرد دید و به فکر ناپـاکی فـرو رفت. در بازگشت به خانه، شـوهر بـرهمنش که از مـاجرا آگـاه شده بود بر آن شد که همسرش را نـابود کند. پسـران او پس از بازگشت به خانه از پـدر فرمـان یافتند که سر از تن مادر جدا کنند. اما هریک از آنان از فرمان پدر سر باز زدند و پـدر آن‌ها را نفـرین کـرد. سـرانجام رامـا، پسر کوچک او از جنگل بازگشت و فرمان پـدر را اجـرا کـرد و مـادر را با تـبری که شـیوا (خـدای نـابود کننـده) به او به ارمغان داده بود گردن زد.

برهمن از فرمان برداری پسر خشنود شد و از او پرسـید از پـدر چه می‌خواهـد؟ راما گفت: می‌خواهد مـادرش به پـاکی بی‌درنگ زنـده شـود و خـود نـیز در نـبرد تن به تن جنگجویی شکست ناپذیر شود و از زندگی طـولانی بهـره بـبرد. پـدر هر دو ارمغـان را به او ارزانی داشت و مـادر زنده شد.

روزی فرمانده لشگر به هنگام شکار در جنگل، به کلبه‌ای که زن برهمن بود راه یافت و مورد پذیرایی زن پاک نهاد قرار گرفت. این شهریار ماده گاو اعجاز انگـیز راهبه که هر آرزویی را برآورده می‌ساخت دیده و با خود برد.

راما به کلبه بازگشت و از مـــاجرا آگـــاه شد. به دنبـــال شـــهریار رفت و در نـــبرد تن به تن او را از پا در آورد و ماده گاو را برگرداند. پسران این فرمانده کشـته شـده با سپاهی عظیم به خون خواهی پدر برخاسـتند و با یـافتن برهمن پیر، او را به خونخواهی پـدر خـود کشـتند. راما با آگاهی از ماجرا سـوگند خـورد که از جنگجویـان شـیطان صفت انتقـام بگـیرد. او بیست و یکبـار زمین را از شر و شور آنان پاک کرد و پنج دریاچه بزرگ از خـون آنـان پدید آورد و بعد به آسمان بازگشت.

راما و همسرش سیتا

هفتمین و هشتمین تجلی ویشنو بر زمین:

تجسم‌های هفتم (بالاراما) و هشتم (کریشـنا) که ویشـنو به صـورت دو قهرمـان به تـرتیب نـزول می‌کند و در این جلوه است که او امروزه در سرتاسر هندوستان پرستش می‌شود. این دو تجسم به عنوان قهرمانهای داســتانهای حماسی به وجود آمدند.

کریشـــنا، بـــرای حفظ تعـــادل خـــیر و شر به زمین آمد و روزی که می‌خواست به آســـمان بـــاز گـــردد گفت:ای مردمان، جنگ و جدل پـیروزی نـدارد و پـیروزی فقط یک توهم است.

یکی از معروفـــترین و محبوبـــترین خـــدایان هندوســـتان، کریشـــنا است که در واقع هشـــتمین تجلی ویشـــنو است. کریشنا همیشه با خود نی به همراه دارد. کریشـــنا خـــدای برطرف کننده درد و رنج و نیز خـدای ایجـاد کننـده عشق است.

در 5000 سال پیش در شمال هند، شهریاری به نام اوگراسنه فرمانروایی می‌کرد و پایتخت این شهریار در شهر بزرگ ماتوره قرار داشت. مردمان این دیار صلح دوست و کشاورز بودند و اگر بدبختی به ملکه آنان رو نکرده بود، همچنان نیکبخت زندگی می‌کردند.

روزی هنگامی که ملکه در جنگل قدم میزد، اهریمنی به شکل شهریار (شوهر ملکه) در آمد و با ملکه در آمیخت. اهریمن پس از آن به شکل راستین خود در آمده و به ملکه گفت پسری خواهد زائید که کانسه نام می‌گیرد و از جنس اهریمنان است. کانسه سرزمینهای بسیاری را تسخیر می‌کند و بزرگترین دشمن او کریشنا خواهد بود.

10 ماه پس از این ماجرا کانسه متولد شد. مادر از آنچه بر او گذشته بود سخنی نگفت و شهریار کانسه را فرزند خود پنداشت.

کانسه کم کم بزرگ شد و به تدریج سرشت اهریمنی او آشکار می‌شد. کانسه پسری بود که حرمت پدر را نگه نمی‌داشت. کودکان را می‌کشت. در جوانی دو پادشاه شکست خورده را ناچار کرد که دختران خویش را به زنی به او واگذارند. کانسه پدر را از سلطنت برکنار کرد و قلمرو فرمانروایی خود را گسترش داد و خطاهای بسیاری از او سر زد.

خدایان به مشورت نشستند و بر آن شدند که از ویشنو (خدای نگهدارنده) کمک بخواهند و ویشنو از دو تن از وفاداران خود بهره جست.

ویشنو موئی سیاه از موهای تن خود و موئی سفید از موی تن اژدرمار آنانته برکند و با تا زدن و حلقه کردن

موها مقدر کرد موی سپید خاستگاه فرزند دختر کوچکش (بالاراما - هفتمین فرزند) و مـــوی ســـیاه خاســـتگاه (کریشنا - هشتمین فرزند) او باشد و چنین شد.

به هنگـام ازدواج دخـتر ویشـنو (دواکی)، نـدایی غیـبی کانسه شـیطان صـفت را آگـاه سـاخت که این ازدواج مـوجب زوال دودمـان اوست و کانسه بـدان شـرط که پسران دواکی پس از زاده شدن کشـته شـوند، با ازدواج آنان موافقت کرد.

می گویند 6 پسر دواکی بلافاصـله پس از تولد کشـته شدند. هنگـامی که دواکی هفتمین فرزند خـود را بـاردار بود، بار دیگر ندائی غیبی کانسه را آگاه کـرد که کریشـنا یک گاوبان خواهد بود و کانسه دستور داد همه گاوبانانی را که یافتند کشتند. اما تقـدیر ایـزد بـزرگ (ویشـنو) این بـود که فرزنـدی که در رحم دواکی بـود به رحم روهیـنی منتقل شـود و پسر هفتم از روهیـنی زاده شد و به کانسه گفتند که دواکی دختر ویشنو، فرزنـدش را سـقط کرده است و خیال کانسه راحت شد.

زمـانی فـرا رسـید که بـار دیگر دخـتر کوچک ویشـنو (دواکی) بـاردار شد و کانسه شـیطان صـفت این بـار دواکی و همسرش را زندانی کرد و نگهبانانی از مـردان، فیلان، شیران و سگان را به پاسداری زنـدانیان گماشت. کریشنا زاده شد و ثابت شد که پاسداری‌ها و مراقبتهـای کانسه بیهوده بوده است.

کریشنا در زمان تولد توان صحبت کـردن داشت. کریشـنا از پـدر خواست که او را به خانه شخصی به نـام نانـدا بـبرد. هم در آن زمـان همسر نانـدا فرزنـدی زاده بـود و

کریشـنا از پـدر خواست تا او را با آن فرزند عـوض کند. پدر کریشنا نوزاد را در سبدی نهاده و به اذن ایزد بـزرگ درهـای زنـدان گشـوده شـد، نگهبانـان همگی به خـواب رفتند و همسر دواکی به همـراه نـوزاد (کریشـنا) بـیرون رفتند.

در راه رود جمنا (جمونا) طغیان کرده بـود، اما واسـودوه (پدر کریشنا) شتاب داشت و به ناچـار به رود زد. جریـان رود تند بود و هنگامی که پدر و فرزند در حال غرق شدن بودند، کریشنای نوزاد پای خود را از سبد بـیرون آورده و به آب زد. با تماس پای او رود جمنا فروکش کـرد و آن‌ها به سلامت عبور کردند و به خانه ناندا و یاشودا رسیدند و نانـدا در خانه نبـود. نـوزاد یاشـودا دخـتر بـود و او قبـول کرده و نوزاد خود را با کریشنا عوض کرد و واسـودوه در حالیکه دخـتر را در آغـوش داشـت، شـتابان به زنـدان بازگشت.

زندانبانان هنوز در خواب بودند و هنگامی که بیدار شدند، بـدون اطلاع از اتفاقـات به کانسه خـبر دادند که نـوزاد دواکی دخـتر است. کانسه بر آن شد که خـود دخـترک دواکی را نابود کند. کانسه دخترک را به کوهسـتان بـرده و او را به شدت به صخره‌ای بـزرگ کوبید. دخـترک نـوزاد به شکل خدابانویی در آمد که بعـدها «دوی» نـام گـرفت. دوی با بانگ بلند به صـدا در آمد و به کانسه گفت که دشـمن آینـده او از چنگ وی گریخته و سـپس به آسـمان رفت.

زنـدگی کریشـنا از 4 دوره تشـکیل شـده است. دوره کودکی یا دوره کارهـای پهلـوانی و قـدرت نمـایی، دوره جوانی یا دوره عشقبازی با دختران گاوبان، دوره مـردی

یا دوره‌ای که وظیفه‌ای که به خـــاطرش زاده شـــده را انجـــام می‌دهـــد، دوره میانســـالی و وقـــتی که به فرمـــــــانروایی داورکا دست می‌یابد و در جنگ بهاراته شرکت می‌جوید.

کریشـنا در دست فـردی به نـام نانـدا بـزرگ شد بی‌آنکه خود ناندا بداند. برادرش بالاراما نیز در رحم مـادری دیگر رشد کـــرد و متولد شد و اینچـــنین شد که این دو بـــرادر (تجلی‌های هفتم و هشـتم ویشـنو) متولد شـده و بـزرگ شدند و کانسه نیز نتوانست این راز را بفهمد.

کریشـنا بزرگـتر می‌شد و با شـوخی و بـازی با دخـتران گاوبـان خـود را سـرگرم می‌سـاخت. گـاه کـره و ماست دختران را پنهان می‌کرد و گاه دلو شیر آنان را می‌ریخت و مـادر دخـتران آنـان را به خـاطر سـهل انگـاری و مـادر کریشنا او را به خاطر شیطنت سرزنش می‌کردند.

بازیگوشی‌های دوران کـــــودکی دیـــــری نپائید و کانسه شیطان صفت بار دیگر به جسـتجوی کـودکی برآمد که به گفته پیشگویان در آینده او را از پا در خواهد آورد.

کانسه اهریمنان خود را مامور کرده بـود که همه پسـران هم سن و سال کریشنا را نابود کنند. کریشنا بر اهـریمن ماده گاو پیروز شد و اهریمن ماری بنـام اوگراسـوره که کریشـــنا را بلعید و کریشـــنا در درون او چنـــدان خـــود را بزرگ کرد که غول مار منفجر شد. کریشـنا بارها و بارها توسط اهریمنان کانسه مورد حمله قرار گرفت و هر بـار خـــود را نجـــات داد. اهـــریمن مـــاری به نـــام کالیا را با رقصیدن بر سر او مطیع کـــرد و آتشی را که در جنگل بر

سر او و همراهانش درگرفت، خاموش کـرد و... تمـامی فرستاده‌های کانسه یکی پس از دیگری شکست خوردند.

کریشــنا طی دوره کــودکی قــدرت ســتیز و مبــارزه با اهریمنان را اثبات کرد. طی دوره جوانی نگـرش خـود را به خــدایان ســنتی و پــوچ مشــخص کــرد. روزی وقــتی کریشــنا و همراهــان گرســنه بودنــد، بــوی غــذایی را استشـمام کردند که توسط چند بـرهمن بـرای فدیه دادن به خدایان قبلی آماده می‌شد. کریشنا از برهمنان اندکی غذا برای خوردن خواست، اما برهمنان از دادن غذا به او خودداری کردند. زنان برهمن بدلیل آن‌که زیبایی کریشـنا دل آنـان را ربـوده بـود، پنهـان از شـوهران خـود به او و همراهانش غذا داده و او را خـدا خواندند و به تماشـایش نشســتند. هنگــامی که نــزد شوهرانشــان بازگشــتند، شوهران آنـان را بخشـیده بودند و از این‌که خـود فرصت خــدمت به خــدائی جــوان را از دست داده بودند به آن‌ها حسرت می‌بردند.

کریشنا دیگر چوپانان را گفت که قربانی دادن آنان بـرای اینــدرا که خــدائی فرودست بــوده و بارها از اهریمنــان شکست خورده است، بیهـوده است و رسـتگاری آنـان در انجـام وظـایف خـویش و پـیروی از سرنوشت و نیـایش خدایان طبیعت و خدایی است که قـدرتش بی‌نظـیر باشد و هیچ اهریمنی را یارای مقابله با او نباشد.

در اســطوره‌ها آمــده که زیبــایی کریشــنا همیشه بــاعث توجه خاص زنان بـرهمن و سـایر زنـان به کریشـنا بـوده است و ماجراهــای عاشــقانه او با زنــان و به ویــژه با دخــتران گاوبــان در داســتانها آمــده است. کریشــنا در داستان عاشـقانه خـود با دخـتری گاوبـان و ازدواج با او،

شوهری خوب معرفی می‌شود. اساطیر هندی گویـای آن هستند که رفتار خدایان را نمی‌تـوان با انسـانها مقایسه نمود.

روزی گـروهی از دخـتران گاوبـان عاشق کریشـنا که در آرزوی وصل او بودنـد، بـرای شستشو و نیـایش به رود جمنا رفته بودند. در آن دم که با آواز کریشـنا را صـدا می‌زدند، کریشنا فرا رسید و لباس آنان را دزدید و بالای درختی پنهان شد. دختران شرم داشتند که عریان بـیرون بیایند و تن عریـان خـویش را درون آب پنهـان کردند. کریشنا فریاد برآورد که‌ای دخـتران، وارونا (ایـزد آب) در آبها است و ماندن شما در آب و بـیرون آمـدنتان یکسـان است. از دخـتران خواست که یکی یکی به پـای درخت بروند و لباس خود را پس بگیرند. دختران نیز چنان کردند و کریشنا پس از این بازیگوشی تنها به آنان وعده داد که در پاییز آینده با همه آنان خواهد رقصید.

پاییز فرا رسید و کریشنا در شبی مهتـابی به جنگل رفت و با نـواختن فلـوت (نی) دخـتران گاوبـان را فـرا خواند. دختران از بستر بلند شده و به کریشـنا پیوسـتند. رقصی بزرگ شـکل گـرفت و دخـتران عاشق در پرتو مـاه هریک چنـان با کریشـنا می‌رقصـیدند که گـویی کریشـنا تنها محبـوب اوست. رقص ادامه داشت تا کریشـنا با یکی از دختران (رادها) از آن مجمع خـارج و پنهـان شـدند. رادها سخت دلباخته کریشـنا بـود. دخـتران به دنبـال کریشـنا و رادها رفتند و با یـافتن آن‌هـا، کریشـنا و دلـدارش را بازگردانیدند و بـار دیگر رقص آغـاز شد. می‌گویند این رقص وجد آمیز 6 ماه به طول انجامید و در پایان همگی بـرای شستشو به رودخانه جمنا رفتند. دخـتران به

خانه‌های خویش برگشتند و شگفت زده شدند وقتی دریافتند که هیچ کس از غیبت آنان آگاه نشده است.

داستان کریشنا و رادها موضوع بسیاری از داستانها و اشعار هندی است. بیان حالت مهجوری رادها به هنگامی که کریشنا با دیگران مشغول عشقبازی است اشعار کلاسیک هند را سرشار می‌سازد. کریشنا از فلوت استفاده می‌کند و شور عشق را می‌دمد. رقص عشق او پایان زندگی جوانی کریشنا است.

در این روزها بود که کانسه توسط پیشگویی از هویت قاتل آینده خود آگاه شد. کانسه بی‌درنگ پدر و مادر کریشنا را زندانی کرد و به دستگیری کریشنا کمر بست. کانسه بر آن شد که کریشنا را با دعوت به ماتورا به دام اندازد. اما پیش از این مراسم، اهریمنی بزرگ را برای کشتن کریشنا به هیات اسبی به جنگل فرستاد. کریشنا این اهریمن را نابود کرد و کانسه گرگی درنده را در هیات گدایی بر سر راه کریشنا قرار داد، و این بار نیز کریشنا گرگ را خفه کرده و پیروز شد. پس کانسه وزیر خود را نزد کریشنا فرستاد و از او دعوت کرد تا در ضیافت و مراسم قربانی که به افتخار شیوا در ماتورا برپا می‌شد شرکت کند. وزیر که از دوستداران کریشنا بود، او را از خطر آگاه کرد و به او گفت که اگر از دست اهریمنان نجات یابد، پدر و مادرش را به زیر پای فیلان می‌اندازند. کریشنا گفت: جنگ خوبی و بدی جنگی است اجباری و نباید از آن ترسید. آنرا که خوبی مرام اوست، هراسی از اهریمنان ندارد. بالاراما برادر کریشنا که در رحم مادر دیگر پرورش یافته بود نیز همراه او آمد و چون او نیز پاک بود، قدرتی بسیار برای مقابله با

اهریمنـان داشت و در جنگ با اهریمنـان به کریشـنا کمک کرد.

کانسه دستور داد تا پدر و مادر کریشنا و شهریار پیشـین اوگراسنه (ناپدری خود) را به میدان آورند و آنان را نابود کنند و کریشـنا با آگـاهی از مـاجرا بقیه اهریمنـان را با یورشی دیگر شکست داد و با کشـــــتن کانسه و هشت برادرش، پدر و مادر خـویش و شـهریار پیشـین را نجـات داد. هـــدف اصـــلی ویشـــنو به کمک کریشـــنا و بالاراما بـــرآورده شـــده بـــود. اما هنـــوز دوســـتان کانسه بودند و توازن نیک و شر برقرار نشده بود.

کریشـنا شـهریار پیشـین را بر تخت نشـانید تا بازمانـده اهریمنان را نـابود کند و خـود با والـدین خـود به جنگل و کوهساران برگشت.

چنـــــدی بعد جاراســـــندها (دوست کانسه) به درخواست دخـتران خـویش و بیوه‌هـای کانسـه، سـپاهی عظیم از اهریمنـان فـراهم سـاخت و کریشـنا را مجبـور به ادامه جنگ با اهریمنان نمود. در پی جنگی بی‌پایان و طـولانی، کریشنا توازن شر و خوبی را در زمین برقرار کرد.

اکنون زمان آن رسـیده بـود که کریشـنا و بالاراما ازدواج کنند. بالاراما با شـــاهدختی به نـــام رواتی و کریشـــنا با شاهدختی به نام روکمینی که قبلا وصفش را شنیده بود و هر دو ندیده عاشق هم شده بودند، ازدواج کـــرد. با این همه باید مـــوانعی که در راه بـــود، پیش از دیـــدار این دو دلداده باید از میـان برداشـته می‌شد. روکمیـنی در دست اهریمنـــان که یکی از این اهریمنـــان بـــرادر خـــود اوست اســـیر بـــود. درست پیش از مراسم ازدواج، روکمیـــنی

نـــامه‌ای به کریشـــنا می‌نویسد و از او تقاضـــای کمک می‌کند. کریشـــنا پس از دریـــافت نامه روکمیـــنی، صـــبح روزی که قرار است مراسم ازدواج انجام شود به نـــزد او می‌شـــتابد و روکمیـــنی را در حالیکه مشـــغول نیـــایش به درگاه دوی (همان ایزد بـــانویی که در نـــوزادی به آســـمان رفت) است در آغوش گرفته و او را می‌رباید. در مراسم ازدواج ســـپاه اهریمـــنی به دنبـــال کریشـــنا رفته تا از او انتقـــام بگیرند و در بین راه، بالاراما بـــرادر کریشـــنا همه اهریمنان را نابود می‌کند.

دیدار و ازدواج کریشنا و روکمینی

کریشـــنا پس از ازدواج با روکمیـــنی، با دخـــتر خورشـــید، دختر شهریار خرس‌ها و پنج دختر دیگر نیز ازدواج می‌کند و مجموعا 8 همسر دارد.

اکنون به نظر می‌رسد که کریشنا به هـــدفی که بـــرای آن زاده شـــــده است دست یافته است. زمین از ویشـــــنو و شـــیوا به خـــاطر ســـهمی که در بـــزرگ کـــردن و امـــنیت کریشنا داشـــته است پاداشی می‌خواهد. زمین از خـــدایان می‌خواهد که او را پســـری عنـــایت کنند که جـــاودان باشد. خـــدایان به زمین پســـری با قـــدرت فـــراوان می‌دهند که نارکا نـــام دارد و به او می‌گویند که پســـرش نارکا چـــون زمیـــنی است و امیـــال مـــادی دارد ممکن است با کریشـــنا بجنگد و روزی می‌رسد که کریشـــــنا به درخواست مـــــادر (زمین) پسر را می‌کشد.

بـــدین تـــرتیب نارکا بـــزرگ شـــده و شـــهریار قدرتمنـــدی می‌شـــود و بر شـــهریاران زمیـــنی پـــیروز می‌شـــود. نارکا شـــــهریار کل زمین و دشـــــمن خـــــدایان زمین و آســـــمان

می‌گـردد و آنـان را انکـار می‌کند.گوشـواره‌های مـادر خدایان (ادیتی) را می‌رباید و از باروی دژ تسـخیر ناپـذیر خـویش می‌آویـزد. تـاج اینـدرا را می‌رباید و بر سر خـود می‌گذارد. شانزده هزار و صد دختر زمیـنی و آسـمانی را به اسارت می‌گیرد و سرانجام به هیـات فیلی در آمـده و دختر ویشنو (خدای نگهدارنده) را لگدمال می‌کند.

پیشـگویی خـدایان تحقق یافته و اینک بـار دیگر زمین در ظلم و بیداد اهریمنی زمینی قـرار گرفته است. کریشـنا به قلعه نارکا حمله نمـــوده و تیرانـــدازان پنج سر او را می‌کشد و فیل‌های بزرگ او را شکست می‌دهد. دخـتران اسـیر شـده را آزاد می‌کند. دخـتران آزاد شـده که عاشق کریشـنا می‌شـوند، در کنـار او می‌مانند و به او خـدمت می‌کنند. گوشواره‌های مادر خـدایان و تـاج اینـدرا را پس می‌دهد.

کریشـنا با شکست شـهریار نافرمـان زمین به انسـانها می‌گوید که خـدایان آسـمانی قـدرتی والاتر از خـدایان زمینی دارند. کریشنا سالهای زیادی مـداوم بر اهریمنـان و اشـرار می‌جنگد و تـوازن خـوبی و بـدی را در زمین برقرار می‌کند. کریشنا در تمام نبردها، مستقیما شـرکت ندارد و تنها به راهنمایی قهرمانان بسنده می‌کند.

کریشـنا به آرجونا از بـاب نصـیحت می‌گوید: همه چـیز و همه پیروزی‌ها در نبرد و مرگ در میدان جز خیالی نیست و برنده‌ای وجـود نـدارد. انسـان تنها باید وظیفه خـود را انجام دهد و به خدایان توکل کند.

کریشنا سرانجام هـدف نهـایی تولد خـود را در می‌یابد و تلاش‌های قهرمانی او نیز بیهوده می‌نماید. قهرمـانی در

نهـــایت زوال دارد. کریشـــنا اکنـــون بر آن است که به آسمان باز گردد و فرجام او چقدر غم انگیز است.

کریشـنا بـزرگ فرزنـدی داشت و فرزنـدش در غـرور به برهمنان که مردمان مقدس بودنـد، تـوهین می‌کـرد و به همین دلیل برهمنی از ته دل به درگاه شیوا (خدای نابود کننده و فنا) و ویشنو شکایت کـرد که‌ای نگهبـان زمین و آسـمان، ویشـنوی بـزرگ، زمین را به زمینیـان بسـپار و کریشنا را به آسمان برگردان. به دعای برهمن بزرگ، آب دریا بلند گشته و بالاراما را که کنج عـزلت گرفته بـود به کام خود برد. کریشـنا هم که پـیر شـده بـود و دل از دنیا کنـده بـود، نه به تـبر اهریمنـان بلکه به تـبر پـیرمردی که ناخواسته او را هدف قـرار داده بـود، به بسـتر نشست و زمانی که دشمنان پی بردند که کریشنا در بســتر است و می‌خواســتند کریشــنا را بکشــند، در کمــال تعجب دیدند کسی دیگر در بســتر کریشــنا آرام گرفته و کریشــنا به آسمانها رفته است.

نهمین تجلی ویشنو بر زمین:

نهمین بــاری که ویشــنو به زمین آمد زمــانی بــود که در شمال هندوستان، مردمان حیوانات را از بین می‌بردند و نسل حیوانات در حال انقراض بود. این بار ویشنو به نام «بودا» به زمین آمد و درس‌هـایی به انسـانها ارائه نمـود که از آن روز به نام بودیسم شناخته می‌شود.

بر اسـاس آئین هنـدو، بـودا نهمین تجلی ویشـنو بـوده و بــرای همین هنــدوها به بــودا احــترام خــاص می‌گذارند. هرچند بــرعکس بودایی‌ها (بودیسم) به هنــدوها احــترام

شایسـته نمی‌گذارند و این اعتقـاد هنـدو که بـودا نهمین تجلی ویشنو باشد را قبول ندارند.

بودا خود هیچ وقت ادعای پیامبری نکرده و این شاگردان هفت گانه او بودند که حرفهـایش را به صـورت کتـاب در آورده و شاید همین امـر، نظر هنـدوها را بیشـتر تقـویت نمود.

دهمین تجلی ویشنو بر زمین:

دهمین تجلی ویشنو که هنـوز اتفـاق نیفتـاده و در آینـده اتفاق خواهد افتاد، به نام کالکین می‌باشد.

زمانی فرا خواهد رسـید که ظلم و سـتم تمـام دنیا را در بر خواهد گرفت. در آن زمان کـالکین از آسـمان بر زمین می‌آید تا ظلم و تبـــــاهی را از زمین ریشه کن کند. او سوار بر اسبی سفید می‌آید و با شمشیرش عدالت را در جهان مستولی می‌کند و تباهی پایان می‌آید.

معرفی‌هانومان (پادشاه میمونها):

هانومان که در بعضی ایالتهای هند جزء سه خدای اصـلی محسوب می‌شود، پادشـاه تمـام میمونها در زمین است. او انـدامی بسـیار ورزشـکارانه دارد و عضـلات او بسـیار ورزیده است.

در ششمین باری که ویشنو به زمین آمد و بنام راما بود، همسـرش سـیتا به دست اهریمنـان اسـیر شد. در همـان زمـان راما مشـغول نـبرد با اهریمنـان دیگر بـود و خـبر اسـارت همسـرش سـیتا ناخودآگـاه در جریـان نـبردش تاثیرگـذار بـود. در آن زمان‌هانومـان پادشـاه میمونها به کمکش آمده و سیتا را نجات داد.هانومان شیفته راما و و

یار وفادار او در جنگ با اهریمنـان بـود. روزی در یکی از جنگ‌ها به او گفتند که آیا راما را می‌شناسی؟ و او سینه خـود را شـکافت و قلب خـود را نشـان داد که بر او نـام راما نوشته بود.

هانومـــان را خـــدای ارادت و محبت می‌دانند و بـــرای او احـــترام قائلند و به همین دلیل است که میمونها در هند از اهمیت و احـــترام برخوردارند و بـــرای آن‌ها معابـــدی ساخته‌اند.

به جز خـداهای معـرفی شـده هـزاران خـدای دیگر وجـود دارند که هندوها در ایالتهـای مختلف هندوسـتان آن‌ها را پرسـتیده و نیـایش می‌کنند. در مجمـوع 138000 خـدا دارند. از جمله خدایان دیگر که معروفتر هستند می‌تـوان به این‌ها اشاره کرد:

ایندرا (indra)- خدای رعد و برق

گـروده (garuda)-ـ رئیس پرنـدگان که نیمی از بـدنش پرنده و نیمی دیگر انسان است و مرکب ویشنو است.

کالی (kali)- الهه مرگ

اگنی (agni)- خدای آتش و تجسم آتش مقدس است.

لیست کاملی از خدایان و الهه‌های یونانی

آیا می‌دانید؟

یونانیان باستان، المپیک را به عنوان خدای اصلی خود در نظر گرفتند و معتقد بودند که درست مثل انسان، آن‌ها افرادی بودند که می‌توانستند صحبت کنند، مبارزه کنند، و نیز از یکدیگر مراقبت کنند. اساطیر یونانی مجموعه‌ای از اسطوره‌ها و افسانه‌ها است که بخش اجتناب ناپذیری از فرهنگ باستانی آن‌ها را تشکیل می‌دهند.

دین یونان باستان بسیار شبیه دیگر سنت‌های مذهبی معاصر بود که از طبیعت منشا می‌گرفت. این در تعداد زیادی از داستان‌ها مشهود است که به صراحت جزئیات عقاید یونانی را مشخص می‌کند. حتی دو حماسه یونانی، ایلیاد و اودیسه، که بر اساس جنگ تروا است، به بسیاری از الهه‌های یونانی اشاره دارد و سعی می‌کنند تا به نوعی با آن‌ها ارتباط برقرار کنند. البته، ما بسیاری از شواهد باستان شناسی از جمله مجسمه‌ها، کتیبه‌ها و غیره را داریم که به ما توضیحات و تصاویری واضح از الهه‌های یونانی را ارائه می‌دهد.

پانتئون یونانی

پانتئون یونان را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

- المپیک: خدایان اصلی پانتئون بودند.
- الهه‌ها اولین کسانی بودند که در زمین وجود داشتند.

- تیتان‌ها نسل اول غول‌ها بودند که ظاهرا از گایا و اورانوس فرود آمدند.
- غول‌ها نیز فرزندان گایا و اورانوس بودند، اما بعد از این‌که تیتان‌ها کشته شدند، به دنیا آمدند و به این ترتیب موجب بروز خفقان فراوان شدند.

المپیک

المپیک‌ها گروهی دوازدتایی (گاهی چهارده تا) از الهه‌های اصلی پانتئون یونان هستند. گفته می‌شود که آن‌ها در "جنگ خدایان" تیتان‌ها را شکست داده و در نتیجه موقعیت عالی را به دست آورده‌اند. بر اساس افسانه‌های اساطیر یونانی، محل اقامت آن‌ها در بالای کوه المپیوس است، از این رو نام المپیایی به آن‌ها داده شده است.

زئوس

شرح: زئوس بر کوه الیمپوس حکومت می‌کند و پادشاه خدایان است. او پسر کرونوس و ریا، شوهر هرا است، و 15 کودک دارد که همه آن‌ها المپیایی هستند.

ظاهر: او به عنوان یک مرد قد بلند و ستبر با لباس فاخر نشان داده شده است. او دارای موی بلند و ریش بلند است. به طور کلی، او به صورت ایستاده به تصویر درآمده است.

ویژگی‌ها: رعد، اسلحه او و ویژگی اصلی وی است که به طور کلی در دست راست او قرار دارد. گاهی اوقات او یک عصای سلطنتی را در دست چپ خود حمل می‌کند. گاو و عقاب حیوانات مقدس او هستند.

هادس

توضیحات:هادس خدای مرگ است. او پروردگار عالم اموات و نگهبان همه ثروت‌هایی است که در زیر زمین پنهان است. او برادر بزرگتر زئوس است و با پرسفونه ازدواج کرده است.

ظاهر: اگرچه او تصویرهای کلاسیک زیادی ندارد، او به همراه سگ سه سر خود "کربروس" که در کنار او نشسته است، به تصویر در آمده است.

ویژگی‌ها: او همیشه دارای یک حلقه تیره و کلیدهادس در دستانش است. پرنده مقدسش جغد جادوگر است.

پوسوئیدون

توضیحات: اغلب به عنوان نپتون شناخته می‌شود، پوسوئیدون ارباب دریا است. او کسی است که اسب‌ها را از کف دریا ایجاد می‌کند و همچنین ایجاد کننده زلزله است. او برادر زئوس وهادس است.

ظاهر: او به عنوان یک پیرمرد محکم با ریش بلند به نظر می‌رسد و یک نیزه سه‌شاخ در دست دارد.

ویژگی‌ها: او معمولا یک نیزه سه‌شاخ را نگه می‌دارد، اما مجسمه پوزیدون در گوتبورگ، سوئد، او را به عنوان یک جوان که ماهی و پوسته حشیش را در دست دارد، ساخته‌اند.

دین یونان باستان بسیار شبیه دیگر سنت‌های مذهبی معاصر بود که از طبیعت منشا می‌گرفت. این در تعداد زیادی از داستان‌ها مشهود است که به صراحت جزئیات

عقاید یونـــانی را مشـــخص می‌کند. حـــتی دو حماسه یونانی، ایلیاد و اودیسه، که بر اسـاس جنگ تـروا اسـت، به بســیاری از الهه‌هــای یونــانی اشــاره دارد و ســعی می‌کنند تا به نوعی با آن‌ها ارتباط برقرار کنند. البته، ما بسیاری از شـواهد باسـتان شناسی از جمله مجسـمه‌ها، کتیبه‌ها و غـیره را داریم که به ما توضـیحات و تصـاویری واضح از الهه‌های یونانی را ارائه می‌دهد.

هرا

توضـیحات: هـرا الهه زایمـان و ازدواج است. اغلب گفته می‌شــود الهه زنــانگی است و همسر و خــواهر زئــوس است.

ظـــاهر: او به عنـــوان یک زن آرام و چشم‌گیر، که اغلب روی تخت نشسـته و یک تـاج روی سر او نشسـته اسـت، تصویر می‌کنند.

ویژگی‌ها: او یک انـــار و یک کـــودک نوپا در دست دارد. حیوانات مرتبط با هرا شامل شیر و طاووس هستند.

دمتر

شـرح: دمـتر به عنـوان خـدای کشـاورزان در نظر گرفته شــده، الهه بــاروری، جوانــه، کشــاورزی، برداشــت، و خلاقیت است. او خواهر زئوس و آرام‌ترین خدایان است.

ظاهر: دمتر به صـورت ایسـتاده یا نشسـته، به شـکل یک مادر، زن بالغ، لباس بلند و حجاب پوشیده است.

ویژگی‌ها: او حامل ذرت و یک مشعل و گاهی اوقـات یک گرز است. حیوانات نشان داده شده در کنار دمتر عبارتند از خوک و مار.

هستیا

توضـیحات: هسـتیا خـواهر زئـوس است و الهه خانـه، احشـام و پخت و پز است. او نقطه مرکـزی تمـام خانه‌های متمدن یونان است.

ظاهر: او به عنوان یک زن بـالغ و متعـادل با یک حجـاب، به صورت ایستاده به تصویر کشیده شده است.

ویژگی‌ها: ابزار همراه او عبارتند از: قوری و کتری.

آرس

شرح: آرس خدای نظم، شـجاعت، خشـونت، و خـونریزی اسـت، در نتیجه همه جنبه‌هـای منفی و مثبت را دارد. او پسر زئوس و هرا و معشوق آفرودیت است.

ظاهر: او در حالت ایستاده یا به عنـوان یک فـرد قـوی و بـالغ با ریش تـیره‌ای تصـویر می‌شـود و به عنـوان یک جنگجوی سالم یا جوان لباس پوشیده است.

ویژگی‌ها: او دارای یک سـپر و شمشـیر در دست خـود است و دارای یک کلاه خـود روی سر می‌باشد. حیوانـاتی که بـرای او مقـدس هسـتند، مارهـا، خرچنگ‌هـا، گاوهـا، گربه‌ها و سگ‌ها هستند.

هرمس

توضیحات: این پسر زئوس خدای بدبختی، سفر، تجارت، زبان و حیوانات است. او رسول خدایان است و دارای برخوردی طنز آمیز، که ترفندی برای بازی با مردم است.

ظاهر: در تصاویر معمول، او یک جوان قوی و ورزشکار است یا یک پیرمرد با ریش بلند.

ویژگی‌ها: او یک گرز را حمل می‌کند و کلاه خود می‌پوشد. حیوانات مرتبط با هرمس، لاک پشت، و خرگوش هستند.

دیونیسوس

توضیحات: پسر زئوس، دیونیسوس خدای لذت و شادی است. او شراب، احزاب، جشنواره‌ها و جشن‌های شاد را اداره می‌کند.

ظاهر: او به عنوان یک جوان یا یک پیرمرد نقاشی شده است. به عنوان یک مرد جوان، او موهای بلندی دارد و بی‌رحم است. به عنوان یک پیرمرد نیز، او ریش بلند دارد.

ویژگی‌ها: شایع‌ترین وسایل همراه او عبارتند از فنجان، انگور و آجیل. او در کنار حیواناتی مانند مارها، دلفین، ببر و گاه الاغ تصویر شده است.

هفایستوس

توضیحات: هفایستوس، شوهر آفرودیت و پسر زئوس، خدای آهنگران و تمام کارگران فلزکار و همچنین سنگ‌های قیمتی است. او همچنین خدای فناوری است و

به نظر می‌رسد که بسیار ماهر است او اسلحه و زره قهرمانان یونانی مانند آخیلوس را ساخته است.

ظاهر: او به عنوان یک مرد سالخورده چکش به دست و نشسته روی یک الاغ است.

ویژگی‌ها: وسایل همراه او شامل ابزارهای آهنگری و حیوانات مقدس او شامل گاوآهن و سگ، به غیر از الاغ او است.

آپولون

توضیحات: آپولون آگاه‌ترین خدای یونانی است. او خدای موسیقی، پزشکی، سلامتی، نور، حقیقت و تیراندازی است. او با خورشید همراه است و خدای زیبایی است. او پسر زئوس و دوقلوی آرتمیس است.

ظاهر: او به عنوان یک مرد جوان قد بلند با موهای بامزه و یک فریبندگی استادانه توصیف شده است. اکثر تصاویر او را در موقعیت ایستاده نشان می‌دهند.

ویژگی‌ها: نمادهای همراه او ظرف، لیره و برگ است. حیواناتی همراه او، قوها، گاو، گوزن، روباه، مار و کلاغ هستند.

آرتمیس

شرح: او دوقلوی آپولو است. او الهه شکار، بکارت، حیات وحش و جریان داشتن است.

ظاهر: او به عنوان یک زن جوان که لباس تا زانو پوشیده توصیف شده است. او همیشه به تیر و کمان مجهز است.

ویژگی‌ها: به غیر از تیر و کمان، ویژگی‌های او شامل شکار حیوانات است. بسیاری از اوقات، او با گوزن همراه است. سایر حیوانات مرتبط با او شامل گرازهای وحشی، خرس و سگ هستند.

بیشتر بخوانید: اسطوره‌های عاشقانه در یونان باستان

آفرودیت

شرح: همسر دروغین هفایستوس و دختر زئوس می‌باشد، آفرودیت الهه عشق، شهوت، و زیبایی است.

ظاهر: او به عنوان یک زن جوان زیبا با یک موی سر زیبا توصیف شده است. او نیز طوری به تصویر کشیده شده است تا نشان دهد که لذت جنسی او نمادین است.

ویژگی‌ها: پرنده مقدسش کبوتر است. نمادهای او عبارتند از خردل، گل رز و انار.

آتنا

شرح: او الهه حکمت و جنگ است. آتنا از سر زئوس با زره بر بدنش متولد شد و نشان داد که او یک جنگجو متولد شده است. او حامی شهر آتن است.

ظاهر: او به عنوان یک زن قوی با موی بلند سر و گردنش تصویر شده است. معمولا در منظر ایستاده، یک تصویر نادر از آتنا در روی تخت سلطنتش همراه با سپر او بر روی یک سکه آتالوس وجود دارد.

ویژگی‌ها: او یک سپر و یک شمشیر در دستانش دارد و با یک جغد همراه است.

الهه‌های اولیه

خدایان اولیه یا "Protogenoi" همانطور که آن‌ها نامیده می‌شوند، موجوداتی هستند که جهان اولیه را تشکیل می‌دهند. آن‌ها گروهی از موجودات "اولین متولد شده‌ها" هستند و از آن‌ها بود که کل نسل جهان به وجود آمد. از این رو، آن‌ها نیز جاودان هستند. تصاویر چندانی از موجودیات اولیه وجود ندارد، اما آن‌ها در بخش خدایان و الهه‌های یونان نقش مهمی ایفا

اتر- سازنده اتمسفر است.

آنانکه- نشان دهنده اهمیت چیزها و اجتناب ناپذیری است.

کرونوس- خدای زمان

اربوس- خدای تاریکی و موجودات درون است.

گایا- از منظر انسان شناسی مادر زمین است.

هیرا- الهه نور است.

نیکس- خدای شب

اورانوس- ارباب آسمان است، اوری نیز روح کوه است.

فانس- نشان دهنده خدای کیهان و تولید مثل است.

پنتوس- پدر زندگی دریایی است و نسویی الهه حامی جزایر است.

تارتاروس- به جهان زیر زمین اشاره دارد. این تاریک‌ترین و کشف نشده‌ترین قسمت جهان است.

تیتان‌ها

تیتـان یا "خـدایان قـدیم" به عنـوان یک نـژاد قدرتمند از خــدایان که فرزنــدان (اغلب بعنــوان فرزنــدان) گایا و اورانــوس بودنــد، توصــیف شــدند. آن‌ها بعــدا توسط المپیک‌ها در "جنگ خــدایان" شکست خوردند. هر تیتــان دارای نمادهای خاص و ارزش است.

اطلس- تیتــانی بــود که بــرای شــکل‌گیری عــالم بر روی شانه‌هایش توسط زئوس ساخته شده بود.

اورا- تیتان نسیم است.

کرونوس، پادشاه تیتان‌ها بــود که در دســتش با یک چــرخ به تصــویر کشــیده شــده بــود که از آن بــرای پــدرش اورانوس استفاده میکرد.

هلیوس- نشان دهنده تنظیم خورشید است.

منموسین- نشان دهنده خاطره است.

اوشنوس- خدای رودخانه‌ها و آب‌های تازه است.

پرسس- نشان دهنده صلح و همچنین غرور است.

فایب- تیتان اختربین و نبوت است.

پرومتئوس- کسی است که نژاد بشر را ایجاد کرده است.

سلنه- نشان دهنده ماه است.

اســتوکس- نفــرت و شخصــیت بــدی دارد. این همچــنین نشــان دهنــده رودخانه اســتوکس است که در جهــان زیر زمین جریان دارد.

تمیس- تیتان ثبات، قانون و نظم جهان است.

غول‌ها

غول‌ها هنگامی که خـون اوسـانوس پراکنـده شـد، متولد شدند. آن‌ها موجودات عظیمی بودند که با ناهنجاری‌هـای بســـــیاری متولد شـــــده بودند. آن‌ها اغلب با دست و چشم‌های متعــدد، دم، بــال، و غــیره به تصــویر کشــیده شـده‌اند. با این حــال، همه آن‌ها جنگجو بــوده و در دست خود یک گرز دارند. آن‌ها اساسا خدایان دم دار بودند.

الکیونئـوس- در قلمـرو خـود جاودانه درنظر گرفته شـد، اما بعدا توسط هراکلس کشته شد.

آنتائوس- نیز توسط هراکلس شکست خورد و کشته شد. او به مبارزه و قتل همه کسانی که جرأت ورود به قلمرو او را داشتند، دست می‌زد.

گریون- غولی هیجان انگیز با سه بدن، شش پا، دو جفت بال و دم مار است.

اوریـون- یک غـول شـناخته شـده و یک شـکارچی خـوش تیپ بود که بعدها به ستاره‌ای تبدیل شد و توسط زئـوس در آسمان قرار گرفت.

پولیفمـــوس- غـــول عظیمی است که در اودیسه هـــومر ظاهر می‌شود. او جای اودیسه قهرمان و ســربازانش را تنها برای مـدت کوتـاهی پس از کشـتن قهرمـان حماسه می‌گیرد.

پورپریـون- حـاکم غول‌ها بـود. داسـتان‌های افسـانه‌ای نشـان می‌دهد که او قصد داشت به هـرا تجـاوز کند و به همین دلیل توسط زئوس و هراکلس کشته شد.

طلوس- غولی عظیم الجثه با یک جفت بال بود.

تتیوس- توسط آرتمیس و آپولو پس از تلاش برای تجاوز به مادر آن‌ها، کشته شد.

تیفون- یک غول بالدار با دم مـار که می‌تواند طوفـان را اداره کند. او نمی‌توانست کشته شود، زیرا جاودانه بود و بنا بر این، زنده ماند و در زنـدان‌های تارتـاروس زنـدانی شد.

به غـــیر از این چهـــار دســـته گســـترده که بخشی از اسـطوره‌های اصـلی هسـتند، مـردم نـیز دارای خـدایان مختلفی هستند که در هر فـرقه‌ای وجـود دارند و توسط مـردم مختلـف، به ویـژه در منـاطق روسـتایی، پرسـتش می‌شوند. بنابراین پـانتئون مـردم یونـانی دارای خـدایان زمینی، ارواح دریایی، خدایان آسمانی، خـدایان سـلامتی و بـــاروری و الهه‌هـــای مختلفی هســـتند که توسط کشاورزان پرستش می‌شود.

مدارک و شواهد از حضور بیگانه در قطب جنوب

پایه بیگانه در قطب جنوب فراتر از تمدن مدرن

بنا به افسانه، یک سند محرمانه نشان داد که روسیه، جنوبگان یک پایگاه بیگانه در قلب قطب جنوب کشف کرد، یک ساختمان بسیار مدرن است، که از تمدن مدرن ساخته شده است.

روسیه مرکز کنترل فضای خارج از بخش 45، گفت ویکی لیکس به تازگی یک نظامی محرمانه آمریکا، ارتش آمریکا و فایل‌های محتوا در ناوگان UFO از سال 2004 تا آغاز جنگ اعلام، این افسانهها UFO در قطب جنوب ناپدید شده‌اند و یا در نزدیکی پایه قاره، احتمالا در بستر اقیانوس منجمد جنوبی.

گزارش، 10 ژوئن، 2004 روز، تعداد زیادی از ناوگان UFO به طور ناگهانی بیش از اقیانوس قطب جنوب ظاهر شد، و پرواز می‌شده است از شمال به نزدیکی شهرستان مکزیکی از تیم گوادالاخارا هلا، فقط 1600 کیلومتر از مرز ایالات متحده است. ارتش آمریکا پرواز را به بالاترین هشدار. با این حال، قبل از ورود در مرز آمریکا، ناوگان UFO به سرعت به پایه خود را در اقیانوس قطب جنوب بازگردانده شد.

قاره قطب جنوب کشف یک پایگاه بیگانه

او گزارش داد که مردم آمریکا از ترس ناوگان اقیانوس منجمد جنوبی UFO از سال 1991 در رویداد 7.11UFO معروف مکزیک، در طول روز خورشید گرفتگی، کسانی

UFO مرمـوز به طـور ناگهـانی بیش از مکزیک به نظر می‌رسد، و حتی در سرمایه خود پرواز بیش از حد.

قابل توجه است که، هنگامی که 7.11UFO حادثه، تقریبا میلیونها نفر از شهروندان مکزیکی بودن از طریق رادیو ملی خود زندگی می‌کنند ناوگان سازمان دیـده بـان بیش از UFO مکزیکو سیتی، اما رسانه‌ها ما را به آن‌ها نشان دادن به مردم خودداری کرده‌اند.

این گـزارش نشـان می‌دهد که از سـال 2004، قطب جنوب اقیانوس UFO Jianqun به طور مداوم به بصری امد و شد زیاد پایه، رؤیت اخیر خود روز جمعه گذشـته از این کشور آمریکای جنوبی شیلی.

مناطق داخلی کشـور به قطب جنـوب بسـیار وحشـتناک، یک بـار مـردم را وارد کنید آن را دشـوار است به بـیرون آمدن دوباره

بشـقاب پرنـده‌ها بیگانه پایه UFO در قطب جنـوب، ما می‌خـواهیم به درک در بر داشت زیر پنج امتیـاز: 1، بشـقاب پرنـده‌ها UFO پایه و بیگانه قطب جنـوب "یخ رایگان دریاچه '؛ 2، بیگانگان و شهرستان فوق مدرن در مناطق داخلی کشـور از قطب جنـوب؛ 3، هیتلر و قطب جنوب "دروازه زمان '؛ 4، ایـالات متحـده بـرای پیگـیری' شهرستان آریایی" نازی‌ها در آلمان قطب زیرزمینی؛ 5، موسس ویکی لیکس جولیان آسانژ و `کور در مورد نـبرد آمریکا جنوب اقیانوس UFO Jianqun.

این نقاط روشن، کامل درک بیگانه بشـقاب پرنـده UFO مسئله پایه از اهمیت زیادی.

قاره قطب جنـوب بشـقاب پرنـده بیگانه پایه UFO و یخ رایگان دریاچه قطب جنوب به عنـوان قـاره یخ»،«سـفید قاره '،' جهان بسیار سرد شناخته شده اسـت، گفت: این قطعه از 14 میلیـون کیلومـتر مربع از زمین، تقریبا به طـور کامل با یخ پوشـیده شـده، متوسط ضـخامت یخ از 1880 مـتر، در بسـیاری از ضـخامت 4000 مـتر بخش است. آب و هوا سرد، درجه حـرارت متوسط سـالانه -25 °C، پایین‌ترین درجه حرارت از -90 °C، سن 5 تا 6 باد دمیدن.

انـرژی در اینجـا، همه از دست داده اسـت، حـالت اصـلی خود را از دست داده. قیر نفت مانند جامد را به یک نفت سـفید جامد تـیره موفق به آتش به یک مـواد غـیر قابل احتراق. جنوبگان مناطق داخلی کشور بسـیار وحشـتناک است، یک بار مردم را وارد کنید آن را سخت به است.

مـاهواره روسی در سـال 1998 در قلب منطقه از پنج میلیـون کیلومـتر مربع از قطب جنـوب ایـالات متحـده و همچنین یک 'شهرستان'!

ساختمان شهرستان منحصر به فرد: احاطه شـده توسط یک لایه از استراتوسـفر نـامرئی مـانع، خانه‌هـای گنبد بزرگ، عرض جاده‌ها، درختان، توسط بهار گـرم با وجـود بیابـان احاطـه، بـرف، درجه حـرارت -65 °C با توجه به ماهواره ایالات متحده است. انـدازه گـیری شهرسـتان با تولید انرژی هسته‌ای مشابه برای ساکنان.

مردم بپرسید: کدام کشور در جهان امروز در این -65 °C از بیابان سفید ساخته شده است در یک شهرستان؟

به گفته دانشـــمندان ناسا به این تشـــخیص این منـــاطق داخلی کشور از قطب جنـوب تا سـطح شهرسـتان فـوق مـــدرن، انســـان زمین ســـاخته نشـــده، چـــرا که مـــردم می‌خواهند برای ورود به منـاطق داخلی کشـور از قطب جنـوب، آن را قـادر به مقابله با اول تا بر روی برف‌هـای قطب جنـوب وحشـتناک ظهـور است 'درگذشت «مـرده مردم روشن خواهد شد، هواپیما و وسایل نقلیه صوفس (جاده) گرد هم آوردن افراد به دام اندازد.

قادر به مقابله با ظهـور ناگهـانی در بـرف قطب جنـوب دیده اشعه مرگ وحشتناک

در ســال 1975، ایســتگاه تحقیقــاتی قطب جنــوب به آمریکا یک هلیکوپـــتر به منـــاطق داخلی کشـــور از قطب جنـوب دانشـمندان پتفاینـدر، به طـور ناگهـانی فـوت در طول پرواز، بلافاصـله توسط هـرج و مـرج احاطه مواجه می‌شـــــوند، این هواپیما جهت از دست داده، ســـــقوط هواپیمـا؛ به همین تـرتیب، سـوار درشـکه بـرف پرسـنل، بلکه به دلیل از دست دادن جهت و سرگردان تصادفی، با هم با ماشین حمل مرد افتاد به یک کوه یخ اسلات بـزرگ یخ.

دانشمندان ایسـتگاه تحقیقـات در قطب جنـوب روسـیه، اســترالیا و کشــورهای دیگــر، بارها و بارها نشــان داده است که پرواز به مناطق داخلی کشـور به قطب جنـوب، به خصوص در سـال 1979، یک روز 21:00، یک سـیگار برگ به شکل دراز UFO UFO، پرواز به قطب جنوب در مناطق داخلی کشور، در عبور از اتحاد جمـاهیر شـوروی وقتی ایستگاه تحقیقات در قطب جنوب، بیش از چهار یا

پنج دقیقه قبل از پـــــرواز به دور، مانند در مشـــــاهدات میدانی ماند.

قاره قطب جنوب شهرستان مرموز در ســیاره‌ای توسط مردان ساخته شده است

پس از ردیابی ایستگاه تحقیقاتی رادار، بشقاب پرنـده‌ها جهت پـرواز است در شهرســتان مرمـوز بلند. بنـابراین، بســیاری از دانشــمندان بر این باورند که در شهرســتان مرمــوز در قطب جنــوب در این ســیاره توسط مــردان ســاخته شــده است. اگر پیشــرفته‌تر از هــوش انســان بیولوژیکی زمین ساخت و ســاز، این احتمـال وجـود دارد به ادامه به یک دژ UFO آلوده است.

ماهواره روسی در مناطق داخلی کشـور از قطب جنـوب ایــالات متحــده و یک دریاچه آب شــیرین بــزرگ، دریاچه انتاریو و اندازه مشابه (بیش از 70،000 کیلومتر مربع). این دریاچه آب شیرین در مجاورت درجه حرارت بـالاتر از هر جای دیگری اســت، کشف بـرای انطبـاق با موجـودات زنده است.

به این دلیل، دو کارشناس آمریکایی معتقدند که منــاطق داخلی کشور از قطب جنوب امروز هنوز هم زنــده بماند ناپدید شدن مرموز از مایا، آن‌ها علم فـوق العـاده دوران و فن آوری، ساخته شده در قلب شهرسـتان مرمـوز نـیز توسط مایا ساخته شده نگه دارید.

همه در قطب جنوب یک مه کفن که در آن مردم به طـور کلی، این پدیده‌های فوق طبیعی، و به معنای فوق العاده متمدن، ما واقعا نمی‌تواند به نظریه‌هـای علمی موجـود، که ما فقط به آرامی می‌تواند تحقیق توضـــــیح، به امید

پیدا کردن سـرنخ‌های بیشـتری بـرای شکسـتن رمز و راز حل نشده است.

موجودات هیولا و افسانه‌ای مصر

در کـــانون مصـــری، اغلب دشـــوار است که هیولاها و موجودات افسانه‌ای را از خدایان خود جدا سـازند- بـرای مثال، چگونه الهه گربه باستت یا Anubis خـدای شـاکله را طبقه بندی کنید؟ با این حـال، بـرخی از ارقـام وجـود دارد که کاملا به سطح خدایان واقعی نرسیده‌اند، بلکه به عنوان نمادهای قـدرت (یا بی‌رحمی) یا ارقـام به عنـوان هشدار بـرای کودکـان خردمند مطـرح می‌شـود. در زیـر، شما هشت مهم‌ترین هیـولا و موجـودات افسـانه‌ای مصر باستان را از امتداد کیمورای کروکودیل به کـبرائی که به نام Uraeus شناخته می‌شود کشف خواهید کرد.

Ammit، یک کیمـورای اسـاطیری که از سر یک تمسـاح، پیشانی شیر و اندامهای عقب یک گرگ اسـت، شخصـیت شکارچیان خوردن انسـان است که از مصـریان باسـتانی ترسـید. با توجه به افسـانه‌ای که پس از مـرگ یک مـرد، انبیاس خدای مصر قلب مـرده را در مقیـاس علیه یک پر از مات، الهه حقیقت، وزن کرد. اگر قلب مورد نیاز بـود، آن را توسط Ammit می‌خـورد، و نفس فـرد می‌شـود برای ابدیت به بی‌نهایت آتشـین. امت با بسـیاری از دیگر هیولاهای مصری در این فهرست هم ارتباط داشته است (یا حتی با آن مخلوط شده است) با خدایان گمراه کننـده گونـاگون، از جمله Tarewet، الهه مسـیح و زایمـان، و Bes، محافظ قلب.

دشـمن قهرمـان Ma'at (الهه حقیقت اشـاره شـده در اسلاید قبلی)، Apep یک مـار اسـطوره غـول پیکر است که به مـدت 50 پا از سر تا دم کشـیده شـده است. (به

اندازه کافی به اندازه کـافی، ما اکنـون شـواهد فسـیلی داریم که بـرخی از مارهـای واقعی مانند Titanoboa از آمریکای جنـوبی در واقع این انـدازه‌های غـول پیکر را به دست آورده‌اند!) با توجه به افســـانه‌ها، هر روز صـــبح، فقط در زیر افق قرار گرفت و تنها پس از شکست دادن دشمنش، نور او را می‌دید. به علاوه، حرکـات زیرزمیـنی Apep باعث ایجاد زلزله شد، و برخوردهای خشونت آمیز آن با Set، خـــدای صـــحرا، بـــاعث ایجـــاد رعد و بـــرق وحشتناک شد.

منبع باستانی اسطوره ققنوس- حداقل بر اساس برخی از مقامات- Bennu خداوند پرنده شناخته شده از Ra، و همچـــنین روح animating است که ایجـــاد خلق (در یک داســـتان، Bennu بر روی آب‌هـــای اولیه از نـــو، پـــدر از خـدایان مصـری) بنو همچـنین بـرای موضـوع بعد از تولد بیشـــتر اهمیت می‌داد و به همین دلیل مـــورخ تـــاریخی یونان به عنوان ققنوس، که هر سال در 500 سـال قبل از میلاد به عنـوان یک پرنـده قرمز و طلای غـول آسا که هر روز به زودی متولد شـــد، مانند روز آفتـــاب. (بعـــدا جزئیـــات بیشـــتر در مـــورد ققنـــوس اســـطوره ای، مانند تخـــریب دوره‌ای آن با آتش، خیلی زود اضـــافه شـــد، اما برخی از گمانه زنی‌ها این است که حتی کلمه "ققنوس" فساد دور از "بنو" است)

کمی شبیه صلیب بین پری دریایی کوچک است. النظـادة النظـاة، آیینه اسـطوره یونـانی و دخـتر خزنـده از فیلم "حلقه"، نسبتا جدیدی با مقیـاس 5،000 سـاله اسـاطیر مصری دارد. فقط در طی قرن گذشـته، ظـاهرا داسـتان در مصر روستایی در مـورد یک صـدای زیبا که به نـام، به

مـــردان راه می‌رفت و از ســـاحل نیل شـــروع می‌شـــد، گـــردش می‌کـــرد. ناامید به نگـــاهی به این موجـــود جـــالب توجه، قربانی محکوم به آب نزدیکتر و نزدیکـــتر می‌شـــود، تا زمـــانی که در می‌رود (یا در حـــال کشـــیدن) و غـــرق می‌شـــود. العـــددحا اغلب به عنـــوان یک جنس کلاســـیک مطـــرح می‌شـــود که (بـــرخلاف ســـایر اشخاصی که در این لیست قـــرار دارد) او را به مســـلمان تـــرجیح می‌دهد تا پانتئون کلاسیک مصر.

ریشه‌های نهـــایی گـــریفین در رمز و راز قـــرار می‌گیرنـــد، اما ما می‌دانیم که این جـــانور ترســـناک در متـــون ایـــرانی باستان و مصر باســـتان ذکر شـــده است. با این حـــال، یک کیمـــور دیگر مانند آمیت، گـــریفین ســـر، بـــال و طلهـــای از یک عقاب را روی بدن شـــیر میچرخاند. از آن‌جا که هر دو عقابها و شـــیرها شـــکارچی هســـتند، روشن است که گـــریفین به عنـــوان نمـــادی از جنگ خـــدمت کـــرده است و همچـــنین دو برابر (و سه برابر) وظیفه‌ای به عنـــوان پادشـــاه تمـــام هیولاها اســـطوره‌ای و نگهبـــان معتـــبر از گنجینه‌هـــای بی‌ارزش است. بر اســـاس فـــرض این که تکامل به اندازه‌ی موجودات افسانه‌ای به همان اندازه که مربوط به ساخته شده از گوشت و خون اســـت، گـــریفین باید یکی از بهـــترین هیولاهـــای ســـازگار در پـــانتئون مصر باشد، اما بعد از 5،000 سال،!

Serpopard یک نمونه غـــیر معمـــول از یک موجـــود اســـطوره‌ای است که هیچ نـــامی از پرونـــده‌های تـــاریخی ارائه نشـــده است: همه ما می‌دانیم این است که تصـــاویر موجودات با بدن پلنگ و سر مـــار که با تـــزئین زیـــور آلات مختلف مصـــری و زمـــانی که به معنـــای قابل قبـــول خـــود

می‌رسـد، یک حـدس کلاسیستیست به خـوبی به عنـوان دیگر است. یکی از نظریه‌ها این است که Serpopards نشـان دهنـده هـرج و مـرج و بربـریت است که در دوران قبل از سـلطنت (بیش از 5000 سـال پیش) فراتر از مرزهـای مصر قـرار گرفته اسـت، اما از آنجاییکه این شیمرها در هنر بین النهرین از همـان زمـان، در جفت با گردن متصل شـده، آن‌ها همچـنین ممکن است به عنـوان نماد حیاتی و یا مردانگی خدمت کرده باشند.

اسـفناکس‌ها به طـور انحصـاری مصـری‌ها نیسـتند. این حیوانات سرشار از بدن انسان و بزرگی به عنـوان ترکیه و یونـان کشف شـده‌اند، اما اسـفناکس بـزرگ گـیزا در مصـر، معروف‌تـرین عضو این نـژاد است. دو تفـاوت اساسی بین اسفنکسهای مصری و انواع یونانی و تـرکی وجـود دارد: سـابق هرگز سر یک مـرد را میبینند و به عنوان ناهماهنگ و خشن و نامنظم توصیف میشـوند، در حـالی که اغلب زنـان هسـتند و دارای حـالت نـامطلوب هستند. به غـیر از این، هرچنـد، همه اسـپینکس‌ها تقریبا یکسـان عمل می‌کنند: به طـرز حـیرت آوری گنجینه‌ها (یا مخـازن عقلانیت) را محـافظت می‌کنند و به مسـافرین اجـازه نمی‌دهند مگر این‌که بتوانند معما هوشـمندانه را حل کنند.

با عجله مـار عظیم آشـنا شـوید، Uraeus کـبرا پـرورش است که نماد عظمت فراعنه مصر است. منشاء این رقم به دوران پیش از تـاریخ مصر بـازمیگردد- در دوران پیش از سـلطنت، اورائـوس با الهه وادیت، که در حـال حاضر مبهم اسـت، که بر بـاروری دلتا نیل و پـایین آمـدن مصر فرمانروایی می‌کرد، مرتبط بود. (تقریبا در همان زمـان،

یک تـابع مشـابهی در مصر بـالای مصر توسط الهه حـتی بیشتر مبهم Nekhbet اجـرا شد که اغلب به عنـوان یک گرگ سفید دیده می‌شد). هنگـامی که مصر بـالا و پـایین در حدود 3000 سال قبل از میلاد متحد شدند، تصاویری از اورائــوس و نکبت به صــورت دیپلماتیک در سر لبــاس خــانم ســلطنتی گنجانــده شــده و در دادگــاه فرعــون به عنوان «دو خانم» شناخته شده بودند.

نگاهی به آسمان نیلگون از دیدگاه قرآن

قرآن در موارد زیادی به آسـمان قسم یـاد کـرده و آن را از بزرگ‌تـرین مخلوقـات خداوند دانسـته اسـت، حـتی بزرگ‌تر از آفرینش انسـان، آن قـدر بـزرگ که کفـار هم کسی به جز خـدای عزیز و دانا را قـادر بر آفـرینش آن نمی‌داننـد؛ خـدایی که نه از روی عبث، بلکه با هـدفی خاص و بدون خستگی این کار را انجام داده است.

این کتاب آسمانی، آسمان را همچون سقفی می‌داند که با سـتارگان و شـهاب‌ها تـزیین شـده، هیچ گونه خلل و شکافی در آن وجود ندارد، آفرینش آن را نشـانه و آیه‌ای بر وجـود خداوند دانسـته و تفکر در آن را علامت ایمـان می‌شمارد.

قرآن، آسمان، کرات و اجـرام آسـمانی آن را سـاختمانی می‌داند که مصـالح اولیه اش مـوادی دود مانند بـوده که مانند سـقف بـدون سـتونی قابل رؤیت بر روی زمین برافراشته شده اسـت، اما چـرا این سـقف با عظمت که ستونی برای آن دیده نمی‌شود، بر زمین سقوط نمی‌کند و فرو نمی‌ریزد؟ آیات 25 سوره روم و 41 سوره فاطر بیـانگر این است که به پا داشـتن آسـمان‌ها به اذن و امر خداوند است که آن را از ریزش و نابودی حفظ می‌نماید. [1]

اسرار علمی جاذبه عمومی و برخی اجرام آسمانی

صـفحة نیلگـون آسـمان با همه شـگفتی‌ها، سـتاره‌ها وکهکشـان‌هایش و آن همه جمـال، زیبـایی و شـکوه همواره مورد توجه انسان در هر دوره و زمانی بـوده، به

نحـوی که نظریـات گونـاگونی در مـورد آن ابـراز کـرده است. زمـانی نظریه‌هـای ذیمقـراطیس، فیثـاغورث و بطلمیوس در این زمینه نظر دانشمندان را به خـود جلب کرده بـود، تا این‌که کپرنیک لهسـتانی، مرکـزیت زمین را تکذیب کرد. کپلرآلمانی ثابت کرد، هر سیاره‌ای در گردش خـود به دور خورشـید یک مـدار بیضی شـکل را طی می‌کند. گالیله ایتالیـایی با اخـتراع دوربین، سـتارگان نامرئی بسیاری کشف کرد. نیوتن با کشف قـانون جاذبة عمومی ثابت نمود که بر خلاف پندار بطلمیوس که تصور می‌کـرد سـتارگان مانند میخ بر پیکر آسـمان کوبیـده شده‌اند و جای ثابتی دارند، میلیون‌ها کهکشـان، سـحابی و منظومة شمسی در فضا معلقند. قانون جاذبه عمومی و نـیروی گریز از مرکـز، توسط نیـوتن ارائه شد که بر سرتاسر جهـان آفـرینش از کـرات و کهکشـان‌ها تا کـوچک‌ترین ذره حکم فرماست. بر طبق قـانون جاذبه عمـومی کلیه اجسـام همـدیگر را جـذب می‌کنند و این کشش به دو عامل بسـتگی دارد، یکی جـرم و دیگـری فاصله. نیروی جاذبه با مجذور فاصـله، نسـبت عکس و با حاصل ضرب جرم دو جسم، نسبت مستقیم دارد.

قـانون نـیروی گریز از مرکز مـوجب برقـراری تعـادل در میان اجسام می‌شود. بر طبق این قانون، وقتی جسـمی بر گـرد مرکـزی حـرکت می‌کنـد، کششی در آن به وجـود می‌آید که می‌خواهد از آن مرکز دور شـود، مانند آتش گردانه‌ای که در حال چرخیدن است. نیوتن با تـرکیب این دو نـیرو، حـرکت زمین و میلیون‌ها اجـرام آسـمانی در مدارهای خود و نیز گـرد یکـدیگر را توجیه کـرد و به علت عـدم برخـورد و سـقوط آن‌ها پی بـرد. آیا ممکن است

نیروی دیگـری در این امر دخیل باشد که بشر تا کنـون به وجود آن پی نبرده است؟

قــران مجید حــدود ده قــرن قبل از نیــوتن این حقیقت علمی را به زبـــانی که بـــرای همه قابل فهم باشـــد، به زیبایی بیان کرده است. در آیه 2 سـوره رعد خـدا همـان است که آسمان‌ها را بـدون سـتون‌هایی که شـما ببینیـد، برافراشت و در آیه 10 سـوره لقمـان خـدا آسـمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آن‌ها را ببینید، آفرید بیـان فرمـوده است.[2]

تسخیر خورشید مشعل فروزان آسمان

خورشید نخستین کرة آسمانی است که در آغـاز پیـدایش تمدن، توجه خاکیان را به خود جلب نموده است. این کره فروزان منبع اسـرار آمـیزی است که شـگفتی‌های آن در فکر انســان نمی‌گنجد. اکنــون به بــرخی از اســرار این مشعل فروزان می‌پردازیم:

خورشــید در مقایسه با بیلیون‌ها ســتاره کهکشــان مــا، سـتاره‌ای متوسط به شـمار می‌رود. روشـنی ظـاهری و انــدازه ظــاهری آن فقط معلــول نــزدیکی آن به زمین است. فاصله خورشـید از زمین6 /149میلیـون کیلومـتر است. این فاصله در دی ماه بیش از 5 میلیـون کیلومـتر کمتر از تیر ماه است[3] و نور خورشید در مدت 8 دقیقه این فاصله را طی می‌کند تا به زمین برسد، در حــالی که سایر ستارگان به قدری از ما دورند که نور آن‌ها سـال‌ها طول می‌کشد تا به ما برسد.[4]ـ خورشید تنها سـتاره‌ای است که می‌توان قرص آن را به راحـتی و به طـور دقیق تفکیک کرد. از آن‌جا که فاصـلة زمین تا خورشـید معلـوم

است، با اندازه گیری قطر زاویه‌ای آن؛ یعنی 30 دقیقة قوسی، شعاع آن را 7 * 10^5 کیلومتراست (گرچه فاصلة بسیاری دیگر از ستارگان نیز قابل اندازه گیری است، اما اندازة قطر زاویه‌ای آن‌ها کوچک و حتی بسیار پایین‌تر از توان تفکیک تلسکوپ‌هاست) [5] و قطر خورشید بیش از یک صد برابر قطر زمین (قطر زمین 12756کیلومتر) است. همانطور که گفته شد، خورشید در مقایسه با ستارگان دیگر از حیث اندازه، ستاره‌ای متوسط است. ستارگان بسیار کوچک قطرهایی در حدود 6000 کیلومتر دارند و قطر ستارگان بزرگ در حدود 3000 برابر قطر خورشید است. با دانستن قطر خورشید، حجم آن را می‌توان تعیین کرد. حجم خورشید 1250000 برابر حجم زمین و جرمش 2*10^30کیلوگرم است. [6] در حدود 90 درصد خورشید از گاز هیدروژن، نزدیک به 9 درصد آن را گاز هلیم و یک درصد آن را آلومینیم، کربن، مس، طلا، نیکل، آهن، سدیم و ده‌ها عنصر دیگر ساخته شده است که تمام این عناصر به صورت گاز می‌باشند. خورشید ستاره‌ای به رنگ زرد مایل به نارنجی است که در سطح آن، دما در حدود 6000 درجه است؛ بنابراین، خورشید ستاره‌ای است که دمای متوسط دارد. اختر شناسان تا کنون نتوانسته‌اند دمای مرکز خورشید را اندازه گیری کنند، ولی تخمین می‌زنند که نزدیک به هشت میلیون درجه باشد. [7]

منبع توانمندی که سبب تولید انرژی بسیار زیاد و بالا نگهداشتن دمای خورشید و سایر ستارگان است، همجوشی هسته‌ای است که از همجوشی چهار هستة اتم هیدروژن (پروتون) و یک هستة اتم هلیم به وجود می‌آید. انجام یافتن این واکنش به دمای مرکز ستاره

بستگی دارد. اگر دما کمتر از چند میلیون درجه باشد، همجوشی روی نمی‌دهد. در دماهایی بین 5 تا 15میلیون درجه، همجوشی به صورتی که چرخة پروتون- پروتون نامیده می‌شود، انجام می‌گیرد:

1) نوترینو + پوزیترون + هیدروژن سنگین (دوترون)® پروتون + پروتون

2) پرتوگاما + هلیم سبک ® دوترون + پروتون

3) پرتوگاما + هلیم معمولی ® هلیم سبک + هلیم سبک

در دماهای بالاتر، فرایند مهم دیگری روی می‌دهد که به چرخة کربن مشهور است:

1) پرتوگاما + نیتروژن13 ® پروتون + کربن 12

2) نوترینو + پوزیترون + کربن 13 ® نیتروژن 13

3) پرتوگاما + نیتروژن 14 ®پروتون + کربن 13

4) پرتوگاما + اکسیژن 15® پروتون + نیتروژن 14

5) نوترینو + پوزیترون + نیتروژن 15 ® اکسیژن 15

6) هلیم + کربن 12®پروتون + نیتروژن 15

در هر دو حالت، تغییر کلی این است که از چهارپروتون (هیدروژن) یک هسته هلیم تشکیل می‌گردد. هستة هلیم شامل دو پروتون و دو نوترون است که با هم پیوندی محکم دارند. در این تبدیل، دو تغییر از اهمیت اصلی برخوردارند: نخست دو پروتون باید بار مثبت خود را از دست بدهند تا به نوترون تبدیل شوند و آنگاه انرژی هنگفتی آزاد شود. نکته اخیر آن چیزی است که به

مسـأله تولید انـرژی در سـتارگان پاسخ می‌گوید. مقـدار انرژی که هر بار از تبدیل چهـار اتم هیـدروژن به یک اتم هلیم به دست می‌آید، در مقایسه با مادة از دست رفتــه، بسیار زیاد است. جرم هستة هیدروژن 24-10*67 /1 گرم است؛ بنابراین، جرم حاصل از ترکیب چهار پروتــون 24-10*694/6 گـرم خواهد بـود. از سـوی دیگر جـرم هسـته هلیم 24-10*644/6 گـرم اسـت؛ پس اختلاف بین این دو جـرم تنها 24-10*5% گـرم است که در چرخه پروتــون-پروتون به انرژی تبدیل می‌شود؛ بنـابراین با اسـتفاده از فرمول E=mc2 در می‌یابیم، انرژی تولید شده در شکل گـیری هر هسـتة هلیم 5 -10*5/4 ارگ اسـت؛ یعـنی در شکل گیری یک گرم هلیم 1019 ارگ انرژی آزاد می‌شود که معادل حـدود 250000 کیلـوات سـاعت انـرژی است. میزان کل انرژی تابشی خورشید حدود 33 *104 ارگ در ثانیه است؛ چون در شکل گیری هر گرم هلیم 1019 ارگ انرژی تولید می‌شود و به طور تقریبی یک صدم جرم اتم هلیم به انـرژی تبـدیل می‌گـردد؛ بنـابراین آهنگ کـاهش جرم خورشید 12 10*ـ 4 گرم در ثانیه یا حدود 2 هزار تن در ثانیه است.

این فرایند انرژی نمی‌تواند به طور نامحـدود ادامه یابـد، ولی به آسانی می‌توان دریافت که حتی کاهش جرم و با آهنگ چند هــزار تن در ثانیه می‌توانــد، زمــان بســیار طـولانی در خورشـید تـداوم داشـته باشد. جـرم کنـونی خورشید 33 10*4 گرم است. اگر جرم خورشید با آهنگ 1012 *ـ 4 گـرم در ثانیه کـاهش یابد و حـدود یک درصد جـرم کلی آن در این فرایند به انـرژی تبـدیل شـود، عمر مــورد انتظــار خورشــید 1018 *ـ 5 ثانیه یا حــدود 150میلیـارد سـال است. محاسـبة فراینـدهای جـاری در

مرکز خورشید که دمای بسیار زیاد دارد، انجام می‌گـیرد؛ بنابراین، در بخش‌های بیرونی ستاره، دما هرگز به چنـان مقداری صعود نمی‌کند که این تبدیل صورت بگیرد و تنها هسته مرکزی ستاره در اثر فرایندهای هسـته‌ای به هلیم تبـدیل می‌شـود. از این رو عمر واقعی خورشـید حـدود 10میلیارد سال تخمین زده می‌شود.

در نیمهٔ دوم این دوره، نـورانیت خورشـید و حجم آن به آرامی و به طـور نامحسـوس افـزایش می‌یابد. بیشـتر شدن نورانیت، افزایش اندازه خورشید را جبران می‌کند، به طوری که دمای خورشید به طور تقریبی معادل دمای فعلی باقی می‌ماند. در مـدت حـدود 5/4 میلیـارد سـال، درخشندگی خورشید حدود 50 درصد و قطر آن حدود 25 درصد بزرگ‌تر از مقادیر فعلی می‌شود. در همین زمـان، مرکز خورشـید همه هیـدروژن خـود را مصـرف می‌کند و تمام آن توسط واکنش‌های گرما هسته‌ای به هلیم تبـدیل می‌شـود. آنچه در مرکز وجـود دارد، به طـور کامل هلیم است. میلیاردها سال بعد از این مرحله، انـدازه خورشـید بزرگ‌تر می‌شـود و هنگـامی که سن آن به 10/3میلیـارد سـال می‌رسـد، 5/2برابر بزرگ‌تر از انـدازه کنـونی می‌شود[8]، دمای سـطح آن به آرامی کـاهش می‌یابد و رنگ آن از زرد به نـارنجی و سـپس قرمز تغیـیر خواهد کـرد. آنگـاه تمـام پدیـده‌های جـوی به طـور عمیقی تحت تأثیر قرار خواهند گرفت. اما آیا زمین سـرد خواهد شـد؟ نـه، بلکه مـاجرا به طـور کامل بر عکس خواهد بـود. افـزایش مسـاحت، کـاهش دما را جـبران خواهد کـرد و نورانیت خورشـید به آرامی به طـور محسوسی افـزایش می‌یابد و مقدار اشـعه‌ای که از خورشـید به زمین خواهد رسـید، به طـول احتمـالی هـزار برابر خواهد شد. با

افـزایش دمـا، یخ‌هـای قطـبی ذوب و اقیانوس‌ها تبخـیر خواهند شد. لایه‌های ضخیمی از ابر برای مدتی خورشـید را پنهـــــان می‌کنند و این ابرها تقابل اقلیمی میـــــان قطب‌ها و خط استوار را تا حدود زیــادی از بین می‌برند. سپس جو زمین تبخیر می‌شود و به فضا می‌رود، آسـمان روشن می‌شـود و گیاهـانی که بر اثر حـرارت این قـرص سرخ عظیم خشک شده‌اند، ناگهـان شـعله ور می‌شـوند. شعله‌های پایان ناپذیر آتش، با استفاده از اکسیژن باقی مانده، همة مواد موجود بر سطح زمین را می‌ســوزانند و زمین به صورت خاکستری سوخته و سیاه در خواهد آمد. [9]

حرکت‌های خورشید

خورشید به سوی قرارگاه ویـژة خـود روان است. تقـدیر آن عزیز دانا این است.[10]

قـرآن در آیـات متعـددی به حرکت‌هـای خورشـید اشـاره کرده است که برخی صـاحب نظـران این آیـات را اعجـاز علمی قــرآن دانســته انــد؛ زیــرا به حرکت‌هــای مختلف خورشید اشاره دارد که بر خلاف تصورات رایج در محافل علمی عصر نـــزول بـــوده است و قرن‌ها بعـــد، اخـــتر شناســـانی چـــون کوپرنیک (1544م)، کپلر(1650م) و گالیله معتقد بودند که خورشید ثابت است. [11]

اما در ســال‌های بعد کشف شد که خورشـــید نـــیز دارای حـرکت است که با پیشـرفت علم چند نـوع حـرکت بـرای خورشید در نظر گرفته‌اند.

حرکت وضعی: خورشید با سرعت زاویه‌ای ثابتی بر گــرد محورش نمی‌چرخد. نقطه‌ای که بر استوا قــرار دارد، یک

دوران کامل را در مدت 25 روز انجام می‌دهد، در حالی که برای نقطه‌ای در 60 درجه‌ای شمال یا جنوب استوا، یک دوران کامل 31 روز طول می‌کشد.[12]

حرکت انتقالی: خورشید در مرکز یک چرخ و فلک غول پیکر قرار گرفته است. دور تا دور آن نه سیاره همراه با اقمارشان در حرکتند. در این گردونه بزرگ ستاره‌های دنباله دار، سیارک‌ها و شهاب سنگ‌ها نیز وجود دارند که با هم منظومه شمسی را تشکیل می‌دهند.[1] مرکز بودن خورشید مانع از آن نیست که خود نیز با تمام اعضای خانوادة نه گانة خویش (مشتری، زحل، اورانوس، زمین، زهره، نپتون، مریخ، پلوتون، عطارد) دارای حرکت انتقالی با سرعت 5/19 کیلومتر در هر ثانیه باشد. طبق تحقیقات دانشمندان منظومة شمسی ما با سرعت مزبور به سوی شمال در حرکت است و در مدت یک سال 615 میلیون کیلومتر از مکانی که امروز قرار دارد، دور می‌شود.[14] اما چرا سیارات به جای آن که به دور خورشید بچرخند، در یک مسیر مستقیم حرکت نمی‌کنند؟ علت آن جاذبه، می‌باشد که هر شیء در کهکشان، دیگر اشیاء را به خود جذب می‌کند. خورشید با نیروی عظیمی تمام سیارات را در یک مسیر دایره‌ای شکل به سمت خود می‌کشد. حال اگر خورشید در فضا وجود نداشت، زمین و دیگر سیارات هر کدام با سرعت خود در فضا غوطه ور بودند، برای مثال زمین با سرعت 66600 مایل در ساعت حرکت می‌کرد. این نوع حرکت در مسیر مستقیم به وسیله یک کشش درونی از سوی جاذبه خورشیدی، تنظیم می‌گردد. در نتیجه زمین و دیگر سیارات به دور خورشید حرکت می‌کنند.[15] حرکت‌های خورشید را به این گونه می‌توان دسته بندی کرد:

حرکت وضعی آن به دور خودش.

حرکت طولی آن همراه منظومة شمسی به سوی نقطة مشخصی از آسمان.

حرکت دورانی آن همراه مجموعه کهکشانی که جزئی از آن است. همچنین حرکات ظاهری (حرکت یومی و حرکت سالیانه) و حرکت واقعی. خورشید، در حرکت یومی و ظاهری کره آسمان شرکت دارد و در نیم کرة ما از مشرق طلوع می‌کند، در طرف جنوب از نصف النهار محل می‌گذرد و در مغرب غروب می‌کند که عبور آن از نصف النهار، ظهر حقیقی را مشخص می‌سازد. خورشیدحرکت (ظاهری) سالیانه‌ای نیز به دور زمین دارد که هر روز آن را قریب یک درجه از مغرب به طرف مشرق می‌برد. در این حرکت، خورشید سالی یک بار از مقابل برج‌ها می‌گذرد. مدار این حرکت، در صفحه دایرة البروج واقع است. این حرکت، در تاریخ نجوم اهمیت فراوانی داشته است و اعتدالین، انقلاب و میل کلی مربوط به آن و سال شمسی مبتنی بر آن است.[16]

علاوه بر این حرکت ظاهری، حرکت دورانی کهکشان، خورشید را با سرعت حدود یک میلیون و صد و سی هزار کیلومتر در ساعت در فضا می‌گرداند، اما در داخل کهکشان نیز خورشید ثابت نیست؛ بلکه با سرعتی قریب هفتاد و دو هزار و چهارصد کیلومتر در ساعت، به جانب صورت فلکی حرکت می‌کند.

آیه 8 سوره یس به وضوح حرکت خورشید به طور مستمر را بیان می‌کند، اما منظور از این حرکت چیست؟ مفسران بحث‌های فراوانی دارند: گروهی، آن را، اشاره

به حرکت ظـاهری خورشـید بر گـرد زمین می‌دانند و این حرکت تا پایان جهان که در حقیقت قرارگـاه خورشـید و پایان عمر آن است، ادامه دارد. برخی دیگر آن را اشاره، به میل خورشید در تا بستان و زمستان به سوی شمال و جنوب زمین، دانسته‌اند. البته تمام این حرکـات، در واقع ناشی از حرکت زمین و تمایل محور آن نسـبت به سـطح مـدارش می‌باشـد، هر چند در ظـاهر و به حسب حس، مربـوط به حـرکت خورشـید است. بعضی دیگـر، آن را به حرکت وضعی کره خورشید دانسـته انـد؛ زیـرا مطالعـات دانشمندان به طور قطع ثـابت کـرده که خورشـید به دور خود گردش می‌کند. آخرین و جدیدترین تفسیر، بـرای آیه فوق همـان است که اخـیراً دانشـمندان کشف کرده‌اند و آن حـرکت خورشـید، با مجموعه شمسی در وسط کهکشـان مـا، به سـوی یک سـمت معین و سـتارة دور دسـتی که آن را سـتارة وگ نامیده‌انـد، می‌باشد. به هر حـال حـرکت دادن این کـره عظیم در فضـای بی‌کـران از هیچ کس میسر نیست، جز خداوندی که قـدرت و دانشش بی‌انتهاست. [17]

خورشید نه تنها حرکت می‌کند، بلکه جریـان درونی دارد؛ یعـنی زیـرو رو می‌شـود. در هسـته، خورشـید بر اثر همجوشی هسته‌های اتم‌های هیـدروژن و تبـدیل آن‌ها به اتم هلیم، سطح خورشید در هر دو سـاعت و چهل دقیقه با سرعت شش کیلومتر به داخل و خـارج می‌رود و قطر آن ده کیلومتر تغییر می‌کند. این تپش خورشـید است که در اثر میدان‌های مغناطیسی اطراف لک‌های خورشیدی[18]. به وجود می‌آید و سرعت 16/000/000 کیلومتر در ساعت از خورشـید فـوران می‌کند و به سـرعت خـاموش می‌شود. [19]

تغییر دما از درون به طرف بیرون ستاره، چنان زیاد است که تابش نمی‌تواند، انرژی را چنان سریع انتقال دهد تا ستاره در آرایشی پایدار باقی بماند. در چنین لایه‌هایی جریان‌های همرفتی آغاز می‌شوند و انتقال انرژی از بخش درونی این لایه به بخش بیرونی، اساساً به طریق همرفتی صورت می‌گیرد. در جریان همرفتی، ماده داغ از ته به بالای آن منتقل می‌شود و ماده سردتر بالا را به پایین می‌فشارد تا دوباره گرم شود. لایه‌های بیرونی خورشید (لایه‌هایی که درست در زیر سطح آن قرار دارند) در تعادل هم رفتی هستند و مشاهدة سلول‌های همرفتی در روی سطح خورشید امکان پذیر است. زمان دور زدن و برگشتن یک سلول همرفتی حدود 5 دقیقه است؛ یعنی یک حباب گازی 5 دقیقه طول می‌کشد تا از انتهای منطقه هم رفتی به بالا آید. حباب پس از سرد شدن دوباره به انتهای منطقه همرفتی بر می‌گردد. [20]ـ که این خود دلالت بر جریان و حرکت درونی خورشید و سایر ستارگان است.

نور خورشید لطیف‌ترین و پربرکت‌ترین انرژی در جهان مادی است، نه تنها منبع روشنایی و انرژی زندگی ما، بلکه هر حرکت و جنبشی، حتی در اعماق دریا به وجود این منبع عظیم انرژی بستگی دارد. از سوی دیگر گرمای خورشید سبب تبخیر آب‌های سطح زمین می‌شود که بدین طریق ابر به وجود می‌آید و اختلاف دمای ایجاد شده از گرمای خورشید سبب وزش باد، تلقیح گیاهان، جابه جایی ابرها که مبدأ نزول باران، برف و... می‌شود. اشعة فرابنفش نور خورشید نقش بهداشتی و درمانی فوق العاده مهمی در زندگی و حیات دارد و....

تسخیر ماه

خورشید و ماه را مسخر شما ساخت و... [21]

نزدیک‌ترین همسایه کره زمین، ماه است که در مدار زمین با حداکثر فاصله ای برابر با 398581 کیلومتر و سرعت یک کیلومتر در ثانیه گردش می‌کند. نزدیک‌ترین فاصله تا زمین 348294 کیلومتر و قطر ماه 3746 کیلومتر است. [22]ـ اگر زمین را میان تهی در نظر بگیریم، پنجاه ماه را در خود جای می‌داد و در خورشید پنجاه میلیون ماه جا می‌گیرد. ماه از خود نوری ندارد و نوری که از ماه دیده می‌شود، انعکاس نور خورشید است. به همین دلیل خداوند در قرآن خورشید را به ضیاء و یا سراج و ماه را به نورافشان توصیف فرموده است: اوست خدایی که خورشید را درخشان و ماه را روشن گردانید [23]ـ و خدایی که در آسمان‌ها چراغ روشن و ماه نور افشان آفرید.[24]

دمای ماه از 105 درجه بالای صفر در زیر نور خورشید تا 155 درجه سانتی گراد زیر صفر در سایه، تغییر می‌کند. ماه مانند زمین و خورشید در حدود 4/5 بیلیون سال پیش تشکیل شده است. در آن زمان توده بزرگی از گاز و غبار بر اثر نیروی گرانش شروع به انقباض و سرد شدن کرد تا سرانجام به اندازه کنونی ماه رسید. شتاب گرانشی کم و دمای زیاد سطح ماه موجب شد که گازهای سبک از سطح آن جدا شود. گرمایی که از سطح ماه تشعشع می‌شد، سبب گردید که این کره به مایع تبدیل گردد و سپس سطح ماه انجماد یافت و یک بیلیون سال بعد داخل آن منجمد شد. در اوایل شکل گیری کره ماه، سطح آن خیلی فعال بوده است. انواع سنگ‌های

آسـمانی و شـهاب سـنگها از فضا بر روی مـاه سـقوط می‌کرد که موجب تشکیل دهانه‌های بسیار در سـطح مـاه شد و معدودی از شهاب سـنگ‌ها که خیلی بـزرگ بودنـد، توانسـتند در زمـانی که داخل مـاه هنـوز سـیال بـود، در سطح ماه شکاف‌هایی ایجـاد کنند و جریـانی از گـدازه را سـبب شـوند که سـطح را بپوشـاند و همة دهانه‌هـای اطراف را محو کرد و نواحی نرم و سیاهی به وجود آورد که از کره زمین دیده می‌شود و ستاره شناسـان پیشـین به خطـا، آن‌ها را دریا نـام نهـاده بودند. این نکته نشـان می‌دهد که چرا اکنون بعضی مناطق روی کره ماه دریای ابرها و دریـای آرامش است. مطالعـات رادیو اکـتیوی سـنگ آذرین دریـای آرامش، حـاکی از آن است که این جریان گدازه‌ای در حدود 3/7 میلیون سال پیش روی داد.

ماه صحرای خشـکی است که نه جو دارد، نه آب، نه گیـاه و نه حیات حیوانی. همچنین فقدان آب دال بر فقدان ابر در آسمان و نیز فقدان غبـاری است که از فرسـایش آب و باد به وجود می‌آید. بدون جو، انتقال صـوت و در نتیجه صـحبت کـردن امکـان پـذیر نیست و فلق و شـفق وجـود ندارد. طلوع و غروب خورشید ناگهـانی است. وقـتی جو نباشـد، آسـمان آبی نیسـت؛ بلکه سـیاه به نظر می‌رسد. خورشـید فقط دایـره‌ای از نـور است و زمین در آسـمان ماه چون کرة رنگانگی به چشم می‌آید.

اکنـون به بـرخی از آثـار بـارز مـاه در زنـدگی بشر می‌پردازیم:

1. تقـویم دقیق ماهانه و سـالانه: خداوند در آیه 39سوره یس می‌فرماید: و برای ماه منزلگاه‌هایی قرار دادیم، سرانجام به صورت شاخة کهنة قوسی

شکل و زرد رنگ خرما در می‌آید. منظور از منازل، همـان منزلگاه‌هـای بیست و هشـتگانه‌ای است که مـاه قبل از تـاریکی کامـل، طی می‌کنـد؛ زیـرا هنگامی که ماه، سی روز تمام باشد تا شب بیست و هشتم در آسمان قابل رؤیت است، ولی در شب بیست و هشـتم به صـورت هلال بسـیار باریک زرد رنـگ، کم نـور وکم فـروغ در می‌آید و در دو شب بـاقی مانـده قابل رؤیت نیست. البته در ماه‌هـایی که بیست و نه روز است تا شب بیست و هفتم به طـول معمـول مـاه در آسـمان دیـده می‌شـود و دو شب آخر ماه قابل رؤیت نیست.

در آغاز ماه، نوک‌های هلال رو به بالا است و به تدریج بر حجم مـاه افـزوده می‌شـود تا هفتم که نیمی از دایـرة کامل ماه آشکار می‌شود و باز بر آن افـزوده می‌شـود تا شب چهـاردهم که به صـورت بـدر کامل در می‌آید. از آن به بعد، از سمت پـائین مـاه کم می‌شـود تا شب بیست و یکم که باز به صورت نیم دایره در می‌آید. همچـنین از آن کاسـته می‌شـود تا شب بیست و هشـتم که به صـورت هلال ضـعیف کم رنگی در می‌آید که نوک‌هـای آن رو به پایین است.[25]

البته ماه در واقع تغییر شکل نمی‌دهـد؛ بلکه قسـمتی که رو به خورشید است، همیشه روشن و طـرف دیگر تاریک است. از آن‌جا که ماه در ظرف 29 روز و12 ساعت یک مرتبه به دور زمین می‌گردد، گـاهی تمـام سـطحی را که رو به خورشید است، می‌بینیم و این هنگامی است که ما میان ماه و خورشید قرار می‌گیریم. در غـیر این صـورت فقط قسـمتی از مـاه که رو به زمین اسـت، روشن

می‌شـــود این نظـــام عجیب به زنـــدگی انســـان‌ها نظم می‌بخشد و در حقیقت یک تقویم طـبیعی آسـمانی است که همگـان با کمی دقت و ممارست توانـایی خوانـدن آن را دارند. قـــرآن مجید به این موضـــوع در آیه 189ســـوره بقره اشاره می‌کند: از ماه می‌پرسند (که چرا همواره در اختلاف است و یکنواخت نیست)، بگو: اختلاف مـاه بـرای وقت شناسی است (تـامردم به وسـیلة آن به مـاه و روز آشنا شوند).

1. جهت نما و چـــــراغ شب: بشر با وجـــــود این‌که نیروگاه‌های عظیم برق را به تسـخیر خـود درآورده و از نیاز خود به نـور مـاه در شب کاسـته اسـت، با این حـــال مـــاه در ســـفرهای طـــولانی، مانند مســافرت‌های دریـــایی و جهـــانگردی، بزرگ‌تـــرین خدمت را به مسافران انجام می‌دهد. اگرچه ماه در حرکت انتقـالی خـود به دور زمین مانند سـیارات و ثوابت دیگر، از مغـرب به مشـرق متوجه می‌گـردد، ولی بر اثر حـــــرکت وضـــــعی زمین، آن چه حس می‌کنیم، این است که ماه از سمت مشـرق طلـوع و در مغـــرب غـــروب می‌نماید. بنـــابراین طلـــوع و غـروب مـاه می‌توانـد، سـمت نمـای کامل و بـرای گـــــروهی راهنما باشد و این تنها خصیصه مـــــاه نیســـــت؛ بلکه بـــــرخی ســـــتارگان دارای چـــــنین خصیصه‌ای می‌باشـــند: با علایم وســـتارگان پی به مقصد می‌برند.[26]

2. عامل آبیاری: بر اثر جاذبه مـاه بر روی زمین و آب دریاهـــا، قشر خـــاکی و ســـخت زمین و ســـطح آب اقیانوس‌ها به سمت بالا کشیده می‌شـود. همة این

اتفاقـات به آرامی و به طـور منظم رخ می‌دهد که ما کمتر متوجه قدرت قاهر خدای بزرگ می‌شویم. حــال اگر فاصــله مــاه تا زمین نصف مقــدار آن یا کمتر بود، ارتفاع جـزر و مد به قـدری زیـاد بـود که آب همة دشت‌های پنج قــاره زمین را روزی دو بــار فرا می‌گرفت و فشـار آن به قـدری شـدید بـود که کوه‌ها را دو نوبت می‌شست.

بر اثر مـد، آب دریاها بـالا آمـده و آب رودخانه‌ها را که به دریا می‌ریزنـــد، به عقب می‌راند. به طـــور طـــبیعی آب رودخانه‌ها تا شعاع وسیعی چندین مــتر بــالا می‌آیند و به طور کامل بر بسیاری از زمین‌های مجاور رودخانه که در حــال عــادی آب بر آن‌ها نمی‌نشــیند، مســلط می‌شــود. نمونه‌ای از این نوع آبیاری را در نخلستان‌های خوزســتان و عراق می‌توان مشاهده کرد.

این همه لطــف، و محبت، نعمت و بــرکت از آن خداست. پس ستایش خدایی را که نور و خالق آسمان‌هاست؛ زیرا هر ستایشی در آســمان و زمین مخصـوص اوســت، او که هر آنچه را در آسمان‌هاســت، مســخر انســان قــرار داد و آسمان‌ها را برای پاداش و کیفر اعمــال خــوب و بد آنــان خلق کرد. [27]

پی نوشت:

[1]. بـــاقری، زلیخـــا، دانســـتنی‌هایی دربـــاره نجـــوم، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، 1381.

[2]. سبحانی، جعفر، قرآن و اسرار آفرینش، انتشـارات بوستان کتاب، 1380.

[3]. خواجه پور، محمدرضا، نجوم به زبان ساده، ج 2، انتشارات گیتاشناسی، 1376.

[4]. بهجت پور، عبدالکریم، تفسیر موضوعی قرآن کریم، انتشارات دفتر نشر معارف، 1387.

[5]. حیدرزاده، توفیق، ساختار ستارگان و کهکشان‌ها، انتشارات گیتاشناسی، 1377.

[6]. خواجه پور، محمدرضا، همان، ج 1، انتشارات گیتاشناسی، 1376.

[7]. خواجه نصیر طوسی، احمد، ستارگان، انتشارات فاطمی، 1377.

[8]. حیدر زاده، همان.

[9]. مخبر، عباس، اتم‌های سکوت شگفتی‌های تکامل کیهان، نشر مرکز، 1381.

[10].3یس 36: 8.

[11]. بهجت پور، عبدالکریم، همان.

[12]. خواجه پور، محمدرضا، همان، ج 2.

[13]. باقری، زلیخا، همان.

[14]. سبحانی، جعفر، همان.

[15]. باقری، زلیخا، همان.

[16]. ر.ک: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 18، ص 380- 386.

[17]. همان.

[18]. تغییرات کوتاه مدتی در سطح خورشید پدید می‌آید که نمی‌توانند، در ویژگی‌های عمـومی خورشـید به طـور قابل ملاحظه‌ای تـأثیر گذارند که از جمله این‌ها لک‌هـای خورشید است. لک‌ها، نشـانگر نـواحی آشـفته‌ای هسـتند (چـیزی شـبیه طوفان‌هـای زمیـنی) و تـاریک‌تر از محیط اطراف خـود دیـده می‌شـوند؛ زیـرا دمـای کمـتری دارند. لک‌ها به آشـــفتگی‌های میـــدان مغنـــاطیس خورشـــید مربوط‌اند. آن‌ها اغلب به صـورت جفت آشـکار می‌شـوند که یکی دارای قطبیت مغناطیسی شمال و دیگری جنوب است. آرایش این جفت‌هـــا، در دو نیمکـــره خورشـــید بر خلاف یکدیگر است. مشاهدات انجـام گرفته حـاکی از آن است که گـــاه تعـــداد لک‌ها و بنـــابراین شـــدت فعـــالیت خورشید به طور غیر عادی کم می‌شود.

حیدرزاده، توفیق، همان، ص83 و 84.

[19]. بهجت پـــور، عبـــدالکریم و همکـــاران، تفســـیر موضوعی قرآن کریم، انتشارات دفتر معارف 1 870.

[20]. حیدر زاده، توفیق، ساختار ستارگان و کهکشان‌ها، انتشارات گیتاشناسی، چاپ سوم 1 77.

[21]. رعد 13 :23.

[22]. شوشتری، جمشید، کره مـاه، انتشـارات دلهـام 1 84.

[23]. یونس 10: 61.

[24]. فرقان 25: 61.

[25]. مکارم شیرازی، همان.

[26]. نحل 16: 16.

[27]. لقمان 31 20 و جاثیه 45: 13 و 22.

یونان باستان

ما در مورد خدایان و اسطوره‌های یونان باستان در دروس تاریخ و مطالعات فرهنگی شنیدیم، که در آموزش، تاریخ و داستانو همچنین ده‌ها کارتون و فیلم در مورد خدایان و قهرمانان هلاس دید. فرهنگ و مذهب یونان از تمدن باستان جدا نیستند، بنابراین نمی‌توان به طور قطعی گفت که آیا شکل گیری یکی از بزرگترین تمدن‌های دوران باستان در توسعه دین خود تأثیر داشته است یا بالعکس، و جهان بینی یونان باستان به همین دلیل این مردم موفق به ایجاد یک تمدن پیشرفته شدند جهان باستان... آیین یونان باستان یکی از پیچیده‌ترین سیستم‌های مذهبی دوران باستان بود، زیرا شامل اعتقاد به خدایان غیرشخصی، خدایان انسان نما، نیمه خدایان، موجودات اهریمنی، قهرمانان و همچنین تعدادی از آئین‌ها و سنت‌های مرتبط با پرستش خدایان و قهرمانان.

ویژگی‌های دین یونان باستان

یونانیان باستان بر خلاف تصور رایج، خدای متعال را نه زئوس، بلکه مطلق (کیهان) می‌دانستند. مطابق اعتقادات آن‌ها، امر مطلق ابر ذاتی هوشمند، همه جانبه و قادر مطلق است که هم زمین و هم مردم را آفرید و خدایانی را به دنیا آورد. علی رغم چنین اعتقادی، یونانیان باستان عملاً فرقه‌هایی به امر مطلق نداشتند، زیرا آن‌ها معتقد بودند که لازم است خدایان منفردی را تجسم بخشند که ایده‌های مطلق را بر روی زمین تجسم و تجسم می‌بخشند.

دو ویژگی اصلی که دین یونان باستان را از اعتقادات سایر اقوام باستان توصیف و متمایز می‌کند، شرک و انسان ستیزی قلمداد می‌شود. شرک یا شرک اعتقادی به وجود بسیاری از خدایان است و از نظر یونانیان باستان، شرک به وضوح قابل مشاهده است، زیرا یونانیان معتقد بودند که تقریباً همه عناصر طبیعی و هر پدیده اجتماعی خدای یا الهه خاص خود را دارد. ویژگی دوم دین یونان باستان، انسان شناسی یا انسان سازی خدایان، در این واقعیت بیان شد که یونانیان ویژگی‌ها و عادات انسانی را به خدایان خود نسبت می‌دادند. خدایان یونان باستان در کوه المپ زندگی می‌کردند، با هم کار می‌کردند و مردم را تماشا می‌کردند، و گاهی با هم دعوا و دعوا می‌کردند.

یکی دیگر از ویژگی‌های اعتقاد یونانیان باستان اعتقاد به بود تعامل مداوم مردم با خدا طبق گفته ساکنان هلاس، این خدایان نه تنها با همه انسانها بیگانه نبوده‌اند، بلکه خود آن‌ها اغلب از المپ به زمین فرود آمده و حتی با مردم در تماس بوده‌اند. نتایج چنین ارتباطی قهرمانان بودند- نیمه خدایان، نیمه انسانها، فرزندان یک خدای و یک شخص، جاودانه نیستند، اما دارای قدرت زیادی هستند. یکی از مشهورترین قهرمانان دین یونان هرکول پسر خدای زئوس و زن زمینی آلکمینا بود.

برخلاف کسی که فرمانروایان خود را خدایی می‌کرد و کشیشان را بالاترین طبقه می‌دانست، یونانیان با روحانیت احترام خاصی قائل نبودند. بیشتر آیین‌ها و آیین‌های مذهبی به طور جداگانه در هر خانواده یا جامعه

توسط سرپرستان خانواده‌ها یا افراد محترم جامعه انجام می‌شد، و سخنرانی‌های مذهبی (همانطور که یونانیان کشیش خود می‌نامیدند)، در معابد خدمت می‌کردند، فقط وظیفه انجام آن‌ها را داشتند بلند پروازانه‌ترین آیین‌ها، نیاز به آموزش و دانش خاص است. با این حال، نمی‌توان گفت که سخنرانی‌ها در جامعه یونان بیش از سایر افراد مورد توجه قرار گرفتند- علی رغم برخی از انزوا در زندگی آن‌ها و توانایی منسوب به آن‌ها برای برقراری ارتباط با خدایان، قانون و قانون جامعه یونان به طور یکسان به افراد غیر روحانی و روحانیون گسترش یافت.

خدایان یونان باستان

یونانیان باستان معتقد بودند که اولین بزرگ دانمارکی توسط مطلق همراه با ایجاد آسمان و زمین ایجاد شده است و این خدایان اورانوس و گایا بودند- به ترتیب خدای آسمان و الهه زمین. اورانوس و گایا پدر و مادر کرونوس، اولین خدای برتر و ظالم، شدند که با خواهرش رئا ازدواج کرد و پدر خدایان دیگر شد. با این حال، همانطور که ادعا می‌شود اساطیر یونانی، کرونوس بسیار ترسیده بود که فرزندانش در المپ قدرت را از او بگیرند، بنابراین او فرزندان خود را بلعید. سپس الهه رئا، مایل به محافظت از زئوس تازه متولد شده، کودک را از پدرش در غاری پنهان کرد و به جای کودک، Kronos را با سنگ تغذیه کرد. وقتی زئوس بزرگ شد، پدرش را شکست داد، خواهران و برادرانش را از رحم او آزاد کرد و خودش شروع به حکومت بر المپ کرد. زئوس، همسرش هرا، فرزندانشان، و

همچــنین بــرادران، خــواهران و برادرزاده‌هــای زئــوس پانتئون خدایان یونان باستان را تشکیل می‌دادند.

تمــام خــدایانی که ســاکنان هلاس باســتان معتقد بودند می‌توانند به سه گــروه اصــلی تقســیم شــوند: آســمانی (خــدایان ســاکن در المپ)، زیرزمیــنی (خــدایانی که در ســایر حوزه‌هــای زیرزمیــنی زنــدگی می‌کنند) و زمیــنی (خدایانی که مردم را حمایت می‌کنند و بیشتر وقت خــود را صــرف زمین). در یونــان باســتان مــورد احــترام‌ترین خدایان زیر بودند:

1. زئوس- خدای رعد و برق، حاکم المپ ؛
2. هرا- الهه خانواده و ازدواج، همسر زئوس ؛
3. آپولو- خدای خورشید و هنر ؛
4. افرودیت- الهه زیبایی و عشق ؛
5. آتنا- الهه خرد و عدالت، همچنین حامی کسانی بود که برای یک هدف عادلانه می‌جنگیدند.
6. آرتمیس- الهه شکار ؛
7. Hestia- الهه کوره؛
8. پوزیدون- خدای دریا ؛
9. Demeter- الهه باروری و کشاورزی ؛

11.هادس- خــدای جهــان زیــرین، جــایی که پس از مــرگ روح مردم سقوط می‌کند ؛

1. آرس- خدای جنگ ؛

2. هفائستوس- خدای آتش و حامی صنعتگران ؛
3. تمیس- الهه عدالت ؛
4. دیونیسوس- خدای شراب سازی و هنر موسیقی.

علاوه بر خدایان، یونانیان باستان نیز به وجود به اصطلاح "شیاطین" اعتقاد داشتند- موجودات جاودانه‌ای که در خدمت خدای خاصی هستند و دارای یک قدرت فوق طبیعی خاص هستند. ساکنان هلاس از چنین موجوداتی به عنوان سلنیوم، پوره، ساتور، اقیانوس و غیره یاد می‌کردند.

فرقه‌های یونان باستان

در آیین یونان باستان، توجه زیادی به آیین‌های مختلف مربوط به بزرگداشت خدایان و تلاش برای نزدیک شدن به آن‌ها انجام می‌شد. نمونه‌های بارز آیین مربوط به تسبیح و ستایش خدایان، تعطیلات مذهبی بود، که توسط همه ساکنان یونان باستان. به ویژه پر زرق و برق جشن بزرگ پاناتنیایی‌ها به افتخار آتنا بود که شامل قربانی‌هایی در آکروپولیس بود که مخصوصاً برای این منظور ساخته شده بود. یونانیان به احترام خدایان دیگر تعطیلات مشابهی ترتیب دادند و تعدادی از آن‌ها شامل رمز و رازهایی بود- آیین‌هایی که توسط سخنان مقدس انجام می‌شد و غیر روحانیان به آن‌ها مجاز نبودند. همچنین، یونانیان باستان توجه زیادی به آیین نیاکان داشتند، که این امر احترام و قربانی دادن به مردگان بود.

از آن‌جا که یونانیان باستان خدایان را از ویژگیهای انسانی برخوردار می‌کردند و آن‌ها را موجوداتی ایده آل با جاودانگی، قدرت خارق العاده، خرد و زیبایی می‌دانستند، طبیعی است که مردم عادی سعی در نزدیک شدن به آرمان الهی داشتند. فرقه بدن در یونان باستان نتیجه چنین تلاشهایی بود، زیرا مردم زیبایی و سلامتی را در نظر می‌گرفتند بدن فیزیکی نشانه معنویت، هماهنگی و علاقه به شخصی با قدرت‌های بالاتر. مظهر کیش بدن در یونان باستان تعدادی از سنتهای مرتبط با تربیت کودکان و همچنین نگرش یونانیان نسبت به افراد زیبا بود. یونانی‌ها از بدن خود خجالتی نبودند، آن‌ها ورزشکارانی را که دارای هیکل ورزشی بودند تحسین می‌کردند و دریغ نمی‌کردند که در حمام‌های عمومی در مقابل دیگران قرار بگیرند.

فرقه بدن در یونان باستان به شکل گیری ایده آل زیبایی در ذهن یونانیان کمک کرد. افرادی با ویژگی‌های صورت منظم و متقارن، تیپ ورزشی متناسب، موهای طلایی و چشمان سبک، زیبا و استاندارد محسوب می‌شدند زیبایی زن یک مجسمه از افرودیت وجود دارد. از آن‌جا که پوست روشن، چشمان درشت و لبهای پرپشت و روشن مد بود، زنان ثروتمند یونانی و یونانی برای خرید مواد آرایشی برای سفید کردن پوست، رژگونه و رژ لب، که از مواد طبیعی ساخته شده‌اند، پس انداز نمی‌کردند. از طریق یک فرقه بدن که اجباری است تربیت بدنی و از بدن خود مراقبت کنید، یونانیان باستان، در مقایسه با سایر مردم، با سلامتی بهتر و طول عمر بیشتر متمایز بودند.

98٪ متشکل از مسیحیان ارتدکس، بقیه مسلمان (تقریباً 5/1٪) و بقیه اقلیت- 7/0٪- یهودی، پروتستان، کاتولیک هستند.

رسماً بیان کنید دین یونان- ارتـدکس، اما امکـان انتخـاب دین وجـــود دارد، به شـــرطی که این اتفـــاق در میـــان مسیحیان ارتدکس رخ ندهد.

دین یونان در فرهنگ جایگـاه مهمی را به خـود اختصـاص داده است. مــردم یونــان بــرخلاف مصــری‌ها، خــدا را با لباسـهای انسـانی پوشـیدند. لـذت بـردن از زنـدگی- این شعار مردم یونان بـود. مهم نیست که یونانی‌ها چه تولید کردند داستان عالی خدایان در زندگی عـادی، آن‌ها هنـوز هم افرادی مستقل و عملی باقی مانده‌اند.

خـدای خـالق در دین یونـان حضـور نداشت. مـردم یونـان تصور می‌کردند که زمین از هـرج و مـرج، شـب، تـاریکی سپس اتـر، نـور، آسـمان، دریـا، روز و بقیه بوجـود آمـده است. نیروهـــای قدرتمند طـــبیعت از زمین و بهشت \u200b\u200bظـــاهر شد نسل‌های پیشـــین خـــدایان، سپس زئوس و خدایان فولاد المپیک پیرو آن شدند.

در یونـــان، در روز آغـــاز روز بـــزرگ (دوشـــنبه پـــاک)، بادبادک‌ها به آسمان رها می‌شوند. عقاب‌های کاغـذی در نـزدیکی کلیسا پرتـاب می‌شـوند، به ویـژه کسـانی که با فرزنـــدان خـــود آمده‌اند. روز اول روزه داری در یونـــان منظـره بسـیار زیبـایی است- بادبادک‌ها در همه جا معلق هستند.

آیین یونـان به گـونه‌ای است که قربانیـان خـدایان المپیا شدند. اعتقاد بر این بود که خـدایان و همچـنین مـردم به

غذا احتیاج دارند. یونانیان همچنین معتقد بودند که سایه کسانی که به دنیای دیگر رفته‌اند خواستار غذا و تغذیه آن‌ها هستند (قهرمان فاجعه آسکیلوس- الکترا زمین را با شراب سیراب کرد و در همان زمان گفت که نوشیدنی به زمین نفوذ می‌کند، پدر من دریافت کرد این کشیش در هر معبدی حضور داشت و در مهمترین معابد اوراکل وجود داشت. این سخنرانی از سخنان خدایان صحبت می‌کرد و می‌توانست آینده را پیش بینی کند.

دین یونان و مسیحیت

در اواسط قرن 2 میلادی. مسیحیت در یونان پدید آمد. در دوران مدرن، مسیحیت به عنوان دینی شکل گرفته است که به عنوان ایمان افراد مورد تحقیر و تحقیر شکل گرفته است. این درست نیست!!! بر روی خرابه‌های پانتئون Greco Roman ظاهر شد ایده‌ی جدید توحید- خدایی که برای نجات بشریت به شهادت رسید.

اوضاع در جامعه روم یونان بسیار متشنج بود. جامعه در این زمان ناپایدار به حمایت، حمایت و حمایت نیاز داشت. این افراد تحصیل کرده‌ای بودند که آخرین جایگاه جامعه را به خود اختصاص ندادند.

آیین یونان تا به امروز رسم تمیز کردن شومینه را در آستانه سال جدید حفظ کرده است. معنای این سنت این است که تمام خاکسترهای سال گذشته را بیرون بیاورید، دودکش و دودکش را تمیز کنید تا شیاطین و ارواح شیطانی سال آینده به خانه دسترسی پیدا نکنند.

علاوه بر تناقضات داخلی، کلیسای اولیه مسیحی در معرض آزار و اذیت خارجی قرار گرفت. از آن‌جا که

مسیحیت رسماً به رسمیت شناخته نشد، افـراد با ایمـان جدید مجبور شدند جلسات را مخفیانه برگزار کنند. مردم مسیحی مجبـور شـدند اعتقـادات خـود را به تـوده مـردم منتقل نکننـــد، تا قـــدرت را تحریک نکنند. مســـیحیت از جوامع زیرزمینی فاصله زیـادی گرفته اسـت، این مسـیر هــزاران ســال به طــول انجامید و به یک نــیروی محرکه برای توسعه تمدن تبدیل شد.

تــاریخ ارتــدکس نشــان می‌دهد که در ســال 49 پیش از میلاد، ســـنت پل اولین یونـــانی بـــود که به نظر می‌رسد ارتـــدکس را تبلیغ می‌کند. ارتـــدکس توسط امـــپراطور کنسـتانتین بـزرگ تأسـیس شد. کنسـتانتین پس از بینش مسیح در قرن چهارم به مسیحیت گروید. قرن هشـــتم با اختلافات زیـادی بین پدرسـالار کنسـتانتین و پـاپ بر سر دین روبرو شد. در مورد تجرد روحانیت اختلافـاتی وجـود دارد، در حـــالی که کشـــیش ارتـــدکس حق ازدواج قبل از تشریفات دارد. در کلمات دعا، در غذا هنگـــام حفظ روزه نیز ویژگی‌های خاصی وجود دارد.

در سال 1054، اختلافات بین کاتولیک و ارتدکس بیشـتر و بیشتر شـد، در همـان سـال پـاپ و پدرسـالار کـاملاً در عقاید خود اختلاف داشتند. هر کلیسـایی (کاتولیک روم و ارتدکس) راه خـود را طی کـرد. امـروز ملی دین یونـان-ارتدکس.

به اعماق قرون گذشته می‌رود، امروز اعتقاد به خـــدایان دوباره زنـده شـده اسـت، به عنـوان نـوعی نئوپوگانیسم یونانی (تعداد تقریبی طرفداران 2000 نفر است).

ارتـدکس و یونـان به لطف گذشـته تـاریخی این کشـور، ارتباط تنگاتنگی دارند. 1453-1821 با سلطنت مشخص شـده است امـپراطوری عثمـانی، در این مرحله بـود که کشیش‌ها و دین مهمترین عامل در تعریف و حفظ ملیت یونانی بودند. این کلیسای ارتدکس بـود که کمک بـزرگی به حفظ زبـــان یونـــانی، ایمـــان ارتـــدوکس، فرهنگ و سنت‌ها کرد.

دین یونـان در تمـام زنـدگی و فعالیتهـای جامعه یونـان وجود دارد. حتی در موسسـات آموزشـیجایی که کودکـان قبل از هر روز مدرسه در دوره‌هـــای اجبـــاری ســـوترای مذهبی شرکت می‌کنند. فعالیت سیاسی همچـنین بـدون دخالت کلیسای ارتـدکس این کـار را نمی‌کنـد، تصـمیمات گرفته شده را تأیید یا رد می‌کند.

در یونان، این قانون از سال 1982 اجازه زنـدگی در یک ازدواج مـدنی را می‌دهـد، اما 95 درصد از مـردم هنـوز ترجیح می‌دهند در یک کلیسا ازدواج کنند.

رســماً، دین یونــان ارتــدکس است. حــدود 98٪ مــردم ارتـــدکس هســـتند. محل اقـــامت اســـقف اعظم، رئیس کلیسای ارتدکس یونان، در آتن واقع شده است.

این پدرسالار بـومی، کلیسـاهای کـرت، جزایر دودکـانیز، کلیساهای ارتدکس جمهـوری صـومعه‌ای از کـوه مقـدس آتـوس را تـابع خـود می‌کند و محل اقـامت وی \\u200b u200bدر قسطنطنیه (استانبول) واقع شده است.

اقلیت مذهبی در یونان

همانطور که قبلاً گفته شد، دین رسمی یونان- ارتدکس. طبق این قـــانون، به همه ســـاکنان آزادی مـــذهب داده می‌شــود، اما اشــاعه ســایر آیین‌ها در میــان مســیحیان ارتــدکس ممنــوع است. شــاخه‌های دیگــری از ارتــدکس وجــود دارد- کاتولیک (به ویــژه در جزایر دریــای اژه، قبلاً متعلق به جمهوری ونیز).

همچنین پروتستان‌ها، بشــارت دهنــدگان، پنطیکاســتل‌ها، پـــیرمردان، شـــاهدان یهـــوه و همچـــنین مورمون‌ها و کواکرها در یونان وجود دارند، اما تعــداد آن‌ها بســیار کم است. جامعه "یهودیــان ســفاردیک" جــامعه‌ای چند هــزار نفری است که در تســالونیکی موفق شــدند ارزش جامعه یهودیـــان را که در جریـــان هولوکاست (در طـــول جنگ جهانی دوم) ویــران شــده بــود، حفظ کنند. در یونــان، در جزیره رودس و تراکیه، اقلیتی زندگی می‌کنند- مسلمان (فرزندان ترک مسلمان). پیروان ایمان بت پرست یونــان باستان، دانشمندان، بهاییان، بودایی‌ها، هری کریشــناس بسیار نادرتر هستند.

یک واقعیت جــالب- یونانی‌ها همیشه تولد خــود را جشن نمی‌گیرند، بلکه روز قــدیس را به افتخــار او نــام خــود را جشن می‌گیرند- همیشه.

هیچ یک از اصلاحات انجام شده در یونان نمی‌تواند تـــأثیر قابل توجهی بر کلیسای ارتدکس یونان داشته باشـــد، که تا به امروز یکی از مinstitutionsثرترین نهادها در این کشور باقی مانده است.

در جهان یونان باستان، دین شخصی، مستقیم و در همه زمینه‌هــای زنــدگی وجــود داشت. با تشــریفات رســمی

شامل قربانی کردن حیوانات و آزادسازی، افسانه‌هایی که ریشه‌های بشریت را تبیین می‌کردند و چهره‌ای انسانی به خدایان می‌بخشیدند، معابد که بر مناظر شهری، جشنواره‌های شهر و مسابقات ورزشی و هنری ملی تسلط داشتند، مذهب هرگز دور از ذهن یونان باستان نبود. در حالی که یک فرد می‌تواند نظر خود را در مورد میزان ایمان مذهبی خود شکل دهد، و برخی ممکن است کاملاً تردید داشته باشند، برخی از پایه‌ها باید به اندازه کافی گسترده باشند تا دولت و جامعه یونان بتوانند کار کنند: خدایانی وجود داشتند، آن‌ها می‌توانستند بر مردم تأثیر بگذارند و آن‌ها از اعمال پرهیزکاری و پرستش استقبال کرده و به آن‌ها پاسخ دادند.

خدایان

آیین شرک یونان خدایان بسیاری را در بر می‌گرفت که هرکدام نمایانگر وجهی خاص از وضعیت انسانی هستند و حتی ایده‌های انتزاعی مانند عدالت و خرد می‌توانند شخصیت پردازی‌های خاص خود را داشته باشند. با این حال، مهمترین خدایان خدایان المپیایی بودند که توسط زئوس رهبری می‌شدند. این‌ها آتن، آپولو، پوزیدون، هرمس، هرا، افرودیت، دمتر، آرس، آرتمیس ،هادس، گفیس و دیونیسوس هستند. اعتقاد بر این بود که این خدایان در کوه زندگی می‌کنند. Olympos و در سراسر یونان شناخته شده است، البته با برخی تغییرات محلی و احتمالاً ویژگیها و انجمنهای خاص.

در تخیل، ادبیات و هنر یونانی، خدایان داده می‌شدند بدن انسان و شخصیت‌ها- چه خوب و چه بد- و مانند

مردان و زنان عـادی، آن‌ها ازدواج کردنـد، بچه دار شـدند (غالبـاً از طریق امـور غیرقـانونی)، در داسـتان‌های اسـاطیر یونـان جنگیدنـد، و مسـتقیماً در امـور انسـانی مداخله می‌کردند. این سـنت‌ها ابتـدا فقط به صـورت شـفاهی ذکر می‌شـدند، زیـرا در دین یونـان هیچ متن مقدس وجـود نداشـت، و سـپس تلاش شد که این سـنت شـفاهی، به ویـژه توسط هسـیود در تئولـوژی خـود و غیرمستقیم‌تر در آثار هومر، نوشته شود.

خدایان حامی شهرها شـدند، به عنـوان مثـال، افـرودیت برای کـورنتس و هلیـوس بـرای رودس، و بـرای کمک در برخی شرایط، به عنوان مثال، آرس در طول جنگ و هرا برای عروسی فراخوانده شدند. برخی از خدایان از خارج از کشـور مانند آدونیس وارد شـده و در پـانتئون یونـانی گنجانـده شـده‌اند، در حـالی که رودخانه‌ها و چشـمه‌ها ممکن است شکل شخصی سازی شده بسیار محلی مانند پوره‌ها را داشته باشند.

PACE، آیین و حقوق

معبد (naos- معنای محل زنـدگی در رابطه با اعتقـاد به این که خدا در این مکان زندگی می‌کند یا حـداقل در این مراسم حـداقل به طـور مـوقت از او بازدید می‌شـود)، مکانی بود که در موارد خاص دین رنگ و بوی رسمی‌تری به خـود گـرفت. در مراسـمی که توسط کشیشـان و خادمان آن‌ها انجام می‌شد، خدایان در مکانهای مقدس و معابد در تمام جوامع مهم یونان پرستش می‌شدند.

در ابتـدا، امـاکن مقـدس فقط یک محـراب سـاده در یک منطقه مشخص بودنـد، اما با گذشت زمـان، معابد عظیم

به احترام یک خدای خاص شروع به ساخت کردند و آن‌ها معمولاً یک مجسمه نمادین از یک خدای را در خود جای می‌دادند، به ویژه مجسمه بزرگ آتنا در پارتنون از آتن یا زئوس در المپیا. با گذشت زمان، یک مجموعه کامل از معابد برای خدایان کمتر می‌توانست در معبد اصلی ظاهر شود، و یک مجموعه مقدس بزرگ ایجاد شود، که اغلب در یک آکروپلیس حاکم بر شهر یا اطراف ساخته شده است. این منطقه مقدس (تمنوس) با دروازه یا پروپیلون نمادین از بقیه افراد جامعه جدا می‌شد و در واقع اعتقاد بر این بود که این منطقه به خدای خاص مورد بحث تعلق دارد. اماکن مقدس همچنین کمک‌های مالی و تقدیم مجسمه‌ها، چشمه‌ها و حتی بناها را از افراد مومن دریافت می‌کردند، غالباً برای جشن یک پیروزی بزرگ نظامی و تشکر از خدایان، و مقدسات بزرگتر نیز دارای نگهبانان دائمی (neokora)ـ بودند که مسئول نگهداری بودند سایت.

خود معبد اما در طول اعمال مذهبی استفاده نمی‌شد زیرا آن‌ها در محرابی تعیین شده در خارج از معبد انجام می‌شد. نویسندگان باستان غالباً تمایلی ندارند که به جزئیات صریح اعمال و اعمال دینی بپردازند، گویی که آن‌ها بسیار مقدس هستند که در کلمات نوشتاری منتشر نمی‌شوند. آنچه ما می‌دانیم این است که متداول‌ترین اعمال مذهبی، فداکاری و ترکیب بود که همه آن‌ها با دعای احترام به خدا همراه بود. حیواناتی که قربانی می‌شدند معمولاً خوک، گوسفند، بز یا گاو بودند و همیشه جنس خدایی را داشتند که مورد احترام قرار می‌گرفتند. سپس گوشت یا کاملاً سوخته یا پخته شد، و مقداری به خدا پیشکش شد و بقیه را کسی یا همه

نمـازگزاران آن را خوردنـد، یا بردند تا بعـداً بخورند. قتل واقعی حیوان توسط یک قصاب یا آشپز (مگیراس) انجام شــده اســت، در حــالی که یک دخــتر جــوان بر روی سر حیوانات دانه می‌پاشـید، که احتمـالاً نمـاد زنـدگی و تولد دوباره در هنگام مرگ حیوان است. بررسی اینگونه آداب و رسوم شامل روده‌هـای قربـانی کـردن حیوانـات بـرای جستجوی نشانه‌هایی بـود که بتواند به پیش بیـنی وقـایع آینده کمک کند.

ســپس کاهنــان مراسم مــذهبی تــرتیب داده و نمــاز می‌خواندند. این مـوقعیت معمـولاً بـرای همه آزاد بـود و یک بار این نقش را به عهده گرفت، به ویژه هنگــامی که او ســربند مقــدس را می‌بســت، بــدن کشــیش غیرقابل تخریب شد. کشیش‌ها خدای خاصی را خـدمت می‌کردنـد، اما لزومــاً متخصص مــذهبی نبودند. در مــورد مســائل الهیــاتی، یک شــهروند می‌تواند با تفســیر کننــدگان، مقامـات دولـتی که امـور مـذهبی را می‌داننـد، مشـورت کند. زنـان همچـنین می‌توانند کشـیش باشـند، که شـاید تعجب‌آور باشد با توجه به عــدم نقش اجتمــاعی دیگر در جامعه یونــان. اغلب، اما نه همیشــه، کشــیش از همــان جنســیتی بــود که خــدایی که آن‌ها نماینــدگی می‌کردند. کشیش‌ها محدودیت دیگری داشـتند که بیشـتر آن‌ها را به دلیل باکره بـودن یا فراتر از یائسـگی انتخـاب می‌کردند. از طرف دیگر، معتقـدان می‌توانند از هر دو جنس باشـند و این تشــریفات محــدود می‌تواند مــردان یا زنــان را از مطالعه خارج کند.

اسرار و اقیانوس‌ها

علاوه بر آداب مذهبی رسمی و عمومی، آداب و رسوم بسیاری نیز وجود داشت که تنها توسط مبتدی که آن‌ها را انجام می‌داد کشف و شناخته می‌شد که مشهورترین نمونه آن رازهای الوس بود. در این گروههای بسته، اعضا معتقد بودند که فعالیتهای خاص مزایای معنوی دارد، از جمله فعالیتهای بهتر پس فردا.

اماکن همچنین می‌توانند ارتباط الهی پیدا کنند. سخنان بزرگی مانند آپولو در دلفی و زئوس در دودونا ممکن است به عنوان مکانهایی شروع شده باشد که برای دریافت علائم از خدایان بسیار خوب تلقی می‌شدند. چنین مکانهایی با سخنرانی‌های مقدس خود به مراکز فوق العاده مهمی تبدیل شدند، که توسط افراد و دولتهای شهر مورد مشورت قرار گرفت تا اعلامیه‌های نسبتاً مبهم و مبهم بتوانند به راهنمایی رفتارهای آینده آن‌ها کمک کنند.

جشنواره‌ها و بازی‌ها

بازی‌ها و مسابقات ورزشی در موسیقی (به ویژه کیتار و لیر) و تئاتر (اعم از تراژدی و کمدی) در جشنواره‌هایی مانند Athenian City Dionysia و بازی‌های Panellian در مهمترین اماکن مقدس المپیا، دلفی، نموس و ایستمیا برای بزرگداشت برگزار شد. یک خدای خاص میهمانانی از سراسر یونان در این رویدادها شرکت می‌کردند و این تجربه شاید بیشتر به یک سفر زیارتی شباهت داشت تا یک ورزشکار. در این رویدادها جنگ با مفهوم مقدس بودن آن‌ها ممنوع بود و عبور رایگان زائران از یونان تضمین شده بود. با این حال، جشنواره‌های کوچکتری نیز برگزار می‌شد که گاهی

اوقات تعداد زیادی از مردم در آن‌ها شرکت می‌کردند، مانند آرکفوریا در آتن، که فقط کاهنان و بیش از چهار دختر جوان در آن شرکت می‌کردند.

دین شخصی

اگرچه سوابق تاریخی چیزهای زیادی درباره وقایع و مراسم رسمی مذهبی را نشان می‌دهد، اما باید به یاد داشته باشیم که مذهب یونان در واقع در هر کجا و در هر زمان توسط افراد به روشی کاملاً فردی انجام می‌شده است. به عنوان مثال، نه تنها معابد، بلکه منازل منزل شخصی نیز مقدس شمرده می‌شدند. مردم همچنین می‌توانستند در هر زمان که بخواهند از معبد بازدید کنند، و خواندن نماز حتی در حالی که تازه از خیابان عبور می‌کردند، رسم بود. مردم بدون شک و دعای امیدوار کننده یا قدردانی از عملی که انجام داده‌اند، پیشکشهایی مانند بخور، گل و غذا را ترک کردند. اگر افراد توانایی انجام این کار را داشته باشند، می‌توانستند فداکاری خود را سازماندهی کنند و با هزاران مارکر برجسته سنگی که در مکان‌های مقدس یافت می‌شدند، علامت گذاری می‌شدند. علاوه بر این، معابد معمولاً برای جستجوی بهبودی بازدید می‌شدند، به ویژه در آن مکان‌هایی که با Asclepius، خدای پزشکی، به ویژه در Epidaurus مرتبط هستند.

مردم همچنین به دنبال نشانه‌هایی از خدایان داخل بودند زندگی روزمره و این علائم را به عنوان شاخص وقایع آینده تفسیر کرد. این علائم می‌تواند پرندگانی در آسمان باشد، یا یک کلمه گفتاری بین دوستان باشد، که در یک لحظه خاص گفته می‌شود، یا حتی یک عطسه

ســـاده، که می‌تواند به عنـــوان یک فـــال مطلـــوب یا نامطلوب تعبیر شود.

چنین اعتقاداتی، و در واقع بـرخی از جنبه‌هـای مـذهبی، مانند بی‌اخلاقی خدایان به تصویر کشـیده شـده در هـنر، از قرن 5 قبل از میلاد مورد انتقاد شـدید روشـنفکران، هنرمندان و فلاسـفه قـرار گرفته اسـت، اما ممکن است منعکس کننـــده آرا generally عمـــومی باشد جمعیت گسترده تر. و از سوابق باستانی و مکتوب غـنی، دشـوار است باور کنیم که دین چیزی بـرای زنـدگی مـردم عـادی در یونـان باسـتان مانند یک قسـمت اساسی از زنـدگی بوده است.

همـــانطور که قبلاً مشـــاهده کـــردیم، آن‌ها شخصـــیت نیروهـــای طـــبیعت بودند و کم کم اهمیت اخلاقی پیـــدا کردند. در میـان شـاعران و خواننـدگان حماسـی، عنصر اخلاقی در اندیشه‌های خـــدایان چنـــان غـــالب است که شخصـــیت پـــردازی نمـــادین اولیـــه، کم و ضـــعف دیـــده می‌شـــود. خـــدایان آیین یونـــان باســـتان هم از نظر خصوصیات و هم از نظر خصوصیات دارای اهمیت هستند ظـاهر کـاملاً شـبیه مـردم، افـراد ایـده آل آن‌ها از نظر هوش، دانش، قدرت از دیگـران بی‌نهـایت برتر هسـتند و علاوه بر این، جاودانه هســـتند. علاوه بر این، می‌تـــوان آن‌ها را فـــورا از مکـــانی به مکـــان دیگر منتقل کـــرد. اما ویژگی‌های ذهن و قلب همـان ویژگی‌هـای افـراد اسـت، انگیزه‌هـــای عمل یکســـان است. همـــان احساســـات و احساســات بر آن‌ها حـاکم است: نفـرت و عشـق؛ آن‌ها همان شادی‌ها و غم‌ها را دارند. از این نظر، باید سخنان هـرودوت را فهمید که هـومر و هسـیود خـدایان خـود را

برای یونانیان آفریدند. او در مـورد این انسـان شناسـی، در مـورد تبـدیل خـدایان باسـتان، که شخصـیت‌هایی از نیروهـای طـبیعت بودنـد، به موجـوداتی ایـده آل مانند انسان با تمام فضایل و رذایل انسانی صحبت می‌کند.

آیین فرهنگ کرت-مـایکنی. مطالعه ما دربـاره تـاریخ دین به اروپا منتقل شده است. در اینجا بود که توسعه تمـدن اتفاق افتاد، که جد مستقیم اروپای مدرن و خـاک فـوری شـکوفایی مسـیحیت بـود، دیـنی که بزرگـترین اثر را در تاریخ بشر برجای گذاشت. این تمدن باستانی است.

در جنـوب شـبه جزیـره بالکـان، جزایر دریـای اژه و نـوار باریکی از ساحل غربی آسیای صغیر و بعـداً مسـتعمرات متعدد در اطراف این سرزمین‌ها، هلاس، مهد تمدن اروپا هستند. اسکان هلاس از حدود 100 هزار سال پیش آغاز شد.

تمـدن در اروپا در آغـاز هزاره‌هـای 4 و 3 قبل از میلاد متولد شد. تمـام اروپا در آن زمـان هنـوز دوره توسـعه جامعه بـدوی را به یک جامعه متمـدن سـپری می‌کـرد. پوشـیده از جنگل و بـاتلاق، هنـوز وحشی بـود. فقط در جنوب (ایتالیا و اسپانیا امروزی) و جنوب شرقی (یونان، دانوب، استپ‌های جنـوب اوکـراین) مراکز جـداگانه‌ای از فرهنگ‌هـای کشـاورزی و کشـاورزی-دامـداری وجـود داشت.

اما مطالعات باستان شناس انگلیسی A. Evans (1853-1943) در جزیـره کـرت باسـتانی‌ترین فرهنگ اروپـایی-کـرت یا مینو (که به نـام پادشـاه افسـانه‌ای مینـوس، برجسـته‌ترین چهـره آن دوره تـاریخی نامگـذاری شـده

است) را کشف کـــــرد. و این دوره قابل توجه است: از 3000 تا 1200 سال. به n.e- تقریبا 18 قرن

فرهنگ کرت، که توسط کشورهای برده اولیه کنوسوس، فستوس و دیگـران نماینـدگی می‌شـد، در قرن‌هـای XX-XV به شکوفایی قابل توجهی دست یافت. به n.e و به سرعت محو شد و از قـرن چهـاردهم شـروع شد. به n.e قدرت دینی در این ایالات وجود داشت. پادشاه در همــان زمــان کــاهن اعظم بــود. اداره و عبــادت دولت عملاً یک روند بود. منورکا (همـانطور که به طـور متـداول جمعیت این ایــالت خوانــده می‌شــود) الهه بــزرگ مــادر مــردم و حیوانات و خدای گاو نر را می‌پرستید که نیروهای مخرب طبیعت را شخصیت می‌بخشید. پادشاه کشیش بــرای این خــدایان در قصــر، که هم محل سـکونت و هم معبد بــود، قربانی کرد.

در پایان قرن 15 یا آغاز قرن 14ـ نه یونانیان (هخائیان) از قــاره به کــرت حمله کردند و تمــدن مینــوی را نــابود کردند.

یکی دیگر از مراکز تمدن یونان باستان فرهنگ مایکنــایی (هخامنشی) بـــود (1770 قبل از میلاد- 1200 قبل از میلاد).

یونانیان هخانی تقریباً همزمان با ظهـور تمـدن در کـرت در بالکــان ظــاهر شــدند. آن‌ها از شــمال، از دره دانــوب آمدند. با ادغـــام با مـــردم محلی، آن‌ها مراکز فـــرهنگی جدیدی را تشکیل دادند. کاوش در Mycenae و سپس در بسیاری از مکانهای دیگر یونان، در مـورد مـردمی جنگجو می‌گوید که یک کشـور قدرتمند ایجـاد کردنـد، و در قـرن

13-16 به شـــکوفایی خاصی دست یـــافت. به n.e ایالت‌هـای دیگر هخامنشـین نـیز وجـود داشت. آن‌ها بین خود جنگهای مستمری به راه انداختند.

یونانیــان باســتان طــبیعت را خــدایی می‌کردند. از نظر آن‌ها، چهره‌های ماورای طبیعی همه جا را نشان می‌داد: میهن نشــینان در نهرها زنــدگی می‌کردنــد، پوره‌هــای درخــتی، دیرادها و ســاتیرها در نخلســتان‌ها، نرئیــدها و تریتون‌ها در صخره‌ها، در دریا زندگی می‌کردنـد، آسـمان با ستارگان و خدایان بالاترین درجه زندگی می‌کرد.

در دهه 50 قرن گذشته، نوشته‌های مـایکنی رمزگشـایی شد. درست اسـت، بیشـتر لوحهـای سـفالی رمزگشـایی شـــده دارای ســـوابق اقتصـــادی مختلفی بودنـــد، اما اطلاعاتی در مورد دین وجود داشت، بنابراین معلـوم شد که برده‌هایی وجـود داشـته‌اند که مـالکیت یک یا یک خـدا دیگر هسـتند. شـاید چـیزی مثل مزرعه معابد نـیز وجـود داشته باشد. حداقل نـوعی دارایی مـذهبی جمعی وجـود داشت. لیست طولانی‌ای از خـدایان وجـود دارد. از جمله زئـــوس، هـــرا، پوزیـــدون، آتنـــا، آرتمیس. خـــدایان نر "همتایـــان" زن داشـــتند: از نظر پوزیـــدون Poseidea اســـت، از نظر زئـــوس Divia است. فـــرقه‌ای از دیونیسوس وجود داشت، اما نه خدا، بلکه انسان.

حدود قرن 12 به n.e قبایل دوریان از شمال شبه جزیره به ســرزمین‌های مــایکنی حمله می‌کنند. فرهنگ آن‌ها با مایکنی‌ها ادغـام شد و جامعه انگـیزه‌ای بـرای توسـعه در چارچوب برنامه جامعه دریافت کرد.

دین پولیس یونان. مرحله بعدی در تـاریخ یونـان باسـتان باستانی نامیده شد. از قرن 8 تا 6 ادامه داشت. به n.e در این دوره، یونانیان باستان سواحل شمالی دریای اژه، سواحل دریای سیاه، جنوب شبه جزیره آپنین را استعمار کردند و حـــتی به ســـواحل آفریقا نفـــوذ کردند. دریـــای مدیترانه... اسـتعمار، توسـعه اقتصـادی کشـور را فعـال می‌کند: صــنایع دســتی تحریک می‌شــود، صــنایع دســتی سرانجام از کشاورزی جـدا می‌شـود، تجـارت کشـورهای همســـایه و دوردست را به هم نزدیک می‌کنـــد، یونانی‌ها چیزهای زیادی از جهانی که به روی آن‌ها باز شده قرض می‌گیرند. در یونــان باســتان در قــرن VIII. به n.e یک سیســتم پــولیس ایجــاد شــده است: دولت‌هــای شــهر با طبقه بندی طبقاتی و روابط کالای پـول و توسـعه یافته بوجود می‌آیند.

از میـــان تمـــام سیاست‌ها، ایالت‌هـــای آتن و اســـپارت بزرگترین کشورها بودند.

مــردم دولت آتن از چهــار طایفه (قبیله) تشــکیل شــده بودند. هر فیله به نوبه خود به سه فراتری و هر فراتــری به سی جنس تقسیم شد. این قبیله و طایفه ارگان‌هــای حاکم و جوامع مذهبی بودند، وظـایف بـرادران به ازدواج و ثبت نام تولد محدود می‌شد.

زنـدگی اجتمـاعی در سیاست‌ها به طـور سـازمان یافته همه چـــیز را بدست می‌آورد و با ایجـــاد روابط حقـــوقی بهبود می‌یابد.

در سال 621 قبل از میلاد اژدها قـانون عـرفی فعلی را در آتن نوشــت، که محــدودیت خاصی در منــافع اشــراف

بود، که قبلاً به هیچ قانونی متصل نبوده است. و این، تا حدودی منافع مردم را حفظ می‌کرد. اما طبق قوانین دراکونت، فقط یک مجازات برای گلو در نظر گرفته شده بود. بنابراین، عبارت "قوانین draconian" بالدار شد.

به دنبال اصلاحات دراکونت، سرانجام امور دینی به ایالت منتقل شد. همه ساکنان آتیکا باید خدایان و قهرمانان قبایل شناخته شده را پرستش کنند. به ویژه فعالیت قانونگذاری سولون (بین سالهای 640-635- بلد. 559 قبل از میلاد) که در سال 594 قبل از میلاد مسیح بود، بسیار مهم بود. برده داری بدهی را از بین برد، اقدامات یکنواخت توده و پول را برای کل کشور معرفی کرد، آزادی اراده را ایجاد کرد سولون به استقلال اقتصادی کشور و توسعه صنایع دستی رسیدگی کرد. وی بسته به وضعیت مالکیت، جامعه را به چهار طبقه تقسیم کرد و نمایندگان فقیرترین طبقه جنین را از داشتن مناصب عمومی منع کرد، اما همه حق رأی داشتند.

اندکی پس از سال 509 قبل از میلاد کلیسپپ فیلای قبیله‌ای را از بین برد و گونه‌های جدید و سرزمینی ایجاد کرد. هر رشته به ده دمو تقسیم می‌شد که دارای معابد جداگانه‌ای با یک کشیش بود که با رأی دادن یا قرعه کشی انتخاب می‌شد. فیلا همچنین یک آموزش مذهبی بود، معبد فیلا املاک دولتی بود، و دولت بر امور مذهبی فیلا حکمرانی می‌کرد. آیین دولت به این ترتیب شکل گرفت. اما قدرت کشیش قبلاً از قدرت رهبر نظامی، قاضی و مدیر جدا شده است.

ایـالت اسـپارتا در قسـمت جنـوبی پلوپـونس تا حـدودی متفاوت توسـعه یـافت. این یک سیاست کشـاورزی بـود. فقط هلوت‌ها (بردگان) در این سـرزمین کـار می‌کردنـد، پیرمردها به تجــارت و صــنایع دســتی مشــغول بودند و شهروندان اسپارتا فقط به امور نظامی مشــغول بودند. این کشـور از جنگجویـان بـود، قـدرت متعلق به اشـراف نظامی بود. زندگی مـذهبی اسـپارت مانند زنـدگی آتـنی بود.

دین یونــان باســتان پــانتئون خــدایان المپیک هــومری را حفظ و حـتی افـزایش داد، تغیـیراتی در سلسـله مـراتب آن‌ها ایجاد کرد.

این دوره دوره‌ای از توسعه بیشتر فرهنگ یونان باســتان بود.

بازگشت به هنر IX. به n.e یونانیان الفبای سامی را از فنیقی‌ها قرض گرفتند. به تدریج یک ردیف روی آن ایجاد می‌شود بناهای فرهنگی... در قرن هشتم. هومر "ایلیاد" و "ادیسه" ضبط شـده است (که نوشـته شـده است)، که حاوی تصویری دقیق از زندگی یونان باستان و اطلاعاتی در مورد دین اسطوره‌ای هلاس است، که ما تا به امــروز از آن استفاده می‌کنیم.

جهان پاک هومر توسط خـدایان و مـردم زنـدگی می‌کند. آن‌ها مشترکات بسیاری دارند. هر دو در طـبیعت زنـدگی می‌کنند، آن‌ها از زمین مادر هستند، متولد شـده‌اند، بـدن دارند، می‌خورند، می‌خوابند، عمل می‌کننـد، پادشـاهان و حکـام خـود را دارند. اما مـردم به شـکل مـرئی زنـدگی می‌کنند و خدایان نامرئی هستند. مـردم میوه‌هـای زمین

را می‌خورند و خـدایان شـهد، آمبروزیـا، مـردم فـانی و خدایان جاودانه هستند. هومر هنوز ایـده درک اخـروی را نـدارد. مردگـان به حیـات خـود در دنیـای زیـرین ادامه می‌دهند و تنها تعـداد کمی از آن‌ها با خواست خـدایان جاودانه می‌شوند و در اشکال زمینی زندگی می‌کنند.

ایده رستگاری دنیوی در پولیس یونـان به وجـود می‌آید و سرنوشت آن تا حد زیادی توسط آئین‌های تشـییع جنـازه و مـراقبت از روح آن مرحـوم که زنـده مانده‌اند تعـیین می‌شـود. این امر به توسـعه ایـده‌های آنیمیسـتی در این مرحله از بهبود دین یونان باستان گواهی می‌دهد.

دین یونـان باسـتان کـار جسـمی را عـالی جلـوه می‌داد، بدون آن دستیابی به رفاه مادی غیرممکن بـود. به همین دلیل است که یونانیان تعداد بسـیار زیـادی خـدای حـامی دارند. مدل‌های متفاوت، انـواع مختلـف، انـواع متفـاوت، مـدل‌های مختلف زایمـان: آرتمیس به دنبـال شـکار، هـرمس، آپولو و پـان بـرای پـرورش گـاو بـود، دیمـتر با اسـرار الوزیـنی خـود به کشـاورزی رسـید، دیونیسـوس بـرای شـراب سـازی، پـالاس آتنا بـرای صـنایع دسـتی، هفائستوس به آهنگـران، بازرگانـان هـرمس و امثـال آن کمك کرد. خدایان حامی و کار ذهنی وجود داشتند.

بازی‌هـای ورزشی یکی دیگر از پدیـده‌های مهم فـرهنگی بـود که با دین ارتبـاط نزدیک داشت و اصـلی‌ترین آن‌ها بازی‌های المپیک بـود. اولین آن‌ها در سـال 776 قبل از میلاد تنظیم شد. به افتخـار المپیک زئـوس. این بازیها جلوه‌های جسمانی یک شخص را جلال می‌بخشیدند، رشد جسمی مورد نیاز برای اشراف برای سلطه بر بردگـان و

تأکید بر اهمیت اجتماعی خود را تشویق می‌کردند. این کار با اشاره به خدایان انجام شد.

آتنی‌ها و اسپارت‌ها خدایان مشترک و معابد مشترک داشتند. غالباً این جامعه برای منافع سیاسی مورد استفاده قرار می‌گرفت. بنابراین، توکیدیدس، مورخ باستان در اثر "تاریخ" خود به یاد می‌آورد که هنگام تصمیم گیری در مورد مسئله قدرت، مقدونی‌ها (اسپارتی‌ها) کشیش را در دلفی ترغیب کردند که پیش بینی‌ای برای آن‌ها مفید باشد.

اساطیر یونان باستان. اساطیر یونان باستان یکی از چشمگیرترین پدیده‌هایی بود که کل تمدن جهان را تحت تأثیر قرار داد. او قبلاً در جهان بینی بدوی قبایل یونان باستان در دوره پدر سالاری ظاهر شد. اسطوره شناسی بلافاصله عملکرد آنیمیستی و فتیشیستی را جذب خود کرد.

آیین نیاکان و توتم‌ها، که یونانیان باستان نیز نمی‌توانستند بدون آن انجام شوند، مورد اثبات اسطوره‌ای قرار گرفتند. بنابراین، آیین یونان باستان با اساطیر آغاز شد، بهترین بیان خود را در اساطیر یافت و در اساطیر المپیک به کمال خود رسید.

اسطوره‌های المپیک در حال حاضر اساطیر زاگالنوگرتسک از دوره پدر سالاری است. محققان متذکر شدند لحظه جالب: نام خدایان محلی یا مکانهای پرستش آن‌ها اسطوره خدایان مشترک شد.

پانتئون المپیک توسط "پدر همه خدایان و مردم" زئوس اداره می‌شود، او در کوه المپوس زندگی می‌کند، همه

خدایان کاملاً تابع او هستند. همه خـدایان المپیک نه تنها به عنــوان یک تصــویر کلی، بلکه به اصــطلاح جزئیــات، انسان شناس هستند. آن‌ها از نظر جسمی با افـرادی که دارای تمــام خصوصــیات انســانی، از جمله خصوصــیات منفی هســتند، که بعضی اوقـات این خـدایان را بی‌آبـرو می‌کننـد، یکسـان هسـتند. آن‌ها می‌خورند و می‌نوشـند، نزاع و بغل می‌کنند، متولد می‌شوند و می‌میرند.

همراه با پانتئون المپیک خـدایان، تعـداد قابل تـوجهی از قهرمانان افسانه‌ای ظاهر می‌شوند که هیولاهـایی را که به مردم آسیب می‌رسانند اهلی می‌کنند. انسان شناسی افسانه‌های یونان باستان آگاهی مردم از جایگاه خـود در جهـان، رشد قـدرت آن‌ها بر نیروهـای طـبیعت، احسـاس اهمیت اجتماعی آن بود.

متعاقباً، خدایان انسان شناس یونانی به عنوان شخصیت پــردازی نیروهــای انــتزاعی طــبیعت و جامعه به طــور فزاینده‌ای اهمیت پیدا می‌کنند.

در دوران هلنیســتی و ســپس در دوره رومی، اســطوره شناسی علاوه بر مــذهبی، دارای اهمیت ادبی و هــنری نیز می‌شود، مطالبی را برای تمثیل و استعاره در اختیار هنرمند قــرار می‌دهـد، تصــاویر، انــواع و شخصــیت‌های فولادی را خلق می‌کند.

اما نکته اصـلی بـرای اسـاطیر یونـان باسـتان، قـابلیت مرتبط بودن آن است، جایی که مبنایی برای شکل گیری ایـــده‌های آنیمیســـتی می‌شـــود، فتیشیسم و \\u200b u200bجـــادوی دین یونـــان باســـتان را تعـــیین می‌کند. افســـانه‌های یونـــان باســـتان، سرشـــار از همـــاهنگی و

احساسات زندگی واقعی، نه تنها در دوران باستان، بلکه بعداً، در دوره رنسانس، تا زمان ما، اساس هنر واقع گرایانه می‌شود.

یونانیان باستان که با رعایت دقیق قوانین و مقررات بزرگ شده بودند، مراقب رعایت مفاد فرقه بودند. پراهمیت در آن‌ها او فرقه خدای خورشید، نور، خرد و هنر آپولو را استخدام کرد، یک مقدس در دلفی به او اختصاص داده شد. کشیش‌های دلفی و سخنان آپولو از قدرت بالایی برخوردار بودند، می‌توانستند در امور دولت مداخله کنند و به طور جدی بر وقایع تأثیر بگذارند.

یکی دیگر از آیین‌های مهم آن زمان، کیش دمتر، الهه باروری و کشاورزی، و همچنین قانونگذاری بود، زیرا کشاورزی به زندگی پایدار و پایدار احتیاج داشت، یک پناهگاه مقدس در الئوسیس، نزدیک آتن به او اختصاص داده شد. در این پناهگاه مقدس، به طور سنتی، برای صدها سال، اسرار رخ داده است، آیین‌های مرموز با مشارکت تنها مبتدیان. اولین مرحله آغاز آهنگ‌ها و رقص‌ها در شب در جشن ایل بزرگ بود. در پله دوم، آن‌ها در خود محراب جمع شدند، جایی که یک اجرای نمایشی در مورد ربودن دختر دیمیتر پرسفون (کورا) توسط خدای عالم اموات ،هادس، اجرا شد. پرسفونه همسرهادس شد. اما هر بهار او به مادرش بازمی گشت، و سپس دوباره به دنیای زیرین می‌رفت. این نمادی از یک دانه در حال مرگ و جوانه زدن بود، یک عمل نمادین باروری، رمز و راز زندگی ابدی. کسانی که در آیین دیمتر آغاز شدند، پس از مرگ حق حیات ابدی را دریافت کردند. درست است، در همان زمان، یونانیان

عملی نیازهــای یک زنــدگی پرهیزکــار و با فضــیلت را فراموش نکردند. به عنوان مثال، کسانی که خــون کسی را ریختند به اســرار الوســین راه پیــدا نکردند. انجــام وظــایف دولــتی و عمــومی نــیز لازم بــود. پس از آن، Bolshoi Eleusinii به عنــوان یک جشن ملی شــناخته شد.

در دوران باســـتان، کیش دیونیســـوس به طـــور قابل تــوجهی تغیــیر کــرد، که به خــدای گیاهــان، تاکســتان‌ها و شراب سازی تبدیل شد، او با آپولو هم تراز قرار گرفت، وی شخصیت پردازی ایده جاودانگی روح انســان را آغــاز کرد.

آیین دیونیســوس و دیمیــتر با روند مــذهبی و فلســفی اورفیک همراه است، که گویا توسط خواننده اسطوره‌ای Orpheus، پسر خــدای رودخانه‌هــای Eagra و مــوز Calliope گذاشــته شــده است. این افســانه حکــایت از مرگ همسرش یوریدیس دارد که توسط مــار گزیــده شد. Orpheus که می‌خواست همسر محبـــوب خـــود را بازگرداند، به دنیــای زیــرین ســقوط کــرد. وی با نــواختن ســیتارا و آواز خوانــدن، سرپرست کرنر جهــان زیــرین و همچنین پرسفونه، همسرهادس را شــیفته خــود کــرد. به اورفئوس اجازه داده شد که اوریدیس را با خود بــبرد به شرطی که او را به بالا سوق دهــد، و نباید به عقب نگــاه کند. با این حال، کنجکاوی برنده شــد، او به گذشــته نگــاه کرد (نه به پرســفون زیبــا؟) و همســرش را از دست داد. اما اورفئوس در مورد روح آگاهی کسب کرد. او به مردم گفت که روح آغــاز خــیر، قطعه‌ای از خــدای است و بــدن زندان روح است. پس از آزادی روح از بــدن فــانی، آن را

به حیـــات خـــود ادامه می‌دهـــد، دوبـــاره تجسم می‌یابد. Orpheus حتی دارای آموزه metempsychosis- انتقال روح از یک بدن به بدن دیگر است.

آموزه اورفیک متعاقباً توسط فیلسوفان (فیثاغورثیان و نوافلاطونیـــــان) و متکلمـــــان مســـــیحی پذیرفته شد. اسطوره‌های دوران باستان گرایی با فلسفه همراه بود، همانطور که آموزه یونان باستان در مـورد روح جاویـدان گـواه آن است. مـذهب یونـان باسـتان اسـطوره‌ای و با شکوه هـنری تـزئین شـده وقت آن را نداشت که اشـکال دگماتیک منجمد را بدست آورد، برای مثال در یهودیت. او وقت نداشت تا به شـدت خـود را از فلسـفه و به طـور کلی از علم جـدا کند. روحـانیت جـداگانه‌ای تشـکیل نـداد گـروه اجتمـاعی، کاست نشـده است. تفکر منطقی که شـده است ویـژگی اساسی فرهنگ آن دوره، از اندیشه دینی عبور نکرد و در اساطیر خود را نشان داد. در نتیجه این، ترکیبی اصلی از ایده‌های جهـان وطـنی و تئولوژیک اتفاق افتاد. تولد کیهان و خدایان otsozhnyuvalas بود خـدای کرونـوس خـالق همه چـیز بـود، او یک تخم مـرغ نقره‌ای از هـرج و مـرج و اتر ایجـاد کـرد که از آن خـدای دیونیسوس یا همان اروس بیرون آمد. دیونیسوس شـب، زمین و آسمان را به دنیا آورد. زمین و آسمان اقیانوس، فـدیتا، کرونا و رئا را به دنیا آورد. پسر کرونـوس زئـوس بر قـــدرت تمـــام خـــدایان و مـــردمی که دیونیســـوس را بلعیدند به قدرت رسید و قدرت وی را به خود جذب کـرد. اما الهه پرســـفونه خـــدای جدید شـــراب و شـــادی را از زئوس، یعـنی دیونیسـوس به دنیا آورد. بنـابراین خـدایان متولد می‌شوند و یکدیگر را به دیگـری منتقل می‌کننـد، و با توسـعه کیهـان، پـانتئون الهی توسـعه می‌یابـد، بهم

می‌پیوندد، پیچیده می‌شود. البته اینجا تناقضات زیادی وجود دارد. از این گذشته، این افسانه منسوب به Orpheus، در مکانهای مختلف، در زمانهای مختلف، تکمیل و تصفیه شده و مانند هر اسطوره‌ای به یک تخیل خارق العاده دست یافته است. اما او یک ویژگی اساسی تفکر یونانیان باستان را منعکس کرد: آن‌ها جهان را چنین می‌فهمیدند، که توسعه می‌یابد، تغییر می‌کند، قوانین خاصی از این تغییرات دارد. متعاقباً، این امر خود را در مکتب فلسفی کودکان نشان داد: تالس (بلو 625-547 قبل از میلاد)، آناکسیماندر (بلو 610-546 پیش از میلاد)، آناکسیمنس (بلو 585-525 پیش از میلاد) پیش از میلاد) و سپس هراکلیتوس از افسس (bl. 540-480 قبل از میلاد) و فیثاغورس (bl. 570-500 قبل از میلاد). بنابراین تفکر فلسفی، علمی و دینی در کنار هم پیش رفت. گاهی با هم تداخل می‌کردند، گاهی مکمل یکدیگر بودند. این یک جریان تکاملی معنوی بود که در فرهنگ معنوی غنی یونان باستان تبلور یافت.

ایده انسان شناسانه یونانیان در مورد خدایان خود ناگزیر از نظر آن‌ها یک نگرش متناظر با آن‌ها را در پی داشت، خدایان قابل درک و نزدیک به موجودات شبیه انسان بودند و همان چیزی را مانند مردم می‌خواستند. یونانی قربانی خود خدا شد و خودش آنچه را که می‌خواست دریافت کند بیان کرد: کمک مشخص، یا واقعی‌تر، نصیحت یا نوعی تضمین برای آینده. کشیشان بیشتر از کشیشان مدیر بودند. آن‌ها از معبد مراقبت می‌کردند، جلسات مذهبی، موکب‌ها، مراسم را ترتیب می‌دادند. نقش آن‌ها در رمزگشایی پیش بینی‌ها، عواقب فالگیری بسیار مهم بود. همانطور که قبلاً اشاره شد، هیچ

طبقه‌ای از روحانیـان وراثـتی وجـود نداشت. کشـیش‌ها برای یک دوره خاص مقامـات منفـرد ایـالتی (آرشـون) و همچنین افرادی به انتخاب خود بودند.

معابد یکی از عناصر بســیار مهم آیین مــذهبی یونــان باســتان بودند. باســتانی‌ترین معابد در بین یونانیــان در قرن XII ساخته شده‌اند. به n.e برای یونانیان باسـتان، این معبد محل زنــدگی خــدایان بــود، که در مجســمه‌ها مجسم می‌شـدند. معبد یونـان از مگـارون یک سـاختمان مسکونی گرفته شده است. در ابتـدا خانه‌هـای مسـکونی معمــولی بــرای خــدایان اختصــاص داده شد. فــروتن و بی‌ادعا بودند. سـپس آن‌ها به ویـژه در مکانهـای عبـادت سنتی خدایان در قله‌های کوه، نزدیک درختـان مقـدس و چشـمه‌ها، در نخلسـتان‌های مقـدس و جنگل‌هـای بلـوط ساخته شدند. از آن‌جا که این معبد به عنوان محل زندگی خــدایان در نظر گرفته می‌شــد، دارای بــرخی مــوارد ضروری برای این کار بود، با بـرخی تغیـیرات: این کـوره به شکل محـراب در آمـد، یک اتـاق کوچک در پشت بـرای ذخیره سازی ظروف و ظروف معبد، یک اپیستود ("عقب اتاق ")، در قسمت جلـوی آن یک سـایبان اسـهال وجـود داشت، قسمت مرکزی معبد Naos یا سلا نامیده می‌شد. اندازه بـزرگ آن نیـاز به اسـتفاده از سـتون دارد. پس از آن، ســتون‌ها در نما ظــاهر می‌شــوند، نــوعی معبد با سـتون‌هایی در ورودی شـکل می‌گـیرد- نـوع پروسـتیل؛ معبد دارای ســـتون و در قســـمت پشـــتی آن آمفی پروسـتایل (Amphitprostyle)ـ نامیـده می‌شـد، دارای سـتونهایی در هر دو طـرف- حاشـیه ("از هر طـرف بـال دار") و اگر دو ردیف ستون وجود داشت- دیپتور. سـاخت معابــد، تزئینــات آن‌ها با ســتون‌ها و مجســمه‌ها بــاعث

تحریک توسعه معماری و مجسمه سازی شد، آن‌ها به جهات اصلی هنر یونان باستان تبدیل شدند و برای مدت طولانی مسیر پیشرفت همه هنرها را در کل اروپا تعیین کردند.

از نظر یونانیان باستان، این معبد عبادتگاهی بود و در عین حال یک فضای عمومی مهم بود. این کتاب حاوی پول و جواهرات عمومی و خصوصی، آثار هنری، اسناد مختلف، بایگانی‌ها، متن قوانینی بود که بر روی تخته سنگ‌ها حک شده بود، و همچنین متونی به وقایع برجسته اختصاص داشت. در معابد و کنار آن‌ها، جلسات مردمی برگزار می‌شد، تصمیمات پادشاهان، پادشاهان و سایر رهبران اعلام می‌شد. این معبد نه تنها یک ساختمان مذهبی بود، بلکه یک نماد سیاسی خاص نیز بود. از این رو روشن است که چرا در معماری جهان باستان، به ویژه در میان یونانیان، ساخت آن‌ها داده شده است توجه زیاد... از میان عجایب هفتگانه جهان باستان، ساختاری با اهداف کاملاً مذهبی نامیده می‌شود: معبد آرتمیس افسس، مجسمه زئوس المپیا و کولوس رودز. یکی از بناهای بزرگ و مذهبی دنیای باستان مجسمه خدای خورشید بود که توسط معمار خرگوش در جزیره رودس بلو ساخته شد. 290 ص به n.e این مجسمه 32 متر ارتفاع داشت. یونانیان باستان چنین ساختاری را نمی‌شناختند. اما در سال 224 قبل از میلاد. زلزله آن را نابود کرد. لاشه کولوس را از آب بیرون بکشید، اما خرگوش دیگر زنده نبود، کسی نبود که مجسمه را مرمت کند. در سال 672 ه.ش. مصطفی، رهبر ترکان ساراسین، که پس از آن جزیره را در اختیار داشت، آن‌ها را به یک تاجر شرقی فروخت.

قـرون 5 و 4 به n.e این دوره یونـان کلاسـیک است. وقـایع اصـلی در منطقه‌ای به نـام آتیکا (یونـان- کشـور سـاحلی) رخ می‌دهد. طـبیعت سـخاوتمندانه وقف شـده، ساکنان آن یک انسان پرانرژی و سـخت کـوش، متفکر و شجاع هستند که به تجربه تاریخی به خوبی تسلط دارنـد، آتیکا به کـانونی بـرای توسـعه اقتصـادی، سیاسی و فـرهنگی تبـدیل می‌شـود و پـایتخت آن آتن مرکز همه وقـایع است. به همین دلیل است که به این دوره از توسعه یونان باستان آتیک نیز گفته می‌شود.

نقش آتن در میـان سـایر قطب‌ها در نتیجه پیروزی‌هـای آتنی‌ها در جنگ‌های یونانی و پارسی (500-449 میلادی) افـزایش یـافت. آتن سـپس ریاست اتحادیه ایالت‌هـای دلیان را بر عهده داشت. در خود آتن، دموکراسی تقویت شد. قدرت متعلق به شورای پانصد (خواهد بـود)، دادگـاه مردم (هلیوم) و مجلس مـردم (eklesia).ـ این حـاکمیت مردم بود. دین تحت نظارت دولت بـود. بنـابراین نظـارت بر امـوال مقـدس توسط اسـقاطانی که قبل از استراتژیست‌ها تسـلیم نفـوذ خـود می‌شـدند، انجـام می‌شد، اما این مأمورین دسته‌های مذهبی، فداکاری‌ها و مسابقات ورزشی بودند که معنای مذهبی داشتند.

همین اقدامات بود که جامعه آتن را متحد کرد. مشـارکت در یک فرقه مذهبی بـرای همه شـهروندان اجبـاری بـود، ناتوانی سیاسی بردگـان و متک‌ها (خارجیـانی که در آتن زنـدگی می‌کنند) به طـور خودکـار آن‌ها را از شـرکت در آن‌ها محروم می‌کرد.

در زمـان استراتژیست پـریکلس از 443 تا 430 قبل از میلاد. (این دوره دوران طلایی دموکراسی آتـنی تلقی

می‌شود) نفوذ دین بدون تغییر و بسیار چشمگیر است. در آنروپولی در سال 447-438 قبل از میلاد پارتنون ساخته شد. معماران Iktin و Kallikrat در معبد باشکوه مجسمه‌ای از آتنا، حامی شهر را قرار دادند که توسط مجسمه ساز فیدیاس ساخته شده است. فیدیاس بر روی سپر آتنا، خود و پریکلس را به تصویر کشید، به همین دلیل به کفر، زندانی متهم شد و در زندان درگذشت. پله‌های مرمر به آکروپلیس ساخته شده‌اند و خود معبد نیز با مجسمه‌های متعددی تزئین شده است. این معبد در کل دوران باستان مقاومت کرد. در قرن 5 نه او در قرن هجدهم به یک معبد مسیحی تبدیل شد.- یک مسجد مسلمان، و در سال 1686 توسط ونیزی‌ها تخریب شد. اکنون می‌توانیم فقط بقایای آن را تحسین کنیم، اما آن‌ها همچنین با زیبایی خود شگفت زده می‌شوند.

در آن زمان معبد Demeter در Eleusis دوباره ساخته شد. تا سال 396 میلادی پابرجا بود. و توسط گوتیان نابود شد.

پایان قرن 5 به n.e روزهای اوج را تحت الشعاع قرار داد جهان باستان... رقابت بین دو کشور قدرتمند آتن و اسپارتا منجر به جنگهای طولانی داخلی شد، که یک نام مشترک- جنگهای پلوپونز در سالهای 401-404-ـ به خود گرفت. به n.e در این جنگ‌ها آتن شکست خورد، اما اسپارت نیز به هژمونی تبدیل نشد. جنگ تضادهای اجتماعی را تشدید کرد، دموکراسی و اخلاق را ضعیف کرد. دین یونان باستان آن‌ها را از درگیری‌های خونین

نجـات نـداد، گرچه طرفهـایی که جنگ می‌کردند خـدایان مشترک و معابد مشترک داشتند.

بحران طولانی مدت پولیس یونان باستان بوجود می‌آیـد، که ناشی از درگیری‌های کوچک نظـامی و جنـگ، کودتا و استبداد است. در همین حال، در شرق، امپراتوری پارس در حال ظهور بود. از قرن 4 به n.e ظهـور مقدونیه در میـان کشـورهای یونـان اتفـاق می‌افتد. پس از کنگـره قرنتیان در سـال 337 پ. مقدونیه شـروع به تسـلط بر یونان می‌کند. در سال 334 قبل از میلاد اسـکندر بـزرگ سـفر خـود را به آسـیا آغـاز کـرد. پیروزی‌هـای درخشـان قرن‌هاست که نـام این فرمانـده برجسـته را سـتایش می‌کنند. تا زمـان مـرگ وی در سـال 323 قبل از میلاد. امـپراتوری جهـانی افسـانه‌ای شـکل گـرفت، که پس از مرگ او به همان طرز افسانه‌ای متلاشی شد.

به خودی خود، فعالیت آسیایی اسـکندر از اهمیت خاصی بـرای توسـعه تمـدن جهـان برخـوردار بـود. فلاسـفه، مورخان، دانشمندان علوم طبیعی، کشیشـان با ارتش به کشـورهای جدید رفتند. فرهنگ‌هـای فتح شـده از بین نرفت. اسکندر دین کشورهای تسخیر شده را انکار نکرد، در آیین‌های آن‌ها شرکت کرد، در خـدایان شخصـیت خـود را در همه فرقه‌ها هـدایت کـرد. او آرزو داشت یک ملت یونـانی-پارسی ایجـاد کند. وی بابل را به عنـوان پـایتخت کشور جدید انتخاب کرد، همچـنین باید معبد اصـلی دولت جدید نـیز وجـود داشـته باشد. اما سرنوشت به اسـکندر بزرگ فرصت نداد تا تمام برنامه‌هـای خـود را عملی کند: یک قدرت جدید جهانی شکل نگرفت، ملیت جدیدی شـکل نگـرفت، دین جدیـدی بوجـود نیامد. بـرای چـنین

فراینــدهایی، قرن‌ها همکــاری بســیاری از مــردم لازم است، یک قشر اجتماعی خاص لازم است، که موتور این فرایندها خواهد بود. با این حال، مبـارزات اسـکندر کبـیر انگـیزه قدرتمنـدی به روند همگـرایی آیین و آیین جهـان باستان و خاورمیانه داد.

پس از اســکندر بــزرگ، دوران هلنیسم آغــاز شد که تا زمان اسـتقرار هژمـونی رم ادامه داشت. در این زمـان، انحطاط یونان، مقدونیـه، اپـیروس اتفـاق افتـاد، ایـالات بطلمیوس و سلوکیان در شرق ظـاهر شـدند، که اشـکال جدیدی از پیشرفت اجتماعی را به ارمغان آورد.

در هنر III. به n.e در غرب هلاس، شکوفایی اتحاد دولت جدید جمهوری روم آغاز می‌شود، که منجر به حمله فعال و جنگ‌های داخلی و در آستانه بحران سالهای 133-131. به n.e در سال 147 قبل از میلاد مقدونیه را به اسـتان خود تبدیل می‌کند. متعاقباً، کل یونان تحت حـاکمیت روم قرار می‌گیرد.

دوران هلنیستی دارای ویژگی‌هـای خـاص خـود در تـاریخ مـذهبی است. اول از همـه، این یک دوره تحمل مـذهبی گســترده است. فرقه‌هــای خــدایان شــرقی در یونــان گســترش می‌یابــد، در خــدایان یونــانی پــیروان جدید در شــرق ظــاهر می‌شــوند، اســاطیر یونــان به طــور کلی شناخته می‌شود، در آسـیای صـغیر، در مدیترانه شـرقی، مصر و بین النهرین رنگ و بویی ملی پیدا می‌کند.

احیای فرقه‌های محلی نیز وجود دارد، خدایان محلی نـام خـدایان شـناخته شـده و اسـطوره‌های محلی را دریـافت

می‌کنند. این امر به ضرورت عینی هم گرایی مـذهبی در روند تقویت روابط بین مردم گواهی می‌دهد.

مـورخ دین باسـتان I. Is. Sventsytska خاطرنشـان می‌کند که در دوره هلنیسم افسانه‌هایی در مورد خدایان نـاجی گسـترش می‌یابد که مـردم را از فکر مـرگ خلاص می‌کند و امید نجات فراتر از قبر را برمی انگیزد. خدایان اوزیریس، دیونیسوس، آتیس وارد چنین شیطانی شـدند. و در عین حـال، احـترام به الهه Tyche (سرنوشت) در حال رشد است، که گواهی بر نابرابری و عـدم اطمینـان اجتماعی است.

در دوران هلنیستی، ارتباطی بین پیشرفت آگاهی دیـنی و سایر اشکال زندگی در یک جامعه معنوی وجود داشت.

دین یونـان باسـتان تا حد زیـادی انگـیزه پیشـرفت علم و هـنر یونـان باسـتان بـود. با اعتمـاد به نفس بیشـتری می‌توان در مورد چنین ارتباطی صـحبت کـرد تا در مـورد ارتبـاط علم و هـنر در بین النهـرین و مصر. "بنیادها" اقلیـدس "آلماگست" توسط بطلمیـوس، تمـام دستاوردهای ریاضی و نجومی قبلی را به دستاورد تاریخ تبـدیل کـرد و آغـاز کـرد عصر جدید در توسـعه علمی. در مورد هنر یونان باسـتان، هیچ حـرفی بـرای گفتن وجـود ندارد.

هالیوود و منجی ستیزی

روانشناسي مدرن بيانگر اين است كه تـأثيري كه تصـوير دارد هيچ كلامي نــدارد.از اين رو در عصر ارتباطــات هر فــرد يا هر حكومــتی كه قدرتمنــدتر باشد ،بايد از دنيــای تصوير و رسانه‌های تصـويری بيشــترين بهـره بـرداری را نمايد. جهــان امــروز، جهــان تصــوير است و عمــده‌ترين مصداق اين تصوير، سينماست.

كــار تصـوير و سـينما درگـير كـردن احساسـات و افكـار است. فيلمهـاي هدفمند فكر و احسـاس را با هم درگـير ميكند و جمع آن‌ها سـينما را مي‌سـازد. واقعيت مسـأله اين است كه غرب به اهميت، قدرت و تاكتيك تصــوير پي بـــرده است و از آن در قـــالب ســـينما دارد اســـتفاده مي‌كند.و از اين طريق كوشش می‌كنند مفـــاهيم مـــورد نظر خود را در ذهن مخاطبان نهادينه كنند.

هاليوود به‌عنوان مركز فيلمسازي آمريكـا، در سـال 700 فيلم توليد مي‌كند و نزديك به 78%ـــــ ســـــــينماها و تلويزيونهـاي جهـان از آن تغذيه مي‌شـوند. اين در حـالی است كه در آمريكا بيش از 60 درصد پرفروش‌تـــرين فيلم‌های‌هـــــاليوود در خصـــــوص آخرالزمـــــان است. صهيونيست مؤسسـان اصـلی سـينمای‌هاليوود هسـتند. نفوذ صهيونيست‌هاي مهاجر به عرصه سينماي آمريكا، با اسـتفاده‌ی ابــزاري از زنــان، موضــوعات غــيراخلاقي، خشونت و تـرويج خرافـات و جـادو در فيلم‌هـاي توليـدي باعث گرديد تهيه كنندگان يهـودي حـاكم مطلق سـينماي آمريكا گردند. در سينمای غـرب يك فيلم را حـداقل 200 انسـان متخصص در طـول دو سـال مي‌سـازند، بنـابراين

حق ماست که بعد از ديدن آن ببينيم فيلم با ما چه کـرده است.

اگر به مطـالب قبـل، تاکيد قـرآن بر اينکه:«به راسـتي بدترين دشمنان مومنان يهوداست.»(1)ـ را اضـافه کـنيم حساسيت ما بيشتر مي‌شود.

واقعيت قضـيه اين است که بحث موعـودگرايي در غـرب خيلي جـدّي است و به‌عبـارتي جـدي‌تر از فضـاي ما و علتش هم اين است که ما با مسـأله انتظـار،در بُعد مذهبي و ديني خودمان روبـرو مي‌شـويم، حضـرت امـام زمـان، عليه‌السـلام، در قلمـرو ديـني ما حضـور دارد. در تمامي ابعاد سياسي و اجتمـاعي و فـرهنگي شـيعة نـاب حضور دارد ولي در ذهن مردم عادی فقط در بعد مذهبي مطـرح است.ولی در بُعد سياسي و اجتمـاعي و علمي ديگر مطـرح نيست. امّا در غـرب بحث موعـود نگـري در تمـامي ابعـاد فوق‌العـاده جـدّي است به‌همين دليل متفکران غربی بخش مهمي از افکارشـان را صـرف اين مي‌کنند. در آمريکا حلقه‌هـاي آخرالزمـان شناسي با رويکرد ديني،از کشور ما هم قديمی‌تر اسـت، و جلسـات مختلف و متنـوعي با اسـتفاده از مبـاني انجيل و تـورات انجـام مي‌دهند که حـتي خريد اين سـخنراني‌ها توسط ايران قابل انجام نيست.

بحث مهـدويت سـتيزی در سـينمای‌هاليوودی از سـال 2000 ميلادی به بعد شدت گرفت.به اين صورت که (باور انتظار مسلمانان) هدف قـرار می‌گـرفت نه بحث (منجی آخرالزمان) -زيرا بحث منجی آخرالزمان در همه‌ی اديـان تقريبا مشـترک وانکـار ناپذيراست -و به جـای آن بـاور انتظار آخرالزمانی تـورات و انجيل در سـينمای‌هاليوودی

عرضه شد. بعد از سال 2000، سير تبليغاتي‌هاليوود، مدل جديدي به خود گرفت و آمريكا طبق نظريه دهكده جهاني (يعنی جهان مانند يک دهکده است وفقط يک ارباب می‌خواهد که همه بايد از او اطاعت کنند و آن ارباب آمريكا است) برآن شد كه خود را در افكار عمومي، به نوعي نجات دهنده زمين، مسيح آخرالزمان و نجات بخش عنوان كند.لذا سياستهاي جديدي براي‌هاليوود در نظر گرفته شد. براساس آن،هاليوود بايد دو هدف را دنبال مي‌كرد.

يكي اينكه تصويري از شيطان ارائه دهد كه براي نابودي كل جهان و تمامي اهل زمين خطر آفرين است. در اين فيلم‌ها به نوعی «ضد مسيح» را همان «منجی مسلمانان» نشان می‌دهند. ديگر آنكه دربرابر اين شيطان، مي‌بايست يك ناجي را معرفي نمايد. در فيلمهاي‌هاليوود، اين نجات دهنده زمين كه به نوعي پدر معنوي انسانها نيز معرفي مي‌شود، يك آمريكايي يا يك يهودي است. آمريكا با نشان دادن آينده تاريك و خونين بشر در فيلم‌های خود، سعی دارد خود را منجی آينده بشريت معرفی کند.

آنها می‌خواهند آخرالزمان را به اين شكل به جهان نشان دهند كه:"نبرد خير و شر در جغرافيای خاصی از زمين به وقوع خواهد پيوست. وسعت فاجعه آنقدر است كه انسان‌ها از مقابله با آن ناتوانند و ناامیدانه به هوشمندترين و شجاع‌ترين نژاد بشری يعنی آمريكايی‌ها پناه ميبرند. آن دسته از فيلم‌های‌هاليوودی كه چنين خرافه‌ای را پرورش داده‌اند، با پرداختن به موضوع آخرالزمان و ترسيم مغرضانه ازپيروان شيطان،

کشورهای مشـرق زمین و اسـلامی را به عنـوان دشـمن معـرفی می‌کنند یعـنی شـیطان از کشـورهای اسـلامی برمی خیزد و نیمه غربی عالم را مورد تاخت و تـاز قـرار می‌دهد."

در سـال 2000 درهـاليوود فيلمي اكـران شد با عنـوان مـاتريكس (Matrix).ـ اين فيلم فـروش و اسـتقبال غـيرمنتظره‌اي داشت. در اين فيلم، آينـده جهـان، در گروي ظهور مسيح قوم يهود است. او به جـاي اينكه يك پيامبر الهي باشد يك تكنيسين كامپيوتري است. وي هيچ اعتقـادي به دين و خـدا نـدارد و تنها با اتكـاء به اراده بشري خويش جهان را نجـات مي‌دهد. فيلم مـاتريكس با هزينه ميلياردها دلار توسط‌هاليوود سـاخته و برنـده 4 جـايزه اسـكار شد. دراين فيلم، نقش صهيونيسـتها در جهان، محوري و نجات دهنده ترسيم مي‌شود.

در اين فيلم هويت انسان آينده كه به ماشين تبديل شده زير سؤال مي‌رود. امّا نجاتي كه براي فرار از اين بحران ذكر مي‌شود شهري است به‌اسم Zion (صـهيون) يعـني شـما در اين فيلم پنج، شش بـار كلمه صـهيون را مي‌شـنويد با اصـطلاح لاتين آن و با چهـرة شـهر منجي. يعـني تصـويري كه ارائه مي‌شـود اين است كه فقط يكجاست كه در آن‌جا مي‌توانيد نجات پيدا كنيـد، آن Zion است.

در يكي ديگر از محصولات‌هاليوود، با نام "آرماگدون " كه به مسيح و منجي اشاره دارد، تكنيسـين‌ها و كمپاني‌هـاي نفتي آمريكا به نجات زمين مي‌آيند و كشورهاي اسـلامي در اوج عقب مانـدگي، چشم انتظـار كمك ايـالات متحـده هستند.

درفیلم "پیشگویی‌های نوسترا داموس" یا "مردی که فردا را دید"،«اورسون ولز» کارگردان یهودی به عنوان گوینده مطالب نادرستی را القا می‌کند. در این فیلم کسی که نام آخرین پیامبر را برخود دارد و مسلمان است، خطرناک معرفی می‌شود و به حدی کشتار می‌کند و برخوردی وحشیانه با افراد دارد که عملا هر کسی از او منتفر خواهد شد. لباس او عربی است و دستاری بر سر دارد! پیام کلّی فیلم آن است که این رهبر مسلمانان، فرد محبوبی نخواهد بود و بالاخره توسط غرب شکست خواهد خورد. بعد، برای تأکید این‌که مسلمانان باعث تهدید جهان‌اند؛ به صراحت مطرح می‌کند: «میلیون‌ها مسلمان در خاورمیانه وجود دارند که ثروت عظیمی از گاز و نفت و ذخایر طبیعی را در اختیار دارند و اخیراً به ارزش‌های اسلامی خود پی برده‌اند که برای صلح جهانی خطرناکند».

بعد از کنفرانس تل آویو(مرکز اسرائیل) يك بازي كامپيوتری به نام “يا مهدي” ساخته شد كه اسم اصلي‌اش Persian Gulf inferno (جهنم خليج فارس) است.» که کودک به جای قهرمان‌بازی، که فردی است آمریکایی، قرار می‌گیرد و باید با کشتن مسلمانان که با صدای نفرت‌آوری «الله اکبر» و «یا مهدی» می‌گویند، امتیاز به دست آورد و در نهایت، به مراحل بالاتر می‌رود و الا با غفلت از آنان، کشته شده و امتیاز از دست داده و یا از بازی اخراج می‌گردد. بنابر. بدین ترتیب قضیه کودک چنان می‌شود“شرطي” مي‌شود كه با شنيدن «الله اکبر» و «یا مهدی»تیراندازی می‌کند و... بالاخره در روح کودک، بذر نفرت، از این دو واژه کاشته می‌شود تا روزی استکبار بتواند از محصول آن فایده برد.

همچـنین با سـاخت صدها فیلم سـینمایی و ویـدئویی با موضـوعاتی چـون آرماگـدون، ظهـور مسـیح به عنـوان منجی موعـود آخرالزمـان وحـوادث و رویـدادهای آن در قالب برنامه‌های نمایشی و مستند سـاخته و پخش شـده است که اهداف‌هالیوود از سـاخت چـنین مجموعه‌هـایی، مقابله با آموزه‌هـای آخرالزمـانی اسـلام و بـدنام کـردن موعـــود مســـلمانان است. در این زمینه می‌تـــوان به فیلم‌هایی نظیر "درو کردن "، "کیفرهای گناه "، " جانور " و" غیرمقـدس " "روز اسـتقلال"اشـاره کـرد که همگی دربـــاره وضع آخرالزمـــان، نـــاجی یا موجـــودات شـــریری هستند که می‌خواهند جهان را تسخیر و انسان‌ها را نابود کنند.

آنچه در بســـیاري از فیلم‌هـــاي مهم، اســـتراتژيك و آخرالزماني‌هـــاليوود بيش از پيش به چشم مي‌خـــورد معرفي موعود و منجي به عنوان يك فـرد عـادي و حـتي انساني پست و پست فطرت از درون جامع غـربي است كه تنها ويـژگي او نترسـي، بـاور به توانسـتن، ايمـان به قـــدرت درون است. گاه‌هـــاليوود پســـتي را به نهـــايت مي‌رساند و شخصيت منجي آخرالزمان را فردي معـرفي مي‌كند كه حتي ريشه و عامل تولد او مطـابق هيچ دين و آئيني، قانوني و شرعي نيست.

از جمله فيلم‌هـــايي كه در آن منجي از راه نامشـــروع متولد مي‌شود مي‌توان به فيلم «پرسيوس» «لژيـون»،« 2012» (Doomsday،روز قيامت) و... اشاره كرد

در مجمـوع می‌تـوان گفت سـینمای‌هالیوود به شـیوه‌های زیردرصدداسلام ستیزی وموعود ستیزی برآمده است:

-نشان دادن یک آمریکایی یا یک یهـودی به عنـوان منجی آخرالزمان

-نشان دادن مسـلمانان به عنـوان ضد مسـیح وضد منجی آن‌ها

- القــای غلبه نهــایی تمــدن غــرب ومنجی غــربی و شکست حتمی مسلمانان

-اهریمی نشان دادن تصویر مسلمانان

- تهــاجم فــرهنگی و مقابله با مســلمانان از طریق تــرویج ارزش‌هــای مــادی گرایانه مانند انحرافــات جنسی، خشونت و جادوگری

- ترسیم ضد بودن اسلام با تکنولوژی وپیشرفت

- برتر جلــوه دادن یهودیــان و قــوانین آن‌ها در همه عرصه‌ها و تحقیر اسلام و مسیحیت

تهاجم از طريق موسيقى

گاليا توانگر

همه چيز مثل يك كابوس و گـاه مضـحك به نظر مي‌رسد. اما همه اش حقيقت دارد.

در خانه اي زيرزميـني كه بيشـتر به يك سـياهچاله شـبيه بــود، يك گــروه موســيقي به تمــرين هر روزه مشــغول بودند. گيتاريست گـــروه، dead كه هميشه در هـــذيان گويي‌هــاي نئشــگي اش از قلعه‌ها و مخروبه‌هــاي نــروژ مي‌گفت، در يك صــبح از خــود بي خــودي مغز خــود را با شات گان متلاشي مي‌كند. اعضـاي گـروه يك هفته تمـام جسـدش را در حيـاط خانه رها كـرده تا خـوراك پرنـدگان شود! بعد از يك هفته دوست dead، euronymous مغز او را پخته و با سبزيجات مي‌خورد!! Hell hammer يكي ديگر از اعضــاي اين گــروه موســيقي، پنتــاگرامي كه از استخوان جمجمه dead ساخته بود به گردن مي‌اندازد و با چكمه‌هاي بلند، لبـاس جين، كت چـرمي بلند و مشـكي اولين تيپ و مد بلك متال را به روي صحنه مي‌برد.

اين گروه بعدها با حمايت سازمان‌هاي جاسوسي آمريكا، فرقه سازان يهودي و... شـركت موسـيقي عظيمي داير مي‌كنند.

بلك متال‌ها كثيف ترين گروه‌هاي موسـيقي دنيا هسـتند. وقتي به اجتمـاعي خـارج از جمع شـيطان پرسـتان وارد مي‌شـــوند، زنـــان و بچه‌ها مي‌گريزند. بلك متـــال فقط موسيقي نيست، نمايشي از اعمـال خلاف اخلاق بر روي صــحنه است. خــوردن نجاســت، خــوردن گوشت مــردار،

خواندن اشعار ضدمسيح و خدا، نمايش رفتارهاي جنسي تـوأم با خشـونت و حـتي خـودزني بر روي صـحنه و... مـواردي است از آن چه كه آن‌ها را از شـيطان پرسـتي فلسفي آنتوان لاوي به شرپرستي نـوين سـوق مي‌دهد. افرادي كه وارد اين سياهچاله‌ها مي‌شوند، عمر كوتـاهي دارند. اكثرا در حـالت نئشـگي قـوي موادمخـدر به حـذف خود از زندگي مي‌رسند. البته موسيقي متـال در ابتـداي شـكل گـيري موسـيقي ضـدجنگ بـوده و به سياست‌هاي جنگ طلبانه آمريكا اعـتراض داشـته، كه بعـدها به زير سبك‌هاي هوي متال، دث متـال، تـراش متـال، بلك متـال و... رسـيده است. هـوي متـال از بقيه سـبك‌ها آرام‌تر و بلك متال در دنيا بزرگترين پايگـاه تبليغ شـيطان پرسـتي محسـوب مي‌شـود. اگرچه انگشت شـماري از گروه‌هـاي متاليكا هم هستند كه بر ضد استكبار و اسرائيل توليداتي داشته‌اند.

شيطان پرستي توطئه استكبار

براي انحراف بشريت

در مورد شـيوه‌هاي ورود شـيطان پرسـتي به كشـورهاي مختلف سه دروازه تعريف شده اند:

احداث كليساي شيطان پرستي، جادوگري و موسيقي.

از آن جا كه احـداث كليسـاي شـيطاني در همه كشـورها مقدور نيست و اسباب جادوگري هم نمي‌تواند وارد همه كشـورها شـود، موسـيقي متـال مهمـترين دروازه تبليغ شيطان پرستي در كشورهايي چون ايران است. اسـباب جادوگري كه در كتاب هري پاتر بارها به آن اشـاره شـده چوب جادوگري «بلك مجيك» و وسـيله پيش گـويي كه در

جلسات احضار ارواح استفاده مي‌شود «ويجي برد» نمونه‌هايي از اسباب جادوگري هستند. خوشبختانه بلك مجيك نتوانسته وارد اسباب بازي فروشي‌هاي ايران شود. اما در زماني كه بلك مجيك وارد اسباب بازي فروشي‌هاي غربي شد، توانست به پرفروش ترين اسباب بازي تبديل شود و اين نشان مي‌دهد انسان سرگشته تا چه حد راه را گم كرده و تمايل دارد ازطريق جادو به قدرت‌هاي فراتري دست پيدا كند.

ب.ش يك گيتاريست كه قبلاً ورود به گروه‌هاي موسيقي زيرزميني را تجربه كرده و از آن‌ها بريده است، مي‌گويد: «در دوران دبيرستان بسيار افسرده بودم، موسيقي متال چون هم نمايش حركات را داشت و هم از ريتم اعتراض تندي برخوردار بود، مرا جذب كرد. متال از هوي متال (آرام) تا بلك متال (خشن و ريتم تند) دسته بندي دارد. خيلي از بچه‌ها با هوي متال شروع مي‌كنند. در پارتي‌هاي شبانه وقتي دور هم جمع مي‌شديم هم بساط كراك و شيشه بود و هم با متال به خيال خودمان از زمين جدا مي‌شديم. من كلاس گيتار مي‌رفتم و مي‌خواستم در آن جمع جايگاه ويژه اي داشته باشم. يك سال كه گذشت معتاد حرفه اي شدم و يك بار خودكشي كردم، زندگي‌ام سياه شده بود، معجزه بود كه خودم را از اين سياه چاله بيرون كشيدم.»

كافي است به چرندياتي كه خوانندگاني آن سوي آب در شوهاي خود مي‌خوانند نيم نگاهي بيندازيد. احمقانه ترين اشعار را رديف مي‌كنند و پست ترين افكار را به خورد مخاطب مي‌دهند. اين موسيقي‌ها خيلي راحت از طريق امواج ماهواره وارد خانه ما مي‌شود. در جديدترين

كنســـرت يكي از اين عناصر«m»ـــ كه هميشه هم دم از عشق عميق و دوست داشـتن مي‌زنـد، ناگهـان يك گـروه نمايشي با لباس‌هاي جـادوگري به روي صـحنه مي‌آيند و شــروع به رقص مي‌كنند. شــيطان پرســتي موزيكــال را شــيطان پرســتي تفنــني مي‌خوانند كه اتفاقــاً از بقيه مدل‌ها بسيار پررونق‌تر و گيراتر است.

محمــدي كارشــناس فــرهنگي توضــيح مي‌دهد: «سي دي‌هــاي موســيقي راحت و با كمــترين هزينه مي‌توانند دست به دست شـــوند. خانواده‌ها هم اغلب حساســـيتي نشــان نمي‌دهند. و يا نوجوان‌ها در اعــتراض به ريتم تند متال مي‌گويند: موسيقي است ديگر! خــانواده هم اطلاع و آگاهي ندارد و نوجوان را به حـال خـود با مبتـذل تـرين CDهـاي موزيك در اتـاقش رها مي‌كند. بلك متـال آمـيزه اي از خشونت، روابط جنسی و اصـوات نـاهمگون است. به نظر من اسم آلودگي صوتي را موسـيقي گذاشـته‌اند. گروه‌هاي زيرزميني كه در ايران فعاليت داشته‌اند.بـرخي گروه‌ها در دوره اي حتي از وزارت ارشـاد مجـوز گرفتند و اشعارشان در كتاب‌هايي منتشر شد! كسي هم آگـاهي نداشت و حـتي با بـرخي از گروه‌هايشـان در رسـانه‌هاي مكتوب مصـاحبه كردند! به هـرجهت شـيطان پرسـتي در ايــران به نمادهــاي شــيطان پرســتان (انــواع و اقســام گردنبندها و تيپ‌ها)، موسيقي متـال و پارتي‌هـاي جمعي ختم مي‌شود.

شـــيطان پرســـتاني كه خـــون مي‌خورند و خودكشي مي‌كنند، در ايران بسيار انگشت شمارند.»

ایلومیناتی و نهادهای اجرایی

ایلومیناتی و نهادهای اجرایی: محفل«ایلومیناتیِ باواریا» در سال 1776 ظاهراً با انشعاب از فراماسونری فعالیت خود را بر پایهٔ نابودی ادیان و دولتها، الغای مالکیت، و تشکیل حکومت واحد جهانی تحت فرمانروایی یک تن آغاز کرد. سازمان ایلوميناتي فراتر از فراماسوني است و مدارج اعضاي آن از فراماسونهاي درجهٔ 33 بالاتر است. ايلوميناتي‌ها از سیزده خانوادهٔ ثروتمند تشکیل شده‌اند که رهبری شان با خاندان روچیلد(راتشیلد) است. از میان دیگر خاندانهاي ايلوميناتي مي‌توان به Astor، Rockefeller و Onassis اشاره کرد. لیست این خاندانها در کتاب «دودمانهای ایلومیناتی»، نوشتهٔ Fritz Springmeier آمده است.

ایلومناتی

خاندان یهودیِ روچیلد از اواخر قرن هجدهم تا به امروز، سلاطین بی‌تاج و تخت اروپای غربی و آمریکای شمالی‌اند. فراماسونها که امروز با نزدیک شدن به تحقق اهداف نهایی خود پرده پوشی را به کنار نهاده‌اند، در کتاب «نماد گمشده» به معرفی محفل ایلومیناتی می‌پردازند: «...آنها پنهانی، سازمان برادری شان را در عمق ماسونها از نو بنا نهادند؛ نوعی تشکیلات مخفی در درون تشکیلات مخفی دیگر. آن‌ها سپس از ارتباطات جهانی ماسونها استفاده کردند تا نفوذشان را در دنیا گسترش دهند. ایلومیناتی‌ها در اروپا به قدرت زیادی دست یافتند و آنگاه متوجه آمریکا شدند و حکومتی

تشـــکیل دادند که بخش اعظم اعضـــای آن فراماســـون بودنـــد؛ جـــرج واشـــنگتن، بنجـــامین فـــرانکلین و... ایلومیناتی‌ها از این فرصت اســـتفاده کـــرده و بانکها و دانشـگاهها و صـنایعی را که هـدف غـایی آن‌ها را تـأمین می‌کرد بنا نهادند». قهرمان رمانِ دن براون هدف اصلی این تشـــکیلات را این گونه بیـــان می‌کند: «آفـــرینش یک حکـومت جهـانی، نـوعی نظـام جهـانی سـکولار و غـیر مـذهبی... یک نظـام جهـانی تـازه براسـاس دیـدگاههای ایلومینـــاتی». در کتـــاب همچـــنین آمـــده است: «در اینجا لنگـــدان به ثـــروت ایلومینـــاتی فکر کـــرد؛ ثـــروت کهن فراماسونهای باواریـایی، سلسـلۀ روچیلـد، بیلـدربرگرها و...».

همین شبکۀ بین المللی بود که از طریق انباشت سرمایۀ تـــاراج شـــده در تهـــاجم اســـتعماری اروپـــا، به قـــدرتی بی‌رقیب بـــدل شد و در قلب اشـــرافیت جهـــانی معاصر جای گرفت. بنیـاد روچیلد واپسـین نمـاد اقتـدار و ثـروت این کانون است. برادران روچیلد در آغـاز، در کشـورهای گوناگون اروپا به بانکـداری و صـرّافی پرداخته و ارتبـاط عمیقی با دربارهای اروپایی داشتند. آن‌ها پس از مـدتی، توانســـتند نبض اقتصـــاد اروپا را در دست گیرند. دایـــره المعـــارف بریتانیکا دربـــارۀ این خـــانواده می‌نویسد: «خاندان روچیلد، مشهورترین سلاطین بانکدار اروپـــا، در دویست سال اخـیر تـأثیر فـراوانی بر اقتصـاد و به طـور غیر مسـتقیم بر تـاریخ سیاسی اروپا نهـاده اند»-جلد19، ص574، چاپ 1959ـ انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون وضـعیت روچیلـدها را به شـدت ارتقا داد. ناتـان روچیلد گفت: «ثروتش از زمان ورود به انگلیس تا پایان جنگهای ناپلئونی 2500 برابر شـده است». در این زمـان بیشـتر

مبادلات مـالی انگلسـتان با سراسر قـارّهٔ اروپا از طریق دفـاتر بنیـاد روچیلد انجـام می‌شد. از همین دوران است که روچیلدها به عنوان پادشاهان یهود شـهرت یافتند. به تدریج تا سال 1850، خاندان روچیلد ثروتی اندوختند که از مجموع ثروتهای خاندانهای سلطنتی اروپا بیشتر بـود. نام روچیلدها در کنار نام راکفلرهای آمریکایی به عنـوان پیشگامان استخراج نفت در خاورمیانه و روسـیه شـهرت دارد. رویـــال داچ شل با 14 ســـهم پس از بریـــتیش پترولیوم، بزرگـترین غـارتگر نفت ایـران پس از کودتـای 28 مرداد بود. دایره المعارف آمریکانا دربـارهٔ روچیلـدها می‌نویسد: «...آنها در قرن بیستم نیز بر اندوختهٔ مالی و صنایع گسترده‌ای کنترل داشـته و یک نـیروی اساسی در اقتصاد جهان محسوب می‌شـوند که منـافع آن از اروپا تا آسـیا امتـداد دارد». امـروز از بزرگـترین شـرکتهای بیمه گرفته تا شـبکه‌های راه آهن و حمل و نقل هـوایی اروپا و... به روچیلـــدها تعلق دارد. روچیلـــدها پس از جنگ جهـــانی اول به طـــور منظم ســـرمایه‌های لازم بـــرای مهـاجرت و اسـکان یهودیـان در فلسـطین اشـغالی را فـراهم نمودند. ادموند روچیلـد، رئیس شـاخهٔ فرانسـوي روچیلدها به تنهايي بيش از هفتاد ميليـون فرانك طلا به اين كار اختصاص داد. خانـدانهاي ايلومينـاتي بسـياري از دولتها را كنـترل كـرده و سياسـتمداراني كه به ظـاهر قـــــدرتي در دست دارند در حقيقت كارمنـــــدان آن‌ها مي‌باشند. خاندانهاي ايلوميناتي در حفظ اصالت خـود از نسلي به نسل ديگر بسيار دقيق هستند.

.

افشای بیلدربرگ

بیلدربرگ

بیلدربرگ

از راست به چپ: لـــــرد ژاکـــــوب روچیلـــــد، آرنولد شوایتزنیگر(فرماندار کالیفرنیا)، و وارِن بافِي

بیلدربرگ

در جایی دیگر در کتاب «نمـاد گمشـده» پرفسـور لنگـدان یک اسکناس یک دلاری را به ویتوریا وترا نشان می‌دهد و دربارهٔ فرقهٔ ایلومیناتی می‌گوید: «من زمانی شیفتهٔ این فرقه شـــدم که دریـــافتم پـــول رایج آمریکا پوشـــیده از نمادهـــای ایلومینـــاتی است...». جـــرج اُروِل، نویســـندهٔ انگلیسی در کتابش با عنوان «1984»، دربارهٔ امپراتوری نـــامرئی ایلومینـــاتی می‌نویسد: «دولـــتی که در پس دولتهاست و اکنـــون تعـــیین سرنوشت زمین را در دست گرفته و چند هزار عضو دارد؛ این افـراد کنـترل بانک‌هـا، رسـانه‌ها، آمـوزش و اطلاعـات را در سراسر جهـان در اختیار داشته و به هیچ دولتی نیز وفادار نیستند».

*جـرج اُرول در اثر دیگـری به نـام «قلعـهٔ حیوانـات» که ســـبب شـــهرت جهـــانی وی گردیـــد، این محفل را به خوکهـایی تشـبیه می‌کند که دیگر حیوانـات یک مزرعه را که از سختگیری صاحب خود به تنگ آمده بودنـد، با شـعار جذّاب اما توخالیِ «آزادی و برابری» فریفته و آن‌ها را به شـــورش وا داشـــته و صـــاحب مزرعه را فـــراری دادند. خوکها ســـپس خـــود جـــای صـــاحب مزرعه را گرفتند و با کمک سگ‌ها(سیاستمدارانی که امور اجرایی کشـورها را در دست دارند و در خـــدمت این محفل می‌باشـــند) دیگر حیوانات مزرعه را مجدداً به بردگی کشیدند...

خانـدانهاي ايلومينـاتي و در رأس آن‌ها خانـدان روچيلـد، بيش از نيمی از ثروت جهان را تصـاحب نموده‌اند. بـدون كنترل مـالي روچيلـدها، تمـام مـردم جهـان می‌توانند در ثروت و نعمت فراوان زنــدگی نمايند. آن‌ها قصد دارند تا با ايجـاد پـول واحد جهـانی، بزرگـترين گـام را به سـوي تشكيل حكومت جهاني خود بردارند.

تركيب رأس و سطوح بـالای هـرم ايلومينـاتی به صـورت ذيل است:

- چشم جهان بين يا چشم شيطان: نهاد راهبری.
- آر. تی (RT):ــ خـــانوادۀ روچيلد. ايلوميناتی‌ها اين خاندان را تجسم خدايان می‌دانند.
- شورای 13 نفره يا شورای بزرگ كاهنان.
- شـورای 33 نفـره يا بـالاترين رده فراماسـونهای جهـان كه نخبگـان كميتــۀ 300 نفــره اند(رياست كميتۀ 300 با خاندان سلطنتی انگلستان است).

هدف غاييِ سازمان ايلوميناتي تأسيس يک دولت جهاني اسـت، حـتی اگر بـرای تأسـيس آن نيـاز به جنگ جهـاني سومي باشد.

برخی از نهادهاي اجرايي و باشگاه‌های تعمّق ايلوميناتي عبارتند از:

-صندوق بين المللي پول و بانك جهاني

-كميسيون اروپا كه دولت اتحاديۀ اروپاست و اعضـاي آن منتخب مردم نيستند وتحت هيچ كنترل دموكراتيكي قرار ندارد.

- باشگاه رم
- مجمع جهـــاني اقتصـــاد(World Economic Forum):ـ معيـار پـذيرش در اين مجمـع، سـطح قدرت، ثروت و نفـوذ كانديـدا در زمينـۀ اقتصـادي، سياست بين المللي، تكنولـوژي و يا رسـانه است. نشست اين مجمع در پايان ماه ژانويۀ هر سـال در «داووسِ» سوئيس بر پا می‌شود.

افشای بیلدربرگ بیلدربرگ

- شـــورای روابط خـــارجی ایـــالات متحـــده(CFR-Council on Foreign Relations):ـ ایلومیناتی‌ها در راسـتای ایجـاد دولت جهـانی، «شـورای روابط خارجی ایالات متحـده» را در سـال 1918 تشـکیل دادند. این شـــورا نقش عمـــده‌ای در هـــدایت جنگ جهـانی اول، ایجـاد «جامعـۀ ملل»، هـدایت جنگ جهانی دوم، تدوین اهـداف جنگی آمریکـا، تأسـیس سازمان ملل متحد* و جهت گیری کلی و دراز مدت سیاست خـــارجی آمریکا در چند دهـــۀ بعد داشـــته است. این شورا که خـود را «نهـاد حاکمه» می‌نامد پس از جنگ اول جهـــانی به این نتیجه رســـید که برای اداره جهان و همچنین ترسیم آینـدۀ آن، نیـاز به یک سیســـتم فکـــری بـــرای طـــرح ریزیهـــای استراتژیک دارد. 2500 مرکز مطالعات استراتژیک با بودجه‌های دولتی از زیرمجموعه‌هـای این شـورا هستند که هر یک در حوزه‌های تحقیقاتی گونـاگون دربـارۀ بخشـهای گونـاگون دنیا به مطالعه و طـرح ریزی مشغولند. در مراکز مطالعات استراتژیک، در مرحلـۀ اول تانکهـای فکـری(think tanks)ـ تولید

فکر می‌کنند. در مرحلــهٔ دوم، فکر تولید شــده در اختیار گروه دیگری قرار می‌گیرد تا آن را تبدیل به سیســـتم نمایند. ســـپس این سیســـتم از طریق ســازمان فراماســونری ضــمانت اجــرا یافته و به دولتمــردان منعکس می‌گــردد. مؤسســهٔ اَمــریکن اینـــترپرایز یکی از زیرمجموعه‌هـــای نهـــاد حاکمه است که در حـــوزهٔ اقتصـــاد و سیاست بین الملل مطالعه و تحقیق می‌کند. بنیـــاد کـــارنگی نـــیز به موضـــوع حقـــوق و امـــنیت ملی و بین المللی می‌پردازد. به مـوازات نهـاد حاکمـه، «باشـگاه رم» نیز بـرای ادارهٔ جهـان در یکصد سـال آینـده برنامه ریزی می‌کند.

*سازمان ملل متحد از بدو تأسـیس تحت نفـوذ و سـلطهٔ یهود بوده است. نام 22 یهودی که در شعبهٔ دبیرکلّی، 4 یهـودی که در شـعبهٔ اطلاعـات، 3 یهـودی که در شـعبهٔ داخلی، 11 یهودی که در سـازمان تغذیه و کشـاورزی، 8 یهــودی که در بانك عمــران بین‌المللی،9 یهــودی که در صـــندوق بین المللی پـــول، 2 یهـــودی که در ســـازمان پناهندگان بین‌المللی، 4 یهودی که در سـازمان بهداشت جهـانی، پست‌های مـدیریت و اجـرایی را در اختیـار دارند در کتاب «الخطر المحیط بالاسلام» ذکر شــده است. این منبع می‌افزاید: ریاست هیئت مبادلات خــارجی و ریاست هیئت تنظیم فرهنگ جهانی یونسکو و نیز ریاست هــیئت مربـوط به امـور داخلی و نـیز ریاست شـعبهٔ اسـتعلامات سازمان تجارت جهانی در اختیـار یهودیـان است. لازم به ذکر است که ســـــاختمان ســـــازمان ملل متحد در ملک شخصی راکفلرها بنا شــده است. راکفلرها زرســالاران یهـودی هسـتند که در پسِ نقـابِ پروتسـتانتیزم مسـیحی

پنهـان شـده‌اند.تفکر جهـان وطـنيِ یهـود عمـدتاً از دو طریق ســازمان ملل متحد و ایــدئولوژی کمونــیزم به جهانیان تزریق شد.

200 شـرکت چنـدملیتی، بنیادهـای بـزرگ، رسـانه‌های جمعی، دانشگاههای برگزیده، سازمانهای خصوصی طرح ریـزی سیاسـت، بانکـداران و صـاحبان صـنایع آمریکا با بیشـــترین مـــیزان علاقه به امـــور بین المللی، زیر مجموعه‌هـای اصـلی این نهـاد را تشـکیل می‌دهند. این شورا در حدود پنج هزار عضو دارد که متصدیان پست‌های کلیدی دولت آمریکا تنها از میان آنـان انتخـاب می‌شـوند. از بین بردن تدریجی حاکمیت‌های ملّی در راسـتای ایجـاد دولت جهـانی، هـدف نهـایی این شوراست. دوماهنامـهٔ «فارین اِفِرز» ارگـان رسـمیِ این شوراست که زیر نظر دکـتر سـاموئل‌هانتینگتون اداره می‌شـود. هر چه در این دوماهنامه نوشـته می‌شـود مبنـای سـاماندهی دنیا قـرار می‌گیرد.

-مؤسسهٔ سلطنتی امور بین المللی: سـازمانی است هم عرض شورای روابط خـارجی آمریکا که نقش این شـورا را در اروپا(انگلستان) ایفا می‌کند.

-گروه بیلـدِربِرگ Bilderbergers: ایلومیناتی‌ها در دهـهٔ 1950 میلادی، در راستاي تلاش برای تشکیل دولت واحد جهانی، با پیوند نیروهای اروپایی خود به شـورای روابط خارجی، نهاد بیلدربرگ را تشکیل دادند. شرکت کننـدگان در نشستهای سالانهٔ بیلـدربرگ عمـدتاً بانکـداران بـزرگ، متخصصان امور نظامي، سران رسانه‌ها و شرکتهای بین المللي بـــزرگ، و رهـــبران سیاسي اروپا و آمریکـــاي شمالي هستند. این نهاد با اسـتفاده از اهرمهـایي چـون

بانك جهاني، صـندوق بين المللي پـول، سـازمان تجـارت جهاني...، قيمت نفت و طلاي سال را تعيين كرده و نــيز سياســتهايی در جهت منــافع بانيــانِ خــود بر كشــورها تحميل مي‌كند. (به قول بنجامين ديزرائيلی، نخست وزير سابق انگلستان: «جهـان از سـوی شخصـيت‌هايی بسـيار متفاوت از آنچه در تصور عمـوم شـكل گرفته است اداره می‌شـود»-سـايه‌های قـدرت؛ جيمز پـرلاف). بسـياری از افراد خانواده‌هـای سـلطنتی اروپا از اعضـای دائم گـروه بيلدربرگ هستند. تعداد اعضای ثـابت گـروه بيلـدربرگ به حدود 130 نفر می‌رسد. نشستهاي چهار روزهٔ بيلدربرگ در يكي از هتلهـــاي پنج ســـتارهٔ دنيا و بـــدون پوشش رسانه‌ای بر پا مي‌گردد. اجلاس گروه 8 معمولاً به فاصلهٔ كوتـاهی پس از نشست بيلـدربرگ برگـزار می‌گـردد. به اعــتراف خــبرگزاري بي بي ســي، بيلــدربرگ هــدايتگر سياســـتهاي بين المللي از پشت درهـــاي بســـته است- منـــابع: روزنامـــهٔ گـــاردين، مـــورخ 10/3/2001- bilderberg.org.

گروه بيلدربرگ

ديويد راكفلر(در وسط)؛ ســركرده شــبكه صهيونيســتی ايالات متحده

- تشكيلات جهانی كميسيون سه جانبه Trilaterals: اين سازمان به ابتكار ديويد راكفلر در سـال 1972 تأسيس شد. گروه بيلـدربرگ دكـترين ايجـاد نظـام واحد اقتصاد جهانی و زمينه‌هـای اجـرايی آن را به مـــدت ربع قـــرن پـــرورش داده و آن را تحويل كميســـيون سه جانبه داد. زمينـــهٔ اقتصـــادی اين اتحاديه، چندمليّتی شـدن صـنايع و بانكهـای جهـان

است. حـدود 2800 شـرکت و بانک چنـدملیّتی از بزرگترین بانکها و صنایع آمریکای شمالی، اروپـای غربی و ژاپن شریان تولیدی و پولیِ این اتحادیه را تشکیل می‌دهند. این اتحادیهٔ بین المللی حـدود 72 درصد قـــــدرت علمی و تکنولـــــوژیکی و مراکز پژوهشی جهـــان و همچـــنین سه چهـــارم قـــدرت تسلیحاتی جهان را در خـود متمرکز و متحد نمـوده است. این اتحادیه حتی تلاش می‌کند تا مسـائل یک قرن آینده را بر اساس شناخت از واقعیات موجـود جهان پیش بینی نموده و در مسـیر آن منـافع خـود را جســـتجو کند. ســـازمان یونســـکو یکی از توابع کمیســـیون سه جانبه است. یکی از اقـــدامات این سازمان که با هدف ایجاد تفاهم فکری و فـرهنگی بین ملل جهان تأسیس شـده است چـاپ و انتشـار کتابهایی است که به زبان ظاهراً علمی و منطقی و استدلالی با بهره گیری از آخرین روشهای القـاء و اثبات اندیشه و در عین حال با تظاهر به دفاع از بشریت و آیندهٔ آن، برای ایجـاد دولت واحد جهـانیِ صـــــهیونیزم زمینه ســـــازی می‌کند. «مؤسســـــان یونســـکو دو صهیونیست به نامهـای ا.ســورفیلد و جی.آیزنهـارد هسـتند. شخصـیتهای دیگر این مرکز مهم فرهنگی یهودیان ذیل هسـتند:ام لاون؛ رئیس شـــعبه فرهنگ جهـــانی، اچ کـــاپلن؛ رئیس بخش اطلاعات عمومی، اس اچ وتیز؛ رئیس بخش بودجه و امور اداری، اس.سـامون سـبلیکی؛ رئیس شـعبه استقلال، بی.ابرامبسکی؛ رئیس شـعبه پناهنـدگان و جهـانگردی، بی.ورمـل؛ رئیس شـعبه سـازمان، ای.ویلســکی؛ رئیس شــعبه فــنی و...»- ســلطهٔ

پنهــانی؛ مجید صــفاتاج، انتشــارات آرون، 1383، صفحه 204.

بیلدربرگ

شرکتهای چندملیّتی با برخورداری از ارتباطـات فـوری و حمل و نقل سریع، به کار خرید مواد خـام تولید شـده در یک گروه از کشورها و تبدیل آن به کالا با نیروی انسانی در گروه دیگری از کشورها و نهایتـاً عرضه و فـروش آن کالاها در کشورهای گروه سوم به فعالیت مشغولند. این شرکتها تولید مایحتاج روزانـهٔ مـردم چـون مـواد غـذایی، پوشــاک و انــرژی را در انحصــار گرفته و بر پــژوهش و توسعهٔ تکنولوژی جدید تسـلط دارند. اقتصـاد بسـیاری از کشـورها در نتیجـهٔ فعالیتهـای این اتحادیه و نـیز تحمیل نسـخه‌های اقتصـادی بانک جهـانی و صـندوق بین المللی پول از رشد باز مانـده و یا فلج گردیـده است. به عنـوان نمونه، این نهادهـای مـالی چند سـال پیش با نسـخه‌های خود اقتصاد آرژانتین را به سقوط کشاندند به طـوری که این کشور در عرض پنج روز، چهـار رئیس جمهـور عـوض کرد. این شکلِ جدیدِ استعمارگریِ قـدرتهای غـربی است که ســابقاً با لشگرکشی و خــونریزی اعمــال می‌گشت. البته باید توجه داشت که استعمارگران حـتی امـروز نـیز در مناطق بسیار مهم و استراتژیکی چـون عـراق، نقـاب از چهــره بر گرفته و به شــیوهٔ ســنتیِ خشــونت عریــان متوسل می‌شوند. کشانیدن نظامهای اقتصادی جهــان به ســـوی فروپاشی و ســـوق دادن کشـــورها به ســـوي بحرانهای سیاسی از رئـوس فعالیتهـای سـردمداران این اتحادیه است. این اتحادیه با سلطه بر سیستم ارتباطـات تـوده‌ای جهـانی، جهانیـان را به سـوی مصـرف گـرایی،

مُدپرســـتی و خرید روزافـــزون کالاهـــای شـــرکتهای چنـدملیّتی سـوق می‌دهد. این اتحادیه نه تنها محصـولات خـود، بلکه شـیوه‌های زنـدگی و الگـوی مصـرفیِ جامعـۀ آمریکا را تبلیغ و تــرویج می‌نماید. رســانه‌های گــروهی اندیشه‌ها و مطـــــامع این اتحادیه را منتشر کـــــرده و جهانیان را تحت بمباران القائات برنامه ریزی شده قـرار می‌دهند.

بیلدربرگ

بیلدربرگ

بیلدربرگ

*هر فــرد یا گــروهی که قــدمی مــؤثر در راه افشــای توطئه‌هـــای -اقتصـــادی-سیاسی-فـــرهنگیِ این اتحادیه بـردارد بهـای سـنگینی پـرداخت می‌کند. صـهیونیزم بین المللی دولت بیل کلینتون را واداشت تا به وسـیلۀ پلیس فـدرال این کشـور قـریب به 60 تن از اعضـای کلیسـای داودیان را که بیشتر ایشان زنان و کودکـان و سـالمندان بودند در آتش بســوزاند. گنــاه ایشــان این بــود که منشأ فسادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصـادی را در آمریکا تشخیص داده و از آن کناره گرفته و آن را افشــاء می‌کردند. به عنــوان نمونه آنــان تماشــای تلویزیــون که مؤثرترین ابزار صهیونیزم برای اشاعۀ مصـرف گـرایی و به غفلت و فســاد کشــیدن جامعه است را تحـریم کـرده بودند. شـــیوۀ زنـــدگی نســـبتاً روحـــانیِ ایشـــان بـــرای فطرت‌های سلیم بسیار جذاب بود و آنـان در حـال کسب شهرت و محبـوبیت در جامعه بودند و این بـرای صـاحبان سرمایه و سردمداران فسـاد قابل تحمل نبـود، از این رو

تصـمیم گرفتند که با زنـده زنـده سـوزانیدن ایشـان در کلیسایشان، از شرّ ایشـان رها شـده و نـیز هشـداری به همفکـران ایشـان بدهند. لازم به ذکر است که در دهـۀ هشـتاد میلادی نـیز برخـوردی مشـابه با «اُشو» صـورت گرفت. وی به دعوت پیروان آمریکایی اش در این کشـور اقامت گزیده بـود و پـیروانش اراضی وسـیعی در اختیـار وی قـرار داده بودند که آن را به مرکـزی بـرای تـرویج تعـالیم خـود تبـدیل نماید. تعـالیم اشو نـیز که ارزشـهای مصـرفی آمریکا را به چـالش می‌کشـید مـورد اقبـال گستردۀ آمریکائیـان قـرار گـرفت. دولت آمریکا وی را به بهانـۀ اقـامت غیرقـانونی بازداشت کـرده و در زنـدان مسـموم نمـوده و سـپس از آمریکا اخـراج کـرد. وی به فاصلۀ کوتاهی پس از ترک آمریکا درگذشت. وی پیش از مرگ، دولت آمریکا را مسئول مرگ خود معرفی نمود.

این اتحادیه روز به روز بر ثـروت، قـدرت و نفـوذ خـود می‌افزاید. به موازات رشد ثروت این اتحادیه روز به روز بر تعداد گرسنگان و قحطی زدگان جهان افزوده گشته و شـرایط زنـدگی بـرای اکـثریت مـردم جهـان سـخت‌تر می‌گردد. امروزه بنا بر آمـار رسـمی، یک میلیـارد نفر در جهان گرسنه‌اند و ایلومیناتی‌ها به شدت تلاش می‌کنند تا با سیاستهای اقتصـادی خـود هر چه بیشـتر بر این تعـداد بیافزایند تا به طـوری که در پروتکلهـای خـود عنـوان می‌کننـد؛ «مـردم بـرای یک لقمه نـان در برابرشـان به سجده در آیند» و بدین ترتیب هیچ خطری از جـانب تـودۀ مـردم حکـومت جهـانی شـان را تهدید نکند. باید توجه داشت که مصـرف کالاهـای شـرکتها و کارخانه‌هـای صهیونیسـتی کمک به سـتمگران بـیرحمی محسـوب می‌شود که صدها سال است که خـون ضـعفای جهـان را

در شیشه می‌کنند- منـابع: تصـویر آینـده؛ شـمس الـدین رحمـــانی- سه جانبه خـــواهی؛هـــالی اســـکلار، ترجمـــهٔ عبـدالرحمن عـالم- از مقالـهٔ «زرسـالاری»؛ نـرم افـزار «پژوهـــهٔ شـــیطان»، محصـــول گـــروه پژوهشی هـــنری حنیف(با تلخیص).

ايلوميناتي‌ها خود را (اربابان جهان) مي‌دانند

اشاره:

«ايلو مينـــاتي» (Illuminati)ـــ واژه اي لاتين است كه معنــاي «آگاهــان»، «روشــنفكران»، «روشن بنيــان» و «ســـرآمدان» را دارد. با اين توصـــيف، گـــروهي از «بزرگــان» جهــان كه خــود را گلچين شــدگاني از ميــان نخبگــان و برگزيــدگان مي‌داننــد، بر آن شــدند كه قــديمي ترين، مرمــوزترين و محرمانه تــرين ســازمان‌هاي مخفي «اربابان (خود خوانده) جهان» را بدين نام بخوانند. غالب اين سازمان‌ها در جامعه پايگاه و اعضايي دارند و هــويت آن‌ها بر مردم معلوم است، اما اعضــاي «ايلوميناتي» به وضوح شناخته شده نيستند، اگرچه بــرخي نام‌ها مصــرانه بر زبان‌ها جاري است. قدر مسلم آن كه، اين سازمان از خانـــدان‌هاي بـــزرگ ســـرمايه داران يا اشـــراف، مانند «راتشيلد»هــا، «هــريمن»هــا، «راسل»هــا، «دوپــون»هــا، «ويندســـــور»ها و يا «راكفلر»ها- از جملـــــه، «ديويد راكفلر» اجتناب ناپذير، از بنيانگذاران گروه «بيلــدربرگ» و «شوراي سياست خارجي»- تشكيل شده است. در ذيل با يكي از قدرتمندترين سازمان‌هايي كه خــود را «اربــاب جهان» مي‌دانند، آشنا مي‌شويم.ترجمه و تنظيم: مژگــان نژند«ايلوميناتي»ها در شكل كنوني خــود از ســال 1776 به فعــاليت مشــغولند. در اين تــاريخ، فــردي مســيحي- از «ژزوئيت»هاي ســابق- به نــام «آدام وايســهاوپت» فرقه «ايلوميناتي» را در «بــاوير» آلمــان بنيــان نهــاد. در آن دوران، پـــروژه «ايلوميناتي»ها تغيـــير كامل و بنيـــادين جهــان از طريق نــابودي قــدرت نظام‌هــاي ســلطنتي را شامل مي‌شد كه در آن زمان مانعي بر سر راه پيشــرفت

جامعه و انديشه‌ها به شـمار مي‌آمدند. گفته مي‌شـود كه انقلاب كبـير فرانسه و بنيانگـذاري ايـالات متحـده نـيز حاصل اســـتراتژي آنـــان بـــوده است. از ديـــدگاه «ايلوميناتي»ها، دموكراسي سياسي «وسـيله»اي بيش نيست و به هيچوجه نمي‌تواند يك «هدف» انگاشته شـود. از نظر آن‌هـا، جمـاعت مـردم به طـور طـبيعي جاهل و احمق و بالقوه تندخو و زودخشم است، و بنابراين جهان صـرفا بايد از سـوي نخبگـاني آگـاه و روشن بين هـدايت گـردد. بدينسـان، اعضـاي اين گـروه به مـرور زمـان از «توطئه گراني خرابكار» به «سلطه گراني بيرحم» تبديل گرديده‌اند كه هدف اصلي و اساسي شان حفظ قـدرت و استيلاي خود بر مردم است.

تأسيس گروه «ايلوميناتي» سرآغاز اجـراي طـرحي بـود كه بايد طي قرون متمادي و از طريق كنترل نظام مالي نوظهـور انجـام مي‌پـذيرفت تا اسـتيلاي كامل بر جهـان حاصل گردد، و به همين منظـور نـيز طـراحي شـده بـود. اجـــراي اين طـــرح ســـپس در بطن اين «برگزيـــدگان موروثي» از ميان نخبگان و روشنفكران، همانند مشعلي پايـدار، نسل به نسل دست به دست گرديـده، با تحـولات تكنولوژيك، اجتماعي و اقتصادي مطابقت يافت.

بـــرخلاف ديگر ســـازمان‌هاي «اربابـــان جهـــان»، «ايلوميناتي»ها صرفا يك «باشـگاه تعمق» سـاده و يا يك «شـبكه نفـوذي» نيسـتند، بلكه سـازماني را تشـكيل مي‌دهند كه مـاهيت واقعي آن كـاملا مبهم، مشـكوك، محرمانه و اسرارآميز است.

رهبران سياسي و اقتصادي خود را نـزد مـردم اشخاصي بسيار منطقي و مادي گرا جلوه مي‌دهند. اما، اگر مـردم

مي‌دانستند كه برخي از اين اشخاص در جوامعي پنهان و زيرزميــني كه در آن‌ها كيش خــدايان مصر و بابل- مانند «ايـزيس»، «اوزيـريس»، «بعل»، و يا «سـميراميس»- را به جـاي مي‌آورنـد، در مراسـمي عجيب و غـريب شـركت مي‌جويند، كاملا شگفت زده و متعجب مي‌گرديدند.

واژه «ايلوميناتي» از كلمه لاتين «ايلوميناره» سرچشمه مي‌گيرد كه خود به معناي «روشن كـردن»، «دانسـتن» و «شناختن» است. پس، «ايلومينـاتي» معنـاي «آگاهـان»، «روشــنفكران» و يا «روشن بينــان» را دارد. و در واقع نيز، «ايلومينـاتي»ها خـود را صـاحب شـناخت، كـرامت و خــردي برتر مي‌دانند كه از زمان‌هـاي بسـيار دور به ارث برده‌اند و بر اين پندارند كه اين خـود بـدانها مشـروعيتي براي فرمانروايي بر بشـريت مي‌بخشد. «ايلومينـاتي»ها شكل مدرن يك جامعه مخفي و سـري بسـيار قـديمي به نام «اخوت مار» را تشكيل مي‌دهند، كه ريشه و اصل آن به ريشه‌هاي تمـدن غـرب، در بيش از 5000 سـال پيش، يعني تمدن‌هاي سومر و بابل بازمي گردد.

تمـدني كه امـروز بر جهـان حـاكم اسـت، در واقع ادامه تمدن «سومر»ي است كه هر آنچه را كه خصوصيت تمدن غــربي را تشــكيل مي‌دهد- مانند دولت، پــول، تجــارت، ماليـات، بـرده داري، ارتش‌هـاي سـازماندهي شـده و يك توسعه طلبي و جهان گشايي گسترده بر پايه جنگ‌هــايي مداوم و به خدمت گيري ديگر اقوام و ملل- اختراع كـرده است. تمدن «سومر» همچنين نخستين تمدني بــود كه به محيط زيست خود آسـيب فـراواني وارد آورد. تمـدن‌هاي سومري و بابلي با بهره برداري بيش از حد از زمين‌هـاي كشـاورزي پس از اخـتراع «آبيـاري» زمين‌هـا، دشت‌هاي

سرسبز را به بياباني كه امروز «عراق» نـام دارد، مبـدل ساختند.

از دوران تمـدن‌هاي سـومر و بابل به اين سـو، «اخـوت مـار» با گـرفتن اشـكال و اسـامي متعـدد و گونـاگون و اجراي نفوذ خود بر مذاهب و قدرت‌هاي سياسي متوالي همچنان تداوم يافت، و آن نـيز در تسلسـلي كه بسـياري از آنـان از جمله «مكـاتب حكمت» مصـري و يونـاني، كليساي مسيحي «رم» (كه در راستاي ريشه دوانيـدن در اروپا همانند «وسـيله نقليه اي» از سـوي «اخـوت مـار» مورد استفاده قـرار گـرفت)، «مرووِنـژين»ها (نخسـتين سلسله سـلاطين فرانسه كه از اواخر قـرن پنجم ميلادي تا اواسط قـرن هشـتم بر اين كشـور فرمـانروايي داشتند)، «تامپليه»ها يا «معبديون» (و شـاخه‌هاي متعـدد و فـراوان آن‌ها مانند «فراماسـون»هـا، «رزكـروا»، «پريوره دو سـيون»، «فرقه نظـامي و بيمارسـتاني سن ژان بيت المقـدس»، «مسـلك مـالت» و...) و بـالاخره، «ايلوميناتي» و سازمان‌هاي وابسته را دربرمي گرفت.

نمـاد «ايلوميناتي»ها بر اسـكناس‌هاي يك دلاري آمريكا كاملا مشهود است و هـرمي است كه قله (برگزيـدگان و نخبگان) آن توسط «چشمي آگـاه و روشن بين» نـوراني گرديـده و بر «پايه كـور» هـرم- كه از آجرهـايي مشـابه (مردم) ساخته شده است- تسلط دارد.

دو اشاره و تذكر مشهود بر روي اسـكناس‌ها نـيز بسـيار پرمعنا هسـتند: «نـووس اردو سـكلوروم» (NOVUS ORDO SECLORUM). معناي «نظم نوين براي قرن‌ها» را دارد. يا به عبارت ديگر، «نظم نـوين جهـاني» است. و «آنوئيت سوپتيس» (ANNUIT COEPTIS)، «طـرح ما با

مــوفقيت روبــرو خواهد شد» معنا مي‌دهد. طــرحي كه امروز با تحقق نهايي خود چندان فاصله اي ندارد.

هرم «ايلوميناتي» و دولت جهاني

«ايلوميناتي» ســازماني شـيطاني است كه درصـدر خـود خانواده «راتشيلد» (Rothschild) را دارد، و در بطن آن نيز فراماسون‌ها، كمونيست‌ها و اعضاي ديگر انجمن‌ها و مؤسسات را مي‌يابيم. اين سازمان بسيار گسترده بوده، در آن به امور سياسي و مـالي و طـرح اسـتقرار دولـتي جهاني و متحد پرداخته مي‌شـود. سـازمان «ايلومينـاتي» آنچه را در توان و قدرت خود دارد به منظور تأسيس اين دولت جهـاني به كـار مي‌بنـدد، هر چند قـرار باشد بـراي تحقق اين هــدف جنگ جهــاني ســومي نــيز به راه افتد. تركيب اين هرم جهنمي نيز به شكل ذيل است:

¤ چشــمي كه همه چــيز را مي‌بيند: و اين چشــم، چشم شـيطان است. روحي رهنما و هـدايت گـر، نهـاد رهـبري داخلي.

¤ آرتي (RT): خانواده «راتشيلد» است. به عبارت ديگر، محكمه و دادگاه «راتشيلد». «ايلو ميناتي»ها اين خاندان را تجسم خـــدايان مي‌دانند و كلام آن‌ها حكم قـــانون را دارد.

¤ شوراي 13 نفره: شوراي بزرگ «راهبان» اســت، 13 راهب بزرگ كه رهبــانيت و آيين خصوصي «راتشــيلد» را تشكيل مي‌دهند.

¤ شوراي 33 نفره: بالاترين رده فراماسون‌هاي جهـان سياست، اقتصاد و كليسا را شـامل مي‌شـود. اين افـراد

برگزيــدگان و نخبگــان «كميته 300 نفــره» به حســاب مي‌آيند.

¤ كميته 300 نفــره: اين كميته در ســال 1729 و به منظـور پـرداختن به امـور بـانكي و تجـاري بين المللي و حمايت از قاچـاق تريـاك، از سـوي «كمپـاني تجـاري هند شــرقي انگليس» يا«BEIMC» (British East India Merchant Company) تأسيس گرديـده است. رياست «كميته 300 نفره» را خاندان سلطنتي انگليس برعهـده دارد. اين «كميته» نماينده كل نظام بـانكي جهـان و نـيز مهمترين در ميان نمايندگان كشورهاي غربي است. كليه بانك‌ها از طريق خـــانواده «راتشـــيلد» با «كميته 300 نفره» ارتباط مي‌يابند. برخي اسامي شناخته شده‌تر اين كميته عبارتند از: «جرج بوش»، «لرد چمبرلن»، خــانواده «فــوربس»، «فردريك نهم» پادشــاه دانمــارك، «جــرج لويد»، سر «ادوارد هيگ»، «سر «داگلاس هـــــــريمن»، «هنري كيسينجر»، «فرانسـوا ميـتران»، «اولاف پالمه»، پرنسس «بئـــاتريكس»، پـــرنس «رنيه» مونـــاكو، ملكه «اليزابت دوم»، ملكه «جوليانا»، «ديويد راكفلر»، بـارون «راتشـــيلد»، كاردينـــال «تيسن بورنميســـزا»، بـــارون «هانس‌هـــاينريش وانــدربيلت»، خــانواده «فــون فينــك، بارون» اگوست فون‌ها بزبورگ» و...

دولت جهاني

به جاي قـدرت رو به زوال دولت‌هـاي «كشـور-ملت»هـا، قدرت جديـدي روي كارآمـده است كه جهـاني وكلي و از كنــترل دموكراسي بــدور و محفــوظ است. بدينســان، شهروندان كماكان به انتخاب نهادهـاي ملي مي‌پردازنـد،

در حـالي كه قـدرت واقعي به مراكز جديد انتقـال يافته است.

به عبـارت ديگـر، كـره زمين امـروز از سـوي صـورتي نجومي متشكل از سازمان‌هايي با نقش‌هاي اجرايي و يا سياسي اداره مي‌شود. سازمان‌هاي اجـرايي خـود به سه طيف قدرت تقسيم مي‌گردند:

- طيف قدرت اقتصادي و مالي
- طيف قدرت نظامي و پليس
- طيف قدرت علمي

قدرت سياسي اين نظام توسط طبقه و رده چهارمي از سازمان‌ها به اجرا درمي آيـد، كه عبارتند از: «كلوپ‌هـاي تعمق»، شـبكه‌هاي نفـوذي، و يا همايش‌هـاي «ليـدرهاي جهاني» (Global Leaders)ـ مانند «گروه بيلـدربرگ» و يا «مجمع اقتصادي جهاني داووس».

تمامي اين سازمان‌ها از نزديك با يكـديگر مرتبط بـوده و مكمل همديگرند و هيچ رقـابتي ميـان آن‌ها برپا نيست. آن‌ها در واقع مجموعه اي را تشكيل مي‌دهند كه انسجام آن به واسطه تعلق همزمان برخي شخصيت‌هاي عضو به سازمان‌هاي متعدد، تأمين مي‌گردد. اين اشـخاص كليـدي را مي‌توان «اربابان جهـان» تلقي كـرد. بـرخي از آنـان- مانند «جـرج بـوش» (پـدر) و يا «هـنري كيسـينجر»- در شمار ليدرهاي سياسي سطح بالا قرار دارند. اما، غـالب آن‌ها براي مردم عادي ناشناخته باقي مانده‌اند.

نظام اين سازمان با نبوغ بسـياري طـراحي شـده است. بدين گونه كه، بسـياري از اين سـازمان‌ها- كه سـاختاري

شـــبكه اي دارند- مـــأموريت و تكليفي واحد را دنبـــال مي‌كنند، و مراكز و نيز «چرخه‌هاي فرمانـدهي» آن‌ها در راستاي تأمين امنيت بيشـتر و ثبـات مجموعـه، دو يا سه برابر گرديده‌اند. بدين شـكل، در صـورت بي فايـده و بي اثرشدن يكي از سـازمان‌ها و يا رابطهـا، كنـترل كل زير تهديد قرار نمي‌گيرد. دقيقاً همانند اينـترنت، كه نظـامي است بـدون مركـزيت واحد و در آن جريانـات اطلاعـاتي مي‌توانند يك مركز محلي از كارافتـــاده را براحـــتي «دوربزنند».

نهادهاي اجرايي «ايلوميناتي»ها عبارتند از:

¤ سـازمان همكـاري و توسـعه اقتصـادي اروپا (OCDEيا OECD): سازمان هدايت كننده «بازار نوين فرا آتلانتيك» (AMI يا MAI)، كه قوانين و مقررات تجـارت جهـاني را مشـــخص ســـاخته، از نزديك بر سياست اقتصـــادي كشورهاي غربي تأثيرگذار است. اين سازمان 30 كشور توســعه يافته را كه «از اصــول اقتصــاد بــازار پــيروي مي‌كنند،» گردهم مي‌آورد.

¤ صندوق بين المللي پول (FMI يا IMF) و بانك جهاني: اين دو نهاد مالي اقتصاد و محيط زيست كره زمين را از طريق وام‌هايي كه به شرط اجراي يك سياست اقتصادي فوق ليبرال، و به زيان واقعيت‌هاي انســاني و اكولوژيك اعطا مي‌گردد، ترسيم مي‌كنند.

¤ سـازمان تجـارت جهـاني (OMC يا WTO): قـوانين و مقـررات تجـاري جهـاني را از طريق كـاهش بيش از حد اختيار تصميم گيري كشورها در زمينه اقتصاد و يا محيط زيست، تعيين مي‌كند.

¤ كميسيون اروپا (يا «كميسيون بروكسل»): كه دولت اتحاديه اروپاست. اعضاي اين كميسيون انتخاب نمي‌شوند، و مردم نيز هرگز در جريان نتايج تصميم گيري‌هاي آنان قرار نمي‌گيرند.

بخش‌هاي فزاينده اي از قدرت كشورها به اين «كميسيون» كه تحت هيچ كنترل دموكراتيكي قرار ندارد، انتقال داده شده است (80 درصد قوانيني كه در كشورهاي عضو اتحاديه اروپا به اجرا درمي آيد، قوانين اروپايي هستند).

انتقال بخش‌هايي از حاكميت كشورها از سوي سياستمداراني از جناح‌هاي راست و چپ و با هدف خارج ساختن بخش مهم و اساسي تصميمات اقتصادي، اجتماعي و زيست محيطي از حيطه اختيارات تصميم گيري عمومي، انجام پذيرفته است.

علاوه بر اين، «كميسيون اروپا» خود تماماً زير نفوذ لابي‌هاي صنعتي قرار دارد كه الهام بخشان بزرگ قوانين و مقررات اروپايي هستند. سياست اروپا با همكاري نزديك «ميزگرد اروپا» (European Round Table)ـ تعيين مي‌گردد كه سران بزرگترين شركت‌هاي چند مليتي اروپا را گردهم مي‌آورد. «ميزگرد اروپا» در تمامي تصميمات بزرگ اقتصادي، مالي، اجتماعي و يا زيست محيطي شراكت دارد. و بالاخره، بسياري از كميسرهاي اروپايي به شركت‌هاي چند مليتي و يا شبكه‌هاي نفوذي طرفدار ليبراليسم و جهاني سازي بسيار وابسته‌اند.

از ديگر سـو، بسـياري از كميسـرهاي اروپـايي در شـمار اعضاي گروه بسيار قدرتمند «بيلدربرگ» قرار دارنـد، كه «خوزه مانوئل باروسو» (رئيس كنوني كميسـيون اروپـا، نخست وزير سابق پرتغال)، «فريتز بولكشتاين» (كميسر اروپـا، بـاني «قـانون بولكشـتاين»)، «رومـانو پـرودي» (رئيس سـابق كميسـيون اروپـا، نخست وزير سـابق ايتاليا)، «ژاك سـانته» (رئيس سـابق كميسـيون اروپـا، نخست وزير سـابق لوكزامبـورگ)،سر «ليـون بريتـان» (معـاون كميسـيون، مـذاكره كننـده سـابقه اروپا بـراي «گـات»)، «پاسـكال لامي» (مسـئول تغيـيرات به وجـود آمده در ماده 133 «معاهده آمسـتردام» كه هـدف از آن، انتقـال اختيـارات كشـورهاي عضو به «كميسـيون» در زمينه مـذاكرات و امضـاي معاهـدات اقتصـادي از نـوع «AMI»يا«MAI»بوده است)، «اديت كرسون» (عضو سابق «كميسـيون اروپا»، نخست وزير اسـبق و وزير سـابق بازرگاني فرانسه، عضو سابق هيئت مديره «اشـنايدر»)، «اما بونينو» (معـاون كنـوني مجلس سـناي ايتاليـا، وزير سـابق امـور اروپـايي و تجـارت خـارجي در دولت دوم «رومـانو پـرودي»)، «مـاريو مونـتي» (رئيس كنـوني دانشگاه «بوكوني» ميلان، كميسر مسئول رقابت تجـاري در دوران رياست «رومـانو پـرودي» و از مسـئولان «بروگل»، يك «مركز يا اتـاق تفكر» اروپا كه در سـال 2005 تأسـيس گرديـده است)، «هـانس وان دن بـروك» بلژيكي، «كارل وان ميرت» (وزير ايـالتي بلژيك از جنـاح سوسياليست‌ها، كميسر اسـبق اروپا در امـور رقـابت تجـاري بين سـال‌هاي 1994 و 1999)، «اركي ليكـانن» (رئيس بانك فنلاند و عضو هيئت مديره بانك مركـزي اين كشـور، رئيس «صـندوق بين المللي پـول» فنلانـد، عضو

اسـبق كميسـيون اروپا) و «ريت بيرگـارد» (سياسـتمدار دانمـاركي، عضو اسـبق كميسـيون اروپا در امـور محيط زيست)، ازجمله آنانند.

شـــايان ذكر است كه«AMI»ـ (به زبـــان فرانسه) يا« MAI»(به زبـان انگليسي) يك توافق بين المللي است كه به طـور كـاملاً پنهـان و محرمانه از سـال 1995 تحت نظارت «سازمان همكـاري و توسـعه اقتصـادي اروپا» به اجـرا درآمـده و پيامـدهاي آن خطـري بي سـابقه بـراي دموكراسي محســوب مي‌شــود. رســانه‌ها كه اغلب به چنـــدمليتي‌هاي طرفـــدار اين توافقنامه تعلق دارنـــد، درمـورد وجـود و محتـواي اين معاهـده پيوسـته سـكوتي خارق العاده اتخاذ كرده‌اند.

اصل عمده«AMI»ـ برپايه ايجاد مجموعه اي حقوق بـراي چندمليتي‌ها، به زيان دولت‌ها و مردم اسـتوار اسـت، بي آن كه درازاي آن كمترين اجباري را بـراي اين شـركت‌ها به وجود آورد.

در بانك مركزي اروپا(BCE)، نيز اشخاصي را مي‌يابيم كه در شـمار اعضـاي گـروه «بيلـدربرگ» قـرار دارند. مانند: «ژان كلـــود تريشه» (رئيس بانك مركـــزي اروپا)، «ويم دويســنبرگ» (رئيس سـابق هـيئت مـديره بانك مركـزي اروپـــا، رئيس ســـابق «ندرلاندشه بانك»)، «اوتمـــار ايســـينگ» (عضو هـــيئت مـــديره بانك مركـــزي اروپا) و «توماسو پادوا شيوپا» (عضو كميته اجرايي اين بانك).

كلوپ‌هاي تعمق

باشگاه‌ها يا «كلوپ‌هاي تعمق» نيز عبارتند از:

¤ مجمع جهاني اقتصـاد (World Economic Forum): سـازماني است كه قدرتمنـدترين و ثروتمنـدترين مـردان كره زمين را دربـرمي گـيرد. معيـار پـذيرش در بطن اين شـبكه، سـطح قـدرت، ثـروت و نفـوذ كانديـدا در زمينه اقتصـــــادي، سياست بين المللي، تكنولـــــوژي و يا رسانه‌هاست. نشست عمــده «مجمع اقتصــادي جهــان» هرساله در پايان ماه ژانويه در «داووس» سوئيس انجـام مي‌پذيرد. درسراسر طـول سـال نـيز، مهمـترين اعضـاي اين سازمان ازطريق يك شـبكه برتر كنفـرانس ويـدئويي به نـام «ولكـام»(Wellcom)ـ با يكـديگر درارتباط‌اند. اين شـــبكه به آن‌ها اجـــازه مي‌دهد در هر لحظه پـــيرامون تصميمات مهم جهاني با هم به مشورت بنشينند.

¤ كميسـيون سه جانبه: يك نهـاد تعمق بين المللي است كه در ســـال 1973 به طـــور مشـــترك توسط «ديويد راكفلر» و «زبيگـنيو برژينسـكي» (مشـاور سـابق رئيس جمهور «جيمي كارتر») بنيان نهاده شده است. اين نهـاد ســران سه منطقه اقتصــادي عمــده، يعــني آمريكــاي شمالي، اروپاي غربي و ژاپن را گردهم مي‌آورد.

¤ شـوراي روابط خـارجي(CFR):ـ سـازماني آمريكـايي است كه از رهبران سياسي و يا اقتصادي رده بالا (مانند «جــرج بــوش» پــدر، «هــنري كيســينجر» و يا «ديويد راكفلر»، رئيس شـوراي روابط خـارجي) تشـكيل شـده است. شوراي مشورتي(CFR)ـ شامل نمايندگان خـارجي مي‌شـــود، مانند: «ميشل روكـــار» (نخست وزير اســـبق فرانسه)، «اتو لامسدورف» (وزير اسبق دارايي آلمـان)، «برايان مـالروني» (نخست وزير اسـبق كانـادا) و يا لـرد

«كـانراد بلك» (رئيس گـروه مطبوعـاتي «هـولينگر» و از نزديكان دولت «بوش»).

¤ گـروه بيلـدربرگ: اين گـروه در سـال 1954 تأسـيس گرديـده و بـدون شك قدرتمنـدترين شـبكه نفـوذي است. «گـروه بيلـدربرگ» شخصـيت‌هايي از تمـامي كشـورها، رهـبران سياسـي، اقتصـادي، مـالي، رسـانه‌ها، و نـيز تعدادي از دانشمندان و دانشـگاهيان را گـردهم مي‌آورد. از ديـدگاه اين افـراد كه پـيرامون شـبكه‌هاي قـدرت به تحقيق مي‌پردازنـد، «گـروه بيلـدربرگ»، «دولت واقعي جهـاني» است. رئيس و بنيانگـذار مشـترك «گـروه بيلدبرگ»، «ديويد راكفلر» است.

كشـورهاي عضو «گـروه بيلـدربرگ» عبارتند از: آمريكـا، كانادا، انگليس، فرانسه، بلژيك، سـوئيس، هلنـد، آلمـان، اتريش، ايتاليا، اسپانيا، پرتغـال، نـروژ، سـوئد، دانمـارك، فنلاند، لوكزامبورگ، ايرلند و بسياري كشورهاي ديگر.

¤ لوسيكل(Le Siecle):ـ به معناي «قـرن»، يك باشـگاه تعمق است كه قدرتمندترين و پرنفوذترين اعضاي طبقه رهـبري كشـور فرانسه را گـردهم مي‌آورد. مسـئولان سياسـي، رؤسـاي شـركت‌هاي بـزرگ و روزنامه نگـاران رسـانه‌هاي «انديشه سـاز» در شـمار اعضـاي آن قـرار دارند.

¤ بنياد سن سيمون: سازماني بسيار مشابه «لوسـيكل» است. اين سازمان در سـال 1999 پس از كمك فـراوان به تغيير گـرايش ايـدئولوژيك چپ فرانسه به ليبراليسـم، منحل گرديد.

¤ مؤسسه روابط بين الملل فرانسه(IFRI): نوعي «شوراي روابط خارجي» اما از نوع فرانسوي آن است. سياستمداراني با گرايشات چپ و راست، رؤساي شركت‌هاي بزرگ، روزنامه نگاران وبرخي دانشگاهيان اعضاي اين مؤسسه را تشكيل مي‌دهند.

¤ كلوپ رم: يك «باشگاه تعمق» رهبران سياسي و اقتصادي عمدتاً اروپايي است.

جوامع مخفي و زيرزميني

¤ بوهميانز كلوپ: جامعه اي زيرزميني و مخفي است كه در آن قدرتمندان جهان به منظور شركت در مراسمي عجيب و غريب كه رنگ شيطان پرستي به خود گرفته‌اند، گردهم مي‌آيند.

اربابان جهان چه كساني هستند؟

شركت كنندگان و اعضاي سازمان‌هاي «اربابان جهان» به راستي چه كساني هستند؟ مي‌توان گفت، بر خطوط چهره آنان خصوصيات مشتركي نقش بسته است، مانند: حيله و تدبير، هوش سرشار، سنگدلي و قساوت، عزم راسخ، بي شرمي و وقاحت، بي تفاوتي كامل نسبت به مسائل اخلاقي («هدف وسيله را توجيه مي‌كند!») و لذت توصيف ناپذير تعلق به قشر برگزيدگان و نخبگان و مشاهده جهان از فراز و قله هرم...

و در شمار اين اربابان «خودخوانده» ازجمله شخصيت‌هاي ذيل را مي‌بينيم:

«هنري كيسينجر» (وزير خارجه «نيكسون»، رئيس «كيسينجر آسوشيتس آي ان اس)، «جرج بوش» پدر

(رئيس جمهور اسبق آمريكا، رئيس «سـيا» در سـال‌هاي 1976 تا 1977)، «فيليپ ژافره» (رئيس سابق «الف»، مـديركل بانك «كـرديت آگريكـول»)، «جـوواني آنيلي» (رئيس «فيـات»)، «ميشل كاندوسو» (رئيس سـابق بانك جهـاني، رئيس اسـبق «بانك فرانسه»)، «ژان كلـود تريشه» (رئيس «بانك فرانسه»، رئيس بانك مركـزي اروپا)، «جوليو آنـدرئوتي» (مـردي كه 30سـال بر ايتاليا حكـومت كـرد و در بسـياري از رسـوايي‌هاي مرتبط با مافيـا، فراماسـون‌ها و بمب گـذاري‌هاي راست افـراطي در سال‌هاي دهه 1970 دست داشت)، «هيلاري كلينتون» (سـناتور سـابق حـزب دمـوكرات، وزير خارجه كنـوني آمريكـا، همسر «بيل كلينتـون»)، «تـوني بلر» (نخست وزير سـابق انگليس)، «جيمز ولفنسـون» (رئيس سـابق بانك جهـاني)، «ديويد راكفلر» (رئيس «چيس منهتن بانك»)، «بيل گيتس» (رئيس مايكروسـافت)، «فـرانتس فرانيتسكي» (صدراعظم اسبق اتريش)، «هيلمار كـوپر» (رئيس هـيئت مـديره «دويچه بانك» آلمـان)، «زبيگـنيو برژينسكي» (عضو شوراي روابط خارجي، مشاور سـابق رئيس جمهور «جيمي كارتر»)، «پاسـكال لامي» (كميسر اروپا و طرفـدار سرسـخت«AMI»)، «جوليو ترمونـتي» (وزير دارايي ايتاليـا، نماينـده «فـورتزا ايتاليا»، حـزب «برلوسـكني»). «مـوريس ليپـنز» (رئيس «فـورتيس بانك»)

تمهيـدات فراماسـونری بـرای تشـکيل حکـومت جهـانی شيطان

تمهيداتي که فراماسوني براي رسـيدن به اهـداف خـود مورد استفاده قرار داده است، عبارتند از:

1 - تلاش بــراي بدست گــيري قــدرت سياسي همه‌ي کشورهاي جهان.

امـروزه سـران قدرتمند در اکـثر کشـورها، يا بخشي از تشکيلات فراماسوني هستند و يا تحت تـأثير کشـورهاي ماســوني قــرار دارند. اين مطلب در مــورد کشــورهاي خاورميانه مانند ترکيـه، عـراق، عربسـتان و... نـيز صـدق مي‌کند. بـــراي مثـــال در ترکيه لژها و مجلات ماســـوني همچون «معمار سينان» علناً فعاليت مي‌کنند و بســياري از سياســتمداران اين کشــور نــيز ماســون مي‌باشــند. همچــنين در مــاه May ســال 2007 (ســال جــاري) فراماسـونرهاي عـراقي جشن تأسـيس اولين لژ خـود را برگـــزار کردند. کشـــورهايي مثل عربســـتان نـــيز که لژ ندارنـد، عملاً تحت سـيطره‌ي کشـورهاي ماسـوني مانند آمريکا و اسراييل قرار دارند. به جرأت مي‌تـوان گفت که تنها کشـــــوري که در مقابل تشـــــکيلات شـــــيطاني فراماسـونري ايسـتادگي کـرده و به عنـوان بزرگـترين دشـمن فراماسـونري به شـمار مي‌رود، ايـران اسـلامي است. لازم به ذکر است که در کنـــار ايـــران، مجاهـــدان حماسه سـاز لبنـاني و فلسـطيني نـيز قـرار دارنـد، اما حکـومت کشـورهاي مـذکور در دست مجاهـدان نيست. البته در ايــران زمــان پهلــوي، تعــداد زيــادي از نخست وزيران، فراماسون بوده‌اند. مانند: امير عباس هويـدا که

بيشترين مدت نخست وزيري را داشته و شريف امامي كه استاد اعظم فراماسوني بوده است. ارتباط محمد رضا پهلوي نيز با فراماسوني بسيار زياد بوده است. بحمدالله با پيروزي انقلاب اسلامي ايران، كشور اسلامي ما از لوٍث وجود اين تشكيلات شيطاني پاک شده است.

2 - ايجاد دو كشور قدرتمند آمريكا و اسراييل به عنوان دو بازوي سياسي و نظامي مهم كه قبلاً مفصلاً به آن‌ها اشاره كرديم.

3 - ايجاد سازمان ملل متحد به عنوان يک دستگاه ماسوني.

در بخش‌هاي قبلي اين مقاله ذكر كرديم كه سازمان ملل متحد با فريب افكار عمومي و در قالب شعار ايجاد صلح و ثبات در جهان، فعاليتهاي خود را در جهت منافع فراماسوني انجام مي‌دهد. در مورد ارتباط سازمان ملل متحد با فراماسوني، شواهد بسيار زياد و محكمي وجود دارد كه ما به بخشي از آن‌ها اشاره كرديم. علاوه بر شواهد مذكور، اگر به جهت گيري‌هاي سازمان ملل متحد و شوراي امنيت اين سازمان در طي سال‌هاي قبل توجه كنيم، به حركت‌هاي موذيانه‌ي سازمان ملل متحد در جهت اجراي اهداف ماسوني پي مي‌بريم. حركت‌هاي موذيانه‌ي سازمان ملل متحد به نحوي است كه حق مسلم ايران را براي رسيدن به فناوري صلح آميز هسته اي كتمان مي‌كند، اما حتي كوچكترين تنبيهي براي آمريكا و اسراييل به دليل داشتن سلاح‌هاي هسته اي در نظر نمي‌گيرد؛ اين مثال و مثال‌هاي ديگري از جمله عملكرد ضعيف شوراي امنيت سازمان ملل متحد در

قبال تهاجم اسراييل به فلسطين اشغالي و لبنان و نـيز صـدها نمـونه‌ي ديگر از اين قبيـل، نشـان مي‌دهد كه سـازمان ملل متحد نـيز بخشي از تشـكيلات شـيطاني فراماسونري بوده و بازيچه‌ي سـردمداران اين تشـكيلات مي‌باشد.

4 - تلاش بـراي انتشـار شـعار New world order يا (نظم نوين جهاني).

اين شعار كه در مهر ماسوني آمريكا نيز درج شـده است و يكي از قـديمي تـرين مشـهورترين شـعارهاي فراماسونري است، اخيراً توسط جـرج بـوش پسر و قبلاً توسط پدر او بارها و بارها عنـوان شـده و سـازمان ملل متحد نيز اين شعار را سر لـوحه‌ي خـود قـرار داده است. فرمان دنياي جديد يا نظم نوين جهاني، فرمان يا نظمي است كه ماسـون‌ها قصد دارند آن را با ايجـاد يک امـپراطوري جهـاني شـيطاني، پيـاده كنند. از نظر ماسون‌ها اين فرمان نهايتاً توسط منجي شـيطاني آن‌ها (Antichrist) كه شخصي قدرتمند از بين خود ماسون‌ها است، اجرا خواهد شد.

5 - نفوذ در اديان الهي و تلاش بـراي انحـراف پـيروان آن‌ها .

فراماسـون‌ها كه اديـان الهي را بزرگـترين دشـمن خـود مي‌داننـد، با نفـوذ در اديـان، قصد تخـريب آن‌ها را هم از درون و هم از بيرون دارند. آن‌ها به روش‌هـاي گونـاگون در اديان مختلف نفوذ كرده‌اند كه در بخش‌هاي قبلي اين مقاله، مفصلاً به آن‌ها پرداخـتيم. مهمـترين اين روش‌ها به طور خلاصه عبارتند از:

← طيف Shriner ← واتيكان

اسـلام ← فرقه‌هـاي عرفـاني نوپا مسـيحيت ← بعضي از فرقه‌هاي پروتستان

← بهاييت ← اوانجليكال‌ها

يهــوديت ← اكــثر يهوديــان (بــالاخص صهيونيست‌ها و ساكنان اسراييل)

6 - استفاده از وسائل ارتبـاط جمعي بـراي ايجـاد جنگ رواني و نــيز انحــراف فكــري و فــرهنگي جوامع و رواج فحشا.

7 - ساخت و حمايت ازهاليوود.

ماســون‌ها و يهوديــان صهيونيست از ســاخت و حمــايت ازهاليوود، چند هدف عمـده داشـته‌اند كه مهمـترين آن‌ها عبارتند از:

1 - تـرويج فسـاد و فحشا از طريق فيلم‌هـاي مبتـذل و الگو بــــــرداري جوانــــــان از هنرپيشــــــگان فاسد فيلم‌هاي‌هاليوودي.

2 - بزرگنمــــايي قــــدرت‌هاي شــــيطاني در فيلم‌هاي‌هــاليوودي. (همــان گونه كه مي‌دانيم، از نظر اسلام، شيطان از جنس جن و يكي از بندگان خداست كه به سبب مخالفت با خواست خداي متعـال، از درگـاه خـدا رانده شده است؛ بنابراين اين موجود خـبيث هيچ قـدرتي ندارد. اما در فيلم‌هاي‌هاليوودي، شيطان بسيار پر قدرت بوده و نعوذبالله قدرتي مشابه خداوند دارد (بـراي مثـال در فيلم اربــاب حلقه‌ها). گر چه در فيلم‌هاي‌هــاليوودي

لشكر خير غالباً پيروز مي‌شود، اما اين فيلم‌ها در دل بسياري از بينندگان ترس ايجاد كرده و آن‌ها را از قدرت كذايي شيطان مي‌ترساند. به نظر مي‌رسد كه اين ترفند فيلم‌هاي‌هاليوودي براي آينده اي نه چندان دور در نظر گرفته شده، و هدف از اين ترفند، اين بوده است كه بعد از تشكيل حكومت جهاني شيطاني ماسون‌ها، افراد مومن اندكي كه در جوامع وجود دارند، با ترس از قدرت شيطاني ماسون‌ها، در برابر آن‌ها تسليم شوند.)

3 - ساخت فيلم‌هايي كه در آن‌ها مسلمانان و به خصوص ايرانيان، تروريست معرفي شده‌اند. (اين حركت موذيانه بعد از واقعه‌ي ساختگي 11 سپتامبر، سرعت گرفته و امروزه در اكثر فيلم‌هاي‌هاليوودي، مسلمانان با چهره اي خشن و خونخوار معرفي شده‌اند.)

8 - مبارزه با اسلام كه دشمن اصلي آن‌ها مي‌باشد.

در بين مسلمانان، شيعيان به دليل برخورداري از فرهنگ عاشورايي و مهدوي، بيشتر مورد تهاجم فراماسوني واقع شده‌اند و در بين شيعيان نيز، شيعيان ايران به دليل بهره مندي از حكومتي مقتدر و نيروي نظامي توانمند، و شيعيان لبنان نيز به علت برخورداري از سپاهيان قدرتمند حزب الله، بيش از همه آماج حملات تبليغاتي دستگاه‌هاي ماسوني قرار گرفته‌اند.

9 - حمايت از گروه‌هاي شيطان پرست، همجنس باز و سكولار به عنوان سربازان خط مقدم خود.

مقام‌هاي بالاي گروه‌هاي فراماسوني، افرادي به ظاهر شيک و مودب هستند و لباسهاي تميز و آراسته دارند، ولي گروه‌هاي شيطان پرست و همجنس باز حتي در

ظاهر هم از انسانيت خارج مي‌شوند و به غلط اين تصور به وجـــــــود مي‌آيد كه هيچ ارتبـــــــاطي بين آن‌ها و فراماسونرها وجود ندارد. در صورتي كه همـان افـراد به ظـاهر شـيک و تمـيز، از اين گروه‌هـاي شـيطان پرست حمـايت مي‌كنند و شـيطان پرسـتان و همجنس بـازان، سربازان خط مقـدم فراماسـونرها هسـتند؛ البته لازم به ذكر است كه بعضي از افراد گروه‌هاي مذكور، از ارتبـاط بين سـران اين گروه‌ها و فراماسـوني خـبر ندارند و به صـورت غيرمسـتقيم، نقشه‌هاي فراماسـوني را اجـرا مي‌كنند.

10 - تـرويج فسـاد و حمـايت از گروه‌هـاي موسـيقي مبتذل.

اين حـركت فراماسـوني نـيز با دو هـدف عمـده شـكل گرفته است:

1 - كشاندن جوانان غربي به فساد و دوري آنان از دين و سياست.

2 - كشاندن جوانـان مسـلمان به فسـاد و از بين بـردن اراده‌ي آنان در مقابله با استكبار. (مشـابه اين اقـدام در قرون اوليه‌ي اسلامي توسط مسـيحيان اروپا انجـام شد و نتيجه‌ي آن، فساد اخلاقي مسلمانان انـدلس (اسـپانيا) و خارج شدن اين سرزمين از دست مسلمانان بود.)

11 - تشويق به نگرش افراطي پيرامون علم.

قبلاً ذكر شد كه نگرش افـراطي پـيرامون علم، از سـوي فراماســـون‌ها و جهت پر كـــردن خلاء حاصل از كنـــار گذاشته شدن معنويت ترويج مي‌گردد. در واقع ماسون‌ها

که تعـداد بسـيار زيـادي از آن‌ها در زمـره‌ي دانشـمندان برجسـته نـيز قـرار دارنـد، تلاش مي‌كنند تا علم را به عنوان يگانه وسيله اي كه مي‌تواند انسـان را به سـعادت برساند، معرفي كنند. اين ترويج افـراطي را مي‌تـوان با كمي تفكر تشخيص داد.

براي مثال در علوم پزشكي و بيولوژي، انتشـار بسـياري از مقاله‌ها در سـطح دنيا بي فايـده بـوده و بسـياري از آن‌ها مقـالاتي هسـتند كه مشابهشـان به سـهولت يـافت مي‌شود. همچنين تحقيقـات فـراواني وجـود دارند كه در آن‌ها عملاً اصول اخلاق انساني و اخلاق پزشـكي رعـايت نمي‌شـوند، و هـدف از آن‌ها فقط كسب امتيـاز علمي است (از جمله بعضي تحقيقات مربوط به روان پزشـكي و علوم اعصاب كه بعضاً در لابراتوارهـاي پنهـاني انجـام مي‌شـوند). همچـنين با وجـود پيشـرفت‌هاي زيـادي كه انجام شده است، وضعيت بهداشـتي جهـان نه تنها بهـتر نشده، بلكه گاهي بدتر نيز شده است، زيرا اتكا بر علم و دوري از مذهب، بلاي جـان انسـان‌ها شـده است. (بـراي مثـال امـروزه ديگر آبله ريشه كن شـده اسـت، اما انسان‌هاي زيادي بر اثر ابتلاي به ايدز مي‌ميرند.)

از سوي ديگر، تشويق به نگرش افراطي پيرامون علم از سوي كشورهاي ماسـوني، اهـداف ديگـري را نـيز دنبـال مي‌كند. بدين ترتيب كه با مشغول نگاه داشـتن افـراطي ذهن دانشـجويان و دانشـمندان در تحقيقـات علمي و كاسـتن از وقت فـراغت آن‌هـا، اجـازه‌ي فكر كـردن به مسايلي همچون مذهب، اجتمـاع، اوضـاع سياسي جهـان و... را به اين قشر پويا و فعـال نمي‌دهند و با اين كـار اجازه نمي‌دهند كه اين افراد به مسايلي همچون وضعيت

برادران و همنوعان خود در فلسطين، عراق، آفريقا و... فكر كنند.

البته بايد اين مطلب را ذكر كـرد كه اديـان آسـماني و به خصـوص اسـلام، ارزش زيـادي بـراي علم و علم آمـوزي قايلند و انسـان‌ها را به فراگـرفتن آن، بسـيار تشـويق مي‌كننـد؛ اما در هر حـال، علم را معبـود انسـان و تنها وسيله‌ي او براي رسيدن به رستگاري نمي‌دانند و انسـان را تشـــويق به رســـيدن به كمـــال در همه‌ي زمينه‌ها مي‌نمايند.

12 – ترويج افراطي ورزش‌ها، بالاخص فوتبال.

ورزش مـــورد قبـــول همه‌ي افـــراد است و فوائد آن بر كسي پوشيده نيست. حتي اديان آسماني نـيز، انسـان را به ورزش كـردن تشـويق كرده‌اند. ولي آنچه كه امـروزه ديـده مي‌شـود، بـاز هم تـرويج بي حد و انـدازه‌ي ورزش بـالاخص فوتبـال، آن هم در سـطح حرفه اي است. در واقع دسـتگاه شـيطاني فراماسـوني با حمايت‌هـاي فراوان مالي خود از گردانندگان بسياري از تورنمنت‌هاي معتـبر ورزشـي، افكـار انسـان‌ها را از اعمـال شـيطاني خـويش منحـرف كـرده و در سـايه‌ي اين رويـدادهاي ورزشي، به اجراي پروژه‌هاي خطرناک آخرالزمـاني خـود مي‌پردازد. آنچه كه مؤيد اين مطلب است، همزماني جام جهـاني فوتبـال 2008 با حمله‌ي اسـرائيل به نـوار غـزه مي‌باشد!؟

13 – تلاش براي تخـريب مسـجد الاقصي كه به منظـور ساخت معبد كذايي سـليمان در محل اين مسـجد مقـدس

صـورت مي‌گـيرد و قبلاً به صـورت مفصل به آن اشـاره كرديم.

14 - ايجادتفرقه بين ملت‌ها به خصــوص كشــورهاي اسلامي، كه نمونه‌هايي از آن را در عراق شاهد هستيم.

15 - اشغال عراق (بابل) كه در جهت اهداف آخرالزماني ماسون‌ها انجام گرفت.

16 - ترويج مذاهب افراطي انجيلي.

در ســال‌هاي اخــير، با حمــايت دولت ماســوني آمريكــا، حركت‌هاي فزاينده اي در جهت تــرويج مــذاهب افــراطي انجيلي (از جمله تعاليم اوانجليكالي) شكل گرفته است.

در داخل آمريكا، حادثه‌ي ساختگي 11 سپتامبر، زمينه را براي رشد ديدگاه‌هاي افـراطي انجيلي فـراهم سـاخت و بعد از واقعه‌ي مذكور، با تلاش پنهان نهادهاي ماسـوني، تعداد پيروان تعاليم اوانجليكالي رشد چشمگيري يـافت و با افزايش تعداد پـيروان اين فرقـه، عملاً تعـداد حاميـان اسراييل فزوني يافت.

در خارج از آمريكا نيز با حمـايت دولت ماسـوني آمريكـا، شبكه‌هاي مـاهواره اي اوانجليكـالي به زبان‌هـاي مختلف شــروع به فعــاليت كردند. حــتي دامنه‌ي نفــوذ اين فعاليت‌هاي موذيانه به قلمرو فارسي زبانان نيز كشــيده شد كه افتتــاح شــبكه‌ي مــاهواره اي «محبت» به زبــان فارسي از آن جمله است.

اين شبكه متأسفانه تا حـدودي به اهـداف خـود رسـيده و عــده اي از ســاده لوحــان را فــريب داده است كه البته جمعيت بسيار ناچيزي مي‌باشند. بدين تــرتيب كه جمعيت

انـدكي در نـواحي مختلف شـهر تهـران و حـتي بعضي روسـتاها مسـيحي نـوانجيلي شـده‌اند. البته اكـثريت اين افراد از طبقـات فقـير جامعه بودند و به دليل كمك‌هـاي مالي موسسـات مخفي نـوانجيلي تغيـير مـذهب داده‌اند. هرچند كه افراد ابله و هوسران ديگري نيز هسـتند كه به دلايلي همچـون سـهل انگـاري مسـيحيت در مـورد شـرابخواري و... به صـورت پنهـاني مسـيحي نـوانجيلي شده‌اند. (براي مثال، نگارنـده‌ي اين سـطور، در اتوبـوس به صـورت اتفـاقي با يكي از اين افـراد مواجه شـده، و شخص مذكور كه از طبقه‌ي اجتماعي پايين بـوده اسـت، دليل نـوانجيلي شـدن خـود را همـراهي مراسم دعـاي اوانجليكالي با رقص و موسيقي ذكر نموده اسـت؟! لازم به ذكر است كه شخص مذكور (كه هيچ نام و نشـاني نـيز از خـود ارايه نكـرد)، نحـوه‌ي آشـنايي خـود با تعـاليم اوانجليكالي را مشـاهده‌ي مراسم دعـاي همـراه با رقص اوانجليكال‌ها، در شبكه‌ي ماهواره اي «محبت» ذكر كرده بود.)

متأسـفانه دامنه‌ي اين تبليغـات،حـتي به شـهر مشـهد مقدس نيز رسـيده است و كتابچه‌هـاي نـوانجيلي در اين شهر به دست زايران داده شده است. بدين تـرتيب كه در دي ماه و بهمن ماه سال 1385 شمسـي، كتابچه اي 16 صـفحه اي با عنـوان «اسم او عجيب خواهد بـود»، به دست افـراد ناشـناس در پايانه‌هـاي مسـافربري و مكانهائي كه زائران تردد مي‌كنند، توزيع شد. نكته‌ي مهم اين كه در پشت جلد اين كتابچـه، قسـمت‌هايي از انجيل يوحنا (انجيلي كه بيش از بقيه‌ي انجيل‌ها مـورد تأييد اوانجليكال‌ها و صهيونيست‌هاي مسـيحي است)، چـاپ شده بود كه مردم را دعوت به مسيحيت مي‌نمود.

البته خوشبختانه به دليل عشق فراوان مردم ايران به اسلام، قرآن و معصومين (ع)، حركت‌هاي تبليغاتي مسيحيت نوانجيلي در ايران با شكست مواجه شده است؛ هر چند اين مسأله به معناي اين نيست كه ما برنامه ريزي براي مقابله با اين حركت‌ها را فراموش كنيم.

در حال حاضر، حركت‌هاي تبليغاتي مسيحيت نوانجيلي، بيش از همه در جمهوري‌هاي تازه استقلال يافته‌ي شوروي سابق، با موفقيت جريان دارد. علت اين مسأله نيز فقر اكثريت جمعيت اين كشورها است، كه موجب شده است تا سازمان‌هاي نوانجيلي در قالب كمك‌هاي مالي و اقدامات بشر دوستانه؟! به تبليغ عقايد افراطي خود بپردازند. اين مسأله نشان مي‌دهد كه يكي از مهمترين راه‌هاي مقابله با اين حركت‌هاي شيطاني، مبارزه با فقر است و براي مبارزه با اين حركت‌ها، مسئولين كشورهاي اسلامي بايد به حل معضلات اقتصادي و اجتماعي نيز اهتمام ورزند.

17 - تبليغ جنگ هسته اي كذايي آرماگدون.

آرماگدون يكي از حربه‌هاي مجمع ماسوني جهاني است كه از آن براي فريب مسيحيان و همراه كردن آن‌ها با خود، استفاده مي‌كند.

آرماگدون، جنگي هسته اي است كه طبق ادعاي اوانجليكال‌ها و صهيونيست‌هاي يهودي، در دشت آرماگدون (هرمجدون) كه در شمال اسرائيل و نزديک شهر حيفا (اطراف مدار 33 درجه) واقع شده است، رخ خواهد داد. از نظر صهيونيست‌هاي مسيحي و يهودي،

اين جنگ بين دو سپاه خير (يهوديان و مسيحيان معتقد!؟) و سپاه شر (ايران، روسيه، سوريه، و ساير كشورهاي مسلمان؟!) در مي‌گيرد و در آن، سپاه خير به رهبري حضرت مسيح(ع) پيروز مي‌گردد. با اين پيروزي، حكومت 1000 ساله‌ي مسيح آغاز مي‌گردد و يهوديان باقيمانده نيز مسيحي مي‌شوند!

تبليغ آرماگدون، مورد استقبال اسرائيلي‌ها و اوانجليكالها (حدود 25% جمعيت آمريكا يا 80 ميليون نفر) قرار دارد و به عنوان توجيهي براي لزوم وجود اسرائيل تلقي مي‌شود. براي مثال، در زمان مذاكره‌ي عرفات و اسحق رابين با اسرائيل جهت صلح؟! و تعيين حد و مرز بين اسراييل و تشكيلات خودگردان فلسطين، مخالفت‌هاي زيادي در داخل آمريكا و اسراييل به وجود آمد و خواسته‌ي مخالفان اين بود: نبايد مرزهاي اسرائيل تغيير كند، زيرا اسراييل كنوني كشوري است كه ميزبان آرماگدون و مسيح (ع) خواهد بود؟! (نكته‌ي مهم اين كه بسياري از انديشمندان، دليل قتل اسحاق رابين در آن زمان را نارضايتي صهيونيست‌هاي افراطي از مذاكره‌ي صلح بيان مي‌كنند.)

اما چرا مي‌گوييم كه اين جنگ ساختگي بوده و وجود خارجي ندارد؟

براي بررسي بهتر اين مسأله، قبل از هر چيز بايد كمي پيرامون انجيل‌هاي موجود و محتوياتشان بحث كنيم. انجيل‌هاي موجود در بين مسيحيان، مستقيماً سخنان خدا به حضرت عيسي (ع) نيستند و همانند قرآن مجيد به طور كامل شامل سخنان الهي نمي‌شوند، بلكه از دو قسمت عهد عتيق (بخشي كه عمدتاً از تورات و كتب

پيـامبران بـني اسـراييل گرفته شـده است) و عهد جديد (كه روايت حواريون از زندگي حضـرت عيسي (ع) است) تشكيل شده است. بخش عهد جديد كه بيشتر مورد توجه مسيحيان است، زنـدگي حضـرت عيسي (ع) را از ديـدگاه حواريون بيان مي‌كند و سخنان خداوند با حضـرت عيسي (ع) را به صورت غـير مسـتقيم در داخل روايـات زنـدگي حضـــــرت عيسي (ع) آورده است. از بين انجيل‌هـــــاي متعددي كه وجود داشته است، چهار انجيل لوقا (Luke)، مـــرقس (Mark)، مـــتي (Matthew)ــ و يوحنا (John) توسط كليسا مورد تأييد مي‌باشند. (البته اين تأييد كليسا به اين معـــني نيست كه اين انجيل‌ها واقعـــاً بهـــترين انجيل‌ها هستند.)

در بين انجيل‌هاي نامبرده، ضعيف ترين انجيل مربـوط به يوحنا (John)ـــ مي‌باشـــد؛ به نحـــوي كه بنا به گفته‌ي بســـــياري از علما و محققين مســـــيحي، اين انجيل دستخوش اضافات، حذفيات و تغييرات زيادي شده است. همچنين آشـفتگي‌ها و تناقضـات فـراواني در متن آن به چشم مي‌خـورد. در همين زمينـه، به مطلـبي كه از چند سايت مسيحي و چند سايت تحقيقي پيرامون مسـيحيت، اقتباس شده است، توجه فرماييد:

«بسياري از محققـان منتقد دريافته‌اند كه انجيل چهـارم (انجيل يوحنا)، نشانه‌هايي از اضافه شدن، كاسـته شـدن و تغييرات جدي ساختاري دارد كه نشـان مي‌دهد نوشـتن آن، يک پروسه‌ي طولاني داشته است:

(امـروزه به صـورت آزادانه پذيرفته شـده است كه انجيل چهارم، قبل از اين كه به شكل نهايي خـود تبـديل شـود، تحت يک تكامل پيچيده قرار گرفته است.)

مقدمه اي بر انجيل يوحنا، انجيل جديد بيت المقدس

مقدمه اي بر انجيل يوحنـــا، انجيل جديد بيت المقـــدس- مطلبي كه از يک سايت مسيحي اقتباس شده و در آن به اضــافات, كاســتي‌ها و تغيــيرات ســاختاري جــدي انجيل يوحنا اشاره شده است

مطلبي كه از يک سايت مسيحي اقتباس شده و در آن به اضــافات, كاســتي‌ها و تغيــيرات ســاختاري جــدي انجيل يوحنا اشاره شده است

بخشي از كتــاب انجيل يوحنا (كه انجيل ضــعيفي است)، مكاشــفات يوحنا (The Revelation)ـ مي‌باشد كه اين قسمت بنا بر ادعاي خود مسيحيان، مربوط به مكاشفات يوحنا مي‌باشد و به زندگاني حضرت عيسي (ع) ارتباطي ندارد. بخش مكاشفات انجيل يوحنــا، آكنــده از عبــارات و كنايات و استعاره‌هاي فراوان است و متن ســنگيني دارد كه در اين متن، به بررسي وقـــايع آخرالزمـــان پرداخته شده است.

كلمه‌ي آرماگـــدون (هرمجـــدّون=Magiddo)، فقط در مكاشــفات يوحنا (بــاب 16، آيه‌ي 16)ـ وجــود دارد و در هيچكدام از انجيل‌هاي ديگر، و حتي در قسمت‌هاي اصلي انجيل يوحنا نــيز يــافت نمي‌شــود. در بــاب 16 كتــاب مكاشفات يوحنا چنين آمده است:

« And he gathered them together into a place called in the Hebrew Armageddon tongue. »

John: Revelation (16:16)

«او (خدا) آن‌ها را در محلي كه به عبري (مجـدّو) خوانـده مي‌شود، جمع خواهد كرد.»

با توجه به مطالب فوق، مي‌توان دريـافت كه عـده اي از بني اسـراييل كه شـيطان بر افكارشـان مسـلط بـود، در طول تاريخ به تحريف گسـترده‌ي انجيل‌ها دست زده‌اند و بيش از همه، تلاش خـود را بر انجيل يوحنا متمركز كـرده اند؛ تا جايي كه بسياري از محققين مسيحي نـيز خـود به اين دســـــتكاري‌ها اذعـــــان دارند. از آن جا كه اولين شيطنت‌ها در جهت تحريف شـريعت حضـرت موسي (ع)، از زمان وفات آن حضرت و يا حتي در زمان حيات ايشان (همانند قضـيه‌ي گوسـاله‌ي سـامري) به دست پـيروان تعاليم ماسوني - كابالايي شكل گـرفت، به نظر مي‌رسد كه تحريف تــورات و انجيل‌ها (به خصــوص انجيل يوحنا) نيز به دست پيروان همين فرقه صورت گرفته است.

يهوديــان كاباليست (شــكل دهنــدگان تعــاليم ماســوني كابالا)، كه فراگيري تعاليم شيطاني و سحر و جــادوگري را اختيــار كردنــد، از همــان ابتــدا در فكر تأســيس يک حكــومت شــيطاني بودنــد؛ بــراي اين منظــور، آن‌ها با دستكاري‌هاي وسيع در تورات در ابتـدا و سـپس انجيل‌ها (به خصوص انجيل يوحنا) در طول تاريخ، فعاليت‌هايي را كه قصد داشـتند بـراي سـاختن يک كشـور اسـراييلي بي دين انجـام دهنـد، به صـورت آيـات تحريف شـده در كتب مقــدس مــذكور، گنجاندند. فراماسـون‌ها كه وارث خلف كاباليست‌ها بودنـــد، از مـــيراث شـــوم و شـــيطاني كه كاباليست‌ها برايشـان به ارمغـان گذاشـته بودنـد، نهـايت اسـتفاده را كـرده و از آن‌ها در جهت رسـيدن به اهـداف آخرالزمــاني خــود بهــره بردنــد؛ بــدين تــرتيب، آن‌ها از

تحريفـات انجيل‌هـاي مختلـف، به خصـوص انجيل ضـعيف يوحنا اسـتفاده كـرده، و با اسـتفاده از مكاشـفات يوحنا تلاش كردند تا مســـيحيان را بفريبند و آن‌ها را با خـــود همراه كنند.

امـروزه فراماسـونرها، با تبليغ نـبرد كـذايي آرماگـدون تلاش دارند تا مردم آمريكا و اسراييل و ديگر نقاط جهان را با خـــود همـــراه كنند و به آن‌ها بقبولانند كه قبل از بازگشت مسـيح (ع)، بايد اسـراييل وجـود داشـته باشد و معبد سـليمان سـاخته شـود. با اين حربـه، آن‌ها سـعي مي‌كنند تا با تلاش اوانجليكال‌ها و يهوديان صهيونيسـت، به هـدف خـود برسـند و بعد از سـاخت معبد سـليمان و تشـكيل حكـومت جهـاني شـيطاني، مسـأله‌ي بازگشت مسيح را به فراموشي سپارند.

نكته‌ي مهم در مورد اوانجليكال‌هـا، اين كه عـده‌ي زيـادي از آن‌ها واقعـاً فـريب خورده‌اند و به اين مسـأله اعتقـاد پيـــدا كرده‌اند كه مســـيح (ع) با همـــان شـــرايطي كه در مكاشـفات يوحنا ذكر شـده اسـت، بـاز مي‌گـردد، ولي ســـــــردمداران اوانجليكال‌ها كه بســـــــياري از آن‌ها با فراماسوني واضحاً ارتباط دارند، با فـريب به آن‌ها القا كرده‌اند كه بـراي ظهـور مسـيح (ع) بايد اسـرائيل نيل تا فرات تشكيل شود و...

بدين ترتيب مي‌توان گفت كه اكـثر جمعيت اوانجليكال‌ها فريب خورده‌اند و مقصر اصـلي در اين مسـايل، رهـبران مـــذهبي آن‌ها هســـتند كه به دليل ارتبـــاط قـــوي با فراماسوني، در لباس مذهب به جنگ با خدا برخاسته‌اند و عده‌ي زيادي را با فريبكاري، با خود همـراه سـاخته‌اند. اين فريبكاري تا بدان حد فراگـير شـده است كه امـروزه

جهانگردان و توريستهاي بي شماري از دشت آرماگـدون ديـدن مي‌كنند كه اين مطلب نشـان دهنـده‌ي توفيق اين سياست در آمريكا و اسراييل مي‌باشد.

لازم به ذكر است كه ترويج مسيحيت نـوانجيلي در ايـران و كشورهاي ديگر نيز دسيسه اي است كه فراماسـونرها براي تبليغ آرماگدون و آماده سازي افكار عمـومي بـراي اين جنگ، از آن استفاده مي‌كنند تا به خيال خام خـود در اين جنـگ، آخـرين بارقه‌هـاي اميد مسـلمانان و سـاير خداپرستان آزاده را خاموش نمايند.

عكس راست: تصويري از دشت هرمجـدون در اسـراييل, كه هر سـاله مـورد بازديد گردشـگران قـرار مي‌گـيرد.- عكس چپ: نـبرد كـذايي آرماگـدون در تخيل يک نقـاش اوانجليكال

عكس راست: تصويري از دشت هرمجـدون در اسـراييل, كه هر ساله مورد بازديد گردشگران قرار مي‌گيرد.

عكس چپ: نـبرد كـذايي آرماگـدون در تخيل يک نقـاش اوانجليكال

نكته‌ي عجيب در مورد جنگ كذايي آرماگدون اين كه، اين جنگ از سوي بهاييـان نـيز مـورد توجه واقع شـده است. اين فـرقه‌ي ضـاله كه ارتبـاط آن با شـبكه‌ي جهـاني فراماسـوني در بخش‌هـاي قبلي اين مقاله اثبـات شـد، نـبردي را كه در سـال 1918 (نزديک پايـان جنگ جهـاني اول)، در سـرزمين «مجـدو» واقع در فلسـطين اشـغالي بين ارتش بريتانيا و امـپراطوري عثمـاني روي داد و به پـيروزي بريتانيا انجاميد را جنگ معـروف آرماگـدون مي‌دانند و آن را تقديس مي‌كنند؛ چرا كه اين نبرد موجب

شد تا دست عثمانيـــان از عبـــدالبها (يكي از رهـــبران بهاييت) كوتاه شـود و وي بتواند از مجـازات اعـدامي كه برايش در نظر گرفته شده بود، بگريزد.

بعد از ذكر مطالب فوق درباره‌ي آرماگدون، خاطر نشـان مي‌شـويم كه نـبرد آرماگـدون، همـان نـبرد قرقيسـياي روايـات اسـلامي نيست. بعضي از محققين مسـلمان، به اشتباه آرماگـدون و نـبرد قرقيسـيا را يكي مي‌داننـد، در حـالي كه اين طـور نيست و اين بينش خطرنـاک است و به اعتقــادات و اهــداف اوانجليكال‌هــا، صهيونيست‌ها و فراماسونها مشروعيت مي‌بخشد.

آرماگدون نبردي است كه در نزديكي حيفا و در اسـرائيل (البته بنا بر تبليغـات صهيونيست‌ها) انجـام مي‌شـود، در حالي كه نبرد قرقيسيا، بنا بر احاديث و روايات بسـياري از ائمه، نبردي است كه در منطقه اي در شـمال شـرقي سـوريه، جنـوب تركيه و شـمال غـربي عـراق و با هـدف تصــاحب گنجي كه فــرات آن را نمايــان كــرده (نفت؟)، انجام مي‌شود. نبرد قرقيسـيا، بين گروه‌هـاي شر انجـام مي‌شـــود و جنگي است كه خداوند بـــراي از بين بـــردن ظالمان قرار داده تا همديگر را از بين ببرند و در روايات اسلامي، توصيه شده كه مسـلمانان بـالاخص شـيعيان در اين جنگ دخــالت نكنند. مقايسه‌ي بسـيار خـوبي به قلم آقاي حميد محمدي، در مـورد اين دو جنگ صـورت گرفته است كه خلاصه‌ي آن را در جـــــــــــدول زير ملاحظه مي‌فرماييد:

ويژگيها و اوصاف

نبرد قرقيسيا

واقعه آرماگدون

1.1 موقعيت جغرافيايي

منطقه‌ی مرزي عراق، تركيه و سوريه

20 مايلي جنوب شرقي حيفا در بيت المقدس

1.2 منابع پيشگويي

روايات اسلامي متعدد وصريح در كتب فريقين

تفسيرهاي بي مبنا از یک عبارت از كتاب مقدس

1.3 نحوه‌ی جنگيدن

درگيري با سلاح‌هاي روز و كشته‌هاي بسيار

جنگ بزرگ هسته اي با تعداد كشته‌ی غير قابل باور

1.4 انگيزه‌ی رويارويي

درگيري براي تصاحب ثروتي كه زير فرات بوده

جنگ ميان دو سپاه موسوم به حق و باطل!

1.5 زمان جنگ

5 ماه قبل از ظهور حضرت مهدي عليه السلام

در آستانه‌ی ظهور حضرت مسيح عليه السلام

پس از بازسازي معبد سليمان و تولد گوساله‌ی سرخ موي

1.6 طرفين درگير

مجموعه اي از حكام جاه طلب و حريص

(سـفياني, تركها و روميـان (شـايد روسـهاو غربيـان) و سپاهي از مصر)

دو سپاه خير و شر؛ يهوديان و حاميان مسيحي

كفار(=كمونيستهاي روسيه، چين و كوبا)،

مشـــركان (= اعـــراب و شـــيعيان ايـــران) و ســـپاه خـــير (يهوديان و مسيحيان صهيونيست آمريكا)

1.7 پيروز ميدان

سفياني

سپاه خير (يهوديان و مسيحيان صهيونيست آمريكا)

1.8 تعداد كشته‌ها

صد يا چهارصد هزارنفر (اختلاف در روايت)

چند ميليون نفر+ 3/2 ميليون يهودي

1.9 سرانجام كشته‌ها

حمله‌ی جانوران براي خوردن لاشه‌ی مردگان

دفن همه‌ی مردگان به مدت 7 ماه

1.10 زمينه سازي

نمي خواهد.

همه‌ی قـواي مسـيحيان صهيونيست بـراي زمينه سـازي مورد استفاده قرار مي‌گيرد.

1.11 عوارض باور به...

بي تاثير در زندگي امروز

حمله به عــراق, افغانســتان, لبنــان، ســوريه و شــايد ايران...

1.12 ميزان احتمال وقوع

با توجه به انتساب به روايات سفياني: زياد

داستاني ساختگي با احتمال وقوع صفر

و پايان ماجرا

ادامه‌ی فعاليتهـاي سـفياني (اشـغال عـراق وعربسـتان و...)

ظهور حضرت مسيح (ع)

البته اگر بخــواهيم آرماگــدون را با روايــات اســلامي مقايسه كنيم، اين نبرد بيشتر شبيه «فتنه‌ي روم» است، نه «قرقيسيا». هر چند كه آرماگدون با«فتنه‌ي روم» نيز اختلافـات فاحشي دارد و مقايسه‌ي اين دو نـبرد كه يكي دروغين و تبليغـاتي است (آرماگـدون)، و ديگـري جنگي واقعي است (فتنه‌ي روم)، كاري عبث خواهد بود.

«فتنه‌ي روم» نــبردي است كه بر طبق روايــات، پس از پيمان شكني روم (آمريكا و متحدانش) با حضـرت مهـدي (عج) در مي‌گـيرد. بـدين صـورت كه روميـان با وسـاطت حضـرت مسـيح (ع)، با حضـرت مهـدي (عج) پيمـان صـلح مي‌بندنــد، اما بعد از 2 يا 3 ســال پيمــان خــويش را مي‌شـكنند و به جنگ با مسـلمانان مي‌پردازند. اين نــبرد كه از آن با عنــوان «فتنه‌ي روم» يــاد مي‌شــود، با نــبرد

دروغين آرماگـــدون تفاوت‌هـــاي چشـــمگيري دارد كه مهمترين آن‌ها عبارتند از:

1 - در آرماگدون محل نبرد بنا بر ادعاي صهيونيست‌ها، دشت هرمجـــدون اســـت، اما در فتنه‌ي روم، محل نـــبرد مطـابق روايـات، منطقه اي بين صـور (در لبنـان) تا عكا (در فلسطين) مي‌باشد.

2 - بنابر ادعاي صهيونيست‌ها، نبرد آرماگـدون يک جنگ هسته اي و عمدتاً بر عهده‌ي نيروهاي زميـني اسـت، اما در فتنه‌ي روم مطابق روايات، علاوه بر نيروهاي زميني، نيروهاي هوايي و دريايي نـيز نقش مهمي دارند و حـتي نقش نيروهاي دريايي دشمن بسـيار برجسـته است.(اين مطلـــبي است كه با شـــرايط امـــروزه‌ي جهـــان بســـيار مطابقت دارد.

3 - بنابر ادعاي صهيونيست‌ها، در نبرد آرماگدون حضرت عيسي (ع) رهـبري صهيونيست‌ها را بر عهـده دارنـد، اما در فتنه‌ي روم روايـات اسـلامي، حضـرت عيسي (ع) در ابتـدا نقش ميـانجي صـلح را ايفا كـرده و پس از پيمـان شـكني روميـان نـيز به لشـكر مسـلمانان پيوسـته و به عنوان يكي از سـرداران حضـرت مهـدي (عج)، به جنگ با ارتش روم مي‌پردازند.

بنـــابراين همـــان طـــور كه ملاحظه كرديـــد، فتنه‌ي روم روايـــات اســـلامي، شـــباهت چنـــداني با جنگ دروغين آرماگدون ندارد

از ديگر جنگ‌هايي كه ممكن است شبيه به نبرد آرماگدون به نظر آيد، جنگ حضرت مهدي (عج) و حضرت مسيح (ع) با دجـــال است. جنگ مـــذكور گر چه به احتمـــال زيـــاد در

فلســـطين روي مي‌دهـــد، اما تفاوت‌هـــاي اساسي با آرماگدون دارد. بعضي از اين تفاوت‌ها عبارتند از:

1 - بنابر ادعاي صهيونيست‌ها، نبرد آرماگـدون يک جنگ هسته اي است؛ اما نـبرد حضـرت مهـدي (عج) و حضـرت عيسي (ع) با دجال، لزوماً هسته اي نيست.

2 - بنابر ادعاي صهيونيست‌ها، در نبرد آرماگدون حضرت عيسي (ع) رهـبري صهيونيست‌ها را بر عهـده دارنـد؛ اما در فتنه‌ي دجــال، حضــرت عيسي (ع) به عنــوان يکي از ياران بزرگ حضرت مهدي (عج) در نبرد با دجـال شـرکت کرده و حضرت مهدي (عج) آن ملعون را مي‌کشــند؛ البته بنــابر بــرخي روايــات، حضــرت عيسي (ع) به نيــابت از حضرت مهدي (عج) دجال را مي‌کشند. با توجه به اين که در قسمت‌هاي قبلي مقاله ذکر کرديم که فراماسونري و خـدمتگزار هميشـگي اش (صهيونيسم) به احتمـال زيـاد دجـــال آخرالزمـــان هســـتند، به نظر مي‌رسد که صهيونيست‌ها و بسياري از يهوديان، در سپاه دجال و در لشکر مقابل حضرت عيسي (ع) قرار داشته باشند، نه در رکـــاب ايشـــان. اين مطلب، دقيقـــاً بر خلاف ادعـــاي صهيونيست‌ها در رابطه با حضـــرت عيسي (ع) و نقش ايشان در آرماگدون است.

3 - بنا بر ادعـــاي صهيونيست‌ها، «لشـــکر شر» در آرماگدون، اهالي کشورهاي ايران، روســيه، چين، کوبا و کشـورهاي عـربي مي‌باشـند؛ اما در روايـات اسـلامي ما دربـاره‌ي نـبرد با دجـال و سـاير نبردهـاي دوران ظهـور حضــرت مهــدي (عج)، از انســان‌هاي مــومن و معتقد به ولايت حضـــرت ولي عصر (عج)، به خصـــوص اهـــالي خراســـان (ايراني‌ها) و ســـپاهيان يمـــاني، به عنـــوان

لشكريان «سپاه خير» نام بـرده شـده است. اين مسـأله، كـــــاملاً بر خلاف ادعـــــاي صهيونيست‌ها در رابطه با سپاهيان خير و شر در آرماگدون است.

بـدين تـرتيب همـان گونه كه ملاحظه فرموديـد، قضـيه‌ي نبرد حضرت مهـدي (عج) و حضـرت مسـيح (ع) با دجـال، شـــباهت چنـــداني با نـــبرد آرماگـــدون مـــورد ادعـــاي صهيونيست‌ها ندارد.

با توجه به مطـــــالب گفته شـــــده درمي يـــــابيم كه ما مسلمانان، نبايد روايات اسلامي را به آرماگـدون ارتبـاط بـدهيم؛ زيـرا از يک سو نـبرد دروغين آرماگـدون به هيچ جنگي در روايات اسلامي شباهت نـدارد و از سـوي ديگر نيز اگر ما آرماگدون را (در حالي كه نـبرد واقعي نيست) به رسـميت بشناسـيم، به نقشه‌ي شـيطاني ماسـون‌ها مشروعيت مي‌بخشيم.

همـــان طـــور كه ملاحظه فرموديـــد، تبليغ جنگ دروغين آرماگدون، از اهميت بسياري براي دستگاه فراماسـوني و خـــدمتگزاران آن (صهيونيست‌ها) برخـــوردار است. به همين دليـــــل، آن‌ها از طـــــرق مختلف به تبليغ اين جنگ دروغين پرداخته‌اند كه از آن جمله مي‌تـــوان به تأســـيس كمپهـــاي نـــوانجيلي، ســـاخت بازيهـــاي كـــامپيوتري آخرالزماني، فيلم‌ها و... اشاره كـرد. در ادامه‌ي بحث، ما به چند نمونه از آن‌ها اشاره مي‌نماييم:

1 - بازي كامپيوتري (Left Behind) كه اخيراً وارد بازار شـــده اســـت، نمونه اي از تلاش‌هـــاي ماســـون‌ها و صهيونيست‌ها در جهت انجام اهـداف آخرالزمـاني است. در اين بـــازي، شخصي كه در نقش قهرمـــان داســـتان،

ايفـاي نقش مي‌كنـد، عضو يک گـروه نـوانجيلي به نـام گروه محنت مي‌شود و بايد سربازاني براي لشكر حضرت مسـيح (ع) فـراهم كند و بـراي آرماگـدون زمينه سـازي نمايد. (البته در اين بازي، سازمان ملل كه بـراي صـلح؟! تلاش مي‌كند و مـانع فعاليت‌هـاي جنگجويـان صـليبي (يـاران مسـيح) مي‌شـود؟!، به عنـوان سـازماني كه زير نظر دجال فعاليت مي‌كند، معـرفي مي‌گـردد؛ هر چند كه قبلاً اثبـات كـرديم كه سـازمان ملـل، كـاملاً در راسـتاي اهـداف فراماسـون‌ها و صهيونيست‌ها فعـاليت مي‌كند و در اصل يک سازمان ماسوني است).

در فيلم تبليغاتي اين بازي، حركت‌هـاي شـيطنت آمـيزي مشاهده مي‌شـود. بـراي مثـال در صـحنه اي كه بازگشت حضـرت مسـيح (ع) را به زمين نشـان مي‌دهـد، سـاعت شـني كه نمـاد حضـرت مسـيح (ع) اسـت، در آمريكا و در محل خرابه‌هاي برج‌هاي دو قلوي تجارت جهاني نيويورک به زمين فـرود مي‌آيد. در واقع با اين كـار، سـازندگان و حاميان بازي مذكور، خواسته‌اند تا حـادثه‌ي سـاختگي 11 سپتامبر را به عنوان زمينه ساز بازگشت مسـيح معـرفي كنند و به دنبـال اين مسـأله، مسـلمانان را كه در ظـاهر بانيان حـادثه‌ي 11 سـپتامبر بودنـد؟!، به عنـوان پـيروان دجـال معـرفي نمايند. ((نعوذبالله) در تبليغـات آن‌هـا، حضرت مهدي (عج) دجال است.)

در صحنه‌هاي ديگر فيلم تبليغـاتي اين بـازي، صـحنه‌هايي از تخـريب شـهرهاي بـزرگ آمريكا و اروپا از جمله نيويورک، لندن، پاريس و... به چشم مي‌خـورد. همانگونه كه مستحضر هستيد، بنابر تبليغات موذيـانه‌ي كشـورهاي غربي، بمب گـذاري شـهرهاي اروپا از جمله بمب گـذاري

شهر لندن به دست مسـلمانان انجـام گـرفت. با توجه به این مطلب، به نظر مي‌رسد که هـــدف ســـازندگان این فیلم تبلیغاتي از نشان دادن صحنه‌هاي مربوط به تخریب شهرهاي اروپا و آمریکا، القاي این مطلب بوده است که مسلمانان که همواره؟! در شـهرهاي اروپا و آمریکا بمب گذاري مي‌کننـد؟!، دشـمنان کشـورهاي غـربي و پـیروان دجال هستند!

با توجه به توضیحات فوق، درمي یـابیم که در پس ظـاهر جذاب بازي کامپیوتري (Left Behind)، افکار شیطاني نهفته است و هـــدف از ســـاخت آن، بـــدنام ســـاختن مسلمانان، و توجیه جنگ‌هـاي آخرالزمـاني فراماسـوني (به رهبري آمریکا) علیه کشورهاي اسلامي مي‌باشد.

براي دانلود فیلم تبلیغاتي این بازي، اینجا کلیک کنید:

بازي کامپیوتري (Left Behind)

2 - کشـور ماسـوني آمریکا در راسـتاي اجـراي اهـداف آخرالزمــاني، و به منظــور تــأمین ســرباز بــراي ایجــاد حکـومت شـیطاني، کمپ‌هـاي نـوانجیلي در سراسر این کشور تأسیس کـرده است که در این کمپ‌ها به شست و شوي مغزي کودکان پرداخته و به بهانه‌ي بازگشت مسیح (ع)، آن‌ها را ترغیب به شرکت در ارتش آمریکا در دوران جـواني مي‌نمایند. مسـئولین این کمپ‌هـا، حـتي به جـاي استفاده از عبارت ارتش آمریکا، از عبارت ارتش خـدا (یا ارتش مسـیح) اسـتفاده مي‌کننـد؛ زیـرا به ادعـاي آنـان، ارتش آمریکا ارتشي است که بـراي بازگشت مسـیح (ع) تلاش مي‌کند. در مـــــورد یکي از این کمپ‌ها که از بقیه فعال‌تر است و کمپ عیسي یا (Jesus Camp) نام دارد،

فيلم‌هـاي مسـتند بسـياري تهيه شـده است كه بعضي از آن‌ها در اين بخش از مقاله مورد بررسي قرار مي‌گيرند:

1 - در اين فيلم كه يک فيلم تبليغـاتي بـراي (Jesus Camp)ـ اسـت، اطلاعـات جـالبي دربـاره‌ي اين كمپ به دست مي‌آيد: در بخشي از فيلم، كودكـاني ملاحظه مي‌گردند كه بعضـاً با لباس‌هـاي رزمي به بازي‌هـايي كه شـبيه تمرينـات نظـامي هسـتند، مي‌پردازند تا در آينـده بتوانند در ارتش خـدا (ارتش آمريكـا؟!) قـرار بگيرند و بتوانند در آرماگدون از مسـيح (ع) حمـايت كنند! (در يكي از صحنه‌هاي آغازين فيلم، تصوير پرچم آمريكـا، در كنـار پـرچمي كه اوانجليكال‌ها به پـرچم ارتش حضـرت مسـيح (ع) منسوب مي‌كنند، به چشم مي‌خورد.)

در بخشي از فيلم، كودكي نوانجيلي ملاحظه مي‌گردد كه در مقابل دوربين مي‌گويد: «ما نسل كليـدي هسـتيم كه مسيح (ع) را باز مي‌گردانيم!»

«كابالا» يا سجده بر شيطان!

بررسي خطرناک‌ترين تفكر شبه معنوي در گفت‌وگو با نويسنده كتاب «اسطوره‌هاي صهيونيستي در سينما»

زهرا چيذري | اگرچه حضرت موسي (ع) به عنوان پيامبري اولوالعزم برگزيده شد، تا هدايتگر قوم بني اسرائيل باشد؛ اما پس از آن حضرت و در قرون و اعصار بعدي، دين آسماني يهود و كتاب تورات دچار تحريف شد، به گونه‌اي كه با ظهور حضرت مسيح (ع) بخشي از يهوديان نه فقط ايشان را نپذيرفتند، بلكه در برابر اين پيامبر الهي ايستادند. كم‌كم يهوديت دچار ماده‌گرايي شد، اما دوباره با تأثر از برخي مكاتب عرفاني و فلسفي يونان و مصر و روم و بابل باستان، به جريان‌هاي معنوي و نوعي مكاتب صوفيانه ورود پيدا كرد و بعدها در قرن 13 ميلادي، با تركيب يهوديت و اين مكاتب صوفيانه باستاني، جريان انحرافي كابالا(قبالا) شكل گرفت. كاباليست‌ها بيشتر بر اعتقادات آخرالزماني و مسيح‌گرايي خاص و شيطان شناسي و جادوگري و حروف‌گرايي و ضديت با اسلام و دنياگرايي و ورود به سرزمين موعود و تشكيل حكومت جهاني يهودي و ميل به تسلط سريع‌تر بر جهان، پافشاري مي‌كنند. اما متأسفانه با پيدايش صهيونيسم، اين‌انديشه‌ها نفوذ جدي تري در ميان بسياري از يهوديان دنياطلب كرد. امروزه با ورود به عصر معناخواهي بشر و خستگي از ماشين و تكنولوژي و مدرنيته، دستگاه فرقه سازي صهيونيسم نيز مي‌كوشد تا معناگرايي مورد نظر خويش را در ميان ابناي آدم بسط دهد و بنابراين

فرقه‌هـــاي انحـــرافي ميـــان جوامع مختلـــف، توسط صهيونيست‌ها رواج داده مي‌شود.

در اين بين، تـأثير و نقش تصـوف يهـودي قبـالا بسـيار چشـمگير است. از سـوي ديگر شـكل‌گيري ابـزاري مانند رسانه بهترين امكان براي ترويج و القاي افكار انحرافي در اختيـار صهيونيست‌ها قـرار داد. اين خاصـيت رسـانه است كه به عنـوان يك ابـزار در خـدمت بشر در آمـده و صـاحبان و سـردمدارانش از اين ابـزار به بهـترين وجه ممكن بـراي القـاي اهـداف خـود بهـره مي‌برند و در اين ميان، صهيونيست‌ها به عنوان حاكمـان رسـانه در دنيـاي امـروز اين ابـزار را بـراي القا و گسـترش فرقه‌هـاي ساختگي و مدعي عرفان‌هـاي نوپديد و انحـرافي به كـار گرفته‌اند. به گونه‌اي كه شايد در كمـتر فيلم، انيميشن يا بـازي رايـانه‌اي باشد كه نشـانه‌هاي قبـالا را مشـاهده نكنيم. براي آشنايي بيشـتر با تصـوف يهـودي، ريشه‌هاي شـكل‌گيري اين جريـان مـدعي معنـويت و نقش ابـزار سينما در ترويج اين عرفان، به سراغ محمد حسـين فـرج نـژاد، نويسـنده كتـاب «اسـطوره‌هاي صهيونيسـتي در سـينما» رفـتيم تا از منظر وي اين مسـئله را واكـاوي كـنيم. وي طلبه درس خـارج حـوزه علميه قم و فـارغ التحصيل رشته اقتصاد و فلسفه غرب است و مطالعاتي در زمينه سينما، دين شناسي و تـاريخ داشـته است. آنچه در پي مي‌آيد، حاصل گفت‌وگوي ماست.

ريشه‌هاي كابـالا (قبـالا) يا همـان تصـوف يهـودي از كجا سرچشمه مي‌گيرد؟

از آنجـــــايي كه دين يهـــــود، يك دين آســـــماني و ابراهيمي‌بوده، بحث عرفان نـيز در كنـارش مطـرح بـوده

اســت؛ اما دين مردمــان بــني اســرائيل، پس از حضــرت سليمان به انحـراف اساسي كشـيده شد. تا حـوالي ميلاد حضرت مسيح(ع) يعني حدود 2هزارســال پيش، ســازمان يهود از دست مؤمنـان خـارج شـده و به سـمت منافقـان بني اسرائيل كه بيشتر در قبيله يهودا بودند، كشيده شد. به گونه‌اي كه با آمدن حضرت عيسي مسيح عليه السلام، در مقابل ايشان ايسـتادند. بنـابراين تـأملات عرفـاني از ابتدا با اديـان ابراهيمي‌همـراه بـوده اسـت، اما و پس از ميلاد مسـيح، يهـوديت به مـاده‌گرايي شـديد دچـار شد در نتيجه از مبــاحث عرفــاني آن كاســته شد. دنيــاگرايي و رباخواري و آزار پيامبران خدا و لجاجت يهوديان در آيـات بسيار زيادي از قرآن كريم آمده است.

پس از فــراز و نشــيب‌هاي فــراوان در يهــوديت تحريف شــده و آميختگي آن با مضــامين مشــركانه ميــترايي و گنوسي و يونـــــــــاني(هلنيسم) و رومي(پاگانيسم) و جــادوگرايي و شــيطان‌گرايي مصر و بابل باســتان، اين دين از خط اصــيل و ديــني كه حضــرت موسي(ع) آورده بودنـــــد، دور شد. در اوان مســـــيحيت، مكتب عرفـــــان عرشي(معسه مركابا/ مركاوا) و تصـوف گنوسي يهـود و مكتب عرفاني معسه برشيت(دربـاره رازهـاي خلقت) در ميان يهوديان كم كم رايج شد. در همين زمان‌هـا، عناصر جـادويي و انـدازه گـيري كاخ‌هـاي الهي و حـدود قـامت خداوند(شيعور قوما) به صراحت در برخي كتب انحـرافي عرفـاني يهـودي پديـدار شـدند كه مخالفت‌هـايي نـيز از جـانب بـرخي علمـاي مسـيحي و يهـودي با آن‌ها شد. در قرون وسطي، نوعي حسيدي‌گري نيز در آلمـان و شـرق اروپا پديد شد و همـراه با افسـانه‌هايي از خلق موجـودي زنده توسط برخي عرفـاي يهـود به نـام گـولم، در ميـان

مردمان رايج شد. اما عرفان منسجم يهودي، ضمن تـأثير پذيري از تمام موارد گفته شده، تحت تأثير برخي مكـاتب صوفيانه و عرفاي مسلمان و مسيحي از قـرن سـيزدهم ميلادي در شـبه جزيـره ايـبري ياانـدلس كه محل تعامل فرهنگي ميان اسلام و مسيحيت و يهوديت بود، به وجـود آمد. نوشـــته شـــدن كتـــاب زوهر در ســـال 1286م. در انسجام و گسترش قبالا نقش بسزايي داشت.

در جنگ‌هـــاي صـــليبي، از ســـال‌هاي1091 تا 1291م. ثروتمندان يهودي و مسيحي از طرف اروپا براي تصـرف بيت المقدس به مسلمانان حمله كردند. جنگ‌هـايي كه با وجود طولاني بودن و آسـيب‌هاي زيـاد به مسـلمانان، اما به دليل نيروي جهاد و شهادت طلبي آنـان موفق نبودند. اين مسئله يهوديان را بـرآن داشت تا به نـام دين، مكتب معنـــوي را در بين مردمشـــان به وجـــود بياورند. به اين صـورت يك عرفـان حماسي دنيا طلبانه همـراه با برتـري نژادي يهود سبب شكل‌گيري مباحث انحرافي در عرفـــان يهـــود شد. در واقع عرفـــان يهـــودي جديد در اواخر جنگ‌هاي صليبي شكل گرفته و عرفـاني بـود كه سياست در آن اشباع شده بـود. بخش عظيمي از عرفـان يهـودي در مقابله با مسلمانان و بيرون رانـدن آن‌ها از سـرزمين موعود، يعني مكاني به مركزيت بيت المقـدس كنـوني يا همان اورشليم اختصاص دارد.

بنـابراين شـكل‌گيري اين جريـان مـدعي معنـويت، بـراي سوء استفاده از فطرت الهي انسـان و به كـارگيري اين فطرت براي مقاصد سياسي بوده است؟

قبالاي اوليه، ابتدا در شبه جزيره ايبري(اسپانياي امروز) و جنـوب فرانسه شـروع شد و سـپس به ايتاليا كشـيده

شد. پس از جنگ‌هـــاي صـــليبي‌و شكست يهوديـــان و مسـيحيان دنيـاطلب و جنگ‌طلب از مسـلمانان، آنـان به فكر انسجام بخشيدن به توده‌هـاي مـردم اروپا افتادند تا راحت‌تر بتوانند با سوء اسـتفاده از دين، اروپاييـان را در مســير اهــداف مــادي و ضد اســلامي‌خود بســيج كنند و ضـــربات محكمي‌به جهـــان اســـلام وارد كنند. در اين بين،انديشه‌هاي التقــاطي تصــوف يهــودي كه متــأثر از اســاطير و شــرک يونــان و روم و مصر و ايــران و بابل باستان بود، محمل خوبي براي رسيدن به اين هدف بـود. با نوشته شدن كتاب «زوهر» حوالي سال 1286م. قبـالا به صــورت جــدي و منســجم در آمد و از جنــوب اروپا به سمت شمال گسترش پيـدا كـرد. پس از آن نقش هلند و انتشـاراتي‌هاي هلنـدي پروتسـتان و پيـوريتن كه از نظر فكـــري مســـيحياني بودند كه به يهـــوديت بســـيار نزديک بودنـد، در بسط كاباليسم بسـيار چشـمگير بـود. حـوالي قـرون15 به بعـد، رسـالات متعـدد كاباليسـتي در هلند و سراسر اروپا منتشر شد وحـــــتي طـــــرح روي جلد اين رساله‌ها، طرح‌هـايي در ضـديت با مسـلمانان، كـار شـده بود.

ريشه خصومت برخي يهوديـان صهيونيست با مسـلمانان از كجا سرچشمه مي‌گيرد؟

علاوه بر دشــمني تــاريخي اينــان با جريــان حق و ظلم ستيز و همچنين كينه‌هـايي كه از جنگ‌هـاي صـليبي‌به دل دارنـــــد، روحيه اســـــتكباري و خودپســـــندي جمعي و نژادپرســـتي را نـــيز بايد مـــورد توجه قـــرار داد. نگـــاه حريصـانه يهوديـان و قبالائيـان به سـرزمين اسـتراتژيک فلسـطين و ممالک خاورميانـه، ريشه در تـورات تحريف

شده دارد،در واقع يهوديان، بيت‌المقـدس را سـرزمين و پايتخت اسطوره‌اي خود مي‌پندارند و شعارشان از نيل تا فـــرات است و مطـــابق بعضي متـــون و گفته‌هـــاي بزرگانشان، پا را از اين هم فراتر گذاشته‌اند و اسـرائيل بزرگ را از مصر تا شيراز مي‌دانند و اين به طـور قطـع، مقدمه ساز حكومت جهاني يهود در آخرالزمان قبـالايي-يهودي است. اخيراً فرقه كابالاي درهـاليوود نفـوذ جـدي كـرده است و نسل جديد جهـاني را با سـحر و سـكس و خشـــونت و تـــرس در دامن توهمـــات و خلسه هـــنر صهيونيســـتي،انداخته است و با پيوســـتن بســـياري از چهره‌هـاي بنـام عـالم فحشا و فوتبـال و فـريب به اين فرقــه، بعد تبليغــاتي خاصي بــدان بخشــيده است. البته برخي كاباليست‌هاي قديمي و علماي يهودي ضدصهيون، با اين جعليــات جديد در تصــوف يهــودي مخالفنــد؛ ولي بوق‌هـــاي تبليغـــاتي صـــهيونيان، به فكر منـــافع اربـــاب خويشند نه مصونيت اديان از انحرافات.

مباني قبالا درباره خدا و خلقت چيست؟ آن‌ها چه نگاهي به معاد و آخرالزمان دارند؟

تجسم خـدا، حضـور خـدا در بين قـوم خـود، انسـانگونگي خدا، قدرت كم خدا و قدرت زيـاد شـيطان در اين جهـان؛ ميراث يهوديت منحـرف بـراي قبالاست. اين مطـالب، از بندهاي متعددي در اسفار آفرينش و خـروج و سـاير كتب مقدس يهودي بر مي‌آيد. اساطير عجيب ملل باســتان در بحث خلقت، تـأثير جـدي در عرفـان شـيعورقوما(تعـيين حــدود قــامت خداوند) و معسه مركــاوا (انــدازه گــيري كاخ‌هـــاي الهي) و معسه برشـــيت(رازهـــاي خلقت) و گنوسيسم يهودي داشته است. تفكـرات مسـيح گرايانه و

آخرالزمـــــاني و منجي‌گـــــرايي با غلبه تفكـــــرات گنوسـيان(غنوصـيه) و يهـوديت انحـرافي مـاده گـرا به همراه تقابل خـير و شـر، نـيز در آثـار كابـالايي با شـدت بيشتري ملاحظه مي‌شـود. آن‌ها معتقدند كه قـوم يهـود، برتـرين نـوع بشر هسـتند و بايد با غلبه بر شـياطين در سرزمين موعود و اسارت مسلمانان، دولت يهـودي را در ارض موعــود ادعــايي، پايه گــذاري كنند تا زمينه تكميل خلقت و ايجاد بهشت زميني و تأسيس پادشاهي جهـاني داوودي يهود، ايجاد شود. پاگانيسم و چند گانه پرسـتي و شرک باستان و دوخداگرايي با تأكيد بر قدرت شـيطان و شــرگرايي، حلــول‌گرايي و پانتئيسم(همه خــداگرايي) و دئيسم(خداي بازنشسـته و نـافي شـريعت و پيـامبري) و كم شدن قدرت خدا و حاكميت بشر يهـودي بر سرنوشت جهـان و گنوسيسم(ثنـويت، دو مبـدأ خـير و شر در آئين گنوسي و زردشـتي‌گرايي و رياضت كشي بـراي رهـايي روح از بدن و آخرالزمان و فرجـام شناسي گنوسيسـتي) از ديگر باورهاي آن‌ها ست.

قبالا ايده‌هاي ديگري هم دارد؟

ميل به تسلط بر عالم از طريق فهم رازهاي آن و يافتن راه‌هـاي ميـان‌بر بـراي حـاكميت مطلب يهـود بر جهـان، سـحر و جـادوگرايي و علـوم غريبه و تكيه بر اسـاطير و اوهـــام خاورميانه و اروپـــا، رياضـــيات قبـــالايي و حروف‌گـرايي و علـوم كمي‌و رياضـياتي بـراي تسـلط بر عــالم را در اين فرقه مي‌تــوان ديد. تلاش اســطوره‌اي كاباليست‌ها بـراي حيـات بخشـيدن به تـوده خـام گلي يا چـوبي يا فلـزي و توليد موجـودي به نـام «گـولم» بـراي بسط قدرتشـان در ميـان مردمـان، نـيز در داسـتان‌هاي

عاميانه شرق اروپا و سينما نفوذ جـدي دارد. آن‌ها زن را تحقـــير مي‌كنند و در بـــرخي فرقه‌هـــاي قبـــالا او را با شيطان هم سـنخ مي‌دانند و بر مسـائل جنسي و سـكس افـــراطي و موســـيقي‌هاي مهيج و خضـــوع در مقابل شـيطان مـؤنث يا مـذكر، تأكيد دارند. سـبک معمـاري و طـراحي اينـان، اسـتقلال نـدارد و به شـدت از معمـاري فراعنه و قيصـــرها و پادشـــاهان دنياپرســـت، يونـــان و مسـيحيت تـأثير پذيرفته است. محـوريت توسـعه تمـدن مادي نيز مـورد توجه اينـان است. علاوه بر اين مطـالب، بر راز آمـيز بـودن دين و توجيه تـأويلات هرمونـتيكي و قرائات متعدد طبق ميل عالمان قبالايي تأكيد دارند؛ چرا كه اين طـــــــبيعي به نظر مي‌رسد كه بـــــــراي توجيه دنيـاخواهي و تحريف دين و بـردن اديـان الهي به سـمت منافع زرسالاران جهـان، بايد قرائـات متعـدد به رسـميت شناخته شود. تأكيد بر تقدس ذاتي و برتري زبـان عـبري بر ســـاير زبان‌ها و تلاش بـــراي كشف اســـرار دروني حروف عبري و كلمات تـورات، نـيز به وفـور در اسـاطير قبـالايي و سـينما و هـنر غـرب جديد ديـده مي‌شـود كه ريشه‌هاي جدي قبالايي دارد.غيب‌گرايي و تأكيد بر وجـود انرژي‌ها و موجودات متافيزيكي كه به جز افـراد انتخـاب شده و قـابليت دار يهـودي، نمي‌توانند آن‌ها را درک كنند نيز از ديگر مباني فكري آن‌ها در قبـال خـدا و شـيطان و دنياي شر است.

آياانديشه‌هاي يهود با تصوف يهودي متفـاوت اسـت؟ اين تفاوت‌ها چيست؟

شايد پاسخ به اين سؤال ساده نباشد. توجه داشته باشيد كه يهوديان حدود 3700 سال تاريخ دارند و تـأثير و تـأثر

زيـادي بر دنيـاي پـيرامون خـود داشـته‌اند. البته به دليل اقليت بودنشان در ميان حكومت فرعون و بابل و ايران، فرهنگ مســـتقلي نداشـــته‌اند و تـــأثيرات زيـــادي از فرهنگ‌هــاي غــيرالهي گرفته‌اند. همچــنين كمي بيش از هزار آيه قرآن درباره يهوديان و دنياپرستي اكثريت آنـان مي‌باشد. اما بــاز تصــوف يهــودي، انحرافــات بيشــتري نسـبت به يهـوديت دارد. در ابتـداي شـكل گـيري قبـالا، خاخام‌هاي فقه گـرا با التقاط‌هـاي صـريح آن با شـرک و گنوسيسم و فلسفه‌هاي غير ديني مخـالف بودنـد، اما در حـال حاضـر، بسـياري از خاخام‌هـاي يهـودي، گرايشـات قبـالايي دارنـد، گرچه بـاز هم مخالفت‌هـايي وجـود دارد. تصــوف يهــودي و ســپس كاباليسم مســيحي به صــورت منســجم، پس از پايــان جنگ‌هــاي صــليبي‌براي شكست مسلمانان از جانب بوق‌هاي تبليغاتي زرسـالاران يهـودي ومسيحي اروپا، رواج داده شد. خصوصاً از قرن پـانزدهم و شانزدهم، اين تبليغـات بيشـتر شد. اكنـون رسـاله‌هاي كاباليســتي منتشر شــده در قــرن شــانزدهم و بعد از آن موجـــود است كه به صـــراحت مســـلمانان را به صـــورت شياطيني سوار بر اسب‌هاي سـياه در تقابل با سـپاهيان خـير كه همـان يهوديـان و مسـيحيان كاباليست هسـتند، تصوير كرده است.

يهوديـان ضدصهيونيسـت، اين ديد قبـالايي- صـهيوني كه مي‌گويد تصرف سرزمين موعود، زمينه ساز قيام موعود يهود اسـت، را نقد مي‌كنند و غصب فلسـطين را قبل از قيام مسيح بن داوود(موعـود يهـود)، از اشـتباهات جـدي آخرالزمـــان ســـازي صـــهيوني-قبـــالي مي‌دانند. تعـــداد يهوديان ضد صهيونيست متأسفانه آنچنـان زيـاد نيست و امكانـات تبليغي معتنـابهي ندارند و امـروزه قرائت‌هـاي

صـهيوني-كابـالي بر هـنر و سياست غـرب، غلبه كامل دارد. ضـمن اينكه گرچه بين يهـود و صيونيسم تفـاوت مي‌گـذاريم؛ اما با آغـاز شـكل‌گيري صهيونيسم و تسـلط آن بر رسانه‌هاي بزرگ جهان، بسياري از يهوديان و حتي مسـيحيان، طرفـدار آن شـدند و در واقع تعـداد يهوديـان ضد صهيونيست، بسيار كم است و اين عده كم نيز مـورد آزار جدي صهيونيست‌ها هسـتند، حـتي بـرخي از آن‌ها به دليل نقد صهيونيست‌ها يا اسـطوره هولوكاست يا سـاير اساطير جعلي صهيوني، ازكارهايشـان اخـراج شـده‌اند و زندان و تبعيد شده‌اند و شعارهاي آزادي در غرب را معنا كرده‌اند. در كشورهاي اروپايي و امريكايي مـدعي آزادي و پيشـرفت، حـتي بـرخي از اسـاتيد بـزرگ دانشـگاه، از تـدريس بركنـار شـده‌اند يا به زنـدان يا جريمه‌هـاي كلان مالي محكوم شده‌اند.

صهيونيست‌ها چه اختلاف نظرهايي با يهوديان دارند؟

حدود 110 سال پيش، صهيونيسم، توسط سرمايه داران ظـالمي چـون خانـدان يهـودي روچيلد بنا شد. در واقع صهيونيسـم، حاصل تلاش بـرخي خانـدان‌ها و گروه‌هـاي نيمه مخفي سـلطه طلب و انحصـارطلب و مـاده‌گراي يهودي چـون روچيلد و فراماسـوني بـود كه بـراي بسط تسـلط خـود بر جهـان، نيـاز داشـتند كه از يهـوديت و مسـيحيت موجـود نـيز سـواري بگيرنـد؛ بنـابراين با سـوء استفاده از يهوديت و تورات منحرف موجـود، آن را بيش از گذشـته با قرائت‌هـاي قـومي و تفاسـير دنياطلبانه و برجسـته سـازي‌هاي مـادي در رسـانه‌ها مطـرح كردند و حتي مسـيحيت را نـيز با تفاسـير عهد عـتيقي و تـوراتي توسط افـرادي چـون اسـكوفيلد، ذيل سـلطه نگـاه خـود

درآوردند. مسيحيت صهيونيستي، حاصل چنين تلاشي است. يهوديان و مسيحيان زيادي مخالف آن بودند و هنوز هم برخي با صراحت تأكيد دارند كه صهيونيسم با سوء استفاده از دين يهود، بنا دارد به اهداف قومي و مادي خود برسد. يكي از علماي يهودي ضدصهيون هميشه در مجامع جهاني اين شعارش را تكرار مي‌كند كه «صهيونيسم، ارتداد از يهوديت است». متقابلاً صهيونيست‌ها، اينان را اساساً يهودي نمي‌دانند.

دانشمنداني از مسيحيان كاتوليک و برخي پروتستان‌ها و يهوديان هستند كه با چنين تفاسيري از تورات و انجيل موجود مخالفند و عَلَم مبارزه با صهيونيسم و تفاسير خاصش از كتب مقدس را بلند كرده‌اند. اما متأسفانه اينها در رسانه‌هاي جهاني نفوذ آنچنانه‌اي ندارند

آيا تئوري آرماگدون در راستاي همين تفكرات آخرالزماني است؟ لطفاً ديدگاه قبالا درباره آخرالزمان و فرجام بشر را دقيق‌تر بيان بفرمائيد.

در اساطير واپسين روزگار قبالايي آمده است كه در آخرالزمان، يهوديان دولت الهي اسرائيل را در سرزمين موعود به پايتختي بيت‌المقدس(اورشليم) تأسيس مي‌كنند و همه مردم دنيا به يهود كه قوم برگزيده خداست، خدمت خواهند كرد. در واقع حتي معاد نيز در يهوديت و به تبع آن در تصوف يهودي، دچار تحريف شده و قائل به معاد مادي هستند. اما تئوري خشونت بي‌حد و حصر و نبرد بزرگي كه در منطقه «تپه شريفان» در شمال غرب بيت المقدس بين سپاهيان خدا و ارتش شياطين رخ مي‌دهد، از ساخته‌هاي ذهن صهيونيست‌هاي متأثر از قبالاست. «تپه شريفان» در لغت عربي، همان

«هَـرَّ مجيـدون» است كه غربي‌ها آن را «آرماگـدون» يا همـان «صـحراي مگيـدون» گويند. آن‌ها ادعا مي‌كنند ما قبالائيـان، سـپاهيان خـدا هسـتيم كه صهيونيست‌هاي مسـيحي نـيز در كنـار ما مي‌جنگند و مسـلمانان، سـتون فقرات ارتش شيطان هستند. اين مفهوم را مسـتقيم يا غير مستقيم، در فيلم‌ها و مستندهاي بسيار زيادي مانند اُمگا كد و پايـان روزگـار و آرماگـدون و طـالع نحس و پسـرجهنمي و اربـاب حلقه‌ها و هري‌پـاتر و 300 و پيشگويي‌هاي نوستردامو‌س درباره2012 و نيز به تصوير كشـيده‌اند. در اين فيلم‌هـاي منجي آنگلوساكسـون يا يهودي در برابر شياطين مي‌ايستد و جهـان را مي‌رهاند. جالب است بدانيد تا كنون، با نام‌هايي شبيه آرماگـدون و پايـان روزگـار، بعضـاً حـدود بيست و چند فيلم و مسـتند توليد شده است.

آيا صهيونيست‌ها هـدف خاصي را از طـرح چـنين موهوماتي پيگيري مي‌كنند؟

قطعاً صهيونيست‌هايي كه اكنون اكثريت قريب به اتفاق ابرشركت‌هاي چندمليتي و مجتمع‌هاي صنعتي- نظـامي‌را در اختيار دارند، نيـاز دارند كه با ترسـاندن مـردم جهـان، روح آن‌ها را به هم بريزند و با تـوهم پراكـني، ذهن جهانيـان را آشـفته كنند تا عمليـات مهندسي و كنـترل ذهن آدميـان را انجـام دهند و كالاهـاي خـود را به خـورد آدميان ترسيده و مصـرفگرا بدهند. علاوه بر اينكه تـداوم حيات چپاول‌گرانه‌اي كه مجتمع‌هاي بزرگ تسليحاتي نياز دارنـد، با كوبيـدن بر طبل جنگ بـزرگ، ميسر مي‌شـود. اكـثر قـريب به اتفـاق اين ابر مجتمع‌هـا، صهيونيسـتي هستند و در امريكا و انگليس و سپس روسيه و فرانسـه،

با ماليات‌هـــاي مـــردم مستضـــعف و ســـحر شـــده اين كشورهاي ظـاهراً متمـدن، در حـال ادامه حيـات هسـتند. دولت‌هاي اين كشورهاي اشـغال شـده توسطانديشه‌هاي اســـــتعمارگرانه صهيونيست كه بازيچه دست ثـــــروت سالاران يهودي و صهيونيست هستند، ماليات‌هـاي مـردم را به اين ابرشركت‌ها مي‌دهند و بدهي‌هاي خود را بدانها افزايش مي‌دهند و تورم و گـراني و بحـران اقتصـادي را بــراي مــردم خــود به دنبــال مي‌آورند و در مقابــل، اين صهيونيان خبيثند كه قلدرتر مي‌شـوند. البته سـنت الهي است كه اين روش تداوم نـدارد و انقلاب اسـلامي‌ايران، شروع افول اين معادله نابرابر بوده است.

تصـوف يهـودي نگـاهي متفـاوت به شر و شـيطان دارد. كمي در اين باره توضيح دهيد.

در تصوف يهود، بر خلاف فلسـفه اسـلامي و مسـيحي و يهــودي، شر را وجــودي مي‌دانند و وجه تاريک جهــان را داراي قدرت ويژه معرفي مي‌كنند. در فلسفه اسـلامي‌و مسيحي و يهودي، شر به «عدم خـير» معـرفي مي‌شـود. يعـني شـرارت ذاتي در جهـان، وجـود عيـني نـدارد و اين نكته‌اي پيچيـده است كه تأمل جـدي در آن، راه گشاست. اگر با تأمل فلسفي و عميق، سـينماي وحشت و تـرس و خشن غـــــرب را ببينيـــــد، ديوها و اجنه و شـــــياطين و شروراني كه قدرتشان حتي بعضاً از خدا هم بالاتر است را مي‌بينيد. اين مطلب به شدت متـأثر از نفـوذ كابـالا در غرب مـدرن است. آن‌هـا، شـيطان را قدرتمند مي‌دانند و شــيطان‌گرايي و شــيطان پرســتي و مخــالفت جــدي با مسـلمانان و مسـيحيان به مثابه يـاران شـيطان و محـور شيطاني در جهان را در تفكراتشان مي‌توان ديد.

مسلمين در اين نگاه شرگرايانه چه جايگاهي دارند؟

در جلد پنجم دايره‌المعارف يهـود، يهـوديت و صهيونيسم نوشته دكتر عبـدالوهاب المسـيري مي‌خـوانيم در بـرخي متــون كاباليســتي كه ضــديت با اســلام در آن‌ها مــوج مي‌زنــد، كــامل‌ترين مصــداق ســيترا اهــرا يا شــيطان، مســلمانان و حكــومت اســلامي(كليپت) مي‌باشد. كــاملاً مشــخص است كه چــنين مطــالبي متــأثر از مــوفقيت مســلمانان در جنگ‌هــاي صــليبي و نفــوذ آنــان تا جنــوب آلمــان و فرانسه تا قــرن هيجــدهم به تصــوف منحــرف يهــودي وارد شــده است. اين ضــديت مبنــايي با اســلام، امروزه هم درهاليوود موج مي‌زند و سابقه‌اي دراز دارد. فيلم‌هــايي چــون 300 و اربــاب حلقه‌ها و جن‌گــير كه شــرقي‌ها و ســپاهيان فيل ســوار مســلمين را در جبهه شــيطان قــرار مي‌دهند و همچــنين آثــاري چــون مســتند 2012 و فيلم امگاكد2 و... كه مســلمين را در جبهه شر قرار مي‌دهند، متأثر از اين فضا هستند.

برخي مي‌پندارند كه ضديت با اسلام مقطعي و گذراست در صورتي كه واقعيت همان است كه بيـان شد و ضـديت با اســلام در بســياري از فرقه‌هــاي قبــالا تئــوريزه شــده است. در نظريه رســمي‌كتاب زوهر كه شــايد مهم‌تــرين كتــاب تصــوف يهــودي است گفته شــده كه شر از يكي از صفات خدا يعني عدل سرچشمه مي‌گــيرد ولي نمي‌تواند جــزو ذات خــدا باشد و اين از تناقضــات تصــوف يهــودي است. سامائل يا شــيطان مــؤنث، در آخرالزمــان ادعــايي يهود، قلمرو سيترا اهرا را نابود مي‌كند و نــور روشن بر نور ظلماني غالب مي‌شود. مؤسسان تصــوف يهــودي در اسپانياي قرن 13 و مؤسسان امريكايي شيطان‌گرايي و

شيطان پرستي در قرن بيستم، همگي از خاندان لاويـان كه همـان قبيله «لاوي» است هسـتند. اينها فاميل‌هـايي چـون «كـوهن» و «لافي» و «ابـولافي» و «لـوي» نـيز دارند و از ســـرمايه داران و زرســـالاران صهيونيست محســـوب مي‌شـــوند. اكـــثر فيلم‌هـــايي كه مبـــاني شيطان‌گرايي را تقويت مي‌كنند نيز از حمايت شـديد اين ســـرمايه داران كابـــالايي و صهيونيست برخوردارند و قطعـــاً بـــدون وجـــود اين پيشـــينه قبـــالايي هرگز شـــيطان‌گرايي در جهـــان جديد رشد نمي‌كـــرد. شـيطان‌گرايي زير مجموعه جـدي كابالاست و ماسـون گـري و سـاير فرقه‌هـاي مخفي اعتقـادي و اقتصـادي و سياسي شرگرا نـيز از سـمبل‌ها و مبـاني قبـالا سـيراب شـده است و در خـدمت آرمان‌هـاي دنياطلبانه يهـوديت ثروت سالار بوده است.

دليل انتخـاب سـينما و هـنر و ادبيـات بـراي گسـترش و تـرويج عرفان‌هـاي كـاذب چيســت؟در واقع هــنر چه ويژگي‌اي دارد كه از آن به عنـوان ابـزاري بـراي پيشـبرد اهداف صهيونيست به كار رفته است؟

سينما جامع هنرهاي پيش از خودش است و تأثير گـذاري زيـاد سـينما دارد. پس از ورود سـينما به عرصه هـنر، مسـيحيت بااسـتفاده ابـزاري از سـينما تـرويج خـود را گســترش داد و در واقع بهره‌بــرداري از ســينما به نفع مذهب، از آغاز پيدايش اين هنر و صنعت آن همراه بـوده است. ظهور ابتدايي سينما در قسمت‌هاي شرقي امريكا بـود و از سـال 1920به بعـد،هـاليوود در غـرب امريكا با سرمايه گذاري يهوديان شكل گرفت و بعدها يهوديـان از سـينما بـراي تـرويج عرفـان يهـودي به شـكلي گسـترده

بهره‌برداري كردند. در واقع‌هاليوود در آغـاز يهـودي زاده شد و كم كم تمام سينماي امريكا و حـتي قسـمت اعظم سينماي اروپا و برخي بخش‌هاي سينماي شـرق را آلـوده به انحرافــات و قــدرت طلبي‌ســران صهيونيست كــرد و امـــروزه بيش از 80 تا 90 درصدهاليوود زير ســلطه صهيونيسم متأثر از قبالاست.

تصــوف يهــودي و اســاطير يهــودي- صــهيوني با كــدام تكنيک‌ها در فيلم‌هاي سينمايي وارد شده‌اند؟

فيلم‌هــايي مانند «ده فرمــان» كه در آن حضــور جــدي اسطوره‌هاي صهيونيستي را شاهد هسـتيم. بعد از سـال 1948م. به طـور جـدي‌تري اسـطوره‌هاي صـهيوني وارد سينما شدند. اما حضور عرفان يهود به عنوان معناگرايي متمركـز، از حـدود 30 سـال پيش، با ورود به عصر جديد معنــاطلب بشر و گــرايش كلي دنيا به ســوي ســينماي معناگرا به شكلي جدي و به طـور ويـژه به سـينما تزريق شد. شخصيت «گولم» در فيلم‌هاي‌هاليوودي نمـونه‌اي از ورود عرفان يهودي به دنياي سينماست. گـولم موجـودي است كه از خاک مرطوب يا گل يا چـوب يا فلـزي توسط خاخام يا عارف يهودي ساخته شـده و به زبـان عـبري بر روي پيشاني اش كلمه ايمت «

Emet»نوشته مي‌شود اين كلمه كه در عرفان يهود اسم اعظم خداست و با نوشته شدن اين كلمه بر پيشاني اين موجود، او زنده شده و در خدمت خاخام يا عارف يهـودي در مي‌آيد و خواســته‌هاي يهوديــان را روي زمين انجــام مي‌دهد و در نهايت زماني كه بخواهند اين موجـود بمـيرد روي پيشــاني اش كلمه «met»ــ كه به زبــان عــبري به معـني مـرگ اسـت، نوشـته شـده و او مي‌مـيرد يا «E»

ابتــداي كلمه اسم اعظم برداشــته مي‌شــود. فيلم‌هــاي زيــادي با محــوريت اين موضــوع ســاخته شــده از جمله مجموعه فيلم‌هاي صامت «گولم» اثر «پل وگـنر» كه چند فيلم سلسـله‌اي است و مشـهورترين فيلم «او چگونه به دنيا آمد» اثر گــوس كه در ســال 1920 ســاخته شد. در سال 1936 كارگرداني به نام «جولين دويوير» فيلمي‌به همين نام يعني گولم ساخت. مجموعه پويا نمايي «فراتر از بتمن» كه در اين فيلم گـــولن حريف بتمن است و يک هيولايي به نامGLM كه در واقع حـروف اختصـاري كلمه گولم است وجود دارد و توسط انساني كنـترل مي‌شـود. يكي ديگر از مفاهيمي‌كه صهيونيست‌ها در سينما و حتي شعر و ادبيـات بـرآن تأكيد دارند مسـئله سامي‌سـتيزي يا يهـودي سـتيزي است و از اين طريق مي‌خواهند تئـوري دروغين هولوكاست را تبليغ نمايند. شـايد بتـوان از فيلم هري پاتر به عنوان شاخص‌ترين اثر سينماي آخر الزماني قبالي نام برد.

مجموعه كتب هري پاتر كه هفت جلد هسـتند، با تبليغـات سرسام‌آور شـبكه‌هاي بـزرگ رسـانه‌اي غـرب به تـيراژي حدود 400 ميليون رسيد و اثر زيادي در ميـان نوجوانـان جهـــان گذاشت. صهيونيست‌ها معتقدند در آخرالزمـــان شياطين كه به تعبير آن‌ها مسلمانان هستند بر ســرزمين موعــود، به مركــزيت بيت المقــدس غــالب مي‌شــوند و يهوديان با وجـود مظلـوميت، سـرزمين موعـود را نجـات خواهند داد و در واقع تســـلط بر ســـرزمين موعـــود، مقدمه‌اي براي تسلط بر جهان خواهد بود.

چه راهكارهايي براي تأمين فكــري و فــرهنگي جامعه در هجوم عرفان‌هاي انحرافي وجود دارد؟

در اين زمينه لازم است كه برنامه ريــزي اســتراتژيک و جامعي صورت بگيرد. قطعاً اين حوزه و دانشگاه هســتند كه كشور را به جلو مي‌برند و برنـامه‌ريزي و سـاماندهي و اجراي تمام امـور در يک كشـور، از نهادهـاي آموزشي آن و همچنين آموزش‌هاي غير رسـمي مانند تلويزيـون و هنر سرچشمه مي‌گيرد.

شـايد در اولين گـام بايد مراكز حـوزوي و مطالعـاتي و اسـتراتژيک و پژوهشي مختلف در كشـور، به مطالعـات عميق و تـــاريخي و فلســـفي پـــيرامون اين فرقه‌ها و راهكارهـاي مقابله و كنـترل آن‌ها و شـيوه‌هاي انتقـال ادبيـــات غـــني اســـلامي- عرفـــاني را به نسل‌هاي جديد بيابند. امـــروزه در عصر پســـامدرن كه بشر از شـــرور ماشينيسم و آلودگي‌ها و ضـعف‌هاي تكنولـوژي خســته شده است،اگر ما بكوشيم، معنويت ناب اسلامي- شـيعي جهـان را در مي‌نـوردد. قطعـاً عقلاني‌تـرين و زيبـاترين مكـاتب عرفـاني در جهـان اسـلام و در مكتب اهل الـبيت (عليهم السلام) به منصه ظهور رسيده‌اند و امروز بايد با رجـوع به اصل خـويش، ره گم نكـنيم و جهـان را بـدين ســمت فراخـــوانيم و از بند اســـتعمارگران روح و ذهن برهـــانيم. در قـــدم دوم بايد ريشه‌هاي ســـكولار و پوزيتيويستي علوم انسـاني را كه به تعبـير مقـام معظم رهبري، ذاتاً منحرف و ماهيتاً مضر هستند، شـناخت و به دانشـجويان و دانش آمـوزان شناسـاند و در راه اصـلاح نظام آموزشي قدم برداريم. مدرسه و دانشگاه عقلانيت و اجراي امور جامعه را به دست دارد و اصلاح آن، اصـلاح جامعه است. بصيرت افزايي و ارائه جـذاب مـيراث غـني فكري و عرفاني اسـلام بايد سـرلوحه مراكز آموزشي ما باشد. بايد مراكز آموزشي ما جوانـان را واكسـينه كنند و

با روشني بخشي به ذهن مردمان، روح آنان را در مقابل هجـوم خفاشـان سـيه دلي كه دل در گـرو غـارت قلب و مغز جوانـان دارنـد، بيمه كنند. در قـدم سـوم بايد هـنر و رسانه‌هاي تصويري و مكتوب و تمـام نهادها و ابزارهـاي آموزش غير رسمي را به خـدمت درآوريم و با اسـتراتژي و بينش عميـق، آن‌ها را در مسـير حـق، راهـبري كـنيم. نقش هنرمنـدان و ورزشـكاران در راهـبري قلبي‌جامعـه، بســيار مهم است. الحمدلله آثــار خــوبي تــاكنون توليد شـده‌اند كه تـأثيرات شـگرفي در جهـان داشـته‌اند. شـما تأثير فيلم‌هايي چون يوسف، مـريم مقـدس و مختارنامه را دست كم نگيريد. ولي هنــوز گــروهي از هنرمنــدان و ورزشكاران، صاحب نگاه‌هاي نافذ و جـامع و اسـتراتژيک نشـــــده‌اند. اميد كه هنرمنـــــدان ما از شر تعصـــــبات ليبراليستي و نگاه‌هاي روشنفكرمآبانه برهند و در مسـير اسلام ناب، به توليد آثار فاخر و مانـدگار بپردازند كه اگر چنين شـود، جهـان معنـويت خـواه كنـوني نـيز همـراه ما خواهد بود.

آئین کابالا

کابالا یا کبالا یا قبالابه معنای «دریافت‌کردن» و به معنی واقعی کلمه «رسم رسـیده» است. کابـالا تفسـیر رمزگونه‌ای از کتاب‌های مقدس عبری است.کابـالا نـامی است که بر تصـوف یهـودی اطلاق می‌شـود و تلفظ اروپایی قبّالاه عبری است به معـنی قـدیمی و کهن. این واژه به شکل قباله برای فارسی زبانان و عرب‌ها است.

بیشـتر یهودیـان ارتـودوکس به آئین کابـالا (کابالیسم) اعتقـاد دارند. بر اعتقـاد هـواداران و معتقـدین به آئین کابالا، فهمیدن و درک رموز مخفی درآئین کابـالا، بـاعث می‌شود تا انسان بصورت روحـانی‌واری به خـدا نزدیکـتر شـود و بـدین تـرتیب بشـریت، قـدرت والایی از رمـوز مخفی خـدا که بـرای دیگر انسـانها پوشیده‌اسـت، را پی می‌برد. یی تاریخچه اصطلاح نام «کابالیسم» به درسـتی مشخص نیست و مورد اختلاف است. برخی سـلیمان ابن جبرئیل (1058-ـــ 1021)ـــ میلادی و بـــرخی کابالیست اســـپانیولی قـــرن ســـیزدهم، بهیا بن آشر را اولین اشخاصی می‌دانند که آئین مخفی و سـری عهد عـتیق را «کابالا» نامیدند.

با این وجـود مـدارک و منـابع بسـیار قـدیمی که بـرخی ازآنها به قـرن دوم میلادی بازمی‌گردنـد، وجـود دارند که حاکی از نام‌هـایی بجز «کابـالا» بر آئین فـوق هسـتند. با این وجود همکنون اصطلاح «کابالا» وصف کننـده تمـرین آئین و دانش محرمانه یهود است.

کابالا

مهمـترین منـابع و کتب کابالیسـتی که به عنـوان سـتون فقــرات و پایه اصــلی «آئین کابــالا» درآمدنــد، شــامل مجموعه کتب عبری بهیر (به معنای «کتاب روشنایی») و هیچالوت (به معنای «کاخ‌ها») می‌شـوند که به قـرن اول میلادی بازمی‌گردند. نهایتا در قـــرن ســـیزدهم میلادی کتــاب زوهر نوشــته شد که تفکر و شـکل کنـونی «آئین کابالا» را تشکیل داد.

در مـورد شـروع ایـده این فرقه اختلاف نظرهـاي زیـادي وجـود دارد چـرا که بـرخي مـورخین آن را به هند و چین برخي به مصر نسبت مي‌دهند اما امــري که قطعي است شروع رسمي فعالیت این فرقه درون دالان‌هاي فراعین مصر بوده. وبوجود آمدن فرهنگ و تمـدن فرعـوني مصر با ایده کابالا عجین بوده.

کابـــالا در اصل به ایـــده اعتقـــاد به جـــادو و جمبل و قدرت‌هاي ما فوق طـبیعي انسـان‌ها بر مي‌گشت بـرخي ایـده‌هاي کابالایي‌ها امـروزه به اومانیسم نـیز معـروف است که بر اســاس آن مبـدا بشـریت بر اســاس انســان اولیه گذاشته شـده و بوجـود آمـدن انسـان را بر اسـاس فعل و انفعــالات مــواد و حادثه مي‌دانند (نه بر اســاس خـــالق) که این ایـــده آن‌ها نـــیز بعدها در افکـــار و ایـــــدئولوژي‌هاي فکـــــري سیاسي علي الخصـــــوص سوسیالیست‌ها و کمونسیت‌ها استفاده شد. فرعون‌هاي مصر باســتان با اســتفاده از عقیـده‌هاي کابــالا خــود را خــداي روي زمین مي‌شــناختند روحــانیون آن‌ها نــیز در معابد خود براي بدست آوردن اسرار کابالا که عملاً همان علـــوم فیزیك - شـــیمي و زیست شناسي و ریاضي و... بود علماي مختلف را گرد آوري مي‌کردند و چـون به نـام

اسـرار كابـالا معـروف بـود احد الناسي بجز روحـانيون معابد حق مطلع شدن از نتايجاين تحقيقـات را نداشت و عموماً علماي آن‌ها نيز در معابد زنداني بودند. روحانيون فرعون هيچ گونه محدوديتي براي آزمايشات و تحقيقـات خـــود در زمينه‌هـــاي مختلف را نداشـــتند و حـــتي در آزمايشـگاه‌هاي خـود از برده‌هـاي زنـده نـيز اسـتفاده مي‌كردند و فجيع تـــرين تحقيقـــات را روي آن‌ها انجـــام مي‌دادند.

خيلي‌ها را به صـــرف اينكه ببينند آيا داروي كشف شـــده آن‌ها مي‌تواند مـــرده را زنـــده كند مي‌كشـــتند و يا حـــتي اعضاي انسـان‌هاي زنـده را قطع مي‌كردند و بـراي پيوند آن‌ها تحقيق مي‌كردند. همه اين امـور در وضـعيتي فـوق العـــاده محرمانه و درون معابد انجـــام مي‌شد و اگر هم فـــردي به هر ترتيـــبي از درون معابد اطلاعـــاتي به دست مي‌آورد به هر ترتيبي بود وي را به قتل مي‌رسـاندند. در اين راستا اينها تحقيقـات علمي فـراواني در زمينه‌هـاي مختلف را انجام دادند كه خوب بايد پـذيرفت اسـرار آن‌ها تا بحال هنـوز پنهـان مانـده كه ميتـوان به اسـرار اهـرام مصر و موميايي كردن اجزاي بدن به عنوان نمونه اشاره كـــرد. در اين راســـتا بحث قربـــاني كـــردن فرزنـــدان و حيوانات و تقديم آن‌ها مضـاف بر برتـرين ما يملك مـردم به معابد را جـــزو عقايد مـــردم كردند تا بتوانند خـــوراك تحقيقات خـود را تـامين كنند. بيشـترين تحقيقـات بـراي پيـدا كـردن راز زنـدگي - جـواني - زيبـايي و شـادابي و ســـلامت (عملاً خلق انســـان و جـــاودانگي) از ازل يا از هرگونه ماده به دست آمده از طـبيعت و يا حيوانـات و يا حتي بشر از يك سو و تبديل مواد به يكديگر (كيميـــاگري) علي الخصـوص به طلا و تسـخير طـبيعت و مخلوقـات ما

وراء الطبيعه انجـام مي‌شد. در اين راسـتا نـيز علمـاي معابد به علـــــوم مختلف روحـــــاني و علمي متوسل مي‌شدند. در برخي مـوارد نـيز به نتـايج قابل تـوجي نـيز رسـيدند. تنها شـاهد اين ماجراها بردگـان در بند آن‌ها بودند كه سـالها تحقيقـات آن‌ها را مشـاهده مي‌كردند و منتظر بودند روزي خـــــود نمونه آزمايشـــــگاهي اين تحقيقات گردند و يا اينكه سالها اين تحقيقات روي آن‌ها انجام شده بود. زماني كه حضرت موسي (ع) اتبـاع خـود را از مصر به قدس برد تعـداد زيـادي از اين بردگـان نـيز همـــراه او فـــرار كردند و اســـراري را كه كم و بيش با مشاهده و يا تجربه و خطا روي آن‌ها آموزش ديـده بودند منتقل كردند. برخي اين اسرار را به نـام جـادو و اسـرار كابالا نـزد خـود نگه داشـتند و بـرخي ديگر به فرزنـدان و نزديكـان خـود منتقل كردند. خلاصه امر پس از نـابودي فراعين تنها مراجع اين اطلاعـات يهوديـاني بودند كه آن زمـان در اورشـليم قـدس زنـدگي مي‌كردند. اعتقـادات بـرخي از اينها به خرافـات نـيز بر آن شد كه شـايعاتي مبني بر اينكه حضرت سليمان (ع) از كابالا بـراي تسـخير جن و انس و امور ديگر استفاده مي‌كرد مطرح گـردد. بر اثر بلاياي تاريخي كه بر سر قوم يهود پيش آمد جـامعيت اين اطلاعـات از بين رفت و اين معلومـات پراكنـده شد. كاهنـان مصـري نـيز مخفي گاه‌هـاي اطلاعـات مرتبط با كابـــالا را بگونه اي طـــراحي كـــرده بودند كه دست احد الناسي به آن‌ها نرسد و در صورت رسيدن به آن‌ها نـابود شـــود. اما ايـــده‌هاي فكـــري (يا بهـــتر است بگـــوييم ايدئولوژي) كابالا دهن به دهن مي‌چرخيد و با استفاده از اطلاعات وفنون علمي كه يهودي‌ها به دست آورده بودند و با توجه به فاصـــله علمي آن‌ها با ديگـــران همچـــنين با

توجه به اينكه آن‌ها همان بردگاني بودند كه براي ساختن مخفي گاه‌هاي اطلاعات و ثروت‌ها استفاده شده بودند اين رازها را براي فرزندان خود تدوين كردند و يا بصورت شفاهي به آن‌ها منتقل كردند. در برهه اي از زمان برخي روحانيون يهودي بر آن آمدند تا اين اطلاعات را گرد آوري كنند و آن‌ها را در اورشليم قدس مخفي كردند. چند ايده فكري نيز جا افتاد كه يكي از اين ايده‌ها ايده صهيونيستي بود. بر اساس آن يهودي‌ها وقتي كه نيل تا فرات را گرفتند و معبد سليمان را مجدداً احيا كردند مسيح ظاهر مي‌گردد (آنها حضرت عيسي مسيح (ع) را به عنوان مسيح الدجال مي‌شناسند و معتقد هستند كه حضرت مسيح هنوز ظهور نكرده) از همه مصائب خود خلاص مي‌شوند و دنيا را تسخير ميكنند و آن‌ها اربابان كل جهان مي‌شوند. اين ايده تقريباً حدود 2500 سال پيش در ذهن آن‌ها پرورانده شد و برخي صهيونيست‌ها معتقد هستند اگر 2500 سال طول كشيد فلسطين را گرفتند ميتوانند 2000 سال ديگر نيز صبر كنند تا نيل تا فرات را بگيرند. برخي كمتر حوصله دارند و با كند و كاو در اطراف ديوار مبكا (ديوار گريه كه ديوار مقدس يهودی‌ها می‌باشد و معتقد هستند از معبد سليمان باقی مانده) و حرم قدس در تلاش هستند تا اسرار كابالا ويا گنج‌هاي حضرت سليمان را بدست آورند. البته بحث در مورد صهيونيسم خود به بيش از يك مقاله نياز دارد كه فكر مي‌كنم خارج از حوصله خوانندگان اين مقاله مي‌باشد كه اين بحث را براي فرصت ديگري كنار مي‌گذارم. بر مي‌گرديم به همان زمان كه مصيبت تخريب اول معبد سليمان بر سر يهودي‌ها بوجود آمده بود و يهودي‌ها در بند نبوخذنصر و بابلي‌ها بودند. برخي از

آن‌ها با فــرار و بچنگ آوردن بــرخي از گنج‌ها بر اســاس نقشه‌هايي كه از قبل داشــتند به جســتجوي فرمانــده اي بودند كه هم كيشان آن‌ها را از بند اســارت خلاص كند كه كسي بهــتر از كــوروش كبــير ايــران وجــود نداشت. اما كـــــوروش هخامنشي به كيش زرتشت بـــــود و با كيش يهودي‌ها هم خواني نداشت. لذا اينجا نيز اعتقادات كابالا پيش كشـــيده شد و اينبـــار با اعتقـــاداتي كه بعـــدها به اعتقــادات فراماســوني معــروف شد به ســوي كــوروش رفتند. آن‌ها با كمك و حمــايت مــالي كــوروش كبــير او را در فتوحـــات خـــود يـــاري كردند و او هم به نوبه خـــود همكيشــان آن‌ها را از بند آزاد كــرد و امــان نامه به آن‌ها داد تا آن‌ها بتوانند مجدداً معبد ســليمان را بر پا كنند (كه بعدها توسط رومی يـــان نـــابود و به حادثه تخـــريب دوم معبد ســليمان معــروف است شد) و آزادانه زنــدگي كنند. عقيده كابالا در آن زمــان ايــده اي اشــرافي بــود و فقط اشـــــراف هخامنشي حق داشـــــتند از آن مطلع شـــــوند. درگيري ايدئولوژيك ميــان كاهنــان زرتشــتي و كابالايي‌ها (چون در آن زمــان فراماســوني وجــود نداشت) منجر به آن شد كه آن‌ها به سوي جــوان جويــاي نــام ديگــري بنــام اسـكندر مقــدوني (كه بعدها به نــام اسـكندر ذو القــرنين معروف شد) بروند و با حمايت‌هاي مالي خود از اســكندر وي را به اسـكندر بــزرگ تبــديل كنند. اما اسـكندر آنقــدر عمر نكرد تا قدرت آن‌ها را تثبيت كند و امپراتوري نوپــاي او بلا فاصله از هم پاشيد و افسران اسكندر براي بدست آوردن غنــائم وي كابالايي‌ها را قلع و قمع كردند. پس از آن‌ها نيز رومان معبد ســليمان را مجــدداً تخــريب كردند و يهودي‌ها را اســير و به عنــوان بــرده اين بـــار به اوروپا بردند. كابالايي‌ها هم كه براي ياري به لشــكر اســكندر به

اوروپا رفته بودند همان جا ماندند و حتي دين خـود را در ظاهر انكـار يا تعـويض كردند. اين بـار كابـالا به سيسـتم زير زميني تبـديل شد كه فقط دهن به دهن ميـان افـراد مي‌چرخيد. تا اينكه در قرن سال 1095 ميلادي آن‌ها پاپ اوربـــان دوم را متقاعد كردند كه گنج‌ها و ثروت‌هـــاي عظيمي در شرق و بيت المقدس وجود دارد كه با بدست آوردن آن‌ها اوروپاي مسيحي بدبخت- فقير و فلاكت زده نجـات پيـدا مي‌كند (در آن زمـان كابالايي‌ها ديگر يهـودي نبودند بلكه سالها بـود كه مسـيحي شـده بودند البته بايد به اين مساله توجه داشت كه در عقيده كابالايي‌ها عقايد ديـــني جايگـــاهي نـــدارد و مويد اين ادعا آن است كه صليبي‌ها در حمله‌هاي خود به شرق از كشتن و يا غـارت كـردن امـوال مسـلمانان - يهودي‌ها و مسـيحي‌ها دريغ نكردند و شهر مسيحي قسـطنطينيه (اسـتانبول كنـوني) را غـارت كردند و برگ‌هـاي طلايي كه از ديوارنگارهـاي كليسـاي اياصـوفيه آويـزان بـود را كندند) پـاپ مـذكور شوراي عالي روحانيت را تشكيل داد و با ادعـاي مبـارزه براي بيرون كشيدن جبرانه سرزمينهاي مقدس مسـيحي از دست مسلمانان جنگ‌هاي صليبي را شروع كـرد فرقه اي از همـــان كابالايي‌ها به نـــام شهســـواران مســـيحي (شواليه‌هاي مسيحي) ماموريت گـرفتن بيت المقـدس و حفاظت گنج‌هاي آن براي پاپ را عهـده دار شـدند. بعدها اين مجموعه با استقرار در بيت المقدس نـام خـود را به شـواليه‌هاي معبد تغيـير دادند كه منظـور از شـواليه‌هاي معبد همـان معبد سـليمان بـود كه آن‌ها بلا فاصـله كند و كاو را بـراي يـافتن گنج‌هـاي سـليمان شـروع كردند و در همان كند و كاوها گنج‌ها واسرار زيادي از فرقه كابالا را يافتند. خيلي از اين افراد شايعات گنج‌ها را شنيده بودند

اما این یافته‌ها آنقدر وسوسه انگـیز بـود که اینها از وفا به تعهـدات خـود نسـبت به پـاپ سر بـاز زدند و قسـمت عمده یافته‌ها

را پنهــان نگه داشــتند. آن‌ها کم کم با حضــور زائــران مسـيحي از اوروپا سيسـتمي شـبيه سيسـتم اعتبـاري و بانك داري امــروزي را بنا نهادند و شــروع به انــدوختن ثروت و انتقال آرام گنج‌ها از فلسطين به اوروپا نمودند. وابســتگان آن‌ها در اوروپا پــول ويا امــوال زائــران را دريـــافت می‌کردند و به آن‌ها رســـيدی می‌دادند که در قـدس با مراجعه به فـردی بتوانند معـادل همـان پـول را دريـــافت کنند. حـــتی دزدان سر گردنه‌هـــايی را اجـــير می‌کردند تا با حمله به کاروان‌ها امـــــــوال آن‌ها را به ســـــرقت ببرند تا هر آنکس که از طريق آن‌ها عمل نکند مــال و امــوال خــود را از دست بدهد و به دليل نا امــنی همه زائران اموال خود را به آن‌ها بسپرند. پس از مــدتي ثـــروت انـــدوزي اين افـــراد منجر به آن شد که در داخل اوروپا توانستند حکومت‌هايي داخل حکومت‌هـاي موجـود بسازند. آن‌ها تا حمله صلاح الدين ايوبي در بيت المقدس به انـــواع مختلف ثـــروت انـــدوزي کردند و وقـــتي که مســلمانان آن‌ها را از بيت المقــدس راندند در اوروپا به يك قطب قـدرت تبـديل شـده بودند. بيشـترين فعـاليت آن‌ها بــترتيب در فرانسه وانگليس و آلمــان و اتــريش و سوئيس فعلي بـود و سـپس در قسـمت‌هاي ديگر اوروپا منتشر شـدند اما عمـده قـدرت آن‌ها در فرانسه بـود اين امر پادشاهان اوروپـايي را نگـران سـاخت به همين دليل در ســال 1307 ميلادي فيليپ لو بل پادشــاه فرانسه به آن‌ها حمله ور شد و شمار زيادي از آنان را دسـتگير کـرد پاپ مسيحي کلمنت پنجم نـيز دسـتور پاکسـازي آن‌ها را

داد و پس از بازجويي و محاكمات طولاني اعتراف كردند كه از عقايد مسيحيت دست برداشته‌اند در سال 1314 به دستور كليسا سركرده آن‌ها به نام ژاك دموله اعـدام شد و فرقه در كل اوروپا تحــريم و اعضــاي بازداشت شــده آن‌ها به سيه چال افتادند. بـرخي ديگر كه توانسـته بودند فرار كنند به اسكاتلند تنها كشور اوروپايي كه از سـلطه پاپ مبرا بود پناه بردند و بناي (معمار) معروفي بنام مك بناش واسـطه آن‌ها شد و از شـاه تقاضا كـرد آن‌ها را به عنوان كارگران خود نگه دارد و پادشاه آن وقت "روبــرت بروس" به شرطي به آن‌ها اجازه زيســتن در آن‌جا را داد كه در شغل بنايي مشـغول به كـار شـوند و دست به كـار ديگري نزنند. آن‌جا آن‌ها نام جديد خود "فري مايسـون" (free maison)ـ به معناي "بنايان آزاد" بود را براي خـود انتخاب كردند و اولين پايگاه خود را در اسكاتلند بنـام "لژ بنايان آزاد"(لژ فري مايسون) بنيان گذاشتند. با اطلاعات و ثروت‌هــايي كه فرماســون‌ها از شــرق به دست آورده بودند هر جا كه مي‌رفتند خيلي سـريع مي‌توانسـتند رشد كنند و در همــان جا نــيز خيلي ســريع رشد كردند و آرام آرام مجدداً به كشورهاي ديگر اوروپايي نفــوذ كردند و با داشتن هنر بنايي و ثروت و همچنين پيشبرد شغل نياكان خـود يعـني بانك داري مجـدداً در همه جـاي اوروپا نفـوذ كردند. با پيــدا شــدن قــاره جديد (آمريكا) آن‌ها از اولين افـرادي بودند كه به آن‌جا رفتند و در جهـان جديد آنطـور كه مي‌خواستند سنگ بنـاي خـود را گذاشـتند. تجربه‌هـاي قبلي به آن‌ها آموزش داده بود چگونه از تيغ حكومت دور باشـند و با ايـده‌هاي جديد كه بيشـتر اومانيست (انسـان سالاري) و (نوع دوسـتي) و... بـود به جنگ كليسا و پـاپ رفتند و در دوراني كه اوروپا ســخت تحت فشــار ظلم

كليسا بـود توانسـتند با ايـده‌هاي "نوكابـالايي" خـود نظر جوانـــان را به خـــود جلب كنند. خيلي از فيلســـوفان وانديشمندان صاحب نام اوروپاي آن دوره همه به نـوعي به اينها بر مي‌گردند. آن‌ها با راه انـداختن يك جنگ تمـام عيـار فـرهنگي - اجتمـاعي - اقتصـادي توانسـتند سـلطه كليسا بر اوروپا را تضعيف كنند و سـپس انقلاب فرانسه را به وجود آورند و انتقام خـود را از نتيجه پادشـاه قبلي فرانسه بگيرند (سر پادشاه فرانسه را زير گيوتين بردند) در ادامه كـــار خـــود آن‌ها كل سيســـتم اوروپا را از دست پاپ‌ها خارج كردند و پـاپ را مـنزوي كردند. با اطلاعـاتي كه نياكـــان آن‌ها از شـــرق آورده بودند زمينه پيشـــرفت علمي اوروپا را نـــــيز فـــــراهم كردند. ديگر لژهـــــاي فراماســـوني به نام‌هـــاي مختلف در كل اوروپا منتشر شده بود. از سوي ديگر تعداد زيـادي از فراماسـون‌ها كه به آمريكا رفته بودند خيلي راحت‌تر فعـــاليت مي‌كردند و در جايي كه هيچ فعال قابل توجه سياسي وجـود نداشت لژهـاي خـود را در جاهـاي مختلف راه انـدازي كردند اين فراماســون‌ها اينجا خيلي قويــتر از همنوعــان خـــود در اوروپا بودند مــردم را به شــورش بر عليه اوروپايي‌ها وا داشــتند و پس از تاســيس ايــالات متحــده آمريكا قــانون اساسي آن را بر اساس ايده‌هاي خود تدوين كردند. اينجا ديگر همه چـــــيز در دست آن‌ها بـــــود. آن‌ها ايـــــده‌هاي اومانيســـتي و ماتيرياليســـتي (مـــال ســـالاري) خـــود را براحتي مي‌توانستند پياده كنند و ديگر بحث مسايل ديني آن‌جا برايشان مطرح نبود چرا كه عقايد كابالايي خـود را بگونه اي تعـــديل كـــرده بودند تا با خواســـته‌هاي جامعه تصـادم پيـدا نكند. و خيلي جـالب است كه بدانيد از بـدو تاســيس ايــالات متحــده آمريكا تا بحــال ميــان روســاي

جمهـوري ايـالات متحـده آمريكا فقط جـان اف كنـدي فراماسـون نبـوده - كليه فرمانـدهان ارتش و نيروهـاي مسلح آمريكا - روساي ديوان عالي و قضات ديوان عالي همگي فراماسـون بوده‌اند. اكـثر بانك‌ها - مجموعه‌ها و موسسـات و تشـكل‌هاي بـزرگ آمريكا همه وابسـته به فراماسون‌ها هستند. و در صـورتی که فـردی وابسـته به لژهـای فراماسـونری نباشـيد امكـان دسترسی به پست‌های کلیـدی نخواهد داشت. به هر ترتیـبی باشد افـراد غـير وابسـته حـذف می‌گردند از تـرور گرفته تا مفقود الاثر شدن و یا ساختن پرونده‌های قضـایی بـرای آن‌ها . اولین رئیس جمهـوری آمریکا جـرج واشـنگتن یک فراماسون اعظم بوده و کلیه نویسندگان قانون اساسی آمریکا بدون استثنا نیز فراماسون بودند. کلیه نماینـدگان سـنا و کنگـره اولیه ايـالات متحـده که قـانون اساسی آمریکا را تایید کردند نیز بدون اسـتثنا فراماسـون بودند. بـراي اينكه جايگـاه فراماسـون‌ها در آمريكا را متوجه مي‌شويد كافي است به پشت يك دلاري نگاه كنيد علامت چشم و هـرم كه روي آن است نمـادي از نمادهـاي فراماسون‌ها مي‌باش

{همچـنين سـتون ابليسك كه در مركز پـارك مركـزي نيويورك (پايتخت اقتصادي آمريكا) قرار گرفته و انواع و اقسـام نمادهـاي فراماسـوني روي آن ترسـيم شـده قدرت آن‌ها در آمريكا را نشان مي‌دهد.}

در اوروپا نيز فراماسون‌ها با ايده‌هاي اومانيستي خـود و افراد سرشناسي همچـون ديـدرو - راسل والاس- ولـتر- ماكياولي - داروين و... توانستند نظريه پـردازان مختلف را تحت تـاثير خـود قـرار دهند و حـتي نظريه‌هـاي

كمونيستي و سوسياليستي افـرادي همچـون مـاركس - انگلس و لنين نيز متاثر از نظريه‌هاي كابـالايي بـوده. در نهـايت اكـثر جنگ‌هـاي بوجـود آمـده در اوروپا و در نتيجه جنگ‌هــاي امــروزي نــيز بر اثر خواســته‌هاي بيش از حد سلطه گري آن‌ها بوده.

البته هر كـدام از اين مطـالب خـود يك مقاله كامل نيـاز دارد كه من مجبـــور شـــدم آن‌ها را خلاصه كنم تا در يك مقاله بگنجـانم. كابالاها در جـذب افـراد خيلي قدرتمند و صـاحب سـابقه تـاريخي مي‌باشـند. آن‌ها امـروزه تعـداد زيادي از هنرمندان- ستاره‌ها و شخصيت‌های معــروف را به سمت خود جذب كرده‌اند و با اسـتفاده از آن‌ها سـعي مي‌كنند جوانان را به سوي افكار و ايده‌هاي خــود (كه در ظـــاهر خيلي هم فريبنـــده و قشـــنگ است) بكشـــانند. امروزه نيز در ايران ما با همين مساله مواجه مي‌باشـيم خيلي از جوانـــان كه با بي هويـــتي فـــرهنگي ناشي از ضعف سيستم‌هاي فرهنگي ما مواجه مي‌باشـند با غنـاي تامين خواسته‌هاي فكري خود توسط اين سيسـتم مواجه مي‌باشـــند. اين جوانـــان كه ايـــده‌هاي اومانيســـتي و ماتيرياليسـتي كابـالايي آن‌ها را احاطه مي‌كند و تبلغـات شــديد غــربي علي الخصــوص رســانه‌هاي آمريكــايي و وابستگان به آن‌ها از يك طرف و اشتباهات ما در مبارزه با اين حمله‌ها منجر به آن مي‌شـــود كه جوانـــان ما به ايــده‌هاي مرتبط با كابــالا جــذب مي‌شــوند. بزرگــترين مشـــكل سيســـتم فـــرهنگي ما در اين است كه هميشه حالت دفاعي آني بخود مي‌گـيرد به اين معنا كه وقـتي با حمله فــرهنگي مواجه مي‌شــود از خــود واكنش نشــان مي‌دهد ولي هيچ برنامه ريـزي بـراي پيش گـيري اينگونه

حملات وجـود نـدارد و بگفته شـهيد مطهـري بجـاي اينكه جاذبه خود را بيشتر كنيم دافعه خود را بيشتر مي‌كنيم.

اسرار دلار آمریکا

بی شک باید سمبولیسم و نمـــاد گـــرایی را جز لاینفک جریــان فراماســونری دانست جریــانی که موجــودیت آن بیش از هر تمـدن دیگـری با پاگانیسم مصر باسـتان گـره خورده است. اصولا صحبت از نماد گرایی ماسـونی نه در این مجــال بلکه خــود فرصــتی مفصل می‌طلبد اما آنچه قصد دارم در این جستار به آن بپردازم صرفا نماد گرایی این جریان در دلار آمریکاست که به طرز شگفت انگـیزی گویا مرامنامه و مانیفست یهـــودی فراماســـونری آن‌ها ست تا وسیله‌ای برای داد و ستد.

ششم ژوئیه ســال 1785کنگــره آمریکا (که در آن زمــان، تنها يك مجلس بود) به اتفاق آراء دلار«Dollar» را واحد پول آن کشور قرار داد.

پیش از استقلال ایالات متحـده یعـنی در 4 ژوئیه 1776، پــول انگلســتان (لــیره) در 13 مهــاجر نشــین انگلیسي آمریکاي شمالي رایج بود.

در جریان انقلاب، آمریکائیــان سـکه نقـره اي اسـپانیا به نــام «دلار» را که در مکزیك رایج بــود وسـیله داد و سـتد قــرار داده دادند و به همین دلیل نــام پــول ملي خــود را «دلار» گذاشتند.

سکه دلار نقره اي از قرن چهاردهم بیش از سه قـرن به نام «تالرThaler، دالر، تلار و دلار» در اروپا رایج بود که اسـپانیایي‌ها آن را حفظ کردند و به مسـتعمرات خـود در قاره آمریکا منتقل ساختند.

اس با خط عمــودي«$» كه علامت بين المللي دلار است نيز از اسپانيايي‌ها اقتباس شده كه پول خود را با علامت P (پي) مشخص مي‌كردند و اين «P» در آمريكاي شمالي به تدريج و در جريان نوشتن به شكل «$» درآمد.(1)

روند گنجاندن نمادهای یهودی – ماسـونی در اسـکناس 1 دلاری ختم نگشت و تمامی اسکناسهای بعد از آن نــیز از این امر مستثنا نبودند.

اما اسکناس 1 دلاری به عنـوان نخسـتین اسـکناس و از طرفی دیگر به لحاظ تعدد نشانه‌های ماسـونی از اهمیت ویـژه‌ای برخـوردار است که کشف رمز از آن نیـات پشت پــرده و مخــوف طراحــان نظم نــوین جهــانی را آشــکار می‌سازد.

پیش از پرداختن به این مسئله توضیحی اجمالی راجع به برخی اعداد مقدس ماسونها را لازم می‌دانم.

نخســتین عــدد 9 است که به حلقه 9 نفــره زنجــیره ماسونها، تعداد اسـتادانی که در جسـتجوی حـیرام رفتند ،تعداد 9 گوی درخت کابالا، تعداد ضربه‌های درجه استادی و...(3) اشاره دارد.

دومین عدد 11 است که آن نیز به دوستون بواز و جاکین که بنا بر اعتقاد ماسونها در ابتـدای معبد سـلیمان قــرار داشــتند، عــرض حمایل اســتاد به ســانتی مــتر (مجمــوع ستارگان 5 و 6 پر)، تنها عـدد دورقمی که اکر بـرعکس شود تغییر نمی‌کند و...(4) اشاره دارد.

سومین عدد 13 است که بی‌شک از مهمترین نشانه‌های تعلق فراماسـونری به یهودیـان و مصر باسـتان است که

دلایلی از قبیل اتفاق موسوم به پوریم در 13 فـروردین در عهد خشایار شاه، 13 تکه از بدن اوزیریس که توسط ایســیس(خــدایان مصر باســتان) پیــدا شــد، خیــانت سیزدهمین نفر(یهودا اسکاریوتی) به حضرت مســیح (ع) و... مد نظر است.

چهــارمین عــدد 33 است که اشــاره دارد به 33 رتبه و درجه فراماسونری، حاصل ضرب عــدد مقــدس ماســونها یعنی یازده در سه مرتبه شاگردی- ابزار یــاری و اســتادی (11* 3=33)، سن حضرت مسیح هنگام کشته شدن(البته به نشان تمسخر مسیح توسط یهودیان) و...

پس از این مقدمه نســبتا طــولانی در ذیل به تــرتیب به بــرخی از نشــانه‌های یهــودی- ماســونی موجــود در یک دلاری اشاره می‌گردد:

الف: نمادهی ماسونی در روی 1 دلاری:

نمادهی ماسونی در روی 1

1- درج تصــویر جــرج واشــنگتن به عنــوان اولین رییس جمهور آمریکا که فراماسون اعظم و دارای درجه 33 در این تشکیلات بود البته بنای یاد بود وی در واشنگتن مملو از نشانه‌های ماسونی است.

اســتفاده از 13 دایــره در مهر ســبز رنگ وزارت دارایی امریکا در شـــکل ^ مانند. البته خـــود شـــکل ^، نمـــاد مردانگی در مصر باستان و در میان یبوسی‌ها بوده

2- استفاده از 13 دایره در مهر سبز رنگ وزارت دارایی امریکا در شـــکل ^ مانند. البته خـــود شـــکل ^، نمـــاد مــردانگی در مصر باســتان و در میــان یبوسی‌ها بــوده و

اشــاره به یکی از شــرایط اصــلی عضــویت در لژهــای فراماسونری یعنی مـرد بـودن دارد که تـاثیر آن در درجه نظامیان کنونی (گروهبان و استوار) کاملا مشهود است.

3- استفاده از مجموع 13 برگ و میـوه در سـمت چپ و راست تصویر جرج واشنگتن(دایره‌های قرمز رنگ)

4- اســتفاده از 33 حلقه در قســمت چپ و راست در پــایین دلار (بیضی‌های ســبز رنگ) که گویــای 33 حلقه زنجــیر وار رتبه‌هــای ماســونی بــرای رســیدن به مقــام اســتادی اعظم یا بـزرگ بـازرس کل (همـان فراماسـون درجه 33)است.

گنجاندن تصویر جغد در گوشه بالایی و سمت راست دلار

گنجاندن تصویر جغد در گوشه بالایی و سمت راست دلار

5 – گنجاندن تصویر جغد در گوشه بالایی و سمت راست دلار به گـونه‌ای کـاملا ماهرانه و مخفیانه که به ســادگی قابل رویت نیست و نیــاز به بزرگنمــایی بســیار زیــادی دارد.(دایره‌ها و فلش آبی رنگ)نا گفته نماند که جغد نمــاد یهــودی مــارانوس (یهــودی که بــرای پیش بــردن اهــدافش دین خــود را مخفی میکند) است و به این نکته اشاره دارد که کشور ایالات متحده با چه اندیشه و مبانی فکری تاسیس گشــته است البته فقط و فقط ذکر نقش یهودیــان و پیوریتنهــای مـوثر در تاسـیس امریکا خـود به تنهــایی کتــابی قطــور می‌شــود که فرصــتی دیگر را می‌طلبد.در تصویر هوایی از کنگره آمریکا نیز به سهولت می‌توان تصویر جغد را در اطراف این ساختمان تشخیص داد.

خرگوش نیم رخ که چشم چپش به سمت بیننده است

6- نباید از طراحی‌های تـار عنکبـوت مانند زمینه دلار به ســادگی گذشت چراکه به طــرز مــاهرانه‌ای ســمبل‌ها ونمادهای مورد احترام و تقدیس ماسـونها و یهودیـان را در آن خواهید یافت. به عنوان نمونه خرگـوش نیم رخ که چشم چپش به ســمت بیننــده است دقیقا در روبــروی تصویر پنهانی جغد برایتان به رنگ سفید مشـخص گشـته است.

(لوگـوی p-l-a-y-b-o-y که از نشـانه‌های غـیر اخلاقی و سـین کـاف سـیین است نـیز از همین نمـاد گرفته شـده است)

شـایان ذکر است از دیـدگاه سـمبولیک بـرخی حیوانـات مانند مار، جغد، خرگوش، ققنـوس(پرنـده افسـانه ای) و بز برای ماسونها و شیطان پرستان مقدس هستند اما از این میـان جغد به سـبب گـردش سیصـدو شصت درجه‌ای گردنش و نیز خرگوش به دلیل این‌که همیشه بیـدار است نماد هوشیاری و تسلط گشته‌اند. که از دیـدگاه ماسـونها این خصیصه بسـیار مهم می‌نماید و الگـوی چشم جهـان بین که درباره آن سخن خواهیم گفت نیز گــواهی بر این مدعاست.

از ســوی دیگر نــیز اگر دقت فرمایید با فرهنگ ســازی جریــان فراماســونری از طریق کارتونهــا، داســتانها و.. خرگــوش نمــاد باهوشــی، جغد و بز نــیز نمــاد حکمت و دانایی گشته‌اند.

ب: نمادهای ماسونی در پشت 1 دلاری:

نمادهای ماسونی در پشت 1 دلاری

1- مهر بزرگ امریکا:

قبل از تعطیلی مجلس آمریکا در تاریخ چهارم جولای 1776، کمیته‌ای انتخاب شده بود تا مهری برای این کشور تهیه نمایند. اعضای کمیته 5 نفر بودند که سه نفر از آن‌ها شامل بنیامین فرانکلین، جان آدامز و توماس جفرسون می‌شد که پیش نویس بیانیه استقلال آمریکا را تهیه کردند.

ایشان افراد اولین کمیته به حساب می‌آمدند. قبل از آن که طرح مهر به تصویب نهایی برسد، دو کمیته دیگر و جمعا 14 نفر و به مدت 6 سال بر روی آن کار کردند. طرح نهایی که در تاریخ 13 ژوئن 1782 مورد تصویب مجلس قرار گرفت، توسط چارلز تامپسون با سمت منشی به مجلس ارایه شد. وی در این طرح پیشنهادات مشاوران و هنرمندان هر سه کمیته را لحاظ کرده بود. نکته جالب در این میان تعلق تقریبا تمامی افراد این کمیته‌ها به تشکیلات فراماسونری بود لذا بررسی به کار گیری نمادهای گوناگون ماسونی در مهر رسمی ایالات متحده امریکا که به سبب تعدد، باید آنرا مهر ماسونی امریکا دانست. از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

عقاب که نماد پرنده زئوس خدای یونان باستان است در پنجه راست خود شاخه زیتونی شامل 13 برگ و 13 میوه نگه داشته، و در پنجه دیگر 13 تیر

13 تیر 13 برگ

اگر انـدکی دقت فرمایید عقـاب که نمـاد پرنـده زئـوس خـدای یونـان باسـتان است در پنجه راست خـود شـاخه زیتونی شامل 13 برگ و 13 میوه نگه داشته، و در پنجه دیگر 13 تیر.

دم عقـاب دارای 9 پر است از سـویی دیگر هر بـال این عقاب 33 پر دارد که قبلا راجع به این اعداد توضیح داده شد.

در منقار عقاب نواری قـرار دارد که بر روی آن به زبـان لاتین نوشته شده (E PLURIBUS UNUM) که به معنی 'وحدت از کثرت' است

در منقار عقاب نواری قـرار دارد که بر روی آن به زبـان لاتین نوشته شده (E PLURIBUS UNUM) که به معنی "وحدت از کثرت" است (اشاره به ایالات متحده) اما نکته جالب تعـداد حـروف این جمله بـوده که شـامل13 حـرف است.

بر روی سر عقاب 13 ستاره قـرار گرفته که در مجمـوع یک ستاره شش پر(ستاره داوود) را تشکیل میدهد

بر روی سر عقاب 13 ستاره قـرار گرفته که در مجمـوع یک سـتاره شش پر(سـتاره داوود) را تشـکیل میدهد.که نشـان از تعلق امریکـای 227 سـال پیش به یهودیـان و مارانوس‌ها دارد.

13 خط قرمز و سفید (پرچم امریکا)

بر سینه عقاب سـپری قـرار دارد که بر روی آن 13 خط قرمز و سـفید (پـرچم امریکا) نقش بسـته گفتـنی است

رنگ قرمز و سفید رنگ دو ستون معروف ماسونها یعنی بواز و جاکین بوده است.(5)

البته در دلار به جهت ســـیاه ســـفید بـــودن، این رنگها مشــخص نیست. و دیگر این‌که دلیل مــذکور علت و تفکر پشت پرده طراحی پرچم امریکا نیز محسوب می‌شود.

در مهر بــزرگ صــورت عقــاب به ســمت پنجه‌ای است که شاخه زیتون(به عبارتی شاخه درخت غار) را نگاه داشــته است. صــورت عقــاب در مهر ریاست جمهــوری در جهت مخــالف یعــنی به طــرف پنجه‌ای بــود که تیرها را نگــاه می‌داشت تا این که در سال 1945 "هری ترومن" سی و سومین رییس جمهور امریکا دستور طراحی مجــدد آن را به سمت شاخه زیتون صادر کرد.(6)

در واقع ترومن پس از حمله وحشیانه اتمی به ژاپن و به شهر هیروشــیما و ناکــازاکی در نــزدیکی مــدار 33 درجه زمین!!! و معرفی کشــورش به عنــوان ابر قــدرت جهــان این دستور را داد تا با گرداندن سر عقاب از سمت تیرها (نماد جنگ)به سمت شاخه زیتون (نماد صلح) چهره کریه و خون خوار امریکا را اندکی تطهیر کند و در لفافه آغاز نظم نوین جهــانی را اعلام نماید.شــایان ذکر است ســال 1945 سال طلایی ماسونها بــود و آن‌ها خــود را از پیش بـــرای آن مهیا کـــرده بودند چراکه اگر ســـال اســـتقلال امریکا 1776 را از این ســال(1945)ـ کسر کــنیم عــدد حاصل یعنی 169 حاصلضــرب 13 در خــودش می‌شــود (13*13 =169).

2- در سمت راست مهر ماسونی دلار و نیز در منتها الیه سـمت چپ دلار (داخل بیضی‌های قرمز) 13 میـوه قـرار گرفته است.

3- در وسط دلار عبارت (IN GOD WE TRUST) به معنی ما به خــدا اعتقــاد داریم (داخل بیضی آبی رنگ) نوشــته شده است که ممکن است ما را قدری سـردر گم و دچـار پارادوکس گرداند ولی در حقیقت این عبارت برای اولین بار در سـال 1957 و در اوج کشـمکش‌های جنگ سـرد با شـــوروی بر روی دلار نقش بست چراکه شـــوروی عملا کمونیسم و بی‌دیــنی را تــرویج می‌نمــود و آمریکا بــرای جلب نظر کشورهای مسیحی و عموما دین مدار دست به این اقدام زد.(7)

جالب اینجاست به محض پایان یـافتن جنگ سـرد طـرحی برای حذف این عبارت از پشت دلار به کنگـره رفت که به جهت فشار افکار عمومی تصویب نشد و لی ماسونها که در نهان هیچ گونه سنخیتی بین خود و خدا نمی‌دیدنـد، در یک اقـدام شـیطنت آمـیز در مـاه مـارس سـال 2007 با حذف این عبارت (IN GOD WE TRUST) از سکه‌های یک دلاری یادبود جرج واشنگتن، اندکی از افکار شــوم و دین ستیزانه خود را آشکار نمودند که در نهایت مجبور به عذر خواهی از مردم آمریکا شدند.

سوای تمـامی دلایل مـذکور چه دلیلی دارد که یک کشـور بر روی اسکناس خود عبـارت ما به خـدا اعتقـاد داریم را قرار دهد مگر دیگر کشـورها که چـنین کـاری نکرده‌اند به خـــدا اعتقـــاد ندارند! در واقع می‌بایست این اقـــدام سـردمداران امریکـایی را نـوعی وانمـود سـازی دانست.

شبیه فـرد دروغ گـویی که تکه کلامش "من از دروغ بـدم می‌آید" است.

4- مهر اعظم ایالات متحده امریکا:

مهر اعظم ایالات متحده امریکا

این مهر به شکل کنونی آن در زمـان رزولت بر روی دلار قــرار گــرفت شــما می‌توانید آنــرا درســمت چپ دلار مشـاهده فرمایید همانگونه که مستحضر هسـتید تصـویر هرمی نامانوس به چشم می‌خورد که نماد هرم خئوپوس مقبره فرعون و نشـان عـالی انجمن‌هـای فراماسـونری است.

این هرم از 13 ردیف سنگ چین تشکیل شده است

این هرم از 13 ردیف سنگ چین تشکیل شده است و در مجموع 72 خشت دارد که اشاره دارد به 72 نیرو یا نـام خدای کابالیستها.(8) که البته کاربرد آن در موارد دیگری نیز دیده شده است مانند تعـداد نفرهـای عضو در حلقه " صاحب دلان" (9)

بر روی این هرم به لاتین عبـارت 13 حـرفی ' ANNUIT COEPTIS ' به معنی خدا همیشه یاور ماست

بر روی این هرم به لاتین عبـارت 13 حـرفی " ANNUIT COEPTIS " به معـنی خـدا همیشه یـاور ماسـت، نقش بسته است که به گونه‌ای دیگر همـان عبـارت " IN GOD WE TRUST " است.

البته عده‌ای از زبان شناسان غـربی آنـرا "announcing conception"به معنی "آشکار کردن رشد مخفی" معنی

نموده‌اند چراکه conception"" در زبان انگلیسی " لقاح تخم وشــروع رشد جــنین " معــنی می‌دهد که مفهوما به معنای آشکار کردن فعالیتهای شبکه مخفی فراماسونری در نظم نوین جهانی است.

در زیر این هرم عبارت " NOVUS ORDO SECLORUM " به زبان لاتین نوشته شده است.

که به معنای"NEW WORLD ORDER" یعنی "نظم نوین جهانی " یا "حکم جدید برای جهــان" است که شــما بارها آنرا در سخنرانی‌های ســردمداران امریکا علی الخصــوص بوش پدر و پسر و اوباما شنیده اید.(10)

بــرخی نــیز این عبــارت لاتین را "new order of the secular" به معـــنی "نظم جدید سکولاریسم " معـــنی نموده‌اند.

مجمـــوع برگها و میوه‌هـــای موجـــود در پشت دلار 72 عدداست که همانگونه که توضیح داده شد نشان از نفــوذ کابالیستهای یهودی در امریکاست.

پشت هــرم بیابــانی لم یــزرع قــرار دارد و جلــوی آن گیاهانی روییده است. منظور از بیابان آشوب در اروپا و جنگ‌هـــای متـــوالی است که ماســـونهای آمریکا به امید تاسیس حکومت جهانیِ ماسونی - یهودی خویش.خود را از آن بــیرون کشــیده و اولین کشــور ماســونی جهــان را تاسیس نمودند.

شــاید برایتــان تعجب‌آور باشد که چــرا این هــرم شــکلی نامــانوس داشــته و راس آن جــدا ودر وسط آن چشــمی نورانی قرار دارد. این چشم نماد "RA" از خــدایان مصر

باســتان است که در پاگانیسم یونــانی چشم لوســیفر یا همان چشم شیطان اســت، یونانیــان آنــرا ســتاره صــبح (11)ـ می‌دانســتند و همــواره آن را به صــورت درخشــان ترسیم می‌نمودند.

با این‌که شــاید انــدکی از موضــوع اصــلی فاصــله بگــیریم ولیکن ذکر حدیثی از امــیر المومــنین در پاسخ به شخصی که از وی در مورد دجــال پرســیده است را مفید میــدانم. ایشــان در پاسخ به این شــخص می‌فرمایند: عینه الیمــنی ممسوحه والأخری في جبهته تضيء کانها کــوکب الصــبح (چشم راست نــدارد و چشم چپش در وسط پیشــانی اش قرار گرفته نور می‌دهد گویا ستاره صبح است). (12)

راســتش انســان از این همه شــباهت به شــگفت می‌آید چراکه اگر تصــویر را زوم کنید از شــکل ابــرو و گوشه چشم روی هــرم متوجه خواهید شد که این چشــم، چشم چپ است و از سوی دیگر نــورانی بــودن آن و نــیز این‌که لوســیفر را در اســطوره شناسی یونــانی ســتاره صــبح می‌دانند انسان را حیرت زده می‌کند.

چشم لوسیفر بر همه جهان نظارت داشته و هنگــامی که نظم نوین جهانی به ثمر برسد (تخــریب مســجد الاقصی و ساخت معبد سلیمان و حکومت علنی ماسونی- یهــودی برجهان) قسمت فوقانی هرم به بدنه آن خواهد چســبید. اگر اندکی دقت فرمایید متوجه الگــوی اســتفاده از چشم چپ در این مورد نیز خواهید شد (13)

در واقع گــروه فــرانکلین میخواســتند که مهر منعکس کننــده مشــیت الهی باشد و در این راســتا بلاتکلیفی اسباط اسرائیلی را به نمایش بگــذارد. یعــنی تا روزی که

دوباره یهودیـان به معبد سـلیمان بـاز نگردند این هـرم نا تمام خواهد ماند.

در قاعـده هـرم عبـارتی (اعـداد) یونـانی 'MDCCLXXVI' نقش بســـته که از نظر ارزش عـــددی (جمع حـــروف به صـــورت ابجد) همانگونه که در تصـــویر می‌بینید برابر با 1776 سال اسـتقلال امریکاست. اما اگر این حـروف را بر روی اهـــرام ثلاثه مصر باســـتان در نظر بگیرید جمع قاعده این اهـرام همانگونه که در تصـویر محاسـبه شـده است برابر با 666 می‌شـود که عـدد لوسـیفر یا همـان شیطان است

در قاعده هرم عبـارتی (اعـداد) یونـانی "MDCCLXXVI" نقش بســـته که از نظر ارزش عـــددی (جمع حـــروف به صـــورت ابجد) همانگونه که در تصـــویر می‌بینید برابر با 1776 سال اسـتقلال امریکاست. اما اگر این حـروف را بر روی اهـــرام ثلاثه مصر باســـتان در نظر بگیرید جمع قاعده این اهـرام همانگونه که در تصـویر محاسـبه شـده است برابر با 666 می‌شـود که عـدد لوسـیفر یا همـان شیطان است.

البته ماســـــونها بارها تلاش کردند تا با دلایل واهی این وابستگی شدید خـود به کابـالای یهـود و مصر باسـتان را مخفی نگه دارند بـــرای نمونه جـــوزف کمبل ،اســـطوره شناس معروف، می‌گوید:

هنگامی که در سطوح پایین هـرم قـرار داریـد،می توانید این سو یا آن سو باشـــــید.اما هنگـــــامی که به راس می‌رسید همه نقـاط به یکـدیگر می‌رسـند و اینجاست که چشم خداوند(!!!) گشوده میشود.

عبارت"ANNUIT COEPTIS" عقیده فرانکلین بود که یک نفر به تنهایی نمی‌تواند کـاری انجـام دهد اما چند نفر با کمک خدا قادر به انجام هر کاری هستند.(14)

اکنون قضـاوت با شـما ست آیا این نمادها و نوشـته‌های عجیب این معنا را می‌دهد؟ آیا بـرای بیـان این‌که به کمک خـــدا نیـــاز داریم باید چشم چـــپی را در حـــالت جـــدا و درخشان بر روی هرم خئوپوس قرار دهیم؟!!و...

اگر هـرم گـیزا یا خئوپـوس را در درون یک سـتاره شش پر(ستاره داوود) قرار دهیم نتیجه شگفت‌آور خواهد بـــود به گـــــونه‌ای که حـــــروفی که در منتهی الیه گوشه‌های ستاره قرار می‌گیرند(مطابق تصویر) واژه "MASON" را می‌سازند.

5- استفاده از تکنیک ORIGAMI:

اریگامی تکنیکی است که در آن با تا زدن و یا برش کاغذ بتوان شکلهای گوناگونی درست کرد. در طـراحی دلار به طرز هنرمندانه و مـاهرانه‌ای از این تکنیک بهـره برده‌اند که البته در طـــراحی اسکناســـهای دیگر دلار نـــیز از آن استفاده شده است.ولی در خود اسکناس 1 دلاری موارد متعددی وجود دارد که برای نمونه یک مـورد آن همانگونه که در تصویر مشاهده می‌فرمایید توضیح داده می‌شود.

اگر عدد 1 در گوشه دلار را از وسط به صورت عمودی تا بزنید شکل شماره 1 حاصل می‌گردد با تکـرار این شـکل به صورت تقارنی شکل شماره دو به دست می‌آید

اگر عدد 1 در گوشه دلار را از وسط به صورت عمودی تا بزنید شکل شماره 1 حاصل می‌گردد با تکـرار این شـکل

به صورت تقارنی شکل شماره دو به دست می‌آید از به هم چسباندن این دو شکل و پاک کردن فضای اطراف آن در نهایت شکل 4 که سر مار است حاصل می‌شود. گفتنی است این مورد یکی از موارد استفاده از خطوط تار عنکبوتی زمینه دلار است و طراحان دلار موارد متعدد دیگری را نیز نهان نموده‌اند.

همان طور که قبلا نیز گفته شد مار حیوان مورد علاقه ماسونها و شیطان پرستان است. تا جایی که آن به عنوان حیوان خانگی خود استفاده می‌نمایند. (15)

اما نکته جالب و مهم اینجاست که بعد از این تکنیک اریگامی بر روی سر مار عبارت"OMO" حاصل می‌شود که بنا به عقیده شیطان پرستان اولین واژه هستی است که شیطان آن را به انسان آموخت. هم اکنون نیز در جلسات ورد خوانی و آیین پرستش " RITUAL" شیطان این واژه مکررا مورد استفاده قرار میگیرد.

همانگونه که عرض نمودم از تکنیک اریگامی در طراحی دلارهای جدید بیشتر استفاده شده است اما با توجه به طولانی شدن این مقاله از بیان موارد دیگر اجتناب نموده و تنها یکی از شواهد دسیسه فراماسونها در طراحی حادثه یازده سپتامبر را بیان می‌نمایم.

حادثه یازده سپتامبر در دلار

قبلا نیز بیان شد که 9 و 11 از اعداد مقدس ماسونهاست لذا نباید تعجب کرد اگر حادثه برخورد دو هواپیما با برج‌های دو قلوی تجارت جهانی در روز یازده از ماه نهم اتفاق بیافتاد، و سپس 911 روز بعد از آن، حادثه بمب گزاری در مادرید به وقوع بپیوندد. طراحان

این اتفاقــات از ســالها پیش و بر مبنــای پیشــگویی‌های نوستراداموس کابالیست آن را طـراحی نمودند تا به زور هم که شــده است پیشــگویی اعقــاب خــود را به تحقق برسانند.

لذا برج‌های دوقلوی تجارت جهانی که برمبنای الگـوی دو ستون معبد سلیمان " بواز "و "جاکین" ساخته شـده بـود گیت و دروازه ورود ماسونها به نظم نوین جهـانی گشت و به بهانه این دو برج به دو کشور مسلمان حمله شد.

در ساختگی بودن حادثه یازده سپتامبر هیچ شــکی نیست و دلایل و مـدارک مسـتدل و مسـتند غـیر قابل کتمـانی وجـود دارد که تبـیین آن‌ها در این مقاله و در این مجـال نمی‌گنجد اما با توجه به موضــوع مــورد بحثمــان یعــنی نشــانه‌های ماســونی دلار، اســتفاده از تکنیک اریگــامی نتایج باور نکردنی را بر ملا می‌سازد.

حادثه یازده سپتامبر در دلار

اگر مطابق شکل اسکناسهای 5 ،50،20،10 و100 دلاری را مطـــابق الگو(تقریبا شـــبیه موشک) تا بزنید نخست (شــماره یک) در 5 دلاری دو بــرج ســالم را مشــاهده می‌کنید.

در 10 دلاری (شماره 2)ـ نـوک برج‌ها آتش می‌گـیرد، در 20 دلاری (شماره 3) آتش گسترش بیشتری پیدا کرده و پایین‌تر آمده و نهایتا در 50 دلاری (شماره 4) هردو برج فرو می‌ریزند و در اسکناس صد دلاری (شماره 5) فقط دود حاصل از سوختن آن‌ها ست که دیده می‌شود.

نور فلورسنت مشاهده کنید عدد 13 در سمت چپ دلار و عکس جرج واشنگتن در وسط دلار مشاهده میشود

و اگر دلار آمریکا را با نور فلورسنت مشاهده کنید عدد 13 در سمت چپ دلار و عکس جرج واشنگتن در وسط دلار مشاهده میشود.

آنچه در این جستار بیان گشت صرفا دلایلی کلی از ارتباط دستگاه بنیانگذاران و حکومت گردانان ایالات متحده با عقاید الحادی، کفر آمیز و شیطانی را بیان می‌دارد، صد البته تبیین جزجز فعالیتها و دسیسه‌های آن‌ها مثنوی صد من خواهد شد و حتی آنچه در باره دلار بیان گشت اندکی از ماجرا بود. نویسنده تحقیقات بیشتر در این زمینه را به شما خوانندگان عزیز و گرامی محول می‌گرداند. انشاالله در آینده به گوشه‌های دیگری از دسیسه چینی‌های این جریان اشاره خواهد گشت.

بافومت چيست؟!

بز "مندز" هم معـني همـان مـار بـزرگي است كه حـوّا را فــريب داد، ابليس، شــيطان، لوســيفر يا بز بــافومت. بافومتِ "لاوي" در قرن نوزدهم و در ارتبـاط با شـيطان پرســتان و جوينــدگان علــوم خفيه دوبــاره زنــده شد. تصويري كه ما از بافومت در رسانه‌هاي اصـلي مي‌بيـنيم توسط "اليفــانس لاوي" كاباليست تحســين شــده قــرن نوزدهم و كسي كه كارش رمزگشـايي از جـادو بـود خلق شد.

لاوي سفر خود را به عنـوان يك كاتوليك كه خيلي دوست داشت به يك منصب مذهبي در كليسا برسد آغاز كـرد، در حاليكه مســيري كه در پيش گرفته بــود او را بيشــتر به پيگيري و مطالعه جادو هدايت كـرد. لاوي اسم واقعي او نبـــود بلكه حاصل تلاش او بـــراي تبـــديل كـــردن اسم انگليسي خود به زبان عـبري بـود. در كتـاب اولش با نـام Dogme et Rituel de la Haute Magie اين مقدمه مشهور آمده است:

"پشت پرده تمام تمثيل‌ها و حكايتهاي كـاهني و عرفـانيِ آموزه‌هــاي باســتان، پشت تــاريكي و مصــائب عجيب و غريب تشريفات ورود، زير مهر و موم همه آثار مقــدس، در خرابه‌هـــاي نينـــوا و تِ‌بس، روي ســـنگهايي كه از معبدهاي قديمي فرو مي‌ريزند و روي چهره سـياه شـده ابوالهـول آشـوري و مصـري در نقاشي‌هاي هيولاگونه و حيرت آوري كه براي مومنـان هنـدي به عنـوان صـفحاتي الهام گرفته شده از "ودا" كتاب مقـدس هنـديان تفسـير مي‌شود،

در نمادهاي مرموز از كتاب‌هاي قـديمي ما در مـورد علم كيميـا، در مراسم تمـرين بـراي پـذيرش در كليه جوامع مخفي، نشانه‌هايي از يك عقيده يـافت مي‌شـود كه همه جا و همه جا به دقت پنهان سازي شده است."

او تـأثير عميقي بر جـادوي "تشـكيلات سـپيده دم طلايي هـرمس" و بعـدها بر آليسـتر كـرولي عضو سـابق اين تشكيلات به جاي گذاشت. او همچنين نخستين كسي بـود كه اعلام كرد ستاره پنج پر به صورت يك رأس در پايين و دو رأس در بالا نماد شيطان است.

بـافومت لاوي- بازوها حـاوي كلمـات لاتين SOLVEبه معـني حل كـردن و GOAGULAبه معـني پنهـان كـردن است.

بـافومت را موجـودي بالـدار نشـان مي‌دهند تا بگويند زماني جزء فرشتگان بوده است.

بـافومت لاوي در حـال تبـديل شـدن به نمـادي مهم در كيهـان شناسي "تلما"، نظـام عرفـاني اي كه در اوايل قرن بيستم توسط آليستر كرولي پايه گذاري شده بود.

كرولي درباره بافومت ادعا كرد:

شيطان از نظر تـاريخي خـداي مردمـان اسـت، كسـانيكه ممكن است شخصاً از او متنفر باشند. اين مار، شيطان، دشـمن انسـان نيست بلكه او سـاخته شـده است كه خدايان از نسل ما خير و شر را بشناسند. او امر فرمود: " خودتان را بشناسـيد" و مقـدمات آن را آمـوزش داد. او شيطان " كتاب توت" است و نماد آن بافومت است.

نكات مهم:

كرولي: من به مار و شير اعتقاد دارم، رمزِ رموز، به نام بافومت.

كرولي نام بافومت را از شعار خـود در تشـكيلات مخفي O.T.Oگرفته بود.

بافومت لاوي در كارت‌هاي تاروت ديده مي‌شـود كه نمـاد شيطان است. (XV)ـ كارت پـانزدهم در يك بـازي سـنتي ورق. كارت‌هاي تاروت توسط غيبگويان براي فال گـيري استفاده مي‌شد. (در ادامه)

نماد بافومت نشـان رسـمي كليسـاي شـيطان است. اين نماد همچنين توسط بسياري از تشكيلات ديگر هم به كار مي‌رود. معمـولاً آن‌ها كه با شـيطان پرسـتي يا "مسـير دست چپ"در ارتباطند.

مسير دست چپ معادل جادويِ سياهِ مخرّب است.

تصوير منطقة البروج بافومت "جَدْيْ"است كه يك بزغاله جهنده است كه خصوصيتش آزادي است.

مشخصات بافومت در اعتقاد كليسـاي كاتوليك عرفـاني، توسط گروه حاضرين در كليسا بعنـوان بيعت با بـافومت ذكر مي‌شود.

فراماسونري اذعـان مي‌كند كه معمـار جهـاني، بـافومت است.

شيطان به شكل بز

درباره لوگوها

لوگوهاي تجاري اصلي ثبت شده شركتهايي كه خيلي هم معروف هستند، برخي علامتهاي بسـيار پيچيـده اي را در خود دارند كه باعث شوكه شدن اكثر مـردم عـادي خواهد شد كه نمي‌توانند آن‌ها را تشـــخيص دهند و صـــرفاً به چشم نمادها و سمبل‌هاي معمولي به آن‌ها مي‌نگرند.

كاربرد " برق زدن"- چرا برق زدن؟

البته لوســيفر حامل نــور است. كسي كه از دســتِ آبي رنگش پرتو نور مي‌تابد.

لوقا بخش 10 آيه 8:ـــ و او خطـــاب به آن‌ها گفت: " شيطان را چونان صاعقه اي كه از عرش نازل

مي شود مشاهده كردم."

مفهوم ابليسك

نظريه

ابليسك چيست؟

آلبرت پايك- نمادهاي اخلاقي و تعصب آميز، زبانِ تقريبـاً جهـاني خداشناسي باسـتان بـود. اينها بـارزترين روش آموزشي بودند. چرا كه مانند خود طـبيعت آن‌ها ديـدن از راه چشم را وسيله فهم مي‌دانستند. نخستين آموزگاران نوع بشر اين روش را به عـاريت گرفتند و اين منبعي بي پايـان از علائم پرمعـني تصـويري (هـيروگليف) را دربر داشت.

كلمه OBELISK مستقيماً از زبان يوناني مي‌آيد. مخفف لغت OBELOS به معناي سيخ كباب يا هر شيء نوك تـيز است.

سطح چندوجهي آن پوشيده از دعاهايي به زبان تصويري مصرباسـتان (هـيروگليف) و فخرفروشي‌هاي فرعـون است.

مصريان بر اين باور بودند كه روح خـداي خورشيدشـان – را (Ra)-ـ در اين هرم چنـدوجهي (ابليسك) سـاكن است. بنابراين آن را مي‌پرستيدند و همواره رو به سوي مشرق با او نيـايش مي‌كردنـد، در صـورت امكـان سه نـوبت در روز. بزرگترين ابليسك جهان بناي يادبود واشـنگتن است كه توسط فراماسـونرها به افتخـار رئيس جمهـور جـرج واشـنگتن سـاخته شـده است. بـراي اينكه بدانيد ابليسك بـراي ماسـون‌ها تا چه انـدازه اهميت دارد كـافي است سري به گورستان‌هايي كه ماسـون‌ها در آن دفن هسـتند

بزنيد و نگـاهي به سـنگ قبرهـاي بيشـماري بينداريد كه نماد ابليسك را به نمايش گذاشته‌اند.

ابليسك بزرگـترين و رايج تـرين نمـاد مرتبط با پرسـتش آلت تناسـلي مردانه در تفكر الحـادي است. هنگـامي كه يك دايــره دور يك ابليسك را احاطه مي‌كند بيــانگر عمل جنسي است. دايـره = زن و ابليسك= مـرد. تصـويري از يك ابليسك كه روي آن ك.ا.ن.د.و.م كشــيده شــده را در زير مي‌بينيد:

الحاد در اندیشه ماسون‌ها

اندیشة ماسـونی، اعتقـادی به خداوند نـدارد و به وجـود «معمـار بـزرگ کائنـات» معتقد است. به دین نـیز معتقد نیست و آن را زاییده نیازهـای اجتمـاعی می‌دانـد، بقـای ارواح و جهـان آخـرت را انکـار می‌کند و اعتقـاد به آن را قدیمی و کهنه می‌پندارد. این اندیشه؛ آیات الهی را غلط تفسیر و تأویل می‌کنـد، معتقد به آفـرینش انسـان بنـابر آنچه قـرآن فرمـوده نیسـت، منکر تقـدیر است و... همه این‌ها خـود دلیلی واضح بر الحـادی بـودن این مسـلک است. تفصیل این دلائل، اثبات‌کنندة مدعای فوق است:

یکم؛ اعتقادی به خداوند ندارد:

ماسـون‌ها در مـورد خـالق این جهـان، به وجـود «معمـار بـزرگ کائنـات» معتقدند. در وهلة اول، این تـوهم ایجـاد می‌شود که ماسون‌ها نـیز مانند مسـلمانان، به خداونـدی که خالق جهـان و مخلوقـات اسـت، ایمـان دارنـد، ولی با کمی تحقیق متوجه می‌شـویم که تلقی ماسـون‌ها از این عبارات، با اعتقادات مسلمین دربارة خـدا، مغـایرت دارد. آن‌ها معتقدند که: «... معمار بزرگ کائنـات... در ارتبـاط با انسـان‌ها نمی‌باشـد، پیغمـبری نـدارد، کتب مقـدس نمی‌فرستد، دین و شریعتی برقـرار ننمـوده اسـت، لـوح محفوظ، بهشت، جهنم، شیطان و ملک نـدارد. او زاییـدة تفکـرات است. او یک ایـده‌آل است. او یک برداشت فلسفی است.»1

از همین رو نتیجه می‌گیرد که: «ایمـان و اعتقـاد به خـدا در مرام ماسونی، به شکل قدرت مطلقة حـاکم بر تمـام کائنات، تجلّی پیدا می‌کند. از این جهت، الله در ماسونی،

معمار بزرگ کائنات است...»2 به این تـرتیب، خداوند از دیدگاه اندیشة ماسونی، معمار بزرگ کائنـات است که نه پیـــامبری دارد و نه دیـــنی. از همین رو است که نتیجه می‌گیرد: «... ثـابت گردیـده خداونـدی که همه چـیز را به وجـود آورده و کائنـات را احاطه نمـوده، محققـاً همـان انـرژی است!»3تعبـیر وجـود خداوند به انـرژی، بهـترین دلیل بر عدم اعتقاد به خالق مطلق هستی است.

دوم؛ اعتقادی به دین ندارد:

در اندیشة ماسـونی: «آیین‌هـای دیـنی، زاییـدة نیازهـای اجتماعی است. انسان اولیه به علت عـدم درک چگـونگی و مـــاهیت عوامل طـــبیعی مانند رعد و بـــرق، زلزله و توفان، از واکنش‌های خشن طبیعت ترسـیده و به تصـور این‌که آنــان خدایاننــد، آن‌ها را پرســتش کــرده است. به عناصر طبیعی، حتی به تولید انواع و اقسام مواد غـذایی نیز نسبت خدایی داده و آیین‌های مختلف به وجـود آورده است.»4 و بر همین اساس نتیجه می‌گیرد که: «ماسونی دین نیســـت؛ بلکه یک فلســـفه است. بر حسب مـــاهیت حقیقی، بایســـتی برتر از مؤسســـات دیـــنی واقع شـــده باشد. یک حـدس غـیر علمی، یک منطق مغـایر با عقل و یک دیـدگاه متکی بر عقیـده، فلسـفه شـمرده نمی‌شـود. فلسفه دین نیست.»5

سوم؛ وحی و نبوت را انکار می‌کند:

«مگر عیسی مسیح (ع)، افکـار مربـوط به دین مسـیحیت را از محل و محیط زنــدگی خــود، منطقه جنــوب غــربی آناتولی و سـرزمین مزوپوتامیـه، جمع آوری ننمـود؟ مگر محمد [ص] اســاس اســلام را از منطقه خــودش الهــام

گرفته، تثبیت نکرد؟»6 با این توضیحات، معلوم می‌گردد، ماسون‌ها ضمن ردّ اسلام مبتنی بر وحی الهی، عقیده دارند که اسلام قواعدی است که توسط یک فرد داهی و باهوش، با جمع‌آوری آداب منطقه، به وجود آمده است. در بحث دیگری، چنین عنوان شده است: «پیغمبر اسلام، ادامه روند بحث‌ها و حقایق مندرج در انجیل را مصلحت تشخیص داده و اشخاصی را که در قرآن به نام «ایمان‌آورندگان به کتاب» از آنان یاد کرده، به خوشرویی، به درستی و به ایجاد روابط دوستانه و صمیمانه دعوت نموده است.»7

چهارم؛ منکر بقای ارواح و آخرتند:

ماسون‌ها، وجود روح با ابعاد ماوراء طبیعی را که با ماده در ارتباط نمی‌باشد، انکار می‌کنند. آنان معتقدند: «بروز افکار بقای ارواح، به اندازهٔ عقیده بر وجود خدا، قدیمی و کهنه است.»8 همچنین آنان می‌گویند: «اعتقاد به بقای روح، فرو رفتن در اوهام و تخیّلات است.»9 ماسون‌ها معتقدند که: «قبول مسئله زندگی بعد از مرگ توسط مرام ماسونی که مرامی خردگرا و اثباتی [راسیونالیست و پوزیتیویست] است، امکان‌پذیر نمی‌باشد.»10

پنجم؛ آیات الهی را غلط تفسیر و تأویل می‌کنند:

از دیگر رویکردهای الحادی و ضددینی جریان ماسونی، باید به برخی از تفسیرهای غلط این جریان از آیات الهی اشاره نمود. ماسون‌ها قرآن را نوشته دست بشری دانسته و اسلام را محصول آداب منطقه‌ای می‌دانند! به عنوان نمونه، آنان در مورد آیهٔ 145 سورهٔ

انعـام که خداوند در آن حـرمت خـوردن گوشت خـوک را تصریح فرموده اسـت، معتقدند: «کیبلـه، شـوهری داشت که او هم از خداونـــدان بـــود. نـــام او «آنیس»، «آدون»، «آدونـــای» و یا «آدونیس» بـــود؛ خـــدای مـــرگ و زنـــدگی گیاهان. در آغوش بهار متولد می‌شد و در پاییز می‌مـــرد. برابر اعتقادات مـردم سـوریه، روزی یک خـوک وحشـی، آنیس را کشت. در اصـل، حـرام بـودن گوشت خـوک در میـان قـوم سـامی، زاییـده نفـرتی است که در اثر قتل آنیس به این قـوم دست داد و تا دین اسـلام این مسـئله کشیده شده است!»11

ششم؛ اعتقادی به آفرینش انسان ندارند:

ماسون‌ها، برخلاف تصریح قرآن در مورد چگونگی خلقت انســان، معتقدند که: «امــروزه از کشــورهای پیشــرفته گرفته تا بســیاری از ممالک عقب افتــاده، تنها فلســفه مـــورد قبـــول جوامـــع، تئـــوری داروین و نظریـــات ادامه‌دهندگان راه اوست، اما این مسـئله در کلیسا مـؤثر واقع نشد. در ســایر ادیــان هم همین‌طــور. بــاز هم به عنـوان تعلیمـات دیـنی، کماکـان افسـانه آدم (ع) و حـوا (س)، از کتاب‌های مقدس تدریس می‌شود.»12 آنـان در امتداد همین نظریة الحادگرایانه، معتقدند که: «در اواخر قـرن نـوزدهم و اوایل قـرن بیسـتم، اسـکلت‌های کشف شـــــده از منطقة «پیت داون» انگلســـــتان قصـــــبة «سوساکس»، برای تحقیقـات معموله روشن سـاخت که اسکلت‌ها مربوط به موجودی بین میمون و انسـان بـوده است. به این جانـــدار که روی دو پا راه می‌رفتـــه، نـــام «پیتوکانتروس - ارکتوس»، یعنی میمون انسان‌نمایی که روی دو پا راه می‌رود، نهاده شد؛ یعنی ابتدا میمون‌هـای

نژاد بالاتر، بعد همین موجود مخلـوط انسـان و میمـون و سپس انسان به وجود آمده است.»13

هفتم؛ منکر تقدیرند:

از نظر ماسون‌ها، قبـول وجـود نیروهـای صـاحب قضا و قدر، عقب‌افتادگی تلقی می‌شود؛ زیرا مسـئول حرکـات و فعل و انفعالات هر شخصی، افکار اوست. این تــز، در رباعی زیر گنجانده شده است:

از آنگه که پا به جهـان نهـادم، گشــتم همه جا را جُســتم حقیقت بهشت و دوزخ و سرنوشت را استاد واصــلم راز بر من گشـــود و گفت بهشت و جهنم و تقـــدیر، همه در وجود توست.14 عدم قبول قضاء و قـدر در نوشـته‌های ماسونی، به شرح زیر توصیف می‌گردد:

«رویدادهای ناشی از تصادف، در زندگی بشر جای بسیار مهمی را به خـــود اختصـــاص داده است. در بعضی از جوامـع، این رویـدادها به نـام سرنوشـت، قضا و قـدر و تقدیر، با مفاهیم الهی ارتباط داده شده‌اند. انسان برای نجات از فشـار عوامل مختلف طـبیعی، با پنـاه آوردن به قدرت باطنی قضاء و قدر، خـود را آسـوده کـرده است.» 15

و بـــالاخره آن‌کـــه، در برابر اســـلام قد علم می‌کنند: شاه‌بیت کلام آن‌که اندیشة ماسونی، اندیشه‌ای متضـاد با اندیشة اسلامی است و در همه حال در حـال جبهه‌گـیری در مقابل اسلام است. در جهت تحقق اهـداف ماسـونی، اســتادان درجه بــالای آن که دارای اطلاعــات دیــنی هم هستند، با آگـاهی و عمـد، علیه دین بر حق اسـلام، جبهه می‌گیرند. در یک نشـریه داخلی که مخصـوص اعضاسـت،

استاد اعظم چنین می‌گوید: «صدای اذان که از ردیف مساجد بلند می‌شود، مگر غیر از صدای الصلوه است که می‌گوید: من زنده‌ام، نمرده‌ام و نخواهم مرد؟ این بانگ تخدیرکننده افکار و اذهان روشنفکران، برای ما، به منزلة فریادی است که وظیفة روشنگری ما را به ما، یادآوری و اخطار می‌کند.»16 از این عبارت، برداشت ماسون‌ها از صدای اذان ملاحظه می‌گردد.

در نشریه دیگری به مطالب زیر برمی‌خوریم: «ماسون تُرک که یکی از پربارترین و پرثمرترین دوره حیات خود را در آغوش جمهوری ترکیه می‌گذراند، برای رهایی از جهل و هم‌آهنگی با انقلاب‌های ملی و رسیدن به فرهنگ عالی، به موقعیتی دست یافته است که موانع و حفاظ‌هایی را که برای محافظت در مقابل تیرهای ظلمت و جهالت و تعصّبات گذشته در اطراف خود به وجود آورده بود، از میان برداشته و زنجیرهای مخالف با توسعه و رشد و ترقّی را پاره کند. هنوز، خواب‌های وحشتناک دیدن و یا به زیر لوحه‌های افسون‌کننده حرز «یا حافظ» پناه بردن، به هیچ وجه قابل انطباق با عصر توسعه و ترقی نیست.»17

در باب رهایی از موانع، ماسون‌ها برای نجات از جهالت و ظلمات، عقیده دارند که باید داستان‌های خیالی و جادویی مشابه لوحه «یا حافظ» از میان برداشته شود. پر واضح است که «حافظ» به معنی نگه‌دارنده و یکی از اسماء خداوند متعال است. لوحه «یا حافظ» که در حقیقت پناه بردن به زیر چتر حمایت خداوندی است، از نظر ماسون‌ها مغایر با عصر توسعه و پیشرفت شناخته شده است. به جرئت می‌توان گفت، ماسون‌ها دشمنی با

دین اسلام را به حدی رسانده‌اند که علناً با قرآن کریم به ستیز پرداخته‌اند و آن را با القابی چون لوحه‌های سحرانگیز و یا داستان‌های افسانه‌ای تعبیر می‌نمایند. علت عدم ذکر نام کتاب مقدّس آسمانی قرآن از طرف ماسون‌ها، ممکن است ترس از عکس‌العمل مجامع مذهبی بوده باشد.18

با توجه به موارد ذکر شده و مستندات ارائه گردیده و با توجه به این نکته که اندیشهٔ ماسونی، پیوند وثیق و محکمی با اندیشه‌های ماتریالیستی دارد، آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که اندیشهٔ ماسونی یک اندیشهٔ الحادی و ضدتوحیدی است؟ این موارد که شواهدی متقن بر اندیشه‌های ضددینی ماسون‌هاست، اگر در کنار سایر مؤلفه‌های منفی این گروه به ویژه در نوع نگاه آنان به مقوله اخلاق و... قرار گیرد، نتایج منفی‌تری را به دنبال خواهد داشت.

منبع: ماهنامه فرهنگ پویا

پی‌نوشت‌ها:

1. مبانی فراماسونری، گروه تحقیقات علمی ترکیه، ترجمه جعفر شهیدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1384، چاپ سوم، صص 180-179.
2. مراسم سی‌امین درجه ماسونی، ص 41، به نقل از پیشین، ص 181.
3. آ.گ.اِ، ص 54، به نقل از پیشین، ص 181.
4. نشریه ماسون ترک، سال 1954، ص 736، به نقل از پیشین، ص 199.

5. نشـریه شـرق بـزرگ، ش 19، ص 17، به نقل از پیشین، ص 199.

6. نشـریه معمـار سـنان، ش 14، ص 9، به نقل از پیشین، ص 189.

7. همان، ش 25، ص 48، به نقل از پیشین، ص 189.

8. همان، ش 24، ص 32، به نقل از پیشین، ص 192.

9. نشریه ماسون، ماه اول، 1975، ص 8، به نقل از پیشین، ص 192.

10. مراسم سی‌امین درجه، دکتر ایشینداغ، ص 39، به نقل از پیشین، ص 192.

11. نشـریه ماسـون، شـماره 5/82، ص 12، به نقل از پیشین، صص 191-190.

1. نشـریه معمـار سـنان، ش 38، ص 18، به نقل از پیشین، ص 186.

2. مراسم سی‌امین درجه، ص 34، به نقل از پیشین، صص 187 – 186.

3. نشریه ماسون تـرک، مـاه دهم، 1986، ص 3721، به نقل از پیشین، ص 193.

4. نشریه معمار سنان، شـماره 15، صص 47-46، به نقل از پیشین، ص 193.

5. خاطرات دکتر حیدرعلی کرمن، استاد اعظم نشریه محفل وحدت، سال 1949، شماره 1، ص 10.

6. نشریه شرق بزرگ، شـمارة 12، سـال 1923، ص 22.

موسیقی مرگ تمدن‌ها

صنعت موسیقی با توجه به تأثیر عمیق و غیر قابل آن در ترویج افکار و عقاید، همواره به عنوان یکی از ابزارهـای بالقوه سیستم‌هاي فـرهنگي و سیاسـي، در کنـترل ذهن افـراد در جای‌جـای جهـان مطـرح بـوده اسـت؛ امـري که مطالعه تاریخ مکتوب و غیر مکتوب بشر نـیز بر آن صـحه مي‌گـذارد. امـروزه موسـیقي در کنـار دیگر شـاخه‌هاي هنري مانند صنعت سینما و... به یکي از ابزارهـای مـؤثر در بسط و گسترش اندیشه‌ها تبدیل شده و مکاتبي چـون فراماسـوني به نحو غـیر قابل انکـاري در جهت تـرویج افکار خود از آن بهره‌برداري مي‌کنند.

استفاده از موسیقی، مهم‌ترین ابزار فرقه‌های انحرافی و شـیطانی، در جهت تبلیغ عقاید خـود و نـیز تحت تـأثیر قــرار دادن جامعــه، به خصــوص قشر جــوان است. این گروه‌ها گـاهی خـود به عقاید مبتـذل و ضد ارزشی خـود اذعـان کـرده و گـاهی نـیز بـدون این ادعـا، به تضـعیف بنیان‌های ارزشی و دینی و تبلیغ افعال شیطانی خـویش می‌پردازند.

به گفته بسیاری از محققان غربی و شـرقی، در صـنعت موزیک در بسیاری از آهنگ‌ها، مفاهیم کاملاً ضد انسانی و غــیر اخلاقی از جمله اعتیــاد، دزدی، قتــل، مســائل جنســی، همجنس‌بــازی، کفر و ناســزاگویی، تقــدیس شیطان، توهین به تعالیم پیـامبران و... مطـرح می‌شـود که عمدتاً به صـورت تبلیغی و تشـویقی بیـان می‌شـوند. تکرار مکـرر این آهنگ‌ها و مفـاهیم است که زمینه تغیـیر تــدریجی فرهنگ جوامع را فــراهم می‌آورد و این‌چــنین

می‌شود که معنویت و مسائل اخلاقی و انسانی، به مدد آهنگ‌های پرمحتوای خواننده‌های دست‌نشانده شیطان، به مرور زمان از جوامع انسانی رخت بسته و جای خود را به تفکرات دنیاپرستی، ماتریالیستی، اومانیستی و غیر انسانی می‌دهد و ذره ذره، بشریت را به سوی نابودی سوق می‌دهد.

صنعت موسیقی با توجه به تأثیر عمیق و غیرقابل انکار آن در ترویج افکار و عقاید، همواره به عنوان یکی از ابزارهای بالقوة دستگاه فراماسونری و ایلومناتی در برده‌سازی مردم جهان به سوی خود و اجرای پروژه مونارش و کنترل ذهن افراد در جای جای جهان مطرح بوده است. فراماسونری موفق شده با فرایند هنر پست‌مدرن در موسیقی پست‌مدرن و سینمای پست‌مدرن، زمینه‌هایی را فراهم کند تا بر دورانی که در آن، ترس از مدرنیزم موضوعیت پیدا کرده، حاکم شود.

امروزه خوانندگان مشهوری چون Lady GaGa، Britney Spears، Jay-Z، Rihanna و... که آشکارا در خدمت اهداف فراماسونری قرار دارند، تبدیل به بتی برای جوانان شده‌اند. جوانانی که خواسته یا ناخواسته در درازمدت، تحت تأثیر پیام‌های منفی و برنامه‌ریزی شده موجود در آهنگ‌هایشان قرار می‌گیرند. پیام‌هایی که ممکن است آگاهانه و مستقیم و یا به صورت غیر مستقیم به ذهن مخاطب منتقل شود. پیام‌هایی که اگرچه ممکن است بسیاری از ما به تأثیر منفی آن‌ها اعتقادی نداشته باشیم و نتوانیم آن را درک کنیم، اما ایلومناتی و دستگاه‌های فراماسونری، بر خلاف ما، بسیار به تأثیر این پیام‌ها باور داشته و به آن دل بسته و

سـرمایه‌گذاری‌های زیـادی را نـیز روی آن انجـام داده و می‌دهند.

این گروه‌هـــای شـــیطانی پرنفـــوذ، قادرند به وســـیله کنسرتی که اجرا می‌کنند، مردم را به صدمه زدن به خـود و حتی خودکشی ترغیب کنند. مثلاً در مورد گـروه «پینک فلوید»، میـانگین خودکشی یا صـدمه رسـاندن شـدید به خود، بعد از هر اجرای این گروه، 15 تا 20 نفر است. یا این‌که پس از پایـان یکی از برنامه‌هـای «بیتل‌ها»، بـرای اولین بـــار به طـــور دســـته جمعی به جوانـــان حاضر در کنسرت «هیستری» دست داد. جوانان که از موسیقی پر هیجـــان آن‌ها عاصی شـــده بودنـــد، به خیابان‌ها ریختنـــد، اتومبیل‌ها را آتش زدند، شیشه‌های مغازه‌ها را شکســـتند و تعداد 135 نفر از آن‌ها از فرط هیجـان غش کردند که به بیمارسـتان منتقل شـدند. در یکی دیگر از برنامه‌هـای بیتل‌ها در «گلاسکو»، 300 نفر دختر، یک‌جا غش کردند. 1

پیام‌های عمـده این آهنگ‌هـا، بر پایه کفر به خـدا و انبیـا، دعوت به سکس، مواد مخـدر، خودکشی و قتل است و به طور دائم در طول اجرای موسـیقی و کنسـرت، با هـدف کنترل ذهن مخـاطب طـرح و بیـان می‌گردند. این پیام‌ها اغلب با صدای بسیار ضعیف و کوتـاه در پس زمینه نـوار ضبط می‌شود که گـوش قـادر به شـنیدن مسـتقیم آن‌ها نیست. اگر در حالت طبیعی شنیده شـود، چـیزی از پیـام را نمی‌توان شنید و فقط متن ساده نـوار شـنیده خواهد شد و از قـــدرت شـــیطانی خفته در پشت نـــوار آگـــاه نمی‌شویم.

«ویلیـــــام دورل»، متخصص مغز و اعصـــــاب، در طی تحقیقات چهارده سـاله خـود می‌نویسد: «در مغز انسـان دسـتگاهی مانند کـامپیوتر وجـود دارد که اطلاعـات غـیر منطقی و مسـتقیم را از مغز دور می‌کند و انسـان را وا می‌دارد تا این اطلاعــات را فرامــوش کنــد، ولی اگر هر گونه اطلاعـاتی به بخش خاصی از مغز برسـد، مغز آن را بـدون چـون و چـرا پذیرفته و جـزء قواعد روزمـره خـود قرار می‌دهد، با این روش می‌توان به سـادگی اطلاعـات خاصی را وارد سیستم اطلاعاتی مغز کرد، بـدون این که شخص در موقع شنیدن متوجه پیام درونی آن شـود. این سیستم اطلاعاتی و گیرنـده پیام‌ها را در اصـطلاح «درک فراآگـاهی» می‌گویند. (پیام‌هـایی که گـوش نمی‌شـنود، ولی مغز آن‌ها را دریافت می‌کند.)»2

یک مورد واقعی برای تأثیر سریع و غـیر قابل انکـار این گونه پیام‌ها بر مغـز، در یکی از سـینماهای نیویـورک در طی پخش یک فیلم خـاص اتفـاق افتـاد. در طی نمـایش این فیلم، مــیزان خرید نوشــابه «کوکا کــولا» و «پــاپ کورن» به چنـدین برابر حـالت عـادی می‌رسـید. دلیل آن این بود که صحنه قابل دیدن بـرای چشم در یک لحظه در روی نوار فیلم، 5 یا 6 قاب است؛ طراح این کار بین هر 16 قاب، یک اسلاید کار گذاشته بـود که روی آن نوشـته بود: «نوشیدن کوکا کولا و خوردن پاپ کـورن لـذّت‌بخش است». دیدن این اسـلاید بـرای چشم غـیر ممکن است و این قضــیه زمــانی لو رفت که فیلم روی یکی از همین اسلایدها پاره شد و این عبارت روی سینما دیده شد. این نمونـــه، نشـــانگر قـــدرت مغز انســـان است که از هر کامپیوتر، سریع‌تر و دقیق‌تر عمل می‌کند.

خوانندگان بسیاری چون لیدی گاگا، مدونا، بریتنی اسپیرز و... در سایه حمایت‌های فراماسونری و ایلومناتی و با سرمایه‌گذاری هنگفت آن‌ها، به شهرتی یک شبه دست یافته و در راستای پروژه‌های کنترل ذهن، خود به ابزاری در خدمت ترویج اهداف فراماسونری در عرصه موسیقی تبدیل گردیده‌اند. به عنوان مثال، لیدی گاگا (متولد سال 1986 در شهر نیویورک) که نام اصلی‌اش جوآن استفانی آنجلینا جرمانوتا است و شاید کمتر ستاره‌ای در عالم موسیقی پاپ توانسته به اندازه او در مدتی کوتاه، چنین تأثیری بر روی شنوندگان و تماشاگران خود داشته باشد، در سال 2009 توانست در سایه حمایت لابی‌های فراماسونری و فرقه‌های ایلومناتی، نامزد دریافت نُه جایزه موسیقی ام.تی.وی (MTV)ـ شود و اخیراً هم پنج نامزدی از جمله «بهترین هنرمند سال» آمریکن میوزیک آوارد (American music award) را از آن خود کرد. در ماه ژوئن 2009 نیز، مجلة فوربز جایگاه چهارم از لیست 100 نفرة قدرتمندترین و تأثیرگذارترین افراد در جهان را به لیدی گاگا داد. در نظرسنجی مجله Time در بین کل شخصیت‌های جهان اعم از سیاسی، فرهنگی و... که اشخاصی مثل اوباما و آنجلینا جولی و افراد معروف دیگری شرکت داشتند، Lady GaGa توانست جز 100 شخصیت اول تأثیرگذار در جهان باشد. به دست آوردن چنین شهرتی در مدتی کوتاه، به دلیل حمایت‌های پشت‌پرده و همه‌جانبه فراماسونری با آن نفوذ و گستردگی ویژه می‌باشد.

لیدی گاگا دختری ساده و نسبتاً زشت است و انتخاب او از طرف دولت آمریکا به عنوان خوانندة فراماسونری زیرکانه بوده است؛ چون افراد زیادی می‌توانند با او

همراه شـده و همذات‌پنـداری کنند. لیـدی گاگا از معـدود خواننده‌هایی است که به راحتی و بدون خجالت در مـورد سکس و مسـائل مربـوط به همجنس‌گـرایی در رسـانه‌ها صحبت می‌کند و این موضوع بیش از پیش توجه منتقدان را به مسئلهٔ کنترل ذهن و به کارگیری آن در مورد لیــدی گاگا جلب می‌کند. گاگا در مراسم اهـدای جـوایز بهـترین ویـــدئو موزیک‌هـــای ســـال 2009 که توسط کانـــال «ام.تی.وی» در نیویورک برگزار شد، در حالی که جـایزه بهـترین هنرمند جدید را از دسـتان خواننـده معـروف رپ «اِمینِم» دریافت می‌کرد، در حضور سـتارگان موزیک دنیا بعد از ادای احـــــترام به مایکل جکســـــون و بیـــــان احساسـاتش، این جـایزه را به تمـام کسـانی که گـرایش جنسی‌شــان به جنس موافق است تقــدیم کــرد! چشــمِ جهان‌بین و دیگر نمادهای شناخته شده فراماسـون‌ها، به وفور در کنسرت‌ها و آلبوم‌هـای گاگا مشـاهده می‌گـردد. اغلب افـــراد تصـــور می‌کنند اشـــاره و تأکید گاگا به یک‌چشمی و چشم جهان‌بین، صـرفاً یک کـار بی‌معـنی و جهت جلب خواننده و یا یک جـور مد اسـت، اما پوشـاندن یک چشم و تظـــاهر به یک‌چشـــمی و همچـــنین طـــرح نمادهـــایی مانند سر گـــرگ و هـــرم ماســـونی و... را نمی‌توان اتفاقی و بی‌برنامه دانست.

طرح نمادهای ماسونی، در میان خوانندگان موسـیقی به یک اپیــدمی شــایع تبــدیل شــده و به وفــور مشــاهده می‌گردد.

هالیوود معبد منجی ماسون

با اختراع دوربین فیلمبرداری در سال 1895 توسط برادران لومیر و روبرو شدن مردم با پدیده‌ای به نام سینما، جریان فراماسونری با سیطره بر این پدیده و نفوذ در صف تهیه کنندگان، نویسندگان و کارگردانان و هنرپیشگان، در صدد تحمیل و تبلیغ جهان‌بینی مادی خود توسط این رسانه برآمد. فراماسونرها با استفاده از نمادها و شعارهای خود در فیلم‌ها و تحریف تاریخ توحیدی، با قداست‌زدایی از پیامبران الهی و چهره‌سازی در مقابل آنان، در صدد تخریب باورها و ارزش‌های الهی برآمدند. این جریان که نقش محوری در اشاعه فساد و فحشا در بین جهانیان را ایفا می‌کند، هر روز بر سیطره خود بر سینمای جهان به ویژه‌هالیوود می‌افزاید. این مقاله نگاهی است کوتاه و محققانه در چگونگی نفوذ و استفاده ابزاری جریان فراماسونری از پدیده‌ای به نام سینما.

سینما در سال‌های نخستین، موقعیت خود را به عنوان ابزار جعل و مظلوم‌نمایی برای صهیونیسم جهانی یافته بود. درسال 1988 ژُرژ میلیس1 کارگردان مشهور فیلم‌های علمی تخیلی ازجمله فیلم سفر به ماه، فیلمی با نام آلفرد دریفوس ساخت. دریفوس2 از خانواده‌ای مرفه و فرزند یک تاجر یهودی بود که به سال 1870 در پی اشغال آلزاس و لورن توسط آلمان برای حفظ تابعیت فرانسوی آن‌جا را ترک کرده بود.

آلفرد در 13 اکتبر 1894 به وزارت جنگ احضار شده و متهم به جاسوسی شد. دریفوس اتهام را رد کرد، اما با

آزمایش دوباره دستخط، شک بیشتر شد. هم‌زمـان با این اتفـاق، روزنامه‌هـای ضـدیهودی، در مقـاله‌ای با عنـوان خیـانت بـزرگ، دریفـوس را به خیـانت متهم و خواسـتار مجـازات شـدید وی شد. پس از آن بـود که فشـارها بر دریفوس افزایش یافت و فعالیت مطبوعـات در رابطه با این موضـوع شـدت گـرفت و حـتی یهودیـان مسـئول شکست 1870 از آلمان معرفی شدند که تاثیر زیـادی در جامعه داشتند.

در 22 سپتامبر 1894 دادگاه جنگی وی را به خلع درجه، حبس، تبعید ابد و محـرومیت دائمی از حقـوق اجتمـاعی محکـوم کـرد و در روز 5 ژانویـه، طی مراسـمی تحقیرآمـیز، از وی خلع درجه شد. دریفـوس به جزیـره گویان که به «جزیـره شـیطان» لقب گرفته بـود، تبعید و در آن‌جا زنـدانی شد. چهـار سـال از تبعید و حبس وی گذشت.

اِمیل زولا3 روز 13 ژانویه در مقـاله‌ای با عنـوان «من متهم می‌کنم» در نشریه اُورُوِر(Aurore) (سپیده‌دم) که نامه‌ای سرگشاده به رئیس‌جمهـور وقت فرانسه بـود، به اعـتراض برآمد. این رخـداد بـاعث تخفیف مجـازات دریفـوس به ده سـال تـرک وطن انجامیـد، اما پس از آن باز هم زولا و برخی دیگر به اعتراضـات خـود ادامه دادند تا در سال 1899 به دستور رئیس‌جمهور وقت فرانسـه، دریفـوس آزاد شـد؛ اما آزادی وی در حکم بی‌گنـاهی‌اش نبـود. در سـال 1902 و همزمـان با پـیروزی حـزب چپ فرانسه بـود که پس از کش و قـوس و درخواست تجدیدنظر از طرف وکیل دریفـوس، در 12جـولای 1906 وی از تمامی اتهامات تبرئه شد.

در سال 1895 دوربین فیلم‌برداری- که قابل حمل بـود- توسط برادران لومیر اختراع شد که آن را سـینماتوگراف نامیدند. و دریفوس در سـال 1894 محکـوم و به جزیـره شـیطان تبعید شد. این در حـالی بـود که در فیلم آلفـرد دریفــوس که بازســازی صــحنه‌هایی از دادگــاه و بــردن دریفوس تا کنار کشتی و حرکت کشتی به سـمت جزیـره شـیطان اسـت، ادعا شد که این صـحنه‌ها واقعی است و آن شــخصِ در تصــویر، دریفــوس است. صــحنه‌های این فیلم صامت توسط متولّی پخش بـرای مـردم شـرح داده می‌شد و قلب مــردم را به شــدت از سرنوشت دردنــاک دریفــوس متــأثر می‌کــرد. این نمایش‌ها و داســتان‌های همراه آن، جوّ عمومی را به نفع دریفوس تغییر داد.

تحریف و تغیــیر واقعیــات از طریق ســینما، در همــان ســال‌های ابتــدایی ســینما به حــربه‌ای بــرای آمــال صهیونیسم جهانی بدل شد. یکی از سـازمان‌های مـدافع صهیونیسم جهـانی که در قـالب روشـنفکرانه به جـذب نخبگـان و تغیـیر دیـدگاه آنـان می‌پـردازد، فراماسـونری است.

فراماســونری درصــدد است تا عقایــد، افکــار، نمادها و اهداف خود را به وسیله ماشین جنگی سینما، بر فرهنگ مخاطبینش غلبه دهد. سیاست‌های‌هالیوودی که در دست یهودیان4 سرمایه‌دار و ماسـونر می‌چرخد5,ـ به صـورت کاملاً حساب شده، در برهه‌های متفاوت نشـأت گرفته از تفکر ماسونی، هم‌گام و هم‌قدم به تولید محصولات جدید می‌پردازد.

در ســایت لژ بــزرگ بریــتیش کلومبیا و یــوکن (Grand Lodge of British Columbia and Yukon)، نتیجه

تحقیقی6 را بر روی سایت خود قـرار داده‌اند که بسـیار قابل تأمل است. طبق ادعای خود این لژ، تعداد دو هـزار و 107 فیلم به صورت تصادفی انتخاب شد که قـریب به 100 فیلم در تعـداد گفته شـده، به طـور مسـتقیم به نمادها و مناسک و آداب سازمان پرداخته است.

البته این تحقیق یـادآور شـده است که رویه‌ای کـاملاً بی‌طرفانه داشـته و از هر دو روند عاشق ماسـونری یا ضد ماسـونری گریـزان بـوده اسـت، ولی این ادعا کـاملاً کاذب است، به طوری که بـرای اثبـات ادعـای بی‌طـرفی خود، دو فیلم «چشمان کاملاً بسـته» و «اربـاب حلقه‌ها» را به عنـوان دو نمونه از این دو روند (عاشق و ضد ماسونری) قلمداد کرده و اذعان به حـذف آن‌ها از لیست کـرده اسـت، در حـالی که ماسـونی بـودن این دو فیلم و اشـاره مسـتقیم آن‌ها به آداب و مناسک آن‌هـا، کـاملاً مشـهود اسـت؛ ولی چـون در این دو فیلم مـاهیت پلید مراسم‌ها و عقاید آن‌ها آشکار می‌گردد، اقدام به بـرائت و بیزاری از آن‌ها کرده‌اند، با این حال با وجود حـذف‌های سـلیقه‌ای، بـاز هم اقـرار خـود فراماسـونرها بر وجـود فیلم‌هـایی که در تمـام تـاریخ سـینما بـرای تبلیغ این سازمان سـاخته شـده اسـت، مؤید اسـتفاده آن‌ها از این ماشین جنگی است.به طور خلاصه می‌تـوان روند تسـلّط تفکر فراماسـونری بر سـینما را، به پـرداختن سـینما به موضوعات زیر عنوان کرد:

1. اعتقادی

a. رواج عقیده به:

1. صرفاً خالق بودن خداوند؛

2. استثمار و ظلم بر بشر توسط خداوند؛
3. بهشت زمینی؛
4. جادوگرایی و شیطان‌پرستی.7
5. تکیه دادن انسان بر نیروی خود و نیروی جادویی شیطانی؛
6. ایجاد منجی‌ها و موعودهایی کاملاً زمینی و انسانی.

b. تخریب ادیان ابراهیمی با:

1. القاء شبهات در عقاید و باورهای ابراهیمی؛8
2. القای شبهات در احکام و فرامین صادره از سوی خداوند و تخریب ادیان ابراهیمی؛9
3. القا شبهه در اخلاق و اخلاق‌مداری و نتیجه آن؛10
4. تخریب چهره قدسی انبیا و ارائه نظریه نابغه یا شیاد بودن انبیا؛11
5. تمسخر، تحقیر و خراب کردن وجهه قدسی روحانیت و علمای دین به عنوان خادمین و حافظان شریعت؛12
6. ترویج فساد و تحسین امیال و غرایز بی‌حد و حصر انسانی.13
7. تاریخی

a. کهن‌سازی و بااصالت و ریشه نشان دادن خود؛

b. مظلوم‌نمـــایی و دروغ‌پـــردازی از سرنوشت خـــود و رفتار روحانیت با آن‌ها؛14

c. توجیه مخفی‌کاری‌ها و رازآلود بـودن فرقه و قـوانین سخت حفاظتی سازمان؛15

d. نخبه‌سازی و مقدس‌سـازی رهـبران و اعضا در طـول تاریخ.

1. فلسفی

a. انسان‌گرایی (هیومنیزم)؛16

b. دئیسم؛17

c. کثرت‌گرایی (پلورالیزم) دینی؛

d. جهان‌وطنی (کاسموپیلاتانیزم).18-19

1. باستان‌گرایی و شرک‌گرایی

a. ترویج مصر باستان؛20

b. ترویج پاگانیسم (کافرکیشی) و نئوپاگانیسم;21

c. ترویج هلنیسم یونانی؛

d. ترویج رومنیسم رومی؛

e. ترویج میترئیسم ایرانی؛22

f. ترویج شیطان‌گرایی (سیتنیسم) و لوسیفریسم؛23

g. ترویج کابالیسم.24

1. سمبلیسم

a. نمادها:

1. باستانی و کافرکیشانه:
2. اسفنکس
3. گونیا و پرگار
4. دستکش‌های سفید
5. جغد

5.صلیب شکسته

1. مار
2. بز بافومه
3. صفحه شطرنج
4. ماه
5. خورشید
6. چشم
7. یهودی و دین‌مدارانه:
8. اعتقاد راسخ به وجود نژاد برتر و برگزیده
9. ستون‌های B و J
10. مثلث نورافشان
11. شیر
12. ستاره

13. کبوتر
14. خروس
15. عقاب
16. مار
17. تاج
18. زنگ طلایی، انار و سوسن
19. شمعدان هفت شاخه
20. تخماق
21. کلید
22. شاخه‌های اقاقیا
23. شمشیر نورافشان
24. نردبان
25. تمام نمادهای مربوط به کابالا، مصر، هلنیسم، رومنیسم، میترائیسم و سیتنیسم.

b. اعداد:

1. اعداد هفت و دوازده
2. اعداد نه و یازده
3. عدد سیزده

در جست‌وجوی بهشت

فیلم مــاتریکس؛ ســمبل فیلم‌هــایی است که خداوند را موجـودی نشـان می‌دهد که بعد از خلـق، نـاتوان از اداره آن و حـتی بـرای بقـای خـود نیازمند به اسـتثمار انسـان است. در این فیلم انســـــان در اوان کـــــودکی، درون محفظه‌ای ژله‌ای محبـوس می‌شـود تا با خیـالش زنـدگی کند. ســیمی نــیز به نخــاع هر انســانی وصل است و از نیروی انسـان، انـرژی ماشـین بـزرگ فـراهم می‌شـود و این‌گونه بشر اسـتثمار می‌گـردد. این بخش از فیلم‌نامـه، توسط مرلین منسون 25نوشته شده است. منسون بیش از 50 فیلم را نویســندگی و آهنگســازی کـرده است. او نمــاد شیطان‌پرســتی مــدرن و ضــدیت با خداست. فیلم مشهور «ماتریکس» با رویکردی نمادین به اسـاطیر کهن قوم یهود، قصه ظهور منجی و سفر به آرمانشـهر یهـود (ZAYAN یا ZION)ـ را به تصـویر می‌کشد. ناگفته نماند که «زایان» یا همـان «صـهیون»، نـام کـوهی مقـدس در بیرون از شـهر اورشـلیم است که صهیونیست‌ها نـام آن کوه را بر آیین خویش نهاده‌اند.

در فیلم «ماتریکس»، دنیا اسیر تــاریکی است و تنها چند انســان آزادی‌خــواه در یک زیردریــایی اســرارآمیز که به کشــتی نــوح (ع) نسب می‌بـرد، با این دنیــای تــاریکی در ســتیزند. مقصد زیردریــایی، همــان آرمانشــهر «زایــان» است که فقط ناخـدا و رهـبر گـروه «کاپیتـان مـورفی» نشـان دقیق آن را می‌داند. او منجی یا پیـامبر جدید را از بین متخصصین کامپیوتر برمی‌گزیند!

جادوی شیطان

فیلم جادوی عملی (Practical Magic)ـ سراسر تبلیغ و معرفی پاگانیسم و سلتی‌گری و جادوگری است. داستان

فیلم، خانواده‌ای را نشـان می‌دهد که هیچ وقت مسـیحی نبودند و به اعتراف خود پاگانی هستند. هیچ وقت هم در این خـانواده حـرفی از خـدا در بین نبـوده است و تمـام کارهای خود را با جـادو رفع و رجـوع می‌کنند. در نهـایت مردم هم به سـمت آن‌ها گـرایش پیـدا می‌کنند و با آن‌ها می‌آمیزند و مراسم‌ها و اعمال آن‌ها را هم می‌پذیرند.

فیلم پـــروژه جـــادوگر شـــهر بلر (The Blair Witch Project)ـ داسـتان جوانـانی را نشـان می‌دهد که توسط جادوگری که گفته می‌شـود در جنگل زنـدگی می‌کـرده و بچه‌های شهر را می‌خـورده اسـت، کشـته می‌شـوند. این فیلم بسـیار ترسـناک و واقعی سـاخته شـده است. این فیلم در ترویج ویکنیسم26 است. در پروژه جادوگر شهر بلر 2، داسـتان از این قـرار است که در پی پخش فیلم «جادوگر بلر، مردم و جهانگردان زیادی برای دیـدن محل وقوع حادثه و سـنگ‌های جـادویی و قبرسـتانی که در آن بچه‌های کشته شده قـرار دارنـد، به بورکسـویل سـرازیر می‌شـوند. در این بین اکیپ‌هـای محلی به عنـوان تـور جادوگر بلـر، مـردم را به محل‌هـای مخصـوص راهنمـایی می‌کنند و تی‌شـرت‌هایی که بر روی آن آرم voodoo27- عروسک چوبی که طلسمی از بچه‌های کشته شده است- وجود دارد.

زن و شوهری جوان که تحقیقاتی در مورد جادو و اثرات روانشـناختی تـرس و توهّمـات ناشی از تـرس کرده‌انـد، برای تکمیل پروژه خود و این‌که جادوگر بلر را نفی کنند، به این محل رهسـپار می‌شـوند. نـام دوم فیلم، «کتـاب سایه»هاست (book of shadows)ـ که نام کتابی است که نوشته‌ها و تقریرات جادوآموز از اسـتاد جـادوگر خـود

است که شامل اوراد و تعویذات سـحر می‌باشد. از جمله مفـاهیم دیگـری که در این فیلم وجـود دارد، می‌تـوان به مراسم اهدای خود، بخور، قربـانی، حلـول‌گرایی، قـدرت کم خداونـد، تقـدیرگرایی، قـدرت زیـاد نـیروی اهـریمن، بی‌خدایی، ارتبـاط با روح، حیوانـات شـیطانی (جغد البته منظـور از منظر شیطان‌پرسـتان است)، عریـان شـدن، مراسم شب شـــنبه، الهه زن، کـــاهن زن، وردخـــوانی، طبّـالی (از مراسم شـبات و اهـدا خـود) و بـرانگیختگی انرژی اشاره کرد.

اجـــرای مراسم شـــبات در هر دو فیلم و زنـــده کـــردن مناسک پاگانیســتی و کافرکیشــانه و فیلم‌هــای دیگــری نظــیر این، به چه دلیل می‌تواند باشــد؟ حــتی فیلمی به همین نام جـادوگران شـبات28(Witch's Sabbath) در سال 2005 ساخته شد. نمونه‌های دیگر را نـیز می‌تـوان در این زمینه اشاره کرد:

فیلم‌های:

Witch's Mirror 1960، Witch's Curse1963، Witchouse1999، Witchouse 2 2000، Witches Of The Caribbean 2004، Witches Of Breastwick2005، Witches Night2007، Witches In Stitches1997، The Witches1990، Witches1966، Sorceress1995، Sorceress II1996، Black Magic1975، Black Magic 21976، Leak-Mystics in Bali 1981، Little Witches1996، The Black Magic2005، Merlin1998، Little Witches1996، Haunting Of Morella 1990، Hocus Pocus1993و Bibi Blocksberg2002

سوپرمنجی

منجی مرهم آمـال بشر است که روزنه امید دینـداران به رحمت خداوند و وعـــده‌های حق اوست. دینـــدارانی که منتظرند تا بر زمین وارث گشـــته و در مســیر صــحیح و الهی حکومت را بر دست بگیرند تا خداوند عبـادت شـود، اما فراماسـونری که منکر ادیـان و خداوند و انبیا گشـته است و همه آن‌ها را تــوهم می‌دانــد، دین خــود را تحت عنوان نظم نوین جهـانی بر همه غـالب کـرده اسـت؛ اما پدیده منجی‌گرایی و آمدن شخصی که آمال آلام است، از ذهن بشر پاک نمی‌شود.

در این جهـــان پـــررنج و ظلم، نیـــاز به عدالت‌گســـتری مهربان ضروری است که دست مهرش بر سر بشر فرود آید. فراماســونری که نمی‌توانست از این جریــان غفلت کنـــد، با به انحـــراف کشـــیدن این مقوله و وفق‌ســازی موعـــود با فرهنگ ســـکولار خـــود، موعـــودی به نـــام «سوپرمن» را در سال 1938 در شویی تلویزیونی ابداع کـرد؛ منجی کـاملاً زمیـنی و روشـنفکر، روزنامه‌نگـار و متمدّن با تمام شاخصه‌های فراماسـونری. شخصی که از خدا کمک نمی‌خواهد و با تکیه بر قـدرت خـود و هـوش و درایت انسـانی به کمک بشر می‌آید. موعـود که در تمـام دوره‌هـــای تـــاریخی رنگ عـــوض کـــرده اســـت؛ بت‌من، اسـپایدرمن و حـتی سـوپر وومن‌ها در هر برهه یک رنگ. این رنگ باختن و به رنگ دیگری درآمدن، عـادت شـیادان است. در هنگامه مد شـــدن فمینیســـم، ســـوپر وومن‌ها مانند زن گـربه‌ای catwoman 2004 می‌آیند و وقـتی شیطان‌پرسـتی مد شـود، اسـپایدرمن spider man29

پدید می‌آید. منجی‌هـــایی که به جـــای تئـــوری‌پردازی، تکنیسین‌هایی قابل (مثل نئو در ماتریکس)30هستند.

شخصــیت ســوپر من، شخصــیتی کــاملاً یهــودی است. روزنامه صهیونیســـــتی‌هاآرتص، از قـــول یک مـــورخ می‌نویسد: قهرمان‌ها بسیار نیرومند بودند با قدرت‌هایی اســـتثنایی. این قهرمان‌ها افـــرادی بیگانه بودند. بعضی اوقات هم آدم فضایی. آن‌ها تلاش می‌کردند آمریکا را به مسیر اصلی خود بازگردانند؛ چیزی که مفسّــران آن را با وضعیت مهاجران در آن زمان مرتبط می‌دانند.

این روزنامه همچـــنین به نمـــونه‌ای واضح‌تر دربـــاره "سوپرمن" اشاره می‌کند که صراحتاً بر یهـودی بـودن او تأکید می‌کند. این روزنامه به گــزارش "MAD" دربــاره سـوپرمن اشـاره می‌کند و می‌نویسد:«در این نمایشـگاه همچنین داستانی که در مجله "MAD" در سال 1994 به چاپ رسیده است، وجود دارد که "سوپرمن" را به عنوان پسـریهودی "هیمـان" و "دوریس فیلدسـتین " از منطقه بـروکلیت در نیویـورک معـرفی می‌کند. لبـاس او دارای سـتاره داوود است و مـادر او، تولد نـوزاد را با رؤیاهـای خود که او را در آینده دکتر می‌بیند، جشن می‌گیرد.»31

این شـیّادی تا حـدی پیش می‌رود که قداست و پـاکی که لازمه منجی بـودن اسـت، حـذف می‌شـود و زنازاده‌ها و کسانی که خـانواده ندارند و همه مجـرد هسـتند، موعـود آرمانی فراماسونری هستند. در فیلم «این کـودک را دعا کنید» (Bless the Child)، محصول 2000، کودی دختری زنازاده است که مادرش در یک تجـاوز دسـته‌جمعی او را حامله شده است و اکنون برای مقابله با شیطان انتخاب شده و با قدرت خود، شیطان و دار و دسـته‌اش را نـابود

می‌کند. منجی‌ای که ردای مسیحیت دارد و مذهبی است، ولی زن است و زنــازاده. در این فیلم بــافومت، مــار و انــواع خطــوط و نمادهــای شیطان‌پرســتان نمــایش داده می‌شود.

توهین به یکتاپرستی

فراماسونری با ایجاد شبهه در فیلم‌های به ظاهر مذهبی و مقدس، پایه‌های ابتدایی تهــاجم خــود را آغــاز کــرد. در فیلم کتاب آفرینش (The Bible: In the Beginning) محصول 1966 که مطابق با تورات تحریف شده ســاخته شده بود، با احتیــاط شــروع به تخــریب پیــامبران و وجهه مقدس آنان کردند.

القا شــبهات و ظــالم نشــان دادن خداونــد، گــام نخست بــرای نشــانه رفتن ایمــان مخاطبــان جــوان و نوجــوان فیلم‌ها بود. در صحنه‌ای که حضرت ابراهیم (ع) کــودکش را به قربانگــاه می‌بــرد، او را از کنــار شــهر ســدوم قــوم لوط که دچار عذاب شده بودند، می‌گذراند. ناگهان کودک پــایش به جمجمه طفلی خُــرد برخــورد می‌کند و مــاری از چشم جمجمه بــیرون می‌آید که بــاعث هــراس کــودک می‌شود. کودک از پــدرش ســؤال می‌کند که این کودکــان به چه جــرمی عــذاب شــدند؟ این محــاوره که از ســوی حضرت ابراهیم (ع) بی‌جواب می‌ماند، در ذهن این کودک اثر می‌گــذارد تا این‌که به قربانگــاه می‌رود و وقــتی با دست و پای بسته خــود را می‌یابــد، بیشــتر از این از خــدا متنفر می‌گردد. (در قضیه حضرت لوط (ع) و حضرت نوح (ع)، تا 20 ســال هیچ فرزنــدی از آن گناهکــاران متولد نشد؛ یعنی کوچکترین فرد عذاب شده، حداقل 20 ســال سن داشته است.)

روند رو به رشد القائات و بی‌جواب مانـدن این سـؤالات سـبب تضـعیف اعتقـادات عامه مخاطبـان می‌شد. داستان‌هایی غیرواقعی از متدینین که به انواع بدبختی‌ها و بیماری‌ها دچار می‌شوند و خدایی برای شـفا و اجـابت خواسـته‌ها نیست. دغـدغه‌های یک معلـول و یا نابینا و مطرح شدن ظالمیت خداوند و شبهه‌هایی از این دسـت، اثرات مخـرّبی بر ذهن مخـاطب بر جـای می‌گذاشت. زیر سـؤال بـردن اصـول ایمـان مسـیحی مثـل، ایمان‌بـاوری کورکورانه و ضد عقـل، اجبـارگرایی در عرصه حکـومت، ظلم‌پذیری نابخردانه، جنی شدن و قدرت شیطان؛ بـاعث تخریب شالوده ضـعیف ایمانـان و رویکـرد آنـان به سـوی روشنفکری ماسونی شد.

به عنـوان مثـالی دیگـر، در فیلم 21 گـرم (21grem) الخاندرو شخصیت متعصب مسیحی که همه چـیز خـود را بعد از زنـدان از مسـیح می‌دانـد، سـعی در تـربیت دیـنی کودکـان خـود دارد. در سکانسی از فیلم که پسر ده ساله‌اش خواهر هفت ساله‌اش را سیلی می‌زند، مـرد به اجبـار از دخـتر می‌خواهد تا سـمت دیگر صـورتش را که سیلی نخورده، به سمت برادرش بگـیرد و پسر را مجبـور می‌کند که سیلی دومی به خواهرش بزند، زیـرا در انجیل تحریف شـده، مسـیح می‌گوید اگر کسی به تو سـیلی زد، آن سوی صورتت را نیز به او بده تا سیلی دیگری بزند.

در فیلم تابسـتان عشق من My Summer Of Love (2004)، دو جریان خداگرایی مسیحی و بی‌خدایی نیچه، کنـار هم قـرار گرفته است. جریـان مسـیحی با تمـام نشـانه‌های شـناختی سـطحی و بـدون مغز و با تکیه بر شهود و تولد دوباره، مورد تمسخر قرار گرفته است.

این جریان چون با عوام‌فریبی و سعی در خدایی شدن بدون شناخت و با پیروی از القائات کلیسای پروتستانی است، نمی‌تواند در جریان مشکلات زندگی نقش التیام‌بخشی را ایفا کند. مونا دختری است که پدر و مادرش را از دست داده و برادرش هم در زندان بوده و شخصیت او نیاز به یک حامی دارد. او خود را در دامن مردی که بتواند از او حمایت کند، می‌اندازد؛ ولی به دلیل جوّ خراب جامعه، ریکی او را درک نکرده و از او سوء استفاده می‌کند. از سوی دیگر برادرش هم در زندان دچار تحوّل شده و خواستار تغییر در رفتار و در پیش گرفتن سویه جدیدی در زندگی است. او این تغییر را به نفع خویش می‌بیند و برای رهایی خواهرش از مشکلات می‌خواهد او را هم وادار به تبعیت از خود کند. خواهرش که نمی‌تواند شادی و سیر واقعی زندگی را در روش برادر ببیند، به مخالفت بر می‌خیزد. فیلم، مردم دیندار را افرادی شیّاد معرفی می‌کند که سعی می‌کنند کمبودهای خود را با دینداری جبران و رفتارهای پست خود را توجیه کرده و دیگران را نیز به این روش سخیف وادار کنند.

قتل انبیا (ع)

در فیلم آخرین وسوسه‌های مسیح (The Last Temptation of Christ)، مسیح را فردی متعصب معرفی می‌کند که به خاطر ترک دنیا، نامزدش را رها کرده و نامزد بیچاره‌اش (مریم مجدلیه) روسپی می‌شود. وقتی به پیامبری می‌رسد، برای حلالیت گرفتن در صف مشتریان مجدلیه می‌نشیند تا نوبتش شود و بعد از او حلالیت می‌طلبد. داستان به اینجا ختم نمی‌شود و در

وقایعی که برای عیسی مسیح (ع) اتفاق می‌افتـد؛ مانند نـزول وحی و یا معجـزه، شک و دودلی او نمـایش داده می‌شود و او را بین مرز ایمان و کفر معلّق نگه می‌دارد.

توهین به عیسی مسیح (ع) در فیلم‌های گوناگون صورت پذیرفته است و با روا داشـتن تهمت‌هـای سخیف‌شـان، قدسی بودن او و مادرش را به زیر کشیده‌اند. در فیلمی با معـرفی کـردن عیسی به عنـوان یک همجنس‌بـاز و روابط او با حواریـون، درصـدد توجیه رهبـانیت او برآمده‌اند و در فیلم دیگـری او را ثمـره زنـای مـادرش معرفی می‌کنند یا در خیابان‌های آمریکا او را لخت و عور در حال خواندن اشعار سخیف و حرکات مستهجن نشـان می‌دهند.

در فیلم یک سال (Year One (2009 تمام پیامبران از آدم تا ابـراهیم (ع) را به سـخریه گرفته و داسـتان‌های آنـان را چـیزی شـبیه افسـانه‌های خنـده‌دار و مضـحک درآورده است.

سیلی به خادمان خداوند

تمسخر روحانیت و شکستن جایگاه قدسی آنان، سرلوحه فیلم‌ها قـرار گرفته است. در این فیلم‌ها کشـیش‌ها افرادی هوسباز و زناکار معـرفی می‌شـوند و یا افـرادی طمع‌کار و سوء استفاده کننده از قدرت در سـریال مـرغ خارزار (The Thorn Birds (1983 کشیشی را نشـان می‌دهد که به سراغ مـزرعه‌داری می‌رود و با دخـتر تـازه به بلـوغ رسـیده او روابط عـاطفی برقـرار می‌کند و در نهـایت با همـان دخـتر که هم شـوهر دارد و هم فرزنـد، زنـای محصـنه انجـام می‌دهد و نـوزادی نامشـروع از این

رابطه متولد می‌شـــود و کشـــیش هم در نهـــایت به یک کاردینال اعظم مبدل می‌گردد.

نشان دادن روابط دختر جـوان راهبه و پسر جـوان راهب به صورت مخفیانه در فیلم 40 روز و 40 شب (Days and Nights 40(2002 و تعداد زیادی از فیلم‌های دیگر، جز شکستن هنجار و تقدس روحـانیت در ذهن جوانـان و نوجوانـان کـاری انجـام نـداده است. در فیلم خـواهران مجدلیه(The Magdalene Sisters (2002، تعـدادی راهبه را نشـــان می‌دهد که به اجبـــار به کلیسا آورده شده‌اند و کشیش‌های مرد از آنان سوء اسـتفاده می‌کنند و دخـتر داسـتان، با فـریب پسر باغبـان، کلید بـاغ را به دست می‌آورد و از آن‌جا فرار می‌کند. در پایـان فیلم هم نوشـته می‌شـود این داسـتان واقعی است و این دخـتر اکنـون در سن فلان سـالگی با چهـار ازدواج و طلاق در فلان شهر زندگی می‌کند. نمونه‌های دیگر را نیز می‌توان در این زمینه اشاره کرد. فیلم‌های:

The Devils (1971), Antonia (1995), La mala educación (2004) ,Priest (1994), Maya (2001),Breakfast on Pluto (2005), Bakjwi (2009), In nome del papa re (1977), Il Decameron (1971), Ein Leben lang kurze Hosen tragen (2002) ,Camila (1984) ,Agios Prevezis (1982) ,The Pit and the Pendulum (1991) ,El crimen del padre Amaro (2002), Nine Lives (2004), Airplane II: The Sequel (1982), Il prete bello (1989), Storie scellerate (1973), Last Rites (1988,) Hera Purple (2001) ,Monsignor

(1982), The Order (2003), Final Judgement (1992) ,Lucrezia giovane (1974) ,Sins (2005), Le bon roi Dagobert (1984), Schulmädchen-Report 5. Teil- Was Eltern wirklich wissen sollten (1973), Adam & Eve (2002), Gay PriestJeffrey (1995), Ordinary Sinner (2001) ,Year One (2009) Release (2010)

دجّال دیجیتالی

«بگـذار ملّت آمریکا بـرای یک بـار بفهمند که این نه یک انحطـاط طـبیعی، بلکه توطئه حسـاب شـده و ویرانگـری است که ما را احاطه کـــرده است...» این جمله‌ای است که «هـنری فـورد» آمریکـایی قـریب نـود سـال پیش در روزنامه مشـهور «دیر بـورن ایندیپنـدنت- Dear Born Indipendent»ـ نوشت و آمریکاییـان را از سـقوط در منجلاب فساد مادی و انحطاط اخلاقی برحـذر داشت. او در سلسله مقالات معروف خـود، از جریـان سـازماندهی شـده و نظام‌منـدی سـخن گفت که تـدریجاً با تـرویج لیبرالیسم اخلاقی و تسـاهل اعتقـادی، جامعه آن روز آمریکا را به سمت فساد و تباهی سوق می‌داد.

نشـان دادن گناهـان و کم کـردن بـار عـذاب وجـدان و یا توجیه گناهان؛ از دیگر برنامه‌های‌هـالیوود است. سـاخت فیلم‌هـای متعـدد از زنـدگی فاحشه‌های دوران جنگ و دوران رکـود اقتصـادی، تـوجیه‌گر عمل قـبیح این گناهکـاران و عاصـیان درگـاه خداوند شـده است و از شخصیت آنـان فرشـتگانی مهربـان و ایثـارگر پدید آورده است. روند ضد اخلاق‌گـرایی صـنعت فیلم‌هـالیوودی، آنچنان پیشرفته است که همجنس‌بازی زنـان و مـردان و

کـــــودک‌آزاری، بـــــدون هیچ دغدغه و اعتراضی پذیرفته می‌شود و حتی جوایز متعدد می‌گیرند.

فیلم قوی سـیاه (black swan)که نـامزد جـایزه اسـکار 2011 بود، داستان رقاصه باله‌ای است که به طور علنی و آشـکار، اعمــال منــافی عفت از خــود در فیلم نشــان می‌هد.

در فیلم مالنا (Malèna)، زن یکی از رزمندگان ایتالیایی که در جنگ به سرنوشت نــامعلومی دچــار شــده اســت، روسپی نیروهـای نـازی می‌شـود و بعد از پایـان جنگ که شوهرش برمی‌گردد، برای فرار از حرف مـردم، به شـهر دیگـــری کـــوچ می‌کنند. یا در فیلم‌هانیبـــال(Hannibal)، زنـــان و مـــردانی دزدیـــده می‌شـــود تا عـــده‌ای دیگر از خونشان حمام بگیرند. نشان دادن زدن گردن این زنان و مردان دزدیده شده و فـوران خـون آن‌ها تا پر شـدن وان حمـــام از خـــون آن‌ها و یا خـــوردن گوشت آدمـــیزاد و یا کشتن کودکی 10 ساله با اسلحه جلوی هم بازی‌هـایش؛ تنها نمـــونه‌ای انـــدک از صـــحنه‌های خشـــونت‌بار و وقاحت‌آمیز این فیلم‌هاست.

در فیلم گنــاه اصــلی (orginal sin)ـ با بــازی آنجیلینا جولی، داسـتان زنی یـتیم را نشـان می‌دهد که دست‌آویز یکی از پسران نوانخانه‌ای شـده است که در آن‌جا بـزرگ شده‌اند. پسرک شیاد از این دختر به عنـوان طعمه بـرای دزدیدن ثروت مردان ثروتمند اســتفاده می‌کند و او را به زنی آن‌ها می‌فرستد، در حالی که خود با او رابطه دارد.

در فیلم کـوئین، زنـدگی نویسـنده‌ای مجنـون به تصـویر کشیده می‌شود که داستان‌های جنسی می‌نویسد. در این

فیلم، نویسـنده مجنـون بارها به خداوند تـوهین می‌کند. امثال این فیلم‌ها که به زنـدگی گنهکـاران و نشـان دادن گناهان آن‌ها می‌پردازد، بسیار زیـاد است که دیگر نیـازی به آوردن ندارد و شاید بتوان گفت فیلمی که در آن گنـاه نمـایش داده نشـود، سـاخته نمی‌شـود. شُـرب خمـر، قماربـازی، دزدی، همخـوابگی محـارم، قتـل، تجـاوز، همجنس‌گرایی، اعتیـاد به مـواد مخـدر، خیـانت در روابط همسرانه، دروغ و فحش‌هـای رکیـک؛ نقل و نبـاتی است که درهالیوود رایج است. در این بخش نیازی به اشاره به چند فیلم نیست و به جـرئت می‌تـوان هر فیلمی که درهالیوود تولید می‌شود را نام برد.

دروغ‌پردازی و توجیه‌گری

فراماسـونری همـواره با گـردش آزاد سـرمایه در دنیا به تجارت می‌پردازد[32] و در قـالب سـازمان‌های خیریه[33] و بشردوستانه، سعی در ساختن چهـره‌ای موجّه و مثبت از خود داشته است. رویکرد سینمایی دهه اخیرهالیوود هم، سـاخت و پـرداخت چـنین جلـوه‌ای از این سـازمان بـوده است. ماسـونرها با سـری فیلم‌هـای گنجینه ملی(National Treasure 2004)، سـری رمز داوینچی(da vinchi code)ـ و سـری مسـتند راز(SECRET)، سـعی کرده‌اند تـاریخچه‌ای سـاختگی بـرای خـود دست و پا کنند. در این سـری‌ها خـود را افـرادی آزاد، مسـتقل، بشردوسـت، نخبگان جامعه و مـورد قهر مـذهب نشـان می‌دهند که در طـول تـاریخ خـود را با حفظ اسـرار محـافظت کـرده و میراث خود را تاکنون به دست بشر کنـونی رسـانده‌اند و از مخـاطب می‌خواهند که او اکنـون از این مـیراث حفاظت کـرده و با احـترام فـراوان، از مـیراث‌داران این

ارث گرانبها، تقدیر کنند و در هر جا که نـامی از ماسـون شنیدند، قدردان زحمـات آنـان باشـند؛ گنج و مـیراثی که مــذهبی‌ها ســعی در تخــریب آن داشــته‌اند، زیــرا که می‌خواســتند با این ترفند بر مغزها و اراده‌ها حکــومت کنند و انســان را به اســتثمار بکشــانند که به یُمن وجــود ماسون‌ها، عقیده آزادی برای آن‌ها به ارمغان آورده شده است. گنجی که در آن مشت خــدا بــاز می‌شــود و نشــان می‌دهد چگونه خداوند بشر را تحت بــردگی خــود درآورده و استثمار می‌کند و آزادی‌هـای او را ممنـوع کـرده است. گنجی که نشــان می‌دهد خداوند تنها یک خــالق است که جهان را خلق کرده و بازنشســته گردیـده است و عـده‌ای سـودجو با اسم نـبی و بعد از آن به اسم روحـانی چگونه از این ناآگـاهی مـردم سـوء اسـتفاده کـرده و بر گُـرده اجداد و نیاکانشان نشسته و حکومت کرده‌اند.

حکومتی که پادشاهان سـایه خداوند و روحـانیون بـازوی خداوند بودند. ماسونرها در قداست و شـرافت گنج خـود و آزادی فکــری که دست‌آورد اصــلی آن اســت، یــادآور می‌شوند که آن را از دل تاریخ سـیاه قـرون وسـطی، به وسیله آزادمردانی که یوغ شکنجه‌ها را تحمل کـرده، ولی اســرار خــود را حفظ کردنــد، به دست انســان امــروزی رســانده‌اند. در فیلم گنجینه ملی، پــیرمردی بــرای نــوه خردســـالش داســـتان ارتبـــاط شـــوالیه‌های معبد و بنیان‌گذاران آمریکا را بیان می‌کند. او به نوه‌اش می‌گوید شوالیه‌های معبد به همـراه فراماسـون‌ها محافظـان گنج آمریکا بوده‌اند. پـدربزرگ سـعی دارد بـرای نـوه خـود که نماینــده نسل جــوان آمریکا اســت، هویــتی قهرمانانه و افتخارآمیز از شوالیه‌های معبد و گــروه دنبــاله‌روی آن‌ها یعنی فراماسون‌ها به تصویر کشد.

کـودک:پـدربزرگ؟... ما شـوالیه‌ایم؟پـدربزرگ: می‌خـوای باشـی؟... خیلی خـوب. زانو بـزن... 'بنجـامین فـرانکلین گیتس'... شــما وظیفه 'شــوالیه‌های معبد' 'میســون‌های آزاد 'و خــانواده گیتس رو به عهـده می‌گـیری... آیا قسم می‌خوری؟کودک: قسم می‌خورم.

فیلم فرمان (the order)، داستان یک شوالیه فنلانـدی به نام چـارلز لیـوایلنت است که بـرای جنگ به اورشـلیم می‌رود. او وقـــتی می‌بیند شـــوالیه‌ها با این‌که به خـــدا ایمان دارند مرتکب قتل و خونریزی می‌شوند، مسیر خود را از شـوالیه‌های دیگر جـدا می‌کند و روزهـای زیـادی در خیابان‌های بیت‌المقدس سرگردان می‌شود.

او کشف و شهودهای خود را در جریان سرگردانی‌اش در بیت‌المقدس در کتابی به نـام فـازار مکتـوب می‌کند. این مکتوبات اساس شکل‌گیری فرقه‌ای مـذهبی می‌شـود که از اعتقادات سه مذهب اصـلی اسـلام، مسـیحیت و یهـود آمیخته است. او بعدها از طرف پاپ‌ها و مقامات مذهبی مســـیحیت، به کفر و ارتـــداد متهم می‌شـــود و توسط شوالیه‌ها کشـته می‌شـود. در پی کشـته شـدن او، فصل نهـایی کتـابش گم می‌شـود؛ فصـلی که در آن به دو نکته مهم اشـــاره شـــده است: یکی نقشه گنج ســـلیمان و طلاهایی که در زیر شـهر اورشـلیم پنهـان شـده است و مـــورد دیگر که البته بســـیار مهم‌تر از گنج می‌باشـــد، پیش‌بینی انقلابی در آینده است.

در ادامه فیلم، در زمـــان حـــال و در اواخر قـــرن 20 می‌بیـــنیم که در فلســـطین اشـــغالی، فـــرقه‌ای شـــبیه شـــوالیه‌های معبد وجـود دارد که پـیرو چـارلز لیـوایلنت می‌باشـند و معتقدند در کتـاب فـازار، پیش‌بیـنی جنگی

خونین بین اسلام و مسیحیت شده است و آن‌ها باید با تخریب مسجدالاقصی شرایط این جنگ را به وجود آورند. به چند نمونه فیلم در این زمینه اشاره می‌کنیم:

Seongbulsaui bam1970, Rencontre avec le dragon2003, Tempelriddernes skat 1 2006, Tempelriddernes skat 2 2007, Tempelriddernes skat 3 2008, Don't Wake the Dead 2008 ,Arn-Tempelriddaren 2007

سراب خودخواهی

فطرت پاک و تشنه معنویت جوانان غربی و شرقی در دو دهه اخیر سبب سرخوردگی‌شان از این نوع فیلم‌ها شد که با برنامه‌ای حساب شده، چرخ این تانک به جهت معنویت حرکت کرد و برای تسکین دادن روح تشنه جوانان، از مُسکّن‌ها و مُخدّرهای معنوی استفاده بردند و به تبلیغ معنویتی بدون خدا پرداختند. معنویت و آرامشی که با اعتقاد به آموزه‌هایی تجربی و عقلانی و گاه متوهّمانه و شرک‌گرایانه جایگزین تعالیم به سخره گرفته انبیا (ع) شد. اوج خودخواهی و کبر در خودپرستی است که این ماشین جنگ فرهنگی با تولید فیلم‌های شبه معنوی، فطرت‌های الهی را به فطرت‌هایی شیطانی مبدّل ساخت.

در فیلم جنگجوی درون 2006peaceful warrior، پسر ژیمناستی که برای مسابقه آماده می‌شود، در حادثه رانندگی پایش خُرد می‌شود و امید خود را برای رفتن به المپیک از دست می‌دهد. در این حال با پیرمردی آشنا می‌شود که به او روحیه خودباوری و اتکا به خود را یاد

می‌دهد و در نهـــایت پسر در المپیک شـــرکت می‌کند و موفق می‌شود. نمونه فیلم‌هایی که در آن از خـدا خـبری نیست و هیچ چـــــیز با دعا و توسل حل نمی‌شـــــود، درهالیوود به حداکثر رسیده است و شاید بتوان به جرئت گفت فیلمی که در آن وجـــود خـــدا لمس شـــود، نایـــاب است.تبدیل ادیان ابراهیمی به ادیـان غـیر ابـراهیمی، از دیگر پروژه‌هـــای ســـینمای‌هالیوودی است. در این روند سعی می‌شود تا افراد از دین ابـراهیمی به شـدت متنفّر شده و جواب سؤالات خـود و آرامش خـود را در ادیـان و فِرَق غیر ابراهیمی بیابند. ادیان غیر ابراهیمی زمینه‌ساز سلوک شخص به سمت خودپرسـتی و خودمحـوری است. در این نـوع آیین‌هـا، همه چـیز بـرای رسـیدن به آرامش است نه بندگی.

در فیلم دود مقدس 1999Holy Smoke داستان از این قرار است که روث؛ دختر مسیحی بسیار لاابـالی است و در سفر به هند، به خاطر روح حقیقت‌جویش، به چشیدن لذت معنوی و بـاز شـدن چشم سـوم توسط بابا میهمـان می‌شود. این بیـداری ناگهـانی بـرای روث، او را مشـتاق می‌کند تا گمشده خود و خستگی‌های مـذهب قبلی یعـنی مسیحیت را با دین جدید ترمیم کند. روث دختری سکسی است که با سؤالات جدی در مورد فلسفه زنـدگی روبـرو بوده و اکنون می‌تواند برای هر کدام از سـؤال‌های خـود یک پاسخ قانع‌کننـده بیابد. خـانواده روث نگـران از تغیـیر ناگهـانی روث و مـذهب بیگانـه، سـعی در برگردانـدن او دارند.

پی جی روانشناسی که تخصص او خـارج کـردن افـراد از فرقه اسـت، مـأمور انجـام این عملیـات می‌شـود، ولی

متأسـفانه پی جی خـود عامل نیست و شخصی بی‌اخلاق است، چرا با بی‌تقوایی و عدم پرهیز و سوء اسـتفاده از موقعیت خود، حرف‌های خود را زیر سؤال می‌برد. و نـیز این‌که پـدر روث که با منشی‌اش فـرار می‌کند و خیـانتی در حق مـــادر روث می‌کند نـــیز از مخالفـــان سرســـخت مـــذهب هندوئیسم است. همچـــنین بـــرادر دیگر روث همجنس‌بـاز است و زن بـرادر دیگر روث، به نـام ایـوان، خیانت‌پیشه و خارج از اخلاق خانوادگی عمل می‌کند.

این همه بی‌عفـتی از سـوی خـانواده مسـیحی و سـوء اسـتفاده از موقعیت‌ها بـاعث می‌شـود روث میـان آیین تـازه و اختلالات ایجـاد شـده توسط پی جی سـرگردان شـود، ولی عاشق شـدن پی جی و تأیید حرف‌هـای روث توسط پی جی، قـوّت قلـبی بـرای روث می‌شـود که به راهش ادامه دهد. در کل فیلم ســـعی می‌شـــود که خانواده‌های مسـیحی و یا افـراد مـردّد بـرای گرویـدن به آیین هندوئیسم را کاملاً از شک و تردید بـیرون بیـاورد و با مطـرح کـردن سـؤالات سـختی که فـرد متخصصی می‌پرسد و جواب‌های قانع‌کننـده، شک و شـبهه را از دل آن‌ها بـیرون کند و زمینه مناسـبی جهت گرویـدن به آن آیین ایجـــاد کند. به چند نمونه از این فیلم‌ها اشـــاره می‌کنیم:

The Man Who Would Be King (1975) Au hasard Balthazar (1966) The Holy Mountain (1973) Easy Rider (1969) About Schmidt (2002) The Drifter (2009) Exils (2004) The Trial of Billy Jack (1974) Hide Out (2004) Broken Rhyme (2006)

استفاده از نمادها و ترویج آن‌ها در فیلم‌ها برای آماده‌سازی ذهنی مخاطب از اعتقادات و داستان‌های مرتبط با آن، بسیار زیاد مورد استفاده قرار می‌گیرد. مثلاً در یک مورد، minster حیوانی به شکل انسان و با بدن اسب که از افسانه‌های یونانی است، در قریب به دوهزار فیلم مورد استفاده قرار گرفته است. تعداد فیلم‌های مروّج باستان‌گرایی به دلیل کثرت حذف گردیده است.

محمود علی‌پور

منبع: ماهنامه فرهنگ پویا

پی نوشت:

1. Marie-Georges-Jean Melies

2. dreyfus alfred

1. Emile Francois Zola نویسنده مستهجن‌نویس فرانسوی که در آثارش با نسبت دادن زنای کشیش با دختران و زنای محارم، تنفر عمومی را برانگیخت و بارها توسط مردم مورد اعتراض‌های شدید واقع شد. او فردی اومانیست بود که بی‌خدایی در آثارش موج می‌زند.

2. در وب سایت ویکی پدیا در لیستی تحت عنوان یهودیان آمریکایی شاغل درهالیوود قریب به 1400 نفر از بازیگران، کارگردانان، تهیه کنندگان، فیلم برداران و دیگر عوامل سینمایی لیست شده است.

در سایت List of Jewish American entertainers ویکی پـــــــ

Hampden،Oliver Hardy، Jean Hersholt، DeWolf Hopper،Harry Houdini،Burl Ives ،Al Jolson ،Buck Jones،Duke Kahanamoku، Emmett Kelly Jr.، Fred Kelsey، Max Asher, Eddie Baker, Billie Bevan, GlenCavender, Chester Conklin, Fred Kelsey، Hank Mann،Otto Kruger ،Carl Laemmle،Bert Lahr ،Robert Z. Leonard، Elmo Lincoln، Harold C. Lloyd،Hank Mann، Frank Morgan، Conrad Nagel،Oscarito، Dick Powell، Richard Pryor،Chips Rafferty، MattiHelgeRanin، Roy Rene،Michael A. Richards، Don Rickels، Paul Robeson،Edward G. Robinson،Charles P. ‘Chic’ Sale ،Peter Sellers ،Milton Sills،Richard ‘Red’ Skelton ،Leo Slezak،Sir C. Aubrey Smith، Lewis Stone،Lyle Talbot، Danny Thomas، John Charles Thomas،John R. Thomas،Richard Todd، Hal Brent Wallis،Henry B. Walthall،David Warfield ،Karl Adrien "Grock” Wettach ،Thomas A. Wise، William Wyler، ‘Ed’ Wynn،Frank R. Adams،Nathan Axelrod، Carter T. Barron،J. Stewart Blackton، Charles Albert Browning،Ray Collins، Norm Crosby، Cecil B. DeMille،Ned E. Depinet،Victor Fleming، William Fox،Clark H. Getts، Arthur Godfrey، Ernest Haller،Rufus King،

Chester Lauck ‘Lum’،Norris Goff ‘Abner’ ،Louis B. Mayer، Hal Mohr ‘Phantom of the Opera’، Rafael Sabatini،Felix Salten (Felix Salzmann)، Joseph M. Schenck، Jack L.Warner،Pelham Greville Wodehouse، William Wyler،Darryl F. Zanuck، Florenz Ziegfeld، Adolph Zukor

.2 http://freemasonry.bcy.ca/fiction/cinema.html با عنوان Masonic references in cinema فیلم‌ها عبارتند از Across the Pacific (1942)

The Affair of the Diamond Necklace (2001) ،,L'Âged'or (1930), Aliens (1986),American Gangster (2007) ,Anatomie (2000) ,El Ángelexterminador "The Exterminating Angel" (1962), The Ant Bully (2006), The Apocalypse Watch (1997), Arachnophobia (1990), Are You a Mason? (1915), Are You a Mason? (1934), Bad Boys II (2003), Big Fish (2003) ,Bird (1988), Bobby Bumps Starts a lodge (1916), Brothers War (2009),The Celebration. "Dogme 1, Festen" (1998), Chan Is Missing (1982), Collateral (2004) ,Conspiracy Theory (1997), Coup de torchon (1981), Cremaster Cycle (1995-2002), The Da Vinci Code (2006) ,Dance of the Dead (2008) ,Dolores Claiborne (1995) ,Domino (2005), Elmer Gantry

(1960) ,The End of Days (1999), Erin Brockovich (2000), Fargo (1996) ,Flushed Away (2006), From Hell (2001)

Gattopardo, Il "The Leopard" (1963), Ghosts of Mississippi (1996), The Godfather Part III (1990), Guess Who (2005), Gypsy (1962), Help! (1965), Hollywood Homicide (2003), How to Marry a Millionaire (1953), How to Succeed in Business Without Really Trying (1967)

The Imaginarium of Doctor Parnassus (2009), In Cold Blood (1967), Into the Wild (2007), Jack the Ripper (1988), Keeping in Shape (1942)

Kiss Me, Stupid (1964), League of Extraordinary Gentlemen (2003), The Librarian (2006), Like Water for Chocolate [Como aguapara chocolate] (1992), Lone Star (1996), Lonely Hearts (2006), Lost Horizon (1937), Mad Max Beyond Thunderdome (1985), Magnolia (1999)

The Majestic (2001) ,The Man (2005) ,Man on the Moon (1999) ,The Man Who Would Be King (1975) ,Miami Vice (2006) ,Midnight in the Garden of Good and Evil (1997), Mississippi Burning (1988), Murder at the Gallop (1963), Murder by Decree (1979), Nashville (1975), National Treasure (2004), National Treasure

Two: Book of Secrets (2007), Nostradamus (1994), Once a Mason (1919), Overboard (1987), Paint Your Wagon (1969), Paper Moon (1973), Peggy Sue Got Married (1986), Revelation (2001), Road Rage (1999), Rosewood (1997), The Searchers (1956), Secrets (1982), Shoot 'Em Up (2007), The Shop on Main Street (1965), Short Circuit (1986), Slacker (1991), Spartan (2004), State of Play (2009), Take Me Out To The Ball Game (1948), They All Laughed (1981), Things to Come (1936), Tombstone (1993), True Grit (1969), True Grit (2010), Unstable Fables: 3 Pigs & a Baby (2008),U-Turn (1997), War and Peace (1968), Wall Street: Money Never Sleeps (2010) ,We Own the Night (2007) ,Who Framed Roger Rabbit (1988), What Planet Are You From? (2000), What’s Eating Gilbert Grape (1993), Z (1969)

1. **یکی از گســترده‌ترین و تأثیرگــذارترین گروه‌هــای ماســونی در طــول قــرن هجــدهم که در راســتای تــرویج آئین‌هــای شــیطان‌گرایی نقش بســزایی را بازی نموده، انجمنی با عنوان «انجمن آتش جهنم» است. این انجمن که ابتــدا در ســال 1719 میلادی توسط فیلیپ دوک وارتن و دوســـــــــــتانش در انگلســتان تأســیس شــد، در مــدت کمی شــاخه‌های متعددی در سراسر اروپا ایجاد کرد. دوک وارتن که یکی از اعضای جوان انجمن‌هــای فراماســونری آن**

زمـــان در انگلســـتان و ایرلند بـــود، در مـــدت کمی توانست درجـــات بـــالایی در این انجمن‌ها به دست آورد، به طوری که در سال 1722 سمت استادی را از لژ انگلســتان دریــافت نمــود. شــعار اصــلی این انجمن که بعدها جزء اصلی‌ترین شــعارهای جریــان شیطان‌گرایی در قرن‌هــای بعد شــد، این بــود: 'هر کاری دوست‌داری انجام بده'. این شــعار اولین بــار در قرن 16 توسط نویسنده اومانیست فرانســوی فــرانکیس رابلیس مطــرح شــده بــود. مشــهورترین شـــاخة انجمن آتش جهنم توسط شخصی به نـــام سرفرانسیس داشوود در سال 1746 در انگلستان پایه‌گـــذاری شد. داشـــوود در آن زمـــان یکی از سیاستمداران و از اعضــای پارلمــان انگلیس بــود و بعدها

از شوالیه‌های معبد تا مصر باستان

اشاره:

مقاله حاضر به بررسی تحلیلی پیـدایش فراماسـونری و ریشه‌های تاریخی آن می‌پردازد که توجه شما خواننـدگان ارجمند را بدان جلب می‌نماییم.

جنگجویان صلیبی

بیشـتر مورّخـان «فراماسـونری» بر این باورند که مبـدأ این سـازمان، به جنگ‌هـای صـلیبی در قـرن دوازدهم بازمی‌گردد. اگرچه فراماسونری به طور رسمی در اویل قرن هیجدهم میلادی در انگلسـتان بنا نهـاده شـد، امّا در نقطه عطف حکایت آشنای فراماسونری، دسته‌ای به نام «شوالیه‌های معبد» یا شهسواران معبد قرار دارد.1

برخلاف آنچه بسیاری بر آن اصـرار می‌ورزنـد، جنگ‌هـای صـلیبی؛ اردوکشی نظـامی با هـدف گسـترش مسـیحیت نبـود، بلکه تنها با اهـداف مـادی صـورت پـذیرفت. در دوره‌ای که اروپا فقر شـدید و بیچـارگی مفـرط را تجربه می‌کـرد، کامیـابی و رفـاه شـرق- به ویـژه مسـلمانان خاورمیانه- توجه اروپاییـان را به خـود جلب نمـود. این وسوسه، رونمایی از مذهب به خود گرفت و به نمادهـای مسـیحی آراسـته گردید. در عین حـال اندیشه جنگ‌هـای صلیبی، از میل به منافع مادی و دنیایی متولد شده بود و این، علت تغیـیر رویکـرد مسـیحیان اروپا از سیاست‌های صـلح‌طلبانه در دوران اولیه تاریخشـان، به تجاوزهـای نظامی ویرانگر به شمار می‌رفت.2

بنیان‌گذار جنگ‌های صلیبی، «پاپ اوربـان دوم» بـود. وی در ســـال 1095 م مجلس «کلرمـــونت» را که اصـــول صلح‌طلبانه پیشـین مسـیحیت در آن مـتروک گردیـد، فـرا خواند. دعوت به جنگ با نیت به چنگ آوردن سرزمین‌های مقـــدس از دست مســـلمانان اعلام گردید و در پی آن لشگر بزرگی از صلیبیان تشکیل شد که سربازان نظامی و ده‌ها هزار نفر از مردمان عادی آن را تشکیل می‌دادند.3

مورّخـان بر این باورند که اقـدام اوربـان دوم با انگـیزه خنثی کـردن کاندیـداتوری رقیب خـود بـوده است. بعلاوه شاهان اروپـا، شـاهزادگان، اشـراف و دیگـران در حـالی دعـــوت پـــاپ را با شـــور پاسخ گفتند که مقصـــودی جز اغراض دنیایی نداشتند.4

بنا به گفته «دونالد کـــوئلر» از دانشـــگاه ایلی‌نـــویز، شـــوالیه‌های (شهســـواران) فرانســـوی در پی تصـــرف زمین‌هـای بیشـتر بودند. تجـار ایتالیـایی امیـدوار بودند تجـارت خـود را در بنـادر خاورمیانه توسـعه دهند. شـمار وسـیع مـردم بی‌نـوا، تنها بـرای فـرار از سـختی زنـدگی روزمرة خویش، به هیئت اعزامی پیوستند.5 این جمعیت حـریص، در راه خـود به شـرق، بسـیاری از مسـلمانان و حتی یهودیان را به امید یافتن طلا و جواهرات، قتل‌عـام کردند. صلیبیان حتی شکم قربانیان را برای یافتن طلا و سنگ‌های قیمتی که گمان می‌کردند آن‌ها را قبل از مرگ بلعیده‌اند، پاره می‌کردند. طمع مـادی صـلیبی‌ها به حـدی بـود که آن‌ها در جنگ صـلیبی چهـارم، در غـارت شـهر مســیحی قســطنطنیه (اســتانبول کنــونی) وقــتی که

برگ‌های طلایی را از دیوارنگارهای کلیسای ایاصوفیه می‌کندند، کوچکترین تردیدی به خود راه ندادند.

گروه مختلط و چند چهره صلیبیان، پس از سفری طولانی و سخت و غارت و قتل‌عام وسیع مسلمانان، سال 1099 به اورشلیم رسید. شهر اورشلیم در پی محاصره‌ای که پنج هفته ادامه داشت، سقوط کرد و صلیبیان به آن وارد شدند. جهان به ندرت شاهد بی‌رحمی و وحشی‌گری مانند آنچه صلیبیان انجام دادند، بوده است. آن‌ها همهٔ مسلمانان و یهودیان شهر را به دم شمشیر سپردند. بر اساس سخنان یک تاریخ‌نگار، آن‌ها همه اعراب و ترک‌هایی را که می‌یافتند- چه مرد و چه زن- می‌کشتند.6

ارتش صلیبیان طی دو روز 40 هزار مسلمان را با وحشی‌ترین شیوهٔ ممکن به قتل رساند7 و پس از آن صلیبی‌ها بیت‌المقدس را پایتخت خود قرار داده و یک حکومت پادشاهی کاتولیک تأسیس کردند که از مرزهای فلسطین تا انطاکیه امتداد داشت. یکی از صلیبیان به نام «ریموند»، به این خشونت چنین مباهات می‌کند:

مناظر شگفت‌آور بودند. بعضی از مردان ما سر دشمنان خود را قطع می‌کردند؛ برخی آن‌ها را در حالی که روی برج بودند، هدف تیر قرار می‌دادند تا سقوط کنند؛ بعضی آن‌ها را بیشتر شکنجه می‌کردند و در آتش می‌انداختند. در کوچه‌های شهر، پشته‌های سر و دست و پا دیده می‌شد. برای حرکت باید با احتیاط از میان اجساد انسان‌ها و اسب‌ها عبور می‌کردیم. اما این‌ها در مقایسه با آنچه در «معبد سلیمان» صورت گرفت، بی‌اهمیت است. در معبد و رواق سلیمان، مردان ما در حالی که

خـون به زانوها و افسـار اسب‌هایشـان می‌رسـید، عبـور می‌کردند.8 آن‌ها اورشلیم را پایتخت خود مقرر نمودند و قلمرو پادشاهی را سرزمین‌های فلسطین تا آنتیـاک (در سـوریه و ترکیه) تشـکیل می‌داد. آن‌ها از این زمـان به بعد، برای حفظ موقعیت خـویش در خاورمیانـه، قـدم در راه مبـارزات جدید نهادند. حفظ کشـور تـازه، نیازمند سـازماندهی بـود. به همین منظـور طبقـات نظـامی را تشکیل دادند که اعضای این دسته‌ها از اروپا به فلسطین می‌آمدند و در مکان‌هایی شبیه صومعه زنـدگی می‌کردند و برای جنگ با مسلمانان آموزش نظـامی می‌دیدند. یکی از این دسـته‌ها با بقیه تفـاوت داشت. این طبقـه، شهسواران یا شوالیه‌های معبد (تامپلیه‌ها) نام داشتند.9

دسـته شـوالیه‌های معبد که نـام کاملشـان «هم‌رزمـان مسکین عیسی مسیح و معبد سلیمان» بود، سـال 1118- یعـنی بیست سـال پس از اشـغال اورشـلیم- توسط صـلیبیان تشـکیل شد. مؤسسـان این طبقـه، دو شـوالیه فرانسوی به نام «هوق دپایو» و «گادفری دو سنت امر» بودند. این دسـته در ابتـدا تعـداد نُه عضو داشـت، اما به تـدریج رشد کـرد. علت انتخـاب نـام معبد سـلیمان بـرای گروه، مکانی بود که به عنوان مقـرّ انتخـاب کـرده بودند. آن‌ها در کـوه معبـد، در مکـان معبد ویران‌شـده سـکنا گزیدند. در همین محل مسـجد «قبة الصـخره» بنا شد. آنـان خـود را سـربازان مسـکین نـام نهادنـد، اما در اندکْ‌زمانی، بسیار ثروتمند شدند. زائران مسـیحی که از اروپا به فلسطین می‌آمدند، تحت کنترل کامل این گـروه بودند و در نتیجه با پول زائـران به ثـروت هنگفـتی دست یافتند. براسـاس دیـدگاه مؤلفـان انگلیسـی، «میکائیل بینت» و «ریچارد لایف» نوعی نظام سرمایه‌داری قـرون

وسطایی را بنیان نهادند و از طریق معـاملاتی که بر پایه بهره یا ربا قـرار داشـت، راه بانکـداری مـدرن را همـوار کردند.10

شهسواران معبد، عامل اصلی حملات بعـدی صـلیبیان به مسـلمانان و کشـتن آن‌ها به شـمار می‌رفتند. به همین علت «صلاح‌الدین»؛ فرمانـدار بـزرگ اسـلام که در سـال 1187 لشکر صلیبیان را در جنگ «حطین» شکست داد و اورشـلیم را آزاد کـرد، شـوالیه‌های معبد را به خـاطر جنایاتشـان به مـرگ سـپرد؛ در حـالی که پیش از این، بسیاری از مسیحیان را عفو کرده بود. شـوالیه‌های معبد با وجـود آن‌که اورشـلیم را از دست دادند و خسـارات زیادی متحمل شدند و با وجود کاهش روزافـزون حضـور مسـیحیان در فلسـطین، به حیـات خـود ادامه دادند و بر قدرت خود در اروپا افزودند و ابتـدا در فرانسه و سـپس در سایر کشورها، بخشی از دولت شدند.11

تردیدی نیست که قدرت سیاسی آنان، پادشاهان اروپا را پریشان‌خاطر نمود، اما جنبه دیگری از شوالیه‌های معبـد، روحانیت کلیسا را آشـفته می‌کـرد؛ و آن این‌که نظـام به تدریج از دین مسیح برمی‌گشت و با حضور در اورشـلیم، عقاید سـرّی و درونی ناشناسی اختیـار می‌نمـود. شایعه‌هایی نیز مبنی بر سازمان‌بخشی آدابی خاص برای تجلی این تعالیم به گوش می‌رسید.12

بالاخره در سال 1307، «فیلیپ لوبل»- پادشاه فرانسه- تصمیم گرفت اعضای این دسته را دسـتگیر نماید. در این میان بعضی موفق به فرار شدند، اما بیشترشان گرفتـار گشـتند. در پی یک دوره طـولانی بازپرسی و محاکمـه، بسـیاری از شـوالیه‌های مصر به عقاید بـدعت‌آمیز خـود

اعتراف نمودند و اقرار کردند که در میان خود به حضرت عیسی (ع) تـــوهین می‌کرده‌اند. ســـرانجام رهـــبران شوالیه‌های معبد که «استاد بزرگ» نـام داشـتند؛ ازجمله «ژاک دوســوله»، در ســال 1314 به دســتور کلیسا و پادشـاه اعـدام و تعـدادی بی‌شـمار نـیز زنـدانی شـدند و فرقه به طور کلی پراکنده و رسـماً ناپدید گردید. بـرخی مورّخـان تمایل دارند که محاکمه شهسـواران معبد را به عنوان توطئه‌ای از طرف پادشـاه فرانسه قلمـداد کنند و شوالیه‌ها را از اتهامات تبرئه کننـد، اما این تفسـیر قابل پذیرش نیست.13

محاکمة معبـدیان پایـان یـافت، اما با آن‌که رسـماً وجـود خـــــارجی نداشـــــت، به واقع ناپدید نگردید. طی بازداشت‌های ناگهانی سال 1307، بعضی از شوالیه‌های معبد موفق شـدند بـدون به جا گـذاردن ردی از خـویش، بگریزند. بر مبنـای رسـاله‌ای با اسـناد مسـتند تـاریخی، تعــداد عمــده‌ای از اعضــای این گــروه به تنها قلمــرو پادشـــاهی اروپا که کلیســـای کاتولیک را به رســـمیت نمی‌شـناخت؛ یعـنی کشـور اسـکاتلند، پنـاه بردند. آن‌ها تحت حمایت پادشاه اسکاتلند، «رابرت بروس»، تشکیلات خود را احیا نمودند و سرانجام بعد از نفـوذ به مهم‌تـرین صــنف در جزایر قــرون وســطای انگلســتان؛ یعــنی لژ بنایـان، این لژها را کـاملاً تحت کنـترل خـویش درآوردند. 14

لژ بنایـــان در اوایل عصر مـــدرن، نـــام خـــود را به «لژ فراماسـون» تغیـیر داد. لژ اسـکاتلند قـدیمی‌ترین شـاخة فراماسونری است و به اوایل قرن چهاردهم، زمـانی که شوالیه‌های معبد به اسکاتلند پناهنده شدند، بـازمی‌گردد.

القابی که به افراد عالی‌رتبه این لژ داده می‌شد، قرن‌ها پیش‌تر به شـــوالیه‌های معبد اعطا می‌گردید15 که این عنـــاوین تا به امـــروز به کـــار می‌روند. به طـــور خلاصه شهســـواران یا شـــوالیه‌های معبد از بین نرفتند و هنـــوز فلســـــفه، عقاید و تشریفاتشـــــان در لبـــــاس مبـــــدّل فراماسـونری پابرجاست. شـواهد بی‌شـمار تـاریخی این موضـــوع را تأیید می‌کند و امـــروز شـــماری وســـیع از تاریخ‌دانـان غـربی- چه فراماسـون و چه غیرفراماسـون- این امر را پذیرفته‌اند. در برخی مجلات فراماســون‌ها که برای اعضا منتشر می‌شود، به ریشه‌یابی فراماسونری و شـــوالیه‌های معبد اشـــاره می‌شـــود. فراماســـون‌ها این موضوع را کـاملاً پذیرفته‌اند. یکی از این مجلات «معمـار سنان» نام دارد. این نشریه که متعلق به فراماسـون‌های ترکیه است، ارتباط میـان طبقه معبد و فراماسـون‌ها را چنین تشریح می‌کند:

در ســال 1312، زمــانی که پادشــاه فرانسه زیر فشــار کلیســـا، گـــروه معبد را توقیف کـــرد و اموالشـــان را به شـوالیه‌های «سـنت‌جان» داد، فعالیت‌هـای آنـان متوقف نشد. شمار بسیاری از آن‌ها به لژهای ماسونی که در آن زمان فعال بودند، پناه بردند. «مبیگناک» رهبر معبدیان و اندکی از سایر اعضا، در پنـاه یکی از لژهـای وال بیلـدرز به نـــام «مک بنـــاش»، به اســـکاتلند گریختند. «رابـــرت» پادشـــاه اســـکاتلند به آن‌ها خوش‌آمد گفت و اجـــازه داد نفوذ خود را بر لژهای ماسونی اسکاتلند گســـترش دهند. در نتیجه لژهـــای اســـکاتلند از نظر مهـــارت و عقایـــد، اهمیتی بسیار یافتند.

امـروز فراماسـون‌ها از نـام مک بنـاش با احـترام یـاد می‌کنند. ماســـون‌های اســـکاتلندی که وارث مـــیراث اسکاتلند بودند، سـال‌ها بعد آن را به فرانسه بازگرداندند و پایه‌های لژ اسکاتلند را بنا کردند.16

مجله فراماســونری ترکیه (معمــار ســنان)، بـــار دیگر اطلاعـــات بســیاری در ارتبـــاط با شـــوالیه‌های معبد و فراماســـونری ارائه می‌دهد و در مقـــاله‌ای با عنـــوان «شوالیه‌های معبد و فراماسـون‌ها» چـنین بیـان می‌کند: تشـریفات نظـام معبـد، شـبیه تشـریفات فراماسـونری امروز است.17

بر مبنـــای این مطلب، اعضـــای شـــوالیه‌های معبد مانند اعضای فراماسونری، یکدیگر را برادر خطاب می‌کنند.18 در پایان مقاله می‌خوانیم:

شوالیه‌های معبد و سازمان فراماسونری، به میزان قابل تـوجهی بر یکـدیگر تـأثیر گذارده‌اند. حـتی آداب و مراسم دو گروه چنان شبیه یکدیگر است که گویی از شوالیه‌های معبد نمـونه‌برداری انجـام شـده است. در این ارتبـاط، ماسون‌ها به شدت خود را وابسته به معبـدیان می‌دانند و در نهایت می‌تـوان گفت آنچه نسـخه اولیه فراماسـونری تلقی می‌شـود، مـیراث شـوالیه‌های معبد است.19 و بر این اســـاس می‌تـــوان نتیجه گـــرفت که ریشه‌های فراماسـونری، به فرقه شهسـواران معبد بـازمی‌گردد و فراماسون‌ها فلسـفه این فرقه را پذیرفته و این مطلب را قبول نموده‌اند.20

شوالیه‌های معبد و کابالا

کتــابی با عنــوان «کلید هــیرام» نوشــتة دو ماســون به نام‌های «کریستوفر نایت» و «رابرت لوماس»، حقــایقی مهم از ریشه‌های فراماســـونری را آشـــکار می‌کند. به نوشتة این دو، فراماسـونری استمرار شـوالیه‌های معبد است. بعلاوه نویسندگان سرچشمه‌های نظام معبد را هم بررسی کرده‌اند.21

شوالیه‌های معبد در طـول دوران اسـتقرار در اورشـلیم، دســتخوش تغیــیراتی بــزرگ قــرار گرفتند و در حضــور مســـیحیت، عقاید دیگـــری اتخـــاذ نمودند. در نهـــاد این موضـــوع رازی نهفته است که آن را در معبد ســـلیمان کشف کرده‌اند. نویســـندگان، اعضـــای نظـــام معبد را محافظان زائران مسیحی فلسـطین می‌دانند که تظـاهر به این عمل می‌نمودند و هـــدف حقیقی‌شـــان کـــاملاً متفاوت بود:

هیچ نشانه‌ای مبنی بر حمایت مؤمنـان لژ معبد از زائـران وجـود نـدارد، اما طـولی نکشـید که مـدارک قـاطعی در ارتبـاط با اجـرای حفاری‌هـای وسـیع در زیر خرابه‌هـای معبد یافتیم.22

نویسندگان کتاب «کلید هیرام» تنها کاشفان این شـواهد نبودند. مــورّخ فرانســوی به نــام «دلافــورج»، ادعــای مشابهی می‌کند:

وظیفة اصلی نُه شوالیه، انجام تحقیقــات جهت به دست آوردن آثار باسـتانی و نُسَـخ خطی به شـمار می‌رفت که حـاوی مـاهیت رسـوم پنهـانی یهـودیت و مصر باسـتان بودند.23 در اواخر قـرن نـوزدهم، «چـارلز ویلسـون» از «انجمن مهندسان رویـال»، تحقیقـات باستان‌شناسی را

در اورشـــلیم آغـــاز نمـــود. او به این نتیجه رســـید که شـــوالیه‌های معبد بـــرای مطالعه ویرانه‌هـــای معبـــد، به اورشلیم رفته‌اند. ویلسون در زیر شالوده معبـد، نشـانی از حفـاری و کـاوش یـافت و به این نتیجه رسـید که این اعمـــال با ابـــزار متعلق به شـــوالیه‌های معبد صـــورت پذیرفته‌اند. این اقلام در مجموعه «رابـرت برایـدون» که آرشـیو اطلاعـاتی گسـترده‌ای در رابطه با نظـام معبد در اختیار دارد، موجود است.24

نویسندگان کتاب «کلید هیرام»، حفاری‌های شـوالیه‌های معبد را بی‌نتیجه نمی‌دانند و چـنین اسـتدلال می‌کنند که این گروه، آثاری در اورشلیم کشف کردند که دیدشـان را نسبت به جهان تغیـیر داده است. بعلاوه بسـیاری از دیگر محققان، همین عقیده را دارند. حتماً دلیلی وجود داشته که شـــوالیه‌های معبد را با وجـــود مســـیحی بـــودن، از سـرزمین‌های مسـیحی عـالم به اورشـلیم و به پـذیرش عقاید و فلســـفه کـــاملاً متفـــاوت و اجـــرای مراسم بـدعت‌آمیز و اجـرای تشـریفات «جـادوی سـیاه» هـدایت نموده است.

مطـابق دیـدگاه مشـترک بسـیاری از محققـان، این دلیل «کابـالا» است. معنـای لغـوی کابـالا، «سـنت شـفاهی» است. دایرةالمعارف و لغت‌نامه‌هـا، آن را شـاخه مبهم و سـرّی یهـودیت تعریف می‌کنند. بر اسـاس این تعریـف، کابـــالا به موشـــکافی معـــانی پنهـــان تـــورات و دیگر نوشـــته‌های یهـــودی می‌پـــردازد، اما با بررسی دقیق‌تر موضوع به حقایق دیگری پی‌می‌بـریم؛ مانند این‌که کابـالا نظـــامی است که در بت‌پرســـتی ریشه داشـــته، قبل از تـورات موجـود بـوده و بعد از آشـکار شـدن تـورات، در

یهـــودیت گســـترش یافته است.25 «مـــورات ازگن» فراماسون ترک، در کتاب خـود با عنـوان «فراماسـونری چیست و به چه چیز شبیه است؟»، می‌نویسد:

به روشنی نمی‌دانیم کابالا از کجا آمد یا چگونه گسـترش یـافت. این اسم نـامی عمـومی بـرای فلسـفه‌ای سـرّی، باطنی، منحصر به فـرد و آمیخته با علـوم ماوراءالطبیعه است که مشخصــاً با یهــودیت درآمیخته است. کابــالا به عنوان عرفان یهودی شناخته شده، اما بعضی اجــزای آن نشان می‌دهد که بسیار پیش‌تر از تـورات به وجـود آمـده است.26

«ماسوکس» مورّخ فرانسوی، کابــالا را بســیار کهن‌تر از یهودیت می‌داند.27

«تئودور ریناخ» مورّخ یهودی می‌گوید:

کابالا زهری است که به رگ‌های یهودیت وارد می‌شـود و آن را کاملاً در بر می‌گیرد.28

«سلیمان ریناخ» کابالا را «نمونه‌ای از بدترین انحرافــات ذهن انسان» تعریف می‌کند. 29 دلیل این سخن وی این است که تعــالیم کابــالا به طــور گســترده با جــادوگری مرتبط است. کابــالا در طـول هـزاران سـال، سـنگ‌بنای انـواع تشـریفات جـادوگری به شـمار می‌رفته است. این اعتقــاد وجــود دارد که خاخام‌هــایی که کابــالا را مطالعه می‌کنند، از توان جادوگریِ بـزرگی برخوردارند. همچـنین بسیاری از غیریهودیان، تحت تأثیر کابالا سعی می‌کنند با به کــارگیری تعــالیم آن جــادوگری کنند. تمــایلات ســرّی اواخر قــرون وســطی، به ویــژه آنچه کیمیــاگران به آن می‌پرداختنـد، به مـیزان وسـیعی ریشه در کابــالا داشت.

عجیب اینجاست که یهــودیت، دیــنی توحیــدی است و با وحی تورات بر حضرت موسی (ع) آغاز گردیــده است. با این حال درون آن سیستمی به نام کابـالا جـای گرفته که در بر دارنــدة آداب جــادوگری است و از ســوی مــذهب ممنــوع اعلام شــده است. این موضــوع گفته‌هــای ما را اثبـات می‌کند و به خـوبی نشـان می‌دهد کابـالا در واقع عنصری خارجی است که از بیرون به یهـودیت وارد شـده است، اما سرچشمه این عنصر کجاست؟ «فیبر اولیـوت» مورّخ یهودی، مصر باستان را خاستگاه کابـالا می‌داند. به عقیـــدة وی، ریشه‌های کابـــالا ســـنتی است که بعضی رهبران یهودی در مصر باســتان آن را آموختند و نسل به نسل به صورت شفاهی منتقل کردند.30 به همین دلیل بــرای کشف مبــدأ اصــلی زنجــیرة کابــالا، نظــام معبد و فراماسونری؛ باید به مصر باستان مراجعه کنیم.

وحي و پيامبري با طعم‌هاليوودي

در جستجوي ريشه‌ها:

مطمئن بـودم فيلمي چـون «آخـرين وسوسه مسـيح» از آسمان به زمين نيفتـاده اسـت، يا مثلاً فيلمي چـون «ده فرمان»5-ـ كه با قباحت تمام به حضرت موسـي، قبل از پيـامبري نسـبت‌هاي نـاروايي مي‌دهد- از رود نيل گرفته نشـده است. بايد جسـتجو مي‌كـردم كه بفهمم چـرا در انيميشن «شـاهزاده مصر»6، حضـرت موسي (ع) در ابتـداي فيلم حتّي با تفكر خداپرسـتي هم آشـنا نيست و يك جوان لذت‌طلب بيكـار به تصـوير كشـيده شـده است! بايد درك مي‌كـردم كه چـرا پيـام‌آوران و منجيـان جديدهاليوود به شـدت با بوديسم و هندوئيسم پيوند خورده‌اند.7 مي‌دانسـتم اگر كـاري نكنم فـردا، روزي فرزندم تحت تـأثير اين كارتون‌ها و فيلم‌ها همين تصـوير از پيامبران را، وحي منزل تلقي خواهد كرد و سر كلاس «معارف» كـارتون جديـدترهاليوود در مـورد فلان پيـامبر بـزرگ را با بَغل دسـتي‌اش رد و بـدل خواهد كـرد و دو نسل ديگـرم، از پيـامبري فقط همـان را در ذهن مي‌پروراند كه اربابان‌هاليوود خواسته‌اند. تصميم گـرفتم ريشه‌هاي نگاهِ‌هاليوود به وحي و پيامبري را مـورد تعمق بيشتري قـرار دهم تا ان شـاء الله در تصـوير سـازي‌هاي آينده خود و ديگـران از پيـام‌آوران وحي، توجه دقيق‌تـري به فضاي اطراف هم داشته باشيم.

بي‌ترديدهاليوود مجموعه شـركت‌هاي بـزرگ فيلم‌سـازي آمريكـايي است و اكـثر آمريكايي‌ها مسـيحي هسـتند، پروتستان و كاتوليك. امّا اقليت‌هاي ديگري هم در آمريكا

مؤثرند. مسلمانان، يهوديان و بودائيان. بايد سهم هر يك را در مسير اين فيلم‌پردازي‌ها دقيقاً مشخص مي‌كـردم. يقين داشـتم كه نمي‌تـوانم از روي مقـدار جمعيت هر كـدام، تأثيرشـان را بفهمم؛ بلكه بايد از مقـدار قـدرت مادي و فني و تكنيكي و خصوصاً نفوذشان برهـاليوود به داوري منصفانه‌اي برسم. پس چـنين يـافتم كه يهوديـان نقش اول را در انگاره‌سـازي‌هاليوود دارند. (به گفته اسـاتيدي چـون مـارك وبر آمريكـايي و محمد الغيطي مصـري و شـمس الـدين رحمـاني ايـراني، يهوديـان 90 درصد برهـاليوود تسـلط دارند8)ـ سـپس مسـيحيان پروتستان خصوصاً صهيونيست‌هاي مسـيحي و پس از آن كاتوليك‌هـا، بعد از آن‌ها بودائيـان و هنـدوها و كمي هم مسلمانان و ساير مذاهب شرقي. نكته محوري كه يـافتم اين بود كه در اين ترتيب‌بندي سـهم «حقـانيت تفكـرات» در حد صـفر است و مـيزان قـدرت و ثـروت و نفـوذ در سياست‌گذاري‌هاي فـرهنگي و سياسي آمريكا و بالتبع‌هـاليوود حـرف اول را مي‌زنـد؛ البّته لازمة جهـان شكاك و نسبي‌گرا و سود محور غربي هم، چيزي جز اين نيست و در چـنين دنيـايي است كه شيطان‌پرسـتان هم داراي پيامبري يهودي مي‌شوند به نام «آنتوان لوي» و يا روشـنفكران ادعـاي تجـربه‌اي دروني بهـتر از پيـامبران مي‌كنند و خود را پيامبران عصر مدرن مي‌نامند، يا اديـان جديـدي چـون رايليـان و بوديسم يهـودي (يهـوديت بوديسـتي) و كاباليسم9 (عرفـان يهـودي ممـزوج به مناسک مشـركانه)و... پديد مي‌آيند و يا پيغـام‌آوران ما شينيسم و تكنولـوژي يا فرازميني‌ها در فيلم‌هـاي مختلفي خود را به رخ بشر معاصر مي‌كشند.

يهوديت آييني به شدت زميـني شـده و محـرّف مي‌باشد. الهيات فعلي آن حول محـور قـوميت و نـژاد و سـرزمين مي‌چرخد. خدا در اين دين «بشرانگارانه» تصوير مي‌شود 10ـ نگـاه به پيـامبران الهي به سـمت ناجيـان قـومي و پادشـاهان عـبراني كه دنيـاگروي در آن‌ها نهادينه شـده، تقليل يافته است11ـ معنــويت اومانيســتي و عرفــان كاباليستي در آن به رسـميّت شـناخته شـده است. بـراي جســتجوي نگــاه يهــودي صهيونيســتي به گــزاره وحي و پيـامبري، اشـاره‌اي هر چند مختصر به چند فيلم معـروف ضروري مي‌نمايد، گرچه بسياري از آثارهاليوود پــيرامون اين موضوع به طور «غير مستقيم» مي‌باشد:

كتاب آفرينش

فيلم «كتاب آفـرينش» پـروژه‌اي عظيم بـود كه در سـال 1966 م. با كـارگرداني جـان هيوسـتون توانست اولين سفْر كتاب مقدس را با قرائـتي صهيونيسـتي به تصـوير بكشد. گرچه قبلاً در فيلم‌هـــاي مختلفي قســـمت‌هاي مختلف اين كتـــاب آمـــده بـــود. اين فيلم را كمپـــاني صهيونيستي «فـوكس قـرن بيسـتم» سـاخته است كه از ابتــداي تأســيس تــاكنون از شــركت‌هاي اصــلي يهــودي صهيونيستي بوده است. يكي از تأثيرات مهم فيلم، تأكيد بر آموزه‌هـاي‌توراتي سـفرِ آفـرينش (كتـاب پيـدايش) در جهـــان مســـيحيت بـــود، چـــرا كه كـــاملاً به نفع صهيونيست‌هاست كه كتاب مقدس به سـمت قرائت‌هـاي توراتي- صهيونيستي تفسير شود.

فهرست بلنـدي از سـتارگان مطرح‌هـاليوود چـون جـان هيوسـتون، به نقش نـوح (ع)؛ جـورج سي. اسـكات، به نقش ابـراهيم(ع)؛ اواگـاردنر به نقش سـاره و ريچـارد

هريس باعث افـزايش تعـداد مخاطبـان فيلم شـد؛ هم از جهت شــهرت و اعتبــار اين افــراد و هم به جهت بــازي خوب اينان كه مخاطب را به فضاي نزديك‌تـري نسـبت به واقع مي‌كشاند12.

اسـتفاده از بـازيگراني با مـوي بـور و پوست سـفيد از نكاتي است كه مي‌تواند مورد نقد جـدّي قـرار گـيرد؛چـرا كه در منطقة حضــور حضــرت آدم (ع) و ســپس محل زندگي حضرت نوح و ابراهيم و اسـحاق و اسـماعيل (ع) كه همان خاورميانه مي‌باشد، موهاي افـراد سـياه رنگ و رنگ پوست تيره‌تر بوده است؛ امّا نگاه برتري‌طلبانه نژاد اروپــايي- آمريكــايي در بســياري از اين قبيل فيلم‌هــا، باعث به وجود آمدن چنين اشتباه مهمي شده است.

همچـنين، نگـاه قـوم محـور و صهيونيسـتي فيلم، بـاعث شده كه در فيلم، اينگونه جعل تـاريخ كنند كه پس از تولد حضـرت اسـحاق (ع) جشن‌هاي مفصّـلي بگيرند و شـأن ويژه‌اي براي اين كودك قائل شـوند و حضـرت اسـماعيل (ع) و مادرش‌هاجر به نحوي حقير و تبعيد شده به نمايش درآينـد، در حـالي كه در واقع حضـرت ابـراهيم (ع) هيچ فــرقي بين فرزند بــانويش ســاره (اســحاق و فرزند كنيزش‌هــاجر (اســماعيل) نمي‌گذاشــته است و هر دو برايش عزيز بوده‌اند؛ ولي سـينماي اومانيسـتي صـهيون نمي‌تواند فرزند يك كـدبانو و فرزند يك كنـيز را يكسـان بپنـدارد، خصوصـاً كه فرزند آن كـدبانو پـدر يعقـوب (ع) باشد، يعقوبي كه جدِ اسباط دوازده‌گانه بني‌اسرائيل بود و از طــرفي در تحقــير و كمرنگ كــردن نقش حضــرت اسماعيل در چنين فيلم‌هايي تعمدي را شـاهديم چـرا كه ايشان نياي حضـرت محمد (ص) پيـامبر اسـلام بوده‌اند و

صهيونيست‌ها اسلام را قوي‌ترين دشمن خود مي‌پندارند و لـــذا خاخام‌هامي‌گويند: «خداوند از خلق اســـماعيل و اعقاب او متأسف است و كافرها مردماني هسـتند چـون حيوانات.»

جـان هيوسـتون سـعي مي‌كند از اسـماعيل شخصـيتي، سست ايمان نسبت به پـدر عظيم القـدرش ارائه دهد كه پدر هم هنگام تولد از بركت دادن به اين كـودكِ كنـيززاده امتناع مي‌ورزيد و سـاره در اين فيلم‌هـاجر و پسـرش را دو عامل اختلاف مي‌داند كه بايد تبعيد شوند؛ در حالي كه مي‌دانيم هجرت‌هــاجر و پســرش به عربســتان دســتور حكيمانه الهي بـود تا در نسل‌هاي بعـدي ايشـان، پيـامبر راســتينِ پايـــان دوران، در فضـــايي به دور از تســـلط اشرافيّت زرسالار يهودي (منطقه پرآشوب فلسطين) به دنيا بيايد و رشد كند و جهــان را از ســلطه زورمــداران نجات دهد.13

البته قابل ذكر است كه كـارگردان اين فيلم در ابتـدا هم با كمپــاني يهــودي- صهيونيســتي بــرادران وارنر كــار مي‌كــرد كه آن هم از ابتــداي تأســيس تــاكنون يهــودي- صهيونيستي بوده است. وي نوعي جبر محيط را در اكـثر فيلم‌هــايش القا كــرده است و مي‌دانيم كه جــبرگرايي هميشه توجيهي از سوي حاكمان جائر براي فريب عــوام و ذلت‌پذيري توده‌ها بوده است.

ده فرمان

اگر بشنويد كه يك كارگردان با فاصله 33 سال، دو فيلم با موضوع كاملاً واحد و با يك اسم بسـازد، حق نيست كه كمي به هدف‌هاي خاص او شك كنيم؟

«سيسل بي‌دميل» نسـخه اول ده فرمـان را در 1923 و نسخه دوم آن را در 1956 سـاخت14، با اين تفـاوت كه در نسـخه دوم موسـاي فيلم (چـارلتون هسـتون) دوست داشتني‌تر و قدرت‌مندتر و موثّرتر از موساي نســخه اول (تئودور را برتز) مي‌باشد. اين فيلم كه فرياد مظلــوميت گرايي‌اش درباره يهوديانِ در بند مصريان، گــوش فلك را كر كــرده اســت، تصــويري بســيار زميــني و زن بــاره از دوران پيش از پيامبري حضــرت موسي (ع) ارائه مي‌دهد و دوران پس از پيامبري ايشان را تلاشِ يك منجي قومي بــراي نجــاتِ «مــردمش» و رســاندن آن‌ها به «ســرزمين موعود» معرفي مي‌كند و نه يك پيامبر كه از جانب خداي بزرگ براي هدايت و سعادت بشــريت آمــده باشد و ادامه دهندة راه پيامبر بت‌شكنِ خدا، حضرت ابراهيم (ع) باشد. و اين همان الهيـات زميـني شـده يهـودي- صهيونيسـتي است كه خــدا را هم خــادم قــومِ برتر خــودش «يهــود» معرفي مي‌كند تا هم راحت‌تر بتوانند به زندگي شـهواني خــود بپردازند و هم احســاس گنــاه نكنند. تأكيد فيلم بر يهوديان آواره، مظلوم، و تحت شكنجه كه به دنبال وطن خود و منتظر منجي بزرگي به اسم «موسي بن عمـران» هســتند و حــركت باشــكوه يهوديــان در انتهــاي فيلم به سمت سرزمين مادري15، توجيهي به ظاهر محكم براي جنايات گروه‌هاي تـرور صهيونيسـتي در فلسـطين سـال 1956 است چرا كه فلسطين را سرزمين مادري يهوديان مظلوم (!) معرفي مي‌كرد.

نگـاه اين فيلم به پيامبرشـان بيشـتر شـبيه يك فرمانـده نظامي و اين جهاني است تا يك رهـبر ديـني- دنيـوي كه هدفش ملكوت انسان باشد و به همين دليل نگاه فيلم به دين «امــري دروني و هــدايتي الهي در بــاطن افــراد»

نيسـت؛ بلكه «شـكوه بـيروني و مـادّي و غلبه بر رقيبـان قــوم يهــود» است كه در فيلم اصــالت دارد. در فيلم به داسـتان لجبازي‌ها و حـرف نشـنوي‌هاي بـني اسـرائيل و سرگرداني چهل ساله آن‌ها به خاطر عـذاب الهي بسـيار كمرنگ اشاره شده است، امّا بر تأثير بت‌پرستان مصـري و گوساله‌پرســـتان بر قـــوم بني‌اســـرائيل تأييد مي‌كند (هنگامي كه حضرت موسي براي گرفتن ده فرمـان خـدا به كــوه طــور رفته بودنــد، قــومش گوســالة طلايي را ســـاخته و پرســـتيدند). در اين قبيل فيلم‌ها بعضـــاً با تحريف‌ها و جعل‌هاي فراواني در بارة برخي شخصـيت‌ها روبــرو مي‌شــويم به اين بهانه كه داسـتان فيلم «تغيــير دراماتيك» داده شـــده است. يكي از جنجال‌هـــايي كه در زمان اكران فيلم مطرح مي‌شد يكي كـردن شخصـيت دو شـاهزاده مصـري «ملكه نفرتيـتي» و «ملكه نفر تـيري» بود كه بعدها مشخص شد اين دو نفر با 150 سال فاصله با هم زندگي مي‌كرده‌اند.

البته نـــام ده فرمـــان ما را به يـــاد مجموعه ده فيلم به كارگرداني كريشتف كيشلوفسكي لهستاني مي‌اندازد كه در آن‌ها ده فرمـــان موسي (ع) را به صـــورت ده فيلم لطيف يكساعته مسـتقل از هم كه داسـتان همة آن‌ها در جهان امروز مي‌گذرد ساخت. وي دانش آموخته «مدرسه فيلم لودز» بـود كه بيشـتر اسـاتيدش يهـودي بودند و در هر ده فيلم، نويسنده و كارگردان و تـدوينگر و آهنگسـاز آن مشترك بودند.16

كارتون پرنس مصر:

اين پويانمايي كه با تكنيك‌هاي زيبا و جذابي ساخته شـده است، همان تصوير جعلي جـواني غافل و خوشـگذران و

به دور از فقــيرانِ كشــورش را به حضــرت موسي (ع) نسبت مي‌دهد كه طي اتفاقـاتي كم‌كم با داسـتان مـردم بني‌اسرائيل و دردهاي آن‌ها آشنا و تبديل به منجي يهـود مي‌شود كه مي‌خواهد «مردمِ ستمديده و آواره و مظلوم يهـود» را به مـأوا و سـرپناهي در«سـرزمين وعـده داده شده» برساند. در اين فيلم خصوص كودكان هم، تأكيد بر قوميت و نژادِ يهـودي و برتـري ذاتي آن‌ها بر مصـريان و ساير مردمان،فراوان ديده مي‌شود و موساي فيلم تأكيد دارد كه من «ناجي مردمم» هستم. اين نگاه آنچنان قوي است كه ذكر و فكر خـدا هم در اين فيلم نجـات مـردمش اســت؛ يعــني يهوديــان. اين نگــاه برگرفته از همــان نژادپرســــــتي عميق صهيونيست‌هاست و تا آن‌جا پيش رفته‌اند كه «يهــوه» را خــداي يهــود مي‌دانند و خــدايان سـاير اقـوام پست غـير يهـودي را هم بعضـاً به رسـميت شناخته‌اند. خداي يهود هم هميشه در فكر قوم خـويش و مــــــردمش مي‌باشد و در اين قبيل آثــــــار يك «توحيد اومانيستي- قومي» كامل نمـودار است كه با توحيد نـاب شيعي و اسلامي در مرحله وجوب وجود، خلقت، ربوبيت تكويني و تشريعي و توحيد در عبادت و استعانت تفــاوت ماهوي دارد.

قبيله‌گرايي يهودي- صـهيوني در آثـار پويانمايي‌هـاليوود آنچنــان بالاست كه در اين اثر حــتي بــراي صــداگذاري شخصيت‌ها هم از يهوديان پر آوازه‌اي چـون«وال كيلمر» (به جــاي موسي (ع)) «ميشل اِفــايفر» (به جــاي همسر حضـرت) و«سـاندرا بـولاك» (به جـاي خـواهر حضـرت) و«جف گلد بلوم» (به جاي‌هارون) استفاده شـده است و اسامي يهودي بسياري از كادر فني هم در نمـاي پايـاني

فيلم مي‌آيد. اين فيلم محصـــول ســـال 1998 م و به كارگرداني«بِرِندا چَپمن» و«استيو هيكنر» مي‌باشد.17

اســـطوره‌پردازي و جعل و تحريف حقـــايق و تـــاريخ در سينماي صهيونيستي امري رايج است تا جايي كه بـــرخي تا پنجاه اسطوره مهم سينماي يهـودي- صهيونيســتي18 را برشمرده‌اند كه در مجالي ديگر بايد به آن‌ها پرداخت.

غاليـــان و توطئه چينـــاني چـــون روميـــان، و يهوديـــان دنيـاطلبي مانند پـولس19، از اوان مسـيحيت سـعي در مصـــادره اين دين الهي به نفع دنيـــاي خـــود داشـــتند. مسيحيت، امروزه پر است از مفاهيمي كه حتي بسـياري از منصـفين مسـيحي هم دربـاره آن انتقـاد و نقد دارند. اگر در اســـلام و يهـــوديت، وحي ارتبـــاط بين خـــدا و پيـامبرش باشـد، در مسـيحيت اين مفهـوم عـوض شد و عيسي (ع)، خـــود وحي الهي شد. در مســـيحيت تثليـــثي امـروزين، مسـيح همـان خداست كه تجسّـد يافته تا بيايد رنجي را تحمل كند و به صليب كشيده شـود تا رسـتگاري را براي مسيحيان به ارمغـان بيـاورد. ايمـان او به خـداي پـدر و عشـقش به نجـات انسان‌هاست كه او را در تحمل رنج و رضايت از وضع موجود، ياري مي‌رسـاند. سـينماي مسيحي را بايد سينماي تجسّد، گناه ازلي، ايمان، عشـق، رنج، صليب، فدا شدن، تثليث، تسليم و تقدير20 دانست؛ البته با قرائت‌هايي خـاص مسـيحيت پولسي شـده فعلي كه چاشـني ذلت‌پـذيري21 و سكولاريسم و جـبرگرايي و عقل سـتيزي (يا حـداقل عقل‌گريـزي) را هم به همـراه دارد.

مسيحيت در نظر بونوئل

به دليل وجـود ابهـام و عقل‌گريـزي در بـرخي مفـاهيم مســيحيت فعلي و به دليل ســلطه‌اي كه صهيونيست‌ها درهاليوود دارنـد، بـرخي فيلم‌هـايي كه در مـورد حضـرت مسيح (ع) سـاخته شـده‌اند، به شـدّت بر تقـدّس‌زدايي از اين پيــامبر اولــوالعزم الهي و كليسا و مفــاهيم ديــني مســيحيت تأكيد دارنـــد؛ مثلاً دو فيلم «ويريـــديانا» و «نـــازارين» اثر بونوئـــل، رنج مســيحي را نه تنها ماية رسـتگاري ندانست بلكه آن را نـوعي بيمـاري رواني و از جنس مازوخيسم و خود آزاري دانست كه مـوجب تبـاهي اسـت؛ تا حـدي كه كليسـاي كاتوليك بونوئل را همطـراز شيطان و مثل او مطرود از درگـاه خداونـدي دانست.22 موضوع فيلم «ويريـديانا» راهبه‌اي جـوان است كه هنـوز وارد صــومعه نشــده است. وي از تــرس از دست دادن ايمـــان، با ديگـــران معاشـــرت نمي‌كند و لبـــاس خشن مي‌پوشد و شـــبها بر زمين مي‌خوابد و خـــود را شـــلاق مي‌زند و در رنج مي‌اندازد. او خود را وقف گدايان كــرده ولي در نهـايت همانها در شـبي تـيره و تـار، جنون‌آمـيز ومست به خـانه‌اش حمله‌ور شـده و پس از تجـاوز به او، اموالش را هم به سرقت مي‌برند. صحنة شـام آخر فيلم، درست مثل تابلوي شام آخر داوينچي به تصوير درآمده و تكرار سه بارة صداي خروس ما را به ياد خيـانت ادعـايي پطروس مي‌اندازد كه كليشه تمـامي فيلم‌هـاي مسـيحي است.

قهرمان ديگر بونوئل، يعني «نازارين» هم سخت به آيين مســيح تعصب مي‌ورزد و حاضر به ســازش با محيطش نيست و به دليل شـــدت حمـــايتش از رنج ديـــدگان و بينوايـان، خشم كليسـاي جـامع مكزيك را برانگيختـه، به جوخه اعــدام ســپرده مي‌شــود. در زمينة اين فيلم مثل

فيلم «بـــرادر خورشـــيد خـــواهر مـــاه» كه زنـــدگي «فرانچسكو» راهب مسيحي را به تصوير مي‌كشد، مراكز اصـــلي كليسا به همكـــاري با ثروتمنـــدان و جاه‌طلبـــان دنيـاگرا متهم مي‌شـوند؛ اتهـامي كه مي‌تـوان با دقّت در تـاريخ قـرون وسـطي و معاصر در سـند آن خدشه‌هايي وارد كرد.23

حقيقت اين است كه محـــوريّت شـــرارت و جنگ‌هـــاي قدرت‌طلبانه اواخر قـــرون وســـطي و دوران معاصر را بايد در بين زرسالاران يهودي فريسي جستجو كـرد كه با فرافكـــني و اتهـــام زدن به ديگـــران، نقش خـــود را به فراموشي عمـــدي ســـپرده‌اند؛ در حـــالي كه اگر تـــاريخ تحريف مسيحيت و اسلام و جنگ‌هاي صليبي و رنسـانس و جنگ‌هـاي جهـاني اول و دوم دقيق جســتجو شــود، با حقايق ديگري روبرو خواهيم شد.24

نگاهي به فيلم «آخرين وسوسه مسيح» /1988م.

«مارتين اسكورسـيزي» كـارگردان اين فيلم، به سـاختن فيلم‌هاي مردانه و خشن شهره است. شخصيت مسيح در اين فيلم، دقيقـــاً مانند شخصـــيت «تـــاويس» در فيلم «راننده تاكسي» (1976م)، آقـاي «جيك لاموتا» در فيلم «گاو خشمگين» (1980م) و يا «مـاكس كيـدي» در «تنگة وحشت» (1991م) اوست كه داراي دوگـــــــانگي خاصي مي‌باشـــند و اين دوگـــانگي هم در محتـــوا و هم در فـــرم فيلم نمايش داده مي‌شود. در اين فيلم‌ها شاهد افـــرادي هستيم كه در عين دل‌بستن به خشـــونت يا رابطة جنسي با يك زن، تلاش مي‌كنند براي ايجـاد عـدالت يا رسـتگاري زندگي كنند و فدا شوند(!) اين فيلم‌ها حس دوگانه‌اي در بيننده مي‌آفرينند. مسيح هم در «آخرين وسوسه مسيح»

بين انسان و يا خدا بودن خود متلاطم است و از طـرفي مكاشــفات رحمــاني او را به ســوي فــداء و تصــليب مي‌كشاند و از طرفي وسوسه‌هاي شيطاني و زميـني او را به سوي قدرت و زن و دنيا مي‌كشاند. شخصيت مسيح در اين فيلم كاملاً زميني شده و بدون تقدس به نمــايش درآمــده است. انگــار تقــدس‌زدايي خــود به يك بت جديد درهــاليوود بــدل گشــته كه حــتي به مســيح هم رحم نمي‌شود. عيساي مجعول اسكورسيزي تمــام تلاش خــود را مي‌كند تا خــدا مسـئوليت پيــامبري و فــدا شــدن را از دوشش بردارد و او راحت شود و به صليب كشيده نشــود ولي بالاخره مي‌پذيرد و به تبشــير مي‌پــردازد ولي ديــني صــرفاً عشــقي را تبليغ مي‌كند و نه ديــني به همــراه مبــارزه‌اي عليه ظلم و ســتم روميــان و يهوديــان؛ امّا شيطان حتي بر روي صـليب هم مسـيح را رها نمي‌كند و به شــكل فرشــته نجــات او ظــاهر مي‌شــود و وي را از صليب پـايين آورده و با فـريب مي‌گويد: «تو در امتحـانت پيروز شدي و اكنون مي‌تواني با زن مورد علاقه‌ات مريم مجدليه (فاحشة توبه كرده) ازدواج كني، مسيح نيز اسير حيلة ابليس شــــده، و با معشــــوقه‌اش ازدواج مي‌كند و بچه‌دار مي‌شود. بعد از پير شدن در هنگــام مــرگ، يهــودا بر بــالينش حاضر شــده و به او گلايه مي‌كند كه: «من به خــود قبولانــدم كه تو را لو دهم تا تو به صــليب كشــيده شوي (و مسيحيان به رسـتگاري بر سـند)، ولي تو اسـير شيطان شدي و زندگي معمـولي و ازدواج را برگزيـدي.» در اينجا مســيح متوجه فــريب شــيطان شــده و از خــدا مي‌خواهد كه او را بر روي صــــليب برگرداند تا فــــداي گناهــان بشر شــود و چــنين مي‌شــود و مســيح بر روي صليب فرياد مي‌زند: «مأموريت من انجام شد.»

اين فيلم از جـــانب كليسا به شـــدت محكـــوم شد و اسكورسـيزي هم مانند نويسـندةاين داسـتان «نيكـوس كـازانتزاكيس (1957-ـ 1883م.)» از جـانب مؤمـنين و كليسا مـورد بازخواست قـرار گـرفت. «كـازانتزاكيس» نويسنده يوناني سه رمان «مسيح باز مصلوب»، «آخـرين وسوسه مسـيح» و «مـرد بينـواي خـدا»، كه هيچگـاه ديد خـوبي نسـبت به اربابـان كليسا نداشـت، بعد از نوشـتن «آخـرين وسوسه مسـيح» (حـوالي 1948م) مـورد خشم كليساي ارتدوكس يونـان قـرار گـرفت و در آوريل سـال 1954م، اين كتـاب مـورد تحـريم پـاپ قـرار گـرفت.25 «نيكـوس» روح نـاآرامي داشت و در جسـتجوي حقيقت، در دنيـاي تاريك «غـرب بـدون معنا» تحـولات فكـري و تجربيـــات كمونيسم و بوديسم و نقد كليسا و عشق به سن فرانسيس و نيچه و برگسون را از سر گذراند. شايد او به دنبال «معناگرايي ناب» بود ولي تا پايان عمر خـود هم به آن نرسيد. شايد با آشـنايي «نيكـوس» با اسـلام و ددانســتن نظر اســلام نســبت به اباحة ازدواج بـــراي پيـامبران هيچگـاه رمـان و فيلمي عجيب چـون آخـرين وسوسه مسيح خلق نمي‌شد. وقـتي اين نويسـنده از دنيا رفت (1957 م) هيچ كليسايي در يونان حاضر به پذيرش جسد او نشد. امروزه تحريفات مسيحيت مايه بسياري از نقدها به اين كيش و آيين است كه گـاه رنگ افـراط نـيز به خود مي‌گيرد.

لازم به ذكر است كه فيلم «آخرين وسوسه مسيح» طبق هيچ كدام از اناجيل موجود هم سـاخته نشـده است26 و در آن عصمت و تقدّس مسـيح به شـدت زير سـؤال بـرده شده و بعضاً يهوداي اسخريوطي حكيم‌تر از مسيح نشان داده شده است. اين تبرئه يهـودا از گنـاه تـاريخي‌اش،كه

هرگز مـور قبـول كليسا واقع نشـده است در فيلم‌هـاي ديگري هم كه در مورد حضـرت عيسي (ع) سـاخته شـده، ديده مي‌شود و گاهي حتي يهوديان هم در كنـار يهـوداي خائن ابزار مشيت خدا براي تصليب مسيح و آمرزش گناه ذاتي بشر به تصـــوير درمي‌آيند و فيلم گنـــاهِ شـــكنجه و كشـــتار مســـيحيان را با ظـــرافت از يهوديـــان فريسي و صـــدوقي دنياطلب دور كـــرده و به خواست خـــدا نســـبت مي‌دهد و در حقيقت نوعي جبرگرايي و مشـــيّت‌گرايي را به مخاطب القا مي‌كند.

«مصائب مسيح» در قرن بيست و يكم

شـــايد مهم‌تـــرين اثـــري كه در ســـال‌هاي اخـــير در مـــورد تصـــليب يســـوع ســـاخته شـــده است فيلم مل گيبســـون (2004م) باشد. در اين فيلم كه دوازده ســـــــــاعت آخر زندگي حضرت به تصوير درمي‌آيد، شـــاهد خيـــانت يهـــودا، انكار پطروس، شـــكنجه هولنـــاك مســـيح، تحمل و رضـــايت عاشقانه مسيح در برابر خواست خدا، قساوت گروهي از خاخام‌هاي فريسي و مخالفت بـــرخي ديگر از خاخام‌هـــاي يهـــودي در شـــوراي سن هـــدرين، ادعـــاي پسر خـــدا بـــودن توسط مسيح و تصليب و آمرزش و رستگاري هستيم. در اين فيلم عيسي صـــليب را در آغـــوش مي‌كشد و كـــاملاً ذلت‌پذير و مشيت‌گرا تصوير مي‌شود. از طـــرفي فيلم به علّت مخـــالفت يهوديـــان با مســـيح نمي‌پـــردازد و تأكيد خشونت‌آميزي بر شكنجه‌هاي مسيح توسط روميان دارد. كـــارگردان فيلم (گيبســـون) با ارجاعـــاتي به گذشـــته و كودكي عيسي و فلاش بك‌هاي متعدد خود، عشق مـــادر و پسر را به تصـــوير مي‌كشد و بي‌رحمانه عاطفه مخـــاطب را به بـــازي مي‌گـــيرد و با موســـيقي‌هاي به جـــاي «جـــاني

دبـني» روح مخـاطب فيلم را از شـدت رنج‌هـاي مسـيح مي‌آزارد. مل گيبســون كه در ســاختن فضــايي فــوق خشـونت تخصص دارد، به شـدت احساسـات مخـاطب را برمي‌انگيزاند و مسـيح را به گفتة‌خودش همچـون گانـدي تــابع سياست «مبــارزة صــلح‌جويانه» و «ظلم‌پــذيري» معــرفي مي‌كند. وي در اين صــحنه‌ها به فلســفة اخلاق دوران كنــوني نزديك مي‌شــود كه «هر كه با شمشــير بكشـد، با شمشـير نـيز كشـته مي‌شـود»27 و «هر كه با شـما دشـمني كند هم او را دوست داشـته باشـيد»، گويا مبــارزات حضــرت مســيح با فريســيان روبه صــفت و مجاهدتهاي ايشان با روميان سـتمگر، كه حـتي در انجيل محــرّف كنــوني هم آمــده است28، اصــلاً مــورد توجه گيبسون قرار نگرفته است و آموزه‌هاي بوديســتي رو به رشد در غرب، از مسيح پيامبري ظلم‌پذير و غير مجاهد و سـكولار سـاخته است. مطمئنـاً تا زمـاني كه حـدود دو ميليــارد مســيحي جهــان تحت ســلطة اين آموزه‌هــاي اســتعماري باشــند يهوديــان با تعــداد انــدك خــود، نبض شريان‌هاي حيات غرب را در اختيار خواهند داشت.29

با اين تحليل، با درصد بالايي از اطمينـان مي‌تـوان گفت كه اين فيلم بـرخلاف تبليغـات موجـود، نه تنها اثـري ضد يهــودي نيست بلكه با تــرويج و تثــبيت آموزهــاي غلطي چــون تثليث و سكولاريسم و جــبرگرايي و ذلت‌پــذيري و فــداء و تقــديس دموكراسي يونــاني و تجســيم خــدا و عقل‌گريزي و حاكميت تـاريخي فرهنگ و زبـان عـبراني-يهـودي در فلسـطين (سـرزمين موعـود ادعـايي يهـود)، بيشترين خدمت را به يهوديـان و صهيونيست‌هاي‌هاليوود كــرده است و عملاً تبليغــات ظــاهري عليه فيلم به نفع فــروش فيلم تمــام شد30 (حــدود هفتصد ميليــون دلار

فروخت)، گرچه گيبسون و كليسـاي غافل و يهـودي زدة كاتوليك مي‌پندارند كه به دين خــدا خــدمت كرده‌اند. اين مطلب را نمــايش بســيار وســيع فيلم در ســينماهاي آمريكاي شمالي تأئيد مي‌كند(حدود 4000 سينما همـراه با هم اين فيلم را نمـــــايش دادند)؛ و با توجه به اينكه بيشــترين ســهم صــنعت ســينما و ســينماداري غــرب را يهوديــان و صهيونيست‌ها در اختيــار دارنــد، به راحــتي مي‌توانستند جلوي پخش گسترده فيلم را بگيرند؛ دقيقــاً مثل كارتون «محمد، آخرين پيامبر (ص)»31 كه همزمان با يـازده سـپتامبر در آمريكا توليد شد و چهـرة مثبـتي از پيــامبر اســلام (ص) به نمــايش مي‌گذاشت ولي چــون با تبليغـات صهيونيســتي و ضد اسـلام آن زمـان همخـواني نداشت، تا چهـار سـال در تعـداد بسـيار محـدودي سـينما (فقط حـدود پنجـاه سـينما) به نمـايش درآمد و اخـيراً در حال نمايش وسيع‌تري در آمريكا مي‌باشد.32

سايرآثار مسيحي

در مـورد فيلم‌هـاي مسـيحي‌هاليوود اشـاره به فيلم‌هـاي مطرح ديگري هم ضروري به نظر مي‌رسد:

ديويد وارك گـريفيث با فيلم «تعصب» در نيمه اول قـرن بيستم، نخستين تصوير سينمايي از مسـيح را به نمـايش گذاشت و به الگـويي بـراي تقليد آينـدگان تبـديل شد. در ســـال 1953م. فيلم «خرقه» براســـاس داســـتاني از «لويدسي داگلاس» به كـــــارگرداني «فرانك روس» در كمپاني يهودي «فوكس قرن بيستم» سـاخته شـد، كه در آن فـــراز اصـــلي و دراماتيك مـــاجرا يعـــني محاكمه و محكوميت حضرت توسط رهـبران ديـني و سياسي يهـود خاخام«قيافا» رهبر خاخام‌ها و پادشـاه يهـود «هـرود» يا

«هيروديوس»)به فراموشي عمدي سپرده شده است و تصليب، صرفاً آمرزش و سعادت را، منهاي فريسي ستيزي حضرت، به نمايش مي‌گذارد و محور داستان را به مسابقة عشق «گاليو» فرمانده رومي و امپراطور روم (كاليگولا) برسر «ديانا» مي‌كشاند.33

فيلم «عيسي مسيح، سوپر استار» در سال 1973.م توسط «نورمن جويسون» ساخته شد كه به سبك جديد و كنايي به زندگي مسيح پرداخته بود. در فيلم «بزرگ‌ترين داستان عالم» كه توسط «جرج استيونس» ساخته شد، جايي براي «مريم» مادر حضرت، وجود نداشت و بازيگران مو بور و چشم سبز نقش‌ها را با همان مدل خطاي‌هاليوودي بازي كردند. اين فيلم با نگرشي گزينشي به داستان زندگي آن پيامبر راستين، نقش خيانت يهودا و پادشاه يهود «هيرود» را كمرنگ كرد و گناه تصليب را به گردن «پيلاتوس» فرماندار رومي فلسطين انداخت.34

در فيلم‌هايي كه در مورد حضرت مسيح ساخته مي‌شود پاي‌بندي نابجايي بر دموكراسي ديده مي‌شود كه نتيجة نگاه تمدن ليبرال دموكراسي غرب به تاريخ است و اين نگاه، نقطه طلايي و اوج تاريخ بشر را حاكميت ليبرال دموكراسي بر بشر مي‌پندارد، لذا اصول آن را از خدا هم مهم‌تر تلقي مي‌كند.

شايد يكي از مهم‌ترين فيلم‌ها در مورد حضرت عيسي (ع) فيلم «انجيل به روايت متي» اثر پازوليني باشد كه از نظر كليساي كاتوليك فيلمي عالي ارزيابي شد. در اين فيلم برخلاف فيلم گريفيث كه مسيح «برّه‌اي آرام بود كه به مسلخ فداء رفت» شخصيتي شورشي و

سياسي از ايشـان به نمـايش گذاشـته شد. به گفتة خـود كارگردان، «مسيح در اين اثر، طغيان‌گري چپ‌گراست كه در يك محيط خــرده كــارگري آمــاده شــورش، ظهــور مي‌كند.» پازوليني چون متي (مـاتيوس) را «نزديك‌تـرين فرد به مسائل واقعي يك دوران تـاريخي و انقلابي‌تـرين حـواري عيسي (ع)» ديد فيلمي را براسـاس انجيل مـتي ساخت35؛ گرچه اكثر فيلم‌هاي مسيحي اكـثراً براسـاس انجيل يوحنا كه به افكــار پــولس (يهــودي مســيحي‌نما) نزديك‌تر است، ساخته مي‌شود.

در ســال 1979 فيلم «عيسي» به كــارگرداني «جــان كرشي» و«پيتر سايلس» توسط دو كمپاني «بريتيش» و «كلمبيا» (محصــول مشــترك آمريكا و انگليس) ســاخته شد. نويسـنده فيلم «برايـانت فيشن» بـود كه براسـاس انجيل لوقــــا، تصــــليب مســــيح در فيلم را به دور از خشونت‌هاي گزافي چون فيلم «مصائب مسـيح» تصـوير كرد و يهود را ابزار اجراي مشيت الهي معـرفي كـرد كه با اجراي اصول دموكراسي، مسيح را به قربانگــاه بردند. همـانطور كه در اكـثر آثارهـاليوودي و غيرهـاليوودي در مـورد مسـيح شـاهديم، در اين فيلم هم حضـرت پطـرس شمعون (ع) كه جانشين واقعي حضـرت عيسي (ع) بـود، خيانتكار نشان داده مي‌شود در حـالي كه از نظر روايـات اسلامي وي وصي معصوم بوده است. همـان جريـاني كه از صدر مسيحيت سعي در تضـعيف پطـرس (ع) و تعـالي پولس داشت، در اين فيلم‌ها هم تلاش خــود را آگاهانه يا ناآگاهانه با تأكيد موســيقايي و طــراحي چهــره ادامه مي‌دهند.36 در فيلم «مصائب مسيح» نيز پطرس (ع) به صــورت شخصــيتي با چهــره‌اي منفي و منكرحق عيسي نمايش داده مي‌شود.

«فرانكو زفيرللي» نـيز با سـاخت «عيسي بن مـريم»، با قطاري از سـتارگان تـاريخ سـينما، همـان مسـيح آرام و تسليم‌پذير ساير آثار را تكـرار كـرد و به معجـزات عيسي (ع) اصالت داد. «مسيح مونترال» در سال 1989، عيسي (ع) را در دوران معاصر بازســـازي كـــرد كه مانند فيلم «مســـيح سوپراســـتار» حق زيـــادي بـــراي يهـــوداي اســـخريوطي قائل است و داســـتان را از زبـــان او مي‌شـــنويم. فيلم‌هـــاي «آهنگ برنـــاردت» و «راهبه» اثر «فرد زينه‌مان» و فيلم «نرگس سياه» اثر «مايكل پاول» و «امريك پرســـبرگ» (1976)ــ به زنـــدگي راهبه‌هـــاي مشهور عالم مسيحيت پرداخته و آثاري تبليغي- تبشـيري بـــراي مســـيحيت، با هـــدف قـــرار دادن دخـــتران جـــوان مي‌باشند.فيلم‌هايي چون «برادر خورشيد، خواهرمـاه» و «فرانچسكو» به زندگي عرفاني و انزواطلبانه و سكولار راهبان مسـيحي مي‌پردازند كه در بين مخاطبـان غافـل، جذبه زيادي نسبت به مسـيحيت ايجـاد مي‌كند. متأسـفانه تلويزيون ما هم با بي تـوجهي آشـكاري، بسـياري از اين آثار را حتّي بدون نقد و بررسي پخش مي‌كند و در ترويج آيين خرافي و تحريف شده مسيحيت، بهترين كمك را در تيراژ ميليوني ببيننده به اربابان‌هاليوود مي‌كند.

«رمز داوينچي»، تبليغـات گمـراه كننـده بـراي فـروش بيشتر

اخيراً فيلم «رمز داوينچي» يا «كدداوينچي»37 با بودجه صد ميليـون دلاري توسط «ران‌هـاوارد» سـاخته شد. اين فيلم براساس كتـاب «دن بـراون» سـاخته شـده و در آن شخصيتي به اسم «رابـرت لنگـدون» بايد رمز تعـدادي از بزرگ‌ترين آثار هـنري جهـان را كشف كند و پـرده از راز

صد ساله فرقه‌اي خطرناك و مرموز بردارد. در اين فيلم تئوري ازدواج حضرت مسـيح و تولد فرزنـدان او به مانند فيلم آخــرين وسوسه مســيح است. در اين فيلم چــنين وانمود مي‌شود كه مـردانِ تـابلوي «شـام آخر» لئونـاردو داوينچي، حواريـون عيسي (ع) نبـوده، بلكه فرزنـدان او هســـــتند. به همين جهت اين فيلم مـــــورد نقد و حمله بســياري از كليســاها واقع شــده است ولي در روزنامة واتيكان طي يادداشتي با عنـوان «هيـاهوي بسـيار بـراي هيچ» آمده است كه «تبليغات موجـود به احتمـال بسـيار، عظيم‌ترين استراتژي فـروش يك كتـاب يا فيلم است كه در چند دهة گذشته مورد استفاده قرار گرفته است.»38 دقيقاً مثل تبليغات معكوس براي فيلم مصائب مسـيح كه فـــروش آن را كه با بودجه بيست و پنج ميليـــون دلاري ساخته شده بود تا حـدود هفتصد ميليـون دلار بـالا بـرد و حـتي خـود گيبسـون هم از اين فـروش بـالا تعجّب كـرد. تكنيكي كه هميشه پول‌پرسـتان و شـهرت‌طلبان عـالم به كار برده‌اند: «عملي يا حرفي خلاف عرف و شـرع مـردم بــزن، يا غلو كن تا بــزرگ شــوي» و بعضي ســتاره‌هاي فاسدهاليوود تا جايي پيش رفته‌اند كه حتي با همــاهنگي قبلي شـايع مي‌كنند كه به كـودكي تجـاوز كرده‌اند تا پس از دادگــاهي و تبرئه شــدن، مشــهور شــوند(!) آري، اين است چهرة واقعي و منفور دنياطلبي و اومانيسم.

هندوگرايي و خصوصاً بودايي‌گروي در سال‌هاي اخـير در جهـان غـرب بسـيار رشد يافته است و خصوصـاً بوديسم تبتي(لامائيسم) هميار صهيونيسم بين الملل شــده است 39 و اين دو با هم، روند رشد اسـلام نـاب شـيعي را در غرب كند كرده‌اند. در بوديسم، انديشه معاد و خـدا مـورد توجه قـرار نمي‌گـيرد.40 بـودا ادعا داشت كه با تلاش و

فراست بشري مي‌توان به تعالي رسـيد؛ لـذا «پيـامبري» در بوديسم به معنــاي توحيــدي‌اش هيچ محلي از اعــراب ندارد. فيلم‌هاي بسياري در تداوم و ترويج ايــده‌هاي معنا گرايانه انحرافي درهاليوود ساخته شـده‌اند كه بر اسـاس آن‌ها هر فـردي مي‌تواندبه عنـوان انسـان متعـالي مـورد نظر آن‌ها، با رياضت و مراقبه و تأمل به مقـام «برتـرين انسـان» (بـودا شـدن) و به مقـام رهـايي از هر انقيـادي (نيروانا) برسد. ســـينماي هند (بـــاليوود) هم در كنـــار سياسـتمداران تنـدروي هنـدو و سـيك، هندوسـتان را به يكي از پايگاه‌هاي تــرويج بوديسم و هندوئيسم و مبــارزه با فرهنگ اسلامي در جهان تبديل كرده‌اند. گرچـه، تـاريخ نفـوذ فرزنـدان صـهيون در هند به قرن‌هـاي پـانزدهم و شـــانزدهم ميلادي مي‌رسد كه بعد از ورود غاصـــبانه به بعضي بنــادر هند ارتباطــات گســترده‌اي بين هنــدوها و بودائيـــان و صهيونيست‌ها برقـــرار شد41 تا به عمر امـپراطوري مسـلمان گوركانيـان هند پايـان دهند. آن‌ها مسلمانان و خصوصـاً شـيعيان را از هند اخـراج كـرده، و پاكسـتان را از هند جـدا كردند و سـپس به راحـتي منـابع غني و جمعيت فراوان مصرف كننده و نيروي كــار ارزان بـــراي شـــركت‌هاي صهيونيســـتي چند مليـــتي به دست آوردند. متأسفانه اخيراً برخي مراكز ظاهراً مطالعاتي و فــرهنگي و انتشــاراتي با شــدت و حــدّت در حــال تبليغ بوديسم و لامائيسم (بوديسم تبـــتي به رهـــبري دالايي لاما) هستند.42

آثـاري كه تـرويج بوديسم را سر لوحه خـود قـرار داده‌اند بعضي مثل «مــاتريكس 1 و 2 و 3»ـ به صــورت غــير مستقيم و بـرخي مسـتقيماً بوديسم و خصوصـاً بوديسم

تبتي را تـرويج مي‌كنند. يكي از آثـاري كه تبليغ مسـتقيم در آن وجود دارد فيلم «هفت سال در تبّت» مي‌باشد.

فيلم«هفت سال در تبّت»

اين فيلم 5/2 سـاعته‌هاليوودي را كـارگردان فرانسـوي «ژان ژاك آنو» در سـال 1997.م سـاخته است. اين فيلم را «بكي جانســون» از روي زنــدگي نامة خــود نوشــتِ (اتوبيوگرافيك) «هـاينريش هـرر» نوشـته است. دو تهيه كننـــده فيلم «هفت ســـال در تبّت» تهيه كننـــدة فيلم «گـذري به هند» اثر «ديويد لين» هم هسـتند. آهنگ سـاز اين فيلم «جـــان ويليـــامز» رفيق صـــميمي «اســـتيو اســـــــپيلبرگ» است كه ســـــــرآمد صهيونيست‌هاي يهودي‌هـاليوود است. جـان ويليـامز موسـيقي حـدود صد فيلم را ساخته و پنج بار جايزة اسـكار موسـيقي فيلم را بـــرده است كه چند مـــورد آن، فيلم‌هـــايي به شـــدت صهيونيستي هستند مثل: «فهرست شـيندلر» و «ويـولن زن روي بام». اسپيلبرگ و ويليـامز در كنـار هم، يكي به عنوان كارگردان و ديگـري آهنگسـاز، خـالق آثـاري چـون «نجات سرباز رايـان»، «فهرست شـيندلر»، «آميسـتاد»، «پـــارك ژوراســيك» و «ئي‌تي» بوده‌اند. البته فرامـــوش نشود كه يكي از دلايل ماندگاري چنين آثاري درهـــاليوود، همســـويي آن‌ها با تبليغـــات جهـــاني صـــهيوني و تأييديه حاكمان واقعي‌هاليوود است.

«هاينريش هرر» در اين داستان روايتگر كوهنوردي است كه تحت تأثير تبليغات برتري نـژادي نازي‌هـا، سـعي دارد مثل بسـياري از اتريشي‌هاي ديگـر، با صـعود بر قله‌هـاي مرتفع جهان، برتـري نـژاد آريـايي را اثبـات كند. فيلم را مي‌تـــوان به سه بخش تقســـيم كـــرد: در قســـمت اول

قهرمـــــــان فيلم به تبت مي‌رود تا قلل هيماليا را فتح كند.هاينريش و دوستش پيتر به شهر لهاسا مي‌رسند كه يكي از مراكر مهم بودائيان جهـان است. در اين قسـمت كــارگردان در شخصــيت پــردازي قهرمــان فيلم چنــدان موفق عمل نكـــرده است ولي با توصـــيف زيبايي‌هـــاي طبيعت و كوهستان، فيلم را تا حـدي غنا بخشـيده است. در قسمت بعدي فيلم، شهر لهاسا به عنوان آرمانشهري توصـيف مي‌شـود كه نـوعي «اتوپيـاي بـودايي» اسـت؛ مردمي مهربـان و دينـدار و بي‌مشـكل در لهاسـا؛ تبليغي بودن فيلم براي بوديسم تبّتي را پررنگ‌تر مي‌كند.

در قسمت سوم فيلم، «دالايي لامـاي چهـاردهم» (رهـبر فعلي بودائيان تبتي) كه در سـنين نوجـواني اسـت، وارد داستان مي‌شود و با «هاينريش هرر» رابطة دوسـتانه‌اي برقــرار مي‌كند. داســتان‌پردازي چنــان است كه گــويي «هـــرر» معلم واقعي «دالايي لاما»ست. مطمئنـــاً عمق تفكر «اروپا محورانه» كـــارگردان كه ريشه در نظريـــات نژاد محور و قوم محور غربيان پس از رنسـانس دارد، در پيشـــبرد داســـتان مـــؤثر بـــوده است. شخصـــيت‌پردازي وديالوگ‌هـــــاي «دالايي لاما» از موفقيّت‌هـــــاي فيلم محســـوب مي‌شـــود و فيلم اين ايـــالت چين و مـــردمش راچنـــان جـــذاب به تصـــوير مي‌كشد كه به گفته بـــرخي منتقـدين، «انگـار اين فيلم كـارت پسـتالي است بـراي ادارة جهـانگردي تبت كه مي‌خواهد رغبت جهـانگردان را به منطقه‌اش جلب كند(!)»، بايد به اين حرف اضافه كرد كه بوديسم تبّتي در عرصة انديشه همچون مـأمني زيبا و مطمئن و آرام نمايانـده مي‌شـود تا افكـار مسـيحيان و مردم خسته از ماشين و تكنولوژي و سكس و خشونت را به سـوي خـود بكشـاند. حقيقت اين است كه مسـيحيت

عقل ستيز و خرافي و يهوديت مـاده‌گرا و مكـاتب مـادي خشن و دلگير، بشرِ عصر پست مدرنيسم را خسته كــرده و او را وادار به رفتن به ســوي معنا و متافيزيك كـــرده اند؛ ولي دستگاه تبليغاتي‌هاليوود باز هم آدرس اشتباهي مي‌دهد. بوديسم، معنويـتي كه منهـاي خـدا و شـريعت و معاد و ملكـوت بـوده، و متـافيزيكي زميـني- اومانيسـتي است و سـينماي بوديسم يك سـينماي معنـاگر است ولي معنايي بدون معنا، عرفاني بدون حضور خداي عارفان!

قابل تأمل است كه بين داستان زندگي «هاينريش هـرر» و فيلمنامة «هفت سال در تبّت» تفاوت‌هـايي هم وجـود دارد. در فيلم شـاهد اشـارات و كنايـات سياسي زيـادي هســتيم؛ از جمله در صــحنه‌هايي كه قهرمــان فيلم از عضويت خود در حزب نازي اظهار پشيماني مي‌كند، بيش از آنكه يك حزب فرو پاشيده مدّ نظر باشـد،آشـكارا قصد زير سؤال بردن چيني‌ها را دارد. البته تغيـير دادن يك اثر هـنري در نسـخة سـينمايي در جهت آرمان‌هاي‌هـاليوود، شيوه‌اي مرسوم است43.

ماتريكس، بوديسم نقابدار

بـرادران واچوفسـكي سه‌گانة مـاتريكس را در سـال‌هاي 1999 م، 2001 و 2003 م. بيرون دادند و اسـطوره‌اي جديد به جعليّـات تــاريخ‌پردازي يهــودي افزودند. «جوئل سيلور» تهيه كننـده يهـودي اين فيلم مي‌باشد و شـركت «بـرادران وارنر» كه از ابتـداي تأسـيس تـاكنون در چنگ يهوديان صهيونيست بوده، آن را ساخته است. محور اين فيلم نيز نجات شهر صهيون يازايان يا همان اورشـليم و بيت المقـــــــدس44 از دست ابركـــــــامپيوتر شيطاني«ماتريكس» است. در اين فيلم هم دقيقـاً مانند

تعاليم بودايي، قهرمانان كه اهالي شهر صهيون هستند، مي‌كوشند براي نجات جهان از شر اين اهريمن تكنولوژيك، به مردم اسير در چنگ ماتريكس «راه رهايي» و «رسيدن به حقيقت» را بفهمانند. در اين مسير هيچ سخني از خدا و وحي و پيامبرانش نيست و افراد بشري با تأكيد بر توان خود و بدون معنويت الهي با دشمنانشان براي رهايي «صهيون، سرزمين موعود و آرماني صهيونيسم» مي‌كوشند. قهرمان فيلم، آقاي نئو (اندرسون) مي‌كوشد با مسائلي نظير «تمركز و مراقبه» به«نيروي فناناپذير» (نيروانا) برسد و با «آزاد كردن ذهن خود» به حقيقت برسد. نئو همانطور كه در بسياري از نقدها آمده است همان«نيوكرايس» يا «مسيح جديد» است كه طبق تعاليم يهودي در آخر الزمان مي‌آيد و يهود را دوباره به «پادشاهي داوودي» مي‌رساند. جالب است كه نقش اين پيامبر ماتريكسي را «كيانو ريوز» بازي مي‌كند؛ كسي كه به داشتن تعلّقات بودائي درهاليوود مشهور است.45

از طرف ديگر علاقه و مطالعات زياد لري و اندي واچوفسكي، نسبت به بوديسم زبانزد است و خود آن‌ها به گفته يكي از اساتيد مطرح، يهودي هستند. حتي اگر يهودي نباشند كشف شده‌ها و رشد يافته‌هاي «جوئل سيلور» يهودي هستند كه در سال 1995 م به برادران واچوفسكي اعتماد كرده و تهيه كنندگي فيلمنامه «قاتلين» آن‌ها را قبول كرد و سپس در 1999 م پروژه عظيم «ماتريكس» را به آن‌ها سپرد و آن‌ها را به اوج ثروت و شهرت رساند،(با همكاري كمپاني يهودي برادران وارنر) در ادامه نكات بيشتري از پيوند و يهوديت بوديسم را ذكر خواهيم كرد46.

هاليوود يهودي به سمت بوديسم و اديان جديد

درهيــاهوي دوران پس از مدرنيســم، اديــان جديــدي با انگيزه‌هاي مختلف شكل گرفته‌اند كه هر كدام نگاه ويــژه اي به بحث وحي و پيامبري دارند؛ از جمله اخــيراً مــوجي در بين غربيان شكل گرفته كه آن‌ها را از دريــاي متلاطم و مغشــوش اديــان تحريف شــده مســيحيت و يهــوديت به جزيــره «بوديسم» كشــانده است. ســتاره‌هاي ســينمايي مشــهوري چــون «كيــانوريوز»،«بــرادپيت» (بــازيگر فيلم «هفت سال در تبت»)، «اوماتورمن»،«ريچاردگر»، «جت لي»، «استيون ســيگال»، «شــارون اســتون»، «لئونــاردو دي كـــاپريو» (بـــازيگر نقش اول «تايتانيك»)، «جـــان كلــيز»،«آلانيس مورليست»، «اســتينگ»، «گلــدي‌هاون» و«اورلاندو بلوم» به داشــتن تعلقــات بــودايي درهــاليوود مشهور شده‌اند47.

اكنــون حــدود سه ميليــون بــودايي در آمريكا هســتند كه بســياري از آن‌ها آســيايي تبارها هســتند و بســياري در پنجــاه ســال اخــير بــودايي شــده‌اند. در تبليغــات رســمي غرب، در راستاي مظلوميت‌نمايي و جذب بيشتر غربي‌ها به بوديسم تبتّي، تأكيد زيــادي بر روي كشــتار بيش از يك ميليــون تبّــتي و تخــريب شش هــزار معبد بــودايي توسط چين مي‌شود.48

ادامه‌ي تمهيـدات فراماسـونري بـراي تشـكيل حكـومت جهاني شيطان

معـرفي مسـجد قبة الصـخرة به جـاي مسـجد الاقصي در رسانه‌ها به منظور تخريب آسان‌تر مسجد الاقصي:

مجمــوعه‌ي حــرم قدسي شــهر بيت المقــدس، يكي از مبارک ترين و مقدس تـرين مكان‌هـاي دنيا مي‌باشد و از نظر تقــدس، در بين اديــان الهي (اســلام، مســيحيت و يهـوديت) مقـام والايي دارد. اين مجمـوعه‌ي مبـارک، از بخش‌هاي مختلفي تشكيل شده است كه شناخت آن‌ها ما را در ادامه‌ي بحث، ياري مي‌كند:

339) اين مسجد مبارک، از ارزش بسـيار والايي در دين اسلام برخوردار است و بسياري از وقايع آخرالزمــان، از جمله قضيه‌ي فتح قدس در زمـان ظهـور حضـرت مهـدي (عج)، به اين مسجد مبارک مربوط مي‌شـود.(340)ـ گنبد اين مسجد، سبز رنگ است.

341) بدين ترتيب اين مسـجد نـيز از ديـدگاه مسـلمانان بســـيار مقـــدس است. گنبد اين مســـجد، طلايي رنگ مي‌باشد.

تصـاوير دو بنـاي مقـدس مسـجد الاقصي و مسـجد قبة الصخرة را مي‌توانيد در تصوير زير ملاحظه نماييد:

(A) مسجد الاقصي مسجد مبـاركي است كه قبله‌ي اول مسلمين مي‌باشد.(B)ـ مسجد قبة الصخرة نـيز از اهميت فراواني در دين اسـلام برخـوردار اسـت؛ زيـرا مـرحله‌ي دوم سـفر پيـامبر گـرامي اسـلام (ص) در شب معـراج و

عروج ملكوتي ايشـان از زمين به آسـمان، از اين مسـجد مبارک آغاز شده است.

عكس راست: مسـجد الاقصي.(گنبد اين مسـجد مبـارک, سبز رنگ است.)

عكس چپ: مسجد قبه الصـخره(گنبد اين مسـجد مبـارک, طلايي رنگ است.)

البته علاوه بر اين دو مسجد مبارک، قسمت‌هاي مقـدس بسـيـاري در حـرم قدسي وجـود دارند كه شـامل سـقاخانه‌ها، گلدسـته‌ها و... مي‌شـوند، اما هيچ كـدام از آن‌هـا، در نظر مسـلمانان همانند دو مسـجد يـاد شـده نيستند و اين دو مسجد، ارزش بسيار بالاتري دارند.

در هر حـال، مسـجد اصـلي منطقه‌ي حـرم قدسـي، مسجدالاقصي است و اين مسـجد است كه قبله گـاه اوليه‌ي مسلمين بوده و در آخرالزمان نيز توسط حضـرت مهدي موعود (عج) و يارانش، آزاد مي‌گردد.

از ديـدگاه اسـلام، مسجدالاقصي توسط حضـرت آدم (ع) بنا نهاده شد. سپس حضـرت ابـراهيم (ع) و نـيز حضـرت سليمان (ع) اين معبد را بازسازي كردند.(342) (در واقع بنـاي مقدسي كه در اورشـليم (بيت المقـدس) به دست حضرت سليمان (ع) ساخته شد، مسـجد الاقصي بـود، نه معبد دروغين و كذايي سليمان.)

بعد از فتح بيت المقـدس به دست مسـلمانان، مسجدالاقصي به دفعـات توسط مسـلمانان بازسـازي، و مسجد مقدس قبة الصخرة نـيز به مجموعه بناهـاي حـرم قدسي اضـافه شد.(343)ـ اكنـون در مجمـوعه‌ي حـرم

قدسي شهر بيت المقدس، دو مسجد مبارک قبة الصخره و مسجدالاقصي با فاصله‌ي بسـيار كمي از يكـديگر واقع شده‌اند.

اما مجمـوعه‌ي حـرم قدسي نـيز، از تعـرض فـرهنگي فراماسوني و صهيونيسم در امان نمانده است. يكي از ترفندهاي بسـيار كـثيف سـران فراماسـوني در جهت تعـرض فـرهنگي به مجمـوعه‌ي حـرم قدسي و انجـام اهداف آخرالزماني خود، معـرفي مسـجد قبة الصـخرة به جـاي مسجدالاقصي است. مسـجدي كه امـروزه تمـام مسلمانان به عنوان مسجد الاقصي مي‌شناسند، در واقع مسـجد قبة الصـخرة است كه مسـجدي با گنبد طلايي مي‌باشد. حـتي همه‌ي شـبكه‌هاي تلويزيـوني هم همين اشتباه را مرتكب شده و تصوير مسجد قبة الصخره را به جـاي مسـجد الاقصي نشـان مي‌دهند. البته راديو و تلويزيون كشـورهاي اسـلامي تا حد زيـادي در اين زمينه بي تقصـيرند؛ زيـرا رژيم صهيونيسـتي كه كنـترل شـهر مقدس بيت المقدس را در دست دارد، به فيلمـبرداران و عكاسـان، تنها اجـازه‌ي تصـوير بـرداري از مسـجد قبة الصخرة را مي‌دهد و از فيلم بـرداري و عكس بـرداري از مسـجد الاقصي ممـانعت مي‌كنـد؛ به همين دليـل، عكس‌هاي كمي از مسجد الاقصي در دست مي‌باشد.

حال سوال اصلي اين است كه هدف واقعي ماسـون‌ها و صهيونيست‌ها از معـرفي مسـجد قبة الصـخره به جـاي مسجد الاقصي چيست؟

همان طور كه در سطور بـالا ذكر شـد، بنـاي مقدسي كه در اورشليم (بيت المقدس) به دست حضرت سليمان (ع) سـاخته شـد، مسـجد الاقصي بـود، نه معبد دروغين و

كـذايي سـليمان. حضـرت سـليمان (ع) كه بنا به گفته‌ي قـرآن پيـامبر خـدا بودنـد، مسـجدي كه توسط پيـامبران پيشـين سـاخته شـده بـود (مسجدالاقصي) را بازسـازي نمودند. اين ديـدگاه مسـلمانان دقيقـاً بر خلاف ديـدگاه يهوديان و مسيحياني است كه معتقدند حضـرت سـليمان (ع)، معبد سـليمان (نه مسـجد الاقصي) را سـاخته‌اند. (مطمئناً اين ادعـاي يهوديـان و مسـيحيان را كه حضـرت سـليمان (ع) معبد سـاخته‌اند نمي‌تـوان پـذيرفت؛ زيـرا اجداد بزرگوار پيـامبر خـدا حضـرت سـليمان (ع) از جمله حضرت آدم (ع) و حضـرت ابـراهيم (ع) و... كه آن‌ها نـيز پيـامبر بودنـد، مسـجد سـاخته‌اند. حـال چگونه مي‌تـوان پـذيرفت كه حضـرت سـليمان (ع) بر خلاف اجـداد مباركشان معبد ساخته اند؟ البته لازم به ذكر است كه ما در اينجا قصد نـداريم تا صـرفاً بين لفظ مسـجد و معبد تفاوت قايل شويم، بلكه تلاش مي‌كنيم تا بين مفـاهيمي كه اين نامگذاري‌ها به دنبال خود دارند، افتراق بگذاريم.)

همـان طـور كه ذكر كـرديم، بر خلاف ديـدگاه مسـلمانان درباره‌ي حضـرت سـليمان (ع)، يهوديـان و فراماسـون‌ها كه به حضرت سليمان (ع) تهمت كفر زده و او را جادوگر و بت پرست مي‌داننـد، ادعا مي‌كنند كه ايشـان در شـهر اورشـليم (بيت المقـدس) يک معبد سـاخته‌اند. به همين دليل در ديـدگاه آخرالزمـاني ماسـون‌ها و يهوديـان و اوانجليكال‌هـا، تخـريب مسـجد الاقصي و سـاخت معبد سليمان، يک عنصر كليدي مي‌باشد.(344)

در مـورد ديـدگاه ماسـون‌ها دربـاره‌ي معبد سـليمان، بايد گفت كه ديدگاه آنان، به راحتي قابل پيش بيني است. از ديدگاه آنان، سليمان يک جـادوگر و بت پرست و ماسـون

اعظم بوده(345) و معبد اورشليم را براي بت‌ها ساخته است. آن‌ها كه به شيطان پرستي (Satanism) و عقايد جـاهلي (Paganism)ـ اعتقـاد دارنـد، تلاش مي‌كنند تا مسجد الاقصي را به عنوان يک پايگـاه خداپرسـتي نـابود نمايند، و معبد كذايي سـليمان را به عنـوان نمـاد جهـاني الحاد و كفر برپا كنند تا به خيال خام خود، مرگ اديـان را بدين وسيله جشن بگيرند.

اما ديدگاه سران يهوديـان و اوانجليكال‌ها دربـاره‌ي معبد سليمان يک ديـدگاه موذيانه اسـت؛ آن‌ها ادعا مي‌كنند كه قبل از بازگشت مسيح (ع) بايد مسجد الاقصي تخريب، و معبد سليمان ساخته شود.(346) طبق ادعاي آنان، معبد دروغين سليمان در نزد خدا بسيار مقدس اسـت؛ اما اين سخنان آنان ادعايي بيش نيست؛ زيرا خود يهوديان و نيز حاميـان سرسـخت آنـان (اوانجليكال‌ها)، به حضـرت سـليمان نـبي (ع) تهمت كفر و الحـاد مي‌زنند و وي را جادوگر و بت پرست مي‌دانند. موید اين سـخن، مطـالبي است كه در تورات تحريف شده درباره‌ي حضرت سليمان (ع) گفته شده است.

در تـورات تحريف شـده در بـاره‌ي حضـرت سـليمان (ع) سخنان ناروايي ذكر شده است كه قسـمت‌هايي از آن را در تصوير زير ملاحظه مي‌فرماييد:(347)

با اين اوصاف، آنان كه حضرت سليمان (ع) را جـادوگر و بت پرست مي‌داننـد، چگونه مي‌توانند معبـدي را كه يک فرد بت پرست (البته از ديد آنان) سـاخته اسـت، مقـدس بدانند؟ چگونه ممكن است بنايي را كه به دست يک كـافر (البته از ديد آنان) ساخته شده اسـت، زمينه سـاز ظهـور منجي آخرالزمـان بداننـد؟اين مسـاله نشـان مي‌دهد كه

ادعاي سـران يهـود و اوانجليكـال مبـني بر سـاخت معبد سليمان براي تسريع بازگشت حضرت مسيح (ع)، ادعايي بيش نبوده و آن‌ها قصد دارند تا معبد شيطاني و الحـادي كه قرن‌ها قبل، كاهنان و اشراف يهودي سـاخته بودند و آن را به حضرت سليمان (ع) نسـبت مي‌دادنـد، از نو برپا كنند. در واقع بايد گفت كه هــدف آنــان نــيز با هــدف ماسـون‌ها مشـابهت داشـته و به صـورت موذيانه تلاش مي‌كنند تا كفر و الحـــاد را جانشـــين اديـــان الهي نمايند.همـان طـور كه ملاحظه فرموديـد، فراماسـون‌ها، سـران يهوديـان و سـران اوانجليكال‌ها تلاش مي‌كنند تا هرچه سـريع‌تر مسجدالاقصي را تخـريب نمـوده، و معبد دروغين سـليمان را به جـاي آن بازسـازي كنند تا بـدين وسيله بتوانند تحقق نيات پليدشـان را جشن بگيرند.آن‌ها به منظور تسريع در امر تخريب مسجد الاقصي و سـاخت معبد سليمان، تلاش كرده‌اند تا توجه جهانيـان و بـالاخص مسـلمانان را از مسـجد الاقصي دور كنند و دور از چشم جهانيان، به اعمال شيطاني شـان بپردازند كه متاسـفانه در اين امر بسيار موفق بوده‌اند.

معرفي مسجد قبة الصخره به جاي مسجد الاقصي نيز به اين منظور صـورت گرفته است تا نسل جـوان مسـلمان، مسجد الاقصي را به درستي نشناسند و فراماسـون‌ها و صهيونيست‌ها بتوانند بـدون هيچ گونه مـزاحمي و به دور از هر گونه هياهو، به تخريب مسجدالاقصي بپردازند.

يک مثـــال مهم در اين رابطـــه، حفاري‌هـــاي اخـــير صهيونيست‌ها در محدوده‌ي حرم قدسي مي‌باشد:(348)

با آغـاز سـال 2007، فراماسـون‌ها و صهيونيست‌ها كه خـــود را در نـــزديكي تحقق اهـــداف آخرالزمانيشـــان

مي‌ديدنــد، شــروع به تخــريب بــاب المغاربة نمودند تا با دستكاري اين بخش از حرم قدسـي، مسجدالاقصي را كه در مجـــاورت آن واقع شـــده است تخـــريب نمايند كه متاسـفانه اين كـار آنـان در حـال حاضر نـيز ادامه دارد. معرفي مسجد قبةالصخرة به جـاي مسجدالاقصـي، كمک شاياني به صهيونيست‌ها در جهت اهداف پليدشان نموده است؛ به نحوي كه باعث شده است تا عده اي از جوانـان مسلمان، ندانند كه دسـتكاري بـاب المغاربة چه ارتبـاطي به مسجد الاقصي دارد.

براي بررسي بهتر اين مساله، به تصوير مـاهواره اي زير كه توسط برنامه‌ي (Google Earth)ـ از محدوده‌ي حرم قدسي تهيه شده است، توجه فرماييد:

مــوقعيت مســجد الاقصي, مســجد قبه الصــخره و بــاب المغاربه در محدوده‌ي حرم قدسي شهر بيت المقدس.

اگر در تصـوير فـوق دقت نماييـد، حتمـاً ملاحظه خواهيد كرد كه باب المغاربة دقيقـاً در مجـاورت مسـجد الاقصي بوده و حتي به آن متصل است، اما مسجد قبة الصخرة با باب المغاربة كم و بيش فاصله دارد.

اما جوانـان مسـلماني كه در رسـانه‌هاي جمعي همـواره تصـوير مسـجد قبة الصـخرة را به جـاي مسـجد الاقصي ملاحظه مي‌كنند، احتمـالاً دچـار اشـتباه مي‌شـوند. بـدين ترتيب كه، جوانان مسلمان ممكن است با خــود فكر كنند كه دسـتكاري بـاب المغاربـة، تـاثيري در مسـجد الاقصي ندارد؛ زيرا از ديد آنان مسجدي كه در وسط تصوير فــوق اسـت، مسـجد الاقصي بـوده و با بـاب المغاربة فاصـله‌ي زيـــادي دارد! حـــال آن كه اين جوانـــان به دليل مكر

صهيونيست‌ها، اشـتباهاً مسـجد قبة الصـخرة را به جـاي مسجدالاقصي مي‌پندارند.

متاسفانه حيله‌ي صهيونيست‌ها تا حـدودي موفق بـوده و آنـان توانسـته‌اند توجه مسـلمانان را از مسـجد الاقصي دور كنند و بـدين تـرتيب، در سـال 2007 به بهـانه‌ي اكتشافات باستان شناسي در محـدوده‌ي بـاب المغاربـة، سعي در تخـريب پايه‌هـاي مسـجد الاقصي نمودند.(349) ان شا الله كه با مجاهدت مسـلمانان آزاده، خداوند دست آنان را از اين مسجد مبارک كوتاه كند.

بنابراين همان طور كه ملاحظه فرموديد، معرفي مسـجد قبةالصـخرة به جـاي مسجدالاقصـي، تـوطئه‌ي فراماسـون‌ها و صهيونيست‌ها بـوده و آن‌ها از اين حربه به منظـور تخـريب آسـان‌تر مسـجد الاقصي و اجـراي اهـداف پليدشـان در آخرالزمـان بهـره برده‌اند. پس وظيفه‌ي ما است كه به اطلاع رسـاني پرداخته و نقشه‌هاي پليدشان را ناتمام بگذاريم.

توليد و پرورش گوساله‌ي سرخ موي (Red Heifer).

صهونيست‌ها كه بـرادران و همراهـان هميشـگي فراماسون‌ها مي‌باشند، همزمان با آخرين تلاش‌ها بـراي تخـريب مسـجد الاقصي و سـاخت معبد سـليمان، تلاش‌هايي نيز در جهت فراهم ساختن ابـزار و ملزومـات ساخت معبد، انجام داده‌اند. در اين راستا، حركت‌هايي در جهت توليد و پرورش يكي از مهمترين ملزومات سـاخت معبد كه همانا گوساله‌ي سرخ موي (Red Heifer) است، انجام شده است.

در عقيـده‌ي خـرافي يهوديـان و مسـيحيان صهيونيسـت، قبل از ساخت معبد سـوم سـليمان، بايد مراسم قربـاني گوساله‌ي سرخ موي (Red Heifer) با تشريفات خاصي انجـام شـود و به دنبـال آن، سـاخت معبد سـوم سـليمان آغــاز گــردد. بــراي آشــنايي بهــتر با اين مراســم، به توضيحات زير توجه فرماييد:

«قبل از شروع عمليات ساخت معبد، بايد مراسم تطهـير انجام شود و برای انجام آن می‌بايست گوساله‌ي مــاده‌ي سرخ مويی قربانی گردد.

بر اسـاس تعليمـات يهـود، اين گوسـاله می‌بايست سـرخ مــوی و بــدون هيچ عيب و نقصی باشــد؛ به گونه اي كه بيش از 3 تار موي سفيد يا سياه در بين موهايش وجـود نداشته باشد؛ هيچ گاه يـوغی بر آن بسـته نشـده باشد و گوسـاله‌ای نـزاده باشد. گوسـاله در هنگـام قربـانی بايد حتماً 3 ساله باشد.

در روز مراسم، گوساله بايد در مكـانی خـارج از اردوگـاه محل اقامت خاخام‌ها در محوطه‌ي معبـد، قربـانی گـردد. پس از آن مقداری از خون او برداشـته شـده و در جلـوی خيمه‌ي اجتماع پاشيده می‌شود.

سپس گوساله به همراه پوست، گوشت، چـرم، فضـولات و خونش تمامـاً به همـراه چـوب سـرو (سـدر؟)، زوفـای مصــری (نــوعي گيــاه) و پــارچه‌ي مخملي به وسط آتش انداخته شده و آتش تا خاكستر شدن گوساله روشن نگاه داشته مي‌شود. محل قربانی و سوزاندن گوساله در كنار كوه زيتون قرار دارد. پس از سوزاندن گوسـاله، شخصی پــاك (كسي كه به جنــازه يا خــون گوســاله دست نــزده

است) می‌بایست خاکســـترها را جمع‌آوری کـــرده و به بالای کوه زیتون ببرد. پس از آن، توده‌ي عظیم خاکســتر به جای مانده را با آب مخلوط کرده و آب تطهیر را از آن تهیه می‌کنند.

یهودیان معتقدند که قبل از شروع عملیـات سـاخت معبد سـلیمان، کل محوطه معبد که بنا بر بعضی روایــات، کل اورشلیم قدیم را شامل می‌شود باید با آب تطهـیر، پـاک و مطهر گردد.»(350)

البته علاوه بر مطـالب فـوق، تعـدادي از صهیونیست‌هاي افراطي، شروط دیگري را نیز براي گوساله‌ي سرخ موي قرباني، ذکر کرده‌اند که از جمله‌ي این شروط، مي‌تـوان به این مـوارد اشـاره کـرد که اولاً گوسـاله باید حتمـاً در اسراییل به دنیا آمده باشد و ثانیاً حتي 1 یا 2 تـار مـوي سـفید یا سـیاه، در بین موهـاي گوسـاله موجـود نباشد.(351)

گروه‌هاي صهیونیستي که بعد از تشـکیل دولت ماسـوني و غاصب اســراییل، ادعا مي‌کنند که شـــرایط را بـــراي بازگشت منجي بني اسراییل آماده کرده‌اند، در سال‌هاي اخیر، تلاش‌هاي فراواني را براي فراهم کـردن اسـباب و ملزومـات مراسم قربـاني گوسـاله‌ي سـرخ مـوي انجـام داده‌اند و در این راه به نتایجي نیز دست یافته‌اند.

بـــراي مثـــال، در طی چند دهه‌ي اخـــیر یهودیـــان نقـــاط مختلف جهان، با استفاده از دانش ژنتیك اقدام به اصلاح نژادی گاوها برای تولید گوساله‌ي سرخ مـوی کرده‌اند که گزارش‌هـای متعـددی در این زمینه از سـوئد، سـوئیس،

تگزاس، می.سی.سی.پی و اسراییل منتشر شده است؛ اما اکثر این تلاش‌ها به نتیجه نرسیده‌اند.(352)

با این حال، در سال‌هاي اخير، خبرهاي تازه اي مبني بر اين كه گوساله‌ي مورد نظر پرورش يافته است، از سوي رسانه‌هاي صهيونيستي مطرح شده است كه مهمترين آن‌ها به شرح زيرند:

353) اين خبر، بازتاب وسيعي در رسانه‌هاي صهيونيستي داشته است، اما در هر حال به دليل اين كه طبق نظر صهيونيست‌هاي افراطي، گوساله‌ي سرخ موي مي‌بايست در اسراييل متولد شود، استقبال چنداني از آن نشد.354)

355) اين گوساله مورد حمايت فراوان گروه‌هاي صهيونيست قرار گرفت و پيرامون آن، تبليغات فراواني انجام شد؛ اما با گذشت 3 سال از آن ماجرا، در سال 2005 نيز ساخت معبد آغاز نشد. زيرا به دليل دفاع جانانه‌ي مسلمانان از مسجد الاقصي، صهيونيست‌ها شرايط را براي تخريب اين مسجد و ساخت معبد دروغين سليمان مهيا نديدند.

1) اولين خبر در اين رابطه مربوط به سال 1997 است كه در 14 ژوئن اين سال، «Clyde Lott»ـ از ايالت مي.سي.سي.پي آمريكا اعلام كرد كه يک گوساله‌ي سرخ موي خالص پرورش داده است.(2)ـ به فاصله‌ي كوتاهي پس از خبر اول، در 15 آوريل سال 1997، رسانه‌هاي صهيونيستي اعلام كردند كه يک گوساله‌ي سرخ موي خالص، در يک مزرعه‌ي وابسته به امور مذهبي، واقع در شهر حيفاي اسراييل متولد شده است.

اين گوساله كه در اثر لقاح مصنوعي متولد شده بـود، به دليل تولد يـافتن در اسـراييل، مـورد اسـتقبال فـراوان قرار گرفت؛ اما در سـال 1998 اعلام شد كه گوسـاله‌ي مذكور به دليل پيدا شـدن يک لكه‌ي كوچک سـفيد رنگ بر روي بـدنش، ديگر قابل اسـتفاده نيست. بـدين تـرتيب صلاحيت اين گوساله نيز براي مراسم قرباني رد شد.(3) در سال 2002، رسانه‌هاي صهيونيسـتي اعلام كردند كه يک گوساله‌ي سرخ موي خالص در اسـراييل زاده شد. در 5 آوريل همان سال، دو خاخام به نام‌هـاي «منـاخيم مک اوور» و «چـايم ريچمن» از اعضـاي «موسسه‌ي معبد»، براي ديدن اين گوساله، به نزد صـاحب آن رفتند و بعد از معاينات بسيار، صلاحيت آن را بـراي قربـاني شـدن تأييد كردند.(

گوسـاله‌ي سـرخ مـوي (Red Heifer).ـ يهوديـان و مسـيحيان صهيونيست, قربـاني كـردن اين گوسـاله و تطهـير به وسـيله‌ي خاكسـتر آن را يكي از شـروط لازم براي ساخت معبد سليمان و ظهور منجي مي‌دانند

با توجه به پـرورش چند گوسـاله‌ي سـرخ مـوي از جـانب صهيونيست‌ها، به نظر مي‌رسد كه آنـان به صـورت جـدي در پي اجـراي اهـداف شـوم خـود هسـتند. گرچه صهيونيست‌ها با وجود گوساله‌ي مـذكور در سـال 2005، نتوانسـتند معبد سـليمان را در آن سـال برپا كننـد، اما آن‌ها به صورت جدي پروژه‌ي پرورش گوسـاله‌هاي سـرخ مـوي قربـاني را پي گـيري مي‌كنند تا در وقت مناسـب، يكي از آن‌ها را قرباني كـرده و سـاخت معبد سـليمان را آغاز نمايند.

صهيونيست‌ها علاوه بر پـرورش گوسـاله‌ي سـرخ مـوي، تلاش‌هاي زيادي را نيز براي فراهم كردن ساير ملزومات مراسم قربـاني انجـام داده‌اند. بـراي مثـال، از آن جا كه محل ذبح و سوزاندن قرباني در نزديكي كوه زيتون قرار دارد و اين كــوه در حــال حاضر در محــدوده‌ي حكــومت خــودگردان فلســطين واقع شــده اســت، گروه‌هــاي صهيونيسـتي تلاش‌هـاي وسـيعي را بـراي بـيرون رانـدن ساكنان عـرب و غـير يهـودي اين منـاطق انجـام داده‌اند. اين گروه‌ها بي شــرمي را تا بــدانجا رســانده‌اند كه ادعا مي‌كنند به دليل حضـور اعـراب در نـزديكي كـوه زيتـون، اين كوه و محل قربـاني نزديک آن نجس بـوده و بايد اين محل نيز قبل از انجام قرباني تطهير شود!(356)ـ بـراي تطهـير اين محل نـيز گروه‌هـاي صهيونيسـتي به دنبـال بقاياي خاكستر گوساله‌ي سرخ مـويي هسـتند كه قرن‌ها پيش براي آخرين بار در اورشليم قرباني شد و براي اين تفحص نيز گروه‌هـاي ويـژه اي را تـدارک ديده‌اند. جـالب اين كه بعضي از اين گروه‌ها نــــــــيز ادعا كرده‌اند كه خاكسترهاي مذكور را يافته‌اند!(357)

با توجه به مطـــالبي كه ذكر شـــد، به نظر مي‌رسد كه صهيونيست‌ها براي رسيدن به هـدف آخرالزمانيشـان كه همانا تخــريب مســجد الاقصي و ســاخت معبد ســليمان است، در حال فراهم كردن همه‌ي تمهيدات هستند و اين كــار را با وســواس زيــادي انجــام مي‌دهند. اين مســأله نشــان مي‌دهد كه تــوطئه‌ي آن‌ها بــراي تخــريب مســجد الاقصي، روز به روز به مراحل خطرناكي نزديک مي‌شود و اين مســأله خــود ضــرورت آمــادگي هر چه بيشــتر مسلمانان را نشان مي‌دهد.

در نهايت بايد اين نكته را متذكر شـويم كه فراماسـون‌ها و دوســتان و زير دســتان آن‌ها شــامل صهيونيست‌ها، سران اوانجليكال و سران افراطي يهود، تلاش فراواني بـراي تخـريب هر چه سـريعتر مسـجد الاقصي و سـاخت معبد سليمان انجام مي‌دهند و در اين راه از همه‌ي ابـزار و امكانات موجود، استفاده مي‌نمايند.

فراماسـون‌ها و رهـبران فاسد فرقه‌هـاي مـذكور، بـراي اين كه اعمال خويش را توجيه كنند و فعاليت‌هاي خود را مستند نمايند، از تورات تحريف شده بهره بــرده و ادوات و ابزاري مشابه با آنچه در اين كتاب آمده اسـت، فـراهم نموده‌اند. لازم به ذكر است كه فراماســـــــــون‌ها و صهيونيست‌ها و اكـــثر رهـــبران افـــراطي يهـــود و اوانجليكـــال، خـــود از مـــاهيت ضد ديـــني معبد دروغين سليمان خبر دارنـد، اما به منظـور همـراه كـردن پـيروان اوانجليكـال و عـامه‌ي يهوديـان، ژست مـذهبي به خـود گرفته و تمهيـداتي چـون گوسـاله‌ي سـرخ مـوي قربـاني و... را نـــيز در نظر گرفته‌اند تا مـــردم عـــادي يهـــود و اوانجليكال را بفريبند و با شعار زمينه سازي براي ظهور منجي، از آن‌ها در جهت تحقق اهـداف آخرالزمـاني خـود اســـتفاده كنند. (البته لازم به ذكر است كه دربـــاره‌ي ظهور منجي، اختلاف كوچكي بين يهوديان صهيونيست و مســـيحيان صهيونيست وجـــود دارد. بـــدين تـــرتيب كه مسـيحيان صهيونيست معتقد به بازگشت حضـرت عيسي (ع) پس از سـاختن معبد سـليمان هسـتند، اما يهوديـان حضـرت عيسي (ع) را (نعـوذ بالله) دروغگو مي‌پندارند و معتقدند مســـيح واقعي كسي است كه در آخرالزمـــان و پس از ساخت معبد سليمان ظاهر مي‌شود.(358) اما با اين حال بجز اختلاف مذكور، همه‌ي ديدگاه‌هاي مسيحيان

و يهوديان صهيونيست درباره‌ي تخريب مسجد الاقصي، ساخت معبد سليمان و ظهور منجي يكسان است و فراماسون‌ها و رهبران صهيونيسم نيز عمدتاً از همين ديدگاه مشترک براي فريب اوانجليکال‌ها و يهوديان صهيونيست بهره مي‌جويند.)

بنابراين ما مسلمانان بايد هوشيار باشيم و علاوه بر اطلاع رساني به ساير برادران مسلمان و ساير انسان‌هاي آزاده، لازم است تا خود را براي مقابله با نقشه‌ي شومي که فراماسون‌ها، صهيونيست‌ها و يارانشان تدارک ديده‌اند، آماده کنيد

تلاش براي ارايه‌ي تصوير مادي از آينده‌ي دنيا و نفي وجود منجي آسماني.

همان طور که در بخش‌هاي قبل ملاحظه فرموديد، فراماسون‌ها براي رسيدن به اهداف آخرالزمانيشان، به روش‌هاي متفاوتي متوسل مي‌شوند؛ به طوري که در برابر ملل مختلف، سياست‌هاي متفاوتي را به کار مي‌بندند.

به عنوان مثال، فراماسونرها براي سوء استفاده از نيروي مسيحيان (که پرجمعيت ترين پيروان دين‌هاي آسماني در دنيا هستند)، آن‌ها را فريب داده و با ادعاي تلاش براي بازگشت مسيح (ع)، از حمايت آنان برخوردار شده و نقشه‌هاي آخرالزمانيشان را تا حد زيادي اجرا کرده‌اند. اين حربه‌ي آنان باعث شده است تا مردم عادي آمريکا (به خصوص اوانجليکال‌ها) از دولت آمريکا و دولت اسراييل حمايت کرده و به شدت براي بقاي اسراييل تلاش کنند. در واقع ادعاي تلاش براي بازگشت مسيح

(ع)، ترفندي است كه ماسون‌ها از آن براي كسب حمايت مردم كشورشان استفاده مي‌نمايند.

اما فراماسـون‌ها بـراي بخش ديگـري از مـردم جهـان، برنامه‌ي متفـاوتي را تـدارک ديده‌اند. بـدين تـرتيب كه به واسطه‌ي حمايت از نظريه‌هايي همچون نظريه‌ي «پايـان تاريخ» فوكوياما، نظريه‌ي «موج سوم» آلوين تافلر و...، كمـال مطلـوب را بـراي كشـورهاي جهـان سـوم، همـان شرايط كنوني كشورهاي غربي دانسته و نظـام ليـبرال- دموكراسي امـروزه‌ي كشـورهاي غـربي و مـوج علمي و اطلاعاتي اين كشورها را منجي كشـورهاي جهـان سـوم مي‌دانند.(359)

آنان با تبليغ اين نكته كه نظام كنوني كشـورهاي غـربي، منجي كشورهاي جهـان سـوم و منجي كل جهـان اسـت، تلاش مي‌كنند تا اعتقـاد به منجي آسـماني را در پـيروان اديـــان الهي از بين ببرند و آن‌ها را ســـرگرم منجيـــان دروغين زميني نمايند.

علاوه بر اين‌ها نظريه‌هــايي همچــون نظــريه‌ي «پايــان تاريخ» فوكوياما، نظريه‌ي «موج سوم» آلوين تــافلر و... كه شرايط كنوني جهان غـرب را آرمـان بشـري و كمـال مطلوب مي‌دانند، وجود هر گونه آينـده‌ي اميـدبخش را رد كـــرده و انســـان‌ها را از پويـــايي و حـــركت به ســـوي آرمان‌هاي بزرگ اخلاقي و اجتماعي منع مي‌كنند.

با توجه در مطالب ذكر شـده، در مي‌يـابيم كه در صـورت مـوفقيت ماسـون‌ها در نقشه‌ي فـوق، آنـان با اين ترفند مي‌توانند حركت‌هـــاي اميد بخش و نجـــات بخش منجي گرايــانه‌ي پــيروان اديــان الهي را متوقف كنند و نظــام

طاغوتي خود را به عنوان منجي كشـورهاي جهـان سـوم معرفي نمايند.

متأسفانه امـروزه بسـياري از كشـورهاي مسـلمان تحت تأثير ديدگاه مـذكور قـرار گرفته و تنها بـراي رسـيدن به شــرايط مــادي جهــان غــرب تلاش مي‌كنند و از هرگونه حركت منجي گرايانه اجتناب مي‌ورزند و در اين زمينه در ركود و سكوت مرگباري معلقند. با كمال تأسف، بسياري از كشورهاي اسلامي از جمله عربستان، امارات متحده‌ي عربي، كويت، مالزي و... در اين وضعيت به سر مي‌برند.

بــدين تــرتيب به نظر مي‌رسد كه ما مســلمانان وظيفه داريم تا اين نقشه‌ي پليد جهـان غـرب را افشا نمـاييم و در جهت مقابله با اين پديده‌ي شـوم، از همه‌ي ابزارهـاي مشروع استفاده كـنيم. ان شا الله اين تلاش ما مي‌تواند علاوه بر بيــداري و تحــرك ســاير بــرادران مســلمانمان، زمينه‌ي بيداري و هوشياري پيروان ســاير اديــان الهي را در كشورهاي جهان سوم آماده نمايد.

تلاش بــراي معــرفي كشــور ماســوني آمريكا به عنــوان منجي ملت‌هاي جهان در فيلم‌هاي‌هاليوودي.

فراماســـون‌ها و صهيونيست‌ها كه با ادعـــاي بازگشت مسيح (ع) و ظهور منجي به فريب مسيحيان اوانجليكــال و يهوديـــان مي‌پردازنـــد، به صـــورت كـــاملاً موذيانه و نامحسوس وجود هرگونه منجي آسماني را نفي مي‌كنند و خود را به عنــوان منجي بشــريت معــرفي مي‌نمايند كه اين امر توسط فيلم‌هاي‌هاليوودي و با تأثير بر ناخودآگاه انسان‌ها به نحو احسن انجام مي‌شود.

بسياري از فيلم‌هاي‌هاليوودي تا كنـون توليد شـده‌اند كه در آن‌ها از خطـري بـزرگ بـراي تمـدن بشـري سـخن به ميان آمده است. در اين فيلم‌ها عموماً عنوان شده است كه خطـراتي همچـون ويروس‌هـاي مرگبـار، موجـودات وحشي ناشناخته، انسان‌هاي تغيير حـالت يافته در محيط آزمايشـگاه، موجـودات فضـايي، دايناسـورها، شـهاب سـنگ‌هاي آسـماني، جنگ‌هـاي اتمي و... همـواره جـان همه‌ي انسان‌ها را تهديد مي‌كنند. از مهمترين فيلم‌ها در اين زمينه مي‌تـوان به فيلم‌هـاي (Resident Evil)، (Reign of Fire)، (War of The worlds)، (Armageddon) و... اشاره كرد.(360)

اما نكته‌ي مشـترک در بين همه‌ي فيلم‌هـاي فـوق اين است كه در همه‌ي آن‌ها دولت ماسـوني آمريكا و يا يک قهرمـان آمريكـايي، مـردم دنيا را از خطـري كه آنـان را تهديد مي‌كنـد، نجـات مي‌دهد و بقيه‌ي ملت‌ها انگشت به دهان، قهرمان آمريكايي را تحسين مي‌كنند.

جـالب اينجا است كه در فيلم‌هـاي مـذكور، هيچ خـبري از منجي آسـماني نيست و جهـان در حـالي كه غـرق در فلاكت و مصيبت اسـت، بـدون منجي الهي با خطر دست و پنجه نـرم مي‌كند. در واقع قهرمانـان آمريكـايي و يا دولت آمريكا در اين فيلم‌هـا، به جـاي منجي آسـماني نقش ايفا مي‌كنند و خـود را در نقش يک منجي زميـني قدرتمند نشان مي‌دهند.

براي مثال حتي در فيلم (Armageddon)ـ كه نـام آن از كتـاب مكاشـفات يوحنا اقتبـاس شـده اسـت، خـبري از درگيري بين دو سپاه خير و شر نيست و منجي فيلم نـيز حضـرت عيسي (ع) نمي‌باشـد؛ بلكه در اين فيلم، خطر

اصلي از جانب شـهاب سـنگ‌هاي آسـماني بـوده و منجي فيلم نيز يک گـروه علمي است که مـانع برخـورد شـهاب سنگ‌ها به زمين مي‌شود!(361). اين فيلم نشان مي‌دهد که دولت‌هـــاي ماســـوني تلاش مي‌کنند تا مفـــاهيمي همچون واقعه‌ي کم و بيش ساختگي آرماگدون را نـيز به صـورت يک حـادثه‌ي طـبيعي تفسـير کنند و خـود را به عنوان منجي آن معرفي نمايند.

اين حـرکت فيلم‌هاي‌هـاليوودي قطعـاً بي دليل نبـوده و هدف خاصي را دنبال مي‌کند. هدف اصلي از سـاخت اين فيلم‌هـا، انکـار وجـود هرگونه منجي آسـماني و معـرفي دولت‌هــاي قدرتمند ماســوني به عنــوان منجي زميــني مي‌باشد. در واقع همانگونه که قـــدرت‌هاي ماســـوني با حمـايت از نظريه‌هـايي چـون نظـريه‌ي «پايـان تـاريخ» فوکوياما، نظريه‌ي «موج سوم» آلـوين تـافلر و... سـعي در قبولاندن خـود به عنـوان منجي به قشر دانشـگاهي و تحصيلکرده دارند، فيلم‌هاي‌هـاليوودي نـيز تلاش مي‌کنند تا در نظر مردم عادي، دولت‌هـاي ماسـوني را به عنـوان منجي زميني معرفي کنند.

با توجه به مطـالب ذکر شـده، درمي يـابيم که بر خلاف ادعاي دولت‌هاي ماسوني مبـني بر تلاش بـراي بازگشت مسـيح (ع)، اين کشـورها که اساسـاً بر مبنـاي تعـاليم الحـادي شـکل گرفته‌انـد، عملاً خـود را به عنـوان منجي جهان معرفي مي‌نمايند و وعده‌هاي شـيرين اديـان الهي را مبــني بر ظهــور منجي الهي نفي مي‌کنند. بنــابراين وظيفه‌ي ما مســلمانان است که با تبليغـــات، فيلم‌ها و نظريات توطئه آميز دولت‌هاي ماسوني مقابله نمـاييم و حرکت‌هاي شيطاني آن‌ها را افشا کـنيم. مطمئنـاً اگر در

اين راه كوتـــاهي كـــنيم، به دليل تبليغـــات وســـيع فراماسونرها، نسل جوان مسلمانان در آينده، دولت‌هـاي ماســوني (از جمله آمريكا) را به عنــوان منجي و كعبه‌ي آمـال خـود خواهند پنداشت. اين مسـأله ضـرورت اقـدام هرچه ســـــريع‌تر مســـــلمانان را در جهت مقابله با توطئه‌هاي ماسون‌ها نشان مي‌دهد.

از ديدگاه فراماسون‌ها، اين جهان خداونـدي نـدارد؛ بلكه عناصر خلقت به صـــورت تصـــادفي اين جهـــان را خلق كرده‌اند. بنابر اين نظريه، انسـان نـيز يک حيـوان است و حق دارد مطـابق ذات خـود، هر كـاري را كه دوست دارد، انجام دهد. گروه‌هاي ملحد ماسـوني، پيـامبران را (نعـوذ بالله) دروغگو و خيانتكـــار مي‌داننـــد، زيـــرا معتقدند كه پيـامبران مـانع لـذت جـويي انسـان‌ها شـده و آنـان را از بازگشتن به اصل حيواني؟! خود باز داشته‌اند!(362)

گروه‌هاي فراماسـون و صهيونيسـت، در سـناريوي جديد خود، تلاش كرده‌اند تا چهـره‌ي پيـامبران الهي را تخـريب نمايند. براي مثال، آن‌ها از سال‌ها قبل با انتشـار كتب و پخش فيلم‌هاي متعدد، سـعي در تخـريب چهـره‌ي پيـامبر عظيم الشان اسلام (ص) داشته‌اند كه اين مسأله بر هيچ كس پوشيده نيست. از جمله‌ي اين اقدامات در سـال‌هاي اخـير، مي‌تـوان به چـاپ كاريكاتورهـاي مـوهن از پيـامبر گـرامي اســلام (ص) در روزنامه‌هــاي دانمــاركي و ديگر روزنامه‌هاي اروپايي و آمريكايي اشاره كرد.(363)

فراماســون‌ها كه در طـول قـرون 20 و 21، با شـعار بازگشت مســـيح (ع) و تبليغ جنگ كـــذايي آرماگـــدون، توانســته‌اند مســيحيان اوانجليكــال و عــده‌ي زيــادي از يهوديان را با خود همراه كنند و با فـريب آنـان، حكـومت

ظاهراً يهودي و باطناً ماسوني اسـراييل را بنيـان نهنـد، حال كه ساخت معبد سـليمان و تشـكيل حكـومت جهـاني شـــيطاني را در دســـترس مي‌پندارنـــد، ديگر نيـــازي به اســـتفاده از شـــعار بازگشت مســـيح (ع) نمي‌بينند و اين حربه را كنـار گذاشـته‌اند. اين گروه‌هـاي ملحد كه كـاملاً تفكر ضد ديني دارند، اكنون و در واپسـين گام‌هـاي خـود براي تشكيل حكومت جهـاني شـيطاني، در تلاش هسـتند تا آرام آرام نقـاب مـذهبي و منجي گرايـانه‌ي خـود را از چهره شان كنار زده و چهره‌ي واقعي و ضد ديني خود را نشـان دهنـد؛ زيـرا اصل تفكر اين گروه‌هـا، چـيزي جز مقابله با اديان الهي نيست و در نهايت نيز قصد دارند تا ريشه‌ي اديان را به خيـال خـام خـود بخشـكانند. به همين دليل، در سال‌هاي اخير شروع به تخريب چهره‌ي حضـرت عيسي (ع) كرده‌اند تا اميد مسـيحيان به ظهـور منجي را نيز به يأس تبديل كنند.

يكي از فيلم‌هايي كه در سال‌هاي اخير، مطابق با اهداف فراماسوني و در جهت تخـريب چهـره‌ي حضـرت عيسي (ع) ســـاخته شـــده اســـت، فيلم «كد داوينچي» يا «Da Vinci Code» مي‌باشد. فيلم «كد داوينچي» از كتابي به همين نام اقتباس شـده است كه در سـال 2003 منتشر گرديد و در سال 2006، فيلمي از روي آن سـاخته شد.(364)

در فيلم «كد داوينچي» موضوع داستان پـيرامون تـابلوي نقاشي معـــروف «شـــام آخر: The last supper» مي‌باشد.(365)ـ اين تـابلو، تـابلويي رمز آمـيز و موذيانه است كه «لئوناردو داوينچي» نقاش مشهور ايتاليايي آن را به تصوير كشيده است. اين نقـاش معـروف ايتاليـايي

که بنـابر قـراين بسـيار، تحت تـأثير تفکـرات گروه‌هـاي مخفي و شبه کابالايي قرار داشته،(366) عقايد منحرف خود را در اين تابلوي نقاشي، در معرض نمايش گذاشـته است. بـراي بررسي بهـتر اين مطلب، بهـتر است ابتـدا نگاهي به تابلوي نقاشي مذکور بيندازيم:(367)

ساخت فيلم «کد داوينچي» يا «Da Vinci Code».

تـابلوي اصـلي«شـام آخر: The Last Supper»ـ اثر «لئوناردو داوينچي» نقاش معروف ايتاليايي.

تـابلويي از روي تـابلوي اصـلي شـام آخر رسم شـده و وضوح بيشتري دارد.

تـابلوي «شـام آخر» لئونـاردو داوينچي از نظر آفـرينش هـنري، يکي از زيبـاترين نقاشي‌هايي است که در طـول تاريخ رسم شده است؛ اما اين نقاشي بسيار زيبا، حاوي نکـات مخفي و کفرآلـودي است که در بطن آن پنهـان شده است. براي درک بهتر اين مسأله، به توضـيحات زير توجه فرماييد:

اگر در تابلوي نقاشي «شـام آخر» دقت فرماييـد، قطعـاً متوجه خواهيد شد که شخصي که در سـمت راست حضرت عيسي (ع) نشسته است، يک زن مي‌باشد. (البته از نظر ما در سـمت چپ تصـوير ديـده مي‌شـود؛ اما در نقاشي، در سمت راست ايشان نشسته است.)

بر خلاف تصـور عـده اي از مسـيحيان که اين شـخص را سـنت جـان «Saint John»ـ (يکي از حواريـون حضـرت مسـيح (ع)) مي‌پندارنـد، شـخص مـذکور، مطمئنـاً يک زن

مي‌باشد. اگر از نزديک نگـــاهي به تصـــوير اين شـــخص بيندازيم، اين مسأله بهتر مشخص خواهد شد:

در تـابلوي اصـلي«شـام آخر: The Last Supper»ـ اثر «لئوناردو داوينچي», در سمت راست حضرت عيسي (ع) تصوير يک زن به چشم ميخورد.

به نظر داوينچي، اين زن «مـريم مجدليه» بـوده و «شـام آخر»، ضيافت شـامي است که حضـرت عيسي (ع)، خـبر ازدواجش با مريم مجدليه را به حواريون اعلام مي‌نمايد! (368)ـ (مـــريم مجدليه معاصر حضـــرت عيسي (ع) مي‌زيسـته و شخصـيت بسـيار برجسـته اي در مسـيحيت بـوده است. در مـورد وي اقـوال گونـاگوني بيـان شـده است. برخي از منابع او را عضو يک خاندان سـلطنتي در زمـــان حضـــرت عيسي (ع) مي‌دانند. بعضي از منـــابع مســيحي مي‌گويند که وي زني بــدکاره بــوده که توسط حضرت عيسي (ع) از سنگسار نجات يافته و سپس ايمان آورده و از پيروان آن حضرت شده است.(369) اما منابع مذکور، اين مطلب را بدون شواهد قـوي بيـان کرده‌اند و به همين دليل، احتمال اين که اين داستان صحيح نباشـد، بســيار است. لازم به ذکر است که انجيلي منســوب به مـريم مجدليه وجـود دارد که گفته مي‌شـود اين انجيـل، شباهت بسيار زيـادي با آنچه که قـرآن دربـاره‌ي حضـرت عيسي (ع) ذکر کرده است، دارد.(370)ـ به نظر نگارنـده ممکن است که بدســابقه جلــوه دادن مــريم مجدليه در منابع مسيحي، و توهين‌هـاي ديگـري که به مـريم مجدليه شـــده است (مانند نقاشي‌هاي فـــراواني که از او به صـــورت عريـــان کشـــيده شـــده است)، همگي به دليل شباهت مطالب انجيل منسوب به او با مطـالب قـرآن در

مورد حضرت عيسي (ع) مي‌باشد؛ زيرا دستگاه واتيكان به هر شكل ممكن، مطالبي را كه حقانيت اسلام را تأييد مي‌كند، تحت سانسور شديد قرار مي‌دهد. بدين ترتيب به نظر مي‌رسد به دليل شباهت بعضي از مطالب انجيل منسوب به مريم مجدليه با مطالب قرآن، واتيكان سعي در بدسابقه جلوه دادن وي داشته است.)

از جمله شواهدي كه نشان مي‌دهد داوينچي تلاش كرده است تا در تابلوي «شام آخر»، تفكر منحرف خويش را به نمايش بگذارد، اين است كه در اين تابلو حواريون با چهره‌هايي كاملاً متعجب و عصباني به تصوير كشيده شده‌اند. حتي چاقويي در دست يكي از حواريون به نام سنت پيتر (Saint Peter)، ديده مي‌شود كه اين چاقو به شكل تهاجمي در دست وي قرار دارد. علاوه بر اين در اين تابلو ديده مي‌شود كه سنت پيتر، دست خود را به حالت تهديد آميز در جلوي گردن مريم مجدليه گرفته و با اين كار او را تهديد به مرگ كرده است. به نظر مي‌رسد كه داوينچي با اين كار قصد داشته است تا به مخاطبان خود القا كند كه نه تنها حضرت عيسي (ع) با مريم مجدليه ازدواج كرده است، بلكه حواريون نيز ازدواج و نقض تجرد حضرت عيسي (ع) را عملي خائنانه دانسته و ايشان را سرزنش كرده‌اند!

در تصوير زير، چهره‌هاي متعجب و عصباني حواريون را ملاحظه مي‌فرماييد:

چهره‌هاي متعجب و خشمگين حواريون در تابلوي شام آخر اثر لئوناردو داوينچي. به نظر ميرسد كه داوينچي با اين كار قصد داشته است تا به مخاطبان خود القا كند كه نه تنها حضرت عيسي (ع) با مريم مجدليه ازدواج كرده

است, بلكه حواريــون نــيز ازدواج حضــرت عيسي (ع) را عملي خائنانه دانسته و ايشان را سرزنش كرده‌اند.

در تصـوير زير چـاقويي كه در دست سـنت پيـتر (يكي از حواريون وجود دارد)، و نيز تهديد مريم مجدليه توسط او را ملاحظه مي‌فرماييد:

شواهدي كه نشان مي‌دهد از نظر داوينچي, حواريــون از ازدواج حضــرت مســيح(ع) با مــريم مجدليه خشــمگين شده‌اند.

عكس راست: چاقو در دست سنت پيتر

عكس چپ:دست تهديد كننده سنت پيـتر در جلـوي گـردن مريم مجدليه

همــان گونه كه ملاحظه فرموديــد، «لئونــاردو داوينچي» عقايد منحرف كابالايي خود را به صورت كاملاً رمز آمــيز در تابلوي «شام آخر» به كار گرفته و بدين وسـيله تلاش نموده تا عقايد الحادي خويش را به دور از چشم كليســا، به نسل‌هاي بعد منتقل كند. در زمــاني كه شــواليه‌هاي معبد (Knights Templar)ـ و ساير افراد شركت كننـده در اجتماعــات مخفي به ســهولت اعــدام مي‌شــدند، نقاشي‌هاي داوينچي مي‌توانست بهـترين وسـيله بــراي انتقــال مفــاهيم الحــادي و كابــالايي باشد كه به نظر مي‌رسد داوينچي توانســـــته است اين نقش را به نحو احسن انجـام دهد. (ادعـاي ازدواج حضـرت عيسي (ع) و مريم مجدليه براي اولين بار از سوي شـواليه‌هاي معبد (Knights Templar)ـ بيان شد؛ اين گـروه ادعا كردند كه در ويرانه‌هــاي معبد موســوم به معبد ســليمان، شــواهد ازدواج حضــرت عيسي (ع) و مــريم مجدليه را يافته‌اند!(

371)ـ شـواليه‌هاي معبد در انتشـار ادعـاي خـود موفق نشدند؛ زيرا به دليل كفرآميز بودن تعليماتشان، از سوي مـردم و كليسا طـرد شـده بودند. با توجه به اين مسـأله مي‌تـوان نتيجه گـرفت كه به احتمـال زيـاد، داوينچي با مشاهده‌ي اين وضعيت تلاش كرده است تا مطلب مذكور را به صورت پنهاني و از طريق نقاشي بيان كند.)

اما كتاب و فيلم «كد داوينچي» با هدفي كاملاً مشخص و در زماني حساس به بازارهاي كتاب و سـالن‌هاي سـينما عرضه شدند. انتشار كتاب «كد داوينچي» در سـال 2003 و پخش فيلم آن در سـال 2006، خـود نشـان دهنـده‌ي وجود يک تـوطئه‌ي سـازمان يافته در جهت تـرويج عقايد انحرافي در مورد حضرت عيسي (ع) مي‌باشد.

صرف نظر از صـورت ظـاهري داسـتان در كتـاب و فيلم «كد داوينچي»، نكته‌ي مهمي كه در اين فيلم به چشم مي‌خورد، ترويج مخفيـانه‌ي تفكـري مسـموم و شـيطاني است كه فراماســـــــون‌ها و صهيونيست‌ها به آن دامن مي‌زنند. در اين تفكر، حضرت مسيح (ع) با مـريم مجدليه (Mary Magdalene) ازدواج كرده و صاحب فرزند شده و بعد از چند سال زندگي مخفيانه، فوت كرده است! اين تفكر مسـموم، بـراي اولين بـار توسط شـواليه‌هاي معبد وارد اروپا شد و آنـان با ارايه‌ي اسـناد جعلي، سـعي در مســـتند ســـازي تفكر شيطانيشـــان نمودند. اين تفكر سـال‌ها در بين گروه‌هـاي مخفي و كابـالايي اروپا رواج داشت تا اين كه فراماسونري به عنوان وارث مهم كابالا و تعاليم شواليه‌هاي معبد، تفكر مذكور را پذيرفت.

فراماســون‌ها كه خــود وارث تعــاليم كفر آمــيز كابــالا هسـتند، از نقاشي معـروف «شـام آخر» سـوء اسـتفاده

كرده و تلاش كرده‌اند تا با عنوان كتاب و فيلم داستاني، افكار كابالايي داوينچي را در ذهن مسيحيان تزريق كرده و در آنان ايجاد شبهه نمايند. زيرا از نظر مسيحيان، تجرد يكي از ويژگي‌هاي قديسين مسيحي است. بدين ترتيب اشاعه‌ي اين مطلب كه حضرت مسيح (ع) ازدواج كرده است، در اعتقاد آنان نسبت به حضرت مسيح (ع) تشكيک ايجاد خواهد كرد. از سوي ديگر، ترويج اين فكر كه حواريون از ازدواج حضرت عيسي (ع) خشمگين شده‌اند، بيش از پيش مسيحيان را نسبت به اين پيامبر بزرگوار بدبين مي‌نمايد.

البته لازم به ذكر است كه در ديدگاه اسلامي، گر چه اشاره اي به ازدواج حضرت عيسي (ع) نشده است، اما پذيرش ازدواج ايشان نيز خدشه اي به شخصيت اين پيامبر بزرگ وارد نمي‌نمايد؛ زيرا ازدواج از سنت‌هاي پسنديده‌ي الهي است. اما اشاره به ازدواج حضرت عيسي (ع) در تابلوي «شام آخر»، با هدف تخريب اين پيامبر خدا انجام شده است، نه به نيت تصديق ايشان. كما اينكه خشم حواريون در تابلوي «شام آخر» نيز بيش از پيش، پرده از نيات پليد داوينچي برمي دارد.

نكته‌ي مهم اين كه فيلم «كد داوينچي» زماني اهميت مي‌يابد كه بدانيم اين فيلم، علاوه بر القاي مستقيم مفاهيم انحرافي پيرامون زندگي حضرت مسيح (ع)، به صورت غير مستقيم نيز زمينه را براي فيلم خطرناک و به ظاهر مستند «مقبره‌ي گمشده‌ي عيسي (ع)» يا « The lost tomb of Jesus»، آماده مي‌نمايد. فيلم اخير، مفاهيمي كاملاً مشابه «كد داوينچي» داشته و در سال

2007 به مخاطبان سینما عرضه شـده است که در ادامه به آن نیز خواهیم پرداخت.

بنابراین همان گونه که ملاحظه فرمودیـد، فراماسـون‌ها که در طـول قـرون اخـیر با شـعار بازگشت مسـیح (ع) و تبلیغ جنگ کــذايي آرماگــدون، توانســته‌اند عــده اي از مسـیحیان و یهودیـان را با خـود همـراه کنند و با فـریب آنان، حکومت ظاهراً یهودي و باطناً ماسوني اسراییل را بنیان نهند، حال که خود را در آسـتانه‌ي تشـکیل حکـومت جهاني شیطاني مي‌بینند، دیگر نیاز چنـداني به اسـتفاده از شــعار بازگشت مســیح (ع) احســاس نمي‌کنند. بــدین ترتیب در سال‌هاي اخیر شروع به تخریب چهره‌ي حضرت عیسي (ع) کرده‌اند تا امید مسـیحیان به ظهـور منجي را نـیز به یـأس تبـدیل کنند و بـدین تـرتیب به خیـال خـود، نابودي ادیان الهي را جشن بگیرند.

بــدین تــرتیب وظیفه‌ي همه‌ي مســلمانان و مســیحیان آزاده‌ي جهــان است که با تــوطئه‌ي مــذکور به مقابله بپردازند و اهــداف پنهــاني این حــرکت شــوم را بــراي جهانیان تبیین نمایند.

فیلم جنجالي «The lost tomb of Jesus» یا «مقبره‌ي گمشــده‌ي مســیح (ع)»، حاصل همکــاري یک کــارگردان فراماسونر به نام جیمز کامرون (James Cameron)، و یک باستان شناس و فیلم ساز یهودي صهیونیست به نام سیمشا جاکوبوویچي (Simcha Jacobovici) مي‌باشد.(374) شواهد فراماسونر بـودن جیمز کـامرون و سیمشا جــاکوبوویچي را در تصــاویر زیر ملاحظه مي‌فرمایید:(375)

25 – ادعاي كشف مقبره‌ي مسيح (ع) و خانواده اش؟!

بعد از اكـــران فيلم پر سر و صـــداي «كد داوينچي» در سـال 2006، فيلم ظـاهراً مسـتند «مقـبره‌ي گمشـده‌ي مسـيح (ع)» يا «The lost tomb of Jesus»ـ مـوجب شـوكه شـدن جهـان مسـيحيت در سـال 2007 شـد؛ اين فيلم توسط يک كارگردان و فراماسـونر معـروف به نـام جيمز كــامرون (James Cameron)ـ به دنيــاي ســينما عرضه گرديد.(372)

جيمز كـــامرون كه با ســـاخت فيلم فاسد «تايتانيک»، برنده‌ي جايزه‌ي اسكار شد و شهرت جهاني براي خويش رقم زد، در سال 2007 فيلمي به ظاهر مستند درباره‌ي پيـــدا شـــدن مقـــبره‌ي حضـــرت مســـيح (ع) و همسر و فرزندشــان! ســاخته و روانه‌ي بــازار كــرد.(373)ـ اين مســأله كه چه چــيزي كــارگردان يک فيلم غــير اخلاقي همچون «تايتانيک» را به سـمت سـاخت فيلمي دربـاره‌ي مذهب سوق مي‌دهد، قطعـاً جـاي سـوال دارد؟! و همين مطلب مي‌تواند اهداف شيطاني سازندگان چـنين فيلمي را به خوبي نشان دهد.

فيلم جنجالي «The lost tomb of Jesus»ـ يا «مقبره‌ي گمشــده‌ي مســيح (ع)»، حاصل همكــاري يک كــارگردان فراماسونر به نام جيمز كامرون (James Cameron)، و يک باستان شناس و فيلم ساز يهودي صهيونيست به نام سيمشا جاكوبوويچي (Simcha Jacobovici)ـ مي‌باشد.(374)ـ شواهد فراماسونر بـودن جيمز كـامرون و سيمشا جـــاكوبوويچي را در تصـــاوير زير ملاحظه مي‌فرماييد:(375)

شـواهد عضـويت كـارگردان مشـهور, جيمز كـامرون (James Kameron) در فراماسونري.

شـــواهد يهـــودي بـــودن و صهيونيست بودنسيمشا جاكوبوويچي(Simcha Jacobovici)، باسـتان شـناس و فيلم ساز معروف.

همـان گونه كه ملاحظه فرموديـد، يک فراماسـونر و يک صهيونيست يهودي، فيلم «مقبره‌ي گمشده‌ي مسـيح» را سـاخته‌اند. حضـور اين دو شـخص در رأس تهيه كننـدگان فيلم مذكور، قطعاً سنديت و حقانيت فيلم را زير سـوال مي‌برد.

بعد از معرفي سـازندگان اين فيلم، اكنـون به خـود فيلم مي‌پردازيم:

فيلم «مقـبره‌ي گمشـده‌ي مسـيح (ع)» يا «The lost tomb of Jesus»ـ كه عنـوان فيلم مسـتند را يـدک مي‌كشد، در سال 2007 به صنعت سينماي جهان معرفي شد. در اين فيلم، كـــارگردان فيلم و گـــروهي از باستانشناسان كه عمدتاً يهودي هسـتند، ادعا كرده‌اند كه مقـبره‌ي حضـرت مسـيح (ع) و خـانواده شـان، ازجمله مقـبره‌ي همسر و پسرشـان! را كشف كرده‌اند.(376) مطابق اين ادعا، اين مقبره‌ي خانوادگي در سـال 1980، و به دنبـال عمليـات سـاختمان سـازي در اطـراف بيت المقدس (اورشليم) كشف شده است.(377)

مقـبره‌ي خـانوادگي كشف شـده در اورشـليم(بيت المقـدس) كه باسـتان شناسـان صهيونيست و فيلم سازان فراماسونر, آن را مقبره‌ي خـانوادگي عيسي (ع) مي‌دانند و ادعا مي‌كنند كه همسر و پسـر؟! حضـرت

عیسي (ع) نــیز به همــراه ایشــان در همین مکــان دفن شده‌اند!

بنا بر گفته‌ی تهیه کننـــدگان این فیلم، در این مقـــبره‌ی خانوادگی، 10 قبر وجود دارد، که 6 قبر از 10 قـبر، با توجه به نوشته‌های آرامی (Aramaic)ـ روی آن‌ها تعـیین هویت شده‌اند. صاحبان این 6 قبر عبارتند از:(378)

1 – (Yeshua bar Yehosef) یا عیسی پسر یوسف.

2 – (Maria) یا مریم (مادر عیسی).

3 – (Yose) یا یوسف (برادر عیسی)؛ (با یوسف سطر اول تفاوت دارد.).

4 – (Yehuda bar Yeshua) یا یهودا پسر عیسی.

5 – (Mariamene e Mara) یا مریم مجدلیه.

6 – (Matya) یا مــتی؛ (یکی از بســتگان مــریم مــادر عیسی).

بنا بر ادعای فیلم ســازان، آن‌ها دو دلیل اصـلی دارند که با توجه به آن‌هــا، قبــور مــذکور را متعلق به خــانواده‌ی حضرت عیسی (ع) می‌دانند:(379)

1 – محاسبات آماری: فیلم سازان می‌گویند که به کمک متخصصان آمار، محاسبه نموده‌اند که احتمـال این که یک خانواده‌ی دیگر، به غیر از خـانواده‌ی حضـرت عیسی (ع)، چنین نام‌هایی داشته باشند، برابر 600/1 (یک ششصدم) است. بنــابراین به احتمــال زیــاد این مقــبره، مقــبره‌ی خانوادگی حضرت مسیح (ع) می‌باشد!(380)

2 – آزمایشات DNA: فیلم سازان می‌گویند که به کمک متخصصـان مهندسی ژنتیـک، DNA باقیمانـده‌ی اجسـاد مقبره‌هـای (Yeshua bar Yehosef)ـ یا (عیسی پسر یوسف) و (Mariamene e Mara)ـ یا (مریم مجدلیه) را آنالیز نموده و به نتایج زیر دست یافته اند:

در این آزمایش که برای تعـیین تـوارث مـادری، بر روی (mt DNA)ـ یا DNA میتوکندریال اجساد انجام شده است، محققـــــــــان دریافته‌اند که (عیسی پسر یوسف)، و (Mariamene e Mara)ـ یا (مریم مجدلیه) مادر یکسانی ندارند؛ بدین تـرتیب، سـازندگان فیلم چـنین نتیجه گـیری کرده‌اند که این دو جسد، برادر و خواهر نبوده و از آن جا که در مقبره‌هـای خـانوادگی فقط اعضـای یک خـانواده می‌توانند دفن شـــوند، (Mariamene e Mara)ـــ باید همسر (Yeshua bar Yehosef)ـــ باشد که علـــیرغم نداشـــتن ژن مشـــترک، توانســـته است در مقـــبره‌ی خانوادگی مذکور جای بگیرد.(381)

همان گونه که ملاحظه فرمودید، سازندگان فراماسونر و صهیونیست فیلم «مقـبره‌ی گمشـده‌ی مسـیح (ع)» یا « The lost tomb of Jesus»، با ادعاهای به ظاهر علمی، اقدام به تزریق افکـار مسـموم خـود به دیگـران کرده‌اند. اما در پس این ظـــــواهر فریبنـــــده‌ی علمی، دروغ‌های آشکاری نهفته است که این مسأله، صحت و اعتبـار فیلم و محتوای آن را به راحتی رد می‌کند.

برای روشن شدن مسأله، در این قسمت به مســایلی که اعتبار فیلم را زیر سوال می‌برند، اشاره می‌کنیم:

1) ساخته شدن فیلم توسط یک گروه فراماسونری-صهیونیستی یهودی، بیش از پیش اعتبار این فیلم را زیر سوال می‌برد؛ زیرا اعضای این گروه‌ها دشمنی آشکاری با ادیان الهی دارند که ما این مطلب را در ابتدای مقاله ذکر کردیم.

2) با توجه به سابقه‌ی برجسته‌ی گروه‌های فراماسونری-صهیونیستی یهودی در دشمنی با ادیان الهی و نیز سابقه‌ی این گروه‌ها در جعل و تحریف اسناد تاریخی، احتمال هر گونه تحریف و جعل در ساخت این فیلم، قویاً مطرح است.

1) با توجه به این که بنابر ادعای سازندگان فیلم، این مقبره‌ی خانوادگی در سال 1980 کشف شده است، این سوال مطرح می‌شود که چگونه فیلم مستند این کشف جنجالی، 25 سال بعد ساخته شده و به همگان عرضه می‌گردد؟! حال آن که اخبار علمی کم اهمیت‌تر نیز در همان روز اکتشاف به مخاطبان ارایه می‌شوند!

البته ممکن است در این جا چنین پاسخ داده شود که در 25 سال قبل، تکنولوژی بررسی DNA همانند امروز به سهولت در دسترس نبوده است؛ اما در پاسخ به این مطلب نیز باید گفت که:

1 - اولاً ادله‌ی آماری که فیلم سازان به آن نیز استناد کرده‌اند، در آن موقع در دسترس بوده است.

2 - از حدود سال 1990 میلادی به بعد که تکنولوژی PCR و مطالعه‌ی DNA به سهولت در دسترس بوده است،(382)ـ مطالعات ژنتیکی امکان پذیر بوده و گروه

مطالعـاتی این مقـبره‌ی خـانوادگی می‌توانسـته است از آن بهره بگیرد که این کار را انجام نداده است.

با توجه به مطـالب فـوق، تـاخیر طـولانی اعضـای گـروه مــذکور در ارایه‌ی نتــایج تحقیقاتشــان کــاملاً مشــکوک می‌باشد.

4) مقبره‌های خانوادگی، مخصوص خانواده‌هـای ثروتمند بنی اسراییل بوده اسـت؛ این در حـالی است که حضـرت عیسی(ع) انســان ثروتمنــدی نبــوده است.(383)ـ این احتمال که با کمک و پول دیگران، این معبد سـاخته شـده باشد نیز وجـود نـدارد؛ زیـرا یهودیـان با ایشـان دشـمنی داشـتند و قطعـاً با پـول آنـان این مقـبره سـاخته نشـده است؛ مسـیحیان نـیز یقینـاً به سـاخت این مقـبره کمکی نکرده‌اند، زیرا حتی مسـیحیانی که اعتقـاد دارند حضـرت عیسی (ع) به صلیب کشیده شده اسـت، معتقد به عـروج حضرت عیسی (ع) بعد از مـرگ هسـتند؛(384)ـ بنـابراین اگر آنــان نــیز جسم حضــرت عیسی (ع) را در تــابوت می‌یافتند، از ایمان به ایشان دست می‌کشـیدند و قطعـاً اقــدام به ســاخت مقــبره‌ی خــانوادگی بــرای ایشــان نمی‌کردند.

5) خطــوط آرامی (Aramaic)ـ که به وســیله‌ی آن‌ها اسامی اجساد بر روی تابوت‌های این مقبره‌ی خـانوادگی نوشته شده‌اند، بسـیار ناشـیانه و کودکانه بـوده و همانند خطــوطی هســتند که کودکــان بر روی چوب‌ها رسم می‌نمایند! این در حـالی است که مقبره‌هـای خـانوادگی بــنی اســراییل، متعلق به خانواده‌هــای ثروتمند بــوده و چنین خانواده‌هایی قطعاً به اندازه‌ی کافی ثروت داشتند که بتوانند اســامی اجســاد را بر روی تابوت‌ها حکــاکی

نمایند. اما همان گونه که ذکر نمودیم، خطـوطی که نـام اجساد را بر روی تابوت‌ها نشان می‌دادند، بسیار ناشیانه بوده‌اند. این مسـأله نشـان می‌دهد که احتمـالاً اسـامی نوشـــته شـــده بر روی تابوت‌هـــا، جعلی بـــوده و توسط جاعلان (احتمـالاً عوامل تهیه کننـده‌ی فیلم) ابـداع شـده است.

بـــرای بررسی بهـــتر این مطلب، به تصـــاویر زیر توجه فرمایید:(385)

بـــراي بررسي بهـــتر اين مطلب، به تصـــاوير زير توجه فرماييد:(385)

تـابلويي كه محققـان و فيلم سـازان ادعا مي‌كنند متعلق به حضرت عيسي (ع) است.

نوشـــــــته‌ي آرامي (Aramaic)ـــــــ كه بر روي يكي از تابوت‌هاي مقبره‌ي خـانوادگي كشف شـده وجـود دارد, و اين تـــابوت را متعلق به (Yeshua Bar Yehosef)ـ يا عيسي پسر يوسف مي‌داند. به ناشـيانه بـودن نوشـته‌ي روي تابوت توجه فرماييد.(احتمال جعلي بـودن نوشـته‌ي مذكور, بسيار بالاست)

بخش‌هايي از دو لوح آرامي(Aramaic)ـ به نظم و ترتيب حروف و نحوه‌ي قرار گرفتن آن‌ها در كنـار يكـديگر توجه فرماييد. (اين تصـــوير را با تصـــاويري كه از نوشـــته‌هاي آرامي روي تابوت‌هـــاي مقـبره‌ي خـــانوادگي منسـوب به خانواده يحضرت عيسي (ع) برداشته شده است, مقايسه نماييد.)

همـــان گونه که ملاحظه فرموديـــد، خطـــوط آرامي تابوت‌هاي مقبره‌ي خانوادگي، بي نظم و ناشـيانه است. اين مسأله فرضيه‌ي جعلي بـودن نوشـته‌هاي آرامي روي تابوت‌ها را تقويت مي‌نمايد؛ زيرا خانواده‌ي ثروتمندي که يک مقبره‌ي خـانوادگي بـراي خـود سـاخته اسـت، قطعـاً توانايي پرداخت پول حکاکي روي تابوت‌ها را نيز داشـته، و نيازي به نوشتن اسـامي اجسـاد با دسـتخط ناشـيانه و بي نظم نداشته است!

386) اما عبـــارت مـــذکور به هيچ عنـــوان نمي‌توانست صحيح باشد؛ زيـرا اين عبـارت، نـوعي تـوهين به حضـرت عيسي (ع) تلقي مي‌شده و هيچ گـروهي حضـرت عيسي (ع) را با اين عنوان خطاب نمي‌کرده است است.

حضـرت عيسي (ع) در خـانواده‌ي خـود با عنـوان عيسي پيامبر خـدا و عيسي پسر مـريم خطـاب مي‌شـده اسـت؛ زيرا اعضـاي خـانواده، او را به عنـوان انسـاني که بـدون وجود پدر و به خواست خداوند متعال متولد شـده اسـت، مي‌شناختند. بنـابراين در خـانواده‌ي حضـرت عيسي (ع)، کسي ايشـــان را با نـــام عيسي پسر يوسف خطـــاب نمي‌کرده است.

در بين مسيحيان و نيز طرفداران ايشان در زمـان نبـوت آن حضـرت، عبـارت عيسي پيـامبر خـدا و يا عيسي پسر مـــريم رواج داشـــته است. البته بعد از عـــروج حضـــرت عيسي (ع) تا عصر حاضر، بسياري از مسيحيان از عبارت انحـــرافي عيسي پسر خـــدا (نعـــوذ بالله) اســـتفاده مي‌نمايند(387)ـ که اين انحراف، عمـدتاً ناشي از تحريف انجيل‌ها مي‌باشد؛ اما در هر صـورت هيچ گـروه مسـيحي ايشان را عيسي پسر يوسف نمي‌داند.

در بين مسـلمانان نـيز ايشـان همـواره با عنـوان عيسي پيـامبر خـدا و عيسي بن مـريم شـناخته شـده‌اند و هيچ مسلماني ايشان را عيسي پسر يوسف نمي‌داند.

تنها گروهي كه ممكن است به ايشان توهين كرده و اين پيامبر بزرگ الهي را عيسي پسر يوسف دانسـته باشـند، يهوديـان مخـالف ايشـان مي‌باشـند؛ اما قطعـاً يهوديـان معاند كه از حضــرت عيسي متنفر بوده‌انــد، به هيچ وجه پــول خــود را به منظــور ســاخت مقــبره‌ي خــانوادگي گرانقيمت براي دشـمن خـود (حضـرت عيسي (ع))، هـدر نمي‌دادند. (مگر اين كه اين مسأله را بپذيريم كه يهوديان كلاً مقبره اي دروغين سـاخته و آن را به حضـرت عيسي (ع) نسبت داده‌اند.) بنابراين سـاخت مقـبره‌ي خـانوادگي گرانقيمت، توسط يهوديان انجام نشـده است و به همين دليل نمي‌توان انتظـار داشت كه آن‌ها مقـبره اي واقعي را سـاخته، و بـدين تـرتيب اسم دشـمن خـود را بر روي تابوت حک كرده باشند.

بـدين تـرتيب همـان گونه كه ملاحظه فرموديـد، عبـارت عيسي پسر يوسف به هيچ عنـــوان توسط طرفـــداران حضرت عيسي (ع) استفاده نمي‌شده است و حضـور اين عبارت بر روي تابوت، شاهد ديگـري بر دروغ بـودن فيلم «مقبره‌ي گمشده‌ي مسيح» مي‌باشد.

388) اين مســأله نشــان مي‌دهد كه حــتي اگر خطــوط آرامي نوشـته شـده بر روي تابوت‌ها جعلي نباشـند، بـاز هم تفســير ســازندگان فيلم، انحــرافي بــوده و آن‌ها مسايل را تنها مطابق با اهدافشان تفسير مي‌نمايند.

389)

عليرغم ظـاهر فريبنـده‌ي اين ادعـا، نقـايص آشـكاري در اين فرضيه ديده مي‌شـود. يكي از اين نقـايص، اين است كه گر چه 600/1 احتمال كمي است، اما در طول چندين سال و در جامعه‌ي پرجمعيت اورشليم باستان، عدد كمي نمي‌باشد.

براي مثال اگر اورشـليم باسـتان 36000 نفر جمعيت، و 6000 خانوار داشته باشد، و در مورد اين شهر يک بازه‌ي زماني 100 ساله را در نظر بگـيريم، خـواهيم ديد كه در هر سال (600/1=10 * 6000)ـ يا 10 خانواده با نام‌هاي مشابه در اورشليم وجـود خواهد داشت. بـدين تـرتيب در 100 سـال كه 3 نسل پي در پي در اورشـليم به دنيا مي‌آيـد، حـتي اگر جمعيت را ثـابت در نظر بگـيريم و افـزايش جمعيت را در نظر نداشـته باشـيم، خـواهيم ديد كه در اورشـليم (10*3=30)ـ يا 30 خـانوار در طي 100 سـال وجـود خواهند داشت كه اسـامي مشـابهي داشـته باشند! اين عدد براي 100 سال عدد كمي نيست؛ گر چه بازه‌هـاي زمـاني طـولاني تـري را نـيز مي‌تـوان در نظر گرفت.

اين محاسـبه نشـان مي‌دهد كه حـتي در صـورت در نظر گرفتن احتمال 600/1 براي وجود خانواده اي با نام‌هـاي مشـابه مقـبره‌ي كشف شـده، كماكـان در يک دوره‌ي زماني 100 سـاله در اورشـليم باسـتان، 30 خـانواده با نام‌هـاي مشـابه مقـبره‌ي مكشـوف وجـود داشـته‌اند. بنابراين از كجا معلوم كه مقـبره‌ي كشف شـده، مربـوط به يكي از اين خانواده‌ها نباشد؟

اين مطلب نشان مي‌دهد كه برخلاف ادعاي فيلم سازان، امكان اين كه مقبره‌ي كشف شده، مربوط به خانواده اي بجز خانواده‌ي حضرت عيسي (ع) باشد، زياد است.

البته لازم به ذكر است كه محاسبات بالا را با فرض زاد و ولدهاي تصادفي در نظر گرفته ايم؛ حال آن كه ازدواج در بين انسان‌ها امر تصادفي نيست. چرا كه افراد با عقايد مشترک با يکديگر ازدواج کرده و براي فرزندانشان اسامي منطبق با عقايد خود، انتخاب مي‌نمايند. براي مثال در ايران و كشورهاي شيعي، شيعيان معتقد عمدتاً با يکديگر ازدواج مي‌نمايند و نام فرزندان خويش را از نام معصومين (ع) اقتباس مي‌نمايند. به همين دليل است كه در ايران خانواده‌هاي زيادي وجود دارند كه دو انسان مومن با نام‌هاي علي و فاطمه ازدواج كرده و نام فرزندان خويش را حسن و حسين برمي گزينند. بدين ترتيب در ايران آمار خانواده‌هايي كه اسامي فوق را دارند، بالاتر از حدودي است كه صرفاً از طريق آمار و احتمالات به دست مي‌آيد. چرا كه خانواده‌هاي مومن، اسامي مشابه با خانواده‌هاي معصومين (ع) را براي خويش برمي گزينند.

مشابه همين مسأله را مي‌توان براي مسيحيان معتقد نيز در نظر گرفت. بدين ترتيب كه آن‌ها نيز ممكن است با تأسي به خانواده‌ي حضرت عيسي (ع)، نام اعضاي خانواده‌ي ايشان را براي خود برگزيده باشند. بنابراين ممكن است مقبره‌ي كشف شده در اورشليم (اگر واقعي باشد!)، مربوط به يكي از خانواده‌هاي مومن مسيحي باشد، نه خانواده‌ي حضرت عيسي (ع).

نتيجه اي كه گروه تحقيق گرفته‌انـد، كـاملاً سـاده لوحانه مي‌باشد؛ زيرا آن‌ها DNA اجسـاد ديگر را بررسي نكـرده اند؛ شايد اگر DNAاجسـاد مـردان ديگـري كه در آرامگـاه وجـــود داشـــتند، از جمله «(Yose)ـــ يا يوسف (بـــرادر عيسي)» و يا «(Matya)ـ يا متي (يكي از بسـتگان مـريم مـادر عيسي)» را بررسي مي‌كردنـد، DNA آن‌ها را نـيز متفـــاوت با DNA جسد منســـوب به «مـــريم مجدليه» مي‌يافتند. بـــدين تـــرتيب اين فرضـــيه مطـــرح مي‌شد كه شـــايد «يوسف» و يا «مـــتي» همسر جسد منســـوب به «مريم مجدليه» بوده‌اند.(391)ـ بنـابراين تحقيق آن‌ها در اين زمينه بسيار ناقص مي‌باشد. (البته ممكن است فيلم سـازان، عمـداً از بررسي بيشـتر DNA خـودداري كـرده باشند.)

بدين ترتيب ممكن است كه اجساد مذكور (جسد منسـوب به «حضـــرت عيسي (ع)» و جسد منســـوب به «مـــريم مجدليه»)، خـواهر و بـرادر نـاتني بـوده و پـدر يكسـان و مادران متفاوتي داشـته باشـند؛ بنـابراين ديگر نيـازي به اين فرضـــيه كه اجســـاد مـــذكور زن و شـــوهر بوده‌انـــد، نخواهد بود.(392)

در واقع، محققان مي‌توانستند DNA ميتوكنـدريال جسد منســـــوب به «يهـــــودا پسر عيسي يا (Yehuda bar Yeshua)»ـــــــ را بررسي نمـــــــوده و آن را با DNA ميتوكنـدريال جسد منسـوب به «مـريم مجدليه» مقايسه نمايند. اگر در اين مقايســـه، DNA ميتوكنـــدريال جسد منسـوب به «(Yehuda bar Yeshua)ـ يا يهـودا پسر عيسي» با DNA ميتوكنـدريال جسد منسـوب به «مـريم مجدليه» شـباهت داشـته باشـد، آنگـاه مي‌تـوان تا حـدي

نتيجه گـرفت كه ممكن است اين دو شـخص مـادر و پسر باشــند؛ (هر چند در اين حــالت نــيز ممكن است دو نفر مذكور، خواهر و برادر نيز باشند.).(393)

اگر چنين نتيجه اي (احتمال مـادر و پسر بـودن) به دست مي‌آمــد، از آن جا كه بر روي تــابوت پســر، عبــارت «(Yehuda bar Yeshua) يا يهودا پسر عيسي» ذكر شده اســت، مي‌تــوان نتيجه گــرفت كه پــدر اين پســر، جسد منسـوب به «(Yeshua bar Yehosef)ـ يا عيسي پسر يوسف» بـــوده و مـــادرش، جسد منســـوب به «مـــريم مجدليه» بوده است. با اين نتيجه مي‌توان به صورت غـير مســـــتقيم، به ازدواج جسد منســـــوب به «عيسي پسر يوسف يا (Yeshua bar Yehosef)» و جسد منسوب به «مريم مجدليه» پي برد.(394)

اما نكته‌ي جالب اين جاست كه با وجود در دسترس بودن تست مـذكور، اين تست با ارزش انجـام نشـده است كه اين مســـأله مي‌تواند ما را به جعلي و دروغين بـــودن ادعاهاي فيلم سازان واقف نمايد.

(395

براي شناخت دقيق اشخاص، بايد حتمـاً هـويت يک نفر از آن‌ها به كمک شواهد ديگر به طـور دقيق مشـخص شـود. اگر چنين كاري انجام شود، مي‌توان هويت ديگر افراد را با توجه به DNAشان و با مقايسه‌ي DNA آنان با فـردي كه قبلاً هويتش مشـخص شـده اسـت، به دست آورد. اما همان گونه كه ديديم، هيچ فـردي در مقـبره‌ي خـانوادگي يـافت شـده وجـود نـدارد كه هـويت او به صـورت قطعي

مشخص شده باشد؛ بنابراين به هيچ وجه نمي‌توان هويت هيچ يک از افراد را تشخيص داد.

بدين ترتيب همان گونه که ملاحظه فرموديد، صحت فيلم و محتـواي آن و صـداقت دست انـدرکاران تهيه‌ي فيلم، کاملاً زير سوال مي‌رود و به هيچ عنوان نمي‌توان به اين فيلم اعتنا نمود.

فيلم «مقـبره‌ي گمشـده‌ي مسـيح (ع)» يا «The lost tomb of Jesus»، جنجـال بسـياري را در کشـورهاي غـربي و به خصـوص آمريکا ايجـاد نمـود؛ تا جـايي که شـبکه‌هاي خـبري گسـترده اي نـيز به پوشش خـبري اين فيلم مبادرت ورزيدند. بسـياري از اين شـبکه‌هاي خـبري که تحت نفوذ صهيونيست‌ها و فراماسونرها قرار دارنـد، به ظـاهر سـعي کردند تا به نقد فيلم بپردازنـد؛ اما اين شـبکه‌هاي خـبري، ادله‌ي ضـعيفي در رد فيلم ارايه نمودند. بـراي مثـال در خـبر (Fox NEWS)، بحث فقـير بودن خانواده‌ي حضـرت عيسي (ع) و نـيز فـراوان بـودن اسـامي همچـون مـريم، عيسي و... به عنـوان دلايل مشکوک بودن صحت محتـواي فيلم ارايه شـدند(396)ـ و دلايل اصـلي رد فيلم (همانند 12 دليلي که در بـالا ذکر کرديم)، ذکر نشدند. در واقع شبکه‌ي خبري صهيونيسـتي (Fox NEWS)، با اين نقد ضعيف و سـطحي، بيشـتر به تبليغ فيلم کمک کرد و به دليل ضـعيف بـودن دلايل ارايه شده براي رد فيلم، بيننده را به اين سـمت سـوق داد که احتمالاً محتواي فيلم درست بوده است!

بـراي مشـاهده‌ي کليپ ويـديويي نقد فيلم «مقـبره‌ي گمشده‌ي مسيح (ع)» يا «The lost tomb of Jesus»، در

شبکه‌ي خبري صهيونيستي (Fox NEWS)، بر روي لينک زير کليک کنيد:(397)

6) نکته‌ي ديگـري که صـحت ادعـاي فيلم سـازان را رد مي‌کند، اين است که بر روي تـابوت منسـوب به حضـرت عيسي (ع)، عبارت (Yeshua bar Yehosef)ـ يا عيسي پسر يوسف ذکر شـده اسـت،(7)ـ مسـأله‌ي ديگـري که ادعـاي فيلم سـازان را زير سـوال مي‌بـرد، اين است که يکي از باستانشناسـان بي طـرف که از تابوت‌ها بازديد کـرده اسـت، اعتقـاد دارد کلمه‌ي نوشـته شـده بر روي تـابوت منسـوب به حضـرت عيسي (ع)، بيشـتر شـبيه کلمه‌ي (Hanun)ـ مي‌باشد و شـباهت کمي با کلمه‌ي (Yeshua)ـ يا عيسي دارد! (8)ـ يکي از دلايل مهمي که گـروه فيلم سـاز به آن اسـتناد کرده‌انـد، بررسي آمـاري مي‌باشد. بنا به ادعـاي آنـان، احتمـال اين که خـانواده‌ي ديگـري در اورشـليم وجـود داشـته باشد و اعضـاي آن، نام‌هـاي مشـابه با خـانواده‌ي کشف شـده در مقـبره‌ي خـانوادگي مـذکور داشـته باشـند، برابر 600/1 (يک ششصـدم) مي‌باشد. آن‌ها چـنين نتيجه گرفته‌اند که با توجه به پـايين بـودن احتمـال محاسـبه شـده، خـانواده‌ي کشف شـده بايد خـانواده‌ي حضـرت عيسي (ع) باشـد، نه خانواده اي ديگر.(9)ـ آزمايش DNA اي که توسط گـروه تحقيق انجام شده است، نيز خـالي از اشـکال نيسـت؛ از اشکالات اين آزمايش DNA، اين است که فقط DNA دو نفر (جسد منسـوب به «حضـرت عيسي (ع)» و جسد منسوب به «مريم مجدليه») مورد آزمـايش واقع شـده و DNA ديگـران بررسي نشـده است. بنـابر ادعـاي فيلم سازان، در طي آزمايش مذکور نيز تنها ثـابت شـده است که دو جسد مـذکور، با يکـديگر رابطه‌ي ژنـتيکي و خـوني

ندارند؛ به همين دليل نيز گروه تحقيق نتيجه گرفته است كه اين دو جسد، بـرادر و خـواهر نبـوده و از آن جا كه در مقبره‌هاي خانوادگي فقط اعضاي يک خـانواده مي‌توانند دفن شـــوند، (Mariamene e Mara)ـ بايد همسر (Yeshua bar Yehosef)ـ باشد كه عليرغم نداشـتن ژن مشـترک، توانسـته است در مقـبره‌ي خـانوادگي مـذكور جاي بگيرد!(10) از ديگر نكاتي كه در مورد آزمايش DNA و رد ادعاي فيلم سازان مي‌تـوان ذكر كـرد، اين است كه حـتي اگر بپـذيريم كه DNA جسد منسـوب به «حضـرت عيسي (ع)» و جسد منســـوب به «مـــريم مجدليه»، با يكديگر تفاوت دارند، بـاز هم نمي‌تـوانيم خـواهر و بـرادر بـودن آن‌ها را رد نمـاييم؛ زيـرا همـان گونه كه قبلاً ذكر شد، DNA، تنها توارث مادري را بررسي مي‌نمايد و تنها مي‌تواند اين مطلب را نشـــان دهد كه آيا اجســـاد مـــورد مطالعه، مادر يكساني داشته‌اند يا خير. بنابراين چيزي را در مورد پدر اجساد نشـان نمي‌دهد. 11)ـ نكته‌ي عجيب و مشكوكي كه در تحقيق DNA ميتوكندريال ديده مي‌شود، اين است كه محققان، مهمترين جسدي را كه مي‌بايست از نظر DNA بررسي مي‌كرده‌انـــد، تحت بررسي قـــرار نداده‌اند. به عبارت ديگر، بررسي جسـدي كه منسـوب به «(Yehuda bar Yeshua)ـ يا يهودا پسر عيسي» بـوده است، مي‌توانست تا حـدودي كليد اين معما را پيـدا كنـد؛ اما در كمال ناباوري، هيچ بررسي DNA اي بر روي جسد مذكور انجام نشده است! 12) آخرين نكته اي كه بايد به آن اشـــاره كـــرد، اين است كه حـــتي اگر تمـــام اجســـاد آزمايش شوند و ثابت شود كه با يكديگر رابطه‌ي ژنـتيكي فاميلي داشته‌اند، باز هم مشـخص نخواهد شد كه آيا اين خانواده‌ي كشف شـده، خـانواده‌ي واقعي حضـرت عيسي

(ع) هســتند يا خــير؟ زيــرا آزمــايش DNA، تنها رابطه‌ي فاميلي و ژنتيكي اجساد را با يكديگر نشــان مي‌دهــد، اما مطلبي درباره‌ي اين كه اين اشــخاص دقيقــاً چه كســاني هستند، ارايه نمي‌كند.(

سرگرمی این روزهای دختران و زنان جوان

وقتی این بازی و بازی‌های مشـابهش را نصب می‌کـنی، با موجـودی مواجه می‌شـوی که رنگش قهـوه‌ای است و چشم‌های بزرگی دارد. روی صفحه‌ی گوشی ات ایسـتاده و با آن چشم‌های درشت نگاهت می‌کند و منتظر است تا پدر و مادرش را پیدا کند.

زهرا مهـاجری: وسط جلسه نشسـته است و تند و تند از حرف‌هـای رییس نت بـرمی دارد تا چـیزی از قلم نیفتد. یکهو صـدای آشـنایی از گوشی بلند می‌شـود که نشـان می‌دهد بچه از خواب بیدار شده. وقتی این بچه از خـواب بیـدار می‌شـود خـودش را کـثیف کـرده و طبیعتا گرسـنه است. زمـان در اینجا حیـاتی ست. باید هر چه زودتر به «پو» برسی تا وضعش خراب‌تر از این که هست نشود.

کار را رها می‌کند و دو سه دقیقه‌ای به رتق و فتق امـور این بچه‌ی مجازی می‌پردازد و دوباره برمی گردد سرکار!

وقتی که مادر یا پدرش شدی، دیگر همه‌ی مسئولیتش بر گردن توست. باید سر وقت به او غذا بدهی، سر وقت با او بازی کنی، بخوابانی اش، تمیزش کنی و...

وقـتی هم که مرحله ات بـالا رفت، با جمع آوری سـکه می‌توانی برایش خرید کنی و توقعاتش را بـرآورده کـنی و خلاصه هر کاری که می‌شود برای یک بچه انجام داد!

شاید کسی نداند روزی که «پل سالامه» این بازی سـاده را طراحی کرد، چه مخـاطبینی بـرایش در نظر گـرفت و جامعه‌ی هدفش چه کسانی بودند اما امروز می‌بیـنیم که محبـوبیت این موجـود کوچک و عجیب، مـرز سـنی و

جنسـیتی را شـکانده و هر کس با هر تحصـیلات و سن و جنسـیتی، یک بچه قهـوه ایِ نیازمند به رسـیدگی و توجه تـــــوی گوشی یا تبلتش دارد و در برابر او احســـــاس مسئولیت می‌کند.

یک عاشقانه مثلا آرام!

می گوید: «من اگر این تـــرم مشـــروط شـــدم تقصـــیر پســـرمه!» منظـورش از «پســرم»، پو است. می‌گوید که «پو» یش چاق و تپلی است که به تازگی بــرایش یک کت و شلوار خریده و یک سبیل کلفت! می‌گوید:«مردی شده برای خودش!»

در دنیـــایی که تکنولـــوژی بازی‌هـــای رایـــانه‌ای هر روز پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر می‌شـود و با قـدرت هر چه تمـام تر، محصـولات را با گرافیک بـالا و داسـتان‌های جـذاب و رنگ و لعاب فراوان به مخاطبین خود عرضه می‌کنـد، گل کــردن بازی‌هــای آرام و بی‌دغدغــه، کمی عجیب و قابل تامل به نظر می‌رسد.

این بازی‌ها با یک برنامه ریزی دقیق و استفاده از علــوم روانشناسی و جامعه شناســـی، روی احساســـات فـــرد انگشت می‌گذارند و از خاصـــیت وابســـتگی انســـان به موجـــودات اطـــرافش اســـتفاده می‌کنند. خیلی آرام و ظریف وابسـته ات می‌کنند بطوریکه حـتی اگر بخـواهی هم دیگر نمی‌توانی ازشان دست بکشی.

کارشناســـان معتقند که بازی‌هـــای رایـــانه‌ای در دنیـــای امروز نـوعی رسـانه نـوین هسـتند. خاصـیت رسـانه این است که مطلب، موضـوع یا مفهـومی را بـرای مخـاطب تبیین کند. این رسـانه‌های نـوین، علاوه بر تاثیرگـذاری و

فرستادن و دریافت پیام از سوی مخاطب، وظیفه‌ی بزرگ دیگری هم دارند. این وظیفه، تلاش برای ماندگاری است. هر چه یک رسانه ماندگارتر باشد و بتواند مخاطب را مدت زمان بیشتری از آن خود کند، موفق‌تر است.

این بازی‌های آرامِ عاشقانه، که با تکیه بر احساسات و وابستگی انسانها به موجوداتی که دوستشان دارند طراحی و ساخته شده، به این هدف دست یافته‌اند و چنان در لایه‌های زندگی فرد وارد شده‌اند، که بعد از مدتی خود فرد هم متعجب می‌شود که چطور شد که موجود صفر و یکی بی‌جان، توانسته بخش عمده‌ای از احساسات یک انسان را به خودش معطوف کند.

واقعی شدن «پو» و راه یافتن او به زندگی و احساساتمان نشان می‌دهد که هدف گذاری و برنامه ریزی طراح و سازنده، بسیار دقیق و موفق بوده است. موارد زیر، کامنت‌های مخاطبین این بازی و ابراز احساسات آن‌ها نسبت به این موجود ناشناخته است:

پوی من دختره! الان دوازده مرحله ست که دارمش و براش یه چیزایی خریده م. رنگش هم نارنجیه و البته خیلی شکمو! تحمل ندارم؛ پس کی بزرگ می‌شه؟

بچه من 98 سالشه. داره می‌ترکه از بس چاق شده. به خدا از کار و زندگی منو انداخته.

من برای پو اسم گذاشتم. اسمشو گذاشتم پژمان که با بقیه فرق کنه.

کی می‌دونه پو چطـــــوری می‌تونه ازدواج کنـــــه؟ دلم می‌خواد بچه مو توی لباس دامادی ببینم!

وقــتی ســیر شــده و می‌خــوام بهش غــذا بــدم و اون می‌گه:«نه» دلم می‌خواد بپرم توی تبلت بغلش کنم!

من خــودم یه پسر دارم بــرای همین پــوی دخــتر انتخــاب کردم. دخترا بابایی هستن آخه. پوی من هم خودشو برام لوس می‌کنه و منم نازشو می‌خرم.

عکسش را می‌گیرند و در فضای مجازی منتشر می‌کننــد، هم و غمشان خریدن لباس و عینک و کلاه و سایر لــوازم بـــرایش اســـت، تلاش می‌کنند بـــزرگش کنند و بهـــترین چیزها را بدهند بخورد، به هم که می‌رسند از سن و سال فرزندخوانـــده مجازیشـــان می‌گویند و اتفاق‌هـــایی که برایش افتاده... این ابراز احساسات نسبت به چــیزی که جان و هویت ندارد و معلوم نیست از کجا پیـدایش شـده، واقعا عجیب به نظر می‌رسد.

خطر! «پو» در کمین شماست!

کفـرش درآمـده! از دست همسـرش حـرص می‌خـورد که مـرتب سـرش تـوی گوشی است و دارد قربـان صـدقه‌ی «پو»ی نوجوانشـــان می‌رود. همســـرش هر اتفـــاقی که برای پو می‌افتد و هر چیز جدیدی که برای پو می‌خــرد را می‌آید با آب و تــاب بــرای او تعریف می‌کند و همه‌ی فکر و ذکرش شده بزرگ کردن این فرزندخوانده!

خودشان یک دختر پنج شش ساله دارنـد؛ با این حـال این مادر جوان، دلش یک بچه‌ی کوچک دیگر هم خواسـته و به هر دوی این‌ها رســـــیدگی می‌کند. مـــــرد جـــــوان

می‌گوید:«گـاهی «پو» به دخـترک خودمـان تـرجیح داده می‌شود. وقتی «پو» چشمهایش دو دو می‌زند، همسـرم با احساس مسئولیت وصف ناپذیری می‌دود و غـذایش را مهیا می‌کند و اگر پول در حسابش نباشد، آن قـدر بـازی می‌کند تا پول گیر بیاورد و بتواند بچه‌ی صفر و یکی اش را سیر کند و تا این بچه آرام نگیرد و نخوابـد، همسر هم آرام نمی‌گـیرد. گـاهی سـاعت‌ها غـرق شـدن در مسـائل «پو»ی کوچـک، وقت رسـیدگی به کارهـای دیگر را می‌گـیرد و حـتی دلـزدگی نسـبت به کارهـای دیگر ایجـاد می‌کند.»

اگر در قدیم بیشتر نسبت به تاثیر بازی‌هـای رایـانه‌ای بر کودکـان و نوجوانـان نگـران می‌شـدیم، امـروز این خطر گسترده‌تر شده و ابعـاد وسـیعی پیـدا کـرده است.اگر در قـدیم بـرخی بازی‌هـای رایـانه‌ای بـاعث رواج مفـاهیم ضـدمعنوی و خشـونت می‌شـد، امـروز باید از بازی‌هـای آرامی که به ظـاهر هیچ کـدام از آسـیب‌های بازی‌هـای اکشن و خشن را ندارند هم ترسـید. بازی‌هـای آرامی که فـرد را (در هر گـروه سـنی و تحصـیلی و در هر جایگـاه اجتماعی) تحت تـاثیر قـرار می‌دهد و از دنیـای پـیرامون خـود جـدا می‌انـدازد و خطرشـان کمـتر از بازی‌هـای خشونت آمیز و تاثیرگذار اکشن نیست.

رحیمی، کارشـناس روانشناسی رد مـورد تـاثیر این گونه بازی‌ها در زنـدگی انسـان می‌گوید: «یکی از بزرگـترین آسـیب‌های این بازی‌ها این است که افـراد گذشت زمـان را به هیچ وجه احساس نمی‌کنند و وقتی به خـود می‌آیند که سـاعت‌های زیـادی از وقتشـان صـرف این بازی‌ها شده‌است. علاوه بر آن طبق تحقیقـات، افـرادی که

وابســته به این بازی‌ها می‌شــوند، درونگــرا شــده و در جامعه منزوی می‌شوند و رفته رفته در برقراری ارتبــاط اجتماعی کم تمایل و یا ناتوان می‌گردند.

این روانشــناس خطر خیــالپردازی و دور شــدن از دنیــای حقیقی را مهم و غیرقابل انکـــــــار می‌داند و می‌گوید: «وقتی بچه‌ی مجازی اجز نیازهای مادی توقعی از پــدر و مــادرش نــدارد و با انــدکی غــذا و کمی بــازی می‌تــوانی راضی نگهش داری، ناخودآگاه این تفکر و این ذهــنیت در زندگی عــادی بــرای انســان نهادینه می‌شــود. تحملش در برابر خواســته‌های دیگر را از دست می‌دهد و تــوجهی به نیازهــای معنــوی اطرافیــان علی الخصــوص فرزند را از دست می‌دهد.»

رحیمی معتقد است پیشرفت تکنولوژی ســبب دور شــدن اعضای خانواده از یکدیگر می‌شــود. به طــوری که هر یک از افرادخــانواده به خــاطر مشــغول بــودن به تماشــای تلویزیون یا درگیر بــودن با رایانه و اینــترنت و بازی‌هــای رایانه‌ای، کمتر وقت می‌کنند با یکدیگر بنشینند و صــحبت کنند و این خــود بــاعث ســرد شــدن روابط بین والــدین و فرزنــدان شده‌اســت، به گــونه‌ای که آنــان کمــتر حوصــله یکدیگر را دارند.

به هر صورت شمشیر دولبه‌ی تکنولوژی هر روز یک وجه و یک بعد از زنــدگی انســان را هــدف قــرار می‌دهد و با رسوخ به تمامی ابعــاد زنــدگی انســان، قــدرتش را به رخ می‌کشد. قدرتی که مخاطبــان را منفعل کــرده و آن‌ها را در جریــانی قــرار داده که نــتیجه‌ای جز قدرتمنــدتر شــدن این رسانه‌های نوین ندارد.

باید مــراقب باشــیم چــرا که «پو» همین موجــود کوچک دوست داشتنی با آن نگاه مظلوم و لبخند شــاد، در کمین ماست

نگاهی مختصر به خروج دجّال

(بسم الله الرحمن الرحیم)

دجّال مرد پر تزویر و حیله گر، هنگامی که سخن از دجّال به میـــان می‌ایـــد، طبق تفکّر عامیانـــه، ذهن‌ها متوجّه شخصی معیّن با یک چشم می‌شود که با جثه‌ی افسانه‌ای و مـرکب افسـانه‌ای تـر، با برنـامه‌ای مخصـوص به خـود؛ پیش از قیام بزرگ «مهدی (علیه السلام)» خـروج خواهد کرد.

نگاهی مختصر به خروج دجّال

اما همان گونه که از ریشه‌ی لغت «دجّـال» از یک سو(1) و از منابع حدیث از سوی دیگر اسـتفاده می‌شـود، دجّـال منحصر به یک فـرد نیسـت، بلکه عـوان کلّی بـرای افـراد حیله گر است که برای به سوی خود کشیدن توده‌ی مردم از هر وسیله‌ای اسـتفاده می‌کند و بر سر راه هر انقلاب سـازنده‌ای که در ابعـاد مختلف صـورت می‌گـیرد، ظـاهر می‌شود.

حدیث معروفی از صحیح «ترمـذی» نقل شـده اسـت، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «إنّه لم یکن نبّی بعد نوح إلاّ أنذر قومه الـدجّال و إنی أنـذرکموه؛ (2) هیچ پیامبری بعد از نوح نبود مگر این که قوم خود را از دجّال ترسانده (برحـذر کـرده) و من هم شـما را از او می‌ترسانم و برحذر می‌دارم.»

یقیناً انبیا پیشـین به مـردم عصر خـود، نسـبت به فتنه‌ی دجالی که در آخر زمان آشکار می‌شود و هزاران سـال با آن‌ها فاصـله دارد، هشـدار نمی‌دادنـد، به خصـوص که در

پایان حدیث آمده است: «فوصفه لنا رسول الله (صلّی الله علیه و آله و سلّم) فقال: لعلّه سیدرکه بعض من رآنی أو سمع کلامی؛ سپس رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) صفات او را برای ما بیان کرد و گفت: شاید پاره‌ای از آن‌ها که مرا دیده‌اند و یا سخن مرا شنیده‌اند، او را درک کنند.»

شاید حدیث فوق اشاره به طاغیان و فریبکاران خطرناکی هم چون بنی امیّه و افرادی همانند معاویه و نظیر او باشد که در لباس «خال المؤمنین» و عنوان «کاتب الوحی» به مکر، فریب، تزویر و بیرون راندن مردم از صراط مستقیم به سوی آداب و سنن جاهلی و زنده کردن نظام طبقاتی و حکومت استبدادی و روی کار آوردن ناصالحان چرب زبان و جنایتکاران بی‌باک و کنار زدن صلحا، فضلا و مردان لایق پرداختند.

هم چنین در حدیث دیگر روایت شده است که در مورد دجّال فرمود: «ما من نبیّ إلاّ و أنذر قومه و لکن سأقول فیه قولاً لم یقله نبیّ لقومه تعلمون أنّه أعور؛(3)ـ هیچ پیامبری نبود مگر این که قوم خود را (از فتنه‌ی دجّال) برحذر داشته ولکن من به زودی درباره‌ی او حرفی می‌زنم که هیچ پیامبری آن را نگفته است، بدانید که او «لوچ» یک چشمی است.»

اشاره به زمان نوح در بعضی از این احادیث، شاید اشاره به دورترین زمان باشد و یا عدم وجود دجّال‌ها در زمان پیش از نوح به سبب این باشد که نخستین شریعت و آیین را «نوح» (علیه السلام) آورد و یا به خاطر عدم نفوذ حیله و تزویرها در جوامع انسان‌های پیشین بوده است.

در حـالی که در پـاره‌ای از احـادیث نقل شـده است که پیش از ظهور «مهدی» (علیه السلام) سی دجّـال ظهـور خواهد کرد.(4)

در اناجیل نـیز به ظهـور دجّـال اشـاره شـده است. در رساله‌ی دوم یوحنّا (5)ـ بیان شـده است: «شـنیده‌اید که دجّال می‌آید، در حـالی که دجّـالان بسـیاری ظـاهر شـده اند» این عبارت تعدّد دجّالان را تأیید می‌کند.

البتّه هیچ مانع و یا منافاتی ندارد که یک دجّـال بـزرگ، با مشخصـات ذکر شـده در روایـات، در رأس همه‌ی آن‌ها باشـد، ولی آن چه که به صـورت احتمـال دربـاره‌ی مشخصـات دجّـال می‌تـوان گفت؛ اشـاره به صـفات فریبکـارانه‌ی رهـبران مـادی سـتمگر در دنیـای ماشـینی باشد.

1- آن‌ها یک چشم دارند و آن چشم ماديّـات است و نگاهشـان فقط بُعد منـافع اقتصـادی را دارد و بـرای رسـیدن به آن به هـزاران نیرنگ و تزویر و سیاست‌های استعمالی متوسّل می‌شـوند و آن‌ها دجّـالانی هسـتند که چشم معنـوی و انسـانی آن‌ها کـور شـده و چشم مـادی آن‌ها بسیار خیره کننده و پرفروغ است.

2- ایشـان در صـنعت از اقطـار زمین، گذشـته و مرکب‌هـایی در اختیـار دارند که سـریع السـیر است و در مدّت کوتاهی با سـرعت مـافوق صـوت در سـیّارات دیگر پیاده می‌شوند.

3- آن‌ها عملاً ادّعـای الـوهیّت می‌کنند و مقـدّرات مـردم جهان را به دست خویش می‌دانند.

4- در پیش روی کارخانه‌های عظیم خود، کوهی از دود و به دنبال آن کوهی از فرآورده‌های صنعتی و مواد غـذایی (که مردم آن را مواد غذایی سـالم می‌پندارنـد، در حـالی که ارزش غــذایی چنــدانی ندارند و غالبــاً خوراک‌هــای بی‌محتوا و غیربهداشتی هستند) مشاهده می‌کنند.

5- مردم به عللی خشک سالی یا اسـتعمار و اسـتثمار و تبعیضــات و ســرمایه گــذاری‌های کمرشــکن در مــورد تسلیحات و هزینه‌ی طاقت فرسای جنگ‌هـای ویرانگر که همگی حاصل زندگی تک بُعدی مادی است، گرفتار کمبود مـواد غـذایی می‌شـوند و از گرسـنگی می‌میرند و از بین می‌روند و دجّال که عامل اصلی این نابسمانی‌هاست، از این وضع آشفته بهره برداری کـرده و به عنـاوین مختلف و کمک به گرســنگان و محرومــان جامعــه، بــرای تحکیم پایه‌های حکومت استعماری خود کوشش و تلاش می‌کند.

در پاره‌ای از روایات نقل شده است که هر تـار مـویی از مـرکب عجیب دجّـال، سـاز مخصـوص و نـوایی تـازه سر می‌دهد که انطباق آن با وسایل سرگرم کننـده‌ی ناسـالم دنیای ماشینی که در تمـام کارخانه‌هـا، لانه‌هـای شـهری، بیابانی، سـاحلی، آبی و خـاکی نفـوذ کـرده، کـاملاً قابل تصور است.

در هر صــورت، مهم آن است که عناصر انقلابی یعــنی سربازان راستین مصلح بـزرگ جهـانی «مهـدی» موعـود (علیه السـلام) همانند مردمـان سـاده لـوح و ظـاهربین، فریب دجّال صفتان را نخورند و برای پیـاده کـردن طـرح انقلابی خــود بر اســاس ایمــان و حق و عــدالت از هیچ فرصتی غفلت نکنند.

آن چه بیـان شد تفسـیر احتمـالی بـرای دجّـال بـود که قرایـنی آن را تأیید می‌کنـد، اما قبـول وعـدم قبـول این تفسـیر به اصل موضـوع صـدمه نمی‌زنـد؛ زیـرا مسـأله‌ی دجّال با این صفات جنبه‌ی کنایه دارد، نه این که انسـانی با چنان مرکب و چنان صفات و مزایا باشد. (6)

پس یکی از علایم حتمی ظهرو، خروج دجّـال است که در روایات اسلامی (سنّی و شیعه) این چنین توصـیف شـده است:

او دارای قدرت و تأثیر عجیبی اسـت، چشم راست نـدارد و چشم دیگرش در وسط پیشانی اوست و مانند ستاره‌ی صبح می‌درخشد. چیزی در چشم اوست که گـویی آمیخته به خون است. در پیشـانی او نوشـته شـده، این «کـافر» است و هر باسـواد و بی‌سـواد آن را می‌خواند. به دریاها داخل شـود و آفتـاب با او می‌چرخد. کـوهی از طعـام و نهری از آب همیشه با او است. به دسـتور وی از آسـمان بـاران می‌بـارد و زمین گیـاه می‌رویاند. اختیـار گنج‌هـای زمین با اوست، مرده را زنده می‌کند. با صـدای بلـدی که تمام جهانیان صدای او را می‌شـنوند، می‌گوید من خـدای بزرگ شما هستم که شما را آفریده و روزی می‌رسـانم. پس به سوی من بشتابید. (7)

دجّال نامش «صائد بن الصائد (صید) است و از فتنه‌هـای گمراه کننده و فسـادهای بـزرگ می‌باشد. در اخبـار اهل سنّت خبر دجّال بیشـتر از شـیعه بیـان شـده اسـت، بلکه بسـیاری از اخبـار کتب شـیعه برگرفته شـده از عامّه یا سنّدش عامی است.

بیشتر این اخبار را احمد بن حنبل در مسند ترمذی در صحیح، ابن ماجه در سنن، مسلم در صحیح، ابن اثیر در نهایه از عبدالله بن عمر، ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده‌اند.

در مورد نام محلّ خروج دجّال اختلاف است، سجستان (سیستان)، اصفهان یا از نواحی خراسان، یا کناسه‌ی کوفه «أفیق» و یا «لُدّ» فلسطین خواهد بود، هم چنین وقت خروج او یا پیش از ظهور امام «مهدی» (علیه السلام) یا بعد از ظهور آن حضرت است، اما آن چه مسلم است عیسی (علیه السلام) یا حضرت «مهدی» (علیه السلام) او را در سال ظهور می‌کشند و اگر عیسی (علیه السلام) هم کشنده‌ی او باشد، نسبت دادن به مهدی (علیه السلام) نیز صحیح است چون نسبت به امیر و مأمور، هر دو داده شود.

اخبار اهل سنت در بیان جریان‌های دجّال، مفصل و مبالغه آمیز و بیرون از صحت است و قابل اعتماد نیست. در این باره فقط به چند حدیث از شیعه اکتفا می‌کنیم.

1- مردی از اهل بلخ بر امام باقر (علیه السلام) وارد شد. امام به او فرمود: «ای خراسانی! آیا وادی را که چنین و چنان است می‌شناسی؟

گفت: بلی.

فرمود: در آن وادی درّه و شکافی که به این وصف است می‌شناسی؟!

گفت: بلی.

فرمود: دجّال از آن‌جا خروج خواهد کرد» (8)ـ این حـدیث محل خروج او را خراسان معرفی کرده است.

2- ابن عبـاس از رسـول خـدا (صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) نقل می‌کند که خداوند در حـدیث معـراج یکی از علامات را «خـروج دجّـال از مشـرق سجسـتان» شـمرده است. (9)ـ در این حدیث سیستان را تعیین کـرده است و ممکن است فرمایش امام بـاقر (علیه السـلام) که مکـرر می‌فرمود: «خراسان، خراسان، سجستان، سجستان» به این مطلب اشاره داشته باشد.

3- اصبغ ابن نباته از امیرمؤمنان (علیه السلام) پرسـید: «ای امیرمؤمنان (علیه السلام) دجّال کیست؟!

فرمود: آگاه باشید دجّـال صـائد بن الصـائد است. شـقی کسی است که او را تصـدیق کند و سـعید کسی است که او را تکذیب نماید. او از شهری خـروج خواهد کـرد که آن را اصبهان (اصفهان) گویند و از قریه‌ای که بنـام یهودیه معروف است.

چشم راست او ممسـوح است (به هم چسـبیده و حدقه نـدارد) و چشم دیگر او در پیشـانی او است و همانند ستاره‌ی صبح روشنی می‌دهد. در چشم او گوشتی است که گویا مخلوط به خون و در پیشـانی میـان دو چشـمش «کافر» نوشته شده است.

با این که امّی (بی سواد) اسـت، هر کتـابی را می‌خواند. دریاها را می‌نـوردد و خورشـید با او سـیر می‌کند. در پیشاپیش او کوهی از دود و در پشت سر او کوه سفیدی است که مـردم گمـان کنند طعـام است. او در سـال قحطی سختی خروج خواهد کرد. زیر پای او الاغی است

به رنگ سبز یا تـیره، هر گـام الاغش یک مقـدار راه طی می‌کند. زمین در زیر پای او می‌پیچد و از هر آبی بگـذرد، آن چشـمه تا قیـامت می‌خشـکد. با صـدای بلند که همه‌ی اهل مشرق و مغرب بشنوند ندا می‌کند:

که‌ای دوســتان من! بیایید به ســوی من، منم آن که خلق کرد، صورت بندی کرد، تقدیر نمود و راهنمایی کـرد. منم خدای بزرگ شما (أَنا رَبُّکُم الأَعلی)!

این دشـمن خـدا دروغ می‌گوید. او تک چشم است و غـذا می‌خورد و در بازارها می‌گردد. خـدای شـما مـنزّه از این صفات است.

بدانید و آگـاه باشـید که در آن روز بیشـتر اتبـاع او، اولاد زنا و صاحبان طیلسان (شنل‌های) سـبز هسـتند. خداوند در شـــام در عقبه‌ی «افیق» سه ســـاعت از روز جمعه گذشـــته، بر دست کسی که عیسی (علیه السـلام) پشت سر او نماز می‌خواند، او را می‌کشد! (10)

در اخبار اهل سنت محل کشته شدن او را دروازه‌ی «لُدّ» نوشته‌اند. (11)

نــوروز معلی بن خــنیس از امــام صــادق (علیه السـلام) روایت کــرده است که فرمــود: «نــوروز روزی است که قائم ما در آن روز ظاهر می‌شود و خداوند او را بر دجّال ظفر خواهد داد، ســـــپس او را در کناسه‌ی کوفه به دار می‌آویزد.»(12)

امام صادق (علیه السلام) بعد از بیان عدد امامان به نقل مفصّل فرمود: «آخر ایشان، قـائم است که بعد از غیبت،

قیام خواهد کرد و دجّـال را می‌کشد و زمین را از ظلم و ستم پاک کند.» (13)

4- ابوهریره از رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) درباره‌ی نزول عیسی (علیه السـلام)(14)ـ روایت نمـوده است که فرمـــــــود: «و یهلک فی زمانه الملل کلّها إلاّ الإسلام، و یهلک الـدجّال فیمکث فی الأرض أربعین سـنة ثمّ یتـوفّی، فیصـلّی علیه المسـلمون؛(15)ـ در زمـان او تمــام ملت‌ها (ادیــان) می‌میرند مگر اســلام و دجّــال را هلاک می‌کنـــد، پس از او چهل ســـال در زمین زنـــدگی می‌کنــد، ســپس وفــات می‌کند و مســلمانان بر او نمــاز خوانند.»

پی نوشت‌ها:

1- دجّـــال از مـــاده‌ی دجل بر وزن (درد) به معنـــای دروغگویی و حقّه بازی است.

2- صحیح ترمذی: باب ما جاء فی الدجّال ص 42.

3- صحیح ترمذی باب ما جاء فی الدجّال ص 42.

4- سنن ابی داوود.

5- باب 1-جمله‌ی 6 و 7.

6- حکومت جهانی مهدی: ص 198 به بعد.

7- بحارالأنوار: 52/194-195؛ الزام النّاصب فی القائم الحجّة: ص 202 و 228؛ آخرین امید: به نقل از آن دو.

8- معجم أحـــاديث الإمـــام المهـــدى: 328/3 ح 872؛ بحارالأنوار: 190/52 ب 25 ح 19.

9- كمال الدّين: 251/1 ب 23 ح 1، منتخب الأثر: ص 529 ف 6 ب 3 ح 1؛ بحارالأنوار: 70/51 ب 1 ح 11 و 278/52 ب 25 ح 172.

10- (عقبه بلندى و افيق بلـده‌اى است مـابين حـوران و غور، نزديک شام) كمال الدين: 526/2 ب 47 ح 1؛ إلزام النّاصب: 132/2؛ منتخب الأثر: ص 532 ف 6 ب 3 ح 7؛ معجم أحاديث الإمام المهدى: 132/3 ح 670.

11- لُـدّ قـريه‌اى است از قـراى فلسـطين، سـرزمين فلسـطين و لُـدّ هم از بلاد شـام و با افيق نزديک است و هر دو از بلاد شـــام به حســـاب مى‌آيند. معجم أحـــاديث الإمام المهدى: 556/1 ح 376؛ عقد الـدّرر: ص 260 ب 12 ف 2 ش (135 ظ)- ص 270 (141 و).

12- معجم أحـــاديث الإمـــام المهـــدى: 74/4 ح 1145؛ بحارالأنوار: 276/52 ب 25 ح 171 و ص 308 ب 26 ح 84.

13- كمال الـدّين: 336/2 ب 33 ح 7؛ منتخب الأثر: ص 602 ف 7 ب 9 ح 1؛ بحارالأنوار: 144/51 ب 6 ح 8.

14- رواه أبو داوود فى سننه ج 2 ص 342 و لفظه: أن النبى (صـلّى الله عليه و آله و سـلّم) قـال: ليس بيـنى و بينه نبى-، يعنى عيسى (عليه السـلام) و انّه نـازل، فـإذا رأيتموه فاعرفوه، رجل مربوع إلى الحمرة و البياض بين ممصرتين، كأن رأسه يقطر، و ان لم يصـبه بلـل، فيقاتل النّـاس على الإسـلام فيـدق الصـليب و يقتل الخـنزير، و

يضع الجزيـــــــــــة، و يهلک الله فی زمانه الملل کلها الا الإســـلام و يهلک المســـيح الـــدّجال، فيمکث فی الارض أربعين سنة، ثم يتوفی فيصلّی عليه المسلمون.

15- بحارالأنوار: 384/52 ب 27 ح 194.

رابطه تنگاتنگ برخی موسیقی‌ها با شیطان پرستی

(بسم الله الرحمن الرحيم)

بسياري از ايده‌هاي صهيونيست‌هاي مسيحي- كه اعتقـاد به قدرت‌ها و نيروهـای شـگرف شـيطان، بخش مشـترک اين ايـده‌ها با شـيطان پرسـتان است- در اشـعار سـران متـال به روشـني به چشم مي‌خـورد و عقيـده در مـورد قدرت بي نظير شيطان در آخرالزمان درآن موج مي‌زند.

رابطه تنگاتنگ برخی موسیقی‌ها با شیطان پرستی

تاکنون موسیقی متال و زیر شاخه‌های این سبک، خدمت شایانی به جریان شیطانی نموده است.

سبک متال به علت ظـرفیت بـالا و همخـوانی و سـنخیت بالایی که با سنت‌ها و آداب شیطانی دارد، توانسته است در انتقال مفاهیم شـیطانی و رضـایت بخش جلـوه دادنِ مرام شیطان، چهره موفقی از خود به نمایش گذارد.

از نقطه نظر محتوا و مضـمون، ابتـذال و خشـونت جـزء لاينفك درون مايه‌های ترانه‌هـاي شـيطانی اسـت؛ يعـنی مضامينی كه حـول محورهـاي بي‌پـروايي جنسـي، القـاء تــرس در ذهن و جــان ديگــران و ضــديت با آموزه‌هــای وحيانی و الهی مي‌چرخد.

پاره‌ای از گروه‌های موسیقی مشهور، با شیطان‌پرسـتی ارتبــاطي ناگسســتني دارنــد؛ به گــونه‌ای كه بعضی از سران اين گروه‌ها به دلايلي، نظير جنون جنسـي، تجـاوز به عنــف، كتك كــاري و افــراط در مشــروب‌خواري چند وقتي را پشت ميله‌هاي زندان گذرانده‌اند.

مـــرلين منســـون- كه نـــام حقيقي او، Brian Hugh Warner است- يك موسيقي دان و رهبر گروه Marilyn Manson مي‌باشد.

وی تاکنون در قـالب اشـعار شـیطانی و خشن و ضد دین در رواج شـــیطان گـــرایی نقش مـــوثری داشـــته است. مضامین ضد مسیح و پاره کردن انجیل در هنگـام اجـرای کنســرت و خطــابش به جمعیت که با صــداي ســنگین و خشکیده فریاد می‌زد: «این است خـداي شـما» در مـورد وی مشــهور است. اعتقــاد به بي‌اعتقــادي و اعتقــاد به پـوچي و دعـوت به پـوچ گـرایی پیـام کلیپ‌هـای منسـون است.

ترانه‌های گروه منـووار- که در زمـان اصـلاحات در ایـران ترجمـــه، چـــاپ و منتشر شد- چنـــان به مضـــامین خشن پرداخته که ترویج و نشر آلبوم‌های این گروه در بسـیاری از کشـورها ممنـوع گردیـده است. درون مایه اشـعار این گروه، اباحی گری، هنجار شکنی، قانون گریـزی، تعـرض به سنت‌ها، وهن مـذهب و مقدسـات است. سـوغات این گـروه ممنوعه که به صـراحت داعیه «شـیطان پرسـتي» دارند؛ آثـار مخـرب روانی و آسـیب‌های متعـدد اجتمـاعی برای جوانان بوده است.

بسیاري از ایده‌هاي صهیونیست‌هاي مسیحي- که اعتقــاد به قدرت‌ها و نیروهـای شـگرف شـیطان، بخش مشـترک این ایـده‌ها با شـیطان پرسـتان است- در اشـعار سـران متــال به روشــني به چشم مي‌خــورد و عقیــده در مــورد قدرت بي نظیر شیطان در آخرالزمان درآن موج مي‌زند.

در صحيفه حزقيال نبي در مورد آخرالزمـان و آرماگـدون آمده است: «باران‌هاي سيل آسا و تگرگ‌هاي سخت آتش تكان‌هـــاي ســـختي در زمين پديد خواهد آورد كه كوه‌ها سرنگون خواهند شد و زمين منهدم مي‌شود.»

مكــان وقــوع اين جنگ در صــحراي «مگيد» و در شــمال اسرائيل و كرانه غـربي رود اردن است كه به پيش بيـني صهيونيست‌هاي مســـيحي اين جنگ ميـــان نيروهـــاي خير(يهوديان) و نيروهاي شهر (مسلمانان) رخ مي‌دهد و به همه دنيا كشــيده مي-شــود.(ديويدهاوري، مســيحيت، ترجمه عبدالرحيم اردستاني، مركز مطالعــات اديــان قم، ص 38 تا 55)

شاعر مشهور متال، اريک آدامز در البوم سلاطين فلــزي آورده است:

«زمين با آتش در آميخته مي‌شود.

در جنگ آرماگدون ابتدا ترو مپت‌ها به صدا در مي‌آيند.

و ســپس تگــرگ، آتش و خــون بر تخت ســلطنت شــيطان فرو مي‌ريزد.

مـــوي او همانند جامه ايی كه حقيقت را پنهـــان مي‌كند ســـــــــفيد است و چشـــــــــمانش همانند آذرخش مي‌درخشد.»(ســـلاطين فلـــزي، منـــووار، اريک آدامـــز، انتشارات دژ، ص 113)

در ترانه‌هاي «بلك سبث»، ايـده‌های انتـوان لاوی در بـاب سيطره شيطان بر جهان و انفعال خدا؛ به صـورت واضح و صــريح انعكــاس يافته اســت؛ چنــان كه انكــار معــاد و رســتاخيز و ســخره گــرفتن جهــان پس از مــرگ- كه در

نوشته‌های لاوی به صورت برجسته‌ای مورد تاکید قرار گرفته است- در این شعر منعکس گردیده است:

«....چه معبودي است اين كه مي‌ايستد و گريه‌هاي مردمش را گوش مي‌دهد و كاري نمي‌كند؟

كدام دست به اعتراض بلند خواهد شد، در حالي كه مُردن مردم را مي‌بيند؟

اين چه‌گونه زندگي است؟ چه آينده‌اي در انتظارمان است؟

آه، آه، اين نتيجه اشتباهات‌مان است».

و

«... دنياي فاني كم‌كم ما را نابود مي‌كند؛

فكر نمي‌كنم هيچ خدايي اكنون بتواند رستگارمان سازد؛

رستاخيز همين‌جاست؛

فردايي وجود نخواهد داشت؛

اي عيسي! پرسش‌هاي ما،

گويي هيچ‌گاه شنيده نشده‌اند.

... آيا به راستي بهشت و دوزخي وجود دارد؟

به من بگو كه آيا آن بالا خدايي وجود ندارد؟!...»(شب را ورق بزن ص 266- 268)

يا در مجموعه «قوم محزون» چنين آمده است:

«... ايستاده‌ام اينجا و تمام ايمانم را از دست داده‌ام؛

زندگي دوباره ممكن است دروغ باشد!

اما زندگي كنوني‌ام نيز ارزش درد كشيدن ندارد...»(قوم محزون، نشر مس ص 98)

عبارات بالا دقيقا مضمون بندهايی از كتاب انجيل شيطانی لاوی است كه در قالب موزون ريخته شده است. اين در حالی است كه مروجين و مترجمين ترانه‌هاي اين گروه در كشور، سعی می‌كنند محتوای اشعار اين گروه را «ضدجنگ» معرفي كند كه بتوانند آن را با ارزش‌های دينی و فرهنگ بومی سازگار نشان دهند.

«ديو ماستين» كه در اعتراض به انجام حركات وحشيانه متاليكا بر روي سن در هنگام اجراي كنسرت از اعضاي گروه جدا شد و گروه «مگادث» را شكل داد؛ در مصاحبه‌ای با اظهار تنفر شديد از متاليكا مي‌گويد: «... من در كثافت غوطه مي‌خوردم. وقتي جيمز هتفيلد سر خفاش زنده را با دندان جدا مي‌كرد و خونش را مي‌مكيد، مي‌خواستم همان‌جا روي سن بالا بياورم....»

در جای ديگر آمده است: «.... متولد مي‌شود از دوزخ

قدرت برتر شيطان

تا ويران كنند محراب كليسا را

و كشتار كند آنان را كه مسيحي متولد مي‌شوند

كليساها ويران مي‌شوند

صليب‌ها مي‌شكنند

او مي‌خندد در ميان كفر

گويي كه در سرزمين مرگ است

... و آخرين نبرد آغاز مي‌شود

ضدمسيح و اهريمن

فرشتگان و خدا مي‌جنگند

ضدمسيح!.."(قوم محزون، نشر مس ص 18 و 20)

نتیجه این که نه فقط در متـــال بلکه در شـــاخه‌های دیگر موسـیقی، هم از جهت محتـوا و مضـمون و هم از جهت شکل و قالب، آن چه تبلیغ می‌شود آیین شیطان پرسـتی و مـــرام شـــیطانی است. اگر هم به شـــیطان و آیین شیطان پرسـتی تصـریح نگـردد، به آموزه‌هـای این مـرام پرداخته می‌شـود. که البته باید توجه داشت آن چه بـرای شـیطان مهم است نـام و رسم و آوازه او نیسـت، بلکه ایـده‌ها و مـرام و منش شـیطانی بـرای شـیطان مهم‌تر است.

شیاطین آخرالزمان در رسانه زمینه‌ساز

(بسم الله الرحمن الرحیم)

برنامه‌هایی که هدف نهایی‌شان این است که به بیننده خود بفهمانند اربابان رسانه‌ای غرب در پرتو این آثار، تنها سرگرمی را مد نظر ندارند و در پی انتقال مفاهیم دینی یا فرقه‌ای خود هستند. هدفی که در نهایت با توجه به آن، بیننده باید با دقت و البته نگاهی انتقادی با آثار غربی به ویژه آثارهالیوودی روبه‌رو شود. عمده محتوای نشانه‌گرفته‌شده از سوی این کارشناسان هم نگاه آخرالزمانی این آثار است.

تا اینجای کار بر من و شمای بیننده اثبات خواهد شد که در رسانه‌های غربی هستند محتوانگارانی که به نویسندگان آثار منتقل می‌کنند تا برای نمونه باید در ده سال آینده فلان ارزش آپوکالیپتیک یا اومانیستی یا پروتستانی ترویج شوند. ولی باید این پرسش را از اربابان رسانه‌ای خودمان نیز پرسید اگر ساعت شنی برعکس شود، روال به مانند پیش طی می‌شود. به بیان دیگر آیا کارشناسان رسانه‌ای غربی اگر تولیدات رسانه‌ای ده سال اخیر ما را (برای نمونه دهه هشتاد) بررسی کنند، می‌توانند به بینندگان خاورمیانه‌ای خود هشدار دهند که رسانه ملی جمهوری اسلامی یا سینمای ایران به دنبال ترویج فلان باور آپوکالیپتیک شیعی است یا در پی صدور فلان نگاه ایدئولوژیک و انقلابی خود است.

شیاطین آخرالزمان در رسانه زمینه‌ساز

اگر تولیدات رسانه‌ای ده سال اخیر را بنگریم- از بهترین و پرفروش‌ترین آثار سینمایی دهه هشتاد تا بهترین و پربیننده‌ترین تولیدات تلویزیون- و از داستان و مانند آن هم صرف نظر کنیم، عمده آثار ربطی به مفهوم آخرالزمان یا انتظار ندارند و حول مسائل خانوادگی یا مسائل اجتماعی می‌گذرند که در آن‌ها هیچ ردی از مفهوم انتظار وجود ندارد (باقی باورهای خاص شیعیان پیشکش).

در حقیقت تولیدات رسانه‌ای ما برای آن کارشناس غربی، بی‌آزار و در نهایت دراماتیک هستند. آثاری که می‌توانید نسخه‌های مبتذل‌تر و برهنه‌تر آن‌ها را که لزوما برای بیننده جذاب‌ترند، در کانال‌های mbc، فارسی 1 و... ببینید. به بیان دیگر آثار تلویزیونی و سینمایی ما کمتر می‌توانند به کار هویت‌شناسی ما و ساختن "ما" و "دیگران" بیایند. هیچ تلاشی برای تمایز ما از دیگران در آن‌ها دیده نمی‌شود و بیشتر حکایت نفس ایرانی امروز است؛ بگذریم از این‌که آیا از طرف منتقدان به عنوان حکایت نفسی صادقانه و حقیقی تلقی و باور می‌شود یا خیر.

اینها در حالی است که باور به جوانی چهل و اندی ساله که در شناسنامه، سنش بیش از هزار سال است و بر اساس عقیده به وی و سلسله اجدادش باورهای مهمی چون ولایت فقیه و باور حاشیه‌ساز و غیررئال رجعت بنا شده، پایه‌گذاری شده است، جزء جدایی‌ناپذیر زیست شیعی ما است. با این حال تلاشی نمی‌بینیم که این باور مهم سیاسی، به عرصه فرهنگ و اجتماع وارد شود. راهی که از مسیر هنر می‌گذرد. این باور شیعیان به

وجود مـردی در خفا که مـوثر است و منتظر بـرای کـدام عاقل قابل درک است جز ما شـیعیان که از خردسـالی با فرهنگ چراغانی‌های نیمه شعبان بزرگ شده‌ایم و عمدتا به‌صورت تعبدی و از روی عشق به وجود وی باور داریم؟

در حقیقت پرسش اصلی‌تر این است که ما برای دینمـان (و نه متــدینین و مســلمانان) چه کــرده‌ایم یا به بیــان روشن‌تر، ما برای خدایمان و دین وی چه کرده‌ایم؛ همان "اسـلام عزیز" امـام خمیـنی رحمت الله علیه. اگر بـاور داریم تفـارق بـاور امـام خمیـنی با دیـدگاه‌هایی مانند دیـدگاه‌های مرحـوم مهنـدس "بازرگـان" در این است که اولی همه چـیز را بـرای اسـلام و دومی اسـلام را بـرای سعادت بشر می‌خواسـته، باید از خـود بپرسـیم اگر پـیرو نگــاه نخســتیم و داعیه آن داریم، رســانه‌های‌مان بــرای ترویج، باوراندن و تعظیم اصـلی‌ترین بـاور شـیعه یعـنی "انتظار" چه کرده‌اند؟

اینکه تو باید بــرای یک امــام منتظر بمـیری و بمـیرانی. کــدام داســتان‌ها، فیلم‌هــای ســینمایی، تله‌فیلم‌ها و ســریال‌های باورپــذیر و تــامل‌برانگیزی با محتــوای آپوکالیپتیک شـیعی داریم که در نگـاه دیگـران کنجکـاوی برانگیزند. شـاید مهم‌تـرین رسـالت کنـونی رسـانه تلاش بـرای تبـیین و تقـدیس دین و باورهـای آن است. نـوعی فــداکاری بــرای دین و خــدای آن از راه گفتن و گفتن باورهای دینی برای قبولاندن آن به مخاطب. رها ساختن دین و باورهـای مهم و البته چـالش‌برانگیز آن در میانه و رفتن پی شتر خویش و تنها گـذاردن کعبه بـرای ابرهه‌ها کار رسانه کنونی نیست؛ هست؟

رسانه برای تبیین مفهوم انتظار چه باید کند؟ یا باورهای پیشینی و پایه "رسانه زمینه‌ساز" چیستند؟ پرداخت گل‌درشت به مفهوم انتظار به روش‌های پروپاگاندایی یا آوردن مفهوم انتظار، رجعت، ولایت و مانند آن در ریزترین جزئیات درام‌ها؟ رسیدن به پاسخ این پرسش‌ها در گرو درک این است که بزنگاه مواجهه رسانه با مفهوم عصر ظهور و انتظار چیست؟ تا این بزنگاه‌ها درک نشوند بدیهی است تعامل رسانه با مفاهیم آخرالزمانی شکل و مسیر سازماندهی‌شده پیدا نخواهند کرد. نگارنده در تلاش است این بزنگاه‌ها را بیان کند ورنه قالب‌های پرداخت رسانه‌ای این بزنگاه‌ها چیزی فراتر از داستان، شعر، سینما، تله‌فیلم، تئاتر، تله‌تئاتر، سریال و ویدیوکلیپ نخواهد بود.

"حقیقت یک نقطه بود، ولی جاهلان آن‌قدر در کنارش نقطه گذاردند که حقیقت گم شد." در عصر رسانه مهم‌ترین دلیل نیاز بشر به ظهور منجی چیزی فراتر از گرسنگی و بی‌عدالتی اقتصادی یا اجتماعی است. باور به این‌که دلیل تامه و نهایی ظهور روی آوردن نخبگان به منجی است و روی آوردن عوام (که از سر گرسنگی، تشنگی، فقر اقتصادی و بی‌عدالتی اجتماعی "الغوث" می‌گویند) کارساز نهایی نخواهد بود، ما را به این مهم رهنمون می‌سازد که نخبگان از چه چیزی مستأصل می‌شوند جز گم شدن حقیقت و روی آوردن مردمان به حقایق رسانه‌ای توخالی؛ رسانه‌های نقطه‌گذار حقیقت‌گم‌کن گندم‌نمای جوفروش.

حقیقت‌گویانی که تنها باعث اضطراب بیشتر می‌شوند حال آن‌که "النجاة فی الصدق" و چه آرامشی بیشتر از

دست یـافتن به صـدق. همه رویکردها و تلاش‌هـای بشر برای رسـیدن به آرامش است و آرامش یعـنی سـعادت و خوشبختی. پس بشر از هر چـیزی که او را مضـطرب کند (بیمـاری، فقـر، حـوادث پیش‌بینی‌نشـده، مـرگ، پـیری و نـاتوانی، جهل و...) رویگـردان است و بـرای رهـایی از آن‌ها تلاش می‌کند و هرگـــاه در برابر این حـــوادث کم می‌آورد به پناهگـــاه خودکشی یا مخـــدر روی می‌آورد و البته برخی به دین، فرقه و عرفـان روی می‌آورند. حـال یکی از مهمترین دغدغه‌های عصر رسـانه جهلی است که حاصل نشـــناختن حقیقت است و نه ندانســـتن حقیقت. انسـان معاصر در برابر مـوجی از گزاره‌ها تنها مانـده و نمی‌داند کـــــدامش حقیقت است. گزاره‌هـــــایی که از سرچشـــمه‌های بی‌شـماری چـون فیس بـوک، توئیـتر، وبلاگ، پیامـک، تلفن، مـاهواره، سـینما و... به سـوی وی روان هستند و او در سیلاب چنین اخباری غرق می‌شـود، بی‌آنکه بداند کـدامین حقیقت بودند. تلاش مخـاطب نخبه برای درک حقیقت و کنار زدن ناراستی‌ها او را مضطرب و خسته می‌کند.

پس یا از حقیقت فـــــرار می‌کند یا یکی از اربابـــــان رسانه‌ای را به عنوان بلندگوی حقیقت انتخاب می‌کند که خب نتیجه از پیش مشخص است.

بزنگـــاه اول اینجاست: دجال‌هـــای آخرالزمـــانی به نـــام رسـانه که نمی‌گذارند حقیقت به تمامه عیـان شـود؛ در نهـایت در فـردای ظهـور است که وقـتی منجی با مـدد اماره‌هـای مـاورائی و پـیروانش حقیقت خـود را به دنیا عرضه می‌کند خیل جـــــاهلان و مضـــــطربان به وی رو می‌آوردند و در پرتو این حقیقت‌نمـــــایی است که خیل

جبهه حقیقت در برابر باطل صفحه‌آرایی کـرده و کـار بر اهل باطل دشــوار می‌شــود. این همــان بزنگــاه اصــلی ظهور است که بخش زیادی از کار دنیا وقـتی به سـامان می‌رسد که مردم حقیقت را در مصداق خارجی‌اش یعنی منجی تحقق یافته می‌یابنـــد، وی را بـــاور می‌کنند و در نهـــایت تحت ولایت وی حاضر به جانفشـــانی و فتح دنیا می‌شــوند. همین است که بــاعث خواهد شد فتح‌الفتــوح منجی با کمـترین هزینه و خـونریزی همـراه باشـد، چـون مـــردم خســـته از ناراســـتی‌ها دســـته دســـته به وی رو می‌آورند.

حال باید دید این بزنگاه در آثار رسانه‌ای چه انـدازه خـود را نشان می‌دهد. این‌که رسانه در عِـده و عُـده تلاش کند بلندگوی آن رسانه وقت ظهور شود. پوشش کامل عمده زبان‌های رایج دنیا در کنـار تـرویج باورهـای آخرالزمـانی شیعی در قالبی ناملموس و البته مبتنی بر تکرار.

ابعاد پنهان ترویج عرفان «درختی» / معناشناسی درخت در عرفان کابالا

مفـاهیم و واژگـان به کـار گرفته شـده در منظومه‌هـای فکـری و فرقه‌ای گونـاگون، گـاه شـباهتها و اشـتراکات بسیاری با یکدیگر دارند. برای مثال در تمامی ادیـان و در بســیاری از فرقه‌هــای نوظهــور از مفــاهمیی همچــون «حیات پس از مرگ»، «سعادت»، «زنـدگی معنـوی» و... استفاده میشـود؛ ولی هر یک از این مفـاهیم متناسب با متن و منظومه‌ای که به آن تعلق دارند "جایگـــــــــاه و معنا"یی متفاوت دارند که گاه با معنای همان مفهـوم در منظومه دیگر، در تعارض است.

یکی از مفـاهیمی که در جریـانهـای دیـنی و شـبه دیـنی مختلف جایگاه ویژه دارد، مفهـوم درخت است. در قـرآن کریم نیز بارها به این مفهـوم اشـاره شـده است. درخت در لسان قـرآن، گـاه بـرای تمثیل انگـاره توحید و انگـاره شــرک در تعــابیری همچــون شــجره طیبه[1]ـ و شــجره خبیثه[2]ــ و گـــاه در توصـــیف توحید عمـــومی خلقت با تعـابیری همچـون «النجم و الشـجر یسـجدان»[3]ـ مـورد اســتفاده قــرار گرفته است. در روایت نبــوت حضــرت موسی علیه الســلام نــیز ذکر شــده که خداوند از ورای درختی با این پیامبر الهی سخن گفت[4].

یکی از مفـاهیمی که در جریـانهـای دیـنی و شـبه دیـنی مختلف

جایگاه ویژه دارد، مفهوم درخت است.

در داستان هبوط آدم علیه السلام از بهشت نیز قرآن کریم ذکر می فرماید که شیطان با وسوسه "درخت جاودانگی" او را فریفت[5].ـ اما هیچ یک از توصیفاتی که در قرآن از پدیده هایی همچون درخت، سنگ (همچون: منها لما یهبط من خشیة الله)، خوراکیها (همچون: زیتون، عسل، انجیرو...)، حیوانات (همچون: سگ اصحاب کهف، هدهد و مورچه سلیمان، شتر صالح، پرندگان ابابیل و...) و سایر پدیده‌های طبیعی (آتش، کوه، دریا، بادها، ماه، ستارگان، شهابها، خورشید و..) موجود است، به معنای تقدسب خشیِ متافیزیکی به این امور نیست. بلکه همه آن‌ها از آن جهت که بخشی از خلقت شگرف خداوند و جلوهای از زیبایی و حکمت و رحمت و عظمت او هستند، قابل توجهند.

هیچ یک از تعابیر قرآن درباره این پدیده ها را نمیتوان توجیهی برای بزرگداشت و تقدس بخشی خرافی به بخشهای طبیعت دانست. تقدس مکانها و اشیاء مادی همواره بالعرض و به اعتبار حقیقتی متافیزیکی و متعالی بوده است که با آن شیء نسبت دارد. برای مثال تقدس تربت کربلا بواسطه ارتباط این خاک با وجود مقدس سیدالشهداء و واقعه عاشوراست نه ویژگی باطنی ای که "زمین" واجد آن است.

در خصوص عنصر طبیعی "آب" خداوند در قرآن کریم تعبیری به کار برده است که در خصوص هیچ عنصر مادی ذکر نشده است (جعلنا من الماء کل شیء حی)؛ با این حال این تعبیر سبب تقدسی خرافی برای آب در میان مسلمانان نشده است و هر چند باران و آب همواره "نشانه رحمت خداوند" دانسته شده ولی هیچ گروه و

فرقه ای به "واسطه میان زمین و آسمان" (عالم جسمانی و ملکوت) بودن آب قائل نشده است.

در خصوص "آب" خداوند در قرآن کریم تعبیری به کار برده است که در خصوص هیچ عنصر مادی ذکر نشده است

(جعلنا من الماء کل شیء حی)؛

با این حال این تعبیر سبب تقدسی خرافی برای آب در میان مسلمانان نشده است

با این حال درخت در کابالا و فرقه‌های پاگانیستی جایگاهی مقدس و متافیزیکی دارد. تمام هستی شناسی آیین کابالا و اسطوره شناسی یهود به صورت سمبلیک در درختواره ای با نام "درخت حیات" معرفی می‌شود. درخت حیات[6]، درخت دانش[7]، درخت مرگ[8]، درخت ارواح[9]ـ و درخت کیهانی[10]ـ از جمله استعاره‌هایی هستند که با تکیه بر مفهوم درخت، در آموزه‌های کابالیستی برای توصیف جهان خلقت مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

با این حال جایگاه مقدس و حلقه آسمان و زمین بودن درخت در آیین کابالا تنها به معانی استعاره‌ای آن محدود نمی شود. در آیین کابالا درخت زمینی نه به عنوان جلوه ای از خلقت خداوند بلکه به عنوان واسطه ای میان عالم بالا و عالم جسمانی و حلقه ای میان عالم ملکوت و عالم ناسوت مورد توجه است. این اعتقاد عمیق عمدتاً بر اساس کشف و شهود و اظهارات بزرگان عرفا کابالا صورت بندی شده است و کمتر به ارائه دستمایه‌های کلامی برای توجیه آن پرداخت شده است.

ابعاد پنهان ترویج عرفان «درختی» / معناشناسی درخت در عرفان کابالا +تصاویر

تمام هستی شناسی آیین کابالا و اسطوره شناسی یهود

به صورت سمبلیک در درختواره ای با نام "درخت حیـات" معرفی می‌شود.

خاخام اسحاق بن سیلمان لوریا مشهور به اسحاق لوریا[11]، که به عنوان پدر کابالای امروزی شناخته میشود، از جمله کسـانی بـود که به حلقه واسط بـودن درخت میـان عالم ملکوت و عالم جسمانیات اعتقاد داشت. او درختان را جایگـاه آرام گـرفتن نفـوس انسـانی پس از مـرگ می-دانست. در شرح احوالات او آمده است که وی به "بهـار" توجه خاص داشت و در ماه "نیسان[12]"ـ هنگام شکوفه زدن درختــان به انجــام اعمــال عبــادی خــاص در مقابل درختان اقدام مینمود. او اعتقـاد داشت با این اعمـال به روح سرگشـته کسـانی که در درختـان هسـتند یـاری می-رسـاند تا به جـای سـقوط به مـراتب پـایینتـر، به سـوی تعالی بالا بروند. به گفته کابالیستها سنت لوریا این بــود که شـاگردانش را به میـان درختـان و طـبیعت بـبرد و در آن‌جا به آن‌ها آموزش دهد.

خاخام اسـحاق لوریا که به عنـوان پـدر کابـالای امـروزی شناخته میشود،

از جمله کسانی بود که به حلقه واسط بودن درخت میان عالم ملکوت و عالم جسمانیات اعتقاد داشت.

در شــرح احــوالات خاخــام لوریا آمــده است که وی به "بهار" توجه خاص داشت

و در ماه "نیسان" هنگام شکوفه زدن درختان به انجام اعمال عبادی خاص در مقابل درختان اقدام می نمود!

به گفته شاگردانش در یکی از این روزها لوریا چشمان خود را باز میکند و درختان را نفوس انسانی با روحهای بیشمار میبیند. لوریا از نفوس مردگان میپرسد شما چرا اینجا (در درختان) توقف کردهاید. نفوس پاسخ میدهند این به دلیل آن است که در زمان حیات توبهکار نبودیم. ما تو را میشناسیم و میدانیم میتوانی به ما کمک کنی. لوریا نیز قول میدهد کمک کند از برزخ درخت رها شده و بالا بروند. شاگردانش لوریا را در حال گفتگو میدیدند در حالی که تنها او بود که سخن میگفت و روح درختان از دید شاگردان پنهان بودند. شاگردان بعدها از او پرسیند تو با چه کسانی سخن میگفتی و لوریا پاسخ داد: اگر میتوانستید آن‌ها را ببینید، از این‌که چه جمعیتی از ارواح در درختان هستند، حیرتزده می شدید[13].

اولین اشارات در خصوص اینچنین جایگاهی برای درخت در آثار موشه لئونی نویسنده کتاب مشهور زوهار[14] به چشم میخورد. او در کتاب‌هانفش‌هاهاخامه (النفس الحکیمه) از این ویژگی و جایگاه درخت برای توضیح جهان کابالا در تمثیل درخت زندگی استفاده مینماید.

در آموزه‌های کابالا درختان نه تنها جایگاه نفوس و ارواح انسانی هستند بلکه خودشان نیز نفس مجرده دارند. این عقیده در شرح احوال خاخام ناخمان برسلاوی[15] توضیح داده شده است. او روزی در سفر، برای اقامت شب مسافرخانه چوبی را برمیگزیند. خاخام ناخمن در دل شب با صدای بلند شروع به گریه میکند به

نحوی که صاحب مسافرخانه و همراهان خاخام متوجه حالت غیرعادی او میشوند. همگی گرد او میآیند تا علت را جویا شوند. خاخام قبل از هر سخنی کتابی را بیرون میآورد و با چشمان بسته آن را باز میکند و سپس جمله نوشته شده در صحفه را می‌خواند: «قطع کردن درخت پیش از موعد، همانند کشتن یک نفس است.» خاخام از صاحب مسافرخانه سوال میکند آیا چوب دیوارهای مسافرخانه ازدرختانی است که پیش از موعد قطع شده است؟ مسافرخانه تأیید میکند. خاخام توضیح میدهد: مرد در مکاشفهام با بدن کسانی که کشته شده بودند احاطه شده بودم. بسیار ترسیده بودم. حالا میدانم آن‌ها روح درختان بودند که برای من گریه میکردند.

طبق اسطوره شناسی کابالا و یهود،

در بهشت عدن در آسمان هفتم درختی به نام درخت زندگی وجود دارد که ارواح از آن تولید می‌شوند.

اسحاق لوریا پدر عرفان کابالا، حلقه واسط میان آسمان و زمین بودن را با دلیل دیگری نیز توضیح میدهد؛ طبق اسطوره شناسی کابالا و یهود، در بهشت عدن در آسمان هفتم درختی به نام درخت زندگی[16]ـ وجود دارد که ارواح از آن تولید میشوند. ارواح تولید شده در گنجهای به نام گوف[17]ـ یا بدن سقوط میکنند و در آن‌جا منتظر نزول به زمین و تولد میمانند.

اسحاق لوریا توضیح میدهد که حلقه واسط درخت زندگی در آسمان هفتم و تولد نوزاد زمین درختان هستند. ارواح به تدریج از آسمان بر درختان نزول میکنند و درختان همانند یک گهواره واسط ارواح را تا زمان

تولد نگه میدارند[18].ـــ لوریا همچـــنین معتقد است از میان حیوانات گنجشک این نزول را به خـوبی حس میکند و میتواند پایین آمـدن ارواح را بر روی درختـان مشـاهده کند. او دلیل آواز غوغاگونه گنجشـــکان را همین ادراک ارواح می داند[19].

قبر اسحاق لوریا

رابطه ارواح با درختان در آموزههای پاگانیسـتی اروپـای کهن پیش از مسیحیت نـیز وجـود داشـته است. پرسـتش درخت بلوط یکی از آمـوزه‌هـای پاگانهـای ژرمن بـود. در زمان فراگـیر شـدن مسـیحیت بـرخی از این آمـوزههـای خرافی با شـکلهای تغیـیر یافته به تـدریج وارد مسـیحیت شد و در مناسـکی همچـون برپـایی درخت کریسـمس در روزهـایی پایـانی سـال و زمـان منتسب به تولد عیسی مسیح، خود را به خوبی نشان داد[20].

در مـدارس نـوین کابـالا به هنرجوها گفته میشـود کابـال یک درخت است که با بالا رفتن از شـاخه‌های آن میتوانید به مقامی نزدیک به خدا و شبیه به خدا برسید. در عرفان کابـالا رسـیدن انسـان به خـدا به معنـای فنـای فی الله نیست بلکه به معنـای رسـیدن به مقـام خـدایی است. در این سیسـتم معنـوی فـرد سـالک قـرار نیست فـانی در خداوند گـردد و هسـتی خـود را در مقابل هسـتی لایـزال خداوند ناچیز و نامقدار ببیند. بلکه قـرار است خـود را به اندازه خداوند و در جایگاهی خدایی درک کند. در واقع از منظر کابـالا انسـان در مقـام خداوند عبد و بنـده نیست بلکه مخلـوقی است که میتواند به خـدایی برسد. از این رو انسان و خدا در این منظومه عجیب، در واقع دو روی یک سکه هستند.

در عرفان کابالا رسـیدن انسـان به خـدا به معنـای فنـای فی الله نیست

بلکه به معنای رسیدن به مقام خدایی است.

فرد سالک قرار نیست فانی در خداوند گردد

بلکه قرار است خـود را به انـدازه خداوند و در جایگـاهی خدایی درک کند.

این جایگاه ویژه طبیعت شناختی و معنـاگرا بـرای درخت و نسـبت آن با آفـرینش انسـان در محصـولات رسـانهای وابسـته به کانونهـای کابالیسـتی، با گسـتردگی، عمق و تنوع بسیاری مورد تبلیغ و تأکید قرار گرفته است.

فیلم سینمایی سرچشمه[21] محصول 2006 امریکا، سه داستان موازی درباره خواستگاه، زندگی و فرجام انسان است که در 500 سال گذشته، زمان حـال و 500 سـال آینـــده روایت میشـــود. در این فیلم نقطه اتکا داســـتان درخـتی کهنسـال است که منشأ خلقت انسـان به شـمار میآید.

فیلم سینمایی سرچشمه

محصول 2006 امریکا

این درخت در هیبـــــــتی همانند "درخت دانش در بهشت عـدن" در داسـتان اول دیـده میشـود. تومـاس قهرمـان داسـتان اول، شـوالیهای اسـپانیای (با بـازی هیو جکمن) است که قصد دارد درخت زندگی را برای ملکه خود بیابد. در داستان دوم درخت حیات درختی عجیب در افریقاست که دکـتر کرئو (با بـازی همـان هیو جکمن) قصد دارد از

شیره آن برای درمان سرطان همسر محبـوبش اسـتفاده کند.

درخت در فیلم سرچشمه

در داستان سوم تام (با بازی همان هیو جکمن) در حبابی افسانهای که درخت کهنسالی در آن وجود دارد، به سوی سـحابی دوردسـتی در فضا در حـرکت است. روح همسر تــام در درون درخت است و تــام امیــدوار است بتواند با رسانیدن درخت به سحابی که در سخنان همسرش از آن تعبیر به بهشت و محل آرامش ارواح انسانها شده است، معشوق زندگی اش را به سکون و آرامش برسـاند. جـای جــای و بند بند ســناریو این فیلم با عقاید و آمــوزههــای اساتید کابالا از اسحاق لوریا تا موشه لئونی تطـبیق تــام دارد.

فیلم سینمایی آواتار محصول 2009 امریکا که پرفروش-ترین فیلم تاریخ نام گرفت

نیز داسـتان خـود را حـول محـور درخـتی مقـدس به نـام درخت ارواح روایت می کند.

فیلم ســینمایی آواتــار[22]ـ محصــول 2009 امریکا که پرفروشترین فیلم تاریخ نام گرفت نـیز داسـتان خـود را حـول محـور درخـتی مقـدس به نـام درخت ارواح روایت می کند. این درخت محل تجمع ارواح گذشتگان است و با عالم بالا و وجود مقدس الهه ایوا در ارتباط است. همین درخت سرنوشت قوم ناوی را پس از نیـایش جک سـالی در پــای درخت، رقم میزند و آن‌ها را بر دشــمن مهــاجم پیروز میگرداند.

فیلم درخت زندگی

محصول 2011 امریکا

فیلم درخت زندگی[23]ـ محصول 2011 امریکا و برنـده نخل طلایی کن 2011 نـیز از جمله آثـاری است که با الهام از آموزههـای کابـالا، در قـالب تمثیل درخت حیـات سعی دارد باطن زندگی و حیات انسان را بر اساس آنچه در تورات و بویژه سفر پیدایش آمده است، تبیین نماید.

جمع بندی:

در واقع آنچه حائز اهمیت است توجه به جریـانی مرمـوز و شوم است که در دههای اخیر سعی دارد تا با تقـدس - بخشی بی بنیـان به پدیـده هـای مـادی همچـون درخت، زمین، آب و یا عناصر اربعـه، مبـانی عرفـان واره‌هـایِ شـرک آلـود را در جوامع گونـاگون نهادینه سـازد. اگرچه این جریان بیشـتر در امریکـای جنـوبی و پس از آن اروپا به جنبشی معنوی با پوشش محیط زیست گـرایی تبـدیل شده است و افرادی همچون ال گور [24] از رهبران آن هسـتند، با این حـال در کشـور ما نـیز رگه هـایی از این اندیشه درباره تقـدس فصـول یا پدیـده هـای طـبیعی، از سوی برخی افراد و جریانهای خاص در حـال بازنشر می باشد.

پی نوشت‌ها:

1. **سوره ابراهیم، آیه 24**
2. **سوره ابراهیم، آیه 26**
3. **سوره الرحمان، آیه 6**

4. سوره قصص، آیه 30
5. سوره طه، آیه 120
6. Tree of Life
7. Tree of Knowledge
8. Tree of Death
9. Tree of Souls
10. the Cosmic Tree
11. Isaac Luria

اسحاق لوریا (مرگ 1572 میلادی) از بنیانگذاران ابتدایی کابالای نظری به شمار میآید. هرچند خود او مکتوبات نادری دارد ولی کلاسهای او در فلسطین در دوره عثمانی بعدها توسط شاگردانش نگارش یافت و به شکل‌گیری متون کلاسیک کابالا کمک شایانی کرد. برخی آموزههای او را تحت عنوان کابالای لوریانی معرفی می‌کنند.

1. هفتمین ماه در تقویم عبری که اولین ماه در تقویم کلیسایی است. نیسان اوج بهار و ماهی 30 روزه است که اعیاد مهمی همچون پسح در آن قرار دارد.
2. Tree of Souls: The Mythology of Judaism, 2007, Oxford Press, P 165

3. Zohar مشهورترین و معتبرترین منبع کابالاست که در قرن سیزدهم توسط کابالیستهای جنوب اروپا مدون شد.

4. Nachman of Breslov

ناخمان برسلاوی (مرگ 1810)ـ خاخام و کابالیست اوکراینی که جنبش حسیدی اوکراین را بنا نهاد. یهودیان حسیدی شاخهای از یهودی ارتودوکس هستند که از قوانین فقهی یهود تا اندازهای فاصله گرفته و گرایشات عرفانی کابالیستی دارند.

1. Tree of Life

2. Chamber of Guf

در اسطورهشناسی کابالیستی گنجه ارواح یا گنجینه ارواح محلی برای نگه داری ارواح تولید شده است.

1. Tree of Souls: The Mythology of Judaism, 2007, Oxford Press, P 166

2. Tree of Souls: The Mythology of Judaism, 2007, Oxford Press, P 166

3. http://www.factmonster.com/spot/christmas2.html

4. The Fountain (2006)

5. Avatar (2009)

6. The tree of Life (2011)

7. رقیب انتخاباتی جورج بوش پسر که به طور گسترده با تکیه بر آموزه‌های شرک آلود سرخپوستی، پرستش الله زمین را در کتاب «زمین و انسان در تعادل» ترویج میکند.

کمیته‌ای فراماسون در پوشش میهن‌پرستی

(بسم الله الرحمن الرحیم)

اولین گام‌هایی که در مسیر تحقق مشروطه برداشته شد، تأسیس و سازماندهی انجمن‌های زیرزمینی توسط برخی از دانش‌آموختگان آن زمان بود. یکی از مهم‌ترین این انجمن‌ها کمیته‌ای به نام «کمیته‌ی انقلاب ملی» بود که برای شناخته نشدن هویتِ ماسونیک آن به نام «کمیته‌ی سرّی» خوانده می‌شد..

پیرامون انقلاب مشروطه و تحولات آن، پژوهش‌های فراوانی انجام گرفته است به گونه‌ای که بررسی دوباره‌ی این جریان عظیم، بسیار تنگ میدان می‌نماید. موضوعی که بن‌مایه‌ی این پژوهش را شکل می‌بخشد، اگرچه در بطن انقلاب مشروطه رخ می‌نماید، اما درباره‌ی بستری از آن دادِ سخن می‌دهد که کم‌تر مورد توجه قرار گرفته، یا تحت این عنوان کلی نبوده است. این مقاله در پی آن است که با ارایه‌ی دورنمایی از عملکرد کمیته‌ی انقلاب ملی، بخش‌هایی از زندگی، عملکرد و شخصیت «میرزا جهانگیرخان شیرازی» و «علی اکبرخان قزوینی» (دهخدا) را برجسته کند. نکته‌ای که قبل از پرداختن به موضوع مقاله باید یادآوری شود این است که نگارنده به هیچ‌وجه در پی کم‌رنگ کردن حس میهن دوستی میرزا جهانگیرخان و فعالیت‌های ادبی مرحوم دهخدا نیست و در پژوهشی کاملاً علمی به واکاوی این مقولات پرداخته است.

کمیته‌ای فراماسون در پوشش میهن‌پرستی

کمیته‌ی انقلاب ملی

اولین گام‌هـایی که در مسـیر تحقق مشـروطه برداشـته شد، تأسیس و سازماندهی انجمن‌های زیرزمیـنی توسط برخی از دانش‌آموختگان آن زمان بـود. برپـایی نخسـتین فراموش‌خانه در پایـان 1274ه.ق.(1857 م.) یا در آغـاز 1275ه.ق.،1 تأسـیس جـامع آدمیت توسط «عبـاس‌قلی قزوینی» (معروف به آدمیت) در 21313و به دنبـال آن‌ها شـکل‌گیری انجمن‌هـای مخفی متعـدد، منجر به پیـدایی انجمن ملی در ایـران شد.«از کارهـای مهم این انجمن، انتخاب کمیته‌ای به نام «کمیته‌ی انقلاب» بود تا آن را در پیشـبرد انقلاب یـاری دهد و در نقش پشـتیبان انجمن در مجلس اقدام کند.»3

«با صـدور فرمـان مشـروطیت، جنبش‌هـایی از طـرف دسـتجات سیاسی و کسـانی که طـالب آزادی بودنـد، به وجـود آمد. در این میـان فراماسـون‌هایی که در خـارج از ایران وارد محافل شـده بودند و یا آزادی‌خواهـانی که در لژهـای غیرمجـاز و بـدون اجـازه خـود را فراماسـون می‌دانسـتند، بیش از همه فعـالیت می‌کردند و طبعـاً این‌گونه جنبش‌هـای پراکنـده، برخوردهـایی بین اعضـای آن‌ها به وجـود آورد و هر دسـته خـود را وارث آزادی و مشـروطیت می‌دانست. فراماسـون‌های عضو لژ بیـداری ایران که با اجازه‌ی «گراند اوریان» فعالیت کـرده بودنـد، بـرای از بین بـردن سـازمان‌های غیرمجـاز نظـیر مجمع آدمیت و باقی‌مانـدگان فراموش‌خـانه‌ی لژ اعضـای خلق‌الساعه‌ی فرماسونریِ ناظم دفـتر تـبریزی، در صـدد تأسیس یک کمیته‌ی سرّی به نـام «کمیته‌ی انقلاب ملی» برآمدند. این کمیته که به موجب اظهارات «حکیم الملک»

برای شناخته نشدن هویتِ ماسونیک آن به نـام «کمیته‌ی سرّی» خوانده می‌شد، در دوران استبداد صغیر مبـارزات مؤثری کـرد که هنـوز قسـمت مهمی از اسـرار آن فـاش نشده است.»4

«ملک‌زاده» دلیل شـکل‌گیری این کمیته را این‌گونه بیـان می‌کند: «چون سران آزادی‌خواهان، روزگار را تیره و تار دیدند و خطرهـایی که مشـروطیت را تهدید می‌کـرد، مشاهده نمودند؛ چاره را در دست گرفتن زمـام انقلاب و به وجود آوردن یک قدرت ملی و تهییج افکـار عمـومی و قیام اجتماعی دانسته، برای رهـبران انقلاب یک کمیته‌ی سـرّی به نـام «کمیته‌ی انقلاب» از مهم‌تـرین و فداکارترین افراد آزادی‌خواه تأسیس نمودند.»5

این کمیته که «کمیته‌ی سـرّی انقلاب ملی» و «حـوزه‌ی مخفی اجتماعیون عامیون» هم نامیده شده است،6 «15 عضو داشت: ملک المتکلمین، سـید جمـال واعـظ، مـیرزا جهانگیرخان، محمدرضا مسـاوات، سـلیمان خـان میکـده، حکیم الملـک، یحـیی دولت‌آبـادی، سـید برهـان الـدین خلخـالی، سـید جلیل اردبیلی، حسـین قلی‌خـان نـواب، میرزا علی‌اکبرخان دهخدا، تقی‌زاده، میرزا ابـراهیم آقـا، میرزا داود علی‌آبادی و ادیب السلطنه سمیعی.»

این گروه نیز یک هیـأت 5 نفـری را برگزیدند که اعضـای آن عبـارت بودند از: «ملک المتکلمین، سـید محمدرضا مسـاوات، سـید جمـال واعـظ، مـیرزا جهانگیرخـان و سـلیمان‌خان میکـده» به نوشـته‌ی ملک‌زاده، نشست‌های این کمیته در مـنزل «حکیم الملک» برپا می‌شد. این کمیته دارای افـراد رابطه و مسـلح بـوده که خـود را مسـؤول حراست از مجلس شـورای ملی می‌دانسـته‌اند.

این کمیته به صـــورت مخفی، مـــدعی رهـــبری نهضت مشـروطیت بـود و با «سوسـیال دموکراسی روسـیه» و «حزب همت» که حزب «سوسیال دموکرات‌های مسلمان روسیه» بود، روابطی داشت.»7

از آن‌جا که «وابســـتگی مـــیرزا جهـــانگیر و دهخـــدا به اجتماعیون تهران، حقیقتی تقریبـاً اثبـات شـده اسـت،» 8می‌تــوان چــنین انگاشت که انتشــار نشــریه‌ی «صــور اسرافیل» نیز از دیگر اقدام‌های انقلابیون بـرای مبـارزه با حکــومت بــوده است. «شــماره‌ی اول این روزنــامه‌ی هفتگی روز پنج‌شنبه 17 ربیع‌الاخر 1325 هجری قمری، برابر با دهم خرداد مـاه 1286 هجـری شمسی و 30 مه 1907 میلادی در 8 صفحه در تهران»9 و «به مدیریت و صـاحب امتیـازی مرحـوم مـیرزا جهانگیرخـان و مـدیریت مشـــترک مـــیرزا قاسم خـــان و منشی‌گری مـــیرزا علی‌اکبرخان انتشار یـافت.10هـدف این نشـریه «تکمیل معنـــای مشـــروطیت و حمـــایت مجلس شـــورای ملی و معاونت روستاییان و ضعفا و فقرا و مظلومین بود.»11

کشورهای بیگانه و انقلاب مشروطه

موضع‌گیری انگلستان و روسیه در قبال نهضت مشروطه یکسان نبود. در عرصه‌ی سیاسی آن زمان ایران، روسیه وضعیت بهـتری نسـبت به انگلسـتان داشت: «من از نظر حق‌گـــویی این حقیقت را پوشـــیده نمی‌دارم که در آن زمان دولت روسیه در ایران قدرت بسیاری پیدا کرده بود و اکثر رجال دولت، طوق خدمت‌گزاری پطرسـبورغ را بر گردن نهاده بودند و دولت انگلیس بسیار از اوضاع ایـران و نفوذ روزافزون روس‌ها بیمناک بود و همین که انقلاب مشروطیت در ایران ظهور کرد و ستاره‌ی آزادی در افق

ایـران طلـوع نمـود و ملت ایـران قـدرت معنـوی خـود را نشـان داد، دولت انگلیس صـلاح خـود را در این دید که با ملت ایـران از در دوسـتی درآید و نسـبت به مشـروطیت اظهـار رضـامندی کند و خـود را متمایل به مشـروطیت نشان دهد.»12

بدین‌گونه روشن می‌شـــود که به ثمر رســـیدن نهضت مشروطه، باعث تأمین منـافع دولت انگلیس و مـوجب به خطر افتادن منافع دولت روسـیه می‌شـد، به همین دلیل روسیه در پی حفظ وضعیت موجـود و انگلیس با حمـایت از مشـروطه‌خواهان در اندیشه‌ی بر هم زدن آن بـود. در فراسـوی همین سیاست‌هاست که مشـاهده می‌کـنیم به تـوپ بسـتن مجلس به رهـبری «کلنل لیـاخوف» روسی انجـام می‌گـیرد و «محمـدعلی شـاه» نـیز در نهـایت به سـفارت روسـیه پناهنـده می‌شـود. البته انگلسـتان به خوبی می‌دانست که اگر جریان مشروطه به ثمر برسد و حاکمیتی مقتدر در ایران مسـتقر شـود، جایگـاهی بـرای آنان باقی نخواهد ماند؛ بر همین اساس، هدف دیگر آنان منحرف کردن جریان آزادی‌خواهی بود که تا حدود زیـادی به آن هدف نیز دست یافت. هدفی که چنـان در لایه‌هـای تو در تـوی سیاسی پیچیـده بـود که بـرای بـرخی مجـال شـگفتی و تعجب فـراهم می‌آورد: «اما چـیزی که هنـوز بـــرای من روشن نشـــده این است که چگونه حکـــومت اسـتعماری‌ای چـون انگلسـتان که هـدفی جز اسـتثمار و بـردگی ملل... نـدارد، به کمک آزادی‌خواهـان یک مملکت آمـده و به آن‌ها پناهنـدگی سیاسی می‌دهد و آن‌ها را از ایران خارج می‌گرداند...»13

نکته‌ای که نباید فراموش کرد آن است که انگلستان و روسیه مطابق مفاد موافقت‌نامه‌ی 1907م. متعهد به همکاری و همگرایی در سیاست اروپایی خود بودند و سخنان دهخدا با کاردار سفارت در هنگام پناهنده شدن به سفارت انگلیس، به خوبی این مسأله را روشن می‌کند که در مباحث آینده به آن پرداخته خواهد شد.

میرزا جهانگیر خان شیرازی و علی‌اکبر خان قزوینی؛ نمایندگان کمیته‌ی انقلاب ملی

دامنه‌ی این پژوهش، بررسی شخصیت و عملکرد میرزا جهانگیرخان شیرازی و علی‌اکبرخان قزوینی را در بر می‌گیرد؛ به همین دلیل، از شرح زندگینامه و بررسی جزییات زندگی آن‌ها که در عرصه‌ی سیاسی تأثیرگذار نبوده‌اند، چشم‌پوشی شده است و خواننده می‌تواند این مطالب را از کتاب‌ها و مقالاتی که در این حوزه‌ی خاص نگاشته شده است، دریابد.

میرزا جهانگیرخان شیرازی

با توجه به این‌که میرزا جهانگیرخان عمری طولانی نیافت و چرخ‌های سیاست پیشگان خیلی زود از روی او عبور کرد، در ابتدا به بررسی شخصیت و عملکرد او می‌پردازیم. «میرزا جهانگیر به هنگام انتشار صور اسرافیل متهم بود که به «ازلی»ها وابسته است. چند سال بعد «ادوارد براون» او را یکی از مبارزان ازلی عصر مشروطه شمرد. سپس «نیکی کدی» ادعا کرد که «تقی‌زاده» در سال 1960م. در گفت‌وگویی خصوصی با وی، نوشته‌ی بروان را درست دانست اما خواست تا زمانی که زنده است، سخنش نقل نشود.»14

این پیش زمینه و نوشته‌های نشریه‌ی صـور اسـرافیل بر شخصـیت غیردیـنی مـیرزا جهـانگیر برجسـتگی بخشـیده است و افرادی نیز بر طبل این رسـوایی کوفته‌اند: «این میرزا جهـانگیر شـیرازی یکی از آن لامذهب‌هاسـت،... تا به حـال دو بـار روزنـامه‌اش توقیـف، سه مرتبه محاکمه شـــده. این توقیف و محاکمه هم مثل چـــوب خـــوردن و تبعید کردن‌های سابق، بـاعث تـرقّی او شـده...؛ بـالأخره موقـــوف یا توقیف ابـــدی خواهد شد. یا از مـــذهب بد می‌نویسد و یا از علما یا از شاه و محـترمین... از جمعی شـــنیدم که مـــیرزا جهـــانگیر گفته: پنج- شش نســـخه‌ی روزنامه آن‌چه میل دارم، دلم می‌خواهد و آرزوی خـــودم هست نوشته، یک مرتبه چاپ و نشر می‌کنم و خـودم هم مخفی می‌شـــوم. حـــالا هم باید منتظر آن‌ها بـــود. اول کـاری که روزنامه‌ها کردند بعد از هـزار و سیصد سـال، دنبـال مـذهب افتـاده و می‌خواهند مـذهب تـازه بـرای ما درست کنند. مثل این‌که همه چیز درست شده، فقط این یک کار ناقص مانده است!»15

به ظـــاهر مـــیرزا جهانگیرخـــان در کمیته‌ی انقلاب ملی فعالیت‌های مسلحانه نیز داشـته است که تاریخ‌نگـاران به تـــرور نافرجـــام «امین الســـلطان» توسط او اشـــاره کرده‌اند.16

باور همگـانی پژوهشـگران این است که زبـان تند و قلم بی‌پروای دهخدا به قیمت جان مـیرزا جهانگیرخـان تمـام شـــده است: «دهخـــدا در تهـــران ســـردبیر و نویســـنده‌ی مقـــالات اساسی صـــور اســـرافیل بـــود و تنـــدروی‌ها و بی‌پروایی‌های او، مـیرزا جهانگیرخـان را به کشـتن داد و خود از معرکه گریخت.»17

به‌جاست بررسی شخصـــیت و عملکـــرد این چهـــره‌ی برجســـته‌ی نهضت مشـــروطه، با بـــازخوانی بخشی از وصـــیت‌نامه‌ی او خطـــاب به عمه‌ی پـــیرش خاتمه یابد: «عمه‌ی عزیز، مهربـان‌تر از مـادرم! عقیـده‌ی مـرا خـوب می‌دانید که دلبســـتگی به زنـــدگانی و عمر نداشـــتم و همیشه مـرگِ با شـرف و افتخـار را از زنـدگیِ بد بهـتر می‌دانسـتم... امـروز سـعادت و اقبـال فرزنـدان ایـران بسـته به تکمیل معنـای مشـروطیت است... فـردا ما به فـداکاری حاضر می‌شـویم. اگر از پیش نـبردیم و کشـته شـدیم، غمگین نشـوید و هـول نکنید زیـرا در راه آزادی ایران یک افتخـار بـرای شـما و فرزنـدان شـما به یادگـار گذاشتم...»18

دهخدا درباره‌ی تاریخ و چگونگی قتل میرزا جهانگیرخـان این‌گونه نوشته است: «در روز 22 جمـادی‌الاولی 1326 قمـری، مرحـوم مـیرزا جهانگیرخـان شـیرازی رحمه الله علیـه، یکی از دو مـدیر «صـور اسـرافیل» را قزاق‌هـای محمدعلی شاه دستگیر کرده، به بـاغ شـاه بردند و در 24 همان ماه در همان‌جا او را به طناب خفه کردند.»19(*)

ادامه دارد...

پی نوشت‌ها:

1) رائین، ج 1، ص 497.

2) شاه آبادی، ج 1، ص 151.

3) اطلاعات سیاسی- اقتصادی، ص146.

4) رائین، ج 2، ص 181.

5) ملک‌زاده، 417.

6) رضازاده‌ی ملک، ص 43.

7) اطلاعات سیاسی- اقتصادی، ص- 146.

8) یزدانی، 47.

9) دهخدا، مقدمه، ص 9.

10) بخارا، ص39.

11) صور اسرافیل، ص 1.

12) ملک‌زاده، صص 370- 369.

13) قنبرزاده، ص 5.

14) یزدانی، 18.

15) عین‌السلطنه، ج3، ص1834.

16) رضا زاده ملک، صص 82 -81.

17) صفایی، صص 636 -635.

18) گزارش، ص 69.

19) دهخدا، 6.

منابع تحقیق:

الف) کتاب‌ها:

استادی، رضا، بررسی لغت‌نامه‌ی دهخدا، قم: دفــتر نشر برگزیده، 1387.

بهـار، محمـدتقی، تـاریخ مختصر احـزاب سیاسی ایـران، تهران: امیرکبیر، 1363.

دبیر سیاقی، سیدمحمد، مقـالات دهخـدا، تهـران: اخـوان خراسانی، 1382.

درودیـان، ولی‌اللـه، دهخـدای شـاعر، تهـران: امیرکبـیر، 1384.

دهخدا، علی‌اکبر، دیوان دهخدا، تهران، تیراژه، 1361.

رائین، اسماعیل، فراموش‌خانه و فراماسونری در ایران، تهران: امیرکبیر، 1357.

رضازاده‌ی ملک، چکیده‌ی انقلاب، حیـدرخان عمـواوقلی، تهران: روزبه، 1351.

زرین‌کوب، عبدالحسـین، با کـاروان حلّـه، تهـران: علمی، 1374.

سلیمانی، بلقیس، همنـوا با مـرغ سـحر (زنـدگی و شـعر علی‌اکبر دهخدا)، تهران: نشر ثالث، 1387.

شـاه‌آبادی، حمیدرضـا، تـاریخ آغـازین فراماسـونری در ایران بر اساس اسناد منتشر نشده، تهران 1378.

صفایی، ابراهیم، رهـبران مشـروطه، تهـران: جاویـدان، 1363.

عین السلطنه، قهرمان میرزا، روزنـامه‌ی خـاطرات عین السلطنه، به کوشش مسعود سالور، ایرج افشار، تهران: اساطیر، 1374.

قنبرزاده، عباس، احوال و افکار استاد علی اکبر دهخـدا، تهران: پویش، 2535.

کســروی، احمــد، تــاریخ مشــروطه‌ی ایــران، تهــران: امیرکبیر، 1363.

ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران: سخن، 1383.

یزدانی، سهراب، صور اسـرافیل، نـامه‌ی آزادی، تهـران: نشر نی، 1386.

یوسفی، غلام‌حسین، دیداری با اهل قلم، تهران: علمی، 1386.

ب) نشریات:

آینده، سـال پنجم، پـاییز 1358، شـماره‌های 7، 8 و 9، مقـــاله‌ی «سرگذشت دهخـــدا»، سیدحسن تقی‌زاده؛ و«مقاله‌ی صور اسرافیل»، ایرج افشار.

اطلاعـات سیاسی- اقتصـادی، شـماره‌ی 227، مقـاله‌ی «روند پیــدایش احــزاب و انجمن‌هــای ســرّی در انقلاب مشروطه»، محمدتقی موسوی‌نیا.

ایران‌نامه، زمستان 1366، شماره‌ی 22، مقاله‌ی نامه‌ای از علی‌اکبر دهخدا.

باختر امروز، سه‌شنبه 9 تیر 1332، شماره‌ی 1136.

بخــارا، بهمن و اســفند 84، شــماره‌ی 47، مقــاله‌ی «سرگذشت دهخدا»، سیدحسن تقی‌زاده.

تاریخ در آیینه‌ی پژوهش، شماره‌ی 21، بهار 88، مقاله‌ی «بررسی هفته‌نامه‌ی صور اسرافیل»، علی احمـدی‌خواه و امیر سبزی‌پور.

صـور اسـرافیل. شـماره‌ی اول، 17 ربیع‌الاخر 1325 هجـری قمـری، برابر با 10 خـرداد مـاه 1286 هجـری شمسی.

گزارش، مرداد 86، شـماره‌ی 189، مقـاله‌ی «زنـدگی و عقاید میرزا جهانگیر خان شیرازی»، یعقوب رجبی.

مهر، سال اول، شماره‌ی 5، سال 1312ه.ش.

نگین، آبان 58، شماره‌ی 172، مقاله‌ی «نکته‌ای مکتـوم مانـده از زنـدگی دهخـدا، خیـال تـابعیت عثمـانی»، ایـرج افشار.

منبع: برهان

نقش کابالیسم در ملک سلیمان

تحریفات دربارة شخصیت سلیمان

میان شخصیت سلیمان که در تورات آمده با شخصیت سلیمان که در قرآن آمده به حدی فرق هست که تقریباً هیچ شباهتی به همدیگر ندارند؛ توراتی که امروز در دست است او را یک پادشاه هوسران دنیا دوست و مستکبر که در اواخر عمرش به دین خدا پشت کرده و باصطلاح کافر شده است، معرفی می‌کند، و توضیح می‌دهد که انحراف او به دلیل علاقه او به زنانی بود که از مردمان مختلف بت پرست گرفته بود و آن‌ها در فکر و روح او نفوذ کرده بودند[1]ـ در حالی که تصریح کرده است: سلیمان در حکمت از همة پادشاهان جهان برتر بود و همه اهل جهان آرزو داشتند به حضور او برسند و حکمت‌هائی را که خدا در دل او نهاده بود بشنوند[2]. اکنون چنین شخصی که در حکمت سرآمد جهانیان بود چگونه تحت تاثیر هوس‌های جنسی و شهوت، دین خود و اجدادش را رها کرد، پرسشی است که نشان از تحریف‌های اساسی و عمیق در تورات را نشان می‌دهد.

از این جا می‌فهمیم که کابالیسم علاوه بر فتنه‌هائی که بر سر خود سلیمان در زمان خودش آورده (و شرحش خواهد آمد) در دوره‌های بعدی شخصیت او را در متن تورات نیز تحریف کرده است.

اما سیمای او در قرآن و احادیث ما یک شخصیت زاهد و آخرت خواه معرفی شده است: به عنوان نمونه: «قَالَ الصَّادِقُ(ع) كَانَ سُلَيْمَانُ(ع) يُطْعِمُ أَضْيَافَهُ اللَّحْمَ بِالْحُوَّارَى وَ عِيَالَهُ الْخُشْكَارَ وَ يَأْكُلُ هُوَ الشَّعِيرَ غَيْرَ

مَنْخُولٍ»[3]:ـ امام صادق(ع) فرمود: سلیمان(ع) برای میهمانانش گوشت با نان سفید می‌داد و برای عیالش نان خشکار می‌داد و خودش از نان جو سبوس دار می‌خورد.

لغت: خشکار: گندم، آرد و یا نانی که سفید نباشد و به سبزی گراید- ظاهراً مراد «چاودار» است. (رجوع کنید: اقرب الموارد، جلد استدراک).

سلیمان در قرآن در ردیف انبیاء و پیامبری از پیامبران خدا معرفی شده است:

«إِنَّا أَوْحَیْنا إِلَیْکَ کَما أَوْحَیْنا إِلی نُوحٍ وَ النَّبِیِّینَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَیْنا إِلی إِبْراهیمَ وَ إِسْماعیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ عیسی وَ أَیُّوبَ وَ یُونُسَ وَهارُونَ وَ سُلَیْمانَ وَ آتَیْنا داوُدَ زَبُوراً- وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسی تَکْلیماً- رُسُلاً مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ لِئَلاَّ یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ کانَ اللَّهُ عَزیزاً حَکیماً»[4]:ـ البته ما وحی کردیم بر تو همان طور که وحی کردیم بر نوح و پیامبران پس از او (مانند هود) و وحی کردیم به ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان (مانند یوسف) و عیسی و ایوب و یونس وهارون و سلیمان و دادیم به داود زبور را- و پیامبرانی که باز گو کردیم سرگذشت شان را، و پیامبرانی که دربارهٔشان برایت بازگوئی نکردیم. و سخن گفت خدا با موسی سخن گفتنی- پیامبرانی که بشارت دهنده و هشدار دهنده بودند، آنان را فرستادیم تا مردمان حجتی بر خداوند نداشته باشند و خداوند غالب است و حکیم.

«فَفَهَّمْناها سُــلَیْمانَ وَ کُلاًّ آتَیْنا حُکْمــاً وَ عِلْما»[5]:ــ و فهمانیـــدیم آن (داوری و حکمیت) را به ســـلیمان و هر کدام از آن دو (داود و سلیمان) را حکمت و علم دادیم.

توضیح: هر کس در حدی توان داوری داشته باشد که این تـوانش مـورد امضـای خداوند باشـد، او معصـوم است. داوری چنان سنگین است که شخصیت هر انسان را خُـرد می‌کنـد؛حـتی داوری پـدر میـان فرزنـدانش بس مشـکل است. یعنی علاوه بر تشخیص حق که خود نیازمند نیروی علمی، شخصـــیتی، اندیشه‌ای و ســـلامت کامل روحی است، اعلام همان تشخیص نـیز با سـنگین‌ترین مشـکلات مواجه می‌گردد.

در ردیف نســـبیت، خیلی از داوران و قضـــات به بهشت خواهند رفت، اما نه به عنـــــوان قاضی‌ای که داوریش مورد تایید خداوند است بل به دلیل مقبولیت او در ردیف نسبیت و بر اساس رحمت و بخشش خداوند.

در مکتب قرآن و اهل بیت(ع)، اصل دربارة قاضی، دوزخ است؛ یعنی قاضی در دوزخ است مگر جریـان قضـاوتش به حد نصابی از مقبولیت برسد.

گاهی برخی از آقایان پس از گذرانیدن دورة کار آمــوزی قضـــائی، پیش من می‌آیند و چـــون به بنـــده لطف دارند راهنمائی می‌خواهند. در جـواب شـان می‌گـویم: مطـابق مکتب تشـیع، قاضی در دوزخ است مگر از جـانب حـاکم مشـــروع (امـــام معصـــوم یا ولی فقیه در عصر غیبت) منصـوب باشد. اگر امـروز شـبهه‌ای در حـاکمیت داشـته باشـی، اگر همه قضـاوت‌هایت به حق و صـحیح باشد بـاز جایت دوزخ است تا چه رسد به اشتباهات یا خدای نکـرده

قضـاوت به نـاحق به طـور عمـدی. اما اگر حـاکمیت را مشـروع و مبتـنی بر ولایت بـدانی حـتی اگر در قضـاوت اشتباه هم کنی، باز ماجور خواهی بود.

در میان ابـواب فقهی ما قضـاوت جایگـاه ویـژه‌ای دارد. زیرا قاضی با حکمش نوعی کار قضا و قدری می‌کند. در ملک خدا سرنوشت اشـیاء، انسـان‌ها و رابطه‌هـای میـان افــراد با همــدیگر، افــراد با جامعه و بــالعکس، را رقم می‌زند.

به رابطه میان «قضاوت» با «قضا» توجه کنید[6].

«وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَ سُلَیْمانَ عِلْماً وَ قـالاَ الْحَمْـدُ لِلَّهِ الَّذی فَضَّلَنا عَلی کَثیرٍ مِنْ عِبـادِهِ الْمُؤْمِـنین»[7]:ـ و حقا که به داود و ســلیمان علم دادیم و هر دو گفتند حمد خــدای را که ما را برتری داد بر بسیاری از بندگان مومنش.

بندگان مؤمن خدا: همة انبیاء و مؤمنـان دیگر. مـراد تنها بنـدگان معمـولی نیسـتند. آن دو بر بـرخی از انبیـاء نـیز برتــری دارند. زیــرا این پــدر و پسر توانســتند در مقابل قــدرت‌های کابالیســتی یک قــدرت الهی تشــکیل دهند. گرچه قطعاً پیـامبران اولـوالعزم برتر از آن دو هسـتند و شاید در میان انبیاء دیگرانی نـیز باشـند که از این پـدر و پسر برتر باشند. به هر صـورت، علاوه بر خـود این آیه از آیات دیگر نیز بر می‌آید که مـراد از «فضّـلنا» حـاکمیت و تاسیس قدرت در برابر قدرت‌های کابالی است.

کشــور ســلیمان: بر خلاف آن چه مفســرین کابالیست قرآن در عصر خلفـا، از قبیل: تمیم داری، کعب الاحبـار، وهب بن منبّه و...، شــایع کرده‌اند و توانســته‌اند بینش تاریخی مسلمانان را بیمار کنند و بینش شـان را افسـانه

خـواه و افسـانه دوست بکنند- آفت عظیمی است هنـوز هم اندیشه و تفکر مسـلمانان از این آفت رنج می‌بـرد- سلیمان فقط بر سرزمین فلسطین حکومت کرده است.

دریانوردان او از طریق خلیج عقبه و دریای سرخ با مردم یمن مـراودات تجـاری داشـتند که به آشـنائی سـلیمان با بلقیس ملکه یمن انجامید و با ازدواج آن دو، برای مـدتی اتحادیه‌ای میـان دولت سـلیمان و دولت یمن برقـرار شد که از ناحیه خلیج عـدن و خلیج فـارس با دولت پـارس به مرکـزیت شـهر اسـتخر، همسـایه شـدند که در بـرخی از احـایث ما آمـده قلمـرو سـلیمان به مـرز دولت اسـتخر رسیده بود از جمله:

«الصَّـدُوقُ عَنْ أَبِیـهِ عَنْ سَـعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَـی عَنِ ابْنِ مَحْبُـوبٍ عَنْ هِشَـامِ بْنِ سَـالِمٍ عَنِ الثُّمَـالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(ع) قَالَ: کَـانَ مُلْـکُ سُـلَیْمَانَ مَا بَیْنَ الشَّـامَاتِ إِلَی بِلَادِ إِصْطَخْر»[8]:ـ امام باقر(ع) فرمود: ملک سـلیمان از میانه‌های شامات تا بلاد استخر بود.

از میانه شـامات: به سـرزمین‌های سـاحل مدیترانـه، سوریه، لبنان، فلسـطین و صـحرای سـینا، شـامات گفته می‌شود. سوریه و لبنان تحت حکومت سلیمان نبودند.

اما افـراد کابالیست که در دورة سه خلیفه اول، تفسـیر قـرآن را به انحصـار خـود در آورده بودند (بـترتیب: تمیم داری، کعب الاحبار، وهب بن منبه و...) گفتند سلیمان بر کل دنیا حکـومت می‌کـرد و این گونه افسـانه‌ها به زبـان افراد جاهل و غـیر مسـئول مانند عکرمـه، قتـاده، سـدّی و... افتـاد و تفسـیر قـرآن پر از افسـانه گشت که متاسفانه در فرهنگ شیعیان نیز نفوذ کرد.

در این که سلیمان زبان مرغان و مورچگان را می‌دانست تردیــدی نیست. زیــرا همة انبیــاءو معصــومین هر وقت می‌خواستند زبـان آن‌ها را می‌فهمیدند. و قـرآن از زبـان سـلیمان می‌گوید «عُلِّمْنا مَنْطِـقَ الطَّیْـرِ»: خداوند زبــان مرغان را نیز به ما یاد داده است.

اما در میــان آیه‌هــائی که به او مربــوط است در یک آیه لفظ «طیر» را می‌بیـنیم که ظـاهراً مـراد از آن «مـردان سـریع السـیر» مانند عیـاران در تـاریخ ایـران، اسـت، نه مرغ:

«وَ حُشِرَ لِسُلَیْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّیْرِ»[9] لشــکریان ســلیمان از انس و جن و طــیر در پیشــگاه او حاضر شدند.

و همچنین لفظ «هدهد» نام یک انسان است در آن زمان الفــاظی از قبیل: هــدهاد، هدهــد، هــدد، در میــان بــنی اسـرائیل و بـرخی اقـوام دیگر از آن جمله مـردم یمن به وفور مشاهده

می شــود؛ «هــدد» به عنــوان نــام یک شــخص در تــورات آمده[10]. و نام یکی از پادشاهان یمن «هدهاد» است که معاصر سلیمان(ع) بود، دخـتر عمـویش بلقیس هـدهاد را کشته و در جـای او به سـریر حکـومت نشسـته[11]ـ و با سلیمان اتحادیه تشکیل داد.

و «هداد» نـام بـتی بـوده در میـان بـرخی قبایل سـامی[12].

گویا این هدهد نیز یکی از «مردان پرواز= مـردان سـریع السـیر» و از عیـاران و جاسوسـان دولت سـلیمان بـوده است.

در صدد روشنفکر بـازی نیسـتم و این گونه گـرایش را از القائات کابالیستی می‌دانم، در مقام تحقیق و پیرو دلیل هسـتم. و الاّ وقـتی که به حکـومت سـلیمان(ع) بر جن و شیاطین، ایمان داریم چـرا باید از حکـومت او بر مرغـان استیحاش داشته باشیم. برای روشن شدن موضوع، آیات و احـادیث را در این بـاره بررسی می‌کـنیم: قـوی‌ترین مستمسک بر این که هدهد یک مـرغ بـوده، یک برداشت ادبی است از آیه17 سـورة نمل که می‌گوید: «وَ حُشِـرَ لِسُلَیْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّیْرِ فَهُمْ یُوزَعُـونَ»: بـرای نمـایش و سـان نظـامی در برابر سـلیمان، لشکریانش از جن و انس و پرنده، جمع شدند و هر گروه در جای گاه خود قرار گرفتند.

لغت: حُشر: محشـور شد- حَشْـر: جمع شـدن یک اجتمـاع برای حسـاب رسـی،سـخنرانی، سـان دیـدن، نمـایش. که دربارةفرعون، می‌فرماید: «فَحَشَرَ فَنـادی»[13]:ـ مـردم را جمع کرد و با صدای بلند سخنرانی کرد.

می گویند: ظاهر آیه نشان می‌دهد که ارتش سـلیمان در سه بخش تشکیل می‌شد: جن‌ها، انسان‌ها و پرندگان.

در حـالی که آمـدن لفظ «طـیر» بعد از «انس» عطف خاص بر عام و مصداق «ذکر الخاص بعد العـام» است که به خاطر ویـژگی فـوج عیـاران و مـردان پـرواز، به طـور ویـژه از آنـان نـام بـرده است. آیه در هیچ کـدام از دو معـنی، «نصّ» نیست و از نظر «ظهـور» نـیز با توجه به

آیه دیگر که پس از آن آمده، بیشتر دربارة انسـان ظهـور دارد تا مرغ:

«وَ تَفَقَّدَ الطَّیْـرَ فَقـالَ ما لِیَ لا أَرَی الْهُدْهُـدَ أَمْ کـانَ مِنَ الْغـائِبینَ»[14]:ـ پروازیـان را بـاز نگـری کـرد و گفت: چیست مرا که هدهد را نمی‌بینم؟ یا او از غایبان است؟

اگر آیه را به مـرغ تفسـیر کـنیم، یا باید بگـوئیم از همـۀ هدهدها تنها یکی در لشکر سـلیمان حاضر می‌شـده و آن روز غایب بـوده است. زیـرا لفظ هدهد مفـرد است. و یا باید بگوئیم او رئیس فوج هدهدها بوده، خـودش غـایب و فـوجش حاضر بـوده است. و بـرای هیچکـدام از این دو برداشت دلیلی نـداریم مگر توجیه خیـالی. اما اگر او را یک انسان بنـام هدهد بـدانیم که در آن زمـان رایج بـوده، بـدون توجیـه، معـنی ظـاهری و ظهـور آیه می‌شـود. در ادامه می‌فرماید:

«لَأُعَذِّبَنَّهُ عَـذاباً شَـدیداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَـأْتِیَنِّی بِسُـلْطانٍ مُبین»[15]:ـ او را مجازات خواهم کرد، مجازات شـدید یا می‌کشم او را مگر بـرای من دلیلی روشن بـرای غیبتش بیاورد.

شـاید گفته شـود: معمـولاً لفظ «ذبح» دربـارة حیـوان به کار می‌رود نه دربـارة انسـان. اما در ادبیـات قـرآن لفظ ذبح در مواردی که دربارة انسان، به کار رفته بیش از آن است که دربارة حیوان به کار رفته است؛ در قرآن هشت واژه از ماده ذبح آمده که سه واژه دربارة حیوان و چهـار واژه دربارة انسان است و مـورد هشـتم همین آیة مـورد بحث ما است.

اما در عرصة حدیث: نهج البلاغه، ج1 ص341ـ 342: «وَ لَوْ أَنَّ أَحَداً یَجِدُ إِلَی الْبَقَاءِ سُلَّماً أَوْ لِدَفْعِ الْمَوْتِ سَبِیلًا لَکَانَ ذَلِکَ سُلَیْمَانَ بْنَ دَاوُدَ الَّذِی سُخِّرَ لَهُ مُلْکُ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ مَعَ النُّبُوَّةِ»[16]: اگر قرار بود کسی برای جاودان زیستن وسیله‌ای بیابد می‌بایست سلیمان به آن وسیله می‌رسید که بر جن و انس حکومت می‌کرد.

در این حدیث حکومت او بر جن و انس آمده اما نامی از مرغان نیامده است. و هیچ حدیث مستند نداریم که حضرت سلیمان مرغان را نیز به خدمت کارهای خود بگیرد.

سؤال: در حدیث شماره19 ص75 ج14 بحار، که سندش نیز صحیح است به نقل از «من لا یحضره الفقیه»، آمده است: سلیمان(ع) به همراه جن، انس، طیر، باد، به زیارت کعبه رفته است.

پاسخ: مرغان برای حضرت داود نیز جمع می‌شدند. و گفته شد که پیامبران(ع) و ائمه(ع) زبان مرغان را نیز هر وقت می‌خواستند، می‌دانستند. و آن چه برای بحث ما لازم است اولاً:یک آیه یا حدیث مستند وجود داشته باشد که ثابت کند حضرت سلیمان از مرغان در امور حکومتی کار می‌کشید همان طور که از جن، شیاطین و انسان‌ها کار می‌کشید. ثانیاً: از قرآن و حدیث ثابت شود که آن «هدهد» نیز همان مرغ است نه نام یک انسان.

البته احادیث مجعول و غیر مستند و یا مستند اما منقول از کابالیست‌ها زیاد است از امثال وهب بن منبّه، حسن بصری و... که در همان بحار، می‌یابید، وهب بن منبّه می‌گوید: وقتی که سلیمان سوار می‌شد همهٔ اهل خود،

حشم و خـدم خـود و کاتبـانش را در یک شـهر مصـنوعی متحرک که هزار سقف داشت، حمل می‌کرد و...[17].

یا حسن بصری می‌گوید: سلیمان در صبح در دمشق بیدار می‌شد و در شهر استخر (پارس) قیلوله می‌کـرد (نزدیک ظهر)، نزدیک غروب از اسـتخر حـرکت می‌کـرد و شب را در کابل می‌گذرانید و...[18].

و خیلی افســـانه‌هائی از این قبیل که تحریف کننـــدگان تورات نیز چنین افسانه‌ها را نسروده‌اند. البته ما دربـارة تسلط سلیمان(ع) بر جن و شیاطین، و دربارة بـاد که در اختیار او بود و برای چه کاری بود، بحث خـواهیم کـرد. و اساساً هستهٔ اصلی بحث ما و انگیزة مان در این مبـاحث همین سلطة او بر شیاطین است که نه پیش از او کسی به چنین قدرتی رسیده و نه کسی پس از او خواهد رسید تا پایان تاریخ کابالا و در دوران تـاریخ انسـانی که خواهد آمد و می‌آیـد، انسـان، تـاریخ انسـان، تمـدن انسـان، از سلطة شیاطین خارج خواهد شد.

بر خـــــورد کابالیسم با اولین حـــــاکمیت ولائی: ابلیس مهره‌هایش (سامری، عقیبـا، بلعم بـاعور، قـارون) را در همان آغاز بعثت موسی(ع) در کنـار او در امتش کاشـت؛ ماجرای گوساله و بقره و جریـان قـارون را که هر کـدام یک فتنة بزرگ بود به راه انــداخت که موسی به ناله آمد: «یا قَــوْمِ لِمَ تُؤْذُونَــنی وَ قَــدْ تَعْلَمُــونَ أَنِّی رَسُــولُ اللَّهِ إِلَیْکُم»[19]:ای قوم من چــرا اینهمه من را اذیت می‌کنید در حالی که می‌دانید من پیامبر خدا بر شما هستم.

ابلیس و کــارگزارانش کــاری کردند که برنامة موسی در همان صحرای سینا، به بن بست رسید و مردم از حــرکت

جهادی در رکاب او خودداری کردند و سال‌های مدیدی به طــور «تیه»- چــادر نشــینی غــیر مــدنی- به سر بردند که‌هـارون و موسی نـیز در همـان دوره از دنیا رفتنـد، تا نسل دوم بزرگ شده و به صـحرا نشـینی قـانع نشـدند و ذهن شان نیز از رسوبات تمدن مصری به کنار بود، و نیز چون دیگر موسی نبود که از او بخواهند با همـان معجـزه که دریا را شکافت، خود به تنهائی به جهاد دشمن بــرود. این نسل توانست به رهــبری یوشع بن نــون، دولــتی را تاسیس کند.

ابلیس به وسیله کابالیست‌های مطیع خود، پس از مـدتی کاری کرد که دولت بنی اسرائیل از بین رفت؛ هر طایفه به طـور جداگانه زنـدگی می‌کردند و هر کـدام از دوازده طایفه به ملوک الطوایفی دچـار شـدند و مـورد هجـوم و تجاوزات مردمـان دیگر قـرار گفتند. سـران طوایف پیش پیامبر وقت (سموئیل) آمدند و خواستند که یک فرد را به عنــوان رئیس دولت مرکـزی بــرای شــان انتخــاب کند تا دارای قدرت مرکزی شـده و از خـود دفـاع کنند. بـالاخره پس از کشـاکش بسـیار مقـرر شد که طـالوت (شـاؤل) حاکم شان باشد. پس از طـالوت قـدرت به داود رسـید و سپس به سلیمان.

نقطه ضعف ابلیس در به انحراف کشیدن بنی اســرائیل، حضـور پیـامبران پی در پی در میـان آنـان بـود. براسـتی پیـامبران (حـدود هفتـاد نفر در طـول زمـان خـروج بـنی اسرائیل از مصر تا پایان اسـارت شـان در بین النهـرین) در میــان شــان همیشه با شــدیدترین و خطرنــاک‌ترین برنامه‌هـــای ابلیس و کابالیســـم، مبـــارزه می‌کردند. سرانجام ابلیس موفق شد و اکثریت قـوم یهـود به طـور

ندانســته و اقلیت شــان به طــور دانســته به کابالیست تبدیل شدند.

اما تعـدادی انـدک از بـنی اسـرائیل همیشه هسـتند و تا تحقق جامعـۀ واحد جهـانی خواهند بـود که در کابالیسم ذوب نخواهند شد گرچه از دین عیسی(ع) و پیـــــــامبر اِسلام(ص) نیز بی‌بهره خواهند بود: «وَ مِنْ قَــوْمِ مُوسی أُمَّةٌ یَهْـدُونَ بِـالْحَقِّ وَ بِـهِ یَعْـدِلُون»[20]:ـ از قـوم موسی گـــروهی هســـتند که به حق راهنمـــائی می‌کنند و به آن گرایش دارند.

مـراد از این «حق»، حق نسـبی است کابالیست نشـده و نمی‌شوند. نه این که در صراط مستقیم قرار دارند. زیرا آنان دو پیامبر اوالـوالعزم را انکـار می‌کنند. و جـالب این که تفســیر این آیه که ظــاهرش با آیــات متعــدد بل کل قرآن و اصـول اسـلام ناسـازگار اسـت، به خـوبی روشن نمی‌شـود مگر با توجه به جریـان تـاریخی کابـالا. همـان طــور که تا کنــون روشن نشــده است. اما امــروز با بر افتادن پرده از راز کابـالا، می‌بیـنیم در ادبیـات قـرآن هر کس و هر گـروه که کابالیست نباشد به نـوعی نسـبی از حق، بر خوردار معرفی می‌شود گرچه دو پیامبر را انکــار کند. یعـــنی سرگذشت بشر فقط دو جریـــان است و هر کس تابع جریان کابالا نباشد در جریـان دوم قـرار دارد و در قیامت نیز یهودی کابالیست با یهـودی غـیر کابالیست فرق خواهد داشت.

فتنة کابالیسم در زمان سلیمان: داود به یـاری پیـامبران دیگر توانست خـود و نظـام ولایتش را از شر برنامه‌هـای ابلیس و کابالیسم به سلامت عبـور دهد. اما نـوبت که به حکومت سلیمان نوجوان رسید[21]ـ ابلیس اِقـدامی‌ترین

و جسـارت آمـیزترین برنامه ریـزی را کـرد که تا آن روز چنین گستاخی را نکرده بود. او از زمان داود برای اولین بار در برابر قدرت‌های مورد قبول خود، تحقق یک قدرت ولایتی را مشاهده کـرد اینک می‌دید که با وجـود رهـبری کسی مانند سـلیمان تـداوم این قـدرت ولائی به درازا خواهد کشید و الگوی جامعه‌های دیگر شده و تـاریخ را از سلطه او خواهد گرفت. برنامة صبورانه‌ای را طرح ریزی کـرد روزی که سـلیمان از مرکز حکـومتش به تنهـائی به جائی رفته بود، شیطانی را مأمور کرد که به قیافه او در بیاید و بر تخت نشیند.

استاد مرتضی رضوی

[1] تورات، کتاب اول پادشاهان، باب یازدهم

[2] همان، باب دهم

[3] بحار، ج14 ص70

[4] آیه‌های 163، 164 و165 سوره نساء

[5] آیه79 سوره انبیاء

[6] قضا و قدر را در کتـاب «دو دست خـدا» بحث کـرده ام، سایت بینش نو

[7] آیه15 سوره نمل

[8] بحار، ج14 ص70

[9] آیه17 سوره نمل

[10] تورات، کتاب دوم سموئیل باب8 بند3 و چند فصل و بند دیگر- و کتاب اول پادشاهان، فصل11 بند21

[11] دائرة المعارف فرید وجدی، ذیل واژه بلقیس

[12] لوئیس معلوف، المنجد، بخش اعلام واژۀ هداد

[13] آیه23 سوره نازعات

[14] آیه20 سوره نمل

[15] آیه21 سوره نمل

[16] بحار، ج14 ص70

[17] همان، ص83

[18] همان ص75 ،76

[19] آیه5 سوره صف

[20] آیه159 سوره اعراف

[21] سلیمان(ع) در سن 13 سالگی قـدرت را به دست گرفته است- محاسن برقی ص193 بنقل از بحـار، ج14 ص73

هدف و نحوه تاثیر کابالیسم بر جوانان

(بسم الله الرحمن الرحیم)

اگرچه حضرت موسی (ع) به عنوان پیامبری اولوالعظم برگزیده شد، تا با دین یهود، هدایتگر قوم بنی اسرائیل باشد؛ اما، پس از آن حضرت و در قرون و اعصار بعدی، دین آسمانی یهود و کتاب تورات دچار تحریف شد، به گونه‌ای که با ظهور حضرت مسیح (ع) بخشی از یهودیان نه فقط ایشان را نپذیرفتند، بلکه در برابر این پیامبر الهی ایستادند. کم کم یهودیت دچار ماده گرایی شد، اما دوباره با تاثر از برخی مکاتب عرفانی و فلسفی یونان و مصر و روم و بابل باستان، دوباره به جریان‌های معنوی و نوعی مکاتب صوفیانه ورود پیدا کرد و بعدها در قرن 13 میلادی، با ترکیب یهودیت و این مکاتب صوفیانه باستانی، جریان انحرافی کابالا(قبالا) شکل گرفت.

هدف و نحوه تاثیر کابالیسم بر جوانان

کابالیست‌ها بیشتر بر اعتقادات آخرالزمانی و مسیح گرایی خاص و شیطان شناسی و جادوگری و حروف گرایی و ضدیت با اسلام و دنیاگرایی و ورود به سرزمین موعود و تشکیل حکومت جهانی یهودی و میل به تسلط سریع‌تر بر جهان، پافشاری می‌کنند. اما متاسفانه با پیدایش صهیونیسم، این اندیشه‌ها نفوذ جدی‌تری در میان بسیاری از یهودیان دنیاطلب کرد. امروزه با ورد به عصر معناخواهی بشر و خستگی از ماشین و تکنولوژی و مدرنیته، دستگاه فرقه سازی صهیونیسم نیز می‌کوشد تا معناگرایی مورد نظر خویش را در میان ابنای آدم

بسط دهد و لذا فرقه‌های انحرافی میان جوامع مختلـف، توسط صهیونیست‌ها رواج داده می‌شـــــود. در این بین، تــاثیر و نقش تصــوف یهــودی قبــالا بســیار چشم گــیر می‌باشد.

به صورت کلی می‌توان گفت که بهترین حربه زرسالارن و صهیونیست‌ها بــرای پر کــردن خلا معنــویت در قــرن بیست و یکم، عرفان‌هـای انحـرافی چـون کابـالا هسـتند وهالیود و سایر ابزارهای تبلیغی غرب، به شدت به دنبال تـرویج معنـاگرایی مبهم و انحـرافی هسـتند. اما دربـاره تصــوف یهــودی، دیــدن محصــولات قبالایی‌هــالیوود و رمان‌هـای کابالیسـتی، تـاثیرات منفی بسـیاری را بر جا می‌گذارد. برخی از این آثار را به صورت تیتروار در ادامه ذکر می‌کنم. طـبیعی است که در این بــاره باید به طــور جدی‌تری به مطالعه پرداخت.

*رواج خرافــات و گمانه‌هــای عرفــانی بشــری، به جــای گفتمان عرفان ناب حقانیت محور الهی.

*رواج شرک و اسطوره و وهم و خرافات بشری به جـای خط توحید ناب ابراهیمی.

*فراموشی مبـــــــــــدا واقعی خلقت و رواج دئیسم و فراموشی حضور خدا در زندگی.

*کمرنگ شـدن اندیشه‌های وحیـانی و تفکـرات پیـامبران الهی.

*فراموشی معاد ادیان ابراهیمی و تسـلط دنیـاخواهی و توجیه گناهان بشری.

*کم دانستن نقش خداوند متعال در هستی.

*قائل شـــدن قـــدرت وهم آلـــود و زیـــاد به شـــیطان یا شیاطین و ترویج شیطان گرایی یهودی.

*تسلط اساطیر یهودی-صهیونی و قبالی بر قلب و عقل مردم، مانند قوم برگزیده و سرزمین موعود و....

*تسـلط سـحر و جـادو و خرافه و حـروف گـرایی بر دل آدمیان و دور شدن از مسیر ادیان ابراهیمی.

*سیطره گفتمـان عرفان‌هـای سـکولار و منفعل و دوری از خط اصیل عرفان حماسی اسلام.

*سیطره گفتمان جعلی «آخرالزمانی» قبالایی-صـهیونی بر ادبیـات آخرالزمـانی مسـلمین و مسـیحیان و مصـادره آخرالزمـــان به ســـمت اهـــداف دنیـــوی و ســـودجویانه صهوینیستی.

*توجیه گفتمان صهیونیستی برای تسلط بر جهان اسلام به بهانه مبارزه با شیطان و سیترا اهرا.

*توجیه مظلومیت تـاریخی یهویـان و لـزوم باورداشت به تقدس ذاتی اینان و قدرت خارق العـاده حـروف عـبری و قوم یهود.

*پذیرش برتری نـژاد یهـود و خودبـاختگی در مقابل قـوم برگزیده و در نتیجه بی‌هویتی.

*ســیطره لــذت گــرایی و دنیــاطلبی و ســرمایه داری و گسترش کمیت گرایی و ماده گرایی بر زندگی بشر.

*دوری از شـــریعت و احکـــام الهی و تمسک به طنـــاب پوسیده طریقت و معرفت جادویی.

*نـزدیکی به سـکس نامشـروع و موسـیقی‌های محـرک و رقص‌های حیوانی و توجیه شهوت رانی.

*نگاه شیطانی به جنس مونث و هم سـنخ دانسـتن زن و شیطان و استفاده ابزاری از زن.

*دورشـــدن ازمعـــارف حقیقی تشـــیع و افتـــادن در دام اساطیر و علم نماهای یونانی و رومی و مصری و ایـران باستان و بابل قدیم.

*گســترش نمادها و نشــانه‌های عرفان‌هــای انحــرافی و فراموشی نمادهای توحیدی و الهی اسلامی.

*گسترش معماری مادی رومی- یونانی ویهودی-ماسونی در میان مسلمین و بی‌هویتی محیط شهری.

برای مطالعه بیشتر پـیرامون تـاریخ کابـالا و اندیشه‌های قبالایی و سینمای آخرالزمانی متاثر از آن ر.ک:

- بررسی ســـــیر تـــــاریخ و اندیشه‌های تصـــــوف یهـودی(کابـالا/قباله) و تـاثیر آن در فرهنگ و هـنر جهانی، مصاحبه ویـژه نامه نـوروز 1390 روزنامه جوان با محمد حسین فرج نژاد)

کابالیسم در تمدن بین النهرین

(بسم الله الرحمن الرحیم)

همیشه نبوت‌ها و کابالا برای به دست گـرفتن سرنوشت جامعه با هم درگیر بودند. ابلیس کوشـیده است تمـدن‌ها را «تمـــدن حیـــوانی» کند. و باید نبـــوت را به مثابة شلاق‌هائی دانست که هر از گاهی بر گـردۀ جامعه فـرود می‌آمد تا تکان و بیداری‌ای به بشر داده باشد.

بکه

اولین دهکده که در روی زمین پیدا شد «بکّه» نامیـده شد که امروز شهر مکه نامیده می‌شـود[1]ـ اما اولین تمـدن معتنابه، در بین النهرین (عراق) پدید شده است.

می تـوان گفت از پهلـوی غـربی رشـته کـوه زاگـرس تا دره‌های مدیترانه، اقوامی نه چندان بزرگ با فاصله‌ای از همدیگر می‌زیسته اند؛ اینـان همگی در اصل از بکّه به آن سرزمین‌ها آمـده بودند[2]ـ و به طـور روز افـزون تکثـیر می‌یافتند. که از شرق به غرب عبارت بودند از:

1- ثمود (سومر) در سرزمینی که امروز شهر «قرنه» در جنوب عراق واقع است.

2- عاد (آکِد) که ثقل مدنیت شـان در «آکّـاد= آکْـداد» در حوالی شهر سامرّای امروزی با فاصله‌ای که ویرانه‌هـای شهر بابل به جای مانده است.

3- قوم نوح در دره‌ها و جلگه‌ای که امروز در زیر آب‌های مدیترانه، مانـده است. همـان طـور که به طـور اختصـار، گذشت.

4- در سرزمین شمال منطقهٔ ثمود و عاد (شمال عراق کنونی) قوم آشور= آسور= اتور، نیز دهکده‌هائی برای خود ساخته بودند.

ظاهراً پیش از آن که در این اجتماع‌های کوچک، دولتی پدید آید[3]ـ چند پیامبر در میان شان مبعوث شده اند: نوح در میان قوم مدیترانه، هود در میان آکدیان، صالح در میان سومریان و یونس در میان آشوریان.

هود در میان قوم آکْد (عاد): در فاصلة زمانی طولانی (اما غیر معلوم برای ما)[4]ـ از طوفان نوح و تباهی قوم نوح، مردمان آکد از نظر کثرت و دهکده سازی به بیش از آن چه قوم نوح رسیده بودند، رسیدند و سمبل‌های تندیسی (بت‌ها) را پرستیدند. بت که تجسمی از خدا و خدایان بود، باصطلاح متافیزیک و خالق فیزیک را نیز به فیزیک تبدیل می‌کرد (و بدیهی است که چنین جامعه‌ای بر مبنای «اصالة ماده» و «اصالة حس و محسوس» مبتنی شده است. و بت پرستی مرز میان طبیعت و خالق طبیعت را از بین می‌برد) انسان را طوری تربیت می‌کند که علاوه بر اصول، فروع و جزئیات زندگی او، روح و روان و شاکلة شخصیتی او، بینش و جهانبینی او، همه و همه بر اصالت ماده شکل می‌یابد.

و چون انسان علاوه بر روح غریزه (که حیوان نیز آن را دارد) مجهز به روح فطرت هم هست، اگر ماده گرا باشد روح فطرت را نیز در خدمت غریزه می‌گیرد و منفی‌تر و خطرناک‌تر از حیوان می‌گردد. اگر حیوان با شاخ و چنگ به همنوع خود ستم کند انسان با ابزار و سلاح همنوع خود را می‌کشد «یُفْسِدُ فیها وَ یَسْفِکُ الدِّماء»[5]، انبیاء برای اصلاح چنین جامعه‌هائی مبعوث می‌شدند.

همیشه نبوت‌ها و کابالا برای به دست گـرفتن سرنوشت جامعه با هم درگیر بودند. ابلیس کوشـیده است تمـدن‌ها را «تمـــدن حیـــوانی» کند. و باید نبـــوت را به مثابة شلاق‌هائی دانست که هر از گاهی بر گـردهٔ جامعه فـرود می‌آمد تا تکان و بیداری‌ای به بشر داده باشد.

کابالیسم در تمدن بین النهرین

در سبک و سیاق قرآن، پس از نـوح هـود را می‌بیـنیم که بر خاسته و علیه نظـام جامعة عـاد (آکد) شـوریده است. این وقتی است که مرکزیت آکـدیان قریه بـزرگ «آکّـاد= آکـداد» است و هنـوز از شـهر بـزرگ آکـدیان یعـنی بابل خبری نیست.

متاسـفانه هنگـامی که کابالیست‌ها پس از رحلت پیـامبر اسلام(ص) تفسیر قرآن را به طـور انحصـاری در اختیـار گرفتنـد، کلمه «احقـاف» که در آیه‌هـای مربـوط به هـود آمده را به شهر احقاف که امـروز در شـمال غـربی یمن نزدیک دریای سـرخ اسـت، تفسـیر کردنـد، هنـوز هم این تحریف در متـــون تفســـیری جریـــان دارد. در حـــالی که «احقاف» معّرب «اَکّاد» است و ربطی به احقاف سـاحل دریای سرخ نـدارد. همـان طـور که «عـاد» معـرّب «آکْد» است. احـادیث اهل بیت(ع) حـتی محل قـبر هـود را نـیز تعیین کرده‌اند، و این حدیث‌ها فراوان و باصطلاح متواتر هم هستند که نمـونه‌ای از آن‌ها از امـام حسن(ع) است: از آن حضـــرت پرســـیدند: امیرالمومـــنین را در کجا دفن کردید؟ فرمود: در کنار قبر هود[6].

بلاغی در فرهنگ قصص، بخش هـود، سـخن جـالبی دارد می‌گوید: نام هود منحصـراً در قـرآن ذکر شـده و در کتب

اهل کتـاب نـامی از او به میـان نیامـده و تنها منبعی که دربـــارة قـــوم عـــاد به ســـخن پرداخته قـــرآن است و اکتشافات اخیر کاملاً آن را تایید می‌کند.

اما در متن خـود قصـص، می‌گوید: سـرزمین «احقـاف» میان یمن و عمان روزگاری...

اولاً: معلوم نیست آن کدام کشفیات است که ثابت کرده قوم عـاد سـاکن همین احقـاف بـوده اند-؟ ثانیـاً: مگر در آثار کشف شده نام یا عنـوان عـاد هم هسـت؟ نمی‌تـوان هر اثر به دست آمده از جائی را بی‌دلیل به قومی نسبت داد. ثالثاً: احقاف در فاصله یمن و عمـان نیست در ناحیه نزدیک دریای سرخ است. رابعـاً: گفته شد قـرآن هـود را دومین پیامبر پس از نوح

می شمارد که باید تاریخش خیلی دیرین‌تر از آن باشد که آثار به دست آمده از جاهائی غـیر از بین النهـرین نشـان از آن باشد.

اما ســخنش دربــارة این که هــود فقط در قــرآن آمــده، درست است و در میان پیـامبرانی که در تـورات از آدم تا دانیال و حبقوق ردیف شده‌اند نام هود در آن بین نیست. و این از معجزات قرآن است.

مجلسی در بحار، ج11 ص350، از علی بن ابراهیم نقل می‌کند که آبادی‌هـــای قـــوم هـــود در ســـرزمین ما بین «شقوق» تا «اجفر» بوده است به طـول چهـار مـنزل. و در پی نـــویس از یـــاقوت حمـــوی (معجم البلـــدان) آورده است که شـقوق در مسـیر کوفه به مکه بعد از «واقصه» دومین منزل است.

بنابر این طول آن سرزمین حدود یکصد کیلومتر بوده، زیرا هر منزل حدود 23 کیلومتر است. اما اجفر را نمی‌شناسیم، و چون در ادامة سخن علی بن ابراهیم آمده است «و کان لهم زرع و نخل کثیر» معلوم می‌شود که آن سرزمین از شقوق شروع شده و به سوی شمال آن کشیده می‌شده، نه به طرف مکه. زیرا از شقوق به طرف مکه از قدیم نه جای زراعت بوده و نه استعداد برای نخلستان‌ها داشته است. با این حساب دو منزل (معادل حدود 46 کیلومتر از طول آن سرزمین در جنوب غرب کوفه بوده و حدود 46 کیلومتر نیز به طرف شمال کوفه کشیده می‌شده است. بدیهی است این سرزمین به دلیل وجود دجله و فرات، جایگاه اولین آبادی‌ها و اولین تمدن بوده است.

و نیز از حدیثی که در صفحۀ353، از امام‌هادی(ع) آورده، نشان می‌دهد که محل زندگی قوم عاد عراق بوده است و همچنین حدیث از امام کاظم(ع) در صفحه356 که می‌گوید احقاف هم در عراق بوده است.

بنابر این علاوه بر ادلّه‌ای که ذکر شد و خواهد شد، منبع حدیثی نیز تایید می‌کند که عاد همان «آکْد» است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه[7]ـ ضمن داستان تاریخی طولانی از امیرالمومنین(ع) آورده است که از محل ویرانه‌های بابل عبور کرد شب را در «ساباط» به سر برد و زمزمه کرد: «أَ تَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ»[8]. یعنی این آیه که قرآن از زبان هود خطاب به قومش، نقل می‌کند، در همان جا بوده است.

قـرآن: آیه‌هـای 65 تا 68 سـورة اعـراف: «وَ إِلی عـادٍ أَخاهُمْ هُوداً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْـرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ- قالَ الْمَلَأُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِـهِ إِنَّا لَنَـراکَ فی سَفاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظُنُّکَ مِنَ الْکاذِبینَ- قـالَ یا قَـوْمِ لَیْسَ بی‌سَـــفاهَةٌ وَ لکِنِّی رَسُـــولٌ مِنْ رَبِّ الْعـــالَمینَ- أُبَلِّغُکُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ أَنَا لَکُمْ ناصِحٌ أَمینٌ»: و به سوی قوم عـاد (فرستادیم) برادرشان[9] هود را، گفت‌ای قوم من، خدا را پرستش کنید نیست بـرای شـما خـدائی غـیر از او، آیا نمی‌خواهید زنـدگی پـاک داشـته باشـید؟!- ملاء (سـران مسـلط) کفر ورزان از قـوم او گفتند: ما براسـتی تو را در سفاهت می‌بینیم و گمان می‌کنیم (که اگر سـفیه هم نباشی)از دروغگویـان هسـتی.- گفت:ای قـوم من، من سـفاهتی نـدارم لیکن رسـول هسـتم از طـرف پرورنـدة عالمیان- پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسـانم و من برای شما از دلسوزان و امین هستم.

نکـات: 1-ـ در مبـاحث گذشـته دربـارة اصـطلاح قـرآنی «ملاء» بحث شد[10]؛ ملاء عبـــارت است از «مجمع شورائی» هر طایفه، قبیله و قـوم که در آغـاز و پیش از پیدایش دولت‌ها مدیریت جامعه به عهدة آن مجمع بود که نطفه اولیة اریستوکراسی است. و در دوران پس از پیدایش دولت‌ها به صورت «سـنا» تا امـروز به کـار خـود ادامه می‌دهد.

2- چون در ماجرای هود، چیزی به نـام دولت و یا حـاکم، حضور ندارد، باید گفت: هـود نـیز مانند نـوح از پیـامبران دورة پیش از پیدایش دولت است.

3- همیشه کابالیست‌ها مـردان عـدالت خـواه و پـاکی (تقـوی) گـرا را سـفیه نامیده‌اند. که این نـیز در مبـاحث گذشته به شرح رفت.

4- در ادامه، در آیه69، از زبان هـود خطـاب به قـومش آمده است: «وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفاءَ مِنْ بَعْدِ قَـوْمِ نُـوحٍ وَ زادَكُمْ فِی الْخَلْـقِ بَصْـطَةً»: و به یـاد آورید که خداوند شـما را جانشـین قـرار داده بعد از قـوم نـوح و از نظر جسم و پیکر بر شما بیفزود.

این آیه تصریح دارد که تمـدن قـوم عـاد، به دنبـال تمـدن قوم نوح بوده، و نـیز پیشـرفته‌تر از آنـان بودند حـتی در اندام بدن و هیکل شان.

در آیه57 سـورة هـود، از زبـان هـود آمـده است: «فَـإِنْ تَوَلَّوْا فَقَـدْ أَبْلَغْتُكُمْ ما أُرْسِـلْتُ بِـهِ إِلَيْكُمْ وَ يَسْـتَخْلِفُ رَبِّی قَوْماً غَيْرَكُمْ وَ لا تَضُرُّونَهُ شَيْئاً»: اگر از راه حق همچنـان روی گردان باشید، پس من (وظیفه خـود را انجـام داده) و آن چه را که مأمور بودم به شما ابلاغ کـردم، و خداوند قـوم دیگـری را در جـای شـما قـرار می‌دهد و نمی‌توانید ضرری به او برسانید.

بخش عمده‌ای از عاد (آکد) دچار بلا شـده و از بین رفتند و بخشی که ایمـان آورده بودند ماندند و اقتـدار به دست آمده از دست رفت و قـوم ثمـود (سـومر) از آنـان پیشی گرفت و اولین دولت را در روی کره زمین تاسیس کرد.

در آیه59 ویژگی‌هـای بـزرگ منفی قـوم عـاد را چـنین معرفی می‌کند:

1- «جَحَدُوا بِآياتِ رَبِّهِم»: آیه‌های پروردگارشان را انکار کردند.

2- «وَ عَصَوْا رُسُلَهُ»: بر پیامبران خدا عصیان ورزیدند.

از این جمله یکی از دو چیز برداشت می‌شود:

الف: پیش از هود نیز پیامبرانی در میان آکد مبعوث شده بودند که با عصیان مردم مواجه شده‌اند.

ب: مراد انکار اصل نبوت است که نبوت را انکار کرده و انبیای پیشین را (که در میان گروه‌های دیگر مردمان مبعوث شده بودند) تکذیب کردند.

3- «وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنيدٍ»: و از فرمان هر زورگوی ستیزه گر، اطاعت کردند.

لغت: جبار: زورگو.- عنید: کسی که به طور دانسته راه باطل، و بی‌داد را برگزیده است.

قوم هود، جبار نیست، از جبار اطاعت می‌کند، و همچنین آن مردم عنید نیستند، از عنیدها اطاعت می‌کنند. این لفظ عنید را در کنار لفظ ملاء که در آیه پیشین بود، قرار دهیم تا معنای ملاء را بهتر بشناسسیم. همیشه چیزی به نام «مجلس سنا» از جباران عنید تشکیل شده است. و با فرو افتادن پرده از راز بزرگ کابالیسم معلوم گشت که سناهای مهم با راهنمائی و برنامه ریزی مستقیم ابلیس کار می‌کرده‌اند.

و همچنین؛ نماینده ابلیس، یعنی کاهن همیشه در کاخ‌های حاکمان جبار و عنید حضور داشته است. حتی امروز در کاخ سفید بخش مخصوصی و باصطلاح دفتر

مخصـوص خـود را دارد و نظرهـای مشـورتی خـود را به رئیس جمهـور می‌دهد. این یک برنامـهٔ مـداوم در طـول تـاریخ بـوده و نمونه روشن آن را خـواهیم دید و نـیز خواهیم دید که در مـوارد مهم و حسـاس، خـود ابلیس در کاخ حاکم یا در سنا حاضر می‌شده و می‌شود.

سمبل سازی در تمدن‌های اولیه:

برج-بابل

بـرج بابل: سـمبل‌ها در تـاریخ دو نـوع بـوده اند: 1-ـ بت: بت‌ها دارای بار معنائی بزرگ و مهم بودند چون هم نماد خداوند و خـدایان، و هم بیـانگر رابطه خـدا با جهـان و انسان، یعنی پایه و اساس جهان بینی و هسـتی شناسی بت پرستان، بودند.

2- سمبل‌های بی‌معنی: در میان قوم هود، در آن عصری که هنوز بشر به تاسیس دولت نرسیده بـود، سـمبل‌هائی بوده‌اند که گویا در هر کدام از آبادی‌های آکدیان (عادیان) ساخته شده بودند که نه مورد پرسـتش بودند و نه بت، و هدفی غیر از «عبث» و بی‌هودگی در آن‌ها نبود.

در آیه128 سوره شعراء گفتار هـود را به قـومش چـنین می‌بیـنیم: «أَ تَبْنُـونَ بِكُـلِّ ریـعٍ آیَـةً تَعْبَثُـونَ»: بر روی هر بلنـدی‌ای بنـائی سـاخته‌اید که به «عبث» و بی‌هـودگی بپردازید؟!

این رسم سمبل سـازی، پس از بلای عصر پیش از دولت نیز، همچنان در خاطره‌ها مانده بود تا وقـتی که عادها از نو قدرت یافته و دولت هم تاسیس کردند. این بـار مرکز بزرگ شـان بابل بـود و دیگر خـبری از «آکّـاد= احقـاف»

نبود. در مرکز بابل بزرگترین نماد بی‌هـودگی یعـنی بـرج بابل را ســاختند که امــروز هم آن را از عجــایب تــاریخ می‌شمارند.

برج-ایفل

برج ایفل فرانسه (مثلاً) سمبل این سـمبل‌های بی‌هـوده است. برج بابل که (مثلاً) تکامل یافتۀ برج‌هـای بی‌هـودۀ عصر پیشین بود به تـدریج نقش فکـری و اجتمـاعی پیـدا کرد و دیگر بی‌هوده نبود. برج‌هـای نمـادین در زمان‌هـای بعـدی به تقلید از همــان بنیــان ابلیســی، رایج گشت. در زمان اقتـدار یونانیـان مجسـمه زئـوس هم یک بت عظیم بــود و هم نمــادی از بــرج، و هم در درون آن طبقــاتی متعــدد وجــود داشت که طبقه اول پادگــان و طبقه دوم عشرتکده و قمارخانه تا

می رســید به کلّه و چشم‌های تنــدیس که محل دیــدبانی دیــدبانان جهت نگهبــانی از اطــراف آن بــود. این بــرج بی‌هوده به معنی صرفاً بی‌مصرف نبود. زیرا برج ســازی سمبلیک در طول تاریخ (باصطلاح) تکامل یافته بود.

برج-میلاد

برج میلاد ما نیز بی‌هـوده نیست از طبقـات آن اسـتفاده می‌شود، اما جنبۀ نمـادی آن کـاملاً عبث است اگر مـورد پرســتش بــود دســتکم جنبه نمــادی آن نــیز بی‌هــوده نمی‌گشت و مانند برج زئوس همـۀ ابعـادش دارای معـنی می‌گشت. چه قــدر هزینه بــرای جنبۀ نمــادی آن صــرف شده. و البته حضرات هر چه گشتند نامی غیر از «میلاد» برای آن نیافتند. در این میان پیدا کنید القاء کنندۀ اصلی این برج سـازی ما را، درست است هرگز ابلیس بـرای ما

برنامه ریـــزی نمی‌کند ما که مســـلمانیم، شـــیعه ایم، شـیطان کجا و القـاء برنامه بـرای ما کجـا، ما کجا و این گونه تهاجم فرهنگی بر ما کجا.

پرداختن به سمبل‌های بی‌هوده (یعنی بی‌هـوده‌تر از بت) حاکی از القائات ابلیس است و پیـامبر خـدا به نـام هـود همـــان طـــور که با بت مبـــارزه می‌کند با ســـمبل‌های بی‌هوده نیز مبارزه می‌کند. و نـیز همـان طـور که ابلیس بر بت سازی اصرار می‌ورزد و نمادهای کوچک آکدیان در عصر هـود را، در دوره بعـدی به بـرج عظیم بابل تبـدیل می‌کند.

شـــگفت است: قرن‌ها گذشت هزاره‌ها طی شـــد، بـــاز ابلیس به دست متوکل عباسی بـــرج بابل را در همـــان سرزمین آکد (عاد) از نو ساخت که امروز هم وجـود دارد و برجی است بی‌هوده دقیقا به شکل برج بابل.

ارتفاع بـرج بابل بیش از ارتفـاع اهـرام مصر بـوده است ارتفــاع آن را 200 مــتر (یعــنی معــادل ســاختمان 67 طبقه‌ای امروزی نوشته اند[11].

ارم ذات العماد: باغ سـمیرامیس: در بحث بـالا دیـدیم که حضــور ســمبل‌های بی‌هــوده در دوره اول قــوم آکد در خاطره‌ها ماند و در دوره دوم که عصر اقتدار آکدیان بـود به صورت برج بابل در آمد.

در این جا یکی از سـنّت‌های ابلیس مشـخص می‌شـود که او برای روی گردان کـردن جامعه از راه درسـت، از نمـاد سازی و سمبل سازی‌های خود دست بر نمی‌دارد و بر آن اصرار می‌ورزد. این گونه سمبل سـازی‌ها خطرنـاک‌ترین عامل در به انحـراف کشـیدن جامعه است زیـرا به طـور

خزنده در ضمیر ناخود آگاه جامعه جای می‌گـیرد و جـائی بـرای خـدا پرسـتی، حق طلـبی، جـدیت اندیشـه، بـاقی نمی‌گـذارد. انسـان را خیـالپرداز، غـیر جـدی در اندیشـه، متسـامح دربـاره امـوری که بر جامعه می‌گـذرد، عـدم حساسـیت به آن چه در جامعه می‌گـذرد بـار می‌آورد. و ابلیس به حدی بر آن سنت خود اصـرار می‌ورزد که از آن تمدن‌های اولیه تا به امروز دست از آن بر نداشته است.

این موضـوع به حـدی مهم و مـوثر است که مشـاهده می‌کنیم ابراهیم در حوالی1000 سال پس از هود می‌آید و در صـحرای منا نمادهـائی کوچک از بعل و بـرج بابل را به عنوان نمـاد ابلیس بر پا می‌کند و سـنگ انـدازی به آن برج‌ها دقیقاً به منزلة سنگ اندازی به ابلیس می‌شود.

یکی دیگر از سـنت‌های ابلیس، نمـاد گـرائی در نمـای سـاختمان‌ها است. خـانه‌ای سـاخته می‌شـود که هزینه آرایش نمای آن گاهی بیش از هزینه سـاخت هدفمند آن، می‌شـود. بـاغی سـاخته می‌شـود که هزینه‌هـای عبث آن بیش از هزینه‌های هدفمند آن، می‌گردد.

ابلیسک

ابلیس در همـان آغـاز تمـدن‌ها که هنـوز دولـتی در روی کـره زمین به وجـود نیامـده بـود و مردمـان آکد در دهکده‌های متعدد زندگی می‌کردند، این سنت دوم خود را بنا نهاد:

آیه129 سـورة شـعراء: هـود گفت: «وَ تَتَّخِـذُونَ مَصـانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ»:

ساختمان‌هائی می‌سازید گویا می‌خواهید به طور ابدی در آن‌ها زندگی کنید.

مراد نکوهش محکم کاری یا دقت در ساخت بنا نیست که هدفمند و عاقلانه است. حتی اگر بنای ساختمان با این هدف برای ابدیت نیز ساخته شود، مثبت و مطلوب است که در صورت امکان یک خانه طوری ساخته شود که نیاز سکونتی نسل‌های آینده را نیز بر آورده کند. مراد «ابدیت انگاری» در یک نسل است که مورد نکوهش و اعتراض هود است.

با بیان دیگر: سخن در تصورهای ناخودآگاه و عناصر روان شناختی است؛ خود ساختمان (نما و درون آن) با زبان خیلی روشن بیان می‌کند که سازندة آن در ناخود آگاهش، آن را برای خود ساخته یا برای نسل‌های بعدی. شاید در هر هزار ساختمان این چنینی، تنها یکی دو تا پیدا شود که سازندة آن ناخود آگاه و خود آگاهش یکی باشد و آن را تنها برای استحکام و برای دوام برای نسل‌های بعدی بسازد. اکثریت قریب به اتفاق، این همه هزینه را می‌کنند که گوئی به طور ابدی در آن زندگی خواهند کرد.

بدیهی است استحکام خواهی برای نسل‌های آینده یک ویژگی دارد و آن پرهیز از «آرایش‌های غیر هدفمند» است. کمتر ساختمانی می‌یابید که میان «استحکام خواهی» و «چشم و همچشمی» یا «فخر فروشی آن» تعادل عاقلانه‌ای بر قرار باشد. همیشه جنبة فخر فروشی (حتی نه فقط در آرایش) بل در «عظمت ساختمان نیز» عامل مورد نظر سازنده است.

معماری‌های امروزی- بویژه در شهر قم ما- طوری است که اصل ساختمان باصطلاح الکی ساخته می‌شود اما چه هزینه‌هائی برای فخر فروشی در آن مصرف می‌شود.

ابلیس از همان آغاز تمدن این سنت خود را نیز مصرانه دنبال کرده است؛ در عصر هود در آن دهکده‌های اولیه نطفة این سنتش را کاشته که در دورة دوم اقتدار آکد سر از «باغ سمیرامیس» در آورده است؛ هفت باغ تو در تو، روی ستون‌های سنگی، مساحت وسیعی که روی ستون‌ها به وجود آمده، روی آن سقف سنگی تپه‌ای عظیم از خاک ساخته شده به طوری که هفت قلعة تو در تو هفت باغ بس بزرگ را به وجود آورده‌اند، در آن بالای تپه قلعۀ اصلی قرار داشته که کاخ سمیرامیس (عروس دربار آکد و دختر شاه ماد ایران) با باغ گسترده اش در آن قرار دارد.

در زبان آکدیان به این باغ که از عجایب هفتگانه تاریخ است، «ارم» می‌گفتند. و گاهی نیز از آن به «باغ آکدآد» تعبیر می‌کردند که در زمان‌های بعدی به «بهشت شدّاد»- شدّاد محرّف آکدآد- معروف گشته و مفسرین کابالیست دورة اول خلافت، افسانه‌ها دربارة آن ساخته‌اند.

این باغ در بابل یا حوالی بابل پایتخت آکدیان که امروز ویرانه‌های آن در عراق موجود است ساخته شده بود. می‌دانیم که در آن سرزمین، کوه و صخره‌ای وجود نداشته و ندارد تمام سنگ‌های صدها ستون سنگی، و نیز سنگ‌های زیر تپه و سقف ستون‌ها که چندین هکتار بود، را از کوه‌های زاگرس توسط بردگانی که زیر شلاق‌ها جان می‌دادند، صدها کیلومتر کشانیده و به بابل رسانیده‌اند.

بنیــان ظلم و ســتم، از خانه‌هــای کوچک عصر هــود در دهکده‌های کوچک، شــروع می‌شــود و در دوران بعــدی از بـــاغ ســـمیرامیس سر در می‌آورد. و این ســـنت ابلیس است.

قــرآن: «أَ لَمْ تَـرَ کَیْـفَ فَعَـلَ رَبُّکَ بِعـادٍ- إِرَمَ ذاتِ الْعِمـادِ- الَّتی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ»[12]:

ندیــدی که پروردگــارت بر سر آکد چه آورد- (و برسر آن) باغ دارای آن ستون‌ها- بــاغی که ســاخته نشــده مانند آن در همة سرزمین‌ها.

نکات: 1- تا روز پایان نسل بشر در روی زمین، هر وقت قــرآن را بــاز کنند و بخواننــد، خواهند دید قــرآن می‌گوید «مانند آن بــاغ در هیچ ســرزمینی ســاخته نشــده» یعــنی کــاری بــوده که بشر فقط یک بــار به ســاختن آن قــدرت یافته است.

2- این مطلب نشــان می‌دهد که چه ســتمی بر بردگــان رفته است تا چــنین بــاغی ســاخته شــده است. به دنبــال همین آیه‌ها به اهرام مصر اشاره شــده که در آینــده بحث خـــواهیم کـــرد. اما از بیـــان قـــرآن این احتمـــال به ذهن می‌رسد که باغ سمیرامیس عظیم‌تر از اهرام مصر بـــوده است. این است ســـلطه کابالیسم بر انســـان به رهـــبری ابلیس.

برج-بعل

برج‌هــای آکــدیان و بعل: آیا میــان بعل و برج‌هــای متعــدد عادیـــان در دوره پیش از دولت، رابطه‌ای هســـت؟ اگر چنین رابطه‌ای باشد باید گفت برج بـــزرگ بابل که (مثلاً)

تکامل یافته آن برج‌ها است نیز رابطه‌ای با بعل داشته است. قراین و شواهد مهم تاریخی چنین رابطه‌ای را نفی می‌کنند. زیرا بعل یک «نماد مورد پرستش» بوده اما برج‌های دوره اول آکد سمبل‌های بی‌هوده و فاقد هر نوع معنی و کاربرد فردی و اجتماعی، بوده‌اند. در دوره دوم و اقتدار آکد برج بزرگ و معروف بابل باز مورد پرستش قرار نمی‌گیرد و تنها سمبل اقتدار و افتخار آن مردم است که البته نقش مهم و موثر دارد و دیگر بی‌هوده نیست.

می توان گفت پس از طوفان نوح، بعل فقط در نواحی ساحلی مدیترانه مانند لبنان (فنیقیه) و فلسطین، یعنی در میان همسایگان قوم نوح می‌ماند و به میان مردمان بین النهرین به طور بالاصاله نفوذ نمی‌کند. بل بر عکس؛ مشهورترین بت سومریان «اینینی» است که «باکره و خدای زمین» شناخته می‌شود و مونث است نه مذکر. این بت همان است که در میان آکدیان به نام «عشتر= عشتروت= عشتاروت» معروف گشت. و در قرون بعدی او را در میان همهٔ مردمان سامی مشاهده می‌کنیم.

در دورة دوم آکد، نام بعل در میان آکدیان بود. گاهی به آن «بعل مردوک» می‌گفتند[13]. در این تعبیر معنی اصلی بعل در نظر نبوده و بیشتر معنای استعاری آن را قصد می‌کرده‌اند، همان طور که در فارسی می‌گویند: فلانی نر است یعنی بزرگ و قوی است و در عربی نیز به مردان بزرگ «فحل= نر» می‌گویند، بعل مردوک به معنی مردوک بزرگ، به کار می‌رفته که صفت پیش از موصوف می‌آمده است.

در تمدن بابل خدای دیگری بـوده به نـام «بل»[14].ـ اگر این لفظ را مخفّف بعل بـدانیم باید گفت آنـان دو بت به نام بعل داشته‌اند یکی بعل مـردوک و دیگـری بل. در این صورت دربارة بت اول کلمة مردوک صفت می‌شود یعنی بعلی که مــردوک است. و مطــابق این احتمــال، بعل در میان آکدیان نیز بالاصاله می‌شود.

برج-های-دوقلو

دومین سمبل کابالا: برج‌های نمادین دومین سـمبل است که ابلیس برای کابالیسم طراحی کرده است که تا امروز هر دو در میدان‌های شهرهای بزرگ حضور دارند.

ادغام دو سمبل در همدیگر: یک نگاه به برج‌های دو قلوی نیویورک- که در ماجرای یازده سپتامبر تخـریب شـدند- و نیز یک نگاه به برج‌های دو قلـوی مـالزی در کوالالامپـور، دقیقـاً نشـان می‌دهد دو نمـاد بعل هسـتند که در زمـان رامسس دوم فرعون مصر در جلو کاخ او سـاخته شـدند. و نــیز پس از ســلیمان، در اثر نفــوذ کابالیست‌ها، در دو طرف دروازه بزرگ هیکل سلیمان، ساخته شــدند. با این فرق که هم بـرج هسـتند و هم بعل. هم یادگـاری از بـرج بابل و هم یادگــاری از بعل. و همچــنین برج‌هــای متعــدد دیگر در دیگر جامعه‌ها که

برخی دو قلو و برخی دیگر تک هستند از آن جمله بـرخی ساختمان‌ها در دبی. و آیا برج میلاد ما نــیز هم نمــادی از بعل و هم نمـادی از بـرج بابل اسـت؟ معلومـات بنـده به پاسخ این پرسش نمی‌رسد. اما روشن است که بـــــــرج ایفل فرانسه حتی آن بخش پائین بعل را نیز دارد.

برج‌های مدغم امروزی علاوه بر کاربرد برج بابل و بعـل، یک کاربرد سوم هم دارند. زیـرا از درون آن‌ها به عنـوان محل کـار، هتـل، و... نـیز اسـتفاده می‌شـود دقیقا مانند مجســمه زئــوس که به شــرح رفت. یعــنی در این گونه برج‌هـا، سه سـمبل در هم ادغـام شـده است: بعـل، بـرج بابل و مجسمة زئوس خدای خدایان یونان.

نقش کابالیسم در ساختن این گونه برج‌هـا، در بـرخی از جامعه‌ها علــنی و در بــرخی دیگر به طــور نفــوذی است مثلاً مالزیائی‌ها ندانسته فـریب کابالیست‌ها را خورده‌اند اما در دبی که حتی علناً و رسماً سمبل هرم کابالیسم را نــیز در ســاختمان‌های شــان به کــار برده‌انــد، چگــونگی موضوع، معلوم نیست.

پی نوشت‌ها:

[1] برای شرح بیشتر رجوع کنید «جامعه شناسی کعبه» حاج شیخ مرتضی رضوی

[2] این موضوع به نقل از «دایرة المعارف فرید وجدی» و دیگر منــابع، در «جامعه شناسی کعبه» به شــرح رفته است

[3] در مبحث «قوم نوح» گذشت

[4] در فرهنگ قصص صــــــدر بلاغی که بر گرفته از «ابوالمکارم آزاد» است، فاصـله میـان هـود و نـوح هفت نسل شمرده شـده که اگر به قـول ابن خلـدون، هر نسل را چهل سال در نظر بگیریم 280 سال می‌شود یعنی در حــدود سه قــرن. این شــمارش نسل‌ها از روایت‌هــائی

برگرفته شده که اعتبـار کـافی را ندارند و بـدین صـورت ردیف کرده اند: نوح- سام- ارم- عوص- عاد- خلود- رباح- عبدالله- هود

[5] آیه30 سورة بقره

[6] بحار، ج42 ص218

[7] نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج3 ص168

[8] آیه128 سورۀ شعرا

[9] مراد این است که هود از خود آن قوم بوده

[10] مبحث اریستوکراسی

[11] ویل دورانت، ج1 ص266

[12] آیه‌های6، 7، 8 سورة فجر

[13] ویل دورانت، ج1 ص278ـ البته ویل دورانت صفت و موصوف را درست معنی کرده است.

[14] همان، ص275

نشانه‌ها در سينما

(بسم الله الرحمن الرحيم)

پرداخت به نشانه‌هاي آخرالزماني در فيلم‌هاي گوناگوني ديده مي‌شود. اين نشانه‌ها بر اساس تصور سازندگان از آينده‌ي كره‌ي خاكي ايجاد شده‌اند و در برخي موارد هم كتب مقدس منشأيي براي برداشت آنان به شمار مي‌رود.

شگفتي در وقوع، وجه مشترک تمام اين نشانه‌ها است. بشر از ابتداي گام نهادن به كره‌ي خاكي همواره با الهام از نيروي مافوق خود به كارهايي براي كشف امور جديد روي آورده است و به تبع همين تلاش‌ها در زمينه‌هاي مختلف، پيشرفت چشم گيري داشته است.

نشانه‌ها در سينما

پيشرفت‌هاي تكنولوژيک يا پزشكي همواره يكي از نشانه‌هاي اصلي براي دوره‌ي پايان جهان در فيلم‌ها است. اين پيشرفت‌ها در برخي فيلم‌ها، زمينه اي براي ايجاد موجوداتي جديد و به وجود آمدن همانند براي گونه‌هاي جانوري محسوب مي‌شوند كه در نهايت به ايجاد انسان منجر مي‌شود. اين امر، بحثي جنجالي در عصر حاضر است كه اشاره اي درباره آن در ادامه خواهد آمد.

پيشرفت‌هاي علمي جديد، همواره در فيلم‌هاي آخرالزماني ديده مي‌شود؛ ولي هميشه موافق و ياري دهنده‌ي انسان‌ها نيست و در مواقعي همين تكنولوژي، مقابل نسل انسان، قيام خواهد كرد.

برخي نشانه‌ها زمينه ديني دارند و دوراني را به تصوير مي‌كشند كه با كاهش معنويت و دين گرايي، مشكلات مختلفي پديد مي‌آيد و همين مسائل، انسان را به نابودي مي‌كشاند. ظهور شياطين و موجودات پليد فرازميني در راستاي همين نشانه‌ها قابل ملاحظه است.

يک. نشانه‌هاي طبيعي

در برخي از فيلم‌ها، نشانه‌هاي آخرالزماني ايجاد اتفاقاتي نو در چرخه‌ي طبيعت است. در فيلم «همه چيز درباره عشق» (1)ـ داستان درباره اسكيت سوار مشهوري است كه گروهش از او استفاده ابزاري مي‌كنند و او فقط بازيچه اي براي كسب سود آن‌ها است. به صورت موازي با اين داستان، در سال 2021 م به طور ناگهاني، قبل از فرا رسيدن فصل زمستان، سرماي شديدي آغاز مي‌شود، برف مي‌بارد و يخ بنداني بزرگ آغاز مي‌شود. اتفاقات ديگري نيز همچون از بين رفتن جاذبه‌ي زمين در برخي نقاط جهان مثل اوگاندا باعث معلق شدن انسان‌ها مي‌گردد، به نحوي كه مجبورند خود را با طناب به زمين ببندند تا در آسمان معلق نشوند. شخصيت‌هاي مذهبي در داستان فيلم در سراسر دنيا رخ دادن اين گونه مسائل را نشانه‌هاي آخرالزماني و پايان جهان مي‌دانند. اين پايان تا انتهاي فيلم محقق مي‌شود.

در فيلم «پاندروم» (2)، سال 2153 م در زمين به تصوير كشيده مي‌شود كه مشكل اصلي آن دوران، قحطي آب و غذا است و همين مسئله انسان را با راه حل‌هاي جديد رو به رو ساخته است و انسان براي يافتن محلي جديد براي زندگي به سيارات ديگر رفته است.

فيلم «دور افتاده» (3) همين داستان را به نحوي ديگر به تصوير مي‌كشد؛ آينده اي كه انسان بـراي جـبران كمبـود منـابع به سـيارات ديگـر، تجـاوز و موجـودات آن‌ها را به كلي نابود مي‌كند، همين امر، شروع مشـكلي جديد بـراي انسان‌ها است.

كمبـــود شـــديد آب و ايجـــاد قحطي در فيلم «سوســـمار بـاورنكردني» (4)ـ بـاعث مي‌شـود كشـورهاي مختلف به دنبال منابع جديد آب شيرين براي نجات از نابودي باشند. سرانجام اين اكتشاف، فاجعه اي به مراتب بدتر به دنبال دارد. هم چـــنين در انيميشن «رنگو» (5)ـــ كمبـــود آب، موجـودات را در معـرض نـابودي قـرار داده و با شـيطنت شهردار و هم دسـتانش به فاجعه اي عظيم تبـديل شـده است.

جـايگزيني روبات‌ها به جـاي انسـان‌ها راهي است كه در فيلم «هوش مصنوعي» (6)ـ براي جـبران كـاهش منـابع غذايي و طبيعي صورت مي‌پذيرد. مـدتي امـور به خـوبي پيش مي‌رود تا اين كه جـــايگزيني روبات‌ها در بـــرخي كنش‌هــاي مختص انســان همچــون محبت و عشق به هم نوع صـورت مي‌گـيرد كه بحـراني جديد پيش روي انسـان مي‌گذارد.

در داســـتان، مـــادري پس از به كما رفتن فرزنـــدش، به سـختي و با اصـرار همسـرش حاضر به قبـول فرزنـدي روباتيک مي‌شـــود. روبـــاتي كه همچـــون فرزند انســـان، محبت به مادر را متوجه مي‌شود. زمـاني كه پسر واقعي دوبـاره به زنـدگي بـازمي گـردد، داسـتان فيلم به سـمت حسادت‌هاي كودكانه پسر و روبات براي جلب مهر مادري تغيـــير جهت مي‌دهد. در كشـــاكش اين تقابـــل، بحـــران

اساسي آينده‌ي بشري يعني بحران‌هاي انساني به تصوير درمي آيد.

راه حل ديگري كه بـراي مشـكل كمبـود منـابع طـبيعي و انرژي در فيلم‌ها مطرح مي‌شـود، كـوچ افـراد به اعمـاق زمين است كه در فيلم «شهري از خاكسـتر» (7)ـ نشـان داده مي‌شود. جايي زيرِ زمين، شهري وابسـته به انـرژي الكـتريكي بنا مي‌شـود تا انسـان‌ها تا زمـان مهيا شـدن شرايط زندگي در سطح زمين در آن جا بمانند.

فيلم «روزي كه زمين از حركت ايستاد» (8) دليل نابودي انسان‌ها را آلودگي‌هـاي فـراوان زيست محيطي مي‌داند كه صبر ديگر سيارات و موجودات سـاكن در كهكشـان را تمام كرده است. اين فاجعه نتيجه‌ي انسـاني است كه در تكنولـوژي غـرق شـده و جز ايجـاد آسـايش و رسـيدن به هدف‌هايش، امر ديگري را نمي‌بيند.

در پايان فيلم، لحظه اي كه تمـام ماشـين‌ها در جهـان از كـار مي‌افتنـد، زمـاني است كه انسـان، لحظه اي بـراي تفكر و انديشـيدن به خـود و كارهـايش دارد. به صـورت نمادين، افرادي را مي‌بينيم كه در اداره مشغول به كارند و پرده‌ها را كنار مي‌زنند و روشنايي آفتاب را بـراي محو تاريكي درون نظاره مي‌كنند، آفتابي كه سال‌ها است آن را نديده‌اند. اين فيلم در سال 1951 م ساخته شد و پس از آن در سـال 2008 م دوبـاره بازسـازي شـده اسـت، نسـخه‌ي اوليه‌ي فيلم از هر جهت، اثر قابل توجه تـري است و فقط سبک جديد جلوه‌هـاي ويـژه و بـازي بـرخي بـازيگران، دليلي بـراي انتشـار نسـخه‌ي دوم به شـمار مي‌رود.

همين خودبيـــني انســـان و آلـــودگي بيش از حد محيط زيست، نشـانه اي آخرالزمـاني در انيميشن «وال. اي» (9)ـ است. انيميشن يكي از شاهكارهاي كم نظير شـركت بزرگ انيميشن سازي «پيكسار» (10)ـ محسوب مي‌شود. زمين در چند صد سال آينده دسـتخوش تغيـيرات بـزرگي شـده است كه آن را غـير قابل سـكونت كـرده و حيـات خاكي از آن رخت بربسـته است. انسـان‌ها زمين را تـرک كرده‌اند و فقط كـوهي از زباله روي زمين بـاقي مانـده است. در ميان انسان‌ها چيزي از انسـان بـودن نمانـده و انسان‌هاي بر جاي مانده، فقط بردگـاني بـراي رايانه اي هوشمند محسوب مي‌شوند كه آن رايانه، كنترل كننــده‌ي سفينه‌ي ساكن در فضا است.

در اين دسته از فيلم‌ها، عمـوم نشـانه‌هايي كه ذكر شـد، در اديان هم به نوعي اشاره شـده‌اند و مي‌تـوان آن‌ها را منطبق بر معارف منقول دانسـت؛ اما رويكـرد اصـلي در اين گونه فيلم‌ها بيش‌تر نگـاهي زيست محيطي و مـادي به حيـات انسـان اسـت، با اين تبـيين كه انسـان پس از ورود به زنــدگي و تشـكيل خـانواده و حــتي قبل از آن، همواره دنبـال تـداوم بقـاي زنـدگي مـادي است و همين امر او را به چرخه‌ي بي انتهايي براي گسـترش امكانـات مالي و رفـاهي مي‌انـدازد. با همين نگـرش، دانشـمندان فراواني، سال‌ها است كه در پي آسان سـازي كنش‌هـاي بشري‌اند.

هراس از كاهش يا اتمام منابع طـبيعي و غـذايي، دغدغه اي است كه در ابتداي تـاريخ بشـر، آغـاز شـده و تـاكنون ادامه يافته و تنها تفـاوتش در مقايسه با گذشـته، شـكل جديد آن است. محاسبه‌ي زمـانِ اين دگرگـونيِ طـبيعي و

قحطي، مسـائلي است كه هيچ گـاه به صـورت قطعي محقق نشده اسـت؛ اما همـواره، ذهن انسـان را به خـود مشغول كرده است.

هراس از قحطي در جهان مـادي، دغـدغه‌ي انسـان را به موجـودات نبـاتي و حيـواني نزديک مي‌كنـد؛ چه اين كه بسياري از موجودات همـواره در تلاش بـراي اندوخته اي بـراي آينده‌اند. كـاركرد اين دسـته از فيلم‌ها بيش‌تر به همين نگـرش تمايل دارد؛ اما مي‌تـوان هراسي والاتر از اين را در نظر داشت و اين همـان چـيزي است كه انديشـمندان تحت عنـوان تحقق آرمـان شـهر و جـامعه‌ي آرماني بر پايه‌ي عدل عنوان مي‌كنند.

دو. نشانه‌هاي انساني

برخي فيلم‌ها نشانه‌هاي دوران واپسين بشري را مسئله اي انساني مي‌داننـد؛ به اين معنا كه انسـان‌ها كنش‌ها و واكنش‌هـايي مثبت يا منفي از خـود بـروز مي‌دهند كه نشـان از دوره‌ي جديد زمـاني دارد. در اين گونه از نشانه‌ها، انسان‌ها به كشف‌هاي جديدي دست مي‌زنند كه سـال‌ها آرزوي آن در تخيلات بشـري جـاي داشـته است. البته هميشه اين كشف‌ها به سـرانجام نيكـويي نمي‌رسد و گـاهي زمينه‌ي شـروع مشـكلي تـازه با شـكلي جديد است.

در فيلم «دهكـده» (11)ـ مجموعه اي انسـاني در دوران معاصر با وضع مشـابه روسـتايي‌ها و سـال‌هاي پيشـين بشري زندگي مي‌كنند. در طي داستان مشخص مي‌شـود كه بزرگان آن‌ها براي دور مانـدن فرزنـدان و نسل شـان از فسـادهاي آخرالزمـاني در دنيـاي پيشـرفته،

خانواده‌هايشـان را از شـهر جـدا كـرده و به ميـان جنگل آورده‌اند. آنـان بـراي اين كه فـردي از اهـالي روسـتا به سمت شهر نرود، هيولاهايي دروغين ساخته‌اند اهالي از منطقه‌ي حفاظت شده‌ي روستا خارج نشوند.

در مجموعه فيلم‌هاي «بتمن» (12) جرم، فساد، بزه، تبه كاري و هرج و مرج در بالاترين حد خود قـرار دارد. پست تـرين صـفات، تمـام جامعه را فراگرفته است. بتمن در شـهري ظهـور مي‌كند كه نماينـده اي بـراي جـامعه‌ي انساني به شمار مي‌رود. قانون و مجموعه‌هاي دولـتي و رسمي نه تنها نمي‌توانند كاري از پيش ببرند؛ بلكه گاهي افراد فاسد موجود در آن‌ها خود به وقايع خلاف در شـهر دامن مي‌زنند. اين مجموعه فيلم كه آثـار بخشي از كارگردان‌هـاي مشـهور سـينما نـيز محسـوب مي‌شـود، نمونه‌ي روشني براي آينده‌ي تاريک بشر معاصر است.

جـامعه‌ي مشـابهي در فيلم «لژيـون» (13)ـ نشـان داده مي‌شـود كه فسـاد در همه‌ي جنبه‌هـا، آن را فـرا گرفته است. بارها شخصيت‌هاي فيلم به فسـاد همه گـير ميـان انسان‌ها اشـاره مي‌كننـد؛ بـراي مثـال پليس گشـتي لس آنجلس، در ابتـداي فيلم با انگشت به اراذل خيابـاني اشـاره مي‌كند و مي‌گويد: «مي خـواهم همه‌ي اين‌ها را بسوزانم. اين شهر، يک شروع دوباره مي‌خواهد».

هم چنين در بخش ديگري از فيلم، مايكل (14) فرشته‌ي متمردي كه براي كمک به انسان‌ها آمده اسـت، مي‌گويد: «شـما انسـان‌ها موهبت‌ها را پايمـال كرديد و حـرص ورزيديد و جنگ به راه انداختيد و اكنـون كسي نيست كه در برابر خـدا تعظيم كند و تسـليم شـود». در بخشي از

سكانس‌هاي اوليه‌ي فيلم، فـرد سـياه پوست مـذهبي در كافه، اين دوره را آخرالزمان مي‌خواند.

جامعه‌ي آينده كه در نهـايت پيشـرفت قـرار دارد، در سه گـانه‌ي «پليس آهـني» (15)ـ مملو از جنايت‌هـاي مختلف فـردي، سـازماني و فسـاد اجتمـاعي است. انسـانيت و عواطف انســاني در اين جامعـــه، زوال يافته و به كلي نابود شده است.

فيلم «شهر گناه» (16)ـ جامعه‌ي آينده را فضايي تاريک، پر از گنــاه، فســاد و خلاف مي‌داند. بــدترين خلاف‌هــاي اجتمـاعي و تبه كـاري بـراي افـراد، امـري معمـول شـده است. فساد در دستگاه‌هاي دولـتي و پليس بيـداد مي‌كند و حاصل اين وضعيت، انسـان‌هايي‌اند كه سـراپا غـرق در خلاف و جرم هستند. در اين ميان، عـده‌ي محـدودي خـود را از منجلاب حفظ كرده‌اند و تلاش‌هاي آنـان در تقابل با ديگران هيچ اثري ندارد.

فيلم «وحشي گــري» (17)ـ دوران ســياه انســاني را به نمايش مي‌گـذارد. مشـكلات فـراوان طـبيعي، سياسي و اجتماعي در جامعه بيداد مي‌كند و همين امور، بشر را به سقوط مي‌كشاند. پسري جوان به عنوان نتيجه اي بــراي اين جامعه، تحت تـأثير ناملايمـات موجـود، راه حل نجـات بشر را كـــاهش جمعيت انســـان‌ها مي‌دانـــد، آن هم بر اساس قانون جنگـل؛ يعـني اين كه عـده اي از انسـان‌ها ضعيف‌تر كشـته شـوند تا زمينه‌ي بقـاي انسـان‌هاي ديگر فراهم شود و خود او اين ايده را با كشتاري وحشيانه در شـــهر آغـــاز مي‌كند و ويـــدئوي صـــحبت‌هايش را بـــراي گسترش ايده اش به ديگران بر روي اينترنت به اشــتراک مي‌گذارد.

در دو قســمت فيلم «منطقه‌ي ســيزده» (18)ـ فســاد گسترده‌ي مالي، اخلاقي و اجتماعي را در كشور فرانسه به عنوان يكي از مهم ترين كشورهاي اروپايي مي‌بينيم. در اين جامعــه، گــروهي از افــراد به عنــوان انســان‌هاي درجه‌ي دوم در منطقه اي جـدا از شـهر زنـدگي مي‌كنند. در ميــان آن‌ها از تمــام مليت‌ها وجــود دارد و اين منطقه به محلي براي انجام خلاف و جنايت، تبديل شده است.

هم چــنين در دو قســمت فيلم «مســابقه‌ي مــرگ» (19) برشي از آينــده‌ي امريكا به تصــوير كشــيده مي‌شــود. دوراني كه جــرم و جنــايت به انــدازه اي زيــاد شــده كه زندان‌ها فضـاي كـافي بـراي نگه داري تبه كـاران ندارند. دولت تصــميم مي‌گــيرد زنــدان‌ها را به بخش خصوصي واگــذار كند و همين امــر، تجــارتي جديد را پايه ريــزي مي‌كند كه سرمايه‌ي اصـلي آن انسـان و انسـانيت است. رئيس زندان با برگزاري مسابقات مرگبار ميان زنــدانيان و پخش آن از طريق شــبكه‌ي مــاهواره اي و اينــترنت تجارتي جديد ايجاد مي‌كند.

به عنــوان بخش دوم نشــانه‌هاي انســاني، مي‌تــوان از وقايعي در فيلم‌ها ياد كرد كه مربوط به علم و تكنولوژي جديد در جهــان است. انســان در پي اخــتراع و كشف ناشــناخته‌ها به اقــداماتي دست مي‌زند كه پيش از آن ممكن نبوده و اكنون در آخرالزمـان به سـرانجام رسـيده است. اموري كه ابتدا ابزاري براي زندگي بهتر به شــمار مي‌روند؛ اما فرجـامي غـير قابل انتظـار بـراي او به بـار مي‌آورند. از اين گونه، نمونه‌هاي فراواني تاكنون ساخته شده است؛ بـراي مثـال به چند فيلم در اين بخش اشـاره مي‌شود و نمونه‌هاي ديگر در بخش‌هاي آينده خواهد آمد.

در فيلم «بـــازيكن» (20)ـ فـــردي دانشـــمند با ايجـــاد تكنولـوژي بسـيار پيشـرفته اي قـادر به توليد قطعـات الكترونيكي مي‌شود كه بدن انسان‌ها را به كنـترل درمي آورد. هدف ابتـدايي از اين كـار، ايجـاد آسـايش و امـنيت بيش‌تر بـراي انسـان‌ها بـراي درک تمـام لـذت‌هاي مـادي است.

عــده اي از انســان‌ها بــراي به دست آوردن پــول حاضر مي‌شـوند اين قطعه‌ي الكـترونيكي را در مغزشـان قـرار دهند و با اين كـار همچـون بازيچه اي بـراي انسـان‌هايي مي‌شـــوند كه در مـــنزل با كـــامپيوتر، آنـــان را كنـــترل مي‌كنند؛ يعني عده اي پول مي‌دهند تا انسان‌ها را كنترل و همچـون بـازي كـامپيوتري با آنـان بـازي كنند و گـروه مقابل در برابر دريــافت پــول بازيچه اي بــراي ديگــران مي‌شوند.

افــراد تبه كــار كه در زنــدان‌ها به سر مي‌برند در بــازي ديگــري به نــام «قاتل‌ها» در يک كشــتار واقعي شــركت مي‌كننــد؛ در حــالي كه هر كــدام كــاراكترِ بــازي شــخص ديگري در منزل هستند. به همين تـرتيب در آينـده‌ي پيش روي بشـــر، انســـان با كمـــترين ارزش، خريد و فـــروش مي‌شود و دوراني سـياه بـراي انسـان آغـاز شـده است. فيلم با بخشي از تــرانه‌ي «رؤياهــاي شــيرين» (21)ـ از خواننده‌ي جنجـالي شـيطان پرست «مـريلين منسـون» (22) آغاز مي‌شود كه همين مضمون را بيان مي‌كند.

انسـان‌هاي خسـته از زنـدگي مـدرن از طريق تكنولـوژي جديد در فيلم «ارواح سرد» (23)ـ روح خـود را كه چـيزي شبيه يک نخود است، از سر خود بيرون مي‌كشند و يا آن را با روح ديگري جا به جا مي‌كنند تا از اين راه بتوانند به

زنـدگي جديـدي دست يابنـد؛ اما غافل از اين كه چـنين نخواهد شد و به مشـكل بـزرگ تـري به نـام بي هويـتي دچـــار مي‌شـــوند. روح‌ها در اين فيلم به دست بـــرخي گروه‌هاي تبه كار روس دزديده و قاچاق مي‌شوند. فيلم، نگـاهي نمـادين به هـويت انسـاني دارد كه در آينـده در معرض تهديد قرار مي‌گيرد.

در فيلم «درخشش ابـــــــدي يک ذهن بي آلايش» (24) مشكلات انسانيِ پاک كردن خاطرات نشان داده مي‌شود. شـــركتي به تكنولـــوژي خاصي دست يافته كه مي‌تواند خـاطراتي را كه افـراد، مايل به يـادآوري آن نيسـتند، از ذهن شان پاک كند. انسان‌ها در اين فراينـد، يكي از مهم ترين داشته‌هاي خود يعني رابطه با انسان‌هاي ديگر را از دست مي‌دهند.

در فيلم «سرآغاز» (25)ـ از آثار به يادمانـدني كـارگردان صاحب سبک سينما «كريستوفر نولان» (26)ـ بر اسـاس يک فرايند پزشـكي، انسـان‌ها به ذهن ديگر افـراد نفـوذ مي‌كنند و وارد مي‌شـوند و در رونـدي پيچيـده، امكـان جـايگزيني و زايش افكـار جديد را در ذهن آنـان پيـدا مي‌كنند. گاه اين كنش ذهني چنـدين لايه به پيش مي‌رود تا نـتيجه‌ي مطلـوب حاصل شـود. فيلم، اثـري است كه آينده اي هولناک را براي انسان رقم مي‌زند؛ زيرا انسان در هيچ مكـاني امـنيت نـدارد و نفـوذ به دروني تـرين لايه‌هاي ذهني او امكان پذير شده است.

گـــروهي از فيلم‌ها «شـــبيه ســـازي» (27)ـــ را يكي از نشانه‌هاي آينده‌ي بشـري مي‌دانند. تـاگ سـازي يا شـبيه سازي حيوانات سال‌ها است كه صـورت مي‌گـيرد و بحث خاصي درباره آن مطرح نشده است. مهم تـرين نـتيجه‌ي

مثبت شبيه سازي، كاربرد پزشكي و درماني آن است. به اين صورت كه با شبيه سازي مي‌توان اعضاي بدن را براي پيوند به انسان، فراهم و يا عضو آسيب ديده را ترميم كرد. هم چنين با شبيه سازي مي‌توان نسل موجودات در حال انقراض را حفظ كرد.

اما «شبيه سازي انسان» (28)ـ بحثي است كه سال‌ها محل نقد و نظر بوده و درباره محاسن و معايب آن و نگاه اديان نسبت به اين مقوله، بحث‌هاي فراواني صورت گرفته است. (29)

پيامدهاي منفي آن را مي‌توان در نمونه‌هاي ذيل بيان كرد:

1. سبب از بين رفتن كانون خانواده خواهد شد و راهي را براي گريز از تشكيل خانواده، تحمل نكردن مشكلات، روي آوردن به طرق نامشروع ارضاي غريزه جنسي و قناعت كردن به شبيه سازي براي كسب فرزند باز مي‌كند.

2. انسان‌هايي كه از اين طريق متولد مي‌شوند، هويت خانوادگي ندارند. اين كار به تدريج سبب مرگ عواطف ميان انسان‌ها مي‌شود و از نظر حقوقي نيز مشكل فقدان هويت مطرح است.

3. بسياري از پزشكان معتقدند انسان‌هايي كه از اين طريق به وجود مي‌آيند، از نظر جسمي، مشكلات و كمبودهاي فراواني دارند؛ به ويژه تجربه نشان داده است كه هرگونه انحراف از مجاري طبيعي با مشكلات متعددي همراه خواهد شد.

4. فرزند شبيه سازي شده چون پدر مشخصي نـدارد، به كمبودهاي عاطفي و ناراحتي‌هـاي رواني دچـار شـــده، ســـرافكندگي و انـــدوه را تحمل مي‌كند. بچه‌هاي يتيم، پدر و مادر دارند؛ اما غايب انـد؛ ولي اين قبيل بچه‌ها پدر و مادر ندارند.

عــوارض رواني ديگــري كه به همــراه دارد اين است كه فرزند شـبيه سـازي شـده مي‌داند نسـخه‌ي اصل وي كه قبل از او به دنيا آمــده، بر اثر چه بيمــاري ارثي مــرده است و مســلماً از نظر رواني رفتــار بهنجــاري نخواهد داشت؛ زيرا دقيقاً زمان مرگ خود را مي‌داند.

1. شبيه سازي انسان در نهايت به توليد نسلي خـاص و انقــراض گونه‌هــاي ديگر بشر مي‌انجامد. اين در حـالي است كه نظـام هسـتي بر تمـايز و تفـاوت گونه‌ها پايه ريـــزي شـــده است. حـــذف تنـــوع در حقيقت به معناي به خطر افتـادن بقـاي نسل بشر است.

2. شـــروع پرونـــده شـــبيه ســـازي، شـــايد در دست دانشــمندان و محققــان باشــد؛ اما آينــده‌ي آن را معـادلات سياسي و منـافع فـردي و گـروهي رقم خواهد زد. اين امر همانند استفاده از انرژي هسته اي مي‌تواند آينــده اي هولنــاک را بــراي بشر رقم زند.

در مجموعه فيلم‌هـــــايي با محـــــوريت داســـــتان «فرانكنشــتاين» (30)ـ كه منبع اقتبــاس بــراي ده‌ها اثر بـوده اسـت، دانشـمندي جـوان، موفق به ايجـاد انسـاني متشكل از قطعات بـدن مردگـان و انـرژي الكتريسـيته‌ي

پرفشار مي‌شود و اين داستان با تمام وقايع ناگواري كه در پي آن رخ مي‌دهـــــد، ادامه مي‌يابد و اين موجـــــود، همچون يک هيولا تهديدي براي انسان‌ها به شمار مي‌آيد.

در فيلم «حيــثيت» (31)ـ دانشــمندي به نــام «تسلا» با اقتباس از زندگي «نيكـولا تِسلا» (32)ـ فيزيک دان قـرن نـوزدهم ميلادي كه توانست جريـان متنـاوب (33)ـ را در صنعت به كـار گـيرد، از طريق جريـان متنـاوب الكـتريكي بــراي يک شــعبده بــاز، دســتگاهي اخــتراع مي‌كند. اين دستگاه، قادر است انسان و موجودات ديگر را تكثـير كند و در نهايت، همين تردستي سـبب نـابودي شـعبده بـاز و جنايات فراوان مي‌شود.

در مجمـوعه‌ي فيلم‌هـاي «سـرباز جهـاني» (34)ـ شـبيه سازي انسان در سطح بيش تري براي ايجاد سربازاني با قدرت‌هاي جسـمي فـوق العـاده به دست ارتش امريكا و سـازمان‌هاي وابسـته به آن صـورت مي‌گـيرد. سـربازان شـبيه سـازي شـده، انسـان‌هايي همانند يک ماشـين آدم كشي براي ارتش مي‌جنگند و به بحران هويت دچارند.

در فيلم «هرگز نگذار بروم» (35)ـ شبيه سازي انسان به صورت گسترده براي تأمين عضو انسان‌هاي ديگر صورت مي‌گيرد. عده اي از كودكان به وسيله‌ي تقسيم سـلولي، ايجـاد و در مدرسه اي ويـژه تـربيت مي‌شـوند تا به سن مناسب برســند. در آن زمــان بايد حــداقل سه عضو از اعضـاي مهم بـدن خـود را اهـدا كنند تا آزاد شـوند؛ ولي معمولاً هيچ فردي از اين برنامه، زنده خـارج نمي‌شـود و برخي از اين افراد هم بـراي اميد دادن به اهـدا كننـدگان انتخـاب مي‌شـوند كه بايد شـاهد از بين رفتن دوسـتان شان باشند.

انسـان‌هاي شـبيه سـازي شـده شـهروندانی دست دوم محسـوب مي‌شـوند و هـدف از وجـود آن‌ها زنـده مانـدن ديگر انســان‌ها است. اين افــراد دچــار بي هويــتي و مشكلات شخصيتي و رواني‌اند و همچـون ابـزاري پس از استفاده به دور ريخته مي‌شوند. هشدار اين فيلم درباره شبيه سازي شبيه نكته اي است كه برخي مخالفان شبيه سازي انسان با مضمون مشابه گفته‌اند كه پيش‌تر اشاره شد.

فيلم «بابل پس از ميلاد» (36) نگرشي متفاوت به شبيه سازي انسان را نشان مي‌دهد. گروهي از دانشـمندان در پي ايجـاد نسل جديـدي از انسـان‌ها هسـتند و به همين دليل به آزمايش‌هــاي ژنــتيكي وســيعي دست مي‌زنند. اولين مولـود شـبيه سـازي، دخـتري است كه قـدرت‌هاي مــاورايي و مــافوق بشر دارد و بــدون داشــتن همســر، بـــاردار مي‌شـــود و دو فرزند به دنيا مي‌آورد كه نسل آينده‌ي بشرند و چرخه‌ي انسـان‌هاي جديد از طريق آن‌ها ادامه پيـدا خواهد كـرد. در فيلم، شـبيه سـازي حيوانـات منقرض شده نيز وجود دارد و برخي شخصـيت‌هاي فيلم، اين عمل را دخالت در كار خدا مي‌دانند.

زوجي دانشمند در فيلم «پيوند» (37) پا را از اين عرصه فراتر مي‌گذارند و به دنبــال ايجــاد موجــوداتي جديد از طريق علم ژنتيک هستند. در يک پروژه‌ي غير قــانوني از تركيب ژن تعدادي گياه، حيوان و انسـان، موجـودي شـبه انسـان خلق مي‌شـود كه پس از مـدتي جنسـيتش تغيـير مي‌كند. موجودي بي هويت كه در نهايت سـبب مشـكلات و نــابودي ســازندگانش مي‌شــود. در انتهــاي فيلم، بحث شبيه سازي به نحوي ديگر ادامه مي‌يابد. اين موجود، زن

دانشمند را باردار كرده است و شركتي ژنتيكي براي مطالعات بيش‌تر و ايجاد نسل بعدي فرزند آن‌ها را خريداري مي‌كند.

صورت ديگر اين شبيه سازي جايگزيني اعضاي بدن يا اعضاي بدن مكانيكي است. در فيلم «مصادره چي‌ها» (38) شركتي بزرگ، فناوري ساخت اعضاي بدن مكانيكي را به دست مي‌آورد و اين اعضا را به صورت نقدي و قسطي در اختيار افرادي كه به پيوند نياز دارند، مي‌گذارد و در صورت عدم پرداخت اقساط، گروهي از مأموران را براي مصادره‌ي عضو مكانيكي مي‌فرستد. اين شركت با اين كار سلطه اي بر انسان‌ها ايجاد مي‌كند و بر اساس قراردادهايي كه با آنان منعقد مي‌سازد، به هر جنايتي براي بازگشت اعضاي مكانيكي روي مي‌آورد.

هر دو بخش اين نوع از نشانه‌ها، هشداري براي انسان معاصر محسوب مي‌شود. در بخش اول انسان در دوره‌ي آخرالزمان به تدريج از اصول اوليه‌ي انساني جدا مي‌شود و فاصله مي‌گيرد تا در نهايت به موجودي عاري از انسانيت دگرگون مي‌شود. اين نوع از فيلم‌ها تغيير انسان‌ها در حوزه‌هاي مختلف سياسي، اجتماعي، اقتصادي و ديني را هشدار مي‌دهد.

كنش‌هاي بي پايان انسان معاصر براي رسيدن به اهدافش، او را به سمتي مي‌برد كه در نهايت همه‌ي داشته‌هايش را از دست مي‌دهد و به نوعي، معامله اي پرضرر خواهد داشت. بخش دوم اين نشانه‌ها هم همين حرص انساني براي تسخير جهان و تكنولوژيک كردن

زندگي را به انتقاد مي‌گيرد؛ زيرا سـرانجامي جز نـابودي براي او به ارمغان نخواهد آورد.

بسياري از نشانه‌هاي انساني دوره‌ي آخرالزمان در متون ديني و آثار انديشمندان نيز آمده است. نقطه‌ي مشـترک همه‌ي آن‌ها، پاياني تاريک براي انسان اسـت؛ پايـاني که نياز به انقلابي جديد در پي ظهور منجي خواهد داشت.

سه. نشانه‌هاي نمادين

برخي فيلم‌ها نگرشي متفـاوت بـراي به تصـوير کشـيدن نشانه‌ها دارند؛ بـراي نمونه فيلم «نوسـتراداموس» (39) مصـداق‌هايي بـراي پيش گويي‌هـاي «نوسـتراداموس» ارائه مي‌دهد. «نوستراداموس» (40)ـ عطار و پيش گوي فرانسـوي است که بسـياري از حـوادث و جنگ‌ها پس از رخ دادن به پيش گويي‌هاي او منسوب شده‌اند.

او يکي از شاگردان نامدار «اسحاق کـور» (41)ـ و مکتب «کابالا» (42)ـ است که چندين مجموعه‌ي پيش گـويي به صـورت ربـاعي تـدوين کـرده است که به بلايـاي آينـده‌ي بشر ارتبـاط دارند. پيش گويي‌هـاي او در قـرن بيست و بيست و يک ميلادي مـورد توجه بسـياري از جوامع قـرار گرفته است و در قالب‌هـاي گونـاگون، نشر و گسـترش يافته است. (43)

بـرخي فيلم‌ها با نگـاهي فلسـفي به طـبيعت، هشـدار آخرالزماني را به صورت تعامل خاص طبيعت با انسان از جمله حيوانـات در اين دوره بيـان کرده‌اند. در دو فيلم «ضد مسـيح» (44)ـ و «ماليخوليا» (45)ـ که هر دو اثر کـارگردان صـاحب سـبک «لارس فن تريرِ» (46)ـ اسـت، مي‌تواند نمونه اي از اين نشانه‌ها باشد.

در فيلم «ضد مسيح» افزون بر نشان دادن طبيعتي غالب بر انسان، علايم آخرالزماني، مرتبط با سه حيوان روباه، كلاغ و آهو- كه سه صورت از صور فلكي نيز هستند- ديده مي‌شوند. در فيلم ماليخوليا هم طبيعت دگرگون مي‌شود و حيوانات، رسيدن آخرالزمان و نزديک شدن پايان جهان را با واكنش‌هاي عجيب هشدار مي‌دهند.

در اين جا شايسته است نكته اي درباره اين كارگردان ياد شود. مسئله‌ي تكراري درباره آثار او اين است كه تمام آثارش، همواره با نگاهي فلسفي تفسير و مقايسه مي‌شود؛ اما اين گونه تأويل، روا داشتن نوعي اجحاف درباره فيلم سازاني با رويكردهاي فلسفي است.

در اين سطور قصد كتمان نگرش فلسفي تريرر را ندارم؛ بلكه هدف، تصحيح نگاه به تمام اجزاي فيلم او است؛ براي نمونه در هر دو فيلم ياد شده، تصاوير زننده اي از برهنگي يا خشونت ديده مي‌شود، آن هم به نحوي كه حتي طبق موازين اجتماعي كشورهاي غربي و لائيک هم پسنديده نيست.

شايد در اين جا اين سوء برداشت براي خواننده‌ي محترم پيش آيد كه با نگاه فقهي، شيوه او در بوته انتقاد قرار گرفته است؛ حال آن كه اين گونه نيست. بايد يادآور شوم، با آن كه نگاهي عاري از انحراف اخلاقي، امري منطبق بر آموزه‌هاي تمام اديان الهي است؛ اما اين جا چنين هدفي در ميان نيست.

تمامي افرادي كه با نحوه‌ي روايت داستان در فيلم نامه و دكوپاژ سينمايي، اندک آشنايي دارند، اين كلام را

تصـــديق خواهند كـــرد كه در بســـياري پلان‌ها در اين دو فيلم، اين تصـــــاوير بيهـــــوده است و كمكي به روايت داستان يا امور ديگر مربوط به فيلم نمي‌كند و به راحتي مي‌توان با حذف اين تصاوير و ايجاد اندكي تغيير در نـوع روايت داسـتان و قـاب بنـدي‌ها به همين نـتيجه‌ي روايي حاضر در فيلم رسـيد. شـايد بتـوان علت قـرار دادن اين گونه تصـاوير را در كمبودهـاي فـردي و شخصـيتي اين كـارگردان دانست و هم چـنين احتمـالاً سـابقه‌ي بـروز بحران‌هـاي خـانوادگي او در گذشـته نـيز بي تـأثير نبـوده است.

نشـــانه‌هاي اين گـــروه را مي‌تـــوان نمادهـــاي ديـــني يا فلسفي از نشانه‌هاي طـبيعي و انسـاني دانست. تعـيين مصداق براي نشانه‌هاي مبهم در كتاب‌هـاي ديـني، امـري مشـكل محسـوب مي‌شـود و در صـورت تعـيين مصـداق، قطعـاً عـاري از انگيزه‌هـاي شخصي و سياسي نيسـت؛ همان گونه كه در فيلم «نوسترادا‌موس» تمام نشانه‌هاي شر و پليـدي بر مسـلمانان و اتحـاد جمـاهير شـوروي منطبق است كه در زمـان سـاخت فيلم، هر دو جريـان از مخالفان سرسخت امريكا محسوب مي‌شدند.

در اين زمينه، شـيوه‌ي پـرداخت نمـادين به نمادها بسـيار مطلوب است و اين قابليت ويژه را دارد كه همـراه خـود مفاهيم لازم را انتقال دهد و در دام تحديد نشـانه‌ها نـيز نيفتد؛ البته به شـرطي اين نمادها صـحيح است كه منشأ استخراج آن‌ها منابع مورد اعتنا و معتبر باشد.

پي‌نوشت‌ها:

1. It"s All About Love.

2. Pandorum.
3. Outlander.
4. Varan the Unbelievable.
5. Rango.
6. A. I. Artificial Intelligence.
7. City of Ember.
8. The Day the Earth Stood Still.
9. WALL.E.
10. Pixar.
11. The Village.
12. Batman.
13. Legion.
14. Michael.
15. RoboCop.
16. Sin City.
17. Rampage.
18. District 13.
19. Death Race.
20. Gamer.

21. Sweet Dreams.

22. Marilyn Manson.

1. Cold Souls.

2. Eternal Sunshine of the Spotless Mind.

3. Inception.

4. Christopher Nolan.

5. Cloning.

6. Human Cloning.

7. ر.ک: مطهري، مرتضي، شبيه سـازي و پاسـخي به نگراني‌ها، پرسمان، شماره‌ي 8، ص 12؛ ساجدنيا، عبـدالعزيز، ديـدگاه اسـلام پـيرامون شـبيه سـازي، دين پژوهان، شماره‌ي 11، ص 39؛ دنير، موسـي، شـــبيه ســـازي از ديـــدگاه فقه اســـلامي، دانش پژوهان، شماره‌ي 4، ص 150؛ خرمي، جواد، شبيه سازي انسان پي آمدها و عكس العمل‌ها، مبلغــان، شماره‌ي 51، ص 161.

8. Frankenstein.

9. The Prestige.

10. Nikola Tesla.

11. Alternating Current.

12. Universal Soldier.

13. Never Let Me Go.

14. Babylon A. D.

15. Splice.

16. Repo Men.

17. Nostradamus.

18. Michel de Nostredame.

19. Isaac the Blind.

20. Kabbalah.

21. ر.ک: چات‌هـــــام، اريکـــــا، پيش گوييهـــــاي نوســترادامو‌س، صص 5-17؛ بوحـک، گي، آخـرين اکتشـافات نوسـترادامو‌س؛ نيمـروزي، رسـول، ابر پـــاييزي تاويل پيش گوييهـــاي نوســـترادامو‌س و روايات ديني.

22. Antichrist.

23. Melancholia.

24. Lars von Trier.

شيطان پرستي در سينما

(بسم الله الرحمن الرحيم)

«شيطان پرستي» (1)ـ يک حرکت مکتبي، شبه مکتـبي و يا فلسفي است که هـواداران آن شـيطان را يک طـرح و الگـوي اصـلي و به وجـود آمـده قبل از عـالم هسـتي مي‌پندارند. شـيطان پرسـتي در بـرخي شـاخه‌هاي آن به معناي پرستش شيطان به عنوان قدرتي بسيار قوي‌تر و مؤثرتر از نيروهاي خـير همچـون خـدا است. در شـيطان پرسـتي، غـير از اسـتفاده از شـيطان به عنـوان قـدرت تاريکي و قدرت مطلق، از نيروها، جنيان و روح‌هـاي پليد و شيطاني نيز براي پرستش و الهام اسـتفاده مي‌شـود؛ در نهـايت، «شـيطان پرسـتي» را مي‌تـوان به الهـام از نيروي شر و پرستش قدرت پليدي معنا کرد. (2)

اين فرقه شـاخه‌هاي گونـاگوني دارد که مهم تـرين آن‌ها عبارتند از: (3)

شيطان پرستي در سينما

1. شيطان پرستي فلسفي: (4)

اين نـوع از شـيطان پرسـتي بر مبنـاي انديشه‌ي «آنتـون زنـدر لاوي» (5)ـ که در «کتـاب مقـدس شـيطان» (6)ـ و ديگر آثـارش آمـده، تشـکيل شـده است. لاوي مؤسس «کليساي شيطان» (7) در سال 1966 م بود و تحت تأثير نوشته‌هاي برخي فلاسفه‌ي غربي به تأسيس اين جريـان پرداخت.

شـيطان پرست فلسـفي، خـود را خـداي خـود مي‌داند و خويش را ملـزم مي‌كند كه به طـرز فكر گـروهي وفـادار نباشد و در اِزاي آن، گرايش‌هـاي فـردي داشـته باشد. در نظر شيطان پرسـتانِ فلسـفي، محـور و مركـزيت عـالم هسـتي، خـود انسـان است و بـزرگ تـرين آرزو و شـرط رستگاري اين نوع از شيطان پرستان، برتري و ترفيع در مقايسه با ديگــران است. شــيطان پرســتان فلســفي عمومـاً به خـدايي بـراي پرسـتش قائل نيسـتند و حيـات اخـروي و زنـدگي پس از مـرگ را نفي مي‌كنند. آنـان با تكيه بر عقايد انســاني، فلســفه‌ي عقلاني الهي را عبث مي‌دانند و فقط زنـدگي عقيم بر مبنـاي جهـان مـادي را ارزش مي‌دانند.

1. شيطان پرستي ديني: (8)

گرايش‌هاي شيطان پرستي ديني، اغلب مشـابه شـيطان پرسـتي فلسـفي اسـت، با اين تفـاوت كه معمـولاً پيش نيازي براي خود قائل مي‌شـوند. آن پيش نيـاز، اين است كه يک شـــيطان پرست ديـــني بايد به يک يا چند الهه‌ي شـرور و شـيطاني معتقد باشد و آن‌ها را پرسـتش كنـد؛ اما شـيطاني كه در نـوع فلسـفي تعريف شـده، تنها يک امر ذهني محسوب مي‌شود.

مكان عبادت و پرستش شـيطان توسط اين گـروه «معبد سِــت» (9)ــ نــام دارد كه «مايكل آكينو» (10)ــ يكي از مــأموران ســازمان سي. آي. اي آن را اداره مي‌كند. اين گروه يک جريان سنتي نيز دارد كه بيش‌تر در مناطق كُرد زبــان عــراق و ايــران حضــور دارند و فــرقه‌ي «يزيديه» ناميده مي‌شوند. اين گروه، شـيطان را «طـاووس مَلِک» مي‌نامند و معتقدند كه بر آدم برتـــــري دارد و به همين

دليل تمـرد ابليس و سـجده نكـردن او در برابر انسـان را عملي برحق مي‌دانند. (11)

1. شيطان پرستي گوتيک: (12)

اين فرقه از شـيطان پرسـتان به دوران «تفـتيش عقايد مذهبي» از طرف كليسا مربوط مي‌شـوند. كليسا در اين دوره، وحشـــتناک تـــرين جنايت‌ها را عليه مـــردم روا مي‌داشت و انســـان‌هاي فـــراواني را به جـــرم ســـحر مي‌سوزاند. انكيزيسـيون تمـام كسـاني را كه به سـحر و جادو مظنون بودند به زندان مي‌انـداخت، شـكنجه مي‌داد و در آتش مي‌سـوزاند. مـأموران تفـتيش عقايد در چهـار گوشه‌ي اروپا به دنبال ساحران و جادوگران مي‌گشتند و بر سر مردمان وحشت مي‌پراكندند. كليسا با اين وسايل بي شرمانه مي‌خواست مردم را بترساند و به اطـاعت از قدرت خويش وادار سازد. (13)

رفتــار كليسا در قــرون وســطا مهم تــرين عامل بــراي پيدايش اين گروه از شيطان پرستان بود كه براي مقابله با تعـاليم كليسـا، آموزه‌هـاي شـيطاني را بنا نهادند. اين نـوع شـيطان پرسـتان معمـولاً متهم به اَعمـالي از قبيل خوردن نوزادان، بُزكشي، قرباني كردن دختران بــاكره و نفــرت از مســيحيان‌اند. اين طــرز فكر در كتــاب «پتک جادوگران» (14) آمده است.

برخلاف شيطان پرستان جديد كه براسـاس متـون انجيل شيطاني بر عدم كودک آزاري و آزار حيوانـات پافشـاري مي‌كنند، در اين فرقه، وحشتناک ترين اعمال، تنها بـراي مقابله با دستورهاي الهي انجام مي‌شود.

1. شيطان پرستي آته ايستيک: (15)

اين گــروه، هيچ خــدايي را قبــول ندارند و منكر خدايند. عقيـده دارند قـدرت خـدايان، همـان انـدازه اي است كه پــيروان شــان قــدرت دارند. اين گــروه به هيچ موجــود ماورايي از جمله شيطان عقيده اي ندارند و همه‌ي امور فرامــادي را نفي مي‌كنند. نگــرش اين گــروه مطــابق انديشه اي است كه پيش از اين در بحث خداناباوري آمد.

شماري از آثار سـينمايي و تلويزيـوني، اين جريـان را در قالب به تصوير كشيدن انديشه‌ها، مراسـم، نمادهـا، نـوع پوشش و ديگر امـور مرتبط با آن، نشــان مي‌دهند. فيلم «رانندگي خشـمگين» (16)ـ مراسم گـروهي از شـيطان پرستان را نشان مي‌دهد. اين افراد قصد دارند با قرباني كـردن نـوزادي بـراي شـيطان، حكـومت شـيطان بر روي زمين را پايه ريـــــــــــزي كنند. در اين فيلم، نمادها و انديشه‌هاي جريان شيطان پرستي ديـده مي‌شـود و مهم ترين آن قدرت مند نشان دادن شيطان است.

اولين گروه از اين موضوع را فيلم‌هايي تشـكيل مي‌دهند كه عقايد خرافي درباره شـيطان را با رويكـرد ذكر شـده در انواع شيطان پرستي، نشـان مي‌دهند. نمونه‌هـايي در بحث مربوط به شيطان و نفي وجـود خـدا آمد كه بيش‌تر آن‌ها در اين موضـــوع نـــيز قـــرار مي‌گيرند. هم چـــنين نمونه‌هاي ديگري نيز وجود دارد؛ از جمله در فيلم «بچه‌ي رزمــاري» (17)ـ گــروه شــيطان پرســتان در پي تولد و نگهداري از نـوزادي هسـتند كه فرزند شـيطان محسـوب مي‌شــود. اين مولــود در آينــده اي نزديــک، جهــان را به تسخير شيطان درخواهد آورد.

ويروسي ناشـناخته در فيلم «روز قيـامت» (18)ـ بـاعث تبديل شدن انسـان‌ها به موجـودات آدم خـوار مي‌شـود و

دولت‌ها بـــراي جلوگـــيري از شـــيوع اين ويـــروس، محل وسيعي را در قرنطينه قرار مي‌دهند و ديوارهـاي بلنـدي سرتاسر اين محوطه مي‌ســـازند. پس از گذشت زمـــان، گروهي از سربازان بـراي يـافتن دانشـمندي كه احتمـال مي‌رود درمـــان اين ويـــروس را يافته باشد به داخل اين منطقه مي‌روند. آنـــان در اين مكـــان با دو گـــروه از انسان‌ها مواجه مي‌شـوند: گـروهي انسـان‌هاي سـنتي و گـــروهي كه وضع و پوششي همچـون شـيطان پرســتان دارند و آدم مي‌خورند. اين گـــروه بـــراي قربـــاني كـــردن انسان و خوردن آن مراسمي همراه با رقص و موسيقي انجام مي‌دهند.

گروه موسيقي راک در فيلم «بدن جنيفر» براي رسـيدن به شـهرت قصد دارند دخـتري را بـراي شـيطان قربـاني كنند. آن‌ها براي اجراي اين مراسم از آموزه‌هـاي «كتـاب مقدس شيطان» استفاده مي‌كنند. اين كتاب همـان گونه كه ذكر شد مربـوط به شـيطان پرسـتان فلسـفي است. نكته‌ي قابل توجه در اين فيلم، آن است كه اين گـــــروه موسـيقي با قربـاني بـراي شـيطان به شـهرتي فراگـير مي‌رسند.

در گـــروهي از فيلم‌ها نمادهـــاي مربـــوط به شـــيطان پرســتان (19)ـ نشــان داده مي‌شــود؛ به اين صــورت كه برخي نمادها معرفي و در پي آن، فلسفه و معنـاي نمـاد در قالب داستان بيـان مي‌شـود. نمادهـاي اين جريـان را مي‌توان در فيلم‌هايي همچـون «خانه»، (20)ـ «منطقه‌ي سـيزده»، (21)ـ «موفق باشي چـاک»، (22)ـ «شـرلوک هلمز»، «رمز داوينچي» (23)ـــ و مجموعه فيلم‌هـــاي «طـالع نحس» (24)ـ مشـاهده كـرد. بايد توجه داشت كه

صرفاً وجود يک نماد در فيلم نمي‌تواند به معناي موجود بودن آن فيلم در گروه‌هاي شيطان پرستي باشد و در فيلم‌هايي که براي نمونه ذکر شد، نمادها به همان معنايي استفاده شده است که در شيطان پرستي لحاظ مي‌شود.

بخشي از فيلم‌هايي که با شيطان پرستي مرتبط است، علاوه بر تبيين انديشه‌هاي مرتبط با اين جريان، از شخصيت‌هاي مطرح در اين فرقه نيز استفاده مي‌کند. به اين توضيح که اشخاص مهم و صاحب جايگاه در اين فرقه به عنوان عاملي اصلي در توليد فيلم قرار مي‌گيرند. با اين کار، علاوه بر تبيين نگرش شيطان پرستي و تبليغ آن، اين افراد نيز در معرض توجه مخاطبان قرار مي‌گيرند که باعث مطرح شدن و محبوبيت آنان مي‌شود.

از جمله «آنتون زندر لاوي» مؤسس شيطان پرستي فلسفي و کليساي شيطان، در فيلم «باران شيطان» (25) بازي مي‌کند و علاوه بر آن در توليد فيلم‌هاي ديگري نيز نقش داشته است. (26) «مريلين منسون» (27) خواننده‌ي شيطان پرستي که پست ترين کارهاي ممکن را در ويدئوکليپ‌هايش انجام مي‌دهد، (28) در ده‌ها فيلم به عنوان خواننده، موسيقي دان، کارگردان، تهيه کننده، بازيگر و... حضور داشته است. (29) البته تمام اين آثار، نشاني از شيطان پرستي ندارند؛ اما حضور او تبليغي براي اين جريان است. مهم ترين اثر در مجموعه کارهاي او، بازيگري در فيلم «بزرگ راه گمشده» (30) ـ اثر کارگردان مطرح سينما «ديويد لينچ» (31) است.

براي آخرين نمونه، از اين افراد مي‌توان «راب زامبي» (32) را نام برد. او پركارترين شيطان پرست در عرصه‌ي سينما و تلويزيون است و تا به حال ده اثر را كارگرداني كرده است. از مهم ترين فيلم‌هاي او مي‌توان فيلم «خانه‌ي هزار جسد» (33) و دو قسمت «هالووين» را نام برد. تمام آثار او پر از مفاهيم شيطاني و سكانش‌هاي خشونت بار و جنسي است.

قالب سينمايي كه در زمينه‌ي فيلم‌هاي مرتبط با شيطان پرستي استفاده مي‌شود معمولاً گونه‌ي ترسناک است؛ زيرا در اين فيلم‌ها ترس از موجود ماورايي يا اتفاقي هولناک وجود دارد كه معمولاً به شري از جانب شيطان بازگشت مي‌كند. تحليل محتواي اين فيلم‌ها از توضيحاتي كه درباره انواع و نگرش شيطان پرستان آمد روشن مي‌شود و مي‌توان به صورت خلاصه، فرقه‌ي شيطان پرستي را در «هنجارشكني» خلاصه كرد؛ يعني هر آن چه آموزه‌هاي ديني يا اجتماعي تأييد مي‌كنند. اين گروه به آن آموزه‌ها «نه» مي‌گويد و وارونه‌ي آن را انجام مي‌دهند. همين الگو در شيوه‌ي آرايش و پوشش آنان نيز ديده مي‌شود و سبكي مورد استفاده قرار مي‌گيرد كه در هيچ فرهنگ ديني و عقلاني پذيرفته نيست.

پي‌نوشت‌ها:

1. Satanism
2. امين خندقي، جواد، شناخت و بررسي شيطان پرستي، ص 38.
3. همان، صص 70-123.

4. Philosophical Satanism
5. Anton Szandor LaVey
6. Bible of Satan
7. The Church of Satan
8. Religious Satanism
9. Temple of Set
10. Michael Aquino
11. مشـكور، محمد جـواد، فرهنگ فِـرَق اسـلامي، ص 472.
12. Gothic Satanism
13. كاسمينسـكي و ديگـران، تـاريخ قـرون وسـطا، ص 237.
14. The Hammer of Witches
15. Atheistic Satanism
16. Drive Angry
17. Rosemary"s Baby
18. Doomsday
19. ر.ک: امين خنـــدقي، جـــواد، شـــناخت و بررسي شيطان پرستي، صص 195-221.
20. House

21. District 13

22. Good Luck Chuck

23. The Da Vinci Code

24. The Omen

25. The Devil"s Rain

26. Anton LaVy, IMDb site.

27. Marilyn Manson

28. ر.ک: امين خنـــدقي، جـــواد، شـــناخت و بررسي شيطان پرستي، صص 171-189.

29. Marilyn Manson, IMDb site.

30. Lost Highway

31. David Lynch

32. Rob Zombie

33. House of 1000 Corpses

خروج دجال

(بسم الله الرحمن الرحيم)

براساس روايات يكي از نشـانه‌هاي ظهـور خـروج دجـال است. كه در باره آن آراء و احتمالات مختلفي بيان شــده است در ذيل به بررسي اين عنوان مي‌پردازيم.

خروج دجال

«دجّال» در زبان عربي به معنـاي «آب طلا» و طلا انـدود كــردن است و به همين علت، افــراد بســيار دروغگو كه باطل را حق جلوه مي‌دهند «دجّال» ناميده مي‌شوند.[1]

از روايات استفاده مي‌شود، دجّال ستمكاري است كه در آخر الزمـــان، مـــردم را گمـــراه خواهد كـــرد. البته در آموزه‌هاي هر سه دين يهوديت، مسيحيت و اســلام از آن سخن به ميان آمده است. افرادي در هر سه جامعه ديني مي‌گويند: دجّال تولد يافته و زنده است.[2]

در بــرخي روايــات از خــروج «دجّـال» به عنــوان نشــانة ظهور و در برخي ديگر، از آن، به عنوان يكي از «اَشْراطُ السَّاعَة» (نشانه‌هاي برپايي قيامت) يـاد شـده است. اين نشانه، در كتاب‌هاي اهل سنّت بيشـتر يكي از نشـانه‌هاي برپـايي قيـامت دانسـته شـده اسـت؛[3]ـ ولي در منـابع روايي شـيعه، بيشـتر از آن، به عنـوان حـادثه‌اي مهّم كه مقــارن ظهــور حضــرت مهــدي عجل الله تعــالي فرجه الشريف رخ خواهد داد، ياد شده است.[4]

دجال كيست؟

دربارة دجّال، چند احتمال وجود دارد:

احتمال اول: دجّـال نـام شـخص معيّـني نيست و هر كس كه با ادعاهاي پوچ و بي اساس و با توسل به حيله‌گري و نيرنگ، در صدد فريب مردم باشـد، دجّـال است. اينكه در روايـات، از «دجّـال»هاي فـراوان سـخن به ميـان آمـده اسـت، اين احتمـال را تقـويت مي‌كند. پيـامبر اكـرم- فرموده است: قيامت، برپا نمي‌شود، تا وقتي كه مهـدي از فرزندانم قيام كند. مهدي قيام نمي‌كنـد، تا وقـتي كه شصت دروغگو خـروج كنند و هر كـدام بگويند: من پيامبرم.[5]ـ در روايات، از اين «دجّـال»ها و دروغ‌گويـان فراوان نام برده شده است؛ در بعضي دوازده، در بـرخي سي و در برخي شصت و يا هفتاد دجـال آمـده است.[6] از ميان اين دجال‌ها فردي كه در دروغگويي، حيله‌گري و مـردم فريـبي سـرآمد همة دجـالان و فتنه‌اش از همه بزرگ‌تر است، نشانة ظهور مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و يا برپايي قيامت است. بر اين اساس، دو نوع دجّال هست: يكي همان دجّال حقيقي و واقعي است كه پس از همة «دجّـال»ها مي‌آيد و ديگر گـروهي شـيّاد و دروغگو كه دست به فـريب كـاري و گمـراهي مـردم مي‌زنند. پيامبر اكرم- مي‌فرمايد: «پيش از خروج دجّـال، بيش از هفتـاد دجّـال خـروج خواهد كـرد.»[7]ـ حقيقت داستان دجّال، بيانگر اين واقعيت است كه در آسـتانة هر انقلابي، افراد فريبكـار و منـافق كه معتقد به نظام‌هـاي پوشالي گذشته و حافظ ضد ارزش‌هايند، براي نگه‌داشتن فرهنگ و نظام جاهلي گذشته، همة تلاش خود را به كـار مي‌گيرند و با سـوء اسـتفاده از زمينه‌هـاي فكـري و اجتماعي و احساسات مردم، دست به تزوير و حيله‌گـري مي‌زنند.

در انقلاب جهاني حضـرت مهـدي عجل الله تعـالي فرجه الشريف چنين خطري پيش بيني شـده است. از آن‌جا كه اين انقلاب از همة انقلاب‌هـــــاي تـــــاريخ بزرگ‌تر و گسـترده‌تر اسـت، خطر فريبكـاران دجّـال صـفت نـيز به مراتب بيشتر و گسترده‌تر است. در آستانة ظهـور، آنـان همة تلاش خـويش را به كـار خواهند گـرفت كه مـردم را فـريب دهند و آن‌ها را از نتيجة قيـام حضـرت، دلسـرد و ناامید سازند و سـرانجام از پـيروزي حتمي آن جلوگـيري كنند. البته در اين احتمـــال مي‌تـــوان گفت: ممكن است يكي از آن دجّال‌ها كه صـفات زشت در او بيشـتر از همه وجود دارد، نشانه ظهور باشد.

احتمال دوم: فردي معيّن و مشـخص به نـام «دجّـال» در دورة غيبت- با همان ويژگي‌هايي كه براي وي بيان شـده است- خروج مي‌كند و مردم را به انحراف مي‌كشاند.

برخي با استناد به بعضي از روايات، او را زنده مي‌دانند؛ براي مثال گفته مي‌شود كه او در زمـان حضـرت رسـول اكرم-زنده بوده و تا هنگـام خـروج، زنـده خواهد ماند.[8] بـرخي از كتاب‌ها و فيلم‌ها نـام «دجّـال» برخـود دارند. «دجّـــال» لقب دغل‌بـــازي است كه نـــزد يهوديـــان «آرميلـوس» و نـزد مسـلمانان «صـائد بن‌صـيد» ناميـده مي‌شود.[9]

اصل داستان «دجّال» در كتاب‌هاي مقدس مسيحيان نـيز آمده است. در انجيل، واژة «دجّـال» بارها به كـار رفته و به كساني كه منكر حضرت مسيح عليهم السلام باشـند يا «پـدر و پسر» را انكـار كننـد، «دجّـال» گفته شـده است: «دروغ‌گو كيست، جز آن كه مسـيح بـودن عيسي را انكـار كند؟ آن، دجّال است كه پسر و پدر را انكار كند.»[10]

طرفـداران احتمـال دوم به روايـتي اسـتناد كرده‌اند كه اصبغ بن نباته از حضرت علي عليهم السـلام پرسـيد: اي امير مؤمنان! دجّال كيست؟ آن حضـرت فرمـود: «دجّـال، صائد بن صائد (صـيد) است. بـدبخت كسي است كه او را تصـديق كند و خوشـبخت آن است كه او را تكـذيب كند... چشم راستش ممسوح [به هم چسـبيده و حدقه نـدارد] و چشم ديگـرش بر پيشـاني است و مانند سـتاره صـبح مي‌درخشد. در آن، نقطه عَلَقه‌اي [خـون بسـته شـده] است كه با خـون در آميخته است و ميـان دو چشـمش نوشـته است: «كـافر» و هر خواننـده و بي‌سـواد آن را مي‌خواند. در درياها فرو مي‌رود و آفتاب با او مي‌گـردد. مقابل او كـوهي از دود و عقبش كـوهي سـپيد است كه مردم تصور مي‌كنند طعام است. در زمان قحطي سختي خروج مي‌كنـد؛ در حـالي كه بر الاغ سـپيدي سـوار است. هر گام الاغش، يک ميل [حدده 185 مـتر] است و زمين، منزل به منزل زير پايش در نورديده شود. بر آبي نگـذرد؛ جز آن‌كه فـرو رود. تا روز قيـامت. به آوازي كه همة جن و انس و شـياطين- در شـرق و غـرب- عـالم آن را مي‌شنوند، فرياد كند: اي دوستان من! نـزد من آييد. منم آن كه آفريد و تسويه كرد و تقـدير كـرد و رهـبري نمـود. منم پروردگـار شـما. دشـمن خـدا دروغ مي‌گويد. او يک چشمي است كه غـذا مي‌خـورد و در بازارها راه مي‌رود. به راستي كه پروردگار شما، نه يک چشم است و نه غـذا مي‌خـورد، نه راه مي‌رود و نه زوال دارد و خـدا از اين اوصاف برتر است. آگـاه باشـيد! بيشـتر پـيروانش در آن روزگـار، ناپـاک زادگان‌اند و صـاحب پوسـتين‌هاي سـبز. خداوند تعـالي او را در شـام بر سر گـردنه‌اي كه آن را افيق نامند به دست كسي كه عيسي عليهم السلام پشت

سـرش نمـاز مي‌خوانـد، هنگـامي كه سه سـاعت از روز جمعه گذشته باشد، خواهد كشت. آگاه باشـيد پس از آن، حادثه بزرگ و قيامت كبرا باشد.»[11]

احتمال سوم: مراد از «دجّـال» همـان سـفياني است كه در كتاب‌هـاي اهل سـنّت بيشـتر با عنـوان «دجّـال» و در كتاب‌هاي شيعي با عنوان سـفياني آمـده است. البته اين احتمال مردود است.[12]

احتمـال چهـارم: دجّـال، كنايه از كفر جهـاني و سـيطرة فرهنگ مـادي بر جهـان است. بـرخي از اهل نظـر، اين احتمال را تقـويت كـرده و همة ويژگي‌هـايي را كه بـراي دجّـال بيـان شـده، با ويژگي‌هـاي اسـتكبار جهـاني برابر دانسته‌اند. «اسـتكبار» به معنـاي واقعي، دجّـال است كه خود را قيّم[سرپرست] ملت‌ها مي‌داند و با تكيه به ثروت انبوه و قدرت عظيم، در همه جاي زمين دخالت مي‌كند و همه را به زير سلطه خويش مي‌آورد.[13]

از نكات شگف‌آور و تأمل برانگيز در انبوه روايـات شـيعه و سـنّي، ارتبـاط تنگاتنگ بين دجّـال و يهوديـان است. در روايات، بيشتر پيروان دجال يهودي معرفي شده‌اند.[14] در منـابع اهل سـنّت به صـورت عمـده، سـخن از كشـته شدن دجّال به دست حضرت عيسي عليهم السـلام است.[15]و[16]

[1]. ر.ك: لسان العرب، ج4، ص294.

[2]. ر.ك: كنزالعمال، ج12، ص323.

[3]. صـحيح، مسـلم، بـاب في الآيـات الـتي تكـون قبل الساعة؛ سنن، ترمذي، ج4، ص507.

[4]. كمال‌الدين و تمام النعمة، ج1، ص 250.

[5]. لاتقـوم السـاعة حـتي يخـرج المهـدي من ولـدي و لايخرج المهدي حتي يخـرج سـتون كـذابا كلهم يقـول انا نبي؛ الارشاد، ج2، ص371.

[6]. كنز العمال، ج14، ص200 -198.

[7]. همان، ج14، ص200.

[8]. الغيبة الطوسي، ص 113، ح 86.

[9]. هزاره‌گرايي‌در فلسفه تاريخ مسيحيت، ص26.

[10]. رساله يوحنا، باب2: 18 و 22.

[11]. همان، ص527.

[12].الغيبة الطوسي، ص463.

[13]. تاريخ غيبت كبري، ص536- 532.

[14]. كمال‌الدين و تمام النعمة، ج2، ص528.

[15]. تفسير طبري، ج3، ص 290.

[16]. فرهنگ نامه مهدويت، ص 205 -201.

چوب سحر آميز يهود

(بسم الله الرحمن الرحيم)

بگـــذار ملت آمريكا بـــراي يك بـــار بفهمند كه اين نه يك انحطـاط طـبيعي، بلكه توطئه حسـاب شـده و ويرانگـري است كه ما را احاطه كـرده است... اين جمله‌هـايي است كه "هنري فورد" آمريكايي...

چوب سحر آميز يهود

يهوديـــان در چند رشـــته مهم در دنيا از جمله پزشـــكى، وكالت، فيلمسـازى، تجـارت و سياست نقش بسـزايى را به عهده دارند.

پس از ساخت دوربين و تصاوير متحـرک توسط اديسـون (مخـترع لامپ بـرقى) سه نفر از يهوديـان سـاكن امريكا بنـــام ســـام گلـــدوين و جک هـــنرى وارنر و لـــوييس بى‌مايرهاليوود را ايجاد كردند(1)

سام گلدوين

جک هنرى وارنر

لوييس بى‌ماير

بزرگترين اسـتوديوهاى‌هاليوود (پـارامونت’ يونيورسـال، بـرادران وارنر’ مـترو گلـدون مـاير’ كلمبيا و فـاكس) در قـرن بيسـتم وتوسط يهوديـان تاسـيس و يا توسط آنـان خريدارى و سامان دهى شده است.

احاطه‌هاليوود توسط يهوديان چنان سريع صورت گـرفت كه هـنرى فـورد در كتـاب "اسـتقلال نـازپرورده"، به اين

نتیجه می‌رسد که یهودیـــان تنها بر 50%ـــ از صـــنعت فیلمســازی احاطه ندارند بلکه تمــامی آن را در اختیــار دارند.(2)

اینان با حضورشان درهالیوود (در سال 1988 عصر تولید فیلمهای نـاطق) دنیا را در دست خـود گرفتند به طـوری که در حــال حاضر به جد میتــوان گفت علاوه بر تســلط برفیلمسازی امریکا این صنعت رانـیز در کشـورهای دیگر مثل هندوستان (بـالیوود بـرای جـذب مخـاطب بیشـتر به جـای اسـتفاده از کلیشه سـنتی و قـدیمی رقص و آواز وصحنه‌های عاشقانه به اسـتفاده از سـکس و چهره‌هـای جــذاب وبنــام هندوســتان خــانم آی شــواری و یاخــانم بیپاشاباسواینک در فیلم jism))(3)ـ سـتاره‌های معـروف ســینمای بــالیوود روی آورده‌اند که این بهــره بــرداری مــوجب اســتفاده اقتصــادی و منفعت مــالی بــرای تولیدکنندگان فیلم و ستارگان آن‌ها شـده است بنـابراین علاوه بر مــوفقیت اقتصــادی در بــالیوود اســتقبال تماشاگرانی با رویکرد سکس و بـرهنگی مـوج بـزرگی را در این کشــور به راه انداخته است که خواهــان تماشــای اینگونه فیلمها میباشــندو آن‌ها را به ســوی اســتفاده از فیلمهای‌هـالیوود نـیز راهنمـایی مینماید)رانـیز بر عهـده دارند.

بر طبق آمــار منتشــره در کشــور آمریکا بیشــترین تجمع یهودیــان در امریکا و فلســطین اشــغالی است و بــدین ترتیب بیشترین برنامه ریـزی بـرای تسـلط بر کشـور’ در کشــور امریکا و توسط یهودیــان ســاکن در آن‌جا انجــام میپــذیرد یهودیــان در امریکا از بنیانگــذاران و تــرویج

دهنـــدگان اصـــلی همجنس بـــازی(Homo sexuality) وشیطان پرستی (Satan worshipping) میباشند.

باتوجه به این‌که تنها تماشای یک اثر هـنری سـینمایی به ظـاهر سـاعاتی از زنـدگی روزمـره را بـرای ما پر میکند ولی حامل پیام از طـرف سـازندگان با غـرض و یا بـدون غرض میباشد که گاه مدت طولانی در ذهن ما تأثیر گـذار خواهد بود در عین حال گاهی تغییرات رفتـاری ما را نـیز به دنبال خواهدداشت به عنوان مثـال امـروزه الگوهـایی از زن را دنبال میکنیم اگر چه جنس زن هسـتند ولی تنها جنسـیت را یـدک میکشـند نه شخصـیت والا و ارزشـمند زنان را و در این بین با استفاده ابـزاری و تبلیغـاتی هیچ کالایی فریباتراز زنان برهنه‌هـالیوود این امکـان را بـرای ما میسر نخواهند نمود.

در قــرن حاضر در جامعه غــرب از آزادی زن در ظــاهر و پنهـان اسـارت او را درصـحنه‌های سیاسی و اجتمـاعی و کــارگری و خــانوادگی بیشــترین بهــره بــرده میشــود به طوری که با کشـاندن او به صـحنه فرهنگ به ظـاهر و در بـــاطن اســـتفاده ابـــزاری از جسم او،او را به عنـــوان هنرمنــدی البته بــدون عقل و تفکر و با جذبه شــهرت بر پــرده نقــره فــام ســینما کشــانده است و به جهت نفــوذ بیشتر و پول سازی در خدمت اربابان صنعت سینما او را به رنگ و لعــاب ظــاهری و به طــریقی بســیار زیبا و دل فریب آراسته و بهــره میــبرد ظــاهراً این اربابــان صــنعت سینما خود در خدمت اربابی بزرگتر و بــازر و زور بیشــتر میباشـــند که به طـــور زنجـــیره‌ای رد پـــای او را در همه عرصه‌های فعال کشـورهای دنیا چه ازلحـاظ اقتصـادی و پولی، کار و کارگری، سیاست و سیاست گـذاری’ حــزبی

و دولتی’ اجتماعی و جامعه شناسی’ ورزشی و قهرمان پروری ’ جنگ ونژادپرستی و ضعیف کشی و دهها مورد دیگر میتوان دید.

و به این ترتیب وجود جشنواره‌های معروف دنیا (جشنواره کن در فرانسه، جشنواره برلین در آلمان و یا جشنواره اسکار در امریکا)، فیلم‌های بلند و کوتاه’ داستانی’ جنایی و مستند در دنیا و ستاره سازی زنان و مردان دلفریب در ظاهر و... از وجود اربابانی با زرو و زور و قدرت در جامعه بین المللی صهیونیست که با برنامه ریزی بلندمدت و البته آهسته و پیوسته و با بکارگیری علوم انسانی پایه در جوامع دنیا، سعی در پیاده نمودن اهداف نژاد پرستانه و برتری قومی خویش و مظلوم نمایی وتنها با داشتن تفکر قوی و استفاده از قوای انسانی دیگر جوامع رادارند اهداف خویش را دنبال مینمایند در این میان با استفاده از این ستارگان سینما و القا رفتارهای پسند و ناپسند آنان به جوامع مختلف بشری در اکثر کشورهای دنیا نفوذ کرده و در ابتدا تهاجم فرهنگی و در مرحله بعدی تحت فشار قراردادن کشورهای مخالف سیاست آنان (عمدتا کشورهای اسلامی و عربی و یا کشورهایی با فرهنگ بومی و متعصب) و یا همراه کردن بیشتر کشورهای مدافع آنان و جوامع انسانی به طور گسترده به هدف خود نزدیک میگردند.

و به این ترتیب با صدور این گونه فیلمها البته با جار و جنجال قبلی و سر و صدای فراوان و سفر ستارگان این فیلمها به ظاهر تفریحی به مناطق مختلف دنیا، به اهداف خود دست میابند، به عنوان مثال اخیراً افتتاح

مجلل‌تـرین هتل جهـان(هتل آتلانـتیس) در شـهر دبی که تعدادی از ستارگان سینما از جمله رابرت دنـیرو، لینـدس لوهان، مایکل جوردن، چالیز ترون و... حضـور داشـته‌اند را نیز از این موارد میتوان نام برد.

ستارگان سـینما، بـازیگران در حمـایت از اربابـان بـزرگ صهیونیست به طور خواسته و ناخواسـته قـدم برمیدارند و زنان نیز در این میان به دلیل لطافت و زیبایی جسم و روح و لاابـالیگری بشر در جهت رسـیدن به امیـال پست حیـــوانی نقش بســـیاربزرگی را ایفا میکنند در بیشـــتر فیلمهــای یهــودی از قهرمانــان و دســتیاران زن بهــره میبرند که با کمک آنان قهرمان اصلی به پیش میرود آری زنـان در آثـار هنرمنـدان دیـده میشـوند و هر بـار شـکلی خاص و متفـاوت ولی معمـولاً برهنه و عریـان ودر نقش معشـوق مـرد و در کنـار شخصـیت اصـلی و با پـردازش شخصــیت زنانه و دلــبری بدست مــردان در مــورد آنــان اعمال میشود.

تعدادی از این زنان هنرپیشه علاوه بر عریان حاضر شدن در صحنه و سـاخت فیلم‌هـای مسـتهجن تحت ریاست یک زن فاسد یهود بنـام مادام‌هـالیوود (نـام اصـلی اوهایـدی فلایسHeidi Fleiss است.) به فعالیت میپردازند.(4)

این زنان هنرپیشه با فعالیتهای غـیر اخلاقی خـود بـاعث الگو شدن برای زنان طبقه متوسط و پایین جامعه و گاه ثروتمند میباشند به طوری که به دلیل وجود سرگرمیهای فراوان و اشتغال همراه با تفکربرای درآمد بیشتر بــرای خوشـگذرانی در تعطیلات پایـان هفته’ بـاعث شـده است مــردان و زنــان غــربی بــدون تفکر هر عملی را که این بازیگران انجـام میدهند گـاه به منزله وحی مـنزل، بـرای

پیروان و رهروان آنان است انجام دهند ازجمله موارد که میتوان به وضوح دید به عنوان مثـال اسـتفاده ازیک نـوع پوشش خاص و یا آرایش مو و یا رقص و حرکات مـوزون و غـیر مـوزون مایکل جکسـون یهـودی و جنت جکسـون (خواهر مایکل) خواننده مشـهور غـربی است که در همه دنیا طرفـــدارانی را دارد پس از برگـــزاری هر کنســـرت جکسـون، کلیه حرکـات و مد لبـاس و موسـیقی و... در کوتاه‌ترین مدت به سرعت در جامعه رشد کـرده و افـراد زیادی را مجذوب نموده و فراگیر میشود.

بـالا رفتن تحصـیلات در قـاره آسـیا و آفریقا ودسترسی آسـان به تلویزیـون و مـاهواره و اینـترنت و اسـتفاده از فرآورده‌هـــای مـــدرن امـــروزی همچـــون سی دی وتلفن همراه گرایش کشورهای جهان سوم را برای استفاده از محصـــولات فـــرهنگی غـــرب و برگرفته از مـــواد مخـــدر’ خشونت همه جانبه، پورنو و.... ظاهری جذاب و فریبنـده به آن‌ها داده است.

دراین میان نـیز صهیونسـیم مسـلط برهـالیوود به شـکل راحتتری به اهداف خود نزدیکتر میشود تأثیر ات فرهنگی بر روی کشـــورهای در حـــال توســـعه بســـیار عمیق و گسترده‌تر خواهد بود زیـرا جاذبه‌هـای تکنولـوژی غـربی’ ظاهر فریبنده‌تر را نیز به همـراه دارد و به این تـرتیب به گســـترش فقر و تبـاهی دامن میزند. گســـترش سیاست مصرف گـرایی کشـورهای بـزرگ’ (تحمیل به کشـورهای فاقد صنایع پایه و محروم از نعمتهای طبیعی نیز به طور نسبی عمل خواهدشد) را برای کشورهای جهان سـوم را همـراه دارد و تمرکز انسـآنها از درگـیری فکـری به اوج ابتذال جسـمی و جنسی رسـانده و آن‌ها را از فکرکـردن

به اهداف و زیر ساخت‌های صهیونسیت دور میگرداند و به این ترتیب علاوه بر قدرت سرمایه داری’ قدرت و نفوذ فراوان سیاسی را نیز برای آنان به ارمغان خواهد داشت.

افرادی که درهالیوود مشغول به کار هستند همه دارای مشاغل حساس میباشند ازجمله این سازندگان فیلم غالبا در سمت مدیران این استودیوها به فعالیت مشغول هستند و اهداف فکری خویش را در کمک به صهیونیسم هدایت میکنند. علاوه بر مدیران اکثر نویسندگان و کارگردانان یهودی‌هالیوود ازجمله فاکسمن، اریک فون، اشتروهایم، ژوزف فون اشترنبرگ، ماکس افولس، استنلی کوبریک، فریتس لانگ، ویلیام شاتنر، رومن پولانسکی، سیدنی لومت، بیلی وایلدر، کلود للوش، کاتزنبرگ، مل بروکس، استیون اسپیلبرگ، وودی آلن، سیدنی پولاک، راب راینر، ساموئل گلدوین و... نسبت به بقیه کارگردانان یهود مشهورترند.

تهیه کنندگان یهودی‌هالیوود میتوان آدولف زوکر، ساموئل زنتسر و جوئل سیلوررا میتوان نام برد.

و بازیگران مطرحی همچون ریچارد پاچکو، پل نیومن، کرک داگلاس، مایکل داگلاس، هریسون فورد، داستین‌هافمن، رابرت رد فورد، رابرت دنیرو، پیتر لوری، جان گارفیلد، چارلز برانسون، جان استیوارت، جری لوئیس، برادران مارکس، ران رفیکین، باب‌هاسکینس، ریتا هیورث، الیزابت تیلور، مریلین مونرو، سیلویا سیدنی، سارا برنار، لورن باکال، سالی فیلد، میشل فایفر، لیز تیلور، جودی‌هالیدی و... از مشهورترینند که میتوان نام برد.

علاوه بر بازیگران و ستارگان مورد علاقه عموم مردم، میتوان از افراد مشهور دیگری همچون مایکل جکسون، رینگو استار، دیوید کاپرفیلد و الویس پریسلی(5)ـ که همگی یهودی و در جهت و هم جهت با یهودیان همگام میباشند نیز میتوان نام برد اینان یهودی تبار و یا همدست با آنان برای رسیدن به اهدافشان عمل مینمایند. بازیگران یا تولید کنندگان و تهیه کنندگان ظاهرا دارای مذهب یهودی نمی‌باشند ولی به لحاظ فرهنگی و اشاعه فرهنگ یهود کاملا یهودی عمل مینمایند.

یهودیان‌هالیوود دراین میان دشمنان دیرینه خود یعنی مسلمانان واعراب را نیز فراموش نکرده‌اند بویژه اعراب را در فیلمها افرادی بی‌فرهنگ و عقب مانده نشان میدهند (ازجمله فیلمهائی که بر ضد اعراب ساخته شد میتوان به فیلم شبکه سال 1976، خروج سال 1960، سایه غول سال 1966، یکشنبه سیاه سال 1977، دلتا مور سال 1986 دروغهای حقیقی سال 1994که همگی موضوع ضد عربی و ضد اسلام دارند اشاره نمود)(6)

با ساخت فیلمهای ضد مسلمان و تروریسم خواندن آنان و بهره گیری از هنرپیشه‌های قدرتمندهالیوود مثل پل نیومن و یا کرک داگلاس و.... بر جذابیت فیلمهای تروریستی خود می‌افزاید از جمله فیلمهای ساخته شده اخیر که همه ما به یاد داریم میتوان" بدون دخترم هرگز" را نام برد که با مضمونی کاملا ضد اسلامی، پدری مسلمان ولی سنگدل را به نمایش میگذارد هنوز از خاطرمان نرفته است که این فیلم محصول سال

1991هالیوود، چگونه به هویت دینی و ملی ملت شـریف ایران توهین آشکار کرده بود.

این فیلم بر اسـاس داسـتانی از بـتی محمـودی همسر آمریکـایی یک دکـتر ایـرانی سـاخته شـده بـود بر اسـاس داستان فیلم که سراسر به سیاه نمـایی از جامعه ایـران و زندگی ایرانی پرداخته، دکتر محمودی همـراه با همسر و دخـترش (مهتـاب) بـرای تعطیلات به ایـران می‌آیند اما دکتر می‌خواهد همسر و دخترش را به زور در ایـران نگه دارد. بهمین خاطر بتی و مهتاب بعد از 18 ماه از طریق ترکیه از ایـران فـرار می‌کنند تا به آمریکا برگردند. و جـالب اینکه بـتی محمـودی، نویسـنده آمریکـایی این داستان، در آمریکا دکترای افتخاری دریافت کرد!

کارگزاران فـرهنگی و هـنری آمریکا و افکـار وابسـته که عمـدتا در اختیـار بنگاههـای تبلیغی صهیونیسـیتی قـرار دارند بیکار ننشسته و با تمام قوا به بهانه‌های مختلف بر علیه اسـلام و ایـران دست به تولید محصـولات مختلف هـنری می‌زنند که نمونه بـارز آن همین فیلم ضد ایـرانی 300 است که توسط یک اسـتودیوی فیلمسـازی درهالیوود تهیه و تولید شده است.

البته باید توجه کـرد صـنعت فیلمسـازی بـرای یهودیـان منـافع مـادی بسـیاری را نـیز به همـراه داشـته است و اسـتفاده از انگیزه‌هـای جنسی و هـزره نگاری‌ها و لاابـالیگری در پیشـرفت و مـوفقیت فیلمهـای آنـان نـیز بسـیار مـوثر میباشد و طبق آمـار ارائه شـده از اینـترنت عمـدتاً باتوجه به اقلیت انـدک یهودیـان جامعه امریکا (حـدود 0003 /درصد) از پنج عامل در این تجـارت و یا صنعت بهره برده‌اند که عبارتند از:

استهجان اخلاقی ’ خشـونت ’ مصـرف مشـربات الکلی و مصـرف مـواد مخـدر، پـول پرسـتی که در همه فیلمهـای خانوادگی و فیلمها و انیمیشن‌های کودکانه می‌توان دید.

یکی دیگر از اهــداف تســلط یهــود برســینمای‌هالیوود تخریب فرهنگ اخلاقی و تعصبات دینی مسیحیان میباشد که با استفاده از انگیزه لذت جویی و کامیـابی تسـلط بر فرهنگ عموم امریکا را نشـانه گرفته است و با فسـاد و فحشا ارائه شـده در فیلمهـای هـرزه نگـار جوانـان را از دین مســیحیت و در ســایر کشــورهای جهــان تضــعیف سنتهای دینی عمیق و عفیف بومی وخانوادگی دور و در نهایت برانداختن این سنتها گـام برمیدارند به طـوری که با آمــوزش جنسی به طــور بی‌شــرمانه زمینه را بــرای سـلطه خـود در خانه همه ملل فـراهم مینمایند و به این تــرتیب مــرز ارزشــهای انســانی و مفــاهیم درست و نادرست و خــوب و بد....تحت تــأثیر قــرار میدهند و در نهایت انسـان و ارزشـهای انسـانی روبه زوال و نـابودی پیش می‌رود و به این تــرتیب گــروه انــدک در ظــاهر برهــالیوود و صــنعت فیلمســازی امریکا ولی در بــاطن کنترل افکار و هـدایت رفتـار کشـورها نقش بسـزایی را بازی میکنند.

حال در اینجا یک سوال مطـرح میشـود که چـرا یهودیـان علاقه مند به در دست گـرفتن صـنعت رسـانه‌های جمعی مثل فیلم ســازی و تاســیس شــبکه‌های تلویزیــونی (شــــبکه‌های NBC(متعلق به دیوید ســــارنوف) وABC (متعلق به لئواردو گلدنسون)و شبکه‌های ماهواره‌ای و یا ایستگاههای رادیویی BBC متعلق به میخائیل گرین (10) هستند و حاضر به تقسـیم این حرفه با دیگـران نیسـتند؟

چــرا خواســتار تــأثیر در صــنعت فیلمســازی در ســایر کشــورها (بــالیوود در کشــور هندوســتان) میباشــند و در عین حال در پیش برد و ارتقا بخشیدن بسیار موفق عمل نموده اند؟

درکتـــــاب"امـــــپراطوری از میـــــان خودشـــــان ’ چگونه یهودیان‌هالیوود را ابداع نمودند" نوشته لویس بی‌مایر از پیشگامان یهود این طور نوشته شده است:چ

یهودیـان با ورود به عرصه فیلم سـازی و تولید آثـاری به ظـاهر هـنری در عرصه‌ای وارد شـدند که کسی آنـان را سـرزنش نمی‌کند و آنـان میتوانند به راحـتی بر این دنیا حکمـرانی کنند(11)ـ همـانطور که درپیش به صـورت مبسوط توضـیح داده شد عوامل این علاقه منـدی متعـدد است ولی مهمترین آن دسـتیابی به قـدرت نه به معنـای قـدرت منـدی و زورگـیری متـداول در کشـور فلسـطین اشغالی بلکه به معنای قدرت سیاسی است گر چه کشور اسرائیل که جایگـاه یهودیـان در جهـان (ازلحـاظ جمعیت یهودی ساکن) دارای امکانات عظیم نظـامی است (البته باکمک کشـور امریکا) و بنا به هـدفی که دنبـال مینمایند اسرائیل را به مرکز قدرت نظامی و صنعتی جهان نموده و امریکا را به قـــدرت بـــزرگ در عرصه اطلاعـــات و سرگرمی حرفه‌ای و تفریحی تبدیل نموده است.

یهودیان صاحب ثروت هستند و در عین حـال دارای نبـوغ و استعداد تجاری و با داشـتن نـوعی وفـاداری همـراه با نـــژاد پرســـتی بهـــره مند میباشـــند، هیچ گـــروهی نژادگرایانه‌تر و سازمان دهی‌تر از یهودیـان بـرای نیل به اهـداف و منـافع خـود در دنیا وجـود نـدارد و در بین ملل جهـان تقریبـاً کمیـاب و نـادر است. ولی بدست آوردن

قدرت سیاسی در کشور 311 میلیون نفـری مثل امریکا با امکانــات مــالی و صــنایع پیشــرفته و موفق در زمینه علـوم روز دنیا با وجـود مجموعه نژادهـای متعـدد از همه کشــورهای دنیا بــرای کشــور کوچک و نوپــای اســرائیل بسیار ضروری و جذاب خواهد بود.

یهودیــان با تلاش و کوشش و ســرمایه گــذاری و کــار آفرینی در زمینه صـنعت سـینما و جـاه طلـبی ’ همـراه با بلندپروازی و سرسـختی بی‌ماننـدی بـرای محکم نمـودن جایگــاه خــویش در کشــور قــدری مثل امریکا از هیچ کوششی فروگذار ننموده‌اند که حاصل آن علاوه برکسب سود سرشار و شـناخت مـردم از این اقلیت ضـعیف و با داشتن کشوری غاصب ’ قـدرت و نفـوذ سیاسی را بـرای امریکاییان خوش گذران و به واسطه تحریک امیال پست انسانی و زود گذر به همراه داشت و چه راهی مطمئن‌تر از راه یــابی به صــنعت و حرفه ســینما و ســرگرمی و نمایش فیلمهای مستهجن و پر فروش بـرای همه سـنین جامعه به اشــکال فیلم و انیمیشن (که با اســتفاده از دختران و پسـران جـوان و زیبـاروی همه ممالک دنیا و با سـلیقه‌های متفـاوت و با اسـتفاده از آخـرین تکنولـوژی مــدرن و روز دنیا همه را راضی نگــاه خواهد داشت)که هیچگاه بوی کهنگی ازآن به مشام نخواهد رسید.

یکی دیگر از ویژگیهــای فیلمهای‌هــالیوود اســتفاده از حرکـات آکروباتیک و بـدل کـاری و کشـمکش و تعقیب و گریز و نجات است که در اصطلاح اهل فرهنگ ســینما به اکشن معــروف است که بــاعث کشش تماشــاگران از سنین کم تا افـراد بزرگسـال شـده است که این ویـژگی (اکشن) در تمــام قــریب به اتفــاق فیلمهای‌هــالیوود به

همـراه صـحنه‌های هـرزه گـری و لاابـالیگری با ظـاهر پر زرق وبرق فراوان مورد پسـند همه نـوع مخـاطب خواهد بود.

آری تسلط بر رسانه‌های جهان از لحاظ روابط اجتمـاعی بسیار مخرب خواهد بود و برای اصـلاح یک عمل نادرست و ناشایست و اندیشه بیمـــار، ســـالیان درازی وقت، و مسـتلزم صـرف هزینه و انـرژی فـراوان خواهد بـود در صورتیکه با تولید و نمایش یک فیلم مبتـذل و ارائه روش عملی در آن به راحـتی تماشـاگر تحت تـأثیر و سـیطره قـرار خواهد گـرفت و با تکـرار آن به اشـکال متفـاوت و حذف ارزشهای انسانی به تدریج دررفتار و افکار او دیده خواهد شد.

یهودیان با ترویج خرافات و باورهای خرافی مثل ظهـور منجی یهـود، سـرزمین موعـود، پایـان دنیـا، شـیطان، افسانه نیل تا فرات سـعی در ابقـاء عقایـدخرافی دیـنی صهیونیست داشته و آن را دسـتمایه فیلمهـای سـینمایی خـود قـرار میدهند. در کنـار این القـاء خرافـات، عقیـده نژادپرسـتی و برگزیـدگی و برتـری نـیز به شـدت دنبـال میگردد تا جـایی که با نـابودی کلیه تمـدنهای بشـری تنها تمدن یهود بر جای مانده که خود یکی از جلوه‌هـای نعمت الهی است که خداوند بر آنـــان و همه مـــردم دنیا ارزانی داشته است، بینندگان با تماشای اینگونه فیلمها به شدت تحت تـــأثیر قـــرار گرفته و در خـــود حس پـــوچی و بی‌اعتمـادی نسـبت به دین و ایمـان و معنـویت برگزیـده خـود پیـدا میکنند و در نهـایت این یهودیـان هسـتند که با دین یهـود و اسـطورهای یهـود به ظـاهر (ناجیـان قـوم یهودیا به عبـــارتی حضـــرت داوود نـــبی(ع) و حضـــرت

سـلیمان(ع) فرزند حضـرت داوود(ع) و حضـرت موسی (ع))به جاودانگی نائل خواهند آمد.

یکی دیگـراز مراکز تحت نفـوذ اربابـان صـنعت سـینما کمپـانی والت دیـزنی است که از زمـان تصـدی ریاست یهـود او این هـدف دنبـال میشـود همه ما در همه کشـورهای دنیا حـداقل یک یا چند محصـول از کمپـانی والت دیسنی را دیده ایم و دقایقی را با دیـدن فیلمهـای تولیدی این شرکت سرگرم بـوده ایم ولی بـدون توجه به اهـداف سـازندگان فیلم، بیشـتر کودکـان شخصـيتهاي کارتوني والت ديزني را به خوبي ميشناسند.

بد نیست بـدانیم اولین شخصـیت مشـهور آثـار والت ديزني"ميكي ماوس" نمـادي از همـان يهـودي سـرگردان است که مدام از سوي رقيبان قويـتر تهديد ميشـود و او صـرفا با اتكا به زيـركي و چـالاكي خـويش، بر تمـامي دشمنان فايق ميآيد.

امـروز هم تـداوم این شخصـیت کـارتوني را در انيميشن"تام و جري"ميتوان مشاهده کـرد. مـورد دیگـر، شخصيت‌هاي كارتوني مطرود و گوشه گـيري هسـتند كه به دليل زشت رويي توسط ديگران تحقـير ميشـوند ولي در نهـايت اين نـاتواني و زشـتي با توانـايي و زيبـايي جايگزين ميگردد و آن‌ها بر تمامي مشكلات غلبه ميكنند و غبطه رقيبـان را بر ميانگيزند. انيميشن"جوجه اردك زشت" و "دامبـو، فيل پرنـده" در زمـره اين گـروه از آثاراند(12).

بعد از قرار گرفتن کاتزنبرگ مدیر یهودی شرکت دیـزنی (غالبا در سـمت مـدیران این اسـتودیوها به فعـالیت

مشـغول هسـتند و اهـداف فکـری خـویش را در کمک به صهیونیسم هـدایت کنند.) این شـرکت به سـوی سـاخت فیلمهـای پر فـروش و مسـتهجن روی آورد که حاصل آن سود سرشـار و آشـنایی بیشـتر مـردم با این بنگـاه فیلم سازی شد این آشنایی مردم تا جایی با اهمیت تلقی شد که گروهی از افراد غیر یهودی با ادیـان متفاوت‌هـالیوود به جهت استفاده از مزایای این گروه اقلیت گاه با تغیـیر ظاهر و روش‌های خود را به شـکل یهـودی جلـوه میدهند چراکه کار با این گروه منفعت فراوان’ شـهرت’ جـذابیت و... را بـــرای آنـــان به همـــراه خواهد شد علاوه بر این گســترش اعمــال بیشــرمانه و وقیحانه در غــرب بــاعث افـــزایش مـــوفقیت آنـــان خواهد بـــود به طوریکه طبق نظرآقـای ویلیـام کش روزنامه نگـار بریتانیـایی نوشـته شــده(13)ـ 35%ـ از اعضــای جامعه ســینماگران امریکا همجنس بـــاز هســـتند و از ســـالهای بســـیار دور در لس انجلس این جـوک شـایع است که بـرای ورود به صـنعت سینما باید به آیین یهود گروید زیـرا آنـان همـواره بر این باورند که برترین نژاد و آیین دردنیا هستند.

این در حالی است که آنـان تنها 0003/ـ درصد از جمعیت امریکا را تشــکیل میدهند (برطبق آمـــار گرفته شـــده از سایتهای غربی) و تسـلط این چـنین بر صـنعت سـینما و دنیا واقعا حـیرت‌آور و شـگفت انگـیز میباشد و نشـان از برنامه ریـزی مـدرن و بلندمـدت و نبـوغ این افـراد بـرای رسـیدن به اهـداف دور را نشـان میدهد و این در حـالی است که این گـــروه اقلیت بـــرای فرهنگ و ارزشـــهای اخلاقی جامعه امریکا هیچگونه ارزشی را قائل نمی‌باشند.

هرگاه یکی از ستارگان سینما و هنرمندان از یهودیان جانبداری نماید به سرعت رشد نموده و مدارج ترقی را باسرعت هرچه بیشتر طی مینماید و در این بین اگر او یهودی و یا یهودی زاده باشد بدون شک یکی از مشاغل حساس‌هالیوود را عهده دار امری مهم خواهدبود مانند مدیران ارشد استودیوها و کارگردانان بزرگ فیلم‌های پر فروش دنیا و یا بازیگران و ستارگان سینما که همگی از این گروه محسوب میشوند در نظام مافیایي هزار چهره‌هالیوود، براي يك هنرمند ضد صهیونیست (حتي اگر یهودي باشد)جایي وجود ندارد و سرنوشت تلخ بزرگترین هنرمند تاریخ سینما(چارلي چاپلین) گواهي است بر این مدعا.

"چارلز اسپنسر چاپلین" یهودي زاده فقیري بود که دوران کودکي را در عسرت و تنگدستي گذراند و در نخستین سالهاي شکوفایي سینما در آمریکا با تکیه بر خلاقیت و استعداد فردي خود سرانجام به اوج قله شهرت و افتخار نائل آمد.

او بعنوان يك هنرمند یهودي، در اکثر نقشهاي سینمایي آغازین خود، تصویري بدیع و جذاب از يك"یهودي سرگردان" به تماشا گذاشت و این همان الگوي مطلوب سیاستگزاران‌هالیوود محسوب میشد. تدریجاً چارلي چاپلین به محبوبترین هنرمند تاریخ سینما تبدیل شد و تهیه کنندگي آثارش را خود بر عهده گرفت. اکنون این مجال براي او پدید آمده بود تا پس از سالیان متمادي به دل مشغولیهاي خویش بپردازد و فارغ از نظام مافیاي حاکم برهالیوود حرف دل خود را به زبان تصویر بیان

كند.ولي لابي صهيونيسم درهـــــــــاليوود اين روال را نميپسنديد و از همين جا بود كه دشمني‌ها آغاز شد.

"چارلي چاپلين" هنرمند محبوب مـردم كه پيش از اين در اكثر آثار خود بعنـوان يك فقـير خانه به دوش،تمـثيلي از مظلوميت جهاني يهوديـان بـود،اكنـون از قـالب"يهـودي سرگردان"بيرون آمده و در نقشهايي متفاوت (همچـون: انساني ماشيني، ثروتمندي عيـاش يا ديكتـاتوري زورگو) نظـام ارزشي غـرب را به سـخره ميگـرفت و اين روالي نبـــود كه صهيونيســـتهاي‌هاليوود آن را تحمل كنند. لـــذا ماشـين سانسـورهاليوود به كـار افتـاد و چـاپلين را نـيز همچـون بسـياري ديگر از هنرمنـدان مسـتقل‌هاليوود (به جـــرم واهي كمونيست بـــودن(بـــراي هميشه از عرصه بازيگري كنار گذاشت.

نـــــــاگزير چـــــــاپلين به اروپا رفت و همزمـــــــان با ترك‌هـاليوود،بازگشت او به آمريكا ممنـوع اعلام شد!اين گونه بـود كه پرونـده هـنري مشـهورترين بـازيگر يهـودي تاريخ سينما به جرم عدم تمكين از مـرام صهيونيسم بين الملل براي هميشه بسته شد و او واپسين سـالهاي عمر خود را در عزلت و گمنامي سپري كرد.متقابلا بسياري از گمنامـان عرصه سـينما به دليل برخـورداري از حمـايت لابي يهـــود،يك شـــبه ره صد ســـاله پيمودند و در رديف بزرگـان سـينما قـرار گرفتند.از اين گـرو جمعي يهـودي بودند و بـــرخي ديگر صـــرفا دل در گـــروه آرمانهـــاي صهيونيسم داشتند و اين حكايت تا امروز همچنـان بـاقي است. (14)

بگـــذار ملت آمريكا بـــراي يك بـــار بفهمند كه اين نه يك انحطـاط طـبيعي، بلكه توطئه حسـاب شـده و ويرانگـري

است كه ما را احاطه كـرده است... اين جمله‌هـايي است كه "هنري فورد" آمريكـايي قـريب هشـتاد سـال پيش در روزنامه مشهور "بورن ايندپپنـدنت" نوشت و آمريكاييـان را از سقوط در منجلاب فسـاد مـادي و انحطـاط اخلاقي بر حذر داشت.

او در سلسله مقامات معروف خود از جريان سازماندهي شــده و نظــام منــدي ســخن گفت كه تــدريجا با تــرويج ليبراليسم اخلاقي و تســـاهل اعتقـــادي، جامعه آن روز آمريكا را به ســمت فســاد و تبــاهي ســوق ميــداد. در حقيقت هدف او آن بود كه ملت آمريكا را از خطر شــكل گــيري امــپراطوري فــرهنگي و اقتصــادي يهــود در اين كشور آگاه سازد و بر اين باور بود كه يهود بين الملل به حكومت بر آمريكا اكتفا نكرده و در صدد برپـايي حكـومت جهاني است."هنري فورد" با تيزبيني خاص خـود دريافته بـــود كه مســئله يهـــود در آمريكا به قلمـــرو سياست و اقتصـــاد محـــدود نميشـــود و ســـاحات فرهنگ و هـــنر و رسانه‌هاي جمعي را نيز در بر ميگيرد.

فورد، سينماي آمريكا را ماهيتاً يهودي ميدانست و آن را مهمـــــترين و مـــــؤثرترين ابـــــزار تبليغي يهوديـــــان بر ميشمرد.او بر اين باور بـود كه يهوديـان از طريق سـينما سـعي در تخـريب و انهـدام ارزشـهاي اخلاقي و مبـاني اعتقادي جامعه آن روز آمريكا را دارند. "هنري فــورد"در كتــاب معــروف خــود تحت عنــوان "زنــدگي و كــار من" اينگونه مينويسد: "در اين كشــور جريانهــاي مشــخص و صاحب نفوذي مشـاهده ميشـوند كه به نحو محسـوس در ادبيات، سرگرميها و رفتار اجتماعي، كاستي و فســاد به بار ميآورند. تجارت از سلامت ذاتي خــويش دور مانــده و

كوچك شـمردن معيارها و اصـول اخلاقي به نحو فراگـير در همه جا احساس ميشـود.اين كه اين اعمـال نفوذهـاي مخرب همگي به سر چشمه نژادي واحـدي بـاز ميگردنـد، واقعيتي است كه بايد آن را جدي تلقي نمود..

ما مدعي آن نيستيم كه حرف آخر را در خصوص يهوديان مقيم آمريكا بيـان داشـته ايم، بلكه صـرفا نفـوذ كنـوني يهود را در اين كشور توصيف ميكنيم. مخالفت ما صــرفاً با انديشه‌هاست. انديشه‌هاي دروغيـــــني كه بنيه اخلاقي ملت ما را تضـــــعيف ميكنند. اين انديشه‌ها از منـــــابعي سرچشــمه ميگيرند كه به ســهولت قابل شناســايي‌اند و صرفاً از طريق افشاگري و آگاه سـاختن افكـار عمـومي جامعه ميتـوان از پيشـرفت آن‌ها جلوگـيري كـرد. كـافي است مـــردم ما بياموزند چگونه سرچشـــمه و مـــاهيت نيروهـاي تـأثير گـذار بر محيط خـويش را بـاز شناسـند. بگذاريد ملت آمريكا بـــراي يك بـــار بفهمند كه اين نه يك انحطـاط طـبيعي،بلكه توطئه حسـاب شـده و ويرانگـري است كه هم اكنون ما را احاطه كرده است. "هنري فورد در كتاب خود بر سنتها و سجاياي اخلاقي و اعتقادي نژاد انگلو ساكســون تأكيد مي‌ورزد و آن را پايگــاه مطمئــني براي مقابله با توطئه جهاني يهود ميداند.

آنگونه كه ميتـــوان مـــدعي شد آمريكا بعنـــوان بـــازوي قدرتمند صهيونيسم در ســـــطح جهـــــان عمل ميكند. اخلاقيــات ملت آمريكا آنچنــان رو به زوال رفته است كه صــاحبنظران اجتمــاعي و انديشــمندان ديــني به كلي از آينــده اين ملت قطع اميد كرده‌اند. موسـيقي جـاز و بي ريشه كه بـــــــرخي كارشناســـــــان آن را بر گرفته از موسيقي"ييـديش" يهوديـان ميداننـد، در تمـامي زوايـاي

جامعه آمريكا (و از جمله سـينماي‌هاليوود) رخنه كـرده و روان پريشان جوانان غـربي را به تسـخير خـود در آورده است.

فيلمهاي چند دهه قبل‌هاليوود را در كنار توليدات امـروز آن قـرار دهيم و با يك مقايسه كوتـاه زوال ارزش‌هـاي اخلاقي انسان غربي را به وضوح ببينيم.

در سينماي امروزهاليوود،روابط جنسي ميـان نوجوانـان آمريكايي و به تبع آن تولد فرزندان نامشروع و مشـكلات اجتماعي ناشي از اين پديده سـوژه‌هاي جـذاب و در عين حال كاملا طبيعي تلقي ميگردد.

در اين قبيل فيلم‌ها، حتي والدين نوجوانان فريب خورده نـيز از رفتـار فرزندانشـان چنـدان متعجب نمي‌شـوند و بيشـتر نگـران هزينه نگهـداري از نوه‌هـاي نامشـروع خويش‌اند. امـروز صهيونيسم حـاكم برهـاليوود هيچ حـريمي را محـترم نميشـمارد و مقدسـترين شـئون اجتمـاعي را (حـتي در حـوزه دين و كليسا) به تمسـخر ميگيرد.

در فيلمهـاي دهه اخيرهـاليوود: پـدران متجـاوز، مـادران خيانتكار، دختران فريب خورده، پسـران منحـرف و حـتي كشيشـهاي شـيطان پرست فراوانند. عشـرتكده‌هاي‌هاوايي و قمارخانه‌هـاي لاس و گـاس به لوكيشنهاي دائمي و محبـوب فيلمهـاي آمريكـايي تبـديل شـده‌اند و قصه بسـياري از فيلمهاي‌هـاليوود در اين فضـاهاي لـبريز از گنـاه اتفـاق مي‌افتد. در روزگـاري كه پـول به نخسـتين ارزش انسـان غـربي تبـديل شـده،

سينماي‌هاليوود نيز تمامي ارزشهاي اخلاقي را در مسلخ پول قرباني ميكند. در قاموس‌هاليوود،

فيلم ارزشـمند، بايد پـول سـاز باشد و بـراي پـول سـاز بودن يك فيلم بايد بر نقـاط ضـعف مخـاطبين آن انگشت نهاد و پست ترين غرايز و تمنيات نفساني انسان غــربي را به خود او نشان داد.سينماي‌هاليوود تشنه پول است و اين تشنگي را به مخاطبين خود نيز تسري ميدهد.(15)

يهوديان علاوه برهاليوود خبرگزاريهـای بـزرگی همچـون آسو شـــيتد پـــرس ،يونايتد پـــرس، مطبوعـــات و راديو وتلويزيون، سازمانهای رسمی بين اللملی مثل سـازمان ملل، شورای امنيت، بانک جهانی، کميسيون حقوق بشر، يونسکو، سازمان بهداشت جهـاني و صـندوق بين‌المللي پـول و... را در اختيـار دارند و به اعـتراف روشن فکـران غـربي، اکـثر شـهروندان آمريکـايي گـاهي همـان نظر را نسـبت به جهـان دارند که توسط وسـايل ارتبـاط جمعي صهيونيســـتي آمريکا تبليغ مي‌شـــود. در کشـــوری مثل امريکا با در دست داشــتن مجلس ســنا و کنگــره و اداره کـاخ سـفيد و داشـتن وزرای کليـدی همانند وزير خارجه خانم مادلين آلبرايت و ويليام کـوهن وزير دفـاع و ميکی کنـــتر وزير بازرگـــانی و يا رابـــرت روبين وزير دارايی و مشاور اقتصادی ريس جمهور در زمان رياست جمهـوری کلينتون و دهها پست کليدی و حساس که به خـاطر عـدم ارتباط از بيان آن معذوريم و يا در حـال حاضر با انتخـاب رئيس کارکنــان کــاخ ســفيد رام ايمانويل توسط بــاراک حســـين اوباما رئيس جمهـــور رنگين پوست و انتخـــابی امريکا (رام ايمانوئل در زمان رياست جمهـوری کلينتـون مسـئول امـور نفتا بـوده و اتـاق کـاراو در کنـار دفـتر

کلینتـون قـرار داشت). بنـابراین قضـاوت با شـما!؟ عل ایحال میتوان گفت که رشد صـنعت سـینما در گـرو عامه پسند بودن است و این مطلب میتواند مـوفقیت و بقـای اقتصـــادی و تـــرویج فرهنگ را به نحو مـــورد دلخـــواه سیاســتگذاران فــرهنگی، اقتصــادی و سیاسی تضــمین نماید حـال یک سـوال مطـرح میشـود و آن اینست که آیا یهودیـان در اداره کشـور قدرتمنـدی مثل امریکا و در کل اداره کشورهای جهان و به واقعیت درآوردن افسانه نیل تا فرات تا به کجا پیش رفته اند؟

تعـــدادی از فیلمهـــای ســـاخته شـــده توسط یهودیـــان درهالیوودعبارتند از:

جن گیر"، "طالع نحس"، "پایان روزگار"، و "وکیل مدافع شـــیطان" افســـانه آخرالزمـــان" "نوســـترآداموس"، "آرماگدون" و "روزاستقلال"، مجموعه "اینـدیانا جـونز"، "دنیاي آب"، "سفر به غرب وحشي"، "دون فیـتز کارالد" و "خوشه‌هاي خشم"، "مـــریخ حمله میکند"، "دیـــترویت شهر موسیقي راك" "هواپیماي رئیس جمهور"، "زندگی یهـود در سـرزمین موعـود"، "لشـکر یهودیـان "، "اورد"، "این سـرزمین توست"، "صـابرا"، "هـاملری ادما(جـوان یهودی)"، "زندگی زیباست"، "خـانواده روچیلد"، "دلهـای شکســته"، "بخش شــرقی"، "وعــده بــزرگ "، "ســحر امـروز"، "چـراغ کوچک "، "شـبکه "، "مشـکل عشق "، " خــروج "، " هلوکاست (پر بیننــده‌ترین فیلم جهــان)"، " ماتریکس "، "تنها درخانه "مجموعه تام و جــری" " جوجه اردک زشت "و...

منابع:

*(1) سلطه یهودیان نوشته ویلیام کش

*(2) اندیشه‌هالیوود ابزاری دردست یهودیان

*(3) نقش‌هالیوود در تغییرشـکل صـنعت سـینمای آسـیا نویسنده کولدیپ رامپال

*(4) امریکا بدون نقاب نوشـته سیدهاشم مـیرلوحی ص 75

*(5)محاکمه سینما و صهیونیسم نوشته سید ایلیا

*(6) اندیشه‌هالیوود ابزاری دردست یهودیان

*(7) سینت اولین مجله سینمایی برگرفته از مقاله بدون دخترم هرگز تا300شانزده سـال میگـذرد.نوشـته علیرضا سعیدي کیاسري

*(8) نقش یهودیان در صنعت هرزه نگاری امریکا نوشته ناتان آبرامز

*(9) محاکمه سینما و صهیونیسم نوشته سید ایلیا

*(10) سلطه یهودیان نوشته ویلیام کش

*(11) ماه نامه سیاحت غرب 1385 شماره 32

*(12) محاکمه سینما و صهیونیسم نوشته سید ایلیا

*(13) ماه نامه سیاحت غرب 1385 شماره 32

*(14) محاکمه سینما و صهیونیسم نوشته سید ایلیا

*(15)محاکمه سینما و صهیونیسم نوشته سید ایلیا

سینمای جهان غرق در اندام فروشی زن

(بسم الله الرحمن الرحیم)

در سال‌های اخیر فیلم‌هایی با حداکثر عریانی و روابط غیر متعارف، راه به جشنواره‌های مدعی هنری و اکران‌های عمومی باز کرده است و به ویژه در قالب رقابتی، فستیوال‌های مهمی چون «کن» را تحت الشعاع قرار داده است.

سینمای غرب امروزه در راستای سیاست‌های کارگزاران حکومت‌های سکولار و لیبرال دموکراسی و تسلط بزرگ سرمایه داران بر دولت‌ها، به شدت در پی نمایش چهره‌ای عریان از زنان به منظور بهره برداری‌های مادی است. تا چند سال قبل اساسا فیلم‌های «پورنو» ویا حتی فیلم‌هایی با حضور زنان تمام عریان، مسیر تولید و نمایشی غیر از پرده‌های عمومی داشت. و با این‌که ساخت و فروش چنین آثاری تحت عنوان «صنعت پورنو» آزاد بود، ولی شبکه نمایش آن متمایز بود، درحالی که در سال‌های اخیر فیلم‌هایی با حداکثر عریانی و روابط غیر متعارف، راه به جشنواره‌های مدعی هنری و اکران‌های عمومی باز کرده است و به ویژه در قالب رقابتی، فستیوال‌های مهمی چون «کن» را تحت الشعاع قرار داده است. مثلا سال گذشته بهترین فیلم این جشنواره، اثری در این زمینه بود. در واقع سینمای غرب در زمینه نمایش چهره زن تحت عنوان آزادی او، به شدت سقوط کرده است. دیگر از درام‌های خانوادگی گرم و جذاب و فیلم‌های پرکشمکش قهرمان پرداز در محیط‌های هنری کمتر خبری هست. عموم آثار پذیرفته و بعضا جایزه برده

فستیوال‌های هنری را فیلم‌های با کشــمکش‌های جنسی و آنهم «همجنس‌ها» تشکیل می‌دهد.

مقام معظم رهـبری فرمـوده اند: «ظلمی که در فرهنگ غــربی به زن شــده است و برداشت غلطی که از زن در آثـار فرهنگ و ادبیـات غـرب وجـود دارد، در تمـام دوران تـاریخ بی‌سـابقه است.... شـما امـروز، در داسـتانها، در رمانها، در نقاشیها، در انواع کارهـای هـنری نگـاه کنیـد، ببینید با چه دیدی به زن نگریسته می‌شود؟....»

نمایش فیلم «آبی گرمترین رنگ است» در فسـتیوال کن 2013 و عجیب‌تـر، انتخـاب آن به عنـوان بهـترین فیلم، نشــاندهنده نگــاه به شــدت ارتجــاعی به زن دارد. فیلم مـذکور در لـوای دفـاع از «همجنس گـرایی» و «احـترام بـرای حقـوق زنـان منحـرف»، بیشـترین تـایم اثر را به نمـایش صـحنه‌های بی‌پـروای معاشـقه دو زن اختصـاص داده است تا آن‌جا که حـتی صـدای بـرخی از طرفـداران کــانون خــانواده در غــرب را هم درآورد. اما فیلمســاز مـدعی (و داوران طرفـدار فیلم) در واقع به بهانه دفـاع از آزادی زن، حــداکثر تجــارت و ســودجویی را به کــار برده‌اند.

این فقط کن 2013 نبـود که با اوج بـدن نمـایی زن به پایـان رسـید بلکه دیگر فسـتیوال‌ها نـیز به دنباله روی از کن پرداختند. چند فیلم اســکاری 2014 از جمله فیلم «او»، «باشگاه خریداران دالاس» و... یا برنده جشــنواره ساندس 2014 یعنی «درحال حاضر دیـدنی و جـذاب» از جمله چنین آثاری بودند که در زمره فیلم‌های هنری قرار گرفتند. متاسفانه حتی سینماگری مانند «وودی آلن» که روزگاری کمدی‌های او مردم کشورش و جهان را به وجد

می‌آورد و از عمق لازم برخوردار بود نیز برای عقب نماندن از قافله و موج حاضر به ارایه فیلمی مانند «یاسمین آبی» روی آورد. البته اسکار با سه نامزدی و گلدن گلوب با جایزه اصلی سعی کردند تا او را در همین دایره حفظ کنند. تثبیت وضعیت فعلی و سرمایه گذاری کمپانی‌ها و حمایت فستیوال‌ها از این موج نشان می‌دهد که بیش از پیش زن در مقام کالا و وسیله کام جویی و لذت بخشی مردان مورد اهتمام است.

سینمای ما، سینماگرانمان و کلیه دست اندرکاران عرصه هنرهفتم در کشورمان (خصوصا زنان بازیگر) باید افتخار کنند که درچنین سینمای پاکی فعالند. نسل اولی‌های اهل سینما فضای قبل از انقلاب را به خوبی بیاد دارند. امروزه علیرغم بسیاری از ضعف‌های حاکم بر سینمایمان اما حضور در این وادی غرور انگیز است. امروزه دیگر در سینمای ما زن برای برانگیختن شهوت مردان به تصویر کشیده نمی‌شود، (اگرچه تلاش‌های مذمومی در سالهای گذشته صورت گرفته است) بلکه شخصیت، افکار، روح و روان، انگیزه‌ها و تاثیر اجتماعی اش عامل نقش آفرینی در درام‌ها است.

البته از موضعی آرمانی و در حد انتظار و لیاقت زنان انقلابی، سینمای ما نتوانسته تصویر کامل و درستی از زن مسلمان ایرانی ارایه کند و لذا به زنان کوشا، فداکار، جهادگر، فعال اجتماعی، کشاورز، کارگر، سیاستمدار و به طور کلی زنان در صحنه‌های مختلف جامعه مان به شدت بدهکار است. معمولا در کشورهای تکان خورده سیاسی، سینما در این زمینه ادی دین کرده است. مثلا سینمای شوروی بعد از انقلاب علیه تزار، با

تصـویر زن نمـونه‌ای حـزب کمونیست با عنـوان «مـادر» براساس رمان ایـدئولوژیک‌ترین نویسـنده این کشـور، به نقش مهم زنان در فروپاشی نظـام قـدیم تاکید می‌کند. همچـــــنین بـــــالیود با فیلم «مـــــادر هند»، فرانسه با «ژانــدارک»، ژاپن با ســریال «ســالهای دور از خانه» یا همــان «اوشــین» و... نمونه‌هــایی از ســینمای باحضــور قهرمانان زن به دنیا ارایه کرده‌اند، اما سینمای ما هنــوز که هنوز است از تصویر شمایل زنی که در سال‌های پس از انقلاب در کـانون تحرکـات مختلف و عرصه‌های رزم و دفاع از کشـور، تولیـد، اداره و خانه سـهم قابل تـوجهی داشته و دارد، عاجز و درمانـده است. با این حـال باید به ســـینمای کنـــونی بالید و متقـــابلا توجه ســـینماگران کشورمان را به این واقعیت معطوف کرد که آنچه حاصل آمـــده از رهگـــذر وقـــوع انقلاب اســـلامی اســـت، باید سینماگری که حـالا در این فضـای آرامش بخش فـارغ از آلـــودگی به هـــوس و چشم چـــرانی، فیلم می‌ســـازد فراموش نکند که چه خون‌هایی فدیه این موجودیت شده است. اکنون وظیفه هر سینماگری است که قـدردان این مردم باشد و خود را خادم این مملکت و زنـان این جامعه بداند. زنـان انبـوه کشـورمان بـرای تحویل چـنین فضا و شرایطی به سینماگران و به ویژه زنان فعال این عرصه، از هیچ فداکاری و ایثاری کوتاهی نکردند، متقابلا انتظـار رعـــایت حقـــوق معنـــوی شـــان را در زمینه اهتمـــام به فرهنگ، باورها، اعتقادات و شخصـیت شـان در درام‌هـا، نمایش‌ها، فیلم‌ها و سریالها دارند.

سینماگر ایرانی چنانچه به این نعمت موجود بـاور داشـته باشد و چهـــره زن ایـــرانی را به درســـتی ترســـیم کند بی‌شک حتی مورد توجه مخاطبان جهانی نیز قرار خواهد

گـرفت. با تمـام تلاش مـدیریت جهـانی بـرای اسـتفاده دنیـــایی از انـــدام و جسم زن، اما مـــردم انبـــوه ممالک همچنان خانواده محور و زن را در قامتی منزه و با حیا و سالم می‌خواهد لذا آثاری با محوریت زن مسـلمان که در فرم و ساختاری قوی و هنرمندانه ارایه شود حتما مـورد اقبـــال مـــردم کشـــورها قـــرار خواهد گـــرفت، حـــتی فسـتیوال‌های خسـته از عریـانی و انـدام فروشی زن‌ها نیز در برابر فیلم‌هایی قدرتمند با مضمون ارزش‌های زن ایرانی، سر تسلیم فـرود خواهند آورد، در واقع هم آن‌ها هستند که شـرم زده وضع موجودند ولی فیلم‌هـای ما در صورت نگاهی اصیل به زن ایرانی خط شکن وضع حـاکم بر سینمای جهـان تلقی خواهند شـد، رویکـردی که بـرای همه جذاب و پرکشش است.

مطلب را با سخنان مقام معظم رهـبری در این زمینه به پایـان می‌بـرم، با این اطمینـان که اگر سـینماگران مـا، آثارشـــان را با این نگـــاه دربـــاره زن درامـــاتیزه کننـــد، درجهان نیز خواهند درخشید:

«این، یکی از آن میـدانهایی است که ما در مقابل دنیـای اســـتکباری مـــدعی هســـتیم. من بارها به گوینـــدگان و مبلغین قضیه‌ی زن عرض کرده‌ام: این ما نیستیم که باید از موضع خودمـان دفـاع کـنیم؛ این فرهنگ منحط غـرب است که باید از خودش دفاع کند. آنچه را که ما بـرای زن عرضه می‌کنیم، چـیزی است که هیچ انسـان اندیشـمند با انصـافی نمی‌تواند منکر شـود که «این بـرای زن خـوب است.» ما زن را به عفت، به عصمت، به حجاب، به عـدم اختلاط و آمیزش بی‌حد و مرز میـان زن و مـرد، به حفظ کرامت انسـانی، به آرایش نکـردن در مقابل مـرد بیگانه-

بـرای آن‌که چشم او لـذت نـبرد- دعـوت می‌کـنیم. این بد اسـت؟ این کـرامت زن مسـلمان است. این کـرامت زن است. آن‌ها یی که زن را تشـویق می‌کنند که خـود را به گـونه‌ای آرایش دهد که مـردان کوچه و بـازار به او نگـاه کنند و غرایز شـهوانی خودشـان را ارضا کننـد، باید از خودشـان دفـاع کنند که چـرا زن را تا این حد پـایین می‌آورند و تـذلیل می‌کننـد؟! آن‌ها باید جـواب بدهند. فرهنگ ما، فرهنگی است که انسـانهای والا و اندیشـمند غرب هم آن را می‌پسندند و رفتارشان همین‌طـور است. در آن‌جا هم خانمهای عفیف و سنگین و مـتین و زنهـایی که برای خودشان ارزشی قائلند، حاضر نیستند خودشـان را برای ارضای غرایز شـهوانی بیگانگـان و هرزه‌چشـمها وسیله‌ای قرار دهند».

کابالا، جادو و فرقه‌های سرّی، ریشه‌های فراماسونری

(بسم الله الرحمن الرحيم)

سده‌هاي شـانزدهم و هفـدهم ميلادي، دوران شـكوفايي جادوگري، كيمياگري، غيبگويي، طالع بيني و انواع علـوم خفيه و نفـــوذ فـــوق العـــاده آن در دربارها و محافل اشرافي و فرهنگي اروپاست. اين موجي است كه دقيقاً با رنسـانس ايتاليا آغـاز شد و اومانيست‌هايي (1)ـ چـون پيكو دلا ميراندولا مروجين بزرگ آن بودند. (2)

كابالا، جادو و فرقه‌های سرّی، ريشه‌های فراماسونری (1)

عده كساني كه خـود را جـادوگر مي‌دانسـتند، يا به گمـان مردم پيشه جادوگري داشتند، سريعاً رو به افزايش نهاد. مخصوصاً در ايتالياي مجاور آلپ، ساحري از حيث ماهيت و مقياس به صورت يک بيماري سـاري درآمد. به مـوجب گـــزارش مشـــهوري، بيست و پنج هـــزار تن در جلگه اي نزديک برشا در يک "شنبه بازار جـادوگران" حضـور يافته بودند.... جنون آگاهي از آينده انـواع مختلف پيشـگويان- كف بينان، معبران، طـالع بينـان- را يـاري مي‌داد. گـروه اخـــير در ايتاليا متعـــددتر و نيرومنـــدتر بودند تا در بقيه اروپا. تقريباً هر دولت ايتاليـايي يک عـالم رسـمي طـالع بيني داشت كه اوقات مهم براي شـروع كارهـاي مهم را تعيين مي‌كرد... اعتقاد به اينكه ستارگان بر خوي و امور انســان حكــومت مي‌كنند به قــدري عمــوميت داشت كه بسـياري از اسـتادان دانشـگاه در ايتاليا سـالانه مجموعه اي به نـام پيشـگويي‌هاي مبتـني بر طـالع بيـني منتشر مي‌كردند.... هنگامي كه لورنتسو مديچي دانشگاه پيزا را

از نو تأسيس كرد، براي طالع بيني شعبه اي در نظر نگرفت. اما دانشجويان تشكيل آن را مصراً خواستار شدند و او ناچار با خواستشان موافقت كرد. (3)

تعلق به جادو و علوم خفيه با گسترش طريقت يهودي كابالا و آرمان‌هاي مسيحيايي در اروپا پيوند مستقيم داشت. پيكو، "پدر كاباليسم مسيحي" مي‌گفت: هيچ علمي چون جادو و كابالا حقانيت مسيح را بر ما ثابت نمي‌كند. پيدايش صنعت چاپ در اروپا نيز در گسترش اين موج به شدت مؤثر بود. دكتر كورت سليگمان رواج گسترده كابالا و جادو در فضاي فرهنگي اروپاي سده‌هاي شانزدهم و هفدهم و نقش صنعت چاپ را در اين فرايند چنين توصيف كرده است:

جادوي باستاني در طول رنسانس قدرت دوباره اي يافت.... ماشين چاپ با سرعت تمام به كار افتاد.... در ميان اين كتاب‌ها گذشته از انجيل و آثار قابل قبول يوناني، آثاري يافت مي‌شد كه به شدت رنگ و بوي جادويي داشت. در اين ميان فنون پيشگويي از ارج والايي برخوردار بود: كف بيني، اخترگويي و طالع بيني، قيافه شناسي و ديگر فنون مكتومه بسيار رايج شد. حتي اوراد جادويي و احضار ارواح خير و شر مورد قبول نويسندگاني قرار گرفت كه عقايد خود را درباره‌ي موضوعاتي كه قبلاً جزم كليسا آن‌ها را تكفير كرده بود، ابراز مي‌داشتند. مردم بيش از هر زمان ديگر مفتون شرق شدند.... جادو به صورت رشته متمايزي در ميان علوم درآمد و "مغ" [جادوگر] هم، گرچه محروم از عظمت و طمطراق گذشته خود، اما بهرحال وارد جامعه

مسيحي شد... جادو مردان دين و كليسا را هم به گرداب علوم سري و ماوراء طبيعي وارد ساخته بود. (4)

سليگمان نيز از پيكو به عنوان مروج بزرگ جادو و علـوم خفيه ياد مي‌كند:

پيكو در آثـارش پيشـگويي آينـده را از طريق رؤيـا، زنـان غيبگو، ارواح و تفأل و همچـنين پيشـگويي با پرنـدگان و امعاء و احشـاء حيوانـات مـورد تأييد قـرار داده است. دو روش اخير، كه بي چون و چـرا "پاگـاني" (5)ـ به حسـاب مي‌آمد، مسلماً نمي‌توانست مورد قبـول اوليـاء كليسـاي رم قـــرار گـــيرد. تأكيد او بر مكاشـــفات و الهامـــات كلـداني‌ها، سـرودهاي ارفئوسي و غـيره از همين رديف بودند.... پيكو تلاش مي‌كرد كه با ياري گـرفتن از كابـالا، كه آن را از استادان يهودي خود آموخته بـود، به مقصـود خويش نايل شود.... (6)

علاوه بر پيكو و روشـــلين، يوهـــانس تريتميـــوس (7)، اومانيست نامـدار، نـيز به جـادو علاقه وافر داشت و اين تعلق به تـــأثير از "اســـتادي مرمـــوز" بـــود. ســـليگمان مي‌نويسد:

هنگامي كه تريتميوس دانشجوي‌هايدلبرگ بود، با استادي مرمـوز برخـورد كـرد و علـوم سـري را از او آمـوخت. در سال 1482، زماني كه تريتميوس تصميم گرفت به شهر زادگـاهش... بـازگردد، اسـتادش به او گفت كه در طـول سفر كليد سرنوشت ساز زنـدگي اش را خواهد يـافت. (8)

بدينسـان، تريتميـوس راهب شـد، به عنـوان كابالیست و عالم به علوم خفيه شـهرت فـراوان كسب كـرد و به اين

دليل در دربـار شـاهان و حكمرانـان اروپا مقـامي رفيع يافت تا بدان حد كه ماكزيميليان، امـپراتور روم مقـدس، "در امـــور سياسي" با او مشـــورت مي‌كـــرد. (9)ـ اين ماكزيميليان همـان كسي است كه هرشل زيسـدردورفي كـارگزار مـالي اش بـود و پل ريچيـوس پزشک دربـارش. تريتميوس كتابخانه بزرگي مشـتمل بر نسخ خطي به پنج زبـان، بيشـتر عـبري و يونـاني، فـراهم آورد كه مـورد استفاده برخي از چهره‌هاي برجسته فكري آن زمـان، به ويژه روشـلين، قـرار گـرفت. نـام تريتميـوس به عنـوان مؤلف نخسـتين كتابشناسي چـاپي (10)ـ به ثبت رسـيده است. تريتميوس مدعي احضـار روح بـود و مـروج بـزرگ كيمياگري. او مؤلف كتاب تـاريخ جـادوگري (11)ـ است و بر كيمياگران و كاباليست‌هاي نامـداري چـون روشـلين و آگريپا و پاراسلسوس تأثير فراوان برجـاي نهـاد. دورانت مي‌نويسد:

[تريتميوس] در زندگي كوتاهش جـامع العلـوم گشت: در زبان‌هاي لاتيني، يوناني و عـبري و ادبيـات آن‌ها مهـارت داشت و با اراســـموس، ماكزيميليـــان و برگزيننـــدگان امـپراتوري و ديگر مشـاهير و بزرگـان زمـان نامه نگـاري مي‌كـــرد. مـــردم عـــامي آن عهد توفيقـــات او را تنها براساس اين نظريه توجيه مي‌كردند كه داراي قدرت‌هاي فوق طبيعي مرموزي است. (12)

منابع يهودي به تريتميوس نگاهي دوســتانه دارند و از او به عنوان مدافع يهوديان ياد مي‌كنند. (13)

هاينريش كورنليـوس آگريپـا، (14)ـ چهـره برجسـته ديگر رنسـانس، نـيز به عنـوان يكي از مـروجين بـزرگ علـوم خفيه و كابالا در اروپاي سده شانزدهم شناخته مي‌شود.

آشـنايي آگريپا با جـادو و كابـالا، به سـان تريتميـوس در پيوند با اسـتاد يا اسـتاداني ناشـناخته و مرمـوز صـورت گرفت. دورانت مي‌نويسد:

وي كه در شـهر كلن در خـانواده اي نيكنـام به دنيا آمـده بـود، راه خـود را به سـوي پـاريس پيـدا كـرد و در آن‌جا فريفته جمعي از رازوران يا شـــــــــياداني شد كه ادعا مي‌كردند در دانش سري يا علوم غريب دست دارند. تازه وارد تشـنه كسب دانش و شـهرت، آمـوختن كيميـاگري و تحصيل قباله يهوديان را پيشه خود ساخت... (15)

سليگمان روايتي ديگر به دست مي‌دهد و سـفر آگريپا به پاريس را يک مأموريت سياسي مخفي توصيف مي‌كند با پيامـــدهاي مهم. به نوشـــته او، امـــپراتور ماكزيميليـــان آگريپـاي جـوان را به مـأموريت پرمسـئوليتي به پـاريس فرستاد. او در پاريس با عده اي از اديبان جـوان اشـراف زاده آشـــنا شد و با آن‌ها انجمـــني ســـري را پي ريخت. اعضـاي انجمن بـراي اصـلاح جهـان طـرحي ريختند و به يكديگر قول ياري و همكاري دادند. (16)ـ ماكي نـيز تأييد مي‌كند كه آگريپا در پـاريس يک سـازمان مخفي رازآمـيز بنيـان نهـاد. (17)ـ يـادآوري مي‌شـود كه تكـاپوي آگريپا مقارن با دوران رقابت و ستيز امپراتوري روم مقدس با فرانسه است. به ســـادگي مي‌تـــوان دريـــافت كه اين "مـــأموريت پرمســـئوليت" چـــيزي جز يک مـــأموريت اطلاعاتي دسيسه گرانه نبـود و تأسـيس "انجمن سـري" در پـاريس نـيز در همين چـارچوب صـورت گـرفت. توجه كـــنيم كه آگريپا در ســـال 1515 در زمـــره قشـــون ماكزيميليـــان در ايتاليا جنگيد و به اين دليل به دريـــافت نشان "شهسواري" مفتخر شد. (18)ـ او مدتي در پاريس

پزشک لوييز ساويي، (19)ـ مادر مقتدر و نايب السلطنه فرانسوي اول پادشاه فرانسه، بود و سپس در سمت مشاور کارل پنجم، نوه ماکزيميليان اول و پادشاه اسپانيا و امپراتور روم مقدس، جاي گرفت. بدينسان، نام آگريپا را بايد در زمره کساني ثبت نمود که در سده شانزدهم با اهداف سياسي/ اطلاعاتي به تأسيس فرقه‌هاي سري دست زدند، مناسک و نمادهاي رازآميز و جادويي را براي استتار عملکرد خود به کار گرفتند و بدينسان شالوده‌هاي مکتبي را بنيان نهادند که در نيمه اول سده هيجدهم در قالب "فراماسوني" ظهور کرد. به دليل چنين جايگاهي است که در سال 1798 نشريه کوارترلي ريويو (20)ـ (چاپ لندن) آگريپا را به عنوان بنيانگذار واقعي فراماسوني معرفي کرد و مدعي شد که گويا وي در سال 1510 به لندن سفر کرده و در اين شهر يک سازمان مخفي کيمياگري تأسيس نموده است. ماکي، پس از بيان مطلب فوق، اينگونه دعاوي را بي پايه مي‌خواند. (21)

آگريپا مؤلف کتاب معروف سه رساله در باب فلسفه خفيه (22)ـ است که در سال 1533، ده سال پس از ظهور ديويد روبني، در کلن منتشر کرد. او سالها پيش از انتشار، نسخه خطي کتاب خود را همراه با نامه اي براي تريتميوس فرستاد و در آن چنين نوشت:

حيرت بسيار کردم، و در واقع خشمگين شدم، که چرا تا اين زمان کسي برنخاسته است تا از بحثي آنقدر جليل و مقدس دفاع کند و آن را از آلودگي به افتراي بي ديني مبرا سازد. بدين ترتيب بود که روح من قيام کرد... جادوگري باستاني همواره مورد مطالعه عموم

دانشمندان قرار داشته، از خطاها و لغزش‌هاي بي ديـني مـنزه بـوده، و بر اصـول عقلاني خـاص خـود تكيه داشـته است.

تريتميوس در پاسخ چنين پند داد:

بـراي عامه مـردم از چيزهـاي عاميانه سـخن بگـو، ليكن مطـالب بلندپايه و پنهـاني را تنها بـراي بلندپايه تـرين و رازدارترين دوستانت نگه دار. يونجه خشک براي گاو نــر، و قند براي طوطي. اين پند را درست آويزه گوش ســاز. مبـادا كه تو نـيز چـون بسـياري از ديگـران لگـدكوب نـره گاوان شوي. (23)

به نوشته بريتانيكـا، اين كتـاب به مطالعـات رنسـانس در زمينه جـادوگري تحـركي جديد بخشـيد و نـام آگريپا را به اولين روايت‌هـــاي داســـتان معـــروف "فائوست" وارد سـاخت. او در كتـابش به تبـيين جهـان از طريق كابـالا و واژگان عبري پرداخته و جادو را به عنوان بهترين وسيله براي شناخت خداوند و طبيعت عنـوان كـرده است. (24) آگريپا در اين كتاب مي‌نويسد:

همـانطور كه روح بشر بر جسد وي نفـوذ و فرمـانروايي دارد، "روح جهاني" نيز در سراسر عالم مادي نفــوذ دارد و بر آن حكومت مي‌كند. اين منبع عظيم نيروي روحي را مي‌توان با مغـزي كه تهـذيب اخلاقي يافته و با بردبـاري طرق جادوگري آموخته است به اختيار درآورد. مغـزي كه از اين طريق كسب نـيرو كـرد، مي‌تواند خـواص پنهـاني اشياء، اعـداد، حـروف و كلمـات را كشف كنـد، بر اسـرار سـتارگان پي بـرد و بر قـواي زمين و شـياطين آسـمان دست يابد.

كتاب انتشار فـراوان پيـدا كـرد و چاپ‌هـاي مكـرر پس از مرگ مؤلفش سبب رواج افسانه‌هايي در باب خود آگريپا شـــد؛ از جمله اينكه وي با شـــيطان همكـــاري داشـــته، شـيطان در جلد سـگي هميشه به دنبـال او بـوده و او را توانا مي‌ساخته است كه بر فراز كـره زمين پـرواز كند و در كره ماه بخوابد. (25)

از فيليپـــوس فن هوهنهـــايم آلمـــاني، كه با نـــام لاتين پاراسلسوس (26)ـ شـهرت فـراوان دارد، نـيز به عنـوان يكي از مـروجين بـزرگ كابـالا و جـادوگري در نيمه اول سـده شـانزدهم يـاد مي‌كنند. پـدر پاراسلسـوس فرزند نامشروع يكي از اشـراف تند مـزاج سـوابيا بـود. پسر در محيطي آلـوده پـرورش يـافت و از تعـادل رواني بهـره چندان نداشت. شاگردانش او را چنين توصيف كرده اند:

اوپورينـوس مي‌نويسد: "مـدت دو سـالي كه در مؤانست او به سر مي‌بردم، روز و شب او را در حال باده گساري و پرخـوري مي‌ديـدم... بسـيار ولخـرج بـود به طـوري كه گاهي پشيزي برايش باقي نمي‌ماند...."هاينريش بولينگر نيز به همين نحو، پاراسلسوس را باده گسـاري افـراطي و "آدمي به غـايت نـامرتب و كـثيف" خوانـده است. اما اوپورينوس به درمان‌هاي تحسين انگيز استادش گـــواهي داده است: "در درمـــان انـــواع قرحه‌ها تقريبـــاً معجـــزه مي‌كـــرد، در حـــالي كه طبيبـــان ديگر آن مـــوارد را علاج ناشدني تشخيص داده بودند." (27)

پراسلســـوس در نوجـــواني به كيميا و جـــادو و پزشـــكي علاقمند شد و به تـــدريج به طبيـــبي نامـــدار و جـــادوگري بـزرگ بـدل گرديد. شـهرتش تا بـدانجا بـود كه تا اواسط سـده نـوزدهم، "مـــردمي كه در اتـــريش دچـــار يكي از

بيماري‌هـــاي بـــومي مي‌شـــدند به زيـــارت آرامگـــاه پراسلسوس در سالزبورگ مي‌رفتند و شـفاي خـود را از جـــــادوي روح يا اســـــتخوان‌هاي او مي‌طلبيدند. (28) پاراسلســوس تســلط بر كابــالا را مقدمه ضــرور بــراي كيمياگري مي‌دانست. (29)

سليگمان و دورانت تصويري بس ارجمند از پاراسلسوس به دست داده‌اند (30)ـ و اين در حـالي است كه مـاكي او را بزرگترين شيادي مي‌داند كه تاكنون در كـره ارض پديد آمده است. (31) گولد مي‌نويسد:

شخصيت واقعي پاراسلسوس موضـوع مناقشـات بـزرگ بوده است. شـيفتگان و پـيروانش او را به عنـوان اسـتاد كامل تمـــامي اسراسر فلســـفي و پزشـــكي ســـخت ستوده‌اند و فراتر از اين ادعا كرده‌اند كه او با راز عظيم تبـديل فلـزات پست به طلا آشـنايي داشت... در مقابـل، ديگران تمامي اقدامات پزشكي او را به جهـل، شـيادي و بي خردي منتسب كرده‌اند. ج. كراتو (32)ـ در رسـاله اي اعلام كرد كه طبابت‌هاي پاراسلسوس در بوهم، حـتي در زماني كه به ظـاهر موفق بـود، تمـامي بيمـاران او را در وضــعي قــرار مي‌داد كه به زودي در اثر فلج يا بيهوشي مي‌مردند... آراستوس، (33)ـ كه زماني به مدت دو سـال شاگرد پاراسلسوس بود، رساله اي نوشت و شــيادي‌هاي او را فاش كرد. او مي‌گويد پاراسلسوس با زبان يونــاني بيگانه بــود و لاتين را چنــان انــدک مي‌دانست كه جــرئت نمي‌كرد در برابر افراد عالم به اين زبــان ســخن بگويد... و حتي آشنايي وي با زبان مادري اش چنان ناچيز بود كه مجبـور بـود نوشـته‌هاي آلمـاني خـود را بـراي اصـلاح به ديگران بدهد. (34)

پيروان او، كه به "پاراسلسيست" (35) معروف بودند، تا حوالي نيمه سده هفدهم، يعني حدود يكصد سال پس از مرگ استادشان، در آلمان حضور داشتند. بسياري از مطالبي را كه پاراسلسوس در زمينه كابالا و جادو عنوان كرده، بنيانگذاران درجات عالي ماسوني در آئين‌هاي خود به كار گرفته‌اند. (36)

در چنين فضايي از گسترش كابالا و سحر و جادوست كه نوستراداموس (37) ظهور كرد؛ نامدارترين پيشگوي سده‌هاي اخير كه شهرت او تا به امروز تداوم يافته است.

ميشل نوتردامي، كه با نام "نوستراداموس" شناخته مي‌شود، به يک خانواده يهودي ساكن پرونس (38) تعلق داشت كه پس از الحاق اين منطقه به فرانسه (1481) مسيحي كاتوليک شدند. خانواده‌هاي پدري و مادري نوستراداموس پيمانكاران حكومت محلي بودند و به گردآوري ماليات روستاييان اشتغال داشتند. نوستراداموس، چون بسياري از يهوديان پرونس، كار خود را به عنوان طبيب آغاز كرد و در آغاز شهرتي نداشت. در سال‌هاي 1538-1547 به ايتاليا رفت و به كاباليست‌هاي يهودي ساكن اين سرزمين ملحق شد. پس از بازگشت به فرانسه، مروج كابالا و جادوگري و غيبگويي شد و از سال 1550 نگارش پيشگويي‌هاي خود را آغاز كرد. در اين دوران به شهرت رسيد. در سال 1555 كتاب پيشگويي‌هاي نوستراداموس (39) در ليون چاپ شد و برايش شهرت فراوان به ارمغان آورد. اشتهار نوستراداموس، كه بي شک با حمايت شبكه مخفي يهوديان تحقق يافت، توجه كاترين مديچي (40)،

ملكه فرانسه از خاندان زرسالار مديچي را به سوي او جلب كرد و ملكه و پسرش، شارل نهم، (41)ـ وي را در سمت پزشک و مشاور و منجم خود گماردند. (42) كاترين مديچي به شدت مجذوب علوم خفيه و جادو بود و منجمان و غيبگويان فراوان در دربارش حضور داشتند. (43) پسران او نيز چنين بودند: هنري سوم، (44) كه از او به عنوان "ناشايست ترين پادشاه فرانسه" ياد مي‌كنند. "عاشق جادوگري و رمالي و هر نوع علوم غريب بود. گاه مدعت‌ها در برج پاريس در ونسان به خلوت مي‌رفت و مردم افسانه‌هاي وحشتناكي درباره جادوگري‌هاي او مي‌گفتند. پس از مرگش پوست دباغي شده يک كودک و آلات و ابزار كفرآميز نقره اي از برج او به دست آمد كه دشمانش فوراً آن‌ها را در كتابچه اي چاپ و منتشر كردند". (45)

در اوايل سده هفدهم، كتاب نوستراداموس، كه به سده‌ها (46)ـ شهرت دارد، به زبان‌هاي مختلف اروپايي ترجمه شد و وي را به مقام نامدارترين پيشگوي سده‌هاي اخير ارتقا داد. اين كتاب مشتمل بر صدها فقره پيشگويي به زبان فرانسه گنگ و مبهم است و قابل تفسير و تأويل‌هاي متضاد. او در اين كتاب به پيشگويي حوادث از نيمه سده شانزدهم تا "پايان جهان" پرداخته كه به زعم او در سال 3797 ميلادي رخ خواهد داد. مطالب كتاب "چنان ماهرانه در لفاف ابهام پيچيده شده بود كه هر سطر آن مي‌توانست تقريباً بر هر واقعه اي از تاريخ آينده انطباق يابد". (47)ـ مروجين نوستراداموس مدعي‌اند كه او اعدام چارلز اول، پادشاه انگليس و لويي شانزدهم، پادشاه فرانسه، آتش سوزي سال 1666 لندن، ظهور و سقوط ناپلئون اول، ظهور

هيتلر و بسياري از حوادث ديگر را پيش بيني كرده است. اين در حالي است كه نوستراداموس از پيشگويي نزديک ترين حوادث زمانش عاجز بود. به نوشته دورانت، "نوستراداموس از پيشگويي نزديک ترين حوادث زمانش عاجز بود. به نوشته دورانت، نوستراداموس براي شارل نهم عمري نود ساله پيشگويي كرد كه ده سال بعد در 24 سالگي زندگي را بدرود گفت. (48)ـ رونالد ساير، (49) استاد دانشگاه ويسكانسين، مي‌نويسد:

ترجمه‌هاي نادرست و تأويل‌هاي خيالپردازانه هواداران مشتاق سبب شده كه مردم ساده لوح باور كنند كه پيشگويي‌ها برخي از حوادث چهار سده پسين را از قبل بيان كرده است. ولي در واقع، اين پيشگويي‌ها به فضاي تاريخي سده شانزدهم و آرزوهاي كشورگشايانه پادشاه فرانسه و امپراتور آلمان تعلق دارد. هرچند اين پيشگويي‌ها غالباً نادرست از آب درآمده، ليكن شهرت نوستراداموس به عنوان بزرگترين پيشگوي رنسانس بي تزلزل مانده است. (50)

اين شهرت عجيب نمي‌تواند تصادفي باشد. در طول اين چهار سده، كساني وظيفه تعبير و تفسير "پيشگويي‌هاي" نوستراداموس را به دست داشته‌اند، در هر مقطع مهم تاريخي نام و ياد او را زنده كرده‌اند و سخنان مبهم وي را پيشگويي‌هايي تحقق يافته جلوه گر ساخته‌اند. اين وضع را امروزه به عيان مي‌بينيم: در نخستين سال‌هاي پس از پيروزي انقلاب اسلامي ايران، برخي كانون‌هاي يهودي غرب فيلمي درباره پيشگويي‌هاي نوستراداموس ساختند كه در آن نه تنها انقلاب ايران "پيش بيني شده بود، بلكه چنين جلوه گر

مي‌شد كه گويا، طبق پيشگويي‌هاي فوق، ايران و دنيـاي اسـلام با كشـورهاي كمونيسـتي متحد خواهند شد و در سـال 1999 ميلادي ايـالات متحـده آمريكا را آمـاج حمله اتمي قـرار خواهند داد. هـدف روشن بـود: القـاء خطر "تهديد اتمي" به افكار عمـومي آمريكا و فـراهم سـاختن زمينه رواني براي گسترش صنايع تسليحاتي از يكسـو، و ترويج نفرت عليه انقلاب اسـلامي ايـران از سـوي ديگر. نمونه ديگر را در جديدترين ويرايش كتاب نوستراداموس مي‌يـابيم كه در سـال‌هاي اخـير به فارسي نـيز ترجمه و منتشر شـده است. در اين كتـاب نه تنها از ظهـور امـام خميـني و انقلاب اسـلامي و فـرار محمدرضا پهلـوي به مصر سخن رانـده شـده، بلكه تبـاهي جمهـوري اسـلامي ايران در اثر "اختلاس" نيز پيش بيني شده است! (51)

گيـوم پسـتل، (52)ـ دانشـمند سرشـناس فرانسـوي و از رهـبران كاباليسم مسـيحي سـده شـانزدهم، نـيز يكي از مروجين بزرگ جادوگري است.

شـروع كـار پسـتل از زمـاني است كه فرانسـواي اول، پادشـاه فرانسـه، وارد پيمـان اتحـاد با عثمـاني عليه امـپراتوري روم مقـدس شد. پسـتل، بـراي عقد پيمـان اتحـاد با عثمـاني (1536)، به عنـوان مـترجم زبان‌هـاي شرقي به همـراه سـفير فرانسه به قسـطنطنيه رفت و سپس به سير و سياحت در يونان، آسياي صغير و سوريه پرداخت. پس از بازگشت به پاريس، رياست "مدرسه سه زبانه" را به دست گـرفت. در ونـيز با اليا لويتا (53)ـ و دانيل بامبرگ، پيشگامان چاپ متون عبري، آشـنا شد. در آن‌جا ترجمه كتـاب ظهر به زبـان لاتين را آغـاز كـرد و رساله‌هايي درباره علوم خفيه به زبان‌هاي عبري و لاتين

چاپ نمود. در دهه 1540 تکاپوي مسيحاگرايي پستل به اوج خود رسيد. در سال‌هاي 1549-1550، ظاهراً در جستجوي نسخ کمياب درباره‌ي علوم خفيه، به فلسطين رفت و سپس به درخواست کارل پنجم، امپراتور روم مقدس، به تدريس در وين مشغول شد و به تبليغ سال 1556 به عنوان سال ظهور مسيح پرداخت. او تا بدانجا پيش تاخت که خود را "يهودي" مي‌خواند. در سال 1562 به پاريس بازگشت و بر نسلي از متفکرين فرانسوي پس از خود تأثير فراوان برجاي نهاد. از پستل به عنوان يکي از مؤثرترين و نامدارترين چهره‌هاي فکري رنسانس ياد مي‌کنند. (54)ـ مي‌گويند هدف از نظريه پردازي‌هاي پستل ايجاد يک امپراتوري جهاني به رهبري فرانسه بود. معهذا، به نوشته سليگمان "بسيار عجيب به نظر مي‌رسد که امپراتور آلماني [کارل پنجم] از پستل حمايت مي‌کرد و او را با مأموريت نظارت بر چاپ کتب عربي به وين فرستاد". (55)

مهمترين فرقه اي که مقارن با حيات آگريپا، نوستراداموس و گيوم پستل و در همان فضاي پاريس پردسيسه عهد فرانسواي اول شکل گرفت و در حوادث توطئه آميز و مرموز سياسي اروپا و تکاپوهاي مستعمراتي سده‌هاي پسين نقش برجسته اي ايفا نمود، "انجمن يسوعي" (56)ـ است. اين فرقه ساختاري به شدت متمرکز و پنهان داشت و سازمان آن بر تبعيت اکيد از مافوق استوار بود.

جنگ صليبي [کارل پنجم] در شمال آفريقا بدون زمينه سازي‌هاي تبليغي و رواني به منظور برانگيختن توده‌هاي عوام اروپا نبود. اين تکاپو از سال 1523 با

"ظهور" ديويد روبني، سفير دولت مجعول بني اسـرائيل در خيبر، آغاز شد، از سـال 1532 با تكـاپوي سـولومون مولخو اوج گـرفت و در سـال 1534 به تأسـيس "فرقه يسوعي" انجاميد.

بنيانگـذار فرقه يسـوعي يكي از نظاميـان كـارل پنجم به نام ايگناتيوس لويولائي (57) است. اين فرقه با حمايت خاندان آراگوني بورجيا و دربارهاي‌هابسـبورگ و اسـپانيا و پرتغـال تأسـيس شد و شـاخه‌هاي آن در سراسر اروپا گسترش يافت. فرمان تأسيس آن را پاپ پل سوم صـادر كـرد كه بركشـيده و دست نشـانده خانـدان بورجيا بـود و مورخين ارتقـاء او را در سلسـله مـراتب كليسا ناشي از رابطه جنسي خواهرش با پاپ آلكساندر ششم (رودريگو بورجيا) مي‌دانند. يكي از سران اوليه فرقه و بنيانگذار و رئيس سـازمان آن در اسـپانيا فرانسـيس بورجيـا، (58) دوک گانديا و نايب السلطنه كاتالونيا، بود.

ايگنـــاتيوس، اهل قلعه لويـــولا، به يكي از خانـــدان‌هاي ثروتمند و اشرافي اسپانيا تعلق داشت. او از 15 سالگي به خـدمت يكي از خويشـانش درآمد كه خزانه دار دربـار كاسـتيل بـود. در سـال 1517 به خـدمت يكي ديگر از خويشانش، نايب السلطنه نـاوار، درآمد و از سـوي او به مأموريت‌هـاي نظـامي و ديپلماتيک اعـزام شد. در مه 1521 در جنگ با فرانسه از ناحيه پا مجروح شد و سپس طي مـاجرايي آميخته با افسـانه‌هاي فـراوان جامه زهد پوشـيد و ظـاهراً زنـدگي خـود را وقف مسـيح كـرد. در سال‌هاي 1523-1524 به عنوان زائر در فلسـطين بـود، سپس به كسـوت كشيشـان درآمد و در سـال‌هاي 1528-1535 در حـوزه علميه (دانشـگاه) پـاريس، كه مهمـترين

مدرسه علوم ديني اروپا بود، به تحصيل پـرداخت. در اين فاصله به فلاندرز (1528-1529) و انگلستان (1530) نيز سـفر كـرد. وي در سـال 1534 به همـراه شش تن از دوسـتانش در پـاريس گـروهي ايجـاد كـرد كه به عنـوان هسته اوليه فرقه يسوعي شناخته مي‌شـود. اين مقـارن با خصـومت‌هاي شـديد كـارل پنجم و فرانسـواي اول فرانسه است و انـدكي پيش از انعقـاد پيمـان اتحـاد (1536)ـ فرانسـوا با سـلطان سـليمان خـان عثمـاني؛ و بنـابراين نمي‌تـوان نسـبت به اهـداف واقعي اقـامت ايگناتيوس و دوستانش در پاريس مشكوک نبود. در سال 1539 اولين طـرح سـازمان فرقه تنظيم شد و در 27 سپتامبر 1540 به تأييد پاپ پل سوم رسيد.

از همان آغـاز، فعاليت‌هـاي تبشـيري يكي از كاركردهـاي اصلي فرقه به شمار مي‌رفت كه با مأموريت فرانسـيس خـاوير به هند آغـاز شد. خـاوير، پسر رئيس شـوراي مشاوران شاه ناوار، يكي از دوستان ايگناتيوس در حوزه علميه پـاريس و يكي از هفت بنيانگـذار اوليه فرقه بـود. او در سال 1537 در ونـيز به كسـوت كشيشـان درآمد و سپس از سوي ژان سـوم، پادشـاه پرتغـال مـأمور شد تا براي مسيحي كردن سـكنه مسـتملكات پرتغـال در شـرق عـازم هند شـود. در 15 مـارس 1540، پيش از آن‌كه "انجمن يسوعي" از سوي پاپ به رسميت شناخته شـود، راهي هند شد و در 6 مه 1542 در گوا، مركز پرتغالي‌ها در شـرق، اسـتقرار يـافت. اولين تكـاپوي ميسـيوني پرتغالي‌ها پيشتر از سال 1530 در بندر كوچن آغاز شده بـود و در زمـاني كه خـاوير فعـاليت خـود را در سـواحل جنوب شرقي هند آغاز نمود حدود 20 هزار تن از مـردم بومي منطقه، به زور يا بـراي جلب دوسـتي پرتغالي‌هـا،

مسـيحي شـده بودند. او در پـائيز 1545 به مسـتملكات پرتغال در مجمع الجزاير مالاي و ملـوک رفت و در 1548 به گــوا بازگشت و در اوت 1549 راهي ژاپن شد. او در اولين نامه خود از ژاپن، كه تا پايان سده شــانزدهم بيش از سي بار در اروپا منتشر شد، نوشت: ژاپني‌ها "بهترين مردمي‌اند كه تاكنون كشف شــده اند" او در اواخر 1551 به هند بازگشت و در دســامبر 1552 در ســواحل چين درگذشت. افســانه پــردازان اروپــايي مــدعي بودند كه خــاوير در دوران اقــامتش در شــرق يک ميليــون نفر را مسيحي كرد. امـروزه، محققين اين رقم را نمي‌پذيرند و تعــداد كســاني را كه در اين ســال‌ها از طريق خــاوير و سازمان او به مسيحيت جلب شـدند حـدود 30 هـزار نفر مي‌دانند. بايد توجه نمود كه بخشي نه چندان اندک از اين افــراد بردگــان يا اســيراني بودند كه طبق رويه معمــول پرتغالي‌هــا، به زور به مســيحيت معــترف مي‌شــدند و بخشي مردم قبايل بت پرسـتي كه دوسـتي با پرتغالي‌ها را به هر دليل، به منفعت خويش مي‌ديدند.

در زمان مرگ ايگناتيوس (1556)ـ حدود يكهزار يسـوعي در سراسر اروپا و در آســيا و آفريقا و "دنيــاي جديد" (قــاره آمريكا) به تكاپوهــاي تبشــيري و مســتعمراتي اشتغال داشتند. در سال 1626 شمار ايشـان به 15544 نفر و در ســال 1749 به 22589 نفر رسـيد و امـروزه تعـداد اعضـاي فرقه فـوق حـدود 30 هـزار نفر گـزارش مي‌شـود. يسـوعي‌ها در عرصه تجـارت مـاوراء بحـار نـيز فعــال بودند و يک نمونه آن هــيئت يسـوعي است كه در دربـار پطر كبـير روسـيه حضـور يـافت. از اواسط سـده هيجــدهم، به دليل مشــاركت در دسيسه‌هاي مرمــوز سياسي، به ويژه عليه سلطنت بوربن فرانسه، مخــالفت

عليه فرقه فوق اوج گرفت و در سال 1773 پاپ كلمنت چهاردهم مجبور به صـدور فرمـان انحلال آن شد. معهـذا اين فرقه همچنان به كار خود ادامه داد و در سـال 1814 بار ديگر پاپ پيوس هفتم فعاليت آن را رسميت بخشـيد. در اين مرحله نـيز فرقه يسـوعي به بزرگـترين گـروه تبشيري كاتوليک در شرق بدل شد. (59)

رابطه "انجمن يسوعي"، كه به عنـوان يک فرقه مـذهبي افراطي و مخوف شناخته مي‌شد، با فراماسـوني سـده هيجدهم از طريق نقش مشترک يهوديان مخفي در اداره هر دو سـازمان و كاركردهـاي مشـترک توطئه آميزشـان قابل توضـيح است. (60)ـ در اروپـاي سـده هيجـدهم بسياري به وجود چنين رابطه اي باور داشتند و به نوشته دائـرة المعـارف ماسـوني مـاكي، "يسـوعي‌ها را متهم مي‌كردند كه با فراماسون‌ها رابطه تنگاتنگ دارند". (61) هنري كويل، به روش خود چـنين مغلطه مي‌كند: "بعضي يسـوعي‌ها را دشـمنان ماسـون‌ها مي‌خواننـد، ديگـران ماسون‌ها را دشمنان يسوعي‌ها مي‌دانند. و بـرخي حـتي مي‌گويند كه يسـوعي‌ها فراماسـوني را بـراي كمک به اهداف خود ايجاد كردند". (62)

ادامه دارد...

پي نوشت‌ها:

1- واژه‌ي "اومانيست" از حـوالي نيمه سـده نـوزدهم به ويژه با انتشار كتاب احياء ادبيات باستان گئورگ فوگت (George Voigt)، مورخ آلماني (1859)، در آلمان بـاب شد. منظور از "اومانيسم" (Humanismus)، موج فكري بـود كه بـراي احيـاء آثـار ادبي "كلاسـيک" يونـان و روم

باستان در دوران "رنسانس" ايتاليا رواج داشت. اينگونه متفكرين به "اومانيست‌ها" معروف شدند. بدين ترتيب، منظور از "اومانيسم" موج گرايش به متون ادبي قدما يا "انسانيات" (humanities)ـ بود در مقابل متون ديني مسيحي (الهيات). "اومانيسم" به عنوان يک مكتب فكري كه امروزه مي‌شناسيم و معادل فارسي "انسان گرايي" را براي آن برگزيده ايم، در نيمه دوم سده نوزدهم با پيدايش مفاهيمي چون "مذهب انسانيت" (Religion of Humanity)ـ رواج يافت. به نوشته فرهنگ آكسفورد، اصطلاح اخير نخستين بار در سال 1860 در زبان انگليسي به كار رفت.

2- درباره‌ي رواج جادو و كيمياگري در دربارهاي اروپايي سده‌هاي فوق بنگريد به: ايرج گلسرخي، تاريخ جادوگري، تهران: نشر علم، 1377.ـ كتاب فوق در واقع ترجمه اي است از كتاب دكتر سليگمان (Kurt Seligmann, The Mirror of Magic, New York: Pantheon, 1948)ـ كورت سليگمان (1900-1962)ـ به عنوان نقاش سوررئاليست و مروج جادوگري شهرت دارد. او در شهر بال سويس به دنيا آمد، از سال 1939 در ايالات متحده آمريكا مستقر شد و به يكي از چهره‌هاي سرشناس اين كشور در زمينه جادو و "هنرهاي سياه" (black arts) بدل گرديد. دكتر سليگمان در كتاب فوق توصيف پرآب و تاب و جذابي از طريقت كابالا به دست داده (صص 527-550)ـ و به شكلي ظريف اسطوره "مظلوميت" يهوديان را القاء كرده است. (براي نمونه بنگيرد به ص 426).

3- ويل دورانت، تاريخ تمدن، جلد پنجم: رنسانس، ترجمه صـفدر تقي زاده و ابوطـالب صـارمي، تهـران: سـازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، 1367، ص 560.

4- گلسرخي، همان مأخذ، صص 468-469.

5- شرک آلود. منسوب به "پاگانيسم" روم باستان.

6- همان مأخذ، ص 473.

1. Johannes Trithemius [Johann Heidenberg of Tritheim] (1462-1516)

8- گلسرخي، همان مأخذ، ص 475.

9- همان مأخذ، ص 476.

1. Liber der scriptoribus ecclesiasticis [Book about Ecclesiastical Writers]

كتــاب تريتميــوس در ســال 1494 منتشر شد و در آن مشخصات يكهزار عنوان كتاب ديني به صورت زماني، به همراه فهرست الفبايي مندرج بود.

1. Chronologica mystica (1508).

12- ويل دورانت، تاريخ تمدن، جلد ششم: اصلاح ديــني، ترجمه فريـدون بـدره اي، سـهيل آذري و پرويز مرزبـان، تهـران: سـازمان انتشـارات و آمـوزش انقلاب اسـلامي، 1368، ص387.

1. Judaica, vol. 15, p. 1400.

2. Heinrich Cornelius Agrippa von Nettesheim (1486-1535)

15- دورانت، همان مأخذ، صص 1015-1016.

16- گلسرخي، همان مأخذ، ص 482.

1. Mackey, ibid, vol. 1, p.40.

18- گلسرخي، همان مأخذ، ص 483.

1. Louise of Savoy (1476-1531)

2. Quarlerly Review

3. Mackey, ibid.

4. Libri Tres de Occulta Philosophia, Cologne, 1533 [Three Books of Occult Philosophy, London: 1651]

23- دورانت، همان مأخذ، ج 6، ص 1016.

1. Britannica, 1977, vol. I, p. 147.

25- همان مأخذ، صص 1016-1017.

1. Theophrastus Bombastus von Hohenheim [Philippus Aureolus Paracelsus] (1493-1541)

27- همان مأخذ، ص 1048.

28- همان مأخذ، ص 1051.

1. Judaica, vol. 2, p. 544.

30- گلسـرخي، همـان مأخـذ، صص 488-495؛ دورانت، همان مأخذ، ج 6، صص 1044-1051.

1. Mackey, ibid, vol. 2, p. 750.
2. J. Crato
3. Erastus
4. Gould, ibid, vol. III, p. 78.
5. Paracelsist
6. Mackey, ibid.
7. Nostradamus [Michel de Nostredame] (1503-1566)
8. Provence

پـرونس در جنـوب شـرقي فرانسه كنـوني، در حاشـيه درياي مديترانـه، واقع و بنـادر مهم آن مارسي و تولـون است. اسـتقرار يهوديـان در بنـادر و شـهرهاي اين سـرزمين از سـده دوازدهم ميلادي آغـاز شد و در سـده چهـاردهم به سـرعت افـزايش يـافت تا بـدان حد كه در سال 1348 شمار يهوديان به حدود 15000 نفر رسـيد. شـغل اصـلي يهوديـان پـرونس ربـاخواري بـود. آنـان به طبابت، دلالي، تجارت شـراب، گنـدم، ادويه و منسـوجات نيز اشتغال داشتند. يهوديان ساكن بندر مارسي از سـده دوازدهم به تجـارت با فلسـطين، مصـر، شـمال آفريقـا، اسـپانيا و ايتاليا مشـغول بودند و بـرده، چـوب، ادويـه، منسـوجات، فلـزات، گياهـان دارويي و پوست مهمـترين اقلام تجـاري ايشـان بـود. از سـال 1331 بـرخي

شـورش‌هاي ضد يهـودي در پـرونس رخ داد كه مهمـترين آن در سال 1348 بود. در سـده پـانزدهم وضع يهوديـان پرونس تثبيت شده و آنـان از امتيـازات و ثـروت فـراوان برخــوردار بودند. حكــومت پــرونس در ســال‌هاي 1434-1480 با شــاهي به نــام رنه (King Rene)ـ بــود كه با خانواده‌هاي يهودي فوربين (Forbin)، ساكن پرونس، و دوريا (Doria)، ساكن جنوا، پيوند مالي داشت. در دوران سلطنت رنه يهوديـان از امتيـازات و آزادي عمل فـراوان برخــوردار بودند. پس از مــرگ رنــه، پــرونس به فرانسه منضم شد و كمي بعد شورش‌هاي ضد يهـودي آغــاز شد. شورشيان به طور عمده روستاييان تهيدست و كــارگران فصلي بودند. در مقابل، مقامات دولتي و دربــار فرانسه از يهوديـــان حمـــايت مي‌كردند. با تـــداوم و اوج گـــيري شورش‌ها، در اواخر سده پانزدهم لويي دوازدهم فرمـان اخـراج يهوديـان را از پـرونس صـادر كـرد. در اين زمـان، بخش مهمي از يهوديان پرونس به ظاهر مسيحي شـدند. مردم منطقه به اين "نوكيشان" به شـدت بـدبين بودند و همچنـــان آنـــان را يهـــودي و مســـبب مصـــايب خـــويش مي‌دانســـتند. در ســـال 1611 رســـاله اي منتشر شد كه وضع وخيم پارلمان پرونس را به اين "نوكيشـان" نسـبت مي‌داد. در اوايل سده هيجدهم رساله اي عليه اشـرافيت پـرونس منتشر شد كه در آن بخش مهمي از خانـدان‌هاي اشــرافي منطقه از تبــار يهوديــان فــوق معــرفي شــده بودند. اين ادعا متكي بر نامه‌هــايي به زبــان اســپانيولي بود كه گويا سران يهودي پرونس در اواخر سده پانزدهم به يهوديـــان قســـطنطنيه نگاشـــته و بـــراي جلوگـــيري از اخـــراج خـــويش از ايشـــان كسب تكليف كـــرده بودند.

يهوديان عثماني در پاسخ گروش ظاهري به مسـيحيت را توصيه كرده بودند.

Judaica, vol. 11, pp. 1055-57; vol. 13, pp.) (1259-1264; vol. 15, p. 1285)

1. Les Propheties de Maistre Michel Nostradamus

2. Catherine de Medicis (1519-1589)

دختر لورنتسو مديچي، دوک اوربينو، و نواده "لورنتسوي باشكوه" ملكه فرانسه در سـالهاي 1547-1559 و مـادر واپسين پادشـاهان سلسـله والـوا. كـاترين به مـدت سي سال مقتـدرترين چهـره سياسي فرانسه بـود. كمي پس از تولد پدر و مادرش به بيماري سيفليس درگذشـتند. در 14 سالگي (1533) عمويش، پاپ كلمنت هفتم، او را به همسـري دوک اورلئـان، دومين پسر فرانسـواي اول، در آورد كه بعـدها با عنـوان "هـنري دوم" پادشـاه فرانسه (1547-1559)ـ شد. در دوران سـلطنت شـوهر و پسر بـزرگش، فرانسـواي دوم، اقتـدار انـدک داشت. با مـرگ فرانسواي دوم (1560)، به عنـوان نـايب السـلطنه پسر دومش، شـارل نهم، حكـومت را به طـور كامل به دست گرفت و پس از بلـوغ شـارل (1563)ـ همچنـان حكمـران واقعي فرانسه بـود. دوران اقتـدار كـاترين مقـارن با جنگ‌هاي مـذهبي پروتسـتان‌هاي فرانسـوي پـيرو كـالون (هوگنوها) و كاتوليک‌هـاي فرانسه است كه از سـال 1562 آغـاز شد. كـاترين، كه كاتوليک بـود معمـولاً از كاتوليک‌ها حمايت مي‌كرد هرچند مي‌كوشيد پروتستان‌ها را نيز راضي نگه دارد. در سال 1560، دخـترش الـيزابت

والوا، را به همسري فيليپ دوم، پادشـاه مقتـدر اسـپانيا در آورد؛ (الــيزابت ســومين زن فيليپ بــود) و در ســال 1572 ترتيب وصـلت دخـتر ديگـرش، مارگـارت والـوا، با هـنري شـاه نـاوار داد كه بعـدها با نـام "هـنري چهـارم" پادشـــاه فرانسه شد. دامـــاد اول كاتوليک و دامـــاد دوم پروتستان بودند. در سال 1572 به دليل سلطه هوگنوها (Huguenots)ـ بر پسرش شارل به دسيسه عليه ايشـان پرداخت و قتل گاسپار كولينى (Gaspard de Coligny)، درياسالار فرانسوي و رهبر هوگنوها، و كشتار 50 هزار تن از پروتسـتان‌ها را تـرتيب داد (24 اوت 1572).ـ اين مـــــاجرا به كشـــــتار روز سن بـــــارتلمي (Saint Bartholomew's Day Massacre)ــ معــروف است. كاترين ده فرزند زاييد كه سه تن شان در زمان زايمان يا كودكي مردند.

1. Charles IX (1550-74)

دومين پسر هنري دوم و كاترين مديچي. پادشاه فرانسه در ســال‌هاي 1560-1574.ــ با مــرگ بــرادر بــزرگش، فرانسواي دوم، به سلطنت رسيد. سال‌هاي حكـومت او، دوران ستيزها و دسيسه‌هاي كاتوليک‌ها و پروتستان‌هاي فرانسه (هوگنوها) است.

1. Judaica, vol. 12, pp. 1230-1231; Geoffrey Wigoder, Dictionary of Jewish Biography, London: Simon & Schuster, 1991, pp. 376-377.

43- گلسرخي، همان مأخذ، ص 498.

1. Henry III (1551-1589)

سـومين پسر هـنري دوم و كـاترين مـديچي. پادشـاه فرانسه در سـال‌هاي 1574-1589 و آخـرين پادشـاه از خانـدان والـوا. در دوران او جنگ‌هـاي مـذهبي داخلي فرانسه به ورشكسـتگي و افلاس اين كشـور انجاميد. در سـال 1573 پادشـاه لهسـتان شد ولي يک سـال بعـد، با مـرگ بـرادرش به فرانسه بازگشت و تـاج و تخت اين كشور را به دست گرفت. دوران سلطنت هنري سوم نيز دوران جنگ‌هـاي خـونين داخلي ميـان كاتوليک‌ها و پروتستان‌هاست. هـنري سـوم بلاعقب بـود. با مـرگ او، شـوهر خـواهرش، شـاه نـاوار از خانـدان بـوربن، با نـام هـنري چهـارم پادشـاه فرانسه شد و بدينسـان سـلطنت فرانسه به خانـدان فـوق انتقـال يـافت. هـنري چهـارم پروتسـتان بـود و از حاميـان هوگنوها. سـلطنت او با مخالفت شديد پاپ و كاتوليک‌ها مواجه شد. لـذا در سـال 1593 به مـذهب كاتوليک گرويد و در سـال 1598 آئين فوق را به عنوان مذهب رسمي كشور اعلام كرد. معهذا، او به پروتستان‌ها نيز آزادي كامل ديـني و سياسي اعطا نمود.

45- همان مأخذ، ص 501.

1. Centuries.

47- دورانت، همان مأخذ، ج 6، ص1014.

48- همان مأخذ، ص 1013.

1. Ronald C. Sawyer

2. Americana, 1985, vol. 20, p. 484

51- سـرژ هـوتن، پيشـگويي‌هاي نسـتراداموس، ترجمه شهلا المعي، تهران: بديهه، 1376، صص 117-118.

1. Guillaume Postel (1510-1581).

2. Elijahn Levita.

3. Judaica, vol. 13, pp. 932-933.

55- گلسرخي، همان مأخذ، ص 505

1. Society of Jesus (S.J.)

2. St. Ignatius of Loyola (1491-1556)

3. Francis Borgia, duke of Gandia and viceroy of Catalonia

4. Britannica, 1997, vol. V, pp. 549-550; ibid, vol. 11, pp. 165-167; ibid, vol. 19, p. 1055.

60- در رابطه با شيوه زيست و سـلوک يهوديـان مخفي پرسش اساسي مطـرح است: در فضـاي کـاملاً ديـني فرقه‌هايي چون يسـوعي، سـلوک ايشـان چگونه بـود که مي‌توانست نظر مثبت ديگران را جلب کند تا بدان حد که افراد فوق را مسيحي‌تر و متعصب‌تر از خود بپندارنـد، به ايشان کاملاً اعتماد کنند و حتي، مثلاً در ماجراي تأسيس انکيزيسـيون اسـپانيا، تسـليم امـواج سياسي- ديـني برخاسـته از ايشـان شـوند؟ در اين رابطه بايد به تـداوم فرهنگ و روانشناسي يهـودي در قالب‌هـاي ديـني ديگر توجه کرد: يهـودي مخفي جـداً بـراي خـود يک رسـالت و مـأموريت الهي قائل است و اين با "نفـوذ" به معنـاي سـاده و متعـارف کلمه تفـاوت مـاهوي دارد. او به رسم

مسيحيان يا مسلمانان و در قالب فرايض ايشـان عبـادت مي‌كند و چون عميقاً مـذهبي است چنـان عبـادت مي‌كند كه شايد كمتر مسيحي يا مسلمان واقعي بتواند چـون او عبـادت كند. يهـودي مخفي، طبق فرهنگ و روانشناسي خـاص يهوديـان، مي‌تواند به شـدت سـاده زيست باشد و چنان سلوک مرتاضانه اي از خود بـروز دهد كه شـايد يک مسيحي و مسلمان واقعي قادر به انجـام چـنين رويه اي در زندگي خود نباشد. و طبعاً همين شيوه سلوک بود كه احترام ديگران را نسبت به ايشان برمي انگيخت حـتي در زمـــاني كه مي‌دانســـتند فـــرد فـــوق "مـــارانو" يا "جديدالاسلام" است. در مواردي كه چنين شناختي وجود نداشت، طبعاً تأثير اين شـيوه زيست مضـاعف بـود. اين رويه را ناتـان غـزه اي به گويـاترين شـكل بيـان داشـته است.

1. Mackey, ibid, vol. 1, p.506.

2. Coil, ibid, p. 332.

در ســده‌ي هفــدهم ميلادي نــيز تكاپوهــاي رازآمــيز در قاره‌ي اروپا در قالب بـرخي فرقه‌هـاي سـري رخ نمـود. مشهورترين و مؤثرترين اين فرقه‌ها سازمان موسوم به "روزنكروتس" است كه ميراث فكري و تجـارب عملي آن در تأسيس فراماسونري بسيار مؤثر بـود. اين جريـان به "روزيكروسيانيسم" (1)ـ شهرت دارد. پيدايش و تكـاپوي فرقه روزنكروتس با جنگ سي سـاله اروپا مقـارن است و تنها با شـــــناخت اين حادثه مهم تـــــاريخي است كه مي‌توان به راز پيدايش و تكاپوي اين فرقه و كاركردهاي آن پي برد.

"جنگ سي ساله" (2)ـ عنواني است "قراردادي و بسيار گمراه كننده" كه تنها به يک دوره‌ي سي ساله (1618-1648)ـ از بيش از پنجاه سال ستيز قدرت‌هاي اروپايي (تقريباً از 1610 تا 1660) بر سر تجديد آرايش سياسي اين قاره اطلاق مي‌شود. (3)ـ اين جنگ بر بنيان سه عامل شكل گرفت: اول، تلاش فرانسه و هلند (ايالات متحده سفلي) (4) براي در هم شكستن اقتدار دو شاخه خاندان‌هابسبورگ (اتريش و اسپانيا) كه قدرت برتر در قاره اروپا به شمار مي‌رفتند. دوم، تلاش دو قدرت اسكانديناوي (دانمارک و سوئد) براي تسلط بر منطقه بالتيک. سوم، تكاپوي حكمرانان محلي آلمان براي استقلال هرچه بيشتر از نظارت مركزي امپراتوري‌هابسبورگ.

از حوالي نيمه سده‌ي شانزدهم فرانسه قرباني توسعه طلبي دولت‌هابسبورگ بود و به تدريج در محاصره آن قرار گرفت.

استراتژي فرانسه در نيمه اول سده‌ي هفدهم تضعيف اقتدار خاندان‌هابسبورگ و در هم شكستن اين محاصره بود. اين سياست را كاردينال ريشيلو، (5)ـ صدر اعظم مدبر لويي سيزدهم، (6)ـ از زمان به قدرت رسيدنش در سال 1624 تا مرگش در سال 1642 با جديت دنبال مي‌كرد. هدف ريشيلو پايان دادن به تهديد امپراتوري‌هابسبورگ براي فرانسه بود. كاردينال مازارن، (7)ـ جانشين ريشيلو، نيز اين سياست را ادامه داد. همين سياست بود كه شوكت و عظمت فرانسه عصر لويي چهاردهم را به ارمغان آورد. فرانسه در آغاز ضعيف‌تر از آن بود كه به جنگ آشكار با

قدرت‌هاي‌هابسبورگ بـپردازد. لـذا، به تحريک و تفـتين و عقد پيمان‌هاي اتحـاد با هلند (1624)، سـوئد (1631)ـ و روسـيه (1632)ـ پـرداخت. شکست دانمـارک (1629)ـ و سـوئد (1634)ـ و فروپاشي اتحـاد حکمرانـان آلمـاني ضدهابسبورگ (1635)، سـرانجام سـبب شد که فرانسه در سال 1635 رسماً به اسپانيا اعلام جنگ کند.

بـراي هلنـدي‌ها جنگ سي سـاله بخشي از جنگ هشـتاد سـاله (1568-1648)ـ عليه سـلطه اسـپانيا بـود. هلند در اين جنگ نقش سرنوشت سازي ايفا کـرد و ديپلماسي و کمک‌هاي مالي- تداركاتي اش ريشيلو را قـادر سـاخت تا گوستاووس آدولفوس، (8)ـ پادشاه سوئد (1611-1632) از خانـدان واسا. (9)ـ را در سـال‌هاي 1630-1632 به "شـير شـمال" (10)ـ و قهرمانـان نظـامي جنگ عليه‌هابسبورگ بدل کند.

هدف اصـلي دو پادشـاه رقيب اسـکانديناوي (دانمـارک و سوئد) از مشارکت در جنگ سي ساله آن چـيزي است که در ديپلماسي آن عصر "تسـلط بر دريـاي بالتيک" (11) عنوان مي‌شد؛ يعني تصرف بنادر اصلي درياي بالتيک.

اين بنـادر از اهميت اقتصـادي فـراوان برخـوردار بودند زيرا از اين طريق مواد خام به شـمال آلمـان، لهسـتان و روسـيه وارد و سـپس راهي اروپـاي غـربي مي‌شد. در سال 1624 کريستيان چهـارم، شـاه آلمـاني دانمـارک و نروژ که به عنوان دوک هلشـتاين تـابع امـپراتور بـود، به اتحاد ضدهابسبورگ پيوست و در سـال 1625 وارد جنگ شد. او سرانجام شکستي سخت خورد و پيمـان صـلح مه 1629 به اقتدار اين کشور پايان داد. با شکست دانمارک، سوئد وارد ميدان شد.

مـاجراجويي نظـامي اليگارشي پروتسـتان سـوئد بـراي سـلطه بر منطقه بالتيک از بـدو سـلطنت گوسـتاووس آدولفـوس واسا آغـاز شد. سـوئد پس از تصـرف بـرخي مناطق حاشيه بالتيک، که راه دولت مسکوي را به دريـاي بالتيک مسدود مي‌کرد، به اراضي لهسـتان و دوک نشـين پـروس (تـابع لهسـتان) حمله بـرد. در زمـاني که ارتش زيگيسـموند سـوم واسـا، پادشـاه لهسـتان و پسـرعموي گوستاووس آدولفـوس، در حـال جنگ با قشـون عثمـاني در مولداوي بود (1617-1621)، گوسـتاووس آدولفـوس بندر ريگا و تقريباً تمامي مستملکات لهسـتان در حاشـيه دريـاي بالتيک را تصـرف کـرد. اتحـاد با فرانسه شـالوده اقتداري بـود که سـوئد از زمـان گوسـتاووس آدولفـوس واسا به دست آورد و تا سال 1721 حفظ کرد.

علاوه بر تحولات پـرتنش و تـاريخ سـاز فـوق، عامل مهم ديگـري که جنگ سي سـاله را سـبب شد تنـازع ميـان خاندان کاتوليک‌هابسـبورگ و حکمرانـان محلي متبـوعش بود. در اوايل سده‌ي هفدهم، امـپراتوري روم مقـدس بر بيش از 300 حکـومت محلي و شـهر خودمختـار فرمـان مي‌راند که سـکنه آن به سه مـذهب کاتوليـک، لـوتري و کالوني تعلق داشـتند. حکمرانـان کاتوليک و لـوتري طبق پيمان صلح اوگسبورگ (12) (1555)، از حق تعيين مذهب اتباع شان برخوردار بودند. در معاهده فوق به حکمرانـان کالوني اين امتياز داده نشده بود و آنـان خواسـتار کسب اين امتياز بودند. اختلاف‌ها و رقابت‌هاي خانداني نـيز در اين صف آرايي مـــــــذهبي- سياسي نقش داشت. مثلاً ويتلزباخ‌هاي مونيخ (باواريا) کاتوليک بودند و عموزادگان شان درهايدلبرگ (پالاتينيت) کـالوني؛ يا اعضـاي خانـدان هسه در کاسل کالوني و در دارمشـتات لـوتري بودند. در

اين حكمرانــان، به رغم تمــامي تعارض‌هــاي شــان، يک گــرايش مشــترک وجــود داشت و آن تمايل به اســتقلال هرچه بيشــتر از دولت مرکزي‌هابســبورگ بــود. در ســال 1608 گــروهي از حکــام پروتســتان آلمــان اتحاديه اي تشکيل دادند و کمي بعد حکام کاتوليک نــيز چــنين کردند. بدينسان، صف آرايي نظامي جديدي تکوين يافت. هر يک از اين گروه‌هــاي متخاصم متکي بر يک قــدرت خــارجي بود: امپراتور به عموزادگان خود در اسپانيا پشتگرم بود. پروتستان‌ها و حکام کم قـدرت به سـوئد، فرانسه و هلند متکي بودند. باوارياي کاتوليک دائماً در حال بـاج خـواهي از امــپراتور بــود؛ به فرانسه تمايل داشت و با اســپانيا دشمن بود. ساکســوني لــوتري به مداخله خــارجي علاقه نداشت ولي کالوني‌ها را از کاتوليک‌ها دشــــــــــمن‌تر مي‌داشت و غالبــاً همکــاري با امــپراتور را ســودمندتر مي‌يافت.

در دوران پس از مــرگ ملکه الــيزابت (1603)ــ تا نيمه سده‌ي هفـدهم نفـوذ انگلسـتان در اروپـاي قـاره اهميت چنـدان نداشت. در اين دوران، دربـار انگليس معمـولاً به اســپانيا يا فرانسه يا هلند متمايل بــود و پارلمــان در مواضع ضد اسـپانيايي جـاي داشت. جيمز اول اسـتوارت در اوايل سـلطنتش (1604)ـ با اسـپانيا صـلح کـرد و نه ســال بعد دخــترش، الــيزابت، (13)ــ را به عقد فردريک پنجم پالاتينيت، (14) رهبر پروتستان‌هاي ضدهابسبورگ، درآورد. جيمز از ســال 1617 کوشــيد به اســپانيا نزديک شود و دختر فيليپ سوم را به همســري پســرش، چــارلز درآورد. جــرج ولــيرز، دوک اول باکينگهــام، دلال اين وصلت بود. ولـيرز به همـراه چـارلز 21 سـاله به مادريد سفر کرد.هابسبورگ‌هاي اسپانيا سـخت گرفتند و چـارلز

و ولـيرز تحقـير شـده به انگلسـتان بازگشـتند. چـارلز سـرانجام يكي از اعضـاي خانـدان بـوربن (خـواهر لـويي سيزدهم) را به زني گـرفت. در شـورش بـوهم، اشـراف محلي پروتسـتان، به رغم امپراتورهابسـبورگ، دامـاد جيمز را به عنوان شاه اين كشور برگزيدند. جيمز مانع از اين كار نشد ولي تمايلش به دوستي با اسپانيا سبب شد كه در جريـان جنگ بـوهم از دامـادش حمـايت محسـوس نكند. تنها زماني كه پالاتينيت از دست دامادش خارج شد و طـرح وصـلت با اسـپانيا ناكـام مانـد، جيمز يک نـيروي ناچيز 2000 نفره را براي كمک به پالاتينيت اعزام كـرد. اين در زماني است كه اشراف و پارلمـان انگليس روحيه شـديد ضد كـاتوليكي از خـود بـروز مي‌دادند و خواسـتار جنگ با اسپانيا بودند. چـارلز اول، در زير فشـار اشـراف انگليس، جنگي نافرجام با اسپانيا را آغاز كرد و در سـال 1625 با هلند و دانمـارک متحد شد. ليكن، نتوانست به تعهد خود دال بر پرداخت ساليانه 360 هزار پوند به دايي اش، پادشاه دانمارک، (15)ـ عمل كند و اسپانيايي‌ها نـيز ناوگـان او را در هم شكسـتند. كمي بعد (1627)، او ناوگـان و ارتش خـود را بـراي كمک به شورشـيان پروتستان راهي فرانسه كرد و بدينسان عليه بـرادرزنش (لويي سيزدهم) كه خصم امپراتوري‌هابسبورگ بود، وارد جنگ شد. سياست خـارجي پريشـان چـارلز اول به دليل بي پولي به بن بست رسـيد و او مجبـور شد با فرانسه (1629) و اسپانيا (1630) صلح كند. در سال‌هاي 1636 و 1641 چارلز پيشنهاد كـرد كه در ازاي اسـترداد حكـومت پـالاتينيت به خـواهرزاده اش با خاندان‌هابسـبورگ، عليه هلند، متحد شود. اين پيشنهاد پذيرفته نشد.

جنگ سي ساله با شورش اشراف پروتسـتان بـوهم عليه امپراتور بـود (23 مه 1618)ـ آغـاز شد و با پيمـان صـلح وستفالي (16) (1648)ـ به پايـان رسـيد. در اين اجلاس تمامي قدرت‌هاي اروپايي بجز بريتانيا، لهسـتان، روسـيه و عثماني حضور داشتند. حكـام محلي آلمـان نـيز حضـور داشتند. اين پيمان به معنـاي پـيروزي فرانسه بـود كه از آن پس به قدرتي متنفذ در اروپاي مركزي و شمالي بدل شد. با اين پيمـان، نـزاع فرانسه و خاندان‌هابسـبورگ به پايان نرسيد. لويي چهاردهم جنگ پيروزمندانه با اسـپانيا را تا پيمـان صـلح پيرنه (1659)ـ ادامه داد. پيمـان اخـير مرزهاي جنوب و جنوب شرقي فرانسه را وسعت بخشيد و به اقتـــدار اســـپانيا در منطقه خاتمه داد. در پيمـــان وسـتفالي اسـتقلال هلند و سـويس به رسـميت شـناخته شـــد، خودمختـــاري و اقتـــدار حكمرانـــان محلي آلمـــان افزايش يافت هرچند قدرت مركزي امپراتوري نيز تثبيت شد، و به حكمرانان كالوني آلمان حق تعيين مذهب اتبـاع شان داده شد. پيمان وسـتفالي تا زمـان انقلاب فرانسه مبناي تقسيم بنـدي مـرز دولت‌هـاي اروپـايي بـود. پيامد ديگر جنگ سي ســاله، شــورش ســال 1640 پرتغــال و خروج اين كشور از قلمرو امپراتوري‌هابسـبورگ اسـپانيا بود. اين استقلال در سال 1668 به رسميت شناخته شد و حكومت پرتغال به خاندان براگانزا (17)ـ انتقال يـافت. جنگ سي ساله در تاريخ تكوين زرسالاري معاصر يهـودي از اهميت فــراوان برخــوردار است و در واقع بنيان‌هــاي "يهوديان درباري" به عنوان يک گروه اجتماعي مقتدر در سرزمين‌هاي آلماني نشين در اين دوران شكل گرفت.

حكمرانـــان كاتوليک و پروتســـتان اروپا مي‌كوشـــيدند به جنگ سي ســـاله چهـــره مـــذهبي دهند و از اين طريق

احساسات ديني اتباع شان را به سود خود برانگيزانند. تاريخ نگاري سده‌ي نوزدهم و اوايل سده‌ي بيستم اروپا نيز اين جنگ را تداوم جنگ‌هاي مذهبي سده‌ي شانزدهم مي‌ديد. تحقيقات جديد اين نظر را مردود مي‌شمرد و جنگ سي ساله را فاقد انگيزه‌ها و ماهيت ديني مي‌شناسد. استنبرگ، (18)ـ مؤلف مقاله "جنگ سي ساله" در دائرة المعارف بريتانيكا، بر اين نظر است. او مي‌نويسد اين جنگ در اساس يک جنگ سكولار (غيرديني) بود با محرک‌هاي سياسي و اقتصادي؛ و مسائل مذهبي صرفاً بسترهاي ايدئولوژيک و تبليغاتي آن را فراهم مي‌ساخت. (19)ـ همين نگاه است كه سبب شده، برخلاف گذشته، گوستاووس آدولفوس سوئد نه "ناجي پروتستان‌ها" بلكه "امپرياليستي" معرفي شود كه مي‌خواست از طريق اشغال سواحل بالتيک براي فقر سوئد علاجي بيابد و بدينسان تجارت روسيه با غرب اروپا را به زير نظارت خود درآورد. (20)ـ استنبرگ مي‌نويسد: "مذاكرات محرمانه شوراي [حكومتي] سوئد (1629-1630)ـ براي ورود به جنگ آشكار شده است. در اين مذاكرات، تأمين امنيت و دفاع از سوئد و اشغال آلمان به عنوان اهداف جنگ عنوان شده. پادشاه به صراحت هشدار مي‌دهد كه كسي از جنگ مذهبي سخن نگويد زيرا موجب رنجش فرانسه [كاتوليک] خواهد شد". (21)

در جنگ سي ساله تعارض‌هاي سياسي معمولاً تقسيم بندي مذهبي گروه‌هاي متعارض را مخدوش مي‌كرد. دو جبهه اصلي متخاصم،هابسبورگ‌هاي اتريش و اسپانيا از يكسو و فرانسه از سوي ديگر، هر دو كاتوليک بودند. حكام لوتري ساكسوني و هسه دارمشتات هوادار

امـپراتور کاتولیک بودند. ساکسـوني لـوتري و باواریـاي کاتولیک مخـالف اسـپانیا و سـوئد بودند. باواریا غالبـاً طرفـدار فرانسه بـود. هسه کاسل کـالوني اسـتوارترین متحد سـوئد لـوتري بـود. و تلاش بـراي سـلطه بر دریـاي بالتیـک، سـوئد لـوتري را به جنگ با روسـیه ارتـدکس کشانید. اختلاف امپراتور با حکام متبوعش بر سر مذهب نبود، بر سر این بود که آیا باید امپراتور پادشـاه و حکـام محلي اتبـاع او باشـند یا امـپراتوري باید اتحادیه اي از حکـام کم و بیش مسـتقل باشد و امـپراتور رئیس تشریفاتي این اتحادیه. فردیناند دوم، امپراتور خواسـتار سلطه هرچه بیشتر بر حکام کوچک و بزرگ آلماني بود و این گروه خواستار تأمین خودکامگي بیشتر براي خود.

پاپ اوربـان هشـتم، (22)ـ چـون دو کاردینـال فرانسـوي اش، ریشـیلو و مـازارن، مخالف‌هابسـبورگ‌هاي کاتولیک بود. پاپ بعدي، اینوسن دهم، (23)ـ به مخـالفت شـدید و بي نتیجه با پیمـان وسـتفالي برخاست. تمـامي امضـاء کننـدگان پیمـان، اعم از کاتولیک و پروتسـتان، بیانیه اي صادر کردند و محکومیت اینوسن را بي اعتبـار شـمردند. مـورخین، این حادثه را نقطه پایـاني بر اقتـدار سیاسي کلیسـاي رم و نمـاد جـدایي کامل سیاست سـکولار (غیردیني) از کلیسا مي‌دانند. (24)ـ با پیمـان وسـتفالي، انگار "جمهوري مسیحیت" (25)ـ که پاپ و امـپراتور روم مقدس به عنوان رهبران "روحاني" (26)ـ و "فاني" (27) آن شناخته مي‌شدند، رسماً به سـود اتحادیه اي از حکـام مسـتقل و خودکامه از میـان رفت. (28)ـ بدینسـان، بر ویرانه‌هاي جنگ سي ساله نظام سیاسي جدیدي شـکوفا شد که در تـاریخ نگـاري اروپا به "اسـتبداد روشـنگرانه" معروف است. در این باره پیشتر سخن گفته ایم.

جنگ سي ســـاله دوران تبـــاهي و ســـيه روزي مـــردم سرزمين‌هاي آلماني نشين است. به دليل فقدان هرگونه آمـار رسـمي در آلمـان سـده‌ي هفـدهم، تخمين تحـولات جمعيـــــتي اين ســـــرزمين در دوران جنگ سي ســـــاله غيرممكن است. (29) جمعيت كل امپراتوري روم مقدس در سـال 1700 بين 10 تا 17 ميليـون نفر تخمين زده مي‌شود. مورخين آلماني تلفات نـيروي انسـاني در جنگ سي ســاله را يک ســوم، نيم و حــتي دو ســوم جمعيت سرزمين‌هاي آلماني نشين مي‌دانند (30) برخي مورخين برآنند كه در اين دوران جمعيت روســـتاها 40 درصد و جمعيت شـهرها 33 درصد كـاهش يـافت. (31)ـ كـاهش جمعيت بيشــتر به دليل قحطي و بيماريهــاي مســري، به ويـژه تيفوئيد و طـاعون و بيماري‌هـاي مقـاربتي، و قتل عام‌ها صــورت گــرفت نه رودرويي‌هــاي نظــامي؛ زيــرا ارتش‌هاي اروپايي آن زمان كم شمار بودند. براي نمونه، گوستاووس آدولفوس در رأس يک قشون 15 هزار نفره وارد خــاک آلمــان شد و ارتش امــپراتور در ســال 1625 مركب از 12 هزار پياده و 6 هزار سواره بود. بزرگترين قشوني كه فرانسه در خاک آلمان به كار گــرفت (1645) مركب از 12 هزار نفر بود. محققين جنگ سي ســاله را دوران انحطاط اخلاقي سكنه سرزمين‌هاي آلماني نشين اروپا مي‌دانند. در منـابع آن دوران، مـواردي دال بر رواج آدم خواري، به دليل قحطي و گرسنگي، ثبت شده است. در يكي از نوشته‌هاي آن عصر مي‌خــوانيم: "آيا آلمــان به آمريكا تبديل مي‌شود؟ اكنون آدم خواران آشكارا در حال پرسه زدن اند". كشيش يک روستاي پــالاتينيت مي‌گفت: "غذا چنان كمياب است كه اجساد مردگان در قــبر ســالم نمي‌ماند". آدم خــواري علل ديگــري نــيز داشت از جمله

گسترش خرافات و اعتقادات جادوگرانه. براي نمونه، در يک مورد مي‌دانيم که مردي زني حامله را به قتل رسانيد و قلب جنين او را خورد تا "نيرومندتر" شود. (32)

سرآغاز فرقه روزنکروتس به انتشار رساله اي در کاسل (33)ـ مي‌رسد که در سال 1614 با نـام اصـلاح عمـومي سراسر جهـان (34)ـ منتشر شد. موضـوع اين رسـاله داسـتان سـير و سـياحت فـردي به نـام "کريسـتيان روزنکرتس" (35)ـ است به قبرس، دمشق، مصر، فاس و اسپانيا؛ آشنايي او با حکما و دريافت راز و رمز هستي و اسرار جادو و کيمياگري از ايشان. پيام اين رساله دعوت به همـدلي و همـراهي با يک فرقه سياسي رازآمـيز و پنهـان است با هـدف "اصـلاح جهـان". رسـاله فـوق "روزنکـروتس" را به عنـوان شخصـيتي واقعي معـرفي مي‌کند که در سـده‌ي شـانزدهم مي‌زيست. امـروزه محققين او را يک شخصـيت نمـادين مي‌دانند و بـراي فرقه فـوق پيشـينيه اي قبل از انتشـار اين رسـاله نمي‌شناسـند. (36)ـ "کريسـتيان روزنکـروتس" ترکيـبي است از دو مفهـوم "مسـيحي" و "صـليب گل سـرخ". در بدو امر گمان مي‌رود که منظـور آن فـرد مسـيحي است که به آرمان‌هاي "صليب گل سرخ" (نمـاد مصـلوب شـدن عيسي مسـيح) بـاور دارد ولي امـروزه ماسـون‌ها چـنين معنـايي را بـرنمي تابند و تأويل‌هـاي ديگر به دست مي‌دهند. (37) در پايان رساله وعده داده شده بود که هر ساله کتابچه اي براي "طبقه آگاه اروپا" منتشر شـود. در سال بعد (1615)ـ اين وعده تحقق يافت و در همان شهر کاسل رسـاله اي با عنـوان گـزارش فرقه بـرادري روزنکـروتس (38)ـ منتشر شد. رسـاله اخـير به فاما (گزارش) شهرت دارد. (39)

رساله‌هاي فوق "كريستيان روزنكروتس" را فردي از يک خانواده اصيل، ولي فقير، آلماني معرفي مي‌كند كه در نوجواني به سلک كشيشان درآمد و سپس براي كشف اسرار راهي شرق شد.

پدر روحاني ما، يادش به خير باد، برادر ک. ر. [كريستيان روزنكروتس]، كه همانا آلماني و سرور جمع ما و مؤسس جمعيت ما بود، به سال 1378 به دنيا آمد و در 16 سالگي با برادر ب. ا. ل.، كه عازم زيارت بقاع مقدسه بود، به مشرق زمين سفر نمود. همينكه به قبرس رسيد برادر پ. ا. ل. فوت كرد و به بيت المقدس نرسيد. برادر ک. ر. شنيد كه در دمشق از بلاد عرب بعضي از حكما مقيم هستند كه عجايب بزرگي از آن‌ها سر مي‌زند. لاجرم وي به تنهايي رهسپار دمشق شد. در آن‌جا حكما مقدمش را گرامي داشتند و از او استقبال نمودند. او سرگرم به طبيعيات و رياضيات و همچنين ترجمه كتاب "م" به لاتين شد. بعد از سه سال مسافرتي به مصر نمود و از مصر به فاس رهسپار گرديد.

"روزنكروتس" در فاس نيز به گروهي از "حكما" مربوط شد و از طريق آنان به تمامي دانش‌هاي سري دست يافت. پس از دو سال اقامت در فاس، "با دلي شاد از آن همه دستاوردهاي خوبي كه با خود داشت به اسپانيا رفت". در اسپانيا نيز با حكما رابطه برقرار كرد و سرانجام آموخت كه چگونه مي‌تواند در اروپا جمعيتي تأسيس كند كه طلا و نقره و سنگ‌هاي قيمتي فراهم آورد و به شهرياران عرضه دارند تا نيازمندي‌هاي ضرورشان برآورده شود. "روزنكروتس" به اروپا

بازگشت و گروهي از حكمـاي آن عصر را با خـود همـراه كرد كه يكي از ايشان پاراسلسوس بود.

پاراسلسوس، گرچه عضو مجمع بـرادران نبـود، اما از آن دسته فيلسوفان و طبيبان كوته فكر و پرحرف نـيز نبـود كه دشمن قسم خورده كابالا و جادو و اسرارند. اما آنچه ذوق و نبوغ پاراسلسوس را شكوفا كـرد، خوانـدن كتـاب "م" اثر روزونكروتس بود.

سـپس، چـون هنـوز "جهـان را آمـاده اصـلاحات خـود نمي‌ديد"، در آلمـان اقـامت گزيـد، زنـدگي مرفه و آرامي پيش گرفت و به نگارش اسراسر براي آيندگان پـرداخت. او "حجرالفلاسـفه" (40)ـ (اكسـير) را در اختيـار داشت "يعـني مي‌توانست به آسـاني طلا و جـواهر تهيه كند". "روزنكروتس" ابتدا تنها سه تن را به شاگردي پذيرفت و در نهايت شمار شاگردانش به هشت تن رسـيد. در اولين "مجمع برادران" اصولي تصـويب شد از جمله اينكه اعضا هر ساله در خانه انجمن، موسوم به "خانه روح القـدس" (41)ـ ديـدار كننـد، و هر يک از اعضـاء قبل از مـرگ فـرد ديگـري را به جـاي خـود به عضـويت درآورد. ديگر اينكه اعضا بايد به مدت يكصد سال "اسرار" را پوشيده دارند و در اين مـدت مجمع كـاملاً مخفي و ناشـناخته بماند. "روزنكـروتس" هر يک از هشت شـاگرد خـود را بـراي مأموريت به كشـوري اعـزام كـرد. او سـرانجام در سـال 1484 در 106 سالگي درگذشت و در مقـبره اي مخفي به خاک سپرده شد. بعـدها، يكي از اعضـاي فرقه دري را كه به مقـبره او منتهي مي‌شد كشف كـرد. بر سر در مقبره نوشته شده بود: "پس از 120 سال ظاهر خواهم شد". (42) او به درون مقبره رفت و در محيطي باشكوه

و مرمـوز جسد "روزنكـروتس" را يـافت كه كـاملاً سـالم آرميده است. (43)

در رساله گزارش به اسلام و كليساي رم به شــدت حمله شـــده و هر دو به كفر و تـــوهين به مقدســـات متهم شــده‌اند. به نوشــته اين رســاله، بايد پــاپ را با "چنگ و ناخن تكه تكه كرد". (44) گولد مي‌نويسد: در رساله فوق اعلام شده كه اعضاي فرقه روزنكروتس "شرق و غـرب، يعــني پــاپ و محمد [صــلي الله عليه و آله و ســلم]، را محكوم مي‌كنند و به امپراتور روم [مقـدس] دعـاي خـير، اسرار و خزاين بزرگ طلاي خـويش را تقـديم مي‌دارند". (45)

بريتانيكا انتشــار رســاله‌هاي فــوق را ســرآغاز جنبشي گسترده مي‌داند و مي‌نويسد:

به زودي گروه‌هايي پديدار شدند كه خود را روزنكروتسي و مأمور اصلاح جهان مي‌دانستند. اين ســرآغاز گســترش وســيع گروه‌هــاي رازآمــيز در اروپــاي مركــزي است كه بعـدها بعضـاً در فراماسـوني سـده ي‌هـاي هيجـدهم و نوزدهم ادغام شدند. (46)

به نوشته سليگمان، رسـاله‌هاي فـوق "تـأثير بسـزايي بر جـــاي گذاشت و با پاســـخي همگـــاني مواجه شد". (47) ماكي احساسـاتي را كه اين دو رسـاله در سراسر آلمـان بـرانگيخت "عظيم" توصـيف كـرده است. بسـيار كسـان خواستار عضويت در فرقه شدند و براي اثبات شايستگي خـــويش ادعا نمودند كه در "كيميا" و "كابـــالا" مهـــارت دارند. (48)ـ به ياد داشته باشيم كه اين موج گسـترده در زمـــان جنگ سي ســـاله است و به فضـــاي سياسي پر

دسيسه اي تعلق دارد كه پيشـــتر توصـــيف كـــرده ايم. سـليگمان مي‌نويسد: "در دوران جنگ سي سـاله مـردان ناشناسي، اينجا و آنجا، مردم را ياري مي‌دادند و از خـود هيچ نشـاني بر جـاي نمي‌گذاشـتند. آن‌ها يـاد فلاسـفه نـامرئي را در خاطره‌ها زنـده مي‌كردند". او مي‌افزايد: "آيا اينها همـــان بـــرادران مجمع صـــليب گلگـــون [روزنكـروتس] نبودنـد؟" (49)ـ پيروزي‌هـاي سـريع و جنجـالي گوسـتاووس آدولفـوس در جبهه‌هـاي جنگ نـيز شـايعاتي را دربـاره‌ي پيوند او با روزنكروتسي‌ها بر سر زبان‌ها انـداخت. مـردم مي‌گفتند فرقه روزنكـروتس با طلاي خود پادشاه سوئد را تغذيه و حمايت مي‌كند. (50)

اين رسـاله چـيز تـازه اي را كه آشـكار مي‌كـرد افكـار نيرومند نويسـندگان و رهـبران مجمع بـود كه از قـدرت تلقين بسـيار قـوي برخـوردار بودند. از فحـواي كلام گزارش چنين برمي آيد كه مجمع كـاملاً دايرو در جريـان بوده است و همه چيز بـراي آن‌ها يي كه مي‌خواسـتند به آن بپيوندند آماده بود... اصل و رمز موفقيت مجمـع،هاله اسرارآميزي بود كه كل قضيه را پوشـيده نگه مي‌داشت. انجمن‌هاي سـري هميشه بـراي مـردم جـذاب بوده‌اند. به اين ترتيب، مجمع بـرادران روزنكروتسي موضـوع بحث و جدل روز شد. عده اي از اديبان... به سـود مجمع دفاعيه نوشتند، در حالي كه ديگران ناسزا نثارشـان كردند. البته بايد افزود كه مدافعين در سـطح بـالاتري قـرار داشـتند. كسـاني هم درصـدد پيوسـتن به مجمع بودنـد، ولي هيچ كس از محل زنـــدگي بـــرادران و "خانه روح القـــدس" نشاني نداشت. داوطلبان عضويت به ناچار نامه‌هاي خود را در تالار شهر به امانت مي‌گذاشـتند... در پـاريس نـيز، كه بـرادران مانند آلمـان حضـور خـود را با پوسـتر اعلام

کـرده بودنـد، عقايد متفـاوتي دربـاره‌ي آن‌ها پديد شد. مأموران به دنبال يک توطئه سياسي مي‌گشتند که طراح و محـرک آن احتمـالاً دولت‌هـاي کرانه راين بودند. به دسـتور دکـارت (51)ـ قضـيه تحت بررسي دقيق قـرار گرفت و جاسـوس‌هايي به آلمـان اعـزام شـدند... مـردم خوب فرانسه معتقد بودند که اين بـرادران، جن گـيران و افسونگراني هستند که در خدمت شيطان‌اند و در صورت لـزوم مي‌توانند نـامرئي شـوند.... دريـانوردان ادعا مي‌کردند که در سـواحل انگليس يک بـرادر روزنکروتسي را ديده‌اند که سـوار بر شـيطان در حـال پـرواز بـوده است... (52)

تکاپوي فرقه روزنکروتس به سرزمين‌هاي آلماني نشـين و فرانسه محدود نبـود. رابـرت فلاد تحـرکي وسـيع را به سود فرقه در انگلستان آغاز کرد. در هلند انجمني به نام "کيميـاگران" پديد شد که "کريسـتيان روزنکـروتس" را بنيانگذار خود مي‌دانستند. (53) شايعاتي وجود داشت که "پـدر روزنکـروتس" ظهـور کـرده و در شـهرهاگ (هلند) سکونت دارد. (54)ـ به نوشـته مـاکي، دامنه فعـاليت اين "سـازمان سـري" تمـامي اروپا را در بـرمي گـرفت و نظريات آن مورد توجه "تـوده انديشـمندان" اروپا بـود. (55) براي نمونه، کشيش اسپنس (56) در 25 اوت 1740 از بندر تورين به مادرش چنين نوشت:

گـروهي از فلاسه هسـتند که به اسـتادان معروف‌اند. هيچگاه بيش از 12 نفر از آنـان در يک زمـان در سراسر جهان حضور ندارند. فقـر، اختلالات جسـماني و مـرگ به ايشان راه ندارد. يکي از آن‌ها در تـورين زنـدگي مي‌کند.

يک فرانسوي است به نام اودري، هنوز کاملاً 200 ساله نشده. (57)

برخي محققين، يوهان والنـتين آنـدريا، (58)ـ کشـيش و انديشـمند پروتسـتان، را بنيانگـذار فرقه روزنکـروتس و مؤلف رساله‌هاي فـوق مي‌دانند. اين ادعا قطعي نيست. (59)ـ سـليگمان آنـدريا را تنها يکي از اعضـاي فرقه مي‌داند. (60)ـ معهذا، همو که تأسيس فرقه روزنکروتس را به عنوان مرحله اي از تطور فراماسوني مي‌شناسد، آندريا را به عنوان احياگر "فراماسوني" سده‌ي هفـدهم معـرفي مي‌کند. (61)ـ مؤلف مقاله "روزيکروسي‌ها" در بريتانيکا (1977)ـ اشاره اي به آنـدريا نـدارد. او تنها نظر آن گـروهي را ذکر مي‌کند که پيشـينه فرقه را به پاراسلسـوس مي‌رسـانند و سـرانجام همچنـان منشأ اين فرقه را "مجهول" مي‌داند. (62)ـ نويسنده مقاله مشـابه در آمريکانا (1985)ـ ريشه فکـري فرقه را در مـيراث فلسفي يوناني- مصري مي‌بيند که کاباليست‌هاي يهودي به طـور پنها و بـرخي انديشـمندان رنسـانس، چـون پاراسلسـوس و پيکو دلا ميرانـدولا، به طـور آشـکار در اروپا رواج دادند. او به انتساب رسـاله عروسي کيميـايي به آندريا اشـاره دارد و مي‌افزايد "شـايد رسـاله گـزارش نيز از آندريا باشد". (63)

آندريا در نزديکي توبينگن، شهري کوچک در قلمـرو دوک نشـين ورتمـبرگ، در يک خـانواده کشـيش به دنيا آمد و تحصيلاتش را در حوزه توبينگن به پايـان بـرد. در جـواني به سير و سياحت در مناطق مختلف اروپا پرداخت و پس از بازگشت (1614) کشيش و متصدي امور صدقات شهر آدلبرگ شد. از سال 1639 تا پس از جنگ سي سـاله در

مقـام كشـيش دربـار و مشـاور روحـاني دوک ورتمـبرگ جـاي داشت. آنـدريا با پنج زبـان آشـنايي داشت و اديـبي توانا بـــود. او مؤلف رســـاله‌هاي متعـــدد است كه در سال‌هاي 1619-1620 در استراسبورگ به چاپ رسـيده. اين آثار حاوي حملات شديد به پـاپ و كليسـاي رم است. (64) سليگمان مي‌نويسد:

مفاد آثار او، چون برج بابل و جمهوري جهاني مسـيحيت و غيره، همه از نوعي دگرگوني همه گير جامعه اروپـايي حكـايت مي‌كـرد كه مسـتلزم گـردهم آيي مصـلحين و انسان‌هاي با عزم و قوي و اراده بود. (65)

عروسي كيميايي كريستيان روزنكـروتس (66)ـ معـروف تـرين رسـاله منسـوب به آندرياست كه در سـال 1616 منتشر شد. دليل انتســاب اين رســاله به آنـــدريا، نقل قـولي است از او كه گويا در حضـور جمعي اعلام داشـته رسـاله عروسي كيميـايي از شـوخي‌هاي دوران جـواني اش است. بهـروري، منـدرجات اين رسـاله "شـوخي" به نظر نمي‌رسد و نمي‌تواند زاييده طبع جواني خـام باشد. (67)

نويســـنده رســـاله‌هاي فـــوق هر كه باشـــد، تعلق او به يهوديان آشكار است. در اين دو رساله دمشق و فاس به عنوان مأواي عالمان به اسرار علوم خفيه عنوان شده و طبعـــاً توجه اروپاييـــان آن عصر به اين دو كـــانون جلب گرديـده است: "روزنكـروتس" شـهرت حكمـاي دمشق را مي‌شـنود، به اين شـهر مي‌رود و پس از سه سـال تلمذ نزد ايشان راهي فاس مي‌شود، دو سال نيز نزد عالمـان اسرار اين سـرزمين آمـوزش مي‌بيند و آنگـاه به اسـپانيا مي‌رود. اين عالمـان به علـوم خفيـه، كه در سه كـانون

دمشق و فـاس و اسـپانيا، سـكونت داشـتند چه كسـاني بودند؟ قطعاً منظور كاباليست‌هاي يهودي است به ويـژه كه رساله به تعلق ايشان به ديني ديگر، غير از مسيحيت، اشاره صريح دارد. در زمـان اسـتقرار "روزنكـروتس" در فاس، بسـياري از مـردم او را از تلمذ نـزد حكمـاي فـوق منع مي‌كردند و مي‌گفتند: "سـحر اين طايفه پـاكيزه نيست و تعليمات سـري آنـان آميخته با دين آن‌ها ست. با اين همه او توانست بهـترين فوايد را از تعليمـات آن‌ها كسب كند". (68)ـ از اواخر سـده‌ي پـانزدهم و اوايل سـده‌ي شـانزدهم بـرخي از اعضـاي اليگارشي يهـودي اسـپانيا و پرتغـال در شـرق اسـلامي پراكنـده شـدند و خاندان‌هاي حاخامي متنفذي را در فلسـطين و سـوريه و فـاس بنيـان نهادند. آنـان "كيميـاگران" و "سـاحران" واقعي بودند؛ حدود نيم قـرن پس از انتشـار رسـاله‌هاي "روزنكروتس" شعبده عجيبي چـون ظهـور شـابتاي زوي را سامان دادند و در سده‌ي هيجدهم "ماجراي دمشق" را با تمـامي پيامـدهاي عظيم سياسي آن. زمـان انتشـار رسـاله‌هاي "روزنكـروتس" مقـارن است با اوج نفـوذ يهوديـان در دولت بـني سـعد فـاس و شـكوفايي كـانون كابالاي لوريايي در دمشق و فلسطين.

فرقه روزنكـروتس جمعيـتي خوشـنام نيست و دقيقـاً به اين دليل است كه برخي مورخين ماسون پيوند مسـتقيم ميـان فراماسـوني و اين فرقه را انكـار مي‌كنند. عنـان مي‌نويسد:

يک نويسنده قـديمي مي‌گويد: "جمعيت مزبـور دسـته اي از يهوديـان و كاباليست‌هاي عـبري بودند..." ديگـري مي‌گويد: "شـيطان پيشـواي او [روزنكـروتس] بـود و

مبادي او انكـار ذات باريتعـالي و طعن در مبـداء تثليث و تحقـير عـذرا [مـريم مقـدس] و تمـام قديسـين بـود". به جمعيت مزبـــور تهمت‌هـــاي ديگر نـــيز مي‌زنند مانند هم پيمان بودن با شيطان و قتل كودكـان و تـركيب زهرها و رقص با شياطين و غيره. (69)

كمي پس از انتشـــار رســـاله "روزنكـــروتس" در آلمـــان، تكاپوي اين فرقه در انگلستان آغاز شد. فضاي فـــرهنگي انگلستان سده‌ي هفدهم بستر مناسبي بـراي رشد و نمو عقايد رازآميز كابالا بود. براي نمونـه، در نخسـتين سـال سلطنت چارلز اول (1626)ـ شـايعاتي گسـترده در ميـان مردم رواج يافت كه گويا سفير رئيس فرقه روزنكروتس به ديدار شاه رفته است. گفته مي‌شد نوجـواني است كه هنوز موي صورتش نروييـده است. او پيشـنهاد كـرده كه اگر "اعليحضرت نصايحش را بپـذيرد سه ميليـون [سـكه] به خزانه تقديم خواهد كرد. اين سفير به كمك مشاورين مخفي اش مي‌توانست همه رازها را كشف كند". (70) پيـــدايش و گســـترش فرقه روزنكـــروتس در انگلســـتان، مانند ساير نقـاط قـاره اروپـا، بر بنيـان شـبكه يهوديـان مخفي مســـتقر در اين ســـرزمين صـــورت گـــرفت. اين بهـترين روشي بـود كه اليگارشي يهـودي مي‌توانست به درون كانون‌هـــاي مـــؤثر سياسي و فكـــري نفـــوذ كند و استراتژي و نظريات خويش را پيش برد.

پي نوشت‌ها:

1. Rosicrucianism
2. Thirty Yeas' War
3. Britannica, 1977, vol. 18, p.333.

4. United Provinces of the Netherlands

5. Cardinal de Richelieu (1585-1642)

6- لويي سيزدهم، دومين پادشاه فرانسه (1610-1643) از خاندان بـوربن، حاصل وصـلت هـنري چهـارم با مـاري مديچي دختر گراند دوک توسـکاني، است. مـاري مـديچي به اسـپانيا و کاتوليک‌هـاي افـراطي گـرايش داشت و با سياست‌هاي شوهرش مخالف بود. با مرگ هنري چهارم، ملکه ماري به عنـوان نـايب السـلطنه پسر 9 سـاله اش، لـويي سـيزدهم، قـدرت را به دست گـرفت. در آوريل 1617 لويي عليه مادر و مشاورين ايتاليـايي او شـورش کـرد. مـادر را تبعيد نمـود و حکـومت را به دست خـود گرفت. لويي سيزدهم در 14 سالگي با آن اتريشي، دختر فيليپ سوم اسپانيا، ازدواج کرد. لـويي چهـاردهم حاصل اين وصـلت است. در دوران جنگ سي سـاله، مـاري مـديچي و ملکه آن اتريشي در رأس گروهبنـدي دربـاري هوادارهابسـبورگ و اسـپانيا جـاي داشـتند و به دسيسه عليه ريشيليو مشغول بودند.

1. Cardinal de Mazarin (1602-1661)

8- گوستاو دوم، که بيشتر با نام گوستاووس آدولفـوس شـهرت دارد، پسر کـارل نهم، پادشـاه پيشـين سـوئد، است. تقريباً تمامي دوران سلطنت گوستاو دوم در جنگ با همسايگان گذشت. او پس از جنگ با دانمـارک (1611-1613)ـ و روسـيه (1613-1617)ـ و لهسـتان (1621-1629)، از سال 1630 به عنـوان "نـاجي" پروتسـتان‌ها وارد صحنه جنگ سي سـاله شد. در 6 نوامـبر 1632 در جنگ با قشـون امـپراتور کشـته شد. به نوشـته دائـرة

المعـــارف يهـــود، در دوران جنگ سي ســـاله ســـوئد از يهوديان براي امـور جاسوسي و تـداركاتي خـويش بهـره مي‌جست. قاعدتاً به دليل اين پيشينه بود كه بعـدها ملكه كريستينا، دختر گوستاووس آدولفوس، نزديكترين روابط را با يهوديان داشت.

1. Vasa

خاندان سوئدي كه از 1523 تا 1818 بر سوئد سـلطنت كرد و سـپس جـاي خـود را به خانـدان سـلطنتي كنـوني، خاندان برنادوت (Bernadotte) داد.

1. Lion of the North

لقـــبي است كه مـــورخين اروپـــايي به گوســـتاووس آدولفوس سوئد داده بودند.

1. dominium maris Baltisi
2. Augsburg
3. Elizabeth Stuart (1596-1662)

اليزابت به دليل زيبايي مورد توجه حكـام اروپـايي بـود و به "ملكه قلب‌ها" شهرت داشت. گوسـتاووس آدولفـوس ســوئد، فيليپ ســوم اســپانيا و فردريک پنجم پــالاتينيت خواستگاران او بودند. جيمز اول، با هدف اتحـاد با حكـام پروتســتان آلمــان، در فوريه 1613 وي را به همســري فردريک پنجم پـالاتينيت درآورد. وي در سـال‌هاي 1619-1620 به مـدت يكسـال ملكه بـوهم نـيز بـود. با اشـغال پالاتينيت به وسيله نيروهاي‌هابسبورگ (1620)، اليزابت و شـوهرش آواره شـدند و به مـوريس اورانـژ، حكمـران

هلند، پنـاه بردند و در شـهرهاگ اقـامت گزيدند. الـيزابت اسـتوارت در 29 نوامـبر 1632 بيـوه شد. پس از اعـاده سلطنت انگليس، به لندن رفت و در اين شـهر درگذشت. مجموعه اي از نامه‌هاي او در سال 1953 منتشر شد.

1. Frederick V of Palatinate (1596-1632)

با مـرگ پـدرش، فردريک چهـارم، از سـال 1610 حـاکم پالاتينيت بود. در سال 1619 از سوي اشـراف شورشي پروتستان بوهم به عنوان شاه اين کشور برگزيـده شد و در نوامـبر اين سـال در شـهر پـراگ تاجگـذاري کـرد. يک سال بعد به وسيله قشون امپراتوري‌هابسـبورگ خلع شد و نه تنها تاج و تخت بـوهم را از دست داد بلکه پـالاتينيت نيز به اشغال قواي‌هابسبورگ درآمد. به شهرهاگ (هلند) گريخت و مابقي عمرش را از طريق کمک‌هاي مالي هلند و انگليس سپري کرد.

در سـال 1648 پـالاتينيت به اين خانـدان مسـترد شد و کارل لـويي، پسر فردريک پنجم و الـيزابت اسـتوارت، به حکومت رسيد. پسر ديگر اين دو، پرنس روپرت پالاتينيت است که در دوران جنگ داخلي انگليس، از نوامـبر 1644 تا 14 ژوئن سال بعد، فرمانده قشـون دايي اش، چـارلز اول، بود. او با اعـاده سـلطنت در زمـره نزديکـان چـارلز دوم قرار گرفت و در سـال 1670 اولين رئيس کمپـاني خليج هودسن شد. سـوفيا، دوازدهمين فرزند فردريک پالاتينيت و اليزابت استوارت، در سال 1658 به همسري ارنست اگوسـتوس (حاکم‌هـانوور در سـال‌هاي 1692-1698)ـ درآمد. به دليل اين وصـلت است که بعـدها (1714)ـ جـرج لويي‌هـانوور، پسر سـوفيا و نـوه الـيزابت استوارت، به سلطنت بريتانيا رسيد.

15- چــارلز اول حاصل وصــلت جيمز اول با آن، دخــتر فردريک دوم (پادشاه دانمارک و پدر کريســتيان چهـارم)، است. ملکه آن دانمـاركي که در زمـان ازدواج پروتسـتان بود ولي بعدها به مذهب کاتوليک گرايش يافت.

1. Westphalia

2. Braganca, Braganza

براگـــانزا شـــهري است کوچک در منتهي اليه شـــمال شرقي پرتغال که امروزه جمعيت آن حـدود ده هـزار نفر است. شــهرت اين شــهر به خــاطر خانــدان دوک‌هــاي براگانزاست که در سال‌هاي 1640-1910 بر پرتغال و در ســالهاي 1822-1889 بر برزيل ســلطنت کردند. اولين دوک براگــانزا، که در ســال 1442 به اين عنــوان دست يافت، آلفونسو، پسر نامشروع ژان اول پادشـاه پرتغـال است. در سـال‌هاي پايـاني سـلطنت خانـدان آويش، ژان اول، دوک ششم براگـــانزا، خـــود را وارث تـــاج و تخت پرتغــال خواند. وي فيليپ دوم، که از جــانب مــادر نــوه "مانوئل ثروتمند" و خــواهرزاده ژان ســوم بــود، مــدعي ســـلطنت پرتغـــال شد به زور خواست خـــود را محقق ساخت و در سـال 1580 با نـام "فيليپ اول" به عنـوان پادشاه پرتغـال تاجگـذاري کـرد. از اين زمـان، پرتغـال به قلمـــرو خاندان‌هابســـبورگ ملحق شد. در پي شـــورش 1640، ژان دوم، دوک هشـــتم براگـــانزا، با نـــام "ژان چهــارم" پادشــاه پرتغــال شد. از آن پس عنــوان "دوک براگـانزا" به القـاب پادشـاهان پرتغـال افـزوده شد. ژان چهارم پدر کاترين براگانزايي (همسر چارلز دوم پادشــاه انگليس) است. آخرين پادشاه خاندان براگانزا و پرتغــال، مانوئل دوم، نــوه مــاري دوم و پــرنس فرديناند ســاکس

کوبورگ گوتا، در سال‌هاي 1908-1910 سلطنت کـرد و با اعلام جمهـوري در اين کشـور خلع شد و در انگلسـتان اقامت گزيد. او در 2 ژوئيه 1932 در انگلستان درگذشت و فرزنـدي برجـاي نگـذارد. از آن پس، مـدعيان سـلطنت پرتغال از تبار دن ميگوئل، برادر پدرو چهارم، بودند.

1. S. Henry Steinberg (d. 1969)
2. Britannica, 1977, vol. 18, pp. 333-334
3. ibid, vol. 8, p. 504.
4. ibid, vol. 18, p.337.
5. Urban VIII (1568-1644)

پاپ در سالهاي 1623-1644. اوربان هشتم در جنگ سي ساله رسماً بيطرف بود.

1. Innocent X (1574-1655) پـاپ در سـالهاي 1644-1655
2. ibid
3. Respublica Christiana
4. spiritual
5. temporal
6. ibid, p. 344.

29- صـرفنظر از بنچاق‌ها و طومارهـاي ماليـاتي و تخمين‌ها و غـيره، اولين آمارگيري‌هـاي رسـمي دنيـاي غـرب به دليل نيازهـاي مسـتعمراتي پديد شد. در سـال

1548 اسپانيايي‌ها جمعيت پرو را آمـارگيري كردند و در سـال 1576 جمعيت مسـتملكات خـويش در آمريكـاي شـمالي را. به دليل اين سـنت بـود كه اولين آمـارگيري رسـمي جمعيـتي كشـور، يعـني "سرشـماري" به معنـاي جديد، در ايالات متحده آمريكا (1790) صورت گرفت. در سـال 1801 اولين "سرشـماري" در انگلسـتان، ولز و اسكاتلند انجام شد. اين آمـار جمعيت انگلسـتان و ولز را 8.893.000 نفر و جمعيت اسكاتلند را 1.608.000 نفر گـزارش كـرده است. يک سـده پيش (1710)ـ جمعيت انگلسـتان و ولز حـدود 5/5 ميليـون نفر تخمين زده مي‌شد. اولين آمارگيري رسمي جمعيـتي در فرانسه نـيز در سال 1801 صورت گـرفت. كشـورهاي بعـدي عبارتند از: پروس (1810)، نروژ (1815)، اتريش (1818)، يونان (1836)، بلژيک (1846)، ايتاليا (1861)ـ و روسـيه (1897)ـ (Americana, 1985, vol. 6, pp. 168-169; Britannica, 1977, vol. 3, p. 260)

1. Britannica, 1977, vol. 18, p. 333.
2. Americana, 1985, vol. 26, p. 687.
3. Britannica, ibid, p. 343.

33- پس از مرگ "فيليپ بزرگوار" (1567) منطقه هسه كاسل، به عنوان مهمـترين بخش سـرزمين هسـه، سـهم پسر بزرگ او، "ويلهلم خردمند"، شد. در اين زمـان هسه كاسل، مانند هسه دارمشتات، بيشترين جمعيت يهوديـان سـرزمين هسه را در خـود جـاي داده بـود. ويلهلم به تحركـات ضد يهـودي، كه مـارتين بوسر كشـيش نامـدار پروتستان در زمـان فيليپ برانگيخته بـود، پايـان داد و به

اين ترتيب شمار اتباع يهودي او افزايش يافت. در اواخر جنگ سي ساله (1646)ـ 143 خانوار يهـودي در شـهر و 42 خانوار در روستاهاي كاسل اقامت داشـتند. از سـال 1602 يک يهــودي به نــام حــييم (Hayum)ـ "يهــودي درباري" و مسئول ضـرابخانه كاسل بـود. در دوران جنگ سي ساله بنديكت (بنـديكس) گلداشـميت، صـراف بـزرگ يهودي، در كاسل فعاليت گسترده داشت. از سـال 1642 دو پسر گلداشــميت كــار او را در كاسل توســعه دادند. (Judaica, vol. 8, p. 435; vol. 10, p.812)ـ اين گلداشـميت كـارگزار مـالي كريسـتيان چهـارم، پادشـاه دانمارک نيز بود.

1. Allgemeine und General-Reformation der ganzen beiten Welt
2. Christian Rosencreutz
3. Britannica, 1977, vol. VIII, p. 677

37- در ترجمه‌هــاي فارسي به جــاي "روزنكــروتس" معمـولاً معـادل "صـليب گلگـون" را به كـار برده‌اند. اين معادل دقيق نيست زيرا منظور "گل سرخ" (رز) است نه هر گلي. تــركيب دو نمــاد "صــليب" و "گل ســرخ" در برداشت اوليه مصـلوب شـدن مسـيح را متبـادر مي‌كند. ولي ماسون‌ها براي آن معاني ديگـري قائل‌اند كه ربطي به مســيحيت نــدارد. در اســاطير يونــاني، گل ســرخ به ونوس، الهه عشق، منسـوب است و حـاوي دو معناست: نخست، نماد خاموشي و رازداري است و اصطلاح "سخن گفتن در زير رُز" به اين معناست. دوم، نمــــاد نــــيروي بــاروري طـبيعت، جـاودانگي و ابـديت است. در تـداوم

معناي اخير است كه در مسيحيت گل سرخ به عنوان نماد مسيح به كار رفت. برخي برآنند كه در اساطير اروپـايي، گل سرخ نماد رازداري بود و صـليب نمـاد ابـديت. در اين معنا، تركيب فوق به معناي "راز ابديت" است. برخي نيز گل سرخ را نماد مؤنث و صليب را نماد مــذكر مي‌دانند و در نتيجه تركيب اين دو نمـاد را به معنـاي تـداوم طـبيعت مي‌شناسند. "صليب گل سرخ" به نمـاد "صـليب سـرخ" (Red Cross) كاملاً نزديک است. "صليب سرخ" يک نماد يهودي است. گفته مي‌شود زروبابـل، واپسـين بازمانـده خانـدان داوود در زمـره دوسـتان داريـوش اول، پادشـاه هخامنشي بود و از سوي او به "شهسـوار شـرق" ملقب شد. زروبابل داراي پـرچمي منقـوش به "صـليب سـرخ" بود و به عنوان "شهسوار صليب سـرخ" شـناخته مي‌شد. در تداوم اين اسطوره يهودي- صـليبي، در فراماسـوني رتبه‌هايي به نـام "شهسـوار شـرق" و "شهسـوار صـليب سـرخ" پديد شد كه در بـرخي طريقت‌هـاي ماسـوني به طــور آشــكار "صــليب ســرخ بابل" (Red Cross of Babylon, or: Bablyonish Pass) نـاميده مي‌شود. (Mackey, ibid, vol. 1, pp. 115, 533, 535-536; vol. 2, p.873) روشن است كه پيوند دادن نمــاد "صــليب سرخ" به رزوبابل و "خاندان داوود" در دوران مسيحي و قاعدتاً در زمان "رنسـانس" و گسـترش كاباليسـم، جعل شـده تا به اين تـرتيب نمادهـاي رايج و محـترم مسـيحي داراي شناسنامه يهودي شوند.

1. Fama Fraternitatis Rosae Crucis

39- درباره‌ي تعداد و زمان انتشار رساله‌هاي اوليه فرقه روزنكروتس آشفتگي وجود دارد. بريتانيكا تنها به انتشار

رساله فاما در سال 1614 اشاره مي‌كند. (Britannica, 1977, vol. VIII, p.677) آمريكانا تنها از دو رساله فاما (كاسل، 1614)ـ و عروسي كيميـايي (1616)ـ يـاد كـرده است. (Americana, 1985, vol. 23, p.796) ـ نگارنده روايت مندرج در دائرة المعارف ماكي و كتـاب سـليگمان را برگزيده كه به نظر دقيق‌تر مي‌رسد.

1. Philosopher's Stone

سـنگي كه گويا مي‌توانست تمـامي فلـزات را به طلا و نقره تبديل كند. اين سنگ، كه گاه به صـورت پـودر قرمز رنگ قابل ذوب توصـيف شـده، به فلز افـزوده مي‌شد و حاصل تماماً طلا يا نقـره بـود. مفهـوم "حجرالفلاسـفه" نخستين بار در ميان مصريان هلـني گـراي سـده‌ي سـوم ميلادي پديد شد و سـپس به فرهنگ اسـلامي راه يـافت. كيميـاگران مسـلمان اين مـاده را "اكسـير" مي‌خواندند. دست يافتن به اين ماده هدف اصـلي تمـامي كيميـاگران اروپايي عصر رنسانس بود.

1. House of the Holy Spirit, Home of the Holy Ghost

2. "Post cxx annos Patebo"

43- بـراي ارائه خلاصه رسـاله‌هاي فـوق از منـابع زير اسـتفاده شد: محمد عبدالله عنـان، تـاريخ جمعيت‌هـاي سري و جنبش‌هاي تخريبي، ترجمه علي‌هاشـمي حـائري، تهـران: چـاپ جديـد، كتابخانه بهجت، 1358، ص 89؛ گلسرخي، همان مأخذ، صص 657-659؛ Mackey, ibid, vol. 2, pp. 877-878; Gould, ibid, vol. III, pp. 99-104.

44- گلسرخي، همان مأخذ، ص 660.

1. Gould, ibid, vol. III, p. 104.

2. Britannica, 1977, vol. 4, p. 530.

47- همان مأخذ، ص 659.

1. Mackey, ibid, vol. 2, p. 878.

49- همان مأخذ، ص 679.

1. Gould, ibid, vol. III, p. 94.

51- منظور رنه دكارت (1596-1650)، انديشمند نامدار فرانسوي است. طبق نوشته سليگمان، ظاهراً دكارت در دستگاه اطلاعاتي لـويي سـيزدهم مقـامي داشـته است. متأسـفانه به بيوگرافي‌هـاي مفصل و معـروف دكـارت دسترسي نداشتم. اجمالاً اينكه بخش عمده دوران حيـات دكـارت مقـارن با جنگ سي سـاله اروپاست و او در اين كـارزار تكـاپويي نامتعـارف داشت. از 22 سـالگي در مأموريت‌هاي نظامي در خـارج از فرانسه بسر مي‌بـرد و به تعبير خـود به مطالعه "كتـاب جهـان" اشـتغال داشت. دكـارت كاتوليک در سـال 1617، كمي پس از اتمـام تحصـيل در حـوزه علميه پواتيـه، به هلند اعـزام شد و به عنوان افسر در قشون موريس ناسويي، پرنس اورانژ به خدمت پرداخت و بدينسان در جنگ هلندي‌هاي پروتسـتان عليه اسـپانياي كاتوليک و خاندان‌هابسـبورگ شـركت جست. 18 ماه بعد در موضعي كاملاً متضاد قرار گرفت. در اين زمـان، پس از سـفري به دانمـارک و لهسـتان، به قشون ماكزيميليان، دوک كاتوليک باواريـا، عليه فردريک پنجم، حكمران پروتستان پالاتينيت و شاه بوهم، پيوست.

اين در حـالي است كه بعـدها (از 1643)ـ الـيزابت، دخـتر فردريک پنجم پـــالاتينيت و الـــيزابت اســـتوارت، يكي از نزديكـترين دوسـتان دكـارت بـود و دكـارت كتـاب اصـول فلسفه (آمستردام، 1644) خود را به اين شاهزاده خانم اهـــــدا كـــــرد. در ســـــال 1621 افسر قشـــــون امپراتورهابسبورگ در هنگري (مجارستان) بود. سپس به هلند و آلمان سفر كـرد و در 1622 به فرانسه بازگشت. بار ديگر، از پـاييز 1623 تا بهـار 1625 در شـبه جزيـره ايتاليا سرگردان بود و سپس به پاريس بازگشت. در پاييز 1628 به شمال فرانسه و سـپس به هلند رفت و از اين زمان تا سال 1649، به مدت بيست سال در هلند اقامت گزيد. او در كــاخي كوچک با مســتخدمه و معشــوقه اش مي‌زيست، زندگي مـرفهي داشت و در همين دوران بـود كه به تـــأليف و انتشـــار آثـــار مهم خـــود دست زد و در سراسر اروپا به شـهرت فـراوان رسـيد. در سـال 1647 پي ير شانو (Pierre Chanut)، سفير فرانسه در سوئد پس از هوگو گروتيــوس و دوست دكــارت، نســخه اي از كتاب او را به ملكه كريسـتينا اهـدا كـرد. ملكه به دكـارت علاقمند شد، مكاتبه با او را آغاز كـرد و سـرانجام وي را به دربار خود دعوت نمود. دكـارت با نـاو جنگي اختصـاص ملكه، كه براي انتقـال او اعـزام شـده بـود، راهي سـوئد شد؛ در اكتبر 1649 به بنـدر اسـتكهلم رسـيد، با احـترام فـراوان مـورد اسـتقبال قـرار گـرفت و در مقـام اسـتاد ملكه 32 سـاله منصـوب شد. او در اول فوريه 1650 در سوئد به بيماري ذات الريه، درگذشت. شـعار دكـارت اين بــود: "كسي خــوب زيســته است كه خــوب پنهــان شــده است". قبلاً شـرحي دربـاره‌ي جنگ سي سـاله و فضـاي سياسي آن به دست داديم. با توجه به اين فضـــــــــــا،

غيرعـادي بـودن سـفرها و ارتباطـات دكـارت ملمـوس‌تر خواهد بــود. دكــارت در تمــامي اين دوران دوست نزديک هلنـدي‌ها بـود و در واقع او را بايد پـرورش يافته كـانون فكري هلند سده‌ي هفدهم دانست.

52- گلسرخي، همان مأخـذ، صص 663-665 (با تصـرف اندک در ترجمه فارسي)

1. Mackey, ibid, vol. 2, p. 878.
2. Gould, ibid.
3. Mackey, ibid, p. 879.
4. J. Spence
5. Gould, ibid.
6. Johann Valentine Andrea (1586-1654)
7. Coil, ibid, p. 576; Mackey, ibid, vol. 1, p. 79; vol. 2, p. 877.

60- گلسرخي، همان مأخذ، ص 668.

61- همان مأخذ، ص 677.

1. Britannica, 1977, vol. VIII, p. 677.
2. Americana, 1985, vol. 23, p. 796.
3. Mackey, ibid, vol. 1, p. 79; Coil, ibid, p.50.

65- گلسرخي، همان مأخذ، ص 668.

1. Chemische Hochzeit Christiani Rosencreuz

67- بــراي آشــنايي با مضــمون اين رســاله بنگريد به: گلسرخي، همان مأخذ، صص 670-675.

68- عنان، همان مأخذ، ص 89

69- عنان، همان مأخذ، ص 92.

1. Gould, ibid, vol. III, p.94.

درباره‌ي وجود سازمان يهوديان مخفي در بريتانياي سده هفـدهم و نقش اليگارشي يهـودي آمسـتردام در انقلاب پوريتاني انگلستان و تحولات پسـين آن در مقـالاتي ديگر سخن گفته ايم. در منابع يهودي، داده‌هـاي كـافي دال بر اثبات حضـور و تكـاپوي يهوديـان مخفي در انگلسـتان آن عصر به چشم مي‌خورد. به نوشته دائرة المعـارف يهـود، در نيمه اول سده شانزدهم ديونيسيوس رودريگز، پزشک مانوئل اول و ژان سوم پادشاهان پرتغـال، به انگلسـتان رفت و "عضو جامعه يهوديان مخفي" اين كشـور شد. در حــوالي ســال 1630 آنتونيو فرنانــدز كارواخــال به انگلستان مهاجرت كرد و در رأس جامعه يهوديـان مخفي اين كشـور قــرار گــرفت. او به يكي از بزرگــترين تجــار انگليس بدل شد و در دوران انقلاب پوريتاني به تأسـيس يک سازمان اطلاعاتي براي كرومـول دست زد. و نـيز در سال 1643 خانه بارون آنتونيو آورناس دوگراس (اسحاق لوپز سواسو)، تاجر بزرگ هلند و سفير پرتغال در لنـدن، محل اجتمـاع سـران جامعه يهوديــان مخفي مسـتقر در انگلســتان بــود. او همــان كسي است كه ســرمايه لازم بــراي صــعود ويليــام اورانژ به ســلطنت انگليس فــراهم آورد.

کابالا، جادو و فرقه‌هاي سرّی، ریشه‌های فراماسونری (3)

اولین مــروج بــزرگ فرقه روزنکــروتس در انگلســتان، طـبیب و کابالیست و جـادوگري مشـکوک به نـام رابـرت فلاد (1)ـــ است که با نامهـــاي مســـتعار "رابرتـــوس فلاســتیبوس"، "رودلفــوس اوتــرب"، "آلیتوفیلــوس" و "جواشیم فریزیوس" (2). مطالب خود را منتشر مي‌کرد. (3)ـ فلاد پس از اتمــام تحصــیلات در مدرسه سن جــان آکســفورد، به مــدت شش ســال به ســیر و ســیاحت در اروپاي قـاره پـرداخت. سـپس به انگلیس بازگشت و پس از اخذ درجه طبابت از آکسفورد عضو کـالج پزشـکان شد و ســرانجام به یکي از طبیبــان سرشــناس لنــدن بــدل گردید. به نوشــته بریتانیکــا، او در زمــان زنــدگي اش به عنوان "جادوگر" مورد انتقاد شدید بــود. (4)ـ فلاد مؤلف رســاله‌هاي متعـددي است که بسـیاري از آن‌ها دربـاره‌ي علوم خفیه و کابـالا و دفـاع از فرقه روزنکـروتس است. رســاله‌هاي مهم او عبارتند از: پوزشي مجمل: پیراســتن [فرقه] برادري صلیب گل سرخ [رزکروا] از اتهامات ظن آمــیز و شـــرم آوري که به آن متهم شـــده‌اند. (5)ـــ این رساله در سال 1616، یعني یکي دو سال پس از انتشار رساله‌هاي "روزنکـروتس" در کاسل و مقـارن با انتشـار رساله عروسي کیمیـایي، در شـهر لیـدن (هلند) به چـاپ رسید. رساله بعدي او نیز در دفـاع از فرقه روزنکـروتس است با این عنوان: رساله اي پوزش خواهانه در دفـاع از خلـــوص ســـازمان صـــلیب گل ســـرخ در برابر حملات لیبانیوس و دیگران (6). (لیدن، 1617)ـ مهمترین رساله فلاد سوموم بونوم (7)ـ است در معـرفي جـادو، کابـالا و کیمیا و دفاع از طریقت روزنکروتس؛ که در سـال 1629

در ليـدن به چـاپ رسـيد. چنانكه عنـوان رسـاله نشـان مي‌دهـد، منظـور فلاد از "سـوموم بونـوم" (خـير مطلق) جـادو، كابـالا و كيمياست. فلاد در اين رسـاله‌ها از عهد عـتيق و منـابع كابـالاي يهـودي اسـتفاده فـراوان كـرده است. سـليگمان مي‌نويسد: فلاد به سـان ديگر اسـلاف نـام‌آور خـود به سـراغ اديبـان يهـودي رفت و تحت تـأثير آن‌ها، و نيز آگريپا در سـال 1629 بزرگـترين اثر خـود را نوشت به نام فلسفه موسايي. (8) اين كتاب، كه ترجمه انگليسي آن در كوران انقلاب پوريتاني (1659) در لندن منتشر شد، به معرفي جهان شناسي موسايي اختصـاص دارد. فلاد در اين كتـاب "ظلمت" را مـاده نخسـتين "آب" را ماده ثـانوي و "نـور الهي" را جـوهر هسـتي مي‌داند و موسي (عليه السّـلام) را به عنـوان يک "روزنكروتسي بزرگ" معرفي مي‌كند. او به سان كاباليست‌هاي يهـودي باور داشت كه علت بيماري‌ها، شياطين و ديوها هسـتند. اثر ديگر او به نام كل اسرار بيماري‌ها (9) به طور كامل بر اين يقين استوار است. (10)ـ ماكي از فلاد به عنـوان "عضو برجسته انجمن برادري روزنكروتس" ياد مي‌كند و مي‌افزايد: "انتشار فرقه روزنكروتس در انگلستان شايد بيش از هر كس ديگر مديون مساعي فلاد باشد". (11)

يكي از دوستان فلاد فردي به نام ميشل ماير (12) است كه براساس قراييني چون نام و حرفه و تعلقش به كابـالا بايد يهودي باشد. مـاير در هلشـتاين به دنيا آمد و پزشک مخصـوص رودولف دوم، امـپراتور روم مقـدس (1576-1612)ـ بـود. مـاير از اعضـاي فرقه روزنكـروتس و از مـروجين كابـالا بـود و داراي تأليفـاتي در اين زمينه. او سفرهاي متعدد به انگلستان داشت. ماير در رساله‌هايش

هدف فرقه روزنكروتس را "پزشكي جهاني" مي‌خواند و مي‌نويسد:

كسـاني كه در وجـود [فرقه] روزنكـروتس ترديد مي‌كنند بدانند كه يوناني‌هـا، مصـري‌ها، اعـراب و ديگـران چـنين ســـازمان‌هاي مخفي داشـــتند... روزنكروتسي‌ها مانند فيثاغورثيـــــان و مصـــــريان خموشي و رازداري را برگزيده‌اند. [ولي] جهال كل مـاجرا را قصه مي‌دانند... (13)

در نسل پس از فلاد، معـــروف تـــرين چهـــره اي كه در گســـترش كاباليسم و تكـــاپوي فرقه روزنكـــروتس در بريتانيا نقش داشت، الياس اشمول (14) است. ماكي و كويل از اشمول به عنوان "عتيقه شناس سرشناس" يـاد مي‌كنند. (15)ـ در انگلســتان نيمه دوم سـده هفـدهم و نيمه اول سده هيجدهم، "عتيقه شناسي" (16) به معناي "باستان شناسي" (17)ـ امـروزين نيست. اين عنـوان به كساني اطلاق مي‌شد كه در شناخت نسخ قـديمي، تـاريخ و دانش‌هــاي كهن تخصص داشــتند. اين دانش‌ها شــامل آشنايي با زبان‌ها و نسخ كهن انگليسي و يوناني و لاتين و عـــــــــبري مي‌شد. روشن است كه اين حرفه عرصه مناسبي براي جـولان يهوديـان مخفي بـود. سـليگمان از اشمول به عنوان "كيمياگر" نيز ياد كرده است. (18)

اليـــاس اشـــمول در ليچفيلد انگلســـتان به دنيا آمد و در لنـــدن درگذشت. پـــدرش، ســـيمون اشـــمول، به حرفه صحافي اشـتغال داشت. اليـاس در 21 سـالگي به حرفه عريضه نويسي مشغول شد. در 27 سالگي مأمور وصول ماليـــات شد و ســـپس پيمانكـــار سيورســـات قشـــون سـلطنتي. اين مقـارن با جنگ داخلي انگلسـتان (1642-

1651) است و مي‌دانيم كه پيمانكاري نظامي در اروپاي آن زمان حرفه اي تقريباً يهودي بود. با وخيم شدن وضع مـالي قشـون پادشـاه، اشـمول در لنـدن اقـامت گزيد و عضو "انجمن منجمان" (19) شد. در سال 1649، مقارن با سقوط و اعدام چارلز اول، با ليـدي ماينوارينـگ، بيـوه ثروتمند سِـر تومـاس ماينوارينـگ، (20)ازدواج كـرد. اين زن حدود 20 سـال از اشـمول بزرگـتر و پيشـتر سه بـار ازدواج كرده بود. اشمول از آن پس زندگي مرفهي پيش گـــرفت و به عتيقه شناسي و فعاليت‌هـــاي رازآمـــيز مشـــغول شد. در اين دوران و پس از آن، اشـــمول از دوســـتان نزديک ويليـــام للي، (21)ـ منجم و طـــالع بين معـروف بـود. با اعـاده سـلطنت و صـعود چـارلز دوم (1660)، در يكي از سمت‌هاي دربـاري منصـوب شد و در زمـره اعضـاي اوليه انجمن سـلطنتي جـاي گـرفت. در اوايل سال 1668 ليـدي ماينوارينگ درگذشت و اشـمول در اواخر اين سال با دختر سِر ويليام دادال (22) ازدواج كـــرد. اين ويليـــام دادال نامـــدارترين عتيقه شـــناس و تبارشناس انگلسـتان آن زمـان بـود. دادال دوست دوران نوجواني و مدرسه چارلز دوم بود و به نوشـته بريتانيكـا، "با حـــوادث سياسي آن عصر پيوند نزديک داشت". (23) قاعـــدتاً به دليل اين رابطه و نـــيز علاقه چـــارلز دوم به علـوم خفيه و كيميـاگري بـود كه اشـمول به مـوقعيت متنفذي دست يافت و در مناصب متعدد حكومتي منصوب شد. در سال 1669 درجه دكتراي آكسـفورد به وي اعطا گرديد. در سـال 1667 نـامزد دريـافت نشـان سـلطنتي گارتر شد ولي از دريافت آن خـودداري كـرد تا به ويليـام دادال اعطا شود. در سـال 1672 كتـاب اشـمول به نـام نهادهـا، قـوانين و مناسک طـريقت گـارتر (24)ـ منتشر

شد؛ آن را به پادشاه تقديم كرد و 400 پوند انعام گرفت. در سال 1677 مجموعه شخصي سكه‌ها و اشياء كمياب و غريب خود را به آكسفورد اهدا كرد و بر اين اساس "موزه اشمول" (25) در دانشگاه فوق تأسيس شد. پس از مرگ او، كتابخانه و دستنوشته‌هايش نيز به آكسفورد انتقال يافت. (26)ـ آنتوني وود (27)ـ اشمول را "بزرگترين اعجوبه اي كه تاكنون در انگلستان ديده يا شنيده شده" توصيف كرده، وي را به عنوان پرطمطراق "مركوريوفيلوس آنگليكوس" (28)ـ ملقب ساخته و نوشته است: "خداوند اكسير اعظم را در قلب او جاي داده" و "گنجينه همه گونه خرد و دانش" در ضمير او بود. دكتر كمپبل، نويسنده ديگر زندگينامه اشمول، (29) پس از توصيف گنجينه اي كه اشمول به آكسفورد اهدا كرد، مي‌نويسد: ولي بهترين اكسيري (30)ـ كه او از آن بهره مند شد و بر پايه آن به ثروت فراوان رسيد، ليدي ماينوارينگ بود. (31) در يادداشت‌هاي روزانه منسوب به اشمول سه فقره كوتاه مندرج است كه نشان مي‌دهد او در 29 سالگي (16 اكتبر 1646)ـ به عضويت "فراماسوني" درآمده است. از افرادي چون كلنل هنري ماينوارينگ، (32) توماس وايز، (33) نيكلاس يانگ، (34)ـ ويليام حمون، (35)ـ سِر ويليام ويلسون (36)ـ و غيره به عنوان ساير اعضاي اين سازمان ياده شده است. (37)

يادداشت‌هاي اشمول موضوع بحث و جدل مورخين فراماسوني است زيرا مهمترين مدرک به سود كساني تلقي مي‌شود كه پيشينه سازماني با نام "فراماسوني" را به پيش از تأسيس گراندلژ انگلستان (1717) مي‌رسانند يا نهاد فوق را برجوشيده از كابالیسم و

تداوم فرقه روزنكروتس مي‌دانند. اصـالت فقـرات فـوق در اين يادداشت‌ها از سوي محققيني چـون مـاكي مـورد ترديد است. آنچه به اين نظر قـــوت مي‌بخشد فقـــدان نســخه اصــلي اين يادداشت‌هاست. تا آن‌جا كه نگارنــده مشاهده كـرده، بـراي ارجـاع به يادداشت‌هاي اشـمول به اولين و قديمي ترين مأخـذي كه اسـتناد مي‌شـود مقدمه دكتر ريچارد راولينسون بر تاريخ باستاني بر كشاير (38) است. منبع گولـــــد، كه به مأخذ كميـــــاب و دست اول ماسوني دسترسي داشته، نيز همين است. او مي‌نويسد: "آشكار است و دليلي ندارد در اين امر ترديد كنيم كه اثر [كتاب اشـمول] ويـرايش شـده و خـاطرات [اشـمول] را دكتر ريچارد راولينسـون نوشـته است". (39)ـ بنـابراين، كتاب فوق در اصل يادداشت‌هاي آشفته اشمول است كه راولينسون آن را تنظيم و تصحيح كرد و به همراه مقدمه اي، مشــتمل بر يادداشت‌هاي اشــمول، در ســال 1719، يعني حدود دو سال پس از تأسيس گرانـدلژ انگلسـتان و در زمان استاد اعظمي دوسـتش دكـتر دزاگوليـه، منتشر نمود. اين كتاب به همراه مقدمه راولينسون در سال‌هاي 1723 و 1736 تجديد چاپ شد.

دكتر ريچارد راولينسـون (40)ـ از اسـلاف خانـداني است كه نـام بـرخي از اعضـاي ايشـان، به ويـژه سِـر هـنري راولينســـون، بـــراي ما ايرانيـــان آشناست. خانـــدان راولينسون را نيز بايد در زمره همان كانون دسيسه گري دانست كه ويليام اورانژ و سرانجام سلطنت‌هانوور را در بريتانيا به قدرت رسانيدند. به ادعـاي جـرج راولينسـون، برادر سِر هنري راولينسون، سـرآغاز تـاريخ اين خـانواده به نيمه دوم ســـده پـــانزدهم و دوران ادوارد چهـــارم، بنيانگــذار سلســله يــورک، مي‌رسد و از آن زمــان تا به

امروز راولينسون‌ها از ملاكين منطقه لانكشـاير بوده‌اند. معهـذا، آنـان تا سـال 1890 كه سِـر هـنري راولينسـون "بـارونت" شـد، به رده اشـرافيت راه نيافتند. در واقـع، اولين فـرد سرشـناس اين خانـدان رابـرت راولينسـون است كه از هـواداران اعـاده سـلطنت بـود و در دوران سلطنت چـارلز دوم قاضي صـلح لانكشـاير شد. پسر او، كرون راولينسون (41)ـ با اليزابت، دخـتر نيكلاس مانک (42)، اسـقف هرتفـورد ازدواج كـرد. اين نيكلاس مانک برادر جرج مانک، دوک اول آلبرمـارل (43)است كه نقش اصـلي را در صـعود چـارلز دوم ايفا نمـود. اين ازدواج در تاريخ راولينسون‌ها اهميت فراوان دارد زيرا اعضـاي اين خـانواده را از سـطح متنفـذين محلي درجه دو و سه لانكشاير ارتقايي سريع داد و با خانـدان‌هاي حكـومتگري چـون كاونـديش‌ها و اسپنسر- چرچيل‌ها و مونتاگ‌ها مربوط كـرد. (44)ـ از سـوي ديگـر، اين وصـلت مي‌تواند گويـاي پيوند راولينسـون‌ها با دسيسه‌هايي باشد كه به اعاده نظام سلطنتي انگليس (45)ـ انجاميد. چنين بود كه در دوران سلطنت بي بند و بار چارلز دوم، راولينسون‌ها در زمره متنفذين لندن جـاي گرفتند و در واپسـين سـال سـلطنت جيمز دوم (1688)ـ كـرون راولينسـون نماينـده لانكشاير در مجلس عوام شد. اين اقتدار و ثـروت تـداوم يافت و از جمله، يكي از برادران كـرون، به نـام تومـاس راولينسـون، (46)ـ در سـال 1706 شـهردار لنـدن بـود. ريچارد راولينسون چهارمين پسر اين توماس راولينسون است. (47)

ريچارد راولينسون در 30 سالگي (1719)، كمي پيش از انتشـار كتـاب فـوق، درجه دكـتراي حقـوق خـويش را از مدرسه سن جـان آكسـفورد اخذ كـرد؛ از آن پس به

تـدريس در اين دانشـگاه اشـتغال داشت و در كليسـاي انگلسـتان تا رده اسـقفي ارتقا يـافت. او در 29 ژوئيه 1714 به همـراه دكـتر دزاگوليه به عضـويت انجمن سـلطنتي درآمد و در 10 مه 1727 عضو انجمن عتيقه شناسي شد. (48)ـ از او به عنـوان "بنيانگـذار كرسي انگلوساكسـون" در دانشـگاه آكسـفورد يـاد مي‌شـود. (49)دكـتر راولينسـون در حـوالي سـال 1726 رسـماً به عضويت فراماسونري درآمـد؛ همزمـان در بيش از چهـار لژ عضـويت داشت و در سـال 1734 نـاظر اعظم (50)گراندلژ انگلسـتان بـود. از اينروست كه گولد از او به عنـوان "فراماسـون پرشـور" يـاد كـرده است. (51) راولينسـون به عنـوان "عتيقه شـناس" شـهرت فـراوان يافت و مجموعه اي مفصل از متون قـديمي گـردآورد كه در اواخر عمر به دانشـگاه آكفسـورد اهـدا نمـود. "مجموعه راولينسون" كه هم اكنون در كتابخانه بـادلين نگهداري مي‌شـود، از منـابع مهم تـاريخ فراماسـوني به شـمار مي‌رود و متضـمن اسـناد متعـددي دربـاره‌ي تكاپوهاي اوليه فراماسوني است. (52)ـ چنانكه گفـتيم، راولينسـون از نخسـتين و متنفـذترين اشـاعه دهنـدگان افسـانه‌هاي رايج در بـاب قـدمت فراماسـوني بـود و از جمله مقدمه او بر تـاريخ باسـتان بركشـاير از نخسـتين منابعي است كه حتي پيش از قـانون اساسي اندرسـون، مطالبي را در اين زمينه اشاعه داد.

متن اصـلي يادداشت‌هاي اشـمول در دست نيست. ادعا مي‌شـود گويا تمـامي مـدارک شخصي او تا اوايل سـده هيجـدهم موجـود بـوده و مـورد اسـتفاده كسـاني چـون راولينسون و اندرسـون قـرار گرفته و سـپس در جريـان شـورش‌هاي انگلسـتان، يا به علل ديگـر، از ميـان رفته

است. در واقع، به تعبير گولد شـهرتي كه راولينسـون به عنـوان نسـخه شـناس و محقق كسب كـرد سـبب شد كه نقل قول او از يادداشت‌هاي اشمول "اعتبار" يابد. (53) توجه كـنيم كه اين شـهرت و "اعتبـار" دكـتر راولينسـون بعدها به دست آمد و تاريخ باستاني بركشـاير و افاضـات راولينســون در زمــان انتشــار چــنين اعتبــاري نداشت. توماس هـرن، (54)ـ مـورخ و عتيقه شـناس برجسـته كه مرجعيت علمي او مورد ترديد مـورخين انگليسي نيسـت، در يادداشت‌هاي روزانه اش نوشت:

به محض اينكه كتاب را باز كردم از نابخردي زننـده، جهل و بي دقــتي ناشر [ويراســتار] حــيرت كــردم... من اين كتاب را يک نقالي آشفته مي‌خوانم زيرا هيچ گونه روش يا داوري [درست] در آن ديده نمي‌شود. (55)

به علاوه، توجه كــنيم كه در چــاپ اول قــانون اساسي اندرســـــون (1723)، كه پنج ســـــال پس از مقدمه راولينســون منتشر شــد، اشــاره اي به پيوند اشــمول با فراماسونري منـدرج نيست. اين ادعا و ادعاهـاي ديگر از اين دست، مانند عضويت چارلز دوم و ويليام سوم و سِر كريستوفر رن در فراماسونري، براي اولين بـار در چـاپ دوم اين كتاب (1738) عنوان شد. (56)

مطــالب فــوق نــافي ادعــاي كســاني است كه بــراي فراماسونري قدمتي پيش از تأسيس گراندلژ انگلستان (1717) مي‌شناسند، ولي نافي وجود يک سازمان پنهاني به نام "روزنكروتس" و تكاپوي اشــمول در آن نيست. در واقــع، اين پيوند عميق ميــان فراماســونري با ســنن و مــيراث فرقه روزنكــروتس است كه ســبب شــده فلاد و اشــمول يا حــتي آنــدريا را به عنــوان بنيانگــذاران و

گردانندگان "فراماسوني" مطرح كنند. براي نمونه، راگون (57)ـ فرانسوي كه معاصرينش او را "باسوادترين ماسون سده نوزدهم" مي‌دانستند، بر اين نظر بود كه انديشه‌هاي ماسوني را به شكل خام و بدوي آن مي‌توان در طريقت‌هاي رازآميز باستاني رديابي كرد، ليكن اين اشمول بود كه در سده هفدهم آن را به شكل كنوني مدون نمود. (58)ـ يا فراماسوني سرشناس در مجله فراماسون‌ها (59)ـ (لندن، آوريل 1858)ـ رابرت فلاد را "پدر مستقيم" و يوهان آندريا را "پدر باواسطه" فراماسوني مي‌خواند. از نظر ماكي، اين ادعا مردود است ولي او منكر تأثير رساله‌هاي فلاد در "شكل گيري فراماسوني نظري" نيست. (60)ـ يادداشت‌هاي منسوب به اشمول نيز از بيخ و بن مجعول نيست. معقول ترين و معمول ترين، شق اين است كه يادداشت‌هاي اشمول به عضويت او در لژ سازمان مخفي روزنكروتس اشاره داشته و راولينسون اين نام را با "فراماسوني" تعويض كرده است.

تحليل كريستف فردريک نيكلايي (61)ـ درباره‌ي منشأ فراماسوني مؤيد اين نظر است. نيكلايي، كتابفروش و اديب و منقد برليني، از چهره‌هاي سرشناس جرياني است كه به "روشنگري آلماني" (62)ـ معروف است. او سردبير و ناشر مجله معروف و متنفذ كتابخانه عمومي آلمان (63)ـ بود كه در سالهاي 1765 -1792 به عنوان ارگان "فيلسوفان مردمي" منتشر مي‌شد و بر حيات فكري آلمان آن عصر تأثير جدي برجاي نهاد. نيكلايي دوست لسينگ و مندلسون و ويراستار آثار لسينگ بود.

نيكلايي، برخلاف نظر لسينگ، فراماسـوني را نه تـداوم طريقت شهسواران معبد، بلكه ادامه فرقه روزنكـروتس مي‌داند. او در سالهاي 1782-1783 كتابي منتشر كرد با نـــام رســـاله اي در بـــاب اتهامـــاتي كه به طـــريقت شهسواران معبد زده مي‌شود به همراه پيوستي در بـــاب منشأ [فرقه] بـــرادري ماســـون‌ها. (64)ـــ چكيـــده نظر نيكلايي چنين است: فرانسيس بيكن به شدت تحت تـأثير آثـار و عقايد آنـدريا و فلاد در زمينه اصـلاح و نوسـازي جهان قـرار گـرفت و بر آن شد تا اين آراء را، به روش و گونه اي ديگر، دنبال كند؛ يعـني بـرخلاف آنـدريا و فلاد با روش‌هاي تجربي همان نظـرات را به اثبـات رسـاند. اين تلاش او به تـدوين كتـاب آتلانـتيس نو انجاميد. در واقـع، بيكن در اين كتـــاب شـــارح عقايد ماســـوني بـــود. (65) نظريات بيكن مورد توجه چارلز اول قرار گرفت (66) و وي قصد تأسـيس نهـادي از انديشـمندان با همـان نـام "خانه ســـــليمان" را داشت ولي به دليل جنگ داخلي و سقوط وي اين امر تحقق نيافت. در سـال 1646 انجمن ســلطنتي با هــدف تحقق طــرح بيكن تأســيس شد. در همين زمـــان، انجمن ديگـــري نـــيز تأســـيس شد كه مي‌خواست از طريق نجـوم و كيميا و نمادهـاي رازآمـيز آرمان‌هاي بيكن را تحقق بخشد. در انجمن خير اشمول و للي عضـــويت داشـــتند. آن‌ها بـــراي اســـتتار عمليـــات رازآميزشـان به عضـويت "كسـوت" ماسـون‌هاي لنـدن (كمپـاني بنايـان لنـدن) درآمدند و جلسـات خـود را در سـاختمان اين صـنف برگـزار مي‌كردند. هر چند در آغـاز هــدف آن‌ها تحقق آرمان‌هــاي بيكن بـــود، ولي به زودي درگير مسائل سياسي شدند و تكـاپوي پنهـان خـود را در راه اعـــاده ســـلطنت چـــارلز دوم به كـــار گرفتند. اين

سـازمان مخفي به تـدريج از ميـان رفت ولي از درون بقاياي آن در سال 1717 گرانـدلژ انگلسـتان پديد آمد. (67) نيكلايي به حوادث انگلستان علاقه داشت و با برخي از رجال ادبي و فكـري آن كشـور دوست بـود. بنـابراين، تحليل وي از تحـولات داخلي جامعه انگليس آن عصر بايد مبتني بر اطلاعاتي قابل تأمل باشد.

نيكلايي تنها شخصـيت علمي نيست كه فراماسـوني را تداوم فرقه روزنكروتس بريتانيا مي‌داند. يوهـان بوهل (68) نيز بر اين نظر است. بوهل، استاد فلسفه دانشگاه گـوتينگن (آلمـان)، در اوايل سـده نـوزدهم به تحقيق دربـاره‌ي فرقه روزنكـروتس و فراماسـوني پـرداخت. حاصل كـار او رسـاله اي به زبـان لاتين بـود كه در سـال 1803 به "انجمن فلسفي گوتينگن" ارائه كرد. بوهل اين رساله را بسط داد و در سال 1804 به صورت كتـابي در بيش از 400 صفحه به زبان آلمـاني در گـوتينگن منتشر نمـود با نـام در بـاب منشأ و حـوادث اصـلي فرقه‌هـاي روزنكروتس و فراماسون (69). در سال 1824، توماس دوكويـنزي، (70)ـ اديب و منقد نامـدار انگليسـي، خلاصه 90 صفحه اي از كتاب بوهل را به زبـان انگليسي ترجمه و در مجله لنـدن (71)ـ منتشر كـرد با عنـوان پژوهشي انتقـادي- تـاريخي در منشأ روزنكروتسي‌ها و فراماسون‌ها. (72)ـ دوكوينزي بر مطـالب بوهل حواشي و نظريـات خـود را افـزوده است. (73)ـ دوكويـنزي به فراماسـوني نگـاه مثبت نداشت و پيشـتر در كتـاب معـروف خـود، اعترافـات يک تريـاک خـور انگليسي (1821)، فراماسونري را "شيادي" خوانده بود. (74)

پروفسور بوهل معتقد است كه "فراماسـوني" اوليه از درون مـوج شـيفتگي سـال‌هاي 1633-1646 به فرقه روزنكـروتس پديد شد و هـدف آن جـادوگري به معنـاي كابالايي آن بود يعني دستيابي به حقيقت پنهان هسـتي؛ و رابـرت فلاد سـازمان اين فرقه را در انگلسـتان با نـام "فراماسـوني" ايجـاد كـرد. بوهل منشأ اين نـام را به معمـاران "خانه روح القـدس"، همـان خانه اي كه در رساله گزارش (فاما) ذكر شده، منتسب مي‌كند. (75) او نقش اصـلي اشـمول را در مرحله بعد از فلاد بيـان مي‌دارد و از افراد زير به عنوان ساير اعضـاي فرقه يـاد مي‌كند: توماس وارتون پزشک، جرج وارتون، اوترد (76) رياضي دان، دكـتر هـويت (77)ـ و دكـتر پيرسـون (78)كشيش، و ويليام للي منجم. (79)ـ وارتون‌هاي فـوق الـذكر بايد از خويشـان فيليپ وارتـون، بـارون وارتـون چهارم باشند كه بعدها (1722) نوه او، دوک وارتون، در سمت استاد اعظم گراندلژ انگلسـتان جـاي گـرفت. سِـر جرج وارتون (80)ـ نيز از دوسـتان نزديک اشـمول بـود و چون اشمول به نجوم و طالع بيني و كيميـاگري علاقمند (81).ـ معهـذا، بوهل منكر نظر نيكلايي دال بر تكـاپوي سياسي سـازمان روزنكـروتس در اعـاده سـلطنت انگلستان و صعود چارلز دوم است و نـيز منكر نظريه اي است كه پيشينه فراماسوني را به طريقت شهسـواران معبد وصل مي‌كند. (82)ـ قاعـدتاً به اين دليل است كه كتـاب بوهـل، در سـال 1806 مـورد بررسي انتقـادي نيكلايي سالخورده قرار گرفت. (83)

در سـده‌هاي نـوزدهم و بيسـتم، پيوند تـاريخي ميـان فراماسـوني و فرقه روزنكـروتس مـورد توجه بـوده و هست. براي نمونه، ويليام ساندیس، (84)ـ مولف مـدخل

"فراماســـوني" در انســـيكلوپديا متروپوليتانا (85)ـ (1845)، پيشـــينه فراماســـوني را به "اشـــمول و دوســـتانش" مي‌رســـاند. ســـانديس مي‌نويسد: اليـــاس اشمول در سـال 1646 فراماسـون شد. در همين زمـان سـازمان روزنكروتسي‌ها در لنـدن تأسـيس شد بعضـاً بر بنياد اصول فرقه فوق در آلمان و بعضاً شـايد بر اسـاس طرح "انجمن ادبي" كه بيكن در آتلانتيس نو با نـام "خانه سليمان" ترسيم كرده بـود. اشـمول و دوسـتانش، كه در تالار كمپاني بنايـان ديـدار مي‌كردنـد، نشـان‌ها و مناسك اين صنف را اخذ كردند و با نشـان‌ها و مناسك پاگـاني و روزنكروتسي آميختند و فراماســـوني نظـــري را پديد آوردند. (86)ـ ديـدگاه سـليگمان نـيز كم و بيش با نظريه نيكلايي انطباق دارد. او مي‌نويسد:

در سـال 1645 گـروهي از اعضـاي فرقه روزنكـروتس انگليس براي ساماندهي امور مجمع خود گـرد آمدند. اين افــراد عبــارت بودند از: ويليــام للي، منجم و طــالع بين مشهور، الياس اشـمول، كيميـاگر و عتيقه شـناس، جـان پارسون [پيرسون]، (87)ـ رابرت موراي و عـده اي ديگر. آنان در اين جلسه... بار ديگر بر سري مانـدن مجمع خـود تأكيد ورزيدند و در عين حال در صـدد يـافتن راهي بـراي جـذب اعضـاي بيشـتر برآمدند. اليـاس اشـمول راه حلي يافت. از آن‌جا كه بنا به سنت، هر لنـدني مجبـور بـود در يک سـازمان صـنفي [كسـوت] عضـويت داشـته باشـد، اشمول در كمپـاني بنايـان [ماسـون‌هاي] لنـدن ثبت نـام كرد. ديگران نيز از او پيروي كردند و از آن پس به عنوان اعضـاي صـنف بنايـان [ماسـون‌ها] يكـديگر را آزادانه در تالار اجتماعـات كسـوت فـوق ملاقـات مي‌كردند. آداب و

آئين‌هــاي فراماســوني از درون همين گــروه پــيروان اشمول نشئت گرفت. (88)

آنچه در نظر نيكلايي از اهميت تحليلي فراوان برخـوردار اســت، بوهل با آن به مخــالفت برخاســته و ســانديس و ســليگمان آن را مســكوت گذارده‌انــد، رابطه ســازمان مخفي اشـــــمول با دسيسه‌هاي سياسي دوران انقلاب پوريتاني است. (89)ـ به عبـارت ديگـر، بر اسـاس نظريه نيكلايي، مي‌توان فرقه روزنكروتس را سازماني پنهـاني دانست كه در پيوند با توطئه گراني چـون آنتـوني اشـلي كـوپر (ارل شافتسـبوري)، جـرج مانک (دوک آلبرمـارل)، فيليپ وارتــون (دوک وارتــون) و ادوارد مونتــاگ (ارل ساندويچ) صعود چارلز دوم را محقق سـاخت. اين همـان كـاوني است كه در چهـار دهه پايـاني سـده هفـدهم و اوايل ســده هيجــدهم خط پيوســته اي را دنبــال كــرد؛ آشوب‌ها و توطئه‌هاي ضد كاتوليكي دوران چـارلز دوم را پديد آورد، به صـــعود ويليـــام اورانژ يـــاري رســـانيد و سرانجام سلطنت‌هانوور را در انگلستان مستقر سـاخت. مي‌دانيم كه چـــــــارلز دوم از دوران تبعيد در هلند با يهوديـــان رابطه نزديک داشت و يهوديـــان مخفي چـــون آلوارو (يـاكوب) داكوسـتا و سر اگوسـتين كورونل امـور مــالي او را اداره مي‌كردند و همانــان بودند كه واســطه ازدواج او با كاترين براگـانزايي شـدند. و مي‌دانيم كه در دوران سلطنت چـارلز دوم صـرافان يهـودي به پشـتوانه مـــالي ارتش انگليس بـــدل شـــدند و سررشـــته داري و پيمانكـاري نظـامي را به دست گرفتند. اين پيونـدها همه قراينى است در تأييد نظر فوق.

بهـرروي، در حـوالي نيمه دهه 1640 يعـني در اوج جنگ داخلي (1642 -1651)، و هرج و مرج در بريتانيا، اشمول و دوستانش، بر شالوده ميراث رابرت فلاد و ميشل مايرو ديگران، فرقه روزنكروتس را سـازمان دادند. در همين دوران (1652)ـ بود كه تومـاس وان، (90)ـ بـرادر هـنري وان (91)ـ شـاعر، دو رسـاله اصـلاح عمـومي جهـان و گزارش فرقه بـرادري روزنكـروتس را به زبـان انگليسي ترجمه و در لنـدن منتشر كـرد. (92)ـ او در سـال 1656 رسـاله اي از ميشل مـاير را با عنـوان قـوانين [فرقه] بـرادري روزكـروا (93)ـ از لاتين به انگليسي ترجمه و منتشر كرد. ترجمه انگليسي اين رساله به الياس اشمول اهدا شده است. (94)ـ اين تومـاس وان را نـيز "كيميـاگر بزرگ و فيلسـوف مجـرب"، ستايشـگر و شـيفته آگريپا و "عضو پرشور فرقه روزنكروتس" خوانده‌اند. او فراگيري كيميا را در حوزه علميه آكسفورد آغـاز كـرد و سـپس در لندن زير نظر سِر رابرت موراي ادامه داد. موراي در اين زمان وزير امور اسكاتلند بود. (95)

سِـر رابـرت مـوراي (96)ـ فـوق الـذكر، از بنيانگـذاران و اولين رئيس انجمن سلطنتي (1666)، نيز به عنوان يكي از پيشكسوتان "ماسوني" سده هفدهم شهرت دارد. اين مـوراي، چنانكه نـام او نشـان مي‌دهـد، به طايفه اسكاتلندي مـوراي تعلق دارد. ماسـون‌ها به طـور سـنتي مدعي‌اند كه رابـرت مـوراي در سـال 1641 در شـهر ادنبـورگ (اسـكاتلند) به عضـويت "لژ ادنبـورگ" درآمد. (97)ـ در اين لژ بـرخي از اعضـاي خانـدان‌هاي‌هاميلتون، مـوراي و هـوم (هيـوم) عضـويت داشـتند. (98)گفته مي‌شـود كه سر پاتريک هـوم (ارل مـارچمونت) نـيز از اعضـاي اين لژ بـود. بـرخي برآنند كه اين سِـر رابـرت

مـوراي فـردي بجز سر رابـرت مـوراي معـروف، اولين رئيس انجمن سـلطنتي، است. (99)هـايوود در تعليقـات خود بر دائره المعارف ماكي به طور مستند ثـابت مي‌كند كه موراي "فراماسـون" همـان مـوراي انجمن سـلطنتي است. (100) گولد نيز بر اين نظر است. او موراي را به عنـوان يكي از شـيفتگان علـوم خفيه معـرفي مي‌كند. آنتوني وود، موراي را چنين توصيف كرده است: "مـردي تنها [مجرد]، بيزار از زنان، مشهورترين كيمياگر، حـامي بـزرگ فرقه روزنكـروتس و رياضي داني برجسـته". (101)

تعلق بـرخي ديگر از بنيانگـذاران و اعضـاي اوليه انجمن سـلطنتي به فرقه روزنكـروتس نـيز مؤيد نظريه نيكلايي است. يک نمونه، جان اولين، (102)نويسنده و انديشـمند انگليسي، است. اولين از دوستان موراي و اشـمول بـود و در بـرخي از مكاتبـاتش از شـيفتگي خـود به فرقه روزنكـروتس سـخن گفته است. (103)ـ جـان اولين در صعود چارلز دوم نقش داشت و به پاس آن در سمت‌هاي مختلف جـاي گـرفت؛ از جمله مـدتي (1671-1674) مشاور امـور مسـتعمراتي دربـار بـود. او در سـال 1662 عضو انجمن سـلطنتي شد. از جـان اولين به عنـوان دوست صميمي و مادام العمر ساموئل پيپس (104)ـ يـاد مي‌كنند. (105)ـ اين سـاموئل پيپس نـيز مـدتي (1684-1686)ـ رئيس انجمن سـلطنتي بـود. او از بركشـيدگان ادوارد مونتاگ، ارال ساندويچ اول، است و از فرماندهان اصـلي نـيروي دريـايي انگليس در دوران چـارلز دوم و جيمز دوم. با شروع توطئه‌هـاي شافتسـبوري و ويگ‌هـا، پيپس راه مسـتقل خـود را رفت و به دليل نـزديكي با وليعهد كاتوليک آماج حمله توطئه گران فوق قرار گرفت

که او را به قتل گـــادفري قاضي متهم کردند. با صـــعود ويليام اورانژ، پيپس برکنار و خانه نشين شد. (106)

نمونه ديگر، جـان لاک، متفکر نامـدار انگليسـي، است که برخي منابع ماسوني او را نيز از پيشکسـوتان "ماسـون" سده هفدهم مي‌دانند.هايوود رساله درباب شکيبايي لاک را "از نظر انديشه و روح" يک اثر کلاســـيک ماســـوني مي‌خواند و مي‌افزايد: "لاک محتملاً ماسون بــود" (107) جـــان لاک 13 ســـال پيش از ظهـــور نهـــادي به نـــام فراماسـونري و تأسـيس گرانـدلژ انگلسـتان درگذشت و بنابراين نمي‌توانست "ماسون" باشد. لذا، بنظر مي‌رسد که دعـاوي مربـوط به تعلق "ماسـوني" او مانند دعـاوي مشابه درباره‌ي فلاد و اشمول و موراي و ديگران، نـاظر به پيوند وي با گروه‌هاي مخفي توطئه گر نيمه دوم سده هفدهم باشد. گولد مي‌نويسد: "جـان لاک، پـدر انديشه و فلسفه جديـد، در جـواني مـدتي فريفته جاذبه اين رازها [کابالا] شد". (108) در سال 1663 جان لاک 31 ساله در زمــره گــروه ده نفــره اي بــود که در نــزد پيــتر اشــتال استراسبورگي، (109) کيمياگر و روزنکروتسي معروف، آمــوزش مي‌ديدند. طبق منــدرجات بــرخي از منــابع آن عصر، اين پيتر اشتال نيز، مانند رابـرت مـوراي، از زنـان نفـــرت داشت. گولد در حاشـــيه مي‌افزايد: ظـــاهراً اين خصيصه عمـــومي اين طايفه [روزنکروتسي‌ها] بـــود. (110)ـ چهـار سـال بعد (1667)ـ لاک به عنـوان پزشک به خدمت آنتـوني اشـلي کـوپر (لـرد اشـلي آن زمـان و ارل شافتسبوري بعد) درآمد و کمي بعد (1668) عضو انجمن سلطنتي شد.

رابطه لرد اشلي با جان لاک را فراتر از رابطه يک ارباب و پزشک خصوصي اش توصـــيف کرده‌اند و لاک علاوه بر طبـابت در مقـام منشي و مشـاور او نـيز جـاي داشت. مي‌دانيم که در اين زمـان با حضـور لـرد اشـلي جلسـات خصوصي برگـزار مي‌شد که لاک، جـان مپلتـافت، (111) توماس سيدنهام (112) و کشيش و پزشک ديگري به نام جيمز تيرل (113)ـ در آن شـرکت داشـتند. لاک در مقدمه رساله اي در بـاب فهم بشـري، که پس از صـعود ويليـام اورانژ منتشر کرد (1690)، به اين جلسات اشـاره کـرده است. (114)ـ ســيدنهام نــيز از اعضــاي اوليه انجمن سـلطنتي است و قاعـدتاً به اين دليل است که نـام او به عنـــوان "يکي از بنيانگـــذاران طب بـــاليني و دانش بيماري‌هاي مسري" (115)ـ در تاريخ نگاري غـرب به ثبت رسيده است.

لرد اشلي به تکاپوهاي ماوراء بحار تعلق فراوان داشت و لـــذا در ســـال 1663 چـــارلز دوم منطقه کارولينا (در آمريکـــاي شـــمالي) را به او و هفت تن از دوســـتانش واگـــذار کـــرد. يکي از نخســـتين اقـــدامات لاک، نگـــارش "قـانون اساسي" کارولينا بـراي اشـلي بـود. (116)ـ در سال 1672، لرد اشلي به "ارل شافتسبوري" ملقب شد و در پايـــان اين ســـال در ســـمت رئيس قـــوه قضـــاييه و مشاور عالي (117)ـ چارلز دوم منصـوب گرديد در حـالي که فاقد تحصـيلات حقـوقي بـود. (118)ـ هر چند او به زودي معزول شد، ليکن در همين زمان "شـوراي تجـارت و پلانت کاري خارجي" (119) را تأسيس کرد که به مدت دو سال خود او رئيس و جان لاک دبير آن بود. (120)

به دليل چـنين پيونـدهايي است كه پس از صـعود ويليـام اورانژ، جان لاک به اقتدار فراوان رسـيد و در اين دوران پاياني زندگي اش (1689 -1704)، در مقام "رهبر فكري جنـاح ويگ" (121)ـ جـاي گـرفت. ريچـارد آرون، (122) اســـتاد دانشـــگاه ولز و مؤلف مقاله "جـــان لاک" در بريتانيكا (1977)ـ صـعود ويليـام اورانـژ، و به تعبـير لاک "انقلاب شكوهمند و بـدون خـونريزي"، را آرمـان اصـلي مي‌داند كه شافتسبوري و لاک در راه تحقق آن كوشـيده بودند. اين حادثه اي است كه به ادعـــاي دكـــتر آرون، "سـلطنت مشـروطه، شـكيبايي ديـني و آزادي انديشه و بيـان" را در انگلسـتان محقق سـاخت. دفـاع جانبدارانه دكتر آرون از ارل شافتسبوري خواندني است:

اشـلي سياسـتمداري زورگو و مهـاجم بـود كه دشـمنان فراوان داشت. (برخي از آنـان اديبـاني بودند چـون جـان درايـدن (123)ـ شـاعر، هم مدرسه اي لاک). حـداقل به دليل احترامي كه لاک بـراي لـرد اشـلي قائل اسـت، بايد ترديد كرد كه اشلي چنـان شـيطاني بـوده كه دشـمنانش گـــاه ترســـيم كرده‌اند. روشن است كه اشـــلي مـــدافع استوار سلطنت مشروطه، تـداوم پروتسـتاني سـلطنت، آزادي مدني، شكيبايي ديني، حاكميت پارلمـان و توسـعه اقتصـــادي بريتانيا بـــود... از آن‌جا كه اينها آرمان‌هـــايي است كه جـان لاک خـود را وقف آن كـرده بـود، از آغـاز ميان سياستمدار [اشلي] و مشاورش [لاک] تفاهم كامل وجود داشت. (124)

اين چه نوع "آزادي مـدني" و "شـكيبايي ديـني" است كه درايـــدن شـــاعر را، به دليل هجويه‌هـــايي كه عليه توطئه گـران ويگ و شافتسـبوري سـروده بـود، (125)ـ بيكـار و

تنگدست کـرد و او را به دليل تعلقش به مـذهب کاتوليک مجبور نمود دو برابر پروتستان‌ها ماليات بپردازد؛ (126) درياسالاري کاردان چون ساموئل پيپس را برکنار و خانه نشين نمود؛ (127)ـ و حـتي مـورخي کوشا و سـالخورده چـون آنتـوني وود را از آکسـفورد اخـراج کـرد؟ بـراي شناخت "آرمان" واقعي شافتسبوري و لاک کـافي است به پديده اي توجه کنيم که پيامـدهاي شـوم آن گريبـانگير سه چهـار نسل از مـردم کاتوليک بريتانيا و ايرلند بـود. يکي از مهمـترين اقـدامات شافتسـبوري در دوران اقتـدارش در دربـار چـارلز دوم، تصـويب قـانوني در پارلمان (1673)ـ بود (128)ـ که به مـوجب آن کاتوليک‌ها از تصـدي هرگونه شـغل حکومـتي محـروم مي‌شـدند. از زمان ويليام اورانژ، اين قانون به مدت 140 سـال اجـرا شد و حتي رياست کاتوليک‌ها بر مدارس نيز ممنوع بـود. تنها در سال 1828 بـود که قـانون فـوق ملغي شد و در سال بعد (129)ـ به کاتوليک‌ها حقوق برابر با ساير سکنه انگليس اعطا گرديد. اين تضـييقات قـانوني عليه کاتوليک‌ها، در ايرلند تا سال 1871 و در اسکاتلند تا سال 1889 دوام داشت. (130)

ردپاي بقاياي فرقه روزنکروتس تا اوايل سده هيجدهم و تأسيس گراندلژ انگلسـتان قابل پيگـيري است. يک نمونه معروف، کشيش و عتيقه شناس و پزشـکي به نـام دکـتر ويليـام اسـتاکلي (131)ـ است. اسـتاکلي در لينکلن (انگلستان) به دنيا آمد. مدتي در بوستن (آمريکا) اقـامت داشت، به انگلستان بازگشت و در سال 1717 به همراه دوک مونتـاگ به عضـويت انجمن سـلطنتي درآمد. او از کساني است که در سـال 1718 بـار ديگر "انجمن عتيقه شناسي" (132)ـ را برپا کردند. استاکلي در ژانويه 1721

رسماً عضو فراماسـونري شد و در 78 سـالگي در لنـدن درگذشت. (133) استاكلي به كاوش‌هاي باستان شناسي نيز اشتغال داشت و نظريـاتي در بـاب پيشـينه باسـتاني انگلستان مطرح نمود كه در سده هيجـدهم رواج فـراوان يـافت ليكن امـروزه "خيالپردازانه" ارزيـابي مي‌شـود. (134)ـ دكـتر اسـتاكلي فـرد مرمـوزي است و در دفترچه يادداشت‌هايش خـــود را "اولين ماســـون شـــهر لنـــدن" مي‌خواند. در ذيل وقايع 28 دسامبر 1722، اين عبـارت به چشم مي‌خورد: "شـام با لـرد هرتفـورد بـودم كه لـرد وينچلسي (135)ـ او را معـرفي كـرده بـود. هر دو را به عضـويت طـريقت كتـاب يا شهسـواران روم (136)ـ در آوردم". به نوشته كويل، فرقه مـذكور شـناخته نيست. (137)

مـيراث روزنكروتسي انجمن سـلطنتي از سـده هيجـدهم در قالب پيوندهاي ماسوني تداوم يافت. منـابع ماسـوني اسـحاق نيوتـون، رئيس مقتـدر انجمن سـلطنتي (1703-1727)ـ و دوست چارلز مونتاگ (ارل‌هاليفـاكس) و دكـتر دزا گوليه و جـان لاک، را نـيز "محتملاً" ماسـون مي‌دانند هر چند سندي دال بر عضـويت او در لژهـاي ماسـوني در دست نيست. دهه پايـاني زنـدگي نيوتـون با تأسـيس و تكـاپوي گرانـدلژ انگلسـتان مقـارن است.هـايوود پس از اشاره به دوسـتي نزديک نيوتـون و دزاگوليـه، مي‌افزايد: بيشتر اعضـاي "لژ لنـدن" عضو انجمن سـلطنتي بودند و جلســـات خـــود را در كلـــوپ انجمن ســـلطنتي برگـــزار مي‌كردند. (138)ـــ از ادموند بـــرک، انديشـــمند نامـــدار سياسي اواخر سده هيجدهم، نـيز به عنـوان ماسـون يـاد مي‌كنند. گفته مي‌شـود كه بـرک عضو "لژ اورشـليم" (139) لندن بود. (140) درباره‌ي عضويت چارلز داروين، (

141). مؤلف منشأ انواع (1859)، در فراماسونري اطلاع مستندي انتشار نيافته ولي پدربزرگ او، دكتر اراسموس داروين، (142). از ماسون‌هاي سرشناس بود. اراسموس داروين تحصيلات خود را در دانشگاه‌هاي كمبريج و ادنبورگ به پايان برد و بقيه عمر به طبابت اشتغال داشت و شعر نيز مي‌سرود. اراسموس داروين در سال 1788 در شهر دربي محفلي به نام "انجمن فلسفي" (143)ـ تشكيل داد. يكي از پسران او به نام سِر فرانسيس داروين از فعالين ماسوني نيمه اول سده نوزدهم بود و پسر اين يكي، به نام رجينالد داروين، در سال 1840 ماسون شد. نام چارلز داروين در اسناد ماسوني ديده نمي‌شود ولي مورخين ماسون محتمل مي‌دانند كه او نيز، چون پدربزرگ و عمو و پسر عمويش، ماسون باشد. (144)

نظريه منشأ كابالايي- روزنكروتسي فراماسوني مورد تأييد رابرت فرك گولد نيست كه ديدگاه او را بايد به عنوان "نظر رسمي" بخش مهمي از فراماسون‌هاي معاصر تلقي نمود. گولد 79 صفحه از كتاب شش جلدي خود را به "كابالا، روزيكروسيانيسم و الياس اشمول" (145)ـ اختصاص داده و در ساير بخش‌هاي مجلدات سوم و چهارم كتاب نيز مكرر به اين بحث پرداخته است. او پس از سيري آشفته در منابع متعدد، در پايان اصولاً منكر وجود سازماني به نام روزنكروتس در انگلستان سده هفدهم است. گولد آنچه بوده را تنها "انبوهي از منجمان، كيمياگران، شياداني [شارلاتان‌ها] و انواع پيشگويان" مي‌داند. (146)ـ معهذا، حتي گولد نيز منكر تأثير فرقه روزنكروتس بر فراماسوني نيست. او "فراماسوني عملي" يعني لژهاي بنايان را "پدر

فراماسـوني نظـري" و رابطه ميـان اين دو را "نسـبي" مي‌داند و رابطه طريقت‌هـــاي رازآمـــيز كابـــالايي با فراماسـوني را غيرمسـتقيم و از نـوع "رابطه سـببي" مي‌خواند. (147)ـ اين نظريه البته مورد قبـول ما نيست. در صـفحات پيش به طـور مشـروح نشـان داديم كه تنها پيوند واقعي فراماســـوني با آنچه ماســـون‌ها آن را "فراماســوني عملي" مي‌خواننـــد، وام گـــيري نام‌ها و نمادهاي معمـاري و جعل افسـانه‌هاي بي پايـه، و بسـيار رايج، دربـاره‌ي گيلـدهاي بنايـان و معمـاران دوره گـرد و ســياح است به منظــور اســتتار منشأ و مــاهيت واقعي سازماندهي كه از بدو تأسيس در خدمت كانون‌هاي معين بود.

تأثير و تداوم ميراث فرقه روزنكروتس در فراماســوني كـاملاً چشـمگير است. صـرفنظر از تكـاپوي سـازمان " روزنكروتس طلايي" در آلمـان اواخر سـده هيجـدهم، در سال 1865 ماسوني به نام رابـرت ونتـورث ليتل (148) سازماني به نـام "انجمن روزيكروسي انگلسـتان" (149) تأسيس كرد و خود در مقام "مغ اعظم" (150)ـ آن جـاي گــرفت. اين ســازمان تــداوم فرقه روزنكــروتس ســده هفدهم محسوب مي‌شود و ليتل آن را بر بنيـاد مـيراث و نمادهاي سازمان قديمي روزنكروتس آلمـان ايجـاد كـرد. تشــكيلات اين انجمن مخفي است. كمي بعد شــعبه‌هاي انجمن در اسـكاتلند، كانـادا، اسـتراليا، فرانسه و ايـالات متحـــده آمريكا نـــيز ايجـــاد شد. "مغ اعظم" انجمن روزنكروسي آمريكا يک يهودي به نام چارلز مه ير (151) بـــود. هر چند گفته مي‌شـــود اين انجمن يک ســـازمان رسمي ماسوني نيست، ليكن، به نوشته دائـره المعـارف مـاكي، بـرخي از "برجسـته تـرين ماسـون‌هاي انگليس و

اســـكاتلند" به آن "علاقه فـــراوان" نشـــان دادند و در تأســـيس و اداره آن مشـــاركت جســـتند. هـــدف انجمن روزيكروسي چنين عنوان شده است: "همياري و تشويق اعضا در مســائل بــزرگ زنــدگي، پــژوهش در رازهــاي طـبيعت، تسـهيل مطالعه در نظـام فلسـفي كه بر بنيـاد كابـالا شـكل گرفتـه، و نخسـتين بـار بـرادر روزنكـروتس آلماني آن را ترويج كرد و تفحص در معني نمادهاي خرد، هـنر و ادبيـات جهـان باسـتان" (152).ـ علاوه بر انجمن فوق، امروزه يكي از طريقت‌هاي ماسوني ايالات متحده آمريكا "آئين كهن رازآمـيز رزكـروا" (153)ـ نـام دارد كه مقر آن در شهر سن خوزه كاليفرنياست. (154)

نماد رزكروا نيز در فراماسوني مورد توجه بسيار است. در آئين كمال، (155)ـ آئين امـپراتوران شـرق و غـرب، (156) و آئين اسكاتي، (157) ماسون‌هاي درجه هيجدهم شهســـوار رزكـــروا (158)ـــ نـــام دارند. اين عنـــوان به شكل‌هاي ديگر- مانند شهزاده رزكروا، شهزاده با اختيــار رزكروا، (159) شهسوار عقاب و پليكان- (160) نيز ديده مي‌شود. در آئين اسكاتي، كه مهمترين طريقت ماسوني درجات عالي (161) است، انجمن محل تجمع ماسون‌هاي درجات پانزدهم تا هيجدهم شاپيتر رزكروا (162) خوانده مي‌شود. در ساير آئين‌هاي درجات عـالي نـيز اين عنـوان وجـــود دارد ولي درجه آن متفـــاوت است. (163)ـــ طبق اسناد شناخته شده، اولين ايراني كه به شهسوار رزكروا ملقب شد، ميرزا يوسف خان مستشارالدوله، شارژ دافر ايران در پاريس، بود كه در 29 نوامبر 1869 اين عنوان را از شــاپيتر كلمنت اميتيــه، (164)ـ تــابع گراند اوريــان فرانسه، دريافت داشت. (165)

پي نوشت‌ها:

1. Robert Fludd (1574-1637)
2. Robertus de Fluctibus, Rudolphus Otreb, Alitophilus, Joachim Frizius
3. ibid, p. 111.
4. Britannica CD 1998.
5. Apologia Compendaria: Fraternitatem de Rosea Cruce, suspicionis et infamioe maculis aspercum abluens, Leyden: 1616.
6. Tractatus Apologeticus integritatem Societatis de Rosea Cruce defendens contra Libanium et alios, Leyden: 1617.
7. Summum bonum, quod est verum magioe, cabaoel, alchymioe, fratrum Rosoe Crucis verorum veroe subjectum, Leyden: 1629.
8. Philosophia Moysaica.
9. Integrum morborum mysterium
10- گلسـرخي، همـان مأخـذ، صص 525-526؛ Gould, ibid, vol. III, p.80

1. Mackey, ibid, vol. 1, p. 361.
2. Nichael Maier (1568-1622)
3. Gould, ibid, vol. III, p. 92.

4. Elias Ashmole (1617-1692)

5. Mackey, ibid, vol. 1, p. 107; Coil, ibid, p. 72.

6. antiquary

7. Archeology

آركئولوژي دانش جديد باستان شناسي است كه با آنتيک شناسي فــوق الــذكر تفــاوت دارد. لــذا معــادل فارسي عتيقه شناسي را به كار برده ايم تا با "باستان شناسي" اشتباه نشود.

18- گلسرخي، همان مأخذ، ص 677.

1. Society of Astrologers

2. Sir Thomas Mainwaring

3. William Lilly (1602-1681)

در جواني در لنـدن اقـامت گزيد و در نـزد رئيس كمپـاني نمک فروشان به عنوان دفتردار به كار پرداخت. با مــرگ اربـابش با بيـوه او ازدواج كـرد. در سـال 1632 شـاگرد اوانس منجم (Evans)ـ شد و به زودي از استاد نامـدارتر شد. در زمان جنگ داخلي، هم جناح پارلمـان و هم جنـاح دربار او را براي پيشگويي و ستاره بيني فرا مي‌خواندند و حتي گفته مي‌شود شـخص چـارلز اول نـيز او را بـراي طـالع بيـني فـرا مي‌خواند. در دوران حكـومت كومنـولث كار للي رونق داشت و پيشـگويي‌هاي وي بر سـربازان و عامه مردم تأثير فـراوان برجـاي مي‌نهـاد. پس از اعـاده سلطنت نيز مورد احترام چارلز دوم بود. در سـال 1666

به مشـــاركت در آتش ســـوزي بـــزرگ لنـــدن متهم شد. دستگير ولي به دليل عدم اثبات اتهام آزاد گرديد. ويليـام للي داراي تأليفاتي است مانند نجـوم مسـيحي، مجموعه حكايت‌ها، ملاحظاتي در باب زندگي و مـرگ چـارلز شـاه مرحوم انگلستان و سال سياه. (Emerson, ibid, vol. 2, p. 194)

1. Sir William Dugdale (1605-1686)
2. Britannica, 1977, vol. III, p. 695.
3. Institutins, Laws and Ceremonies of the Order of the Garter.
4. Ashmolean Museum
5. Emerson, ibid, vol. 1, p. 161; Gould, ibid, vol. III. pp. 129-131, 162, 173, Coil, ibid, p.72.
6. Anthony Wood (1632-1695)

عتيقه شناس معروف انگليسي كه نوشته‌هايش از منـابع مهم شناخت رجال بريتانيـاي سـده هفـدهم است. اولين كتاب او تاريخ و ميراث كهن دانشگاه آكســفورد است كه چون انتشارات تازه تأسيس آكسفورد حاضر به چاپ متن انگليسي آن نشد، به لاتين ترجمه شد و انتشـارات فـوق در سال 1674 آن را با نام Historia et Antiquitates Universitatis Oxoniensis منتشر كرد. متن انگليسي اين كتاب قريب به 120 سال بعد (1792-1794) انتشار يافت. مهمترين اثر وود، كتاب معروف و حجيم فرزانگان آكسـفورد (Athenae Oxonienses) به زبـان انگليسي

است که در سال‌هاي 1691-1692 منتشر شد. اين کتاب به معــرفي دانش آموختگــان سرشــناس آکســفورد در سال‌هاي 1500 تا 1690 اختصاص دارد. آنتــوني وود به دليل اتهــام فســاد مــالي که در اين کتــاب به ادواردهايد متوفي (ارل کلارندون اول)، پـدربزرگ ملکه مـاري، وارد کــرده بــود. در ســال 1693 از آکســفورد اخــراج شد (ادواردهايد در ســالهاي 1660 -1667 وزير چـارلز دوم بــود و جيمز وليعهد دخــتر او را به زني گــرفت. به اين ترتيب،هايد پـدربزرگ مـاري دوم و ملکه آن است.هايد به دليل نگــارش تــاريخ شــورش و جنگ‌هــاي داخلي در انگلســتان شــهرت دارد). مشخصــات چــاپ منقح يادداشت‌هاي آنتوني وود چنين است:

Andrew Clark, The Life and Times of Anthony Wood, 1891-1900.

1. Mercuriophilus Anglicus
2. Biographia Britannica, vol. I, 1747.
3. elixir
4. Gould, ibid, vol. III, pp. 130-131.
5. Colonel Henry Mainwaring
6. Thomas Wise
7. Nicholas Young
8. William Hamon
9. Sir William Wilson

10. Gould, ibid, vol. III, p. 140; Mackey, ibid, vol. 1, p. 107; Coil, ibid, pp. 72, 221.

11. Elias Ashmole, History and Antiquities of Berkshire, Prefrace by Dr. Rawlinson, London: 1719.

12. Gould, ibid, vol, III, p.17.

13. Richard Rawlinson (1689-1755)

14. Curwen Rawlinson

15. Nicola Monk

16. George Monk [Monck], Duke of Albermarle (1608-1670).

جرج مانک از فرماندهان نظامي چارلز اول بود. در سال 1644 به اسارت نيروهاي پارلمان درآمد و به مدت دو سال در برج لندن زنداني شد. پس از سركوب نهايي نيروهاي هوادار سلطنت، در سال 1646 سران "پارلمان" او را در رأس قشوني براي سركوب شورش مردم ايرلند اعزام كردند. اين ماجرا تا سال 1649 ادامه يافت. در سال 1650، اوليور كرومول او را به همراه خود براي سركوب شورشيان به اسكاتلند برد. پس از پيروزي، مانک در سمت فرمانده كل قشون اسكاتلند منصوب شد. در نوامبر 1652 مانک يكي از سه فرمانده اصلي نيروي دريايي انگليس بود. او در سال 1654 شورشيان مناطق كوهستاني اسكاتلند را با موفقيت سركوب كرد. در فوريه 1660 جرج مانک در رأس قشون اسكاتلند وارد شهر لندن شد و نقش اصلي را در

بازگشت و سعود آرام چارلز دوم ایفا نمود. به این دلیل، مانک به دوک آلبرمارل ملقب شد، نشان شهسوار گـارتر گرفت و به ثـروت فـراوان رسـید. در دوران چـارلز دوم، مانک در مناصب مهمي جاي داشت و از جمله مدتي نايب الحكومه ايرلند بود. او ده سال پس از صـعود چـارلز دوم درگذشت.

44- دوک دوم آلبرمــارل (پسر جــرج مانک) با خانــدان متنفذ کاوندیش (دوک‌هـاي دونشـایر) وصـلت کـرد. دوک دوم در اوایل سلطنت ویلیــام اورانژ بلاعقب درگذشت و عنــوان دوکي او تــداوم نیــافت. در ســال 1692، بیــوه ثروتمند و دیوانه او، الیزابت کاوندیش، به همسري رالف مونتاگ درآمد که بعدها دوک اول مونتاگ شد. جان، دوک دوم مونتاگ، داماد جان چرچیل، دوک مارلبورو، و اســتاد اعظم گراندلژ انگلستان است.

1. Restoration

2. Thomas Rawlinson (d. 1725)

3. George Rawlinson, A Memoir of Major General Sir Henry Creswicke Rawlinson, Bart., K.C.B., F.R.S., D.C.L., F.R.G.S., &c, with an Introduction by Field- Marshal Lord Roberts of Kandahar, V.C., London: Longmans, Green, and Co., 1898, pp. 1-3; .Gould, ibid, bol. III. P.168

4. .Gould, ibid, pp. 169-170

5. .Rawlinson, ibid, p.3

6. Grand Steward

7. Gould, ibid, vol. III. P, 169; vol. 4, p. 400; Coil, ibid, p. 503.

8. Mackey, ibid, vol. 2, p. 833.

9. Gould, ibid, vol. III, p. 17.

10. Thomas Hearne (1678-1735)

توماس هـرن در سـالهاي 1699-1715 كتابـدار كتابخانه بـــادلين آكســـفورد بـــود. او به دليل مخـــالفت با سلطنت‌هانوور از كار بر كنار و تا پايان عمر خانه نشـين شد. هرن مصحح و ناشر برخي منابع مهم تـاريخ انگليس است كه به عنـوان مأخذ مـورد اسـتفاده نسل‌هاي بعـدي مورخين قرار گرفت.

1. ibid, p. 169.

2. ibid, p.170.

3. Jean Baptiste Marie Ragon (1771-1862).

4. Mackey, ibid, vol. 2, p. 827.

5. Freemasons Magazine

6. Mackey, ibid, vol. 1, p. 361.

7. Christoph Friedrich Nicolai (1733-1811)

8. Aufklärung, German Enlightenment

9. Allgemeine Deutsche Bibliothec

10. Versuch über die Beschuldigungen welche dem Tempelherrnorden gemacht worden und über dessen Geheimniss, nebst einem Anhange über das Entstehen der Freimaurergesellschaft.

65- دربـــاره‌ي فرانســـيس بيكن و انديشه او بنگريد به: همين كتاب، ج3، صص 306-313.

66- بيكن در اولين سال سلطنت چارلز اول درگذشت و آتلانتيس نو در سال بعد منتشر شد.

1. Mackey, ibid, vol. 2, p. 707.

2. Johann Gottlieb Buhle (1753-1821)

3. Ueber den Ursprung und die vornehmsten Schicksale des Ordens der Rosenkreuzer und Friemaurer.

4. Thomas De Quincey (1785-1859)

كتاب اعترافات يک تريـاک خــور انگليسي (Confessions of an English Opium-Eater)ـــ دو كويـــنزي از شـاهكارهاي ادبيـات انگليسي است. او در 19 سـالگي (1804)ـ با تريــاک آشــنا شد و آن را بــراي تســكين درد عصـبي مصـرف نمـود. چند سـال بعد به خـوردن تريـاک معتــاد شد و تا پايــان عمر معتــاد ماند. در ســال 1821 اعترافــات را در مجله لنــدن منتشر نمــود كه بــراي وي شهرت فراوان به ارمغان آورد. اين پاورقي در سـال بعد به صورت كتـاب منتشر شد. هـدف دوكويـنزي از نگـارش

اعترافات هشدار در زمینه خطرناک تریاک بـود. مجموعه آثار او در 14 جلد به چاپ رسیده است.

1. London Magazine
2. Historico-critical Inquiry into the Origin of the Rosicrucians and the Freemasons (London Magazine, No.9)
3. Gould, ibid, vol. III, pp. 83-84; Mackey, ibid, vol. 1, p. 158; Coil, ibid, p. 108.
4. Coil, ibid, p. 204.
5. Gould, ibid, p. 113.
6. William Oughtred (1573-1660)

کشـــيش و رياضي دان و مـــدرس مدرسه كينگ حـــوزه كمـبريج. در دوران انقلاب پوريتـاني به دليل هـواداري از سلطنت آزار ديد. در زمان خود شـهرت فـراوان داشت و به "شاه رياضيات" معروف بود.

1. Dr. Hewitt
2. Dr. John Pearson (1612-1686)

تحصـيلاتش را در مدرسه اتـون و كينگ كـالج كمـبريج به پايـان بـرد. سـپس رياست بـرخي كالج‌هـاي كمـبريج، از جمله كـالج ترينيـتي، را به دست داشت. در سـال 1673 اسقف منطقه چستر شد. داراي تأليفاتي است.

1. ibid, p. 115.

2. Sir George Wharton

3. ibid, p. 130.

4. ibid, p. 84.

5. Coil, ibid, p. 108; Mackey, ibid, vol. 1, p. 158.

6. William Sandys

7. Encyclopaedia Metropolitana

8. Gould, ibid, vol. III, pp. 115-116.

87- اشتباه مترجم است. باید جان پیرسون باشد.

88- گلسـرخي، همـان مأخـذ، ص 677 (با اصـلاحاتي در ترجمه فارسي)

89- با اعدام چارلز اول (1649)، اشـراف اسـکاتلند، در برابر اعلام "حکومت کومنولث" در انگلسـتان، پسر ارشد "شاه شهید" (Martyr King)ـ را با نام "چـارلز دوم" به عنوان پادشاه بریتانیا اعلام کردند. در اواخر سـال 1650 و اوایل سال 1651 قشون اسکاتلندي‌ها در برابر تهاجم قشون پارلمان به فرمانـدهي اولیـور کرمـول، شکسـتي سخت خورد و چارلز به مدت 40 روز به همراه معـدودي از اتباع وفادارش آواره بـود تا سـرانجام در اکتـبر 1651 توانست به فرانسه بگریزد.

در پي پـیروزي انقلاب پوریتـاني، حکـومت خشن اولیـور کرومول، فرمانده قشون پارلمـان و رئیس اول شـوراي دولـــتي، و پوریتان‌ها برقـــرار شد. در دســـامبر 1653،

كرومول عنوان "لرد قيم" (Lord Protector) را بر خود نهاد و تمامي قدرت را به دست گـرفت. كرومـول هرچند مي‌گفت "تــرجيح مي‌دهد در اين ســرزمين اســلام اعلام شود تا يكي از فرزندان خداوند مورد ايذا قرار گـيرد"، به ســـركوب شـــديد مخالفـــانش دست زد. (Britannica, 1977, vol. 15, p.306) او پسر 32 ساله اش، ريچارد كرومول (1626 -1712) را به عنوان جانشين خود تعيين كرد. در 3 سپتامبر 1658 اوليور كرومول درگذشت و به همـراه وي آرمـان اسـتقرار "كومنـولث پوريتـاني" نـيز مدفون شد. بلافاصله، ريچارد نالايق به عنوان "لرد قيم" قـــدرت را به دست گـــرفت. در اين دوران، دسيسه‌هاي پنهان براي اعاده نظام سلطنتي و بـاز گردانيـدن چـارلز دوم به انگليس آغـاز شد. در رأس اين جريـان، اشـرافي چون آنتوني اشلي كوپر (ارل شافتسـبوري)، جـرج مانک (دوک آلبرمارل)، فيليپ وارتـون (لـرد وارتـون) و ادوارد مونتاگ (ارل ساندويچ) قرار داشتند كه پيشتر از ياران و مشاوران اوليـور كرومـول بودند. بـراي نمونـه، كـوپر از يـاران نزديک و عضو شـوراي مشـاورين كرومـول بـود و ارل ساندويچ معاون كرومول در شوراي دولتي و يكي از دو فرمانــده نــيروي دريـــايي انگليس در زمـــان ريچـــارد كرومول. در فوريه 1660 جـرج مانـک، فرمانـده قشـون اسكاتلند، در رأس نيروهايش وارد لنـدن شد و به قـدرت فائقه شـــهر بـــدل گرديد. او پارلمـــان را فـــرا خواند. در اوايل مه 1660، پارلمان كرومول را خلع كرد، چارلز دوم را به عنوان پادشاه اعلام نمود و يک كميسيون 12 نفره را مـــأمور اعـــاده ســـلطنت كـــرد. يكي از اعضـــاي اين كميسـيون آنتـوني اشـلي كـوپر بـود. اين افـراد به هلند رفتند و رسماً چـارلز دوم را به انگلسـتان دعـوت كردند.

در 25 مه چارلز به انگلستان وارد شد. ريچارد كرومـول، كه در دوران حكومتش مبالغ سنگيني بـدهكار شـده بـود، براي فـرار از دست طلبكـارانش به فرانسه گـريخت و تا پايان عمر در پاريس، جنـوا و سـرانجام انگلسـتان با نـام مستعار زيست.

1. Thomas Vaughan
2. Henry Vaughan (1621?-1695)

هنري وان به حرفه طبابت اشـتغال داشت. او نـيز چـون برادرش به فلسفه رازورانه علاقمند بود.

1. Fame and Confession of Rosie-Cross.
2. Themis Aurea: The Laws of the Fraternity of Roseie Cross.
3. Gould, ibid, vol, III, p. 99.
4. ibid, p. 97.
5. Sir Robert Murray [Moray] (d.1673)
6. Mackey, ibid, vol. 2, p. 680.
7. Coil, ibid, p. 218.
8. ibid, p. 423.
9. Mackey, ibid, vol. 3, pp. 1313-1314.
10. Gould, ibid, vol. III, pp. 97-98.
11. John Evelyn of Sayes Court (1620-1706).

12. ibid, p. 98.

13. Samuel Pepys (1633-1703)

این نام به صورت "پیپس" (peeps) تلفظ مي‌شود.

1. Britannica, 1977, vol. II, p. 311; ibid, vol. III. P. 1015.

2. ibid, vol. 14, pp. 36-37.

یادداشت‌هاي روزانه جـــان اولین و ســـاموئل پیپس به تــرتیب در ســالهاي 1818 و 1825 منتشر شــده و به عنوان منابع مهم تاریخ انگلستان سده هفدهم از اهمیت و شهرت فراوان برخوردار است. مشخصات چاپ جدید و منقح این دو کتاب به شرح زیر است:

Esmond Samuel De Beer [ed.], The Diary of John Evelyn, Oxford, 1955, 6 vol. William Matthews [de], The Diary of Samuel Pepys. 1970-1983, 11 vol.

1. Mackey, ibid, vol. 3, p. 1312.

2. Gould, ibid, vol. III, p. 76.

3. Peter Sthael of Strasburgh

4. ibid, p. 116.

5. John Mapletoft

6. Thomas Sydenham (1624-1689)

7. James Tyrrell

8. Britannica, 1977, vol. 11, p.13.

9. ibid, vol. IX, p. 728.

10. ibid, vol. 16, p. 614.

11. Lord High Chancellor of England

12. ibid, p. 613.

13. Council of Trade and Foreign Plantations

14. ibid, p. 614; ibid, vol. 11, p.13.

15. ibid, vol. 11, p.13.

16. Richard I. Aaron

17. John Dryden (1631-1700)

اهميت درايـــدن در ادبيـــات انگلســـتان نيمه دوم ســـده هفــدهم تا بــدان حد است كه گــاه از اين دوران با نــام "عصر درايدن" يـاد مي‌شـود. درايـدن در سـال 1668 در سمت ملک الشعراي دربار و دو سال بعد در سمت مورخ دربار منصوب شد. او در سـال 1685 به مـذهب كاتوليک گرويد و به اين دليل با صعود ويليـام اورانژ و مـاري دوم (1688) از دربار اخراج شد و در وضع مالي وخيمي قرار گرفت.

1. ibid.

125- درايـدن در زمـاني كه ارل شافتسـبوري به اتهـام مشاركت در توطئه دوک مونمـاوث دسـتگير شـد، هجويه اي مــؤثر به نــام ابشــالوم و اخيتوفل (1681)ـ عليه او

ســـــرود. در اين هجويه شافتســـــبوري به اخيتوفل و مونمــاوث به ابشــالوم تشــبيه شــده‌اند. ابشــالوم پسر شورشي داوود بود. اخيتوفل، به معناي "پسر حمــاقت"، از مشــاوران محــترم داوود بــود كه به دليل حمــايت از آبشالوم به دشـمن داوود بـدل شد و سـرانجام خودكشي كــرد. درايــدن در وصف شافتســبوري چــنين ســرود: "نخستين همه ايشان اخيتوفل كـذاب بـود، نـامي ملعـون در تمامي قرون پسين".

1. ibid, vol. 5, p. 1065.

127- بـرخي مـورخين تفـوق نـيروي دريـايي بريتانيا بر هلند و تبــديل اين كشــور به قــدرت درجه اول دريــايي جهان در سـده هيجـدهم را مرهـون مـديريت و اصـلاحات ساموئل پيپس مي‌دانند. (Americana, 1985, vol. 21, p. 687)

1. Test Act of 1673.
2. Roman Catholic Emancipation Act of 1829.
3. Britannica, 1977, vol. IX, p. 907; Americana, 1985, vol. 26, p.528.
4. William Stukeley (1687-1765)
5. Society of Antiquaries
6. Gould, ibid, vol. IV, p. 284; Coil, ibid, pp. 577; 639.
7. Britannica, 1977, vol. IX, p. 625.

8. Winchelsea
9. Order of the Book, Roman Knighthood
10. Coil, ibid, p. 639.
11. Nackey, ibid, vol. 3, pp. 1199, 1363.
12. Jerusalem Lodge No.44
13. Mackey, ibid, vol. 1, p. 162; Coil, ibid, p.109.
14. Charles Robert Darwin (1809-1882)
15. Erasmus Darwin (1731-1802)
16. Philisophical Society
17. Mackey, ibid, vol. 3, p. 1199.
18. Gould, ibid, vol. III, pp. 60-139.
19. ibid, p.138.
20. ibid, p. 61.
21. Robert Wentworth Little
22. Societas Rosicruciana in Anglia
23. Supreme Magus
24. Charles E. Meyer
25. Mackey, ibid, vol. 2, pp. 877, 880.

26. The Ancient Mystical Order Rosae Crucis (AMORC)

27. Coil, ibid, p. 577.

28. Rite of Perfection

29. Emperors of the East and West

30. Ancient and Accepted Scottish Rite

31. Knight Rose Croix

32. Prince Rose Croix, Sovereign Prince Rose Croix

33. Knight of the Eagle and Pelican

34. Hauts Grades, High Degrees

35. Chapter of Rose Croix

محمدعلي فروغي و ساير مترجمين قانون اساسي گراند اوريان فرانسه، در برابر "شاپيتر" واژه "خانقاه" را به كار كرده‌اند ولي براي "شواليه رزكروا" معادلي برنگزيده‌اند. (بنگريد به: اسماعيل رائين، فراموشخانه و فراماسوني در ايران، تهران: اميركبير، چاپ سوم، 1357، ج2، صص 516، 544)

1. Mackey, ibid, vol. 2, p. 874; Coil, ibid, p.187.

2. Clemente Amitie

165- بنگرید به تصـویر فرمـان فـوق در: رائین، همـان مأخذ، ج1، ص480.

فراماسونری؛ از تهران تا قاهره

(بسم الله الرحمن الرحیم)

جریان فراماسونری در اواسط قرن 14 برای خود قانون وضع کردند و برابری، برادری و آزادی را اصول کار خود قرار دادند. به باور بسیاری باید فراماسونری را باز تولید اندیشه‌های گنوستیك در دوران پس از اصلاحات در اروپا دانست. فراماسون‌ها با شعار معروف خود نقش بزرگی در انقلاب‌های بزرگ معاصر داشته‌اند.

الف) پیدایش جریانی به نام فراماسونری

پس از سقوط امپراتوری روم بسیاری از شهرها از میان رفتند و یا به صورت دهکده‌هایی کوچك درآمدند، اما بعد از مدتی در نیمه دوم قرن یازدهم میلادی به تدریج شهرهای جدیدی که معمولاً در اطراف یك کلیسا یا صومعه قرار داشتند، به وجود آمدند. امنیت شهرها، روستائیان را به سوی خود جلب کرد و بدین ترتیب جمعیت شهرها افزایش یافت. ساکنان این شهرها از راه بازرگانی و صنعتگری ثروتمند شدند و برای خود اتحادیه‌هایی برپا رکدند که از آن جمله می‌توان از اتحادیه معماران یا ماسون‌ها که هسته اصلی تشکیل شهرها یعنی کلیساها را بنا کرده بودند، یاد کرد. بیشتر اعضای اتحادیه معماران یهودیانی بودند که شغل بنایی داشتند. آنان به نیت اتحاد با هم و کمك به یکدیگر و نیز به منظور در انحصار داشتند حرفه خود، گروه‌هایی تشکیل دادند و شاگردانی انتخاب کردند که در محل نخصوصی که بعداً به لژ معروف شد آنان را آموزش می‌دادند. فراماسونها سعی در مخفی نگاه داشتن این

آموزشها داشتند و برای فنون بنایی و شناسایی خـود از رمز و اشاره استفاده می‌کردند. آنان برای خود درجـاتی مثل شـاگرد بنا و اسـتاد بنا داشـتند و بعـدها وقـتی که تشکیلات وسیعتری یافتند استاد بزرگ هم به این درجات افزوده شد. آنان در اواسط قرن 14 بـرای خـود قـانون وضع کردند و برابری، برادری و آزادی را اصول کار خـود قـرار دادند. به بـاور بسـیاری باید فراماسـونری را بـاز تولید اندیشه‌های گنوستیك[1] در دوران پس از اصلاحات در اروپا دانست. فراماسـون‌ها با شـعار معـروف خـود نقش بـزرگی در انقلاب‌هـای بـزرگ معاصر داشته‌است. نفـوذ آن‌ها به گـونه‌ای بـود که حـتی در جریـان انقلاب مشـروطه ایـران نقش بسـیاری از مشـروطه خواهـان راباید در مجموعه فراماسونری تبیین نمود.

به رغم ادعاهای گوناگونی که تاکنون پـیرامون چگـونگی و زمان پیدایش جریـان فراماسـونری مطـرح شـده است لکن اعتقـاد غـالب بر این بـاور است که نخسـتین فرقه فراماسونری در میان صاحبان فن معمـاری به وجـود آمد و همزمان با احداث ساختمانهای بـزرگ ازجمله کلیسـاها و کاخها یعنی سالهای 900 تا 1600 میلادی این جریـان به شـدت رشد و گسـترش پیـدا کـرد. دردوران پس از رنسـانس و همزمـان با آغـاز انقلاب صـنعتی در اروپا به ویـژه در بریتانیا بیشـتر اعضـای لژهـای فراماسـونری بورژواهـا، پروتسـتانها ویهودیـان بودند. با گذشت زمـان گروه‌هـای دیگـری ازجمله نویسـندگان، سیاسـتمداران و هنرمنـدان وارد سـازمان فراماسـونری شـدند و از اواخر قرن 17 به بعد لژهای فراماسونری محلی برای بحثهای عقیـدتی، سیاسـی، هـنری، ادبی و اجتمـاعی شد. بنا بر آثار و قرائن موجود بسیاری از اندیشمندان و فیلسوفان

برجسته جهان در آن دوران نظیر باروخ اسـپینوزا، دیوید ریکاردو، امیل دورکیم، هربرت مارکوزه، ریمـون آرون را باید عضو لژهای فراماسونری بدانیم.

گسترش فعالیت جریان فراماسونری تا بدانجا پیش رفت که در قـرن هجـدهم میلادی دو انقلاب فرانسه و آمریکا توسط اعضـای لژهـای فراماسـونری رهـبری شد. تمـام رهبران انقلاب فرانسه و حـتی رهـبران فکـری آن مانند مونتسـکیو ژان ژاك روسو عضو لژ گرانـداوریان پـاریس بودند. بر این اسـاس و بنا به ادعاهـای مطـرح شـده تما روسای جمهور ایالات متحده آمریکا از جـرج واشـنگتن تا بـاراك اوباما[2]ـ عضو لژهـای فراماسـونری بوده‌اند. به رغم فعالیت گسترده لژهای فراماسـونری در کشـورهای غـــربی همزمـــان شـــاهد گســـترش فعـــالیت آن‌ها در کشورهای اسلامی به خصوص کشـورهایی نظـیر ایـران، مصر، و سوریه هستیم.

ب) ورود فراماسونری به ایران

در خلال جنگ‌هـــای ایـــران و روس بـــود که به دلایل گوناگونی که مجال شرح آن در این نوشـتار نیست نفـوذ تشکیلات فراماسونری در ایران شـدت گـرفت. گسـترش اقدامات مجامع فراماسـونری در ایـران را باید همـزاد با سـفر سرهارد فـورد جـونز[3]ـ به ایـران دانست. البته بـرخی معتقدند که فعـالیت فراماسـونری در ایـران به حضور وی در ایـران ختم نمی‌شـود بلکه پیش از وی و با حضور برخی دیگر از نمایندگان دولت انگلیس نظیر جیمز موریه فعالیت آن‌ها آغاز شده بود و با حضـور جـونز تنها شدت فعالیتهای آن‌ها گسترش یافت. همزمان با امضای قـرارداد دوسـتی(تیلسـیت) میـان فرانسه و روسـیه در

سال 1807 به حسب خلا قـدرت پیش آمـده در ایـران(به دلیل مشـــکلات ایـــران با روســـیه و فرانسه) انگلیس شرایط رابرای گسترش حضـور خـود در ایـران مهیا دید. میرزاابولحسن خـــان ایلچی وزیر خارجه فتحلی شـــاه قاجار را باید یکی از اولین فراماسونران ایــرانی دانست که در مدت 35 سال برای خدمات خـود از دولت انگلیس حقوق دریافت می‌کرد.

همزمــان با دوران پادشــاهی ناصــرالدین شــاه شــاهد گسترش فعالیت فراماسونرها در ایـران هسـتیم. مـیرزا فتحعلی آخونـدزاده، مـیرزا یوسف خـان مستشـارالدوله، میرزا ملکم خان و مـیرزا خـان قمی را باید مشـهورترین فراماسـونرهای ایـران در دوران ناصـری دانست. مـیرزا ملکم خـــان را باید یکی از فعـــالترین فراماســـونرهای ایـــــرانی دانست. فعـــــالیت مخفیانه ماســـــونها در فراموشـخانه ملکم همـانطور که در تـاریخ ثبت شـده با مخـالفت روحـانیون مواجه شد. حـاج ملا علی کـنی طی نـــامه‌ای به ناصر الـــدین شـــاه از او شـــکایت کـــرد. فراموشــخانه که در ابتــدا به دلیل علاقه شــاه به تجــدد مـورد تایید وی بـود با مطلع شـدن شـاه از اهـداف پشت پـرده و به دسـتور او منحل شد. هرچند فراموشـخانه وی بعد از 4 سال فعالیت و وارد کردن تعداد قابل توجهی از اعضای دربار به جرگه فراماسونری به فرمان ناصرالدین شاه تعطیل شد اما پس از مدتی مجمع آدمیت بر اسـاس تعـــالیم ملکم تاســـیس شد. جـــالب است بـــدانیم اولین تعهدی که از اعضای انجمن آدمیت گرفته می‌شد سـکوت بود. پس از ترور ناصرالدین شاه و در دوران مظفرالدین شاه تشکل دیگری تحت عنوان انجمن اخـوت که ظـاهری

صوفیانه دارد و در باطن به فعالیت‌های فراماسونری می‌پردازد به وجود می‌آید.

میرزا ملکم خان از مروجان و موسسان فراماسونری

تصویری از عباسقلی خان آدمیت(موسس مجمع فراماسونری آدمیت)

در دوران پهلوی نیز لژهای فراماسونری همچنان به فعالیت خود ادامه دادند و با گسترش حمایت دولت مرکزی به خصوص در دوران پهلوی دوم دامنه فعالیت آن‌ها به شدت گسترش یافت. لژ بیداری، لژ همایون از جمله لژهای فعال در این دوران بودند. در دهه 1330 شعبات لژهای آمریکایی مانند کلوپ روتاری و باشگاه‌های لاینز و انجمن تسلیح اخلاقی در ایران شروع به فعالیت کردند. در این دهه لژهای دیگری مانند لژ مولوی، لژ تهران، لژ کوروش، لژ مهر، ستاره سحر و... مشغول به فعالیت بودند. به طور کل میتوان گفت که اعضای این لژها همگی از مقامات کشوری، لشگری و دانشگاهی بودند. به باور برخی از مورخین تمام صدراعظم‌های زمان قاجار به غیر از امیرکبیر و قائم مقام فراهانی و همچنین اکثر نخست وزیران دوران پهلوی اول و دوم از سید ضیا گرفته تا بختیار(البته درباره دکتر مصدق نمی‌توان به قاطعیت پاسخ داد) عضو سازمان فراماسونری بودند.

پ) مصر و جریان فراماسونری

همزمان با یورش ناپلئون به مصر شماری از فراماسونرها ازجمله ژنرال کلبر همراه وی بودند. آن‌ها در سال 1798 نخستین لژ فراماسونری را در مصر به

نام لژ ایزیس بنیاد نهادند که مقر آن در آن شـهر قـاهره بـود. پس از این تـاریخ به حسب جایگـاه کشـور مصر در خاورمیانه و به خصـوص جهـان اسـلام بر شـدت فعـالیت لژهـای فراماسـونری افـزوده شد. لژها به گـونه‌ای عمل کرد که در بسیاری از اوقـات توانست حـتی نظر جمعیت مـذهبی مصر را نـیز به خـود جلب نماید. بـرای نمونه در سال 1845 و همزمان با تاسیس لژ اهرام شاهد حضـور بسـیار یـاز افـراد مـذهبی در تجمعـات آن‌ها هسـتیم. شـاهزاده عبـدالحلیم پسر محمد علی پاشا تنها یکی از این افراد است.

فراماسونرهای فعالیتهـای گونـاگونی را در مصر تـرتیب داده‌اند. فعـالیت آن‌ها اعم بـود از فعالیتهـای سیاسـی، اقتصادی و به خصوص فـرهنگی. گسـترش فعـالیت آن‌ها در مصر به گونه‌ای بود که در سال 1964 حکومت جمـال عبدالناصر فرمـان داد همه لژهـای فراماسـونری مصر تعطیل شـوند. اگرچه لژهـای فراماسـونری در مصر تعطیل شد ولی باشگاه‌های روتاری[4]ـ که روند تکـاپو و خواستهایشـان با فراماسـونری همخـوانی داشت در آن کشـور جـانی تـازه گرفتند. باشـگاه روتـاری در مصر در سـال 1929 پدید آمد و در منطقه 195 روتـاری بین المللی قرار گرفت. یکی از ویژگیهای روتاری قـاهره آن بود که اعضای آن از ملیتها و نژادهای گوناگون بودند.

ت) عبدالقادر الجزایری عامل گسـترش فراماسـونری در سوریه

نخسـتین لژ فراماسـونری در سـوریه در سـال 1862 و توسط الـدریج سرکنسـول انگلیس بنا نهـاده شد. راشد پاشا حکمـران سـوریه در دوران عثمـانی از معروفـترین

اعضای این لژ بود. فراماسونری در سوریه توسط امیر عبدالقادر الجزایری[5]ـ گسترش یافت. او که برای برگزاری فریضه‌ی حج به سفر رفته بود، در مصر به عضویت لژ اهرام که پیرو شرق اعظم فرانسه بود درآمد و در بازگشت از حج، در دمشق، لژی به نام لژ سوریه تأسیس کرد. شاهین مکاریوس یادآور می‌شود که فراماسونرهای مصری از جمله محمد عبده، ابراهیم بیك لقافی و حسن بیك شمسی به سوریه آمده و در این لژ سخنرانی می‌کردند. مکاریوس می‌نویسد که شیخ محمد عبده به درجه‌ی «خارك و صدف» نیز دست یافت که این نشان توسط نماینده‌ی آمریکا به وی داده شد.

عبدالقادر الجزایری

فراماسونری بعد از جنگ جهانی اول بر فعالیت خود در سوریه افزود. در سال 1924 کنفرانس آزادگان (مؤتمن الاحرار) در بعلبك برگزار شد. که خود بیانگر میزان گسترش فراماسونری در همه شهرهای بزرگ سوریه در آن هنگام بود. شمار بسیاری از اشخاصی که بعدها در سوریه وزیر، نخست وزیر و رئیس جمهور شدند، در این کنفرانس حضور داشتند که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان از فارس خوری بنیان گذار حزب مردم سوریه و بانی لژ فراماسونری «نور دمشق» نام برد. پس از بستن لژهای فراماسونری در مصر، حکومت سوریه در اوت سال 1965 فرمان تعطیلی لژهای فراماسونری و باشگاههای روتاری را صادر کرد و به فعالان آن‌ها هشدار داد که به اتهام وابستگی به انجمن‌های پنهان و رازدار بین المللی در دادگاه‌های نظامی محاکمه خواهند شد. با این حال، پاسخ این سؤال که حکومت سوریه تا چه حد توانست از

فعـــالیت لژها جلوگـــیری کنـــد، خـــود جـــزو اســـرار فراماسونری است.

پی نوشتها

[1]- گنوستیسیزم، نام مذهبی است که همزمان با قرن دوم میلادی و در محدوده امـپراتوری روم توسـعه یـافت. گنوسـتیك‌ها به نـوعی از ثنـویت اعتقـاد داشـتند و عـالم روح را عین عالم نور و جهان ماده را عین جهـان ظلمت می‌دانسـتند. نتیجه این قسم اعتقـادات نسـبت به عـالم این شد که بدبینی به اصل خلقت رواج گـرفت و پـیروان این فکر به زهد و تـرك مایل شـدند. از قـرن دوم به بعد گنوسـتیك‌ها بـرای تأئید ادعاهـای خـود به کتب مقـدس عیسـوی اسـتناد مـیی کردند. بنـابر اعتقـاد آن‌ها خـدا در ماوراء عالم محسوس و حـتی در آنسـوی جهـان معقـول است. او پـدری است که از نـام و نشـان و گمـان برتر است و فکر بشری را به دامن کبریای او دسترس نیست. جهـان به واسـطهٔ اشـراقات دائمی که از ذات این خـدای اصلی صادر می‌شود، بوجود می‌آید و مراتب این تجلیـات نـزولی است یعـنی هر یك از اشـراقات نسـبت به ماقبل خـود فرومـایه‌تر است تا منتهی گـردد به عـالم مـادی که آخـرین اشـراق و ناپـاك‌ترین تجلیـات است ولی در این جهان مادی شوقی هست که او را به مبداء الهی باز پس می‌کشاند. ماده یعنی عـالم جسـمانی منزلگـاه شر است اما یك بارقهٔ الهی که در طـبیعت انسـان به ودیعه است. راه نجـــات را به او نشـــان می‌دهد و او را در حـــرکت صعودی که از میـان افلاك می‌کنـد، دسـتگیری نمـوده، به عـالم نـور می‌رسـاند. این اعتقـاد گنوسـتیك‌های متـأخر راجع به اساس نظام جهان است.

[2]- البته از این لیست باید نام جـان اف کنـدی کاتولیك را حذف نمود. کنـدی در روز جمعه 22 نوامـبر 1963 در سـاعت 12:30 بعـداز ظهر در دالاس، تگـزاس به قتل رسید. «لی‌هاروی اسوالد» در ساعت 7 بعداز ظهر همان روز به جرم قتل یك مامور پلیس دالاسی مجرم شـناخته شد و در ساعت 11:30 شب به‌عنوان قاتل رئیس جمهور معـرفی شد. اسـوالد تنها دو روز بعد در ایسـتگاه پلیس دالاس توسط «جك روبی» به قتل رسـید. «لی‌هـاروی اسـوالد» اعلام کـرد که او به کسی تیرانـدازی نکـرده و مـدعی شد که دارند از او به عنـوان «طعمه» اسـتفاده می‌کنند. او مدعی شد که عکسی که او را با سـلاح قتاله نشـان می‌داد جعلی است و صـورت او را به بـدن کس دیگـری چسـبانده‌اند. به دلیل مـرگ او، بیگنـاهی یا مجـرمی‌اش هرگز در دادگـاهی اثبـات نشد. بعضی منتقـدان می‌گویند که اسـوالد هیچ نقشی در این تـرور نداشته‌است. عدم عضویت کندی در لژهای فراماسـونری ازجمله دلایلی است که برای حذف کندی مطـرح گردیـده است.

[3]- وی اولین سفیر دولت انگلستان در ایران بود. جونز در روز نهم فوریه 1187 میلادی / بهمن 1187 خورشیدی استوارنامه خود را با تشریفات مفصل در کاخ گلستان تقدیم شاه ایران کرد.

[4]- نخستین باشگاه روتاری در سـال 1905 توسط یك حقوقدان به نام پل هریس در شـیکاگو به وجـود آمد. پل هریس به همراه سه تن از بازرگانان شیکاگو به نام‌هـای سیلوسترایل، پیرام شوری و گوسـتاولوپو اولین جلسه‌ی رسـمی روتـاری را در روز 23 فـوریه‌ی سـال 1905

تشکیل دادند و موجودیت تشکیلاتی به نام کلوپ روتـاری را اعلام داشـتند. روتـاری بنا به تعریف مؤسسـان آن به مفهوم چرخ‌های دوار یك کارخانه‌ی به هم پیوسـته است که با چرخش هر دنـده چـرخ دنـده دیگر نـیز به حـرکت در می‌آید و در نتیجه کل سیسـتم متحـرك می‌شـود. با این تعبیر کلوپ روتاری بین‌المللی به دنبـال ایجـاد یك نظـام به هم پیوسـته و متشـکل جهـانی است که با اراده و حرکت دندانه‌های کلوپ مادر تمام این سیستم جهانی در جهت منافع غرب به حرکت درآید. اعضای کلوپ روتـاری در هر جامعـه، از فعـالان و نیروهـای و کیفی آن جامعه انتخاب می‌شـوند و مـأموریت اصـلی آن‌ها ایجـاد حلقه‌ی اتصال با قدرت‌های غـربی از طریق نظـام بین المللی با کمك رجال سیاسی و کلان سرمایه داران می‌باشد.

[5]- روحـانی مجاهـد، شـاعر، ادیب، عـالم، عـارف و قهرمان ملی الجزایر در قرن سـیزدهم هجـری/ نـوزدهم میلادی. وی در 1222 ق / 1807 در سـهل اِغـریس، در جـایی معـروف به قَطَنه (قیطنه)وادی الحمـام، از توابع ایالت وَهران – در غرب الجزایر – در خـانواده‌ای روحـانی به دنیا آمد. او قرآن و علوم قرآنی را نزد پـدرش محـیی الـدین الجزایـری که فقیه و مجاهـدی وارسـته و رئیس فرقه اُخوّت قادریه در بخش غربی الجزایر بـود، آمـوخت و حافظ قـرآن شد. سـپس به آمـوختن علـوم جدیـد، از جمله نجوم، ریاضیات و جغرافیـا، تحت نظر سـیدی احمد بن طاهر (قاضی اَرزیو)، پرداخت و فنون نظـامی را نـیز فراگـرفت و سـرآمد اقـران گردید و اعجـاب همگـان را برانگیخت. امیر عبدالقادر در 1301ق/1883 در هفتـاد و شش سـالگی در دمشق درگذشت و در جـوار آرامگـاه محیی الدین عربی به خاك سـپرده شد. پس از اسـتقلال

الجزایر در 1345 /ـ 1966 بـــرای تجلیل از مقــام این قهرمان ملی، بقایای جسـدش را از زیر خـاك درآوردند و به الجزایر بردند و با تشـــریفات و مراسم رســـمی،در ســـرزمینی که ســـال‌ها بـــرای رهـــایی آن از چنگ استعمارگران فرانسوی مبارزه کرده بود، دفن کردند.

منابع:

- اسـماعیل رائین، فراموشـخانه فراماسـونری(ج3) تهران: امیرکبیر، 1354.
- موسی حقـــانی، تـــاریخ معاصر ایـــران، تهـــران: موسسه پژوهشهای تاریخی، 1376.
- محمد سـجادی، مـاهیت باشـگاه روتـاری، تهـران: طهوری، 1357.
- دایره المعارف ویکی پدیا
- محمد حسن طباطبـــایی، نفـــوذ فراماســـونری در مـدیریت نهادهـای فـرهنگی ایـران، تهـران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1380.
- ذبیح الله منصوری، فراماسونری، تهران، 1354
- صفوت فتحی، فراماسونری در جهان عرب، ترجمه بنی طرف، تهران: نشر نو، 1366.

هالیوود پیامبر شیطان‌پرستی

(بسم الله الرحمن الرحیم)

امروزه مرکز مهمی همچون‌هالیوود که در عرصه هنر سینما فعال و البته تأثیرگذار است، از فرقه شیطان‌گرایی به طور جدی پشتیبانی می‌کند. این ایفای نقش آن قدر پر رنگ است که عنوان «پیامبر شیطان‌پرستی» برای این رسانه صهیونیستی، دور از حقیقت نیست.

هالیوود پیامبر شیطان‌پرستی +تصاویر

امروزه شیطان‌گرایی فراتر از حرکتی زودگذر، با داعیه معنویت به میدان آمده است. این مرام برخلاف تصور رایج، جذابیت‌هایی دارد که فهم و درک آن برای کسانی که تصور روشنی از آموزه‌های این آیین ندارند، بسیار دشوار است.

هالیوود پیامبر شیطان‌پرستی

یکی از پایه‌های ترویج شیطان‌گرایی و بلکه قدرتمندترین ابزار تبلیغی این جریان، «سینمای‌هالیوود» است، به گونه‌ای که اگر این مراکز فرهنگی نبود، هیچ گاه این گرایش انحرافی نمی‌توانست در میان عموم به راحتی خود را موجه جلوه دهد. هنر در این باره چنان معجزه‌آسا عمل می‌کند که در «فرایند ارتباط»، مخاطب مسحور و مجذوب می‌شود و قدرت تشخیص پیام و تفکیک محتوا از قالب را از دست می‌دهد و در بسیاری از موارد خود را با یک اثر هنری، نه فقط همراه می‌کند که همدلانه برای خود نقش در نظر می‌گیرد و تلاش می‌کند که در

اجــرای نقش موفق عمل کند. به این تــرتیب، محتــوای ناشایست و پیــام نادرســت، آرام آرام خــود را به ذهن و فکر مخـــاطب نزدیک می‌کند و بر قلب و روح او ســـایه می‌افکند، در نهایت جذب جان او می‌شود.

امــروزه مرکز مهمی همچون‌هــالیوود که در عرصه هــنر ســـینما فعـــال و البته تأثیرگـــذار اســـت، از فرقه شیطان‌گرایی به طور جدی پشتیبانی می‌کند. این ایفـای نقش آن قـــدر پر رنگ است که عنـــوان «پیـــامبر شیطان‌پرســتی» بــرای این رســانه صهیونیســتی، دور از حقیقت نیست. ماهیت و مأموریت فرقه شیطان‌پرســتی که امـــروزه درهـــالیوود با نـــام «آیین و مکتب» تبلیغ می‌شود، در محصولات‌هالیوودی انعکاس تام یافته است. نگــاهی گــذرا به چند اثرهــالیوودی - که چنــدان جدید هم نیســـتند - می‌تواند از طـــرح حســـاب شـــده و درازمـــدت‌هالیوود در رســـمیت دادن به این فرقه و جذابیت‌بخشی به آن پرده بردارد.

این طرح در گام نخست معــرفی ســپس عرضه یک رقیب برای ادیان الهی، آن گاه جایگزین کردن، در گــام چهــارم به حاشــیه رانــدن و در نهــایت از بین بــردن ادیــان الهی خواهد بود.

هنگامی که فرزند شیطان در سینما متولد شد!

یکی از فیلم‌هــای مهم در تــرویج شیطان‌پرســتی، فیلمی است به نـــام «فرزند رزمـــاری» که رومن پولانســـکی (کــارگردان یهــودی) در ســال 1968 درهــالیوود ســاخته است.

در این فیلم، شیطانی از جهنم می‌آید و نطفه خود را در رحم زنی به نـام رزمـاری قـرار می‌دهد و بـدین صـورت کودکی شیطانی به نـام آدریـان متولد می‌شـود. گهـواره این کــودک، ســیاه رنگ (پرکــاربردترین رنگ در فرهنگ شیطان‌پرستی و نماد قدرت تاریکی) و بالای آن صــلیبی بر عکس (نمادی که توضیح آن خواهد آمد) آویــزان است. در جشن تولد این کـودک که افـرادی از نژادهـای مختلف حضور دارند، چندین بـار جمله «درود بر شـیطان» تکـرار می‌شود. صـاحبخانه با خوشـحالی می‌گوید: «این کـودک، معابد و خـدا را از بین خواهد بـرد و نفـرت را آزاد خواهد کرد. او انتقام را در دل‌ها زنـده می‌کند و کـار خـدا تمـام است - درود بر شیطان».

در این فیلم ارتباط با شیطان به عنوان راه‌حل مشـکلات به تصـویر کشـیده می‌شـود. رزمـاری نه یک زن، که یک مادر است. برای درک یک مفهوم در دنیای هنر و ســینما باید از زبــان نمادها کمک گــرفت. زن گــاهی به معــنی طـبیعت منفعل است و گـاهی به معـنی نمـاد وسوسه و فـریب و اغـواء، اما زن اگر در شـکل مـادر نقشی را به عهـده بگـیرد، معـنی خاصی دارد که با چهره‌هـای دوگانه قبلی بســیار متفــاوت است. در نمادشناســی، اگر زنی کامل شــود و جایگــاه مــادری بیابــد، فــردیت او از بین می‌رود و بعد از زوال «خـــود»، زمینه بـــرای انجـــام مـأموریت مـادری فـراهم می‌شـود؛ همـان گونه که اگر بکارت زایل شود، زمینه مادر شدن مهیا می‌شود.

در این فیلم رزماری در چهره مـادر ظـاهر می‌شـود. این چهره برای زن، اشاره‌ای به «زادگاه» و «بزرگ مــادر» و «طبیعت» است. گویا کـودک رزمـاری که همـان شـیطان

است به زادگـاه خـود برگشـته است و بـزرگ مـادر او را تحویل گرفته است. این معنا وقتی روشن‌تر می‌شود که بـدانیم قیافه این کـودک به گـونه‌ای است که مـادرش با دیـــدن او وحشت می‌کند و ابتـــدا از پـــذیرش فرزنـــدش سرباز می‌زند.

در این فیلم اسـتفاده از طـبیعت مـادری بـرای برگشت شیطان به میان آدمیـان، نشـان از قصد کـارگردان بـرای اعلام حضـور جـدی شـیطان دارد. جـالب این‌که مـادر با شـادباش افـراد حاضر در جلسـه، کـودک خـود را تحویل می‌گیرد و فیلم با طنین دلنواز لالایی، به پایـان می‌رسد و با این فیلم «تولد شـــیطان» اعلام می‌شـــود و اولین قدم برای اعلام حضور شیطان در جوامع بشری برداشته می‌شود.

فیلمی در مدح قدرت ماورایی شـیطان!/ دو بـال قـدرت شیطان به روایت یک فیلم‌هالیوودی

این کـارگردان یهـودی به «اعلام حضـور» شـیطان اکتفا نکرد و چندی بعد با سـاختن Ninth Gata (دروازه نهم) درصدد اثبات نیروهای خارق‌العاده و قدرت‌های مـاورایی بـــرای شـــیطان بر آمد و شـــیطان را قـــدرتی عظیم و تأثیرگذار در جهان هسـتی معـرفی کـرد. در این فیلم که چندین بار از نمادهای شیطانی اسـتفاده شـده اسـت؛ از جمله عـدد 666 (به عنـوان رمز آسانسـور، رمز آرشـیو کتابخانـه، سـال نوشـتن کتـاب و ...) وانمـود می‌شـود، رسیدن به شـیطان دارای آداب مخصـوص سـیر و سـلوک است، (با طـرح این که کتـاب دارای سه نسـخه کمیـاب و محتوای رازآلود است).

در این فیلم، دین کارسو که دلال کتاب‌های نایاب است مأمور می‌شود از کتاب «دروازه نهم پادشاهی تاریکی‌ها» دو نسخه باقی‌مانده را پیدا کند. کارسو در پایان مأموریت، به همراه کتاب عازم اروپا می‌شود؛ اما در مسیر به رازی هولناک دست می‌یابد و آن این‌که هر سه نسخه مکمل یکدیگر و شیطانی‌اند. شاید مهم‌ترین درس شیطانی فیلم دروازه نهم این باشد که «لیانا» فقط شهوت را راه رسیدن به شیطان می‌دانست و شناختی از شیطان نداشت و «بالکان» هم فقط شناخت را راه اصول به حریم شیطان می‌دانست؛ بنابراین هیچ کدام به هدف خود نرسیدند و هر دو نابود شدند اما آن‌که برگزیده شد و توانست به پایان راه برسد، «کورسو» بود که هر دو ابزار (شناخت و شهوت) را داشت؛ یعنی لازمه بندگی شیطانی، داشتن دو بال همزمان یعنی عمل شیطانی و معرفت به جایگاه و مقام شیطان است.

در فیلم گابریل (که همان جبرئیل است)، جهانی تاریک و غرق در فساد و ظلمت نمایش داده می‌شود. خداوند بزرگ‌ترین و قدرتمندترین فرشته خود، گابریل را مأمور نجات جهان می‌کند؛ اما گابریل بعد از نزول به زمین متوجه می‌شود قبل از او فرشتگان دیگری که مأمور این کار بوده‌اند در برابر قدرت عظیم شیطان درمانده و تسلیم و یا شکست خورده‌اند؛ اما تصمیم گابریل برای مبارزه با شیطان و برگرداندن نور به میان آدمیان قطعی است. گابریل پس از نابودی نیروهای شیطانی، با فرمانده شیاطین به نام سمائیل وارد جنگ می‌شود؛ ولی در می‌یابد که فرمانده شیاطین برای آزادی انسان‌ها قیام کرده و عامل از بین رفتن فرشتگان قبلی، خود خدا بوده است. گابریل پس از این مرحله،

مأموریت خـود را رها می‌کند و با نـاراحتی و اعـتراض به این نزاع پایان می‌دهد و می‌رود تا مانع اعزام فرشـتگان از سوی خدا شود.

بدین سان مخاطب که تا مراحل آخر فیلم، خود را همراه گابریل حس می‌کنـد، ناگـاه در چـرخش آخر فیلم، منطق سـمائیل را بر گابریل تـرجیح می‌دهد. به روشـنی در این فیلم، خـدا دشـمن انسـان‌ها و شـیطان، دوست و منجی آدمیان معرفی می‌شود.

شـــیوه حضـــور شـــیطان در جهـــان هســـتی در محصولات‌هالیوودی بدیع و نو است

در بسیاری از فیلم‌های سـینمایی مانند «طـالع نحس 4» شـیطان با قـدرتی اهریمـنی و ویرانگر در برابر قـدرت خداوند قد علم می‌کند و انســان موجـــودی ضـــعیف و بی‌پنـاه معـرفی می‌شـود که در چنگـال قـدرت شـیطان اسیر است و هیچ امدادی از سوی خداوند به او نمی‌رسد و چاره‌ای جز پناه بردن به شیطان و نیروهـای او نـدارد. از سوی دیگر شیطان «تنها منجی» عالم هستی معـرفی می‌شود که باید در «دنیای تاریک» به او روی آورد.

در فیلم «مومیایی»، شیطان در عرض قدرت خـدا ظـاهر می‌شـود و می‌تواند در برابر او عـرض انـدام کند. در این فیلم‌هـا، با اتکا به نیروهـای شـیطانی، قـدرت انسـان به حـدی می‌رسد که می‌تواند بـدون تمسک به خـدا، بهشت وعـــده داده شـــده خـــدا را در همین جا و در همین کـــره خاکی با دست خود بنا کند. حداکثر حضـور خـدا در بعضی از گفت‌وگوهاست، آن هم به گـونه‌ای که حـتی پیـامبران

به او اعتراض می‌کنند و از قدرت قوم یهود به او شکایت می‌برند.

شیوه حضور شیطان در جهان هستی در محصولات‌هالیوودی بدیع و نو است، به گونه‌ای که در ادیان الهی، این شکل تصرف - همان شیوه تناسخ- نه فقط برای شیطان، بلکه از اساس، غیر ممکن اعلام شده است. در نگاه‌هالیوودی، شیطان از آن‌جا که قدرت بی‌کران دارد، توان از کار انداختن قوای آدمی را دارد؛ از این رو در کالبد انسان حلول می‌کند؛ چون برای به کارگیری نیروهای خود لاجرم نیازمند کالبد آدمی است. شیطان گاهی در جسم یک کودک معصوم، گاه در کالبد یک زن و گاه در جسم یک سیاستمدار به تصرف در عالم می‌پردازد و اوضاع را به سود هواداران خود تغییر می‌دهد.

این باور خرافی نسبت به شیطان، کم‌ترین نتیجه‌ای که برای مخاطب در پی دارد، این است که انجام دادن گناه از سوی شیطان حلول کرده در جسم انسان تحقق می‌یابد؛ بنابراین گناه، اجباری و غیراختیاری است و گریزی از آن نیست؛ پس وجود عذاب و عقاب در حق فردی که مسخر شیطان است امری غیرمنطقی و غیرعادلانه می‌نماید. این تفکر در مجموعه هری‌پاتر، طالع نحس، جن‌گیر، خون آشام و آثاری دیگر دنبال شده است.

در موارد بسیار، فرهنگ شیطانی و به کارگیری نیروهای شیطانی، در نظر مخاطب واژگونه معرفی می‌شود و تعریفی جدید از مفاهیم به مخاطب ارائه می‌شود که در نتیجه «شر» به «خیر» تبدیل می‌شود و «بدی» قلب

ماهیت می‌یابد. در مجموعه «هـری پـاتر» تفکیک خـیر از شر بسیار مشکل است و مفاهیم شیطانی و زشت چنان جذاب القا می‌شـوند که خـیر از زبـان شـیطان به صـحنه می‌آید و شیطان، معیار خیر و شر می‌شود.

چرایی تـرویج جشن سـالانه شـیطانی در آثـار سـینمایی غربی

محصولات هنری‌هالیوود، مفهوم معنویت و عرفـان را به مفهوم جدیـدی به نـام «مـاورا» تبـدیل کـرده است و در قاموس‌هالیوود این دو مفهوم، یعـنی مـاورا و معنـویت، مـترادف محسـوب می‌شـوند؛ چنـان که در مـاتریکس، «اوراکل» نماینده جنبه عرفانی و ماوراءالطبیعه داستان است. او صـرفاً یک راهنماست که ادعا شـده فطـرت حقیقت‌طلب انسان را اقناع می‌کند و نباید حرف‌هـای او را با ملاک درست و غلط سـنجید. حرف‌هـای او را باید شـنید و نباید با حکم عقل و برهـان با او روبه‌رو شد. هر چه را می‌گوید فقط باید به کـار بست و به مـاورا متصل شد.

از سـوی دیگر تأکید بر جشن‌هالووین (جشن سـالانه شـیطانی) در مقابل جشن‌های دیـنی، مثل کریسـمس (جشن بـزرگ مسـیحیت) در این گونه آثـار سـینمایی پدیـده‌های اتفـاقی نیست. آنچه در این بزرگ‌نمـایی، به گـونه‌ای حسـاب شـده تعقیب می‌شـود، جـایگزین کـردن نمادها و ایـام شـیطانی به جـای مراسم دیـنی است. در آثار شیطانی‌هالیوود، یادآوری و برجسته کـردن و تکـرار مداوم شیطان و شیطان‌پرسـتی، مطلـوب اصـلی است. در مجموعه تخیلی هری پاتر- که پرفروش‌ترین محصـول سینمایی در دنیای کودکان است - از دعا، توسل، نیـایش

و توکل به ذات خداوند اثـــری نیست و همه بن‌بست‌ها با اســـتمداد از نیروهـــای جـــادویی و شـــیطانی گشـــایش می‌یابد.

محصـــولاتی از این دست درهـــالیوود فـــراوان یـــافت می‌شود. مخاطب پس از دیـدن این فیلم‌ها در می‌یابد که راه رســـیدن به قـــدرت، شـــهرت و شـــهوت، تمسک به شیطان و قـدرت‌های شـیطانی است و شـیطان نه فقط دشمن انسان‌ها نیسـت، که منجی آدمی و پیـام‌آور آزادی برای اوست. با تأسف باید اعتراف کرد که‌هـالیوود نقش خود را در انتقال مضامین شیطانی و رضایت‌بخش جلـوه دادن فرهنگ شـــیطانی به خـــوبی ایفا کـــرده است. فیلم‌هایی از قبیل هری پاتر، جن‌گیر، طالع نحس (1، 2، 3)ـ و ارباب حلقه‌ها با هدف القای تـرس در ذهن و قلب مخاطب نسبت به شیطان و بزرگ‌نمایی قدرت او ساخته شـده‌اند و در فیلم‌هـای کنسـتانتین و طـالع نحس 4 و 5 شـیطان قـوی‌تر از خـدا ظـاهر می‌شـود، به طـوری که روحیه تســـلیم و فروتـــنی در برابر شـــیطان به جـــان مخاطب رسوخ می‌کند.

القای ترس در دل انسان و ناامید کردن وی از آینـــده، به وسیله رسـانه پرنفـوذی همچـون سـینما، می‌تواند بـرای آنان که به دامـان ادیـان الهی پنـاه نیاورده‌انـد، فرصـتی ذهـنی - روانی ایجـاد کند تا بـرای مقابله با آینـده تاریک بشریت به نیروی دیگری پناه ببرند یا راهی بـرای خضـوع و کنار آمدن با نیروهای اهریمنی پیدا کنند.

غیر از فیلم‌هایی که با سیاست‌های کلی حاکم برهالیوود تولید می‌شوند، فرقه‌های شیطان‌گرا نـیز خـود اقـدام به تولید فیلم‌هـــای ســـینمایی با محـــوریت شـــیطان و

شیطان‌پرســـــتی کرده‌انـــــد؛ از آن جمله می‌تـــــوان به فیلم‌هایی چون باران شیطانی (1975)، دکتر دراکـولا (1981)، گفت‌وگـوی شـیطان (1995)ـ و ... و مجموعه تلویزیونی شیطان در حومه شهر (2000) اشاره کرد که بعضاً افـراد شاخصی همچـون آنتـوان لاوی (بنیانگـذار و فرقه سیتنیسم) و پیتر گیلمور (مسئول کنـونی کلیسـای شیطان) در آن‌ها به ایفای نقش پرداخته‌اند.

فراماسونری و یهود

(بسم الله الرحمن الرحیم)

ماسون‌ها و تورات

در حالی که در تورات تحریف شده، برای قتل عام، کشتار وایجاد رعب و وحشت در بین سایر ملل احکام و فرامینی خطاب به قوم یهود صادر شده، دستورالعمل‌های بخصوصی هم درباره‌ی اعمال سرّی وجود دارد که در صورت اجرای آن‌ها ضمن نابودی ملل، کسی هم متوجّه مجری نقشه نخواهد گردید و نام یهودی پشت پرده مانده قضیّه فاش نخواهد شد.

فراماسونری و یهود

فراماسونری که ارتباط نزدیک آن با صهیونیسم، فقط با دستیابی به مدارک بسیار سری آن روشن گردیده است، عیناً بر مبنای تلقینات تورات شکل گرفته و در حقیقت یکی از شاخه‌های مخفی و سری فعالیّت‌های یهودیگری است.

ماسون‌ها سعی بر این دارند که ارتباط نزدیک تشکیلاتشان را با یهودی‌ها مخفی نگه دارند. چون از دیدگاه‌های خودشان، به جای عرضه‌ی آشکار اهداف و فعالیت‌های موازی با آرمان صهیونیسم، فعالیت سرّی و پشت پرده، در قالب افراد خیّر و ایجاد مؤسسات کمک رسانی و نظر اینها، نتایج پربارتری دارد بعلّت ارتباط مستقیم و نزدیک فراماسونری با یهودیّت، نحوه‌ی انجام مراسم و تشریفات،اصول و آداب و افکار ماسونی از تورات تحریف شده سرچشمه گرفته است.

«در تنظیم دستور العمل‌ها و تشکیلات، تورات مورد استفاده قرار گرفته است.» (نشریه‌ی معمارسنان، شماره 47، ص 39؛ سال 1983)

«افسانه حیرام، یک حقیقت است، و مراسم عضویّت یک کاندیدای ماسونی به علّت تمثیل افسانه حیرام، یک مراسم سمبلیک محسوب می‌شود.» (کتاب شاگرد، کمک استاد، استاد صفحه 102-ـ این کتاب ماسونی ترجمه‌ی کتاب سمبل‌های ماسونی نوشته ژول بوخر است)

افسانه حیرام با آیات زیرین در تورات شروع می‌شود:

اول پادشاهان، باب 7، آیه 13:

«و سلیمان پادشاه فرستاده حیرام را از صور آورد، او پسر زن بیوه از سبط نفتالی بود و پدرش اهل صور و مسگر بود، او پر از حکمت و مهارت در صنعت مسگری بود پس نزد سلیمان پادشاه آمده تمامی کارهایش را انجام داد و دو ستون برنج ریخت که طول هر ستون هیجده ذراع بود و ریسمانی دوازده ذراع ستون دوم را احاطه داشت.»

در نشریه‌ی ماسونی «شرق بزرگ» همین استاد حیرام که به روایت تورات معمار معبد سلیمان است، به شکل زیر توصیف گشته است:

«در نهایت، چون اثر خارق العاده‌ی پدرمان حیرام از سنگ ساخته شده بود، ویران گردید.» (نشریه‌ی شرق بزرگ، شماره‌ی 16، ص 22)

در نشریه‌ی ماسونی استاد حیرام سازنده معبد مقدس یهودیان به عنوان پدر ماسون‌ها معرفی می‌گردد، بدین

گونه دلیل دیگـــری بر وجـــود ارتبـــاط بســـیار نزدیک بین یهـودی گـری و مـرام ماسـونی، متجلّی می‌شـود. ضـمناً طبق مفاد آیـات فـوق، اسـتاد حـیرام به عنـوان پسر زن بیوه معرفی شده است.

فرزندان زن بیوه

«منظـور از «فرزنـدان زن بیـوه» ماسـون‌ها هسـتند. در مـورد این تعبـیر بررسی‌های زیـادی به عمل آمـده است. این افکار ناشی از آن است که حیرام فرزند یک زن بیوه بوده است.» (شاگرد، کمک استاد، استاد، ص 106)

«بـرادر عزیـزم، ملاحظه می‌کـنی که از تمـاس آشـکار با دردها و نقاط ضعف خویش ابایی ندارم، مجبور به ازدیاد فعالیت‌های اجتماعیمان هسـتیم، صـندوق بیمه مـان باید تقویت شـود، اشک چشـمان فرزنـدان عزیز زن بیـوه، به نحو مشفقانه‌ای باید پاک شـود.» (شـرق بـزرگ، شـماره 17، سال 1934)

اراضی مقدس

«ماسونی نه فقط به علّت ارتباط‌هـای افسـانه ای، بلکه به جهت قـرار گـرفتن معبد مقـدّس حضـرت سـلیمان در اراضی موعـــود، از نزدیک با اراضی مقـــدس در ارتبـــاط است.» (نشریه معمار سـنان- سـال 1982شـماره‌ی 45، ص7)

موضـوع مقـدس شـمردن ارض موعـود یهودیـان توسط ماسون‌ها دو علت دارد:

1- شروع تاریخ ماسونی (افسانه‌ی ماسونی) در اراضی مذکور.

2- وقوع معبد سلیمان در این اراضی و احداث آن توسط حیرام که تا درجه‌ی پدری در نظر ماسون‌ها بـزرگ جلـوه داده شده است.

الفبای ماسونی

ماســون‌ها، بــرای مخفی نگهداشــتن اســرار، اهــداف، برنامه‌ها و فعالیت‌هـــای خـــویش، الفبـــای رمـــزی و مخصوصی را در بین خـــود به کـــار گرفته‌اند که شـــامل سیستم‌های مختلفی از قبیل سیستم فرانسوی، سیستم انگلیسی و..است.

«ریشه الفبــای ماســونی که از گونیاها به وجــود آمــده، متکّی به الفبــای عــبری است.» (شــاگرد، کمک اســتاد، استاد، ص 45)

تاریخ ماسونی

«بــرای دســتیابی به تــاریخ ماســونی، به ارقــام تــاریخ معمولی عدد چهار هـزار اضـافه می‌گـردد، بـدین وسـیله بطـوری که در تـورات نـیز آمـده اسـت، تـاریخ و تقـویم ماسونی تا آغـاز خلقت بشر به عقب کشـیده شـده است برابر تقویم ماسونی ماه مارث اولین ماه سال، و فوریه آخرین ماه است. مارث مصـادف با مـاه بـرّه [بـرج حمل- فـروردین مـاه خورشـیدی] و فوریه با مـاه مـاهی [بـرج حـوت- اسـفند مـاه خورشـیدی] مطـابقت دارد، پش از تشکیل محفل بزرگ در انگلستان، کمیسـیونی به ریاست جمس آندرسون، مامور تحقیق درباره‌ی تاریخ ماســون‌ها گردید این شخصـیّت که بعـدها وظیفه‌ی کمیسـیون را به تنهایی عهده دار شد. در سال 1723 کتابی تحت عنـوان «قـوانین اساسـی، تـاریخ و نظـام عمـومی ماسـون‌ها»

منتشر ساخت، در این اثر درمقابل تـاریخ انتشـار کتـاب، به عنوان تاریخ ماسونی رقم 5723 قید گردید.» (نشریه شرق بزرگ، سال 1923، شماره 6)

با توجه به توضـــیحات نشـــریه‌ی ماســـونی، تـــاریخ فراماسون‌ها با ارقام پنج هـزار نشـان داده شـده اسـت، در جهان از این نوع تاریخ فقط یک نژاد اسـتفاده می‌کند و آن هم یهودی‌های هستند.

کلاه شاپو استاد اعظم

«کلاه استاد در حجره‌ی میـانی، بر سـرش قـرار دارد. در طـول جلسه آن را از سـرش بـرنمی دارد. کلاه نشـانه‌ی برتری و امتیازات استاد است، در عهد عتیق، در مراسم، اشـراف تـاج بر سر می‌نهادند کلاه اسـتاد هم به این تـاج تشبیه می‌شود.» (شاگرد، کمک استاد، استاد، ص 106)

کلاه شـاپوی ماسـون‌ها که در مـوقعیت تشـکیلاتی جـای بخصوصی را به خـــود اختصـــاص داده، از کلاه شـــاپوی خاخام‌های یهودی الهام گرفته شده است.

طرز تجمع ماسون‌ها در لژ ماسونی

«کتاب قبّاله، خدا را به شکل انسـان آسـمانی به صـورت درختی ده شاخه ملاحظه می‌کند. مظاهر دهگـانه‌ی الهی که اولین آن‌ها از نــور حق ســاطع شــده، با متــابعت از قــوانین جنسی در هر شــاخه‌ی آن جــای داده می‌شــود، بدین وسیله اوّلین و بـالاترین مقـام که نر و فعّـال است یعــنی عقل و حکمت، پــدر را تمثیل می‌کنــد، دیگــری که ماده و منفعل است یعـنی ذکـاء مـادر را تمثیل می‌نماید. از ذکـاء دو مظهر خـارج می‌شـود، یکی نر و فعـال بـوده

لطف، و دیگری ماده و منفعل بوده، قــدرت است. این‌ها دست‌های نمـــودار را بیـــان می‌کنند لطف و قـــدرت با زیبایی در قلب ادغام می‌شوند، در نهایت از لطف، ظفر که نر و فعال است و از قدرت، شرف که مــاده و منفعل است منشــعب می‌گردنــد، این‌ها نــیز با دو پــای نمــودار مطـــابقت دارند و در اســـاس جمع می‌شـــوند، ســـمبل اساسی آلت تناســلی است. ســمبلی در بــالای سر همه قرار دارد و آن تاج است، دیگری نیز در زیر پا قــرار دارد و آن پادشاهی است.» (شـاگرد، کمک اسـتاد، اسـتاد، ص 63)

نان و نمک

«برادران و دوستانمان امسـال نـیز در اطـراف سـفره‌ی آداب و رســـــوممان، بر سر نـــــان و نمک حلقه زدند.» (نشریه ماسون ترک، سال 1958، ص 1738)

خـوردن نـان و نمک که بـرای ماسـون‌ها محـترم شـمرده می‌شود، از نظر یهودیـان نـیز یکی از آداب مهم دیـنی و جزء شعایر مذهبی محسوب می‌شود (عکس صفحه 140)

لاویان، باب 2، آیه 13:

«و هر قربانی هـدیه‌ی آردی خـود را به نمک نمکین کن و نمک عهد خدای خود را از هدیه‌ی آردی خود بازمدار با هر قربانی خود نمک بگذران.»

شهوت، پول، خشونت؛ «هالیوود و داعش»

(بسم الله الرحمن الرحیم)

یک لحظه تصور تبدیل شدن محتوای توهمی اما جذاب فیلمهای‌هالیوودی آمریکا به واقعیتی ملموس، برای هر عاطل جاهلی کافی است تا به بهترین شکل، تصویری حقیقی از تصویرهای نمایشی‌هالیوود بسازد.

هر کس باور دارد که صنعت «هالیوود» آمریکا، «ستاره‌های دنیای غربی» و «پرده سینما»های ایالت متحده، یکی از سلاح‌های بُ-رّان صهیونیسم برای عملی کردن برنامه‌های «اقلیت اشرافی سیاه حاکم بر دنیا»ی امروز برای تحکیم سیطره بر «غرب آسیا»ست، به طریق اولی می‌بایست معتقد باشد که «داعش» بازیگر این روزهای صنعت‌هالیوود آمریکاست.

این فرض با این تفاوت است که اگر محتوای فیلم‌های روی پرده سینماهای آمریکا که با دایره شمولیت جهانی و از طریق «کنترل ذهن» با هدف مقدمه‌چینی برای تسهیل و تحکیم سیطره بر دنیا، منویات «اشرافیت سیاه» در لندن، پاریس، رم و واشنگتن را اجرا میکند و تصمیم‌سازان آن، کارگردانان‌هالیوود و بازیگران آن ستاره‌های دنیای غرب هستند و همه چیز در عالم توهم و تخیل است، اینجا داعش واقعی است. کارگردانان این فیلم واقعی در پنتاگون، سازمان سیا، ام‌آی6، و امثالهم هستند و بازیگرانش «جاهلانی خشک‌مغز» با ریش‌های دوقبضه و شعار الله اکبر.

وجه شـباهت فیلم‌هـای توهمی‌هـالیوود و فیلم واقعی داعش، منویـات همـان اقلیت اشـرافی، سـکس، دلار و خشـــــــونت زائدالوصف است. جـــــــذابیت‌هایی که تولیدات‌هالیوود را برای میلیون‌ها نفر دیدنی کرده است.

یک- سکس

جنگجویان جاهلی که با ترک محل زندگی خود در منـاطق فقیرنشین، سـطح پـایین و اغلب بی‌امکانـات، به میـدان خشن نـبرد وارد شـده‌اند و ممکن است پس از چنـدی، خسـته، منصـرف و عـازم محل زنـدگی خـود شـوند، به عواملی بازدارنده بلکه مشوق نیاز دارند. یکی از بهـترین انگیزه‌ها، ایجاد انگیزه‌های جنسی است. بعد از سه سـال از آغاز تجـارتی جنسی به نـام «جهـاد نکـاح» دیگر کسی نیست که نداند، این پدیده عـاملی مشـوق بـرای جوانـان اغلب عاطل و باطل و جاهلی است که ترک محل زندگی کنند.

بهـترین نـوع این مشـوق هم همین مـدلی است که در زمان کنونی باب شده اسـت؛ دریـافت خـدمات رایگـان با پوشش و مجـوز دیـنی و حـتی بـالاتر از این، همـراه با «ثـواب» اخـروی. افـزودن چـنین عـاملی به فیلمهـای تخیلی، هزاران نفر را پای پرده سـینما می‌کشـاند، حـال واقعی بـودن، رایگـان بـودن، مجـاز بـودن و دارای ثـواب اخـروی بـودن را بـدان بیفزاییـد؛ طبیعتا توقع درنگ از جاهلانی که عمدتا از چنین مواردی در محل زنـدگی خـود محرومند توقعی گزاف است.

دو- پول

اغلب عناصر نـــادانی که از کشـــورهای تـــونس، مصـــر، افغانستان و از سال دوم بحران سـوریه (2012)ـ عناصر اروپـــایی از مســـلمانان اهل ســـنت مهـــاجر یا عـــربی و آفریقایی‌الاصل در فرانســـه، انگلیس، آلمـــان و ایرلند به گروه‌های وحشی حاضر در عراق و سوریه پیوسته‌اند، از وضعیت مالی خوبی برخـوردار نیسـتند. بسـیاری از آنـان بیکارانی هستند که به دنبـال شـغلی ولو با در آمد نـاچیز هستند.

یـافتن راه درآمـدی که نه تنها متناسب با عقیـده اسـت، بلکه در کوتاه مدت مبلغی چشمگیر را به ارمغان می‌آورد و البته مشـــــوق‌های دیگر هم دارد، بـــــرای یک جاهل از همه‌جا بی‌خبر که گوش و چشمش از فتاوای اقناع‌کننـده شیوخ دربـاری در دربـار آل سـعود عربسـتان و آل خلیفه قطر و سایر کشورها مانند کویت پُر شـده اسـت، کـافی است تا راهی «تجارتی عقیدتی شرعی» به نام «تشکیل امارت اسلامی» شود.

حقوق ماهیانه افراد مسلح که در شهرهای مرزی سوریه در مـرز با لبنـان و ترکیه توزیع می‌شـد، فقط بخشی از این درآمد است. اضافه کنید به آن غنیمـتی که از یـورش به مراکز دولـتی و خصوصی به دست می‌آید. هیجـان این کـــار، کـــافی است حـــتی اگر مبلغی نـــاچیز دست عنصر یورشگر را بگیرد.

بی‌شک پـول تجـارت با طلای سـیاه داعش را نمی‌توانید نادیـده بگیرید. اگر شـما هم عضو جیش الاسـلام یا جبهه النصره یا چیزی به نام ارتش آزاد که دیگر وجود خـــارجی ندارد باشید و علاوه بر آن تحت محاصره یا فشـــار داعش قـــرار بگیریـــد، حتما نه با دســـت، بلکه با «سر» با داعش

بیعت خواهید کـرد تا از سـهم «نفت» بی‌نصـیب نمانیـد؛ اتفـاقی که از شـرق سـوریه شـروع شد و حـتی به ریف دمشق و منـاطقی در حلب در شـمال غـرب سـوریه (در مـرز با ترکیه) هم رسـید. ترکیه این روزها شـریک قابل اطمینانی برای تجارتی پرسـود با داعش است. تـرکیه‌ای که اخیرا حتی حاضر نشد در نمـایش این روزهـای آمریکا که علیه داعش به راه افتـــاده اســـت، رســـما به ائتلاف آمریکایی-عربی بپیوندد.

حسـابی سرانگشـتی، عمق جـذابیت مـالی بـرای عناصر داعش را نشان می‌دهد. اگر از مناطق نفتی دیرالزور در شرق سـوریه روزانه 50 هـزار بشـکه نفت و از منـاطق عــراق روزانه 70 هــزار بشــکه نفت به دست دلالان در ترکیه برسـد، همین بـرای خوشـبختی بیکـاران جنگجـوی جاهل کـــــافی است. عناصر داعش گران‌فـــــروش هم نیســتند. مــدیر مرکز پژوهش‌هــای شــرکت اینفو پــرود ریسرچ، آقای دورون بیسـکن می‌گوید هر بشـکه نفت را داعش در حـــــدود 30 دلار به دلالان در ترکیه می‌دهد. دولت ترکیه هم تســهیل میکند با ندیــدن این مبــادلات. ارزیابی کارشناسان نیز نشـان می‌دهد که تا پایـان سـال جاری میلادی (دی‌مـاه) حـدود 100 تا 150 میلیـون دلار نصیب تکفیری‌هایی می‌کند که تا چنـدماه یا دو سه سـال پیش با فقر دست به گریبان بودند.

در کنـار دو مـورد مـذکور، اعطـای سـخاوتمندانه تـاجران سـعودی، قطـری، کویـتی، تونسی و حـتی تـاجرانی در کشورهای اروپایی را نباید نادیـده انگاشت. اخـیرا آمریکا چند نفر از این تاجران سـخاوتمند در کـویت را که بـدون

هماهنگی، به حمایت مالی جنگجویان تکفیری اقدام کرده بودند، در لیست تحریم قرار داد.

همچنین گروگان‌گیری با هدف اخاذی و باج‌گیری علاوه بر درآمد هنگفت، هیجان‌انگیز نیز هست که در کنار عوامل بالا، انیگزه‌زاست.

پول به مراتب کششی جذابتر از مورد اول یعنی «ایکس رایگان شرعی» دارد. اغلب فیلمهای‌هالیوود این مورد را اگر پررنگ‌تر در کنار مورد اول نشان ندهد، کمرنگ‌تر نشان نمی‌دهد.

سه- خشونت

قطعا عامل خشونت پرهیجان که یکی از مؤلفه‌های جذاب فیلمهای‌هالیوودی آمریکاست، در بارزترین شکل خود، در سوریه و عراق نمود یافته است. خشونتی که یک چشمه آن جهل است و چشمه دیگر نفرت ساختگی دینی و مذهبی.

کسی که در محله خود، شاید آدم هم به حساب نمی‌آمده است، یک‌شبه می‌تواند «امیر» یک منطقه باشد. حتی اگر امیر منطقه‌ای هم نشوی، زورگفتن به مردان و زنان یک منطقه، احساس قدرت می‌آورد بخصوص وقتی تفنگ در دست باشد یا پشت سلاحی مانند تیربار قرار گرفته‌ای و آزادانه می‌توانی هر جایی را نشانه بروی. بی‌شک احساس قدرتی که از حرکت با یال و کوپال نظامی و کشتار بی‌رحمانه و ذبح انسان‌ها، به عناصر جاهل گروهکهای تروریستی دست می‌دهد برای آنان وصف‌ناپذیر است. کشتار و ارعاب بیشتر، احساس

قدرت بیشتر. حتی این احساس قـدرت را پـول زیـاد هم نمی‌تواند تولید کند.

بهترین شکل خشـونت نـیز، خشـونتی است که انگـیزه و پوشش دیـنی-مـذهبی دارد و مهم‌تر این‌که مجـازاتی در پی آن نیســت؛ بلکه پــاداش اخــروی هم دارد حــتی اگر کشته شوی؛ حتی اگر این «شهادت» بر اساس بافته‌های یک مفتی درباری باشد نه اصول دینی صحیح.

«هالیوود و داعش»

سه انگیزه یاد شده برای بدنه گروهک‌هایی که یک‌شبه به «امیری» و «آقایی» می‌رسند و حقوق مالی‌شان و نیــاز حیوانی‌شان تـأمین می‌شـود، مشـوق کمی نیست. همین عوامل در فضای توهمی، هزاران بلکه میلیونها انسان را به پای پرده‌هـالیوود می‌کشـاند. واقعی جلـوه کـردن این انگیزه‌ها بـرای عناصر مسـتعد گروهکهـایی مانند داعش، کفایت می‌کند که بی‌رحمانه‌ترین و خـونین‌ترین صـفحات تاریخ وحشیگری «اقلیت اشـرافی سـیاه اروپا و آمریکا» را در «غــرب آســیا» یا «خاورمیانه» خلق کنــد؛ داعش آمریکایی است همانطور که‌هالیوود آمریکایی است.

آيين بودا در سينما

(بسم الله الرحمن الرحيم)

آيين بودا (1)ـ يكي از قديمي ترين كيش‌هاي هندي است كه در تاريخ هندوستان و حتي ديگر كشورها تأثيرگذار بوده است. اين آيين حدود 2500 سال پيش براساس تعاليم شاهزاده اي متعلق به هند شمالي (نپال امروزي) به نام «سيدارته گئوتَمه» (2)ـ شكل گرفت. او در جست و جوي حقيقت زندگي، قصر پدر را ترک گفت و به گروهي مرتاض پيوست. پس از مدتي كه از همراهي با مرتاضان نتيجه نگرفت، خود به مراقبه (3)ـ مشغول شد و سرانجام راهي به رهايي از چرخه‌ي سنساره (4) (تناسخ) يافت. راه او از مرتاضان متعادل‌تر بود و هم زمان با كشف اين راه به بيداري درون، روشن شدگي (5)ـ و نيروانه (6)ـ رسيد و از اين رو به «بودا» (7)ـ ملقب شد. بعد از او ديگران و در مكاتب مشابه آيين وي را ادامه دادند. بوديسم از زمينه‌ها و مايه‌هاي رازگونه معنوي و عرفاني برخوردار است و همين رازوارگي و عرفاني بودن، ماندگاري آن را تضمين كرده است.

آيين بودا در سينما

اين آيين به صورت‌هاي گوناگوني در فيلم‌ها نيز ديده مي‌شود. يكي از دو شخصيت اصلي فيلم «دوست داشتن انابل» (8)ـ با آن كه در مدرسه‌ي مذهبي كاتوليک درس مي‌خواند؛ اما حقيقتِ آرامش بخش را در آيين بودا يافته است.

فيلم «بوداي كوچک» (9)ـ آموزه‌هاي بودا همچون تناسخ، طريقت بـودا، قـوانين هشت گانه و نيروانا را به تصـوير مي‌كشد و سـعي در تبـيين اين مفـاهيم دارد. هم چـنين اين فيلم، زنـدگي بـودا را با تمـام فـراز و نشـيب‌هايش نشـان مي‌دهد. فيلم «كونـدون» (10)ـ نـيز با محـوريت زندگي و انديشه‌هاي «دالايي لاماي چهـاردهم» به تبـيين انديشه‌هاي بودا مي‌پردازد.

فيلم «هفت سـال در تبت» (11)ـ تحـول شخصـيتي را به سبب تأثير آيين بودا نشان مي‌دهد. در اين فيلم، نگـرش شخصيت اصـلي داسـتان پس از آشـنايي با دالايي لاما و آيين تغيـير مي‌كند و متحـول مي‌شـود و گرايش‌هـاي مثبتش افزايش مي‌يابد. داسـتان فيلم «بهـار، تابسـتان، پاييز، زمستان... و بهار» (12)ـ سير زندگي يک اسـتاد و شـاگرد بـودايي و مفـاهيم آيين بـودا را به تصـوير درمي آورد.

از منظر فيلم «2012»ـ (13)ـ برتـرين مكتب، آيين بـودا است. در داسـتان فيلم، اتفاقـات فـراوان طـبيعي و آخرالزماني رخ مي‌دهد. هنگام وقوع بلايا همه‌ي اديـان و انسـان‌ها در هيـاهو هسـتند و آرامش تنها در شخصـيت راهب بودايي ديده مي‌شود. او در آخرين لحظات زندگي، هنگامي كه سونامي بسـيار بـزرگي به سـمت او مي‌آيـد، بـدون هـراس، آخـرين وظيفه خـود را انجـام مي‌دهد و ناقوس آخرالزمان را به صـدا درمي آورد. پوسـتر اصـلي فيلم، همين صـحنه را به صـورت يكي از مهم تـرين بخش‌هاي فيلم به نمايش كشـيده است. هم چـنين راهب بودايي نوه‌ي خود را براي نسل‌هاي آينده به كشتي نجات

يافتگان مي‌فرستد تا نماينده‌ي بوديسم در آينده‌ي بشر باشد.

در مجموعه فيلم‌هاي «ماتريكس» و انيميشن «انيماتريكس» آيين بودا نقش اساسي در روند داستان دارد. براي نمونه در انيميشن، هنگام جنگ انسان‌ها و ماشين‌ها راهب‌هاي بودايي براي سربازان دعا مي‌خوانند، منجي فيلم و كساني كه او را همراهي مي‌كنند از هنرهاي رزميِ شرقي استفاده مي‌كنند و همواره لباس‌هايي شبيه بودائيان دارند. منجي براي حل مشكلاتش به پيش گويي مراجعه مي‌كند كه بچه‌هاي نزد او لباس بودايي پوشيده‌اند و از آموزه‌هاي بودا سخن مي‌گويند. كارگردانان اين مجموعه در مصاحبه اي به تأثيرپذيري از آيين بودا تصريح كرده‌اند. (14)

فيلم «لبه‌ي تيغ» (15)ـ كه دو بار تا به حال ساخته شده، فردي را از غرب به تصوير مي‌كشد كه دچار مشكلات روحي فراوان است و سؤالات بي پاسخي درباره زندگي و هستي دارد. او براي حل مشكلات و رسيدن به پاسخ سؤال‌هايش، سفري طولاني را آغاز مي‌كند تا در نهايت آن چه مي‌خواهد در آيين بودا مي‌يابد.

فيلم «معبد شائولين» (16)ـ برخي آموزه‌هاي بودا و سلوک عملي بودايي را در معبد شائولين نشان مي‌دهد. در فيلم «زن ديگر» هم پسر بچه اي ميان اديان مختلف بررسي مي‌كند و آيين بودا را برترينِ آن‌ها مي‌يابد.

پس از ذكر نمونه‌ها نياز است نگاهي به اين آيين داشته باشيم. آموزه‌هاي آيين بودا با چالش‌ها و اشكالات مهمي به شرح زير روبرو است: (17)

1. بــودا با صــراحت تمــام هرگونه تفكر غــامض و پيچيده‌ي فلسـفي را نفي مي‌كند و فلسـفه را راه نجـات بشر نمي‌داند. الهيـات و فلسـفه نـزد بـودا جايگـاهي نـدارد. در عـوض بـودا مـدعي است كه فقط در پي رنج و درد بشر است و مي‌خواهد نيازهـــاي انســـان را بازشناسي كند و آلام او را كاهش دهد. با نگاهي به تاريخ مي‌بينيم كه افرادي در دوره‌هاي مختلف زماني، فلسفه يا متافيزيک را نفي كـرده انـد؛ ولي در نهـايت،نظـامي فلسـفي ايجاد كرده‌اند. چند پرسش جدي در اين باره مطرح است كه آيا مكتب بــودا دربــاره‌ي جهــان، بينشي خـاص دارد؟ آيا دربـاره انسـان و آينـده او نگرشي خاص دارد؟ و سـؤالاتي از اين قبيل كه اگر جـواب آن‌ها منفي باشد نمي‌تواند ادعا كند كه مي‌خواهد رنج و آلام بشري را كاهش دهد و نمي‌تواند چـيزي به عنوان راهي براي وصول به نيروانه يا قوانيـني همچون سمساره يا كرمه ارائه دهد؛ چـرا كه تمـام اين‌ها متضــمن و مســتلزم جهــان بيــني، انســان شناسي و معـــــرفت شناسي خاصي است كه اين مجموعه چيزي جز نظام فلسـفي و تفكر الهيـاتي نيست.

2. بودا با اين تصـور كه انسـان، آزاد است و مي‌تواند آينده‌ي خود را هرگونه كه مي‌خواهد بنا كند، تقدير جهان را منتفي مي‌داند. اين عقيده، ريشه در عدم اعتقاد او به اديان و خـداي ابـراهيمي دارد. وي در اين مسـئله جـانب انسـان را مي‌گـيرد و با ديـدي كـاملاً اومانيسـتي، نقش خـدا را در تـدبير جهـان ناديده مي‌پندارد.

3. مهم ترين بخش تعاليم اخلاقي عرفاني بودا چهار حقيقت جليل است كه محور آن رنج بشري است. او با اصالت بخشي به درد و رنج، راه كارهايي ارائه مي‌دهد. او مهم ترين خصوصيت انسان را، در رنج بودن، مي‌داند. اكنون اين سؤال مطرح مي‌شود كه آيا انسان هيچ خصيصه اي ديگر ندارد و فقط در رنج خلاصه مي‌شود؟!

4. بودا از يک سو خوديت را نفي مي‌كند و از سوي ديگر مدافع تناسخ است. لازمه‌ي پذيرش تناسخ، اعتقاد به وجود خود است؛ چرا كه اگر روح از كالبدي جدا و به كالبد ديگر منتقل شود و اين امر دائماً در جريان باشد، مستلزم آن است كه خوديت انسان باقي باشد.

5. در نظام بوداي جايي براي خدا و اعتقاد به او وجود ندارد و بوديسم يک نظام سكولار است.

6. در ميان نمونه‌هاي ياد شده اشاره اي به «دالايي لاما» هم شد. در مكتب او علاوه بر پنج نكته‌ي ياد شده مي‌توان گرايش به رسيدن به آرامش و شادي كاذب و بي هدف، پلوراليسم و پراگماتيسم امريكايي را نيز مشاهده كرد. (18)

پي‌نوشت‌ها:

1. ر.ک: ناس، جان باير، تاريخ جامع اديان، صص 176-187، فعالي، محمدتقي، آفتاب و سايه‌ها، صص 43-51 و جعفري، ابوالقاسم، منجي موعود در آيين بودا، صص 13-24.

2. Siddhartha Gautama
3. Meditation (Jh?na)
4. Sams?ra
5. Enlightenment (Bodhi)
6. Nibb?na
7. Buddha
8. Loving Annabelle
9. Little Buddha
10. Kundun
11. Seven Years in Tibet
12. Spring, Summer, Fall, Winter.. and Spring
13. 2012
14. Too many theories, too much overinterpretation?, Interview the Wachowski Brothers, Matrix Explained .site
15. The Razor"s Edge
16. The Shaolin Temple
17. ر.ک: فعـالي، محمـدتقي، آفتـاب و سـايه‌ها، صص 51-57.

18. ر.ک: فعـالي، محمـدتقي، آفتـاب و سـايه‌ها، صص 198-200.

«هری پاتر» و ترویج عرفان کابالا

(بسم الله الرحمن الرحیم)

در نگـاه مسـیحی -یهـودی، هـری پـاتر نمـادی از انسـان سرگشته ایست که پدر جادوگرش او را تنها گذاشته و او بـرای کسب هـویت و رهـایی از کسـالت دنیـای واقع به جهان جادوگران سـفر می‌کند عنصر اصـلی بـرای هـویت بخشی به شخصیت‌ها "جـادوگری" ست یا همـان عرفـان کابالیستی.

در کشـور امریکا سـالانه 12000 کـودک به علت رفتـار انتحاری یا تهدید به آن در بیمارستان بسـتری می‌شـوند. در این میـان، بین نوجوانـان 15-24 سـاله خودکشی سومین علت مرگ است و سالانه 6000 مورد خودکشی نوجوانـان اعلام شـده اسـت، طبق آمـار دیگـری این کوشش‌ها سـریعا پس از 14 سـالگی افـزایش می‌یابد و خودکشی چهارمین علت شایع مرگ در دوره‌ی نوجـوانی و دومین علت شـایع مـرگ در محصـلان طبقه مرفه اجتمـاعی است.پسـرها سه برابر دختره‌ها خودکشی می‌کننـد، ولی دخترها سه برابر پسـرها اقـدام به خودکشی کرده‌اند و طبق تحقیقـات پسـیکوفیزیلوژی و پسیکوپاتولوژی یکی از مهترین عوامل خودکشی در نـزد این اشـخاص خیـال پـردازی سـت، خیـالپردازی در مـورد آن‌که اگر مرتکب یکی از این اعمال(اقدام به خودکشی و انتحار) شوند برایشان چه پیش می‌آید؟

امـروزه در اروپا و امریکا در حـوزه‌ی سـینما بیشـترین توجه معطوف به کودکان و نوجوانان است، سـرمایه‌ها و هزینه‌های کلان و سرسام آوری بـرای سـاختن فیلم‌هـای

سینمایی و انیمیشن صرف می‌شود و همچنین کمپانی‌های هالیوودی در برنامه‌های فرهنگی و سیاسی خود کودکان و نوجوانان را در وهله‌ی اول پر اهمیت و مهم می‌دانند، در داستان‌های معروف تخیلی در عالم ادبیات و سینما شخصیت اصلی دست به انواع و اقسام جادو می‌زند و یا در عالمی عجیب و غریب، امکان‌های محالی را تجربه می‌کند این عامل مهمترین و اصلی‌ترین تخدیر کننده در نزد کودک است. شخصیت‌هایی مثل هری پاتر که خود جادوگری زبردست است به عالم جادوگران سفر می‌کند، آلیس دختر انگلیسی نیز در موقعیت مشابه به عالمی پر از جادو و عجایب می‌رود، این دنیای خلق شده در رویای کودکان و نوجوانان است که در آن آدمکی چوبی به نام پینوکیو جان می‌گیرد و یا جیمی نوترون کودکی زیرک در اتاق خانه اش موشکی می‌سازد و با آن به فضا می‌رود و تن تن در قصه‌های گوناگون به تنهایی درگیر ماجراجویی و سفرهای پر رمز و راز می‌شود.

هری پاتر

مفاهیمی که کثیرا مطرح می‌شود و بن مایه آثار داستانی قرار می‌گیرد برگرفته از فرهنگ کابالایستی-یهودی غرب در راستای اشاعه جادوگری در مدل‌های مختلف در تمام آثار کارتونی و داستانی است که موجب شده ذهن کودکان و نوجوانان در ابتدای پرسش گری و حقیقت جویی جذب موهومات یهودی صفت و مشرکانه این فیلم‌ها شود و در جست و جوی آنچه باشد که خرافه‌ای بیش نیست.

به عنوان مثال سری داستان‌های "هری پاتر" و فیلم‌های مختلفی که برگرفته از آن ساخته شده مروج اصلی فرهنگ مشرکانه کابالا می‌باشد و بنیاد آن بر پایه جدال مابین نیروهای خیر و شر (خیر نه به معنای متعالی آن) نهاده شده است.در این داستان عالم‌هادس (عالم مردگان که در باور یونانیان باستان زیر زمین قرار دارد) عیتیت می‌یابد داستانهای هری پاتر و شخصیت‌های آن دائما در دو عالم واقع و عالم مردگان در تغییر است.

مجموعه داستان‌های "هری پاتر"نوشته جوآن کتلین رولینگ تا کنون به 67 زبان زنده دنیا ترجمه شده است و چهار کتاب پایانی این مجموعه به طور متوالی رکورد پر فروش‌ترین کتاب‌های جهان را دارد. به گفته رولینگ موضوع اصلی داستان مرگ است. ناشران اصلی و اولیه از کتابسرای بلومزبری در انگلستان و انتشارات اسکولاستیک در ایالات متحده می‌باشند، کتاب از آن زمان به بعد توسط بسیاری از ناشران در سراسر جهان منتشر شده است. در اکتبر 2011، این مجموعه در فرمت‌های مختلف کتاب از طریق "پاترمور" منتشر شد.گفته میشود بهره تجاری "هری پاتر" بیش از 15 بیلیون دلار است.

هری پاتر پسر یک مادر و پدر جادوگر است که آن دو هنگام یک سالگی او توسط «لرد وُلدِمورت» خبیث کشته شده‌اند. اما او به دلیله انکه مادرش درمقابل نفرین ایستاد در برابر نفرین مرگبار ولدمورت زنده می‌ماند و این نفرین فقط اثری صاعقه مانند بر پیشانیش به جا می‌گذارد. هری با خاله و شوهر خاله‌اش که هیچ کدام جادوگر نیستند و در اصطلاح مشنگ (Muggle)ـ نامیده

می‌شوند، بزرگ می‌شود و از گذشته خودش اطلاعی ندارد تا این که در سن یازده سالگی وقتی نامه پذیرش از مدرسه علوم و فنون جادوگری‌هاگوارتز را دریافت می‌کند متوجه می‌شود که دنیای دیگری در همین دنیای عادی ما وجود دارد که او در آن‌جا بسیار مشهور است.

هر کدام از کتابهای هری پاتر در واقع به ماجراهای یک سال او در دنیای جادوگری و مدرسه محبوبش می‌پردازد. او در آن مدرسه دوستانی همچون رون ویزلی و هرمایینی گرینجر پیدا می‌کند و همچنین در طی کتابها بیشتر از گذشته خودش آشنا می‌شود و همواره مورد حمایت مدیر مدرسه آلبوس دامبلدور قرار می‌گیرد. بر اساس یک پیشگویی یا هری باید «وُلدمورت» را از بین ببرد یا «ولدمورت» باید هری را از پیش رو بردارد و هیچکدام با وجود دیگری قادر به زندگی نخواهند بود و سیر صعودی داستان هم بر همین اساس است و هر دو شخصیت به دنبال از بین بردن یکدیگرند. نگاه مسیحی -یهودی هری پاتر نمادی از انسان سرگشته ایست که پدر جادوگرش او را تنها گذاشته است.

هری پاتر

در نگاه مسیحی -یهودی، هری پاتر نمادی از انسان سرگشته ایست که پدر جادوگرش او را تنها گذاشته و او برای کسب هویت و رهایی از کسالت دنیای واقع به جهان جادوگران سفر می‌کند پدر در این جا نمادی از خدای انسانی یهودیت است و هری پاتر نماد انسان؛ عنصر اصلی برای هویت بخشی به شخصیت‌ها "جادوگری" ست یا همان عرفان کابالیستی.

در خداشناسی کابالیسم نه تنها دیـــدگاه تکـــثر خـــدایان (همچـون تفکر یونـانی) وجـود دارد بلکه خداوند صـورت دوگانه مذکر و مونث به خود گرفته، پدر آسمانی و مــادر آسـمانی که اولین شـکل‌های خـدایی بودند. کابالیست‌ها بـرای توضـیح چگـونگی آمـیزش این دو و ایجـاد آفـرینش صراحتا از استعاره جنسی استفاده می‌کنند. از خصــایص مرمـوز این خداشناسی سـری این است که بر مبنـای آن بشر خلق نشده بلکه خود به گونه‌ای موجود خدایی است.

هری پاتر

از سویی دیگر داستان‌های "هری پاتر" نمایانگر بســیاری از نظریه‌هـای فلسـفی یونـان باسـتان، مصر باسـتان و حتی تفکر مشرکانه و شووینیستی (آمیخته با رمز و راز) ایران باستان‌اند.به عنوان مثال در "هری پـاتر و زنـدانی آزکابان" تئوری جهان موازی و همزمانی زمانی - مکانی مطرح می‌شود و تصویری از نظریه عالم مثال افلاطـون ارائه می‌گـــردد، باید دانست که افلاطـــون تحت تـــاثیر آموزه‌های کابـالا - یهـودی و ممفیسی بـود. تـداوم ارائه داستان‌های "هری پاتر " از سن یازده سـالگی شخصـیت (یــازده یکی از نمادهــای فراماســونری ست) نــیز قابل تامل است. "هـری پـاتر" مهمـترین و قدرتمندترین مـدل تبلیغاتی رسانه‌های یهـودی غـرب بـرای ارائه الگـویی در میـان قشر کـودک و نوجـوان ست و این حربه رسـانه‌ای ارتبـاط تنگـاتنگی با مفـاهیمی همچـون تئـوری تکامل و داروینیسم و یا نظم نوین جهانی در سلطه نئولیبرالیسم و همچنین ظهور ضد مسیح دارد.

آیاهالیوود، تریبون تفکر ماسونی است؟

یهودیان‌هـــالیوود، با گوســـاله‌های نقـــره‌ای که همـــان پرده‌هـای سینماست همه را مسـحور این جـادوی فـریب کـــرده و ظـــاهرا رقیـــبی ندارند. اما چنانکه در مقابل آن ســامری، موســایی بــود، در مقابل این ســامری‌ها نــیز موسی‌هایی هستند که ایستادگی کنند.

یهودیان افراطی صهیونیست که رویای تسـلط بر جهـان را داشـتند با کشف قـاره آمریکا به این کشـور مهـاجرت کردند و در همه زمینه‌ها سرمایه گـذاری کردند. با نـاطق شدن سینما گروهی از یهودیان با تسلط بر این ابــزار نو ظهور به هموار کردن راهی پرداختند که بدون این ابــزار ممکن نبـود. این نوشـته قصد دارد که ریشه دشـمنی این سینما را با سینمای ارزشمند ایران بررسی کند.

هالیوود از دو جزء "هـالی" مقـدس و "وود" چـوب که به چـوب مقـدس معنا می‌دهد تشـکیل شـده است و عصـای جادوی از آن ساخته می‌شود. و این اعتقاد وجود دارد که ســاحرانی که مالک آن عصا باشـــند می‌توانند مـــردم را محسور خود کرده و به کنترل در آورند.

سینمای‌هالیوود دقیقا همین کار را می‌کند. یعنی آنچه را که ساحران دربـار فرعـون نتوانسـتند به انجـام برسـانند سامری با گوساله طلایی اش انجـام داد و قـوم یهـود را به کرنش وا داشت؛ حالا یهودیان‌هـالیوود با گوسـاله‌های نقـــره‌ای شـــان که همـــان پرده‌هـــای سینماست همه را مسحور این جادوی فریب کرده که ظاهرا رقیـبی ندارند. اما همچنانکه در مقابل آن سامری موسایی بود در مقبل

این این سامرها نیز موساییانی هســتند که با دست بیضا در مقابلشان بایستند.

مرام ماسونی سرمایه گذاران‌هالیوود

صـــــــاحبان‌هالیوود که اغلب ریشه‌ای ماســـــــونی و صهیونیســتی دارند ســالهای درازی است که مــردم را با هر ســنی جــادو کرده‌اند. از تولید انیمیشن‌های دو بعــدی چــون ســیندرلا و ســفید بــرفی و رابین هــود گرفته تا انیمیشن‌های محسور کننـده‌ای چـون دخـتر گیسو کمند و ماجراهای تن تن و میلوی اسپیلبرگ چه کسی را مجذوب خود نکرده است؟

آیاهالیوود، تریبون تفکر ماسونی است؟

این قهرمانان پوشالی خوش ظاهر چنان در ذهن رســوخ می‌کنند که چـاره‌ای نـداریم جز آن‌که مثل او باشـیم مثل او فکر کنیم و مثل او زندگی کنیم این مخدر چنـان گـیرا است که باز هم دوست داریم مصرف کننـده اش باشـیم. این آثــار از تولیــدات بزرگــترین اســتودیوهای‌هالیوود از جمله کلمبیـــا، مـــترو گلـــدوین مـــایر، بـــرادران وارنـــر، پـــارامونت، یونیورســال و فــاکس قــرن بیســتم است که توسط یهودیان تاسیس و اداره می‌شوند.

کمپـانی والت دیسـنی از بزرگـترین کمپانیهای‌هـالی وود است که درصد بسیاری از کودکان جهـان محصـولاتش را می‌بینند. فعالیتهـــای این کمپـــانی فقط به تولید فیلم اختصاص ندارد، تولید اسباب بازی‌هایی بر اساس فیلمها هم بخشی اقدامات این غول رسـانه‌ای است. دیسـنی با ساختن دیسنی لند، شـهری رویـایی بـرای بچه‌ها سـاخته

که این امکـــان را به آن‌ها می‌دهد تا کارکترهـــای دوست داشتنی شان را از نزدیک ببینند.

آیاهالیوود، تریبون تفکر ماسونی است؟

تراژدی سلطه یهودیان برهالیوود

جاناتـــان گولـــدبرگ، خبرنگـــار و تاریخـــدان یهـــودی، در تحقیقی که در ســال 1996 انجــام داد، نوشت: "ســهم یهودیان در صنعت سرگرمی سازی بیش از جمعیت آن‌ها در آمریکاست. یهودیـان در پست‌های مـدیریتی رسـانه‌ها به ویــژه در ســمت مــدیریت اســتودیوها حضــور دارند و حضـور آن‌ها به گـونه‌ای است که از آن نمی‌تـوان تنها به عنوان سلطه یهودیان برهالیوود یاد کرد، چرا که بیش از این است."

آماری که اخیراً ارائه شده نشان می‌دهد که 59 درصد از فیلم‌هـای مطرح‌هـالیوود توسط یهودیـان تولید شـده‌اند. بی‌تردید نفوذ این قـوم در یکی از تاثیرگـذارترین صـنایع آمریکا می‌تواند بــرای آن‌ها قــدرت سیاسی بســیاری به ارمغـان آورد. آن‌ها مهمـترین منبع حمـایت از نامزدهـای دمـــوکرات هســـتند و سیاست‌های آمریکا را به ســـمت و سوی مورد نظر خود هدایت می‌کنند.

تهیه‌کنندگان یهودی‌هـالیوود در سـال 1948 اسـرائیل را پایه ریـــزی کردند و در این میـــان رابـــرت بلامـــوفی تلاش‌هـــای بســـیاری کـــرد. وی در این مـــورد می‌گوید: "ناگهان اسرائیل به خانه ما تبدیل شد و احساس کـــردیم که هویت داریم. این عامل به ما روحیه می‌داد."

با روی کار آمدن یهودیان رفته رفته تصویر مسلمانان در فیلم‌های‌هـــالیوودی به پنـــداره‌ای از افـــراد ظـــالم و بی‌فرهنگ تبـــدیل شد که این امر بیش از پیش نمایـــانگر حمایت‌هـــالیوود از اســـرائیل و موضع گـــیری آن علیه مسلمانان و جهان اسلام بود. صنعت فیلمسازی غرب در حمـــایت از صهیونیسم اقـــدام به خلق یک ژانر جدید در سـینما کـرد که نـزاع میـان اعـراب و اسـرائیلی‌ها را در محوریت داشت.

هالیوود برای نیل به این هدف در طول 50 سال گذشته اقدام به ساخت فیلم‌های گوناگونی کرده که دربرگیرنده قهرمان‌ها و ضـــدقهرمان‌ها بوده‌اند. به عبـــارت دیگر می‌تـــوان گفت که در این آثـــار قهرمان‌ها یهودیـــان اســـرائیلی و ضد قهرمان‌ها مســـلمانان بوده‌اند. دهه 1960 به تنهایی شاهد ساخت 9 فیلم ضد اسلام بود که در زمره آثار مطرح سینمای آمریکا جای داشتند.

در این فیلم‌ها نقش یهودیـــــان آمریکـــــایی توسط هنرپیشـگان آمریکـایی- یهـودی چـون پل نیـومن، تـونی کـورتیس و کـرک داگلاس احیا می‌شد تا با به کـارگیری بـازیگران محبـوب، مـیزان همـذات پنـداری مخاطبـان با کاراکترهای آن‌ها افزایش یابد.

هالیوود در ادامه سیاستهای دین سـتیزانه اش با سـاخت فیلمهایی درباره زندگی پیامبران،آنها را انسانهای روان پریش و بدبین به نوع بشر معرفی و دین را به وسـیله‌ای نا کارآمد معرفی کرده است.

پیامبر ستیزی ادامه‌ای بر اسلام ستیزی

"نوح" ساخته آرن آرونوفسکی به زندگی نوح می‌پردازد. پیامبری که از بسیاری گریه برای امتش نوح نامیده شد در این فیلم از او موجودی دگم و غیر قابل انعطاف ساخته که گوش شنیدن هیچ حرفی را ندارد. فرزند پدری غار نشین و بدوی است که همه آرزویش خوردن توت است. نوح به هیچکس رحم نمی‌کند هیچ انذاری نمی‌دهد و فقط می‌خواهد کشتی‌ای بسازد تا حیوانات را و البته فقط خانواده خودش را نجات دهد.

او از سوی خدایی که نمی‌شناسد مامور شده تا نوع بشر را از بین ببرد حتی خانواده خودش را. ما در این فیلم فقط از نوح بیزار نمی‌شویم بلکه حتی نمی‌خواهیم نام خدا را به زبان بیاوریم. نوح نه آغازگر این بی‌حرمتی‌هاست نه پایانش. این دین ستیزی با سایر ادیان به موازات همان اسلام ستیزی‌هالیوود است.

آنها می‌خواهند همه باورها به ادیان الهی و پیامبران را فرو بریزند تا پیامبران دروغینی را برای هدایت به سوی سیاهی مبعوث کنند. در این میان چه باید کرد غول رسانه‌ای که از چراغ یهودیان بیرون آمده را چگونه می‌شود نابود کرد. اینجاست که باید از ایران و سینمایش صحبت به میان می‌آید.

سینمای شرق سینمای غرب

سینمای ایران تنها سینمایی است که در مقابل سینمای آمریکا توانایی ایستادگی دارد. قطبهای مهم سینمایی دنیا مثل بالی وود، سینمای هنگ کنگ، سینمای چین، و سینمای روشنفکر و هنری اروپا همسو با سینمای آمریکا نباشد در تقابل با آن هم نیست.

سینمای شرق آسیا با هدف سرگرمی سازی در عرصه رقابت جهانی حضوری جدی دارد، سینمای شکست خورده اروپای شرقی هم در لاک فیلمهای به اصطلاح روشنفکرانه فرو رفته و خیال بیرون آمدن از آن را ندارد.

فرانسه، آلمان، ایتالیا، لهستان و... نقشی اساسی در شکل گیری دستور زبان محتوایی فیلمها داشته‌اند که متاسفانه سینمای ایران تحت تاثیر این نوع زبان بوده است سینمای شرق آسیا با تکیه بر فیلمهای اکشن و رزمی و سینمای هند با تکیه بر فیلمهای عاشقانه اصلا در مناسبات فیلمهایی که جهان بینی دارند به حساب نمی‌آیند. سینمای اروپا هم به دلیل تکیه بر نظام فکری غیر دینی نمی‌تواند برای آمریکا خطر ناک باشد.

این نوع سینما که تحت تاثیر زیگموند فروید، فرانتیس کافکا، ژان پل سارتر، کارل مارکس و دیگران قرار دارد چه انقلاب فکری‌ای در مخاطب ایجاد می‌کند؟ شخصیتهای این فیلمها اغلب آدمهای تنهای عاصی از نظام سیاسی- کمونیست- هستند که در فضاهایی سرشار از سکوت و تاریکی مدام به رهایی فکر می‌کنند. اما عملی که آن‌ها را به سمت این رهایی ببرد، ندارند.

این فیلمها با ایجاد رخوت و یاس و سرخوردگی از شرایط موجود در مخاطب او را به موجودی سترون تبدیل می‌کرد که چاره جز پذیرش شرایط موجود ندارد. در این سالها سایه سنگین کمونیست و جنگ سرد شوروی امریکا و اثرات به جا مانده بعد از جنگ جهانی دوم این نوع نگرش را در جامعه جهانی تقویت می‌کرد.

قطع رابطه دین به عنـــوان امـــری اجتمـــاعی در اروپا حضـوری نداشت. مشـرب فکـری اندیشـمندان اروپـایی الهی نبـود و نمی‌توانست بـرای هنرمنـدانی که با مـردم سخن می‌گفتند چیز تـازه‌ای داشـته باشد. جـدایی دین از سیاست ثمری جز این نداشت که متفکران، هنرمنـدان و مردم را در انزوا ببرد طوری که هر گروه راهی جدا گانه بروند.

سینمای ایران و اندیشه سیاه غرب

این نوع سینما در دهه 30 و 40 در ایران اثرات مخـربی گذاشت که رد آن را دهه 50 هم می‌بیـــنیم. بهـــرام بیضـایی، ناصر تقـوایی، فـرخ غفـاری و تعـدادی دیگر به شـــدت تحت تـــاثیر مـــوج نـــوی ســـینمای فرانسه بودند. فیلمهـــایی که در این دوره ســـاخته شـــدند اغلب آثـــاری اقتباسی از نویســـندگانی چـــون صـــادق چوبـــک، صـــادق هـدایت، غلامحسـین سـاعدی و... بودند. این نویسـندگان ریشه‌ای دینی نداشـتند و آنچه که می‌نوشـتند تحت تـاثیر همان چشمی بود که امثال کافکا و سارتر می‌دید.

متاسـفانه ایـران قبل از انقلاب به دلیل انحطـاط فکـری سیاسـیون و جـدایی خـود خواسـته روحـانیون از نظـام حکـومت سـبب شـکاف بین هنرمند و مـردم شد. هنرمند زبان مردم را نمی‌فهمید از حکـومت ناراضی بـود. بـرای همین در کافه‌ها و مجلس‌های شبانه می‌نشست و دل به کافکا و نیچه و... می‌داد و می‌خواست با مـــــــدل مو و لباس و تقلید زبان ادبیات اروپا، برای مردم ایران نسـخه رهایی بپیچد.

اینگونه شد که مـــردم هم زبـــان هنرمند به اصـــطلاح روشـــنفکر را درک نمی‌کردند و بـــرای آن‌که به هر حـــال کـــالای فـــرهنگی شـــان را به دست بیاورند به ســـمت رمانهای زرد مبتـذلی رفتند که وجه وقیحانه تـرش را در سینما می‌دیدند.

اندیشه امام(ره) دمی مسیحایی بر کالبد سینمای ایران

در همین زمان قیام امام خمینی (ره) سبب زلزله‌ای شد که همه ارکان این نوع جهان یاس آلود را به هم ریخت و نه یک انقلاب در ساختار حکومـتی یک کشـور که انقلابی جهانی بود.

این انقلاب چنـــان ریشه دار بـــود که اثـــراتش را در همه کشـــورهای دنیا شـــاهدیم. هـــنر بعد از انقلاب هم از این اتفـــاق بی‌بهـــره نبـــود حـــالا هنرمند دریافته که هـــنر این مملکت چنانکه رهـــبرش تاکید می‌کند "عبـــارت است ار دمیـــــدن روح تعهد در آدمی. باید متعهدانه باشد از ذات انسان بگوید و او را در سایه رهبر دیـنی به سـوی همـان ذات ببرد. تقابل همه دنیا با ایران که به تنهایی مناسبات سیاسی دنیا را به هم ریخته هنرمند را بـــرای مـــدتی به حال شوک فرو برده است. اما آرامش قلبی امام خمینی (ره) و جهت دهی فکـــری ایشـــان هنرمند را وا داشت تا کـــاری کند. اینبـــار هنرمند درونمایه اثـــرش را از غـــرب و شرق نمی‌گرفت او با اتکای به داشته‌های مغفـول مانـده اش شروع به آفـرینش کـرد تا مبلغ آرمانهـای این نظـام فکری باشد.

این نظام فکری دیگر زاییـده موهومـات یک انسـان نبـود بلکه تفسیر درست یک رهبر دینی از دین بود.

هشدار حکیمانه امـام خمیـنی (ره) به گوربـاچوف و پیش بینی اش از سقوط کمونیست نفـوذ این شخصـیت را در ذهن مردم جهان قـوت بخشـید. حـالا دیگر آمریکا و البته رژیم صهیونســـــتی دریافته بودند که این نظـــــام را به سادگی نمی‌شود از بین برد چـرا که سـاختار سیاسی آن ساختاری دینی است.

جنگ با پرده نقره

آمریکا در ادامه مبــارزه اش ســینما را در اولــویت خــود قـــرار داد تا از این طریق بتواند زخمی بزند.هـــالیوود به عنوان تریبون تفکر ماسـونی بـاعث از بین رفتن سـینما در بسیاری از کشورها شده به طوری که اغلب کشــورها وارد کننده فیلم از آمریکا هستند اما در ایـران هنـوز راه به جایی نبرده است.

همچنـان که سـینما درهـالیوود توانسـته در تـرویج و ثبت افکار اسـتعمارگرایانه اش موفق باشـد؛ سـینمای ایـران هم توانسته هر چند که قصور و کم کاری کرده است؛ اما بـاز قـدرت دارد که برعلیه این نظـام فکـری بلند شـود. شــاید در ابتــدا با توجه به پیشــرفت‌های فنی‌هــالیوود و تخصیص هزینه‌های هنگفتی که در تولید می‌کننــد؛ اداعی کاذبی باشد اما شدنی است.

مگر نه این‌که انقلاب مردی در آستانه 60 سالگی بر علیه شاهی که همه دنیا را داشت محقق شد چـرا سـینمای ما نتواند اگر از همان مشرب سرچشمه بگیرد.

آیاهالیوود، تریبون تفکر ماسونی است؟

آمریکا از همین واهمه دارد که فیلم ایــرانی در بازاهــای جهــانی ســهمی بــزرگ به خــود اختصــاص دهد و از این طریق نفوذش بر آراء و افکار جوان اروپایی و آمریکـایی تاثیر گـذار باشد. دست انـدازی بـرای فیلم محمد رسـول الله(ص) چه معنایی دارد درحالی که فیلمهای سیاه نمای ایرانی در خود آمریکا هم اکران می‌شود.

اگر روزگــاری رزمنــدگان در خط مقــدم می‌جنگیدند و با یک اشاره امام همه شهادت را به جــان می‌خریدنــد، الان هم باید فیلمسازان در خط مقدم جبهه فــرهنگی حضــور داشته باشند و دفاع کنند که با دریغ باید گفت تعدادشــان چنان که باید نیست.

فراموش نکنیم، هر چقدر که ما از این خط مقدم فاصله بگیریم پیشروی‌هالیوود بیشتر خواهد شد.

چرا کابالا همگانی شد؟

(بسم الله الرحمن الرحیم)

کابالا یا کبالا (به انگلیسی: Kabbalah و به عبری: קַבָּלָה)ـ سنت، روش، مکتب و طرز فکری عرفانی است که از یهودیت ریشه گرفته است.

چرا کابالا همگانی شد؟

گرچه "کابالای مسیحی" نیز وجود دارد اما اصل کابالا از متون یهودی سرچشمه گرفته و پیروانش معمولاً از متون یهودی برای توصیف و تفسیر مسائل عرفانی آن استفاده می‌کنند.

از یک سو، معروف است که یهودیان مانند مبلغان مسلمان یا تبشیریان مسیحی به دنبال ترویج دین خود و گرواندن دیگران به آن نیستند؛ و از سوی دیگر، دستورات کابالا برای فهم معنی مخفی متون یهودی نظیر تورات و نوشتارهای ربیها نظیر تلمود به کار می‌رود و مذهبی همگانی نیست. اما کابالا از قرن 18 بشدت پرطرفدار شد و اکنون با رشد فزاینده این مکتب انحرافی در جهان مواجهیم.

اینک کانون‌ها و رسانه‌های مقتدری در پی ترویج فرقه کابالا هستند و حتی برای جذب تعداد بیشتری به این عرفان کاذب، از خوانندگان و هنرمندان و سلبریتی‌ها نیز استفاده می‌شود و مقالات جذاب و جانبدارانه درباره‌اش می‌نویسند؛ آنچنان که "کابالاهالیوود را فرا گرفته است" عنوانی است که مدتهاست در نشریات و رسانه‌ها به چشم می‌خورد.

علت این امر چیســـــت؟ متن زیر به این ســـــؤال پاسخ می‌دهد.

به قلم: مهدی منصوری خواه

می دانیم که دین یهودیت در سـده‌های اخـیر دیـنی ویـژه گرا و نـژادی بـوده و عالمـان یهـود کمـتر به تبلیغ و نشر دین خود در جهان پرداخته و از غیر بنی اسراییل کسانی را جــذب نموده‌اند و نــیز می‌دانیم وضــعیت در کابــالا در طول تاریخِ آن به مراتب محدودتر بوده و کابالا به صورت ســنتی محــدود به دانشــمندان بلند پایه و خــاص پــیروان مسلک یهود بوده است.

کابالا از بـدو شـکل گـیری تا سـده‌های قبل دانش سـری یهود محسوب می‌شده و تعلیم و تعلم آن بسیار محدود و فقط برای افـراد معـدودی بـوده است. در میشـنا چـنین هشدار داده شده است: «نمی تـوان... معسه برشـیت را در آن واحد بـــرای دو شـــاگرد تشـــریح نمـــود. اما معسه مرکـاوا را بـرای یک شـاگرد هم نمی‌تـوان بـازگفت مگر آن‌که وی خردمند باشد و با دانش خـــود چـــیزی دریابد.» (الن انترمن 1393-ص 147)

بـــااین حـــال می‌بیـــنیم در عصر ما کابالیست‌ها تصـــمیم گرفته‌اند این آموزه‌ها را فراگیر کرده و به دیگران فــارغ از هر دین و سن و جنسـیتی آمـوزش دهند.حـال سـوال این است چـرا به یکبـاره کابالیست‌ها تصـمیم به افشـای

اسرار کابـالا گرفته‌اند و می‌خواهند اسـرار و آموزه‌هـای کابالا را علنی کنند؟

نوشـــــتار پیش رو در نظر دارد تنها چند دلیل که در کتب ایشان مسـتور است را علـنی نمـوده و از این راز سر به مهر پرده بردارد؛ رازی که کابالیست‌های مــدرن با خط و نقش‌هـــای زیبا ســـعی بر موجه جلـــوه دادن آن دارند و می‌خواهند این سم مهلک را با هـــزار فـــریب به جهـــان مدرن تزریق نمایند.

1. جذب پیرو و تبلیغ دین یهودیت

بـاور عمـومی بر این است که: "دین یهـود تبلیغ نـدارد و کسی نمی‌تواند وارد یهـودیت شـود؛ زیـرا این دین، دین نژادی بوده و غیر بنی اسراییل نمی‌توانند بهـره‌ای از آن داشـته باشـند"؛ لکن نگارنـده معتقد است که این بـاور نادرست بوده و تعمق در کتاب مقدس، متـون تلمـودی و سیره تاریخی یهود خلاف آن را ثابت می‌نماید.

با تعمق در کتـاب مقـدس می‌یـابیم از همـان سـده‌های اولیه شـکل گـیری یهـودیت، تبلیغ دین امـری شـایع بین علمـــای یهـــود بـــوده است: «وای بر شـــماای کاتبـــان و فریسیان ریاکار! زیرا که برّ و بحر را می‌گردید تا مریـدی پیدا کنید و چون پیـدا شد او را دو مرتبه پست‌تر از خـود، پسر جهنّم می‌سازید!» (متی 23: 15)

گرچه گرایشـــهای ضد فریسی‌ها در فقـــره فـــوق از عهد جدید نمایان است؛ اما بوضوح به وضعیت فعال تبلیغ دین نـیز اشـاره دارد. ممکن است گفته شـود منظـور از پیـدا کردن مرید در آیه مذکور پیدا کردن مرید از بین یهودیـان باشد و نه از غـــیر یهـــود؛ لکن با نگـــاهی دقیق به تـــاریخ

خلاف آن برای ما ظاهر می‌شود و بسیاری از جنگ‌های صدر یهودیت به جهت تبلیغ دین و مؤمن کردن دیگر اقوام به "یهوه" خدای یهود بوده است: «و در همه ولایتها و جمیع شهرها در هر جایی که حکم و فرمان پادشاه رسید، برای یهودیان، شادمانی و سرور و بزم و روز خوش بود و بسیاری از قوم‌های زمین به دین یهود گرویدند زیرا که ترس یهودیان بر ایشان مستولی گردیده بود.» (استر 8:ـ 17). «یهودیان این را فریضه ساختند و آن را بر ذِمّه خود و ذریت خویش و همه کسانی که به ایشان ملصق شوند...» (استر 9: 27)

ملاحظه فرمودید که یهودیت -- چه با تبشیر و تبلیغ و چه با جنگ و قهر و غلبه -- سعی کرده از بین سایر مردمان و اقوام برای خود پیروانی جذب نموده و غیر بنی اسراییلیان را یهودی نمایند.

در کلمات علمای یهود نیز به تبلیغ دین یهود تصریح شده است: «... فقط بدان جهت اسراییل را میان امت‌ها به تبعید فرستاد که با یافتن پیروانی بر شمار خویش بیفزایند» (انترمن ص23)

این مهم، در عصر حاضر، بر عهده دستگاه کابالایی گذاشته شده است.

1. ناکارآمدی دین یهود

تحریف و انعطاف ناپذیر بودن شریعت یهود از سویی، و فراگیر شدن آموزه‌های معنوی اسلام و انعطاف مسیحیت و نیز جذابیت معنویت‌های شرقی از سوی دیگر، سبب شده است که یهودیان معاصر در خود یک خلأ معنوی احساس کرده و به دنبال معنویت‌های جایگزین در

سایر ادیان و مکـاتب بروند. مثلاً در حـال حاضر بسـیاری از ســاکنین شـــهرک‌های رژیم غاصب صهیونیســـتی را یهودیان سکولار تشکیل می‌دهند؛ یهودیـانی که بسـیاری از آنان حتی در "مراسم شـبات" نـیز شـرکت نمی‌کنند و اهمیتی نیز برای "مواعید یهـود" قائل نیسـتند؛ عملی که مجـازات سـنگینی را بـرای یک یهـودی به ارمغـان خواهد آورد: «و در روز هفتمین، سـبت، آرامی مقـدس خداوند بـرای شماسـت؛ هر که در آن کـاری کنـد، کشـته شـود». (خروج 35: 2)

همچنین یهـودیت عصر حاضر دچـار مشـکل «پیـدا کـردن جایگاه یک یهـودی در جامعه مـدرن شـده است». (فیلیپ برگ، 1990، ص 19). «یهودیت امروزه مواجه با دو نوع انتخاب است: یا باید به راه کنونی خود ادامه دهـد، یعـنی در زندگی روزمره خود، تاریخ پیشـینیان یهـود را گـرامی دارد و هرسال تعداد اعضا و نفوذ آن کمتر گردد، یا آن‌که اهمیت و قدرت خـود را در جهـان امـروز اشـکار کـرده و ثابت کند که تنها یهودیت قدرت وحدت بخشیدن مجـدد به اقوام پراکنده و دچار تفرقه کره زمین را دارد» (همــان، ص 23)

این عوامل سبب شد دسـتگاه سـری کابالیسـتی تصـمیم بگیرد برای موجه جلوه دادن و ادامه حیات خود بــرخی از طعامی تورا را منتشر کرده و آن‌ها را همسو با علم و یا با نام علم آموزش دهد. این کار سبب می‌شود یهودیـانی که به سبب ناکارآمدی دین تحریف شده شان دچـار عـدم اعتماد به نفس دیـنی-نـژادی شـده بودند از اغمـاء خـارج شــده و حیــات دوبــاره‌ای بگیرند تا بتوانند خــود را بــرای «عصر ماشیح» آماده نمایند.

1. عصر ماشیح

کابالیست‌ها معتقدند شیمعون بریوحای پیش گویی کرده در عصر ماشیح حتی به کودکان نیز می‌توان کابالا را آموخت. به گفته آنان ربی شیمعون معتقد بود: «عصر ماشیح با خود نور و غنایی می‌آورد که دال بر دمیدن خلوص الهی بر همه جهان‌هاست. خورشید جهانی نو، طلوع خواهد کرد و با ظهور آن نور اعظم، ازادی انسان‌ها را از جهل شان اغاز کرده و بیداری روحی و معنوی برایشان به ارمغان خواهد آورد».(همان، ص74)

همچنین زوهر می‌گوید که در دوره ماشیح «دیگر نیازی نخواهد بود که شخص به همسایه خود بگوید: حکمت بر من بیاموز، زیرا نوشته شده روزی خواهد آمد که دیگر هیچ کس همسایه خود را نخواهد آموخت و هیچ کس برادرش را نخواهد گفت: خدا را بدان، زیرا همه آن‌ها مرا (پروردگار) خواهند دانست از جوانترین شان تا پیرترین شان» (زوهر ج 3 ص 58 الف)

می گویند در عصر ماشیح به سبب رشد علمی و فرهنگی مردم جهان دیگر دلیلی بر مخفی نگاه داشتن این آموزه‌ها نیست و می‌توان آن‌ها را علنی کرد و البته در این قول خویش نیز صادق نیستند زیرا اینان تنها برخی از آموزه‌های «طعامی تورا»ی خود را که قابل انتشار هست را آموزش می‌دهند و بخش اصلی و الحادی یعنی «ستری تورا» را به کلی مستور داشته‌اند. آنان حق و باطل را بهم آمیخته‌اند تا نیت باطنی خود را که یافتن «سرباز برای جنگ آخرالزمان» هست را پنهان کنند «وَمَکَروا وَ مَکَرَ الله وَالله خَیرُ الماکِرین».

1. جمع کردن سرباز

همان طور که در سطور بالا از قول فیلیپ برگ بیان شد یهودیت در عصر حاضر به دنبال نفوذ در سایر ملل و اقوام بوده و از کمی روند رو به نزول رشد جمعیت رنج می‌برد. بر همین اساس دو راهبرد عمده برای خود اتخاذ نموده اند:

یک: ادعای یهودی بودن برخی نژادها، به عنوان مثال ادعا می‌کنند برخی از اقوام دارای نژاد یهودی هستند اقوامی همچون: پشتوهای افغانستان، چینی‌ها، هندی‌ها، مکزیکی‌ها و... و ادعا می‌کنند که در بین این اقوام کسانی هستند که دارای DNA یهودی بوده و نشان از آن دارد که این‌ها از اسباط گم شده یهود هستند.

دو: با ترویج و نشر آموزه‌های کابالایی در قالب‌های مختلف مردم را ابتداء به سوی کابالا سوق داده، سپس در بین علاقمندان کابالا شریعت و تفکر یهود را نهادینه می‌نمایند. افرادی که از این طریق جذب یهودیت می‌شوند دارای تفکرات صهیونیزم بوده و به شدت به زمین مقدس اعتقاد دارند.

البته نباید فراموش نمود کسانی که به صورت غیر نژادی یهودی می‌شوند شهروند پست و درجه سه محسوب می‌شوند و تنها به درد این میخورند که مقابل گلوله‌ها بایستند، به این طریق صهیونیزم می‌خواهد بدون هزینه کردن افراد خودش که به زعم آنان مخلوقات برتر الهی هستند در نبرد نهایی آرماگدون که به اعتقاد آنان زمینه ساز ظهور ماشیح خواهد بود پیروز

شوند. و تمام این‌ها مقدماتی هستند که جبهه کفر برای مقابله با جبهه حق اندیشیده است. و «يُرِيدُونَ لِيُطْفِـؤُوا نُورَ الله بِأَفْوَاهِهِمْ وَالله متم نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُون».

شـــایان ذکر است کســـانی که در ده‌هـــای اخـــیر به آیین یهودیت گرویده‌اند از لحاظ اعتقادی معتقد به صهیونیزم اعتقـــــادی و از جنبه سیاسی به شـــــدت گـــــرایش به صـــهیونیزم سیاسی دارند. اینـــان همچـــون تکفیری‌هـــای دنیای اسلام حاضرند برای آرمان‌های صـــهیونیزمی دست به هر اقـــدامی بزنند و ارتش رژیم غاصب اســـراییل را لشگر خدا می‌پندارند.

لـذا همانگونه که ملاحظه فرمودید هـدف کابـالا از علـنی کردن آموزه‌هایش نه دلسوزی بـرای آگـاهی بخشـیدن!!! به جهانیـان بلکه به دست آوردن سـربازان رایگـان بـرای نبرد آخرالزمان است؛ نبردی که به هیچ وجه آنـان پـیروز آن نخواهند بود، ان شاء الله.

آخرالزمان فرازمینی در سینما

(بسم الله الرحمن الرحيم)

اثبات وجـود «زيست فرازميـني» (1)ـ به صـورت مشـابه حيــات در زمين يا مــاوراء زميــني، مســئله اي است كه همواره براي دانشمندان و عموم مردم مـورد توجه بـوده است. با توجه به اين كه علــوم طــبيعي جديد به ســطح بالايي از پيشرفت رسيده‌اند و هنوز هيچ موجود زنده اي در خارج از سـياره‌ي زمين كشف نشـده اسـت، مي‌تـوان گفت اين مســئله، هنــوز در حد يک فرضــيه است و به همين دليل هنوز اكتشافات در اين زمينه ادامه دارد.

آخرالزمان فرازمینی در سینما

افـزون بر آن، «اريک فـون دنيكن» (2)ـ فرضـيه اي را با عنـوان «فضـانوردان باسـتاني» (3)ـ در سـال 1968 م مطرح كرده است كه با اين قسمت ارتبـاط دارد. اسـاس فرضــيه چــنين است كه در ســال‌هاي پيشــين بشــري، موجــودات فرازميــني بــراي بازديد به زمين آمده‌اند و تكنولوژي‌هــاي تمــدن‌هاي باســتاني و مفــاهيم اديــان برگرفته از آن‌ها است كه به نام خدايان پذيرفته شده‌اند. او در اين كتـاب و كتاب‌هـاي ديگـرش به بررسي آثـار و نشانه‌هاي باقي مانـده از مسـافران فرازميـني در ميـان آثار تاريخي و باستاني دوران گذشته مي‌پردازد. (4)

جـالب توجه است كه دنيكن بارها به دليل كلاه بـرداري و جرم‌هاي گوناگون متهم شـده و به زنـدان رفته است. در زمينه‌ي همين فرضــــيه نــــيز متهم به ايجـــاد دلايل و يافته‌هــاي جعلي است. او در مصــاحبه‌ي خــود با مجله‌ي

«پلي بوي» (5)، برخي پشت پرده‌هاي عكس‌هاي جعلي و كتيبه‌هاي دروغين خود را فاش كرده است. (6)

در هر صورت چه وجود زيست فرازميني ثـابت شـود و يا نشـــود، فيلم‌هـــاي بســـياري موجـــودات بيگانه را عامل حادثه‌ي آخرالزماني بشر معرفي مي‌كنند. در اين فيلم‌ها موجودات بيگانه براي اهـداف مختلفي به انسـان‌ها حمله مي‌كنند و نسل بشر را در خطر نابودي قرار مي‌دهند.

در گروهي از اين فيلم‌ها موجودات بيگانه به دنبـال محل جديـــدي بـــراي زنـــدگي هســـتند و به همين دليـــل، قصد نابودي انسـان‌ها و تسـخير زمين را دارند. در فيلم «روز استقلال» (7)، موجودات بيگانه با سفينه‌هايي غول پيكر، آسمان تمـام شـهرهاي مهم جهـان را پوشش مي‌دهند و در روز و ســاعتي مشــخص، حمله عليه نسل انســان را آغــاز مي‌كنند. موجــود فرازميــني كه دســتگير و بــراي آزمايش به محلي نظـامي بـرده مي‌شـود، در صـحبتش با رئيس جمهور امريكا هدف از آمدن شان را تسخير زمـان براي استفاده از منابع سرشارش معرفي مي‌كند.

در سه گـانه‌ي «دگرگـون كننـده‌ها» (8)ـ و انيميشـني با همين عنوان، موجودات بيگانـه، روبات‌هـاي غـول پيكـري هستند كه توان تغيـير شـكل به ماشـين‌هاي الكـتريكي را دارند. اين موجودات پس از بروز جنگ عظيم در سياره‌ي خودشان در فضا به دو گروه شر و خير تقسيم شده و به دلايلي به زمين آمده‌اند. جنگ اين دو گـروه از موجـودات بيگانه در زمين ادامه پيدا مي‌كند. در قسمت سوم از اين مجموعـــه، موجـــودات شـــرور بيگانه قصد دارند ســـياره ويران شـده اي را كه در فضا دارند در زمين دوبـاره احيا

كنند و بـراي تحقق اين نقشـه، تمـام انسـان‌ها را نـابود سازند.

در فيلم «مـريخ حمله مي‌كند!» (9)ـ موجـودات بيگانه از مــريخ به زمين آمده‌اند و هــدف خــود را ابتــدا صــلح با انسان‌ها مي‌نامند؛ ولي پس از گذشت مدتي حمله‌ي خود را براي نابودي جهان و قتل عام انسان‌ها آغاز مي‌كنند.

در فيلم «بيگانگــان در اتــاق زير شــيرواني» (10)ــ هم موجودات فضـايي كـوچكي بـراي حمله به زمين آمده‌اند. اين موجودات ابتدا با حمله به يک خانه در جست و جــوي محلي امن براي ارتباط با فضا هسـتند تا بتوانند حمله را آغاز كنند و در همين مكان با انسـان‌ها درگـير مي‌شـوند. همين موجودات بيگانه در دو فيلم و انيميشن «بن تِن» (11)ــ به شــكل‌هاي گونــاگوني درمي آيند و به انســان‌ها حمله مي‌كنند. اين موجــودات قصد دارند پس از تشــكيل نيروي لازم، زمين را تسخير كنند.

در فيلم «نشانه‌ها» (12)ـ ابتدا نشانه‌هايي عجيب همچون ايجاد شدن علامت‌هـاي بسـيار بـزرگ در مـزارع، سراسر دنيا را فرا مي‌گيرد. پس از آن موجوداتي بســيار وحشي با گــازي مرگبــار به انسـان‌ها حمله مي‌كننـد، قصد آن‌ها نابودي كامل بشر است.

در انيميشن «تايتان اي. ئي» (13)ـ موجوداتي فضايي كه انرژي خالص‌اند، جهـان را به تصـرف خـود درمي آورند و غــالب انســان‌ها را نــابود مي‌كنند. هم چــنين در فيلم «ميــدان جنگ زمين» (14)ــ موجــودات بيگانه در ســال 3000 م به انسـان‌ها و زمين حمله مي‌كنند. اين جنگ به

صــورتي است كه انســان‌ها در معــرض شكست قطعي قرار گرفته‌اند.

در گروه ديگري از فيلم‌هاي اين گــروه، موجــودات بيگانه به دليلي غير از تسـخير زمين به انسـان‌ها حمله مي‌كنند و هدف اصلي آن‌ها مجازات انسـان‌ها به دليل فسـادهاي پرشمارشــان است. در فيلم «روزي كه زمين از حــركت ايستاد» موجودات بيگانه اي كه مسئول برقراري آرامش در كهكشـــان‌اند، به علت بـــروز فســـادهاي مختلف از انســـان‌ها، موجـــودي هولنـــاک و مرگبـــار را به زمين مي‌فرستند تا همه‌ي آدميان را نـابود كنـد؛ دليل نـابودي، تهديد بــودن انســان‌ها بــراي ديگر موجــودات كهكشــان عنوان مي‌شود.

در فيلم «فــرود» (15)ـ موجــودات بيگانه بــراي مجــازات انســـان‌ها به زمين آمده‌اند. دليل اين مجـــازات ســـهل انگاري انسان‌ها و گرم شدن بيش از اندازه‌ي دمـاي هـوا است. اين موجودات در كالبدي انساني قصد دارند دمــاي زمين را تا حــدي بــالا ببرند كه حيــات روي كــره‌ي زمين ناممكن شود و انسان‌ها نابود شوند.

در فيلم «بيست و هفتمين روز» (16)ـ موجــودات بيگانه براي سنجش رشد اخلاقي و رفتاري مــردم كــره‌ي زمين مي‌آيند. براي اين سنجش، كپسول‌هاي مخربي با قــدرت تخريب يک قاره درست مي‌كنند و در اختيار افراد مختلف در سرتاسر جهان قرار مي‌دهند. اين كپسول‌ها از طريق تله پاتي بين افراد، فعال مي‌شود و در صــورت مشــخص شدن فساد انسـان‌ها، نـابودي كـره‌ي زمين را به همـراه خواهد داشت.

در فيلم «قعر اقيانوس» (17)ـ موجودات بيگانه، صورتي ديگر دارند؛ موجوداتي با حياتي آبي كه در درياها زنـدگي مي‌كنند. اين موجودات به دليل فسادها و جنگ‌هـاي زيـاد انسان‌ها قصد دارند سونامي بـزرگي ايجـاد كنند تا تمـام سرزمين‌ها زير آب برود و انسان‌ها نابود شوند.

نكته‌ي بســـــــــيار قابل تأمل در اين فيلم، آن است كه موجــودات آبي، وقــتي به دانشــمند امريكــايي تصــاوير فســـادهاي انســـاني را نشـــان مي‌دهند. در ميـــان اين فسـادها تصـويرهايي از انقلاب اسـلامي ايـران، تسـخير سفارت امريكا در تهران و رزمندگاني با سربند «لبيک يا خميني» نيز ديده مي‌شوند. ديگر تصاوير فسادهاي عـالم هم مربـــوط به دشـــمنان و مخالفـــان امريكا در سراسر جهان است.

در فيلم «ويــروس» (18)ـ موجــودات بيگانــه، انســان را ويروس مي‌دانند و به همين دليل به آنان حمله مي‌كنند و آن‌ها را از بين مي‌برند. اين موجـــودات در آب‌ها حضـــور دارند و به كشتي‌ها هجوم مي‌برند.

در بـــرخي فيلم‌ها حمله موجـــودات بيگانه بـــراي كسب چيزي است كه در زمين يا انسـان‌ها وجـود دارد. در فيلم «خط افق» (19)ـ موجــوداتي به زمين مي‌آيند كه از مغز انســـان‌ها تغذيه مي‌كنند. ســـفينه اي عظيم، همـــراه سـفينه‌هاي كوچک با نـور آبي فسـفري بر روي آسـمان شهرها ساكن مي‌شود و انسان‌ها را به بالا مي‌كشد و در ســـفينه زنـــداني مي‌كند. اين موجـــودات ماشـــيني، مغز انسان‌ها را بيرون مي‌كشند و مي‌خورند.

در فيلم «ملاقات با ديو» (20)، موجودات بيگانه از سياره اي ديگر بـــــــراي به دست آوردن نمک به زمين آمده‌اند. آن‌ها قصد دارند اقيانوس‌ها را خشک کنند تا نمک حاصل از آن را براي استفاده ببرند.

در برخي فيلم‌ها دليل هجوم فرازميـني، مشـخص نيست و به نظر مي‌رسد دليل آن فقط هجـوم تمـدني قـوي‌تر براي بلعيدن تمدن ضـعيف‌تر است. فيلم «جنگ دنياها» (21)ـ نمونه‌ي روشني براي اين دسـته است. اين فيلم دو بار ساخته شده است. در نسخه اي که در سـال 1953 م اکران شد، موجودات بيگانه در منطقه‌ي دورافتاده اي از امريکا به زمين مي‌آيند و حمله اي بـزرگ عليه انسـان‌ها آغاز مي‌شود.

در نسخه اي (22)، که «استيون اسپيلبرگ» (23)، در سال 2005 م بر روي پرده برد، ابتدا تمام امکانات الکترونيکي و الکـتريکي از کـار مي‌افتـد، سـپس موجـودات ماشـيني غـول پيکـري از طريق رعد و برق‌هـاي مکـرر به زمين مي‌آيند و کشتار انسان‌ها آغاز مي‌شود.

پس از اين دو فيلم دنباله اي با نام «جنگ دنياها 2: موج بعدي» (24) اکران شد که موج جديد حمله‌ي مريخي‌ها به زمين را نشان مي‌دهد. در اين نسخه، موجودات به شکل هيولاهاي بزرگي هستند که قصد نابودي زمين را دارند.

در فيلم «ثور» (25)ـ موجودات بيگانه از سـياره اي ديگر به زمين حمله مي‌کنند. اين موجـودات قادرند با اسـلحه اي ويژه، زمين را با ايجاد يخ بنـداني بـزرگ از بين ببرند. اين واقعه به نحوي خنثي مي‌شود؛ ولي دوباره بر اثر باز

شدن پلي فضايي بين زمين و كهكشان، زمين در معرض نابودي قرار مي‌گيرد.

در انيميشن‌ها و فيلم «فـانوس سـبز» (26)ـ موجـودات بسـياري در سـياره‌هاي گونـاگون زنـدگي مي‌كنند كه انسـان‌ها و زمين، بخش بسـيار نـاچيزي از آن به نظر مي‌آيند. در اين مجموعـه، موجـودات فرازميـني عظيم و هولنـاكي، قصد نـابودي تمـام كهكشـان‌ها را دارند. در نسخه‌ي فيلم، داسـتان اين تسـخير از كـره‌ي زمين آغـاز مي‌شود.

در فيلم «نبرد لس آنجلس» (27)ـ موجودات فضاييِ قاتل در قالب شهاب سـنگ‌هاي آسـماني به زمين مي‌آيند و از شهرهاي بزرگ جهان عمليات كشتار و نـابودي انسـان‌ها را آغـاز مي‌كنند. در فيلم «سـربازان سـفينه‌ي سـتاره پيما» (28)ـ حشرات غـول آسـايي از سـياره‌هاي ديگر به زمين حمله مي‌كنند و جنگ بزرگي ميـان انسـان‌ها و اين موجودات درمي گيرد.

در فيلم «فايل‌هاي ايكس» (29)ـ پانزده هزار سـال پيش از ميلاد مسـيح عليه السـلام موجـودي بيگانه به يک غارنشـين حمله مي‌كند و در زمـان معاصر هم در همـان نقطه پسر بچه اي كشـته مي‌شـود. اين خطر سـال‌ها است كه انسان‌ها را تهديد مي‌كند و مأموران اف بي آي، علت اين وقايع را جست و جو مي‌كنند.

در فيلم «ابر» (30)ـ به دليلي نامعلوم، ابري از مه، شهر را احاطه مي‌كند كه از آن موجـودات ترسـناک بيگانه بـيرون مي‌آيند و به انسـان‌ها حمله مي‌كنند و آن‌ها را مي‌كشند.

در بـرخي فيلم‌ها هجـومي سراسـري اتفـاق نمي‌افتد و فقط هيولا يا موجـودي ويـژه از طـرف موجـودات بيگانه بــراي نــابودي انســان‌ها فرســتاده مي‌شــوند. در فيلم «رفيـق، ماشـين من كجاسـت؟» (31)ـ موجـود بيگانه به شــكل زني غــول پيكر است. او بــراي فعــال ســازي دستگاهي مرگبار و نابودي بشر آمده است.

در فيلم «دگــورا، هيــولاي فضــايي» (32)ـ موجــودات فضـايي بـراي نـابودي انسـان‌ها هيـولايي عجيب به نـام «دگــورا» را از آســمان مي‌فرســتند. در فيلم «يــاگ: هيولايي از فضا» (33)ـ موجودي از آسمان نمي‌آيد؛ بلكه با ايجاد جهش ژنتيكي از جـانب موجـودات بيگانه بر روي موجود زميني، هيولايي مهار نشدني ايجاد مي‌شود.

در فيلم «تهـاجم هيـولاي سـتاره اي» (34)ـ هيـولايي از سياره‌ي ايكس بـراي نـابودي زمين فرسـتاده مي‌شـود و بالاخره در فيلم «گودزيلا 2000» (35)ـ سفينه‌ي فضايي، فرستاده‌ي بيگانگان است.

در فيلم «موجودي از دنياي ديگر» (36)ـ هنگام اكتشافات قطــبي، انســاني يخ زده در يكي از ايســتگاه‌ها پيــدا مي‌شود. پس از خـارج شـدن از حـالت انجمـاد، مشـخص مي‌شود او موجودي بيگانه است كه قصد نـابودي بشر را دارد. در فيلم «روزي كه زمين متوقف شد» (37)ـ هم، موجــودات بيگانــه، روبات‌هــاي بــزرگي را در شــهرهاي مختلف جهان مستقر كرده‌اند و انسـان در برابر تهديـدي بزرگ قرار دارد.

هم چنين در فيلم «ترنسـمورفرها» (38)ـ كه دو قسـمت از آن اكران شده است، روبات‌هاي غول پيكر فضــايي به

زمين حمله مي‌كنند و انســـان‌هاي زيـــادي را نـــابود مي‌سازند و بازماندگان به زير سطح زمين مي‌روند.

در شـماري ديگر از فيلم‌هـا، موجـودات فضـايي از ابتـدا قصد نابودي زمين يا انسـان‌ها را ندارنـد؛ بلكه بر اثر يک اتفاق به زمين مي‌آيند و با انسان‌ها درگير مي‌شـوند. در فيلم «حمله به بلـوک» (39)ـ موجـود مـاده اي از فضا به شــكلي نــامعلوم در لنــدن روي يک اتومبيل مي‌افتد. او شبيه گوريلي است كه چشم نـدارد و دنـدان‌هاي بـزرگي دارد و با بو كـــــردن، راه خـــــود را مي‌يابد. چند تن از نوجوانــان خيابــاني به دنبــال او رفته و او را مي‌كشــند. پس از انــدک زمــاني، تعــداد زيــادي از همين نــوع اما بزرگ‌تر و خشن‌تر از آســـــمان فـــــرود مي‌آيند. آن‌ها موجوداتي نر هستند كه به دنبـال مـاده‌ي كشـته شـده به زمين آمده‌اند و به انسان‌ها حمله مي‌كنند.

در انيميشن «جوجه كوچولو» (40)ـ هم، فرزند موجودات بيگانه به زمين مي‌افتد و هم نوعانش بـراي يـافتن او به زمين حمله مي‌كنند و تخريب و نابودي آغاز مي‌شود.

هم چنين در فيلم «بازگرداننده» (41)ـ سفينه‌ي فضـايي و خلبانش به دست يک گروه مافيـايي در سـال 2084 م ربوده مي‌شود. موجودات فضايي براي انتقـام و بـازپس گيري سفينه به زمين هجوم مي‌آورند.

بـرخي فيلم‌ها سـلطه‌ي موجـودات بيگانه را بر انسـان‌ها نشـــان مي‌دهند. در مجمـــوعه‌ي سه گـــانه‌ي «دروازه‌ي سـتارگان» (42)ـ موجـودي فرازميــني با ســفينه اي به شــكل هــرم، خــود را خــداي بشر مي‌خواند و با ارتش فضايي اش براي تسلط بر انسان‌ها آمده است.

در دســته‌ي ديگر از اين نــوع فيلم‌ها برشي از آينــده به تصوير كشيده مي‌شود كه انسان‌ها و موجــودات بيگانه با هم زندگي مي‌كنند؛ ولي همواره تهديـدهاي آخرالزمـاني از طـــرف اين موجـــودات عليه بشر وجـــود دارد. در فيلم‌هــاي «مــردان ســياه پــوش» (43)ـ كه تــاكنون دو قسمت از آن اكران شده است، برخي موجودات فضايي، قصد حمله به انسان‌ها و تسخير زمين را دارند.

در فيلم «منطقه‌ي نُه» (44)ـ موجودات فضايي به شـكل حشرات بزرگ، پس از خراب شدن سفينه شـان در زمين ساكن مي‌شـوند و به عنـوان شـهروندان درجه‌ي دوم در حــومه‌ي شــهر زنــدگي مي‌كنند. اين موجــودات همــواره تهديدي براي انسـان‌ها به شـمار مي‌روند و سـازمان‌هاي مختلف دولـتي، در پي يـافتن راه حلي بـراي اين مشـكل هستند.

مضموني كه فيلم‌هاي اين دســته پي مي‌گيرنــد، مطلــبي است كه در سرتاسر تاريخ انساني جــاري بــوده است. به اين شرح كه تمدن‌هاي مافوق همواره تهديدي جدي براي تمدن ضعيف‌تر شمرده مي‌شود، به همين دليل موجودات فرازميــني از گذشــته‌هاي دور، تهديــدي هميشــگي بــراي بشر به حساب مي‌آمدند.

البته بايد توجه داشت كه مضمون متون ديــني، انســان را اشرف مخلوقات مي‌داند و اين امر مي‌تواند نقطه‌ي اتكا و اميد بــراي بشر باشد كه در نهــايت به آينــده اي روشن پايــان خواهد يــافت. در هر صــورت، فيلم‌هــاي اين دســته نيز مصداقي فرازميني براي دجال محسوب مي‌شــود كه البته اين مســئله، فــرع اثبــات وجــود زيست فرازميــني است.

پي‌نوشت‌ها:

1. Extraterrestrial life.
2. Erich von Däniken.
3. Ancient astronauts.
4. دنيکن، اريک فون، ارابه‌ي خدايان، صص 3-6.
5. Erich von Däniken.
6. ر.ک: پايگاه اينترنتي دانش نـامه‌ي آزاد ويکي پـديا، مدخل «اريش فون دنيکن».
7. Independence Day.
8. Transformers.
9. Mars Attacks!
10. Aliens in the Attic.
11. Ben 10.
12. Signs.
13. Titan A. E.
14. Battlefield Earth.
15. The Arrival.
16. The 27th Day.
17. The Abyss.
18. Virus.

19. Skyline.
20. Meet Dave.
21. The War of the Worlds.
22. War of the Worlds.
23. Steven Spielberg.
24. War of the Worlds 2: The Next Wave.
25. Thor.
26. Green Lantern.
27. Battle Los Angeles.
28. Starship Troopers.
29. The X Files.
30. The Mist.
31. ?Dude, Where"s My Car
32. Dagora, the Space Monster.
33. Yog: Monster form Space.
34. Invasion of Astro- Monster.
35. Godzilla 2000.
36. The Thing from Another World.
37. The Day the Earth Stopped.

38. Transmorphers.
39. Attack the Block.
40. Chicken Little.
41. Returner.
42. Stargate.
43. Men in Black.
44. District 9.

آخرالزمان هيولايی در سينما

(بسم الله الرحمن الرحيم)

ظهـــور و هجـــوم هيولاهـــاي باســـتاني يا پيشـــرفته به انســـان‌ها در آخرالزمـــان، عـــاملي است كه فيلم‌هـــاي بسـياري را به خـود اختصـاص داده است. هيولاهـايي كه سال‌ها در دل خاک و افسانه‌ها خفته‌انـد، در آخرالزمـان، برمي خيزند و به انسان‌ها حمله مي‌كنند و بـدين تـرتيب، نبردي بزرگ ميان هيولا و نسل انسان درمي گيرد.

هجوم اين موجودات در برخي فيلم‌ها معلول دخالت‌هـاي انساني در طـبيعت و يا انجـام آزمايش‌هـايي است كه در نهايت، به ايجاد هيولايي هولناک منجر مي‌شود. اين گونه فيلم‌ها را بايد در آخرالزمـــان انســـاني جـــاي داد؛ زيـــرا انســـان، عامل اصـلي به وجـود آمـدن هيـولا است و به صـــورتي نمـــادين نتـــايج اسف بـــار يک كنش نـــامطلوب انساني را نشان مي‌دهد.

در برخي از اين فيلم‌ها جدال هيولاها با يكـديگر، نـابودي جهان يا تلفـات انسـاني را به همـراه دارد. بـرخي از اين هيولاها به عنـــوان نمـــادي از «مـــادر طـــبيعت» در افسـانه‌هاي ملل مختلـف، از انسـان در برابر تهديـدها و خطـــرات آخرالزمـــاني حمـــايت مي‌كنند. نمونه‌هـــاي اين دسته از فيلم‌ها را در دو بخش مرور خواهيم كرد.

الف. هجوم هيولا به دليل عامل غيرانساني

در اين نوع حادثه‌ي آخرالزمـاني، هيـولا مـدت‌ها است در جايگاه خود بـدون فعـاليت زيست مي‌كـرده است. فعـال شـدن دوبـاره‌ي اين موجـودات يا پيـدايي آن‌ها به سـبب

عاملي غيرانساني است. موجـود برخاسـته در مواجهه با انسان قرار مي‌گيرد و به حسب طـبيعت غريـزي خـود به آن‌ها حمله مي‌كند و نبرد آغاز مي‌شود.

در فيلم‌هاي «پيرانا» (1)ـ كه چهار قسـمت از آن اكـران شـده، ماهي‌هـاي قاتـلِ باسـتاني، سـال‌ها است كه در اعماق درياها زندگي مي‌كنند. زمين لرزه اي بزرگ باعث مي‌شود سطح زيرين آب‌ها شكاف بـردارد و اين ماهي‌ها به آب‌هاي سطحي راه يابند. اين ماهي‌هاي گوشت خـوار به اندازه اي مرگبارند كه در كم‌تر از يک دقيقه، انسـاني را به مشـتي اسـتخوان تبـديل مي‌كنند. گـونه‌ي بـالغ اين ماهي‌ها جثه اي بسيار بزرگ دارد.

در فيلم «نشان» (2)ـ هنگام حفاري در معـدن، بـرخي از كـارگران ناپديد مي‌شـوند. عامل اين اتفـاق، هيـولايي است كه به دليلي نـامعلوم از معـدن بـيرون مي‌آيد و به مردم شهر حمله مي‌كند. در فيلم «موجود» (3)ـ سگي به انســان‌ها در يک ايســتگاه قطــبي حمله مي‌كند و در درگـيري كشـته مي‌شـود. پس از مـدتي بـدنش متلاشي مي‌شود و تبـديل به يک هيـولاي هولنـاک مي‌شـود كه به انسان‌ها حمله مي‌كند و آن‌ها را مي‌كشد.

در فيلم «جک بــروكس: قاتل هيــولا» (4)ــ هيولاهــاي مختلفي در ميـان جنگل زنـدگي مي‌كنند كه به انسـان‌ها حمله مي‌كنند و آنــان را مي‌كشــند؛ اما خطر اصــلي، هيولايي است كه روح آن در قلبي تپنـده، زيـرزمين دفن شــده است. معلمي در حيــاط خانه اش زمين را حفر مي‌كند كه به جعبه اي چـوبي بـرمي خـورد و اين قلب را درون جعبه مي‌يابد. قلب ناگهان از راه دهـان، وارد بـدن معلم مي‌شود. معلم در مدتي كوتاه تغيير وضع مي‌دهد و

در نهايت به هيولايي زشت و بزرگ تبديل مي‌شود كه در مدرسه به دانش آموزان حمله مي‌كند. در پايان داستان، هيولاي عجيب ديگري هم ديده مي‌شود كه به انسان‌ها هجوم مي‌برد.

در فيلم «تكامل» (5)ـ شهاب سنگي در منطقه اي بياباني با زمين برخورد مي‌كند. اين سنگ نوعي ارگانيسم تكامل سريع در خود دارد و موجودات اطراف خود را به تكاملي ميلياردساله مي‌رساند. بر اثر برخورد اين شهاب سنگ با زمين و هم جواري اش با موجودات زميني، آن‌ها را در اندک زماني به هيولاهاي گوناون تبديل مي‌كند. سپس اين موجودات به انسان‌ها حمله مي‌كنند و به اين ترتيب خطري گسترده آنان را تهديد مي‌كند.

در فيلم «برادران سوپر ماريو» (6)ـ دايناسورهايِ پيش از تاريخ به دليلي نامشخص از زمين برمي خيزند و به انسان‌ها حمله مي‌كنند. در فيلم «اُرک‌ها!» (7) موجودات وحشي به نام اُرک در محل‌هاي حفاري ظاهر مي‌شوند و به انسان‌ها هجوم مي‌آورند.

در فيلم «كلاورفيلد» (8)ـ هيولايي عظيم از مكاني نامشخص در امريكا ظاهر مي‌شود و تخريب عظيمي به جا مي‌آورد. اين هيولاي ترسناک، موجوداتي كوچک‌تر و شبيه عنكبوت را از خود ايجاد مي‌كند كه آن‌ها هم به انسان‌ها حمله مي‌كنند. اين موجود آن قدر بزرگ و مهيب است كه سلاح‌هاي نظامي پيشرفته آسيبي به او وارد نمي‌سازد و شهرها به ميدان جنگ تبديل مي‌شود.

در گروهي ديگر از اين فيلم‌ها، موجـودات و هيولاهـايي به انسـان‌ها حمله مي‌كنند كه سـال‌ها است وجـود دارند. خطر اين موجــودات مــدت‌ها مــردم را تهديد مي‌كند. در داســتان فيلم اين حملات گســترده‌تر مي‌شــود و رنگ و بويي آخرالزماني به خود مي‌گيرد.

در چهــار قســمت فيلم و انيميشن با محــوريت داســتان «پسر دوزخي» (9)ـ هيولاهــايي از نسل غيرانســان كه قـدرت‌هاي ويـژه اي دارنـد، به انسـان‌ها حمله مي‌كنند و نسل بشر را در معرض نابودي قرار مي‌دهند. در قسـمت دوم از فيلم‌هاي پسر دوزخي، گونه اي از اين موجودات، قصد جبران سال‌ها حقـارت در مقابل انسـان‌ها را دارند و به همين منظــور، لشــكري از مبــارزان طلايي را- كه ســال‌ها در معبد نگه داشــته مي‌شــدند- بيــدار مي‌كند تا نسل بشر را از روي زمين بــردارد و مكــاني جديد بــراي زندگي موجودات غيرانساني ايجاد كند.

در انيميشن «چگونه اژدهــاي خــود را تــربيت كنيد» (10) شـــهر وايكينگ‌ها در دوران باســـتان، ســـال‌ها است كه ميدانِ هجوم و حمله‌ي گونه‌هاي مختلف اژدها قرار دارد. جنگ با انواع اژدها به نوعي كــار معمــول و حــتي تفــريح ساكنان نيز تبديل شده است. تا پايــان داســتان، اژدهــاي غول پيكري يافت مي‌شود كه عامل اصلي حمله‌ي دســته اي اژدها به انســـان‌ها است و تهديد اصـــلي به شـــمار مي‌رود.

در فيلم «بــرادري گــرگ» (11)ـ هيــولايي بــزرگ و شــبيه گـــرگ عامل مـــرگ بيش از صد انســـان در نيمه‌ي قـــرن هجدهم است. اين كشتار سال‌ها ادامه مي‌يابد و همواره تهديدي براي مردم به شمار مي‌رود تا اين كه با گسترده

شــدن حملات، انســان‌ها به فكر مبــارزه با اين موجــود مي‌افتند.

در فيلم «ماشـين زمـان» (12)ـ دانشـمندي پس از مـرگ همسـرش، ماشـين زمـان را اخـتراع مي‌كند تا بتواند به گذشــته بــرود و مــانع مــرگ همســرش شــود. او با اين ماشين به گذشته مي‌رود؛ ولي موفق به نجات همسـرش نمي‌شـــود و خـــود را به هشتصد هـــزار ســـال آينـــده مي‌فرستد. در آخرالزمـاني كه فيلم به تصـوير مي‌كشـد، خطر اصلي هيولاهايي هستند كه انسان‌ها را شـكار و در قفس نگه داري مي‌كنند. همين امر بـــــــاعث به خطر افتادن نسل انسان و نزديک شدن نابودي كامل آن شــده است.

در مجموعه انيميشن‌ها و فيلم‌هـــــــاي «لاک پشت‌هاي نينجا» (13)ـ هيولاهاي باستاني و موجوداتي شـگرف كه غالبــاً از اســطوره‌ها و افســانه‌ها به وجــود آمده‌انــد، با قـــدرت‌هاي بـــاورنكردني به دوران معاصر آمده‌اند و به انســان‌ها حمله مي‌كنند. معمــولاً قصد اين موجــودات، تسـخير زمين و به بـردگي كشـيدن سـاكنان آن است. در فيلم «جنگ‌هــاي اژدها» (14)ـ گـــروهي اژدها به نـــام «ايمــوگي»، قرن‌ها است كه قصد نــابود كــردن زمين را دارند. فيلم جنگ‌هاي متعدد انســان با اژدها را به تصــوير مي‌كشد. طبق افســانه اي كه در فيلم بــازگو مي‌شــود، بـــالاخره روزي گـــروه اژدها در آينـــده‌ي بشر زمين و انسان‌ها را نابود خواهند كرد.

هيولاهـــــايي كه در اين فيلم‌هـــــا، عامل نـــــابودي در آخرالزمان نشان داده مي‌شوند، معمولاً نمـادي بـراي يک جريــان، شــخص يا اتفــاق سياسي- اجتماعي‌اند. تعــيين

مصداق براي اين موجودات به زمان توليد و نمايش فيلم بستگي دارد.

اين فيلم‌ها معمولاً دغدغه‌هاي اجتماعي و سياسي افراد را در قالب هيولاهاي مخرب نشان مي‌دهد. از نمونه‌هاي ياد شده دو مطلب پيرامون آينده‌ي بشر برداشت مي‌شود. نخست اين كه در اين نگرش همواره آينده همراه با بلاهاي فراوان خواهد بود و اين بلاها يكي از مهم ترين ويژگي‌هاي اين دوران محسوب مي‌شود. نكته‌ي دوم اين است كه اين فيلم‌ها درصدد تعيين مصداق براي دجال آخرالزماني هستند و به نوعي دجال را از طبيعت مي‌دانند؛ طبيعتي كه روي خشن خود را به انسان‌ها نشان خواهد داد.

ب. هجوم هيولا به واسطه‌ي دخالت انسان

دسته‌ي دوم از هيولاهاي آخرالزماني ارتباط مستقيمي با فعاليت‌هاي انساني دارند؛ همان گونه كه در بخش‌هاي پيشين هم اشاره شد، طبق يک نگرش، انسان در چرخه‌ي زندگي، خود را عامل نابودي نسل بشر مي‌داند.

انيميشن «بئوولف» (15)ـ نمونه‌ي روشني براي نشان دادن نتايج ناگوار اشتباهات بشري است؛ در اين انيميشن، ماجراي دو پادشاه را مي‌بينيم كه هر دو جنگ افروز بوده، كشورهاي زيادي را فتح مي‌كنند. در محل زندگي آن‌ها هيولايي در قالب يک زن به آن‌ها رخ مي‌نمايد و هر دو در زمان سلطنت خود، فريب او را مي‌خورند. از اين ارتباط شوم، هيولايي متولد مي‌شود. در زمان پادشاه اول هيولايي به نام «گرندل» پديد مي‌آيد. او هيولايي بزرگ و شبه انسان است كه به

صـداي بلند واكنش نشـان مي‌دهد و در زمـان جشن‌ها و مراسم ديگر به انسان‌ها حمله مي‌كند.

پس از مرگ پادشـاه، فـردي كه موفق به كشـتن گرنـدل مي‌شود، جاي او را مي‌گـيرد. با آن كه پادشـاه اول به او هشدار مي‌دهد، وي همان اشتباه را تكرار مي‌كند. مولود اشتباه پادشـاه دوم، اژدهـايي طلايي است كه در نهـايت باعث نابودي او و عده‌ي زيادي از مردم مي‌شـود. پس از اين دو، فــرد ســومي جــايگزين مي‌شــود. نشــانه اي در انيميشن است كه شروع اشتباه او نيز محسوب مي‌شود. اين انيميشن به صــورت نمــادين نتــايج اشــتباه و گنــاه انسان را در قالب بلاي آخرالزماني به تصوير مي‌كشد.

در انيميشن «والاس و گـــروميت در نفـــرين انســـان خرگــوش نما» (16)ــ مشــكل اصــلي مــردم كه همگي كشاورزند، حمله‌ي خرگوش‌ها به مـزارع است. شخصـيت اصـلي فراينـدي بـراي شست و شـوي مغـزي خرگوش‌ها انجام مي‌دهد تا آن‌ها را از هجوم به مـزارع بـاز دارد. در بخشي از اين فرايند، خود را به دسـتگاه متصل مي‌كند تا از ذهن انساني بـراي تغيـير نگـرش خرگوش‌ها اسـتفاده كند. انجـــام اين عمل او را به خرگوشي بـــزرگ تبـــديل مي‌كند كه همچون انسان گـرگ نما روزها انسـان اسـت؛ ولي در سـاعاتي از شب به خرگوشي غــول پيكر تبــديل مي‌شود و تهديدي براي مزارع و مردم به شمار مي‌رود.

در سه گانه‌ي «پارک ژوراسيک» (17)، دايناسورهاي پيش از تاريخ با آزمايش‌هاي ژنتيكي شبيه سازي مي‌شوند. در بخش‌هاي مختلف فيلم، برخي از اين موجودات از فضاي آزمايشـگاهي فـرار مي‌كنند و مشـكلاتي پيش مي‌آورند. پس از اين كه تعـداد زيـادي از آن‌ها كشـته مي‌شـوند، در

جزيره اي ديگر، دوباره نسل ديگري از آنان شبيه سازي مي‌شوند. گروه جديد دايناسورها قابليت زاد و ولد نيز دارند و مشكلات از سوي اين موجودات به نحوي ديگر ادامه مي‌يابند.

در فيلم «جومانجي» (18)ـ بازي سحرآميزي وجود دارد كه در هر مرحله از آن اتفاقاتي عجيب رخ مي‌دهد و موجودات گوناگوني به سبب بازي به دنياي خارج مي‌آيند. اين بازي در سال‌ها پيشين باعث مشكلاتي مي‌شود و صاحبانش براي هميشه آن را در قبرستان دفن مي‌كنند. سال‌ها بعد پسري نوجوان بازي را در خرابه‌ي ساختماني پيدا مي‌كند و به همراه دختر همسايه، مشغول بازي مي‌شوند. به علت حضور حيوانات، موجودات عجيب، هيولا و اتفاقات مشابه، شهر دچار هرج و مرج جدي مي‌شود.

در مجموعه فيلم‌هاي «كينگ كنگ» (19)ـ كه چندين عنوان از آن تاكنون اكران شده، گوريلي غول پيكر در جزيره اي دور افتاده وجود دارد. گروهي براي توليد فيلم به اين جزيره مي‌روند. در جزيره، بومي‌هاي ساكن به آن‌ها حمله مي‌كنند و بازيگر زن گروه را مي‌ربايند و طبق سنت هميشگي، اين زن را براي گوريل قرباني مي‌برند.

گوريل برخلاف موارد پيشين به زن كاري ندارد و به او آسيبي نمي‌زند. گروه فيلم برداري تصميم مي‌گيرند گوريل را براي نمايش به شهر ببرند. براي رسيدن به اين هدف، گوريل را به دشواري بيهوش مي‌كنند و به شهر مي‌برند و در جايي به نمايش عموم مي‌گذارند.

گوريل از آن جا فـــرار مي‌كند و ديگر تهديـــدي بـــراي انسان‌ها به شمار مي‌رود.

در ادامه‌ي داستان و قسمت‌هاي ديگر اين مجموعه فيلم، چگونگي زنده شدن دوباره گوريل و حمله به مردم نشان داده مي‌شـود. در بـرخي قسـمت‌ها پيـدايي موجـودات مشـابه گوريل همچـون فرزند گوريل و جنس مـؤنث آن نشان داده مي‌شود و اين مشكل همچنـان ادامه دارد. در فيلم «كينگ كنگ فرار مي‌كند» (20)ـ كينگ كنگي آهـني، درست مي‌شود تا در معـدن كـار كنـد؛ ولي پس از مـدتي بين دو كينك كنگ اصلي و آهني درگيري ايجاد مي‌شود و نبرد ميان آن دو فاجعه اي به بار مي‌آورد.

در گـروهي از اين فيلم‌هـا، اسـتفاده‌ي نادرست و سـهل انگـاري در زمينه‌ي انـرژي هسـته اي و بمب‌هـاي اتمي عـاملي بـراي ايجـاد هيـولا يا برخاسـتن هيـولا از جايگـاه باستاني اش است. مجموعه فيلم‌هـاي «گـودزيلا» كه در بخش‌هاي پيشين توضيح آن آمد، نمونه‌ي بارزي براي اين گونه است.

جدا از آن، نمونه‌هاي ديگـري نـيز وجـود دارد كه در ادامه مي‌آيد. در فيلم «هيولايي از عمق بيست هزار فـاتومي» (21)ـ و (22)ـ انجـام آزمايش‌هـاي هسـته اي در قطب شمال به آب شدن يخ‌هاي زيست گـاه يک دايناسـور پيش از تاريخ مي‌انجامد. دايناسوراز خواب چند ميليـون سـاله اش بيدار مي‌شود و به انسان‌ها حمله مي‌كند. حمله‌ي او از نيويورک آغاز مي‌شود.

در فيلم «فرانكنشـــتاين دنيا را تســـخير مي‌كند» (23) انفجار اتمي در ژاپن باعث مي‌شود انسـاني معمـولي به

موجودي غول پيكر و هيولايي بـزرگ تبـديل شـود و ديگر انسان‌ها را در معرض نابودي قرار دهد. اين فيلم اشـاره اي مستقيم به نتـايج نـاگوار بمبـاران اتمي در ژاپن دارد كه در قالب هيولا مطرح مي‌شود.

در مجموعه فيلم‌هـاي «گـامرا» (24)ـ كه تـاكنون دوازده قسمت از آن اكـران شـده، بر اسـاس انباشت زباله‌هـاي اتمي در اقيـانوس، لاک پشـتي غـول پيكر و آتش خـوار پديد مي‌آيد كه به انســان‌ها حمله مي‌كند. اين هيــولا در برخي قسمت‌ها با ديگر هيولاها مقابله مي‌كند و آن‌ها را شكست مي‌دهد. گامرا همچون گودزيلا هيولايي است كه جنگ‌هاي متعـددي عليه انسـان‌ها انجـام مي‌دهد. تفـاوت گـامرا و گـودزيلا در اين است كه گـامرا هيچ گـاه بـراي انسـان و بـراي كمک به او نمي‌جنگـد؛ اما گـودزيلا بارها براي انسان‌ها با موجودات ديگر نبرد مي‌كند.

در فيلم «وحشت در پـــارتي ســـاحلي» (25)ـــ انباشت زباله‌هـاي هسـته اي در سـاحل، خزنـدگان سـاحلي را به هيولاهايي به شكل خزندگان تبديل مي‌كند. اندک زمـاني پس از ايجـاد اين دگرگـوني، روزي مهمـاني بـزرگي در ساحل برگزار مي‌شود. اين موجـودات، حمله به مـردم را آغاز مي‌كنند و فجايع انساني زيادي رخ مي‌دهد.

در فيلم «چنگـال جزيـره» (26)ـ به علت نشت نيروگـاه اتمي فلوريـــدا، خرچنگ‌ها به موجـــودات قاتل تبـــديل مي‌شوند و به انسـان‌ها حمله مي‌كنند. در فيلم «بچه‌ها» (27)ـ گـروهي از كودكـان كه در اتوبـوس قـرار دارند به علت تـأثير مـواد هسـته اي به زامبي‌هـاي اتمي مرگبـار تبديل مي‌شوند و كشتار بزرگي به راه مي‌افتد.

در اين فيلم‌ها خطايي انساني سـبب بـروز حادثه و بلاي آخرالزماني مي‌شود.

پي‌نوشت‌ها:

1. Piranha.
2. Rodan.
3. The Thing.
4. Jack Brooks: Monster Slayer.
5. Evolution.
6. Super Mario Bros.
7. Orcs!
8. Cloverfield.
9. Hellboy.
10. How to Train Your Dragon.
11. Brotherhood of the Wolf.
12. The Time Machine.
13. Ninja Turtles.
14. Dragon Wars: D-War.
15. Beowulf.
16. Wallace & Gromit in The Curse of the Were- Rabbit.

17. Jurassic Park.

18. Jumanji.

19. King Kong.

20. King Kong Escapes.

21. فـاتوم واحد طـول در سيسـتم امـپراطوري بـراي اندازه گيري عمق آب دريا است. هر فاتوم مساوي فاصله‌ي نوک انگشـتان دو دست بـاز انسـان است. فاتوم مسـاوي 2 يـارد يا 18 كف دست (وجب) يا شش فوت است. آن را برابر 1,8288 متر در نظر مي‌گيرند.

22. The Beast from 20,000 Fathoms.

23. Frankenstein Conquers the World.

24. Gamera.

25. The Horror of Party Beach.

26. Island Claws.

27. The Children.

آخرالزمان ويروسی در سينما

(بسم الله الرحمن الرحيم)

در اين گونه از فيلم‌هاي آخرالزماني، ويروسي كشنده يا تبديل كننده گسترده مي‌شود. در هر فيلم، دليل ايجاد و شيوع ويروس، امري جداگانه است. كشف‌هاي پزشكي و ژنتيكي، ويروس‌هاي ساخته شده به عنوان سلاح بيولوژيک، موجودات غيرزميني و دلايل مبهمي كه سرانجام ناشناخته مي‌مانند، همه از عوامل به وجود آمدن ويروس‌ها و انتشار در ميان انسان‌ها به شمار مي‌روند.

در فيلم «كوري» (1)ـ انسان‌ها يک به يک به ويروسي مبتلا مي‌شوند كه سبب نابينايي مي‌شود و فرد مبتلا فقط نوري سفيد مي‌بيند. اين اتفاق ابتدا به صورت محدود ديده مي‌شود و انسان‌هاي مبتلا به ويروس در مكان‌هايي حفاظت شده قرنطينه مي‌شوند. پس از اندكي، ويروس در تمام جهان منتشر مي‌شود و هرج و مرج و مشكلات فراوان، همه‌ي كشورها را فرا مي‌گيرد و زندگي انساني مختل مي‌شود. كنترل ويروس از دست مأموران دولتي خارج مي‌شود و فاجعه اي درمان ناپذير در جهان گسترش مي‌يابد.

در فيلم «چيزهاي آينده» پس از ايجاد جنگ جهاني جديد، بيماري مهلكي باعث نابودي نيمي از مردم جهان مي‌شود. عامل اين بيماري، ويروسي ناشناخته است. در فيلم «سرزمين زامبي‌ها» (2)ـ بر اثر يک ويروس، غالب انسان‌ها در جهان به زامبي تبديل مي‌شوند و ديگران را

مي‌خورند و فقط عــده‌ي كمي ســالم و زنــده در ميــان شهرها براي تداوم حيات مبارزه مي‌كنند.

در انيميشن «نهــايت خيــال 7:ــ نجــات كودكــان» (3) ويروسي به نـام بيمـاري كيهـاني، انسـان‌ها و مخصوصـاً كودكــان را تهديد مي‌كند. افــراد آلــوده به نحــوي دچــار ناملايمات روحي و عاطفي مي‌شــوند. در داســتان فيلم، گروهي سودجو با وعده‌ي درمان، كودكان را جذب گــروه خود مي‌كنند. قصد اصلي آن‌ها سوء استفاده از كودكــان بــراي كسب قــدرت و ايجــاد نــيروي تروريســتي بــراي مأموريت‌ها است.

در فيلم «به دنبال رؤيا» (4)ـ بيماري كشنده اي در تمـام دنيا در حال گسترش است و نسل بشر در معرض نابودي قرار مي‌گيرد. در فيلم «پيشتاز» پس از بحران انــرژي و ايجاد هرج و مرج، ويروسي منتشر مي‌شــود كه افــراد را به آدم خوار تبديل كرده است.

در فيلم «روز قيامت» (5)ـ ويروسي كشنده كه مـردم را به زامبي تبديل مي‌كند، در سراسر اسكاتلند شيوع يافته است. اين كشــور با ســاختن ديوارهــاي بلند و حفــاظت شــده قرنطينه مي‌شــود؛ ولي انســان‌هاي زيــادي از بين مي‌روند. در نهــايت ويــروس به خــارج از ديوارها نــيز سرايت مي‌كند.

در مجموعه فيلم‌هــايي با محــوريت «مردگــان زنــده» يا همــان «زامــبي» كه اولين قســمت آن «شب مردگــان زنده» (6)ـ نام دارد و هفت دنباله براي آن ساخته شــده، مردگــان به علت طــاعون يا دليلي نامشــخص زنــده مي‌شوند و براي تغذيه به انسان‌هاي زنده حمله مي‌كنند.

در هر قســمت از فيلم، داســتان به اين قــرار است كه گروهي از افراد بازمانده از منطقه‌ي آلوده مي‌گريزند.

زامبي‌ها در اين مجموعه فيلم به تـدريج تكامل مي‌يابنـد، داراي رهــبر مي‌شــوند و پيشــرفت‌هاي مختلفي بــراي تسلط بر تمـام دنيا دارند. اين مجموعه فيلم با پرداخـتي نمـادين، مشـكلات و بزه‌هـاي جـامعه‌ي كنـوني را نشـان مي‌دهد. شخصــيت‌هاي زامــبي در داســتان‌ها هر كــدام نمـادي بـراي قشـري از جـامعه‌ي خلاف كارند كه به اين شكل نشان داده مي‌شوند و تهديـدي بـراي آلـودگي ديگر انسـان‌ها نـيز هسـتند؛ بـراي مثـال يكي از شخصـيت‌هاي مهم زامبي، سياه پوست است كه نماد خلاف‌هـاي سـياه پوستان در جوامع غربي است.

در فيلم «بيست و هشت روز بعد...» (7)، شخصيت اصلي داســتان كه بيست و هشت روز در كُما بــوده، به حــالت عـادي بـرمي گـردد. او خـود را در شـهري بـدون انسـان مي‌يابد و پس از انـــدكي متوجه مي‌شـــود ويروسي از طريق ميمــون به انســان‌ها منتقل شــده كه آن‌ها را به موجوداتي وحشي تبديل كـرده است. انسـان‌هاي آلـوده، بقيه‌ي انسان‌ها را كشته يا آلوده كرده‌اند و فقط عــده‌ي انــدكي در دنيا زنــده مانده‌اند. در فيلم «بيست و هشت هفته بعد» (8)ـ پس از آلــودگي به ويروسي ناشــناخته ظــرف مــدت بيست و هشت هفته اغلب انســان‌ها در انگلستان كشته مي‌شوند.

در فيلم «عفونت: تهـاجم آغـاز مي‌شـود» (9)ـ در تـاريخ 9/9/9 ميلادي ويروسي بيگانه جمعيت يک شــهر را يک بــاره از بين مي‌بــرد. دولت اين فــاجعه‌ي انســاني را به طاعون پيشرفته نسبت مي‌دهد.

در گـروه ديگـري از اين آثـار، ويـروس به طـور عمـدي ساخته مي‌شـود و انتشـار مي‌يابد. در مجموعه فيلم‌ها و انيميشن «شر موجـود» (10)ـ ويروسي به نـام «تي» به واسـطه‌ي آزمايش‌هـاي غيرقـانوني شـركتي به نـام «آمبرلا» ساخته مي‌شود و انتشار مي‌يابد كه افـراد را به زامبي تبديل مي‌كند. همراه با گسـترش فعاليت‌هـاي اين شركت، ويـروس گسـترش مي‌يابد و همه‌ي انسـان‌ها در معرض نابودي قرار مي‌گيرند.

هم چـنين اين شـركت با انجـام آزمايش‌هـاي ژنـتيكي خواسـتار يـافتن فرمـولي بـراي ايجـاد نسل جديـدي از انسـان‌ها است. اين آزمايش‌ها بـاعث به وجـود آمـدن هيولاهـايي هولنـاک مي‌شـود كه شخصـيت‌هاي اصـلي داستان با آن درگير مي‌شوند.

در فيلم «دوازده ميمون» (11)ـ دانشمندي با افكار پليـد، براي مجـازات انسـان‌ها به دليل فسادهايشـان ويروسي كشـنده ايجـاد و در جهـان منتشر مي‌كند. اين ويـروس بـاعث مـرگ پنج ميليـارد نفر مي‌شـود. در فيلم «لارا كرافت مهاجم مقبره: گهواره‌ي زندگي» (12)ـ يک گـوي جـادويي وجـود دارد كه همچـون بمـبي ويـران گر عمل مي‌كند. افراد تبه كار با گذاشتن ويروس مرگبـاري در آن قصد نابودي جهان را دارند.

در فيلم «حامل 2»ـ (13)ـ گـروهي تبه كـار ويروسي مي‌سازند كه افراد آلوده به سرعت كشته مي‌شـوند. اين گـروه قصد انتشـار اين ويـروس را در سراسر جهـان دارند. هدف آنان از انتشار اين ويـروس ايجـاد تسـلط بر انسـان‌ها و نـابودي دشـمنان شـان است. در فيلم «آيين‌هاي شيطاني دراكولا» (14)ـ دراكولا بـراي تسـلط

بر جهـــان، ويروسي را ايجـــاد و در تمـــام دنيا منتشر مي‌سازد.

در فيلم «فلاش گوردون فاتح كيهان» (15)ـ فرمـانرواي ظالم سياره‌ي «مونگو»، ويروس بيماري مـرگ ارغـواني را در زمين منتشر مي‌كند كه زمين را به ســوي نــابودي كامل مي‌كشــاند. اين ويــروس به زودي در ميــان همه‌ي انســان‌ها گســترش مي‌يابد و انســان را به مــرز نــابودي نزديک مي‌كند.

در فيلم «بارب وايرِ» (16)ـ شوراي نظـامي فاشيست‌ها با جنگي بـــــزرگ دولت امريكا را ســـــرنگون مي‌كند و مي‌خواهد با انتشار بيمـاري «روبـان قرمز» كه ويروسي برگرفته از بيماري ايـدز اسـت، انسـان‌ها را آلـوده كند تا بتواند با داروي متعلق به آن، بر كشورها حكومت كند.

در فيلم «ديوانه‌ها» (17)ـــ ارتش، ســـــلاح بيولوژيک و ويروسي را مي‌سازد. اين سلاح براي نـابودي، با هواپيما به منطقه اي در تگـــزاس منتقل مي‌شـــود. هواپيما در ميان راه دچار سانحه مي‌شود و در محلي سقوط مي‌كند و باعث آلوده شدن مردم آن شهر مي‌شود. اين ويــروس به تدريج گسترش مي‌يابد و حتي قرنطينه و انفجار بمب اتمي در منطقــه، مــانع از انتشــار آن به تمــام جهــان نمي‌شــود. در فيلم «فــرار از مردگــان زنــده: شــيوع در هواپيما» (18)ـــ هم، ويروسي مرگبـــار، با هواپيما حمل مي‌شود. به سـبب آلـودگي يكي از افـراد داخل هواپيمـا، ويــروس به انســان‌ها منتقل مي‌شــود و به ســرعت در زمين شيوع مي‌يابد. اين ويروس، انسـان‌ها را به زامـبي تبديل مي‌كند.

در فيلم «تهاجم» سفينه اي فضايي سـقوط مي‌كند و بر اثر برخـورد با جو زمين تكه تكه مي‌شـود. اين سـفينه با خود باكتري ناشناخته اي از فضا آورده كه انسان‌ها را به نـوعي زامـبي تبـديل مي‌كند كه دائمـاً تمايل به انتقـال ويروس به ديگران دارند؛ هر كسي به اين ويروس آلـوده شود پس از اين كه يک بار بخوابد و بيـدار شـود به بـرده اي براي ويروس تبديل مي‌شود.

در بخشي از اين فيلم‌ها انسـان‌ها با انجـام آزمايش‌هـاي ژنـتيكي يا درمـاني ويـروس را ايجـاد مي‌كنند. در فيلم «من افسـانه هسـتم» (19)ـ پزشـكي امريكـايي دارويي بـراي درمـان سـرطان كشف مي‌كند و اين كشـف، يک موفقيت تاريخي براي انسان محسـوب مي‌شـود. پس از مـدتي همين دارو به ويروسي مخـرب تغيـير مي‌يابد و افـراد آلـوده به موجـودات وحشي بـدل مي‌شـوند. بر اثر اين ويـروس تمـام انسـان‌هاي روي زمين غـير از عـده‌ي اندكي كشته يا آلوده مي‌شوند.

انتشار ويروس‌هاي مرگبار در آخرالزمان، بلايي است كه در بـرخي متـون ديـني هم به آن اشـاره شـده است. بسـياري از فيلم‌ها در اين مسـئله، فراتر رفته و عامل نـابودي انسـان‌ها را همين ويـروس مي‌دانند. در اين صـورت، ويـروس، نـوعي دجـال است كه انسـان‌ها را به نابودي مي‌كشد.

پي‌نوشت‌ها:

1. Blindness.
2. Zombieland.

.3 .Final Fantasy VII: Advent Children

.4 .Dreamcatcher

.5 .Doomsday

.6 .Night of the Living Dead

.7 ....Days Later 28

.8 .Weeks Later 28

.9 .Infection: The Invasion Begins

.10 .Resident Evil

.11 .Twelve Monkeys

.12 12. Lara Croft Tomb Raider: The Cradle of Life.

.13 .Transporter 2

.14 .The Satanic Rites of Dracula

.15 .Flash Gordon Conquers the Universe

.16 .Barb Wire

.17 .The Crazies

.18 Flight of the Living Dead: Outbreak on a Plane.

.19 .I Am Legend

خرافات در سينما

(بسم الله الرحمن الرحيم)

مسـئله‌ي «خرافه» در بسـتر جوامع انسـاني همـواره با زمينه‌ي سياسي و اجتمـاعي هر كشـور پيوند دارد؛ به همين سبب ارائه‌ي تعريف دقيقي از آن به سختي امكان پـذير است. در فرهنگ‌هـاي مختلف معمـولاً هر نـوع عقيـده‌ي نـامعقول و بي اسـاس را خرافه مي‌گويند. خرافه ناميدن يک عقيده، به زمان و مكـان بسـتگي دارد؛ به همين دليل بـرخي از عقايـدي كه امـروزه جـزئي از خرافـات محسـوب مي‌شـوند، در دوره اي پيش از اين، عقيده‌ي راسخ مردم بوده و خرافه به شمار نمي‌آمدند.

خرافات، گونه‌هاي مختلفي دارد؛ بـرخي از آن‌ها به گونه اي است كه درميان بيش‌تر مردم جامعه به عنوان بـاوري مشترک رواج يافته است؛ همچون بـاور به اقبـال نيكو يا بد اقبالي. برخي ديگر از آن‌ها از اتفـاقي شـبيه به امـور مـاورايي منشأ شـده است: مانند ادراک فراحسي و آخرين گروه باورهايي را شـامل مي‌شـود كه يک شـخص براي خود ابداع و براساس آن رفتـار مي‌كنند همانند اين كه فـردي بـراي رسـيدن به مـوفقيت در نوشـتن، از قلم خاصي استفاده مي‌كند.

آثار سـينمايي و تلويزيـوني هم از نشـان دادن خرافـات، خـالي نسـتند، اگر فيلم خرافه اي را به تصـوير كشد و تا انتهـاي داسـتان، دليل بطلان آن را بيـان كنـد، مي‌تـوان فيلم را در راسـتاي خرافه زدايي از بسـتر جامعه دسـته بندي كـرد؛ اما نمونه‌هـايي كه در ادامه مي‌آينـد، گونه اي ديگر هسـتند به اين توضـيح كه خرافه در طي داسـتان

مطـرح مي‌شـود و از آن بـراي شـكل گـيري اتفاقـات داسـتاني اسـتفاده مي‌شـود؛ ولي هيچ گـاه داسـتان در جهت نقد و تحليل آن بر نمي‌آيد.

بخش‌هـــاي اپيزوديک داســـتان فيلم «ويولـــون قرمز» براساس پيش گـويي زن فـال گـير محقق مي‌شـود. اين بخش‌هـــا، مراحل تناسخ روح زني را نشـــان مي‌دهد كه هنگـــام وضع حمل مي‌مـــيرد و روحش در دوران‌هـــاي مختلف تاريخي همراه ويدلون قرمز منتقل مي‌شود. اين فـال گـيري، اسـاس داسـتان فيلم و درون مـايه‌ي آن را تشكيل مي‌دهد. علاوه بر آن خرافات ديگـري هم از جمله دفن كردن ويولـون با جسد پسر بچه نـيز ديـده مي‌شـود. دليل اين كـار اين گونه بيـان مي‌شـود كه ويولـون بـراي زمـــاني است كه او به بهشت مي‌رود تا بتواند در آن‌جا نيز بنوازد.

فيلم «شيطان» يكي از خرافاتي را به نمـايش مي‌گـذارد كه به گفته‌ي شخصيت هندي فيلم، از انديشه‌هاي عرفي هند گرفته شـــده است. فـــرد هنـــدي، چگـــونگي حلـــول شيطان در جهان مـادي و مجـازات انسـان‌ها را اين گونه مي‌دارد كه شيطان در قـالب انسـاني، گنه كـاران را دور هم جمع مي‌كند و به ميان آن‌ها مي‌رود و آنان را قبل از اين كه روح شان از بدن جـدا شـود مجـازات مي‌كند. اين فـــرد در ابتـــداي فيلم مي‌گويد كه هميشه فكر مي‌كـــرده اين داسـتان خرافـات اسـت؛ ولي در طي داسـتان فيلم اين خرافه با خودكشي يک فرد شروع مي‌شود و اين امر جوازي براي ورود شيطان دركالبد انساني است.

شخصيت اصلي در فيلم «ايندياناجونز و معبد مـرگ»(1) به دنبـال سـنگ مقدسي مي‌گـردد. طبق خـرافه‌ي فيلم،

بوميـان عقيـده دارند كه شـياطين فرزنـدانِ آنـان را در مي‌ربايند و مي‌كشـند و تنها عـاملي كه مي‌تواند با اين موجودات مقابله كند، اين سنگ است.

دو فيلم «مرگ سياه»(2) و «فصل جادوگري» بخشي از خرافـات قـرون وسـطا را نشـان مي‌دهند. در اين دوره، طـاعوني سـخت در مي‌گـيرد و اين امر به گونه‌هـاي مختلفي در هر دو فيلم تفسـير مي‌شـود. بخشي از اين تفسـيرها در جهت نشـان دادن خرافـات موجـود در آن دوره و بخشي ديگر در جهت نشـان دادن ظلم كليسا و رواج عقايد بي پايه از جانب كليسا درميان مـردم اسـت؛ اما در هر دو فيلم سؤالات و نكات انبـوهي دربـاره‌ي اين خرافـات مطـرح مي‌شـود و پاسـخي در اين ميـان وجـود نـدارد و اگر هم هست تأييد كننـده‌ي وجـود اين خرافـات محسوب مي‌شود.

اتاقي مخوف در هتل كه بخش مهمي از مضمون داستان فيلم «1408» را در بر مي‌گيرد. به خرافه‌ي نحوست عدد سـيزده اشـاره مي‌كند. دراين اتـاق ده‌ها نفر كشـته شـده‌اند. شخصـيت اصـلي داسـتان هم در يكي از نسخه‌هاي فيلم به همين سرنوشت دچـار مي‌شـود. جمع اعداد شماره‌ي اتاق سيزده (8+0+4+1) مي‌شود. علاوه بر اين نشـانه در همين فيلم، اين اتـاق منحـوس در طبقه‌ي سيزدهم واقع شده و آسانسور دكمه‌ي شماره‌ي سـيزده نـدارد و مـدير هتل هم به اين نحوست اشـاره مي‌كند. هم چنين در فيلم «گردش شنل قرمزي» خونين شدن ماه كه باعث تبديل افراد زخمي به گرگينه مي‌شود هر سيزده سال يک بار رخ مي‌دهد.

يكي از افسانه‌هاي خـرافي در فيلم‌ها وجـود انسـان‌هاي «خون آشام»(3)ـ و «گُرگينه»(4)ـ است كه به خرافـات و افسانه‌هاي مردم اروپا در سال‌هاي پيشـين بر مي‌گـردد. خون آشام در افسانه‌ها موجـودي زنـده ا ست كه شب‌ها از گور بيرون مي‌آيد و براي تغذيه‌ي خود، خون آدميان را مي‌مكد. دراين تخيلات، خون آشام‌ها معمـولاً قـدرت‌هاي فوق بشري و زندگي جاويدان دارند. مـردم را به بـردگي مي‌كشند و آنان را نيز به خون آشام تبديل مي‌كنند.(5)

نـوع ديگـري از خـون آشـام‌ها به نـام «زامـبي» (6)ـ يا «مـرده‌ي متحـرک» نـيز در فيلم‌ها وجـود دارد. زامـبي به جسدهاي متحـركي گفته مي‌شـود كه روح ندارند و گفته مي‌شود از افسانه‌هاي آفريقايي تباران دريـاي كـارائيب سرچشمه مي‌گيرد. اين موجودات بر پايه‌ي داسـتان‌ها، با گاز گرفتن و وارد كردن بزاق خود به بدن قربانيان شان، آنان را همانند خود به يک مرده‌ي متحرک تبـديل مي‌كنند. (7)

گرگينه نـيز انسـاني است كه در شب‌هايي كه مـاه كامل (ماه شب چهارده) در آسمان اسـت، به صـورت گـرگ در مي‌آيد. چــنين شخصي يا از راه به كــارگيري افســون و جـادو و يا در پي طلسم شـدن از سـوي فـرد ديگـري، به گرگينه تبديل مي‌شود.(8)

هر دو اين افسانه‌ها از خرافات مردم به ادبيات و پس از آن به فيلم‌هاي سينمايي راه يافت و اكنون دست مـايه‌ي بسياري از آثار سينمايي قرار گرفته است.

مهم تــرين و مشــهورترين شخصــيت خــون آشــام در عرصه‌ي ادبيــات و به تبع آن ســينما، «كُنت دراكـولا»(9)

نام دارد که زاده‌ي ذهن «برام استوکر»(10)ـ نويسـنده‌ي ايرلندي است که در سال 1897 م خلق شد. اين موجـود در فيلم‌هاي زيـادي وجـود دارد که مهم تـرين آن‌ها فيلم «دراکولا»(11)ـ به کارگرداني «فرانسيس فورد کاپولا»(12) است.

فيلم‌هـاي «ون هلسـينگ»،(13)ـ هشت قسـمت «هـري پاتر»، چهار قسمت «گرگ و ميش»،(14)ـ چهـار قسـمت «دنيـاي زيـرين» نمونه‌هـايي است که در آن‌ها افسـانه‌ي گرگينه و خون آشام ديده مي‌شـود. معمـولاً اين دو گونه با يکديگر از عهد باستان جنگ داشته و در سـير داسـتان، اين جريان به انسان مربوط مي‌شود. هم چنين مي‌تـوان فيلم‌هـاي «آدم درست را راه بـده»،(15)ـ «بگـذار وارد شوم»،(16)ـ پنج قسمت «شر موجود»، (17)ـ «کشيش» و سه قسـمت «بليد»(18)ـ را نمونه‌هـايي بـراي وجـود زامبي‌ها و انسان‌هاي خون خوار در آثـار سـينمايي بيـان کرد.

بايد توجه داشت که در بـرخي آثـار، وجـود گرگينه‌ها يا خـون آشـام‌ها بـراي نشـان دادن معضـلات اجتمـاعي و سياسي در سـطح جامعه است. اين موجـودات، نمـادي بـراي انسـان‌هايي خـارج از کنـترل و بـزه کارند که اين قـالب، نشـان داه مي‌شـوند و آسـيب رسـاندن اين موجودات به انسان‌ها نمادي براي آسيب‌هاي اجتمـاعي و سياسي و از بين رفتن زنـدگي انسـان است. هم چـنين اين موجودات در فيلم‌ها دائماً در پي تبـديل انسـان‌ها به هم نـوع خودشـان هسـتند و اين هم نـوعي، آسـيب اجتماعي را به نمايش ميگذارد که افراد بزه کار در سطح

جامعه به دنبـال يـارگيري و هم سو كـردن ديگر افـراد با خود هستند.

نمونه‌ي بارز چنين پـرداخت نمـاديني را مي‌تـوان در آثـار «جــرج اي رومــرو»(19)ـ ديد. فيلم‌هــايي با محــوريت زامبي‌ها يا مردگان زنـده كه تا به حـال هشت قسـمت از آن اكران شده و اولين قسمت آن «شب مردگان زنـده»(20)ـ نام دارد. در اين فيلم‌ها زامبي‌ها انسـان‌هاي غـالب روي زمين را نشان مي‌دهند و افراد زنده دائمـاً از دست آنـــان فـــرار مي‌كنند. زامبي‌ها در اين مجموعـــه، طي داســتان اين فيلم‌ها به تــدريج داراي هــوش و ذكــاوت بالايي شده‌اند و به كارهاي دسته جمعي روي آورده‌اند و براي خود رهبر و برنامه ريزي دارند. شخصيت‌هاي اصلي زامبي‌ها هر كدام نماينده‌ي جريـان فاسـدي در جـامعه‌ي معاصرند كه حيات سـالم را از انسـان‌ها دريغ كـرده انـد؛ براي نمونه يكي از آنـان سـياه پوست است كه نمـادي از مشكلات اين افراد در جامعه‌ي معاصر به شمار مي‌رود.

هدف از بر شمردن فيلم‌هاي مربـوط به افسـانه‌ي خـون آشام و گرگينه در موضوع خرافات، اين است كه پرداخت چـنين افسـانه‌هايي به مـرور زمـان بـاعث ايجـاد مخيلات نادرست در بـــاره مقـــوله‌ي شر و شـــيطان در ذهن مخاطبان مي‌شود و بروز اين افكـار به گونه‌هـاي مختلف در رفتار انسان‌ها مشاهده مي‌شود.

شيوه و روش ديني بـراي مبـارزه با خرافـات، توصـيه به تفكر وتعقل اسـت؛ زيـرا با انديشـيدن، تحقيق و بررسي مسائل، واقعيت نمايان شـده و ملاک تميـيز آن با خرافه براي فرد روشن مي‌شود. قرآن نيز از خرافات با عنـوان «اساطير» ياد كرده (21)ـ است. اسـاطير به نوشـته‌هاي

باطل، حكايت دروغ، افسانه‌هاي بي مغز (22) و سخنان پريشـان و نـاروا (23)ـ معنا شـده است. در جـاي جـاي قـرآن، توصـيه به تفكر و تعقل شـده كه نتـايج فـراواني بـــراي انســـان خواهد داشت و يكي از آن‌ها را ميتـــوان درمان خرافـات و عقايد باطل دانست. هم چـنين يكي از فوايد بعثت انبياء را مي‌توان زدودن عقايد خرافي ازمتن جامعه دانست.

خرافات در هر جامعه اي مي‌تواند تأثيرات بسيار منفي و ناهنجـاري را به دنبـال داشـته باشد. عقب مانـدگي از جهـات مختلـف، ركـود، بي هويـتي، انحرافـات اخلاقي و عقيـــدتي، شـــرک به خـــدا، غفلت و... از جمله نتـــايج گسترش خرافات و افسانه‌هاي بي اساس درجامعه است و جوامع بشري هر چه از نظر علم و فرهنگ عقب مانده باشند به همان نسـبت، خرافـات و اوهـام در ميـان آنـان زيادتر خواهد بود.

پي‌نوشت‌ها:

1. Indiana Jones and the Temple of Doom.
2. Black Death.
3. Vampire.
4. Werewolf.
5. ر. ک: پايگـــاه اينترنـــتي دانش نـــامه‌ي آزاد و يكي پديا، مدخل «خون آشام».
6. Zombbie.

7. ر. ک: پایگـــاه اینترنـــتي دانش نـــامه‌ي آزاد و یکي پدیا، مدخل «گرگینه».

8. ر. ک: همان، مدخل «مرده‌ي متحرک».

9. Count Dracula.

10. Bram Stoker.

11. Dracula.

12. Francis Ford Coppola.

13. Van Helsing.

14. Twilight.

15. Let the Right One In.

16. Let Me In.

17. Resident Evil.

18. Blade.

19. George A. Romero.

20. Night of the Living Dead.

21. انعام، آیه 25، فرقان، آیه 5، انفال، آیه 31، نحل، آیه 24، مؤمنون، آیه 83، احقاف، آیه 17، قلم، آیه 15 و مطففین، آیه 13.

22. قرشي، سـید علي اکـبر، قـاموس قـرآن، ج3، ص 266.

23. قمي، عباس، فرهنگ واژگان قرآن کریم، ص 41.

آخرالزمان باستانی و اسطوره‌ای در سینما

(بسم الله الرحمن الرحيم)

در اين نـوع از فيلم‌هـاي آخرالزمـاني، اتفـاقي با عامل اســـطوره اي و باســـتاني رخ مي‌دهد. شخصـــيت‌هاي اســـطوره اي در عصر حاضر ظـــاهر مي‌شـــوند و عامل حادثه اي آخرالزماني مي‌شـوند. در فيلم «پرسي جكسن و المپ نشينان: دزد صاعقه» (1)ـ قـوي تـرين اسـلحه‌ي سـاخته شـده به دست «زئـوس» (2)ـ با نـام «صـاعقه» دزديده مي‌شود.

آخرالزمان باستانی و اسطوره‌ای در سینما

زئوس فكر مي‌كند پسر «پوسايدون» (3)ـ آن را مي‌دزدد و به او مهلتي چهـارده روزه مي‌دهـد، تا آن را پس آورد. اگر اين اسـلحه در مـدت مقـرر برنگـردد، جنگ عظيمي ميـان الهه‌ها صـورت خواهد گـرفت كه تمـام جهـان را متلاشي مي‌كند و نسل انســـان‌ها به كلي نـــابود خواهد شد. اين فيلم در دوران معاصر اتفـــاق مي‌افتد و الهه‌ها در شهرها به صـورت انسـان‌هاي معمـولي راه مي‌رونـد؛ اما در فيلم «برخـورد تايتان‌ها» (4)ـ اتفاقـات به نحـوي ديگر در زمان گذشته و دوران باستان رخ مي‌دهد.

در اين فيلم، انسان‌ها مـدتي است به الهه‌ها بي حرمـتي مي‌كنند و با خـراب كـردن مجسـمه‌ي زئـوس اعلام جنگ كرده‌اند. «هيديس» (5)ـ الهه‌ي دنياي مردگان از برادرش زئـوس، فرصـتي بـراي مجـازات انسـان‌ها مي‌گـيرد. او گروهي از انسان‌ها را مي‌كشد و به ديگران براي قرباني دختر پادشـاه مهلت مي‌دهد. او قصد دارد در صـورت اين

که انسان‌ها قرباني را انجـام ندهنـد، مخلـوق خـود را که هيـولايي بسـيار بـزرگ است بـراي نـابودي انسـان‌ها و جهـان بفرسـتد. انسـان‌ها در زمـان موعـود، قربـاني نمي‌کنند و هيديس، هيولاي خود به نام «کـراکن» را آزاد مي‌کند تا انسان‌ها را نابود سازد.

در سه گـانه‌ي «موميـايي» فرعون‌ها و امپراتوري‌هـاي باستاني مصر و چين که سال‌ها از مـردن آن‌ها گذشـته و موميـايي و طلسم شـده‌اند، هنگـام اکتشـفات احيا مي‌شـوند و دنبـال نـابودي نسل بشر و تشـکيل حکـومت جديدند.

اسـطوره‌ها و الهه‌هـاي خـير و شـري که در اين فيلم‌ها نزول مي‌کنند، همه افسـانه‌هاي واهي برگرفته از دوران باسـتان اسـت؛ اما مي‌تـوان فيلم‌هـاي يـاد شـده را در زمره‌ي مصاديق سينمايي براي دجـال آخرالزمـاني قـرار داد. روشن است که الهه‌هاي ياد شده و الهه‌هاي موجـود در اسطوره‌هاي باستان، همگي زاييده‌ي تـوهم و تخيلات بشـري از ابتـدا تـاکنون اسـت؛ چـرا که چندخـدايي به هر صورت که مطرح شود، محال عقلي لازم مي‌آيد. (6)

گروه ديگري از فيلم‌ها را نيز مي‌توان در گونه‌ي ياد شده قرار داد، فيلم‌هايي که با نگاهي نمادين به مصداق دجال آخرالزمان مي‌پردازد. فيلم «ضد مسـيح» نمونه اي بـراي اين گـروه به شـمار مي‌رود. فيلم در کشـاکش داسـتان خـود، «زن» را شـيطان و دجـال آخرالزمـاني معـرفي مي‌کند. زن طبق نگرش فيلم، عاملي شرور براي از بين بردن انسـانيت و نـابودي بشر معاصر معـرفي مي‌شـود. البته مي‌تـوان مـرد را نـيز مکملي بـراي اين انحطـاط دانست؛ ولي با توجه به سکانس پايـاني و تولد دوبـاره‌ي

مرد پس از كشـتن زن و بازگشت مـرد به طـبيعت، نقش زن به عنوان عامل نابودي پررنگ‌تر به نظر مي‌رسد.

پي‌نوشت‌ها:

1. Percy Jackson & the Olympians: The Lightning Thief.
2. Zeus.
3. Poseidon.
4. Clash of the Titans.
5. Hades.
6. ر.ک: طباطبائي سـيد محمدحسـين، بداية الحكمـة، صص 195 و 196.

آخرالزمان دینی در سینما

(بسم الله الرحمن الرحيم)

تمـام انـواع آخرالزمان‌ها در ذيل آن چه در اديـان آمـده قرار مي‌گيرد؛ اما اين گروه علاوه بر آن، ويـژگي ديگـري دارد، كه به طور خاص مي‌توان آن‌ها را آخرالزمان ديـني ناميد. عامل وقوع حـادثه‌ي آخرالزمـان در اين فيلم‌ها از مسـائلي است كه در حـوزه‌ي دين قابل بحث و بررسي است.

عموم فيلم‌هاي اين گروه يكي از دو عامل عذاب الهي يا تسخير شـيطان را به نمـايش مي‌گـذارد. دسـته‌ي اول از اين فيلم‌ها بيش‌تر شـبيه وقـوع قيـامت اسـت، نه آخرالزمـان؛ اما همـان گونه كه پيش‌تر آمـد، در صـورت وجـود قـراين ديگر در فيلم مي‌تـوان آن را منطبق بر آخرالزمان دانست.

فيلم «لژيـون» نمونه اي بـراي اين گـروه است. در اين فيلم، خدا از انسان‌ها و گناه‌هاي گسـترده‌ي آنـان خسـته شده و مي‌خواهد عذاب بفرستد. اين عذاب براي نـابودي همه‌ي انسـان‌ها در جهـان است كه به دو صـورت نـازل مي‌شود:

صـورت اول، حشـره‌هاي بسـيار پرشـماري است كه در تمام دنيا گسترده مي‌شود و همه‌ي آدميـان را مي‌كشـند. صـورت دوم عـذاب، فرسـتادن فرشـتگان بـراي كشـتار انسـان‌ها است كه از آن‌ها در فيلم به «سگ‌هاي بهشت» تعبـير مي‌شـود. يكي از شخصـيت‌هاي اصـلي كه فـردي مـذهبي اسـت، ابتـدا اين مطلب را بـاور نمي‌كند و

فرشتگان را عامل خير مي‌دانـد؛ ولي فرشـته‌ي متمـردي كه به كمک انسان‌ها آمده، به او مي‌گويد: «شما بسـياري از حقايق را نمي‌دانيد». اين جمله اگرچه كلامي ساده به نظر مي‌رسـد، اما سـخني بـراي تشـكيک در بسـياري از اعتقـــادات مبتـــني بر دين است. فرشـــتگان روي زمين مي‌آيند و انسان‌هاي زيادي را تسخير و به زامـبي تبـديل مي‌كنند تا در مـــأموريت اصـــلي يعـــني كشـــتن منجي استفاده كنند.

در فيلم «هفتمين نشـانه» (1)ـ گنـاه و تبعيت نكـردن از حضـــرت مســـيح عليه الســـلام عامل نـــابودي بشر در آخرالزمـان شـمرده مي‌شـود. به دليل فسـاد و گناه‌هـاي انساني، عذاب الهي در قالب سيل و طاعون بر انسان‌ها نازل مي‌شود و پايان دنيا را رقم مي‌زند.

در فيلم «مِه» (2)ــ كه دو نســـخه از آن ســـاخته شـــده، مسئولان يک شهر، گروهي از جذامي‌ها را در يک كشتي مي‌سـوزانند و به آنـان ظلم روا مي‌دارند. پس از مـدتي عــذاب و مجــازات، اين عمل به شــكلي هولنــاک بــروز مي‌كند. ارواح انسان‌هاي كشـته شـده همـراه مه غليظي كه تمام شـهر را فـرا مي‌گـيرد، به شـهر حمله مي‌كنند و همه‌ي انسان‌ها را مي‌كشند.

دســته‌ي دوم از اين فيلم‌ها مربــوط به «شــيطان» است كه معمــولاً چــنين نگرشي در كتــاب مقــدس و به ويــژه مكاشفات يوحنا ريشه دارد. شيطان بر پايه‌ي آموزه‌هــاي كتاب مقدس مدتي است كه در غل و زنجير و در جايگــاه دوزخي خود قرار دارد؛ اما روزي برخواهد خاست.

در مکاشفات این گونه آمده است: «و دیدم فرشته را که از آسـمان نـازل مي‌شـود و کليدِهاويه را دارد و زنجـيري بزرگ بر دست وي است و اژدها يعني مار قــديمي را که ابليس و شيطان است، گرفتار کرده او را تا مــدت هــزار ســال دربند نهــاد و او را به‌هاويه انــداخت و در را بر او بست و مُهر کـرد تا امت ما را ديگر گمـراه نکند. تا مـدت هــزار ســال به انجــام رسد و بعد از آن مي‌بايد انــدکي خلاصي يابد... و چون هزار سال به انجام رسد، شــيطان از زندان خود خلاصي خواهد يافت». (3)

عهد جديد شـــيطان را موجـــودي مهيب يـــاد مي‌کند که «وحش» نام دارد و روزي براي تسلط بر انسان‌ها ظهور مي‌کند. عــدد و نشــان او عــدد 666 است که با همين معناي شيطاني در فيلم‌ها نيز به کار مي‌رود.

در وصف شيطان چنين مي‌خوانيم:

«ديدم وحشي از دريا بـالا مي‌آيد که ده شـاخ و هفت سر دارد و بر شــاخ‌هايش ده افسر و بر ســرهايش نام‌هــاي کفرآمـــيز است و آن وحش را ديـــدم مانند پلنگ بـــود و پاهايش مثل پاي خرس و دهانش مثل دهان شير و اژدها قوت خويش و تخت خود و قوت عظيمي به وي داد.

... و ديـدم وحش ديگـري را که از زمين بـالا مي‌آيد و دو شـــاخ، مثل شـــاخ‌هاي بـــره داشت و مانند اژدها تکلم مي‌کرد و با تمام قدرت وحش نخست در حضور وي عمل مي‌کند و زمين و ســـــکنه‌ي آن را بر اين وا مي‌دارد که وحش نخست را که از زخم مهلک شفا يـافت بپرسـتند و معجزات عظيم به عمل مي‌آورد تا آتش را نيز از آســمان و حضـور مـردم به زمين فـرود آورد و سـاکنان زمين را

گمــراه مي‌كند به آن معجــزاتي كه به وي داده شــده كه آن‌ها را در حضـــــور وحش بنمايد و به ســـــاكنان زمين مي‌گويد كه صــورتي از آن وحش كه بعد از خــوردن زخم شمشــير زيست نمــود بســازند و به وي داده شــده كه آن صــورت وحش را روح بخشد تا كه صــورت وحش ســخن گويد و چنـــان كند كه هر كه صـــورت وحش را پرســـتش نكند، كشته مي‌گردد، همه را از كبير و صغير و دولتمند و فقــير و غلام و آزاد بر اين وا مي‌دارد كه بر دست راست يا بر پيشاني خود نشاني گذارند و اين كه هيچ كس خريد و فــروش نتواند كــرد، جز كسي كه نشــان يعــني اسم يا عــدد وحش داشــته باشــد، در اين حكمت است پس هر كه فهم دارد عــدد وحش را بشــمارد؛ زيــرا كه عــدد انســان است و عددش ششصد و شصت و شش است». (4)

شيطان برخاسته از دوزخ در قــالب انســان‌ها يا به شــكل حيوان حلول مي‌كند و درصدد تشكيل حكــومت شــيطاني خويش است. در فيلم «كنستانتين» (5)ـ پسر «لوسيفر» (6)ـ با نـــام «مـــامون» قصد دارد پيش از اقـــدام پـــدر، حكومت شــيطاني را در زمين ايجــاد كند. او بــراي انجــام اين كـــار به دوقلوهـــا، كمك جبرئيل فرشـــته و «نـــيزه‌ي سرنوشت» (7)ـ نيــاز دارد كه تمــام آن‌ها را تهيه مي‌كند. جـــالب است كه جبرئيل نـــيز در اين كـــار به او يـــاري مي‌رساند.

نــيزه‌ي سرنوشت يا نــيزه‌ي مقــدس، همــان نــيزه اي كه بنابر عقيده‌ي مســيحيان، حضــرت عيسي عليه الســلام با آن به شــهادت رســيده است. طبق نگــرش مســيحيان، آن حضرت به علت مصــلوب شــدن شــهيد نشــد؛ بلكه ســرباز رومي، او را با نـــيزه به شـــهادت رســـاند و همين نـــيزه،

نـــيزه‌ي سرنوشت نـــام دارد. پيش‌تر هم گذشت كه اين عقيـده در نگـاه قـرآني از اسـاس باطل اسـت؛ چـرا كه حضرت مسيح عليه السـلام اصـلاً مصـلوب نشد تا اين كه به شـهادت برسـد؛ بلكه فـرد مشـابهي به جـاي ايشـان دستگير شد.

در مجموعه فيلم‌هاي «طـالع نحس» (8)ـ كه تـاكنون پنج قسمت از آن اكران شده، پسر شيطان در قالب نـوزادي پا به عرصه‌ي وجود مي‌گذارد اين كودك در بيمارستان به نحـوي جا به جا مي‌شـود و در خـانه‌ي يک سياست مـدار، بزرگ مي‌شود. در كودكي و نوجواني اش تمـام دشـمنان او و كساني كه از رازش باخبرند، به نحوي مرموز كشـته مي‌شوند و در نهايت، وي راه پـدر نـاتني اش را دنبـال و سياست مـــــدار مي‌شـــــود تا بتواند از اين طريق به مقاصدش در تشكيل حكومت جهاني شيطاني دست يابد.

در سه گانه‌ي «ارباب حلقه‌ها» (9) و دو انيميشن «ارباب حلقه‌ها» و «بازگشت پادشاه» (10)ـ كه همگي اقتباسي از رمـان مشـهور «جي. آر. آر. تـالكين» (11)ـ هسـتند، شيطان كه به شكل چشمي بزرگ بر روي يک برج است، با اسـتفاد از جـادوگر پليد و نيروهـاي شـيطاني، جنگ بـــزرگي را عليه انســـان‌ها و ديگر موجـــودات در سـرزمين‌هاي فيلم آغـاز مي‌كند. هـدف او نـابودي تمـام موجودات و تشكيل حكومتي جديد است.

در مجموعه فيلم‌هـاي «اربـاب آرزو» (12)ـ كه تـاكنون چهار قسمت از آن اكران شده، شيطان در قالب يک جن شـرور در ايـران باسـتان ظهـور مي‌كند. اين جن، آرزوي افـراد را به بـدترين شـكل بـرآورده مي‌كند و اگر موفق شـــود سه آرزوي شخصي كه او را احيا كـــرده بـــرآورده

سازد، قادر است كه حكومت جهاني اش را آغاز كند. شر او از ايـران باسـتان به امريكا در عصر حاضر مي‌رود و تا چندين قسمت داستان ادامه دارد.

در فيلم «رانـنـدگي خشـمگين» (13)ـ شـيطان در كالبد انساني درآمده كه به دنبال ياوراني از انسان‌ها است. او مي‌خواهد حكومتي شيطاني در زمين برپا كند و اين كـار را در قالب فرقه اي شبه مذهبي شبيه شيطان پرسـتان انجام مي‌دهد. در روز موعـود قصد دارد با انجـام مراسم قربـاني يک نـوزاد حكـومتش را پايه ريـزي و آغـاز كند و جهان را براي طرفدارانش مهيا سازد.

در فيلم «مگيدو: رمز امگا 2» (14)، رهبر لشكر شري كه عليه انسان‌ها در منطقه‌ي اورشليم قيام كرده، شـيطان است كه در كالبد انسـان درآمـده و آغـازگر جنگ نهـايي خير و شر است. او در بخشي از جنگ، نيروهاي اهريمني تمام جهان را فرا مي‌خواند و از آن‌ها كمک مي‌گـيرد. در فيلم «سـليمان كين» (15)ـ هم شـيطان با فرسـتادن نيروهاي خود به سراسر دنيا، انسان‌ها را به بردگان خود تبـديل مي‌كند و قصد دارد از آن‌ها ارتشي بسـازد و با جنگي بزرگ، زمين را به تسخير خود درآورد.

در فيلم «روح سـوار» (16)ـ پسر شـيطان بـرخلاف نظر پـدرش، قصد تسـخير زمين را دارد و در اين راه از موجـودات اهريمـني شـبه انسـان كمک مي‌گـيرد. در روز موعـود، پسر شـيطان با خوانـدن طلسـمي ويـژه، همه‌ي ارواح شـرير را به درون خـويش مي‌خواند تا از قـدرت آن‌ها براي نابودي جهان كمک بگيرد.

در فيلم «فصل جـادوگري» (17)ـ شـيطان كه در قـالب دختري جادوگر در قرون و زمان جنگ‌هاي صـليبي ظـاهر شـــده، قصد دارد به كمک فرســـتادگان كليسا به كتـــاب طلسم‌ها دست يابد كه در مكاني مخفي شده است، تا با آن تاريكي را در تمام جهان گسـترش دهد و بر انسـان‌ها حكم براند. در فيلم «مهيـــاي جهنم» (18)ـــ شـــيطان موجـودي را در زمـان جنگ‌هـاي صـليبي مي‌فرسـتد تا با دست يابي به عصاي قدرت پادشاه ريچـارد بتواند كنـترل جهان را به دست گيرد.

در فيلم «بچه‌ي رزماري» (19)ـ نوزادي در سال 1966 م به دنيا مي‌آيد كه فرزند شـيطان است. اين سـال، سـال نخست و شروع دوره‌ي حكومت شيطان معرفي مي‌شود و بر اساس پيش گـويي شـيطان قصد دارد به واسـطه‌ي اين كـودک، جهـان را تسـخير كند. شـيطان پرسـتان در جهت تولد بچه و حفظ او تا زمـــان بـــزرگ شـــدن تلاش مي‌كنند.

در فيلم «پايان دوران» (20)ـ دخـتري متولد مي‌شـود كه شـــيطان در صـــورت داشـــتن بچه از او مي‌تواند زمين را تسخير كند؛ از اين رو در قـالب مـردي ظـاهر مي‌شـود و قصد ارتباط با اين زن را دارد. در طرف مقابل، كليسا و كشيشـــان درصـــدد نـــابودي اين زن و شكست شـــيطان هستند.

شيطان در فيلم «وكيل مدافع شيطان» (21)ـ به عنـوان يک سرمايه دار و صاحب شركتي چند منظوره با كالبـــدي انسـاني ظـاهر مي‌شـود. او بـراي تشـكيل نسل خـود و برپايي حكومتش به دختر و پسـري زنا زاده نيـاز دارد. به همين دليل با دختري مذهبي ارتباط برقرار كرده، پسري

از او به دنيا مي‌آيد و دخـــتري به همين شـــكل از فـــرد ديگري به دست مي‌آورد. وقتي اين دخـتر و پسـر، بـزرگ مي‌شوند، شـيطان نقشه اش را شـروع مي‌كند و پسر را كه وكيل دادگستري است با فريب به همكاري مي‌خواند. شيطان در فيلم، خـدا را قبـول و او را دوست دارد؛ ولي دوران خــدا را پايــان يافته مي‌داند و در پي آغــاز دوران شيطاني است.

در بــرخي فيلم‌ها عامل حــادثه‌ي آخرالزمــاني نمــادي از شيطان است؛ بـراي نمونه در مجموعه فيلم‌هـاي «هـري پــاتر» جــادوگر شر به نــوعي همــان شــيطان محســوب مي‌شود كه قصد برپايي حكومت جهاني بـراي خـود دارد. هم چنين در فيلم «گردش شنل قرمزي» گرگ نمايي كه عامل حادثه آخرالزمـاني اسـت، در تمـام فيلم، شـيطان خوانده مي‌شـود و نمي‌تواند داخل كليسا شـود و بر روي كليسـاي شـهر، عكس او در مقابل عكس حضـرت عيسي عليه السلام كشيده شده است.

فيلم‌هــاي اين دســته كه شــيطان را عامل آخرالزمــاني مي‌داند، نمونه‌هـاي روشـني بـراي تبـيين مصـداق دجـال هســتند. دجــال در اين فيلم‌ها اســاس شــرارت يعــني شــيطان يا پسر او است كه به دنبــال تشـكيل حكومــتي شـــيطاني است. نكته‌ي قابل تـــأملي در اين جا مطـــرح است كه اين فيلم‌ها بـــراي شـــيطان و دار و دســـته اش قدرتي بسيار بالا و شبيه خدا قائل هستند.

اين نگرش نـوعي دوگـانگي در الـوهيت اسـت؛ يعـني دو الهه‌ي خــير و شــر، جهــان را تــدبير مي‌كنند كه خــدا در جــانب خــير و شــيطان در جــانب شر قــرار دارد. چــنين نگرشي فقط در انديشه‌هاي تحريف شده يافت مي‌شـود

و البته در برخي گروه‌هاي شيطان پرست نيز رواج دارد. (22)ـ با انـدكي تأمل مي‌تـوان فسـاد اين نگـرش را دريـافت؛ زيـرا چگونه شـيطاني كه مخلـوق خـدا اسـت، مي‌تواند با خالقش مبارزه و رويارويي كند؟!

در هر صـورت دسيسه‌ي شـيطان در آخرالزمـان يكي از بلايـاي دوران واپسـين بشر اسـت؛ اما به هيچ عنـوان تشكيل حكومتي شـيطاني امكـان نـدارد و محقق نخواهد شد. ممكن است در اين جا گفته شود، به اين علت كه در هيچ كـدام از اين فيلم‌ها چـنين چـيزي رخ نمي‌دهد و به سرانجام نمي‌رسد، نمي‌توان چـنين اشـكالي بر مضـمون فيلم‌ها وارد كـرد و فيلم‌ها در اين زمينـه، مضـمون صحيحي دارد.

نادرسـتي اين مطلب با تأمل در تمـام بخش‌هـاي فيلم روشن مي‌شـود؛ زيـرا هيچ كـدام از اين فيلم‌ها تشـكيل حكومت شيطان را نفي نمي‌كند و تنها در دوره‌ي زماني داستان، اين اتفاق به صورت موقت محقق نمي‌شود. در برخي از اين فيلم‌ها تصريح مي‌شـود كه هنـوز زمـان آن نرسيده است؛ ولي در آينده محقق خواهد شد.

براي نمونه در فيلم «كنستانتين» لوسيفر پس از اين كه مـانع پسر خـود مي‌شـود و اجـازه‌ي تسـخير دنيا را به او نمي‌دهد، مي‌گويد: «هنوز وقتش نرسيده و به موقع، اين كار را خواهيم كرد». هم چنين در فيلم «اربـاب حلقه‌ها» گويِ جادويي، آينده‌ي بشر را به تصوير مي‌كشد كه در آن شيطان، تمام جهان را تسخير كرده است.

پي‌نوشت‌ها:

1. The Seventh Sign.

2. The Fog.
3. كتاب مقدس، مكاشفەي يوحناي رسول، ص 418 (20: 1-7).
4. كتـاب مقـدس، مكاشـفەي يوحنـاي رسـول، صص 409 و 410 (13: 1-18).
5. Constantine.
6. Lucifer.
7. Spear of Destiny.
8. The Omen.
9. The Lord of the Rings.
10. The Return of the King.
11. J. R. R. Tolkien.
12. Wishmaster.
13. Drive Angry.
14. Megiddo: The Omega Code 2.
15. Solomon Kane.
16. Ghost Rider.
17. Season of the Witch.
18. Hellbound.
19. Rosemary"s Baby.

20. End of Days.

21. The Devil"s Advocate.

22. ر.ک: امين خنـــدقي، جـــواد، شـــناخت و بررسي شيطان پرستي، صص 121 و 122.

آخرالزمان تکنولوژیک در سینما

(بسم الله الرحمن الرحيم)

پيشـــرفت‌هاي تكنولوژيک كه به انگـــيزه‌ي راحـــتي و راه گشايي فعاليت‌هاي روزمره و صنعتي انسان ايجاد شدند، با رسيدن به عصر جديد، رنگ و بويي ديگر مي‌گيرند و به عاملي براي وقايع ناگوار تبـديل مي‌شـوند. آن قـدر بشر به تكنولوژي وابسـته شـده كه روزي بـدون آن، هيچ گـاه تصـور نمي‌شـود و حيـات بشر بـدون آن به خطر خواهد افتاد؛ اما استفاده و وابستگي گسترده به آن نيز نتيجه‌ي ناگوار مشابهي دارد.

تكنولوژي مخلوق انسان اسـت؛ ولي به مـرور زمـان و با هوشمند شدنش به موجودي زنده و برتر از انسان تبديل مي‌شود. اين پيش بيني مهم ترين دست مايه‌ي فيلم‌هاي ســـينمايي با آخرالزمـــان تكنولوژيک است. بيش تـــرين فيلم‌ها در اين گـــونه‌ي ســـينمايي، خطر را در تكنولـــوژي روباتيک نشان مي‌دهد، و روزي را به تصـوير مي‌كشد كه روبات‌ها اسـتقلال خـود را به دست مي‌آورند و انسـان‌ها را بـــردگي بـــراي خـــويش مي‌كشـــند، و در رويـــارويي با مقاومت انسان، به فكر نابودي نسل بشر مي‌افتند.

آخرالزمان تكنولوژيک در سينما

يكي از آثار برجسـته‌ي سـينمايي در اين زمينـه، مجموعه فيلم‌هـاي «نـابودگر» (1)ـ است كه چهـار قسـمت از آن تـــاكنون اكـــران شـــده است. انســـان به مرحله اي از تكنولوژي مي‌رسد كه هـوش مصـنوعي را ايجـاد مي‌كند. اين پديده‌ي جديد در رايانه اي پيشرفته به نـام «شـبكه‌ي

آســـمان» اســـتفاده مي‌شـــود كه قـــرار است بـــراي فعاليت‌هاي نظامي- جاسوسي استفاده شود.

روزي كه اين رايانه راه اندازي مي‌شود، ناگهان دچار يک اختلال مي‌شود و پس از آن به خود استقلالي مي‌رسد و تمـام ماشـين‌هاي نظـامي را عليه بشر مي‌شـوراند. اين واقعه بـاعث ايجـاد جنگ اتمي عظيم مي‌شـود و در نـبرد ميان ماشين‌ها و انسان‌ها، جوامع انساني نابود و عـده‌ي زيادي كشته مي‌شوند و عده اي هم به بردگي ماشـين‌ها درمي آيند و فقط تعـداد انـدكي از انسـان‌ها در آخـرين جبهه عليه ماشين‌ها مقاومت مي‌كنند.

سه گـــانه‌ي «مـــاتريكس» (2)ـــ و انيميشن آن با نـــام «انيمـاتريكس» (3)ـ اثر ديگـري با همين مضـمون است. داستانِ چگونگي استقلال ماشين‌ها و تسلط بر انسان‌ها و بخش‌هاي ناگفته‌ي داسـتان در انيميشن به طـور كامل مطرح مي‌شود. پس از اختراع هوش مصنوعي، روبات‌ها در تمام شئون انساني به كار گرفته مي‌شوند و كارهـاي او را انجـام مي‌دهند. رفتـار انسـان با روبات‌ها تـوهين آميز است. سرانجام در اتفاقي پيش بيـني ناشـدني، يک روبات به صاحبش حمله مي‌كند و او را مي‌كشد.

رؤسـاي كشـورها در جلسه اي سرنوشت سـاز تصـميم مي‌گيرند روبات‌ها را نابود كنند. انسـان‌ها روبات‌ها را در تمـــام جهـــان از بين مي‌برند و در درياها مي‌ريزند. تنها روبات‌هاي باقي مانده در جايي شهر جديـدي بـراي خـود مي‌سازند كه آن را «خانه» مي‌نامند. مكـان اين شـهر در فيلم روي كره‌ي زمين نشان داده مي‌شـود كه منطبق بر مكـــان امـــروزي مكه است و تعبـــير «خانه» هم مي‌تواند معادل «خانه‌ي كعبه» باشد. اين گونه تصويرسازي بـــراي

موجـودات اهريمـني و شـيطاني، امـري تـازه نيست و معمـولاً در بسـياري از فيلم‌ها موجـودات شـر، مسـلمان هستند يا در ارتباط با مسلمانان قرار دارند.

در اين شـهر جديد روبات‌ها شـروع به تكثـير نسل خـود مي‌كننـد، قـوي‌تر مي‌شـوند، دوبـاره جنگي عظيم رخ مي‌دهد و اين بار انسان‌ها به سـختي شكست مي‌خورند. انسـان‌ها بـراي آن كه انـرژي خورشـيدي را از ماشـين‌ها بگيرند، آسمان را با بمب‌هـاي دودزا بـراي هميشه تاريک مي‌كنند و پس از آن ماشين‌ها به منبع جديد انرژي يعـني انسان روي مي‌آورند.

انسان‌ها در دنيـاي جديد ماشـيني، ديگر به دنيا نمي‌آينـد؛ بلكه در مزرعه‌هاي بي انتها كشت مي‌شوند و زمـاني كه جسم آن‌ها به اندازه كافي رشد كرد، كشـته مي‌شـوند و از انرژي بدن آن‌ها همچون يک باتري استفاده مي‌شـود؛ در حالي كه جسم انسان‌ها در كشتزارها قرار دارد. ذهن آنان در برنامه اي كـامپيوتري به نـام «مـاتريكس» قـرار دارد. انسـان‌هاي بـاقي مانـده از نسل بشر كه از اين سيستم آزادند، در آخرين شهر زمين به نام «زايـان» (4) مرادف «صهيون» (اشاره به رژيم صهيونيسـتي) زنـدگي مي‌كنند و در جنگ دائمي با روبات‌ها قـرار دارند. در داستان فيلم، جنگي دوباره آغاز مي‌شـود و ماشـين‌ها با قدرت كامل قصد دارند باقي مانـده‌ي انسـان‌ها را نـابود سازند.

فيلم «من، روبـات» (5)ـ اتفـاق مشـابهي را به تصـوير مي‌كشـد؛ رايانه مـادري كه تمـام روبات‌ها را كنـترل مي‌كند، خودمختار شـده، بر انسـان‌ها مي‌شـورد و جنگي ميـان انسـان‌ها و روبات‌ها رخ مي‌دهد. در فيلم

«روبـاتروپليس» (6)ـ روبات‌هـايي كه بـراي حفـاظت و امنيت شهر ساخته شده‌اند، از كنـترل خـارج مي‌شـوند و انسان‌ها را مي‌كشـند و درصـدد نـابودي نسل بشـرند. در فيلم «نـابودگران» (7)ـ گـروهي از روبات‌هـاي نـابودگر بـراي تسـلط بر كـره‌ي زمين قيـام كرده‌اند و قصد دارند همه‌ي انسان‌ها را نابود كنند.

دولت در فيلم «چشم عقاب» (8)ـ سيستم رايانه‌ي بسيار پيشـرفته اي بـراي كنـترل و امـنيت طـراحي مي‌كند كه تمام حركـات انسـان‌ها با آن كنـترل مي‌شـود. سـرانجام اين سيستم خودمختار مي‌شود و براي رسيدن به هدفش قصد تـرور رئيس جمهـور و افـراد بلند پـايه‌ي امريكا را دارد. اين سيستم دو فـرد معمـولي را با تهديـد، وارد يک بـازي مي‌كند و از آن دو به عنـوان عامل اجـرايي نقشه اش استفاده مي‌كند.

در فيلم «تا پايان جهان» (9)ـ مـاهواره‌ي اتمي كه بـراي مقاصد نظـامي و جاسوسي طـراحي شـده، از كنـترل خارج مي‌شود و آينده‌ي انسـان‌ها را تهديد مي‌كند. دولت امريكا اين ماهواره را منفجر مي‌كند. سـپس بسـياري از تجهيزات رايانه اي در جهان از كـار مي‌افتد و مـردم فكر مي‌كنند پايـان جهـان فـرا رسـيده است. پس از انـدكي متوجه اشتباه خود مي‌شوند. فيلم پس از آن زمان، پايان جهان را در سال 2000 م اعلام مي‌كند.

در فيلم «طوفان سياه» (10)ـ تكنولوژي نظامي ويژه اي به سفارش ارتش امريكا تهيه مي‌شود كه فلز سـياه نـام دارد. اين تكنولـوژي مي‌تواند هر چـيزي را از روي زمين به وسيله‌ي ماهواره و شـليک با آن محو كند. مشـكلي در سيسـتم ايجـاد مي‌شـود و آزمـايش اين سيسـتم بـاعث

مي‌شـود طوفـاني سـياه از اين مـاده ايجـاد شـود كه هر چيزي را در مسير خود محو مي‌كند.

در انيميشن «نومئو و جوليت» (11) جنگي ميان دو گروه عروسك‌هاي آبي و قرمز درمي گـيرد. يكي از مبـارزان آبي، ماشيني چنـدكاره خريـداري مي‌كند تا بتواند انتقـام قهرمانشـان را بگـيرد. اين ماشـين در روز جنگ همچـون بمب اتمي منفجر مي‌شـود و خـرابي زيـادي بـراي هر دو طرف به بار مي‌آورد.

در انيميشن «ابري با احتمال بارش كوفته قلقلي» (12) دانشمندي جوان براي اثبات توانايي خود و ايجاد تنوع در سيستم غذايي سـاكنان جزيـره، دسـتگاهي مي‌سـازد كه باران غذا توليد مي‌كند. بـراي مـدتي وضع به كلي تغيـير مي‌كند و مـردم زنـدگي متفـاوتي را تجربه مي‌كننـد؛ اما پس از گذشت زمـان، دسـتگاه، دچـار اختلال مي‌شـود و غـذاها به حـدي بـزرگ مي‌شـوند كه بـاعث نـابودي شـهر مي‌شوند. دستگاه كه در آسمان است خودمختار مي‌شـود و با افـرادي كه بـراي خـاموش كـردن آن به آسـمان مي‌روند، مقابله مي‌كند و مي‌جنگد.

پيش از اين به چند نمونه از فيلم‌ها اشاره شد كه نشـان از نتـايج نـاگوار تكنولـوژي در آينـده داشت. در انيميشن «پسر سـتاره اي» (13)ـ پيشـرفت در تكنولـوژي، كـره‌ي زمين را به زباله دان فلزات تبـديل كـرده است و بيش‌تر انسـان‌ها در شـهري شـناور در آسـمان به نـام «متروسيتي» زندگي مي‌كنند. در اين انيميشن افزون بر هشدار به پايان حيات در كره‌ي زمين به علت تكنولـوژي، خطر آخرالزمـاني نـيز يک هيـولاي عظيم آهـني است كه

قصد كشــتن انســان‌ها را دارد. اين روبــات از طريق يک هسته‌ي اتمي نيرو مي‌گيرد.

فيلم «سيگنال» (14) قالبي متفاوت براي هشدار درباره تكنولوژي دارد. در اين فيلم امـواجي با منبع نـامعلوم در جهان منتشر مي‌شود كه از طريق دسـتگاه‌هايي همچـون راديو و تلويزيون به انسـان منتقل مي‌شـود و فـرد را به قـــاتلي وحشي تبـــديل مي‌كند كه ديگر انســـان‌ها را مي‌كشد. در فيلم هر نوع تكنولوژي و به ويژه رسانه‌هاي جمعيِ صــوتي و تصــويري، نــوعي تهديد بــراي آينــده‌ي انسان‌ها به شمار مي‌رود.

در فيلم «بـدل‌ها» (15)ـ شـركتي بـراي آسـايش و رفـاه انسان‌ها روبات‌هايي به عنوان بدل مي‌سـازد. هر فـرد با قرار گرفتن در دستگاه كنترل گر روبات در منزلش، بدل را كنـــترل مي‌كند و با آن به كارهـــاي روزمـــره اش مي‌پردازد. به مـرور، جـايگزيني اين روبات‌ها انسـانيت و تعامل انسـان‌ها را با يكـديگر از بين مي‌بـرد. مخـترع اين دستگاه پس از ديدن نتايج اسف بار آن به دشـمن اصـلي آن تبديل مي‌شـود؛ يعـني قصد دارد انسـان‌ها را به دليل پيروي از اين اشتباه، مجازات كند و با سيستمي پيچيـده، همه‌ي روبات‌ها و انسان‌ها را از طريق دستگاهي مرگبار از بين ببرد.

در فيلم «صداي رعد» (16)ـ شركتي پيشرفته، تكنولوژي ديگري براي انسـان ايجـاد مي‌كنـد؛ تكنولـوژي خاصي كه اجــازه‌ي ســفر در زمــان را به انســان‌ها مي‌دهد. با اين سيستم موقعيـتي بـراي افـراد ثروتمند فـراهم مي‌آيد تا بتوانند براي تفريح به زمان گذشته بروند و دايناسورها و حيوانـات پيش از تـاريخ را شـكار كنند. بـراي عبـور اين

افــراد در گذشــته دالان شــناوري ســاخته مي‌شــود كه تصـــرفي در گذشـــته پيش نيايـــد؛ اما ناگهـــان يكي از شـــكارچيان از مســـير خـــارج مي‌شـــود و پروانه اي را مي‌كشد. همين اتفاق سـبب دخـالت در چـرخه‌ي طـبيعي شـده، تغيـيرات عجيـبي در آب و هـواي آينـده و وضـعيت حيوانات رخ مي‌دهد و تمدن بشـري در معـرض فروپاشي كامل قرار مي‌گيرد.

در برخي فيلم‌ها تكنولوژي جديد به نـوعي عامل نـابودي نســخه‌هاي قبلي خــود و به عنــوان موجــودي مســتقل تهديدي براي نوع خود محسـوب مي‌شـود. به اين صـورت كه با آمــدن گــونه‌ي جديــد، گونه‌هــاي قبلي در معــرض نابودي هستند.

در دو فيلم «ترون» (17)ـ يک دانشمند، دنياي مجـازي را به صورت نرم افـزار مي‌سـازد كه انسـان‌ها مي‌توانند در آن وارد شــوند و به صــورت انســان‌هاي نــرم افــزاري درآيند. پس از مــدتي، يكي از نــرم افزارهــاي داخل اين دنياي مجازي كه نـرم افـزاري اصـلي به شـمار مي‌رود و جانشــين خــالق اين دنيا محســوب مي‌شــود، به علت به وجود آمدن موجودات ضعيف و دور شدن از هدف اوليه‌ي ترسيم شده، مقابل خالقش قيام مي‌كند و قصد نــابودي ديگر نرم افزارها را دارد.

هم چـــــنين در انيميشن «روبات‌ها» (18)ـــــ جامعه اي روباتيک وجــود دارد كه تمــام ســاكنان آن روبــات انــد؛ شركت سازنده‌ي روبات‌ها قصد دارد روبات‌هــاي جديــدي روانه‌ي جامعه كند و روبات‌هاي قـديمي سـاكن را قطعه قطعه و نابود سازد.

فيلم‌هـاي سـينمايي بسـياري به مقـوله‌ي آسـيب‌هاي تكنولوژي مي‌پردازد كه معمولاً مضـمون آخرالزمـاني هم دارند. هـدف اصـلي اين گونه فيلم‌ها هشـدار به ذات تكنولـوژي است كه مي‌تواند دودمـان بشر را بر بـاد دهد. هيچ انديشمندي از گروه ياد شده قصد كتمـان فايـده‌هاي تكنولوژي را در صنعت، پزشـكي يا امـور روزمـره نـدارد؛ بلكه هشدار درباره مواردي است كه جايگزين مهم تـرين ويژگي‌هاي انساني مي‌شود.

بنابراين مي‌توان مضـمون اصـلي فيلم‌هـاي آخرالزمـاني تكنولوژيک را هشـدار به زيان‌هـاي تكنولـوژي در آينـده دانست. هم چنين مي‌توان اين فيلم‌ها را مصاديقي براي دجال آخرالزمان نيز در نظر گرفت.

پي‌نوشت‌ها:

1. The Terminator.
2. The Matrix.
3. The Animatrix.
4. Zion.
5. I, Robot.
6. Robotropolis.
7. The Terminators.
8. Eagle Eye.
9. Until the End of the World.

10. Dark Storm.
11. Gnomeo & Juliet.
12. Cloudy with a Chance of Meatballs.
13. Astro Boy.
14. The Signal.
15. Surrogates.
16. A Sound of Thunder.
17. TRON.
18. Robots.

آخرالزمان انسانی در سینما

(بسم الله الرحمن الرحيم)

گونه‌ي ديگر از آخرالزمان در سينما، فيلم‌هـايي است كه واقعه‌ي آخرالزمـــاني را به نحـــوي با انســـان مرتبط مي‌داند. در اين فيلم‌ها حـادثه‌ي آخرالزمـاني مسـتقيم يا با واسطه، معلول كنش‌هاي انساني است. انسان معاصر خـود را در چرخه اي از زنـدگي مي‌بيند كه به دليل انجـام اشــتباهات تــاريخي اش در مســائل مختلــف، دير يا زود نابود مي‌شـود و اين پايـان با دست خـودش رقم خـورده است.

اين علت، گاهي وقـوع جنگ‌هـاي بـزرگ انسـاني است و گاهي مسئله‌ي تروريسم و افراد شــرور كه در پي كسب قـــدرت و تســـلط بر دنيايند. در اين ميـــان گـــاهي اَبَرانســـان‌ها، تغيـــير يافته به خـــون آشـــام يا گرگينه و جـادوگران نـيز عامل اصـلي بـراي نـابودي بشر و ايجـاد حادثه‌ي آخرالزماني به شمار مي‌روند.

آخرالزمان انسانی در سینما

الف. جنگ‌هاي بشري

از آغــاز كشف انــرژي اتمي و ســاخت اولين بمب‌هــاي اتمي، جوامع بشـــري از بـــروز جنگ اتمي و نـــابودي انسـان‌ها با آن هـراس داشـته‌اند. چنـدين واقعه‌ي اتمي همچون هيروشيما و ناكازاكي، دليل قانع كننده اي براي اين هراس است.

در دوران جنگ سـرد در سـال 1968 م معاهـده اي با عنوان «پيمان نامه‌ي منع گسترش سلاح‌هاي هسـته اي» (1)ـ يا «ان. پي. تي» (2)ـ به صـورت محـدود بين چند كشور جهان منعقد شد. اين پيمان، كشـورهاي جهـان را به دو طبقه برخوردار (كشورهاي داراي سلاح هسته اي) و غيربرخوردار (كشورهاي فاقد سلاح هسته اي) تقسيم مي‌كند.

طبق تعريف، كشورهاي برخوردار، كشورهايي هستند كه تا پيش از اول ژانـويه‌ي 1967 م برابر با يـازدهم دي 1347 ش، سـلاح هسـته اي يا ديگر وسـايل منفجـره‌ي هسـته اي را توليد و منفجر كـرده باشـند. بر اسـاس اين تعريف چين، فرانسه، روسيه، انگليس و آمريكا (اعضـاي دائمي شوراي امنيت) به طور رسمي داراي سلاح هسته اي شـدند. تـاكنون 188 كشـور جهـان با امضـاي آن به پيمان نامه پيوسته اند؛ اما هند و پاكستان و مسلماً رژيم صهيونيسـتي، اين پيمـان نامه را نپذيرفته‌اند. كـره‌ي شـمالي هم پس از نقض پيمـان در نهـايت از اين پيمـان نامه خارج شد.

طبق اين معاهده، كشورهاي داراي سلاح هسـته اي نبايد به طـور مسـتقيم يا غيرمسـتقيم به كشـورهاي غـيربرخوردار در راه تحصـيل اين سـلاح كمك كنند و كشـورهاي غـيربرخوردار متعهد مي‌شـوند تا در اين راه تلاش نكننـد؛ هر چند در اين پيمـان نامـه، برخوردارها متعهد شـده‌اند كه تكنولـوژي هسـته اي صـلح آمـيز را در اختيار غيربرخوردارها قرار دهند.

معمولاً مفاد اين معاهده در حاكميت سياسي بين المللي جهان رعـايت نمي‌شـود و نمـونه‌ي بـارز آن، نقض مفـاد

گونـــــاگون اين معاهـــــده، عليه ايـــــران است. از ديگر نمونه‌هاي نقض، تهديدهاي مكرر كشورهاي داراي سـلاح هسته اي مخصوصـاً امريكا و رژيم صهيونيسـتي در برابر كشورهاي ديگر است. آنان به راحـتي از اين ابـزار سـوء استفاده مي‌كند و براي مقاصد سياسي بهره مي‌گيرند.

به دلايل روشن با وجود تمام سـازمان‌هاي بين المللي و پيمـان نامه‌هـا، بـاز هم خطر سـلاح و جنگ هسـته اي، كشـــورهاي ديگر را تهديد مي‌كنـــد؛ به همين دليـــل، اين مسـئله، همـواره جايگـاه مهمي در سـينما داشـته است. بـرخي فيلم‌ها به دليل اختلاف هميشـگي شـرق و غـرب، تهديد از جـانب «اتجـاد جمـاهير شـوروي» و تنش‌هـاي هميشگي امريكا و شوروي سـابق را نشـان مي‌دهـد؛ اما دســـته اي ديگر از فيلم‌ها به دنبـــال مصـــاديق جديد و كشورهاي ديگرند و حتي كشورهاي فاقد سلاح هسته اي را نيز تجاورگر اتمي نشان مي‌دهند.

در فيلم «نوسـتراداموس» فـردي مسـلمان و عـرب كه گفته مي‌شود از خاندان پيـامبر اسـلام صـلي الله عليه و آله و سـلم اسـت، در سـال 1999 م ظهـور مي‌كند و حمله‌ي موشـكي را عليه كشـورهاي غـربي آغـاز مي‌كند. نمادي كه اين فرد استفاده مي‌كند، تركيـبي از هلال مـاه و داس است كه نشـاني از اتحـاد مسـلمانان و شـوروي سابق عليه كشورهاي غربي است. ويژگي‌هايي كه بـراي رهـبر تروريسم جهـاني در اين فيلم مطـرح مي‌شـود، با شيطنت، مطابق با خصوصـيات حضـرت مهـدي عجل الله تعالي فرجه الشريف ترسيم شده است.

در فيلم «پنج» (3)، جهان بر اثر جنگ اتمي به كلي نابود شـده است و فقط عـده اي انـدک از انسـان‌ها بـاقي

مانده‌اند که با مشــکلات فــراواني رو به رويند. در فيلم «دنيا، جسم و شيطان» (4)ـ جنگ جهـاني، نـابودي کامل را به دنبـال داشـته است و فقط سه نفر در زمين بـاقي مانده‌اند. دو مــرد و يک زن بــاقي مانــده با فرهنگ‌هــاي مختلف و شخصـيت‌هاي متفـاوت درگـير مسـائل جديـدي براي تعامل انساني و تشکيل دنياي جديدند. انسـان‌ها در پي اين فاجعه به نـوعي درگـير بحـران شخصـيتي حـادي شــده‌اند و داســتان فيلم، روايــتي متفــاوت از ارتبــاط انساني در دنياي پس از حادثه‌ي آخرالزماني دارد.

در فيلم «زنان اسـير» (5)ـ حمله‌ي اتمي ميـان کشـورها بــاعث مي‌شــود گونه‌هــايي از موجــودات روي زمين به هيولاهـاي مرگبـار تبـديل شـوند. اين موجـودات فقط به دنبال کشتن زنان و دختران هستند و همين مقوله، نسل آينده‌ي بشر را تهديد کـرده است. فيلم، نگـاهي پَست به مقـوله‌ي انسـان دارد و با نگـرش مـادي به زن، بـدترين حـادثه‌ي آخرالزمـاني به گونه اي طنزگونه فقـدان جنس مؤنث خوانده مي‌شود.

فيلم «بوسه‌ي مرگبــار» (6)ـــ داســـتاني پليسي را در تعقيب و گريز براي جعبه اي مرمـوز نشـان مي‌دهد. اين جعبـه، حـاوي يک شـيء نـوراني است که در صـورت آزاد شــدن، قــدرت تخـريبش معـادل با بمب اتم است و نـور داخل اين جعبه با ســاطع شــدن به بــيرون، انفجــاري هولناک ايجاد خواهد کرد. افرادي شياد مي‌خواهند با اين جعبه به قدرت براي تخريب جهـان دست يابند. در نهـايت جعبه به دست اين افــراد مي‌افتد و انفجــاري مهيب رخ مي‌دهد. فيلم با پرداختي غيرمستقيم خطر بمب اتمي و

مسلح شدن كشورهاي تجاوزگر را عامل نابودي انسان‌ها در آخرالزمان مي‌داند.

فيلم «در ساحل» (7)ـ فاجعه‌هـاي پسـماند جنگ اتمي را به مســائل زيست محيطي ارتبــاط مي‌دهد. جنگ اتمي ميـان كشـورها حيـات انسـاني را در كـره‌ي زمين رو به زوال قـرار مي‌دهـد، پس از جنگ ابتـدا انسـان‌ها در نيم كـره‌ي شـمالي زمين و پس از آن ديگر نقـاط جهـان در معـرض نـابودي قـرار مي‌گيرنـد؛ به نحـوي كه در بـرخي كشـورها تنها راه نجـات قرص‌هـاي خودكشي محسـوب مي‌شود و انسان‌ها به خودكشيِ جمعي روي آورده‌اند.

جاسوسان امريكايي در فيلم «ماشـين روز قيـامت» (8) فاجعه اي اتمي را در آينـــــده اي نزديک كشف مي‌كنند. اتفاق از اين قـرار است كه چين كمونيسـت، يک ماشـين اتمي سـاخته كه قـادر است جهـان را نـابود كند و قصد دارند به زودي اين عمليـات را آغـاز كنند تا تمـام جوامع مخالف را نابود و به تسلط خود درآورند. در فيلم «بولتن ويـژه» (9)ـ هم تروريست‌ها علاوه بر اين كه عـده اي را گروگان مي‌گيرند، براي تحقق خواسته‌هايشـان كشـورها را به حمله‌ي اتمي تهديد مي‌كنند.

در دسـته‌ي ديگـري از فيلم‌هـا، جنگ‌هـاي مختلف ميـان اقوام، كشورها و گروه‌ها را مي‌بينيم. هدف از آغـاز اين جنگ‌ها تســلط بر كشـــورها يا انســـان‌ها است كه در قالب‌هـاي مختلفي ديـده مي‌شـوند. فيلم «آپوكـاليپتو» (10)ـ به جنگ‌ها و تجاوزهـاي اقـوام باسـتاني همچـون مایاها مي‌پـردازد. اقـوامي كه پيش از اسـتعمار و نسل كشي به دست دريـانوردان اروپـايي، سـاكنان قـاره‌ي امريكا محسـوب مي‌شـده‌اند. در داسـتان فيلم، قبيله اي

متجـاوز به قبيله اي ديگر حمله و آن‌ها را نـابود مي‌كنند. سپس زنان را به اسيري مي‌برند و مردان را با هدف كار يا قرباني براي الهه‌هايشان اسير مي‌كند.

فيلم، مصداقي براي نشان دادن نابودي اقـوام كـوچك‌تر به دست اقوام بزرگ‌تر است. اين نابودي در آخر داستان به نحـوي ديگر ادامه مي‌يابـد؛ زيـرا قـوم متجـاوز هم به زودي، قرباني حمله‌ي اروپايي‌ها خواهند شد كه رسـيدن كشتي‌هاي اروپايي به اين قاره نشان داده مي‌شود.

فيلم «اواتار» (11)ـ به صورتي نمادين، تجاوز به قـاره‌ي امريكا و كشـتار بوميـان را در قـالبي متفـاوت نشـان مي‌دهد. اين فيلم، آينـده اي را به تصـوير مي‌كشد كه انسـان‌ها پس از كمبـود منـابع انـرژي، بـراي رسـيدن به منابعي جديد به سياره‌ي «پاندورا» رفته‌اند.

ساكنان اين سياره، موجـوداتي آبي رنگ شـبيه انسـان و حيوان‌اند كه همچـون اقـوام بـومي كـره‌ي زمين زنـدگي مي‌كنند. اين قوم، ارتباط بسيار نزديكي با طـبيعت دارند و نـوعي طـبيعت گـرايي افـراطي در ميـان آن‌ها ديـده مي‌شود. داسـتان، تقابل ميـان افـراد و اقـوام بـومي را نشان مي‌دهد كه در پي آن جنگي بزرگ رخ مي‌دهد و هر دو گروه، هدف خود را جست و جو مي‌كنند.

مجموعه فيلم‌هـاي «جنگ‌هـاي سـتاره اي» (12)ـ و «پيشتازان فضا» (13)ـ آينده اي را به تصوير مي‌كشد كه انسان‌ها در تعامل با موجوداتي فرازميني در سـياره‌هاي مختلف كهكشان زندگي مي‌كنند. مهم ترين حادثه در اين مجموعه فيلم‌ها جنگ‌هـاي متعـددي است كه گروه‌هـاي متجاوز باعث آن هستند. انسان‌ها همواره با كمك بـرخي

موجودات ديگر، دنبال راهي براي شكست گـروه متجـاوز و نجات مردمان خود هستند.

اين جنگ‌ها روي ســـيارات و گـــاهي در فضا صـــورت مي‌گــيرد و همه‌ي حــوادث در فيلم نشــان از جنگ‌هــاي آخرالزمــاني در آينــده دارد. اين دو مجموعه از محبــوب تــرين فيلم‌ها بــراي مخاطبــان دوره‌ي گذشــته‌ي ســينما محســوب مي‌شد. ده‌ها عنــوان از هر كــدام تــاكنون در ســينما اكــران شــده است و هنــوز هم مي‌تــوان اين مجموعه‌ها را منشأ الهام آثار جديد علمي تخيلي دانست.

وقايع مشابه با مجموعه‌هاي ياد شده در فيلم‌هاي «سياهِ سياه»، (14) «وقايع نگاري رديک» (15) و انيميشني با همين نــام نــيز ديــده مي‌شــود. انســان‌ها به گروه‌هــاي مختلفي در سيارات تقسيم مي‌شوند و زنــدگي مي‌كنند. هم چــنين به دليل تجــاوز بــرخي گروه‌هــاي ســلطه جــو، ســعي مي‌كنند مقابل آن‌ها بايســتند و خــود را از خطر نابودي نجات دهند. گروه متجــاوز قصد دارند انســان‌ها را در تمــام جهــان به خــدمت و بــردگي خــود درآورند و در صــورت عــدم پــذيرش، ســياره‌ي آنــان را به كلي نــابود خواهند ساخت.

فيلم «رمز اُمگا» (16) بر اساس مكاشفات و آموزه‌هاي عهد جديد، جنگ عظيم آخرالزماني را در اورشــليم ميــان دو لشكر خير و شر به تصوير مي‌كشد. شــيطان در كالبد انساني ظهور، و لشــكري عظيم در اورشــليم، فــراهم و از نيروهاي اهريمني هم براي پــيروزي در جنگ اســتفاده مي‌كند.

فيلم «چيزهاي آينده» (17)ـ جنگ جهاني سوم را نشان مي‌دهد كه در كريسمس 1940 م آغاز مي‌شود. سال‌ها ادامه مي‌يابد و باعث نابودي بسياري از كشورها و انسان مي‌شود. در فيلم «آخرين جنگ» (18)ـ هم جنگ آخرالزماني عظيمي ميان شرق و غرب در مي‌گيرد و در پي آن، يک فاجعه‌ي بزرگ انساني رخ مي‌دهد.

فيلم «پاندروم» جنگي در سال 2174 م را به تصوير مي‌كشد كه عامل شروع آن كمبود منابع طبيعي و غذايي در جهان است و كشورها براي دست يابي به منابع جديد به يكديگر حمله مي‌كنند. نتيجه‌ي جنگ‌هاي عظيم ميان كشورها آينده اي است كه فيلم «بابل پس از ميلاد» به تصوير مي‌كشد. در اين فيلم پس از وقوع جنگ‌ها دنيايي را مي‌بينيم كه انسانيت كم رنگ شده و هرج و مرج و بي قانوني تمام جهان را فرا گرفته است.

فيلم «بونراكو» (19)ـ خشونت و جنگ را امري ذاتي انسان‌ها مي‌داند؛ در ابتداي فيلم سير خشونت و جنگ ميان موجودات اوليه تا انسان‌ها نشان داده مي‌شود كه در سير تاريخي خود به دوران معاصر ختم مي‌شود. خشونت‌هاي انساني در اين دوران به جنگ‌هايي منجر مي‌شود كه تا آخرالزمان ادامه دارد و نتيجه‌ي آن تغيير در مرزبندي‌هاي سياسي كنوني جهان است و هرج و مرج تمام كشورها را دربر مي‌گيرد.

انسان‌ها براي كنترل اين خصوصيت انساني، تصميم جديدي مي‌گيرند و تمام سلاح‌هاي سرد و گرم را از ميان خودشان جمع مي‌كنند تا از وقوع جنگ‌هاي جديد پيش گيري كنند. در دنياي بدون سلاح فيلم، گروهي به نام «كت قرمزها» به رهبري قاتلي به نام «هيزم شكن» و

قاتل‌هاي دستيارش حكومتي ديكتاتوري و ظالمانه برپا كرده‌اند. اين فضاي تاريک و به دور از انسانيت، معلول جنگ‌هاي بشري است.

فيلم «اداره‌ي تنظيم» (20)ـ تعامل ميان انسان‌ها را با مداخله‌ي يک نيروي ماورايي الهي نشان مي‌دهد؛ با اين توضيح كه اداره اي در دنيا وجود دارد كه تمام فعاليت‌هاي انسان‌ها را زير نظر دارد و هرگاه نيازي ببيند، تغيير ايجاد مي‌كند. در سير داستان مشخص مي‌شود مأموران اين اداره در واقع فرشتگاني هستند كه از جانب خدا، انسان‌ها را كنترل مي‌كنند.

در جهاني كه فيلم به تصوير مي‌كشد، انسان‌ها اختياري از خود ندارند و جبر، حاكم است. فرشته اي كه جريان جبر و اختيار را توضيح مي‌دهد، دليل جبري بودن قوانين هستي را جلوگيري از جنگ‌هاي بشري آخرالزماني مي‌داند. فرشته توضيح مي‌دهد كه اگر جبر نبود و انسان‌ها اختيار داشتند، در زماني نزديک با جنگ‌هايي كه وقوع مي‌يافت، نسل انسان به كلي نابود مي‌شد. فيلم با پرداخت به مسئله اي اعتقادي، عامل جبر را جنگ‌هاي بشري در آخرالزمان مي‌داند.

افزون بر نمونه‌هايي كه آمد، برخي فيلم‌ها به صورتي نمادين جنگ‌هاي بشري را در قالب موجودات و دنياهاي ديگر به نمايش مي‌گذارند. در اين فيلم‌ها مضمون، هماني است كه در فيلم‌هاي آمده گفته شد، با اين تفاوت كه افراد و حالات اين جنگ‌ها متفاوت است.

در نسخه‌ي جديد فيلم «آليس در سرزمين عجايب» (21) پيش گويي‌هايي مبني بر بروز جنگ عظيم آخرالزماني

وجـــود دارد. شخصـــيت‌هاي داســـتان، اين روز را «روز باشكوه» يا «روز موعـود» مي‌نامند كه قـرار است جنگي ميـان نـيروي شر (ملكه‌ي قرمز) و نـيروي خـير (ملكه‌ي سفيد) رخ دهد كه بـاعث مي‌شـود تكليف حكـومت دنيـاي جــادويي در فيلم مشــخص شــود. اين جنگ در روز پيش گويي شده رخ مي‌دهد و پيش گويي محقق مي‌شود.

فيلم «آخرين كنترل كننـده‌ي بـاد» (22)ـ قبايل چهارگانه اي را نشـــان مي‌دهد كه ســـاكنان جهـــان را تشـــكيل مي‌دهند. اين قبايل عبارت‌اند از: آب، خــاک، آتش و بـــاد كه باد مهم ترين آن‌ها محسوب مي‌شود. افـراد هر قبيله توانـايي كنـترل همـان عنصر را نـيز دارند و فقط افـراد قــبيله‌ي بــاد مي‌توانند هر چهــار عنصر را كنــترل كنند و ناظم ميان اقوام محسوب مي‌شوند.

آخرين بازمانـده‌ي قـبيله‌ي بـاد «اواتـار» است كه پس از سال‌ها غيبت ظهـور مي‌كند. در اين ميـان، قـبيله‌ي آتش قصد دارند تمــام جهــان را به كنــترل خــود درآورند و به همين علت، جنگي بزرگ ميان قبايل درمي گيرد.

فيلم «نگهبـان روز» (23)ـ نـيز روايـتي آخرالزمـاني در پيش مي‌گيرد. قدرت اصلي ميان انسـان‌ها در دنيا متعلق به دو گـروه از انسـان‌ها است كه قـدرت‌هاي ويـژه دارند كه با نام نور و تـاريكي شـناخته مي‌شـوند. سـال‌ها پيش جنگ عظيمي ميـــان اين دو قـــوم اتفـــاق افتـــاده كه در نهايت به دليل نتيجه نداشتن و مسـاوي بـودن قـدرت دو گروه به صلح منجر شـده است. دوبـاره در سـير داسـتان جديـد، گـروه تـاريكي بـاعث آغـاز جنگ جديد مي‌شـود كه همان لحظات ابتدايي با وسيله اي مرگبار، تمام جهان به نابودي كشيده مي‌شود.

در فيلم «جهنده» (24)، انسان‌هايي با قدرت‌هاي مافوق بشري در ميـان مـردم زنـدگي مي‌كنند. شخصـيت اصـلي متوجه مي‌شود يک جهنده است و توانـايي پـرش و جا به جـــايي در مكـــان را دارد و در يک لحظه مي‌تواند به هر نقطه‌ي زمين بـــــرود. داســـــتان فيلم، جنگي عظيم و تاريخي ميان جهنـده‌ها و پالادين‌ها را به تصـوير مي‌كشد كه هــزار ســال ادامه يافته و در زمــان معاصر هم ادامه دارد. شخصـيت جهنـده‌ي داسـتان، خـود را در ميـان اين جنگ عظيم مي‌يابد و ناگزير در آن وارد مي‌شود.

به تصــوير كشــيدن جنگ‌هــاي آخرالزمــاني در ســينماي كودكـان نـيز وجـود دارد؛ ولي بيش‌تر در قـالب حيوانـات نشـان داده مي‌شـود. در انيميشن «از ميـان رفته» (25) وزغ طماعي با ارتش فرانسوي خود قصد دارد موش‌هاي انگليسي را نابود و سرزمين آن‌ها را تصاحب كند.

هم چنين در فيلم «گربه‌ها و سگ‌ها» (26)، سال‌ها است جنگي بزرگ ميان سگ‌ها و گربه‌ها در جريــان است و هر گـــروه بـــراي بقـــاي نســـلش مبـــارزه مي‌كند. در فيلم «ســـربازان كوچک» (27)ــ هم گـــروهي از كمانـــدوهاي اســـباب بـــازي، قصد دارند نسل گورگونيت‌ها (اســـباب بازي‌هايي به شكل حيوانات خيالي) را از بين ببرند.

به اين دليل كه جنگ‌هاي بشري در آينـده‌ي جهـان، امـري نــاگزير دانســته مي‌شــود، فيلم‌هــاي آخرالزمــاني با اين زمينه به نـوعي سـعي در تعـيين مصـداق يا حـدس بـراي چگــونگي شــروع آن دارند تا بتوانند هشــداري بــراي آن باشند. در متون ديني هم وقـوع جنگ آخرالزمـاني ميـان نيروي خير و شر آمده است.

در تمام اين فيلم‌ها پيروز ميدان جنگ، نيروي خير است، البته گـــروهي كه فيلم به عنــوان خـــير تعريف و تبـــيين مي‌كنــد، نــاگزير بر اســاس نگــرش ســازنده‌ي آن است. روشن است كه هر فـــــردي در اين زمينه فيلم بســـــازد، جريان مورد قبول خودش را ارتش خير و مقابلش را شر معـــــرفي مي‌كند و اين در حـــــالي است كه در واقعيت خارجي ممكن است اين كشور يا ارتش، خــودش متجــاوز باشد.

تنها نكاتي كه مي‌تــوان از اين فيلم‌ها به عنــوان نقطه‌ي اشـــتراک اســـتخراج كـــرد، وقـــوع جنگ در آخرالزمـــان، دشواري جنگ، تلفات انساني و در نهايت پيروزي نيروي خير در آن است.

ب. انسان‌هاي شرور

در ميان انسان‌ها همواره افــرادي بر اثر زيــاده طلــبي يا ديگر عقايد و احساسات شخصي انحـــرافي، در پي كسب قدرت يا تسـلط بر منـابع و انسـان‌ها بوده‌اند كه معمـولاً اين هدف از طريق ظلم و جنايت دنبال مي‌شود. اهــداف اين افـــراد يا گروه‌ها در زمينه‌هـــاي مختلفي قابل طبقه بنــدي است. ممكن است هــدفي مــالي، سياسي يا حــتي شخصي در ميان باشد. تمام اين گروه‌ها با هر هدفي كه داشـــته باشـــند، در تمـــام جوامع انســـاني، نـــوعي آفت اجتماعي و سياسي محسوب مي‌شوند.

زمـــاني مي‌تـــوان اين مقوله را تحت عنـــوان آخرالزمـــان قــرار داد كه تهديد از جــانب اين افــراد، گســترده باشد يا خطري كه در پي اقدام آنان رخ مي‌دهد، ســطح مهمي از جــامعه‌ي بشــري را دربر بگــيرد. نــوع ديگــري از اقــدامات

گروه‌هـاي شـرور را نـيز مي‌تـوان در زمينه‌ي آخرالزمـان قــرار داد؛ زمــاني كه افــراد شــرور خواســتار تســلط بر جهان و تخريب در سطح جهاني باشند.

در اغلب قســمت‌هاي مجموعه فيلم‌هــايي با محــوريت مأمور مخفي «جيمز باند» (28) كه تاكنون بيست و چهار قســمت از آن اكــران شــده، گــروهي تروريســتي قصد نابودي بخشي از انسـان‌ها يا تسـلط بر جهـان را دارنـد؛ بــراي نمونه بــرخي از فيلم‌هــاي اين مجموعه را مــرور خواهيم كرد.

در فيلم «دكتر نو» (29)ـ سامانه‌ي موشكي امريكا دچـار اختلال جـدي مي‌شـود كه بـاعث حمله‌ي خودكـار به ديگر كشـــورها و در پي آن جنگي عظيم ميـــان كشـــورها مي‌شــود. در فيلم «گلــوله‌ي آتشــين» (30)ـ ســازماني تروريستي و جنايت كار قصد ربودن تسليحات هســته اي را دارد تا از آن بـراي حمله به كشـورها اسـتفاده كند كه مقدمه اي براي جنگ بزرگ جهاني خواهد بود.

در فيلم «در خدمت سـرويس مخفيِ عليا حضـرت» (31) همان سازمان جنايت كار قصد حمله‌ي شيميايي گسترده اي دارد و مي‌خواهد ويروس مخـربي را در جهـان منتشر سـازد و انسـان‌ها را نـابود كند. همـان سـازمان در فيلم «الماس‌ها جـــاوداني هســـتند» (32)ـــ با فضـــاپيما و تكنولوژي ليزري قصد تخريب تسـليحات كشـورها را دارد تا آن‌ها را خلع سـلاح كند و به اين وسـيله بتواند بر آنـان حكومت كند و كنترل تمام انسان‌ها را در دست گيرد.

در فيلم «جاسوسي كه عاشق من بـــــود» (33)ـــــ دو زيردريايي هسته اي به سرقت مي‌روند و تبه كاران قصد

دارند با استفاده از اين تجهيزات، حكومتي جديد تشـكيل دهند كه سيطره‌ي قـدرت آن، تمـام درياها را فـرا گـيرد. اين گـروه با تسـلط بر درياها به عنـوان يكي از راه‌هـاي حياتي، در نهايت قصد دارند بر جهان حكم راني كنند. در فيلم «ماه پيمايي» (34)ـ دانشمندي شرور، انسـان‌ها را از كره‌ي زمين با فضاپيما به مكاني بـراي تحقيق در فضا مي‌برد. او با انجام آزمايش‌هاي ژنتيک، قصد ساخت نـژاد برتري از انسـان‌ها را دارد و به دنبـال تشـكيل ارتشي از آنان بـراي پيش بـرد مقاصد سياسي و تشـكيل حكومـتي جديد است.

در فيلم «اختـاپوس» (35)ـ اتحـاد جمـاهير شـوروي به عنـوان دشـمن ديـرينه‌ي غـرب قصد دارد با انفجـار بمب اتمي در اروپا اين قاره را به تسلط خود درآورد. در فيلم «نگاهي براي كشتن» (36)ـ گروه تبه كـار با دست يـابي به تكنولـوژي جديـد، دنبـال ايجـاد زلزله‌هـاي مهيب عليه دولت‌ها و ويران كردن كشورها هستند.

جـالب توجه است كه اين نـوع از حـادثه‌ي آخرالزمـاني و تكنولـوژي مربـوط به آن، شـبيه مقوله اي است كه تحت عنوان «برنـامه‌ي پژوهشي يونوسـفر فعـال با فركـانس بالا» (37)ـ در دوران معاصر مطرح مي‌شـود كه معـروف به «هارپ» (38) است. اين برنامه يک پروژه‌ي پژوهشي است كه در سال 1993 م براي بررسي لايه‌ي يونوسفر با استفاده از امواج راديويي تأسيس شده است.

«نيروي هوايي امريكا»، (39)ـ «نيروي دريـاي امريكا»، (40) «دانشگاه آلاسكا» (41) با همكاري مراكز ديگر، اين تأسيسات را ايجاد كرده‌اند. افـزون بر امريكـا، اتحـاديه‌ي

اروپا و روسيه نيز تأسيسـات مشـابهي در حـال فعـاليت دارند كه ازهارپ پرقدرت ترند.

تاكنون نظريات متعددي دربـاره خطـرات اين پـروژه و يا استفاده از اين تأسيسات به عنوان يک سلاح مطرح شده است. در ســال 1999 م، كميســيون روابط خارجه و امــنيت و دفــاع اروپا در گزارشي به پارلمــان اروپا از احتمـال اسـتفاده ازهـارپ به عنـوان يک سـلاح، ابـراز نگراني كرده است.

از ايجاد وقوع زمين لرزه‌هاي گوناگون در مناطق مختلف جهان، تا كنترل آب و هوا، ده‌ها ادعـاي مختلفي است كه درباره اين تكنولوژي بيان كرده‌اند. مشهورترين ادعا اين است كه امريكا را مسئول ايجاد «زلزله ي‌هائيتي» با اين تأسيسـات خوانـده انـد؛ اما هنـوز، مـدرک قطعي بر اين ادعا وجود ندارد. (42)

در فيلم «چشم طلايي» (43)ـ در ادامه‌ي مجموعه فيلم‌هــاي جيمز بانــد، گــروهي تبه كــار با اســتفاده از مــاهواره اي خــاص با قابليت‌هــاي ويــژه، قصد تخــريب اقتصاد جهاني را دارند كه بتوانند علاوه بر ايجـاد هـرج و مرج بر تسلط دست يابند.

در فيلم «روز ديگر بمــير» (44)ـــ فــردي تروريست با ماهواره اي غول پيكر، انرژي خورشيد را دريافت مي‌كند و آن را با مـاهواره به صـورت متمركز به زمين مي‌تاباند كه بـاعث انفجارهـاي عظيم در جهـان مي‌شـود؛ بـراي آخرين نمونه از اين مجموعه در فيلم «ذره اي آرامش» (45)ـ تبه كاران قصد دزديدن تمام آب‌هاي شـيرين جهـان را دارند تا با داشــتن چــنين منــابعي تمــام جهــان را در

كنـــترل خـــود درآورند. در تمـــام اين مجموعه فيلم‌ها قهرمان فيلم به دنبال خنثي سازي اين اقدامات است.

در هر چهار قسمت از فيلم‌هاي «مأموريت: غيرممكن» (46)ـ افراد تبه كار در عمليـاتي پيچيـده قصد اسـتفاده از سـلاحي مرگبـار يا تسـلط سياسي بر جوامع انسـاني را دارند و شخصـيت‌ها و قهرمان‌هـاي داسـتان، درگـير اين ماجرا مي‌شـوند. همين الگو در چهـار قسـمت «بچه‌هـاي جاسوس» (47)ـ نيز ديـده مي‌شـود، با اين تفـاوت كه در اين مجموعه افرادي خيالي با نگـاهي كودكانه به صـورت افرادي عجيب، مرموز و شـرور قصد تسـلط بر بچه‌ها را دارند يا با نابودي جهان به دنبال رسيدن به اهـداف خـود هستند.

هم چـنين در فيلم «قطب نمـاي طلايي» (48)ـ گـروهي تبه كار با دزديدن بچه‌ها و جـدا كـردن روح‌هايشـان كه به صورت حيواناتي در كنار آن‌ها زندگي مي‌كننـد، به دنبـال رسيدن به اهدافي شـوم هسـتند كه در نهـايت به كنـترل كهكشـــان‌ها منجر خواهد شد. در فيلم، قطب نماهـــايي وجود دارد كه راه ميان كهكشان‌ها را نشـان مي‌دهد. اگر آخـرين قطب نمـاي بازمانـده به دست اين گـروه بيفتـد، فاجعه اي بـــــزرگ رخ خواهد داد. در پايـــــان فيلم، شخصـيت‌هاي اصـلي مي‌روند تا ادامه‌ي مـاجرا را دنبـال كنند و مانع اين اتفاق شوند.

سـازندگان اين فيلم در پي سـاخت سه گانه اي اقتباسي همچـون اربـاب حلقه‌ها يا مجموعه فيلم‌هـاي هـري پـاتر بوده اند؛ ولي از جهت ساخت و نمايش هر دو به نتيجه‌ي قابل تـــوجهي نرســـيدند تا اين فيلم را ادامه دهند و در همين يک قسمت پايان پذيرفت.

قـــالبي متفـــاوت از اين نـــوع، در فيلم «فرشـــتگان و شـــياطين» (49)ـ ديـــده مي‌شـــود. در اين فيلم فـــرقه‌ي ايلومينـــاتي (50)ـ با ســـرقت «ضد مـــاده» (51)ـ قصد انفجاري بزرگ در كليساي واتيكان را دارند كه عده‌ي بي شماري از انسان‌ها در معرض نابودي‌اند.

برخي فيلم‌هاي اين دسته، مربـوط به دانشـمنداني است كه از علم خود براي شرارت و نـابودي ديگـران اسـتفاده مي‌كنند. در فيلم «شبح» (52)ـ دانشمندي كه براي پليس كـار مي‌كـرده، به فرمـولي دست مي‌يابد كه مي‌تواند از طريق آن انســـان مـــرده را زنـــده كند. او در پـــروژه‌ي جديدش به دنبال نسخه اي باسـتاني است تا با اسـتفاده از آن بتواند جاودانه شـــود و حكـــومتش را در جهـــان گسترش دهد.

در فيلم «هولوكاست 2000»ـ (53)ـ دانشـمندي شـرور، خواهان نابودي دنيا با اسـتفاده از انـرژي اتمي است. او بـراي رسـيدن به اين هـدف از مـوقعيت پـدرش كه مـدير نيروگـــاه هســـته اي اســـت، اســـتفاده مي‌كند. در فيلم «كاپيتان اسكاي و دنياي فـردا» (54)ـ دانشـمندي شـرور برنامه‌ي روبات‌هاي غول پيكـري را كه بـراي حفـاظت از انسان‌ها ساخته شده‌اند، تغيير مي‌دهد و بـاعث مي‌شـود روبات‌ها به انسان‌ها حمله كنند.

در انيميشن «فيلم فـنيس و فـرب: سـفر به بُعد دوم» (55)ـ هم دانشـمندي شـرور روبات‌هـاي تخـريب گـري را مي‌سازد و از آن‌ها براي نابودي ديگران استفاده مي‌كند.

در فيلم «مـرد آهـني 2»ـ (56)ـ فـردي جنـايت كـار از تكنولوژي خاصي كه قهرمان داستان براي ساختن لبـاس

فلزي به نـام مـرد آهـني اسـتفاده كـرده، بـراي سـاختن روبات‌هـــاي ســـرباز اســـتفاده مي‌كند. اين روبات‌ها به سفارش يک شركت اسلحه سازي سـاخته مي‌شـود. پس از پايان پروژه، فرد شرور بـراي انتقـام از مـرد آهـني و انسان‌ها برنامه‌ي روبات‌هاي سرباز را تغيير مي‌دهد تا با آن در جهت نابودي انسان‌ها استفاده كند.

در فيلم «ســـفرهاي گـــاليور» (57)ـ فرمانـــده ارتشِ سـرزمين آدم‌هـاي كوچک پس از اخـراج شـدن از جايگـاه خود، روبات عظيمي براي نـابودي انسـان‌ها و انتقـام از گـــاليور مي‌ســـازد و قصد دارد پس از آن حكومـــتي جديد پايه ريــزي كند. در فيلم «جونا هكس» (58)ـ هم جنـايت كاري كه در گذشته فرمانده ارتش بوده، موفق به ساخت توپي پيشرفته مي‌شود كه گلوله‌هايش مي‌تواند يک شهر را به كلي نابود سازد. او قصد تسـلط بر جهـان را دارد و براي اين كار از انهدام مجلس امريكا شروع مي‌كند.

در فيلم «ده هـــزار ســـال پيش از ميلاد مســـيح» (59) رويكـــرد آخرالزمـــاني در دوره‌ي باســـتاني بشر ديـــده مي‌شود. حاكمي ظالم كه خود را خداي جـاودانه‌ي همه‌ي اقوام معرفي مي‌كند، قصد تسـلط بر تمـام انسـان‌ها را دارد. نيروهــاي او به قبايل ديگر حمله مي‌كنند و آن‌ها را كشــته، يا به اســارت مي‌برند. تمــام انســان‌ها بــراي او همچــون بردگــان كــار مي‌كنند تا اين كه در نهــايت پيش گويي، محقق و در نبرد نهايي ورق برمي گردد.

فيلم كمدي «جاني انگليش» (60)ـ نگاهي به آينـده دارد، فردي با حقه و نيرنگ، قصد تصاحب پادشـاهي انگليس و ثـروت آن را دارد. او مي‌خواهد از پادشـاهي و قـدرت آن جـا، زنـداني بـزرگ بـراي تمـام جهـان بسـازد، تمـامي

انسـان‌هاي تبه كـار و خلاف كـار را در آن جمع كند و در سايه‌ي اين قـدرت، حكومـتي جديد و مسـلط بر سرتاسر دنيا ايجاد كند.

افراد شرور به مثابه‌ي عاملي براي حـادثه‌ي آخرالزمـاني در فيلم‌هـاي كودكـان هم حضـور دارند و دست مـايه‌ي بسـياري از آثـار قـرار مي‌گيرند. در بـرخي از آن‌ها نـژاد انسـان شـري بـراي ديگر موجـودات روي كـره‌ي زمين نشـان داده مي‌شـود كه نسل آن‌ها را در خطر نـابودي قرار مي‌دهد.

بـراي نمونه در انيميشن «پـاي كـوبي» (61)ـ حيـات پنگوئن‌ها در سرزمين‌هاي قطبي به دليل صيد بي رويه‌ي مـاهي به دست انسـان به خطر مي‌افتد و پنگوئن‌ها در معـرض نـابودي قـرار گرفته‌اند. در انيميشن «مـورچه‌ي قلـدر» (62)ـ نـابودي موچه‌ها به اين دليل است كه انسـان‌ها خـانه‌ي آن‌ها را سم پاشي مي‌كنند. مورچه‌ها تلاش مي‌كنند به طـريقي مقابل اين واقعه بايسـتند و نسل خود را از نابودي حفظ كنند.

در گروهي ديگر از آثار كودكان، همان انسان‌هاي شـرور در قـالب حيوانـات يا در ارتبـاط با حيوانـات نشـان داده مي‌شـوند. در انيميشن «كانگ فو پانـدا» (63)ـ جنگجـوي شـريري با نـام «يوزپلنگ شـيطان صـفت» بـراي همه‌ي موجودات، مشكل ايجاد مي‌كند و قصد تسـلط بر آن‌ها را دارد و قـرار است تـاريخ در نـبردي بـزرگ ميـان او و قهرمان داستان، رقم بخـورد. هم چـنين در قسـمت دوم از اين انيميشن، شخصيتي به نام «شِن» سلاحي مرگبـار مي‌سـازد كه با اسـتفاده از آن قصد دارد موجـودات را نابود و سلطنتي جديد براي اين سرزمين ايجاد كند.

در فيلم «يگان خوكچه‌ي هندي» (64)، فردي ثروت مند و شرور مي‌خواهد بر تمام دنيا تسلط بيابد و براي رسـيدن به اين هـــدف به هر كـــاري دست مي‌زند. گـــروهي كه مأموريت مقابله با اين فرد را دارنـد، خوكچه‌هـاي هنـدي شـبيه سـازي شـده اي با ويژگي‌ها و قابليت‌هـاي فـوق العاده‌اند.

فيلم «گربه‌ها و سگ‌ها: انتقام كيتي گالور» (65)، جنگي طولاني ميان سگ‌ها و گربه‌ها را نشان مي‌دهد. گربه اي شـــرور با ســـاخت يک دســـتگاه قصد دارد از طريق آن، امواجي به تمام ماهواره‌ها در آسمان بفرسـتد كه بـاعث ديوانگي تمـام سگ‌ها در جهـان خواهد شد. هـدف او اين است كه انســـان‌ها تمـــام سگ‌ها را به دليل ديـــوانگي ناگهـاني از بين ببرند و اين گونه حكـومت جديـدش را به مرحله‌ي ظهور برساند.

در انيميشن «من نفــرت انگــيز» (66)ـ رقــابتي ميــان مشـــهورترين ســـارقان رخ مي‌دهد و هر كـــدام ســـعي مي‌كنند سـرقتي بزرگ‌تر انجـام دهند. شخصـيت اصـلي پس از دزديده شدن يكي از اهرام در مصر، قصد دزديدن ماه را دارد كه موفق مي‌شود و در پي آن، فجـايع زيست محيطي فراواني رخ مي‌دهد.

افـراد شـرور عمومـاً در اين گونه آثـار، مصـداقي بـراي تروريسم در فضاي سياسي حاضر محسوب مي‌شـوند. با آن كه بيش‌تر اين آثـــار، اشـــاره‌ي مســـتقيمي به جنبه‌ي سياسي ندارد؛ اما با توجه به نشـانه‌هاي موجـود در آثـار مي‌توان اين مطلب را برداشت كرد.

آنچه در اين بخش، مراد اصلي ما است، حوادثي از اين قبيل است كه در آخرالزمان رخ مي‌دهد؛ يعني وقايعي كه غالباً با عمليات تروريستي و تبه كاري مقارن مي‌شوند. افراد شرور در اين گونه از آثار منطبق با مسئله‌ي «دجال» يا «ضد مسيح» (67)ـ در اديان هستند. اين تطبيق را زماني مي‌توان صادق دانست كه فرد شرور قصد تسلط بر جهان را دارد و حجم گسترده اي از وقايع ناگوار را باعث مي‌شود. البته همان گونه كه پيش‌تر هم اشاره شد، تعيين مصداق براي دجال آسان نيست و انديشمندان حوزه‌ي دين، نظرات بسيار متفاوتي در اين باره داشته‌اند.

ج. اكتشافات علمي

انسان از دوره‌هاي پيشين به فرايند كشف‌هاي علمي و دست يابي به تكنولوژي‌هاي جديد توجه داشته است و سرانجام در رنسانس به انقلابي در اين عرصه دست يافت. اين اكتشافات در عصر حاضر، سرعت و حجم گسترده اي يافت؛ به گونه اي كه روزانه كشف‌هاي جديدي در صنعت، پزشكي و علوم جديد رخ مي‌دهد. از ديدگاه برخي افراد، پاره اي از اين دستاوردها نوعي دخالت در نظام طبيعت و آفرينش پنداشته مي‌شود و روزي نتيجه‌ي منفي آن آشكار خواهد شد.

دسته اي از فيلم‌هاي سينمايي و تلويزيوني، اين نگرش را دست مايه‌ي داستان خود قرار داده، نتيجه‌ي معكوس اين فعاليت‌ها را به نوعي مقارن با آخرالزمان قرار مي‌دهند. در مجموعه فيلم‌هاي «گودزيلا» (68)ـ كه بيش از بيست و هشت قسمت از آن تاكنون اكران شده، آزمايش‌ها و بمب‌هاي هسته اي، آزمايش‌هاي بيولوژيک و

ديگر اقـدامات مشـابه، بـاعث جهش ژنـتيكي حيوانـات و ديگر موجودات مي‌شود و يا بـاعث پديد آمـدن هيولاهـاي باستاني پيش از تاريخ مي‌شود.

اين موجـود افسـانه اي، نـوعي خشم طـبيعت و يكي از نتـايج نـاگوار مخـرب انـرژي هسـته اي است. فيلم‌هـاي مربـوط به اين هيـولا كه سـاخت ژاپن هسـتند، به نـوعي تـداعي كننـده‌ي خطـري است كه در جريـان ناكـازاكي و هيروشـيما بـراي ژاپن رخ داد و تلفـات ناشي از حمله‌ي گـودزيلا، يـادآور گذشـته‌ي هولنـاک اتمي در اين كشـور است.

گودزيلا معلـول اسـتفاده‌ي نادرست از انـرژي هسـته اي اسـت، همـان چـيزي كه بخش عمـده اي از هـراس آخرالزماني مردم آسيب ديـده‌ي ژاپن را تشـكيل مي‌دهد. شايد استقبال كم سابقه از اين فيلم و توليد آثار متعـدد در ژاپن به همين دليل باشد.

تنها يک اثر از اين مجموعـه، محصـول مشـترک ژاپن و امريكا در سال 1998 م است كه واقعه‌ي فيلم در امريكا رخ مي‌دهـد؛ اما تمـام نسـخه‌هاي ديگر همگي در ژاپن ساخته شـده و حمله‌ي هيولاهـاي باسـتاني در ژاپن آغـاز مي‌شود.

در اين مجموعـه، حـادثه‌ي آخرالزمـاني به اين گونه است كه هيولاي باستاني در جنگ با انسان‌ها يا موجودات ديگر باعث تخريب فراوان شهر و تلفات انسـاني است و اين، خطري بزرگ بـراي نسل بشر است كه اگر مهـار نشـود، نتيجه اي جبران ناپذير خواهد داشت.

افــزون بر اين مجموعــه، نمونه‌هــاي ديگــري نــيز در بخش‌هـاي قبلي بـراي نتـايج نـاگوار بمب‌هـاي هسـته اي گفته شد. همين الگو در فيلم «موشک به امريکا حمله مي‌کند» (69)ـ هم وجود دارد، در اين فيلم، آزمايش‌هـاي هسته اي امريکا در قطب جنوب با آزمايش‌هاي هسته اي روسـيه در قطب شـمال هم زمـان رخ مي‌دهد که بـاعث دگرگــوني در مــدارهاي مغناطيسي زمين مي‌شــود. اين حادثه زمينه ســاز اختلال فــراواني در چــرخه‌ي زيست محيطي مي‌شود.

مضمون برخي فيلم‌ها هشداري دربـاره آزمايش‌هـاي بي رويه‌ي ژنــــتيکي بر موجــــودات است. در فيلم «جنگ گارگنچوزها» (70)ـــ موجــــودات آزمايشـــگاهي بر اثر آزمايش‌هاي ژنتيکي به هيولاهايي تبديل مي‌شــوند که به انســـان‌ها حمله مي‌کنند و نسل انســـان را در معـــرض نابودي قرار مي‌دهند.

در مجموعه فيلم‌هـــاي «ســـياره‌ي ميمون‌ها» (71)ـــ که هفت قسمت از آن تاکنون اکـران شـده، برشي از آينـده به تصوير کشيده مي‌شود که گــروهي از انسـان‌ها بر اثر يک حادثه در ســياره اي فــرود مي‌آيند که ميمون‌ها نسل غالب‌اند و با انسان‌ها همچون حيوانـات رفتـار مي‌شـود. چگونگي اين تسخير در فيلم «ظهور سـياره‌ي ميمون‌ها» (72) به تصوير کشيده مي‌شود.

دانشــمندي جــوان پــدر خــود را به علت ابتلا به بيمــاري آلزايمر از دست مي‌دهد. او تمـــام تلاش خـــود را بـــراي کشف داروي ضد آلزايمر به کـار مي‌بنـدد. داروي سـاخته شده بر روي يک شامپانزه‌ي ماده آزمـايش مي‌شـود؛ اين حيـــوان به علت پرخـــاش و حمله به انســـان‌ها کشـــته

مي‌شـــود، ولي بچه اي از او مي‌ماند كه در خـــانواده‌ي دانشمند جوان، بزرگ مي‌شود.

دانشـــمند پس از انجـــام آزمايش‌هـــاي مختلف روي اين موجود درمي يابد كه اين حيـوان داراي هـوش و توانـايي فوق العاده اي شـده است. مطالعـات روي حيـوان ادامه مي‌يابد، ميمون جهش يافته، رهبري ميمون‌هاي جهان را برعهده مي‌گـيرد و با كمک ديگر ميمون‌ها فـرار مي‌كنـد، جنگ بـــزرگي به راه مي‌افتد و ميمون‌ها دنيا را تســـخير مي‌كنند.

در بـرخي ديگر از فيلم‌هـا، اكتشـافات باسـتاني عـاملي براي حادثه‌ي آخرالزماني مي‌شـود. در فيلم «آخرالزمـان اسـتون هنج» (73)ـ گـروهي حفـار و باسـتان شـناس در مكـاني مرتبط با بنـاي سـنگي «اسـتون هنج» (74)ـ به اكتشـاف مشـغول‌اند. پس از كشف كتيبه اي باسـتاني و متصل كـردن كليد آن، اتفاقـات زنجـيره اي به تـرتيب در سراسر جهان رخ مي‌دهد و در مكان‌هاي باستاني هـرمي شكل در دنيا تغيـيراتي ايجـاد مي‌شـود؛ پس از آن منفجر مي‌شـود و در نهـايت، اين سلسـله اتفاقـات به نـابودي زمين منجر خواهد شد.

هم چـــنين در سه گـــانه‌ي «موميـــايي» (75)ـــ بر اثر اكتشافات در مصر يا چين، موجودي اهريمني مربـوط به يكي از افسـانه‌هاي باسـتاني دوبـاره ظهـور مي‌يابد و با اسـتفاده از نـيروي پليد خـود قصد تسـلط بر انسـان‌هاي دوران معاصر و تشـكيل حكومـتي جديد را دارد. وقـايع پيش آمده در پي اين اكتشـافات در حـدي گسـترده است كه پايان انسان معاصر، نزديک به نظر مي‌رسد.

در فيلم «روزي كه ماهي‌ها مردند» (76) برخي تجهيزات نظـــامي ســـاخته شـــده به دست انســـان حادثه را رقم مي‌زند. جعبه اي حـــاوي مـــواد مرگبـــار و دو بمب با يک هواپيماي بمب افکن به جايي حمل مي‌شـود. در راه، اين هواپيما دچار سانحه شده، تجهيزات به بـيرون از هواپيما ســقوط مي‌کند. جعبه به دست فــردي مي‌رسد که آن را به آب مي‌انــدازد و مــواد داخل آن بــاعث آلــودگي آب و مردن آبزيان مي‌شود و قحطي آب آشـاميدني، انسـان‌ها را در معرض خطر قرار مي‌دهد.

هشـــدار اين فيلم‌ها به بخشي از افـــرادي است که بي توجه به عـواقب مسـائل و بي پـروا، خواهـان کشف‌هاي جديدند و همين کشف‌ها عامل نابودي آن‌ها و ديگـران در آخرالزمـــان مي‌شـــود. نگـــرش منفي به علـــوم و تکنولوژي‌هـــاي پيشـــرفته نکته‌ي ديگـــري است که اين فيلم‌ها بيـان مي‌دارنـد؛ به عبـارت ديگر اين فيلم‌ها خطر ناشي از دنيـاي پيشـرفته و تکنولـوژي را در آخرالزمـان هشدار مي‌دهند.

د. اَبَرانسان‌ها

انسـان‌هاي جهش يـافته‌ي ژنـتيکي طـبيعي يا با دخـالت انسـان، عامل بحـران و حـادثه‌ي آخرالزمـاني در بـرخي فيلم‌ها به شـمار مي‌روند. وجـود اين انسـان‌ها در فيلم، اشاره اي به نظريه‌ي تکاملِ (77) «چارلز داروين» (78) دارد؛ انسان‌هايي که در طولِ دوران بشــري تکامل يافته و با جهش‌هــاي ژنــتيکي به اَبَرانســان يا انســان‌هايي با قدرت‌هاي خارق العاده تبديل شده‌اند.

مقبول ترين نظريه در ميـان «ديـرين مـردم شناسـان» (79)؛ در باب تكامل انسان، اين است كه بشر كنوني كه با نـــام علمي «انســـان خردمنـــدِ خرمند» (80)ــ مشـــخص مي‌شود، زيرگونه اي از «انسان خردمند» (81)؛ است كه خود از «انسان راست قامت» (82) تكامل يافته و انسان راست قــامت هم از «انســان مــاهر» (83)ـ تكامل يافته است. اين چـــرخه‌ي تكامل به حيوانـــات ديگر مي‌رسد و طبق اين نظريه، دو حيوان شامپانزه و بونوبو دو گـونه‌ي نزديک‌تر به انســان است كه هر دو به يک منشأ مشــترک مي‌رسد كه در حدود 6 تا 7 ميليون سال پيش مي‌زيسته است. (84)

علامه طباطبائي قدس سره در اين بــاره معتقد است كه اگرچه نصي دربـــاره نفي يا تأييد اين نظريه در قـــرآن نيامــده اســت؛ اما ظهــور روشن و نزديک به نص آيــات قـرآن اين نظريه را مـردود و خلقت انسـان را منتهي به زوجي از انسان (آدم و حوا) مي‌داند. (85)؛ البته نظرات ديگــري نــيز دربــاره صــحت و رد اين نظريه از ســوي انديشمندان ديني يا زيست شناسان مطرح شده است. (86)

فيلم‌هـاي اين دسـته درصـدد بيـان اين نكته است كه اگر چنين قدرتي در دست انساني شرور قــرار گـيرد، قطعـاً براي تحقق اهداف شوم خود از آن استفاده خواهد كــرد. برخي فيلم‌ها در پي بيـان چگـونگي ايجـاد اَبَرانسـان‌ها و تبيين تهديد بودن آن است.

در اين فيلم‌ها اَبَرانســـــان‌ها عامل اصـــــلي واقعه‌ي آخرالزمـاني و نـابودي دنيا يا انسـان‌ها هسـتند. نمـونه‌ي بارز آن را مي‌توان در مجموعه فيلم‌هاي «افــراد ايكس»

(87) ديد. داستان فيلم درباره افرادي است كه به دليلي نـــامعلوم، هنگـــام تولـــد، همـــراه جهش ژنـــتيكي به دنيا آمده‌اند و به همين علت قابليت‌هـــاي فـــيزيكي يا رواني فـوق العـاده اي دارند. دانشـمندي كه خـودش هم از اين گونه انسان‌ها است، دنبال جمع آوري، حمـايت و هـدايت اين افــراد است. اين گــروه مي‌كوشــند از انســان‌ها در مقابل خطــرات دفــاع كنند. در اين ميــان بــرخي از اين انسان‌هاي جهش يافته‌ي ژنتيكي، خود را نژاد برتر جهان مي‌دانند و قصدشان نابودي نسل بشر و تسلط بر جهـان است.

در مجموعه فيلم‌ها و انيميشن‌هاي «سوپرمن» (88) كه ده‌ها عنوان از آن تاكنون اكران شده، قهرمان اصـلي كه يک اَبَرانسان است، در مقابل موجودات و اَبَرانســان‌هاي شرور مي‌ايستد. اين موجودات و افراد شــرور از قــدرت خود سوء استفاده مي‌كنند. آنان قصد تسلط بر انسان‌ها را دارند و در اين راه انسان‌ها را به نابودي مي‌كشند. در اين فيلم‌ها مي‌تـوان مجمـوعه‌ي كـاملي را از موجـودات شرير و اهريمني با قدرت‌هاي اَبَرانساني مشاهده كرد.

در انيميشن «اَبَــرذهن» (89)ـ تبه كــاري كه از ســياره‌ي ديگري طي يک حادثه به زمين آمده و قـدرت‌هاي مـافوق بشــري دارد، عامل تخــريب و بحــران در شــهر است. اين فرد تا پايان داستان، دچار تغيــير و تحــول مي‌شــود؛ ولي قبل از آن، انساني معمولي را به اَبَرانسان تبديل مي‌كند تا رقيبي براي مبارزه داشته باشد. همين فــرد جديد پس از قــدرت گــرفتن بــراي نــابودي شــهر و تســلط بر بشر اقدام مي‌كند.

در دو فيلم با محــوريت موجــودي به نــام «هالک» (90) دانشمندي به دنبال ساخت ماده اي است که باعث جهش ژنــتيکي در موجــودات مي‌شــود و آن‌ها را به موجــوداتي بسيار نيرومند و مخرب تبــديل مي‌کند. اين آزمايش‌ها به ســفارش ارتش صــورت مي‌پــذيرد؛ ولي به دليل وجــود شکست‌هايي در پــروژه، آزمــايش روي اشــخاص، مجــوز نمي‌گيرد و پروژه تعطيل مي‌شــود. اين دانشــمند مــاده‌ي توليد شــده را به بــدن خــودش تزريق مي‌کنــد، همسر او پسري به دنيا مي‌آورد که طبق ژنتيــک، همين مــاده را در خونش دارد. پس از گذشت چندين سال وقــتي بر اثر يک حادثه، فرزندش در برابر اشعه‌ي گاما قــرار مي‌گــيرد، به هيولايي بزرگ و سبز رنگ به نام‌هالک تبديل مي‌شود که هنگام عصباني شدن، اين حالت آشکار مي‌شود.

پدرهالک هم از نيروي اشعه براي کسب قــدرت اســتفاده مي‌کند و به انســاني با قــدرت مــافوق بشــري تبــديل مي‌شــود و به فکر انتقــام از انســان‌ها است. در قســمت دوم فيلم هم فردي ديگر از اين ماده اســتفاده مي‌کند تا مقابل‌هالک بايســتد؛ ولي تبــديل به هيــولايي غيرقابل کنترل مي‌شود و جان انسان‌ها را به خطر مي‌اندازد.

در انيميشن «شــگفت انگــيزان» (91)ـ و دو فيلم «چهــار شگفت انگيز» (92)ـ اَبَرانسان‌هايي در هر دو گروه خير و شر وجــود دارند. نهادهــاي شر خواســتار تســخير دنيا و تسلط بر بشــرند. هم چــنين در فيلم «مســابقه به ســوي کوهســتان جــادو» (93)ـ موجــودات شــرور با قــدرت‌هاي خــارق العــاده قصد نــابودي انســان‌ها را دارند. در فيلم «زوم» (94)ـ هم انســان‌هايي با قــدرت‌هاي مــافوق بشر در هر دو جانب خير و شر وجود دارند که در جنگي بزرگ

مقابل يکـديگر صف آرايي مي‌کنند. افـراد شـرور در پي تسخير دنيا و افراد خير، خواهان نجات انسان‌ها هستند.

در فيلم «نگهبانان» (95)ـ مجموعه اي از اَبَرانسـان‌ها به عنـــوان قهرمان‌هـــاي ملي وجـــود دارند. يکي از آنـــان مي‌خواهد دنيـايي جديد تشـکيل دهـد؛ از همين رو بمـبي اتمي به شکلي جديد مي‌سـازد که قـدرت تخـريب بسـيار بالايي دارد و قصد دارد از اين راه، جهـان و انسـان‌ها را از بين ببرد.

بـــراي نمونه از ســـينماي کودکـــان، مي‌تـــوان فيلم «ماجراهـاي پسر کوسه اي و دخـتر گـدازه اي» (96)ـ را نـــام بـــرد. در اين فيلم، فـــردي شـــرور به نـــام «آقـــاي الکتريسيته» قصد دارد خواب را از تمام کودکـان برباید و آن‌ها را از خـــواب، محـــروم کند. اين فيلم، اتفـــاق آخرالزماني را به صورتي قابل فهم براي کودکـان طـرح مي‌ريزد.

قهرمان گرايي در دوران معاصر، جايگـاه ويـژه اي بـراي مخاطبـان عـام سـينما پيـدا کـرده است. اقتباس‌هـاي گسترده از داستان‌هاي کُميک، نشـاني بـارز از اسـتقبال عمـــومي به اين داســـتان‌ها است. اگرچه معمـــولاً در فيلم‌هـاي کميـک، اين قهرمان‌ها به عنـوان منجي بـراي انسان‌ها ظاهر مي‌شوند، در دسته‌ي اخير نقطه‌ي مقابل به عنوان يک تهديد نشان داده مي‌شود و هشـداري است به اين که امکـــان دارد روزي همين قهرمان‌ها مشـــکل اصـلي انسـان‌ها شـوند. اين فيلم‌ها برداشـتي خيـالي از قهرمان گرايي است؛ ولي مي‌تـوان اين بخش از آثـار را منطبق بر مصـداق يـابي مسـئله‌ي دجـال يا همـان ضد مسيح دانست.

ه. انسان‌هاي جادوگر

ساحران و جادوگران، عامل ديگري براي پيدايي حادثه‌ي آخرالزماني و آغاز پايان دنيا هستند. در اين فيلم‌ها افرادي كه توانايي سحر و جادو دارند، مي‌خواهند با تشكيل حكومتي جديد بر انسان‌هاي معمولي چيره شوند. اين انسان‌ها به علت برخورداري از برخي قدرت‌ها، خود را نژاد برتر مي‌دانند.

نمونه اي روشن براي اين گروه مجموعه‌ي محبوب و پرمخاطب «هري پاتر» (97)ـ است كه هشت قسمت از آن اكران شده و بر اساس داستاني كه منبع اقتباس آن به شمار مي‌رود، به اتمام رسيده است. در اين مجموعه فيلم دو نوع از انسان‌ها در زمين زندگي مي‌كنند: انسان‌هاي جادوگر كه نسل برتر انسان‌ها معرفي مي‌شوند و به صورت ارثي جادوگرند و انسان‌هاي معمولي كه در فيلم، مُگُل (98)ـ يا مَشَنگ خوانده مي‌شوند و افراد درجه‌ي دوم جامعه محسوب مي‌شوند.

جادوگران، حكومت و قوانيني جداگانه دارند و تمام فعاليت‌هاي اصلي خود همچون آموزش فرزندان شان را در جايي ديگر انجام مي‌دهند. در ميان جادوگران، جادوگري پليد به نام «ولدمورت» گروهي از جادوگران پليد و سياه را رهبري مي‌كند. او به دنبال ايجاد سلطه و تشكيل حكومتي جديد در جهان است. اين فرد علاوه بر اين كه تهديدي براي دنياي جادوگران محسوب مي‌شود، عامل نابودي انسان‌هاي معمولي نيز است، در ابتداي قسمت ششم آن، حمله‌ي افرادي از اين گروه به انسان‌هاي معمولي نشان داده مي‌شود.

در سه گانه‌ي «وقايع نگاري نارنيا» (99)ـ وقـايعي كه در سـرزمين جـادويي نارنيا رخ مي‌دهـد، بر اسـاس مسـائل جادويي است. در قسمت اول و دوم، پادشـاهي ظـالم با اسـتفاده از جـادوي سـياه، سـرزمين را به تسـخير خـود درآورده و انسان را به بـردگي كشـيده است. در قسـمت سـوم اين مجموعـه، هيـولايي بـزرگ در سـرزميني دور، عامل اصلي بـروز اتفاقـات انسـاني است. اين هيـولا بر اسـاس طلسـمي جـادويي پديد آمـده و با جـادو از بين مي‌رود.

در فيلم «به نام پادشاه: داستان محاصـره‌ي سـياه چاله» (100)ـ جـادوگري پليد قصد كشـتن پادشـاه و ايجـاد حكومتي جديد را دارد. اين جـادوگر بـراي جنگ و نـابودي انسـان‌ها از سـربازان شـبه حيـوان اسـتفاده مي‌كند. جـادوگر از مكـاني ديگـر، اين سـپاه را بـراي مقابله با انسان‌ها هدايت مي‌كند.

فيلم «والاحضرت» (101)ـ داسـتان جـادوگري پليد است كه مي‌خواهد با قرباني دادن براي شـيطان در روز كامل شـدن مـاه، اژدهـايي ايجـاد كند تا بتواند با هـدايت آن بر تمـام جهـان سـلطنت كند. اين جـادوگر و همدسـتانش سال‌ها است در تلاش براي وقوع اين پيش گويي‌اند.

در فيلم «شرلوک هلمز» (102)ـ لرد جادوگر با اسـتفاده از جادوي سياه، قرباني كردن براي شـيطان و برگـزاري مراسم جـادويي و كارهـاي مشـابه درصـدد است در روز موعود تمام نمايندگان مجلس را هم زمان از بين بـبرد و حكومت جهاني بر پايه‌ي جادو برپا كند.

در فيلم «شاگرد جادوگر» (103)ـ جـادوگر پليد برخاسـته از طلسم، قصد دارد با جادويي مرمـوز تمـام مردگـان را زنده كند تا با استفاده از آن‌ها انسان‌ها را نابود كند و به نسل بشر پايــان بخشد. جــادوگر پليد در فيلم «جست و جوگر: تاريكي برمي خيزد» (104)ـ با گسترش تاريكي در جهان، نيروهـاي شـيطاني اش را منتشر مي‌كند تا بتواند تمـام جهـان را تسـخير كند. در فيلم «بـرادران گـريم» (105)ـ زني جـادوگر كه پانصد سـال سن دارد، در جنگلي مخفي شده و با سحر و جادو انسان‌ها را ربوده و بــاعث وقوع اتفاقات مرموزي در آن حوالي است.

در بـرخي فيلم‌ها جـادوگر پليد بـراي فـردي سـتمگر كـار مي‌كند و مقدمات تشكيل حكومت او را فــراهم مي‌آورد. در فيلم «اراگــون» (106)ـ پادشــاهي ظــالم به كمك جادوگري پليد، جنگ بـزرگي را آغـاز كـرده است. قـدرت اصلي اين پادشاه، سحر جـادوگر است و به همين دليـل، مبـارزه‌ي اصـلي ميـان قهرمـان اژدها سـوار و جـادوگر صورت مي‌گيرد.

در فيلم «قلمـرو ممنوعه» (107)ـ پادشـاهي با فـريب و جادو، سلطنتي عليه انسان‌ها در سـرزمين باسـتاني برپا كـــرده است. او از راه جـــادو در مبـــارزه‌ي تن به تن، قهرمان مبـارز را به مجسـمه تبـديل مي‌كند و پس از آن پايه‌هاي حكومتش را برپا مي‌سازد.

فيلم «شــاهزاده‌ي ايــران: ماسه‌هاي زمــان» (108)ـ به تحريف وقايع تاريخي در ايران باستان مي‌پردازد. در اين فيلم، يكي از وزاري ايراني با خنجري جادويي مي‌خواهد زمــان را به عقب برگرداند تا مــانع به قــدرت رســيدن برادرش شود؛ در اين هنگام شن‌هاي جـادويي، سـرزمين

ايران و پس از آن تمام جهـان را به سـمت نـابودي پيش مي‌برند.

در برخي فيلم‌ها جادوگر يا ساحري وجـود نـدارد و فقط امور مرتبط با جادو است كه عامل نابودي در آخرالزمـان مي‌شـود، فيلم «نگهبـان شب» (109)ـ نمـونه‌ي روشـني براي اين نوع است. در پيش گويي‌هاي باستاني آمـده كه دختري خود را نفرين مي‌كند و اين كار بـاعث نحوست او مي‌شود. در روز موعود اين طلسم باعث ايجاد طوفـاني سياه است كه تمـام جهـان را در خـود خواهد بلعيد. طي داسـتان اين پيش گـويي محقق مي‌شـود، دخـتر، خـود را نفرين مي‌كند و طوفاني مملو از كلاغ‌هـاي سـياه به راه مي‌افتد كه اين اتفاق، شـروعي بـراي نـابودي انسـان‌ها خواهد بود.

سحر و جادو به گونه اي كه در اين فيلم‌ها آمـد، به طـور قطع برخاســته از تخيلات ســينمايي و زاييــده‌ي وهم سازندگان است؛ اما بايد بدانيم سحر وجـود حقيقي دارد و ســاحر يا جــادوگري كه اتفــاق آخرالزمــاني را رقم مي‌زنـد، به نـوعي مي‌تواند مصـداق دجـال يا همـان ضد مسيح باشد.

و. انسان‌هاي خون آشام و گرگ نما

انسـان‌هاي «خـون آشـام» (110)ـ و «گُرگينه» (111)ـ يا «گرگ نما»، همه به خرافات و افسانه‌هاي مردم اروپا در سال‌هاي پيشين بـرمي گـردد. خـون آشـام در افسـانه‌ها موجـودي زنـده است كه شب‌ها از گـور بـيرون مي‌آيد و بــراي تغــذيه‌ي خــود، خــون آدميــان را مي‌مكد. در اين تخيلات، خون آشام‌ها معمولاً قـدرت‌هاي فـوق بشـري و

زندگي جاويدان دارند، مردم را به بردگي كشيده، آنان را نيز به خون آشام تبديل مي‌كنند. (112)

نوع ديگـري از خـون آشـام‌ها به نـام «زامـبي» (113)ـ يا «مـرده‌ي متحـرک» نـيز در فيلم‌ها وجـود دارد. زامـبي به جسدهاي متحـركي گفته مي‌شـود كه روح ندارند و گفته مي‌شـود از افسـانه‌هاي آفريقاييـان دريـاي كـارائيب سرچشمه مي‌گيرد. اين موجودات بر پايه‌ي داسـتان‌ها، با گازگرفتن و وارد كردن بزاق خود به بدن قربانيـان شـان آنان را همانند خود به يک مرده‌ي متحرک تبـديل مي‌كنند. (114)

گرگينه نيز انسان است؛ ولي در شب‌هايي كه مـاه كامل (مـاه شب چهـارده) در آسـمان اسـت، به صـورت گـرگ درمي آيد. چنين شخصي يا از راه به كارگيري افسـون و جـادو و يا در پي طلسم شـدن از سـوي فـرد ديگـري به گرگينه تبديل مي‌شود. (115)

هر دوي اين افسانه‌ها از خرافات مردم به ادبيـات و پس از آن به فيلم‌هـاي سـينمايي راه يـافت و اكنـون دست مـايه‌ي بسـياري از آثـار سـينمايي قـرار گرفته است. در فيلم‌هاي مربـوط به دوره‌ي پايـان بشر و آخرالزمـان هم اين موجودات، عامل نابودي انسان‌ها به شمار مي‌روند.

مهم ترين و مشهورترين شخصيت خون آشام در ادبيـات و به تبع آن سـينما، «كُنت دراكـولا» (116)ـ نـام دارد كه زاده‌ي ذهن «برام اسـتوكر» (117)ـ نويسـنده‌ي ايرلنـدي است كه در سـال 1897 م خلق شد. اين موجـود در فيلم‌هـاي زيـادي وجـود دارد كه مهم تـرين آن‌ها فيلم «دراكولا» (118)، به كارگرداني «فرانسيس فورد كاپولا»

(119)ـ است. دراكـولا در اين فيلم و «دسـته‌ي هيـولا» (120)ـ خواسـتار سـاخت گـروهي از خـون آشـام‌ها بـراي تسلط بر جهان است.

در فيلم «دراكولا 2000»ـ (121)ـ هم اين موجود از قـبر برمي خيزد و به دنبال زني است كه خوني ويـژه در بـدن دارد. بر پـــايه‌ي افســـانه، دراكـــولا با كمک او مي‌تواند ســـلطه اش را بر جهـــان، محقق ســـازد. در فيلم «ون هلسينگ» (122)ـ هم دراكولا با كمک نيروهـاي شـريرش قصد دارد نسل جديدي از خفاش‌هاي خون آشام را بـراي خـود ايجـاد كند تا بتواند با كمک آن‌ها نسل بشر را نـابود كند و دنيايي جديد بنا نهد.

فيلم «كشـــيش» (123)ـــ جنگي چند صد ســـاله ميـــان انسان‌ها و خـون آشـام‌ها را نشـان مي‌دهد كه از قـرون وســطا تا زمــان پس از جهــان معاصر ادامه دارد. خــون آشام‌ها در اين فيلم كه موجوداتي شبه حيوان‌اند، در پي نابودي كامل بشرند؛ اما با آمدن مبارزان كليســا، جنگ با پيروزي انسان‌ها تمام مي‌شود و خون آشام‌ها در شهري با ديوارهــاي بلند بــراي هميشه زنــداني مي‌شــوند. در آينده‌ي داسـتان، دوبـاره خـون آشـام‌ها به رهـبري خـون آشامي قدرتمند به سمت انسـان‌ها مي‌آيند و جنگ عظيم پيش روي انسان‌ها است.

در سه گـانه‌ي «بليد» (124)ـ خــون آشــام‌ها مخفيانه در ميان افراد معمولي زندگي مي‌كنند. وجود خون آشــام‌ها در شــهر مشـكلي است كه انسـان‌ها با آن درگيرند و در برخي اوقات شدت مي‌گـيرد. افـزون بر اين مشـكل، هر قسـمت از فيلم، مشـكلي عظيم‌تر و فراگـيرتر را نشـان

مي‌دهد كه با وجود آن نسل بشر در معرض نابودي كامل است.

در فيلم «روزشكن‌ها» (125)، انسان‌ها و خون آشام‌ها با هم زنـدگي مي‌كننـد، با اين تفـاوت كه قـوانين، وارونه شـده و حكـومت در دست خـون آشـام‌ها است و تا سـال 2019 م جز عـده اي محـدود، همه‌ي انسـان‌ها به خـون آشام تبديل شـده‌اند. انسـان‌هاي بـاقي مانـده به عنـوان منابع غذايي در كارخانه‌هاي عظيم خون سازي اسـتفاده مي‌شوند تا هنگامي كه بميرند.

فيلم، آينده اي هولناک و نمـادين را دربـاره از بين رفتن انسانيت و بحران هـويت نشـان مي‌دهد. انسـان‌هايي كه به خـون آشـام تبـديل شـده‌اند، جاويدان‌اند و به همين دليل، مدت‌ها است كه در جهان زندگي مي‌كننـد؛ اما اين تغيـير آن‌ها را از تمـام داشـته‌هاي دوران انسـاني دور كـرده است و اين بحـران در ابتـداي فيلم با نشـان دادن خودكشي دختربچه اي بـراي خلاصي از اين وضع ديـده مي‌شود.

در سه گانه‌ي «دنياي زيرين» (126)ـ جنگ ششصد سـاله اي ميـان خـون آشـام‌ها و گرگينه‌ها وجـود دارد و اين موجودات در ميان انسان‌ها زندگي مي‌كنند. مـدتي خـون آشـام‌ها در اوج قـدرت به سر مي‌برند و گرگينه‌ها را به بردگي مي‌كشند؛ ولي با آمـدن رهـبر جديـد، گرگينه‌ها به دنبـال ايجـاد نسـلي جديد از ژني ويژه‌اند كه بتوانند بر خون آشام‌ها پيروز شوند و كنترل جهـان انسـان‌ها را در دست بگيرند.

علاوه بر بـروز جنگ‌هـاي ويـران گر ميـان دو گـروه، در قسمت چهارم كه در سال 2012 م اكران شد، انسان‌ها از وجـود اين موجـودات بـاخبر مي‌شـوند و جنگي عظيم براي نابودي آن‌ها آغاز مي‌شود. جنگ با وسـعتي شـروع مي‌شود كه انسان‌ها در معرض نابودي قرار مي‌گيرند.

در فيلم «سيرک عجايب: دستيار خون آشام» (127)، نيز دو گروه خون آشام خـير و شر در ميـان انسـان‌ها وجـود دارند. طي داســتان، گــروه شر با نقشه اي جديد قصد تسلط بر انسان‌ها و جهان را دارند. آنان براي رسيدن به اين هدف در نقاط مختلف دنيا به دنبال يارگيري و جـذب نيروهاي جديدند و شخصيت اصلي داستان نـيز در مـاجرا وارد مي‌شود.

در فيلم «سي روز شب» (128) منطقه اي ديده مي‌شود كه در زمســتان يک مــاه كامل شب است و در اين مــاه خون آشام‌ها به شهر حمله مي‌كنند و قتل عـام عمـومي رخ مي‌دهد. در فيلم‌هاي «تفريح گاه شـيطان» (129)ـ و «منطقه‌ي مردگان» (130)، نيز زامبي‌هاي خون آشام به انسان‌ها حمله مي‌كنند و آن‌ها را مي‌كشـند و راه نجـاتي از اين تهديد وجود ندارد.

در فيلم «گردش شنل قرمزي» (131)، خطر گرگ نمايي باسـتاني سـال‌ها است كه انسـان‌ها را تهديد مي‌كند. هر فـردي توسط اين موجـود گـاز گرفته شـود، در شـبي كه ماه كامل است به گـرگ نما تبـديل مي‌شـود. قـدرت اين موجــود، هر ســاله بيش‌تر مي‌شــود و او به فكر ايجــاد جهاني جديد است. اين موجود كه در ميان مـردم زنـدگي مي‌كند، قصد دارد در زمان مـاه خـونين (دوراني كه مـاه بر اساس افسانه قرمز مي‌شود) انسان‌ها را به گرگ نما

تبــديل كند و به اين گونــه، لشــكري از گرگينه‌ها بــراي نابودي انسان‌ها ايجاد كند.

اين گروه از فيلم‌ها را نــيز مي‌تــوان مصــداق‌هايي بــراي دجـــال و ضد مســـيح در نظر گـــرفت. با آن كه هر دو موجود، افسانه اي و خرافي‌اند، اما اين فيلم‌ها پرداختي نمادين به آخرالزمان دارند و مشـكلات آخرالزمـاني را در قالب اين موجودات افسانه اي به نمايش مي‌گذارند.

در سال‌هاي اخير خبرهايي دربـاره ديـده شـدن يا حمله‌ي خون آشام‌ها يا گرگينه‌ها در رسانه‌هاي محلي مطرح شد كه نشان از تأثير اين خرافـات در اذهـان عمـومي دارد و به طور قطع حجم بالاي آثـار سـينمايي در اين زمينه بي تأثير نبوده است.

پي‌نوشت‌ها:

1. Nuclear Non- Proliferation Treaty.
2. NPT.
3. Five.
4. The World, the Flesh and the Devil.
5. Captive Women.
6. Kiss Me Deadly.
7. On the Beach.
8. Doomsday Machine.
9. Special Bulletin.

10. Apocalypto.
11. Avatar.
12. Star Wars.
13. Star Trek.
14. Pitch Black.
15. The Chronicles of Riddick.
16. The Omega Code.
17. Things to Come.
18. The Last War.
19. Bunraku.
20. The Adjustment Bureau.
21. Alice in Wonderland.
22. The Last Airbender.
23. Day Watch.
24. Jumper.
25. Flushed Away.
26. Cats & Dogs.
27. Small Soldiers.
28. James Bond.

29. Dr. No.

30. Thunderball.

31. On Her Majesty"s Secret Service.

32. Diamonds Are Forever.

33. The Spy Who Loved Me.

34. Moonraker.

35. Octopussy.

36. A View to a Kill.

37. High Frequency Active Auroral Research Program.

38. HAARP.

39. U. S. Air Force.

40. U. S. Navy.

41. University of Alaska.

42. ر.ک: پایگاه اینترنتي دانش نـامه‌ي آزاد ویکي پـدیا، مدخل «هارپ».

43. GoldenEye.

44. Die Another Day.

45. Quantum of Solace.

46. Mission: Impossible.

.Spy Kids .47

.The Golden Compass .48

.Angels & Demons .49

.Illuminati .50

Antimatter..51

.The Spirit .1

.Holocaust 2000 .2

.Sky Captain and the World of Tomorrow .3

Phineas and Ferb the Movie: Across the .4
.2nd Dimension

.Iron Man 2 .5

.Gulliver"s Travels .6

.Jonah Hex .7

.BC 10.000 .8

.Johnny English .9

.Happy Feet .10

.The Ant Bully .11

.Kung Fu Panda .12

.G- Force .13

.Cats & Dogs: The Revenge of Kitty Galore .14

15. Despicable Me.
16. Antichrist.
17. Godzilla.
18. Rocket Attack U. S. A..
19. The War of the Gargantuas.
20. Planet of the Apes.
21. Rise of the Planet of the Apes.
22. Stonehenge Apocalypse.
23. Stonehenge.
24. The Mummy.
25. The Day the Fish Came Out.
26. Evolution.
27. Charles Darwin.
28. Paleoanthropology.
29. Homo sapiens sapiens.
30. Homo sapiens.
31. Homo erectus.
32. Homo habilis.
33. Wikipedia the free encyclopedia, ""Timeline of human evolution.

34. ر.ک: طباطبـــائي، ســـيد محمدحســـين، تفســـير الميزان، ج 16، صص 269-274.

35. ر.ک: پايگاه اينترنتي دانش نـامه‌ي آزاد ويکي پـديا، مدخل «نظريه‌ي تکامل».

36. X-Men.

37. Superman.

38. Megamind.

39. Hulk.

40. The Incredibles.

41. The Fantastic Four.

42. Race to Witch Mountain.

43. Zoom.

44. Watchmen.

45. The Adventures of Sharkboy and Lavagirl.

46. Harry Potter.

47. Muggle.

48. The Chronicles of Narnia.

49. In the Name of the King: A Dungeon Siege Tale.

50. Your Highness.

.51 .Sherlock Holmes

.52 .The Sorcerer"s Apprentice

.53 .The Seeker: The Dark Is Rising

.54 .The Brothers Grimm

.55 .Eragon

.56 .The Forbidden Kingdom

.57 .Prince of Persia: The Sands of Time

.58 .Night Watch

.59 .Vampire

Werewolf..111

1. ر.ک: پایگاه اینترنتي دانش نـامه‌ي آزاد ویکي پـدیا، مدخل «خون آشام».

2. .Zombie

3. ر.ک: پایگاه اینترنتي دانش نـامه‌ي آزاد ویکي پـدیا، مدخل «گرگینه».

4. ر.ک: همان، مدخل «مرده‌ي متحرک».

5. .Count Dracula

6. .Bram Stoker

7. .Dracula

8. .Francis Ford Coppola

9. The Monster Squad.
10. Dracula 2000.
11. Van Helsing.
12. Priest.
13. Blade.
14. Daybreakers.
15. Underworld.
16. Cirque du Freak: The Vampire"s Assistant.
17. Days of Night 30.
18. Devil"s Playground.
19. Zone of the Dead.
20. Red Riding Hood.

دجّال شناسی و راه کارهای عملی دجّال ستیزی

(بسم الله الرحمن الرحیم)

چکیده

ما در این تحقیق بـــرآنیم که یکی از دشـــمنان مهـــدی موعـود(عج) که فسـاد و فتنه‌ی او سراسر عـالم را فـرا می‌گیرد، را بشناسـیم. این دشـمن که همـان دجّـال نـام دارد، در روایات شیعه از نشانه‌های ظهور از آن یاد شده است. در فصـــول ابتـــدایی به بررسی انـــواع فتنه و دیـدگاه‌ها و ویژگی‌ها و صـفات دجّـال از نظر مسـیحیت، یهودیت و اسلام مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در فصول میـانی به شناسـایی دجّـال در زمـان کنـونی و نمونه‌ها و مصـــادیق آن در حـــال حاضر می‌پـــردازیم و همچـــنین شیطان‌پرســتی که یکی از حامیــان سرســخت دجّــال می‌باشد مــورد بررسی قــرار می‌گــیرد. در فصل پایانی به بررسی چگونگی مبارزه با فتنه و فســاد دجّـال و راهکارهــای عملی مبــارزه با این فتنه‌ی بــزرگ مــورد تحلیل قرار می‌گیرد.

دجّال شناسی و راه کارهای عملی دجّال ستیزی

مقدمه

سلام ودرود بی‌پایان بر آن راه خـدا که تنها راه سـعادت، رهپویی در راه ولایت و هـدایت اوست. سـلام بر آسـتان شهیدان و درود به محضر امام شـهیدان. همـان طـور که می‌دانیم اصـــلی‌ترین دشـــمن مهـــدی موعـــود که گسـترده‌ترین فتنه‌هـا، و انحرافـات و ریزش‌ها را در آخر

الزمان میان مردم جهان ایجاد می‌نمایـد، دجـال است. از طــرفی در عرصه‌ی «مهــدی شناسی» با هفت شــاخه اصـلی و بنیـادین مواجه می‌شـویم که به صـورت خلاصه عبارتند از:

1- چهره شناسی:

شناســایی ویژگی‌هــای ظــاهری و جســمانی مهــدی موعود(روحی فداه)

2- تبار شناسی:

شناسایی سلسله‌ی پدران و مادران مهدی موعود(عج) تا حضرت آدم و حوا(علیهما السلام)

3- تاریخ شناسی:

شناسایی تاریخ ولادت، تاریخ غیبت صغری و تـاریخ غیبت کبرای مهدی موعود(عج)

4- شأن و مقام شناسی:

شناســایی شــئونات و مقامــات مهــدی موعــود (عج) و جایگاه حقیقی او در نظام هستی

5- اخلاق شناسی:

شناســایی ســیره‌ی اخلاقی مهــدی موعــود(عج) در عرصه‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی

6- حکومت شناسی:

شناســایی ارکــان سیاست و حکــومت در دولت کریمه مهدوی

7- دشمن شناسی:

شناسایی دشمنان اصلی مهدی موعود (عج) و شناخت فتنه‌ها و فساد انگیزی‌های ایشان.

در شاخه‌ی هفتم و در عرصه‌ی دشمن شناسی مهدوی، با نام دو چهره‌ی اصلی مواجه هستیم: سفیانی و دجّال. چهره‌ی اول شخصیتی حقیقی و یهودی از آل ابی‌سفیان است که هم زمان با ظهور مهدی موعود(عج) از دو جبهه به سوی سپاهیان و هواداران آن حضرت لشگرکشی می‌کند امّا چهره‌ی دوم شخص یا جریان عجیب و پر رمز و رازی است که فتنه گری و فساد انگیزی خویش را از سالیان پیش از ظهور و با استفاده از ابزارهایی پیشرفته و کارآمد در عرصه جهانی آغاز می‌نماید و بیشتر مردم جهان را از فضای معنوی و آرمان‌های مهدوی دور می‌سازد. بنابراین اصلی‌ترین دشمن منجی موعود که فساد و فتنه‌ی ایشان شرق و غرب عالم را فرا می‌گیرد دجّال و دجّال‌صفتان عالمند. از این رو شناسایی حقیقت دجّال و دجّالیان و آگاهی از بنیان‌های فتنه‌گری و ابزارهای فسادانگیزی ایشان از چند جهت ضرورت دارد:

«دجّال‌شناسی» راهی به «مهدی‌شناسی»:

یکی از راه‌های شناخت هر چیز، شناسایی ضد آن چیز است. مثلاً برای شناخت «روز» می‌بایست از ویژگی‌های ضد آن که «شب» باشد آگاه باشیم. در غیر اینصورت به شناختی دقیق از «روز» دست نمی‌یابیم. از این رو، یکی از راه‌های شناخت هر شخصیت، شناخت دشمنان او و ویژگی‌های آنان است. بدین‌سان، شناخت دشمنان مهدی

موعــود(عج) و بررسی ویــژگی آنــان می‌تواند ما را به شــناختی دقیق‌تر از مهــدی موعــود(عج) و ویژگی‌هــای اخلاقی او رهنمــون کند تا معیــاری باشد بــرای ایجــاد نــزدیکی و تناسب اخلاقی میــان ما و آن حضــرت و نــیز ملاکی باشد برای ایجاد دوری و ستیز اخلاقی با دشمنان آن حضرت.

«دجّال‌شناسی» زنگ هشداری جدی:

با شناسـایی دجّـال و جلوه‌هـای رنگارنگ و فراگـیر او در سطح جهان، زنگ هشداری جدی برای تمـام دوسـتداران مهدی موعود(عج) به صــدا در می‌آید که‌ای وای چه غافل نشســته‌ایم، در حــالی که فتنه‌ی دجَــال به متن جامعــه، رســانه، مدرســه، خانه و خانواده‌هــای ما نفــوذ کــرده و آرمان‌های شیطانی خویش را در ذهن و جــان جوانــان ما رسوخ داده و ما را به ستیزی آشکار با آرمان‌های مهدوی وادار ساخته است.

«دجّال‌شناسی» مانع زدایی تربیت مهدوی:

با شناسایی دجّال و بنیان‌های فســادانگیزی او، باید همه دست در دست هم به فکر چـــــاره بر آییم، کودکـــــان و نوجوانـــان خـــود را در یـــابیم، خانه‌ها و خانواده‌ها را از غرقــاب فراگـیر فســاد دجّـال نجـات دهیم و راهکارهــای عملی ستیز با فتنه‌ها و فســادهای فراگـیر او را دریــابیم ودر متن جامعـــه، رســـانه، مدرسه و خانواده‌ها نهادینه نمــاییم تا بتــوانیم با مــانع‌زدایی تربیــتی، غسل پــاک و عفیف را برای مجاهدت و جان‌فشانی در عرصه‌ی مهـدی یاوری تربیت نماییم.

فصل اول: دجّال اصلی‌ترین دشمن منجی موعود

ظهـور دجّـال در فرجـام زمـان، به عنـوان اصـلی‌ترین دشـمن منجی آخرالزمـان، از آموزه‌هـای مشـترک بین یهودیت، مسیحیت و اسـلام است. ردپـای دجّـال را از دو قرن قبل از میلاد مسیح، در تورات و آموزه‌های موسوی و آن‌گـاه در انجیل و آموزه‌هـای عیسـوی و پس از آن در قرآن و روایـات محمـدی(صـلی الله علیه و اله) می‌تـوان یافت.

الف) دجّال از دیدگاه مسیحیت و یهودیت (دیدگاه اول)

واژه‌ی دجّـال در زبـان عِـبری و درآموزه‌هـای یهـودی به معنـای «دشـمن خـدا» است که از تـرکیب دو واژه‌ی «دج:دشمن، ضد» و «آل: خـدا»(1)ـ تشـکیل شـده است. واژه‌ی دجّال در الهیـات مسـیحی، به معنـای ضد مسـیح« Antichrist»ـ می‌باشد. از منظر الهیـات مسـیحی دجّـال کسی است که در آخرالزمـان ظهـور می‌کند و پـرچم ضدیت و دشمنی با تمـام آموزه‌هـای عیسی مسـیح را بر می‌افـرازد. به علاوه عـدّه‌ای از اندیشـمندان مسـیحی بر این باورند که دجّـال شخصی خـاص و دشـمن برجسـته‌ی مسـیح است. بـرخی دیگر دجّـال را مجمـوعه‌ی کامل کسانی می‌دانند که با عیسی مسیح مخالفند.

ب) دجّال از دیدگاه اسلام (دیدگاه دوم)

واژه‌ی دجـال در زبـان عـربی، صـیغه‌ی مبالغه از مـاده‌ی «دَجَـلَ» به معنـای «کـذاب و حیله‌گر و بسـیار دروغ‌گو» است.(2)ـ واژه‌ی دجّـال همچـنین می‌تواند از مصـدر«تـدجیل» به معنـای «پوشـاندن با طلا» و «آب طلاکاری» باشد. از آن جا که فرآیند آب طلاکـاری فلـزی غـیر از طلا با ظـاهر طلا عرضه می‌شـود و در آن نـوعی

دغل و ظـــاهرفریبی صـــورت می‌پـــذیرد، به همین دلیل افراد بسیار دروغگویی که باطل را حق جلـوه می‌دهند و به زشـتی‌ها صـورتی زیبا و فریبنـده می‌پوشـانند، دجّـال نامیده می‌شوند.

طبق آموزه‌هـای اسـلامی، دجّـال با اسـتفاده از هر نـوع دروغ و حیله و سـحر و جـادو به امـور باطل لبـاس حق می‌پوشاند. او زشتی را زیبایی، بدی را خوبی و جهنم را بهشت جلـوه می‌دهد. فسـاد و فتنه‌ی او شـرق و غـرب عالم را فرا می‌گیرد و به تمام خانه‌های مردم جهان وارد می‌گردد. اسـاس فسادگسـتری و فسـادانگیزی‌های او بر موسیقی و استفاده از جـذابیت‌های زنـان اسـتوار است. در روایات نبـوی از فتنه‌ی دجّـال با عنـوان «أشَّـدُّ الْفِتَن: سخت‌ترین فتنه‌ها»(3)ـ یـاد شـده است! پیامبراسـلام از امت خویش خواسـته است که دجّـال و ویژگی‌هـای او را به خـــوبی بشناســـند، در فتنه‌انگیزی‌هـــای او به دقت بیندیشند و خطر خیزی آن را به یکدیگر و آیندگان خویش یادآور شوند و در همه حـال بر ضد دجّـال و آرمان‌هـایش عمل نمایند:

«ویژگی‌های دجّال را برایتـان گفتم تا در آن بیندیشـید و به حقیقت آن راه یابید و آن گـــاه بر ضد او عمل نمایید. آیندگان خویش را ازفتنه‌ی دجّال با خبر سـازید و یکـدیگر را بـــدان یـــادآور شـــوید!! پس همانا فتنه‌ی دجّـــال، سخت‌ترین فتنه‌ها و شدیدترین آزمایش‌هاست.»

ج) دجّال از منظر روایات (دیدگاه سوم)

به طور اساسی درباره‌ی دجّال و خـروج وی، دیـدگاه‌های متفاوتی براساس روایات ارائه شده است:

1- دیدگاه اول:

برخی بر این باورند که دجّال، نام شخص معینی نیست و هرکسی با ادعاهـــای پـــوچ و بی‌اســـاس و با توسل به حلیه‌گـری و نیرنـگ، در صـدد فـریب مـردم باشـد، دجّـال است. این که در روایـات از دجّال‌هـای فـراوان سـخن به میـــان آمـــده اســـت، این احتمـــال را تقـــویت می‌کند. پیامبراکرم(صلی الله علیه و آله) فرمودند: «قیـامت برپا نمی‌شود تا وقتی که مهدی(عج) از فرزندانم قیـام کند و مهـدی قیـام نمی‌کند تا وقـتی که شصت دروغگو خـروج کنند و هرکدام بگویند: من پیامبرم»(4).

هم چنین بـرخی از اندیشـمندان اسـلامی و کارشناسـان معارف مهدوی، دجّال و ویژگی‌های شگفت‌انگیز او را که در روایات اسلامی بیـان شـده اسـت، اشـاراتی کنـایی و اســـتعاری می‌دانند که به صـــورت رمزگونه از جریـــان ضـدخدایی و شـیطانی در آخرالزمـان خـبر می‌دهد که بر قلب و ذهن مردم عالم، تسلط می‌یابد و فسادگسـتری و فتنه‌انگـیزی را در سـطح جهـان به نهـایت درجه‌ی ممکن می‌رساند. این جریان فراگـیر، تمـام آموزه‌هـای الهی را به سُـخره می‌گـیرد، همه‌ی ارزش‌هـای اخلاقی را زیر پا می‌نهد و تمــام فضــیلت‌های انســانی را درهم می‌کوبد. طبق این دیـــدگاه، دجّـــال می‌تواند نمـــادی از نظـــام مادی‌گرایی حاکم بر جهان باشد که با مظاهر فریبنــده و خیره‌کننده خود چشم انسانی و معنویت‌گرای مردم عالم را کور کـرده و تنها چشم حیـوانی و مـادی‌گرای آنـان را گشـوده است از این منظـر، دجّـال یک فـرد نیست بلکه عنوانی است کلی برای افراد حیله‌گر و پُر تزویری که بر سر راه انقلاب جهـانی منجی موعـود ظـاهر می‌شـوند و

مانع می‌تراشند و برای فـریب مـردم و کشـاندن آنـان به سـوی فسـاد و طغیـان و خداسـتیزی از همه وسـیله و حیله‌ای استفاده می‌کنند.

2- دیدگاه دوم:

گـــــــروهی دیگر او را فـــــــردی معین می‌دانند که با عنـوان«دجّـال» خـروج می‌کند و مـردم را به انحـراف می‌کشاند. برخی به استناد روایاتی او را زنـده می‌دانند. بـرای مثـال گفته می‌شـود او در زمـان حضـرت رسـول اکرم(صلی الله علیه و آله) موجود بوده و تا زمان خـروج زنده خواهد ماند. هم چنین برخی از دانشمندان اسـلامی دجّـال را شـخص معیـنی دانسـته‌اند که هرچند یهـودی الاصل است اما هـویت اصـلی او تا زمـان ظهـور منجی موعود ناشناخته بـاقی می‌ماند. طبق این دیـدگاه، دجّـال مردی یک چشمی با توانمندی فوق‌العاده است که در آخر الزمـــان ظهـــور می‌کند. او با ابزارها و مرکب‌هـــای شگفت‌انگیزی که در اختیار دارد، فوج فوج مردم عالم را از گـرایش به آرمان‌هـای منجی موعـود بـاز می‌دارد و با حیله و تزویر مـردم را به سـوی شـقاوت و جهنم ابـدی سوق می‌دهد.

3- دیدگاه سوم:

این دیـدگاه که در واقع دیـدگاه برگزیـده‌ی ماسـت، در حقیقت جمع میـــان دو دیـــدگاه قبلی است: یعـــنی همان‌گونه که از ریشه‌ی لغـوی دجّـال و از منـابع حـدیثی معتبر استفاده می‌شـود، دجّـال منحصر به یک شـخص آن هم با یک چشم در میان پیشانی و با جثه‌ای افسـانه‌ای و مرکبی رویایی نیست بلکه عنوانی کلی است برای تمـام

سـردمداران دروغ‌گو و فریبکـار از رهـبران مـادی دنیا در آخرالزمان و نیز نمادی سمبلیک است بـرای تمـام افـراد پر ترویز و حیله‌گر که بــرای کشــاندن توده‌هــای مــردم جهان به دنبال ایده‌های شیطانی و هواهای نفسانی خود از هر مکر و دروغ و فریبی استفاده می‌کند(دیدگاه اول) اما در واقع دجّـال یک مفهـوم کلی است که می‌تواند بر مصـادیق بی‌شـمار منطبق گـردد. از میـان این مصـادیق بی‌شمار، دجّال دارای یک مصداق اصلی با توانمنـدی‌های شگفت‌انگیز شیطانی است که چهره و هـویت اصـلی‌اش در زمـان ظهـور آشـکار می‌گـردد و نـیز دارای مصـادیق فراوان فـرعی از پـیروان و هم قطـاران اوست(دیـدگاه دوم) پس دجّــال براســاس دیــدگاه ســوم، در واقع یک مفهوم کلی و یک جریان عظیم است که سرپرسـتی این جریــان را یک فــرد پر ترویز و حیله‌گر بر عهـده دارد. که هویت او تا زمان ظهور ناشناخته باقی می‌ماند.

از این نظــر، واژه‌ی دجّــال، همانند واژه‌ی «شــیطان» خواهد بود. (5) چنانچه شیطان نیز یک مفهوم کلی است که دارای یک مصداق اصـلی و مصـادیق بی‌شـمار فـرعی می‌باشد. مصــداق اصــلی مفهــوم «شــیطان»، همــان «ابلیس اعظم» است و مصادیق فرعی آن، تمام پـیروان و فرمـانبران ابلیس از جنیـان و انسـیان در طـول تـاریخ می‌باشد.

فصل دوم: جلوه‌های آخرالزمانی دجّال

طبق دیـدگاه سـوم که در فصل قبل گذشـت، معـرفت و شناخت دجّال مستلزم سه مولفه است:

1- دجّال دارای مصادیق فراوان فرعی است که تمام پیروان دجّال و دجّال‌صفتان عالم را در بر می‌گیرد.

2- دجّال دارای یک مصداق اصلی و ناشناس است که هویت حقیقی‌اش تا زمان ظهور ناشناخته باقی می‌ماند و پس از ظهور برای همگان آشکار می‌گردد.

3- دجّال دارای جلوه‌های گوناگون و رنگارنگی است که با آن بیشتر مردم جهان را می‌فریبد و آنان را از گرایش به آرمان‌های الهی منجی دور و گریزان می‌سازد.

براساس این دیدگاه جلوه‌های آخرالزمانی دجال را می‌توان این گونه برشمرد:

الف) تسلط نظام مادی‌گرایی که خود شامل تمام مظاهر فریبنده‌ی دنیوی «از ثروت جویی و زن پرستی و جاه طلبی تا شراب خواری و استفاده مواد مخدر» می‌گردد. نظامی که چشم خدابین و معنویت‌گرای آن از اصل و اساس از بین رفته و چشم ظاهربین و دنیاگرای آن به صورت افراطی گشوده شده است.

ب) تسلط نظام رسانه‌ای که ابزار آن ماهواره‌ها، اینترنت، سینما، تلویزیون، موبایل و... است و بنیان کار آن بر فیلم‌ها و موسیقی‌های حرام با تکیه بر سکس و خشونت و لاأُبالی‌گری استوار است. نظامی که از طریق امواج، ذهن و اندیشه‌ی مردم جهان را در چنبره‌ی خویش گرفته و آنان را با تک چشم جادویی خویش سحر کرده و به هر سویی که می‌خواهد، می‌کشاند.

ج) فراگیری طاغوت‌های سیاسی، ناتوهای فرهنگی و عرفان‌های دروغین نوظهور که خود شامل ابرقدرت‌های

شیطانی، لابی‌های صهیونستی، تیم‌های فراماسونری، کابالا، شیطان‌پرستی و... می‌گردد. فرقه و گروهای اهریمنی که بر ارکان قدرت و ثروت جهان چنگ انداخته و بیشتر مردم جهان را در جولان‌گاه فتنه و فساد خویش تار و مار ساخته‌اند.

1- دجّال، از نشانه‌های ظهور

همان‌طور که می‌دانیم، یکی از نشانه‌های ظهور که فراوان از آن سخن به میان آمده، «خروج دجّال» است. اگرچه این رخداد در شمار نشانه‌های حتمی ظهور ذکر نشده است، اما تعداد روایات آن در منابع روایی، به ویژه در منابع اهل سنت، به مراتب از تعداد روایات درباره‌ی نشانه‌های حتمی ظهور بیشتر است.

از روایات اسلامی استفاده می‌شود که دجّال فردی ستمکار، دروغ‌گو، حیله‌گر و پر تزویر است که در آخرالزمان مردم را گمراه خواهد کرد. البته در آموزه‌های سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام از دجّال سخن به میان آمده است. در روایاتی، از خروج دجّال به عنوان نشانه‌های ظهور و در برخی دیگر از آن به عنوان یکی از «أشْراطْ الساعَة: نشانه‌های قیامت»(6)ـ یاد شده است. در کتاب‌های اهل‌سنت بیشتر با عنوان یکی از نشانه‌های برپایی قیامت معرفی شده است اما منابع روایی شیعه، اغلب از آن به عنوان حادثه‌ای مهم و فراگیر که هم زمان با ظهور حضرت مهدی(عج) رخ خواهد داد، در شمار نشانه‌های ظهور یاد کرده‌اند.

2- ویژگی و نشانه‌های دجّال

أصـبغ بن نباته از حضـرت علی(علیه السـلام) پرسـید: یا امیرالمومـنین! دجّـال کیسـت؟ آن حضـرت فرمودند:«--- بـــدبخت کسی است که او را تصـــدیق کند و خوشـــبخت کسی است که اور را تکذیب کند. بـدان که نشـانه‌های او این است که:

1- چشم راستش کور شده [از اصل خلقت، چشم راست نــدارد. به گــونه‌ای که گــودی حــدقه‌اش نیست] و چشم دیگـــرش در وسط پیشـــانی است و مانند ســـتاره صـــبح می‌درخشد و در آن گوشت بســـــته شـــــده‌ای است که با خون درآمیخته است.

2- میان دو چشمش نوشته است:«کافر» که هر با سواد و بی‌سوادی آن را می‌خواند.

3- در دریاها فرو می‌رود.

4- مقابل او کـوهی از دود و عقبش کـوهی سـپید است که مردم تصور می‌کنند طعام است.

5- در زمان قحطی سختی خروج می‌کند در حـالی که بر مرکبی خاکستری سوار است.

6- هر قدم از مـرکب او یک میل است و زمین مـنزل به منزل زیر پایش در نوردیده می‌شود و بر آبی نگذرد جــزء آن که فرو رود و جای آن تا روز قیامت خشک بماند.

7- به آوازی که تمـام جن و انس و شـیاطین در شـرق و غرب عالم آن را می‌شنوند، فریاد کند: «ای دوستان من، نزد من آیید. منم آن که آفرید و تسویه کرد و تقدیر کــرد و رهبری نمود. منم پروردگار شما!».

8- دشمن خدا دروغ می‌گوید. او یک چشـمی‌ای است که غـــذا می‌خـــورد و در بازارها راه می‌رود. براســـتی که پروردگار شما نه یک چشـمی است ونه غـذا می‌خـورد نه راه می‌ررود و نه زوال دارد و برتر است خداوند از این اوصاف، برتری بزرگی!

9- آگـاه باشـید بیشـتر پـیروانش در آن روزگـار، ناپـاک زادگانند.

10- خداوند او را در شـــام بر سر گـــردنه‌ای که آن را «افیق» نامنـــد، به دست کسی که عیسی(علیه السـلام) پشت سرش نمـاز می‌خوانـد، هنگـامی که سه سـاعت از روز جمعه گذشته باشد، خواهد کشت. آگاه باشـیدکه پس از آن، حادثه‌ای بزرگ واقع خواهد شد و آن خــروج دابّه (7) از زمین است. (8)

1- از نکات شـگفت‌آور و تـأمل‌برانگیز در انبـوه روایـات شیعه و سنّی، ارتباط بسیار شـدیدی است که بین دجّـال و یهود مطرح شـده است. چنانچه در روایـات آمـده است که: «بیشتر پیروان دجّال یهودی‌ها هستند».

2- نکته‌ی مهم‌تر این که فضـــای بیشـــتر روایـــات در برشماری ویژگی‌های دجّـال، فضـایی کنـایی و اسـتعاری است که سمبل‌ها و کدهایی رمزگونه را بـرای شناسـایی دجّـال فـرا روی مخاطبـان خـویش قـرار می‌دهد. چـنین فضایی بیشتر از هر چیز نیازمند دقت و تأملی فراوان و تحلیلهـای عمیق و دقیق براسـاس کیاست و زیرکی‌هـای مومنانه است چنانچه پیامبراعظم(صـلی الله علیه و آله) بر این امر مهم تأکید ورزیـــده و نســـبت به آن متـــذکّر شده‌اند.(9)

فصل سوم: بنیان‌های فتنه‌ی دجّال

فتنه‌ی دجّال، بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین فتنه‌ای خواهد بود که جهان آفرینش و نسل آدمی به خود دیده است. به عبارتی بهتر، فتنه‌ی دجّال، تکامل یافته‌ی تمام فتنه‌ها در طول تاریخ بشر و پیشرفته‌ترین و گمراه کننده‌ترین فتنه‌هاست. تا جایی که می‌توان گفت: تمام فتنه‌های پیشین در طول تاریخ بشری، هرکدام قطعه‌ای برای ساختن و تکمیل «پازل فتنه‌ی دجّال» بوده است. از طرفی پیامبراعظم(صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند: «هیچ فتنه‌ی کوچک و بزرگی در دنیا به وجود نیامده است مگر آن که برای شکل‌گیری فتنه‌ی دجّال آمده است».(10).

قتل عام ملت‌ها، چپاول ثروت‌ها، لجام گسیختگی شهوت‌ها

بنیان‌های فتنه‌ی دجّال بر قتل عام و خونریزی، چپاول وغارت اموال، شهوت‌پرستی و فساد جنسی استوار گشته است. بنابراین می‌توان گفت که چهار فتنه در پیش روی ماست: در فتنه‌ی نخست خونریزی حلال شمرده می‌شود. در فتنه‌ی دوم علاوه بر خونریزی، چپاول اموال حلال شمرده می‌شود. در فتنه‌ی سوم علاوه بر خونریزی و چپاول اموال، تجاوز به عنف و ناموس حلال شمرده می‌شود. آن‌گاه فتنه چهارم، فتنه‌ی دجّال خواهد بود. در حقیقت، قتل عام ملت‌ها، چپاول ثروت‌ها و لجام گسیختگی شهوت‌ها، قطعه‌های اصلی در شکل‌گیری «پازل دجّال» همان عظیم‌ترین فتنه‌ها خواهند بود.

زن پرستی، عقل ستیزی، ثروت طلبی

امام علی(علیه السلام) در حدیثی هشدار بخش، بنیان فتنه‌هایی را که عظیم‌ترین آن‌ها دجّال است، در سه امر معرفی فرموده‌اند: «بنیان فتنه‌ها سه چیز است: زن‌دوستی که شمشیر شیطان است. شراب خواری که دام شیطان است. ثروت‌دوستی که نیزه‌ی شیطان است»(11)

«حُبُّ النِّساء» به معنای محبت و گرایش افراطی نسبت به زنان و جذابیت‌های زنانگی است که در دوران معاصر با گرایش (فیمینیسم: زن‌گرایی و زن‌سالاری» در نظام مادی‌گری و با گرایش افراطی «زن‌پرستی و لذت‌جویی» در آیین شیطان‌پرستی مطابقت دارد. «شُربُ الخمر» به معنای گرایش به سوی «عقل‌ستیزی» با استفاده از مست کننده‌ها می‌باشد که می‌تواند تمام مشروبات الکلی مست کننده و تمام گونه‌های مواد مخدر و روان‌گردان را در بربگیرد.

«حُبُّ الدرهم و الدینار» به معنای محبت افراطی به ثروت‌طلبی است که مهم‌ترین مصداق آن را می‌توان نظام مادی‌گرایی محض که بر مردم جهان سیطره یافته است برشمرد. بنابراین بنیان‌های اصلی فتنه‌ی دجّال را تا بدین جا می‌توان چنین برشمرد:

1- خونریزی عمومی و قتل عام ملت‌ها.

2- ثروت‌طلبی و چپاول اموال و ثروت‌ها.

3- لذت‌جویی و لجام گسیختگی شهوت‌ها.

4- عقل‌ستیزی با استفاده از مشروبات مست کننده، مواد تخدیر کننده و روان‌گردان‌ها.

فتنه‌ی عظیم دجّال دارای بنیان‌ها و محورهای مهم دیگری است که در ادامه‌ی نوشتار به تفصیل بدان‌ها خواهیم پرداخت. بنیان‌های شگفت که خلاصه‌وار عبارتند از:

5- ادعای خدایی و ربوبیت.

6- استخدام جنیان وشیاطین.

7- استفاده‌ی گسترده از سحر و شعبده و جادو.

8- ترویج شکم‌پرستی و سوء استفاده از عنصر غذا.

9- بهره‌گیری از تصویرسازی‌های دروغ دجّال که با آن‌ها زشت را زیبا و زیبا را زشت، بهشت را جهنم و جهنم را بهشت و در یک کلام حق را باطل و باطل را حق جلوه می‌دهد.

دجّال و ادعای ربوبیت

داعیه‌ی خدایی و پندار ربوبیت، از اصلی‌ترین ویژگی‌های دجّال است. دجّال در ابتدا داعیه‌دار نبوت و پیامبری می‌گردد و آن‌گاه به تدریج ادعای خدایی می‌نماید. تا جایی که با بالاترین اوج صدایش در میان تمام مردم جهان ندای«أنا ربُّکُمُ الأعلی» را سر می‌دهد.

دجّال با استفاده از ابزارهایی که در اختیار دارد، این ندای فراگیر را به گوش تمام جنیان و انسیان و تمام شیاطین در شرق و غرب عالم می‌رساند تا هریک از آنان به زبان خویش این پیام و ندا را دریابد.

دجّال با استفاده از سحر و شعبده و جادو و با تصرف در چشم مردمان کارهای شگفت‌انگیزی به انجام می‌رساند و با تکیه و استناد بدان کارها، خود را پروردگار جهان برمی‌شمارد. او به ظاهر در حرکت خورشید تصرف می‌نماید و به ظاهر آن را به حرکت یا سکون وا می‌دارد و ندا می‌دهد: «من پروردگار جهانیانم. این خورشید به اجازه و رخصت من حرکت می‌کند. آیا مایلید آن را از حرکت باز دارم؟» آن گاه خورشید را به ظاهر آن چنان از حرکت باز می‌دارد که یک روز مانند یک ماه جلوه می‌کند. سپس می‌گوید: «آیا مایلید که اینک آن را به حرکت وادار نماییم؟» پس خورشید را چنان به حرکت در می‌آورد که یک روز همچون یک ساعت جلوه می‌نماید.(12).

در مقامی دیگر، دجّال بر شخصی تسلط می‌یابد، به ظاهر او را می‌کشد و زنده می‌نماید. آن گاه می‌گوید: «آیا من پروردگارتان نیستم که زنده می‌نمایم و می‌میرانم؟» در این میان آنان که داعیه‌ی ربوبیت و خدایی دجّال را می‌پذیرند، در دریای فساد و تباهی و فتنه غرق می‌گردند و آنان که از وی روی برمی‌تابند، از فتنه و فساد دجّال محفوظ نگه داشته می‌شوند.(13)

زنی پس از باور به خدایی دجّال نزد او می‌آید و از او می‌خواهد همسرش را زنده گرداند. دجّال شیطانی را فرا می‌خواند تا به چهره‌ی همسر آن زن پیش روی او ظاهر شود. آن زن، شیطان ممثّل شده را به جای همسر زنده شده‌ی خویش باور می‌کند... تا جایی که با آن شیطان ادامه‌ی زندگی می‌دهد و با او هم بستر می‌شود، غافل از این‌که با شیطان هم آغوش و همبستر گشته

است... و بدین سان پـیروان دجّـال و اقـرار کننـدگان به خـــدایی او، با شـــیطان قـــرین و همنشـــین می‌گردند و خانه‌هایشان از حضور شیاطین پر و لبریز میگردد:

و هرآن که از یاد خدای رحمان دوری گزیند، شـیطانی را بـرای او برمی‌گمـاریم تا همـواره قـرین و همنشـین او باشد.

مـردان عـرب پس از اقـرار به ربـوبیت دجّـال از او تمنا می‌کنند شـتران و گوسفندانشـان را که در طـول دوران قحطی و خشکسالی تلف شده‌اند را زنـده کند و به آن‌ها بازگرداند. دجّـال گـروهی از شـیاطین را که به چهـره شتران و گوسفندانشان در آمده‌انـد، به آن‌ها می‌بخشد و آنـان با سـرور و شـادمانی می‌گویند: «اگر او خـدای ما نبـــود، شـــتران و گوســـفندان مـــرده‌ی ما را زنـــده نمی‌ساخت!!»(15)

فصل چهارم: دجّال و استخدام جنیّان و شیاطین

جنیّان و شیاطین و بیعت با دجّال

از جمله نعمت‌هـــایی که پروردگـــار هســـتی در اختیـــار حضرت سلیمان(علیه السلام) نهاد، قدرت تسخیر جنیـان و به خـــدمت گـــرفتن ایشـــان در راســـتای اهـــداف و رسالت‌های الهی‌اش بود: «و مِنَ الشّیاطینِ مَن یَغُوصُونَ لَهُ و یَعملُونَ عَمَلاً دُونَ ذلِکَ: وبرخی از جنیـان را مسـخر سـلیمان کـردیم تا بـرای او به دریا غواصی کنند و یا به کارهای دیگری در دسـتگاه او بپردازند».(16)ـ در فرهنگ قرآنی و روایی از جنیان با عنوان شیاطین یاد می‌شود.

پس از خروج دجّال، انبوهی از جنیان و شیاطین جهان با او بیعت می‌کنند و در خدمت او قرار می‌گیرند و با تمام وجود وی را در تحقق اهداف شیطانی‌اش یاری می‌رسانند. آنان با تمثّل به صورت‌های انسان‌هایی که دجّال اراده می‌کند، او را در اثبات خدایی‌اش یاری و کمک می‌کنند. دجّال خطاب به مرد اعرابی می‌گوید: «اگر اینک با چشمان خود ببینی که پدر و مادرت را زنده می‌کنم، آیا شهادت می‌دهی که من پروردگار توام؟» او قبول می‌کند و آن گاه دو شیطان به دستور دجّال، در چهره‌ی پدر و مادر وی تمثّل می‌یابند و در مقابلش ظاهر می‌شوند و خطاب به او می‌گویند: «ای فرزند از او پیروی کن که همانا او پرودگار توست!» آن‌گاه به مردی دیگر که پدر و برادرش مرده‌اند، می‌گوید: «اگر بنگری که پدر و برادرت را برایت زنده می‌گردانم، آیا یقین خواهی یافت که من پروردگار توام؟» می‌گوید: «بله» پس شیطانی هم چهره‌ی پدرش و شیطانی همانند برادرش در مقابل او تمثّل می‌یابند تا او به ربوبیت دجّال اقرار نماید.

شیاطین، به دستور دجّال، حتی به صورت حیوانات نیز تمثّل می‌یابند. دجّال از مردی بادیه‌نشین برای اقرار به ربوبیت خویش در مقابل زنده‌سازی شترش اقرار می‌گیرد و آن‌گاه از شیطانی می‌خواهد تا به صورت شتر اعرابی ظاهر گردد. آن شیطان همانند شتر بادیه‌نشین، بلکه چاق‌تر و شیرده‌تر تمثّل می‌یابد و همین باعث گمراهی او و اقرارش به خدایی دجّال می‌گردد.

جنیــانی که با دجّــال بیعت کــرده و در خــدمت او قــرار گرفته‌اند، گنج‌های زمین را بــرای او اســتخراج می‌کنند و حتی در قتل عام مردم به دستور او شرکت می‌کنند.

تصویرسازی با حیله و دروغ

از دیگر فتنه‌های دجّال که در روایات فــراوان به آن تاکید شده است، «تصویرسازی‌های دروغین» و بهره‌گیری‌های شــیطانی و ضد الهی از این تصــاویر است: «... وهمــراه دجّــال تصــاویری از بهشت‌های سرســبز است که در آن نهرها جــاری است و تصــاویری از آتش ســیاه که لهیب و دودش شلعه می‌کشد.»(17)

اساس تصویر سازی‌های دجّال، براساس حیله و نیرنگ و فریب استوار است. در واقع دجّال با تصویر پردازی‌هــای دروغین خویش، جهنم را بهشت و بهشت را جهنم جلــوه می‌دهد. باطل را لبــــــاس حق و حق را لبــــــاس باطل می‌پوشاند. او زشتی‌های آتشین را زیبایی‌های بهشتی و زیبایی‌های بهشتی را زشتی‌های آتشین می‌نمایاند. فلذا پیــامبراعظم(صــلی الله علیه و آله) می‌فرمایند: «همانا دجّــال به همــراه تصــویری به مثــال بهشت و آتش می‌آید اما حقیقت آن چه را که بهشت می‌خواند آتش است».2 بدین سان آن چه را که دجّال بهشت و آســایش و خــرمی جلوه می‌دهد، دارای چنان هویت حرام و گناه‌آلودی است که فرجــامش جــزء آتش جهنم و عــذاب دردنــاک الهی نیست. از سوی دیگر، آن چه را که دجّال به عنــوان جهنم و عذاب و ناراحتی نمایش می‌دهد، دارای هویــتی الهی و ضدشیطانی است که حقیقتش جــزء بهشت و آســایش و خرمی نیست.

شـاید به تـوان «تصویرسـازی‌های دروغین دجّـال» را بر «فیلم‌سازی‌های غیرالهی و شـیطانی» در جهـان معاصر تطبیق داد.

حجت‌های الهی بر ضد دجّال

پروردگـارِ هسـتی، بـرای اتمـام حجت بر مـردم جهـان رسولانی را برمی‌انگیزاند تا در هر زمان و مکان، کذب و دروغ‌گویی دجّال را در ادعای خـدایی‌اش بر ملا سـازند و مردم را از فسـاد و فتنه‌انگـیزی او انـذار دهند. رسـولان برانگیخته شده برای تکذیب دجّال عبارتند از:

1- حضرت یَسَع، پیـامبرالهی که همه جا به دنبـال دجّـال می‌رود و مـردم را از او برحـذر می‌دارد و می‌گوید: «این فرد، مسیح دروغ‌گوست از او دوری کنید لعنت خـدا بر او باد»

2- رسول ویژه الهی برای رسـوا سـازی دجّـال که نـذیر نامیده می‌شود، با سفر به تمام نقاط جهان همگان را به ظهور دجّال و فتنه‌گـری و فسـادانگیزی او خـبر می‌دهد. همانا اوست که خـبر خـروج دجّـال و لشـگریان او را به سـپاه مهـدی(عج) در بیت‌المقـدس می‌رسـاند. آنـان به نذیرالهی اعلام می‌دارند که به طـور کامل بـرای جهـاد و قتـال با لشـگریان دجّـال آماده‌اند و از او می‌خواهند که نـزد آنـان بماند. او رسـالت خـویش را آگاه‌سـازی مـردم جهان از فتنه‌ی دجّـال معـرفی می‌نماید و از نـزد ایشـان باز می‌گردد. به هنگام بازگشت از بیت‌المقدس، نیروهای دجّال نذیر را شناسایی و دستگیر می‌کنند و به نزد دجّال می‌برند. دجّـال می‌گوید: «این مـرد می‌پنـدارد که من از غلبه‌ی بر او ناتوانم. اینک او را با بدترین و دردنـاک‌ترین

نوع مـرگ به قتل برسـانید!» پس از صـدور این فرمـان، جلادان دجّال نـذیر را با ارّه قطعه قطعه می‌کنند. آن‌گـاه دجّال رو به لشـگریان و پـیروان خـود می‌کند و می‌گوید: «اینک اگر او را زنـــده ســـازم آیا یقین می‌یابید که من پروردگار شمایم؟» آنان می‌گویند: «ما بـاور داریم که تو پروردگــار مــایی و دوست می‌داریم بر یقین ما افــزوده گردد». نذیر با اشاره‌ی دجّـال، اما به اذن و رخصت الهی از جا بر می‌خیزد در حالی که خداوند چنین رخصتی را به دجّـال بــرای زنــده ســاختن احــدی دیگر نمی‌دهد. در آن هنگام دجّال خطـاب به نـذیر می‌گوید: «آیا من نبـودم که تو را می‌رانــدم و زنــده ســاختم؟ نیک دریــافتی که من پروردگـارِ تـوام!» او می‌گوید: «اینک یقینم به پروردگـار یکتای خویش افزون گشت. من همانم که رسول‌خدا مـرا بشـــارت داد که به دست تو به قتل می‌رسم و آن‌گـــاه به اذن و رخصت خداوند زنده می‌شـوم. خداوند احــدی دیگر را به جــزء من بــرای تو زنــده نخواهد کــرد». پس از آن خداوند پوششی کامل و نامرئی از سُرب برای نذیر قرار می‌دهد. به گــونه‌ای که شمشــیر و خنجر و ســنگ و هیچ ســـلاحی از لشـــگریان دجّـــال بر او اثر نمی‌کند و هیچ آسیبی به او نمی‌رساند.

دجّـال دســتور می‌دهد که او را در آتش بیفکنید. او را به دســـــتور وی در کـــــوهی از آتش گداخته می‌افکنند اما خداوند کوه آتش را بـرای او به بهشـتی خـرم و سرسـبز تبــدیل می‌گرداند. واین جاست که مــردم در صــداقت و حقانیت دجّال تردید پیدا می‌کنند.

فصل پنجم: تک چشم جادویی دجّال

دجّـال آخرالزمـان و سـاحره‌ی قـرن بیست و یـک، با تک چشم جادویی‌اش، همه را سحر می‌کند. جام جهان‌نمایی که هرثانیه، با هزار رنگ و طرح و صدا، سر آدمی را گرم می‌کند. بچه‌هـا، با صـدای او از خـواب بیـدار می‌شـوند و پـای حرف‌هـایش می‌خوابند. مادرهـا، موقع دیـدن فیلم محبوبشان، دیگر حوصله‌ی بچه و سرو صدایش را ندارند. مردها با فوتبال‌هـــایش، قـــرار از کف می‌دهند و هیچ کسی را نمی‌شناسند. تلویزیـون تیشه‌ای شـده بر درخت رابطه‌ی آن‌ها . تیشه‌ای نـــــامرئی که ریشه‌های درخت رابطه و عاطفه را یکی‌یکی قطع می‌کند. شاید آن دجّال وعـــده داده شـــده‌ی آخرالزمـــان را که یک چشم دارد و موهای بسیار و از هر مو آهنگ‌هایی تولید می‌کند، بتوان از بـــاب «کلّم النـــاس علی قـــدر عقـــولهم» بر همین رسانه‌های کنونی تطـبیق داد که ابـزار گسـترش بنـدگان شیطان شده‌اند و مردمان را از آسـمان دور می‌سـازند و به انواع لذایذ دنیوی جذب می‌کنند.

نسل رسانه

نسل جدید، ارتبـاط تنگـاتنگی را با رسـانه‌های جدید دارد که حجم اســـتفاده از اینـــترنت، رایانـــه، سی‌دی و دی‌وی‌دی‌ها، فیلم‌ها، گیم‌نت، بازی‌های رایانه‌ای، موبایل وحـــتی ماهواره‌ها دلیلی بـــراین مدعاست تا جـــایی که امروز معضلی به نام تلفن همراه در بسیاری از مـدارس ابتـدایی و راهنمـایی نـیز به چشم می‌خـورد. رسـانه‌های جدید از آن جا که عامل غفلت‌زایی و ســـرگرمی‌اند، به گونه‌ای شگفت‌انگیز از طرح مسائل جدی، ایجاد سوالات اساسی و روحیه‌ی تلاش و جستجو، در ذهن نوجوانـان و جوانـانی که در این سن دچـار تغیـیرات طـبیعی روحی و

روانی وشکل‌گیری شخصیتی هستند، جلوگیری می‌کنند و فضایی سرشار از آلودگی و تنهایی و احساسات درونی و تحریکات جنسی را جایگزین آن‌ها می‌کنند و این چنین است که نسل رسانه‌ها را پر آسیب و بحران‌زا می‌بینیم.

در عصر پرترافیک تکنولوژی و موج‌های الکترونیکی، چه کسی صلاحیت بیشتری برای تربیت و رشد فرزندان ما دارد، اعضای با مهر و محبت خانواده با مهره‌های بی‌جان و رنگارنگ در چشم جادویی دجّال؟! ورود به چشم جادویی، کارت ورود نمی‌خواهد، هرچند نفر که باشید، آماده‌ی پذیرایی از شماست. فرقی هم نمی‌کند، کجایی باشید، شهری یا روستایی، شمالی یا جنوبی، ایرانی یا... چه بپوشید! بهایی که از شما می‌خواهد این است: «توجه و تمرکز به تشعشات و امواج چشم پرفروغ جادویی» فقط ببین و بشنو! هویت خود را فراموش کن و پیروی نما.

داعیه‌ی خدایی دجّال

اوج تکامل و باروری ارتباطات با ورود اینترنت و اتصال به شبکه‌های اطلاعاتی و همگرایی ماهواره‌ای و فیبر نوری محقق شد و در این میان، فناوری با نفی اختیار و اراده‌ی بشر بر او لگام می‌زند وبا فریب و نیرنگ، وی را خدا می‌نامد! فیلم‌ها از طریق بازیابی ستاره (ظهور ستاره‌های سینمایی و ورزشی) رگ خواب توده‌ها را به دست گرفتند. حباب سرگردان فناوری، زمانی کره‌ی خاکی را در برگرفت که اطلاعات به کالایی ارزشمند تبدیل شد. انقلاب علمی- فنی در زمینه‌ی فناوری اطلاعات و ارتباطات را «میکروچیپ‌ها»(18)ـ به وجود

آورند. به کـارگیری میکروچیپ‌ها در سـاختمان موبایـل، انعطاف‌پـــذیری چشم‌گیری را به دنبـــال داشت. تولید موبایل‌هـایی که می‌توانند به اینـترنت و مـاهواره وصل شـوند، فاصـله‌ها را بی‌معـنی کـرد. چـرا که تمـام دنیا را می‌شد در یک صفحه‌ی کوچک مانیتوری جای داد.

غافل از این که فنـــاوری برتر به بهـــانه‌ی کـــارآیی و اثربخشی بیشتر با راه‌انـدازی سـامانه‌ای، کارمنـدانش را از طریق تلفن‌هـای همراهشـان ردیـابی می‌کند. خـدایان فناوری و سرمایه با استفاده از فنـاوری سـنجش از راه دور و مـاهواره‌ای، به بسـیاری از اطلاعـات اقتصـادی و نظامی کشـورهای دیگر دسترسی دارند و با اسـتفاده از این اطلاعـات گـران قیمت، روابط اقتصـادی و نظـامی خود را با سایر کشورها تنظیم می‌کنند.

احاطه بر فضا و راهپیمایی بر سطح کـره‌ی مـاه، ادعـای مالکیت و ربوبیت را بار دیگر در او زنده کرد و فناوری‌ای که حیـات انـتزاعی‌اش را مرهـون انسـان لجـام گسـیخته بـــود، به خـــدمتی بـــزرگ در خـــدمت بشر نائل آمد: «کهکشـان‌ها نـیز خـدایی به شایسـتگی انسـان نخواهند داشت». امــروزه ماهواره‌ها نــیز به طــور مســتقیم یک سـوم سـطح زمین را زیر پوشش خـود دارند. وجـود پنج هزار ماهواره در فضای اطراف زمین(19)، سرویس‌های مخـــابراتی و تلویزیـــونی بین قـــاره‌ای را در تمـــام سـاعت‌های شـبانه روز تـأمین می‌کند. اکنـون سـرعت بی‌سابقه‌ی اطلاعات، انسان را در خود غرق کرده است.

سجده بر پای محراب شیشه ای

عصری را که ما درآن قـرار داریم، می‌تـوان عصر هـویت رسانه‌ای نام نهاد. انسان عصر ما مانند یک قــایق کوچک و شکست خورده‌ای که در اقیانوس بزرگ رسانه گرفتــار شده و امواج سهمگین آن این قایق را به این طرف و آن طرف می‌کشاند. هرآن موجی می‌آید و ضربه‌ای شـکننده به آن وارد می‌ســـــازد و این روال ادامه دارد تا او را از صحنه‌ی وجود محو کند و چـیزی از آن بـاقی نماند. حـال در چـنین شـرایطی که تمـامی عوامل دست به دست هم داده‌اند تا قایق هویت ما را نابود ســازند، برما لازم است تا با بازگشت به«خـود» دست به دامـان خداوند متعـال و جانشــین او در روی زمین شــویم و انســانیت خــود را از هلاکت و غــرق شــدن در دریــای پــرتلاطم رســانه نجـات دهیم.

رسانه، ابزار تهاجم فرهنگی

رسانه، جاده صاف کن فرهنگ‌ها به ویـژه فرهنگ سـلطه است که شکل دهنده و مدیر خیمه شب‌بازی آن به شـمار می‌آید. نظام سلطه، بیشترین مدد را از رسانه می‌گـیرد. دیگر پیام‌ها فقط از طریق گفتـار و نوشـتار به مخـاطب منتقل نمی‌گردند که تصـــــاویر، نمادهـــــا، علامت‌ها و نشــانه‌هایند و مخــاطب را به قــول «پــاولف» به پیــامی شرطی می‌سازد یا به تعبیر ما پیامی را بــرای ما تــداعی می‌کند.

«زیگفرید کراکــور» نویســنده آلمــانی، واژه‌ی بمبــاران تصاویر را برای سیاست‌های نظام غـرب و آمریکا به کـار می‌بـرد که آنـان قبل از هرگونه احسـاس خطـری، بـرای کسب منــافع بیشــتر، پیش از جنگ نظــامی و فــیزیکی، عالم را با تصـاویر بمبـاران می‌کنند. نگـاهی به فیلم‌هـا،

بازی‌ها و آثار دیگر، گستره‌ای از تخریب‌ها و تحریف‌های آخرالزمان، خشن و پادشاه وحشت نشان دادن مسلمانان و موعود الهی جهان اسلام را حکایت می‌کند.

بندگان رسانه

امروزه کم‌تر انسانی را می‌توان یافت که در روز چندین ساعت وقت خود صرف مطالعه‌ی کتاب‌ها، مجلات، روزنامه‌ها و یا مشاهده‌ی تلویزیون، ماهواره و... نکند و دیده و شنیده‌ها و در نتیجه افکار و افعالش تحت تاثیر قول رسانه قرار نگیرد. اگر کسی به طور مستقیم هم با رسانه‌ها ارتباط نداشته باشد، به سبب ضرورت تعاملات اجتماعی در روز با مردمانی سر و کار دارد که آن‌ها تحت سلطه‌ی مستقیم رسانه هستند. پس چه بخواهیم و چه نخواهیم تقریباً تمامی ما تحت تاثیر رسانه است که به زندگی فردی و اجتماعی ما جهت می‌دهد. از مد لباس و آرایش سر و صورت گرفته تا نحوه‌ی نگرش به خدا و قیامت که همه و همه را ابر قدرت رسانه برای ما می‌سازد.

رسانه و بحران هویت

انسانی که مخاطب فیلم‌ها، رُمان‌ها، مجلات و شبکه‌هایی باشد که به دنبال ترویج خشونت، سکس و لاابالی‌گری، شیطان‌پرستی، انسان‌پرستی، زن‌پرستی و... هستند، به ناچار شخصیتی مانند آنان پیدا می‌کند. امروزه به دنبال شهوت‌پرستی است و فردا به دنبال شهوت شکم، یک روز به دنبال خوردن مشروبات الکلی است و روز دیگر به دنبال مصرف مواد مخدر، یک روز در مسجد است و روز دیگر....چنین انسانی توازن شخصیتی

نــدارد و هــنر پیشه‌ای است که در ســکانس‌های مختلف زندگی نقش‌های متعدد ایفا می‌کند.

در خانه یک نقش، در دانشــگاه یک نقش و در مســجد و حسینیه نقش دیگری را اجرا می‌کند.

اصول حاکم بر رسانه

اصول حاکم بر رسانه‌های غـربی در راســتای رســیدن به اهداف شیطانی عبارتند از:

1- لذت‌پرستی و لذت‌جویی (آن چه که بنیـان خـانواده را در غرب ویران ساخته، لذت‌گرایی و تمتع است).

2- دنیاپرستی.

3- اُمانیسم و خودپرستی.

4- فیمینیسم و زن‌پرستی.

5- سودپرستی اقتصادی یا ثروت‌پرستی.

6- ترویج بی‌بند و باری، اباحه‌گری یا شهوت‌پرستی.

فصل ششم: نیروهای دجّال مستقر بر بام دنیا

دجّال‌صفتان جهان در جنگ رسـانه‌ای و نـاتوی فـرهنگی، می‌کوشــند تا با ســیطره‌ی فــرهنگی، اهــداف و مقاصد شیطانی خویش را بر مردم جهان تحمیل کنند. ابزارهای مورد استفاده‌ی دجّالیان در آخرالزمان عبارتند از:

1- شبکه‌های ماهواره‌ای:

در کل جهان دویست و سه مـاهواره‌ی تلویزیـونی فعـال در یکصــدو پنجــاه و نه مــدار قــرار گرفته‌اند که تنها در

ایران امکان دیدن هشت هزار و ششصد شبکه تلویزیونی و یکهـــزار و سیصد و نه شـــبکه رادیـــویی را فـــراهم می‌آورند.

این حجم جـــدای از سی و پنج میلیـــون ســـایت فعـــال اینترنتی، بروزترین بازی‌های کـامپیوتری، رشد میلیـونی اسـتفاده از تلفن همـراه، اس‌ام‌اس و بلوتـوث، انتشـار هـزاران عنـوان رمـان، مجله و ژورنـال در گرایش‌ها و غالب‌هـای متنـوع و جـذاب و صـدها فعـالیت تأثیرگـذار رســانه‌ای دنیا در داخل کشـــورمان بشـــمار می‌رود که شـبانه روز سـرزمین بکر حاصل‌خیز، فکر و ذهن جوانـان را آمـاج بمبـاران نـرم خـود قـرار می‌دهد. بمبـارانی از فرکانس‌ها و امواجی که همه روزه عـوارض و تبعـات آن را در گوشه و کنار شهرها با دو چشم می‌توان به نظـاره نشست. بمبارانی با نشانه‌گیری هویت و اصـالت جوانـان و گرفتن تلفات از موثرترین نیروهای پرتحـرک، فعـال و پویـــای انقلاب. شـــنیدن این نکته تأسف‌انگیز است ولی شنیدنی، این‌که رژیم اسرائیل تنها با داشتن بیست و دو صـــدم درصد جمعیت دنیا دارنـــده‌ی دویست و چهـــارده شبکه‌ی ماهواره‌ای بصورت شـبانه‌روزی است. آمـار ذیل فعـالیت فـراوان شـبکه‌های مـاهواره‌ای در کشـورمان را نشان می‌دهد:

*تعداد کل ماهواره‌های مستقر در فضای ایران: شصت و هفت ماهوراه

*تعـداد کل شـبکه‌های مـاهواره‌ای (اعم از تلویزیـونی، رادیویی و دیتا) قابل دریـافت در ایـران: بیش از سـیزده هزار و دویست و یازده شبکه

*تعداد کل شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای قابل دریافت در ایران: بیش از هشت هزار و پانصد و نود ویک شبکه

*تعداد کل شبکه‌های فعال اسرائیل قابل دریافت در ایران: بیش از هفتاد و هفت شبکه

*تعداد شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای فارسی زبان قابل دریافت در ایران: بیش از سی و دو شبکه. (20)

از این سی و دو شبکه، چهار شبکه به عنوان تجزیه طلب و بیست شبکه به عنوان ضد فرهنگی و هشت شبکه فعالیت‌های سیاسی براندار دارند. از جمله آسیب‌های فرهنگی ماهواره را می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) هویت شکنی:

آنچه تا کنون ما را در برابر تهدیدات و توطئه‌ها مقاوم نگه داشته «هویت دینی» ماست و اکنون ماهواره‌ها این سرمایه بزرگ را هدف قرار داده‌اند.

ب) تغییر اخلاق:

نمایش و ترویج وقاحت، بی‌عفتی، بهره‌وری بیش از حد از تن، برهنگی مفرط، شهوت‌پرستی و زن‌پرستی از جمله سوغات‌های ماهواره محسوب می‌شوند. مبارزه با نمادهای مذهبی و دینی، بی‌اهمیت نشان دادن ارزش‌های خانواده و روابط خانوادگی، ترویج مادی‌گرایی، غفلت زدایی و بی‌توجهی به عواطف و معنویات و بی‌ثباتی سیاسی از دیگر آسیب‌های فرهنگی ماهواره به شمار می‌آید.

2- اینترنت

اینترنت، واقعیتی انکار ناپذیر است که مطالب مفید و ارزشمندی را در خود جای داده و در عین حال بسیاری از آن‌ها با محتوای آلوده همراه است. امروزه وجود بیش از دویست و هشتاد میلیون صفحه حاوی میلیاردها عکس و تصویر مستهجن در کنار آغاز به کار روزانه‌ی پانصد سایت پورنوگرافی (سکس)، اینترنت را به منبع فساد جهانی تبدیل کرده است. طبق بررسی‌ها، افراد متصل به اینترنت دچار نوعی وابستگی روحی به این شبکه‌ی جادویی می‌شوند. به همین سبب، اینترنت به یکی از وسایل مورد استفاده طراحان ناتوی فرهنگی برای تهاجم فرهنگی مبدّل شده است. به جرات می‌توان گفت که در کشورمان اینترنت بعد از رسانه ملی، دومین رسانه مورد توجه جوانان بشمار می‌آید. در کشورمان بیش از پانزده میلیون صفحه به دنیای اینترنت گشوده شده است و اگر این رسانه کنترل نشود، راهی خطرناک به سوی ابتذال و گسترش فرهنگ غرب و ناتوی فرهنگی خواهد بود.

ورای اینترنت

پژوهشگران از کشف این نکته تعجب کرده‌اند که با مردم با دسترسی به «www»، احساس نا امیدی و انزوا می‌کنند و استفاده بیش از حد از اینترنت، کاهش ارتباط با اعضای خانواده و کم شدن گستره‌ی حضور اجتماعی آن‌ها را در پی داشته است. آن‌ها نتیجه می‌گیرند که حضور واقعی انسان برای دیگران از بین رفته است. کار اینترنت در مورد معنا آن است که زندگیمان را بدتر می‌کند. زندگی روی وب جذّابیت دارد. چون آسیب‌پذیری و تعهد را حذف می‌کند. امّا این نبود شور و شوق، معنا

را از میـــان خواهد بـــرد. باید دانست که ابزارها خنـــثی نیستند و اینترنت، تعهد شـخص را در دنیـای خـانوادگی و اجتماعی‌اش کم می‌کند. این کـاهش تعهـد، به نوبه خـود درک از واقیت و معنا را در زنـــدگی شـــخص کـــاهش می‌دهد. در واقع گویا هر چه از اینترنت بیشـتر اسـتفاده کـــنیم، بیشـــتر به دنیـــای غـــیرواقعی، تنها و بی‌معنـــای کسانی کشـانده می‌شـویم که می‌خواهند از دردسـرهای دنیـــای واقعی بگریزند. گریـــزی نافرجـــام که ره به گورستان‌های مجازی خواهد برد.

آسیب رسانی اینترنت به روابط خانوادگی

اینـــترنت، اخلاق و منش و عملکردکـــاربران را متحـــول می‌کند. مشاهده‌ی تصـاویر مغـایر اخلاق عمـومی، ایجـاد عشق مجـــازی بین کـــاربران، آموزش‌هـــای مبتـــنی بر ایـدئولوژی منفی‌گرایانه و یا افـراطی و یا اساسـاً روبه رو شـــدن با اطلاعـــاتی که افکـــار را به هم می‌ریـــزد، می‌تواند ســـطح خویشـــاوندی و روابط خـــانوادگی را متزلزل کند. امروزه اینترنت یک عالم مجازی برای مردم به حساب می‌آید. به سـبب شـرایط اقتصـادی و همچـنین فراغ بال بیشتر کاربران، امکان بهره‌بـرداری از اینـترنت در ســـاعات پایـــانی شب فراهم‌تر و مناســـبتر به نظر می‌رسد از این رو اینـــــــترنت، شب را که مایه آرامش همسران است، مایه اضـطراب و بوجـود آوردن فکرهـای مزاحم می‌کند. اینترنت زمینه‌های مخرب «من» و «تو»ی همسران را افـزایش می‌دهد و دنیـای آنـان را از یکـدیگر جدا می‌سازد.

دسترسی کودکان و نوجوانـان به اینـترنت و اسـتفاده از تصاویر و اطلاعاتی که اغلب بـرای بزرگسـالان مناسـبتر

است، باعث می‌شود نسل‌های بعدی که از آن فرزندان بوجود می‌آیند، اهمیت زناشویی و استحکام خانواده را ناچیز و بیهوده ارزیابی کنند.

اینترنت به مخزنی از اطلاعات خوب و بد، زشت و زیبا، اخلاقی و غیراخلاقی و... می‌ماند اما آیا این گونه ارتباط آزاد به سود خانواده و نسل‌های امروز است و آیا آنان با وجود این فناوری، با ارزش‌ها همچنان معامله ارزشمندی می‌کنند یا نه؟، چندان روشن نیست. اینترنت میان خانواده‌ها چندگانگی فرهنگی بوجود می‌آورد.

کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند که«براساس روند موجود» تا چند سال آینده، اینترنت وسیله‌ای خواهد شد که تمامی مراکز و وسایل‌گذران اوقات فراغت را در خود جمع خواهد کرد.

فصل هفتم: عالم مجازی

وبلاگ

وبلاگ، یکی از همان موجودات ناشناخته مجازی است که دایره جذّابیتش روز به روز گسترش می‌یابد، تا آن‌جا که امروزه بیش از هفتاد و پنج هزار وبلاگ در هر دقیقه به روز می‌شود. سرعت رشد و فراگیر این پدیده به اندازه‌ای است که برخی از صاحب نظران ارتباطات آن را به تبی تند تشبیه می‌کنند که سرانجام به عرق سرد مرگ خواهد نشست.

وبلاگ‌ها امروزه به مهمترین منابع انتشار شایعات و اخبار بی‌اساس و همچنین اطلاعات بی‌ارزش(به لحاظ خبری) تبدیل شده‌اند که می‌تواند ذهن مخاطبان خویش

را بمباران اطلاعاتی و جان آنان را منفعل و درمانده نماید. ارتباطات سیار، به دو میلیارد مشترک در سال 2006 رسیده است. تعداد وبلاگ‌ها در سال 2006، بیست و شش میلیون بوده که در اکتبر همان سال به هفت میلیون و سیصد هزار وبلاگ رسیده است. در مجموع می‌توان گفت که هر شش‌ماه، فضای وب در جهان دو برابر می‌شود. هر وبلاگ در ایران یک رسانه است و هر رسانه سعی می‌کند یک پیام مشخص را از مبدأ به مقصد برساند. اینترنت دیگر از مرزهای شخصی روابط انسان‌ها گذشته است.

پیام کوتاه

افزایش چشم‌گیر مشترکان تلفن همراه و آمار میلیونی ارسال پیام کوتاه(روزانه چهل و پنج میلیون پیام) توسط کاربران سبب تبدیل پیام کوتاه به نوعی رسانه‌ی نوشتاری دیجتال شده است. این پیام‌های میلیونی پیرامون چهار محور اصلی مناسبت‌ها، طنز، عاشقانه و خیر اخلاقی قرار دارند. تمسخر و تضعیف شخصیت‌ها و قومیت‌های گوناگون و نسبت دادن اتهام‌های ناروا و خلاف شأن به اقوام مختلف، اساس پیامک‌های طنز را تشکیل می‌دهند. این روند در دراز مدت به تخریب شخصیت‌ها و قومیت‌ها انجامیده و نوعی تفرقه‌افکنی در میان اقوام فارس، لر، ترک، بلوچ و... که دارای مذهب و ملیت مشترک هستند، پدید می‌آورد. در حالی که از طریق ابزار پیام رسانی، می‌توان جدیدترین اخبار جهان بویژه جهان اسلام، پیام‌های دینی، نکات اخلاقی و... را به دیگران انتقال داد.

باربی، آموزگار ابتذال

رهبر معظم انقلاب در جمله‌ای تأمل برانگیز می‌فرمایند: «اگر یک انقلاب تحت فشار اقتصادی، سیاسی و تبلیغی قرار گیرد، قابل ملامت نیست ولی اگر این انقلاب نتواند فرزندانش را تربیت کند، قابل ملامت و سرزنش است».

شکست تدریجی مسلمانان با استفاده از اهرم زنان و دختران، تجربه‌ی تلخ تاریخی در اندلس بود که به خارج شدن اسپانیا از جهان اسلام پس از هشتصد سال حاکمیت اسلام انجامید. برنامه‌ریزان آمریکایی و اروپایی که به نقش بی‌دلیل زنان و دختران در ترویج فرهنگ برهنگی پی برده‌اند عروسک باربی را برای رسیدن به اهداف خود طراحی کردند. عروسکی که برای لحظه لحظه‌ی زندگی مردم برنامه دارد. لباس‌های ظریف، خوش‌رنگ و خوش دوخت باربی محصول هنر و تفکر بزرگ‌ترین طراحان لباس دنیاست که در کمپانی متل، گردهم آمده‌اند. هیچ عروسکی تاکنون به اندازه‌ی باربی، لباس متنوع، زیبا و اشرافی به تن نکرده و این خوش پوشی، به دختری اختصاص دارد که نماینده‌ی فرهنگ غرب و نمایشگر یک زن تمام عیار آمریکایی است. عریان‌گرایی، اشراف‌گرایی و مصرف‌گرایی سه مولفه‌ی اصلی لباس‌های باربی محسوب می‌شوند.

یکی دیگر از کارکردهای باربی، پررنگ نمودن غرایز جنسی در ذهن دختران است. به تعبیر برخی فعالان ضد باربی، این عروسک آموزگار سکس و ابتذال است در حالی که توان عشق آفرینی ندارد. عروسک برتز را، نسل جدید باربی نامیده‌اند. برتز همراه خود یک

جهیزیه‌ی کامل دارد. انواع و اقسام لوازم و وسایل جانبی با تنوع چشمگیر.

تولد دارا و سارا، برادر و خواهر نجیب و پاکدامن و مسلمان ایرانی، خبر تکان دهنده‌ای بود که پس از نیم قرن تخت پادشاهی پرنس باربی را به لرزه درآورد و بازتابی گسترده در عرصه‌ی جهانی یافت. برخی رسانه‌های جمعی بیگانه القاب گوناگونی به دارا و سارا داده‌اند. ازجمله: باربی ایرانی، عروسک ضدباربی، جنگ فرهنگی، عروسک‌های دوقلوی اسلامی، جنگ عروسک‌ها و... پس از دارا و سارا، فولا و لیلا عروسک‌های محجبه‌ی و رزانه، باربی مسلمان، میان کودکان مسلمان خاورمیانه و آمریکا و کانادا طرفداران بسیاری یافت.

کودکان، بردگان خردسال رسانه

به چشم‌هایش نگاه کنید. چطور پای تلویزیون میخکوب شده، چگونه به تک چشم جادویی خیره شده و نگاهش به راست و چپ می‌چرخد. برنامه‌های تلویزیونی و بازی‌های رایانه‌ای، کودک را به نوعی به خواب مصنوعی فرو می‌برد، او را سحر می‌کند و عقل و هوش و حواس را از او می‌ستاند. کودک برای فیلم‌ها و انیمیشن‌ها جنبه‌ی تصویری و خیالی قائل نیست و هرچه را می‌بیند، واقعیت محض تصور می‌کند.

براساس تحقیقی در فرانسه کودکان و نوجوانانی که بیش از یک بار در هفته فیلم می‌بینند، نیازمند مراقبت روان‌پزشک هستند. آن‌ها معمولاً بعد از دیدن انیمیشن‌های پرتحرک به تقلید می‌پردازند و با شخصیت

فیلم همذات پنداری می‌کنند و شخصیت او را پایه‌ریزی می‌کنند.(20)ـ قهرمانان فیلم از نگاه کودک قوی‌ترین انسان‌ها هستند. در اکثر اوقات شخصیت‌ها و قهرمانان دوران کودکی، شخصیت آینده‌ی او را شکل می‌دهد.

امروزه هشتاد کانال به کودکان اختصاص دارد و مشغول شکل دهی شخصیت نسل آینده‌ی بشر است.

هم اکنون هفت شرکت بزرگ و عمده‌ی جهان به ساخت انواع سرگرمی و انیمیشن برای کودکان مشغولند. تأثیر منفی رسانه‌ها بر کودکان در تمام کشورها امری مشترک است.

باربی‌های جدید که در سنین چهار تا شش ساله با لباس‌های برهنه و دامن‌های کوتاه در دسترس کودکان قرار گرفته‌اند، عرصه را برای آشنایی کودکان با مسائل سکس و حتی تجربه‌ی آن در سن زیر دوازده سال مهیا کرده است.

در آمریکا سهم سرگرمی‌های دیجیتال در بازار کودکان بیش از درآمد ناخالص فیلم‌های‌هالیوودی و هفت برابر بیش‌تر از هزینه‌ی تولید فیلم‌های تلویزیونی کودکان بوده است. در بازارهای الکترونی، کودکان(بیش‌تر از همه پسران) ژانرهای پر زد و خورد جنگی، رزمی، ورزشی و ماجراجویی را ترجیح می‌دهند که اکثر آن‌ها حاوی خشونت است.

غرق شدن در شهوت و خشونت این بازی‌ها، یکی از مهم‌ترین عوامل محرک استفاده از این بازی‌هاست. بازی‌های رایانه، دنیایی را برای کودک فراهم می‌کنند که

او را می‌تواند در آن امـپراطور کند و برهمه چـیز کنـترل داشته باشد.

اعتیاد کودکان به بازی و آسیب‌هایی چون تأثیرات مخرب روانی- تربیـــتی از جمله تقـــویت حس پرخاشـــگری در کودکان، انزواطلـبی، افت تحصـیلی و آسـیب جسـمانی، مانند: عوارض بصری هرگز قابل چشم‌پوشی نیستند.

فصل هشتم: شوکرانی که کودکانمان می‌نوشند

دجّال‌های مجازی

مردم اروپا برای نشان دادن نفـرت خـود، یهودیـان را به موش تشبیه کردند. متفکـران و سـران یهـود هم به فکر راهکارهـــای اساسی بـــرای این نـــوع از یهـــود ســـتیزی افتادند.

لابی صهیونیسم با اســتفاده از ابــزار قدرتمند ســینما و تلویزیـــون وارد عمل شد و با ســـاخت انیمیشن‌هایی که ســتاره‌های آن موش‌ها بودنــد، این حیــوان را موجــودی دوست داشتنی جلوه داد. انیمیشن «دامبـو، فیل پرنـده» در زمـره‌ی این گـروه از آثـار قـرار دارد. مـادر دامبو بر خلاف سایر فیل‌ها که کلاهی زنگوله‌دار به سر دارد، کلاه عـرق چین ماننـد، مخصـوص یهودیـان را به سر دارد و به جرم دفـاع از فرزنـدش در اسـارت به سر می‌بـرد. دامبو نـیز طی عملیـاتی، پـرچمی را در سـیرک به اهـتزاز در می‌آورد که بی‌شـباهت به پـرچم رژیم اشـغالگر قـدس نیست!

عبارت رفتن به سوی خورشید در تورات بیان شــده و در بین یهودیـــــان این گونه رایج است که منظـــــور از آن،

بازگشت به سرزمین موعود می‌باشد. در کـارتون «لـوک خوش‌شـانس» خـانه‌ی لـوک کجاسـت؟ چـرا او همیشه با اسبش به سوی خورشـید در حـال غـروب، آرام و خسـته حـرکت می‌کنـد؟ چـرا همیشه این ترانه را زیر لب زمزمه می‌کند: «من گـاو چـرانی تنها هسـتم که از خـانه‌ام دور افتاده‌ام؟» شخصـیت لـوک، تـداعی‌گر یهـودی مظلـوم و دور مانده از سرزمین مادری خویش است. داستان «هاچ زنبور عسل»، «بنر» و... به کودک یهـودی می‌فهماند که باید به دنبـال مـادر زیبا و نـورانی خـود باشد و غـیر یهودیان موجوداتی ترسناک، بدجنس و حتی بدبو هسـتند که می‌خواهند او را از بین ببرند.

در کارتون شیرشـاه (Lion king)، شـیر نمـاد سـلطه‌ی جهـانی یهـود است. در تـورات آمـده است: «یعقـوب در میان امت و قوم‌های بسیار، مثل شیر در میـان جـانوران جنگل و مانند شیر درنده میـان گله‌هـای گوسـفند خواهد بـود که هنگـام عبـور پایمـال می‌کند و می‌درد. قـوم اسرائیل در برابر دشمنانش خواهد ایستاد».

بازی‌های رایانه‌ای و پیامدهای منفی آن

مقام معظم رهبری می‌فرمایند: «بازی‌هـای رایـانه‌ای به شوالیه‌های مجـازی قدرتمند و جـذاب نـاتوی فـرهنگی و جنگ صـلیبی غـرب تبـدیل شـده‌اند که در حـال تخـریب و تغیـیر تـدریجی ارزش‌ها و هنجارهـای انقلاب اسـلامی و جهـان اسـلام هسـتند». این شـوالیه‌های رایـانه‌ای در جنگ‌های صلیبی قرن جدید بـدون هیچ‌گونه حساسـیتی تا عمق خانه‌هایمـان نفـوذ کرده‌اند و ما در بی‌خـبری با آغوش باز به استقبال آن‌ها رفته‌ایم و هزینه‌هـایی بـرای آن‌ها می‌دهیم.

برخی بازی‌های رایانه‌ای با محتوای صهیونیستی و آمریکایی طراحی شده و اسلام ستیزی در شکل، فرم و محتوای آن‌ها موج می‌زند. کودکان در گیر و دار خشونت بازی‌ها، شلیک خود را به سمت سربندهایی با نام‌های مقدس برطرف مسلمانان متوجه کرده و به مراحل بالاتر صعود می‌کنند. تکرار و حتی گاهی آشنایی با چنین بازهایی کافی است تا فرهنگی غنی شده از اسطوره‌های صهیونیستی و یهودی را به روان کودک تزریق کند. در این میان، مادرانی که در دنیای فیمنیست روانه بازار کار شده، کودک را با چاقویی خطرناک تنها می‌گذارند.

زنان رایانه‌ای، اهداف جنسی

صاحبان قدرت و سرمایه با ترویج فساد اخلاقی، سکس و آزادسازی روابط جنسی و نفی ارزش‌های دینی و انسانی، بستر و زمینه‌های استثمار زنان را فراهم ساخته‌اند. بازی‌های رایانه‌ای از سویی ضمن تهی ساختن زن از عواطف سرشار، او را در اوج کینه‌جویی و تخاصم تصویر می‌کنند و از سویی دیگر با نادیده گرفتن ارزش‌های انسانی و به نمایش گذاشتن جذابیت جنسی، به وی هویت کالایی می‌بخشند و در اصل او را دچار شخصیت منفی می‌کنند. این بازی‌ها نوعی ابزار مدرن برای زدودن قبح اعمال چون جنایت، قتل، سرقت، قمار، اعمال منافی عفت، استعمال مواد مخدر و... هستند. در زندگی قهرمانان این بازی‌ها، خانواده وجود ندارد و فقط قدرت و جذابیت جنسی و کشت و کشتار ارزش شمرده می‌شود که خطرناک است.

فصل نهم: آیین دروغین شیطان پرستی

شیطان‌پرستی

یکی از آیین‌های انحرافی و عرفان‌های دروغین نوظهور که از مصادیق آشکار دجّال آخر الزمان به حساب می‌آید، آیین دروغین شیطان‌پرستی است. ارکان اصلی و بنیادین این آیین عبارتند از: 1ـ ارتباط عمیق و ریشه‌دار با صهیونیسم و یهودیت انحرافی. 2ـ اعتقاد و باور به قدرتی شکست ناپذیر و فراگیر برای شیطان. 3- شهوت‌پرستی، فساد جنسی و زن‌پرستی. 4ـ استفاده‌ی گسترده از مشروبات الکلی، مواد مخدر و مواد روان‌گردان. 5ـ مادی گرایی و ثروت طلبی محض. 6- استفاده‌ی فراگیر از فیلم‌ها، تصاویر و موسیقی‌های حرام. 7ـ مسیح ستیزی و ضدیت با آموزه‌های الهی عیسی مسیح.

نمادهای شیطان پرستان و تطبیق آن بر ویژگی‌های دجّال

آنتوان لاوی، مأمور شناخته شده‌ی سازمان جاسوسی آمریکا و بنیان‌گذار شیطان‌پرستی، بعد از تالیف دو کتاب انجیل شیطان‌پرستی و آیین شیطان‌پرستی و نوشتن یک سری مناجات‌ها با شیطان، به فکر پیاده کردن این افکار مخصوصاً دستورات آیین شیطان‌پرستی در قالب نمادهای جالب و تازه افتاد در بررسی نمادهای متعلق به شیطان‌پرستی، خط بسیار روشنی از ارتباط سهیون(یهودیت انحرافی) و سیتنیسم(شیطان‌پرستی) به وضوح قابل مشاهده است. در ذیل برخی از نمادهای شیطان‌پرستی که به عنوان نگین انگشتر، گردنبند، تصاویر بر روی دست بندها، پیراهن، شلوار، کفش،

ادکلن، ساعت و... درج شده و به ایران اسلامی نیز راه یافته است، مورد بررسی و معرفی قرار می‌گیرد:

1- نماد عددی «666»:

این سمبل با عنوان شماره تلفن شیطان، توسط گروه‌های هوی متال وارد ایران اسلامی شده است اما در حقیقت علامت انسان و نشانه‌ی جانور در میان شیطان‌پرستان تلقی می‌شود. از سال‌های پیش تاکنون این عدد با اشکال مختلفی بر روی دیوارهای شهرهای بزرگ کشور مشاهده می‌شود. «666» بر اساس حروف ابجد، حروف شیطان نیز می‌باشد. «666» در الهیات مسیحی، کد عددی «دجّال ضد مسیح» است که پیش از ظهور منجی موعود به دشمنی و ستیز با تمام آرمان‌ها و آموزه‌های الهی عیسی مسیح، می‌پردازد.

2- نماد صلیب شکسته شده:

این نماد با هدف به مسخره گرفتن مسیحیت و دشمنی آشکار با آموزه‌های الهی عیسی مسیح، وارد شیطان‌پرستی شده است.

3- نماد صلیب وارونه:

این نماد حکایت از وارونه شدن مسیحیت دارد و عمدتاً برای استهزاء و به سخره گرفتن این دین است. صلیب وارونه در گردنبندهای بسیاری مشاهده شده و خواننده‌های راک، انواع مختلف آن را به همراه دارند.

دجّال در الهیات مسیحی، «ضد مسیح» و در الهیات اسلامی، «مسیح دروغین» خوانده می‌شود و این از آن روست که دجّال هرچند ادهای قدرت و کرامت‌های

مسـیحایی را دارد اما در عمل به جنگ و سـتیز با تمـام نمادها و آموزه‌های عیسوی می‌پردازد.

4- نماد هرج و مرج (Anarchy):

این نمـاد به معنـای از بین بـردن تمـام قـوانین است و دلالت بر این امر دارد که «هرچه تخـریب کننـده است تو انجـام بـده» این نمـاد مـورد اسـتفاده‌ی گروه‌هـای هـوی متال است.

5- نماد تک چشم فراگیر:

چشم در برخی نمادهای روشن فکری نیز به کار می‌رود. اما شیطان‌پرستان اعتقاد دارند که چشم در بالای هـرم، چشم شیطان است و بر همه جا نظارت و اشـراف دارد. این علامت در پیشگویی‌ها، جادوگری و کنـترل مخصـوص جادوگری مورد استفاده قرار می‌گیرد. گفتـنی است این نماد بر روی دلار آمریکا نیز به کار رفته است.

6- نماد پنتاگرام یا ستاره‌ی پنج پر:

اگر نوشـته‌ی وسط نمـاد یعـنی «Satanism»ـ به معنـای شیطان‌گرایی را به همراه دایره حذف کنیم، آن وقت یک سـتاره‌ی پنج ضـلعی می‌ماند که همـان نشـانه‌ی سـتاره صـبح یهـود یا پنتـاگرام است. دجّـال دارای تک چشم پرفـروغ و درخشـان است که همانند سـتاره‌ی صـبح می‌درخشد.

7- نماد شهوت:

این نماد به انگلیسی،«Ankh»ـ انشاء می‌شود که سـمبل شـهوت‌رانی و بـاروری است. این نمـاد به معنـای روح

شـــهوت زنـــان نـــیز تعبـــیر می‌شـــود. امـــروزه نمـــاد «فیمینیسم» و زن‌پرسـتی نـیز در واقع نمـادی برداشـته شده از سمبل‌های شیطانی است.

8- نماد پرچم رژیم صهیونیستی:

رژیم صهیونیستی علاوه بر حمایت‌های آشـکار و پنهـان، حتی از قرار گرفتن نماد رسمی کشـور نامشـروعش در کـانون علائم شـیطان‌گرایان نـیز پرهـیز نـدارد. بیشـتر پیروان و حمایت کننـدگان دجّـال در آخرالزمـان یهودی‌ها هستند.

9- نماد ضد عدالت:

با توجه به این که تـبر رو به بـالا، در روم باسـتان نمـاد عدالت بشمار می‌آمده، شیطان‌پرسـتان تـبر رو به پـایین را با عنوان ضد عدالت انتخاب کرده‌اند.

10- نماد چشم شیطان:

این نماد نیز به معنای چشم شـیطان و نظـارت و اقتـدار است. دجّـــال، دارای تک چشم جـــادویی، افســـون‌گر و شیطانی است که خیره شوندگان خـود را تحت اقتـدار و سیطره‌ی کامل خویش می‌گیرد.

اسرائیل و ترویج شیطان پرستی

رژیم اشغالگر قدس که سـلامت اخلاقی، روحی و روانی انسان‌ها را همواره به منزله‌ی تهدیدی جدی برای منـافع ملی خود می‌بیند، در اقداماتی گوناگون و پیاپی مبـادرت به ساخت جریان‌های مسموم فرهنگی کـرده است و این جریانـات مسـموم را به رگ‌هـای حیـاتی جوامع(از طریق

جاذبه‌هـــای مجـــازی) تزریق می‌کند. در نگـــاهی جـــامع، ارتبـــاط رژیم صهیونیســـتی و نقش آن در ســـازماندهی گروه‌هـــای شیطان‌پرست در محورهـــای زیر قابل اشـــاره است:

الف) این گروه‌ها به لحـــاظ پیوند با آموزه‌هـــای یهـــودیت انحـــرافی (صهیونیسم)، ارتبـــاط ریشه‌دار گســـترده‌ای با این رژیم داشته و خواهند داشت.

ب) فرقه‌هـــــای مختلف شیطان‌پرســـــتی از ســـــوی دو سازمان مهم جاسوسی، یعنی CIA و موســـاد، هـــدایت و تغذیه می‌شوند.

ج) بودجه، نظارت و پشـــتیبانی شیطان‌پرســـتان فعـــال در جمهـــوری اســـلامی ایـــران، به طـــور مســـتقیم از ســـوی ســـازمان موســـاد تـــأمین شـــده و این سلســـله اقـــدامات با اهداف امنیتی دنبال می‌شود.

د) رژیم صهیونیستی از اعضای این گروه‌ها برای مقاصد شـــوم سیاسی و جاسوسی بهـــره می‌بـــرد به گـــونه‌ای که انجـــام خشـــونت بـــارترین اعمـــال به این گروه‌ها واگـــذار می‌شود.

موسیقی و شیطان پرستی

شیطان‌پرستان با استفاده‌ی از موســـیقی توانســـته‌اند به نفـــوذ خـــود در اقسا نقـــاط جهـــان بیفزایند. بیشـــتر این اقدامات در فضای تأسیس و فعالیت گروه متالیکا دنبـــال شـــده است. متالیکا در حقیقت ضد ارزش‌هـــایی را ارائه می‌کند که شـــامل بازگشت به تـــاریکی(محـــور اصـــلی تفکـــرات شیطان‌پرســـتی)، بی‌رحمی و تجـــاوز جنســـی،

فحاشـی، هجـوم و حمله به جامعه و فرهنگ عمـومی آن است. خوانندگان گروه متالیکا روی صحنه و در کلیپ‌های خیابـانی دست به خـوردن و آشـامیدن میوه‌هـای فاسـد، ادرار، مـدفوع، خـون و مـردار می‌زنند و از کـثیف‌ترین گروه‌هـای موسـیقی جهـان به شـمار می‌آیند. متالیکا از هم جنس بازی نیز دفاع می‌کند و آلبـومی را در سـالروز مرگ «کوئین» هم جنس باز بنام آمریکایی، منتشر کرد.

بـرخی آمارها حکـایت از این امر دارد که تـاکنون بیش از ده میلیون و دویست هـزار کـپی از آلبوم‌هـای این گـروه موسیقی شیطانی به فروش رسیده است.

مرلین منسون، دجّال ساختگی آمریکا

استفاده از موسیقی و به تبع آن ظهور خواننـدگان جدید همانند شـیاطین نـو، ظرفیت‌هـای جدیـدی را در اختیـار شیطان‌پرستان قرار داد.

پس از انجـام اقـدامات جسـورانه‌ی گـروه منسـون در انتخاب رنگ بندی صحنه، نوع اجرا، گستاخی در اسـتفاده از الفـاظ رکیک و تـرویج فحشا در آثارشـان، منسـون به سـتاره‌ی مبتـذل اما پرمخـاطب در رسـانه‌های آمریکـایی مبـدل شد. ناگفته نماند که حضـور معنـادار روزنامه‌هـای آمریکایی در چهره سـازی این عنصر نـامطلوب فـرهنگی نیز بی‌تأثیر نبوده است.

منسـون در سـال 1997 به یکی از خـبر سـازترین چهره‌هـای جهـان مبـدل شد. محصـول این فعالیت‌هـا، شهرت و ثروت بسـیار زیـادی است که حـداقل پنج نسل بعد از این خواننـده‌ی متالیکا را بیمه کـرده است و بسیاری از آگاهان، نامبرده را از سوپر میلیونرها یا بهـتر

بگوییم میلیاردرهای جهان می‌شناسند که به کمک تسلط بر احساسات جوانان دور مانده از معنویت و به مددکارهای شنیع توانسته است ثروت کلانی را جذب حساب‌های بانکی‌اش نماید. خبر تکان دهنده‌ای از پاره کردن انجیل در اجرای کنسرت زنده‌ی منسون و پرتاب کردن آن به سوی جمعیت در سراسر جهان منتشر شد. منسون انجیل را پاره کرد و خطاب به جمعیت با صدای سنگین و خشکیده فریاد زد: «این است خدای شما». باز خبری می‌رسد و به سرعت در تمامی سایت‌های خبری پخش می‌شود که او در هنگام برگزاری یکی دیگر از کنسرت‌هایش، مدفوع را بر روی صحنه‌ی اجرا بلیعده و سپس مست و لایعقل به نعره کشیدن‌های مداوم ادامه داده است. این اخبار علی رغم زشتی خیره کننده‌اش، به سرعت در جهان گسترش می‌یابد. طبیعی است که در جامعه‌ی ویران آمریکا، انجام چنین اقداماتی صرفاً تندروی‌های کودکانه یک جوان آمریکایی است که حتی تا سی و هفت سالگی نیز در وجودش مانده است.

منسون در بسیاری از کشورها توانسته است گروه‌های مختلفی از جوانان را تحت تأثیر فضای عمومی رایج در آمریکا مبنی بر داشتن حلقه‌های هوادار برای خوانندگان مطرح نظیر مایکل جکسون و... را ایجاد نماید. تغذیه‌ی این گروه‌ها با ترتیب دادن دکورهای ویژه (ساخت کلیپ‌های پرهزینه و فوق فنی و...) و به مدد انجام امورات خلاف اخلاق امکان‌پذیر می‌شود. ارائه‌ی آثار متناوب و بودن وقفه‌های طولانی از دیگر عواملی است که کمک می‌کند این خواننده‌ی متالیکا، همواره گروه‌های کوچک و بزرگ از هواداران را به خود اختصاص دهد.

تمام افرادی که با این شیطان مدرن بر خورد داشــته‌اند، چنانچه مورد سوال قـرار بگیرنـد، اولین مـوردی را که از منســون نقل خواهند کــرد، نــوع آرایش سر و صــورت و نحــوه‌ی لبــاس پوشــیدن، راه رفتن و حــتی و وســایل نقیله‌ی مـــورد اســـتفاده‌ی او خواهد بـــود. اگر چه این شیطان ساخته شـده توسط نظـام سـلطه و اسـتحاله‌ی فــرهنگی آمریکــا، فلســفه‌بافی‌هایی را نــیز در خصــوص ظـــاهر نامتعـــارفش ارائه کـــرده اســـت، مانند این‌که می‌خواهد «با انجام چنین چهره آرایی‌ها، باطن انسان‌ها را به تصـــــــــویر بکشد» و... اما آن چه حقیقی به نظر می‌رسد وجــود بســیاری از بیماری‌هــای روحی و روانی است که در درون وی به وجــود آمــده و این گونه راه به جهان خارج گشوده است.

چشم چپ منسون اولین نمادی است که از آن به عنــوان «Marilyn Manson Look»ـ یـاد می‌شـود. این چشم با لــنز پر رنگ روشن از چشم دیگر وی که معمــولاً با رنگ سیاه پوشیده می‌شـود، متمـایز شـده است. این ویـژگی منسون، با

ویــژگی تک چشــمی بــودن دجّـال مطـابقت دارد. دجّـال دارای مرکــبی است که از هر تــار مــوی مــرکب او آوای موسیقی حرامی بلند است که هرکدام گـروهی از مـردم جهان را گمراه کرده و به تباهی می‌کشاند. دجّــال دارای تک چشم شیشه‌ای ســبز رنگی است که با آن همگــان را افسون و جادو می‌کند و نگاه‌ها را به سوی خویش خــیره می‌گرداند.

فصل دهم: بنای خانه در دامنه‌ی آتشفشان

نیچه خطـاب به فیلسـوفان می‌گوید: «خانه‌هایتـان را در دامنه‌های کـوه آتشفشـان بنا کنید.» و ما همه‌ی کسـانی را که در جسـتجوی حقیقت هسـتند، مخـاطب این سـخن می‌یابیم. گریختن مطلوب طبع کسانی است که فقط به عافیت می‌اندیشند وگرنه مرگ یکبار، زاری هم یکبار.

دهکده‌ی جهانی واقعیت پیدا کرده اسـت، چه بخـواهیم و چه نخـواهیم ماهواره‌ها مرزهـای جغرافیـایی را انکـار کرده‌اند. این همان دهکده‌ای است که در تلویزیون‌هـایش دخـتران شش سـاله را آمـوزش جنسی می‌دهنـد، همـان دهکـده‌ای که در آن گوسـفندهایی با سر انسـان و انسـانهایی با سر خـوک به دنیا می‌آیند. این همـان دهکـده‌ای است که در آن دویست و چهل وشش نـوع تجـاوز جنسی رواج دارد... اما عجیب این جاست که بـاز هم این همان دهکده‌ی جهانی است که در نیمه شبهایش مـاه، هم بر میکـده‌ها، کاباره‌ها و کازینوهـای «لاس وگـاس» تابیـده است و هم بر حسـینیه‌ی «دو کوهه» و گورهایی که در آن بسـیجیان از خـوف خـدا و عشق به او می‌گریسته‌اند. دنیای عجیبی است، نه؟!

... واکنون که با وجود ماهواره‌هـا، مرزهـای جغرافیـایی نیز انکار شده است و آیینه جـادو در یکایک خانه‌هـای این دهکـده‌ی بهم پیوسـته جهـانی نفـوذ کـرده اسـت، عقل سـطحی چـنین حکم می‌کند که دیگر هیچ چـیز نمی‌تواند حکومت جهانی رسانه را حتی به لرزه بیانـدازد، چه رسد به آن‌که آن را به انقراض بکشاند اما چنین نیست. اکنون در غـرب مـردم با اضـطرابی که از یک عـدم اطمینـان همگـانی برمی‌آید به فـردا می‌نگرند. آن‌ها هر لحظه انتظـار می‌کشـند تا آن دژ اطلاعـاتی که موجـودیت

سیاسی غـرب بر آن بنیـان گرفته اسـت، با یک انفجـار مهیب فـرو بریـزد و آن روی پنهـان تمـدن غـرب آشـکار گردد. وقتی حصارهای اطلاعاتی فرو بریزد، مردم جهان خواهند دید که این دژ ظاهراً مستحکم، بنیان‌هـای بسـیار پوسـیده دارد که به تلنگـری فـرو خواهد ریخت. قـدرت غرب، قدرتی بنیـان گرفته بر جهل است و نا آگاهی‌هـای جمعی که انقلاب‌زا هسـتند به یکبـاره روی می‌آورند. همچون انفجار یک منبع نور.

... اما دربـاره‌ی خودمـان [در مقابل سـیطره‌ی جهـانی رسـانه‌ها] نباید بترسـیم. حصـارها تا زمـانی مفید فایـده هسـتند که دزدان شب را بر زمین می‌زند اما آن گـاه که دزدان از آسـمان فـرود می‌آینـد، چگونه می‌تـوان به حصـارها اطمینـان کـرد؟ پس باید از این اندیشه که حصـارها بتوانند ما را از شر ماهواره‌ها محفـوظ دارنـد، بـیرون شد. و «خانه را در دامنه‌ی آتشفشـان بنا کـرد». باید در روبرو شدن با واقعیت به اندازه‌ی کافی جـرات و شجاعت داشت.

استخدام تبلیغی- تربیتی رسانه

همان کسی که از جهانی شـدن خـبر داد، ما را به قـدرت رسـانه‌ای نـیز رهنمـون سـاخت در این میـان عـده‌ای به خـوبی دریافتند که باید خـانه‌ی خـود را در دامنه‌ی آتشفشـان بنا کنند. و گرنه آن که گمـان می‌کند که این سیل همه را با خـود می‌بـرد، خواهد رفت، از هر کیش و قـوم و مـذهبی که باشد. این عـده، شـهروندانی مطیع بـرای دهکـده‌ی جهـانی نیسـتند و از همین رو از تهدید سـیل، فرصـتی بـرای جـرات و شـجاعت و مقـاومت یافته‌اند.

اگر کنترل ویـدیو، تلویزیـون و مـاهواره بـرای ما چنـدان آسان نباشد، برای غرب نیز چنین است. وقتی حصارهای اطلاعاتی فرو ریـزد، مـردم جهـان خواهند دید که این دژ به ظـاهر مسـتحکم حصـارهایی پوسـیده دارد. مـاموریت مهم رسـانه‌ها از همین جا و از مـدت‌ها پیش آغـاز شـده است. سیاســتمداران‌هالیوود برآنند تا با معــرفی منجی دروغین، روح امید را در مردم بدمند. چــرا که مردمشــان به اضطرار رسیده و در انتظـار منجی به فـردا می‌نگرند. تسلط و سیطره‌ی جهالت آمیز غـرب بر جهـان با آگـاهی بخشی بر مردم جهان به تـدریج از میـان خواهد رفت. ما از نقطه عطف تـاریخ گذشـته‌ایم و از این پس به سـمت فرو پاشی تمدن غـرب می‌رویم این تفکر الهی- مهـدوی اســلام است که در سراسر گیــتی مــردم را به ســوی آرمان‌هایی برتر و فردایی روشن جذب می‌کند.

رسالت رسانه‌های اسلامی

قطـــار انقلاب در حـــرکت است و رســـانه‌ها وظیفه‌ی سنگینی بر عهده دارند. سکوت در رسانه‌ها معـنی نـدارد و ایستایی از ویژگی‌های رسانه‌های خاموش است. پیــام امام خمینی(ره) به هنرمندان متعهد: «هنرمنـدان ما تنها زمـــانی می‌توانند بی‌دغدغـــه، کوله بـــار مســـئولیت و امانتشـــــان را بر زمین بگذارند که مطمئن باشـــــند که مردمشـان بـدون اتکا بغـیر و در چهـارچوب مکتبشـان به حیــات جاویــدان رســیده و هنرمنــدان ما در جبهه‌هــای مقدسمان این گونه بوده‌اند.» (22) در این عصر فولادین رسـانه‌ای و آمـاج فرکانس‌هـا، رسـانه‌هایی که سـخن از حقیقت می‌راننـد، به سـان منبرهـایی نورانی‌اند که کلام خدا را در برابر نفیر گوساله‌ی طلایی دجّال، این سامری

زمـــان، طنین‌انـــداز می‌کند. از همین روست که دنیـــای مـدعی اطلاعـات آزاد، تـاب شـنیدن و دیـدن شـبکه‌ای به کـوچکی المنـار را نـیز نـدارد. این نشـان از آن دارد که قـدرت تـأثیر و آسـیب‌پذیری دنیـای جدید از شـنیدن این کلام تا کجاست که کوچکـــترین صـــداها نـــیز می‌توانند سونامی خطرآفرینی بـرای قـدرت‌ها بشـمار بیایند. ولی برای انعکاس نور حق. در دنیایی که بر قـوانین مـادی بنا شده فرکانس‌های شبکه‌ی کوچکی چـون المنـار می‌تواند تـــأثیر طوفـــانی در دنیـــای سیاست نـــوین داشـــته باشد همچون بال زدن پروانه‌ای در کالیفرنیا که با انـــرژی آزاد شده از بـال زدنش طوفـانی مهیب را در جزایر انـدونزی ایجاد می‌کند.

دجّالان زمانی که استر و مرکب خـود را با گـوهر و آهنگ و نـــوا و رنـــگ، فریبنـــده و زیبا ســـاخته‌اند به خـــوبی می‌دانســـته‌اند که منـبر حق تا چه انـدازه می‌تواند تـأثیر خود را درمیان توده‌ها بگذارد و از همین روست که منـبر و کلاه حـــق، این شمشـــیر دو دم را، بزرگـــترین خطر در برابر منـبر شـیطان یعـنی رسـانه‌های نـوین در خـدمت قدرقـــدرت‌ها می‌دانند. این مهم، کـــار رســـانه‌های امت اسلام را دو چندان می‌سازد تا به جای غفلت و مسـتی و سرگرمی، انسان را به حقیقت و معنویت بخوانند.

زیبنده نیست حتی در ماه خـدا و شـهر اتصـال انسـان به آسمان رسانه‌های تصویری ما، بر اساس نگاه اهل کتـاب و به ویژه مبانی‌هالیوود و غرب، سازه‌ها و مجموعه‌هـای خود را در لحظه‌هایی که باید همه را به معنویت بخوانند، به سـرگرمی و تفـریح و قهقهه دعـوت نمایند. رسـانه‌ها بهترین راهنمایان جامعه‌اند. افسـون‌گرایی و دین‌گـرایی

مـرزی نزدیک بهم دارند که تمیـیز و تبـیین آن از عهـده فرهیختگان متعهد عرصه‌ی هـنر بر خواهد آمد. اگر چه به دور از انصـاف است که جهـاد و تلاش اصـحاب رسـانه را در انعکاس حقیقت در این سیاه بازار پرآشـوب و فتنه‌ی دنیا نادیده گرفت.

استفاده تبلیغی- تربیتی از اینترنت

شـبکه جهـانی اینـترنت با در بر گـرفتن حجم انبـوهی از اطلاعـات و گسـتردگی زبان‌هـای انتقـال پیـام، مسـیر ارتبـاطی قدرتمنـدی را بـرای تبلیغ ادیـان و آیین‌هـای مختلف فراهم کرده است. در طول سـالهای حضـور این پدیده در کشورمان، قدم‌های خوبی از سوی قشر متدین بـرای انتقـال مفـاهیم دیـنی از مجـرای این تکنولـوژی برداشـته شـده است که اگرچه در مقایسه با گسـتردگی جهـان اینـترنت بسـیار کوچک بـوده اما شـروع نیکی به حساب می‌آید. برخی کسـانی که دغـدغه‌ی دین را دارنـد، به پدیـــده‌ی وبلاگ‌نویسی روی آورده و دانســـته‌ها و دغـــدغه‌های خـــود را از این راه به اطلاع دیگـــران می‌رســـانند. البته آمـــار وبلاگ‌نویس‌هـــای مـــذهبی در مقایسه با ســـایر وبلاگ‌نویســـان که بـــدلیل ناشـــناس بودنشـــان، بی‌رحمانه می‌نویســـند و همه چـــیز را نقد می‌کنند، کم است. و امید می‌رود این روند درآینده شکل معکوس به خود بگیرد.

ضرورت فیلترینگ

غول عظیم الجثه اینترنت، در عین سـودمندی، خطرهـای بـزرگی را نـیز به همـراه دارد. عمـده‌ترین این خطرهـا، دسترسی آســـان جوانـــان و نوجوانـــان به اطلاعـــاتی

نامتناسب با شرایط سنی و بایسته‌های دینی آن‌ها ست. مهمــترین این آفت‌ها و خطرها پــیرامون انحرافی‌هــای جنسی و اخلاقی است که از طریق ویروســـهای از پیش تعیین شده‌ی غرب جهت مذهب‌زدایی و دوری جوانــان از آموزه‌هــای دیــنی، گریبــان‌گیر آن‌ها می‌شــود. ذهن هر انســان عاقل و منصــف، فیلترینگ ســایت‌ها و بلاگ‌هــای منحرف کننده و مستهجن و مبتذل را تأیید می‌کند.

فصل یازدهم: راهکارهای عملی «دجّال ستیزی»

قرآن محوری

«فَأقْرَؤُوا ما تَیَسَّرَ مِنَ القُرآنِ: آن مقدار که می‌توانید از قرآن تلاوت کنید.» (23)

دجّـال، اصـلی‌ترین دشـمن امـام زمـان(عج) و قـرآن در فرجام زمـان است. قـرآن و امـام زمـان(عج)، هر دو یک حقیقت واحدند، دارای رسـالت و آرمان‌هـای مشـترکند و دجّـــال، دشـــمن این دو حقیقت واحد است و با تمـــام آرمان‌های قرآنی و مهدوی سر سـتیز و جنگ بر می‌دارد. از این رو یکی از مهمـــترین راهکارهـــای عملی دجّـــال ستیزی، رویکـرد حقیقی و عملی به قـرآن و در یک کلام «قرآن محوری» است.

بـذر فطـرت، با آب ادب و حکمت جوانه می‌زند و بـادوام جرعه نوشی از چشـمه سـار معـرفت و معنـویت به بـار می‌نشیند و این در حـالی است که سرچشـمه معـرفت و معنویت و منبع ادب و حکمت، قرآن است:«بدانید که این قـرآن انـدرز دهنـده‌ای است که در انـدرز آن رنگ فـریب نیست و راه نماینـــده‌ای است که گمـــراه نمی‌کنـــد، ســخن‌گویی است که دورغ نمی‌گوید. هــرکس با قــرآن

همنشینی کند، چون برخیزد چیزی بر او افزوده شده و چیزی از او کاسته شده است. به هدایتش افزوده شده و از کور دلی‌اش کاسته گشته است.»2 این در حالی است که دجّال، اصلی‌ترین دشمن قرآن و امام زمان(عج) هزار رنگ و هزار چهره‌ای است فریبکار. راه نماینده‌ای است گمراه کننده. سخن‌گویی است کذاب و دروغ‌زن. هر که از دجّال پیروی نماید و با دجّال‌صفتان نشست و برخاست نماید، در ظلمت و گمراهی و کور دلی‌اش افزوده و از هدایت و فضیلت و نورانیتش کاسته گردد.

احساس زیبای رها شدن از فتنه‌ی زمینیان و پر گشودن به سوی آسمان و هم‌پروازی با فرشتگان، از آرزوهای فرا دنیایی هر انسانی برای داشتن یک زندگی نورانی و خدایی است. فرار از جلوه‌فروشی‌های هزار رنگ دجّالی و گشودن راهی به سوی هدایت‌های ویژه‌ی مهدوی، هنر رادمردان برگزیده الهی است که در پرتو انس با معارف قرآن و عملی ساختن دستور العمل‌های الهی آن تحقق می‌یابد.

از سعادتمندی‌های مردان و زنان بزرگ، استفاده‌ی چند منظوره از محیط خانه و خانواده است و از بهترین بهره‌برداری‌ها از یک مسکن خاکی، تبدیل آن به خانه‌ای افلاکی، فرودگاهی نورانی و عروج‌گاهی ربانی است که این همه تنها از انس خانه و خانواده با قرآن رقم می‌خورد: «خانه‌ای که در آن قرآن خوانده می‌شود و از خداوند بلند پایه در آن یاد می‌گردد، برکتش بسیار می‌گردد، فرشتگان در آن حضور می‌یابند، شیاطین آن‌جا را ترک می‌کنند و آن خانه برای آسمان نشینان چنان می‌درخشد که ستاره برای زمینیان. و خانه‌ای که در آن

قـرآن خوانـده نمی‌شـود و نـامی از خداوند والا به میـان نمی‌آید، کم برکت می‌شود، فرشتگان از آن‌جا می‌روند و شــیاطین حضــور می‌یابند.»(24)ـ بر این اســاس تلاوت قرآن در هر خانه‌ای باعث فراری شدن شیاطین از حریم آن خانه می‌گــردد. این است رمز فاصــله گــرفتن خانه و اهل آن از دجّال و شیاطین او. چرا که مهمترین نشانه‌ی خانه‌های پیروان دجّال، لبریزی و سرشـاری آن خانه‌ها از حضــور شــیاطین است: «بُیــوتُهُم مَملُــوَّةً شَــیاطینَ: خانه‌های پیروان دجّال از شیاطین لبریز می‌گردد.»(25)

دجّال ستیزی در پرتو قرآن محوری

در میــان ســوره‌های قــرآنی، این نســخه‌ی شــفاء بخش آســـمانی، تلاوت ســـوره‌های قارعه و کهف و عمل به پیام‌هــای تربیــتی آن بــرای «دجّــال ســتیزی» و «دجّــال گریزی» فراوان مورد تاکید واقع شده است:

الف) انس با سوره‌ی کهف:

پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) بــرای ایمن مانــدن از فتنه و فساد دجّال و جلوه‌گری‌هــای آن، بر تلاوت مــداوم سوره‌ی کهف بویژه در شب و روز جمعه و در اندیشــیدن در مضامین عالی آن و بر عمل کردن به معــارف نــورانی آن تاکید ویــژه‌ای فرموده‌اند: «هــرکس ســوره‌ی کهف را در شب و روز جمعه تلاوت کند، از فتنه و فساد دجّال در امـــان می‌ماند.»(26)ـ همچـــنین فرموده‌اند: «هـــرکس ســـوره‌ی کهف را بر طبق آن حقیقـــتی که نـــازل شـــده است، قرائت نماید، دجّال هرگز بر او مسلط نخواهد شد و بــرای نفــوذ در او راهی نخواهد یــافت.»(27)ـ نکته‌ی مهم و حیـــاتی در این مقـــام این است که حقیقت هر

تلاوت و قرائــتی، اندیشه ورزی و عمل‌گــرایی است. به دیگر ســخن، قرائــتی ما را به حقیقت آیــات رهنمــون می‌کند که همراه با تأمل و تدبر باشد ودر رفتار و گفتـار ما جلوه‌گر شود.

رسیدن به فضلیت وآثار حقیقی آیات به طـور کامـل، در گرو تلاوت همراه با اندیشه و عمل است. از این رو برای ایمن مانـدن از فتنه‌ی دجّـال و رسـیدن به مقـام دجّـال ستیزی، تلاوت همـراه با تـدبر در سـوره‌ی کهف و عمل کردن به پیام‌هـای تربیـتی و هـدایتی آن لازم و ضـروری است. در این سوره سخن از جوانمردانی است که با نور فطـرت خـویش، به تمـام جلوه‌هـای رنگارنگ و مظـاهر فریبنده‌ی دنیایی پشت کردند و از فتنه و فسـاد طـاغوت زمانه به سوی پروردگار خویش گریختند و دل غـاری تنگ و تاریک را بر ظلمت‌هـای شـیطانی و لـذت‌های زودگـذر حیوانی ترجیح دادند و سـرانجام به سـعادت دنیا و آخـرت رسیدنند.

ب) انس با سوره‌ی قارعه:

امــام بــاقر(علیه السـلام) می‌فرمایند: «هر کس ســوره قارعه را بسیار تلاوت کنـد، خداوند او را از فتنه‌ی دجّـال و ایمـان آوردن به او در امـان می‌دارد.»(28)ـ پرودرگـار هستی در سوره قارعه بیش از هر چیز به «معادبــاوری» و «عمل‌گــرایی» به عنــوان رمز رســیدن به زنــدگانی سعادتمندانه در دنیا و آخرت تاکید می‌ورزد: «پس هرگـاه عمل هرکس در میزان حق با ارزش و گران سنگ باشــد، او در بهشت به زنـدگانی آسـوده، خشـنود خواهد بـود و عمل هـرکس بی‌قـدر و سـبک وزن باشـد، جایگـاهش در قعرهاویه(همان آتش بسیار سوزنده و گدازنده) است.»(

29)ـ براین اساس، با «معاد باوری اندیشمندانه» و «عمل‌گرایی خالصانه» می‌توان از فتنه‌ها و فساد انگیزی‌های دجّال و دجّال‌صفتان جهان رهید و به سوی خداوند و جانشین او در روی زمین رهپوید.

ولایت مداری

یکی دیگر از راهکارهای عملی دجال ستیزی، ولایت مداری و امام سالاری است. در این همین راستا، پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله) می‌فرمایند: «فرزندانتان را براساس محبت من و محبت اهل بیتم و بر محور قرآن تربیت نمایید.»2 همچنین می‌فرمایند: «هر که دوست دارد خداوند را در حالی ملاقات نماید که ایمانش کامل و اسلامش نیکو شده باشد، باید ولایت حجت صاحب الزمان را بپذیرد.»3 آنان«یاران امام زمان(عج)» با تمام توان امامشان را در میان گیرند و جان خویش را در نبردها سپر بلای او سازند و هرچه را اراده کند با جان و دل انجام دهند....ایشان در مقابل او از کنیز نسبت به اربابش مطیع‌تر و فرمان‌بردارترند.

شناخت و اعتقاد یاوران مهدی(عج)، نسبت به امام خویش در رژفای وجودشان ریشه دوانیده و سراسر وجودشان را فراگرفته است. این شناختی فراتر از دانستن نام و نشان و نسب امام است که همان معرفت به حق ولایت امام و جایگاه بلند او در نظام هستی است. این همان معرفتی است که آن‌ها را از محبت او سرشار کرده و مطیع و گوش به فرمان او قرار داده است. زیرا که می‌دانند سخن امام، سخن خدا و اطاعت از او اطاعت از خداست.

چنانچه پیـامبراکرم(صـلی الله علیه و آله) در وصف آنـان فرموده است: «آنان مجاهدانی تلاش گر در فرمانبرداری خداوند و فرمانبرداری امام خویشـند.»(30)ـ بـدین سـان یکی از محورهــای اصــلی، در فرآیند «مهــدی‌گرایی» و «دجّال ستیزی»، ولایت مداری و امـام سـالاری است. در طول تمام دوره‌های تربیتی، برانگیختن محبت، معرفت و ولایت‌پــذیری نســبت به امــام زمــان(عج) از مهمــترین محورها و بنیان‌هـــــای تربیـــــتی است. روح و حقیقت خانواده باید به احـرام درآید و همـواره دور کعبه ولایت و امامت طواف نماید چرا که وجود امـام، چـون کعبه است که مردم باید به گردش طواف نمایند نه او به گرد مردم!

در پایان موارد دیگری از راهکارهای عملی دجّال سـتیزی را به طور فهرست وار بیان می‌کنیم:

1- عفت‌گـرایی. 2-ـ پرهـیز از ثروت‌جـویی. 3-ـ سـلوک مهدوی. 4ـ پرهیز از شک‌گرایی. 5ـ غیرت‌ورزی. 6ـ تقوا و گناه‌گریزی. 7- پرهیز از حرام‌خواری. 8- خردگرایی. 9- پرهیز از پرخوری و پرخوابی. 10-ـ انس با مناجـات. 11- پرهیز از سخنان شیطانی. 12ـ پرهیز از موسیقی حرام. 13-ـــ پرهــیز از حب دنیا و مظــاهرآن. 14-ـــ پرهــیز از ریاست‌طلبی و ربـاخواری. 15-ـ توکـل، انابـه، اسـتعاذه و....

پی نوشت‌ها:

- مطالب ارائه شده در این نوشتار از سررسید سال 1389 کــانون طلیعه ظهــور ویــژه نامه دجــال شناسی و دجال ستیزی می‌باشد که بصورت مقاله

تنظیم و با هماهنگی این کانون جهت نشر معـارف مهدوی و استفاده عموم ارائه میگردد.

1-در زبان عِبری، «آل» و «ایل» به معنای خــدا می‌باشد. به عنــوان مثــال واژه‌ی «اســرائیل» که لقب حضــرت یعقــوب(علیه الســلام) اســت، که از واژه‌ی«اســرا» و «ایل» ترکیب یافته و به معنای «مجاهد خدا» است. البته بنـابر آموزه‌هـای تحریف یـافته‌ی تـورات، «اسـرائیل» به معنـای «غلبه کننـده بر خـدا» به دلیل غلبه‌ی یعقـوب در کُشتی با خدا می‌باشد.

2- ر.ک: لسان العرب،ج4،ذیل واژه‌ی دجال.

3– متقی هندی، کنزالعمال،ج14.

4- شیخ مفید، ارشاد،ج2.

5- جالب توجه این‌که در انجیل و الهیات مسیحی واژه‌ی «دجّال» در پاره‌ای از موارد بر «شیطان» و نیز در برخی مـوارد بر شـخص «ابلیس» تطـبیق شـده است. جـالب‌تر این‌که کُد دجّال در انجیل، عدد666 معـرفی گشـته است که این عــدد نمــاد و کد شــیطان در آیین شیطان‌پرســتی است(مکاشفات یوحنا، فصل 13).

6 – أشــراط «جمع شــرط» به معنــای علامت است. و «الســاعه» مقصــود رســتاخیز بــزرگ است. بنــابراین «اشراط الساعه» به معنای [نزدیک شدن] قیــامت است. این اصطلاح بر مجموع حــوادثی اطلاق می‌شــود که پیش از واقعه عظیم قیـــامت، اتفـــاق خواهد افتـــاد.(مجمع البحرین،ج4)

7 – دابّه یا دابّه الارض، موجودی عظیم الجثه است که در آخرالزمان پدید می‌آید و نشانه نزدیکی قیامت است.(ابن ابی بیشه، المصنف، ج8).

8- شیخ صدوق، کمال الدین، ج2.

9– ر.ک: صفحه‌ی 12، ذیل دیدگاه دوم.

10– مسند احمد، ج5.

11- ری‌شهری، میزان‌الحکمه،ج9،ح15611.

12 – ابن حمّاد، الفتن،ج2.

13- مسند احمد، ج5.

14 – سوره زخرف، آیه 36.

15 – کورانی، معجم احلدیث المهدی، ج3.

16 – سوره انبیاء، آیه82.

17 – مسند احمد، ج1.

18 – صحیح بخاری، ج4.

19 – به مجموعه‌ی ترانزیستورها و ای‌سی‌های که در کنار هم قرار گرفته‌اند و مسئولیت پردازش داده‌ها و برون داده‌ها را دارند میکروچیپ می‌گویند

20 – فصلنامه فرهنگ پویا، شماره8و9.

21 – فصلنامه فرهنگ پویا، شماره 8و9

22 – سایت آفتاب، مقاله‌ی تأثیر تلویزیون بر کودک و نوجوان.

23 – پیام امام خمینی(ره) به هنرمندان متعهد، صحیفه‌ی نور، ج21.

24- سوره مزمل، آیه 20.

25- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی175.

26 – کلینی، اصول کافی، ج2.

27- کورانی، معجم احادیث المهدی، ج3.

28 – کفعمی، المصباح.

29 – کورانی، معجم احادیث المهدی، ج2.

30 – شیخ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال،ص 269.

31 – سوره قارعه، آیه 6-9.

32 – نورالله قاضی شوشتری، احقاق الحق و ازهاق الباطل.

33 – سیدبن طاووس، الملاحم و الفتن.

34- سیدمصطفی کاظمی، بشاره الاسلام.

منابع و مأخذ:

1- آیتی نصرت الله، سفیانی از اوج تا افول، انتشارات موسسه‌ی آینده روشن

2- آوینی مرتضی(شهید)، مقاله‌ی انفجار اطلاعات

3- حیدری کاشانی محمدباقر، دجّال و جلوه‌های آخرالزمانی آن، انتشارات سبط النبی

4- مکــارم شــیرازی ناصر(آیت الله)، حکــومت جهــانی حضرت مهدی(عج)، انتشارات طلیعه‌ی ظهور

5- کارنیا بــوکت، کــودک و رســانه، مرکز تحقیــات و مطالعات برنامه‌ای(چاپ 84)

6- سایت آفتاب: www.Aftab.ir

7- فصلنامه‌ی فرهنگ پویا، شماره‌های 8 و9

8- کورانی، معجم احادیث المهدی

کابالا؛ تصوف یا کهانت؟

(بسم الله الرحمن الرحیم)

متن کامل کتاب «کابالا و پایان تاریخش»؛ قسمت چهارم

کابالا دو دوره از تاریخ را گذرانیده است:

1- از آغاز زندگی بشر و ماجرای‌هابیل و قابیل، تا دوران موسی (ع). در این دوره جریان کابالا به طور واضح و عریان در مقابل نبوت‌ها، ایستاده است.

در این دوره، کهانت نیز به طور عریان و آشکار، در مقابل معجزه‌های انبیاء، به رقابت می‌پرداخت. کاهنان با تماس با ابلیس و دیگر شیطان‌ها و جن‌ها، خبر از غیب می‌دادند و کارهای عجیب و شگفت می‌کردند.

2- از آغاز بعثت موسی (ع) برنامه جدیدی از طرف ابلیس به اجرا گذاشته شد که عبارت بود از برنامه‌ی تلبیس. از آن پس نه خود جریان کابالا به طور صریح و عریان در مقابل نبوت‌ها ایستاد و نه کاهنان غیب‌گو که در خدمت کابالیسم بودند. بل راه تلبیس را برگزیدند و دیگر در صدد براندازی نبوت‌ها و ادیان، برنیامدند بلکه بر فرسایش و پوسانیدن هر دین از درون، پرداختند. آموزه‌های خود را تحت عنوان تصوف و عرفان دینی به خورد مغزهای امت‌ها دادند. و بدین‌طریق هر نبوتی که می‌آمد و هر دینی که امتی را تشکیل می‌داد، فرسوده و تحریف می‌شد. که هنوز هم چیزی به نام تصوف و عرفان، کاملاً و دقیقاً به تخریب ادیان هندو، جاماسبی، یهودی، مسیحی و اسلام می‌پردازد، نه توحیدی باقی

می‌گذارد و نه معادی. حتی ابلیس را نیز مظهر خدا کرده و می‌کنند.

دین موسی در 3400 سال پیش پدید آمد و از همان آغاز مورد نفوذ کابالیسم قرار گرفت، دین هندو در حوالی 4000 سال پیش تشکیل یافت و در2600 سال پیش (توسط شخصی کابالیست و کابالیست‌زاده = شاهزاده‌ای بنام بُده) کاملاً تحریف شد، همین‌طور کابالیسم در حوالی 2000 سال پیش به دین جاماسب (مجوسی) پس از اصلاحات زردشت که در حوالی 2600 سال پیش بود، نفوذ کرد و اصل هفت‌خوان را در آن قرار داد. دین عیسی در همان آغازش دچار رهبانیت شد. در دین اسلام ابتدا در آغازش نطفه‌ی کابالا در میان امت کاشته شد و سپس توسط حسن بصری و شاگردانش به آن مبتلا گشت، سپس با جریان سیل‌آسای کابالیسم در لباس تصوف از بودائیت از طریق ایران وارد جامعه اسلامی گشت.

تصوف در میان هر دین، به بهانه‌ی «تبیین باطن دین» سیمای روشن و ظاهری ادیان را بی‌اعتبار کرد و می‌کند. کابالیسم در این مسیر علاوه بر ادعای باطن‌گرایی، ابزار به شدت مؤثری در تهی کردن ادیان از کارایی بود و به دلیل اباحه‌گرایی، و نیز عدم دافعه (عدم تولّی و تبری متعادل) توانست ادیان را از «قدرت» به کنار نگه دارد و حاکمیت کابالیسم را ادامه دهد و در این مسیر کاملاً موفق گشت.

نگاهی به مقالات

مقالات متعـددی در اینـترنت، از جـانب اشـخاص محقـق، منتشر شـده، که من نـیز از آن‌ها اسـتفاده کـرده‌ام و از نویسندگان‌شان تشکر می‌کنم. در این میـان مقاله‌هـایی هستند که می‌گویند: کابالا تصوف یهود است.

اما واقعیت این است که منشأ و مبـانی و مستمسک این نوشـــته‌ها، همگی، از طـــرف خـــود کابالیسم جهت داده می‌شود و این آخرین تقلای کابالیسم است تا خـود را به عنـوان یک «آئین دیـنی واقعی» نشـان دهد. زیـرا گمـان می‌کند که همه‌ی ادیـــان، شـــکل و صـــورت صـــوفیانه کابالیسم را پذیرفته‌اند. می‌کوشد پایان تـاریخ خـود را با این ترفند به تاخیر اندازد.

اما این کوشش‌ها به جـایی نخواهد رسـید، وقـتی که یک زن رقاصه و آوازه‌خوان بی‌معلومـات به نـام مـدونا اصل موضوع را فهمیده و می‌گوید: آئین من خیلی دیرین‌تر از آئین یهـــــود است. بـــــــدیهی است که اهل تحقیق و دانشمندان فـریب این توصـیفات را نخواهند خـورد گرچه در بـرخی از همین مبـاحث به طـور روشن می‌بیـنیم و خـــــواهیم دید که کابالیسم چه بازی‌هـــــایی با دانش و دانشـمندان کـرده و چه هیاهوهـایی در قـالب بینش‌هـای علمی ایجـاد کـرده و چه بگومگوهـایی را به راه انداخته است. اهل تحقیق باید این‌بـار آگـاه‌تر از آن باشـند که به آتش ابلیس هیزم فراهم کنند.

کابـالا راه و روش عملی همه‌جـانبه‌ی شـیطان است که تصوف فقط ابزاری است در اختیار آن.

با بیان دیگر: یک نگاه مختصر به روند تـاریخی کهـانت (و نیز در مباحث آینده) روشن می‌شـود که کهـانت دو دوره

تـاریخی کـاملاً متفـاوت داشـته است: از آغـاز تا مبعث حضرت موسی، و از زمان حضرت موسی تا به امروز.

در دوره‌ی اول عنوانی غیر از کهانت نداشته و در دوران دوم عنوان تصوف و عرفان به خود گرفته است.

کهانت چیست؟

پاسخ این پرسش برمی‌گـــردد به انسان‌شناسی. انســـان موجـودی است که در این جهـان طـبیعت، پدیـده‌ای است در کنار پدیده‌های طبیعی دیگر. در تقسیم‌بندی پدیـــده‌ها، انسان در بخش موجـودات زنـده قـرار دارد. و موجـودات زنـده‌ی کـره زمین به سه نـوع تقسـیم می‌شـوند: گیـاه، حیوان، انسان.

گیاه یک روح دارد به نام روح نباتی. حیوان دو روح دارد: اول همان روح نباتی که به‌وسیله آن رشد و نمو می‌کند، دوم روح غریـــــــزه که به وســـــــیله آن دارای غرایز (خودخـــواهی، برتری‌جـــویی، شـــهوت، غضب) می‌باشد. انســـان همـــان دو روح را دارد به علاوه‌ی روح ســـوم که روح فطـــرت است و همین روح است که انســـان را از حیوان ممتاز می‌کند.

انسـان به عنـوان یک موجـود طـبیعی نمی‌تواند بر خلاف قـــوانین طـــبیعت، کـــاری بکند. همـــان‌طور که همه‌ی پدیده‌های طبیعی محکوم هستند که تحت قوانین طبیعت به وجود آیند و به وجود خود ادامه دهند و بر علیه جریـان قـــوانین این طـــبیعت که مادرشـــان است عمل نکنند. همان‌طور که آب، سنگ، خاک، ماده و انـرژی، نمی‌توانند کاری بر علیه قوانین طبیعت انجام دهند.

اصل

اما در این‌جای بحث، یک نکته بل یک «اصل» مهم هست: حیـات و روح، اساسـاً یک پدیـده‌ی طـبیعی نیست. خـواه روح نباتی باشد و خواه روح غریزه و خواه روح فطرت.

کار خدا در عرصه‌ی طبیعت، آفریدن و خلق کــردن است. خلق یعنی پدیدآوردن و سـاختن چـیزی از چـیزی که قبلاً وجود داشته است.

خداوند نوع دیگر کار دارد که «امر» نامیده می‌شــود. امر یعـنی «ایجـاد»، ایجـاد کـردن چـیزی بـدواً و بـدعاً، بـدون ســابقه، بـــدون آن‌که آن را از چـــیزی که قبلاً بـــوده، بیافریند.

«لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ» [1]، او دو نوع کار دارد: کار خلقی و کار امـری که این همه آیـات دربـاره‌ی «امر کن فیکـون» آمده‌اند. خود پدیده‌ی اولیه‌ی جهان هسـتی و کائنـات، در ابتدا با امر کن فیکون به وجود آمده است، و خــود همین قــوانین طـبیعت با امر کن فیکــون به وجــود آمــده و به جریــان افتاده‌اند. خــود همین قــانون علت و معلــول یک پدیده‌ی امری است.

در این کائنات که در آغاز با امر پدید آمده سپس در بستر قوانین خلق (طبیعت) جاری شـده، زمـانی در متن همین طبیعت جاری جمادی، حادثه‌ای رخ داده است: امری آمده و حیات را ایجاد کرده است.

«یسْئَلُونَک عَنِ الرُّوحِ قُـلِ الـرُّوحُ مِنْ أَمْـرِ رَبِّی [2]ـ از تو دربــاره‌ی روح می‌پرســند، بگو: روح از پدیــده‌های امــری پروردگار من است.»

بنـــابراین؛ یک گیـــاه موجـــودی است طـــبیعی اما دارای روحی است که آن‌را از طـــــبیعت نگرفته بلکه از «امر» گرفته است. حیوان یک موجود طـبیعی است لیکن دارای دو روح است که هر دوی آن‌ها را از امر گرفته است. و انسان نیز هر سه روحش را از امر گرفته است.

اما گیـاه، حیـوان و انسـان، قـرار است با همین روح در جهت جریان طبیعت زنـدگی کننـد، قـوانین طـبیعت را بر هم نزنند. قـوانین فـیزیکی و شـیمیائی هسـتی محـترم باشـــد، هر کشف و اخـــتراعی می‌کنند همسو با جریـــان طبیعت باشد.

گیاه و حیوان این جهت و سو، و هم‌جهتی و هم‌سویی را مراعـــات می‌کننـــد، و یا نمی‌توانند مراعـــات نکنند. اما انســـــــان نظر به این‌که دارای سه روح است و هر سه منشأ غیرطبیعی (به معنائی که گفته شد) دارنـد، گـاهی توان مخالفت با جریان طبیعت را پیـدا می‌کند و در جهت مخـالف قـوانین طـبیعت حـرکت می‌کنـد؛ از غیب خـبر می‌دهد، کارهای شگفت می‌کند، همان کارهای گونـاگون که مرتاضان هندی می‌کنند. و این یعنی کهانت.

kohen کاهن

تعریف کهانت

کهانت یعـنی رفتـار و کـاری که بر خلاف جریـان قـوانین طبیعت باشد.

نبوت‌ها و ادیـان، کهـانت را تحـریم کـرده و آن را «گنـاه کبیره» و معـادل «کفر» دانسـته‌اند: «الکـاهن کالکـافر».

در فقه اسلام همیشه یک باب ویژه درباره‌ی حرام بـودن کهانت، در کنار دیگر ابواب محرمات، آمده است.

کابالیسم از همـان آغـاز بـرای سـلطه‌ی هرچه بیشـتر بر مـــردم با راهنمـــائی ابلیس، افـــرادی را با ریاضت‌های مختلف به تمـرین وادار می‌کـرد که به کهـانت برسـند و می‌رسیدند. و انسان چنین موجـودی است که می‌تواند با تمرینـات و ریاضت‌ها به خـرق طـبیعت برسد و کارهـای خارق طبیعت انجام دهد.

در مقاله‌ی «معجزه، کرامت، کهانت» فــرق این سه را با همدیگر شرح داده‌ام و در تعریف معجزه گفته‌ام: معجـزه یعـنی رفتـار و کـاری بر خلاف قـوانین طـبیعت با «اذن الله». [3]ـ یعـنی کهـانت بـدون اذن الله است و معجـزه باذن الله است. کهانت بر اساس «اذن عـام» خـدا انجـام می‌یابد مانند هر گناه که خداوند امکان گنـاه کـردن را به انسـان داده است. اما معجـزه با اذن خـاص خـدا، انجـام می‌یابد. و در آن مقاله به طور مشروح توضیح داده‌ام که انبیاء و قرآن حتی از معجزه نیز خوش‌شان نمی‌آیـد، و تا مجبـور نشـده‌اند معجـزه نیاورده‌انـد، آیه‌هـای مربوطه را آورده‌ام. اما دو نکته را در آن مقاله توضـیح نـداده‌ام که در این‌جا می‌آورم:

1- چون جریان کابالیسم، کهانت را مطرح کرد و آن‌را در نظر عـوام دلیل حقـانیت خـود قـرار داد، پیـامبران نـیز مجبـور شـدند در مقابل کهـانت آنـان معجـزه بیاورند. بدین‌سـان دو عنصر دیگر در تکـوّن تـاریخ به وجـود آمد: کهانت و معجزه.

2- کهانت، به کار گیری مرتاضانه‌ی روح سوم و سوءاستفاده از روح فطرت است. اما معجزه کاری است که منشأ آن روح چهارم است که انبیا و معصومین آن‌را انحصاراً دارند که نامش روح القدس است. سوءاستفاده نیست بلکه حُسن استفاده است اما فقط در موارد لزوم و ناچاری.

در بررسی تاریخ کهانت (همان‌طور که در مباحث آینده خواهیم دید) دقیقاً روشن می‌شود که کهانت تا زمان حضرت موسی، به طور لخت و عریان، در میدان نبرد با نبوت‌ها، جبهه‌ی مقابل تشکیل داده و کار می‌کند؛ کاهنان سال‌ها پیش از تولد ابراهیم (ع) آمدن او را پیشگویی می‌کنند، تجسس‌ها توسط حاکمیت کابالیسم شروع می‌شود، جنین شکافی‌ها، کودک کُشی‌ها آغاز می‌گردد تا از آمدن ابراهیم جلوگیری شود. مادرش او را در یک غار دور افتاده به طور محرمانه به دنیا آورد. کاهنان تولد موسی را نیز پیشگویی کرده بودند که:

آن همه اطفال را کشتند لیک ... موسی حق را بپروردند نیک

اما با موفقیتی که برای موسی دست داد و کوشش‌های کابالیست‌ها و کهانت‌شان به جائی نرسید، ابلیس طرح نو را برنامه‌ریزی کرد: کهانت و کاهنان را در بستر تلبیس قرار داد. که کهانت‌ها را در قالب دین‌ها نفوذ دهند و هر دین را به بهانه‌ی باطن‌گرایی دچار تصوف کنند. درجات منفی و منکر کهانت را به عنوان «درجات کمال در دین و ایمان» و رسیدن به مقامات عالیه، قلمداد کنند و کردند و هر دین را با این تلبیس ابلیس، آلوده و فرسوده کردند.

اگر یک اندیشـمند و محقـق، مثلاً دربـاره‌ی تـاریخ اسـلام این واقعیت را نبیند که تصـوف در اسـلام نبـوده و بعـداً پیدایش یافته، او نه اندیشمند است و نه محقق.

آن همه اشخاص که شیخ عطـار در تـذکرة الاولیـاء ردیف کرده غیر از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) (که در آغـاز و پایـان آن آورده و این خـود بـرای تلـبیس است) همگی کاهن‌هایی هستند که برخی‌شان کارهـای کهـانتی انجـام داده‌اند و عطار کار آنان را کرامت نامیده است. عطار در کتاب مذکور بـدترین و تلبیسی‌ترین افـراد را ولی الله و اولیاء نامیده که بزرگ خادمان کابالیسم بودند و هرکـدام دکان باز کرده و در اضمحلال راه نبوت و مکتب اهل بیت (ع) با تمام توان کوشیده‌اند.

در کتاب «محی‌الدین در آئینه فصوص» (رجوع کنید: اینجا و اینجا) و نـیز در مقاله «کابالیست بـزرگ که اصـول کابالیسم را در میـان مسـلمانان نفـوذ داد» (اینجا)، به شـرح رفته است که عطـار شـاگرد مسـتقیم محی‌الـدین است، محی‌الـدین یک مسـیحی کابالیست بـود و به طـور آگاهانه کار می‌کرد. اما بـرای ما معلـوم نیست که عطـار دانسـته این راه را می‌رفت یا به طـور ندانسـته بـرای کابالیسم کار می‌کرد. همان‌طور که امروز برخی آگاهانه و برخی به طور ندانسته راه کهـانت را می‌روند و گمـان می‌کنند به مقامات رسیده‌اند و عارف شده‌اند.

اِخبار از غیب و کارهـای خـارق طـبیعت یا از معصـوم که دارای روح چهارم است صادر می‌شـود، و یا از کـاهن که بی‌دین و دشمن نبوت‌ها و ادیان، و ابزار دست کابالیسم است. و صورت سوم ندارد.

همان‌طور که امروز می‌بینید مـردم عـوام چه اسـتقبالی از کاهنــان -تحت عنــوان صــوفی و عــارف- می‌کننــد، همین‌طـور این پدیـده‌ی سـترگ در تخـریب نبوت‌هـا، در طــول تــاریخ با اســتقبال شــدید عــوام مواجه بــود. و باصـــطلاح آن‌چه نبوت‌ها را «خانه خـــراب» می‌کـــرد و نمی‌گذاشت تـاریخ را نبوت‌ها بسـازند و نگذاشـت، همین موضوع است و بس. وگرنه خداوند بندگانش را با ارسال پیامبران هدایت کرده و راه را نشان می‌داد و داده است. امـــان از دست تلـــبیس که کـــاهن کـــافر را در جـــای مؤمن‌ترین مؤمنان می‌نشاند، درجات ابلیسی را مقامات عالیه می‌نامد.

یک اصل مهم تاریخی

در زمان حضرت موسی (که آغاز تلبیس مذکور از همــان وقت‌ها شروع شد) کلمه‌ی کاهن دارای معنی مثبت بـود. کـاهن به معنـای مـدیر یا خـدمه‌ی معبد به کـار می‌رفت. موسی مـــدیریت معبد یعـــنی ســـمت کهـــانت را به برادرش‌هارون سپرد تا سده‌های بعدی (و می‌گویند حـتی امـروز) مـدیریت معبـدهای یهـودی در دست نسل‌هارون است. (نگاه کنید:اینجا)

کابالا با نفوذ تدریجی خود در آئین موسی واژه‌ی کهـانت و کـاهن را نـیز تصـاحب کـرد. همـان‌طور که با نفـوذ در جامعه‌ی اسلامی واژه «عارف» را مصادره و تملک کرد.

گـاهی یک محقق با مطالعه تـورات امـروزی می‌بیند که کلمه‌ی کـــاهن دارای معـــنی مقـــدس است و مثلاً حضرت‌هارون یک کاهن بوده، و از جانب دیگر می‌بیند که اسلام کهـانت را تحـریم کـرده و آن‌را گنـاهی بس بـزرگ

دانسته است. شگفت‌زده می‌شود. و این شگفتی در نظر برخی از دست‌اندرکاران فقه و برخی فقهاء شدیدتر می‌شود و از خود می‌پرسد: آیا کهانت در دین موسی حلال بوده و در اسلام تحریم شده؟! و از طرف دیگر می‌بیند که ادیان در موضوعات اصولی هیچ فرقی با هم ندارند و آن‌چه نسخ شده در فروعات است. و چون پاسخ مسئله را نمی‌یابد همچنان در گوشه ذهن خود آن‌را دفن می‌کند.

قرآن درباره‌ی آنان که کهانت را عرفان می‌نامند و ندانسته شیطان‌پرست هستند می‌گوید:

وَ زَينَ لَهُمُ الشَّيطانُ ما كانُوا يعْمَلُون [4]ـ شیطان آن‌چه را که به آن می‌پردازند، برای‌شان، آرایش داده و زیبا کرده است.

إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ [5]ـ شیطان‌ها را به رهبری برگزیدند و خدا را واگذاشتند، و گمان می‌کنند که در کمال هدایت هستند.

ادامه دارد...

نویسنده: مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] آیه54 سوره‌ی اعراف

[2] آیه85 سوره‌ی اسراء

[3] کهانت و معجزه هردو کاری بر علیه قوانین طبیعت یعنی «خارق طبیعت» هستند. اما کرامت کاری است که

«خــارق عــادت» است نه خــارق طــبیعت. هر مؤمــنی می‌تواند دعا کند و یک چــیز خــارق عــادت، محقق شــود. شرح بیشتر، در آن مقاله.

[4] آیه43 سوره‌ی انعام

[5] آیه30 سوره‌ی اعراف

انسان شناسی کابالیستی

(بسم الله الرحمن الرحیم)

متن کامل کتاب «کابالا و پایان تاریخش»؛ قسمت پنجم

آزادی

هدف انسان و آرمان فردی و اجتماعی انسان، لذت است یا سعادت؟ آن همه مدینه فاضله و به قول امروزی‌ها آرمان شهر، که می‌توان گفت به تعداد افراد بشر، متعدد و متفاوت است و در هر ذهن مطابق خصوصیات فکری، روانی و شخصیتی صاحب ذهن، تصویر می‌شود، چگونه و با چه معیاری باید به یک «تصویر واحد» برسد تا بتوان آن را آرمان جامعه‌ی انسان نامید؟

بدیهی است انسان پدیده‌ای است در روی پدیده‌ای که کره‌ی زمین نامیده می‌شود. و کره‌ی زمین تک و واحد است که گنجایش تعدد جامعه را ندارد. بویژه در عصر ما که جهان ما به یک دهکده تبدیل می‌شود. این موضوع از قدیم در عرصه‌ی اندیشه‌ی اندیشمندان به محور جامعه‌ی واحد بوده و هست. زیرا موضوع آن «انسان» است نه فلان بخش یا فلان ملت از انسان‌ها. حتی اگر از دیدگاه برخی از پیشینیان که وجود و تحقق یک جامعه واحد را دست نایافتنی می‌دانستند، نگریسته شود، باز موضوع بحث ثبوتاً برای جامعه‌ی واحد جهانی بوده است. و تعدد جوامع در نظر آنان نیز در مرحله‌ی اثبات قرار داشت. یعنی اگر کسی برای مدینه فاضله مورد نظر خود که درباره‌ی یکی از آن جوامع متعدد، نسخه می‌داد، و سخن

از جامعه واحد جهانی به میـان نمی‌آورد، به خـاطر عـدم امکان تحقق جامعه‌ی واحد بود. نه بدین‌جهت که اقتضای ماهوی انسان، تعـدد جامعه‌ها است. و نه به این دلیل که انســان باید محکــوم عوامل جغــرافی محیط‌ها و عوامل جغرافی نژادی شود.

خوش‌بختانه انســان از آغــاز تفکر و اندیشــه، همیشه به این داوری بوده که باید انسان بر عوامل جغـرافی محیط و جغرافی نژادی حـاکم و مسـلّط باشد. گرچه در عیـنیت تاریخ و جریان عملی بشـر، همیشه این اصل مبـارک زیر پا گذاشـته شـده و عوامل جغـرافی قـوی‌ترین عنصر در سـازمان و سـاختمان تـاریخ بـوده است. و تـاریخی که تا امروز داشته‌ایم و داریم، تاریخ محیط‌ها و نژادها است.

یعـــنی عوامل محیط و نـــژاد، همیشه اندیشه و تفکر را شکست داده و راه خـود را رفته است. و نگـاه این تـاریخ بر اندیشه‌ی «آرمان شهر»ی در خـود تـاریخ در دو مرحله دو گونه بوده است:

در مرحله‌ی اول: زمانی همین تـاریخ به اندیشه‌ی آرمـان شهری با دیـده‌ی «طیّ طریق» نگریسـته است که همین راه، راه رســـیدن به مدینه فاضـــله‌ی انســـان است. و باصطلاح هرکسی از دید خود یار و فـداکار مدینه فاضـله بــود. گرچه همیشه خواســته‌های فــردی قدرتمنــدان در بخش‌های آگاهی‌های سازنده تاریخ، کار خود را می‌کرد و هیچ اهمیـــتی بر آرمـــان آفرینشی بشـــر، نمی‌داد. لیکن تـاریخ نـیز کـار خـود را می‌کـرد و از همـان خواسـته‌های فردی استفاده‌ی ابزاری می‌کرد. که نه قهرمان‌ها تــاریخ را سـاخته‌اند و نه تـاریخ قهرمان‌ها را سـاخته است «بل

اَمرٌ بین الامرین» که جان تاریخ به وسـیله همین تعـاطی و داد و ستد دوجانبه، ساخته شده است.

در مـرحله‌ی دوم: اندیشه و تفکر و تعقـل، خـودش را در برابر ماهیت غیرآرمانی تـاریخ، شکست خـورده یـافت. و به قـول قـرآن «فَطـالَ عَلَیهِمُ الْأَمَـدُ فَقَسَـتْ قُلُـوبُهُمْ وَ کثیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ»، [1] آن همه زمان گذشت و انسان نه تنها به مدینه فاضـله‌ای نزدیک نشد بل بر فاصـله‌اش افـزود به حـدی که همـان محافل اندیشه و تفکر در اثر یـأس نابخردانـه، اعلام کردند که: ما در پی دانش و دانشجو هستیم و کاری با آینده نداریم، خود تـاریخ آینـده خود را تعیین می‌کند و خواهد کرد.

وقتی که این سخن از گلوی ماکس وبر بـیرون آمـد، [2] زمینه چنان مساعد بود که این «اعلام مـرگ اندیشه»، به عنـوان بهـترین و صـحیح‌ترین اندیشه علمی، پایه تفکر عصر مدرنیته گشت. فکر بـرای فکـر، نه بـرای انسـان. اندیشه فقط برای اندیشه، نه بـرای انسـان. تعقل فقط برای تعقل، نه برای انسان.

بدین‌سان اندیشه در تونل سربسته‌ای محبـوس گشت که از گذشـته شـروع می‌شد و به «حـال» می‌رسـید و دیگر راهش برای آینده بسته شده بود.

و همین بن‌بست بـود که تـاریخ را به بن‌بست کشـانید و پایـان تـاریخ را رقم زد. و صد البته که همین حـادثه‌ی شُوم خود معلول و محصـول مـاهیت و چگـونگی مـاهیت تاریخ بود. یعنی عیب از خود تاریخ بود که چنین محصولی را به بـار آورد. در نتیجه یک «آهنگ صددرصد ضد علمی»

به عنوان «اصل اصیل علمی» به جامعه جهانی و مراکز علمی باورانیده شد.

امروز جهانیان بویژه محافل علمی در این باتلاق کابالیستی فرومانده‌اند، نه تنها توان ارائه‌ی یک ایسم دیگر به جای وبریسم را ندارند، بل از اعلام غلط بودن آن نیز شرمنده‌اند. آن‌که اسمش را «انسان پیش‌رفته» گذاشته‌اند به این حد در حقارت و ذلّت غلطیده که انسان‌های اولیه، آزادتر و فرهیخته‌تر از آن بوده‌اند. بل آهوان دشت نیز فرهیخته‌تر از آن هستند.

عجله، و طولانی انگاشتن اَمَد، منشأ بینش وبری گشت. در حالی که اگر هرکس عجله کند سبک، روال و ره‌آوردش غیرعلمی خواهد بود. یک جامعه‌شناس و تاریخ‌شناس که کارش به اصطلاح فیزیولوژی تاریخ است، باید قرن‌ها در نظر او به منزله روزها باشد.

اما این گناه ماکس وبر نیست، زیرا خود او نیز (همان‌طور که گفته شد) نتیجه‌ی جبری و قهری این تاریخ بود؛ تاریخی که ماهیت کابالیستی دارد و صاحب آن (انسان) همیشه از برنامه‌ریزی ابلیس پیروی کرده است.

بنابراین رد و محکوم کردن وبریسم به معنی تأیید گذشته‌ی جریان اندیشه نیست. ما مطابق مکتب قرآن و اهل بیت (ع) به آن گذشته نیز انتقاد ریشه‌ای و اساسی داریم. و آن‌چه از مرحله پیشین تایید می‌شود، همان آرمانی‌اندیشی آن است که آن‌هم در مسیر نادرست و بستر غیرانسانی قرار داشت. و همین نادرستی بود که

منجر شد وبریسم به‌صورت یک «اصلاحیه‌ی علمی» ارائه شود اما از چاله در آمد و در چاه افتاد.

وقتی که قرآن آمد و گفت «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً» [3] سعد وقاص (مثلاً) گمان می‌کرد که مراد از حق همان گرز کوبنده‌ی او است که به فرمان خلیفه بر سر ملت‌ها می‌کوبد. این «جاء الحق» در فاز جامعه‌شناسی، آن‌هم با عنصر جامعه‌شناختی جامعه‌ی جهانی است که «جاء»ی آن، دست‌کم هزار سال طول می‌کشد. که در این فاز، هزار سال یک روز است «یدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَی الْأَرْضِ ثُمَّ یعْرُجُ إِلَیهِ فی یوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ». [4]ـ اکنون بیا و ببین در پایان این حدود یک روز و نیم، باطل از بین می‌رود و تاریخ باطل به پایان خود رسیده است و حق طلوعش را آغاز کرده است.

لذت یا سعادت؟

با این که ماهیت تاریخ بر اساس «لذت» مبتنی بود، اما فطرت انسان هر از گاهی نسبت به آن احساس چندش می‌کرد؛ و سخن از «سعادت» نیز در محافل و متون اندیشه‌ای به میان می‌آمد. اما این بحث به دلیل بی‌پایگی‌اش به جائی نمی‌رسید و هنوز هم که «تاریخ مبتنی بر لذت» در حال سقوط و پایان است، باز به جایی نمی‌رسد. زیرا حلقه‌ی گمشده، بل پایه اساسی گمشده‌ی این بحث، در عرصه‌ی «انسان شناسی» مفقود شده است.

انسان چیست؟ اگر انسان حیوان است و غیر از پسوند «برتر» که او را حیوان برتر می‌کند چیزی ندارد، پس

روشن است که پایه‌ی اصلی زیست او و تاریخ او «لذت» است و سعادت بیش از یک توهم و خیال‌گرایی محض، چیزی نیست. و مدرنیته حق داشت که بر اساس لذت مبتنی باشد.

شاید در یکی دو دهه‌ی پیش گفته می‌شد که «همه‌ی نواقص و اشکالات علوم انسانی غرب، در خلائی از انسان شناسی نهفته است»، یک سخن علمی بود. اما امروز مسئله به حدی روشن است که گفتن این سخن، مصداق «توضیح واضحات» است.

اما یک سخن دیگر که امروز (گرچه به طور موقت) علمی‌ترین سخن است و آن این است: امروز روشن می‌شود که آن‌همه علوم انسانی که مبتنی بر حیوان بودن انسان، بوده، نه یک اشتباه علمی یا غلط فکری و نه یک انحراف اندیشه‌ای بوده، بلکه یک «جعل عمدی» و به انحراف کشیدن فکر بشر به طور متعمّدانه و آگاهانه بوده است که جریان کابالیسم از همان آغاز نقطه‌ی اولیه جامعه و تاریخ، بر بشر تحمیل کرده است.

پرده از سرّ پنهان و راز سربسته‌ی کابالیسم بر افتاد و واقعیت این «واقعیت‌گرایی» که در مقابل «حقیقت‌گرایی» از آغاز تاریخ دکان‌داری کرده و میان حقیقت‌گرایی و خیال‌گرایی را خلط کرده و آن‌را محکوم کرده بود، روشن گشت.

عامل و عوامل افتادن این پرده دیرین و بس کهن چیست؟ و چرا تاکنون در طول این زمان بس دراز نیفتاده بود؟ در آینده روشن خواهد شد.

اما عامل و عوامل تـــداوم یک «نیرنگ» و بقـــای آن در طــول این همه قرن‌ها چه بــوده و چیســت؟ و این است مهمترین پرسش.

1- پاسخ از نظر تاریخ‌شناسی و شناخت ماهیت تاریخ

عامل بقا و دوام چندین قرنی این نیرنگ، پاسخ مثبت به «لذت‌خواهی انسان» است. که از آغاز تاریخ تا به امـروز در هسـته‌ی مرکـزی زیست بشـری قـرار دارد. این عامل که سوءاســتفاده از «ناخودآگــاه انســان» بــود، تا دوران رشد فکری بشر کافی بود.

2- پاسخ از نظر تاریخ اندیشه و علم

در عصری که جامعه‌ها فشرده و پرجمعیت گشت و تبادل اندیشه‌ها، موجبات گستردگی عرصه‌ی خودآگاه‌ها گردیـد، و استفاده از ناخودآگاه‌ها مانند گذشـته کـارایی نداشـت، جریان کابالا به بنیان‌گذاری علوم بر اساس خواســته‌های خـــود، پرداخته و اســـاس انســـان شناسی را از دست اندیشمندان گرفت و اصل مجعول «انسان حیوان است» را به عنوان پایه‌ی علوم به اندیشمندان باورانید.

در حالی‌که امروز مشـاهده می‌کـنیم که سـران کابالیسم به رهــبری مســتقیم ابلیس از همــان آغــاز، هم به آدم ابوالبشر معتقد بوده‌اند و هم به این‌که یک روح به آدم داده شـــده که حیـــوان فاقد آن است. گرچه هنـــوز هم محافل زیست‌شناسی ما در همـــان لاک ترانسفورمیسم جعلی کابالائیان، نفس می‌کشند.

انسان شناسی

مکرر گفته شده که: فرق انسان با حیوان، دقیقاً معادل فرق حیوان با گیاه است؛ گیاه یک روح دارد. حیوان علاوه بر همان روح گیاهی -که روح رشد و نمو است- یک روح دارد به نام روح غریزه که قرآن از آن با نفس اماره نیز تعبیر می‌کند. و انسان علاوه بر آن دو روح یک روح سوم دارد به نام روح فطرت که قرآن از آن با نفس لوّامه نیز تعبیر می‌کند. این روح سوم، وقتی به آدم داده شد که او یک موجود زنده و دارای دو روح نباتی و حَیوانی بود. زیرا روح سوم پس از تسویه‌ی وجود او به او داده شده «فَإِذا سَوَّيتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحى فَقَعُوا لَهُ ساجِدينَ». [5]ـ نطفه‌ی انسان هر دو روح نباتی و حیوانی را با خود دارد اما روح سوم (روح فطرت) در چهار ماهگی جنین به او داده می‌شود. و لذا مکتب قرآن و اهل بیت (ع) جنین را پیش از چهار ماهگی تنها به عنوان «منشأ بالقوه‌ی انسان» می‌داند، نه انسان. و احکام حقوقی را نیز بر این اساس تنظیم می‌کند. و حدیث‌ها در این‌باره به حدی بسیار و متواتر است که به عنوان یک «اصل مسلّم» در انسان‌شناسی این مکتب است.

یعنی همان‌طور که این روح پس از مرحله‌ی تسویه، به جنین انسان داده می‌شود. به خود آدم نیز پس از تسویه داده شده است. و از این‌جا، معنی لفظ «تسویه» که در قرآن آمده، روشن‌تر می‌شود.

تاریخ بشر که تاکنون تکوّن یافته، تاریخ غریزه است که ابلیس و کارگزاران بشری او با برنامه‌ریزی‌های خود تحت مدیریت مستقیم و مشهود و گفتمان حضوری با ابلیس، آن‌را بر جامعه بشری، تحمیل کرده‌اند. که این

تاریخ، امروز قهراً و جبراً به پایان رسیده و دوران تاریخ فطرت شروع شده که بر پایه «سعادت» است.

بنابراین، بحث و گفتمان درباره‌ی لذت و سعادت تا امروز، یک بحث بیهوده بوده است. زیرا در صورت حیوان بودن انسان، معنائی برای سعادت نیست و سخن از سعادت مصداق «سالبه به انتفاء موضوع» است؛ سعادت برای حیوان (گرچه برترین حیوان باشد) چه معنایی دارد؟

اما سخن از چیزی به نام سعادت در عصر گرفتاری اندیشه به ترانسفورمیسم، نشان از یک حقیقت و واقعیت بس بزرگ، بود که خود حاکی از وجود روح فطرت، در وجود خود همان ترانسفورمیست‌ها، بود و هست، که انگیزش‌های درونی روح فطرت در درون‌شان وادارشان می‌کرد که چنین سخنی را به زبان آورند گرچه با اصول (مثلاً) علمی که بر ذهن‌شان القاء شده بود، تضاد بل تناقض داشته و دارد.

در آینده خواهیم دید: وقتی که قرآن آمد و این انسان‌شناسی ویژه را از نو (پس از نبوت‌های پیشین) احیاء کرد، جریان کابالیست تنها به یک فرد کابالیست اجازه تفسیر قرآن را داد تا تفسیر قرآن را نیز مانند نبوت‌های پیشین در مسیر کابالیسم قرار دهد. و مسلمانان را -از آن جمله اهل بیت (ع) را- از تفسیر قرآن ممنوع کرد. سپس در حرکت دوم، اصول کابالیسم را با نام تصوف بر اسلام نفوذ داد که امروز مشاهده می‌کنیم که با وجود آن‌همه حدیث و کلام اهل بیت (ع) که می‌گویند: اضافه در کلمه «روحی» اضافه‌ی «ملکیه» و «تشریفیه» است باز عده‌ای کابالیست غافل، و شاید

آگاهانه، می‌گویند که روح خدا بر انسان دمیـده شـده، به حدی که این سخن به یک اصل در اصول فـرهنگی مـردم تبدیل شده است. این‌همه بالا بردن انسـان، بـرای (نعـوذ بالله) کوچک کـردن خداوند است. خـدای صـوفیان خیلی کوچک و حتی قابل معاشقه است که هیچ اثری در قـرآن و حدیث برای این عشق وجود ندارد.

وقـتی که بنـده این اصل «تعـدد ارواح در انسـان» را در مباحث و نوشته‌هایم مطرح کردم، برخی از حضرات تازه بیدار شده و به این موضوع پرداختند، لیکن باز به‌صـورت نادرست؛ یکی از آنان که گفتارش از رادیو معـارف پخش می‌شد، می‌گفت: انسان دارای چهار روح است. حـالا بیا و این تازه از خـواب پریـده را روشن کن. او توجه نـدارد که این اصل براساس فقط یک یا دو حدیث، اعلام نشـده که او یک حـدیث را بخواند و حکم کند که انسـان چهـار روح دارد. بلکه مطـابق قاعـده‌ی معـروف و ضـروری «تعادل و تراجیح» باید همه‌ی حـدیث‌ها (از همه‌ی متـون) را در کنـار هم گذاشت و آن‌ها را با قـرآن نـیز سـنجید سپس نتیجه‌گیری کرد.

یا با لالایی کابالیست‌ها به خواب رفته و دربـاره‌ی خلقت آدم به فیکسیسم معتقد می‌شـوند و آفـرینش آدم را مجسمه‌ای از گل و خلق‌الساعه‌ای می‌دانند. و یا با لالایی دوم کابالیست‌ها (مانند غربیـان) به ترانسفورمیسم و حیوان بودن انسان معتقد می‌شـوند. این‌بـار که با فریـاد یک طلبه از خواب می‌پرند باز بی‌راهه می‌روند. [6]

شناخت:

بدیهی است که پیش از بحث «لذت یا سعادت؟» باید خود انسان شناخته شود، آن‌گاه این بحث عنوان شود. اساساً هم برای هدایت انسان و خدمت به انسان، و نیز برای گمراه کردن انسان (هر دو) شناخت انسان، ضرورت دارد به‌طوری‌که ابلیس بنیان‌گذار کابالیسم در آغاز تاریخ هم به ماهیت آدم کاملاً شناخت داشت و هم به ماهیت نسل او که انسان نامیده می‌شود، و به دلیل همین علم و شناخت موفق شد که تاریخ را به محور لذت و کابالیسم بچرخاند. ابلیس از دانشمندترین مخلوقات است که گفته‌اند: «لو کان فی العلم من دون التّقی شرف لکان ابلیس اشرف الخلایق».

شاید:

شاید من هم مانند ماکس وبر از این طرف (دیوار سقوط کرده) دچار عجله باشم، این‌که می‌گویم تاریخ کابالیسم به پایان رسیده و تاریخ انسانیت آغاز شده است. یا می‌گویم دوران «تاریخ با ماهیت لذتی» سقوط می‌کند و تاریخ به محور «سعادت» شروع شده است و یا می‌گویم تاریخ به محوریت غریزه، تمام شده و تاریخ به محوریت فطرت آغاز گشته است، با این قاطعیت، خیلی عجولانه باشد.

اما آن‌چه مهم است این است: اگر چهل سال یا چهار قرن نیز ماجرا به تاخیر افتد و شاید بیفتد، اصل ماجرا سرجای خود هست و یک تحول حتمی و جبری و از سنت‌های وعده شده‌ی الهی است. اما من به چنین تأخیری معتقد نیستم و شروع این تحول و این زایمان بزرگ را مشاهده می‌کنم.

این نکته را هم گفته باشم: میـــان روح غریـــزه و روح فطرت نباید با بینش دوئالیسم برخـورد کـرد که یا این و یا آن، بلکه هردو لازم هسـتند. غریـزه آری اما با امضـای فطرت. لذت آری، اما در بستر فطرت. سـرکوبی غریـزه به همان میزان خطرناک است که سرکوبی فطرت.

اهمیت انسان شناسی

آزادی

وقــتی علــوم انســانی به طــور صــحیح، ســالم و کامل سروســامان می‌گــیرد و به درد انســان (فــرد و جامعه) می‌خورد که بر «انسان شناسـیِ» صـحیح، سـالم و کامل مبتنی باشد. والاّ نه تنها مشکلی از مشکلات بشر را حل نخواهد کرد بلکه مشکلات بزرگی را ایجاد خواهد کرد.

چـرا دانشـمندان علـوم انسـانی از روزی که بشر جامعه تشکیل داده تا به امـروز، دربـاره‌ی آزادی بحث، تحقیق و ابراز نظر کرده‌اند امّا هنوز هم نتوانستند آزادی و جایگاه آزادی را بیان کنند!؟

این چه تناقض بزرگی است: هیچ اندیشمندی یافت نشده که به آزادی بی‌قید و شــرط، معتقد شــود. آزادی، قید! رهــایی در حــالی که در بند است!! اگر چــنین است پس باید گفت: این نام و عنوان را عـوض کنید به جـای آزادی بگوئید «درازای بند» مانند اســـبی که طنـــابی بر آن می‌بندند و میخ آن‌را در زمین مرتع می‌کوبند که بتواند در دایــره‌ای به درازای طنــاب بچــرد، دایــره‌ای که شــعاعش طول همان طناب است.

برخی‌ها می‌گویند این طناب را درازتر کنید، برخی دیگر می‌گویند کوتاه‌تر. یعنی همگان به قید و بند معتقد هستند. به راستی؛ آزادی نسبی تناقض نیست؟

دقت کنید: این‌که گفته می‌شود همه چیز (غیر از خدا) نسبی است، در تکوین و تکوینیات است. و همچنین مقوله‌ای به نام «هیچ چیزی مطلق نیست». یعنی هر چیز (اعم از مادیات و معنویات) در تحقق و «بود خودش» محدود و مقید خواهد بود. یعنی در طبع و طبیعت خودش مقید و نسبی خواهد بود. خواه شما بخواهید یا نخواهید.

یک درخت تا حدود معینی قد افزوده و بزرگ خواهد شد و این «حدود» طبیعت آن است. این بدان معنی نیست که شما سقفی بر بالا سر او بگذارید و قد آن را محدود کنید.

آزادی را تعریف کنید و هیچ سقفی بر روی آن و هیچ دیواری به اطراف آن نکشید، خودش در حدود طبیعت خودش خواهد بود. باز هم دقت فرمائید: وقتی که در تعریف علمی یک شیء طبیعی به قید و بند آن اشاره کرده و محدودش می‌کنید، ویژگی‌های طبیعی آن‌را بیان می‌کنید.

اما وقتی که در تعریف علمی یک پدیده‌ی اجتماعی (مانند آزادی) قید و بند می‌آورید، این قید و بند را شما می‌سازید نه حقیقت خود آن پدیده. و این است نکته (نکته‌ی بزرگ‌تر از کره زمین) که علوم انسانی را به خیره‌سری دچار کرده است. و عدم توجه به آن و عدم فهم آن، دانشمندان علوم انسانی را کارگزاران جهل

کرده است، تا جـایی که بـرخی گفته‌اند: سـخن علمی در آزادی به جـــائی نمی‌رسد. و چکش تســـلیم به جهل بر سـندان یـأس کوبیده‌اند. منشأ این خـیره سـری، چشـمه کوری است که در انسان شناسی هست.

آزادی بر مبنای انسان شناسی قرآن و اهل بیت (ع)

آیا سخن از آزادی بگوئیم یا نـه؟ دربـاره‌ی آزادی غریـزی هرگز. اما درباره‌ی آزادی فطری [7] آری سخن بگوئید و به طور مطلق هم بگوئید، بدون هیچ قید و بنـدی. در این صورت دچار تناقض نخواهید شد. شما آزادی مطلق را به فـــرد و حـــتی جامعه خواهید داد و خـــود آزادی در مـــرز حقیقت خود خواهد ایستاد، درست مانند آن درخت. زیـرا طبیعت و آفرینش فطرت، خود تعیین‌کننده حقیقت خـود است. در این صـورت شـما قید و بند مصـنوعی بر آزادی تحمیل نخواهید کرد.

تکرار:

در انسان‌شناسی قـــرآن و اهل بیت (ع)؛ انســـان دارای سه روح است: روح نباتی (همان که در گیـاه است)، روح غریزی (همان که در حیوان است)، و روح فطرت.

درباره‌ی خواسته‌های روح غریزه، اساسـاً نباید سـخن از آزادی گفت زیرا خـودش بیش از لـزوم در فـوران است. درباره خواسته‌های غریزی آن‌چه باید موضـوع بحث باشد «حد و قید» آن است تا فـــرق میـــان حیـــوان و انســـان روشن شـود زیـرا انسـان دارای جامعه است. و به بیـان دیگر: در این‌بـــاره انســـان ناچـــار است یکی از دو راه را برگزیند: یا آزادی غریـــزی به قیمت عـــدم جامعـــه، و یا محدودیت خواست‌های غریزی به دلیل وجـود جامعه. [8]

و این‌جا بدیهی‌ترین و روشن‌ترین مصداق مَثَل «یا خدا و یا خرما» است. هم آزادی غریـــزی را خواســـتن، و هم جامعه خواه بـودن، مصـداق دیگر از مصـادیق اتمّ تنـاقض است.

اما فطرت و آزادی فطری آزادی به معنی مطلق است و باید مانند آن درخت از حد و حـــدود و ســـقفی که شـــما تعیین می‌کنید آزاد و رها باشد و تا اقتضای حقیقت خـود پیش برود.

مثـال: همـان‌طور که در معنویـات از قبیل «انسـانیت» و «ایمان»، حد و حدودی تعـیین نمی‌کنید و به طـور مطلق می‌گوئید «انسان باید انسانیت داشته باشد»، یا «انســان باید ایمان داشته باشد». حد، قید، سقف و حدود آن‌را به حقیقت آن واگـذار می‌کنید. دربـاره‌ی آزادی فطـری نـیز باید همان رفتار را داشته باشید.

قانون طبیعت:

حیــوان که دو روح دارد، روح نبــاتیش از روح غریــزیش، اطـــاعت می‌کند. روح غریـــزیش به روح نبـــاتیش جهت می‌دهد. و این امر مســـلّم و روشن طـــبیعی و نـــاموس طبیعت است.

پس در انسان نـیز باید روح فطـرت بر روح غریـزه جهت دهد؛ غریزه محدود می‌شود به همـان «جهت». و فطـرت آزاد می‌شـود بـدون حـدّ و سـقف مصـنوعیِ (قـراردادی) تحمیلی، و تا بلندای تکوین و آفرینش خود، پیش می‌رود.

این است حل مسئله‌ی بزرگی که از آغاز پیــدایش جامعه تا به امروز، مغز و عقل و اندیشه‌ی بشـری را در گـرداب

هیاهوهای به ظاهر علمی و در واقع غیرعلمی، به ستوه آورده است.

اگر در بحث مهم و مسئله‌ی بس بزرگ آزادی، میان غریزه و فطرت و میان اقتضاهای غریزی و اقتضاهای فطری، تفکیک نشود، علوم انسانی ما مانند آن چارپای عصاری همیشه به دور این مسئله خواهد چرخید و نه تنها به جایی نخواهد رسید و نتیجه‌اش علم نخواهد بود، بل لایه‌ی سرگیجه آوری را بر جهل بشر خواهد افزود. همان‌طور که تا به امروز افزوده است.

این آزادی فطری است که هیچ تناقضی با وجود «جامعه» ندارد. زیرا منشأ هر دو فطرت است. نه تنها تناقض با هم ندارند، تعارض هم ندارند، و در کاربردشان «موازی کاری» هم ندارند، هردو در یک جهت در تعامل با همدیگر هستند.

غرب در باتلاق جهل در انسان شناسی، می‌لولد، لولیدن بی‌پایان. اما جوامع اسلامی چطور؟! اینان نیز اطلاعی از انسان شناسی مکتب قرآن و اهل بیت (ع) ندارند و لذا حیران و سرگردانند. و اگر این‌گونه ادامه دهند، تا ابد به اخلاق صرفاً موعظه‌ای (نه علمی) خواهند پرداخت و در امروز بشر اخلاق موعظه‌ای کافی نیست، همان‌طور که در عینیت جامعه به طور ملموس مشاهده می‌کنیم.

یکی از ترفندهای بزرگ کابالیسم کور کردن این چشمه است؛ چشمه تفکیک غریزه و غریزیات از فطرت و فطریات.

جهل دانشمند و دانشمند بلعم باعوری، بزرگ ابزار کابالیسم است.

ادامه دارد...

نویسنده: مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] آیه16 سوره‌ی حدید

[2] ماکس وبر، سخنرانی «پیامبر و سیاستمدار»

[3] آیه81 سوره‌ی اسراء

[4] آیه5 سوره‌ی سجده

[5] آیه29 سوره‌ی حجر. و آیه72 سوره‌ی ص

[6] درباره شرح خلقت آدم از نظر قرآن و اهل بیت(ع)، رجوع کنید به: «تبیین جهان و انسان» انسان شناسی اول، سایت بینش نو www.binesheno.com

[7] توضیح در سطرهای بعدی

[8] دوآلیسم: یا باید غریزه از فطرت اطاعت کند، و یا باید فطرت از غریزه اطاعت کند. و با بیان دیگر: یا باید فطرت به غریزه جهت دهد و یا باید غریزه به فطرت جهت دهد. و راه سومی وجود ندارد. بدیهی است که «جهت دهنده»، «جهت داده شده» را محدود می‌کند.

نشانه‌های عرفانهای کاذب و فرقه‌های انحرافی

(بسم الله الرحمن الرحیم)

هر جریان و فرقه انحـرافی عرفـانی و شـبه دیـنی لازم نیست همه نشـــانه‌های زیر را داشـــته باشد بلکه ممکن است تنها چند نشانه را داشته باشد و همین امر برای بر خطا وانحرافی بودن آن جریان کافی است.

نشانه‌های عرفانهای کاذب و فرقه‌های انحرافی

پدیـده عرفانها و معنویـات دروغین و فرقه‌هـای باطل و شـیطانی در تمـام گسـتره تـاریخ بشـری به مـوازات حضـورعرفان و معنـویت و شـریعت اصـیل و حقیقی انبیاِی الهی بـوده و در واقع راههـای بـدیل و جـایگزینی بـوده است که شـیاطین جن و انس آن را در پیش روی بشر برای منحرف کردن آنان از صـراط مسـتقیم وحی و نبـوت و امـامت می‌گذاشـته‌اند اما این پدیـده در دوران جدید و با سـرخوردگی بشر از زنـدگی مـادی و ماشـینی ابعـاد گسـترده‌تری یافته و در سرتاسر جهـان از اقشـار مختلف مردم یارگیری می‌کند.

جامعه اسـلامی و انقلابی ما هم از حضـور و آقـات این پدیـده در امـان نبـوده و جریانهـای رنگارنگ به اصـطلاح عرفـانی و یا معنـوی در گوشه و کنـار کشـور ظهـور یافته‌اند و اگر چه با بسـیاری ازآنها برخوردهـای قـانونی صورت گرفته اما ریشه کن نشـده و مجـددا به بازسـازی خود پرداخته‌اند و یا با عناوینی جدید وارد میدان شده‌اند.

بحث در این موضـوع مفصل و ابعـادی وسـیع دارد اما در این مقـال سـعی می‌شـود به اختصـار نشـانه‌ها و

معیارهایی برای شناخت عرفانهای کاذب و فرقه‌های انحرافی به ظاهر دینی از عرفان حقیقی و صراط مستقیم دیانت داده شود، بدان امید که در مقابله با گسترش این پدیده مخرب مفید و موثر افتد.

پیشتر لازم است گفته شود که هر جریان و فرقه انحرافی عرفانی و شبه دینی لازم نیست همه نشانه‌های زیر را داشته باشد بلکه ممکن است تنها چند نشانه را داشته باشد و همین امر برای بر خطا وانحرافی بودن آن جریان کافی است، اگر چه به میزانی که این نشانه‌ها در جریانی بیشتر باشد، انحراف آن شدیدتر است و گاه نیز ممکن است جریانی نشانه‌ای را داشته باشد اما این امر به دلیل غفلت و نا آگاهی باشد و نه به دلیل تعمد در انحراف که در این صورت باید به آن جریان تذکر داد و در اصلاح آن کوشید.

و اما نشانه‌های شناخت عرفانهای کاذب و معنویت گرایی دروغین که گاه در قالب یک فرقه و جریان اجتماعی و شبه دینی ظهور و بروز دارد، به شرح زیر است:

1. خداشناسی غلط

اساس عرفان صحیح اسلامی و قرانی بر متعالی بودن و منزه بودن خداوند ازهر گونه شبیه و نظیر و حلول کردن در جهان و انسان و برتر بودن ازهر وهم و گمان است. سنخ وجودی خداوند به عنوان خالق هستی با سنخ وجودی مخلوقات در کنه و ذات متفاوت است و هیچ سنخیت و مشابهتی بین این دو وجود و موجود، نیست. اهل بیت علیهم السلام کسانی را که به آن‌ها نسبت

الـوهیت و خـدایی می‌دادند مـورد لعن و نفـرین قـرار می‌دادند و تاکید می‌کردند که آن‌ها بندگان خـدا هسـتند و خداوند متعالی از آن است که شریک داشته باشد و یا در موجود و مخلوقی حلول کند و یا ذاتش با او متحد شـود. رهـبران و سـازندگان بسـیاری از فرقه‌هـای انحـرافی و عرفانهای کاذب، بـرای فـریب دادن پـیروان خـود و وادار کـردن آن‌ها به تسـلیم در برابر خـود، ادعـای خـدایی و یا اتحـاد با ذات خداوند و یا حلـول خداوند در خـود دارند که همه این‌ها از مصـــادیق کفر و شـــرک بـــوده و از نظر شریعت مجازات مرگ دارد.

1. انسان خدایی و عقل بسندگی

برخی از فرقه‌های انحـرافی عرفـانی و یا غـیر عرفـانی سخن از خدا بودن انسان می‌گویند و انسان را معیار حق و باطل می‌دانند و اساسا نیـاز به خـدایی متعـالی از هر موجـودی را انکـار می‌کنند و سـخن از این می‌گویند که انسان خـود واجد و معیـار همه ارزشهاست و عقل آدمی بـرای هـدایت و تمشـیت امـور مـادی و معنـوی انسـان و جوامع کافی است.

بدیهی است این اعتقاد نیز باطل بـوده و انسـان تنها در پرتو هدایت الهی و تعالیم انبیـاء علیهم السـلام می‌تواند مسیر حق را از باطل تشخیص داده و به صراط مسـتقیم هدایت شود. عقل آدمی ظـرف و بسـتری بـرای دریـافت تعـالیم انبیـاء است و عقل بـدون وحی و هـدایت انبیـاء مانند چشمی است که در تاریکی طی مسیر می‌کند و در برخورد با موانع و چاله‌ها و چاهها دچار سقوط می‌شـود و این نـــور وحی است که باید در پیشـــاپیش چشم عقل تابانده شـود تا راه را از چـاه تشـخیص دهد. البته معلـوم

است که اگر آدمی فاقد چشم عقل بود، نور و نـور افکن وحی و انبیاء برای او سـودی نداشت و مانند کـوری بـود که نور و چراغ بـرای او سـودی نـدارد و از همین روست که در قــران و روایــات بــرای عقل مقــام والا و بلنــدی ترســیم شــده است اما این بــدان معنا نیست که عقــل، مستقل از هدایت‌های وحیانی بتواند انسـان را به مسـیر سعادت رهنمون سازد. اگر چنین بود اساسا خداوند نباید انبیــاء را مبعــوث و انســانها را به اطــاعت از آنــان امر می‌فرمود.

1. تحقیر علم و فقه و نفی تقلید از عالمان شایسـته دینی

تحقــیر علم و دانش حقیقی و منبعث از منــابع و متــون اصیل دینی و استفاده شده ازعالمان و فقهای شایســته از دیگر ویژگی‌هـای بـرخی فـرق انحـرافی عرفـانی و یا غیرعرفــانی است و این بــدان دلیل است که می‌خواهند مریدان و طرفداران خـود را از علما و فقها دور کـرده و در دام خود گرفتار کنند. عرفانهای انحـرافی گـاه سـخن از خودشناسی و حــتی خلـوص و خــود ســازی می‌زنند و علم و دانش و فقه را حجـــاب حقیقت اعلام می‌کنند. و این در حـــالی است که آیـــات قـــران و دهها روایت، مســلمین و مومــنین را توصــیه به علم آمــوزی تحت هر شــرایطی می‌کنند مانند این روایت از امــام صــادق علیه السلام که فرمود: اطلبوا العلم و لو بخوض اللّجج و شـقّ المهج.[1]ـ {به طلب دانش و علم برخیزیـــد، هر چند با فـــرو رفتن در گردابها و در خطر افتــادن جانها همــراه باشد.} آنچه مســلم است هیچ امــری حــتی عبــادت و ریاضت و خلـوص و چله نشـینی و... نمی‌تواند جـای علم

آموزی درست و صحیح را نزد عالمان و فقهای اصیل دینی بگیرد. و هر کس که به تحقیر علم و تفقه در دین پرداخت و علما و فقها را تحقیر کرد، به خطا رفته است و اگر ادعای عرفان دارد، در پی تحمیق مریدان خود و به انحراف کشاند آن‌ها ست. به این روایت بنگرید که امام باقر علیه السلام چگونه فقه آموزی و طلب فهم دین را بر شیطان سخت‌تر و ناگوارتر از عبادت هزارعابد دانسته است: مُتَفَقِّهٌ فِی الدِّینِ أَشَدُّ عَلَی الشَّیْطَانِ مِنْ عِبَادَةِ أَلْفِ عَابِدٍ.[2]

در همین راستا باید اشاره کنیم که نفی تقلید از مجتهدین و فقهای جامع الشرایط و یا توصیه به تقلید از فردی که شایستگی علمی و اخلاقی ندارد، نیز در اغلب فرقه‌های انحرافی که ادعای دینی و اسلامی بودن نیز دارند مشاهده می‌شود، در حالی که به حکم عقل و شرع وقتی کسی خود به مرحله اجتهاد نرسیده است باید در امور دینی و عقیدتی خود به تقلید و تبعیت از دین شناسان و فقهای واجد شرایط بپردازد.

جالب توجه این است که برخی از فرقه‌های انحرافی در عین حال که به نفی تقلید از عالمان دینی و فقهای جامع الشرایط می‌پردازند، در عین حال مریدان خود را به سرسپردگی بدون چون و چرا به رهبر و قطب فرقه توصیه می‌کنند.

1. عدم پایبندی به شریعت

رعایت نکردن احکام شرعی و بی‌اعتنایی به واجبات و محرمات با توجیهات گوناگون از دیگر نشانه‌های انحراف و عرفانهای دروغین و فرقه‌های شیطانی است. گاهی

چنین استدلال می‌شود که شریعت برای مراحل پایین سیر و سلوک است و وقتی انسان به مراحل بالاتر رفت و مثلا به حقیقت رسید، بی‌نیاز از شریعت و عمل به واجبات و ترک محرمات می‌شود. و یا گفته می‌شود که شریعت پوسته و حقیقت مغز آن است و هر گاه به مغز رسیدیم دیگر نیازی به پوست نداریم و آن را دور می‌اندازیم. و نیز گفته می‌شود که شریعت برای ظاهرگرایان است اما اهل باطن بی‌نیاز از آن هستند. بدیهی است اگر این حرف صحیح بود باید انبیاء الهی و امامان علیهم السلام چون به حقیقت رسیده بودند و مراحل عالی کمال را طی کرده بودند، اخکام و اعمال و عبادات شرعی را ترک می‌کردند در حالی که می‌دانیم آنان بیش از همه و تا آخرین لحظه حیاتشان بر همه احکام الهی مواظبت داشتند. امام حسین علیه السلام در ظهرعاشورا که تا شهادت و ملاقات با خداوند ساعاتی بیشتر نمانده است، به نماز می‌ایستد. بنا بر این سخن از نفی شریعت گفتن به هر بیان و زبانی و توجیهی که باشد باطل و انحراف محض است.

1. صراطهای مستقیم

حق بودن همه ادیان و مذاهب و این که حق نزد یک نفر و یک دین و آیین نیست و حقیقت بین همگان تقسیم شده و صراطهای مستقیم داریم نه صراط مستقیم، از دیگر حرفهایی است که فرقه‌ها وعرفانهای منحرف برای جا انداختن خود و جذب افراد با شکستن مقاومتهای اعتقادی آن‌ها مطرح می‌کنند. گاهی این حرف باطل به استناد روایت فاقد سند و نامعتبری مطرح می‌شود که می‌گوید به تعداد آدمیان راه به سوی

خداوند وجود دارد. (الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق) در حالی که از مسلمات قرانی و مکتب اهل بیت علیهم السلام این است که تنها دین سزاوار تبعیت اسلام است (وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ- ال عمران/ 85)ـ و تنها مذهب واجد حقانیت تشیع است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی فرمود که امت من پس از من هفتاد و سه فرقه می‌شوند که یکی از آن‌ها در بهشت و هفتاد و دو فرقه دیگر در جهنم خواهند بود. (خصال صدوق، ج 2، ص 585)ـ همچنین قران کریم تصریح می‌کند که صراط مستقیم یکی است و باقی راهها انحراف است: وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِه (انعام/ 153) {همانا راه راست من همین (دین اسلام) است، از آن پیروی کنید، و به راههای دیگر مروید که شما را از راه خدا دور و پراکنده می‌سازند}

1. اختلاط حرام زن و مرد و روابط نامشروع جنسی

برخی از نحله‌های عرفانی منحرف برای جذب مشتریان بیشتر حریمهای شرعی روابط بین محرم و نامحرم را نقض و بی‌اعتبار اعلام می‌کنند و از اختلاطهای نامشروع بین زنان و مردان در مجالس و محفلهای خود شروع کرده و در ادامه از انواع فساد جنسی و روابط نامشروع سر بر می‌آورند. گاه این انحراف تحت پوشش ستایش از عشق و عشق مجازی و این که عشق مجازی پلی به سوی عشق حقیقی است، مطرح می‌شود که تنها یک پوشش برای شکستن حریمهای شرعی است. برخی فرقه‌ها انحرافشان در این موضوع شدیدتر بوده و تا ستایش از همجنس گرایی به پیش می‌روند.

1. تکیه بر امور خارق العاده و علوم غریبه

از آن‌جا که امور شگفت و خارق العاده برای اغلب افـراد جـذابیت دارد و اعجـاب آنـان را بر می‌انگـیزد، رهـبر یا رهـبران بسـیاری از فرقه‌هـای منحـرف عرفـانی و غـیر عرفانی با ارائه چنین امـوری و نشـان دادن چشـمه‌هایی از آن افراد ساده دل و بی‌خبر را جذب می‌کنند. در حالی که اولا باید بـدانیم کسـانی که بر این امـور توانا هسـتند اغلب از راههای غیر شرعی مانند کمک گرفتن از جنیـان و شـیاطین و سـحر و جـادو و...، به این امـور دست می‌زنند و جنیـان و شـیاطین نـیز اغلب تا این افـراد به مقدسات اهانت نکنند، آنان را در انجام امور خارق العاده و غیب گـویی و خـبر از آینـده دادن و... یـاری نمی‌کنند. ثانیـا، توانـایی بر انجـام این امـور حـتی اگر از راههـای حرام نباشد دلیلی بر موجه بودن اشـخاص نیست. گـاهی کسی ممکن است به خـاطر عـواملی طـبیعی با غـیر طبیعی توانایی‌هایی عجیب و خـارق العـاده پیـدا کند و یا حتی ممکن است در موردی از باب تفضل خداوند در حق او باشد، چنان که در بـاره ابن سـیرین مشـهور است که قدرت بر تعبیر خواب را به دلیل آن که در برابر تقاضـای نامشروع یک زن نامحرم مقاومت کـرد در حـالی که هیچ مـانعی بـرای این کـار وجـود نداشـت، خداوند به طـور ناگهانی به او اعطـاء کـرد. اما در همین مـورد نمی‌تـوان نتیجه گـرفت که همه اعمـال و گفتارهـای ابن سـیرین درست است و مثلا می‌تواند مرجعیت فکری و دینی پیـدا کند و مراد عده‌ای شود.

نقل شـده در زمـان امـام صـادق(علیه السـلام) شخصی مـدّعی بـود که قـادر است از اشـیایی که دیگـران پنهـان

کرده‌اند خبر دهد. مردم به عنـوان سـرگرمی و تفـریح از راه‌هـای مختلف وی را امتحـان کردند. آن فـرد بـرخلاف انتظـار حاضـرین به خـوبی از پس امتحانـات برآمـد، تا این‌که امـام صـادق(علیه السـلام) سر رسـید، اوضـاع را جویا شـد، جریـان را شـرح دادند. حضـرت دست خـود را مشت کردند و از او پرســـید؛ در دست من چه چـــیزی اسـت؟ او بعد از لحظـاتی تأمل و فکـر، با حـالت تحیّر و تعجّب به امام خیره شد. امام(علیه السـلام) پرسـید چـرا جـواب نمی‌دهی؟ گفت جـواب را می‌دانم ولی در تعجبم شما از کجا آن را آورده اید. آن شخص ادامه داد: در تمام کـرة زمین همه چـیز مسـیر طـبیعی خـود را می‌گذراند فقط در یک جزیـره مـرغی دو تا تخم گذاشـته که یکی از آن‌ها مفقود شده و آنچه در دست توست باید همـان تخم باشد. حضـرت تصـدیق کردند. امـام(علیه السـلام) از او پرسید چگونه به اینجا رسیدی؟ جواب داد: «با مخالفت با هوای نفس»، هرچه دلم خواست خلافش را انجـام دادم. حضرت از او خواست مسـلمان شـود. جـواب داد، دوست نـدارم. امـام (علیه السـلام) فرمـود؛ مگر قـرار نبـود با هوای نفست مخـالفت کـنی؟ طبق عهد خـودت الان باید مسلمان شوی، چون دوست نداری مسلمان شوی. زمینه فراهم بود؛ هم به قـدرت معنـوی امـام پی بـرد و هم در مقابل اسـتدلال امـام پاسـخی نداشت. بعد از مسـلمان شدن، قدرت غیبی خود را از دست داد. سراغ امام آمد و زبـان به شـکوه گشـود: «قبلاً که مسـلمان نبـودم این قـدرت را داشـتم الان که خـدا را پـذیرفتم قـدرتم را از دست داده ام! این چه دینی است؟» امام (علیه السـلام) فرمود: «تاکنون متحمّل زحمتی شـده بـودی و خداوند در همین عـالم مـزد زحمت تو را می‌داد و بعد از دریـافت

مزد، طلبی از خدا نداشتی چون با خـدا بیگانه بـودی و از الان آنچه عمل می‌کـنی خداوند بـرای آن جـایی که به آن نیازمندی ذخیره می‌کند و آنچه که قبلاً داشتی بــرای نیل به ســعادت ابــدی، ســودی به تو نمی‌رســاند.» (قصص العلماء ص 45)

1. تشکیل محفل‌های دربسته

فرقه‌هــای انحــرافی به دلیل آن که بســیاری از عقاید و اعمالشـان بر خلاف عقل و شـریعت است و اغلب افـراد حـتی معمـولی نـیز می‌توانند این تعـارض را درک کننـد، شیوه کاریشان بر این است که عقاید خـود را در محفلها و جلساتی دربسته و محرمانه به مریـدان و اعضـای خـود القا می‌کنند و از ورود افراد نامحرم و به خصوص افــراد عــالم و دارای قــدرت نقد جلوگـیری به عمل می‌آورند تا مبادا ابعاد غیر منطقی و غیر شرعی افکار و رفتارشـان آشــکار شــود. اگر جریــان و اندیشه‌ای به حقــانیت و عقلانیت خـود بـاور داشـته باشـد، از مواجهه انتقـادی و مباحثه و مناظره پیرامون آن نه تنها شانه خالی نمی‌کند بلکه از آن استقبال می‌کند.

1. عدم دشمنی و مخالفت با قدرتهای استعماری

از انجا که عرفانها و فــرق انحــرافی اغلب از حمایتهــای مالی و تبلیغاتی دولتهای استعماری غربی برخوردارند و منـافع این دولتها در ایجـاد و پـرورش چـنین فرقه‌هـایی اســت، ســرکردگان و پــیروان این فرقه‌ها با چــنین دولت‌هایی مخالف نبوده و بعضا از آن‌ها تمجید و ستایش نیز می‌کنند. در حالی که به حکم عقل و شرع و به تعبـیر زیبای امیرالمؤمنین علیه السلام: کونوا للظالم خصــما و

للمظلـوم عونـا، انسـانها باید دشـمن ظالمـان و یـاور مظلومان باشند.

جـدایی دین از سیاسـت، شـعار بسـیاری از فرقه‌هـای انحـرافی است و این در راسـتای حمـایت از منـافع اسـتعمارگرانی صـورت می‌گـیرد که دین را در تعـارض با منافع و چپاولهای خود می‌بینند.

1. ادعای شهود و مکاشفه و رؤیا

بـرخی ازعرفانهـای انحـرافی بر شـهود و مکاشـفه و یا الهام تاکید ویـژه‌ای دارند و پـیروان سـاده دل خـود را با ادعاهـایی اغلب دروغ اغـوا می‌کنند. در حـالی که اولا چنین شهود و مکاشفه و الهـامی به راحـتی بـرای کسی رخ نمی‌دهد و بسـیاری از مـدعیان دروغ می‌گویند. ثانیا بسـیاری از مکاشـفات شـیطانی‌اند یعـنی شـیاطین با تصرفاتی که در روح و ذهن بعضی افراد منحـرف و تـابع خود می‌کنند، گاه اموری غیبی یا عجیب و خارق العاده را به آن‌ها می‌نمایانند. بر این اسـاس، این مکاشـفات نه تنها دلیل بر درسـتی و حقـانیت راه و اندیشه این افـراد نیست بلکه دلیل بر بطلان و شـیطانی بـودن آنـان است. ثالثا اگر مکاشفه و شهودی برای شخصی وجیه و ایمانی رخ دهد، هرگز محتوای آن نمی‌تواند در تعـارض با عقل و شـریعت باشد و باید به محک عقل و دین سـنجیده شـود. ضـمن آن که چـنین مکاشـقه یا مکاشـفاتی به معنـای درسـتی اندیشه‌ها و باورها و رفتارهـای شـخص صـاحب مکاشـفه نیست و او نمی‌تواند به اسـتناد این مکاشـفه مثلا حقـانیت اندیشه‌های عرفـانی و یا فلسـفی و یا فقهی و سیاسی خود را اثبات کند.

در همین جا باید به این موضوع نیز اشاره شود که کسانی هم به دروغ مدعی ملاقات با امام زمان علیه السلام هستند و از این طریق اعتماد عده‌ای را جلب کرده و مرید پروری می‌کنند. در مورد ملاقات با امام زمان علیه السلام اگر چه نظر مشهورعلمای شیعه این است که چنین چیزی ممکن است و امکان آن منتفی نیست اما بدون شک امری سهل نبوده و اثبات درستی آن و راستگویی شخص مدعی بسیار مشکل است و وقوع آن نیز در طول تاریخ غیبت به ندرت اتفاق افتاده است و کسانی که به این ملاقات نائل شده‌اند اغلب از اعلام عمومی و گاه حتی خصوصی آن امتناع می‌کنند چرا که می‌دانند ممکن است این امر باب ادعاهای دروغ را توسط شیادان باز کرده و با دین و اعتقادات مردم بازی شود.

رؤیا و خواب نیز دستاویزی دیگر برای فرقه‌های انحرافی است. بدین معنا که کسانی مدعی حرفها و عقاید و مطالبی می‌شوند که در خواب و رؤیا دیده‌اند و یا به آن‌ها القا شده است. در این مورد نیز باید دانست که اگر چه رؤیا و خواب می‌تواند صادق باشد و از این طریق حقیقتی و یا وقوع حادثه و اتفاقی در آینده به شخصی القا شود اما باید توجه داشت که اولا، برخی خوابها شیطانی است و رحمانی نیست و تشخیص این که خوابی رحمانی و یا شیطانی است، گاه کاری دشوار است. ثانیا، باید ثابت شود که شخص مدعی رؤیای رحمانی راستگوست و دروغ نمی‌گوید. ثالثا، خوابها اغلب نیاز به معبر و مفسر دارند و هر کسی نمی‌تواند به سادگی تعبیر و تفسیر یک رؤیا را بفهمد. رابعا، اگر مدلول و مفهوم خوابی در تعارض با عقل و دین بود، آن

رؤیا شیطانی است. خامسا، با خواب نمی‌توان حکمی شرعی و یا تکلیفی دینی را اثبات کرد و به عبارت دیگر خواب در زمره منابع استنباط احکام دینی و شرعی نیست. به عنوان مثال کسی نمی‌تواند مرجع تقلید خود را بر اساس خواب انتخاب کند و باید از همان طرقی که در رساله‌های عملیه آمده است، انتخاب نماید و یا شرعا نمی‌توان کسی را بر اساس آنچه در خوابی در باره وی دیده ایم، متهم به گناه و خلافی کنیم. و یا آن که حقانیت فکری و عقیدتی کسی با دیدن خواب در باره او ثابت نمی‌شود. بله اگر کسی با ملاکهای دینی و عقلانی، حقانیت و درستی راه و اندیشه‌هایش بر ما ثابت شود، آن گاه دیدن یک خواب مثبت در باره او می‌تواند نشانه و شاهدی بر تایید او باشد.

1. امتزاج حق و باطل

باید دانست که عموم فرقه‌ها و جریانهای انحرافی ممکن است مطالب درست و حقی نیز در حرفها و عقاید و رفتارشان باشد و همین امرگاه موجب می‌شود کسانی تامل و بررسی لازم را در همه حرفها و عقاید آن‌ها نداشته و به آن‌ها متمایل شوند. از همین رو لازم است همه عقاید و اعمال یک جریان و فرقه وارسی شود تا معلوم شود که در مسیر حقند یا باطل؛ و نیز باید دانست که گاه یک عقیده اساسی باطل در گروه و یا جریانی می‌تواند دلیل بر انحراف کلی آن باشد. در مثل گفته می‌شود مانند فضله‌ای در دیکی پلو است که کل دیک را نجس می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای از نهج البلاغه می‌فرمایند یکی از عوامل انحراف افراد این است که با باطل ممزوج و آمیخته به

حق مواجه می‌شـــوند و تـــوان شـــناخت و تفکیک حق از باطل را پیدا نمی‌کنند وای بسا مـوجب می‌شـود که تحت تاثیر اجزای حق، عناصر باطل را بپذیرند. (خطبه 50 نهج البلاغة)

در پایان باید متذکر شویم که مهمترین راه برای شـناخت عرفانهای کاذب و فرقه‌های انحرافی مراجعه به عالمـان شایسـته دیـنی و فقهـای شـناخته شـده و مـورد اعتمـاد عموم مومـنین، و سـئوال و پرسش از آنـان در بـاره این فرقه‌ها و عدم اتکا و اعتماد به دریافت شخصی خودمـان است. بدون شک این مسیری نجاتبخش از افتـادن به دام انحرافها و منحرفان خواهد بود.

ماهنامه رشد را اینجا مطالعه کنید

منبع: نشریه راه رشد، وابسته به ستاد امر به معـروف و نهی از منکر شماره 187

[1]. بحار الانوار، ج 75، ص 277

[2]. بصائر الدرجات، ج 1، ص 7

کابالیسم جریان ابلیسی است

(بسم الله الرحمن الرحیم)

متن کامل کتاب «کابالا و پایان تاریخش»؛ قسمت ششم

امروز که سرّ و راز قرن‌ها، فاش شده، کابالیست‌ها رابطه‌ی اساسی خود با ابلیس را انکار نمی‌کنند. و اعتراف می‌کنند که در طول قرن‌های گذشته ابلیس رهبری و برنامه‌ریزی جریان‌شان را به‌عهده داشته است. زیرا نمی‌توانند این واقعیت را انکار کنند. با وجود این‌همه فیلم، نوار ویدیوئی و مدارک دیگر که از روند جریان‌شان پخش شده، دیگر جایی و امکانی برای انکار نمانده است. اینان در همان حال ارتباط با ابلیس و شیاطین، به دستور و برنامه‌ی خود ابلیس، زمانی در دنیا رواج دادند که وجود جنّ و شیطان خرافه‌ای بیش نیست (این هم پرده‌ی دیگری بود برای پنهان داشتن رازشان). که روشنفکران خود باخته‌ی ما نیز فریب آن را خورده و با بی‌شرمی دین را تمسخر می‌کردند و می‌گفتند: قرآن سخن از جن و شیطان می‌گوید، یک سوره هم به نام «جن» دارد، این‌ها خرافه است.

شماها و نسل شما نمی‌دانید که ماها از دست این فریب خوردگان غربی چه‌ها کشیده‌ایم، بویژه از دست جریانی که کابالیست معروف محمدعلی فروغی به راه انداخته بود، سفیهانی که خود را اهل دانش، روشنفکر، و واقع‌گرا می‌دانستند در حالی که بازیچه‌ی دست کابالیسم بودند.

کابالیست‌ها با پـــرورش منفی ذهنِ این روشـــنفکران، مجال ندادند که ذهن جامعه به سوی آیه‌های قرآن متوجه شود و کابالا را بشناسد. به آیه‌های زیر توجه کنید:

آیه6 سـوره‌ی جن: «أَنَّهُ کـانَ رِجـالٌ مِنَ الْإِنْسِ یعُـوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً: همیشه مردانی از بشر، به مـردانی از جنّ پنـاه می‌بردنـد، و جن‌ها بر سـتمگری آنان می‌افزودند.»

به روشنی پیداست که مراد گردانندگان جامعه هستند که برنامه‌ها را از ابلیس و شـــــــــیاطین می‌گرفتند و بر ستمگری‌شان می‌افزودند.

مـراد از لفظ «جن» در این آیه همـان است که در آیه50 سوره‌ی کهف آمـده است: «فَسَـجَدُوا إِلاَّ إِبْلیسَ کـانَ مِنَ الْجِن: سجده کردند مگر ابلیس که از جن بود.»

همیشه جریان قدرت (کابـالا) با شـیاطین دست به دست هم داده و با نبوت‌ها مبـــارزه کرده‌اند: «وَ کـــذلِک جَعَلْنا لِکـــــلِّ نَبِی عَـــــدُوًّا شَـــــیاطینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ». [1] شیطان‌پرستی که امروز در اختیار همگان قـرار گرفته و گروه‌هـایی از فرزنـدان طبقه پـائین [2]ـ ادای آن را در می‌آورنـد، پیش از فـاش شـدن راز کابـالا در انحصـار سـردمداران کابالیسم بـود که از آن طریق بر مردمـان جهان مسلط بودند. آیه 41 سوره‌ی سباء دربـاره‌ی آنـان می‌گوید: «بَلْ کانُوا یعْبُدُونَ الْجِن».

این آیه می‌گوید: شیطان‌پرسـتی چـیز جدیـدی نیسـت، هم‌اکنـون [3]ـ بخشی از عـالم بـرزخ پر است از آنـان. کابالیسم در برابر هر پیامبری بدون اسـتثناء مقـاومت و مبـارزه کـرده. سـپس به متن فکـری، فـرهنگی، علمی

امت‌هـای پیـامبران نفـوذ کـرده و آن‌ها را تحریف کـرده است.

چرا همیشه ستمگران بر بشر مسلط شدند؟ چـرا همیشه خوبان مـنزوی شـده و از بین رفتنـد؟ چـرا همیشه بیـداد مجـالی به «داد» نـداده اسـت؟ به دلیل شـورای دائمی سران کابالا با رهبرشان ابلیس.

به آیه 128 سـوره انعـام توجه کنید که محـاکمه‌ی کابالیست‌ها را در روز محشـر، شـرح می‌دهد: «وَ یـوْمَ یحْشُرُهُمْ جَمیعاً یا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَکثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَ قـالَ أَوْلِیـاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْـتَمْتَعَ بَعْضُـنا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنا أَجَلَنَا الَّذی أَجَّلْتَ لَنا قالَ النَّارُ مَثْـواکمْ خالِـدینَ فیها إِلاَّ ما شـاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّک حَکیمٌ عَلیمٌ: روزی که محشـور می‌کند خداوند همه آنـان را، (می‌گوید:)ای طایفه جنّ‌ها واقعا پـیروان فـراوان از آدمیـان گرفتید. و می‌گویند آدمیانی که پـیروان جن‌ها بودند: پروردگارما! ما آدم‌ها و جنّ‌ها از همـدیگر بهرمند شـدیم و به سر آمد دوران ما دورانی که مقرر کرده بودی بـرای ما. خداوند می‌فرماید جایگاهتان دوزخ است و در آن جاودان خواهید مانـد، مگر آن‌چه خداوند بخواهد.»

نکات:

1- جن‌ها پـیروان فـراوان از انسـان‌ها می‌گیرند به طوری‌که همیشه اکثریت با جریان کابالی می‌باشد.

2- هم انسان‌های کابالیست از جن‌ها بهره‌مند می‌شـوند و از راهنمائی‌ها و برنامه‌هـای ابلیس و ابلیسـان، اسـتفاده می‌کننـد، و هم ابلیس‌ها از کابالیست‌ها بهرمند

می‌شـوند و جامعه انسـانی را از هـدایت و سـعادت بـاز می‌دارند که هدف‌شان همین است.

3- در روز محشر نـیز مانند دنیا به وجـود خداوند معتقد هســتند، همــان‌طور که ابلیس معتقد است و به طــور دانســته راه منحــرف و ســتمگری را برگزیــده بودند و برگزیده‌اند.

4- اجل: این موضوع به شرح نیازمند است. در قرآن سه نوع «اجل» عنوان شده است:

الف: اجل فردی هر فرد

این اجل جـبری است یا در اختیـار خـود فـرد اسـت؟ مثلاً می‌تواند با خودکشی یا عــدم مراعــات حفــاظت به عمر خـود پایـان دهـد؟ صـورت اول جـبر است و صـورت دوم تفـویض. و «لَا جَبْـرَ وَ لَا تَفْـوِیضَ بَـلْ أَمْـرٌ بَینَ أَمْـرَینِ»، یعنی نه جبری است و نه کاملاً به خود فرد واگـذار شـده است بلکه بر اساس امر بین امـرین است. بـرای توضـیح این «امر بین امـرین» کتـاب «دو دست خـدا» را تقـدیم کــرده‌ام. و در این‌جا تکــرار نمی‌کنم، موضــوعی است دقیق و عمیق و بس پیچیده.

ب: اجل هر جامعه

مانند اجل ســـــومریان، اجل آکـــــدیان، اجل جامعه هخامنشی، اجل جامعه مصر باسـتان و... این اجل جـبری محض است. از نظر اســلام، جامعه شخصــیت دارد، تولد دارد، عمر دارد، و اجل دارد. و اجل هر جامعه به طـــور جبری فـرا می‌رسـد، مانند زرد آلـوئی که در روی شـاخه رسیده و دیگر نمی‌تواند در آن‌جا بماند، باید سـقوط کند.

ممکن است عمر یک جامعه کم و عمر جامعه دیگر طولانی باشد.

در این جا یک موضـــــوع بس مهم علمی نهفته است: از آیه‌هـای قـرآن برمی‌آید که عوامل سـقوط هر جامعه در درون خـــود آن جامعه تکـــوّن می‌یابـــد؛ جامعه از درون پوسـیده می‌شـود و مانند زردآلـوی رسـیده با یک نسـیم فـــرو می‌افتـــد؛ مانند ســقوط جامعه ایــران در حمله‌ی مغول. که مغـولان فقط نقش آن نسـیم را ایفا کرده‌اند. و همین‌طـور سـقوط جامعه هخامنشی ایـران در حمله‌ی اسکندر و... یعـنی در سـقوط جامعه‌ها اصـالت با عوامل درونی است. وگرنه، هیچ جامعه‌ای صرفاً به‌وسـیله حمله دشـــمن از بین نمی‌رود. این اصل بس مهم است که باید دست‌اندرکاران علـــوم انســـانی اهمیت کـــافی را به آن بدهند.

نمونه از آیه‌ها

1- آیه5 سـوره‌ی حجر: «ما تَسْـبِقُ مِنْ أُمَّه‌ی أَجَلَها وَ ما یسْتَأْخِرُونَ: هیچ جامعه‌ای بر اجل خود سبقت نمی‌گیرد و نیز نمی‌تواند آن‌را به تاخیر اندازد.»

2- همان آیه در سـوره‌ی مومنـون به شـماره 43، آمـده است تا موضوع مورد تاکید قرار گیرد.

3- آیه34 سوره‌ی اعراف: «وَ لِکلِّ أُمَّه‌ی أَجَـلٌ فَـإِذا جـاءَ أَجَلُهُمْ لا یسْتَأْخِرُونَ سـاعَه‌ی وَ لا یسْـتَقْدِمُونَ: هر جامعه اجل دارد، وقــتی که اجلش فــرا رســید نه می‌تواند آن‌را ساعتی به تـاخیر بینـدازد و نه می‌تواند آن را سـاعتی به پیش اندازد.»

ج: اجل کابالیسم

در آیه مـورد بحث که مشـاهده کـردیم بشـرهائی که از ابلیس پـیروی کـرده و از راهنمائی‌ها و برنامه‌هـای او استفاده کرده‌انـد، می‌گویند: خداونـدا ما این اسـتفاده را از شیاطین کردیم و شیاطین نـیز بـرای هدف‌شـان از ما اسـتفاده کردنـد، تا اجل‌مـان؛ یعـنی اجل این همکـاری دوجانبه فرا رسید و این روند به پایان رسید.

آیه به روشـنی اعلام می‌کند که جریـان کابالیسم اجل دارد و اجلش به پایان خواهد رسید. و امروز می‌بینیم که خودشـان با قلم‌هـای خودشـان، فـرا رسـیدن پایـان تاریخ‌شـان را اعلام می‌کنند. با این وجـود، دست و پا می‌زنند که قدری این اجل را به تأخیر اندازند. اما نه تنها موفق نخواهند شد بلکه هر تقلایی که بکنند به سـقوط خودشـان و زایمـان تـاریخ جدید و جامعه جدیـد، کمک خواهد کرد و می‌کند.

این اجـل، اجل یک جامعه نیست بلکه اجل جریـان جامعه جهـانی کابالیسم است که در هر مقطعی از تـاریخ به صـورتی و با مرکـزیت معیـنی، از آغـاز تا کنـون بر بشر مسلط بوده است. این اجل نیز جـبری است نه می‌توانند لحظه‌ای آن‌را پیش اندازند و نه لحظه‌ای آن‌را به تـاخیر اندازند.

اما باید به خـوبی توجه کـرد: سـقوط جامعه و تـاریخ کابـالی، حتمی، جـبری و بـدون تقـدم و تـأخر (حـتی یک لحظه) است. [4]ـ اما جـایگزین آن، و نـیز تولد جـامعه‌ی جـایگزین، و تحقق آن، چه‌قـدر طـول خواهد کشـید؟ این دیگر جـبری نیست. و هیچ دلیلی بر تعـیین مـدت زمـان

میان سقوط تـاریخ پیشـین و تحقق تـاریخ نـوین، تعـیین نشده است؛ نه آیه‌ای در این‌باره داریم و نه حـدیثی. و نه دلیلی از اصــول جامعه‌شناسی و نه حــتی از «جبرهــای اجتمــاعی»، و نه از اصــول دانش «انسان‌شناسی». بل بــرعکس؛ همه‌ی ادلّه گویــای این است که باید انســان‌ها کــار کننــد، فعــالیت کنند و زمینه‌ی تحقق آن را فــراهم کنند.

قرن‌ها هزینه‌ی کاهلی، مسـامحه، تـرس از جـان و مـال، پیروی از روح غریزه و تـرک اقتضـاهای روح فطـرت [5] را پرداخته‌ایم، اینک تاریخ کابالی سقوط می‌کند، اگر بـاز هم کاهلی و مسامحه و ترس و پیروی از روح غریــزه در ما باشد، شاید تحقق تاریخ نوین خیلی به طـول انجامد و بشریت این‌بار در برزخ میان تاریخ پیشین و تاریخ نــوین، اسیر و بلاتکلیف بماند.

به عبـارت دیگر: باید انسـان‌های سـالم و به تنگ آمـده از جریان کابالیسم بکوشـند تا «مـرحله‌ی گـذر» نه طـولانی باشد و نه گیج کننده.

ســــــران اندیشــــــمند کابالیسم از آن جمله فوکویاما می‌کوشند یک مرحله‌ی گذر طولانی و یک مرحله‌ی بــرزخ درازمدت، میان تـاریخ کهنه و نـو، ایجـاد کنند. آن‌چه بس مهم است درک این مطلب است. اما به هر صــورت، این جامعه نوین و این تاریخ نـوین فراخواهد رسـید و انسـان به جامعه ایــده‌آل و مدینه فاضــله‌ی جامعه واحد جهــانی خواهد رسید؛ جـامعه‌ای بر آسـوده از سـلطه و مـزاحمت کابالا و قابیلیان. و این وعده‌ی حتمی الهی است.

در «الْجَمْعِ بَینَ الصِّحَاحِ السِّتَّة» که یک منبع معتبر سنیان است، از «صحیح ابی‌داود» و «صحیح ترمذی» آورده است که رسول خدا فرمود: «لَوْ لَمْ یبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا واحدا [یوْمٌ وَاحِدٌ] لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَیتِی یمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا کمَا مُلِئَتْ جَوْراً [6]ـ حتی اگر از عمر دنیا نماند مگر تنها یک روز، خداوند مردی از اهل بیت من بر خواهد انگیخت که زمین را پر از عدل کند، همان‌طور که پر از ظلم بوده است.»

ابن بطریق از علمای اهل سنت در «مستدرک» از «حلیة» ابی نعیم از طریق ابن مسعود آورده است: «لَا یذْهَبُ الدُّنْیا حَتَّی یمْلِک رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَیتِی یوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِی [7]ـ دنیا تمام نمی‌شود تا مردی از اهل بیت من دنیا را مالک شود که نامش مطابق نام من است.»

امام صادق (ع): «وَ اللَّهِ لَوْ لَمْ یبْقَ مِنَ الدُّنْیا إِلَّا یوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ تَعَالَی ذِکرُهُ ذَلِک الْیوْمَ حَتَّی یخْرُجَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَیت [8]ـ به خدا سوگند اگر از عمر دنیا نماند مگر یک روز، خداوند متعال آن روز را طولانی می‌کند تا قائم ما اهل بیت ظهور کند.»

مراد از این‌گونه حدیث‌ها تأکیدی است بر حتمیت پایان تاریخ کابالیسم و فرارسیدن تاریخ انسانی جامعه‌ی واحد جهانی که رهبریت و مدیریت آن با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه باشد. که «إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً» [9]ـ باطل محکوم است که از بین برود گرچه اَمَد آن طولانی باشد.

علاوه بر قرآن و حدیث، اگر یک جامعه‌شناس واقعاً دانشمند جامعه‌شناسی باشد، دید و بصیرت علمی

ژرف‌اندیش داشـته باشـد، هم سـقوط تـاریخ و جـامعه‌ی کابالی را به روشنی مشـاهده می‌کند و هم تحقق تـاریخ نوین و جامعه‌ی نوین را.

در روزگارِ عجیبی به سر می‌بریم؛ هم بهترین و زیباترین تجربه‌ها را مشاهده می‌کنیم (و نسل جوان بهـتر از ماها خواهند دید) و هم در مشـــکل‌ترین و پرزحمت‌تـــرین و پرمسـئولیت‌ترین دوران به سر می‌بـریم، شـگفتا! مـردم ایـــران بیش از دیگـــران این مســـئولیت را به دوش گرفته‌اند.

مغز ابلیس از کار می‌افتد

به پیـام این آیه دقت کنید: «نَقْـذِفُ بِـالْحَقِّ عَلَى الْباطِـلِ فَيدْمَغُهُ فَإِذا هُـوَ زاهِـقٌ [10]ـ حق را بر باطل می‌افکـنیم که مغز باطل را متلاشی کنـــــد، آن وقت باطل از بین می‌رود.»

ترجمه آزاد: در این درگیری تـاریخی حق و باطـل، در این کشـــتی حق و باطـــل، حق باطل را بر زمین می‌افکند و مغز آن‌را از کـــار می‌انـــدازد، در آن هنگـــام باطل از بین می‌رود.

نکات:

1- لغت: یدمغه: مغز او را متلاشی می‌کند.

2- نمی‌گوید: عقل او را از بین می‌برد. زیـرا باطل عقل نـــــدارد. گرچه در دوران کابالیسم دانشـــــمندانی مانند «پـــاراتو» ســـخن از «رفتـــار عقلانی انســـان» بزنند و رفتارهـــای خودمحـــوری، ســـودجویی، و خودخواهی‌ها را

رفتار عقلانی و رفتارهای انسانی از قبیل ایثار و اخلاق را رفتارهای غیرعقلانی بنامند.

3- مغز کابالیسم از کار افتاده است؛ چندین دهه است که یک «ایسم» ارائه نداده، حتی از ارائه‌ی یک فکر به صورت جعلی محض که باصطلاح برای خالی نبودن عریضه باشد نیز ناتوان گشته است. دیگر مغز ابلیس کار نمی‌کند، راه او به پایان رسیده است. براستی از کار افتاده است و به پایان تاریخ خود رسیده و اینک «لیبرال – دموکراسی» و مدرنیته مانند آب راکد می‌گندد و گندیده است.

ادامه دارد...

نویسنده: مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] آیه112 سوره‌ی انعام

[2] و یا نو کیسه‌ها

[3] یعنی در زمان نزول آیه

[4] مراد از «ساعت» در آیه، ساعت ما نیست که شصت دقیقه باشد و هر دقیقه‌ی آن شصت ثانیه باشد. ساعت یعنی «تکه‌ای از زمان» حتی یک لحظه هم ساعت است

[5] در مبحث «انسان شناسی» به شرح رفته است.

[6] بحارالأنوار ج36 ص368

[7] بحارالأنوار ج36 ص368

[8] بحارالأنوار ج36 ص408

[9] آیه81 سوره‌ی اسراء

[10] آیه18 سوره‌ی انبیاء

در نگاه کابالا منشأ شر خداست!

مسأله شر در جهان هستی، قرنها به عنوان مشکلی جدی در ارتباط با باورهای دینی مطرح بوده است. پذیرفتن وجود شر، در عالَمی که تحت سیطره خالقی عالِم، عادل، قادر و خیرخواه است، اندکی مشکل به نظر می‌رسد. از این رو در هر مسلک و آیینی، معمولاً اندیشه‌وران دینی، بر اساس جهان بینی خاص خود، در پی پاسخ‌های فلسفیِ دقیق و ارائه راه حل منطقی، در باب مسئله شر بوده‌اند.

شر در عهد عتیق و باورهای دینی

فلسفه‌ی شرور در یهودیت نیز همواره موضوعِ بحث فیلسوفان و پیروان کابالا بوده است. جهت‌گیری عهد عتیق در خصوص علت وجود شرور در جهان هستی با آنچه تابعان کابالا در ادوار گوناگون ساخته و پرداخته‌اند قرابت چندانی ندارد. عهد عتیق وجود شرور در عالم را منکر نمی‌شود، اما سعی دارد علت وجود آن را با دلایل گوناگون پاسخ دهد.

کتاب مقدس شر را در درجه اول معلول گناه آدم و سپس معلولِ گناه تمام انسان‌ها می‌داند و این موضوع به خوبی در سفر پیدایش به تصویر کشیده شده است. از طرفی شر می‌تواند به عنوان آزمایشی برای ایمان توصیف شود. در حقیقت خواست خداوند این است که از طریق رنج و آلام، ژرفای ایمان افراد را نسبت به خود بسنجد. به عنوان مثال داستان حضرت ابراهیم (ع) و مأموریتی که برای ذبح فرزندش پیدا نمود، می‌تواند شاهدی از عهد عتیق، بر این مدعی باشد. (تثنیه: 28-3)

[1]ـ در همین راستا یهودیان نیز رنج‌ها و آلامی را که گه‌گاه در دوره‌های مختلف تاریخ متحمل شده‌اند، به یهوه نسبت می‌دهند. آنان معتقدند خداوند تنها برای آزمایشِ ایمان‌شان، این همه مصائب نازل نموده است.

منشأ شر در کابالای زوهری

یکی از مهم‌ترین اصول در تأملات کابالیستی منشأ و ماهیت شر است که با دیدگاه‌های فلسفی یهودیت در این باب متفاوت می‌باشد. تقریرهای مختلفی در مکاتب کابالا نسبت به مبدأ شر و چگونگی ورود آن به جهان وجود دارد، اما تقریباً همه‌ی مکاتب کابالا، در این مسئله که ریشه‌ی شر در خود خداوند است اتفاق نظر دارند. آن‌چه باعث اختلاف در آراء ایشان شده، چگونگی ورود شرور به جهان هستی است.

کابالای زوهری [2]، علت اصلی ورود شر به این جهان را جدا شدن مخلوقات از منبع فیض می‌داند. [3]، بدین‌گونه که در ابتدای خلقت، خداوند با صدور ده تجلی از خود که در حقیقت صفات یا اسماء او بودند، شر را وارد جهان کرد. این صفات الهی قبل از فیضان در خودِ خدا با یکدیگر متحد بودند اما به محض صدور از او، صفت «دین» یا قضاوت، چون از صفت «حسد» یا عشق و رحمتِ خداوند جدا شد، شر در عالم گسترش یافت. با به هم خوردن تعادلِ سفیره‌ی دین و سرریز شدن آن سیترا احرا [4]، پدید آمد. در ادبیات کابالا، سیترا احرا همان شر و قلمرو نیروهای اهریمنی است.

بدین ترتیب از دیدگاه کابالای زوهری، تجلیات ظلمانی و نیروهای شیطانی، نشأت گرفته از صفات الهی است که

از او جدا شده و در نـتیجه‌ی این جـدایی به نیروهـای شر مبـدل گشـته‌اند. در چـنین دیـدگاهی شر صـرفاً نـتیجه‌ای جـــانبی است و نه روی دیگر ســـکه‌ی قداست الهی و از آن‌جا که به باور پیروان کابالا عـوالم بـالا و پـایین بر هم اثر دارند؛ امور خـیر مانند صـلح و نیکی از صـفت رحمت خداوند و شرور مانند جنگ و گرسنگی از صفت قضــاوت یا قـــدرت خداوند برمی‌خیزند. از این دیـــدگاه در جهـــان علوی نیز این دو صفت با یکدیگر در تقابل هستند. [5]

مسئله شر در آموزه‌های لوریا

پیروان متاخر کابـالا، هم‌چـون اسـحاق لوریا [6]، شر را حاصل «تصادفی» ازلی دانستند. ایشان بر این باورند که اولین فعل خداوند قبل از آفـــرینش، عقب نشـــینی یا انقباض در درون خود بود [7]ـ تا بتواند برای خلقِ جهـان جا بـــاز کند! بعد از جمع شـــدن خداوند در درون خـــود و ایجاد یک خلأ جهت ایجاد عوالم گوناگون، خداوند تجلیـات یا صفات ده‌گانه‌ای را از خویش صادر کرد تا به واسطه‌ی ایشـــان جهـــان و مخلوقـــاتش را بیافریند. این انـــوار و صفات در درون ظروفی از نور تابیده شدند، اما تعـدادی از این ظروف قدرت حمل انوار الهی را نداشته و در هم شکستند.

با شکســـته شـــدن ظـــروف، بارقه‌هـــای الهی در همه‌جا پراکنـــده شـــدند. این انـــوار الهی در خلأ تـــاریکی که در نتیجه‌ی انقباض خداوند ایجاد شده بود گرفتار آمدند. این بارقه‌ها که در حقیقت از ذات یگانه تبعید شده بودنـد، به طـور نامسـاوی و پراکنـده تنها بخشی از عـالم مـادی را روشن ساختند. بخش‌های دیگر نیز در تـاریکی فـرو رفته و شر با چـنین واقعه‌ای به جهـان راه یـافت. از دیـدگاه

کابالای لوریـایی. پس از پراکنـدگی ذات خـدا، انـوار الهی در همه‌جا با تاریکی برخـورد کـرده و خـیر و شر چنـان با هم درآمیختند که دیگر هیچ شرّی وجـود نـدارد که شـامل عنصر خیری نباشد. [8]

آموزه‌ی شر در شبتائیسم

در تعــالیم شبتائیسم [9]ـ مخصوصــاً نوشــته‌های ناتــان غــزه‌ای [10]ـ هم‌چنــان منشأ خــیر و شر خــود خداست. طبق دیدگاه ناتان، از همان ابتدا دو نور در خداوند وجـود داشت. نـــوری که دارای اندیشه بـــود و نـــوری که فاقد اندیشه می‌نمـــود. اولی همـــواره در خـــود، اندیشه‌ی آفـرینش عـوالم را داشت و نـور دوم، تمـام تلاشش این بود که در خود پنهان و ساکن مانده و ظاهر نشود.

اولین نور کاملاً فعال و در آفرینش مشارکت داشـت، اما نـور بی‌اندیشه منفعل بـود. نـور اندیشه خـود را منقبض کـرده تا بـرای آفـرینش جـایی بـاز کند. اما نـور دیگر در جایگاه خود باقی ماند و از آن‌جا که تلاشش ساکن بـودن در خـود بـود، در برابر سـاختار فیضـان که نـور اندیشـه، ایجاد کرده بود مقاومت می‌کرد. این مقاومت، نـور فاقد اندیشه را به منشأ نهـایی شر در آفـرینش تبـدیل کـرد. [11]. اصلی‌ترین الگو در این آموزه، نوعی دوئیّت در خود خداست که منشأ خیر و شر است. منشأ شر، یک اصل در خدا است که خود را از خلقت دور نگه می‌دارد و به دنبال آن است تا جلوی اشکال نـورِ حـاوی اندیشه را بگـیرد؛ تا تحقق نیابند. نه به خـاطر این‌که ذاتـاً شر باشـد؛ بلکه به خــاطر این‌که تمــام خواســته‌اش این است که هیچ چــیز نباید جدای از خـدا وجـود داشـته باشد. او در درون خـود، دریافت نور اندیشه را رد می‌کند و متعاقباً سـعی می‌کند

آن‌چه را با آن نــور، ســاخته شــده، نــابود و خنــثی کند. بنابراین خیر و شر، نــتیجه‌ی ارتبــاط بین دو جنبه‌ی نــور، در خود خداست است. [12]ـ کشــمش بین دو نــور در هر مرحله‌ی آفرینش تجدید می‌گردد و تا پایان نجات نهــایی، زمانی که نور حــاوی اندیشــه، در نــور فاقد اندیشه نفــوذ کند، خاتمه نمی‌یابد. همین‌طور که فرآیند آفــرینش ادامه پیدا می‌کند، این کشمش شدیدتر می‌شود. [13]

حسیدیم و مسأله شر

تقریر دیگر در مســئله‌ی دخــول شــرور، مربــوط به آراء حسیدیم است. متصوفه حسیدی [14] بر اساس آموزه‌ی لوریاییِ انقباضِ خدا در خــود، حضــور شر در جهــان را به شیوه‌ای جدید تحلیل کردند. از دیدگاه ایشــان اولین فعل خداوند همــان انقبــاض بــود، اما نه بــدان شــکل که لوریا مطرح کرد، بلکه انقباض خداوند، صرفاً کاهش شدت نور او بود. از این زاویه، در جهان آفرینش نمی‌توان جایی را یافت که از بارقه‌های الهی تهی باشــد، زیــرا انــوار الهی در تمــام مــواد آلی و غــیرآلی پراکنــده است. از این رو ماده را نمی‌توان شر و مخــالف اراده‌ی خداوند دانست. [15]

تأملی در منشأ شرور از دیدگاه کابالیسم

از آراء و نظریات مختلف در بــاب شــرور می‌تــوان چــنین نتیجه گرفت که اکثر پیروان کابــالا معتقدند منشأ شــرور خدا یا صفات اوست و اختلاف در چگــونگی انتقــال آن به این جهـــان است. با این حـــال هر یک از تقریرهـــای گوناگونی که در مورد منشأ شرور و دخول آن بیان شــده

است، با اشکالات اساسی روبرو بوده و نکات متعددی را می‌توان در باب این آراء مد نظر قرار داد.

نکته‌ی اول:

طبق آراء فلاسفه‌ای چون ابن سینا، شرور فقط به عالم طبیعت اختصاص دارد و این اقتضای ذاتی آن است. بنابراین در عوالم بالاتر هیچ تضاد و اصطکاکی نمی‌توان یافت؛ چون هیچ حرکت و تکاملی نیست. [16]ـ اما بر اساس تعالیم کابالا، شرور ساحت عالم علوی را نیز در بر گرفته است و موطن آن نه عالم ناسوت که خود واجب الوجود است!!

نکته‌ی دوم:

اگر طبق ادعای کابالا، منشأ خیر و شر خدا باشد پس ضروری است که پروردگارِ انسان‌ها را به صورت مساوی هم به سوی خیر هدایت کند و هم به گناه وا دارد. این امر نیز با حکمت خداوند و نیز با هدف خلقت سازگار نمی‌باشد.

نکته‌ی سوم:

قرن‌ها پیش مسأله عدمی بودن شر در عالم، توسط افلاطون مطرح شد و همه فیلسوفانِ مشاء و اشراق نیز عدمی بودن شرور را پذیرفته و بر عدمی بودن شرور ادعای بداهت کرده‌اند. یا حداقل آن را از احکام ضروری عقل دانسته‌اند. [17]ـ حال اگر ادعای شبتائیسم مبنی بر «علت واحد داشتن خیر و شر» را بپذیریم، این پرسش به وجود می‌آید که با توجه به عدمی بودن شر، در نهایت باید منتظر چه نوع رویداد و فعل و انفعال در

ذات خداوند باشیم؟ چرا که در زمان نجات نهایی نور اندیشه در نور فاقد اندیشه رسوخ می‌کند و آن را تبدیل به خیر می‌نماید. آیا پذیرفتن چنین انفعالاتی برای ذات یگانه منطقی است؟ از سویی باید توجه داشت که طبق این تقریر منشأ خیر و شر تا پایان نجات در خود خدا در گیر هستند؛ لذا کشمکش میان خیر و شر به عالم ماده خلاصه نشده، بلکه این دو در خود خدا درگیر هستند.

نکته‌ی چهارم:

اگر بپذیریم که خدا هم فاعل خیر است و هم فاعل شر، پس باید شر را امری مقدس بدانیم؛ چرا که منشأی الهی دارد.

نکته‌ی پنجم:

طبق سخن دقیقِ میرداماد، دخول شرور در عالم به عنایت نخست، مقصودِ بالذات خدا نبوده و بالعرض، داخل در عالم قضای الاهی شده است. لذا هیچ‌گاه به عنایت نخست، جز خیرات از ذات پروردگارِ نازل نشده است و فقط اراده‌ی خداوند به فیض وجود تعلق دارد. [18]

نکته‌ی ششم:

اگر بپذیریم در چارچوب یگانه‌گرایی، نیروهای شیطانی جزو تجلیات الهی است. مساله‌ی اختیار در مورد انسان، معنای حقیقی خود را از دست می‌دهد. از طرفی، شر نیز مانند خیر باید باعث تعالی انسان شود؛ چرا که از خداوند صادر شده است.

نکته‌ی هفتم:

اگر دیــدگاه متصــوفه حســیدیم را در بــاب مســأله شر بپــذیریم، شر امــری نســبی خواهد بــود. چــرا که شر به خاطر کاهش شدت نورِ خداوند به وجـود آمـده است و در حقیقت مرتبه‌ای پایین‌تر از خیر می‌باشد و تحلیل نهـاییِ چنین برداشـتی این‌گونه است که خـودِ خداوند با کاسـتن نورِ خویش، طی فعل انقباض، به شر امکـان وجـود داده است. لذا هنگـامی که انسـان در ورطه‌ی گنـاه می‌افتـد، خــودِ خداوند به نحــوی در گنــاه او شــریک می‌گــردد! از این‌رو گنه‌کار نباید به هیچ روی از بخشایش الهی نا امید شـود؛ چـون بـاز همـان خداوند که بسـتر شر را فـراهم آورده، انسانِ گنه‌کار را همراهی کـرده و او را به خـاطر خطایش می‌بخشد. [19]

ادامه دارد...

نویسنده: فاطمه مهدیه

پی‌نوشت‌ها:

[1] صـادقی،هـادی، «مسـاله شر از دیـدگاه یهـودیت»، معرفت، ص 60.

[2] آموزه‌هــای این مکتب حــول محــور تعــالیم زوهــر؛ اصلی‌ترین کتاب کابالا می‌چرخد.

[3] Scholem,Gershom, “KABBALAH”,in The Encyclopedia Judaica,(ed). DR Geoffrey Wigoder, Jerusalem, Keter Publishing House, 1997, Vol 10, pp 583-588.

[4] Sitra Ahra

[5] المسیری، عبدالوهاب، دایرة المعارف یهود، یهودیت، صهیونیسم، موسسه فرهنگی و مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه، کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین، 1372-1384، ج 5، ص185.

[6] نظریه‌پرداز و متصوفه‌ی قرن 16 مکتب صفد.

[7] به این فعل در زبان عبری صیمصوم گفته می‌شود.

[8] اپستاین، ایزیدور، یهودیت، بهـزاد سـالکی، موسسه پژوهشی حکمت و فلســـفه ایـــران، 1385، ص296؛ آرمسترانگ، کرن، خداشناسی از ابراهیم تاکنون، محسن سپهر، نشر مرکز، 1382، ص307.

[9] پیروان شبتای زوی یکی از مدعیان مسیحایی یهود.

[10] Nathaan of Gaza

[11] Scholem,Gershom, Loc.cit

[12] Loc.cit

[13] Loc.cit

[14] صوفیان یهودی قرن 18 که آموزه‌های کابالایی را با تحلیل‌هــای جدیــد، دست مایه ایجــاد مکتب جدید خــود قرار دادند.

[15] اپستاین، ایزیدور، همان، ص331.

[16] فیاض بخش، نفیسه، نوآوری فیلسـوفان اسـلامی در پاسخ به مساله‌ی شر، قبسات، 1388، ص151.

[17] همان، ص 158.

[18] همان، ص156.

[19] اپستاین، ایزیدور، همان، ص 331.

جادوگری و عددگرایی در عرفان یهود

آن‌چنـان که می‌دانیم سـحر اسـتفاده از نیروهـای مخفی بـرای دسـتیابی به اهـداف خودخواهـانه‌ای است که گـاه توسط ساحر و جادوگر صبغه‌ای دیـنی به خـود می‌گـیرد؛ اما در نگـاه عـالِم صـاحب نظر هیچ نقطه‌ی مشـترک و قابل ملاحظه‌ای میان ابعاد عرفانی دین و سـحر و جـادو نمی‌توان یافت.

هـدفی که سـحر و جـادو دنبـال می‌کنـد، اسـتفاده از نیروهـایی است که از دسـترس انسـان‌های عـادی خـارج است و کارشناس این فن به کمک اسرار ربـوده شـده از آسـمان، انـواع روش‌هـا، مـواد شـیمیایی و کلمـات و عبـاراتی را اسـتفاده می‌کند که سـینه به سـینه به او انتقـال یافته و مصـون از اشـتباه تلقی شـده است. شیاطین کم و بیش در این روندها شرکت دارند و فنـون جـادوگری را نه به سـود آدمیـان، بلکه بـرای کشـاندن انسان‌ها به سوی دوزخ در دسترس آن‌ها قـرار می‌دهند. [1]ـ در اندیشه پـیروان کابـالا آن‌گـاه که حلـول به جـای تجلّی نشست، سحر و جادو نیز جایگزین معجزه شد، آثار مخرّب این اندیشه؛ یعـنی اعتقـاد به جـادو فراتر از قـوم یهود، تمام جوامع بشری را تهدید می‌کند.

یهودیان همواره عادت داشته‌اند به جای تفکر در مسـایل ژرف انسانی و سعادت بشری، توجه خود را معطـوف به یک سلسله پیشگویی‌ها و آینـده‌نگری‌ها کنند که منشأ آن یا چـرخش سـتارگان و ادوار فلکی بـوده و یا سـحر و جادویی که در نتیجه‌ی حشر و نشر با اقوام گونـاگون در طول تـاریخ، سـینه به سـینه هم‌چـون گنجینه‌ای آن را در

بین خـود حفظ کرده‌اند. پیشـگویی‌های ایشـان البته در بیشتر مـوارد با کتـاب مقـدس، به خصـوص جملات سـفر دانیال مستند می‌شود و فضای فکری را ایجاد می‌کند که در آن علاقه و اشتیاق به سحر و جادو بیشتر شـده و این علم را منشأ آثـار می‌داند. در نـزد این قـوم حـاکمیت بر انسان، طبیعت و سنت‌های الهی، از راهی به جز سحر و جـادو امکان‌پـذیر نیست. از دیـدگاه ایشـان با روش‌هـای جـادویی می‌تـوان در طـبیعت تصـرف کـرد و بر جهـان و حتی تقدیر الهی سلطه یافت.

تاریخچه جادوگری در یهود

تاریخچه جادوگری در نزد یهودیان به زمان اقامت ایشان در مصر [2] و پس از آن همسایگی با کنعانیان و بابلیان باز می‌گـردد. از رهگـذر معاشـرت با اقـوام گونـاگون در ادوار مختلـف، انـدوخته‌های غیـبی و جـادویی ایشـان افـزون گردید. بعد از ویـرانی معبد دوم که ربی‌هـای منتخب، جایگزین روحانیون قربانی گذار شـدند و مراسم قربانی را بر عهده گرفتند، وردهای جادویی و روش‌های نیـایشِ ایشـان از دید عمـوم، بـاعث کنـترل رویـدادها می‌شد.

ربی‌های دوره باستان به مرور عقایدی را پدید آوردند که به تـدریج وارد قلمـرو جـادو و نوشـته‌های جـادویی شد. ایشان در یک نظام اعتقادی که تصور می‌شد شیاطین بر سرنوشت و دارایی انسـان‌ها تـأثیر می‌گذارنـد، اوراد، سحرها و افسون‌هایی برای علاقمندان به کسب ثروت و سلامتی می‌نوشتند. [3] پیدایش تورات شفاهی در برابر تورات مکتوب، که بعدها به تـورات بـاطنی ملقب گردیـد، از علل دیگر رواج علوم غریبه در بین یهودیان بـود؛ زیـرا

تنها کسانی می‌توانستند به درک تورات باطنی نائل شوند که توانایی‌های خاصی در تفسیر داشته باشند. تفسیر تورات شفاهی زمینه‌ی دستیابی به صیغه‌ها و اوراد جادویی را فراهم آورد. [4]

پیوند کابالا با سحر و جادو

طریقت کابالا در حوزه‌ی علوم باطنی و حرکت‌های سرّی و مرموز، همواره پیشگام قوم خود بوده است. به اعتقاد ایشان جادوگری، یعنی استفاده از نیروهای پنهان بالاتر، برای اداره کردن مردم، به ترتیبی که آن‌چه می‌خواهیم به دست آوریم. برای ارتباط با نیروهای سرّی و مرموز در طبیعت، نیاز به آموزش‌های کابالاست؛ زیرا تعالیم کابالا طبیعت درونی افراد را تغییر می‌دهد و ایشان را برای ارتباط با نیروهای بالاتر آماده می‌سازد. [5]ـ آموزه‌های باطنی در این طریقت که نهایتاً به گسترش خرافه و علوم غریبه در بین ایشان ختم شد، منشأی جز کتاب مقدس ندارد. باورهای کابالایی در مورد متن کتاب مقدس، بهترین شاهد برای ادعای ماست.

طبق باور تابعان کابالا، حروف عبری که متون مقدس با آن‌ها نوشته شده است، علائمی نیستند که صرفاً برای تألیف و ضبط وقایع و افکار به وسیله‌ی بشر اختراع شده باشند؛ بلکه این حروف مخازن نیروی الهی هستند.

وظیفه سالک یهودی این است که با همان روش‌هایی که از طریق روایت و سنت به او منتقل شده است، این معانی را کشف نماید. پیروان کابالا برای اثبات معانی مستور در کتاب مقدس، تمهیداتی اندیشیدند و از سه

طریق به کشف معانی مستور در حروف و کلمات تورات پرداختند.

عدد گرایی در آموزه‌های کابالا

روش اول: Gematria

در این روش با محاسبه مقدار عددی کلمات، به کشف روابط بین آن‌ها می‌پرداختند. به باور اهالی کابالا، کلمات، با مقدار عددی مساوی، می‌توانند جایگزین یکدیگر شوند. مثلاً مقدارِ عددی یهوه 26 بود و کابالیست‌ها با محاسباتی مشابه کشف کردند که پرقدرت‌ترین نام خدا باید 72 حرف داشته باشد. دانستن این نام، بزرگ‌ترین نیرویی بود که می‌توانست در تصور انسان بگنجد. [6]

روش دوم: Notarjkon

در این روش هر کلمه‌ی عبری مجموعه‌ای از حروف اختصاری محسوب می‌شد و هر حرف از این مجموعه، حروف آغازین کلمه‌ی دیگر را تشکیل می‌داد. در این روش نخستین و آخرین حروف کلمات را جدا کرده و آن‌ها را به صورت کلمات جدید می‌نوشتند. با استفاده از همین روش طلسم‌های معروف و فراوانی از کلمات جادویی ابداع شد. مثلاً کلمه‌ی جادویی Agla که در اکثر دوایر جادویی قرار داده می‌شود، از حروف آغازین دعایی با این مضمون ساخته شده است:

Gibor Leolam Adonia Atha (ای خداوند، تو تا ابد قادر هستی).

روش سوم: Temurah

در این شیوه کابالیست‌ها حروف کلمـات را تعـویض، پس و پیش و قلب می‌کردند. با مقلـوب کـردن همه‌ی کلمـه، معنای مکتـوم آن آشـکار می‌شد. با به کـارگیری این فن، الفبای جدیـدی پدید آمد که تابعـان کابـالا می‌توانسـتند با استفاده از این الفبـا، از هر جـای کتـاب مقـدس معـانی مسـتور را کشف کنند و از هر کلمه کلمـات دیگـری را به وجـود بیاورند. با این روش‌هـای جـادویی، ایشـان در یک کشف عجیب دریافتند اســماء خداوند 172 نــام است و تعداد فرشتگان 655 و ملائک مقرب 301 عدد می‌باشد! [7]

به باور سالکان کابالا، نظام خلقت بر اساس ادغـام عـدد و حروف به وجود آمده است. [8]ـ کتـاب سـفر یصـیرا یا کتــاب خلقت سرشــار از راز ورزی‌هــای عــدد گــرایی و حــروف گــرایی است. این کتــاب، آفــرینش جهــان را بر خلاف کتــاب مقــدس از طریق عــدد و حــروف می‌داند. حروف که هم در عـالم معنـوی و هم عـالم مـادی سـهیم هستند، نقش خود را بر هر چیز باقی می‌گذارند.

خداوند با آمیختن و تــرکیب حــروف، گونه‌هــای بی‌شــمار روح هر شکل و هیئتی را آفریده و نام متعال و نـاگفتنی خـود را بر اسـاس آن‌ها بنا نهـاده است. طبق متن کتـاب خلقت، انســـان از طریق کلمه و مکتـــوب می‌تواند در نهــانی‌ترین رازهــای آســمانی نفــوذ کند و با کلمــات و نشــانه‌ها اعجــاز بیافرند. [9]ــ کتــاب خلقت، علاوه بر مبــاحث مربــوط به حــروف و عــدد، با قلمــرو وســیع ســـتاره‌بینی، کیهان‌شناسی و ارتبـــاط بین ســـتاره‌ها بی‌شک یک تفسیر کابالیستی بـرای جست‌وجو در معنـای

غایی عالم و کـاربرد آن در زنـدگی انسـان بر این کـره‌ی خاکی است.

جادوی حروف در عرفان یهود

با توجه به اهمیت حـروف عـبری در کتـاب سـفر یصـیرا، جادوی حـروف عـبری در کابـالا اهمیت خاصی پیـدا کـرد. حروف عبری به صورت ابجد در نوشتن برخی تعویـذها و طلسم‌ها به کـار می‌رفت. نوشـتن این گونه تعویـذها با حروف ابجد و نگهـداری آن در نـزد هر یهـودی، هنـوز هم در بین ایشان مرسوم است.

ستاره داود نیز از اسرار رمزی و جادویی برکنـار نمانـده و در بین یهودیان از قداست ویژه‌ای برخـوردار می‌باشد. دامنه خرافه گرایی در میان باورمندان به کابالا، آ ن‌قـدر بـالا گـرفت که ایشـان بـرای آن‌که شـیطان از محتـوای برخی بخش‌های تورات شـفاهی آگـاه نشـود، به اختصـار روی آوردند. بـدان معـنی که عبـارتی از تـورات را با کلمه‌ای تلفظ می‌کردند که متشـکل از حـروف اول هر کلمه از عبـارت بـود و یا معـادل عـددی آن را به کـار می‌بردند.

آموزه‌های کابالا به تدریج بر باورهای قوم یهـود آن‌چنـان مؤثر افتاد که ایمان به فرشـتگان، دیگر ایمـان به غیب و مرزهای ذات انسان نبـود؛ بلکه ایمـان به ارواحی بـود که می‌توان به آن‌ها رشـوه داد و آنـان را به خـدمت گـرفت. شـیاطین نـیز نیروهـایی شـدند که انسـان می‌توانست با تلاوت دعا به زبـان آرامی آن‌ها را فـریب دهد. بـرخی اوامر و نواهی، مضمون اخلاقی و دینی خـود را از دست دادند و به منزله‌ی آدابی جادویی نگریسته شدند.

در جنبش حسـیدیم این رویکردها به اوج خـود رسـید؛ به نحوی که صدیق توانست با انجام برخی شعائر و حرکات، اراده‌ی الهی را تغیـیر دهد و بـرای سـعادت‌مند شـدن پیروانش، به آن‌ها حـواله‌ی مغفـرت بفروشد. با پیـدایش جنبش‌هـای شـبتای زوی، جـادوگری تمامـاً جـایگزین دین شد و رقعه‌ها و تعویذهای جادویی، به محور عبادت مبدل گردید. رهبران یهودی از اواخر قرن هفـدهم دریافتند که این اعمـال، تجـارتی سـودمند بـرای آن‌هاست. [10]ـ در دنیای امروز پیشگویی و آینده نگری در باب آخرالزمـان و سرنوشت خیر و شر، از جمله مباحثی است که با تکیه بر علوم غـریبه‌ی یهودیـان و پـیروان کابـالا در قـالب فیلم، رمـان و بازی‌هـای رایـانه‌ای و... بخش وسـیعی از افکـار جوامع بشـری را تحت سـیطره‌ی خـود در آورده است. پیشگویی‌های طبیب و منجم یهودی نوسترآداموس که در قرن شانزدهم تحت تأثیر طریقت کابالا به سحر و نجـوم روی آورد، در دهه‌های اخـیر دست مـایه‌ی پیشـگویی‌های جدی در باب پایان جهان شده است.

تحریم سحر در کتاب مقدس

در آیات متعدد کتب آسمانی، مؤمنان بارها از پرداختن به سـحر و جـادو بر حـذر داشـته شـده‌اند. علاوه بر قـرآن کـریم، که آمـوزش جـادو را از سـوی شـیاطین می‌داند (بقره/102)، کتـاب مقـدس نـیز همـواره یهودیـان را از ارتکاب به این اعمال نهی کرده و سنت موسوی نبوت را تنها راه بـرای شـناخت خواسـته‌ها و رازهـای الهی بیـان کـرده و موسی (ع) بارها امت خـویش را از افسـون و جادو بر حذر داشته است.

وقتی وارد سرزمین موعود شـدید مـواظب باشـید که از آداب و رسوم نفرت انگیز قوم‌هـایی که در آن‌جا زنـدگی می‌کننـد، پـیروی نکنید. مثل آن‌ها بچه‌هـای خـود را روی آتش قربانگـــاه قربـــانی نکنید. هیچ یک از شـــما نباید به جادوگری بپردازد یا غیب‌گویی و رمـالی و فـال‌گیری کند و یا ارواح مردگان را احضار کند و خداوند از همه کسانی که دست به چـــنین کارهـــایی می‌زننـــد، متنفر است. به خـــاطر انجـــام همین کارهاست که خداوند خـــدایتان، این قوم‌ها را ریشه کن می‌کند. شـــما باید در حضـــور خداوند خدایتان، پاک و بی‌عیب باشید. (تثنیه، 18/9-13)

یهوه در سفر لاویان به قوم یهود چنین می‌گوید:

کسی که به سوی صاحبان اجنه و جادوگران توجه نمایـد، تا در عقب ایشان زنا نماید، من روی خویش را به ضد آن شـــخص می‌گـــردانم و او را از میـــان قـــومش منقطع می‌ســازم ... مــرد و زنی که صــاحب اجنه و یا جــادوگر باشـد، البته کشـته بشـود و ایشـان را به سـنگ سنگسـار کنید. خون ایشان بر خود ایشـان است. (لاویـان، 20/6،2 7)

با آن‌که تـورات در آیـات متعـددی سـحر و جـادو را مـورد نکوهش قرار داده و از جـادوگری به عنـوان کـاری پلید و ناپاک نام بـرده اسـت، لیکن در بـرخی از سـطور تحریف شده‌ی عهد عتیق، گاه نشانه‌هایی دال بر پـذیرش و تأیید جـادوگری به عنـوان وسـیله‌ای بـرای پیشـگویی آینـده و ارتباط با ارواح می‌توان یافت. (اول سموئیل/ 28)

در انجیل نـــیز پـــرداختن به ســـحر و جـــادو بارها مـــورد نکوهش قرار گرفته اسـت؛ چنان‌چه پـولس جـادوگری را

در ردیف بت پرستی و در شمار خطاهایی می‌شـمارد که به خواهش جسم و برخلاف خواست روح صورت می‌گیرد و آدمی را از ورود به ملکـــــوت خداوند بـــــاز می‌دارد. (غلاطیــان،5/20)ـ کلیســای کاتولیک نــیز مؤمنــان را از هرگونه رســوم دیــنی که مــورد تأیید کلیسا نیست و از هرگونه کوششی در راسـتای یـاری گـرفتن از نیروهـای شیطانی باز می‌دارد. [11]ـ به این ترتیب گـام برداشـتن در مســیر ســحر و جــادو، در نظر کتب آســمانی و اهل توحید، یک حرکت ناپسند شـناخته می‌شـود؛ اما متصـوفه یهودی فعالیت در این حوزه را، گامی جهت راه یافتن به بطون کتاب مقدس می‌دانند و برای کاوش معانی توراتِ تحریف شـده که با منطق بشـری به هیچ روی نمی‌تـوان این گزافه گویی‌ها را حل کرد، در پی کشف این رموز، با پــرداختن به عــددگرایی و حروف‌گــرایی هســتند. از این مسـیر سـیطره بر امـور جهـان و تصـرف طـبیعت و تکیه زدن بر مسند خدایی، آرزوی دیرینه‌ی ایشان بوده است!

ادامه دارد...

نویسنده: فاطمه مهدیه

پی نوشت‌ها:

[1]- ماسون، دنیز، درون مایه‌های قرآن و کتاب مقدس، ترجمه فاطمه سادات تهامی، ص790

[2]- یحیی، همان،ص40.

[3]- Bloom, Maureen, JEWISH MYSTICISM AND MAGIC, pp.5-6.

[4]- معدّی، همان،ص 176؛ المسیری، همان، ص 204.

[5]- کوسنک، تونی، آموزش‌هایی درباره آموزش کابـالا، ص 5.

[6]- سـلیگمن، کـورت، تـاریخ جـادوگری، دکـتر ایـرج گلسرخی، ص534.

[7]- همان، صص 535- 538.

[8]- سلیگمن، همان، ص543.

[9]- همان، ص547.

[10]- معدی، همان، صص176- 0177

[11]- همان،ص 793.

تناسخ جایگزین معاد در کابالا

(بسم الله الرحمن الرحیم)

تناسخ یا بازپیدایی، یکی از راه‌های اعتقـاد به جـاودانگی روح انسان است که بر مبنـای آن روح، پس از جـدایی از بـدن، به کالبد انسـان دیگـر، حیـوان یا گیـاه یا جمـاد و یا حـتی سـتارگان و فرشـتگان وارد می‌شـود. شـاید بتـوان زمینه روانی این آموزه را در میل به جاودانگی و غلبه بر مرگ، نزد کسانی که هویت را در حضـور دنیـوی می‌دانند جستجو کرد. [2]ـ در بین حکمـای یهـود اولین نشـانه‌های اعتقاد به تناسخ را می‌توان در آثار یوسفوس [3]ـ مورخ یهودی یافت. او برای نخستین بـار معـاد جسـمانی را رد کرده و معتقد به تناسخ شد. یوسـفوس بر این بـاور بـود که ارواح مردگـــان یا در کالبد یک نـــوزاد دوبـــاره به این جهان بازگشت می‌کنند و یا در مخزنی آسمانی به انتظار ورود به این عـــالم می‌مانند. ارواح گناهکـــاران با همـــان بیماری‌هـــای گذشـــته به دنیا می‌آیند و روح نیکوکـــاران مستحق بدن‌هایی مقدس و سالم می‌شوند. [4]

تناسخ جایگزین معاد در کابالا

مخالفت فلاسفه یهودی با اصل تناسخ

استدلالات مربوط به اصل تناسخ، بعدها توسط بـرخی از دانشمندان و فلاسفه یهودی همچـون موسی بن میمـون مشهورترین فیلسوف یهودی قرون وسطی، به صـراحت تکذیب شد.

با وجود مخالفت آشـکار فلاسـفه یهـود، مسـاله‌ی حلـول روحِ انسان متوفی در بدن انسـان دیگـر، از سـوی اولین

آثار ادبی کابـالا همانند بـاهیر پذیرفته شد و فقـدان هیچ انتقادی بر این نظریه که با مثال‌های متعدد در این کتـاب تشریح گردید، نشـان دهنـده‌ی رشد و گسـترش نظـریه‌ی تناسخ در محافل کابالای اولیه است.

مفهوم تناسخ در کابالای معاصر

در دوران معاصر کابـالای مـدرن، نه تنها بر این عقیـده‌ی کلاسـیک متـون ادبی خـود پافشـاری می‌کنـد، که معتقد است علی‌رغم همه‌ی تردیـــــدها، شک‌ها و هم‌چـــــنین اطلاعـــات غلطی که در مســـأله‌ی تناسخ وجـــود دارد، حقیقت تناسخ در یهودیت نهفته است! [5] کابالیست‌ها تناسخ را ورای اعتقـادات ایـدئولوژیک برشـمرده و آن را لازمه‌ی حیـات فـیزیکی به حسـاب می‌آورند. با این حـال بـرای آن که گفتـار خـویش را مسـتند به متـون مقـدس کنند، [6] آیاتی را در اثبات وجود تناسخ از کتاب مقدس بیان می‌نمایند.

به عنوان مثال آن‌جا که خداوند، قوم یهود را از پرسـتش خـدایان دروغین منع می‌کنـد، اعلام می‌نماید که بـار این گناه را پدران و فرزندان تا نسل سوم و چهـارم به دوش خواهند کشـید. [7] کابـالا آیـاتی از این دست را نشـانه بی‌عدالتی خدا دانسته و معتقد است این آیـات در بـاطن مؤید حقیقت تناسخ اســت؛ چـــرا که مجـــازات نسل‌های بعدی به خاطر گناه یک فرد، کـار عـادلانه‌ای نیسـت، پس فردی که مرتکب گناه می‌شود برای پالایش روح، دوبـاره در نسل سوم و چهارم به این دنیا باز می‌گردد تا تطهـیر شــود. [8] کابــالای مــدرن تناسخ را پاســخی به تمــام رنج‌هـای بشـریت و هـرج و مـرج دنیـای کنـونی می‌داند. ســؤالات اساسی و مهمی که ذهن انســان را در تمــام

ادوار به خود مشغول داشته است، از منظر ایشان راه حلّی جز آموزه‌ی تناسخ ندارند.

این‌که چرا با وجود خدایی مهربان و عادل، بدبختی در جهان غوغا می‌کند؟ چرا این چنین پاداش و مکافاتِ ناعادلانه جاری است و چرا در حالی که گناهکاران آزاد و سعادتمند زندگی می‌کنند، میلیون‌ها انسانِ بی‌گناه در رنج به سر می‌برند، معماهایی هستند که تنها با شاه کلید تناسخ می‌توان راه حلّی برایشان بیان کرد. به این دلیل کابالا مدعی است، امروزه میلیون‌ها نفر در غرب به تناسخ به مثابه توضیحِ منطقی بسیاری از مسائل اجتماعی، مذهبی، انسانی و حتی محیطی می‌نگرند! [9]

نقش والدین در تناسخ کابالایی

از موضوعات قابل توجه در تناسخ کابالایی آن است که والدین نقش بسیار موثری در به چنگ آوردن یک روح فرهیخته و با فضیلت، یا یک روح متوسط و حتی خلافکار برای فرزندانشان دارند! آن‌ها می‌توانند اولاد خود را با سفارش قبلی از روی یک کاتالوگ کیهانی انتخاب کنند. بنابراین حالت و احساس والدین در هنگام انعقاد نطفه، کودکانی تولید خواهد کرد که طیفی از روحیات مختلف، از عصبی تا لطیف را در بر خواهد داشت. [10]ـ پدر و مادر یک کودک، در اصل تناسخ قادر خواهند بود تا با یک دور اندیشی و یک هماهنگی احساسی همان روحی را که آرزو دارند در کالبد فرزند خود قرار داده و آن را به زمین خاکی دعوت کنند!

نام‌گذاری اطفال نیز به شکل قابل توجهی بر روند تناسخ مؤثر است. نام فامیلی افراد در تناسخِ کابالایی

اهمیت چنــدانی نــدارد، اما اسم تعمیــدی هرگز تغیــیر نمی‌کند و انتخـاب آن بـرای تطـابق فـرد با روح دریـافت شده بسیار تأثیر گذار است؛ لذا والدین همـواره باید نـام فرزندان خود را از روی بستگان و افراد مورد علاقه خود انتخاب نمایند.

ایشان قادر به عوض کردن نامی که کـودک از تناسخ‌های پیشــین با خــود آورده نیســتند. کابــالا مــدعی است اگر نام‌هــایی که در کتــاب مقــدس نوشــته شــده بر روی فرزنــدان گذاشــته شــود، فــرد می‌تواند بر روی آیه‌ی مربوط به خود مدیتیشن کند و خاطرات تناسخ‌های قبلی را به خاطر آورد.

تأثیر اسم در تناسخ کابالایی چنــان عظیم است که اغلبِ کابالیست‌ها راه حل امراض روحی و جسمیِ عمده را در تغییر اسم می‌دانند؛ تا فرد دوباره بتواند در جهت ارتباط با هویت حقیقی اش حرکت کند. [11]

تناسخ و مدیتیشن کابالیستی

طبق ادعــای کابالیست‌های معاصــر، از طریق مدیتیشن انســان می‌تواند به دانش تناسخ دست پیــدا کند و از آن لحظه، نه تنها به علل مشـکلاتش آگـاه می‌شـود، بلکه به عمق آن نــیز نفــوذ می‌کند. این گونــه، اجــرا کننــده‌ی مدیتیشن تا عمق نگرش‌ها و انتظــاراتِ نهفته در خــود، کاوش می‌کند و از موقعیت بهـتری بـرای بهـره بـردن از دانش کسب شده برخوردار می‌شود.

برای همه‌ی کسـانی که این دانش را به دست می‌آورنـد، قدرتِ به خاطر آوردن حیات‌های پیشین، منجر به نحوه‌ی اندیشــیدنی خواهد شد که کمــتر مادی‌گراست و به این

ترتیب باعث تقویت و برخورداری از حالت روحـانی ذهن و روح می‌شود.

کابالا می‌آمـوزد که با یـافتن تناسخ‌های پیشـین از طریق مدیتیشن، می‌توان به یک زندگی ایده آل رسـید. با سـفر به گذشته و تجـربه‌ی مجـدد دوره‌هـای زنـدگی پیشـین که لــذت بخش‌تر هســتند، می‌تــوان آرامش یافته و به درک بهتری از مشکلات و راه حل آن‌ها دست یافت.

فرد افسرده حال می‌تواند امید را، اندوه‌گین نشـاط را و زنـــدانی آزادی را می‌تواند دوبـــاره تجربه کند. حـــتی با مدیتیشن می‌توان بر همه‌ی ترس‌هـایی که مـدت مدیـدی بر فکر انسان سـایه افکنـده، فـائق آمد. [12]ـ از این رو می‌توان به روشـنی دریـافت که در کابـالای مـدرن، خـدا نقش مؤثری بر زندگی انسان‌ها نداشـته و ایشـان بـرای رسـیدن به آرامش، امید و نشـاط، تنها راهی که در پیش رو دارند مدیتیشن است.

بررسی تناسخ در آرای پیروان کابالا

اندیشه‌ی تناسخ در بین تابعــان کابــالا، بیــان‌گر جریــان حلـول گـرایی در یهـودیت است. [13]ـ دیـدگاه حلـولیِ پیروان کابالا، همان گونه که آنان را در مـورد مبـدأ دچـار انحراف ساخت، در مورد معاد نـیز در وادی خطـیر تناسخ گرفتار نمود.

کابالیست‌ها که به حلـــول خداوند در انســـان و ســـایر موجودات معتقدند، از قـول به حلـولِ روحِ یک شـخص در بـدن‌های دیگر نـیز امتنـاع نمی‌کنند. از این رو اعتقـاد به تناسخ و بازگشـتِ ارواح، در بین ایشـان هرچند جـایگزین

اصل معاد نشده است، اما به نحوی با فلسفه‌ی معاد در تعارض می‌باشد.

نظریه‌ی تناسخ در کابالا به هیچ وجه حول محورِ انکار قیامت و معاد نمی‌چرخد؛ زیرا در اندیشه‌ی پیروان این طریقت، نشانه‌هایی از اعتقاد به جهان آخرت و محاسبه‌ی اعمال در قیامت می‌توان یافت. اما بنا بر باور ایشان، عذاب ابدی برای ارواحِ ملعون در جهنم قابل انکار است. زیرا در روح چیزی وجود دارد که با خداوند هم ذات می‌باشد! از این رو خداوند نمی‌تواند تا ابد با نگاه داشتن روح گناه‌کاران در عذاب، خود نیز رنج ببرد! [14] طرح موضوع تناسخ، در حقیقت تلاشی است از سوی پیروان کابالا برای زدودن ابهام از ظاهر برخی آیات کتاب مقدس و پاک نمودنِ ساحت علوی خداوند از اتهام به بی‌عدالتی. با این حال تناسخ، نه تنها به رفع این اتهام کمکی ننموده است، بلکه پذیرش این نظریه، به نوعی ناظر بر بی‌عدالتی ذات یگانه پروردگار نیز هست.

بازگشت روح بر طبق نظر کابالا پاسخی است منطقی به تفاوت‌ها و تبعیض‌های نهفته در زندگی انسان‌ها؛ چرا که وجودِ این گونه اختلافات در بین ابناء بشر، با اصل عدالت خداوندی در تضاد است. پس آموزه‌های کابالا می‌کوشد تا علت این تناقض را با نظریه‌ی تناسخ پاسخ گوید.

از منظر تابعان کابالا تفاوت‌های موجود بین افراد، به خاطر اختلاف سطحِ روح‌هایی است که در کالبدهای گوناگون حلول کرده‌اند. اگر عده‌ای ثروتمند و عده‌ای فقیر هستند، یا آن‌که برخی باهوش و بعضی دیگر کم

هوشند و یا اگر عده‌ای ظالم و دیگـران مظلـوم هسـتند، در واقع این اختلافات به علت تناسخ‌های پیشین ارواحی است که در کالبـــدهایی، دوبـــاره به این دنیا بازگشت نموده‌اند.

تناسخ فعلی افـراد بر اسـاس زنـدگی‌های پیشـین آنـان رقم خورده است و نوع زندگی هر شخص تـابع کارمـایی است که از تناسخ‌های پیشـــین در روح او بـــاقی مانـــده است. در نتیجه نمی‌تـــوان علت تبعیض‌ها و تفاوت‌هـــای موجود را به فقدان عدالتِ خداوند نسبت داد.

اشکال اصلی تناسخ در کابالا

می توان گفت مشکل اصلی آموزه‌های کابالا در خصوص تناســخ، برداشت نادرست ایشــان از اصل عــدالت الهی است. پـیروان کابـالا لازمه‌ی عـدالت الهی را برابر قـرار دادن همه‌ی اشیا و همه‌ی انسان‌ها می‌داننـد؛ حـال آن‌که مقتضـــــای حکمت و عـــــدل الهی این نیست که همه‌ی مخلوقات را یکسان بیافریند؛ بلکه اقتضای عدل و حکمت الهی آن است که جهـــــان را به گـــــونه‌ای بیافریند که بیشـترین خـیر و کمـال بر آن مـترتب شـود و موجـودات مختلف را به گـــونه‌ای خلق کند که متناسب با آن هـــدف نهایی باشند.

وجـــود نابرابری‌هـــای اجتمـــاعی، رنج‌ها و گرفتاری‌هـــای موجـــود در جوامع انســـانی همگی لازمه‌ی مختـــار بـــودن انسان است، نه بی‌عدالتی خداوند یا تناسخ ارواح. اختیار و اراده یکی از امتیازات مسـلم انسـان‌ها است که بـدان واسطه به سوی کمال نهایی و ابدیِ خود گام بردارد و یا به سـوی شـقاوت و خسـران جـاودانی سـقوط کنند که

البته چـنین سـقوط اختیـاری، مـورد اراده‌ی الهی واقع نخواهد شد.

از آن‌جا که بـــرای انتخـــاب آگاهانه نیازمند به شـــناخت صحیح راه‌های خیر و شر است، خداوند متعـال انسـان را به آن‌چه خـیر و مصـلحت اوست امر فرمـوده است و از آن‌چه باعث فسـاد و سـقوط اوسـت، نهی کـرده است تا وسـیله‌ی حـرکت تکـاملی او را فـراهم آورد. لـذا تکامل انسان با انجام تکالیف الهی و به منظور رسـیدنِ انسـان به نتایج اعمالش وضع شده است.

همین‌طـــــور حکمت الهی اقتضا دارد که این تکـــــالیف متناسب با توانایی‌هـای مکلفین باشد. [15]ـ نتیجه آن‌که انسان در همین جهان باید بر اساس تعـالیمی که خداوند امر فرموده حرکت تکاملی خویش را به انجـام برسـاند و تناسخ نمی‌تواند بهـــــانه‌ای جهت بازگشت و تکامل روح باشد.

تناسخ و برهان عدالت

نکته دیگر در خصـــوص تناسخ به برهـــان عـــدالت بـــاز می‌گـردد. از آن‌جا که انسـان موجـودی مختـار است و در انتخاب اعمال خـود آزاد می‌باشـد، از یک سو افـرادی در این جهـان تمـام عمر خـود را صـرف عبـادت و اطـاعت خداوند می‌کنند و از سـویی دیگر تبهکـارانی نـیز یـافت می‌شوند که برای رسـیدن به هوس‌هـای شـیطانی خـود، بدترین ستم‌ها و زشت‌ترین گناهان را مرتکب می‌شـوند. اما آیا تناسخ می‌تواند راهی عادلانه بـرای جـزای اعمـال پسـندیده و ناپسـند انسـان‌ها باشـد؟ آیا حلـولِ روح یک تبهکـار در کالبد پست‌ترین نفـوس بر روی کـره‌ی زمین،

کیفر و عقابِ عادلانه‌ای برای اوست؟ آیا به این طریق، روح پالایش می‌یابد؟! حتی اگر پالایشی هم در کار باشد، چه تضمینی وجود دارد که فرد تبهکار از وسوسه‌ی دل سپردن به جنایت، آزاد شود؟

چه بسا تبهکارانی که از نعمت‌های بیشتری هم برخوردار باشند؛ لذا زندگی این جهانی ظرفیت پاداش و کیفر بسیاری از اعمال را ندارد و مقتضای عدل الهی این است که هر کس کوچک‌ترین کار خوب یا بدی که انجام می‌دهد، به نتیجه‌ی آن برسد. پس هم‌چنان که این جهان سرای آزمایش و تکلیف است، باید جهان دیگری هم باشد که سرای پاداش و کیفر و ظهورِ نتایج اعمال باشد و هر فردی به آن‌چه شایسته‌ی آن است نایل شود تا عدالت الهی تحقق یابد. [16]

نویسنده: فاطمه مهدیه

پی‌نوشت‌ها:

[1]- المسیری، دائرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیزم، ص307.

[2]- مینایی، فاطمه، «تناسخ»، دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج 8، ص 227.

[3]- Josephus

[4]- دقیقیان، شیرین دخت، نردبانی به آسمان، ص 239.

[5]- برگ، فیایپ، بازگشت روح، ص20.

[6]- همان، ص30.

[7]- سفرخروج، 20:5.

[8]- برگ، همان، ص54.

[9]- همان، صص21- 25.

[10]- همان، صص 69- 71.

[11]- همان، صص149- 151.

[12]- همان، ص 153.

[13]- المسیری، همان، ص307.

[14]-Scholem,Gershom, “KABBALAH”, p. 649.

[15]- مصباح یزدی، مشکات، آموزش عقاید (1-3)، صص 196- 197.

[16]- همان، ص414.

کابالا، عرفان یهودی

(بسم الله الرحمن الرحیم)

عرفان یهود را به زبان فارسی با تعابیر زیر به کار می‌برند:

آیین قباله، آیین قبالا و آیین کابالا

از سوی دیگر به گفته برخی دین پژوهان، دین یهود پُرشریعت‌ترین ادیان است و در رأس ادیانِ پرشریعت قرار دارد. آن‌ها معتقدند که هرچه شریعت یک دین بیشتر باشد، عرفان آن کمتر است و نسبت میانِ این دو رابطه عکس است. این سخن درباره‌ی آیین یهود صادق است و اتفاقاً یهود از ادیانی است که از مایه‌های کم‌رنگ عرفانی برخوردار است.

گفتنی این‌که به زبان فارسی در این زمینه کتابی وجود دارد با عنوان آیین قبالا، عرفان و فلسفه یهود که برگردان و پژوهش آن توسط شیوا کاویانی صورت گرفته است و انتشارات فراوان آن را در دو نوبت چاپ کرده است. این کتاب دارای سه بخش متفاوت است:

بخش اول: نوشتاری از مترجم (شیوا کاویانی) است که نوشته‌ای است در باب عرفان یهود و آیین قبالا.

بخش دوم: ترجمه‌ی مقاله‌ای است تحت عنوان گرایش‌های فکری عرفان یهود از گرشوم شولم که یکی از عالمان یهودی و نویسندگان پیشگام عرفان یهودی است.

بخش ســـوم: رســـاله‌ای کوچک با عنـــوان الهدایة الی فـرائض القلـوب اثر ابن بـاقودا. ابن بـاقودا فیلسـوف و شــاعر یهــودیِ عــرب اســپانیایی است که حــدود 1080 میلادی در گذشته است.

kabbalah کابالا

یهود در طول تـاریخ مراحل مختلفی را گذراند. (1)ـ یکی از آن‌ها دوره‌ی اقـــامت یهـــود در اســـپانیا است. در این دوره علـوم مختلف در پرتو همت علمـای مسـلمان رونق یافت. شعر و ادب یهود در قرن یـازدهم حیـاتی یـافت و یهـود از تنگنـای نصّ تلمـود خـارج شد و نـوعی رجعت به اصل کتاب مقدس (تورات) صورت گرفت.

پیشوای این جریان شخصی است به نـام عنـان بن داوود بغدادی (767 م). او برخلاف عقیده‌ی عامه قیـام کـرد و اعلام نمـود که حقـایق عـالی دین محـدود به عهد عـتیق است و از این طریق ســندیت تلمــود زیر ســؤال رفت. پـیروان او را اطفـال کتـاب و فـرقه‌ی او به نـام قـرائیم (قرائت کنندگان کتاب عهد عتیق) معروف شدند.

یکی از علمــای آن عصر موســوم به ســعدیا بن یوسف (924-ـ 882 م) فرقه‌ی قرائیم را به حق دانست. تعـالیم فلسـفی او همـراه مهـاجران یهـود از مشـرق به مغـرب انتقـال یـافت و به خصـوص در اسـپانیا مـورد مطالعه و تحقیق دانشـــــمندان قـــــرار گـــــرفت. از این طریق دانشـــــمندانی در مغـــــرب زمین پدید آمدند که از همه معروف‌تر موسی بن میمون (1204ـ 1135 م) می‌باشد. اثر عمـده‌ی او کتـاب هدایة المضـلین است که به اثبـات اصـــول عقاید پرداخته و درست نقطه‌ی مقابل فلســـفه

ارسـطو است. در عین حـالی که خـود او نـوعی فلسـفه عقلی یا عقل‌گرایی خاص یهودی را مطرح می‌کند.

در مقابل، جمعی از روحانیون یهود این امر را نپذیرفتند و معتقد شدند که یهود دینی روحـانی و عرفـانی است و معـــانی مســـتور و مخفی دارد که فهم آن در حد عقل نیســـت؛ بلکه آن‌ها از طریق خلـــوص نیت نصـــیب خواهد شد. این عقاید را فرقه‌ای به نام نحمانیّه در قـرن 12 و 13 ترویج کردند.

رفته رفته عقیده به معانی مسـتور عهد عـتیق و حقـایق مرموز الهی صورتی جدی به خود گـرفت و از این طریق افکـــاری عجیب حاصل شـــد، مبـــنی بر این که اعـــداد و حـــروف دارای معـــانی عرفـــانی مخفی می‌باشـــند و کتاب‌هایی به نام قبالا به رشـته‌ی تحریر در آمد. آن‌ها در پی کشف حکمت مرمـــوز و دانش مســـتور در اعـــداد و حروف کتاب مقدس یعنی تورات بودند و از راه تفریق و ترکیب اعداد و حـروف، سـعی بر این داشـتند تا رازهـای نهانی و حقایق پنهان را استکشاف کنند.

moses maimonides

به دنبال آن، مسـائل مهم مـذهبی و امـور فـوق طـبیعی مثل خدا در معرض تحقیقات قبالایی قرار گرفت. مبادی فیلـــون و نـــیز مبـــانی گنوسی اســـکندریه به این روش اضافه شد و آن‌ها معتقد شدند که از خداوند نـوری الهی ناشی می‌شود. این نور از مرکز الهی مشیت است که از آن دو شة دیگر یکی حکمت و دیگری علم تراوش می‌کند. از تـــرکیب این دو که یکی مـــذکر و دیگـــری مـــؤنث است لطف و قوت زاییـده می‌شـود و از تـرکیب آن دو که یکی

مـذکر و دیگـری مـؤنث است جمـال به وجـود می‌آید و بالاخره از لطـف، قـوت و جمـال، جهـان هسـتی صـورت وجـود می‌گـیرد. انسـان هم که واجد تمـام اوصـاف و کمالات است در حقیقت عالم صغیر است.

آیین قبـالا در واقع عرفـان و اشـراقی است که در برگیرنده‌ی دو مفهـوم اشـراق و یزدان‌شناسی می‌باشد. (2) از سوی دیگر قبالا دارای ویژگی‌های مشترکی هم با آیین رازوار نوافلاطونی است و هم با عرفـان مسـیحی، حتی برخی بر این عقیده‌اند که آیین پارسی زرتشتی هم بر ساختار آیین قبالا بی‌تأثیر نبوده است.

قبالاها پس از میانه‌ی سده سیزدهم سلسله مقـالاتی را پدید آوردند که راه و طـریقه‌ی دست‌یابی به تجربه‌هـای وجدآمیز را مورد بحث قرار می‌دهد. مهم‌ترین نماینـده‌ی این روش آبراهام ابولافی (1291- 1240 م) بود. او در میـان آثـار خـود بیشـتر به روش‌هـای پیچیـده‌ی وحـدت با عقل فعـال یا یـزدان از راه یـادکردن نام‌هـای یـزدانی همـراه با شـیوه‌های تنفس و مراقبه توجه دارد. در بسـیاری از روش‌هـای عرفـانی او با طـریقت اسـتادان جنبش حسـیدی اشـکنازی همـاهنگی دارد و حـتی این امکان مطرح شده است که او تحت تأثیر یوگـا، آیین‌هـای هندی و نیز تصوف ایرانی – اسلامی بوده است.

به هر حال آیین یهود بر اساس ملاحظـات تـاریخی و نـیز ظرفیت‌های درونی خود عرفانی مستقل ندارد و آنچه به نام قبالا در عرفان یهود نام برده می‌شود، به تعبیر جـان ناس چیزی جز این نیست که:

از طریق قبالا یک نـوع افکـار عجیب و خیـالات غـریب در فلسـفه و کلام یهـود پدید آمد ... از این احکـام حـروفی عجیب و غریب که وقتی در اروپا رواج فراوان پیدا کـرد، شیادان زمان استفاده کردند و به دعوی مسیحیت کـاذب برخاستند و به این ادله‌ی قبالایی متصل شـدند و مـوجب زحمت اهل ایمان گشتند. (3)

تحلیل و بررسی

تنها چیزی که در باب عرفان یهود یا آیین قبـالا می‌تـوان گفت این است که یهـود اساسـاً عرفـان نـدارد و اگر هم چـیزی به نـام آیین قبـالا مطـرح است در واقع تـرکیب و اختلاطی از کیش‌هـای عرفـانی دیگر است. کیش‌هـایی مثل عرفـان مسـیحیت، یوگا و آیین‌هـای عرفـانی هنـد، تفکر نوافلاطونی، آیین زرتشتی و تصوف اسـلامی. لـذا یهود از این افتخار بی‌بهره است و نتوانسته چیز جدیـدی در این حوزه ارائه دهد.

پی‌نوشت‌ها:

1. تاریخ جامع ادیان، ص562-565.
2. ر.ک: شیوا کاویـانی، آئین قبـالا عرفـان و فلسـفه یهود، ص45 به بعد.
3. تاریخ جامع ادیان، ص565.

کابالا؛ ساحت معنویتی نوین

(بسم الله الرحمن الرحیم)

از آن‌جا که عرفان جوهره دین و نهانی‌ترین لایه آن است، دینداران حقیقی هرگز فارغ از تمایلات عرفانی نبوده‌اند و هر کجا عرفانی راستین به ظهور رسیده است، آن را در بستر دینی آرمیده می‌توان یافت. این جاست که عرفانِ یهودی، مسیحی و اسلامی، در بطن ادیانِ خویش ریشه گسترانیده‌اند.

در این میان یهودیت با داشتن کهن‌ترین کتابِ منسوب به خداوند، در میان ادیان توحیدی و تجربیاتِ عرفانی انبیایی چون ارمیا، حزقیال، داود و سلیمان نبی علیهم‌السلام، هیچ‌گاه نتوانست عرفانی راستین و متعالی را برای تشنگان حقیقت ناب به ارمغان بیاورد. با این حال پژوهش‌های صورت گرفته در حوزه عرفان یهود حاکی از آن است که منابع گوناگونِ یهودی و غیریهودی کابالا را به عنوان طریقتی عرفانی در یهودیت به شمار آورده‌اند. فارغ از کندوکاو در باب صحت این ادعا و این‌که کابالا تا چه اندازه در مسیر عرفانِ واقعی گام نهاده است، در سال‌های اخیر از سوی پیروان کابالا مواجه با آرای جدیدی هستیم. اندیشه‌ای که کابالا را علم آخرالزمانی قلمداد کرده و آن را نه تنها میراث عرفانی قوم یهود بلکه بستر تمام علوم فیزیکی و متافیزیکی به شمار می‌آورد.

منشأ کابالا خود خداست!؟

کابـالا یا قبـالا به معنـای «دریـافت» یا «پـذیرش»، به آن قسم از تعالیمی اطلاق می‌شود که به ادعای پیروان این طـریقت، از زمـان آدم ابوالبشر شـروع شـده و به طـور شفاهی، سینه به سینه با استفاده از زبـانی اسـتعاری و سمبولیک، الگـویی از حیـات را ارائه می‌دهد. این تعـالیم پس از آدم (ع) به نــوح (ع) رســیده و ســپس در اختیــار ابـراهیم (ع) پـدر این قـوم قـرار گرفته است. از دیـدگاه تابعان کابالا این رموز در مصر، مدتی در اختیـار کاهنـان قرار گـرفت و بـدین وسـیله بـرخی از آنـان توانایی‌هـای جادویی و اسرارآمیزی یافتند. اما این آموزه‌ها سـرانجام به موسی (ع) رسـید. بـدین صـورت به بـاور پـیروان این طـریقت، کابـالا، به عنـوان اسـراری که مبـداء آن خـود پروردگــار است و از آن هنگــام تــاکنون بــدون خدشه و صددرصد مطــابق با واقعیت،هــادی ســالکان طــریقت عرفانی یهود بوده است، شناخته می‌شود.

تونی کوسنگ کابالیست معاصر معتقد است، کابالا چهـار هزار سال قبل از میلاد مسیح با ابراهیم (ع) شـروع شد. در دوره‌ی زمانی قبل از تخریب معبد دوم، کابــالا مخفی نبود و به طور گسترده‌ای آمـوزش داده می‌شد. ابـراهیم (ع) جلــوی خیمه‌اش می‌نشست و مســافران را به داخل دعــوت می‌کــرد. آن‌چه او انجــام می‌داد این بــود که به مسافران غذا و همچـنین کابـالا آمـوزش می‌داد. از آن‌جا که نــوع روح‌هــایی که در آن زمــان زنــدگی می‌کردند خالص‌تر از روح‌هایی که اکنون زنـدگی می‌کنند بـود، پس به صـورت طـبیعی‌تری آموزه‌هـای کابـالا را می‌فهمیدند. «کوسـنک» تصـریح می‌کنـد، پس از تخـریب معبد و آغـاز دوران بعد از میلاد مســـیح، حـــادثه‌ای رخ می‌دهد که فهمیدن کابالا برای مردم آن نسل و دو هزار سال بعد از

آن غیرممکن می‌شود. این اتفاق، ظهور ادیان مختلف بود. از این زمان به بعد تفکر درباره‌ی این‌که خداوند کیست؟ جهان چیست و چگونه به وجود آمده است و... در میان مردم رشد کرد. این وضعیت در درون مردم، از فهمیده شدن کابالا توسط آن‌ها جلوگیری می‌کرد به همین خاطر کابالیست‌ها آن را مخفی کردند.

با توجه به اظهارات «کوسنک» این سوال پیش می‌آید که حقیقتاً کابالا در بردارنده‌ی چه نوع اندیشه و تعالیمی بوده است که با ظهور ادیان توحیدی مثل مسیح و اسلام به گوشه‌ای خزید و یا به یک معنا توسط پیروان کابالا مخفی شد. اگر ادیان توحیدی به سوالات اساسی و فطری بشر که اصول هر دینی بودند پاسخ می‌گفت و اگر تعالیم کابالا نیز در همین راستا بود، یهودیت چرا به مخفی کردن آموزه‌های به اصطلاح عرفانی خود پرداخته است؟! هرچند از این دست افسانه‌ها در تعالیم کابالیستی کم نیست، اما تدقیق در اساطیر کابالا مشخص کننده عمقِ انحراف این جریان، از عرفان متعالی است. اگر هم فرض را برآن بگذاریم که تعالیم کابالا از آدم ابوالبشر یا ابراهیم (ع) شروع شده باشد، مضمون این تعالیم چه می‌توانست باشد که کاهنان مصری را در وادی سحر و جادو انداخت. آیا مضامین به اصطلاح عرفانیِ کابالا همان نقوش و طلسم‌ها، اوراد و اذکار جادویی بود که بعدها مورد استفاده‌ی خود کابالیست‌ها قرار گرفت؟

عرفان عملی یهود به دنبال چیست؟

عرفان عملی کابالا می‌کوشد انرژی‌های عالم روحانی را که دارای تاثیرات روان شناختی و اعجازآمیز در عالم

طبیعت هستند جذب کند. با کسب این نیروها و اتصال با آن، عارف یهودی با آگاهی کیهانی پیوند می‌خورد. آگاهی یا شعور کیهانی در کابالا سفیروت نامیده می‌شود. (1)ــ اگر عارف یهودی بتواند با تمرکز و مدیتیشن هرکدام از این نیروها را کنترل کند قادر خواهد بود سرنوشت خویش را نیز کنترل نماید. از طرفی این طریقت مدعی است سهم و میراث کابالیست‌ها آن است که این انرژی‌ها را به طور سازنده در هستی جریان دهند و از آشفتگی در جهان بپرهیزند، تا سلطه‌ی صلح و آرامش برای همه‌ی مردم تضمین شود.

بر طبق این هدف، عرفان یهود عرفانی اومانیستی است، چرا که شناخت خداوند، پیراستن قلب از ماسوی الله و شهود حقیقت هستی، بهانه‌ی سلوکی عارفانه در کابالا نیست.

عارف یهودی خود را انسانی می‌داند که باید با انرژی‌های عالم بالا ارتباط گیرد؛ تا بتواند براشیاء سیطره یافته، آن‌ها را مهار کند و یا در آن تاثیر بگذارد. آنچه در عرفان یهود مورد ادعاست، تملک و در انحصار داشتنِ اسرارِ شیوه‌های انجام فعالیت مشترک با خداوند است و این‌که عارف قادر است کمک و یاری انسان به خداوند را با آموزه‌های کابالا، بی‌اندازه مؤثرتر گرداند.

کابالا، جادو را استفاده از نیروهای پنهان بالاتر برای اداره کردن مردم می‌داند و معتقد است، ایجاد هرگونه ارتباطی با نیروهای بالاتر غیرممکن است، مگر آن‌که فرد، طبیعت درونی خودش را تغییر دهد. لذا برای تغییر ماهیت درونی، انسان‌ها نیازمند تعالیم کابالا هستند. از

طریق آموزه‌های کابالا، انسان می‌تواند نیروهای جادویی را در اختیار خویش درآورد. به نظر می‌رسد اسراری که تابعان کابالا در پی رسیدن به آن بودند و مدعی شدند تورات گنجینه‌ی این رموز است و باید به باطنی‌ترین لایه‌های آن دست یافت، سرانجام عرفان یهود را با جادو و خرافه مرتبط ساخت و این شاید معنای حکمت مرموز کابالا باشد!

با آن که در کابالا مرز میان خرافه و حقیقت بسیار باریک و گاه نامعلوم است، پیروان این طریقت آن را راهی برای ورود انسان معاصر به عالم روحانی می‌دانند و برآنند هدیه بزرگ کابالا، برای نسل جدید این است که از سال 1995 درهای این دانش برروی تمام جهان گشوده شد. از آن زمان کتب کابالا که به زبان «شاخه‌ها» نوشته شده و برای درک همه‌ی انسان‌ها بسیار دشوار است، با زبان ساده‌تری تدوین گشته و در اختیار علاقمندان قرار گرفته است.

طبق نظر کابالیست‌ها، در عصر حاضر یهودیت باید اهمیت و قدرت خود را در جهان آشکار کرده و ثابت نماید که تنها تعالیم کابالا قدرتِ وحدت بخشیدنِ مجدد به اقوام پراکنده و دچار تفرقه‌ی کره زمین را دارد. از منظر ایشان، امروز سخت به نیرویی نیاز است که با این چند دستگی مقابله شود و چنین نیرویی فقط در کابالا یافت می‌شود.

وقتی مردم درگیر مسایل روحانی می‌شوند رقابت‌های تشکیلاتی و فرقه‌ای را کنار می‌گذارند و به وحدت روحانی می‌اندیشند. بهترین راه رسیدن و درک کردن

این هدف، یعنی وحدت روحانی، از طریق پرده‌بـرداری و فراگیری کابالا حاصل می‌شود.

اما باید پرسید آیا با عرفانی که شـامل طیف وسـیعی از آموزه‌هـای سـرّی، طـالع بیـنی، تـأثیرات سـیارات بر انسان‌ها، رموز حروف و اعداد است و گاه سخن از مهار کردن زمان به میان می‌آید، می‌توان روح تشنه‌ی انسـان معاصر را با حقیقت هستی پیوند داد؟

کابالا و معنای زندگی

کابالیست‌ها مـدعی هسـتند که معنـای زنـدگی تنها در آموزه‌های عرفانی یهود قابل جستجو است. برای یـافتن هدف زندگی ابتـدا باید فهمید نقشه و هـدف کلی خلقت چه بوده است؟ عرفان یهود از همین نقطه آغاز کـرده و هدف آفرینش را چنین یافته است:

خلق یک مخلـوق و سرشـار کـردن این مخلـوق از لـذت نامحدود. این هدف، جهت‌گیری و معنـای کامل و کلی هر چیزی است که اتفاق می‌افتد؛ یعنی هر اتفاقی فقط به این دلیل رخ می‌دهد. همه‌ی قوانیـنی که بـاعث اتفاقـات گونـاگون می‌شـود با این اندیشه و دیـدگاه به وجـود آمده‌اند. حـتی یک مـورد از حـوادثی که در این دنیا رخ می‌دهد بنا به دلیلی غیر از خلق یک مخلوق و قـرار دادن او در لذت نامحدود نیست.

با اتکاء به جملات عارفان یهودی باید عرفان این قـوم را پیـام‌آور سـاحت نویـنی از معنـویت دانست. سـاحتی که سیر و سـلوک در آن فراتر از لـذات نیست. آیا این لـذت، شهود و درک روحانیِ غایت هستی است؟ خیر

کابــالا از طریق اصــول، قــوانین، فــرامین، ممانعت‌هــا، مثال‌ها و افســانه‌های تــورات و تلمــود، کــارکردِ جهــان نامرئی را به ما آموزش می‌دهد.

کابالا با آشکار کردن ریشه‌ی خلقت، ما را قادر می‌ســازد که از رازهــای کــارکردِ عــالم پــرده بــرداریم. عرفــان در عــبری به صــورت حــوخمت هنیســار آمــده اســت، یعــنی حکمتِ آنچه ناروشن یا نادانســته است. بنــابراین کابــالا سخاوتمندانه کلیدِ اسرار پایه اصلی همه‌ی پدیــده‌ها را در اختیار ما می‌گــذارد. نشــانه‌ی یک فــرد حکیم [کابالیست] آن است که مجبــور نیست صــبر کند تا بداند در آینــده چه اتفاقی خواهد افتاد. دانشی که در اختیار اوست، دانشی ریشه‌ای است که از طریق آن اعمـــــال بعـــــدی روشن می‌شود.

بر این اساس مطالعه‌ی کابــالا، رســیدن به حکمــتی است که طبق این تعاریف لذت کشف و رصد اتفاقــات آینــده و قـــــدرت کنـــــترل آن را به همـــــراه خواهد داشت و این معنویتی نوین در ساحت عرفان ادیان است. معنویتی که مقصد، دستیابی به نیروی کیهانی و بهره‌منــدی از آن در جهت رسیدن به اهداف غیر روحانی است.

ادامه دارد...

نویسنده: فاطمه مهدیه

پی‌نوشت:

(1) عرفــان حلقه که از جمله عرفان‌هــای کــاذب اســت، نظــریه‌ی شــعور کیهــانی خــویش را از همین تعــالیم انحرافی کابالای یهود وام گرفته است!

یهودیت و برتری طلبی قومی و نژادی

(بسم الله الرحمن الرحیم)

یهودیــان بر اســاس متــون دیــنی خــود همــواره در این اندیشه‌اند که از میان اقوام و ملل گوناگون، تنها ایشــان هســتند که رابطه‌ای خــاص و ویــژه با خداوند دارند. این تفکر در طول تاریخ در فلسفه و تصوف ایشان نیز نمــود داشته است.

در این مــورد بسـیاری از محققین، متـون دیـنی یهـود را مستمسک خـوبی بـرای بیـان برگزیـدگی و برتـری قـوم اسـرائیل دانسـته‌اند، به خصـوص آیـات کتـاب مقـدس که دست‌آویزهای مناسبی برای یهودیـان است تا برگزیـدگی نژادی را بر برگزیدگی ایمانی اولویت دهند.

به نظر می‌رسد متون دینی یهـود علت این برگزیـدگی را عهـدی می‌دانند که بین خداوند و حضـرت ابـراهیم بسـته شد. در حقیقت این برگزیـدگی وعـده‌ای بـود که خـدا در ازای اطــاعت بی‌قید و شــرط ابــراهیم در مــاجرای ذبح فرزندش به او داد.

بار دیگر فرشته‌ی خداوند از آسمان ابـراهیم را صـدا زده به او گفت: خداوند می‌گوید به ذات خـود قسم خـورده‌ام که چون مرا اطاعت کردی و حـتی یگانه پسـرت را از من دریغ نداشــتی، تو را چنــان بــرکت دهم که نسل تو مانند ستارگان آسمان و شن‌های دریا بی‌شمار گردند. آن‌ها بر دشمنان خـود پـیروز شـده، مـوجب بـرکت همه قوم‌هـای جهان خواهند شد؛ زیرا تو مـرا اطـاعت کـرده‌ای. (سـفر پیدایش15-19/22).

در قسمت‌های مختلف عهد عتیق این برتری قومی بارها بیـان شـده اسـت، اما در همین آیـات این برتـری، قید و شــرط یافته و به داشــتن ایمــان و وفــاداری به عهد و میثاق، مشروط شده است.

خداوند از میان کوه خطاب به موسی فرمود:

دستورات مـرا به بنی‌اسـرائیل برسـان و به ایشـان بگو: شـما دیدید که من با مصـری‌ها چه کـردم و چطـور مانند عقــابی که بچه‌هــایش را روی بال‌ها می‌بــرد، شــما را برداشته، پیش خـود آوردم. حـال اگر مطیع من باشـید و عهد مرا نگه دارید از میان همه‌ی اقوام، شما قوم خـاص من خواهید بود. هرچند سراسر جهان مال من اسـت، اما شما برای من قومی مقدس خواهید بود و چـون کاهنـان مرا خدمت خواهید کرد. (سفرخروج 6- 3/ 19)

حکیمان یهودی از این آیـات در طـول تـاریخ برداشت‌های متفــاوتی داشــته‌اند. بــرخی با رویکــردی خردورزانه و معتـدل، بـرای قـوم یهـود برتـری ذاتی قائل نشـده‌اند و معتقدند عهدشکنی قوم یهود، خود به خود عهد و پیمــان خــدا را در بــاب برگزیــدگی این قــوم ملغی می‌کنــد، در مقابل عــده‌ای هم بینشی نژادپرســتانه به مســأله قــوم برگزیـــده اتخـــاذ کـــرده و با این برداشـــت، تبعیض و بیگانه‌ستیزی را در میان قوم خود رواج داده‌اند.

به باور بـرخی از حکیمـان یهـودیِ قـرون وسـطی، مانند یهودا هلوی مراد از برگزیدگی قوم یهـود، برگزیـدگی به لحـاظ روحی است. هلـوی با اشـاره به این موضـوع که ساختار روحی یهودیان، به طور کلی با دیگـران متفـاوت است، هر فرد یهـودی را دارای قـدرت نبـوت می‌داند! از

دیدگاه او این میراث، یهودیان را قادر ساخته است تا از فکر و اراده‌ی خدا آگاه شوند و بیگانگان غیر یهودی حتی اگر به آیین یهود هم درآیند، این قدرت را به دست نخواهند آورد.

تلمود و برتری قومی

اسرائیل شاهاک از جمله افرادی است که منشأ اصلی اندیشه‌ی قوم برتر را در متون دینی و به خصوص قوانین تلمود می‌داند. تلمود که از قرن دوم تا ششم توسط تعداد بی‌شماری از حکیمان یهودی تالیف شده است، شامل دستورات و احکامی است که بر برگزیدگی و برتری قوم یهود دامن می‌زند.

شاهاک قوانین متعددی را که به صورت جدی تبعیض آمیزند و لازمه‌ی آن‌ها، تجویز ظلم و ستمی بی‌رحمانه به غیر یهودیان است، در آثار متعدد خود بر می‌شمارد.

احکام نژادپرستانه تلمود

بر اساس برخی از احکام تلمود، اگر یک یهودی به طور مستقیم باعث مرگ یک غیریهودی شود، تنها نزد خداوند گناهکار است و مجازات دنیوی ندارد. اگر این قتل، عمد نباشد حتی یهودی نزد خداوند نیز گناهی مرتکب نشده است. بر عکس اگر قاتل غیریهودی و مقتول یهودی باشد، اعدام و مرگ او حتمی است.

در باب نجات جان غیریهودیان و یهودیان نیز، قوانینی نژادپرستانه حکم‌فرماست. نجات جان یک یهودی واجب و مهم‌ترین وظیفه‌ی شرعی هر یهودی است و در

مقابل نجـات جـان غیریهودیـان مخصوصـاً در روز سـبت ممنوع می‌باشد.

در مورد جرائم جنسی و مسائل مالی نـیز وضع بر همین منوال است. احکام تلمود در این موارد هر نوع تجـاوز به حریم غیر یهودیان را مجاز دانسـته و در مقابل شکسـتن حـریم یهودیـان را از گناهـان کبـیره برشـمرده است. در نهایت تفاسیر تلمودی از کتاب مقدس، اندیشه‌ی برتـری قـومی در میـان یهودیـان را به سـمت برتـری نـژادی و نژادپرستی سوق داد.

یهودیان آغازگر انحراف به سمت دنیا و تمنّیات دنیوی در رسالت حضـرت موسی بودند و به همین دلیل قـومیّت را به جای دین و اعتقاد، محوریت بخشیدند. ایشان پیامبران راستین خداوند را نه به عنوان هـدایت‌گر، بلکه به عنـوان پادشاهان و نماد قدرت و شوکت خویش می‌شـمردند. در این میـان سـهم طـریقت کابـالا در ایجـاد روحیه‌ی برتری‌خـواهی و سـلطه‌جویی در میـان قـوم یهـود، اگر بیشتر از تلمود نباشد کمتر از آن نیست.

کابالا و برتری قومی

کابالا به عنوان طریقتی که آموزه‌های خـویش را برآمـده از بطن کتاب مقدس می‌داند، به پویـایی و نهادینه شـدن اندیشه‌ی برتری قومی کمک شایانی کـرد. نژادپرسـتی و پـرداختن به امر قـوم برگزیـده، از تعـالیم مشـترک کابالیست‌های گذشـته و امـروز است. به نظر می‌رسد کتاب زوهر / کتاب ظُهر بیش از هر متن کابالایی دیگر به کاوش و بیانِ ریشه‌های برتری قوم یهود از غیر یهودیان پرداخته اسـت؛ گو این‌که کابالیست‌های معاصر نـیز بر

اساس همین متن، بر اصول نژادپرستانه خـود پافشـاری می‌کنند.

در یکی از این متون می‌خوانیم:

ربی آبا روزی در حـال بحث با ربی شـمعون بن یوحـای دربـاره آموزش‌هـای تـورات بـود. او از ربی شـمعون پرسـید: چـرا از همه اقـوام جهـان تنها یهودیـان موقع قرائت تورات خود را به عقب و جلو تکـان می‌دهند و این عمل برایشـان طـبیعی است که بی‌حـرکت و سـاکن ننشینند؟

ربی شـمعون پاسخ داد: افسـوس بـرای این بشـریت که مانند گله‌ی سـرگردانی است و از درک و فهم عـاجز است. همین عملِ تکان خوردن به تنهایی، برای تشـخیص ارواح مقدس اسرائیل از ارواح ظالمان کافی است.

روح اسرائیل از چراغ مقدس گرفته شده است ... همین که این چراغ از فروغ توراتِ آسمانی روشن گردید، دیگر حـتی یک لحظه هم از حـرکت متوقف نمی‌شـود. مانند شعله شمعی که هرگز ساکن نیست. بـرای همین وقـتی یکی از فرزندان اسـرائیل یک کلمه از تـورات را بر زبـان می‌آورد، شـعله‌ای برمی‌فـروزد که دیگر نمی‌توانند بی‌حرکت بمانند؛ پس ما چون شعله شمع به عقب و جلو حرکت می‌کـنیم اما روح ظالمـان، مانند تکه کـاهی است که موقع سوختن، شعله ندارد. شبیه به چـوبی که بـدون شعله می‌سوزد.

متن فـوق که مربـوط به بخش‌هـایی از کتـاب زوهر می‌باشد، بر این باورِ کابالیست‌ها که معنای انسـان، تنها در قوم برگزیده یهود خلاصه می‌شود، تأکید می‌ورزد.

تفاوت جوهری میان یهودیان و غیر یهودیان از عناوین مطرح شده در زوهر است. بر اساس این تعالیم، روح غیر یهودیان متعلق به جهان زیرین است که جایگاه شیاطین می‌باشد، در حالی که روح فرد یهودی حداقل قابلیت رسیدن به ساحت امور الهی را دارد.

از آن‌جا که طبق تلمود، نوکیشان یهودی با دیگر یهودیان تفاوتی ندارند، این نظریه با مشکلی جدی روبرو شد. اما زوهر به این مسئله این گونه پاسخ داد:

هر یک از نوکیشان در هنگام تشرف به دین یهود، روحی تازه دریافت می‌کنند که البته از روح یهودیان پست‌تر است.

مکاتب دیگر کابالا در این خصوص بر این باورند که این نوکیشان، از ابتدا دارای روح یهودی بوده‌اند و در اثر برخی فشارها تغییر کیش داده و دوباره به دین اصلی خود بازگشته‌اند.

دلیل برگزیدگی یهود؟!

کابالای لوریایی در قرن شانزدهم، تفسیر جدیدی از برتری قومی و نژادی یهودیان ارائه داد. اسحاق لوریا طبق نظریه‌ی عیبور، دلیل برگزیدگی یهودیان را رستگاری تمام ارواح بشری بیان کرد. هر چند این نظریه به بیانِ علتِ سرگردانی و آوارگی قوم یهود می‌پرداخت، اما به نوعی به برتری یهودیان بر سایر ملل صحه می‌گذاشت.

بر این اساس ارواح یهودیان به علت این‌که پاک‌تر از ارواح نژادهای دیگر هستند قادرند باعث رهایی ارواح

دیگر اقوام، از چنگال شر شده و مایه‌ی نجـات ایشـان را فـراهم آورند. بدین‌گونه نجـات جهـان و انسـان از طریق یهودیان صورت خواهد گرفت.

زوهر یکی از علل برگزیدگی قوم یهود را اعطای تـورات به ایشان می‌داند. طبق این دیـدگاه تـورات پیش از آن‌که به یهود عرضه شود، به اقوام گوناگون ارائه شد؛ اما این اقـوام از پـذیرش آن خـودداری کردنـد، زیـرا فـرامین و دستورات تورات در تعارض با زندگی تبهکـارانه‌ی ایشـان بود!

یهودیان معتقدند توراتِ نازل شده بر موسـی، ایشـان را قادر می‌سازد که همه‌ی جنبه‌های حیات خود را به همـان سـطح والایی ارتقـاء دهند که زنـدگی پیغمـبران در آن سـطح بـوده است. از دیـدگاه پـیروان کابـالا، یهودیـان برگزیـده شـده‌اند که انرژی‌هـای نهفته در تـورات را به جریـان اندازند و از این طریق از برخـورد و آشـفتگی در جهان اجتناب کنند، تا آرامش و صلح بر جهـان حکم فرما شود!

قوانین تورات به این قوم توانایی لازم جهت رسـیدن به مقاصد و اهدافشـان را می‌دهد و از منظر ایشـان همین امر مایه‌ی برگزیـدگی بـنی اسـرائیل بر سـایر ملل شـده است.

قرآن و برگزیدگی قوم یهود

زیر بناهـای فکـری ناسـالم یهـود و انحرافـات ایشـان در عمل و گفتار موضوعاتی هستند که آیاتی از قرآن کـریم بـــدان‌ها اختصـــاص یافته است. علت این کج‌روی را

می‌توان به طـور اختصـار در فقـدان وجـدان مـذهبی که هدایت گر انسان به سوی صراط مستقیم است، دانست.

از مطالعه‌ی تاریخ و شرح حال بنی اسـرائیل در قـرآن و کتب تـاریخی چـنین اسـتفاده می‌شـود که یکی از عقاید لاینفک زنـدگی یهـود در تمـام اعصـار، اعتقـاد به نـژاد پرستی و برتری یهود بر سایر اقوام بوده و هست؛ حـال آن که در آیـات قـرآن، ملاک برتـری انسـان‌ها تقـوی و پرهیزگاری معرفی شده است.

البته آیات متعددی در قرآن کریم بر برتـری و برگزیـدگی قوم یهود اشـاره دارد؛ اما با دقت در این آیـات می‌تـوان به روشنی دریافت که مقصود از این برگزیـدگی، برتـری و تقـدس ذاتی و مـاهوی نیسـت، بلکه این برتـری در مقطع زمانی خاص و در قلمرو جغرافیـایی خاصی بـوده است.

از متن آیـات قـرآن کـریم چـنین برمی‌آید که: عصـیان و تعـدی یهودیـان، کفر ورزیـدن به آیـات کتـاب خداوند و کشتن ناحق انبیاء بنی اسـرائیل، نه تنها بـاب برگزیـدگی را بـرای همیشه بر روی ایشـان بسـت، بلکه این قـوم را خـوار و ذلیل کـرده و در قیـامت مجـازات سـنگینی در انتظار ایشان خواهد بود. برگزیدگی یهود صرفاً تا زمانی بود که ایشـان به عهد و پیمـان خـویش پایبند بودند و آن هنگـام که بـرخلاف شـرع، فسـاد را در زمین، پیشه‌ی خویش کردند از این نعمت محروم گشتند.

چرا اسرار کابالا علنی شده است؟

(بسم الله الرحمن الرحیم)

می‌دانیم که دین یهودیت در سده‌های اخیر دینی ویژه‌گرا و نژادی بوده و عالمان یهود کمتر به تبلیغ و نشر دین خود در جهان پرداخته و از غیر بنی‌اسرائیل کسانی را جذب نموده‌اند و نیز می‌دانیم وضعیت در کابالا در طول تاریخِ آن به مراتب محدودتر بوده و کابالا به صورت سنتی محدود به دانشمندان بلندپایه و خاص پیروان مسلک یهود بوده است.

کابالا از بدو شکل‌گیری تا سده‌های قبل دانش سرّی یهود محسوب می‌شده و تعلیم و تعلّم آن بسیار محدود و فقط برای افراد معدودی بوده است. در میشنا چنین هشدار داده شده است:

«نمی‌توان... معسه برشیت را در آنِ واحد برای دو شاگرد تشریح نمود. اما معسه مرکاوا را برای یک شاگرد هم نمی‌توان بازگفت مگر آن‌که وی خردمند باشد و با دانش خود چیزی دریابد.» (الن انترمن 1393-ص 147)

با این حال می‌بینیم در عصر ما کابالیست‌ها تصمیم گرفته‌اند این آموزه‌ها را فراگیر کرده و به دیگران فارغ از هر دین و سن و جنسیتی آموزش دهند. حال سوال این است که چرا به یک‌باره کابالیست‌ها تصمیم به افشای اسرار کابالا گرفته‌اند و می‌خواهند اسرار و آموزه‌های کابالا را علنی کنند؟

نوشتار پیش رو در نظر دارد تنها چند دلیل که در کتب ایشان مستور است را علنی نموده و از این راز سر به

مُهر پرده بردارد، رازی که کابالیست‌های مـدرن با خط و نقش‌هـــای زیبا ســـعی بر موجه جلـــوه دادن آن دارند و می‌خواهند این ســمّ مهلک را با هــزار فــریب به جهــان مدرن تزریق نمایند.

1. جذب پیرو و تبلیغ دین یهودیت

باور عمـومی بر این است که دین یهـودیت تبلیغ نـدارد و کسی نمی‌تواند وارد دین یهـود شـود زیـرا این دین، دین نژادی بوده و غـیر بنی‌اسـرائیل نمی‌تواند بهـره‌ای از آن داشـــته باشـــد، لکن نگارنـــده معتقد است که این بـــاور نادرست بـــوده و تعمّق در کتـــاب مقـــدس، متن تلمـــود و سیره تاریخی یهود خلاف آن را ثابت می‌نماید.

با تعمق در کتـــاب مقـــدس می‌یـــابیم از همـــان ســـده‌های اولیه شـــکل‌گیری یهـــودیت، تبلیغ دین امـــری شـــایع بین علمای یهود بوده است:

«وای بر شمااى کاتبان و فریسیان ریاکار، زیـرا که بـرّ و بحر را می‌گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیـدا شد او را دو مرتبه پست‌تر از خـود، پسر جهنّم می‌سـازید!» (مـتی 23: 15)

گرچه گرایشـــات ضد فریسی‌ها در فقـــره فـــوق از عهد جدید نمایان است، اما به وضـوح به وضـعیت فعـال تبلیغ دین نـیز اشـاره دارد. ممکن است گفته شـود منظـور از پیـدا کـردن مرید در آیه مـذکور پیـدا کـردن مرید از بین یهودیان باشد و نه از غـیر یهـود؛ لکن با نگـاهی دقیق به تـاریخ خلاف آن بـرای ما ظـاهر می‌شـود و بسـیاری از جنگ‌های صدر یهودیت به جهت تبلیغ دین و مومن کـردن دیگر اقوام به یهوه خدای یهود بوده است:

«و در همه ولایت‌ها و جمیع شهرها در هر جـایی که حکم و فرمان پادشاه رسید، برای یهودیان، شادمانی و سرور و بزم و روز خـوش بـود و بسـیاری از قوم‌هـای زمین به دین یهــود گرویدند زیــرا که تــرس یهودیــان بر ایشــان مستولی گردیده بود.» (استر 8: 17)

«یهودیــان این را فریضه ســاختند و آن را بر ذِمّه خــود و ذریت خـویش و همه کسـانی که به ایشـان ملصق شـوند ...» (استر 9: 27)

ملاحظه فرمودید که یهودیت چه با تبشیر و تبلیغ و چه با جنگ و قهر و غلبه سـعی کـرده از بین سـایر مردمـان و اقــوام بــرای خــود پــیروانی جــذب نمــوده و غــیر بنی‌اسرائیلی را یهودی نمایند. و این مهم در عصر حاضر بر عهده دستگاه کابالیستی می‌باشد.

در کلمات علمای یهود نیز به تبلیغ دین یهود تصریح شده است:

«... فقط بـدان جهت اسـراییل را میـان امت‌ها به تبعید فرستاد که با یافتن پـیروانی بر شـمار خـویش بیفزایند» (انترمن ص23)

1. ناکارآمدی دین یهود

شــــریعت تحریف شـــده و خشک یهـــود از ســـویی و فراگیرشدن آموزه‌های معنوی اسـلام و مسـیحیت و نـیز معنویت‌های شرقی در جهان معاصر از سوی دیگر سـبب شده یهودیان در خود یک خلأ معنوی احسـاس کـرده و به دنبـال معنویت‌هـای جـایگزین در سـایر ادیـان و مکـاتب بروند. در حــال حاضر بســیاری از ســاکنین شــهرک‌های

رژیم غاصب صهیونیستی را یهودیان سکولار تشکیل می‌دهند، یهودیانی که بسیاری از آنان حتی در مراسم شبات نیز شرکت نمی‌کنند و اهمیتی نیز برای مواعید یهود قائل نیستند؛ عملی که مجازات سنگینی را برای یک یهودی به ارمغان خواهد آورد:

«و در روز هفتمین، سبت، آرامی مقدس خداوند برای شماست؛ هرکه در آن کاری کند، کشته شود» (خروج 35: 2)

همچنین یهودیت عصر حاضر دچار مشکل «پیدا کردن جایگاه یک یهودی در جامعه مدرن شده است». (فیلیپ برگ، 1990، ص 19)

«یهودیت امروزه مواجه با دو نوع انتخاب است: یا باید به راه کنونی خود ادامه دهد، یعنی در زندگی روزمره خود، تاریخ پیشینیان یهود را گرامی دارد و هرسال تعداد اعضا و نفوذ آن کمتر گردد، یا آن‌که اهمیت و قدرت خود را در جهان امروز آشکار کرده و ثابت کند که تنها یهودیت قدرت وحدت بخشیدن مجدد به اقوام پراکنده و دچار تفرقه کره زمین را دارد» (همان، ص 23)

این عوامل سبب شد دستگاه سرّی کابالیستی تصمیم بگیرد برای موجه جلوه دادن و ادامه حیات خود برخی از طعامی تورا را منتشر کرده و آن‌ها را همسو با علم و یا با نام علم آموزش دهد. این کار سبب می‌شود یهودیانی که به سبب ناکارآمدی دین تحریف شده شان دچار عدم اعتماد به نفس دینی-نژادی شده بودند از اغماء خارج شده و حیات دوباره‌ای بگیرند تا بتوانند خود را برای عصر ماشیح آماده نمایند.

1. عصر ماشیح

کابالیست‌ها معتقدند شـیمعون بر یوحـای / شـمعون بن یوحای پیش‌گویی کرده در عصر ماشیح حـتی به کودکـان نیز می‌توان کابالا را آموخت. به گفته آنان ربی شیمعون معتقد بود:

«عصر ماشـیح با خـود نـور و غنـایی می‌آورد که دال بر دمیدن خلوص الهی بر همه جهان‌هاست. خورشید جهانی نـو، طلـوع خواهد کـرد و با ظهـور آن نـور اعظم، آزادی انسـان‌ها را از جهل‌شـان آغـاز کـرده و بیـداری روحی و معنوی برایشان به ارمغان خواهد آورد». (همان، ص74)

همچنین زوهر می‌گوید که در دوره ماشیح:

«دیگر نیـازی نخواهد بـود که شـخص به همسـایه خـود بگوید: حکمت بر من بیـاموز، زیـرا نوشـته شـده روزی خواهد آمد که دیگر هیچ‌کس همسـایه خـود را نخواهد آموخت و هیچ‌کس برادرش را نخواهد گفت: خدا را بدان، زیـرا همه آن‌ها مـرا (پروردگـار) خواهند دانست از جوان‌ترین‌شان تا پیرترین‌شان» (زوهر ج 3 ص 58 الف)

می‌گویند در عصر ماشیح به سبب رشد علمی و فرهنگی مـردم جهـان دیگر دلیلی بر مخفی نگـاه داشـتن این آموزه‌ها نیست و می‌تـوان آن‌ها را علـنی کـرد و البته در این قول خویش نیز صادق نیستند زیرا اینـان تنها بـرخی از آموزه‌های «طعـامی تـورا»ی خـود را که قابل انتشـار هست را آموزش می‌دهند و بخش اصلی و الحـادی یعـنی «سـتری تـورا» را به کلی مسـتور داشـته‌اند. آنـان حق و باطل را بهم آمیخته‌اند تا نیت بـاطنی خـود را که یـافتن

«سـرباز بـرای جنگ آخرالزمـان» هسـت، پنهـان کنند: «وَمَکَروا وَمَکَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَیرُ الماکِرینَ».

1. جمع کردن سرباز

همان‌طور که در سطور بالا از قول فیلیپ برگ بیان شد یهـودیت در عصر حاضر به دنبـال نفـوذ در سـایر ملل و اقوام بوده و از کمی روند رو به نـزول رشد جمعیت رنج می‌برد. بر همین اساس دو راهبرد عمده برای خود اتخـاذ نموده‌اند:

یک: ادعای یهودی بـودن بـرخی نژادهـا، به عنـوان مثـال ادعا می‌کنند برخی از اقـوام دارای نـژاد یهـودی هسـتند اقـوامی همچـون: پشـتوهای افغانسـتان، چینی‌هـا، هنـدی‌ها، مکزیکی‌ها و... و ادعا می‌کنند که در بین این اقـوام کسـانی هسـتند که دارای DNA یهـودی بـوده و نشـان از آن دارد که این‌ها از اسـباط گم شـده یهـود هستند.

دو: با تـرویج و نشر آموزه‌هـای کابـالایی در قالب‌هـای مختلف مردم را ابتدا به سوی کابالا سوق داده، سپس در بین علاقه‌منـدان کابـالا شـریعت و تفکر یهـود را نهادینه می‌نمایند. افـرادی که از این طریق جـذب یهـودیت می‌شوند دارای تفکـرات صهیونیسم بـوده و به شـدت به سرزمین مقدس اعتقاد دارند.

البته نباید فرامـوش نمـود کسـانی که به صـورت غـیر نـژادی یهـودی می‌شـوند شـهروند پست و درجه سه محسوب می‌شـوند و تنها به درد این می‌خورند که مقابل گلوله‌ها بایسـتند، به این طریق صـهیونیزم می‌خواهد بدون هزینه‌کردن افراد خودش که به زعم آنان مخلوقات

برتر الهی یا همان قوم برگزیده هستند، در نبرد نهایی آرماگدون که به اعتقاد آنان زمینه‌ساز ظهور ماشیح خواهد بود پیروز شوند. و تمام این‌ها مقدماتی هستند که جبهه کفر برای مقابله با جبهه حق اندیشیده است. و «يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

شایان ذکراست کسانی که در ده‌های اخیر به آیین یهودیت گرویده‌اند از لحاظ اعتقادی معتقد به صهیونیزم اعتقادی و از جنبه سیاسی به شدت گرایش به صهیونیزم سیاسی دارند. اینان همچون تکفیری‌های دنیای اسلام حاضرند برای آرمان‌های صهیونیستی دست به هر اقدامی بزنند و ارتش رژیم غاصب اسرائیل را لشگر خدا می‌پندارند.

لذا همان‌گونه که ملاحظه فرمودید هدف کابالا از علنی‌کردن آموزه‌هایش نه دلسوزی برای آگاهی بخشیدن!!! به جهانیان بلکه به دست آوردن سربازان رایگان برای نبرد آخرالزمان می‌باشد. نبردی که به هیچ‌وجه آنان پیروز آن نخواهند بود. ان شاء الله

برملا شدن سرّ بزرگ کابالا

(بسم الله الرحمن الرحیم)

متن کامل کتاب «کابالا و پایان تاریخش»؛ قسمت دوم

ما نمی‌دانیم در کجـــای جهـــان، در کـــدام کهکشـــان و منظومه، غیر از زمین ما، موجود عاقلی به نام انسـان یا شـبیه انسـان، وجـود دارد. اما گفته‌اند: انحصـار موجـود عاقـــلِ تاریخ‌ســـاز فقط به کـــره زمین، احتمـــال یک در میلیاردها ضـــرب در میلیاردها است. بنـــابر این در نگـــاه کلی به این مسـئله، این ما تنها نیسـتیم که در نقطه ریز و کـــوچکی به نـــام کـــره زمین هســـتیم. کـــره‌ی زمین که ذرّه‌ای گمشـــده و بس نـــاچیز در این جهـــان بس عظیم، است. نه خودمان چیز معتنابهی هستیم و نه جایگاه‌مان.

پیشینیان تنها سه موجود را می‌دیدند: خدای‌شان، آسمان در بـــالای سرشـــان، و زمین زیر پای‌شـــان. هســـتی را به همین سه منحصر می‌کردند. و داد سخن می‌دادند: انسان خلیفة الله است، روح خدا در انسان دمیده شـده، انسـان به صورت خـدا آفریـده شـده، وجـود انسـان جلـوه‌ی ذات خداوند است. [1] و... و این موجود دو پای ریز و گمشده در گوشه کـوچکی از جهـان هسـتی (که روح و جسـمش بی‌اهمیت‌تر از آن است که چـــــــنین ســـــــرایش‌های ساده‌لوحانه در باره‌اش سـروده شـود، بـود و نبـودش در حوصـله‌ی عظمت جهـان هسـتی، چنـدان فـرقی با هم ندارد) در ذهن کوچک پیشینیان، دوشادوش خدا، ایستاده بود. به حدی که فرقه‌هـای متعـددی در تـاریخ به «انسـان خـدائی» معتقد شـدند. افـرادی نـیز عوام‌فریبانه نعـره‌ی «انا الحق» و «ما فی جبّتی الاّ الحق» زدند.

موجـودی که اگر از این همه مـواد گونـاگون جهـان، تنها آب از او (یا از کره‌ی زمینش) گرفته شـود، دیگر وجـودی در جهــان نخواهد داشت. به طــوری که زمــانی زمینش فاقد آب بـــود (آن هم دی روز که در سرگذشت جهـــان رقمی نیست)، یک کـــوهه‌ی یخ ســـرگردان شـــبیه سـنگواره‌های سـرگردان فضـائی با آن تصـادف کـرد و دارای آب شد: «وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّـماءِ مـاءً بِقَـدَرٍ فَأَسْـكَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلی ذَهابٍ بِـهِ لَقـادِرُونَ [2]ـ از آسـمان آب نـازل کـردیم به مقـدار معین، و آن را در زمین جـای داده و ساکن کردیم، و ما به از میان بـردن آن نـیز قـادر

وه چه خلیفة اللهی! که (باصــطلاح) وجــودش به مــوئی بســته است. وه چه متفکــرانی! که جهــان هســتی در نظرشان منحصر به این کـره زمین، در نتیجـه، خودشـان خیلی بزرگ، و خدای‌شان خیلی کوچک می‌شود و انسـان خدا می‌گردد و دست‌کم خلیفه‌ی خدا.

این‌گونه بینش‌ها از کجا آمــده؟ یهودیــان گمــان می‌کنند این باورهــای دینی‌شــان است که از تــورات گرفته‌اند. همین‌طــور مســیحیان. و بــرخی مســلمانان نــیز گمــان می‌کنند این افکــار پست از مبــانی دین و قرآن‌شــان در آمده است.

بل‌که پــیروان ادیــان (بــدون اســتثناء) این گزافه‌گــوئی درباره بزرگ‌نمائی انسان (که نـتیجه‌اش کوچک انگاشـتن خدا است) را عرفان نامیده‌اند. اما امــروز پس از گذشت زمــان بس طــولانی، پــرده از روی راز بــزرگ ابلیس بر افتــاده و نشــان می‌دهد که کابالیسم چه بازی‌هــائی با ادیان کرده است؟ چگونه با بزرگ‌کردن انسان، انسـان را این همه به پستی کشانیده است.

تاکید می‌کنم: به وسیله بزرگ‌کردن انسان، انسان را پست و کوچک کرده است و او را در حضیضی پست‌تر از حیوان قرار داده است. و این یکی از راز و رمز و ترفندهای اساسی کابالیسم بوده که امروز فاش شده است.

کتاب‌های نازله بر پیامبران (پیش از قرآن) با این ابزار، تحریف شده‌اند. قرآن، خودش محفوظ مانده اما تفسیرش با همین وسیله به شدت دچار تحریفات شده و روشنی سیمای روشنش از دسترس مردم خارج شده.

چه کسانی در مقابل نبوت‌ها این کارهای سترگ را انجام داده‌اند؟ کدام جریان و کدام قدرت؟ آیا عوامل این تحریفات، حوادث پراکنده و نامتمرکز بوده؟ یا یک جریان قدرت متمرکز به طور آگاهانه و با اعمال قدرت مداوم و جاری در طول تاریخ، این کار بس بزرگ را انجام داده است؟

این پرسش، بس مهم است. تا این اواخر گمان بر این بود که این تحریفات ریشه‌برانداز، یک روند طبیعی حوادثی، داشته بدون تمرکز، بدون اعمال قدرت از مرکز مشخص، و بدون ستاد فرماندهی بوده است. اما امروز واقعیت موضوع، فاش شده است. گرچه هنوز خیلی از اندیشمندان به همان لالایی پیشین در خواب خوش‌شان، می‌لولند.

کابالا عرفان یهودی است؟

ستاد فرماندهی و فعالیت متمرکز کابالا می‌کوشد آن را به عنوان عرفان آئین یهود به حساب دین یهود و بخشی از نبوت موسی (ع) قرار دهد. یا دست‌کم اصولی از

اصل‌های آن را برگرفته از این پیامبر بزرگ قلمداد کند. تا حدودی نیز در این برنامه موفق شده است و به زبان‌ها افتاده است که: کابالا عرفان یهودی است.

در این دفتر روشن خواهد شد که کابالا از آغاز، همراه با پیدایش انسان، وجود و حضور داشته و به طور متمرکز و کاملاً دقیق کار می‌کرده و ادیان را تحریف می‌کرده، یعنی هزاران سال پیش از موسی (ع) که پیامبر 3400 سال پیش است. [3]

تاریخ

در این دفتر روشن خواهد شد که با هر عینکی ماهیت تاریخ را بررسی کنید (که ماهیتش چیست؟ چه عواملی آن را ساخته؟ و کدام عناصر موجب سخافت آن شده است که مصداق عینی «یفْسِدُ فِیها وَ یسْفِک الدِّماءَ» [4] واقعیت یافته است؟) خواهید دید که: تاریخ محصول جنگ کهانت با نبوت بوده است.

زایمان بزرگ

اینک تاریخ آن سرّ بزرگ را که از آغاز پیدایش بشر در شکم خود به عنوان بزرگترین راز، مخفی نگه می‌داشت، زایمان کرد و در پیش روی همگان گذاشت. این راز بیش از این نمی‌توانست در شکم تاریخ بماند. زیرا خیلی بزرگ شده بود به حدی که بطن تاریخ را ترکانید و بیرون پرید. زایمانی که مادر در زایش این فرزند نامشروع، بر سر زا مرد و عنوان پایان تاریخ به زبان‌ها افتاد. دیگر نوبت تاریخ دیگر است تاریخی که در ساختمان و سازمان آن، ستاد ویران شده و افشا شده و رسواشده‌ی کابالا، نه سهمی خواهد داشت و نه نقشی.

زایمان این راز مساوی است با مرگ ابلیس.

«قُلْ إِنَّ رَبِّی یقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلاَّمُ الْغُیوبِ * قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ ما یبْدِئُ الْباطِلُ وَ ما یعیدُ [5]ـ بگو: پروردگار من می‌افکند (شتاب می‌دهد، سرعت می‌دهد) به حق و او عالم است بر اسرار و رازهای پنهان * بگو: حق آمد و دیگر باطل نه توان شروع کردن (برنامه جدید) را دارد و نه می‌تواند (برنامه پیشین خود را) دوباره برگرداند.»

اگر تحولات جامعه جهانی، حوصله‌ی زمانی طولانی را لازم دارد، حوصله‌ی خداوند وسیع‌تر از آن است؛ علاّم الغیوب 1400 سال پیش برملا شدن سرّ بزرگ کابالا را وعده داده است که دیگر نه توان برنامه جدید خواهد داشت و نه توان برگردانیدن برنامه‌های پیشین خود را.

عامل یا عوامل بر افتادن پرده‌ی راز

باطل ماهیتاً محدود است، نمی‌تواند تا ابد پیش رود. ظرفیت باطل، تمام‌شونده است. که عوام‌الناس گفته‌اند: «طناب ظلم از کلفتی پاره می‌شود».

جریان متمرکز و مدیریت شده‌ی کابالا قهراً و به ناچار به لیبرال - دموکراسی رسید. و نمی‌توانست نرسد. زیرا این اقتضای قهری و جبری آن بود. و اگر به این راه نمی‌رفت، در آغاز مدرنیته به پایان تاریخ خود می‌رسید.

لیبرالیسم فرزند کابالا بود که برگشت مادر خود را خورد. در جهان لیبرال، امکان بقا برای «راز» نیست؛ پرده‌ها قهراً و جبراً فرو می‌افتند، اسرار و رازها بر ملا می‌شوند.

زمانی که جامعه‌ی جهانی دموکراتیزه شد، دیگر جائی برای ستاد مدیریت کابالا که هزاران سال مستور و مخفی کار می‌کرد، باقی نمی‌ماند.

«جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً [6] بگو حق آمد و باطل مضمحل شد، و باطل (ماهیتاً) مضمحل شونده است.»

ابلیس

مردم جهان همگی به وجود شیطان باور داشتند، برخی روشنفکری کرده و آن را یک «سمبل» تصور کرده و منکر وجود واقعی آن بودند. و این نیز یکی از ترفندهای خود ابلیس و جریان کابالیستی او بود، تا راز بزرگ همچنان پنهان بماند.

اما مردمان جهان، با همه‌ی اعتقادشان به وجود واقعی ابلیس، او را یک موجود وسوسه‌گر می‌دانستند که کارش تنها ایجاد وسوسه در درون قلب‌هاست. و هرگز گمان نمی‌کردند که او به طور حضوری و نشسته روی یک کرسی و به طور تخاطب و گفتمان، به مدیریت جریان دائمی کابالا می‌پردازد. اینک این راز فاش شده است.

مردمان جهان گمان نمی‌کردند که بزرگ‌ترین وسیله‌ی ابلیس، برای نفوذ به درون پیروان ادیان، کهانت است که توسط جریان تحت مدیریت خودش، به نام عرفان، به درون ادیان، رسوخ می‌داده است. اکنون هویدا شده که تاریخی که تا امروز برای بشریت ساخته شده، نتیجه جنگ کهانت با نبوت‌ها بوده است.

جبرئیل

در این دفتر خواهیم دید که در رأس جریان حــق، جبرئیل قرار داشته و دارد، و در رأس جریان کابــالا ابلیس قــرار داشته است.

1- جبرئیل به طــور مقطعی به ســراغ بشر آمــده، اما ابلیس (علاوه بر وسوسه‌ها در دل‌هـای تک تک افـراد) به طـور مـداوم به مـدیریت جریـان باطل (کابـالا) مشـغول بوده است.

در این‌جا با یک مقدمه چند ســـطری می‌خـــواهم به یک موضوعی برسم:

2- جبرئیل همیشه با مـردم تمـاس نمی‌گـیرد. ابلیس در هر دوره‌ای، با هر کسی که لازم باشد ســـــــتادش را به طور حضوری محسوس و تخاطبی، تشکیل می‌دهد.

خیلی‌ها گمــان می‌کنند که چــون ادیــان پیشــین تحریف شـده‌اند، لـذا به وسـیله‌ی دین بعد از خودشـان، منسـوخ گشته‌اند. لیکن چنین نیست زیـرا اگر دین پیشـین تحریف هم نمی‌شد و کاملاً صحیح می‌ماند، باز با آمدن دین نوین محکوم به منسوخ بودن می‌گشت.

دین جاماسب [7]ـ (مجوسی) که به غلط دین زردشت نامیده می‌شـود - زیـرا بنیان‌گـذار آن، جاماسب کادوسی در میــان کادوســیان ســاحل ارس بــوده و زردشت یک پیــامبر اصــلاح‌گر است نه مؤسس [8]-ــ بر فــرض اگر تحریف هم نمی‌شــد، بــاز منســوخ است. لیکن در همه‌ی ادیان برخی اصول همچنان (و گاهی بدون تحریف) باقی مانده‌اند؛ مثل اعتقاد به وجود خداوند، نبـوت، حیـات پس از مرگ و....

از جمله‌ی این اصــول، اصــلی است که در همه‌ی ادیــان هســت، اما در آئین جاماســبی - زردشــتی به صــورت فرازتر باقی مانده است که عبارت است از: جنگ مـداوم یزدان و اهریمن.

بر خلاف اصـطلاح رایج، یـزدان به معـنی خـدا نیسـت، او رئیس ایزدان اسـت، ایـزد یعـنی فرشـته و یـزدان بـزرگ فرشتگان است. و نام خدا در آن آئین اهورمزدا است.

این اصل در قــرآن نــیز، فــراز است فرازتر از آن‌چه در دین ایران باستان بوده است. لیکن جریان نفـوذی کابـالا بر متون تفسیری آن را تا حدودی لوث کرده است.

در جنگ نبوت‌ها و کهانت‌ها، همیشه (مگر در مقاطع نادر و مناطق نادر) قدرت با جریان کابالیسم بوده است زیــرا به سوی حیوانیت رفتن آسان، و حـرکت به سـوی کمـال انسـانی مشـکل است. اینک تـاریخ دیگر با مـاهیت دیگر آغـاز شـده است که هیچ تردیـدی در مـوفقیت آن، وجـود نـدارد. زیـرا با به بن بست رسـیدن کابـالا، راهی غـیر از موفقیت این تـاریخ نو پدیـد، وجـود نـدارد. و این نـیز یک موضوع جبری است.

نکته‌ی مهم

از مطالب بالا پیداست که: آغاز تحقق این تاریخ جدید، نه به دلیل تکامل بشر و به کمـال رسـیدن جـامعه‌ی بشـری است که مثلاً به حـــــدی در فکر و اندیشه پیش رفته که مســتعد شــده تا راه درست را بشناسد. بل‌که عامل بــاز شدن زمینه برای پیدایش تاریخ جدید، از بین رفتن کابالا، و به پایــان رســیدن عمر طــبیعی کابــالا (که گفته شد بالاخره محدود است) می‌باشد.

گرچه هنوز خیلی زمان لازم است که خیلی از شنوندگان سخن بالا، از شیفتگی تمدن کابالیستی غرب به در آیند و بپذیرند که این تمدن چیزی برای کمال انسان نیاورده است.

جامعه‌ی آینده جهان و تحقق تاریخ نوین، در زمانی آغاز می‌شود که فکر انسانی بدترین شرایط و منفی‌ترین وضعیت خود را می‌گذراند.

این عامل عبارت است از واماندگی کابالیسم، نه بیداری انسان‌ها و رونق ایمان و رواج جریان حق.

بهتر است در این مسئله اندکی درنگ کنیم: این تاریخ نوین یک مرحله‌ی شروع و «آغاز حرکت» دارد؛ این مرحله در وقتی شروع می‌شود که جامعه‌ی جهانی در شدت باطل و اوج بی‌دینی باشد.

یعنی کابالیسم و سلطه‌ی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آن، به حد نهائی خود رسیده باشد به طوری که بیش از آن امکان پیشروی برایش نباشد.

این شروع به دلیل بیداری انسان‌ها و رشد و رواج جریان حق، نخواهد بود بل به دلیل واماندگی کابالیسم خواهد بود، که در آغاز دهه‌ی60 قرن بیست اوضاع جامعه‌ی جهانی چنین بود که چیزی به نام دین و راه حق، نه بهائی داشت و نه ارزش علمی، و در همان زمان این مرحله‌ی شروع، شروع گشت. این مرحله را باید مرحله‌ی درد زایمان تاریخ کابالیستی نامید.

بشر در بستر تاریخِ ماهیتاً کابالی، به هر دری می‌زند، از هر «ایسم» پیروی می‌کند تا زمانی که چیزی در چنته‌ی

کابالیسم باقی نماند و انسان در بن‌بست کابالیسم قرار گیرد و به دلیل همین بن‌بست به سوی حق و راه حق توجه کند.

مقصودم این است: وقتی که احادیث آخرالزمان را مطالعه می‌کنید مشاهده می‌کنید (یا هر کسی از پیروان ادیان مسائل آخرالزمان را در دین خودش بررسی می‌کند مشاهده می‌کند) که ظهور در بدترین زمان خواهد بود. و از جانب دیگر می‌بینید که زمانه نسبت به دین بهتر شده است همه‌جا دین‌گرایی رشد می‌کند همه‌ی ادیان در همه‌ی جهان ارزش پیدا می‌کنند و وارد عرصه‌ی ارزش علمی می‌شوند.

پس اشتباه نشود مراد از این‌گونه حدیث‌ها، آغاز مرحله‌ی شروع است که گاهی با لفظ ظهور آمده. و ظهور منجی (عج) در زمانی خواهد بود که دین‌خواهی و حق‌گرائی اولین خواسته‌ی بشر باشد. و این طبیعت موضوع است.

با این مقدمه: می‌رویم به متن بحث تا جریان کابالا و مدیریت ابلیس بر جریان باطل، را بهتر بشناسیم.

ادامه دارد...

نویسنده: مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] انسان خلیفة الله نیست. انسان خلیفه و جانشین موجودات دو پا و غیر عاقلی که پیش از آدم بودند، است و نیز جانشین و خلیفه‌ی نسناس است که شبیه انسان بودند اما نه عقل داشتند و نه زبان گفتگو، و نه مکلف

بودند. رجوع کنید؛ بحار، ج11 ص117 حدیث 47 و48 در این باره احادیث دیگر نیز داریم.

تنها انبیاء (ع) و ائمه (ع) خلیفة الله هستند.

روح خدا در انسـان دمیـده نشـده، این موضـوع در مبحث «قــدرت روم، عیسی و یحــیی و زکریا میــان دو تیغه‌ی کابالیسم» خواهد آمد.

انســان به صــورت خــدا آفریــده نشــده، اساســاً خداوند صورت ندارد، رجوع کنید؛ بحار، ج11 ص121.

انسان مظهر ذات خداوند نیست، انســان و هر چــیز دیگر فعل خدا هستند و مظهر فعل خـدا می‌باشـند، خداوند در هیچ چــیزی ظهــور نکــرده و نمی‌کند زیــرا ذات خداوند متحرک و متغیر نیست نه ظهـور دارد و نه جلـوه، نه ذات او قابل درک حسی و عقلی است و نه جلــوه یا ظهــور ذات او، این قبیل سخنان باورهای پایه‌ای کابالیسم است

[2] آیه18 سوره‌ی مومنـون و نـیز آیه60 سـوره‌ی نمل «أَمَّنْ خَلَـقَ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْـزَلَ لَكمْ مِنَ السَّـماءِ ماءً» که در خلقت بحث می‌کند نه در باران.

[3] حتی آن زن رقاصه، خواننده‌ی معروفه‌ی مشــهوره، مــدونا، نــیز می‌گوید: آئین من کابــالا، خیلی دیرین‌تر از آئین یهودی است. که در رسانه‌ها پخش شد.

[4] آیه30 سوره بقره

[5] آیه‌های48 و49 سوره‌ی، سباء

[6] آیه81 سوره، اسراء

[7] با جاماسب معاصر زردشت اشـــتباه نشـــود. این جاماسب پیش از آمدن آریائی‌ها به ایران، زیسته است.

[8] این موضوع را در برخی نوشته‌هایم شرح داده‌ام، از جمله: کتاب «انسان و چیستی زیبائی» سایت بینش نو

کابالا از قابیل و سامری تا دجال

(بسم الله الرحمن الرحیم)

متن کامل کتاب «کابالا و پایان تاریخش»؛ قسمت سوم

ابتدا نام و عنوان کابالا

به گونه‌هـــــای متعـــــدد این لفظ و تلفظ آن در میـــــان جامعه‌های پیشین و امروز، به شرح زیر توجه فرمائید:

کابالا / قبالا / کبالا / قابالا / قابالاه / قباله

Kabbalah / Kabala / Kabalah / Gabala / Qabalah / Qabala / Qabbalah / Ghabala

آیا با دیدن این الفاظ که در زبان‌های مختلف با لهجه‌های مختلف آمده، چیزی به ذهن‌تان خطـور نمی‌کنـد؟ آیا غـیر از لهجه‌های مختلف از قابیل چیز دیگری است؟ قابیل که بنیان‌گذار جریــان پــیروی از ابلیس است. و ابلیس اولین ستاد مدیریتش را با او تشکیل داد.

کابالا از قابیل و سامری تا دجال

گمــان نکنید من فقط بر اســاس خطـور ذهن یا شـباهت ظاهر لفظ، چنین اصل بزرگی را ادعا می‌کنم بل خواهید دید که این بحث را مســتدل با ادلّه‌ی تــاریخی مســلّم، و اصــول ادیــان، به ویــژه قــرآن و احــادیث اهل بیت (ع)، پیگیری و روشن خواهم کرد. به توفیق خداوند.

تحریف یک اصل بزرگ

در این ماجرا نام سه تن از فرزندان آدم، محور آن اولین حادثه‌ی بزرگ است: قابیل،هابیل و قاین. قابیل‌هابیل را

کشت. پس از گذشت زمـــانی، قـــاین به انتقام‌هابیـــل، قابیل را کشت. اما اگر امروز به دنبال نام قاتل‌هابیل در زبـان انگلیسـی، فرانسـوی و اسـپانیولی، بگردیـد، آن را کاین یا کین می‌یابید که همان قاین است.

خاصیت خاص جریان کابالیسم در طول زمـان که بر بشر گذشته، این است که همیشه جنایـات خـود را حق مسـلّم خود دانسته، کشتارهائی را که مرتکب شـده همه را کـار مثبت و لازم و انسـانی تلقی کـرده. و اگر طـرف مقابل برای دفاع از خود یا برای مجازات قـاتلان، اقـدامی کنـد، او را مجرم بزرگ نامیـده است. همـان‌طور که امـروز در نظر قـــدرت جهـــانی کابالیسم فلســـطینیان قاتل و تروریست نامیـده می‌شـوند و صهیونیست‌ها معصـومانی که از خود دفاع می‌کنند. این قـانون همیشـگی کابالیسم است.

در ماجرای پسران آدم، قتل اول را به فراموشی سپرده و قتل دوم را (که مصداق مجـازات حقـوقی است) فـراز کرده‌اند. گـــوئی تنها قتلی که در میـــان پســـران آدم رخ داده، کشـــتن قـــاین است قابیل را. اما این برنـــامه‌ی تحریف طـوری برگـزار شـده که واقعیت مـاجرا همچنـان همراه با ابهاماتی برای مردم جهان باقی بماند.

عیاشی در تفســیرش یک ســخن عجیب از علی (ع) نقل کرده است: «عَنْ عِیسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِی (ع) قَـالَ إِنَّ ابْنَ آدَمَ الَّذِی قَتَـلَ أَخَـاهُ کـانَ الْقَابِیلَ الَّذِی وُلِدَ فِی الْجَنَّةِ [1]ـ آن پسر آدم که بـرادرش را کشت قابیل بود که در آن باغ متولد شده بود.»

در میـان مسـلمانان هـرکس این حـدیث را بشـنود تعجب می‌کند: مگر کسی در نــام قاتل شک و تردید داشــته که علی (ع) در صــدد تعــیین نــام قاتل است!؟ آیا علی (ع) توضـیح واضـحات می‌کنـد؟! خـود من بارها این حـدیث را دیده بودم و احساس تعجب کرده بودم. و شــاید آن را در پیش هــرکس بگذارید و یا بــرایش بخوانیــد، این حــالت برایش دست خواهد داد.

اما به خـــــوبی روشن است قابیلیـــــان (کابالیست‌ها) می‌خواســتند در اســلام هم تا جــائی نفــوذ کنند (مانند نفـــــــوذی که در آئین موسی و عیسی کردند) که این موضــوع را در عرصه اســلام نــیز تحریف کنند [2]، که امیرالمومنین (ع) در مقابل‌شان به دفاع پرداخته و مــانع تحریف می‌شود.

مسعودی در مروج الـذهب، می‌گوید: «و فی زمن أنـوش قتل قــاین بن آدم قاتل أخیه‌هابیل و لمقتله خــبر عجیب قد أوردناه فی کتاب أخبار الزمان و فی الکتاب الأوسط: و در زمان اَنــوش، قــاین پسر آدم قاتل برادرش‌هابیل را کشت. و این داســتان عجیــبی دارد که در کتــاب اخبــار الزمان و کتاب اوسط آورده‌ام.»

ائمه‌ی اهل بیت (ع) یکی پس از دیگـــــری در مقابل این تحریف ایستادند و همیشه نام قابیل را به عنـوان قاتـل، در جامعه مسـلمانان محفــوظ داشــتند. و کابالیست‌های نفوذی در ادیان از قبیل سامری در میـان یهـود و پـولس در میان مسیحیان، و... را معرفی کرده‌اند که در مبــاحث آینده خواهد آمد.

اینک عنــوان کابیل (کابالــه، کابــالا، قبّــالا، قباله) واژه مقدس و مورد پرســتش کابالیست‌ها است. و در عــوض، عنوان کاین (کین، قاین، قین، قیین) در نظرشان منفور و ترورکننده‌ی برادر است؛ قابیل مقدس و قــاین منفــور است. مشاهده می‌کنید که با چه وضوحی معــنی کابــالا و کابالیسم روشن می‌شود.

اما جریــان کابــالی، بــرای هرچه ریشه‌دار کــردن و تحکیم تحریف‌شــان، کــار دیگــری هم کردنــد، گفتند کابــالا (و یا تلفظــات مختلف از آن) یعــنی: دریــافت، رسم‌رســیده، دیرین، کهن، قدیمی، باســتانی، پنهــانی. تا هرچه بیشــتر از روشن‌شدن ماهیت تحریفشان، پیشگیری کرده باشند. معلوم نیست این واژه بدین معنی از کدام زبان، و از آنِ کــدام مــردم است. واژه را در قــالب تلفظــات مختلف آورده‌اند که بـــالاخره شـــباهتی یا شـــبیهی در یکی از زبان‌های دنیا برایش قابل ادعا نباشد.

کودکانه‌تر از همه این است که گفته‌اند کابــالا یک واژه‌ی عبری است در حالی‌که دیرینگی آن به قرن‌ها پیش از آن می‌رسد که خبری از ابراهیم (ع) سر سلسله نژاد عــبری نبود، آنان می‌توانستند به جــای آن، یک واژه‌ی دیگــری به کار برند و در میان خودشــان رایج کنند تا کــاملاً از فــاش شــدن سرّشــان در امــان باشــند. اما نظر به احــترام و اهمیــتی که به بنیان‌گــذار راه‌شــان قائل بــوده و هســتند همچنان به نام قابیل وفادار ماندند.

هابیل و قابیل

پرسش:

تورات امروزی می‌گوید: قاین برادر بزرگ بـود که بـرادر کوچک خـود بنام‌هابیل را کشـته است. چه فـرق می‌کند نام او قاین باشد یا قابیل؟ از تعویض نام چه چیزی برای تحریف‌کنندگان حاصل می‌شود؟ و از جانب دیگر می‌بینیم که در ادبیات اسـلامی نـام خیلی شخصـیت‌های امت‌هـای پیشین متفاوت آمده و باصطلاح معـرّب شـده و گـاهی با تفـاوت اساسی آمـده مثلاً تـورات می‌گوید: ابراهـام، ما می‌گوئیم: ابراهیم، یا شـاؤل را طـالوت، ایلیا را الیـاس، می‌گـوئیم. همین‌طـور نـیز قـاین را قابیل گفته‌ایم. بنابراین تلفظ قابیل نـیز مانند اسـامی دیگر از تعبـیرات اسلامی است.

پاسخ:

برای تدوین پایان‌نامه‌ای به انجمن کلیمیان تهران نامه‌ای نوشـته شد. در پاسـخ، اصل پرسش و جـواب آن را شماره‌بندی کرده و به شرح زیر ایمیل کردند:

سؤال: با عرض سلام و احترام، دانشجوئی هسـتم که در حـال تهیه پایان‌نامه ارشد می‌باشم بسـیار متشـکر می‌شـوم لطف فرمائید و نام‌هابیل و قابیل را در زبـان عـبری به همـراه تلفظ صـحیح آن بـرایم ارسـال کنید پیشاپیش از مساعدت شما سپاسگزارم.

جواب:هابیل = هِول. قابیل = قیین.

اکنون ما می‌پرسیم: چرا در ترجمه‌های عـربی، فارسـی، ترکی، که از تورات شده که برای همین مردمان مسلمان و امت اسـلامی ترجمه شـده، چـرا هِـول به‌هابیل که مطـابق تعبـیر مسـلمانان است ترجمه شـده اما قـاین به

قابیل ترجمه نشده و با همان لفظ قاین آمده است؟ این یک بام و دو هوا برای چیست؟

و در بیـــــان دیگر: در ترجمه‌ها همیشه تلفظ اصـــــلی خودشان را آورده‌اند مثلاً نوشـته‌اند: شـاؤل، نه طـالوت، ایلیـا، نه الیـاس، چـرا در ماجرای‌هابیل و قابیل به جـای هِول‌هابیل آورده‌اند. چه عاملی موجب شده که دربـاره‌ی هـول، تعبـیر اسـلامی را بیاورنـد؟ این رفتـار اسـتثنائی برای چیست؟ چرا هر دو را با تعبیر اصلی خودشان هول و قاین نیاورده‌اند و یا هر دو را با تعبیر اسـلامی‌هابیل و قابیل نیاورده‌انـد؟ دلیل این رفتـار ویـژه و مخصـوص، چیست؟

کابالیسم از آغـاز کوشـیده است که نـام قابیل (قابـل، قابال، کابل، کاباله، قباله) همچنان برای‌شـان مقـدس و پنهان بماند به طوری که برای پیروان خودشان نیز آن را به «پنهان» معنی کرده‌اند. و پس از نفوذ در امت موسی (ع) (که شرحش خواهد آمد) قاین را به جای آن گذاشتند و تورات را تحریف کردند.

و چون اسلام آمد و راز پنهـان آنـان را روشن می‌کـرد و اسم مقدس‌شـان که عنـوان مسلک‌شـان است را افشا می‌کرد، در ترجمه‌ها نیز از آوردن عنوان قابیل خودداری کردند و نام‌هابیل را با تعبیر اسلامی آوردند تا در ذهن‌ها بکارند که در تعبیر مسلمانان نیز قاتل‌هابیل، قاین است. و دیـدیم که علی (ع) اصـرار دارد که نـام قاتـل، قابیل است.

و این‌که می‌پرسید: چه فرق می‌کند؟ فرقش همین است که نمی‌خواهند عنـوان مقدس‌شـان، عنـوان اولین قاتل

انسـان باشد. همیشه کشـته‌اند اما از عنـوان قاتل تـبرّی جسته‌اند.

برداشتن نام سامری از ماجرای گوساله

جریـان کابالیسم تنها دربـاره‌ی قابیل این کـار را نکـرده است بل در همه‌ی مـــــواردی که یکی از بزرگـــــان و سران‌شان که مسـتقیماً با ابلیس در تمـاس بـوده کـار یا کارهای بزرگی را برای‌شان کرده و در نظرشان مقــدس است، این‌گونه تحریف‌ها را کرده‌اند.

چه کسی تندیس و بت گوساله را ساخت و نسل اسـحاق و یعقـــوب را بت‌پرست کـــرد؟ تـــورات امـــروزی می‌گوید:هــارون بــرادر موسی گوشــواره‌های زنــان و دختران را جمع کرده ذوب نمود و بت را ساخت!!!

این در حـالی است که خـود همین تورات‌هـارون را مـرد شــماره دو و معــاون پیــامبر خــدا و در حد یک پیــامبر می‌شناسد. چگونه ممکن است چـنین شخصی بت‌سـازی کند و مردم را به پرســتش آن وا دارد تا موسی (ع) بیاید زحمات خودش را بر باد رفته ببیند وهارون را مؤاخــذه‌ی شدید کند که چرا مردم را بت‌پرست کردی. کاری که یا از ابلیس برمی‌آید یا از دستیار ابلیس و یا از یک فرد کـودن و جاهل که در جهالت سرآمد همگان باشد. کاری که هیچ عاقلی صدور آن را از شخصی مثل‌هارون، باور نمی‌کند.

این تحریف نیز به خاطر مخفی داشـتن نـام خـبیث‌ترین، هوشمندترین و پیچیده‌ترین شخصیت تـاریخ کابـالا یعـنی سامری است. پس روشن می‌شـود که پنهـان کـردن نـام برخی از مهره‌های مهم و مـؤثر کابـالا یکی از سـنت‌های

جاری کابالیسم است که قاین در جای قابیل وهـارون در جای سامری قرار بگیرد.

نظر خود یهودیان درباره‌ی تحریف تورات

بـرای تـدوین کتـاب «جامعه شناسی کعبه» جهت بـرخی مسـائل به کنیسه یهودیـان در اصـفهان رفتم، هرچه از شخص فرهیخته‌ی آنان درباره‌ی مطالب نامعقول تـورات پرسـیدم، گفت: این‌ها را مسـیحیان به تـورات وارد کرده‌اند. مثلاً خداوند به دنبال آدم می‌گشت و صدا می‌زد آدم کجائی، یا خداوند آمد و با یعقوب کشتی گـرفت. و... دربـاره‌ی همه‌ی این‌گونه مسـائل می‌گفت: مسـیحیان تحریف کرده‌اند. این آقای فرهیخته دو اشتباه داشت:

1- اشتباه تاریخی

گمان می‌کرد که مسیحیان این تحریف را در تورات ایجاد کرده‌اند. او توجه نمی‌کند که این تحریفـات خیلی پیش‌تر از تولد مسیح ایجاد شـده است. و در جـای خـود خـواهیم دید که نفوذ کابالیسم در امت یهود از زمان خـود موسی شـروع شـده و در زمـان تجزیه دولت‌شـان به دو دولت یهودا و اسـرائیل، این نفـوذ به اوج خـود رسـیده و حـتی بعل‌پرسـتی نـیز به میان‌شـان وارد شـده است و حـدود هفتـاد پیـامبر یهـودی در برابر نفـوذ کابالیسم و بعل مبارزه کرده‌اند و نتوانستند از آن کاملاً پیشـگیری کنند و اگر نبـود حمله‌ی بخت النصر (بنوآکد ناصْـر) و سـقوط دولت‌شـان و اسارت‌شـان در بین‌النهـرین، وضـعیت دین‌شـان بـدتر از این هم که هسـت، می‌گشت. زیـرا همـواره دو دولت‌شـان در رقـابت با همـدیگر از دولت کابالیست و بعل‌پرست لبنـان در مشرق‌شـان، و از دولت

کابالیست و بعل‌پرست مصر در مغرب‌شـــان، اســـتمداد می‌کردند و همچـــــنین هر شـــخص سیاســـــتمدار که می‌خواست به جـــائی برسد با قـــدرت‌های کابالیست همکاری کرده و از آنان بهره مالی و سیاسی می‌گرفت. درست مانند وضـعیت کشـورهای اسـلامی امـروز. با این تفـاوت که امت موسی فقط به دو دولت تقسـیم شـده بود و امت محمد (ص) به دولت‌های متعدد.

معجزه حدیث را ببینید: «قال رسول الله (ص): یکونُ فِی هَذِهِ الْأُمَّةِ کلُّ مَا کانَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ حَـــذْوَ الْقُـــذَّةِ بِالْقُـــذَّةِ [3]ـــ در این امت، هر آن‌چه در بنی‌اسرائیل رخ داده، رخ خواهد داد نعل به نعل و قُذّه به قُذّه.»

شرح: اگر کسی در روی برف، خاک و رمل راه برود جای پاهایش می‌ماند، و اگر شخص دیگری به دنبـال او دقیقـاً به جای پای او پا نهد و راه برود، می‌شود قذّه به قُـذّه. و اگر کفش (نعل) در پا داشته باشند می‌شود نعل به نعل.

در بـرخی ضـبط‌ها ادامه دارد: «... لو دَخَـلَ أَحَـدُهُمْ فِی جُحْـــرِ ضَـــبٍّ لَـــدَخَلْتُمُوهُ: اگر کسی از آنـــان به لانه آفتاب‌پرست داخل شـــده باشد شـــما هم داخل خواهید شد.» مـــراد تاکید است که هرچه در امـــور فـــردی و اجتماعی بنی‌اسرائیل رخ داده، در جـامعه‌ی شـما هم رخ خواهد داد. این حدیث از حدیث‌های اجماعی و ردیف اول است که در منابع شیعه و سنّی آمده است.

2- اشتباه در نام و عنوان تحریف کنندگان

اشتباه دوم آن یهودی فرهیخته این بود که می‌گفت: این قبیل موضوعات را مسـیحیان به تـورات وارد کرده‌اند. از

یک دیــدگاه ســخن او باصــطلاح فی‌الجمله درست است. زیرا در دوران مسیحی نیز تحریف‌ها ادامه داشـته اسـت؛ مســیحیان مطــالبی از هر دو کتــاب (عهد عــتیق و عهد جدید) شان را به طور مرتب تعویض می‌کنند و اخیراً این کارشـــان را انکـــار هم نمی‌کنند و به حســـاب تکامل می‌گذارند. اما اینــان مســیحی نیســتند بلکه مســیحی کابالیست هســـتند. و تنها یک جریـــان واحد است که از آغــاز تــاریخ به نفــوذ در ادیــان و تحریف آن‌ها پرداخته است: کابالیسم.

گفته‌اند: «الکفر ملة واحـدة» [4]ـ کفر فقط یک فرقه و یک جریــان است گرچه گونه‌هــای مختلف داشــته باشد. ادبیات و منطق قرآن، همیشه و همه‌جا، دو جریان حق و باطل را در برابر هم می‌گـذارد. در این مقــال حق فقط یک فـــرقه‌ی واحـــده است و باطل نـــیز فقط یک فرقه واحده است. و همین‌طـور است ادبیـات و منطق رسـول خدا (ص) و ائمه طاهرین (ع).

امیرالمومنین (ع) در خطبه 16 نهج‌البلاغه می‌گوید: «حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ لِکلٍّ أَهْلٌ فَلَئِنْ أَمِرَ الْبَاطِلُ لَقَـدِیماً فَعَـلَ وَ لَئِنْ قَــلَّ الْحَــقُّ لَرُبَّمَا وَ لَعَــلَّ: یک حق است و یک باطــل، و هرکـدام پـیروان خـود را دارد. اگر باطل حکـومت کند از قـدیم حکـومت کـرده اسـت، و اگر اهل حق کمـتر باشـند بساکه چنین بوده و می‌شود.»

شرح: باصطلاح ادبی، تنوین «ٌ» در دو لفظ حق و باطـل، «تنوین وحدت» است؛ یعنی یک حق است و یک باطل.

پیش از آن‌که راز کابالا بر ملا شود، معنی بـرخی آیـات و نــیز حــدیث‌ها را چنــان که باید دریــافت نمی‌کــردیم و

نمی‌دانستیم که واقعاً و در عینیت جامعه‌ی جاری بشـری عملاً تنها یک جریـان معین کفر هست که از آغـاز تـاریخ، جاری بوده است. امروز این واقعیت روشن شده است.

اشتباه سوم

نه فقط آن آقـای یهـودی فرهیختـه، بل همه‌ی یهودیـان، مــواردی از تحریفــات را اساســاً تحریف نمی‌دانند و به آن‌ها معتقد هستند. و تنها موارد باصطلاح افتضاح که به وضوح غیرعقلانی هستند را تحریف مســیحیان می‌نامند. مثلاً به حذف نام قابیل و جـایگزین کـردن قـاین به جـای آن، اساسـاً تـوجهی ندارند و همین‌طـور جـامعه‌ی معتقد مسـیحی. و کابالیسم این‌گونه با آنـان و دین‌شـان بـازی کرده است.

دجّال

دجال در ادیان پیشین، و همچنین در نظر اهل تسنن، یک شـخص و یک فــرد معین است که در آخرالزمــان ظهــور خواهد کــرد. اما از نظر احــادیث اهل بیت (ع) (البته اگر احادیث را غربال کنید و نفوذی‌ها را کنار بگذارید) دجــال یک جریان اسـت، یک جریـان فکـری، سیاسـی، فـرهنگی است که در آخرالزمـان ظهـور خواهد کـرد. دجّـال یعـنی «وارونه نشان دهنده». حقایق را معکــوس نشــان داده و به مردم القاء می‌کند. و بالاخره: لذت را به جای سـعادت قرار می‌دهد که شرحش خواهد آمد.

این «ظهور» دو عنصر معنائی دارد:

1- به نهایت اقتدار و تسلط خود بر جامعه، می‌رسد.

2- پرده‌ی مداوم و همیشگی برمی‌افتد و سرّ مخفی و راز پنهان چند هزار ساله، فاش می‌گردد. زیرا که به پایان تاریخ خود رسیده است. و در آغاز تاریخ نوین، به دست عیسی (ع) به فرمان امام زمان (عج) از بین می‌رود.

مدیریت دائمی

اگر بخواهید حدیث‌های ما را درباره‌ی دجال بررسی کنید دقت کنید که این‌بار نیز از آن طرف بام سقوط نکنیم. این‌که گفته شد دجال در بینش تشیع یک فرد نیست بل یک فرهنگ است، بدین معنی نیست که کسانی، یا ستادی، یا قدرت مدیریتی، در پشت سر آن نیست. مراد این است که دجال شخص معین و یک فرد نیست که مانند قیام‌کنندگان تاریخ، قیام کند. بلکه یک جریان است که در طول تاریخ، نسلاً بعد نسل، جریان داشته و افرادی در ستاد مرکزی آن، با باز کردن شبکه‌شان در میان مردمان، آن‌را فرماندهی و برایش برنامه‌ریزی می‌کردند و می‌کنند. و همیشه ابلیس در مرکز ستادشان حضور عینی و مشهود داشته و دارد. که در مباحث آینده به شرح خواهد رفت.

برنامه‌ی امروزی ستاد کابالیسم درباره‌ی دجال

امروز شرایط و مسائل جهانی بشر، از دایره‌های جغرافی محیطی خارج شده، و سرنوشت همه‌ی مردمان جهان، یکی می‌شود که اصطلاح دهکده جهانی به زبان‌ها افتاده است. همگان (اندیشمندان و جامعه‌شناسان و آنان که توان اندام‌شناسی و نیز ماهیت‌شناسی جامعه و تاریخ را دارند) به چیزی به نام پایان تاریخ رسیده‌اند

گرچه در بیـان آن نظرهـای مختلف دارند. و همچـنین در موضع‌گیری‌ها و نسخه‌پیچی‌ها بـرای آینـده، پیشـنهادهای مختلف دارند.

در این‌جا این سخن را داشته باشید، تا باصطلاح در میـان پرانتز مطلبی را بگویم: وبریسم که آخرین ایسم جریـان کابالیسم بـود. به شـدت با «نسـخه دادن بـرای آینـده» مخـالفت کـرد؛ مـاکس وبر خشت اول این بنا را با سخنرانی معروفش که به عنوان «پیامبر و سیاسـتمدار» ایـراد کـرد، تاریخی‌اندیشـان، و آنـان را که بـرای آینـده نسـخه می‌دادنـد، به بـاد انتقـاد گـرفت و اشخاصی مانند هگـل، مـارکس و همه پیشـینیان از خـود، را دارای اندیشه‌های غـیرعلمی که یا مانند پیـامبران پیشـگوئی می‌کنند، و یا سیاستمدار عـوام‌فریب هسـتند، دانست. و با این سخنرانی بود که افسار اندیشه و علم را در دست گرفت، و اندیشه و علم را از آینده‌نگری بـاز داشت. و در این برنامه موفق شد و محافل علمی را پیرو خود کرد.

اما امـروز خلف و شـاگرد مکتب او که زمـانی به شـدت مخالف آینده‌نگری و مخالف نسخه‌پیچی علمی برای آینده بود، نسخه‌ی جنگ تمدن‌ها را داده ره چاره‌ی خروج تاریخ کابالی از بن‌بست را، در این نسخه می‌داند. و بدین‌سان، غرب وبریسم را زیر پا نهاده است و به نادرستی و غلط بـودن آن، تاکید می‌کند. اما بـرخی از متفکـران مـا، بل هنـوز مراکز آکادامیک ما به دنبـال مـاکس وبر له له می‌زنند!

برگـردیم به ادامه مطلب پیش؛ آنـان اصل «بن‌بست» را مسلّم می‌بینند و تاریخ کابالی‌شان را در حال سقوط. به دنبـال این هسـتند که به قـول خودشـان آلترنـاتیو این

سـقوط چیست و کیست و کـدام اندیشه و مکتب اسـت؟ به همه‌جـای این کـره زمین که در اثر امکانـات ارتبـاطی بس کوچک و کوچک‌تر شده، می‌نگرند، بررسی می‌کننـد، همه‌ی ملت‌ها، تفکرها و اندیشه‌ها، بینش‌ها و مکتب‌ها را یک به یک بررسی کــرده و می‌کنند. نتیجه می‌گیرند: هیچ سکوئی برای تاریخ نوین که از راه می‌رسد، وجـود نـدارد مگر تشیع. لذا کل قدرت‌شان را برای سرکوبی شـیعه در هر زمان و هر مکان به کار گرفته و می‌گیرند؛ سـرکوبی رسـانه‌ای، سـرکوبی اقتصـادی، سـرکوبی نظـامی، سرکوبی فـرهنگی، ایجـاد گروه‌هـای تـرور و... از جـانب دیگر؛ مطابق طرح برنامه ریزی شـده از ناحیه ابلیس، به شدت برای دو چیز کار می‌کنند:

1- دجال سازی

می‌کوشـند پیشـاپیش زمینه‌سـازی کنند تا اگر نهضـتی علیه‌شـان عملاً قیـام کنـد، آن‌را در نظر مـردم، دجـال معرفی کنند. یعنی، نام خود را به دشـمن خـود، بدهند تا شـاید اجل مـرگ تاریخ‌شـان را به تـاخیر بیندازند. همـان کاری که همیشه با انبیاء کردنـد، آنـان را مجنـون، مرتبط با جن و شیطان [5]، یا کسی که به خدا افترا می‌بندد و مدعی وحی است [6]، شاعر است می‌خواهد با شیوائی سخن مردم را تسخیر [7] کند خیال‌پرداز است [8] و... و بـالاخره وارونه‌کننـده‌ی حقـایق و واقعیت‌ها (دجـال) معـرفی کردند. به‌ویـژه با نفـوذ در نهضت‌های ضد کابالیسم خواه در صورت نبوت‌ها و خواه در قالب هدایت ائمه (ع) و خواه در قالب دیگر، آن‌چه را خواستند کردند.

فـرقی که میـان تاکتیک‌هـای گذشته‌شـان با امروزشـان وجـود دارد، فـرقی است بس مهم؛ در گذشـته قرن‌ها

فعـالیت می‌کردند که تـاریخ مـال آنـان باشد و تا ابد بر جـامعه‌ی بشـری مسـلط باشـند. اما این‌بـار فقط در اندیشه‌ی «تاخیر» هستند. تاخیر سقوط، هرچه باشد چند سال هم چند سال است.

2- موعود سازی

سـران کابالیسم بیش از دین‌داران همه‌ی ادیـان، به آخرالزمان، دجال و موعود معتقد هسـتند. همـان‌طور که رهبرشان ابلیس به توحید، نبوت‌ها، آخرالزمـان، دجـال و موعـود، معتقد است. همـان‌طور که ابلیس و دسـتیاران نزدیک او از بشـر، توحید و نبوت‌ها را وارونه‌سـازی کردنـد، امـروز دربـاره‌ی آخرالزمـان، دجـال، موعـود به وارونه‌سازی مشغول هستند.

موعود را طوری معـرفی می‌کنند که خواهد آمد و از این همه جنایـات آنـان و ستم‌های‌شـان، دفـاع خواهد کـرد. و دجال را طوری معرفی می‌کنند که بر علیه نظام مقدس کابالی (!) قیام خواهد کرد.

موسی در دامن فرعون

اما بیهوده دست و پا می‌زننـد، هرچه تقلاّ کنند بیشـتر به باتلاقی که خودشان سـاخته‌اند فـرو خواهند رفت. با این کارها و برنامه‌های‌شـان، به موعـود (عج) کمک می‌کنند. همـان‌طور که موسی روی زانـوی فرعـون بـزرگ شد. اینان نـیز دارند با دست خودشـان زمینه را بـرای موعـود آماده می‌کنند.

آیه9 سوره‌ی قصص

«وَ قـالَتِ امْـرَأَتُ فِرْعَـوْنَ قُـرَّتُ عَينٍ لی وَ لَک لا تَقْتُلُـوهُ عَسی أَنْ ینْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَـداً وَ هُمْ لا یشْـعُرُونَ: همسر فرعون گفت: او (موسی کودک) را نکشید شـاید سـودی برای ما داشته باشد، یا او را فرزند خـود قـرار دهیم، در حالی که نمی‌دانستند.»

توضیح:

1- برخلاف مشهور، این زن فرعون غیر از «آسیه» است که زن دین‌دار و مـؤمن بـود. زیـرا موسی در عصر یک فرعـون متولد شـده و در عصر فرعـون دیگر به مبـارزه پرداخته و آسیه ملکه‌ی عصر دوم است.

2- فـرد کابالیست هرگز نمی‌تواند از سـود مـادی صرف‌نظر کند (عَسی أَنْ ینْفَعَنا).

3- نمی‌دانستند که با دست خودشان موعـود را پـرورش می‌دهند؛ موعودی که برای پیشگیری از آمـدن او آن همه شکم زنان را دریده و کودک‌کشی کردند.

آن همه اطفال را کشـتند لیک ... موسی حق را بپروردند نیک

قرآن با شرحی از ماجراهـای محشـر، شیطان‌پرسـتان و کابالیست‌ها را چنین معرفی می‌کند:

آیه92 تا 98 سـوره‌ی شـعراء: «وَ قیـلَ لَهُمْ أَینَ ما کنْتُمْ تَعْبُـدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ هَـلْ ینْصُـرُونَکمْ أَوْ ینْتَصِـرُونَ * فَکبْکِبُوا فیها هُمْ وَ الْغـاوُونَ * وَ جُنُـودُ إِبْلیسَ أَجْمَعُـونَ * قـالُوا وَ هُمْ فیها یخْتَصِـمُونَ * تَاللَّهِ إِنْ کنَّا لَفی ضَـلالٍ مُبینٍ * إِذْ نُسَوِّیکمْ بِرَبِّ الْعالَمینَ: به آنان گفته می‌شـود: در کدام مسیر بودید پرستش می‌کردید؟ خدا را واگذاشته

بودیـد، آیا معبودهای‌تـان یاری‌تـان می‌کردند یا از شـما یاری می‌گرفتند؟ پس مکرر بر دوزخ به روی‌شان کوبیـده می‌شـوند آنـان (معبـودان) و ره گم کردگـان و لشـکر ابلیس. در آن‌جا با هم مخاصـمه می‌کنند به شـیاطین می‌گویند: به خدا سوگند ما در گمـراهی واضـح، بـوده‌ایم که شما را با پروردگارِ عالمیان مساوی می‌دانستیم.»

آیه20 سـوره‌ی سـباء: «وَ لَقَـدْ صَـدَّقَ عَلَیهِمْ إِبْلیسُ ظَنَّهُ فَـاتَّبَعُوهُ إِلاَّ فَریقـاً مِنَ الْمُؤْمِـنینَ: ابلیس گمـانش را دربـاره‌ی آنـان درست یـافت، که پـیروی کردند از او مگر گروهی که عبارت باشند از مؤمنان.»

آیه60 سـوره‌ی یس: «أَ لَمْ أَعْهَـدْ إِلَیکمْ یا بَـنی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیطانَ إِنَّهُ لَکمْ عَدُوٌّ مُبینٌ:ای فرزندان آدم، مگر یادآوری نکردم بر شما که شیطان را پرستش نکنید زیـرا او دشمن آشکار است برای شما.»

آیه38 سوره‌ی نساء: «مَنْ یکنِ الشَّیطانُ لَهُ قَریناً فَسـاءَ قَرینا: کسی که شیطان همدم و همراز او باشد، پس چه همدم بدی را برگزیده است.»

آیه60 همان سوره: «وَ یریدُ الشَّیطانُ أَنْ یضِـلَّهُمْ ضَـلالاً بَعیـداً: شـیطان تصـمیم دارد آنـان را گمـراه کند و به گمراهی دور (عمیق) بکشاند.»

و آیه‌هـای متعـدد دیگر. بـویژه آیه‌هـای 61 تا 65 سـوره اسـراء: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکـةِ اسْـجُدُوا لِآدَمَ فَسَـجَدُوا إِلاَّ إِبْلیسَ قالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طینـاً * قـالَ أَ رَأَیتَک هـذَا الَّذی کـرَّمْتَ عَلَی لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلی یـوْمِ الْقِیامَـةِ لَأَحْتَنِکنَّ ذُرِّیتَهُ إِلاَّ قَلیلاً * قـالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَک مِنْهُمْ فَـإِنَّ جَهَنَّمَ جَزاؤُکمْ جَـزاءً مَوْفُـوراً * وَ اسْـتَفْزِزْ مَنِ اسْـتَطَعْتَ مِنْهُمْ

بِصَــوْتِک وَ أَجْلِبْ عَلَیهِمْ بِخَیلِک وَ رَجِلِک وَ شــارِکهُمْ فِی الْأَمْــوالِ وَ الْأَوْلادِ وَ عِــدْهُمْ وَ ما یعِــدُهُمُ الشَّــیطانُ إِلاَّ غُرُوراً * إِنَّ عِبادی لَیسَ لَک عَلَیهِمْ سُــلْطانٌ وَ کفی بِرَبِّک وَکیلاً: آن‌گــاه که به ملائکه گفــتیم بر آدم ســجده کنیــد، سجده کردند مگر ابلیس که گفت آیا سجده کنم بر کسی که از گِل آفریـدی، و گفت این‌طـور که می‌بیـنی او را بر من گرامی داشتی، اگر تا روز قیامت به من مهلت دهی، افسار خواهم زد بر (سر) ذریه او مگر گروه اندکی. خــدا گفت: برو، پس هرکس از آنان که پیروی کند از تو، دوزخ جزای اوست، جزائی تمام. و به حـرکت درآور هـرکس از نسل آدم را که بتـوانی با صـدای خـودت، و برانگـیزان بر ایشان سـوارگان و پیادگـان خـودت را، و شـریک بـاش با آنان در اموال و اولاد و وعده(ها) بده به آنان. و شـیطان وعده نمی‌دهد به آنان (به پیروان خودش) مگر فـریب را. حقاً که تو را بر بنـدگان من (مؤمنـان) تسـلطی نیست و (ای رســول ما) پروردگــارت به عنــوان وکیــل، بــرای (مؤمنان) کافی است.»

ادامه دارد...

نویسنده: مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] بحارالأنوار، ج11 ص245

[2] کابالیست‌ها در این تحریف در میان مسلمانان نیز تا حدودی موفق بودند و از آثار آن است که طبری در جلد1 ص64 قاتل را پسر اول آدم می‌داند اما نـام او را قـاین ثبت کرده است.

[3] من‌لایحضره الفقیه، ج1 ص203

[4] الصوارم المحرقه ص55 و متشابه القران ج2 ص 186

[5] إِنْ هُوَ إِلاَّ رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ- آیه25 سوره‌ی مومنون

أَمْ یقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ- آیه70 سوره‌ی مومنون

[6] أَفْتَری عَلَی اللَّهِ کذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ- آیه8 سوره‌ی سباء

[7] قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ بَلِ افْتَراهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ- آیه5 سوره‌ی انبیاء

أَ إِنَّا لَتارِکوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ- آیه36 سوره‌ی صافات

[8] قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ بَلِ افْتَراهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ- آیه5 سوره‌ی انبیاء

أَ إِنَّا لَتارِکوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ- آیه36 سوره‌ی صافات

کهانت قوی‌ترین سلاح براندازی نبوت‌ها

هاروت و ماروت

انســان گــاهی آروزهــایی می‌کند که با اصل آفــرینش مربوط است مثلاً می‌گوید:ای کاش ابلیس وجود نداشت، همان‌طور که در اولین مبحث به شرح رفت. انسان‌ها بل افـراد مـؤمن از انسـان‌ها زمـانی گفتند:ای کـاش ما هم می‌توانستیم مانند ابلیس و شیاطین و پیروان کابالیست شـان از بشـر، کارهـای شـگفت شـبیه کهانت‌هـای آنـان انجـــام می‌دادیم و در برابرشـــان (باصـــطلاح) کم نمی‌آوردیم.کهانت قوی‌ترین سلاح براندازی نبوت‌ها

خداوند در مــواردی این قبیل آرزوهــای بشر را بر آورده کـــرده تا انســـان به تجربه بداند که این «ای کاش‌ها» و برآورده شدن شان به ضرر بشر است. یکی از این موارد ماجرای‌هاروت و ماروت است. به شرح زیر:

پیامبران سه ابزار برای ابلاغ رسالت‌شـان داشـتند: بیـان شیوا و بلیغ، علم و دانش، و معجزه.

معجزه و کهانت

در مقالـهٔ «معجـزه، کـرامت و کهـانت» شـرح داده‌ام که قرآن معجزه را دوست ندارد، انبیاء و ائمه علیهم‌السـلام تا باصطلاح مجبور نشـده‌اند معجـزه نکرده‌اند. معجـزه بر خلاف قوانین طـبیعت است و قـوانین طـبیعت سـلیقه و حکمت خدا است. معجزه خلاف سـلیقه‌ی خـدا و بـرخلاف حکمت خداوند است. بـرای شـخص عاقل تک تک قـوانین هســتی هر کــدام یک معجــزه‌ی بس بــزرگ است و لــذا خداوند آن‌ها را «آیه» می‌نامد و هر پدیـده‌ی طـبیعی اعم

از جمـاد، نبـات و جانـدار را نـیز «آیه» می‌دانـد؛ یعـنی آئینه‌ی نشان‌دهنده قدرت خداوند و توحید او.

معجزه خواهی یا کـار احمقـان است و یا افـراد مسـتکبر که عمداً الحاد می‌ورزند.

تعریف‌ها

1- معجزه کار و رفتاری است بر خلاف قوانین طبیعت با اذن خاص خداوند.

اذن خـــاص: حضـــرت عیسی می‌گوید: «أَخْلُـــقُ لَکمْ مِنَ الطِّینِ کهَیئَةِ الطَّیرِ فَأَنْفُخُ فیهِ فَیکونُ طَـیراً بِـإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَکمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْی الْمَـوْتی بِـإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنَبِّئُکمْ بِما تَأْکلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فی بُیوتِکمْ إِنَّ فی ذلِک لَآیةً لَکمْ إِنْ کنْتُمْ مُؤْمِنینَ». [1]

2- کهانت کار و رفتاری است بر خلاف قوانین طبیعت با اذن عام خداوند.

اذن عـام: این اذن مسـاوی است با «اختیـار»؛ خداوند به انسان اختیار داده که می‌تواند گناه هم بکند.

3- کـرامت کـاری است مطـابق قـوانین طـبیعت لیکن برخلاف عادت.

مثال: کسی دعا کند و از خداوند بخواهد در عـرض زمـان کوتـاه (مثلاً یک سـاعت) پـول هنگفـتی را به او برسـاند. دعـایش مسـتجاب شـود و آن پـول هنگفت در همـان یک سـاعت به او برسد از طریق مـردمی و اجتمـاعی. یا دعا کند که گمشـده‌اش پیـدا شـود و به‌طـوری پیـدا شـود که

عادتاً شگفت باشد. یا دعا کند بیماری شفا یابد به‌طور غیرعادی نه به‌طور خلاف قوانین طبیعت.

کرامت از هر مؤمنی امکان صدور دارد. اما یک کار و رفتار خلاف طبیعت، یا از معصوم با اذن خاص صادر می‌شود و یا از کاهن با اذن عام. یعنی هر شخص غیرمعصوم که کار خلاف طبیعت انجام دهد کاهن است و کاهن کافر است و کهانت گناه کبیره است. خواه چنین فردی بداند که کاهن است و خواه گمان کند که به مقاماتی رسیده است و خود را در راه عبادت، زهد، حق بداند.

در مبحث «انسان شناسی» گفته شد که معصومین یک روح بیش از افراد معمولی دارند به نام روح القدس و توان معجزه‌ی آنان از روح القدس ناشی می‌شود. اما کهانت با سوءاستفاده از همین روح دوم (غریزه) و روح سوم (فطرت)، ناشی می‌شود. حتی اگر خود شخص متوجه نباشد که دارد از دو روح خود سوءاستفاده می‌کند.

ابلیس می‌توانست در مقابل بیان بلیغ پیامبران، بیان بلیغ‌تر ارائه دهد. همین‌طور ملاء و مترف، بل آنان می‌توانستند بلیغ‌تر از انبیاء سخن بگویند. زیرا یکی از اصول بلاغت «مطابقت با حال مخاطب» است، از این جهت ابلیس، ملاء و مترف، برنده و موفق‌تر بودند و هستند. و همین است رمز بزرگ سلطه‌ی کابالا بر تاریخ.

زیرا: تربیت بر علیه طبیعت است. و کار انبیاء تربیت است اما راه کابالا عین طبیعت و مصداق «نسخه مطابق اصل» است.

اگر تاک مو را به سر خود رها کنید هر سال شاخه‌هائی می‌دهد و خود را از بین می‌برد. اما اگر قیچی باغبان شاخه‌های آن را هرس کند، هم بر طول عمرش می‌افزاید و هم آن را به کمال می‌برد.

آب در سراشیب هدر می‌رود، اگر بخواهید با آن زمین‌ها را آبیاری کنید و وجود هدر او را به وجود مفید تبدیل کنید به وجود سدّ یا به غرّش موتور، نیاز هست.

کابالا قیچی دردآور و برنامه‌ی محدودکننده غرایز ندارد؛ هرکس به آسانی پیام او را می‌فهمد. و درک پیام او نه علم و دانش می‌خواهد و نه تحمل تلخی محدودیت‌ها. برنامه کابالا هیچ‌گونه «باید» و «نباید» ندارد مگر در یک مورد: پذیرش سلطه‌ی او و عدم سرپیچی از اطاعت او. اما نبوت‌ها صدها باید و صدها نباید دارند و این است معنی تربیت انسان و رسیدن او به کمال انسانی.

با این حساب، ابلیس و کابالا تنها در برابر سلاح معجزه‌ی انبیاء باید کاری می‌کرد و کرد و می‌کند؛ او راه کهانت را برای عده‌ای باز کرد و بدین‌سان کابالا از همان آغاز تمدن بشری به کهانت مسلح گشت.

باز هم تکرار می‌کنم: کابالا، تصوف یهودی نیست. تصوف ابزاری است در دست کابالا که چند هزار سال پیش از پیدایش قوم یهود بوده است. کابالا با تسلط و تصرف در سرنوشت انسان و تاریخ، در برابر هر پیامبری کهانت را باصطلاح عَلَم کرده است. و پس از هر پیامبری کهانت را در امت او با عنوان تصوف و عرفان نفوذ داده و ادیان را از درون متلاشی کرده است.

اولین فراز و اوج کهانت در تمدن بین‌النهرین

در تمدن قوم نوح و اقوام سومر، آکد و آشـور، که اولین سـازندگان دهکـده‌های اولیه بوده‌اند. از همـان آغـاز، کهانت و تصوف توسط ابلیس در میان مردم کاشته شده است.

بت یعنی چه؟ آیا موجـودی به نـام انسـان که جـاهل‌ترین فـردش این‌قـدر می‌فهمد که سـنگ و چـوب نه می‌تواند خدا باشد و نه می‌تواند سمبل خـدا باشد. پس چـرا آن را به عنوان خدا، یا به عنوان سمبل خدا می‌پرستید؟

آیا این پرستش بی‌توجیه و بـدون یک مبنـای (باصـطلاح) فلسـفی، و بـدون یک مبنـای تبییـنی بـوده؟ تـاریخ گـواه است که همگی با یک تبیین توجیهی، توجیه می‌شـده‌اند. و هر بت‌پرسـتی بر اسـاس «مظهر» و «جلـوه» مبتـنی بوده است که بت را مظهر و جلوه‌ی خدا می‌دانستند.

می‌گویند: عیب بت‌پرسـتان این است که فقط مثلاً یک تندیس را می‌پرسـتند و نمی‌فهمند که همه چـیز و همه‌ی اشیاء عین خدا هستند حتی شیطان نیز مظهر خدا است.

مسلمان گر بدانسـتی که بت چیست ... بدانسـتی که دین در بت پرستی است!

ببینید کابالیسم تصـوف را از کجا شـروع کـرده و به کجا رسـانیده است. امـروز شـما افـراد نمازشب خـوان در جـامعه‌ی خـود دارید که همه چـیز را مظهر ذات خـدا می‌دانند حتی شیطان را.

این انحراف و بی‌راهه رفتن از یک نقطهٔ به ظاهر کوچک شـروع می‌شـود؛ اسـلام و همه‌ی نبوت‌هـا، همه چـیز را «مظهر قـدرت خـدا» و «مظهر فعل خـدا» می‌داننـد، نه

«مظهر ذات خــدا» و نه «مظهر وجــود خــدا». ابلیس و کابالیسم با خلط همین نقطه و نکته همه‌ی ادیـــان را از درون می‌پوساند، به حدی که هیچ دینی را سالم نگذاشته است حــتی دین اسـلام را دچـار فرسـایش عظیم کـرده است.

پس این تصـوف از همـان پیـدایش اولین دهکـده بـوده و حضور داشته و جاده بازکن قدرت قابیلی (قابالا) بوده و تصوف یهود هزاره‌ها پس از آن، بر همـان مبنا بنا نهـاده شـده. تصـوف پیش از یهـود و نـیز تصـوف بودیسـم، و تصـــوف پس از یهـــود همیشه بـــرای ارائه‌ی نســـخه‌ای معکـــوس از هر دین، در برابر نبوت‌ها و در درون امت‌ها بـــوده و فقط بـــرای تبـــدیل ادیـــان به آن‌چه که مطـــابق خواست کابالیسم است می‌پرداخته و می‌پردازد.

محققین باید توجه کنند: این‌که امـــروز منـــابع کابالیسم سعی می‌کنند کابالا را به عنوان «تصوف یهـود» قلمـداد کننـد، برنـامه‌ی خـود ابلیس و جریـان کابالیسم است که می‌کوشد بدین صـورت انـدکی آبـرو به کابالیسم بدهد. و گرنه خیلی بدیهی است که کابالیسم راه قابیل و به نـام او جریـــان ابلیس است که در هر دوره‌ای با برنـــامه‌ی ویژه‌ای بر سرگذشت بشر، مسلط شده است. و اگر اهل تحقیق توجه نکننـد، این بـار نـیز کلاه گشـادی بر سر ما خواهد رفت و دیگران پیش از ما به تـاریخ نـوین و جامعه نوین مهدوی (عج) خواهند رسید.

نقاشی‌هاروت و ماروت

نقاشی خرافی ازهاروت و ماروت

ابلیس از همان ماجرای‌هابیل و قابیل که نطفه قابـالا را کاشت، از تعاطی میـان غریـزه، قـدرت و تصـوف، بهـره جسته و برنـامه‌ی خـود را پیش بـرده است. این «مثلث» ابـــزار او است که منشأ و مبنـــای دیگر برنامه‌ها و دیگر ابزارهـــای او است از قبیل: ســـمبل‌هائی که جنبه‌ی بت ندارند اما تـاثیر بـزرگ دارند مانند بـرج بابل که شـرحش گذشت، و امثال آن و سمبل‌سازی‌های دیگر.

اینک اولین فـــراز تصـــوف و کهـــانت را در تمـــدن بین النهرین از بیان قرآن و حدیث بشنوید:

آیه102 ســـوره‌ی بقـــره: «...وَ ما أُنْـــزِلَ عَلَی الْمَلَکینِ بِبابِلَ‌هـارُوتَ وَ مـارُوتَ وَ ما یعَلِّمـانِ مِنْ أَحَـدٍ حَتَّی یقُـولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَکفُرْ فَیتَعَلَّمُـونَ مِنْهُما ما یفَرِّقُـونَ بِـهِ بَینَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِـهِ مِنْ أَحَـدٍ إِلاَّ بِـإِذْنِ اللَّهِ وَ یتَعَلَّمُونَ ما یضُرُّهُمْ وَ لا ینْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُـوا لَمَنِ اشْـتَراهُ ما لَـهُ فِی الْآخِـرَةِ مِنْ خَلاقٍ: و شـیطان‌ها [2] پی‌گـیری کردند از آن چه نـازل می‌شد بر آن دو مَلَک در بابل که‌هـــاروت و مـــاروت بودنـــد، و آن دو ملک یـــاد نمی‌دادند به کسی مگر قبلاً به او می‌گفتند ما فتنه‌ایم پس کافر مشو. پس از آن‌دو یـاد می‌گرفتند چـیزی را که به‌وسیله آن میان مرد و همسرش جـدائی می‌انداختند. و اینان نمی‌توانستند با این کارشان به کسی ضرر برسانند مگر با اذن خدا. و یاد می‌گرفتند از آن دو فرشـته (و نـیز از همـــدیگر) چـــیزی را که به ضررشـــان بـــود و نفعی برای‌شان نداشت. و می‌دانستند هرکس مشتری این کـار باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت.»

نکات:

1- آیه می‌گوید: دو ملک، دو فرشته که در بابل بودند. و می‌دانیم که مَلک اساساً توان گناه کردن ندارد. اما جریان کابالیسم ساکت ننشسته این موضوع را نیز تحریف کرد و در فرهنگ امت جای داد که آن دو فرشته آمدند با یک زن زنا کردند، مرتکب قتل شدند و در بابل در چاهی زندانی شدند!

اگر گفته شود: ملک چگونه می‌تواند با زن که بشر است زنا کند؟ کابالیسم در پاسخ یک توجیه شوخ و شیرین برایت تقدیم می‌کند. شرک با انواع گوناگون، هستی‌شناسی وارونه، شرح وارونه‌ی رابطه‌ی خدا با کائنات، شرح رابطه‌ی وارونه‌ی خدا با انسان، توسط ابلیس و کابالیسم تصوف و عرفان نامیده شده است، توجیه‌گری که می‌تواند خدا را عین مخلوقات کند، می‌تواند دو فرشته را نیز زناکار، شرابخوار و قاتل، کند.

مجلسی در بحارالانوار، ج59 ص319، 321، 322، از عیون الاخبار و نیز از احتجاج طبرسی، از بیان امام عسکری (ع) آورده است که: پس از نوح، سحر و تمویهات عوام‌فریبی، رواج یافته بود، خداوند دو فرشته را فرستاد که با پیامبر آن زمان همکاری کرده و در برابر کارهای ساحران مقابله کنند. آن پیامبر آموزش‌هائی را از آن دو ملک به افرادی منتقل می‌کرد تا در قبال ساحران ایستادگی کنند. آن دو فرشته تذکر می‌دادند که آن چه از ما می‌آموزید باصطلاح تیغ دو بر است و اگر تقوا نداشته باشید خودتان مانند ساحران می‌شوید. اما آموزه‌های آنان نیز به دست شیاطین رسید.

2- پرسش: چرا خداوند آن دو ملک را به بابل مرکز تمدن آکد فرستاد؟ این برنامه‌ی عجیب چرا هیچ‌وقت تکرار نشده؟

پاسخ: برای این‌که انسان بداند که خودش باید به وسیله تقوا از شرّ شیاطین محفوظ بماند و همه چیز را از خداوند نخواهد. و بداند که اگر تقوا نباشد آمدن فرشته‌ها نیز نه تنها فایده ندارد بلکه به ضرر بشر تمام می‌شود. آن دو فرشته در اوج فراز کهانت به بابل (اولین تمدن بزرگ) فرستاده شدند تا انسان این‌گونه توقعات را کنار بگذارد و خود در اندیشه خود باشد. و اگر متّقی شود از سلطه‌ی ابلیس در امان می‌ماند که: «إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكونَ [3] سلطه‌ی شیطان فقط بر کسانی است که از او پیروی کنند و بر خداوند مشرک شوند.»

بابل مرکز بزرگ کابالا، که نامش هنوز هم در زبان‌ها جاری است و قصه‌ها و فیلم‌ها درباره‌اش ساخته شده، بخش عمده‌ی قدرتش را از کهانت گرفته بود و با بهره‌گیری از کاهنان غیب‌گو و ساحران، قدرت و سلطه خود را توجیه می‌کرد و باغ سمیرامیس و برج بابل را به قیمت جان هزاران برده‌ی بی‌نوا در زیر شلاق جلاّدان، می‌ساخت.

3- آیه می‌گوید «إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّه»؛ کاهن، ساحر و جادوگر نمی‌توانند به کسی ضرر برسانند مگر باذن الله.

این جمله در صدد است اولاً: از پیدایش زمینه‌ی ذهنی برای یک توهّم ذهنی، جلوگیری کند؛ آیا ابلیس و کاهنان که کارهای شگفت و برخلاف قوانین طبیعت انجام

می‌دهند در مقابل قدرت خداوند، اعمال قدرت می‌کنند؟ با خداوند به منازعه پرداخته و بر خدا پیروز می‌شوند که تاریخ را در سلطه‌ی خود گرفته‌اند؟

در این‌جا می‌فرماید: هیچ موجودی نمی‌تواند در برابر خداوند (باصطلاح) عرض اندام کند و به قدرت‌نمائی بپردازد؛ کار کاهن ساحر و جادوگر گناهی است که مانند هر گناه دیگر، بر اساس «اذن عام» انجام می‌یابد. خداوند انسان را یک «موجود مختار» آفریده است؛ کهانت نیز یک گناه است لیکن گناه بس بزرگ.

ثانیاً آیه در صدد است که ما را از اندیشه‌ی «ثنویت» که دین ایرانی به آن دچار شد، باز دارد. ظاهراً تفسیر جهان و حوادث جهان بر مبنای ثنویت (در دین ایرانی از آغاز که جاماسب آن را در میان کادوسیان بنیان نهاد) [4] تا چند قرن پس از زردشت نبوده و پس از آن پیدایش یافته است که باید این تحریف را نیز از نیرنگ‌ها و نفوذ کابالیسم دانست که دین توحیدی ایران را به ثنویت گرایش داده است.

ثنویت یعنی جهان و پدیده‌های جهان از آن جمله حوادث فردی و اجتماعی انسانی، از دو منشأ ناشی شده‌اند و می‌شوند: یزدان و اهریمن. اسلام ماده اولیه‌ی جهان را پدید آمده به وسیله «امر» (کن فیکون = ایجاد) می‌داند و پدیده‌های جهان را بر اساس قوانین خلقت (قَدَرها) می‌داند. تنها وقتی که نوبت به انسان می‌رسد، دو راه، دو صراط در برابر انسان قرار می‌گیرد: راه نبوت و راه کهانت. یا راه جبرئیل و یا راه ابلیس.

که همین دو راه نیز بر اساس خواست خداوند است. اگر دوگانگی راه نبود، نه تکلیف معـنی داشت و نه عـدالت و نه بهشت و دوزخ. بنـابراین، ثنـویت در نظر اسـلام تنها دربـاره‌ی انتخـاب انسـان هست که کـدامیک از دو راه را برگزیند، و ربطی به جهان و پدیده‌های جهان نـدارد. پس دو تا بـودن راه نـیز، یعـنی همین ثنـویت نـیز خواست و اراده‌ی خداوند است.

به عبارت دیگر: مطابق نظر اسلام، ثنویت ایـرانی از سه جهت مردود است:

1- ابلیس (اهریمن) هیچ نقشی در پیدایش مـاده اولیه‌ی جهان ندارد و خود او یک مخلوق است.

2- اهریمن در پدید شدن هیچ‌کدام از این همه پدیـده‌های جهان از اتم تا کهکشان‌ها، هیچ نقشی ندارد.

3- این صراط؛ راه پیش روی انسان دو تا است، این نیز خواست خدا و بر اسـاس اراده‌ی خداوند است که انسـان انتخاب‌گر باشد و یک موجود مکلف باشد.

البته مطـابق آن چه موبـدیار افلاطـون، مـدیر آتشـکده شماره2 یزد، برای من توضیح داد، امروز زردشـتیان این تحریف کابالیستی را نیز از دین خود می‌زدایند.

محور درگیری نبوت‌ها و کهانت‌ها

ابلیس عالِم و بزرگـترین دانشـمند است آن هم در همه‌ی علـــوم؛ یعـــنی در حـــدی علم و دانش دارد که نیـــاز به رشته‌بندی و جـرّاحی میـان علـوم، نـدارد. [5]ـ او از اول می‌دانست که هر موجـود بـرای «تکامل» آفریـده شـده بویژه انسان که دارای روح سوم است و می‌دانست قرار

است انسان دارای تاریخ، جامعه، اخلاق و تمـدن باشد. و این سرنوشت حتمی و قطعی و جـــبری انســـان است. باصـطلاح، دعواها بر سر همین سرنوشت قطعی اسـت؛ نبوت‌ها می‌کوشند این تمـدن، تـاریخ و تکامل اجتمـاعی، در مســـیر انســـانی باشد و ابلیس می‌خواهد در مســـیر حیوانی باشد.

و با بیـــان دیگر: نبوت‌ها می‌کوشـــند تمـــدن با مـــاهیت «مـــدنیت» و بر اســـاس روح ســـوم «فطـــرت» باشد. و ابلیس می‌کوشد تمدن بر اساس روح دوم (غریزه) باشد.

بـــاز به عبـــارت دیگر: ابلیس می‌خواهد روح فطـــرت در سلطه‌ی روح غریزه قرار گیرد و فطرت در خدمت غریزه باشد (اصالت لذت). و نبوت‌ها می‌خواهند روح غریـــزه در جهت اقتضاهای روح فطرت قرار گیرد.

در برنامه‌ی ابلیس، تمدن یک «تمدن حیوانی» است و در برنامه نبوت‌ها تمدن یک «تمدن انسانی» است.

ابلیس با تأسیس جریان کابالیسم از همان آغـاز توانست بر جریان تمدن سلطه پیـدا کند و در هر دوره‌ای تـاریخ و تمدن را در یک قالب و ماهیت مشخص، که آخـرین قـالب آن «مدرنیته» بود، پیش ببرد. و اینک کارت‌های این لیلاج قمـار، به پایـان رسـیده که خـود به زبـان بزرگـان حـزب کابالیست خود، پایان تاریخ خود را اعلام کرده است.

خرافه

یکی دیگر از ترفنـــــدهای ابلیس و کابالیسم «نســـــبت معکوس» است؛ کابالیسم از آغاز بنائی و مبنائی غـیر از خرافه نـــــدارد. اما همیشه نبوت‌ها را به خرافه منتسب

کـرده و عـده‌ای را در سـیمای دانشـمند تحریک کـرده و می‌کند که ادیان را خرافه‌گرا بنامند.

تصویرهاروت و ماروت

نقاشی خرافی ازهاروت و ماروت

هاروت و ماروت

آیه‌ی مـورد بحث، دربـاره‌ی یهودیـان عصر پیـامبر (ص) سـخن می‌گویـد؛ تصـوف یهـود را ریشه‌یابی می‌کند و می‌گوید که کهانت یهود دو ریشه دارد:

1- آن‌چه در زمان سلیمان (ع) از شیاطین یاد گرفته‌اند.

2- آن‌چه از کهـانت بابل به ارث برده‌اند و از تعلیمات‌هاروت و ماروت برای شان رسیده است.

بنـابراین، یکی از چشـمه‌های کهـانت و تصـوف یهـودی دست‌کم در 600 سال پیش از پیدایش قـوم یهـود بـوده است، موسی (ع) از شخصیت‌های حوالی 3400 پیش از این، و 1400 سال پیش از میلاد بوده است.

چشـمه دیگر آن، عصر فرعـون و کهـانت مصر باسـتان است.

چشـمه سـوم آن، بر گرفته از تخیلات یونـانی است که همـان چـارت «مُثل» و الهه‌هـای افلاطـون است. [6] چشمه چهارم آن، کابالیست‌های نفوذی آگاه و نا آگاه در میان امت موسی است در همـان آغـاز که از مصر خـارج شدند. [7] و چشمه پنجم آن، تعلیمات مستقیم است که کاهنان از شیاطین برگرفتند.

کابالا خیلی دیرین‌تر از تصوف یهود است، تصوف یهود ساخته و پرداخته‌ی کابالا است همان‌طور که با هر دین چنین کرده و یک تفسیر معکوس به بهانه «باطن‌گرایی» از هر دین، رواج داده است.

درباره‌ی همه‌ی مباحث فوق، در آینده بحث خواهیم داشت. در این‌جا نظر به این‌که گام به گام با کابالا از آغاز پیدایش اولین دهکده‌ها پیش می‌رفتیم، و رسیدیم به تمدن آکد در دوره‌ی دوم، و چون ماجرای‌هاروت و ماروت به همان دوره مربوط بود بحثی از آن به میان آمد وگرنه مشروح بحث می‌ماند به جایگاه‌های دیگر.

در پایان این مبحث توضیح یک نکته لازم است:

مطابق آن‌چه درباره‌ی‌هاروت و ماروت بیان شد، ماجرای این دو فرشته به قرن‌ها پیش از پیدایش مردمی بنام بنی‌اسرائیل و یهود مربوط است. یعنی آثار و تعلیمات آن دو فرشته که به دست کابالیست‌ها افتاد دست به دست گشته و در زمان بنی‌اسرائیل به میان آنان نفوذ کرد.

ممکن است برخی‌ها گمان کنند که یهودیان در دوره‌ی اسارت و پس از سلیمان که در بین‌النهرین اسیر بودند، کابالا را از آن دو فرشته برگرفته‌اند. این تصور کاملاً اشتباه است زیرا:

1- این تصور مبتنی است بر «ترتیب سخن آیه» که اول سخن از عصر سلیمان (ع) آورده سپس ازهاروت و ماروت. در حالی که محض ترتیب سخن، بر ترتیب حوادث محتوای سخن دلالت نمی‌کند بل ترتیب حوادث

محتوای سخن وقتی است که دارای «واژه‌های زمانی» باشد.

2- وقتی که سخن درباره یک چیز یا یک انسان، یا یک جامعه‌ی موجود و حاضر، باشد در این صورت ترتیب معکوس، حجت است از باب مثال: کسی می‌خواهد کس دیگری را معرفی کند می‌گوید: این فرزند زید است، نوه‌ی بکر است، نبیره‌ی خالد است و... آیه نیز درباره‌ی معرّفی سرچشمه‌های نفوذ کابالیسم در میان یهودیان موجود در زمان پیامبر اسلام (ص) است می‌گوید: این یهودیان به طور دانسته نبوت پیامبر (ص) را انکار می‌کنند و آگاهانه راه شیطان را بر می‌گزینند علت این گزینش‌شان این است که از تعلیمات شیاطین در زمان سلیمان (ع) و از تعلیمات زمان‌هاروت و ماروت پیروی می‌کنند یعنی ابتدا به علت قریب می‌پردازد سپس به علت بعید.

3- مطابق احادیث، پیامبری با کابالیست‌ها (ساحران و جادوگران) مبارزه می‌کرد؛ کهانت‌ها و سحرهای آنان روحیه پیروان آن پیامبر را تضعیف می‌کرد، او خواست که برخی از اطرافیانش نیز در این‌گونه کارها وارد و ماهر باشند و از خداوند تقاضا نمود که در این امر یاریش کند، خدا نیز دو فرشته را برای آموزش افرادی از مومنین فرستاد.

بدیهی است که پیامبران بنی‌اسرائیل در دوره‌ی اسارت نه با دولت بابل مبارزه کرده‌اند و نه با کاهنان و ساحران آن جامعه، زیرا اسیر و درمانده و بیچاره بودند از قبیل دانیال، حبقوق و ارمیا. در حالی‌که حدیث‌ها از یک مبارزه‌ی نسبتاً تنگاتنگ خبر می‌دهند.

4- حـدیث امـام عسـکری (ع) را دیـدیم که به طـور نصّ ماجرای‌هـاروت و مـاروت را به دنبـال قـوم نـوح، تعـیین می‌کند.

نتیجه: این آیه از دو منشـــأ، دربـــاره‌ی ســـحر، جـــادو و کهـــانت، ســـخن می‌گوید که قرن‌ها با همـــدیگر فاصـــله داشـــته‌اند؛ یکی در دوران تمـــدن‌های اولیه و دیگـــری در عصر سلیمان (ع).

ادامه دارد...

نویسنده: آیت‌الله مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] آیه49 سوره آل عمران

[2] موضوع بحث آیه، شـیاطین است. اما نظر به این‌که بخش اول آیه مربـــوط به زمـــان ســـلیمان (ع) است در این‌جا نیـــاوردم و شـــرح بیشـــتر در همین مبحث و در مباحث آینده خواهد آمد.

[3] آیه100 سوره‌ی نحل

[4] در مبحث «اصحاب الرّس» خواهد آمد.

[5] در بخش مقدماتی کتاب «نقد مبانی حکمت متعالیه» شرح داده‌ام که رشته رشته کردن علوم، از ضعف و عجز بشر ناشی شده است و گرنه همه‌ی علوم فقط یک چـیز هستند.

[6] این موضوع در کتاب «محی الدین در آئینه فصوص» به شرح رفته است.

[7] مانند سامری، عقیبا، بلعم باعور و قـارون که شـرح بیشتر در مبحث بنی‌اسرائیل خواهد آمد.

ادریس (ع) در دوران گذار کابالا

(بسم الله الرحمن الرحیم)

متن کامل کتاب «کابالا و پایان تاریخش»؛ قسمت هفدهم ادریس

1- گذر و عبور تدریجی ثقل قدرت کابالا از بین‌النهرین به مصر.

2- گذر سرگذشت بشر از تاریخ آثاری و شفاهی، به تاریخ قلمی.

3- گذر از دوران استفاده از طبیعت خام، به دوران صنعت.

4- گذر از مبادله‌ی کالا با کالا، به دوران «پول» و تجارت.

پیدایش دهکده‌های اولیه در مصر و همچنین پیدایش دولت در آن سرزمین، پس از سرزمین بین‌النهرین است، اما این فاصله خیلی زیاد نیست، همزمان با اوج اقتدار آکد در بین‌النهرین، دولتی در مصر پدید شده و به رشد خود ادامه می‌داد که در حوالی 2800 پیش از میلاد به حدی رسید که گویی ثقل تمدن از بین‌النهرین به مصر منتقل شده است.

با پیدایش قدرت مصر، قدرت بین‌النهرین از بین نرفت و همزمان با آن به عنوان دومین ثقل تمدن به عمر خود (در میان سومر، آکد و آشور) ادامه می‌داد تا در حوالی 2500 سال پیش از این، به دست کوروش ایرانی سقوط کرد. و بلافاصله قدرت مصر نیز توسط

هخامنشیان ساقط شد، یعنی قدرت بین‌النهـرین پیش از مصر پیـدایش یافتـه، اما سـقوط هـردو تقریبـاً همزمـان بوده است.

فرید وجــدی در «دائــرة المعــارف» تصــریح می‌کند که مــدیران جــامعه‌ی مصر پیش از پیــدایش دولت، کاهن‌ها بودند. وی می‌گوید: کاهنـــان در این دوره نفـــوذ قـــوی داشـــتند و بـــرای مـــردم دیـــانت درست کردند و بـــرای خدایان‌شـــان نام‌هـــایی را تعـــیین کردند. مقر مرکـــزی کاهنان در آن زمان شهر «ابیـدوس» بـوده است. [1]ـ در تمدن بین‌النهرین پیش از پیدایش دولت، چیزی از کهانت نمی‌بیـنیم، اما همـان‌طور که از فرید وجـدی شـنیدیم در تمــدن مصر پیش از پیــدایش دولت، کهــانت بر مــدیریت جامعه مسلط بوده است. آیا در تمـدن بین‌النهـرین در آن دوره کهانت وجود نداشته یا وجود داشته لکن خیلی فراز نبوده، و یا گزارشات تاریخی در این باره به ما نرســیده؟ پاسخ قاطعی به این پرسش نمی‌توان داد. می‌توان گفت کهانت در مرحله‌ی پس از پیـدایش دولت در بین‌النهـرین (باصطلاح) به تکامل رسیده و ابزار دست دولت بود و در آن وقت به مصر منتقل شده است. همان‌طور که پس از مدت زمانی ثقل قدرت کابالا نیز از بین‌النهــرین به مصر منتقل شده است.

در کنار انتقالات قـدرت، کهـانت، صـنعت، تجـارت و دیگر انتقال‌هـــا، مشـــاهده می‌کـــنیم که یک پیـــامبر نـــیز از بین‌النهرین به مصر منتقل شده است:

ادریس: او متولد بین‌النهرین است و در آن‌جا به پیامبری رسیده اما مأمور شده که به مصر برود.

«وَ اذْکرْ فِی الْکتابِ إِدْریسَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیاً وَ رَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیا [2]. و یاد کن در کتاب (قرآن) ادریس را، زیرا او راستگو و پیامبر بود.»

«وَ إِسْماعیلَ وَ إِدْریسَ وَ ذَا الْکفْلِ کلٌّ مِنَ الصَّابِرینَ وَ أَدْخَلْناهُمْ فی رَحْمَتِنا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحینَ [3]. و اسماعیل و ادریس و ذالکفل، همگی از شکیبایان و صالحان بودند که داخل کردیم آنان را در رحمت خودمان.»

شرح:

1- طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: «ادریس پدر بزرگ نوح بوده است و اولین کسی که با قلم نوشت». در حالی‌که قلم از کشفیات عصر دولت سومر است که به دوره‌های پس از قوم نوح تعلق دارد.

صدوق در کمال‌الدین و مجلسی در بحار، ج11 ص271 در حدیثی از امام باقر (ع) آورده‌اند که: «ادریس در زمان یک پادشاه جبار مبعوث شده است که دارای کشور و دولت بوده است». و این با دوره‌ی پیش از نوح سازگار نیست. و در صفحه 277 در حدیث ابوذر از پیامبر اسلام (ص) نقل کرده که: «خداوند30 برگ صحیفه بر ادریس نازل کرده بود». پس او اولین پیامبر است که با کتاب و نوشته سروکار داشته است. [4]. و در صفحه 280 حدیث 10 آورده است که امام صادق (ع) فرمود که مسجد سهله در عراق، جایگاه خانه ادریس بوده است. و همچنین در صفحه 284 دو حدیث آورده است.

ابن اثیر در تاریخ (الکامل) او را از شخصیت‌های پیش از نوح دانسته و گفته است اهل تورات نیز بر این باورند.

دکتر معین در فرهنگش می‌گوید: در روایـات اسـلامی به سه تن هرمس گفته شده:

هرمس اول قبل از طوفـان نـوح بـوده و به عـربی او را ادریس نامند. او اول کسی است که از موجـودات علـوی سـخن گفته و بـرای عبـادت خـدا هیاکل بنا نمـوده و علم طب به مردم آموخته و در مصر اهرام و مـدائن بنا نمـود و طوفــان را پیشــگویی کــرده، خط را اخــتراع کــرده، خیاطی را به مردم آموخت.

هرمس دوم که معروف به هرمس بابلی است وی بعد از طوفان نوح بوده است و در شهر کلدانیان (بین‌النهـرین) اقامت داشت و اسـتاد فیثـاغورث است و در علم طب و فلسفه مهارت داشت و آنچه از علوم و صـنایع در زمـان طوفان از بین رفته بود تجدید کرده است.

هـرمس سـوم که او هم بعد از طوفـان بـوده و شـاگرد استعلیوس اول است و...

هرمس یا ادریس

نقاشی خیالی از هرمس

بررسی:

هرمس دوم که در بین‌النهرین می‌زیسته، چه رابطه‌ای با فیثــاغورث یونــانی داشــته؟ در صــورت وجــود چــنین هرمسی، چه ارتباطی با طوفان داشته زیرا فاصله میان فیثــاغورث بل فاصــله میــان تمــدن یونــانی با تمــدن بین‌النهرین بیش از هزار سال است و با طوفـان بیشـتر از آن.

اما در این میـان نکته‌ای در این سـخن دکـتر معین هست که ارزشـــمند است و ما نمی‌دانیم او این نکته مهم را از کجا به دست آورده است. زیـــرا او تخصصی در حـــدیث شناسی نــدارد، او در رشــته‌های مختلف از متخصصــین بهره می‌گرفت همـان‌طور که هر فرهنگ‌نـویس این کـار را می‌کند. آن نکته این است که بر اســـاس احـــادیث اسـلامی باید به تعـدد شخصـیت ادریس معتقد باشـیم و دربـــاره‌ی بحث ما که بحث از پیـــامبران است تنها دو شخصیت می‌شوند: هرمس اول پـدر بـزرگ نـوح که پیش از نوح می‌زیسـته، ریسـندگی و بافنـدگی و دوزنـدگی را اخـتراع کـرده است. در قـرآن نـیز قـوم نـوح که اولین سازندگان دهکده‌های اولیه بوده‌اند، دارای لباس معـرفی شده‌اند: «وَ اسْتَغْشَوْا ثِیـابَهُمْ [5]ـ لباس‌هـای شـان را بر سرشان کشیدند.»

هرمس دوم هرمس یا ادریس بابلی (بین‌النهرینی) است که مخترع خط بـوده، و باید پیش از اقتـدار آکـدیان بـوده باشــد، یعــنی در عصر اقتــدار ســومریان می‌زیســته که اخـــتراع خط و قلم به نـــام آنـــان است. و همین ادریس است که به مصر منتقل شــده است و علــوم دیگر که در حدیث‌ها آمده از آنِ این ادریس است.

البته فرید وجـدی دربـاره‌ی تمـدن مصر خیلی متعصـبانه ســخن گفته اســت؛ مطـــابق نظر او تمـــدن مصر خیلی قـــدیمی‌تر از تمـــدن بین‌النهـــرین می‌شـــود که بر خلاف اصول مسلّم تاریخ است.

2- گـروهی از یونانیـان که در مصر بوده‌اند (و در قـرون بعــدی بر مصر مســلط شــدند) در مصر با ادریس آشـــنا شدند او را هرمس نامیـده و علـوم وی را یـاد گرفتند. او

را الهه‌ی فصاحت، تجارت، و رسول خـدایان نامیدند. [6] امروز سبک و متدلوژی هرمنوتیک را که به معـنی «تکـثر حقیقت» و «برداشت‌های مختلف از حقیقت» می‌باشد به او منســوب می‌کنند. در بینش هرمنوتیک «حقیقت»ی بـاقی نمی‌ماند و از نظر هرمنوتیست‌ها حقیقـتی وجـود ندارد و هرکس مطابق مـذاق خـود، برداشت دارد و آن را حقیقت می‌نامد، صدق و کـذب گزاره‌ها معیـاری نـدارد و هـرمس می‌توانست با تـوان ذهن و سـخنوری که داشت هر کذب را صدق، و هر صدق را کذب کند.

شـــــگفت است قـــــرآن در ردّ این بینش (هرمنوتیک) و تبرئه‌ی ادریس از کذب می‌گوید: «إِنَّهُ کـانَ صِـدِّیقاً نَبِیّـاً [7]ـ او صدّیق و پیامبر بود.» اگر کسی با داستان هـرمس و هرمنوتیک آشــنا نباشد به نظـرش می‌آید که قــرآن به توضیح واضـحات پرداخته است زیـرا بـدیهی است که هر پیامبری صدیق است، چرا قرآن به صدیق بودن او آن هم با لفظ «اِنّ» تاکید می‌کند مگر ممکن است یک پیـــــامبر صـــــــــدیق نباشد. اما توجه به بینش هرمنوتیک روشن می‌کند که قـرآن نه به توضـیح واضـحات پرداخته و نه به بیان بدیهیات. بل در مقام روشن کردن یک مسئله‌ی بس مهم علمی است.

3- در حــدیث‌های ما علــوم مختلف از جملــه، حســاب، هندسه و کیهان‌شناسی، به او نسبت داده شده. صــابئین که از قدیم با مسائل کیهانی سروکار داشـته‌اند، او را از بزرگان خود می‌دانند. ابراهیم بن هلال صابئی، تکه‌هـایی نوشـته به هـرمس (ادریس) نسـبت داده که توحید نیکو و ســالم را نشــان می‌دهد. [8]ـ گویا او کوشـیده صــابئین

(زروانیـان = زرهانیـان) عصر خـود را با توحید اسـلامی بیشتر نزدیک کند.

ادریس یا هرمس

نقاشی خیالی از هرمس

کابالا

منـابع تـاریخی و حـدیثی از آن جمله مسـعودی در اخبـار الزمـــان صـــفحه 78، آورده‌اند که ابلیس پیش از تولد و پس از تولد ادریس با ســران قــدرت سیاسی به شــور و مشــورت می‌پــرداخت تا او را از بین ببرند. اما خداوند با عنـایت ویـژه‌ی خـود ادریس را از توطئه‌هـای آنـان حفظ کرد.

کابالیسم در این برنامه شکست می‌خـــــورد. اما بیکـــــار نمی‌نشیند. ابلیس برنامه‌ریزی دیگری می‌کند، از علـوم و ابتکارات او و حتی نام او استفاده معکوس می‌شـود، هم در بین‌النهــرین و هم در مصر و مهندسی او در ســاختن اهرام مصر بکار گرفته می‌شود. [9] ابلیس علاوه بر آن توسط کابالیست‌های یونــانی چهــره‌ی کــاذب از ادریس ساخته بود و او را سمبل سوداگری و سـخنوری که قـادر است با قــدرت بیــان، حق را نــاحق و نــاحق را حق کنــد، قـــرار داده بـــود. برنـــامه‌ای که در اواخر قـــرن بیست و امروز با عنوان هرمنوتیک مطرح شــده و ریشه‌ی عقل و عقلانیت را و نــیز حق و حقــانیت را با نــام عقل‌گــرایی می‌زند.

نگاهی به تاریخ مصر

فرید وجـــدی که تعصب‌ورزی او معـــروف است (هم در تعصب نسـبت به مصر و هم در تعصب به مـذهب تسـنن، در حـــدی که با جهـــالت تمـــام، نهج‌البلاغه را که همه محتوای آن به‌طور بخش‌هـای متعـدد در متـون تـاریخی و حـدیثی از علی (ع) نقل شـده، انکـار می‌کند. و شـگفت این‌که آن حضـــرت را از نهج‌البلاغه تبرئه می‌کند) تمـــدن مصر را به 5004 سال پیش از میلاد یعـنی 7004 سـال پیش می‌رسـاند به رقم 5004 توجه کنید گویا مسـئله به حدی برایش روشن بوده که 4 سال را هم دقیقاً نوشـته است! او اولین دولت تاسیس شـده در مصر را به همـان 5004 سـال پیش از میلاد می‌بـرد. اما دکـتر معین ذیل کلمه‌ی فراعنه آن را در3300 سال قبل از میلاد نوشـته است. یعنی با 1700 سال اختلاف.

فرید وجدی خوفو را که هرم بزرگ را سـاخته از سلسـله حکومـتی می‌داند که از 4235 تا 3951 [10]ـ پیش از میلاد حکـــومت کرده‌اند. اما المنجد بخش اَعلام، خوفو را در حـــــوالی2600 قبل از میلاد می‌داند. اگر خوفو را آخرین فرعون این خاندان بدانیم (که خود وجدی او را در اوایل آن خانـدان می‌داند) اختلاف دو رقم 1351 سـال می‌گردد.

شاید یکی دو نفر باستان‌شناس پیدا شـوند که مستمسک فرید وجـــدی باشـــند، اما می‌دانیم افـــراد کثـــیری از باستان‌شناسـان بـرای این‌که به آثـار یافته‌شـان ارزش بیشـتری بدهند قـدمت آن‌ها را دیرین‌تر نشـان می‌دهند. ویل دورانت اغـراق بـرخی باستان‌شناسـان را حـتی به رقم 4000 سال می‌رساند که مثلاً 5000 سال را 9000 سال اعلام می‌کنند، [11]ـ بدیهی است که رقم‌های دکتر

معین و المنجد درست است و اولین دولت که منس آن‌را در مصر تاسیس کرده در حوالی 3300 پیش از میلاد بوده است، در آن زمان از دولت سومریان 200 سال (دو قرن) گذشته بود که باز المنجد می‌گوید: سومریون در اواسط قرن 4 قبل از میلاد تمدن بزرگی تاسیس کرده بودند که گستره آن بس وسیع بود. [12] ویل دورانت در «تاریخ تمدن» درباره‌ی پیدایش فلزات، می‌گوید: کشف مس در بین‌النهرین به 4500 سال قبل از میلاد مربوط می‌شود و در مقابر بداری مصر تقریباً به 4000 سال قبل از میلاد. [13] یعنی همان دو قرن تقدم تمدن بین‌النهرین بر تمدن مصر. اما فرید وجدی تقریباً آن را به حوالی 5004 پیش از میلاد در مصر، پیش می‌برد. یعنی1500 سال اغراق می‌کند.

اولین پایتخت شناخته شده مصریان، سه نام دارد: منف، ممفیس و بابلیون [14]. عنوان بابلیون خود نشان از تقلید مصریان از بابل آکدیان است، گرچه در آن زمان مرکز آکد یا عاد شهر «اَکاد= احقاف معرّب» بود لیکن بابل نیز در آن زمان وجود داشت.

به هر صورت، سخن فرید وجدی درباره‌ی دو موضوع هیچ ارزش ندارد: تعصب ورزی او برای اشاعره و تهاجم جاهلانه به معتزله و شیعه، و تعصب او نسبت به مصر. در حدی که هیچ متعصب نادان به لجاجت او نمی‌رسد. اما سخنان او در غیر این دو مورد ظاهراً خالی از تعصب است: می‌گوید پیش از تأسیس دولت در مصر، کاهن‌ها مردم را مدیریت می‌کردند، برای‌شان معبدها درست کرده و برای خدایان مردم نام‌ها برگزیدند. منس (مینس، مینیس) اولین فرعون سلطه‌ی کاهنان را تضعیف کرد و

بر قدرت سلطنت افزود. بنابراین تمدن مصری با کهانت شروع شده سپس قدرت حکومت با قدرت کهانت در کنار هم قرار گرفته‌اند.

اهرام و ادریس

هرم سازی در مصر در دو دوره بوده، دوره‌ی اول: در زمان سلسله‌ی سوم هرم‌هایی ساخته شده‌اند که چندان اهمیتی نداشته و ندارند. در دوره‌ی دوم توسط سلسله‌ی چهارم اهرام ثلاثه ساخته شده‌اند که اولین آن‌ها را «خوفو» که دیدیم در حوالی 2600 سال پیش از میلاد می‌زیسته، ساخته است.

بنابراین مهاجرت ادریس از بین‌النهرین به مصر، دست‌کم بیش از 2600 سال پیش از میلاد یعنی 4600 سال پیش از امروز بوده است. و در زمان همین سلسله‌ی چهارم بود که ثقل تمدن کابالی در مصر قرار گرفت و باصطلاح ناف جهان در مصر می‌طپیده است اما باید گفت ناف کابالیسم.

آپیس گاو مقدس مصریان

آپیس گاو مقدس مصریان

بت و سمبل

بشر عاقل در مصر احمقانه‌تر از بین‌النهرین به بت‌پرستی کشیده شد. آپیس گاو پیشانی سفید را در رأس بت‌های دیگر، می‌پرستیدند. وقتی که آن گاو می‌مرد، گاو پیشانی سفید دیگری به معبد می‌آوردند و گاو مرده را با مراسم بزرگ و دقیق دفن می‌کردند و کاهنان به زیارت قبرش هم می‌رفتند! بت‌های آکدیان به

صورت انسان بودند اما مصریان گـاو را جـایگزین انسـان کردند. سمبل آکدیان برج‌های پیشین سپس برج بابل بود ولی سمبل مصریان هرم و اهرام. از همان روز هــرم به دلیل دوام و بقــایش، مــورد علاقه‌ی شــدید ابلیس گشت که سمبل و شـعار کابالیسم گردید و با نفـوذ به ادیـان و امت‌هـای انبیـاء سـمبل یهودیـان کابالیست و مسـیحیان کابالیست و بالاخره سمبل فرماسونری گردید که امــروز هم این سمبل در قــدرت مرکــزی کابالیسم یعـنی آمریکا بر روی اسکناس آمریکایی جا خوش کرده است.

ما در مبـاحث آینـده به تمـدن مصر و تمرکز کابالیسم در مصـــر، بر خـــواهیم گشت. در اینجا تنها به شـــمّه‌ای از انتقال مرکز ثقل قـدرت کابـالا از بین‌النهـرین به مصـر، اشـاره شد که لازم بـود. در قسـمت بعد به مبـارزه‌ی یک پیامبر دیگر با کابالیسم که مبارزه‌اش را از جامعه کابالی بین‌النهرین آغـاز کـرد، سـپس به مصر رفت و سـپس در فاصله آن دو تمدن (فلسطین) سـاکن شـد، می‌پـردازیم. این پیامبر بزرگ ابراهیم (ع) است.

ادامه دارد...

نویسنده: آیت‌الله مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] دائرةالمعارف فرید وجدی، ج9 ص18 ذیل مادّه مصر

در اینجا لازم است به یک اصل مهم دربـــاره‌ی کهـــانت توجه شـود: کاهنـان از نظر بهره‌منـدی و برخـورداری از مواهب زندگی، افراد بدبخت و نابهره‌مندی بوده‌اند. حتی امـروز نـیز در جـامعه‌ی هنـدویی و بـودایی، با بـدبختی،

ژولیـدگی، بی‌چـیزی، انـزوا، عـزلت و بی‌سروسـامانی زنـدگی می‌کنند. همین‌طـور کاهنـان سرخ‌پوست قـاره‌ی آمریکا، و کاهنان در هر جامعه از جمله جامعه‌ی امـروزی ما.

یعنی کاهنان، نه زندگی مشابه به زنـدگی انبیـاء را دارند و نه زنـدگی مشـابه با ملأ و مـترف (کابالیست‌ها). زیـرا آنـــان که همیشه با شـــیاطین رابطه دارنـــد، و همه معلوماتشـان از جمله اِخبـار از غیب و پیشـگویی‌ها را از شـیاطین می‌گیرنـد، به فرمـان ابلیس نمی‌توانند غـیر از این باشند؛ در برنامه‌ی ابلیسی قرار است کاهنـان ابـزار جـاده صـاف کن بـرای مراکز قـدرت کابـالا باشـند و هیچ بهـره‌ای از قـدرت نداشـته باشـند، اگر به فکر قـدرت یا زندگی مترفی باشند، شیاطین (باصطلاح) به حسابشـان می‌رسند.

البته در آخـرین بخش‌ها از این سلسـله مبـاحث خـواهیم دید که کهانت و تصـوف در میـان امت اسـلامی، مطـابق آخـرین برنـامه‌ی ابلیس در دو بسـتر جـاری شـده است: کاهنــان بــدبخت، و کاهنــان مرفه. و چــرایی این برنامه مقابله با «تضــمین الهی» است. چــون خداوند تضــمین کرده که کتاب مسـلمانان (قـرآن) تحریف نشـود، دوام و بقاء داشته باشد، ابلیس به جریانی از کهانت اذن رفاه و اتـراف داده است تا بتوانند یک جریـان مـداوم در همه‌ی نسل‌ها داشـته باشـند و مـردم را از پـیروی خط اصـیل قرآن به بهانه «باطن‌گرایی» باز دارند.

[2] آیه‌های56 و57 سوره‌ی مریم

[3] آیه‌های85 و86 سوره‌ی انبیاء

[4] در کتاب «انسان و چیستی زیبایی» شرح داده‌ام که اولوالعزم بودنِ یک پیامبر به معنی «بنیانگذار دین مستقل» است نه به معنی آوردن مطلق کتاب.

[5] آیه7 سوره‌ی نوح

[6] المنجد، ج اعلام

[7] آیه56 سوره مریم

[8] بحار، ج11 ص283

[9] حتی در دوره‌ی اسلامی با نفوذ به محافل حدیثی و متون روایی و تفسیری مسلمانان، گفته شده که مهندس سازنده‌ی اهرام خود ادریس بوده است. اهرام مصر که سومین سمبل مستمر (و مداوم تا به امروز) کابالا می‌باشد.

[10] البته باز به دقیق بودن رقم‌ها توجه کنید، اساساً چنین دقیق بودن درباره‌ی تاریخ آن زمان، امکان ندارد

[11] تاریخ تمدن، ج1 ص132

[12] المنجد بخش اعلام، ذیل السّومریون.

[13] ویل دورانت «تاریخ تمدن» ج1 ص125

[14] المنجد بخش اَعلام، ماده‌ی منف و ممفیس.

اولین همکاری میان بشر و ابلیس

(بسم الله الرحمن الرحیم)

متن کامل کتاب «کابالا و پایان تاریخش»؛ قسمت نهم

«وَ قــالَ الَّذینَ کفَـرُوا رَبَّنا أَرِنَا الَّذَینِ أَضَـلاَّنا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْـدامِنا لِیکونا مِنَ الْأَسْـفَلین [1]ـ و کافران (در درون دوزخ) می‌گویند: پروردگـارا بما بنمـای آن دو کس از جن و بشر را که ما را گمراه کردند تا قرار دهیم آن دو را در زیر پاهای‌مـــــــان که باشـــــــند از پائین‌ترین‌ها.»

کافران در درون دوزخ به دنبال دو نفری هســتند که یکی از بشر و دیگری از جن هم‌دست شده و جریــان تــاریخ را در بســتر باطل قــرار دادنــد، پیــدا کنند و آن‌دو را در زیر پای خودشان در عمیق‌ترین جای دوزخ قرار دهند.

توضیح:

1- الـذَین: با صـیغه‌ی تثنیه: آن دو کس: ابلیس و قابیل. که اولین پیمان را بسته و قابالا (قبّالـه، کابـالا، کباله) را به جریان انداختند.

2- قرآن درباره‌ی ابلیس می‌گوید: «کانَ مِنَ الْجِن»؛ لفظ جن در هر دو آیه به یک معـــنی است خـــواه ابلیس را از نوع جن معروف بدانیم یا نوع دیگر.

3- یک طــرف این پیمــان و همکــاری، ابلیس است که همیشه بــوده و هست و تا قیــامت نــیز خواهد بــود. اما طرف دیگر پیمان، افرادی از بشر هستند که عمر محـدود دارند و نسل به نســل، جانشــین همــدیگر می‌شــوند و

شــگفت این‌که بر سر این جانشــینی به شــدت رقــابت می‌کنند، و ابلیس از میــان رقیبــان به کسی کمک می‌کند و کسی را برمی‌گزیند که بیشــتر و بهــتر به کــارش آید. رقــابت شــاهزادگان، ملاءزادگــان و مترف‌زادگــان بر سر جانشینی پدر.

4- در این آیه همه کافران در طول تاریخ از آغــاز تا روز قیامت، هستند که چنین خواسته‌ای را در دوزخ از خداوند خواهند خواست. آیا مــــــراد از آن دو کس تنها قابیل در کنــار ابلیس، اســت؟ یا هر جامعه قابیل زمــان خــود و ابلیس را در نظر دارد؟ یعــــنی مرادشــــان تنها آن دو بنیان‌گــذار است یا دیگر ســران کابالیسم در طــول تــاریخ نــیز مــورد نظرشــان اســت؟ از لفظ «الــذین کفــروا» که شــامل همه‌ی کفــار می‌شــود حــتی رهــبران و ســران کابالیسم بعد از قابیل، باید گفت مرادشان تنها ابلیس و قابیل است و این خواســته فقط بــرای آن دو بنیان‌گــذار است.

به عبارت دیگر: همه‌ی کــافران از آن جمله ســران کابــالا پس از قابیل، همگی این خواسته را دارنــد، پس موضــوع این خواسته فقط ابلیس و قابیل است.

اما حدیث‌های متعدد و فــراوان داریم که می‌گویند همه‌ی ســــــران دانه‌درشت که در امّت‌ها با ابلیس هم‌پیمــــــان شــــده‌اند در این خواســــته‌ی دوزخیــــان قــــرار دارند. این حدیث‌ها دو دسته هستند:

دســــته اول را می‌توانید در متــــون تفســــیری از آن جمله «نورالثقلین» و «البرهان» ذیل همین آیه مشــاهده کنید. و دسته دوم حدیث‌هائی هستند که اشخاص طرف پیمــان

با ابلیس را در هر امت می‌شـــمارند؛ مانند ســـامری در امت موسی (ع) و پــولس در امت عیسی (ع) و فلانی در امت پیـامبر اسـلام (ص). و حـدیث «لکل قـوم سـامری» معـروف است. بنـابراین حـدیث‌ها، آن تعـداد از رهـبران قابیلیسم مـــورد نظر هســـتند که بنیـــان اولیه قابیل با ابلیس را از نو با همدسـتی ابلیس تجدید بنیـان کرده‌اند. یعـــنی در این صـــورت نـــیز همه‌ی رهـــبران و ســـران قابیلیسم مـــــورد خواسته‌شـــــان نیست بلکه غـــــیر از بنیان‌گذار و تجدیدکنندگان بنیان، همه‌ی کـافران هم‌صـدا خواستار این موضوع خواهند بود.

5- به دنبال این آیه، آیه24 درباره‌ی آنان که توانسـته‌اند خـــود را از جریـــان قابیلیسم جـــدا نگـــاه دارند و به آن نپیوندنـــد، چـــنین می‌گوید: «إِنَّ الَّذینَ قـــالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اِسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیهِمُ الْمَلائِکَةُ أَلاَّ تَخـافُوا وَ لا تَحْزَنُـوا وَ أَبْشِـــرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتی کنْتُمْ تُوعَـــدُونَ [2]ـ آنـــان که گفتند پروردگـــــار ما الله است ســـــپس در این بـــــاور (عملاً) اسـتقامت کردنـد، (در روز محشر) ملائکه بر آنـان نـازل شـــده و خواهند گفت: نه بترســـید و نه غمگین باشـــید و بشارت بـاد شـما را بهشـتی که در دنیا به آن وعـده داده شدید.»

اســـتقامت: همگـــان می‌گویند خداوند هست و پروردگـــار جهـان است حـتی خـود ابلیس کـاملاً به این اصل معتقد است و دارای کـــــــــامل‌ترین دانش خداشناسی است و هیچ‌کسی نیز در تـاریخ وجـود خـدا را انکـار نکـرده است. مهم اســـتقامت است که انســـان به محـــور این بـــاور اســـتقامت کند آن را به قـــدرت، پـــول، مقـــام و ریاست نفروشد. به‌ویژه آن را به ابـزار امتیـاز خـود تبـدیل نکند.

وگرنه مانند ویل دورانت به «همه خـدائی» = «همه چـیز خدائی» و تصوف در لباس عرفان خواهد رسـید. [3]ـ 6- تاریخ دو دوران را طی خواهد کرد:

الف: از آغاز تا پایان تاریخ قابیلیسم

در این دوران، جریان تاریخ و ساختِ مـاهیت آن در دست قابیلیست‌ها خواهد بود. و اهل ایمـان با اسـتقامت مانند یک رگه‌ای در آن میان خواهند بود.

ب: از پایان تاریخ قابیلیسم تا پایان عمر دنیا

در این دوران ماهیت تاریخ ماهیت انسانی (غــیر ابلیسی و غــیر قــابیلی) خواهد بــود. و اینک خــود کابالیست‌ها اعتراف می‌کنند که به پایان تاریخ‌شان رسـیده‌اند. که صد البته تاریخ نوین آغاز می‌شود.

آدم

قابیل پسر آدم است. آدم چگونه آفریـده شـد؟ پاسخ این پرسش را از چه کسی و چه منبعی باید گــرفت؟ بــدیهی است که منحصر است به یکی از منابع زیر:

1- از خود مردم جهان

که طبعـاً (مثلا) اگر در هر چـیزی دچـار تخیل و افسـانه شوند، نباید در این مسئله که اساسی‌ترین، و اولین اصل از اصول وجودی خودشان است، دچار اوهام گردند.

مردمان سـامی می‌گویند: آدم به صـورت یک مجسـمه از گل سـاخته شد و سـپس بر آن تنـدیس روح دمیـده شد و آدم یک موجــود زنــده، عاقــل، و برتر از دیگر موجــودات روی زمین گشت.

یونانیان باستان، اولین انسان را زاده‌ی الهه‌ها و خدایان می‌دانستند. این باور در میان یونانیان قدیم دو مرحله را طی کرده است:

الف: تا زمـان ارسـطو، انسـان را زاده مسـتقیم خـدایان می‌دانستند.

ب: ارســطو با اعلام اصل «صــدور»، کل هســتی و همه چیز را زاده خدا، دانست که پس از صـدور و زایش صـادر اول از خـدا، صـادر دوم تا صـادر دهم به عنـوان «عقـول عشره» از همدیگر زاده می‌شوند، ســپس نــوبت به زمین و موجودات زمین از آن جمله انسان می‌رسد.

ایرانیان باستان، «مشی» و «مشیانه» -آدم و حـوّا- را دو انسان می‌دانستند که از گیاه «ریواس» به وجود آمده‌اند.

مردمان شرق آسـیا باورهـای مختلفی دارند که در میـان آن‌ها سخن از پیدایش ابولبشر از گیاه نیز آمده است.

2- ادیان

آن‌چه در عینیت باورهای مـردمی عمـومی جهـان اسـت، هیچ‌کــدام صــلاحیت و ارزش علمی ندارند. و متأســفانه همگی به ادیان نسبت داده شـده و به عنـوان بـاور دیـنی تلقی شده‌اند. چرا چنین است؟ در مباحث بعدی خــواهیم دید که همه این افسانه‌ها نتیجه تحریف‌های حساب شــده قابیلیان (جریان کابالیسم) در ادیان است که اصــیل‌ترین اصل نبوت‌ها را درباره‌ی پیـدایش انسـان تحریف کرده‌اند زیـــرا جهل مـــردم اولین نیـــاز آنـــان است. و همیشه کوشیده‌اند که مردم جهان را از حقـایق، به‌ویـژه حقـایق وحیانی و نبوتی، باز دارند.

3- زیست شناسی

وقتی که سیمای تحریف‌شده‌ی مسئله کاملاً به حساب ادیان گذاشته شد و به صورت یک باور و اصل و اساس دینی تثبیت شد، و در ردیف اول باورهای دینی جای گرفت، گفتند که ادیان دچار خرافه هستند، بل دین یعنی خرافه و فسانه؛ مگر می‌شود مجسمه‌ای از گل درست شود و با دمیدن روح زنده شود ما در قوانین جهان و فرمول‌های آفرینش، چنین پیدایشی را نمی‌بینیم.

این‌بار با تمسک به «اصول زیست شناسی» طرح نوی انداختند که: انسان تکامل یافته از حیوان است و غیر از «حیوان برتر» چیزی نیست. بنابراین امکانات زمین هر چه هست باید مطابق اقتضاها و خواسته‌های حیوانی بشر، در اختیار او گذاشته شود.

ایده‌ی «اصالت لذت» و خرافه دانستن «اصالت سعادت» مبنای زیست فردی و اجتماعی بشر گشت.

قرآن

آن‌چه در این میان حضور ندارد و هرگز به باور عمومی نرسیده، اصل اصیل قرآنی است. در بخش‌های آینده با ادلّه روشن تاریخی خواهیم دید که کابالیست‌ها چنان بر جامعه مسلمانان مسلط شدند، که خیلی از اصول وحیانی و نبوتی اسلام را نیز مطابق باورهای تحریف‌شده‌ی ادیان پیشین تفسیر کرده و از پیشرفت اصلاحاتی که اسلام در جامعه‌ی جهانی در پیش گرفته بود، جلوگیری کردند.

قـرآن آدم را نه به صـورت یک تنـدیس از گل و نه اولین موجود زنده روی زمین، بل او را آخرین پدیـده‌ی حیاتمند روی زمین می‌داند که از گیاه ویژه‌ای تکامل یافته است. نه از ریواس که یک گیاه کوهستانی است. بل از گیـاهی باتلاقی در میان جنگلی گرمسیری.

توضـیح این مبحث را در کتـاب «تبـیین جهـان و انسـان» آورده‌ام و در این‌جا تکرار نمی‌کنم.

مهم این است: امـروز با برافتـادن پـرده از راز بـزرگ قابیلیان (کابالیست‌ها) روشن شـده که خـود آنـان هم به آدم ابوالبشر، و هم به ابلیس، و نیز به وجود جن و اجنّه، کـاملاً معتقد بوده‌اند و هسـتند و تنها با فکر و عقل جامعه جهانی بشـر، در این همه قـرون بـازی کرده‌اند. با ابلیس به طـور حضـوری و مخاطبه و مشـافهه، جلسه تشکیل داده و برنامه‌ریزی می‌کردند. اما دیگر تاریخ‌شـان به پایان رسیده و سخت به بن‌بست رسیده‌اند.

انگیزه‌ی قابیل

قابیل (قابال، کابیل، کابالـه، قباله) چراهابیل را کشت و انگیزه‌اش چه بود؟ جریان مدیریت‌شده ابلیسی کابالیسم همیشه و همه‌جا کوشـیده و موفق شـده که شـهوت جنسی را منشأ این اولین حادثه منفی بشر تلقی کند و این بـاور را به عرصه ادیـان نـیز نفـوذ داد تا موضـوع همه‌گیر و عالم‌گیر گشت.

هر پیامبری و هر نبـوتی که می‌آمد کابالیست‌ها فـوراً در میان پیروان آن نفوذ کـرده و برنامه‌هـای اصـلاحی آن را به بسـتر القائـات رایج شـده‌ی پیشـین خـود، برمی‌گردانیدند.

موسی (ع) از طـور آمد دید سـامری مـردم را بت‌پرست کرده است: خشمناک و اندوهگین، گفت:ای قوم من مگر خداوند وعـده‌ی نیکو بـرای شـما نـداده اسـت؟ آیا بـرای تحقق عهد و وعده‌ی خدا، دیر شـده اسـت؟ یا می‌خواهید غضب خـدا بر شـما وارد شـود؟ خداوند تحقق یک جامعه مدنی انسانی را به شما وعـده داده، تـازه از خلیج قلـزم عبـور کرده‌ایـد، آیا وعـده خـدا به تـاخیر افتـاد که مقلد مصریان شدید و گاوپرستی (آپیس پرستی) آنان را تقلید کردید؟

گفتند: «ما أَخْلَفْنا مَوْعِدَک بِمَلْکنا [4]ای موسی مخـالفت وعـده تو را با «خودآگـاهی»مـان، نکـردیم فَکـذلِک أَلْقَی السَّامِری [5]ـ سامری این‌گونه به ما القاء کرد.» [6]ـ و: «وَ ما أَرْسَـلْنا مِنْ قَبْلِک مِنْ رَسُـولٍ وَ لا نَبِی إِلاَّ إِذا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیطانُ فی أُمْنِیتِهِ فَینْسَخُ اللَّهُ ما یلْقِی الشَّیطانُ ثُمَّ یحْکمُ اللَّهُ آیاتِـهِ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَکیم [7]ـ و نفرسـتادیم پیش از تو رسـول یا پیـامبری را مگر این‌که هرگـاه خواست با برنامه‌اش آیات الهی را رواج دهد، شیطان در برنامه‌ی او القاء می‌کـرد. پس خداوند در آینـده القائـات شیطان را تباه خواهد کرد، آن‌گاه آیات خـود را (در میـان مردم) استوار خواهد کرد. خداوند علیم و حکیم است.»

[لغت: منی (یمنی منیاً) فلان لفلان الخیر: قدّره له: خیر را برای او پی‌ریزی و برنامه‌ریزی کرد.]

نکات:

1- همیشه ابلیس (که مـدیریت جریـان قابیلیـان را در دست دارد) و پـیروانش در برنامه نبوت‌ها نفـوذ و القـاء کرده و می‌کردند.

2- خداوند با صیغه‌ی مضارع وعده می‌دهد که در «آینده» برنامه نبوت‌ها را در جامعه بشری استوار خواهد کـرد. و امـروز همـان «آینـده» با برافتـادن پـرده از سـرّ بـزرگ کابالیسم، فرا رسیده است.

3- روز به روز زمینه بـرای نبـوت بـاز، و بـرای کابالیسم تنگ خواهد شد و می‌شـود. و پایـان تـاریخِ سـاخته‌ی قابیلیان فرا رسیده است.

انگیزه قابیل در قتل برادر، انگیزه جنسی و شهوت نبود؛ زیـرا اگر او نـادان بـود، اسـتادش ابلیس از دانـاترین موجودات بـوده و هست. که «لوکـان فی العلم بلا التّقی شـرف لکـان ابلیس اشـرف الخلائق: اگر در علم و دانش بـدون تقـوی، شـرف باشد ابلیس اشـرف مخلوقـات می‌گردد.» ابلیس می‌دانست که شهوت بخشی از قـدرت است. قـدرت نسـبت به شـهوت مقـدم است تا قـدرت نباشد امکانات شهوت فراهم نمی‌شـود. انگـیزه ابلیس و قابیل «به دست گـرفتن قـدرت» در آن آغـاز انعقـاد نطفه‌ی «جامعه» بـود. که احـادیث اهل بیت (ع)، در این ماجرا شهوت را رد کـرده و انگـیزه را ولایت و رهـبری و ریاست، تعیین کرده‌اند.

گرچه القائات و نفوذ کابالیسم همه‌جـای جامعه اسـلامی را فرا گرفته بود، لیکن از آغـاز نتوانست یک اطـاق گِلی چند مـتر در چند مـتر را فتح کند. و آن خانه فاطمه (ع) بود.

این خانه در کربلا به آتش سوخت اما صاحب‌خانه در کنار دخـتر فاطمه زینب (ع) پس از طی دوره‌ی اسـارت در دست کابالیست‌ها [8]، آن را از نو سـاخت که نسل به

نسل در قبال نفوذ کابالیسم مقاومت و فعالیت می‌کرد. امام عسکری (ع) درباره این خانه فرمود: «یحْمِلُ هَذَا الْعلمَ مِنْ کلِّ خَلَفٍ عُدُولٌ ینْفُونَ عَنْهُ تَحْرِیفَ الْغَالِینَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِینَ وَ تَأْوِیلَ الْجَاهِلِین [9]ـ این علم (علم قرآن و دین) را حمل می‌کند در هر نسل، اشخاص عادل (با فکر و اندیشه متعادل که نه از آن طرف دچار نفوذ باشد و نه از این طرف) که کنار می‌زنند از آن، غلوّ غالیان و مکتب‌سازی مکتب‌سازان، و تأویل جاهلان را.»

اهل این خانه (اهل بیت پیامبر-ص-) می‌گویند: انگیزه‌ی قابیل به دست گرفتن قدرت و رهبری بود: تفسیر نورالثقلین در ذیل آیه‌های ماجرای‌هابیل و قابیل، آورده است که امام صادق (ع) به سلیمان بن خالد فرمود: این قتل برای وصایت و رهبری بود. [10]ـ پس از مرگ‌هابیل، شیث برادر کوچک‌تر، جانشین آدم می‌شود. در همان نورالثقلین می‌خوانیم: امام باقر (ع) فرمود: پس از دفن آدم، قابیل پیش شیث آمد و گفت: پدرم تو را برگزید همان‌طور که برادرت‌هابیل را برگزیده بود، من او را کشتم تا نسلی از او نماند که بر نسل من فخرفروشی کند. و اگر تو از برتری‌هایت چیزی را اظهار کنی، تو را نیز خواهم کشت. شیث و نسلش، از ترس قابیل، برتری‌های (علم و دانش) خود را همیشه پنهان می‌داشتند. [11]ـ در این حدیث که خلاصه آن را آوردم، آمده است که‌هابیل با خواهری، دوقلو، به دنیا آمدند. اما سخن از رقابت جنسی به میان نیامده و انگیزه‌ی قتل فقط وصایت و رهبری، تعیین شده است همان‌طور که مشاهده کردید. و در حدیث زیر نیز مشاهده می‌کنید.

مدیریت ابلیس

در آن آغـاز که هنـوز جـامعه‌ای تکـون نیافته و تنها یک خانواده گرچه با اعضای متعدد و زیاد، وجـود دارد، ابلیس مدیریت خـود را آغـاز کـرد، در تفسـیر برهـان ذیل همین آیه‌ها از کـــافی نقل کـــرده: ابلیس پیش قابیل آمد و گفت:ای قابیل! قربانی‌هابیل پذیرفته شد و قربـــانی تو قبـــول نشـــد، اگر او را واگـــذاری نســـلش بر نسل تو فخرفروشی خواهند کـــرد و خواهند گفت ما فرزنـــدان کسی هستیم که قربـانیش پذیرفته شد.هابیل را بکش تا نسلی از او باقی نماند. و قابیل‌هابیل را کشت. [12]

توضیح:

پیشـــتر، این‌گونه حـــدیث‌ها را به «وسوسه‌ی ابلیس در قلب» معنی می‌کردیم. اما با بر افتادن پرده‌ی راز بزرگ کابالیسـم، می‌بیـنیم که در معـنی این حـدیث‌ها بی‌راهه رفته‌ایم. ابلیس رسـماً به‌طـور حضـوری و مشـافهه‌ای جریان کابالا را مدیریت کرده است. با سردمداران جریان خـودش، به‌طـور مشـاهد و کـاملاً حضـوری برنـامه‌ریزی می‌کـــرده است. البته وسوسه‌های درونی ابلیس در دل انسـان‌ها نـیز سـرجای خـود هست که در حـدیث بـالا به عنـوان یک «جمله‌ی معترضه» به این کـار او نـیز اشـاره شـــده است اما با لفظ «ثم انّ ابلیس اتـــاه.... فقـــال یا قابیل...» دقیقاً یک تخاطب و گفتمان حضـوری مشـهود، بیان شده است.

در تفسیر برهان و نورالثقلین حدیثی از امـام سـجاد (ع) آمده است که نشان می‌دهد حـتی چگونه کشـتن‌هابیل را ابلیس به قابیل یاد داد و گفت: سر او را میان دو سـنگ، خرد کن.

دقت در عبارت این حدیث نیز نشـان می‌دهد که گفتمـان قابیل و ابلیس به طـــور حضـــوری و رو در روی هم و مشـــافهه‌ای بـــوده است نه وسوسه‌ی قلـــبی، می‌گوید: «جَاءَ إِبْلِيسُ فَعَلَّمَهُ قَالَ ضَعْ رَأْسَهُ بَينَ حَجَرَينِ ثُمَّ اشْدَخْهُ [13]ـــ ابلیس آمد و به قابیل گفت: سر او را میـــان دو سنگ بگذار و بشکن.»

و مطـابق احـادیث دیگـر، وقـتی که‌هابیل خوابیـده بـود، قابیل ســـنگی را برداشت و بر سر او کـــوفت. که یا او خودش سرش را روی سنگی گذاشته و خوابیـده بـوده، و یا قابیل سر او را بر می‌دارد روی ســـنگی می‌گـــذارد سـپس با سـنگ دیگر بر او می‌کوبد. مطـابق حـدیث بـالا صورت دوم صحیح است.

بنابراین، همان‌طور که امروز فاش شده اسـت، شـیطان همیشه با سـران قابیلیسم به‌طـور حضـوری و تخـاطبی، جلسه و همایش گفتمانی برقرار می‌کرده و می‌کند. و با دیگر مردمان اعم از کابیلیان و خوبان، از طریق وسوسه در قلب، رفتار می‌کند.

مدیریت ابلیس به واسطه‌ی دو گروه

ســـران کابالیسم که ابلیس با آن‌ها تمـــاس می‌گـــرفت و می‌گیرد، دو گروه هستند:

1- سران قدرت، امپراطوران و شاهان

تماس شـیطان با اینـان به‌طـور مـداوم نبـوده، در طـول تاریخ با برخی از آنان به گفتگو و برنامه‌ریزی می‌نشسته است. یعنی این تماس او مقطّع بوده است.

2- کاهنان

کارآمدترین ابزار در اختیار نبوت‌ها و انبیاء عبـارت بـوده از «معجـزه». ابلیس افـرادی از بشـرهای تحت مـدیریت خود را به امور غیبی واقف می‌کـرد، و کارهـای شـگفتی از دست آنان صادر می‌کرد (و می‌کند) تا معجـزات انبیـاء را در نظر مردم خنـثی کند. تمـاس او با کاهنـان به‌طـور مـــداوم و در همیشه تـــاریخ بـــوده است و هســـت، که به‌وسیله کاهنان سردمداران قدرت را راهنمائی می‌کرده است و می‌کند. اما امروز دیگر (باصطلاح) کفگـیر ابلیس به ته دیگش خورده و نظام کابالیستی سقوط می‌کند.

شرح مبسوط این موضوع در مقالات آینده خواهد آمد.

ادامه دارد...

نویسنده: مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] آیه29 سوره‌ی فصّلت

[2] آیه30 سوره‌ی فصلت

[3] ویل دورانت، ج1 ص453

[4] آیه87 سوره‌ی طه

[5] آیه87 سوره‌ی طه

[6] در آینده بحث جالبی در این‌باره خواهیم داشت.

[7] آیه52 سوره‌ی حج

[8] شرح این موضوع در آینده.

[9] بصائر الدرجات صفار- کمال الدین صدوق.

[10] و بحار، ج11 ص245

[11] و نیز، بحار، ج11 ص240

[12] بحار، همان. و نیز مانند آن در صفحه241

[13] بحار، ج11 ص238

اولین سمبل کابالا

(بسم الله الرحمن الرحیم)

متن کامل کتــاب «کابــالا و پایــان تــاریخش»؛ قســمت یازدهم

در ابتدای حضور آدم، ابلیس را در کنار او حاضر می‌بینیم که در ماجرای سجده بر آدم رسماً اعلام کرد: «لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعينَ * إِلاَّ عِبادَک مِنْهُمُ الْمُخْلَصـين [1]ـ آدم و نسـلش همگی را اغواء خواهم کـرد. مگر بنـدگان خـالص شـده‌ی تو.» و می‌بینیم که اولین برنامه‌ی او درباره‌ی آدم و حـوا لخت کــردن آن دو است که وادارشــان کــرد از آن درخت ممنوعه خوردند و پوشش‌شــان ریخت. [2]ـ ابلیس فــوراً فهمید که اشتباه کرده است زیرا به نفع او بود که آدم و حوّا در همان لاک سـخت خـود می‌ماندند و اینک به دست خود موجبات کمـال آن دو را سـرعت بخشـیده است. اگر از آن درخت نمی‌خوردند نسل‌ها طول می‌کشید تا انسان از لبــاس لاکی و سخت‌پوســتی به در آید.اولین ســمبل کابالا

در همــان حین متوجه یک نقطه‌ی حســاس روحی آن دو شد: می‌دید آنــان به ســرعت و با دســتپاچگی تمــام، به پوشانیدن عقب و جلو خــود پرداختند گویا با یک حــادثه‌ی ناخوشایند بزرگ روبه‌رو شده‌اند، رفتاری که ابلیس تا آن روز چنین رفتاری را از هیچ موجود دیگر (حتی موجودات دو پــای پیش از آدم) ندیــده بــود. فهمید که این اولین و پایه‌ای‌ترین انگیزش است که انسان را از حیـوان متمـایز می‌کند. تصــمیم گــرفت که او هم باید کــارش و پــایه‌ی برنــامه‌اش را از همین نکته شــروع کند تا انســان را از

سـیر انسـانیت بـاز داشـته و در مسـیر حیوان‌ها که قبلاً دیده بـود قـرار دهد. در بخش انسان‌شناسی مبحث پیش اشاره شد که انسان موجودی است که از لخـتی دو عضو عقب و جلـو، به شـدت مضـطرب می‌شـود. این اقتضـای همان روح سوم (فطرت) است که انسان (علاوه بر روح غریزه که حیـوان هم دارای آن است) دارای آن می‌باشد. و منشأ تاریخ، خانواده، جامعـه، اخلاق، هنجـار و ناهنجـار (باید و نباید)، قانون، زیبـایی‌خواهی، حـتی خنـده و گریه در انسان، همین روح سوم است که قـرآن از آن با نفس لوّامه و از روح غریزه با نفس امّاره تعبیر می‌کند.

منشأ لباس در انسان چیست؟ چـرا انسـان پوشش خـواه شده است؟ به دلیل حفاظت از سرما و گرمـا؟ در حـالی که لبـاس در اصل نه از سـرما حفظ می‌کند و نه از گرما و این نکته‌ای بس مهم است؛ حیوان که از لباس محـروم است خیلی کمـــتر از انســـان دچـــار ســـرماخوردگی یا گرمـازدگی می‌شـود. لبـاس انسـان را آسـیب‌پذیر کـرده است. بحث در انگیزه‌ی اصلی لبـاس است وگرنه انسـان در نسل‌های بعــدی به‌خــاطر ســرما و گرما نــیز نیازمند لباس است.

از نظر قرآن منشأ لبـاس‌خواهی و پوشش‌جویی انسـان، زیبایی‌خواهی است به دو صورت:

1- اضطراب شدید روحی از پیدا بودن «سؤات»

انسان با احساس درونی فطـری، عریـان بـودن دو عضو عقب و جلو را خیلی نازیبـــا، منفـــور و مشـــمئزکننده می‌داند.

آزمایش: آزمایش این موضوع با کودکانی که تحت تربیت پدر و مادر لخت بزرگ شوند، درست نیست. این آزمایش وقتی صحیح است که دو کودک دختر و پسر تنها در دامن طبیعت (مانند آدم و حوا) بزرگ شوند. در این صورت هر دو به محض رشد شخصیتی خود اقدام به پوشانیدن آن دو عضو خواهند کرد. ضمناً این حس در زنان درباره‌ی پستان‌ها هم هست اما نه به شدت آن دو عضو.

2- زیبایی‌خواهی درباره‌ی بقیه اندام و بدن

انسان موجودی است که خود را در لباس زیبا می‌داند و در لُختی نازیبا. یعنی لباس اولین آرایش انسان است. درباره‌ی هر دو مورد به آیه‌های زیر توجه کنید:

«فَلَمَّا ذاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما وَ طَفِقا يخْصِفانِ عَلَيهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ [3]ـ وقتی که (آدم و حوا) از آن درخت چشیدند سوات‌شان برای‌شان پدیدار شد و شروع کردند از برگ جنگل بر خودشان می‌چسبانیدند.» سوات از ماده سوء و جمع «سوئه»: ناخوشایند، بد، منفور و مشمئز کننده.

در ماجرای‌هابیل و قابیل نیز می‌گوید: «يبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِيرِيهُ كيفَ يوارى سَوْأَةَ أَخيهِ [4]ـ قابیل جنازه‌هابیل را به دوش حمل کرده و سرگردان می‌گشت که چگونه سوئه (جنازه) او را بپوشاند.» قابیل احساس می‌کرد که نباید جنازه را همچنان رها کند زیرا جنازه در احساس او سوئه بود. از نظر قرآن برهنگی عقب و جلو دقیقاً مانند جنازه‌ای است که در فضای بدون پوشش رها می‌شود. بلکه از آن نیز منفورتر، زیرا مشاهده‌ی

جنازه‌ی دیگران و سوئه دانستن آن، شاید قابل تحمل‌تر از سوئه دانستن خود است.

در آن محیط که سوات آدم و حوا برهنه شد، چرا فوراً به فکر پوشش افتادند؟ در آن‌جا کس دیگری و باصطلاح نامحرمی حضور نداشت. پس این پوشش‌جویی آنان انگیزش ویژه‌ای داشته است. انگیزش فطری.

به فاصله‌ی دو آیه از آیه‌ی بالا که درباره‌ی لباس‌جویی آدم و حوا است، می‌فرماید: «یا بَنی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیکمْ لِباساً یواری سَوْآتِکمْ وَ ریشاً وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِک خَیرٌ ذلِک مِنْ آیاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ یذَّکرُونَ [5]ای بنی‌آدم آفریدم برای شما لباس که بپوشاند سوات شما را و برای زیبائی شما، و لباس تقوی بهتر است، این (موضوع و پدیده‌ی لباس) از آیه‌ها و نشانه‌های خداوند است اگر آنان فهمنده باشند.»

سه نوع لباس در این آیه ردیف شده: اول لباس سواتی، دوم لباس ریش، یعنی لباسی که اگر نباشد در حد نبود لباس سواتی اضطراب آفرین نیست، اما انسان باز در آن حالت خود را زیبا نمی‌یابد. سوم لباس تقوی.

لباس تقوی

لباس سواتی لباس تقوی نیست، بی‌تقواترین افراد نیز آن را ضروری می‌دانند مگر برخی افراد که بیمار باشند. و همچنین لباس ریش نیز در اصل لباس تقوی نیست، برای زیبایی‌خواهی انسان است که خود را زیبا احساس کند؛ می‌تواند همراه با تقوی باشد و می‌تواند بدون تقوی باشد.

تقـوی یعـنی به نـدای روح فطـرت در توجه به بایدها و نبایدها پاسخ مثبت دادن. بی‌تقـــوایی یعـــنی مطـــابق اقتضاهای غریزی رفتـار کـردن در این صـورت لبـاس که اقتضای فطرت است ابزاری در اختیار غریزه خواهد بود.

با بیان دیگر: غریزه زیباخواه نیست هیچ حیوانی به طـور آگاهانه در صدد زیبایی خـود و جنس مخـالف، نیست. [6] انسان اگر تنها روح غریزه را داشت مانند حیوان کاری با زیبـــایی نداشت. غریـــزه در صـــورت تســـلط بر فطـــرت زیبـــاخواهی، فطـــرت را نـــیز به خـــدمت خـــود می‌گـــیرد. برخـورد با زیبـایی و زیبایی‌ها مطـابق اقتضـای فطـرت، یعنی تقوی. و برخورد با آن مطابق اقتضای غریزه یعنی بی‌تقوایی.

و پوشش حجاب (خواه در مرد و خواه در زن، هرکـــدام با شـرایط خـود) بخشی از تقـوی دربـاره‌ی لبـاس است که برای حفاظت از پدیـده‌ی اساسی خـانواده است. حیـوان فاقد روح فطـرت است لـذا نه خـانواده دارد، نه جامعه و نه تاریخ و نه... بیش از این، این موضوع تکراری را طول ندهیم [7] برگردیم به اولین برنامه ابلیس:

ابلیس با فراست شیطانی خود با مشـاهده پوشش‌جویی آدم و حـــوا دانست که اگر بخواهد انســـان را حیـــوان کند باید با این حس پوشش‌جویی انســـان مبـــارزه کنـــد، این حس را در او کور کند و بر این کـار تصـمیم اکید گـرفت. به آیه‌ی بعـدی که در ادامه‌ی آیه‌ی پیش آمـده توجه کنید: «یا بَـنی آدَمَ لا یفْتِنَنَّکمُ الشَّـیطانُ کما أَخْـرَجَ أَبَـوَیکمْ مِنَ الْجَنَّةِ ینْـــزِعُ عَنْهُما لِباسَـــهُما لِیرِیهُما سَـــوْآتِهِما [8]ای بـــنی‌آدم مـــواظب باشـــید که ابلیس شـــما را به دام فتنه نیندازد همان‌طور که پـدر و مادرتـان را از آن بـاغ خـارج

کـرد برداشت از بـدن آن دو، لباس‌شـان را تا بنمایاند به ایشان سوات‌شان را.»

خداوند در بیـان مـاجرای آدم و ابلیس بلافاصـله و فـوراً اخطـار می‌دهد که ابلیس در صـدد عریـان کـردن شـما خواهد بـود. یعـنی این برنـامه‌ی ابلیس را پیش از هر برنامه او، تذکر می‌دهد.

فطـرت به حـدی در پوشش‌جویی سـواتی، قـوی بـود و هست که شیطان از این‌که سـوات همگـان را لخت کند تا حدودی مـایوس شد و به سمبل‌سـازی پـرداخت و بعل را ساخت. این است که اولین سمبل کابالا (قابـالا= جریـان قابیلی تاریخ) بعل گشته است. بعل در قرن‌های بعدی با سـمبل اهـرام همـراه شد که نمـاد ابـدی بـودن کاخ‌هـای عیاشی است.

ابلیس تا عصر مدرنیته حـتی در برابر لبـاس ریش نـیز عاجز بود و باصطلاح زورش به فطرت بشری نمی‌رسید. در دوران مدرنیته به براندازی لبـاس ریش، موفق گشت. در سوئیس به اسـتاد جامعه‌شناسی دانشـگاه گفتم: چـرا توانستید همه‌جای بـدن زنـان را لخت کنید اما این دو تکه که نام یکی مایو و دیگری سینه بند است همچنـان مانـده اسـت؟ گفت: قـانون، برهنه کـردن این دو بخش بـدن را ممنـوع کـرده تا زنـان مـورد حمله قـرار نگیرند. گفتم با کمی‌دقت درمی‌یابی که منشأ این قانون چـیز دیگر است و آن: ناخوشـایندی عریـان بـودن این دو بخش از بـدن، برای خود زنان است؛ اگر قانون نیز نداشتید باز زنـان از لُختی عقب و جلو و پستان‌ها خودداری می‌کردند. دلیلش هم روشن است، چرا دربـاره‌ی هر قـانون، قانون‌شـکنی

می‌شـود و اما دربـاره‌ی این قـانون هرگز قانون‌شـکنی نمی‌شود.

وانگهی در اروپا جزیره‌ها و مکان‌هـــایی درست کردند و ورود به آن‌جاها را با لبـاس ممنـوع کردند و هـرکس باید کاملاً لخت به آن امـاکن قـدم می‌گذاشت. اما این برنامه کاملاً با شکست روبه‌رو شد. و نیروی فطرت ثـابت کـرد که گزارشـات توصـیفگران از بـرخی بومیـان بیچـاره‌ی جزایر دورافتاده، بیان‌گر ماهیت انسـان و انسان‌شناسی نیست. بلکه در اثر بیچارگی است.

امروز جریان کابالیست در برابر پوشش‌خواهی ریش هم شکست خـورده و مـردم عریـان‌ترین جامعه به تـدریج از لُختی برمی‌گردند و ابلیس در این موضوع نیز پایان تاریخ خود را مشاهده می‌کند.

اهل بیت (ع) گفته‌اند: حـتی در موقع خـواب و در تـوی لحـاف هم لخت نباشـید. حـتی از امـام بـاقر (ع) حـدیث داریم که در حمـام نـیز یک نخ یا شـبیه آن بر دوش‌تـان بیاویزید. تا به آن ندای درونی فطـرت همیشه پاسخ داده باشـید. انسـان در حـالت لخـتی در زیر لحـاف در خـانه‌ی خودش نیز آن احساس آسایش روحی و تعـادل روانی را نـدارد. البته حسـاب بیمـاران روانی یا تربیت‌شـدگان در محیط کابالایی چیز دیگر است.

حـدیث‌هایی زیبا و بس علمی در انسان‌شناسی اهل بیت (ع) در این موضـــوع داریم که نمونه‌هـــایی را در کتـــاب «دانش ایمـــنی در اســـلام» آورده‌ام و در این‌جا تکـــرار نمی‌کنم. اما به یک نکته در آیه‌ی بالا اشاره می‌کنم:

فرمـود: «ذلِک مِنْ آیـاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ یـذَّکرُونَ [9]ـ این از آیه‌هـــای خداوند است (اگر آنـــان دقت کنند) شـــاید بفهمند.»

قرآن به هر چیز که انسان را آگاه کند و به او دانش دهد، آیه می‌گوید. یعنی اگر در همین مسـئله‌ی بـزرگ «رابطه انسان با لباس» و چـیزی بنـام «پدیـده‌ی لبـاس» اندیشه کنند به دانش اســـتوار و پرفایـــده در انسان‌شناســـی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌رسند.

در این آیه به یک نکته دیگر باید دقت شود: بیان آیه ابتـدا با خطـاب و «یا بـنی‌آدم» شـروع می‌شـود، اما سـپس به غیـاب و صـیغه‌ی غـایب «لعلّهم» برمی‌گـردد. نمی‌گوید: «شاید شما بنی‌آدم بفهمید». این تغییر بیان از خطاب به غیـاب، نشـان می‌دهد که افـراد بـنی‌آدم بـازیچه‌ی دست کابالیسم شـــــده و با ژست محقق و دانشـــــمند، عکس مسـئله را علمی خواهند دانست. اما این که به پیـامبرش می‌فرماید: شاید آن‌ها بفهمند. نشان می‌دهد که بالاخره روزی جامعه جهانی به اصل و اساس و چگونگی «رابطه انسان با لباس» پی خواهد بـرد. و ظـاهراً (اگر فکرمـان دچار عجله نباشد) این دوره‌ی علمی آغاز شده است.

آن روز فرا می‌رسد، و یک تـاریخ با مـاهیت جدید (بـدون مـاهیت کابـالی) دارد می‌آید که همه چـیز قـرآن، همه‌ی سـخنان قـرآن حـتی آن گزاره‌ها که مانند گـزاره بـالا از خطاب به غیاب می‌گراینـد، تحقق پیـدا کنند. «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کرِهَ الْکـافِرُون». [10]ـ می‌توانید بگوئید «و لو کره القابیلیون».

ادامه دارد...

نویسنده: مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] آیه82 سوره‌ی ص

[2] در این باره بحث اساسی هست که در «تبیین جهان و انسان» به شرح رفته است

[3] آیه22 سوره‌ی اعراف

[4] آیه31 سوره مائده

[5] آیه26 سوره‌ی اعراف

[6] شرح بیشتر این موضوع در کتاب «انسان و چیستی زیبائی»

[7] شرح بیشتر در همان کتاب و نیز «تبیین جهان و انسان»

[8] آیه27 سوره‌ی اعراف

[9] آیه26 سوره‌ی اعراف

[10] آیه8 سوره‌ی صف

کابالیسم و مشافهه حضوری با شیطان

(بسم الله الرحمن الرحیم)

متن کامل کتاب «کابالا و پایان تاریخش»؛ قسمت هفتم

گفته شد ابلیس (و نسل، اولاد و ذریه‌ی او) با انسان دو نوع تماس دارد:

1- تماس بدون رؤیت

یعنی بدون آن‌که دیده شود در قلب‌های افراد به طور تک تک وسوسه می‌کند.

اکثریت مردم ابلیس را فقط چنین موجود، و کار او را نیز فقط در همین «وسوسه‌ی بدون رؤیت» منحصر می‌دانند.

2- تماس حضوری و به طور مجسّم و گفتمان طرفینی

قرآن در آیات متعدد، احادیث نیز به طور فراوان، از این تماس و تخاطب ابلیس با برخی انسان‌ها سخن گفته‌اند. اخیراً نیز پخش فیلم‌های مختلف از محفل‌ها و کلوپ‌های کابالیست‌ها در حضور ابلیس پخش شده، و گزارش‌های افراد متشخص از چنین محافل، پرده از راز بزرگ کابالیسم برداشته و روشن شده است که ابلیس رسماً و حضوراً و به‌طور تخاطب و گفتگوی حضوری جریان چندین قرنی بل چندین هزاره‌ای کابالیسم را رهبری و مدیریت کرده است.

و نیز در مبحث «اریستوکراسی و دموکراسی» خواهد آمد که این خود کابالیسم بود که خودش را افشاء کرد. زیرا زمانی کابالیسم به جایی رسید که غیر از

دموکراسی راهی نداشـــــت، و دموکراسی از لیبرالیسم تفکیک‌ناپذیر است. و لیبرالیسم هیچ چیزی را نمی‌گـذارد پنهـــان و مخفی بماند و این ویـــژگی لاینفک لیبرالیسم است.

کابالیسم از همان آغاز بالقوه و ماهیتاً آبستن لیبرالیسم بود. همان‌طور که از قرآن شنیدیم که جریان باطل مدت زمـــان معین و «اجل» دارد و فرارســیدن اجلش، جــبری است؛ شبیه اجل فردی افـراد انسـان نیست. شـبیه اجل میـوه‌ی زردآلو است وقـتی که رسـیده شد جـبراً باید از روی شاخه سقوط کند.

جنین کابالیسم در شکمش به حدی بزرگ شـد، که هنگـام زایمـــان، مـــادر را ترکانید و متلاشی کـــرد. و این است زایمان بزرگ تاریخ که پایان تاریخ کابالیسم و آغاز تـاریخ نوین است.

این سخنان تکرار و یادآوری بود از مباحث گذشته.

اکنــون ســخن این است: ابلیس که در تماس‌هــای نــوع اولش با هــرکس و هرفــردی از افــراد انســان، تمــاس برقرار می‌کند، آیا در تماس‌هایش از نـوع دوم (مشـافهه و مکالمه‌ی حضوری و به طـور مجسّـم و مشـهود) نـیز با همگـان تمـاس می‌گـیرد؟ پاسخ منفی است. زیـرا او در این نـوع تمـاس به هـرکس از جـامعه‌ی کابالیسم افتخـار مــذاکره و گفت‌وگو نمی‌دهد. تنها با ســران «قــدرت» و ســران «کهــانت»، چــنین رابطه‌ای دارد. و در خـــارج از جـــامعه‌ی پـــیروان خـــودش نـــیز تنها با پیـــامبران الهی حضوری و به طور مجسّم، رابطه دارد. بنـابراین، تمـاس

حضوری و مشهود و مجسّم ابلیس فقط با سه گروه زیر است:

1- سران قدرت کابالی

با اینان هم پیش از آن‌که قدرت را به دست گیرند، جلسه حضوری تشکیل می‌دهد، و هم پس از آن‌که به قدرت رسیده باشند. اما باید دانست با اینان نیز با تبعیض برخورد می‌کند تنها با اشخاص مهم و مؤثرشان تماس می‌گیرد. گرچه اشخاص غیرمهم را نیز با تماس‌های نوع اول، رها نکرده است. هم قرآن و حدیث به این نوع تماس‌های او، نصّ کرده‌اند و هم اسرار فاش شده‌ی امروزی آن‌را به روشنی تأیید بل تأکید می‌کنند.

2- کاهنان

کاهنان که در میان همه‌ی امت‌های پیامبران خودشان را تحت عنوان تصوف جا زده‌اند، گروه‌ها و طبقات مختلف هستند (و در مبحث «آیا کابالا تصوف یهودی است؟» تا حدودی به شرح رفت). ابلیس و شیاطین با همه‌ی اینان تماس ندارند با افرادهالو و غیرمؤثر اینان نیز کاری ندارند گرچه با تماس‌های نوع اول، آنان را نیز رها نمی‌کنند بل وادارشان می‌کنند که در شأن و شوکت و باصطلاح شرح مقامات کاهنان برتر و مؤثر، به سرایش بپردازند.

افرادی مثل نوستراداموس این همه پیشگویی‌ها را (که همه غربیان به آن‌ها ارزش وافر داده‌اند) از کجا آورده‌اند؟ یا باید از طریق وحی باشد یا از طریق ابلیس. در مقاله‌ی «معجزه، کهانت و کرامت» هفت نوع کهانت، از کتاب «دروس» تألیف شهید اول، این دانشمند بزرگ

شـیعی آورده‌ام که تمـاس با شـیطان و جن، عمـده‌ترین آن‌هاست که متأسفانه امروز مقامـات و درجـات عالیه و عرفان نامیده می‌شود.

3- تماس ابلیس به طور حضوری و مشهود با پیامبران

نمـونه‌ی این‌را در مبحث «نـوح و مبـارزه با کابالیسم» و در مبحث ابراهیم، و مباحث دیگر خواهیم دید.

تماس ابلیس با دانشمندان جهت تقویت جریـان تـاریخی خود

در مباحث پیش اشاره شد که حـتی گـاهی ابلیس نه تنها یک یا دو نفر دانشمند را با خود همراه کرده، بلکه گـاهی کل جریـان علمی و اندیشه‌ای را نـیز در جهت و بسـتر مـورد نظر خـود به راه انداخته است مانند انکـار وجـود «آدم»، «هابیل» و «قابیل» و خرافه دانسـتن این‌ها و به راه انـداختن جنگ فکـری ترانسفورمیسم و فیکسیسـم، که خود زمانی از فیکسیسم اسـتفاده کـرده و زمـانی از ترانسفورمیسم، که هیچ‌کدام حقیقت و واقعیت (دربـاره آدم و انسـان، نه دربـاره‌ی گیـاه و حیـوان) ندارند. و تنها چـیزی که نگذاشـته است در عرصه علم و اندیشه مطـرح شود، آفـرینش آدم از دیـدگاه مکتب قـرآن (و نبوت‌ها) و اهل بیت (ع) است.

و نمـونه‌ی دیگر تسـخیر دانش و دانشـمند توسط ابلیس القاء دیگر است که بس عجیب است: زمانی روشنفکران را وادار کرد که اصل وجود خـود ابلیس، جن، شـیطان را انکار کنند و این‌ها را خرافه بداننـد، و چه غوغـائی که به راه نینـداخت!؟ و نـیز: این همه «ایسم»ها را با عنـوان زیبـای «مکتب» به راه انـداخت؛ بشر را روزی عاشق

کانت و دکـارت و هگل و روزی عاشق مـارکس و مـاکس وبر کرد.

اما ما نمی‌دانیم ابلیس با دانشمندان نیز تماس مسـتقیم و مشهود و به طـور گفتمـان حضـوری، داشـته یا نـه، دو نمونه در قرآن داریم:

نمونه‌ی اول:

بلعم باعور: دانشمندی که فریب ابلیس را خورد:

آیات175و176 سوره‌ی اعراف: «وَ اتْـلُ عَلَیهِمْ نَبَـأَ الَّذی آتَینـاهُ آیاتِنا فَانْسَـلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَـهُ الشَّـیطانُ فَکـانَ مِنَ الْغاوینَ * وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْنـاهُ بِها وَ لکنَّهُ أَخْلَـدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَـواه: و بـازگو کن بر آنـان مـاجرای آن‌کس را که آیه‌های خود را به او داده بودیم، و او خـود را از آن آیـات (دانش) منسلخ کرد. پس شـیطان پی او را گـرفت (او را تملک کـــرد) و بدین‌ســـان از گمراهـــان شد * و اگر می‌خواسـتیم او را در آن مقامـات علمی بـالا می‌بـردیم، لیکن به زمین چسبید و از هوای نفسش پیروی کرد.»

نکات:

1- دانستن یک فرمول از هر علمی و فهمیدن هر قانون از قـوانین خلقت، یک آیه اسـت، علـوم خـواه تجـربی و خـــواه انســـانی، هر اصل و هر فرع‌شـــان یک آیه است. دانشمند آیات الهی را مالک می‌شود.

2- انسلخ: پوست انداخت؛ آن علوم در جان آن دانشـمند رسوخ نکرده بود، بـرایش مانند پوست بـود، آن پوست را انـداخت. شـبیه پوست‌اندازی مـار. وقـتی دانش در جـان انسان رسوخ کند، الهی و دائمی و ماندگار می‌شود.

در ادامه می‌گوید: «ساءَ مَثَلاً الْقَوْمُ الَّذینَ کـذَّبُوا بِآیاتِنا وَ أَنْفُسَهُمْ کانُوا یظْلِمُونَ: چه بد است مَثَل گـروهی که (با) آیات ما (آشنا می‌شوند اما) آن‌ها را تکذیب می‌کنند. و به خودشـان سـتم کردند.» یعـنی فرمول‌ها و قـوانین را می‌شناسد اما سـازنده و نظام‌دهنـده‌ی آن‌ها را نمی‌شناسد!!

در احادیث تعیین شده که نام این دانشمند بلعم بـاعور یا بلعم بن بـاعور بـوده است. البته کابالیست‌ها داسـتان او را نیز فرو نگذاشته و با افسانه آمیخته‌اند.

نمونه‌ی دوم:

آیـات16و17 سـوره حشر: «کمَثَـلِ الشَّـیطانِ إِذْ قـالَ لِلْإِنْسانِ اکفُرْ فَلَمَّا کفَـرَ قـالَ إِنِّی بَـریءٌ مِنْک إِنِّی أَخـافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمینَ: مانند مَثَل شیطان وقتی که به انسـان (می)گفت: کافر شو. آن‌گـاه که کـافر شـد، گفت: من از تو بـیزارم زیـرا که از خـدا که پرورنـده عالمیـان است می‌ترسم. فَکانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِی النَّارِ خالِـدَینِ فِیها وَ ذلِک جَـزاءُ الظّالِمِینَ: سـرانجامِ هـردو (آن شـخص و ابلیس) دوزخ شد جاودانه در آن خواهند بـود. و این است کیفر ستمگران.»

در حدیث آمده است که این انسان نیز باصطلاح یک فـرد فرهیخته‌ای بوده است که ابلیس به‌طور حضوری آمـده و با او گفتگو کرده است. این حضوری بودن از جمله‌ی «إِذْ قـالَ لِلْإِنْسـان» نـیز برمی‌آید لیکن باصـطلاح علم اصـول فقه «ظهور» است نه «نصّ».

نوع سوم از تماس‌های ابلیس

در میان اقوام و ملل درباره‌ی‌هاتف غیبی سخنان زیـادی گفته شـــــده، درست است که بیشـــــتر آن‌ها دروغ و یا موهومات ساخته‌ی افراد و یا افسـانه است. لیکن چـنین نیست که این همه نقل‌ها که در فرهنگ همه‌ی ملل تاریخ بوده همگی دروغ باشـد؛ بی‌تردید چـیزکی بـوده که از آن، چیزها ساخته شده. به شرح زیر:

در این موضـوع نـیز باید تـاریخ کابالیسم را به دو دوره‌ی مشــخص تقســیم کــرد: یک: دوران پیش از (باصــطلاح) روشنفکری. دو: دوران روشنفکری. در دوره‌ی اول‌هاتف غیــبی بــوده است و کســانی را مخــاطب قــرار می‌داده است. اما در دوره‌ی دوم که برنامه ابلیس بر انکــار غیب حتی انکار وجـود خـودش، انکـار وجـود جن، مبتـنی بـود، بدیهی است که باید خودش نـیز برنـامه‌ی هتف وهـاتفی خــود را تعطیل کند. و تمــاس خــود با بشر را به دو نــوع مذکور در بالا منحصر کند، حضور مشافهه‌ای و صوتی او فقط در محافل محرمانه‌ی کابالا و در کلوپ‌هــای ســران کابالیسم باشد.

با فـاش شـدن راز چنـدین قـرنی کابالیسم می‌بیـنیم که ســران این جریـــان در همین دوره‌ی روشـــنفکری نـــیز اعتقاد کامل به غیب و غیبیات از آن جمله وجود ابلیس و شـــــــیطان و جن، داشـــــــته‌اند، تنها محافل علمی و دانشـمندان را فـریب داده بودند. و معلـوم گشت که این دو دوره هرکدام باصـطلاح برنـامه‌ی اسـتراتژیک خـود را داشته است.

گفته شده قرن17 میلادی قرن تنـویر افکـار اسـت، اگر این گفته را بپذیریم باید پایان هتف وهـاتفی نـیز همــان قرن باشد و استراتژی دوره دوم برنامه‌ی همین چند صد

سال اخیر باشد. و با بررسی فرهنگ مردمان دنیا از شرق آسیا تا غرب اروپا، حتی فرهنگ بومیان آمریکا، می‌بینیم که پایان دوره‌ی اول و آغاز دوره‌ی دوم در همان حوالی از تاریخ است.

هتف وهاتفی که مخاطب فقط صدای ابلیس را بشنود و پیکر او را نبیند، بیشتر درباره‌ی بخش کهانت و تصوف جریان کابالا بوده است. چرا فقط صوت و صدا؟ چرا گاهی با برخی‌ها به طور حضوری به گفتگو می‌پردازد، و با برخی دیگر تنها به پیام صوتی اکتفا کرده است؟ پاسخ این پرسش با اندکی تأمل در چگونگی شخصیت افرادی که‌هاتف غیبی آنان را ندا داده است، روشن می‌شود.

کاهنان نیز دو گروه هستند: گروه اول کسانی هستند که رسماً و دقیقاً می‌دانند که در راه ابلیس هستند و راه حق را ترک کرده‌اند، اینان در جلسات حضوری ابلیس حضور پیدا می‌کردند و می‌کنند. گروه دوم کاهنانی هستند که در میان امت‌ها و پیروان انبیاء هستند و خود را نه تنها متدین بل عارف می‌دانند. ابلیس نمی‌تواند با اینان به طور حضوری به گفتگو بپردازد. زیرا در آن صورت جناب کاهن یا باید خود را پیامبر و ابلیس را فرشته‌ی وحی بداند و یا طرف را بشناسد که ابلیس است.

اما در تماس صوتی، جناب کاهن ندا را از جانب حق تصور خواهد کرد و خیال می‌کند در اثر عبادت‌ها و ریاضت‌ها وتخیلاتی که نامش را تصوف یا عرفان نهاده، به مقامی رسیده است که از جانب غیب هدایت می‌شود. و به قول خودشان مثلاً یک جنّ مؤمن برای‌شان پیام داده است.

نه فقط شیخ عطار برای هر کاهنی ندای غیبی شمرده است، [1]ـ بلکه همین امروز حضرت عارف ما در کتابش رسماً مدعی هدایت از غیب است آن‌هم با شنیدن صدای‌هاتف. یا آن‌که می‌گوید به کره مریخ رفتم و حتی بوی آن‌را نیز استشمام کردم، و در هر چاپی مطالب چاپ گذشته را اصلاح می‌کند، معلوم نیست حضرت ایشان چگونه عارف است که این همه غلط داشته و اصلاح می‌کند!؟ عرفان علم نیست که همیشه امکان اشتباه در آن باشد، عرفان یعنی دریافت حقیقت. و این چگونه حق و حقیقت است که هر روز چاپ مجدد می‌شود تا کهانت‌ها اصلاح گردد!؟

دوران جدید

اگر بایزید بسطامی همیشه از ندای غیبی بهرمند بوده (و همچنین آن‌همه صوفیان پرشمار که نیازی نیست نام همه‌شان برده شود) و اگر شیخ عطار ندای غیبی را درباره‌ی آن‌همه صوفیان، شرح داده، همگی اینان در دوران پیش از دوره‌ی روشنفکری و مثلاً در عصر پیش از قرن 17 میلادی، می‌زیسته‌اند.

امروزی‌ها که از غیب خبر می‌دهند، وسیله‌ی ارتباطشان چگونه است؟

این دوره را باید دوره سوم نامید. با به بن‌بست رسیدن کابالیسم ظاهراً اوضاع ابلیس هم به شدت به هم ریخته است و چون دیگر نمی‌تواند برنامه‌ی منظم و کامل بدهد، شیاطین کوچک و جن‌های پیرو خود را آزاد گذاشته که با هرکاری که می‌توانند برای طولانی شدن

دوره‌ی گذر (دوره‌ی عبور از تاریخ کابالی به تاریخ نوین الهی) فعالیت کنند.

دوست روحانی که در صداقت این گفتارش تردیدی نیست، می‌گوید: یک برادر و یک خواهر از شیراز با دعوت من به قم آمدند، هردو را سوار خودرو کردم و در یکی از جاده‌های خارج قم می‌رفتیم، شب بود. آقا گفت: مواظب باش این‌جا یک پل هست که سوراخ شده. خواهر نیز در جای دیگر سخنی شبیه آن‌را گفت. گفتم: شما که به قول خودتان اولین بار است به قم آمده‌اید و این جاده را حتی خیلی از مردم قم نیز ندیده‌اند، چگونه به جزئیات آن آشنا هستید؟ گفتند: درست است ما قبلاً نه به قم آمدیم و نه این جاده را به‌طور معمولی پیموده‌ایم، این جاده به موقعش به ما شناسانیده شده است.

این همه که می‌شنوید فلانی از غیب خبر داد، فلانی طی‌الارض کرد و یا... همگی دروغ نیستند، برخی از آن‌ها واقعاً راست و درست است، اما کهانت است که عرفان نامیده می‌شود، این‌گونه کارها یا از معصوم صادر می‌شود که دارای روح‌القدس است و یا از کاهن که کاهن کافر است و کهانت، حرام مسلّم و گناه کبیره است. و مراجعه‌کننده به کاهن، مسلمان نیست. این موضوع را در مقاله‌ی «معجزه، کرامت و کهانت» شرح داده‌ام و در این‌جا تکرار نمی‌کنم.

کاهنان همگی کابالیست هستند، برخی به‌طور دانسته و برخی به طور ندانسته که گفته شد ندای غیبی و هتف‌هاتف برای این گروه است که نمی‌دانند کابالیست هستند.

اکنون نمونه‌ای از ندای غیبی برای افراد مذکور:

حسن بصـــــری که اولین خشت تصـــــوف را در میـــــان مسلمانان بنا نهاد، در زمان حضرت علی (ع) خیلی جوان بـــود و به شـــدت به زهد و عبـــادت می‌پـــرداخت. پس از مـاجرای جمل که امـام علی (ع) در بصـره بـود، حسن را دید که وضو می‌گیرد (اما نه مطابق آیه‌ی سـوره‌ی مائـده که آخـرین سـوره است در نـزول، بل وضـوی منسـوخ را انجـــام می‌دهد [2])ـ فرمـــود: حسن وضو را اســـباغ کن (درست به جا بیاور). گفت: همین دیـروز شخصـیت‌هایی را در میـــدان جنگ کشـــتی که کارشـــان اســـباغ وضو و عبـادت بـود. امـام گفت: اگر آنـان را بر حق می‌دانسـتی چـرا به یاری‌شـان بر نخاسـتی؟ حسن گفت: شمشـیر و اســـلحه برداشـــتم و به سوی‌شـــان رفتم، وقـــتی که به «خریبه» [3]ـــ رســـــیدم‌هاتفی صـــــدا زد حسن به کجا می‌روی؟ قاتل و مقتول هردو در دوزخ‌اند! برگشتم. روز دیگر باز مسلح شده و می‌رفتم که باز در همان‌جا همـــان نـدا تکـرار شد برگشـتم. امـام (ع) گفت: آن نـدا راست گفته است قاتل و مقتول از لشـکر جمل هـردو در دوزخ هستند و گوینده برادر تو شیطان بود.

نکات:

1- این مکالمه را در بحـــارالانوار، ج42، ص141، و در احتجـاج بـاب احتجاجـات امیرالمومـنین، و در منـابع دیگر می‌توانید، مشاهده کنید.

2- حسن بصری چگونه عارف است که هرگز ولایت علی (ع) را نشناخت بل به قول شیخ عطار خودش را ولی‌الله

می‌دانسته که عطار او را در ردیف اول اولیاء در «تذکرة الاولیاء» آورده است.

3- امام (ع) سخن حسن بصری را دربـاره‌ی آمـدن نـدای غیبی تأیید می‌کند و نداکننده را شیطان می‌داند.

4- حسن بصری در اصل یک مسیحی‌زاده بـود، ابلیس او را از رفتن به جنگ بازداشت تا کشـــته نشـــود. زیـــرا به وجـود او نیازمند بـود. به‌وسـیله‌ی او تصـوف را در میـان مسلمانان بنا نهاد. او حدود 110 سال عمر کرد و هنگام مرگش تصوف کاملاً جان گرفته بود.

برخی‌ها حسن بصـــری را یک فـــرد دوست‌دار علی (ع) می‌دانند و دربـــاره‌ی موضـــوع بـــالا تردید می‌کنند. آن‌چه اینان را به این فکر انداخته دو چیز است:

الف: اینـــان می‌بینند که حسن بصـــری بر علیه معاویه ســـخنانی گفته است. و توجه نمی‌کنند (بل تـــوان تحلیل تاریخ را ندارند) که آن سخنان را وقتی گفته است که در دمشق پس از مـرگ یزیـد، میـان آل سـفیان و آل حکم، درگیری شدید بـرای تصـاحب خلافت بـود و حسن بصـری می‌دید که مروان و آل حکم پیروز می‌شوند، شـروع کـرد بر علیه معاویه و به نفع آل حکم ســـــــــخن گفتن، که مـورخین گفته‌اند: «لـولا الحسن لمـات خلافة آل مـروان فی المهد».

ب: اینان مشاهده می‌کنند که در برخی از مسـائل فقهی که از او پرسـیده شـده، با تکیه بر نظر حضـرت علی (ع) فتوی داده است. و توجه ندارند که هر مدعی فقـاهت در میان امت، در بـرخی مسـائل فقهی به علی (ع) اسـتناد می‌کرد. زیرا بر همگان مسلّم بود که علی (ع) اعلم امت

است و اساساً در تمسک به نظر علی (ع) نـوعی افتخـار برای هرکس بود حتی برای دشمنان او.

حسن بصری علاوه بر علی (ع) در برابر امـام حسن (ع)، امام حسـین (ع) و امـام سـجاد (ع) نـیز کـاملاً دکـان بـاز کرده و مزاحم جدی بود.

ادامه دارد...

نویسنده: مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] تذکرة الاولیاء

[2] رجوع کنید: «سیر تحول وضو در میان امت».

[3] جائی است در نزدیک بصره

کابالیسم در تمدن بین‌النهرین

(بسم الله الرحمن الرحیم)

متن کامل کتاب «کابالا و پایان تاریخش»؛ قسمت دوازدهم

اولین دهکده که در روی زمین پیدا شد «بکه» نامیده شد که امروز شهر مکه نامیده می‌شود. [1]. اما اولین تمدن معتنابه، در بین‌النهرین (عراق) پدید شده است.

می‌توان گفت از پهلوی غربی رشته کوه زاگرس تا دره‌های مدیترانه، اقوامی نه‌چندان بزرگ با فاصله‌ای از همدیگر می‌زیسته‌اند؛ اینان همگی در اصل از بکه به آن سرزمین‌ها آمده بودند [2]. و به‌طور روزافزون تکثیر می‌یافتند. که از شرق به غرب عبارت بودند از:

1- ثمود (سومر) در سرزمینی که امروز شهر «قرنه» در جنوب عراق واقع است.

2- عاد (آکد) که ثقل مدنیت‌شان در «آکاد= آکداد» در حوالی شهر سامرّای امروزی با فاصله‌ای که ویرانه‌های شهر بابل به جای مانده است.

3- قوم نوح در دره‌ها و جلگه‌ای که امروز در زیر آب‌های مدیترانه، مانده است. همان‌طور که به طور اختصار، گذشت.

4- در سرزمین شمال منطقه‌ی ثمود و عاد (شمال عراق کنونی) قوم آشور= آسور= اتور، نیز دهکده‌هایی برای خود ساخته بودند.

ظـاهراً پیش از آن‌که در این اجتماع‌هـای کوچـک، دولـتی پدید آید [3]، چند پیامبر در میان‌شان مبعوث شده‌اند: نوح در میان قوم مدیترانـه، هـود در میـان آکـدیان، صـالح در میان سومریان و یونس در میان آشوریان.

هود در میان قوم آکد (عاد)

در فاصله‌ی زمانی طولانی (اما غیر معلوم بـرای ما) [4] از طوفان نـوح و تبـاهی قـوم نـوح، مردمـان آکد از نظر کثرت و دهکده سازی به بیش از آن‌چه قوم نـوح رسـیده بودنـــد، رســـیدند و ســـمبل‌های تندیسی (بت‌ها) را پرستیدند. بت که تجسمی از خدا و خدایان بود، باصطلاح متافیزیک و خالق فیزیک را نیز به فیزیک تبـدیل می‌کـرد (و بـدیهی است که چـنین جـامعه‌ای بر مبنـای «اصـالة ماده» و «اصالة حس و محسـوس» مبتـنی شـده است. و بت پرستی مرز میان طـبیعت و خـالق طـبیعت را از بین می‌بـرد) انسـان را طـوری تـربیت می‌کند که علاوه بر اصـول، فـروع و جزئیـات زنـدگی او، روح و روان و شاکله‌ی شخصیتی او، بینش و جهان‌بینی او، همه و همه بر اصالت ماده شکل می‌یابد.

و چون انسان علاوه بر روح غریزه (که حیـوان نـیز آن را دارد) مجهز به روح فطرت هم هست، اگر مـاده‌گرا باشد روح فطرت را نیز در خدمت غریزه می‌گیرد و منفی‌تر و خطرناک‌تر از حیوان می‌گردد. اگر حیوان با شـاخ و چنگ به هم‌نوع خود ستم کند انسـان با ابـزار و سـلاح هم‌نـوع خود را می‌کشد «یفْسِدُ فیها وَ یسْفِک الدِّماء» [5]، انبیاء برای اصلاح چنین جامعه‌هایی مبعوث می‌شدند.

همیشه نبوت‌ها و کابالا برای به دست گـرفتن سرنوشت جامعه با هم درگیر بودند. ابلیس کوشـیده است تمـدن‌ها را «تمـدن حیـوانی» کند. و باید نبـوت را به مثـابه‌ی شـلاق‌هایی دانست که هر از گـاهی بر گـرده‌ی جامعه فرود می‌آمد تا تکان و بیداری‌ای به بشر داده باشد.

برج بابل

نقاشی تخیلی از برج بابل

در سبک و سیاق قرآن، پس از نـوح هـود را می‌بیـنیم که برخاسته و علیه نظام جامعه‌ی عاد (آکد) شـوریده است. این وقتی است که مرکزیت آکـدیان قریه بـزرگ «آکـاد= آکـداد» است و هنـوز از شـهر بـزرگ آکـدیان یعـنی بابل خبری نیست.

متأسـفانه هنگامی‌که کابالیست‌ها پس از رحلت پیـامبر اسلام (ص) تفسیر قرآن را به طور انحصـاری در اختیـار گرفتند، کلمه احقاف که در آیه‌های مربوط به هـود آمـده را به شهر احقاف که امروز در شمال غـربی یمن نزدیک دریای سرخ است، تفسیر کردند، هنوز هم این تحریف در متون تفسیری جریان دارد. در حالی که «احقاف» معّرب «اَکـاد» است و ربطی به احقـاف سـاحل دریـای سـرخ ندارد. همان‌طور که «عـاد» معـرّب «آکد» است. احـادیث اهل بیت (ع) حتی محل قبر هود را نیز تعیین کرده‌اند، و این حـدیث‌ها فـراوان و باصـطلاح متـواتر هم هسـتند که نمونه‌ای از آن‌ها از امـام حسن (ع) است: از آن حضـرت پرسیدند: امیرالمؤمنین را در کجا دفن کردیـد؟ فرمودند: در کنـار قـبر هـود. [6]ـ بلاغی در فرهنگ قصـص، بخش هـود، سـخن جـالبی دارد می‌گوید: نـام هـود منحصـراً در

قرآن ذکر شده و در کتب اهل کتاب نـامی از او به میـان نیامــده و تنها منبعی که دربــاره‌ی قــوم عــاد به ســخن پرداخته قرآن است و اکتشـافات اخـیر کـاملاً آن را تایید می‌کند. اما در متن خـــود قصـــص، می‌گوید: ســـرزمین «احقاف» میان یمن و عمان روزگاری...

اولاً: معلوم نیست آن کدام کشفیات است که ثابت کرده قوم عاد ساکن همین احقاف بوده‌اند؟

ثانیــاً: مگر در آثــار کشف شــده نــام یا عنــوان عــاد هم هســـت؟ نمی‌تـــوان هر اثر به دست آمـــده از جـــایی را بی‌دلیل به قومی نسبت داد.

ثالثــاً: احقــاف در فاصــله یمن و عمــان نیست در ناحیه نزدیک دریای سرخ است.

رابعاً: گفته شد قـرآن هـود را دومین پیـامبر پس از نـوح می‌شمارد که باید تـاریخش خیلی دیرین‌تر از آن باشد که آثار به دست آمده از جاهایی غیر از بین‌النهرین نشان از آن باشد.

اما سـخنش دربـاره‌ی این که هـود فقط در قـرآن آمـده، درست است و در میان پیـامبرانی که در تـورات از آدم تا دانیـــال و حبقـــوق ردیف شـــده‌اند، نـــام هـــود در آن بین نیست. و این از معجزات قرآن است.

مجلسی در بحار، ج11 ص350، از علی بن ابراهیم نقل می‌کند که آبادی‌هـــای قـــوم هـــود در ســـرزمین ما بین «شقوق» تا «اجفر» بوده است به طـول چهـار مـنزل. و در پی‌نویس از یاقوت حموی (معجم البلدان) آورده است که شقوق در مسیر کوفه به مکه بعد از «واقصه» دومین

مـنزل است. بنـابراین طـول آن سـرزمین حـدود یکصد کیلومتر بوده، زیرا هر منزل حدود 23 کیلومتر است. اما اجفر را نمی‌شناسیم، و چـون در ادامه‌ی سـخن علی بن ابراهیم آمده است: «و کان لهم زرع و نخل کثیر» معلوم می‌شـود که آن سـرزمین از شـقوق شـروع شـده و به سوی شمال آن کشیده می‌شـده، نه به طـرف مکه. زیـرا از شقوق به طرف مکه از قـدیم نه جـای زراعت بـوده و نه استعداد برای نخلستان‌ها داشـته است. با این حسـاب دو منزل (معادل حدود 46 کیلومتر) از طول آن سرزمین در جنوب غـرب کوفه بـوده و حـدود 46 کیلومـتر نـیز به طرف شـمال کوفه کشـیده می‌شـده است. بـدیهی است این سرزمین به دلیل وجود دجله و فـرات، جایگـاه اولین آبادی‌ها و اولین تمدن بوده است.

و نـیز از حـدیثی که در صـفحه‌ی353، از امام‌هـادی (ع) آورده، نشان می‌دهد که محل زندگی قوم عاد عراق بوده است و همچنین حدیث از امام کـاظم (ع) در صـفحه356 که می‌گوید احقـاف هم در عـراق بـوده است. بنـابراین علاوه بر ادلّه‌ای که ذکر شد و خواهد شـد، منبع حـدیثی نیز تایید می‌کند که عاد همان «آکد» است.

ابن ابی الحدید در شـرح نهج البلاغه [7]ـ ضـمن داسـتان تـاریخی طـولانی از امیرالمؤمـنین (ع) آورده است که از محل ویرانه‌های بابل عبـور کـرد شب را در «سـاباط» به سر برد و زمزمه کرد: «أَ تَبْنُونَ بِکلِّ رِیعٍ آیـةً تَعْبَثُـونَ». [8] یعنی این آیه که قرآن از زبان هود خطاب به قومش، نقل می‌کند، در همان‌جا بوده است.

قرآن: آیه‌هـای 65 تا 68 سـوره‌ی اعـراف: «وَ إِلی عـادٍ أَخاهُمْ هُوداً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکمْ مِنْ إِلهٍ غَـیرُهُ

أَفَلا تَتَّقُونَ * قالَ الْمَلَأُ الَّذينَ كفَرُوا مِنْ قَوْمِـهِ إِنَّا لَنَـراک فی سَفاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظُنُّک مِنَ الْكاذِبينَ * قالَ يا قَـوْمِ لَيسَ بی‌سَــفاهَةٌ وَ لكِنِّی رَسُــولٌ مِنْ رَبِّ الْعــالَمينَ * أُبَلِّغُكمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ أَنَا لَكمْ ناصِحٌ أَمينٌ: و به سـوی قـوم عـاد (فرستادیم) برادرشان [9] هود را، گفت‌ای قوم من، خدا را پرستش کنید نیست بـرای شـما خـدایی غـیر از او، آیا نمی‌خواهید زنـدگی پـاک داشـته باشـید؟! * ملاء (سـران مسـلط) کفر ورزان از قـوم او گفتند: ما براسـتی تو را در سفاهت می‌بینیم و گمان می‌کنیم (که اگر سـفیه هم نباشی) از دروغگویان هسـتی. * گفت:ای قـوم من، من سفاهتی ندارم لیکن رسول هسـتم از طـرف پرورنـده‌ی عالمیـان * پیام‌هـای پروردگـارم را به شـما می‌رسـانم و من برای شما از دلسوزان و امین هستم.»

نکات:

1- در مبـاحث گذشـته دربـاره‌ی اصـطلاح قـرآنی «ملاء» بحث شـد؛ [10]ـ ملاء عبـارت است از «مجمع شـورایی» هر طایفـه، قبیله و قـوم که در آغـاز و پیش از پیـدایش دولت‌ها مدیریت جامعه به عهده‌ی آن مجمع بود که نطفه اولیه‌ی آریستوکراسی است. و در دوران پس از پیـدایش دولت‌ها به صـورت «سـنا» تا امـروز به کـار خـود ادامه می‌دهد.

2- چون در ماجرای هود، چیزی به نـام دولت و یا حـاکم، حضور ندارد، باید گفت: هـود نـیز مانند نـوح از پیـامبران دوره‌ی پیش از پیدایش دولت است.

3- همیشه کابالیست‌ها مـــردان عـــدالت‌خواه و پـــاکی (تقـوی) گـرا را سـفیه نامیده‌اند. که این نـیز در مبـاحث گذشته به شرح رفت.

4- در ادامه، در آیه69، از زبان هـود خطـاب به قـومش آمده است: «وَ اذْكرُوا إِذْ جَعَلَكمْ خُلَفاءَ مِنْ بَعْدِ قَـوْمِ نُـوحٍ وَ زادَكمْ فِى الْخَلْقِ بَصْطَةً: و به یاد آورید که خداوند شما را جانشین قـرار داده بعد از قـوم نـوح و از نظر جسم و پیکر بر شما بیفزود.»

این آیه تصریح دارد که تمـدن قـوم عـاد، به دنبـال تمـدن قوم نوح بوده، و نـیز پیشـرفته‌تر از آنـان بودند حـتی در اندام بدن و هیکل‌شان.

در آیه57 سوره‌ی هود، از زبـان هـود آمـده است: «فَـإِنْ تَوَلَّوْا فَقَـدْ أَبْلَغْتُكمْ ما أُرْسِـلْتُ بِـهِ إِلَيكمْ وَ يسْـتَخْلِفُ رَبِّى قَوْماً غَيرَكمْ وَ لا تَضُـرُّونَهُ شَـيئاً: اگر از راه حق همچنـان روی‌گردان باشید، پس من (وظیفه خود را انجام داده) و آن‌چه را که مـأمور بـودم به شـما ابلاغ کـردم، و خداوند قـوم دیگـری را در جـای شـما قـرار می‌دهد و نمی‌توانید ضرری به او برسانید.»

بخش عمده‌ای از عاد (آکد) دچار بلا شـــده و از بین رفتند و بخشی که ایمـان آورده بودند ماندند و اقتـدار به دست آمده از دست رفت و قـوم ثمـود (سـومر) از آنـان پیشی گرفت و اولین دولت را در روی کره زمین تاسیس کرد.

در آیه59 ویژگی‌هـای بـزرگ منفی قـوم عـاد را چـنین معرفی می‌کند:

1- «جَحَدُوا بِآياتِ رَبِّهِم»: آیه‌های پروردگارشان را انکار کردند.

2- «وَ عَصَوْا رُسُلَهُ»: بر پیامبران خدا عصیان ورزیدند.

از این جمله یکی از دو چیز برداشت می‌شود:

الف: پیش از هود نیز پیامبرانی در میان آکد مبعوث شده بودند که با عصیان مردم مواجه شده‌اند.

ب: مراد انکار اصل نبوت است که نبوت را انکار کرده و انبیای پیشین را (که در میان گروه‌های دیگر مردمان مبعوث شده بودند) تکذیب کردند.

3- «وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنيدٍ»: و از فرمان هر زورگوی ستیزه‌گر، اطاعت کردند.

قوم هود، جبار نیست، از جبار اطاعت می‌کند، و همچنین آن مردم عنید نیستند، از عنیدها اطاعت می‌کنند. این لفظ عنید را در کنار لفظ ملاء که در آیه پیشین بود، قرار دهیم تا معنای ملاء را بهتر بشناسسیم. همیشه چیزی به نام «مجلس سنا» از جباران عنید تشکیل شده است. و با فرو افتادن پرده از راز بزرگ کابالیسم معلوم گشت که سناهای مهم با راهنمایی و برنامه‌ریزی مستقیم ابلیس کار می‌کرده‌اند.

و همچنین؛ نماینده ابلیس، یعنی کاهن همیشه در کاخ‌های حاکمان جبار و عنید حضور داشته است. حتی امروز در کاخ سفید بخش مخصوصی و باصطلاح دفتر مخصوص خود را دارد و نظرهای مشورتی خود را به رئیس جمهور می‌دهد. این یک برنامه‌ی مداوم در طول تاریخ بوده و نمونه روشن آن را خواهیم دید و نیز

خواهیم دید که در مـوارد مهم و حسـاس، خـود ابلیس در کاخ حاکم یا در سنا حاضر می‌شده و می‌شود.

سمبل سازی در تمدن‌های اولیه

برج بابل

سمبل‌ها در تاریخ دو نوع بوده‌اند:

1- بت: بت‌ها دارای بار معنایی بزرگ و مهم بودند چـون هم نمـاد خداوند و خـدایان، و هم بیـان‌گر رابطه خـدا با جهـان و انسـان، یعـنی پایه و اسـاس جهـان‌بینی و هستی‌شناسی بت‌پرستان بودند.

2- سمبل‌های بی‌معنی: در میان قوم هود، در آن عصری که هنوز بشر به تأسیس دولت نرسیده بـود، سـمبل‌هایی بوده‌اند که گویا در هرکدام از آبادی‌های آکدیان (عادیـان) ساخته شده بودند که نه مورد پرسـتش بودند و نه بت، و هدفی غیر از «عبث» و بیهودگی در آن‌ها نبود.

برج بابل و پارلمان اروپا

شباهت کاملاً اتفاقی!! بین برج بابل و پارلمان اروپا

در آیه128 سوره شعراء گفتار هـود را به قـومش چـنین می‌بیـنیم: «أَ تَبْنُـونَ بِکـلِّ ریـعٍ آیـةً تَعْبَثُـونَ: بر روی هر بلنـدی‌ای بنـایی سـاخته‌اید که به «عبث» و بیهـودگی بپردازید؟!»

این رسم سمبل سـازی، پس از بلای عصر پیش از دولت نیز، همچنان در خاطره‌ها مانده بود تا وقـتی که عادها از نو قدرت یافته و دولت هم تأسـیس کردند. این‌بـار مرکز بزرگ‌شـان بابل بـود و دیگر خـبری از «آکـاد= احقـاف»

نبود. در مرکز بابل بزرگ‌ترین نماد بیهودگی یعنی برج بابل را ساختند که امروز هم آن‌را از عجایب تاریخ می‌شمارند.

برج ایفل فرانسه (مثلاً) سمبل این سمبل‌های بیهوده است. برج بابل که (مثلاً) تکامل یافته‌ی برج‌های بیهوده‌ی عصر پیشین بود به تدریج نقش فکری و اجتماعی پیدا کرد و دیگر بیهوده نبود. برج‌های نمادین در زمان‌های بعدی به تقلید از همان بنیان ابلیسی، رایج گشت. در زمان اقتدار یونانیان مجسمه زئوس هم یک بت عظیم بود و هم نمادی از برج، و هم در درون آن طبقاتی متعدد وجود داشت که طبقه اول پادگان و طبقه دوم عشرتکده و قمارخانه تا می‌رسید به کلّه و چشم‌های تندیس که محل دیدبانی دیدبانان جهت نگهبانی از اطراف آن بود. این برج بیهوده به معنی صرفاً بی‌مصرف نبود. زیرا برج‌سازی سمبلیک در طول تاریخ (باصطلاح) تکامل یافته بود.

برج میلاد ما نیز بیهوده نیست از طبقات آن استفاده می‌شود، اما جنبه‌ی نمادی آن کاملاً عبث است اگر مورد پرستش بود دستکم جنبه نمادی آن نیز بیهوده نمی‌گشت و مانند برج زئوس همه‌ی ابعادش دارای معنی می‌گشت. چه‌قدر هزینه برای جنبه‌ی نمادی آن صرف شده. و البته حضرات هرچه گشتند نامی غیر از «میلاد» برای آن نیافتند. در این میان پیدا کنید القاء کننده‌ی اصلی این برج‌سازی ما را، درست است هرگز ابلیس برای ما برنامه‌ریزی نمی‌کند ما که مسلمانیم، شیعه‌ایم، شیطان کجا و القاء برنامه برای ما کجا، ما کجا و این‌گونه تهاجم فرهنگی بر ما کجا.

پـرداختن به سـمبل‌های بیهـوده (یعـنی بیهـوده‌تر از بت) حاکی از القائات ابلیس است و پیـامبر خـدا به نـام هـود همان‌طور که با بت مبارزه می‌کند با سـمبل‌های بیهـوده نـــیز مبـــارزه می‌کند. و نـــیز همـــان‌طور که ابلیس بر بت‌سـازی اصـرار می‌ورزد و نمادهـای کوچک آکـدیان در عصر هـود را، در دوره بعـدی به بـرج عظیم بابل تبـدیل می‌کند.

شـــگفت است: قرن‌ها گذشت هزاره‌ها طی شـــد، بـــاز ابلیس به دست متوکل عباسی بـــرج بابل را در همـــان سرزمین آکد (عاد) از نو ساخت که امروز هم وجـود دارد و برجی است بیهوده دقیقاً به شکل برج بابل.

ارتفاع برج بابل بیش از ارتفـاع اهـرام مصر بـوده است. ارتفــاع آن را 200 مــتر یعــنی معــادل ســاختمان 67 طبقه‌ای امروزی نوشته‌اند. [11]

ارم ذات العماد: باغ سمیرامیس

در بحث بالا دیدیم که حضور سـمبل‌های بیهـوده در دوره اول قـــوم آکد در خاطره‌ها ماند و در دوره دوم که عصر اقتدار آکدیان بود به صورت برج بابل در آمد.

در این‌جا یکی از سنّت‌های ابلیس مشخص می‌شود که او بـــرای روی‌گـــردان کـــردن جامعه از راه درســـت، از نمادسـازی و سمبل‌سـازی‌های خـود دست بر نمی‌دارد و بر آن اصـــــرار می‌ورزد. این‌گونه سمبل‌ســـــازی‌ها خطرنـاک‌ترین عامل در به انحـراف کشـیدن جامعه است زیـرا به طـور خزنـده در ضـمیر ناخودآگـاه جامعه جـای می‌گـیرد و جـایی بـرای خداپرسـتی، حق‌طلـبی، جـدیت اندیشه، باقی نمی‌گذارد. انسان را خیال‌پرداز، غیر جـدی

در اندیشه، متسامح درباره اموری که بر جامعه می‌گذرد، عدم حساسیت به آن‌چه در جامعه می‌گـذرد بـار می‌آورد. و ابلیس به حدی بر آن سـنت خـود اصـرار می‌ورزد که از آن تمـدن‌های اولیه تا به امـروز دست از آن بر نداشـته است.

این موضـوع به حـدی مهم و مـوثر است که مشـاهده می‌کنیم ابراهیم در حوالی1000 سال پس از هود می‌آید و در صـحرای منا نمادهـایی کوچک از بعل و بـرج بابل را به عنـوان نمـاد ابلیس بر پا می‌کند و سـنگ‌اندازی به آن برج‌ها دقیقاً به منزله‌ی سنگ‌اندازی به ابلیس می‌شود.

یکی دیگر از سـنت‌های ابلیس، نمـادگرایی در نمـای سـاختمان‌ها است. خـانه‌ای سـاخته می‌شـود که هزینه آرایش نمای آن گاهی بیش از هزینه سـاخت هدفمند آن، می‌شـود. بـاغی سـاخته می‌شـود که هزینه‌هـای عبث آن بیش از هزینه‌های هدفمند آن می‌گردد.

ابلیس در همـان آغـاز تمـدن‌ها که هنـوز دولـتی در روی کـره زمین به وجـود نیامـده بـود و مردمـان آکد در دهکده‌های متعدد زندگی می‌کردند، این سنت دوم خود را بنا نهاد:

آیه129 سوره‌ی شعراء: هـود گفت: «وَ تَتَّخِـذُونَ مَصـانِعَ لَعَلَّكمْ تَخْلُدُونَ: ساختمان‌هایی می‌سازید گویا می‌خواهید به طور ابدی در آن‌ها زندگی کنید.»

مراد نکوهش محکم‌کاری یا دقت در سـاخت بنا نیست که هدفمند و عاقلانه است. حتی اگر بنـای سـاختمان با این هدف برای ابدیت نیز ساخته شود، مثبت و مطلوب است که در صورت امکان یک خانه طوری ساخته شود که نیـاز

سکونتی نسل‌های آینده را نیز بر آورده کند. مراد ابـدیت انگـاری در یک نسل است که مـورد نکـوهش و اعـتراض هود است.

با بیـان دیگر: سـخن در تصـورهای ناخودآگـاه و عناصر روان‌شـناختی اسـت؛ خـود سـاختمان (نما و درون آن) با زبان خیلی روشن بیان می‌کند که سازنده‌ی آن در نـاخود آگاهش، آن‌را برای خود ساخته یا بـرای نسل‌های بعـدی. شـاید در هر هـزار سـاختمان این‌چنیـنی، تنها یکی دو تا پیدا شود که سـازنده‌ی آن ناخودآگـاه و خودآگـاهش یکی باشد و آن‌را تنها بـرای اسـتحکام و بـرای دوام بـرای نسل‌های بعدی بسازد. اکثریت قریب به اتفـاق، این همه هزینه را می‌کنند که گـویی به طـور ابـدی در آن زنـدگی خواهند کرد.

بـدیهی است اسـتحکام‌خواهی بـرای نسل‌های آینـده یک ویـژگی دارد و آن پرهـیز از «آرایش‌هـای غیرهدفمند» است. کمـتر سـاختمانی می‌یابید که میـان «اسـتحکام‌خواهی» و «چشم و هم‌چشـمی» یا «فخرفروشی آن» تعـادل عـاقلانه‌ای بر قـرار باشد. همیشه جنبه‌ی فخرفروشی (حـتی نه فقط در آرایش) بل در «عظمت سـاختمان نـیز» عامل مـوردنظر سـازنده است.

معماری‌های امروزی (بویژه در شهر قم ما) طوری است که اصل ساختمان باصطلاح الکی ساخته می‌شـود اما چه هزینه‌هایی برای فخرفروشی در آن مصرف می‌شود.

ابلیس از همان آغاز تمدن این سنت خود را نـیز مصـرّانه دنبال کـرده اسـت؛ در عصر هـود در آن دهکـده‌های اولیه

نطفه‌ی این سنتش را کاشته که در دوره‌ی دوم اقتدار آکد سر از باغ سمیرامیس در آورده است؛ هفت باغ تو در تو، روی ستون‌های سنگی، مساحت وسیعی که روی ستون‌ها به وجود آمده، روی آن سقف سنگی تپه‌ای عظیم از خاک ساخته شده به‌طوری که هفت قلعه‌ی تو در تو هفت باغ بس بزرگ را به وجود آورده‌اند، در آن بالای تپه قلعه‌ی اصلی قرار داشته که کاخ سمیرامیس (عروس دربار آکد و دختر شاه ماد ایران) با باغ گسترده‌اش در آن قرار دارد.

در زبان آکدیان به این باغ که از عجایب هفتگانه تاریخ است، ارم می‌گفتند. و گاهی نیز از آن به باغ آکدآد تعبیر می‌کردند که در زمان‌های بعدی به بهشت شدّاد (شدّاد محرّف آکدآد) معروف گشته و مفسرین کابالیست دوره‌ی اول خلافت، افسانه‌ها درباره‌ی آن ساخته‌اند.

باغ‌های معلق بابل

نقاشی تخیلی از باغ‌های معلق بابل

این باغ در بابل یا حوالی بابل پایتخت آکدیان که امروز ویرانه‌های آن در عراق موجود است ساخته شده بود. می‌دانیم که در آن سرزمین، کوه و صخره‌ای وجود نداشته و ندارد تمام سنگ‌های صدها ستون سنگی، و نیز سنگ‌های زیر تپه و سقف ستون‌ها که چندین هکتار بود، را از کوه‌های زاگرس توسط بردگانی که زیر شلاق‌ها جان می‌دادند، صدها کیلومتر کشانیده و به بابل رسانیده‌اند.

بنیان ظلم و ستم، از خانه‌های کوچک عصر هود در دهکده‌های کوچک، شروع می‌شود و در دوران بعدی از

بـــاغ ســـمیرامیس سر در می‌آورد. و این ســـنت ابلیس است.

قرآن: «أَ لَمْ تَرَ کیفَ فَعَـلَ رَبُّک بِعـادٍ * إِرَمَ ذاتِ الْعِمـادِ * الَّتی لَمْ یخْلَـــــقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ [12]:ـــــ ندیـــــدی که پروردگارت بر سر آکد چه آورد * (و برسر آن) بـاغ دارای آن ستون‌ها * بـاغی که سـاخته نشـده مانند آن در همه‌ی سرزمین‌ها.»

نکات:

1- تا روز پایان نسل بشر در روی زمین، هر وقت قـرآن را بـاز کنند و بخواننـد، خواهند دید قـرآن می‌گوید «مانند آن باغ در هیچ سرزمینی ساخته نشده» یعنی کاری بـوده که بشر فقط یک بار به ساختن آن قدرت یافته است.

2- این مطلب نشـان می‌دهد که چه سـتمی بر بردگـان رفته است تا چـنین بـاغی سـاخته شـده است. به دنبـال همین آیه‌ها به اهرام مصر اشاره شـده که در آینـده بحث خــواهیم کــرد. اما از بیــان قــرآن این احتمــال به ذهن می‌رسد که باغ سمیرامیس عظیم‌تر از اهرام مصر بــوده است. این است ســلطه کابالیسم بر انســان به رهــبری ابلیس.

برج‌های آکدیان و بعل

آیا میـان بعل و برج‌هـای متعـدد عادیـان در دوره پیش از دولت، رابطه‌ای هســـت؟ اگر چـــنین رابطه‌ای باشد باید گفت بـــرج بـــزرگ بابل که (مثلاً) تکامل یافته آن برج‌ها است نیز رابطه‌ای با بعل داشته است. قـراین و شـواهد مهم تـاریخی چـنین رابطه‌ای را نفی می‌کنند. زیـرا بعل

یک «نماد مورد پرستش» بوده اما برج‌های دوره اول آکد سمبل‌های بیهوده و فاقد هر نوع معنی و کـاربرد فـردی و اجتماعی بوده‌اند. در دوره دوم و اقتدار آکد برج بزرگ و معروف بابل باز مورد پرسـتش قـرار نمی‌گـیرد و تنها سـمبل اقتـدار و افتخـار آن مـردم است که البته نقش مهم و موثر دارد و دیگر بیهوده نیست.

می‌توان گفت پس از طوفان نـوح، بعل فقط در نـواحی ساحلی مدیترانه مانند لبنان (فنیقیه) و فلسطین، یعـنی در میان همسایگان قوم نوح می‌ماند و به میـان مردمـان بین‌النهرین به‌طور بالاصاله نفوذ نمی‌کند. بلکه برعکس؛ مشـهورترین بت سـومریان اینیـنی است که «بـاکره و خـدای زمین» شـناخته می‌شـود و مـؤنث است نه مـذکر. این بت همان است که در میان آکدیان به نـام «عشـتر = عشتروت = عشتاروت» معروف گشت. و در قرون بعدی او را در میان همه‌ی مردمان سامی مشاهده می‌کنیم.

در دوره‌ی دوم آکد، نام بعل در میان آکـدیان بـود. گـاهی به آن بعل مـردوک می‌گفتند. [13]ـ در این تعبـیر معـنی اصلی بعل در نظر نبوده و بیشتر معنـای اسـتعاری آن را قصد می‌کرده‌انـد، همـان‌طور که در فارسی می‌گویند: فلانی نر است یعنی بزرگ و قـوی است و در عـربی نـیز به مـردان بـزرگ «فحل= نر» می‌گوینـد، بعل مـردوک به معنی مـردوک بـزرگ، به کـار می‌رفته که صـفت پیش از موصوف می‌آمده است.

در تمدن بابل خدای دیگری بوده به نـام «بل». [14]ـ اگر این لفظ را مخفّف بعل بـدانیم باید گفت آنـان دو بت به نـام بعل داشـته‌اند، یکی بعل مـردوک و دیگـری بل. در این‌صـورت دربـاره‌ی بت اول کلمه‌ی مـردوک صـفت

می‌شـــود یعـــنی بعلی که مـــردوک است. و مطـــابق این احتمال، بعل در میان آکدیان نیز بالاصاله می‌شود.

دومین سمبل کابالا

برج‌هـــای نمـــادین دومین ســـمبل است که ابلیس بـــرای کابالیسم طـــراحی کـــرده است که تا امـــروز هر دو در میدان‌های شهرهای بزرگ حضور دارند.

ادغام دو سمبل در همدیگر

یک نگـاه به برج‌هـای دو قلـوی نیویـورک (که در مـاجرای یازده سپتامبر تخریب شـدند) و نـیز یک نگـاه به برج‌هـای دو قلوی مالزی در کوالالامپور، دقیقـاً نشـان می‌دهد دو نماد بعل هستند که در زمـان رامسس دوم فرعـون مصر در جلو کاخ او ساخته شدند. و نیز پس از سلیمان، در اثر نفـــوذ کابالیست‌ها، در دو طـــرف دروازه بـــزرگ هیکل سلیمان ساخته شدند. با این فـرق که هم بـرج هسـتند و هم بعل. هم یادگاری از بـرج بابل و هم یادگـاری از بعل. و همچـــنین برج‌هـــای متعـــدد دیگر در دیگر جامعه‌ها که برخی دو قلو و برخی دیگر تک هستند؛ از آن جمله برخی ساختمان‌ها در دبی. و آیا برج میلاد ما نـیز هم نمـادی از بعل و هم نمـادی از بـرج بابل اسـت؟ معلومـات بنـده به پاسخ این پرسش نمی‌رسد. اما روشن است که بـــــرج ایفل فرانسه حتی آن بخش پائین بعل را نیز دارد.

برج‌های مدغم امروزی علاوه بر کاربرد برج بابل و بعـل، یک کاربرد سوم هم دارند. زیـرا از درون آن‌ها به عنـوان محل کار، هتـل، و... نـیز اسـتفاده می‌شـود دقیقـاً مانند مجســـمه زئـــوس که به شـــرح رفت. یعـــنی در این‌گونه

برج‌ها، سه سمبل در هم ادغام شده است: بعل، برج بابل و مجسمه‌ی زئوس خدای خدایان یونان.

نقش کابالیسم در ساختن این گونه برج‌ها، در برخی از جامعه‌ها علنی و در برخی دیگر به‌طور نفوذی است مثلاً مالزیایی‌ها ندانسته فریب کابالیست‌ها را خورده‌اند، اما در دبی که حتی علناً و رسماً سمبل هرم کابالیسم را نیز در ساختمان‌های‌شان به کار برده‌اند، چگونگی موضوع، معلوم نیست.

ادامه دارد...

نویسنده: آیت‌الله مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] برای شرح بیشتر رجوع کنید: «جامعه شناسی کعبه».

[2] این موضوع به نقل از «دایرة المعارف فرید وجدی» و دیگر منابع، در «جامعه شناسی کعبه» به شرح رفته است.

[3] در مبحث «قوم نوح» گذشت.

[4] در فرهنگ قصص صدر بلاغی که بر گرفته از «ابوالمکارم آزاد» است، فاصله میان هود و نوح هفت نسل شمرده شده که اگر به قول ابن خلدون، هر نسل را چهل سال در نظر بگیریم 280 سال می‌شود یعنی در حدود سه قرن. این شمارش نسل‌ها از روایت‌هایی برگرفته شده که اعتبار کافی را ندارند و بدین صورت

ردیف کرده‌اند: نوح- سام- ارم- عوص- عاد- خلود- ربــاح- عبدالله- هود.

[5] آیه30 سوره‌ی بقره

[6] بحار، ج42 ص218

[7] نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج3 ص168

[8] آیه128 سوره‌ی شعرا – در سطرهای بعدی درباره‌ی این آیه بحث خواهد شد.

[9] مراد این است که هود از خود آن قوم بوده.

[10] مبحث آریستوکراسی.

[11] ویل دورانت، ج1 ص266

[12] آیه‌های6، 7، 8 سوره‌ی فجر.

[13] ویل دورانت، ج1 ص278ـ البته ویل دورانت صفت و موصوف را درست معنی کرده است.

[14] همان، ص275

کابالا در میان ثمود و سومریان

(بسم الله الرحمن الرحیم)

متن کامل کتاب «کابالا و پایان تاریخش»؛ قسمت چهاردهم

سومریان اولین بنیان‌گذار تمدن نیستند. بلکه اولین تاسیس‌کننده دولت هستند، پیش از آنان آکدیان در دوره‌ی اولشان، اولین دهکده‌ها را به وجود آورده بودند و چون با بلای بزرگ متلاشی شدند دچار درنگ شدند و سومریان توانستند اولین دولت را تشکیل دهند. و پیش از آکدیان نیز قوم نوح جامعه‌ی بدون دولت را به وجود آورده بودند.

مورخین، از آن جمله ویل دورانت در «تاریخ تمدن» توضیح داده‌اند که: آن محقق اروپایی که توانست کتیبه‌های خط میخی را بخواند، خود می‌گوید: نام این قوم سومر نیست لفظی شبیه آن است و من آن‌را بدین صورت تلفظ می‌کنم.

در زبان‌های باستان از آن جمله اقوام بین‌النهرین، و مادها، پارس‌ها و پارت‌های ایرانی، حروفی بوده که امروز وجود ندارند و تنها یادگارهایی از آن‌ها مانده است مثلاً واژه‌ی «آتر» به صورت «آذر» و در قرآن به صورت «آزر» [1]ـ آمده است. پس حرفی با تلفظ میان «ت-» و «ذ» و «ز» بوده است. و نیز حرفی میان «د» و «ذ» وجود داشته که در ایران امروزی کلمه‌ی «بد» حضور دارد که در چند قرن پیش «بذ» تلفظ می‌شد به معنی سخت و نفوذناپذیر که گاهی به معنی مثبت هم به

کـــار می‌رفته مانند «بذ- بذســتان» در تــاریخ خرمــدینان آذربایجان که تبریز هم به صـورت «تَربذ» یعـنی بـذنو، از آن گرفته شده و در متون تاریخی عرب به هر دو «بـذان- بذین» نیز گفته شده.

و همچـنین حـرفی میـان تلفظ «ت» و «ث» بـوده که دو واژه‌ی «پارت = فارس» و «پـارث = پـارت» که هرکـدام نـام قـومی از آریائیـان ایـران شـده، از این منشأ است. پارث در زبان میـدیایی یعـنی «پهلو» که مادها بر اقـوام هم‌جوار خودشان اطلاق کردند.

حـــــرف دیگر با تلفظ میـــــان حـــــرف «ت»، «ش» در بین‌النهـرین بـوده که مثلاً امـروز نـیز واژه‌ی «آشـور» گاهی «آتور» تلفظ می‌شـود. و نـیز حـرف دیگر با تلفظ میان حرف «ث»، «ت» و «س» بوده که قرآن ثمـود و آن اروپایی سومر آورده است. درباره‌ی حرف آخر این کلمه نیز، حرفی وجود داشته با تلفظ میان حــرف «د» و «ر»، که قرآن حرف «د» را آورده و آن اروپایی حـرف «ر» را. این موضـوع را در اینجا بیش از این شـرح نمی‌دهم زیـرا نیازمند مجال دیگر است و در بـرخی نوشـته‌های پیشـین نـــیز اشـــاره کـــرده‌ام. اما نظر به این‌که نـــامی از ویل دورانت آمــد، مطلــبی را دربــاره‌ی ســفر ســترگ او که «تــاریخ تمــدن» نــام دارد به اشــاره توضــیح می‌دهم: با صرف‌نظر از جعل‌ها و دروغ‌های پرشـمار در آن کتـاب به چند اصل اساسی آن اشاره می‌کنم:

1- ویل دورانت در این کتـاب مسـیر «توصـیف گـری» را پیش گرفته نه راه علمی را.

2- مطالبش را با قلم و بیان «القایی» به ذهن مخـاطب القاء می‌کند. یعنی از ناخودآگـاه خواننـده، سوءاسـتفاده می‌کند.

3- در تاریخ تمدن، او در تکـوّن تـاریخ و تمـدن، و نـیز در روند تـاریخ و روند تمـدن، هیچ نقشی به ابلیس و کابـالا داده نشده، در حالی که امـروز مسـلّم شـده که ابلیس و کابالا نه تنها نقش عمده بلکه سازنده اصلی مـاهیت این تاریخ و این تمدن، بوده‌اند. همـان‌طور که همه‌ی نبوت‌ها و ادیان (بدون استثناء) و نیز قـرآن به این واقعیت تاکید دارند.

4- ویل دورانت یک اصل را کـاملاً وارونه و بـرعکس، مطرح کرده است (همـان‌طور که همه دانشـمندان علـوم انسانی از قرن17 تا بر افتادن پرده از راز کابالا مطابق برنامه‌ی خودِ ابلیس [2]، چنین می‌کردند) او منشأ سحر، جادو و کهانت را عوام النـاس، معـرفی می‌کند که عـوام خرافه‌پرست این چیزها را ایجاد کردند. در حالی‌که قضیه برعکس است؛ ملاء، سران کابالا و ابلیس خودشان سحر و جادو و کهـانت را ابـداء کردند و در سـلطه بر مـردم از آن اسـتفاده کردند و در عین حـال مـردم را به آن معتقد کردند.

عصر ویل دورانت (همـان‌طور که پیش‌تر بیـان شد) عصـری بـود که خـود ابلیس برنـامه‌ریزی کـرده بـود تا دانشمندان وجود خود ابلیس، جن و شیطان را انکار کنند و آن‌ها را خرافه معرفی کنند تا پرده از راز کابالا نیفتد.

ثمودیان (سومریان) در قرآن

در قرآن حدود 25 مورد لفظ ثمود به طـور مطلق آمـده است. اما در سه مورد با یک «وصف» و ویـژگی آمـده که ثمود را از نظر جغرافی در دو سرزمین نشان می‌دهد، و از نظر تاریخی نیز مردمان هردو سرزمین ثمودنشـین را به دو دوره‌ی تاریخی تقسیم می‌کند.

تقسیم اول:

وقتی که درباره‌ی عاد (آکد) از زبان حضرت هـود خطـاب به آنــان می‌گوید: «وَ یسْــتَخْلِفُ رَبِّی قَوْمــاً غَــیرَکم [3] خداوند مردم دیگر را جانشین شما خواهد کرد»، از جانب دیگر از زبان حضرت صـالح خطـاب به ثمـود می‌گوید: «وَ اذْکـرُوا إِذْ جَعَلَکمْ خُلَفـاءَ مِنْ بَعْـدِ عـادٍ [4]ـ یـاد آورید که خداوند شما را بعد از عاد جانشین آنان کرد.» پس معلوم می‌گـردد که پس از دوره‌ی هـود که نظـام جـامعه‌ی عـاد متلاشی شده بود، ثمودیـان بر منطقه مسـلط بوده‌اند. و از جانب دیگر: از مسلمات تاریخ است که پس از تأسیس اولین دولت در کره زمین توسط ثمودیان در شهر «اور» حوالی «قرنة» امـروزی، پس از مـدتی دوبـاره قـدرت از ثمودیان به عادیان (از سومر به آکد) منتقل شده است.

بنـابراین در آغـاز، تفـوّق با آکد بـوده، سـپس ثمـود رشد کــرده، آن‌گــاه قــدرت به آکد برگشــته است. پس دوبــار آکدیان برجسته شده‌اند و یک بار سومریان. و لــذا قــرآن می‌گوید: «وَ أَنَّهُ أَهْلَک عــاداً الْأُولی * وَ ثَمُـودَ فَما أَبْقی [5]ـ و اوست (خدا) که عاد اول، را هلاک کـرد و همچـنین ثمــود را و (کسی از آنــان) را بــاقی نگذاشت.» عبــارت «عاد اولی» نشان می‌دهد که عاد دوم نـیز وجـود داشـته است. [6]

تقسیم دوم، تقسیم جغرافی:

«وَ ثَمُودَ الَّذینَ جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ [7]ـ و ثمود آنان (آن بخش از ثمود) که درون صخره‌ها را می‌کندند.» نظر به این‌که در سرزمین ثمود نه کوه وجود دارد و نه صخره، باید اینان بخشی از ثمود باشند که در دوره‌ی اقتدار آکد به سمت کوه‌های زاگرس رانده شده‌اند. البته آثار کنده شده‌ی سنگ‌ها و حتی اطاق‌های کنده شده در هر دو پهلوی زاگرس، وجود دارد.

و احتمال قوی هست ایلامیان که زمانی در ایلام دولتی را و زیگورات‌هایی را ساختند، همین ثمود باشند و در هم‌نژادی ایلامیان با مردم بین‌النهرین، تردیدی نیست.

در متون تفسیری گفته‌اند: مراد از این ثمود نیز همان ثمود است که صالح در میانشان مبعوث شده بود. در حالی که توصیف این مردم با «جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ» دقیقاً برای تفکیک میان این گروه از ثمود اصلی، است. و شگفت این‌که: همان‌طور که قوم عاد را از بین‌النهرین به یمن کشانیده‌اند، ثمود را نیز از بین‌النهرین به نزدیکی‌های خلیج عقبه و درّه «تِبر» کشانیده‌اند. وقتی که تفسیر قرآن در همان آغاز (به دنبال رحلت پیامبر ص) منحصراً در اختیار تمیم داری کابالیست و پس از او کابالیست دیگر به نام کعب الاحبار و بعد از او هم کابالیست سوم به نام وهب بن منبه قرار گیرد و خود مسلمانان از تفسیر قرآن ممنوع باشند، چنین افسانه‌هایی متون تفسیری را فرا می‌گیرد.

ساکنان درّه‌ی تِبر در قرآن، با عنوان اصحاب الحجر نامیده شده‌اند و لفظ ثمود درباره‌شان نیامده است.

چون درباره‌ی آنان نیز کندن دل صخره‌ها آمده، مفسرین کابالیست هر دو را یک مردم واحد قلمداد کرده‌اند.

سومر یا ثمود

محل استقرار ثمود / سومریان در بین‌النهرین

نکته‌ی مهم دیگر این‌که: حضرت صالح میان بخش اصلی ثمود مبعوث شده، و هیچ سخنی از کوه‌کنی درباره‌ی آنان به میان نیامده، با این وجود منابع کابالیستی و به پیروی از آنان افراد غیرمسئولی مانند جبائی، حسن بصری کابالیست [8]ـ و دیگران، گفته‌اند که صالح در میان همان اصحاب حجر مبعوث شده است. در حالی‌که نامی از پیامبری در میان اصحاب حجر به میان نیامده است.

مردم تِبریا «اصحاب حجر» به خانه‌های کنده شده در دل سنگ‌ها در دو طرف دره‌ی تنگ بسنده کرده‌اند که آثارشان هنوز هم به همان صورت باقی مانده است. و به خوبی روشن است که آنان هیچ خانه‌ی دست‌ساز در محیط باز و دشت نداشته‌اند. در حالی‌که قرآن درباره‌ی ثمود از زبان صالح می‌گوید: «تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِها قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ الْجِبالَ بُیوتاً [9]ـ صالح گفت: در زمین‌های هموار قصرها می‌سازید و در کوه‌ها دل سنگ را کنده به صورت اطاق در می‌آورید.»

همان‌طور که گفته شد، هنوز هم اطاق‌های کنده شده در طول رشته کوه زاگرس که مرز شرقی سومر با ایران آن‌روز بود، اطاق‌های زیادی که در دل صخره‌ها کنده شده‌اند موجودند، خود من برخی از آن‌ها را از نزدیک دیده‌ام. می‌توان گفت: این اطاق‌ها محل دیدبانان

قــوم ثمــود بوده‌اند که در قبــال تجاوزهــای گروه‌هــای ایرانی مهـاجم که بـرای غـارت به دهکـده‌های سـومریان حمله می‌کردند، ساخته شده‌اند.

مدیریت ابلیس در میان سومریان

نمـونه‌ای از مـدیریت ابلیس در میـان ثمـود را در متـون تفسـیری می‌یـابیم؛ مجلسی در بحـار، ج11 ص377 از تفسیر عیاشی از امام صـادق (ع) آورده است که سـران ثمود با صالح قرار گذاشـتند در کنـار بت‌ها جمع شـوند و صالح هر چه می‌خواهد از بت‌ها بپرسد و جواب بگیرد. در ساعت مقرر همگی در کنار بت‌ها حاضر شدند و به صالح گفتند هرچه می‌خـــواهی بـــپرس تا بت‌ها جـــواب تو را بدهند. صـالح از تک تک بت‌ها پرسـید اما جـوابی از آن‌ها نیامد و سـران قـوم (ملاء) به شـدت متأسف و درمانـده شدند. (در صفحه383 همین حـدیث را از طریق علی بن ابراهیم نیز آورده است.)

بدیهی است آن مردم بـویژه ملاء و مدیرانشـان در حـدی احمق نبودند که تندیس‌های سنگی بی‌جان را در منـاظره با صــالح قــرار دهند. بی‌تردید پیش از آن دیــده بودند که بت‌ها گاهی سخن می‌گوینـد، زیـرا ابلیس از درون بت‌ها با آنـــان مخاطبه می‌کـــرده است. به طـــوری که مـــوارد مشابه آن حتی در بت‌های زمان بعثت پیامبر اسلام (ص) نیز، آمده است.

چـون خداوند بـرای ابلیس، سـلطه‌ای نسـبت به انبیـاء و افراد مؤمن، قرار نداده، ابلیس نتوانست در حضور صالح از درون بت‌ها ســخن بگوید. آیه42 ســوره حجر چــنین است: «إِنَّ عِبـادی لَیسَ لَک عَلَیهِمْ سُـلْطانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَک

مِنَ الْغاوینَ». و در آیه99 و100 سوره‌ی نحل، می‌گوید: «إِنَّهُ لَیسَ لَـــهُ سُـــلْطانٌ عَلَی الَّذینَ آمَنُـــوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یتَوَکلُونَ * إِنَّما سُـلْطانُهُ عَلَی الَّذینَ یتَوَلَّوْنَـهُ». بلی توکل مهمترین عامل است که ابلیس را از انسـان دور می‌کند. که در آیه 65 سوره‌ی اسراء نـیز کلمه «وکیل» به همین توکل توجه می‌دهد: «إِنَّ عِبـادِی لَیسَ لَک عَلَیهِمْ سُـلْطانٌ وَ کفی بِرَبِّک وَکیلا».

صالح و ملاء

ثمود یا سومر در زمان حضـرت صـالح، هنـوز به تأسـیس دولت موفق نگشـته بـود. در بیـان قـرآن قـدرتی که در برابر صـالح مقـاومت کـرده، ملاء اسـت؛ ملاء مـترف. که بحثی درباره‌ی آن گذشت. در سوره‌ی مومنـون آیه 33 و 34 می‌گوید: «وَ قـالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِـهِ الَّذینَ کفَـرُوا وَ کذَّبُوا بِلِقاءِ الْآخِرَةِ وَ أَتْرَفْنـاهُمْ فِی الْحَیـاةِ الـدُّنْیا ما هـذا إِلاَّ بَشَـرٌ مِثْلُکمْ یأْکـلُ مِمَّا تَـأْکلُونَ مِنْـهُ وَ یشْـرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ * وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَکمْ إِنَّکمْ إِذاً لَخاسِـرُونَ: ملاء قـوم او که کفر می‌ورزیدند و لقـای آخـرت را انکـار می‌کردند و آنـان را در این زیست دنیـوی مـترف کـرده بودیم، گفتند: نیست این (صـالح) مگر یک فـرد بشر مثل شـما؛ می‌خـورد از آن چه شـما می‌خورید از آن، و می‌نوشد از آن چه شما می‌نوشـید. و اگر از بشـری مثل خودتان، اطاعت کنید، در آن صـورت از خاسـرین و زیـان دیدگان خواهید بود.»

نقش عامل برون قبیله‌ای در پدیده‌ی دولت

پیش‌تر بیـان شد که دولت یک پدیـده است که بعـدها پیـدایش یافته لیکن سـنا (مجلس مشـورتی ملاء) از

پیدایش کوچکترین دهکده در زندگی مردم حضـور داشـته و مردم را مدیریت می‌کـرده است. می‌تـوان گفت علاوه بر عنصر کمیت و کــثرت جمعیت و نــیز علاوه بر کیفیت مجتمع‌های قـریه‌ای، یک عنصر جامعه شـناختی دیگر نـیز در پدیدشـدن دولت نقش اساسی داشـته است که عنصر باصطلاح برون‌مرزی و بین‌القبایلی است، به این معـنی: گـروهی از مـردم وقـتی نسـبت به دولت احسـاس نیـاز می‌کرد که خود را در مقابل مردم دیگر در معرض آسـیب می‌دید گرچه آن مردم دیگر خود فاقد دولت باشد.

و یا: قبیله و مردمی‌که در صـدد می‌آمد تا قبیله و مـردم دیگر را به زیر سـلطه‌ی خـودش در بیـاورد، به تأسـیس دولت (که تمرکز قدرت است) روی می‌آورد.

در هر دو صـورت این عنصر پدیدآورنـده‌ی دولت، بـدون وجـود و حضـور یک مـردم بـرون مـرزی، خـود تکـوّن نمی‌یافت تا چه رسد که در پیـدایش دولت، علّیت داشـته باشد.

برخی از جامعه‌شناسان و تحلیل‌گـران تـاریخ معتقدند که عوامل پدیدآورنـــده‌ی دولت، نیازهـــای درون قـــبیله‌ای (درون جـــامعه‌ای) بـــوده است. اما به نظر می‌رسد که عامل تقابل و برون‌مـرزی نقش تعیین‌کننـده را داشـته است. زیرا عرب عدنانی را مشاهده می‌کنیم که تا ظهور اسلام فاقد دولت بود به جهت این‌که مردمان اطرافشان کاری با آنان و سرزمین‌شان نداشـتند؛ کسی علاقه‌ای به تسـخیر آنـان و سـرزمین کویری‌شـان نداشت. و عامل برون‌مـرزی به حـدی فشـار نمی‌آورد که قبایل عـرب عـدنانی در اندیشه‌ی تاسـیس دولت مرکـزی باشـند. این خود یکی از ویژگی‌های اسـلام است که بر اسـاس نبـوت

توانست دولـــتی را تاســـیس کند بـــدون عنصر و عامل برون‌مــرزی، و شــاید این یک مــورد منحصر به فــرد در سرگذشت بشر باشد.

ما نمی‌دانیم قوم ثمود در آن زمان که صـالح مبعـوث شد از چه کمیت و کیفیتی بر خـوردار بـود، این‌قـدر می‌دانیم که به وســـیله ســـنا اداره می‌شد. و در دوره‌ی پیش از تاسیس اولین دولت در روی کره زمین، قـوم یا قـبیله‌ای را نمی‌شناسیم که ثمودیان را تهدید کـرده باشد. پیش از آنان قوم عاد اولی دچار بلا شده و به شدت ضعیف شـده بود، اینک ثمود قوت گرفته و بر بقایای عـاد نـیز مسـلط است اما گویا تعامل میان آنان و قوم متلاشی‌شده‌ی عاد طوری نبوده که آنان را به تاسـیس قـدرت مرکـزی وادار کند.

در زمان صالح سومریان نـیز دچـار بلا می‌گردند. اینک دو قــوم متلاشی شــده در همســایگی همــدیگر از نو قــوّت می‌گیرنــد؛ ســومریان پیش از آکــدیان به تاســیس دولت اقــدام کــرده و اولین دولت (قــدرت مرکــزی) را ایجــاد می‌کنند و بر آکدیان سلطه‌ی دولـتی پیـدا می‌کنند. به هر روی؛ ســومریان در زمــان صــالح فاقد دولت بــوده و به وسیله ملاء مدیریت می‌شده‌اند.

مجلس سنا و معاد

در سرگذشت بشر همیشه مجلس ســنا مخــالف معــاد و باور به معاد، بوده و هست. شگفت است حتی یک‌بار نیز پیدا نمی‌کنیم که مجلس سـنا در میـان قـوم یا جـامعه‌ای باشد و به معـــاد معتقد باشد. و این اصل بس مهم است و باید هر جامعه‌شناس که شـکافنده‌ی شـکم تـاریخ است

به آن اهمیت وافر و اساسی بدهد که متاسفانه تا کنـون به دلیل کنـترل و سـلطه‌ی کابالیسم بر جریـان علمی و اندیشه‌ای جهـان، هیچ جامعه‌شـناس ژرف‌انـدیش نـیز به بـرخی از اصـول جامعه‌شـناختی از آن جمله همین اصل توجه نکرده است.

این اصل خود نشـان‌دهنده‌ی نفـوذ ابلیس بلکه سـلطه او بر مجلس‌های سنا در طول تاریخ است، خـواه در دوره‌ی پیش از دولت و خواه در دوران پس از پدیده دولت.

در ادامه‌ی آیه‌های مذکور در بـالا از سـوره مومنـون. این اصل سـنوی را بدین‌گونه می‌یـابیم که ملاء (سـناتورها) بـرای بـاز داشـتن مـردم از پـیروی صـالح می‌گویند: «أَ یعِدُکمْ أَنَّکمْ إِذا مِتُّمْ وَ کنْتُمْ تُراباً وَ عِظاماً أَنَّکمْ مُخْرَجُـونَ * هَیهـاتَ هَیهـاتَ لِما تُوعَـدُونَ * إِنْ هِی إِلاَّ حَیاتُنَا الـدُّنْیا نَمُـوتُ وَ نَحْیا وَ ما نَحْنُ بِمَبْعُـوثینَ [10]ـ صـالح شـما را وعـده می‌دهد وقـتی که مردید و به خـاک و اسـتخوان تبدیل شـدید (از نو) بـیرون آورده خواهید شـد؟ هیهـات، هیهات، به آن چه وعده داده می‌شوید.»

خـود ابلیس که همیشه سـناها را اداره می‌کـرد کـاملاً به معاد و قیـامت ایمـان داشت و مطـابق نصّ قـرآن، بـرای خـودش از خداوند تا روز قیـامت مهلت خواست. و نـیز سـران درجه اول سـنا همیشه می‌دانسـتند و می‌دانند که معادی هست لیکن برای قدرت و ریاست دنیـوی معـاد را انکار می‌کنند. همین نکته نـیز در مـوارد زیـادی از قـرآن دربـاره‌ی ابلیس و سـران ملاء آمـده است و در همیشه تاریخ چنین بوده است. حتی امـروز محافل کابالیسـتی و به تبع آن محافل فراماسونی را می‌بینیم که هم به غیب معتقدند و هم مراسمی بر اسـاس همین عقیده‌شـان در

محافل‌شـان دارند و به طـور کـاملاً دانسـته معـاد را به قدرت دنیوی می‌فروشند.

استکبار

در هر جـایی از قـرآن که لفظ اسـتکبار یا مشـتقات آن آمده، مراد مقاومت افـرادی است که به طـور دانسـته و آگاهانه در برابر معــاد ایســتادگی می‌کنند. ملاء مــترف، چاره‌ای ندارد غیر از مقـاومت در برابر معـاد. زیـرا لفظ معاد و معنی معـاد ملازم بل معـادل است با «عـدالت» و اولین بل منحصر به فردتــرین چــیزی که با ملاء بــودن و مترف بودن، تضاد دارد عدالت است. پذیرش معـاد یعـنی پذیرش عدالت. و پذیرش عـدالت یعـنی دست کشـیدن از موقعیت ملائی و مترفی.

تذکر

بـرخی از مفسـرین این آیه‌ها را که از سـوره‌ی مومنـون خواندیم، به قـوم عـاد ربط داده‌انـد، بـرخی دیگر آن‌ها را دربـاره‌ی قـوم ثمـود می‌دانند. بـدیهی است که نظر دوم درست است. زیرا مطابق قرآن قوم عاد اولی، به وسیله باد دچار بلا شـدند. و این قـوم ثمـود است که دچـار بلای «صــیحه» شــده است. و قــرآن در چنــدین مــورد به این موضـوع تنصـیص کـرده اسـت، به دنبـال همین آیه‌ها نـیز می‌گوید: «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيحَةُ بِالْحَقِّ» [11]

سومریان و کشاورزی و عمران

در آیه61 سوره هود، می‌خوانیم که صالح به مردم ثمـود می‌گوید: «يا قَـوْمِ اعْبُـدُوا اللَّهَ ما لَكمْ مِنْ إِلـهٍ غَـيرُهُ هُـوَ أَنْشَــأَكمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْــتَعْمَرَكمْ فيها فَاسْــتَغْفِرُوهُ ثُمَّ

تُوبُوا إِلَيهِ إِنَّ رَبِّی قَریبٌ مُجیبٌ:ای قوم من خدا را بندگی کنید نیست بـرای شـما غـیر از او خـدایی، او شـما را از زمین بـرانگیخت و شـما را به عمـران و آبـادی در آن، بر گماشت. پس از او بخشش بطلبید و به سـوی او برگردید که پروردگار من نزدیک است و خواسته‌ی شما را اجـابت می‌کند.»

در آن آغــازِ عمــران و آبــادی و شــناخت چــیزی به نــام کشــاورزی، یک احســاس خودکفــایی و بی‌اعتنــایی به خداوند، به بشر دست می‌داد که ملاء و مــترفین آن را به شـــدت تحریک می‌کردند. همـــان‌طور که در آغـــاز دوره مدرنیتـــه، جامعه بشـــری در اثر کشـــفیات و اختراعـــات صنعتی، دچار این احسـاس خودکفـایی گشـت، اومانیسم (انســان پرســتی)، خداپرســتی و اعتقــاد به معــاد را از عرصه خارج کرد و جهانیان چهار نعل در الحاد و بی‌دینی پیش می‌رفتند و این شـــــتاب تا چند دهه‌ی پیش ادامه داشت. صـــــریح‌تر بگـــــویم: این شـــــتاب تا انقلاب اسلامی‌ایران، ادامه داشت.

صالح با چنین احسـاس خودکفـایی بشر و پشت کـردنش به خداوند و معـــاد، روبه‌رو بـــوده است. اگر به «تکـــرار تــاریخ» معتقد نباشـیم، باید دست‌کم به تکـرار بـرخی از «علیّت‌های تاریخ» باور داشـته باشـیم مثلاً در قـرن 18، 19 و نیمه اول قرن 20، جامعه بـزرگ بشـری به همـان چـیزی مبتلا می‌شـود که جامعه کوچک و اولیه‌ی ثمـود به آن احساس دچـار شـده بودند. و اسـتفاده‌ی کابالیسم از این احســـاس در هر دو زمـــان، و تحریک آن در هر دو مـــورد، بـــوده است. و اینک در این‌بـــاره نـــیز به بن‌بست رسیده‌اند، و لگام جامعه جهانی از دستشان خارج شده و

مردمان جهان بی‌اعتنا به آنان به سوی دین برگشته‌اند. گرچه گروهی به طور علنی به شیطان‌پرستی می‌پردازند، اما این خود نویدبخش است زیرا پرستش شیطان به طور آشکار و علنی و اعلام شده، هیچ خطری برای جامعه جهانی ندارد. آن‌چه خطرناک بود و همیشه ملاء مترف را بر گرده مردم جهان سوار می‌کرد کابالیسم یعنی شیطان‌پرستی مخفیانه، بود. مخفی‌کاری استفاده از ظلمات و تاریکی است. روز روشن برای سارقان مناسب نیست. هر وقت نور آید ظلمات می‌رود. شیطان‌پرستی نوین ماندگار نیست. حتی به مدت دو سه دهه.

یک جامعه شناس دقیق اندیش، و یک تحلیل‌گر قوی تاریخ، باید این «اصل» را بشناسد:

اصل: بشر دوبار به شدّت دچار توهم خود بیش بینی شده است: هنگام کشف ابزار مناسب برای کشاورزی. و هنگام کشف و اختراعات صنعتی قرون اخیر. [12]

ادامه دارد...

نویسنده: آیت‌الله مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] عموی حضرت ابراهیم

[2] شرحش گذشت.

[3] آیه57 سوره هود

[4] آیه74 سوره اعراف

[5] آیه‌های50 و51 سوره نجم

[6] جالب این که هیچ نسلی به عنوان «قوم» از دو قوم آکد و سومر نمانده، اما از آشور هنـوز هم به صـورت یک نسل شناخته شده وجود دارند

[7] آیه9 سوره فجر

[8] در مبحث شـیطان با چه کسـانی تمـاس می‌گـیرد گذشت.

[9] آیه74 سوره اعراف

[10] آیه‌های35 ،36 و37 سوره‌ی مومنون

[11] آیه41 سوره مومنون

[12] سومریان کاشف کشاورزی (رویانیدن دانه از دانه) نیستند آنان مخترع ابـزار کشـاورزی هسـتند- در مبـاحث آینـده خواهد آمد که پیش از آنـان در جـایی که امـروز عربستان می‌نامیم، هم دانه بار (رویانیدن دانه از دانه) و هم اهلی کردن حیوانات بوده است، یعـنی شـناخت اصل کشاورزی و دامداری در میان مردم بکّه بوده است.

آشوریان؛ قوم یونس در اسارت کابالا

(بسم الله الرحمن الرحیم)

متن کامل کتاب «کابالا و پایان تاریخش»؛ قسمت پانزدهم

آشور، آسور، اتور، سه تلفظ از نام قومی است که در دوران تمدن‌های اولیه در شرق دجله و شمال عراق می‌زیستند. و اینان سومین مردمی هستند که در کنار سومریان و آکدیان، رشد کرده و زمانی نیز بر آن دو قوم مسلط شده‌اند.

قرآن، درباره‌ی آنان غیر از اشاره‌ای به خشونت‌شان، آن‌هم بدون ذکر نام قوم، سخن نگفته است. گویی توجه قرآن به بنیان‌گذاران اولین دهکده‌ها است. و روشن است که آشور در این بنیان‌گذاری مبتکر نبوده و از دو قوم سومر و آکد تقلید کرده است. اما ویژگی خشونت‌شان که در تاریخ نمونه است لذا اشاره‌ای به آن شده است.

یونس در میان مردم آشور

آشوریان سومین مردم هستند که توانستند دولت تأسیس کنند؛ ابتدا سومر (ثمود) سپس عاد (آکد) و پس از آن آشور (آسور- آتور) است که دولت مقتدری را در شمال بین‌النهرین تاسیس می‌کند. پایتخت آشور شهر نینوا بود که آثارش امروز هم در شمال عراق باقی است.

سه قوم سومر، آکد و آشور، به نوبت بر همدیگر حکومت کرده‌اند. آشـوریان در دوره‌ی اقتـدار خـود یک پـایتخت زمستانی نیز برای خودشان در خاک آکـد، سـاختند و نـام آن را نیز نینوا گذاشتند که دارای تاکستان‌های گسترده و زیبا و قصـرهای مهم بـوده است. این پـایتخت زمسـتانی که در بخش گرمسیر عراق ساخته شده بود ناگهان دچـار بلای طبیعی شـده و از بین می‌رود که این بـار آشـوریان نام آن را کرْبِـدْ اِلَه می‌گذارند که واژه‌ای مـرکب آشـوری است به معنی «خشم خدا». بعدها گاهی نینوا و گاهی به طور مخفف کربلا نامیـده می‌شد. ظـاهراً کـربلا سه بـار آباد و آراسته به عمـران شـده، اما هر سه بـار به کلی از بین رفته است، یعنی به هیچ تمدنی تمکین نـداده مگر به تمدن حسین علیه السلام که حـدود 1200 سـال است به تمـدن حسـین (ع) تمکین داده است. در مـاجرای کـربلا تپه‌هایی از آثار نینوای قـدیم وجـود داشت که تـلّ زینبیه علیهاسلام یکی از آن‌ها بوده است.

یونس

اما یـونس نـیز مانند هـود و صـالح از پیـامبران پیش از پدیـده‌ی دولت است. ظـاهراً او پس از تـرک قـومش به سـمت نـوک خلیج فـارس آمـده و در آن‌جا بر شـناوری سـوار شـده و آن مـاجرای معـروف بـرایش پیش آمـده است. قـرآن دربـاره‌ی شـناوری که او سـوار شـده لفظ «فُلک» به کار برده که شـامل کـوچک‌ترین شـناور (مانند لنج کوچک) تا بزرگ‌ترین کشتی می‌گردد. اما در مـاجرای حضرت موسی و خضر، واژه «سفینه» را به کار بـرده که درباره‌ی شناورهای بزرگ به کـار می‌رود. بر این اسـاس می‌توان گفت در آن زمان مردم ثمود که در ساحل نـوک

خلیج فارس زنـدگی می‌کردند با این‌که هنـوز به تاسـیس دولت موفق نشده بودنـد، در صـنعت تا جـایی پیش رفته بودند که فلک و لنج ساخته بودند.

آشور بانی‌پال

در متـونی که بـرای قصص انبیـاء نوشـته شـده و نـیز در اکثر متون تفسـیری، حضـرت یـونس را از شخصـیت‌های معاصر با انبیـای بنی‌اسـرائیل، قـرار داده‌اند. در حالی‌که او از انبیـــای پیش از پیـــدایش «تـــاریخ قلمی» بـــوده و بنی‌اسرائیل از آغاز تا به امـروز مردمـانی هسـتند که در عصر تـاریخ قلمی زیسـته‌اند. و لـذا ما چـیزی از جزئیـات زنـدگی یـونس و حـتی از مشخصـات قـومش، در دست نـداریم، غـیر از گزارشـات جسـته و گریخته از آن‌جمله حضور قبر او در سرزمین آشور.

ظاهراً منشأ اشتباه قصص‌نویسان، برداشتی است که از آیه163 سوره نساء داشـته‌اند که می‌فرماید: «إِنَّا أَوْحَینا إِلَیک کما أَوْحَینا إِلی نُوحٍ وَ النَّبِیینَ مِنْ بَعْـدِهِ وَ أَوْحَینا إِلی إِبْـراهیمَ وَ إِسْـماعیلَ وَ إِسْـحاقَ وَ یعْقُـوبَ وَ الْأَسْـباطِ وَ عیسی وَ أَیـوبَ وَ یـونُسَ وَهـارُونَ وَ سُـلَیمانَ وَ آتَینا داوُدَ زَبُـوراً». بـدیهی است که این آیه در صـدد بیـان تـرتیب تاریخی انبیا نیسـت، زیـرا مسـلّم است که ایـوب پیش از عیسی می‌زیسته است. و همچنین است آیه86 سـوره‌ی انعام.

یونس (ع) تنها بـرای مـردم یک قریه مبعـوث شـده بـود؛ قریه در اصطلاح قرآن به «مجتمع انسانی» از یک دهکده کوچک تا یک شـــهر بـــزرگ گفته می‌شـــود. اما به یک جامعه‌ای که دارای شهرها و روسـتاها باشـد، قریه گفته

نمی‌شود. زندگی یونس (ع) پیش از تـاریخ قلمی است و اساساً تصویری که از او و قومش ارائه شـده یک تصـویر این‌چنینی است.

آشور سه دوره را طی کرده است: دوره‌ی پیدایش اولین دهکــده‌ها، دوره‌ای که تحت ســلطه ســومریان و ســپس آکــدیان بودنــد، و دوره ســوم که خودشــان دارای دولت بودند. و یـونس اگر از شخصـیت‌های دو دوره‌ی آخر بـود، می‌بایست با حاکمیت درگیر می‌شد. در حالی‌که می‌بینیم او با مــردم بــدون دولت، روبه‌رو است. و این ویــژگی دربـاره‌ی او بیش از دیگر پیـامبران پیش از تـاریخ قلمی، است به طوری‌که در سرگذشت او تنها دو شخصــــــیت ممتاز در میان مردمش مشاهده می‌کنیم یکی اهل علم و اندیشه و دیگــری اهل عبــادت بــوده است که در کنــار یونس، با ملاء قوم به مناظره و دعوت پرداخته‌اند.

یونس پس از ماجرای کشتی

«فَنَبَذْناهُ بِالْعَراءِ وَ هُـوَ سَـقيمٌ * وَ أَنْبَتْنا عَلَيـهِ شَـجَرَةً مِنْ يقْطينٍ * وَ أَرْسَـلْناهُ إِلى مِائَةِ أَلْـفٍ أَوْ يزيـدُونَ * فَـآمَنُوا فَمَتَّعْنــاهُمْ إِلى حينٍ [1]ــ يــونس را از دریا به ســاحل انـداختیم در حالی‌که بیمـار بـود * و رویانیـدیم بـرای او درختچه‌ای از کــدو * و فرســتادیم او را (بــرای دعــوت) یکصد هــزار نفر و یا بیشــتر * آنــان ایمــان آوردند و برخوردارشان کردیم تا مدتی.»

یــونس از قریه خــارج می‌شــود، زیــرا قــرار است بر آن مردم بلا بیاید. اما مـردی عـالم و اندیشـمند به آن مـردم پیشنهاد می‌دهد که اگر توبه کنید شاید بلا برگردد. مـردم توبه می‌کنند و بلا برمی‌گردد.

یونس از نو مأمور می‌شود که به موطن خـود بـرود؛ این بـار رسـالتش به مـردم آن قریه منحصر نیست بلکه به یاری آنان همه‌ی مـردم آشـور را دعـوت نبـوتی می‌کند و موفق می‌شـود که جمعیت بیش از یکصد هـزار نفـری آشور را هدایت کند.

جمله‌ی «وَ مَتَّعْناهُمْ إِلی حِینٍ» نشان می‌دهد که آشوریان پس از یونس زمانی در نعمت و برخورداری از نوع نبوتی و جامعه الهی بودند که مـورد تایید خداوند بـوده است. زیـرا این برخـورداری در قبـال ایمان‌شـان به آنـان داده شده بود. سپس زمانی تحت سلطه سومر و زمـانی تحت سـلطه آکـد، و زمـانی بر آن دو قـوم حـاکم شـدند. و در آخرین دوره‌شـان (که معاصر کـوروش ایـران می‌شـوند) تنها به سرزمین خود حاکم بوده‌اند.

برخورداری مذکور که «برخورداری نبوتی» با «جـامعه‌ای مبتنی بر نبوت» بوده است، با تأسیس دولت به تدریج در اثر نفـوذ ابلیس، به مـاهیت کابـالی تبـدیل می‌شـود. و قابیلیان به کشتار خشونت‌آمیز افراد مـؤمن می‌پردازند: «قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْـدُودِ * النَّارِ ذاتِ الْوَقُـودِ * إِذْ هُمْ عَلَیها قُعُـودٌ * وَ هُمْ عَلی ما یفْعَلُـونَ بِـالْمُؤْمِنینَ شُـهُودٌ * وَ ما نَقَمُـوا مِنْهُمْ إِلاَّ أَنْ یؤْمِنُـوا بِاللَّهِ الْعَزیـزِ الْحَمیـدِ [2] صاحبان خندق‌ها ملعون (مطرود از رحمت خـدا) شـدند * صاحبان آتش که دارای هیزم بسـیار و مشـتعل * گـاه که آنان (برای تماشای سوختن مؤمنان) بر کنار آن خنـدق‌ها می‌نشسـتند * و به آن‌چه می‌کردند بر مؤمنـان، نظـاره می‌کردند * و کینه‌شـان نبـود مگر این‌که آنـان به خداوند ستوده و عزیز، ایمان آورده بودند.»

در تاریخ، هیچ مردمی آن‌طور که آشـوریان بـرای کشـتار مخالفان‌شان، از آتش استفاده کرده‌اند، اسـتفاده نکـرده است. آتش اولین و باصـــطلاح دم دست‌ترین وســـیله‌ی آنان هم دربـاره‌ی مخـالفین داخلی و هم دربـاره‌ی قبایل دیگر بود.

آتش

ســـلاحی که با برنامه‌ریزی‌هـــای ابلیس تکامل یافته و امـــروز غـــیر از آتش اســـلحه‌ی دیگـــری به کـــار گرفته نمی‌شود، آن روز در خندق‌ها ده‌ها نفر را می‌سوزانیدند، و امروز در هیروشـیما صـدها هـزار نفر را در یک لحظه. در مبحث ذی‌القـــرنین خواهد آمد که احتمـــالاً مـــراد از ذی‌القـــرنین یکی از پادشـــاهان آشـــور باشد. اگر این احتمال پذیرفته شود باید گفت که زمانی قدرت آشور از دست کابالیست‌ها خارج شده و در اختیار یک مـرد صـالح قرار گرفته است. اما در کتیبه‌ای از خود آشـور بانی‌پـال آمده که با افتخار می‌گوید سه هزار اسیر را سـوزانیده و یکی از آن‌ها را به عنوان گروگان زنـده نگذاشـته است. [3]

ادامه دارد...

نویسنده: آیت‌الله مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] آیات 145تا148 سوره‌ی صافات

[2] آیات 4تا8 سوره بروج

[3] ویل دورانت، ج1 ص323

مکتب کابالا خاستگاه فرقه‌های رازآمیز

(بسم الله الرحمن الرحیم)

(از سری مقالات دسیسه‌های سیاسی و فرقه‌های رازآمیز یهودی)

مقدمه:

شناخت فرایند تکوین الیگارشی زرسالار معاصر بدون بررسی پیوند یهودیان با اندیشه‌ها و حرکت‌های رازآمیز و مسیحایی، که به ویژه در پیرامون تصوف یهودی (کابالا) رخ نمود، کامل نخواهد بود. در این بررسی، نقش مهم این اندیشه‌ها را در اشاعه موج تهاجم ماوراء بحار الیگارشی اروپا درخواهیم یافت. این بررسی آن بنیادهای نظری/ فرهنگی تمدن جدید غرب را آشکار می‌سازد که در تاریخ‌نگاری رسمی غرب یکسره مسکوت مانده است. در الگوی تاریخ‌نگاری فوق، تکوین تمدن جدید غرب فرایندی است خردگرایانه که در نوزایی عقلی سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی ریشه دارد. بررسی ما، به عکس، سهم عظیم انگیزش‌ها و آرمان‌های رازآمیز و جادویی و خرافی را در این فرایند نشان می‌دهد. تنها با شناخت این بُعد از اندیشه و فرهنگ جدید غرب است که می‌توان جایگاه و نقش فرقه‌های رازآمیز امروزین، به ویژه فراماسونری را در ساختار سیاسی و نظری الیگارشی زرسالار معاصر شناخت.

مکتب کابالا: خاستگاه فرقه‌های رازآمیز

کابـــالا (1)ــ نـــامی است که بر تصـــوف یهـــودی اطلاق می‌شـــود و تلفظ اروپـــایی کباله عـــبری است به معـــنی قـدیمی و کهن. این واژه به شـکل قباله عـربی بـرای ما کاملا آشناست.

پیروان آئین کابـالا / کابالیست‌ها (2)ـ این مکتب را دانش سری و پنهـان حاخام‌هـای یهـودی می‌خوانند و بـرای آن پیشینه‌ای کهن قائل‌اند. برای نمونـه، مـادام بلاواتسـکی رهـبر فرقه تئوسـوفی مـدعی است که کابـالا / قباله در اصل کتـــــابی است رمزگونه که از ســـــوی خداوند به پیـامبران، آدم و نـوح و ابـراهیم و موسـی، نـازل شد و حـاوی دانش پنهـان قـوم بنی‌اسـرائیل بـود. به ادعـای بلاواتسـکی، نه تنها پیـامبران بلکه تمـامی شخصـیت‌های مهم فـرهنگی و سیاسی و حـتی نظـامی تـاریخ، چـون افلاطون و ارسـطو و اسـکندر و غـیره، دانش خـود را از این کتاب گرفته‌اند. مادام بلاواتسکی برخی از متفکـرین غـربی، چـون اسـپینوزا و بیکن و نیوتـون، را از پـیروان آئین کابالا می‌داند. (3)

این ادعا نه تنها نپـــذیرفتنی است بلکه بـــرای تصـــوف یهودی -به عنوان یک مکتب مستقل فکـری- نـیز پیشـینه جـدی نمی‌تـوان یـافت. مشـارکت یهودیـان در نحله‌هـای فکـری رازآمـیز و عرفـانی به فیلو اسـکندرانی در اوایل ســـده اول میلادی می‌رسد. ولی فیلو واضع مکتب جدید فکـری نبـود و کـار او را باید به ارائه اندیشه‌های دیـنی یهـود در قـالب فلسـفه یونـانی و فرهنگ هلـنی محـدود دانست. به عبـارت دیگـر، فیلو بیشـتر یک متفکر هلـنی است تا یهـــودی. در دوران اســـلامی نـــیز چـــنین است. نحله‌های فکری گسترده عرفـانی/ رازآمـیز که در فضـای

فرهنگ اسلامی پدید شد بر یهودیان نیز تأثیر گذارد و برخی متفکرین یهودی آشنا با مباحث عرفانی پدید شدند که مهم‌ترین آنان ابویوسف یعقوب بن اسحاق القرقسانی (4) (سده چهارم هجری/ دهم میلادی) است. مع‌هذا، باید توجه نمود که قرقسانی، ساکن بغداد، از متفکرین و نویسندگان برجسته قرائی است و به فضای فکری یهودیت تلمودی تعلق ندارد. دو کتاب اصلی او، کتاب الانوار و المراقب و کتاب الریاض و الحدایق، نیز به زبان عربی است. (5)

اوج تولید فکری یهودیان در عرصه اندیشه عرفانی در دوران پیش از کابالا، دو رساله سِفر یصیرا (آفرینش‌نامه) (6)ـ و سِفر بهیرا (روشنایی نامه) (7) است. این دو رساله را باید تلاشی دانست برای ارائه عقاید دینی/ سیاسی یهود در قالب مفاهیم عرفانی رایج در دنیای اسلام. بدین‌سان، مفاهیمی چون نور و سلوک و تجلی و جدایی و وصل و غیره به یهودیت راه یافت؛ نخستین تجلی نور در کوه طور بر موسی (ع) است و سپس داوود، نماد نور الهی، به حامل آن در دنیای زمینی و شخینا (8)؛ تجلی روحانی داوود، به حامل آن در دنیای ماوراء زمینی بدل می‌شود. این همان اسطوره سیاسی خاندان داوود است که اینک جامه رازآمیز پوشیده است.

شخینا

این میراث نه چندان غنی، که قباله (کابالا) خوانده می‌شد، در سده سیزدهم میلادی به پیدایش تصوف یهودی (کابالا) انجامید. تا زمان فوق، قباله (کابالا) واژه‌ای عام بود و مصداقی مشخص نداشت. نه کتابی به

این نام در کار بود نه مکتبی جـدی از عرفـان یهـودی. از زمـان تـدوین کتـاب ظهر [کتـاب زهر / کتـاب زوهر] در اواخر سـده سـیزدهم میلادی، واژه قباله (کابـالا) بطـور عمـده به این کتـاب اطلاق شد و پـیروان این مکتب جدید کابالیست نام گرفتند.

کابالا، تصوف جدید یهودی نیز به شـدت متـاثر از فرهنگ اسلامی است و حتی بسیاری از مفاهیم آن شکل عـبری مفاهیم رایج در فلسفه و عرفان اسلامی است. درواقع، اندیشه‌پردازان مکتب کابـالا به دلیل زنـدگی در فضـای فرهنگ اسلامی و آشنایی با زبـان عـربی، به اقتبـاس از متون مفصل عرفان اسـلامی دست زدند و با تأویل‌هـای خود به آن روح و صبغه یهودی دادند. این کـاری است که یهودیـان در شـاخه‌های متنـوع علم و دانش، از فلسـفه مشائی که به وسیله ابن‌میمون یهـودی شد تا پزشـکی و نجوم و غیره، انجام دادند. بـرای نمونـه، باید به مفـاهیم هوخمه (9)ـ (حکمت)، کـدِش (10)ـ (قـدس)، نفش (11) (نفس)، نِفِش مدبرت (12) (نفس مدبره)، نِفِش سیخلت (13)ـ (نفس عاقله)، نِفِش حی (14)ـ (نفس حیات‌بخش)، روح (15) و غیره در کابالا اشاره کرد. مکتب کابالا نیز به دو بخش حکمت نظـری (16)ـ و حکمت عملی (17) تقسـیم می‌شـود. در تصـوف کابـالا بحث‌هـای مفصـلی دربـاره خداوند و خلقت وجـود دارد که مشـابه عرفـان اسلامی است به ویژه در تأکید فراوان آن بر مفهوم نور و مراحل تجلی آن. آنچه از زاویه تحلیل سیاسی حـائز اهمیت اسـت، شیطان‌شناسی (18)ـ و پیـام مسـیحایی (19)ـ این مکتب است و دقیقاً این مفاهیم است که کابالا را به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی معنادار می‌کند.

سرآغاز طریقت کابالا به اوایل سده سیزدهم میلادی و به اسحاق کور (20) (1160-1235) می‌رسد که در بندر ناربون (21)ـ (جنوب فرانسه) می‌زیست. او برخی نظرات عرفانی بیان می‌داشت. تعالیم اسحاق کور چون سایر آموزش‌های عرفانی است که برای کمال معنوی مراتب مختلف قائل‌اند و سیری استعلایی را برای رسیدن به کمال مطلق پیشنهاد می‌کنند. مفهوم عین صوف (22)ـ ساخته اوست. این مفهوم را، که به معنی لایتناهی است، اسحاق به معنای خداوند به کار برد ولی بعدها به معنای نظام هستی بطور عام به کار گرفته شد. (23)

دوران شهرت اسحاق کور در بندر ناربون مصادف است با سلطنت جیمز اول شاه آراگون (1213-1276).ـ جیمز اول همان شاه مسیحی شمال اسپانیاست که از سال 627 هجری/ 1229 میلادی به دولت‌های اسلامی اندلس هجوم برد و موجی از جنگ‌های صلیبی را علیه اسپانیای اسلامی برانگیخت که باز پس‌گیری (24) خوانده می‌شد. جیمز با اشغال جزایر بلیار (بالریک) و سرزمین ثروتمند و مسلمان‌نشین بلنسیه (والنسیا) قلمرو دولت قدیمی آراگون را، که اینک با انضمام کنت‌نشین بارسلونا به آن کشوری قابل اعتنا بود، گسترش داد و با تجهیز نیروی دریایی خود به یک قدرت مدیترانه‌ای بدل شد. او در سال 1256 با لویی نهم، پادشاه فرانسه، پیمانی امضا کرد و ثبات مرزهای آراگون را تأمین نمود.(25)ـ بدین‌سان، در حوالی نیمه سده سیزدهم میلادی جیمز اول آراگون، که اینک به جیمز فاتح شهرت داشت، از قدرت‌های سیاسی و نظامی درجه اول اروپا و از سرکردگان جنگ‌های صلیبی به شمار می‌رفت.

سـلطنت جیمز اول مقـارن است با جنگ صـلیبی پنجم، پایان دادن به خلافت عباسی بغداد به وسـیله هلاکوخـان مغول (656 ق./ 1258م.)، ظهـور دولت مقتـدر ممالیک تـرک در مصر (648 ق./ 1250م.)، انتقـال مرکز خلافت عباسی به قـــــاهره و پیوند آن با دولت ممالیک. از این پس، تا ســال‌های مدیــد، دولت ممالیک مصر به عنــوان دشمن اصلی الیگارشی صلیبی اروپا شناخته می‌شد.

دولت ممالیک که به مدت 275 سال فرمانروایی منطقه را در دست داشت، دولتی منظم و بسـیار بـاعظمت بـود که به رغم جنگ‌های داخلی و آشـوب‌های سیاسی متعـدد و کشمکش‌های طایفه‌ای توانست تمدنی تأسیس کند که آثـار آن هنـوز در مصر و سـوریه بـاقی است. بـویژه که سلاطین این دولت به علوم و فنون توجه تام داشـتند. از جهت نظـامی نـیز سـلاطین مملـوک توانسـتند با قـدرت فوق‌العـاده‌ای با صـلیبیان به مقابله برخیزند و با یـورش مغـولان، که پس از اسـتیلا بر سـوریه و آنـاتولی مصر را تهدید می‌کردند، روبرو شوند. (26)

ادامه دارد...

پی‌نوشت‌ها:

1. H. P. Blavatsky, The Theosophical Glossary, London: Theosophical Publishing Society, 1892. p. 168; Arthur Lillie, Madame Blavatsky and Her Theosophy, London: Swan Sonnenschein & Co., 1895, p. 194. / 2. Kabbalists / 3. Kabbalah / 4. Al-Kirkisani / 5. Judaica, vol. 10, p.1047.

/ 6. Sefer Yezirah / 7. Sefer ha-Bahir / 8. Shekhinah / 9. Hokhmah / 10. Kodesh / 11. Nefesh / 12. Nefesh Medabberet / 13. Nefesh Sikhlit / 14. Nefesh Hayyah / 15. Ru’ah / 16. Kabbalah iyyunit / 17. Kabbalah ma’asit / 18. Demonology / 19. Messianism / 20. Isaac the Blind / 21. Narbonne / 22. Ein-Sof / 23. ibid, vol. 6, p. 535; vol. 9, pp. 35-36; vol. 10, p. 523. / 24. Reconquista / 25. Americana, vol. 15, p. 674.

2. استانلی لین‌پل و دیگران، تاریخ دولت‌های اسلامی و خانـدان‌های حکـومتگر، ترجمه صـادق سـجادی، تهران: نشر تاریخ ایران، 1363، ج 1، ص 138.

جیمز فـاتح با الیگارشی یهـودی رابطه نزدیک داشـت؛ وزیر مـالیه‌اش یهـودا لاوی (جـودا دلا کاوالریا) بـود و در دربـارش یهودیـان ثروتمند دیگر نـیز حضـور داشـتند. در تهاجم جیمز به سرزمین‌های اسلامی، این یهودیان نقش مهمی داشـتند و حکـومت شـهرهایی که به اشـغال در می‌آمد عمومـاً به ایشـان محـول می‌شد. (27)ـ در این زمان یک حاخام یهودی به نـام موسی بن نهمـان (موشه بن نحمان) معـروف به نهمانیـدس (28)ـ (1194-1270)، در دربـار جیمز حضـور داشت که به نـام اسـپانیایی بناسـتروگ داپورتا (29)ـ نـیز خوانـده می‌شد. مـورخین دانشـگاه عـبری اورشـلیم او را از خانـدان‌های اشـرافی یهود و متعلق به حلقه یهودیـان دربـاری می‌دانند. معـنی تعلق به خانـدان‌های اشـرافی این است که وی به

شـــاخه‌ای از خانـــدان داوودی تعلق داشت. نهمانیـــدس "بزرگترین مقام دینی [یهودیان] عصر خـود در اسـپانیا" به شـــمار می‌رفت و در اســـپانیا زمـــانی که از ربی به معنـای مطلق کلمـه، سـخن می‌رفت منظـور نهمانیـدس بـــود. نهمانیـــدس با مه‌یر بن تـــودروس ابـــولافی (30) دوسـتی نزدیک داشت و مـورد علاقه فـراوان و مشـاور جیمز اول بود. (31)

نهمانیدس با الهام از نظریات اسحاق کور در شهر گرونا (خرنا – ژیرُنا) (32)ـ یک مرکز فعال صـوفی‌گری یهـودی ایجـاد کـرد که رهـبری آن با حاخام‌هـای این شـهر بـود. گرونا شـهری است سـاحلی در ایـالت کاتالونیـای (33) اسـپانیا (شـمال شـرقی شـبه جزیـره ایـبری، در میـان کوه‌هـــای پیرنه و بنـــدر بارســـلونا). این شـــهر زادگـــاه نهمانیدس و مأوای یک گروه فعـال و مقتـدر از یهودیـان بود. مرکز فوق نقش اصـلی را در پیـدایش فرقه کابـالا، اشاعه آن در سراسر شبه جزیره ایبری و ظهور انبـوهی از رســـاله‌های کابـــالی داشت. مـــورخین یهـــودی نقش نهمانیـــــدس را در پیـــــدایش و اشـــــاعه کابـــــالا مهم و تعیین‌کننده می‌دانند. تألیفات نهمانیدس حدود 50 کتـاب و رســـاله است که در سه زمینه تفســـیر تـــورات، فقه تلمودی و کابـالا است. رسـاله‌های کابـالی نهمانیـدس تا سال 1325 میلادی منبع اصلی فرقه کابـالا بـود. تنها از این زمان است که کتاب ظهر [کتـاب زهر / کتـاب زوهر] جایگزین آن شد. (34)

موسی بن نحمان، نهمانیدس

به نوشته دایرة المعارف یهود نهمانیدس در ســال 1267 به بیت المقدس رفت و سه سال بعد در آن‌جا درگذشت.

گفته می‌شود او در آن‌جا یک کانون کوچک یهودی نیز تأسیس کرد. علت سفر نهمانیدس به فلسطین را فشار پاپ کلمنت چهارم و روحانیون مسیحی آراگون بر جیمز اول عنوان می‌کنند و این در حالی است که می‌دانیم یکی از پسران نهمانیدس در سال‌های بعد از درباریان آلفونسوی پنجم شاه کاستیل بود و از ملاکین بزرگ پایتخت این کشور! (35)

دخترزاده نهمانیدس به نام لوی بن گرشوم (36)ـ (1288-1344)، در جنوب فرانسه می‌زیست و از فلاسفه، ریاضی‌دانان، مفسرین تورات و منجمین بزرگ یهودی زمان خود بود. او به نام گرسونیدس (37) شهرت دارد. گرسونیدس با "شخصیت‌های مهم مسیحی" رابطه نزدیک داشت و تألیفات او بر محافل فکری اروپا موثر بود. بخش نجوم کتاب معروف او، جنگ‌های خداوند، به دستور پاپ کلمنت ششم به لاتین ترجمه و منتشر شده است. (38)

نهمانیدس دو سال پس از مرگ هلاکو و آغاز سلطنت پسرش اباقا خان مغول (663-680 ق./ 1265-1282م.) راهی خاورمیانه شد. اباقا خان بودایی‌مذهب از متحدین حکمرانان مسیحی اروپا به شمار می‌رفت. او با ماریا دختر نامشروع میخائیل پالئولوگوس (39)ـ امپراتور یونانی روم شرقی، ازدواج کرد و با پاپ و کانون‌های صلیبی اروپا رابطه نزدیک برقرار نمود. این در زمانی است که رکن‌الدین بیبرس بندقداری سلطان مصر (658-676 ق./ 1260-1277م.)، تهاجمی سخت را برای آزادی سرزمین فلسطین از سلطه اروپاییان آغاز کرده بود. (40)ـ رنه گروسه می‌نویسد: "سلطان مملوک‌ها،

بیبرس، که خود را مدافع اسلام در دنیا می‌دانست، یکی از مهیب‌ترین جنگجویان زمان خود بود.” (41)ـ این جهادی است که سرانجام، در سال 691 ق./ 1291م.، به دو سده سلطه الیگارشی صلیبی اروپا بر فلسطین پایان داد.

در این زمان حکمرانان اروپا فرسوده‌تر و گرفتارتر از آن بودند که رغبتی به تداوم جنگ‌های صلیبی نشان دهند. مع‌هذا، کانون‌هایی بودند که می‌کوشیدند به شکل‌های مختلف آتش “جهاد” ضداسلامی را بار دیگر شعله‌ور سازند. در پرتو این تلاش‌ها بود که سرانجام جبهه‌ای نااستوار از اباقا خان مغول امپراتور روم شرقی و شاه آراگون شکل گرفت. می‌دانیم که در سال 668 ق./ 1269م. نمایندگان میخائیل پالئولوگوس و اباقا خان در دربار جیمز اول در والنسیا بودند و درباره لشکرکشی به خاور نزدیک مذاکره می‌کردند. در این زمان، نهمانیدس دو سالی است که در منطقه جنگی حضور دارد. و نیز می‌دانیم که والنسیا کانون تکاپوی الیگارشی یهودی اروپا و پایگاه خاندان لوی است؛ همانانی که، به نوشته دایرة المعارف یهود از نیمه دوم سده سیزدهم با سازمان صلیبی شهسواران معبد پیوند داشتند. (42)ـ اکنون درست همان زمان است و اکنون ماجراجویان طریقت شهسواران معبد تنها مدافعان جدی مستملکات صلیبیون در فلسطین به شمار می‌روند.

شهسواران معبد سلیمان

عباس اقبال پیوند جیمز فاتح آراگونی با اباقا خان مغول را بگونه‌ای کم‌اهمیت مطرح ساخته است. او می‌نویسد

جیمز اول "از خیـــانت مـــردم شـــرقی [؟!] و بی‌رحمی مغــول اندیشه کــرد" و حاضر به همکــاری با اباقا خــان نشد. (43) این درست نیست. اول، جیمز بی‌رحم‌تر از آن بـــود که از "بی‌رحمی مغـــول" اندیشه کند. دوم، پیوند جیمز با این حادثه عمیق و اسـتوار بـود. او به فلسـطین لشـکر کشـید ولی "طـبیعت" او را ناکـام گـذارد. برتولد اشـپولر می‌نویسد توفان‌هـای سـخت مـانع شد که جیمز طبق وعده نیروی خود را به شرق اعزام کند. (44) ولی گزارش رانسـیمان نشـان می‌دهد که بخشی از لشـکر او از مدیترانه گذشت و در منطقه به کــارزاری نافرجــام با مسلمانان نیز دست زد:

در اول ســـپتامبر 1269، جیمز اول شـــاه آراگـــون با ناوگـانی نیرومند به قصد نجـات خـاورزمین از بارسـلون [برشـــلونه] به حـــرکت درآمد. ولی بدبختانه تقریبـــاً بلافاصــله توفــانی چنــان وحشــتناک برخاست و در دریا آن‌چنان انقلابی برانگیخت که شـاه و بیشـتر سـفینه‌های او ناچار راه بازگشت پیش گرفتند. و فقط ناوگانی خرد، تحت فرمـان دو پسر نامشـروع وی به نام‌هـای فرنانـدو سانچز و پدرو فرناندز، از توفـان نهراسـیدند و در اواخر ماه دسامبر، به اشتیاق نبرد با کفار، به عکا فـرود آمدند. اوایل ماه دسامبر سلطان بیبرس عهد آشتی را بشکست و با سه هـزار تن سـرباز در اراضی پـیرامون عکا پدیـدار گشت.

این جنگ به شکست هولناک سـپاه مشـترک آراگونی‌ها و فرانســـوی‌ها انجامید و دو پسر خردســـال جیمز "دست خالی به آراگون باز گشتند." (45)

اباقا خان نیز فرجامی مشابه یافت:

لشکر ایلخان... در اکتبر 1281 از مملوکان شکست خورد و مجبـور به فـرار شد. مسـجدهای دمشق و قـاهره بانگ الله اکبر برآوردند و مردم نماز شـکر گزاردند و خـدای را سپاس گفتند... مغولان برای ابد از دسـتیابی به مدیترانه محـــروم ماندند. پنج مـــاه پس از آن جنـــگ، اباقا بر اثر افراط در باده‌خواری دچار هـذیان شد و در آوریل 1282، به همان سن که پدرش درگذشته بود، از دنیا رفت. (46)

با شناخت حوادث فوق، نمی‌توانیم بپذیریم که نهمانیدس 73 ساله برای زیـارت و عبـادت به بیت‌المقـدس رفت و میـان سـفر این مشـاور و دربـاری متنفذ جیمز فـاتح به فلسطین با لشکرکشی شـاه آراگـون و فرقه فرانسـوی شهســـــواران معبد علیه مســـــلمانان رابطه‌ای نبـــــود. فلسـطینِ آن روز صـحنه جنگ‌هـای خـونین مسـلمانان از یکسو و صـلیبیون از سـوی دیگر است و محل اسـکان و اطراق یک پیرمرد "عابد" و تألیف کتاب و تأسیس کانون تعلیم و تعلم نیست.

جیمز فاتح

قابل تصـــــور است که نهمانیـــــدس به عنـــــوان طلایه اطلاعـاتی و سیاسی جیمز راهی منطقه شد و قطعـاً با دربـار اباقا خـان مغـول و شـوالیه‌های معبد سـلیمان و تکـاپویی که منجر به لشکرکشی جیمز به فلســطین شد پیوند نزدیک داشت. قطعاً دو پسر خردسال جیمز نیز، که به شکل نمادین فرماندهی ارتش آراگون را در فلسطین به دست داشـتند، بی‌سرپرست و بـدون مشـاور و راهنما نبودند.

در آینـده، به ویـژه در نظریـات ناتـان غـزه‌ای مضـمون و کارکرد کاملاً سیاسی تصوف کابالا را خواهیم شـناخت و در خواهیم یافت که پیـدایش این فرقه نـیز بی‌ارتبـاط با حوادث فوق نبـود. مکتب کابـالا مـدعی شـناخت خداونـد، آفرینش و رازهای نظام هستی بـود؛ تکـاپویی ذهـنی که بـــرای هر انســان جاذبه شــگرف دارد. اندیشه‌پردازان و گرداننــدگان فرقه کابــالا مــدعی بودند که این طــریقت مکمل تــورات اســت؛ اســراری است که خداوند بطــور شفاهی و خصوصی به موسی ابلاغ کرد تا تنها در اختیار محرمــان قــوم برگزیــده قــرار گــیرد. دین یهــود تنها پوســته‌ای است آشــکار و همه‌فهم از مفــاهیم رازآمــیز هسـتی که قلب ناشـناخته آن کابـالا است. این اسـرار از زمـان موسـی، نسل به نسـل، در خواصی از یهودیـان به میراث ماند تا به امروز رسید. عنوان کابالا (قباله) دقیقاً ناظر به دعوی کهنسالی مـیراث فـوق است. این ادعا در فضای آن روز قاره اروپا، که ساحرپیشـگی و کیمیـاگری بازار گرم داشت، جاذبه‌ای شگرف یـافت و تـأثیری چنـان عمیق برجای نهاد که تا به امروز پابرجاست.

به گمــان مــا، نهمانیــدس و ســایر اعضــای الیگارشی زرسـالار یهـودی اسـپانیا از شـهرت اسـحاق کـور بهـره جسـتند و در حـوالی نیمه سـده سـیزدهم میلادی تصـوف کابـالی را بمثابه یک مکتب و سـازمان رازآمـیز و بسـیار مـوثر بنیـان نهادند. مکتب کابـالا کـارکرد احیـاء و تـرویج آرمان‌های مسیحایی را به دست گرفت و این آرمان‌ها در بنیـاد تحریکـات جنگ‌افروزانه صـلیبی سـده سـیزدهم و تکاپوهای شِبه صلیبی و نو صلیبی سـده‌های پسـین جـای داشت. در سده چهاردهم میلادی، هسته‌های فرقه کابـالا در جوامع یهودی سراسر جهان، به ویژه در بنادر ایتالیـا،

مستقر شد. از طریق ایتالیا، که قلب جهان مسیحیت به شمار می‌رفت، پیشگویی‌های اسرارآمیز درباره ظهور قریب‌الوقوع مسیح و استقرار سلطنت جهانی او، به مرکزیت بیت‌المقدس رواج یافت و دربار پاپ در رم و سایر کانون‌های فکری و سیاسی دنیای مسیحی را به شدت متأثر ساخت. در تمامی این دوران منجمین بانفوذ یهودی، یکی پس از دیگری، درباره ظهور قریب‌الوقوع مسیح پیشگویی می‌کردند. یک نمونه گرسونیدس، نوه نهمانیدس، است که ظهور مسیح بن داوود را در سال 1358م. پیش‌بینی می‌کرد. (47)

ادامه دارد...

پی‌نوشت‌ها:

1. بنگرید به: ای-ن مقال---ه

2. Nahmanides / 29. Bonastrug da Porta / 30. Meyer ibn Todros Ha-Levi Abulafia / 31. Judaica, vol. 12, pp. 774-775; Ben-Sasson, ibid, p. 499. / 32. Gerona / 33. Catalonia / 34. Judaica, vol. 10, p. 526; vol. 12, pp. 776, 782. / 35. ibid, vol. 12, p. 776; vol. 16, p. 60. / 36. Levi ibn Gershom / 37. Gersonides / 38. ibid, vol. 11, pp. 92-98. / 39. Michael Palaeologus

3. بنگرید به: استیون رانسیمان، تاریخ جنگ‌های صلیبی، ترجمه منوچهر کاشف، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، 1360، ج 3، صص 376-395.

4. رنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، 1365، ص 603.

5. بنگرید به: ای-ن مقال---ه

6. عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم، 1365، ص 203.

7. برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، 1365، ص 77.

8. رانسیمان، همان مأخذ، صص 395-396.

9. ج. ج. ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، 1363، ص130.

10. Judaica, vol. 11, p. 97.

در اواخر سده سیزدهم میلادی، با تدوین کتاب ظهر (کتاب زهر، کتاب زوهر) (48)ـ تصوف رازآمیز کابالا به صورت یک نظام فکری و عملی سامان‌یافته و منسجم درآمد و شکل نهایی خود را یافت. این کتاب را موسی بن شم تاو لئونی (49)ـ (1240-1305)ـ در سال‌های 1280-1286 نوشت. (50) ظُهَر به معنای درخشش است و با واژه‌های مشابه در زبان عربی خویشاوند است.

کتاب ظُهَر نوشته‌هایی است در تفسیر و تأویل تورات و سایر کتب مندرج در عهد عتیق به زبان آرامی. این کتاب به شیوه متون عرفانی رایج در دنیای اسلام تدوین شده

که از زبان نماد و تمثیل و داستان‌های رازآمیز برای بیان عقاید خود بهره می‌بردند.

موسی لئونی بـرای معتـبر سـاختن اثر خـویش، آن را به گذشته‌های دور، به یک حاخام یهودی به نـام شـمعون بن یوحـای (51)ـ منتسب کـرد که گویا در سـده دوم میلادی می‌زیست: شـــــمعون بن یوحـــــای از چنگ رومی‌ها می‌گریزد، به مدت 13 سـال در غـاری پنـاه می‌گـیرد، در این مدت به عبادت و تفکر می‌پردازد و سرانجام رازهای هسـتی بر او آشـکار می‌شـود. موسی بکلی منکر تـدوین این کتـاب به وسـیله خـود بـود و ادعا می‌کـرد که یک زن یهودی و دخـترش بـرخی دست‌نوشـته‌های قـدیمی را در اختیار او نهادند و وی در میان آن‌ها کتاب ظهر را یافت.

شمعون بن یوحای

اصالت این کتاب از همان زمان مورد تردید قـرار گـرفت و از جمله زن و دختر فـوق منکر داسـتان موسی لئـونی شـدند. مضـمون کتـاب و اشـارات تـاریخی آن نـیز بکلی قدمت آن را مـردود می‌سـازد. بـرای نمونـه، بسـیاری از شخصیت‌هایی که در کتاب ظهر از آنان یـاد شـده معاصر شمعون بن یوحای فوق‌الذکر نبوده‌اند. بهرروی، امـروزه محققین تردیـــدی ندارند که کتـــاب فـــوق در فاصـــله سال‌های 1270 تا 1300 میلادی تدوین شده و مصنف آن موسی لئونی است. (52)

کتاب ظهر مشـتمل بر 24 فصل است. بخش عمـده این اثر شرح گفتگوهای شمعون بن یوحای با حلقه مریدان و شـاگردانش است که در آن مکاشـفات خـود و رازهـای هستی را فاش می‌کند. این فصل‌ها نام‌هایی چون ایـدرا

ربا (53) (مجمع بزرگ)، ایدرا زوتا (54) (مجمع کوچک)، راز درازین (55) (راز رازها)، ستری توره (56) (اسرار تورات) و غیره را بر خود دارد. این مجموعه شامل حدود دو هزار صفحه چاپی است ولی پیروان فرقه کابالا مدعی‌اند که این تنها بخشی کوچک از کتاب اصلی است که گویا در گذشته‌های دور به وسیله چهل شتر حمل می‌شد! کابالیست‌ها کتاب ظهر را به سان کشتی نوح می‌دانند که حاملین خود را از توفان نجات می‌دهد. خداوند خود را نخستین بار به وسیله شعله آتش بر موسی ظاهر کرد، ولی بر موساهای پسین از طریق نور توره ظهور می‌کند و آن انکشاف رازهای قباله (کابالا) است. (57)

اوج‌گیری تکاپوی فرقه کابالا و تدوین کتاب ظهر مقارن است با سلطنت پدرو سوم (1276-1285) و آلفونسوی سوم بر آراگون (1285-1291)، و آلفونسوی دهم (1252-1284) و سانچوی چهارم (1284-1295) بر کاستیل و لئون. پدرو سوم و آلفونسوی سوم، شاهان آراگون، پسر و نوه جیمز اول هستند و آلفونسوی دهم و سانچوی چهارم پسر و نوه فردیناند سوم. درباره نقش مهم این دو در تهاجم نظامی به اندلس اسلامی سخن گفته‌ایم. این سیاست به وسیله اسلاف‌شان پی گرفته شد و در این میان آلفونسوی دهم جایگاه ویژه‌ای داشت. باید بیفزاییم که آلفونسوی دهم در جنگ با مسلمانان اسپانیا پسر بزرگ و ولیعهدش، به نام فردیناند را از دست داد. (58) سانچوی چهارم پسر دوم اوست. درباره پیوند الیگارشی یهودی با این دو خاندان سلطنتی نیز پیشتر سخن گفته‌ایم. یادآوری می‌کنیم که در این میان به ویژه خاندان لوی (هالوی، ابولافی،

کاوالریا)، شاخه‌ای از خاندان شاهزادگان داوودی، اقتدار فـراوان داشـتند. (59)ـ محتملاً هرشل‌هالوی (هـنریش مارکس)، پـدر کـارل مـارکس نـیز به همین خانـدان تعلق دارد. جئوفری ویگودر به تعلق هرشل‌هالوی و همسـرش هنریتا به "شاخه‌ای کهن از دودمان‌هـای حاخـامی" (60) اشاره می‌کند ولی توضیح بیشتر به دست نمی‌دهد. (61) در دایـرة المعـارف یهـود نـیز اشـاره‌ای به تبارنامه هرشل‌هالوی مندرج نیست. بهرروی، تنها خاندان نامـدار حاخـامی با نام‌هـالوی همین است که از درون آن متفکـرین و رهـبران بسـیار برجسـته یهـودی - چـون یهوداهـالوی، شـموئیل بن علی حاخـام بـزرگ بغـداد و تودورس ابولافی - ظهور کرده‌اند.

موسی لئونی و کتاب زوهر

پیدایش و تکوین فرقه کابـالا با نـام خانـدان ابـولافی در پیونـدی ژرف است. چنان‌که گفـتیم، نهمانیـدس با مه‌یر بن تودروس ابولافی اول پیوند نزدیک داشت. کتاب ظهر نـیز در زمـان ریاست تـودروس ابـولافی دوم (62)ـ و پسرش جـوزف بر یهودیـان اسـپانیا تـدوین شد و موسی لئـونی مـورد حمـایت این دو بـود. تـودروس مهم‌تـرین شخصـیتی است که بر قـدمت و اصـالت کتـاب ظهر و انتسـاب آن به سـده دوم میلادی و شـمعون بن یوحـای صحه گذارد؛ و می‌دانیم که موسی لئونی تعـدادی از آثـار خـود را در فاصـله سـال‌های 1287-1292 به جـوزف بن تودروس ابولافی اهدا کرده است. (63)

دایرةالمعارف یهود تـودروس ابـولافی دوم را به عنـوان شـاه داوودی یهودیـان اسـپانیا (64)ـ می‌شناسـاند. او یهودی دربـار فردیناند سـوم و آلفونسـوی دهم و بسـیار

ثروتمند و مقتـدر بـود. تـودروس ابـولافی رهـبر واقعی فرقه کابالا در زمـان خـود به شـمار می‌رفت و مولف دو رساله کابالی است: ابواب اسرار (65) و خزانه افتخار (66). رساله‌های او دشوار و سرشار از تعـابیر نـامفهوم است و سـرانجام می‌گوید اجـازه ارائه اسـرار را بیش از این ندارد. جوزف ابولافی پسـرش، از جـوانی به محافل کابـالی پیوست و با موسی لئـونی دوسـتی داشت. این یهـودی متنفذ دربـار آلفونسـوی دهم که در فتح اشـبیلیه (سویل) و برخی شـهرهای دیگر انـدلس اسـلامی نقشی مهم داشـت، ظـاهراً از سـال 1281 در شـهر طلیطله (تولـدو) اقـامت گزید. می‌گویند او از این زمـان بطـور تمـام وقت به تکاپوهـای کابـالی مشـغول بـود. جـوزف ابولافی نیز از مبلغین کتـاب ظهر بـود و صـحت انتسـاب آن را به ادوار کهن گواهی می‌داد. (67)

پیوند خانـدان‌های زرسـالار یهـودی با پیـدایش و تکـوین فرقه کابـالا به خانـدان ابـولافی و نهمانیـدس محـدود نیست. خاندان ابن وقـار از یهودیـان دربـاری کاسـتیل و لئون و از نزدیکان خاندان ابولافی (68). نیز در تکـوین و گسـترش این طـریقت مرمـوز نقشی مـوثر داشـتند. یوسف بن وقار تولدوئی (69) در سده چهاردهم میلادی از رهبران فرقه کابالا بود. او، از جمله، نویسنده رسـاله المقاله الجمع بین الفلسـفه و الشـریعه است به زبـان عـربی. او کوشـیده است تا ترکیـبی از نجـوم، فلسـفه و تصـوف کابـالی به دست دهد و در آثـارش از ابن‌سـینا، غزالی، ابن‌رشـد، ابن‌طفیل و ابن‌میمـون بهـره فـراوان بـرده است. نوشـته‌های کابـالی ابن وقـار مبتـنی بر رساله‌های سفر یصیرا و سـفر بهـیرا است و این نشـان

می‌دهد که در این زمـان هنـوز کتـاب ظهر اعتبـار جـدی نیافته بود. (70)

انتشار ظُهَر یکباره صورت نگرفت. ابتدا بـرخی یهودیـان نامـــدار، به ویـــژه تـــودورس ابـــولافی در آثارشـــان به بخش‌های کوتاهی از ظهر به عنوان یک اثر کهن و معتبر و نایـاب که گویا تنها در دسـترس بـرخی خـواص اسـت، استناد کردند و همگـان را تشـنه آن نمودند. بتـدریج و در یک دوره نســـبتاً طـــولانی فصل‌هایی از کتـــاب ظهر در محافل کابـــالی آشـــکار شد. در ســـده شـــانزدهم نسخ دستنویس ظهر در کانون‌های فـرهنگی اروپا پخش شد و سرانجام در سـال‌های 1558-1560 به چـاپ رسـید. این کتاب در سده شانزدهم به زبان‌های لاتین و عبری ترجمه و منتشر شد. در سـال‌های 1945-1958 متن کامل ظهر بهمراه ترجمه عبری، حواشی و توضـیحات و اضـافات در 22 جلد در اورشلیم به چاپ رسـید. در سـال‌های 1931-1935 ترجمه متن کامل آن به زبـــــان انگلیسی به وسیله‌هاری اسپرلینگ (71) و موریس سیمون (72) در پنج جلد در لندن به چاپ رسیده است. (73)

مفاهیم رازآمیز این کتـاب سرشـار از پیشـگویی دربـاره سرنوشت و "رسالت الهی" و آینـده قـوم یهـود است. (74)ــ پیشـــگویی‌های کتـــاب، از آن‌جا که به شـــمعون بن یوحای در سـده دوم میلادی نسـبت داده می‌شـود، طبعـاً حیرت‌انگـیز است و اعتمـاد خواننـده را به پیشـگویی‌های آینـده‌ای که رخ نـداده جلب می‌کند. در کتـاب ظهر وضع کنـونی یهودیـان دوران گـذار توصـیف شـده که سـرآغاز دوران ظهـــور مســـیح است. ظهر پیش‌بیـــنی می‌کند که دوران گذار در سال 1310 میلادی به پایان رسد و دوران

نوزایی دولت یهود آغاز شود؛ ابتدا موسی ظهـور خواهد کرد و راه را برای ظهور دو مسیح خواهد گشـود: مسـیح بن یوسف و مسیح بن داوود (75)ـ نام مسیح بن یوسف که با عیسی بن مـریم (ع) انطبـاق دارد، طبعـاً اعتمـاد مسـیحیان را به این پیشـگویی جلب می‌کـرد. مسـیح بن داوود نیز همان مسیح موعود یهودیـان است. بدین‌سـان، تصوف کابالا از همان آغاز این توانـایی بـالقوه را داشت که به طریقـتی مشـترک در میـان مسـیحیان و یهودیـان بدل شود. چنین نیز شد.

در دوران تکوین و تکاپوی کانون کابالی اسـپانیا، خانـدان ابـولافی را با تحـولات سیاسی خاورنزدیک و فلسـطین مرتبط می‌یابیم:

آبراهام ابولافی

آبراهـام بن سـاموئل ابـولافی (76)ـ (1240-1291)ـ از فعـالین فرقه کابـالا است. او در حـوالی سـال 1260 به فلسـطین سـفر کـرد. این سـفر هفت سـال پیش از استقرار نهمانیدس در منطقه است. آبراهام ابولافی در این زمـان بیست سـاله بـود. دایرةالمعـارف یهـود علت سـفر فـوق را جسـتجو بـرای یـافتن اسـباط گمشـده بنی‌اسرائیل عنوان می‌کند. (77)

درواقـع، این سـفر در زمـان جنگ‌هـای سـخت مغـولان و مسـیحیان با مسـلمانان و فتح دمشق به وسـیله کی توقوبا سردار خونریز هلاکو رخ داد. مورخین می‌نویسند: مغـولان و مسـیحیان "در این پیکـار از هیچ قسـاوت و رذالتی فروگذار نکردند؛ حـتی در مسـجد بنی‌امیه شـراب روان کردند و مسـاجد را به کلیسا تبـدیل نمودند و

مســـلمین را به زور وادار کردند تا در مقابل صـــلیب به احترام ایستند.” این جنگ با پـیروزی مسـلمانان و آزادی دمشق به وســیله ســپاهیان بیــبرس (محــرم 658 ق./ دسامبر 1260م.) به پایـان رسـید. بیـبرس کی توقوبـای مغول را دستگیر کرد و سرش را از تن جدا نمود. (78)

نمی‌دانیم در این هنگامه سهمگین جنگ، آبراهام ابولافی در کجا به دنبـال اسـباط گمشـده می‌گشـت؟! او پس از شکست مغــولان، در همین ســال، به اســپانیا بازگشت. آبراهـام ابـولافی بـار دیگر در سـال 1271 راهی بنـادر شمالی دریای مدیترانه شد. اینک او 31 ساله است؛ مبلغ فرقه کابــالا و منــادی ظهــور قریب‌الوقــوع مســیح بن داوود. مــدتی در ایتالیا و سیســیل و یونــان به تبلیغــات کابالی/ مسیحایی اشتغال داشت و مریـدانی از یهودیـان در پــیرامونش گــرد آمدند. بــرخی از آنــان به مســیحیت گرویدند و به مروجین طریقت کابالی در میان مسـیحیان بدل شدند. در سال 1280 با پاپ نیکلاس سـوم ملاقـات کــرد و گزارشی از “رنج‌هــای یهودیــان” ارائه داد. او با شــور و حــدّت ظهــور مســیح را در ســال 1290 میلادی پیشـگویی می‌کـرد. این تبلیغـات مـوثر بـود تا بـدانجا که گروهی از مسیحیان آماده سفر به بیت المقدس شدند تا در زمان ظهور در رکاب مسیح بن داوود باشند. در ایتالیا کســانی نــیز بودند که آبراهــام ابــولافی را کلک‌بــاز و “شیاد” می‌دانستند. ابولافی مولف رساله‌های متعـدد در زمینه طریقت کابـالا است. (79)ـ او در نگـارش این‌گونه رساله‌ها چنـان چیره‌دست بـود که مه‌یر لانـدائور (80)ـ (1808-1841)، متخصص یهودی تاریخ کابالا، وی را مولف کتـــاب ظهر می‌داند. (81)ـــ آبراهـــام ابـــولافی را از

چهره‌های مهم طریقت کابـالا در دوران اولیه تکـوین آن می‌دانند.

از سـال 669 ق./ 1270م.، با مـرگ شـموئیل بن داوود نهاد شاه داوودی را دیگر در بغـداد نمی‌یـابیم. (82)ـ این مقارن است با انتقـال نهـایی کـانون مرکـزی الیگارشی یهودی به اسپانیای مسیحی و استقرار تودروس ابولافی دوم در رأس نهـاد فـوق در اسـپانیا. درست در همین زمـان، در اواخر سـده سـیزدهم و اوایل سـده چهـاردهم میلادی، تکـاپوی شـدید یهودیـان بغـداد را بـرای نفـوذ در دستگاه ایلخانان مغـول و تصـرف قـدرت سیاسی شـاهد هسـتیم. با توجه به سـاختار متمرکز سیاسی و پیوند جهـان‌وطنی الیگارشی یهـودی و خانـدان شـاهزادگان داوودی، این تکـاپو نمی‌تواند بی‌ارتبـاط با الیگارشی یهودی مستقر در اسپانیا باشد. این تکـاپو از زمـانی اوج می‌گیرد که جـوزف بن تـودروس ابـولافی دوم از حضـور در دربار آلفونسوی دهم کنـاره گرفته (1281 میلادی) و بطور تمام وقت به تکاپوهـای کابـالی اشـتغال دارد. این دقیقاً مقارن با زمان تدوین کتاب ظهر است.

پی‌نوشت‌ها:

1. Sefer ha-Zohar / 49. Moses ben Shem Tov de Leon / 50. ibid, vol. 10, p. 532. / 51. Simeon ben Yohai / 52. ibid, vol. 5, p. 1478; vol. 16, pp. 1208-1209. / 53. Idra Rabba / 54. Idra Zuta / 55. Raza de-Razin / 56. Sitrei Torah / 57. ibid, vol. 16, pp. 1194-1208. / 58. Americana, vol. 1, p. 549.

2. بنگرید به مقـــالات «الیگارشی یهـــودی و غـــارت اندلس»، قسمت اول و قسمت دوم

3. “...both descendants of a long line of rabbis.” / 61. Wigoder, ibid, p. 332. / 62. Todros ben Joseph Ha-Levi Abulafia / 63. Judaica, vol. 2, p. 194; vol. 16, p. 1209. / 64. Spanish exilarch / 65. Sha’ar ha-Razim / 66. Ozar ha-Kavod / 67. ibid, vol. 2, pp. 190, 194-195.

4. بنگرید به: این مقاله

5. Joseph ben Abraham ibn Waqar / 70. ibid, vol. 8, pp. 1206-1207. / 71. Harry Sperling / 72. Maurice Simon / 73. ibid, vol. 16, pp. 1211-1212. / 74. ibid, vol. 10, p. 533. / 75. ibid, vol. 16, p. 1208. / 76. Abraham ben Samuel Ha-Levi Abulafia / 77. ibid, vol. 2, p. 158.

6. عبدالحســین نــوایی، ایــران و جهــان؛ از مغــول تا قاجاریه، تهران: هما، 1366، ج 1، صص 28-29.

7. ibid, pp. 185-186. / 80. Meyer Heinrich Landauer / 81. ibid, vol. 16, p. 1215.

8. بنگرید به: این مقاله

کابالا و مسیح‌گرایی اروپایی

(از ســـری مقـــالات دسیسه‌های سیاسی و فرقه‌هـــای رازآمیز یهودی) دیوید روبنی

از نیمه دوم سده پانزدهم میلادی، عقاید کابالا به وسیله یهودیـــان / مارانوها در میـــان مســـیحیان رواج یـــافت. کابالیست‌های یهودی به تدوین برخی رسـاله‌های کابـالی منطبق با زبـــان و فرهنگ مســـیحیان دست زدنـــد؛ و این رساله‌ها در ایتالیا و به ویژه در کـانون فـرهنگی خانـدان مـــدیچی در فلـــورانس بســـیار مـــوثر افتـــاد. به نوشـــته دایرةالمعـارف یهـود، محافل فـرهنگی رنسـانس عمیقـاً بـاور کردند که در رسـاله‌های کابـالی به منـابع اصـیل و دست اول رازهـــــای کهن هســـــتی دست یافته‌انـــــد؛ رساله‌های گمشده‌ای که اینک پدیـدار شـده و به کمک آن نه تنها می‌توان به اسـرار نوشـته‌های افلاطـون و سـایر متفکرین یونان باستان پی برد، بلکه رازهای مسیحیت را نـــیز می‌تـــوان شـــناخت. (1)ـ در ســـده‌های شـــانزدهم و هفدهم میلادی، همپـای مهـاجرت مارانوهـا، فرقه کابـالا در تمامی مراکز مهم قـاره اروپا گسـترده شد. مـورخین دانشگاه عبری اورشلیم این گسترش را به قدرت خلاقه، نـــیروی معنـــوی و توانمنـــدی روانی مارانوها نســـبت می‌دهند. (2)

بدین‌سـان، مکتب کابـالا به یک نـیروی متنفذ سیاسی در میـان مسـیحیان بـدل شد که بر آرمان‌هـای مسـیحایی و صـــلیبی جدید دامن می‌زد و طلـــوع قریب‌الوقـــوع دولت جهـانی اروپاییـان را نوید می‌داد. به تـأثیر از این مـوج، بسـیاری از متفکـرین اروپـایی به این نتیجه رسـیدند که

باید آرمان ظهور مسیح را با مفاهیم رازآمیز شناخت و تنها منبع معتبر برای این شناخت رساله‌های کابالی است. در نتیجه، رویکردی گسترده به فراگیری زبان عبری، به ویژه در ایتالیا، آغاز شد.

کنت جیووانی پیکو دلا میراندولا (3) (1463-1494م.) از نامدارترین و موثرترین چهره‌های فکری رنسانس به عنوان پدر کابالیسم مسیحی شناخته می‌شود. او در عین حال از بنیان‌گذاران دانش شرق‌شناسی اروپا نیز به شمار می‌رود. این به دلیل پیوند پیکو با گروهی از یهودیان است که در پیرامون او حضور داشتند. برخی از استادان و دوستان یهودی پیکو عبارتند از یوحنان المانو، فلاویوس میتریداتس و الیا دلمدیگو.

پیکو دلا میراندولا، یوهانس روشلین

یوحنان بن اسحاق المانو (4) (حوالی 1435-1504م.) به یک خانواده یهودی مستقر در جنوب فرانسه تعلق دارد. در دهه 1480 به فلورانس مهاجرت کرد و در کانون‌های اشرافی و فرهنگی ایتالیا جایگاهی برجسته یافت. وی از نزدیکان پیکو و از مروّجین کابالا بود و برخی رساله‌های کابالایی در تفسیر تورات و غزل غزل‌های سلیمان نوشت و به پیکو عرضه کرد. المانو با فلسفه یونانی و اسلامی و زبان‌های عربی و لاتین آشنایی داشت و پیکو در نزد او ادبیات عبری می‌خواند. پسر یوحنان المانو به نام اسحاق نیز استاد جیووانی فرانسسکو (5) برادرزاده پیکو، بود. (6)

فلاویوس میتریداتس (7) ساکن سیسیل ایتالیا بود و نام اصلی‌اش شموئیل بن نسیم الفرج است. به ظاهر

مسـیحی شد و نـام گوگلیلمو رایموند مونکـادا (8)ـ را بر خود نهاد. به تدریس زبان‌های عـبری، عـربی و آرامی در ایتالیا، فرانسه و آلمان اشـتغال داشت و چـون مسـیحی بود در رم الهیات نـیز تـدریس می‌کـرد. او بخش‌هـایی از قرآن را به لاتین ترجمه کرد. (9)

الیا دلمدیگو (10)ـ (1460-1497)ـ ساکن کـرت بـود و به الیای کرتی شـهرت داشت. در جـوانی به ایتالیا رفت؛ به تدریس فلسفه مشغول شد و به عنوان فیلسوف شهرت یـافت. او در دربـار حکمرانـان و اشـراف ایتالیا مقـامی ارجمند داشت. پیکو از شاگردان و ستایشـگران دلمـدیگو بود. (11)

به دلیل این پیوندها، پیکو دلا میراندولا به نخستین چهره فــرهنگی اروپا بــدل شد که به دانش رازآمــیز یهــود و رساله‌های کابالی شیفتگی داشت. دلمدیگو برخی متــون عــبری را بــرای پیکو ترجمه کــرد. میتریــداتس به وی زبان‌های عربی و آرامی آموخت و بـرای او تعـداد زیـادی از رساله‌های کابالی را به لاتین ترجمه کرد. ویل دورانت می‌نویسد:

[پیکو] بسیاری از یهودیان را در رده اسـتادان و دوسـتان گــرامی‌اش جــای داد. قباله [کابــالای] عــبری را مطالعه کرد، ساده‌دلانه قـدمت منتسب به آن را پـذیرفت و اعلام کـرد که در آن دلایل کـاملی بـرای اثبـات الـوهیت مسـیح یافته است. (12)

مهم‌تــرین اقــدام پیکو ارائه 900 تز به علمــای دیــنی مسیحی در شهر رم در سال 1486 بـود. او این تزها را، که حاوی نکات جدید فکری بود، با کاوش در متون متنـوع

گــرد آورد و قطعــاً دوســتان یهــودی‌اش در تــدوین آن مشــارکت فعــال داشــتند. یکی از این تزها چــنین است: “هیچ علمی چون جـادو و کابـالا حقـانیت مسـیح را بر ما ثـــابت نمی‌کند.” هر چند این تز پیکو از ســـوی کلیسا مردود شناخته شـد، مع‌هـذا ادعاها و تبلیغـات او در جلب توجه مســیحیان به مکتب کابــالا بســیار مــوثر بــود و رساله‌هایی که دوستان یهـودی او، به ویـژه میتریـداتس، به لاتین ترجمه کردند به منبع تغذیه فکـــــری کابالیسم مسیحی بدل شد. (13) به نوشته دایرة المعارف یهود:

کشف قباله رازآمیز یهود، که تاکنون کاملا ناشناخته بود، هیجـــانی در دنیـــای فکـــری مســـیحیت پدید ســـاخت و نوشـته‌های بعـدی پیکو دربـاره کابـالا به گسـترش بعـدی علاقه نوافلاطونیـان مسـیحی به این منـابع کشف شـده جدیـد، به ویـژه در ایتالیا و آلمـان و فرانسـه، دامن زد. (14)

پس از پیکو، یوهانس روشلین عبری‌شناس نامدار دربـــار فردریک سوم و شاگرد یعقوب بن جهیل (15)ـ در تـرویج کابالا در محافل فکری مسیحیان نقشی برجسـته داشت. روشــلین در ســال 1490 در ایتالیا با پیکو دیــدار کــرد و تحت تــأثیر او به کابــالا علاقمند شد. قطعــاً در گــروش روشلین به کابالا یعقوب بن جهیل نیز نقش جدی داشته است. روشــلین کتاب‌هــای دربــاره نام‌هــای ســحرآمیز (1494)ـ و دربــاره علم کابــالا (1517)ـ را نوشت. در این زمان، پل ریچیوس (16)ـ یهودی مسـیحی شـده و پزشک دربار امپراتور ماکزیمیلیـان، پسر فردریک سـوم، نـیز به نگارش کتاب‌هـایی در زمینه کابـالا اشـتغال داشت. (17) نوشــته‌های پیکو و روشــلین، که دو شخصــیت درجه اول

فرهنگی اروپای آن روز به شمار می‌رفتند، تأثیر عمیقی بر جای نهاد و توجه محافل اشرافی و فـرهنگی اروپا را به این طریقت جادویی نوظهور جلب کرد. (18)

تحت تأثیر این موج جدید فکری، از آغاز سـده شـانزدهم، شاهد پیشگویی‌های مکـرر و پیـاپی رهـبران فرقه کابـالا درباره آخرالزمان و ظهـور مسـیح هسـتیم. در سـال‌های نخستین سده شانزدهم، کابالیست‌هایی چون اشر لملین (19)، جـوزف دلا رینا (20)ـ و سـرانجام دن اسـحاق آبرابانل (اندیشه‌پرداز بـزرگ زرسـالاری یهـودی که اینک در ونیز مستقر بود) پیشگویی‌های خود را دربـاره ظهـور قریب‌الوقـوع مسـیح اعلام می‌کردند. (21)ـ به زعم غیب‌گویان کابالی مهاجرت یهودیان از شبه جزیره ایبری و استقرار آنان در سـواحل مدیترانه نشـانه‌ای از ظهـور مسـیح و اسـتقرار امـپراتوری جهـانی او بـود. این پیشـگویی‌ها بیهـوده نبـود. در فضـای برخاسـته از آن، بناگاه فردی مرمـوز به نـام دیوید روبـنی در صـحنه اروپا ظهور کرد و ماجرایی پیچیده و شگفت را آفرید.

دیوید روبنی یهودی

دیوید روبنی (22)ـ از عوامل اصـلی بـرانگیختن نخسـتین مـوج بـزرگ آرمان‌هـای مسـیحایی در فضـای پس از جنگ‌های نافرجـام صـلیبی است. تکـاپوی او در دهه دوم سده شانزدهم میلادی و همزمان با آغـاز تهـاجم مـاوراء بحـار اروپاییـان از یکسو و جنگ‌هـای عثمـانی و اروپـای مسیحی از سوی دیگر رخ داد. حـتی امـروزه نـیز معلـوم نیست دیوید روبـنی که بـود، از کجا آمد و به کـدام سرزمین تعلق داشت.

دیوید روبنی در پاییز سال 1523 وارد بندر ونـیز شد. او که در این زمان چهل ساله می‌نمـود، بلافاصـله به دیـدار سران یهودی شهر رفت و گفت که پسر شاه سـلیمان و بـــرادر و فرمانـــده کل ارتش یوســـف، پادشـــاه ده قبیله گمشده بنی‌اسرائیل، است که در سرزمینی به نـام خیـبر (عربســـتان) دولـــتی مســـتقل و ناشـــناخته دارند. او از یهودیان ونیز خواست که وی را برای انجام یک مأموریت مهم در نزد پاپ یـاری کنند. این درست مقـارن با صـعود کلمنت هفتم (اکتـــبر 1523)، دومین پـــاپ از خانـــدان مدیچی است.

الیگارشی یهودی ونیز، به ویژه خاندان یهودی کاســتلازو (23)ـ سازماندهی سفر دیوید روبنی را به عهـده گرفتند و نخست بــرخی اشــراف مســیحی شــهر را فریفتند. در فوریه 1524، روبنی با شکوه تمام، در حالی که سوار بر اسبی سـفید بـود و تعـدادی از یهودیـان نامـدار ونـیز در رکابش بودند، به شهر رم وارد شد و به دربار پاپ رفت.

کلمنت هفتم او را به عنوان سفیر عالی‌مقام و فرمانده کل ارتش دولت قبایل گمشـــده بنی‌اســـرائیل به حضـــور پذیرفت. پس از مذاکرات مفصل، پـاپ و روبـنی پیمـانی امضا کردند دال بر اتحاد دولت پاپ و جهـان مسـیحیت با دولت بنی‌اسرائیل و علیه دولت‌های اسلامی.

روبنی یک سال تمام در دربار پاپ اقـامت گزید و در این مدت از حمـایت کامل الیگارشی یهـودی ایتالیـا، به ویـژه خانـدان آبرابانل و دانیل و ویتاله داپـیزا (24)ـ صـرافان بزرگ یهـودی رم، برخـوردار بـود. خانـدان آبرابانل بـرای روبـــنی پـــرچمی باشـــکوه تهیه کردند که در آن نشـــان ده سبط گمشده بنی‌اسرائیل منقوش بود. او با این پرچم و

همراهانی که در رکاب داشت به شهرهای ایتالیا سفر می‌کرد و هر جا می‌رفت نمایشی از شوکت دولت ادعایی و ناشناخته بنی‌اسرائیل ارائه می‌داد. می‌توان تصور کرد که در این یک سال در ایتالیا چه شور و غوغایی حکمفرما بود و مردم ساده‌لوح مسیحی چه اشتیاقی برای لشکرکشی به فلسطین و جنگ در رکاب مسیح ابراز می‌داشتند. (طبق عقاید رایج در آن زمان پیدا شدن اسباط گمشده بنی‌اسرائیل طلیعه ظهور مسیح تلقی می‌شد.)

دیوید روبنی و اسباط گمشده

در سال 1525، دیوید روبنی با دو معرفی‌نامه از سوی پاپ خطاب به پادشاه پرتغال و پادشاه مسیحی حبشه عازم لیسبون شد. ژان سوم، پسر مانوئل ثروتمند و پادشاه پرتغال، او را به عنوان سفیر رسمی دولت بنی‌اسرائیل به گرمی پذیرفت. روبنی در لیسبون به چهره‌ای جنجالی بدل شد. مارانوهای به ظاهر مسیحی گروه گروه به دیدارش می‌شتافتند؛ به سان یک قدیس و پیامبر دست او را می‌بوسیدند و در همه جا حضورش را علامت ظهور قریب‌الوقوع مسیح اعلام می‌داشتند. روبنی در لیسبون دربار شخصی و باشکوه خود را به راه انداخت و سفرای کشورهای مختلف را به حضور می‌پذیرفت. سفرای برخی دولت‌های اسلامی نیز، شاید از سر کنجکاوی، به دیدارش رفتند. روبنی در دیدار با سفیر فاس به صراحت اعلام کرد که به زودی یهودیان بیت‌المقدس و ارض اسرائیل را از تصرف حکمرانان مسلمان خارج خواهند نمود. او نامه‌نگاری به یهودیان شمال آفریقا را نیز آغاز کرد و به آنان لشکرکشی

عن‌قـریب دولت بنی‌اسـرائیل و اسـتقرار دولت جهـانی یهود را بشارت می‌داد.

از جزییـات تکـاپوی چهـار پنج سـاله روبـنی در لیسـبون اطلاع زیادی نـداریم. در نوامـبر 1530 بـار دیگر او را در ونیز می‌یابیم و در حال سفر و بازدید از منـاطق مختلف ایتالیا. این شاهزاده داوودی این بار نیز، به کمک مبلغین یهودی و به ویژه مارانو مـوجی از احساسـات مسـیحایی را در سراسر ایتالیا برانگیخت. روبنی تا سـال 1532 در دربار فردریـک، حکمـران مـانتوای ایتالیـا، (25)ـ مسـتقر بـود. در این زمـان سـولومون مولخو وارد شد و این دو راهی دربار کارل پنجم، امپراتور روم مقدس شدند.

ادامه دارد...

پی‌نوشت‌ها:

1. Judaica, vol. 10, p. 643. / 2. Ben-Sasson, ibid, p. 695. / 3. Giovanni Pico della Mirandola / 4. Johanan ben Issac Allemanno / 5. Giovanni Francesco / 6. Judaica, vol. 2, pp. 645-646. / 7. Flavius Mithridates / 8. Guglielmo Raimondo de Moncada / 9. ibid, vol. 12, p. 160. / 10. Elijah Delmedigo / 11. ibid, vol. 5, p. 1477.

2. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه صفدر تقی‌زاده و ابوطـالب صـارمی، تهـران: انتشـارات و آمـوزش انقلاب اسلامی، 1367، ج 5، ص 139.

3. Judaica, vol. 10, pp. 643- 644; vol. 13, pp. 500-501. / 14. ibid, vol. 10, p. 644.

4. بنگرید به: این مقاله

5. Paul Ricius / 17. ibid, vol. 14, p. 110. / 18. ibid, vol. 10, p. 644. / 19. Asher Lemlein / 20. Joseph della Reina

6. ibid, p. 544. بنگرید به: این مقاله

7. David Reubeni (Reuveni) / 23. Castelazzo / 24. Daniel and Vitale da Pisa / 25. Mantua

سولومون مولخو (26)ـ (1500-1532)ـ از 21 سالگی، مقارن با صعود ژان سوم به سلطنت، منشی دربار پرتغال بود و نام دیوگو پیرس (27) را بر خود داشت. او چهار سال پس از اشتغال در دربار لیسبون، به دمشق و قسطنطنیه و سالونیک سفر کرد. در سرزمین عثمانی متهم به جاسوسی شد، به بنادر ایتالیا گریخت و به تبلیغ عقاید فرقه رازآمیز کابالا پرداخت. کمی بعد در لباس گدایان به شهر رم رفت؛ سی روز در ملاء عام در خیابان‌ها نشست و روزه گرفت. می‌گویند درباره وقوع زلزله در پرتغال پیشگویی‌هایی کرد که بوقوع پیوست و برایش به عنوان "غیب‌گو" شهرتی وسیع به ارمغان آورد. ادعا کرد که سفیر دولت اسباط گمشده بنی‌اسرائیل است و در جستجوی دیوید روبنی است. پاپ کلمنت هفتم او را مورد توجه و عنایت خود قرار داد. در سال 1532 سولومون مولخو بهمراه دیوید روبنی به دربار کارل پنجم، امپراتور روم مقدس رفت. این دو به عنوان سفیر دولت بنی‌اسرائیل وارد پایتخت

امپراتور شدند و پرچم خـود را نـیز حمل می‌کردند. آنـان کارل را به اتحاد با یهودیان و دولت بنی‌اسرائیل بمنظور جهاد علیه عثمانی‌ها و اشغال فلسطین فراخواندند.

از فرجام دیوید روبنی و سولومون مولخو اطلاع روشنی در دست نیست. منـــابع یهـــودی مدعی‌اند که فردریـــک، حکمران مانتوا، متوجه شـیادی این دو شد و امـپراتور را در جریان گذارد. مولخو به اتهام یهـودیت به قتل رسـید. روبنی زندانی شد و در سال 1535، در زمـان انتقـال به اسپانیا، در بین راه درگذشت. منابع کابالی دیوید روبـــنی و سـولومون مولخو را "شـهید" و "قـدیس" می‌دانند. (28)

این ماجرای عجیب را چگونه باید تحلیل کـرد؟ آیا تکـاپوی دیوید روبـــنی را باید تنها فریبکـــاری یک شـــیاد بـــزرگ دانست که پـاپ، پادشـاه پرتغـال، حکمرانـان و اشـراف ایتالیا و پرتغـال و حـتی امـپراتور روم مقـدس را بـازی داد؟!

سولومون مولخو

بی هیچ تردیـد، باید دیوید روبـنی و سـولومون مولخو را مأموران اطلاعاتی دربـار ژان سـوم و الیگارشی یهـودی دانست و این سـناریو را بخشی از تکـاپویی گسـترده و جهان‌شـمول انگاشت که در آن زمـان از سـوی دربـار لیسـبون و همدسـتان یهـودی آن در جریـان بـود. قتل مولخو و زندانی شدن روبنی به اتهام یهودیت پـذیرفتنی نیست. اگر قتلی در کار باشد باید به حساب آن گذارد که این دو به دسیسه‌هایی علیه کارل پنجم اشـتغال داشـتند و قربانی آن شدند.

منابع یهودی مدعی‌اند که سران یهـودی ایتالیا و پرتغـال فریب ادعاهـای دیوید روبـنی را خوردند و به این دلیل با او همکـــاری نمودند. این نـــیز پذیرفته نیست. به یقین، ماجرای روبنی ساخته آنان بـود و با همدسـتی الیگارشی یهودی ونیز و رم تحقق یافت.

پـاپ نـیز رنـدتر از آن بـود که شـیادانی چـون روبـنی و مولخو او را فریب دهند. او خود از بازیگران این سـناریو بـــود. دربـــاره پیوند کلمنت هفتم با زرســالاران یهــودی پیشتر سخن گفته‌ایم. (29) باید بیفزاییم که این پاپ در اصل جولیو دو مدیچی (30)ـ نام داشت و پسر نامشـروع یکی از اعضــای خانــدان مــدیچی (حکمرانــان زرســالار فلـورانس) بـود. (31)ـ در دوران حکـومت او بر کلیسـای رم، فرهنگ رنســانس بر مرکز مســیحیت ســلطه تــام و تمـام یـافت؛ در همین زمـان بـود که کاخ‌هـای باشـکوه احداث شد و میکلانژ نقاشی‌های خـود را بر بناهـای پـاپ ثبت کــرد. این پــاپ سیاست‌باز و ثروتمند و تجمل‌پرست از "تقـدس" بهـره‌ای نداشـت؛ چنـان بی‌اعتبـار بـود که مرگش شادی مسـیحیان را بـرانگیخت و مـردم رم کـراراً گور او را ملوث کردند. (32)

منابع یهودی می‌کوشند تا ماجرای روبنی و مولخو را یک جنبش دیـــنی خودانگیخته و دارای پایه‌هـــای اجتمـــاعی وانمـود کنند. می‌گویند تـیره‌روزی یهودیـان روبـنی را به درد آورد و او را به این اقدام واداشت. (33)

این ادعا نــیز پذیرفته نیست. مــاجرای دیوید روبــنی یک شـــیادی سیاسی - تبلیغـــاتی بـــود بـــرای بـــرانگیختن احساسات دینی در میان توده‌هـای عـوام مسـیحی اروپا. ظهور روبنی با اقبـال شـدید پـیروان فرقه کابـالا مواجه

شد و به تصریح دایرة المعارف یهود یک "موج سیاسی مسیح‌گرایی" را "در میان مسیحیان" برانگیخت. (34) این موج باید به پایگاه اجتماعی تکاپوهای نظامی علیه دولت عثمانی بدل می‌شد.

ماجرای روبنی سه سال پس از آغاز سلطنت سلیمان قانونی در عثمانی آغاز شد. سلیمان از نخستین ماه‌های سلطنتش تهاجم به اروپا را آغاز کرد و در 8 اوت 1520م. قلعه بزرگ بلگراد را به تصرف درآورد. بدین‌سان، "خط دفاعی اروپای مسیحی در ساحل دانوب در هم شکسته شد و آخرین بخش صربستان به دست عثمانی‌ها افتاد." (35)

سلطان سلیمان اول

در این زمان ستیز میان کارل پنجم، امپراتور روم مقدس، و فرانسوای اول، پادشاه فرانسه، آرایش نیروها را در اروپای مسیحی رقم می‌زد. فرانسوای اول برای مقابله با دشمن متجاوز و مقتدر خویش، کارل پنجم، راه اتحاد با عثمانی را پیش گرفت و این در زمانی است که سلیمان تهاجم به مجارستان را آغاز کرده بود. پیشروی عثمانی در قلب قاره اروپا سرانجام، برای نخستین بار، به محاصره وین (27 سپتامبر تا 15 اکتبر 1529م.)، قلب حکومت خاندان‌هابسبورگ انجامید. اقتدار عثمانی و خطر قریب‌الوقوع سقوط اروپا تمامی قدرت‌های مسیحی را به هراس انداخت و به تعبیر استانفورد شاو "اندیشه یک جنگ صلیبی جدید را زنده کرد" تا بدان‌جا که حتی فرانسوا قول داد در نبرد مشترک با مسلمانان شرکت جوید. (36)

بهـرروی، درست در زمـانی که سـلیمان در اعمـاق قـاره اروپا به پیش می‌رفت، بناگـــاه ســـرزمین عثمـــانی دستخوش آشوب‌های متعـدد شد. مهم‌تـرین این حـوادث، شورشی بود که در سال 1527م. به وسیله فردی به نام قلندر چلـبی در آنـاتولی به راه افتـاد و چنـان گسـتره‌ای یافت که سلیمان را مجبور به فراخوانـدن نیروهـای خـود از اروپا کـرد. (37)ـ در سـال 1532م. بـرای دومین بـار، پس از تهاجم سلطان سـلیم اول به ایـران صـفوی (38) چرخشی بنیادین در استراتژی نظـامی عثمـانی رخ داد و آمــاج تهــاجم آن از قــاره اروپا به ســوی بین‌النهــرین و ایـران صـفوی منحـرف شد. در پی همین تهـاجم بـود که شهر بغداد به قلمرو دولت عثمانی منضم شد.

اگر در کــوران جنگ سرنوشت‌ســاز عثمــانی و اروپــای مســیحی در دهه 1520م. بــرای تکاپوهــای اطلاعــاتی و دسیسه‌آمیز جایگــاهی قایل شــویم و جنگ را به مصــاف ساده نظامی منحصر ندانیم، لاجــرم باید بپــذیریم که این ســال‌ها دوران رونق کــار کانون‌هــای متبحر و توانمند در این عرصه بــود. در این میــان، مرمــوزترین حــادثه‌ای که می‌شناسـیم مـاجرای دیوید روبـنی است که رنگ و بـوی دسیسه‌آمیز آن انکارناپذیر است.

در نیمه دوم سده شانزدهم، عقاید رازآمیز کابالی چنــان در محافل مســـیحی جاذبه داشت که حـــتی بـــرخی شخصیت‌های مهم دینی چـون کاردینـال اگیـدیو ویـتربو (39) و فرانسیسکو گئورگیوی ونیزی (40) در آثار خود به وسعت به تکرار مضامین و مفـاهیم کابـالی پرداختند. در این زمان، کتاب ظُهَر [کتاب زُهَر / کتـاب زوهر] به اثـری نامــدار بــدل شد و ارجــاع به آن رواج فــراوان یــافت.

سـرانجام، کـار بـدان‌جا کشـید که گیـوم پاسـتل (41)ـ (1510-1581)ـ فرانســوی، یکی از شخصــیت‌های متنفذ رنسـانس، به ترجمه و انتشـار کتـاب ظهر به لاتین دست زد و بهمراه آن شرح مفصل خود را نـیز انتشـار داد. این در حالی است که ترجمه عبری ظهر هنـوز منتشر نشـده بود. (42)

ربی اســحاق لوریا (43)ـ (1534-1572)، اندیشه‌پرداز جدید کابالیسم در این زمان پدید شد و کانون اصــلی این مکتب در ایتالیا و در پـیرامون لوریا و شـاگردانش تمرکز یافت.

اسحاق لوریا

اسحاق بن سلیمان لوریا از یک خاندان سرشناس یهودی بود که شاخه‌های آن در بسیاری از کشورهای اروپـایی و اسلامی حضـور داشت. بـرادر او، مردخـای، یک پیمانکـار مالیاتی ثروتمند در فرانسه بود. اسـحاق در نوجـوانی به مصر رفت و مدتی در جزیره‌ای در نـزدیکی قـاهره که به عمو و پدرزنش تعلق داشت زیست. در این دوران بود که لوریا به اندیشه‌پرداز کابالی و یکی از رهبران اصـلی این فرقه بدل شد. (44)

اندیشه‌های لوریـا، در کنـار کتـاب ظهـر، یکی از دو منبع اصلی فکری کابالا به شمار می‌رود. هستی‌شناسی جدید کابالی و ترسیم جهـان به صـورت عین صـوف به وسـیله اسـحاق لوریا شـکل گـرفت. اندیشه اسـارت زمـزم (45) (اخگر الهی) به دست ســیترا اهــرا (46)ـ (نیروهــای شیطانی) که بر سـرزمین کلیپت (47)ـ (خلافت/ اسـلام) حکم می‌رانند در این مفهـــوم تبلـــور یـــافت. فرآیند

دیالکتیکی رهایی زمزم، که تیکون (48) (نوزایی) نامیده می‌شود، نیز متعلق به لوریاست. (49)ـ مفهوم کابالی تیکون، که احتمالا از کون (شدن) در عرفان اسلامی گرفته شده، سراسر تاریخ قوم یهود را به صورت فرایند مسیحایی در راه تحقق مأموریت الهی ترسیم می‌کند. درباره هستی‌شناسی کابالی و فرایند تیکون و پیوند آن با اندیشه سیاسی در بررسی نظریات ناتان غزه‌ای بطور مشروح سخن خواهیم گفت. در اندیشه لوریا، پرستش زن جایگاهی خاص می‌یابد. مفهوم شخینا در اندیشه کابالی پیشتر به معنی تجلی روحانی داوود بود. در کابالیسم لوریایی این مفهوم به نمادی مونث بدل شد. در ماجرای هبوط "انسان قدیم" (آدم کدمن) (50) که با هبوط قوم یهود انطباق می‌یابد، نیروهای شیطانی "ملخ" (ملک، پادشاه) (51) را از شخینا یا صفیرا ملخوت (52) (ملکه) جدا می‌کنند. تمامی تکاپوی پسین برای رسیدن به "شخینا" و وصل شدن به اوست. (53) تبدیل "شخینا" به نماد مونث و تأویل فرایند عرفانی "جدایی" و "وصل" با مفاهیم مشخص جنسی، بعدها در بنیاد تصوف جنسی یعقوب فرانک و فرقه‌های مشابه در سده بیستم قرار گرفت. در مکتب لوریایی کابالا، هبوط آدم تنها به دلیل "گناه" نیست؛ بلکه برای انجام یک مأموریت الهی است و آن گردآوری اخگرهایی است که در سرزمین "خلافت" فروافتاده و اسیر آن شده‌اند. (54)

پیروان لوریا او را مسیح بن یوسف می‌دانستند که راه را برای ظهور مسیح اصلی، مسیح بن داوود (سلطان موعود قوم یهود)، هموار کرد. (55) بدین‌سان، یهودیان و محافل مسیحی متأثر از آنان، که کم نبودند، با انتظار

ظهور قریب‌الوقوع مسیح بن داوود به سده هفدهم گـام نهادند. در نیمه اول سـده هفـدهم، کـانون اصـلی این مسـیح‌گرایی در بنـدر آمسـتردام متمرکز بـود و با الیگارشی ماوراء بحـار هلند پیوند تنگاتنگ داشت. در این زمان، بخش مهمی از تکاپوی چاپخانه‌هـای آمسـتردام بر اشاعه آرمان ظهـور مسـیح و افسـانه ده سـبط گمشـده بنی‌اسرائیل متمرکز بود.

در دوران اسـتقرار مرکز فرقه کابـالا در آمسـتردام، فرایند "تیکـون" -جنگ با "نیروهـای شـیطانی" (سـیترا اهرا) مسـتقر در سـرزمین "کلیپت" (خلافت)- به شـدت برجسته شد و جایگـاه اصـلی را در مکتب کابـالا یـافت. (56)ـ در این زمـان، کابالیسم به شـکلی آشـکار به ایـدئولوژی جنگ با جهـان اسـلام بـدل گردید و "شیطان‌شناسی" یکی از اشتغالات فکری دائم رهـبران کابالا شد و رساله‌های متعدد در این زمینه انتشار یـافت. یک نمونـه، سامسـون اوسـتروپولو (57)ـ است. او که سرشـناس‌ترین رهـبر فرقه کابـالا در لهسـتان به شـمار می‌رفت، رسـاله‌هایی در زمینه شناسـایی "نیروهـای شیطانی" و سـرزمین "کلیپت" نوشت. (اوسـتروپولر به سال 1648 در جریان قیام خملنیتسکی به قتل رسید.) (58)

پی‌نوشت‌ها:

1. Solomon Molcho / 27. Diogo Pires / 28. ibid, vol. 12, pp. 225-226; vol. 14, pp. 114-115; Wigoder, ibid, pp. 352-353, 417-418.

2. بنگرید به: این مقاله.

3. Giulio de Medici

4. درباره خاندان مدیچی بنگرید به: این مقاله.

5. بنگرید به: دورانت، همـان مأخـذ، ج 5، صص 658-679.

6. Judaica, vol. 14, p. 115. / 34. ibid, vol. 10, p. 544.

7. استانفورد شاو، تاریخ امـپراتوری عثمـانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان‌زاده، مشـهد: معـاونت فرهنگی آستان قدس، 1370، ج 1، ص 167.

8. همان مأخذ، ص 171.

9. همان مأخذ، ص 169.

10. بنگرید به: اواخر این مقاله.

11. Egidio da Viterbo / 40. Francesco Giorgio / 41. Guillaume Postel / 42. ibid, p. 645. / 43. Isaac ben Solomon Luria / 44. ibid, vol. 11, pp. 572-578. / 45. Zamzam / 46. Sitra Ahra / 47. Kellipot / 48. Tikkun / 49. ibid, vol. 10, p. 547. / 50. Adam Kadmon / 51. Melekh, Tiferet / 52. Shekhinah, Sefirah Malkhut / 53. ibid, p. 616. / 54. ibid, p. 619. / 55. ibid, p. 548. / 56. ibid, p. 551. / 57. Samson ben Peshah Ostropoler / 58. ibid, p. 551; vol.12, pp. 1516-1517.

رقابت میان سه رکن کابالیسم

موسی با قصد قرارگرفتن در کنار مادر و برادر از شهر مدین آهنگ مصر کرده است. و از همین موضوع می‌فهمیم که بردگی بنی‌اسرائیل در مصر به صورت و ماهیت «استثمار جامعه» بوده است. یعنی مردم بنی‌اسرائیل که در آن وقت حدود 400000 جمعیت بودند، به عنوان یک «جامعه‌ی برده» در زیر استثمار مصریان بوده‌اند نه به عنوان «بردگان فردی» که مالک هیچ چیزی نباشند. بدیهی است که شخصی مانند حضرت موسی خود را در معرض بردگی به معنی فردی، قرار نمی‌دهد و چنین کاری از گناهان بس بزرگ است.

و دلیل دیگر این است که او گلّه‌ی گوسفندان خود را نیز به همراه می‌برد، معلوم می‌شود که مردم بنی‌اسرائیل در میان خودشان از حق مالکیت برخوردار بوده‌اند.

در آن زمان دو جامعه‌ی کوچک در درون جامعه‌ی بزرگ مصر حضور داشته‌اند؛ یکی بنی‌اسرائیل که در زمان یعقوب (ع) و یوسف (ع) به صورت 12 خانواده وارد مصر شدند و اینک در زمان موسی به 400000 نفر رسیده‌اند. دوم یونانیانی که به هر دلیل به مصر مهاجرت کرده و یا به صورت موردی به اسارت گرفته شده بودند؛ جمعیت اینان در زمان موسی (ع) خیلی بیشتر از بنی‌اسرائیل بوده است زیرا آنان توانستند بعدها برهه‌ای بر همه‌ی مصر مسلط شوند.

بنی‌اسرائیل [1]ـ در ساحل شرقی رود نیل در خلال کشتزارها و نیزارها در دهکده‌هایی زندگی می‌کردند و باج و خراج هنگفت به دولت مصر و نیز به ملاء

(ســناتورها) می‌پرداختند. موسی نــیز قصد دارد به آن‌جا رفته و زندگی کند. آیا او به عنـوان یک فـرد که هنـوز به نبوت مبعوث نشده، تصمیم دارد زیر بار ستم و اســتثمار جانکاه مصریان برود و تسلیم شود؟ بدیهی است او حتی به عنوان یک فرد غیرمبعوث نیز چنان شخصی نیست که چنین تصمیمی داشته باشد.

تاریخ، گزارشات تاریخی، تورات و قرآن به خـوبی نشـان می‌دهند که او با همه‌ی تحمل اذیت و آزار قـــوم یهـــود، پرخاشگرترین پیـامبر در میـان پیـامبران اسـت، بی‌تردید چــنین شخصی با چــنین شخصــیتی تن به ذلت نمی‌دهد و لابد به عنوان یک فرد غیرمبعوث برنـامه‌ای بـرای خـود و بنی‌اسرائیل در برابر قـدرت کابالیسم مصر داشـته که با بعثت در وادی ایمن تکلیفش روشن‌تر اما مســـــــؤلیتش سنگین‌تر می‌گردد.

موسی در قصر امپراتوری

موسی (ع) ابتـدا به میـان مـردم بنی‌اسـرائیل می‌رود و آنان را در جریـان رسـالت خـود قـرار می‌دهد. او پیـامبر خــدا است و اگر بتواند همه‌ی بشر را هــدایت می‌کند اما مــأموریت اصــلی او نجــات دادن بنی‌اســرائیل از یــوغ مصــریان و خــارج کــردن آنــان از ســرزمین مصر اســت؛ موسی وهارون به فرعـون گفتند: «أَنْ أَرْسِـلْ مَعَنا بَـنی إِسْرائیل [شعراء: 17] که بنی‌اسرائیل را رها کن تا با ما بروند». و در آیه47 ســـــوره‌ی طه خداوند به آن دو می‌فرماید: «فَأْتِیـاهُ فَقُـولا إِنَّا رَسُـولا رَبِّک فَأَرْسِـلْ مَعَنا بَنی إِسْـرائیلَ وَ لا تُعَـذِّبْهُم: بروید پیش فرعـون و بگوئید ما دو نفر فرستاده پروردگارت هستیم پس رها کن با ما بنی‌اسرائیل را و (دیگر) عذاب شان نکن».

فرعون می‌توانست در همـان سـاعت فرمـان قتل هر دو برادر را صادر کند. اما این کار را نکرد او معجــزه موسی را دید و کاملاً یقین داشت که یک معجزه الهی است زیرا همه صدرنشینان کابالا هم به خدا اعتقاد داشتند و هم به نبوت‌ها، لیکن مانند خود ابلیس راه تمرّد در برابر خــدا را برگزیده بودند، اینک طمع سیاستمدارانه کرده که کاهنان را با موسی درگیر کند تا شکست خورده و موقعیت‌شــان در جامعه مصر تضـعیف شـود، گفت: «أَجِئْتَنا لِتُخْرِجَنا مِنْ أَرْضِـنا بِسِـحْرِک یا مُوسی فَلَنَأْتِیَنَّک بِسِـحْرٍ مِثْلِـهِ فَاجْعَـلْ بَینَنا وَ بَینَک مَوْعِـداً لا نُخْلِفُـهُ نَحْنُ وَ لا أَنْتَ مَکانـاً سُـوىً [طه: 57و58]ـ آیا آمــده‌ای ما را به وســیله ســحرت از سرزمین خودمان بیرون کنی‌ای موسی! پس باید ما نــیز مانند سحر تو را بیاوریم پس قـرار ده میـان ما و خـودت وَعده‌ای (وقـتی) را که از آن تخلف نکـنیم نه ما و نه تـو، جایگاهی مستوی».

در تـاریخ پیـامبران این اولین و آخـرین بـار است که یک سمبل قدرت کابالیسم با یک پیـامبر این‌گونه با بردبـاری و حوصـله برخـورد می‌کنـد، علتش چیسـت؟ شـاید گمـان کــنیم که فرعــون از معجــزه موسی (ع) ترســیده بــود می‌خواست مسـئله را به فرسـایش بسـپارد. لیکن همه‌ی پیــامبران معجــزه داشــتند و تکــبر فرعــون اگر از دیگر قدرتمندان بیشتر نبود، کمتر نیز نبود. او حتی بـرای قتل موسی توطئه هم نکـرد و حـتی او را بازداشت هم نکـرد آزادش گذاشت تا روز موعود به میدان آید. و نکته جــالب این است: موسی می‌گوید بنی‌اســــــرائیل را رها کن تا آنــان را از مصر بــبرم. فرعــون می‌گوید آیا آمــده‌ای ما مصریان را از سرزمین‌مان خـارج کـنی؟! عمـداً خواسـته موسی را بزرگ‌تر می‌کند تا مـاجرا بـزرگ شـود و مهم‌تر

این‌که در فاصله‌ی آن روز و روز موعـود اعضـای سـنا را نـــیز به اجلاس فراخواند و موسی (ع) را نـــیز در آن اجلاسیه حاضر کرد.

موسی (ع) در مجلس سنا

«قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَليمٌ يريدُ أَنْ يخْرِجَكمْ مِنْ أَرْضِكمْ فَما ذا تَـأْمُرُون [اعـراف: 109و110] ملاء قـوم فرعـون به همـدیگر گفتند این موسی سـاحر است و در سحر خود دانش دقیق دارد. می‌خواهد شما را از سرزمین خودتان بیرون کند پس رای تان چیست؟»

نتیجه رأی‌گـیری: «قـالُوا أَرْجِـهْ وَ أَخـاهُ وَ أَرْسِـلْ فِی الْمَدائِنِ حاشِرينَ يأْتُوک بِكلِّ ساحِرٍ عَليمٍ [اعـراف: 111و 112]ـ به فرعـون گفتند: او و بـرادرش را وا گـذار و کسانی را به شـهرها بفرست گـرد آورند و بیاورند بـرای تو هر ساحر دانشمند را».

یعنی همان نظر فرعون در سنا نیز تصـویب شد. ظـاهراً هم فرعـون و هم اعضـای سـنا می‌خواسـتند باصـطلاح امروزی توپ را به زمین کاهنان معابد بیندازند تا آنـان را دچار شکست کرده و از قدرت‌شـان بکاهند. زیـرا جریـان موضوع بـدین صـورت، بـرخلاف سـنت قابیلیـان است که دشمن را مهلت داده واگذارند. دقت در پیام آیه‌ها نشـان می‌دهد که قـدرت کابالیسم در آن دوره در مصـر، دچـار اختلاف شـدید بـوده و انسـجام ابلیسی خـود را از دست داده است. چنان‌که خـواهیم دید پس از شکست کاهنـان، نـوبت به تضـعیف سـنا می‌رسد. از میـان کاهنـان همه‌ی معابد شهرهای مصر هفتاد کاهن ماهر، عارف و «علیم» حاضر شـدند که با معجـزه‌ی موسی مقابله کنند. اما در

برابر عظمت معجزه‌ی الهی از حزب ابلیس خارج شده و به راه الهی بازگشتند.

سنا دوباره جلسه تشکیل داد

فرعون اولین سخنران بود گفت: «ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسی وَ لْیَدْعُ رَبَّهُ إِنِّی أَخافُ أَنْ یبَدِّلَ دینَکمْ أَوْ أَنْ یظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَساد [غافر: 26] بگذارید من موسی را بکشم و (ترسی ندارم از این که) او خدایش را به یاری خود بطلبد، من می‌ترسم از این که او دین شما را عوض کند یا فسادی را در زمین به راه اندازد».

امپراتوری که هر وقت خواسته فرمان قتل کس یا کسانی را صادر کرده اینک برای کشتن موسی (ع) تصویب سنا را می‌خواهد.

موسی در جوابش گفت: «إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکمْ مِنْ کلِّ مُتَکبِّرٍ لا یؤْمِنُ بِیوْمِ الْحِساب [غافر: 27]ـ من به پروردگارم که پروردگارِ شما نیز هست پناه می‌برم از هر متکبری که به روز معاد ایمان نداشته باشد».

فرعون و سناتورهایش به زندگی پس از مرگ معتقد بودند و لذا در مقابرشان امکانات زندگی می‌گذاشتند، آنان مانند ابلیس به‌طور دانسته در برابر معاد تسلیم نمی‌شدند، می‌کوشیدند معاد را نیز طوری که خودشان می‌خواهند تنظیم کنند. و مراد از «لایؤمن» تسلیم نشدن است.

در آن میان یکی از سناتورها برخاست: «وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یکتُمُ إِیمانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ یقُولَ رَبِّی اللَّهُ وَ قَدْ جاءَکمْ بِالْبَیناتِ مِنْ رَبِّکمْ وَ إِنْ یک کاذِباً

فَعَلَيهِ كذِبُهُ وَ إِنْ يک صادِقاً يصِبْكمْ بَعْضُ الَّذى يعِدُكمْ إِنَّ اللَّهَ لا يهْدى مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كذَّابٌ يا قَوْمِ لَكمُ الْمُلْک الْيوْمَ ظاهِرينَ فِى الْأَرْضِ فَمَنْ ينْصُرُنا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جاءَنا قالَ فِرْعَوْنُ ما أُريكمْ إِلاَّ ما أَرى وَ ما أَهْديكمْ إِلاَّ سَبيلَ الرَّشادِ [غافر: 28و29]. مردی از فامیل فرعون که مؤمن بود و ایمانش را پنهان می‌داشت گفت: آیا مردی را می‌کشید به جرم این‌که می‌گوید پروردگار من الله است؟ در حالی‌که از پروردگارتان معجزات روشنی برای شما آورده است، اگر دروغ‌گو باشد دروغش بر علیه خودش است (ضرری متوجه شما نمی‌شود) و اگر راست‌گو باشد ممکن است برخی از آن وعیدها که به شما می‌دهد به شما اصابت کند. خداوند کسی را که زیاده‌روی کند هدایت نمی‌کند. (زیاده‌روی نکنید بگذارید برود قبیله‌اش را هر کجا می‌خواهد ببرد).ای قوم من، امروز قدرت در دست شماست و قدرت مسلط در روی زمین هستید، پس چه کسی ما را یاری می‌کند اگر بلای خدا بیاید؟ فرعون گفت: من برای شما پیشنهاد نمی‌کنم مگر آن‌چه را که تشخیص می‌دهم و رهنمون نیستم شما را مگر به راه رشد».

از این بگومگو و اظهارات موافق و مخالف برمی‌آید که هم فرعون می‌توانست موسی را بکشد و هم سنا می‌توانست اعدام او را تصویب کند. اما این‌بار ابلیس از ایجاد انسجام میان ارکان سه‌گانه‌ی قدرت، به دلیل «قضاء الهی» بازمانده است (که شرحش رفت) به حدی که یک مرد مؤمن که تا آن روز ایمانش را کتمان می‌کرد برخاسته و ملاء را مورد خطاب قرار داده و همه‌ی اصول و فروع کابالیسم را به زیر سؤال می‌برد:

«وَ قـالَ الَّذی آمَنَ یا قَـوْمِ إِنِّی أَخـافُ عَلَیکمْ مِثْـلَ یـوْمِ الْأَحْـزابِ مِثْـلَ دَأْبِ قَـوْمِ نُـوحٍ وَ عـادٍ وَ ثَمُـودَ وَ الَّذینَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ یریـدُ ظُلْماً لِلْعِبـادِ وَ یا قَـوْمِ إِنِّی أَخـافُ عَلَیکمْ یوْمَ التَّنادِ یـوْمَ تُوَلُّونَ مُـدْبِرینَ ما لَکمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِـمٍ وَ مَنْ یضْـلِلِ اللَّهُ فَما لَـهُ مِنْهـادٍ وَ لَقَـدْ جـاءَکمْ یوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَیناتِ فَما زِلْتُمْ فی شَک مِمَّا جاءَکمْ بِهِ حَتَّی إِذا هَلَک قُلْتُمْ لَنْ یبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْـدِهِ رَسُـولاً کـذلِک یضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ الَّذینَ یجادِلُونَ فی آیـاتِ اللَّهِ بِغَیرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ کبُـرَ مَقْتـاً عِنْـدَ اللَّهِ وَ عِنْـدَ الَّذینَ آمَنُوا کذلِک یطْبَـعُ اللَّهُ عَلی کـلِّ قَلْبِ مُتَکبِّرٍ جَبَّارٍ [غـافر: 30تا35] و آن مؤمن ادامه داد:ای قوم من، من می‌ترسم بر شـما که به مانند روزگـار حزب‌ها گرفتـار شـوید، به مانند حال قوم نوح و عـاد (آکد) و ثمـود (سـومر) و آنـان که پس از آن‌ها آمدند،ای قوم من، من می‌ترسم بر شـما از روز واژگـونی، از روزی که برگشـته و فـرار کنید در حالی که هیچ نگه‌دارنده‌ای از جانب خداوند نداشته باشید (امـروز قـدرت اول روی زمین هسـتید می‌ترسم روزی بیاید شکست خورده و فراری شـوید و هیچ چـیزی نتواند شـــما را از این بلای خداوند حفظ کند) و آن که خداوند گمراهش کند نمی‌ماند برای او هیچ هـدایت‌گری، پیش از این یوسف برای شما آمد با دلیل روشنگر، و همچنـان در آن‌چه او آورده بـــود در شک بودید تا این‌که از دنیا رفت گفتید خداوند پس از او پیامبری را مبعـوث نخواهد کـرد، خداوند این‌گونه گمـراه می‌کند هـرکس را که زیـاده‌روی کرده و ایجاد شُبهه کند، آنان که در آیه‌های خدا به جـدال می‌پردازند در حـالی که برهـانی ندارنـد، این رفتـار کینه‌آمیزشـان بس بـزرگ است در نظر خـدا و در نظر

ایمان‌داران. خدا این‌چنین مهر می‌زند بر قلب هر متکبر جبار».

مرد مؤمن هرچه دلِ تنگش می‌خواست گفت، او از جانش گذشته بود. اما خواهیم دید که نظام کابالیست او را مجازات نکرد. این همه حاکی از عدم انسجام در میان‌شان است.

فرعون برخاست و خطاب به وزیر اعظمش گفت: «یاهامانُ ابْنِ لِي صَرْحاً لَعَلِّی أَبْلُغُ الْأَسْبابَ أَسْبابَ السَّماواتِ فَأَطَّلِعَ إِلی إِلهِ مُوسی وَ إِنِّی لَأَظُنُّهُ کاذِباً [غافر: 36و37]ـ ای‌هامان بنای برافراشته‌ای برای من درست کن می‌خواهم به راه‌هایی برسم، به راه‌های آسمان‌ها و بنگرم خدای موسی را، و من گمان می‌کنم او دروغ‌گو است».

توضیح:

1- فرعون سخن مرد مؤمن را برید و این کلام تمسخرآمیز را گفت، در عین حالی که مرد مؤمن را مسخره می‌کرد بر پایه «اصالت محسوس» که پایه اولیه مادی‌اندیشی و کابالیسم است، استناد کرد؛ مرد مؤمن را به خیال‌گرایی متهم و از موضع باصطلاح واقع‌گرایی به او پاسخ داد. در آن وقت، میان سه منبع قدرت اختلاف بود که مرد مؤمن از فرصت استفاده می‌کند. و فرعون به جای موضع‌گیری قاطع به طنزپردازی می‌پردازد و اعضای جلسه نیز قاطعیتی نشان نمی‌دهند گویی «حقوق بشر»شان گل کرده است و آزادی جان کابالیسم گشته است.

2- سخن فرعون کاملاً طنز تمسخرآمیز بود وگرنه او آن‌قدر احمق نبود که قصد سفر آسمان‌ها را کرده باشد. یهودیان کابالیست که در صدر اسلام تفسیر قرآن را به انحصار خود گرفتند افسانه‌ی کهن ایران باستان درباره‌ی کیکاووس را در تفسیر این آیه وارد کردند که‌هامان تختی ساخت و بر بالای تخت لاشه‌های گوشت را از نیزه‌ها آویخت، بر هر پایه تخت عقابی بست، عقاب‌ها به طمع گوشت‌ها به پرواز در آمدند و فرعون را به آسمان بردند.

مرد مؤمن به سخنانش ادامه داد و در چندین آیه بعدی می‌بینیم که حاضران را پند داده و به سوی حق راهنمایی می‌کند. او از جان گذشته بود اما: «فَوَقاهُ اللّهُ سَیئاتِ ما مَکرُوا [غافر: 45]ـ خداوند او را از بدی‌هایی که درباره‌اش نیرنگ می‌کردند حفظ کرد». خداوند قضا کرده و خواسته بود که آنان به حدی دچار اختلاف داخلی شوند که این دشمن گستاخ (که در تاریخ مصر چنین کسی با چنین صراحت علیه‌شان سخن نگفته بود) را نیز نتوانند مجازات کنند.

سومین جلسه‌ی سنا

«وَ قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَ تَذَرُ مُوسی وَ قَوْمَهُ لِیفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ یذَرَک وَ آلِهَتَک [اعراف: 127]ـ و ملاء قوم فرعون (به فرعون) گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کرده تو و خدایان تو را واگذارد؟!»

توضیح:

1- دیـــدیم که در جلسه پیش این فرعـــون است که می‌گوید: بگذارید من موسی را بکشم وگرنه فســـــاد خواهد کـــرد. و باصـــطلاح تـــوپ را به زمین ســـناتورها می‌انــدازد اما در این جلسه ســناتورها تــوپ را به زمین فرعون بر می‌گردانند.

2- فرعون در پاسخ گفت: «سَنُقَتِّلُ أَبْنـاءَهُمْ وَ نَسْـتَحْیی نِساءَهُمْ وَ إِنَّا فَـوْقَهُمْ قـاهِرُون [اعـراف: 127]ـ به زودی پسران‌شـان را خـواهیم کشـت، زنـان و دختران‌شـان را زنـده می‌گـذاریم (نگـران نباشـید) ما بر بـالای سرشـان مسلط هستیم».

3- در جلسه اول، سنا تصویب کرد که: موسی و برادرش را واگذار و کاهنان را برای مقابله با او فراخوان. این‌بار فرعـون به مسـامحه متوسل می‌شـود. حـتی سـخنی از اعـدام موسـی،هـارون و مـردان بنی‌اسـرائیل به زبـان نمی‌آورد. بل قـانون زمـان فرعـون قبلی را یـادآوری می‌کند: کشتن پسران بنی‌اسرائیل.

4- پس از شکست کاهنان و ایمان آوردن هفتـاد کـاهن، قدرت آنان به حدی تضـعیف شـده که پس از آن اثـری از کاهنان در ماجرای موسی (ع) مشاهده نمی‌شود و حـتی معلـوم نیست که آن هفتـاد نفر را نـیز کشـته باشـند. فرعون درباره‌ی آنان به مقصود خود رسـیده است. اینک در صدد است که با اسـتفاده از قیـام موسی (ع) سـنا را نیز مهار کند.

فرعـون در اجـرای نظر سـنا تا جـایی مسـامحه کـرد که مردم 400000 نفری بنی‌اسرائیل با زن و فرزند، همراه اثاثیه زندگی، دام و طیور، با گاری و ارابه، از دهکده‌های

اطراف پـایتخت جمع شـده و به طـرف صـحرای سـینا به حــرکت در آمدند. بــاز تا جــایی مســامحه کــرد که آنــان فاصله‌های زیادی را طی کردند.

قیچی کابالا

فرعون برخلاف نظر سنا، موسی (ع) و بنی‌اسرائیل را آزاد گذاشته بود. زیرا فرصتی به دست آورده بود تا اهمیت سلطنت و قدرت اجرایی را اثبات کند. سنا بدون همکاری فرعون از هر اقدامی برای از دست ندادن 400000 برده (که در مزارع و مراکز صنعتی کار می‌کردند) ناتوان بود. فرعون توانست ثابت کند که اعضای سنا غیر از چانه‌زنی‌های اشرافی چیزی ندارند. همان‌طور که پس از شکست کاهنان، دیگر نامی از آنان در ماجرا نمی‌بینیم، پس از جلسه‌ی سوم سنا نیز اثری از ملاء در ماجرا مشاهده نمی‌شود و فرعون یکه‌تاز میدان است.

فرعون پس از پیروزی بر کاهنان و سنا کل قدرت را به دست گرفت و شعار «أَنَا رَبُّکمُ الْأَعْلی» [1]ـ سر داد. پیش از آن خدایان متعدد از قبیل: آمون، آپیس و... را می‌پرستید. همان‌طور که از زبان ملاء خواندیم: «لِیفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ یذَرَک وَ آلِهَتَک» [2]ـ که به «خدایانت» تعبیر می‌کنند و معلوم است که فرعون در آن وقت خدایانی داشته است. اینک خود را در مقام اول خدایان قرار می‌دهد. او ربوبیت الهه‌ها را انکار نمی‌کند، خودش را رئیس خدایان می‌نامد، و به مدیریت و کارهای خود افتخار می‌کند و بر مردم مصر منت می‌گذارد:

نازعات/23و24: «مردم را جمع کرد و ندا در داد: منم بالاترین خدای شما».

زخرف/51: «و فرعون با صدای بلند بر مردمش گفت:ای مردم من، مگر سلطنت مصر از آن من نیست، و این

همه نهرها در زیر فرمان من جاری نیستند؟ آیا نمی‌بینید (قدرت من را)؟»

آن‌گاه با ادبیات شاهانه تصمیم مبارزه با موسی (ع) را اعلام می‌کند:

زخرف/52و53: «بلکه من والاترم از این مردی (موسی) که او زبون است و نمی‌تواند راهش را به روشنی تبیین کند. پس (اگر راست می‌گوید) چرا فرود نمی‌آید برایش دستبندهای زرین (همان‌طور که من دارم) یا چرا گروه فرشتگان ردیف شده، همراه او نیستند؟!»

زخرف/54: «در نتیجه فرعون (با این سخنرانی‌ها) مردمش را سبک‌عقل کرد، اطاعتش کردند، زیرا آنان مردمی فاسق بودند».

شعراء/53: «فرعون کسانی را به شهرها فرستاد که لشکرها جمع شوند».

و گفت: «آنان (موسی و بنی‌اسرائیل) گروهی اندک هستند و البته ما را به خشم آورده‌اند و ما جمیعاً مسلح هستیم». [شعراء/54تا56]

از تبس تا سوئز

تبس در بخش جنوبی مصر قرار داشت که امروز شهر «اقصر» در جای آن است. شهر قلزم که امروز سوئز نامیده می‌شود در ساحل شرقی خلیج قلزم قرار دارد که خلیج و زمانی دریای سرخ به نام آن موسوم بود. پهنای خلیج در دو موضع کمتر می‌شود؛ یکی در محاذی خود شهر سوئز و دیگری در جنوب آن البته با فاصله‌ی زیاد

اردوی موسی (ع) با اثاثیه، کالا، زن، کودک، بیماران، دام و طیور اگر پرشتاب‌ترین حرکت را داشته باشد باید چند شبانه‌روز طی طریق کند تا در محاذی شهر سوئز به ساحل غربی خلیج برسد. معلوم می‌شود که فرعون دست‌کم دو شب پس از حرکت بنی‌اسرائیل به دنبال آنان حرکت کرده و در طلوع آفتاب یکی از روزها در ساحل تنگ‌ترین نقطه‌ی خلیج به آنان رسیده است.

مقصد موسی نه خلیج بود و نه سوئز، او در جاده‌ای حرکت می‌کرد که تبس را به صحرای سینا و از آن‌جا به مدین (شهر شعیب) تا به بابل مرکز بین‌النهرین، وصل می‌کرد. این جاده در نوک خلیج که امروز کانال سوئز در آن کنده شده، وارد صحرای سینا می‌شد سپس به جنوب برگشته و باریکه هموار ساحل را طی کرده و به شهر قلزم می‌رسید، کوهستان سینا را دور زده ساحل خلیج عقبه را نیز طی کرده وارد سرزمین امروزی اردن و شهر مدین می‌گشت که پیشتر اشاره رفت مدین در سه راهی این جاده با جاده بخور قرار داشت.

اگر اردوی حضرت موسی (ع) مطابق معمول سیر می‌کرد، احتمالاً جانب شمال کوهستان و ساحل مدیترانه را انتخاب می‌کرد که در زمان‌های پیش جاده از آن‌جا می‌گذشت و به نام جاده اعظم معروف بود. زیرا مقصد او فلسطین بود و نیاز نداشت مسیر طولانی جنوب کوهستان را دور بزند اما در محاذی شهر سوئز در محاصره فرعون قرار گرفت.

فرعون می‌توانست سپاهی را به فرماندهی برخی از ارتشبدهای خود به دنبال بنی‌اسرائیل گسیل کند و خود در تبس بماند همان‌طور که در تاریخ مصر این قبیل

اعــزام نــیرو همیشه بــوده است. اما فرعــون پس از براندازی قــدرت کاهنــان و ســنا، می‌خواست شخصــاً خدمتی را انجام داده باشد و آن همه بردگان را به خدمت مصریان برگرداند و کارآیی و صداقت خود را ثابت کند.

شــعراء/52:ـ «به موسی وحی کــردیم که بنــدگان ما را حرکت ده و (بدان که) شما تعقیب خواهید شد».

قرآن معین می‌کند که حرکتشان در شب شروع می‌شود: «فَأَسْرِ بِعِبادی لَیلاً إِنَّکمْ مُتَّبَعُون». [دخان/23]ـ در طلـوع آفتاب یکی از روزها نیروی فرعون فرا رسید:

«از پی آنان فرا رسیدند در حال طلوع آفتـاب. وقـتی که دو اردو همدیگر را دیدند، همراهان موسی گفتند گرفتـار خواهیم شد. موسی گفت: نه چنین است (اسیر نخواهیم شد) زیــرا خــدای من با من است و راه چــاره‌ای بــرایم نشان خواهد داد». [شعراء/60تا62]

عرض خلیج در آن نقطه، مطابق حدیث امام عسکری (ع) چهار فرسخ بـوده [3]ـ امـروز نـیز تقریبـاً همـان مقـدار است. ید بیضـــای موسی عصا را بر خلیج کوبیـــد، دریا شـکافته شد اردوی موسی عبـور کـرد و اردوی فرعـون غرق شد.

فرعونِ دیگر به جای فرعون نشست، لیکن قدرت کابالی مصر در اثر این حـــوادث به تحلیل رفت نه کاهنـــان می‌توانند نقش پیشین خـود را ایفـاء کنند و نه سـنا و نه دربار. یک نظام اجتماعی (که پیرو نبـوت نیست و ابلیس نیز مطابق قضای الهی از مـدیریت آنـان بازمانـده است) این‌گونه محکـوم به سـقوط می‌گـردد. خانـدان نـوزدهم ساقط شد و خاندان بیستم قدرت را به دست گـرفت اما

مصر به طــور مــداوم از ناحیه مدیترانه مــورد هجــوم دریایی ساکنان جزایر مدیترانه حتی برخی از دریانوردان ســوریه و لیــبی و دزدان دریــایی، قــرار می‌گــرفت، سلسله‌ی بیستم نیز به پایان رسید و کاهنان قدرت را به دست گرفتند و مــدت200 ســال (1110-ـ 890 پیش از میلاد) بر مصر حکومت کردند. در سال890 پادشاه آشور از عراق به مصر حمله کرد و آن سرزمین را گرفت. [4]

کابالا و برنامه‌ی جدید ابلیس

ابلیس هیچ شــخص، قــوم و جــامعه‌ای را رها نمی‌کند. اکنـون که جامعه جدیـدی به رهـبری موسی (ع) تأسـیس می‌شــود بی‌درنگ افــراد کابالیست خــود را در آن جامعه می‌کـارد؛ سـامری، مرعقیبـا، قـارون، بلعم بـاعور، اولی دانشـمند هوشـمند، دومی در قیافه ریش‌سـفید بی‌آزار، ســومی ســرمایه‌دار پول‌پرســت، چهــارمی روحــانی خداشناس احمق.

امام صادق (ع) می‌فرمایند: «خداوند پیـامبری را مبعـوث نکرد مگر در زمـانش دو شـیطان او را اذیت و دچـار فتنه می‌کردند و پس از آنان دین‌شان را عــوض می‌کردند. پنج پیــامبر اولــوالعزم عبارتند از نــوح، ابــراهیم، موســی، عیســی، و محمد (ص). اما دو ملازم نــوح فیطیفــوس و حــزام بودند. دو ملازم ابــراهیم عبــارت بودند از مکیل و رذام. و دو ملازم موسی به نام سامری و مرعقیبا بودند. دو ملازم عیسی پــولس و مریســا، و دو ملازم پیــامبر اسلام (ص) حبتر و زریق بودند». [5]

درباره دو شیطان در میان مـردم نـوح (ع) و دو شـیطان معاصر ابراهیم (ع) چیزی نمی‌دانیم. اما درباره‌ی یکی از

دو شـیطان معاصر موسی (ع) یعـنی سـامری اطلاعـات کافی در دست است و همچنین دربـاره‌ی پـولس یهـودی که مسیحیان او را قدیس می‌دانند و در عین حـال اقـرار می‌کنند که او خیلی از احکام دین را برای مردم بخشـید. پولس به حدی از دین مسـیح تکلیف‌زدایی کـرد که کـاملاً فاقد احکام و قوانین گشت. وقتی که اروپا مسـیحیت را پـذیرفت در واقع اروپا مسـیحی نشـد، بلکه مسـیحیت اروپایی گشت.

شـیخ صـدوق در ثـواب الاعمـال ص215 و مجلسی در بحارالانوار، ج30 باب21 ص236، و237، حدیث شماره4، از امـام کـاظم (ع) نقل کرده‌اند که پنج نفر از امت‌هـای پیشین و دو نفر از امت اسلام، در دوزخ در صندوق‌هایی در کنـار هم خواهند بـود که عبارتند از قابیـل، نمـرود، فرعـون، و آن یهـودی که دین موسی را تحریف کـرد و پولس که دین عیسی را تحریف کرد و دو اعرابی از امت اسلام!

بنی‌اسرائیل از خلیج خارج شده و در طـول سـاحل خلیج سوئز تا ساحل دریای مدیترانه در سرزمین هموار شمال قلزم اردو زدند، برای تامین مایحتاج خـود با شـهر قلـزم (سـوئز) و دهکـده‌های اطـراف آن رفت و آمد داشـتند، دیدند که مـردم آن نـواحی نـیز بت‌هـایی را می‌پرسـتند. سـامری و گـروهش به ذهن مـردم القـاء کردند: همه‌ی مـردم جهـان در همه‌جا بت‌پرست هسـتند، بت‌پرسـتی عامل پیشـرفت اسـت، مگر ندیدید مصـریان آن تمـدن بـزرگ را دارند و آن همه بت‌ها را می‌پرسـتند؟! اگر موسی خواهان توحید است ما نیز از او اطاعت می‌کـنیم و از او بخواهیم تنها یک بت واحد برای ما تعیین کند:

اعراف/138تا140:ـ «و بنی‌اسرائیل را از دریا گذرانیـدیم رســیدند به مــردمی که بت‌هایشــان را می‌پرســتیدند. گفتندای موسی برای ما یک بت قرار بده چنان‌که آنان را بت‌هــایی هست. موسی گفت: بی‌تردید شــما مــردم جهل‌گــرا هســتید! آن‌چه آن مــردم در آن هســتند راهی است تبــاه، و رفتارشــان باطل است. آیا غــیر از خــدا، خدایی برای شما برگزینم در حالی که او شـما را برتـری داد بر همه‌ی عالمیان».

گرچه پیشــنهاد ابلیس که بت واحد را به عنــوان توحید تلبیس کرده بود، مردود گشت، اما طرح چنین پیشـنهادی خود یک موفقیت بـرای ابلیس بـود زیـرا «حس تقلید» را در آن مــردم تحریک کــرده بــود. مــردمی که تــازه از بند بــردگی و اســتثمار رها شــده‌اند عجله دارند هرچه زودتر صاحب یک تمـدن توسـعه‌یافته باشـند، ابلیس و گـروهش در ذهن آنان کاشتند که بت‌پرسـتی عامل توسـعه‌ی مصر است. و این بهره‌جــویی ابلیس از «حس تقلید مردمــان تازه آزاد شده» یک سنت همیشگی ابلیس است در طول تاریخ بشر.

موسی (ع) گفت: باید بروم به بالای کوه همان‌جا که روز اول مبعوث شدم، پس از30 روز برمی‌گـردم. خداوند30 روز را به40 روز تبــدیل کــرد. گــروه ابلیس به ریاست ســامری آمــاده‌ی فرصت بودند در همــان روز سی و یکم گفتند:ای مردم موسی پیـامبر است دروغ نمی‌گوید خلف وعده نمی‌کند، اینک که تأخیر کرده حتماً مرده است، باید خودمان به مدیریت جامعه‌مان بپردازیم.

این تاکتیک دین بر علیه دین، موسی بر علیه موسی، صداقت بر علیه صداقت، نیز از سنت‌های همیشگی ابلیس است.

سامری که خود یک زرگر ماهر و در مصر در خدمت ملاء برایشان زرگری می‌کرد مجسمه‌ی گاو طلایی نرِ جوان را ساخت که با مجسمه آپیس گاو پیشانی‌سفید و معبود مصریان دو فرق داشت: پیشانیش سفید نبود، خالص و یکرنگ بود، و سمبل گاو پخته و مسن نبود، گاو جوان طلایی‌رنگ اخته نشده [6]ـ (که زیباترین و باابهت‌ترین حیوان روی زمین است) را در نظرها مجسم می‌کرد.

ابلیس

بت زرین را بر بالای تپه‌ای گذاشتند که در دامنه‌های کوهستان سینا قرار داشت، همگان شنیدند که سامری الهه‌ای زرین ساخته است از چادر درآمده و کارها را رها کرده به سوی تپه روان شدند.

بت‌پرست کردن مردمی که حدود400 سال زیر یوغ مصریان بت‌پرست زندگی کرده و زیر بار بت‌پرستی نرفته‌اند، کار آسانی نبود. ابلیس آمد در زیر سکوی گاو زرین در اطاقکی که تعبیه کرده بودند و از آن‌جا به درون بت دمید، تندیس به صدا در آمد [7]ـ گروهی از تعجب فریاد کشیده هلهله کردند. جارچیان سامری گفتند:ای مردم می‌بینید که سمبل ما بر سمبل‌های همه‌ی مردمان دیگر امتیاز دارد [8]، صدا هم می‌دهد و «گفتند این است خدای شما و خدای موسی». [طه/88]ـ بدین‌سان عنصر نژادگرایی و نژادپرستی نیز به خدمت ابلیس درآمد که تا امروز بر بدبختی‌های یهود افزوده و عامل نفوذ

کابالیسم در میــان آنــان به طــور ویــژه شــده است و شــیطان امــروز هم خواســته‌های خــود را به دست آنــان عملی می‌کند. گروهی در پیشگاه بت به سجده در آمدند. به تــدریج بر تعــداد ســجده‌کنان افــزوده می‌شد و پند و اندرزهارون نیز ثمربخش نبود.

طه/86:ـ «موسی برگشت به ســوی قــومش غضــبناک و متأسّــف، گفت:ای قــوم من آیا خــدایتان وعــده‌ی نیکو برایتان نــداد، زمــان دوری من خیلی بــرای تــان طــولانی گشت؟ یا می‌خواهید غضب (خدا) بر شما فرود آید پیمان میان من و خودتان را برهم زدید».

به دســتور موسی مجســمه‌ی زرین پــودر شد و به دریــای مدیترانه ریخته شد. اما امتیازی که ابلیس برایشــان داده بود [9]ـ و حس تقلید از تمــدن‌های پیشــرفته و نــیز حس محسوس‌گرایی [10]ـ موجب شد که محبت آن ســمبل در دل‌های آن مردم بماند [بقــره/93]ـ لــذا از آن پس مــردم نمی‌توانســتند گاوهــای طلایی‌رنگ را بکشــند و از گوشت آن‌ها بخورند. که مــاجرای بقــره پیش آمد و ناچــار شــدند یک گــاو طلایی‌رنگ جــوان و اخته نشــده را بکشــند، البته موسی (ع) سامری را ناچار کرد به دست خودش آن گــاو را ذبح کند. با این همه قداســـتِ گاوهـــای طلایی رنگ همچنان بــاقی ماند و پس از دوره‌ی داوود و ســلیمان که کشــور بنی‌اســرائیل به دو دولت تقســیم شد هر پادشــاه یک تندیس طلایی گاو در معبدش گذاشت. [11]

پرسش: درست است عجل به معنی گاو بالغ جــوان اخته نشده است. اما در ماجرای «بقره» ماده گاو طلایی رنگ را ذبح کرده‌انــد، این دو با هم منافــات دارند و نمی‌تــوان داستان بقره را به عجل مورد پرستش مربوط دانست.

جواب: گویند قتاده (یکی از مفسرین قرآن که آفت‌هایی را به عرصه‌ی تفسیر وارد کـرده) وارد کوفه شـد، مـردم در اطـــرافش جمع شـــدند. گفت: از هرچه می‌خواهید بپرسـید. ابوحنیفه در آن وقت نوجـوان بـود، گفت: از او بپرسید آیا آن مورچه که با سلیمان سخن گفت نر بـود یا ماده. از قتاده پرسـیدند، جـوابی نیـافت و خـاموش ماند. ابوحنیفه گفت: مــاده بــود چــون قــرآن با لفظ «نملة» آورده است که هم بر مـــذکر اطلاق می‌شـــود و هم بر مؤنث مانند حمامة، شاة، و تعـیین مـذکر و مـونث آن، از الفاظ ماقبل و ما بعـدش روشن می‌شـود و چـون در آیه فرموده است «قالَتْ نَمْلَة» به دلیل قالت که مونث است آن مورچه مونث بوده است.

ابن حاجب می‌گوید: تـأنیث مثل شـاة و نملة و حمامة در حیوانات، تانیث لفظی است. آنان که گمان کرده‌اند نملة سـلیمان مـاده بـوده به دلیل لفظ «قـالت» در اشـتباه هسـتند. و لـذا گفته‌اند: «إفحـام قتـادة خـیر من جـواب أبی‌حنیفة» سکوت قتاده بهـتر از جـواب ابوحنیفه است. بنابراین آنان که «بقرة» را در سوره‌ی بقره به گاو مـادّه تفسیر کرده‌اند در اشتباه هستند.

کابالا

بی‌تردید نفوذ بت‌پرستی در میان بنی‌اسـرائیل که ذریه‌ی پیامبران بودند، بدون توجیه نبوده و هرگز امکـان نداشت که ذریه‌ی بت‌شکنانی مانند ابـراهیم، اسـحاق و یعقـوب، بدون توجیه مستقیماً بت‌پرست شـوند. حـتی بت‌پرسـتی در میان هر مردمی هرگز بدون توجیه نبـوده اسـت، بشر عقل دارد باید در اقدام به کـار غـیرعقلانی با توجیهـاتی عقل خود را فریب دهد. توجیه، جواز و رواج پرستش بت

در همه‌ی جوامع امکـــــان نداشت مگر با «تصـــــوف» و «اصالت خیال» که در میـان همه‌ی مردمـان بت‌پرست به «عرفان» معروف است!

ابلیس و قیچی کابالا

قیچی دارای دو تیغه است که بــرخلاف همــدیگر حــرکت می‌کنند. قیچی کابالیسم نیز دو تیغه دارد که ضد همدیگر بــوده و بر خلاف همــدیگر حــرکت می‌کنند و می‌بُرند: 1- واقعیت‌گـــرایی. 2-ــ خیـــال‌گرایی. قیچی دارای یک میخ است که دو تیغه را به همــدیگر متصل می‌کند و در آخــر، دو جـــای انگشت دارد که نـــیرو بر آن وارد می‌کند و دو تیغه‌ی متضـــــاد را در دو جهت مخـــــالف به حـــــرکت در می‌آورد. بنابراین هر قیچی دارای چهار عنصر است.

ابتـــــدا لازم است دو تیغه‌ی متضـــــاد قیچی کابـــــالا را بشناسیم، برای این مسئله باید به سه مقوله «حقیقت»، «واقعیت» و «خیال» و تفاوتشان با همدیگر، توجه شود:

میان حقیقت و واقعیت، باصطلاح «عموم و خصوص من وجه» اسـت؛ یعـنی بـرخی از واقعیت‌ها در عین واقعیت بـودن، حقیقت هم هسـتند، مثلاً پیـامبر اسـلام (ص) در حقیقت پیـــامبر بـــود، در واقعیت نـــیز عملاً و به طـــور مشهود و ملموس نیز پیامبری کرد. یعنی این حقیقت به واقعیت هم پیوست. اما مثـــال بـــرای حقیقـــتی که به واقعیت نرسید امام حسین (ع) است که در حقیقت امام بـــود، اما در واقعیت یزید امـــام شد. پس: بـــرخی از حقیقت‌ها به واقعیت می‌رسـند و بـرخی از حقیقت‌ها به واقعیت نمی‌رسـند. و نـیز: بـرخی از واقعیت‌ها مطـابق

حقیقت هستند و برخی از واقعیت‌ها مطابق حقیقت نیستند.

اما نسبتِ میان حقیقت و خیال «تباین کلی» است؛ یعنی هیچ خیالی حقیقت نیست. و همین‌طور است نسبتِ میان واقعیت و خیال؛ هیچ خیالی واقعیت نیست. مثلاً شما در ذهن‌تان خیال کنید درخت سنگ است. این نه حقیقت دارد و نه واقعیت. و یا خیال کنید بعل یا هبل خدا است و یا سمبلِ خدا است. این خیال شما نه حقیقت دارد و نه واقعیت.

واقعیت‌گرایی

واقعیت‌گرایی (رئالیسم) خوب است اما در مقابل خیال‌گرایی، نه در مقابل حقیقت‌گرایی. و این موضوع بس مهم است که ابلیس در همین نکته جامعه‌ی انسانی را به بازی گرفته است. ابلیس در محفل و مجلس سران کابالا برنامه‌ریزی کرد که عصر جدیدی به نام عصر مدرنیته شروع کنند براساس واقعیت‌گرایی. واقعیت‌گرایی مطلق، که ریشه‌ی حقیقت را در زندگی انسان از بین ببرد. نتیجه‌ی این برنامه این شد که: حقیقت = واقعیت.

هرچه به واقعیت پیوسته یا بپیوندد، همان حق و حقیقت است، و غیر از آن نه حقّی وجود دارد و نه حقیقتی. و این بینش، پایه‌ی عصر مدرنیته گشت. در نتیجه، هر ظلم و ستم که به واقعیت عینی و عمل برسد، عین حق و جان حقیقت است. قدرت یک واقعیت است و هر کار بکند همان کار حق است و حقیقت است. بدین صورت، حق و حقیقت از بین می‌رود. زیرا دو واژه‌ی حقیقت و

واقعیت با همدیگر مساوی می‌شوند. و اگر از زندگی و زبان بشر واژه‌ی حقیقت را حذف کنید هیچ اشکالی پیش نمی‌آید!

حق آن است که واقع شود و هرچه که به وقوع نپیوندد حق نیست. در این صورت حق مساوی می‌شود با «توان» و قدرت، و شعار دادند: «قدرت حق‌آور است». و این جان واقعیت‌گرایی (رئالیسم) در عصر مدرنیته است، گرچه آن را به صراحت اعلام نکنند، لیکن اقتضای لاینفک و لازمه‌ی جدایی‌ناپذیر رئالیسم غربی این است.

در عصر مدرنیته نام این بینش ضدعقلی را عقلانیت و خردورزی گذاشتند. یعنی رعایت حق، رعایت عدالت، ایثار، نوع‌دوستی و... همه و همه رفتار غیرعقلانی و نابخردانه است که «پاراتو»ی ایتالیایی رسماً آن را اعلام کرد و به نصیحت و اندرز ابلیس گوش نداد و پنهان‌کاری را کنار گذاشت. یکی از دو تیغه‌ی قیچی کابالا (از قدیم و آغاز تاریخ) واقعیت‌گرایی به همین معنی است

خیال‌گرایی

خیال‌گرایی و واقعیت‌گرایی به معنی درست، با همدیگر تضاد تمام دارند. و حرکت هرکدام در جهت ضد حرکت دیگری است خواه در ذهن و خواه در عینیت و عمل. اما تیغه‌ی دوم کابالا همین خیال‌گرایی است؛ ابلیس این دو ضد را با همدیگر جمع کرده و با همدیگر سازگار کرده است. او این کار را از قیچی یاد گرفته است:

قیچی یک میخ دارد که دو تیغه‌ی متضاد را به همدیگر پیوند می‌دهد و حرکت هر دو تیغه را برای هدف بریدن اشیاء، سازگار و هماهنگ می‌کند که در جای خود به

عنــوان ابــزار بریــدن، درست است. اما در بنیان‌گــذاری اندیشه، دانش، ایدئولوژی، برنامه‌ی زندگی، نه تنها غلط و نادرست اســت، بلکه بر خلاف اصــول اولیه‌ی تعقل و خردورزی است.

بت را خدا دانســتن، یا بت را ســمبل خــدا دانســتن اولین گام تصوف در تاریخ است که توسط ابلیس به همکاری با تیغه‌ی واقع‌گرایی به معنی بــالا درآمد. نــیروی محرکه در قیچی دو انگشت انســان اســت، و نــیروی محرکه قیچی ابلیس «قــدرت» و «عوام‌فریــبی» است. و آن‌چه با این قیچی بریده می‌شود «حقیقت» و «حق» است.

آن‌چه که از آغاز تا به امروز تاریخ را با مــاهیت کابالیسم ساخته است همین قیچی ابلیس است که:

تیغه‌ی اول آن واقع‌گرایی ابلیســانه است. تیغه‌ی دوم آن خیــال‌گرایی صــوفیانه است. میخی که این دو تیغه را به همــــدیگر پیوند می‌دهــــد، محســــوس‌گرایی و تبــــدیل نامحسوس به محسوس اســت؛ خــدای غیرمحســوس باید محســوس شــده و به صــورت بت درآیــد، یا بت محســوس سمبل خدای نامحسوس شود. بدین صورت واقع‌گرایی با خیــــال‌پردازی همکــــار و هم‌جهت می‌شــــود. دو نــــیروی محرّکه‌ی آن نیز «قدرت» و «عوام‌فریبی» است.

به عبــارت دیگر: کهــانت و تصــوف، یک تیغه‌ی این قیچی است که در معابد و نــــیروی کاهنــــان بــــوده و هست. واقع‌گــــرایی ابلیسی تیغه‌ی دیگر آن است. که از آغــــاز تــاریخ راه و رسم ســنا (کابالیست‌ها و ماســون‌ها) است. محســوس‌گرایی که هم عنصــری از واقع‌گــرایی ابلیسی مــذکور را دارد و هم عنصــری از خیــال‌گرایی را، میخ این

قیچی است. قدرت سیاسی همراه نیرنگ نیز پشـتوانه و نیروی محرکه آن است، که دولت کابـالی مرکز قـدرت، و تصوف کـانون نیرنگ است. کاهنـان، ملاء و فرعـون نـیز سه عنصر این مثلث انسانیت برانداز، بوده و هستند.

به قـــــول ویل دورانت (که در مبـــــاحث پیش گذشت) بت‌پرســـــتی تکامل یـــــافت و قرن‌ها پیش از این به «همه‌خـدایی» رسـید. یعـنی همـان چـیزی که امـروز بعضی‌ها برای رسیدن به آن مسابقه گذاشته‌اند و افتخار می‌کنند که از غیب خـبر می‌دهند. یعـنی تـازه به کهـانت کاهنـان عصر نمـرود می‌رسـند که تولد ابـراهیم (ع) را پیش‌گویی کردند! تازه به مقام کاهنـانی می‌رسـند که به دنیا آمدن موسی (ع) را غیب‌گویی کردند!

محسوس‌گرایی

پس از ماجرای عجل و بت زرین، بنی‌اسـرائیل از موسی (ع) خواستند که خدا را به طور حسّی به آنان نشان دهد. بـدیهی است که این نـیز از توطئه‌هـای ابلیس و ایـادی نفوذی او بود. گفتند: «ای موسی به تو ایمان نمی‌آوریم تا خـدا را آشـکارا به ما نشـان دهی» [بقـره/55]، که آن ماجرای معروف پیش آمد.

در سرگذشت بنی‌اسرائیل همان‌طور که دیدیم پنج عامل ابزار دست ابلیس و جریان کابالیسم او بود:

1- تحریک «حسّ پیشرفت‌طلبی» مردم.

2- اسـتفاده از «اسـتقلال تـازه به دست آمـده» که هر مردمی در این وضعیت دچار خیالات پرشتاب می‌گردد.

3- «تحریک رگ نژادپرستی».

4- «ایجــاد روحیه پرتــوقعی در مــردم» با اســتفاده از نژادپرستی و القاء امتیازات نژادی در قلب آنان.

5- «مجسم‌خواهی و حس‌گرایی».

چهـار عامل اول، از آغـاز تا امـروز ابـزار دست ابلیس و مســاعدترین زمینه بــرای کابالیسم بــوده و هست. اما عامل پنجم به دلیل آن همه فرسایش‌های تاریخی امـروز از بین رفته و حتی بت‌پرستان حس‌گرای شرق آسیا نیز، بت‌پرست به معنـــای کهن نیســـتند. و در ذهن جامعه جهـانی دربـاره‌ی خداوند اصـالت با «خـدای نامحسـوس» است. تثلیث‌ها، ثنویت‌ها نیز به سرعت از عرصه پرستش خــارج می‌شــوند و توحید به ســرعت در حــال پیشــرفت است.

تــذکر: عوامل پنجگانه بــالا، عوامل فــریب بینش جامعه است. اما برای فریب بینش‌های فـردی افـراد زمینه‌هـای دیگــری نــیز هست مانند: خودخــواهی فــردی (تکــبر)، جاه‌طلبی، مال‌دوستی، شهوت و... که ابزارهای ابلیس و کابالیسم هستند.

نویسنده: آیت‌الله مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] آیه24 سوره نازعات

[2] آیه127 سوره اعراف

[3] بحار، ج13 ص138

[4] دایرةالمعارف فرید وجدی واژه‌ی مصر

[5] بحار، ج13 ص212 ح5

[6] برخلاف آنچه در زبان‌ها رایج است، مجسمه گوساله نبود، عجل بود. گاو جوان بالغ اخته نشده.

[7] برخی حدیث‌ها می‌گویند که خود شیطان می‌دمیده و در برخی دیگر آمده که دستیاران سامری می‌دمیدند. معلوم است که ابتدا خود ابلیس این کار را کرده سپس به افراد سامری یاد داده و به آنان سپرده است.

[8] فرید وجدی که یکی از ابزارهای بدبخت دست کابالیسم بود، معتقد بود که دین و دین‌ها از «توتم‌پرستی = سمبل‌پرستی» ناشی شده‌اند، به حدی از تاریخ و سرگذشت بشر بی‌خبر بود، نمی‌دانست که ادیان همیشه با سمبل‌پرستی و توتمیسم مبارزه کرده‌اند. گرچه معبدهای هند و چین پس از تحریف دین، پر از بت‌ها شدند.

[9] برایشان خدای ویژه با شکل و رنگ ویژه درست کرده بود.

[10] درباره‌ی حس محسوس‌گرایی بنی‌اسرائیل، بحث خواهد شد.

[11] شرح این موضوع در «جامعه‌شناسی انقلاب مخملی در ایران» سایت بینش نو

شیطان‌پرستی و کابالیسم

در مباحث پیشین دیدیم که بت‌پرستی مرحله‌ی اول تصوف است که در اثر دو عنصر «محسوس‌گرایی» و «خیال‌گرایی» بشرهای اولیه، پدید شده است. در مرحله‌ی دوم به «کثرت بت‌ها» می‌رسد. زیرا هر قومی برای خود یك بت تعیین می‌کرد. این موضوع برای ابلیس ایجاد مشکل کرده بود، طوری برنامه‌ریزی کرد که منافات میان بت‌های کثیر را از بین ببرد.شیطان‌پرستی و کابالیسم

از باب مثال: بعل‌پرستان تنها بعل را می‌پرستیدند که یغوث، یعوق، سواع، ودّ، معاونین او بودند. مردم بین‌النهرین عشتر (عشتاروت) را می‌پرستیدند که معاون‌های خود را داشت. این دو جریان همدیگر را نفی می‌کردند؛ مردمان سواحل مدیترانه عشتر را خدا نمی‌دانستند و مردمان بین‌النهرین ریاست بعل را نمی‌پذیرفتند.

در مرحله‌ی سوم ابلیس کوشید تا با نفوذ دادن خدایان یك قوم به میان قوم دیگر، همه‌ی بت‌ها را همگانی کند تا این تنافی و منافات از بین برود. مشاهده می‌کنیم که چندین قرن برای این برنامه کوشش شده است.

در مرحله‌ی چهارم عنوان همه‌چیز خدایی از ناحیه‌ی ابلیس القاء شد. ابلیس برای این برنامه محیط جغرافی طبیعی و انسانی هند را مناسب‌تر یافت (و این بحث جغرافی طبیعی و جغرافی انسانی، نیازمند بحث مشروحی است) و بذر «همه‌چیز خدایی» را در آن‌جا کاشت. ویل دورانت سخنگوی بزرگ کابالیسم، این القاء

ابلیس را از نو از منـــابع هنـــدی به مخاطبـــانش القـــاء می‌کند:

والاترین حقیقت این است که خـدا در همه‌ی موجـودات، حاضر است. این‌ها شکل‌های گوناگون او هستند. جز این دیگر خدایی نیست که بجوییمش... [1]

و نیز در ستایش «همه‌خدایی» می‌گوید:

از2900 قبل از میلاد، شاید هم کمتر از این تاریخ گرفته تا زمان گاندی و رامان و تاگور، ایمان‌هـایی در آن (هند) بوده و هست که از مراحل بت‌پرسـتی خـام و ابتـدایی تا لطیف‌تـــرین و معنـــوی‌ترین «همه‌خـــدایی» را شـــامل می‌شود.

بلی در نظر دورانت «همه‌خدایی» معنوی‌ترین است!! او که پیـامبران را مـدعی محض می‌داند که به دروغ ادعـای نبـوت کرده‌انـد، وقـتی که به کنفوسـیوس می‌رسد به او آفرین گفته می‌ستاید که می‌توانست ادعای پیامبری کند اما صداقتش این اجازه را به او نـداد. یعـنی صـداقتی که انبیاء از آن بی‌بهره بوده‌اند!!

دورانت که شـــیرین‌بیانی و زیبـــاگویی و شیوانویسی و دیگر هنرهـــای ابلیس از آن‌جمله «القـــاء به ناخودآگـــاه مخـــاطب» را یك‌جا به ارث بـــرده اســـت، دربـــاره‌ی «همه‌خـــدایی» این‌چـــنین به وجد می‌آید و آن‌را در ذهن مخاطب، به عنـوان لطیف‌تـرین و معنـوی‌ترین پرسـتش، می‌کارد.

در مـرحله‌ی چهـارم بـاز ابلیس دچـار مشـکل شد. زیـرا افکار و اندیشه‌ها می‌گفتند: یا خـدایی هست و یا نیست.

این «همه‌چیز خدایی» هیچ فرقی با این‌که «خـدا نیست» ندارد، پس یك‌باره خودمان را راحت کنیم و چیزی به نـام خدا را از ذهنمان خارج کنیم.

از جـانب دیگر فطـرت انسـانی انسـان، دست از بـاور به خـدا و خـداخواهی، برنمی‌داشت و بـرنمی‌دارد. و در این زمان اسلام آمد بت‌پرستی به صورت «تك بت پرســتی»، «پرســتش بت‌هـای کثـیر» و نـیز «همه‌چـیز پرسـتی» را ابطال کرد به خدایی معتقد شد که غیر از همه چیز است و پدیدآورنده‌ی کائنات و خالق همه چیز است. «کَانَ وَ لَمْ یکُنْ معه شَـیء: او بــود و چــیزی با او نبــود»، او اولین پدیده‌ی کائنات را با «کن فیکون» ایجاد کرد.

ابلیس مشاهده کرد که همه‌ی بافته‌هایش پنبه می‌گــردد. از نو برنامه‌ریزی کرد:

مــرحله‌ی پنجم: ابلیس تصــوف از نــوع دیگر را به راه انداخت که حسن بصری بـزرگ پرچمـدار آن بـود؛ جریـان حسن بصــری توانست زمینه‌ی تصــوف را در میــان امت مسلمان، از نو باز کند و بیش از این پیشرفتی نداشت.

مرحله‌ی ششم: ابلیس توسط عده‌ای از ایرانیان که دین، اســتقلال و فرهنگ‌شــان را از دست رفته می‌دیدنــد، تصــوف بــودایی را وارد جــامعه‌ی مســلمانان کــرد. و این‌گونه «همه‌کس خدایی» جای افتاد و با شـعارهایی از قبیل «انسان به صورت و شکل خدا است» و خرافه‌هـای تخیلی از این قبیل، توجیه گشت!

هیچ صوفی‌ای نیست مگر این‌که شیطان‌پرست است

بــدیهی است یکی از «همه‌چــیز» شــیطان است. چگونه ممکن است کسی «همه‌چــیز پرست» باشد و شــیطان را نپرستد. برای نمونه از مقاله دانشمند عزیز جنــاب آقــای سیدمحمودهاشمی (نشریه مکتب وحی شماره8 ص136، 137) برای‌تان می‌آورم و جای دوری نمی‌روم:

جمعی از بزرگــان تصــوّف بــرای ابلیس، مقــام والا و برجســته‌ای قائل شــده و از وی به عنــوان پاکبــازترین عاشق که سجده بر غیرمعشوق را روا ندانســت، پاســبان درگاه حضرت حق، سرور مهجوران [2]، یگــانه‌ی وجــود، شــحنه‌ی مملکت ملکــوت که 124هــزار نــبی زخم او خورده‌اند، اسیر مشیت ابتلا [3] و بزرگ موحّد در توحید تنزیه [4]، مجروح فراق [5]، مظهر غیرت [6] و عاشقی صادق که محک محبّت را پذیرفت و محظــوریّت بین طلب و اراده را به جان خرید [7]، یاد کرده‌اند.

حسن بصری گوید: «لَوْ أَظهَرَ نوُرَهُ لِلْخَلْقِ لَعَبِـدَ إِلَهـاً: اگر ابلیس نور خود را به خلق ظاهر کند، به خدایی پرســتیده می‌شود».

منصور حَلاّج نیز می‌گوید: «در آسمان، عابد و یکتاپرستی چون ابلیس وجود ندارد». [8]

ســنایی غزنــوی گوید: «ابلیس می‌دانست که باید با امر الاهی مخالفت کند؛ زیرا در لـوح چـنین خوانـده بـود و از قبل با خدای یکتا چنین قرار گذاشته بود». [9]

«نقل است که نــوری با یکی نشســته بــود و هــردو زار می‌گریستند؛ چون آن‌کس برفت، نوری رو به یـاران کـرد و گفت: دانسـتید آن شـخص که بـود؟! گفتند: نـه، گفت: ابلیس بود؛ حکایت خدمات خود می‌کرد و افسانه روزگـار

خــود می‌گفت و از درد فــراق می‌نالید و چنــان که دیدید می‌گریست و من نیز می‌گریستم». [10]

شیخ احمد غزالی، ابلیس را «سیّد الموحّدین» (= ســرور یکتاپرســتان) نامیــده و در مــورد او گفته است: «مَنْ لَم یَتَعَلَّمِ التّوْحیـــدَ مِنْ إبلیس فهُـــوَ زِنْـــدیق: کسی که علم توحید را از شــیطان نیــاموخت، زنــدیق و ملحد است». [11]

و ابوالعبـــاس قصّـــاب که عطّـــار او را «مقبـــول الله»، «کامل معـــرفت» و «عامل مملکت» می‌نامـــد، می‌گوید: «ابلیس کشته‌ی خداوند اســت، جــوانمردی نبــود کشــته‌ی خداوند خویش را سنگ انداختن! اگر در قیامت حساب در دست من کند بیند که چه کنم: همه را در پیش کنم و ابلیس را مقام ساز». [12]

و منصـــور حَلاّج گفت: «ما صـــحَّت الفتـــوۀ الا لأحمد و ابلیس: جوانمردی دو کس را مسـلَّم بُـوَد: احمد [حضـرت محمد (ص)] و ابلیس را. جوانمرد و مـرد رسـیده، این دو آمدند؛ دیگران خود جز اطفال راه نیامدند»!!

و عین‌القُضـــــــــات گوید: «آن عاشق دیوانه که تو او را ابلیس خوانی در دنیا، خود ندانی که در عالم الاهی او را به چه نام خوانند»! [13]

شیطان‌پرستان مسکین

در این سال‌های اخیر برخی از جوانان مسکین، محــافلی تشکیل داده و خــود را شیطان‌پرست می‌نامند. و همگــان از چنین پدیده‌ای یکّه می‌خورند. چه شده اســت؟! چــرا از این مســکینان بــدبخت می‌ترســید، اما شیطان‌پرســتان

بـزرگ را «اولیـاء الله» می‌نامیـد؟! این تصـوف از زمـان قابیل در جریان است، هر از گـاهی مقـداری رنگ عـوض کـرده است. کی باید بیـدار شـویم و از نفـوذ بعـل، بـرج بابل، مجسمه‌ی زئـوس، هـرم مصـری، به جامعه تشـیع و انقلاب و راه شهدای گران‌قدر، جلوگیری کنیم؟!

چه‌قدر برای برخی پذیرفتن «ولایت فقیه» سـنگین است اما نامیـدن فلان صـوفی به «ولی الله» و «اولیـاء الله» آسان است. در یکی از مبـاحث پیش گفتم: انسـان هرگز نمی‌تواند بـــــــدون «ولایت» باشد یا تحت ولایت الله و ولایت فقیه است و یا تحت ولایت ابلیس است. اما ما خودمان به دست خودمان ولایت ابلیس را به نام تصــوف ترویج می‌کنیم، تصوفی که بومیـان امریکـایی، مرتاضـان هنـدی، نوسـتراداموس‌های اروپـایی، کـاهن کـاخ سـفید، خیلی پیشرفته‌تر از صوفیان ما هستند.

هر راهی که به کابالیسم می‌رود، آسوده و راحت و فارغ از هر انتقاد است، اما چرا جهان غرب و عدّه‌ای در داخل از این‌که یك نظام شـیعی مبتـنی بر ولایت الله در ایـران به وجـود آمـده، این‌همه به هـراس افتاده‌انـد؟ پاسخ این پرسش حاصل نمی‌شـــــود مگر با شـــــناخت کابالیسم تاریخی. چرا افرادی از اروپا می‌آیند و با روحانی صوفی در قم ملاقـــات می‌کننـــد؟ آیا اینـــان که همه چـــیز ما را دشمن می‌دارند، عاشق حضرت صوفی ما شده‌اند؟!

بلعم باعور

«وَ اتْلُ عَلَيهِمْ نَبَأَ الَّذي آتَينـاهُ آياتِنا فَانْسَـلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَـهُ الشَّيطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوينَ [اعراف:175]. و بگو به آنان داستان آن‌کس را که برایش علم و دانش دادیم اما او آن

علم را پوست انـــداخت (مانند پوست انـــداختن مـــار) و شیطان او را پیگیری کرد و گشت از گمراهان».

بلعم بـــاعور کسی است که این آیه دربـــاره‌ی او ســـخن می‌گوید. دربـــاره جزئیـــات زنـــدگی او اطلاعـــات کـــافی نـــداریم. آن‌چه مسـلّم است او یك عـالم روحـانی عابد و زاهد بوده که برای شکست یك پیـامبر (به احتمـال قـوی حضـرت موسی) و پـیروزی امـپراتور، دعا کـرده است. و نیز مسلّم است که او از وابستگان، اطرافیـان و پـیروان امپراتور نبـود (و باصـطلاح این مبـاحث ما) او کابالیست نبود، دین‌دار و عابد بود.

بلعم بـاعور به علم و عبـادت خـود مغـرور بـود؛ گمـان می‌کـــرد از هرچه خوشش بیاید آن عین حق اســـت، و از هرچه خوشش نیاید حتماً باطل و ناحق است. خـودش را معیـار حقـانیت قـرار داده بـود. اگر مردمـان پیشـین با شـــنیدن داســـتان او تعجب کـــرده و از موضـــوع عبـــور می‌کردنـــد، ما باید نه تعجب کـنیم و نه به سـادگی از آن عبور کـنیم زیـرا امـروز ده‌ها بلعم بـاعور داریم که نمـاز شب خـــوان هم هســـتند؛ شب و روز بر علیه انقلاب، بر علیه نظام شیعی کشـور، بر علیه راه شـهدا دعا می‌کنند و دقیقاً خواسته‌شان، خواسته قـدرت‌های کابالیسـتی از آن‌جمله آمریکا و اســـــــــــــرائیل است و اگر (مثلاً) دعاهای‌شان مستجاب شود نتیجه‌اش پیروزی قـــدرت‌های کابالیست و شکست تشیع است!!

اگر نهضت حضرت موسی به یك بلعم باعور گرفتار بـود، انقلاب ما که محصول خون صدها هزار شهید است دچـار ده‌ها بلعم باعور است که نه فقط دعاهای‌شـان در جهت پـیروزی کابالیسم است بلکه دائمـاً با قیافه‌هـای حق به

جانب و دلسوزانه بر علیه اساس نظـام تبلیغ می‌کنند که حتی بلعم باعور از این‌گونه تبلیغات منزّه بود.

اینان غیر از بیماری شخصـیتی و روانی، انگـیزه‌ای بـرای این دعاها و تبلیغ‌ها ندارنــد، بــرای توجیه مواضع‌شــان، نواقص و عیوبی که در جامعه و در اداره کشـور هست را به شماره می‌آورند.

بدیهی است که نواقص بل عیـوب و احیانـاً کجروی‌هـایی وجــود دارد که قابل دفــاع نیست و حــتی در مــواردی بســیار، قابل توجیه هم نیست. اما چــاره‌ی آن چیســت؟ وظیفه دینی و وجدانی و انسانی در این‌باره چیسـت؟ آیا باید بــرای حل این مســائل، آرزوی پــیروزی قــدرت‌های کابالیست را بکنیم؟ با قدرت‌های فرعونی هم‌صدا شویم و خواسته‌مان عین خواسته‌ی ابلیس باشد؟! حتی آن‌کس که خیلی دلگیر است و گمان می‌کند که ایمــانش او را به این روش وادار می‌کنـــــــد، باید دقت کند و درك کند که آرزویش با آرزوی ابلیس یکی نباشد.

آیا این جمله‌ی اخـیر که گفتم عین نـدای قـرآن نیسـت؟ جان اسـلام نیسـت؟ آن کـدام کس است که نداند امـروز تضــعیف این نظــام عین خواســته‌ی کابالیسم و ابلیس اســت؟ اگر چــنین کسی پیــدا شــود و تضــعیف‌هایی که دربـاره‌ی نظـام می‌کند را، نـوعی متفـاوت از خواسـته‌ی ابلیس بداند، همان بلعم باعور است که خود و نفس خود و خوشایند خود را معیار حقانیت قرار داده است، کشــور و تشـیع شکست بخـورد و یا اسـیر قـدرت‌های کابالیست شود تا دل این آقا خوش باشد. یا چــون به او، یا به فلان شـخص مهم ظلم شـده حتمـاً نظـام باطل است و خـون این همه شهید باید هدر شود!!

نویسنده: آیت‌الله مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها: شیطان‌پرســـــــتی، شیطان‌پرســـــــتی، شیطان‌پرستی

[1] ویل دورانت ج1 ص447

[2] عین القضـات همـدانی، نامه‌هـا، به اهتمـام عفیف عسیران و احمد منزوی، ج2، ص588

[3] حسین بن منصور حلاج، الطواسین، به تحقیق: لویی ماسینیون، ص45، 145- 148

[4] عطـــار نیشـــابوری، تـــذکرة الاولیـــاء، به اهتمـــام نیکلسون، ص51 از جنید بغدادی

[5] کاشانی، عزّالدین محمود، مصـباح الهدایـة و مفتـاح الکفایة، به اهتمام جلال‌الـدّین همـایی، فصل غـیرت، ص 414

[6] عین القضات همدانی، تمهیدات، ص221

[7] همان

[8] سفینة النجاة، ص276

[9] دیوان سنایی (بخش غزلیّات)، ص748

[10] تذکرة الاولیاء، ص470

[11] خیراتیّه، ج2 ص126

[12] تذکرة الاولیاء، ص643

[13] تمهیدات، ص221

عناصر روان‌شناختی و جامعه‌شناختی نفـوذ کابالیسم در یهود

روان‌شناسی اجتمـاعی و جامعه‌شناسی قـرآن دربـاره‌ی یهود

در مبـــاحث گذشـــته گفته شد که از نظر انسان‌شناسی قــرآن، جامعه «شخصــیت» دارد و جامعه مجمــوع افــراد نیســـت، یک واقعیت دیگر است. جاذبه و دافعه‌ی جامعه غـیر از جاذبه و دافعه‌ی افـراد خـودش است. اقتضـاهای جامعه با اقتضاهای افراد خودش کاملاً متفـاوت است. و لــذا در عرصه‌ی حقــوق نــیز جامعه و شخصــیت جامعه حقوقی دارد همان‌طور که تک تک افـراد دارای حقـوقی هســتند. انســان ذاتــاً به دلیل اقتضــای روح فطــرت، جـــامعه‌گرا است و منشأ جامعه روح فطـــرت است که حیوان فاقد این روح است.

این موضـــوع را در نوشـــته‌های متعـــدد از آن جمله در «تبیین جهـان و انسـان» شـرح داده‌ام. و آن‌چه در این‌جا باید عنــوان شــود بررسی زمینه و چگــونگی کابالیست شدن جـامعه‌ی یهـود است که قـرآن خطـاب به یهودیـان عصر پیـامبر اسـلام (ص)، آن جامعه را محاکمه می‌کنـد، مثلاً می‌گوید شـــما انبیا را کشـــتید، شـــما از موسی خواستید که برایتان بت بسازد، شما، شما... در حـالی که یهودیان موجود در آن عصر نه پیـامبری را کشـته بودند و نه موسی (ع) را دیـــــــده بودند که از او بت بخواهند! شخصـــیت جامعه را محاکمه می‌کند و این محاکمه را بر مبنــای عناصر اساسی روان‌شــناختی و جامعه‌شــناختی آنان، توضیح می‌دهد که حدود 10 عنصر می‌شود:

1- به جای تشکر زیاده‌خواهی می‌کنند

وقتی که دریا شکافته شد و از خلیج عبور کردند، این عنایت خدا در ضمیر شخصیتی‌شان، «ایجاد حق» کرد گمان کردند که حق دارند هر توقعی را از خدا داشته باشند و اگر چیزی را بخواهند و خدا ندهد، حق‌شان را ضایع کرده است. یهودیان، نیکی دیگران درباره‌ی خودشان را دلیل استحقاق خودشان می‌دانند و به جای تشکر، فرد نیکوکار را موظف می‌دانند که نیکی‌های دیگر را برای‌شان انجام دهد و این توقع‌شان با تکرار نیکی شخص نیکوکار به طور تصاعد هندسی بیشتر و شدیدتر می‌گردد.

پس از عبور از خلیج گفتند: «یا مُوسی لَنْ نَصْبِرَ عَلی طَعامٍ واحِدٍ فَادْعُ لَنا رَبَّک یخْرِجْ لَنا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِها وَ قِثَّائِها وَ فُومِها وَ عَدَسِها وَ بَصَلِها [بقره:61]ای موسی ما هرگز نمی‌توانیم به یک طعام قانع شویم، خدایت را بخوان تا برای ما (به طور معجزه) برساند آن‌چه را که زمین می‌رویاند از سبزیش، خیارش، سیرش، عدسش، پیازش».

«قالَ أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدْنی بِالَّذی هُوَ خَیرٌ اهْبِطُوا مِصْراً فَإِنَّ لَکمْ ما سَأَلْتُم [بقره:61] (موسی خشمگینانه) گفت: آیا عوض می‌کنید آن‌چه را که بهتر است با آن‌چه که پست‌تر است!؟ بریزید به مصر (برگردید بروید به مصر) در آن‌جا به (این‌گونه) خواسته‌های‌تان می‌رسید».

یهودیان (نه به عنوان مَثَل بلکه واقعاً) در آن حال حرکت و کوچ، از موسی (ع) از سیر تا پیاز را خواستند، گوئی

موسی موظف است در پشت قـــاطر و الاغ در حـــال حرکت برای آنان خیار و پیاز بکارد.

2- حسّ تقلید

مطـابق اصـطلاح امـروزی که می‌گویند «غـرب‌زدگی»، مصر زدگی و مشعوف بودن به تمـدن مصـری و تقلید از آنان حتی در بت‌پرسـتی، از دیگر ویژگی‌هـای قـوم یهـود بود.

3- حس‌گرایی و محسوس‌خواهی

که شـرحش گذشت. منشأ مادی‌گرایـانه‌ی عصر مدرنیتـه، همین حس‌گرایی یهودیـانی است که به عنـوان دانشـمند کابالیسـت، مدرنیته را پی‌ریـزی کـرده و توسـعه دادند و کوچک‌ترین جرم‌شان از بین بردن محیط زیست است.

4- حرص شدید به مال دنیا و زندگی دنیوی

«لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْـرَصَ النَّاسِ عَلى حَيـاةٍ وَ مِنَ الَّذينَ أَشْـرَكوا يوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ [بقره:96]. می‌یابی یهودان را حریص‌تـرین مـردم جهـان بر زنـدگی و آزمنـدترین از مشرکان. هریک از آنان آرزو می‌کند که هـزار سـال عمر کند».

5- پیمان‌شکن‌ترین مردم جهان

حدود پانزده مورد در قرآن درباره‌ی میثاق و پیمـان آنـان با خداوند آمده است و همگی حاکی از پیمان‌شکنی آنـان است و در دو آیه به طـــور نص خصـــلت شخصـــیتی پیمان‌شکنی آنان بیان شده است:

«فَبِما نَقْضِـهِمْ میثـاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُـوبَهُمْ قاسِـیة [مائـده:13]ـ به سـزای شکسـتن پیمان‌شـان، آنـان را از رحمت خود راندیم و دل‌های‌شـان را سـخت (با قسـاوت) کردیم».

«فَبِما نَقْضِـهِمْ میثـاقَهُمْ وَ کفْـرِهِمْ بِآیـاتِ اللَّهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِیاءَ بِغَیرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَیها بِکفْـرِهِمْ فَلا یؤْمِنُـونَ إِلاَّ قَلیلاً [نسـاء:155]ـ به علت پیمان‌شـکنی و کفرشـان به آیه‌هـای خداونـد، و کشـتن پیامبران به ناحق، و گفتارشان که قلب‌هـای ما در غلاف است (هیچ سخنی را نمی‌شنوند و می‌گویند قلب‌هـای ما بـرای گفتـار دیگـران سربسـته و قفل شـده است)، بلکه خداوند به دلیل کفرشان بر قلب‌های‌شان مهرزده، ایمان نمی‌آورند مگر اندکی از آنان».

6- حق به جانبی

تنها بـاور، فکر و اندیشه‌ی خـود را درست می‌دانند به سـخن، اسـتدلال و منطق هیچ مـردمی گـوش نمی‌دهند. همان‌طور که در آیه بالا آمده است.

7- نژادپرست‌ترین مردم جهان

خـود را انسـان و نـژاد برتر دانسـته و مردمـان جهـان را موظف می‌دانند که مانند حیوانات در خدمت آنان باشـند. و نـیز معتقد هسـتند که دیگر مردمـان مانند حیوانـات به بهشت نخواهند رفت و بهشت منحصراً مال آنـان است و کسی از نژاد یهود به دوزخ نخواهد رفت:

«قُلْ إِنْ کانَتْ لَکمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْـدَ اللَّهِ خالِصَـةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَـوْتَ إِنْ کنْتُمْ صـادِقین [بقـره:94]ـ بگو

(به یهودیـان) اگر زنـدگی آخـرت فقط و به طـور خـالص برای شما است نه بـرای مردمـان دیگر پس آرزوی مـرگ کنید (تا زودتر به بهشت بروید) اگر راستگو هستید».

در طول 3400 سال، نژادپرستی‌شـان، آنـان را نمـونه‌ی نژادپرستی در حد باور نکردنی، نشان می‌دهد.

8- حسادت به همدیگر

با وجـود نژادپرسـتی عمیـق، در مقـام منازعـات مـالی و دنیوی حسودترین مردم نسبت به همدیگر هستند. خداوند از همه‌ی مردمان جهان خواسته که همدیگر را نکشــند، و خانه‌های همدیگر را به زور از دست‌شان نگیرنــد، اما این موضـوع را به طـور یک پیمـان ویـژه و قـرارداد دوجانبه توسط پیامبران، با بنی‌اسرائیل بسته بـود و آنـان رسـماً تعهد کرده بودند که به این پیمــان اســتوار بمانند و آن را شکستند:

«وَ إِذْ أَخَـذْنا میثـاقَکمْ لا تَسْـفِکونَ دِمـاءَکمْ وَ لا تُخْرِجُـونَ أَنْفُسَکمْ مِنْ دِیـارِکمْ ثُمَّ أَقْـرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْـهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هــؤُلاءِ تَقْتُلُــونَ أَنْفُسَــکمْ وَ تُخْرِجُــونَ فَریقــاً مِنْکمْ مِنْ دِیارِهِمْ تَظـاهَرُونَ عَلَیهِمْ بِـالْإِثْمِ وَ الْعُـدْوانِ وَ إِنْ یـأْتُوکمْ أُسارَی تُفادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیکمْ إِخْراجُهُم [بقـره:84و 85]ـ به یاد آورید پیمان‌تان را (که با خداوند بسـته بودید) که همدیگر را نکشید و همدیگر را از خانه‌ها بیرون نکنید، ســپس این پیمــان را مســتحکم کردید و گــواهی کردید. سپس شما هستید آنان که همدیگر را می‌کشید و عـده‌ای را از خانه‌های‌شـــان بـــیرون می‌کنید در حالی‌که بر علیه آنـان همدست می‌شـوید با گنـاه و بیـدادگری و اگر آنـان پس از خروج به عنوان اسیران به شما عرضه شوند فدیه

داده آنـــان را آزاد می‌کنیـــد، در حالی‌که اخـــراج آنـــان برای‌تان تحریم شده بود».

توضـــــیح: قـــــرآن یک اصل عجیب را در روان‌شناسی یهودیان، بیان می‌کند: چـون حسـود و مال‌پرست هسـتند حتی خانه‌های افرادی از خودشان را به زور و همدســتی ستمگرانه از دست‌شان می‌گیرند و آنان را آواره‌ی دشت و بیابان می‌کنند.

از جـانب دیگر: وقـتی که قبایل دیگـر، همـان اخـراج و تبعیدشـــــدگان بی‌کس را اســـــیر می‌کردنـــــد، همین تبعیدکنندگان ستمگر به انگیزه‌ی نژادپرستی پـول داده و آن‌ها را آزاد می‌کردند.

هیچ مردمی در تاریخ به چنین احسـاس‌ها و انگیزش‌هـای روانی متضـاد بل متنـاقض دچـار نشـده است. قـرآن می‌گوید: در حالی‌که نباید آنـــــان را به خـــــاطر تملک اموال‌شـان تبعید می‌کردید تا نیـاز باشد که پـول داده و آزادشان کنید.

فشار انگیزش حسـادت و مال‌پرسـتی وادارشـان می‌کند که ضـــعیفان را از خانه و دیارشـــان اخـــراج کننـــد، نمی‌توانستند جلو این فشار درونی خبیثانه را بگیرند. اما وقتی که آنـان را در دست قبایل دیگر اسـیر می‌دیدند به انگیزش حس نژادپرسـتی آنـان را خریـداری کـرده و آزاد می‌کردند. و همین همدیگر آزاری و حسادت عمیق بود که دولت و قدرت‌شان را بر باد داد و تصمیم گرفتند که پس از آزادی از بابل در دنیا پراکنـده شـوند حـتی پیـامبرانی مثل دانیال و حبقوق نیز نخواستند به فلسطین برگردند.

9- پیامبرکُشی

یهودیـان چنـدین پیـامبر را کشـته‌اند از آن جمله زکریـا، یحـیی و (به گمـان خودشـان) عیسی علیهم‌السـلام، یا بدست خودشـان یا بدست حـاکم منصـوب از طـرف قدرت‌های کابالیستی مانند روم.

10- حیله‌گری و نیرنگ‌بازی

حتی با خداوند نیز با حیله و نیرنگ رفتار می‌کنند:

«وَ قُلْنا لَهُمْ لا تَعْـدُوا فِی السَّـبْتِ وَ أَخَـذْنا مِنْهُمْ میثاقـاً غَلیظاً [نسـاء:154]ـ و گفـتیم به آنـان روزهـای شـنبه از قرار مقرر تجاوز نکیند و از آنان پیمان محکم گرفتیم».

«وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذینَ اعْتَدَوْا مِنْکمْ فِی السَّبْت [بقـره:65] و می‌دانید که کسـانی از شـما از پیمـان شـنبه تجـاوز کردند».

داسـتان: به هر دلیلی، خداوند دربـاره یک آبـادی که در ساحل دریا بود مقرر کـرد که روزهـای شـنبه مـاهیگیری نکنند «إِذْ تَـأْتیهِمْ حیتـانُهُمْ یـوْمَ سَـبْتِهِمْ شُـرَّعاً [اعـراف: 163]ـ چـون در روزهـای شنبه‌ی‌شـان ماهیـان زیـاد و به طور نمایان می‌آمدند». در سـاحل دریا کانال‌هـایی کندند و روز شنبه ماهی‌ها را به درون کانال‌ها هـدایت کـرده و راه برگشت‌شان را می‌بستند، روز یکشنبه آن‌ها را از آب بیرون می‌آوردند. که بلی: ما به پیمان عمل کردیم.

تاریخ یهود یعنی حیله و نیرنگ، تـاریخ حسـادت، از روزی که اسرائیل (یعقوب) زنـده بـود و از روزی که یوسف را به چاه انداختند.

یهود اولین امت نبوی که کابالیست شد

از زمان موسی (ع) و خروج از خلیج (حـوالی1350 قبل از میلاد) تا تجزیه دولت یهــود به دو دولت (حــوالی930 قبل از میلاد) یعنی در طول 400 و اندی سال کشمکش میان نبوت و کابـالا، میـان جبرئیل و ابلیس، ادامه داشت که این درگیری با جذر و مدهایی از دو طرف همراه بــود گــاهی بعل‌پرســتی بــرخی از معابد بنی‌اســرائیل را فتح می‌کــرد و گــاهی خداپرســتی بعل را از جــامعه‌ی یهــود بیرون می‌راند.

بــدیهی است تجزیه یک امت دارای نبــوت واحد و نــژاد واحد، دلیل روشنی است که دیگر آن مـردم یک جـامعه‌ی نبوّتی نیستند. و این اولین بار بود که ابلیس توانسته بود یک جامعه‌ای بسازد که در عین حـالی که خـود را اولین و برترین دینداران جهان می‌دانند، کابالیست هم باشند!

به احتمال قوی و قـریب به یقین، باید این لفظ «اولین» را دربـاره‌ی جامعه‌هـای خاورمیـانه‌ای به کـار بـرد. زیـرا ادلّه‌ی قومی و تاریخی نشان می‌دهد که جمع میان نبوت و کابالا در هند پیش از 3000 سـال پیش، یعـنی پیش از 1000 سـال قبل از میلاد، رخ داده بـود و ابلیس همـان تجربه را درباره‌ی بنی‌اسرائیل (با اسـتفاده از 10 عنصر روان‌شناختی مذکور) به اجرا گذاشته است.

اما این لفظ «اولین» از یک جهت در میـــان اقـــوام خاورمیانه نــیز منحصر به یهــود است زیــرا آنــان از این جهت که همیشه در میان‌شان (حتی در دوره‌ی دو دولتی و حــتی در دوره‌ی اســارت در بین النهــرین) پیــامبرانی داشته‌اند، اولین جامعه‌ای بودند که با این وجود، بــاز دین را با کابالیسم در هم آمیختند و فریاد پیــامبران به جــایی نرسید.

کاهنان کابالیست به بهانه‌ی باطن‌گرایی ابتدا به تأویل پیام‌های تورات پرداختند، معابد را در اختیار گرفتند، پیامبران را به حاشیه راندند، سپس به تحریف تورات پرداختند یعنی همه‌ی نصوص تورات را از کار انداختند، با تماس مداوم که با شیاطین داشتند در ذهن عوام «اولیاءالله» نامیده شدند. پیامبران را به لقب «ظاهرگرایان خشک» ملقب ساختند به‌طوری که پیامبران در زمان آزادی از بابل به سرزمین اول‌شان باز نگشتند، یعنی عملاً به پراکنده شدن آن جامعه اقدام کردند. این موضوع نشان می‌دهد که کابالیسم تا چه حدی در روان آن مردم نفوذ کرده بود که «نبوت جامعه‌ساز» به «جامعه برانداز» تبدیل شده است زیرا آن جامعه باید متلاشی می‌شد حتی نبوت هم از هدایت آنان مأیوس شده بود!

جبرئیل محکوم می‌شود و ابلیس حاکم

ماجرا از به حاشیه راندن و منزوی کردن پیامبران گذشته و به محکوم کردن جبرئیل رسیده بود. صوفیان یهود ابلیس را مظهر خدا نامیدند و جبرئیل را مزاحم زندگی، آورنده‌ی تکلیف‌های سخت، محدود کننده‌ی بشر، و ضد آزادی معرفی کردند و به عشق ابلیسی پرداختند و رابطه انسان با خدا را به محور «عشق» قرار دادند و با خداوند به عشق‌ورزی پرداختند. و بالاخره به دشمن جبرئیل تبدیل شدند که در زمان پیامبر اسلام (ص) همین ایراد و عیب را به پیامبر (ص) گرفتند که: تو پیام‌هایت را از جبرئیل می‌گیری و ما او را دشمن می‌داریم.

دقت کنید: آنان وجود جبرئیل را انکار نمی‌کنند، فرشته الهی بودن او را نیز انکار نمی‌کنند، با این وجود به

صـــراحت اعلام می‌کنند که او را دشـــمن می‌دارند. که قرآن در جواب‌شان می‌گوید:

«قُلْ مَنْ کـانَ عَـدُوًّا لِجِبْریـلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَـهُ عَلی قَلْبِک بِـإِذْنِ اللَّه [بقره:97]ـ بگو: هرکس دشـمن جبرئیل باشد (باشد و بداند) که جبرئیل قرآن را به قلب تو نازل کرده به اذن خدا».

«مَنْ کانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلائِکتِهِ وَ رُسُـلِهِ وَ جِبْریـلَ وَ میکـالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْکافِرین [بقره:98]ـ هرکس دشمن خـدا و ملائکه و جبرئیل و میکائیل باشد پس (بداند که) خداوند دشمن کافران است».

قرآن این آئین و دین این‌چنیـنی یهودیـان را کفر نامیـده است و چون «الکفر ملة واحدة» [1]ـ و همه‌ی گونه‌هـای آن کابالیسم است، یهود را کابالیست می‌شناسد.

مغز و پوسته

کشمکش چهـار قـرنی میـان نبـوت و کهـانت، میـان دین موسی (ع) و کابالیســم، تمــام شد با این نتیجه که: مغز یهـــودیت کابالیسم و پوســـته‌ی آن دین موسی گشت! آن‌چه از دین موسی مانـــده فقط نـــام است و عنـــوان لفظی، همـراه با یک سـری مراسـمی که هیچ ضـرری به کابالیسم نـدارد. بلکه کـاملاً به نفع آن است که دین نـیز در خدمت کابالا قرار می‌گیرد.

یک تشابه شگفت

در این موضـوع، فـوراً به ذهن هر فـرد هوشـمند خطـور می‌کند که: با حضـور پیـامبرانی مانند الیـاس، حبقـوق، دانیال، ذکریا، یحیی و انبیای دیگر در میـان بنی‌اسـرائیل

چگونه دین موسی (ع) به کابالیسم تبـــدیل شـــد؟! پس نقش و تبلیغـــات آن همه پیـــامبر و وجودشـــان تـــاثیر نداشت؟!

پاسخ: پس از رحلت پیـامبر اسـلام (ص) دوازده امـام که به اعتراف همه‌ی محققان تاریخ، دانشـمندترین اشـخاص و دانشمندتر از انبیای مـذکور بوده‌انـد، چگونه به حاشـیه رانـده شـدند؛ انبیـای بنی‌اسـرائیل نـیز به همین‌گونه به حاشـیه رانـده شـدند. کـافی است یک نگـاهی به همین تـورات تحریف شـده داشـته باشـید که همه‌جا تصـریح می‌کند هرگز قدرت و مـدیریت جامعه در دست پیـامبران نبوده است. حتی داوود و سلیمان را نیز دو پادشاه بدون نبوت می‌داند.

مطابق بیان قرآن و اعتقـاد مـا، در طـول آن حـدود 400 سال تنها داوود و سـلیمان دو پیـامبر بودند که قـدرت را در اختیار داشـتند که کابالیست‌ها «ابشـالوم» پسر داوود را بر علیه او شورانیدند و درباره‌ی سلیمان نـیز آن بلاها را بر سرش آوردند.

می‌توان گفت: اگر دوره‌ی حکومت داوود و سلیمان را از آن حدود 400 سال کسر کنید، مطابق و مساوی می‌شود با دوره‌ی ائمه طاهرین (ع) که از روز رحلت پیـامبر (ص) شروع می‌شود و در سال329 به غیبت کبری می‌رسد.

چه تشابه شگفتی! مصداق حـدیث متـواتر و مجمع علیه: «لَتَرْكَبُنَّ سُنَّةَ مَنْ كانَ قَبْلَكمْ حَذْوَ النَّعْـلِ بِالنَّعْـلِ وَ الْقُـذَّةِ بِالْقُذَّةِ لَا تُخْطِئُونَ طَرِيقَهُمْ وَ لَا يخْطَى شِبْرٌ بِشِبْرٍ وَ ذِرَاعٌ بِذِرَاعٍ وَ بَاعٌ بِبَـاعٍ حَتَّى أَنْ لَـوْ كـانَ مَنْ قَبْلَكمْ دَخَـلَ جُحْـرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوه [2]ـ هر آن‌چه در بنی‌اسـرائیل رخ داده در

میـــان شـــما نـــیز رخ خواهد داد، نعل به نعل چـــیزی از طریقه‌ی آنان را وا نخواهید گذاشت و وا گذاشته نخواهد شد؛ وجب به وجب، ذراع به ذراع، و باع به باع [3]، و اگر برخی از آنان به لانه‌ی آفتاب‌پرست داخل شده‌اند، برخی از شما نیز داخل خواهید شد».

اگر در میـــان یهودیـــان پیـــامبرانی بودند که با کابالیسم مبارزه می‌کردنـد، در میـان امت اسـلام، ائمه‌ی طـاهرین حضور داشتند و مانند همان انبیاء به حاشیه رانـده شـدند و دولت کابالیسم در همان فـردای رحلت پیـامبر (ص) در برابر اهل‌بیت (ع) شـعار «حسـبنا کتـاب الله» سر داد که شعار «کتاب» بر علیه «خود کتاب» بود.

سـپس به همـان شـعار نـیز عمل نکردند وای کـاش در محـدوده‌ی همین شـعار عمل می‌کردند زیـرا دست‌کم در این صـورت قـرآن بـود و مـردم. که مـردم با زبـان امّی خودشان چیزی از قـرآن برداشت می‌کردند گرچه نـاقص و در مـــوارد زیـــادی، نادرست. نـــتیجه‌ی آن یک اســـلام مجهول و «دین تبیین نشده» می‌شد. اما به همان شـعار وفادار نماندند؛ پس از مدتی کرسی تفسـیر قـرآن بـرای تمیم داری این یهودی – مسـیحی کابالیسـت، گذاشـتند و تفسیر قرآن را منحصراً در اختیار او قـرار دادند. سـپس نوبت به کعب الاحبار یهـودی کابالیسـت، آن‌گـاه به وهب بن منبه کابالیست و بعد از آن نوبت به دکان بزرگ حسن بصـری کابالیست و شـاگردان پر شـمار او و در حـوالی ســال120 ه- ق نـــوبت به صـــوفیان واســـطه‌ی میـــان بودائیات و اسـلام رسـید که کابالیست‌های ایـرانی آن را به درون امت به سرعت و با گستردگی تمـام نفـوذ دادند

و زبــان فارسی زبــان صــوفیان گشت حــتی در ممالک عربی مثل مصر و مراکش.

نویسنده: آیت‌الله مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] الصوارم المهرقة، ص55 و متشابه القرآن، ج2 ص 186

[2] بحار، ج9 ص248

[3] ذرع واحد طـول است به مقـدار «از نـوک انگشت تا آرنج» و باع دو برابر آن است. اولی تقریبـاً مسـاوی نیم متر و دومی مساوی یک متر است.

کابالیسم و قوم لوط

فلسطین سرزمینی که میان دو قدرت بین‌النهرین و مصر قرار دارد، در آن زمان (بقول ویل دورانت) شبیه این بود که میان دو سنگ زیرین و زبرین آسیاب قرار دارد و از هر دو طرف همیشه تحت فشار بوده است. جاده اعظم که در مبحث پیش به اشاره رفت، از فلسطین عبور می‌کند و دو تمدن بین‌النهرین و مصر را به همدیگر متصل می‌کند، از بابل شروع شده از رود اردن عبور کرده، فلسطین را در نوردیده و از شمال ارتفاعات سینا در کنار ساحل مدیترانه، به مصر وارد شده به دو پایتخت متناوب مصر یعنی ممفیس و تبس، می‌رسد.کابالیسم و قوم لوط

در این‌جا باید به وضعیت جغرافی صحرای سینا که میان فلسطین و مصر واقع است اندکی توجه شود زیرا در مباحث آینده لازم خواهد بود:

صحرای سینا از هر چهار جانبش به زمین‌های هموار محدود می‌شود و وسط آن کوهستان سینا است. در سمت مدیترانه نوار ساحلی باریک و همچنین در ساحل خلیج قلزم (سوئز) و خلیج عقبه نیز نوار باریک هموار، کوهستان طور را در برگرفته‌اند. و از جانب مصر همان‌طور که امروز به کانال سوئز ختم می‌شود فاصله کوهستان و کانال ناحیه‌ی چندان پهناوری نیست، در قدیم هم تقریباً همان حدود مرز سینا محسوب می‌شده.

جاده اعظم در جائی که به صحرای سینا می‌رسید از باریکه هموار میان کوه سینا و دریای مدیترانه عبور می‌کرد. پس از ویرانی شهر سدوم مردمان بین‌النهرین

و مصر به شدت از مشاهده‌ی شهر ویران‌شده مشمئز بل ترسان بودند. لذا جاده به سمت جنوب گرایش یافت و سه راهی جاده اعظم با جادّه‌ی بخور به شهر مدین در حوالی نوک خلیج عقبه منتقل شد. از آن پس، مسیر عبور جاده اعظم از جنوب کوهستان سینا و باریکه ساحل خلیج عقبه و خلیج قلزم (سوئز) می‌گذشت.

جاده‌ای که از حوالی یمن و دریای عمان پس از پیمودن طول کوه‌های حجاز، در دوره‌ی پیش از ویرانی شهر لوط (سدوم) در آن‌جا به جاده اعظم می‌رسید، در دوره دوم در شهر مدین به هم رسیده و سه راهی را تشکیل می‌دادند. این جاده دوم در قرون بعدی به جاده بخور معروف گشت.

سدوم و گموراه

نابودی سدوم و گموراه اثر جان مارتین

زمینه‌ی جامعه‌شناختی شهر لوط

شهر سدوم محل حضور مردمان مختلف از نژادهای مختلف بود و واقعاً مصداق یک کاروانسرای بزرگ گشته بود. مسافران از هر جانب با کاروان‌های روان در سه جاده، پشت سر هم به سدوم می‌رسیدند. آنان در آن سفرهای طولانی علاوه بر هر نیاز، به شدت احساس نیاز جنسی می‌کردند. سدومیان نیز که در صدد جمع پول و مال بودند زنان را در اختیار مسافران (به قول امروزی‌ها جهانگردان) قرار می‌دادند.

میان رواج فحشای زنانگی در میان یک مردم، با همجنس‌گرایی مردان، یک ملازمه‌ی لاینفک وجود دارد.

یعنی مردانی که زنـان را در اختیـار دیگـران قـرار دهنـد، خـــــود به همجنس‌گـــــرایی مبتلا می‌شـــــوند. و رونق همجنس‌گـرایی مـردان نـیز منشأ همجنس‌گـرایی زنـان می‌شود. خواهیم دید که مردم سـدوم به مـرحله‌ی سـوم یعنی همجنس‌گرایی زنانه نیز رسیده بودند.

در احـادیث ما آمـده است که شـهوت (غریـزه‌ی جنسی) بُرنـده‌ترین و کارآمـدترین ابـزار در دست شـیطان است. ابلیس توانست با اسـتفاده از مـوقعیت شـهر سـدوم، از شهوت مردم برای نظام کابالیستی خـود بهـره کـافی را ببرد. [در این‌باره رجوع کنید: بحـار، ج12 ص155 و آخر ص161 و اول ص162]

به خـوبی روشن است که منشأ شـیطانی فسـاد جنسی جامعه‌ی سدوم، سه راه بودن و ماهیت کاروانسـرائی آن شهر بوده است. البته تکرار عبـارت «سه راه» به خـاطر اهمیت دو جـاده اعظم و جـاده بخـور است و گرنه از یک دیدگاه باید آن را چهار راه نامید. زیرا از همان‌جا به طور مسـتقیم به آبادی‌هـای لبنـان (فنیقیه) نـیز رفت و آمد (گرچه به صـورت ضـعیف‌تر از سه جـانب دیگر) مسـتمر بود. قرآن نیز به این‌که سدوم در سر راه قـرار داشـته و مردمـــان مختلف در آن رفت و آمد داشـــته‌اند، تصـــریح می‌کند:

«وَ إِنَّها لَبِسَـبيلٍ مُقيمٍ [حجر: 76]ـ آن شـهر در اقامتگـاه جاده، قرار داشت.»

«وَ تَقْطَعُونَ السَّبيلَ [عنکبوت: 29]ـ شما (مردم سـدوم) راه را می‌بندید.»

که مراد راه بستن تجاری و اقتصادی مانند گران‌فروشی و کم‌فروشی و سرقت از ترازو، در حق مسافران است.

در عصر ظهور اسلام، جاده بخور باز از کنـار ویرانه‌هـای سدوم می‌گذشت و در شامات به بندرهای بیروت، صـور، صـیدا، حیفا و عکا می‌رفته است که قـرآن خطـاب به قریش می‌گوید:

«وَ إِنَّكمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيهِمْ مُصْبِحينَ [صافات: 137]ـ و شـما (در سر راه تجاری‌تان) بر (آثار) آن مـردم مـرور می‌کنید صبحگاهان.»

در نقل‌ها آمده که تجار قـریش وقـتی که در سـحرگاه از یکی از منـازل حـرکت می‌کردند در صـبح روشن از کنـار ویرانه‌های شهر لوط می‌گذشتند.

ابـراهیم (ع) که در آن سـوی رود اردن سـاکن بـود مأموریت یافت که لـوط را بـرای هـدایت و اصـلاح جامعه سـدوم به آن شـهر بفرسـتد. لـوط مـردی قـوی هیکل و هوشمند بود اینک به نبوت و وحی نیز مجهز شده بود، در شهر سدوم ساکن شد و همسری نیز از آن مردم برگزید و به تبلیغ پرداخت. مدت تبلیغات او در آن جامعه به طور دقیق روشن نیست. اما نظر به این‌که همسـرش اهل سـدوم بـوده و هنگامی‌که مقـدر می‌شـود بلا بیایـد، دست‌کم دارای دو دختر بـالغ و بـزرگ بـوده است. با این حسـاب دست‌کم 15 سـال در تبلیغ کوشـیده است لیکن نتیجه‌ای (غیر از ابلاغ ماموریت خود) ندیده است.

سدوم و لوط

انهدام شهر سدوم و گریز لوط و خانواده‌اش از شهر؛ از آثار بیزانس

همسر لـوط نجـات نیافته و به دلیل نگـاه کـردن به پشت سر سنگ می‌شود

جامعه‌ی مدرنیته‌ی قوم لوط

قـرآن ویژگی‌هـای جامعه سـدوم را از زبـان لـوط چـنین می‌شمارد:

1- کمونیسم جنسی

«قالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُون [نمل: 54] عمل فحشـــای جنسی را در پیش نگاه‌هـــای تـــان انجـــام می‌دهید؟!»

«وَ تَأْتُونَ فی نادیکمُ الْمُنْکرَ [عنکبـوت: 29]ـ عمل جنسی منکر را در میدان‌های عمومی‌شهرتان انجام می‌دهید.»

در اروپا (بـویژه سـوئد، دانمـارک، سـوئیس و...) در روی چمن‌ها، پارک‌ها پیش چشم انظار عمـومی حـتی فقط با دو متر فاصله با خیابـان، عمل جنسی را انجـام می‌دهند. حـــتی بـــرخی روابط عـــاطفی جنسی در فرودگاه‌هـــا، پیاده‌روهـــا، کافه‌هـــا، رواج دارد. در دانمـــارک و ســـوئد زمـــانی کیوسک‌های ویـــژه بـــرای عمل جنسی در کنـــار میدان‌ها و خیابان‌ها گذاشته بودند.

2- همجنس‌بازی

«أَ إِنَّکمْ لَتَـأْتُونَ الرِّجـالَ شَـهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسـاءِ بَـلْ أَنْتُمْ قَـوْمٌ تَجْهَلُـون [نمل: 55]ـ آیا شـما با مـردان آمـیزش

می‌کنید زنـــان را وامی‌گذاریـــد؟! (این نـــادانی نیست) خودتان را به نادانی می‌زنید.»

در عصر مدرنیته نـیز با وجـود علم بر مفاسد بهداشـتی، فـرهنگی و اجتمـاعی همجنس‌بـازی، بـاز غربیـان به آن عمل می‌کنند. پارلمان‌ها از آن جمله پارلمان انگلیس این رفتـار را به عنـوان حقی از حقـوق بشر تصـویب کـرده است و رئیس جمهور آمریکا و یا وزیر امور خـارجه‌اش با افتخـار تمـام در همـایش همجنس‌بـازان شـرکت کـرده و برایشان سخنرانی می‌کنند.

لوط درباره‌ی همجنس‌بازی به آن مردم می‌گوید:

«أَ تَأْتُونَ الْفاحِشَـةَ ما سَـبَقَكمْ بِها مِنْ أَحَـدٍ مِنَ الْعـالَمينَ إِنَّكمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَـلْ أَنْتُمْ قَـوْمٌ مُسْـرِفُون [اعـراف: 80و81]ـ آیا این عمل بد را انجـام می‌دهید؟! عملی که پیش از شما هیچ احـدی از عالمیـان مرتکب آن نشده است. با مردان آمـیزش جنسی می‌کنید زنـان را وا می‌گذاریـد، شـما مـردمی اسـراف‌کار (تعـدی کننده از حد و مرز) هستید.»

نکته:

می‌گوید: شما عملی را مـرتکب می‌شـوید که هیچ فـردی از افراد عالَم‌ها، مرتکب آن نمی‌شـود؛ رفتـاری که نه در عالَم گیـاه هست و نه در عـالَم میکـروب و بـاکتری، و نه عالَم حشرات، و نه در عالَم انواع حیوانات. و حـتی نه در عـــالَم فیزیک از اتم (هســـته، الکـــترون) تا کـــرات و تا منظومه و کهکشـــان. این رفتـــار شـــما در هیچ عـــالَمی سابقه ندارد، بر خلاف همه‌ی قوانین هستی است. چنین

است که انسـان مصـداق «اسـفل سـافلین» (پست‌ترین پست‌ها) می‌گردد.

3- نفرت از پاکی

در منطق قوم لوط پاکیزگی جنسـی، دلیل عقب‌مانـدگی و اُمّل بودن، بود:

«قـالُوا أَخْرِجُـوهُمْ مِنْ قَـرْيتِكمْ إِنَّهُمْ أُنـاسٌ يتَطَهَّرُونَ [اعراف: 82]. به همدیگر گفتند: لوط و خانواده‌اش را از شهرتان بیرون کنید زیرا آنان پاکیزه‌گرا هستند.»

بلی! جرمشان این است که پـاکی‌گرائی می‌کنند. امـروز بر سر ایـران و مـردم ایـران می‌کوبند که چـرا به حقـوق بشر عمل نمی‌کنیـد، چـرا روسـپی‌گری، عمل جنسی در انظار مردم و همجنس‌گرایی را آزاد و قـانونی نمی‌کنید. در عصر کابالیسـتی مدرنیته پاک‌زیسـتی و پـاکیزه بـودن جرم است!! و این یعنی تکامل، ترقی و مدرن زیستن!!

جهان‌گردی

مسافرت و جهانگردی خوب است و در اسـلام نـیز مـورد تشویق است:

«أَ فَلَمْ يسيرُوا فِى الْأَرْضِ فَتَكونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يعْقِلُونَ بِها [حج: 46]ـ چـرا پس در زمین سـیر و سـفر نمی‌کنند تا دارای قلب (شخصیت)هایی باشند و با آن تعقل کنند.»

«أَ فَلَمْ يسـيرُوا فِى الْأَرْضِ فَينْظُـرُوا كيـفَ كـانَ عاقِبَـةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَـير [يوسف: 109]ـ چـرا در زمین سـفر نمی‌کنند تا ببینند سـرانجام پیشـینیان چه بوده و بدانند زندگی اخروی بهتر و ارزشمندتر است.»

و آیات دیگر و احادیث فراوان که در این‌باره آمده است.

اما جهانگردی در فرهنگ کابالیسم چیز دیگر است هدفی غیر از اهداف ابلیسی در آن نیست. حتی سفرهای مطالعاتی طبیعی و اجتماعی همگی در جهت بهره‌برداری کابالیستی است که فحشا و همجنس‌گرایی از لوازم لاینفک آن است.

عده‌ای را نیز گمان بر این است که می‌توان در جهان کابالیستی امروز، نوع سالمی از جهانگردی را پذیرفت که جهانگردان بیایند و با پاکی کامل در میان این مردم بگردند و با پاکی نیز بروند. اینان نه تنها بویی از علم انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی نبرده‌اند، حتی واقعیتی را که با دو چشم‌شان می‌بینند، درک نمی‌کنند. اینان می‌بینند و اگر درک کنند می‌دانند که علت روی‌گردانی جهانگردان (اعم از مونث و مذکرشان) از سفر به ایران، عدم آزادی فحشا و همجنس‌بازی است. مرتب سخن از کیفیت هتل‌ها و خدمات می‌گویند. و نمی‌فهمند که اگر بهترین خدمات و کامل‌ترین رفاه را برای آنان تامین کنند باز به اندازه فلان کشور فقیر و فاقد امکانات، جهانگرد نخواهند داشت.

پرسش مهم:

چرا خداوند شهر لوط را از بین برد و با بلای ناگهانی آن را در لحظه‌ای با خاک یکسان کرد. اما برای غرب مدرنیته این همه مهلت داده است؟!

پاسخ:

در همین پرسش است که یکی دیگر از برنامه‌ریزی‌های ابلیس برای کابالیسم، شناخته می‌شود. ابلیس در آغاز مدرنیته می‌دانست که اگر جریان مطابق جریان شهر لوط پیش برود، همان نتیجه را برایش خواهد داد. این بار طور دیگر شروع کرد؛ همزمان با شروع کابالیسم جنسی، انسان‌دوستی از نوع کابالیسم را نیز شروع کرد. بمب‌ها از بالای سر مردم فرود آمده مردم را می‌کشند اما در این پائین آمبولانس‌های صلیب سرخ برای نجات زخمیان زوزه می‌کشند.

تمام ثروت جهان مال چندین خانواده کابالیست است. اما «تأمین اجتماعی» نیز به راه انداخته‌اند. و از این قبیل خدمات ابلیسی برای تداوم بخشیدن به تاریخ کابالا.

اما دفع بلا با این برنامه فقط مدت معینی بلا را به تأخیر می‌اندازد و در عوض این درنگ، سرنوشت قطعی سقوطشان فرا می‌رسد. این نکته مهم است توجه فرمائید: این تأخیر بلا، یک عوض دارد؛ بلای قوم لوط، موردی و در ناحیه‌ی معین و محدود بود، اینک جهان به یک شهر، بل به یک دهکده تبدیل شده است. در عوضِ این درنگ، سقوط جهانی کابالیسم و پایان تاریخ آن به طور کلی خواهد آمد که می‌آید.

القاء، نفوذ، توجیه

کدامیک از حق و باطل نیازمند توجیه، القاء و نفوذ هستند؟ از آغاز تاریخ، جریان حق همیشه سخنش را رک، صریح، بدون نیاز به توجیه و بدون استفاده از رفتار خزنده‌ی نفوذی، به فرد و جامعه اعلام کرده است.

باطل هرگز از توجیه، القاء به ناخود آگاه مخاطب، رفتار نفوذی، بی‌نیاز نبوده و نیست. و هیچ مردمی بدون توجیه راه باطل را انتخاب نمی‌کند. قوم لوط به حدی رفتارشان برایشان توجیه شده که رسماً نتیجه گرفته‌اند پاکی‌خواهی و اجتناب از همجنس‌گرایی، یک بینش نادرست و باطل است می‌گویند باید لوط و خانواده‌اش را از شهرمان بیرون کنیم زیرا آنان پاکی‌گرا هستند.

مگر قوم لوط دیوانه بودند که پاکی‌گرایی را جرم می‌دانستند؟ اگر دیوانه بودند، اساساً خداوند مجازاتشان نمی‌کرد زیرا دیوانه به هیچ‌وجه مکلف نیست و مؤاخذه هم نمی‌شود. رفتار شنیع‌شان برایشان توجیه شده بود، آن را صحیح و لازم و عمل درست می‌دانستند.

هیچ معمار نفوذی نمی‌آید به پول‌داران دُبی بگوید: بیا از نو بزرگ‌ترین بعل را در دُبی برپا کنیم. او این کارش را با القاء و توجیه به طور نفوذی انجام می‌دهد.

کابالیسم همیشه در قالب اصلاح‌گرایی، روشنفکری و دلسوزی سخن می‌گوید. ابلیس به آدم و حوّا گفت: «إِنِّی لَکما لَمِنَ النَّاصِحینَ [اعراف: 21]ـ من برای شما از دلسوزانم.»

ترس ابلیس از خدا

در پاسخ پرسش «چرا خداوند شهر لوط را ویران کرد اما به مدرنیته که به همان خصلت آلوده است این همه مهلت داد؟» بیان شد که ابلیس از شکست برنامه‌هایش می‌ترسد، طوری پیش می‌رود که خشم خدا متوجه برنامه‌اش، نشود او همیشه به تدریج و تا حدودی پیش می‌رود و ادامه‌ی برنامه را به خود مردم می‌سپارد. به

حدیث‌های شماره13 و15 بحار، ج12 صفحات161 تا165 توجه کنید. می‌بینید که ابلیس اول به طور حضوری قــوم لوط را منحرف کرد سپس خودش را کنار کشید.

ابراهیم (ع) در مناظره با کابالیسم

ظاهراً ابراهیم (ع) را پس از آن محاکمه با تهدید و وعده وعید آزاد می‌گذارند و به دنبال فرصتی هستند تا او را توسط خود مردم محکوم و مجازات کنند. این فرصت شیطانی را به دست آوردند، این‌بار ابراهیم در مراسم معبد حاضر شده هم عمو و هم مردم را با صدای بلند مورد خطاب قرار می‌دهد:

«إِذْ قالَ لِأَبیهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ التَّماثیلُ الَّتی أَنْتُمْ لَها عاکِفُون [انبیاء/52]ـ این تندیس‌ها چیستند که شما آن‌ها را پرستش می‌کنید؟!»ابراهیم (ع) در مناظره با کابالیسم

«قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدینَ [انبیاء/53]ـ گفتند ما نیاکانمان را این‌چنین یافته‌ایم که این بت‌ها را عبادت می‌کردند.»

«قالَ لَقَدْ کنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُکمْ فی ضَلالٍ مُبینٍ [انبیاء/54] گفت به راستی شما و نیاکان تان در ظلالت بدیهی، بوده‌اید.»

«قالُوا أَ جِئْتَنا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللاَّعِبینَ [انبیاء/55] گفتند: آیا حقیقت را برای ما آورده‌ای یا از بازیگران هستی؟»

«قالَ بَلْ رَبُّکمْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الَّذی فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلی ذلِکمْ مِنَ الشَّاهِدینَ [انبیاء/56]ـ گفت: بل پروردگار شما پرورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است که آن‌ها را نظام بخشیده است و من برای شما بر این حقیقت از گواهی دهندگانم.»

و گویا یواشکی زمزمه کرد: «وَ تَاللَّهِ لَأَکیدَنَّ أَصْنامَکمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُـدْبِرینَ [انبیـاء/57]ـ سـوگند به خـدا نقشه‌ای (طرحی) برای بت‌های تان عملی خـواهم کـرد آن‌گـاه که از اینجا (معبد) برگردید و بروید.»

«فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً إِلاَّ کبیراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَیهِ یرْجِعُونَ [انبیاء/58]ـــ پس (از رفتن آنـــان) بت‌ها را تکه تکه کـــرد بجز بزرگ‌شان را (که باقی گذاشت) تا به او مراجعه کنند.»

بت بـزرگ (که گویا تنـدیس بعل مـردوک بـود) را سـالم گذاشت تا مــردم به آن مراجعه کــرده و مــاجرا را از آن بپرسند و جوابی نشنوند. یا: بت بـزرگ را بـاقی گذاشت تا وقــتی که مــردم به او رجــوع می‌کنند از وجــود آن در مناظره استفاده کند و کرد:

«قالُوا مَنْ فَعَلَ هذا بِآلِهَتِنا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمینَ [انبیاء/59] گفتند: چه کسی این بلا را بر سر خـــــــــدایان ما آورده بی‌تردید او از ستمکاران است.»

همیشه جریـان ابلیس و کابـالا مخالفـان خـود را سـتمگر معرفی کرده‌اند.

«قالُوا سَمِعْنا فَتًی یذْکرُهُمْ یقالُ لَهُ إِبْـراهیمُ [انبیـاء/60] گفتند: شنیدیم که جوانی درباره‌ی آن‌ها سـخن می‌گفت، به او ابراهیم می‌گویند.»

ابراهیم در حضور نمرود

در مباحث نوح، هود، یونس و ادریس، همان‌طور که بیان شد؛ چیزی به نام دولت و یا شخص حـاکم، عنـوان نشـده اما در مــاجرای حضــرت ابــراهیم، دومین محاکمه او در حضور نمرود امـپراطور آکد برگـزار می‌شـود، امـپراطور

شخصاً او را استنطاق می‌کند: ابراهیم را دستگیر کرده و به حضور نمرود بردند: [1] «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذی حَاجَّ إِبْراهیمَ فی رَبِّهِ أَنْ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ إِذْ قالَ إِبْراهیمُ رَبِّیَ الَّذی یحْیی وَ یمیتُ قالَ أَنَا أُحْیی وَ أُمیتُ قالَ إِبْراهیمُ فَإِنَّ اللَّهَ یأْتی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذی کفَرَ وَ اللَّهُ لا یهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمینَ [بقره/258] آیا ندیدی آن (نمرود) را که محاجّه می‌کرد با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش، برای این که خداوند به او پادشاهی داده بود. ابراهیم گفت: خدای من آن است که زنده می‌کند و می‌میراند. گفت: من هستم زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق می‌آورد تو آن‌را از مغرب بیاور. پس مبهوت شد (عقلش متحیر ماند که چه بگوید) آن کس که کفر ورزید. و خداوند هدایت نمی‌کند گروه ستمکاران را.»

نکات:

1- انسان شناسی: قدرت، خود عامل توجیه خود است: در عرصه‌ی روانی ناخود آگاه بشر، هر چیز و هر «داشته»ای، نیازمند توجیه است و همیشه چرایی «بود»ها و داشته‌ها، در ذهن‌ها جای می‌گیرد. مال و ثروت، اندام و زیبایی، هوش و درایت، علم و دانش، و هر امتیازی که افراد نسبت به همدیگر و یا جامعه‌ها نسبت به همدیگر دارند، زیرهاله‌ای از «چرا» قرار دارد و نیازمند توجیه است. تنها قدرت است که خود توجیه‌گر خود است و نیازمند هیچ توجیهی نیست.

چرا نمرود با پیامبر جوان به محاجّه برخاسته، «أَنْ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ» چون خداوند به او پادشاهی و قدرت داده است او به خود حق می‌دهد که هرکس را حتی اگر پیامبر

باشد محاکمه کند. و ضمیر ناخودآگاه افراد بشر و جامعه نیز چنین حقی را به او می‌دهند و انسان چنین موجـودی است.

اگر یک قــدرت در صــدد توجیه خــود برآیــد، می‌خواهد عرصه‌ی آگاهی‌ها و ضــمیر خــود آگــاه افــراد را نــیز به مشروعیت خـود، معتقد کند. و یا اگر کسی یا مـردمی بر علیه یک قدرت قیام می‌کند، بر اساس انگیزش‌های خــود آگـاه است. خـواه قیام‌کننـده خـود اندیشه منفی و باطل داشته باشد و خواه مثبت. و لذا هر قیام نیازمند پشتوانه آگاهانه است اما هر اطاعت از قــدرت منشأ نا آگــاه دارد مگر در موارد اندک.

2- خداوند به نمرود پادشاهی داده: این موضوع مشمول همـان «اذن عـام» و «امهـال عـام» است که پیشـتر نـیز اشاره شد. خداوند انسـان را مختـار آفریـده هم می‌تواند نیکوکار باشد و هم بدکار. اما وجود او و کار او هیچ‌کـدام خارج از سلطه‌ی خدا نیست؛ هر کس کـاری را می‌کند در ملک خـــدا انجـــام می‌دهد. آن شـــراب‌خوار که شـــراب می‌خورد، شراب را که مخلوق خدا است این‌گونه مصرف می‌کند. قاتل با نـــیرویی که خداوند به او داده این کـــار منفی را انجـــــام می‌دهد. هیچ‌کس و هیچ فعلی اعم از مثبت و منفی، خارج از ملک خدا نیست. خداوند به نمرود پادشاهی داده، یعنی این «اذن عام» و این «امهال عام» و این امکان را برای او قرار داده است. [2]

3- بنی‌امیه که قدرتشان عرصه‌ی ضمیر ناخودآگاه افراد و جامعه را کـاملاً مطیع و رام کـرده بـود، بـرای اقنـاع بـــرخی افـــراد که با انگیزش‌هـــای آگاهانـــه، هرازگـــاهی مشـــروعیت قـــدرت آنـــان را به زیر ســـؤال می‌بردنـــد،

می‌گفتند: قرآن می‌گوید خداوند به نمرود پادشاهی داده بود، نمرود بی‌دین و متمرد و ملحد. ما که مسلمان و نمازخوان هستیم، سلطنت‌مان به طریق اولی از عطایای الهی است. [3]ـ جریان فکری معتزله با این «جبر الهی» موافق نبود و لذا مورد بی‌مهری خلافت اموی و عباسی قرار گرفت. لیکن جریان اشعری که به این جبر مبتنی بود رشد و توسعه یافت و توسط دربارها تقویت شد و همه‌ی مردمان سنّی اشعری هستند و لذا تا امروز توان دفع هیچ حاکم دست نشانده را نداشتند.

ترکان عثمانی تا زمانی که روحیه عشایری خود را داشتند و با آموزه‌های اشعری آشنا نبودند، تا قلب اروپا پیش رفتند. سپس به همان میزان که اشعریت در روحشان نفوذ کرد به همان میزان روز به روز دچار ضعف شدند.

4- بحث در توحید است وگرنه، نه نمرود و نه فرعون که أَنَا رَبُّکمُ الْأَعْلی گفت، و نه خود ابلیس، هیچ‌کس وجود خدا را انکار نکرده است. و این که نمرود می‌گوید: من هستم که زنده می‌کنم و می‌میرانم. منظورش این نیست که به راستی زنده کننده و میراننده او است. هیچ احمقی چنین ادعایی را نمی‌کند و هیچ احمق دیگر چنین ادعایی را نمی‌پذیرد. مرادش این است که ابراهیم جایگاهی و نقشی بر بت‌های ما قائل نیست و کلامش کلّی است، می‌توان زنده کردن و میراندن را درباره‌ی هرچیز و هرکس ادعا کرد، مثلاً من ادعا می‌کنم که زنده‌کننده و میراننده خود من هستم. باید ابراهیم سخنی بگوید تا مشخص شود که امور جهان فقط در اختیار خداوند است. که ابراهیم می‌گوید: خداوند

خورشید را از طرف مشرق می‌آورد اگر تو می‌توانی آن را از مغرب بیاور. با این بیان ابراهیم (ع)، جایی برای «کثرت خدا» و خدایان نمی‌ماند.

این‌گونه است منطق انبیاء و قرآن و اهل بیت (ع) که هر موضوع را فیصله داده و به داوری نهایی می‌رساند. به خلاف منطق‌های فلسفه‌ها و جهانبینی‌های مختلف، که هیچ‌کدام هرگز نه به فیصله‌ی مسائل رسیده‌اند و نه به داوری نهایی و هرکدام عرصه‌ی گسترده‌ی اختلافات، آراء و بینش‌ها و گزینش‌های متضاد و حتی متناقض هستند و از آغاز پیدایش بشر تا به امروز هیچ‌کدام به جایی نرسیده‌اند، جز افزودن شبهات و مشکلات فکری.

محاکمه‌ی سوم: «قالوا..»: گفتند..: صیغه‌ی جمع، این کلمه دلالت دارد که این فرمان را نمرود به تنهایی صادر نکرده بل محصول مشورتی او با اعضای مجلس سنا (ملاء) بوده است که در مبحث «آریستوکراسی» به شرح رفت.

«قالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يشْهَدُونَ [انبیاء/61]ـ گفتند: او را به پیش چشمان مردم بیاورید تا مردم محاکمه‌ی او را نظاره کنند.»

محاکمه در حضور مردم شروع می‌شود: «قالُوا أَ أَنْتَ فَعَلْتَ هذا بِآلِهَتِنا يا إِبْراهيمُ [انبیاء/62] گفتند: این کار را بر خدایان ما تو کرده‌ای‌ای ابراهیم؟»

«قالَ بَلْ فَعَلَهُ كبيرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كانُوا ينْطِقُونَ [انبیاء/63]ـ گفت: بلکه همین بزرگشان (بت بزرگ) این کار را کرده، پس از خود بت‌ها بپرسید اگر توان سخن گفتن داشته باشند.»

«فَرَجَعُــوا إِلى أَنْفُسِــهِمْ فَقــالُوا إِنَّكمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ [انبياء/64]ـ مردم با شنيدن (اين سخن ابراهيم) هركـدام به درون خودشــان توجه كردنــد، و به همــديگر گفتند: براستى اين شما هستيد كه ستمگريد.»

نكته: در منطق انبيــاء، قــرآن و اهل بيت (ع)، «ارجــاع مخــاطب به درون خــود»، يک اصل مهمى اســت؛ كــارى مى‌كنند كه مخــاطب در خويشــتن خــود بــازنگرى كند. انســان در اين حــالت از ســلطه‌ى عادت‌ها وســنت‌هاى باطل و تــربيت باطل كه داشــته، رها مى‌شــود و به حقيقت متوجه مى‌شود. [4]ـ حضرت ابراهيم با آن بيــان كارى كرد كه مردم لحظه‌اى از سنت نياكانى به در آيند و با عقل آزاد انديشه كنند و نتيجه بگيرند كه ابــــراهيم ستمگر نيست اين ما هستيم كه ستمگريم.

سران و بازپرسان محكمه نيز سرافكنده شدند:

«ثُمَّ نُكسُـوا عَلى رُؤُسِـهِمْ لَقَـدْ عَلِمْتَ ما هـؤُلاءِ ينْطِقُـونَ [انبياء/65]ـ سپس با سرافكندگى گفتند: تو خود مى‌دانى كه اين‌ها توان سخن گفتن ندارند.»

«قــالَ أَ فَتَعْبُــدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا ينْفَعُكمْ شَــيئاً وَ لا يضُرُّكمْ أُفٍّ لَكمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلا تَعْقِلُـونَ [انبياء/66و67]ـ گفت: آيا پس مى‌پرستيد غير خــدا آن‌چه را كه نه مى‌توانند نفعى به شما برســانند و نه ضــررى؟! ننگ باد بر شما و بر آن‌چه مى‌پرستيد غــير خــدا آيا تعقل نمى‌كنيد؟!»

حكم صادر مى‌شود: «قـالُوا حَرِّقُـوهُ وَ انْصُـرُوا آلِهَتَكمْ إِنْ كنْتُمْ فــاعِلينَ [انبيــاء/68]ـ گفتند: او را بســوزانيد و

خــدایانتان را یــاری کنید اگر یاری‌کننــدگان (خــدایانتان) هستید.»

ابراهیم در آتش

نقش فقر و فقرا در تاریخ

هیزم بس فراوان برای آتش بزرگ

در احادیث آمده به حدی هیزم فـراهم آوردنـد، وقـتی که آتش افروخته شد خودشــان نمی‌توانســتند به آن نزدیک شوند و ابراهیم را به دورن آن بیندازند.

ابراهیم آمده تا مردم بینوا و اکـثریت فقـیر را از جـور و ســتم ســران ابلیس و کابالیسم نجــات دهد. اما آن همه هیزم را با امکانات اولیه‌ی آن روز، چه کسانی جمع کرده و آورده بودنــد؟ ملاء و مــترف و اغنیــاء که تــاب تحمل جمع‌کـردن هـیزم از دشـت، صـحرا و یا جنگل را ندارنـد، زیرا دست مبارکشان تاول می‌زند. نه بار کردن هـیزم به استر و الاغ را بلد هستند و نه می‌توانند به دوش بکشند. این فقــرا بودنــد، آری فقــرا بودند که به فرمــان ملاء و مـترف و اغنیـا، از همه جـا؛ کـوه، دشت و جنگل آن همه هــیزم جمع کــرده و با نیت صــادقانه بــرای ســوزانیدن ابــراهیم، (این جــوانی که قلبش بــرای آنــان ســوخته و می‌سوزد) شبیه یک کوه تلنبار کردند.

اینک همــان فقــرا می‌خواهند ابــراهیم را به درون آتش بیندازند اما از شدت حرارت نمی‌توانند نزدیک آن شــوند. وامانده‌اند که برای انجـام فرمـان بزرگـان شـان چه کـار کنند.

حضور ابلیس و کابالیسم

در احادیث به طور نصّ و صـریح آمـده است که ابلیس در حضور سران قوم حاضر شد، حضـور مشـهود، و به آنـان گفت: منجـــنیق بســـازید، به ســـرعت با مهندسی خـــود منجنیق‌سازی را به آنان یاد داد. [5]ـ منجنیق سـاخته شد و ابــراهیم به زور بــازوی فقــرا در حــرکت منجــنیق، به درون آتش افکنده شد.

در کربلا در کنار عمر سـعد چند نفر از ملاء مـترف در آن گرمای سوزان حضـور داشـتند؟ هرچه بشـمارید به تعـداد انگشتان دست نمی‌رسند. آن 30/000 نفر غیر از طبقه پایین چه کسانی بودند؟

وای از دست فقر که جهل را می‌زاید و جهل نــیز همــان فقر را تشـــدید می‌کند و «هَلُمَّ جَــرّاً» تا پایـــان تـــاریخ. ظــاهراً در این پایــان، فقــرا انــدکی به هــوش آمده‌اند. شاید.

تا آن روز تمدن سـومر و آکد به کـارآیی اهـرم کـاملاً پی بــرده بودند. اما منجــنیق که اهــرم بــزرگ است دو نــوع است:

1- منجنیق به عنوان «جرّثقیل»:

این نیز برای آن مردم شناخته شده بود و به وسیله‌ی آن با مشک‌های بزرگ از رودخانه‌ها آب می‌کشیدند. حتی در ساختن باغ سمیرامیس و برج بابل از آن اسـتفاده کـرده بودند.

2- منجنیق پرتابی:

که چـیزی را در حـالتی قـرار دهند تا به وسـیله‌ی نـیروی گریز از مرکز، به جـای مـورد نظر پرتـاب شـود. این نـوع

منجـنیق را ابلیس در همـان مـاجرای ابـراهیم مهندسی کرد. [6] آنان که به نکته‌ی فوق توجه نمی‌کنند، می‌گویند مـــــردم آکد با آن پیشـــــرفت هنـــــوز منجـــــنیق را نمی‌شـــناخته‌اند!! و در نتیجه حـــدیث‌ها را به ضـــعف و یا حتی به افسانه بودن متهم می‌کنند. اما اگر به نکته فوق توجه کننـد، آن‌گـاه در تـاریخ نـیز تحقیق کنند حقیقت را درمی‌یابند.

ابراهیم در میان آتش

جوان اصلاح‌طلب و شـوریده بر نظـام کابالیسم به طـور دست و پا بســته، توسط منجــنیق به درون آتش پرتــاب شد. این بار خدا تصمیم داشت که مکر ابلیسیان را خنثی کند:

«قُلْنا یا نارُ کونی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهیمَ [انبیــاء/69] گفـتیم‌ای آتش بـاش بـرای ابـراهیم خنک و سـالم (غـیر مضر).»

«وَ أَرادُوا بِهِ کیداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَخْسَرینَ [انبیـاء/70]ـ آنـان دربــاره‌ی ابــراهیم به نیرنگ متوسل شــدند، پس قــرار دادیم آنان را زیانکارتر.»

یعنی محاکمه را در حضور مردم انجام دادند تا نظر مردم را همـراه خـود کنند اما وقـتی که ابـراهیم از درون آتش سـالم بـیرون آمـد، همه‌ی آن نیرنگ‌ها به ضـرر خودشـان تمام شد.

اما قـــدرت؛ «قـــدرت کابالیسم» با برنـــامه‌ریزی ابلیس توانست مــردم را در زیر ســلطه‌ی خــود نگــاه بــدارد. و ابراهیم جامعه‌ی سومر و آکد را گذاشت و رفت.

لطف ویژه‌ی خدا

خداوند از همه‌چیز و همه‌کس، بی‌نیاز است، برای او فرقی نمی‌کند یک فرد یا یک جامعه مانند جامعه‌ی بین‌النهرین در مسیر باطل خود بماند، تنها ابراهیم به قدر یک امت ارزش دارد:

«إِنَّ إِبْراهيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ حَنيفاً وَ لَمْ يک مِنَ الْمُشْرِكينَ [نحل/120]. براستی که ابراهیم یک امت بود، روی گردان از باطل‌ها و روی به حق داشت. و نبود از مشرکان.»

خداوند نیز درباره‌ی او دو لطف ویژه کرده که یکی از دیگری شگفت‌تر است:

1- او را با معجزه‌ی واضح و آشکار، از آتش نجات داد که چنین لطفی درباره‌ی هیچ انسان مقدس و پیامبری، نشده است.

2- دعای او را پذیرفت: «وَ اجْعَلْ لی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرين [شعرا/84]. خدایا در آیندگان «زبان صدق» برای من قرار ده.»

ابلیس و جریان مداوم کابالا برای هر پیامبری بهتانی بل بهتان‌هایی بسته‌اند؛ به برخی از آنان نسبت زنا دادند، به برخی دیگر نسبت طمع در ناموس دیگران. می‌توان گفت هیچ بهتان بزرگی نمانده مگر آن که آن را به یک پیامبری بسته‌اند.

اما خداوند همان‌طور که ابراهیم را از آتش محفوظ داشت، از هرگونه بهتان کابالی و کابالیان (قابیلیان) محفوظ داشت. امروز همه‌ی ادیان دنیا (ادیان تحریف

شده و اسـلام) از مجوسی (جاماسـبی)، هنـدو، بـودایی، یهـودی، مسـیحی و اسـلام، خـود را منتسب به ابـراهیم می‌دانند. [7]ـ کابالیسم توانست همه‌ی ادیـان را تحریف کنـد، گرچه به تحریف قـرآن قـادر نگشت (زیـرا این نـیز لطف بـــزرگ خداوند به پیـــامبر اســـلام ص است) و هر جامعه‌شناس زبردست و تحلیل‌گرِ قـوی تـاریخ، نمی‌تواند این موضوع را یک مسئله‌ی عادی و طبیعی بداند.

ابراهیم (ع) و دو کار بزرگ: ارسال رسل و احیای کعبه

ارسال رسل

در مبحث پیش به شرح رفت که ابراهیم (ع) لوط را به شهر سدوم که در نزدیکی محل سکونتش بود فرستاد. اما او دو پیامبر دیگر به دو تمدن جدید نیز فرستاده است: پیامبری به هند و پیامبری به ایران.

هند

اگر از احتمال اغراقی ویل دورانت و روش‌های افراط‌آمیز برخی باستان شناسان [1]ـ صرف‌نظر شود، پیدایش اولین دهکده‌ها در هند، حداکثر، حوالی 2900 سال پیش از میلاد، [2]ـ یعنی900 سال پیش از ابراهیم، بوده است. و پدیده‌ای که بتوان به آن «جامعه» گفت در هند خیلی دیرتر از جامعه‌های سرزمین سامی (بکه، قوم نوح، سومر، آکد، مصر و حتی سواحل مدیترانه مانند لبنان و فلسطین) پیدایش یافته است.

اگر فریب ترانسفورمیست‌ها را نخوریم باید گفت: پیدایش تمدن‌ها مطابق انتشار نسل آدم در سرزمین‌ها بوده است؛ اولین تمدن در نزدیک‌ترین سرزمین به بکه و با همین نسبت تا رسیده به مصر، ایران و هند. مورخین ترانسفورمیست با این‌که کوشیده‌اند «وحدت زبان» را که کاملاً متکی بر ادلّه‌ی زبان شناختی است نادیده بگیرند و منشأ انسان را در نقاط متعدد جغرافی و از ریشه‌های متعدد، قلمداد کنند، اما در مواردی نتوانستند ابعاد مختلف مسئله را پوشش دهند. از بیان ویل دورانت برمی‌آید (به طوری که در پی‌نویس صفحه459 جلد اول

نـــیز به آن تصـــریح شـــده) که «دراویـــدی‌ها» از اولین مردمان هند و از اولین بنیان‌گـذاران تمـدن هند بوده‌انـد، که از مسیر ایران به آن سرزمین رفته‌اند.

ویل دورانت خود در فصل سومر (ج1 ص163)ـ اعـتراف می‌کند که کشت دانه بار و اهلی کردن حیوانات ابتــدا در کهن‌ترین روزگارِ در جائی که امروز عربستان می‌نـامیم، پیـدا شـده و از آن‌جا به سـرزمین بین‌النهـرین (سـومر و بابل و آشور) و مصر انتقال یافته است.

این‌گونه گفتارها که به طـور پراکنـده در متـون تـاریخی تـدوین شـده توسط قلم‌بدسـتان کابالیسم زیـاد است به اصــطلاح گاه‌گــاهی از دستشــان در رفته اســت، نشــان می‌دهد که خانواده مرکزی و نیز اولین دهکده در جای‌گاه امروزی مکه بـوده که به قـول قـرآن نـام آن دهکـده بکّه بوده است. اهمیت کشاورزی و «بار» و دامداری، روشن است که پایه اصلی تمدن می‌باشد.

مـراد دورانت از بـار چیست به جـای خـود. خـواه بـار به معنی محصول و میوه باشد و خواه به معنی محمولـه، در کنار کشاورزی و اهلی کـردن حیوانـات، هر سه پایه‌هـای اصــلی مــدنیّت هســتند. از این‌جا معلــوم می‌شــود که پراکنش نسل به همراه اصول مدنیت از بکّه که قـرآن آن را «أُمُّ الْقُـــری» [3]ـــ می‌نامد بـــوده است. علی‌رغم کابالیست‌ها که سیمای روشن تاریخ را مشوّش و جریـان آن را گل‌آلود می‌کنند.

این موضـــوع یعـــنی «انتشـــار نسل انســـان از بکّه و ســـرزمینی که امـــروز آن را عربســـتان می‌نـــامیم به اطراف» مسئله‌ای است که هیچ مورخی نتوانســته آن را

پنهـــان کند و به طـــور جســـته و گریخته به آن اذعـــان کرده‌اند. و مراد ما از «انسان» این موجود دو پا است که دارای زبـان بـوده است. و مسـئله‌ی موجـودات دو پا که دیرین‌شناسی از آن‌ها گـــزارش می‌دهـــد، از قبیل بشر ساپینس، بشر نئانـدرتال و غـیره امـری دیگر است که در اصطلاح مکتب قرآن و اهل‌بیت (ع) به آن‌ها «نسناس» و نـــیز «بشر» گفته شـــده نه انســـان، و همگی آن‌ها فاقد زبـان بوده‌اند و منقـرض هم شـده‌اند. گویا دخـترانی از یکی از انواع آنان در اختیـار پسـران آدم قـرار گرفته‌اند. از تکـــرار این موضـــوع که در نوشـــته‌های دیگر آورده‌ام بگذریم.

هندوئیسم

دین هنـــدو به عنـــوان اولین دین شـــناخته شـــده در هند باستان، بنابر تقریرات سـران آن دین، از جـانب ابـراهیم به هند رسیده است. مشروح این مسئله و ادلّه‌ی تاریخی و اعتقـادی آن را در کتـاب «جامعه شناسی کعبه» شـرح داده‌ام. این دین بعدها دچـار تصـوف کابالیسم شـده و به «همه چیز خدائی» [وحدت موجود (توجه شود که وحـــدت موجود غیر از وحدت وجود است.)] منتهی شده است که می‌بیـــــنیم. ویل دورانت این کابالیست صـــــاحب قلم جادوئی، در آغـاز فصل هند پیش از هر چـیز و هر مطلب به طور شـتاب‌زده، تـابلوئی از این تصـوف درست کـرده است به صورت زیر:

والاتـرین حقیقت این است که خـدا در همه‌ی موجـودات حاضر است. این‌ها شکل‌های گوناگون او هستند. جز این دیگر خـــدائی نیست که بجـــوئیش. و... (ویل دورانت، ج1 ص447).

و در صـفحه453 مشـعوفانه می‌گوید: از تمـدن موهنجو دارو، در2900 قبل از میلاد (یا شـــاید هم کمـــتر از این تاریخ) گرفته تا زمان گاندی و رامان و تاگور؛ ایمان‌هائی در آن (هند) بوده و هست که از مراحل بت‌پرستی خام و ابتـدائی تا لطیف‌تـرین و معنـوی‌ترین «همه خـدایی» را شامل می‌شود.

این بـــزرگ ســـخنگوی کابالیسم در تـــاریخ، که به هیچ معنویـــتی اعتقـــاد نـــدارد وقـــتی که به «همه خـــدایی» می‌رسد این‌گونه مشعوف می‌گردد، مسـرّت و شـادمانی که از مولکول‌هـــای جـــوهر قلمش می‌ریـــزد، قهقهه‌ی ابلیس بر بـام جهـان را تـداعی می‌کند. تصـوف با یـدک کشـیدن لفظ عرفـان از آغـاز زیست بشر تا به امـروز، همان‌طور که خودش می‌گوید از پرستش اشـیاء طـبیعت (بت) شـــــــــروع شـــــــــده و مثلاً تکامل یافته و به همه‌چیزپرســـتی رســـیده است. شـــعف و شـــادی او به مفهـــــوم کلمه «هست» است که می‌گوید «بـــــوده و هست».

در حوالی2600 پیش از میلاد، بودا برای اصلاح دین هندو قیـــام می‌کند. اما پس از او بودیسم بیش از هندوئیسم دچـــار تصـــوف (کابالیسم دیـــنی) می‌گـــردد. اما همین بودائیان نـیز اتصـال و انتسابشـان به ابـراهیم (ع) و نـیز کعبه را هنوز هم به عنـوان یک اصل اعتقـادی (اما فقط در میـــان فهمیده‌های‌شـــان) دارند. که بـــاز شـــرح این موضوع را به آن کتاب حواله می‌دهم.

جاماسب پیامبری در میان کادوسیان

کادوسیان قومی بودند که پیش از آمدن آریائی‌ها به ایران، در کنار رود ارس می‌زیستند. امروز اگر به زبان اَوستائی دقت کنید می‌بینید با این که کتاب دینی آریائیان ایران بوده، با هر سه زبان آریائی (پارتی، پارسی، میدیائی) با فاصله‌ی زیادی فرق دارد. اصل این زبان کادوسی بوده و پیامبرشان معاصر ابراهیم (ع) و از پیامبران دستیار او بوده است یعنی در حوالی4000 سال پیش و2000 سال پیش از میلاد.

آریائی‌ها در حوالی3700 سال پیش به ایران آمده و زئوس (ذئو) را کنار گذاشته و دین جاماسب یا بگوئیم دین کادوسی را پذیرفته‌اند. این بحث مهم و تحقیقی را نیز به کتاب «جامعه شناسی کعبه» واگذاشته و تکرار نمی‌کنم. با یادآوری این مطلب که: زردشت بنیان‌گذار دین ایرانی نیست. او نیز مانند بودا در حوالی2600 سال پیش برای اصلاح دین جاماسبی (مجوسی) مأمور شده زیرا آن دین توحیدی دچار میترائیزم و خورشیدپرستی، همجنس‌گرایی و ازدواج با محارم، شده بود.

میترائیسم

جاماسب اصول و فروع آئین خود را بر هزار تکه کوچک از چرم گاو نوشته بود و در میان کادوسیان در ساحل رود ارس که دوازده شهر داشتند به تبلیغ پرداخت. اسامی شهرها عبارت بودند از: فروردین، اردیبهشت تا اسفند. که هیچ‌کدام از این کلمات آریائی نیستند. سپس در زبان‌های سه‌گانه آریائی ایران رایج شدند. همین‌طور الفاظی از قبیل: آب، روشن، روز و... همگی توسط اَوستا، منتقل و ماندگار شده‌اند.

کادوسیان (اصحاب ارس) دعوت جاماسب را نپذیرفته و او را کشتند اما دین او مانند دین عیسی (ع) رواج یافت.

کادوسیان در هر ماه در یکی از شهرهای دوازده‌گانه‌شان، جشن می‌گرفتند. بزرگترین جشن‌شان در شهر اسفندار بود که سیزده روز طول می‌کشید. در هرکدام از شهرها یک درخت بزرگ صنوبر داشتند که جشن را در کنار آن انجام می‌دادند. در ساعت معین در پیش صنوبر به نیایش می‌پرداختند. ابلیس می‌آمد از پیکر درخت با صدای دلچسب به دعای آنان پاسخ می‌داد.

ابلیس آنان را وادار کرد که جاماسب را بکشند. اما برای این‌که اثری از قبر او باقی نماند و باصطلاح زیارتگاه دوستانش نباشد، برنامه‌ریزی کرد که در وسط دریاچه یا برکه‌ای که از آب چشمه «روشناب» جمع می‌شد، جاماسب را در آن چاه گذاشته و دفن کنند و کردند. [4] آریائیان به آئین جاماسب پیوستند، «ذئو= ذیو= دئو= دیو» که خدای بزرگشان در آسیای میانه بود را رها کرده و از آن پس «دیو» را اهریمن دانستند. اما شاخه دیگر آنان که به یونان رفته بودند تا زمان مسیحیت ذئو را با تلفظ «ذئوس» می‌پرستیدند.

تصوف و دین جاماسب

تصوف که در هر دین توسط ابلیس پیدا شده، و اصالت را بر پرستش محسوسات می‌گذارد (گاهی یک شیئ معین از محسوسات مانند خورشید و بت‌ها را در جای خدا قرار داده و گاهی همه‌ی محسوسات را در قالب «همه‌چیز خدائی» مانند عرفان هندی و امروزی ما) به سراغ دین جاماسب رفت و آنان را به پرستش خورشید

گرایش داد. لقب «مهر = میترا» به خورشـید داد و آن را به جای خدای جاماسب، در آئین و دین ایرانی جای داد.

در تاریخ می‌بینیم که اردشیر اول هخامنشی به خورشـید سجده می‌کند و در عصر او میترائیزم ایرانی رواج داشته است. یعنی هنوز در زمان او اصلاحات زردشت از شـرق ایران به پارس نرسیده بود.

من گمـان می‌کـردم ازدواج با محـارم نـیز در زمـان او پیـــدایش یافته است. اما در یک جلسه که با موبـــدیار آتشکده‌ی شماره2 یـزد «موبـدیار افلاطـون» داشـتم، او می‌گفت اولین شـاهی که ازدواج با محـارم را بنا نهـاد کمبوجیه [5] پسر کوروش بوده است.

اصلاحات زردشت از «بلخ» شرق فلات ایـران شـروع شد و توانست میترائـیزم را از سرتاسر ایـران برانـدازد. اما طـولی نکشـید که بـاز ابلیس با بیـان تصـوف، آتش را جای‌گزین میترا کرد و هفت خـوان میترائـیزم را به هفت شهر عشق تبـدیل نمـود. پس از آمـدن اسـلام به ایـران، تصـوف آتش‌پرسـتی با تصـوف حسن بصـری، با تغذیه از تصوف بودائی ادغام شده و زبـان فارسی زبـان تصـوف گشت و همه‌ی ممالک اســلامی را فـــرا گـــرفت که در همه‌ی ممالک عربی‌زبـان نـیز، تصـوف با زبـان فارسی تعلیم و تعلّم می‌شد. و از لـوازم ضـروری مرشد بـودن، آشنائی با زبان فارسی بود.

کابالا (برخلاف آن چه شایع شده) تصوف یهـودی نیست. کابالیسم بر امت هر پیامبری تصـوف را نفـوذ داده از آن جمله تصـــوفی که بر امت موسی (ع) نفـــوذ داده است. تصوف یکی از برنامه‌های اساسی کابالیسم است.

در حـــدیث‌ها، و نـــیز در فرمـــان پیـــامبر اســـلام (ص) که فرموده بود با ایرانیان رفتار اهل کتاب داشـته باشـید، و در زمان فتح ایران نیز ناچار شدند مطـابق نظر علی (ع) ایرانیـان را اهل کتـاب حسـاب کنند. و تصـریح شـده که جاماسب کتابش را بر تکه‌های چـرم گـاو نوشـته بـوده با این همه او از پیامبران صاحب کتاب به معـنی اولـوالعزم شـناخته نمی‌شـود. این خـود نشـان می‌دهد که جاماسب پیامبرِ مستقل نبوده و فرستاده‌ی ابراهیم بـوده است. و دقیقاً همین‌طور است پیامبری که بنیان‌گـذار دین اصـلی هندو بود که کتاب نیز داشته است.

آوردن کتاب به پیامبران اولـوالعزم منحصر نیست. حـتی اگر آوردن کتاب را به پیامبران اولوالعزم منحصر بـدانیم می‌تـوان ادعا کـرد که آن دو پیـامبر هنـدی و ایـرانی نـیز اولوالعزم بوده‌اند. و این‌که در بـرخی حـدیث‌ها پیـامبران اولوالعزم تنها پنج نفر شـمرده شـده‌اند، مـراد پیـامبران اولـوالعزم سـامی است. زبـور داوود وحی‌هـای خـدا به داوود نیست بلکه دعاها و خطاب‌هـــای داوود به خداوند است مانند صحیفه‌ی سجادیه که گفته‌اند: زبـور آل محمد (ص) است. حتی اگر بپذیریم که محتوای زبور وحی بوده [و بر این نـیز ادلّه‌ی قـوی از احـادیث داریم] بـاز کتـابی نبوده که تبیین مستقیم اصـول دین و تشـریع فـروع دین باشد و داوود پـــیرو کتـــاب موسی (ع) بـــود. اما کتـــاب جاماسب و هندو هرکدام کتاب کامـــلِ یک دین بوده‌اند که ابلیس هر دو را با تأویلات تصوف تحریف کرده است.

وقـتی که گفته می‌شـود دین هنـدو و بـودائی (مانند دین جاماسب و زردشـــتی) در اصل دین صـــحیح الهی و بر اسـاس نبـوت بوده‌اند و در درگـیری با کهـانت (تصـوف)

تحریف شـده‌اند، برخی‌ها تعجب می‌کنند: مگر در هند هم دین صحیحی بوده؟!

علاوه بر این‌که در مقـام تحقیق روشن می‌شـود که دین هندی در آغازش کاملاً یک دین توحیدی بـوده، قـرآن نص کـرده است که هیچ جـامعه‌ای نبـوده و نیست مگر این‌که برایشان ارسـال رسل شـده است: «وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاَّ خَلا فیها نَذیرٌ [6]ـ و نیست هیچ جامعه‌ای مگر این‌که گذشـته است در میانشان پیامبری.»

و از جـانب دیگر در اصـول اعتقـادات معتقد هسـتیم که همه‌ی انســـان‌ها در محشر حاضر و بازخواست خواهند شد و لازمه‌ی آن ارسال رسل است.

و صد البته که بازخواست‌ها در محشر بر اســـــاس «تقصیر» است نه «قصور»، که اکثریت مردمان امت‌ها و پـیروان ادیـان تحریف شـده قاصر هسـتند نه مقصّـر. و دوزخ در مقایسه با بهشت چـیز کـوچکی است و اکـثریت مردم به بهشت خواهند رفت زیرا که قاصرند نه مقصّــر؛ دچـار جریـان کابالیسم شـده و ندانسـته پـیروی کرده‌اند. مگر آنــان که «شــرک جلی» داشــته باشــند، چــیزی از طبیعت (بت) را پرستش کننـد، یا کل طـبیعت «همه چـیز خـدائی» را بپرسـتند. زیـرا هر انسـان سـالم با فطـرت سالمش باید از شرک جلی دوری کند.

قرآن درباره‌ی قاصـرین می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لا یغْفِـرُ أَنْ یشْــرَک بِــهِ وَ یغْفِـرُ ما دُونَ ذلِک لِمَنْ یشــاء [7]ـ خداوند شـــرک را نمی‌بخشد و هر گنـــاه پـــائین‌تر از شـــرک را درباره‌ی هرکسی که مشیت کند می‌بخشد.»

ابراهیم (ع) و بازسازی کعبه

در مبحث تمـدن‌های بین‌النهـرین بخش آکد (عـاد) گذشت که در رقابت میان «برج بابل» و کعبه، کعبه ویران شــده و بکه از ساکنان خالی شده بود و ظـاهراً این ویـرانی از آغـاز اقتـدار آکد در دوره‌ی دوم تا زمـان ابـراهیم، طـول کشیده است که زمانی بس طولانی است.

ابــراهیم (ع) اول مــأمور می‌شــود که همســرش‌هاجر و فرزنــدش اســماعیل را از فلســطین بــرده و در جایگــاه ویرانه‌های بکه ساکن کند و برگردد. او نــیز همین کــار را کرد:

«وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هَـذَا الْبَلَـدَ آمِنـاً وَ اجْنُبْـنی وَ بَنِی أَنْ نَعْبُـدَ الْأَصْـنامَ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْـلَلْنَ کثـیراً مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَــنی فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصــانی فَإِنَّک غَفُــورٌ رَحیمٌ رَبَّنا إِنِّی أَسْکنْتُ مِنْ ذُرِّیــتی بِــوادٍ غَــیرِ ذی زَرْعٍ عِنْـدَ بَیتِک الْمُحَــرَّمِ رَبَّنا لِیقیمُــوا الصَّــلاةَ فَاجْعَــلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْـوی إِلَیهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَـراتِ لَعَلَّهُمْ یشْـکرُونَ [8] آن‌گاه که ابراهیم گفت:ای پروردگارِ مـا، این شـهر (بکّه) را زیستگاه امن کرده و دورگــردان من و فرزنــدانم را از آن‌که بپرستیم بت‌ها را. پروردگار من، این بت‌ها اکـثریت مردم را گمراه کردند پس هــرکس از من پــیروی کنــد، او از من است و هــرکس (بر این راه) عاصی شــود، خــودت بخشنده و مهربانی،ای پروردگــارِ مــا، من بخشی از ذریه خـــــود را (در این) وادی بی‌کشت و زرع در کنـــــار خانه محترم تــو، ســاکن کــردم، خــدایا تا نمــاز بر پا دارند. پس دل‌هایی از مــردم را متوجه‌شــان ســاز تا به ســوی اینــان بیایند، و آنان را از میوه‌ها روزی ده امید است شــکرگزار باشند.»

اول خـبری از مـأموریت نوسـازی کعبه نیست. ابتـدا باید بکه از نو محل زندگی مردم شود. ابـراهیم همسر و پسر را در آن ســـرزمین خشک گذاشت و رفت، با پیـــدایش چشمه زمزم، مردمانی در اطراف‌هاجر و اسـماعیل جمع شدند، بکه از نو زنده شد با نام مکه.

کعبه احیاء می‌شود و بعل سنگسار

کابالیسم همه‌جا را گرفته حـتی آنـان که به خـاطر آب و چشـمه‌ی زمـزم تـازه جـاری شـده، به آن‌جا آمـده و در همسایگی اسماعیل زنـدگی می‌کننـد، در بازسـازی کعبه به کمک ابراهیم و اسماعیل نمی‌آیند. اسحاق نوجوان در فلسطین در کنار مادرش سارا مانده است. گوئی در زیر آسمان خدا، غـیر از دو زن و سه مـرد کسی از سـلطه‌ی کابالیسم خـارج نبـوده است. همـان‌طور که خـواهیم دید زمـــانی کابالیسم همه‌جا را گـــرفت و تنها چهـــاردیوار خـــانه‌ی گِلی فاطمه (س) ماند که فقط چهـــار مـــرد با ایمـان قلبی‌شـان پـیرو آن خانه بودند: سـلمان، ابـوذر، مقداد و عمار. که: «ارتدّ النـاس (عن الولایة) الاّ ثلاثة او اربعة».

اینک همگـان در ولایت ابلیس و کابالیست هسـتند کسی به یـاری ابـراهیم (ع) و اسـماعیل (ع) نمی‌آید. دو نفـری آن خانه بزرگ را ساختند و به دعا پرداختند.

شیطان می‌دانست ابـراهیم به محض فـراغت از سـاختن کعبه، به ساختن چند نمـاد از بعل خواهد پـرداخت و آن‌ها را در همـان سه جا قـرار خواهد داد که او را با سـنگ از خود دور کرده و بعل اولین سمبل کابالیسم سنگ‌باران و سنگســار خواهد شد. می‌کوشـید کسی را نگـذارد که به

کمک او بیایند تا بدین‌وسیله ساختن کعبه به درازا بکشد و ابراهیم دیرتر سمبل شیطان یعنی بعل را در جمرات قرار دهد.

و امروز با نفوذ و فرمان کابالیست‌ها نماد بعل از جمرات برداشته شده و به جای آن دیوارکی مانده است.

رمی جمرات قدیم

↑ ستون‌های پرمعنای قدیمی ↑

«رمی جمرات»

↓ دیوارهای بی‌روح کنونی ↓

رمی جمرات جدید

به تأخیر انداختن و توسل به درنگ، یکی از اصول اساسی برنامه ابلیس و کابالیسم است، همان‌طور که امروز چون پایان تاریخ خود را فرا رسیده می‌بینند، ابلیس انواع برنامه‌های «تأخیر اندازنده» را طرح‌ریزی می‌کند و کابالیست‌ها آن برنامه‌ها را به اجراء می‌گذارند تا مرحله عبور و «مرحله گذر» از تاریخ کابالی به تاریخ انسانی به طول انجامد.

اما تاریخ جدید با ماهیت جدید و انسانی، موسایی است که در دامن فرعون بزرگ می‌شود. این همه تقلای ابلیس و کابالیسم خود زمینه‌ساز آن تاریخ است که خواهد آمد و می‌آید.

ابلیس و کابالیسم کار را به جای باریک و حساس رسانیده‌اند به کعبه و جمرات دست‌اندازی کرده‌اند. و این خود نشان می‌دهد که عمرشان به پایان رسیده

است. مـرگ مـدیریت ابلیس [9]ـ و کابـالا فـرا رسـیده و کابالیسم در احتضـار است. این یک اصل حتمی و امـروز یک موضوع مشهود است اما نباید در روند تحولات جامعه آن هم تحولات جامعه‌ی جهـانی عجله‌ی کودکانه داشت و در عین حال باید برای کوتاه کردن این مـرحله‌ی گـذر، در مقابل درنگ خواهی کابالیسم کوشید.

مورخین کابالیست و یک تناقض بزرگ

در این مبحث که سـخن از دو دین هنـدو و مجوسی است و دیـدیم که ویل دورانت با چه شـتاب و شـعف به «همه خـدایی» پرداخته و چگونه دربـاره‌ی آن با الفـاظ شـیرین سـرایش می‌کنـد، لازم است به یک تنـاقض بـزرگ در شیوه‌ی مورخین کابالیست توجه شود گرچه به اختصار:

این مـورخین به طـور القـائی، دو اصل را در ذهن خوانندگان‌شان می‌کارند:

1- ادیان همگی تکامل یافته از باورهای خرافی مردمان اولیه هستند. منشأ اصلی ادیـان عبـارت است از اوهـام، خیـالات و تـرس. و طـوری در این مسـئله‌ی بس بـزرگ پیش می‌روند گـویی چـیزی به نـام وحی خـرافه‌ای بیش نیست گرچه معمولاً به این موضـوع تصـریح نمی‌کنند اما آن را به طـور «ارسـال مسـلّم» به ذهن خواننـده القـاء می‌کنند. البته بـرخی نادان‌های‌شـان که مانند دورانت پخته نیستند گاهی به آن تصریح نیز کرده‌اند.

2- مـورخین کابالیست در این مسـئله طـوری پیش می‌روند به انگاره‌ی خواننده القاء می‌کنند که چـون وحی ارتبـاط با غیب است و ارتبـاط با غیب غـیرممکن است پس وحی نه حقیقت دارد و نه واقعیت. پیـامبران را

مـدعی و به قـول قـرآن «مفـتری» می‌دانند. و در ذهن مخاطبان‌شان نیز همین‌گونه می‌کارند.

از جـانب دیگر: کاهنـان (صـوفیان) را در طـول تـاریخ اشخاص مرتبط با غیب می‌دانند. گـوئی وقـتی که نـوبت به کاهنـان و صـوفیان می‌رسد ارتبـاطِ نـاممکن، ممکن می‌شـود. همه‌جـای متـون تاریخی‌شـان پر است از غیب‌گـویی کاهنـان. مثلاً اسـکندر در فتوحـاتش همه‌جا ابتدا پیشـگویی کاهنـان را به دست می‌آورد سـپس حمله را آغاز می‌کرد. [10]ـ یا در ماجرای ایلیا (الیـاس) دیـدیم که پادشـاه یهودیـان کسـانی را می‌فرسـتد از معبد بعل بـرای او پیشـگویی بیاورند که از بیمـاری نجـات خواهد یـافت یا نه. و نـیز همـان صـوفیان که ویل دورانت دین «همه خدایی» آنان را آن‌طـور می‌سـتاید و دربـاره‌اش به سرایش می‌پردازد، دین آن همه کاهن و مرتاض است که از غیب خبر می‌دهند.

این‌گونه اِخبار از غیب و غیب‌گویی همیشه مـورد تبلیغ و ترویج مورخین کابالیست بـوده و هست. تنها غیب‌گـویی که با آن دشمن هستند و در برابرش ژست روشنفکری و رئالیسم (واقعیت‌گـرایی) می‌گیرنـد، ارتبـاط وحیـانی با غیب است. تناقضی که یک طرف آن را به ناخودآگاه‌های خوانندگان القاء می‌کنند و طـرف دیگر آن را به صـراحت می‌پذیرند. در طول تاریخ، سران قدرت کابالا از آغـاز، از عصر فرعون‌ها تا به امروز (در درون کـاخ سـفید) کـاهنِ غیب‌گو داشته‌اند و دارند.

غیب نبـوتی را انکـار و غیب کهـانتی را اقـرار و تـرویج می‌کنند.

و تربیت‌شدگان‌شـــان نـــیز، با نـــادانی تمـــام این روش متنـــاقض آنـــان را پذیرفته‌اند. در ایـــران ما جریـــان محمدعلی فروغی کابالیست فراماسـونر با آن‌همه دست پرورده‌هـــایش، و نسل دومشـــان، هنـــوز هم علم غیب پیامبر (ص) و ائمه (ع) را زیر سؤال برده و می‌برند لیکن تمـــام اِخبـــار از غیب کاهنـــان را می‌پذیرند و با شـــوق و شـــعف از آن‌ها ســـخن می‌گویند. همه‌ی آن افـــرادی که عطـــار در «تـــذکرة الاولیـــاء» ردیف کـــرده و آنـــان را خبرآورنـــدگان از غیب می‌دانـــد، تأیید می‌کنند! ابلیس و کابالیسم در کور کردن چه‌قدر قوی و قدرتمندند!!

ویل دورانت و همراهـــانش خیلی بهـــتر می‌دانند که دین ایرانی در میان کادوسـیان بنیان‌گـذاری شـده و از قـدیم نام آن «مجوس» و برگرفته از نـام «جاماسب» اسـت، و محتوای اَوسـتا با واژه‌هـای فـراوان و ترکیبـات بسـیار و بـافت ویـژه کلامش کـاملاً نشـان می‌دهد که آن دین در میـان کادوسـیان پیـدایش یافته و زردشت بنیان‌گـذار آن نیست بلکه حدود هزار سـال پس از آن آمـده و به اصـلاح آن کوشیده است تا آن را از میترائیزم نفوذی کابالیسـم، نجـات دهد. اما آنـان می‌دانند اگر به عمق تـاریخ این دین برونـد، مـاهیت توحیـدی و وحیـانی و نبـوتی آن روشن می‌شود.

مسئله‌ی دین ایرانی برای موضوعی بنام «دین شناسی» بس مهم است. زیرا آن دین خیلی قدیمی‌تر از یهـودی و مسـیحی و اسـلام است و از نظر ادّله‌ی تـاریخی بنـای اصلی کابالیسم (یعـنی تکامل ادیـان از بت‌پرسـتی) را از بین می‌برد. زیرا در تاریخ ایران از زمان‌هـای اول و پیش از آریائیان در زمان کاسپیان و همان کادوسیان، هرگز و

هیچ‌وقت خبری از بت‌پرستی در ایران نبوده است؛ گرچه دوره‌ای دچار میترائیزم و پس از زردشت نیز دچار نوعی آتش‌پرستی شده‌اند.

مرثیه‌خوانی ابلیس

ویل دورانت خـــود را به غفلت زده و در پیشـــینه‌ی دین ایران بحث نمی‌کند اما در پایان برای سقوط دین ایرانی با آمـدن اسـلام، به شـدت به مرثیه‌خـوانی می‌پـردازد به طوری‌که در سرتاسر کتاب چند جلدی او، هرگز به چـنین مرثیه‌خـوانی نپرداخته است. چنـان سـوگمند می‌شـود و عزادار می‌گردد که بالاتر از آن امکان ندارد. چرا؟

برای این‌که ابلیس با زحمات زیـاد توانسـته بـود به مرکز قدرت کابالیستی هخامنشیان نفوذ کند و اردشیر اول (یا به قـول موبـدیار افلاطـون) کمبوجیه را وادار کند که با محـارم خـود ازدواج کند و ازدواج با محـارم را در ایـران رواج دهد. و در دوره‌ی دوم پس از اصلاحات زردشت بـاز آتش را به جای خورشید بگـذارد و ازدواج با محـارم را از نو ترویج کند.

ابلیس نه بر مـــرگ دین جاماسب گریه می‌کند و نه به از بین رفتن دین زردشت. او به مـــرگ دیـــنی که در اثر زحمات زیـاد ابلیس، جامعه ایـرانی را به فسـاد و تبـاهی کشانیده بود می‌گرید.

ویل دورانت در جای دیگر نـیز به مرثیه پرداخته اما نه در آن حـد، و آن زمـانی است که دربـاره‌ی اکبرشـاه هنـدی سـخن می‌گویـد، شـاه به ظـاهر مسـلمان اما مقتـدر که لیبرالیست‌ترین فـرد در تـاریخ شـاهان ممالک اسـلامی است. همه پادشاهان، کابالیست بـوده و هسـتند اما چـرا

اکبرشاه بـرای ابلیس این‌قـدر اهمیت دارد؟ بـرای این‌که «گفتگوی فرهنگ‌ها» [11]ـ که او با برنـامه‌ریزی ابلیس، بنانهاد، هنوز هم ابزار خوبی در دست ابلیس و کابالیسم است.

ادامه دارد...

نویسنده: آیت‌الله مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] ویل دورانت، ج1 ص457ـ به نقل از باستان‌شناس نظـامی به نـام «سـرجان مارشـال» از دست انـدرکاران استعمار

[2] ویل دورانت، ج1 ص453

[3] آیه92 سوره انعام

[4] این مطـالب را می‌توانید در حـدیث‌های «بـاب 13» بحـار، ج14 «قصه اصـحاب الـرس» مشـاهده کنید. لیکن باصـطلاح علم اصـول فقـه، باید میـان حـدیث‌ها به دو قاعده «تعادل و تـراجیح» و «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» عمل کنید. زیرا دست روزگـار در بـرخی از آن‌ها دخالت کرده است؛ مثلاً در یکی از آن‌ها، زمـان مـاجرا را پنج نسل پس از «نمرود معاصر ابراهیم» ذکر کـرده و در همان حدیث آمده که ماجرا پس از دوران سـلیمان بـوده، در حالی که فاصله ابـراهیم (ع) با سـلیمان (ع) به حـدود ده نسل می‌رسد. و اساسـاً آبادی‌هـای کنـار ارس معاصر خـود حضـرت ابـراهیم بـوده است. الفـاظی از واژه‌هـای زبان ابراهیم در اَوستا آمده از آن جمله «آزر» و... و نـیز

در برخی از این حدیث‌ها1000 تکه چرم به12000 رسیده است.

[5] کـامبیز که یونانیـان او را کامبوجیه نامیدند. جریـان کابالیسـتی و فراماسـونری محمـدعلی فـروغی این‌قـدر فهم نداشـــتند که بدانند اســـامی: کـــوروش، داریـــوش، کمبوجیه و... در اصل ایـرانی خـود، کـورو، دارا، کـامبیز هستند. و تلفظ یونانی آن‌ها را در ایران رواج دادند.

[6] آیه24 سوره فاطر

[7] آیه48 سوره نساء

[8] آیه‌های35 و36 و37 سوره ابراهیم

[9] اگر توفیق باشد در آینـده دربـاره‌ی مـراد از مـرگ مدیریت ابلیس که در احادیث آمده، بحث خواهد شد

[10] تاریخ ایـران باسـتان، پیرنیـا، ج2 ص1353 (رفتن اسکندر به معبد آمون) چاپ دنیای کتاب

[11] دکترین «گفتگوی فرهنگ‌ها» در زمان فرح پهلـوی با طرّاحی هنری کربن، در ایران به کار گرفته شد و پس از انقلاب اســـلامی توسط آقـــای خـــاتمی با عنـــوان «گفتگوی تمدن‌ها» پیگیری شد.

اهرام مصر سومین سمبل کابالیسم

در مبحث «ادریس» سخن از انتقال تمدن از بین‌النهـرین به مصر رفت. اگر تمــدن مصــری همه چــیز خــود را از بین‌النهرین نگرفته باشد، دست‌کم سرعت پیشرفت خـود را وامدار سومر و آکد است.اهـرام مصر سـومین سـمبل کابالیسم

اهرام مصر زمـانی سـاخته شـده که ثقل قـدرت در مصر جــای گــرفت و نــاف جهــان در منفیس می‌طپید و بابل قدرت دوم محسوب می‌گشت. شخصی مهندس، طبیب و هنرمند بنــام ایمحــوتپ در حــوالی3150 پیش از میلاد، علوم و دانسته‌های خود را در اختیار دربار قــرار می‌دهد. [1]ـ این باید همــان شخصی باشد که علـوم را از ادریس (ع) گرفته و در خدمت دربار مصر قــرار داده و باید گفت او شــاگرد با واســطه‌ی ادریس بــوده است. البته با این حســاب مهـاجرت ادریس از بین‌النهـرین به مصر پیش از 3150 قبل از میلاد بوده است.

نخستین و بزرگترین هرم از اهرام ثلاثه را فرعون خوفو ســاخته است. هــرودوت او را با تلفظ یونــانی، خئــوپس نامیده و تاریخ او را 3098 نوشته است. المنجد در بخش اعلام، آغاز سلسله‌ی خوفو را که خــود او اولین فرعــون آن خاندان بــود 2600 قبل از میلاد نوشــته اســت، یعـنی میان دو تاریخ مذکور حــدود4 قــرن اختلاف است پیشــتر نیز دیدیم که اختلاف مــورخین دربــاره تــاریخ کهن مصــر، سر از قرن‌ها در می‌آورد. فرید وجدی در دائرةالمعارف، آغاز سلسله چهارم «الاسرة الرابعه» را 4235 ثبت کرده

است [2]ـــ که می‌شـــود 2235 پیش از میلاد که بـــاز تفاوتش با دو رقم مذکور به قرن‌ها می‌رسد!

هرودوت از زبان کاهنان مصری می‌گوید: «چون خئـوپس به ســـلطنت نشست به همه‌ی کارهـــای پلید دست زد و درهای معابد را بسـت، به همه‌ی مصـریان فرمـان داد که برای او بیگاری کنند. به بعضی دسـتور داد تا از کوه‌هـای عربسـتان سـنگ بکنند و به درّه‌ی نیل بیاورنـد، گـروهی دیگر را بر آن داشت که ســـنگ‌ها را با کشـــتی بر روی رودخانه جابه‌جا کنند. در هر نـوبت صد هـزار نفر ناچـار بودند بـرای مـدت سه مـاه بیگـاری کنند. مـدت ده سـال طول کشید تا مردم راه را سـاختند و سـنگ‌ها را به پـای هرم رسانیدند. به نظر من این کار از ساختن خـود هـرم کمتر نیست».

هــرم خوفو دارای دو میلیــون و نیم پاره‌ســنگ است که وزن بعضی از آن‌ها به یکصد و پنجـــاه تُن می‌رسد. ولی وزن متوسط پاره‌سنگ‌ها دو تن و نیم است. گوئی چنـان بوده است که این سنگ‌ها همه در نزدیکی دست کارگران بـــوده و آن‌ها را از صـــدها فرسخ راه به پـــای هـــرم نیاورده‌اند. این هرم زمینی به وسعت چهل و شش هزار مـــتر مربع را می‌پوشـــاند و یکصد و چهل و شش مـــتر ارتفاع دارد.

فرعون خوفو و هرم جیزه

انتقال قدرت از کاهنان به شاهان

از گزارشات مورخین از آن‌جمله فرید وجدی و هــرودوت مشـخص می‌شـود که پیش از پیـدایش دولت در مصر (که اداره جامعه طبعاً با ریش‌سفیدان و رؤسا بود و ما آن را

«مـدیریت سـنائی» نامیـدیم) کاهنـان معابد بت‌پرسـتی، قــدرت اول را در ســناهای محلی داشــته‌اند. با پیــدایش دولت، از قــدرت کاهنــان کاســته می‌شــود؛ این انتقــال قدرت در آن زمان دو بار رخ داده است:

بار اول توسط «مینا = مینیس» اولین کسی که در مصر به سلطنت رسیده و سلطه‌ی کاهنان را تضـعیف کـرده و بر شوکت سلطنت تبدیل کرده است.

بار دوم با حدود دو قرن فاصله، البـاقی قـدرت کاهنـان، توسط خوفو تضعیف شده و کهانت ابـزار و از متعلقـات سلطنت گشته کـاملاً از دایـره سیاست و مـدیریت خـارج شده است تنها مجلس سنا است که در کنار دربار حضور دارد. [3] این سنت و برنامه کابالیسم است که در همه‌ی تمـدن‌های اولیه عملی شـده اسـت؛ معلـوم می‌شـود که برنامه ابلیس تنها به انحـــــراف انســـــان از توحید و بتپرســتی، محــدود نمی‌شــود، او همیشه کوشــیده است زیست دنیــوی انســان را تحت ســلطه‌ی خــود درآورد تا ماهیت تاریخ را مطابق خواسته خود بسازد.

همیشه قـــدرت کابالیسم از ویـــران شـــدن توحید ناشی شده و در ویرانه‌های توحید رشد یافته است. و این است فلســفه‌ی توحید و خداپرســتی و گرنه خداوند نیــازی به پرستش بندگان ندارد.

«أَ لَمْ تَـرَ کیـفَ فَعَـلَ رَبُّک بِعـادٍ إِرَمَ ذاتِ الْعِمـادِ الَّتی لَمْ یخْلَقْ مِثْلُها فِي الْبِلادِ وَ ثَمُودَ الَّذینَ جابُوا الصَّخْرَ بِـالْوادِ وَ فِرْعَـوْنَ ذِی الْأَوْتـادِ الَّذینَ طَغَـوْا فِی الْبِلادِ فَـأَکثَرُوا فیهَا الْفَسادَ [4]ـ آیا ندیدی پروردگـارت چه کـرد با عـاد (آکد)؟ چه کرد با باغ دارای ستون‌ها؟ باغی که ماننـدش سـاخته

نشـده در سـرزمین‌ها، و چه کـرد بر ثمـود (سـومر) که صـخره‌ها را در درّه می‌بریدنـد؟ و چه کـرد با فرعـون صاحب اوتاد؟ اینان که طغیـان کردند در سـرزمین‌ها پس افزودند فساد را در جامعه‌ها.»

دربـاره‌ی ثمـود (سـومر) و عـاد (آکد) و بـاغ عظیم سمیرامیس در بین‌النهرین، در حد لزوم سـخن رفت. اما مراد از این فرعون و مراد از اوتاد کیست و چیست؟

متاسـفانه مفسـرین کابالیست یهـودی - مسـیحی، مانند تمیم داری که در زمان عمر به حکم عمـر، تفسـیر قـرآن منحصراً در اختیار او بود و مسـلمانان حق تفسـیر قـرآن را نداشـتند، سـپس افـراد کابالیست دیگر مانند کعب الاحبـار یهـودی و پس از او وهب بن منبه یهـودی کابالیست به عنوان بنیان‌گذاران تفسیر قرآن گشـتند، نه تنها اسـرائیلیات تحریف شـده را وارد متـون تفسـیری کردند بلکه از آن فراتر رفته موضـوعاتی را وارد فرهنگ مسـلمانان کردند که تـورات تحریف شـده هم از آن‌ها بريء است.

اینان لفظ فرعون را نه به معنی شاه بلکه به عنوان نـام شخصـیِ یک شـخص کردنـد، شخصی که 400 سـال عمر کـرده است و در زمـان موسی (ع) در آب غـرق شـده است! این تحریف حتی به میان شیعه نـیز نفـوذ کـرده و توسط افرادی از قبیل ابوالجـارود کـذاب و جعل‌کننـده‌ی حـدیث، و ابـان بن عثمـان الاحمر و امثالشـان به ائمه طاهرین (ع) نـیز نسـبت داده شـده است. متأسـفانه این فـرد دوم (ابـان بن عثمـان الاحمر) را خیلی از رجـال شناسان تأیید کرده‌انـد؛ معلـوم می‌شـود که باصـطلاح از

آن زرنگ‌ها بـوده. اما علامه حلی و فخـرالمحققین او را به شدت ردّ کرده‌اند.

آیه‌هـای بـالا دقیقـاً دربـاره‌ی سـمبل‌های کابالیسم در تمـدن‌های اولیه سـخن می‌گویند و آن‌ها را درکنـار هم ردیف کرده‌اند. فرعـون در این آیه با «وصف» خـاص تعیین شده که با دیگر فرعون‌ها اشتباه نشود به ویـژه با دو فرعون معاصر موسی (ع) که حضرت موسی در زمان یکی از آن دو در دربـار او بـزرگ شد و در زمـان دیگـری قیام کرد که در جای خود خواهد آمد.

در این آیه سخن از فرعونی است که صـاحب اوتـاد است «و فرعون ذی الاوتاد».

لغت: اوتاد الارض: الجبال: اوتاد زمین، یعنی کوه‌ها.

خوفو فرعـونی که بنیان‌گـذار کوه‌ها اسـت؛ کـوهی که انسـان بتواند آن را ایجـاد کنـد، بزرگ‌تر از اهـرام مصر نمی‌باشد و تا کنون نـیز کسی نتوانسـته آن‌گونه بسـازد، آسـمان‌خراش‌های امـروزی هرچه باشـند مصـداق کـوه نیستند اما اهرام مصر مصداق آن هستند به ویـژه شـکل هرمی‌شـان. این هـرم سـومین سـمبل مقـدس قـدرت کابالیسم در تاریخ بوده و تا به امروز نیز مـورد پرسـتش جریان کابالیسم است و در اسـکناس دلار ایـالات متحـده حضـور دارد و کوشـیده‌اند آن را در نقـاط جهـان در ساختمان‌های جدید به ظهـور رسـانیده و حفظ کننـد، که بـاز باید گفت دُبی در قلب ممالک اسـلامی در احیـاء و حفظ این سمبل گوی سبقت را از دیگران ربوده است.

دلار

آیه‌های12و13 سوره‌ی ص:

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتادِ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحابُ الْأَيْكَةِ أُولئِكَ الْأَحْزابُ: پیش از آنان (کافران = قریش)، قوم نوح، عاد و فرعون صاحب اوتاد تکذیب کردند (پیامبران را) و ثمود و قوم لوط و اصحاب ئیکه، آنانند حزب‌ها.»

همه‌ی این مردمان که در این دو آیه آمده‌اند جوامع زمان‌های پیش از موسی و پیش از دو فرعون معاصر موسی هستند و ربطی به ماجرای حضرت موسی ندارند.

و آیه‌های17و18 سوره‌ی بروج:

«هَلْ أَتاک حَدیثُ الْجُنُودِ، فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ: آیا داستان لشکرها به تو رسیده است؟ لشکرهای فرعون و ثمود؟»

ظاهراً این دو آیه که سخن از ثمود نیز آورده‌اند، به پیدایش اولین لشکرها توجه دارند.

یک اصل قرآنی:

قرآن درباره‌ی تمدن‌ها، نام قوم‌ها را آورده و درباره‌ی تمدن مصر به عنوان «فرعون» اکتفا کرده و اگر لفظ قوم آورده است باز آن را به فرعون اضافه کرده و «قوم فرعون» نامیده است. و به عبارت دیگر: در ادبیات و تعبیرات قرآن در میان بنیان‌گذاران تمدن (که متاسفانه همه‌ی آن‌ها در اثر سلطه ابلیس، تمدن کابالیستی بوده‌اند. غیر از دهکده‌ی بکه) دو قوم است که نام مشخص قومی ندارند:

1- قوم نوح: این قوم که بنیان‌گذار اولین تمدن کابالی است، نام نژادی ندارد و با نام پیامبر مبعوث، شناخته می‌شود. تاریخ، اساطیر و افسانه‌ها نیز نامی برای آن قوم ذکر نکرده‌اند. زیرا آن مردم قدرت مرکزی که به آن نامیده شوند نداشته‌اند.

2- مردم مصر: درباره‌ی مردم مصر، تاریخ به خوبی نام نژادی آنان را می‌شناسد و آنان را قبطی نامیده است. قرآن هرگز آنان را به این نام ذکر نکرده است. چرا ثمود و عاد را با عنوان نژادشان یاد کرده اما درباره‌ی مصریان از آن عنوان خودداری شده است؟ می‌توان گفت: چون جریان تاریخی کابالیسم در مصر به نصاب بلوغ خود و بلوغ قدرت رسیده است و تاریخ گواه این واقعیت است، قرآن به جای عنوان قومی و نژادی، عنوان قدرت آنان را آورده و فرعون سمبل آن قدرت است. یعنی عکس آن علت که درباره‌ی قوم نوح است.

بعل و نسر در میان مردم مصر

از دومین سمبل کابالیسم یعنی «برج بابل» اثری در مصر نیست یا ما نمی‌دانیم. اما بعل در زمان رامسس دوم در جلو کاخ او بوده است. این فرعون (که مورخین در تاریخ زندگی او نزدیک به یک قرن با هم اختلاف دارند و در آن میان رقمی که فرید وجدی ارائه می‌دهد و1400 پیش از میلاد را آغاز حکومت او تعیین می‌کند صحیح‌تر به نظر می‌رسد) به کاخ‌سازی و شهرسازی علاقمند بوده و در محوطه بیرون قصرش دو ستون بعل که هنوز هم یکی از آن دو در کنار ویرانه قصر او قرار دارد، ساخته بودند.

گرچه زمان نفـوذ بعل به جامعه مصر معلـوم نیست ولی بی‌تردید پیش از زمان رامسس بوده است و باید عصر او را دوره‌ی اعتلای بعل نامید نه آغاز نفوذ آن.

دومین الهه‌ی قوم نوح که در مصر مشاهده می‌شود نسر (عقاب) است. مجسمه‌ای از خضـرع -و به قـول هـرودت خضــرن- به دست آمــده که بر بــالای سر آن مجســمه‌ی عقاب قرار دارد. این فرعون به عنوان جانشین خوفو که فرعون ذی‌الاوتاد بود، سلطنت می‌کـرده. با این حسـاب، نسر در حوالی 2200 پیش از میلاد در مصر حضور داشته است یعـنی حـدود 800 سـال پیش از نصب بعل در جلو کاخ رامسس دوم.

مصر و کابالیسم جنسی

ویل دورانت دربـاره‌ی رواج ازدواج با محـارم در مصر به ویژه ازدواج فرعون‌ها با دختران و خواهران خـود، چنـان با وجد و شـعف به سـرایش می‌پـردازد که حـتی بـرای ستایش از آن به القائـات می‌پـردازد که اگر خواننـده یک فرد خام باشد هیچ نکوهیدگی در آن نمی‌بیند. بـدون حبّ و بغض، هر شـخص محقق و اهل دقت با تجربـه، می‌یابد که دورانت نه تنها از جــانب ابلیس مــأموریت دارد بلکه گــویی خــود ابلیس است که قلم به دست گرفته و این کتاب چند جلدی قطور را نوشته است.

او ماهیت کابالی تاریخ را کابالی‌تر نشان می‌دهد؛ انسان را بیش از حد ممکن حیــوان می‌کند. و شــگفت این‌که همین حیـوانیت انسـان را می‌سـتاید! گـویی انسـانیت ضــدارزش است و حیــوانیت بــالاترین و ارزشــمندترین منش انســان است. او با قلم جــادویی خــود می‌تواند

اصـول فکـری هر خواننـده معمـولی را از اسـاس وارونه کند تا آن‌چه را پیش از مطالعه کتـــــاب او به عنـــــوان پایه‌هـای اندیشه داشـته همه را کنـار بگـذارد و کـاملاً به شخصی دیگر با اصول اندیشه ابلیسی تبدیل شود.

دورانت در واقع (بـاز هم بـدون حبّ و بغض و صـرفاً با نگـاه علمی) دجـال مجسـم، مشـهود و فعـال است که همه‌چـیز بلکه انسـانیت انسـان را وارونه می‌کند. یک تحصیل‌کرده در حد کارشـناس علـوم انسـانی بلکه در حد کارشناسی ارشد، نمی‌تواند در برابر القائات او مقاومت کند، مگر این‌که دارای شخصیت اندیشـمند تحلیل‌گر باشد وگرنـه، به فـردی تبـدیل خواهد شد که همه‌ی هنجارها و ناهنجارها را اعتبـاری محض، جـرم و جـزا را سـاخته شرایط فرد و جامعـه، خواهد دانست و اخلاق در نظـرش امری ناشی از اعتبارها و قراردادها خواهد بود که همه‌ی اصـول آن در دوره‌هـای تـاریخ متغـیر بـوده است! اصـول اخلاقی یک دوره از تـــاریخ، در دوره‌ی دیگر اصـــول ضـداخلاقی بـوده است و همین‌طـور اصـول هنجـار و ناهنجار و اصـول جـرم و جـزا در میـان مـردمی کـاملاً از اسـاس بـرعکس آن بـوده که در میـان مـردم دیگر بـوده است!

دورانت در این کـارش بس موفق گشت و تـاثیر عمیق و پـردامنه‌ای در علـوم انسـانی و فرهنگ مدرنیته گذاشت. دقیقاً ماهیت انسـان را طـوری تعریف کـرد و در ذهن‌ها جـای داد، که خواسـته ابلیس بـود. او با توصـیفگری‌های غیرعلمی خود مردم عصر مدرنیته را براسـتی اغـوا کـرد به ویژه اکثریت قریب به اتفاق آن عده را که خودشان را

دانشـمند علـوم انسـانی می‌دانسـتند. که وعـده‌ی ابلیس بود:

«وَ لَأُغْــوِيَنَّهُمْ أَجْمَعينَ إِلاَّ عِبــادَک مِنْهُمُ الْمُخْلَصــينَ [5] همه نسل آدم را اغـواء خـواهم کـرد مگر بنـدگان خـالص شده‌ی تو.»

دورانت در هر گوشه‌ای از تاریخ نمـونه‌ای بـرای رواج زنا بــویژه زنا با محــارم یافته به کم و کیف آن افــزوده و طـوری دربـاره‌ی آن به سـرایش پرداخته گـویی شـخص تشـنه‌ای که در شـرف مـرگ بـوده به آب حیـات رسـیده است!

دورانت نه در صـدد بیـان تـاریخ است و نه هـدفش بیـان تاریخ تمدن است او در کتابش به دنبال سه هدف است:

1- خالص کردن ماهیت تاریخ

او کوشــیده است (و در این کوشش تا جــایی که ممکن است موفق شده است) که تاریخ را به طور کامل و تمام کابالیستی کنـد؛ حـتی جرقه‌ها و یک رگه‌ای که با عنـوان نبـوت در تـاریخ بـوده را نـیز حـذف کند. او طـوری پیش می‌رود که پیامبران تا زمان موسی (ع) کاملاً از صحنه‌ی تاریخ غایب می‌شوند، گویی در بستر جریان تـاریخ چـنین رگه‌ای وجود نداشته است.

او نســبت به پیــامبران از موسی (ع) به بعد نــیز -که نتوانسته وجودشان را در خلال توصیفات، دفن کند- آنان را به دو گروه تقسیم کـرده است: سه پیـامبر اولـوالعزم (موســی، عیسی و پیــامبر اســلام علیهم‌السـلام) را شخصـیت‌های بـزرگ می‌داند که آمدند و کـاری کـرده و

رفتند. و هیچ اذعانی به نبـوت آنـان و «وحی» نمی‌کند و آن‌چه در ذهن خواننده‌اش می‌کارد صرفاً «ادعای نبـوت» است که مثلاً هــرکس بــرای اهــداف خــودش راهی را برگزیده و این سه نابغه نیز این ادعا را برگزیده‌اند!

گـروه دوم از پیـامبران که اولـوالعزم نیسـتند، را دقیقـاً گروهی از کاهنان می‌داند که سبک و سلیقه‌شان با دیگر کاهنان تفاوت داشته است. همان‌طور که پتروشفســکی در کتاب «اسلام در ایران» انبیای بنی‌اسـرائیل را کـاهن می‌نامد.

کابالیست‌ها در قرون پیشین با تحریف تورات، بــرخی از این پیامبران را به پادشاه تبـدیل کـرده بودند مانند داوود و سـلیمان، نـوبت که به دورانت رسـید آنـان را شـاهان خودکامه و عیّاش و مسـتبدتر از هر شـاه، معـرفی کـرد! دورانت نبـوت و وحی را بدین‌گونه باصـطلاح ماست‌مالی کرده و از آن عبـور می‌کند و آن همه حقـایق و واقعیـات بزرگ تاریخ را نه انکار بلکه مضمحلّ می‌کند!

2- انسان‌شناسی

کسی که کتــاب دورانت را مطالعه کنــد، در آخر از خــود بپرسد: چه چیزی از این اسـفار سـترگ یادگرفته اسـت؟ خواهد دید نه چـیز تـازه‌ای از تـاریخ و نه چـیز مشـخص و منظم از سیر تمـدن، در شخصـیت علمیش افـزوده، بلکه یک انسان‌شناسی همه‌جانبه و همه‌بُعــدی در شخصــیت علمیش حاصل شــده گــویی ده ســال پــای درس انسان‌شناسی دورانت نشســته است نه مطالعه تــاریخ تمـدن بشر! از یک درب حمـام وارد شـده و از درب دیگر آن خــارج شــده و دیگر آن شــخص اول نیست نه تنها

انسان‌ها بلکه خودش را نیز یک حیوان کثیف (اسیر در دست غرایز، ناسازگار با اخلاق، زناکار با محارم، قدرت‌طلب آدم‌کش یا ناتوان ستم‌کشیده‌ی سراینده‌ی بیچارگی‌های خود، موجودی که چیزی به نام «خانواده» بر او تحمیل شده، موجودی که اگر دقیقه‌ای، ساعتی از عمرش را برای غیر از قدرت، شکم و شهوت صرف کرده سخت دچار حماقت شده است) احساس می‌کند!!

تازه این وقتی است که خودِ چنین احساسی را احساس کند و یک فرد هوشمند باشد و بتواند اندکی مسئله را از ناخودآگاه خود به خودآگاهش بکشاند و از این تور کورکننده که دورانت از تارهای ابلیسانه برایش بافته است کمی به در آید.

گفتم حمام. اما باید گفت: کتاب دورانت کارخانه‌ای است که خواننده را در لوله‌های پیچ اندر پیچ هنرمندانه وارد کرده، ذوب نموده از آن طرف در قالب و ماهیت دیگر خارج می‌کند.

افراد دقیق‌اندیش (همان‌طور که امروز خود غربی‌ها معتقد هستند) می‌دانند که کتاب دورانت یک کار علمی نیست، یک محصول توصیفگری است که در توصیف نیز «توصیف هنری» است نه توصیف محض.

3- مشروعیت بخشی به قدرت

مخاطب دورانت، در پایان مطالعه کتاب او، عدل و عدالت‌خواهی را یک ایده‌ی ایدئالیستی و مصداق دقیق خیال‌پردازی بل خرافه‌گرایی، خواهد دانست و اگر غیر از این باشد یا خودش را فریب می‌دهد و یا از افراد

استثنائی است که توانسـته از این سـازه‌ی عظیم «ذوب شخصیت» سالم بیرون بیاید و اینان خیلی اندک هستند.

یک جریان شگفت:

البته حدود سه دهه است که دنیای اندیشه به راه و رسم دورانت، پشت کرده است. و نیز جریان جـامعه‌ی جهـانی به طور کاملاً بی‌اعتنا به راه او و همقطارانش، به سوی دیگر می‌رود. طناب دروغ و زنجـیر توصـیفات ضد علمی، از کلفـتی پـاره می‌شـود و سـلطه‌ی کابالیسم بر روح و افکار بشر به پایان تاریخ خود رسیده است.

اما از نگاه دیگر، دورانت یک خدمت نیز کرده اسـت؛ او و امثال او و پیروان او کـاری کردند که زردآلـوی کابالیسم زودتر به مرحله‌ی رسیدگی رسـید و اینک (همـان‌طور که اشپنگلر پیش‌بینی کرده بود) این زردآلو منتظر یک نسیم است که سقوط کند و تاریخ ماهیتاً کابالی به پایان برسد و تاریخ ماهیتاً انسانی شروع شود و می‌شود.

به هر روی؛ تمدن مصر هر چه تـرقی می‌کـرد بر مـاهیت کابالیستی آن افـزوده می‌گشت به حـدی که اهـرام مصر به عنوان سمبل سوم کابالا از حوالی4200 سال پیش تا به امروز، بوده و هست.

ادامه دارد... اهرام مصر، اهرام مصر،

نویسنده: آیت‌الله مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] ویل دورانت، ج1 ص177

[2] دائرةالمعارف فرید وجدی، ج9 ص19

[3] در مبحث موسی (ع) با این مجلس سنا بیشتر آشـنا خواهیم شد

[4] آیه‌های6 الی12 سوره‌ی فجر

[5] آیه‌های39 و40 سوره حجر و آیه‌های82 و83 ص

موسی و فرعون، مبارزه نبوت با قدرت کابالیسم

کابالا و گفتگوی تمدن‌ها

هانری کربن مشاور فرهنگی فرح پهلوی و طراح اصلی جشن هنر شیراز، و موفق‌ترین جاسوس غرب در ایران که هم دانشگاه ما را به تصوف آلوده کرد و هم به رواج آن در حوزه کوشید، برنامه‌ی گفتگوی فرهنگ‌ها را برنامه‌ریزی کرد و توسط فرح پهلوی به اجرا گذاشت. پس از انقلاب، برخی از برادران ما همان برنامه‌ی کربن را با عنوان گفتگوی تمدن‌ها به اجرا گذاشته و به شدت تبلیغ کردند، علاوه بر رسانه‌های دیگر، میزگردهائی در تلویزیون به راه انداخته از ثمرات عالیه آن بحث‌ها و اجتهادها کردند. آیه «فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَيناً» [آیه44 سوره طه] را نیز دلیل می‌آوردند که اولاً گفتگو با جبهه‌ی ناحق مأموریتی است که خداوند به آن امر کرده. و ثانیاً امر کرده است که با نرمی گفتگو کنیم.

نمی‌دانم چرا در دنیا و در کشور ما همه‌چیز تخصصی است غیر از دین‌شناسی و تفسیر قرآن. هرکس مجاز نیست که خود را متخصص تولید کود حیوانی برای کشاورزی بداند، باید در این کار مهندس متخصص نظر دهد اما هر کس و ناکس در قرآن به اجتهاد می‌پردازد. آن هم کسی که به حدی ناتوان و کوتاه‌فکر است که دو آیه «فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلى أَنْ تَزَكَّى وَ أَهْدِيكَ إِلى رَبِّكَ فَتَخْشى» را با همه‌ی وضوح‌شان، نمی‌فهمد.

موسی گفتگو نمی‌کند، درس می‌دهد و در جایگاه آموزگاری قرار می‌گیرد و مأمور است آموزگاریش را به نرمی انجام دهد. اول به فرعون اعلام می‌کند که تو

ناپاک هستی، راهت و تمدنت و نظام فردی و اجتماعیت باطل است، حتی اندیشه و شخصیت روانی تو بیمار است، آیا امکان دارد که اصلاح شده و به راه درست انسانی هدایت شوی؟ و این اعلامیه را پایه اصلی بیان خود قرار می‌دهد، و این اعلامیه را با بیان نرم «هَلْ لَكَ إِلى أَنْ تَزَكَّى»: ممکن است پاکی‌گرا شوی؟ تا تو را به حقیقت رهنمائی کنم؟

حضرات توجه نداشتند که برنامه‌شان دقیقاً مصداق نفوذ کابالیسم است. زیرا اول موقعیت طرف مقابل را به عنوان يك موقعیت کاملاً انسانی، و تمدنش را کاملاً تمدن انسانی، به رسمیت می‌شناختند سپس با آنان به گفتگو می‌پرداختند.

نه رهبر و رهبران گفتگوی تمدن‌ها توجه داشتند و نه اجتهادکنندگان میزگردها توجه داشتند که کارشان دقیقاً خواسته ابلیس است و گام اول آن به رسمیت و به مشروعیت شناختن کابالیسم و فراماسونری و سلطه‌ی ستمگرانه‌ی طرف مقابل بر جامعه‌ها است. چنین گفتگویی غیر از فرسایش طرف حق و پیشروی طرف باطل، هرگز نتیجه‌ای نخواهد داشت.

قرآن و اصل «اعراض»

در همیشه‌ی تاریخ، جبهه ابلیس خواستار گفتگو بر پایه به رسمیت شناخته شدن اصول و نظام خود بوده و هست. لذا قرآن در 10 مورد از چنین گفتگویی منع کرده است گوئی همه‌ی این آیه‌ها فقط به خاطر امروز ما و برنامه‌ی حضرات نازل شده‌اند. چه شگفت است که

قـرآن يك اصل بـزرگ و مهم را با عنـوان «اعـراض» در اين‌باره تعيين كرده است. توجه كنيد:

1- آيه63 سوره‌ی نسـاء: «أُولئِكَ الَّذينَ يعْلَمُ اللَّهُ ما فی قُلُوبِهِمْ فَـأَعْرِضْ عَنْهُمْ: آنـان كسـانی هسـتند كه خداوند می‌داند در دل‌شـان چه چـيز هست پس اعـراض كن از آنان.»

اين آيه درباره‌ی منافقين است كه پيـامبر (ص) و امت را از گفتگو با منـافقين منع كـرده و به اعـراض از گفتگو مأمور می‌كند. زيرا گفتگو حق را دچار فرسـايش می‌كند و باطل به دليل همـان مـاهيت بـاطلش هرگز دچـار فرسايش نمی‌شود.

2- آيه81 سوره نساء: «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ: از آنان اعراض كن و توكل كن بر خداوند.»

اين آيه درباره‌ی كسـانی سـخن می‌گويد كه از جبهه كفر می‌ترسـند و به آنـان اهميت می‌دهند. به پيـامبر (ص) و امت دسـتور می‌دهد كه نه از جبهه كفر بترسـيد و نه به اين گروه ترسو احساس نياز كنيد از هردو اعراض كنيد و به خدا توكل كنيد.»

3- آيه42 سوره‌ی مائده: «فَـإِنْ جـاؤُكَ فَـاحْكُمْ بَينَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يضُرُّوكَ شَيئا: اگر به سوی تو آمدنـد، در ميانشـان به داوری بـپرداز يا از آنـان اعـراض كن. و اگر از آنـان اعـراض كـنی نمی‌توانند هيچ ضرری به تو برسانند.»

اين آيه دربـاره‌ی رفتـار با يهوديـان است كه امر می‌كند اگر به تو روی آورند يا بايد داوری تو را بپذيرند و يا از

آنــان اعــراض کن. یعــنی یا باید حقــانیت راه و دین تو و داوری‌های تو را بپذیرند و اعــتراف کنند که تو در راه حق و خودشان در راه باطل هستند، و یا از آنان اعراض کن.

4- آیه68 سوره‌ی انعام: «وَ إِذا رَأَيتَ الَّذينَ يخُوضُونَ فى آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يخُوضُوا فى حَـديثٍ غَـيرِهِ وَ إِمَّا ينْسِــينَّكَ الشَّــيطانُ فَلا تَقْعُــدْ بَعْــدَ الــذِّكْرى مَــعَ الْقَــوْمِ الظَّالِمين: آن‌گاه که دیدی آنان (کـافران) دربـاره‌ی آیـات ما به گفتگو فرو می‌روند، پس اعــراض کن از آنــان تا در چــیز دیگر (در میــان خودشــان) به گفتگو بپردازند. و اگر شیطان این اصل (اعراض) را از یــاد تو بــبرد، (دست‌کم) در وقــتی که به یــاد آوردی، با گــروه ســتمگران جلسه نگذار.»

توضیح:

الف: هر گفتگویی که میـان دو آئین، دو اندیشـه، دو دین و دو تمـدن باشـد، بی‌تردید هرکـدام از طـرفین دست‌کم بـرخی از اصـول همـدیگر را به زیر سـئوال خواهند بـرد. خوض در آیات یعنی به زیر سؤال بردن اصول.

ب: اکثر مفسرین «خوض در آیـات» را به مسـخره کـردن آیات، تفسـیر کرده‌اند. بـدیهی است هر مسـخره‌کردن بر «به زیر سوال بردن» مبتنی است.

ج: با آنان در جلسه ننشین: اگر جلسه‌شان را تــرك کــنی آنـــان به موضـــوعات دیگر می‌پردازند و دستشـــان از فرسائیدن حق کوتاه می‌شود.

د: اگر احیاناً شیطان موجب شود که «اصل اعراض»را فراموش کنی و به گفتگو بپردازی، دست‌کم وقتی که این اصل از نو به یادت آمد، گفتگو را رها کن.

بدیهی است این خطاب که ظاهراً به پیامبر (ص) است مانند خیلی از خطاب‌های دیگر در واقع متوجه امت است. زیرا رسول خدا (ص) از نفوذ ابلیس مصون است. مخاطب آیه دقیقاً امت و سردمداران امت است.

5- آیه106 سوره‌ی انعام: «اتَّبِعْ ما أُوحِی إِلَیكَ مِنْ رَبِّكَ لا إِلـهَ إِلاَّ هُوَ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكین: از آن چه از جانب پروردگارت بر تو وحی شده پیروی کن نیست خدایی مگر او، و از مشرکین اعراض کن.»

6- آیه‌های198 و199 سوره‌ی اعراف: «وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدی لا یسْمَعُوا وَ تَراهُمْ ینْظُرُونَ إِلَیكَ وَ هُمْ لا یبْصِرُونَ خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلین: و اگر آنان را به هدایت دعوت کنی نخواهند شنید. و می‌بینی که به تو نگاه می‌کنند لیکن نمی‌بینند. عفو را مدنظر داشته باش و به «عرف» امر کن و از جاهلان اعراض کن.»

توضیح:

الف: آنان در جلسه‌ی گفتگو نه تنها چیزی را از تو نخواهند پذیرفت بل حتی سخن تو را نخواهند شنید.

ب: آنان در گفتگو به تو می‌نگرند اما اساساً وجود تو را نادیده می‌گیرند. نه تنها هرگز حقی به تو نخواهند داد بل بود و وجود تو را نیز به رسمیت نمی‌شناسند. و این خصلت باطل و خاصیت ابلیس است.

ج: و به «عرف» امر کن: امر به عرف یا امر به معـروف: عرف یعنی «شناخت»، معـروف یعـنی «شـناخته شـده». مـراد از این شـناخت، شـناخت صـرفاً فکـری و تعلیمی نیست. شـناخت فطـری است که بیشـتر به «معلومـات پیش از تجربه‌ی انسان» برمی‌گردد؛ انسان فطرتاً نسبت به چیزها و رفتارهـائی احسـاس نیکو و باصـطلاح «احساس خـوبی» دارد، و نسـبت به چیزها و رفتارهـایی احساس نفرت دارد. نوع اول عرف و معروف است یعنی فطرت انسان آن‌ها را می‌پسندد و با آن‌ها آشنا و دوست است. نوع دوم منکرات است؛ یعنی فطـرت انسـان آن‌ها را قابل تنفر دانسـته و رابطه آن‌ها را با نیکـوئی انکـار می‌کند.

آیه می‌گوید: در رفتار بین‌المللی سه اصل را در کنار هم داشته باش: بزرگـوار و اهل عفو و گذشت بـاش. منـادی دعـوت به عـرف و معـروف فطـری بـاش. و از گفتگو اعراض کن.

7- آیه94 سوره‌ی حجر: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْـرِضْ عَنِ الْمُشْـرِكين: آن‌چه را که مـأمور هسـتی با وضـوح تمـام تبیین کن و از مشرکان اعراض کن.»

سخن و پیامت را به مردم (به مردم جهـان) برسـان و از سران شرك اعراض کن. زیرا اگر توجهت به سوی سران باشد، قهراً از مخاطبه با مردم باز خواهی ماند. زیـرا در این صورت آنان را به عنوان نمایندگان مـردم پـذیرفته‌ای و در واقع کمك کرده‌ای که مردم نیز آنان را نماینده خود بدانند و پشتیبانی کنند. و این بـارزترین و خطرنـاك‌ترین مصداق «نقض غرض» و تیشه به ریشه خود، است.

8- آیه30 سوره‌ی سجده: «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُون: از آنان اعراض کن و منتظر باش که آنان نیز منتظرند.»

تو با مردم باش و مردم را تبلیغ کن، از سردمداران کفر اعراض کن و چشم به راه نتایج پیامت باش که آنان نیز نتایج پیام تو را رصد می‌کنند. اعراض کن اعراض، وگرنه خودت پیام خودت را خنثی می‌کنی.

9- آیه29 سوره‌ی نجم: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنا وَ لَمْ يرِدْ إِلاَّ الْحَياةَ الدُّنْيا: پس اعراض کن از کسی که به پیام ما پشت می‌کند و هدفی غیر از زیست مادی دنیوی ندارد.»

با چه کسی می‌خواهی گفتگو کنی؟ با کسی که نه در صدد حق و عدالت است و نه در اندیشه‌ی نیکوئی و انسانی؟! او که عامداً و عالماً راه باطل را برگزیده است گفتگو با او چه فایده‌ای دارد، گفتگو وقتی مفید است که طرف مقابل نیت پذیرش حق را داشته باشد.

10- آیه95 سوره‌ی توبه: «فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّم: پس اعراض کنید از آنان، آنان پلید هستند و سرانجام‌شان دوزخ است.»

این آیه درباره‌ی منافقین است همان‌طور که در ابتدا نیز آیه‌ها با منافقین شروع شدند.

گفتگو:

کار و برنامه هر صاحب پیام، گفتگو است و اساساً لفظ «قرآن» یعنی گفتگو و پیام‌رسانی. اما گفتگو با چه کسی و با چه هدفی؟ ابلیس به طور دانسته و آگاهانه

راه باطل را برگزیــده است و لــذا هیچ پیــامبری با او به گفتگو نپرداخته است، زیرا چنین گفتگویی نتیجه‌ای برای حق ندارد غـیر از فرسـایش حق. همین‌طـور است گفتگو با هر قـدرت، نظـام و هـرکس که نیت یـافتن حقیقت را ندارد.

علاوه بر اصــول علمی انسان‌شناســی، جامعه‌شناســی، روان‌شناسی فردی و اجتماعی، و اصول دعوت و اصـلاح و اصول مدیریت، که همگی نشان می‌دهند و دلالت دارند که گفتگو با ســـران باطل به نفع باطل و به ضـــرر حق خواهد بود، تجربه‌ی عینی تاریخ نیز این واقعیت را کـاملاً نشان می‌دهد:

اولاً: هیچ پیـــــامبری به گفتگو با ســـــران کفر نپرداخته اســت، بل مـأمور بـوده است اگر بتواند با رهـبران کفر بجنگد: «فَقـاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْـرِ إِنَّهُمْ لا أَيمـانَ لَهُم [آیه122 ســوره توبه] با رهــبران کفر بجنگید زیــرا آنــان به هیچ پیمـان و قـراردادی پای‌بند نیسـتند.» و اگر تـوانِ اعمـال قــدرت نــدارد، مــأمور است که اعــراض کند و به تبلیغ بدنه‌ی مردم اکتفا کند.

ثانیاً: این تاریخ و این هم شما، لطفاً يك نمونه پیـدا کنید که گفتگو با سـتمگران سـودی بـرای مظلومـان داشـته باشد. این همه مذاکرات صلح، اجلاسیه‌های گفتمـانی که در تـاریخ بـوده همیشه و بـدون اسـتثناء به نفع طـرف سـتمگر بـوده است و اگر هر دو طـرف سـتمگر و باطل بوده به سود طرفی منجر شـده که بـاطل‌تر و سـتمگرتر بوده است.

و در دوره‌ی معاصـــر؛ گفتگوهـــای لومومبا در آفریقـــا، گفتگـــوی زاپاتا در آمریکـــای لاتین، گفتگو خیره‌ســـرانه‌ی فلسـطینیان با اسـرائیل، همگی مصـداق حمـاقت بـود و مصداق کمك کردن به ناحق که به مقاصدش برسد.

ثالثـــاً: گفتگو یا صـــادقانه است و یا آمـــیزه‌ای از مکر و فریب، و ساده‌لوح است کسی که نـاحقِ آگـاه و متعمّد را دارای صـــداقت بداند. و باطل اگر صـــداقت داشت باطل نمی‌شد.

رابعـاً: امـروز با برافتـادن پـرده از راز کابـالا، روشن و واضح شـــده است که کابالیست‌ها، قـــدرت کابالیســـت، تاریخ با مـاهیت کابالیسـم، از آغـاز، از زمـان قابیل تا به امروز کاملاً متعمدانه و آگاهانه و دقیقاً مانند ابلیس و با پـیروی از ابلیس و برنامه‌هـایش و با اسـتفاده از تـوان طرح‌ریـزی ابلیس، بر تـاریخ مسـلط بـوده و هسـت، پس گفتگو با سران کابالا چه معنائی دارد؟!

موسی و فرعون

در دوره‌ی سلسله‌ی نوزدهم فراعنـه، کاهنـان پیشـگویی کردند که پسـری متولد خواهد شد و سلسـله نـوزدهم در اثر قیـام او دچـار ضـعف و سـقوط خواهد گشت. بـرخی گفته‌اند موسی (ع) در عصر رامسس دوم متولد شـده، و به نظر برخی دیگر در زمان منفلی اول (منفطا)، به دنیا آمده است.

صوفیان کابالیست بر آئین یهـود و میـان یهودیـان نفـوذ کرده و تورات را تحریف کردند؛ تـورات که سـهم بـزرگی در ســازمان تــاریخ دارد در این نکته‌ی اساسی که تــاریخ خـــودش اســـت، چـــیزی به دست نمی‌دهد و هرچه در

این‌بـاره از آن برآید دچـار اشـکالات است. قـرآن نـیز چنان‌که پیش‌تر به شرح رفت [10] بنابر دلایلی حکیمانه، از آوردن ارقام تاریخی خودداری کرده است.

به هر صورت آن چه مسـلم اسـت؛ موسی (ع) در دوره‌ی سلسله‌ی نوزدهم در زمـان يك فرعـون متولد شـده و در خانه او بزرگ شده و از مصر فرار کرده است و در زمان فرعـون بعـدی که جانشـین او بـوده، به مصر بـاز گشـته است.

بر اساس غیب‌گـویی صـوفیان، قـدرت کابالیسم فرمـان داد؛ مـأموران مـذکر و مـونث به کشـتن نـوزادان پسر طایفه‌ی بنی‌اسرائیل، گسیل شدند؛ سر نـوزادان پسر با خنجرها بریـده شـد، شـکم کودکـان پسر با نیزه‌ها پـاره گشت.

ابلیس در مجلس سنای مصر

کاهنان این غیب‌گویی را از ابلیس گرفته بودند. درباره‌ی تماس کاهنـان با ابلیس و شـیاطین، آیه‌هـای221، 222، 223، سـوره‌ی شـعراء، می‌گوید: «هَـلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطينُ تَنَزَّلُ عَلى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثيمٍ يُلْقُـونَ السَّـمْعَ وَ أَكْثَـرُهُمْ كـاذِبُونَ: آیا خـبر دهم شـما را از کسی که شیاطین بر او نازل می‌شوند؟ شـیاطین نـازل می‌شـوند بر هرکسی که از راه خارج‌کننده و نـیز مـرتکب غـیرحلال باشد می‌شـنوند (سـخنان شـیاطین) را و اکثرشـان دروغ‌گویانند.»

افّـاك: از مـاده «اَفِـكَ يأفَـكُ»: به معنـای دروغ‌گو و بهتان‌زننـده اسـت، اما اَفّـاك: از مـاده «اَفِـكَ يأفَـكُ»: به معنای از راه به در کننده است و آن‌که دیگـران را از رأی

و تصمیم درست به رأی و تصـمیم نادرست برمی‌گرداند. در آیه بالا مراد همین معـنی دوم است یعـنی شـیطان بر کسی نازل می‌شود که دو صفت داشته باشد: دیگـران را از راه درست به راه نادرست بکشـاند، و روش غـیرحلال را برگزیند. و البته دروغ‌گـویی در همین معـنی دوم نـیز نهفته است.

و مراد از چنین شخصی، کاهن و کاهنـان هسـتند. و نکته مهم این است که می‌فرماید «یُلْقُـونَ السَّـمْعَ»: گـوش فـراداده و می‌شـنوند. نمی‌گوید از وسوسه‌های شـیطان پـیروی می‌کنند. و آیه نصّ است در این که آنـان با شیطان به صورت مشافهه‌ی حضوری رابطه داشـته و به طـور مجسم او را می‌بینند و گفته‌هـایش را نـیز می‌شنوند.

اصول کافی: ج1 ص252-253، از امام باقر(ع): «... إِنَّهُ لَیسَ مِنْ یـوْمٍ وَ لَا لَیلَـةٍ إِلَّا وَ جَمِیـعُ الْجِنِّ وَ الشَّـیاطِینِ تَـزُورُ أَئِمَّةَ الضَّـلَالَةِ: هیچ شـبانه‌روزی نیست مگر این‌که همه‌ی جن‌ها(ی کـافر) و شـیاطین، رهـبران جریـان گمراهی را زیارت می‌کنند.»

رهـبران ضـلالت و گمـراهی دو گـروه هسـتند: رهـبران فکری و نظری. و رهبران قدرت و اجرائی.

پیشتر به شرح رفت و در آینده بـویژه در مبحث اسـلام و کابالیسم خـواهیم دید که ابلیس در مجـالس سـنا نـیز شخصاً حاضر می‌شـده و در «دارالنـدوه» قـریش نـیز در جلسه سران قریش حاضر شد و برایشان نظر مشـورتی داد و برنامه‌ریزی کرد.

در ماجرای حضرت موسی، سه جریان کابالی را در برابر او مشاهده می‌کنیم: کاهنان، ملاء (= سنا و به قول قرآن: مؤتمر) و فرعون. یعنی او هم با جریان معنوی و هم با جریان ملاء و مجلس سنا، و هم با سمبل قدرت به نام فرعون، مبارزه کرده است.

مجلس سنای مصر مطابق برنامه‌ریزی ابلیس، کشتار کودکان بنی‌اسرائیل را تصویب کرد و فرعون فرمان اجرای آن را صادر کرد. درباره‌ی سنای مصر سخن خواهد آمد. اما نمی‌دانیم که افرادی از کاهنان معبد بزرگ علاوه بر پیشگویی، در مجلس سنا نیز به عنوان عضو حضور داشته‌اند یا نه. قدر مسلّم این است که هر سه جریان به طور متحد در تصویب و اجرای این قانون عمل کرده‌اند. برخلاف زمان بعثت موسی و برگشت مجدد او به مصر که میان فرعون و سنا اختلاف بوده است که شرحش خواهد آمد.

کابالیسم همیشه موفق بوده زیرا ابلیس برایش برنامه‌ریزی می‌کرده و غرایز انسان نیز در خدمتش بوده است. تنها در مواردی شکست خورده که «قضاء» بر «قَدَرَ» مسلط شده است، ابلیس و هرکسِ مثبت یا منفی در برنامه‌ریزی خود از قَدَرهای خلقت بهره می‌جوید. اما قضا چیز دیگر است و جریان قدرها (قوانین طبیعت) را تحت تاثیر می‌گذارد و آن‌ها را در مسیر ویژه قرار می‌دهد. در این صورت ماهرترین، نیرومندترین و اندیشمندترین برنامه‌ریز شکست می‌خورد، خواه کسی باشد که در برنامه‌ریزی خود از قوانین طبیعت حسن‌استفاده می‌کند و خواه کسی باشد

که سوءاستفاده می‌کند. برای مشروح این مسـئله‌ی بس مهم، پیچیده و عمیق، رجوع کنید: کتاب «دو دست خدا».

سرنوشت موسی (ع) مشـــــــمول قضا گشت و یکی از مـوارد آن شـد، و موسی در دامن فرعـون و خـانه‌ی او بزرگ شد.

و یکی از موارد بزرگ قضاء، دو بخش بودن تاریخ اسـت؛ تاریخ با ماهیت کابالیسم -که از آغاز تا به امـروز بـوده و اکنون به پایان خود رسیده- و بخش دوم، تاریخ با ماهیت انسانی است و هم اکنون دارد شروع می‌شود.

سنا اعدام موسی را تصویب می‌کند

موسی جوان هیجده ساله بر درشکه‌ی سلطنتی سـوار و از قصر خـارج شـده وارد شـهر شد: «وَ لَمَّا بَلَـغَ أَشُـدَّهُ وَ اسْتَوى آتَيناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَـذلِكَ نَجْـزِى الْمُحْسِـنينَ وَ دَخَلَ الْمَدينَةَ عَلى حينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِها فَوَجَدَ فيها رَجُلَينِ يقْتَتِلانِ هذا مِنْ شـيعَتِهِ وَ هـذا مِنْ عَـدُوِّهِ فَاسْـتَغاثَهُ الَّذى مِنْ شـيعَتِهِ عَلَى الَّذى مِنْ عَـدُوِّهِ فَـوَكَزَهُ مُوسى فَقَضى عَلَيهِ قالَ هـذا مِنْ عَمَـلِ الشَّـيطانِ إِنَّهُ عَـدُوٌّ مُضِـلٌّ مُـبينٌ قالَ رَبِّ إِنِّى ظَلَمْتُ نَفْسى فَـاغْفِرْ لى فَغَفَـرَ لَـهُ إِنَّهُ هُـوَ الْغَفُـورُ الـرَّحيمُ قـالَ رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَى فَلَنْ أَكُـونَ ظَهيراً لِلْمُجْرِمينَ فَأَصْبَحَ فِى الْمَدينَةِ خائِفاً يتَـرَقَّبُ فَـإِذَا الَّذِى اسْتَنْصَـرَهُ بِـالْأَمْسِ يسْتَصْـرِخُهُ قـالَ لَـهُ مُوسى إِنَّكَ لَغَوِى مُـبينٌ فَلَمَّا أَنْ أَرادَ أَنْ يبْطِشَ بِالَّذى هُـوَ عَـدُوٌّ لَهُما قالَ يا مُوسى أَ تُريدُ أَنْ تَقْتُلَنى كَما قَتَلْتَ نَفْساً بِـالْأَمْسِ إِنْ تُريدُ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِى الْأَرْضِ وَ ما تُريدُ أَنْ تَكُـونَ مِنَ الْمُصْلِحينَ وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدينَةِ يسْعى قـالَ يا مُوسى إِنَّ الْمَلَأَ يأْتَمِرُونَ بِكَ لِيقْتُلُـوكَ فَـاخْرُجْ إِنِّى لَـكَ

مِنَ النَّاصِحينَ فَخَـرَجَ مِنْها خائِفـاً يتَـرَقَّبُ قـالَ رَبِّ نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمينَ [11]ـ آن هنگام که به کمـال نـیروی جسـمی و روحی رسـید و کامل شـد، به او دانش، تـوان داوری و تشخیص، دادیم و ما این چـنین پـاداش می‌دهیم نیکوکـــاران را (از قصر در آمـــده و) داخل شـــهر شد در وقتی که مردم شهر در بی‌خبری (فاصله میـان مغـرب و عشاء) بودند (زیرا می‌خواست به اوضـاع شـهر سرکشی کند و از چگـونگی جامعه خـبردار شـود) دو مـرد را دید با همـدیگر به قصد کشت دعـوا می‌کنند یکی از حـزب او و دیگری از دشمنانش، آن که از حـزب او بـود از موسی بر علیه دشـمن یـاری خواسـت؛ موسی مشـتی بر دشـمن نـواخت و او مُـرد. موسی به آن مـرد که از حـزبش بـود گفت: این دعـوا که به راه انداخته بودید از عمل شـیطان بود که او دشـمن گمـراه کننـده‌ی آشـکار است (زیـرا آن درگیری بر خلاف برنامه سیاسی موسی بود) گفت خدایا من بر نفس خود ظلم کردم (که بر خلاف برنـامه‌ام وارد درگیری شـدم) پس ببخش بر من، خـدا نـیز بر او بخشـید که خداوند بخشـاینده و مهربـان است و گفت: پروردگـار من آن چه را که به من ارزانی داشـته‌ای در پشـتیبانی از مصریان و درباریان مجرم به کار نخواهم گـرفت. شب را در شهر با ترس به صبح رسانید در حـالی که مترقبانه به اطراف می‌نگریست. ناگهـان همـان مـرد دیـروزی را دید که بـــاز با یك مصـــری دیگر درگـــیر است و از او کمك می‌طلبد، موسی گفت: تو آشکارا در اشـتباه هسـتی (که با دشمنان درگیر می‌شوی و این با برنـامه‌ی من مطـابق نیست لیکن بـــاز از یـــاری او دریغ نکـــرد) پس وقـــتی که خواست مرد مصری را بگیرد گفت:ای موسی می‌خواهی من را نیز بکشی همان‌طور که دیـروز یکی را کشـتی، تو

در صدد اصلاح جامعه نیستی می‌خواهی در زمین جبار باشی و مردی از گوشه دور شهر شتابان فرا رسید و گفت:ای موسی ملاء کنگره تشکیل داده‌اند تا اعدام تو را تصویب کنند. پس بیرون رو که من از خیر خواهان تو هستم. پس موسی از شهر خارج شد در حال ترسان که اطراف را می‌پائید. گفت: پروردگار من مرا از این قوم ستمگر نجات ده.»

از کلمه‌ی «شیعه = حزب» برمی‌آید که موسی (ع) نیز به عنوان پسرخوانده فرعون عضو کنگره بوده و یك گروهی را نمایندگی می‌کرده است.

موسی از «تبس» پایتخت فرعونیان خارج شد تا از مصوبه‌ی مجلس سنا = مؤتمر = کنگره، نجات یابد. در چهار جانب کشور مصر مردمان بَدوی غیرمتمدن حضور داشتند. اما پیامبران هجرت از مدنیت را حرام می‌دانستند، برای موسی تنها یك راه بود و آن حرکت به سوی خلیج قلزم (سوئز) بود تا خود را به صحرای سینا و سپس به یکی از مدنیت‌های سامی برساند.

خود را به نوك خلیج قلزم رسانید و وارد صحرای سینا شد، باریکه‌ی هموار ساحل را طی کرد که کوهستان سینا در سمت چپ او قرار داشت. از سینا نیز خارج شد و در شهر مدین (فاصله میان عربستان و اردن) میهمان شعیب شد. او که به ظاهر شاهزاده‌ی دربار فرعون بود اینك به دامادی شعیب در آمده و گلّه گوسفندان او را چوپانی می‌کند.

وقتی که ابلیس دچار ضعف شدید می‌گردد

سـنا و دولت مقتـدر مصر از یـافتن موسی بازماندند. شاید این اولین مصوبه‌ی مؤتمر مصر بود که به مـرحله‌ی اجـرا نرسـید، وگرنه خـود فرعـون ناچـار بـود که فرزندخوانـده‌ی خـود را اعـدام کند. کاهنـان و سـناتورها تبلیغات شدیدی در انتقاد به فرعون راه انداخته بودند که برخلاف پیشگویی‌ها همان‌کس را پرورانید که قرار است بر علیه قدرت کابالی مصر قیام کند و سلسله‌ی نـوزدهم را از بین بـبرد. همین انتقادها خـود علت ضـعف دولت کابـالی می‌گشت به طـوری که ده سـال پس از آن‌که موسی برگشت هم دولت دچـار ضـعف شـده بـود و هم رقابت شدید میان سنا و فرعون در جریان بود.

ابلیس با همه‌ی توان ابلیسی خود، در ایجاد وحـدت میـان مثلّثِ معبد (کاهنان)، سنا و فرعون عاجز مانده بود. زیرا قضاء چنین ایجاب می‌کرد همان‌طور که به شرح رفت. و ابلیس هوشـمند و برنـامه‌ریز در مـورد قضـا، نـاتوان و ضعیف است و در این مواقع است که: «إِنَّ كَيدَ الشَّيطانِ كانَ ضَعيفاً [12]ـ کید و ره‌کـار مـاکرانه‌ی ابلیس ضـعیف است.»

سه رکن کابالیسم (کاهنـان، سـنا و پادشـاه) با همـدیگر ناسـازگار شـده بودند در حالی‌که نمی‌دانسـتند همین ناسازگاری‌شـان زمینه را بـرای موسـای موعـود آمـاده می‌کند. همـان‌طور که فرعـون نمی‌دانست با دست خـودش موسی را می‌پروراند. همـان‌طور که قـدرت کابالیست امروزی به رهـبری بـزرگ مرکز کابـالی آمریکا به منطقه ما آمـده، در کشـورهای عـربی پایگاه‌ها زده و آن همه اسلحه به آنان فروختـه، ولي نمی‌داند که همگی این کارهـایش زمینه را بـرای موعـود آخرالزمـان (عج)

آماده می‌کند. و در عین حال، مراکز قدرت کابالیستی به شدت تضعیف شده است. و از جانب دیگر خودشان به وضوح پایان تاریخ منحوس کابالی را مشاهده می‌کنند. و از جانب چهارم پرده از راز کابالا برافتاده و کاملاً واضح است که این‌بار نیز کید ابلیس برای حل معضلات کابالیسم دچار ضعف شدید شده است و دیگر کاری از او برای سامان دادن به نظام کابالا برنمی‌آید.

موضوع به حدی روشن است که اکثریت توده‌ی مردم نیز جریان زوال کابالیسم را درك می‌کنند. گرچه کابالا که خود دجال واقعی است در صدد دجال‌سازی در اذهان جامعه جهانی است، و با تبلیغات به محور آرماگدون به هیاهو پرداخته تا مرحله‌ی گذر از تاریخ کابالیسم به تاریخ انسانی را دچار درنگ و تأخیر کند تا در آخرین دوره‌شان ایامی را به وجود خود ادامه دهند لیکن اجل‌شان فرا رسیده است و «إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا يسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يسْتَقْدِمُونَ» [13]ـ لحظه‌ای نخواهند توانست که سقوطشان را به تاخیر اندازند همان‌طور که دانشمندان‌شان به این واقعیت اعتراف می‌کنند.

موسی (ع) به مصر برمی‌گردد / گفتگوی تمدن‌ها

قرآن درباره‌ی یهودیان کابالیست عصر پیامبر اسلام (ص) که در مدینه و اطراف حضور داشتند می‌گوید: «بَأْسُهُمْ بَينَهُمْ شَديدٌ تَحْسَبُهُمْ جَميعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يعْقِلُون [14]ـ درگیری‌شان میان خودشان شدید است پنداری با هم متحد هستند در حالی‌که دل‌های‌شان پراکنده است این بدان علت است که آنان مردمی هستند که تعقل نمی‌کنند.»

ابعاد سه‌گانه قدرت مصر ده سال است که با همـدیگر در چالش هستند. فرعـونی که موسی پسـرخوانده‌ی او بـود مــرده و فرعــون دیگر به جــای او نشســته است [15] (حوالی سال‌های1350 و 1400 پیش از میلاد) هنوز هم قـــدرت کابالیسم دچـــار اختلاف درونی است. و موسی قصد دارد به همـــــــراه همسر و فرزنـــــــدان و گلّه گوسفندانش به مصر برگردد تا در کنار مادر و برادر خود زنـدگی کند. او ده سـال است که در شـهر مـدین (که در سه‌راهی جـاده بـزرگ که تمـدن بین‌النهـرین را به تمـدن مصر وصل می‌کند و جـاده بخـور که هنـد، جنـوب ایـران، دریـای عمـان و یمن را به جـاده بـزرگ وصل می‌کند) به چوپانی گلّه‌ی شعیب مشغول است او برابر اخبار رسیده از مصر و اوضاع نابه‌سـامان حـاکمیت آن، می‌اندیشد: در این شرایط کسی در صدد شناسائی او نخواهد بود، زیـرا دیگر سر و وضع شاهزادگان را نـدارد. چـرا باید حـاکمیت مصر برای یك چوپان حساس باشد.

از شهر مـدین که در امتـداد نـوك خلیج عقبه قـرار دارد، خارج می‌شود وارد صحرای سینا شده و از باریکه همـوار سـاحل همگـام با پـای گوسـفندان پیش می‌رود. هنگـام فـرار از مصـر، کوهسـتان سـینا در سـمت چپ او قـرار داشت این بـــار در ســـمت راست او قـــرار دارد. وادی ایمن= دره‌ای که در ســـمت راست او از دامنه تا بـــالای کـــوه کشـــیده شـــده، آتشی را در آن دوردست‌ها دید به خـــانواده‌اش گفت: بـــروم از آن آتش قبسی بیـــاورم برافروزیم تا شما در این شب سرد و تاریك گرم شوید.

«سارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ ناراً قالَ لِأَهْلِـهِ امْكُثُـوا إِنِّی آنَسْتُ نـاراً لَعَلِّی آتیكُمْ مِنْها بِخَبَـرٍ أَوْ جَـذْوَةٍ مِنَ النَّارِ

لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ فَلَمَّا أَتاها نُودِی مِنْ شاطِئِ الْـوادِ الْأَیمَنِ فِی الْبُقْعَـةِ الْمُبارَکَـةِ مِنَ الشَّـجَرَةِ أَنْ یا مُوسی إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعالَمینَ وَ أَنْ أَلْـقِ عَصـاكَ فَلَمَّا رَآها تَهْتَـزُّ کَأَنَّها جَانٌّ وَلَّی مُدْبِراً وَ لَمْ یعَقِّبْ یا مُوسی أَقْبِلْ وَ لا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنینَ [16]ـ خـانواده‌اش را پیش می‌بـرد، از طـرف کـوه سوســوی آتش را بدید به خــانواده‌اش گفت: درنگ کنید من آتشی را دیدم شاید از آن آتش برای شما خبری یا پاره‌ای بیاورم تا گرم شوید. وقــتی که به آن رســید از جــانب درّه‌ی ســمت راست از درخــتی که در جایگــاه با بــرکت بــود، نــدا داده شد که:ای موسی منم خــدائی که پرورنده‌ی عالمیان است. عصایت را بیفکن. آن‌گه که دید عصا به جنبش درآمـده گویا مـاری است می‌جنبد برگشت پشت کرده و می‌رفت و بــاز نگشت.ای موسی پیش‌آی و نترس زیـرا که تو از ایمن‌ها هســتی. اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُـوكَ بِآیــاتی وَ لا تَنِیا فی ذِکْــری اذْهَبا إِلی فِرْعَــوْنَ إِنَّهُ طَغی فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَیناً لَعَلَّهُ یتَذَکَّرُ أَوْ یخْشی [17]ـ بروید تو و برادرت با معجزه‌هـای من، و سســتی نکنید در یـاد کـردن من (در دعوت مردم به یکتاپرســتی سســتی نکنید) بروید به سوی فرعون که او نافرمانی را از حد گذرانیــده است و با او به نــرمی ســخن بگوئید شـاید به خـود آید و یا (از خـدا) بترسد. فَقُـلْ هَـلْ لَـكَ إِلی أَنْ تَـزَکَّی وَ أَهْـدِیكَ إِلی رَبِّكَ فَتَخْشی [18]ـــ به فرعـــون بگو: آیا ممکن است به پـاکی گـرایی؟ و هـدایت کنم تو را به سـوی پروردگـارت خدا ترس شوی؟»

ادامه دارد...

نویسنده: آیت‌الله مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[10] در مبحث نوح (ع)

[11] آیه‌های14 تا21 سوره‌ی قصص

[12] آیه76 سوره نساء

[13] آیه49 سوره یونس

[14] آیه14 سوره حشر

[15] رامسس دوم مرده و منفلی (منفطا) اول در جای او نشسته است. یا منفلی اول مرده و سیتی به جـای او نشسته است. بنابر اختلاف مورخین.

[16] آیه‌های 29، 30، 31 سوره‌ی قصص

[17] آیه‌های 42، 43، 44 سوره طه

[18] آیه‌های 18، 19 سوره نازعات

یک مقدمه برای ورود به مبحث بنی‌اسرائیل

این همه الطـاف الهی به بنی‌اسـرائیل، چـرا؟ در این مبحث که به بررسی تقابل و حتّی تعـاطی میـان بنی‌اسـرائیل و کابالیسم می‌پـردازیم، لازم است پیش از هر مسـئله به این پرسش پرداخته شـود که «چـرا خداوند این همه درباره‌ی بنی‌اسرائیل لطف ویژه کرده اسـت؟» انبیای فراوان از میان شان مبعوث کـرده اسـت، بیش از هر مـردمی در میـان آنـان معجـزه نشـان داده اسـت؛ معجزاتی که برخی از آنان به حـدّی بـزرگ، مهم و خـارق قوانین طبیعت است که مانندش در میـان مردمـان دیگر واقع نشـده است.موسی و فرعـون، مبـارزه نبـوت با قدرت کابالیسم (1)

با این‌که تاریخ پیدایش قومی به نـام بنی‌اسـرائیل کـاملاً در دست تـــاریخ است (و این همه معجـــزات از آن جمله شکافته شـدن خلیج سـوئز و عبـور از دریا و غـرق شـدن فرعون در پیش چشم مردم 400000 نفری بنی‌اسرائیل بـــوده و از مســـلّمات تـــاریخ است) اما نظر به عظمت و سترگی معجزه‌ای مثل شکافته شـدن دریا و عبـور از آن، قَدَری‌اندیشان طبیعت‌گرا را وادار می‌کند که درباره‌ی آن دچار شک و تردید شوند.

چـرا خداوند چـنین اعجوبه‌هـائی را دربـاره‌ی آنـان انجـام داده است؟

و چرا از میان این همه جامعه‌ها و مردمان جهان، آنان را به این امتیاز اختصاص داده است؟

پاسخ:

پاسخ این قبیل پرسش‌ها را باید در «انسان‌شناسی» پی‌گیری کرد: قوانین طبیعت سلیقه‌ی خدا و حکمت خـدا است؛ بی‌تردید اگر قوانین دیگر یا هر برنامه دیگری بهتر بود خداوند آن را جاری می‌کرد زیرا خداوند علیم و حکیم کـــار غـــیرعلمی و غیرحکیمانه را انجـــام نمی‌دهد. و لـــذا انبیاء، قرآن و اهل بیت (ع) از معجزه خوششان نمی‌آید، آن همه آیه‌ها در قـــرآن وجـــود دارند که معجزه‌خـــواهی و معجزه‌خواهان را نکوهش می‌کنند.

امّا گـــاهی پرسش‌هایی در ذهن انســـان پدید می‌آید و به تـــدریج ریشه‌دار می‌گـــردد؛ مثلاً انســـان می‌گوید: چـــرا خداوند دینـــداران و مؤمنـــان را با قـــدرت خـــود از طریق اعجـــاز یـــاری نمی‌کند تا بتوانند در برابر جریـــان مـــداوم کابالیسم پیروز شوند؟!

برای وضوح بیشتر این مسئله به سراغ پرسش همیشگی بشر برویم که به قول قرآن می‌گویند: «لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَكْنا وَ لا آباؤُنا [1]ـ اگر خدا می‌خواست و مشیّت می‌کرد ما مشرک نمی‌شدیم.» در جوابشان می‌گوید: «قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ تَخْرُصُونَ [2]ـ آیا به این گفته‌تان علم دارید تا آن علمتان را به ما توضیح دهد؟ شما (در این گفتارتان) پیروی نمی‌کنید مگر از ظن و نیستید شما مگر گمانه می‌زنید.»

یعنی این موضوع که در ذهن شما هست پایه علمی ندارد تخیل محض و فقط گمانه‌زنی است. قرار بود «انسان» آفریده شود انسان مختار و موجود گزینش‌گر. اگر قرار بود یک موجود فاقد گزینش و مؤمن جبری، آفریده شود دلیلی بر آفرینش انسان نبود. زیرا خداوند پیش از آن فرشتگان را با مشیّت جبری خود، مؤمن آفریده بود.

«قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ [3]ـ بگو خدا (شما را گزینش‌گر و دارای اختیار آفریده و با ارسال رسل) حجت را بر شما تمام کرده است.» بلی درست است «فَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعين [4]ـ اگر می‌خواست و مشیّت می‌کرد همه‌ی شما بشرها را (با مشیّت اعجازی) هدایت می‌کرد».

و بر شما موجودات مختار، ارسال رسل کرده تا حجت برایتان تمام شود: «رُسُلاً مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرينَ لِئَلاَّ يكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ [5]ـ پیامبران را

بشارت‌دهنده و هشداردهنده فرستاد تا انسـان‌ها حجـتی بر خداوند نداشته باشند».

و پرسش مورد بحث ما نیز مشـمول این آیـات است. اما برای فراهم شدن کامل زمینه برای پاسخ نهـائی، بـاز به سـراغ یک پرسش دیگر بـرویم: گـاهی به ذهن انسـان می‌رسد: چـرا خداوند این جهـان و انسـان را این همه در گیرودار سـختی‌ها آفریـده؟ای کـاش زنـدگی دنیـوی بشر آسوده‌تر و راحت‌تر از این بود، چـرا این همه غم، غصـه، رنج و گرفتاری‌ها؟

بلی: خود خدا می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فی کَبَـدٍ [6] به تحقیق انسان را در فشار و سختی آفریدیم.»

و آن‌چه شما انسان‌ها می‌خواهید و یک زنـدگی آسـوده و کاملاً راحت، بـدون غم و غصه و رنج در ذهن‌تـان هست. آن را نـیز آفریـده‌ایم؛ بهشت. آن‌چه در ذهن‌تـان هست بهشت است که راه برای‌تان باز است.

در این دو پرسش اخـیر، به هرکـدام از پرسش‌ها یک نمونه داده شـده؛ بـرای پرسش اول آفـرینش فرشـتگان نمونه است. و برای زیست راحت و آسوده، بهشت نمونه است.

شمارش بنی‌اسرائیل

پاسخ نهائی:

پس لازم بود برای پرسش مورد بحث (یعنی: چرا خداوند دینداران و مؤمنان را با قدرت خود از طریق اعجاز یـاری نمی‌کند تا بر جریان مداوم کابالیسم پیروز شوند؟) مانند

دو پرسش فوق، نمونه‌ای باشد، و حجت بر انسان تمام شود.

بدین جهت قومی را برگزید و آنان را از طریق اعجاز و معجزات از دست کابالیست‌ها نجات داد و پیروز کرد تا سرگذشت این قوم نمونه‌ای باشد و بشر بفهمد که موفقیت و پیروزی به وسیله اعجاز و معجزه‌ها مشکل بشر را حل نمی‌کند. بنی‌اسرائیل با مشاهده‌ی عینی معجزات عظیم و با وجود آن همه پیامبران، به آن آرمان مورد نظر نرسیدند؛ در زمان موسی (ع) در حیرت و سرگردانی (تیه) و چادرنشینی در سینا به سر بردند. اما در عصر یوشع بن نون بدون استفاده از اعجازها و از طریق روند طبیعی قوانین طبیعت و بر اساس پیروی از قوانین طبیعی به تأسیس دولت موفق شدند.

پس انسان با تمسک به معجزه به جائی نمی‌رسد. اما ابلیس و کابالیسم با استفاده از «کهانت» و کاهنان، به مراد خود می‌رسد.

و به عبارت دیگر: انسان با تمسک به عوامل غیرطبیعی به آن‌چه برای آن آفریده شده (یعنی انسانیت) نمی‌رسد لیکن با تمسک به عوامل غیرطبیعی می‌تواند در مسیر ابلیسی بهرمند شود.

و استدلال شیطان‌پرستان نیز همین است که می‌گویند: خدا که کمک و امداد غیرطبیعی به ما نمی‌کند پس ما پیرو شیطان می‌شویم تا از یاری‌های غیرطبیعی او بهرمند شویم.

«وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزاتِ الشَّياطين [7]ـ بگو پروردگارا، از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم؛ وَ

أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يحْضُرُون [8] و به تو پناه می‌برم از این که در نزد من حاضر شوند».

چرا بنی‌اسرائیل؟

بخش دوم پرسش این بود: چرا بنی‌اسرائیل را برای ارائه‌ی این نمونه، برگزید؟

پاسخ:

اگر هر قوم دیگری را نیز برای ارائه چنین نمونه‌ای برمی‌گزید، باز می‌پرسیدیم چرا آن قوم را برگزیده است. یک قوم از نسل ابراهیم، اسحاق و یعقوب را برگزید که آن ایده‌آل که در ذهن پرسشگر است از هر حیث و در همه‌ی ابعاد، کامل باشد و انسان پاسخ خود را به صورت کامل دریافت کند.

موسی در آب

پیشگوئی کاهنان درباره‌ی تولد موسی (ع)

یك موضوع اجماعی که همه‌ی ادیان، تاریخ و مورخان، حتی خود کابالیست‌ها در آن اجماع دارند این است که کاهنان در مصر، پیشگویی کردند که موسایی متولد خواهد شد و با قدرتِ کهانتی، سنائی و فرعونی مصر مبارزه خواهد کرد و قیام او موجبات سقوط سلسله نوزدهم فراعنه را فراهم خواهد کرد.

کاهن یعنی کسی که خبر از غیب می‌دهد و کارهائی بر خلاف قوانین طبیعت انجام می‌دهد.

قدرت و توان اِخبار از غیب به صورت‌های زیر است:

1- انبیـاء و معصـومین که دارای «روح القـدس» هسـتند می‌توانند هم با منبع وحی مرتبط باشـــند و هم از غیب خـبر دهند. و این معجـزه است که در انحصـار معصـومین است.

2- تماس و ارتباط با ابلیس: بیشتر احادیث و علمـای ما این نوع ارتباط با ابلیس را معرفی کـرده بودند و امـروز با برافتـــادن پـــرده از راز کابـــالا همه‌ی جهانیـــان آن را شناخته‌اند.

3- تماس با شیاطین دون‌پایه (دون‌پایه‌تر از خود ابلیس).

4- تماس با برخی از جن‌ها.

5- ریاضت و تصـفیه درون: انسـان موجـودی است که با ریاضت و تصفیه درون، می‌تواند کارهای شگفت از جمله اِخبـار از غیب داشـته، کـاهن باشد. و ممکن است گمـان کند که این توان را از تقوی و مثلاً نمـاز شب خوانـدن به دست آورده است که مصداق خسر الدنیا و الاخره است.

دو نوع دیگر از کهـانت هست که همه‌ی آن‌ها را در مقاله «معجــزه، کــرامت و کهــانت» شــرح داده‌ام. و از قــول دانشـمند شـیعی که سـمبل تقـوی و تـدین است یعـنی شهید اول آورده‌ام، هم او می‌گوید که یکی از منشــأهای کهـــانت، تصـــفیه درون است. [9]ــ و به اجمـــاع همه‌ی مسلمین کهانت کفر است.

مشکل بزرگ ادیان و نبوت‌ها

عوام‌النـاس گمـان می‌کنند اگر کسی غیب‌گـویی کند لابد از اولیاءالله است و به مقام بالا رسیده است. بویژه اگر چـنین شخصی به عنـوان روحـانی نـیز شـناخته شـود. و

شگفت این‌که برخی از روحانیان ما که در فقه خوانده و تدریس هم کرده‌اند که کهانت گناه کبـیره و کفر است با این همه هر وقت می‌شنوند که فلانی غیب‌گویی می‌کند، او را از اولیاءالله می‌نامند. و شـگفت‌تر از همـه؛ امـروز ما کســانی را داریم که اعتقــاد به علم غیب انبیــاء را منحصر و محــدود به وحی می‌داننــد، و ائمه طــاهرین را فاقد علم غیب می‌داننـــــد، و این‌گونه باورها را خرافه می‌پندارند، اما همین‌ها غیب‌گـویی افـراد غیرمعصـوم را به عنوان «تقرب الی الله» باور می‌کنند. شـاید در تـاریخ بشر احمقانه‌تر از چنین اندیشه‌ای وجـود نداشـته باشـد؛ شاید توضیح چرائی چنین بینشی سـخت دشـوار باشد که چرا این حضرات علم غیب ائمه (ع) را نمی‌پذیرند و آن‌را محـــال می‌دانند اما غیب‌گـــویی افـــراد معمـــولی را می‌پذیرند؟ لیکن اگر اندکی دقت کـنیم پاسخ این پرسش به خوبی روشن می‌شود: پاسخ: چون غرب کابالیست آن را نمی‌پذیرد و این را می‌پذیرد.

غـــرب کابالیست و پیش از آن کابالیسم در شـــرق، در همه‌جا با نبوت‌ها جنگیده و پیـامبران را کـذّاب و مفـتری که ادعــای وحی و نبــوت را به خداوند افــترا بســته‌اند، معرفی کرده و کهانت را تبلیغ کرده است.

نمونه:

چرا غربیان این همه کار باصطلاح علمی در آثـار کاهنـان غیب‌گو انجام داده‌انـد، امّا نبـوت را از عرصه‌های فکـری، علمی و فرهنگی تا جایی که توانستند کنار زده‌انـد؟ چـرا آقای «نیکلسون» آن همه وقت گذاشته، زحمت کشیده و «تـذکرة الاولیا»ی عطـار نیشـابوری را تصـحیح و منتشر کرده است و در فرهنگ مسلمانان جای داده است؟! چرا

مرکز باصطلاح تحقیقاتی استراسبورك آثار محی‌الدین را این همه نشر و ترویج کرده است؟! آنان که درباره‌ی پیامبر اسلام (ص) کاریکاتورهای توهین‌آمیز و فیلم‌ها ساختند و سلمان رشدی را از جان و دل دوست داشتند!! نمی‌دانم کی قرار است بفهمیم؟ کی مسائل اظهر من الشمس را درك کنیم؟ تا کی باید آب به آسیاب دشمن کابالیست بریزیم؟ تا کی باید لقب مقدس «عارف» و «ولی الله» را به اولیاء ابلیس بدهیم؟!

در آینده، در جایی که سخن از نفوذ کابالیسم در امت اسلام خواهد شد، مداحی‌های حسن بصری و... را درباره‌ی ابلیس و شیطان‌پرستی خواهیم دید. شنونده این سخن حق دارد باصطلاح از تعجب شاخ در بیاورد. زیرا کابالیسم از آغاز تاریخ در یك جریان واحد به طور کاملاً موفق کوشیده است که اولیاء ابلیس را جایگزین اولیاء الله کند. هیچ طاغوتی، هیچ فرعونی با صوفیان درگیر نشده است و بالعکس.

هرزه پردازی, روابط جنسی, همجنسگرایی/ غرب کجا را هدف قرار داده است؟!

بی بی‌سی نوشت: مدارکی فاش شده که نشان از سوء استفاده جنسی از کودکان در کلیسای کاتولیک می‌باشد.

دویچه وله از قانونی شدن همجنس بازی در فرانسه خبر داد.

رادیو فرانسه از حمایت اوباما از همجنس بازان نوشت.

یورونیوز تصاویر زنان برهنه در اوکراین را به نمایش در آورد.

و....

روزی نیست که خبری در مورد تجاوزهای جنسی علیه زنان و کودکان، خشونت علیه زنان، قانونی شدن همجنس بازی و مواردی از این قبیل نشنویم.

با ظهور اینترنت و تلوزیون‌های ماهواره‌ای تمامی جوامع جهان هدف یک تهاجم هرزه پردازانه قرار گرفته که نتایج این هجمه روانشناختی و جامعه شناختی با توجه به آمارهای مربوط به «خانواده» در کشورهای مختلف با گذر زمان بیش از پیش آشکار می‌شود.

سازمان ملل در گزارش نوامبر 2011 خود که به مناسبت سال روز منع خشونت علیه زنان، منتشر شده است از آماری تکان دهنده درخصوص تجاوزهای جنسی و خشونت‌های شدید علیه زنان در کشورهای غربی پرده برداشت.

آنچه در این گزارش بسیار قابل توجه است، میزان بالای نرخ تجاوز جنسی در کشـورهایی چـون آمریکـا، انگلیس، کانادا و سرزمین‌های اشـغالی توسط رژیم صهیونیسـتی در کنار کشورهایی با ساختارهای قبیله‌ای همچـون کنگو و سـودان است که به خـاطر نفت و منـابع طـبیعی قابل توجه خود، همواره در معرض جنگ‌هـای داخلی مـزدوران غربی و حکومت مرکزی بوده‌اند.

نکته قابل توجه دیگر این گزارش، اثبات تلاش دولت‌هـای نظـام سـرمایه‌داری بـرای ایجـاد و تقـویت روابط آزاد جنسی میان افراد جامعه با هدف انحراف افکار عمـومی از پیگیری مطالبات سیاسی و مذهبی است و این موجب شده تا آمار تجاوزهای جنسی در این کشورها، به صورت سرسام آوری نسبت به کشورهای مبتنی بر سـاختارهای دینی افزایش داشته باشد.

در بخشی از این گـزارش آمـده است: در کشـورهای اسـترالیا، کانـادا و سـرزمین‌های اشـغالی توسط رژیم صهیونیستی، 40 تا 70 درصد زنـان کشـته شـده در این کشورها و منـاطق، توسط شـریکان جنسی خـود به قتل رسیده‌اند.

در ایالات متحده امریکا نیز یک سـوم زنـانی که هر سـاله به قتل می‌رسـند، افـرادی هسـتند که توسط شـریکان جنسی خود کشته شده‌اند.

در سـوئیس 22.3 درصد از زنـان، خشـونت جنسی و روابط جنسی ناخواسـته را در زندگی‌شـان تجربه می‌کنند.

یک پــژوهش نــیز بر روی نوجوانــان 15 تا 19 ســاله کانادایی فاش ساخته که اولین ارتباط جنسی 54 درصد از دخـتران در این کشـور، به صـورت اجبـار و ناخواسـته بوده است.

گزارش سـازمان ملل حـاکی است که بـاز هم در کانـادا، زنـان بـومی پنج برابر دیگر زنـان، بر اثر خشـونت کشـته می‌شوند.

در اروپا، ایالات متحده و استرالیا، بیش از نیمی از زنـان معلول و یک سوم زنان بدون معلولیت، تجاوز جسـمی را تجربه می‌کنند.

بین 40 تا 50 درصد زنان در اتحادیه اروپا، ارتباط جنسی ناخواسته، تماس فـیزیکی یا فرم‌هـای دیگـری از اذیت و آزار جنسی در محل کارشان را تجربه کرده‌اند.

در ایالات متحده نیز 53 درصد دختران در سن 12 تا 16 سال، اذیت و آزار جنسی را در مدارس تجربه کرده‌اند.

اگرچه دولت‌های نظام سرمایه‌داری، با اتخاذ روش ایجـاد و گســـترش روابط آزاد جنسی بین افـــراد، در تلاش بوده‌اند تا افکــار عمــومی کشــورهای خــود را مملو از موضوعات مربوط به روابط جنسی و مسایل غیراخلاقی کنند تا بـدین وسـیله صـنعت پورنو در این کشـورها را به درآمـدزایی‌های گسـترده برسـانند، اما گـزارش سـازمان ملل نشان می‌دهد که مجبـور شـده‌اند که مبلغی هنگفت را صرف جبران مافات و هزینه‌های بهداشـتی و درمـانی قربانیان جنسی این سیاست فرهنگی خود نمایند.

براساس این گزارش که در ماه جاری منتشر شده، هزینه خشونت و تجاوز جنسی مردان به شرکای جنسی در آمریکا، به تنهایی بالغ بر 5.8 میلیارد دلار در سال است.

یک مطالعه در سال 2004 میلادی در انگلستان، تمام هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم خشونت خانگی در حدود 23 میلیارد پوند برای هر سال و 440 پوند برای هر نفر تخمین زده است.

براساس این گزارش، در کانادا نیز هزینه سالانه که برای خشونت علیه زنان خرج می‌شود، در حدود 684 میلیون دلار کانادیی برای سیستم قضایی، 187 میلیون دلار برای پلیس و 294 میلیون دلار برای مشاوره و آموزش و جمعاً در حدود یک میلیارد دلار تخمین زده شده است.

گفتنی است هرزه پردازی یکی از ابزارهای قدرتمند جنگ علیه خانواده است که قلب، روح و وجدان زنان و مردان جوامع مختلف از غرب گرفته تا شرق را هدف قرار داده است.

در دنیای ارتباطات دست یابی به محتواهای جنسی به راحتی از طریق تلوزیون، فیلم‌ها، کانال‌ها و سایت‌های اینترنتی مقدور شده است. به بیان دیگر با ظهور اینترنت و تلوزیون‌های ماهواره‌ای تمامی جوامع جهان هدف یک تهاجم هرزه پردازانه قرار گرفته که نتایج این هجمه روانشناختی و جامعه شناختی با توجه به آمارهای مربوط به «خانواده» در کشورهای مختلف با گذر زمان بیش از پیش آشکار می‌شود.

اصــرار بر دم غــنیمت شــماری خودخواهانه بــرای لــذت جویی به هر قیمتی، شاکله درونی و ذات پورنوگرافی را تشکیل می‌دهد.

هرزه پردازی افکار معتقدین به نجابت و عفت و پــاکی و مسئولیت اخلاقی در برابر خداوند را به مسخره می‌گــیرد و زنــان و مــردان و کودکــان را اســتثمار کــرده، جایگــاه انسانی آن‌ها را فروکاهیده و شــرافت و حقــوق آن‌ها را چپاول می‌کند.

هــرزه پــردازی تحقــیر و تــنزل احساســات و کنش‌هــای طــبیعی جنسی انســان به یک پدیــده شــدیدا اعتیــادآور، مخــرب، اخلاق زدا، فســادآور و مهلک است که با فرصت طلبی عوامل فعال در پیاده ســازی بخش اجتمــاعی نظم نوین شیطانی سامان داده شده تا راه زنــدگی اخلاقی و نجیبانه بر انسان عصر ارتباطات و رسانه بسته شود.

هرزه پردازی جسم، روح و ذهن را به آلودگی می‌کشاند.

هرزه پردازی نگاه و تصور طبیعی فرد نسبت به واقعیت و هــدف روابط جنسی را تغیــیر داده و بــذر گرایش‌هــای انحرافی جنسی را در روان بیننــده می‌پراکند. بر اســاس مطالعات محققین بنیــاد ملی تحقیقــات خــانواده کانــادا، تصــورات غــیر واقعی خطرنــاکی در ذهن فــرد اســتفاده کننــده از آثــار هــرزه پردازانه شــکل می‌گــیرد که مــوجب دست زدن به بــرخی رفتارهــای زننــده و ضد اخلاقی از جانب او می‌شود.

بــرای مثــال نتــایج مطالعــات نشــان می‌دهد که در میــان مردان معتاد به هرزه پردازی که اقدام به تجــاوز به عنف به زنــان کــرده انــد؛ بــاوری شــایع بــوده مبــنی بر این که

"زنـان خـود بـاعث و بـانی مـورد تجـاوز قـرار گـرفتن می‌شوند زیرا که آن‌ها از رابطه‌ای که شکل تجاوز داشته باشد لذت می‌برند و فرد متجاوز یک انسان عادی بـوده و بدون مشکل است!" ریشه این تصور خطرناک که دروازه ورود به حریم جسـمی افـراد دیگر و ارتکـاب کـثیف‌ترین جنایات است در تصـویر غـیرواقعی ارائه شـده از روابط جنسی در هرزه پردازی است که ذهن فـرد را به صـورت حق به جانبی برای ارتکاب جرایم جنسی قانع می‌سازد.

اعتیاد به هرزه پردازی خطرناک‌تر از اعتیاد به مواد مخدر

بر اســاس مطالعــات دکــتر ویکتــور کلاین که متخصص درمان اعتیـاد به سـکس اسـت، اسـتفاده مکـرر از هـرزه پردازی، احسـاس لـذت در زنـدگی عـادی زناشـویی را از بین می‌بـرد و به تـدریج منجر به کشـیده شـدن فـرد به سـوی محصـولات حـاوی اعمـال خشـونت آمـیز و غـیر انسانی جنسی می‌شود که در نهایت به انحراف جنسی و ارتکاب جرایم سکسی همچون تجاوز به عنف و تجـاوز به کودکان می‌انجامد. با رسـیدن فـرد به این درجه احتمـال گــرایش به هرگونه انحــراف جنسی وجــود دارد و دیگر برگشتن از این گرایش‌ها گـاهی حـتی با به وجـود آمـدن "احساس گناه سنگین" در فرد نیز غیر ممکن می‌شود.

کارشناسان اذعان دارند که درمان اعتیاد به پورنوگرافی می‌تواند بسیار سخت‌تر از درمـان اعتیـاد به مـواد مخـدر باشد. درمـان اعتیـاد به مـواد مخـدر اکـثرا با سم زدایی شروع می‌شود تا مواد از بدن خارج شـوند. اما در اعتیـاد به هــرزه پــردازی بنا به گفته دکــتر لیــدن، از اســاتید دانشگاه پنسیلوانیا "تصورات ذهنی ایجـاد می‌شـود که به طور دائمی در ذهن کـاربر جـاگیری می‌کند و با سیسـتم

شـیمیایی مغز درگـیر می‌شـود." به همین دلیل است که معتـادان به تولیـدات مسـتهجن می‌توانند به طـور واضح همه جوانب فیلم‌هـای مشـاهده شـده در مـدت‌ها قبل را توضـیح دهند. سم زدایی روانی این نـوع اعتیـاد بسـیار سـخت بـوده و گـاهی در حد غـیر ممکن است که در این حالت دیگر فرد از شان انسـانی خـارج شـده و در حـالات مهلک روانی-جنسی قرار می‌گیرد.

مهمـترین موضـوع در این رابطه این است که افتـادن در این مسـیر به تـدریج و در یک حـالت غـیر قابل تشـخیص روی می‌دهد. به عقیده دکتر کلاین: «مانند سرطان رشد کرده و پخش می‌شـود و بسـیار به نـدرت به خـودی خـود جمع شـــده و از بین می‌رود و درمـــان آن ســـخت است. مردان مبتلا به اعتیاد به هرزه پـردازی اکـثرا آن را انکـار می‌کنند و درنتیجه قابل پیش بینی است که از مواجهه با آن خـــــودداری می‌کنند که منجر به ناهماهنگی‌هـــــای زناشـــویی بین زوجین می‌شـــود و گـــاهی به طلاق منجر می‌گـــردد و گـــاهی نـــیز مـــوجب از هم پاشـــیدن روابط عاطفی موجود بین افراد دیگر می‌شود.»

آثار هرزه پردازی بر جامعه

نهادهـــای مـــدافع اخلاق در اروپا و آمریکا در دفـــاع از خانواده با هرزه پردازی مبارزه تبلیغاتی انجام می‌دهند.

طبق مطالعات انجام شده، بین اعتیاد به محصولات هرزه پردازی و تجاوز به عنف و دیگر خشونت‌ها نسبت به زنان و کودکان ارتباط مستقیمی وجود دارد.

بخش زیادی از افراد دستگیر شده در مـورد خشـونت‌های جنسی از تمایل شـدید به اسـتفاده از محصـولات حـاوی

پورنوگرافی خشونت آمیز اعتراف می‌کنند. در اوایل، فرد با مشاهده صحنه‌های خشونت آمیز جنسی، متوجه تاثیر آن بر کارکرد روانی خود نیست اما رفته رفته گرایش به خشونت جنسی و تخیلات مربوط به آن در فرد ایجاد شده و با تداوم استفاده از این محصولات این گرایش در مسیری کاملا تدریجی برای او عادی و لذت بخش می‌شود.

پورنوگرافی سطح و اهمیت رابطه جنسی بین زوجین که به عنوان وجهی از عشق و ابراز عواطف محبت آمیز به صورتی کاملا اخلاق مدارانه بین زن و مرد روی می‌دهد را به عملی کاملا حیوانی تنزل می‌دهد که می‌تواند هرگونه گرایش حتی خشونت آمیز و ضد انسانی را شامل باشد. در واقع پورنوگرافی یک تفسیر و تعبیر ضد انسانی از یک واقعیت زیبا و مهم وجود انسان است که در آن روابط انحرافی هیجان انگیز و مطلوب جلوه داده می‌شود و بر کامجویی شخصی بدون در نظر گرفتن حرمت افراد دیگر تاکید شده و زن و مرد و کودک به صورت اشیایی برای لذت جنسی معرفی می‌شود.

هرزه پردازی و نوجوانان

به عقیده برخی محققین، هرزه پردازی بر تکوین طبیعی مغز کودکان تاثیر منفی دارد. آمارهای جهانی نشان می‌دهد که پسربچه‌های 12 تا 17 ساله از گروه‌های عمده مراجعه کننده به محصولات حاوی هرزه پردازی هستند. در واقع برای اکثر آن‌ها این محصولات اولین و ساده‌ترین مسیر برای کنجکاوی‌ها و آموزش‌های جنسی محسوب می‌شود در حالی که این سایت‌ها و فیلم‌ها از

هرگونه آمـوزش و بیـان واقعیت‌ها و مسـائل بهداشـتی خالی بوده و نوجوانان را در معرض بیماری‌های جنسی و روانی مختلف قرار می‌دهند.

تصـویری که هـرزه پـردازی در ذهن نوجوانـان مـذکر از جنس مونث می‌آفریند بسیار تحقیرآمـیز است به طـوری که تمامی وجود انسانی و تن دختران و زنان را در اذهان نوجوانـان پسر در حد یک شئ که نسـبتی با احـترام و عواطف نـدارد پـایین می‌آورد. در نتیجه امکـان ایجـاد رابطه طـبیعی حـاوی نگـاه انسـانی و محترمانه بین دو جنس از بین رفته و زمینه ارتکـاب به تجـاوز و تعـدی جنسی فـراهم می‌شـود. بـدیهی است قربانیـان جنایـات جنسی تا مـدت‌های مدید و گـاه تا آخر عمر با یک رنج پنهـان درونی دست به گریبـان بـوده و در نگـاه طـبیعی آن‌ها به روابط اجتماعی و به خصوص روابط زناشویی و زندگی خانوادگی اخلال‌های بزرگی ایجاد خواهد شد.

دکـتر جـودیت رایسـمن (Dr.Judith Reisman)ـ مـدیر انسـتیتو آمـوزش رسـانه‌ای و یکی از مخالفـان هـرزه پـردازی می‌گوید: «مشـاهدات عصب شـناختی در مـورد پاسخ غریزی مغز به تصاویر و صداهای مسـتهجن نشـان می‌دهد که تماشـای این تولیـدات یک رویـداد بیولوژیک مهم است که آگاهی فردی برای تصـمیم گـیری را مختل می‌کند که این اتفـاق بـرای مغز منعطف و تحت تـاثیر قرار گیرنده کودکان مضر است زیـرا که قـدرت دریـافت واقعیت از سوی آن‌ها را از بین برده و در نتیجه تـاثیرات نامناسبی بر سلامتی جسمی و روحی، آسایش و شـادی آن‌ها می‌گذارد».

از هم پاشیدن خانواده

هـرزه پـردازی بر رفتـار تـاثیر گذاشـته و گرایش‌ها را هدایت می‌کند. پیام‌هـای آن در ابتـدا اغـوا کننـده هسـتند زیـرا خیـالی بـوده و بنـابراین بسـیار هیجـان آورتر از واقعیت نمایش داده می‌شـوند. در اشخاصی که از هـرزه پـردازی اسـتفاده می‌کنند انتظـارات غـیرواقعی اعجـاب آوری در مـورد روابط جنسی شـکل می‌گـیرد که منجر به آسـیب دیـدن روابط بین فـردی و اجتمـاعی و خـانوادگی آن‌ها می‌شود. در واقع هدف اصلی اشاعه هرزه پـردازی همین است که اعتمـاد و صـداقت که دو رکن اصـلی یک ازدواج است را از بین بـــبرد. از آن‌جا که ارتبـــاط به سایت‌ها و تولیدات هرزه عمدتا به صورت مخفیانه انجام می‌گـیرد؛ این مخفی کـاری اکـثرا منجر به رفتارهـای فریب آمیز و دروغگـویی می‌شـود که در نتیجه در زوج‌ها احسـاس مـورد خیـانت واقع شـدن و حس شک به وجـود می‌آید. آن‌ها نمی‌توانند بفهمند که چـــرا دیگر بـــرای همسرشـان خوشـایند نیسـتند و یا چـرا همسرشـان برایشـان جـذابیت قبلی را نـدارد. همـانطور که در بـالا تاکید شد هـدف هـرزه پـردازی از هم پاشـیدن خـانواده است و دست یـابی به این هـدف بـدون این که اعضـای خانواده متوجه باشند به تدریج روی می‌دهد.

برنامه ریزان و برپاکنندگان نظم نـوین جهـانی به خـوبی می‌دانند که مهمـترین چـالش پیشـروی آن‌ها در پیشـبرد بعد اجتماعی این نظم، «خـانواده» و پیوسـتگی عـاطفی انســـان‌ها در درون آن به هم دیگر در زیر چـــتری از معیارهای اخلاقی- انسانی در جوامع مختلف است.

از این رو طراحان دنیای جدید ابزارهای مختلفی را برای از بین بردن این سد بزرگ پیش بیـنی کـرده و با تمـامی

قوای مالی، فکری و ایـده پـردازی سیاسی- اجتمـاعی و روانشناختی خود جنگ عظیمی را علیه «خانواده» به راه انداخته‌اند که از جبهه‌هـای مختلفی همچـون فمینیسـم، تحرکـات ضد اجتمـاعی، تبلیغ انـزوا و زنـدگی مجردانـه، تبلیغ همجنس بـازی، حیا زدایی، عـادی نشـان دادن عـدم پایبندی به موازین اخلاقی، تبلیغ بی‌بندوباری و نیز هرزه پردازی هدایت می‌شود.

تجاری سازی و فروش تخمک‌های زنان مدل

از جمله فعالیت‌هـایی که این افـراد بـرای تخـریب بنیـاد خـانواده انجـام می‌دهند می‌تـوان به تجـاری سـازی و فروش تخمک‌های زنان مدل اشاره کرد:

شـرکت‌هـای تبلیغـاتی با توجه به صـنعت تبلیغـات و گـره خوردن این صنعت با مسائل جنسی در فضای سایبر و با اسـتفاده از موضـوعاتی همچـون مـدلینگ و تبلیغـات مستهجن، اقـدام به تجـاری سـازی و فـروش تخمک‌هـای دختران و زنان مدل به خانواده‌های اروپـایی و آمریکـایی برای تولد فرزند زیبا، کرده اند.

خـبرگزاری دولت انگلیس، بی‌بی سی در گزارشی آورد: این دیدگاه دارویینی و تجاری و عیـاش منشـانه نسـبت به زندگی که وب سایت حراجی eBay، الگوی آن به شـمار می‌رود، نگرانی‌هـای زیـادی را در میـان متخصصـان ناباروری به وجود آورده، چرا که آنـان معتقدنـد، به دلیل فقدان قوانین مؤثر و همه‌جانبه، وجـود چـنین اقـداماتی چندان عجیب نیست.

خـانم "شـلی اسـمیت" مـدیر برنامه اهـدای تخمک در لوس‌آنجلس می‌گوید: «این کاری وحشتناک، غیرانسـانی

و هراس‌آور است... بـدترین بخش بـرای من، فکر کـردن به پدیـده‌ای زشت‌تر می‌باشـد، چـرا که با رشد بازارهـای خرید و فــروش اینترنــتی تخمـک، گــویی ما با یک گلوله برفی در حال بزرگ شدن مواجه هســتیم که ممکن است بهمــنی مخـرب به همــراه آورد. فــروش تخمک انســانی، کاری شرم‌آور و غیراخلاقی است که به افول ارزش‌های انسانی می‌انجامد.

استفاده از شبکه‌های اجتماعی و ماهواره

اعتیاد به شـبکه‌های اجتمـاعی، چت روم‌هـا، مسـنجرها و هر ابــزاری که منجر به رابطه عــاطفی و دوســتی میــان کــاربران اینترنــتی می‌شــود از دیگر ابزارهــایی است که روی پایبنــدی افــراد به ارزش‌هــای اخلاقی اثــرات ســوء می‌گذارد.

در همــایش ســال 2003 وکلای خــانواده در آمریکــا، دو سوم وکلای شرکت کننده از نقش تاثیرگـذار اینـترنت در طلاق صحبت کردند. هزره پردازی آنلاین بیشــترین تــاثیر مثبت را در میــان هــرزه پردازی‌هــای اینترنــتی بر رشد طلاق داشـــــته است. این در حالیست که در نیمه نخست دهه نود که هنوز اینترنت توسعه و گســترش نیافته بــود، تاثیر فیلم‌ها و مجلات هـرزه بر طلاق چـیز قابل تـوجهی نبود.

فیلم / دریافت

بیش از 75 درصد محصــولات هــرزه اینترنــتی در آمریکا تولید می‌شود. نزدیک به 15 درصد در اروپا و مــابقی در سایر مناطق. بیش از 70 میلیـون نفر در طـول هفته به سایت‌های هرزه سر می‌زنند که حـدود 20 میلیـون آن‌ها

از آمریکای شمالی هستند. آلمان، انگلستان، فرانسه، ایتالیا و اسپانیا از بزرگترین مشتریان هرزه پردازی آنلاین در اروپا هستند. در آلمان کاربران اینترنتی سایت‌های هرزه به طور میانگین در هر ماه 70 دقیقه صرف این سایت‌ها می‌کنند. در میان اروپاییان مراجعه کننده به این سایت‌ها افراد بالای 50 سال بیش‌ترین زمان را در این سایت‌ها می‌گذرانند. حدود 70 درصد از ترافیک سایت‌های مستهجن در طول روز روی می‌دهد.

نقش اسرائیل در گسترش پورنو در جهان

در این جا نیز همچون اکثر رویدادها و پدیده‌های ضد بشری و ضد انسانی در جهان رد پای اسرائیل و صهیونیسم آشکار است. یهودیان در قالب تولیدکنندگان و فروشندگان محصولات هرزه پردازانه و نیز بازیگری در فیلم‌هاي هرزه مدیریت این کار کثیف را در جهان به عهده دارند. در تاریخ آمریکا بین سال‌هاي 1890-1940 با یهودیان مهاجري مواجه می‌شویم که در انتشار ادبیات، ترانه، لطیفه‌ها و رمان، مجله‌ها و نوشته‌هاي هرزه پردازانه فعالیت داشته‌اند.

معروف ترین تولید کننده و فروشنده محصولات هرزه در دوران پس از جنگ جهانی دوم، روبي استورمن یهودی بوده است که در دهه 70 میلادی کنترل بازار هرزه نگاري در آمریکا را در دست داشته است.

او در پایان دهه 60 بزرگ ترین پخش کننده نشریات مستهجن در آمریکا بوده و با گسترش تجارت خود بیش از 200 فروشگاه کتاب مستهجن در سراسر آمریکا دایر نمود.

وی سینماهای مخصوص هرزه پردازی را در آمریکا برپا ساخت و پس از مرگش در اواخر دهه 90 پسرش دیوید به عنوان جانشین او کسب و کار خانوادگي را ادامه داد. اکنون یهودي دیگری به نام استیون هیرچ جای استورمن در این کار را گرفته است به گونه‌ای که او شرکت مایکروسافت هرزه پردازی جهان نامیده می‌شود که تولید کننده بیشترین فیلم‌هاي هرزه در آمریکا محسوب می‌شود.

"لیندا گوردون" روانشناس مسائل خانواده در مقاله‌ای تحت عنوان کارکردهای خانواده که در ژورنال وومن چاپ شد می‌گوید: «خانواده هسته‌ای باید متلاشی شود و مردم باید راه‌های بهتری برای زندگی با هم پیدا کنند. از هم پاشیدگی خانواده‌ها هم اکنون یک فرایند انقلابی است. خانواده‌ها که پشتیبان ستمی مانند قرار دادن مردم در واحدهای کوچک جدا از هم بوده‌اند دیگر قادر به اتحاد برای مقابله با منافع همگانی نیستند.»

"روبین مورگان" نیز می‌گوید: «ما نمی‌توانیم بی‌عدالتی موجود بین مرد و زن را بدون نابود کردن ازدواج از بین ببریم.»

"گلوریا استینم" نیز در جایی دیگر آورده است: «در سال 2000 آرزومندم که کودکانمان را به جای افراد باورمند به خدا معتقد به پتانسیل‌های انسانی بار بیاوریم.»

گسترش سقط جنین در آمریکا

از سال 1973 تاکنون در حدود 55 میلیون مورد سقط جنین در آمریکا ثبت شده است. این آمار اسفبار که از زمان قانونی شدن سقط جنین در آمریکا توسط دیوان

عالی این کشور در سال 1973 تـاکنون ثبت شـده است توسط "کمیته ملی حق زنــدگی" (National Right to Life Committee) و "مؤسسه گاتماخر" (Guttmacher Institute)ـ جمع‌آوری شــده است. این امــار به طــور مستقیم از کلینیک‌های سقط جنین اخذ شده‌اند.

در سـال 2008 تعـداد سـقط جـنین از مـرز 50 میلیـون گذشــته و احتمــالا در ســال 2013 به مــیزان تقریــبی 70میلیون نفر خواهد رسـید. نـرخ سـقط جـنین به طـور میانگین در هر سال 2/1 الی 3/1 میلیون مورد در سال است. نقطه جـــالب توجه اینجاست که مجمـــوع تعـــداد ســربازان کشــته شــده آمریکــایی از جنگ‌هــای انقلابی آمریکا تا جنگ دوم عراق بالغ بر 2/1 میلیون نفر است.

زوال نهاد خانواده در آمریکا

نهاد خانواده به روند رو به زوال خود در جامعه آمریکایی ادامه می‌دهد. بر اسـاس مطـالعه‌ای که توسط "مؤسسه تحقیقــاتی پیو" (Pew Research Center)ـ در دهه 1960انجام داده، 68 درصد از افرادی که بیست و انــدی سال سن داشتند ازدواج کـرده بودند. این در حـالی است که هم‌اکنــون تنها 26 درصد از افــراد این بــازه ســنی ازدواج کرده‌اند.

بنا به گــزارش این مؤسسه تحقیقــاتی، مــیزان زنــدگی مشترک بـدون وجـود ازدواج در بین آمریکایی‌ها در حـال افــزایش است و بر اســاس گــزارش "اداره سرشــماری آمریکا" (Census Bureau)ـ از سـال 1999 تـاکنون دو برابر شده است.

بررسی‌های انجام گرفته توسط مراکر تحقیقـاتی نشـان می‌دهند که گـرایش به همجنسـبازی در جامعه آمریکا رو به افـزایش است. به گـزارش اندیشـکده "راه سـوم" (Third Way)، در 15 سال اخیر حمایت عمومی از ازدواج همجنس بـــازان در آمریکا از 27 درصد به 53 درصد افـــزایش یافته است. این بررسی‌ها همچـــنین نشـــان می‌دهند که شـمار شـرکت‌هایی که به کارکنـان همجنس باز مزایا و کـار می‌دهند از 19 شـرکت به 291 شـرکت افزایش یافته است.

بر اسـاس این بررسـی، 62درصد از مـردم آمریکا بر این باورند که همجنس بازان باید توسط جامعه مورد پـذیرش واقع شـوند و این در حـالی است که این آمـار از سـال 1996 تاکنون، 14 درصد افزایش داشته است.

بـاراک اوباما رئیس جمهـوری آمریکا روز 31 تیرمـاه به طـور رسـمی قـانون 17 سـاله‌ای را که مـانع از خـدمت آشکار همجنس بازان در ارتش آمریکا می‌شـد، لغو کـرد. این در حـالی است که گزارشـات متعـددی در رسـانه‌های در مورد همجنس بـاز بـون خـود اوباما نـیز مطـرح شـده است. وی همچنین اخیرا یک قاضی همجنس بـاز یهـودی را به عنـوان قاضی دیـوان عـالی آمریکا منصـوب کـرده است.

تبلیغ همجنس بازی و قانونی کردن همجنس گرایی

با دقت در عرصه فرهنگ سازی جهانی به مواردی خـاص بر خواهیم خـورد که نظام‌هـای غـربی به خصـوص نظـام آمریکا و انگلســـتان با تغذیه از ســـرمایه‌های مـــالی و انسانی یهود، به شدت و با اصراری بسـیار عجیب سـعی

در گســترش و تبلیغ آن‌ها در میــان مــردم خــود و دیگر ملت‌ها دارند. یکی از این مــوارد که شــدیدا مــورد توجه نظام فرهنگ سازی غرب بوده «همجنس بازی» است.

حتی اگر حمـایت این نظام‌ها از افـراد همجنس بـازان را (به عنــوان افــرادی که از نظر روانی در گرایش‌هــای طـبیعی انسـانی دچـار مشـکل شـده و تعـادل خـود را از دست داده و نیارمند کمک‌ها و درمان‌هــــای روانکاوانه هستند) از منظر دعاوی حقوق بشری نگریسـته و قبـول کــنیم، بــاز تناســبی بین هجم تبلیغــات و حمایت‌هــای بی‌حسـاب مـالی و سیاسی و اجتمـاعی از این افـراد و تعداد آن‌ها در جوامع مختلف نخواهیم یافت. بـرای مثـال تنها 1.5 درصد از مــردم انگلســتان را همجنس بــازان تشکیل می‌دهند و گستردگی حمایت و پافشـاری بر ارائه خـدمات و به رسـمیت شـناختن این اقلیت بسـیار کوچک هیچ تناسبی با تعداد آن‌ها و یا قدرت اثر گــذاری آن‌ها بر جریان سیاسی و اجتماعی کشور ندارد.

سیاست‌های فـرهنگی غـرب در تلاش است پـرچم ننگین همجنس بازی را در دنیا بیافرازد اما چرا؟

اینجاست که این سوال مطرح می‌شـود که چـرا غـرب در تلاشی مصـرانه سـعی در گســترش پدیــده ضد انســانی همجنس بازی دارد؟

چـــرا امـــروزه بخشی از برنامه ریزی‌هـــای سیاســـی، اجتمــاعی و فــرهنگی غــرب علنا به حمــایت از توســعه همجنس بـازی در میـان مـردم خـود و ملت‌هـای سراسر جهـان اختصـاص یافته اسـت؟ نظـام سیاسی غـرب چه سودی از همجنس باز شدن افراد می‌بـرد که اینچـنین به

حمایت از نهادهای حامی همجنس بازی پافشاری کرده و به انحاء مختلف سعی در عادی سازی و قبولاندن طبیعی بودن این پدیده غیر طبیعی به بشریت دارد؟ اگر تنها نگاه انسانی و حقوق بشری موجب این سطح از فعالیت‌های حمایتی است چرا به این افراد به صورت کسانی که به هر دلیلی (روانشناختی، جامعه شناختی و یا فیزیولوژیک) از مسیر تعادل و طبیعت بشری خارج شده و نیاز به کمک و درمان دارند تا بیش از این در باتلاق اعمال ضد اخلاقی و ضد نهاد خانواده فرو نروند؛ نگریسته نمی‌شود؟!

بلکه برعکس با تشویق، تبلیغ، حمایت و عادی نشان دادن این پدیده، این افراد بیمار را هرچه بیشتر به اعماق دره‌های ضد اخلاقی فرو می‌کشانند؟! شایان توجه است که موضوع حمایت از همجنس بازی مرز نگرش‌ها و گرایش‌های سنتی سیاسی را نیز درنوردیده و به نظر می‌رسد به صورت یک سیاست استراتژیک همگانی برای نظام‌های غربی درآمده است. از همین رو می‌بینیم که دیوید کامرون محافظه‌کار در انگلستان سیاست‌های مشابهی با اوبامای دموکرات در آمریکا در مورد حمایت از همجنس بازی در پیش گرفته است!

در انگلستان از سال 2004 به بعد زوج‌های همجنس باز از حقوق و مزایای زوج‌های عادی برخوردار شده‌اند و عده‌ای از مقامات دولتی در خواست کرده‌اند که ازدواج همجنس بازان در سراسر انگلیس تا سال 2015 به صورت قانونی تایید شود. در آمریکا نیز شبکه سی‌ان ان گزارش داده است که 53 درصد مردم خواهان قانونی شدن همجنس‌بازی در ایالت‌های این کشور هستند.

در واقع در اروپا و آمریکا دستگاه فرهنگ سازی غرب در حال کسب موفقیت و رسیدن به اهداف خود در تبدیل همجنس بازی از یک پدیده شنیع و غیر اخلاقی به یک موضوع عادی اجتماعی است. تا جایی که هم اکنون هرگونه موضع‌گیری بر علیه همجنس بازی و همجنس بازان در غرب جرم محسوب شده و فرد مخالف توهین کننده محسوب شده و تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرد. در ابتدا به برخی از مصادیق حمایت و ترویج همجنس بازی از سوی دنیای غرب می‌پردازیم:

وانمودن همجنس بازی به عنوان اتفاقی ژنتیکی

با این که همجنس بازی از نظر علمی یک انحراف جنسی است برنامه‌های تبلیغی غرب سعی می‌کنند آن را به عنوان یک اتفاق ژنتیکی مطرح کنند. این تلاش از آن‌جا نشات می‌گیرد که در صورت قبول ژنتیکی بودن این انحراف دیگر نمی‌توان به افراد منحرف خرده گرفت. زیرا ژنتیک امری است که از دست آنان خارج بوده و این افراد بدون این که حق انتخابی داشته باشند با این گرایش زاده شده‌اند! در نتیجه راه بر هرگونه اعتراض بسته خواهد شد.

این در حالی ایت که هیچ تحقیق مساقل علمی این مطلب را اثبات نکرده و نتایج تحقیقات همواره عکس آنچه بوده که در رسانه‌های غربی ترویج می‌شود.

تلاش برای تغییر بدیهی‌ترین تعریف بشر از خانواده

تحقیر نهاد خانواده و تعریف اصیل آن از سوی سکان داران سیاست‌های اجتماعی غرب به درجه تحیر آوری رسیده است. هیچ گاه در تاریخ زندگی بشر، حداقل

تعریفی که از خانواده وجـود داشـته چـیزی غـیر از پیوند یک زن و یک مـــــرد جهت تولید نسل و نگهـــــداری از فرزنــدان و رشد دادن آن‌ها نبــوده است. هم اکنــون در قرن حاضر نظام غرب به تلاش برای دگرگون سازی این تعریف غریزی دست زده و به تدریج در حال زمینه سازی برای این تحریف بزرگ است.

حـــذف نـــام پـــدر و مـــادر از پاســـپورت آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها یکی از این مـــوارد است که به جـــای آن از عبارات والد 1 و والد 2 استفاده می‌شود. از سوی دیگر دولت‌هـای آمریکا و انگلیس پرورشـگاه‌ها را تحت فشـار قـــرار داده‌اند تا به زوج‌هـــای همجنس بـــاز فرزند اعطا کنند! در قدمی دیگر درخواست مضحک و تمسخر آمیز از کلیسا بـــرای انجـــام مراسم ازدواج همجنس بـــازان بر اساس موازین مذهبی (؟!) همواره از سوی نظـام غـرب مطرح می‌شود که شدت تحقیر کلیسا و آیین‌های مذهبی آن از سوی سیاستمداران را به نمایش می‌گذارد.

همجنس بازان از اوباما تشکر می‌کنند

جالب توجه است که همچون کمک به فقرا و سیل زدگان و گرسـنگان، همجنس بـازان نـیز از سـوی برنامه ریـزان اجتماعی غرب در ردیف افراد مستحق کمک قـرار گرفته و انجـــام این کـــار از طریق وارد کـــردن ســـازمان‌های خصوصی شناخته شده برای مـردم سراسر جهـان به این موضـــوع، به صـــورت یک ارزش جلـــوه داده می‌شـــود. از همین رو مدیر عامل آمازون دو میلیون و 500 هزار دلار به کمپیـنی کمک کـرده که در راه دفـاع از قـانون ازدواج همجنس بازهای ایالت واشنگتن آمریکا فعالیت می‌کند.

چـــرا بیل گیتس 100 هـــزار دلار به همجنس بـــازان اختصاص می‌دهد؟

"استیو پالمر"، مـدیرعامل مایکروسـافت و "بیل گیتس"، بنیانگذار مایکروسـافت نـیز هر کـدام 100 هـزار دلار به حمایت از قانونی شـدن ازدواج همجنس بازها اختصـاص داده‌اند. چـــرا این مبـــالغ بـــرای درمـــان این افـــراد و بازگردانـدن ایشـان به زنـدگی طـبیعی و عـادی صـرف نمی‌شود؟!

تبلیغ هم‌جنس بازی در فضای مجازی

اینترنت توانسته است در مدتی کوتاه عادات و روش‌های زندگی افـراد را دچـار دگرگـونی کند و قـدرت آن را دارد که حتی اصول و باورهای اخلاقی و رفتـار جنسی افـراد را نـــیز تغیـــیر دهد. ســـوء اســـتفاده از اینـــترنت در جستجوهای جنسی زمینه ساز ابتلا به اختلال‌های جنسی از جمله همجنس بازی است.

علاوه بر سایت‌های فـراوان تبلیغ کننـده همجنس بـازی، شبکه‌های اجتماعی مانند فیس بـوک نـیز در تکـاپو بـرای عادی نشـان دادن زنـدگی جنسی دو همجنس با هم دیگر هسـتند. اخـیرا فیس بـوک آیکن ازدواج دو همجنس را به امکاناتش اضـافه کـرده است و بـرخی از افـراد دخیل در سطوح مـدیریتی آن خـود همجنس بـاز بـوده و اقـدام به ازدواج با همجنس خود کرده‌اند. علاوه بر دنیـای اینـترنت در بـرخی از بازی‌هـای رایـانه‌ای که قشر درگـیر با آن را اکـــثرا نوجوانـــان تشـــکیل می‌دهنـــد؛ امکـــان ازدواج هم جنسان در بازی وجود دارد و کاربر بـازی آزادی ازدواج با هر کسی را دارد.

جشن ازدواج همجنس بازان در تورنتوی کانادا!!

عرصه هنر و ادبیات

فضـــای آثـــار ادبی در یک دهه اخـــیر مملو از مضـــامین همجنس بازانه بـــوده است. پیشـــتر نوشـــتن در مـــورد همجنس‌بازی نوعی انحراف اخلاقی شـــناخته می‌شد. اما در طـــول سه دهه اخـــیر دســـتگاه فرهنگ ســـازی غـــرب تغییرات اساسی در نگاه جامعه به این پدیده ایجـاد کـرده است تا جـــایی که در انگلســـتان، آمریکا و کانـــادا با کمک سرمایه داران یهودی جـوایز ادبی بین المللی با موضـوع همجنس بازی تاسیس شـده است که می‌تـوان به جـایزه ادبی «استون وال بوک» در انگلستان، جایزه ادبی «داین اوگیلـوی» در کانـــادا و جـــایزه ادبی "لامبـــادا" در آمریکا اشاره کرد.

همچـــنین در عرصه فیلم نـــیز جشـــنواره فیلم‌هـــایی با موضـــوع همجنس بـــازان هر ســـاله در لنـــدن، توکیو و شهرهایی در آمریکا از جمله سیاتل، نیویورک، فیلادلفیا. بـرخی شـهرهای اروپـایی برگـزار شـده و به فیلم‌هـای برگزیده جایزه داده می‌شود.

هالیوود

هـــالیوود از دهه 50 به یکی از بزرگ‌تـــرین و مـــوثرترین ابزارهـای فـرهنگی بـرای وارد کـردن همجنس بـازی به زنـدگی بشر تبـدیل شـده است. در آثارهـالیوود همجنس بازی عادی سازی شده و به آن مشروعیت داده می‌شود. افراد همجنس باز از هر طبقه‌ای به صـورت کـاملا مثبت به تصویر کشـیده می‌شـوند. رهـبران و سیاست مـداران بزرگ، قهرمانان و افراد مـوثر در آثارهـالیوود می‌توانند

همجنس بـاز باشـند. تـرویج همجنس بـازی در فیلم‌هـاي کمـدی‌هالیوود که دارای مخـاطب فـراوان جهـانی است جایگـــــاه مهمی دارد. بـــــرای قبح زدایی و یا به گفته خودشان تابو شکنی از همجنس بازی،هالیوود تلاش دارد که از روابط همجنس بـازان فیلم‌هـاي مثبـتي ارائه دهد. «هـاوارد بـرگمن»، مسـئول تبلیغات‌هـالیوود که خـود را «پیشکســوت همجنس بـــازي» معـــرفي مي‌کند بارها از مضامین همجنس بازی در آثارهالیوود دفاع کرده است.

یک نظامی همجنس باز اسرائیلی در رژه همجنس بـازان در تل آویو

ارتش همجنس بازان

یکی از وعـــده‌های انتخابـــاتی اوباما اعطـــای آزادی به همجنس بازان در ارتش آمریکا بود. قانون «نپرس، نگو» مـــوجب محـــدودیت اســـتخدام همجنس بـــازان در ارتش آمریکا می‌شد که در یک حرکت تبلیغـاتی بـرای انتخابـات ریاست جمهـــوری 2012 توسط اوباما لغو شد. اوباما ادعا می‌کند این کـــار را بـــرای برقـــراری برابـــری بین همجنس بازان و دیگر اقشار جامعه انجام داده است.

اوباما در این مـــورد می‌گوید: «من ملـــتزم به برقـــراری برابری همجنس بـازان با دیگر اقشـار جامعه هسـتم. من همیشه و در همه حال از اتحادیه همجنس بـازان حمـایت خـواهم کـرد ولغو قـانون «نگو و نـپرس» نشـان دهنـده حمایت‌هـــای من از این گـــروه است». فعـــالان اتحادیه همجنس بازان نیز متقابلا حمایت‌های خود را از اوباما در انتخابات 2012 ریاست جمهوری آمریکا ابراز داشته‌اند.

آموزش همجنس بازی در مدارس آمریکا

به دنبال حمایت‌های مقامات آمریکایی از همجنس بـازان در آمریکا و سخنرانی انتخاباتی اخـیر اوباما در میـان هم جنس بــازان آمریکــایی، مــدارس ایــالت کالیفرنیا نــیز آمــوزش همجنس بــازی را وارد دروس خــود کردند. به پیشــنهاد یک دانشــگاه یهــودی در کالیفرنیا آمــوزش همجنس بازی به کتب درسی دانش آموزان اضـافه شـده و تدوین این کتاب‌ها نـیز از سـوی همین دانشـگاه انجـام گرفته است. این آمــوزش بــرای کلیه دانش آمــوزان مدارس کالیفرنیا اجباری است.

باز هم نقش یهود

همچــون اکــثر مفاسد گریبــان گــیر بشر در اینجا نــیز سـرمایه‌های مـالی و انسـانی یهـود در خـدمت فرهنگ سازی گسـترده بـرای اشـاعه همجنس بـازی بـوده که در سه حوزه فرهنگی و هنری، تبلیغی و سیاسی فعال بوده است. این فعالیت‌ها از تاســیس جــوایز ادبی اختصاصی برای نویسندگانی که با موضوع همجنس‌بازی می‌نویسند تا حمــایت سیاسی اجتمــاعی رژیم صهیونیســتی از همجنس بازها در کشــورهای مختلف به خصــوص کشــورهای اروپــایی دامنه داشــته است. بر اســاس یک نظرســنجی که از ســوی "آمــریکن ایرلایــنز" و پایگــاه اطلاع‌رسانی "گی‌سیتی" به انجام رسیده اسـت، تل آویو از نظر همجنس بــازان محبــوب‌ترین شــهر روی زمین محسوب می‌شود.

تل آویو برای همجنس بازان بهشت روی زمین محسـوب می‌شود.

رژیم صهیونیستی یکی از تـرویج کننـدگان همجنس‌بـازی در جهان است و اقدامات تبلیغی فراوانی مانند برگزاری رژه همجنس بـــازان در کشـــورهای مختلف را ســـامان می‌دهد. «مایکل اورن»، ســـفیر رژیم صهیونیســـتی در کنفـــرانس ســـالانه همجنس بـــازان در آمریکا می‌گوید: «همجنس‌بازان در اسرائیل بخشی جدا نشـدنی از جامعه هستند و چـنین افـرادی در بخش‌هـای مختلف جامعه اعم از ارتش، کنســت، قــوه قضــائیه، پزشــکان، مهندســان، مدرســان و فلاســفه دیــده می‌شــوند؛ اســرائیل بهشت همجنس بازان است».

وی یکی از افتخارات رژیم صهیونیســتی را ســازماندهی راهپیمایی جهانی همجنس بازان در طی ســال‌های اخـیر می‌داند. در عرصه سیاسی داخلی نیز رژیم صهیونیســتی دست همجنس بــازان را بــاز گذاشــته است تا جــایی که «دان سلیور»، نماینـده همجنس بـازان در حـزب کـار این رژیم، خـــود را بـــرای راهیـــابی به کنست در فهرست انتخاباتی این حزب نامزد کرد. او اولین همجنس‌بازی بود که به طور آشکارا خود را نامزد انتخابـات کنست کـرد که مورد موافقت "شلی یاحی موویچ"، رئیس حزب کار نــیز قــرار گــرفت. اهمیت حمــایت از همجنس بــازی بــرای اسرائیل به حدی رسیده است که در مدرسه علـوم دیـنی یهودیان محافظه کار، مسئله خاخام شدن همجنس‌بـازان زن و مـرد مـورد مـوافقت قـرار گرفته و بر این اسـاس همجنس بـــازان می‌توانند خاخـــام شـــده و به برگـــزاری آیین‌های مذهبی یهود بپردازند!

همجنس بـــازان می‌توانند خاخـــام شـــده و به برگـــزاری آیین‌های یهودی بپردازند!

اهداف ترویج همجنس بازی

به انقیاد کشیدن انسان و رام کردن او در تمامی جوانب وجودی اش در برابر خواسته‌های شیطانی نظام سلطه جهانی هدف غایی این نظام است. این نظام برای رسیدن به این هدف از تمامی ظرفیت‌های خود استفاده کرده و برنامه ریزی‌های دقیق و بلند مدتی برای آن انجام داده است. تغییر طبیعت انسان و گرایش‌های او برای ساختن یک موجود مسخ شده تهی از روح پرسشگر و معترض و طغیان کننده که در برابر هرگونه خواسته سیستم سیاسی و فرهنگی رام است بدون از هم گسستن خانواده ممکن نخواهد بود.

از بعد روانشناختی فرد همجنس باز یک فرد پذیرنده است که آماده پذیرش هرگونه خواسته و دستوری است. با نگاهی به زندگی افراد همجنس باز معروف به خصوص در عرصه هنر و سیاست به خوبی مشخص است که این افراد تا چه اندازه در خدمت نظام سیاسی و فرهنگی ضد انسانی غرب هستند. در واقع به نظر می‌رسد نظم نوین جهانی در حال تربیت نیروی انسانی ویژه‌ای برای خود در میان ملت‌های مختلف است که کاملا رام بوده و هیچگونه حس مقابله درونی در آن‌ها وجود نداشته باشد. حمایت همزمان سرمایه داران یهود از جبهه‌های مختلف نظم نوین جهانی و سیاستمدارن مدافع همجنس بازی و نیز خود همجنس بازان نشان دهنده وجود برنامه‌ای دراز مدت و بسیار دقیق برای آماده کردن جمعیتی منقاد، رام و سر به زیر برای دست یابی به اهداف بعدی است.

ایلومیناتی، اتاق فکر شیطان

مقدمه: در معـــرفی ســـازمان مخـــوف بیلـــدربرگ « Bilderberg» بیان شد که در این نشست سرنوشت‌ساز جهـانی، هیچ نظـری بـرای اخذ تصـمیم به رأی گذاشـته نمی‌شـود و هیچ تصـمیمی نـیز اتخـاذ نمی‌گـردد، بلکه تصـمیمات اخذ شـده جهت اجـرا در سرتاسر جهـان به مدعوین تعیین و منتخب شده در هر سال ابلاغ می‌گردد.

همان گونه در فصل سوم (قسمت پایـانی) بیـان گردیـد، آخرین تصمیمات برای اروپا، به چالش کشیدن یـورو بـود و بـــرای خاورمیانه جنگی فراگـــیر که همه کشـــورهای خاورمیانه را به غـیر از اسـرائیل درگـیر کند دیکته شد. شاید در سال 2011 و هنگـامی که کنفـرانس بیلـدربرگ تشکیل شـده بـود، کسی گمـان نمی‌کـرد که قیـام مـردم بحـرین که ظـاهر آن هیچ تفـاوتی با قیام‌هـای مـردم تـونس، مصر و لیـبی نداشت به نقطه‌ی کنـونی برسد و طـرح انضـمام آن به کشـور عربسـتان سـعودی مطـرح گـــردد، و هیچ کس گمـــان نمی‌کـــرد که حـــتی ترکیه که نخست‌وزیر و دولتش مـدعی اسـلامیت هسـتند، اینگونه بی‌دلیل وارد مواضع جنگی با کشورهای همسـایه گـردد! اما همـان‌طور که در فصل سـوم ذکر شد: یکی از حضـار در این کنفرانس گفت: «ما باید به صـورت قـاطع، محکم و با شدت، یک جنگ دائمی در خاورمیانه و سرتاسر خلیج فارس را طراحی و پیگیری کنیم و با شـریک اسـتراتژیک خود، یعنی عربستان سعودی وارد تعامل شویم. یک جنگ سراسری برای همه در خاورمیانه، به غیر از اسرائیل.»

در سال‌های 2011 و به ویژه 2012، شاهد تحقق تصمیمات دیکته شده در سرتاسر جهان بودیم. هر چند که بیداری اسلامی در کشورهای شمال آفریقا و عربی از یک سو و تظاهرات ضد و ال استریت و سرمایه‌داری در امریکا و اروپا از سویی دیگر چالش‌ها و معضلات بسیاری برای اداره کنندگان جهان ایجاد نمود، اما آن‌ها نیز سعی می‌کنند با مدیریت بحران و تصاحب انقلاب‌های اسلامی و مردمی، هم چنان اهداف خود را پیگیری نموده و در راستای تحقق آن‌ها گام بردارند.

Illuminati – ایلّومیناتی، اتاق فکر شیطان:

پیدایش این سؤال در ذهن هر خواننده یا محققی بسیار طبیعی و بدیهی است که اگر در چنین نشستی هیچ تصمیمی اخذ نمی‌گردد و هیچ مصوبه‌ای صادر نمی‌گردد، پس تصمیمات برای اداره‌ی جهان در کدام سازمان یا ارگان یا تشکیلاتی گرفته شده و به نقش‌آفرینان عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، رسانه‌ای و نظامی دیکته می‌شود؟ آیا در کاخ سفید امریکا، کاخ باکینگهام انگلیس، یا کاخ الیزه فرانسه، یا کاخ کرملین روسیه؟ و یا در CIA و پنتاگون و یا در کمیته‌ای مشترک از سران؟ اما پاسخ منفی است. بلکه کلیه‌ی تصمیمات در سازمان مخوف دیگری به نام «Illuminati» که اتاق فکر شیطان است طراحی و اتخاذ می‌گردد.

تاریخچه‌ی تأسیس:

Illuminati – به همان معنای اتاق فکر است، اتاق فکر به اصطلاح روشنفکران. تاریخ تأسیس این تشکیلات را ماه می1776 و بنیانگذار آن را آدام وایسهاپت (Adam

Weishaupt)ـ متولد 1748 در ایـالت بـایرن، دو رگه آلمانی الاصل معرفی کرده‌اند.

او نبوع سرشاری در فلسفه و حقوق داشت، به گـونه‌ای که در سـال 1968، یعـنی در سـنّ 20 سـالگی مـدرک دکترای خود را گرفت و در سال 1972 به عنـوان اسـتاد دانشگاه مشغول به تدریس گردید.

دهه‌ی 1970، دهه‌ی چالش‌ها بـزرگ حکـومت کلیسا بر کشورهای اروپایی بـود که یکی پس از دیگـری سـرنگون می‌شدند.

آدام وایسـهاپت (Adam Weishaupt)ـ خـود یکی از لژینورهـای فراماسـون بـود که طـرح تشـکیل سـازمانی زیرزمینی، بر اساس اندیشه‌های ضد دیـنی و سـکولار را با تکیه بر سـاختار «جاسوسی و ضد جاسوسی»، به منظور سلطه بر جهان و تشکیل «حکومت واحد جهانی» ارائه داد و مـورد تصـویب شـیاطین بـزرگ در رأس فراماسون قرار گرفت.

گرایش اعتقادی Illuminati:

مقام ریاست جمهوری در امریکا و یا نخست وزیر (صـدر اعظم) در کشـورهای اروپـایی مانند انگلیس، فرانسـه، آلمـان، ایتالیا و...، کـار خـود را با ادای سـوگند به انجیل آغـاز می‌کنند (به غـیر از روسـیه که با قـانون اساسی سـوگند می‌خورند)، اما نه تنها چنـان چه اذعـان به طرفداری از لائیسم و سکولاریسم می‌کنند، هیچ گرایش دیـنی و مـذهبی در آنـان وجـود نـدارد، بلکه شـدیداً و متعصـبانه پـیرو مکتب «شـیطان پرسـتی» فراماسـون هستند و منظور آن‌ها از شعار «توکل بر قدرت برتر» که

روی دلار یا... می‌نویسند نیز همان شخص ابلیس می‌باشد. آری، هیچ اعتقادی به خدا ندارند و حتی نسبت به خدا بغض و بی‌احترامی نیز دارند و آن چه گاه از خدا و دین به زبان می‌آورند، فقط برای فریب مردم است.

Illuminati اتاق فکر شیطان است و چگونگی تحقق اراده و تصمیمات او برای سلطه بر جهان در این سازمان طراحی و سپس به بیلدربرگ دیکته و در نهایت در جهان به اجرا در می‌آید.

آدام وایسهاپت (Adam Weishaupt) که خود یک لژیونر فراماسون و استاد «فلسفه طبیعی» بود، بر اساس همین اعتقاد، اصولی را برای این سازمان تدوین کرد که به رغم ظواهری گاه دین‌گرایانه، مبتنی بر ظلم، جنایت و هر فسادی برای تحقق هدف بود. اما هولناک‌تر از همه، تفکر شیطانی ظلم و جنایت سازمان‌یافته، توسط دولت‌ها و صاحبان ثروت بود که در اساسنامه یا مانیفست اولیه آدام وایسهاپت تدوین شده است.

به جرأت می‌توان اذعان داشت که نقطه‌نظرات ماکیاول که تحت عنوان «فلسفه‌ی ماکیاولیسم» بر مبنای «فلسفه‌ی طبیعت‌گرا» بیان شده و شاخصه آن در مبحث قدرت و سلطه‌ی سیاسی همان شعار معروف «هدف وسیله را توجیه می‌کند» می‌باشد، اقتباس معاصری از نقطه‌نظرات آدام وایسهاپت (Adam Weishaupt)ـ در بنیانگذاری تشکیلات مخوف Illuminati است و او حرف جدیدی بیان ننموده و فقط دکترین ایلومیناتی را جهت تفسیری فلسفی بخشیدن به ظلم‌ها و جنایات سازمان یافته‌ی صاحبان قدرت و ثروت در قالب دولت‌ها و

شـــرکت‌ها، و «توجیه فلســـفی» آن‌ها بـــازگویی نمـــوده است.

آدام وایســهاپت (Adam Weishaupt)ـ نام‌هـایی چـون «اقـــــدامات بشر دوســـــتانه»- «نجـــــات بشـــــریت»- «روشنفکری»- «حقوق بشر» و... (که امـروزه بیشـتر و صریح‌تر بیان می‌شود) را طرح و به عنوان ماسکی زیبـا، بر تفکـرات و ایـده‌های هولنـاک خـود کشـید و مبـارزات سرسختانه‌ای را بـرای جـذب اندیشـمندان، روشـنفکران، سیاســیون و صــاحبان ســرمایه جهت تشــکیل ســازمان مخوفش آغاز نمود و حتی مدتی نـیز تبعید شد. وی ابتـدا انجمنی تحت عنـوان «انجمن عیسـیٰ» تأسـیس کـرد، اما هدف را «رهایی از سـلطه‌های فکـری و معنـوی کلیسا» بیان داشت تا بدین وسیله بتواند افراد قدرتمند و مؤثری که در ضمن اعتقاداتی هر چند خرافی داشتند را جـذب و مقــابله‌ی تشــکیلاتی علیه کلیسا و جــایگزینی حکــومت «شیطان» در سرتاسر جهان آغاز نماید.

قدر دانی جهان غرب از او:

جهان غرب، یا به تعبیر دیگـری جهـان کفر و اسـتکبار که ظــاهراً امریکا ســرکردگی و فرمانــدهی آن را بر عهــده دارد، نه تنها از اذعــان و بیــان نقش ســازمان مخــوف ایلّومیناتی (Illuminati)ـ ابایی نـدارد، بلکه با صـراحت و جسارت تمام، به پاس قدردانی از بنیانگذار این سازمان، عکس آدام وایســهاپت (Adam Weishaupt)ـ و لوگـوی سازمان را روی «دلار» و سایر اوراق بهـادار یا رسـمی، با ذکر شـعار فراماسـونی این سـازمان (توکل به قـدرت برتر) درج می‌نماید و آوازه‌ی «حکـومت واحد جهـانی» را سر می‌دهد.

زمینه‌های فعالیت و اشخاص هدف:

هـدف اصـلی، سـلطه‌ی ابلیس بر جهـان است که تحت عنـاوینی چـون: «نظم نـوین جهـانی»- «حکـومت واحد جهانی»- «دهکده‌ی جهانی» و... بیـان می‌گـردد و امریکا و انگلیس [که در واقع یک حکـــومت قلمـــداد می‌گردند) مجریان و عـاملان تحقق این هـدف هسـتند. آری، آمریکا شیطان بزرگ است.

شـــاید ابتـــدا چـــنین به نظر رسد که با توجه به هـــدف، عرصه‌ی سیاست و حکـــومت، تنها زمینه‌ی فعـــالیت این سازمان باشد و احزاب و سیاستمداران برجسته و سپس سـرمایه‌داران نـامی جهـان، اشـخاص هـدف بـرای جـذب باشند، اما اصلاً چنین نیست.

ســـلطه نه با بســـنده نمـــودن به سیاست (به معنـــای حکومت) امکان پذیر است و نه با اکتفا نمودن به احـزاب و سیاستمداران و چند سرمایه‌دار محقق می‌گردد.

ســـلطه نه با بســـنده نمـــودن به سیاست (به معنـــای حکومت) امکان پذیر است و نه با اکتفا نمودن به احـزاب و سیاستمداران و چند سـرمایه‌دار محقق می‌گـردد. بلکه لازمه‌ی سلطه، حضور در تمامی زمینه‌ها و شئون زندگی بشـر، اعم از فرهنـگ، سیاسـت، اقتصـاد، قضـا، نظـام (ارتش)، علم و... می‌باشد و در این میـان، «فرهنگ» به معنای عام آن در اولویت قـرار دارد. چـرا که هر تحـرکی به منظور تحقق هر هدفی در جامعـه، چه حق باشد و چه باطـل، چه در راسـتای عـدالت‌خواهی باشد و چه ظلم و کشـاندن به بـردگی، نیازمند به فرهنگ‌سـازی است. لـذا اسـاتید دانشـگاهی، روشـنفکران، صـاحبان قلم، نوابغ

علمی به ویژه در عرصه‌های علوم انسانی مانند فلسفه، اقتصاد، علوم سیاسی و یا ادبیات، شخصیت‌های مذهبی صاحب نفوذ و بالاخره هنرمندان، در رأس فهرست «اشخاص هدف» قرار می‌گیرند. و احزاب و سیاستمداران نیز از میان همین اقشار تشکل یافته، مطرح شده و به قدرت می‌رسند.

اگر چه برخی از شخصیت‌ها و به ویژه هنرمندان نامی در عرصه فیلم یا موسیقی، با بلند کردن پرچم Illuminati و یا خالکوبی لوگوی فراماسون و یا این سازمان، علناً و رسماً عضویت خود را به رخ می‌کشند، اما این نمودهای نادر فقط جنبه‌ی تبلیغاتی دارد و در واقع هیچ لزومی ندارد که حتماً همگان بدانند که در خدمت این سازمان بوده و برای تحقق اهداف آن تلاش می‌کنند.

Illuminati با جذب این افراد در درجه اول و سپس گروهایی از برجستگان در عرصه‌ی فرهنگ، سیاست و اقتصاد، تهاجمات خود در زمینه‌های متفاوت فرهنگی-دینی، اقتصادی، نظامی و ارتباطی (رسانه‌ای و جاسوسی مستقیم و غیر و مستقیم) آغاز نموده و شدت می‌بخشد و با تبیین استراتژی مدونی، تاکتیک‌ها را به تناسب شرایط هر جامعه‌ای در هر زمانی تغییر می‌دهد. اما این سازمان فقط سیاستگزاری می‌کند و اجرای آن را بر عهده‌ی عوامل و سازمان‌ها یا نهادهای مرتبط در هر کشوری می‌گذارد.

نگاهی ساده به تحولات و سپس تحرکات هنجار شکن در هر جامعه‌ای، حتی جامعه‌ی خودمان که از نعمت اسلام و جمهوری اسلامی برخوردار است، به وضوح زمینه‌های

فعـالیت و اشـخاص هـدف ایلومینـاتی را نشـان می‌دهد. چرا که به رغم چهره‌ها، مواضـع، سـخنان و عملکردهـای گونـاگون و متفـاوت و حـتی گـاه متضـاد، همسـویی در هدف و همگـونی مـاهیت تحرکـات سـازماندهی شـده‌ی، جایی برای شک و شبهه باقی نمی‌گذارد.

به عنــوان مثــال: 33 ســال است از پــیروزی انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد، اما هنـوز دانشـگاه‌ها [به ویـژه در علـوم انسـانی] با معضل مبـاحث و متـون درسـی، هـیئت علمی و اسـاتید مواجه هستند. این معضل

در رشته‌هایی چون اقتصاد و علوم سیاسی که نقش‌های اصلی را ایفا می‌کنند، بیشتر نمود دارد. اغلب اسـاتید نه تنها اندیشه‌ها و مکـاتب غـرب را تـدریس می‌کننـد، بلکه سرسختانه از آن‌ها دفـاع می‌کنند. دانشـجو مجبـور است که اصلی‌ترین مفـاهیم ذهـنی و قالب‌هـای فکـری چـون: نظام اقتصادی، حکـومت، قـدرت، دموکراسـی، نهادهـای اجتماعی، سلطه، فاشیسم، لیبرالیسم و... را با تعـاریف اساتید غربی Illuminati بیاموزد. اندیشه‌های ماکیـاول، رورتی، باومن،هـاپس و... را به خـود تزریق و القا کند و در نتیجه به جامعه‌ی خود و شـرایط سیاسی و اقتصـادی نیز از همان زاویه نگـاه کند. و ادردنـاک‌تر آن که گر نظر یا رأی دیگری داشته باشد، اگر دفاعیه یا تز دکـترایش در راستای دفاع از اندیشه‌های غرب نباشد و یا احیانـاً خـود نظری داشـته باشـد، حتمـاً نه تنها مـردود می‌شـود، بلکه مغبــوض واقع شـــده و رشد علمی نمی‌کند و هیچ‌گـــاه نمی‌تواند در گزینش‌های این دسته از اساتید قبول شــده و به درجه دکـــــترا نایل آید و پس از مـــــدتی بر کرسی

استادی بنشیند و جایگزین مهره‌های مستقیم و غیر مستقیم ایلومیناتی گردد!

هم زمان با بحث خاصی که در دانشگاه‌ها مطرح می‌گردد، عده‌ای به اصطلاح روشنفکر، همان بحث را موضوع تألیف‌ها، یا کنفرانس‌ها یا حتی جنجال‌های مطبوعاتی قرار می‌دهند و گاه یک بحث به ظاهر فلسفی، بلوایی کاملاً سیاسی نیز به راه می‌اندازد. [که پس از قائله‌ی دوم خرداد شدت گرفت و در 15 سال اخیر تدام یافت].

در این راستا، آن چه به اصطلاح اساتید دانشگاهی و روشنفکران می‌گفتند، با تکرار توسط سیاسیّون و سپس موضع‌گیری‌های موافق و مخالف در سطوح متفاوت، به یک جریان سیاسی یا حتی چالش و تنش مبدل می‌گردید.

در این راستا، آن چه به اصطلاح اساتید دانشگاهی و روشنفکران می‌گفتند، با تکرار توسط سیاسیّون و سپس موضع‌گیری‌های موافق و مخالف در سطوح متفاوت، به یک جریان سیاسی یا حتی چالش و تنش مبدل می‌گردید.

توجه و تعمقی حتی کوتاه و گذرا به جریان‌های ایجاد شده در طی عمر کوتاه 33 ساله‌ی جمهوری اسلامی ایران که نه تنها مغایر، بلکه کاملاً متضاد و مزاحم تحقق آرمان‌های ایلّومیناتی است، حقیقت مذکور را روشن‌تر می‌نماید.

آیا غیر از این است که تمامی جریان‌ها و چالش‌ها مخالف، در ظلّ ایده‌های به ظاهر فلسفی و سیاسی و

مبتنی بر شعایری چون: آزادی، تسامح و تساهل، مردم سالاری، گفتمان، وحی یک تجربه شخصی دینی، عرفان‌های کاذب، ادعاهای ارتباط با امام زمان (عج) و حتی نیابت خاصه و... به راه افتاد و حتی پایه‌های فکری و عقیدتی بروز و ظهور فتنه‌ی 88 را ساماندهی کرد]. (اعترافات حجاریان، عطریانفر، ابطحی، خانم اسکندری، اقرار به پایگاه بودن دانشگاه آزاد علوم سیاسی کرج و...). و البته چنان چه بیان گردید، هیچ لزوم و ضرورتی ندارد که حتماً عاملان در کشوری، Illuminati را بشناسند و بدانند که در چه مسیری گام بر می‌دارند، بلکه بسیاری را جوّ ایجاد شده با خود می‌برد.

هم زمان ترجمه‌ی کتب علمی و حتی رومان، در راستای القای فرهنگ و موضوع مورد نظر شدت و کثرت می‌یابد و هم زمان فیلم‌های سینمایی و سریال‌ها و تأترها همان مفاهیم را در قالب داستانی نمایشی القا می‌کنند! هم زمان چند شخصیت شناخته شده‌ی مذهبی، به نام اسلام از آن ایده‌ها، اندیشه‌ها، تئوری‌ها و عملکردها دفاع می‌کنند! و یا هم زمان دین و دین‌گرایی به انحا و حیل مختلف به باد انتقاد و حتی تمسخر گرفته می‌شود، هم زمان مدهای لباس و نحوه‌ی پوشش و حتی طرز بیان و سخن گفتن نسل جدید (ادبیات گفتمان‌های شخصی یا اجتماعی] متغیر می‌گردد.... و این همان عرصه‌ی فعالیت، اشخاص هدف و عملکرد Illuminati در سرتاسر جهان، از خود امریکا و اروپا گرفته تا افریقا و آسیا و به ویژه خاورمیانه می‌باشد.

گفته‌اند واژه لاتینی (illuminatus)ـ اسم مفعول (illmint)ـ به معنای روشن شده یا نورانی است. چرا که

ایلّومینـــاتی تنها یک ســـازمان یا نهـــاد سیاست‌گذاری و تصـمیم‌گیری سیاسی یا حکومـتی نیست. بلکه مبتـنی بر نــوعی اعتقــاد و مــذهب بنا شــده است که در اصــطلاح فارسی به آن «شیطان‌پرستی» می‌گوییم، که دین، آیین و مـــذهب فراماســـون می‌باشد و بـــدین جهت خـــود را «اشراقیون» یا همان «روشنفکران» می‌نامند.

ریشه‌های اعتقادی:

اگر چه ایلّومیناتی باوریا (Bavarian Illuminati) پایه و ابتـدای این تشـکیلات قلمـداد می‌گـردد، اما نـوع تفکر و باورهـای آنـان نشـأت گرفته از «اسـرائیلیات» یا همـان خرافه‌های هزاران ساله و گرایش به سـحر، جـادوگری و احضار ارواح یهودیان سـلف است که باورهـای آن‌ها نـیز ریشه در مذاهب شیطان‌پرستی قبل از خود دارد.

از این رو شـاهدیم که ایلّومینـاتی به عنـوان «اتـاق فکر شـــیطان»، بیش از هر قشر و طبقه‌ای به ســـاحران و جـــادوگران اهمیت می‌دهد و قبل از هر مقـــوله‌ای وارد علم پزشـکی می‌شـود. چـرا که مهم‌تـرین مسـئله بـرای آنان، دست‌یابی به «قدرت‌های طـبیعی بشر»، به عنـوان جـــایگزین و نـــیز مقابله کننـــده با قـــدرت‌های روحی و معنوی و الهام گرفته از وحی و آموزه‌های دینی و علـوم آسمانی می‌باشد.

ابلیس در میـــان همه‌ی فرقه‌هـــای شیطان‌پرســـتی (Satanism) به عنوان بزرگ‌ترین قدرت در حیات طبیعی بشر شناخته می‌شود و در واقع بـرای دشـمنی و جنگ با خــدا و هر آن چه نــامش را مــاوراء الطبیعه می‌گذارنــد، نیروی به جز طبیعت وجود نخواهد داشت و آنان معتقدند

که در عالم طبیعت نیز موجود و نیرویی قوی‌تر از ابلیس وجـود نـدارد. لـذا باید خـود را لشـکریان (جنـود) ابلیس بدانند و با تکیه به قدرت او، قـدرت‌های طـبیعی (بـدنی) انسـان را کشف کننـد، تا با طبیعـتی قدرتمنـد، به جنگ ماورای طبیعت بروند.

عرفان‌های کاذب در اشکال قدیمی و مدرن:

شیطان‌پرسـتان که ابلیس را به خـاطر نافرمـانی و خودداری از توبه‌اش، محبـوس در غـاری در یک سـیاره‌ی ناشـناس می‌دانند که با همه‌ی عـالم طـبیعت و از جمله انسـان مرتبط است و تلاش دارند با دسـتیابی به قـدرت‌های طـبیعی او را کشف و از بند خلاص کننـد، ریاضت‌های گونـاگونی را بر خـود تحمیل می‌کنند تا با قـدرت بخشـیدن به ذهن و نیروهـای طـبیعی و نهفته در بدن انسان، بتوانند قدرتمند شده و به مقصود برسند.

این ریاضت‌ها و دستآوردهای آن در گذشته بسیار عریـان بود و امروزه در اغلب مذاهب و معابد هندوسـتان و چین و کشورهای خاوردور نیز وجود دارد. اما سبک مـدرن آن با اسـتفاده از رشد علم پزشـکی وارد مقـوله‌ی روان، ذهن و تربیت بدن شده است و تحت عناوینی چون برخی از سبک‌های یوگا و یا کنترل ذهن، قدرت ذهن و... ترویج و القا می‌گـردد و به همین دلیل روی مبـاحث «روان‌شناختی» تکیه بیشتری دارند.

شیطان‌پرستان نیز نام این ریاضت‌های خود را «عرفان» گذاشته‌اند و با تأسی به روش‌های اغـوایی ابلیس، به هر فرهنگ ملّی و یا مذهبی، به نام خودشان وارد می‌شوند. از این رو به و بنا بر ضـرورت و نیـاز، به دو گـروه عمـده

تقسیم شده‌اند که عبارتند از شیطان‌پرستان خـداگرا - و - شیطان‌پرستان کافر به خدا.

شیطان‌پرستان طبیعت‌گرا و کافر به خدا، علم تجربی را حربه‌ی خود کرده‌اند و شیطان‌پرستان خـداگرا نـیز به هر مذهب و فرقه‌ای به نام خودشان وارد می‌شوند. لـذا هم کلیسـای شیطان‌پرسـتان و کشـیش‌های شـیطان پرست (مثل همـــان کشیشی که در امریکا قـــرآن آتش می‌زند) وجـــود دارد و هم فـــرق به اصـــطلاح مســـلمان شـــیطان پرست. اگر به ویژه به تاریخ سه یا دو دهه‌ی اخیر ایـران، یعـنی درست پس از انقلاب اسـلامی و اسـتقرار نظـام جمهـوری اسـلامی در ایـران نگـاهی گـذرا بیانـدازیم، مشـهود خواهد بـود چقـدر عرفان‌هـای کـاذب به بـازار عرضه شـده است و چقـدر [اخـیراً] شیطان‌پرسـتی به صورت غیر مستقیم و مستقیم تبلیغ می‌گردد؟!

ابتدا به ناگـاه رمـالی و فـال‌گیری و دعانویسی و... بـاب شد. ســپس اشخاصی که مســتقیم با انگلیس ارتبـــاط داشتند، خود را نایب و یا حتی امام زمان خواندند، گـوره دیگری با بار رفتارهای شیطانی، چون به زنجـیر کشـیدن قرآن، آلوده کردن آن و... سـعی کردند به نـام اسـلام به قدرت‌های شیطانی دستSatanism) است که به اشکال مختلف وارد فرهنگ‌ها شده و تبلیغ می‌نمایند.

یابند. گروهی پیدا شدند و گفتند: ابلیس نیز چون نـامش در قرآن آمده مقدس است - گروه دیگری قرآن را (حتی هر آیه را) از آخر به اول می‌خواندند و مـــدعی بودند که این روش پی بـردن به اسـرار و به دست آوردن قـدرت جهت بـرآورده شـدن حاجـات است - گـروه دیگـری به معرفی چاک‌راه‌های بـدن پرداخته و علت و اثر سـجده را

اتصـال این چاک‌راه‌ها به زمین و دادن بـدی‌ها به زمین و گرفتن انرژی مثبت از زمین (یعنی تعاریف و علل مادی) معــرفی کردند - عــده‌ای دیگر بــازار «انــرژی» مثبت یا منفی و نیزهاله‌های نوری و رنگ آن‌ها را گرم کردند... و بالاخره عده‌ای هم بسیار علمی (تجـربی) وارد شـده و با کمک گـــرفتن از قـــوانین فیزیک و آمیخته کـــردن آن با خرافه‌ها و...، از حلقه‌هـای کیهـانی دم زدند و همگی بلا اســـتثناء با تلاوت و فهم قـــرآن، نمـــاز، روزه و ســـایر عبادات، رجوع به علما و فقها و... مخـالف داشـتند. چـرا که این‌ها همه فـــرق مختلف همـــان شیطان‌پرســـتی (Satanism)ـ است که به اشــکال مختلف وارد فرهنگ‌ها شده و تبلیغ می‌نمایند.

در غــرب نــیز هم‌زمــان و به مــراتب بیشــتر از ایــران و کشورهای اسلامی، شیطان‌پرستی علـنی به راه افتـاد و خود را در فیلم‌ها، موسیقی‌ها، تأترها، رومان‌ها، مبلغین و... به نمایش گذاشت. تا جایی که سیاســتمداران نــامی در انتخابات و یا حتی تیم‌های ورزشی، به صـورت علـنی عروسکی از شیطان را همراه می‌آوردند و به جــادوگران متوسل می‌شدند تا پیروز شوند.

خلفای شیطان در زمین- سران اصلی:

رأس فراماســـون، شـــخص ابلیس لعین است که بـــرای اغوای بشر در جنگ با خدا، از تشـکیلات گسـترده‌ی خـود که متشـکل از سـایر شـیاطین از گـروه جنّیـان می‌باشد برخوردار بوده و سپاهیان و تشـکیلات عـریض و طـویلی دارد و بالتبع رأس ایلّومیناتی نیز همان ابلیس و جنود او هســتند. اما اغــوای بشر و ســلطه بر جهــان، مســتلزم برخورداری از شیاطین انس (از نوع انسان) و تشــکیلات

گســترده‌ی انســان‌های شــیطان می‌باشد. چنــان چه در قرآن کریم نیز به «شیاطین انس و جنّ» اشاره و تصریح شـده است که کـار اول آن‌هـا، دشـمنی با خداسـت، لـذا انبیای و ادیان الهی در زمین را هدف می‌گیرند:

وَ كَـذلِكَ جَعَلْنا لِكُـلِّ نَبِيٍّ عَـدُوًّا شَـياطينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحي بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُـرُوراً وَ لَـوْ شـاءَ رَبُّكَ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما يَفْتَرُونَ (الأنعام، 112)

ترجمه: بدینگونه هر پیغمـــبری را دشـــمنی نهـــادیم از دیونهادان (شیاطین) انس و جن که بـرای فـریب، گفتـار آراســـته به یکـــدیگر القا می‌کننـــد، اگر پروردگـــارِ تو می‌خواست چـنین نمی‌کردند پس ایشـان را با چیزهـایی که می‌سازند واگذار.

از این رو لازم است سلســله مــراتب شــیطنت، اتصــال سازماندهی شده‌ای با نوع بشر داشته باشد. این اتصال، حلقه‌ی اول و حلقه‌هـــای اولیه‌ای دارد که می‌تـــوان به آن‌ها خلفا یا نماینـدگان مسـتقیم ابلیس در زمین گفت. این تشکیلات هرمی موظف است که فـرامین ابلیسی از رأس هرم به بدنه و از آن به دامنه و کف (توده‌ی مـردم) برساند. اما نفرات اول کیانند؟

هـدف اصـلی القـایی ابلیس به بشـر، که در ایلّومینـاتی طــراحی و برنــامه‌ریزی می‌شــود، مبتــنی بر سه اصل رسـیدن به «قـدرت»- «ثـروت» و «تسـلط بر زنـدگی و مرگ خود و دیگران» است. لذا گفته می‌شـود که همیشه 13 نفر از ثروتمندترین و قدرتمندترین افـراد در جهـان که در لژ اعظم فراماسـون قـرار گرفته‌انـد، گردانـندگان

اصلی ایلومیناتی هستند و هر کدام که بمیرد، نفر بعـدی در جهان جایگزین او می‌گردد.

اما نـام این افـراد همیشه مخفی است. آیا نفر اول پس از شیطان در میان انسان‌ها، ملکه الیزابت انگلیس است و آن طور که می‌گویند، انگلیس و لندن پـایتخت حکـومت ابلیس در زمین اســت؟ آیا آن طــور که می‌گویند: جــرج بوش و کلینتون از نسل 13 نفر اولیه هستند که ابتدا به صورت مخفی شبکه قدرت و سلطه را ایجاد کردند و هم چنان نسل به نسل قدرت و ثروت را در اختیـار گرفتنـد؟ همان‌هـایی که در اولین شـاکله‌ی فراماسـون با یک دیگر پیمان خون بستند و خط خـون مقـدس را تشـکیل داده و هم چنـــــان ادامه می‌دهند. (Bloodlines of the 13 Illuminati).ـــــ آیا راک فلر و کیســـــینجر که از بنیانگـذاران، اداره کننـدگان و اعضـای ثـابت کنفـرانس سـالانه بیلـدربرگ هسـتند، جـزو همین 13 نفر اولیه در عصر حاضر می‌باشـند؟ آیا جـان اف کنـدی و خـانواده‌ی آسـتور و راتسـچیلد از همین گـروه بـوده و هسـتند؟ آیا الگـور همسر کلینتـون که کتـاب معـروف «الگـور» را در جــادوگر شناسی تــألیف کــرده، در همین رده یا یک رده پایین‌تر اسـت؟ به راسـتی چه لـزوم و ضـرورتی دارد که شخصیت‌هایی چون کلینتـون و جـرج بـوش پسر و سـایر سران و مشاهیر قدرت و ثـروت در جهـان، در مهم‌تـرین حضـــورهای خـــود، با انگشـــتان دست‌شـــان ســـیگنال شیطان‌پرســـتی که معنـــای «شـــیطان، من تو را دوست دارم- "I love you, Devil" » را نشان بدهند؟!

در هر حال اگر محدود بودن تعداد 13 نفر [که تا چند دهه پیش چنین بود] را جهت رد گم‌کنی بیان نکـرده باشـند، و

یا اگر امروزه تعدادشـان بیش از این باشد نـیز هیچ کس نمی‌تواند به صـورت قطعی از اسـامی آنـان اطلاع دهـد، هر چند که سر سلسله بـودن «الـیزابت» ملکه انگلسـتان به عنـوان اولین خلیفه ابلیس در زمین، به بـاور نزدیک‌تر است و پس از او - به سـبب انتقـال قـدرت و ثـروت- سلسله از انگلیس خارج شـده و به صـاحبان زر و زور در امریکا می‌رسد.

تشکیلات ایلّومیناتی ILLUMINATI:

هیچ کس نمی‌تواند به صـورت متقن بگوید که تشـکیلات واقعی ایلّومینـاتی چیسـت؟ یا این است و غـیر این نیست؟چرا که اولاً از همـان ابتـدای ایلومینـاتی باواریـا، تشـکیلات اصـلی مخفی بـوده است و هنـوز هم مخفی است. و ثانیاً ایلّومینـاتی یک سـازمان یا یک نهـاد کوچک مثل نهادهـای مـردمی در کشـورهای رو به توسـعه یا سـازمان جاسوسی و ضد جاسـوی سـیا (CIA)ـ در امریکا نیست که بـالاخره چـارت تشـکیلاتی و سـازمان معین و متقـنی داشـته باشـد، بلکه یک جریـان، یک تفکر و یک تشـکیلات جهـانی است که همه‌ی سـازمان‌های حـزبی، اطلاعـاتی، سیاسـی، اقتصـادی، فـرهنگی، اجتمـاعی و رسانه‌ای استکبار جهانی را در دل خود جای داده است.

اما یک چـیز مشـخص است. و آن این است که تشـکیلات ایلّومیناتی، همان تشکیلات فراماسون است و تشـکیلات فراماسون نیز همان تشکیلات ایلّومینـاتی است. چـرا که ایلّومینـاتی در وقع «اتـاق فکر فراماسـون» و یا همـان «اتاق فکر شیطان» است.

در عین حال همه‌ی این تشکیلات در ساختار اولیه، در همان «هرم فراماسونی» تعریف می‌شود که نه دروغ است، نه اوهام، نه تبلیغات یا گمان. هرمی که همه جا (حتی روی دلار یا ارواق بهادار یا لوگوی حکومت واحد جهانی و...)، شاهد بنای ظاهری آن، یا لوگوی آن و یا سایر سمبل‌های آن هستیم. هرمی که در رأس آن «چشم شیطان» یا همان که آن را به «دجال» می‌شناسیم که فقط یک چشم وسط سر دارد شناخته می‌شود.

بدون تردید در رأس این هرم شخص ابلیس لعین قرار گرفته است. «هرم» فراماسونی، بالعکس نمادهای مذهبی در مسیحیت و یهودیت قدیم و اسلام در همه‌ی دوران‌ها که هلالی شکل و یا به تعبیری به شکل گنبد است و معنا و مفهوم آن ذیل رحمت آسمانی قرار گرفتن است، به شکل مثلث است. در و اقع به شکل یک «پیکان» است و سمبل تیری است که از زمین و طبیعت به سوی آسمان و خدا پرتاب می‌گردد. همان کاری که «هامان» به دستور فرعون انجام داد. برجی ساخت تا فرعون بتواند از بلندی آن تیری به سوی خدا رها کند. و این هرم سمبول همان نوک یا پیکان تیر است. یعنی سازماندهی جنگ با خدا.

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَهَمَنُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَّعَلِّيّ أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ * أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَاهِ مُوسَىٰ وَ إِنِّيّ لَأَظُنُّهُ كَذِبًا وَ كَذَالِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ(غافر، 36-37)

ترجمه: (از آن جمله) فرعون است که به وزیرش‌هامان گفت برای من قصری بلند با آجر بساز شاید به راه‌ها

دست یابم * راه‌های آسمان، و در نتیجه معبود موسی را ببینم و راست می‌گویم که من او را دروغگو می‌پندارم.

رأس هرم- شورای همکاری ویژه:

همان‌طور که پیش‌تر بیان گردیـد، پس از شـخص ابلیس، در رأس هــرم، یک انســان پلید قــرار می‌گــیرد که او خلیفه‌ی اول شیطان در زمین است. شاید ملکه الـیزابت یا هر شخص شناخته نشـده‌ی دیگـری، و پس از او گـروه اول حلقه شیطانی تشـکیل می‌گـردد که به آن «شـورای همکاری ویژه» گفته می‌شود.

اعضای این شـورا از معروف‌تـرین پادشـاه‌ها و سـلاطین (مانند بریتانیــا، هلند و بلژیک) و نــیز ســرمایه‌دارترین افــراد جهــان که در واقع با در دست داشــتن بانک‌هــا، صنایع و بزرگ‌ترین شرکت‌ها، بر تمامی جهان حکومت و سلطنت می‌کنند تشـکیل می‌گـردد. شـاید تعـداد اعضـای اصـلی «شـورای همکـاری ویـژه» بیش از همـان 13 تن نباشند، اما اغلب قریب به اتفاق پادشان جهان، و ابسته به شاه شاهان، یا همان پادشاه بـزرگ و عضوهای بعـدی این شورا بـوده و هسـتند که به آن‌ها لوژیونرهـای اعظم نیز اطلاق می‌گردد.

جایگاه ویژه‌ی فیلسوف در سطوح بالای هرم:

بنا نـداریم که لایه به لایه‌ی طبقـات این هـرم را توضـیح دهیم، اما یک نکته باید مورد توجه و تعمق قرار گیرد، که چرا بلافاصله پس از رأس انسانی هرم و لژ مخصــوص و پادشاه، در ساختار روشنفکران اصلی فراماسون یا اتاق فکرش ایلّومیناتی، «فیلسوف» و سپس «روحانی» قرار می‌گیرد؟!

اگر فلسفه را به معنای عام آن در نظر بگیریم، در عـالم هیچ حرکـــتی انجـــام نمی‌گـــیرد مگر آن که مبتـــنی بر فلسفه‌ای باشد. حتی جنایات چنگیز، هیتلر، موسیلینی و لـنین نـیز مبتـنی بر فلسفه‌هایشـان صـورت گـرفت و جنایات امروز ابرقـدرت‌ها نـیز بر فلسـفه‌های ماکیـاولی مبتنی است و تحت عناوینی چون «حقوق بشر - طبقات انسـانی - اصـالت قـدرت و لـذت - جنگ‌ها صـلح‌جویانه،- جنگ‌هـــای پیش‌گیرانه - دفـــاع از مظلـــومین - آزادی - لیـــبرال دموکراسی و...» متبلـــور می‌شـــوند. و البته بایـــدافزود که هر حـــرکت حقی نـــیز مبتـــنی بر نـــوعی جهـان‌بینی و تعریف فلسـفی از حقـایق عـالم هسـتی و سمت و سوی آن است.

و اما اگر فلســـفه به معنـــای خـــاص آن در دیـــدگاه فراماسونی مورد نظر قرار گیرد، تبیین «جنگ با خدا» و «شیطان‌پرستی» است که در قالب فلسـفه‌های کهن که در عمل منجر به دست‌یافتن به قـــدرت‌های طـــبیعی بر اســاس ارتبــاط با اجنّه و نــیز ریاضت‌های بــدنی (که در خــاور دور، هندوســتان و امریکــای لاتین بســیار دیــده می‌شود)، سحر، جـادوگری، احضـار ارواح که در واقع آن نیز نوعی ارتباط با جنّ است... و یا فلسـفه‌های نـوین و به اصـطلاح مـدرن که همه بر اسـاس نگـاهی مـاده‌گرا، طبیعت‌گرا یا همان ماتریالیسم بنا شـده اسـت، ظهـور و تبلور یافته و به اذهان عمومی القا می‌گردد.

فلاسفه‌ی پیش‌رو، فلاسفه‌ی پس رو:

ویـژگی بشر برخـورداری از قـوه‌ی عقل و بـالتبع تعقل است که بر اساس آن اقـدام به شـناخت عـالم هسـتی و محیط پـیرامون خـود می‌کند و بر اســاس آن شــناخت،

هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی می‌نماید و بر آن اساس سمت و سوی حرکت خود و «چه باید کردها و چه نباید کردها»یش را مدون و معین می‌نماید. از این رو عالم بشریت همیشه شاهد ظهور فلاسفه بوده است.

اما این فلاسفه، گاهی پیشرو بوده و اغلب پس‌رو هستند. فلاسفه‌ی پیشرو آنانی هستند که [صرف نظر از حق یا باطل بودن دیدگاه و نظرات‌شان]- اگر چه از تفکرات شیطانی و طبیعت‌گرا نیز الهام گرفته باشند- اما مستقل بوده و از خود نظری داشتند. اما فلاسفه‌ی پس‌رو آنانی هستند که به دستور رؤسای هرم و منطبق با شرایط زمان، فلسفه‌بافی می‌کنند تا ضمن ترویج اندیشه‌ی شیطان‌پرستی [اگر چه در قالب طبیعت‌گرایی - ماتریالیسم و سایر ظواهر علم تجربی باشد]، جنایات شاهان و حکام جور و عمّال زمینی و بشری ابلیس را توجیه فلسفی کنند. وظیفه‌ی اینان شناخت و تعریف حقایق عالم هستی نیست، بلکه تعریف عالم «به شکلی که من می‌خواهم» می‌باشد. چنان چه شاهدیم حتی امروزه در تاریخ به اصطلاح پست مدرنیسم و فراتر از آن می‌گویند: «ما مجبور نیستیم که تاریخ را آن چنان چه بوده و بیان شده بپذیریم، بلکه می‌توانیم گذشته را منطبق با آن چه مایلیم بوده باشد، ترسیم و نگارش کنیم». چرا که برای سلطه فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی نیز نیازمند به تغییر تاریخ هستند که نمونه‌های آن را در تحریف‌هایی چون کشف قاره امریکا توسط کریستف کلمب و یا به نام زدن سایر کشفیات علمی جهان می‌بینیم.

از این رو پس از فرماندهان اعظم، هیچ مقامی بالاتر از «فیلسوف» در این هرم قرار ندارد. این فیلسوف است که اذهان عمومی را جذب و یا توجیه می‌کند. عقل و ذهن مردم با اوامر ملوکانه سمت و یا شکل نمی‌گیرد، اما با «چگونگی اندیشیده»- «چگونگی نگاه به جهان»- «چگونگی تفسیر عالم و وقایع تلخ و شیرین تاریخ بشریت»، شکل گرفته و سمت و سوی خاص خود را پیدا می‌کند.

چرا دیگر در غرب فیلسوف نداریم:

جهان غرب همیشه شاهد ظهور و درخشش فیلسوفان بزرگ تاریخ بوده است. از افلاطون و ارسطو گرفته تا هگل، کانت، دکارت و...، اما اگر به تاریخ فلسفه‌ی نیم قرن اخیر (به ویژه سه دهه‌ی گذشته و پس از ظهور مجدد فلسفه‌ی اسلامی) بنگریم، اذعان خواهیم داشت که جهان غرب دیگر فیلسوف ندارد و نمی‌خواهد داشته باشد.

چهره‌های مطرح این نیم قرن و به ویژه سه دهه‌ی اخیر، مانند بودریار، رورتی، فوکو، دریدا، لیوتار،هابرماس... و در نهایت زیگمونت بآومن که همگی بدون استثناء (به اصطلاح) فلسفه‌ی پست مدرن را تبیین و تبلیغ می‌کنند و شاخصه‌ی مشترک نظریات آنان بر عدم وجود «یک واقعیت مطلق»- «عدم وجود دوگانگی بد و خوب یا حق و باطل»- «عدم وجود مفاهیم کلّی»- «عدم وجود ارزش و نسبی بودن ارزش‌ها» و... می‌باشد، همگی «جامعه‌شناس» هستند و نه فیلسوف(؟!) و دیگر غرب فیلسوفی ندارد و نمی‌خواهد داشته باشد.

علت اصلی کنار گذاشتن فلسفه و فیلسوف برای این است که راه فلسفه بسته است و از هر راهی وارد شوند و به هر وسیله، بهانه و توجیهی متوسل شوند، فلسفغه «نعقل» در نهایت، تصادف، بیگ‌بنگ اولیه، ازلیت ماده و... را نپذیرفته و به وجود خدای یکتا اذعان و اقرار می‌کند. از این رو «فسلفه» به معنای «کار عقل» برای آن‌ها دگیر هیچ کاربردی ندارد که هیچ، مضر نیز قلمداد می‌گردد.

رورتی در کتاب اغواگر می‌نویسد: با «قواعد بازی» [یعنی هست‌ها و قوانین لایتغیر عالم هستی] کاری نداریم، هر چه می‌خواهند باشند. حوصله‌ی ما را سر می‌برند، چرا که دخالتی در آن نمی‌توانیم داشته باشیم. اما «قوانین بازی» [یعنی بایدها و نبایدها] برای ما دلچسب و جذاب است، چرا که خودمان آن را تبیین کرده و به تناسب تغییر می‌دهیم.

جالب آن که به کلیه نوشته‌های این جامعه‌شناسان فیلسوف‌نمای جدید که رجوع کنید، در هر موضوعی که وارد شده باشند، حتماً به بهانه‌ای حمله‌ی تندی به «خدا و دین» می‌کنند، در حالی که فلاسفه‌ی قدیم غرب، حتی اگر منکر بودند، مهاجم نبودند و در لحن کلام‌شان چون اینان، عصبیت علیه خدا و دین نبود و معمولاً در اواخر کار از مواضع قبلی پایین آمده و دست کم به «شاید» می‌رسیدند.

روحانی:

منظور از روحانی در این تشکیلات که پس از مقام فیلسوف قرار گرفته است، الزاماً خاخام، کشیش یا

آخوند مسلمان نیست، بلکه مقامی است که بُعد روحی و معنوی انسان را مخاطب گرفته و تحت تـأثیر قـرار دهد. شـیطان به خـوبی آگـاه است که انسـان بـرای شـناخت حقایق از قـوای «عقل و قلب» یا همـان که قـرآن از آن به «فـؤاد» یـاد می‌نماید برخـوردار می‌باشد. لـذا پس از هـدف گـرفتن «عقل» توسط فیلسـوفان ماسـونی در تشکیلات ایلّومینـاتی، «قلب» را توسط روحـانیون هـدف می‌گیرد.

در رأس سلسـله‌ی روحـانیون ایلّومینـاتی، روحـانیون شیطان‌پرست شـناخته شـده و ناشـناخته‌ای که در قالب‌هایی چـون «مـراد»- «اسـتاد»- «قطب اعظم» و... نیز ظهور می‌کنند قرار دارند و پس از آن سـردمداران و پیش‌روهای عرفان‌هـای کـاذب، جـادوگران و سـحربازها، رمال‌ها، فال‌گیرها... و حتی روحانیون وابسـته در ادیـان الهی و یا مکاتب معناگرای بشری قرار دارند.

ابلیس همـان مـوقعی که به خـاطر تکـبر و خـود بـزرگ بینی‌اش نسبت به انسان از درگاه قرب الهی رانده شـد، از خداوند خواست که به او تا قیـامت فرصت دهد و مـرگش را نرسـاند. اما خداوند متعـال به او فرمـود که تا وقت معلـومی زنـده خـواهی ماند. و او نـیز پس از اخذ فرصت قسم یاد کرد که نوع بشر را «اغوا» خواهد کرد و با توجه به شناختی که از حرص بشر برای بقای در دنیـا، اسـتفاده از متـاع دنیا و بـالتبع نفـرت از مـرگ داشت افزود: در اغـوای همگـان به جز بنـدگان مخلصـت، موفق خواهم بود و خداوند کریم نـیز فرمـود: صـراط مسـتقیم من، همین اخلاص است. «قـالَ رَبِّ فَـأَنْظِرْني إِلي يَـوْمِ يُبْعَثُـونَ * قـالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَـرينَ * إِلي يَـوْمِ الْـوَقْتِ

الْمَعْلُـومِ * قـالَ فَبِعِزَّتِـکَ َلأُغْـوِيَنَّهُمْ أَجْمَعينَ * إِلاّ عِبـادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصـــــــــــينَ» (78ص، به بعد) ترجمه: گفت: پروردگارا! مرا تا روزي كه انسان‌ها برانگيخته مي‌شــوند مهلت ده! * [خدا] فرمود: تو از مهلت داده شــدگانی * تا روزی که وقت آن معلوم است (نه تا قیــامت) * (ابلیس) گفت: پس به عــزت خــودت قسم که همگــان را اغــوا خواهم کرد * به غیر بندگان مخلصت را.

ســــازمان‌های اداره کننـــــده‌ی جهـــان: Illuminati- ایلومیناتی، اتاق فکر شیطان/ فصل سوم:

ســــاده انگـــاری است اگر کسی گمـــان نماید که تصـــمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصـــادی در امریکا و انگلیس، در روال معمـول دیپلماسی و یا در سـاختارهای متعارف تشکیلات حکومتی چون مجلس و دولت اخذ شده و سپس جهت اجرا به وزارتخانه‌ها و یا سـایر سـازمان‌ها و نهادهای ذیربط ابلاغ می‌گردد.

همین طور [هر چند که این مجالس و دولت‌ها هیچ کــدام تصمیم‌گیر نیســتند] ســطحی‌نگری است اگر کسی گمـان کند که احــزاب، مجــالس و دولت‌هــا، فقط عروسک‌های روی سن هســتند و فقط چنـدنفر سـرمایه‌دار به عنـوان کارگردان پشت پرده نشسته و به آن‌ها دستور می‌دهند و آن‌ها نـیز اجـرا می‌کننـد، بلکه «سـازمان اداره‌ی جهـان» بسیار گسترده‌تر، پیچـده‌تر و سـری‌تر از سـاز و کارهـای ساده و علنی می‌باشد.

شیطان نوع بشر را اغـوا کـرده که فقط وقـتی می‌تواند بر اراده‌ی خدا غـالب آید که بر «زنـدگی و مـرگ» خـود و دیگران حاکم گردد. فرعـون هم همین فـریب را خـورد و

گفت: «من نــیز زنــده می‌کنم و می‌مــیرانم، پس رب و الهی برتر از خود نمی‌شناسم».

ابر قـــدرت‌ها و در رأس آن‌ها امریکا و انگلیس نـــیز بر همین باورند که جهانیــان باید به تصــمیم و اراده‌ی آن‌ها زنــده بمانند و یا کشــته شــوند تا در جنگ با خــدا پــیروز شوند.

فراماســون و صهیونیسم بین‌الملــل، بر اســاس اغــوای شـــیطان، به این نتیجه رســـیده‌اند که دست خـــدا را در تمامی شئون ربوبیت (اداره جهان) بسته است، لذا شعار [وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ - و یهود گفتند: دست خــدا بسته است]، سر می‌دهند.

اما می‌دانند که مقوله‌ی «زندگی و مرگ» امری علی‌حده است و قــدرت خــدا در آن بیش از رزق و روزی مشــهود است، لذا اگر بتوانند به اذهان عمومی القا کنند که حتی مرگ و زندگی در اختیار آن‌ها ســت، این ســلطه به طــور کامل صورت پذیرفته است.

قدرت و ثروت:

آری، سلطه بر طبیعت و نیز مرگ و زندگی خــود و ســایر انســان‌ها، همــان اغــوای بــزرگی است که ابلیس لعین بر نوع بشر القا می‌کند.

اما این سلطه به خودی خود محقق نمی‌گردد و مســتلزم در اختیـــار گـــرفتن دو عامل مهم «قـــدرت» و «ثـــروت» جهانی می‌باشد.

لــذا تمــامی تلاش‌هــای اتــاق فکر شــیطان، به تحقق این هدف مهم معطوف شده است.

اما، سلطه بر «قدرت و ثروت جهانی» نیز با یک وسوسه و اغوای شیطانی و یا اوامر ملوکانه از رأس هرم فراماسون محقق نمی‌گردد، بلکه مستلزم ساز و کارهایی است که بتواند زمینه را برای «حکومت جهانی» مساعد و شرایط را برای «تملک بر ثروت جهانی» فراهم آورد. و این تصمیمات، سیاست‌گذاری‌ها، سازماندهی‌ها و برنامه‌ریزی‌ها، همه در «ایلومیناتی (Illuminati)ـ - اتاق فکر شیطان» صورت می‌پذیرد و جهت پیاده‌سازی در سطح جهان در کنفرانس بیلدر برگ (Bilderberg)ـ طرح و ابلاغ می‌گردد و از آن پس، سیاستمداران، بانکداران، نظامیان و رسانه‌ها، مأمور اجرا و تحقق آن در کشورهای خود هستند.

تشکیلات:

همان طور که در فصل دوم (2)ـ توضیح داده شد، ایلومیناتی مانند سازمان‌ها و نهادها، تشکیلات محدود و معینی ندارد که کسی بتواند آن را ترسیم نموده و بگوید این است و غیر از این نیست. اما از چارت‌های گوناگونی که هر کدام در جایگاه خود قابل تعریف و گویای اهداف و برنامه‌ها هستند، برخوردار می‌باشد و شناخت واقعیت‌های این تشکیلات مخوف فقط از راه «نشانه شناسی» محقق می‌گردد که در فصول بعدی با نمایش لوگوها، المان‌ها و...، به صورت مبسوط و مستند مورد بحث قرار خواهد گرفت.

عقیده و توان:

سلطه بر «قدرت و ثروت» جهانی، نه با اتکای صرف به نیروی نظامی و جنگ ممکن است و نه با به غارت بردن

نفت کشـورهای نفت خـیز. بلکه هر حرکـتی باید ابتـدا مبتنی بر نوعی جهان‌بینی باشد و بر فلسـفه‌ای اسـتوار گردد و بر آن اساس «بایدها و نبایدها»یش تبیین شـده و سپس از تـوان اجـرای آن‌ها نـیز برخـوردار باشد. لـذا دو محور «عقیده و توان»، زیر سـاخت «سـلطه بر قـدرت و ثروت» جهانی قلمداد می‌گردند.

از این رو دو سـاختار «تشـکل‌های سـری» که جنبه‌ی عقیدتی را پوشش می‌دهد و نیز «بـانک‌داری و پـول» که کنـترل ثـروت را میسر می‌سـازد، دو بـازوی اصـلی تشکیلات پنهان ایلومیناتی محسوب می‌شوند. که در ذیل شرح مختصر آن‌ها ایفاد می‌گردد:

تشکل‌های سری:

همـان‌طور که در چـارت شـماره یک مشـهود اسـت، سـازمان‌های مخـوف اطلاعـاتی و امنیـتی و یا تشکیلات‌های پیچیـده، آشـکار و پنهـان مافیـای قـدرت و ثروت، هیچ کدام بازوی اصـلی و محورهـای «تشـکل‌های سری» نیستند، چرا که آن‌ها فقط مجری‌اند و تشکل‌های سـری، فقط و فقط به سـاختارهای عقیـدتی و فکـری تعلق دارد.

فراماسون- تشـکیلات و برنـامه‌ریزی- برتـرین لژ (خلیفه اول ابلیس در زمین و میان انسـان‌ها، که شـاید در حـال حاضر ملکه الـیزابت دوم باشد) - لژهـای برتر - شـوالیه معبد - صـدور اوامر ملوکانه - جایگـاه تصـمیم‌گیری و در نهـایت فلسـفه پنهـان، سـاختار بـازوی اول و عقیـدتی ایلومیناتی را تشکیل می‌دهند.

و بانک‌هـــای مرکـــزی بین‌المللی (امریکا و انگلیس و سـوئیس) - بانک‌هـای مرکـزی ملی قدرتمند (کشـورهای عضو اتحادیه اروپا به ویـژه آلمـان و فرانسه) - صـندوق بین‌المللی پـــول - بانک جهـــانی - بانک‌هـــای بین‌المللی مسـکن و شهرسـازی - بانک جهـانی حفـاظت از محیط زیست - شرکت‌های چند ملیتی و در نهـایت سـایر منـابع اصـــلی ثـــروت، بـــازوی دوم و اقتصـــادی ایلومینـــاتی را تشکیل می‌دهند.

نگاهی اجمالی به عملکرد بازوی اول (عقیدتی):

توضیح و تشـریح مبـاحث عقیـدتی فراماسـون (شـیطان پرستی) از حوصـله و امکـان این مقوله خـارج است و به علاقمندان توصیه می‌گردد قبل از مطـالعه‌ی هر کتـاب یا نوشتاری در این زمینه، به آیات قـرآن کـریم در خصـوص ابلیس (شیطان) و سـایر شـیاطیناما نکته مهم این است که سلسله ساختار عقیدتی یا همان تشکل‌های سری، به «فلسـفه پنهـان» ختم می‌شـود، چـرا که حلقه‌ی اتصـال اندیشه (جهـــان بیـــنی و ایـــدئولوژی) شیطان‌پرســـتی با بدنه‌ی جامعه بشری، همین «فلسـفه» [و البته به معنـای عام آن] می‌باشد.

انس و جن مراجعه کـــرده و فرازها و نکته‌هـــای آن را با واقعیـات جهـان امـروز تطـبیق دهنـد، تا هم بیشـتر به معجـــزه بـــودن قـــرآن کـــریم پی‌ببرند و هم به شـــناختی اصـــولی و متقـــنی نســـبت به سیاست‌ها و روش‌هـــای شیطان دست یابند.

بشر بر اساس عقیده‌هایش سمت و سو گرفته و حرکت می‌کند و این فلسفه‌ها هستند که عقیده سازی و توجیه منطقی یا سفسطه و اغوا می‌کنند.

چرا فلسفه پنهان؟

ذات انسان بر اساس بدیهیات اولیه عقل و فطرت، عاشق کمال است و با هرگونه انحراف و اعوجاج که منجر به سقوط او می‌شود مخالف است. و کار شیطان سوق دادن انسان از نور هدایت به ظلمات انحراف، اعوجاج و هلاکت است. لذا انسان عقلاً و فطرتاً با شیطان و شیطان پرستی و تمامی مظاهر آن نه تنها مخالف، بلکه دشمن است.

از این رو ترویج «شیطان پرستی» به صورت آشکار و علنی محکوم به شکست است و انسان سلطه‌ی هیچ طاغوتی را نمی‌پسندد و از جهل و ظلم نیز بیزار است.

اما القای زیرساخت‌های فکری، عقیدتی و فرهنگی که منجر و منتج به شیطان پرستی می‌گردد، به صورت پنهان و غیر مستقیم، ممکن است و «اغوا» یعنی همین. یعنی زینت دادن انحرافات و جعل بدلیات به جای اصلی‌ها.

جهان امروز سراسر جنگ و خونریزی است. نسل کشی‌ها و تروریسم دولتی بیداد می‌کند، اما اگر خوب بنگریم، جنگ اصلی، همان جنگ عقیدتی است که از آن به «جنگ نرم» نیز یاد می‌شود.

جنگ سرد علیه نفوس و جان‌هاست، اما جنگ نرم فقط به تفکرها، باورها، عقاید و فرهنگ‌ها اختصاص دارد و

تلفات آن نیز به مراتب سنگین‌تر، عمیق‌تر و گسترده‌تر است.

آن چه که امروزه در قالب فلسفه‌های نوین عرضه می‌شود، و ذیل تابلوهایی چون: سکولاریسم، لائیسم، لیبرال دموکراسی، فمینیسم، ناتورالیسم، پست مدرنیسم و... مطرح می‌گردند و با شعارهایی چون: آزادی، جدایی دین از سیاست، تعریف رفاه و لذت، عدم وجود مفاهیم کلی، نسبی بودن ارزش‌ها، مرگ مؤلف - طبقه‌بندی انسان‌ها - حقوق بشر - جهانی سازی - جنگ‌های پیش‌گیرانه - جنگ‌های اخلاقی و بشر دوستانه (ظاهراً دکترین اوباما) - مالکیت عمومی محیط زیست (سبزها) و... تزئین می‌گردد، همگی به رغم نام‌های زیبای و فریبنده‌ای که دارند، متدها، مدل‌ها، الگوها و در یک جمله ملزومات شیطان پرستی جهت سلطه است که توسط «فلسفه پنهان» به اذهان عمومی القا می‌شوند.

نگاهی اجمالی به عملکرد بازوی اقتصادی:

پیش از این بیان شد که عقیده ابلیس و شیطان پرستان، مبتنی بر «سلطه» بر جهان طبیعت است که بدون در اختیار داشتن «قدرت و ثروت» عمومی محقق نخواهد شد. و البته در نگاه ماتریالیستی، قدرت نیز مبتنی و متکی به ثروت است. چرا که حتی اگر قرار باشد سلطه و قدرت با نیروی نظامی حاکم گردد، مستلزم برخوداری از ثروت، لازم است.

شاخصه یا تجلی ثروت، در «پول» است. منابع سطحی چون کشاورزی یا صنعت و یا منابع زیر زمینی چون

نفت، گـاز و طلا نـیز تا پـول نباشد حاصل نمی‌گـردد و تا تبدیل به پول نشود، بهره‌ای نمی‌رساند.

لذا تملک بر ثروت جهانی، مستلزم سلطه و کنترل نظام پولی جهان است که توسط بانک‌ها و بر اسـاس سیسـتم ربوی (ربا) صورت می‌پذیرد.

از این رو ایلومیناتی، نه هر بـانکی، بلکه بانک‌هـای مـادر که ثروت‌های جهان در قالب پول در آن‌ها ذخیره می‌شود را به عنـوان بـازوی تـوان و امکـان سـلطه، به مـوازات بازوی فکری و عقیدتی ایجاد کرده است.

امــروزه نقش بانک‌هــایی چــون: بانک مرکــزی امریکا و انگلیس، صــندوق بین‌المللی پــول و بانک جهــانی که به زودی و به بهانه‌ی ضرورت «ایجاد هماهنگی‌های پولی در جهـــان» به جهانیـــان تحمیل خواهد شد و هم چـــنین شــرکت‌های چند ملیــتی، در سیاست جهــانی و همــوار نمودن نظام سلطه کاملاً مشهود است.

گروه‌ها:

پس از دو بازو یا دو بال اصلی «قدرت و ثـروت»، نـوبت به چهار سـتون اجـرایی تشـکیلات می‌رسد که عبارتند از گروه‌هــای: گــروه آمــوزش - گــروه مــذهبی - گــروه سازمان‌های اطلاعاتی- گروه سیاسی.

شاید در نگـاه اول سـاختار این گروه‌هـا، طـبیعی به نظر رسد. اما اگر کمی دقت شــود، نکــات خاصی در تــرکیب آن‌ها وجـــود دارد که ذیلاً به دو نکته‌ی آن در گروه‌هـــای مذهبی و سیاسی اشاره می‌شود:

گروه مذهبی:

اگر به ترکیب گروه مذهبی ایلومیناتی دقت شود، نکـاتی مهم در آن جلب نظر می‌نماید:

الف - یهودیت:

به هیچ وجه یهـودیت در تـرکیب آن وجـود نـدارد. شـاید بـرخی گمـان کنند که علت اصـلی قلت جمعیت یهـود در جهـان اسـت، ولی این گمـان صـحیح نیست. بلکه علت اصلی آن است که اساساً یهودیت تحت سلطه سـازمانی به نـام «صهیونیسم» قـرار دارد که خـود قدرتمنـدترین شاخه فراماسون است.

ب - با حذف یهودیت، سه دین غالب باقی می‌ماند که در جهـان بشـری همیشه دارای اکـثریت بـوده و هسـتند که عبارتند از: اسـلام، مسـیحیت و ادیـان و فرقه‌هـای دیگر مثل: هندوئیسم، بودائیسم، صوفیسم، و....

ج - مسیحیت:

عمده‌ی تشکیلات گروه مذهبی، بر محور مسیحیت اسـت، چرا که جـامعه‌ی امریکا و اروپا با کشـور پهنـاوری چـون روسـیه و...، همه مسـیحی هسـتند. مضـافاً بر این که ریشه و بنیان «فراماسون»، پس از هبوط دوران سـلطه کلیسا و در مقابله با کلیسا و مسـیحیت به وجـود آمد و نکته‌ی مهم دیگر آن که معنـویت خداگرایانه در مسـیحیت و اعتقاد به حضرت عیسی(ع) و انجیل می‌شناسند.

مسیحیت یک اصالت مذهبی به نام «کاتولیک» دارد که از سـازماندهی و تشـکیلات خاصی به محـوریت واتیکـان و پاپ برخوردار است و در مقابل آن مسـیحیت پروتسـتان (مسـیحت روشـنفکر، بدعت‌گـذار و هنجـار شـکن) با

مرکـــزیت امریکا پدید آمد. حـــال با توجه به خلاصه‌ای که بیان شد، به جایگاه‌های مندرج در جدول توجه شود.

د – اسلام:

اسلام به هیچ شکل و مدلش برای فراماسون و ســازمان ایلومیناتی (Illuminati) پسندیده، مقبول و قابل تحمل نمی‌باشد.

نه اســلام امریکــایی و نه اســلام نــاب محمــدی(ص) که اسلام «ولایتی» است. چــرا که اولاً خــواه نــاخواه محــور اعتقـــــادی همه‌ی آن‌ها «توحید و معـــــاد» می‌باشد که مســتلزم دشــمنی مســتقیم با شــیطان است و سنگســار شیطان (رمی جمرات) یکی از مناسک واجب عبادی همه آن‌ها در حج است و ثانیــاً به رغم تفــاوت و حــتی اختلاف مذاهب، از مشترکاتی چون: قرآن، کعبه، نماز، روزه، حج و... برخوردارند که ضــمن قــرار دادن آنــان در یک صــف، می‌تواند موجب اتحادشــان در دراز مــدت گــردد. و نکته‌ی سوم آن که مهم‌ترین منابع قدرت و ثروت جهان، اعم از منــابع زیر زمیــنی نفت و گــاز یا مــوقعیت ژئو پلیتیک یا مهمــرین شــاهراه‌ها و بنــادر آبی و...، متعلق به ممالک اسلامی است. و آخرین نکته‌ی محوری آن که «اسرائیل» بــرای مقابله و تصــاحب جهــان اســلام پدید آمــده و تنها دشمنش در جهان، همــان جهــان اســلام است. از این رو در دیــدگاه ایلومینــاتی، اســلام به هر شــکلش باید پایــان یابد.

د/1 – بهائیت:

در گروه مذهبی شــاهدیم به رغم حــذف اســلام با کــثرت جماعت پیروانی که دارد (برابر مسیحیت)، بهــائیت که از

جمعیت قابل تــوجهی [حــتی در مقابل فرقه‌هــای نوپا] قرار گرفته و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است(؟!) علت آن است که اساسـاً بهـائیت، زاده و سـاخته فراماسـون برای اعلام ختم اسلام است.

سید باب، بنیان گـزار اولیه که از لژیونرهـای فراماسـون بود، ابتدا به نام اسلام و ادعای نیابت امام زمـان(عج) به میدان آمد و پس از مدتی ادعـای امـام زمـانی و البته در نهایت خدایی کرد.

پس از اعدام او، شاگردش حسینعلی نـوری «عبـدالبهاء» که او نیز از لژیونرهای فراماسون بود پا به عرصه ظهور گذاشت. حوزه مـأموریت و مخـاطب وی مسـلمانان و به ویــژه شــیعیان که معتقد به امــامت، انتظــار و ظهــور (بزرگ‌ترین مشکل شیطان پرستان) بودند.

او مــدعی شد که ما اســلام را قبــول داریم. اما اســلام راستین به ظهور حضـرت مهـدی(عج) ختم می‌شـود و او نــیز ســید بــاب بــود که آمد و رفت. پس من پیــامبر جدید هستم و دین اسلام خاتمه یافته است.

فعالیت بهائیت از همان ابتـدا و به ویـژه پس از پـیروزی انقلاب اسلامی، در هندوستان به مراتب بیشتر از ایــران بــوده و هست. اما قــبر «بهــاء» در شــهر عکا واقع در اسرائیل بوده و لَجنه‌ی مرکـزی بهـایئت نـیز در اسـرائیل قــرار دارد. چــرا که بهــائیت فراماســون‌زاده، یکی از شــاخه‌ها و ابــزار زیر مجمــوعه‌ی صهیونیسم می‌باشد و توسط اسرائیل تغذیه و اداره می‌شود.

ه - فرقه‌ها و معابد:

پس از اسلام، مسیحیت و یهودیت، دیگر دینی باقی نمی‌ماند، بلکه هر چه هست «فرقه»هایی است که یا از قدمت تاریخی برخوردار هستند و یا جدید ایجاد می‌شوند. مثل هندوئیسم، بودائیسم یا صوفیسم که قدیمی هستند و یا وهابیت، القاعده، فرقه‌های شیطان‌پرستی مدرن و... که جدید هستند.

گروه سیاسی:

در تشکیلات گروه سیاسی نیز خبری از جمهوری‌خواه‌ها، دمکرات‌ها، سلطنت‌طلب‌ها، احزاب، پارلمان‌ها یا سایر مدل‌های حکومتی که ظاهراً ساختار سیاسی و اجرایی کشورها را تشکیل می‌دهند نیست.

چرا که این‌ها همه نمایش است و در واقعیت هیچ کاره هستند. بلکه رهبران ملی (که محبوب بین مردم هستند و اداره امور داخلی به دست آن‌ها ست) و سپس سازمان ملل که بزرگ‌ترین ابزار و توجیه‌گر نظام سلطه است و پس از آن بزرگ‌ترین تصمیم‌گیران سیاست جهانی چون: کنفرانس بیلدربرگ، کمیسیون سه جانبه، شورای روابط خارجی و... قرار گرفته‌اند (چارت شماره 2).

و امروزه شاهدیم که تمامی تصمیمات قانونی و غیر قانونی جهانی، در همین مجموعه‌ها اتخاذ می‌گردد و اگر دقت شود، عمده‌ی آن‌ها فاقد سازمان یا تشکیلات خاصی هستند، بلکه فعالیت‌ها، گفتگوها و تصمیم‌گیری‌هایشان در غالب «نشست» انجام می‌پذیرد.

لذا تصمیم‌های نشست‌هایی چون: بیلدربرگ، شورای امنیت، 1+5، گروه 8، EEC و... می‌باشد که در عالم

سیاست محقق می‌گـــردد و نه تصـــمیمات ملی و داخلی کشــورها و یا تصــمیمات مشــترک دول در ســازمان ملل متحد.

شیطان ازدیدگاه سومریان و بابلیان

وجود شیطان و عقیده به این موجـود نـامرئی همیشه بر سر زبان‌ها بوده و مردم از او وحشت و ترس داشــته‌اند. و قوم سومری و آشـوری و بابلیـان نـیز از وی سـخن به میـــان آورده‌اند. در یکی از کتیبه‌هـــای قـــدیم اوصـــاف شیاطین را اینگونه گفته اند:

((اینان سمهای خدایانند. از دیوارهای بسیار ضخیم عبور می‌کنند. و از بامهای بلند فـرود می‌آیند. گـوئی طوفانند که از خانه ای بخانه ای می‌روند. هیچ دری جلو ورود آنـــان را نمی‌تواند بگـــیرد. و هیچ قفلی آنـــان را بر نمی‌گرداند.

و همچـــون مـــار از زیر در خانه‌ها بـــدرون آن می‌آیند. و چون باد از زیر پاشنه در داخل می‌شوند.

زن را از آغوش شوهر و کودک را از بغل مادر می‌ربایند. و اینـــان هر کـــدام اســـمی و کـــاری را بر عهـــده دارند: ((لابـــارتو)) قاتل کودکـــان خردســـال است. و ((لاباسو)) علت رعشه انـــدام است. و ((احناسو)) مـــوجب ســـیاهی چهره و زردی رخسار است.))

موضوع پیـدایش کـرم که در یک کتیبه باسـتانی منقـوش است، از آثار شگفت انگیز تـاریخ به شـمار آمـده است و داستان آن بدینگونه ذکر شده:

چون ((آمون خدای بزرگ آسـمانها را بیافرید و آسـمانها زمین را خلق کردند و زمین رودها را پدید آورد و رودها جـدولها را آفریدند و جـدولها مردابها را ایجـاد کردنـد، از میان مردابها کرم بوجود آمد.

کرم به حضـور خـدایان رفته و گریه کـرد. و گفت: به من چه می‌دهد. بخـورم. و چه می‌دهی بنوشـم؟ اِآکه یکی از خـدایان بـود گفت: به تو چـوب معطر و اسـتخوان خشک می‌دهم که غذای تو باشد.

کـــرم گفت: بارالها نه چـــوب معطر می‌خـــواهم و نه اســتخوان خشک. بلکه میل دارم غــذا و نوشــیدنی را در میان دندانهای آدمیان مقرر داری و منزل و مکان مرا در لثه دندان جای دهی تا از خون لثه سیراب شوم و قــدرت و نیروی لثه را بگیرم.

دوگانه پرستی و تثلیث

پیدایش دو موجود در آغاز از دیدگاه سومریان و اکادیــان دربابل

اقوام گذشـته اسـاس باورهایشـان بر یک سلسـله عقاید خــرافی بــدور از عقل و خــرد بــود که بعضی از آن‌ها تا امروز در میان بعضی از اقوام باقی مانده است.

سومریان و اکادیـان بر این بـاور بودند که هیچ موجـودی ازلی نیست و در آغـاز عـدم مطلق بـود و تـدریجا در این عــدم محض دو موجــود پدید آمدند. یکی موجــود نر بنــام ((آپیو)) و دیگری موجود مـاده بنـام ((تیامـات)) و این دو اصل تمام کائنات را بوجود آوردند:

((اپیو)) آب شیرین را و ((تیامات)) آب شور را.

پیدایش عنوان تثلیت در جهان کهن

عنــوان پرســتش تثلیث را منتسب به پــیروان حضــرت عیسی (ع) می‌دانند و آنان را دارای مــذهب تثلیــثی تخت

عنـوان روح القـدس اب و ابن گفته انـد؛ در صـورتی که تثلیث پرستی سابقه ای بس طولانی دارد.

در کتیبه ای که کشف شده اینگونه آمده است:

((آن هنگـام که در بـالا آسـمان نـامی نداشت و در پـائین برای زمین اسمی نبود، آب - اپیوی نخسـتین پـدر و آب - تیامات مادر همه بـود این دو با هم اختلاط و اتحـاد یافته و خــدایان در این هنگــام خلق شــدند و از آن دو موجــود ((لاح مو)) و ((لاحــامو)) پدیــدار گردیدند. ولی این خــدا قـدرت موجـود نمـودن جهـان نداشـتند. و پس از زمـانی نامعین از آن دو خدا انثیر و کثـیر بوجـود آمدند. و از این دو سه خــدا موجــود شد که مجمــوع آن‌ها را تثلیث اول گفتند. و آنان از این قرار می‌باشند: 1- آنو 2- انلیل 3- اِآ. آنو خدای بـزرگ نقـاش آسـمان و انلیل خـدای هـوا و زمین است. اِآ خدای اقیانوس نخستین است.

از اعصار گذشته بسیار کهن مردم خدای آنــورا رب اعلی می‌گفتند و مـــنزل و جایگـــاه آن را در اوج آســـمان می‌دانستند و آن محل را آسـمان آنو می‌خواندند. جایگـاه او را دو تن از خـــدایان بنـــام ((تمـــوز)) و ((گیزیـــدا)) پاســـــبانی می‌کردند. در برابر ((آنو)) عصا و تـــــاج فرمانروائی قرار داشت.

و چــون دریا طوفــانی می‌شد همه خــدایان هراســان به آسمان ((آنو)) پنــاه می‌بردند و مانند سگ در روی دیــوار قصر ((آنو)) چمباتمه می‌زدند تا طوفـــان و خشم دریا و به پایـان می‌رسـید. ولی پس از انقـراض دولت سـومر و اکاد و پیروز شدن حکومت بابلیان مقام و عظمت ((آنو))

بپایان رسید.. و مقام عزیزترین خـدایان بین النهـرین به ((مردوک)) خدای بزرگ بابلیان منتقل گردید.

در بعضی از کتیبه‌ها آمـده است که تـاج و تخت ((آنو)) را به ((انلیل)) دادند و او را بنـــام ((بل)) گفتند و پیشه او بیشـتر عنـوان مستشـاری خـدایان بـود و طوفـان را وی بوجود می‌آورد و او بـود که آدمیـان را بدست سـلاطین و پادشـاهان داد تا آنـان را در راه عـدل رهـبری و هـدایت نمایند.

((اِآ)) در لغت سـامی یعـنی خانه آب و این خـدا مظهر و معرف آب است که بر زمین احاطه دارد. این ((اِآ)) است که انسان را از مشـتی گل سـرخ بوجـود آورد و از نفس خودش در او دمید و چون طوفان پایان یافت گـروهی را نجـات داد و صـنایع و کارهـای بسـیاری را به آدمیـان بیاموخت. این خدا به پادشاهان خرد و عقل می‌بخشـید و روحانیان را در اجرای تکالیف دینی و مـذهبی و کارهـای جادوگری یاری می‌داد.

تثلیث دوم

تثلیث دوم عبـارت بـود از ((سـین)) خـدای مـاه و دو فرزندش شمس خـدای آفتـاب و ایشـتار خـدای زهـره. و سین خـدای مـاه در شـهر ((اور)) یعـنی شـهری که طبق نوشته سِفْرِ پیدایش تورات، حضرت ابـراهیم (ع) از آن‌جا هجرت کرد سلطنت می‌کـرد. سـین اوقـات و ازمنه را در اختیار داشت و گناهکـاران را قـرین آه و اشک می‌نمـود. شمس یا خورشید خدای عدالت و قاضی بـزرگ جهانیـان بـود که ظلم را از میـان می‌بـرد و قـوانین حقه را به حامورابی و دیگر پادشاهان دادگر تلقین می‌کرد.

ایشتار، خدای نیکخواه بود. گاهی او را دختر آنو و گـاهی دختر سین و زمانی خدای جنگ و شهوت گفته‌اند. و کـار این دخـتر گمـراه کـردن و عاشق نمـودن فرزنـدان آدم است. دیگر خـدایان مـاده که در بین النهـرین بودند تماما در شخص ایشتار پنهان و جمع بودند.

ایشتار بصورت زنی پهلوان و جنگجو که بر پشت دو شیر ایستاده و تـیری در دست دارد، نشـان داده می‌شد در یک دست سلاحی منحنی و در دست دیگر گـرزی با سر شـیر گرفته است ...

مردوک خدای خدایان، تکالیف دینی بابلیان و آشوریان

مردوک خدای بزرگ جهان در شهر بابل بود

همانگونه که در پیش اشاره شد مردوک خدای بـزرگ و با عظمت مردم بابل محسوب می‌شد و او را خدای خـدایان می‌خواندند. حتی کورش کبیر چـون بر کشـور بابل دست یـافت در برابر مـردوک تعظیم نمـود و بـرای او احـترام فـراوان از خـود نشـان داد. چـون دولت بابل بر همه بین النهـرین دست یـافت خـدایان آن سـرزمین تحت الشـعاع خدای بابل، مردوک، قرار گرفتند و مردوک خدای همگان از کار درآمد و افسانه‌های آفرینش و طوفـان نـوح را به وی ارتباط دادند. تمام مناصب خدایان به مردوک انتقـال یافت و عید روز اول سـال همه خـدایان بحضـور مـردوک شـرفیاب می‌شـدند و در برابر او زانو می‌زدند تا فرمـان او صـــادر و سرنوشت کائنـــات در این روز ســـال جدید روشن و معلوم گردد.

مـــردم ســـال جدید را جشن گرفته و آن را مقـــدس‌ترین عیدها می‌شمردند.

بطور کلی باید گفت که مردوک خدای بزرگ قــرن ششم پیش از ((م)) بود.

بخت نصر، مردوک را خدای واحد یکتــای شخصی خــودش می‌شناخت و هیچیک از پادشــاهان در بین النهــرین مانند بخت نصر یکتاپرستی را رواج نداده است و ایشــان بودند که هنگام جلــوس به ســلطنت دعــائی زیبا بــرای مــردوک گفته است

هنر فاخر موسیقی در نگره‌های حکیمان ایرانی اسلامی

موسيقي در مفهوم، دانشي ذهني و تجريدي در گســتره دانش رياضي و يكي از شــاخه‌هاي حكمت و فلســفه به معناي عـام آن مـورد توجه انديشـمندان ايـراني اسـلامي قرار گرفته و پيوسته با عنوان‌هاي علم، صناعت و يا فن همراه شده است.

حكيم پورسـينا بر اين بـاور بـود كه ميـانه‌روي و رعـايت اعتدال در پرداختن به موسيقي موجب لذت شـده و البته افراط و زياده‌روي در آن سبب كراهت خواهد شد.

دانش رياضي در دسـته‌بندي حكيمـان ايـراني اسـلامي به صورت زير دسته‌بندي مي‌شد:

1. هندسه (مجسطي)

2.حساب (ارثماطيقي)

1. نجوم (فلكيات)

2. موسيقي (صناعت علوم)

ابونصر فــارابي به عنــوان فيلســوفي معنــويت‌گرا، موســيقي را از نظر تاثيرگــذاري بر روح و جــان آدمي، چنين دسته‌بندي نموده است:

1. موسيقي نشاط‌انگيز (مُلِذ): براي ايجـاد آسـايش و رفع كسالت

2. موسيقي احساس‌انگيز (مُنفَعِل): براي بيدارسازي احساس‌ها و تحريک عاطفه‌ها

3. موسـيقي خيـال‌انگيز (مُخَيِل): بـراي تحريک قـواي ذهني و نيروي عقلي

اخـوانُ الصـفا، گـروهي از فيلسـوفان شـيعي به شـمار مي‌رفته‌اند که مخفيانه براي مبارزه فـرهنگي با خفقـان روزگـار خـويش 52 رسـاله علمي به زبـان عـربي نشر دادند. آنان در زمينه موسيقي نـيز کتـاب رسـاله پنجم در موسيقي را به رشته تحرير درآوردند و بر نگره موسيقي علوي و آسماني باور قطعي داشتند.

در انديشه‌هاي ديـــني که سراسر به پيشـــرفت و ســـير تکـاملي آدمي مي‌انديشد از هـنر و به ويـژه موسـيقي، توقع تعالي و انتظار ارتقاي روحي انســان‌ها را دارد، نه آن که او را تخدير کند؛ از اين رو همه پژوهشگران ديـني و فقيهـــان اســـلامي، ويـــژه انديشـــمندان شـــيعي از محمدباقر سـبزواري تا امـام خميـني رحمت الله عليه از ديدگاه مباني فقهي به پديدار نمودن و بيـان کـردن حکم و موضوع دو مقوله هنر موسيقي پرداخته‌اند:

1. غناي صوت انساني
2. ابزار و سازهاي موسيقي

حکيمان و فيلسوفان ايراني اسـلامي از ابونصر فـارابي تا علامه محمدتقي جعفري، فن و هنر موسيقي را بر دو دسته، تقسيم‌بندي کرده‌اند:

الف- شـــــکل دروني و ذاتي موســـــيقي: هيجان‌ها و انفعال‌ها و فعاليت‌هـاي رواني که بـدان محتـواي اولي موسيقي هم گفته‌اند.

ب- هويت نغمه و نواي موسـيقي: كيفيت‌ها و حالت‌هـاي رواني كه آن را محتواي اصلي موسيقي نيز نام نهادند.

بنابراين نغمه‌هاي موسيقي ذاتا چـيزي را به درون آدمي نمي‌افزايد بلكه آن امـــوري را كه در درون هر شـــخص وجود دارد، تحريک مي‌كنـد؛ به تعبـير جلال‌الـدين مولـوي بلخي، موسيقي حالت‌هاي دروني آدمي را رخ مي‌نمايانـد و به ديگر ســخن، آن‌چنـــان را آن‌چنـــان‌تر مي‌كند! پس موسـيقي محتـوايش حماسـه، محبت، عشق و يا انـدوه نيست بلكه اين عنصـــرهاي رســـوب‌يافته در درون من است كه با ورود موج‌هـــاي موســـيقايي به درون من، مي‌جوشد و تحريک مي‌شـــود؛ بـــدين معنا كه شـــكل موسـيقي، عامل محـرک احسـاس‌ها و هيجان‌هـاي من است، نه محتواي موسيقي.

صـفي‌الدين ارمـوي در پژوهش‌هـاي خـويش، حكيمـان را هم‌رديف پزشـكان قلمـداد مي‌نمايد و از خاصـيت‌هاي درماني موسيقي از ديدگاه حكيمان ايـراني اسـلامي يـاد مي‌كند. حكيم پورسينا درباره تأثير درمـاني موسـيقي به بحث‌هـاي بسـيار تخصصي پرداخته و به مفهـوم فاصـله مطبـــــوع در موســـــيقي كه امـــــروزه از آن به كنسـونانس‌هارمونيک يـاد مي‌كننـد، اشـاره‌هاي ويـژه‌اي دارد و از ديگر سو در زمينه موسيقي‌درماني اشـاره‌هاي دقيقي دارد. برخي از عارفان ايراني اسلامي نيز نظم و فن دقيق موسيقي و لذت و علاقه فراوان مردم بدان را ناشي از نظم حـاكم بر كيهـان و از نغمه‌هـاي موسـيقي عـــالم بـــالا و از ملكـــوت اعلا مي‌داننـــد؛ به همين روي نگارندگان رساله‌هاي اخوان‌الصفا نيز موسيقي را متعلق به عالم قدس و ملكوت مي‌پندارد.

مقاله‌ای جامع پیرامون موسیقی و اثرات آن

چکیده

در این مقاله که عنـــوان آن «پژوهشی در موســـیقی واثرات آن» می‌باشد، سـعی شـده هم به لحـاظ فقهی و هم به لحــاظ علــوم تجــربی، تحقیق مختصــری راجع به موسیقی و اثرات آن انجام گیرد. بحث موسیقی از جمله مبــاحثی است که با وجــود این که دارای قــدمت زیــادی است ولی درعین حال، جزو مبـاحث روز بـوده و از جمله مســائلی است که مخصوصــاً جوانــان زیــادی را به خــود مشــغول داشــته و بــالتّبع ســؤالات زیــادی پــیرامون آن مطرح شده و می‌شود. موسیقی را از جنبه‌های مختلفی ازجملـه، فقهی، هـنری و...می تـوان بررسی کـرد، ولی آن چه بیشـــتر در این مقاله مـــدّنظر بـــوده، نگـــاه به موســیقی هم از جنبة علــوم تجــربی وهم ازمنظــردین است که درکل، در مورد اثرات موسـیقی برجسم و روان انســـان، مطلب مختصـــری به دست می‌دهد. در مـــورد اهمّیّت وضرورت چـنین بحـثی همین بس که این بحث از قدیم الأیّام مطـرح بـوده ولی بیشـتر جنبة فقهی آن مـدّ نظر بـوده و از جنبة علم تجـربی کمـتر مـورد توجّه واقع شـده لـذا در این مقاله سـعی شـده بیشـتر به جنبة علم تجربی پرداخته شـود.این مقاله در 5 فصل تنظیم شـده که در دو فصل نخست به تعریف موســیقی و انــواع آن پرداخته و نـیز ارتبـاط واژة موسـیقی با واژة غنا ازنگـاه مراجع عظــام مطــرح شــده، ســپس دریک فصل مجــزّا وطولانی‌تری به انـواع اثـرات موسـیقی بر جسم و روان که در بخشــهای مختلفی ازآن، از روایــات وآیــات قــرآن اسـتفاده شـده پرداخته شـده است. و امّا فصل چهـارم،

برای آشنایی با نظرات علما و دانشمندان اسلام وغـرب، راجع به موسـیقی تنظیم شـده ودر فصل آخر نـیز بحث مختصـری راجع به موسـیقی درمـانی وصـحّت آن انجـام شـــده است و درکل یک بحث نســـبتاًجامعی که راجع به موسیقی نیاز بوده عنوان و ارائه گردیده است.

کلیدواژه: موسیقی، غنا، تأثیر، جسم، روان.

مقدّمه

آن چه در این نوشـــتارآورده شـــده است پژوهشی است پیرامون موسیقی و انواع آن و اثرات موسیقی بر جسم و روان انسان که البتّه اثرات آن بیشتر مورد توجّه قــرار گرفته است.آن چه در این زمینه بیشـــــتر مـــــورد توجّه صاحب نظـران بـوده است پـرداختن به موسـیقی ازجنبة فقهی آن بـــوده است وکمـــتر به جنبة تـــأثیرات آن و خصوصاً تأثیرات جسمی آن پرداخته شده است. لذا بـرآن شدیم تا از جنبة تـأثیرات جسـمانی و فـیزیکی نـیز آن را بررسی کـرده تا هم از یک زاویة جدید به مسـئله پرداخته شـود و هم این که به بـرخی سـؤالات جدید مطـرح شـده پاسخی هر چند مختصر داده شود.

همــان گونه که بیــان شد اگر چه این بحث دارای ســابقة طولانی است و از دیر باز مطرح بوده است ولی امروزه نیز جزو مباحث روز، مطرح است وعموم مردم، خصوصا ًجوانــان با آن در ارتباطاند وگویا جزءلاینفـکّ زنــدگی ما شده است. از طرفی نـیز این هـنر به ابـزار و وسـیله‌ای برای انتقال فرهنگ و حتّی تغیـیر فرهنگ جوامـع، مبـدّل گشـــته است و این گونه مســـائل برضـــرورت تحقیق بیشـــتر راجع به این هـــنر وکـــارایی آن و اثـــرات آن

می‌افزاید.هم چنین همـان گونه که مطـرح شد بیشـترین اثـــرات، راجع به هـــنر موســـیقی به جنبة فقهی آن بر می‌گــردد ولی از کتاب‌ها و مقــالاتی نیزکه در این زمینه نگاشـته شـده اسـت، نباید چشم پوشی کـرد و ما نـیز در این نوشتار که به روش اسنادی- کتابخانه‌ای تهیّه شده از برخی از آن‌ها بهره برده ایم.برخی از این کتابها عبارتند از: تـأثیر موسـیقی براعصـاب وروان، نوشـتة زنـده یـاد، حسین عبداللّهی خوروش، موسـیقی ازدیـدگاه فلسـفی وروانی، نوشـــتة علّامه محمـــدتقی جعفـــری، تـــاریخ موسیقی، نوشتة سعدی حسنی، بخشی ازکتاب سـلامتی وطـول عمر در احکـام اسـلام، نوشـتة مهـدی طـاهری، بخشی ازکتاب نکته‌های ناب، نوشــتة حسن قدّوسی زاده و نـــیز بـــرخی از مقـــالات که در این زمینه نوشـــته شـــده‌اند.ازجملة وجه امتیـــاز این مقاله این است که مطالب این نوشـته‌ها را به صـورت مـوجز و مختصـرجمع کرده و برخیمطالب پراکنده و زاید را ازآنها حـذف کـرده وآن چه در این بـاره مـورد نیـاز بـوده است در حـدّ این نوشتار ارائه گردیده است.بـالأخره بعد از تحقیق دربـارة انتخاب موضوع و پس از انتخاب آن به خاطر اهمیّت آن و پس از ارائه به مســـؤولین مـــورد تأیید قرارگـــرفت و مشغول به تنظیم آن شدیم. البته درتنظیم آن مشـکلاتی نـــیز پیش روی ما قرارداشـــت؛ ازجمله این که در این زمینه، کتابهای اندکی نوشته شـده وکمـتر قلم فرسـایی شده است لذا منابع قابل دسترسی در این باره محدودتر می‌باشد. هم چنین بعد از رجوع به منابع، بعضاً استناد به منابعی شـده بـود ولی از ذکر آن منـابع به صـورت کامل ودقیق، صرفنظر شده بود وحتّی گـاهی مطلـبی مسـتند به منبعی شـــده بودکه بعد از مراجعه به آن منبع چـــنین

چـیزی یـافت نمی‌شد.یا مشـکلات دیگـری که نیـازی به اطالة کلام در این مـورد نیست.این مقالـه، پـیرامون 5 سـؤال کلّی و جـواب آن‌ها تنظیم گشـته که این سـؤالات شـاکله و پایة این مقاله را تشـکیل می‌دهد و هرسـؤالی یک فصل ازمقاله رابه خـــود اختصـــاص داده است که هرفصل، جواب یکی ازآن سـؤالات وسـؤالات ریزتر دیگر است و مجموعاً اطلاعات کلّی دراین زمینه رابه خواننـده می‌دهد.

سؤالات کلّی هرفصل عبارتست از:

1- موسیقی چیست؟ وانواع آن کدام است؟

2- فرق موسیقی وغنا چیست؟

3- موسیقی چه تأثیری برانسان دارد؟

4- نظرعلما و دانشمندان در مورد موسیقی چیست؟

5- آیا موسیقی درمانی واقعیّت دارد؟

البته تـذکّراین نکته لازم است که در این نوشـتار با توجّه به ظــرفیّت وگنجــایش آن، مطلب آمــده و ممکن است مطالب فراوان دیگری نیز باشدکه به جهت اختصار، بیان نشـــده باشد و این مســـئله در نقل قـــول افـــراد و دانشمندان و علما نیزصـدق می‌کند یعـنی ممکن است در میان دانشمندان، تنها به ذکراقـوال بـرخی از آنـان اکتفا شــده باشد و این فقط به جهت رعــایت اختصــار بــوده وتـــرجیحی دراین مســـئله صـــورت نگرفته است. ولی پیشاپیش از نواقص موجود، عذرخواهی می‌نمائیم.

فصل اول: موسیقی و انواع آن

در این فصل بــرآنیم که تعریف مختصــری از موســیقی ارائه داده و با اقسام آن آشنا شـویم که البتّه محصـوردر این اقسـام نبـوده و ممکن است به اعتبارهـای مختلـف، اقسام مختلفی پیـداکرد، ولی در یک تقسـیم بنـدی کلّی می‌تـوان آن را به اقسـامی که بعـداً خواهد آمدتقسـیم نمود.

تعریف موسیقی

برای موسیقی تعریفهای زیـادی ارائه شـده و از زوایـای مختلفی به آن نگریسته شده است. موسیقی را می‌توان هم ازلحاظ لغوی و هم از لحاظ اصطلاحی مورد بررسی قـــــرارداد. این واژه، یک واژة یونـــــانی است که به آن «موسیقیا»گفته می‌شود و ازآن به عنوان غنا ولحن نــیز یاد شده است:

«بــدان که موســیقی در لغت یونــان، لحن است و لحن عبـارت است از اجتمـاع در نغم مختلفه که آن را ترتیـبی محدود باشد و بعضی این قید را زیاده کنند که کلام مفید بدان مقرون بود....و بعضی این قید را زیـاده کنند که آن کلام، دال بر معانی که محرّک نفس باشد به تحـریکی که ملایم غـــرض و لفظ او مـــوزون باشد(1)هم چـــنین درتعریف موســیقی گفته شـــده«عبارتست ازاصـــوات وآهنگهـایی که انسـان را در عـالمی که بـرای وی قابل توصـیف نیست سـیر می‌دهد و چنـان بر اعصـاب آدمی مسـلّط می‌شـودکه گـاهی می‌خندانـد، گـاهی می‌گریاند گاهی اعضاء و جوارح انسان را بدون اختیار به حرکت در می‌آورد، و زمانی تهـییج عشق و شـهوت می‌کند و آدمی را بـرده و غلام خـود سـاخته و بر اعصـاب، فکـر، عقل و روانش فرمانروایی می‌کند».(2)مانند سـاز زدن فـارابی

دربزم سیف الدّوله که با ساز زدن او مدّتی همه خندیدند و بـاتغییر آهنـگ، همه را به گریسـتن وا داشت و در آخر بـــانواختن آهنگی دیگـــر، همه اهل مجلس را به خـــواب فروبرد و سپس ازآن مجلس خارج شـدکه این جریـان در تاریخ، مشهور است.«ارسطو موسیقی را یکی از شـعب ریاضی دانســته و فیلســوفان اســلامی نــیزاین قــول راپذیرفته‌اند ولی از آنجاکه همة قواعد موســـیقی مانند ریاضی مســـلّم و غیرقابل تغیـــیر نیســـت، بلکه ذوق و قریحة سازنده و نوازنده هم درآن دخـالت تـام داردآن را هنر نـیز محسـوب دارند».(3)زیبـایی موسـیقی بر حسب اثـری است که درذهن و احساسـات شـنونده می‌گـذارد. این هـنر با دقّت و محاسـبه و انـدازه گـیری دقیق انجـام می‌گـــیرد شـــاید به همین خـــاطر است که در تقســـیم بنـدیهای علـوم قـدیم و همـان گونه که ذکرشد از شـعب علوم ریاضی به حساب آمده است.

انواع موسیقی

شـــاید دریک تقســـیم بنـــدی بتـــوان موســـیقی را به دو دسته تقسیم کرد: 1-ـ موسـیقی طـبیعی. 2-ـ موسـیقی هنری.

موسیقی طـبیعی: عبـارت است از اصـوات و نغمه‌هـایی که ازطبـبیعت و یا از حنجـره حیوانـات شـنیده می‌شو د؛ مانند صدای برگها و درختان هنگـام وزیـدن بـاد و یا مثل آواز پرندگان وموسیقی هنری: عبارت است ازآهنگهـایی که انسان با وسایل مصـنوعی(چـون ویولـون،گیتـارو...) می‌سازد.تفاوت موسیقی طبیعی و مصنوعی یا هنری را شاید بتوان در این مسـئله دانست که آهنگ‌هـای طـبیعی دارای سـیر ملایم و یکنـواخت هسـتند لـذا همـواره بـرای

انسان جذّاب و مفـرّح و مسـرت بخش بـوده و بر نشـاط انسـان به صـورت واقعی می‌افزاید و این مسـئله کم و بیش شـاید بـرای همه اتفـاق افتـاده ولی آهنگهـای مصـنوعی این گونه نیسـتند بلکه دارای ارتعاشـات وزیر وبم‌های گوناگونی هستند و لذا به نسـبت این ارتعاشـات و زیروبم‌ها سلسـله اعصـاب از آن اثر می‌پذیرند و چـون یکنـواخت نیسـتند اثـرات آن زیـان بخش خواهد بـود. در موسیقی هفت دستگاه اصلی و البته دستگاههای فرعی نیز وجـود دارد و هرگونه صـدایی که انسـان تولید کند در یکی از این دسـتگاهها می‌گنجد. بـالأخره بعد از آن که موسیقی را به طبیعی و هنری تقسیم کـردیم موسـیقی هـنری نـیز خـود ازلحـاظ فقهی به موسـیقی حلال و موسیقی حرام تقسیم می‌شود.اگر موسیقی غنا باشد و جزء موسیقی حرام شناخته شده باشد، قطعاً در انسـان تاثیرات منفی بسیاری خواهد گذاشت. البته در بـرخی از مراکز انـرژی درمـانی ثـابت شـده است که اصـوات آثـار بسیاری بر احساسـات و روح بشر برجا می‌گـذارد که هم ممکن است سودمند وهم زیانبار باشد و در آینده دربـاره اثرات منفی یا مثبت آن مطالبی خواهدآمد.

فصل دوم: فرق موسیقی و غنا چیست؟

بعد از آشنایی کلّی بـاتعریف موسـیقی وهمچـنین انـواع موسـیقی، بدنیست به جـواب سـؤالی که در ذهن افـراد زیـادی هست بـپردازیم وآن این که چه تفـاوتی میـان موسیقی و غنا وجـود دارد؟ و مـرز این دو کـدام اسـت؟ بـرای پاسخ به این پرسشـها از نظـرات علما و مراجع بهره می‌گیریم.

حضرت آیت الله خامنه ای(حفظه الله):

«غنا یعنی ترجیع صدا به نحوی که مناسب با مجالس لهو باشد که ازگناهـان بـوده و بر خواننـده و شـنونده حـرام است. ولی موســیقی نــواختن آلات آن است که اگر به نحو معمول در مجالس لهو و گناه باشد هم بر نوازنـده و هم بر شــنونده حــرام است. واگر به آن نحو نباشد فی نفسه جایز است و اشکال ندارد».(4)

حضرت آیت الله صافي گلپایگاني(حفظه الله):

«غنا عبارت از آوازي است که مشتمل بر ترجیع و صـوت و طــرب انگــیز و مناسب با مجــالس طــرب باشد و موسیقي گاه بر غنا وگاه بر آلات مختلف موسیقي مانند تار، سنتور، دف و غیره اطلاق مي‌شود. موسیقي را اگر به همان معناي غنا و آوازها و سازها و بکار گرفتن آن‌ها بدانیم، فراگرفتن موسـیقي که از قـدیم الایّـام بین اهل لهو و بـزم متـداول بـود و در کشـورها و منـاطق مختلف انواعي از آن بکـار بـرده مي‌شـده و مي‌شـود همه حـرام است».(5)

حضرت آیت الله فاضل لنکراني(ره):

«غنا عبارتست از آوازی که درآن صــــــــــدا را در گلو می‌گردانند که به زبــان عــرفی چهچه می‌گویند و طــرب (تحوّل غیر اختیاری در مستمع) انگیز هم باشد و مناسب مجــــالس لهو و لعب هم باشد.... غنا صــــوتی است که باترجیع و طرب همراه باشد ومناسب مجالس لهو و لعب باشد».(6)

سؤال: اگر استماع موسیقي هیچ گونه تأثیري در انسـان نداشته باشد، آیا باز حرام است؟

جـواب همه مراجع: اگر از نـوع موسـيقي حـرام باشـد، گوش دادن به آن جايز نيست؛ هر چند در شـخص تـأثيري نداشـته باشد. (7)تبصـره: موسـيقي حـرام، غالبـاً آثـار ناپسندي دارد و باعث بيگانگي از خدا و تحريک شـهوت و آلودگي به مفاسد ديگر مي‌شود ولي حکم، تابع اين امور نيست و اگر به فـرض، در مـوردي موسـيقي حـرام، هيچ تأثيري در روح و روان انسـان برجـاي نگـذارد بـاز گـوش دادن به آن جايز نيست.

اولين غنا:

بنـابر آنچه در معـارف اسـلامی آمـده است:«اولين کسی که مــرتکب غنا شــد، شــيطان بــود(8)و ازآن به بعد غنا رواج پيـــدا کـــرد. همچـــنين در روايـــتی از امـــام جعفرصادق(ع)آمده است: «وقتی آدم رحلت نمود ابليس و قابيل بــارحلت او خوشــحال شــدند،آن دو در اجتمــاع شــرکت کردند و به نشــانة شــادی بــرای مــرگ آدم از تنبورها و وســائل لهو (موســيقی) اســتفاده کردند پس هــرکس در روی زمين از اين وســائل لــذت می‌بــرد از پيروان آن می‌باشد»(9)

بايد دانست در متـــون ديـــنی واژهٔ موســـيقی به چشم نمی‌خورد ولی به جـای آن واژه‌هـای غنـا، لهـو، ملاهی و مصــاديق آلات موســيقی مانند: مزمــار(نی و فلــوت)، معزف (تـار)، عـود، طبـل، تنبـور و ماننـدآن به کـار رفته است.

فصل سوم: اثرات موسيقی برجسم و روان.

حال که تفاوت موسيقی وغنا و احکـام آن‌ها دانسـته شد به يکی ازمهمــترين بخشــهای اين نوشــتاريعنی انــواع

اثــرات موســیقی برجسم و روان انســان می‌پــردازیم. دربــارة حــوزة تأثیرگــذاری موســیقی و این که اصــالتاً مخاطب آن کدام یک از این دو (جسم و روان) هست باید گفت: «مخــاطب حقیقی این هــنر، مغز و روان انســانها اســت، نه حس بینــایی و نه حس شــنوایی؛ زیــرا این دو حس چیزی جز واسطه انتقال اصـوات فـیزیکی به مغز و روان انسانها نیست.تیز گـوش‌ترین انسـانها که دریـافت درونی از معنای موسـیقی ندارنـد، هیچ درکی دربـاره آن نمی‌توانند داشته باشند، حتی تفسیر و چگونگی برداشت انســـانهایی که در یک جامعه و در پوشش یک فرهنگ و یک محیط و سرگذشت زنـــــدگی می‌کنند گونـــــاگون می‌باشـــد،اگرچه همه آنـــان ازحس شـــنوایی مســـاوی برخــوردار بــوده باشــند(10)ولی بــالاخره اثر موســیقی دوگونه است:1- اثرات معنوی 2- اثرات جسمی.

اثرات معنوی و روحی موسیقی:

روح انسان، مهم‌ترین جنبة وجودی انسان اسـت، لـذا هر آن چه که برآن اثر بگذارد می‌تواند در کمال و سقوطش، مـــؤثّر باشد. از این جا اهمّیت اثر موســـیقی بر روح و روان انسان مشخّص می‌شود. ما در این بخش مهمــترین آثار موسیقی را بر روح بررسی می‌کنیم:

1- گمراهی و غفلت ازخدا:

از بزرگ‌تـرین آثـاری که بـرای موسـیقی ذکر شـده است دور شدن از یـاد و ذکر خداست. قـرآن در سـورة لقمـان یکی از عوامل گمـــراهی و ضـــلالت را «لهو الحـــدیث» دانسته است. «ومِن النّاسِ مَن یشتری لَهوالحدیثِ لیُضلَّ عن سبیلِ الله(11)«لهویعـنی غفلت ،یعـنی دورشـدن از

ذکرخـدا، دورشـدن از معنـویت، دورشـدن از واقعیتهـای زندگی، دورشدن ازکار وتلاش و فرو غلتیدن در ابتذال و بی‌بند وباری».(12) در روایات اسلامی از «لهو الحدیث» نـیز به «غنا» تفسـیر شـده است.(13)ـ شـنیدن غنا و موسـیقی آن چنـان اراده انسـان را سست و غریـزه جنسی شخص را تحریك می‌کند که شخص را از یاد خدا و قیـامت بـاز می‌دارد لـذا ازعوامل گمـراهی به حسـاب می‌آید.

2- گرایش به فساد:

غنا و آواز مطرب و لهوی، انسـان را به سـوی شـهوت و فسـاد اخلاقی می‌کشـاند و از راه پرهیزکـاری بـاز می‌دارد.مجـالس غنا و موسـیقی، معمـولاً جـزو مراکز مفاسد گوناگون است و این خـود دلیل روشـنی است بر این که موسیقی درگـرایش به فسـاد نقش مـؤثّری دارد. در حـدیثی از نـبی اکـرم(ص) آمـده است: «الغنـاءُ رقیة الزنا»:«غنا نردبان زنا است».(14)

3- سوء عاقبت:

برای اثبات سـوء عـاقبت، به واسـطة غنا و موسـیقی به یک داستان کوتاهی که در زمـان امـام صـادق (ع) اتفـاق افتـاده اکتفا می‌کـنیم، چـرا که آن چه در زمـان آن بزرگـواران رخ داده، صـرفاً یک داسـتان نیست بلکه باید عـبرت بـرای سـایرین وآنـان که در زمانهـای بعد می‌آیند قـرار بگـیرد. مـردی به امـام صـادق(ع) عـرض کـرد: همسایگان من کنیزانی دارند که آواز می‌خوانند و با عود (یکی از آلات موسـیقی) می‌نوازند. چه بسا به هنگـام قضای حاجت نشسـتنم را طـول می‌دهم، تا صـدای آن‌ها

را بیشتر بشنوم.امام فرمودند: «این کار را نکن. در روز قیامت در برابر خداوند هیچ عذری نداری؛ مگر سخن حق را نخواندی که می‌فرماید: گوش، چشم، دل، مسئولند و در برابر کارهایی که کرده‌اند، مورد سؤال واقع می‌شوند.» مرد عرض کرد: به خدا سوگند گویا این آیه را تاکنون نخوانده و نشنیده بودم. دیگر به خدا این کارها را انجام نمی‌دهم و از اوآمرزش می‌طلبم. امام سپس فرمودند: «برخیز و غسل کن و آن چه می‌توانی نماز بخوان، چون تا کنون به گناه بزرگی مشغول بودی و چه بد حال وتیره بخت بودی اگر بدون توبه و بر این حال از دنیا می‌رفتی.» (15)ـ همین داستان کوتاه، خود مؤیّد بزرگی بر مطلب ما می‌باشد و تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل.

4- قساوت قلب:

يكي از اثرات شوم موسيقي بر روان انسان‌ها پديد آوردن بيماري قساوت قلب در انسان مي‌باشد. و مويّد اينكلام، سفارش رسول خدا (ص) به حضرت علي (ع) مي‌باشد كه به ايشان فرموده اند:«يا علی؛ سه كار دل راسخت كند: گوش دادن به آواز و موسيقی و شكار و به دربار سلاطين رفتن(16)ـ افرادي كه مداومت بر گوش دادن به موسيقي و مطربي دارند قلبشان مريض مي‌گردد. و نتيجه اين سختي و قساوت قلب اين مي‌شود كه ديگر موعظه و پند در اين قلوب اثر نمي‌كند. زيرا طبق آيات قرآنی از آثار گناهكاري، قساوت قلب است.خداوند متعال درقرآن مي‌فرمايد: قلوب افراد گناهكار مانند سنگ است يا سخت‌تر از سنگ. زيرا برخي از سنگ‌ها از ميانشان آب بيرون مي‌آيد يا از ترس خدا از

بلندي‌ها فرو مي‌افتد.(17)ـ ولي قلوب افراد گناهكـار به قدري سخت است كه ديگر چيزي از پندها و موعظه‌هـاي الهي در آن اثر نمي‌نمايد.نشانه و علامت اين بيمـاري آن است كه اين گونه افراد وقتي در مجلسي قرار مي‌گيرند كه در آن سخن از خدا و قرآن و ياد مرگ و آخرت اسـت، اهل موسـيقي، حالشـان بد مي‌شـود و دوست دارند زود از اين گونه مجالس خارج شوند و بر عكس اگر در جـايي باشـند كه سـخن از دنيا و سـرگرمي‌هاي گمـرا ه كننـده باشد. به اشـتياق بر آن توجه مي‌كنند و دوست ندارند كه تمام شود و باز تاييد كنندة سخنان فوق،آية 6 و7 سورة لقمـان است كه در آية 6 در مـورد اهل «لهوالحـديث» توضـيح و بلافاصـله درآية 7 كه مـورد بحث ما است مي‌فرمايد: و چـون آيـات و گفتارما بر اهل لهو و موسـيقي خوانـده شـود دوري گزينند و روي برگردانند و تكـذيب آن گفتـار نمايند مانند كسي كه آن را نشـنيده و گويا در گوش‌هاي ايشان سـنگيني است از شـنيدن آيـات ما پس به ايشان عذابي دردناک را مژده بده.

5- از بين رفتن حيا:

امام صادق(ع) در اين رابطه در حـديثی می‌فرمايند:«مَن ضُربَ في بَيته بَربَطٌ أربعينَ يوماً سلَّطَ اللهُ عليه شَيطاناً يُقال له القَفَندَر فلا يَبقي عضوٌ مِن أعضائه إلّا قَعـدَ عليه فإذا كانَ كذلك نـزعَ منه الحيـاءُ ولم يُبـال ما قـال و لا ما قيل فيه»(18)«كسي كه در خانه اش چهل روز بربط (نوعي تار) نواخته شود خداوند متعال شيطاني را به نام قفنـدر بر او مسـلّط مي‌كند كه عضـوي از اعضـاي وي باقي نمي‌ماند مگر اينكه او را در برمي گـيرد و هنگـامي كه اين گونه شد حيا از او گرفته مي‌شـود به گونه اي كه

نســـــبت به آنچه به او گفته مي‌شـــــود بي تفـــــاوت مي‌گـردد».در خصـوص اهمّيت حيا نـيز خـوب است بدانيد رسول خدا (ص) در اين باره فرموده اند: «حيا و ايمان با همديگر وابسته‌اند چون يكى از ميان برود، ديگـرى هم از ميـان مى‌رود».(19)و بـاز در اهميّت حيا درحـديثى آمـده است كه:«كسى كه حيا نـــدارد‌ايمان نـــدارد(20)شـــهيد مطهّـــرى در كتـــاب تعليم وتـــربيت در اســـلام به نقل ازمســـعودى در مـــروّج الـــذّهب مى‌نويسد: در زمـــان عبـدالملك يا يكى ازخلفـاى بـنى اميّه كه موسـيقى رايج بـــود خبربه خليفه رســـيدكه شخصى بـــاكنيزش خواننـــده هستند و تمام جوانان مدينه را به فساد مى‌كشند. خليفه دســـتور داد آن‌ها را آوردند.آن مـــردگفت: معلـــوم نيست آنچه اين كنـــــــيز مى‌خواند غنا باشد و ازخليفه خواست خودش امتحان كند. وقتى كنيز شروع به خواندن كرد كم كم ديد سرخليفه دارد تكان مى‌خورد و به جايى رسيد كه خليفه چهـــــار دست و پا راه مى‌رفت و مى‌گفت: بيا به امركوب خودت سوارشو.

«واقعاً موسيقى قدرت فوق العاده‌اى مخصوصـاً ازجهت پاره كردن تقوا و عفّت دارد».(21)

6- از بين رفتن قوّة تفكّر:

موسيقى بوسيله ارتعاشـات خـود، اعصـاب راتحت تـأثير خودقرارداده وكم كم برقـواى ادراكى چـيره مى‌شـود.به عبـــارت ديگر«موســـيقى به حسب انـــواع هـــنرى كه دارد وهريك از آن انـواع مختلف يك حـالت دراعصـاب ادراكى بر مى‌انگيزد، ازشهوت و بى‌بندوبارى ويا شـادى ونشـاط و اندوه و يا خيالات عرفان گونه و يا ديگرحالات كه همـــهٔ آن‌ها حالاتى است خيالى و اوهام ساز ،ديگر ادراكـــات را

بر کنار کرده و همان خیالات جای آن راگرفته و در مسیر انگیزه‌های موسـیقی به حـرکت در می‌آورد. در این حـال پــای عقل و ذهن و اندیشه به همــان خیــالات و اوهــام بسته شده و درهمـان مسـیر خیـال بافی‌هـای موسـیقی درحرکت است و دیگر نمی‌تواند به خود آید.»(22)

7- از بین رفتن غیرت:

«إنّ شَيطاناً يُقال له القَفَندَرُ إذا ضَربَ في مَنزل الرَّجـلِ أَربعينَ صـــباحاً بالبَربَـــطِ و دَخـــلَ الرّجـــالُ وَضع ذلك الشّيطانُكلَّ عضوٍ منه علي مِثله مِن صاحبِ البيَتِ ثمّ نفخَ فيه نفخةً فلا يُغارُ بعـدَها حتّي تـؤتي نسـاؤه فلايُغـارُ.» (23)«كسي كه چهل روز در خانه اش بربط نوازند و مردمان بر او وارد شوند شيطاني به نام قفنـدر اعضـاي خود را به تمام اعضاي بدنش مس مي‌نمايـد، پس غـيرت از آن مرد برداشته مي‌شـود تا به حـدي كه با زنـانش اگر فعل قـــبيحي كنند بـــدش نمي‌آيد». با اين روايت شـــايد بتـوان به يكي از علل اصـلي رواج بد حجـابي و فحشا در جامعه پي بـــــرد، چراكه براســـــاس اين روايت به هر مقدارموسيقي در جامعه رواج پيدا كند غـيرت از مـردان زايل شـده و نسـبت به بد حجـابي وتعـرّض نامحرمـان به ناموسشان ،بي تفاوت‌تر مي‌شوند.

8- جنون و دیوانگی:

فشار شدید موسـیقی بر روی اعصـاب، قـدرت اندیشه و تفکّر را از انسان می‌گیرد لذا منجر به انجام کارهایی که با عقل تضاد دارد می‌شود.نمونه‌ای ازاین کارهای جنــون آمـیز را ذکـرمی کـنیم: «درملیـون پنجـاه هـزار نفر بعد ازگوش کردن به یک کنسـرت موسـیقی چنـان موسـیقی

آن‌ها را به هیجـــان آوردکه ناگهـــان همه به هم ریختند و بدون جهت، هم دیگر را زخمی و مصدوم کردند و قبل از این که پلیس خـود را برسـاند چند نفر به ضـرب چـاقو از پای درآمدند و به چندین دخـتر، تجـاوز شد وتعـداد زیـادی مجروح شدند»(24). یا«درایالت «لتیل راک» جوانی پیانو یاد می‌گـرفت. نغمـات موسـیقی چنـان درروح اوهیجـان ایجـــادکرد که بدونـــدلیل ازجـــای برخاست وبا19ضـــربه چاقو،معلّم خودرا ازپای درآورد».(25)

9- افسردگی:

کسی که درموســیقی غوطه ور شـــد، حـــالت خمـــودی وافســـــردگی،یکی ازحـــــالاتی است که بر او عـــــارض می‌شـــود.این مســـئله در کســـانی که با مطالعه ودرس وبحث سروکار دارند بیشتر نمود دارد. به گـونه‌ای که بعد از موسـیقی رغبت آن‌ها نسـبت به مطالعه کمترشـده و نـیروی فکر آن‌ها ضـعیف می‌شـود.روانشـناس معـروف، دکـتر «الکسـیس کـارل» درکتـاب «راه و رسم زنـدگی» می‌نویسد: «بـرخی دانش آمـوزان می‌خواهند با توجه به رادیو درس خود را یاد بگیرند و در راه تحصـیل پیشـرفت کنند، باید گفت رادیو نیز مانند سینما و موسیقی کـاهلی کاملی می‌بخشد به کسانی که به آن سرگرمند(26)

10- نزول بلاهاي ناگهاني و عدم استجابت دعا:

هم اکنون بسـياري به دنبـال پاسخ اين پرسش مي‌گردند که چـرا زنـدگي‌هايمان با وجـود رفـاه ظـاهري با بلاها و مصيبت‌ها آميخته شده و يا اينکه چرا هرچه دعا مي‌کـنيم مســـتجاب نمي‌شـــود؟ يکی ازعوامل اين گونه مســـائل راشايد بتوان در روايتي که از امام صادق (ع) نقل شـــده

پیدا کرد.که فرموده اند: «بَیت الغناءِ لاتُؤمن فیه الفجیعةُ و لا تُجاب فیه الدَّعوةُ و لا یَدخلُه المَلَـكُ.»(27)ـ «خانه اي که در آن غناء خوانده مي‌شود از مصیبت و بلاي ناگهاني ایمن نیست و دعا در آن مســتجاب نمي‌شــود و فرشــته داخل آن نمي‌گردد.»اینها بخشهایی از مضرّات موسـیقی بر روان و معنویّت انسان‌ها بود و اینک، اثرات جســمانی و مادی آن را بررسی می‌کنیم.

درمقابل همة این حرف‌هایی که زده شد و همة مضرّاتی که بـرای موسـیقی گفته شد عـده‌ای نیزادّعا می‌کنند که موسـیقی در درمـان بسـیاری از بیماری‌ها کـاربرد دارد والبتّه امروزه یکی از بحث‌های مهم، همین بحث درمـان، بوسـیله موسـیقی است که اصـطلاحاً به آن موسـیقی درمـــانی گفته می‌شـــود. و یا گفته می‌شـــود که پخش موسیقی در گـاو داری‌ها بر روی شـیر دهی گاوها تـأثیر داشته و مقدار شیردهی آنان را افـزایش داده است و از این قبیل مسائل.

اثرات جسمانی و مادی موسیقی:

همـان گونه که گفـتیم در این بـاب، اثـرات موسـیقی را ازجنبة فیزیکی و جسمانی نیز بررسی خواهیم کـرد ولی برای این که بتوانیم زیان‌های جسمی موسـیقی را بیـان کنیم ابتدا به مقدمه‌ای باید اشـاره کـنیم:دربـدن انسـان، یک سلسله اعصاب وجود دارد که به آن، سلسله اعصــاب نبــاتی می‌گویند. سلســله اعصــاب نبــاتی به دو دســته تقسـیم می‌شـوند: 1-ـ اعصـاب سـمپاتیک. 2-ـ اعصـاب پاراسـمپاتیک.اعصـاب سـمپاتیک وظیفه اش تنگ کـردن مردمک چشم، جلوگیری ازترشح، بـالا بـردن فشـارخون، تنگ کردن ضربان قلب و... می‌باشد و باعث می‌شـود که

انسان در کارهای زندگی بیدار و در امـور،کوشا و فعّـال باشد.اعصـاب پاراسـمپاتیک بـرعکس اعصـاب سـمپاتیک عمل می‌کند. ارمغان آن برای انسان، رخوت وسســتی و بی‌حالی،خـواب، غفلت، سـهو و نسـیان و انـدوه حـزن و بیهوشی است و وظیفه اش انقبــاض عضــلات صــاف، ایجاد ترشح، تقلیل فشـارخون، تنگ کـردن مردمک چشم وکند کـردن ضـربان قلب و... می‌باشد(28)بـدیهی است وقتی از خـارج تحریکـاتی روی اعصـاب شـروع می‌شـود اعصــاب ســمپاتیک وپاراســمپاتیک به مــیزان تحریکــات خارجی تعادل خود را از دست داده پائین یا بـالا می‌روند. ازجلمه تحریکــات خــارجی که منجر به عــدم تعــادل بین اعصــاب ســمپاتیک وپاراســمپاتیک می‌شــود ارتعاشــات موسیقی است که باعث اثراتی دربدن می‌شــود که ما به گوشه‌ای ازآن‌ها اشاره خواهیم کرد:

1- ضعف اعصاب:

ازبین رفتن تعادل بـدن که منـوط به مختل شـدن تعـادل وتوازن بین دوسیستم اعصـاب سـمپاتیک وپاراسـمپاتیک است منجر به پدیدآمـدن ضـعف اعصـاب می‌شـود.دکـتر «آرنولدفریـدمانی» پزشک بیمارسـتان نیویـورک ورئیس کلینیک ســردرد، باکمک دســتگاههای الکــترونی تعــیین امواج مغز وتجربیاتی که بدست آورده ثابت کرده که یکی از عوامل مهم خســتگیهای روحی وفکــری وســردردهای عصــبی،گــوش دادن به موســیقی رادیو است مخصوصــاً بــرای کســانی که به موســیقی آن دقّت وتوجّه می‌کنند(29)شورای ملّی تحقیقات کانادا هم نتایجی از تحقیقـات خـود اعلام کـرده که قابل توجّه است: صـدای موسـیقی، هر قــدر هم که ضــعیف باشــد، آشــفتگی فــوق العــاده

شدیدی در کار مغز ایجاد می‌کند، صـدای ملایم موسـیقی حتّی درموقع خواب دشمن سلامت است.خطرناک‌ترین و بدترین عذاب برای کسی که به خواب رفته اسـت،صـدای آهستة موسیقی درحال پخش است(30)

2- عمرکوتاه:

گفته می‌شــود عمر متوسّــط انســان، حــدود 120ســال می‌باشد ولی علل وعوامل مختلفی درکاهش یا افزایش این مقــدار مــؤثر است. عــواملی چــون تغذیــه،تفــریح ،خنده،گناه و...امام صــادق (ع) می‌فرمایند: «بَیتُ الغِنا لا تؤمنُ فیهِ الفَجیعةُ وَ لاتُجابُ فیه الدَّعوَةُ وَلایَدخُلُهُ المَلَکُ(31).«خــانه‌ای که در آن غنا باشــد، از مــرگ و مصــیبت دردنـــاک ایمن نیست و دعا در آن به اجـــابت نمی‌رسد و فرشتگان وارد آن نمی‌شوند».طبق یافته‌های دانشمندان نــیز از جملة عوامل کــاهش طــول عمر انســان، ســرو صـــداها و صـــدای موســـیقی می‌باشد به طـــوری که اکثرموسیقی دان‌ها به نصف عمر طبیعی هم نرسیده‌اند و بعضاً با عوارض و مرگ ناگهـانی از دنیا رفته‌انـد، حتّی در قرون قبل هم که مردم از این آلودگی‌ها به دور بـوده ودارای عمرهای طولانی بوده‌اند، کار گـزاران موسـیقی ازعمرطبیعی محروم بوده‌اند. آمارهـایی که در این زمینه اعلام شده است مؤیّد این مطلب است که نوع موسیقی دانـــان، دارای عمرهـــای کوتـــاهی بوده‌اند و ما دراین نوشتار به جهت اختصـار، فقط به ذکر نـام بـرخی از این موسیقی دانان بسنده می‌کنیم تا فقط شــواهدی بر این مطـالب ذکر شـده، ارائه شـده باشد و عزیـزان را جهت اطّلاعـــات بیشـــتر به کتب مربوطه(32)ـــ ارجـــاع می‌دهیم.تذکر: الف- البتّه ممکن است ازموسیقی دانــان

کسـانی هم باشـندکه عمرآنها بیش از این‌ها بـوده باشد ولی در اینمـوردآن چه راکه غـالب بـوده درجـدول، بیـان کرده ایم.

ب- ممکن است علّت مـرگ همة افـراد ذکر شـده، صـرفاً موسیقی نبوده و علل دیگری نیز دخیل باشد ولی آن چه مسـلّم است یکی از عوامل آن را می‌تـوان موسـیقی ذکرکرد.

در ضمن، این اسامی از کتاب تأثیر موسـیقی بر اعصـاب وروان، استخراج شده است.

3- گرایش به مواد مخدّر:

بسیاری ازموسـیقی دانـان به علّت عـارض شـدن ضـعف اعصاب گرایش به مواد مخدّر پیدا کـرده تا شـاید درمـانی برای این بیماری پیداکنند. مواد مخدّر در نگاه اول مسکّن خـوبی بـرای اعصـاب وروان است لـذا غافل از مضـرّات زیاد آن ،به آن روی آورده و در دام آن گرفتـار می‌آیندکه البتّه خود مواد مخدّر نیز درکاهش قوة بینـایی نقش دارد و مضرّات مواد مخدّر، خـود فصل جـداگانه‌ای می‌طلبدکه از گنجایش بحث خارج است.

4- ضعف چشم:

از جمله حسّاسـترین اعضـای بـدن چشم‌ها وگوش‌ها هسـتند. حـرکت چشم‌ها توسط اعصـاب سـمپاتیک و پاراسـمپاتیک انجـام می‌شـود وگفته شـدکه بوسـیله ارتعاشات موسیقی تعادل این سیستم به هم می‌ریـزد و موجب ضعف اعصاب می‌شود، ادامه این عملکـرد مـوجب

تـأثیرات عمیق دراین اعضـای حسّـاس و در نتیجه با عث ضعف چشم و حتّی کوری می‌شود.

5- فشارخون:

یکی دیگر از عـوارض موسـیقی پیـدایش بیمـاری فشـار خـــــــون است که البتّه این هم عوامل مختلفی دارد و موسیقی یکی ازآن عوامل است. این مسئله را پزشـکان با بررسی‌های خـــــود دریافته‌اند و به کســـــانی که با موســـیقی و سروصـــدای زیـــاد در ارتباط‌اند در مـــورد عـوارض آن هشـدار داده‌اند. دکـتر «گورلـدواین» پس از مطالعات زیاد به این نتیجه رسید که رادیو، علّت اساسی فشـــارخون به شـــمار می‌رود و بـــرای اطمینـــان از این موضوع بازوبند فشار خـون را به خـود بست و این نتیجه بدست آمدکه هرقدر انسان از یک قطعة موسیقی بـدش بیایـد، همـان انـدازه فشـار خـون او بـالا می‌رود، دکـتر «واین» از تغیـیر فشـار خـون در اثر شـنیدن چند قطعة موسیقی درتعجّب بود و بالأخره برای این که دچـار خطر رادیو نشود رادیو را خاموش کرد.از همه مهمتر مشاهده حـالات روانی خـود موسـیقی دانـان است که بزرگـترین نمـایش تجربیـات و آزمایش‌هـای علمی و عملی است که زیان موسیقی را در این قسمت برای ما تشریح می‌کنـد، زیـــرا آن‌ها به تـــدریج ،گرفتـــار اختلالات عصـــبی و حسّاسیّت‌های بی‌جا شده و در نتیجه، اغلب دچار انقباض عـروق و فشـارخون و سـکته‌های مغـزی گردیـده و حتّی بعضی‌ها در هنگام نـواختن موسـیقی، فشـار خـون آن‌ها بالارفته ودر اثر سکتة ناگهانی جان

خود را فدای تحریکات و ارتعاشات موسیقی کرده‌اند. آیا همین سکته‌های نوازندگان، در هنگام اجـرای برنامه‌هـای

موسیقی؛ خود ،دلیل بارز دیگری نیست، مبنی بــراین که موسیقی تا چه اندازه در ایجاد فشار خون مدخلیّت دارد؟ (339این‌ها بخشی از مضــرّات موســیقی بـــود، چراکه موسیقی، مضرّات دیگری را نیز به همــراه دارد، ازجمله: مشــکلاتمغزی، مشــکلات قلــبی، تهــییج و...که به جهت جلوگـــیری ازاطالة کلام به همین مقـــدار بســـنده و از توضیحات بیشترخودداری می‌نماییم.

موسیقی وکمال انسان

برخی برای توجیه اســتماع موســیقی آن را بــرای بدست آوردن حـــال و مقـــام ،مفید دانســـته و می‌گویند: چه مانعیداردکه برای رهـروان حق وحقیقت در ابتـدای کـار، موســیقی و ســماع بــرای تحصــیل حــال تجــویز شــود؟ پاسخ:کـــــــدامین منطق واقع بینانه می‌گویدکه تعلیم و تربیت‌هایی که به وسیلة عمل خــارجی وگفتــار صــحیح و روشن صورت می‌گیرد،حذف شود و به وسیلة موســیقی وســماع که فاقد محتــوا بــوده وتنها باشــکل خوشــایندش خیالات راتحریک می‌کند،تحوّل واقعی در انسان به وجــود آورده شود؟ اگرشما برای اشخاص احمق و کسانی که از نیروی اندیشه وتعقّل محرومند،صدهاهزار آهنگ پرمعــنی وزیبا بنوازید ،چه تأثیر مثبت در آنــان ایجــاد خواهد کــرد؟ درنتیجه برای به ثمررسیدن تعلیم وتــربیت مجبورهســتیم قــوای دفــاعی وخــودِروان راتقــویت کــنیم ،نه خیــالات وتجسمیّات ونا هشیاریهای تصنّعی را....بهترین دلیل این مدّعا(که هر اندازه موسیقی، آدمیان را به خــود مشــغول بدارد، ازحالات روحــانی وملکــوتی خــالص آنــان می‌کاهد) وضع روانی اکثریت قریب به اتفــاق مــردم دوران معاصر ماست که به جهت گسترش موســیقی در شــرق و غــرب

،حتّی متأسّفانه درهمة کشورهای اسلامی یک حالت لذّت گـرایی وتـأثیر پـذیری از موسـیقی، روان آنـان را فـرا گرفته و از وجد و هیجانـات و شـهودهای عـالی ملکـوتی والهی آنان به طور وحشتناک کاسته است.(34)همچـنین اگر قرار بود که موسیقی، عاملی در تکامل انسـان باشد و وسـیله‌ای بـرای رسـیدن به مقامـات الهی باشد بـدون شـک، رهـبران ما یعـنی معصـومین (علیهم السّـلام) این مطلب را برای پیروان خویش بیان می‌فرمودند و از بیان این مسـئله فـرو گـذار نمی‌کردند چـرا که آنـان بـرای رساندن انسان‌ها به کمال حقیقی خـویش آمده‌اند و اگر چـیزی راکه بـاعث رسـیدن انسـان به کمـال است ذکر نکرده باشند نقض غـرض خواهد بـود. لـذا نمی‌تـوان این حرف را پذیرفت.

مسئلة دیگراین است ؛که درست است موسیقی یک هـنر است ولی ازطـرف دیگـر، فقط یک محـرّک بـرای روح و روان انسان است. به عبارت دیگر موسـیقی چـیزی را به انسان نمی‌دهد وآن حالات مختلفی را که برای موسیقی گفته شد به او اعطا نمی‌کند بلکه صـرفاً یک محـرّکی است که آن حالاتی را که در انسـان‌ها وجـود دارد تحریک می‌کند و بر می‌انگـیزد.پس موسـیقی دارای دو جنبه است:1-ـ جنبة شـکل روانی آن. 2-ـ جنبة محتـوایی آن.و امّا شکل روانی موسیقی ،آن تأثیری است که انسـان در درون خود، با شنیدن موسیقی احساس می‌کند.

امّا محتوای موسیقی چیست؟

وقتی که آهنگ حماسه‌ای نواخته می‌شـود، آیا این آهنـگِ حماسه‌ای مانند مارش، در درون خـود چـیزی که واقعیت داشـته باشد به من می‌دهد یا مانند کلمـات یا عـدوات

قــراردادی تــأثیری در من به وجــود می‌آوردکه حــالت حماسه ایِ مــرا می‌جوشــاند؟ من می‌جوشــم، نه این که محتوای موسیقی این حالت را در من به وجــود می‌آورد، بلکه عامل محرّک احساسات و هیجانات من عبـارت است از واحدهای مربوط به آن حماسه که در محیط زنــدگی‌ام چه از سرگذشت خــود و چه از تــاریخ ملّت و قــومی که جــزئی ازآن هســتم ،به وجودآمــده اســت، یا تــاریخ ملّت خود.پس موسیقی محتــوایش حماسه و محبّت و عشق و انـدوه نیسـت، بلکه این عناصر رسـوب یافته دردرون من است که با ورود امــواج موســیقی در درونم می‌جوشد و تحریک می‌شـــــوم. این است معنـــــای آن که می‌گوید موسیقی شـکل دارد ولی محتـوا نـدارد یا محتـوا وشـکل درموسیقی یکی بیش نیست.(35)

فصل چهارم: نظرعلمای اسلام و دانشمندان غـرب راجع به آثارموسیقی:

حال که با اثرات موسـیقی برجسم و روان انسـان آشـنا شدید، سراغ دانشمندان غـرب و علمـای اسـلام خـواهیم رفت تا نظـــــرات آن‌ها را نـــــیز راجع به موســـــیقی بـدانیم.«امـام خمیـنی(ره)»: «از جمله چیزهـایی که مغز جوان‌ها را تخدیر می‌کنـد، موسـیقی است ... موسـیقی، انسـان را از جـدّیت بـیرون می‌بـرد. یک جـوان که عـادت کـرده روزی چند سـاعت را با موسـیقی سـروکار داشـته باشـد، یک جـوانی که اکـثر اوقـاتش را پـای موسـیقی بنشـیند ... از مسـایل زنـدگی و از مسـایل جـدّی به کلّی غافل می‌شود عادت می‌کند همان طورکه به مواد مخــدّر عادت می‌کند...موسیقی با تریاک فرقی ندارد، تریاک یک جور خلسه می‌آورد و این یک جـور خلسه می‌آورد... نباید

دستگاه تلویزیون، جوری باشد که 10 ساعت موسیقی بخواند...این عذر نیست که اگر موسیقی نباشد در رادیو، آن‌ها می‌روند از جای دیگری موسیقی می‌گیرند حال اگر از جای دیگر می‌گیرند، ما باید به آن‌ها موسیقی بدهیم؟...جوانی که به موسیقی عادت کرد دیگر نمی‌تواند کار انجام دهد، دیگرنمی تواند قاطع باشد». (36)

«امام خامنه ای(حفظه الله)»:«به نظرم می‌رسد که موسیقی می‌تواند گمراه کننده باشد، می‌تواند انسان را به شهوات دچار کند، می‌تواند انسان را غرق در ابتذال و فساد و پستی کند؛ می‌تواند هم این نباشد و می‌تواند عکس این باشد. مرز حلال وحرام اینجاست».(37)

«علّامه جعفری(ره)»: «عمدة جذّابیّت و لذّت موسیقی و انبساط آوردن آن، معلول سلب هشیاری به واقعیتهای درون ذات و برون ذات و هم چنین سلب اختیار است... در حالی که موسیقی‌ها حتّی روحانی‌ترین آن‌ها با دو حقیقت مزبور (هشیاری واختیار) سازگار نیست و این اصل را همة ما می‌دانیم که هیچ حرکت ناهشیارانه و جبری نمی‌تواند تکاملی باشد، اگر چه با نظر به عوامل گوناگون، دارای لذّت و جذّابیّت بوده باشد. جنبة تخدیری موسیقی را نیز می‌توان در نظر گرفت، لذا اگر درحال جذبة موسیقی، ذکر الله اکبر را به زبان بیاوریم، هیجان وتأثّر از موسیقی مانع ازآن خواهد بودکه ما معنای آن ذکر مقدّس را به طور معیّن و مستقیم درک کنیم و با همة قوای مغزی وروانی متوجّة آن باشیم».(38)

«ناپلئون هیل» (نویسندة آمریکایی): «ده چیز است که باعث هیجان و تحریک مغز می‌شود این وسائل ده گانه

که مغز انســان را به هیجــان و فعّــالیّت وادار نمــوده و نوسانات آن را به اعلا درجه می‌رساند عبارتند از:

1- اشتیاق وعلاقة جنسی 2ـ ...ـ 3ـ ...ـ 4ـ موسیقی 5- ...»(39)

پروفسور«ولف آدلر»(استاد دانشگاه کلمبیا): «بهترین و دلکش‌تـرین نواهـای موسـیقی، شـوم‌ترین آثـار را روی سلسـله اعصـاب می‌گـذارد....موسـیقی علاوه بـراین که سلســله اعصــاب ما را در اثر جلب دقّت خــارج از حــدّ طبیعی آن سخت خسته می‌کند، عمل ارتعاش صــوتی که در موسـیقی انجـام می‌شـود تولید عـرقی خـارج از حـدّ طـبیعی در پوست ایجـاد می‌نماید که بسـیار زیـان بخش است و ممکن است مبدأ امراض دیگری قرارگیرد»(40)

«هگل» (فیلسـوف شـهیر فرانسـوی) می‌گوید: «ادبیـات عالی‌ترین هنرها، و موسیقی پست‌ترین هنرهاست زیــرا اولی بیش از همه با فکر و معنا سر وکـــــــــار دارد و موسیقی با حقیقت و معنا سر وکار ندارد».(41)

فصل پنجم: موسیقی درمانی

درمقابل همة این حرف‌هایی که زده شد و همة مضرّاتی که بـرای موسـیقی گفته شد عـده‌ای نیزادّعا می‌کنند که موسـیقی در درمــان بســیاری از بیماری‌ها کــاربرد دارد والبتّه امروزه یکی از بحث‌های مهم، همین بحث درمــان، بوســیله موســیقی است که اصــطلاحاً به آن موســیقی درمـــانی گفته می‌شـــود. و یا گفته می‌شـــود که پخش موسیقی در گـاو داری‌ها بر روی شـیر دهی گاوها تـأثیر داشته و مقدار شیردهی آنان را افـزایش داده است و از این قبیل مســـــــائل.دراین موردتوجه به چند نکته لازم

می‌باشد: اولاًباید دیدکه این ادعاهـای مطـرح شـده تا چه حد صـحّت وسـقم دارد وتاچه حد از جنبه‌هـای تبلیغـاتی برخوردار است.ثانیـاً بسـیاری از روانپزشـکان معترف‌اند به این که نتیجة درمـان با موسـیقی بسیارضـعیف است چنـــان که «اســـکریل» در این زمینه می‌گوید: «من اقرارمی کنم که عـدم موفّقیّت‌هـایی در زمینة درمـان با موسیقی وجود دارد ولی باید در ضمن، اثرتسکین دهنده و مشغول کنندة آن را نـیز درنظرداشت(42)».ـ ثالثاً باید نسبت بین کسانی راکه بوسیلة موسیقی درمان شـده‌اند وکســـانی که از این طریق دچـــار بیماری‌هـــای روحی شده‌اند سنجید و مقایسه کرد و دیدآمار کـدام یک بیشـتر است. در این صــورت با مشــاهدة آمــار زیــاد بیمــاران خواهیم دید که آمارشان قابل مقایسه نیست. در ضــمن، برفــرض تــأثیر مناسب داشــتن، یا این گونه است که آن موسـیقی، موسـیقی طـبیعی است یا موسـیقی هـنری است که انســـان براســـتماع آن مجـــاز باشـــد، نه هرموسـیقی. و این گونه موسـیقی‌ها نـیز نه بـرای هر شخصی بلکه بـرای یک عـدة خاصّـی که پزشک متعهّـدی برای اوتجویز کـرده باشد مفید خواهد بـود. لـذا این گونه نیست که هر شخصی بتواند هر نوعی از موسـیقی را که خواست به این بهانه گـــوش دهد. همچـــنین شـــاید بیماری‌هــایی از این طریق درمــان شــود ولی ما فقط ظاهر قضیّه را می‌بینیم و مضرّات آن را نمی‌بیـنیم. مثل درمـان، با قرص‌ها که ظـاهراً بیمـاری، بواسـطة آن رفع می‌شود ولی در واقع، یک عارضة دیگری پیدا می‌شـودکه شاید در کوتاه مدت، متوجة آن نشویم ولی در دراز مدت اثر خود را بگذارد.کارکرد موسیقی در درمان نیز محدودة خــاصّ زمــانی و کــاربردی دارد و اســتفاده بلند مــدت و

بی‌پـروای آهنگهـای مختلـف، بـویژه آهنگ‌های پـرتنش، مورد تجـویز هیچ درمـانگری نیست.در مـورد موسـیقی و افـزایش شـیر گـاو هم باید گفت:همـان دانشـمندانی که افزایش شیر گاو را براثر موسیقی اثبات کرده‌اند بعـدها پائین بـودن کیفیّت آن شـیر وشـیری را که غـیر طـبیعی دوشـیده شـود اثبـات کرده‌اند.(43)ـ هم چـنین عمرگاوها پائین‌تر آمده است.درنهـایت می‌تـوان گفت: ممکن است موسیقی دارای اثرات مثبتی بـرای انسـان باشد ولی آیا باید فقط به اثـرات مثبت آن نگـاه کـرد؟در مـورد شـراب هم قرآن، فرموده: منافعی برای مردم دارد(44)و شـاید هم حتّی در برخی مراکز، تجویز شود ولی قرآن در ادامه می‌فرمایدکه ضرر وگناهش بزرگتر از نفعش هست. لـذا هـرآن چه را اگر چه دارای منـافعی نـیز باشد نمی‌تـوان مطلقـاً مفید دانست و باید جنبه‌هـای دیگر آن را نـیز در نظرگـرفت. و بـالأخره این که نمی‌تـوان منکر تـأثیر موسـیقی و حتّی لـذّت موسـیقی شد و این مسـئله، حل شـده است ولی بحث اصـلی راجع به آن دسـته ازموسـیقی‌هایی بـود که هم ازنگـاه شـرع وهم ازنگـاه دانشـمندان مـذمّت شـده بـود که در اثر تخریـبی چـنین موسیقی جای تردید نیست وعمدة مضـرّاتی هم که گفته شد به همین قسم از موسیقی بر می‌گـردد.یک نکته نـیز حـائز اهمیّت می‌باشد وآن این که اگرچه در این مقاله از زاویة فقهی کمـتر به این مسـئله توجّه شد ولی باید دانست که آن چه راکه شرع از آن نهی کرده حتّی اگر از لحاظ علم تجربی عکس آن اثبات شود نباید فریب خـورد و امرشرع را غـیرعلمی قلمـدادکرد بلکه باید تـابع محض دسـتورات الهی بـود حـال علم ،آن را اثبـات کند یا نه. و اما در مـورد دیگرموسـیقی‌ها همـان طورکه ملاحظه شد

عدّه‌ای این گونه موسیقی را نیز ردکردند ولی درمقابـل، عدّه‌ای نیز به چنین موسیقی خرده نگرفته و حتّی بـرخی از آن استقبال کرده‌اند.

نماد شناسی کعبه

مربع يكي از اشـكال هندسي است كه بيش از هر شـكل ديگر و به عنوان جهانيترين صـورت در زبـان نمادها بكـار گرفته شـده است. برطبق نظر فيثـاغورث مربع نماينـده وحدت گونه‌ها و نشان‌دهنده برابري يک چيز با خودش به نحوي نامتناهي است. در نتيجه مي‌تواند نمادي از عدالت تلقي شود كه همه را به يک چشم مي‌نگرد.

از نظر قانون افلاطون مربع نماينده همـاهنگي است كه عـاليترين فضـيلت به شـمار مي‌آيـد؛ شـناختي كامل كه شـــــخص مي‌تواند از طريق آن به حقيقت مطلق دست يابد.

مربع نمـــاد ســكون و آرامش و ايســـتايي اســـت؛ نمـــاد پايـداري و نمـاد هر آنچه اسـتحكام را القا مي‌نمايد. لـذا مربع نماد زمين در برابر آسمان است.

يكي از برجســته‌ترين مصــداق‌هاي ديــنيِ مربع و مكعب، كعبه است.

يكي از ائمه عليه‌السلام در روايت بسـيار جـالبي دربـاره آن مي‌فرمايد: كعبه را از آنــرو به اين نــام خوانده‌اند كه شـكل آن مربع است و كعبه از آنـرو مربع شـده است كه محاذی(روبرو) بيت‌المعمـور است و آن بيت مربع اسـت، و آن بدين سبب مربع شده است كه محاذی عرش اسـت، و عرش مربع است، و آن بدين جهت مربع شده است كه آن كلمـات كه اسـلام روی آن بنا شـده چهـار است و آن چهــار كلمه عبارتست از: ســبحان اللّه، و الحمد للّه، و لا

اله الّا اللَّه، و اللَّه اكـبر (ترجمه من لا يحضـره الفقيـه، ج 3، ص: 5).

مــزاج شناسي: با توجه به خصوصــيات مربــع، مي‌تــوان گفت كه نزديكترين مزاج به اين شكل، مزاج سودا است.

متن کامل خطبه غدیر

یکی از اهـداف رسـالت پیـامبران، اتمـام حجت از جـانب خداوند بر بنــدگان است. در این‌بــاره خداوند در آیه 165 سوره نسـاء می‌فرماید:" رُسُـلاً مُبَشِّـرِینَ وَ مُنْـذِرِینَ لِئَلاَّ یکُــونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّه بَعْــدَ الرُّسُــلِ، پیــامبرانی بشــارت دهنــده و بیم دهنــده (را بــرانگیخت) تا پس از فرستادن رسولان، مردم بر خـدا حجت نداشـته باشـند. " این امر نیز اختصاص به زمـان خاصی نـدارد، از این روی امام علی(ع) فرموده است:

"لا تَخْلُو الأرضُ مِنْ قائِمِ للهِ بِحُجه إما ظاهِراً مَشــهوراً و أو خائِفاً مَعموراً، لِئلا تَبْطُـلْ حُجَجُ اللـهِ وَ بَیناتُه... یحْفَـظُ اللهُ بِهِم حُجَجَهُ و بَیناتِـهِ اُولئـکَ خُلَفـاءُ الله فی أرضـهِ، وَ الدُعاه اِلی دینِهِ. " زمین از حجت خدا خـالی نخواهد بـود، یا آشکار و مشهور است و یا خائف و پنهان، تا حجت‌ها و دلایل الهی باطل نگردد... خدا به وسـیله آن‌ها حجت‌ها و دلایل خــود را حفظ می‌کند... آنــان جانشــینان خــدا در زمین و دعوت کننـدگان به دین او هسـتند. (نهج البلاغـه، صبحی صالحی کلمات قصار، شماره 139)

به گزارش ایسنا، غدیر یک روز تاریخی صــرف یا تنها یک گــذرگاه جغرافیــایی نیست بلکه یک سرفصل اعتقــادی است که درون‌مایه همه طاعت‌ها از آن نشـأت می‌گـیرد. رسالت همه پیـامبران در آن مفهـوم می‌یابد و همه رشد و تعالی‌ها از آن‌جا آغاز می‌شود. بنابراین شـناخت غـدیر از ضــروری‌ترین و بنیــادی‌ترین شــناخت‌های اعتقــادی است. در ســـال دهم هجـــری در روز بیست و چهـــار ذی‌الحجه پیامبر اکرم(ص) در حجه الوداع؛ در آیین حج رو

به مـــــردم فرمودند: «ای مـــــردم؛ مناسک حج را از من بیاموزید که شاید دیگر مرا نبینید.»

در همین زمان بـود که آیه «یَا أَیُّهَا الرَّسُـولُ بَلِّغْ مَا أُنْـزِلَ إِلَیْــکَ مِنْ رَبِّکَ . وَإِنْ لَمْ تَفْعَــلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَــالَتَهُ.ای پیـامبر! آنچه را از جـانب پروردگـارت به سـوی تو نـازل شـــــد، ابلاغ کن و اگر چـــــنین نکـــــنی، پیـــــامش را نرسـانده‌ای.»به پیـامبر(ص) وحی شد و از آن با عنـوان آیه تبلیغ یاد می‌شود.

واقعه غدیر از مهم‌ترین وقایع تـاریخ اسـلام است که در آن، پیامبر اسـلام ص) هنگـام بازگشت از حجـةالوداع 18 ذی‌الحجه سـال دهم قمـری در مکـانی به نـام غـدیر خم، امـام علی (ع) را، ولی و جانشـین خـود معـرفی کـرد. حاضران در آن واقعه که بزرگان صحابه نیز در میان‌شان بودند، با امام علی (ع) بیعت کردند.

خطبه غدیر سخنرانی پیـامبر اکـرم صـلی الله علیه و آله است که در محل معـروف غـدیر خم ایرادشد. در اجتمـاع پر شور آن روز بیش از یک صد و بیست هزار نفر حضور داشتند.

خطبه غـدیر خم از حمد و ثنا خداوند شـروع و به امـامت امـــام علی (ع)، فرزنـــدانش و معـــرفی امـــامت ختم می‌شود.

بخش اول خطبه غدیر: حمد و ثنای الهی

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی عَلا فی تَوَحُّدِهِ وَ دَنا فی تَفَرُّدِهِ وَجَـلَّ فی سُلْطانِهِ وَعَظُمَ فی اَرْکانِهِ، وَاَحاطَ بِکُلِّ شَیءٍ عِلْماً وَ هُـوَ فی مَکانِهِ وَ قَهَرَ جَمیعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَ بُرْهانِهِ، حَمیداً لَمْ

يَزَلْ، مَحْموداً لايَزالُ (وَ مَجيداً لايَـزولُ، وَمُبْـدِئاً وَمُعيـداً وَ كُلُّ أَمْرٍ إِلَيْهِ يَعُودُ). بـارِئُ الْمَسْـمُوكاتِ وَداحِى الْمَـدْحُوّاتِ وَجَبّارُ الْأَرَضينَ وَ السّماواتِ، قُدُّوسٌ سُبُّوحٌ، رَبُّ الْمَلائكَـةِ وَالرُّوحِ، مُتَفَضِّلٌ عَلى جَميعِ مَنْ بَرَأَهُ، مُتَطَوِّلٌ عَلى جَميـعِ مَنْ أَنْشَأَهُ. يَلْحَظُ كُلَّ عَيْنٍ وَالْعُيُونُ لاتَراهُ.

ستایش خدای را سزاست که در یگانگی اش بلند مرتبه و در تنهـایی اش به آفریـدگان نزدیک اسـت؛ سـلطنتش پـرجلال و در ارکـان آفـرینش اش بـزرگ است. بی‌آنکه مکان گیرد و جابه جا شـود، بر همه چـیز احاطه دارد و بر تمامی آفریدگان به قدرت و برهان خود چیره است.

همواره ستوده بـوده و خواهد بـود و مجد و بـزرگی او را پایانی نیست. آغاز و انجام از او و برگشت تمـامی امـور به سوی اوست.

اوست آفرینـنـده آسـمان‌ها و گسـترانده زمین‌ها و حکمران آن‌ها. دور و منزه از خصایص آفریده‌هاست و در مـنزه بـودن خـود نـیز از تقـدیس همگـان برتر است. هموست پروردگـار فرشـتگان و روح؛ افـزونی بخش آفریـده‌ها و نعمت ده ایجـاد شده‌هاست. به یک نیم نگـاه دیده‌ها را ببیند و دیده‌ها هرگز او را نبینند.

كَـريمٌ حَليمٌ ذُوأَنـاتٍ، قَـدْ وَسِـعَ كُـلَّ شَـىءٍ رَحْمَتُـهُ وَ مَنَّ عَلَيْهِمْ بِنِعْمَتِـهِ. لا يَعْجَـلُ بِانْتِقامِـهِ، وَلايُبـادِرُ إِلَيْهِمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ عَذابِهِ. قَدْفَهِمَ السَّرائِرَ وَ عَلِمَ الضَّمائِرَ، وَلَمْ تَخْـفَ عَلَيْـهِ اَلْمَكْنونـاتُ ولا اشْـتَبَهَتْ عَلَيْـهِ الْخَفِيّـاتُ. لَـهُ الْإِحاطَةُ بِكُلِّ شَىءٍ، والغَلَبَـةُ على كُـلِّ شَـىءٍ والقُـوَّةُ فى كُلِّ شَئٍ والقُدْرَةُ عَلى كُلِّ شَئٍ وَلَيْسَ مِثْلَـهُ شَـىءٌ. وَ هُـوَ

مُنْشِئُ الشَّیءِ حینَ لاشَیءَ دائمٌ حَی وَقائمٌ بِالْقِسْطِ، لاإِلاهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزیزُالْحَکیمُ.

جَلَّ عَنْ أَنْ تُدْرِکَهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَاللَّطیفُ الْخَبیرُ. لایَلْحَقُ أَحَدٌ وَصْفَهُ مِنْ مُعایَنَةٍ، وَلایَجِدُ أَحَدٌ کَیْفَ هُوَمِنْ سِرٍ وَ عَلانِیَةٍ إِلاّ بِمادَلَّ عَزَّوَجَلَّ عَلی نَفْسِهِ.

کریم و بردبار و شکیباست. رحمت اش جهان شمول و عطایش منّت گذار. در انتقام بی‌شتاب و در کیفر سزاواران عذاب، صبور و شکیباست. بر نهان‌ها آگاه و بر درون‌ها دانا. پوشیده‌ها بر او آشکار و پنهان‌ها بر او روشن است. او راست فراگیری و چیرگی بر هر هستی. نیروی آفریدگان از او و توانایی بر هر پدیده ویژه اوست. او را همانندی نیست و هموست ایجادگر هر موجود در تاریکستان لاشیء. جاودانه و زنده و عدل گستر. جز او خداوندی نباشد و اوست ارجمند و حکیم.

دیده‌ها را بر او راهی نیست و اوست دریابنده دیده‌ها. بر پنهانی‌ها آگاه و بر کارها داناست. کسی از دیدن به وصف او نرسد و بر چگونگی او از نهان و آشکار دست نیابد مگر، او- عزّوجلّ- خود، راه نماید و بشناساند.

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ الله أَلَّذی مَلَأَ الدَّهْرَ قُدْسُهُ، وَالَّذی یَغْشَی الْأَبَدَ نُورُهُ، وَالَّذی یُنْفِذُ أَمْرَهُ بِلامُشاوَرَةِ مُشیرٍ وَلامَعَهُ شَریکٌ فی تَقْدیرِهِ وَلایُعاوَنُ فی تَدْبیرِهِ. صَوَّرَ مَا ابْتَدَعَ عَلی غَیْرِ مِثالٍ، وَ خَلَقَ ما خَلَقَ بِلامَعُونَةٍ مِنْ أَحَدٍ وَلا تَکَلُّفٍ وَلاَ احْتِیالٍ. أَنْشَأَها فَکانَتْ وَ بَرَأَها فَبانَتْ.

فَهُوَالله الَّذی لا إِلاهَ إِلاَّ هُــوالمُتْقِنُ الصَّــنْعَةَ، اَلْحَسَــنُ الصَّـنیعَةِ، الْعَـدْلُ الَّذی لایَجُـوُر، وَالْأَکْـرَمُ الَّذی تَرْجِـعُ إِلَیْـهِ الْأُمُورُ.

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ الله الَّذی تَواضَعَ کُلُّ شَیءٍ لِعَظَمَتِـهِ، وَذَلَّ کُـلُّ شَیءٍ لِعِزَّتِـهِ، وَاسْتَسْـلَمَ کُـلُّ شَـیءٍ لِقُدْرَتِـهِ، وَخَضَـعَ کُـلُّ شَــــیءٍ لِهَیْبَتِــــهِ. مَلِــــکُ الْاَمْلاکِ وَ مُفَلِّکُ الْأَفْلاکِ وَمُسَخِّرُالشَّــمْسِ وَالْقَمَــرِ، کُــلٌّ یَجْـری لاِجَـلٍ مُسَــمّی. یُکَوِّرُاللَّیْـلَ عَلَی النَّهـارِ وَیُکَوِّرُالنَّهـارَ عَلَی اللَّیْـلِ یَطْلُبُـهُ حَثیثاً. قاصِمُ کُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ وَ مُهْلِکُ کُلِّ شَیْطانٍ مَریدٍ.

و گــواهی می‌دهم که او «الله» است. همو که تــنزّهش سراسر روزگـاران را فراگـیر و نـورش ابـدیت را شـامل است. بی‌مشاور، فرمانش را اجرا، بی‌شریک تقدیرش را امضا و بی‌یاور سامان دهی فرماید. صـورت آفـرینش او را الگویی نبوده و آفریدگان را بدون یـاور و رنج و چـاره جویی، هستی بخشیده است. جهان با ایجـاد او موجـود و با آفرینش او پدیدار شده است.

پس اوست «الله» که معبــودی به جز او نیست. همو که صُنعش استوار است و ساختمان آفرینشش زیبا. دادگری است که ســتم روا نمی‌دارد و کــریمی که کارهابه او بازمی گردد.

و گــواهی می‌دهم که او «الله» است که آفریــدگان در برابر بــزرگی اش فــروتن و در مقابل عــزّتش رام و به توانـایی اش تسـلیم و به هیبت و بـزرگی اش فروتن‌اند. پادشاه هستی‌ها و چرخاننده سپهرها و رام کننده آفتـاب و ماه که هریک تا اَجَل معین جریـان یابند. او پـردی شب را به روز و پــردی روز را- که شــتابان در پی شب است-

به شب پیچد. اوست شـــکنندی هر ســـتمگر ســـرکش و نابودکنندی هر شیطان رانده شده.

لَمْ یَکُنْ لَهُ ضِدٌّ وَلا مَعَهُ نِدٌّ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ یَلِـدْ وَلَمْ یُولَـدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفْواً أَحَـدٌ. إلاهٌ واحِـدٌ وَرَبٌّ ماجِـدٌ یَشـاءُ فَیُمْضـی، وَیُریدُ فَیَقْضـی، وَیَعْلَمُ فَیُحْصـی، وَیُمیتُ وَیُحْـیی، وَیُفْقِـرُ وَیُغْـــنی، وَیُضْـــحِکُ وَیُبْکی، (وَیُـــدْنی وَ یُقْصی) وَیَمْنَـــعُ وَ یُعْطی، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْـدُ، بِیَـدِهِ الْخَیْـرُ وَ هُـوَ عَلی کُـلِّ شَیءٍ قَدیرٌ.

یُـولِجُ الَّلیْـلَ فِی النَّهـارِ وَیُـولِجُ النَّهـارَ فی الَّلیْـلِ، لاإِلاهَ إِلاّهُـوَالْعَزیزُ الْغَفّـارُ. مُسْـتَجیبُ الـدُّعاءِ وَمُجْـزِلُ الْعَطـاءِ، مُحْصِی الْأَنْفاسِ وَ رَبُّ الْجِنَّةِ وَالنّاسِ، الَّذی لایُشْکِلُ عَلَیْـهِ شَیءٌ، وَ لایُضـجِرُهُ صُـراخُ الْمُسْتَصْـرِخینَ وَلایُبْرِمُـهُ إِلْحـاحُ الْمُلِحّینَ.

اَلْعاصِـــــمُ لِلصّـــــالِحینَ، وَالْمُوَفِّقُ لِلْمُفْلِحینَ، وَ مَـــــوْلَی الْمُؤْمِنینَ وَرَبُّ الْعالَمینَ. الَّذی اسْـتَحَقَّ مِنْ کُـلِّ مَنْ خَلَـقَ أَنْ یَشْکُرَهُ وَیَحْمَدَهُ (عَلی کُلِّ حالٍ)

نه او را ناسازی باشد و نه برایش انباز و مانـــدی. یکتا و بی‌نیاز، نه زاده و نه زاییـده شـده، او را همتـایی نبـوده، خداوند یگانه و پروردگـــــار بزرگـــــوار است. بخواهد و به انجـــام رســـاند. اراده کند و حکم نماید. بداند و بشـــمارد. بمیراند و زنـــده کند. نیازمند و بی‌نیـــاز گرداند. بخنداند و بگریاند. نزدیک آورد و دور بـــرد. بـــازدارد و عطا کند. او راست پادشاهی و ستایش. به دست تـوانی اوست تمـام نیکی. و هموست بر هر چیز توانا.

شب را در روز و روز را در شب فرو برد. معبـودی جز او نیســـت؛ گـــران مایه و آمرزنـــده؛ اجـــابت کننـــدی دعا و

افزایندی عطا، بر شمارندی نفَس‌ها؛ پروردگارِ پری و انسان. چیزی بر او مشکل ننماید، فریاد فریادکنندگان او را آزرده نکند و اصرارِ اصرارکنندگان او را به ستوه نیاورد.

نیکوکاران را نگاهدار، رستگاران را یار، مؤمنان را صاحب اختیار و جهانیان را پروردگار است؛ آن که در همه احوال سزاوار سپاس و ستایش آفریدگان است.

أَحْمَدُهُ كَثيراً وَأَشْكُرُهُ دائماً عَلَى السَّرّاءِ والضَّرّاءِ وَالشِّدَّةِ وَالرَّخاءِ، وَأُومِنُ بِهِ و بِمَلائكَتِهِ وكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ. أسْمَعُ لاِمْرِهِ وَأُطيعُ وَأُبادِرُ إِلى كُلِّ مايَرْضاهُ وَأَسْتَسْلِمُ لِماقَضاهُ، رَغْبَةً في طاعَتِهِ وَ خَوْفاً مِنْ عُقُوبَتِهِ، لاِنَّهُ الله الَّذى لايُؤْمَنُ مَكْرُهُ وَلايُخافُ جَورُهُ.

او را ستایش فراوان و سپاس جاودانه می‌گویم بر شادی و رنج و بر آسایش و سختی و به او و فرشتگان و نبشته‌ها و فرستاده‌هایش ایمان داشته، فرمان او را گردن می‌گذارم و اطاعت می‌کنم؛ و به سوی خشنودی او می‌شتابم و به حکم او تسلیمم؛ چرا که به فرمانبری او شائق و از کیفر او ترسانم. زیرا او خدایی است که کسی از مکرش در امان نبوده و از بی‌عدالتیش ترسان نباشد (زیرا او را ستمی نیست).

بخش دوم خطبه غدیر: فرمان الهی برای مطلبی مهم

وَأُقِرُّلَهُ عَلى نَفْسى بِالْعُبُودِيَّةِ وَ أَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَأُؤَدّى ما أَوْحى بِهِ إِلَى حَذَراً مِنْ أَنْ لا أَفْعَلَ فَتَحِلَّ بى‌مِنْهُ قارِعَةٌ لايَدْفَعُها عَنّى أَحَدٌ وَإِنْ عَظُمَتْ حيلَتُهُ وَصَفَتْ خُلَّتُهُ

- لاإِلاهَ إِلاَّهُوَ- لاِنَّهُ قَدْأَعْلَمَنی أَنِّی إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ ما أَنْزَلَ إِلَی (فی حَقِّ عَلِی) فَما بَلَّغْتُ رِسالَتَهُ، وَقَدْ ضَمِنَ لِی تَبارَکَ وَتَعالَی الْعِصْمَةَ (مِنَ النّاسِ) وَ هُوَالله الْکافِی الْکَریمُ.

و اکنون به عبودیت خویش و پروردگاری او گواهی می‌دهم. و وظیفه خود را در آن چه وحی شده انجام می‌دهم مباد که از سوی او عذابی فرود آید که کسی یاری دورساختن آن از من نباشد. هر چند توانش بسیار و دوستی اش (با من) خالص باشد.

- معبودی جز او نیست- چرا که اعلام فرموده که اگر آن چه (درباره‌ی علی) نازل کرده به مردم نرسانم، وظیفه رسالتش را انجام نداده ام؛ و خداوند تبارک و تعالی امنیت از [آزار] مردم را برایم تضمین کرده و البته که او بسنده و بخشنده است.

فَأَوْحی إِلَی: (بِسْمِ الله الرَّحْمانِ الرَّحیمِ، یا أَیُهَاالرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ- فی عَلِی یَعْنی فِی الْخِلاَفَةِ لِعَلِی بْنِ أَبی طالِبٍ- وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَالله یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ).

مَعاشِرَالنّاسِ، ما قَصَّرْتُ فی تَبْلیغِ ما أَنْزَلَ الله تَعالی إِلَی، وَ أَنَا أُبَیِّنُ لَکُمْ سَبَبَ هذِهِ الْآیَةِ: إِنَّ جَبْرئیلَ هَبَطَ إِلَی مِراراً ثَلاثاً یَأْمُرُنی عَنِ السَّلامِ رَبّی- وَ هُوالسَّلامُ- أَنْ أَقُومَ فی هذَا الْمَشْهَدِ فَأُعْلِمَ کُلَّ أَبْیَضَ وَأَسْوَدَ: أَنَّ عَلِی بْنَ أَبی طالِبٍ أَخی وَ وَصِیّی وَ خَلیفَتی (عَلی أُمَّتی) وَالْإِمامُ مِنْ بَعْدی، الَّذی مَحَلُّهُ مِنّی مَحَلُّهارُونَ مِنْ مُوسی إِلاَّ أَنَّهُ لانَبِی بَعْدی وَهُوَ وَلِیُّکُمْ بَعْدَالله وَ رَسُولِهِ.

وَقَدْ أَنْزَلَ الله تَبارَکَ وَ تَعـالی عَلَی بِـذالِکَ آیَـةً مِنْ کِتابِـهِ (هِی): (إِنَّما وَلِیُّکُمُ الله وَ رَسُـــــــولُهُ وَالَّذینَ آمَنُواالَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَیُؤْتونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ)، وَ عَلِی بْنُ أَبی طـالِبِ الَّذی أَقـامَ الصَّـلاةَ وَ آتَی الزَّکـاةَ وَهُـوَ راکِـعٌ یُریدُالله عَزَّوَجَلَّ فی کُلِّ حالٍ.

پس آنگاه خداوند چنین وحی‌ام فرسـتاد: «به نـام خداوند همه مهــرِ مهــرورز.ای فرســتادی ما! آن چه از ســوی پروردگارت درباری علی و خلافت او بر تو فرود آمـده بر مــردم ابلاغ کن، وگرنه رســالت خداونــدی را به انجــام نرسانده ای؛ و او تو را از آسیب مردمان نگاه می‌دارد.»

هـــان مردمـــان! آنچه بر من فـــرود آمـــده، در تبلیغ آن کوتاهی نکرده‌ام و حال برایتان سـبب نـزول آیه را بیـان می‌کنم: همانا جبرئیل سه مرتبه بر من فـــــــرود آمد از سوی سلام، پروردگارم- که تنها او سلام است- فرمـانی آورد که در این مکان به پا خیزم و به هر سفید و سیاهی اعلام کنم که علی بن ابی طالب برادر، وصی و جانشـین من در میـــان امّت و امـــام پس از من بـــوده. جایگـــاه او نسبت به من به سان‌هارون نسبت به موسی است، لیکن پیـــامبری پس از من نخواهد بـــود او (علی)، صـــاحب اختیارتان پس از خدا و رسول است؛

و پروردگارم آیه‌ای بر من نازل فرموده که: «همانا ولی، صـــاحب اختیـــار و سرپرست شـــما، خـــدا و پیـــامبر او و ایمانیانی هستند که نمـاز به پا می‌دارند و در حـال رکـوع زکات می‌پردازند.» و هر آینه علی بن ابی طالب نمـاز به پا داشـته و در رکـوع زکـات پرداخته و پیوسـته خـداخواه است.

وَسَأَلْتُ جَبْرَئیلَ أَنْ یَسْتَعْفِی لِی (السَّلامَ) عَنْ تَبْلیغِ ذالِکَ إِلَیْکُمْ- أَیُّهَاالنّاسُ- لِعِلْمی بِقِلَّةِ الْمُتَّقینَ وَکَثْرَةِ الْمُنافِقینَ وَإِدغالِ اللّائمینَ وَ حِیَلِ الْمُسْتَهْزِئینَ بِالْإِسْلامِ، الَّذینَ وَصَفَهُمُ الله فی کِتابِهِ بِأَنَّهُمْ یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مالَیْسَ فی قُلوبِهِمْ، وَیَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَ هُوَ عِنْدَالله عَظیمٌ.

وَکَثْرَةِ أَذاهُمْ لی غَیْرَ مَرَّةٍ حَتّی سَمَّونی أُذُناً وَ زَعَمُوا أَنِّی کَذالِکَ لِکَثْرَةِ مُلازَمَتِهِ إِیّی وَ إِقْبالی عَلَیْهِ (وَ هَواهُ وَ قَبُولِهِ مِنِّی) حَتّی أَنْزَلَ الله عَزَّوَجَلَّ فی ذالِکَ (وَ مِنْهُمُ الَّذینَ یُؤْذونَ النَّبِیَ وَ یَقولونَ هُوَ أُذُنٌ، قُلْ أُذُنُ- (عَلَی الَّذینَ یَزْعُمونَ أَنَّهُ أُذُنٌ)- خَیْرٍ لَکُمْ، یُؤْمِنُ بِالله وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنینَ) الآیَةُ.

و من از جبرئیل درخواستم که از خداوند سلام اجازه کند و مرا از این مأموریت معاف فرماید. زیرا کمی پرهیزگاران و فزونی منافقان و دسیسی ملامت گران و مکر مسخره کنندگان اسلام را می‌دانم؛ همان که خداوند در کتاب خود در وصفشان فرموده: «به زبان آن را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و آن را اندک و آسان می‌شمارند حال آن که نزد خداوند بس بزرگ است.»

و نیز از آن روی که منافقان بارها مرا آزار رسانیده تا بدانجا که مرا اُذُن [سخن شنو و زودباور] نامیده‌اند، به خاطر همراهی افزون علی با من و رویکرد من به او و تمایل و پذیرش او از من، تا بدانجا که خداوند در این موضوع آیه‌ای فرو فرستاده: «و از آنانند کسانی که پیامبر خدا را می‌آزارند و می‌گویند: او سخن شنو و زودباور است. بگو: آری سخن شنو است.- بر علیه آنان که گمان می‌کنند او تنها سخن می‌شنود- لیکن به خیر

شماست، او (پیامبر صلی الله علیه و آله) به خـدا ایمـان دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند و راستگو می‌انگارد.»

وَلَوْشِئْتُ أَنْ أُسَـمِّیَ الْقـائلینَ بِـذالِکَ بِأَسْـمائِهِمْ لَسَـمَّیْتُ وَأَنْ أُوْمِئَ إِلَیْهِمْ بِأَعْیانِهِمْ لَأَوْمَأْتُ وَأَنْ أَدُلَّ عَلَیْهِمُ لَدَلَلْتُ، وَلکِنِّی وَالله فِی أُمورِهِمْ قَدْ تَکَرَّمْتُ. وَکُلُّ ذالِکَ لایَرْضَـی الله مِنّی إِلاّ أَنْ أُبَلِّغَ ما أَنْزَلَ الله إِلَی (فی حَقِّ عَلِی)، ثُمَّ تلا: (یا أَیُّهَاالرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْـزِلَ إِلَیْـکَ مِنْ رَبِّکَ- فی حَـقِّ عَلِی- وَ انْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَالله یَعْصِـمُکَ مِنَ النّاسِ).

و اگر می‌خواستم نام گویندگان چنین سـخنی را بر زبـان آورم و یا به آنان اشارت کنم و یا مردمان را به سویشان هـدایت کنم [که آنـان را شناسـایی کنند] می‌توانسـتم. لیکن سوگند به خدا در کارشـان کـرامت نمـوده لب فـرو بسـتم. با این حـال خداوند از من خشـنود نخواهد گشت مگر این که آن چه در حق علی عیه السّلام فرو فرستاده به گوش شما برسانم. سپس پیامبر صلّی الله علیه و آله چنین خواند: «ی پیـامبر ما! آن چه از سـوی پروردگـارت بر تو نـازل شـده- در حـقّ علی- ابلاغ کن؛ وگرنه کـار رسـالتش را انجـام نـداده ای. و البته خداوند تو را از آسیب مردمان نگاه می‌دارد.»

بخش سـوم خطبه غـدیر: اعلان رسـمی ولایت و امـامت دوازده امام علیهم السلام

فَاعْلَمُوا مَعاشِرَ النّاسِ (ذالِکَ فیهِ وَافْهَمـوهُ وَاعْلَمُـوا) أَنَّ الله قَـدْ نَصَـبَهُ لَکُمْ وَلِیّـاً وَإِمامـاً فَـرَضَ طاعَتَـهُ عَلَی الْمُهاجِرینَ وَالْأَنْصارِ وَ عَلَی التّابِعینَ لَهُمْ بِإِحْسانٍ، وَ عَلَی الْبـادی وَالْحاضِـرِ، وَ عَلَی الْعَجَمِی وَالْعَـرَبی، وَالْحُـرِّ

وَالْمَمْلـوكِ وَالصَّـغيرِ وَالْكَبـيرِ، وَ عَلَى الْأَبْيَضِ وَالأَسْـوَدِ، وَ عَلى كُلِّ مُوَحِّدٍ.

ماضٍ حُكْمُهُ، جـازٍ قَوْلُـهُ، نافِـذٌ أَمْـرُهُ، مَلْعـونٌ مَنْ خالَفَـهُ، مَرْحومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَ صَـدَّقَهُ، فَقَـدْ غَفَرَالله لَـهُ وَلِمَنْ سَـمِعَ مِنْهُ وَ أَطاعَ لَهُ.

مَعاشِـرَالنّاسِ، إِنَّهُ آخِـرُ مَقـامٍ أَقُومُـهُ فى هـذا الْمَشْـهَدِ، فَاسْمَعوا وَ أَطيعـوا وَانْقـادوا لِاَمْـرِ(الله) رَبِّكُمْ، فَـإِنَّ الله عَزَّوَجَلَّ هُوَ مَـوْلاكُمْ وَإِلاهُكُمْ، ثُمَّ مِنْ دونِـهِ رَسـولُهُ وَنَبِيُـهُ الْمخـــاطِبُ لَكُمْ، ثُمَّ مِنْ بَعْـــدى عَلى وَلِيُّكُمْ وَ إِمـــامُكُمْ بِأَمْرِالله رَبِّكُمْ، ثُمَّ الْإِمامَـةُ فى ذُرِّيَّتى مِنْ وُلْـدِهِ إِلى يَـوْمٍ تَلْقَوْنَ الله وَرَسولَهُ.

هان مردمان! بدانید این آیه دربـاری اوست. ژرفی آن را فهم کنید و بدانید که خداوند او را برایتان صاحب اختیـار و امـام قـرار داده، پـیروی او را بر مهـاجران و انصـار و آنـــان که به نیکی از ایشـــان پـــیروی می‌کنند و بر صحرانشـینان و شـهروندان و بر عجم و عـرب و آزاد و بـــرده و بر کوچک و بـــزرگ و ســـفید و ســـیاه و بر هر یکتاپرست لازم شمرده است.

[هشدار که] اجرای فرمان و گفتار او لازم و امرش نافذ است. ناسازگارش رانده، پیرو و باورکننده اش در مهر و شفقت است. هر آینه خداوند، او و شـنوایان سـخن او و پیروان راهش را آمرزیده است.

هـان مردمـان! آخـرین بـار است که در این اجتمـاع به پا ایستاده ام. پس بشنوید و فرمـان حق را گـردن گذاریـد؛ چـرا که خداوند عزّوجـلّ صـاحب اختیـار و ولی و معبـود شماست؛ و پس از خداوند ولی شما، فرسـتاده و پیـامبر

اوست که اکنـــون در برابر شماست و با شـــما ســـخن می‌گوید. و پس از من به فرمــان پروردگــار، علی ولی و صـــاحب اختیـــار و امـــام شماست. آن گـــاه امـــامت در فرزنـــدان من از نسل علی خواهد بـــود. این قـــانون تا برپایی رستاخیز که خـدا و رسـول او را دیـدار کنید دوام دارد.

لاحَلالَ إلاّ ما أَحَلَّهُ الله وَ رَسُـــولُهُ وَهُمْ، وَلاحَـــرامَ إلاّ ما حَرَّمَهُ الله (عَلَيْكُمْ) وَ رَسُولُهُ وَ هُمْ، وَالله عَزَّوَجَلَّ عَرَّفَنِى الْحَلالَ وَالْحَـرامَ وَأَنَا أَفْضَـيْتُ بِما عَلَّمَـنى رَبِّى مِنْ كِتابِـهِ وَحَلالِهِ وَ حَرامِهِ إِلَيْهِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، علی (فَضِّلُوهُ). مامِنْ عِلْمٍ إلاَّ وَقَـدْ أَحْصـاهُ الله فِى، وَ كُـــلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَـــدْ أَحْصَـــيْتُهُ فى إِمـــامِ الْمُتَّقينَ، وَما مِنْ عِلْمٍ إلاّ وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِيّـاً، وَ هُـوَ الْإِمـامُ الْمُـبينُ (الَّذى ذَكَـرَهُ الله فى سُـورَةِ يس: (وَ كُـلَّ شَـىءٍ أَحْصَيْناهُ فى إِمامٍ مُبينٍ).

مَعاشِرَالنَّاسِ، لاتَضِلُّوا عَنْهُ وَلاتَنْفِـرُوا مِنْـهُ، وَلاتَسْـتَنْكِفُوا عَنْ وِلايَتِهِ، فَهُوَالَّذى يَهدى إِلَى الْحَقِّ وَيَعْمَـلُ بِـهِ، وَيُزْهِـقُ الْباطِلَ وَيَنْهى عَنْهُ، وَلاتَأْخُذُهُ فِى الله لَوْمَةُ لائِمٍ. أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِالله وَ رَسُـولِهِ (لَمْ يَسْـبِقْهُ إِلَى الْايمـانِ بى‌أَحَـدٌ)، وَالَّذى فَدِى رَسُـولَ الله بِنَفْسِـهِ، وَالَّذى كـانَ مَـعَ رَسُـولِ الله وَلا أَحَدَ يَعْبُدُالله مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجالِ غَيْرُهُ.

(أَوَّلُ النّاسِ صَلاةً وَ أَوَّلُ مَنْ عَبَدَالله مَعى. أَمَرْتُهُ عَنِ الله أَنْ يَنامَ فى مَضْجَعى، فَفَعَلَ فادِياً لى بِنَفْسِهِ).

روا نیســت، مگر آن چه خــدا و رســول او و امامــان روا دانند؛ و ناروا نیست مگر آن چه آنـان نـاروا دانند. خداوند عزوجل، هم روا و هم ناروا را برای من بیـان فرمـوده و

آن چه پروردگارم از کتـاب خـویش و حلال و حـرامش به من آموخته در اختیار علی نهاده ام.

هـــان مردمـــان! او را برتر بدانید. چـــرا که هیچ دانشی نیست مگر این‌که خداوند آن را در جـان من نبشـته و من نیز آن را در جان پیشوای پرهیزکاران، علی، ضبط کـرده ام. او (علی) پیشـوای روشـنگر است که خداوند او را در سوری یاسین یاد کرده که: «و دانش هر چـیز را در امـام روشنگر برشمرده ایم...»

هان مردمان! از علی رو برنتابید. و از امـامتش نگریزید. و از سرپرســـــتی اش رو برنگردانید. او [شـــــما را] به درستی و راستی خوانده و [خـود نـیز] بـدان عمل نماید. او نادرســتی را نــابود کند و از آن بــازدارد. در راه خــدا نکوهش نکوهش گران او را از کار باز ندارد. او نخســتین مـؤمن به خـدا و رسـول اوست و کسی در ایمـان، به او سـبقت نجسـته. و همو جـان خـود را فـدای رسـول الله نمـوده و با او همـراه بـوده است تنها اوست که همـراه رسول خـدا عبـادت خداوند می‌کـرد و جز او کسی چـنین نبود.

اولین نمازگزار و پرستشـگر خـدا به همـراه من است. از سـوی خداوند به او فرمـان دادم تا [در شب هجـرت] در بستر من بیارامد و او نیز فرمان برده، پـذیرفت که جـان خود را فدای من کند.

مَعاشِرَالنّاسِ، فَضِّلُوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ الله، وَاقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ الله.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّهُ إِمامٌ مِنَ الله، وَلَنْ يَتُوبَ الله عَلى أَحَـدٍ أَنْكَرَ وِلايَتَهُ وَلَنْ يَغْفِرَ لَهُ، حَتْماً عَلَى الله أَنْ يَفْعَـلَ ذالِـکَ

بِمَنْ خالَفَ أَمْرَهُ وَأَنْ يُعَذِّبَهُ عَذاباً نُكْـراً أَبَـدَا الْآبـادِ وَ دَهْـرَ الدُّهورِ. فَإِحْذَرُوا أَنْ تُخالِفوهُ. فَتَصْلُوا ناراً وَقودُهَا النَّاسُ وَالْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرينَ.

هان مردمان! او رابرتر دانید، که خداوند او را برگزیده؛ و پیشوایی او را بپذیرید، که خداوند او را برپا کرده است.

هان مردمان! او از سوی خدا امــام است و هرگز خداوند توبه منکر او را نپــذیرد و او را نیــامرزد. این است روش قطعی خداوند دربــاره ناســازگار علی و هرآینه او را به عذاب دردناک پایدار کیفر کند. از مخالفت او بهراســید و گرنه در آتشی درخواهید شد که آتش گیری آن مردمانند؛ و سنگ، که برای حق ستیزان آماده شده است.

مَعاشِــــــرَالنّاسِ، بی- وَالله- بَشَّــــــرَالْأَوَّلُونَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَــلينَ، وَأَنَا- (وَالله)- خــاتَمُ الْأَنْبِيــاءِ وَالْمُرْسَــلينَ والْحُجَّةُ عَلى جَميــعِ الْمخْلــوقينَ مِنْ أَهْــلِ السَّــماواتِ وَالْأَرَضينَ. فَمَنْ شَكَّ فى ذالِـكَ فَقَـدْ كَفَـرَ كُفْـرَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى وَ مَنْ شَكَّ فى شَيءٍ مِنْ قَوْلى هذا فَقَدْ شَكَّ فى كُلِّ ما أُنْزِلَ إِلَى، وَمَنْ شَكَّ فى واحِدٍ مِنَ الْأَئمَّةِ فَقَدْ شَكَّ فِى الْكُلِّ مِنْهُمْ، وَالشَاكُّ فينا فِى النّارِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، حَبانِى الله عَزَّوَجَلَّ بِهذِهِ الْفَضيلَةِ مَنّـاً مِنْـهُ عَلَى وَ إِحْساناً مِنْهُ إِلَى وَلا إِلاهَ إِلاّهُـوَ، أَلا لَـهُ الْحَمْـدُ مِنِّى أَبَدَ الْآبِدينَ وَدَهْرَالدّاهِرينَ وَ عَلى كُلِّ حالٍ.

هــان مردمــان! به خــدا ســوگند که پیــامبران پیشــین به ظهــورم مــژده داده‌اند و اکنــون من فرجــام پیــامبران و برهــان بر آفریــدگان آســمانیان و زمینیــانم. آن کس که راستی و درستی مرا باور نکند به کفر جاهلی درآمــده و تردید در ســخنان امــروزم همســنگ تردید در تمــامی

محتوای رسالت من است، و شک و ناباوری در امامت یکی از امامان، به سان شک و ناباوری در تمامی آنان است. و هرآینه جایگاه ناباوران ما آتش دوزخ خواهد بود.

هان مردمان! خداوند عزّوجلّ از روی منّت و احسان خویش این برتری را به من پیشکش کرد و البته که خدایی جز او نیست. آگاه باشید: تمامی ستایش‌ها در همه روزگاران و در هر حال و مقام ویژی اوست.

مَعاشِرَالنّاسِ، فَضِّلُوا عَلِیّاً فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدی مِنْ ذَکَرٍ و أُنْثی ما أَنْزَلَ الله الرِّزْقَ وَبَقِی الْخَلْقُ.

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَی قَوْلی هذا وَلَمْ یُوافِقْهُ.

أَلا إِنَّ جَبْرئیلَ خَبَّرنی عَنِ الله تَعالی بِذالِکَ وَیَقُولُ: «مَنْ عادی عَلِیّاً وَلَمْ یَتَوَلَّهُ فَعَلَیْهِ لَعْنَتی وَ غَضَبی»، (وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُواالله- أَنْ تُخالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها- إِنَّ الله خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ).

مَعاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ جَنْبُ الله الَّذی ذَکَرَ فی کِتابِهِ العَزیزِ، فَقالَ تعالی (مُخْبِراً عَمَّنْ یُخالِفُهُ): (أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتا عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ الله).

هان مردمان! عل را برتر دانید؛ که او برترین مردمان از مرد و زن پس از من است؛ تا آن هنگام که آفریدگان پایدارند و روزی شان فرود آید.

دور دورباد از درگاه مهر خداوند و خشم خشم باد بر آن که این گفته را نپذیرد و با من سازگار نباشد!

هـان! بدانید جبرئیل از سـوی خداوند خـبرم داد: «هر آن که با علی بستیزد و بر ولایت او گردن نگـذارد، نفـرین و خشم من بر او بــاد!» البته بایست که هر کس بنگــرد که برای فـردای رسـتاخیز خـود چه پیش فرسـتاده. [هـان!] تقـوا پیشه کنید و از ناسـازگاری با علی بپرهیزید. مبـاد که گام‌هایتــان پس از اســتواری درلغــزد. که خداوند بر کردارتان آگاه است.

هان مردمان! همانا او هم جـوار و همسـایه خداوند است که در نبشــته‌ی عزیز خــود او را یــاد کــرده و دربــاری سـتیزندگان با او فرمـوده: «تا آن‌که مبـادا کسی در روز رستخیز بگوید: افسوس که درباری همجوار و همسـایه‌ی خدا کوتاهی کردم...»

مَعاشِرَالنّاسِ، تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آیاتِهِ وَانْظُـرُوا إِلی مُحْکَماتِهِ وَلاتَتَّبِعوا مُتَشابِهَهُ، فَوَاللهِ لَنْ یُبَیِّنَ لَکُمْ زواجِـرَهُ وَلَنْ یُوضِـحَ لَکُمْ تَفْسـیرَهُ إِلاَّ الَّذی أَنَا آخِـذٌ بِیَـدِهِ وَمُصْـعِدُهُ إِلی وَشـائلٌ بِعَضُـدِهِ (وَ رافِعُـهُ بِیَـدَی) وَ مُعْلِمُکُمْ: أَنَّ مَنْ کُنْتُ مَـوْلاهُ فَهـذا عَلِی مَـوْلاهُ، وَ هُـوَ عَلِی بْنُ أَبی طـالِبٍ أَخی وَ وَصِیّی، وَ مُوالاتُهُ مِنَ الله عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَها عَلَی.

هان مردمـان! در قـرآن اندیشه کنید و ژرفی آیـات آن را دریابید و بر محکماتش نظر کنید و از متشابهاتش پیروی ننمایید. پس به خــدا ســوگند که باطن‌ها و تفســیر آن را آشکار نمی‌کند مگر همین که دست و بــازوی او را گرفته و بــــــــالا آورده‌ام و اعلام می‌دارم که: هر آن که من سرپرست اویم، این علی سرپرست اوست. و او علی بن ابی طــالب اســت؛ بــرادر و وصی من که سرپرســتی و ولایت او حکمی است از ســوی خــدا که بر من فرســتاده شده است.

مَعاشِـرَالنّاسِ، إِنَّ عَلِيّـاً وَالطَّيِّبينَ مِنْ وُلْـدی (مِنْ صُـلْبِهِ) هُمُ الثِّقْـلُ الْأَصْـغَرُ، وَالْقُـرْآنُ الثِّقْـلُ الْأَكْبَـرُ، فَكُـلٌّ واحِـدٍ مِنْهُما مُنْبِئٌ عَنْ صاحِبِهِ وَ مُوافِقٌ لَهُ، لَنْ يَفْتَرِقا حَتّی يَرِدا عَلَی الْحَوْضَ.

أَلا إِنَّهُمْ أُمَناءُ الله فی خَلْقِهِ وَ حُكّامُـهُ فی أَرْضِـهِ. أَلاوَقَـدْ أَدَّيْتُ.

أَلا وَقَدْ بَلَّغْتُ، أَلاوَقَدْ أَسْـمَعْتُ، أَلاوَقَـدْ أَوْضَـحْتُ، أَلا وَ إِنَّ الله عَزَّوَجَــلَّ قــالَ وَ أَنَا قُلْتُ عَنِ الله عَزَّوَجَــلَّ، أَلاإِنَّهُ لا «أَميرَالْمُؤْمِنينَ» غَيْرَ أَخی هذا، أَلاَ لاتَحِلُّ إِمْـرَةُ الْمُؤْمِـنينَ بَعْدی لِاَحَدٍ غَيْرِهِ.

هـان مردمـان! همانا علی و پاكـان از فرزنـدانم از نسل او، يادگار گـران سـنگ كوچک ترند و قـرآن يادگـار گـران سنگ بزرگ تر. هر يک از اين دو از ديگر همراه خود خــبر می‌دهد و با آن ســـازگار است. آن دو هرگز از هم جـــدا نخواهند شد تا در حوض كوثر بر من وارد شوند.

هان! بدانيد كه آنان امانتداران خداوند در ميان آفريدگان و حاكمان او در زمين اويند.

هشدار كه من وظيفه‌ی خود را ادا كردم. هشــدار كه من آن چه بر عهده‌ام بود ابلاغ كردم و به گوشتان رساندم و روشن نمــودم. بدانيد كه اين ســخن خــدا بــود و من از سوی او سخن گفتم. هشدار كه هرگز به جز اين بــرادرم كسی نبايد اميرالمؤمنين خوانده شود. هشدار كه پس از من امارت مؤمنان بری كسی جز او روا نباشد.

ثم قال: «ايهاالنَّاسُ، مَنْ اَوْلی بِكُمْ مِنْ اَنْفُسِـكُمْ؟ قـالوا: الله و رَسُولُهُ. فَقالَ: اَلا من كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلی مَوْلاهُ،

اللهمَّ والِ مَنْ والاهُ و عــادِ مَنْ عــاداهُ وَانْصُــرْمَنْ نَصَــرَهُ واخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

ســپس فرمــود: مردمــان! کیست ســزاوارتر از شــما به شــما؟ گفتند خداوند و پیــامبر او! ســپس فرمــود آگــاه باشـــــــــــید! آن که من سرپرست اویم، پس این علی سرپرست اوست! خداونـــــــدا دوست بـــــــدار آن را که سرپرســتی او را بپــذیرد و دشــمن بــدار هر آن که او را دشمن دارد و یاری کن یار او را؛ و تنها گـذار آن را که او را تنها بگذارد.

بخش چهارم خطبه غدیر: بلند کـردن امیرالمومـنین علیه السلام بدست رسول خداصلی الله علیه و آله

مَعاشِرَالنّاسِ، هــذا عَلِی أخی وَ وَصــیی وَ واعی عِلْمی، وَ خَلیفَـتی فی اُمَّتی عَلی مَنْ آمَنَ بی‌وَعَلی تَفْســیرِ کِتــابِ الله عَزَّوَجَلَّ وَالدّاعی إِلَیْهِ وَالْعامِـلُ بِمایَرْضـاهُ وَالْمُحـارِبُ لِاَعْدائهِ وَالْمُوالی عَلی طاعَتِـهِ وَالنّـاهی عَنْ مَعْصِـیَتِهِ. إِنَّهُ خَلیفَـةُ رَسُـولِ الله وَ أَمیرُالْمُؤْمِـنینَ وَالْإِمـامُ الْهـادی مِنَ الله، وَ قاتِلُ النّـاکِثینَ وَالْقاسِـطینَ وَالْمـارِقینَ بِأَمْرِالله. یَقُولُ الله: (مایُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَی).

بِأَمْرِکَ یارَبِّ أَقـولُ: اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعـادِ مَنْ عـاداهُ (وَانْصُـرْ مَنْ نَصَـرَهُ وَاخْـذُلْ مَنْ خَذَلَـهُ) وَالْعَنْ مَنْ أَنْکَـرَهُ وَاغْضِبْ عَلی مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ.

هــان مردمــان! این علی است بــرادر و وصی و نگاهبــان دانش من. و هموست جانشـــین من در میـــان امّت و بر گروندگان به من و بر تفسیر کتاب خدا که مردمــان را به سوی او بخواند و به آن چه موجب خشـنودی اوست عمل کند و با دشمنانش ستیز نماید. او پشتیبان فرمــانبرداری

خداوند و بازدارنــده از نافرمــانی او باشد. همانا اوست جانشــین رســول الله و فرمــانروای ایمانیــان و پیشــوای هدایتگر از سوی خدا و کسی که به فرمان خــدا با پیمــان شکنان، رویگردانان از راستی و درســتی و به دررفتگــان از دین پیکــار کند. خداوند فرماید: «فرمــان من دگرگــون نخواهدشد.»

پروردگارا! اکنون به فرمان تو چنین می‌گــویم: خداونــدا! دوستداران او را دوست دار. و دشمنان او را دشمن دار. پشــتیبانان او را پشــتیبانی کن. یــارانش را یــاری نما. خــودداری کننــدگان از یــاری اش را به خــود رها کن. ناباورانش را از مهرت بران و بر آنان خشم خود را فرود آور.

اللهمَّ إِنَّکَ أَنْــزَلْتَ الْآیَــةَ فی عَلِی وَلِیِّکَ عِنْــدَتَبْیینِ ذالِــکَ وَنَصْبِکَ إِیّاهُ لِهذَا الْیَوْمِ: (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَــتی وَ رَضــیتُ لَکُمُ الْإِسْــلامَ دینــاً)، (وَ مَنْ یَبْتَــغِ غَیْرَالْإِسْــلامِ دینــاً فَلَنْ یُقْبَــلَ مِنْــهُ وَهُــوَ فِی الْآخِــرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ). اللهمَّ إِنِّی أُشْهِدُکَ أَنِّی قَدْ بَلَّغْتُ.

معبودا! تو خــود در هنگــام برپاداشــتن او و بیــان ولایتش نازل فرمودی که: «امروز آیین شما را به کمال، و نعمت خود را بر شما به اتمــام رســاندم، و اســلام را به عنــوان دین شــما پســندیدم.» «و آن که به جز اســلام دیــنی را بجویــد، از او پذیرفته نبــوده، در جهــان دیگر در شــمار زیانکاران خواهد بود.» خداونــدا، تو را گــواه می‌گــیرم که پیام تو را به مردمان رساندم.

بخش پنجم خطبه غــدیر: تاکید بر توجه امت به مســئله امامت

مَعاشِــرَالنّاسِ، إِنَّما أَكْمَــلَ الله عَزَّوَجَــلَّ دينَكُمْ بِإِمامَتِــهِ. فَمَنْ لَمْ يَأْتَمَّ بِهِ وَبِمَنْ يَقُـومُ مَقامَـهُ مِنْ وُلْـدى مِنْ صُـلْبِهِ إِلى يَــوْمِ الْقِيامَــةِ وَالْعَــرْضِ عَلَى الله عَزَّوَجَــلَّ فَأُولئِكَ الَّذينَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ (فِى الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ) وَ فِى النّارِهُمْ خالِدُونَ، (لايُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلاهُمْ يُنْظَرونَ).

هــان مردمــان! خداوند عزّوجــلّ دين را با امــامت على تكميل فرمـــود. اينک آنـــان كه از او و جانشـــينانش از فرزندان من و از نسل او- تا برپايى رسـتاخيز و عرضه‌ى بر خدا- پيروى نكننـد، در دو جهـان كرده‌هايشـان بيهـوده بوده در آتش دوزخ ابدى خواهند بـود، به گـونه‌ى كه نه از عذابشان كاسته و نه برايشان فرصتى خواهد بود.

مَعاشِرَالنّاسِ، هذا عَلِى، أَنْصَرُكُمْ لى وَأَحَقُّكُمْ بى‌وَأَقْرَبُكُمْ إِلَى وَأَعَــزُّكُمْ عَلَى، وَالله عَزَّوَجَــلَّ وَأَنَاعَنْــهُ راضِــيانِ. وَ مانَزَلَتْ آيَـةُ رِضـاً (فى الْقُـرْآنِ) إِلاّ فيـهِ، وَلا خـاطَبَ الله الَّذينَ آمَنُوا إِلاّبَـدَأ بِـهِ، وَلانَـزَلَتْ آيَـةُ مَـدْحٍ فِى الْقُـرْآنِ إِلاّ فيــهِ، وَلاشَــهِدَ الله بِالْجَنَّةِ فى (هَـلْ أَتى عَلَى الْاِنْســانِ) إِلاّلَهُ، وَلا أَنْزَلَها فى سِواهُ وَلامَدَحَ بِها غَيْرَهُ.

هـــان مردمـــان! اين على يـــاورترين، ســـزاوارترين و نزديک‌ترين و عزيزترين شما نسـبت به من است. خداوند عزّوجــلّ و من از او خشــنوديم. آيه رضــايتى در قــرآن نيست مگر اين كه درباره‌ى اوست. و خـدا هرگـاه ايمـان آوردگان را خطـابى نمـوده به او آغـاز كـرده [و او اولين شــخص مــورد نظر خــدى متعــال بــوده است]. و آيه‌ى ستايشى نـــازل نگشـــته مگر دربـــاره‌ى او. و خداوند در ســـوره‌ى «هل أتى على الإنســـان» گـــواهى بر بهشت [رفتن] نـداده مگر بـرى او، و آن را در حق غـير او نـازل نكرده و به آن جز او را نستوده است.

مَعاشِـرَالنّاسِ، هُـوَ ناصِـرُ دينِ الله وَالْمجـادِلُ عَنْ رَسُـولِ الله، وَ هُوَالتَّقِی النَّقِی الْهادِی الْمَهْدِی. نَبِیُّکُمْ خَیْرُ نَبی وَ وَصِیُّکُمْ خَیْرُ وَصِی (وَبَنُوهُ خَیْرُالْأَوْصِیاءِ).

مَعاشِرَالنّاسِ، ذُرِّیَّةُ کُلِّ نَبِی مِنْ صُلْبِهِ، وَ ذُرِّیَّتی مِنْ صُـلْبِ (أَمیرِالْمُؤْمِنینَ) عَلِی.

مَعاشِــرَ النّــاسِ، إِنَّ إِبْلیسَ أَخْـرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَـدِ، فَلاتَحْسُـدُوهُ فَتَحْبِـطَ أَعْمـالُکُمْ وَتَـزِلَّ أَقْـدامُکُمْ، فَـإِنَّ آدَمَ أُهْبِطَ إِلَی الْأَرضِ بِخَطیئَةٍ واحِدَةٍ، وَهُوَ صَفْوَةُالله عَزَّوَجَلَّ، وَکَیْفَ بِکُمْ وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ وَ مِنْکُمْ أَعْداءُالله،

أَلا وَ إِنَّهُ لایُبْغِضُ عَلِیّاً إِلاّشَقِی، وَ لایُوالی عَلِیّاً إِلاَّ تَقِی، وَ لایُؤْمِنُ بِهِ إِلاَّ مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ.

هان مردمان! او یاور دین خدا و دفاع کننـده‌ی از رسـول اوست. او پرهیزکـار پـاکیزه و رهنمی ارشـاد شـده [به دست خود خدا] است. پیامبرتان برترین پیـامبر، وصی او برترین وصی و فرزندان او برترین اوصیایند.

هــان مردمــان! فرزنــدان هرپیــامبر از نسل اویند و فرزندان من از صلب و نسل امیرالمؤمنین علی است.

هـان مردمـان! به راسـتی که شـیطانِ اغـواگر، آدم را با رشک از بهشت رانده مبادا شـما به علی رشک ورزید که کرده‌هایتان نـابود و گام‌هایتـان لغـزان خواهدشد. آدم به خـاطر یک اشـتباه به زمین هبـوط کـرد و حـال آن که برگزیده‌ی خدی عزّوجلّ بود. پس چگونه خواهید بود شما و حال آن که شـما شـمایید و دشـمنان خـدا نـیز از میـان شمایند.

آگـاه باشـید! که با علی نمی‌سـتیزد مگر بی‌سـعادت. و سرپرستی او را نمی‌پـذیرد مگر رسـتگار پرهیزگـار. و به او نمی‌گرود مگر ایمان دار بی‌آلایش.

وَ فی عَلِی- وَالله- نَـزَلَتْ سُـورَةُ الْعَصْـر: (بِسْـمِ الله الرَّحْمانِ الـرَّحیمِ، وَالْعَصْـرِ، إِنَّ الْإِنْسـانَ لَفی خُسْـرٍ) (إِلاّ عَلیّاً الّذی آمَنَ وَ رَضِی بِالْحَقِّ وَالصَّبْرِ).

مَعاشِرَالنّاسِ، قَـدِ اسْتَشْـهَدْتُ الله وَبَلَّغْتُکُمْ رِسـالَتی وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّالْبَلاغُ الْمُبینُ.

مَعاشِـرَالنّاسِ، (إِتَّقُوالله حَـقَّ تُقاتِـهِ وَلاتَمـوتُنَّ إِلاّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

و سوگند به خدا که سوره‌ی والعصر درباره‌ی اوست: «به نام خداوند همه مهر مهر ورز. قسم به زمـان که انسـان در زیان است.» مگر علی که ایمان آورده و به درسـتی و شکیبایی آراسته است.

هان مردمان! خـدا را گـواه گـرفتم و پیـام او را به شـما رسانیدم. و بر فرستاده وظیفه‌ی جز بیان و ابلاغ روشن نباشد!

هـان مردمـان! تقـوا پیشه کنید همـان گونه که بایسـته است. و نمیرید جز با شرفِ اسلام.

بخش ششم خطبه غـدیر: اشـاره به کارشـکنی‌های منافقین

مَعاشِـرَالنّاسِ، (آمِنُـوا بِالله وَ رَسُـولِهِ وَالنَّورِ الَّذی أُنْـزِلَ مَعَـهُ مِنْ قَبْـلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهـاً فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها أَوْ نَلْعَنَهُمْ کَما لَعَنَّا أَصْـحابَ السَّـبْتِ). (بالله ما عَـنی بِهـذِهِ

الْآيَةِ إِلاَّ قَوْماً مِنْ أَصْحابی أَعْرِفُهُمْ بِأَسْمائِهِمْ وَأَنْسابِهِمْ، وَقَدْ أُمِرْتُ بِالصَّفْحِ عَنْهُمْ فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ عَلی مايَجِدُ لِعَلِی فی قَلْبِهِ مِنَ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ).

مَعاشِرَالنّاسِ، النُّورُ مِنَ الله عَزَّوَجَلَّ مَسْلوكٌ فِی ثُمَّ فی عَلِی بْنِ أَبی طالِبٍ، ثُمَّ فِی النَّسْلِ مِنْهُ إِلَی الْقائِمِ الْمَهْدِی الَّذی يَأْخُذُ بِحَقِّ الله وَ بِكُلِّ حَقّ هُوَ لَنا، لاِنَّ الله عَزَّوَجَلَّ قَدْ جَعَلَنا حُجَّةً عَلَی الْمُقَصِّرينَ وَالْمعُانِدينَ وَالْمخالِفينَ وَالْخائِنينَ وَالْآثِمينَ وَالظّالِمينَ وَالْغاصِبينَ مِنْ جَميعِ الْعالَمينَ.

هان مردمان! «به خدا و رسول و نور همراهش ايمان آوريد پيش از آن كه چهره‌ها را تباه و باژگونه كنيم يا چونان اصحاب روز شنبه [يهوديانی كه بر خدا نيرنگ آوردند] رانده شويد. «به خدا سوگند كه مقصود خداوند از اين آيه گروهی از صحابه‌اند كه آنان را با نام و نَسَب می‌شناسم ليكن به پرده پوشی كارشان مأمورم. آنک هر كس پايه كار خويش را مهر و يا خشم علی در دل قرار دهد [و بداند كه ارزش عمل او وابسته به آن است.].

مردمان! نور از سوی خداوند عزّوجل در جان من، سپس در جان علی بن ابی طالب، آن گاه در نسل او تا قائم مهدی- كه حق خدا و ما را می‌ستاند- جی گرفته. چرا كه خداوند عزّوجل ما را بر كوتاهی كنندگان، ستيزه گران، ناسازگاران، خائنان و گنهكاران و ستمكاران و غاصبان از تمامی جهانيان دليل و راهنما و حجت آورده است.

مَعاشِرَالنّاسِ، أُنْذِرُكُمْ أَنّی رَسُولُ الله قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِی الرُّسُلُ، أَفَإِنْ مِتُّ أَوْقُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِكُمْ؟ وَمَنْ

يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْهان يَضُـرَّالله شَـيْئاً وَسَـيَجْزِى الله الشّاكِرينَ (الصّابِرينَ). أَلاوَإِنَّ عَلِيّاً هُوَالْمَوْصُـوفُ بِالصَّـبْرِ وَالشُّكْرِ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدى مِنْ صُلْبِهِ.

مَعاشِــرَالنّاسِ، لاتَمُنُّوا عَلَى بِإِسْــلامِكُمْ، بَــلْ لاتَمُنُّوا عَلَى الله فَيُحْبِطَ عَمَلَكُمْ وَيَسْخَطَ عَلَيْكُمْ وَ يَبْتَلِيَكُمْ بِشُــواظٍ مِنْ نارٍ وَنُحاسٍ، إِنَّ رَبَّكُمْ لَبِا الْمِرْصادِ.

هــان مردمــان! هشــدارتان می‌دهم: همانا من رســول خدایم. پیش از من نیز رسولانی آمده و سپری گشـته‌اند. آیا اگر من بمیرم یا کشـته شـوم، به جـاهلیت عقب گـرد می‌کنیـد؟ آن که به قهقـرا برگـردد، هرگز خـدا را زیـانی نخواهد رسانید و خداوند سپاسگزاران شکیباگر را پاداش خواهد داد. بدانید که علی و پس از او فرزنـــــدان من از نسل او، داری کمال شکیبایی و سپاسگزاری‌اند.

هان مردمان! اسلامتان را بر من منت نگذارید؛ که اعمال شما را بیهوده و تباه خواهد کرد و خداوند بر شــما خشم خواهد گرفت و سپس شـما را به شـعله‌ی از آتش و مس گداخته گرفتــار خواهد نمــود. همانا پروردگــار شــما در کمین گاه است.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدى أَئمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النّارِ وَيَــوْمَ الْقِيامَــةِ لايُنْصَــرونَ. مَعاشِــرَالنّاسِ، إِنَّ الله وَأَنَا بَريئانِ مِنْهُمْ.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّهُمْ وَأَنْصـارَهُمْ وَأَتْبـاعَهُمْ وَأَشْـياعَهُمْ فِى الــدَّرْكِ الْأَسْــفَلِ مِنَ النّــارِ وَلَبِئْسَ مَثْــوَى الْمُتَكَبِّرِينَ. أَلا إِنَّهُمْ أَصْحابُ الصَّحيفَةِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ فى صَحيفَتِهِ!!

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنِّی أَدَعُها إِمامَـةً وَ وِراثَـةً (فی عَقِـبی إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ)، وَقَدْ بَلَّغْتُ ما أُمِـرتُ بِتَبْلیغِهِهـانِ حُجَّةً عَلی کُلِّ حاضِرٍ وَغائبٍ وَعَلی کُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَـهِدَ أَوْلَمْ یَشْـهَدْ، وُلِدَ أَوْلَمْ یُولَدْ، فَلْیُبَلِّغِ الْحاضِـرُ الْغـائِبَ وَالْوالِـدُ الْوَلَـدَ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ. وَسَیَجْعَلُونَ الْإِمامَـةَ بَعْـدی مُلْکـاً وَ اغْتِصـاباً، (أَلا لَعَنَ الله الْغاصِبینَ الْمُغْتَصبینَ)، وَعِنْـدَها سَـیَفْرُغُ لَکُمْ أَیُّهَا الثَّقَلانِ (مَنْ یَفْـرَغُ) وَیُرْسِـلُ عَلَیْکُما شُـواظٌ مِنْ نـارٍ وَنُحاسٌ فَلاتَنْتَصِرانِ.

مردمان! به زودی پس از من پیشـوایانی خواهند بـود که شما را به سـوی آتش می‌خوانند و در روز رسـتاخیز تنها وبدون یاور خواهند ماند.

هان مردمان! خداوند و من از آنان بیزاریم.

هان مردمان! آنان و یـاران و پیروانشـان در بـدترین جی جهنم، جایگاه متکبّـران خواهند بـود. بدانید آنـان اصـحاب صحیفه‌اند. اکنون هر کس در صحیفه‌ی خود نظر کند.

هان مردمان! اینک جانشینی خـود را به عنـوان امـامت و وراثت به امانت به جی می‌گذارم در نسل خود تا برپـایی روز رسـتاخیز. و حـال، مـأموریت تبلیغی خـود را انجـام می‌دهم تا برهان بر هر شاهد و غـایب و بر آنـان که زاده شده یا نشده‌اند و بر تمـامی مردمـان باشد. پس بایسـته است این سـخن را حاضـران به غایبـان و پـدران به فرزندان تا برپایی رستاخیز برسانند.

آگـاه باشـید! به زودی پس از من امـامت را با پادشـاهی جابه جا نمـوده. آن را غصب کـرده و به تصـرف خـویش درآورند.

هان! نفرین و خشم خـدا بر غاصـبان و چپـاول گـران! و البته در آن هنگام خداوند آتش عـذاب- شـعله هی آتش و مس گداخته- بر سر شـــما جن و انس خواهد ریخت. آن جاست که دیگر یاری نخواهید شد.

مَعاشِــرَالنّاس، إِنَّ الله عَزَّوَجَــلَّ لَمْ یَکُنْ لِیَــذَرَکُمْ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْــهِ حَتَّی یَمیزَالْخَــبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ، وَ ما کــانَ الله لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ.

مَعاشِـرَالنّاسِ، إِنَّهُ ما مِنْ قَرْیَـةٍ إِلاّ وَالله مُهْلِکُها بِتَکْـذیبِها قَبْلَ یَوْمِ الْقِیامَةِ وَ مُمَلِّکُهَا الْإِمـامَ الْمَهْـدِی وَالله مُصَـدِّقٌ وَعْدَهُ.

مَعاشِــرَالنّاسِ، قَــدْ ضَــلَّ قَبْلَکُمْ أَکْثَــرُالْأَوَّلینَ، وَالله لَقَــدْ أَهْلَکَ الْأَوَّلینَ، وَهُوَ مُهْلِکُ الْآخِرینَ.

هان مردمـان! هر آینه خداوند عزوجل شـما را به حالتـان رها نخواهد کــرد تا ناپــاک را ازپــاک جــدا کند. و خداوند نمی‌خواهد شما را بر غیب آگــاه گرداند. (اشــاره به آیه‌ی 179 / آل عمران است.)

هـان مردمـان! هیچ سـرزمینی نیست مگر این که خداوند به خــاطر تکــذیب اهل آن [حق را]، آنــان را پیش از روز رســتاخیز نــابود خواهد فرمــود و به امــام مهـدی خواهد سپرد. و هر آینه خداوند وعده‌ی خود را انجام خواهد داد.

هان مردمان! پیش از شـما، شـمار فـزونی از گذشـتگان گمـــراه شـــدند و خداوند آنـــان را نـــابود کـــرد. و همو نابودکننده‌ی آیندگان است.

قالَ الله تَعالی: (أَلَمْ نُهْلِـکِ الْأَوَّلینَ، ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِـرینَ، کذالِکَ نَفْعَلُ بِالْمجْرِمینَ، وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبینَ).

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّ الله قَدْ أَمَرَنی وَنَهانی، وَقَدْ أَمَرْتُ عَلِیّاً وَنَهَیْتُهُ (بِأَمْرِهِ). فَعِلْمُ الْأَمْرِ وَالنَّهُی لَدَیْهِ، فَاسْمَعُوا لِاَمْرِهِ تَسْلَمُوا وَأَطیعُوهُ تَهْتَدُوا وَانْتَهُوا لِنَهْیِهِ تَرشُدُوا، (وَصیرُوا إِلی مُرادِهِ) وَلا تَتَفَرَّقْ بِکُمُ السُّبُلُ عَنْ سَبیلِهِ.

او خود در کتابش آورده: «آیا پیشینیان را تباه نکردیم و به دنبال آنان آیندگان را گرفتار نساختیم؟ با مجرمان این چنین کنیم. وی بر ناباوران!»

هان مردمان! همانا خداوند امر و نهی خود را به من فرموده و من نیز به دستور او دانش آن را نزد علی نهادم. پس فرمان او را بشنوید و گردن نهید و پیرویش نمایید و از آنچه بازتان دارد خودداری کنید تا راه یابید. به سوی هدف او حرکت کنید. راه هی گونه گون شما را از راه او بازندارد!

بخش هفتم خطبه غدیر: پیروان اهل بیت علیهم السلام و دشمنان ایشان

مَعاشِرَالنّاسِ، أَنَا صِراطُ الله الْمُسْتَقیمُ الَّذی أَمَرَکُمْ بِاتِّباعِهِ، ثُمَّ عَلِی مِنْ بَعْدی. ثُمَّ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ أَئِمَّةُ (الْهُدی)، یَهْدونَ إِلَی الْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلونَ.

ثُمَّ قَرَأَ: «بِسْمِ الله الرَّحْمانِ الرَّحیمِ الْحَمْدُلِلَّهِ رَبِ الْعالَمینَ...» إِلی آخِرِها،

هان مردمان! صراط مستقیم خداوند منم که شما را به پیروی آن امر فرموده. و پس از من علی است و آن گاه فرزندانم از نسل او، پیشوایان راه راستند که به درستی و راستی راهنمایند و به آن حکم و دعوت کنند.

سپس پیامبر صلّی الله علیه و آله قـرائت فرمـود: «بسم الله الــرّحمن الــرّحیم الحمدللّه ربّ العــالمین الــرّحمن الرّحیم»- تا آخر سوره.

وَقـــالَ: فِی نَـــزَلَتْ وَفیهِمْ (وَالله) نَـــزَلَتْ، وَلَهُمْ عَمَّتْ وَإِیَّاهُمْ خَصَّـــتْ، أُولئـــکَ أَوْلِیاءُالله الَّذینَ لاخَـــوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَاهُمْ یَحْزَنـــونَ، أَلا إِنَّ حِـــزْبَ الله هُمُ الْغـــالِبُونَ. أَلا إِنَّ أَعْـدائَهُمْ هُمُ السُّـفَهاءُالْغاوُونَ إِخْـوانُ الشَّـیاطینِ یـوحی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَـوْلِ غُـروراً. أَلا إِنَّ أَوْلِیـائَهُمُ الَّذینَ ذَکَرَهُمُ الله فی کِتابِهِ، فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: (لاتَجِدُ قَوْمـاً یُؤمِنُونَ بِالله وَالْیَوْمِ الْآخِرِ یُـوادُّونَ مَنْ حادَّالله وَ رَسُـولَهُ وَلَوْکانُوا آبائَهُمْ أَوْأَبْنائَهُمْ أَوْإِخْوانَهُمْ أَوْعَشـیرَتَهُمْ، أُولئِکَ کَتَبَ فی قُلوبِهِمُ الْإیمانَ) إِلی آخِرِالآیَةِ.

هان! به خدا سوگند این سوره درباره‌ی من نازل شـده و شـامل امامـان می‌باشد و به آنـان اختصـاص دارد. آنـان اولیی خدایند که ترس و انـدوهی برایشـان نیسـت، آگـاه باشید: البته حزب خدا چیره و غـالب خواهد بـود. هشـدار که: ستیزندگان با امامان، گمراه و همکاران شیاطین‌اند. بری گمراهی مردمان، سخنان بیهوده و پوچ را به یکدیگر می‌رسانند. بدانید که خداوند از دوستان امامان در کتـاب خود چنین یاد کرده: «[ی پیامبر ما] نمی‌یابی ایمانیـان به خـدا و روز بازپسـین، که سـتیزه گـران خـدا و رسـول را دوست ندارند، گرچه آنان پدران، برادران و خویشانشـان باشند. آنان [که چنین اند] خداوند ایمان را در دل‌هایشان نبشته است.»- تا آخر آیه.

أَلا إِنَّ أَوْلِیـائَهُمُ الْمُؤْمِنـونَ الَّذینَ وَصَـفَهُمُ الله عَزَّوَجَـلَّ فَقالَ: (الَّذینَ آمَنُوا وَلَمْ یَلْبِسُوا إیمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدونَ).

(أَلا إِنَّ أَوْلِيائَهُمُ الَّذينَ آمَنُوا وَلَمْ يَرْتابوا).

أَلا إِنَّ أَوْلِيـــائَهُمُ الَّذينَ يـــدْخُلونَ الْجَنَّةَ بِسَـــلامٍ آمِـــنينَ، تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ بِالتَّسْـليمِ يَقُولـونَ: سَـلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلوها خالِدينَ.

أَلا إِنَّ أَوْلِيائَهُمْ، لَهُمُ الْجَنَّةُ يُرْزَقونَ فيها بِغَيْرِ حِســابٍ. أَلا إِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذينَ يَصْلَونَ سَعيراً.

أَلا إِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذينَ يَسْمَعونَ لِجَهَنَّمَ شَهيقاً وَ هِى تَفـورُ وَ يَرَوْنَ لَهازَفيراً.

أَلا إِنَّ أَعْـــدائَهُمُ الَّذينَ قـــالَ الله فيهِمْ: (كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها) الآية.

أَلا إِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذينَ قالَ الله عَزَّوَجَـلَّ: (كُلَّما أُلْقِى فيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَلَمْ يَـأتِكُمْ نَـذيرٌ، قـالوا بَلى قَـدْ جاءَنا نَذيرٌ فَكَـذَّبْنا وَ قُلنا مـانَزَّلَ الله مِنْ شَـىءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ فى ضَلالٍ كَبيرٍ) إِلى قَوله: (أَلافَسُحْقاً لاَِصْـحابِ السَّـعيرِ). أَلا إِنَّ أَوْلِيـائَهُمُ الَّذينَ يَخْشَـوْنَ رَبَّهُمْ بِـالْغَيْبِ، لَهُمْ مَغْفِـرَةٌ وَأَجْرٌ كَبيرٌ.

هـان! دوســتداران امامــان ایمانیان‌اند که قــرآن چنــان توصیف فرموده: «آنان که ایمان آورده و باور خــود را به شرک نیالوده‌اند، در امان و در راه راست هستند.»

هشــدار! یــاران پیشــوایان کســانی هســتند که به بــاور رسیده و از تردید و انکار دور خواهند بود.

هشــدار! اولــیی امامــان آنانند که با آرامش و ســلام به بهشت درخواهند شد و فرشـــتگان با ســـلام آنـــان را

پذیرفته، خواهند گفت: «درود بر شما که پاک شده اید. اینک داخل شوید که در بهشت، جاودانه خواهید بود.»

هان! بهشت پاداش اولیی آنان است و در آن بی‌حساب روزی داده خواهند شد.

هان! دشمنان آنان آن کسانی‌اند که در آتش درآیند. و همانا ناله‌ی افروزش جهنم

را می‌شنوند در حالی که شعله هی آتش زبانه می‌کشد و زفیر (صدی بازدم) جهنم را نیز درمی یابند.

هان! خداوند درباره‌ی ستیزگران با آنان فرموده: «هرگاه امتی داخل جهنم شود همتی خود را نفرین کند.»

هشدار! که دشمنان امامان همانانند که خداوند درباره‌ی آنان فرموده: «هر گروهی از آنان داخل جهنم شود نگاهبانان می‌پرسند: مگر برایتان ترساننده‌ی نیامد!؟ می‌گویند: چرا ترساننده آمد لیکن تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند وحی نفرستاده و شما نیستید مگر در گمراهی بزرگ!» تا آن جا که فرماید: «هان! نابود باد دوزخیان!»

هان! یاران امامان در نهان، از پروردگارِ خویش ترسانند، آمرزش و پاداش بزرگ بری آنان خواهد بود.

هان مردمان! چه بسیارراه است میان آتش و پاداش بزرگ!

مَعاشِرَ النَاسِ، شَتّانَ مابَیْنَ السَّعیرِ وَالْأَجْرِ الْکَبیرِ.

(مَعاشِرَ النّاسِ)، عَدُوُّنا مَنْ ذَمَّهُ الله وَلَعَنَهُ، وَ وَلِیُّنا (کُلُّ) مَنْ مَدَحَهُ الله وَ أَحَبَّهُ.

مَعاشِرَ النّاسِ، أَلاوَإِنّی (أَنَا) النَّذیرُ و عَلِی الْبَشیرُ.

(مَعاشِرَالنّاسِ)، أَلا وَ إِنِّی مُنْذِرٌ وَ عَلِی‌هادٍ.

مَعاشِرَ النّاس (أَلا) وَ إِنّی نَبی وَ عَلِی وَصِیّی.

(مَعاشِـرَ النّـاسِ، أَلاوَإِنِّی رَسـولٌ وَ عَلِی الْإِمـامُ وَالْوَصِـی مِنْ بَعْـدی، وَالْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْـدِهِ وُلْـدُهُ. أَلاوَإِنّی والِـدُهُمْ وَهُمْ یَخْرُجونَ مِنْ صُلْبِهِ).

هــان مردمــان! خداوند ســتیزه جویــان ما را ناســتوده و نفرین فرموده و دوستان ما را ستوده و دوست دارد.

هان مردمان! بدانید که همانا من انـذارگرم و علی مـژده دهنده.

هان! که من بیم دهنده‌ام و علی راهنما.

هــان مردمــان! بدانید که من پیــامبرم و علی وصی من است.

هان مردمان! بدانید که همانا من فرستاده و علی امام و وصی پس از من است. و امامـــان پس از او فرزنـــدان اویند.

آگــاه باشــید! من والد آنــانم ولی ایشــان از نسل علی خواهند بود.

بخش هشتم خطبه غدیر: حضـرت مهـدی عجل الله فرجه الشریف

أَلا إِنَّ خاتَمَ الْأَئِمَةِ مِنَّا الْقائِمَ الْمَهْدِی.

أَلا إِنَّهُ الظّاهِرُ عَلَی الدِّینِ.

أَلا إِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظّالِمينَ.

أَلا إِنَّهُ فاتِحُ الْحُصُونِ وَهادِمُها.

أَلا إِنَّهُ غالِبُ كُلِّ قَبيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ وَهاديها.

أَلاإِنَّهُ الْمُدْرِكُ بِكُلِّ ثارٍ لاَِوْلِياءِالله.

أَلا إِنَّهُ النّاصِرُ لِدينِ الله.

أَلا إِنَّهُ الْغَرّافُ مِنْ بَحْرٍ عَميقٍ.

أَلا إِنَّهُ يَسِمُ كُلَّ ذى فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَ كُلَّ ذى جَهْلٍ بِجَهْلِهِ.

أَلا إِنَّهُ خِيَرَةُالله وَ مُخْتارُهُ.

أَلا إِنَّهُ وارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالُمحيطُ بِكُلِّ فَهْمٍ.

أَلا إِنَّهُ الُمخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الْمُشَيِّدُ لاَِمْرِ آياتِهِ.

أَلا إِنَّهُ الرَّشيدُ السَّديدُ.

أَلا إِنَّهُ الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ.

أَلا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ مِنَ الْقُرونِ بَيْنَ يَدَيْهِ.

أَلا إِنَّهُ الْباقى حُجَّةً وَلاحُجَّةَ بَعْدَهُ وَلا حَقَّ إِلاّ مَعَهُ وَلانُورَ إِلاّعِنْدَهُ.

أَلا إِنَّهُ لاغالِبَ لَهُ وَلامَنْصورَ عَلَيْهِ.

أَلاوَإِنَّهُ وَلِى الله فى أَرْضِهِ، وَحَكَمُهُ فى خَلْقِهِ، وَأَمينُهُ فى سِرِّهِ وَ علانِيَتِهِ.

آگاه باشید! همانا آخرین امام، قائم مهدی از ماست.هان! او بر تمامی ادیان چیره خواهد بود.

هشدار! که اوست انتقام گیرنده از ستمکاران.

هشدار! که اوست فاتح دژها و منهدم کننده‌ی آن‌ها .

هشــدار! که اوست چــیره بر تمــامی قبایل مشــرکان و راهنمی آنان.

هشدار! که او خونخواه تمام اولیی خداست.

آگاه باشید! اوست یاور دین خدا.

هشدار! که از دریایی ژرف پیمانه‌هایی افزون گیرد.

هشدار! که او به هر ارزشـمندی به انـدازه‌ی ارزش او، و به هر نــادان و بی‌ارزشی به انــدازه‌ی نــادانی اش نیکی کند.

هشدار! که او نیکو و برگزیده‌ی خداوند است.

هشدار! که او وارث دانش‌ها و حاکم بر ادراک‌هاست.

هان! بدانید که او از سوی پروردگارش ســخن می‌گوید و آیـــات و نشـــانه هی او را برپا کند. بدانید همانا اوست بالیده و استوار.

بیدار باشـید! هموست که [اختیـار امـور جهانیـان و آیین آنان] به او واگذار شده است.

آگاه باشید! که تمـامی گذشـتگان ظهـور او را پیشـگویی کرده‌اند.

آگــاه باشــید! که اوست حجّت پایــدار و پس از او حجّـتی نخواهد بود. (2) درستی و راستی و نور و روشنایی تنها نزد اوست.

هان! کسی بر او پیروز نخواهد شد و ستیزنده‌ی او یـاری نخواهد گشت.

آگـاه باشـید که او ولی خـدا در زمین، داور او در میـان مردم و امانتدار امور آشکار و نهان است.

2) این تعبیر به عنوان حجّت و امـامت است و نظـری به رجعت دیگر امامان ندارد زیرا آنـان حجّت‌هـای پیشـین‌اند که دوباره رجعت خواهند نمود.

بخش نهم خطبه غدیر: مطرح کردن بیعت

مَعاشِـرَ النّـاسِ، إِنّی قَـدْبَیَّنْتُ لَکُمْ وَأَفْهَمْتُکُمْ، وَ هـذا عَلِی یُفْهِمُکُمْ بَعْدی. أَلاوَإِنِّی عِنْدَ انْقِضاءِ خُطْبَـتی أَدْعُـوکُمْ إِلی مُصـافَقَتی عَلی بَیْعَتِـهِ وَ الإِقْرارِبِـهِ، ثُمَّ مُصـافَقَتِهِ بَعْـدی. أَلاوَإِنَّی قَـدْ بـایَعْتُ الله وَ عَلِی قَـدْ بـایَعَنی. وَأَنَا آخِـذُکُمْ بِالْبَیْعَــةِ لَــهُ عَنِ الله عَزَّوَجَـلَّ. (إِنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَــکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللـه، یَدُاللهِ فَـوْقَ أَیْـدیهِمْ. فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِــهِ، وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَـدَ عَلَیْــهُ الله فَسَــیُؤْتیهِ أَجْراً عَظیماً).

هان مردمان! من پیام خدا را برایتان آشکار کـرده تفهیم نمـــودم. و این علی است که پس از من شـــما را آگـــاه می‌کند. اینک شما را می‌خوانم که پس از پایــان خطبه با من و ســـپس با علی دست دهید تا با او بیعت کـــرده به امامت او اقـرار نمایید. آگـاه باشـید من با خداوند و علی با من پیمـان بسـته و من اکنـون از سـوی خـدی عزّوجل بری امامت او پیمان می‌گیرم. «[ی پیامبر] آنـان که با تو بیعت کنند هر آینه با خدا بیعت کرده‌اند. دست خـدا بـالی دستان آنـان است. و هر کس بیعت شـکند، بر زیـان خـود

شکسـته، و آن کس که بر پیمـان خداوند اسـتوار و باوفا باشد، خداوند به او پاداش بزرگی خواهد داد.

بخش دهم خطبه غدیر: حلال و حرام، واجبات و محرمات

مَعاشِـرَ النّـاسِ، إِنَّ الْحَجَّ وَالْعُمْـرَةَ مِنْ شَـعائرِالله، (فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِاعْتَمَرَ فَلاجُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما) الآیَة.

مَعاشِرَ النّاسِ، حُجُّواالْبَیْتَ، فَماوَرَدَهُ أَهْلُ بَیْتٍ إِلاَّ اسْتَغْنَوْا وَ أَبْشِروا، وَلاتَخَلَّفوا عَنْهُ إِلاّبَتَرُوا وَ افْتَقَرُوا.

مَعاشِـرَ النّـاسِ، مـاوَقَفَ بِـالْمَوْقِفِ مُـؤْمِنٌ إِلاَّغَفَرَالله لَـهُ ماسَـلَفَ مِنْ ذَنْبِـهِ إِلی وَقْتِـهِ ذالِـکَ، فَـإِذا انْقَضَـتْ حَجَّتُـهُ اسْتَأْنَفَ عَمَلَهُ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، الْحُجّاجُ مُعانُونَ وَ نَفَقـاتُهُمْ مُخَلَّفَـةٌ عَلَیْهِمْ وَالله لایُضیعُ أَجْرَالْمحْسِنینَ.

مَعاشِـــرَ النّـــاسِ، حُجُّوا الْبَیْتَ بِکَمـــالِ الـــدّینِ وَالتَّفَقُّهِ، وَلاتَنْصَرِفُوا عَنِ الْمشَاهِدِإِلاّ بِتَوْبَةٍ وَ إِقْلاعٍ.

مَعاشِرَ النّاسِ، أَقیمُـوا الصَّـلاةَ وَ آتُـوا الزَّکـاةَ کَما أَمَـرَکُمُ الله عَزَّوَجَلَّ، فَإِنْ طـالَ عَلَیْکُمُ الْأَمَـدُ فَقَصَّـرْتُمْ أَوْنَسِـیتُمْ فَعَلِی وَلِیُّکُمْ وَمُبَیِّنٌ لَکُمْ، الَّذی نَصَـــبَهُ الله عَزَّوَجَـــلَّ لَکُمْ بَعْدی أَمینَ خَلْقِـهِ. إِنَّهُ مِنِّی وَ أَنَا مِنْـهُ، وَ هُـوَ وَ مَنْ تَخْلُـفُ مِنْ ذُرِّیَّتی یُخْبِـرونَکُمْ بِماتَسْـأَلوُنَ عَنْـهُ وَیُبَیِّنُـونَ لَکُمْ ما لاتَعْلَمُونَ.

هـــان مردمـــان! همانا حج و عمـــره از شـــعائر و آداب و رسـوم خـدایی است. پس زائـران خـانه‌ی خـدا و عمـره کنندگان بر صفا و مروه بسیار طواف کنند.

هان مردمان! در خانه‌ی خدا حج گزارید؛ که هیچ خانـدانی داخل آن نشد مگر بی‌نیاز شد و مژده گــرفت، و کسی از آن روی برنگردانید مگر بی‌بهره و نیازمند گردید.

هـان مردمـان! مؤمـنی در موقف (عرفـات، مشـعر، منا) نمانَد مگر این که خـدا گناهـان گذشـته‌ی او را بیـامرزد و بایســته است که پس از پایــان اعمــال حج [با پرونــده‌ی پاک] کار خود را از سر گیرد.

هـان مردمـان! حاجیـان دسـتگیری شـده‌اند و هزینه هی سفرشان جبران می‌شـود و جـایگزین آن به آنـان خواهد رسـید. و البته خداوند پـاداش نیکوکـاران را تبـاه نخواهد کرد.

هان مردمان! خـانه‌ی خـدا را با دین کامل و دانش ژرفی آن دیــدار کنید و از زیارتگاهها جز با توبه و بازایســتادن [از گناهان] برنگردید.

هان مردمان! نماز را به پا دارید و زکـات بپردازید همـان سـان که خداوند عزّوجل امر فرمـوده. پس اگر زمـان بر شــما دراز شد و کوتــاهی کردید یا از یــاد بردیــد، علی صــاحب اختیــار و تبــیین کننــده‌ی بر شماست. خداوند عزّوجل او راپس از من امانتــــدار خــــویش در میــــان آفریـدگانش نهـاده. همانا او از من و من از اویم. و او و فرزنـدان من از جانشـینان او، پرسش هی شـما راپاسخ دهند و آن چه را نمی‌دانید به شما می‌آموزند.

أَلا إِنَّ الْحَلالَ وَالْحَـرامَ أَكْثَـرُمِنْ أَنْ أُحصِـيَهُما وَأُعَرِّفَهُما فَآمُرَ بِالْحَلالِ وَ اَنهَى عَنِ الْحَرامِ فى مَقامٍ واحِدٍ، فَأُمِرْتُ أَنْ آخُذَ الْبَيْعَةَ مِنْكُمْ وَالصَّفْقَةَ لَكُمْ بِقَبُـولِ مـاجِئْتُ بِـهِ عَنِ الله عَزَّوَجَلَّ فى عَلِى أميرِالْمُؤْمِنينَ وَالأَوْصِـياءِ مِنْ بَعْـدِهِ

الَّذينَ هُمْ مِنِّی وَمِنْهُ إمامَـةٌ فيهِمْ قائِمَـةٌ، خاتِمُها الْمَهْـدی إِلی يَوْمٍ يَلْقَی الله الَّذی يُقَدِّرُ وَ يَقْضی.

مَعاشِرَالنّاسِ، وَ كُلُّ حَلالٍ دَلَلْتُكُمْ عَلَيْهِ وَكُلُّ حَـرامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَإِنِّی لَمْ أَرْجِعْ عَنْ ذالِکَ وَ لَمْ أُبَدِّلْ. أَلا فَاذْكُرُوا ذالِـکَ وَاحْفَظُـوهُ وَ تَواصَـوْابِهِ، وَلا تُبَـدِّلُوهُ وَلاتُغَيِّرُوهُ. أَلا وَ إِنِّی أُجَـدِّدُالْقَوْلَ: أَلا فَـأَقيمُوا الصَّـلاةَ وَآتُـوا الزَّكـاةَ وَأْمُـرُوا بِالْمَعْروفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ.

هان! روا و ناروا بيش از آن است كه من شمارش كنم و بشناسـانم و در اين جا يكبـاره به روا فرمـان دهم و از ناروا بـازدارم. از اين روی مـأمورم از شـما بيعت بگـيرم كه دست در دست من نهيد در مـورد پـذيرش آن چه از سـوی خداوند آورده‌ام دربـاری علی اميرالمؤمـنين و اوصيای پس از او كه آنان از من و اويند. و اين امامت به وراثت پايـدار است و فرجـام امامـان، مهـدی است و اسـتواری امـامت تا روزی است كه او با خداوند قـدر و قضا ديدار كند.

هان مردمـان! شـما را به هرگونه روا و نـاروا راهنمـايی كردم و از آن هرگز بـرنمی گـردم. بدانيد و آگـاه باشـيد! آن‌ها را يـاد كنيد و نگه داريد و يكـديگر را به آن توصـيه نماييد و در آن [احكام خدا] دگرگـونی راه ندهيد. هشـدار كه دوباره می‌گـويم: بيـدار باشـيد! نمـاز را به پا داريد. و زكات بپردازيد. و امر به معروف كنيد و از منكر بازداريد.

أَلاوَإِنَّ رَأْسَ الْأَمْـرِ بِـالْمَعْرُوفِ أَنْ تَنْتَهُـوا إِلی قَـوْلی وَتُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ يَحْضُرْ وَ تَأْمُروُهُ بِقَبُولِـهِ عَنِّی وَتَنْهَـوْهُ عَنْ مُخالَفَتِـهِ، فَإِنَّهُ أَمْـرٌ مِنَ الله عَزَّوَجَـلَّ وَمِنِّی. وَلا أَمْـرَ بِمَعْروفٍ وَلا نَهْی عَنْ مُنْكَرٍ إِلاَّمَعَ إِمامٍ مَعْصومٍ.

مَعاشِرَ النّاسِ، الْقُرْآنُ يُعَرِّفُكُمْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْـدِهِ وُلْـدُهُ، وَعَرَّفْتُكُمْ إِنَّهُمْ مِنِّی وَمِنْهُ، حَيْثُ يَقُولُ الله فی كِتابِــهِ: (وَ جَعَلَها كَلِمَـةً باقِيَـةً فی عَقِبِـهِ). وَقُلْتُ: «لَنْ تَضِـلُّوا ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِما&raquo.

مَعاشِـرَ النّـاسِ، التَّقْـوی، التَّقْـوی، وَاحْـذَرُوا السّـاعَةَ كَما قــالَ الله عَزَّوَجَــلَّ: (إِنَّ زَلْزَلَــةَ السّــاعَةِ شَــیءٌ عَظيمٌ). اُذْكُرُوا الْمَماتَ (وَالْمَعادَ) وَالْحِسابَ وَالْمَوازينَ وَالُمحاسَبَةَ بَيْنَ يَــدَی رَبِّ الْعــالَمينَ وَالثَّوابَ وَالْعِقــابَ. فَمَنْ جــاءَ بِالْحَسَــنَةِ أُثيبَ عَلَيْها وَ مَنْ جــاءَ بِالسَّــيِّئَةِ فَلَيْسَ لَــهُ فِی الجِنانِ نَصيبٌ.

و بدانید که ریشه‌ی امر به معــــــــروف این است که به گفته‌ی من [دربــاره‌ی امــامت] برســید و ســخن مــرا به دیگران برسانید و غایبان را به پذیرش فرمان من توصیه کنید و آنان را از ناسازگاری سـخنان من بازداریـد؛ همانا سخن من فرمان خدا و من است و هیچ امر به معروف و نهی از منکــری جز با امــام معصــوم تحقق و کمــال نمی‌یابد.

هـان مردمـان! قـرآن بر شـما روشن می‌کند که امامـان پس از علی فرزنـدان اویند و من به شـما شناسـاندم که آنــان از او و از من‌اند. چــرا که خداوند در کتــاب خــود می‌گوید: «امــامت را فرمــانی پایــدار در نسل او قــرار داد...» و من نــیز گفته‌ام که: «مــادام که به قــرآن و امامان تمسک کنید، گمراه نخواهید شد.»

هان مردمـان! تقـوا را، تقـوا را رعـایت کـرده از سـختی رستخیز بهراسید همـان گونه که خداوند عزّوجل فرمـود: «البته زمین لرزه‌ی روز رستاخیز حادثه‌ی بزرگ است...»

مـرگ، قیـامت، و حسـاب و مـیزان و محاسـبه‌ی در برابر پروردگار جهانیان و پاداش کیفر را یاد کنید. آن که نیکی آورد، پاداش گـیرد. و آن که بـدی کـرد، بهـره‌ی از بهشت نخواهد برد.

بخش یازدهم خطبه غدیر: بیعت گرفتن رسمی

مَعاشِرَ النّاسِ، إِنَّکُمْ أَکْثَـرُ مِنْ أَنْ تُصـافِقُونی بِکَـفٍّ واحِـدٍ فی وَقْتٍ واحِـدٍ، وَقَـدْ أَمَـرَنِی الله عَزَّوَجَـلَّ أَنْ آخُـذَ مِنْ أَلْسِـنَتِکُمُ الْإِقْـرارَ بِما عَقَّدْتُ لِعَلِی أَمیرِالْمُؤْمِـنینَ، وَلِمَنْ جـاءَ بَعْـدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنّی وَ مِنْـهُ، عَلَی ما أَعْلَمْتُکُمْ أَنَّ ذُرِّیَّتی مِنْ صُلْبِهِ.

فَقُولُـوا بِـأَجْمَعِکُمْ: «إِنّا سـامِعُونَ مُطیعُـونَ راضُـونَ مُنْقـادُونَ لِما بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنا وَرَبِّکَ فی أَمْـرِ إِمامِنا عَلِی أَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَ مَنْ وُلِدَ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ. نُبایِعُکَ عَلی ذالِکَ بِقُلوُبِنا وَأَنْفُسِنا وَأَلْسِنَتِنا وَأَیْدینا. علی ذالِـکَ نَحْـیی وَ عَلَیْـهِ نَمـوتُ وَ عَلَیْـهِ نُبْعَثُ. وَلانُغَیِّرُ وَلانُبَـدِّلُ، وَلا نَشُـکُّ (وَلانَجْحَـدُ) وَلانَرْتـابُ، وَلا نَرْجِـعُ عَنِ الْعَهْـدِ وَلا نَنْقُضُ الْمیثاقَ.

هـان مردمـان! شـما بیش از آنید که در یک زمـان با یک دست من بیعت نمایید. از این روی خداوند عزّوجل به من دسـتور داده که از زبـان شـما اقـرار بگـیرم و پیمـان ولایت علی امیرالمؤمنین را محکم کنم و نـیز بر امامـان پس از او که از نسل من و اوینـد؛ همـان گونه که اعلام کردم که ذرّیّه من از نسل اوست.

پس همگان بگویید:

«البتّه که سخنان تو را شنیده پـیروی می‌کـنیم و از آن‌ها خشـــنودیم و بر آن گـــردن گـــذار و بر آن چه از ســـوی پروردگارمـان در امـامت امامـان علی امیرالمؤمـنین و امامان دیگر- از صـلب او- به ما ابلاغ کـردی، با تو پیمـان می‌بنـــدیم با دل و جـــان و زبـــان و دست‌هایمان. با این پیمـــان زنـــده ایم و با آن خـــواهیم مـــرد و با آن اعتقـــاد برانگیخته می‌شویم. و هرگز آن را دگرگون نکرده شکّ و انکـــار نخـــواهیم داشت و از عهد و پیمـــان خـــود بـــرنمی گردیم.

وَعَظْتَنا بِوَعْظِ الله فی عَلِی أَمیرِالْمؤْمِـنینَ وَالْأَئِمَّةِ الَّذینَ ذَکَرْتَ مِنْ ذُرِّیتِکَ مِنْ وُلْدِهِ بَعْدَهُ، الْحَسَنِ وَالْحُسَـــیْنِ وَ مَنْ نَصَبَهُ الله بَعْدَهُما. فَالْعَهْـدُ وَالْمیثـاقُ لَهُمْ مَـأْخُوذٌ مِنَّا، مِنْ قُلُوبِنا وَأَنْفُسِـنا وَأَلْسِـنَتِنا وَضَـمائِرِنا وَأَیْـدینا. مَنْ أَدْرَکَها بِیَدِهِ وَ إِلاَّ فَقَدْ أَقَرَّ بِلِسانِهِ، وَلا نَبْتَغی بِذالِکَ بَـدَلاً وَلایَـرَی الله مِنْ أَنْفُسِـنا حِـوَلاً. نَحْنُ نُـؤَدّی ذالِـکَ عَنْـکَ الْـدانی والقاصی مِنْ اَوْلادِنا واَهالینا، وَ نُشْـهِدُالله بِـذالِکَ وَ کَفی بِالله شَهیداً وَأَنْتَ عَلَیْنا بِهِ شَهیدٌ

مَعاشِـرَالنّاسِ، مـاتَقُولونَ؟ فَـإِنَّ الله یَعْلَمُ کُـلَّ صَـوْتٍ وَ خافِیَةَ کُلِّ نَفْسٍ، (فَمَنِ اهْتَدی فَلِنَفْسِـهِ وَ مَنْ ضَـلَّ فَإِنَّما یَضِـلُّ عَلَیْها)، وَمَنْ بـایَعَ فَإِنَّما یُبـایِعُ اللـه، (یَدُالله فَـوْقَ أَیْدیهِمْ).

مَعاشِـرَ النّـاسِ، فَبـایِعُوا الله وَ بـایِعُونی وَبـایِعُوا عَلِیّـاً أَمیرَالْمُؤْمِـــنینَ وَالْحَسَـــنَ وَالْحُسَـــیْنَ وَالْأَئِمَّةَ (مِنْهُمْ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ) کَلِمَةً باقِیَةً.

[ی رسـول خـدا] ما را به فرمـان خـدا پند دادی دربـاره‌ی علی امیرالمؤمنین و امامان از نسل خـود و او، که حسن

و حسین و آنـان که خداوند پس از آنـان برپا کـرده است. پس عهد و پیمان از ما گرفته شد از دل و جان و زبـان و روح و دســـــتانمان. هر کس توانست با دست وگرنه با زبان پیمان بست. و هرگز پیمانمان را دگرگون نخــواهیم کرد و خداوند از ما شکست عهد نبیند. و نیز فرمان تو را به نزدیک و دور از فرزنــدان و خویشــان خــود خــواهیم رسانید و خداوند را بر آن گواه خواهیم گرفت. و هر آینه خداوند بر گواهی کافی است و تو نیز بر ما گواه باش.»

هان مردمان! چه می‌گوییـد؟ همانا خداوند هر صـدایی را می‌شــنود و آن را که از دل‌ها می‌گــذرد می‌داند. «هر آن کس هـدایت پـذیرفت، به خـیر خـویش پذیرفته. و آن که گمراه شد، به زیان خود رفته.» و هر کس بیعت کنـد، هر آینه با خداوند پیمان بسـته؛ که «دست خـدا بـالی دسـتان آن‌هاست.»

هــان مردمــان! اینک با خداوند بیعت کنید و با من پیمــان بندید و با علی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و امامــان پس از آنــان از نسل آنــان که نشــانه‌ی پایدارند در دنیا و آخرت.

یُهْلِکُ الله مَنْ غَـدَرَ وَ یَـرْحَمُ مَنْ وَ فی، (وَ مَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِـــــهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَـــدَ عَلَیْـــهُ اَللهَ فَسَیُؤْتیهِ أَجْراً عَظیماً).

مَعاشِرَ النّـاسِ، قُولُـوا الَّذی قُلْتُ لَکُمْ وَسَـلِّمُوا عَلی عَلی بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنینَ، وَقُولُوا: (سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَـکَ رَبَّنا وَ إِلَیْکَ الْمَصیرُ)، وَ قُولوا: (اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی هَـدانا لِهـذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِی لَوْلا أَنْ هَدانَا الله) الآیة.

مَعاشِـرَ النّـاسِ، إِنَّ فَضـائِلَ عَلی بْنِ أَبی طـالِبٍ عِنْدَالله عَزَّوَجَلَّ- وَ قَدْ أَنْزَلَهافِی الْقُرْآنِ- أَکْثَرُ مِنْ أَنْ أُحْصِیَها فی مَقامٍ واحِدٍ، فَمَنْ أَنْبَأَکُمْ بِها وَ عَرَفَها فَصَدِّقُوهُ.

مَعاشِـرَ النّـاسِ، مَنْ یُطِـعِ الله وَ رَسُـولَهُ وَ عَلِیّـاً وَ الْأَئِمَـةَ الَّذینَ ذَکَرْتُهُمْ فَقَدْ فازَفَوْزاً عَظیماً.

خداوند مکّـــاران را تبـــاه می‌کند و به باوفایـــان مهر می‌ورزد. «هر که پیمان شکند»

جز این نیست که به زیان خود گـام برداشـته، و هر که بر عهـدی که با خـدا بسـته پابرجا مانـد، به زودی خـدا او را پاداش بزرگی خواهد داد.»

هان مردمان! آن چه بر شـما بـرگفتم بگویید و به علی با لقب امیرالمؤمـــنین ســـلام کنید و بگویید: «شـــنیدیم و فرمان می‌بریم پروردگارا، آمرزشت خــواهیم و بازگشت به سوی تو است.» و نیز بگویید: «تمام سپاس و ستایش خدایی راست که ما را به این راهنمایی فرمود وگرنه راه نمی‌یافتیم»- تا آخر آیه.

هان مردمان! هر آینه برتری هی علی بن ابی طالب نــزد خداوند عزّوجل- که در قــرآن نــازل فرمــوده- بیش از آن است که من یکباره برشمارم. پس هر کس از مقامات او خبر داد و آن‌ها را شناخت او را تصدیق و تأیید کنید.

هــان مردمــان! آن کس که از خــدا و رســولش و علی و امامانی که نـام بـردم پـیروی کنـد، به رسـتگاری بـزرگی دست یافته است.

مَعاشِــرَ النَّاسِ، السّــابِقُونَ إِلی مُبایَعَتِــهِ وَ مُوالاتِــهِ وَ التَّسْلیمِ عَلَیْهِ بِـإِمْرَةِ الْمُؤْمِـنینَ أُولئـکَ هُمُ الْفـائزُونَ فی جَنّاتِ النَّعیمِ.

مَعاشِرَ النّاسِ، قُولُوا ما یَرْضَی الله بِـهِ عَنْکُمْ مِنَ الْقَـوْلِ، فَـإِنْ تَکْفُـرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعـاً فَلَنْ یَضُـرَّالله شَیْئاً.

اللهمَّ اغْفِـرْ لِلْمُؤْمِـنینَ (بما أَدَّیْتُ وَأَمَـرْتُ) وَاغْضِـبْ عَلَی (الْجاحِدینَ) الْکافِرینَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ.

هــان مردمــان! ســبقت جویــان به بیعت و پیمــان و سرپرســتی او و ســلام بر او با لقب امیرالمؤمــنین، رستگارانند و در بهشت هی پربهره خواهند بود.

هان مردمان! آن چه خـدا را خشـنود کند بگویید. پس اگر شـما و تمـامی زمینیـان کفـران ورزنـد، خـدا را زیـانی نخواهد رسانید.

پروردگارا، آنـان را که به آن چه ادا کـردم و فرمـان دادم ایمان آوردنـد، بیـامرز. و بر منکـران کـافر خشم گـیر! و الحمدللّه ربّ العالمین.

چرا خداوند این همه خود را می‌ستاید؟

لازم است به دو نکته اشــاره شــود تا افق مناسب بــرای پاسخ ایجاد گردد:

1. مفهــوم ســتایش: در تعریف «ســتایش» گفته‌اند: ســتایش آن است که در برابر کــار یا صــفت نیك اختیاری باشد، یعنی هنگامی که کسی آگاهانه و از روی اراده و اختیـار، کـار خـوبی را انجـام دهد و یا صفتی را برای خـود برگزیند که سرچشـمه اعمـال نیك اختیـــاری اســـت، ما او را حمد و ســـتایش می‌خوانیم[1]ـ و هیچ آفریـده‌ای نیست مگر آنکه به احسـان خـدا نیکو و به زیبـایی او زیباست و همـه، فعل اختیاری اویند و هرچه آفریده با علم و اختیار خـود آفریـده اسـت، در نتیجه هیچ موجـودی نیست مگر آن‌که فعل اختیـــاری او می‌باشـــد، فعلی که جمیل و حسن اسـت، پس از آن‌جا که خداونـد، هم در اسم‌هایش و هم در افعالش زیبا و جمیل است، لذا سزاوار ستایش اسـت،[2]ـ و سـتایش خداونـد، خود نوعی کمال برای ستایش کننده است. البته به شرط اینکه «بنـده» هم در عمـل، هر نعمـتی را در جای خودش صرف کند و با زبـان نـیز اعـتراف کند که همه نعمت‌ها از آن اوست. چـــــــــنین حمد و ستایشی، مقوم انسانیت و باعث کمال اوست.

2. فرق ستایش خدا و دیگران: سـتایش خـدا، ابـراز و اظهار کمال و جمال خود و معرفی وجــود و حسن و زیبایی و لایتناهی خـود می‌باشـد؛ در واقع بیـان حقیقت است، نه اینکه چیزی را بر خــود بی‌افزاید:

اما ستایش خدا توسط دیگران، بیان زیبایی و جمالی است که توانسته بفهمد و درك كند، نه بیان تمام حقیقت. هر موجودی در حد خود، خدا را درك و ستایش می‌کند و لذا ستایش خدا توسط موجود خدا را همراه با تنزیه خداوند متعال، از محدودیت است.[3] حقیقت حمد و ستایش خداوند متعال به اندازه جهان بزرگ، توسعه دارد و هر چه بیشتر اسرار جهان فهمیده شود و خرد انسان پیش رود، بر ستایش خدا افزون‌تر می‌شود. تعبیر «ربّ العالمین» نشان می‌دهد که لطف و تربیت او سراسر جهان و همه موجودات را فراگرفته است، [4]ـ حال با توجّه به مطالب فوق، در علل ستایش خداوند از خویش، می‌توان گفت:

الف- توجه و آشنایی انسان با ستایش خدا:

خداوند متعال بی‌نیاز از ستایش است، چون خداوند، هستی محض و غنی مطلق است، حتی از خودش نیز بی‌نیاز است، زیرا اگر محتاج به خود باشد و با کوشش خود، نیاز خود را برطرف کند، غنّی با لذات نخواهد بود،[5] از این رو، حضرت امام حسین- علیه‌السّلام- در دعای عرفه به خدا عرض می‌کند: «خدایا! تو به خود بی‌نیازی، از اینکه سودی از خود جویی، چطور از سود جویی من بی‌نیاز نیستی»[6]

اگر خداوند این همه خود را ستوده به خاطر این است که ما انسان‌ها گرفتار ستایش بت‌ها و طاغوت‌ها نشویم، انسان گاهی گرفتار کوتاه نظری‌ها تخیلات و اوهام می‌شود بندگی غیر خدا را بر گردن می‌نهد و زبان مدح و ستایش را برای قدرت‌مندان و زورمندان می‌گشاید

بنابراین، خداوند هیچ‌گونه نیازی به ستایش ندارد، این ما هستیم که باید او را بشناسیم و او را ستایش کنیم و برای برطرف کردن نقص خود و رسیدن به کمال مطلوب از او استمداد بطلبیم و از آن‌جا که هدف از آفرینش انسان، معرفت و پرستش خداوند متعال است، بدون شناخت کمال و جمال او این هدف محقق نمی‌شود و ناتوانی غیر خدا بر ستایش او به دلیل ناتوانی نسبت به معرفت کامل و احاطه به صفات اوست.[7]ـ و ستایش خداوند از خودش، می‌تواند دلیلی باشد برای آشنا کردن انسان با خداوند، که خواسته است خود را به شیوه‌ای معرفی نماید تا همگان با شناخت از او، همواره او را که مستحق و سزاوار ستایش است بستایند. خلاصه خداوند متعال هر کجا که از حمد و ثنای خویش سخنی به میان آورده، انسان‌ها را از دلیل آن متوجه ساخته و افزون بر ستایش، تعریف و توصیف جمال و جلال اوست.

ب- رهایی انسان از ستایش غیر خدا:

اگر خداوند این همه خود را ستوده به خاطر این است که ما انسان‌ها گرفتار ستایش بت‌ها و طاغوت‌ها نشویم، انسان گاهی گرفتار کوتاه نظری‌ها تخیلات و اوهام می‌شود بندگی غیر خدا را بر گردن می‌نهد و زبان مدح و ستایش را برای قدرت‌مندان و زورمندان می‌گشاید.[8] اگر انسان باورش بیاید که تمام ستایش‌ها از خداست، در دلش شرك واقع نمی‌شود و اگر انسان به مقام والای خداوند و الطاف و شایستگی‌های برجسته او، آشنا شود و باور کند، هیچ گاه زبان به مدح دیگران نمی‌گشاید. و اگر شخصیت بزرگ و مقام با عظمتی را

مــدح کنــد، آن را بت نمی‌کند و از مــدح خــود مغــرور نمی‌شود.[9]

در تعریف «ســتایش» گفته‌اند: ســتایش آن است که در برابر کار یا صفت نیك اختیاری باشـد، یعـنی هنگـامی که کسی آگاهانه و از روی اراده و اختیــار، کــار خــوبی را انجام دهد و یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمــال نیك اختیــاری اســت، ما او را حمد و ســتایش می‌خوانیم

ج- خداوند شایسته ستایش است پس باید ستایش شــود: بدون شك و تردید، هر چه هست از اوسـت، هر انسـان و هر موجودی که سرچشـمه خـیر و برکـتی اسـت، آفریـده خداست. اگر خودستایی در مورد انسـانی که سـراپا عجز و نیـاز و وابسـتگی اسـت، بد می‌باشد به این دلیل است که سـتایش خـود را از سـتایش خـدا، جـدا می‌داند و این دلیل نمی‌شود که خداوندمتعال خود را بر قدرت مطلق و جمال و جلال مطلـق، نسـتاید.[10]ـ البتّه هر انسـانی که سرچشمة خیر و برکـتی است و هر پیـامبر و رهـبر الهی که نــور هــدایت در دل‌ها می‌پاشــد، هر معلمی که تعلیم می‌دهد و هر طبیبی که مرهمی بر زخم جانکاهی می‌نهد نیز قابل ستایش است ولی ستایش آن‌ها از ستایش خدا سرچشـمه می‌گـیرد چـرا که همة این مـواهب در اصل از ناحیة ذات پـاك او است و سـتایش این‌ها ستایشی بـرای او است. بنــابراین تمــام ســتایش‌ها باید به خداوند که شایسته ستایش است برگردد.[11]

پی نوشت‌ها:

[1]. مکـارم شـیرازی، ناصـر، تفسـیر نمونـه، تهـران، دارلکتب الاسلامیه، چاپ چهلم، 1380 ه- ش، ج1، ص28.

[2]. طباطبـایی، سـید محمد حسـین، تفسـیر المـیزان، ترجمه سـید محمد بـاقر موسـوی همـدانی، قم، دفـتر انتشـارات اسـلامی، چـاپ دوازدهم، 1379، ه- ش، ج 1، ص31.

[3]. همان، ص33.

[4]. طالقانی، سید محمد، پرتوی از قرآن، چاپ سوم، ج 1، ص27.

[5]. جوادی آملی، تفسیر تسنیم، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، 1379 ه- ش، ج1، ص338.

[6]. «الهی انتشـارات الغـنیُّ بـذاتك ان یصل الیك النّفع منك لاتکـون فکیف غنیـاً عنّی» قمی، شـیخ عباسـی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه، به نقل از سید بن طاووس. در کتاب اقبال.

[7]. موسوی خمینی، سید روح الله، تفسیر سورة حمد، انتشارات حزب جمهوری اسلامی، ص24.

[8]. طالقانی، پرتوی از قرآن، ج 1، ص 28.

[9]. موسوی خمینی، سید روح الله، تفسیر سوره حمد، ص15.

[10]. علیزاده، اکـبر اسـد، در سـاحل اندیشـه، مجموعه پرسش و پاسخهای دین جوانان، ناشر مؤسسه تعلیماتی و تحقیقـاتی امـام صـادق- علیه‌السّـلام -، چا پ اول، 1380، چاپخانه اعتماد، قم، ص 16-13.

[11]. مکـارم شـیرازی، ناصـر، تفسـیر نمونـه، تهـران، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، چـاپ بیست و دوّم، 1366، ج 1، ص 29- 28.

چـرا خداوند با این‌که بی‌نیـاز مطلق است از ما خواسـته است که نماز بخوانیم

در هیچ آموزه‌ای دینی سراغ نداریم که خداوند از دیگـران خواســـته باشد به او توجه کنند تا با منفعت بی‌نیـــازی خداوند ناهمگون باشد، بلکه آنچه در قرآن یا در بـرخی از روایات وارد شده، آن است که انسـان در تمـامی حـالات باید به یاد خدا باشد. یاد خـدا بـودن نه از جهت این است که نیـاز دارد یـاد او باشـیم، بلکه ما بـرای این‌که بتـوانیم زنـــدگی با آرامش داشـــته باشـــیم و امید و توکل در قلب‌مان روشن باشد، نـیز به دنبـال گنـاه و کـار ناپسـند نرویم و به طور کلی بـرای رسـیدن به سـعادت و کمـال، نیازمند یاد خدا هستیم:

"ألا بذکر الله تطمئن القلوب ؛1 آگـاه باشـید با یـاد خـدا دل‌ها آرامش پیدا می‌کند".

اگر در بــرخی از آیــات، تکــالیف همچــون نمــاز، روزه از مردم هواسته شده، نه به این جهت است که خداوند نیاز به عبادت دارد، بلکه اینانسان‌ها هستند که نیاز به عبـادت و بنـــدگی خداوند دارند تا در ســـایه پرســـتش خـــدا، از عبـودیت نفس امـاره و شـیطان درون و بـیرون رهـایی یافته، استعدادهای عالی انسانی شـکوفا گشـته و به سر منزل مقصود و سعادت ابدی نایل شوند.

جهت آگاهی بیشتر از فلسفه و اسـرار عبـادت و نمـاز و بی‌نیازی خداوند اضافه می‌کنیم:

خداوند غنی و بی‌نیاز از همه چیز است، چون غیر از خدا هر چه موجود است، همه مخلـوق خـدا است و نیازمند به

او. قـرآن می‌فرماید: "ای مـردم! شـما همگی نیازمند به خدایید. تنها خداوند است که بی‌نیـاز و شایسـته هر گونه حمد و ستایش است "2

در آیه دیگر فرمــود: " هر کسی کفر ورزد و حج را تــرک کند، به خود زیان رسـانده است. خداوند از همه جهانیـان بی‌نیاز است "3

بنــابر این خداوند بی‌نیــاز مطلق است و مخلوقــات همه محتاج اویند. او است که همه نیازهـای مخلوقـاتش را بر طرف می‌کند. ما انسان‌ها که یکی از مخلوقـات خـداییم، سراسر وجودمان را نیاز و احتیاج فرا گرفته است، مانند نیاز به آب و غذا و هوا و... که با نبود یکی از این‌ها قادر به ادامه حیـــــات نیســـــتیم. ما چند دقیقه یا چند ثانیه نمی‌توانیم بدون هوا زنده بمانیم. همه این نیازمنـدیها به وسیله آب و هوا و غذا و... بر طـرف می‌شـود که خـدای مهربان با خلق آن نیاز ما را برطرف کرده است.

آری این خــدای حکیم ومهربــان است که به هنگــام تولد بچــه، خــون را تبــدیل به شــیر می‌کند و نــوزاد آن را از پستان مادر تغذیه می‌نماید.

یکی از نیازهـای ما نیازهـای روحی است مثل احتیـاج به محبت. از این رو بچه‌هایی که در خـانواده خـود احسـاس کمبـود محبت نسـبت به خودشـان کننـد، دچـار اختلالات روحی و روانی می‌گردند. یکی از نیازهـــــای واقعی و اساسی روح بشر مسئله عبادت و پرسـتش اسـت، چـون خداوند انسان را برای تکامل آفریده است و تکامل او جز از راه عبادت و بندگی به دست نمی‌آید.

بنابر این خداوند نیاز به عبـادت ما نـدارد، بلکه ما محتـاج به عبادت او هستیم که با بندگی او به نعمت‌های جـاودان نایل شـویم. قـرآن می‌فرماید: "کسی که جهـاد و تلاش کنـد، بـرای خـود جهـاد می‌کنـد؛ چـرا که خداوند از همه جهانیـان بی‌نیـاز است". 4 در جـای دیگر می‌فرماید: " کسی که عمل صـالحی به جا آورد، به سـود خـود به جا آورده است، و کسی که کار بدی انجام دهد، به زیان خود او است. سـپس همه شـما به سـوی پروردگارتـان بـاز می‌گردید ".5

در آیه دیگر فرمود: "کسی که پاکی گزیند، به نفع خود او است ".6

نتیجه این‌که انسان در پرتو اعمال صالح تکامل می‌یابد و به آسـمان قـرب خـدا پـرواز می‌کند وبه خوشـبختی همیشگی می‌رسد. و بر اثر جرم و گناه سقوط می‌کند و بر بدبختی ابدی گرفتار می‌شود.

عبادت خداوند انجـام هر عملی اسـتکه انسـان را به خـدا نزدیک سـاخته واز زشـتی‌ها دور نماید.بنـابر این عبـادت خدا منحصر در نمـاز نیست.خـدمت خالصـانه به انسـان‌ها و...نـیز عبـادت است. انجـام هر عملی که در آیـات و روایـات به انجـام آن‌ها توصـیه شـده عبـادت است.اما به نظر می‌رسد که مقصود از سـوال نمـاز است: پی بـردن به تمام آثار و فلسفه نماز و عبـادت شـاید در تـوان بشر عادی نباشد، در آیات قرآن و از طریق پیامبر و پیشوایان دینی نیز تنها بخشی از آثار و حکمت‌هـای نمـاز و عبـادت بیان شده است.

با توجه به آیات و روایات در این زمینـه، بـرخی از آثـار و حکمت‌ها چنین است:

1- قرب معنوی

یکی از آثار بسـیار مهم نمـاز قـرب به خداوند است. این اثر روح عبـادت و نمـاز را تشـکیل میدهد و یکی از آیـات قرآن هدف آفرینش انسان عبـادت بیـان شـده است 7که حکایت گر بعد معنوی نماز و اهمیت آن است، امــام علی (ع) فرمـود: "الصـلوه قربـان لکل تقی 8، نمـاز وسـیله تقــرب هر پرهــیز کــاری به خداوند است". در بــرخی از روایات از نماز به عنوان معراج مؤمن یاد شده که اشاره به آثار معنوی آن میباشد.

2- یاد خدا و آرامش روانی

در قرآن آمده است: "اقم الصلوه لذکری 9، نماز را بر پا دار تا به یاد من باشی".

یکی از نویســـندگان در تفســـیر این آیه مینویسد: "روح واســـاس و هـــدف و پایه و مقدمه و نتیجه و بـــالاخره فلسفه نماز همان یاد خـدا است. همـان "ذکر اللَّه" است که در آیه فوق به عنوان برترین نتیجه بیـان شـده است" 10 ذکر و یاد خداوند نقش تعیین کننده در آرامش روانی دارد. نمـاز به عنـوان ذکر خـدا به انسـان‌های نمـاز گـذار آرامش میدهـد، "ألا بـذکر اللَّه تطمئن القلـوب 11، آگـاه باشید یاد خدا مایه اطمینان است".

3- عامل باز دارنده از گناه

یکی از آثار مهم نماز جلوگیر از گنـاه است: "إنّ الصـلوه تنهی عن الفحشا و المنکر "12. طبیعت نماز از آن‌جا که

انسان را به یاد خدا نیرومنـدترین عامل بازدارنـده یعـنی اعتقاد به مبدأ و معاد میانـدازد، دارای اثر بازدارنـدگی از فحشا و منکر است. انسان که به نمـاز میایسـتد و تکبـیر میگوید، خدا را از همه چیز بـالاتر میشـمرد... بـدون شک در قلب و روح چــنین انســانی، جنبشی به ســوی حق و حــرکت به ســوی پــاکی و جهشی به ســوی تقــوا پیــدا میشود..."13

4- گناه زدایی

یکی از آثــار بســیار مهم نمــاز گنــاه زدایی است. نمــاز وســیله شستشو از گناهــان و مغفــرت و آمــرزش الهی است 14. پیامبر (ص) از یاران خود سؤال کرد: اگر بر در خانه یکی از شما نهری از آب صـاف و پـاکیزه باشد و در هر روز پنج بار خود را در آن شستشو دهید، آیا چــیزی از آلــودگی و کثــافت در بــدن او میمانــد؟ در پاسخ عــرض کردنـد، نه. حضـرت فرمـود: نمـاز درست همانـنداین آب جاری است. هر زمان که انساننماز میخواند، گناهـانی که در میان دو نماز انجام شده است، از بین میرود."15

5- غفلت زدایی

بزرگ‌تـرین مصـیبت بـرای رهـروان راه حق آن است که هدف آفرینش خـود را فرامـوش کند. و غـرق در زنـدگی مـادی و لذائذ زودگـذر گردنـد، اما نمـاز به حکم این‌که در فواصل مختلف در هر شبانه روز پنج بـار انجـام میشـود، مرتبـاً به انسـان اخطـار میکند و هشـدار میدهد و هـدف آفرینش او را خاطر نشان میسازد... و این نعمت بزرگی است که انسان وسیله‌ای در اختیار داشته باشد که در هر شبانه روز چند مرتبه به او بیدار باش گوید.16

6- تکبر زدایی

یکی از عوامل مهم تکبر زدایی نماز است، زیرا انسان در هر شبانه روز هفده رکعت و در هر رکعت دو بار پیشانی بر خاک در برابر خدا میگذارد و خود را ذره کوچکی در برابر عظمت او میبیند، از این رو پرده‌های غرور و خودخواهی را کنار میزند. از این رو علی (ع) بعد از بیان فلسفه عبادت، یکی از آثار نماز 1-ـ تکبر زدایی بیان نمود: "خداوند ایمان را برای پاکسازی انسان‌هااز شرک واجب کرده است و نماز را برای پاکسازی از کبر "17

7- عامل پرورش فضائل اخلاقی

نماز روح اخلاص و خداباوری را در انسان افزایش میدهد و نتیجه آن پرورش فضایل اخلاقی است، انسان با نماز خواندن خود را از جهان محدود ماده و چهار دیوار طبیعت بیرون میبرد و به ملکوت آسمان‌ها دعوت میکند و با فرشتگان هم صدا میشود و خدا را درهمه حال حاضر و ناظر میداند.

8- همگرایی

علاوه بر آثار مذکور که معمولاً آثار خودی نماز محسوب میشودند، یکی از آثار مهم اجتماعی و سیاسی نماز، همگرایی است، برگزاری نماز جمعه و جماعت، وحدت مسلمانان را به نمایش میگذارد زیرا مسلمانان با صفوف فشرده در کنار هم قرار گرفته و با اوضاع سیاسی و اجتماعی جهان آگاهی پیدا میکنند. خطیب جمعه با بیان احکام و طرح مسایل سیاسی و اجتماعی به نمازگزاران رشد سیاسی میدهد شاید به خاطر آثار

مهم نماز جمعه و جماعت است که در آموزه‌های دینی به این دو فریضه اهمیت خاصی داده شده است.18 پیـامبر اسلام (ص) فرمود: "خداوند نماز جمعه را بر شـما واجب کـرده است هر کس آن را در حیـات من یا بعد از وفـات من از روی اسـتخفاف یا انکـار تـرک کنـد، خداوند او را پریشان میکند و به کـار او بـرکت نمیدهد. بدانید نمـاز او قبول نمیشود، بدانید زکات او قبـول نمیشـود، بدانید حج او قبول نمیشود،..، تا از این کار توبه کند..."19

9- نفی طاغوت و ایستاگی در مقابل ستم

انسانی که فقط خداوند را عبادت نماید در مقابل او سر تعظیم و تسـلیم فـرود آورد، هر چه غـیر خداوند اسـت، برای او حقیر و کوچک میشود و کسی نمیتواند با ظلم و ستم بر او چیره شود. و در مقابل گردنکشـان و ظالمـان سر تسـلیم فـرود نمیـآورد و با طـاغوت کنـار نمیآید. خداوند این مسـئله را یکی از اهـداف بعثت پیـامبر (ص) دانسته است: "و در میـان هر امـتی، پیـامبری را مبعـوث کردیم تا خداوند را عبادت نمایید و از طاغوت (هر چه در مقابل خدا است) پرهیز کنید.20

---

1 سؤره رعد، (13) آیه 28

2 فاطر (35) آیه 15.

3 آل عمران (3) آیه 97

4 عنکبوت (28) آیه 6.

5 فجر (89) آیه 27-30.

6 ذاریات (51) آیه 56.

7 ذاریات (51)، آیه 56.

8 نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله 136، با اقتبـاس از: تفسیر نمونه، ج 16، ص 292.

9 طه (20)، آیه 14.

10 تفسیر نمونه، ج 16، ص 289.

11 رعد (13)، آیه 28.

12 عنکبوت (29)، آیه 45.

13 تفسیر نمونه، ج 16، ص 284.

14 همان، ص 290.

15 وسایل الشیعه، ج 3، ص 7.

16 تفسیر نمونه، ج 16، ص 290- 291.

17 نهج البلاغه، کلمات قصار 252.

18 جمعه (62)، آیه‌ی 9، تفسیر نمونه، ج 24، ص 125 به بعد.

19 وسایل الشیعه، ج 5، ص 7.

20 نحل (16)، آیه 36.

اسم‌اعظم الهی

1. مهج الـدعوات: امـام صـادق علیه السـلام فرمـود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» اسم خدای اکـبر است یا آن‌که فرمودند که: اسم خدای اعظم است.

امـــام جعفر صـــادق علیه الســـلام فرمودند: اسم اعظم خدای تعالی حرف‌هـای آن از یک‌دیگر جـدا در قـرآن وارد شده است.

امام جعفر صادق علیه السلام به بعضی از اصـحاب خـود فرمودند: آیا می‌خـــواهی که به تو اسم اعظم خـــدا را تعلیم کنم؟ آن شـخص گفت: بلی. آن حضـرت فرمودند: سوره حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَـدٌ و آیة الکرسی و سـوره إِنَّا أَنْزَلْنـاهُ را بخـوان، پس آن‌گـاه رو به قبله کن و دعا کن آن‌چه را که می‌خواهی.

حضـرت امـام رضا علیه السّـلام فرمودند: هر کس بعد از نماز صـبح صد مرتبه بگوید: ابتـدا به نـام خـدای بخشـنده مهربان، نیست قدرتی و توانائی مگر به خدای بلند مرتبه بزرگ.

به ســـوی اسم اعظم از ســـیاهی چشم به ســـفیدی آن نزدیک‌تر خواهد بود و به درسـتی که در این کلمـات اسم اعظم داخل است.

حضـــرت امـــام رضا علیه الســـلام فرمودند: اسم اعظم خداوند«یا حیّ یا قیّوم» است.

امــام رضا علیه السـلام فرمودند: این کلمه نزدیک‌تـرین کلمـات به اسم اعظم خـدای تعـالی از سـیاهی چشم به سفیدی آن است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ.»

حضـرت رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله به ابی عیّـاش زید بن صامت برادر بنی رزیق گذشتند که نشسـته بـود و این کلمات را می‌گفت: خداوندا به درستی که من سـؤال می‌کنم تــرا به حــقّ آن‌که بــرای توست ســتایش نیست خدائی مگر توای بخشنده‌ای تازه پدید آورنده آسمان‌ها و زمین‌ای صاحب بزرگی و بخشش.

پس حضرت رسـالت پنـاه صـلی اللَّه علیه و آله به جمعی از اصــحاب خــود فرمودند که آیا می‌دانید که این دعا چه کلمات است که آن را این شخص خوانـد؟ گفتند که: خـدا و رسـول او دانـاتر هسـتند. آن حضـرت فرمودند که: هر آینه خدای عزّ و جلّ را به اسم اعظم خواند که هر گاه او به این اسم خوانده شود، حاجت خواننده را برمی آورد و هر گاه خدای تعالی به این اسم سـؤال کـرده شـود، عطا می‌کند.

و از آن جمله حدیثی است که به روایت اسـماء دخـتر زید وارد شده است که حضرت رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله فرمودند: آن‌که این اسم خـدا اعظم است که هر گـاه او به این اسم خوانده شود، او حـاجت آن بنـده را بـرمی آورد و آن این است: قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُـؤْتِی الْمُلْـکَ إلی بِغَیْـرِ حِسـابٍ «بگو (ای محمّد) که خداوندای صـاحب پادشاهی می‌دهی تو پادشاهی را تا به غیر حساب».

حـدیثی دیگر به روایت ابن عبّـاس مـروی است که گفت: پیغمـبر خـدا صـلی اللَّه علیه و آله فرمودند: اسم خـدای

اعظم در شش آیه است که در آخر ســـوره حشر است و آن از یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا است تا به وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

و از آن جمله حـــدیثی است که به روایت ابی امامة وارد شــده است که گفت: پیغمــبر خــدا صــلی اللّه علیه و آله فرمودند که اسم اعظم که هر گــاه خــدای تعــالی به آن اسم خوانده شود، حاجت بنده خود را برمی آورد، در سه ســوره است: در ســوره بقــره و آل عمــران و طه. ابو امامة گفته: و امّا آن‌که در سوره بقره است آیة الکرسی است و امّا آن‌که در ســوره آل عمــران است پس آن این است: الم اللّهُ لا إِلــهَ إِلّا هُــوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ خـــدا نیست خـــدائی مگر او که زنـــده بخـــود برپاست. و امّا آن‌که در ســـــوره طه است این است: «وَ عَنَتِ الْوُجُـــــوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» و خــوار و ذلیلند روی‌ها بــرای زنــده به خــود بر پای.

و از آن جمله این است که در حدیث طولانی مروی است که حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله از مــردی شــنیدند که این اسماء را بعد از نماز عشاء می‌خواند: خداوندا! به درستی که من گواهی می‌دهم به آن‌که تو خــدائی نیست خدائی مگر تو یگانه بی‌نیازی که نزائیــده و زائیــده نشــده است و نیست برای او همسر کسی.

و در روایت دیگر که ما او را در جـــزء چهـــارم از کتـــاب تحصیل در ترجمه مبارک بن عبد الــرّحمن ذکر کــرده ایم، بر این وجه است: خداوندا! به درستی که ســؤال می‌کنم به حقّ آن‌که توئی خدای یگانه دائمی که نزائیده و زائیــده نشده است و نیست برای او همسر کسی.

پس آن‌گاه حضرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: قسم به کسی که نفس من به دست قدرت اوست که هر آینه این مرد خدای خود را به اسم اعظم سؤال کرد، آن چنان اسمی که هر گاه خدای تعالی به آن سؤال کرده شود، عطا می‌کند و هر گاه او به آن اسم خوانده شود حاجت بنده خود را بر می‌آورد.

و از آن جمله حدیثی است که به روایت عایشه مروی است که به حضرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله گفت که: یا رسول اللَّه! به من اسم عظیم و اعظم خدای تعالی را تعلیم نمای. پس آن حضرت به او فرمودند که وضو ساز، پس او نیز وضو ساخت. پس به او گفتند که این کلمات را بخوان تا آن‌که من این‌ها را بشنوم. پس عایشه نیز آن‌ها را خواند و این کلمات این است: خداوندا! به درستی که سؤال می‌کنم ترا به حقّ نام‌های تو که نیکویند همه آن‌ها آن‌چه می‌دانم از آن‌ها و آن‌چه نمی‌دانم و سؤال می‌کنم ترا به نام تو که بزرگ و بزرگ‌تر است و کبیر و اکبر است.

پس آن حضرت فرمودند که توای عایشه! قسم به حقّ آن کسی که مرا به راستی فرستاده است، اسم اعظم را یافتی.

و از آن جمله روایتی است که از أنس مروی است که: پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله گفت آن‌که یوشع بن نون این دعا را خواند. پس به برکت این دعا خدای تعالی آفتاب را از فرو رفتن نگاه داشت تا آن‌که او از نماز فارغ شد و دعا این است:

خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم ترا به نام تو که پاکیزه و پاک و پاک گردانیده شده و منزّه و با برکت و سپرده شده در خزانه و پنهان است و نوشته شده است بر سراپرده حمد و سراپرده بزرگی و سراپرده قدرت و سراپرده پادشاهی و سراپرده پنهانی‌ها، می‌خوانم ترا ای پروردگار من به آن‌که برای توست ستایش نیست خدائی مگر تو که روشنی ده عالمیانی و نیکوکار و بخشنده مهربان و راست گوئی دانای پنهان و حاضری تازه پدید آورنده آسمان‌ها و زمین و روشنی ده آن‌هائی و بپای دارنده آن‌هائی صاحب بزرگی و بخششی رحم کننده روشنی بخشی همیشگی و منزّهی زنده‌ای که نمی‌میرد.

و به روایت حمزة بن عبد المطّلب وارد است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم ترا به نام تو که بزرگ است و بخشنودی تو که بزرگ‌تر است.

و در روایت عایشه مذکور است که حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم ترا به نام تو که پاک و نیکوی و با برکت است و دوست‌ترین نام‌هاست به سوی تو آنچنان نامی که هر گاه خوانده شوی تو به آن نام اجابت می‌کنی و هر گاه سؤال کرده شوی تو به آن نام عطا می‌کنی و هر گاه رحم طلبیده شوی تو به آن نام رحم می‌کنی تو و هر گاه فرج طلبیده شوی، تو به آن نام فرج می‌دهی تو.

و از آن جمله روایتی است که به روایت ابن مسعود وارد شده که حضرت پیغمبر فرمودند: خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم ترا به محل‌های بسته شدن عزّت از

عرش تو و به منتهای رحمت از قـرآن تو و به اسم تو که بزرگ‌تر است و به بـــــزرگی تو که بلنـــــدتر است و به کلمه‌های تو که تمامند.

و از آن جمله روایتی است که به روایت ابن عبّـاس وارد شـــده است که پیغمـــبر صـــلّی اللّه علیه و آله فرمودند: بِسْـمِ اللَّهِ الـرَّحْمنِ الـرَّحِیمِ «ابتـدا بنـام خـدای بخشـنده مهربـــان»، اســـمی از اسم‌های خـــدای تعـــالی است که بزرگ‌تـــرین نام‌هاست و نیست میـــان آن و میـــان اسم خـــدای اعظم مگر مانند ســیاهی چشم و ســفیدی آن از نزدیکی.

و از آن جمله روایتی است که از مـردی وارد شـده است که گفته است: دائما از خـــدای تبـــارک و تعـــالی طلب می‌نمـــودم که به من اسم اعظم خـــود را تعلیم کند. پس خوابیدم و در خواب دیـدم که در آسـمان به سـتاره‌ها این اسم نوشته بود:ای تازه پدید آورنده آسـمان‌ها و زمین‌ای صاحب بزرگی و بخشش.

و از آن جمله حـــدیثی است که از حضـــرت امـــام زین العابـدین علیه السـلام مـروی است که فرمودند: من از خدای تعـالی در عقب هر نمـازی یک سـال سـؤال کـردم آن‌که مرا اسم اعظم خود را تعلیم کند. پس قسم به خدا که بعد از نماز صبح نشسته بودم که چشم‌های مرا خواب گرفت. پس مـردی را دیـدم که در پیش روی من نشسـته است. پس گفت که: حاجت تو برآورده شد پس تو این را بگو: خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم ترا به نام تو که خداست، خدا خدا خدا خدا نیست خـدائی مگر او که پروردگار عرش بزرگ است.

پس آن مــرد گفت که آیا فهمیــدی، یا آن‌که بر تو اعــاده کنم؟ من گفتم که: بر من اعــاده کن. پس بر من اعــاده کرد و آن حضرت فرمودند: پس من این اسم را به چیزی نخوانــدم مگر آن‌که به آن رســیدم و امیــدوارم آن‌که این اسم برای من نزد خدای تعالی ذخیره‌ای باشد.

و از آن جمله روایــتی که از صــالح مــرّی مــروی است که گفت که شخصی در جـــــــــــــواب به من گفت که: آیا می‌خــواهی که تــرا به اسم خــدای اعظم تعلیم نمــایم که هر گاه خدای تعالی به آن اسم خوانده شود، اجابت کنــد؟ گفتم: بلی. گفت: هر دعائی که می‌کنی پس این را بگو: خداوندا! به درستی که من ســؤال می‌کنم تــرا به نــام تو که ســپرده شــده در خزانه تو و پنهــان است و با بــرکت پاکیزه پاک و منزّه است.

صالح گوید که من خدا را در هیچ بیابــانی و نه در دریــائی نخواندم مگر آن‌که دعای من مستجاب شد.

و از آن جمله از ابی غالب قطــان مــروی است که گفت: از خدای تعالی بیست سال مسألت نمودم آن‌که مرا اسم اعظم را تعلیم کند که هر گــاه خــدای به آن اسم خوانــده شود، اجابت می‌کند و هر گــاه به آن ســؤال کــرده شــود، عطا می‌کند. پس من در یک شـــبی نمـــاز می‌کـــردم که شنیدم شخصی می‌گفت:ای غالب! گوش بینــداز به آن‌چه می‌شنوی. پس مرا خواب بــرد ایســتاده ناگــاه شــنیدم که شخصی گفت که این کلمات را بگو:ای گشایش دهنده از غم!ای برطرف کننده اندوه وای وفاکننده به شرط خـــود وای زنده! نیست خدائی مگر تو.

پس من از خدای تعالی بعد از این به این کلمات چیزی را سؤال نکردم، مگر آن‌که خدا آن را به من عطا نمود.

و از آن جمله حدیثی است که از یحیی بن سلیم روایت شده است آن‌که به من رسیده بود آن‌که: ملک الموت از جانب خدای تعالی مأذون شده به آن‌که بر یعقوب سلام نماید. پس چون به یعقوب وارد شد و بر او سلام کرد، یعقوب به او گفت ترا قسم می‌دهم به کسی که ترا خلق نموده است آن‌که آیا قبض روح یوسف کرده ای؟ ملک الموت گفت: نه. آیا می‌خواهی که ترا کلماتی تعلیم کنم که تو از خدای تعالی چیزی را سؤال نکنی، مگر آن‌که خدا آن را به تو عطا کند. یعقوب گفت: بلی می‌خواهم. ملک الموت گفت: این کلمات را بگو:ای صاحب احسان که بریده و برطرف نمی‌شود هرگز و شماره نمی‌کند آن را غیر او کسی.

راوی گوید که هنوز صبح طلوع نکرده بود که پیراهن یوسف را برای یعقوب آوردند.

و از تذییل محمّد بن نجار در ترجمه احمد بن محمّد بن علیّ حربی به سندهای خود از اسماء دختر زید روایت شده است که گفت: حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که اسم خدا اعظم در این دو آیه است: «اللّٰهُ لا إِلـهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ و إِلهُکُمْ إِلـهٌ واحِدٌ» اوست خدا نیست خدائی مگر او که زنده به خود برپاست خدای شما خدائی است یگانه.

و از جمله روایت‌هائی که در اسم اعظم خدای تعالی وارد شده است، روایتی است که به سندهای ما تا محمّد بن حسن صفّار مروی است و او به سندها تا ابو الجارود

از زید بن علیّ نقل نموده است که گفت: به درستی که امّ سلمه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از اسم اعظم خدا پرسید. پس حضرت از او روی گردانیدند و ساکت شدند. تا آن‌که آن حضرت بر امّ سلمه داخل شدند و حال آن‌که او در سجده بود و این کلمات را می‌خواند:

خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم ترا به نام‌های تو که نیکویند به حقّ آن‌چه دانسته‌ام از آن‌ها و به حقّ آن‌چه ندانسته‌ام آن را، و سؤال می‌کنم ترا به حقّ نام تو که بزرگ‌ترین نام‌ها است، آن نامی که هر گاه خوانده شوی تو به آن نام اجابت می‌کنی تو و هر گاه سؤال کرده شوی به آن نام می‌بخشی تو. پس به درستی که برای توست ستایش نیست خدائی مگر تو که بخشنده و تازه پدید آورنده آسمان‌ها و زمینی توای صاحب بزرگی و بخشش. پس آن حضرت فرمودند که:ای امّ سلمه! تو اسم اعظم را یافتی که آن را از خدای تعالی سؤال نموده بودی.

و از جمله روایت‌ها در اسم اعظم، روایتی است که ما آن را در کتاب «اغاثة الدّاعی» ذکر نمودیم و آن را در این کتاب نیز ذکر می‌کنیم، چون که ما بسیاری از روایات را ذکر نمودیم که در اسم اعظم وارد شده‌اند. پس گوئیم که در کتاب کهنه‌ای این عبارت را از علی بن عیسی علوی یافتیم که گفت: از احمد بن عیسی علوی شنیدم که می‌گفت: به من ابو عیسی بن زید از پدر خود زید از جدّ خود حضرت علیّ بن الحسین علیه السلام حدیث نمود که فرمودند: خدای تعالی را بیست سال سؤال کردم آن‌که به من اسم اعظم را تعلیم کند. پس در شبی ایستاده بودم و نماز می‌کردم. پس چشم‌های

من به خواب رفت و دیدم که جدّم رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله از برابر من می‌آمد و چون نزدیک به من آمــد، ما بین دو چشم مـرا بوسـید و گفت: از خـدای تعـالی چه چیز سـؤال کـرده ای؟ من گفتم:ای جـدّ بزرگـوار من، از خدای تعالی سؤال نموده‌ام آن‌که مرا اسم اعظم خود را تعلیم کند. آن حضــرت فرمودند که:ای پسر من! این دعا را بنـــــویس. من گفتم که و این را بر کجا بنویســـــم؟ فرمودند که: به انگشت خـود بر کف دست خـود بنـویس، پس دعا کن به آن‌چه خـواهی و دعا این است:ای خـداای خـداای خـدا! در حـالی که یگـانه‌ای تو یگـانه‌ای تو نیست شریکی برای تو توئی بخشنده تازه پدید آورنده آسمان‌ها و زمین توئی صاحب بزرگی و بخشش و صـاحب نام‌هـای بزرگ و صاحب عزت که مغلوب نمی‌گـردد و خـدای شـما خـــدای یگانه است نیست خـــدائی مگر او که بخشـــنده مهربان است و رحمت خدا بــاد بر محمّد و بر آل او همه. پس آن‌گــاه حضــرت امــام زین العابــدین علیه السـلام فرمودند: قسم به کسی که محمّد صـــلّی اللَّه علیه و آله را به راستی به پیغمـبری فرسـتاد است که این را تجربه نمودم، پس چنـان بـود که آن حضـرت فرمودند. و زید بن علی گفته که من نـیز تجربه نمـودم چنـان بـود که پـدرم علی بن الحسین گفت. و عیسی بن زید گوید که من نـیز تجربه نمودم چنین شد که آن را پـدرم زید وصف نمـود و احمد بن عیسی گفته که من نیز تجربه نمودم، پس چنان شد که مذکور گردید.

ابن طاوس علیه الرّحمة گوید که این حدیث ضعیف است و موافق اعتقاد امامیه نیست. بلکه موافق اعتقاد امامیه و آن‌چه من نیز اعتقاد دارم و روایت کرده شـده‌ام به آن این است که حضرت امام زین العابـدین و جـدّ او رسـول

خدا صلی اللّٰه علیه و آله و همه ائمّه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین، همگی اسم اعظم را از ابتدا می‌دانسته‌اند و به یک‌دیگر تعلیم می‌نموده‌اند، نه آن‌که تا بیست سال ندانند و از خدا سؤال کنند و در آخر در خواب آن را بینند و لیکن من این روایت را ذکر کردم به نحوی که آن را یافتم.

و از جمله روایت‌ها در اسم اعظم حدیثی است که ما به سندهای خود تا محمّد بن حسن صفّار رحمه اللّٰه روایت کرده شدیم و هم‌چنین به سندهای خود تا ابن ابی قرة و او در کتاب «المتهجد» ذکر نموده است که این است آن دعا که آن را حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در زیر ناودان طلا در کعبه معظّمه می‌خواندند. و هم‌چنین محمّد بن حسن صفّار رحمه اللّٰه به سندهای خود از سکّین بن عمّار نقل نموده که گفت: من در مکّه معظّمه خوابیده بودم. پس در خواب دیدم که شخصی به نزدیک من آمد و گفت برخیز. به درستی که در زیر ناودان طلا شخصی ایستاده است و خدا را به اسم اعظم می‌خواند. پس ترسیدم و از خواب جستم و باز خوابیدم. پس مرا مرتبه دوم آواز کرد. باز ترسیدم و از خواب جستم و باز خوابیدم. پس در مرتبه سوم نیز آمد و گفت برخیز که عبد صالح (یعنی حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام) در زیر ناودان طلا ایستاده و خدای خود را به اسم اعظم می‌خواند. راوی گوید: پس من برخاستم و غسل کردم و داخل حجر اسماعیل شدم. پس مردی را دیدم که جامه خود را بر سر خود انداخته است و در سجده است. پس من در عقب سر او نشستم و گوش انداختم شنیدم که این دعا را می‌خواند:

ای روشن کننــده!ای مــنزّه!ای روشــنی!ای مــنزّه!ای روشن!ای پاکیزه!ای زنده!ای به خود بر پای!ای زنده!ای به خود بر پای!ای زنده!ای به خود بر پای!ای زنــده‌ای که نمی‌مــیرد!ای زنــده‌ای که نمی‌مــیرد!ای زنــده‌ای که نمی‌میرد!ای زنده در هنگامی که نیست زنـده‌ای غـیر او! ای زنده‌ای در وقتی که نیست زنده‌ای سوای او!ای زنـده در هنگــامی که زنــده نیست غــیر او!ای زنــده که نیست خــدائی مگر تو!ای زنــده‌ای که نیست خــدائی مگر تو!ای زنده‌ای که نیست خدائی مگر تو!

و سه مرتبه گفتند: سؤال می‌کنم ترا به حقّ آن‌که نیست خـدای مگر تو. و سه مرتبه گفتند: سـؤال می‌کنم تـراای آن‌که نیست خــدائی مگر تو. و سه مرتبه گفتند: ســؤال می‌کنم ترا به نام خدای بخشنده مهربان که عزیز است و ظاهر است امر او.

سکین راوی گوید: پس مکـرّرا آن حضـرت این کلمـات را می‌خواندند تا آن‌که من آن‌ها را حفظ کــــــــــردم. پس سربرداشتند و ملاحظه اطراف آسمان نمودند. ظاهر شد که صبح طلوع کرده است. پس به عقب خانه کعبه نزدیک مسـتجار آمدند و نمـاز صـبح به جـای آوردند و از مسـجد بیرون رفتند.

ابن طـاوس علیه الرحمة گوید که احـادیث در اسم اعظم بسیار است و به طریق‌های مختلف از جماعت شیعیان و غیر ایشان نقل شـده، و لیکن من به همین قـدر اختصـار نمـودم که مـذکور شد از جهت آن‌که این‌ها را به صـواب نزدیک‌تر می‌دانستم.

الحال ذکر می‌کنم حدیثی دیگر را در اسم اعظم، زیرا که من آن را بســیار غــریب و یــافتم. آن این است که در روایت عطا مــذکور است که او این را تجربه نمــوده که اسم اعظم این کلمات است: ابتـدا می‌کنم به نـام خـدای بخشنده مهربان.ای خدا!ای خدا!ای خــدا!ای بخشــنده!ای بخشنده!ای روشن کننده عالم!ای روشن کننده عـالم!ای صاحب احسان!ای صاحب بزرگی و بخشش!

دعــای دیگر که در آن اسم اعظم است و از ربیع بن انس مــــــــروی است و این بیست و نه کلمه است که به آن حضرت امام موسی علیه السلام تکلّم نموده است.

پس بعد از آن‌که نمــاز گــزاری هر وقت که خــواهی و دویست مرتبه این کلمه را می‌گــــوئی که: «آمنت باللَّه الأحد الصّــمد») ایمــان دارم به خــدای یگانه بی‌نیــاز. (دویست مرتبه می‌گوئی: «أعبد اللَّه لا أشرک به شــیئا») بندگی می‌کنم خدا را و شریک نمی‌گردانم به او چیزی را (. دویست مرتبه می‌گوئی: «لا حول و لا قــوّة إلّا باللَّه») نیست قدرتی و نه توانائی مگر به خدا.

آن‌گـاه این دعا را می‌خـوانی:ای حفظ کننـده!ای بسـیار بلند مرتبه! [ای بســیار بلند مرتبه!ای حفظ کننــده!]ای زنده!ای به خود بر پای!ای تازه پدید آورنـده آسـمان‌ها و زمین!ای صاحب بزرگی و بخشش! سؤال می‌کنم تــرا به حق نـــام تو که بزرگ‌تر و شـــریف‌تر و عظیم‌تر است و عزیزتر و بخشنده‌تر و عدالت کننده و روشن کننـده است و او نام توست.

پس دعا می‌کـنی و این را می‌گـوئی: نیست خـدائی مگر خدا، چه بـزرگ است خـدا، نیست خـدائی مگر خـدا محمّد

فرستاده خداست، راهنمـائی کن مـرا در تعبـیر این کلمه منم خـدای دانـاتر او خداسـت، نیست خـدائی مگر او که زنده به خـود، بر پـای نیست خـدائی مگر او که پروردگـار عرش بزرگ است.

پس باز برای خـود دعا می‌کـنی و این بیست و نه نـام را می‌خـوانی و حـال آن‌که باید که راست ایسـتاده باشی و آن این است:

خداونـدا! به درسـتی که من سـؤال می‌کنم تـرا به حق آن‌که تو زنـده‌ای و به خـود برپـائی و بخشـنده‌ای و جـزا دهنده‌ای و بـزرگ و یگانه ای، تنزیه می‌کنم تنزیه کـردنی پروردگـار خـود را و پروردگـار عـزّت و غلبه را از آن‌چه تعریف می‌کنند مشرکان و سلام و درود بـاد بر فرسـتاده شـدگان و همه سـتایش بـرای خداست که پروردگـار عالمیـان است. خداونـدا و تـوئی صـاحب بـزرگی امـان دهنده حفظ کننده پادشاه و صاحب همه چیز و با مملکت و صـاحب بـزرگی، تـوئی مقـدّم بر همه چـیز، همیشـه، صـاحب همه چـیز، مالـدار، بخشش کننـده منع کننـده عزیزکننده صاحب عزّت بسیار بسیار بلند مرتبه بخشـنده نیکویی کننده انعـام کننـده بسـیار احسـان کننـده تسـبیح کرده شده.ای توئی شریف صاحب بزرگی تـوئی مهربـان زنده کننده میراننده خلق کننده در اوّل برگرداننده بسیار با قـدرت ظـاهر. تـوئی آن‌که محکم است امر تو. سـؤال می‌کنم سـؤال می‌کنم از تو خشـنودی تـرا و بهشت را و پنـاه می‌بـرم به تو از خشم و عقـوبت تو و از آتش. خداوندا و توئی زنده ستایش کرده شـده بردبـار دانـای با تدبیر حکم کننـده فرمـان کننـده ثـابت بسـیار نگهدارنـده نگهبـان کفـایت کننـده دوست. سـؤال می‌کنم از تو

خوشنودی ترا و بهشت و پناه می‌برم به تو از عقوبت تو و از آتش. خداوندا و توئی جـزا دهنـده همیشه ازلی دفع کننده بلاها پس دفع کن از من شرّ آن‌چه را که می‌ترسم من از امر دنیـــای من و آخـــرت من ســـؤال می‌کنم از تو خوشنودی را و بهشت را و پناه می‌برم به تو از غضب تو و از آتش، خداوندا و تـوئی بخشـنده رحم کننـده مهربـان پروردگار روزی دهنـده نگهبـان بلندکننـده بلند مرتبه پس روزی ده مرا از جایی که گمان دارم و از مکانی که گمان نـدارم سـؤال می‌کنم از تو خوشـنودی تـرا و بهشت را و پنـــاه می‌بـــرم به تو از خشم و عقـــوبت تو و از آتش. خداوندا و تویی شنوا و دانا سـتوده معتمـد، پس بشـنو و اجابت کن دعای مرا و روی مگـردان از من و به سـلامت دار مرا از شرّ همه آن. و سؤال می‌کنم از تو خوشـنودی تـــرا و بهشت را و پنـــاه می‌بـــرم به تو از غضب تو و از آتش. خداونـدا و تـویی گشـاده نعمت بخشـنده صـاحب اختیـار دوست وفاکننـده به وعـده نعمت دهنـده معتمد دوست بسیار دوست ارث برنده از همه مردمـان بگـردان مـــرا از جمله ارث برنـــدگان بهشت پر نعمت. ســـؤال می‌کنم از تو خوشنودی ترا و بهشت را و پناه می‌بـرم به تو از عذاب و عقوبت تو و از آتش. [خدایا و تو بخشنده و مهربـان و رئـوف و پروردگـار و روزی دهنـده نگهبـان بلندکننده، پس روزی بده مرا از آن‌جا که حساب می‌کنم] و از آن‌جا که حســـاب نمی‌کنم، از تو درخواست می‌کنم خشنودی ترا و بهشت را و پناه می‌بـرم به تو از خشم تو و از آتش. خداوندا و تویی راهنما پس راهنمایی کن مـرا به راهنمایی از جانب خود از تاریکی‌ها به سوی روشـنی. پس به درســـتی که نیست راهنمـــائی مگر تو. ســـؤال می‌کنم از تو خوشنودی ترا و بهشت را و پناه می‌بـرم به

تو از عقـوبت تو و از آتش. خداونـدا و تـوئی یـاد آورنـده صــاحب عــرش و صــاحب احســان و صــاحب نعمت‌ها و مرتبه‌های بلند و بخشش دایمی همیشه و صاحب بـزرگی و انعام و صاحب توانایی و توئی حکم کننـده شـدید. پس قــوّت ده مــرا بــرای بنــدگی به جــای آوردن تو. ســؤال می‌کنم از تو خوشنودی ترا و بهشت را و پناه می‌بـرم به تو از غضب تو و از آتش. خداونــدا و تــویی روشــنی ده همه چــیز یــاری دهنــده با قــوت گشــاینده کارها را به نیکویی‌ها. یـاری کن مـرا بر نفس من و یـاری ده مـرا بر دشمن تو و دشمن من از جنّیان و آدمیان و یاری کن مرا بر ظفر یافتن بر گروه سـتم کـاران و بر شـیطان رانـده شده از رحمت. خداوندا! یاری کن مـرا یـاری کـردن غلبه کننده بسیار با قوّت. سؤال می‌کنم از تو خوشـنودی تـرا و بهشت را و پنــاه می‌بــرم به تو از خشم تو و از آتش. خداوندا! تویی دانای بسـیار دانا دانـای همه پنهان‌ها بلند مرتبه بسیار بلند بزرگ غلبه کننـده با عـزّت درگذرنـده از گناهان بخشنده مهربان عادل. پس درگذر از من از آن‌چه گذشته از تقصـیرهای من و گناهـان من و توفیق ده مـرا در آن‌چه باقی مانده است از عمر من برای فرمانبرداری تو. سؤال می‌کنم از تو خوشنودی ترا و بهشت را و پنـاه می‌برم به تو از عقوبت تو و از آتش.

1. صـفوة الصـفات: به نقل از کتـاب دسـتور از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: وقـتی خواسـتی خدای متعال را با اسم اعظمش بخـوانی و او تو را اجــابت کنــد، از اول ســوره حدید تا آیه «هو علیم بــذات الصــدور» و آخر ســوره حشر را از آیه «لو انزلنا هذا القرآن» قـرائت کن و سـپس دو دسـتت را بلند کن و بگو: «ای خــدایی که این چنیــنی! به

حق این نام‌ها از تو می‌خـــواهم که بر محمد و آل محمد درود بفرســتی» و بعد حــاجت خــود را طلب کن.

و از همین کتــاب به نقل از کتــاب «الفوائد الجليّة» نقل شـــده که اسم اعظم خداوند در همین دعاست و آن دعا این است که «خـــدایا! تو خداونـــدی و معبـــودی جز تو نیست؛ای صاحب درجات و قـدرت‌ها! از تو می‌خـواهم به سبب بسم الله الـرحمن الـرحیم و به آن‌چه در شب قـدر نازل فرمـودی که بـرای من درر کـارم گشـایش و خـروج گـــاهی قـــرار دهی و از تو می‌خـــواهم که بر محمد و آل محمد درود بفرســـتی و خطـــایم را ببخشی و تـــوبه‌ام را قبول کنی‌ای مهربان‌ترین مهربانان!»

و از همین کتاب است به نقل از کتاب فضل دعا از امــام صادق علیه السلام که فرمـود: سـوره حمد و توحید و آیة الکرسی و قــدر را بخــوان و ســپس رو به قبله کن و هر چه دوست داری دعا کن که این اسم اعظم است.

و از همین کتــاب است به نقل از کتــاب تبصــره که اسم اعظم در ســـوره حمد است و اگر این ســـوره بر میـــتی هفتاد بار خوانده شد و ســپس روح به بــدن او بازگشــت، این تعجب‌آور نیست.

و از همین کتـــاب به نقل از کتـــاب بهی است که اسم اعظم در این دعاست: «خدایا من از تو می‌خواهم به این ســبب که حمد بــرای توســت؛ معبــودی جز تو نیســت؛ای نعمت بخش‌ای خالق آسمان‌ها و زمین وای صاحب جلالت و اکرام!»

و از این کتــاب است به نقل از کتــاب تحصــیل که اسم اعظم در این دعاست: «خــدایا! من از تو می‌خــواهم به این سـبب که تو خـدایی و معبـودی جز تو نیسـت؛ تو آن یگانه بی‌نیازی هستی که نمی‌زاید و زاییده نشده و احدی همانند او نیست.»

و از همین کتـاب است به نقل از کتـاب اغاثة الـداعی که اسم اعظم در این دعاست: «یا الله یا الله یا الله یگــانه‌ای یگانه ای! شــریکی نــداری تــویی که نعمت می‌بخشــی، پدید آورنــده آســمان‌ها و زمیــنی و دارای جلالت و اکــرامی و دارای نام‌هــای بــزرگی هســتی و صـاحب عـزتی هسـتی که سـوء قصد به آن نمی‌شـود و معبود شـما، معبـودی است یگانـه؛ نیست معبـودی جز او که رحمــان و رحیم است و خــدا بر محمد و همه آل او صلوات می‌فرستد.»

و از این کتاب است به نقل از کتاب تهجد که اسم اعظم در این دعا است که سه بار می‌گویی: «یا نور یا قدّوس» و سه بــار می‌گــویی: «یا حیّ یا قیّــوم» و سه بــار می‌گــویی: «ای زنــده‌ای که نمی‌مــیری» و سه بــار می‌گویی: «ای زنده‌ای که در زمـانی که زنـده‌ای نبـود تو زنده بودی» و سه بار می‌گویی: «ای زنده‌ای که معبـودی جز تو نیست» و سه بـار می‌گـویی: «از تو می‌خـواهم به سبب نامت که بسم الله الـرحمن الـرحیم العزیز المـبین است».

1. توحید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یک شب پیش از جنگ بـدر، خضر علیه السـلام را در خـواب دیدم و به او گفتم که مرا چیزی تعلیم کن که با آن بر دشمنان نصـرت یـابم. گفت که بگو: یا هو یا من

لا هو الا هــو، یعــنی‌ای اوای کسی که اوئی نیست مگر او. و چون صبح کردم این خـواب را بر رسـول خدا صلی الله علیه و آله قصه کردم. به من فرمود که یا علی! اسم اعظم به تو تعلیم شــده و در روز بدر این بر زبانم جـاری بـود و به درسـتی که امـیر المؤمنین علیه السـلام سـوره قُـلْ هُـوَ اللَّهُ أَحَـدٌ را خواند و چـون فـارغ شد فرمـود: یا هو یا من لا هو الا هو اغفر لی و انصرنی علی القـوم الکـافرین و علی علیه الســـلام در روز جنگ صـــــفین این را می‌فرمــود و حمله می‌بــرد. عمــار بن یاسر به آن حضـــرت علیه الســـلام عـــرض کـــرد که یا امـــیر المؤمــنین! این کتاب‌ها چیست و کنایه پوشــیده و ناصریح سخن گفتن است. حضرت فرمــود که اسم اعظم خــدا و عمــاد توحید از بــرای خــدا است که خدائی نیست مگر از بعد از آن شَـهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلـهَ إِلَّا هُوَ و آخر سـوره حشر را که از لو أنزلنا باشد تا آخر سوره خواند. پس فرمــود آمد و پیش از زوال، چهار رکعت نماز بجا آورده... تا آخر حدیث.

2. عیــون أخبــار الرضا علیه السـلام: علیّ بن موسی علیهما السّـلام فرمـود: همانا «بِسْـمِ اللَّهِ الـرَّحْمنِ الـــرَّحِیمِ» نزدیک‌تر است به اسم اعظم خداوند از سیاهی چشم به سپیدی آن.

3. مکارم الأخلاق: حضرت زین العابـدین علیه السـلام فرمـــــود: یک ســـــال پس از هر نمـــــاز از خـــــدا می‌خواستم که اسم اعظم به من آمـوزد. بامـدادی که نماز صبح را خوانده بـودم نشسـته خـوابم بـرد. مردی را برابرم ایستاده دیـدم که می‌گفت: از خـدا

اسم اعظم خواســـــته ای؟ گفتم آری. گفت بگو: خداونــدا! تــرا مســألت می‌کنم باسم الله الله الله الله الله که جز او خدائی نیست و ربّ عرش عظیم است و به خـــدا قسم این دعا را بـــرای هیچ چـــیز نخواندم جز آن‌که رستگار شدم.

خلقت نوری اهل‌بیت

1. تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام فرمود: «الَّذی یَراکَ حینَ تَقُوم» {آن‌کس که چون برمی خیزی تو را می‌بیند} یعنی چون در نبوت به پا خیزی. «وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدین» {و حرکت تو را در میان سجده کنندگان [می نگرد]} فرمود: یعنی در اصلاب پیامبران.

2. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة: از ابی جارود روایت شده که وی گفت: از امام باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزوجل، «وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدین»{و حرکت تو را در میان سجده کنندگان [می نگرد]}، پرسیدم. ایشان فرمود: یعنی حرکت حضرت صلّی الله علیه و آله را در اصلاب پیامبران، از صلب پیامبری تا صلب پیامبری دیگر، می‌بیند تا او را از نزد حضرت آدم علیه السلام پی در پی با نکاح و بدون زنا از صلب پدرش بیرون آورَد.

3. بصائر الدرجات: علی بن معمر از پدرش روایت کرده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال «هذا نَذیرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولی»

{این [پیامبر نیز] بیم دهنده‌ای از [جمله] بیم دهندگان نخستین است} پرسیدم. فرمود: محمد صلّی الله علیه و آله را منظور دارد، در آن هنگام که در ذرّ اول همه را فراخواند تا به وجود خداوند اقرار کنند.

1. خصـال و معـانی الأخبـار: امـام علی علیه السـلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی نور محمد صلّی الله علیه و آله را پیش از آن آفرید که آســـــمان‌ها و زمین و عــرش و کرسی و لــوح و قلم و بهشت و جهنم را بیافریند و پیش از آن‌که آدم و نـــــوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان علیه السلام را بیافریند و پیش از آفـــرینش همه کســـانی که در کلام خـــود فرمــود: «وَوَهَبْنَا لَـهُ إِسْـحَاقَ وَيَعْقُـوبَ» {و به او اســـحاق و یعقـــوب را بخشـــیدیم} تا آن‌جا که «وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» {و به راه راست راهنمایی شان کـردیم}؛ خداوند عزوجل چهـار صد و بیست و چهـــار هـــزار ســـال پیش از آن‌که همه پیامبران را بیافریند، پیـامبر صـلّی الله علیه و آله را به همراه دوازده حجاب بیافرید: حجاب قـدرت و حجـــاب عظمت و حجـــاب منت و حجـــاب رحمت و حجاب سعادت و حجاب کـرامت و حجـاب مـنزلت و حجـاب هـدایت و حجـاب نبـوت و حجـاب رفعت و حجاب هیبت و حجـاب شـفاعت، سـپس نـور محمد صلّی الله علیه و آله را دوازده هزار سال در حجاب قـــدرت حبس کـــرد و او می‌فرمـــود: مـــنزه است پروردگار والای من، و یازده هـزار سـال در حجـاب عظمت و او می‌فرمود: منزه است دانای اسرار، و ده هزار سال در حجاب منت و او می‌فرمود: مـنزه است خـــدایی که اســـتوار است و به بیهـــودگی نمی‌گذرانَد، و نُه هزار سـال در حجـاب رحمت و او می‌فرمود: منزه است آن رفیع والا، و هشت هـزار سال در حجاب سعادت و او می‌فرمود: مـنزه است

او که همیشگی است و اشتباه نمی‌کند، و هفت هزار سال در حجاب کرامت و او می‌فرمود: منزه است خدایی که بی‌نیاز است و نیازمند نمی‌شود، و شش هزار سال در حجاب منزلت و او می‌فرمود: منزه است آن خدای علیم کریم، و پنج هزار سال در حجاب هدایت و او می‌فرمود: منزه است آن صاحب عرش عظیم، و چهار هزار سال در حجاب نبوت و او می‌فرمود: منزه است پروردگار شکوهمند از آن‌چه وصف می‌کنند، و سه هزار سال در حجاب رفعت و او می‌فرمود: منزه است صاحب مُلک و ملکوت، و دو هزار سال در حجاب هیبت و او می‌فرمود: منزه است خداوند و او را می‌ستایم، و هزار سال در حجاب شفاعت و او می‌فرمود: منزه است پروردگار با عظمت من و او را می‌ستایم. سپس خداوند متعال نام او را بر لوح نمایان کرد و نام او چهار هزار سال به تابناکی بر لوح بر جا ماند، سپس نام او را برعرش نمایان کرد و نام او هفت هزار سال بر ساق عرش ثبت ماند تا این‌که او را در صلب آدم علیه السلام نهاد و سپس وی را از صلب آدم به صلب نوح منتقل کرد و سپس از صلبی به صلب دیگر تا این‌که او را از صلب عبدالله بن عبدالمطّلب بیرون آورد و با شش کرامت او را ارج نهاد: پیراهن رضا به او پوشاند و ردای هیبت بر تنش کرد و تاج هدایت بر سرش نهاد و پای جامه معرفت به او پوشاند و با بند محبت پای جامه‌اش را محکم کرد و پای افزار خوف بر پایش کرد و عصای منزلت به دستش داد و سپس فرمود:ای محمد! سوی مردم برو و به

آنـــان بگو: بگویید هیچ خـــدایی جز خداوند یگانه نیست و محمد فرسـتاده اوست. جنس آن پـیراهن از شش چـــیز بـــود: قـــواره آن از یـــاقوت و آستین‌هایش از مروارید و چاپوق آن از بلـور زرد و زیربغلش از زبرجد و جیب‌هایش از مرجان سـرخ و گریبـــانش از نـــور پروردگـــار جـــلّ جلاله. خداوند عزوجل به خاطر آن پیراهن توبه آدم را پـذیرفت و نگین ســـلیمان را به وی بازگرداند و یوسف را به یعقوب بازگرداند و یونس را از شکم مـاهی نجـات داد و هم‌چنـــان پیـــامبران دیگر را از دشـــواری‌ها رهـایی بخشـید، آن پـیراهن فقط از بـرای محمد صلّی الله علیه و آله بود.

توضیح: منظور از فرموده ایشان «سپس نور محمد صلّی الله علیه و آله را حبس کـــرد...» ذکر تمـــامی احـــوال حضرت صلّی الله علیه و آله در عالم ذر نیست، زیـرا این شمارگان با همه احـوال پیـامبر مطـابقت ندارند. بر نـور ایشـان پیش از آن احـوال یا پس از آن یا در همـان حین احوالی دیگر گذشته که در این خبر ذکر نشده است.

«دخریص» به کسر، چـاپوق پـیراهن است و «جربـان» به ضمّ جیم و راء و تشدید باء معرّب «گریبان» است.

1. تفسیر فرات بن ابراهیم: از قبیصة بن یزید جعفی روایت شـده که گفته: خـدمت امـام صـادق علیه السلام رسیدم و ابن ظبیـان و قاسم صـیرفی نـیز نزد ایشان بودند. سـلام کـردم و نشسـتم و عـرض کـردم:ای پسر رسـول خـدا! پیش از آن‌که خداوند آسمان پهناور و زمین گسترده و تـاریکی و نـور را بیافریند، شما کجا بودید؟ فرمود: پانزده هزار سال

پیش از آن‌که خداوند آدم علیه السلام را بیافرینـد، ما همانند نوری گرداگرد عـرش بـودیم و خداوند را تسبیح می‌گفتیم. وقتی خداوند آدم علیه السلام را آفرید، ما را در صلب او گذاشت و هم‌چنان ما را از صـلبی پـاک به رحِمی پـاکیزه منتقل کـرد تا آن‌که محمد صلّی الله علیه و آله را برانگیخت.

2. تفسیر فـرات بن ابـراهیم: رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله فرمود: خداوند دوازده هـزار سـال پیش از آن‌که آدم علیه السلام را بیافریند، مـرا همچـون نوری به زیر عرش بیافرید. وقتی خداوند آدم علیه السلام را آفرید، آن نـور را در صـلب او انـداخت و شروع کرد آن نور را از پشتی به پشت دیگر منتقل کند تا این‌که ما در صـــلب عبدالله بن مطّلب و ابو طـالب از هم جـدا شـدیم، خداوند مـرا از آن نـور بیافرید جز آن‌که پس از من پیامبری نیست.

3. علل الشـرائع: رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله فرمـــــود: خداوند من و علی و فاطمه و حسن و حسـین را هفت هـزار سـال پیش از آن‌که دنیا را بیافرینـد، آفرید. عـرض کـردم: پس شـماها کجا بودیدای رسول خدا؟! فرمود: پیشاپیش عرش، خدا را تسـبیح و تحمید و تقـدیس و تمجید می‌کـردیم. عرض کردم: به چه صورت؟ فرمود: همانند نـور، تا آن‌که خداوند عزوجل خواست پیکر ما را بیافرینـد، آن‌گاه ما را به ستون نور تبدیل کرد و در صلب آدم علیه السـلام نهـاد، سـپس ما را از صـلب پـدران و رحم مـادران بـیرون آورد و در این گـذر، هیچ گونه ناپاکی مشـرکانه و زنـای کافرانه به ما نرسـید، به

خاطر ما قومی سعادتمند می‌شوند و قومی دگر نگون بخت. وقتی ما را در صلب عبدالمطّلب قرار داد، آن نور را بیرون آورد و آن را دو نیم کرد، آن‌گاه نیمی از آن را در عبدالله و نیمی از آن را در ابوطالب نهاد، سپس نیمه من سوی آمنه و نیمه دیگر نزد فاطمه دختر اسد بیرون آمد، آمنه مرا بیرون آورد و فاطمه علی را، سپس خداوند عزوجل ستون نور را به من بازگرداند و فاطمه سلام الله علیها از من بیرون آمد، بعد از آن خداوند عزوجل ستون را به علی علیه السلام بازگرداند و حسن و حسین علیه السلام از آن بیرون آمدند، یعنی از هر دو نیمه، آن‌گاه نیمی که از نور علی علیه السلام بود در فرزندان حسن علیه السلام جریان یافت و نیمی که از نور من بود در فرزندان حسین علیه السلام، این نور تا به قیامت در امامان زاده حسین منتقل می‌شود.

4. تفسیر فرات بن ابراهیم: پیامبر صلّی الله علیه و آله در ضمن حدیثی طویل در وصف معراج فرمود: گفتم:ای فرشتگان پروردگار من! آیا ما را چنان که حق است می‌شناسید؟ گفتند:ای پیامبر خدا! چگونه شما را نشناسیم حال آن‌که شما نخستین آفریگان خداوند بودید، او شما را همانند نوری از نور خود در نوری از پرتو عزت خود و از درخشش ملکوت خود و از نور وجه کریم خود آفرید و پیش از آن‌که آسمان پهناور و زمین گسترده به وجود آیند، برای شما جایگاه‌هایی در ملکوت سلطنت خود قرار داد در حالی که عرش او بر آب بود، قبل از آن‌که آسمان بنا شود و زمین گسترده شود؛

سـپس «خَلَـقَ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضَ فی سِـتَّةِ أَیَّامٍ» {آســمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید} بعــد، عرش را تا آسمان هفتم فراز بُرد و بر عرش خــود استیلا یافت و حال آن‌که شما جلـوی عـرش، او را تســبیح و تقــدیس و تکبــیر می‌کردیــد، ســپس فرشـتگان را از آغـاز آن‌چه اراده کـرد از نورهـای چنـدی بیافریـد؛ ما از برابر شـما گذشـتیم و شـما داشــتید او را تســبیح و تحمید و تهلیل و تکبــیر و تمجید و تقدیس می‌کردید، آن‌گـاه ما هم با تسـبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و تمجید شما او را تسبیح و تقــدیس و تمجید و تکبــیر و تهلیل کــردیم، هر آن‌چه از خداوند نازل شود به سـوی شماست و هر آن‌چه نزد خداوند فراز آید از سوی شماسـت؛ حـال چگونه شــما را نشناســیم؟! ســلام ما را به علی برسان. سـپس حضـرت ادامه داد تا این‌که فرمـود: سپس جبرئیل مرا به آسمان هفتم عروج داد، آن‌جا فرشتگان چون مرا دیدند گفتند: سـپاس خـدایی را که وعــده‌اش را بر ما راست گردانیــد، ســپس به دیــدار من آمدند و بر من ســلام کردند و ســخنانی همچــون ســخنان یارانشــان گفتنــد، گفتم:ای فرشتگان پروردگارِ من! شـنیدم می‌گفتید: سـپاس خدایی را که وعـده‌اش را بـرای ما راست گردانیـد؛ چه وعده‌ای را برای شما راست گردانید؟ گفتند:ای پیامبر خدا! وقـتی خداوند تبـارک و تعـالی شـما را همانند نـوری از درخشش نـور خـود و از درخشش عزت خود آفرید و برایتان در ملکوت سلطنت خــود جایگاه‌هــایی نهــاد، ولایت شــما را به ما عرضه داشت، چون ولایت شما در دل‌هـای ما ریشه دواند

ما از شـوق دیـدار تو نـزد خداوند شِـکوه کـردیم و پروردگارمان وعده داد که تو را در آسمان در کنـار ما به ما بنمایاند و اکنـون وعـده خـود را راست گردانید.

5. منتخب البصائر: در خبری طویل از سلمان فارسی روایت شده که وی گفت: پیـامبر صـلّی الله علیه و آله فرمود:ای سـلمان! آیا از رهـبران پس از من و از آن دوازده تـنی که خداوند بـرای امـامت پس از من برگزیـده، آگـاه هسـتی؟ عـرض کـردم: خـدا و رسولش آگاه‌تر هستند. فرمود:ای سـلمان! خداوند مرا از گزیده نور خود آفرید و مرا فـرا خواند و من فرمان بُردم، آن‌گـاه از نـور من علی را آفرید و او را فرا خواند و او فرمان بُـرد، سـپس از نـور من و نـور علی فاطمه را آفرید و او را فـرا خواند و او فرمان بُرد، پس از آن از من و از علی و از فاطمه حسن و حسین را آفرید و آن دو را فرا خواند و آن دو فرمان بُردند، آن‌گاه پنج نام از نام‌هـای خـود را بر ما نهـاد: خداوند «محمـود» است و من محمـدم، خداوند «علیّ» است و این علی اسـت، خداوند «فـاطر» است و این فاطمه اسـت، خداوند «ذو الاحسـان» است و این حسن اسـت، خداوند «محسن» است و این حسین است، سپس از صلب حسـین نُه امـام آفرید و آنـان را نـیز فـرا خواند و آنان فرمان بُردند و این پیش از آن بـود که خداوند آسـمان پهنـاور و زمین گسـترده یا هـوا یا آب یا فرشته یا آدمی را بیافریند، و ما بنا به علم خداوند نـوری بـودیم که او را تسـبیح می‌گفـتیم و فرمـان می‌گرفتیم و فرمان می‌بُردیم.

6. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة: امام باقر علیه السلام فرمود: امیرمومنان علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی «احد» و «واحد» است و در وحدانیّت‌اش یگانه است، او کلمه‌ای سخن گفت و آن کلمه نور شد، از آن نور محمد را و مرا و ذریّه مرا آفرید، سپس کلمه دیگری گفت و آن کلمه روح شد، آن‌گاه آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن را در پیکرهای ما نشاند، پس ما روح خداوندیم و کلمات اوییم و او با وجود ما از آفریدگان خود در حجاب شده، ما هم‌چنان درهاله‌ای سبز بودیم و در آن دم که نه خورشیدی بود و نه ماهی و نه شبی و نه روزی و نه چشمی که پلک بزند، خدا را می‌پرستیدیم و او را تقدیس و تسبیح می‌کردیم پیش از آن‌که خلق را بیافریند.

7. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة: انس از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت کرده که ایشان فرمود: خداوند پیش از آن‌که آدم را بیافریند، من و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید، در آن هنگام نه آسمانی بنا شده بود و نه زمینی گسترده شده بود و نه نوری بود و نه تاریکی و نه خورشیدی و نه ماهی و نه بهشتی و نه جهنمی. عباس عرض کرد: پس آغاز آفرینش شما چگونه بودای رسول خدا؟ فرمود:ای عمو! وقتی خداوند خواست ما را بیافریند، کلمه‌ای سخن گفت و از آن نوری آفرید، سپس کلمه دیگری گفت و از آن روحی آفرید، سپس آن نور را با آن روح درآمیخت و مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید، ما در آن هنگام که هیچ تسبیحی گفته نمی‌شد، او

را تسبیح می‌گفتیم و در آن هنگام که هیچ تقدیسی نمی‌شد، او را تقدیس می‌کردیم، وقتی خداوند متعال خواست خلق خود را بسازد، نور مرا شکافت و از آن عرش را آفرید، پس عرش از نور من است و نور من از نور خداوند است و نور من از عرش برتر است، سپس نور برادرم علی را شکافت و فرشتگان را از آن آفرید، پس فرشتگان از نور علی‌اند و نور علی از نور خداوند است و علی از فرشتگان برتر است، سپس نور دخترم را شکافت و آسمان‌ها و زمین را از آن آفرید، پس آسمان‌ها و زمین از نور دخترم فاطمه‌اند و نور دخترم فاطمه از نور خداوند است و دخترم فاطمه از آسمان‌ها و زمین برتر است، سپس نور فرزندم حسن را شکافت و از آن خورشید و ماه را آفرید، پس خورشید و ماه از نور فرزندم حسن‌اند و نور حسن از نور خداست و حسن برتر از خورشید و ماه است، سپس نور فرزندم حسین را شکافت و از آن بهشت و پریان سیاه چشم را آفرید، پس بهشت و پریان سیاه چشم از نور فرزندم حسین‌اند و نور فرزندم حسین از نور خداوند است و فرزندم حسین برتر از بهشت و پریان سیاه چشم است.

8. معانی الأخبار: از ابوذر روایت شده که وی گفت: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: من و علی بن ابی طالب از یک نور آفریده شدیم، ما دو هزار سال پیش از آن‌که آدم آفریده شود در سمت راست عرش، خدا را تسبیح می‌گفتیم، وقتی خداوند آدم را آفرید، آن نور را

در صلب او نهاد، وقتی آدم در بهشت ساکن شد و دست به آن خطا زد ما نیز در صلبش بودیم، وقتی نوح سوار کشتی شد ما نیز در صلبش بودیم، وقتی ابراهیم در آتش پرتاب شد ما نیز در صلبش بودیم، خداوند عزوجل هم‌چنان ما را از صلب‌های پاک به رحم‌های پاک منتقل کرد تا این‌که ما را به عبدالمطّلب رسانید، آن‌گاه ما را دو نیم کرد و مرا در صلب عبدالله نهاد و علی را در صلب ابوطالب، خداوند نبوت و برکت را در من نهاد و فصاحت و سلحشوری را در علی، و برای ما دو نام از نام‌های خود برگرفت: او «محمود صاحب عرش» است و من محمدم، او «اعلی» است و این علی است.

9. معانی الأخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: محمد صلّی الله علیه و آله و علی علیه السلام دو هزار سال پیش از آفرینشِ خلق، نوری در برابر خداوند جلّ جلاله بودند، وقتی فرشتگان آن نور را دیدند که منشأی دارد و پرتوی درخشان از آن منشعب شده است، عرض کردند: خداوندا و سرورا! این نور چیست؟ خداوند عزوجل به آنان وحی فرمود که این نور از نور من است، منشأش نبوت است و شاخه‌اش امامت، نبوت از برای بنده و فرستاده من محمد است و امامت از برای حجت و ولیّ‌ام علی، اگر آن دو نبودند خلقم را نمی‌آفریدم.

10. امالی طوسی: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دو هزار سال پیش از آن‌که خداوندآدم را بیافریند، من و علی در سمت راست عرش بودیم

و خـدا را تسـبیح می‌گفـتیم، وقـتی خداوند آدم را آفریــد، ما را در صــلب او نهــاد و ســپس ما را از صلبی به صلب دیگر در صـلب‌های پـاک و رحم‌هـای پـــــاکیزه منتقل کـــــرد تا این‌که ما را به صـــــلب عبــدالمطّلب رســانید، آن‌گــاه ما را دو نیم کــرد و نیمی را در عبدالله نهاد و نیمی را در ابوطالب، او نبوت و رسالت را در من نهاد و وصایت و قضــاوت را در علی، سپس برای ما دو نـام از نام‌هـای خـود برگرفت: خداوند «محمـود» است و من محمـدم، و خداوند «علیّ» است و این علی اســـــت، پس من بــرای نبــوت و رســالتم و علی بــرای وصــایت و قضاوت.

11. امالی طوسی: امام حسن عسکری علیه السلام از پدران ارجمند خود از امیرمومنان علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود:ای علی! خداوند متعال هنگام آفرینش آدم، من و تو را از نور خود آفرید و آن نـور را در صـلب آدم گذاشت و آن را به عبدالمطّلب رساند، آن نــور از عبـــدالمطّلب جـــدا شد: من در عبدالله و تو در ابوطـالب، نبـوت شایسـته کسی جز من و وصـایت شایسته کسی جز تو نیست، پس هر که وصـایت تو را انکار کند، نبوت مـرا انکـار کـرده و هر که نبـوت مرا انکار کند، خداوند او را از سر به دوزخ سرازیر می‌کند.

12. امــالی طوسی: از انس بن مالک روایت شـــده که وی گفت: به پیــامبر صــلّی الله علیه و آله عــرض کردم:ای رسول خدا! علی برادر شماست؟ فرمود:

بله، علی برادر من است. عـرض کـردم:ای رسـول خـــدا! بـــرایم وصف فرما که چگونه علی بـــرادر شماست. فرمـود: خداوند عزوجل سه هـزار سـال پیش از آن‌که آدم را بیافرینـــد، آبی به زیر عـــرش آفرید و آن را در مرواریـدی سـبز در علمِ پوشـیده خـــود نهـــاد تا این‌که آدم را آفریـــد، وقـــتی آدم را آفرید، آن آب را از مروارید منتقل کرد و در صـــلب آدم جاری نمود و وقتی جان آدم را گرفت آن را به صلب شیث منتقل کـرد، آن آب هم‌چنـان از پشـتی به پشت دیگر منتقل شد تا این‌که به عبـــدالمطّلب رســـید، ســـپس خداوند عزوجل آن را دو نیم کـــرد، نیمی از آن در پـــــدر من عبدالله بن عبـــدالمطّلب قرار گرفت و نیمی از آن در ابوطـالب، پس من از نیم آن آب هســـتم و علی از نیم دیگـــر، پس علی برادر من در دنیا و آخرت است. سپس رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله قـرائت فرمـود: «وَ هُـوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَـراً فَجَعَلَـهُ نَسَـباً وَ صِـهْراً وَ کـانَ رَبُّکَ قَـــدیراً» {و اوست کسی که از آب بشـــری آفرید و او را [دارای خویشاوندی] نسبی و دامادی قرار داد و پروردگار تو همواره تواناست}.

مؤلف: پیرامون آغاز آفـرینش حضـرت صـلّی الله علیه و آله اخبار بسـیاری در کتـاب احـوال امیرمومنـان و کتـاب امامت خواهد آمد.

1. علل الشرائع: از مفضل روایت شـده که وی گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمـــود:ای مفضل! مگر نمی‌دانی خداوند تبارک و تعالی دو هزار سال پیش از آن‌که خلق را بیافرینـد، رسـول خـدا صـلّی

الله علیه و آله را که روح بـود سـوی پیـامبران که آنـان نـیز روح بودند فرسـتاد؟ عـرض کـردم: بله. فرمـود: مگر نمی‌دانی خداوند آنـان را به یگـانگی خداوند و فرمـانبرداری از او و پـیروی از امر او فراخواند و بر این کـار به آنـان وعـده بهشت داد و به کسانی که آن‌چه را ایشان اجابت کردند، نپذیرند و انکار کنند هشدار دوزخ داد؟ عرض کردم: بله.

2. معانی الأخبار: رسول خدا صـلّی الله علیه و آله به علی بن ابی طـالب علیه السـلام فرمـود: وقـتی خداوند والامرتبه آدم را آفرید و از روح خـود در او دمید و فرشتگان را سوی او به سـجده درآورد و او را با همسـرش حـوا در بهشت خـود جـای داد، او سـوی عـرش نگریست و دید بر عـرش نـام پنج تن نگاشته شده. عرض کرد: پروردگارا اینان کیسـتند؟ خداوند عزوجل به او فرمود: اینان کسـانی هسـتند که چون خلق من آنان را سوی من شفیع گردانَنـد، شفاعت شان را می‌پذیرم. عـرض کـرد: پروردگـارا تو را به منزلت ایشان نزد خـودت سـوگند نامشـان چیست؟ فرمـود: اولی: من «محمـودم» و او محمد اسـت، دومی: من «عـالی» و «اعلی» هسـتم و او علی اسـت، سـومی: من «فـاطر» هسـتم و او فاطمه است، چهـارمی: من «محسن» هسـتم و او حسن اسـت، پنجمی: من «ذو الاحسـان» هسـتم و او حسـین است که همگی خداوند عزوجل را ستایش می‌کنند.

مؤلف: در این باره اخبار بسیاری در کتاب امـامت خواهد آمد.

1. امـالی طوسی: امیرمومنـان علیه السـلام فرمـود: بدانید من بنده خدا و برادر رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله و نخسـتین صـدّیق او هسـتم، من او را هنگـامی تصـدیق کـردم که آدم میـان روح و جسد بـود، من در میـان امت شـما نـیز حقیقتا نخسـتین صدّیق او هستم، پس ما اولین و آخرین هستیم.

2. تفسـیر قمی: امـام صـادق علیه السـلام فرمـود: نخسـتین کسی که از میـان پیـامبران سـوی گفتن «بلی» شـتافت، رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله بـود؛ چـرا که ایشـان نزدیک تـرینِ خلق به خداوند تبارک و تعالی بود.

3. علل الشـرائع: امـام صـادق علیه السـلام فرمـود: برخی از قریشیان به رسول خدا صـلّی الله علیه و آله عرض کردند که به چه خاطر از پیـامبران پیشی گرفتی و بر آنان برتری یافتی حال آن‌که تو آخرین نفر و پایـان بخش آنـان برانگیخته شـدی؟ فرمـود: من نخسـتین کسی بـودم که به وجـود پروردگـار والامرتبه‌ام اقرار کردم و نخسـتین کسی بـودم که او را اجـابت کـردم در آن هنگـام که از پیـامبران پیمان گرفت {و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگـار شـما نیسـتم گفتند بلی} من نخستین پیـامبری بـودم که گفت: بلی، و این گونه از آنان در اقرار به خداوند عزوجل پیشی گرفتم.

4. علل الشـرائع: امـام صـادق علیه السـلام فرمـود: وقـتی خداوند عزوجل خواست خلق را بیافرینـد، آنان را آفرید و پیش روی خود به آنان جان بخشید، سـپس به آنـان فرمـود: پروردگارتـان کیسـت؟

نخستین کسانی که سخن گفتند، رسول خدا و امیرمومنان و امامان صلوات الله علیهم اجمعین بودند که گفتند: تو پروردگار ما هستی. آن‌گاه خداوند علم و دین را به ایشان سپرد و به فرشتگان خود فرمود: اینان حاملان دین و علم من و امانت داران من در میان خلق من و مسئول هستند. سپس به فرزندان آدم فرمود: به ربوبیت خداوند و اطاعت و ولایت اینان اقرار کنید. عرض کردند: البته که اقرار می‌کنیم‌ای پروردگار ما! آن‌گاه خداوند والامرتبه به فرشتگان فرمود: گواهی دهید! فرشتگان عرض کردند: ما نیز گواهی می‌دهیم تا مبادا اینان فردا بگویند: {ما از این [امر] غافل بودیم} یا بگویند: {پدران ما پیش از این مشرک بوده‌اند و ما فرزندانی پس از ایشان بودیم آیا ما را به خاطر آن‌چه باطل اندیشان انجام داده‌اند هلاک می‌کنی}ای داود! در روز میثاق این پیمان با پیامبران بسته شده است.

5. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسیدند که به چه خاطر از فرزندان آدم پیشی گرفتی؟ فرمود: من نخستین کسی بودم که به «بلی» اقرار کرد. خداوند از پیامبران پیمان گرفت و {ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم گفتند: بلی} من نخستین کسی بودم که اجابت کردم.

6. تفسیر عیاشی: از زراره روایت شده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام درباره کلام خداوند

متعـال «وَ إِذْ أَخَـذَ رَبُّکَ مِنْ بَـنی آدَمَ مِنْ ظُهُـورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْـهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِـهِمْ أَ لَسْـتُ بِـرَبِّکُمْ قـالُوا بَلی...»{و هنگـامی را که پروردگـارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگـرفت و ایشـان را بر خودشان گـواه سـاخت که آیا پروردگـارِ شـما نیستم گفتند بلی} پرسیدم. ایشـان فرمـود: محمد صـلّی الله علیه و آله نخسـتین کسی بـود که گفت «بلی».

7. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام دربـاره کلام خداوند متعـال: {و هنگـامی را که پروردگـارت از پشت فرزنـدان آدم، ذریّه آنـان را برگـرفت} آیه دربـاره پیمـانی است که خداوند از آنـان بـرای ربـوبیت خداوند و نبـوت رسـول او و امـامت امیرمومنـان و امامـان گـرفت و فرمـود: {آیا پروردگار شما نیستم} و محمد پیامبر شـما و علی امام شما و امامان هدایتگر امامـان شـما نیسـتند؟ گفتند: بلی، خداوند فرمـود: {تا مبـادا روز قیـامت بگویید} یعـنی تا در روز قیـامت نگویید {ما از این [امر] غافل بـودیم}، نخسـتین پیمـانی که خداوند عزوجل گرفت، پیمان ربوبیت خود از پیامبران بـود و این کلام حق تعالی است: {و [یـاد کن] هنگـامی را که خداوند از پیـامبران پیمـان گـرفت} خداوند همه پیـامبران را منظـور داشت و از برتـرین آنـان نـام بُـرد و فرمـود: {و از تو}ای محمد! و رسـول خدا را مقدّم داشت زیرا برترینِ ایشان اسـت، و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم یاد کـرد زیرا این پنج تن برتـرینِ پیامبران‌اند و رسـول خـدا برترینِ ایشـان اسـت، سـپس خداوند بـرای رسـول

خدا از پیامبران پیمان گرفت که به او ایمان داشته باشند و امیرمومنان را یاری کنند و فرمـود: «[یـاد کن] هنگـــامی را که خداوند از پیـــامبران پیمـــان گـرفت که هر گـاه به شـما کتـاب و حکمـتی دادم ســـپس شـــما را فرســـتاده‌ای آمد که آن‌چه را با شماست تصدیق کرد» یعـنی رسـول خـدا {البته به او ایمـــان بیاورید و حتما یـــاریش کنید} یعـــنی امیرمومنان و از او و ولیّ او و امامان به امت‌های خود خبر دهید.

8. علل الشـرائع: از بکـیر روایت شـده که وی گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا می‌دانی حجرالاسود چه بوده؟ عرض کردم: خیر. فرمـود: او فرشـته‌ای بـزرگ از فرشـتگان بـزرگ نـزد خداوند عزوجل بـوده، وقـتی خداوند از فرشـتگان پیمـان ربـــوبیت خـــود و نبـــوت محمد و وصـــایت علی را گـــرفت، هیجـانی فرشـتگان را در میـان گـــرفت، نخستین فرشته‌ای که سوی اقرار شـتافت، همـان فرشته‌ای بود که هیچ یک از فرشتگان بیشـتر از او محمد و آل محمد را دوست نمی‌داشـــت، از این رو خداوند عزوجل او را از میان آنـان برگزید و پیمـان خود را در او وارد کرد، او در روز قیـامت با زبـانی گویا و چشمی بینا می‌آید تا برای هر کس که در آن مکان نـزد او رفته و پیمـان خداوند را پـاس داشـته گواهی دهد. مولف: این خبر به طـور کامل همـراه با اخبار دیگـری در این بـاره ان شـاء الله در کتـاب امامت و کتاب حج خواهد آمد.

9. امـالی طوسی: امـام صـادق علیه السـلام از پـدر ارجمند خـود از جـدّ بزرگـوار خـود علیه السـلام از رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله نقل کـرده که ایشان فرمود: خداوند جان هیچ پیامبری را نگـرفت جز پس از آن‌که به او امر کرد تا در عشیره خود از میان ارحام خود به کسی وصیت کند، او به من نیز امر کرد که وصیت کنم، عرض کردم: پروردگـارا به چه کسی؟ فرمـود:ای محمد! به پسر عمـویت علی بن ابی طالب، زیرا من در کتب پیشینیان نام او را ثبت کـرده‌ام و در آن‌ها نوشـته‌ام که او وصـیّ توست و بر این مطلب از آفریـدگان و پیـامبران و رسـولانم پیمـان گرفته ام، از آنـان بـرای ربـوبیت خود و بـرای نبـوت توای محمد و بـرای ولایت علی بن ابی طالب پیمان گرفتم.

مولف: اخبـار دیگر در این بـاره در کتـاب امـامت خواهد آمد، چرا که ذکر آن‌ها در هر دو جا موجب تکرار می‌شود.

1. کـافی: امـام صـادق علیه السـلام فرمـود: خداوند تبارک و تعالی فرمـود:ای محمد! من پیش از آن‌که آسـمان‌هایم را و زمینم را و عرشم را و دریـایم را بیافرینم، تو و علی را نـوری- یعـنی روحی- بـدون بـدن آفریـدم و شـما پیوسـته مـرا تهلیل و تمجید می‌گفتیـد، سـپس روح شـما را جمع آوردم و شـما دو تا را یکی کردم و آن یکی مـرا تمجید و تقـدیس و تهلیل می‌گفت، سپس آن را دو تا کـردم و آن دو را دو تا کردم و این گونه چهار تا شد: یکی محمد و یکی علی و دو تا حسن و حسـین. خداوند پس از آن آفـرینش فاطمه را از نـوری همچـون روحی

بدون بدن آغاز کـرد و سـپس به دست راست خـود ما را مسح کرد و نور خود را در ما جریان داد.

2. کـــافی: از محمد بن ســـنان روایت شـــده که وی گفت: نـــزد امـــام جـــواد علیه الســـلام از اختلاف شـــیعیان ســـخن گفتم، ایشـــان فرمـــود:ای محمد! خداوند تبارک و تعالی همواره در یگانگی خـود تنها بـــود، ســـپس محمد و علی و فاطمه را آفرید و ایشان هزار دوران بر جا ماندند، سـپس همه اشـیا را آفرید و ایشان را بر آفرینش آن‌ها گـواه گـرفت و فرمانبرداری از ایشان را میان آنان جاری کـرد و امورشـان را به ایشـان واگذاشـت، پس ایشـان هر چه را بخواهند حلال می‌کنند و هر چه را بخواهند حـرام می‌دارنـد، ولی هرگز چـیزی را نمی‌خواهند جز این‌که خداوند تبـارک و تعـالی بخواهد. سـپس فرمـود:ای محمد! این است دیـانتی که هر کس از آن پیشـــتر رود گمـــراه می‌شـــود و هر کس از آن عقب بیافتد نابود می‌شـود و هر کس با آن همـراه شـود به مقصد می‌رسـد،ای محمد! همـواره با این دیانت باش.

3. امالی طوسی: امام علی بن حسین علیهما السلام از پدر ارجمند خود از جدّ بزرگوار خود امیرمومنـان علیهم السلام نقل کرده که ایشان فرمود: رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله فرمـود:ای علی! خداوند مردم را از شجره‌های گوناگون آفرید و من و تو را از یک شـــجره آفرید که من تنه آن و تو شـــاخه آن هســـتی، پس خوشا به حـــال بنـــده‌ای که به تنه آن درخت تمسک جوید و از شاخه اش، [میوه] بخورد.

4. امالی طوسی: از جابر بن عبدالله روایت شده که وی گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله در عرفات بود و علی علیه السلام مقابل ایشان و ما نیز همراه ایشان بودیم. ناگاه پیامبر صلّی الله علیه و آله به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود:ای علی! نزدیک من بیا. ایشان نزدیک حضرت شد. پیامبر فرمود: انگشتانت یعنی دستت را در دست من بگذار. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:ای علی! من و تو از شجره‌ای آفریده شده ایم که من تنه آن و تو شاخه آن و حسن و حسین علیه السلام نورسته‌های آن هستند، هر کس به یکی از نورسته‌های این درخت بیاویزد، خداوند او را به بهشت درمی آورد.

5. امالی طوسی: غضائری امام صادق علیه السلام از پدران ارجمند خود از امام حسن علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: از جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: من از نور خداوند عزوجل آفریده شده‌ام و اهل بیت من از نور من آفریده شده‌اند و دوستداران آنان از نور ایشان آفریده شده‌اند و بقیه مردم در آتش‌اند.

6. امالی طوسی: امام حسن بن علی علیهما السلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: همانا در بهشت چشمه‌ای شیرین‌تر از شهد و نرم‌تر از کره و خنک‌تر از برف و خوشبوتر از مشک هست، آن چشمه گِلی دارد که خداوند عزوجل ما را و شیعیان ما را از آن گل آفریده است، پس هر که از آن گل نباشد، نه از ماست و

نه از شـــیعیان مـــا، این همـــان پیمـــانی است که خداوند عزوجل بر ولایت امیرمومنـــــان علی علیه السلام گرفته است.

7. فضائل الشیعه: از ابی سعید خدری روایت شده که وی گفت: نــزد رســول خــدا صــلّی الله علیه و آله نشسته بودیم که ناگاه مردی خدمت ایشــان رســید و عــرض کــرد:ای رسـول خـدا! مـرا از کلام خداوند عزوجل به ابلیس «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعــالين» {آیا تکــبر نمــودی یا از [جمله] برتــری جویــانی؟} آگــاه فرمــا،ای رســول خــدا آنــان کیســتند که از فرشتگان برتر ند؟! رســول خــدا صــلّی الله علیه و آله فرمـود: من و علی و فاطمه و حسن و حســین دو هـــــزار ســـــال پیش از آن‌که خداوند آدم را بیافرینـــد، در ســـراپرده عـــرش خـــدا را تســـبیح می‌گفـــتیم و فرشـــتگان با تســـبیح ما تســـبیح می‌گفتنـد، وقـتی خداوند عزوجل آدم را آفریـد، به فرشتگان فرمـان داد تا بر او سـجده کنند اما به ما فرمان سـجده نـداد، آن‌گـاه همه فرشـتگان سـجده کردند جز ابلیس که از ســجده سر پیچیـــد، خداوند تبــارک و تعــالی فرمــود: {آیا تکــبر نمــودی یا از [جمله] برتری جویانی؟}یعنی از جمله آن پنج تــنی که نامشان بر سراپرده عرش نوشته شده است.

8. بصائر الدرجات: از امام باقر و امام صــادق علیهما الســلام روایت شــده که ایشــان فرمودند: خداوند محمد صـــلّی الله علیه و آله را از گِلی برگرفته از گـــوهری به زیر عـــرش آفریـــد، گِل رســـول خـــدا تراوشی داشت که سرشت گِل امیرمومنـــــان از

تــراوش آن گِل است و گِل امیرمومنــان تراوشی داشت که سرشت گِل ما از تــراوش آن گِل است و گِل ما تراوشی داشت که سرشت گِل شـــیعیان ما از تراوش آن گِل اســت، از این روست که دل‌هــای آنـــان مشـــتاق ماست و دل‌هـــای ما به آنـــان مهر می‌ورزد چونـــان دل پـــدری که به پســـرش مهر می‌ورزد، ما برای آنان از همه بهتریم و آنان بــرای ما از همه بهتر ند و رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله از بــرای ما از همه بهـتر است و ما بــرای او از همه بهتریم.

9. بصائر الدرجات: امـام کـاظم علیه السـلام فرمـود: خداوند پیـامبران و اوصـیا را در روز جمعه آفرید و آن روزی است که خداوند از ایشان پیمـان گـرفت، خداوند ما و شیعیان ما را از گِلی انباشته آفرید که تا روز قیـــــامت هیچ یک از آن سرشت جـــــدا نمی‌شوند.

10. بصائر الدرجات: امام صـادق علیه السـلام فرمـود: خداوند عزوجل محمد صلّی الله علیه و آله و عترت او را از گِل عـــرش آفریـــد، نه کسی از آنـــان کم می‌شود و نه کسی به آنان افزوده می‌شود.

11. بصـــائر الـــدرجات: عبـــدالرحمن بن حجـــاج گفت: خداوند تبـارک و تعـالی محمد و آل محمد را از گِل ملکوتیـان آفرید و دل‌هـای ایشـان را از گِلی فراتر از آن آفرید.

12. کمـال الـدین: امـام صـادق علیه السـلام فرمـود: خداوند عزوجل محمد و علی و یـازده امـام دیگر را

در هیئت روح‌هایی از نور عظمت خود در روشنایی نـور خـود آفرید و آنـان پیش از آن‌که خلق آفریـده شــوند، خــدا را می‌پرســتیدند و خداوند عزوجل را تسبیح و تقدیس می‌کردنـد، ایشـان همگی امامـان هدایتگر از آل محمد هستند.

13. کمـال الـدین: امـام صـادق علیه السـلام فرمـود: خداوند تبارک و تعالی چهـارده هـزار سـال پیش از آفــرینش خلــق، چهــارده نــور را آفرید که همانا روح‌های ما بودند. عرض شد:ای پسر رسـول خـدا! آن‌چهــارده تن کیســتند؟ فرمــود: محمد و علی و حسن و حسین و امامانِ زاده حسین که آخـرین تن از ایشــان قــائم است که پس از غیبت خــود به پا می‌خیزد و دجّـال را می‌کُشد و زمین را از هر جـور و ستمی پاک می‌کند.

14. ریــاض الجنــان: جــابر جعفی از امــام بــاقر علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود:ای جابر! خدا بود و هیچ چیز جز او نبود، نه معلوم و نه مجهـول. چون نخستین آفرینش خـود را آغـاز کـرد، محمد را آفرید و از نور عظمتش همراه با او ما اهل بیت را آفرید، آن‌گـاه ما را همچـون سـایه‌هایی سـبز پیش روی خود بر پا داشت و حال آن‌که نه آسـمانی بـود و نه زمینی و نه مکانی و نه شـبی و نه روزی و نه خورشیدی و نه ماهی.

15. و رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله فرمـود: من و علی نــوری پیش روی خداوند رحمــان بــودیم، چهــارده هــزار ســال پیش از آن‌که عرشش را بیافریند.

16. و از جـابر بن عبدالله روایت شـده که وی گفت: به رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله عـرض کـردم: نخسـتین چـیزی که خداوند متعـال آفرید چه بـود؟ فرمود:ای جابر! نور پیامبرت بـود که خداوند آن را آفرید و سپس همه نیکی‌ها را از آن بیافرید.

17. نیز از جابر روایت شـده که رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله فرمـود: نخسـتین چـیزی که خداوند آفرید، نور من بـود که آن را از نـور خـود به وجـود آورد و از بزرگی عظمت خود برگرفت.

مولف: همه این اخبار به همراه دیگر اخبار وارده دربـاره آغـاز آفـرینش امامـان علیهم السـلام در کتـاب امـامت خواهد آمد.

1. کافی: از مفضل روایت شده که وی گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عـرض کـردم: زمـانی که در عـالم سـایه بودیـد، چگونه بودیـد؟ فرمـود:ای مفضل! نـزد پروردگارمـان بـودیم و در حـالی که کسی جز ما نـزد او نبـود، در سـایه‌ای سـبز او را تسـبیح و تقـدیس و تهلیل و تمجید می‌گفـتیم، نه فرشـته مقـرّبی بـود و نه هیچ جانـداری جز مـا، تا این‌که خداوند اراده کرد تا اشیا را بیافریند، آن‌گـاه هر آن‌چه را از فرشـتگان و چیزهـای دیگر خواست به هرگونه که خواست آفرید و سپس علم آن را به ما رسانید.

2. کـافی: امـام جعفر صـادق علیه السـلام فرمـود: خداوند بود و هیچ کانی نبود، آن‌گاه او کان و مکان را آفریـد، و نـور الانـوار را آفرید که همه نورها از

آن نور گرفتند، و از نـور خـود که همه نورها از آن نـور گرفتنـد، در نـور الانـوار جـاری سـاخت، و آن نــوری است که محمد و علی را از آن آفریــد، پس محمد و علی دو نـــور نخست بودند زیـــرا پیش از آن‌ها چیزی پدید نیامده بود، و آن دو همواره پاک و پـاکیزه در صـلب‌های پـاک جـاری بودند تا این‌که در پاکترین آن‌ها یعنی در صلب عبدالله و ابوطـالب از یک‌دیگر جدا گشتند.

توضیح: «کـان» در سـخن امـام علیه السـلام «هیچ کـانی نبــود» چه بسا مصــدر باشد به معنــای «کَــون» همچــون «قــال و قــول» که در این صــورت منظــور از آن «پدید آمدن» است، یعـنی هنـوز چـیزی پدید نیامـده بـود؛ و چه بسا به معنـای «کـائن» باشد یعـنی «موجـود». هم‌چـنین منظـور از «نـور الانـوار» چه بسا نـور پیـامبر صـلّی الله علیه و آله باشــد، چـــرا که ایشـــان با علم و هـــدایت و معرفت به ارواح آفریدگان نور می‌بخشد و افزون بر آن، سبب وجود موجودات و علت غایی آنان است. و «از نـور خود در نور الانوار جاری ساخت» یعـنی از نـور ذات خـود یعنی از افاضه‌ها و هدایت‌هایی که همه نورها از آن نــور گرفتندحتی نور الانواری که ذکر شد. و سخن حضرت «و آن نوری است که» یعنی همان نور الانواری که ذکر شد. و خدا اسرار اهل بیت پیامبرش را می‌داند.

1. کـافی: از جـابر بن یزید روایت شـده که وی گفت: امــام بــاقر علیه السـلام به من فرمــود:ای جــابر! خداوند در آغاز آفرینش خود محمد و خاندان رهنما و ره یافته او را آفرید و آنان اشباح نـور پیش روی خداوند بودند. عرض کردم: اشباح چیست؟ فرمـود:

سایه‌های نور، پیکرهایی نورانی بدون روح، محمد مؤیّد به یک روح بود و آن روح القدس بود که محمد و خاندانش به وسیله آن خداوند را می‌پرستیدند، به همین جهت خداوند ایشان را خویشتن دار و دانشمند و نیکوکار و برگزیده آفرید، کسانی که خدا را با نماز و روزه و سجده و تسبیح و تهلیل عبادت می‌کنند و نمازها را به جا می‌آورند و حج می‌گذارند و روزه می‌گیرند.

توضیح: سخن امام علیه السلام «اشباح نور» چه بسا اضافه بیانیه باشد، یعنی اشباح نورانی، و منظور از آن یا پیکرهای مثالی است، که در این صورت شاید منظور حضرت از «بدون روح» بدون روح حیوانی باشد. و یا [منظور از اشباح نور] خود ارواح هستند حال چه مجرّد باشند و چه مادّی، زیرا ارواح تا زمانی که به جسم تعلق نیافته‌اند، به خودی خود مستقل هستند، از یک جهت روح هستند و از جهتی پیکر، بنابراین آن‌ها پیکرهایی نورانی هستند که روح به آن‌ها تعلق نیافته است. «سایه نور» نیز اضافه بیانیه است، عالم ارواح و مثال عالم سایه نامیده می‌شود، زیرا سایه و تابع آن عالم است، یا این‌که چون مجرّد است و متراکم نیست به سایه شبیه شده است؛ بنا بر احتمال دوم چه بسا این اضافه از نوع لامیه باشد، به این ترتیب که منظور از نور، نور ذات باریتعالی باشد که آن ارواح از آثار این نور است. و معنای حدیث دقیق است پس به هوش باش!

1. مولف: ابوالحسن بکری استاد شهید ثانی در کتابش موسوم به «کتاب الأنوار» می‌گوید: از ابی عمر انصاری روایت حجاب عظمت داخل شود، او

داخل شد و می‌فرمود: منزه است دانـای اسـرار و یازده هزار سال در این حجاب بمانـد، سـپس داخل حجاب عزت شد و ده هزار سـال می‌فرمـود: مـنزه است مالک منّـان، سـپس داخل حجـاب هیبت شد و نُه هزار سال می‌فرمـود: مـنزه است آن‌که بی‌نیـاز است و نیازمند نمی‌شـــود، ســـپس داخل حجـــاب جبروت شد و هشت هـزار سـال می‌فرمـود: مـنزه است خداوند کـــریم اکـــرم، ســـپس داخل حجـــاب رحمت شد و هفت هــزار ســال می‌فرمــود: مــنزه است پروردگـار عـرش عظیم، سـپس داخل حجـاب نبوت شد و شش هزار سال می‌فرمود: منزه است پروردگـــارِ تـــو، پروردگـــارِ عزیز از آن‌چه وصف می‌کنند، سپس داخل حجـاب کبریا شد و پنج هـزار سال می‌فرمـود: مـنزه است خداوند عظیم اعظم، سپس داخل حجاب منزلت شد و چهـار هـزار سـال می‌فرمـود مـنزه است خداوند علیم کـریم، سـپس داخل حجـــاب رفعت شد و سه هـــزار ســـال می‌فرمـــود: مـــنزه است صـــاحب مُلک و ملکـــوت، سـپس داخل حجـاب سـعادت شد و دو هـزار سـال می‌فرمود: منزه است آن‌که همه چیز زوال می‌یابد و او زوال نمی‌یابـد، سـپس داخل حجـاب شـفاعت شد و هزار سـال می‌فرمـود: مـنزه است خداوند و او را می‌ستایم منزه است خداوند عظیم.

امام علی علیه السـلام فرمـود: سـپس خداوند متعـال از نـور محمد بیست دریـای نـور آفرید و در هر دریا علـومی بود که تنها خداوند متعال آن‌ها را می‌دانســت، ســپس به نور محمد فرمود به دریای عزت فرود آی و او فرود آمد، سپس به دریای صبر، سپس به دریـای خشـوع، سـپس به

دریای تواضع، سپس به دریای رضا، سپس به دریای وفا، سپس به دریای حلم، سپس به دریای تقوا، سپس به دریای خشیت، سپس به دریای توبه، سپس به دریای عمل، سپس به دریای زیادت، سپس به دریای هدایت، سپس به دریای صیانت، سپس به دریای حیا. تا این‌که نور حضرت در بیست دریا غوطه خورد. وقتی از آخرین دریا بیرون آمد، خداوند متعال فرمود:ای حبیب من وای سرور رسولان من وای نخستین آفریده من وای آخرین فرستاده من! تو شفیع روز محشری. آن‌گاه آن نور به سجده افتاد، سپس برخاست در حالی که صد و بیست و چهار هزار قطره از آن می‌چکید. خداوند متعال از هر قطره از نور حضرت پیامبری را آفرید. وقتی نورها کامل شدند، هم‌چنان که حاجیان گرد بیت الله الحرام طواف می‌کنند، گرد محمد طواف کردند و تسبیح گویان و تحمید کنان گفتند: منزه است آن‌که داناست و نادانی نمی‌کند، منزه است آن‌که بردبار است و شتاب نمی‌کند، منزه است آن‌که بی‌نیاز است و نیازمند نمی‌شود. در آن دم خداوند متعال ایشان را ندا داد که آیا می‌دانید من کیستم؟ آن‌گاه نور محمد از بقیه نورها پیشی گرفت و ندا داد: تو خداوندی هستی که هیچ خدایی جز تو نیست، یگانه‌ای و هیچ شریکی نداری، پروردگار همه پرورندگان و مالک همه مالکان هستی. ناگاه از سوی حق تعالی ندا آمد که تو آتش عذاب کند، اگر فرشتگان نزد تو آمدند، بگو پناه بر خدا از شما، مبادا از من چیزی برگیرید که آتش از آن سهمی داشته باشد. وقتی جبرئیل نزدش رسید به او گفت: پناه بر کسی که تو را فرستاده است، مبادا از من چیزی برگیری. جبرئیل بازگشت و چیزی از زمین نبرد و عرض کرد: پروردگارا او از من سوی تو پناه

جُست و من بر او رحم آوردم. خداوند میکائیل را فرستاد و او نیز به همین ترتیب بازگشت. سپس به اسرافیل فرمان داد و او نیز همان‌گونه بازگشت. آن‌گاه خداوند عزرائیل را فرستاد و عزرائیل به زمین گفت: پناه بر عزت خداوند که مبادا از فرمان او سرپیچی کنم، و مشتی خاک از بالا و پایین و سفید و سیاه و سرخ و خشن و نرم زمین برگرفت. از این رو اخلاق و رنگ آدمیان مختلف شد و برخی سفید شدند و برخی سیاه و برخی زرد. خداوند متعال به او فرمود: آیا زمین از تو به من پناه نیاورد؟ عرض کرد: بله اما در این باره به او اعتنا نکردم زیراای سرورم اطاعت از تو به رحمت من اولویت دارد. حق تعالی به او فرمود: چرا تو نیز به او رحم نکردی هم‌چنان که یارانت به او رحم کردند؟ عرض کرد: اطاعت از تو اولویت داشت. خداوند فرمود: بدان که من می‌خواهم از این خاک پیامبران و نیکوکاران و کسان دیگری را بیافرینم و تو را مأمور قبض روح آنان کنم. آن‌گاه عزرائیل گریست. حق تعالی به او فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: اگر من چنین باشم، این آفریدگان از من بدشان خواهد آمد. فرمود: نترس، من برایشان بیماری‌هایی می‌آفرینم تا مرگ را به آن بیماری‌ها نسبت دهند. سپس خداوند به جبرئیل فرمان داد که مشتی خاک سفید ناب بیاورد. جبرئیل به همراه فرشتگان عالم بالا و فرشتگان صف زده و فرشتگان تسبیح گوی به راه افتاد و آن مشت را از محلّ ضریح حضرت برگرفت؛ یعنی از بقعه‌ای نورانی و برگزیده در میان بقعه‌های زمین. جبرئیل مشتی خاک از آن‌جا برگرفت و آن را با آب تسنیم و آب تعظیم و آب تکریم و آب تکوین و آب رحمت و آب رضایت و آب عفو درآمیخت.

سپس خداوند سر او را از هدایت و سینه‌اش را از شفقت و دستانش را از سخاوت و دلش را از صبر و شرمگاهش را از عفت و گام‌هایش را از شرف و قلبش را از یقین و نفس‌هایش را از عطر آفرید و بعد آن را با گِل آدم درآمیخت. وقتی خداوند متعال آدم را آفرید، به فرشتگان وحی کرد: «إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ طینٍ * فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی فَقَعُوا لَهُ ساجِدینَ» {آن‌گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشری را از گل خواهم آفرید *پس چون او را [کاملا] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم سجده کنان برای او [به خاک] بیفتید}* فرشتگان پیکر آدم را که بدون روح بود، بردند و بر در بهشت گذاشتند و منتظر ماندند تا فرمان سجده برسد و آن روز جمعه بود. آن‌گاه خداوند متعال به فرشتگان فرمان داد که به آدم سجده کنند، «*فَسَجَدَ الْمَلَائِکَةُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِیسَ*» {پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند جز ابلیس} که خدا لعنتش کند. سپس خداوند روح را آفرید و به آن فرمود: در این پیکر وارد شو. روح که عرصه ورود خود را تنگ دید ایستاد. خداوند به او فرمود: ناگزیر وارد شو و ناگزیر خارج شو. روح از محل نرمیِ بین استخوانهای جمجمه وارد سر آدم شد و چون به چشمانش رسید، او شروع به نگریستن به خود کرد. سپس شنید که فرشتگان تسبیح می‌گویند. وقتی روح به بینی آدم رسید، او عطسه کرد. آن‌گاه خداوند متعال زبان او را به حمد گشود و او گفت الحمد لله. این نخستین سخنی بود که آدم گفت. خداوند فرمود: خدا رحمتت کندای آدم که برای همین آفریدمت و رحمت من برای تو و فرزندان توست اگر آنان نیز سخن تو را بگویند. این چنین گفتنِ

«خدا رحمتت کند» به هر که عطسه کند سنّت شد و هیچ چیز بر ابلیس سخت‌تر از این سخن نبود. سپس آدم چشمانش را گشود و دید بر عرش نوشته شده: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده اوست. وقتی روح به ساق آدم رسید، او پیش از آن‌که روح به گام‌هایش برسد خواست برخیزد اما نتوانست. از این رو خداوند متعال فرمود: «خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ» {انسان از شتاب آفریده شده است}. پیشانی‌اش می‌درخشید. وقتی آدم دانست که فرزندش شیث به بلوغ مردان رسیده، به او گفت: پسرم! من به زودی تو را ترک می‌کنم، پس نزدیک بیا تا عهد و پیمانی را از تو بگیرم که خداوند پیش از تو از من گرفت. سپس آدم سر سوی آسمان برافراشت و خداوند که از قصد او خبر داشت به فرشتگان فرمان داد تا از تسبیح گفتن دست بدارند. فرشتگان بال‌هایشان را در هم پیچیدند و بهشتیان از غرفه‌هایشان سر کشیدند و صدای درهای بهشت خاموش شد و رودهای بهشت از جریان ایستادند و برگ‌های درختان بهشت از لرزه ایستادند و از هم پیشی گرفتند تا بشنوند آدم چه می‌گوید. آن‌گاه به آدم ندا داده شد:ای آدم! بگو آن‌چه را که می‌خواهی بگویی. آدم گفت: خداوندا‌ای پروردگار ازلی وای روشنی بخش ماه و خورشید مرا آن گونه که خواستی آفریدی و این نور را که مایه شرافت و کرامت من است در من به امانت نهادی و اکنون از برای فرزندم شیث شد، می‌خواهم از او عهد وپیمان بگیرم هم‌چنان که تو از من گرفتی، تو بر این کار شاهد هستی. ناگاه از سوی خداوند متعال ندا رسید که‌ای آدم! از فرزندت شیث عهد بگیر و جبرئیل و میکائیل و همه فرشتگان را شاهد بگیر. خداوند متعال به

جبرئیل فرمان داد تا ابریشمی سفید و قلمی ساخته از مشیّت خدای یگانه و پروردگار جهانیان در دست گیرد و در میان هفتاد هزار فرشته که بیرق‌های حمد در دست دارند، بر زمین فرود بیاید. جبرئیل رو سوی آدم نهاد و به او گفت:ای آدم! پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید عهد خود با فرزندت شیث را در نگاشته‌ای بنویس و جبرئیل و میکائیل و همه فرشتگان را بر آن شاهد بگیر. آدم آن عهد را نوشت و ایشان را بر آن شاهد گرفت. آن‌گاه جبرئیل با مهر خود آن را مهر کرد و به شیث داد. پیش از رفتن جبرئیل شیث دو دیبای سرخ بر تن کرد که روشن‌تر از نور خورشید و پاک‌تر از آسمان بودند و پاره و بریده نمی‌شدند و خداوند جلیل به آن فرموده بود باشید و آن‌ها هست شده بودند و سپس از هم جدا شده بودند. شیث عهد را گرفت و خود را به آن ملزم کرد و آن نور هم‌چنان میان چشمان او ماند تا این‌که با حوریه‌ای به نام «محاوله بیضا» ازدواج کرد که هم قد حوا بود و جبرئیل او را به عقد شیث درآورد. چون شیث با او درآمیخت، او انوش را باردار شد. در آن دم شنید که ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد: گوارا باد بر توای بیضا! خداوند نور سرور رسولان و سرور اولین و آخرین آفریدگان را در تو امانت نهاد. وقتی بیضا او را به دنیا آورد، شیث از او عهد گرفت هم‌چنان که از خودش گرفته شده بود. آن عهد به فرزند انوش، قینان رسید و پس از او به مهلائیل و از او به اُدَد و از او به اخنوخ که همان ادریس باشد. سپس ادریس آن عهد را به فرزندش متوشلخ به امانت سپرد و از او عهد گرفت. سپس به ملک رسید و سپس به نوح و از نوح به سام و از می‌رساند.

ابوالحسن بکـری می‌گوید: شـنیده ایم که بـاری اهل مکه به تنگ دســتی و بی‌حاصــلی و گــرانی افتادند و چــیزی نداشــتند تا حاجیــان را توشه رســانند. در آن اوان‌هاشم شترانی به شام فرستاد و آن‌ها را فروخت و با درآمدش خمـیر و روغن خرید. از این همه حـتی قـوت یک روز هم برای او باقی نماند و او همه را به حاجیان بخشید و همه ایشان را کفـایت کـرد. مـردم هم رفتند و در آفـاق او را ســپاس گفتند. شــاعر در این بــاره گفته: «ای آن‌که بر جــاده ســرافرازی ره می‌پیمــایی! آیا از ســرای خانــدان عبدمناف گذر کرده ای؟ مادرت به عزایت بنشـیند! اگر بر آنان بگذری، از کرم و بزگواریشـان شـگفت زده خـواهی شد، عمرو العلاء برای قوم خود نان ترید کرد، حال آن‌که آن قوم در قحطی و خشکسالی به سر می‌بردند، آنان در هر دو سـفر خـود، هم در سـفر زمسـتان و هم در سـفر تابســتان، بر سر ســفره او می‌نشســتند.» این خــبر به نجاشی پادشاه حبشه و به قیصر پادشاه روم رسید. آنان نامه‌ها به او نوشــتند تا دخترانشــان را به او هدیه کنند و این از روی رغبتی بـود که به نـور پیشـانی او یعـنی نـور محمد داشتند، زیرا راهبان و کاهنان آنان می‌دانســتند که آن نور نور رسـول خـدا است. اماهاشم از این کـار روی گرداند و از زنان قوم خود همسر گرفت و از آنــان دارای فرزنـدانی شد. پسـرانش اسد و مضر و عمـرو و صـیفی بودند و دخترانش صعصعه و رقیّه و خلاده و شعثاء. اینان همه فرزنــدان او بودند اما نــور رســول خــدا هنــوز در پیشانی خـودش بـود. این بر او دشـوار و گـران آمد و در یکی از شب‌هایی که به طواف کعبه رفته بـود، از خداوند متعال خواست فرزندی به او دهد که نور رسـول خـدا در او باشد. چـــرتش گـــرفت پس ســـوی خانه بازگشت و

خوابید. در خواب دید کسی نـزدش آمد و به او گفت نـزد سلما بنت عمرو برو که او زنی پـاک و پـاک دامن اسـت، او را بگیر و مهـری نیک به او بـپرداز که همانندش را در میان زنان نمی‌یابی، از او دارای فرزندی خـواهی شد که پیـامبر از او خواهد بـود، پس مصـاحب او بـاش تا ارشـاد شـوی و بشـتاب و سـریع آن زن ارجمند را بگـیر.هاشم ترسـان و لـرزان بیـدار شد و پسـرعموها و بـرادر خـود مطّلب را جمع کرد و ایشان را از خـوابی که دیـده بـود و سخن آن سروش خبر داد. برادرش مطّلب به او گفت:ای برادر! این زن در میان قوم خود بسـیار معـروف است و مقامی والا دارد و در عفت و اعتـدال بی‌نقص اسـت، او سـلما بنت عمـرو بن لَبید بن حَـدّاث بن زید بن عـامر بن غَنَم بن مازن بن نَجّار است و آنان همه مهمانپذیر و اهل عفاف هستند، اما تو در اصل و نسب از ایشان برتـری و از آنـان ارجمنـدتری و پادشـاهان و قدرتمنـدان سـوی تو پیشی گرفته‌اند، با این حال اگر می‌خـواهی ما بـرایت به خواسـتگاری می‌رویم.هاشم به آنـان گفت: حـاجت برآورده نمی‌شود جز با سعی حاجت مند، اکنـون افـزوده دارایی من جمع آمـده است و هنگـام تجـارت اسـت، می‌خـواهم به شـام بـروم تا تجـارت کنم و به آن زن نـیز برسم. یـارانش به او گفتند: ما از شـادی تو شـادمانیم و از سرور تو مسـرور، منتظر امر تو هسـتیم.هاشم بـرای سفر خارج شد و یارانش نیز با سلاح‌هایشان و هم‌چـنین بنـدگانی بـرای رانـدن اسـبان و شـترانی که بـار پوست داشتند به همراه او خارج شدند. هنگام خروج، اهالی مکه را نـدا دادند و سـران و بزرگـان و بنـدگان و زنـان مکه بیرون آمدند تا باهاشم وداع کنند. او به آنـان فرمـان داد تا برگردند و خود با پسرعموها و برادرش مطّلب همچون

شیران به سوی قبیله بنی نجـار در یـثرب به راه افتادند. چـون به شـهر رسـیدند، آن دیـار از نـور رسـول خـدا در پیشانی‌هاشم چنان تابناک شد که نـور به هر خـانه‌ای راه یافت. وقتی اهل یثرب آنان را دیدند سویشان شتافتند و گفتندای جماعت! شما کیسـتید که نیکـوتر از شـما هرگز ندیده ایم؟! به ویژه صـاحب این نـور تابنـاک و روشـنایی درخشـان کیسـت؟! مطّلب به آنـان گفت: ما اهـالی خانه خداییم و ساکنان حرم خداوند، ما پسران لُـویّ بن غـالب هستیم و این مرد برادر ماهاشم بن عبدمناف است، نـزد شـما آمـده ایم تا دخـتری را بخـواهیم و در شـما امیـدی داریم، حتما می‌دانید که شـاهان و بزرگـان بـرادر ما را خواسته‌اند، اما او فقط یکی از شما را خواسـته، دوست داریم ما را سوی سلما راه نمایید. پدر سـلما که سـخنان مطّلب را می‌شـنید، به آنـان گفت: خـوش آمدید! شـما صاحبان شرافت و افتخار و عزت و مفاخرید و سـروران ارجمندید که گرسنگان را طعـام می‌دهید و غـایت جـود و بخشـندگی هسـتید، دخـتری که به خـاطرش به راه افتاده‌اید و در طلبش آمده‌اید دخـتر من و نـور چشم من است، او صاحب اختیار خویش است و دیروز با زنان قوم خود به یکی از بازارهای ما به نام بازار بنی قینقاع رفته است، اگر نزد ما بمانید در عنایت و کرامت خواهید بود و اگر بخواهید سوی او رهسپار شوید در حمایت ما خواهید بـود، چه کسی خواسـتگار و خواهـان اوسـت؟ گفتند: صاحب این نور تابان و روشنایی درخشـان، روشـنی بیت الله الحـرام و چـراغ ظلمت، موصـوف به جـود و کـرامت،هاشم بن عبـدمناف، صـاحب سـفر ایلاف و قله احقاف. پدر سلما گفت: به به! ما را گرامی داشـتید و به این سخن مفتخرمان کردیـد،ای حاضـران! بدانید بیش از

آن‌که این مرد خواهـان ما باشـد، من خواهـان او هسـتم، اما امر من سـوای امر سـلما اسـت، بنـابراین من نـیز با شما سوی او می‌آیم، حال فرود آییدای بهترین زوّار وای مایه فخر بـــنی نَـــزار! آن‌گاه‌هاشم به همـــراه بـــرادر و یارانش فرود آمدند و بار و کالای خـود زمین نهادند. پـدر سلما نزد قوم خود شتافت و شترانی برای آنان سر بُرید و طعامی نیک از برایشان ساخت و بندگان بـرای ایشـان جام‌ها آوردند و آن قـوم به قـدر نیـاز خوردند. هر که در یثرب بـود آمـده بـود تاهاشم و نـور چهره‌هاشم را ببیند. اوس و خـزرج و همه مـردم بـیرون آمدند و از آن نـور در شگفتی بودند. چون یهودیان بیرون آمدند و او را دیدنـد، از صـفات و علامـاتی که در تـورات خوانـده بودند او را شـناختند. این برایشـان بسـیار گـران آمد و به شـدت گریستند. یکی از یهودیان به یکی از عالمـان یهـود گفت: چرا می‌گریید؟ گفت: این مردی است که از او کسی پدید می‌آید که خـون شـما را می‌ریـزد، جنگجـوی خـونریزی نزدتان آمده که فرشتگان در جنگ همراهی‌اش می‌کننـد، در کتاب‌های شـما به «مـاحی» معـروف است و این نـور اوست که پدیدار شده. یهودیان از سخن او گریستند و به او گفتند:ای پـدر! آیا این کسی را که گفـتی می‌تـوانیم بکُشیم و از بین ببریم؟ به آنان گفت: وای بر شما! میان شما و خواسـته تـان گرفته شـده است و از انجـام آن‌چه می‌پندارید ناتوانیـد، زیـرا این همـان مولـودی است که برایتان گفتم فرشتگان آسـمان همـراهش می‌جنگند و از آسمان با او سخن گفته می‌شـود و از قـول جبرئیل کلام پروردگـار آسـمان را بر زبـان می‌رانَد. گفتند: این مـرد چنین منزلـتی دارد؟! گفت: او عزیزتر از فرزند نـزد پـدر است و او ارجمنـــدترین اهل زمین و ارجمنـــدترین اهل

آسمان نزد خداوند متعال است. گفتند:ای سـرور بـزرگ! ما می‌کوشیم پیش از آن‌که نور این چراغ توانـایی یابد و چنـان بلاهـایی از آن به ما برسـد، خاموشش کـنیم. این چنین آن قوم کینه‌هاشم را در دل پنهـان کردند و آن روز آغـاز دشـمنی یهـود با رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله شد.هاشم به یـــــارانش فرمـــــان داد تا فـــــاخرترین جامه‌هایشـان را بر تن کنند و زیورهـای خـود را آشـکار سازند. آنان جامه‌هـایی را که با خـود داشـتند پوشـیدند و آن‌چه را برای زینت و زیبایی آماده کرده بودند بر گرفتند و تاج‌ها و جوشن‌ها و سپرها و کلاهخودهایشان را بیرون آوردند و رو سوی بازار بنی قینقاع گذاشتند، بـیرق نَـزار را بر سر نـیزه‌ای گذاشـتند وهاشم را از چپ و راست در میـان گرفتند و بنـدگان پیشـاپیش او به راه افتادند حـال آن‌که پدر سلما با بزرگان قوم خود و گروهی از یهود نیز همراه آنان بودند. چون به نزدیک بازار رسیدند و مردمان دیارهای دور و نزدیک و ساکنان شهر و آبـادی گـرد آنـان جمع آمدند، آن قـوم نظر سوی‌هاشم و یـارانش کردند و کار و بار خـود را رها کردند و چشم به‌هاشم دوختند و از نیکی و زیبـایی‌اش شـگفت زده شـدند.هاشم در میـان یـارانش همچـون مـاه تابنـاک در میـان سـتارگان بـود و آرامش و متـانتی داشت. اهل بـازار از زیبـایی او متحیّر شـدند و چشم به نـور میـان چشـمانش دوختند. در میـان مردم سلما بنت عمرو نیز ایستاده بود و به‌هاشم و نیکی و زیبـــایی او و هیبت و متـــانتی که داشت می‌نگریست. ناگاه پـدرش رو سـوی او گذاشت و به او گفت:ای سـلما تو را مـــژده‌ای می‌دهم که شـــادمانت کند و غمی در آن نباشد. او که از نیکی و زیبـایی خـود به خـود می‌بالید با دیدن‌هاشم نیکی و زیبایی خـود را از یـاد بـرد و گفت:ای

پـــدر! چه مـــژده‌ای داری؟ گفت: این مـــرد خواســـتگار و خواهـــان توســـت،ای ســـلما! اوهاشم بن عبـــدمناف از مردمان توانمند و پـاک دامـان و بخشـنده و مهمـان نـواز است که به این قصد از حـــرم خداوند آمـــده است. چـــون سلما سخن پدرش را شنید، ازهاشم روی گـــرفت و از او حیا کرد و از سخن ایستاد. سپس گفت:ای پـدر! زنـان به نیکی و زیبایی و توانایی و کمال مـردان افتخـار می‌کنند چه رسد به این‌که زنی همسر یکی از ســـروران عـــرب باشد و منظـــری نیک و آوازه‌ای نکو داشـــته باشـــد، چه بگویم که شما خـود مـاجرای من و احیحة بن جلاح اوسی را می‌دانید و خبر دارید که چاره اندیشیدم تا او را از خود برانم چون دانسـته‌ام که او از مـردان بـزرگ نیسـت، اما شـکوه این مـرد و نـور چهـره‌اش نشـان از جـوانمردی و نیکوکـــاری و ســـربلندی او دارد، حـــال اگر چنـــان که می‌گویید این قوم خواستگار و خواهان ما هستند، ما نیز خواهان ایشان خواهیم بود، اما باید از آنان مهر بخـواهم و خـود را کوچک نکنم، هم ما و هم اینـان گفت و گـویی برای خود داریم. سخن سلما به خاطر حالت پـدرش بـود، زیرا سلما باور نکرده بود.هاشم نزدیک بازار فـرود آمد و در گوشه‌ای از بازار ایستاد. اهل بازار برای دیدن نـور او چنان سوی او شتافتند که بسیاری از بـار و کالایشـان به خاطر دیدن او از بین رفت. ناگـاه خیمه‌ای از حریر سـرخ برای‌هاشم برافراشـــته شد و ســـراپرده‌هایی بـــرای او ساختند. وقتی‌هاشم و یارانش به خیمه وارد شـدند، اهل بازار از نـزد آنـان پراکنـده شـدند در حـالی که از یک‌دیگر دربـاره امرهاشم و قـوم او و سـبب آمـدن آنـان از مکه می‌پرسیدند. وقتی گفته شد که آنـان بـرای خواسـتگاری سـلما آمده‌انـد، آنـان به او حسـادت کردنـد، چـرا که او

زیباترین و نیک‌ترین و با کمالات‌ترین زن زمانه خـود بـود و دختری تمام و کمـال و خـوش قـامت بـود و رخسـار و آوازه‌ای با تمام اوصـاف داشت و انـدامی خـوب داشت و حاضر جـواب و آداب دان بـود و خردمند و کمیـاب و پـاک دامن و بـاهوش و از ناپاکی‌ها پـاک بـود. آنـان چنـان به خاطرهاشم بر او حسد ورزیدند که حـتی ابلیس ملعـون نیز به او حسـادت کـرد و در هـیئت پـیرمردی بـزرگ نـزد سـلما پدیـدار شد و به او گفت:ای سـلما! من از یاران‌هاشمم، آمده‌ام تا تو را نصیحتی بکنم، بدان که یـار ما در نیکی و زیبایی چنان است که می‌بینی، اما او برای زنان چنان خسته کننده است که اگر خواهان زنی باشـد، آن زن بیش از دو مـاه نـزد وی نمی‌ماند وگرنه ده روزه خواهد رفت، او با زنان بسیاری ازدواج کـرده، افـزون بر این او در جنگ بزدل است. سلما گفت: دور شو! به خـدا سـوگند اگر قلعه‌ای را از مـال انباشـته کند او را نمی‌پذیرم و اگر قلعه‌های خبـیر را از طلا و نقـره پُر کند او را نمی‌خـواهم اگر چـنین صـفاتی داشـته باشد که تو می‌گویی، من اگر او را پاسخ گفته‌ام و خواهانش شده‌ام و این خواستاری را بر زبان آورده‌ام به خـاطر صـفات او بوده است، از نـزد من دور شو! ابلیس از نـزد او رفت و او را در دغدغه و نگـرانی‌اش بر جا گذاشت. سـپس آن ملعون بـار دیگر در هیئـتی دیگر نـزد سـلما پدیـدار شد و خـود را از یاران‌هاشم نشـان داد و سـخنی همچـون بـار قبل گفت. سلما گفت: آیا تو را نـزد او نفرسـتم تا به او بگویی که دیگر کسی را نزد من نفرستد؟! ابلیس ملعون دیگر ساکت شد. سلما گفت: اگر پس از تو کسی را نـزد من بفرسـتد، فرمـان می‌دهم گـردنش را بزنند. ابلیس شـاد و خوشـحال خـارج شد و نفـرت ازهاشم را در دل

سلما انداخت و پنداشت که‌هاشم موصوف به خیانت بازمی گردد. در آن هنگام پدر سلما نزد او آمد و او را متحیر و سرگشته دید، گفت:ای سلما! امروز چه اتفاقی برایت افتاده حال آن‌که امروز روز شادمانی توست؟ گفت:ای پدر! بیش از این سخن مگو که مرا رسوا کردی و کار مرا بر زبان‌ها انداختی، می‌خواهی مرا به مردی دهی که زنان را خسته می‌کند و همسران بسیار طلاق داده و در جنگ بزدل است؟ پدر سلما خندید و گفت:ای سلما! به خدا سوگند هیچ یک از سه صفتی که گفتی در این مرد نیست، او در غایت ارجمندی است و در نهایت بخشندگی، او راهاشم نامیده‌اند چون نخستین کسی است که برای غذای قومش نان «هشم کرده» یعنی تکه کرده است. اما این‌که گفتی زنان بسیاری را طلاق داده، او هرگز هیچ زنی را طلاق نداده است، و این‌که گفتی در جنگ بزدل است، او در میان مردان روزگار خود در شجاعت یکتاست، او در میان مردم به سخنگویی و پاسخگویی و کلام حق زبانزد است. سلما گفت:ای پدر! اگر فقط یک نفر می‌آمد و از او بد می‌گفت، می‌گفتم او دشمن است، اما سه نفر آمده‌اند و همه سخنی شبیه می‌گویند. پدرش گفت: ما فرستاده‌ای از سوی او ندیده ایم و خبری از جانب او به ما نرسیده است. شیطان در آن اوان نزد آنان پدیدار شد و آنان را امر و نهی کرد و سخن شیطان رجیم در نظر سلما راست نمود و پنداشت که او بشر است. حال آن‌که‌هاشم از این ماجرا هیچ نمی‌دانست و در میان جمعی از قوم خود به سخن مشغول بود. در آن حین سلما برای کاری بیرون آمد و دوست می‌داشت‌هاشم را ببیند. خداوند در راهی آن دو را به هم رساند و حبّ‌هاشم سخت در دل سلما افتاد،

چراکه در آن زمـان تا پیش از بعثت حضـرت محمد صـلّی الله علیه و آله زنـــــان از مـــــردان روی نمی‌گرفتند و میانشان پرده‌ای زده نمی‌شد. در همان اوضاع طـایفه‌ای از یهودیان نیز در اطراف خیمه‌هاشم فـرود آمـده بودند. وقتی سلما باهاشم روبـرو شـد، او را از نـور چهـره‌اش شناخت وهاشم نیز او را شناخت. سلما گفت: ای‌هاشم! تو را دوست داشتم و خواستم، فردا که شد مرا از پـدرم خواســـــتگاری کن و هر چه پـــــدرم از تو خواست بر تو سـنگین ننمایـد، اگر توانـایی‌اش را نداشـتی من کمکت می‌کنم. چون صبح شدهاشم بـرای دیـدار آن قـوم آمـاده شد. ایشان خود را آراستند و چون سلما اجـازه داد، وارد شـــــدند. هر کس در خیمه بـــــود به بزرگداشت آنـــــان برخاست.هاشم با برادر و پسـرعموهایش در صـدر خیمه نشست و آن قوم همه دیده سوی‌هاشم کشـیدند. مطّلب سـخن آغـاز کـرد و گفت:ای اهل شـرافت و اکـرام و فضیلت و اطعـام! ما اهـالی بیت الله الحـرام و صـاحبان مشـاعر عظـام و محل آمد و شد اقـوام هسـتیم و شـما خـــود از ارجمنـــدی و ســـروری ما آگاهید و می‌دانید که خداوند ما را به این نور تابان و روشنایی درخشان ویـژه گردانده، ما پسران لوی بن غـالب هسـتیم که این نـور را به عبدمناف منتقل کرد و سـپس به بـرادر ماهاشـم، این نـور از آدم با ما بـوده تا این‌که به‌هاشم رسـیده و حـال خداوند آن را سوی شما رهسپار کرده و نزد شـما آورده، ما خواستگار دختر ارجمند شماییم و در شـما امید داریم. چـون مطّلب از سـخن ایسـتاد، عمـرو پـدر سـلما گفت: تبریک و تکـــریم و اجـــابت و تعظیم از بـــرای شماست! خواســتگاری تـــان را می‌پـــذیریم و دعوتتـــان را اجـــابت می‌کنیم، شما سربلندی ما را می‌دانید و حال ما بر شـــما

پوشیده نیست، اکنون بایست مهری بدهید چرا که رسم پیشینیان و پدران ما بوده، اگر چنین نبود این سخن در حضور شما نمی‌گفتیم و هرگز این خواسته را پیش نمی‌نهادیم. آن‌گاه مطّلب گفت: شما صد ناقه سیاه چشم سرخ موی آبستن نشده نزد من دارید. ابلیس ملعون که در میان حاضران بود اندوهناک شد و نزد پدر سلما نشست و به او اشاره کرد که بیشتر بخواه. پدر سلما گفت:ای بزرگان! این چه بود؟! آیا قدر دختر ما نزد شما همین است؟ مطّلب گفت: هزار مثقال طلای سرخ نیز برای شما. باز ابلیس ملعون به پدر سلما علامت داد و اشاره کرد که بیشتر بخواه. گفت:ای جوانمرد! با سخنت در حق ما کوتاهی کردی و در بخشش کم گذاشتی. گفت: یک بار عنبر و ده جامه قبطی مصر و ده جامه عراقی نیز نزد ما دارید تا در حقّتان انصاف کرده باشیم. ابلیس ملعون علامت داد و اشاره کرد که بیشتر بخواه. پدر سلما گفت:ای جوانمرد! نزدیک شدی و بد نگفتی! مطّلب گفت: پنج کنیز به رسم خدمت از برای شما، بیشتر می‌خواهید؟ ابلیس ملعون اشاره کرد که بیشتر بخواه. پدر سلما گفت:ای جوانمرد! آن‌چه به ما می‌بخشی به خودتان باز می‌گردد. مطّلب گفت: ده ظرف مشک خوش بو و پنج قدح کافور برای شما، راضی شدید یا نه؟ ابلیس خواست علامت دهد که پدر سلما فریاد برآورد و به او گفت:ای پیرمرد بدکار برو بیرون! «لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً نُکْرا»

1. امالی صدوق: عبدلله بن علی؛ بلال مـوذن رسـول خـدا را ملاقت کـرد و به او گفت، بـرای من بهشت را چنان وصف کن که رسول خدا صـلی الله علیه و آله بــرایت وصف کــرده گفت بنــویس بِسْــمِ اللَّهِ الـرَّحْمنِ الـرَّحِیمِ از رسـول خـدا شـنیدم میفرمـود بـاروی بهشت خشـتی از طلا و خشـتی از نقـره و خشـــــــتی از یاقوتست و ملاطش مشک اذفر و کنگره‌هـایش از یـاقوت سـرخ و سـبز و زرد اسـت، گفتم حلقه آن چیست؟ فرمــود وای بر تو دست از من بـــدار که تکلیف ناهنجـــاری بمن کـــردی گفتم دست بر نـــــدارم از تو تا بمن برســـــانی آن‌چه از رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله شـنیدی در این باره گفت بنویس بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الـرَّحِیمِ اما در صـــــبر دریست کوچک یک لنگه‌ای و از یـــــاقوت سرخست و حلقه نـدارد در شـکر از یـاقوت سـفید است دو لنگه دارد و میـــــان آن‌ها پانصد ســـــال راهست و غوغا و نــاله‌ای دارد، میگوید بــار خــدایا اهل مــرا بــرایم بیــاور گفتم در هم ســخن کنــد؟ فرمــود آری خــدای ذو الجلالش بســخن آرد، در بلا گفتم مگر در صبر هم همان در بلا نیست؟ گفت نه گفتم بلا چیست؟ گفت مصـائب و دردها و بیماریها و خــوره و آن دریست از یــاقوت زرد یک لنگه‌ای و اندکند کســانی که از آن در آیند گفتم خــدا رحمت کند بیفزا و بر من تفضل کن که من محتاجم گفت تو بمن تکلیف نـــاروا کـــنی بـــاب اعظم که از آن بندگان صـالح در آیند که اهل زهد و ورع و مشـتاق

خدا و مأنوس با اویند گفتم خدا رحمتت کند وقـتی ببهشت در آیند چه کنند؟ فرمود بر کشتیها روی دو نهر ســـــیر کنند که پاروهـــــائی دارند از لؤلؤ فرشتگانی در آن‌ها باشند از نور و جامه‌های بسیار سـبز در بردارنـد، گفتم رحمت خـدا بر تو مگر نـور هم سـبز دارد؟ گفت جامه‌ها سـبزند و نـور از پرتو رب العـــالمین است جل جلاله بر دو کنـــاره نهر گــردش کنند گفتم نــام آن نهر چیســت، گفت جنة الماوی گفتم در میان چیز دیگری است؟ گفت آری جنت عـــدن که میانه بهشـــتها است جنت عـــدن بـاروئی دارد از یـاقوت سـرخ و ریگ آن لؤلؤ است گفتم در آن در دیگـــری اســـت؟ گفت آری جنت الفردوس، گفتم بــاروی آن چگونه است گفت وای بر تو دست از من بدار مرا سـرگردان کـردی گفتم بلکه تو مــرا ســرگردان کــردی من دست از تو بر ندارم تا وصف را بکمال رسانی و مرا از باروی آن خــبر دهی گفت بــارویش نــور است گفتم غرفه‌ها که در آنست؟ گفت از نور رب العالمین است گفتم بیفــزا خــدایت رحمت کند گفت وای بر تو تا اینجا رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمـوده خوشا بر تو اگر بـــبرخی از این‌که وصف شد برسی و خوشا بر کسی که بـدان معتقد باشد. توضـیح: جـزری در مــورد این‌که در وصف بهشت فرمــود: «و ملاطها مسک أذفر»-ملاط آن مشک خالص وخوشبو است- گوید ملاط چـیزی است که بین خشـتهای بنا بکـار می‌برند ویا دیوار را با آن انـدود می‌کنند. پایـان. و شـطط یعـنی سـتم وتجـاوز ازحد. ومصـافّ جمع مصــفّ یعــنی محلی که در آن صف کشــیده جمع

می‌شوند. و ممکن است با تخفیف (بـدون تشـدید) خوانده شود که از صیف (تابسـتان) باشد یعـنی در محلی وسـیع که بـرای تـنزّه وتفـریح در تابسـتان است و در فقیه گفته «در آبی صـاف» که این وجه آشکارتر است. و «مجذاف» پـاروی کشـتی است و «حافة الوادی» بدون تشـدید کنـاره وادی است. 2. امـالی صـدوق: امـیر المومـنین فرمـود: طـوبی درخـــتی است در بهشت بیخ آن در خانه پیغمـــبر است و در خانه هر مـؤمن شـاخه‌ای از آنست و هر چه بخواهد آن شـاخه بـرای او بیـاورد اگر سـوار تندرو صد سال در سایه‌اش بدود از آن بیرون نرود و اگر کلاغی از پای آن بپرد تا از پیری سـقوط کند به بـــالایش نرسد هلا در این نعمت رغبت کنید تا پایـان حـدیث. تفسـیر عیاشی از ابی بصـیر همانند آن را روایت کرده است و در آن حدیث آمـده: تا از پیری سـفید شـود. 3ـ امـالی صـدوق: عبد اللَّه بن سـلیمان گفت در انجیل خوانـدم،ای عیسی و بیـان کرد قضیه پیـامبر ما را تا این جا که فرمـود: خوشا بر کسی که دورانش را دریابد و روزگـارش ببیند و سـخنش را بشـنود عیسی عـرض کـرد پروردگـارا طوبی چیست؟ فرمود درختی در بهشت که من آن را کشـــتم همه بهشت را ســـایه دهد بیخش از رضوان است و آبش از تسنیم که چون کافور خنک است و مـــزه زنجبیل دارد هر که از آن چشـــمه بنوشد هرگز تشنه نشود، عیسی عرض کرد بمن از آن بنوشان فرمودای عیسی بر نـوع بشر حرامست از آن بنوشـند تا آن پیغمـبر از آن بنوشد و بر امتها حرامست از آن بنوشـند تا امت او از آن بنوشـند تا

پایان حدیث. 4ـ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در بهشت درختی است که از بـالایش جامه برآید و از پـائینش اسـبان بـازین و مهـار و پـردار که نه سرگین کنند و نه بشاشند اولیـاء خـدا بر آن سـوار شوند و در بهشت هر جا خواهند پرواز کنند و آنـان که پست درجه‌تر از آن‌هایند گویند پروردگـــارا این بنـدگانت از کجا بـاین کـرامت رسـیدند؟ خـدای جل جلاله فرماید این‌ها بودند که شب عبـــادت میکردند و روزها روزه بودند و نمیخوردند و با دشمن جهـاد میکردند و نمیترســـیدند و صـــدقه میدادند و بخیل نبودند. کتاب حسـین و سـعین و النـوادر از زید بن علی همانند آن را روایت کـــرده است. 5ـ امـــالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمـود در بهشت غرفه‌هـــائی است که درونش از بـــرون و بـرونش از درون پیداست کسـانی از امتم در آن‌جا کنند که خـــــوش کلام و خوراننـــــده طعـــــام و آشکارکننده اسلام باشـند و شب که مـردم بخوابند نماز بخواننـدتا آخر حـدیث. 6ـ عیـون اخبـار الرضا علیه السـلام: عبد السـلام بن صـالح هـروی گوید بامـام رضا علیه السـلام گفتم یا ابن رسـول الله عرضـــکردم یا ابن رســـول اللّه به من خـــبر ده از بهشت و دوزخ که امـروزه خلق شـده انـد؟ فرمـود آری رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله در بهشت وارد شد و دوزخ را هم دید هنگام معراج خـود، بـاو عـرض کـردم جمعی معتقدند که امـروز مقدرند و مخلوق نیسـتند فرمـود آن‌ها از ما نیسـتند و ما هم از آن‌ها نیسـتیم هر که منکر وجـود فعلی بهشت و دوزخ است پیغمـبر و ما را تکـذیب کـرده و از اهل

ولایت ما نیست و در آتش دوزخ مخلد است خـــــدا فرمــوده «هــذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی یُکَــذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُــونَ یَطُوفُـونَ بَیْنَها وَ بَیْنَ حَمِیمٍ آنٍ» اینست دوزخی که مجرمــان آن را دروغ میشــمردند میــان آن و حمیم داغ میگردند. پیغمبر فرمود چون مرا بآسمان بردند جبرئیل دست مـــرا گـــرفت و ببهشت بـــرد و از خرمــایش بمن داد و خــوردم و در صــلب من نطفه شد و چون بــزمین آمــدم با خدیجه مواقعه کــردم و بفاطمه آبستن شد و فاطمه حوراء انســیه است و هر گاه مشتاق بوی بهشت شوم فاطمه دخــترم را میبـــویم. احتجـــاج بصـــورت مرسل همانند آن را روایت کرده است. 7ـ امــالی صــدوق:ام ســلمه به پیغمــبر عرضــکرد پــدر و مــادرم قربــانت زنی دو شــوهر کــرده و همه بمیرند و ببهشت روند آن زن از کــدامین شــوهر اســت؟ فرمــود ای‌ام ســلمه برگزیند خـــوش خلق‌تر و زن پرورتر آن‌ها را ای‌ام سلمه حسن خلق خیر دنیا و آخرت را با خــود بــرده است. 8ـ خصال: از رسول خــدا روایت شــده که‌ام سلمه به او عرض کرد پــدر و مــادرم بقربــانت زنی که دو شوهر دارد هر دو می‌میرند و بهشت میروند تا اخرحــدیث. 9ـ تفســیر قمی: امــام صــادق علیه السلام فرمــود: طــوبی، درخــتی است در بهشت و در خانه امــیر المؤمــنین علیه الســلام و در خانه هر یک از شیعیان شــاخه‌ای از شــاخه‌های این درخت و بــرگی از برگ‌هــای این درخت هست که زیر ســایه آن‌ها ملـــتی از ملت‌ها می‌آســـایند. 10ـ فرمـــود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله حضــرت فاطمه زهــرا ســلام الله علیها را زیــاد می‌بوســید. عایشه

این موضوع را ناخوش می‌داشت. پس رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله به عایشه فرمـود:ای عایشه! وقـتی به معـراج بـرده شـدم، وارد بهشت گشـتم، جبرئیل مـرا به نـزدیکی طـوبی بـرد و از میـوه آن درخت به من داد و من از آن میوه خــوردم. خداوند آن میــوه را به آبی در پشت من مبــدّل ســاخت و چون به زمین بازگشتم، با خدیجه همبستر شــدم و خدیجه، فاطمه سـلام الله علیها را بـاردار شد. من هر گـــاه بوسه بر روی فاطمه ســـلام الله علیها می‌زنم، بــوی درخت طــوبی را از وی استشــمام می‌کنم.11.ـــ تفســـیر قمی: از ابو بصـــیر روایت نمــوده که او گفت: به امــام صــادق علیه الســلام عرض کردم:ای زاده رسول خـدا صـلی الله علیه و آله! جانم به قربانت، مرا به بهشت مشتاق گردان. حضــرت فرمــود:ای ابا محمد! کمــترین حد نســیم بهشت چنــان است که بــوی خــوش آن به دل‌هــای اهل بهشــت، در روزی که نفس کشــیدن به پایــان رسد و راه نفس بسته شود (روز مرگ) از مسافت هزار ساله- بر مبنای سال‌های این دنیا- می‌رسد و کم مـــنزلت‌ترین اهل بهشت چنـــان است که اگر تمام جن و انس هم میهمان او شــوند، او می‌تواند از همه با غذا و نوشیدنی پذیرایی کند و چـیزی هم از دارایی او کاسته نمی‌شـود و سـاده‌ترین مـنزلت اهل بهشت چنان است که چون وارد بهشت شــود، سه بــاغ بــرایش ظــاهر می‌گــردد. وقــتی که در پــایین‌ترین آن باغ‌ها وارد شــود، تا آن مقــداری که خـــدا بخواهـــد، همســـران و خـــدمتکاران و نـــیز رودخانه‌ها و میوه‌ها را می‌بیند و چشمانش روشن

و دلش شاد می‌گـردد. وقـتی که خداوند را سـپاس گفته و ستایش کرد، به او گفته می‌شود: سـرت را بـــالا بگـــیر و به بـــاغ دوم بنگر. چـــرا در این بـــاغ چیزهایی هست که در دیگری نیست. در این هنگام او می‌گوید: پروردگـــــارا! همین را به من بـــــده. خداوند به او می‌فرماید: اگر این را به تو بدهم، باز هم بـاغ دیگـری می‌طلـبی. او می‌گوید: خداونـدا! همین را می‌خواهم، همین را. وقـتی که به آن بـاغ وارد می‌شود، سپاس و سـتایش خداوند را به جـای می‌آورد. پس گفته می‌شود: برای او دری به سوی بهشت بگشایید و به او گفته می‌شود: سرت را بالا بگـیر. ناگهـان او می‌بیند که دری از درهـای بهشت جاویـــدان به رویش گشـــوده شـــده است و در آن چنـــــدین برابر نعمت‌هـــــایی که پیش از این از آن برخـــــوردار بـــــوده است را می‌بیند. وقـــــتی که خوشـــحالی‌اش چنـــدین برابر می‌شـــود، می‌گوید: خداونـدا! سـتایش بی‌پایـان مخصـوص توست که با بخشیدن بهشت‌ها بر من منت نهادی و مرا از آتش نجـــات دادی. ابو بصـــیر گوید: در این هنگـــام من گریستم و به حضرت عرض کردم: جانم به فـدایت، بیشتر بـرایم بگو. حضـرت فرمـود:ای ابا محمد! در بهشت نهـری است که در کناره‌هـای آن کنـیزانی روییده است. هرگاه مؤمن از کنار کنیزی عبور کند و از آن خوشش آیـــد، آن را از جـــایش می‌کَنَد و خداوند به جـایش کنـیز دیگـری می‌رویاند. عـرض کردم: جانم به قربانت، بیشـتر بـرایم بگو. فرمـود: مؤمن با هشتصد باکره و چهار هـزار زن بیـوه و با دو تن از حوریـــــان چشم درشت ازدواج می‌کند.

پرسیدم: فدایت گردم، هشتصد باکره؟ فرمود: آری و هرچند که با آنان همبستر می‌شود، بـاز هم آنـان بـاکره می‌مانند. پرسـیدم: فـدایت گـردم، حوریـان چشم درشت از چه چیزی آفریده شده اند؟ فرمود: از خاک نورانی بهشت آفریده شده‌اند و مغز سـاق پای آنان از پشت هفتـاد پوشش نـیز نمایـان است. جگر مـؤمن، آیینه حوریه است و جگر حوریـه، آیینه مؤمن است. پرسیدم: فدایت گردم، آیا آنان سخنی دارند که با بهشـتیان بگوینـد؟ فرمـود: آری، آنـان بهشتیان را با سـخنی مـورد خطـاب قـرار می‌دهند که کسی همانند آن و گـــواراتر از آن را نشـــنیده است. پرسیدم: کلام آنان چیست؟ فرمود: با صدای نـــرم و شـــیوا می‌گویند: ما جاودانه ایم و مـــرگ نداریم. ما شاداب هسـتیم و پژمـرده نمی‌شـویم و ما مانـــدگاریم و نمی‌رویم. ما خشـــنود هســـتیم و خشمگین نمی‌شویم. خوشا به حال کسی که بـرای ما آفریده شـده است و خوشا به حـال کسی که ما برای او خلق شده ایم و ما کسـانی هسـتیم که اگر سر یکی از ما در آســمان آویــزان شــود، نــورش چشم‌ها را خـیره خواهد کـرد. 12ـ خصـال: امـیر المومـنین فرمودند: بهشت هشت در دارد یکـدر از آن پیغمبران و صدیقان است یکدر از آن شهیدان و صـالحان است و از پنج در شـیعیان و صـدیقان ما داخل میشوند، من پیوسته بر سر صراط ایستاده و درخواست میکنم عرض میکنم پروردگارا شیعیان و دوســتان و یــاران مــرا و کســانی که مــرا در دنیا بولایت شناخته‌اند سالم دار یک بار آوازی از شـکم عـــــرش میرسد که درخواست تو پذیرفته شـــــد،

شـفاعت تو در بـاره شـیعیانت قبـول شد هر تن از شیعیان من و کسانی که ولایت مرا پذیرفته و مــرا بگفتار یا کردار یاری کرده و با دشمنانم جنگیده‌اند هفتـاد هـزار تن از همسـایگان و خویشـان خـود را میتوانند شــفاعت کــرد از یک در دیگر مســلمانان دیگــری که خــدا را به یگــانگی شــناخته و ذره‌ای دشمنی ما خاندان در دلشـان نیست وارد میشـوند. 13ـ امالی صدوق: پیغمبر فرمود براستی حلقه در بهشت از یاقوت سرخی است بر صــفحه‌ای از طلا و چـــــون حلقه را بر در کوبند بنگی کند و گوید یا علی. 14ـ مناقب آل ابو طالب ابو اسحاق موصلی گفت گروهی از ما وراء النهر از حضـرت رضا علیه السلام سـؤال کردند حـوران بهشـتی را خداوند از چه آفریده و این‌که اهل بهشت وقــتی وارد بهشت می‌شــوند اول چــیزی که می‌خورند چیست و تکیه گاه خـدای جهـان کجا بـود وقـتی زمین و آسـمانی وجود نداشت. فرمود: حوران بهشتی از زعفران و خاک آفریـده شـده‌اند که فنا ناپـذیر نیسـتند. اولین چیزی که بهشتیان می‌خورند از کبد ماهی است که زمین روی آن قرار دارد. اما تکیه گاه خدا، او خــود جا را بوجود آورده و کیفیت را آفریـده. خـود نه جا دارد و نه کیفیت و تکیه گاه او قـدرتش بـود. مـنزه است و متعـال. 15ـ تفسـیر قمی: عـالم مسـیحی شامی از امـام بـاقر علیه السـلام سـؤال کـرد که: چگونه اهل بهشت می‌خورند ولی دفع ندارنـــــــد؟ مثالش را در دنیا به من بگو. حضـرت علیه السـلام فرمودند: بچه در شکم مادر از آن‌چه مادر می‌خورد تغذیه می‌کند و دفع ندارد. 16ـ تفسیر قمی: دلیل

این‌که بهشت جـاودان در آسـمان است این سـخن خدای عز و جل است: «لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّـمَاء وَ لا يَـدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» تا آخر آیه. 17ـ تفسـیر قمی: این سـخن خـدای عز و جل: «وَنَزَعْنَا مَا فِی صُـدُورِهِم مِّنْ غِـلٍّ» یعـنی دشـمنی‌ای که از سـینه آنان بیرون کشیده خواهد شد؛ یعنی از مؤمنان- در بهشت- هنگـامی که وارد آن می‌شـوند. چنـان که خدا می‌فرماید: «الْحَمْـدُ لِلّـهِ الَّذِی هَـدَانَا لِـهَـذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدَانَا اللّهُ... بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ». 18ـ تفسـیر قمی: می‌فرماید: «إِنَّ الَّذینَ آمَنُـوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِـرْدَوْسِ نُـزُلاً * خالِدینَ فیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً» یعنی از آن‌جابجا نمی‌شوند و خواستار جابجایی از آن‌جا هم نیستند. ابی بصـیر از امـام جعفر صـادق علیه السـلام نقل می‌کند که آن حضرت در باره آیه: «خالِـدِینَ فِیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلا» فرمود: در بهشت جاویدانند و از آن خارج نمی‌شوند «لا یَبْغُونَ عَنْها حِـوَلًا» فرمـود: به جـای آن بهشـت، جـایگزینی را نمی‌خواهند. تفسیر این آیه را از آن حضرت پرسیدم: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُـزُلًا». فرمـود: در مـورد ابـوذر، سـلمان فارسـی، مقـداد و عمـار بن یاسر نـازل شـده است. خداوند بهشت را برایشـان مـنزل قـرار داد، یعـنی جایگـاه امن و محل فـرود آمدنشـان. 19ـ تفسـیر قمی از امـام جعفر صـادق علیه السـلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مـرا به آسمان بردنـد، وارد بهشت شـدم و دیـدم که زمین

آن سفید خالص است و دیـدم که فرشـتگان گـاهی با خشــتی از زر و خشــتی از نقــره می‌ســازند و گاهی باز می‌ایسـتند. به ایشـان گفتم: شـما را چه شـده اسـت؟ گـاهی می‌سـازید و گـاهی دست نگه می‌دارید؟ ایشان گفتند: صبر می‌کنیم تا خـرجی ما برسد. گفتم: خـرجی شـما چیسـت؟ گفتند: این‌که انسان مؤمن بگوید: سبحان الله، و الحمد للـه، و لا إله إلا الله، و الله أکبر، و هرگاه بگوید می‌سازیم و هرگاه از گفتن دست کشد، ما هم دست می‌کشیم. 20ـ تفســیر قمی: پیــامبر صــلی الله علیه و آله فرمود: سپس ازبیت المعمور خارج شـدیم، دو نهر برایم آشکار شد، یکی به نام کوثر و دیگری رحمت، من از آب کـــوثر نوشـــیدم و در نهر رحمت غسل کـردم، سـپس آن نهرها مطیع من شـدند تا این‌که وارد بهشت شدم. در ساحل و کناره‌های آن رودها در بهشت، خانه‌های من و همسـران من بـود خـاک آن‌جا همچون مشک خوشبو بود. یک حوری را دیدم که در نهرهای بهشتی شنا می‌کرد، از او پرسـیدم: برای چه کسی خلق شـده ای؟ گفت: بـرای زید بن حارثه؛ و صبحگاهان، من به زید مژده و بشــارت او را دادم. [در آن‌جا] پرنـــــدگانی همانند شـــــتران خراسان، و انارهایی مانند دلوهای بزرگ آویخته از درختان [وجود داشت] و نیز در آن‌جا درخـتی دیـدم که اگر پرنـده‌ای هفتصد سـال به دور تنه آن پـرواز می‌کــرد، بــاز به نقطه شــروع نمی‌رســید؛ در هر مـــنزلی در بهشت شـــاخه‌ای از این درخت وجـــود داشت. از جبرئیل پرسیدم: این چیست؟ گفت: این درخت طوبی است که خداوند فرمود: «طُوبَى لَهُمْ

وَحُسْـــنُ مَـــآبٍ»[خوشا به حالشـــان و خـــوش سرانجامی دارند].بیان: جوهری گوید: البخت شــتر خراســانی است. و الــدُلِیّ جمع دلو است. و قُتُــر، کرانه و جهت است و قَتَـر، انـدازه و مقـدار است. 21ـ تفسیر قمی: اما دربـاره این فرمـوده خداوند متعـــال: «إِنَّ أَصْـــحَابَ الْجَنَّةِ الْيَـــوْمَ فِی شُـــغُلٍ فَاكِهُونَ» گفته است: به برداشـتن بکـارت دخـتران بـــاکره مشـــغولند و خوشـــگذرانی می‌کنند. گفته است: با زنــان خــوش می‌گذرانند و با آنــان بــازی می‌کنند.در روایت ابو جارود از ابو جعفر امام باقر علیه الســـلام روایت شـــده است که در آیه: «فِی ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِؤُونَ» فرمـوده است: ارائک به معنـــای تخت‌هاست که روی آن‌ها حجله‌هـــایی قــرار گرفته است.علی بن ابــراهیم در مــورد آیه «سَلَامٌ قَوْلًا مِن رَّبٍّ رَّحِيمٍ» گفته است که: سلام و درود از ســوی خــدا، به معنــای امــنیت و آرامش است. 22ـ تفسیر قمی: علی بن ابراهیم گفته که در روایت ابی جـــارود از امـــام محمد بـــاقر علیه الســـلام در مـــورد آیه أَصْـــحابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْـــرٌ مُسْـــتَقَرًّا وَ أَحْسَـــنُ مَقِيلًا روایت شـــده است که ایشان فرمودند: به ما این چنین خبر رسیده- و خدا دانـاتر است- که آن‌گـاه که جهنمیـان قبل از این‌که وارد آتش شوند، بر روی آتش قــرار می‌گیرند تا به سمت آن برده شوند، به آنان گفته می‌شــود: داخل در آن سـایه شـوید که سه گوشه از دود آتش دارد؛ پس آن‌ها گمان می‌برند که آن بهشت است، سپس گــروه گــروه وارد آتش شــوند، و آن در وسط روز است. و بهشـتیان نـیز رو به سـوی تحفه‌هـایی که

آرزویش را داشــتند، می‌آورنــد، تا این‌که در وسط روز جایگاه‌هـــای بهشـــتی شـــان به آن‌ها داده می‌شــود، و این مــراد از قــول خداوند عز و جل است که می‌فرماید: أَصْـــحابُ الْجَنَّةِ یَوْمَئِذٍ خَیْـــرٌ مُسْـتَقَرًّا وَ أَحْسَـنُ مَقِیلًا. 23ـ تفسـیر قمی: کلام خداوند متعــال: «لَا فِیهَا غَــوْلٌ» یعــنی فســاد و تباهی، «وَلَا هُمْ عَنْهَا یُنزَفُونَ»؛ یعـنی دستشـان از آن کوتــاه نمی‌شــود، «وَعِنْـدَهُمْ قَاصِـرَاتُ الطَّرْفِ عِینٌ»؛ یعنی پریان سیه چشم که دیده از نگریسـتن به پـاکی و زیبـایی آن‌ها نـاتوان می‌مانـد، «کَـأَنَّهُنَّ بَیْضٌ مَّکْنُــونٌ» یعــنی دور از دســترس، «فَأَقْبَــلَ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ یَتَسَاءلُونَ، قَـالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّی کَانَ لِی قَرِینٌ، یَقُولُ أَئِنَّکَ لَمِنْ الْمُصَدِّقِینَ»؛ یعــنی این ســخن را که تو پس از مــرگ زنــده می‌شــوی، بـاور می‌کـنی؟ سـپس او به همراهـان خـود گوید: «هَـلْ أَنتُم مُّطَّلِعُـونَ»، «فَـاطَّلَعَ فَـرَآهُ فِی سَــوَاء الْجَحِیمِ» آن‌گـاه به آن همنشـین خـود گوید: «تَاللَّهِ إِنْ کِــدتَّ لَتُــرْدِینِ، وَلَــوْلَا نِعْمَــةُ رَبِّی لَکُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِینَ».و در روایت ابو جارود از حضرت امـام محمّد بــاقر علیه الســلام آمــده است که ایشــان درباره کلام خداوند متعال: «فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَوَاء الْجَحِیمِ»» فرمـود: در میـان دوزخ‌آن‌گـاه بهشـتیان می‌گویند: «أَفَمَا نَحْنُ بِمَیِّتِینَ، إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَی وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ، إِنَّ هَذَا لَهُـوَ الْفَـوْزُ الْعَظِیمُ». شـرح: این تفسیر بـرای قاصـرات الطـرف بنـابر آن است که قصر متعدی بنفسه باشد همـان‌طور که فـیروز آبادی گفته است: قصره یقصره جعله قصـیراً. 24. تفســیر قمی: خداوند متعــال فرمــود: «إِنَّ هَــذَا

لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِن نَّفَادٍ» یعنی هرگز تمـامی نـدارد و از بین نمی‌رود. 25.ـــ تفســـیر قمی: کلام خداوند متعال: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَـرًا» [گوید:] یعـنی گـروه گـروه «سَـلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ» یعنی به پاکی زاده شدید؛ چرا که تنها پاک زادگـان به بهشت راه می‌یابنـدو در روایت ابو جـارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام آمده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْـدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ» فرمـود: یعـنی زمین بهشت. 26.ـ ثـواب الاعمـال: امـام صـادق علیه السـلام فرمـود: خداوند بـرای هر یک از مخلوقـات خـود خـانه‌ای در بهشت و خـانه‌ای را در جهنم بنا کرده است. پس هنگـامی که بهشـتیان به بهشت و جهنمیان به جهنم در می‌آیند، منادی ندا می‌دهد:ای اهالی بهشت! پیش بیایید و بنگرید. آن‌ها می‌آیند و به دوزخ می‌نگرند. سـپس جایگاه‌هایشـان به آنـان نشـان داده می‌شـود. و بعد از آن به ایشـان گفته می‌شود: این‌ها منازلی است که اگر نافرمانی خدا را می‌کردید، به آن منازل می‌رفتید؛ یعنی به جهنم می‌رفتید. حضرت فرمـود: اگر قـرار باشد کسی از خوشحالی بمـیرد، اهل بهشت در آن روز به خـاطر عـذابی که از آن‌ها برطـرف شـده، از خوشـحالی می‌میرند. سپس منـادی نـدا می‌دهد:ای اهل آتش! سرهای خـود را بـالا بگیرید. آن‌ها سر خـود را بـالا می‌گیرند و به جایگـاه خـود در بهشت و نعمت‌هـای آن می‌نگرند. سپس به آن‌ها می‌گویند: این منازلی است که اگر خدا را اطـاعت می‌کردیـد، به آن وارد می‌شدید. حضرت فرمود: اگر قـرار باشد که کسی

به واسطه اندوه بمیرد، جهنمیان باید از حزن بمیرند. پس این گونه می‌شود که هر کدام از دو گروه بهشتیان و جهنمیان در منزلگاه خود جای می‌گیرند و این است معنای سخن خداوند که فرمود: «أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فیها خالِدُون»تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام همانند آن را روایت کرده است. 27ـ تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ عمل خوبی نیست که بنده انجام دهد، مگر این‌که ثواب آن در قرآن آمده باشد، جز نماز شب که به دلیل عظمت آن خداوند، ثواب آن را مشخص نکرده است. سپس این آیات را تلاوت کرد: «تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ *فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِیَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْیُنٍ جَزَاء بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ». سپس فرمود: خداوند در هر روز جمعه کرامتی به بندگان مؤمن خود عنایت می‌فرماید. چون روز جمعه شود، خداوند فرشته‌ای را با دو جامه به دروازه بهشت می‌فرستد و می‌گوید: به فلانی خبر دهید که آماده دیدار پروردگارش گردد. پس به آن مرد گفته می‌شود: اینک فرستاده پروردگارت بر در منتظر توست. پس مرد رو به همسرانش کرده و می‌گوید: کدام یک از این دو جامه را برای من بهتر می‌دانید. گویند: سرور ما! قسم به آن‌که بهشت را به تو روا داشته، جامه‌ای زیباتر از این‌که خداوند برایت فرستاده ندیده ایم. پس آن مؤمن، دو جامه را از فرشته می‌گیرد و یکی از آن دو را به صورت اِزار بر تن کرده و*

دیگری را به صورت رَدا بر دوش خودمی‌افکند و از کنار هر چیزی که گذر می‌کند، برای او می‌درخشد تا این‌که به وعده گاه می‌رسد. پس هنگامی که تمام مؤمنان گرد هم می‌آیند، پروردگار تبارک و تعالی بر آنان تجلّی می‌یابد و چون نگاه آنان به خداوند یعنی به رحمت خداوند می‌افتد، خاضعانه به سجده می‌افتند. پس خداوند به آنان می‌فرماید:ای بندگان من! سرتان را بالا بگیرید، چرا که امروز، روز سجده و عبادت نیست و من، بار زحمتو مشقت را از شانه‌هایتان برداشته ام. مؤمنان به خداوند عرض می‌کنند: پروردگارا! هیچ چیزی بهتر از آن‌چه به ما ارزانی داشته ای، نیست؛ چرا که تو بهشت را به ما ارزانی داشته ای. خداوند، به آنان می‌فرماید: هفتاد برابر آن‌چه که در اختیارتان است، برای شما می‌باشد. پس مؤمن در هر جمعه، هفتاد برابر آن‌چه را که در اختیار او است، به دست می‌آورد و معنای آیه «لَدَيْنَا مَزِيدٌ»[پیش ما فزونتر (هم) هست] همین است و منظور از آیه، روز جمعه است و شب جمعه، شبی تابناک و روز آن، روزی درخشان است. پس در شب و روز جمعه، بسیار ذکر تسبیح (سبحان الله)، و تهلیل (لا إله إلا الله) و تکبیر (الله أکبر) را بگویید و خدا را بسیار ستایش کنید و فراوان بر رسولش صلی الله علیه و آله، درود فرستید. هم‌چنین حضرت فرمود: مؤمن، عبور می‌کند و از کنار هر چیزی که می‌گذرد، برای او می‌درخشد تا این‌که نزد همسرانش می‌رود و آن‌ها به او می‌گویند: سوگند به کسی که بهشت را به تو

ارزانی داشت، هیچ گاه تو را زیباتر از این لحظه ندیده ایم و مؤمن می‌گوید: من به نور پروردگارم نظر افکندم. سپس حضرت فرمود: همسران مرد مؤمن، در بهشت به یک‌دیگر حسادت نمی‌ورزند و حیض نمی‌بینند و نزد شوهر خود بی‌بهره نگشتهو مرد، کینه‌ای از او به دل نمی‌گیرد. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما باد! می‌خواهم سئوالی را از شما بپرسم، اما از شما شرم دارم. حضرت فرمود: بپرس. راوی می‌گوید: عرض کردم: جانم به فدای شما باد! آیا غنا و موسیقی در بهشت وجود دارد؟ حضرت پاسخ داد: در بهشت، درختی وجود دارد که خداوند به بادهای بهشت امر می‌فرماید که بوزند و بادها بر آن درخت می‌وزند و نغمه‌هایی تولید می‌کنند که خلائق، هرگز نغمه‌هایی به آن زیبایی نشنیده‌اند. سپس حضرت فرمود: این نغمه‌ها، پاداش کسی است که در دنیا، از ترس خداوند، استماع موسیقی را ترک کرده است. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما باد! پیرامون بهشت، بیشتر برایم بگویید. حضرت فرمود: خداوند، بهشت را با دست خود، آفرید و هیچ چشمی، آن را رؤیت نکرده و هیچ مخلوقی، از آن آگاه نیست. پروردگار، هر بامداد، درهای بهشت را می‌گشاید و به آن می‌فرماید: رایحه و عطرت فزونی باد. آیه «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» نیز به همین معنا است.بیان: این‌که فرمود: «پروردگار بر آن‌ها تجلی کرد»، یعنی با انوار جلال و آثار رحمتش

واعطـای فضـلش تجلی کـرد. «وقـتی به سـوی او نگــاه کردند» یعــنی به آن‌چه از آن‌ها بــرای آنــان آشکار شد نگـاه کردند. و این‌که فرمـود: «به دست او»یعنه به قــدرت ورحمتش است. و آن صــفت را مخصوص آن بـاغ کـرد تا بر تمـایز آن از دیگر باغها اشــاره کند که دارای کــرامت واحســان بیشــتری است. و ممکن است سـایر باغها بر خلاف این بـاغ توسط ملائکه کاشــته وســاخته شــده باشــند. 28. خصال: ابن عباس گوید دو یهودی از بزرگان یهــود بمدینه آمدند و از امـیر المومـنین پرسـیدند بهشت کجاست و دوزخ کجاسـت؟ حضـرت فرمـود: بهشت در آسمانست و دوزخ در زمین. پرســـــیدند هفت چیســـت؟ حضـــرت فرمـــود: هفت در دوزخ که بســـته‌اند. پرســـیدند: هشت کدامســـت؟ حضـــرت فرمود: هشت در بهشت تا آخر حدیث. 29ـ تفسیر قمی: علی بن ابــراهیم، در تفســیر این آیــه، از حضرت امام محمّد بـاقر علیه السـلام روایت کـرده است که ایشان فرمود: حضـرت علی علیه السـلام از رسول خدا صـلی الله علیه و آله دربـاره تفسـیر این آیه پرسـید و عـرض کـرد:ای رسـول خـدا! این غرفه‌ها با چه چــیزی ســاخته شــده انــد؟ ایشــان فرمـــــود:ای علی! خداوند آن غرفه‌ها را بـــــرای دوستانش از دُرّ و یـاقوت و زبرجد سـاخته، سـقف آن‌ها از طلاست و با نقـره اسـتوار شـده و هر یک هزار در از طلا دارد و بر هر در فرشـته‌ای گمـارده شـده، در آن‌ها فرش‌هـایی رنگارنگ از حریر و دیبا بر روی هم انداخته شـــــده و از مشک و عنـــــبر و کافور پر شده و این همـان کلام خداوند عـزّ و جـلّ

است که فرمـود: «وَفُـرُشٍ مَّرْفُوعَـةٍ» پس چـون مؤمن به منزل گاه‌های خـود در بهشت درآیـد، تـاج فرمـانروایی و ارجمنـدی را بر سـرش می‌گذارند و دیباهـایی از طلا ونقـره و یـاقوت و دُرّ- که در دسته‌های گل به رشـته در آمـده اند- می‌آورند و به زیر تـاج بر تن او می‌کنند و هفتـاد دیبـای رنگارنگ که از طلا و نقـره و مروارید و یـاقوت سـرخ بافته شده بر او می‌پوشانند و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُـؤًا وَلِبَاسُـهُمْ فِيهَا حَرِيـرٌ» {در آن‌جا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسـته می‌شـوند و لباسشان در آن‌جا از پَرنیـان است} و چـون مـؤمن بر تخت خـود می‌نشـیند، تختش از شـادی به لـرزه می‌افتد. چـون اقـامت گاه‌هـای دوست خـدا در بهشت برپا شود، فرشته‌ای که بر باغ‌هایش گمارده شـده، اجـازه می‌خواهد تا بر او وارد شـود و به خاطر دهش‌های خداوند، به او شـادباش گویـد، امّا خادمان و کنـیزان او به آن فرشـته گویند: بایسـت، چـرا که دوست خـدا بر تخت خـود تکیه زده و پـریِ سـیاه چشـمی که همسر اوسـت، می‌خواهد به نزدش رود، پس صبر کن تا دوست خدا کار خـود به پایـان رسـاند؛ در آن‌گـاه پـری سـیاه چشـمی که همسر اوسـت، از خیمه خـود به سـوی او بـیرون می‌آید و در حـالی که کنـیزانش او را در میـان گرفته‌اند، شورمند گـام بر می‌دارد و هفتـاد دیبـای بافته با یاقوت و مروارید و زبرجد، رنگین به مشک و عنـبر، بر تن کـرده و تـاجی از کـرامت بر سر گذاشـته و کفشی از طلای آراسـته به یـاقوت و

مروارید، با بندهایی از یاقوت سرخ، به پا دارد؛ چون به نزدیکی دوست خدا می‌رسد و او مشتاقانه می‌خواهد به سویش برخیزد، به او می‌گوید:ای دوست خدا! امروز روز خستگی و فرسودگی نیست، پس برنخیز، من از برای تو و تو از برای منی. آن‌گاه آن دو به اندازه پانصد سال از سال‌های دنیا هم آغوش می‌شوند و نه این از او خسته شود و نه او از این؛ در آن دم دوست خدا به گردن آن پری می‌نگرد و بر آن آویزه‌ای از بندهای یاقوت سرخ می‌بیند که بر آن نوشته شده: توای دوست خدا! معشوق منی و من پری، معشوق توام که جان من به تو و جان تو به من بسته است. سپس خداوند هزار فرشته می‌فرستد تا به او به خاطر ورودش به بهشت شادباش گویند و پریان سیاه چشم را به همسری‌اش درآورند. آن‌ها به نخستین در از باغ‌های او می‌رسند و به فرشته‌ای که بر درهای آن باغ‌ها گمارده شده می‌گویند: برای ما از دوست خدا اجازه ورود بگیر که خداوند ما را برای شادباش گویی فرستاده است. آن فرشته می‌گوید: بگذارید به دربان بگویم تا دوست خدا را از آمدن شما آگاه سازد. آن فرشته به نزد دربان می‌رود، حال آن‌که بین آن دو، سه باغ راه است. او به نخستین در می‌رسد و به دربان می‌گوید: هزار فرشته بر در ورودی ایستاده‌اند، پروردگار جهانیان آنان را فرستاده تا به دوست خدا شادباش گویند و از من می‌خواهند تا برایشان اجازه ورود گیرم. دربان می‌گوید: این بر من بسی دشوار است که چون دوست خدا با همسرش به سر

می‌بـرد، از او بـرای کسی اجـازه ورود گـیرم. بین دربان و دوست خدا دو باغ راه است، پس دربان به نزد سرایدار می‌رود و به او می‌گوید: هزار فرشـته بر در ورودی ایستاده‌اند، پروردگار جهانیان آنان را فرستاده تا به دوستش شادباش گویند، بـرای آنـان اجازه ورود گیر. سرایدار به نـزد خادمـان می‌رود و به آن‌ها می‌گوید: فرســتادگان خداوند جبّــار بر در ورودی ایستاده‌اند، آنان هزار فرشته‌اند و از سوی خداوند آمده‌اند تا به دوستش شادباش گوینـد، پس او را از آمـدن آنـان آگـاه کن. خادمـان او را از این امر آگــاه می‌کنند و او به فرشــتگان اجــازه ورود می‌دهد. آنـان بر دوست خـدا وارد می‌شـوند، حـال آن‌که او در غرفه هــزار درش نشســته و بر هر یک از آن هزار در، فرشته‌ای گمارده شده است. چــون به آن فرشــتگان اجــازه ورود بر دوست خــدا داده می‌شـــــود، هر یک از آن فرشـــــتگان که بر درها گمارده شده‌اند، دری را بــاز می‌کند و هر یک از آن فرشتگان (که بـرای شـادباش آمـده اند) از دری از درهای غرفه وارد می‌شود و به دوست خــدا پیغــام خداوند جبّـــــار را می‌رســـــانند، و این کلام خداوند متعال است که فرمـود «وَالمَلاَئِکَـةُ یَـدْخُلُونَ عَلَیْهِم مِّن کُـلِّ بَـابٍ» {و فرشــتگان از هر دری بر آنــان درمی آیند}یعـنی درهـای غرفه «سَـلاَمٌ عَلَیْکُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ» {(و به آنــان می‌گویند:) درود بر شما به (پاداش) آن‌چه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای}و نیز فرمـود: «وَإِذَا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیمًا وَمُلْکًا کَبِـیرًا» {و چـون بـدانجا نگــری (ســرزمینی از) نعمت و کشــوری پهنــاور

می‌بینی} یعنی به سوی دوست خدا و به سوی دهش‌ها و آسودگی و کشور شکوهمندی که در آن به سر می‌برد، و فرشتگانی که از سوی خداوند جبار فرستاده شده‌اند، از او اجازه ورود می‌گیرند و تا به آنان اجازه نداده، وارد نمی‌شوند، آن است کشور شکوهمند و نهرها از زیرش روانند.بیان: این‌که فرمود: «محکوکة بالفضة» یعنی منقوش به نقره و در بعضی نسخ محبوکة آمده که اظهر است فیروزآبادی گوید الحبک استحکام وشدت و نیکو کردن ساخت لباس است. و تحبیک استوار کردن ومحکم کردن و راه راه کردن است. «قد هبت» یا مضاعف است یا معتل. جزری گوید: «هب التیس»یعنی بز نر برای جفت گیری به حرکت در آمد وهباب یعنی نشاط. و گوید: «التهبی»یعنی راه رفتن شخص مغرورِ از خود راضی که از هبا یهبو هبوا است یعنی کسی که به کندی راه می‌رود. و در بعضی از نسخ «تهیأت» آمده و در برخی «هیئت» که این دو اظهرند. «إلیک تناهت نفسی»یعنی اشتیاقم به تو به نهایت رسیده که به معنی تناهی وانتها معنی اشتیاق را نیز ضمیمه کرده است. 30ـ خصال: رسول خدا فرمود چهار نهر از بهشتند، فرات، نیل، سیحون، جیحون، فرات در دنیا و آخرت آب گواراست، نیل نهر عسل بهشت است، سیحون نهر می‌است، جیحون نهر شیر است. بیان: شاید مراد اشتراک اسمی است وممکن است منبع آن‌ها از بهشت دنیا باشد وبعد از انتقال به دنیا برخی از انها تغییر یافته باشند. 31ـ خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: پنج

میــوه دنیا از میوه‌هــای بهشــتی است انــار ملس. سیب. به، انگور. خرمای مشان. 32.ـ خصال: امـام پنجم فرمــود بخــدا خوشــبین و امیــدوار باشــید و بدانید که بهشت هشت در دارد که پهنـــای هر دری از آن‌ها مسافت چهل سال راه است. 33ـ خصال: امــیر المومــنین فرمــود: طــوبی درخــتی است در بهشت که بنش در خانه رســول خداست و در خانه هر مؤمـــنی بـــدون اســـتثناء یک شـــاخه‌ای از شــاخه‌هایش هست هر چه دل آن مــؤمن بخواهد و آهنگ آن را بکند آن شـاخه بـدو میدهد اگر سـواری تنــدروی صد ســال در ســایه‌اش راه پیماید از آن بــیرون نــرود و اگر کلاغی از بن آن پــرواز گــیرد ببالای آن نرسد تا از پیری سخت سپید گردد هلا در این نعمت بیکـــران رغبت کنید تا آخر حـــدیث. 34. خصال: جابر گوید رسول خدا صــلی الله علیه و آله فرمــود دو هــزار ســال پیش از آفــرینش آســمان و زمین بر در بهشت کتاب حسین بن سعید والنــوادر از امـــام صـــادق علیه الســـلام نقل می‌کند که فرمــود:؟ «بهشت می‌گوید خــدایا» و همانند آن را روایت می‌کند. 39.ـــ تفســـیر قمی: امـــام زین العابدین علیه السلام فرمـود: به قـرآن چنگ بزنید. زیرا خداونـد، بهشت را به دست خـویش یک آجر از طلا و آجر دیگری از نقـره آفریـده و ملات آن را از مشک، خاکش را از زعفـران، شن آن از مروارید و درجات آن را به اندازه آیات قرآن قـرار داده است. هر کس قرآن بخواند به او گفته می‌شود: بخوان و به درجه بــالاتر صــعود کن. هر کس از اهل قــرآن وارد بهشت شـــود، در آن‌جا به جز پیـــامبران و

صـــــــدیقان، کسی از نظر درجه از او برتر نخواهد بود.40ـ تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در باره آیه «ولقَدْ رَآهُ نَزْلةً أُخْرَی عِنـدَ سِـدْرَةِ المُنْتَهَی» گفت: در آســـــمان هفتم قـــــرار دارد و اما در پاسخ به کسانی که بهشت و جهنم را انکار می‌کنند فرموده است: «عِنـدَهَا جَنَّةُ المَـأوی» یعـنی در زیر سـدرة المنتهی که در آســـــمان هفتم قـــــرار دارد و جنة المـأوی هم در کنـار آن است.41ـ تفسـیر قمی: علی بن ابـــراهیم در بـــاره آیه «فِیهِنَّ قَاصِـــرَاتُ الطَّرْفِ» می‌گوید: آن زنـــان بهشـــتی این قـــدر نـورانی و درخشـان هسـتند که از شـدت نورشـان، چشم‌ها نمی‌توانند به آن‌ها نگـــــاه کنند و آیه: «لمْ یَطْمِثْهُنَّ» یعنی: کسی به آن‌ها دست نـزده است و آن‌ها را لمس نکـــرده است.وآیه: «فِیهِمَا عَیْنَـــانِ نَضَّـاخَتَانِ» گفته است: یعـنی فـوران می‌کنند و در باره آیه: «فِیهِنَّ خَیْـرَاتٌ حِسَـانٌ» گفته است: آن‌ها گل‌هـای نیلـوفری هسـتند که بر سـاحل رود کـوثر می‌رویند. هر گاه یکی از آن‌ها کنده شـود، به جـای آن گل دیگری می‌روید و آیه «حُـورٌ مَّقْصُـورَاتٌ فِی الخِیَـامِ» یعـنی: چشم از نگـاه کـردن به آن‌ها بـاز می‌ماند.بیان: قصر، حبس است وآن‌چه گفته بیـــان حاصل معناست یعـــــــنی به این دلیل در خیمه‌ها محبوســند که غــیر از همسرانشــان به آن‌ها نگــاه نکنند وممکن است در کلام حـــذف و وصـــلی باشد یعـنی نگـاه نگـاه کننـدگان به خـاطر لطـافت ونـور چهره حوریان از آن‌ها محبـوس باشد. 42ـ تفسـیر قمی: علی بن ابراهیم در باره آیه: «یَطُوفُ عَلیْهِمْ ولدَانٌ مُّخَلدُونَ» یعنی در حالی که شاد و خوشحال

هستند آیه «لا یَسْمَعُونَ فِیهَا لغْوا ولا تَأْثِیمًا» یعنی نه فحش می‌شنوند و نه دروغ و نه ساز و آواز. و در باره آیه: «فِی سِدْرٍ مَّخْضُودٍ» می‌گوید: آن درختی است که نه برگ دارد و نه خار. و امام صادق علیه السلام الْکَوْثَرَ» کوثر، نهری در بهشت است که خداوند به جای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ابراهیم، آن را به ایشان عطا فرمود. 46. تفسیر قمی: منظور از: «مُتَّکِئِینَ فِیهَا عَلَی الْأَرَائِکِ» {در آن (بهشت) بر تختها (ی خویش) تکیه زنند} در حجله‌ها نشسته‌اند در حالی که بر تخت‌هایی تکیه داده اند؛ و منظور از: «وَدَانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلَالُهَا» {و سایه‌ها (ی درختان) به آنان نزدیک است} فاصله آن‌ها با سایه درختان اندک است، و منظور از: «وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِیلًا»، {و میوه‌هایش (برای چیدن) رام} میوه آن درختان از شاخه‌ها آویزان است، به طوری که هم در حالت نشسته و هم در حالت ایستاده می‌توان از میوه آن درختان چید. و منظور از: «وَأَکْوَابٍ کَانَتْ قَوَارِیرَا * قَوَارِیرَ مِن فِضَّةٍ» {و ظروف سیمین و جامهای بلورین پیرامون آنان گردانده می‌شود * جامهایی از سیم} «أَکْوَابٍ»: کوزه‌های بزرگ است که دسته یا دستگیره ندارند؛ این‌ها ظرف‌هایی از جنس نقره هستند که اهل بهشت به وسیله آن می‌نوشند «قَدَّرُوهَا تَقْدِیرًا» {درست به اندازه (و با کمال ظرافت) آن‌ها را از کار در آورده اند} می‌گوید: طبق ظرفیت و درجه سیراب شدن آن‌ها ساخته شده است، به طوری که نه اضافه می‌آید و نه کم می‌آید، و در این آیه: «مِن سُندُسٍ وَ

إِسْتَبْرَقٍ» {پرنیان نازک و دیبای ستبر} منظور از «استبرق»، دیبا مهیا شده است. این [نعمتها] پاداش کردار [نیک] آن‌هاست} و در ادامه، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: سوگند به آن کسی که جان محمّد به دست قدرت اوست، هر روز هفتاد هزار ملک نزد او (مؤمن) می‌آیند و او را به نامش و نام پدرش می‌خوانند. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة از امام محمد باقر علیه السلام همانند آن را روایت کرده است. 51. کشف الیقین: امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی مرا داخل بهشت کردند دیدم درختی زیور و زینت‌هائی دارد پائین درخت مرکب‌های سفید و سیاهند و در وسط آن حور عین هستند و در بالای درخت رضوان است. به جبرئیل گفتم این درخت از کیست؟ گفت متعلق به پسر عمویت امیر المؤمنین است وقتی خداوند دستور دهد مردم داخل بهشت شوند شیعیان علی بن ابی طالب را می‌آورند تا به این درخت می‌رسند آن‌گاه لباسهای زینتی و حله‌های بهشتی را می‌پوشند و سوار بر مرکبهای سیاه و سفید بهشتی می‌گردند منادی فریاد می‌زند این‌ها شیعیان علی بن ابی طالب هستند که در دنیا بر آزار و اذیت صبر کردند امروز به آن‌ها این کرامت بخشیده شده. 52.ـ تفسر عیاشی: امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل «وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ» سؤال شد، ایشان فرمود: الأزواج المطهرة، زنانی هستند که حیض نمی‌شوند و نجاست نمی‌کنند.

53.ـ تفسـیر عیاشی: امـام صـادق علیه السـلام فرمود: همانا اهل بهشت از هیچ چیزی مانند نکـاح لذت نمی‌برند نه از خـوردن و نه از آشـامیدن. 54. تفسیرعیّاشی: امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَسَـارِعواْ إِلَی مَغْفِـرَةٍ مِّن رَّبِّکُمْ وَجَنَّةٍ عرْضُـهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ» فرمود: وقتی بهشت را وصف کنند، این گونه خواهد بود، و حضرت، دو دستش را کاملا از یک‌دیگر باز کرد.55ـ مناقب: امیرالمومنین علیه السـلام فرمـود: همانا بهشت هفتـاد و یک در دارد که شـیعیان و اهل بیت من از هفتـاد در آن وارد می‌شـوند و از یک در دیگر بقیه مـردم. 56. تفسیر امـام عسـکری علیه السـلام: «وَبَشِّـرِ الَّذِین آمَنُـواْ وَعَمِلُـواْ الصَّـالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ» بوستان‌هایی که «تَجْـرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَـارُ» از زیر درختـانش و سـراهایش «کُلَّمَا رُزِقُـواْ مِنْهَا» از آن بهشت «مِن ثَمَـرَةٍ» از میوه‌هـای آن «رِّزْقًا» برایشـان غـذا آورند «قَـالُواْ هَـذَا الَّذِی رُزِقْنَا مِن قَبْلُ» در دنیا و اسم‌هایشان همـان اسم‌هایی است که در دنیا داشـتند مانند سـیب و به و فلان و فلان و تفاوتشـان با آن‌چه در دنیا بـود در این است که این جا در نهـایت دلپـذیری هسـتند و همچـون میوه‌هـای دنیا به نجاست و دیگر چیزهـای نفـرت انگیز مثل زرداب و چرکاب و خون تبـدیل نشـوند و تنها پس از خورده شدن، عـرقی بر انـدام مؤمنـان روان سازند که بویی دلپـذیرتر از بـوی مشک دارد. «وَأُتُواْ بِهِ» نعمت‌هـایی از میوه‌هـای آن بوسـتان‌ها «مُتَشَـابِهًا» همه همانند هم، گزیـده و بی‌عیب و از هر گونه‌ای در نهایت دلپـذیری و گـوارایی باشـند و

نه همچــون میوه‌هــای دنیا که بــرخی نارســیده و برخی دگر رسیدگی را درگذرانده رو به گندیدگی و ترشی و تلخی و دیگر اوصـاف ناخوشـایند گـذارده باشـند و نـیز در رنگ و آب همچـون یک‌دیگر اما در طعم گوناگونند. «وَلَهُمْ فِيهَا» در آن باغ‌ها «أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ» از هر گونه ناپاکی و ناپســندی و از حیض و خـون رحم پـاک باشـند و از حیله گـری و پنهـان کـاری و نیرنگ بـازی و حسـودی به دور باشـند و شوهرستیز و درشت صدا و پلیدزبان و زشت گـوی نباشــند و هیچ عیب و هیچ خلق ناپســندی در آن‌ها راه نیافته باشد. «وَهُمْ فِيهَا خَالِـــــــــدُونَ» در آن بوســتان‌ها و باغ‌هــای بهشــتی جــاودان ســکنی گزینند.بیـان: فیروزآبـادی گوید العـرض هر جـایی است که از آن تعریق صــورت می‌گــیرد وبــوی آن خــوش یا نــاخوش است. وگوید الفــرک با کســره وفتحه دشـمنی زن وشـوهر بطـور عـام یا خـاص است. 57ـ تفســیر عیاشی: از ثُــویر، از علی بن حسین علیه السلام روایت کـرده است که فرمـود: هر گــاه اهل بهشت وارد بهشت می‌شــوند و ولی خــدا وارد جنّــات و مســاکن خــویش می‌شــود، هر مؤمـــنی به پشـــتی و اریکه خـــود تکیه می‌کنـــد، خدمتکاران او، دور او را می‌گیرند و میوه‌ها بر سر او خم می‌شــوند و چشــمه‌ها دور او به جوشش در می‌آیند و رودها از زیر او به جریـــــان می‌افتند و فرش‌ها بــرای او گســترده می‌شــوند و از برابر او گذر می‌کنند و خدمتکاران هر چه را که به آن تمایل پیدا کند، برای او برآورده می‌ســازند قبل از این‌که آنـــان بخواهند.- فرمـــود:- و حـــور العین (زنـــان

بهشـتی) از باغ‌ها بـرای او بـیرون می‌آیند. پس تا مـدتی که خـدا می‌خواهد در آن حـالت بـاقی می‌مانند، سپس خدای جبار و قدرتمند به آنان نگاه می‌کند و به آنـان می‌گوید:ای اولیا و اهل طـاعت من وای ساکنان بهشت من در جـوار من، آیا شـما را به بهـتر از آن‌چه در آن به سر می‌بریـد، با خـبر کنم؟ می‌گویند پروردگـار ما! چه چـیزی بهـتر از آن‌چه در آن به سر می‌بـریم؟ ما در آن‌چه جان‌هـای ما خواهـان آن هسـتند به سر می‌بـریم و چشم‌هایمان از دیدن نعمت‌ها در جوار خدای کـریم لذت می‌برد.- فرمـود:- پس دوبـاره همـان گفته را بـرای ایشـان تکـرار می‌کند. می‌گویند: بله‌ای پروردگـار ما! بهـتر از آن‌چه در آن به سر می‌بـریم را بـرای ما بیـاور. خـدای تبـارک و تعـالی به آنـان می‌گوید: رضایت من از شما و دوسـتی من نسـبت به شما بهـتر و بزرگـتر است از آن‌چه در آن به سر می‌برید.- فرمود:- پس می‌گویند، بلی،ای پروردگار ما! رضایت شما از ما و محبت شـما به ما بـرای ما بهـتر و بـرای جان‌هـای ما پـاکیزه‌تر است. سـپس علی بن حسـین علیه السـلام این آیه را خواندند: «وَعَـدَ اللَّهُ الْمُـؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنـاتِ جَنَّاتٍ تَجْـرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهـارُ خالِـدِینَ فِیها وَ مَسـاکِنَ طَیِّبَـةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ ذلِـکَ هُـوَ الْفَـوْزُ الْعَظِیمُ» {خداوند به مـردان و زنـان با ایمـان باغهـایی وعـده داده است که از زیر [درختـان] آن نهرها جـاری است. در آن‌جاودانه خواهند بـود، و [نـیز] سـراهایی پـاکیزه در بهشـتهای جـاودان [به آنـان وعـده داده است] و خشـنودی خـدا بزرگـتر

است. این است همـــان کامیـــابی بـــزرگ.} 58. تفســـیرإمام عســـکری علیه الســـلام: در بهشت پرندگانی هسـتند مانند بخـاتی (نـوعی جـانور). در بهشت از انواع جانوران هسـتند که در زمین وهـوا حـــرکت می‌کنند. و وقـــتی مؤمـــنی که دوســـتدار پیامبرصـــلی الله علیه وآله وآل او علیهم الســـلام اســـت، بخواهد از آن بخـــورد، در مقـــابلش قـــرار می‌گیرد و پرهایش ریخته وبریان شده ومی پـــزد و مـــؤمن از بخشی از آن بصـــورت قدید واز بخشی دیگر بصـورت بریـان می‌خـورد بـدون آن‌که آتشی باشد. و وقتی میلش برطرف شد می‌گوید: الْحَمْـدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعـالَمِینَ در این زمـان آن پرنـده به شـکل اول خود بـاز می‌گـردد و در هـوا پـرواز می‌کند وبر سایر پرندگان فخر می‌فروشد و می‌گوید: مثل من کیســـت؟ ولیّ خـــدا به امر خـــدا از من خـــورد. 59. تفسیرعیاشی: ابو وَلّاد، نقل کرده است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم! یکی از شـــیعیان که پارسا و مـــؤمن و بســـیار نمـازخوان اسـت، دوسـتدار لهو و لعب گشـته و به غنا گوش می‌سـپارد. امـام پرسـید: آیا این کـار او، وی را از اقامه نمـــاز به هنگـــام و یا روزه داری و ملاقات بیمار و تشییع جنازه و دیدار با دوستان باز نمی‌دارد؟ گفت: عـرض کـردم: خـیر، این موضـوع مانع از این نمی‌شـود که او در انجـام امـور خـیر و نیک کوتاهی کند. راوی گفت: حضرت فرمـود: این از گام‌های شـیطان است. ان شـاء الله این کـار او بخشـــوده است. ســـپس فرمـــود: دســـته‌ای از فرشتگان، فرزندان آدم را به خاطر مشغول گشتن

آنان به انواع لذت‌ها و امیـال و شـهوات نکوهیدند. مقصودم لذت‌های حلال است نه حـرام. - فرمـود:- پروردگـــارِ متعـــال، ایـــراد گـــرفتن فرشـــتگان از فرزندان با ایمان آدم را برنتابید، بنابراین در وجود آن فرشـتگان، لـذت‌ها و شـهوت‌ها را قـرار داد تا دیگـــر، بنـــدگان مـــؤمن را ملامت نکنند.- حضـــرت فرمـود:- چـون این امیـال و لـذت‌ها در دل و جـان آن‌ها اسـتوار شد. به درگـاه خداوند تضـرع کـرده و شکایت آوردند و گفتند: پروردگارا! از ما درگذر، از ما درگذر و ما را به همان فطرت و سرشتی که ما را بر آن آفریده بـودی، بـازگردان. همه تـرس ما از آن است که در وادی حـــیرت و شـــبهه بیفـــتیم. پروردگـــارِ آن حـــالت را از دل و جـــان ایشـــان برداشت. امـــام علیه السـلام فرمـود: وقـتی روز قیـــامت فـــرا می‌رسد و بهشـــتیان وارد بهشت می‌شوند، همین فرشته‌ها اجازه ورود بر بهشـتیان را می‌خواهند و خداوند به آنـــان اجـــازه ورود به بهشت را می‌دهند. آنان بر بهشتیان وارد می‌شوند و بر آنان سلام می‌دهند و می‌گویند: «سَلاَمٌ عَلَیْکُم بِمَا صَبَرْتُمْ» در دنیا در مقابل لذت‌ها و شـهوت‌های حلال. 60. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمـود که منظـور از: «سَـلاَمٌ عَلَیْکُم بِمَا صَـبَرْتُمْ» شـکیبایی آنـان بر فقر و تنگدسـتی در دنیا است «فَنِعْمَ عُقْبَی الـدَّارِ»- فرمـود:- منظـور، شـهیدان هســـتند. 61.ـــ تفسیرعیاشی: امـــام بـــاقر علیه السلام، از پـدرش، از پـدرانش علیهم السـلام نقل می‌کند که فرمـود: روزی رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله نشسته بود که اُمّ اَیمن نزد ایشان آمد و

در لباس زبرین او چیزی بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله از او پرســـید: ای‌ام ایمن! در بالاپوشت چه داری؟ عرض کرد:ای رسول خـدا! فلانی، دخـتر فلان خــانم را به عقد کسی درآوردند و بر ســرش چــیزی نثــار کردند و من از آن مقــداری برداشــتم. بعد امّ ایمن گریه کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عــرض کــرد: فاطمه سـلام الله علیها را به خانه بخت فرسـتادی و بر سر او چیزی نثـار نکـردی! رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله به او فرمـــــــود: گریه مکن، به آن خداونــدی که مــرا به حــق، بشــارت دهنــده و بیم دهنده مبعوث گردانیده است، در عقد فاطمه سلام الله علیها جبرئیل و میکائیل و اسـرافیل همـراه با هــزاران فرشــته حضــور یافتند و خداوند به درخت طـــوبی فرمـــان داد تا بر سر آنـــان از زیـــورآلات بهشــت، ابریشم و سـندس و اسـتبرق و مروارید و زمرّد و یاقوت و عطر بهشتی نثـار کردند و خداوند درخت طوبی را کــابین و مهریه فاطمه ســلام الله علیها قـــــرار داد و این درخت- در بهشت- در خانه علی بن ابی طـــالب علیه الســـلام قـــرار داد. 62. تفسـیر عیاشی: ابـان بن تَغلِب گفته است: پیـامبر صــلی الله علیه و آلــه، فاطمه ســلام الله علیها را بســیار می‌بوســید. عایشه ایشــان را به این خــاطر ســرزنش کــرد و عــرض کــرد:ای رســول خــدا! تو فاطمه را زیاد می‌بوسی؟ پیامبر صــلی الله علیه و آله به او فرمـود: وای بر تو بــاد! زمــانی که من به معراج رفتم، جبرئیل مرا به کنار درخت طوبی بـرد و به من از میوه آن درخت داد و من از آن خـوردم.

آن میـوه در پشت من به آب تبـدیل شد و هنگـامی که به زمین بازگشتم، با خدیجه همبستر شـدم و او فاطمه را بـــــــاردار شد. من هر وقت فاطمه را می‌بوســـم، رایحه درخت طــوبی از او به مشــامم می‌رسد. 63ـ تفســیر عیاشی: امــام بــاقر علیه الســـلام فرمودند: طـــوبی، درخـــتی است که از بهشت عــدن بــیرون می‌آید و پروردگــار متعــال با دست خود آن را کاشته است. 64ـ تفسیر عیاشی: ابو قتیبه تمیم بن ثابت، از ابن ســیرین نقل کــرده است که حضـــرت در توضـــیح آیه: «طُـــوبَى لَهُمْ وَحُسْــنُ مَــآبٍ» فرمــود: طــوبی، درخــتی است در بهشت که اصل آن در خانه علی علیه السلام است و در تمـامی منـازل بهشت شـاخه‌ای از شـاخه‌های این درخت وجــود دارد. 65ـ مجــالس مفید: امــام باقر از طریق پدران بزرگــوارش علیهم السّــلام از رسول خدا صـلی الله علیه و آله روایت کـرد که آن حضرت فرمود: بهشت بر همه انبیاء حــرام است تا نخست من داخل شوم، و نیز بر تمامی امّتها حرام است تا این‌که نخست شـــیعیان ما اهل بیت داخل شوند. 66ـ رجال کشی: ابن قتیبه از یحیی بن ابی بکــر، گفت: نظــام به هشــام بن حکم گفت: همانا اهل بهشت تا ابد در بهشت نمی‌مانند، زیرا در این صــورت در جــاودانگی مانند خداوند خواهند بــود و این غــیرممکن است. پس هشــام گفت: همانا اهل بهشت در جاودانگی نیازمند کسی هسـتند که آنـان را جاودان سـازد، ولی خداوند بـدون نیـاز به کسی که او را پایدار بـدارد جـاودان است و چـنین نیست که می‌گویی. گفت: غیر ممکن است که تا ابد زنده

باشـــــــند. گفت: چه اشـــــکالی دارد؟ علیه وآله فرمودند: هنگامی که مرا به آسـمان‌ها بـالا بردنـد، جبرئیل به من گفت: همانا من به بهشت و دوزخ فرمـان دادم تا خـود را بـرای تو نمایـان سـازند. فرمود: پس بهشت را همـراه با نعمت‌هـایی که در آن بود دیدم و دوزخ را نیز همراه با آتش و عـذابی که در آن بود مشاهده کـردم. پس بهشت هشت در داشت، بر روی هر در چهار سخن نوشته شده بود، که هر یک از آن سـخنان از همه دنیا و آن‌چه در آن است بهتر بود، برای کسانی که از آن آگاه باشند و به آن‌ها عمل کنند. و دوزخ آتشـــین نـــیز هفت در داشت که بالای هر در سه سخن نوشته شـده بـود، و هر یک از آن سخنان برای کسـانی که از آن آگـاه بوده و به آن عمل کننـد، از همه دنیا و آن‌چه در آن قـــرار دارد ســـودمندتر است. پس جبرئیل به من گفت:ای محمـد، آن‌چه را روی درها نوشـته شـده است بخـــوان. پس آن‌ها را خوانـــدم. اما درهـــای بهشت، روی اولین در نوشـته شـده بـود: معبـودی جز الله نیست و محمد فرسـتاده خـدا و علی ولی خداست. هر چـــیزی روشی دارد و روش زنـــدگی چهار چـیز است: قنـاعت و عمل به حق و دوری از کینه و هم نشـینی با نیکـان. و بر در دوم نوشـته شده بود: معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. هر چیزی چـاره‌ای دارد و چاره شادمانی در آخرت چهار ویـژگی است: دست کشـیدن بر سر یتیمـان، مهربـانی با بیـوه زنـان، کوشش در برآوردن نیازهای مؤمنـان و دلجـویی از نیازمندان. و بر در سوم نوشته شده بود: معبـودی

جز الله نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. هر چیز چاره‌ای دارد و چاره سلامتی در دنیا چهار ویژگی است: گفتار اندک و خواب اندک و راه رفتن اندک و خوراک اندک. و بر در چهارم نوشته شده بود: معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید مهمان خویش را گرامی دارد، هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید پدر و مادر خویش را گرامی دارد، هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید سخن نیکو بگوید یا این‌که ساکت باشد. و بر پنجمین در نوشته شده بود: معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. هر کس می‌خواهد به او ظلم نشود نباید ظلم کند، و هر کس می‌خواهد او را شماتت نکنند نباید دیگران را شماتت کند، و هرکس می‌خواهد خوار نگردد نباید دیگران را خوار سازد، و هر کس می‌خواهد در دنیا و آخرت به ریسمان محکم چنگ زند باید بگوید: معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. و بر در ششم نوشته شده بود: معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. هر کس می‌خواهد قبرش فراخ و گسترده باشد باید مسجد بسازد و هرکس می‌خواهد زیر زمین کرم‌ها او را نخورند باید در مساجد ساکن شود، و هرکس می‌خواهد شاداب و سرزنده باشد و هرگز فرتوت نشود باید مساجد را بروبدو هر کس می‌خواهد جایگاه خود را در بهشت ببیند باید مسجدها را با فرش بپوشاند. و بر در

هفتم نوشـته شـده بـود: معبـودی جز الله نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. روشنایی دل در چهار ویژگی اسـت، عیـادت بیمـار و تشـییع جنازه‌ها و خرید کفن و پـــرداخت بـــدهی. و بر در هشتم نوشته شـده بـود: معبـودی جز الله نیست و محمد فرسـتاده خـدا و علی ولی خداست. هر کس می‌خواهد از این درها وارد شود باید به چهـار چـیز چنگ زنـــد، ســـخاوت و خـــوش خلقی و صـــدقه و خودداری از آزردن بندگان خدا. و دیدم بر اولین در از درهـای جهنم سه سـخن نوشـته شـده بـود: هر کس به خداوند امید ببنـــدد ســـعادتمند شـــود، و هر کس از خداوند بیم داشـته باشد در امـان اسـت، و هر کس به کسی جز خـــدا امید ببنـــدد و از غـــیر او بترسد فـــریب خـــورده و تبـــاه گـــردد. و بر در دوم نوشـــته بـــود: هر کس می‌خواهد در روز قیـــامت برهنه نباشد باید در دنیا بدن‌های برهنه را بپوشاند و هرکس می‌خواهد در قیـامت تشـنه نباشد باید در دنیا تشـنه‌ها را سـیراب کنـد، و هر کس می‌خواهد در قیـــامت گرســـنه نباشد باید در دنیا شـــکم‌های گرسـنه را سـیر نماید. و بر در سـوم نوشـته بـود: خداوند دروغ گویان را لعنت کنـد، خداوند بخیلان را لعنت کند، خداوند سـتمکاران را لعنت کند. و بر در چهارم سه سخن نوشته شده بود: خداوند کسی را که اسلام را خوار داشته خوار کند، خداوند کسـانی را که به اهل بیت علیهم السلام اهـانت روا داشـته خوار سازد، خداوند کسـانی را که سـتمکاران را در سـتم به بنـدگان یـاری کرده‌اند لعنت کند. و بر در پنجم سه سخن نوشته شـده بـود: از امیـال درونی

پـیروی نکن، چـرا که این هوس‌هامخـالف ایمـان هستند، و در آن‌چه برایت سودی ندارد زیاده گـویی نکن که دراین صـــــورت رحمت خـــــدا از تو دور می‌شود. و یاری دهنـده سـتمکاران نبـاش. و بر در ششم نوشته شده بود: من برای تلاش گران حـرام هستم، من برای صدقه دهنده‌ها حـرام هسـتم، من بـرای روزه داران حـرام هسـتم. و بر در هفتم سه گفتار نوشته شده بود: خویشتن را محاسـبه کنیـد، پیش از آن‌که شما را مورد حسابرسی قـرار دهنـد، و خویشـتن را سـرزنش نمایید پیش از این‌که شـما را مورد سرزنش قرار دهند، و خدا را بخوانید پیش از آن‌که بر او وارد شوید و دیگر قادر به خواندن او نباشـید. 68ـ رجـال کشی: محمد بن عیسی قمی گفت: به سـوی ابوالحسن رضا علیه السـلام روانه شـــدم، در این هنگـــام یـــونس غلام آل یقطین به بدرقه من آمد و پرســـــید: به کجا می‌روی؟ گفتم می‌خواهم نزد ابوالحسن علیه السلام بروم، گفت: این سـؤال را از ایشـان بـپرس: آیا بهشت آفریـده شده است؟ چرا که من گمان می‌کنم بهشت هنــوز آفریـده نشـده است. گفت: پس بر ابوالحسن علیه السلام وارد شدم و نزد ایشان نشسـتم، سـپس به ایشان عـرض کـردم: یـونس غلام آل یقطینـاز من خواسـته پیغـامی را به شـما برسـانم. فرمـود: آن چیســت؟ گفتم: او به من گفت: آیا بهشت اکنــون آفریــده شــده اســت؟ چــرا که من گمــان می‌کنم بهشت هنــوز آفریــده نشــده است. فرمــود: دروغ گفتـــه، پس بهشت آدم در کجا بـــوده است. 69. رجـــال کشی: ســـنان بن انس گفت: به ابوالحسن

علیه السلام عرض کردم: همانا یونس می‌گوید: بهشت و جهنم آفریده نشده‌اند. فرمود: خداوند او را لعنت کند، او را چه شده؟ پس بهشت آدم کجا بوده است؟ 70ـ فلاح السائل: اباعبدالله علیه السلام فرمود: هنگامی که قیامت برپا شود، رضوان که دربان بهشت است گروهی را می‌بیند که به آنان برخورد نکرده‌اند. پس می‌پرسد: شما که هستید و از کجا وارد شدید؟ آنان می‌گویند: ما را رها کن، چرا که یکی است؟ پس عمر گفت:ای پیامبر خدا، هرگاه یکی از شما بخواهد نزد خانواده خود آید چه می‌کند؟ فرمود: هرگاه یکی از ما بخواهد نزد خانواده خود آید خداوند میان من و او حجابی از نور می‌افکند. پس هنگامی که از این حالت خارج شویم خداوند آن حجاب را از میان ما بردارد. پس عمر حق علی علیه السلام را شناخت و پس از آن به ایشان حسادت ورزید به گونه‌ای که به هیچ یک از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله حسادت نورزیده بود. 81ـ بشارة المصطفی: از ابن عباس که گفت زمانی بر اهل بهشت خواهد رسید که روشنایی خورشید و ماه را می‌بینند و می‌گویند: آیا پروردگار به ما وعده نداده که در بهشت خورشید و ماه را نخواهیم دید؟ در این حال منادی صدا خواهد زد: وعده خداوند به شما راست بوده و آن‌چه شما می‌بینید ماه و خورشید نیست. بلکه یکی از شیعیان علی بن ابی طالب است که از اتاقی به اتاق دیگر می‌رود و این نور چهره اوست که بر شما تابیده است. 82ـ تنبیه الخاطر: مردی به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله گفت:ای

ابوالقاسم آیا چـــنین می‌پنـــداری که اهل بهشت می‌خورند و می‌آشـامند؟ فرمـود: بلـه، سـوگند به کسی که جـانم در دست اوست به هر یک از آنــان توانـــایی صد تن در خـــوردن و آشـــامیدن داده می‌شـــود. گفت: پس به این تـــرتیب کسی که می‌خورد نیاز به رفع حاجت پیدا می‌کنـد، در حـالی که بهشت پـاکیزه است و ناپـاکی در آن راه نـدارد. فرمــود: عــرقی همچــون مشک از آنــان بــیرون می‌آید، به این تـرتیب شکم‌هایشـان تهی می‌شـود. 83ـ ابو ایـوب انصـاری از پیـامبر اکـرم صـلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: شـبی که مـرا به آسمان بردند ابـراهیم علیه السـلام به من برخـورد کـرد و گفت: امتت را امر کن تا درختـان بسـیار در بهشت بکارند، چـرا که زمین آن بسـیار گسـترده و خـــاک آن پـــاکیزه است. گفتم: درختـــان بهشت چیست؟ گفت: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. 84ـ کـنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة: حسن گفت: از عمــران بن حصــین و ابــوهریره دربــاره آیه «و مساکن طیبه» {و خانه‌های پاکیزه} سـؤال کـردم، گفتند: نزد آگاهان آمدی، ما از پیـامبر اکـرم صـلی الله علیه وآله در این بـاره سـؤال کـردیم، ایشـان فرمودند: کاخی از مروارید که در بهشت قرار دارد و در آن قصر هفتاد سـرا از یـاقوت سـرخ و در هر سرا هفتاد خانه از زمرد سرخ است که در هر خانه هفتاد تخت و بر هر تخت هفتاد فـراش گسـترده و بر بـالای هر فـراش حورالعیـنی است. در هر خانه هفتاد سفره پهن است و بر هر سفره هفتـاد نـوع غذا قرار دارد. در هر خانه هفتـاد خـدمتکار و کنـیز

است. و فرمود: خداوند به مـؤمن توانـایی می‌دهد در هر وعده همه آن را مصرف کند. 85ـ کنز جامع الفوائد و تأویل الآیـات الظـاهرة: ابـوجعفر از در دنیاست می‌پوشـــــاند. پس وارد بهشت شـــــدم و درخـتی را در آن دیـدم که هر بـرگ آن همه دنیا و آن‌چه را در آن است می‌پوشـــــــــاند. زیورها و لباس‌های فاخر و غذا به جز شـراب بـار می‌دهد. و در بهشت هیچ بـــاغ و ســـرا و خـــانه‌ای نیست مگر این‌که در آن شـــــاخه‌ای از شـــــاخه‌های این درخت وجـود دارد. و لباس‌ها و زیورها و خـوراک صـاحب کاخ از آن شـاخه است. پس گفتم:ای جبرئیـل، این درخت چیست؟ گفت: این درخت طوبی و بـرای تو است. پس خوشا به حـال تو و بسـیاری از مـردم امت تو. گفتم: پایـــــان آن، یعـــــنی ریشه‌اش در کجاست؟ گفت در سرای علی بن ابی طـالب، پسر عموی تو قرار دارد. 88ـ تفسیر فرات بن إبراهیم: ابوجعفر محمد بن علی از پـدرانش علیهم السـلام از پیـامبر اکـرم صـلی الله علیه وآلـه، فرمـود: هنگامی که مـرا به آسـمان بردند و به آسـمان دنیا رسـیدم تا این‌که به آسـمان ششم رسـیدم، در این هنگام درختی را دیدم که تا آن زمان درختی بهتر و بزرگ‌تر از آن را ندیـــــده بـــــودم. پس به جبرئیل گفت:ای محبـــوب من، این درخت چیســـت؟ گفت: این درخت طـــوبی است محبـــوبم، فرمـــود: پس گفتم: این صـدای بلند و برخاسـته چیسـت؟ گفت: این صدای درخت طوبی است. فرمود: پرسیدم چه می‌گویـــد؟ گفت: می‌گوید: وای از شـــوقی که به سوی تو دارم‌ای علی بن ابی طـالب علیه السـلام.

89ـ تفسیر فرات بن إبـراهیم: سـلمان رضی الله عنه گفت: بــرخی از همســران پیــامبر صــلی الله علیه وآله گفتند:ای پیـــامبر خـــدا، چگونه است که شـما فاطمه را آنقـدر دوست می‌دارید که هیچ یک از اهل بیت خود را به اندازه او دوست نمی‌داریــد؟ ایشــان فرمــود: هنگــامی که مــرا به آســمان بــالا بردنــد، جبرئیل علیه السـلام مــرا به ســوی درخت طوبی برد و یکی از میوه‌هـای آن درخت را گـرفت و آن را میان دو انگشت خود شکســتو ســپس آن را به من خورانید. پس از آن دستش را میان دو شانه من کشید و گفت:ای محمد، خداوند تبارک و تعالی تو را به فاطمه فرزند خدیجه بنت خویلد بشـــــارت می‌دهد. پس هنگامی که به زمین فرود آمدم چنـان شد و خدیجه فاطمه را بـاردار شد. پس هرگـاه من مشــتاق بهشت می‌شــوم نزدیک او می‌آیم و بــوی بهشت را از او استشــمام می‌کنم. و او حــوریه‌ای در کالبد انســـان است. 90ـ تفســـیر فـــرات بن إبراهیم: ابن عباس رضی الله عنه گفت: پیامبرخدا صـــــــلی الله علیه وآله فرمودند: همانا در بهشت درختی وجود دارد که به آن طـوبی گفته می‌شـود، در بهشت همه خانه‌ها شـــاخه‌ای از آن درخت را در خــود دارند که از شــهد شــیرین‌تر و از کــره نرم‌تر است. ریشه آن درخت در خانه من و شـــاخه‌اش در خانه علی بن ابی طـالب علیه السـلام قــرار دارد. 91ـ تفسیر فـرات بن إبـراهیم: امیرمؤمنـان علیه السلام فرمود: هنگامی که این آیه بر پیامبر صــلی الله علیه وآله نـــازل شد: «طـــوبی لهم و حسن مآب» {زندگی پاکیزه و بازگشتی نیکو برای ایشان

است} مقداد بن اسود کندی به سوی پیامبر اکـرم صـلی الله علیه وآله برخاست و گفت:ای پیـامبر خـدا، طـوبی چیسـت؟ فرمـود:ای مقـداد، درخـتی است در بهشت که اگر سوارهای بر اسب تیزرو در سایه آن بتازد، تا پیش از رسیدن به انتهـای آن صد سـال راه طی می‌کند. برگ‌ها و پوسـته آن سـرد و خنکو سـبز اسـت، شـکوفه‌های آن سـبزه زارهـا، شـاخه‌هایش سـندس و اسـتبرق، میوه‌هـایش جامه‌هـای سـبز، طعم آن زنجبیل و عسـل، سنگفرش آن یاقوت سـرخ و زمـرد سـبز و خـاکش مشک و عنـبر است. خزه‌هـایش محکمو عـود بخوریکه بـدون هـیزم زبانه می‌کشد. از ریشه آن سلسـبیل و رحیق و آب معین می‌جوشد. و سـایه آن‌جایی برای نشستن شیعیان علی بن ابی طـالب علیه السـلام است که در آن گـرد هم می‌آیند و با یک‌دیگر سـخن می‌گویند و در همین حـال مشـغول سخن گفتن هستند که فرشتگانی نزدشـان می‌آیند و افسـار اسب‌هایی برگزیـده در دست دارند که از یاقوت آفریده شده‌اند و سپس روح در آن‌ها دمیده شـده، با ریسـمان‌های است. پس هنگـامی که وارد خانه‌های خود می‌شوند فرشتگان را می‌بینند که به خـاطر کـرامت پروردگارشـان به آنـان تبریک می‌گویند. و آن‌گـاه که در جایگاه‌هـای خـود قـرار گیرند به آن‌ها گفته می‌شود: «هَلْ وَجَـدْتُمْ ما وَعَـدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قالُوا نَعَم» {آیا چیزی را که پروردگارتان به شـما وعـده داده بـود راست دیدیـد؟ می‌گویند: بله} پروردگارمـا، خشـنود شـدیم، تو نـیز از ما خشنود بـاش. می‌فرماید: با خشـنودی‌ام از شـما و

دوستی شما با اهل بیت پیامبرم شما را در سـرای خـود جـای دادم و فرشـتگان دست در دست شـما گذاشتند. پس گوارایتان بـاد، گوارایتـان بـاد بـدون هیچ ترســی، و هیچ تــاریکی در آن نیست. پس در این هنگـــام «وَ قـــالُوا الْحَمْـــدُ لِلَّهِ الَّذی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُور»}و می‌گویند: «سپاس خـــدایی را که انـــدوه را از ما بـــزدود، به راســـتی پروردگـــارِ ما آمرزنـــــده [و] حق شـــــناس است {ابوموسی گفت: این حـدیث را با سـند این هشت نفر، بـرای اصـحاب حـدیث خوانـدم و گفتم: من از عهده این حدیث به سوی شما دوری می‌جویم، چرا که گروهی ناشناس در میـان راویـان آن هسـتند و شاید آنان راستگو نباشـند. پس همـان شب یا شب بعد از آن خـواب دیـدم گـویی کسی نـزد من آمد و کتابی همراهش بود که در آن نوشته شـده بـود: از مخـولبن ابـراهیم و حسن بن حسـین و یحـیی بن حسن بن فـــرات و علی بن قاسم درآن بـــود، اما علی بن قاسم و گـروهی را که نامشـان را به یـاد نـدارم در آن ندیـدم، بـرای تو از زیر درخت طـوبی نوشتیم در حالی که خداوند وعده خود را به انجـام رساند. پس به کتاب‌هایی که نـزد توست چنگ بـزن که هرچه در آن‌ها می‌خـــوانی نـــور بهشت بر آن تابیده است. بیـان: «المـنیع» بـرای آن معنـایی که مناسب این جا باشد نیافتم و ممکن است ایــراد از نسخه برداری باشد، و «الألنجوج» عود بخور است، و «المرعــزی» که بــدون تشــدید کشــیده خوانــده می‌شــود و در هر صــورت میم آن مفتــوح اســت، پشم و کرک زیر موی ماده بز اســت، و «الریــاش»

لبـاس فـاخر اسـت، و «لمع بالشی ء» یعـنی آن را ربود، و «الحکمة» با حرکت متوالی، چیزی که چانه اسب را بپوشاند، مانند لگام، و افسار نـیز جـزء آن است، و «الثفر» با حرکت متوالی و نیز با سـکون، بندی است که انتهای زین قرار دارد- سعد السعود: از تفسیر عباس بن مروان به اسـناد خـود از جعفر بن محمد از پـدرانش از امیرمؤمنـان علیه السـلام مانند آن را نقل کرده است. 92ـ تفسیر فرات بن إبـراهیم: ابـوجعفر علیه السـلام دربـاره فرمـوده خداوند «الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآب» {کسـانی که کـار نیک انجـام دادنـد، پـاکیزه‌ترین زنـدگی و بازگشـتی نیکو نصیبشـان است} فرمـود: همانا به من خـبر داده شـده که طوبی درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه علی بن ابی طالب است، و این درخت برای ایشان و پـیروان اوست. بر روی درخت جامه دان‌هـایی است که در هر یک از آن‌ها لباس‌هـایی فـاخر از سـندس و اسـتبرق قـرار دارد و بـرای هربنـده‌ای هـزار هـزار جامه دان است که در هر یک صـدهزار لباس قرار دارد که رنگ هر یک با دیگـری متفـاوت است، مگر این‌که رنگ همه آن‌ها سبز و از سـندس و اسـتبرق است. پس این بلنـدترین بخش درخت است. میانه آن سـایه‌های درخت است که اگر سواری تیزرو در سایه آن درخت به تاخت برود صد سال طول می‌کشد تا آن را بپیماید. پـایین‌ترین آن میوه‌هـای درخت است که به خانه‌هایشـان نزدیک استهر یک از شاخه‌های آن مانند چوبی اسـتکه صد نوع میوه بر آن روییده، از میوه‌هایی که دیـده‌ای یا

تا کنــون ندیــده ای. خداوند متعــال می‌فرماید: «لا مقطوعه و لا ممنوعه» {نه پایـــان می‌یابد و نه از آن منع می‌شود} و این درخت طوبی نام دارد و از ریشه آن رودی جـــاری است که بهشت عـــدن را سـیراب می‌کنـد، و آن کـاخی است از مروارید یک دست که در آن هیچ شکســتگی یا اتصــالی وجــود نـــــــدارد. اگر همه مســـــــلمانان در آن جمع شوندگنجایش آنان را دارد. این کاخ هـزار هـزار در دارد و هر در دوقطعه است از زبرجد و یـــاقوت به طــول دوازده میــل، تنها پیــامبران و صــدیقان و شـــهیدان و کســـانی که در راه خـــدا دوســـتی می‌کرده‌اند وارد آن می‌شـــوند و نـــیز مؤمنـــان نــاتوانی که جایگــاه آنــان در این جا اســت، و این بهشت عدن است. 93ـ کافی: از امام صـادق علیه السلام که فرمود: خـدا تبـارک و تعـالی فرماید:ای بنده‌های صدیق من در دنیا به عبادتم متنعّم باشید، زیرا شما در آخرت بدان متنعّم خواهید بـود. بیـان: این‌که فرمود: شما بدان متنعّم می‌شـوید یعـنی به سبب آن یا به ثـواب آن یا به اصل عبـادت، چـرا که صــدیقین از عبــادت پروردگارشــان بیش از ســایر لــذات، لــذت می‌برند بلکه جز از آن لــذت نمی‌برند. لذا آنان در بهشت خـدا را عبـادت و یـاد می‌کنند نه از جهت تکلیـــف، بلکه از آن جهت که از آن لـــذت می‌برند و از آن متنعم می‌شـــوند. واین وجه اظهر است. 94ـ کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز وجود دارد که شـنیدن سـخن آفریـدگان به آن‌ها داده شده است: بهشت، آتش، و حــور العین؛ پس هنگامی که بنده نمـاز بگـزارد و بگوید: «اللهم

أعتقنی من النار و أدخلـنی الجنة و زوجـنی الحـور العین»، {خدایا، مـرا از آتش برهـان و وارد بهشت نما و حوریـــــان درشت چشم را به ازدواج من در آور.} آتش می‌گوید:ای پروردگـــار، بنـــده تو از تو خواست او را از من برهــانی، پس او را برهــان؛ و بهشت می‌گوید:ای پروردگــار، بنــده تو از تو مــرا خواست، پس او را در من ساکن نما؛ و حــور العین می‌گوید:ای پروردگـــــار، بنـــــده تو از تو ما را خواســتگاری کــرد، پس او را با ما تــزویج نما. ولی اگر از نمـــازش روانه شـــود و چـــیزی از این‌ها را نخواهد، حوریــان درشت چشم می‌گویند: این بنــده در مـــورد ما بی‌رغبت است و بهشت می‌گوید: این بنده در مــورد من، بی‌رغبت است و آتش می‌گوید: این بنده در مورد من، نادان است.95ـ کافی: امام صــادق علیه السـلام فرمـود: اصـحاب رسـول خـدا صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله! پدران و مـــــادران ما به فـــــدایتان اهل نیکی‌ها در دنیا به نیکی‌هایشــان شــناخته می‌شــوند، آنــان در آخــرت چگونه شناخته می‌شوند؟ فرمودند: خدای تبــارک و تعالی وقتی بهشتیان را به بهشت وارد می‌کند، به بــویی خــوش و پــاک امر می‌کند که به نیکوکــاران بخورد. آن‌گاه هیچ کدام از آن‌ها بر گــروهی از اهل بهشت نمی‌گذرند مگر آن‌که بــوی او را شـــناخته و می‌گویند: این از نیکوکـــاران است. بیـــان: عبق به الطیب مانند فرح یعنی به او چسـبید. 96ـ کـافی: امام صادق علیه السلام فرمـود: همانا بهشت دری دارد که به آن معروف «نیکی و احســان» می‌گویند و از آن داخل نمی‌شـوند مگر معروفـان، معروفـان

در دنیا همــان معروفــان در آخــرت هســتند. 97. کــافی: امــام صــادق علیه السّــلام فرمــود: همانا مؤمن ببرادرش تحفه میدهد، گفتم: تحفه چیست؟ فرمود: مانند جای نشستن، متکا، خوراک، پوشاک، سلام. پس بهشت بـرای پـاداش او گـردن کشـد، و خدای عز و جل ببهشت وحی فرماید که: من طعام تــرا بر اهل دنیا حــرام ســاختم مگر بر پیغمــبر و وصی پیغمبر، و چون روز قیامت شود، خدای عز و جل ببهشت وحی کند که دوســـــــتانم را در برابر تحفه‌هایشـان پـاداش ده، پس غلمـان و حوریـانی بــیرون آیند که طبقهــائی که از مروارید ســرپوش دارد، همـواره داشـته باشـند. چـون آن‌ها بـدوزخ و هراسش نگرند و بهشت را با آن‌چه در آنست مشاهده کنند، عقلشان بپرد و نتوانند از آن طبقها بخورند، سپس یک جارچی از زیر عـرش فریـاد کند که: همانا خـدای عز و جل دوزخ را حـرام کـرده بر کسی که از طعـام بهشـتش خـورد، آن‌گـاه ایشـان دست دراز کنند و بخورند (زیـــرا از هـــراس دوزخ ایمن شوند). 98ـ کافی: امام باقر علیه السّلام در تفســـیر آیه شـــریفه: یَـــوْمَ نَحْشُـــرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً{[یاد کن] روزی را که پرهیزکاران به ســوی [خــدای] رحمــان گــروه گــروه محشــور می‌کنیم} به نقل از پیامبر صــلّی اللَّه علیه و آله و ســـلّم می‌فرماید:ای علی! «وفد» باید ســـواره باشند، آنـان مـردانی هسـتند که تقـوای خـدا را در پیش گرفتند و خداوند آنـــان را دوست داشت و به خـویش ویـژه گردانید و اعمـال آنـان را پسـندید و پرهیزکارانشـان نامیـد، و سـپس فرمـود:ای علی!

سوگند به آن‌که دانه را شکافت و مردم را پدید آورد همانا که فرمود: در بهشت، درجاتی از یک‌دیگر برتر و جایگاه‌هایی گوناگون و متفاوت وجود دارد که نعمت‌هایش پایان ندارد و ساکنان آن هرگز خارج نگردند ساکنان بهشت جاوید، هرگز پیر و فرسوده نگردند و گرفتار شدائد و سختی‌ها نخواهند شد. 104ـ تنبیه الخاطر: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: اگر با چشم دل به آن‌چه که از بهشت برای تو وصف کرده‌اند بنگری، از آن‌چه در دنیاست دل می‌کنی، هر چند شگفتی‌آور و زیبا باشد، و از خواهش‌های نفسانی و خوشی‌های زندگانی و منظره‌های آراسته و زیبای آن کناره می‌گیری، و اگر فکرت را به درختان بهشتی مشغول داری که شاخه‌هایشان همواره به هم می‌خورند، و ریشه‌های آن در توده‌های مشک پنهان، و در ساحل جویباران بهشت قرار گرفته آبیاری می‌گردند، و خوشه‌هایی از لؤلؤ آب دار به شاخه‌های کوچک و بزرگ درختان آویخته، و میوه‌های گوناگونی که از درون غلاف‌ها و پوشش‌ها سر بیرون کرده‌اند، سرگردان و حیرت زده می‌گردی: شاخه‌های پر میوه بهشت که بدون زحمتی خم شده در دسترس قرار گیرند، تا چیننده آن هر گاه که خواهد بر چیند، مهمانداران بهشت گرد ساکنان آن و پیرامون کاخ‌هایشان در گردشند و آنان را با عسلهای پاکیزه و شراب‌های گوارا پذیرایی کنند. آن‌ها کسانی هستند که همواره از کرامت الهی بهره مند تا آن‌گاه که در سرای ثابت خویش فرود آیند و از نقل و انتقال سفرها آسوده

گردند.ای شــنونده اگر دل خــود را به منظره‌هــای زیبایی که در بهشت به آن می‌رسی مشغول داری، روح تو با اشــتیاق فــراوان به آن ســامان پــرواز خواهد کـــــرد، و از این مجلس من با شـــــتاب به همســایگی اهل قبــور خــواهی شــتافت. خداوند با لطف خود من و شما را از کسانی قــرار دهد که با دل و جــان بــرای رســیدن به جایگــاه نیکــان تلاش می‌کنند. بیــان: لعــزفت یعــنی منصــرف و بی‌میل شد. و زخــرف یعــنی طلا و هر چــیز انــدود شــده و الاصطفاق یعنی تکان خــوردن و اصــطفاف أشــجار یعنی درختــانِ به نظم صف کشــیده و کبــائس جمع کباسة یعــنی خوشه‌های درخت خرما که شــاخه‌های متعدد داشــته باشد و عســالیج و همین‌طــور أفنــان یعــنی شــاخه‌ها. این‌که فرمــود: «فتــأتی علی منیة مجتنیها» یعــنی هیچ خواســته او تــرک نمی‌شــود. فیروزآبادی گوید: التصفیق یعــنی ظــرف به ظــرف کــردن شــراب بــرای آن‌که خــالص و مصــفا شــود. وگوید: الرواق صاف و خیره کننــده از آب وغــیر آن و گفته می‌شــود: زهقت نفسه یعــنی مُــرد. 105. نهج البلاغه: امیرالمؤمــنین علیه الســلام فرمودند: «آگــاه باشــید آن کس که تقــوا پیشه کند و از خــدا بترسد، از فتنه‌ها نجات می‌یابد» و با نور هدایت از تاریکی‌ها می‌گریزد، و به بهشت و آن‌چه که دوست دارد جاودانه دسترسی پیــدا می‌کند. خــدا او را در منزل کــرامت خــویش مسکن می‌دهــد، خــانه‌ای که می‌کنند و یـــــاری ایشـــــان بر تـــــأمین خـــــرجی روزگارشـــــان. بعضی از اهـــالی بهشت به یک‌دیگر می‌گویند: بــرای رســیدن به دوســتان خــود عجله

نکنید، چرا که تنها فزونی درجات والا در بهشت، با بهره مند ساختن برادران مؤمن خود در نیکی‌ها است که آنان را به تأخیر وامی دارد. و چیزی که برتر از آن است و ناله ساکنان بهشت و حوریان را آرام می‌کند شکیبایی شیعیان در تقیهاست، پس در این هنگام نگهبانان بهشت و حوریان آن می‌گویند: ما بر اشتیاق خود بر آنان شکیبایی می‌کنیم، همان‌گونه که آنان در هنگام شنیدن سخنان ناپسند درباره بزرگان و پیشوایان خود صبر می‌کنند، همان‌گونه که آنان خشم خود را با تلخی فرومی خورند و در آشکار کردن حقیقت دربرابر ستمی که بر آنان می‌رود و توانایی دفع زیان آن را ندارند صبر می‌کنند. پس در این هنگام پروردگار بزرگ و بلندمرتبه ندا می‌دهد:ای ساکنان بهشت من وای نگهبانان رحمت من، من از روی بخل بزرگان و همسران شما را به تأخیر وانداشته ام؛ بلکه به این دلیل است که سهم آنان را از بزرگداشت خود کامل گردانم، به وسیله یاری رساندن آنان به برادران دینی شان و دست گیری از غمگینان، و گشایش از کار گرفتاران، و شکیبایی در تقیه در برابر فاسقان و کافران، تا آن‌که به برترین کرامت‌ها دست یابند و آنان را با شادمان‌ترین و خوشایندترین حالات به سوی شما منتقل کنم. و در این هنگام ناله و فریاد آنان آرام گیرد. می‌گویم: کامل آن در باب معجزات پیامبر صلی الله علیه وآله خواهد آمد. 107.ـــ تفسیر قمی: دلیل این‌که بهشت در آسمان قرار دارد این فرموده خداوند متعال است: «لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ

السَّماءِ وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّة» {درهای آسمان برایشان بازنخواهد شد و آن‌ها وارد بهشت نمی‌شوند} و دلیل این‌که آتش در زیر زمین است فرموده خداوند در سوره مریم است: «فَوَ رَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّیاطِینَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا» {پس سوگند به خداوند همه آنان را برانگیخته خواهیم کرد، و شیاطین را نیز و سپس همه آنان را در حالی که به زانو درآمده‌اند گرداگرد جهنم جمع می‌کنیم} و معنای «پیرامون جهنم» دریایی است که دنیا را در بر گرفته و آتش‌های آن زبانه می‌کشد. و این فرموده خداوند است که: «وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَت» {و هنگامی که دریاها برافروخته شوند} و «جِثِیّاً» یعنی بر روی زانوان، سپس خداوند متعال فرمود: «وَ نَذَرُ الظّالِمِینَ فِیها جِثِیًّا» {و ستمکاران را در حالی که از خواری و ناتوانی به زانو درآمده‌اند درآن رها می‌کنیم} یعنی در زمین که به آتش تبدیل شده است. 108. تفسیر امام علیه السلام، فرمود: درباره فرموده خداوند متعال: «وَ إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَکُمْ وَ رَفَعْنا فَوْقَکُمُ الطُّور» {و هنگامی که از شما پیمان گرفتیم و بر فراز طور شما را بالا بردیم} پس از بیان فرمان خدا به بنی اسرائیل درباره کتاب، آویخته، و هرکس تا پیش از این روز به آنان بدی می‌کرده و در این روز آنان را خشنود سازد به یکی از شاخه‌های آن آویخته است. و هم‌چنین هر کس کارهای خیر دیگری در این روز انجام دهد به شاخه‌ای از شاخه‌های آن آویخته است. سپس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: سوگند به

آن کس که مــرا به حق بــرانگیخت هر کس در این روز کــار بد و گنــاهی انجــام دهد به شــاخه‌ای از شــاخه‌های درخت زقــوم آویخته که او را به ســوی دوزخ می‌کشاند. سپس پیامبر خـدا صـلی الله علیه وآله فرمـــود: ســـوگند به کسی که مـــرا به حق بـرانگیخت هر کس در این روز نمـاز واجب خـود را کوتــاه کند یا آن را ســبک شــمارد به شــاخه‌ای از شـــاخه‌های درخت زقـــوم آویخته و اگر در این روز ناتوان و تنگدستی بر کسی وارد شود و از بدحالی خود به او شکایت کند، در حـالی که می‌تواند بـدون این‌که زیانی ببیند نیاز او را برطـرف سـازد و کس دیگری وجود ندارد که این کار را انجام دهد، در این حال از یاری او خودداری کند و دستش را نگرفته و رهایش کند تا ضایع شده و نابود گردد، پس به یکی از شـــاخه‌های آن آویخته است. و هر کس در برابر گنهکاری که به سویش آمده و عذر می‌خواهد عــذر او را نپذیرفته و در مجــازات او به حد مجــاز اکتفا نکـــرده و زیـــاده روی کند همانا به شـــاخه‌ای از شــاخه‌های زقــوم آویخته شــده، و هــرکس میــان مردی و همسرش اختلاف افکنـد، یا میـان پـدری و فرزنـــدش، یا بـــرادری با بـــرادرش، و یا میـــان دو دوست یا همسـایه یا همـراه و یا دو غریبه اختلاف افکنی نماید، همانا به شاخه‌ای از شاخه‌های زقوم آویخته است. و هر کس با وجـــــود آگـــــاهی از تنگدسـتی فـرد نیازمنـدی بر او سـخت بگـیرد و بر سختی و بلای او بیفزاید به شاخه‌ای از شــاخه‌های زقوم آویخته، و هـرکس قرضی بر عهـده داشـته و آن را بـــرای صـــاحبش کم به حســاب آورد و بر او

ستم کرده تا آن‌که قرض را باطل نماید، و هـرکس به یـتیمی سـتم کنـدو او را بیـازارد و مـالش را به زور بگیرد به شـاخه‌ای از شـاخه‌های آن آویختـه، و هرکس به ناموس بـرادر مـؤمنش دست درازی کند و مـــردم را به این کـــار وادارد به شـــاخه‌ای از شـــاخه‌های آن آویخته و هـــرکس به حـــرام آوازه خـــوانی کند که به انجـــام معصـــیت وادار نماید به شاخی از شـاخه‌های آن آویخته و هر کس کارهـای ناپسـند خـود و سـتمی را که در جنگ‌ها بر بنـدگان خـــدا روا داشـــته برشـــمارد و به واســـطه آن‌ها بر مردم فخرفروشی کند به شاخه‌ای از شاخه‌های آن درآویخته و هـرکس همسـایه بیمـاری داشـته و از روی بی‌اهمیتی به عیادت او نرفته تا این‌که او دنیا رفته باشد به شـــاخه‌ای از شـــاخه‌های آن آویخته و هرکس همسایه‌اش از دنیا برود و او از روی سـبک شماردن او به تشییع جنازه‌اش نرود به شاخه‌ای از شاخه‌های آن آویخته، و هرکس از مصـیبت دیـده‌ای روی گرداند و از روی حقیر و کوچک شمردن به او ســـتم کنـــد، به شـــاخه‌ای از شـــاخه‌های آن آویخته است. و هر کس عاق والـدین یا یکی از آن‌ها شـود و با وجود توانایی در خشـنود سـاختن آنـان در این روز آن‌ها را خشـــــنود نســـــازد به شـــــاخه‌ای از شـاخه‌های آن آویختـه، و به این تـرتیب هـرکس در این روز کارهای ناپسند دیگـری انجـام دهد به یکی از شاخه‌های آن درآویخته است. سـوگند به خـدایی که مـــــرا به حق برگزید همانا درآویختگـــــان به شـــاخه‌های درخت زقـــوم توسط این شـــاخه‌ها به جهنم کشـیده می‌شـوند. سـپس پیـامبر خـدا صـلی

الله علیه وآله برای مدتی سر خویش را به سوی آسمان بالا گرفته و شادمان شده و می‌خندیدند. سپس سر خویش را پایین افکنده و اندوهناک و گرفته بودند. سپس به یاران خود رو کرده و فرمودند: سوگند به کسی که محمد صلی الله علیه وآله را به حق مبعوث کرد درخت طوبی را دیدم که شاخه‌هایش را بالا گرفته و درآویختگان به شاخه‌های آن به سوی بهشت بالا می‌روند. و برخی از آنان را دیدم که به یک شاخه آویخته بودند و برخی دیگر بر اساس همراه داشتن طاعات بیشتر، به دو شاخه یا بیشتر آویخته بودند. در آن میان زیدبن حارثه را دیدم که به بیشتر شاخه‌های آن چنگ زده بود و به وسیله آن به بالاترین نقطه آن می‌رسید. به همین دلیل شادمان شدم و خندیدم. سپس به سوی زمین نگریستم و سوگند به آن کس که مرا به حق برانگیخت شاخه‌های زقوم را دیدم که درآویختگان خود را به سوی جهنم می‌کشاند. و کسانی را که براساس خون جاری است و او می‌گوید: پروردگارا، در این روز حق مرا از کسانی که به من ستم کردند بگیر. پس در این هنگام پروردگار بزرگ خشمگین می‌شود و جهنم و همه فرشتگان برای خشم او خشمگین می‌شوند و در این هنگام جهنم آهی آتشین می‌کشد و سپس موجی از آتش برمی خیزد و قاتلان حسین و فرزندان آنان و فرزندان فرزندانشان را برمی دارد. پس آنان می‌گویند: پروردگارا، ما در قتل حسین علیه السلام شرکت نداشتیم. پس خداوند به شعله‌های آن می‌فرماید:

آنـان را از چهره‌هایشـان و پلیـدی چشم‌هایشـان و سـیاهی روی‌هایشـان بگیرید و آنـان را از پیشانی‌هایشان بگیرید و «فِی الـدَّرْکِ الْأَسْـفَلِ مِنَ النَّار» {در پـایین‌ترین پرتگاه‌هـای جهنم} بیفکنیـد، چرا که آنان از پدرانشان که با حسین علیه السـلام جنگیدند با فرزندان حسـین علیه السـلام دشـمن‌تر بودند. پس آنـان را می‌کشـند به گـونه‌ای که ناله‌هایشان در جهنم شنیده می‌شوند. سپس سخن به این جا رسـید که فرمـود: هنگـامی که تو به در بهشت برسی دوازده هـزار تن از حوریـان به پیشـوازت خواهند آمد که پیش از این به پیشـواز کسی نرفته و پس از تو نـیز بـرای کسی نخواهند رفت. در دست‌هایشـان عصـایی از نـور است و هریک بر اسبی برگزیده سوارند که آنان رااز طلای زرد و یـاقوت سـرخ قـرار داده و افسـار آن از مروارید تـازه و روی هر اسب ریسـمانی دورنگـاز سـندس انبـوه قـرار دارد. پس هنگـامی که وارد بهشت شوی اهـالی آن به تو خوشـامد می‌گویند و بـرای پـیروانت سـفره‌هایی از گـوهر که بر ستون‌هایی از نور قرار گرفته گسـترده می‌شـود و از آن می‌خورند در حـالی که مـردم در حـال حسابرسی هستند و آنـان در آن‌چه دلشـان بخواهد جاودانه متنعم هستند. و هنگامی که دوسـتان خـدا در بهشت جـای گیرند آدم و پیـامبران پس از او به دیـدار تو می‌آیند و همانا در میانه بهشت دو مروارید از یک تیره هستند که یکی مروارید سـفید و دیگـری مروارید زرد است در آن کاخ‌ها و خانه‌هایی است که هفتـاد هـزار خانه سـفید بـرای

سکونت ما و شیعیان ما است. و مروارید زرد برای ابــراهیم و خانــدان ابــراهیم صــلوات الله علیهم اجمعین است. بیـان: «الأبـرق» هر چـیزی است که سفید و سـیاه در آن یک جا جمع شـده باشد. 117. امـالی طوسی: رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمودند: در فــردوس چشــمه ایست شــیرینتر از عسل و نرمــــتر از کـــره و ســـــفیدتر از بـــــرف و خوشبوتر از مشک که در آن سرشتی است خدا عز و جل ما را از آن آفرید و شـــــــیعه ما را هم از آن آفرید و هر که از آن سرشت نیست از ما و از شــیعه ما نیست و همانست پیمــانی که خــدا عز و جل بر ولایت امـیر المؤمـنین علیه السّـلام گرفته. عبید (راوی حدیث) گوید: این حدیث را بــرای محمد بن حســـین گفتم و گفت: یحـــیی بن عبد اللّه بتو راست گفته. و چنین خبر داد مـرا از پـدرم از جـدم از پیغمبر همه ماه رمضــان را روزه داشــته باشد و صبر کند. می‌دانی مقصود از اطعام چیســت، گفتم خدا و رسول داناتر می‌باشـند فرمـود: هر کس که برای عیــال خــود هزینه زنــدگی تهیه کند و آن‌ها را نیازمند مردم نگرداند، می‌دانی تهجد چیست گفتم: خدا و رسول داناتر می‌باشـند فرمـود: کسی که به خـواب نـرود تا نمـاز عشـاء را بخواند زیـرا یهـود و نصــاری در آن وقت در خــواب هســتند. و فرمــود حضــرت صــلی الله علیه و آله: در آن شب معــراج چون به بهشت وارد شدم دیـدم زمین مسـطحی را که ملائکه‌ها در آن بقعه بـــــزرگی میســـــاختند یک خشت از طلا و یک خشت از نقــره و دیــدم گــاهی میسازند و گاهی میایســتند (گــوئی منتظراند) پس

سؤال کردم از آن‌ها چرا گـاهی میسـازید و گـاهی توقف میکنیـــد؟ گفتند: توقف میکـــنیم تا این‌که مصـالح آن برسد. گفتم مصـالح آن چیسـت؟ گفتند ذکر مؤمن است که بگوید: سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا إله إلَّا اللَّه و اللَّه اکـبر، و هر گـاه نگوید توقف می‌کـنیم. هنگـامی که مـرا در آسـمان‌ها گـردش دادند، جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت و مـرا بر بساطی از بسـاطهای بهشت نشـاند. پس از آن یک گلابی به من داد و من آن را زیر و رو کـــردم، ناگهــان شــکافته شد و از آن کنــیزی از حوریــان بهشتی خارج شد که من زیبـاتر از او ندیـده بـودم، پس به من گفت: ســـلام بر توای محمّد! گفتم: تو کیســـتی؟ گفت: من راضــیه مرضــیّه هســـتم، که پروردگار مرا از سه چـیز آفریـده اسـت، پـائین تنه من از عطر است، و میـان تنه من از کـافور و بـالا تنه من از عنــبر است. خــدای مــرا به آب حیــات سرشته است. خدای جبّـار به من گفت هست شـو، پس موجود شدم، و مرا برای برادر و پسر عمـویت علی بن ابی طـــالب آفریـــده است. این حـــدیث و مانند این حــدیث و عکس آن‌ها دلالت دارند بر خلق شـدن بهشت و جهنم و این‌که الان موجودند. 130. تفســـیر قمی: در پاسخ به کســـانی که بهشت و جهنم را انکار می‌کنند فرموده است: «عِنـدَ سِـدْرَةِ المُنْتَهَى عِندَهَا جَنَّةُ المَأْوى» یعـنی سـدرة المنتهی در آسـمان هفتم قـرار دارد و جنة المـأوی هم در کنــار آن است.علی بن ابــراهیم گفت روایت کــرد برای من پدرم از حماد از امام صـادق علیه السـلام که رســـول خـــدا صـــلی الله علیه و آله فرمودند:

«هنگـامی که مـرا به آسـمان‌ها بردند وارد بهشت شـدم و در آن‌جا قصـری» و حـدیث اول را تا این جـای فرمـایش حضـرت که می‌فرمایند: «همانا ایشـان می‌خوابند بین آن دو» ادامه دادند. سـپس گفت و به همین اسناد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمودند: «هنگـامی که مـرا به آسـمان‌ها بردند» تا پایان حـدیث دوم و پس از آن حـدیثی که ما آن را در اول باب از ایشان روایت کـردیم یعـنی حـدیث بوسـیدن فاطمه علیها السـلام و توصـیف درخت طـوبی را آورده و می‌گوید: و همانند آن بسیار است از مواردی که منکرین معـراج و بهشت و جهنم را رد می‌کنند. 131ـ عیـون اخبـار الرضا علیه السلام از پدران خود نقل کرد که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمـود: وسط بهشت از آن من و اهل بیت من است. 132ـ خصـال: در مـورد فرمـوده خداوند: «طُـوبی لَهُمْ وَ حُسْـنُ مَـآب» {طـوبی و خـوش سـرانجامی آن‌ها است} امـیر المومنین علیه السلام می‌فرمایند: طـوبی درختـی است که خـدا با دست خـود آن را کاشـته و از روح خـود در آن دمیـده و از پشت دیـوار بهشت شـاخه‌های آن نمایانست زیـور و جامه‌هـای زیبا و میوه‌های آویخته تا برابر دهان بهشـتیان ببـار آورد تا آخر حدیث. 133ـ خصال: ابن عباس گفت رسول خدا بر زمین چهار خط کشید و فرمـود میدانید این چیسـت؟ گفتند خـدا و رسـولش داناترنـد، فرمـود بهترین زنـان بهشت چهارنـد، خدیجه دختـر خویلـد؛ فاطمه دختر محمد، مریم دختر عمران، آسیه دختـر مزاحم زن فرعون. 134ـ معانی اخبار: امام صادق

علیه السّلام روایت نمود که پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله فرمود: «سخاوت» درختی است که ریشه آن در بهشت است و شاخه‌هایش بر دنیا سایه افکنده، اینک هر انسانی به شاخه‌ای از شاخه‌های آن خود را بیاویزد او را به بهشت خواهد برد. 135ـ تفسیر امام علیه السلام: درباره فرموده خداوند متعال: «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهی عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوی» {و به این درخت نزدیک نشوید} فرمود: آن درختی است که از دیگر درختان بهشت متمایز شده است. همانا دیگر درختان بهشت هر کدام یک نوع میوه و خوراکی دارد، اما این درخت و درختان مانند آن، بار گندم و انگور و زیتون و عناب و میوه‌ها و خوراکی‌های دیگر را دارد. به همین دلیل داستان گویان در نام درخت دچار اختلاف شده‌اند، برخی می‌گویند گندم بوده و بعضی دیگر می‌گویند انگور بوده و برخی هم می‌گویند درخت عناب بوده است. 136ـ تفسیر امام علیه السلام: در آن‌چه که در بار مناقب امیرمؤمنان علیه لسلام خواهد آمد. پیامبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: به راستی خداوند شیطان را از تو و دوستدارانت ناامید می‌کند و در آخرت به اندازه هر دانه خردلی که به دوستت عطا کرده‌ای به تو می‌بخشد و خداوند آن را بزرگ می‌کند، درجه‌ای در بهشت به تو عطا می‌کند که به اندازه فاصله آسمان تا زمین از دنیا بزرگ‌تر است. و نیز به تعداد هر دانه خردل می‌کند کوهی از نقره هم چون آن، و کوهی از مروارید و کوهی از یاقوت و کوهز از گوهر و

کوهی از نور پروردگار عزت مانند آن، و کـوهی از زمـــرد و کـــوهی از زبرجد مانند آن، و کـــوهی از مشک و کـوهی از عنـبر همچـون آن خواهد داد. و همانا تعـــداد خـــدمتگزاران تو در بهشت از تعـــداد قطره‌های باران و گیاهان و موی حیوانـات بیشـتر است. 137ـ تفسیر امام علیه السلام: پیـامبر خـدا صـــلی الله علیه وآله فرمـــود: هـــرکس حقـــوق خویشان پدر و مادرش را رعـایت کند در بهشت به او هزار درجه داده می‌شود که میان هر دو درجه به انـدازه مسـیری است که اسب تـیزرو در مـدت صد سال می‌دود. یکی از درجـات از نقـره و دیگـری از طلا و یکی دیگر از مروارید و دیگری از زمـرد و یک هم از زبرجد و یکی دیگر از مشک و یکی از عنبر و دیگـری از کـافور است. و این درجـات از این نـوع هســـتند. و هـــرکس حق نزدیکـــان محمد و علی صلوات الله علیهما را رعایت کنـد، به او درجـات و پاداش فراوانی داده می‌شـود که به انـدازه برتـری محمد و علی صـــلوات الله علیهما بر پـــدرومادر نسبی او است. سـخن به آن‌جا رسـید که خویشـان پیامبر صلی الله علیه وآله را بر خود مقدم بدارد و پس از بیـان این‌که مـال بسـیار به او داده شـود، گفت: سپس پیامبر صلی الله علیه وآله نـزد او آمد و گفت:ای بنده خدا، این پاداش تو است که در دنیا نزدیکان مرا بر نزدیکان خودت مقدم داشتی. و من در آخـرت به انـدازه هر دانه از این مـال در بهشت هـزار قصر به تو خـواهم داد که کـوچک‌ترین آن‌ها بزرگ‌تر از همه دنیا است، گیـاه خشـکیده آن بهـتر است از دنیا و آن‌چه در آن اســـــت، تا آن‌جا که

فرمـــــــود: و هر کس دست از روی محبت بر سر یـــتیمی بکشد خداوند در بهشت به تعـــداد هر تـــار مویی که از زیر دستان او عبور کرده قصـری به او می‌بخشد که از همه دنیا و آن‌چه در دنیاست بزرگ‌تر است. و در آن هرچیز که خوشـایند باشد و دیده‌ها از آن به وجد آید وجود دارد و آن‌ها جاودانه در نعمت هســـتند. تا آن‌که گفت: حســـین بن علی علیهما السـلام فرمـود: هر کس یـتیمی از ما را بر عهده بگیرد و غیبت و پوشیدگی ما را از او جـبران کنـد، سـپس با علـوم ما که به او رسـیده یـاری‌اش کند تا این‌که راه را به او بنمایاند و هــدایتش کنــد، خداوند عزوجل می‌فرماید:ای بنده بزرگوار و یاری دهنـــــــده، من به این بخشش ســـــــزاوارترم.ای فرشتگانم، بـرای او در بهشت به تعـداد هر حـرفی که به او آموخته هــزار هــزار قصر قــرار دهیــد، و نعمت‌هــای دیگــری را که شایســـته آن است به آن بیفزایید. و ادامه داد تا این‌که گفت: دو زن شکایتی را در امر دین نزد فاطمه سـلام الله علیها بردند که یکی دشمن ایشـان و دیگـری زنی مـؤمن بــود، حضــرت حجت زن مــؤمن را بــرایش آشــکار ساخت و او بر دیگری پیروز شد و از این رو بسیار شادمان شد. فاطمه سلام الله علیها فرمود: همانا شادی فرشتگان از پیروزی تو بیشــتر از شــادمانی توست و همانا اندوه شیطان و یارانش از ناامیـدی آن زن از تو بیش از انـــــدوه اوست. و خداوند عز وجل به فرشتگان فرمود: به خـاطر این آگـاهی که فاطمه به این زن نیازمند و اســـیر داد، در بهشت هزار هزار برابر آن‌چه را برایش مهیا نمــوده بودید

قــرار دهید. و این را ســنتی قــرار دهید بــرای هر کس که نیازمند اسیری را بر دشمنش یــاری دهد و هزار هــزار برابر آن‌چه را در بهشت بــرایش آمــاده بود قرار دهید. تا آن‌جا که گفت: و محمد بن جعفر علیهما الســـلام فرمـــود: هر کس بـــرای شکست قدرت دشــمنان ما در مقابل دوســتان نیازمند اهل بیت تلاش کند و آنـــان را از ایشـــان بـــازدارد و رسوایی‌هایشان را آشکار کــرده و عیب‌هایشــان را بیـــان کنـــدو امر محمد صـــلی الله علیه وآله و خاندانش را بــزرگ دارد، خداوند تلاش بهشــتیان را در ساختن قصرها و خانه‌هــای او قــرار می‌دهد. به تعداد هر حرف از حجت‌هــایی که در برابر دشــمنان خــدا به کــار می‌بــرد بــرای او از بهشــتیان به کــار گرفته می‌شــود که نــیروی هر یک از آنــان بیش از آن است که آســـمان‌ها و زمین را جابجا کنند. پس چه بناهـــای فـــراوان و چه نعمت بـــزرگی و چه قصــرهای بســیاری که تنها خداوند شــمار آن‌ها را می‌داند. و ادامه داد تا آن‌که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: همانا خداوند در شب معــراج به جبرئیل دستور داد تا قصــرهای بهشت را به من نشــان دهد. پس آن‌ها را دیــدم که از طلا و نقــره ساخته شده و ملاط آن از مشک و عنبر است. مگر آن‌که دیدم بــرخی از آن‌ها کنگره‌هــای بلند دارند که بقیه ندارند. پس گفتم:ای حـــبیب به تســـبیح و تقــدیس و تهلیل خداوند مشــغول می‌شــوند. آن پرندگان در آسمان پراکنــده می‌شــوند و خــود را در آن آب می‌افکنند و خود را با مشک و عنــبر آغشــته می‌سازند. پس هنگامی که فرشتگان جمع شــوند و

به پرواز درآیند بر روی ایشان افشانده می‌شـود و در این روز آن‌ها را به عنـوان نثـار فاطمه سـلام الله علیها میـان خـود رد و بـدل می‌کنند. پس هنگـامی که روز به پایـان رسد نـدا می‌دهند: به جایگاه‌های خویش بازگردید که به راستی از لغزش و خطا در برابر چـنین روزی در امـان هسـتید، این بزرگداشتی برای محمد و علی صـلوات الله علیهما است. تا پایـان حـدیث. 145ـ کـافی: امـام صـادق علیه السلام فرمـود: امـیر المؤمـنین علیه السـلام برای مردم خطبه خواند و فرمـود: بدانید که تقـوی برای اهلش مرکـبی رام و راهـوار است. اگر لگـام آن را رها و آزاد م گذارنـد؛ آن‌ها را به بهشت وارد می‌کند و درهای بهشت بـرای آن‌ها بـاز می‌شـود و بوی بهشت را می‌شنوند و به آن‌ها گفته می‌شـود: «ادْخُلُوهَا بِسَـلاَمٍ آمِنِینَ» تا پایـان خطبه. 146. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمـود: هر که بگوید: «لا اله الّا اللّه» بـرای او در بهشت درخـتی کاشـته شـود از یـاقوت سـرخ که بنش از مشک سفید بر آمده و از عسل شیرین‌تر و از برف سـپیدتر و از مشک خوشـبوتر است و در آن باشد نمونه‌هـای پسـتان دوشـیزگان که در زیر هفتـاد پـیراهن بر آمـده باشد تا آخرحـدیث. 147ـ امـالی صـدوق: رسـول خـدا می‌فرمـود: اگر بدانید آن‌چه شما در ماه رمضـان دارید بـرای خـدا بیشـتر شـکر می‌کردید. شب اول- خـدا همه گناهـان امتم را از عیان و نهان بیامرزد و برای شما هزار هـزار درجه بالا برد و پنجاه شهر بـرای شـما بسـازد. روز دوم- خـدای عز و جل بهر گـامی که بردارید عبـادت یک

سال و ثواب یک پیغمبر و روزه یک سال برای شما بنویسد. روز سـوم- بهر مو که در تن دارید گنبـدی در فردوس برای شما بسازد از در سفید که در زیر آن 12 هـزار و در نشـیب آن 12 هـزار خانه نـور بشما دهد که در هر خانه هزار تخت و بر هر تخـتی حوریه باشد و هر روزی هـزار فرشـته بر شـما در آید با هر فرشته هدیه‌ای باشد. روز چهارم- خدا در بهشت خلد به شـما هفتـاد هـزار قصر دهد در هر قصری هفتاد هزار خانه و در هر خانه پنجـاه هـزار تخت و بر هر تخت حـــــوریه‌ای و برابر هر حوریه هزار کنیزک و روسری هرکنیزک بهتر است از دنیا و ما فیها. روز پنجم- خـدا در جنة المـاوی به شـما هزار هزار شهر دهد که در هر شهری هفتـاد هـزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار خوان و بر هر خوان هفتـــاد هـــزار کاسه که در آن شصت هـــزار رنگ خـــوراک مختلف است. بشـــما عطا کند. بیست و پنجم- خدای عز و جل برای شما بنا کند زیر عـرش هزار گنبد سبز که بر سر هر گنبد خیمه نوری باشد خدای عز و جل فرمایدای امت محمد منم پروردگار شما شـمائید بنـدگان و کنـیزان من در این گنبـدها زیر ســایه عـــرش من باشـــید و گـــوارا بخورید و بنوشید تـرس و غمی بر شـما نیست‌ای امت محمد بعزت و جلال خودم شـما را چنـان ببهشت بـرم که اولین و آخرین در شـگفت مانند و بر سر هر کـدام شما هزار تاج از نور گـذارم و هر کـدام شـما را بر ناقه‌ای سوار کنم که از نور خلق شده و مهـار نـور دارد و در آن مهـــار هـــزار حلقه طلا است و به هر حلقه فرشته ایست که عمـود نـور در دست دارد تا

بی‌حساب وارد بهشت شود. روز بیست و ششم- خدا نظر رحمت بوی کند و همه گناهانش را جز قتل نفس و بدهی مالی می‌آمرزد و هر روز هفتاد بار از غیبت و دروغ و بهتان پاکش کند. روز بیست و هفتم- گویا هر مرد و زن مؤمن را یاری گردید و هفتاد هزار برهنه پوشانیده و هزار مرزبان را خدمت کرده و هر کتابی که خدا فرستاده خوانده اید. روز بیست و هشتم- خدا در بهشت خلد صد هزار شهر نور بشما دهد و در جنة الماوی صد هزار کاخ نقره و در جنة الفردوس صد هزار شهر و در هر شهری صد هزار منبر مشک که در درون هر منبری هزار خانه از زعفران است و در هر خانه هزار تخت از در و یاقوت و بر هر تختی همسری از حور العین. بیست و نهم- خدا هزار هزار محله دهد که درون هر محله گنبد سفیدیست و دور هر گنبد تختی از کافور سفید و بر آن تخت هزار بستر از سندس سبز و بالای هر بستری حوریه در هفتاد هزار حله و بر سرش هشتاد هزار شقه گیسو است و هر شقه مکلل بدر و یاقوت بوده. سی ام- خدا بنویسد برای شما بهر روزی که بر شما گذرد ثواب هزار شهید و هزار صدیق و بنویسد برای هر روزی ثواب روزه دو هزار روز و بشماره هر چه بروید به آب رود نیل درجه شما را بالا برد و بنویسد برای شما برات آزادی از دوزخ و جواز از صراط و امان از عذاب، بهشت را دریست بنام ریان که تا روز قیامت گشوده نگردد و برای مردان و زنان روزه دار باز کنند که از امت محمدند «ص» و رضوان خازن بهشت جار زندای امت محمد

بیائید بسوی ریان و امت من از این در وارد بهشت شوند هر که در ماه رمضـان آمرزیـده نشـود در چه ماهی آمرزیـده شـود؟. 148ـ امـالی صـدوق: علی علیه السلام فرمود: از طرف رسول خدا ده چـیزی به من داده شد که به کسی پیش از من داده نشـده و به کسی پس از من هم داده نشـود رسـول خـدا فرمـود:ای علی تو بـرادر مـنی در دین و تو بـرادر منی در آخرت، علیه و آله و سلم اسـتغفار می‌کنند تا آخر حدیث. 157ـ علل الشـرایع: سـائلی خـدمت رسول خدا صـلی الله علیه و آله عـرض کـرد: چـرا جنّت (بهشت) را جنّت خوانده اند؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: زیـرا مسـتور و پنهـان از مخلوقات است و نیز پسندیده و پاکیزه بوده و نـزد خدا ذکرش و یادش مطلـوب و مرضی است. 158. خصـال: پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله فرمـود: چون خداوند بهشت را آفریـد، آن را از نـور عـرش آفرید، سـپس این نـور را پاشـید و یک سـوم آن به من رسید و یک سـوم آن به فاطمه علیهما السـلام و یک سـوم آن به علی علیه السـلام و خانـدان او رسـید، پس هر کس که از این نـور به او اصـابت کرده باشد به ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله راه پیـدا می‌کند و هر کس که از این نـور به او نرسـیده باشد از ولایت آل محمد صـلی الله علیه و آله گمراه می‌شود. 159ـ امـالی طوسی: حسـنین علیها السلام از پدر خـود علی علیه السّـلام روایت می‌کنند که مردی از انصار خـدمت حضـرت رسـول صلّی اللّه علیه و اله رسـید و گفت: یا رسـول اللّه من توانائی دوری از شما را ندارم، من وارد مـنزل

خـود می‌گـردم و یـاد شـما را می‌کنم و بـار دیگر کارهای خود را رها می‌کنم و می‌آیم خـدمت شـما، و این فقط بـرای دوسـتی و محبت شـما می‌باشد. من با خود فکر می‌کنم که روز قیامت هنگـامی که شما را وارد بهشت کردند و در جایگاه بلنـدت جـای دادند من در آن هنگـام چه کنم در این هنگـام این آیه نـازل شد «وَ مَنْ یُطِـعِ اللَّهَ وَ الرَّسُـولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّـدِّیقِینَ وَ الشُّـهَداءِ وَ الصَّـالِحِینَ وَ حَسُـنَ أُولئِکَ رَفِیقـاً» و کسانی که از خدا و پیامبر اطـاعت کننـد، در زمـره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشـته [یعـنی] با پیـامبران و راسـتان و شـهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند. رسـول خـدا آیه را برای او خواندند و او را به جوار خود بشارت دادند. 160ـ علل الشـرایع: پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله فرمودند: هنگـامی که مـرا به آسـمان بردند از آن به آسـمان ششم رفتم به این آسـمان که رسـیدم نـداء آمد: یا محمّد خـوب پـدری اسـت، پدرت ابراهیم و خوب برادری اسـت، بـرادرت علی از آن‌جا گذشـته و وقـتی به مقـام حجب رسـیدم جبرئیل دست مرا گرفت و به بهشت داخل نمود در این اثناء به درخـتی از نـور برخـوردم که در اصل و ریشه آن دو فرشـته‌ای که حلل و زیورها به خـود پیچیده بودند قرار داشـتند به جبرئیل گفتم: حـبیب و دوست من آن درخت از آن کیسـت؟ جبرئیل گفت: این درخت تعلّق به بـرادرت علی بن ابی طـالب علیه السّـلام دارد و این دو فرشـته تا روز قیامت حلل و زیورها را به خود پیچیده‌اند سپس به

جلو رفتم به درخت خرمایی بر خوردم که خرمایش نرمـــــتر از کف و دو نیم کـــــردم یک حوریه از آن بـیرون آمد که مژگـان چشـمش چـون پرهـای جلو کـــرکس بـــود به من گفت درود بر توای احمـــد،ای رسول خدا،ای محمـد، گفتم خـدایت مهربـان باشد تو کیستی؟ گفت منم راضیه و مرضیه جبار مـرا از سه جنس آفریده پـائین تنم از مشک است و بـالای آن از کـــافور و میـــانه‌ام از عنـــبر و با آب زنـــدگی خمیر شدم و حضرت جبار فرمود بـاش و من بـودم و آفریـــده شـــدم بـــرای پسر عم و وصی و وزیر تو علی بن ابی طالب علیه السـلام. جـامع الاخبـار از امام رضا از پدرانش علیهم السلام از رسـول خـدا صـــلی الله علیه و آله همانند آن را روایت کـــرده. 164ـ امالی طوسی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و اله فرمودند: هنگـــامی که مـــرا به آســمان‌ها بردند وارد بهشت شدم و در آن‌جا قصری از یاقوت سرخ را مشـــاهده کـــردم که بـــاطن آن هم از بـــیرون مشـــاهده می‌شد. آن یـــاقوت بســـیار پر نـــور و درخشـــنده بـــود در این قصر دو قبه از در و زبرجد دیـــده می‌شـــد، گفتم‌ای جبرئیل این قصر متعلق به کیست فرمـود: آن بـرای کسی است که سـخنهای خوب بگوید، و روزه داشته باشد و طعـام به مـردم بدهد و در شب‌ها هنگامی که مـردم خـواب هسـتند نماز بگذارد تا آخر حدیث. 165ـ تفسـیر فـرات بن إبـــراهیم: با اســناد خـــود از حذیفه یمـــانی، گفت: عایشه بر پیامبر خـدا صـلی الله علیه وآله وارد شد در حـــالی که ایشـــان فاطمه ســـلام الله علیها را می‌بوســـید. پس گفت:ای پیـــامبر خـــدا، آیا او را

می‌بوسید در حالی که او شوهر دارد؟ پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمود و سخن از حدیث معراج به میان آمد تا آن‌که فرمود: سپس جبرئیل دست مرا گرفت و مرا وارد بهشت کرد و من شادمان بودم. در آن حال درختی نورانی را دیدم که دو فرشته جامه‌ها و زیورها را در ریشه آن می‌پیچیدند. سپس جلو آمدم و سیبی را دیدم که تا آن زمان سیبی بزرگ‌تر از آن ندیده بودم. پس یکی از آن را گرفتم و آن را دو نیم کردم، پس حوری از میان آن بیرون آمد که کناره پلک‌هایش همچون بال‌های عقاب بود. پس گفتم: تو از آن کیستی؟ گریست و گفت: از آن فرزندت که او را با ستم به قتل می‌رسانند، حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، سپس پیش‌تر آمدم و خرمایی دیدم که از کره نرم‌تر و از عسل شیرین‌تر بود. آن را برداشتم و خوردم و میل زیادی به آن داشتم. پس آن خرما در پشتم تبدیل به نطفه شد. هنگامی که به زمین آمدم و نزد خدیجه رفتم او فاطمه را باردار شد، پس فاطمه حوریه‌ای بهشتی در کالبد انسان است و من هرگاه مشتاق رایحه بهشت می‌شوم بوی دخترم فاطمه علیها سلام را استشمام می‌کنم. 166ـ من لا یحضره الفقیه: از جابر انصاری، گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فاطمه را به همسری علی علیه السلام درآورد، گروهی از قریش نزد ایشان آمدند و گفتند: شما فاطمه را دربرابر مهریه‌ای ناچیز به همسری علی علیه السلام درآوردید. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: من او را به همسری علی

در نیاوردم، بلکه خداوند متعال در شبی که مـرا به آسـمان بـالا بـرد نزدیک سـدرة المنتهی آنـان را به ازدواج یک‌دیگر درآورد. پس خـــــــدای عزوجل به سدره وحی کـرد: پراکنـده کن، و سـدره مروارید و گوهرها را بر حـــورالعین فروافکند. پس حوریـــان آن‌ها را میان یک‌دیگر رد و بدل می‌کردند و به آن‌ها فخر می‌کردند و می‌گفتند: این‌ها از هـــــــدایای فاطمه دخـــتر محمد صـــلی الله علیه وآله است. تا پایان حدیث. 167ـ خصـال: پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله فرمودند: من وارد بهشت شـدم و دیـدم که بر در آن با طلا نوشته شـده است: معبـودی جز الله نیســـت، محمد صـــلی الله علیه وآله حـــبیب خداسـت، علی ولی خـدا و فاطمه کنـیز خداسـت، حسن و حسین برگزیدگان خـدا هسـتند، لعنت خـدا بر دشمنان آنان باد. 168ـ عدة الداعی: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمـود: اگر یکی از لباس‌هـای بهشتی بر مردم دنیا می‌افتاد چشم‌هایشان طاقت دیـدن آن را نداشت و همانا از لـذت نگریسـتن به آن‌جـان می‌دادند. و نـیز از ایشـان روایت شـده که هر چیز می‌سـازم، آن‌گـاه فرمـان می‌راند که او را وارد بهشت کنیـد، و در بهشت کـاخی از یـاقوت سـرخ از آن اوست که درها و ایوانها و پلّه‌هـای آن همه از همـان یـاقوت سـرخ اسـت، و درون آن از بیرون آن پیدا، و بیرون آن از درون آن هویداسـت؛ و بـرای او در آن کـاخ هـزار کنـیز زن و هـزار غلام نوجـــوان که جاودانه در آن قصر (در خـــدمت او) باشند، همانها که خداوند متعال (در قرآن) آنـان را وصف کرده است. 171ـ امام صـادق علیه السّـلام

فرمود: کسی که سوره را برای پاداش الهی و با صبر یک بار آن را در نماز واجب و یا مستحب تلاوت نماید، خداوند در روز قیامت او را در جایگاه نیکوکاران قرار دهد، و صرف نظر از بهشتی که در آن ساکن است سه باغ دیگر (از باغهای) بهشتی را به او عطا می‌کند، و دویست حوریّه باکره و چهار هزار حوریّه شوهر دیده را به همسری وی درآورد. 172ـ ثواب الاعمال: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: کسی که سوره هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ را در بامداد هر پنجشنبه بخواند، خداوند هشتصد حوری باکره و چهار هزار حوری شوهر دیده، و جز این‌ها (باز) از حور العین دیگر نیز به همسری او در آورده و (در بهشت) همراه با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشد. 173ـ ثواب الاعمال: پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: کسی که بکوشد تا دو مسلمان را به همسری یک دیگر درآورد، خداوند (در آخرت) هزار حور بهشتی را که هر یک در قصری از در و یاقوت آرمیده‌اند، به ازدواج او در می‌آورد. و کسی که مسجدی در دنیا بسازد، خداوند در برابر هر وجب- و شاید هم فرمودند: در برابر هر ذراع- از آن، شهری از طلا، نقره، درّ، یاقوت، زمرد، زبرجد و مروارید برای او می‌سازد که وسعت آن باندازه‌ای است که برای پیمودن آن‌چهل هزار سال وقت لازم است؛ در هر شهری چهل میلیون قصر؛ در هر قصری چهل هزار خانه؛ در هر خانه‌ای چهل میلیون اتاق؛ در هر اتاقی چهل میلیون تخت؛ بر هر تختی چهل میلیون همسر از حور العین وجود

دارد. و نیز در هر اتـاقی چهل میلیـون پسر نابـالغ خـدمتگزار، چهل میلیـون دخـتر نابـالغ خـدمتگزار و چهل میلیـــون ســـفره غـــذا وجـــود دارد؛ بر هر سفره‌ای چهل میلیون سینی بزرگ و در هر سینی چهل میلیون نوع غذا هست و خداوند چنان قدرتی به او عطا می‌فرماید که بتواند در یک روز از همه این همســران و غــذاها اســتفاده کند. و کسی که مؤذن مسجدی شود و به خاطر رضای خدای متعال در آن اذان بگویـــد، خداوند ثـــواب چهل میلیـــون پیامبر، چهل میلیون صـدیق و چهل میلیـون شـهید را به او عطا نموده و شفاعت او را در مــورد چهل میلیون مردم را انـدرز می‌دادنـد، پس یـاد بهشت و نعمت‌ها و همسران آن به میان آمد. در میــان جمع عـرب بادیه نشـینی بـود که روی دو زانو نشست و گفت:ای پیامبر خدا، آیا در بهشت آواز نیز هســت؟ فرمود: بله‌ای اعرابی، همانا در بهشت رودی است که در ساحل آن دوشیزگانی سفید روی هستند که با صـداهایی که هیچ مخلـوقی مانند آن را نشـنیده است آواز می‌خوانند. پس این برتـــــــــرین نعمت بهشتی است. راوی می‌گوید: از ابودرداء پرسیدم: آواز آنان چیست: گفت: تسبیح خداوند. 183ـ و از ابراهیم است که: همانا در بهشت درختـانی وجـود دارد که زنگ‌هایی از نقره بر آن‌ها آویخته و هرگـاه بهشتیان بخواهند آهنگی گوش نواز بشنوند خداوند نســیمی از پــایین عــرش می‌فرســتد تا در میــان درختـــان پیچیـــده و زنگ‌ها را به حـــرکت درآورد و صدایی پدید می‌آید که اگر مردم دنیا آن را بشـنوند از شـــدت شـــادمانی جـــان می‌دهند. 184ـ و از

ابـوهریره گفت: پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله فرمود: بهشت صد درجه دارد، فاصـله میـان هر دو درجه به انـــدازه میـــان آســـمان و زمین است. و فــردوس در مرتبه برتــرین این درجــات است و از نظر مکـان در میانه آن‌هاست و رودهـای بهشت از آن‌جا سرچشــمه می‌گیرند. پس مــردی برخاست و پرسید:ای پیامبر خدا، من مردی هستم که صداهای نیکو را بســیار دوست می‌دارم، آیا در بهشت آهنگ خوش وجود دارد؟ فرمـود: بلـه، سـوگند به آن کس که جـــانم در دست اوست همانا خداوند متعـــال به درختی در بهشت فرمان می‌دهد: برای بنـدگانم که عبـــادت و یـــاد من آنـــان را از گـــوش ســـپردن به آوازعود و مزمار بازداشته، آهنگی نیکو بنـواز. پس صدایی از تسبیح خدا برمی خیزد که تـــاکنون کسی مانند آن را نشنیده است. 185ـ تفسـیر فـرات بن إبــراهیم: علی بن محمد بن عمر ازهـری با اســناد خود از زید بن علی علیه السلام گفت: پیـامبر خـدا صلی الله علیه وآله بر مردی از اصـحاب خـود وارد شد و گروهی نیز همراه او بودنـد، پس او گفت:ای پیامبر خدا، درخت طوبی کجاست؟ پیـامبر فرمـود: در خانه من در بهشــت، گفت: ســپس مــردی دیگر همین سؤال را پرسید، پیامبر خـدا صـلی الله علیه وآله فرمـــــود: در خانه علی بن ابی طـــــالب در بهشـــــت، پس گفت:ای پیـــامبر خـــدا، ما پیش‌تر پرســـیدیم و گفتید در خانه شماســـت، اکنـــون می‌گویید در خانه علی بن ابی طالب علیه السـلام. پس به او فرمـــــود: همانا خانه من و او در دنیا و آخــرت در یک مکــان اســت، مگر این‌که هرگــاه ما

قصد زنـان را کـنیم در اتاق‌ها پوشـیده می‌مـانیم. 186ـ از کتاب صفات شـیعه صـدوق: امـام صـادق علیه السـلام فرمـود: هر کس چهـار چـیز را انکـار کند، از شیعیان ما نیست: سزاوارتر از ما نیسـتند. 193ـ کتاب حسین بن سعید و النوادر: ابوبصـیر از یکی از دو امـام بـاقر و صـادق علیهماالسـلام، فرمـود: هنگـامی که روز جمعه فـرا می‌رسـد، بهشـتیان در بهشت و دوزخیـان در آتش دوزخ هسـتند، و اهل بهشت از چند برابر شـدن لـذت و شـادمانی در می‌یابند که امـروز جمعه اسـت، و دوزخیان نـیز از شـعله ور شـدن زبانه‌هـای آتش به سویشـان درمی یابند که امـروز جمعه است. 194. کتاب حسین بن سعید و النوادر: با همین اسـناد از ابـوجعفر علیه السـلام، فرمـود: هنگـامی که روز قیـامت فـرا می‌رسد بهشت پروردگـارش را صـدا می‌زند و می‌گوید: پروردگـارا، تو عـدل هسـتی، آتش را از اهلش پر کـردی همان‌گونه که به او وعده داده بودی، اما مـرا آن گونه که وعـده کـردی پر نسـاختی. فرمـود: پس خداوند کسـانی را می‌آفریند که دنیا را ندیده‌انـد، و بهشت را از آنـان پر می‌سازد، که گوارایشان باد. 195ـ کتاب حسین بن سعید و النوادر: ابوبصیر گفت: ابوعبدالله علیه السـلام فرمـود: نگویید بهشت یکتا اسـت، همانا خداوند عزوجل می‌فرماید: درجـاتی است که بعضی برتر از دیگری هسـتند. 196ـ کتـاب حسـین بن سـعید و النـوادر: زید بن علی علیه السـلام از پدرانش، فرمودند: پیامبر خدا صـلی الله علیه وآله می‌فرمایند: همانا نزدیک‌تـرین مرتبه بهشـتیان به

شهیدان، مرتبه کسی است که دوازده هزار همسر از حـورالعین و چهـارهزار دوشـیزه و چهـارهزار غیردوشیزه، که هر یک از همسـران او هفتـادهزار خـدمتگزار دارنـد، مگر بـرای حـورالعین که دوبرابر است. هر هفته گرداگرد آنان می‌چرخند و هنگـامی که روز یا سـاعت یکی از آنـان فرارسد به سـویش جمع می‌شوند و با صداهایی که بهـتر و گـواراتر از آن شـــنیده نشـــده آواز می‌دهند و هر آن‌چه در بهشت است برای این صدای نیکو به حـرکت درمی آید. و می‌گویند: آگـــاه باشـــید، ما جاودانه‌هـــایی هستیم که هرگز نمی‌میریم و در نعمتی هستیم که هرگز تهیدست نمی‌شـــویم و خشـــنودیم و هرگز خشمگین نمی‌شویم. 197ـ کتاب حسین بن سـعید و النوادر: ابـراهیم بن ابی بلاد از پـدرش از بعضی از یـــارانش، گفت: هنگـــامی که خداوند بهشت را آفرید و رودهـــایش را جـــاری ســـاخت و میوه‌ها و زیورهـــایش را آویخت فرمـــود: قسم به عـــزتم که بخیلان را در این جا همســـایه خـــود نمی‌گـــردانم. توضـیح: «هدله یهدله هـدلا» یعـنی آن را به پـایین فرســتاد و فروانــداخت. فیروزآبــادی چــنین گفته است. 198ـ کتــاب حســین بن ســعید و النــوادر: ابوبصــیر از ابوعبدالله بی‌اعتنا و زاهد است. 201. نوادر راوندی: با اسناد خود از جعفـربن محمد علیه السلام از پدرانش، فرمـود: پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله فرمود: هنگـامی که خداوند بهشت عـدن را آفریـــد، آجـــری از آن را طلا و آجـــری دیگر را از نقره قـرار داد که می‌درخشـند و از مشک سـائیده شده هستند. سـپس به آن فرمـان داد تا به حـرکت

درآید و ســـــخن بگوید. پس گفت: تو خداونـــــدی هستی که معبودی جز تو نیسـت، زنـده و پایـداری. پس خوشا به حال آن کس که در تقـدیرش ورود به من قـرار داده شـده باشد. خداوند متعـال فرمـود: سـوگند به عـزت و جلالم و علو جایگـاهم، نه هیچ شـــراب خـــواری وارد تو می‌شـــود و نه کسی که ربـاخواری را تکـرار می‌کند و نه قتـات که همـان سـخن چین اسـت، و نه دیـوث که مـرد بی‌غـیرت است، و در خانه او برای گناه جمع می‌شـوند. و نه قلاع که شخصی است که بـدگویی مـردم را نـزد پادشاه می‌برد تا آنان را به کشتن دهد، و نه خیوف که شخصی است که بسـیار نبش قـبر نمایـد، و نه ختـــار که کسی است که به پیمـــان وفا نمی‌کند. 202ـ و با همین اسناد، پیامبر خدا صـلی الله علیه وآله فرمـود: حـاملان قـرآن عارفـان اهل بهشت هســـتند، و پیکارکننـــدگان در راه خداوند متعـــال فرماندهان اهل بهشت هستند. و پیامبران بزرگـان اهل بهشت هستند. 203ـ نهج البلاغه: امیرمؤمنان علیه السلام فرمـود: هیچ خـیری در کـار خـوبی که پس از آن آتش است وجود نـدارد، و هیچ شـری در کـار سـختی که پس از آن بهشت قـرار دارد وجـود نـدارد، و هر نعمـتی جز بهشت کوچک اسـت، و هر بلایی کم‌تر از آتش دوزخ عـــــــافیت است. 204. العقائد: اعتقـــاد ما دربـــاره بهشت این است که آن‌جا سرای ابدی و سـلامت است. نه مـرگی در آن است و نه سستی و نه ناخوشی و نه بیمـاری و نه آسیب و نه گذر زمـان و نه انـدوه و نه گرفتـاری و نه نیـــاز و نه تنگدســـتی است. و آن‌جا ســـرای

بی‌نیازی است و سرای کامیابی و جایگاهی ابدی و سرای بزرگی است. بهشتیان در آن رنج و خستگی نمی‌بینند. بهشتیان هرچه را بخواهند و برای چشم‌ها لذت بخش است دارند و در آن‌ها جاودانه هستند. و بهشت سرای کسانی است که سزاوار آن هستند، همسایگان خدا و اولیا و دوستان او و کسانی که خداوند آنان را بزرگ داشته و آن‌ها انواع مختلف و در رتبه‌های گوناگون هستند. بعضی از آن‌ها مشغول تقدیس و تسبیح و تکبیر خدا همراه با فرشتگان هستند، و برخی دیگر در نعمت خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و میوه‌ها و تخت‌ها و حوریان و خدمتگزاری پسران جاودان و نشستن بر نمارق و زرابی و لباس‌های سندس و حریر هستند. هر یک از آنان از آن‌چه که بخواهد لذت می‌برد و براساس آن‌چه همتش به آن وابسته است و خداوند را برای آن پرستیده است به او داده می‌شود. و امام صادق علیه السلام فرمود: مردم در سه گروه خداوند را می‌پرستند، گروهی به امید پاداش خداوند را می‌پرستند که این پرستش خدمتگزاران است. و گروهی از روی ترس از آتش او را می‌پرستند و این بندگی بردگان است، و گروهی نیز از روی عشق خدا را می‌پرستند که این عبادت بزرگان است. و اعتقاد ما این است که بهشت و جهنم آفریده شده‌اند. و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله به معراج رفتند وارد بهشت شدند و آتش را نیز دیدند. و اعتقاد ما این است که هیچ‌کس از دنیا خارج نمی‌شود مگر این‌که جایگاه خود را در بهشت یا

دوزخ می‌بیند. و همانا مـــــؤمن از دنیا نمی‌رود تا این‌که دنیا برایش بالا می‌رود مانند بهـترین چـیزی که دیده است، و جایگـاهش در آخـرت بـالا می‌رود، سـپس به او اختیـار می‌دهند و او آخـرت را بـرمی گزیند. پس در این هنگام جانش گرفته می‌شـود. و گفته می‌شود: «فلان یجـود بنفسه» و انسـان تنها زمـانی چـیزی را می‌بخشد که رضـایت از این کـار دارد، نه با زور و نه با اکـراه و ناخوشـایندی. و اما بهشتی که حضرت آدم در آن بود، باغی از باغ‌هـای دنیا بوده است که خورشید از آن‌جا طلوع می‌کرده و در آن ناپدید می‌شده است، و آن بهشت جـاودان نبـوده است. چـرا که اگر بهشت جـاودان می‌بـود هرگز از آن بیرون نمی‌شد. و اعتقاد ما شـده‌اند تا جـایی که مـرگ او را به نـابودی کشـاند، پیش از آن‌که توبه کند. پس عـــذابی در دنیا و آخـــرت به او رسیده، یا فقط در آخـرت به او رسـیده نه در دنیا. سپس بخشیده شـده یا مجـازات شـده و در بهشت جای گرفته است. و برخی از آنان کسـانی هسـتند که بخشیده می‌شوند بـدون این‌که اعمـالی از پیش برای خود فرستاده باشـد، و آنـان پسـران جـاودان هستند که خداوند بـرآوردن نیازهـای مؤمنـان را در بهشت به ایشـــان ســـپرده است که پاداشی است برای عـاملان. و این برایشـان دشـواری و زحمـتی ندارد، زیرا این کـار برایشـان خوشـایند است. چـرا شادمانی آنان در برآوردن نیازهای بهشـتیان است و پاداش بهشتیان در مشـغول شـدن به خوردنی‌ها و نوشـــیدنی و دیـــدنی‌ها و چیزهـــایی است که با حواس ظاهری درک می‌شـوند و میل به آن دارند و

با دستیابی به آن‌ها احساس پیروزی می‌کنند. و در بهشت هیچ انسانی وجود ندارد که لذتی بدون خوردن و آشامیدن و لذت‌هایی که آدمی حس می‌کند داشته باشد. و سخن کسانی که گمان می‌کنند در بهشت کسانی هستند که تنها با تسبیح و تقدیس لذت می‌برند و نه با خوراکی‌ها و شراب، سخنی دور از مذهب اسلام است که گروهی اندک گفته‌اند و از اعتقاد مسیحیان گرفته شده که گمان می‌کنند کسانی که در دنیا اطاعت خداوند را نمایند، در بهشت تبدیل به فرشتگانی می‌شوند که نه می‌خورند و نه می‌آشامند و نه ازدواج می‌کنند. و خداوند این سخن را در کتاب خود دروغ خوانده و آن‌ها را به خوراکی‌ها و شراب و همسران بهشتی تشویق نموده و فرموده است: خوردنی‌های آن و سایه‌اش همیشگی است، این پایان کار کسانی است که پرهیزکاری نمودند، تا پایان آیهو نیز خداوند متعال فرمود: در آن رودهایی است از آب پاکیزه که آلوده نگشته‌اند، تا پایان آیهو فرمود: حوریانی که در خیمه‌های بهشتی پوشیده مانده اندو فرمود: و حوریانی فراخ چشم،و فرمود: و آنان را به همسری حورالعین درآوریمو فرمود: و همسرانی دارند که تنها به شوهران خود چشم دوخته‌اند و همسن و سالندو فرمود: به راستی بهشتیان امروز به نعمت‌های خداوند مشغول و شادمانند،و فرمود: و برایشان میوه‌هایی آورده می‌شود که در خوبی و زیبایی یکسانند، و در آن همسرانی پاک دارند. پس چگونه سخن کسانی که می‌گویند در بهشت گروهی هستند که نه

می‌خورند و نه می‌آشـــامند و تنها با اعمـــال در نعمـتی هسـتند و انـدوهگین می‌شـوند، با این‌که کتاب خداوند گـواهی بر خلاف آن می‌دهد و اجمـاع مسـلمانان نـیز با آن مخـالف اسـت، مگر این‌که در این مسئله از کسی پیروی نمـوده باشـند که تقلید از او جایز نیسـت، یا براسـاس حـدیثی جعلی عمل نموده باشد. پایان سخن ایشان رفع الله مقامـه، و این اســـتدلال در نهـــایت اســـتواری است. و اما اســتدلال صــدوق رحمه الله به ســخن امــام علیه السـلام: «و صـنف یعبدونه حبا له» به این‌که آن‌ها در بهشت از خـــوردن و آشـــامیدن و ازدواج لـــذت نمی‌برند، ضـعیف اسـت، چـرا که نبـودن بهشت به عنـوان هـدف آنـان در عبـادت، این مطلب را نتیجه نمی‌دهد که آنـان در آخـرت از نعمت‌هـای آن بهـره مند نخواهند شدپس اگر گفته شـود: وقـتی در دنیا با وجود دلبستگی‌های گوناگون آنـان محبت خداوند تعالی و نزدیکی او را بر پـاداش بهشت یا مجـازات دوزخ برگزیده‌انـــــد، پس در آخـــــرت که از همه وابستگی‌ها بریده شده‌اند و اسـباب محبت و قـرب الهی نیز فراهم‌تر اسـت، پس شایسـته‌تر است که اعتنـایی به بهشت و دوزخ نداشـته و از شـهوات و لذات بهشت بهره مند نشـوند، پاسخ می‌دهم: کـام جویی از لذت‌های جسمانی مـراتب و درجـاتی دارد که بر اســاس احــوال گونــاگون بهشــتیان اســت، بعضی از آنان هستند که مانند چارپایان از آن لـذت می‌برند و در باغ‌هــایش چریــده و از نعمت‌هــایش بهــره مند می‌شــوند، همان‌گونه که در دنیا نــیز از قـــرب و وصل الهی لـــذتی نمی‌بردند و درکی از

عشق و کمـال نداشـتند. و بـرخی از آنـان از این جهت از براسـاس شـناخت او از بـزرگی و بخشش پادشاه است. در میـان آن‌ها افـراد نـادانی هسـتند که تنها سـودی که می‌برند این است که طعم آن شـیرین و خوشـایند اسـت، و برایشـان تفـاوتی نمی‌کند آن را در بازار و از فروشنده خریده باشند یا از دست پادشـاه بگیرند. و بعضی از آنـان نـیز اندکی از بزرگی و عظمت پادشـاه را درک می‌کنند و می‌خواهند با آن بر دیگـران یا زیردسـتان خـود فخرفروشی کنند که پادشـاه مـرا چـنین گـرامی داشـته است. تا آن‌که به کسـانی می‌رسـیم که از نزدیکـان دربـار پادشـاه و از درخواست کننـدگان لطف و بخشش او هستند. پس لذت ایشان تنها در این است که آن را از دست پادشاه گرفته‌اند و این نشـانه لطف و بخشش اوست که از آن خـودداری می‌کند و پنهان می‌دارد و به آن فخر کـرده و آن را آشکار می‌کند، با وجـود این‌که در خـانه‌اش چنـدین برابر آن را دارد که به خـدمتگزاران و بردگـانش داده شده است. پس تنها چـیزی که از شـیرینی آن درک می‌کند طعم قرب و اکرام است. و اگر نشانه اکرام پادشاه در بخشیدن تلخ‌ترین چیزها بود بـرای او از هر شـیرینی شـیرین‌تر می‌نمـود. و به همین دلیل است که اگر معشـوق بـرای گـرامی داشـتن عاشق ضربه‌ای دردناک بر او بزند، در نـزد او از هر چیزی که برای دیگران لذت بخش است، دل خواه‌تر و لـذت بخش‌تر می‌باشد. پس اگر در مجـاز چـنین باشد پس در حقیقت نیز سزاوارتر است که چـنین باشد. پس اگر این مطلب روشن شـود خـواهیم

دانست که اولیـــای الهی در دنیا نـــیز در بهشت و نعمت هستند؛ چرا که با عبادت پروردگار از قرب و وصل او لذت می‌برند و از نعمت‌های دنیا نیز بهـره مند هستند از این جهت که پروردگار و محبوبشـــان آن‌ها را آفریـــده و به ایشـــان هدیه داده و به آنـــان بخشـــیده و روزی شـــان قـــرار داده است. و در مصیبت‌ها و بلاها نـیز مانند آن لـذت می‌برنـد، چـرا که می‌دانند محبـــوب و دوستدارشـــان بـــرای آن‌ها برگزیـــده و صـــلاح آن‌ها را در این دانســـته‌اند. پس آنان را به این وسیله امتحان کـرده و آن‌ها خشـنود و سپاس گزار آن هستند. بنابراین بهره مندی آنان از بلاها مانند بهـــره منـــدی از نعمت‌ها و هـــدیه‌ها است. زیـرا جهت لـذت بـردن در هر دو یکی است. پس آن‌ها در دنیا و آخرت از نعمت قـرب و لطف و عشق او بهـــره مند هســـتند و در دنیا و آخـــرت نه ترسی به آنـان می‌رسد و نه انـدوهگین می‌شـوند. پس اگر در دستیابی به این درجه والا پیروز شـــوند و به این جایگـاه برتر برســند، خداوند متعـال را از روی ترس از آتش سوزان نمی‌پرستند. بلکه به این دلیل که دوزخ جایگـاه خـواری و حرمـان و جایگـاه کافران و گنهکاران و کسانی است که مـورد خشم خداوند قـــرار دارند. و میل آنـــان به بهشت به این دلیل نیست که بهشت جایگـــاه بـــرآوردن نیازهـــای جســـمانی اســـت، بلکه به این دلیل است که آن را جایگـــاه خشـــنودی خداوند و بزرگداشت و قـــرب و لطف او برای شایستگان است. و اگر دوزخ جایگاه کسانی بود که خداوند آنان را گـرامی داشـته آن را برمی گزیدند، همان‌گونه که در دنیا نیز سختی‌ها و

انـــدوه‌ها را با آگـــاهی از رضـــایت خداوند درآن برگزیدند. و اگر بهشت جایگاه خشم خداوند می‌بود آن را ترک می‌کردند و از آن می‌گریختند همان‌گونه که لـــذت‌های دنیا را به این دلیل تـــرک کردند که می‌دانسـتند مـورد رضـایت محبوبشـان نیست. پس اگر این را به درســـتی درک کـــنی، می‌تـــوانی به سادگی میـان چیزهـایی که دربـاره عبـادت نکـردن بـرای رسـیدن به بهشت و جهنم وارد شـده و نـیز درخواست فـراوان از بهشت و پنـاه بـردن از آتش دوزخ وارد شـــده و میـــان روایـــاتی که تصـــریح به عبادت بـرای آخـرت دارنـد، جمع کـنی. چـرا که هر کس برای قرب و وصال الهی به دنبال آخرت باشد تنها دیـــدار خداوند را می‌خواهد. و کسی که آن را برای کامیابی و بهر ه مندی جســمانی بخواهد تنها خـــودش را پرســـتیده است. و بررسی این مطلب نیـــاز به گونه دیگـــری از ســـخن دارد و نیـــاز به مقدماتی دارد که برای بیشتر مردم ناآشنا است. و آن‌چه بیـان کـردیم کـافی است بـرای کسـانی که رایحه‌ای از بوســـتان محبت پروردگـــارِ بـــزرگ و باشکوه به او رسیده باشد. و شـاید این مقصـود را تا حـــدودی در دو بـــاب حب و اخلاص به پایـــان برســـانیم. و خداوند بـــرای هر خـــیر و بخشش و نیکـویی مـورد امید است. سـپس بـیرون شـدن از بهشت به دلیل خـــــوردن از درخت ممنـــــوع، و پوشـــاندن آن دو به وســـیله برگ‌هـــای درخت، براساس آن‌چه کتاب و سنت بیان کرده‌اند و اجماع مسلمانان نیز تا پیش از آشـکار شـدن مخالفـان بر این بوده است. و برداشتی که از بهشت به عنـوان

بـــاغی از باغ‌هـــای دنیا می‌شـــود، به منزله بازیچه گـــرفتن دین و بی‌اعتنـــایی به اجمـــاع مســـلمانان است. پس از این کسی نمی‌تواند آفریـدن دوزخ را انکار کند در حالی که بهشت آفریده شـده است. و این دلیل اثبات مخلوق بودن را کامل می‌کند. دوم: آیـات روشـنی که در این بـاره وجـود دارنـد، مانند فرمـــوده خداوند متعـــال: و بـــار دیگر نـــیز آن را مشـاهده کـرد، در نـزد «سـدرةالمنتهی» که «جنت المأوی» نیز در آن‌جاستو مانند فرمـوده خداوند در باره بهشت: برای پرهیزکاران آماده شده استبرای کســـانی که به خداوند و فرســـتادگان او ایمـــان آورده‌اند آماده شده استو بهشت برای پرهیزکاران نزدیک شـده اسـتو در بـاره دوزخ فرمـوده است: برای کافران مهیا شده استو دوزخ برای گمراهـان آشکار شده استو برداشت از تعبیر آینـده در صـیغه ماضی به معنـــای مبالغه در واقعی بـــودن آن، بر خلاف ظـاهر است و تنها با وجـود قرینه می‌تـوان آن را پـذیرفت. سـپس گفت: هیچ نص روشـنی در تعـــیین مکـــان بهشت و دوزخ وارد نشـــده است و بیشـتر مـردم بر این اعتقـاد هسـتند که بهشت بر فراز آسمان‌های هفتگانه و پایین عرش قرار دارد، با چنگ زدن به فرمـــوده خداوند متعـــال: در نـــزد «ســـدرةالمنتهی» که «جنت المـــأوی» نـــیز در آن‌جاست. و سخن امـام علیه السـلام که: «سـقف بهشت عـــــرش خداوند رحمن است» و دوزخ زیر زمین‌هـای هفتگانه قـرار دارد، و درست این است که این را به علم خداوند دانا و آگـــاه واگـــذاریم. پایان. فائده: محقق طوسی رحمه الله در التجرید،

پس از بیـان پـاداش و مجـازات گفته است: خـالص بودن آن دو لازم است، در غـیراین صـورت پـاداش نـــاقص‌تر از عـــوض دادن و بخشش خواهد بـــود، براساس وجـود آن در پـاداش و مجـازات. و این در باب شکنجه وارد شـــده است. و هیچ درجه داری در بهشت تقاضـای بیشـتر نـدارد و شـادمانی آنـان با سپاس گزاری به حدی است که سختی‌ها را از بین می‌برد. و بی‌نیازی آنـان از پـاداش دشـواری تـرک بدی‌ها را نفی می‌کند. در حالی که دوزخیان مجبور به ترک بدی‌ها هستند. و علامه رحمه الله در شـرح خود گفته است: پاداش و مجـازات باید از تردیـدها پاک باشـند. اما دربـاره پـاداش، زیـرا اگر این گونه نباشد عـوض دادن و بخشش کـامل‌تر از آن خواهد بـود، چـرا که خـالص بـودن آن‌ها زشـتی‌ها از آنـان صادر نمی‌شود. و این برایشان تکلیف نیست، زیـرا به حد اجبار رسیده و این نیز نـوعی از مجـازات را نتیجه می‌دهد. 205ـــ اختصـــاص: ابو عبدالله علیه السـلام فرمـود: پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله فرمودند: هنگـــامی که خداوند تبـــارک و تعـــالی بخواهد جان مؤمن را بگیرد، می‌فرماید:ای فرشـته مرگ، تو و یارانت به سـوی بنـده‌ام بروید. چـرا که رنج و سـختی او بـرای من به درازا کشـیده اسـت، پس روحش را نزد من بیـاور تا او را نـزد خـودم به آرامش برسانم. پس فرشته مرگ با چهـره‌ای نیکو و لباس‌هایی پاکیزه و بویی خوش نـــزد او می‌آید و بر آســتانه در می‌ایســتد و از هیچ دربـــانی اجـــازه نمی‌گـــیرد، و هیچ پوششی را نمی‌درد، و هیچ دری را نمی‌شکند و همـراه او پانصد از فرشـتگان کمک

دهنده هستند که به همـراه خـود تنه‌هـای ریحـان و حریر سفید و مشک تـیزبوی دارنـد، پس می‌گویند: سـلام بر توای دوست خـدا، بشـارت بـاد بر تو که پروردگـــارت به تو ســـلام می‌رســـاند، و او از تو خشنود است و خشـمگین نیست. و بشـارت بـاد بر تو به روح و ریحان و بهشت پر نعمت. فرمــود: اما روح عبارت است از آسایش از دنیا و بلاهـای آن، و اما ریحان یعنی از هر چـیز پـاکیزه‌ای در بهشت بر صــورتش گذاشــته می‌شــود و رایحه آن به روحش می‌رسد. پس او همـــواره در آســـایش و راحـــتی خواهند بود تا آن‌که روحش از بدن بــیرون می‌رود. ســـپس رضـــوان نگهبـــان بهشت نـــزد او می‌آید و شـــربتی از بهشت به او می‌نوشـــاند که در قـــبر و قیـــامت تشـــنه نخواهد شد تا آن‌که ســـیراب وارد بهشت می‌شــود. پس می‌گوید:ای فرشــته مــرگ، روحم را به من بـــازگردان تا از جســـمم ســـپاس گزاری کند، و جسمم نـیز از روحم سـپاس گـزاری نماید. فرمود: پس فرشته مـرگ می‌گوید: هریک از شما باید از دیگـری سـپاس گـزاری نماید. پس روح می‌گوید: خداوند برتـــرین پاداشی که به جســـمی می‌دهد را به تو عطا کنـــد، همانا تو در فرمـــان بــرداری خداوند شــتابان بــودی و در نافرمـانی او سست بودی. پس خداوند بهـترین پاداشی را که به جســـمی می‌دهد از جـــانب من به تو ببخشـــد، پس درود بر تو بـــاد تا روز قیـــامت، و جسم نـــیز مانند همین سخنان را به روح می‌گوید، پس فرشته مرگ فریاد می‌زند:ای روح پاکیزه، از دنیا بــیرون شو در حالی که در امان و رحمت هستی و به آرزوی خـود

رسـیده ای. فرمـود: فرشـتگان گـردش پراکنـده می‌شـوند و سـختی‌ها از او برداشـته می‌شـود و ورودی‌ها برایش آسان می‌گردد و به سوی زنـدگی ابدی رهسپار می‌شود. فرمود: سپس خداوند برای او دو صف از فرشـتگان را برانگیخته می‌سـازد که روح او را نمی‌گیرند، پس در دو دسته میـان قـبر و جایگـاه او بـرمی خیزند و بـرای او طلب آمـرزش کـرده و شـفاعت می‌نمایند. فرمـود: پس فرشـته مرگ او را از آن سرگرم می‌سازد و آرزوهـایش را در دل او می‌انـدازد- و از جـانب خداوند او را به کرامت و نیکی بشارت می‌دهد، همان‌گونه که مادر کـودکش را فـریب می‌دهد. و او را با روغن که عـورتش پوشـیده و ترسش آرام گرفته و امـنیت و امـان به او داده شـده است. و بشـارت روح و رضوان و همسران نیکو به او داده شده است. پس دو فرشـته‌ای که در زنـدگی دنیا همـراه او بوده‌اند به اسـتقبالش می‌آیند و گـرد و خـاک از سر و صورتش برمی گیرند و از او جدا نمی‌شوند و او را بشارت داده و آرزوهایش را یادآوری می‌کنند و هر هراسی از وحشت‌های روز قیـامت به او برسد را دور می‌سـازند. به او می‌گویند:ای دوست خـدا، در این روز نه ترسی برای تو خواهد بود و نه اندوهی و ما همان دو کسی هسـتیم که کـار متو در دنیا به ما واگـذار شـده بـود، و ما امـروز در آخـرت نـیز دوست و همـراه تو خـواهیم بـود، بنگر ﴿ تِلْكُمُ الْجَنَّة» {آن بهشت شـما است} که با «أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُون» {اعمالی که انجام داده‌اید آن را به ارث بـرده اید.} فرمـود: پس در سـایه عـرش

می‌ایستد و خداوند تبارک و تعالی به او نزدیک می‌شود تا آن‌که میان او و بنده‌اش حجابی از نور قرار خواهد داشت، پس به او می‌گوید: درود بر تو، و همین چهره‌اش را روشن و قلبش را شادمان می‌سازد و از شادمانی تا هفتاد ذراع قد می‌کشد. پس چهره‌اش مانند ماه و قدش به بلندی آدم و صورتش مانند یوسف و زبانش زبان محمد صلی الله علیه وآله و قلبش قلب ایوب خواهد بود و هر گناهی که از او بخشیده می‌شود به سجده می‌افتد. پس می‌گوید: بنده ام، نامه ات را بخوان، پس بندهایش از ترس و وحشت به لرزه می‌افتد. خداوند جبار می‌گوید: آیا ما بر گناهانت افزودیم یا نیکی‌هایت را کم کردیم؟ می‌گوید: نه مولای من، بلکه تو بر عدل و قسط استواری و تو برترین جداکنندگان هستی. پس می‌فرماید:ای بنده ام، آیا از من شرم نکردی و از من نترسیدی و پروا نکردی؟ پس می‌گوید: پروردگارا، اشتباه کردم، پس مرا رسوا نکن که بندگانت تماشایم می‌کنند. فرمود: خداوند جبار می‌فرماید:ای خطا کار، به عزتم سوگند امروز رسوایت نمی‌کنم. پس گناهانش میان او و خداوند پوشیده می‌ماند و نیکی‌هایش برای بندگان آشکار می‌ماند. فرمود: پس هرگاه او را به گناهش سرزنش کند می‌گوید: مولای من، به راستی اگر مرا به آتش بفرستی برایم دوست داشتنی‌تر از این است که سرزنشم نمایی. پس خداوند جبار می‌فرماید: آیا به یاد داری که در فلان روز گرسنه‌ای را سیر نمودی و روزی به یکی از برادران مؤمنت رسیدی و او را

پوشـــاندی در حـــالی که احـــرام بســـته بـــودی در بیابان‌ها برای من حج گزاردی، دیدگانت را از ترس فروگذاشـتی و از بیم شب را بیـدار مانـدی، گوشه چشمت را به خاطر پروای از من فروافکنـدی، پس به واسطه این‌ها نیکی‌هایت پاداش داده می‌شود و بـــدی‌هایت آمرزیـــده می‌شـــود. پس درین هنگـــام چهره‌اش نورانی شده و قلبش شادمان می‌گردد و تاجی بر سرش نهاده می‌شودو زیورها بر دستانش نهـــاده می‌گـــردد. ســـپس می‌گوید:ای جبرئیـــل، با بنـده‌ام بـرو و بخشش‌های مـرا حبه او نشـان بـده. پس از نـــزد شـــادی و طـــرب درآیند. و همانا در تـــاریکی شب زنی نـــزد ولی خـــدا می‌آید که از همسران او نیست، پس نور و روشنایی او قصرها و خانه‌ها را پر می‌کند. پس او گمـــــــان می‌کند پروردگـــارش بر او نمایـــان شـــده یا فرشـــته‌ای از فرشـــتگان اوســـت، پس ســـرش را بلند می‌کند و می‌بیند او زنی است که از روشـــــنایی او نزدیک است چشـمانش نابینا شـوند. صـدا می‌زند: اکنـون نـــوبت ماست که از شـــما چـــیزی به ما برسد. می‌پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می‌دهد: من از کسانی هستم که خداوند در قـرآن نامشـان را بـرده است: «لَهُمْ ما یَشـــاؤُنَ فِیها وَ لَـــدَیْنا مَزِیـــدٌ» {هرچه بخواهند در آن هست، و نزد ما بیشـتر است.} پس با نـیروی صد جـوان با او نـزدیکی می‌کند و هفتـاد سال از سال‌های اولین او را در آغوش می‌کشد. و نمی‌داند آیا به چهره‌اش نگاه کند یا به پشـتش و یا به سـاق‌هایش. و به هر چـیز او که بنگـرد از شـدت نـــور و جلای آن خـــویش را می‌بیند. ســـپس زنی

زیباتر و خوشبوتر از اولی نزدیکش شده و صدا می‌زند: اکنون نوبت ماست که از شما چیزی به ما برسد. می‌پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می‌دهد: من از کسانی هستم که خداوند در قرآن نامشان را پرده است: «فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ» {هیچ‌کس نمی‌داند چه چیزهایی برایش پنهان داشته ایم که روشنایی دیده در آن است، پاداشی برای آن‌چه انجام می‌دادند.} فرمود: و هر کس وارد بهشت می‌شود پانصد همسر از حوریان دارد که همراه هر یک هفتاد خدمتکار و کنیز است. گویا آن‌ها مرواریدهای پراکنده‌اند، گویا آن‌ها مرواریدهای پوشیده‌اند، و معنای پوشیده مانند مروارید در صدف است که هیچ دستی به آن نرسیده و هیچ چشمی آن را ندیده است. اما پراکنده شده یعنی در فراوانی، و او هفت قصر دارد که هر قصر هفتاد خانه و در هر خانه هفتاد تخت و بالای هر تخت همسری از حورالعین قرار دارد. «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ» {از پایینشان رودهایی جاری است، رودهایی از آب نیالوده.} شفاف که تیره نیست. «وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ» {و رودهایی از شیر که مزه آن دگرگون نشود} از پستان چارپایان خارج نشده است، «وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى» {و رودهایی از عسل مصفی} که از شکم زنبورها خارج نشده است، «وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» {و رودهایی از شراب لذت بخش برای نوشندگان} که آن‌ها را با قدم‌هایشان آبگیری نکرده‌اند. پس

هنگـامی که میل به غـذا داشـته باشـند پرنـدگانی سفید نزدشان آیند و بال‌هایشان را بـالا می‌برند و از هر نوع غذا که میل داشته باشـند می‌خورند. اگر بخواهند نشسـته و اگر بخواهند تکیه زده و می‌خورند. و اگر میل به میـوه داشـته باشـند شـاخه‌ها به سویشـان دراز می‌شـوند و از هر چه بخواهند می‌خورند. فرمـود: «وَ الْمَلائِکَـةُ یَـدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بـابٍ سَـلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَـبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الـدَّارِ» {و فرشـتگان از هر در بر آنـان وارد می‌شوند و می‌گویند: درود بر می‌گویند: این بـرادر پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله در دنیا و آخـرت است. فرمـود: سـپس به پیـامبران و صـدیقان و شـهیدان اجـازه داده می‌شـود و بـرای پیـامبران منبرهـایی از نـور قـرار داده می‌شـود و بـرای صـدیقان تخت‌هـایی از نـور و بـرای شـهیدان کرسی‌هایی از نـور قـرار می‌دهند. سـپس خداوند متعـال می‌فرماید: درود و خوشـامد بر گروه‌ها و زائران و همسایگان من باد.ای فرشتگان من، آنان را با غـذا پـذیرایی کنید که دیرزمـانی است مـردم می‌خورند و آنـان گرسـنه‌اند، و دیرزمـانی است که مردم سیراب هستند و آنان تشـنه کامنـد، و مـردم خفته و آنـان ایسـتاده‌اند. و دیر زمـانی است که مردم در امان هستند و آنان بیمنا کند. فرمود: پس برایشـان غـذاهایی می‌آورند که مانند آن‌ها دیـده نشده است. طعم آن هم چون شهد شیرین و مانند کـره نـرم و مانند بـرف سـفید است. سـپس می‌فرماید:ای فرشـتگان من، با میوه‌ها از آن‌ها پذیرایی نماییـد، پس میوه‌هـای گونـاگونی به آنـان

می‌دهند که مانند آن دیـده نشـده و خرمـای تـازه و چرب به سـفیدی بـرف و نـرمی کـره به آنـان داده می‌شود. سپس پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: همانا دانه‌ای انـــار می‌افتد و چهـــره بعضی را از یک‌دیگر می‌پوشاند. سپس می‌فرماید:ای فرشتگان من آنان را بپوشانید، پس آنان به سوی درخـتی در بهشت می‌روند و لباس‌هـــایی از آن به ایشـــان می‌بخشـند که با نـور پروردگـار رحمن زدوده شـده است، سپس می‌فرماید: آنان را خوشبو کنیـد، پس نسیمی به نام مثیره از پـایین عـرش می‌وزد که از بـــرف ســـفیدتر اســـت، چهره‌ها و پیشـــانی‌ها و پهلوهایشـــان را دگرگـــون می‌کند و پس از آن خداوند تبـــارک و تعـــالی بر آنـــان تجلی می‌کند تا این‌که نـور چهـره‌اش را که از هر نگـاهی پوشـیده است می‌بینند و می‌گویند: پاک و منزهی‌ای بزرگ، ما تو را آن چنـــان که شایســـته است پرســـتش نکردیم. سـپس پروردگـارِ سـبحان که بـزرگ و بلند مرتبه است و معبـودی جز او نیست می‌فرماید: بر شماست که هر جمعه به دیدار بیایید و میان هر دو جمعه به حساب شما هفت هزار سـال است. 206. ابو جعفر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: بهشت بر پیامبران حرام است تا آن‌که من وارد آن شوم، و بر امت‌ها حـرام است تا آن‌که شـیعیان ما اهل بیت وارد آن شـوند. 207. از ابـوجعفر علیه السـلام که فرمـود: همانا خداوند تبـــارک و تعـــالی می‌فرماید: با رحمت من وارد بهشت شـوید و با گذشت من از آتش دوزخ رهـایی یابید و با اعمـال خـود بهشت را تقسـیم کنید. پس

به عزتم سوگند شما را به سرای جاودان و بـزرگی فــرودمی آورم، پس هنگــامی که وارد آن شــوند بخواهم می‌دهم.

تسبیح و ستایش خدا

1. توحید: هشام بن حکم گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره سبحان اللّه سؤال کردم. فرمود: یعنی کلمه‌ای است که عار داشتن خدا را می‌فهماند از آن‌چه لائق به او نباشد.
2. توحید: هشام جوالیقی گفت: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم در مورد قول خدای عز و جل «سبحان اللّه»؟ فرمود: دور کردن خدای تعالی از صفات زشت.

توحید از ابن اسباط همانند آن را روایت کرده است.

1. توحید: یزید بن اصم گفت: مردی از عمر بن خطاب سؤال کرد و گفت: یا امیر المؤمنین! تفسیر و بیان سبحان اللّه چیست؟ عمر گفت: در این باغ مردی است که چون سؤال می‌کرد خبر داده می‌شد و چون سکوت می‌کرد آغاز کرده می‌شد و مراد این است که در عهد پیغمبر چنان بود که علم به او می‌رسید؛ اگر از پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی می‌پرسید او را جواب می‌فرمود و اگر خاموش بود و سؤالی نمی‌نمود، پیغمبر صلی الله علیه و آله آغاز می‌کرد و به او تعلیم می‌کرد و لهذا شاید که او تفسیر این را بداند. پس آن مرد داخل باغ شد و دید که آن مرد علی بن ابی طالب علیه السلام است. سائل عرض کرد که یا ابا الحسن! تفسیر سبحان اللّه چیست؟ فرمود: که آن تعظیم جلال خدای عز و جل و تنزیه و دور کردن آن جناب است از آن‌چه هر مشرکی

در شـــان او گفته و چـــون بنـــده آن را بگوید هر فرشته بر او صلوات فرستد.

2. خصال: امام صـادق علیه السـلام فرمـود: شـیطان گوید با این‌که همه مـــردم در زیر دست مننـــد، پنج کس هستند که در آن‌ها چاره‌ای نـدارم: هر کس از روی راستی و دل پـاک به خـدا پنـاه بـرد و در همه کارهایش به او اعتماد کـرد، هر کس در شب و روز خــود بســیار تســبیح گویــد، هر کس در گــاهی که مصـیبت بینـد، بیتـابی نکنـد، هر کس به آن‌چه خـدا بهره‌اش داده خشنود باشد و غم روزی نخورد.

3. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمــود: هر که سی بار گوید سبحان اللَّه و بحمده ســبحان اللَّه العظیم و بحمـده، رو به تـوانگری کـرده و پشت به فقر داده و در بهشت را کوبیده است

4. خصال: به تحقیق گذشت روایت از امام سجاد علیه الســـلام که فرمودند: خـــدا را به پنج جمله تمجید کنید. سپس فرمودند: هر گاه بگوئی سبحان اللَّه و بحمـده خـدا را از آن‌چه خدانشناسـان گویند بـالاتر برده ای.

5. معـانی الاخبـار: پیـامبر خـدا صـلی اللَّه علیه و آله فرمـود: شخصی که یک بـار سـبحان اللَّه و بحمـده بگوید، خداوند برایش هزار هزار حسنه می‌نویســد، و هــزار هــزار ســیئه از نامه عمل او محو نماید و مقام او را هزار هزار درجه بالا می‌بــرد، و آن کس که بیشتر بگوید، خداوند پـاداش او را افـزون کنـد، شخصی که آمرزش بخواهد، خدا او را بیامرزد.

6. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمـود: هر که خـدا را هر روز سی بـار تسـبیح گویـد، خـدای تبـارک و تعـالی از او هفتـاد نـوع بلاء دفع کند که کمترش فقر است.

7. خصال: امیر المومنین علیه السـلام فرمـود: هر که خدا را هر روز سی بار تسبیح گوید، خدای تبارک و تعـالی از او هفتـاد نـوع بلاء دفع کند که کمـترش فقر است.

8. معانی الاخبار: امام صادق علیه السّلام از پـدرانش از حضرت علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: همانا نور محمّد صـلی اللّه علیه و آله را دوازده هـزار سـال در حجـاب قدرت نگاه داشت و او همواره می‌فرمود: سُـبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلَی (منزّه است پروردگار والامقـام من) و یـازده هـزار سـال در حجـاب عظمت نگه داشت که می‌فرمود: سُـبْحَانَ عَـالِمِ السِّـرِّ (پـاک است دانـای راز پنهـان) و ده هـزار سـال او را در حجـاب منّت نگهداشت که می‌فرمـود: سُـبْحَانَ مَنْ هُـوَ قَـائِمٌ لَا یَلْهُو (پاک و منزّه است خـدائی که پایـدار اسـت، و کارش بیهوده نیست) و نه هزار سال نیز در حجاب رحمت، که می‌فرمود: سُبْحَانَ الرَّفِیعِ الْأَعْلَی (پـاک و مـنزّه است خـدای بلند مرتبه و برتر)، و هشت هـزار سـال هم در حجـاب سـعادت، که می‌فرمـود: سُـبْحَانَ مَنْ هُـوَ دَائِمٌ لَا یَسْـهُو (پـاک و مـنزّه است پروردگـاری که پاینـده است و اشـتباه نمی‌کند)، و هفت هـزار سـال در حجـاب کـرامت نگهداشت که می‌فرمود: سُـبْحَانَ مَنْ هُـوَ غَنِیٌّ لَا یَفْتَقِـرُ (پـاک و

مــنزّه است آن خــدائی که بی‌نیــاز است و هرگز محتــاج نگــردد) و شش هــزار ســال نــیز در حجــاب منزلت، که می‌فرمود: سُبْحَانَ الْعَلِیمِ الْکَرِیمِ (پــاک و منزّه است خدای من که برتر است و بخشــنده) و پنج هزار سال هم در حجاب هدایت، که می‌فرمود: سُــبْحَانَ ذِی الْعَــرْشِ الْعَظِیمِ (پــاک و مــنزّه است پروردگار عرش بزرگ) و چهار هزار سال در حجاب نبــوّت نگه داشت که که می‌فرمــود: سُــبْحَانَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِــفُونَ (پروردگــار مقتــدر و بی‌همتا از توصیف جاهلانه و ناروای مشــرکان مــنزّه است) و سه هــزار ســال در حجــاب رفعت، که می‌فرمــود: سُبْحَانَ ذِی الْمُلْــکِ وَ الْمَلَکُــوتِ (پــاک و مــنزّه است خــدائی که صــاحب ملک و ملــوک است) و دو هــزار ســال در حجــاب هیبت نگــاه داشت که می‌فرمــود: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ (پاک و مــنزّه است خــدا و من به ستایش او مونسم) و هــزار ســال هم در حجــاب شــفاعت، که می‌فرمــود: سُــبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ (پاک و منزّه است پروردگارِ بزرگ، و من به ستایش او مشغولم). سپس خداوند نام خــود را که نور درخشانی بود بر لوح هویــدا ســاخت و تا چهــار هــزار ســال آن‌جا بــود، و بعد از آن بر تــارک عــرش آشکار ساخت و هفت هزار ســال نــیز آن‌جا بــود، تا آن را در پشت آدم نهاد.

می گویم: روایت کامل آن در کتاب نبوت گذشت.

1. توحید: رســول خــدا صــلی الله علیه و آله فرمــود: خدای تبارک و تعــالی خروسی دارد که پاهــایش در زیر زمین هفتم و ســرش در کنــار عــرش است و

گـردن خـود را به زیر عـرش خم می‌کند. و خداوند یکی از فرشـتگان را چنـان آفریـده که پاهـایش در زیر زمین هفتم است و به انـــدازه کشش زمین‌ها قد کشیده تا از آن‌ها سر برآورده و به افق آسمان رسیده و از آن نیز بالاتر رفته تا شـاخش به عـرش رسیده است و می‌گوید: «سبحانک ربی» یعنی پاک و مـنزه می‌شـمارم تو رااى پروردگـارِ من از آن‌چه لائق به شان تو نباشد. و آن خـروس دارای دو بـال است که وقـــتی آن‌ها را می‌گشـــاید، از مشـــرق و مغرب می‌گذرد. چون آخر شب فرا رسد، بال‌هایش را می‌گشاید و به هم می‌زند و صـدا به تسـبیح بلند می‌کند و می‌گوید: سُـــبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِـکِ الْقُـدُّوسِ الْکَبِیرِ الْمُتَعَالِ الْقُدُّوسِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُـوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ. چـون پاسی از سـحر فـرا رسد بـاز بـال گشـاید و بال‌هـایش از مشـرق و مغـرب بگـذرد و بـال زند و صـــدا به تســـبیح بلند کند و گوید: ســـبحان الله العظیم، ســبحان الله العزیز القهـار، ســبحان الله ذی العرش المجید، سبحان الله رب العرش الرفیع. وقـتی چـنین کنـد، خروس‌هـای زمین نـیز تسـبیح گوینـد، و هرگـاه او بجنبـد، خروس‌هـای زمین هم بجنبند و او را با تســـبیح و تقـــدس خداوند پاسخ گویند. آن خروس پر سـپیدی دارد که تا حـال به آن سپیدی ندیده ام، و زیر آن پر سپید، پر سـبزی دارد که تا حال به آن سبزی ندیده ام، و پیوسته مشتاق هستم که به پر آن خروس بنگرم.

2. توحید: رسـول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله و سـلم فرمودند: خـدا را فرشـته‌ای است از فرشـتگان که نیمه بـالای بـدنش آتش است و نیمه پـائین بـدنش

برف است؛ نه آتش برف را آب کنـد، نه بـرف آتش را خاموش کنـد، و او ایسـتاده و با آواز بلند فریـاد می‌زند: منزه است آن خدا که سـوزش این آتش را باز داشته و برف را آب نکند، و سردی بـرف را بـاز داشته که سـوزش این آتش را خـاموش نکنـد، بـار خـدایا که الفت دادی میـان بـرف و آتش، الفت ده دل بنده‌های مؤمنت را بر طاعتت.

3. توحید: امیر المؤمنین علیه السـلام فرمـود: خـدای تبارک و تعالی فرشتگان را در صورت‌های پراکنـده و مختلف آفریده است. بدان و آگاه باش که خـدای تبـارک و تعـالی را فرشـته‌ای است در صـورت خروس صدا کننده سیاه و سـفید که انگشـتانش در زمین‌هـای هفتم پـائین‌تر است و بـالش در زیر عرش دو تا شده و آن را دو بال اسـت؛ یک بـال در مشرق و یک بال در مغرب و یکی از آتش و دیگری از بـرف است. و چـون وقت نمـاز حاضر شـود، بر انگشتانش بایسـتد و گـردنش را از زیر عـرش بلند کند بعد از آن با ل‌های خود را بر هم زند، چنـان که خروس‌ها در منزل‌هـای شـما بال‌ها را بر هم می‌زنند. پس نه آن بـالی که از آتش است بـرف را می‌گـدازد و نه آن بـالی که از بـرف است آتش را فرو می‌نشاند، و آواز می‌کند که اشهد ان لا اله الا الله وحـده لا شـریک له و اشـهد ان محمـدا سـید النبیین و ان وصیه سـید الوصـیین و ان الله سـبوح قدوس رب الملائکة و الروح. یعنی گواهی می‌دهم به این‌که نیست خـدائی مگر خـدا در حـالی که تنها است و شریکی از برایش نیست و گـواهی می‌دهم به این‌که محمد سـید و بـزرگ پیغمـبران است و به

این‌که وصیش سید اوصیاء ایشان است و به این‌که خدا پاک است از هر بدی و به غایت پـاک و پـاکیزه و پروردگـــارِ فرشـــتگان و روح است. و حضـــرت فرمود که پس خروس‌ها در منزل‌های شما بال‌های خـود را بر هم می‌زنند و آن را از گفتـارش جـواب می‌دهند. و این معـنی قـول خـدای عز و جل است که «وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» و پرنـــدگان [نـــیز] در حـــالی که در آســـمان پر گشـوده‌اند [تسـبیح او می‌گویند]؟ همه سـتایش و نیایش خود را می‌دانند. و حضرت فرمود: یعنی هر یک از خروس‌ها که در زمینند.

4. امـــالی صـــدوق: ابن عبـــاس گوید: چـــون خداوند عیسی علیه السـلام را به بـنی اسـرائیل مبعـوث کـــــرد، ابلیس لعین پیش او آمد و خواست او را با گفتـــارش وسوسه کند. عیسی این گفتـــار ابلیس لعین را عظیم شمرد و فرمود: مـنزه است خـدا بر آســـمان‌ها و زمینش و کشش کلمـــاتش و به وزن عرشش و رضـای خـودش. چـون ابلیس لعین آن را شنید بی‌خودانه پیش رفت تا در لجه خضراء افتاد.

می گـــویم: این روایت به صـــورت کامل در بـــاب احـــوال حضرت عیسی علیه السلام آمده.

1. ثواب الأعمال: یونس بن یعقوب نقل می‌کند که به امام صادق علیه السّلام عـرض کـردم: آیا کسی که صد بـار ذکر سـبحان اللَّه بگوید در زمـره کسـانی است که ذکر خداوند ســـبحان را بســـیار کننـــد؟! فرمود: بلی.

2. ثــواب الأعمــال: امــام محمّدٍ بــاقر علیه السّــلام فرمودند: هر کس ســبحان اللّه بگویــد، بی‌آن‌که از چـــیزی تعجّب کـــرده باشـــد، خداوند از این ذکر پرنـده‌ای خلق می‌کند که دارای یک زبـان و دو بـال است و به جای او خدا را در حلقه تسـبیح کننـدگان ذات ربــوبی تا روز قیــامت تســبیح کند. ذکر الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکـبر نـیز همین ثـواب را دارد.

3. ثواب الأعمال: امـام صـادق علیه السّـلام فرمودند: اگر کسی ذکر سـبحان اللّه و بحمـده، سـبحان اللّه العظیم و بحمـده را بگوید خداوند سه هـزار حسـنه در نامه اعمـال او ثبت می‌فرمایـد، سه هـزار درجه او را بالا می‌بـرد، و پرنـده‌ای از (مـوهبت) این ذکر در بهشت برای او می‌آفریند که خـدا را تسـبیح کند و ثواب آن به گوینده ذکر برسد.

4. قصص الانبیاء: امام بـاقر علیه السـلام فرمـود: ذو القــرنین با ششصد هــزار اسب ســوار، حج کــرد و وقتی داخل حرم شـد، بـرخی از اصـحابش او را تا خانه خـدا مشـایعت کردند. وقـتی برگشـت، گفت: مردی را دیـدم که نـورانی‌تر و وجیه‌تر از او ندیـده بــودم! گفتند: او ابــراهیم خلیل الرحمــان بــود؛ ذو القــرنین گفت: اسب‌ها را زین کنیـد؛ پس در مـدت زمــانی که یک اسب زین می‌شــود، ششصد هــزار اسب را زین کردند و سپس ذو القــرنین گفت: نـه؛ بلکه ما باید با پــای پیــاده به ســوی خلیل الرحمــان علیه السلام برویم؛ پس خود پای پیاده به راه افتاد

و اصحاب او نیز راه افتادند تا این‌که ذو القـرنین و ابراهیم علیه السلام با هم ملاقات کردند.

ابراهیم علیه السلام گفت: با چه چیز روزگار را پیمودی؟ گفت: با یازده کلمه: «منزه است کسی که بـاقی است و فنا نمی‌پـذیرد؛ مـنزه است کسی که می‌داند و فرامـوش نمی‌کنـــد؛ مـــنزه است کسی که نگهدارنـــده است و نمی‌انـــدازد؛ مـــنزه است کسی که بیناست و تردید نمی‌کند؛ منزه است کسی که قـائم به ذات خـویش است و نمی‌خوابـد؛ مـنزه است کسی که پادشـاه است و قصد (سوء به) او نمی‌شود؛ منزه است کسی که عزیز است و بر او ستم نمی‌شود؛ مـنزه است کسی که در پـرده است و دیـده نمی‌شـود. مـنزه است کسی که بی‌نیـاز است و خستگی در او راه ندارد؛ مـنزه است کسی که ایسـتاده و ســرگرم نمی‌شـــود؛ مـــنزه است کسی که دوام دارد و اشتباه از او سر نمی‌زند.»

1. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی کسی سبحان الله می‌گوید، دریـای عـزت نفس و بـزرگی خداوند به تلاطم می‌افتد و حق است بر خدا که او را یاری کند.

2. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که صد بـار خـدا را تسـبیح بگویـد، در آن روز از همه مردم افضل است مگر از کسی که او نـیز مثل ذکر او را بگوید.

3. محاسن: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمـود: کسی که بـدون عجب و خودپســندی ســبحان الله

بگوید، خدا از آن تسبیح او پرنده‌ای سبز رنگ خلق می‌کند که به سایه زیر عرش می‌رود و خدا را تسبیح می‌کند؛ پس ثواب تسبیح آن پرنده تا روز قیامت برای آن قائل نوشته می‌شود.

4. تفسیر عیاشی: زید شحّام می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره تسبیح پرسیدم، فرمود: آن نامی از اسماء الله است و دعای اهل بهشت است.

5. سرائر: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ کلمه‌ای نیست که از سبحان الله برای زبان سبک‌تر و رساتر باشد.

6. کشف الغمّة: علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: کسی که بدون خودپسندی بگوید: «سبحان الله العظیم و بحمده» یعنی منزه است خدای با عظمت و من به ستایش او مشغولم، خدا برای او صد هزار حسنه می‌نویسد و سه هزار سیّئه از او محو می‌کند و سه هزار درجه برای او بالا می‌برد.

7. از خط شهید رحمه الله نقل شده: در حدیث معراج است که تسبیح اهل آسمان دنیا «منزه است کسی که دارای ملک و ملکوت است»، و تسبیح اهل آسمان دوم، «منزه است کسی که دارای عزت و جبروت است»، و تسبیح اهل آسمان سوم، «منزه است زنده‌ای که نمی‌میرد است»، و تسبیح اهل آسمان چهارم، «منزه است خداوند مالک با تقدس، منزه است پروردگار ملائکه و روح» است.

8. عـدة الـداعی: روایت شـده که لشـکرگاه حضـرت سـلیمان بن داود علیه السّـلام صد فرسخ در صد فرسخ بود. جن‌ها برای آن حضرت فرشی از طلا و ابریشم بافته بودند به انـدازه دو فرسخ در یک فرسخ که منـبر طلایی آن حضـرت را در وسط این فـرش قـرار می‌دادند. سـلیمان نـبی در حـالی بر روی منبر می‌نشست که گرداگردش ششصد هـزار کرسی از طلا و نقره قرار داشـت، انبیا بر کرسی طلا و علما بر کسی نقره، تکیه می‌دادند و گـردش مردم بودند و گرد مـردم جنّ‌ها و شـیاطین، در این حـال پرنـدگان، بال‌هایشـان را می‌گشـودند تا خورشـید آنـان را نیـازارد، روایت شـده که به بـاد فرمـان می‌داد تا آن بسـاط را برداشـته، حـرکتش دهد. خداوند متعـال وحی فرسـتاد در حـالی که او بین آسـمان و زمین در حـال سـیر بـود که من بر حکـومت تو این را افـزودم که هیچ‌کسی سـخنی نگوید مگر آن‌که باد آن را به گوش تو برسـاند. پس حکـایت شـده است که آن حضـرت از کشـاورزی گذشت که می‌گفت: فرزند داود حکومت با عظمتی دارد (تا این را گفت) بـاد آن سـخن را به گـوش سلیمان رسـاند، سـلیمان فـرود آمد و به سـوی آن کشاورز رفت و گفت: من آمـدم تا (به تو بگـویم:) آن‌چه را که بر آن قدرت نـداری، آرزو مکن، سـپس فرمود: یک تسبیح تو که مورد قبول خداوند متعـال قرار گیرد، از آن‌چه به خاندان داود داده شده بهـتر است. و در حـدیث دیگر آمـده است: ثـواب تسـبیح بـرای تو می‌مانـد، اما حکـومت سـلیمان از بین می‌رود.

تولد حضرت محمد

کمال الدین: از عباس روایت شده: وقتی عبدالله برای پدرم عبدالمطّلب زاده شد، در چهره‌اش نوری بود که همچون خورشید می‌درخشید. پدرم گفت: این پسر مرتبتی والا دارد. من در خواب دیدم از بینی عبد الله پرنده‌ای سفید بیرون آمد و پرواز کرد تا به مشرق و به مغرب رسید و سپس بازگشت و بر خانه کعبه فرود آمد، آن‌گاه همه قریشیان به او سجده کردند و در همان حال که مردم از او شگفت زده شده بودند، میان زمین و آسمان نوری پیدا شد و تا مشرق و مغرب پرتو یافت. وقتی از خواب بیدار شدم، از زن کاهنی از بنی مخزوم درباره‌اش پرسیدم. او گفت:ای عباس! اگر خواب تو راست باشد، از صلب او کودکی زاده خواهد شد که اهل مشرق و مغرب پیرو او خواهند شد. من مراقب عبدالله بودم تا با آمنه که از زیباترین و خوش اندام‌ترین زنان قریش بود، ازدواج کرد. چون عبدالله درگذشت و آمنه رسول خدا را زایید، من به نزد آن کودک رفتم و دیدم آن نور در چهره او می‌درخشد. او را برگرفتم و در چهره‌اش نیک نگریستم، از او چنان بوی مشکی می‌آمد که من همچون قطعه‌ای از مشک بوی خوش گرفتم. آمنه به من گفت: وقتی درد زایمانم آغاز شد و کار بر من سخت شد، شنیدم صدایی که شبیه صدای آدمیان نبود آمد و میان آسمان و زمین بر شاخه‌ای از یاقوت بیرقی از ابریشم نازک زده شد و از آن نوری درخشید که تا به آسمان رسید و کاخ‌های شام را دیدم که از روشنایی همچون شعله آتش شده بودند و در اطرافم پرندگان بسیاری را دیدم که گرداگرد من بال گشوده

بودند و شـــــعیره اســـــدی را دیـــــدم که می‌گذشت و می‌گفت:ای آمنه! کاهنـــان و بتـــان از فرزند تو چه‌ها که نخواهند دید! آن‌گاه جوانی بلندقامت و سـپیدرو و خـوش جامه را دیدم که گمان کردم عبدالمطّلب است، او نزدیک من آمد و نـوزاد را از من گـرفت و از آب دهـان خـود در دهانش گذاشت، سپس در حالی که تشتی زرین و مرصّع به زمرد با شانه‌ای طلایی با خود داشـت، شـکم نـوزاد را شـــکافت و قلبش را بـــیرون آورد و آن را شـــکافت و نقطه‌ای سیاه از میان آن بـیرون آورد و انـداخت، سـپس کیسه‌ای از حریر سبز درآورد و آن را گشـود و از درونش دانه‌هایی همچون زریره سفید درآورد و قلب نـوزاد را از آن پُر کـرد و آن را سر جـایش گذاشت و سـپس بر شـکم نوزاد دستی کشید و چیزی از او پرسید و او پاسخ گفت، من نفهمیدم آن‌ها چه گفتند فقط شنیدم که او گفت: در امان و پناه و سایه خدا باشی، قلبت را از ایمان و علم و حلم و یقین و عقل و شجاعت پُر کـردم، تو بهـترین بشر هستی، خوشا به حال کسی که از تو پیروی کند و بـدا به حال کسی که از تو روی گردانَد. سـپس کیسه دیگـری از حریر ســـفید بـــیرون آورد و آن را گشـــود و از درونش مُهری درآورد و آن را بر میان کتف‌های نوزاد زد و گفت: پروردگـارم مـرا امر کـرد تا از روح القـدس در تو بـدمم. آن‌گاه در او دمید و پیراهنی به او پوشاند و گفت: این تو را از آســیب‌های دنیا در امـــان می‌دارد.ای عبـــاس! من این‌ها را به چشم خـود دیـدم. عبـاس گفت: من که در آن روزگـارِ هنـوز می‌توانسـتم بخـوانم، جامه از تن نـوزاد برگـرفتم و ناگـاه دیـدم میـان کتف‌هـای او مُهر نبـوت هست. من این ماجرا را پیوسته پنهان داشتم و آن سخن را از یاد بردم و دیگر آن را به درسـتی به یـاد نداشـتم تا

این‌که چون اسلام آوردم، رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله آن را به یــادم آورد. توضــیح: «الجلبة» یعــنی در هم آمیختگی صــداها و «الســندس» با ضــمه یعــنی ابریشم نازک. 9ـ امالی صدوق: امـام جعفر صـادق علیه السـلام فرمــود: ابلیس ملعــون هفت آســمان را درمی نوردید. وقـــتی عیسی زاده شـــد، او از ورود به سه آســـمان بازداشته شد و تنها چهار آسـمان را طی می‌کـرد. چـون رسول خدا صلّی الله علیه و آله زاده شد، او از هر هفت آسـمان بازداشـته شد و همه شـیاطین به تـیر سـتارگان رانــده شــدند. در آن دم قریشــیان گفتند: این هنگـــام قیامتی است که می‌شنیدیم اهل کتاب دربـاره‌اش سـخن می‌گفتند. عمــرو بن امیه که از مــاهرترین کاهنــان اهل جاهلیت بود، گفت: بنگرید به ستارگانی که مردم با آن‌ها راه می‌جویند و اوقــات زمســتان و تابســتان را از آن‌ها می‌شناســند، اگر آن‌ها پرتــاب شــوند همه چــیز نــابود می‌شود، و اگر آن‌ها بر جا ماندند و ستارگان دیگر پرتـاب شدند، رویدادی در راه است. صبح روزی که پیامبر صــلّی الله علیه و آله زاده شد، همه بتـان سـرنگون شـدند و در آن شب ایوان کسرا به لرزه افتاد و چهارده کنگـره از آن فرو ریخت، دریاچه ساوه خشکید و از بیابـان سـماوه آب جوشید، آتشکده فارس که هزار سال بود خاموش نشــده بـود، خـاموش شد و موبد موبـدان در آن شب خـواب دید شـتری تنومند که اسـبهایی اصـیل را به افسـار کشـیده، دجله را شکافت و به سرزمین آنان راه یافت، طـاق کـاخ کسـری از وسط شـکافت و دجله در آن‌جـاری شـد، شب هنگام نوری از سوی حجاز تابید و تا مشـرق پرتو افکنـد، تخت همه پادشاهان دنیا وارون شد و پادشاهان همه لال شدند و در آن روز هیچ سخن نگفتند، علم کاهنان از کـار

افتاد و سحر ساحران باطل شد و هر کاهنی در عـرب از شیطانِ همراه خود پوشیده شد، قریشیان در میان عـرب عظمت یافتند و آل الله نـام گرفتند. امـام جعفر صـادق علیه السلام فرمـود: آنـان آل الله نامیـده شـدند زیـرا در بیت الله الحرام خانه داشتند. آمنه گفت: به خـدا سـوگند وقـتی پسـرم به زمین رسـید، دست‌هایش را بر زمین گذاشت و سر سـوی آسـمان فـراز کـرد و به آسـمان نگریست. آن‌گـاه از من نـوری بـیرون آمد که همه جا را روشن کرد و شنیدم که صدایی در میان آن نور می‌گفت: تو سـرور همه مـردم را زاییـده ای، او را محمد بنـام. عبدالمطّلب آمد تا او را ببیند حال آن‌که سـخنان مـادرش به گـوش او رسـیده بـود. او را گـرفت و در دامـان خـود گذاشت و گفت: ستایش از بـرای خداونـدی است که این پسر خوب را که در گهواره سرور همه پسـران اسـت، به من عطا فرمـود. سـپس حضـرت را به ارکـان کعبه تعویذ کرد و اشـعاری دربـاره ایشـان سـرود. ابلیس ملعـون در میان شیاطین خود فریاد برآورد و آنان نزد او جمع شدند و گفتند: چه چـیز تو را به وحشت انـداخته‌ای سـرور ما! گفت: وای بر شـــما! از سر شب آســـمان و زمین را دگرگون می‌بینم، به حتم حـادثه‌ای هنگفت در زمین روی داده که همانندش از زمان عروج عیسی بن مـریم به بعد رخ نداده، بروید ببینید چه اتفـاقی افتـاده! آنـان پراکنـده شدند و سپس گرد آمدند و گفتند: چیزی نیـافتیم. ابلیس ملعون گفت: این کار، کار خودم است. سپس سـوی دنیا فـرو رفت و چـرخی زد تا به حـرم رسـید و حـرم را در محافظت فرشـتگان دید. خواست وارد حـرم شـود که بر سـرش فریـاد برآوردند. او بازگشت و سـپس به شـکل گنجشکی درآمد و از جـانب حـراء وارد شد. جبرئیل به او

گفت: بـــازگرد خـــدا لعنتت کند! گفت: فقط یک ســـوال دارم‌ای جبرئیل! این چه اتفـاقی است که از سر شب در زمین افتـــاده؟ جبرئیل فرمـــود: محمد زاده شـــده است. گفت: آیا مرا در او سهمی هسـت؟ فرمـود: نه. گفت: در امتش چطـــور؟ فرمـــود: آری. گفت: راضی‌ام. توضـــیح: «الزجر» با فتحه یعـنی عیافه که نـوعی از کهـانت است. می‌گویی «زجرت انه یکون کذا» یعین پیشگویی کردم که چنین می‌شود. «الارتجاس» یعنی اضطراب و حرکـتی که صدایی بلند از آن شنیده شـود. «غـاض المـاء» یعـنی آب کم شد و فرو رفت. جزری گوید این‌که در حـدیث سـطیح آمـده که «غاضت بحـیرة سـاوه» یعـنی آب دریاچه سـاوه فرو رفت و محو شد. «السـماوه» محلی است بین کوفه و شـــام. خلیل در کتـــاب العین گفته بیابـــانی است در «بادیه» که به شـــام متصل می‌شـــود. «المؤبـــذان» و «المؤبذ» به ضم میم و فتح باء فیروز آبـادی گفته یعـنی عالم دینی ایرانیان و قاضی زرتشتیان. جـزری در حـدیث ســـطیح «فأرسل کســـری الی المؤبـــذان» گفته: «المؤبـذان» بـرای زرتشـتیان به منزله قاضی القضـات است برای مسلمانان و «الموبذ» یعنی قاضی. «انسـرب الثعلب فی حجره» یعنی داخل شد. «انخـرقت علیه دجلة العـوراء»، خواهد آمد که کسـری قسـمتی از دجله را سد زد و بست و بر روی آن بنـایی سـاخت و شـاید به همین دلیل دجله را بعد از آن واقعه، عوراء گفته باشند چـرا که قســـمتی از آن دفن شد و مســـدود شد. و در بعضی نسخه‌ها غوراء آمده که به معنای عمیق است و عبارت از باب اضافه موصوف به صفتش می‌باشد. «الاردان» جمع الردن با ضمه به معنای اصـلِ آسـتین است و شـاید علت این‌که این قسـمت را به بـوی خـوش اختصـاص داد این

باشد که معمـــــولا این قســـــمت بد بو می‌باشد به دلیل مجاورت با زیر بغل. شاعر گفته: عمره از اشـراف زنـان است که آســتینش بــوی مشک می‌دهد. «عــوّذه بأركــان الكعبة» یعنی او را به ستونها مالید یا این‌که نزد ســتونها بـــرایش دعا کـــرد یا این‌که اســـامی آن‌ها را نوشت و بر گــردن او آویخت. فــیروز آبــادی گفته: «الصر» پرنــده‌ای است همچون گنجشک به رنگ زرد و جزری گفته گنجشک یا پرنـــده‌ای هم قد او به رنگ زرد است. فـــیروز آبـــادی گفته «حری» بر وزن عَلَی کوه معروفی است در مکه که غــار در آن هست. جــوهری و دیگــران گفته‌اند به کسر و مد است یعنی حِراء. 10ـ امالی شیخ طوسی: امام جعفر صــادق علیه السـلام فرمـود: شـبی که پیـامبر زاده شـد، مردی از اهل کتاب نـزد چند تن از قریشـیان که گـرد هم نشسته بودند رفت: هشام بن مغـیره و ولید بن مغـیره و عُتبه و شَـــیبه. به آنـــان گفت: آیا امشب در میـــان شـــما نوزادی زاده شده؟ گفتند: نـه، چطـور؟! گفت: امشب در میان شما و یا در فلسـطین نـوزادی زاده شـده که محمد نـــام دارد و خـــالی دارد و اهل کتـــاب به دســـتش نـــابود می‌شوند. آن‌ها جویا شدند و خـبر یافتند. آن‌گـاه آن مـرد اهل کتاب را خواستند و به او گفتند: در میـان ما پسـری زاده شده. گفت: پیش از آن‌که این خبر را به شما بـــدهم یا پس از آن؟ گفتند: پیش از آن. گفت: پس با من بیایید تا او را ببینم. آنان با آن مـرد نـزد مـادر حضـرت رفتند و مادر حضـرت آنـان را خـبر داد که چگونه زایمـان کـرده و ماجرای نـور را برایشـان گفت. مـرد یهـودی گفت: او را نزد من بیاور. حضـرت را آوردند و او به ایشـان نگریست و آن خال را دید. ناگـاه از هـوش رفت و بر زمین افتـاد. مادر حضرت ایشان را به خانه بُرد. وقتی مـرد یهـودی به

هوش آمد، به او گفتند: وای بر تو، چه شد؟! گفت: نبوت تا روز قیامت از میان بنی اسرائیل رفت، به خدا سوگند همین پسر آنان را نابود می‌کند. در آن دم قریشیان از این خبر خوشحال شدند. مرد یهودی وقتی خوشحالی آنان را دید، گفت: به خدا سوگند چنان بر شما غلبه یابد که زبانزد اهل شرق و غرب شود. توضیح: «فلسطین» به کسر فاء و فتح لام ناحیه‌ای معروف میان اردن و سرزمین مصر است که مهم‌ترین شهرش «بیت المقدس» است. چه بسا تردید آن راهب بدان سبب بوده که نشانه ولادت پیامبر صلّی الله علیه و آله را دیده اما شک داشته که زادگاه خاتم انبیاء در مکه است یا در جایی دیگر مثل بیت المقدس یا بر وی آشکار نبوده که زادگاه خاتم انبیاء مکه است یا فلسطین. «السطو» یعنی «غلبه و استیلاء» که گفته می‌شود: «سطا به و علیه». 11ـ الإحتجاج: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: در خبر آن مرد یهودی که از امیرمومنان علیه السلام درباره معجزات رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسید آمده که وی عرض کرد: مردم می‌پندارند عیسی بن مریم کودک بوده و در گهواره سخن گفته است. حضرت علی علیه السلام به او فرمود: همین‌طور بوده، حضرت محمد نیز وقتی از شکم مادرش بیرون آمد، دست چپش را بر زمین گذاشت و دست راستش را سوی آسمان فراز کرد و لب به توحید خداوند گشود و از دهان مبارکش نوری پدیدار شد که اهل مکه از آن نور کاخ‌های بصرای شام و اطرافشان را و کاخ‌های سرخ یمن و اطرافشان را و کاخ‌های سفید اصطخر و اطرافشان را دیدند، در شبی که پیامبر زاده شد، دنیا چنان روشن شد که جنیان و آدمیان و شیاطین هراسیدند و گفتند: در

زمین اتفـاقی افتـاده است. شب هنگـام فرشـتگان را می‌دیدند که فرود می‌آمدند و فراز می‌شـدند و خداوند را تسبیح و تقدیس می‌گفتنـد، سـتارگان به لـرزه افتادند و فرود آمدند و این همه نشانه‌های میلاد حضرت بود. چون ابلیس چنـان عجـایبی را در آن شب دیـد، خواست سـوی آسمان رهسـپار شـود، او در آسـمان سـوم نشـیمنگاهی داشت که شـــیاطین در آن‌جا دزدانه شـــنود می‌کردند. وقـتی شـیاطین آن عجـایب را دیدند خواسـتند گـوش بایستند، اما به هیچ یک از آسـمان‌ها راه نیافتند و به تـیر شهاب‌ها رانده شـدند و این‌ها همه دلالـتی بـود بر نبـوت پیامبر صلّی الله علیه و آله. توضـیح: «بُصـرا» سـرزمینی در شـام است و «إصـطخر» سـرزمینی در دیـار فـارس. «شب هنگام فرشتگان را می‌دیدند» یعنی شیطان‌ها آنان را می‌دیدند. 12ـ امـالی صـدوق: از لیث بن سـعد روایت شده: کعب الأحبار نزد معاویه بـود که به او گفتم: وصف ولادت پیامبر در کتب شما چگونه آمده؟ آیا بـرای خانـدان حضرت نیز فضیلتی آمده؟ کعب نگاهی به معاویه انداخت تا ببیند آیا او دوست می‌دارد که وی سـخن بگوید یا نـه، خداوند عزوجل بر زبـان معاویه جـاری سـاخت و معاویه گفت:ای ابا اســـحاق! خداوند رحمتت کنـــد، بگو آن‌چه می‌دانی. کعب گفت: من هفتاد و دو کتـاب خوانـده‌ام که همه آن‌ها از آسمان نـازل شـده اسـت، صـحف دانیـال را سراسر خوانـــده‌ام و در همه آن‌ها دیـــده‌ام که از ولادت حضرت و ولادت خانـدان ایشـان یـاد شـده اسـت، نـام او بســـیار معـــروف اســـت، به هنگـــام ولادت هیچ یک از پیـــامبران فرشـتگان نـــازل نشـدند جز به هنگـام ولادت عیسی و احمد و پرده‌های بهشت بـرای هیچ بشـری کنـار زده نشده جز برای مریم مادر عیسی و آمنه مادر احمد و

فرشتگان برای زایمان هیچ زنی گمارده نشدند جز بـــرای مریم مادر مسیح و آمنه مادر محمد. از نشـانه‌های بسـته شدن نطفه حضـرت این بـود که منـادی در هفت آسـمان ندا سر داد: مـژده دهید که امشب نطفه احمد بسـته شد. در سراسر زمین‌ها و حـتی در دریاها نـیز چـنین نویـدی داده شد و هیچ جنبنـــده‌ای در زمین و هیچ پرنـــده‌ای در آسـمان نماند که از میلاد حضـرت بی‌خـبر باشد. در شب میلاد حضرت در بهشت هفتاد هزار کاخ از یاقوت سرخ و هفتاد هزار کاخ از مرواریدتر ساختند و آن‌ها را کاخ‌هـای ولادت نامیدند و بهشت را آراسـتند و به آن نـدا دادند که شاد باش و خود را بیـارای که پیـامبرِ دوسـتان تو زاییـده می‌شـود. بهشت در آن روز خندید و تا به قیـامت خنـدان است. خبر رسیده که یکی از ماهیان دریا به نـام طموسا که بـــزرگ ماهیـــان است و هفتصد هـــزار دُم دارد و بر پشـتش هفتصد هـزار گـاو راه می‌روند که از دنیا بـزرگ تراند و هفتصد هـزار شـاخ از زمـرد سـبز دارند و او آن چنان بزرگ است که حرکت آن‌ها را احساس نمی‌کنـد، از میلاد حضرت چنان شادمان شده و به جنبش افتاد که اگر خداوند تبارک و تعالی او را بر جا نگه نمی‌داشت هر آینه دریاها را زیر و زبر می‌کـرد. نـیز خـبر رسـیده که در آن روز کوه‌ها به یک‌دیگر مژده دادند و گفتند هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و همگی به نشانه احـترام به محمد در برابر کوه ابو قیس کـرنش کردند. درختـان با شـاخه‌ها و میوه‌هـای گونـاگون از شـادی میلاد حضـرت همگی چهل روز خداوند متعال را تقدیس کردند. میان آسمان و زمین هفتـــاد ســـتون از گونه گونه نـــور زده شد که هیچ یک با دیگـــری همانند نبـــود، به آدم نوید دادند که حضـــرت زاده شده و او از این خبر هفتاد برابر زیباتر شد و تلخی مرگ

را که هنوز در کام داشت از یاد بُرد. نـیز خـبر رسـیده که حــوض کــوثر در بهشت به تلاطم افتــاد و به یُمن ولادت حضرت هفتصد هـزار کـاخ از درّ و یـاقوت بـیرون افکنـد، ابلیس را در زنجــیر کردند و محکم بســتند و چهل روز به زنـــدان انداختند و جایگـــاه او را چهل روز در آب غـــرق کردند، همه بتان شکسته شدند و فریاد برآوردند و ولوله کردنـد، صـدایی از کعبه برآمد که‌ای خانـدان قـریش! آن پیامبر نویـدبخش و بیم دهنـده که با خـود شـکوه ابـدی و سود برتر دارد، به سـویتان آمـد، او آخـرین پیـامبر است. هم‌چـنین در کتب ما آمـده که خانـدان حضـرت پس از او برترین مردم هستند و مادامی که یک تن از خاندان او در سـرای زمین راه رود، مـردم از عـذاب در امان‌اند. در آن دم معاویه گفت:ای ابا اســحاق! خانــدان او چه کســانی هســتند؟ کعب گفت: فرزنـدان فاطمه. معاویه چهـره در هم کشـــید و لبـــانش را گزید و شـــروع کـــرد دست به ریش‌هایش بکشد. کعب گفت: ما وصف دو پسر شهید را نیز در کتبمان می‌بینیم، آن دو پسران فاطمه هســتند که بــدترین آفریــدگان آن دو را به قتل می‌رســانند. معاویه گفت: چه کسی آن دو را به قتل می‌رســاند؟ کعب گفت: مردی از قـریش. آن‌گـاه معاویه برخاست و گفت: بروید! ما نــیز رفــتیم. توضــیح: «التنجید» یعــنی «آراســتن». «الأفنان» یعنی «شاخه‌ها». «سری عنه الهم» به تشـدید و مبنی بر مفعول یعـنی «انـدوه را از او زدود». «الـزمّ» یعـــنی «بســـتن». «الکبل» یعـــنی «زنجـــیر درشت»، می‌گویند: «کبلت الأسیر» یعنی اسیر در زنجـیر شد. 13. معانی الأخبـار: امـام جعفر صـادق علیه السـلام فرمـود: فاطمه بنت اسد که خدایش رحمت کند، نزد ابوطـالب که خـدا رحمتش کند آمد تا به او نوید ولادت پیـامبر را بدهد.

ابوطالب به او گفت: «روزگاری صبر کن که از تو برای من فرزندی به هم می‌رسد که در همه چیز همانند اوست جز در نبوت.» آن روزگار، سی سال بود و رسول خدا صلّی الله علیه و آله سی سال بزرگتر از امیرمومنان علیه السلام بود. توضیح: جوهری و فیروزآبادی می‌گویند: «السبت» یعنی «روزگار». 14. کمال الدین: مخزوم بن‌هانی از پدرش که صد و پنجاه سالش بود روایت کرده: شبی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله زاده شد، ایوان کسری به لرزه افتاد و چهارده کنگره از آن فرو ریخت، دریاچه ساوه خشکید، آتشکده فارس که هزار سال بود خاموش نشده بود، خاموش شد و موبد موبدان در خواب دید شتری تنومند چندین اسب اصیل را به افسار کشید و دجله را شکافت و در آن سرزمین به راه افتاد. چون صبح شد کسری از آن همه شگفتی سخت ترسیده بود اما از روی دلیری بردباری کرد، سپس چون نخواست که قضیه را از وزرایش پنهان بدارد، تاج بر سر گذاشت و بر تخت نشست و وزیران را گرد آورد و آنان را از آن‌چه که خود دیده بود، خبر داد. در همان هنگام ناگهان نامه رسید که آتشکده خاموش شده و این خبر بر اندوه کسری افزود. موبد موبدان گفت: خداوند پادشاه را حفظ کند، من نیز دیشب خوابی دیدم. او شتر و اسبانی را که در خواب دیده بود، برای پادشاه بازگفت. کسری گفت:ای موبد موبدان این چه معنا می‌دهد؟ او که داناترین ایشان بود گفت: در ناحیه مغرب اتفاقی افتاده است. کسرای پادشاه در دم به نعمان بن منذر نامه نوشت: اما بعد، مرد عالمی را نزد من بفرست تا از او سوالی بپرسم. نعمان عبدالمسیح بن عمرو بن حیان بن تغلبه غسانی را

نزد کسری فرستاد. وقتی وارد شد، پادشـــاه به او گفت: آیا تو پاسخ سـوالی را که می‌خـواهم از تو بپرسم داری؟ نعمان گفت: پادشاه بپرسـد، اگر می‌دانسـتم می‌گـویم و اگر نه، کسی را که می‌داند معرفی می‌کنم. کسری او را از آن‌چه دیـده بـود خـبر داد و او گفت: پاسخ این سـوال نـزد دایی من است که در حـوالی شـارم سـاکن است و سطیح نام دارد. کسری گفت: نزد او برو و از او بپرس و مرا از پاسخ او باخبر کن. عبدالمسیح به راه افتـاد و نـزد سطیح رسید و دید او در آستانه مـرگ اسـت، سـلام کـرد اما سطیح پاسـخی نـداد. آن‌گـاه سـرود: «آیا بـزرگ یمن ناشـــنوا شـــده یا می‌شـــنود، یا درگذشـــته و مـــرگ او را درربوده،ای برطرف کننده سختی‌هایی که همه را ناتوان می‌کنند وای از بین بَرنـــده انـــدوه‌های چهره‌هـــای در هم تکیده! بزرگ قبیله آل سنن نزدت آمده، همو که مـــادرش از خانـــدان ذئب بن حَجَن اســـت، همو که کبـــود چشم و دنـــدان درشت و تـــیزگوش و ســـفیدرو و گشـــادجامه و تنومند است، از سوی کسری پادشاه فـارس بـرای تعبـیر خـــواب او آمـــده‌ام که نه از غـــرّش رعد می‌ترسد و نه از حوادث روزگار، بر ماده شتری تنومند در فراز و نشیب‌ها زمین را درنوردیـــده ام، و زار و نـــزار از میـــان بادهـــای دشت‌ها گذشـــته‌ام و نـــزد تو رسـیده ام.» وقـتی سـطیح شعر او را شنید چشمانش را گشود و گفت: عبدالمســـیح بر شتری سوار شده و سوی سطیح رهسـپار شـده حـال آن‌که او نزدیک به مـــزار شـــده، تو فرســـتاده پادشـــاه ساسـانی، جویـای دلیل پلیـدی ایـوان و خاموشی آتش و خواب موبد موبدانی، او در خواب شـتری تنومند دیـده که چندین اسب اصـیل را به افسـار کشـیده و میـان دجله را بُریده و در آن سـرزمین رمیـده، اکنـون که دریاچه سـاوه

خشـکیده بگوای عبدالمسـیح که چـون بر تلاوت افـزوده شود و صاحب عصا فرستاده شـود و آب از وادی سـماوه جوشیده شود و دریاچه ساوه خشـکیده شـود، دیگر شـام بـرای سـطیح شـام نشـود و به شـماره کنگره‌هـایی که ریخته‌اند مردان و زنانی از قوم کسـری پادشـاه شـوند و سـپس هر چه بایست روی دهد همـان شـود. سـطیح این سخنان را گفت و درگذشت. آن‌گاه عبدالمسـیح برخاست و سوار شد و سـرود: «رهسـپار شو که تو مـردی آهـنین اراده و چابک هستی و جدایی‌ها و دگرگونی‌های روزگـار تو را نمی‌ترسـاند، اگر پادشـاهی پسـران ساسـان به سرانجام رسیده باشد از آن‌ها جـدا می‌شـود، به راسـتی که روزگار بازی‌های بسیار دارد، چه بسـیار روزهـایی که آنـان مقـامی داشـتند که شـیر درنـده از شکوهشـان می‌هراسید، آنان در میان خود صاحب آن کاخ بلند بهـرام را داشتند و نیز برادران او هرمزها و شـاپورها را، مـردم فرزنـدان مـادران گونـاگونی هسـتند، هر کس را بفهمند مـال کمـتری دارد، حقـیر و مطـرودش می‌کننـد، آنـان فرزندان یک مادر هستند اما اگر ثروتمنـدی را ببیننـد، در غیـابش هم او را محـافظت می‌کنند و یـاری می‌دهنـد، نیکی و بـدی همیشه در کنـار هم هسـتند، باید از نیکی پـیروی کـرد و از بـدی دست کشـید.» چـون نـزد کسـری رسید، او را از سخنان سـطیح خـبر داد. کسـری گفت: تا چهارده تن از ما پادشـاهی کنند زمـان زیـادی بگـذرد. اما ده تن از آنان فقط در چهار سال پادشاهی کردند و بقیه نیز تا زمان عثمان پادشـاهی کردند. سـطیح که در سـیل العرم زاده شده بـود، تا زمـان پادشـاهی ذی نـواس عمر کرد و این بیشتر از سی قرن بـود. او در بحـرین مسـکن داشت و قبیله عبـدالقیس می‌پندارند او از آنـان بـوده و

قبیله اَزد نـیز می‌پندارند او از آنـان بـوده، اکـثر محـدّثان گفته‌اند او از اَزد بوده اما این حتمی نیسـت، با این حـال اخلاف او می‌گویند ما از قبیله اَزد هســتیم. توضــیح: در نهایه گفته است: المشــارف: روســتاهایی است که به شهرها نزدیک است. گفته شده: روسـتاهایی که بین بلاد الریف و جزیـرة العـرب هسـتند. به آن‌ها مشـارف گفته شده چون مشـرف بر سـواد شـهرند. غطریف با کسـره، ســرور است. جــزری گفته: فــاز یفــوز فــوزا یعــنی درگذشت. و گفته: یردی به دال به همان معناست. گفت: ازلمّ یعنی به شتاب رفت و اصل آن ازلأم است که همزه بـرای تخفیف حـذف شـده است. الشـأو یعـنی سـبقت و غایت. عنن یعنی در عرض مرگ قرار گرفتن و سبقت از او. گفته شـده: ازلم یعـنی او را قبض کـرد و عنن یعـنی مرگ؛ یعنی مرگ در سر راهش قرار گرفت و او را قبض کرد. گفته وی: یا فاصل الخطه: فاصل یعنی بیان کننــده و حکم کننــده و خُطّه یعــنی امر عظیم و امر و حــال؛ یعــنی‌ای کسی که بیــان و ظــاهر می‌کند امــوری را که کسانی و کسانی را عاجز کرده است یعنی مـردم زیـادی را. در فائق گفته: منظور این است که آن خطه به خاطر دشــواری‌اش بســیاری از حکیمــان و بصــیرانی را که مقامشان بالاست عاجز کرده است، پس صله حذف شده هم‌چنان که در این سخن حذف شده: بعد اللتیا و التی، و این برای آگاهی دادن از این است که آن از امـوری است که برای عظمتش، جمله از آن قاصر است. جـزری گفته: الوجه الغضن چهــره‌ای است که از شــدت غم و غصه‌ای که بر او نـازل شـده، شکسـتگی و چـروک در آن بسـیار است. ازرق، صفت شتر و رنگ آن است. در بـرخی کتب، اورق آمــده که آن هم رنگ است. در بــرخی اصک آمــده

یعنی این‌که قدمهایش به هم می‌خـورد. گفته وی: ضـخم الناب در بعضی روایات مهم الناب است گفته شده یعنی دارای سن کامل. جزری گفته: در حـدیث سـطیح، «ازرق مهم الناب صرار الاذن» یعنی دندان آهنی. ازهری گفته: این گونه روایت شـــده و فکر می‌کنم مهو النـــاب با واو باشد. گفته شده: «سـیف مهو» یعـنی برنـده. زمخشـری آن را ممهی الناب آورده و گفته: ممهی یعنی تـیز شـده، می‌گـویی «امهیت الحدیـده» وقـتی که تـیزش می‌کـنی. شـــترش را به پلنگ تشـــبیه کـــرده بـــرای آبی بـــودن چشـمهایش و سـرعت حـرکتش. و گفت: صـرّ اذنه یعـنی صاف و نصب کرد و صحیح‌تر آن است که این مصــرع بعد از آن باشد در سـیاق سـخن از شـتر چنـان که در سـایر کتابهاست. پس این مصرع بعد از والقطن قرار می‌گیرد. فضفاض: گشاد، بـدن: زره. جـزری گفته: منظـور کـثرت هدیه است. دیگـری گفته کنایه از سـعه صـدر است. قَیل یعنی پادشاه. گفته وی: للوسن یعنی به خاطر خوابی که پادشاه دید. در بعضی نسخ به جـای کسـری یسـری است یعـنی جـاری است. در بعضی روایـات لایـرهب الـدهر به جای الرعد آمده است. تجوب یعـنی قطع می‌کند. علنـداة یعنی شـتر مـاده قـوی. شـجَن شـتری است که اخلاق آن درهم فـــرو رفته است مثل در خت پرشـــاخ و بـــرگ. در بعضی روایات شزن است یعنی از شـادابی به یک جـانب را ه می‌رود. شـــزن فلان یعـــنی بر سر نشـــاط آمد گفته شده: شزن یعنی از ستم نـاتوان شد. گفته شـده: کلفت و مرتفع. گـویی مصـدر است یعـنی دارای شـجن. گفته شده: بات فلان علی شزن یعنی با نگرانی از این پهلو به آن پهلو می‌شد. اشـزان الخیل یعـنی انـواع نشـاط آن. گفته وی: ترفعـنی طـورا، در الفـائق و النهایة و غـیره

«ترفعـنی وجنا و تهـوی بی‌وجن» آمـده است. در بعضی کتابها: «وجناء تهوی من وجن» است. وجْن و وجَن زمین سخت است. وجناء شـتر مـاده قـوی. یعـنی همـواره این شــتری که این صــفت را دارد یک بــار مــرا از زمین بلند می‌کند و یک بار مـرا پـایین می‌آورد. در اکـثر نسـخه‌های کتاب دجن با دال است. دجنه تاریکی است شاید تصحیف باشد. جآجی جمع جؤجؤ یعـنی سـینه است. قطَن بین دو مفصل ران است یعنی راه رفتن او را لاغر کرده است و گوشت او را برده است. در برخی روایات عـالی الجـاجئ است که به برهنه نزدیک است چـــون اســـتخوان اگر از گوشت لخت شـود بلند دیـده می‌شـود. بوغـاء خـاک نـرم است. دِمَن تپه است. جــزری گفته گویا مقلــوب شــده و این چنین بوده تلفه الریح فی بوغاء الدمن و روایت دیگر شـاهد آن است: تلفه الـریح ببوغـاء الـدمن. در الفـائق و النهایة و غـــیره بعد از آن آمـــده است: کأنما حثحث من حضنی تکن حثحث: شتاب کـرد. حضن یعـنی کنـار و تکن نام یک کوه حجازی است یعنی از کثرت خاک و غباری که از سرعت حـرکت بر او عـارض شد گـویی شـتاب کـرد از این موضـعی که خـاک زیـاد در آن جمع شـده است. گفته وی: «علی جمل یســیح»، در ســایر کتابها مشــیح است. مشــیح یعــنی ســریع. قد أوفی یعــنی نزدیک شد. ضــریح یعنی قبر، یعنی نزدیک شد که وارد قبر شــود. گفته وی: إذا کــثرت التلاوة یعــنی تلاوت قــرآن. هــراوة عصاست. صــاحب هــراوة پیــامبر صــلی الله علیه و آله است چــون عصا را می‌گـــرفت و نمـــاز می‌خواند. گفته وی: فلیس الشام لسـطیح شـاما یعـنی سـطیح در این هنگـام بـاقی نمانــده است یا احــوال شــام تغیــیر می‌کند. در بــرخی روایــات بعد از علی عــدد الشــرفات: ثم تکــون هنــات و

هنات است یعنی سختی‌ها و امور بزرگ. شمّیر یعــنی پر شــتاب. گفته وی: تفریق و تغیــیر: در بــرخی روایــات: تشــرید و تغریر آمــده. گفته وی: أفــرطهم: فعل ماضی یعنی آنان را ترک کرد و از پیش آنان رفت. اطوار یعــنی حالت‌ها. گفته وی: دهاریر جزری گفته: هروی از ازهـری نقل کــرده: دهــاریر جمع دهــور است. شــاعر می‌خواهد بگوید دهر دارای دو حالت است سختی و نعمت. جـوهری گفته: دهرً دهاریر: یعنی روزگار سخت. مثل: یـوم أیـوَم. زمخشــری گفته: دهــاریر مصــائب زنــدگی است از دهر مشــتق شــده و از لفظ خــود مفــرد نــدارد مثل عبادید و مهاصــیر جمع مهصــار یعــني قــوی‌ای که می‌درَد. صــرح یعنی کاخ. گفته وی: اولاد علّات یعنی از مــادران مختلف کنایه از عــدم الفت و محبت بین آنــان. گفته وی: أن قد افل: فقــیر شد و دســتش تنگ شد. گفته وی: و هم بنو الامّ یعــنی با یک‌دیگر مهربــانی می‌کنند همــان‌طور که فرزندان یک مـادر چـنین می‌کنند. نَشَـب: مـال و دارایی. کلمه «اما» زاید است در برخی نسخ «لما» است که بهتر است. 15ـ کمال الدین: ابان بن عثمان در خبری مرفـوع آورده: وقــتی عبدالله بن عبــدالمطّلب به بلــوغ رســید، عبــدالمطّلب او را به همســری آمنه بنت وهب زُهــری درآورد و چــون آمنه با او ازدواج کــرد، رســول خــدا را بــاردار شد. روایت شــده که آمنه گفته: وقــتی محمد را باردار شدم، درد بارداری را حس نکردم و سختی‌هایی را که زنـان در بـارداری می‌کشـند، هیچ نکشـیدم، در خـواب دیدم: کسی نزد من آمد و گفت: نیکترین انسان را باردار شـده ای. چـون زمـان ولادت او فـرا رسـید، کـار بر من آســان شد و من به آســانی او را به دنیا آوردم و او دســتانش را بر زمین گذاشت. آن‌گــاه شــنیدم که کسی

گفت: تو نیکــترین آدمی را به دنیا آورده ای، او را از شر ستمگران و حسـودان به نـام خداوند یگانه بی‌نیـاز تعویذ کن. آمنه رسول خدا را در عام الفیل، دوازده شب مانده از ربیع الاول در روز دوشـــــــنبه به دنیا آورد. او گفته: وقتی محمد بر زمین فرود آمد، دست‌ها و زانوانش را بر زمین گذاشت و سرش را سوی آسمان فراز کرد، آن‌گـاه از من نـوری بـیرون آمد که از آسـمان تا زمین را روشن کرد، شیاطین به تیر ستارگان رانـده شـدند و از ورود به آســمان بازداشــته شــدند، قریشــیان دیدند شــهاب‌ها و ستارگان در آسـمان به حـرکت در آمده‌اند و ترسـیدند و گفتند: قیامت شده. آنان نزد ولید بن مغیره جمع شدند و او را از آن وقایع خبر دادند. او که پـیرمردی باتجربه بـود گفت: به ستارگانی که مـردم در دریا و خشـکی با آن‌ها راه می‌جویند بنگرید، اگر آن‌ها نابود شده‌اند قیامت شده و اگر آن‌ها بر جا مانــده باشــند اتفــاقی افتــاده است. شـیاطین که چـنین اوضـاعی را دیدنـد، نـرد ابلیس گـرد آمدند و به او خـــبر دادند که آنـــان از ورود به آســـمان بازداشته شده‌اند و به تیر شهاب‌ها رانده شده‌اند. ابلیس گفت: جویا شوید چه اتفـاقی افتـاده است. آنـان در دنیا گشــتند و بازگشــتند و گفتند: ما چــیزی ندیــدیم. ابلیس گفت: کــار، کــار خــودم است. آن‌گــاه ما بین مشــرق و مغرب را درنوردید و به حرم رسید، دید حرم در حفــاظت فرشتگان است. خواست وارد شود که جبرئیل بر سـرش فریاد کشید و فرمود: گم شوای ملعـون. او رفت و مانند گنجشک از جـانب حـراء وارد شد و گفت:ای جبرئیل! چه شــده؟ جبرئیل فرمــود: پیــامبری زاده شــده که بهــترین پیـــامبران است. گفت: آیا مـــرا در او ســـهمی هســـت؟ فرمود: نه. گفت: در امتش چطـور؟ فرمـود: آری. گفت:

راضی ام. در مکه مـردی یهـودی بـود به نـام یوسف. او وقـــتی دید ســـتارگان پرتـــاب می‌شـــوند و به حـــرکت افتاده‌انــد، گفت: امشب پیــامبری زاده شــده اســت، او همـــان کسی است که در کتابمـــان خوانـــده ایم آخـــرین پیامبر است و هرگاه زاده شود شیاطین رانده شوند و از ورود به آسمان بازداشته شوند. چون صبح شد به مجلس قریشیان رفت و گفت:ای جمـاعت قـریش! آیا دیشب در میان شـما نـوزادی زاده شـده؟ گفتند: نه. گفت: اشـتباه می‌کنید، به تورات سوگند در فلسطین نوزادی زاده شده که آخرین و برترین پیامبر است. آن قوم پراکنده شدند و چون به خانه‌هایشان رسـیدند، خـانواده خـود را از سـخن آن مرد یهودی باخبر کردند. آنان گفتند: برای عبدالله بن عبدالمطّلب دیشب پسری زاده شده است. آنان این خــبر را به یوسف یهـودی رسـاندند. او گفت: پیش از آن‌که از شما بپرسم، زاده شـده یا پس از آن؟ گفتند: پیش از آن. گفت: او را به من نشـــــان دهید. همگی به در خانه آمنه رفتند و گفتند: پسـرت را بیـاور تا این مـرد یهـودی او را ببیند. آمنه حضرت را در قنـداق آورد. یوسف در چشـمان ایشان نگریست و کتف‌هـای ایشـان را نمایـان کـرد و دید میــان کتف‌هــای حضــرت خــالی ســیاه با چند مو هست. وقتی نگاهش به آن خال افتـاد بی‌هـوش بر زمین افتـاد. قریشیان از او شگفت زده شـدند و خندیدند. او گفت: آیا می‌خندیدای جماعت قریش؟! این پسـر، پیـامبر شمشـیر است و شما را نـابود می‌کنـد، نبـوت تا ابد از میـان بـنی اسرائیل رفت. مردم پراکنـده شـدند و از خـبری که مـرد یهودی داده بود سخن گفتند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله در یک روز چونان یک هفته رشد کرد و در یک هفته چونان یک ماه. در تفسیر قمی از آمنه مادر پیامبر صـلّی

الله علیه و آله روایت شده: وقـتی محمد صـلّی الله علیه و آله را باردار شدم، درد بارداری را حس نکـردم. سـپس همان خبر را با اندکی تغیـیر در لفظ و تـرتیب بـدون ذکر تــاریخ ولادت تا به پایــان نقل می‌کند. 16ـ الخــرائج و الجـرائح: امـام جعفر صـادق علیه السـلام فرمـود: چـون رســول خــدا صــلّی الله علیه و آله زاده شــد، ســرآمد شیاطین، ابلیس گفت: امشب زمین را دگرگونه می‌بینم. او در میـان شـیاطین فریـاد بـرآورد و آنـان نـزد او گـرد آمدند. گفت: بروید ببینید چه اتفاقی افتاده؟ آنــان رفتند و برگشتند و گفتند: چیزی نیـافتیم. گفت: این کـار، کـار خودم است. سپس دمش را به پشت سرش زد و سرازیر شد و در دنیا فرو رفت تا این‌که به حرم رسید و دید حرم مملو از فرشــتگان است. رفت تا داخل شــود که ناگــاه جبرئیل بر سرش فریاد کشید و فرمــود: دور شو! ابلیس گفت: فقط یک ســوال از تو می‌پرســم، آیا مــرا در او نصــیبی هســت؟ فرمــود: نه. گفت: در امتش چطــور؟ فرمـود: آری. چـون صـبح شد مـردی از اهل کتـاب نـزد جمعی از قریشیان رفت و گفت: آیا دیشب نوزادی میان شما زاده شده است؟ گفتند: نه. گفت: پس در فلسطین پسـری به نـام احمد زاده شـده که خـالی به رنگ ابریشم تیره دارد. آن قوم پراکنده شدند و به آنان خبر رســید که برای عبدالله بن عبدالمطّلب پسری زاده شده. قریشـیان گفتند: ما در پی مـرد یهـودی رفـتیم و به او گفـتیم: در میان ما پسری زاده شــده است. گفت: پیش از آن‌که من با شــما ســخن بگــویم یا پس از آن؟ گفتند: پیش از آن. گفت: ما را نـــزد او ببرید تا او را ببیـــنیم. آنـــان به راه افتادند و به مادر حضرت گفتند: پسـرت را بیـاور تا او را ببیــنیم. مــادر حضــرت گفت: به خــدا ســوگند پسر من

متفاوت از پسران دیگر زاده شد، او دستش را بر زمین گذاشت و سرش را سوی آسمان فراز کرد و به آسمان نگریست، سپس چنان نوری از او سر زد که من تا کاخ‌های بُصرا را دیدم و شنیدم سروشی گفت: تو بزرگ این قوم را به دنیا آورده ای، پس چون فارغ شدی، بگو: «او را به پناه خداوند یکتا می‌سپارم، از شرّ همه حسودان، و از شر هر شیطانی که کمین کرده، و در آغاز راه‌ها نشسته یا ایستاده است.» و او را محمد بنام. آن‌گاه حضرت را بیرون آورد و مرد یهودی به ایشان و خالی که میان کتف‌هایش بود نگریست و ناگاه بی‌هوش بر زمین افتاد. قریشیان حضرت را گرفتند و به مادرش بازگرداندند و گفتند: خداوند این فرزند را برایت مبارک گردانَد. وقتی آن مرد به هوش آمد، مادر حضرت به او گفت: تو را چه شد؟! گفت: نبوت تا روز قیامت از میان بنی اسرائیل رفت، به خدا سوگند این پسر همان کسی است که آنان را نابود می‌کند. سپس به قریشیان گفت: آیا خوشحال شده اید؟! به خدا سوگند چنان بر شما غلبه یابد که زبانزد اهل شرق و غرب شود. ابوسفیان گفت: او فقط بر قبیله مُضر غلبه می‌یابد. عبدالمطّلب حضرت را بر گرفت و ایشان را در دامان خود گذاشت و گفت: «ستایش از آن خداوندی است که این پسر پاک و عطرآگین را به من عطا فرمود که در گهواره بر همه پسران سروری می‌کند.»توضیح: فیروزآبادی می‌گوید: «قذال» بر وزن «سحاب» یعنی «پشت سر» برعکس «پیشانی». «الدکنة» به ضم رنگی مایل به سیاه است. 17ـ مناقب ابن شهر آشوب: ابان بن عثمان در خبری مرفوع روایت کرده: آمنه که خداوند از او خشنود باد گفت: چون ولادت رسول خدا نزدیک شد، دیدم پرنده

سـفیدی با بـالش قلبم را مسح کـرد و ترسم از میـان رفت. آن‌گاه شربتی سفید بـرایم آوردند و من که بسـیار تشنه بودم از آن نوشیدم. سـپس نـوری بلند بر من تابید و زنانی را دیدم که همچون نخل‌هایی برافراشته بودند و با من سـخن می‌گفتند و صـدایی می‌شـنیدم که همچـون صـدای آدمیـان نبـود، ناگـاه دیـدم چـیزی همچـون دیبـای سـفید میـان آسـمان و زمین را پوشـاند و کسی گفت: بگیرید عزیزترین انسـان را. در آن دم مـردانی را در هـوا با جام‌هایی در دست دیدم و جای جای زمین از مشرق تا مغرب پیش چشمم آمد و دیدم بیرقی از ابریشم نازک بر تشتی از زمرد سبز با چهار گوشه از مروارید سفید بود و کسی گفت: این دنیاسـت، آن را در اختیـار بگـیرای حـبیب خـدا! وقـتی محمد میـان آن را با دست گـرفت، کسی گفت: او کعبه را در دست گـرفت. در دست نفر سوم ابریشم سفیدی بود که تا شده بـود، آن را گشـود و مُهری بیرون آورد که چشم هر بیننده‌ای را خیره می‌کرد، او آن مُهر را در آن تنگ هفت بـار شست و سـپس آن را بر کتف محمد زد و از آب دهـان خـود در دهـان محمد گذاشت و با او سـخن گفت و او پاسـخش را داد، من نفهمیدم او چه گفت و فقط شنیدم که گفت: در امـان و پناه و سایه خدا باشـی، قلبت را از ایمـان و علم و یقین و عقل و شـجاعت پُر کـردم، تو بهـترین بشر هسـتی، خوشا به حـال کسی که از تو پـیروی کند و بـدا به حـال کسی که از تو روی گردانَد. در آن دم محمد سـاعتی در بال‌های آنان داخل شد و رضوان پس از این‌که این کارها را با او کرد، بازگشت و به محمد رو کرد و گفت: بشارت بـاد بر توای عـزت دنیا و آخـرت. در آن هنگـام من دیـدم نـوری از سر محمد می‌تابد که تا به آسـمان رسـید و در

پرتو آن نور کاخ‌های شامات را دیدم که از روشنی گویی شعله آتش بودند، نیز در اطـراف خـود مرغـان سـنگخوار زیادی دیـدم که بال‌هایشـان را گشـوده بودند. 18ـ امـام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله زاده شد، کاخ‌های سفید فارس و کاخ‌های شـام بـرای آمنه نمایـان شـد، آن‌گـاه فاطمه بنت اسد خندان نـزد ابوطـالب رفت و او را نوید داد و از سـخنانی که آمنه بـرایش گفته بـود آگـاهش کـرد. ابوطـالب به او گفت: از این شـگفت زده می‌شـوی در حـالی که خـود تو آبستن می‌شـوی و وصـیّ و وزیر او را به دنیا می‌آوری!. 19ـ مناقب ابن شهر آشوب: عبـدالمطّلب گفت: در نیمه آن شب دیدم که خانه خـدا چهـار گوشه خـود را گـرفت و در برابر مقام ابراهیم به سجده افتـاد و سـپس برخاست و نـدا سر داد: الله اکـبر که پروردگـار محمد مصـطفی اکنون مرا از ناپاکی‌هـای مشـرکان و پلیـدی‌های کـافران پـاک کـرد. آن‌گـاه بت‌ها واژگـون شـدند و به رو بر زمین افتادند و پرنـدگان زمین نـزد کعبه گـرد آمدند و کوه‌هـای مکه به سویش خم شـدند و ابـری سـفید در برابر حجـره آمنه ایسـتاد. من نـزد آمنه رفتم و گفتم: من خـوابم یا بیـدار؟! گفت: البته که بیـداری. گفتم: پس نـور پیشـانی ات کو؟ گفت: آن را به دنیا آوردم و این پرنـدگان اصـرار دارند که او را به آنـان بسـپارم تا او را به آشـیانه خـود ببرند و این ابر برای این کـار بر من سـایه افکنـده است. گفتم: او را به من بـده تا بـبینمش. گفت: تا سه روز نمی‌گذارند او را ببیـنی. من شمشـیر کشـیدم و گفتم: یا او را بـیرون می‌آوری یا تو را می‌کشم! گفت: خـودت او را بگـیر. خواسـتم وارد حجـره شـوم که ناگـاه مـردی از درون حجره سوی من شتافت و گفت: برگرد که هیچ یک

از آدمی زادگـــان نمی‌تواند او را ببیند تا این‌که زیـــارت فرشــتگان به پایــان رسد. من به خــود لرزیــدم و خــارج شـدم. 20ـ منـاقب ابن شـهر آشـوب: امیرمومنـان علیه السـلام فرمـود: چـون رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله زاده شد، بت‌های کعبه به رو سرنگون شدند و چـون شب شد، فریادی از آسمان به گـوش رسـید که «جـاءَ الْحَـقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِـلَ کـانَ زَهُوقـاً» {حق آمد و باطل نـابود شـد، آری، باطل همـواره نابودشـدنی است.} نـیز روایت شـــده: در آن شب سراسر دنیا روشن شد و همه ســـنگ‌ها و کلوخ‌ها و درخت‌ها خنـــدان شـــدند و همه موجودات در آسمان‌ها و زمین خداوند عزوجل را تســبیح گفتند و شـیطان می‌گـریخت و می‌گفت: بهـترین امت و بهترین آفریده و ارجمنـدترین بنـده و والاتـرین فـرد دنیا محمد است. 21ـ مناقب ابن شهر آشـوب: روایت شـده: پیـامبر صـلّی الله علیه و آله ختنه شـده و با نـاف بریـده شده زاده شد. وقتی این را برای جدّ ایشان عبـدالمطّلب گفتنــد، وی گفت: به حتم این پســرم مقــامی والا دارد. 22ـ منــاقب ابن شــهر آشــوب: وقــتی حکیم ایزدخــواه ماشاءالله نزد مامون احکام بسـیاری را به درسـتی بیـان کرد، مامون به او گفت: تو با چنین مرتبه‌ای که در علم و هوشمندی داری چرا به پیامبر ما ایمان نمی‌آوری؟ گفت: چگونه به او ایمـان بیـاورم و یک دروغگو را تصـدیق کنم حــال آن‌که من از دروغگــویی او آگــاهم و پیــامبر دروغ نمی‌گوید. مـــامون گفت: چطـــور؟! گفت: او گفته من آخرین پیامبر هستم و خاتم پیامبران هسـتم و هرگز پس از من پیـامبر دیگـری نخواهد بـود. این سـخن بر اسـاس علم من حتما دروغ اسـت، زیـرا او در طـالعی زاده شـده که اگر هر کس در آن طالع زاده شود پیامبر خواهد بــود.

از این جا دروغ او بر من آشـــــــــکار شد که گفته هیچ پیامبری پس از من نخواهد بود. چگونه به او ایمــان آورم و او را تصدیق کنم؟ مامون از این سخن شرمســار شد و فقها متحیّر شدند. کسی گفت: ما از همین رو می‌گوییم او راست گفته و خاتم پیامبران است، زیرا همه حکیمــان اجماع دارند که ستاره حضرت مشتری و عطـارد و زهـره و مــریخ بــوده و هر کس در این طــالع زاده شــود در دم می‌مــیرد و اگر زنــده بماند در کمــتر از یک هفته به حتم می‌مــیرد، حــال آن‌که حضــرت زنــده ماند و شصت و سه ســال عمر کــرد، از این جا مشــخص می‌شــود که این یک نشانه است و حضرت چنان معجــزه چشــمگیری آورده که پیش از او هیچ‌کس نیـــاورده است. در آن دم ایزدخـــواه اقرار کرد و اسلام آورد و «حکیم ماشاءالله» نامیده شد. به نشــانه مشــتری، حضــرت علم و حکمت و تیزهوشی و سیاست و ریاست داشت و به نشــانه عطــارد، لطــافت و ظرافت و ملاحت و فصاحت و شیرینی داشت و به نشانه زهره، خوبرویی و نشاط و خوشرویی و خــوبی و خــوش بــویی و زیبــایی و روشــنی و نــاز و دلــبری داشت و به نشانه مریخ، شمشیر و سلحشوری و جنگجــویی و قهر و غلبه و جنگـــاوری داشت. این گونه خداوند همه صـــفات نیک را در حضــرت جمع آورد. بــرخی از منجمین گفته‌اند برج ولادت پیــامبران ســنبله و مــیزان است و بــرج ولادت پیــامبر صــلّی الله علیه و آله مــیزان بــوده است. ایشــان خود فرموده: من در سماک زاده شدم. که این در حساب منجمین می‌شــود ســماک رامح. 23ـ منــاقب ابن شــهر آشوب: مــادر حضــرت صــلّی الله علیه و آله ایشــان را در ایــام تشــریق به هنگــام جمــره عقــبی وســطی در مــنزل عبدالله بن عبــدالمطّلب در مکه بــاردار شد و به هنگــام

طلـوع فجر روز جمعه هفـدهم ربیع الاول، پنجـاه و پنج روز پس از هلاکت اصـحاب فیل ایشـان را به دنیا آورد، اما عامه گفته‌اند: ولادت حضـرت در روز دوشـنبه دوم یا دهم ربیع الاول بـوده و هفت سـال از پادشـاهی انوشیروان مانده بـوده، نـیز گفته‌اند در زمـان پادشـاهی هرمز بوده و هشت سال و هشت ماه از پادشاهی عمـرو بن هند پادشاه عرب گذشته بوده و با بیسـتم مـاه رومی شـباط در سـال دوم پادشـاهی هرمز پسر انوشـیروان مطابق بوده است. در این بین نظر به کلام خـود حضـرت که فرموده: من در زمان پادشـاه دادگر انوشـیروان زاده شده ام، قـول نخست صـحیح است. کلیـنی گفته: ولادت حضرت صلّی الله علیه و آله در شعب ابی طالب در خانه محمد بن یوسف در دورتـرین زاویه از سـمت چپ درون خانه بـوده و طـبری گفته: در یکی از حجره‌هـای خـانه‌ای بوده که امروز با نـام خانه محمد بن یوسف یعـنی بـرادر حَجاج بن یوسف شناخته می‌شـود، حَجـاج آن را از عقیل خرید و آن را به خانه خـود افـزود، سـپس خـیزران آن را جدا کرد و از آن مسجدی سـاخت که امـروزه در آن نمـاز می‌گزارند. زهـره از ابوعبدالله طرابلسی روایت کـرده: خانه‌ای که رسول خـدا در آن زاده شـده در سـرای محمد بن یوسف بـوده است. 24ـ کتـاب النجـوم: از وهب بن مُنَبّه روایت شده: کسـری بر دجله سـدی بسـته بـود و در این کار مال بسیار خرج کـرده بـود و بر طـاق نشـیمنگاه خود بنایی ساخته بود که همتا نداشت، او تـاج خـود را در آن‌جا می‌آویخت و برای دیدار مردم در آن‌جا می‌نشسـت، در کنار او سیصد و شصت تن از علما از کاهن و ساحر و منجم حضـور داشـتند که در میانشـان مـردی بـود به نـام سـائب که فـال می‌گـرفت و کم می‌شد که خطا کند و

پادشـاه یمن بـاذان او را فرسـتاده بـود. هرگـاه کسـری نگران امری بـود، کاهنـان و سـاحران و منجمـان خـود را گـــرد می‌آورد و می‌گفت: در این امر بنگرید و بگویید چه شده. وقتی خداوند پیـامبر خـود محمد صـلّی الله علیه و آله را مبعوث کرد، چون صبح شد کسری دید طاق مُلکش از وسط ترک خورده و آب دجله در آن نفـوذ کـرده است. از آن‌چه که دید انـــدوهناک شد و گفت طـــاق مُلک من بــدون این‌که بــاری بر آن باشد تــرک خــورده و آب دجله نفـوذ کـرده و صـدایی آمـده که شـاه در هم شکست. او کاهنان و ساحران و منجمان خود را همراه با سائب فــرا خواند و گفت: طــاق مُلک من بــدون این‌که بــاری بر آن باشد ترک خورده و آب دجله نفـوذ کـرده و صـدایی آمـده که شـــاه در هم شکست. در این امر بنگرید و بگویید چه شده. آنان از نزد کسری رفتند و در آن امر اندیشیدند اما دیدند درهای آسمان بر آنان بسـته شـده و زمین بر آنـان تاریک شــده و علمشــان از کــار افتــاده، دیگر نه ســحر ساحران کار می‌کرد و نه کهانت کاهنـان و نه علم نجـوم منجمان. سائب در شبی تار بر روی تپه‌ای بماند که ناگاه دید از سوی حجاز برقی درخشـید و اوج گـرفت تا این‌که به مشــرق رســید. چــون صــبح شد رفت به زیر پــایش نگریست و آن‌جا بــاغی سرســبز دید. گفت: تعبــیر آن‌چه می‌بینم اگر درست باشد چـــــنین است که از حجـــــاز ســلطانی خــروج می‌کند که به مشــرق می‌رسد و زمین سرســبزتر از زمــان هر پادشــاهی پیش از او سرســبز می‌شـود، وقـتی کاهنـان و منجمـان از کـار خـود دست کشــیدند و گرفتــاری خــود را دیدند و ســخن ســائب را شـنیدند، به یک‌دیگر گفتند: بدانید که به خـدا سـوگند اگر علم شما از کار افتاده، این فقط به سبب امری آسمانی

اســت، حتما پیــامبری مبعــوث شــده یا می‌شــود که این پادشاهی را می‌گیرد و آن را در هم می‌شـکند، اما اگر به کسری از پایان پادشاهی‌اش سخن گویید او بی‌شک شما را می‌کُشد، پس این امر را نزد خود پنهان دارید تا زمــان بگذرد و از جای دیگری مشـخص شـود. آنـان نـزد کسـری بازگشـــــتند و به او گفتند: ما در این امر نگریســـــتیم و دریــافتیم حســابی که بر اســاس آن طــاق مُلک تو را بنا نهاده‌اند و بر دجله سد ساخته‌اند، در زمانی نحس بوده و با گذشت شب و روز این نحسی به هنگام خود رســیده و از این رو چــنین شــده، اکنــون ما بــرای تو زمــانی را محاسـبه می‌کـنیم که بنـای تو بـرای همیشه بر آن بنیـان گیرد. کسری گفت: محاسبه کنید. آنـان محاسـبه کردند و گفتند: آن را بنا کن. این چنین او هشت ماه در دجله کـار کرد و اموال بسـیاری در آن خـرج کـرد تا این‌که به پایـان رسید. آن‌گاه به آنان گفت: اکنون بر پرچین‌هـای این سد بنشینم؟ گفتند: آری. او دستور داد تا بساط‌ها و فرش‌ها و گیاهــان بســیار بر آن بنا گســتراندند و دســتور داد تا والیــان و فرمانــدهان جمع شــدند و آن‌گــاه آمد و بر آن نشست. در همان اوان ناگـاه سد دجله از پایبست ویـران شد و آب زیر او را گــرفت و نفس‌هــای آخــرش بــود که نجـات یـافت. وقـتی او را بـیرون آوردند همه کاهنـان و سـاحران و منجمـانش را جمع کـرد و نزدیک به صد تن از آنان را کُشت و گفت: شما را پروراندم و از میـان مـردم به خود نزدیک کردم و مال خود را در دستان شـما جـاری کردم تا مـرا به بـازی بگیریـد؟ گفتند:ای پادشـاه! ما نـیز همچون پیشینیان خود اشتباه کردیم، اما اکنون زمانی را محاسبه می‌کنیم که با اطمینـان از خـوش یُمن بـودن آن را بنا کنیم. گفت: مراقب باشید که چه می‌گویید! گفتند:

این کار را می‌کنیم. گفت: محاسبه کنید. آنان محاسبه کردند و به او گفتند: آن را بنا کن. این چنین او آن را بنا کرد و در هشت ماه اموال بسیاری در آن خرج کرد. چون کار به پایان رسید گفت: آیا اکنون بیایم و بر آن بنشینم؟ گفتند: آری. او ترسید که بر آن بنشیند، از این رو بر اسب تاتار خود نشست و بر آن بنا حرکت کرد. در همان حال که می‌رفت ناگاه سد دجله از پایبست ویران شد و نفس‌های آخرش بود که به فریادش رسیدند. او آنان را فراخواند و گفت: به خدا سوگند دستور می‌دهم تا همه شما را بگیرند و کتف‌هایتان را در می‌آورم و همه شما را به زیر پای فیل می‌اندازم مگر این‌که راستش را بگویید که این چه سرّی است که از من پنهان می‌کنید. گفتند:ای پادشاه! دیگر به تو دروغ نمی‌گوییم. چون آب دجله به مُلک تو نفوذ کرد و طاق نشیمنگاهت بدون این‌که باری بر آن باشد ترک خورد، به ما دستور دادی تا در علممان بنگریم، اما ناگاه درهای آسمان بر ما تاریک شد و علم ما در دستانمان از کار افتاد و نه سحر ساحران کار کرد و نه کهانت کاهنان و نه علم نجوم منجمان، دانستیم که امری آسمانی روی داده و آن این‌که پیامبری مبعوث قباد گذشته بوده، او همان کسی است که با مزدک و زنادیق جنگید و آنان را نابود کرد، یعنی همان کسی است که می‌پندارند رسول خدا صلّی الله علیه و آله او را منظور داشته که فرموده: من در زمان پادشاهی شایسته زاده شدم. نیز هشت سال و هشت ماه از پادشاهی عمرو بن هند پادشاه عرب گذشته بوده و کنیه حضرت ابوالقاسم بود. نیز اَنس بن مالک روایت کرده: چون ابراهیم پسر حضرت محمد از ماریه زاده شد، جبرئیل نزد ایشان آمد و عرض کرد: سلام بر

توای ابا ابـــراهیم. نسب حضـــرت محمد بن عبدالله بن عبـــدالمطّلب بـــود و عبـــدالمطّلب نـــامش شـــیبة الحمد بن‌هاشم بـود وهاشم نـامش عمـرو بن عبـدمناف بـود و عبدمناف نامش مُغیرة بن قُصَیّ بـود و قُصَـیّ نـامش زید بن کِلاب بن مُـرّة بن کعب بن لُـوَیّ بن غـالب بن فِهر بن مالک بن نَضر یعنی قریش بن کِنانة بن خُزَیمة بن مُدرِکة بن الیاس بن مُضَر بن نِزار بن مَعَدّ بن عدنان بود. روایت شده که پیامبر صـلّی الله علیه و آله فرمـود: چـون نسب من به عـدنان رسـید، بـاز ایسـتید. و از اُم سـلمه همسر پیـــامبر روایت شـــده که پیـــامبر صـــلّی الله علیه و آله فرمود: مَعَـدّ بن عـدنان بن اُدَد بن زَید بن ثَـرا بن اَعـراق الثّـری. اُم سـلمه گفته: زَید همـان هَمَیسَـع است و ثَـرا همـان نَبت است و اَعـراق الثّـری همـان اسـماعیل بن ابراهیم علیه السلام است؛ سپس حضرت قرائت فرمود: «وَ عاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَیْنَ ذلِکَ کَثِیراً» {و عادیان و ثمودیان و اصحابِ رَسّ و نسل‌های بسـیاری میـان آنـان} که جز خداوند کسی آنـان را نمی‌شناسد. و ابن بابویه آورده: عَـــدنان بن اَدّ بن اُدَد بن یـــامین بن یَشـــجُب بن منحَر بن صـــابوغ بن هَمَیسَـــع. و در روایت دیگری آمده: عَدنان بن زَید بن یقـدد بن هَمَیسَـع بن نَبت بن قَیـذار بن اسـماعیل علیه السـلام؛ اما گفته‌اند نسب صـحیحی که اکـثر نسب شناسـان و تـاریخ نگـاران بر آن اعتماد کرده‌اند چنین است: عَـدنان بن اَدّ بن اُدَد بن یَسَـع بن هَمَیسَـع بن سَـلامان بن نَبت بن حَمَل بن قَیـذار بن اسماعیل بن ابـراهیم بن تـارَخ بن نـاحور بن سـاروع بن اَرغوا بن فالع بن عابَر یعنی هـود بن شـالَح بن اَرفَخشَـد بن سـام بن نـوح بن ملک بن متوشـلح بن اَخنـوخ و یا به قولی اَحنوخ یعنی ادریس بن یازد بن هلایل بن قینان بن

انـوش بن شَـیث بن آدم ابوالبشـر؛ و مـادر حضـرت آمنه بنت وهب بن عبــدمناف بن زُهــره بن کِلاب بن مُــرّة بن کَعب بن لُوَیّ بن غالب بود؛ و دایه‌ای که حضـرت را شـیر داد و پروراند حلیمة بنت عبدالله بن حـــارث بن شِـــجنة السَّعدیّة از بنی سعد بن بَکر بن هَـوازِن بـود. ثُوَیبه کنـیز ابی لهب بن عبدالمطّلب نیز حضرت را از شیر پسر خـود مســروح نوشــاند و این پیش از آن بــود که حلیمه بیاید. ثُوَیبه در ســال هفتم هجــری به مســلمانی درگذشت و پسرش مسـروح پیش از خـودش درگذشت. ثُوَیبه پیش از پیامبر عموی ایشان حمـزة بن عبـدالمطّلب را شـیر داده بود و از این رو رسول خدا می‌فرمود: دختر حمـزه دخـتر برادر رضاعی من است. حمزه چهار سال از رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله بزرگـتر بـود؛ و جـدّه حضـرت مـادر عبدالله فاطمه بنت عمر بن عائذ بن عِمــران بن مخــزوم بود؛ و مادر عبدالمطّلب سـلمی بنت عُمـره از بـنی نجّـار بود؛ و مادرهاشم عاتکة بنت مَرّة بن هلال از بـنی سـلیم بــود؛ و مــادر قُصَــیّ و زُهــره فاطمه بنت ســعد از اُزد السَّراة بود؛ و رسیدن حضرت به رسالت در روز بیست و هفتم رجب در چهل ســالگی ایشــان بــود؛ و درگذشت حضــرت روز دوشــنبه دو شب مانــده از صــفر در ســال بیستم هجـرت در شصت و سه سـالگی ایشـان بـود. 26. کتاب النجوم: زمخشـری در ربیع الابـرار آورده که بـرخی منجمـان گفته‌اند: بـرج ولادت پیـامبران سـنبله و مـیزان است و طـالع پیـامبر صـلّی الله علیه و آله مـیزان بـوده است. ایشان خود فرموده: من در سـماک زاده شـدم. که این در حساب منجمین می‌شود سـماک رامح. طـالع دوم حضــرت زحل بــوده پس بــرای او ملک و املاکی نبــوده است. 27ـ الفضائل: واقدی روایت کرده: در آغاز عقیل

بن ابی وقاص چنین او با پـدرش راهی شـدند و به شـهر یثرب وارد شدند و عبدالمطّلب آن مال را گرفت. ده روز که در یثرب ماندند عبدالله سخت بیمار شد و پـانزده روز بر جا بماند. چون روز شانزدهم شد، عبدالله جـان بـاخت و عبــدالمطّلب ســخت بر او گریست و از غم او ســقف خانه فاطمه بنت عبـدالمطّلب شـکافت و ناگـاه سروشی نـدا سر داد: آن کس که خـاتم پیـامبران در صـلبش بـود درگذشت و چه کسی است که نمـــیرد؟! عبـــدالمطّلب برخاست و او را غسل داد و کفنش کـــرد و در راهی که به آن «شین» گویند، به خاکش سپرد و بر مزارش قبه‌ای عظیم از گچ و آجر ســاخت و ســپس به مدینه بازگشت. چون بزرگـان قـریش و بنی‌هاشم به اسـتقبالش آمدند و به آمنه خـــبر وفـــات همســـرش رســـید، او گریست و موهایش را پریشان کرد و بر روی خود چنگ زد و گریبان درید و زنـان نوحه خـوان را فراخواند و سـوگ عبدالله را سر دادند. عبدالمطّلب به خانه آمنه رفت و او را دلـداری داد و هزار درهم سفید را با دو تاج که عبدمناف آن دو را بـرای دخـتران خـود بر جا گذاشـته بـود، به او بخشـید و گفت:ای آمنه! غمگین مبـاش که به خـاطر آن کس که در رحم و شـــکمت داری، نـــزد من مقـــامی والا داری، پس نـــاراحت نبـــاش. این چـــنین آمنه آرام شد و غمش ســبک شد. واقدی می‌گوید: چون بر رسول خدا صـلّی الله علیه و آله دو ماه در شکم مادر گذشت، خداوند متعـال منـادی خود را در آسمان‌ها و زمین فرمان داد تا در آســمان‌ها و زمین و میـان فرشـتگان نـدا سر دهد که بـرای محمد و امتش آمرزش بخواهید. این همه به بـرکت وجـود پیـامبر است. واقـدی می‌گوید: چـون بر رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله سه مـاه در شـکم مـادر گذشـت، ابوقحافه از

شام بازمی گشت. چون به نزدیکی مکه رسـید، نـاقه‌اش جمجمه‌اش را بر زمین گذاشت و سجده کرد. ابوقحافه با چوبی که در دست داشت او را محکم زد اما او سـرش را بالا نیاورد. ابوقحافه گفت: ندیده بودم نـاقه‌ای صـاحبش را تـــرک کند. ناگـــاه سروشی نـــدا سر داد و گفت:ای ابوقحافه! کسی را که از تو فرمـان نمی‌بَـرد نـزن! مگر نمی‌بینی که کوه‌ها و دریاها و درخت‌ها و همه و همه جز آدمیان برای خداوند سـجده می‌کننـد؟ ابوقحافه گفت:ای سروش! سبب چیست؟ گفت: چون پیـامبر اُمّی در شـکم مـادرش سه ماهه شـده است. ابوقحافه گفت: چه موقع خـــروج می‌کنـــد؟ گفت: ان شـــاءالله خـــواهی دیدای ابوقحافه! وای از شمشیر او و یـارانش بر بت پرسـتان! ابوقحافه می‌گوید: من ســـاعتی ایســـتادم تا ناقه سر بـرآورد و نـزد عبـدالمطّلب رفتم و او را بـاخبر کـردم. واقدی می‌گوید: چون بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله چهار ماه در شکم مـادرش گذشـت، زاهـدی از طـائف در جاده بود و در راه مکه صـومعه‌ای داشت. زاهد که حـبیب نام داشت به راه افتاد و نزد چنـدی از دوسـتانش در مکه رفت. چون به آن‌جا رسـید دید کـودکی پیشـانی‌اش را بر زمین گذاشته و بر جمجمه‌اش سجده کـرده است. حـبیب می‌گوید: نـزدیکش رفتم و او را گـرفتم. ناگـاه سروشی ندا سر داد و گفت:ای حبیب! رهایش کن، مگر نمی‌بیـنی که آفریـــدگان همه از خشـــکی و دریا و دشت و کـــوه به شکرانه این‌که بر پیامبر پاک و خشـنود و خشنودسـاز پنج ماهدر شکم مـادر گذشـته، در برابر خداوند سـجده کـرده اند؟ این کودک نیز بـرای خداوند سـجده کـرده است. من او را رها کـــردم و وارد مکه شـــدم و مـــاجرا را بـــرای عبدالطلب بازگفتم. عبدالمطّلب گفت: این نام را پنهـان

کن که این نام دشمنانی دارد. حبیب به صـومعه‌اش رفت و دید صومعه می‌لرزد و قرار ندارد و دید بر محـراب او و محراب هر راهب دیگری نوشته شـده:ای اهل کنیسه‌ها و صومعه‌ها! به خداوند و رسول او محمد بن عبدالله ایمان آورید که هنگام خروجش نزدیک شده، پس خوشا به حـال هر کس که به او ایمان آورَد و بـدا به حـال هر کس به او کفر ورزد و حـرفی از آن‌چه را که از جـانب پروردگـارش می‌آورد، نپـــذیرد. حـــبیب می‌گوید: گفتم: می‌شـــنوم و اطـاعت می‌کنم، من ایمـان آورده‌ام و اطـاعت می‌کنم و هرگز انکار نمی‌کنم. واقدی می‌گوید: چون بر رسول خدا صـلّی الله علیه و آله شش مـاه در شـکم مـادر گذشـت، اهل مدینه و یمن بـــرای عید خـــارج شـــدند. آنـــان رسم داشتند در هر سال شش عید بگیرند و نزد درخت بـزرگی به نـام «ذات انـواط» برونـد، همـان درخـتی که خداوند متعال آن را در کتاب خـود چـنین نامیـده «وَ مَنَـاةَ الثَّالِثَـةَ الْأُخْرَی» {و منات آن سوّمینِ دیگر}. آنان آن‌جا می‌رفتند و می‌خوردند و می‌آشامیدند و شـادی می‌کردند و دور آن درخت جمع می‌شدند. باری نعره‌ای شـگفت از دل درخت بر آمد و سروشی نـــدا سر داد:ای اهل یمن و اهل یمامه وای اهل بحرین وای کسانی که بتـان را می‌پرسـتید وای کسـانی که بـرای خـدایان سـجده می‌کنید «جـاءَ الْحَـقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِـلَ کـانَ زَهُوقـاً» {حق آمد و باطل نـابود شـد، آری، باطل همـواره نابودشـدنی است.}ای قوم! هنگام هلاکت و نابودی و مصیبت و تباهی تان فـرا رسـیده است. آنـان هراسـیدند و متحیّر و شـگفت زده از آن‌چه شـنیدند، سـوی خانه‌هایشـان پا به فـرار گذاشـتند. واقدی می‌گوید: چون بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله هفت مـاه در شـکم مـادر گذشـت، سـواد بن قـارب نـزد

عبدالمطّلب آمد و به او گفت: بدان‌ای اباحارث که دیشب میان بیداری و خواب بودم که ناگاه دیدم درهـای آسـمان گشــوده شد و فرشــتگان با پارچه‌هــای رنگارنگ ســوی زمین فرود آمدند و می‌گفتند: زمین را بیارایید که خـروج آن کسی نزدیک شـــده که نـــامش محمد است و نـــوه عبــدالمطّلب است و فرســتاده خداوند به ســوی زمین و سیاه و سرخ و زرد و کوچک و بزرگ و مرد و زن است و صــاحب شمشــیر بــرّان و تــیر برّاست. من به چنــدی از فرشتگان گفتم: این‌که می‌گویید کیســت؟ گفتند: وای بر تو! او محمد بن عبدالله بن عبـــــدالمطّلب بن‌هاشم بن عبــدمناف است. عبــدالمطّلب به او گفت: این خــواب را پنهـــان کن و کسی را از آن بـــاخبر نکن تا ببیـــنیم چه می‌شود. واقدی می‌گوید: چون بر رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله هشت ماه در شکم مادر گذشت، ماهی بزرگی در دریای هوا بود که طینوسا نام داشت و بزرگ ماهیــان بود. در آن هنگام ماهیان به جنبش افتادند و آن ماهی به حـرکت در آمد و بر دُمش ایسـتاد و راست شد و از تکـان او امواج به پا خاستند. فرشتگان گفتند: خداونـدا بنگر که طینوسا چه می‌کند و از ما اطـــاعت نمی‌کند و زور ما به او نمی‌رسد. آن‌گاه استحیائیل فرشته نعـره‌ای سـخت بر آورد و گفت: آرام بگـــــیرای طینوسا! مگر نمی‌دانی چه کسی به زیر توست؟ طینوسا به او گفت:ای اسـتحیائیل! پروردگارم روزی که مرا آفرید، فرمان داد که چون محمد بن عبدالله زاده شــد، بــرای او و امتش آمــرزش بخــواه. اکنون شنیدم که فرشتگان به یک‌دیگر بشـارت می‌دهند و از این رو برخاســتم و تکــان خــوردم. اســتحیائیل گفت: آرام بگیر و آمرزش بخواه که محمد زاده شـده است. این چـــنین طینوسا به دریا پرید و شـــروع کـــرد پروردگـــار

جهانیــان را تســبیح و تهلیل و حمد گوید. خوانــده ایم و صـفات او در انجیل و نـامش در زبـور و صـحف ابـراهیم آمده است، او بت پرسـتی را بر می‌انـدازد و به پرسـتش خدای رحمان فرامی خواند و شمشـیری بـرّان و نـیزه‌ای تیز و تیری برّا دارد و پادشاهان و گـردن کشـان دنیا همه در برابـرش کـرنش خواهند کـرد، پس وای بر اهل کفر و سرکشی و بت پرسـتی از شمشـیر و نـیزه و تـیر او، هر کس به او ایمان آورَد نجــات می‌یابد و هر کس به او کفر ورزد هلاک می‌شـود. آن جمع در آن هنگـام انـدوهگین و مصیبت زده از نزد حبیب برخاسـتند و با نـاراحتی به مکه بازگشـتند. واقـدی می‌گوید: چـون روز دوم فـرا رسـید، عبدالمطّلب آمنه را فرا خواند و به او گفت: فرزند و نور چشم و میوه قلب مـرا نـزد من بیـاور. آمنه در حـالی که محمد را در آغـــوش داشت آمد. عبـــدالمطّلب گفت:ای آمنه! او را پنهان نگه دار و به کسی نشانش نــده، چراکه قریشــیان و بــنی امیه در کمین او هســتند. آمنه گفت: شنیدم و اطاعت کـردم. عبـدالمطّلب محمد را در آغـوش گرفت و ایشان را به بیت الله الحرام بُرد و خواست بـدن مبـــارک ایشـــان را به لات و عُـــزی مسح کند تا خشم قریشیان و بنی‌هاشم فرو نشیند. عبـدالمطّلب وارد بیت الله الحــرام شد و چــون پا در کعبه گذاشــت، شــنید که پیـامبر صـلّی الله علیه و آله فرمـود: به نـام خداوند و به اراده می‌گفت از او اطاعت می‌کردند و مـردی درسـتکار بود. عبدالمطّلب برخاست و همراه با سـواد بن قـارب به سرای آمنه رفت و همگی داخل شدند و پیامبر صلّی الله علیه و آله خــواب بــود. وقــتی بر در اتــاق رســیدند، عبدالمطّلب گفت: تا از خواب بیدار نشـده سـکوت کن‌ای ســواد! او ســکوت کــرد و آن دو آرام آرام آمدند و وارد

اتاق شدند و سواد به چهـره پیـامبر صـلّی الله علیه و آله که با هیبت پیامبران در گهواره خواب بود نگریست. چون پـرده از روی پیـامبر برگـرفت، بـرقی از چهـره پیـامبر درخشید که سقف را شـکافت و به طـاق آسـمان رسـید. چنان که عبدالمطّلب و سواد از شـدت آن نـور آسـتین بر چهره‌هایشان گرفتند. در آن دم سواد به پای پیامبر افتاد و به عبـدالمطّلب گفت: تو را بر خـود گـواه می‌گـیرم که من به این پسر و آن‌چه از ســوی پروردگـــارش می‌آورد ایمان آوردم. سـپس گونه‌هـای پیـامبر را بوسـید و خـارج شدند و سواد به خـانه‌اش برگشت و عبـدالمطّلب شـاد و خوشـــحال شد. محمد بن عمر واقـــدی می‌گوید: چـــون پیامبر صلّی الله علیه و آله یک ماهه شد، وقتی مردمـــان به ایشان می‌نگریسـتند، از تنومنـدی انـدام و هوشـمندی حضـرت می‌پنداشـتند ایشـان یک سـال دارد و از گهـواره ایشان صدای تسـبیح و تحمید خداوند متعـال می‌شـنیدند. واقدی می‌گوید: چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله دو ماهه شد، جدّ مـادری حضـرت وهب پـدر آمنه درگذشت و عبدالمطّلب به همراه جمـاعتی از قریشـیان و بنی‌هاشم آمد و وهب را غسل دادند و او را حنــوط و کفن کردند و در صــفا به خــاکش ســپردند. توضــیح: «المخــانق» جمع «المخنقة» بر وزن «مکنسة» به معنـای «گردنبند» است. «تهــویم» تکــان خــوردن سر از خــواب آلــودگی است. «غفت» یعـنی «خوابید». «الصـرح» یعـنی «کـاخ و یا هر بنـای بلند». 28ـ امـام جعفر صـادق از پـدر ارجمنـدش علیهما السـلام نقل فرمـود: ابوطـالب در هفت روزگی پیامبر گوسفندی برای ایشان قربانی کرد و خاندان خـود را دعـوت کـرد. آنـان گفتند: این بـرای چیسـت؟ گفت: عقیقه احمد است. گفتند: چـــرا او را احمد نامیـــده ای؟

گفت: او را احمد نامیده‌ام چراکه اهل آسـمان و زمین او را حمد می‌گویند. 29ـ امــام محمد بــاقر علیه السـلام فرمود: چون پیامبر صلّی الله علیه و آله زاده شد، مردی از اهل کتـاب نـزد جمعی از قریشـیان آمد که هِشـام بن مُغیره و ولید بن مغیره و عاص بن هشـام و ابـووَجزة بن ابی عمرو بن اُمیّه و عُتبة بن ربیعه در میان آنـان حضـور داشـتند. او گفت: آیا دیشب در میـان شـما نـوزادی زاده شده؟ گفتند: نه. گفت: پس در فلسـطین پسـری به نـام احمد زاده شده که خالی به رنگ ابریشم تیره دارد و اهل کتـاب و یهودیـان به دست او هلاک می‌شـوند و به خـدا سـوگند که شـما را خطاکـار می‌دانداى جمـاعت قـریش! آنان پراکنده شدند و پرس و جو کردند و بـاخبر شـدند که برای عبدالله بن عبدالمطّلب پسـری زاده شـده است. در پی آن مـرد رفتند و او را یافتند و گفتند: به خـدا سـوگند که در میان ما پسری زاده شـده. گفت: پیش از آن‌که من برایتـان بگـویم زاده شـدهیا پس از آن؟ گفتند: پیش از آن‌که تو برایمان بگویی. گفت: ما را نزد او ببرید تا او را ببینیم. آنان راهی شدند و نزد مادر پیامبر صلّی الله علیه و آله رفتند و به او گفتند: پسرت را بیاور تا او را ببینیم. مادر حضـرت گفت: به خـدا سـوگند پسر من متفـاوت از پسـران دیگر زاده شـد، او دسـتش را بر زمین گذاشت و سرش را سوی آسمان فراز کـرد و به آسـمان نگریسـت، سپس چنان نوری از او سر زد که من تا کاخ‌های بُصرا را دیدم و شنیدم سروشی در فضا گفت: تو بزرگ این امت را به دنیا آورده ای، پس چـون فـارغ شـدی، بگو: او را از شر هر حسـودی به خـدای واحد می‌سـپارم و او را محمد بنام. آن‌گاه حضرت را بیرون آورد و آن مـرد به ایشـان و خالی که میان کتف‌هایش بود نگریست و ناگـاه بی‌هـوش

بر زمین افتاد. قریشیان حضرت را گرفتند و ایشان را به مادرش بازگرداندند و گفتند: خداوند این فرزند را بـرایت مبارک گردانَد. وقتی بیرون آمدند آن مرد به هـوش آمـد، به او گفتند: وای بر تو! تو را چه شـــد؟! گفت: نبـــوت تا روز قیامت از میان بـنی اسـرائیل رفت، به خـدا سـوگند این پسر همـــان کسی است که آنـــان را نـــابود می‌کند. قریشیان از این سخن خوشحال شـدند و او چـون شـادی قریشیان را دید گفت: شـما خوشـحال شـدید اما به خـدا سـوگند چنـان بر شـما غلبه یابد که زبـانزد اهل شـرق و غـرب شـود. ابوسـفیان گفت: او بر سـرزمین خـود غلبه می‌یابد!30ـ امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: وقتی درد زایمان پیامبر، آمنه بنت وهب را فرا گـرفت، فاطمه بنت اسد همسر ابوطالب نزد او رفت و هم‌چنـان نـزد او ماند تا فارغ شد. یکی از آن دو به دیگری گفت: آیا آن‌چه را که من می‌بینم تو هم می‌بیـنی؟ گفت: چه می‌بیـنی؟ گفت: این نـور را که در میـان مشـرق و مغـرب تـابش گرفته است. در همـان اوان ابوطـالب وارد شد و گفت: شما را چه شده؟ از چه چـیز تعجب کـرده ایـد؟ فاطمه او را از نـوری که دیـده بـود بـاخبر کـرد. ابوطـالب گفت: می‌خواهی تو را مژده‌ای بـدهم؟ گفت: آری. گفت: بـدان که تو پسـری به دنیا خـواهی آورد که وصـیّ این نـوزاد است. 31ـ امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: وقـتی مادران اوصیاءِ خداوند ایشان را بـاردار می‌شـوند، مـدتی به حالی همچون بیهوشی دچار می‌شوند و اگر روز باشد روز را و اگر شب باشد شب را در آن حـــــــال به سر می‌برند. سپس در خواب می‌بیند که مردی ولادت پسـری دانا و بردبار را به او مژده می‌دهد و او از این مژده شـاد می‌شـود. چـون از خـواب برخـیزد، از سـمت راسـتش

صـــدایی در گوشه خانه می‌شـــنود که می‌گوید: به نیکی بـاردار شـدی و به نیکی می‌گـذرانی و به نیکی می‌زایی، بشارت بـاد بر تو زاده شـدن پسـری دانا و بردبـار. در آن دم او در انـدام خـود احسـاس سـبکی می‌کند و دیگر در پهلوها و شکم خود احساس راحتی می‌کند. وقتی نُه ماه بگـــذرد، در خانه صـــدایی بلند می‌شـــنود و چـــون شب زایمانش فرارسد، در خانه نوری برایش پدیـدار می‌شـود که کسی جز او و پـدر فرزنـدش آن را نمی‌بیند. وقـتی مادر او را می‌زاید، او نشسته به دنیا می‌آید و راه برایش بـاز می‌شـود تا چهـار زانو بـیرون آیـد، پس از آن‌که به زمین می‌رسـد، چـرخی می‌زند و دقیقا رویش به سـوی قبله می‌شـــود، ســـپس سه بـــار عطسه می‌کند و با انگشـــتش به نشـــانه حمد خداوند اشـــاره می‌کند. او در حالی به دنیا می‌آید که نافش بریده شـده و ختنه شـده و دندان‌های رباعی‌اش از بالا و پایین و نیز دو دنـدان نیش و دو دنـدان ضـاحکه‌اش درآمـده و در برابـرش نـوری همچـون شـمش طلا می‌درخشد و در آن شـبانه روز از دسـتانش نـوری طلایی می‌تابد. پیـامبران نـیز در هنگـام ولادت این چنین هستند، چراکه اوصیا دنباله‌های گرانقدر پیامبران هسـتند. 32ـ عیـون اخبـار الرضا: در خـبر مـرد شـامی آمـده: او از امیرمومنـان علیه السـلام دربـاره پیامبرانی پرسید که خداوند آنان را ختنه شده می‌آفریند. ایشـان فرمـود: خداوند عزوجل آدم و شـیث و ادریس و نوح و سام بن نوح و ابراهیم و داوود و سلیمان و لوط و اسماعیل و موسی و عیسی و محمد را ختنه شده آفرید. 33ـ العدد القویه: قریش به خشکسالی شـدید و سـختی دچار بود. چون آمنه بنت وهب رسول خدا صلّی الله علیه و آله را بـاردار شـد، زمین بـرای آنـان سرسـبز شد و

درختانشان بارور شـدند و از هر سو کاروانیـان نزدشـان آمدند و بـــرای اهل مکه وفـــور نعمت شد و این چـــنین سالی را که پیـامبر زاده شـد، سـال گشـایش و پـرآبی و شادی نامیدند. و هر کاهنی از جن همراه خود جـدا شد و علم کاهنـان از کـار افتـاد و سـحر سـاحران باطل شد و تخت همه پادشـــاهان وارونه شد و پادشـــاهان همه لال شدند و در آن روز هیچ سخن نگفتند و هر مـاه نـدایی از آسـمان می‌رسـید که بشـارت بـاد بر شـما چراکه هنگـام خـــروج خجســته و فرخنــده محمد بر زمین فــرا رســیده است. 34ـ امام محمد باقر علیه السلام به نقل از پدران ارجمند خـــود فرمـــود: قریشـــیان زن کـــاهنی به نـــام جُرهمانیه داشـــتند و او پســـری داشت از بت پرســـتان سرسخت قریش. چون شبِ زاده شدن پیـامبر صـلّی الله علیه و آله فرا رسید، جن همراه جُرهمانیه به نـزدش آمد و به او گفت: میان من و تو جدایی افکنـده شـده، چراکه آن نـور گسـترده آمـده که هر کس در روشـنایی‌اش وارد شـــود، نجـــات می‌یابد و هر کس از آن رو گردانـــد، هلاک می‌شود، او احمد است و صاحب لوای اکبر و شکوه ابدی است. پسر جُرهمانیه نیز این سـخنان را می‌شـنید. چـون شب دوم شد، او دوباره آمد و همـان سـخنان بـازگفت و رفت و چون شب سوم شد، او بـاز آمد و همـان سـخنان بازگفت. جُرهمانیه به او گفت: وای بر تو! احمد کیست؟ گفت: پسر عبدالله بن عبـــدالمطّلب، آن یـــتیم قـــریش، صـــاحب چهـــره درخشـــان و نـــور تابنـــاک. وقـــتی او این سخنان را بر زبان آورد، جُرهمانیه دید بتش می‌رود و باز می‌گردد و می‌گوید: وای بر من از این نوزاد، بت‌ها هلاک شـــدند!. جُرهمانیه با بیـــان این واقعه بر خـــودش ناله می‌کرد. 35ـ العدد القویه: چـون رسـول خـدا صـلّی الله

علیه و آله زاده شد، ابوطـالب به فاطمه بنت اسد گفت: آمنه از آن‌چه به هنگـام زادن این نـوزاد دیـده چه بـرایت گفته است؟ گفت: بـرایم گفت وقـتی او را زاییـده، او با تکیه بر دست راسـتش بـیرون آمـده و سـرش را سـوی آسمان فراز کرد و از او چنان نوری در هـوا تابیـده که تا افق را فراگرفته است. ابوطـالب به او گفت: این سـخن را پوشـیده دار و کسی را از آن آگـاه نکن و بـدان که نوزادی به دنیا خواهی آورد که وصـیّ او خواهد بـود. 36. کافی: از ابی بصیر روایت شـده که وی گفت: در سـالی که موسی فرزند امام جعفر صادق، زاده شـد، ما با امـام به حج رفـتیم. ابی بصـیر سـخن را ادامه می‌دهد تا آن‌جا که می‌گوید: امام جعفر علیه السلام فرمـود حمیـده خـبر داد که وقتی موسی علیه السلام از شکم او بیرون آمده، دسـتش را بر زمین گذاشـته و سـرش را سـوی آسـمان فراز کـرده است و من به او گفتم که این نشـانه رسـول خدا و نشانه وصیّ بعد از ایشان است. آن‌گـاه حضـرت به من فرمود: شبی که نطفه جدّم بسته شد، کسی نزد پدر ایشان آمد و جام شربتی گواراتر از آب و نرم‌تر از کره و شیرین‌تر از شـهد و سـردتر از بـرف و سـفیدتر از شـیر آورد و به آن را به ایشـان نوشـاند و او را امر کـرد که با همسرش درآمیزد. او چنین کرد و نطفه جـدّم بسـته شد. هم‌چنین شبی که نطفه پدرم بسته شد، کسی نـزد جـدّم آمد و همان شربت را به ایشان نوشاند و همان سـخن را به ایشان گفت و ایشان چـنین کـرد و نطفه پـدرم بسـته شد. نیز شبی که نطفه من بسـته شـد، کسی نـزد پـدرم آمد و همان شربت را به ایشان نوشاند و همان سـخن را به ایشـان گفت و ایشـان چـنین کـرد و نطفه من بسـته شد. شبی هم که نطفه پسرم بسـته شـد، کسی نـزد من

آمد و همان مـاجرای او با آنـان با من نـیز گذشت. در آن دم من با آگاهی از خواست خداوند برخاسـتم و شـادمان از دهش خداوند با همسـرم درآمیختم و نطفه این نـوزاد بسـته شد. پس به او تمسک جویید که به خـدا سـوگند او پس از من صـاحب امر شماست. بـدان که نطفه امـام از شربتی است که برایت تعریف کردم و وقـتی چهـار مـاه در رحم می‌ماند و روح در آن شـــکل می‌گـــیرد، خداوند تبارک و تعالی فرشته‌ای به نـام زنـدگی می‌فرسـتد و او بر بـازوی راست آن طفل می‌نویسد: «وَ تَمَّتْ کَلِمَـةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِـهِ وَ هُـوَ السَّـمِیعُ الْعَلِیمُ» {و سخن پروردگارت به راستی و داد، سرانجام گرفته است و هیچ تغییر دهنده‌ای برای کلمات او نیست و او شــنوای داناست.} وقتی او از شکم مادر بیرون می‌آید، دستانش را بر زمین می‌گـذارد و سـرش را سـوی آسـمان فـراز می‌کند. او دســتانش را بر زمین می‌گـــذارد چـــون همه دانش الهی را که از آسمان به زمین نازل شده می‌گیرد، و سـرش را سـوی آسـمان فـراز می‌کند چـون منـادی از میـان عـرش از جـانب پروردگـار شـکوهمند او را با نـام خـــودش و پـــدرش از ســـمت افق اعلی صـــدا می‌زند و می‌گوید:ای فلان بن فلان اســـــتوار بـــــاش که خداوند استوارت داشته، تو را بـرای کـاری بـزرگ آفریـده ام، تو برگزیده من از میان آفریـدگانم هسـتی و جایگـاه اسـرار من و ظرف علم من و امانتـدار وحی من و جانشـین من در زمینم هســـــتی، من رحمت خـــــود را بـــــرای تو و دوســـــتدارانت واجب کـــــرده‌ام و بهشـــــتم را به شـــــما بخشیده‌ام و حوریانم را بـرای شـما حلال گردانـده ام، به عــزّت و جلالم ســوگند حــتی اگر رزقم را در دنیا بــرای دشمنانت فراخ سازم، آنان را به سخت‌ترین عذاب درمی

اندازم. وقتی آوای منادی به پایان می‌رسد، او پاسخش را می‌دهد و در همان حال که دستانش بر زمین است، سرش را سوی آسمان فراز می‌کند و می‌گوید: «شهد اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» {خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می‌دهد جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگانِ [او] و دانشوران [نیز گواهی می‌دهند که:] جز او، که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست} وقتی او این را می‌گوید، خداوند علم اول و علم آخر را به او عطا می‌کند و او شایسته دیدار روح در شب قدر می‌شود. 37.ـ مولف: شیخ ابوالحسن بکری در کتاب الانواراز ابوعمرو شیبانی و جماعتی از اهل حدیث روایت کرده: ساحران و کاهنان و شیاطین و دیوان و جنّیان پیش از ولادت رسول خدا صلّی الله علیه و آله شگفتی‌ها و عجایب می‌آوردند و از اندیشه‌های پنهان و نهفته‌های جان‌ها سخن می‌گفتند و ساحران و کاهنان از زبان جنّیان و شیاطین و دیوان آن‌چه را که آنان از فرشتگان دزدانه شنود کرده بودند، باز می‌گفتند و آسمان از شیاطین پوشیده نبود تا این‌که پیامبر صلّی الله علیه و آله مبعوث شد.بکری می‌گوید: به ما خبر رسیده که در سرزمین یمامه دو کاهن بزرگ می‌زیستند که در کهانت سرآمد اهل زمان خود بودند و مردم در هر کجا درباره آن دو سخن می‌گفتند. یکی ربیعة بن مازن نام داشت و به سطیح معروف بود و عالم‌ترین کاهنان بود و دیگری وشقبن باهلة الیمانی نام داشت. و اما سطیح؛ خداوند متعال او را همچون تکّه‌ای گوشت بدون استخوان و عصب و فقط با جمجمه‌ای در سرش آفریده بود. او همچون جامه‌ای تا می‌شد و باز می‌شد و همچون

گوشـتی که بر تخته قصـابان گذاشـته شـود، بر تخته‌ای قـرار می‌گـرفت و شب‌ها جز انـدکی نمی‌خوابید و دیـده سوی آسـمان می‌چرخاند و به سـتارگان تابنـاک و افلاک گـــردان و برق‌هـــای درخشـــان می‌نگریست و بر روی تخته‌ای به سـرزمین‌های گونـاگون سـفر می‌کـرد و نـزد پادشـاهان آن روزگـاران می‌رفت و آنـان دربـاره اخبـار مبهم از او می‌پرســـیدند و او برایشـــان اســـرار سینه‌هایشان را آشـکار می‌کـرد و از رویـدادهای شـگفت زمانه خبرشـــان می‌داد. او بر پشـــتش می‌خوابید و با چشـمانش خـیره می‌نگریست و انـدامش جز چشـمان و زبـانش هیچ تکـان نمی‌خـورد و روزگـاو درازی بر همین حـال بـود. شـبی از شب‌ها در همـان حـال که به آسـمان خـیره بـود ناگـاه پیش چشـمش بـرقی از سـوی مکه درخشید و آفاق را فراگـرفت. سـپس از سـتارگان آتشی برخاست و دودی از آن‌ها بلند شد و یکی پس از دیگـــری به هم برخوردند و در آسمان ناپدید شدند و دیگر نه نوری از آن‌ها پدید آمد و نه روشـــنایی. چـــون ســـطیح این شگفتی بدید مبهـوت و متحیّر شد و دانست که نـابودی و هلاکـــتی در راه است و گفت: چـــون ســـتارگان در روز بدرخشند و برق‌ها نور بپراکنند، بر اخباری شگفت دلالت کنند. او آن روز منتظر ماند تا این‌که روز سر آمد. چـــون شب شد به غلامانش دستور داد تا او را به کوهی بلند در آن حوالی ببرند. وقتی او را از آن کوه بالا بردند، به چپ و راسـتش نگریست و ناگـاه دید بـرقی تابنـاک و نـوری درخشـان بر همه روشـنایی‌ها فـراز شد و همه زمین را پوشـاند و آفـاق را فراگـرفت. به غلامـانش گفت: مـرا پـایین بگذارید که هـوش از سـرم پریـده و از این نورها سرگشته شده ام. من امری هنگفت دیده‌ام و بـدون شک

وفـــاتم نزدیک شـــده است. گفتند: از کجا می‌گـــویی‌ای سطیح؟! گفت: وای بر شما! دیدم نورهایی از آسمان به زمین فـرود آمدند و سـتارگان به زمین برخـورد کردند و ریختند. گمان کنم خروج آن مردهاشمی نزدیک شده، اگر چـــنین باشـــد، پس باید با وطن و یمن تا به آخر الزمـــان وداع کنم. غلامان سـطیح از سـخنانش متحیّر شـدند و او را پایین آوردند. او آن شب را بیـدار و نگـران گذراند و از خواب بهره‌ای نبرد و هیچ بسـتری بـرایش نگسـتراندند و همه شب را هوشـیار و در اندیشه ماند. در آن اوان قـوم و قبیله خـــود را گـــرد آورد و به آنـــان گفت: من امـــری هنگفت و حادثه‌ای بزرگ در راه می‌بینم که خبرش از من پنهان مانده و اثـرش بر من معلـوم نیسـت، باید کسی را نـزد همه بـرادران کـاهنم بفرسـتم. او به سـرزمین‌های دیگر نامه نوشت و به وشق نـیز نوشت و او را از مـاجرا خبر داد و موضوع را بـرایش شـرح داد. وشق به او پاسخ داد که بـرخی از آن‌چه می‌گـویی نـزد من نـیز پدید آمد و نوری که وصف کـردی ظهـور خواهد کـرد، اما من علمی نسـبت به آن نـدارم و چـیزی دربـاره اسـبابش نمی‌دانم. ســطیح پس از او به ملکه یمن زرقـــاء نامه نوشت که از کاهنـان و سـاحران بـزرگ بـود و با شـرارت و جـادوگری ملکه قـوم خـود شـده بـود، نزدیکـانش در معیشت خـود مصـــون بودند و از هیچ دشـــمنی هـــراس نداشـــتند و از هیچ‌کس نمی‌ترسـیدند، بسـیار تـیزبین و خطرنـاک بـود و مسیر سه روزه را چنـان می‌دید که انسـانی پیش رویش را می‌بینـــد، هرگـــاه یکی از دشـــمنانش می‌خواست به طـرف سـرزمین او راهی شـود، او قـوم خـود را بـاخبر می‌کـرد و می‌گفت: بر حـذر باشـید که دشـمنتان دارد از فلان سمت می‌آید و آنان به زودی امور را هم‌چنان که او

می‌گفت می‌یافتند. ابوالحسن بکـــری می‌گوید: آورده‌اند که اهل یمامه یکی از افــراد قبیله غســان را کشــتند و پیش از آن نیز یکی از آنان کشـته شـده بـود. چـون خـبر قتل وی به قومش رسید، جمع شدند تا با چهار هزار زره پوش به آنان حمله کنند. بزرگ غسـان به آن قـوم گفت: وای بر شـــما! آیا می‌خواهید به یمامه حمله کنید حـــال آن‌که زرقـــاء در آن‌جا حضـــور دارد؟ مگر نمی‌دانید او راهنــوردان را می‌بیند و رهســپاران را از دور مشــاهده می‌کنـد؟ وقـتی او کاروان‌هـای شـما را در راه ببینـد، به قوم خود خبر می‌دهد و آنان سـلاح بـرمی گیرنـد، سـپس سـرود: «من از زرقـاء و هیبتش می‌ترسـم، اگر او جمع شـما را ببیند که سـوی آن دیـار رهسـپارید، دلاورانی را سوی شما می‌فرستد که یارای مقابله با آنان را ندارید و هیچ‌کس را زنــده نمی‌گذارنــد، چه بســیار جمع‌هــایی که دشـــمنانه ســـویش تاختند و به هـــراس و ســـیه روزی درافتادند.» آن قوم گفتند: تو می‌گویی چه کـنیم؟ گفت: من فکـری دارم که اگر دست تقـدیر همـراهم باشد امید دارم پــیروزی به بــار آورَد. گفتند: چه فکــری؟ گفت: به نظر من از اسب‌هایتان پیــاده شــوید و ســوی درختــان بروید و هر یک از شـــــما تکه‌ای از درخت را قطع کند و خـــود را با آن بپوشـــاند، ســـپس تکه‌هـــای درخت را بر دســـتانتان بگیرید و بر اسب‌هایتان ســـوار شـــوید و زیر درختـــان به راه افتیـــد، امید است که او اشـــتباه ببیند. گفتند فکـرت را پـذیرفتیم و به نظـرش عمل کردند و به راه افتادند. سه روز تا یمامه راه مانده بـود که مـردی را پیشاپیش خـود گذاشـتند، او یک کتف شـتر بـرّاق با خـود برگـــرفت و مشـــغول پینه زدن به یک جفت کفش شد تا صحنه را در نظر زرقاء دگرگون کند. زرقاء که در صومعه

خود نشسته بـود، آنـان را دید و فریـاد کشـید و گفت:ای اهل یمامه بیایید. مـردم آمدند و گفتند: چه خـبر شـده؟ گفت: صحنه‌ای شـگفت دیـدم، به گمـانم جمعی انبـوه در پشت تکه‌هـای درخت به سـمت ما می‌آیند و مـردی با یک کتف شتر و یک کفش پیشاپیش آنان نشسته و یک بار بر کفش پینه می‌زند و یک بار با کتف شـتر علامت می‌دهد. مـردم سـخن زرقـاء را شـنیدند و از او رو گرداندند و به یک‌دیگر گفتند: زرقاء پیر شده و چشمانش عـوض شـده، مگر تا به حال دیده‌اید درختی حرکت کند و جلویش مردی با یک کتف شتر علامت دهد؟ زرقاء وسواس پیدا کـرده و دیوانه شده. وقتی این سخنان به گوش زرقاء رسـید، در صـومعه‌اش را که هیچ‌کس نمی‌توانست واردش شـود، بست. چیزی نگذشت که آن قـوم به یمامه یـورش آوردند و همه جا را ویران کردند و زنـان را به اسـارت گرفتند و مردان را کشـتند و امـوال را ربودند و راه بازگشت پیش گرفتند و اهل یمامه از این‌که سخن زرقـاء را نشـنیدند و از او سرپیچی کردنـد، سـخت پشـیمان شـدند. سـطیح به زرقاء نامه نوشت و در آن گفت: به نـام خـدا، از سـطیح سخنگوی فصاحت به به بانوی یمامه متّصف به شـهامت، از سطیح غسانی که در روزگار خود همتا نـدارد، من این نامه را در ترس و دغدغه و غم و دلهـره به تو می‌نویسم و تو خود می‌دانی که بر ما چه مصـیبتی می‌شـود اگر آن مـرد تهامی‌هاشـمی ابطحی عـربی مکّی مـدنی خـونریز ظهور کند، من دیدم که برقی زد و ستارگانی درخشـیدند و گمـان کنم این از علامـات او باشد و شک نـدارم که هنگـام ظهـورش نزدیک شـده اسـت، از این رو به تو این نامه را نوشتم چون از علم تو خبر داشـتم و می‌دانسـتم که تو در میـان زنـان این روزگـار همتا نـداری، بنـابراین

چـون فرسـتاده من نـزدت رسـید و نامه مـرا به تو داد، پاسخ مـرا با آن‌چه که می‌دانی و صـلاح می‌بیـنی بنـویس چراکه من شـبانه روز بی‌قـرارم و از این قـرائن و آثـار سر در نمی‌آورم، والسلام. آن‌گاه غلام خود صبیح را صدا زد و به او گفت: این نامه را به یمامه برسان و پاسـخش را برایم بیاور. صبیح نامه را گرفت و به راه افتاد، وقتی به جایی رسید که تا یمامه سه روز فاصله داشت، زرقـاء او را با نامه‌ای که در دستارش پیچیده بود دید و در میـان قوم خود فریاد برآورد که سواره‌ای به سمت شما می‌آید که افسـار نـاقه‌اش را گرفته و نـامه‌ای در دسـتارش پیچیـده است. آن قـوم منتظر صـبیح ماندند تا این‌که پس از سه روز رسـید. همین که زرقـاء او را دید به سـویش شتافت و در را گشـود و صـبیح نامه سـطیح را به او داد. او نامه را خواند و سـپس گفت: صـبیح از کـاهن یمن سطیح خبری قبیح آورده، او از آن روشنایی تابان و نـور درخشـان پرسـیده، به پروردگـار کعبه سـوگند که هنگـام ویـران شـدن سـراها و یـتیم شـدن بچه‌ها نزدیک شـده و حتما از قبیله عبدمناف محمد پیامبر ظهور می‌کند. صبیح از سـخنان او شـگفت زده شد و از او پاسخ خواست. زرقاء به سطیح نوشت: به نام خدا، از زرقاء که هیچ چیز بر او پوشـیده نیست به بـزرگ غسـان و سـرآمد کاهنـان سـطیح سـخنگوی فصـیح، اما بعـد، نامه ات رسـید و فرسـتاده ات آمـد، از امـری بـزرگ سـخن گفته‌ای که پریشانت کرده و قرارت را ربوده، فرود سـتارگان نشـان از نـزدیکی ظهـور مردهاشـمی دارد، چـون نامه مـرا خواندی، مراقب خود باش و از غفلت و کوتـاهی بپرهـیز و به سرعت آمـاده شو و به راه بیـافت تا در مکه یک‌دیگر را دیدار کنیم، من نیز راهی می‌شـوم تا حقیقت این امر

را دریابیم، شاید با یاری یک‌دیگر بتـوانیم علیه این نـوزاد حیله‌ای در کار کـنیم، امید است که موفق شـویم او را از بین بــبریم و پیش از آن‌که بدرخشد نــورش را خــاموش کنیم. چون سـطیح نامه زرقـاء را خواند فغـان بـرآورد و سخت گریست و سـرود:. «بعد از شـناختی که سرسـخت را همچـون نـاتوان و سست می‌گردانـد، دیگر صـبر جـایز نیست جــایز نیســت، اگر خــروج آن مردهاشــمی حقیقتا نزدیک شــده، خــودت بــرو و بر یمن گریه مکن، ســپس بیابــان را وطن گــیر و همــان جا مقیم شو و خــانواده و خانه و دیــار را تــرک کن، چراکه زنــدگی بــدون تــرس و نگـرانی در بیابان‌ها از زنـدگی در بـنی عبـدمناف رسـید، ابوطــالب بــرادران خــود عبدالله و عبــاس و حمــزه و عبدالعزی را گـرد آورد و به آنـان گفت: این مـرد که نـزد شما آمده، کاهن و بـزرگ یمن اسـت، او پیشـتر نـیز نـزد پـدرتان آمـده و به او خـبر داده که فرزنـدی فرخنـده از پشت او بــیرون می‌آید که زمین را مالک می‌شــود و به پرســتش خداوند مَلِک جبّـار فـرامی خواند. آنــان ســوی ســطیح به راه افتادند و ابوطــالب به آنــان گفت: نسب خــود را از او پنهــان کنید و خــود را به او نشناســانید. ابوطالب در میان بـرادرانش راهی شد و رفتند تا نـزد او رسیدند. او در سایه کعبه نشسته بـود و مـردم گـردش را فراگرفته بودند. چون نگـاهش به آنـان افتـاد، خوشـحال شد. ابوطـالب شمشـیر و نـیزه خـود را به غلام او داد و گفت: این هدیه من به سطیح است، او حقی واجب بر ما دارد. ســپس پیش از آن‌که غلام ســطیح به او خــبر دهد برگشت. هنگـامی که ابوطـالب نـزد سـطیح رسـید به او گفت: خـوش آمـدی و مقـدمت مُنعم بـاد! ما به دیـدار تو آمــده ایم، تو حق واجــبی بر ما داری که خــود خــوب

می‌دانیم. سطیح گفت: درود بر شما و نعمت‌هایتان گوارایتان! شما از کدام طایفه عرب هستید؟ ابوطالب خواست میزان علم او را بیازماید و گفت: ما از بنی جمح هستیم. سطیح گفت: نزدیک بیاای شیخ و دستت را بر صورت من بگذار که من در این کار حاجتی دارم. چون ابوطالب به او نزدیک شد و دستش را بر صورتش گذاشت، او گفت: به خداوند دانای اسرار و پنهان از ابصار و آمرزنده خطاها و از بین برنده بلایا سوگند! تو مردی با صفات والا و خُلقی نیک هستی که نیزه‌ای خطی و شمشیری هندی به غلام من هدیه داده ای، شما ارجمندترین آفریدگان هستید و برترین فرزندان از برای تو و برادر توست، تو و همراهانت از خاندان نیک‌هاشم هستید و بدون شک تو عموی آن پیامبر مختار هستی که وصفش در کتب و اخبار آمده، پس نسب خود را از من پنهان مکن که من نسب شما را خوب می‌دانم. ابوطالب از سخنان او شگفت زده شد و به او گفت:ای شیخ! درست گفتی و لطف کردی، از تو می‌خواهیم ما را از رویدادهای زمانمان خبر دهی. سطیح گفت: به خداوند همیشه جاودان و برپادارنده آسمان و یکتای یگانه و بی‌همتای بی‌نیاز سوگند که به زودی از این جا- و به عبدالله اشاره کرد- پیامبری مبعوث می‌شود که به راه درست هدایت می‌کند و همه بت‌ها را برمی اندازد و بت پرستان را از بین می‌برد و هیچ‌کس از شمشیرش امان نمی‌یابد، او همه را به پرستش خداوند یکتا فرا می‌خواند و یاورش در این راه پسرعموی اوست که جنگجویی سلحشور است و شمشیری برنده دارد و بدون شک پدرش این مرد است، و به ابوطالب اشاره کرد. به او گفتند:ای شیخ! دوست داریم این پیامبر را برای ما

وصف کنی و صفاتش را بـرای ما بیـان کـنی. گفت: پس بشنوید سخنی درست و بی‌هیچ کم و کاست، به زودی از میـان شـما مـردی شـریف ظهـور می‌کند که فرسـتاده خداوند مَلک جلیل است و زبان سطیح از وصف او عـاجز است، او مردی است نه کوتاه و نه بلند، بلکه قامتی نیک و سری سالم دارد و میان کتف‌هـایش علامـتی دارد و بر سـرش عمامه دارد و تا به روز قیـامت سَـروری دارد، به خدا سوگند او بزرگ تهامه است که چهره‌اش در تـاریکی می‌درخشد و چـــون می‌خنـــدد، زمین روشن می‌شـــود، نیک‌تر از هر کس راه می‌رود و ارجمنـدتر از هر آفریـده ایست، شیرین بیان و خوش زبان و پـاک دامن و فـروتن و خداپرست است، نه زورگوست و نه متکبر، چون سـخن گوید درست گوید و اگر از او چـیزی پرسـیده شـود پاسخ دهـــد، به پـــاکی زاده می‌شـــود و از خطاکـــاری به دور می‌ماند، رحمتی بر بندگان است و پوشـیده از نـور است و با مومنان مهربان و برای یارانش دلسوز است، نـامش در تـــورات و انجیل معـــروف اســـت، غمزدگـــان را پنـــاه می‌دهد و به ارجمندی موصوف اسـت، نـامش در آسـمان احمد است و در زمین محمد. ابوطـــــالب به او گفت:ای سـطیح! گفـتی کسی او را یـاری می‌کند و در حسب و نسب به او نزدیک اســت، او را نــیز برایمــان وصف کن. گفت: او سعادتمند است و شـیر هژبر است و جنگجـویی دلـــیر است و رهـــبری اســـتوار است و بســـیار انتقـــام می‌گیرد و جام مرگ را به دشـمنان می‌نوشـاند، نمایشی بزرگ می‌دهد و یورشی سخت می‌برد و در آسمان بسیار از او یاد می‌کنند، وزیر محمد است و پس از وفات محمد امیر است، در تورات برئیا نـام دارد و در انجیل ایلیا و در میان قوم خـود علی. سـطیح آن‌گـاه دمی سر در گریبـان

بـرد و در اندیشه فـرو رفت و سـپس در میـان دیـدگان مـردم رو به ابوطـالب کـرد و گفت:ای بـزرگ مـرد! بـاز دستت را بر صورت من بگذار. ابوطالب چنین کرد. چـون سطیح دست ابوطالب را حس کـرد، نفسی عمیق کشـید و آهی بـــرآورد و گفت:ای ابوطـــالب! دست بـــرادرت عبدالله را بگیر که سعادت با شماست، مژده بـاد بر شـما که ارجمند و بلندمرتبه خواهید شـد، آن دو شـاخه مبـارک از شـــجره شـــمایند، محمد از بـــرادرت و علی از تو. ابوطالب از کلام سطیح مبهوت شد و سخنان او در میان قریشـیان پیچید. در آن دم ابوجهل که خـدا لعنتش کنـد، گفت:ای جماعت اهل قـریش! این نخسـتین بلایی نیست که از بنی‌هاشم بر ما فرود آمـده، شـنیدید که سـطیح از ظهـور مـردی سـخن گفت که ادیـان ما را تبـاه می‌کند و گفت که یکی از فرزندان ابوطالب او را یاری می‌کند. در همان اوان ناگاه ابوطالب آمد و در میان مـردم ایسـتاد و با صدای بلند ندا سر داد که‌ای جماعت قـریش! بـددلی را از خود دور کنید و آن‌چه را که خود می‌دانید انکـار نکنیـد، ما پیشینه دارتـرین هسـتیم و زمـزم به دست ما جوشش گرفته است، به خدا سـوگند سـطیح دروغ نگفت، بلکه به درستی سـخن گفت و بـرای هر چه گفت دلیلی آورد، آیا همو نبود که برایتان خبر آورد شمشـیری از یمن بر شـما سر می‌رسد که هیچ یک از شـما را رها نمی‌کنـد، سـپس اندازه یک خواب گذشت و ناگاه سخنش بر شما پدید آمد، پس به زودی آن‌چه گفت پدید خواهد آمد هرچند کســانی دشـمنی کنند. آن‌گـاه ابوطـالب سـطیح را به مـنزل خـود دعوت کرد و او را ارج نهاد و به او محبت کـرد و او را به خـود نزدیک گرداند و به او خلعت بخشـید و جامه بر تنش پوشاند. مکه آن شب را در هیاهویی گذراند و چون صـبح

شد، ابوجهل پیش از همه به ابطح رفت و بردگان خود را نزد سران قریش فرستاد و آنان نـزد او آمدنـد، چنـان که چـــون ظهر شـــد، ابطح از هر سو مملو جمعیت شد. ابوجهل برخاست و ندا سر دادای آل غالب وای آل طالب وای مردان بلندپایه! آیا سزاوار خود می‌بینید که سـخنان ابوطالب را باور کنید؟! این از عجـایب اسـت، به راسـتی بُردن صخره‌های صفا به دریـای اقصی آسـان‌تر از تحقّق سخنان سطیح است که به زودی از میـان بـنی عبـدمناف پیامبری ظهور می‌کند که ما را عقاب می‌کند و به هلاکت در می‌انـدازد، وای بر شـما! اگر سـخنان او را شایسـته خـود می‌دانید و اخبـار او را بـاور می‌کنیـد، من شـما را بـدرود می‌گـویم و از پیش شـما بـار سـفر می‌بنـدم و از سـرزمین شـما می‌روم، چراکه همسـایگی با خارهـای بیابان نزد من دوست داشتنی‌تر از مانـدن نـزد شماست. سـپس آنـان را وانهـاد و رفت. در آن دم حاضـران فریـاد برآوردند و در ابطح ولوله افتاد و سـوی ابوجهل رفتند و به او گفتند:ای ابـاحکم! تو بـزرگ مـایی و رأی ما رأی توست و کـار ما به دست توست. او گفت: من صـلاح می‌بینم که به مـنزل ابوطـالب بروید و با او دربـاره سخنان این کاهن صحبت کنید تا این ماجرا مایه دشـمنی میان ما و او نشود، یا سـطیح را به ما بسـپارد یا او را از سرزمین ما بیرون کند، اگر نپـذیرفت، شمشـیر حکم کند و مرگ قاضی شود، سپس سـرود: «ای قـوم! این‌که من با دست خـود گـردن خـود را با شمشـیر خـود بـزنم یا ریگزارها را درنوردم و در زمین فرو روم، بـرایم بهـتر و ساده‌تر از این است که چـیزی را بـدون تـدبیر بخـواهم.» چون سخن ابوجهل به گوش ابوطالب رسید، او بـرادران و خویشانش را گرد آورد و به آنـان گفت: سـلاح برگیرید

و برای نبرد آماده باشید، و گفت: به گمانم خون‌هایی به جوش آمده و اجل‌هایی سر آمده است. سپس به راه افتاد، وقتی به ابطح رسید چشم‌ها به سویش خیره شد و زبان‌ها از کار افتاد و هر که ایستاده بود از ترس ابوطالب نشست. او از میان قبایل گذر کرد تا به میان مردم رسید، آن‌گاه با صدای بلند گفت:ای ساکنان زمزم و صفا و ابوقیس و حرا! چه کسی در میان شما از پسران عبدالمطّلب عیب جویی کرده؟! من این روز خشم آلود را که روز مرگ و جان بر کفی ماست به خاطرتان می‌سپارم و می‌گویم به خدای حرم و آفریننده جان‌ها سوگند من می‌دانم آن کس که در تورات و انجیل به کرامت و فضیلتی بی‌همتا در روزگار خود موصوف شده به زودی ظهور خواهد کرد، اخبار بسیار رسیده که در این روزگارِ خداوند مَلک جبّار رسول خدا را با تاجی از نور برمی انگیزد. سپس به سوی کعبه راهی شد و مردم نیز به دنبالش به راه افتادند جز ابوجهل که تنها در ذلت و کوچکی و خواری و شکست بر جا ماند. چون ابوطالب به کعبه نزدیک شد گفت: خداوندا‌ای پروردگارِ کعبه یمانی و زمین پهناور و کوه‌های استوار، اگر در حُکم و علم نهانت چنین مقدّر شده که بر شرافت و عزت ما بیافزایی و پیامبر شفیعی را که سطیح از او نوید می‌دهد، مبعوث کنی، خداوندا و بارپروردگارا نشانه او را بر ما پدیدآور و برهانش را زودتر به ما نشان بده و این گونه مکر ستیزه جویان را از ما دور بگردان،ای مهربان‌ترین مهربانان! ابوطالب در میان مردم نشست. ناگاه مُنبه بن حجاج، که مردی جسور بود، سوی ابوطالب جلو پرید و در میان دیدگان مردم، که سوی او کشیده شد، با صدای بلند گفت:ای ابوطالب! عزت و روسفیدی

و خوش نامی تو بر ما آشکار است، تو به کرامت رفیع و شرافت والا زبانزد هستی و سران قبایل شما و صاحبان امر و فاضلان می‌دانند که شما شرافتی اصیل دارید و تو بزرگ مردی نافذ و چیره هستی، اما مردی چـون تو نباید به گفته‌هـای یک کـاهن اعتمـاد کنـد، تو خـود می‌دانی که آنان جایگاه شیطان و مظهر دروغ و بهتان هستند، کاش او را نزد ما می‌آوردی تا شاید چیزی از سـخنانش بـیرون آیـد، چراکه نبـوت دلایل و آثـاری دارد که بر عقلا پنهـان نیست. ابوطالب دسـتور داد تا سـطیح را بیاورند. وقـتی او را بر زمین گذاشتند، نـدا سر داد:ای جمـاعت قـریش! این چه اختلاف و تیره دلی و بدسـخنی است که در برابر خاندان عبدمناف به راه انداخته‌اید و سخنانشـان را دروغ می‌شمارید و از حرف حق ایشان خرده می‌گیرید، اکنـون هم کسی را در پی من فرسـتاده‌اید تا از من دربـاره حقیقـتی آشـکار و پیـامبری پرهیزکـار بپرسـید، دربـاره کسی که حجت آشکار دارد و بت‌ها را در هم می‌شـکند و کاهنان را به ذلت می‌کشد، به خدا سوگند ما از ظهـور او خوشحال نیستیم، زیرا با ولادتش کهانت از میان می‌رود و اگر چنین شود، دیگر سطیح خیری از زندگی نمی‌بیند و آرزوی مـرگ می‌کنـد، اما در هر حـال ظهـور او نزدیک است، حـال مـادران و زنانتـان را بیاورید تا چنـان نشـانه شگفتی ببینید که دیگر نتوانید آن را تکذیب کنیـد، اکنـون به شما خواهم گفت که کدام یک از زنانتـان او را بـاردار می‌شـود. به او گفتند: مگر تو غیب می‌دانی؟ گفت: نـه، ولی من از میان جنّیان دوسـتی دارم که شـنود می‌کند و به من خـبر می‌دهد. آن قـوم به خانه‌هایشـان رفتند و زنانشـان را آوردند و هیچ زنی در خانه نماند. ابوطـالب نیز رفت و به برادرش گفت: همسـرت را نگه دار و او را

احضـار مکن. خـودش نـیز همسـرش فاطمه بنت اسد را درخانه نگه داشت. چـون بقیه زنـان همه راهی شـدند و جمع شـدند، سـطیح به آنـان نگریست و گفت: زنـان از مردان جدا شوند. سـپس به زنـان گفت جلو آیید. سـطیح بـدون این‌که کلامی حـرف بزنـد، شـروع کـرد به دقت به آنان بنگرد. به او گفتند: زبانت لال شد و پنـدارت از کـار افتاد؟ گفت: به خدا سوگند پندارم از کار نیفتاده. آن‌گـاه سـرش را بلند کـرد و به آسـمان نگریست و گفت: به شکوه حرمین سوگند شما در میـان زنانتـان دو زن را جا گذاشـته ایـد؛ یکی راهنمـای راه درست یعـنی محمد را باردار می‌شود و دیگری به زودی باردار می‌شود و پسری امانتدار به دنیا می‌آورد که امیرمومنان و سرور اوصـیا و وارث علم پیـامبران و رسـولان خوانـده می‌شـود. چـون سـطیح این سـخنان را گفت، جمـاعت عـرب سرگشـته و ناکـام شـدند. ابوطـالب با بـرادرانش به خانه رفت و فاطمه بنت اسد همسرش و آمنه همسر برادرش عبدالله را با خـود بُـرد. همین که آن دو به میـان جمع زنـان رسیدند، سطیح فریـاد کشـید و به گریه افتـاد و گفت:ای شرافتمندان! به خدا سوگند پیامبر مختار رسـول خـدا را این زن بـاردار است. آمنه به او نزدیک شد و او گفت: آیا تو بـاردار نیسـتی؟ گفت: آری. در آن دم سـطیح رو به قریشـیان کـرد و گفت: اکنـون قلبم گـواه یـافت و هوشمندی‌ام استوار گشت و سخنم تصدیق شـد، این زن سرور زنان عرب و عجم است و برترین انسان و نابودگر بتان را باردار است. وای بر عرب! ظهور او نزدیک شـده و نورش درخشش گرفته و گویی من جسد مخالفانش را می‌بینم که در خاک افکنده شده است، خوشا به حـال آن زمین خون به راه افتد.» ابوطـالب دلش بـرای قریشـیان

سوخت و از روی کرامت و محبت گفت: اگر از او خوشتان نمی‌آید، او را از شما دور خواهم کرد، اما به زودی درستی سخنانش را درخواهید یافت. سپس دستور داد تا سطیح حاضر شود. وقتی سطیح آمد به او گفت: آیا می‌دانی برای چه گفتم بیایی؟ گفت: آری، خواسته‌اند من از شهر و دیارشان بروم، من می‌روم اما وقتی آن پیامبر بشارت بخش و هشداردهنده ظهور کرد، سلام مرا بسیار به او برسانید و بگویید: سطیح به ما خبر داد که تو ظهور می‌کنی اما ما حرفش را باور نکردیم و از همسایگی تو بیرونش کردیم، به زودی زنی عالم‌تر از من نزد شما می‌آید و او نیز به شما بشارت می‌دهد، او حتما وارد سرزمینتان شده و به شهرتان فرود آمده است. سطیح خواست راهی شود و او را بر شترش نشاندند و بنی‌هاشم دورش را گرفتند تا با او وداع کنند. در همان اوان ناگاه زنی سوار بر مرکب از دور پدید آمد که می‌تاخت و از سم چهارپایش غبار به هوا برمی خاست. عمرو بن عامر او را دید و گفت:ای بزرگان مکه! سرآمد زیرکان، زرقای یمامی دختر مرهل کاهن یمامه نزدتان آمده است. هنوز کلامش به پایان نرسیده بود که ناگاه زرقاء در میان آنان ایستاد و با صدای بلند ندا سر داد:ای جماعت قریش! فراوانی و آبادانی نصیبتان باد! من از خاندان خود جدا شدم و به قصد شما از میهن خود بیرون آمدم تا از اموری به شما خبر دهم که به زودی رخ می‌دهد و در دیارتان شگفتی بر پا می‌کند، اگر اجازه می‌دهید فرود آیم و اگر دوست دارید بروم می‌روم، سپس سرود: «من از شگفتی‌هایی که در سرزمین شما روی خواهد داد باخبرم‌ای جماعت عرب! هنگام بعثت محمد مصطفی که وصفش در کتاب‌ها آمده نزدیک شده،

به زودی هنگـام بعثتش فـرا می‌رسد و دشـمنان خـود را جنگجویانه به ذلت می‌کشد، با کوشش بسیار مـردم را به دینی جز پرسـتش لات فـرا می‌خواند و پرسـتش بت‌ها و مجسمه‌ها را بر می‌اندازد، من آمده‌ام تا شما را از دلیلی آشـکار که در نورها و شـهاب‌ها دیـده ام، بـاخبر کنم، به زودی در میان مکه آتشی فـروزان را خواهید دید که همه را به شعله خود می‌کِشد، اگر اجازه می‌دهید تا فـرود آیم وگرنه بر می‌گردم و شـما پشـیمان خواهید شد در آن دم که او آمد و هلاکت به راه انداخت، همـراه با مـرد دیگـری که با لبه شمشیر او را یاری می‌کند و همپا و هم تبـار او خواهد بـود.» وقـتی قریشـیان سـخن او و اشـعارش را شـــنیدند، به او گفتند فـــرود آید و او پیـــاده شد. گفتند: می‌خواهی همان سخنانی را بگـویی که سـطیح هم گفت یا نـــه؟! و عتبه به او گفت: چه چـــیزی بـــانوی یمامه را شگفت زده کرده؟ اگر حاجتی داری بگو تا برآورده شـود. زرقـــاء گفت: من تهیدست نیســـتم و هیچ کم و کاســـتی ندارم و به میزبان و مـال و منـال نـیز نیـازی نـدارم، من آمده‌ام تا به شما مژده‌ای و نـیز هشـداری بـدهم که البته این مـــژده بـــرای من مایه دردسر است. عتبه گفت:ای زرقاء! این خبر چیست که به خـاطرش خـودت و ما را از هلاکت و نـــابودی می‌ترســـانی؟ گفت:ای ابا ولید! به خداونـــدی که در کمین است ســـوگند از این ســـرزمین پیـــامبری خـــروج خواهد کـــرد که به راه درست رهنمـــون می‌شـود و از تبـاهی بـازمی دارد، در چهـره‌اش تابنـاکی جریان دارد و نامش محمد است که برترین درود و سـلام بر او باد، پس از او به زودی مرد دیگری زاده می‌شود که در این راه او را یـاری می‌دهد و پشـتیبانی‌اش می‌کند و در حسب و نسب به او نزدیک اسـت، همـاوردان را نـابود

می‌کند و دلاوران را به خاک می‌کشد، شـیری هژبر است و شمشـیری برآهیختـه، در سـختی‌ها بی‌بـاک است و در مصایب سرسخت، دستی توانمند دارد و دلی نترس، نـام او امیرمومنـان علی اسـت، آه از روزی که با او روبـرو شوم چراکه مصیبت بـزرگی بر من خواهد شد و مـاجرای شـگفتی رخ خواهد داد که اگر بخـواهم از آن نجـات یـابم باید سریعا او را اجابت کنم و هر چه نیرنگ و فریب دارم وابگذارم، اما من غرق شدن در دریاها و ورود به آتش را آسان‌تر از ورود به ذلت و پستی می‌بینم و عـزت خـود را به ذلت و علم خود را به جهل نمی‌فروشم، سپس سرود: «ای سران قبایل وای بزرگـان، وای بر شـما! سـخنی به سختی صخره‌ها برایتـان دارم، اگر من از خاندان‌هاشم یا عبدالمطّلب یا عبدشـمس، آن بزرگـان ارجمنـد، بـودم، یا ازخاندان لویّ بن غالب بودم، آنان که سـرور همه مـردم بودند و بخشنده و گرامی و بزرگوار بودنـد، یا از خانـدان بنی نوفل یا از بنی اسد یا از بنی زهـره، آن روسـفیدان شکوهمند، بـودم، بی‌شک نخسـتین کسی بـودم که از آن رفیق شـما بهـره مند می‌شـدم در آن هنگـام که آب وجودش در این زمین خشک جـاری می‌شـود، اما می‌دانم که با نـزدیکی هنگـام ولادت آن بهـترین مولـود، اجل من نیز نزدیک شده است.» باز گفت: افسـوس! بی‌تـابی چه سود بخشد در برابر اتفاقی که خواهد افتاد، به آفرینـنده خورشید و مـاه سـوگند و به آن کس که بازگشت بشر به سوی اوست، خبری که سطیح به شـما داده صـحّت دارد. قریشـیان چـون سـخنان او را شـنیدند متحیّر شـدند. او سپس به ابوطـالب و بـرادرش عبدالله نگریسـت، عبدالله را از قبل می‌شـناخت زیـرا او پیش از آن‌که با آمنه بنت وهب ازدواج کند، به یمن سفر کرده بـود. زرقـاء عبدالله

را در روزگاری دیده بـود که هنـوز نـور پیـامبر صـلّی الله علیه و آله در چهـره‌اش بـود. مـاجرا از این قـرار بـود که عبدالله در یکی از قصــرهای یمامه فــرود آمد و پــدرش عبدالمطّلب در پی حاجتی رفت و او را در کنـار کالاهـای خود بر جا گذاشت و او با شمشیر مراقب بـود. زرقــاء با کیسه‌ای که در دست داشت، شـتابان سـوی او آمد و جلو پرید و گفت:ای جوانمرد! درود و دهش خداوند بر تو باد، از کدام خاندان عرب هسـتی که خـوش روتر از تو ندیـده ام؟ گفت: من عبدالله بن عبـــــــدالمطّلب بن‌هاشم بن عبدمناف هستم، فرزند سرور قریش و میزبان مهمانــان و بزرگـــان حـــرم و پیشـــنه داران مکه. زرقا گفت:ای ســرورم، نظــرت دربــاره دو کــار فــرح بخش چیســت؟ عبدالله گفت: کـدام دو کـار؟ گفت: این‌که اکنـون با من درآمـیزی و سـپس این درهم‌ها را بگـیری، من افـزون بر آن صد شتر با بار رطب و خرمـای نـارس و روغن نـیز به تو می‌دهم. هنــوز ســخنش تمــام نشــده بــود که عبدالله گفت: دور شوای زشت رو! وای بر صـــدای بلند گفت:ای شــکوهمندان وای بلنــدپایگان! وقتش نزدیک شــده و آن اتفاق خواهد افتــاد و کسی نمی‌تواند جلـویش را بگـیرد، اکنـون بروید و چـون شب گذشت و صـبح آمـد، اخبـار را برایتان خواهم گفت و حقیقت نشانه‌ها را برایتان آشکار خواهم کرد. چـون شب از نیمه گذشـت، زرقـاء به سـوی سطیح که از مکه خارج شـده بـود رفت و به او گفت: چه می‌بیـنی؟! سـطیح گفت: شـگفتی می‌بینم و می‌دانم که وقتش نزدیک شــده است. ســطیح ســپس بــرای زرقــاء مـاجرای خـود با قریشـیان را تعریف کـرد. زرقـاء گفت: نظرت چیست؟ سـطیح گفت: از من سـنّی گذشـته و اگر تــرس از بــدنامی نبــود هر آینه به کسی می‌گفتم از این

زندگی راحتم کند، پس به شـام می‌روم و آن‌جا می‌مـانم تا مرگ فرا برسد، من طـاقت رویـارویی با او را نـدارم، او حمـایت و یـاری می‌شـود و هر که با او درافتد نـابود می‌شود. زرقاء گفت:ای سـطیح! پس یـاورانت کجا رفته انـد؟! چـرا در این راه به تو کمک نمی‌رسـانند و آمنه را پیش از زایمـان به قتل نمی‌رسـانند؟ گفت:ای زرقـاء! گمان می‌کنی کسی می‌تواند به آمنه آسیبی برساند؟ هر که بخواهد چـنین کند خداوند لطیف خبـیر بی‌درنگ نابودش می‌کند، من و یارانم چنین قصدی نمی‌کنیم و به تو هم نصـیحت می‌کنم که مبـادا نـزد آمنه بـروی، چراکه پروردگـار آسـمان‌ها و زمین‌ها محافظ اوسـت، اگر نصـیحت مـرا نمی‌پـذیری، مـرا واگـذار تا راه خـود پیش گـیرم، شـاید همین امـروز و فـردا جـان سـپردم. وقـتی زرقاء سخنان سطیح را شنید، از نزد او رفت و شب را تا صبح بیـدار ماند. چـون صـبح شـد، نـزد بنی‌هاشم رفت و گفت: خداوند به صـبحتان بـرکت دهد! انجمن‌ها از شـما شرافت جویند و پیروزی نصـیبتان گـردد چراکه آن کسی که در تورات و انجیل و زبور و فرقـان وصـفش آمـده در میان شما ظهور می‌کند، وای بر هر که با او دشمنی کند و خوشا به حال هر که از او پیروی کند. بنی‌هاشم همگی از سـخنان زرقـاء شـادمان شـدند و به او وعـده‌های نیک دادند. زرقـاء به آنـان گفت: من نیـازی به مـال و یـاور ندارم، من از راهی دور نزدتان آمـده‌ام تا حقیقت اخبـار را برایتان آشکار کنم. ابوطالب گفت: حق تو بر ما واجب است، آیا درخواسـتی داری؟ گفت: آری، می‌خـواهم مـرا نزد آمنه ببرید تا از خبری که به شما دادم مطمئن شـوم. ابوطالب گفت: اطـاعت و او را به خانه آمنه بـرد و در زد و آمنه برخاست تا در را بـاز کنـد، ناگـاه بـرقی تابـان و

نــوری درخشــان از چهــره آمنه بدرخشــید و زرقــاء از حسادت دگرگون شد اما بردباری پیشه کــرد. چــون داخل شد بــرایش غــذا آوردند اما نخــورد و گفت: فرزند شــما شـــگفتی‌های بســـیار خواهد آورد، او بتـــان را به زیر می‌کشد و تیرهــای قرعه را باطل می‌کند و بت پرســتان را به فلاکت می‌نشاند و به بــدبختی می‌انــدازد. زرقــاء از خانه آمنه خـــــارج شد و در اندیشه قتل او بـــــود و می‌اندیشید که چه حیله‌ای در کــار کند. او به راه افتــاد و باز نزد سطیح رفت و از او کمک خواست اما او نپذیرفت و به ســخنش اعتنا نکــرد. زرقــاء برگشت و نــزد زنی از قبیله خزرج به نام تکنا رفت که آرایشگر آمنه بود. شــبی از شب‌ها تکنا از خــواب بیــدار شد و دید کسی بــالای سر زرقاء ایستاده و با او صــحبت می‌کند و می‌گوید: «کــاهن یمامه به ســـرزمین تهامه آمـــده، اما به زودی پشـــیمان می‌شــود در آن هنگــام که آن مــرد معمّم از راه برسد.» چون زرقاء این صدا را شنید، از جا پرید و به او گفت: تو که باوفا بــودی! چــرا در این مــدت خــود را از من پنهــان کــرده‌ای و مــرا در دغدغه و نگــرانی و اضــطراب بــاقی گذاشــته ای؟! گفت: وای بر توای زرقــاء! امــری شــگفت روی داده، ما به آســـمان هفتم می‌رفـــتیم و شـــنود می‌کـــردیم، اما در این چند روز ما را از آســمان بـــیرون کرده‌اند و شنیدیم که منادی آســمان نــدا سر داد: خداوند اراده کـــرده آن مـــرد بت شـــکن و مظهر خداپرســتی را ظـــاهر گردانـــد، از آن پس همه شـــیاطین را از ورود به آســمان بازداشــتند و فرشــتگان با شــهاب‌هایی آتشــین سوی ما سرازیر شدند و ما همچون ریشه‌های نخل از جا کنــده شــدیم، اکنــون نــزد تو آمــده‌ام تا بر حــذرت دارم. زرقاء سخنان او را شنید و به او گفت: از نزد من برو که

باید همه تلاش خود را به کار بندم و این نـوزاد را به قتل برســـانم. جنِّ همـــراه زرقـــاء راهی شد و گفت: «من کوشـــیدم تا تو را انـــدرز دهم، پس گـــوش کن و ســـخن اندرزگو را بشـنو، چـیزی نخـواه که بـرایت دردسر شـود، من دلایلی آشـکار و حتمی بـرایت آوردم، هرگز به آن‌چه که می‌خـواهی دست نخـواهی یـافت، خواسـته تو کـاری بس بزرگ و خطرناک است، چراکه خداوند بنده و رسول خود را یاری می‌کند و او را از شر ساحران و دردسرهای شـرم‌آور به دور می‌دارد، به سـرزمین یمامه برگـرد و از شرّ روز رنج آوری که خواهد آمد برحذر باش.» ســپس از پیش زرقاء پرواز کرد و حال آن‌که تکنا ماجرای میـان آن دو را می‌شـنید و چـنین وانمـود می‌کـرد که نمی‌شـنود. چون صبح شد تکنا پیش روی زرقاء نشست و گفت: چـرا غمگینی؟! گفت:ای خواهر! غم و اندوهی که به جان من است از آن روست که باید آواره هر دیـــار باشم و از هر سرزمینی بار سفر ببندم و به هر کجا بی‌سـامان باشم و از یـــاران جـــدا افتم. تکنا گفت: چـــرا؟ گفت: وای بر تو! زیـــرا نطفه فرزنـــدی بســـته شـــده که به پرســـتش ارجمندترین معبـود فـرامی خواند و بتـان را می‌شـکند و سـاحران و کاهنـان را به خـواری می‌کشد و این دیـار را ویـــران می‌کند و هیچ بصـــیرتمندی را در مکه بـــاقی نمی‌گـــذارد، تو می‌دانی که نشســـتن بر آتش بـــرای من آسان‌تر از ذلت و خواری است، اگر کسی را بیابی که در قتل آمنه به من کمک کند، من مـال بسـیار به او می‌دهم و بی‌نیازش می‌کنم. سپس زرقا دست به سـوی کیسه‌ای بـرد که به همـراه داشت و آن را که مـالی هنگفت بـود پیش روی تکنا گذاشت. وقتی نگاه تکنا به آن مال افتـاد، دلش لرزید و هوشش ربـــوده شد و گفت:ای زرقـــاء! از

کاری بزرگ و حادثه‌ای خطرناک سخن گفتی که دست یافتن به آن بعید است، اما من آرایشگر زنان بنی‌هاشم هستم و فقط من می‌توانم نزد آنان بروم، درباره چیزی که گفتی فکر می‌کنم تا ببینم چگونه می‌توانم به کاری که گفتی دست یازم. زرقاء گفت: وقتی بر آمنه وارد شدی و نزدش نشستی، گیسوانش را بگیر و با این خنجر مسموم او را بزن، وقتی خون با سم آمیخته شود، او در دم می‌میرد، وقتی اتهام بر تو افتاد و دیه بر تو واجب شد، من می‌آیم و نجاتت می‌دهم و ده برابر دیه او را افزون بر آن‌چه اکنون به تو دادم، به تو می‌دهم، چه می‌گویی؟! گفت: من می‌پذیرم اما از تو می‌خواهم بنی‌هاشم را به حیله‌ای سرگرم کنی تا مراقب من نباشند. زرقاء گفت: همین الان به بندگانم دستور می‌دهم قربانی کنند و شراب فراهم آورند و در خمره بریزند، وقتی آنان سرگرم خوردن و آشامیدن شدند تو هدفت را برآور. تکنا گفت: اکنون حیله آماده شد، پس آن‌چه را گفتی انجام بده. زرقاء به سخنش عمل کرد و به بردگانش دستور داد که در کوچه‌های مکه ندا سر دهند و مردم را جمع کنند. همه آمدند و ولیمه زرقاء حاضر شد. وقتی همه سرگرم خوردن و آشامیدن شدند و زرقاء دانست که شراب عقل‌هایشان را آشفته کرده، نزد تکنا رفت و به او گفت: برخیز و مشغول شو. تکنا برخاست و خنجر را برداشت و بر لبه‌هایش سم پاشید و بر آمنه وارد شد. آمنه به او خوشامد گفت و حالش را پرسید و گفت:ای تکنا! بی‌وفا شده ای؟! گفت: دست به گریبان غم و اندوه بوده‌ام و اگر دست‌های بخشنده شما نبود، بدترین روزگار را داشتیم، وگرنه هیچ‌کس نزد من عزیزتر از تو نیست،ای دخترک! بیا نزد من بنشین تا تو

را بیــارایم. آمنه آمد و روبــروی تکنا نشست. تکنا چــون موهــای آمنه را شــانه کــرد دست به ســوی خنجر بُــرد و خواست آمنه را با آن بزند، اما ناگاه احســاس کــرد کسی قلبش را فشار می‌دهد، پس چشمانش گیج رفت و گویی کسی بر دســتش زد و خنجر از دســتش بر زمین افتــاد و فریــاد کشــید واویلا! آمنه روی گرداند و دید خنجــری از دست تکنا افتاده، فریاد کشید و زنــان شــتافتند و گفتند: چه شـــــده؟ گفت: وای بر شـــــما! مگر نمی‌بینید تکنا می‌خواست با من چه بکند؟! نزدیک بــود مــرا با این خنجر بکشد. گفتند:ای تکنا! تو را چه شـــده؟ وای بر تو! به چه جــرمی می‌خــواهی آمنه را بکشــی؟! تکنا گفت: وای بر شما! می‌خواستم آمنه را بکشم اما شــکر خــدا که این بلا را از او دور کرد. آمنه گفت: خدا را شکر به خاطر ســالم ماندن از نیرنگ توای تکنا! زنــان به او گفتند:ای تکنا! چه چــیز تو را بر این کــار واداشــت؟ گفت: سرزنشم نکنیــد، طمع دنیای فریبنــده مــرا به این کــار واداشت. او ســپس مــاجرا را بــرای آنــان تعریف کــرد و گفت: وای بر شــما! زرقاء را بگیرید و پیش از آن‌که از دســتتان بگریــزد، او را بکشید. تکنا این را گفت و از حــال رفت. در آن دم زنــان فریـــادی بلند کشـــیدند و بنی‌هاشم به خانه آمنه آمدند و ناگــاه دیدند تکنا مــرده و نــور آمنه همه جا را فراگرفته. وقــتی آنــان خنجر را دیدند و زنــان مــاجرا را برایشــان گفتند، ابوطالب خارج شد و ندا سر داد: زرقاء را بگیرید! این خـــبر به زرقـــاء رســـید و او بـــیرون زد تا بگریـــزد. جمــاعتی از بنی‌هاشم و دیگــران به دنبــالش رفتند اما او را نیافتند و به او نرســیدند. وقــتی ابوجهل این خــبر را شنید گفت: دوست داشــتم او آمنه را می‌کشــت، اما اجل از او رو گرداند، حال‌ای کاش سطیح بهتر از زرقــاء عمل

کند! چـون مـاجرای زرقـاء به گـوش سـطیح رسـید، به غلامـانش دسـتور داد او را بر شـترش بگذارند و به شـام سفر کـرد. چـون رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله زاده شد، همه بتان سرنگون شدند و آتشکده فـارس خـاموش شد و ایــوان کســری در جا لرزید و چهــارده کنگــره‌اش افتــاد. صــبح هنگــام کســری ایــوان را دید و هراســید. وزرایش را فراخواند و به آنـــــــان گفت: این چه حادثه ایست که در این ســرزمین روی داده؟ شــما می‌دانیــد؟ موبد موبدان گفت:ای شاه والامقام! در خـواب دیـدم که چندین اسب سالم شتری تنومند را به افسـار کشـیدند و دشت را درنوردیدند و در این ســرزمین پراکنــده شــدند، این خـواب حتما نشـان از اتفـاقی بـزرگ دارد. در همـان اوان ناگاه نامه رسـید که همه آتش‌ها خـاموش شـده‌اند. این خبر بر غم و اندوه آنان افزود. سـپس خـبر دریاچه و وادی رسید. کسری سوی موبد موبـدان رو کـرد و گفت: آیا ما هیچ عـالمی را نمی‌شناسـیم که در این بـاره از او سوال کنیم؟ موبد موبدان گفت: باید به نعمـان بن منـذر نــامه‌ای بنویســیم، شــاید او کسی را بشناسد که از این اخبــار سر در بیــاورد. کســری به نعمــان نامه نوشت و نعمـان مـردی به نـام عبدالمسـیح را نـزد او فرسـتاد. او خواهرزاده سطیح بود. کسـری به او گفت: آیا تو دربـاره آن‌چه می‌خواهم از تو بپرسم علمی داری؟ گفت: نه، اما من یک دایی دارم که ســطیح نــام دارد و حــوالی شــام ســـاکن اســـت، او اخبـــار تو را می‌داند و می‌داند چه می‌خواهی. کسـری به او گفت: سـوی او راهی شو و از آن‌چه که می‌خـواهم از تو بپرسم از او بـپرس، اگر پاسخ داد نـــزد من بـــازگرد و از من جـــایزه‌ای بـــزرگ بگـــیر. عبدالمسیح به راه افتاد و چون به شام رسید، دید سطیح

نفس‌هـــای آخر را می‌کشد و با مـــرگ دست به گریبـــان است. بر او سـلام کـرد اما پاسـخی نشـنید. سـاعتی بعد سطیح چشمانش را گشود و گفت: عبدالمسـیح سـوار بر شتر از نزد کسری آمده و با زبان فصـیح فریـاد می‌زند و از سـطیح، بـزرگ بـنی غسـان سـوالی دارد، او از دلیل لرزیدن ایـوان و خاموشی آتش‌ها و خـواب موبد موبـدان می‌پرسد که دیده چندین اسب سـالم شـتری تنومند را به افسـار کشـیدند و از دشت گذشـتند و در آن سـرزمین پراکنده شـدند؛ به خـدا سـوگند ما چشم به راه خـروج آن مرد خونریز و آن مالک زمین نبـودیم، امااى عبدالمسـیح! سخنی راست بـرایت می‌گـویم که چـون از وادی سـماوه آب جوشـید و دریاچه سـاوه خشـکید، دیگر شـام بـرای سطیح شام نمی‌شود و نشانه‌هایی آشـکار می‌شـود و به شـماره کنگره‌هـایی که ریخته کسـانی از قـوم کسـری پادشـاه شـوند و سـپس هر چه بایست روی دهد همـان شـود و راحت جـان سـطیح در مـرگ خواهد بـود. او در همان دم ناله‌ای کرد و جان داد. عبدالمسیح سوی کسری روانه شد و او را از سخنان سطیح بـاخبر کـرد و کسـری به خاطر این‌که او خبر آورد چهارده تن از آنـان سـلطنت می‌کنند به او پـــاداش داد. ابوالحسن بکـــری می‌گوید: شیوخ ما و پیشینیان ما که این سـخن را بـرای ما روایت کردند گفته‌اند: ماه‌ها بر آمنه گذشت و او می‌شـــنید که منـادی آسـمان نـدا سر می‌داد بر حـبیب خـدا فلان مـدت گذشته است و سروش‌ها شب و روز به او نوید می‌دادند. او به شوهرش عبدالله خـبر داد و عبدالله به او می‌گفت: امر خـــود را از همه کس پنهـــان کن. شش مـــاه بر آمنه گذشته بود اما او هیچ سـنگینی احسـاس نمی‌کـرد، چـون ماه هفتم فرا رسید عبـدالمطّلب پسـرش عبدالله را فـرا

خواند و به او گفت:ای پسرم! زایمان آمنه نزدیک شده و ما می‌خـواهیم ولیمه‌ای بسـازیم، اما چـیزی نـداریم. به یـثرب بـرو و از آن‌جا برایمـان هر آن‌چه نیـاز است بخر. عبدالله در دم به راه افتاد و به سفر رفت. چون به یثرب رسـید پیشـامدهای روزگـار بر او فـرود آمد و او در آن‌جا جان سپرد. خبر درگذشت عبدالله به مکه رسـید و این بر آنان بسیار گران نمود. اهل مکه همگی گریستند و در هر گوشه و کنـار مـاتم به پا شد و عبـدالمطّلب و آمنه و برادران عبدالله همه سوگوار او شدند و مصـیبتی سـخت و هولناک به راه افتاد. چون ماه نهم فـرا رسـید، خداوند متعـال اراده فرمـود تا پیـامبر صـلّی الله علیه و آله زاده شـود اما هنـوز اثر بـارداری و حـال و روز زنـان در این موقعیت بر آمنه پدیدار نبـود. او با خـود می‌گفت زایمـان من چه می‌شـود حـال آن‌که هیچ‌کس از قـوم من از حـال من خـبر نـدارد. آمنه در خانه تنها بـود که ناگهـان صـدای ریزشی عظیم شنید و بسیار ترسید. در همان اوان ناگاه پرنـده‌ای سـفید بر او وارد شد و بـالش را بر شـکم او کشید و همه ترس آمنه از بین رفت، در همان حال زنانی بلنـدقامت وارد شـدند که بـوی مشک و عنـبر می‌دادند و نقاب‌هایی پُرنقش و نگـار بر چهـره و جام‌هـایی از بلـور سـفید داشـتند. آمنه می‌گوید: به من گفتند:ای آمنه! از این شـربت بنـوش. همین که نوشـیدم، نـور چهـره‌ام درخشید و برقی تابان و نوری درخشان از سـرم تابید. با خود گفتم این زنـان از کجا وارد شـدند با این‌که من همه درها را بسـته بـودم؟! به آنـان نگریسـتم اما هیچ یک را نشـناختم. به من گفتند: از این شـربت بنـوش‌ای آمنه! بشارت بـاد بر تو میلاد سـرور اولین و آخـرین آفریـدگان محمد مصطفی. در آن دم کسی سـرود: «درود خداوند و

همه بندگان صالح و همه پاکان بر آن چراغ آشکار، محمد مصطفی، آن بهترین مردمان، آن پاک دامان، آن بیرق روشنایی درخشان، حضرت مصطفی، آن زیور مردم، آن بیرق رهنمایی، آن راستگوی درستکار پارسای اندرزگو، درود خدا بر او باد تا زمانی که باد می‌وزد و پرندگان مویه گر با آن همنوایی می‌کنند.» سپس آن زنان برخاستند و رفتند. ناگاه دیدم پارچه‌هایی از دیبا میان آسمان و زمین کشیده شده و شنیدم کسی گفت: او را بگیرید و از چشم بینندگان و حاسدان پنهانش کنید که او ولیّ پروردگار جهانیان است، و من سخت هراسیدم. ناگهان صدای بال فرشتگان آمد و سروشی نازل شد و صدای تسبیح و تقدیس آمد و بال‌های رنگینی پدیدار شد و جز من هیچ‌کس در خانه نبود. با خود می‌گفتم که آیا خوابم یا بیدار که ناگاه نوری در میان اهل آسمان و زمین درخشید و سقف خانه را شکافت و صدای تسبیح فرشتگان برخاست. من در شگفتی مانده بودم که ناگهان فرزندم محمد را به دنیا آوردم. وقتی به زمین رسید، به سوی کعبه سجده کرد و همچون کسی که به درگاه پروردگارش زاری می‌کند، دستانش را سوی آسمان فراز کرد. در خانه همهمه‌ای عجیب بر پا بود و کسی سرود: «چه بسیار نشانه‌هایی که به خاطر او پدید آمد و نه تنها مخفی نشد بلکه در میان مردم آشکارتر شد، آمنه دید که او به هنگام زاده شدن با اشاره به آسمان سجده کرد.» آمنه می‌گوید: صداهای گوناگونی شنیدم و ناگهان دیدم ابری سفید بر فرزندم نازل شد و او را برداشت و از چشم من پنهانش کرد. دیگر او را ندیدم و از نگرانی فریاد کشیدم. ناگاه کسی گفت: نترس. و دیگری گفت: محمد را در شرق و غرب و

خشـکی‌ها و دریاها و دشت‌های زمین بگردانید و او را بر جنیان و آدمیـان عرضه کنید تا نشـانه‌هایش را بشناسـند. آمنه می‌گوید: او را ســـــــریع‌تر از یک چشم بر هم زدن بازگرداندند و نـزد من آوردند. در جـامه‌ای سـفید از پشم پوشیده شده بود و سه کلید در دست داشت. مردی بالای سرش ایستاده بود و می‌گفت: محمد کلیدهای پـیروزی و نبـــوت و کعبه را در دست گـــرفت. در همـــان اوان ابر دیگری آمد که بزرگ‌تر از قبلی بود و از آن صدای تسـبیح و بال زدن فرشتگان به گوش می‌رسید. سپس فرود آمد و فرزنـــدم را برداشت. چشـــمان من پر از اشک شد و قلبم لرزید. ناگهـــان کسی گفت: محمد را بر زادگـــاه پیـامبران بگردانید و او را بر دیگر رسـولان عرضه کنید و از خلق و خـوی پیـامبران، صـفای آدم و مهربـانی نـوح و بردباری ابراهیم و زبان اسماعیل و جمال یوسف و صبر ایـــوب و صـــدای داوود و زهد یحـــیی و کـــرم عیسی و شجاعت موسی را به او عطا کنید. آمنه می‌گوید: سـپس او بازگشت و دیدم حریری سفید در دست دارد که محکم پیچیده شـده و آب از آن می‌چکد. کسی گفت: محمد همه دنیا را در اختیـار گـرفت و هیچ چـیز نماند جز این‌که در اختیـار او درآمـده باشد. در همـان حـال سه نفر بر من وارد شـدند. از چهره‌هایشـان چنـان نـوری می‌تابید که نزدیک بود چشم‌ها را برباید. یکی از آنان تُنگی از نقره و دیگری تشتی از زبرجد سـبز در دست داشت. او تشت را پیش روی فرزندم گذاشت و گفت:ای حـبیب خـدا! از هر چه می‌خـواهی بـردار. آمنه می‌گوید: من به دسـتان او نگریسـتم و دیـدم او دست در میـان تشت کـرد. کسی گفت: محمد کعبه و پـیرامونش را در دست گـرفت. نفر سوم با حریری پیچیده شده آمد و مُهری از نـور که چـون

خورشـید می‌درخشـید از آن درآورد و سـپس فرزنـدم را برداشت. آن‌که تشت آورده بـود او را گـرفت و دیگـری هفت مرتبه از آن تُنگ آب بر او ریخت و آن «کـار از کـار گذشت و کهانت بر افتادای جماعت کاهنـان! آن بشـارت دهنده آمد و من کجا توانستم او را از بین ببرم؟! هیهات که وحی آشکارا آمد.» چون سه روز بر پیـامبر صـلّی الله علیه و آله گذشت، جدّ ایشان عبدالمطّلب رفت و ایشـان را دید و بوسید و گفت: سـپاس از بـرای خداونـدی است که وعده قدومت را داد و سپس تو را به ما داد، از امروز به بعد بـرایم مهم نیست بمـیرم یا زنـده بمـانم. آن‌گـاه حضـرت را به آمنه داد. حضـرت شـادمان شد و چنـان که گـویی یک سـال داشـت، به جـدّ و مـادر خـود لبخند زد. عبدالمطّلب گفت:ای آمنه! از فرزندم مـراقبت کن که او مـرتبه‌ای والا خواهد داشت. مـزدم از هر گوشه و کنـار می‌آمدند و به عبـدالمطّلب تبریک می‌گفتند. زنـان نـیز همگی نزد آمنه آمدند و به او گفتند: چـرا کسی را در پی ما نفرسـتادی؟ و ولادت فرزنـدش را به او تبریک گفتند. عطر مشک در فضا پیچیده بود و هر مردی به همسر خود می‌گفت: این بو از کجاسـت؟ و زن می‌گفت: این بـوی عطر فرزند آمنه است. قابله‌ها آمدند تا نـاف او را ببرند اما دیدند نافش بریـده شـده. به آمنه گفتند: چه کسی به تو کمک کـرده که او را به دنیا آورده‌ای و حـتی نـافش را بریـده ای؟! گفت: به خـدا سـوگند او را به همین شـکل دیـدم! قابله‌ها شـگفت زده شـدند و یکی پس از دیگـری می‌آمدند و می‌دیدند چشمان نـوزاد سـرمه دارد و قنـداق شـده است و متحیّر می‌شـدند. چـون هفت روز از ولادت حضـرت گذشـت، عبـدالمطّلب ولیمه‌ای بـزرگ داد و گوسـفندان و شـترانی ذبح کـرد و سه روز مـردم را غـذا

داد. سپس بنا به رسم اهل مکه دایه‌ای برای حضرت گرفت تا او را بپروراند. توضیح: اطلال جمع طَلَل یعنی باقی مانده‌های دیار. هُمام: پادشاه بلند همت. ضِرغام: شیر. قَمقام: سرور. مِقدام: مردی که بسیار به دشمن حمله می‌کند. حِمام: مرگ. مناکب: شاید از نکبه یعنی مصیبت باشد. گفته می‌شود: کافحوهم: وقتی در جنگ بدون سپر و ابزار دیگر با آنان مقابله کردند. کمی: شجاع. ذُباب السیف: طرف شمشمیر که با آن می‌زنند. قصم: شکستن. هِزبربه کسرها و فتح زا: شیر. جلامید جمع جلمود: صخره. سُراة جمع سری: شریف. گفته وی: من یُحظَی: از قدر و منزلت می‌آید. جوهری گفته: لِخن السقاء: بدبو شد. از آن است این گفته ایشان: أمة لخناء. گفته شده اللخناء یعنی زنی که ختنه نشده. پایان سخن وی. در قاموس آمده: ندّ عطری خوش یا عنبر. السحوق من النخل یعنی بلند. غُمی علی المریض و أغمی: بیهوش شد سپس به هوش آمد. تتمّه‌ای مفید: بدان از ظاهر اخبار چنین برآید که پیش از زادروز فرخنده حضرت صلّی الله علیه و آله شهابی وجود نداشته و در آن هنگام بوده که شهاب به وجود داشته اما پس از بعثت حضرت زیادتر و بزرگ‌تر و قوی‌تر شده است. من می‌گویم: وجه سومی نیز محتمل است و آن این‌که شهاب مدتی پیش از اسلام وجود داشته سپس از بین رفته و برای مدت زیادی پدید نیامده، آن‌گاه پس از ولادت یا بعثت حضرت صلّی الله علیه و آله پدید آمده است. این سخن را روایتی از ابی بن کعب تأیید می‌کند، او گفته: از زمان عروج عیسی تا بعثت رسول خدا هیچ ستاره‌ای پرتاب نشد. در این باره ان شاءالله در کتاب آسمان و عالم بحث بیشتری خواهد شد. باب چهارم

دوران نوخاستگی و شیرخوارگی حضرت مجمد صلّی الله علیه و آله و معجزاتی که از آن زمـان تا به هنگـام نبـوت ایشان پدید آمد 1.ـ الخرائج و الجرائح: چون پیامبر صـلّی الله علیه و آله زاده شــد، حلیمه بنت ابی ذُؤَیب با جمعی از زنــان بــنی ســعد بن بَکر راهی شــدند و خواســتند تا شیرخواران مکه را به آنان بسـپارند. حلیمه می‌گوید: من سوار بر الاغی ماده به همـراه آن زنـان و نـیز به همـراه شوهرم به راه افتادیم. ما ماده شتری پیر نیز داشتیم که همراهمان بـود اما حـتی یک قطـره شـیر هم نمی‌داد. ما کودکی نیز داشـتیم که چـون در سـینه من آن قـدر شـیر نبـــود که کفـــاف او را بدهـــد، شب‌ها از گرســـنگی نمی‌خوابید. وقـــتی به مکه رســـیدیم محمد را به همه ما زنان عرضه داشـتند اما هیچ‌کس او را نپـذیرفت چـون او یتیم بود و دایه امید به کرم پدر دارد. زنان همراه من هر یک شـــیرخواری گرفتند و هیچ‌کس به من نرســـید. من وقتی کسی غیر از محمد را نیافتم، در پی او بازگشتم و او را گرفتم و به خیمه بردم. چون شب شد سـینه من پُر از شـــیر شد آن چنـــان که هم به او نوشـــاندم و هم به فرزند خودم. شوهرم به سراغ آن ماده شـتر پـیر رفت و بر او دستی کشید. ناگـاه دید سـینه‌هایش پُر است. او را دوشـــــید و از شـــــیرش هم به من نوشـــــاند و هم به پسرانمان. سپس به من گفت:ای حلیمه! کودکی فرخنده به ما رســـــیده است. ما شب را به نیکی گذرانـــــدیم و خواسـتیم بـازگردیم. من بر الاغ مـاده‌ام سـوار شـدم و محمد را نیز با خـود سـوار کـردم، سـوگند به او که جـان حلیمه در دست اوست، آن الاغ چنان رهوار شد که زنــان گفتند:ای حلیمه! صـبر کن، آیا این همـان الاغی است که با آن آمدی؟! گفتم: آری، چطور؟! گفتند: پسری فرخنده

در آغوش گرفـتی. خداوند هر شب و روز به بـرکت او بر ما می‌افــزود حــال آن‌که در آن ســرزمین قحطی بــود. چوپانان به چرا می‌رفتند و بـازمی گشـتند و گوسـفندان بنی سعد همه گرسنه بودند اما گوسفند من سیر و فربه و پُر از شــیر بــازمی گشت و ما او را می‌دوشــیدیم و از شیرش می‌نوشیدیم. توضیح: «الشارف» ناقه سالخورده است. آن‌جا که می‌گوید «ما بیض الإناء» به قول جوهری «بیضت الإنــاء» یعــنی «آن را از آب یا شــیر پُر کــرد»؛ درست‌تر آن است که «ما تبضّ» باشـد، به قـول جـوهری «ما تبضّ ببلال» یعنی «قطـره‌ای شـیر نـداد»، می‌گویند: «بضّ المــاء» یعــنی «آب چکید و جــاری شد». «ضــرع الحافل» یعنی پُر از شـیر. 2ـ منـاقب ابن شـهر آشـوب: حلیمه بنت ابی ذُؤَیب عبدالله بن حــارث مُضــری، همسر حــــارث بن عبــــدالعُزی مُضــــری گفته است: دشت‌ها خشکیدند و سختی معیشت ما را بر آن داشت که به شهر برویم. من وارد مکه شدم و دیدم زنان بنی سعد پیش از من شــــیرخواران مکه را گرفته‌اند. من نــــیز جویــــای شیرخواری شدم. مرا سوی عبدالمطّلب راهنمایی کردند و گفتند او نوزادی دارد که به دایه نیازمند است. من نـزد او رفتم و او به من گفت:ای فلانی! من پسـری یـتیم به نام محمد دارم. من او را گرفتم و او چشمانش را گشود تا مرا ببیند و از چشمانش نوری درخشـید. او سـاعتی از سـینه راست من نوشـید و هرگز سـوی سـینه چپ من نـرفت و در نوشـیدن شـیر عـدالت پیشه کـرد و در حق شریک خود در نوشیدن انصاف کرد و چون صاحب بـرکت بـود، سـینه راست را برگزید. پسر من نـیز نمی‌نوشـید تا رسول خدا بنوشد. من محمد را با خود سوار ماده شـترم کـردم که هنگـام ورود به مکه بسـیار ضـعیف شـده بـود.

ناگهان شروع کرد جلوتر از الاغ‌های دیگر سیر کند و با نیرومندی و شادابی سرعت گرفت. من رو به سوی کعبه گذاشتم و سه مرتبه سجده کردم. گویی آن الاغ می‌گفت: از ناخوشی نجات یافتم و از بیچارگی جان به در بردم چراکه سرور رسولان و خاتم پیامبران و نیک‌ترین اولین و آخرین آفریدگان بر من سوار شده است. مردم از آن الاغ و از چاقی و تندرستی و پُر شیر شدن من شگفت زده شده بودند. در راه به غاری رسیدیم. مردی که از رُخش نور به طاق آسمان می‌تابید از غار بیرون آمد و بر محمد سلام کرد و گفت: خداوند متعال مرا به محافظت از این نوزاد گماشته است. سپس گله‌ای از آهوان آمدند و گفتند:ای حلیمه! نمی‌دانی چه کسی را می‌پرورانی، او پاک‌ترین پاکان و پاکیزه‌ترین پاکیزگان است. از هر تپه‌ای فراز شدیم و بر هر دشتی فرود آمدیم همه بر او سلام می‌کردند. از آن پس برکت و فراوانی به روز و روزی ما راه یافت چنان که توانگر شدیم و چهارپایان و اموالمان فزونی یافتند. او هیچ گاه جامه خود را نجس نمی‌کرد و عورتش را نمایان نمی‌کرد و در روز تنها یک بار قضای حاجت می‌کرد و ختنه شده بود و نافش بریده شده بود و بر بسترش جوانی را می‌دیدم که رواندازش را بر تنش می‌کشید. من پنج سال و دو روز او را پروردم و چون آن هنگام شد، روزی به من گفت: برادرانم هر روز به کجا می‌روند؟ گفتم: گوسفندان را به چرا می‌برند. گفت: امروز من نیز همراهشان می‌روم. چون با آنان همراه شد، فرشتگان او را در میان گرفتند و با خود بر فراز کوه‌ها بردند و او را شستند و تمیز کردند. در آن دم فرزند من سوی من شتافت و گفت: محمد را دریابید که

او را ربودند! محمد آمد و من نزدش رفتم و دیدم نـورش تا به آسمان می‌درخشد. او را بوسـیدم و گفتم: تو را چه شـــد؟ گفت: نگـــران نبـــاش، خداوند با ماست. ســـپس ماجرای خود را برایم تعریف کـرد. عطر مشک ختن از او در فضا پیچیده بود. مردم می‌گفتند: شـیاطین بر او غلبه کرده‌اند و او می‌گفت: هیچ اتفاقی برایم نیافتـاده و هیچ جـــای نگـــرانی نیست. روزی کـــاهنی او را دید و فریـــاد بـرآورد و گفت: این همـان کسی است که بر پادشـاهان چیره می‌شود و عرب را متفرّق می‌کند. توضیح: سخن او «و اختـار الیمین» یعـنی صـاحب یمن و بـرکت. «الغث» یعـنی لاغر و اینجا معنـای مصـدریش مـراد است. و گفته می‌شـود«اثـری الرجل» وقـتی که مـالش زیـاد شـود. 3. منـاقب ابن شـهر اشـوب: از حلیمه روایت شـده: محمد صـــلّی الله علیه و آله سه ماهه بـــود که می‌نشســـت، نُه ماهه بود که با کودکان بازی می‌کـرد، ده ماهه بـود که از من می‌خواست با گوسفندان به چـرا بـرود، پـانزده ماهه بود که با پسران تیراندازی می‌کرد و سی ماهه بود که با پســـران کشـــتی می‌گـــرفت، آن‌گـــاه او را به جـــدّش بازگردانـدم. ابن عبـاس گفته: چـون بـرای کودکـان غـذا می‌آوردند آنـــان از یک‌دیگر می‌ربودند اما حضـــرت صـــلّی الله علیه و آله دست دراز نمی‌کرد، و چون کودکان صـــبح هنگام بیدار می‌شدند، چشمانشان چرک و متورم بـود اما حضـــرت با رویی تابـــان و آراســـته بیـــدار می‌شد. روزی شیخی کنار کعبه ندا سر داد:ای عبـدالمطّلب! حلیمـه، آن زن عـــرب، پســـری به نـــام محمد را گم کـــرده است. عبـدالمطّلب خشـمگین شد. وقـتی او خشـمگین می‌شد همه مردم از او می‌ترسیدند. او ندا سر داد:ای بنی‌هاشم وای بـنی غـالب! سـوار شـوید که محمد گم شـده است.

سپس سوگند یاد کرد که پیاده نمی‌شوم تا این‌که یا محمد را بیابم یا هزار اعرابی و صد قریشی را بکشم. او دور کعبه طواف کرد و سرود: «پروردگارا سوارکار من محمد را به من بازگردان، این لطف را برایم انجام بده و او را به من بازگردان. پروردگارا اگر محمد پیدا نشود، همه قریشیان متفرق خواهند شد.» ناگاه ندایی شنید که می‌گفت: خداوند محمد را تباه نمی‌کند. عبدالمطّلب گفت: او کجاست؟ گفت: در فلان دشت، زیر درخت اُمّ غیلان. ابن مسعود می‌گوید: ما به دشت رفتیم و دیدیم او دارد از درخت اُمّ غیلان رطب می‌خورد و دو جوان کنارش ایستاده‌اند. وقتی ما نزدیکش شدیم آن دو جوان که جبرئیل و میکائیل بودند، رفتند. از او پرسیدیم: تو کیستی و این جا چه می‌کنی؟ فرمود: من پسر عبدالله بن عبدالمطّلب هستم. در آن دم عبدالمطّلب رسید و او را بر گردنش نشاند و دور کعبه طوافش داد. زنان گرد آمنه جمع شده بودند و او را دلداری می‌دادند. وقتی حضرت آمنه را دید، به هیچ‌کس اعتنا نکرد و سوی او دوید. روزی شتری از عبدالمطّلب رمید و او رسول خدا صلّی الله علیه و آله را همراه با شتربانان فرستاد تا آن شتر را بگیرند. چون رسول خدا دیر کرد عبدالمطّلب به دنبال ایشان هر راه و دره‌ای را درنوردید و بازگشت و حلقه در کعبه را گرفت و گفت: پروردگارا آیا خاندان خود را هلاک می‌کنی؟ اگر چنین است، از جانب تو امر دیگری آشکار شده است. ناگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله با آن شترآمد. وقتی عبدالمطّلب حضرت را دید، ایشان را گرفت و بوسید و گفت: به پدرم سوگند که پس از این دیگر تو را در پی چیزی نمی‌فرستم، می‌ترسم تو را تنها گیر بیاورند و بکشند. توضیح: جزری

در این باره گفته: پیامبر یتیم بود و در دامان ابوطالب به سر می‌بُرد. حضرت هنگـام صـبحانه نـزد بچه‌ها می‌رفت، آنان غذا را از هم می‌ربودند اما حضرت دست می‌کشـید. «تصـــبیح» اســـمی بر وزن تفعیل است مثل «تـــرغیب، تنویر». در سخن ابن عباس «همه کودکان صبح هنگـام با چشمان چرک و کثیف بیـدار می‌شـدند اما رسـول خـدا با موهای روغن زده و رویی درخشان بیدار می‌شد» گفتنی است که «غمصت عینیه» همانند «رمصت عینیه» اســـت، این دو از «غمص» و «رمص» می‌آیند که همـــان مـــاده ســـــفیدی است که در گوشه‌های پلک جمع می‌شـــــود؛ «رمص» جمع «أرمص» مرطـــــــــوب و «غمص» جمع «أغمص» خشک است که در این جمله هر دو بنا بر حـــال بودن منصوب شـده‌اند و نه بنا بر خـبر بـودن، زیـرا بنا به نظر زمخشـری «أصـبح» در این جمله فعل تـام است به معنای به صبح رسـیدن. 4ـ منـاقب ابن شـهر آشـوب: از ابن عبـاس روایت شـده: ابوطـالب به بـرادرش گفت:ای عبـاس! دربـاره محمد بـرایت چـنین بگـویم که من هیچ ساعتی از شبانه روز او را از خـودم جـدا نمی‌کـردم و او را به هیچ‌کس نمی‌سـپردم و حـتی او را در بسـتر خـود می‌خواباندم. باری به او گفتم تا جامه‌اش را در بیـاورد و کنـــار من بخوابد. در چهـــره‌اش دیـــدم نـــاراحت اســـت، فرمـــود:ای عمو! رویت را بگـــردان تا من جـــامه‌ام را در بیاورم و به بسـتر خـود بـروم. به او عـرض کـردم: چـرا؟ فرمـــود: شایســـته نیست کسی بـــدن مـــرا ببیند. من از سخنش تعجب کردم و رو گرداندم تا او به بسترش رفت. وقتی من نیز به بسـتر رفتم ناگـاه به خـدا سـوگند دیـدم میان من و او جامه‌ای هست که من آن را نگذاشته بودم. بر آن دست کشـــیدم و دیـــدم بســـیار نـــرم است. آن را

بوییـدم و دیـدم گـویی در مشک فـرو بـرده شـده است. وقتی صبح از خواب برخاستم دیـدم آن‌جامه نیست و این هر روز برای ما تکرار می‌شد. بسیار می‌شد که می‌دیـدم او در بسترم نیست، برمی خاستم تا پیـدایش کنم. ناگـاه او از بســـتر سر بر می‌آورد و می‌گفت:ای عمو! من این جا هستم، به جایت بـازگرد. پیـامبر صـلّی الله علیه و آله پیوسته لب زمـزم می‌رفت و جـرعه‌ای از آن می‌نوشـید. گاه می‌شد که ابوطـالب خـدمت حضـرت غـذا می‌بـرد اما ایشان می‌فرمود: نمی‌خـواهم، من سـیر هسـتم. هرگـاه ابوطالب می‌خواست شام و ناهار به فرزنـدانش بدهد به آنان می‌گفت: صبر کنید تا پسرم بیاید. آن‌گاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله می‌آمد و با آنان غذا می‌خورد و غذا زیاد می‌آمد. 5ـ مناقب ابن شهر آشوب: قاضی معتمد در تفسیرش آورده: ابوطالب گفت: بسـیار می‌شد که چـون پاسی از شب می‌گذشت من از محمد سخنانی می‌شنیدم که مرا شـگفت زده می‌کـرد. ما بر خـوردنی و نوشـیدنی بسم الله نمی‌گفتیم تا این‌که شنیدیم ایشان در اول غـذا می‌فرمود: به نام خداوند یکتا، و سپس می‌خـورد و چـون غذایش را به پایان می‌رساند می‌فرمود: بسیار شکر خدا. من از او تعجب می‌کردم و گاه می‌شد که سرزده نــزدش می‌رفتم و می‌دیـــدم از گـــرد ســـرش نـــوری به آســـمان برخاسته است، هیچ گاه ندیدم دروغ بگوید و هرگز کردار جاهلیت از او سر نمی‌زد و بی‌سبب نمی‌خندید و به بازی کردن با کودکان مشـغول نمی‌شد و سـرگرم آنـان نبـود، تنهایی و تواضع را بیشـتر دوست می‌داشت. چـون هفت ساله شد، روزی یهودیان گفتند: ما در کتاب‌هایمان چنین یافته ایم که محمد را پروردگارش از کـار حـرام و شـبهه نـاک بـازمی دارد. آنـان خواسـتند ایشـان را بیازمایند. از

این رو مرغی پروار به ابوطالب تقدیم کردند. قریشیان از آن مرغ خوردند اما رسول خدا صلّی الله علیه و آله دست سوی آن نبرد. به ایشان عرض کردند: تو را چه شده؟ گفت: در نظر من این مرغ حرام است و پروردگارم مرا از آن به دور داشته است. عرض کردند: این مرغ حلال است، بگذار تا لقمه‌ای از آن را در دهانت بگذاریم. فرمود: اگر می‌توانید چنین کنید! خواستند چنین کنند اما دستانشان به این سو و آن سو منحرف می‌شد. آنان مرغ دیگری آوردند که مال همسایه شان بود. صاحبش حضور نداشت و آن را آورده بودند تا بعد بهایش را به او بپردازند. حضرت آمد و لقمه‌ای از آن را برداشت اما از دستش افتاد. فرمود: حتما شُبهه‌ای در کار است که پروردگارم مرا از آن به دور داشت. گفتند: ما لقمه‌ای از آن را در دهانت می‌گذاریم. اما هر لقمه‌ای برداشتند در دست‌هایشان سنگینی کرد. گفتند: این پسر مرتبه‌ای والا دارد. چون امر حضرت آشکار شد، ابوجهل با ایشان دشمنی کرد و کودکان بنی مخزوم را جمع آورد و به آنان گفت: من امیر شما هستم، کودکان بنی‌هاشم و بنی عبدالمطّلب علیه پیامبر هم پیمان شدند و به او گفتند: تو امیر هستی. مادر حضرت علی علیه السلام می‌گوید: در حیاط خانه من درختی بود که دیر زمانی بود خشکیده بود و بار نمی‌داد. روزی پیامبر سوی آن درخت آمد و بر آن دست کشید. درخت از همان وقت و ساعت سبز شد و رطب به بار نشاند. من هر روز برای ایشان در ظرفی رطب جمع می‌کردم و چون حوالی ظهر می‌شد ایشان می‌آمد و می‌گفت: مادر! سهم آن جماعت را بده. سپس ظرف خرما را می‌گرفت و می‌رفت و رطب‌ها را میان کودکان بنی‌هاشم تقسیم می‌کرد.

روزی از روزها آمد و گفت: مـادر! سـهم آن جمـاعت را بده. عرض کردم:ای فرزندم! امـروز درخت نخل میـوه‌ای نــداده است. فاطمه بنت اسد می‌گوید: به نــوری که در چهــره‌اش بــود ســوگند دیــدم به ســمت نخل رفت و چیزهایی گفت و ناگهان نخل سـرش را به سـوی ایشـان خم کرد و ایشان هر چه می‌خواست رطب گرفت. سـپس نخل سر جــایش برگشت. از آن روز گفتم: خداونــدا،ای پروردگار آسمان! پسری به من عطا فرما تا بـرادر محمد باشد. در آن شب ابوطـالب با من درآمیخت و من علی را بــاردار شــدم و خداوند او را به من عطا کــرد، او نزدیک هیچ بـتی نمی‌رفت و به هیچ بـتی سـجده نمی‌کـرد و این همه به بـرکت محمد صـلّی الله علیه و آله بـود. توضـیح: «خاست» یعــنی «میــوه و بــار نــداد» که از کلام عــرب «خـاس بوعـده» یعـنی «خلاف وعـده کـرد» آمـده و یا از «خاس الشـیء» یعـنی «فاسد شد». «دوخلة» به تشـدید همچون زنبیل از برگ نخل و چوب ساخته می‌شود که در آن خرما یا چیزهای دیگر می‌گذارند. در این خـبر غرابـتی هست، زیرا انعقـاد نطفه امیرمومنـان علیه السـلام سی سال پس از حضرت صلّی الله علیه و آله بـوده اما از این خبر چنین بر می‌آید که این امر در زمان کـودکی حضـرت بوده است. 6ـ مناقب ابن شهر آشوب: در کتاب عـروس و تاریخ طبری آمده: حضرت صــلّی الله علیه و آله را چند روزی ثُوَیبه کنیز ابولهب از شیر فرزند خود که آزاد شده بــود نوشــاند. ثُوَیبه در ســال هفتم هجــری مســلمان درگذشت و پسرش نیز پیش از خودش جان سپرد. بعد از او حلیمه سعدیّه حضرت را شیر داد و پنج سال نـزد آنـان ماند. حلیمه پیش از آن حمــزه را و پس از آن اباســلمه مخزومی را شیر داد. حضرت در نُه سالگی- و یا به قولی

در دوازده سالگی- در سفر تجارت ابوطالب با او همراه شد و در بیست و پنج سالگی در سفر تجارت خدیجه با او همراه شد. 7ـ کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: قریشیان در زمان جاهلیت خانه خدا را خراب کردند. چون خواستند آن را بسازند مانعی بایشان پیش آمد. و در دلشان هراسی افتاد. یکی از آنان گفت: باید هر یک از شما برود و پاکیزه‌ترین بخش از اموال خود را، که نه از راه قطع رحم و نه از راه حرام به دست آورده، بیاورد. آنان چنین کردند تا توانستند خانه خدا را بسازند. چون به محل حجر الاسود رسیدند، اختلاف کردند که چه کسی حجر الاسود را در جایش بگذارد و نزدیک شد میانشان شری به پا شود. آنان نخستین کسی را که از در مسجد داخل شود حَکَم کردند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله داخل شد. حضرت نزد آنان آمد و فرمود تا جامه‌ای را پهن کردند و حجر را در میانش گذاشتند و سپس هر قبیله‌ای گوشه‌ای از آن‌جامه را گرفت و آن را بلند کردند و حضرت آن را برداشت و در جایش گذاشت و این چنین خداوند این کار را به حضرت اختصاص داد. 8. کافی: علی بن ابراهیم و دیگران با اسناد مختلف بطور مرفوع نقل کرده‌اند: قریشیان کعبه را خراب کردند، زیرا از بالای مکه سیل بر آنان سرازیر می‌شد و به کعبه راه می‌یافت و در آن شکاف انداخت و در آن بین آهویی که پاهایش از جنس طلا بود از کعبه ربوده شد چراکه دیوارش کوتاه بود. این اتفاق سی سال پیش از بعثت پیامبر صلّی الله علیه و آله افتاد. قریشیان خواستند کعبه را خراب کنند و آن را بسازند و بر مساحتش بیافزایند. اما از این کار هراسیدند و ترسیدند اگر کلنگ بر کعبه بزنند عقوبتی بر آنان نازل شود. ولید بن مُغیره

گفت: بگذارید تا من شـروع کنم، اگر خداوند راضی باشد بلایی سر من نمی‌آید و اگر جز این باشـــــــــد، دست می‌کشم. او از کعبه بالا رفت و سنگی از آن را تکان داد. ناگهان ماری به سویش بیرون آمد و خورشـید تـیره شد. وقــتی دیدند چــنین شد گریســتند و به زاری نشســتند و گفتند: خداوندا ما فقط می‌خواهیم آن را بسازیم. آن‌گاه آن مـــار ناپدید شد و آنـــان کعبه را خـــراب کردند و سـنگ‌هایش را اطـرافش چیدند تا این‌که به سـتون‌هایی رسـیدند که ابـراهیم علیه السـلام گذاشـته بـود. چـون خواستند بر مسـاحت کعبه بیافزایند و سـتون‌هایی را که ابراهیم گذاشته بود، تکان دهند، زلزله سختی درگرفت و هـوا تـیره شد و آنـان دست کشـیدند. بنـایی که ابـراهیم گذاشته بود، سی ذراع طول و بیست و دو ذراع عــرض و نُه ذراع ارتفـــاع داشت. قریشـــیان گفتند بر ارتفـــاعش می‌افـزاییم. این چـنین کعبه را سـاختند. وقـتی به محل حجرالاسـود رسـیدند، در قـرار دادن آن میـان قریشـیان اختلاف افتــاد. هر قــبیله‌ای می‌گفت: ما بــرای این کــار ســـزاوارتر هســـتیم و ما آن را قـــرار می‌دهیم. چـــون کشمکش میانشان بـالا گـرفت به قضـاوت هر کس که از باب بنی شیبه داخل شود رضایت دادند. ناگاه رسول خدا صــلّی الله علیه و آله سر رســید. گفتند: مــرد امین آمد. ایشـــان را حَکَم کردند و حضـــرت ردای خـــود را- و یا به قولی کسای طارونی خـود را- پهن کـرد و حجر را در آن گذاشت و سپس فرمـود: از هر محله اسـماعیل داخل در طول چوب‌ها نبود. جوهری می‌گوید: «وصائل» جامه‌های خط دار یمانی است؛ اما در بعضی نسخه‌ها با دال آمــده: یعــنی جامه‌هــای بافته شــده، «الوصد» در قــاموس به معنای بافتن است، اما معنـای نخست آشـکارتر است. 9.

کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله برای ساخت کعبه با قریشیان قرعه انـداخت. این گونه از در کعبه تا نیمه ما بین رکن یمـانی تا حجرالاسـود به رسـول خـدا افتـاد. و در روایت دیگـری آمـده از حجر الاسـود تا رکن شـامی به بنی‌هاشم افتـاد. توضیح: سـخن امـام «ما بین رکن یمـانی» یعـنی تا نیمه ضلع میان رکن یمانی و حجر. اما روایت دیگر با این خـبر منافات دارد، زیرا اگر همه بنی‌هاشم منظـور باشـند باید همه سهم پیامبر نیز جـزء آن باشد در حـالی که فقط ما بین حجر و باب از سهم حضرت را شامل می‌شود، و اگر بقیه بنی‌هاشم به جز پیـامبر منظـور باشـند باید ما بین حجر تا بـاب جـزء آن نباشـد، مگر این‌که اینگونه توجیه تکلف آمیز شود که آنان پیامبر صـلّی الله علیه و آله را با بنی‌هاشم در این ضـلع شـریک کرده‌اند و نیمی از ضـلع دیگر را به حضرت اختصاص داده‌اند و این گونه بنی‌هاشم ما بین حجر و باب را از بـرای پیـامبر گذاشـته باشـند. در بعضی نسـخه‌ها شـامی به جـای یمـانی آمـده که البته اشـکال و توجیه در هر دو یکی است. 10ـ کـافی: امـام جعفر صـادق علیه السـلام فرمـود: نکـاح با زنی که زن انسان عمه یا خاله یا خواهر رضـاعی او باشد روا نیست. حضرت علی علیه السلام به رسول خدا صلّی الله علیه و آله پیشنهاد دختر حمزه را داد، رسـول خـدا فرمـود: مگر نمی‌دانی او دختر برادر رضاعی من است؟ رسول خـدا با عمـوی خـود حمـزه از یک زن شـیر خـورده بودند. 11. کـافی: امـام جعفر صـادق علیه السـلام فرمـود: چـون رسول خدا زاده شـد، چند روزی گذشت اما شـیری بـرای ایشـان فـراهم نیامـد، از این رو ابوطـالب ایشـان را بر سـینه خـود گذاشت و خداوند در آن شـیر نـازل فرمـود و

حضرت چند روزی از آن نوشید تا این‌که ابوطـالب حلیمه سَـعدیّه را یـافت و ایشـان را به او سـپرد. از ابن شـهر آشوب نیز همانند این حدیث روایت شده است. 12. العدد القویه: حلیمه سَعدیّه گفت: در سـرای بـنی سـعد درخت خشکی بود که هیچ بـار نمی‌داد. روزی در کنـار آن درخت نشستیم و رسول خدا صلّی الله علیه و آله نـیز در دامنم بود. داشتم برمی خاستم که ناگهان درخت سبز شد و به برکت یک آمد و سینه خود را در دهان رسول خدا گذاشت اما ایشان هیچ یک را قبول نکرد و همه سرگشـته شـدند. عبدالمطّلب نیز نشسته بود و در حـالی که گریه و انـدوه پیامبر بیشـتر شـده بـود دسـتور داد همه را بـیرون کنند. عبـدالمطّلب انـدوهگین بـیرون آمد و در کنـار پرده‌هـای کعبه نشست و همچـــون زنـــان ســـوگوار سر بر زانو گذاشت. در همــان دم عقیل بن ابی وقــاص که شــیخ و پـــیرمرد قـــریش بـــود، از آن‌جا می‌گذشت و چـــون عبدالمطّلب را غمگین دید به او گفت:ای ابا حـارث! چـرا ناراحتی؟ گفت:ای بـزرگ قـریش! نـوه من از زمـانی که مـــادرش درگذشـــته می‌گرید و شـــیر می‌خواهد و آرام نمی‌گـیرد و من نمی‌تـوانم با آب و خـوراک آرامَش کنم، زنان قریش و بنی‌هاشم را بر او عرضه داشتم اما سـینه هیچ یک را قبول نکرد، سرگشـته شـده‌ام و راه به جـایی نمی‌برم. عقیل گفت:ای ابا حـارث! من در میـان چهل و چهــار زن از فرزنـــدان مهـــتران عـــرب زنی خردمند را می‌شناسم که زبانی بسیار فصیح دارد و خـوب روست و اصل و نسـبی والا دارد، او حلیمه بنت ابی ذُؤَیب عبدالله بن حارث بن سُخنة بن ناصر بن سـعد بن بَکر بن زهر بن منصــور بن عِکرِمة بن قَیس بن غَیلان بن مُضر بن نِــزار بن مَعدّ بن عدنان بن اُدَد بن یَشخَب بن یعرُب بن نَبت بن

اســـماعیل بن ابـــراهیم خلیل الله است. عبـــدالمطّلب گفت:ای بزرگ قریش! در کاری بزرگ راهنمایی‌ام کردی و غمم را زدودی. سـپس غلامی به نـام شَـمَردَل را صـدا کـــرد و به او گفت:ای غلام! بر ناقه ات ســـوار شو و به سوی کوی بنی سعد بن بکر بــرو و ابی ذُؤَیب عبدالله بن حـــارث عَـــدَویّ را نـــزد من فراخـــوان. غلام رفت و بر نـاقه‌اش نشست و سـوی کـوی بـنی سـعد که در هجـده میلی مکه به طرف جدّه بود رهسپار شد، نزد آنان رسـید و دید خیمه‌هایشـان همچـون خیمه‌هـای اعـراب و بادیه نشینان از پشم زِبر و بـرگ نخل است. وارد آن کـوی شد و نشـان از خیمه عبدالله بن حـارث گـرفت. به او نشـان دادند و او ســوی خیمه رفت و دید خیمه‌ای بــزرگ است. بر در خیمه غلامی سـیاه ایسـتاده بـود. شَـمَردَل اجـازه ورود خواست و به خیمه وارد شد. به ابی ذُؤَیب ســـلام کـرد و عبدالله از او اسـتقبال کـرد و گفت: چه خـبرای شَـــمَردَل؟! گفت:ای ســـرورم! مـــولای من اباحـــارث عبدالمطّلب مرا سـوی تو فرسـتاد تا تو را نـزد او دعـوت کنم، اگر صلاح می‌بینی دعوتش را اجابت کن‌ای سرورم! عبدالله گفت: اطـاعت می‌کنم. او در دم برخاست و کلید صـــندوقش را طلبید. چـــون کلید را بـــرایش آوردنـــد، در صندوق را باز کرد و جوشنش را بیرون آورد و بر تن کرد و سپس زره‌ای ممتاز در آورد و بر روی جوشن پوشـید و کلاه خود کهن‌اش را نیز بر سر کرد و دو شمشیر بر کمر بست و نـــیزه‌ای بر پشت بست و اســـبی اصـــیل طلبید. آن‌گاه سوار شد و سوی عبدالمطّلب به راه افتاد. وقـتی رسیدند شَمَردَل جلو رفت و عبدالمطّلب را خـبر کـرد. او که با رؤسای مکه همچـون عُتبة بن ربیعه و ولید بن عُتبه و عُقبة بن ابی مُعیط و چندی دیگر از قریشـیان نشسـته

بود، وقتی عبدالله را دید، بلند شد و به استقبالش رفت و او را در آغوش کشید و با او دست داد و کنار خود نشاندش و زانو به زانویش چسباند و هیچ نگفت تا او بیارامد. سپس به او گفت:ای ابی ذُؤَیب! آیا می‌دانی تو را برای چه فرا خواندم؟ گفت:ای سرور من و بزرگ قریش و رئیس بنی‌هاشم! بگو تا اطاعت کنم و به بهترین نحو انجام دهم. گفت:ای ابی ذُؤَیب! بدان که نوه من محمد بن عبدالله پدرش را از دست داد و چیزی نگذشت که مادرش را نیز از دست داد حال آن‌که چهار ماه داشت. از آن روز دست از گریه نمی‌کشد و شیر می‌خواهد. من چهارصد و شصت زن از بزرگان و اشراف بنی‌هاشم را نزدش آوردم اما شیر هیچ یک از آنان را قبول نکرد. اکنون شنیده ایم که تو دختری شیرده داری. اگر صلاح می‌بینی اجازه بده تا فرزند من محمد را شیر دهد، اگر شیر او را قبول کرد، همه دنیا را به پایت می‌ریزم و بر عهده من است که خودت و خاندانت را بی‌نیاز کنم، وگرنه هر کس از زنان را که به نظرت می‌رسد معرفی کن. عبدالله بسیار شادمان شد و گفت:ای اباحارث! من دو دختر دارم، کدام را می‌گویی؟ گفت: آن‌که خردمندتر و شیردارتر و آبرومندتر است. عبدالله گفت: حلیمه را نزدت می‌فرستم که همچون خواهرانش نیست، بلکه خداوند متعال او را با کامل‌ترین عقل و تمام‌ترین فهم و فصیح‌ترین زبان و بهترین شیر و راست‌ترین زبان و مهربان‌ترین قلب آفریده است. واقدی می‌گوید: عبدالمطّلب گفت: به پروردگار آسمان سوگند فقط او را می‌خواهم! عبدالله گفت: اطاعت می‌کنم. پس از آن‌که از او پذیرایی کردند، در دم برخاست و بر اسبش نشست و سوی بنی سعد تاخت.

وقتی به منزلش رسید، نزد دخـترش حلیمه رفت و به او گفت: بشـارت بـاد بر تو که دنیا سراسر به آسـتانت آمد! حلیمه گفت: چه شـــــده؟! عبدالله گفت: بـــــدان که عبـــدالمطّلب رئیس قـــریش و بـــزرگ بنی‌هاشم از من خواسته تو را نزد او بفرستم تا فرزندش را شـیر دهی و تو را به عطایی بزرگ مژده داده. حلیمه خوشـحال شد و در دم برخاست و غسل کرد و عطر زد و خـود را آراست. شب از نیمه گذشـته بـود که عبدالله برخاست و نـاقه‌اش را آراست. حلیمه بر آن ســـوار شد و عبدالله و شـــوهر حلیمه بکر بن سَـعد سـعدی بر اسبانشـان نشسـتند و در تاریکی شب از سرای خود خارج شدند. صبح هنگام بر در مکه رسـیدند و وارد شـدند. حلیمه به سـرای عاتکه رفت. عاتکه داشت به محمد مهر می‌ورزید و عسل و کره تـازه به او می‌داد. وقتی حلیمه داخل شد و عبدالمطّلب شـنید که او آمده، در دم به خانه آمد و در حضور حلیمه ایسـتاد. حلیمه گریبانش را گشود و سـینه چپش را بـیرون آورد و رسول خدا صـلّی الله علیه و آله را گـرفت و در دامـانش گذاشت و سینه‌اش را در دهان ایشان گذاشت. اما پیامبر ســینه چپ حلیمه را واگذاشت و ســوی ســینه راست او متمایل شد. حلیمه ســینه راســتش را از دست پیــامبر گرفت و باز سینه چپش را در دهان ایشان گذاشت، زیـرا ســینه راســتش خشک بـــود و شـــیری نداشت. حلیمه می‌ترسید که اگر پیامبر سینه راست را مکید و چـیزی در آن نیـافت، دیگر سـینه چپ را هم نگـیرد و عبـدالمطّلب دستور دهد که او از آن خانه برود. چون حلیمه بر پیـامبر اصرار کرد که سینه چپ را بگـیرد و بـاز پیـامبر به سـینه راسـتش گراییـد، برخروشـید و گفت: فرزنـدم! سـینه راست را بگـیر تا بـدانی که خشک است و شـیر نـدارد.

همین که پیامبر سینه راست را مکیـد، به خواست خداوند متعال و برکت پیـامبر سـینه راست حلیمه چنـان به شـیر افتاد که دهـان مبـارک پیـامبر پُر از شـیر شد. حلیمه نـدا سر داد و گفت: شـگفتا از توای فرزنـدم! به پروردگـار کعبه سوگند من با سینه چپم دوازده نوزاد را پرورانده‌ام و هیچ یک از آنان از سینه راسـتم چـیزی ننوشـیده‌اند اما اکنون به بـرکت تو شـیر داد. حلیمه به عبدالله خـبر داد و او به وی گفت که این سـخن را پوشـیده دارد. عبدالمطّلب گفت: نزد ما بمان، دستور می‌دهم کاخی در کنار کاخ خـودم بـرایت خـالی کنند و هر مـاه هـزار درهم سفید و یک دست جامه رومی به تو عطا می‌کنم و روزی ده من نان و گوشت کباب شده برایت می‌فرستم. وقتی پدرش عبدالله این سـخن را شـنید، به او اشـاره کـرد که نزد عبدالمطّلب نمان. حلیمه گفت:ای اباحارث! اگر همه دنیا را به من بدهی نزدت نمی‌مانم و همسر و فرزنـدانم را ترک نمی‌کنم. عبدالمطّلب گفت: اگر چـنین است پس به دو شـرط محمد را به تو می‌سـپارم. گفت: چه شرطی؟ گفت: این‌که به او نیکی کنی و او را کنـار خـود بخوابـانی و با دست راسـتت به او جامه بپوشـانی و با دست چپت برایش بـالش بگـذاری و او را پشت سر خـود وانگـذاری. حلیمه گفت: به پروردگـار آسـمان سـوگند از وقتی نگاهم به او افتاد مهرش در دلم نشسـت، اطـاعت می‌کنم‌ای اباحارث! عبدالمطّلب گفت: و اما شـرط دوم؛ این‌که هر جمعه او را نـزد من بیـاوری تا از دیـدنش لـذت بـبرم، زیـرا من تـاب دوری از او را نـدارم. گفت: ان شاءالله چنین خواهم کرد. سپس عبدالمطّلب دسـتور داد که سر محمد را بشوی. حلیمه نیز سر ایشان را شست و ایشـان را در پـارچه‌ای ابریشـمی پیچاند. آن‌گـاه

عبـدالمطّلب حضـرت محمد صـلّی الله علیه و آله را به او سپرد و چهار هـزار درهم به او داد و گفت:ای حلیمه! بیا تا نــزد خانه خــدا بــرویم تا او را در آن‌جا به تو بســپارم. عبدالمطّلب حضرت را در آغوش گرفت و به کعبه رفت و هفت مرتبه با حضرت طـواف کـرد حـال آن‌که ایشـان در آغوش او پیچیده در پارچه‌ای ابریشمی بود. سپس ایشان را به حلیمه سپرد و چهار هزار درهم سفید و چهل جامه از رداهــای ویــژه‌اش را به او عطا کــرد و دیباهــایی از ابریشم نـازک با چهـار کنـیز رومی به او بخشـید. آن‌گـاه عبدالله بن حارث ناقه را آورد و حلیمه را سوار کرد و او رسـول خـدا صـلّی الله علیه از محمد بـوی بد به مشـامم نرسید، زیرا هرگاه از پشتش چـیزی خـارج می‌شـد، بـوی مشک و کافور از او برمی خاست. حلیمه می‌گوید: چــون نُه ماه بر پیامبر گذشت، دیگر هرگز ندیدم چیزی از پشت ایشـان خـارج شـود، زیـرا زمین هر آن‌چه را از او خـارج می‌شد می‌بلعید و از این رو من نمی‌دیـــــدم. واقـــــدی می‌گوید: چون ده ماه پیـامبر صـلّی الله علیه و آله تمـام شـــد، حلیمه در روز پنج شـــنبه برخاست و بر در خیمه نشست تا پیامبر بیدار شـود و او ایشـان را بیاراید و نـزد جدّش عبدالمطّلب بـرود. اما پیـامبر بیـدار نشد و بـیرون نیامد. پس از چهــار ســاعت با ســری شســته شــده و موهــایی شــانه شــده و پیشــانی و چــانه‌ای آراســته و جامه‌هـایی رنگارنگ از ابریشم نـازک و زربـافت بـیرون آمد. حلیمه از آراستگی پیامبر و جامه‌های ایشان شگفت زده شد و به ایشــان گفت:ای فرزنــدم! این جامه‌هــای گرانبها و آراســتگی‌های کامل از کجا فــراهم آمــد؟! و محمد به او فرمود: جامه‌ها از بهشت است و آراستگی‌ها از فرشتگان. حلیمه سخت تعجب کرد و ایشـان را در روز

جمعه نزد عبدالمطّلب برد. چـون عبـدالمطّلب حضـرت را دید برخاست و ایشان را در آغوش کشید و در دامان خود نشـــاند و به ایشـــان گفت:ای فرزنـــدم! این جامه‌هـــای گرانبها و آراســـتگی‌های کامل از کجا فـــراهم آمـــده؟! پیـامبر فرمـود:ای جـدّ عزیز! از حلیمه بـپرس. حلیمه به عبـدالمطّلب گفت این‌ها کـار ما نیست و عبـدالمطّلب به او دســتور داد تا این امر را از همه کس پوشــیده دارد و هـزار درهم سـفید و ده دست جامه و یک کنـیز رومی به او عطا کرد و حلیمه شاد و خوشحال از نزد عبــدالمطّلب به کوی خـود رفت. واقـدی می‌گوید: چـون پیـامبر صـلّی الله علیه و آله پـــانزده ماهه شـــد، هر که به ایشـــان می‌نگریست از متـــانت انـــدام و ملاحت تن ایشـــان، می‌پنداشت پنج سال دارد. واقدی می‌گوید: وقتی حلیمه پیامبر را از نزد عبـدالمطّلب به کـوی خـود بازگردانـد، در آن سال حلیمه بیست و دو رأس چهارپا داشت. اما در آن سال به برکت پیامبر صلّی الله علیه و آله هر گوسـفندی دوقلو زایید. وقتی پیامبر از نزد حلیمه می‌رفت، او هزار و سی رأس گوســفند و شــتر داشت. واقــدی می‌گوید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله چند برادر رضاعی داشت که ظهر به چوپـــانی می‌رفتند و شب به خانه بـــرمی گشـتند. آنـان شـبی از شب‌ها غمگین به خانه برگشـتند. حلیمه به آنــان گفت: چــرا ناراحتیــد؟! گفتند:ای مــادر! امـروز گـرگی آمد و دو تا از گوسـفندانمان را گـرفت و بُــرد. حلیمه گفت: خــدای متعــال جــایش را پُر می‌کند. پیـامبر صـلّی الله علیه و آله که سـخن آنـان را می‌شـنید فرمود: ناراحت نباشید، من به خواست خداوند متعـال آن دو گوسـفند را برایتـان از گـرگ پس می‌گـیرم. ضَـمره عرض کرد: شگفتا از تو برادر! گرگ آن‌ها را دیروز بُرده،

چگونه امروز آن‌ها را پس می‌گیری؟ پیـامبر فرمـود: این در قـدرت خداوند متعـال هیچ است. صـبح هنگـام ضَـمره برخاست و رسـول خـدا را بر دوش خـود گذاشت. پیـامبر فرمود: مرا به جایی ببر که گرگ آن دو گوسفند را ربود. او رسول خـدا را به آن‌جا بُـرد. در آن دم پیـامبر از دوش برادرش ضَمره پایین آمد و به درگاه خداوند متعال سجده کرد و فرمود: خداوندا و سرورا و بزرگا! تو حق حلیمه بر گـردن مـرا می‌دانی، گـرگ به گله‌اش حمله کـرده، از تو می‌خواهم گـرگ را وادار کـنی گوسـفندان را به من پس بدهد. هنوز دعا تمـام نشـده بـود که خداوند متعـال به آن گـرگ الهـام کـرد که گوسـفندان را به صاحبشـان بـاز گردان. واقدی می‌گوید: وقتی آن گرگ آن دو گوسفند را بُـرد، به او نـدا رسـید که‌ای گـرگ! از خداوند و خشم و عقوبت او بترس و دو گوسفندی را که گرفته‌ای نگاه دار تا آن‌ها را به بهـترین پیـامبر و رسـول خداوند محمد بن عبدالله بن عبـدالمطّلب بـازگردانی. گـرگ چـون نـدا را شنید، سرگشته و متحیّر شد و از آن دو تا صـبح مـراقبت کرد. وقتی پیامبر صـلّی الله علیه و آله آمد و آنطـور دعا کـرد، گـرگ برخاست و آن دو را بازگرداند و جـای پـای پیـامبر را بوسـید و عـرض کـرد:ای محمد! مـرا ببخش، نمی‌دانستم آن دو مال تواند. ضَمره گوسفندها را گرفت و دید هیچ آسیبی به آنان نرسیده، عـرض کـرد:ای محمد! مقام تو بسیار شـگفت انگـیز است و امر تو بسـیار نافذ است! ضَـمره مـاجرا را بـرای عبـدالمطّلب گفت و او به آنان دستور داد تا این سخن را پوشیده دارند. آنان نیز از تـرس حسـادت قریشـیان مـاجرا را پنهـان نگـاه داشـتند. واقدی می‌گوید: رسول الله دو ساله شـده بـود که بـاری به حلیمه نگریست و به او فرمـــود: چـــرا من ظهرها

برادرانم را نمی‌بینم و شب‌ها آنـان را می‌بینم؟ حلیمه به ایشان عرض کـرد: عزیـزم! بـرادرانت ظهرها به چوپـانی می‌روند. پیـامبر صـلّی الله علیه و آله فرمـود:ای مـادر! من نـیز دوست دارم با آنـان به چوپـانی بـروم و با آنـان دشت و بیابان و کوه را بـبینم و بنگـرم چگونه شـتران از مادرانشـــان شـــیر می‌خورند و گله‌ها و شـــگفتی‌های آفرینش خداوند متعال در زمین را ببینم و از آن‌ها انـدرز بگیرم و خـوب را از بد بشناسم. حلیمه به ایشـان عـرض کرد:ای فرزندم! آیا چنین دوست می‌داری؟ فرمود: آری. صـــــبح روز بعد حلیمه برخاست و سر محمد را شست و موهــای ایشــان را شــانه کــرد و روغن زد و ایشــان را آراست و جـــامه‌ای گرانبها و پـــای افـــزاری مکّی بر تن ایشــان کــرد و ســبدی برداشت و غــذاهای خــوبی در آن گذاشت و آن‌گاه حضرت را با بـرادران ایشـان فرسـتاد و به آنان گفت:ای فرزندانم! شما را دربـاره عزیـزم محمد سفارش می‌کنم، از او مراقبت کنید و هرگاه گرسنه شد غذایش بدهید و هرگاه تشنه شد آبش بنوشانید و هرگــاه خسته شد بنشانیدش تا استراحت کند. پیـامبر صـلّی الله علیه و آله با آنان راهی شد و عبدالله بن حارث از سمت راست ایشـــان و ضَـــمره از ســـمت چپ ایشـــان و قـــرّه پیشاپیش ایشان می‌رفتند و پیامبر همچون مـاه در میـان ستارگان در میانشان بود. در راه هر سنگ و کلـوخی نـدا سر می‌داد: ســـلام بر توای محمد! ســـلام بر توای احمد! ســـلام بر توای حامد! ســـلام بر توای محمـــود! ســـلام بر توای صـاحب کلام راسـتین لا اله الا الله و محمد رسـول الله! خوشا به حال هر که به تو ایمان آورد و بدا به حـــال هر که به تو کفر ورزد و دربـــــــاره آن‌چه از جـــــانب پروردگارت می‌آوری از تو سرپیچی کند. پیامبر نیز سلام

آنـــان را پاسخ می‌داد و همراهـــان ایشـــان از آن همه شـگفتی متحیّر بودند. چـون گرمـای خورشـید بر پیـامبر تابیـد، خداوند متعـال به اسـتحیائیل وحی فرمـود که بر فـراز سر محمد ابـری سـفید بگسـتراند و او چـنین کـرد. ناگـاه آسـمان دهـان گشـود و بـاران بر دشت‌ها و کوه‌ها بارش گرفت اما قطره‌ای بر سر محمد صـلّی الله علیه و آله نمی‌چکید. صحرا از آن باران پُر از آب شد و همه چیز در گل فـــرو رفت جز راه محمد. از آن ابر بر سر محمد ذرات زعفـران و گُل‌هـای مشک می‌ریخت. در آن صـحرا درخت نخل قـــدیمی و خشـــکی بـــود که در آن ســـال‌ها شاخه‌هایش خشکیده بود و برگ‌هایش پراکنده شده بـود. پیـامبر به آن تکیه زد و ناگـاه بـرگ داد و رطب داد و بـار داد و میـوه‌اش را با سه رنگ سـبز و سـرخ و زرد پـایین آورد و پیامبر آن‌جا با برادران خود به صحبت نشست. آن شست و سپس آن قسمتِ قلب را به قلب و خود قلب را به سـینه ایشـان بازگرداند. عبدالله بن عبـاس می‌گوید: پیامبر صلّی الله علیه و آله به بلوغ مردان رسیده بود که از ایشان پرسیدم:ای رسول خدا! قلب شما با چه چـیز و از چه چـیز شسـته شـده؟ فرمـود: از شک و فتنه شسـته شـده و نه از کفـر، من هیچگـاه کـافر نبـوده‌ام و پیش از آن‌که در صُـلب آدم قـرار بگـیرم، مـومن بـودم. عمر بن خطاب عرض کرد: چه هنگام شما به پیـامبری رسـیدی‌ای رسول خدا؟! فرمود:ای ابـاحفص! هنگـامی که آدم میـان روح و جسم بـــود من پیـــامبر شـــدم. واقـــدی می‌گوید: اسـرافیل به پیـامبر عـرض کـرد: نـامت چیست‌ای جـوان مـــرد؟ فرمـــود: من محمد بن عبدالله بن عبـــدالمطّلب بن‌هاشم بن عبـدمناف هسـتم و نـام دیگـری نـیز دارم. اســـرافیل عـــرض کـــرد: درست گفـــتی‌ای محمد! من

دستوری گرفته‌ام که باید انجامش دهم. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمـــــود: به دســـــتوری که داری عمل کن. اسرافیل کنار حضرت آمد و دکمه‌های پـیراهن ایشـان را باز کـرد و آن را بر سر حضـرت کشـید و مُهـری را که به همــراه داشت در آورد. بر آن مُهر دو خط نگاشــته شــده بود: اول لاله الا الله و دوم محمد رسـول الله. اسـرافیل آن مُهر را که مُهر نبوت بود، بر میان کتف‌های پیامبر زد. مُهر در میـان کتف‌هـای پیـامبر همچـون مـاه تابـان شد فرشـــتگان را و ســـپس همه کوه‌ها و دریاها و خاک‌ها و درخت‌ها و باران‌ها را و ســـپس همه آفریـــدگان خـــدای متعال را در آن کفه گذاشت و آنـان را با پیـامبر سـنجید. اما آنان با حضرت برابر نشدند و پیامبر بر آنـان سـنگینی کــرد. این شد که گفت: نیک‌تــرین آفریــده خداوند محمد است، چراکه او بر همه آفریـدگان سـنگینی کـرد. پیـامبر صلّی الله علیه و آله همه این‌ها را میان خواب و بیــداری می‌دید. دردائیل عرض کرد:ای محمد! خوشا به حـال تو و باز خوشا به حال تو و حـال امت تو و سرنوشـتی نیک از برایتان باد، و بدا و باز بدا به حال هر که به تو کفر ورزد و دربـــاره آن‌چه از جـــانب پروردگـــارت می‌آوری از تو ســرپیچی کند. آن‌گــاه آن فرشــتگان به آســمان عــروج کردند. واقدی می‌گوید: چون پیامبر صلّی الله علیه و آله دیر کرد، پسران حلیمه و بـرادران حضـرت در پی ایشـان به آن دشت‌ها رفتند اما حضـــرت را نیافتند. آنـــان نـــزد حلیمه برگشـتند و مـاجرا را بـرای او گفتند. او سرگشـته در کوی بنی سعد به راه افتـاد و فریـاد بـرآورد که محمد ناپدید شـده است. او جامه‌هـای خـود را درید و بر چهـره خود چنگ زد و گیسوانش را پریشان کـرد و با پـای برهنه در دشت‌ها و بیابان‌ها و کویرها و صحراها بر روی خارها

دوید و خـون از پاهـایش به راه افتـاد و صـدا می‌زد: وای فرزندم! وای نور چشمم! وای میوه دلم! زنان بنی سـعد نیز همراه حلیمه می‌گریستند و گیسوان خود را پریشـان می‌کردند و بر چهره‌های خود چنگ می‌زدند و او افتـان و خیزان می‌دوید. هر پیر و جوان و آزاد و بنـده‌ای در کـوی بـود به دنبـال محمد در بیابـان می‌دوید و همه با قلـبی سوزان می‌گریستند. عبدالله بن حارث به همـراه خانـدان بنی سـعد سـوار شـدند و او قسم خـورد که اگر محمد را نیـابم، شمشـیرم را میـان خانـدان بـنی سـعد و غطفـان می‌گـذارم و همه آنـان را در طلب خـون محمد می‌کُشم. حلیمه در همان حال با زنان بنی سعد به سوی مکه رفت و داخل شد. عبـدالمطّلب کنـار پرده‌هـای کعبه با سـران قریش و بنی‌هاشم نشسته بـود. چـون نگـاهش به حلیمه افتاد و او را در آن حال دید، بدنش لرزید و فریـاد کشـید و گفت: چه شـــده؟ حلیمه گفت: محمد را از دیـــروز گم کـرده ایم و خانـدان سـعد به دنبـالش پراکنـده شـده‌اند. عبدالمطّلب دمی از هوش رفت و سـپس به هـوش آمد و ســـخنی گفت که هر که آن ســـخن را بگوید به خـــواری نمی‌افتد. او گفت: لا حـــول و لا قـــوّة إلا بالله العلی العظیم. سپس گفت:ای غلام! اسب و شمشـیر و جوشن مـرا بیـاور. او برخاست و بر فـراز کعبه رفت و نـدا سر داد:ای خاندان غالب!ای خاندان عـدنان!ای خانـدان فَهر! ای خانـدان نِـزار!ای خانـدان کنانه!ای خانـدان مُضَـر!ای خانــدان مالک! همه بزرگــان عــرب و ســران بنی‌هاشم نزدش گرد آمدند و گفتند: چه شده‌ای سـرور مـا؟! گفت: محمد از دیـروز دیـده نشـده، پس سـوار شـوید و سـلاح برگیرید. آن روز ده هزار مرد همـراه عبـدالمطّلب سـوار شدند و همه خلق به حـال عبـدالمطّلب می‌گریسـتند و از

هر سو صدای گریه و زاری بلند بود، حتی دختران پرده نشین از پشت پرده‌ها بیرون آمدند تا با عبدالمطّلب و آن قوم همدلی کنند. آنان به کوی بنی سعد و دیگر اطراف رفتند. عبدالمطّلب سوی کوی عبدالله بن حارث شتافت و یارانش با چشمانی گریان و جامه‌هایی پاره در پی او می‌رفتند. وقتی چشم عبدالله به عبدالمطّلب افتاد، صدای گریه‌اش بلند شد و گفت:ای اباحارث! به لات و عُزّی و اَثاف و نائله سوگند اگر محمد را نیابم، شمشیرم را در میان کوی بنی سعد و غطفان می‌گذارم و همه آنان را می‌کُشم. در آن دم دل عبدالمطّلب به حال خاندان بنی سعد سوخت و گفت: شما به کوی خود بازگردید، اگر اکنون محمد را نیابم، به مکه برمی گردم و هیچ مرد و زن یهودی را و هیچ یک از بدخواهان محمد را رها نمی‌کنم و در طلب خون محمد همه را به زیر شمشیرم می‌کشم. واقدی می‌گوید: ابومسعود ثقفی و ورقَة بن نوفل و عقیل بن ابی وقاص از یمن خارج شدند و به همان راهی درآمدند که حضرت محمد رفته بود. ناگاه در آن دشت درختی دیدند. ورقَة به ابومسعود گفت: من این راه را سی بار طی کرده ام، هیچگاه این درخت را این جا ندیده ام. عقیل گفت: راست می‌گویی. بیایید برویم ببینیم این چیست. آنان رفتند و مسیر خود را رها کردند. چون به آن درخت نزدیک شدند، به زیر درخت نوجوانی را دیدند که هیچ‌کس همچون او را ندیده بود و گویی ماه تابان بود. عقیل گفت: حتما او از جنّیان است! ابومسعود گفت: حتما از فرشتگان است! پیامبر صلّی الله علیه و آله سخنان آنان را شنید. پس نشست و آن قوم را پشت خود دید. ابومسعود عرض کرد:ای پسر تو کیستی؟ از جنّیان هستی یا از آدمیان؟! پیامبر صلّی

الله علیه و آله فرمـود: البته که انسـان هسـتم! عـرض کـرد: نـامت چیسـت؟ فرمـود: محمد بن عبدالله بن عبدالمطّلب بن‌هاشم بن عبـدمناف. ابومسـعود گفت: تو نوه عبدالمطّلب هستی؟ فرمود: آری. عرض کـرد: چگونه این جا تک افتـاده ای؟ حضـرت مـاجرا را از اول تا آخر برایشان بـازگفت. ابومسـعود از نـاقه‌اش پیـاده شد و به حضرت عرض کرد: آیا می‌خواهی تو را نـزد جـدّت بـبرم؟ پیامبر فرمود: آری. او حضرت را بر زین نـاقه‌اش نشـاند و همگی به راه افتادند. وقتی به نزدیکی کوی بنی سـعد رسـیدند، پیـامبر در دشت چشم انـداخت و جـدّ خـود عبـدالمطّلب را دیـد، اما همراهـان حضـرت او را ندیدند چراکه نگـاه حضـرت نگـاه پیـامبران بـود. آنـان عـرض کردند:ای محمد! ما او را نمی‌بیـنیم. فرمـود: پیش بروید تا نشـانتان دهم. آنـان رفتند و ناگـاه دیدند عیـدالمطّلب دارد با یارانش می‌آید. عبدالمطّلب وقتی پیـامبر را دیـد، از اسب پـایین جست و رسـول خـدا را از روی زین برگرفت و عرض کـرد: کجا بـودی فرزنـدم؟ می‌خواسـتم همه اهل مکه را بکُشم! پیـامبر مـاجرا را از اول تا آخر برای عبدالمطّلب بـازگفت. او بسـیار خوشـحال شد و از میـان سـپاه و یـاران خـود بـیرون آمد و وارد مکه شد و پنجـاه ناقه به ابومسـعود و شصت ناقه به نوفل و ورقَه عطا کـرد. در آن هنگـام حلیمه نـزد عبـدالمطّلب رفت و گفت: محمد را به من بـده. عبـدالمطّلب گفت:ای حلیمه! دوست دارم تو نیز در کنـار ما در مکه بمـانی، وگرنه من بـار دیگر او را به تو نمی‌سـپارم. او هـزار مثقـال طلای سـرخ و ده هـزار درهم سـفید به عبدالله بن حـارث پـدر حلیمه و مـالی بسـیار به بکر بن سـعد عطا کـرد و به برادران رضاعی پیـامبر یعـنی فرزنـدان حلیمه که همـان

ضَمره و قُرّه بودند نیز دویست ناقه عطا کرد و اجازه داد تا به کـوی خـود بازگردند. توضـیح: «اعتقل رمحه» یعـنی نیزه‌اش را میان مرکبش و ساق پایش گذاشت. «العیمة» یعـــنی «عطش شـــیر». «الثجّ» یعـــنی «جریـــان آب». «الجهام» به فتح یعنی «ابر خالی از باران». «الحـواری» به ضم و تشدید واو و راء مفتوحه یعنی غذایی که سفید باشد. «وحی» یعنی «اشاره و سخن پنهان». «الـتزویق» یعنی «تـزیین و زیباسـازی و آراسـتن». «الثاغیة» یعـنی «میش» و «راغیة» یعنی «شـتر». گرچه «المقلبة» را در کتب لغت نیـافتم شـاید به معنـای محتـوای میـان قلب باشد. «الأثـیرة» یعـنی «ارجمند و برگزیـده». می‌گـویم: گرچه این خـبر از طـرق مخـالفین آمـده و به آن چنـدان اعتماد نداریم اما به سـبب غرائـبی که عقل از پذیرشش ابا نـدارد و نـیز چـون در مؤلفـات یارانمـان آمـده، آن را آورده ایم. 14ـ العـدد القویه: از آمنه دخـتر ابی سـعید سهمی روایت شده: ابوطالب پس از آن‌که بـار نخست از شام بازگشت، از این‌که نزد لات و عُـزّی بـرود خـودداری کـرد، تا جـایی که میـان او و قـریش بگومگو در گـرفت. ابوطـالب به آنـان گفت: من نمی‌تـوانم این پسر را تـرک کنم و او از این‌که نزد آن دو بیاید سر باز می‌زند و حـتی اسم آن دو را نیز نمی‌تواند بشنود و دوست ندارد که من هم نزدشـان بیـایم. گفتند: او را تنها نگـذار، بلکه ادبش کن تا آن دو را بپرستد و بر این کار عادت کند. ابوطـالب گفت: هیهات! گمان نمی‌کنم هیچگاه ببینید او چنین کند. گفتند: چـرا؟ گفت: زیـرا من در شـام از همه راهبـان شنیدم که می‌گفتند: هلاک بتـان به دست این پسر است. گفتند:ای ابوطـالب! آیا غـیر از سـخنانی که از راهبـان شنیده‌ای چـیز دیگـری هم از او دیـده ای؟ این غـیرممکن

اســـت، مگر این‌که همه ما بمـــیریم! گفت: آری، به زیر درخت خشکی فرود آمـدیم و آن درخت سـبز شد و میـوه داد و چون بار بر بستیم و به راه افتادیم، همه میوه ایش را نثار او کرد و زبان گشـود، من پیش از آن هرگز ندیـده بودم که درخت سخن بگوید، او گفت:ای پاک نهـادترین و بزرگزادتـرین آدمی! دست مبـارکت را بر من بکش تا من تا به روز قیـامت سـبز بمـانم. او نـیز دسـتش را بر آن درخت کشـــید و ناگـــاه درخشـــندگی و سرســـبزی‌اش دوچندان شد. در راه بازگشت وقتی دوبـاره بر آن درخت گذر کردیم و به زیرش فرود آمدیم، دیـدیم همه پرنـدگان زمین در آن لانه ســـاخته‌اند و جوجه گذاشـــته‌اند و آن درخت به شـمار گونه‌هـای پرنـدگان شـاخه‌هایی همچـون بزرگـــترین درختـــان روی زمین داشت. در آن‌جا همه پرندگان به اسـتقبال او آمدند و بالهایشـان را بر سـرش گسـتردند. در آن میـان شـنیدم صـدایی از فـراز درخت گفت: به بـرکت توای سـرور پیـامبران و رسـولان این درخت کاشانه ما شده است. این بـود آن‌چه که دیـدم. در آن دم قریشـــــــیان رو در روی او خندیدند و گفتند: ابوطـالب حـرص آن دارد که بـرادرزاده‌اش پادشـاه زمانه باشد!15ـ العـدد القویه: امـام محمد بـاقر علیه السـلام فرمود: چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله بیست و دو ماهه شـد، چشـمان ایشـان کم سو شد. عبـدالمطّلب به ابوطـالب گفت: بـرادر زاده ات را به جحفه بـبر. راهـبی طبیب در آن‌جا صومعه داشت. غلام ابوطـالب حضـرت را در زنبیلی هنـدی گذاشت و چـون نـزد آن راهب رسـیدند، ایشان را پایین صومعه گذاشت. ابوطالب او را صدا زد و گفت:ای راهب! آن راهب سرش را بیرون کـرد و نگـاهی اطراف صـومعه انـداخت و نـوری درخشـان دید و صـدای

بـال فرشـتگان را شـنید. گفت: تو کیسـتی؟ گفت: من ابوطالب بن عبـدالمطّلب هسـتم، بـرادر زاده‌ام را نـزدت آورده‌ام تا چشمانش را درمان کـنی. گفت: او کجاسـت؟ گفت: او را زنبیل گذاشته‌ام و از نـور خورشـید پوشـانده ام. گفت: رویش را پس بـزن. ابوطـالب روی حضـرت را پس زد و نــور چهــره ایشــان تابید و راهب را ترســاند. گفت: او را بپوشـان. ابوطـالب روی حضـرت را پوشـاند. راهب ســرش را داخل صــومعه کــرد و گفت: شــهادت می‌دهم که هیچ خـــــدایی جز خـــــدای یگانه نیست و تو حقیقتا رسول خدا و همان کسی هسـتی که در تـورات و انجیل بر زبـــان موسی و عیسی مـــژده او داده شـــده، شهادت می‌دهم که هیچ خـدایی جز خـدای یگانه نیست و تو رسـول او هسـتی. سـپس سـرش را بـیرون آورد و گفت:ای پسـرم! او را بـبر و نگـرانش نبـاش. ابوطـالب گفت: وای بر تو! سخنان شگفتی از تو شنیدم! گفت:ای پسرم! مقام برادر زاده تو شـگفت‌تر از سـخنی است که از من شـنیدی، تو در کـار او یـاور او هسـتی و در برابر قریشـــیانی که می‌خواهند او را به قتل برســـانند از او محافظت می‌کنی. ابوطالب نـزد عبـدالمطّلب بازگشت و او را از مـــاجرا بـــاخبر کـــرد. عبـــدالمطّلب به او گفت: خاموش بـاش‌ای پسـرم! مبـادا کسی این سـخن را از تو بشنود، به خدا سـوگند محمد تا بر عـرب و عجم سـروری نکنـد، درنمی گـذرد. 16ـ العـدد القویه: بکر بن عبدالله اشجعی از پـدرانش روایت کـرده: سـالی که رسـول خـدا صلّی الله علیه و آله به شام رفت، با عبـدمناف بن کنانه و نوفل بن معاویة بن عروه همراه بـود که بـرای تجـارت به شام می‌رفتند. ابومُـوَیهب راهب آن دو را دید و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما تـاجرانی از قریشـیان اهل حـرم

هستیم. گفت: از کدام تیره قریش؟ به او گفتند. گفت: آیا جز شما کس دیگری از قریشیان نیز با شما هست؟ گفتند: آری، جوانی از بنی‌هاشم که نامش محمد است. ابومُوَیهِب گفت: به خدا سوگند منظورم خودش بود. گفتند: به خدا سوگند ما در قریش کسی را گمنام‌تر از او نداریم، او را یتیم قریش نامیده‌اند و برای یکی از زنان ما به نام خدیجه کار می‌کند، با او چه کار داری؟ او سرش را تکان داد و گفت: خودش است! خودش است! او را به من نشان بدهید. گفتند: او را در بازار بُصرا بر جا گذاشته ایم. در همان اوان ناگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله سر رسید. او گفت: خودش است! و دمی با حضرت خلوت کرد و با ایشان سخن گفت. سپس شروع کرد میان دیدگان پیامبر را ببوسد و چیزی از آستین خود در آورد که ما نفهمیدیم چه بود. اما رسول خدا صلّی الله علیه و آله آن را از او نپذیرفت. وقتی داشتیم او را ترک می‌کردیم به ما گفت: از من بشنوید که به خدا سوگند این پسر پیامبر این زمانه است، به زودی خروج می‌کند و مردم را فرامی خواند تا شهادت دهند هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، اگر در آن زمان او را دیدید از او پیروی کنید. سپس گفت: آیا برای عمویش ابوطالب پسری به نام علی زاده شده؟ گفتیم: نه. گفت: او یا زاده شده و یا در این سال زاده می‌شود، او نخستین کسی است که به او ایمان می‌آورد، ما او را می‌شناسیم و وصفش را به عنوان وصیّ می‌خوانیم، هم‌چنان که وصف محمد را به عنوان نبیّ می‌خوانیم، او بزرگ و عارف و ذوالقرنین عرب است و حقّ شمشیر را ادا می‌کند، در عالم بالا نامش علی است، نام او در روز قیامت پس از پیامبران سرآمد همه آفریدگان است،

فرشتگان او را پهلوان دلیر رستگار می‌نامند، به هر کجا روی کند پیروز و کامیاب می‌شود، به خدا سوگند او در میان یاران محمد در آسمان شناس‌تر از خورشید درخشان است. عباس از ابوطالب روایت کرده که وی گفت:ای عباس! آیا می‌خواهی آن‌چه را از محمد دیده‌ام برایت بگویم؟ گفتم: آری. گفت: من او را نزد خود نگاه می‌داشتم و شبانه روز، او را از خود جدا نمی‌کردم و او را در بستر خود می‌خواباندم. باری به او گفتم تا جامه‌اش را در بیاورد و کنار من بخوابد. در چهره‌اش دیدم ناراحت است اما نمی‌خواهد با من مخالفت کند. فرمود:ای عمو! رویت را بگردان تا من جامه‌ام را در بیاورم و به بسترم بروم. به او عرض کردم: چرا؟ فرمود: شایسته نیست کسی بدن مرا ببیند. من از سخنش تعجب کردم و رو گرداندم تا او به بسترش رفت. وقتی من نیز به بستر رفتم ناگاه دیدم میان من و او جامه‌ای هست که نرم‌ترین جامه‌هاست. بر آن دست کشیدم و آن را بوییدم و دیدم گویی در مشک فرو برده شده است. وقتی صبح از خواب برخاستم دیدم آن‌جامه نیست و این هر روز برای ما تکرار می‌شد. عامدانه کوشیدم تا بدنش را ببینم اما به خدا سوگند می‌دیدم بدنی ندارد. بسیار می‌شد که چون پاسی از شب می‌گذشت از او سخنانی می‌شنیدم که مرا شگفت زده می‌کرد، گاه می‌شد که سرزده نزدش می‌رفتم و می‌دیدم از گرد سرش نوری به آسمان برخاسته است؛ این بود آن‌چه از او دیدم‌ای عباس. از ابوطالب روایت شده: ما بر خوردنی و نوشیدنی بسم الله نمی‌گفتیم و نمی‌دانستیم آن چیست تا زمان که محمد را نزد خود آوردم و اولین چیزی که از او شنیدم این بود که در

شـروع غـذا می‌فرمـود: به نـام خداوند یکتـا، و سـپس می‌خورد و چون غذایش را به پایان می‌رساند می‌فرمود: بسیار شکر خدا. من از او تعجب می‌کـردم. هیچگـاه بـدن محمد را ندیـدم حـال آن‌که شـبانه روز او را از خـود جـدا نمی‌کردم و با من در بستر من می‌خوابید. گـاه می‌دیـدم او در بسترش نیست. چون برمی خاستم تا پیدایش کنم، سر از بســتر بر می‌آورد و می‌گفت:ای عمو! من این جا هستم، به جایت بازگرد. روزی دیدم گـرگی نـزد او آمد و او را بویید و گِرد او دمش را تکان داد و روبرویش سـینه بر زمین گذاشت و سـپس رفت. شـبی به داخل خانه آمد و اطـرافش روشن شد. هرگز از او بـاد یا غائط ندیـدم و هیچگاه ندیدم بی‌مورد بخندد، و به بازی کردن با کودکـان مشغول نمی‌شد و سرگرم آنان نبود، تنهـایی و تواضع را بیشـتر دوست می‌داشت. گـاه می‌دیـدم مـردی که خـوب روترین مردم بـود، می‌آمد و بر سر او دست می‌کشـید و بــرایش دعا می‌کــرد و ســپس ناپدید می‌شد. شــبی درباره‌اش خوابی دیدمکه هرگز ندیده بودم، دیــدم دنیا به سوی او می‌شتافت و همه مـردم از او یـاد می‌کردنـد، او آمد در حالی که بر فراز همه مردم قد برافراشـته بـود و سر به آســمان رســانده بــود. روزی او را گم کــردم، به دنبالش رفتم و ناگاه دیـدم همـراه با مـردی بی‌همتا دارد می‌آید. به او گفتم: پسـرم! مگر نگفته بـودم از من جـدا نشــوی؟! آن مــرد گفت: هرگــاه از تو جــدا شــود، من همــراهش هســتم و از او مــراقبت می‌کنم. و هر روز چیزهایی از او می‌دیدم که خوشایندم بـود. تا این‌که بالید و خروج کرد و مردمان را به دین فراخوانَد. 17. السرائر: امــام محمد بــاقر و امــام جعفر صــادق علیهما السـلام فرمودند: رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله بیست مرتبه

به حج رفت که ده مرتبه- یا بنا بر تردید راوی هفت مرتبه- از آن‌ها پیش از نبوت ایشان به طور پنهانی بود، حضرت پیش از نبوت نماز می‌خواند، یعنی از چهار سالگی وقتی همراه ابوطالب به بُصرا رفت، و آن‌جایی بود که قریشیان از مکه برای تجارت به آن‌جا می‌رفتند.
18ـ نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام در وصف رسول خدا صلّی الله علیه و آله آورده: هنگامی که پیامبر را از شیر گرفتند، خداوند والاترین فرشته خود را با حضرت همنشین کرد تا ایشان را شبانه روز به راه‌های ارجمندی و اخلاق نیک در جهان راهنمایی کند. من همچون بچه شتر به دنبال مادرش همواره همراه پیامبر بودم و ایشان هر روز برای من نشانه تازه‌ای از اخلاق خود آشکار می‌ساخت و مرا به پیروی از آن امر می‌فرمود. هر سال در حراء خلوت می‌گزید و من ایشان را می‌دیدم و جز من کسی نمی‌دید. در آن روزگار اسلام به هیچ خانه‌ای راه نیافته بود جز خانه رسول خدا و خدیجه، و من سومین نفرشان بودم که نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم.
مولف: عبدالحمید بن ابی الحدید گفته: روایت شده یاران امام محمد باقر علیه السلام از ایشان درباره کلام خداوند متعال «إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً» {جز پیامبری که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت} پرسیدند، ایشان فرمود: خداوند متعال برای پیامبرانش فرشتگانی را می‌گمارد که کردار آنان را برمی شمارند و پیام رسالت را به آنان می‌رسانند، او برای حضرت باز همان سخن را به او گفتم و او گفت: برو. به راه افتادم و

چون وارد مکه شدم، صدایی همچون بار قبل شنیدم. وقتی داخل شدم و نشستم تا ببینم، خداوند بر گوش‌هایم زد. پس بیدار نشدم تا هنگامی که از نور خورشید بیدار شدم و نزد رفیقم برگشتم و ماجرا را برایش گفتم. از آن پس به هیچ کار ناپسندی نگراییدم تا این‌که خداوند مرا به رسالت خود ارج نهاد. محمد بن حبیب در کتاب امالی خود روایت کرده: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: به یاد دارم وقتی پسری هفت ساله بودم، ابن جذعان خانه‌ای در مکه ساخته بود. من و بچه‌های دیگر می‌رفتیم و خاک و خشت در دامان خود می‌ریختیم و می‌بردیم. من دامانم را از خاک پُر کردم و از این رو عورتم هویدا شد. در آن دم شنیدم از بالای سرم ندا رسید:ای محمد! جامه ات را بیانداز! سرم را بلند کردم اما چیزی ندیدم و فقط آن صدا را شنیدم. درنگ کردم و جامه‌ام را نیانداختم. ناگاه گویی کسی به پشتم زد و من بر زمین افتادم و لب جامه‌ام پایین افتاد و خاک‌ها بر زمین ریخت. من به خانه عمویم ابوطالب برگشتم و دیگر چنین نکردم. و اما ماجرای خلوت حضرت در غار حراء سخنی مشهور است که در کتاب صحاح چنین آمده: حضرت از هر سال ماهی را در حراء خلوت می‌گزید و در آن ماه هر تهیدستی نزد ایشان می‌آمد، وی را اِطعام می‌نمود. چون خلوت ایشان در حراء به پایان می‌رسید، نخستین کاری که در راه بازگشت می‌کرد به در کعبه می‌رفت و پیش از آن‌که وارد خانه‌اش شود، هفت مرتبه- یا بیشتر- طواف می‌کرد و سپس به خانه خود می‌رفت. چون سالی فرا رسید که خداوند حضرت را به رسالت ارج نهاد، ایشان در ماه رمضان به حراء رفته بود و عیال ایشان خدیجه و علی بن ابی

طالب علیه السلام و خادمی که داشتند نیز با حضرت بودند. جبرئیل با رسالت بر حضرت فرود آمد. پیامبر صلّی الله علیه و آله خود می‌فرماید: من خواب بودم که او با سبدی که در آن کتابی بود نزد من آمد. گفت: بخوان! گفتم: خواندن نمی‌دانم. او مرا چنان فشار داد که پنداشتم مرگ به سراغم آمده. سپس رهایم کرد و گفت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ» {بخوان به نام پروردگارت که آفرید.} تا آن‌جا که «عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ» {آن‌چه را که انسان نمی‌دانست [بتدریج به او] آموخت} آن‌گاه من خواندم و او از نزد من رفت. من از خواب بیدار شدم و گویی کتابی در قلبم نگاشته شده بود. و ابن ابی الحدید تا آخر حدیث را آورده. درباره این سخن که اسلام در آن روزگار به هیچ خانه‌ای راه نیافته بود جز خانه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و خدیجه، ماجرای عفیف کندی که پیشتر آوردیم، مشهور است: ابوطالب به او گفته: آیا می‌دانی این کیست؟ گفته: نه. گفته: این محمد بن عبدالله بن عبدالمطّلب است و این پسر من علی بن ابی طالب است و این زن که در پی آن دو است، خدیجه بنت خُوَیلِد، همسر برادرزاده من محمد است. به خدا سوگند هیچ‌کس را در سرتاسر زمین مومن به این دین نمی‌شناسم جز این سه نفر. ابن ابی الحدید هم‌چنین گفته: محمد بن اسحاق بن یسار در کتاب السیرة النبویة و هم‌چنین محمد بن جریر طبری در تاریخ خود روایت کرده‌اند: حلیمه بنت ابوذُؤَیب سَعدیّه، مادر رضاعی رسول خدا که ایشان را شیر داد تعریف می‌کند که در سالی که قحطی بود و هیچ چیز نمانده بود، از دیار خود به همراه شوهرش و پسر شیرخوارش در میان زنانی از

قبیله بــنی ســعد بن بکر به ســوی مکه به راه افتادند تا شــیرخواران مکه را بگیرند. وی می‌گوید: ســوار بر مــاده الاغی زرد رنگ و لاغر به همــراه یک مــاده شــتر پــیر که قطــره‌ای شــیر نداشــت، به راه افتــادیم. شب را هیچ یک نخوابیدیم چون کودکی که به همراه داشتیم از گرســنگی می‌گریست و در سینه‌های من آن قدر شیر نبود که او را سیر کند و آن ماده شــتر پــیر نــیز شــیری نداشت تا به او بخــورانیم. اما امید داشــتیم که کمکی برسد و گشایشی حاصل شــود. من بر الاغ مــاده‌ام راه می‌پیمــودم و او از نــاتوانی و گرســنگی آن قــدر کند راه می‌رفت که همه را می‌آزرد. چون به مکه رسیدیم، در جستجوی شــیرخواران برآمــــدیم. به همه ما زنــــان، محمد را عرضه کردند اما وقتی می‌گفتند او یتیم است، همه سر باز می‌زدند، زیرا ما فقط از پــدر کــودک امید نیکی داشــتیم و می‌گفــتیم یــتیم را معلــوم نیست مــادر و جــدّش چه کنند. به همین خاطر اکراه داشتیم او را بگــیریم. پس از آن همه زنــانی که با من همراه بودند، شــیرخواری گرفتند جز من. چــون گرد آمدیم تا بازگردیم من به شــوهرم گفتم: به خــدا من اکــــراه دارم بــــدون این‌که شــــیرخواری گرفته باشم با دوستانم برگردم، باید بروم و آن یتیم را بگیرم. او گفت: باکی بر تو نباشد! این کــار را بکن، امید است که خداوند در او برایمان برکتی قرار دهد. من رفتم و او را گــرفتم و فقط به این خاطر چنین کردم که کس دیگری را جز او نیافته بودم. او را گرفتم و سوی مرکبم بازگشتم. چــون او را بر دامــانم گذاشــتم، ســینه‌هایم او را هر آن قــدر می‌خواست شــیر داد و او نوشــید تا ســیر شد و حــتی بــرادرش نــیز با او خــورد تا ســیر شد. ما پیش از آن از گریه گرســنگی کودکمــان نخوابیــده بــودیم، اما آن‌گــاه او

خوابش برد. شوهرم برخاست و نزد آن ماده شتر پیر رفت و به او نگریست. ناگاه دید او شیر دارد. او را چنان دوشید که هم خودش خورد و هم من خوردم و هر دو سیر و سیراب شدیم و شب را به نیکی گذراندیم. چون صبح شد همسرم گفت: می‌دانی حلیمه! به خدا کودکی بسیار فرخنده را گرفته ای. گفتم: امید دارم که چنین باشد. سپس به راه افتادیم و من بر الاغ ماده‌ام سوار شدم و او را با خود بر آن نشاندم. ناگاه به خدا سوگند چنان به حرکت افتاد که هیچ الاغی به او نمی‌رسید. همراهانم گفتند: وای بر توای بنت ابوذُؤَیب! برای ما صبر کن، مگر این همان الاغی نیست که با آن آمدی؟! گفتم: آری، به خدا که همان است. آنان گفتند: به خدا که قضیه‌ای در کار است. ما به خانه‌هایمان در دیار بنی سعد رسیدیم و هیچ زمینی در سرزمین‌های عرب خشک‌تر از آن نبود. از وقتی رسیدیم گوسفندمان سیر و پُر از شیر می‌آمدو ما او را می‌دوشیدیم و می‌نوشیدیم. اما هیچ‌کس دیگری قطره‌ای شیر نمی‌دوشید و در هیچ سینه‌ای شیری نمی‌یافت. در قوم ما همه به چوپانان خود می‌گفتند: وای بر شما! جایی به چرا بروید که چوپان ابوذُؤَیب می‌رود. آنان چنین می‌کردند اما گوسفندانشان گرسنه برمی گشتند و قطره‌ای شیر نمی‌دادند و گوسفند ما پُر از شیر بازمی گشت. ما پیوسته از خداوند وفور و برکت می‌دیدیم تا این‌که دو سال گذشت و ما محمد را از شیر گرفتیم. او چنان می‌بالید که به هیچ یک از پسران شبیه نبود. او پسری تنومند شده بود که او را نزد مادرش آمنه بنت وهب بردیم و چون بسیار تمایل داشتیم که او نزدمان بماند تا باز از او برکت ببینیم، با مادرش صحبت کردیم و

به او گفتیم کاش او را نزد ما بر جا می‌گذاشتی تا بزرگ شود، ما به خاطر وبای مکه نگران او هستیم. آمنه او را به ما پس داد و ما با او به دیار بنی سعد بازگشتیم. به خدا سوگند چند ماهی پس از آن‌که برگشتیم، او با برادرش به پشت خانه مان رفته بودند که ناگهان برادرش به سرعت آمد و به من و پدرش گفت: بیایید! دو مرد با جامه سفید نزد برادر قریشی‌ام آمدند و او را خواباندند و شکمش را شکافته‌اند و بدنش را هم می‌زنند! من و پدرش به سرعت به سمتش شتافتیم و دیدیم با چهره‌ای رنگ پریده ایستاده. من و پدرش نزدش رفتیم و به او گفتیم: چه شده؟ گفت: دو مرد با جامه سفید نزدم آمدند و مرا خواباندند و شکمم را شکافتند و از درونش نمی‌دانم چه چیزی درآوردند. ما به خیمه برگشتیم و پدرش به من گفت:ای حلیمه! می‌ترسم این پسر جن زده شده باشد، او را نزد خاندانش ببر! من او را سوار کردم و نزد مادرش بردم. مادرش گفت: چرا بازش آوردی‌ای دایه؟! تو که می‌خواستی نزدت بر جا بماند؟! به او گفتم: خداوند پسرم را بزرگ کرده و مسئولیتم را ادا کردم، از رویدادهای روزگار برایش نگران شدم و آمدم تا او را همان‌طور که دوست داری به تو بازگردانم. گفت: به این خاطر نیست، راست بگو چه شده؟ آمنه نگذاشت بروم تا این‌که ماجرا را برایش گفتم. گفت: آیا به خاطر شیطان نگران او هستی؟ گفتم: آری. گفت: هرگز! به بوسیدند و گفتند:ای حبیب! نترس، اگر می‌دانستی چه خیر و صلاحی برایت رقم خورده، هر آینه چشمانت روشن می‌شد. در همان اوان ناگهان دیدم همه قبیله آمدند و مادرم که مرا شیر می‌داد پیشاپیش آنان با صدای بلند فریاد می‌زد و

می‌گفت:ای فرزند ناتوان من! آن گـروه بر سـرم ریختند و سرم را و میان دیـدگانم را بوسـیدند و گفتند: به به به تو پسر نــاتوان! دایه‌ام فریــاد زد:ای فرزند تنهــای من! آنــان بر ســرم ریختند و ســرم را و میــان دیــدگانم را بوسیدند و گفتند: به به به تو پسر تنها! به خدا سوگند تو تنها نیستی، خداوند و فرشتگان او و مومنـان زمین با تو هستند. دایه‌ام فریـاد زد:ای فرزند یـتیم من که در میـان یارانت ضعیف افتادی و از ناتوانی کشته شـدی! آنـان بر سـرم ریختند و سـرم را و میـان دیـدگانم را بوسـیدند و گفتند: به به به تو پسر یــتیم که کسی نــزد خــدا از تو ارجمنـدتر نیست! کـاش می‌دانسـتی چه خـیر و صـلاحی برایت رقم خورده. چون قبیله به بلندای صـحرا رسـیدند، چشم مادر رضاعی‌ام بر من افتاد و گفت: پسـرم، هنـوز زنده ای؟! سپس آمد و به پایم افتـاد و مـرا به سـینه‌اش فشرد. به خدا سوگند وقتی در دامان حلیمه بودم دســتم در دست آن مــردان بــود، رو به آن مــردان کــردم و می‌پنداشــتم مــردم نــیز آنــان را می‌بیننــد، اما آنــان را نمی‌دیدند. در آن دم یکی از مــــــردم گفت این پسر یا دیوانه شـده یا جنّی! او را نـزد کـاهن فلان قبیله ببرید تا او را ببیند و درمــانش کند. گفتم: بــرای من هیچ یک از اتفاق‌هـایی که می‌گویید نیافتـاده، من تندرسـتم و قلبم سالم است و هیچ ناخوش نیستم. پدرم که همسر دایه‌ام بود گفت: مگر نمی‌بینید به درستی سخن می‌گویـد؟! من امید دارم که بلایی بر سر پسـرم نیامـده بشد. اما آنــان هم رأی شـدند که مـرا نـزد آن کـاهن ببرند. مـرا سـوار کردند و نزد آن کاهن بردند و ماجرای مرا بـرایش گفتند. او گفت: ساکت شوید تا از خودش بشنوم، او حـال خـود را بهتر از شـما می‌داند. او از من پرسـید و من که در آن

هنگام پنج سال داشتم ماجرا را برایش تعریف کردم. وقتی سخنان مرا شنید، از جا پرید و گفت:ای جماعت عرب! این پسر را بکشید که به لات و عُزّی سوگند او دینتان را دگرگون می‌کند و در امورتان با شما مخالفت می‌کند و چیزهایی برایتان می‌آورد که هرگز نشنیده اید. آن‌گاه دایه‌ام مرا از دست او کشید و گفت: اگر می‌دانستم می‌خواهی چنین حرف‌هایی بزنی هرگز او را نزدت نمی‌آوردم. سپس مرا سوار کردند و آمدیم در حالی که جای آن شکاف از سینه تا پایین عانه من همچون بند کفش مانده بود. توضیح: کازرونی در المنتقی اسناد این خبر را آورده است.ما اکنون برخی از واژگانش را شرح می‌دهیم: «الرضعاء» جمع «رضیع» به معنای «شیرخوار» است. جزری درباره سخن حلیمه می‌گوید: «فی سنة شهباء» یعنی «در سال مبتلا به «بیده یمنة» یعنی با دستش اشاره کرد یا آن را به سمت راست خود کشاند. «القلبة» یعنی «بیماری». 19ـ العدد القویه: چون حضرت صلّی الله علیه و آله ختنه شده و با نافِ بریده زاده شد، جدّ ایشان عبدالمطّلب شگفت زده شد و گفت: به حتم این پسرم مقامی والا دارد. حال آن‌که حضرت والاترین و رفیع‌ترین مقام را داشت. مادر ایشان آمنه بود: آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زُهیر بن کِلاب بن مُرّة بن کَعب بن لُوَیّ بن غالب. حضرت در بیست سالگی شاهد جنگ «فِجار» بود که میان قریش و قَیس درگرفت. پانزده سال پس از آن جنگ کعبه ساخته شد که قریشیان در این کار به حکمیت او در نصب حجرالاسود راضی شدند. طول کعبه پیش از آن نُه ذرع بود و سقف نداشت. قریشیان آن را در هجده ذرع ساختند و برایش سقف گذاشتند. قریشیان حضرت را

صـادق امین می‌خواندند. حضـرت در نُه سـالگی- و یا به قولی در ده سالگی- همـراه با عمـوی خـود ابوطـالب در سفری تجارتی به شام رفت. چون بُحیرای راهب حضرت را دید گفت: از او محـافظت کنیـد، چراکه او یک پیـامبر است. ایشان در بیست و پنج سالگی با خدیجه بنت خُوَیلد نیز در سفری تجارتی به شـام رفت و دو مـاه و چند روز بعد با خدیجه ازدواج کـرد. جـدّ حضـرت، عبـدالمطّلب، ایشان را به حارث بن عبدالعُزّی بن رِفاعه سَـعدیّ همسر حلیمه سپرد. حلیمه که حضرت را شیر داد دختر ابوذُؤَیب عبدالله بن حـارث بـود و خـواهر حضـرت اسـماء بـود که ایشـان را تیمـار می‌کـرد و در جنگ حُـنین اسـیر شد. عبدالمطّلب در هشتاد سالگی درگذشت و دربـاره پیـامبر به ابوطالب وصیت کرد. حضرت پنج سـال- و یا به قـولی هفت سال- پس از بعثت وقـتی از سـوی قـریش تحـریم شـد، همـراه با بنی‌هاشم به شِـعب رفت و در سـال نُهم پس از بعثت از آن‌جا بـیرون آمد و در حمـایت مَطعَم بن عَـدیّ به مکه بازگشت. سـپس با انصـار بیعت عَقَبه را بست. به این ترتیب که حضرت در یکی از موسم‌های حج به پا خاست و مـردم را به اسـلام فراخواند. آن‌گـاه با شش تن از انصـار یعـنی با ابواُمامه اسـعد بن زُراره و عُقبَة بن عامر بن نای و قُطنة بن عامر و عون بن حارث و رافع بن مالک و جابر بن عبدالله دیدار کـرد. سـپس در بیعت عقبه اول، دوازده تن از آنان با حضرت بیعت کردند و پس از آن در بیعت عقبه دوم، هفتـاد مـرد و دو زن با ایشان هم پیمـان شـدند. پیـامبر صـلّی الله علیه و آله از میان آنان دوازده سرکرده برگزید تا سرپرست قوم خـود باشند، یعنی جابر بن عبدالله و بَـراء بن مَعـرور و عُبـادة بن صامت و عبدالله بن عمرو بن حِزام و ابوساعده سَعد

بن عُباده و مُنذر بن عمرو و عبدالله بن رَواحه و سعد بن ربیع و رافع بن مالک عَجلان و ابو عبدالاَشـهَل اُسـید بن حُضَیر و ابوهَیثم بن تَیِّهان هم پیمان بنی عمرو بن عوف و سعد بن خُثَیمه که نُه تن از ایشان از خزرج و سه تن از اوس بودند. نخسـتین کس از نزدیک من اسـت،ای عزیز من! وقتی در روز حج به طرف راست به جهت تقـرب به خداوند طواف کردی مرا نیز طـواف بـده، آن هم طـواف غمگینی که هیچ چیز همانند آن نمی‌شود، زیـرا اشک‌های من از ابرها می‌بارد،ای کاروانی که به کامیابی رو سـوی خانه محبوبـان گذاشـته ای، آیا محبـوب من نـیز نـزد شماست؟» حلیمه می‌گوید: ناگهان آن الاغ ماده چون باد طوفـانی به راه افتـاد! در راه به چهل راهب از نصـارای نجران رسیدیم و دیدیم یک از آنان دارد برای بقیه پیامبر صـلّی الله علیه و آله را وصف می‌کند و می‌گوید: در این دوره نوزادی در مکه ظهـور می‌کند یا ظهـور کـرده است که چـنین صـفاتی دارد، دیـار شـما به دسـتش ویـران می‌شـود و نشـانه‌هایتان از بین می‌رود. در آن دم ابلیس به شکل انسانی نزد آن راهبان پدید آمد و به آنـان گفت: کسی که می‌گویید نـزد این زنی است که از کنارتـان گذشت. حلیمه می‌گوید: آنـان آمدند و به او نگریسـتند و دیدند از چهـره‌اش نـور می‌تابد. شـیطان در گوشـان فریـاد زد که او را بکشـید. آنـان شمشـیر کشـیدند و به طرف من آمدند. فرزندم محمد سـرش را سـوی آسـمان فـراز کـرد و ناگـاه بلایی عظیم چـون رعـدی توفنـده بر زمین نازل شد و درهای آسمان گشـوده شد و آتش بارید و سروشی نـدا سر داد: تلاش کاهنـان بر بـاد شد! حلیمه می‌گوید: من آتشی را که فرود آمد تماشا کردم و نگـران فرزندم شدم و سوی دشت آنـان رفتم. اما آتش آن‌جا را

با همه کسانی که آن‌جا بودند سوزاند. من ترسیدم و نزدیک بود از روی الاغ بیافتم. این نخستین فضیلتی بود که از محمد بر ما پدیدار شد. راوی می‌گوید: نخستین شبی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در کوی بنی سعد فرود آمد، در حالی که آنان در قحطی شدیدی به سر می‌بردند، زمین‌هایشان سرسبز شد و درخت‌هایشان میوه داد. آنان به همین خاطر حضرت را بسیار دوست می‌داشتند و اگر کسی از آنان بیمار می‌شد، او را نزد ایشان می‌آوردند و شفا می‌گرفت و معجزه‌های بسیار پدید آورد. مردمان بنی سعد می‌گفتند:ای حلیمه! خداوند ما را از این فرزند تو سعادتمند کرد. حلیمه می‌گوید: به خدا سوگند هرگز هیچ یک از جامه‌های او را از نجاست نشستم. او برای بول موقعی معین داشت و تا فردا همان موقع دیگر تکرار نمی‌کرد. من از او حکمت می‌شنیدم. وقتی بزرگ شد و رشد کرد، می‌گفت: ستایش از آن خداوندی است که مرا از بهترین گیاه، از درختی که پیامبران را از آن آفرید بیرون آورد. من از او و سخنانش شگفت زده بودم. او صبح هنگام کوچک بود و شبانگاه بزرگ می‌شد. در یک روز به اندازه یک ماه دیگران و در یک ماه به اندازه یک سال دیگران رشد می‌کرد تا این‌که بالید و بزرگ شد و در آن روزگار هیچ‌کس خوش خُلق‌تر و برتری یافته ای.» از آن پس آوازه محمد صلّی الله علیه و آله در آن دیار پیچید. روزی حضرت سوی کعبه راهی شد. در آن‌جا اهل مکه داشتند کعبه را تعمیر می‌کردند. حجرالاسود را از جایش برداشتند و چون خواستند آن را سر جایش بگذارند، اختلاف کردند که چه کسی چنین کند. هر کس این افتخار را برای خود می‌خواست و می‌گفت: من آن را

سر جایش می‌گذارم. ابن مُغیره به آنان گفت:ای قوم! هر کس را که از این در وارد شد میان خود حَکَم کنید. همه پذیرفتند. ناگاه پیامبر صلّی الله علیه و آله سر رسید. گفتند: این محمد است و بسیار صادق و امین و شرافتمند و اصیل است. حضرت را صدا زدند. ایشان نزدشان رفت. عرض کردند: ما تو را در کار خود حَکَم کرده ایم، چه کسی حجرالاسود را سر جایش بگذارد؟ فرمود: این یک آزمایش است! جامه‌ای به من بدهید. آوردند. فرمود: حجر را بر این جامه بگذارید و هر قبیله‌ای از یک سو آن را بلند کند. آنان حجرالاسود را تا جایش بلند کردند و پیامبر صلّی الله علیه و آله آن را برداشت و سر جایش گذاشت و همه قبایل از کار ایشان شگفت زده شدند. توضیح: «الزعق» یعنی «فریاد». «الزمجرة» یعنی «صدا». دهد. در آن دم همه پرندگان و جنّیان برای شیر دادن به حضرت از هم پیشی گرفتند. آن‌گاه ندا رسید: دست نگه دارید، خداوند این کار را به انسان سپرده است. این چنین خداوند حلیمه را به این کار اختصاص داد. 24ـ و روایت شده: هنگامی که رسول خدا دو ماهه شد و در آن وقت نزد حلیمه بود و او شیرش می‌داد، عبد المطلب نزد حلیمه رفت و گفت: فرزندم را به من باز گردان. حلیمه گفت: فدایت شوم‌ای عبد المطلب او را نزد من باقی گذار که با من انس گرفته است. عبد المطلب گفت: چگونه است که قبلا او را نمی‌خواستی ولی اکنون می‌خواهی نگهش داری؟! حلیمه گفت: زیرا به خدا سوگند او انسان مبارکی است و به واسطه او به ما در بدنها و اموالمان برکت داده شده. پس او را نزد من باقی گذار که من هرگز از بابت او هیچ اجرتی از تو نمی‌خواهم. پس عبد المطلب

حضرت را نزد حلیمه باقی گـذارد و بـاز گشت. حلیمه هر شب که داخل خانه می‌شد می‌دید که پوشش ســـــــقف شکافته شده و ماه از روزنه آن پدیدار گشته و با حضرت خـــــوش و بش می‌کند. همسر حلیمه می‌گفت: این پسر مقامی والا دارد و بر تمام عرب ریاست خواهد کرد. 25. سـخن حلیمه در روایت دیگـری از ابن عبـاس نـیز آمـده است که آن را هم به سبب فوایـدی که دارد آورده ام. بنا بر این روایت، مـاجرا چنـان بـود که: خداوند آن دیـار و روزگار را به خشکسالی درانداخت و آن بلا همه مـردم را فرا گرفت. حلیمه از زمان خـود سـخن می‌گوید و تعریف می‌کند که در زمـان رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله مـــردم ســـخت در مشـــقت بودند و خانـــدان ما نـــیز به خشکسـالی گرفتـار بـود. من زنی سـرگردان بـودم و در دشت‌ها و کوه‌ها در پی سـبزی و گیـاهی می‌گشـتم و بر هر گیاهی گذر می‌کردم می‌گفتم ستایش از آن خداوندی است که این مشـــقت و بلا را بر من فـــرود آورده است. وقـــتی پیـــامبر صـــلّی الله علیه و آله زاده شـــد، من به حوالی مکه رفتم و سه روز بود که چیزی نخورده بودم و همچـون مـار به خـود می‌پیچیـدم. در آن شب پسـرم را زاییـــدم و نمی‌دانســـتم از درد زایمـــان شـــکوه کنم یا از مشقتی که کشیده بودم. شب به خواب رفتم و در خواب دیـدم مـردی آمد و مـرا بلند کـرد و در رودی سـفیدتر از شیر انداخت و گفت:ای حلیمه! از این آب زیـاد بنـوش تا شیرت زیاد شـود، چراکه عـزت و بی‌نیـازی روزگـار به تو رسیده اسـت، آیا مـرا می‌شناسـی؟ گفتم: نه. گفت: من همـــان ستایشی هســـتم که در خوشی و ناخوشی ات از برای خداوند می‌گفتی، به سـوی بطحـاء رهسـپار شو که در آن‌جا رزقی وسیع از برایت هست، نـام و نشـان خـود

را پنهــان کن و کسی را از خــود بــاخبر نکن. ســپس با دست بر سینه من زد و گفت: خداوند شیرت را زیــاد کند و روزی ات را وسیع گردانَد. من از خواب پریـدم و دیـدم از همه زنــان بــنی ســعد آراســته‌تر شــده‌ام و از بس ســینه‌هایم ســنگین شــده نمی‌تــوانم حملشــان کنم و از آن‌ها شیر روان است؛ حال آن‌که در اطـراف خـود مـردم بـنی سـعد را می‌دیـدم که زن و مـرد به مشـقت زنـدگی می‌گذرانند و شکمشان به کمرشـان چسـبیده و رنگشـان پریده و نه در کوه‌های برافراشته چـیزی می‌یابند و نه در زمین درخــتی می‌بینند. از هر گوشه و کنــار صــدای ناله بیماران به گوش می‌رسید و چیزی نمانده بود تا مردمـان عــرب از گرســنگی و نــاتوانی هلاک شــوند. حلیمه که به مشقت زندگی می‌گذراند و حالی دگرگون داشــت، چــون صبح هنگام برخاســت، همچــون شــاهزادگان شــده بــود و همه می‌گفتند: اتفاقی بزرگ برای او افتـاده است. خـود می‌گوید: آنان به من چشم دوخته بودند و از داســتان من می‌پرسیدند. اما من پاسخی نمی‌دادم و مـاجرای خـود را پنهان می‌داشتم، چرا که دســتور داشــتم چــنین کنم و در میان بنی سـعد هر زنی شـوهر داشــت، پســری زایید. در آن اوان می‌دیدم سرهایی که از پیری ســفید شــده بودند به برکت ولادت رســول خــدا دوبــاره ســیاه شــده بودند و شنیدیم که آوایی ندا سر داد: امســال همه زنــان قــریش زاییده‌اند و خداوند در این سال بر زنان حرام کرده دخــتر بزاینــد، چراکه در میــان قریشــیان پســری زاده شــده که خورشید روز است و ماه شب، خوشا به حال سینه‌ای که به او شــیر دهــد، پس به ســویش بشــتابیدای زنــان بــنی ســعد! ما در کــوهی فــرود آمــدیم و آهنگ آن کــردیم که سوی مکه راهی شویم. زنان بــنی ســعد که از مشــقت و

تنگنا در رنج بودند همه به راه افتادند و من نیز همـراه با پسر خردسالم سوار بر الاغی مـاده راهی شـدم. آن الاغ گرچه پیشـــتر ســـبک ســـیر بـــود، اما دیگر از شـــکمش صـــداهایی شـــنیده می‌شد و از بس نـــاخوش بـــود اسـتخوان‌هایش پیـدا شـده بـود و افتـان و خـیزان مـرا می‌بُـــرد. من که با شـــوهرم بـــودم در راه از هر گوشه آواهای عجیبی می‌شـنیدم و بر هر چه گـذر می‌کـردم، از شادی سر سوی من می‌کشید و می‌گفت: خوشا به حـال ســـینه ات‌ای حلیمه! به راهت ادامه بـــده که به زودی با نوری درخشان و ماهی تابناک باز خواهی گشت، پس نام و نشانت را پنهان کن و از پشت این قوم حـرکت کن که مژده‌ها سوی تو فرود می‌آیند. من به شـوهرم گفتم: آیا تو هم آن‌چه را من می‌شنوم می‌شـنوی؟ گفت: نـه، چـرا این قـدر ترسـیده‌ای و چپ و راسـتت را نگـاه می‌کـنی؟ پیش تـــاز که زنـــان بـــنی ســـعد جلو افتادند و می‌ترسم زودتر از ما به نـــوزادان مکه برســـند. ما شـــتابان راه پیمودیم و الاغمان تندروتر شد. در راه مردی به سـفیدی برف و بلندقامتی نخل را دیـدم که از فـراز کـوه نـدا سر می‌داد:ای حلیمه! پیش تـاز که خداوند عزوجل به من امر فرمـوده تا همه شـیاطین رانـده شـده را از تو دور کنم. حلیمه می‌گوید: چون به دو فرسـخی مکه رسـیدیم، شب را بیتوته کردیم. در خواب دیدم درختی سـبز بر سـرم قد افراشته و شاخه‌هایش را دور تا دورم آویخته و همچـــون نخل است و گونه گونه رطب دارد، و همه زنـــانی که از قبیله بنی سعد همراهم بودند اطـرافم را گرفته بودند و می‌گفتند:ای حلیمه! تو ملکه ما هســـتی، در همـــان اوان ناگاه از درخت رطبی در دامانم افتاد، من آن را برداشتم و در دهانم گذاشتم و دیدم همچـون عسل شـیرین است.

آن مزّه پیوسته زیر زبانم بود تا این‌که از رسول خدا جدا شدم. وقتی صبح شد، ماجرا را پنهان داشتم و با خود گفتم: اگر خداوند برای من امری مقدّر کرده باشد، به وقوع خواهد پیوست. به راه افتادیم تا این‌که روز دوشنبه به مکه رسیدیم. زنان بنی سعد پیش از ما رسیده بودند. کودکی که همراهم بود دیگر گریه نمی‌کرد و تکان نمیخورد و شیر نمی‌خواست. به شوهرم گفتم: انگار این کودک مرده است! داشتم این سخن را می‌گفتم که ناگاه کودکم رو به من کرد و چشم گشود و بر رویم خندید. من بسیار تعجب کردم. وقتی به میان مکه رسیدیم، به شوهرم گفتم: بپرس چه کسی در مکه والاترین مقام را دارد؟ او پرسید و به او گفتند: عبدالمطّلب بن‌هاشم. گفتم: بپرس چه کسی در میان قریشیان والاترین مقام را دارد و امسال دارای فرزندی شده است؟ گفتند: آل مخزوم. من شوهرم را بر شتر بر جا گذاشتم و سوی بنی مخزوم روانه شدم. دیدم همه زنان بنی سعد پیش از من سوی همه نوزادان رفته‌اند. بر جا مانده بودم و نمی‌گفت: به خدایان سوگند پسری را دیدم که اهل دینتان را می‌کُشد و خدایانتان را در هم می‌شکند و از سوی خود امری بر شما پدید می‌آورد. آنان در بازار عکاظ به دنبال حضرت گشتند اما ایشان را نیافتند. حلیمه ایشان را به منزل خود برد و دیگر ایشان را نه به فال بینان عرضه داشت و نه به هیچ‌کس دیگر.

27ـ و از شداد بن اوس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله داشت بر در حُجُرات با ما سخن می‌گفت که ناگاه پیرمردی از بنی عامر که مهتر و سرور قوم خود بود با عصایی در دست آمد و به خدمت رسول خدا رسید و حضرت را به جدّ ایشان نسبت داد و عرض

کرد:ای پسر عبدالمطّلب! خبردار شده‌ام که تو فرستاده خداوند به سوی مردم هستی و همان‌گونه که ابراهیم و موسی و عیسی و سایر پیامبران را فرستاده تو را نیز فرستاده است، بدان که سخن هنگفتی بر زبان رانده ای، انبیا و اوصیای بنی اسراییل از دو خانه بوده‌اند: یا از خانه وصایت و یا از خانه نبوت، اما تو از هیچ یک از این دو خانه نیستی و فقط مردی از میان همین عرب‌هایی هستی که این سنگ‌ها و بت‌ها را می‌پرستیده‌اند، تو کجا و نبوت کجا؟! اما هر سخنی در ورای خود حقیقتی دارد، اکنون حقیقت کلام تو و سرآغاز مقام تو چیست؟ پیامبر صلّی الله علیه و آله از سوال آن پیرمرد خوشحال شد و سپس فرمود:ای برادر اهل بنی عامر! سوالی که پرسیدی داستانی در پی دارد! بنشین و بشنو. پیرمرد زانو زد و همچون شتر که بر زانوانش می‌نشیند نشست. رسول خدا صلّی الله علیه و آله با او سخن گفت و فرمود:ای برادر اهل بنی عامر! حقیقت کلام و سرآغاز مقام من این است که من دعای ابراهیم و مژده برادرم عیسی بن مریم بوده ام. من نخستین فرزند مادرم بودم و او سنگین‌تر از بار همه زنان مرا باردار بود آن چنان که به همنشینان خود از سنگینی بارش شکوه می‌کرد. او شبی در خواب دید باری که در شکم دارد نوری است که مشرق و مغرب زمین از آن روشن می‌شود. چون به دنیا آمدم و بزرگ شدم از بتان و اشعار جاهلی بیزار بودم. من در قبیله بنی بکر شیر خوردم. روزی از روزها در میان صحرا با پسران همسالم بودم که ناگاه گروهی با تشتی از طلا پُر از برف آمدند و از میان دوستانم مرا گرفتند. دوستانم گریختند و چون به بلندای صحرا رسیدند رو به آن گروه گفتند: با این پسر چه کار دارید؟

او از قبیله ما نیست، او پسر بزرگ قریش است و در قبیله ما شیر می‌خورد، نه پدر دارد و نه مادر، کشتن او چه سودی به شما می‌رساند و از این کار چه به دست می‌آورید؟! اگر عزم کرده‌اید او را بکشید هر کدام از ما را خواستید انتخاب کنید و به جای او بکشید و او را رها کنید. بچه‌ها وقتی دیدند آن قوم پاسخی به آنان نمی‌دهند، شتابان گریختند و به سوی قبیله رفتند تا آنان را از من باخبر کنند و از آنان در برابر آن گروه کمک بخواهند. یکی از آن گروه سمت من آمد و مرا به آرامی خواباند و سپس میان سینه‌ام را از بالا تا پایین عانه شکافت. من به او نگاه می‌کردم اما چیزی احساس نمی‌کردم. او احشاء شکمم را بیرون آورد و با آن برف آن‌ها را به خوبی شست و سپس همه را سر جایش گذاشت. بعد از او نفر دوم آمد و به دوستش گفت: برو! او از نزد من رفت و آن یکی دستش را در شکمم کرد و در حالی که به او نگاه می‌کردم، قلبم را بیرون آورد و از درونش لخته‌ای سیاه در آورد و بیرون انداخت. سپس انگار که چیزی را می‌گرفت با دست راستش اشاره کرد و ناگاه دیدم مُهری از جنس نور در دست دارد که چشم‌ها را خیره می‌کند. آن مُهر را بر قلبم کوبید و قلبم از نور نبوت و حکمت لبریز شد. سپس قلبم را سر جایش گذاشت و من سرمای آن مُهر را احساس می‌کردم. بعد از او نفر سوم آمد و به دوستش گفت: برو! او دستش را از بالا تا پایین بر سینه‌ام کشید و آن شکاف به خواست خداوند عزوجل خوب شد. سپس دستم را گرفت و به آرامی مرا بلند کرد و به آن اولی که شکمم را شکافت گفت: او را با ده تن از امتش وزن کن. او مرا با آنان وزن کرد و من بر آنان سنگینی کردم.

سپس گفت: او را با صد تن از امتش وزن کن. او مـرا با آنان وزن کرد و من بر آنان سنگینی کردم. سـپس گفت: او را با هـزار تن از امتش وزن کن. او مـرا با آنـان وزن کرد و من بر آنان سـنگینی کـردم. آن‌گـاه گفت: رهـایش کن! اگر او را با همه امتش هم وزن کـــنی بی‌شک او بر آنان سـنگینی می‌کند. سـپس آنـان مـرا بر سینه‌هایشـان فشـــردند و ســـرم را و میـــان دیـــدگانم را بوســـیدند و گفتند:ای حـــبیب! نـــترس، اگر می‌دانســـتی چه خـــیر و صـــلاحی بـــرایت رقم خـــورده، هر آینه چشـــمانت روشن می‌شد. در همـان اوان ناگهـان دیـدم همه قبیله آمدند و مادر رضاعی‌ام پیشاپیش آنان با صدای بلند فریـاد می‌زد و می‌گفت:ای فرزند نـــاتوان من که در میـــان یـــارانت ضـعیف افتـادی و از نـاتوانی کشـته شـدی! آن گـروه بر سـرم ریختند و سـرم را و میـان دیـدگانم را بوسـیدند و گفتند: به به به تو پسر ناتوان! دایه‌ام فریاد زد:ای فرزند تنهـــای من! آنـــان بر ســـرم ریختند و ســـرم را و میـــان دیـــدگانم را بوســـیدند و گفتند: به به به تو پسر تنها! تو تنها نیســـتی، خداوند عزوجل و فرشـــتگان او و مومنـــان زمین با تو هســـتند. دایه‌ام فریـاد زد:ای فرزند یـتیم من! آنـــان بر ســـرم ریختند و ســـرم را و میـــان دیـــدگانم را بوسیدند و گفتند: به به به تو پسر یتیم که کسی نزد خدا از تو ارجمنـــدتر نیست! کـــاش می‌دانســـتی چه خـــیر و صلاحی برایت رقم خورده. وقتی چشم مـادر رضـاعی‌ام بر من افتاد گفت: پسرم، هنـوز زنـده ای؟! سـپس آمد و مرا گرفت و به سینه‌اش فشـرد و در دامـانش نشـاند. به خـدایی که جـانم در دست اوست وقـتی در دامـان حلیمه بودم دستم در دست آن گروه بود، رو به آن مردان کردم و پنداشـــتم مـــردم نـــیز آنـــان را می‌بیننـــد، اما آنـــان را

نمی‌دیدند. در آن دم یکی از مـــــــــردم گفت این پسر یا دیوانه شـــده یا جنّی! او را نـــزد کاهنمـــان ببرید تا او را ببیند و درمـــــــانش کند. گفتم: بـــــــرای من هیچ یک از اتفاق‌هـایی که می‌گویید نیافتـاده، من تندرسـتم و قلبم سالم است و هیچ ناخوش نیستم. پدرم که همسر دایه‌ام بود گفت: مگر نمی‌بینید به درستی سخن می‌گویـد؟! من امید دارم که بلایی بر سر پسـرم نیامـده بشد. اما آنـان مرا نزد کاهنشان بردند و مـاجرای مـرا بـرایش گفتند. او گفت: ساکت شوید تا از خودش بشـنوم، او حـال خـود را بهتر از شما می‌داند. او از من پرسید و من ماجرای خـود را از اول تا آخر برایش تعریف کـردم. ناگـاه از جا پرید و مرا به سینه فشرد و با صدای بلند دو بـار نـدا سر داد:ای مردمان عرب! این پسر را بکُشید و مرا نیز با او بکُشـید، به لات و عُزّی سوگند اگر او را رها کنید و به بلوغ برسد، از امورتـان سـرمی پیچد و شـما و پـدرانتان را بی‌خـرد می‌خواند و دینتان را دگرگون می‌سـازد و دیـنی برایتـان می‌آورد که هرگز همانندش را نشـنیده اید. آن‌گـاه دایه‌ام مرا از دست او کشـید و گفت: تو از پسر من دیـوانه‌تر و مجنون تری، اگر می‌دانسـتم می‌خـواهی چـنین سـخنانی بگویی هرگز او را نزدت نمی‌آوردم، در پی کسی باش که خودت را بکُشد، ما محمد را نمی‌کشیم! سپس مرا سـوار کردند و نزد خاندان خود آوردند. من از کاری که شده بود ترسیدم و دیدم جای آن شکاف از بالا تا پـایین سـینه من همچـون بند پـای افـزار شـده است.ای بـرادر اهل بـنی عامر! این حقیقت امر من و سرآغاز پا گـرفتن من بـود. مرد عامری عـرض کـرد: به خـدایی که هیچ خـدایی جز او نیست شهادت می‌دهم که امر تو حـقّ است. سـوال‌هایی از تو دارم مرا آگاه ساز! حضرت صـلّی الله علیه و آله با

لهجه عـــامری با او ســـخن گفت و فرمـــود: هر چه می‌خواهی بـپرس. عـرض کـرد:ای پسر عبـدالمطّلب! چه چیز بر علم می‌افزاید؟ فرمود: آموختن. عـرض کـرد: چه چیز بر شرّ می‌افزاید؟ فرمود: زیاده روی. عرض کرد: آیا نیکی کردن پس از بـدکاری فایـده‌ای دارد؟ فرمـود: بلـه، توبه گناه را می‌شوید و کارهای نیک کارهای بد را از بین می‌بـرد و چـون بنـده‌ای پروردگـارِ عزوجل را فراخوانَد خداوند هنگام سختی او را اجابت می‌کند. عـرض کـرد:ای پسر عبـــدالمطّلب! چگونـــه؟ فرمـــود: خداوند عزوجل می‌فرماید: به عزت و جلالم سـوگند نه هرگز دو امـان را برای بنـده‌ام جمع می‌کنم و نه هرگز دو تـرس را؛ اگر او در دنیا خـود را در امـان از من ببینـد، در آن روز که من همه بندگانم را بـرای دیـدار روز معلـوم جمع می‌آورم او از من خواهد ترسید و در این ترس باقی خواهد ماند، اما اگر او در دنیا از من بترسـد، در آن روز که بنـدگانم را در عرصه ملکـوت جمع می‌آورم او از من امـان می‌یابد و در این امنیت باقی می‌ماند و من او را در زمره کسـانی که نابودشـان می‌کنم قـرار نمی‌دهم. عـرض کـرد:ای پسر عبدالمطّلب! به چه چیز فرامی خوانی؟ فرمود: به سـوی پرســتش خداوند عزوجل که یگانه است و هیچ شـریکی ندارد و به این‌که شریک‌هایی را که برای خدا می‌پنـداری، کنار بگـذاری و از لات و عُـزّی دست بکشی و به کتـاب و رســولی که خداوند عزوجل فرســتاده اقــرار کــنی و نمازهای پنجگانه را چنـان که حق آن‌هاست به جا آوری و زکات مالت را بـپردازی تا خداوند عزوجل تو را پـاک دارد و مالت را پاکیزه گردانَد و این‌که یک ماه از سال را روزه بگیری و چنان که توانایی داشتی خانه خدا را حج بگذاری و از جنابت غسل کنی و به مرگ و رستاخیز پس از مرگ

و به بهشت و دوزخ ایمـان داشـته باشی. عـرض کـرد:ای پسر عبــدالمطّلب! اگر این کارها را بکنم چه می‌شـــود؟ فرمود: «جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِــکَ جَــزاءُ مَنْ تَــزَکَّی» {بهشــتهای عــدن که از زیر [درختـــــــــان] آن جویبارها روان است. جاودانه در آن می‌ماننـد، و این است پـاداش کسی که به پـاکی گراید.} عــرض کــرد:ای پسر عبــدالمطّلب! افــزون بر این‌ها آیا چیزی از دنیا نیز به دستم می‌آید؟ من آسایش در زنـدگی را دوست دارم. فرمــود: بلــه، پــیروزی و بهــروزی در دیارت. این چـنین آن پـیرمرد خـداترس شد و از راه خطا برگشت. این حـدیث حسن و غریـبی است و از مفـردات محمد بن یعلی به شـمار می‌آید. «مـدرة القـوم» یعـنی سخنگوی آن‌ها. «فمثل» یعنی بلند شد. «تفوهت» یعـنی سـخن گفتم. «دعـوة ابـراهیم» یعـنی همانچه خداوند از قول ابراهیم حکایت کرده که گفت: «وابعث فیهم رسولا منهم» و گفت: «قـــال و من ذریـــتی». «انی کنت بکر امی» یعنی اولین فرزند مادرم بودم. در بعضی نسـخه‌ها «بطن امی» آمده. «ما رابکم» یعـنی چه چـیز شـما را به شک انداخت و در اینجا یعنی چه چیز شـما را واداشت که این پسر را بگیرید. «فماذا یرد علیکم قتله» یعنی کشـتن او چه سـودی به شـما می‌رسـاند. «لا یحـیرون» یعـنی جـواب نمی‌دادند. «یوذنـونهم» یعـنی به آن‌ها خـبر دادند. «یستصرخون» یعنی از آن‌ها کمک می‌خواسـتند. «فـانعم غسلها» یعنی خوب آن را شست. «فصدعه» یعـنی آن را شـکافت. «ثم قـال بیـده یمنة منه» یعـنی با دسـتش به جانب راستش اشاره کرد. «فإذا أنا فی یده بخـاتم نـور» یعــنی در آن وقت مهر را در دســتش دیــدم. «رجحهم» یعنی بر آن‌ها برتری یافت. «لم ترع» یعنی نترس. جواب

این سخن «و لو تدری ما یراد بک» در دفعه آخر حذف شده و اینچنین بوده: چشمت روشن می‌شد. «القلبه» یعنی درد. و لام در «یا للعرب» برای استغاثه است. «معری» از عرواء است به معنی لرزیدن. «سل عنک» یعنی هر چه می‌خواهی بپرس و این به لهجه بنی عامر بود وگرنه به دیگران می‌فرمود: «سل عما شئت». «فاتنی بحقیقة ذلک» یعنی به من خبر بده. «الحوبة» یعنی گناه. «الوطء» یعنی نعمت. 28ـ کنز الفوائد: از حلیمه سَعدیّه روایت شده که وی گفت: چون پیامبر صلّی الله علیه و آله یک ساله شد، زبان به سخنی گشود که زیباتر از آن نشنیده بودم، گفت: خداوندِ بسیار پاک بسیار پاک، چشم‌ها همه به خواب رفته‌اند اما خداوند بخشنده «لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ» {نه خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران}. یک بار زنی یک مشت خرما برای صدقه به من داد. من کمی از آن را به محمد که سه ساله بود دادم. او آن‌ها را به من پس داد و گفت:ای مادر! صدقه نخور، نعمت برای تو وفور یافته و خیر و برکتت افزون شده، من صدقه نمی‌خورم. حلیمه می‌گوید: به خدا سوگند پس از آن دیگر صدقه قبول نکردم. 29ـ سپس کازرونی می‌گوید: روایت شده که شکافته شدن سینه حضرت صلّی الله علیه و آله در سه سالگی ایشان بوده و نیز بر اساس روایتی از محمد بن سعد از محمد بن عمر از یارانش گفته شده در چهار سالگی ایشان بوده، به این ترتیب که حضرت دو سال نزد آنان می‌مانَد تا این‌که از شیر گرفته می‌شود و چون چهار سال داشته، حضرت را به دیدار مادرش می‌برند. آن‌جا حلیمه درباره محمد صلّی الله علیه و آله برای آمنه تعریف می‌کند و به او می‌گوید که از حضور ایشان چه

برکت‌هایی دیده است. آن‌گـاه آمنه می‌گوید: پسـرم را با خود برگـردان زیـرا می‌ترسم در مکه وبا بگـیرد و به خـدا سـوگند که او مقـامی والا دارد. حلیمه حضـرت را بـرمی گرداند و چـون چهـار سـال حضـرت تمـام می‌شـود، دو فرشته نزد حضرت می‌آیند و شکم ایشان را می‌شکافند. پس از آن حلیمه حضرت را نـزد آمنه می‌بـرد و مـاجرا را بـرای او بـازمی گوید. سـپس دوبـاره ایشـان را بـرمی گرداند و حضـرت یک سـال یا همین حـدود نـزد حلیمه می‌ماند و حلیمه نمی‌گذارد ایشان به جـای دوری بـرود تا این‌که می‌بیند ابری می‌اید و بر حضرت سـایه می‌افکند و وقتی ایشان می‌ایسـتد آن ابر هم می‌ایسـتد و وقـتی به راه می‌افتد آن هم به راه می‌افتد. حلیمه از این بـابت نیز هراسان می‌شود و ایشان را نزد مادرش می‌بَرد تا به او بسپارد و این در پنج سالگی حضرت بوده است. در آن اوان حلیمه حضرت را در میان مردم گم می‌کند و هر چه جستجو می‌کند ایشـان را نمی‌یابد. راوی در ادامه همانند آن‌چه را که پیشـتر آوردیم نقل می‌کند. نـیز روایت شـده که عبـدالمطّلب حضـرت را در پی کـاری می‌فرسـتد و ایشان ناپدید می‌شود. و در اخبـار آمـده که حلیمه وقـتی که حضـرت با خدیجه ازدواج کـرده بـود به مکه آمد و از خشکسالی و تلف شدن چهارپایان نزد رسول خدا شـکوه کرد. رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله با خدیجه صـحبت می‌کند و چهل میش و شـتر به حلیمه عطا می‌کند و او نزد خاندانش بازمی گردد. این می‌گـذرد و پس از اسـلام نـیز حلیمه نـزد حضـرت بـرمی گـردد و هم خـودش و هم شوهرش اسلام می‌آورند. هم‌چنین: روایت شـده زنی که به پیـامبر صـلّی الله علیه و آله شـیر داده بـود اجـازه خواست تا خدمت ایشان برسد. وقـتی آن زن بر حضـرت

وارد شد، ایشان فرمود: مـادرم! مـادرم! و ردای خـود را برداشت و آن را بـــــرای آن زن پهن کـــــرد و او بر آن نشست. نـیز از ابی حـازم روایت شـده: کـاهنی به مکه آمده بود. در همان اوان دایه رسول خدا ایشان را که پنج سـال داشت نـزد عبـدالمطّلب آورده بـود، چراکه او هر سال حضرت را نـزد وی می‌بُـرد. آن کـاهن حضـرت را به همـراه عبـدالمطّلب دید و گفت:ای جمـاعت قـریش! این پسر را بکشـید، او میـان شـما جـدایی خواهد انـداخت و شما را خواهد کُشت. عبـدالمطّلب با حضـرت گـریخت. از آن پس قریشـیان از سـخن آن کـاهن، که آنـان را از حضـرت بر حـذر داشـته بـود، همـواره دربـاره ایشـان هراسان بودند. و در شش سـالگی حضـرت، هم‌چنـان که گفته شد، مادر ایشان درگذشت. اکنون روایـتی از آن‌چه که در هفت سـالگی حضـرت روی داده خـواهیم آورد: از نـافع بن حسـین روایت شـده که رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله با مـادر خـود آمنه به سر می‌بُـرد. وقـتی آمنه درگذشت، جدّ حضرت عبدالمطّلب ایشان را نزد خود بُـرد و بیش آمد و گفت:ای عبدالمطّلب! این پسر، پیـامبر این امت است، اگر برای تو بیرون نیامده بـودم دیر بر سـرم خراب می‌شد، او را بـازگردان و مـراقبش بـاش تا مبـادا بـرخی از اهل کتـاب ناجوانمردانه او را بکشـند. سـپس حضـرت را درمـان کـرد و بـرای ایشـان دارو داد. خداوند محبت حضـرت را در دل قـوم ایشـان و دل هر کس که ایشان را می‌دید انداخته بود. ماجرای خروج عبـدالمطّلب با رسـول خـدا به دنبـال آب نـیز از رقیقه دخـتر صـیفی بن‌هاشم روایت شده اسـت، وی گفته: چند سـالی چنـان به دشواری بر قریشـیان گذشت که پسـتان‌ها همه خشک و استخوان‌ها همه سست شد [و روایت شده نـازک شد].

در آن روزگـاو روزی در حـالی که بـرادرم نـیز با من بـود خوابیده بودم یا چرت می‌زدم که دیـدم ناگـاه سروشی با صدای بلند ندا سر داد:ای جماعت قریش! آن پیامبری که در میـان شـما برانگیخته می‌شـود هنگـام ظهـورش فـرا رسیده و چیزی تا باران و سرسبزی باقی نمانـده اسـت، پس بنگرید تا مردی بلندقامت و درشت انـدام و سـپیدرو و تیزمشام و خـوش رو و بلندمرتبه بیاید [و روایت شـده مردی بزرگ و والامقـام و تنومند و بلندقد]، بدانید که او باید با فرزندش از میان مـردم جـدا شـوند و از هر قبیله مردی به سـوی او آیـد، سـپس آن جمع انـدکی آب بر سر بپاشند و خـود را عطـرآگین کنند و هفت مرتبه خانه خـدا را طـواف کنند و آن مـرد پـاک و پـاک نـژاد در میانشـان باشـد، آن مـرد طلب آب کند و آن قـوم ایمـان داشـته باشند، آن‌گـاه که چـنین شد بـاران بر شـما خواهد بارید. راوی می‌گوید: من هراسـان شـدم و به خـود لرزیـدم و هـوش از سـرم پرید و خـوابم را مو به مو بـرای مـردم بـازگفتم. به حـرمت و حـرم سـوگند هر کس در مکه بـود گفت آن مرد شیبة الحمد (عبد المطلب) است. قریشیان نزد او گرد آمدند و از هر قبیله مردی سـوی او راهی شد و آب بر سر پاشیدند و خود را عطرآگین کردند و طـواف کردند و سپس از کـوه ابـوقیس بـالا رفتند و آن قـوم به دنبـال او سـبک بـار بـالا رفتند تا این‌که به نـوک کـوه رسـیدند و گرداگـرد او حلقه زدند. آن‌گـاه عبـدالمطّلب برخاست و نـوه‌اش محمد را بلند کـرد و بر گـردن خـود نشاند. محمد آن روز کم وبیش پسری نوبالغ بود. سـپس گفت: خداوندا‌ای بر طرف کننده کاسـتی‌ها وای از میـان برنـده سـختی‌ها، تو دانـایی هسـتی که نمی‌آمـوزد و خواهـانی هسـتی که بخل نمی‌ورزد، اینـان بنـدگان و

کنیزان تو در آستان حرم تو هستند، از این سال سختی که در آن حیوانات خود را از دست داده‌اند سوی تو شکوه آورده‌اند، پس بارالها بشنو و بارانی شدید و پُرطراوت بر ما نازل فرما. آنان هنوز به خانه نرسیده بودند که آسمان دهان باز کرد و چنان بارانی به راه افتاد که دشت از آب پُر شد. بزرگان و سران عرب، عبدالله بن جدعان و حرب بن امیه و یعنی خودداری. «ترک الإبداء» یعنی او از والاتباران و ارجمندان است اما این را آشکار نمی‌کند. «بضّ» با باء موحده مفتوحه و ضاد معجمه برگرفته از «بضاضة» است یعنی رنگ روشن و پوست تمیز. «عرنین» به کسر یعنی بینی، هم‌چنین گفته‌اند یعنی نوک بینی. «وسیط» بزرگ قوم است برگرفته از «وسط». «أوطف الأهداب» یعنی مژه‌های بلند. «فلیخلص» یعنی او و فرزندانش باید از میان مردم جدا شوند، مانند کلام حق تعالی «خَلَصُوا نَجِيًّا» {رازگویان کنار کشیدند}. «لیدلف إلیه» از «دلیف» می‌آید به معنای راه رفتن آهسته و پیشروی با ملایمت. «شنّ الماء» ریختن آب بر سر است، هم‌چنین گفته‌اند «شنّ» پاشیدن متفرق آب است. «لداته» دو وجه دارد، یا این‌که جمع «لدة» است مصدر «ولد» مانند «عدة» و «زنة»، یعنی زادگاه او زادگاه پدران و اجدادش همه موصوف به پاکی و پاکیزگی است، و یا این‌که همگنان وی را منظور دارد، یاد کردن از همگنان اسلوبی است که برای اثبات و استوارسازی صفتی به کار می‌برند، زیرا وقتی او در شمار جماعت و یاران پاکیزه باشد، این در اثبات پاکیزگیِ او قوی‌تر است و بیشتر بر قداست او دلالت دارد. «غشتم» یعنی باریدید. «قفّ» یعنی پریشان شد و به خود لرزید، «قفة» یعنی لرزیدن از روی و او بر آن

می‌نشست، باری پیامبر آمد و روی آن بالش نشست. ابوطالب گفت: برادرزاده‌ام می‌داند که صاحب نعمت می‌شود. و از عمرو بن سعید روایت شده که ابوطالب گفت: با برادر زاده ام، یعنی پیامبر، در ذی المجاز بودم. آن چنان تشنه شدم که به او شِکوه کردم و گفتم:ای برادرزاده! تشنه‌ام شده است. همین که این را گفتم دیدم او بدون هیچ نگرانی خم شد و نشست و گفت:ای عمو! آیا تشنه هستی؟ گفتم: بله. او پاشنه‌هایش را بر زمین کوبید و ناگاه آب بیرون زد و گفت: بنوش‌ای عمو! ابوطالب می‌گوید: آن‌جا جود و کرم حاتم طایی رنگ باخت. و از جمله آن رویدادها درگذشت کسری انوشیروان و جانشینی پسرش هرمز بوده است. و از جمله آن‌چه در نُه سالگی حضرت روی داده، بر اساس برخی روایات، این بوده که ابوطالب ایشان را به بُصرای شام برده است. و از جمله آن‌چه در ده سالگی حضرت روی داده، جنگ «فِجار» اول بوده، یعنی نبردی که در عکاظ درگرفته و سه روز طول کشیده. و از جمله آن‌چه در یازده سالگی حضرت روی داده، روایتی است از ابی بن کعب، وی آورده: اباهریره از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسید: نخستین چیزی که از امر نبوت دیدی چه بود؟ پیامبر صلّی الله علیه و آله نشست و فرمود:ای اباهریره! در آن زمان که ده سال و چند ماه داشتم روزی در صحرا بودم. ناگاه شنیدم از بالای سرم صدایی می‌آید. دیدم مردی به مرد دیگر می‌گوید: خودش است؟! آن دو با چهره‌ها و اخلاق و جامه‌هایی که هرگز در میان مردمان ندیده بودم رو به من کردند و به طرف من به راه افتادند و آمدند و هر یک، یک بازوی مرا گرفتند، اما من هیچ احساس نکردم. یکی به دیگری گفت: او را

بخوابـــان. او مـــرا بـــدون این‌که آزار کند خواباند. به او گفت: سینه‌اش را بشکاف. او بدون هیچ درد و خـونریزی ســـینه‌ام را شـــکافت. به او گفت: کینه و حسد را از آن بیرون بیاور. او چـیزی همانند گلـوله‌ای از لخته خـون در آورد و آن را بـــیرون انـــداخت. به او گفت: مهربـــانی و بخشش را آن‌جا بگـذار. او چـیزی همچـون آن‌چه در آورد اما از شبیه نقره در سینه‌ام گذاشت. سپس شست پـــایم را تکان داد و گفت: به میان مردم برو. من با آن دو هدیه برگشتم و در حق کوچک و بزرگ مهربـانی و بخشش روا داشتم. و اما آن‌چه در دوازده سـالگی تا سـیزده سـالگی حضرت روی داد، سفر ایشان به شام به همراه ابوطالب بود. روایت شده که چون دوازده سال و دو ماه و ده روز بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله گذشت، ابوطالب بـــار ایشان را بـرای سـفر به نصـرانیت را از کتـابی که درس می‌دادند به ارث می‌بُردند. آنـــان همیشه از کنـــار بُحـــیراء می‌گذشـتند و او هیچگـاه با آنـان سـخن نگفت. تا این‌که آنان آن سال آمدند و در نـزدیکی بُحـیراء در همـان محلی که همیشه فرود می‌آمدند، مـنزل کردند. این بـار بُحـیراء برایشان طعامی ساخت و آنان را دعـوت کـرد. او به این خاطر از آنان دعوت کـرد که دید هنگـامی که می‌آمدند در میان آن قوم، ابری بر سر رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله می‌آمد و وقتی آنـان به زیر درخـتی فـرود آمدنـد، آن ابر همان جا ایستاد و شـاخه‌های آن درخت به طـرف سر پیامبر که به زیرش نشسته بود، پایین آمد. وقتی بُحـــیراء این صحنه را دید از صومعه‌اش پایین آمد و دســـتور داد تا آن غذا را آمـاده کردند و بـرایش آوردند. سـپس کسی را نزد آنان فرستاد و گفت:ای جماعت قریش! من برایتـــان طعـامی سـاخته‌ام و دوست دارم همه شـما بیایید و هیچ

کوچک و بزرگ و هیچ بنده و آزادی را به جا نگذارید، شما با این کـار مـرا گـرامی می‌دارید. یکی از آنـان گفت: تو آدم بزرگی هستی‌ای بحُیراء! اما هیچگاه این کار را برای ما نمی‌کـردی، امـروز قضـیه چیسـت؟! گفت: من دوست داشتم شما را گرامی بدارم، شما حقی دارید! آنـان همه نزد او گرد آمدند اما رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله از میانشان جا ماند. زیـرا ایشـان کم سن و سـال بـود و از همه آن قوم کوچکتر بود، بنـابراین در جهـاز آنـان به زیر آن درخت بر جا ماند. وقتی بُحیراء به آن قـوم نگریسـت، نشـانه‌ای را که می‌شـناخت و می‌دانست ندیـد، چشم انـداخت اما آن ابر را بر سر هیچ یک از آن قـوم ندید و دریـافت که آن ابر بـالای سر رسـول خـدا بر جا مانـده است. گفت:ای جمـاعت قـریش! آیا هیچ یک از شـما از غـذای من جا نمانـده؟! گفتند: هیچ‌کس جا نمانـده جز پسری که از همه کوچکتر است و در جهاز کاروان مانـده است. گفت: او را فرابخوانیـد، باید بـرای خـوردن غـذای من بیاید، روا نیست شما همه بیایید و یکی از شـما نیاید حال آن‌که من می‌بینم او نیز از شماست. گفتند: به خـدا سـوگند او در میـان ما والاتبـارترین اسـت، او بـرادرزاده این مرد، یعنی ابوطـالب از فرزنـدان عبـدالمطّلب است. آن‌گـاه حـارث بن عبـدالمطّلب بن عبـدمناف برخاست و گفت: به خـدا سـوگند ما سـزاوار نکوهشـیم که از میـان خود فرزند عبدالمطّلب را بر جا گذاشته ایم. او برخاست و نـزد پیـامبر صـلّی الله علیه و آله رفت و ایشـان را در آغوش گرفت و آورد و بر سر غـذا نشـاند، حـال آن‌که آن ابر بـالای سر حضـرت می‌آمد. بُحـیراء به حضـرت چشم دوخت و به نشـانه‌هایی که از پیـامبر می‌شـناخت نگریست. وقتی آن قوم از سر غـذا پراکنـده شـدند، نـزد

حضـرت رفت و عـرض کـرد:ای پسر! به حق لات و عُـزّی سوگند از تو سوال‌هایی دارم که باید پاسخ دهی. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: با نام لات و عُزّی چیزی از من نــپرس که نــزد من هیچ چــیز منفــورتر از آن دو نیست. عرض کرد: تو را به خدا سـوگند که به سـوال‌های من پاسخ بـده. فرمـود: از هر چه می‌خـواهی بـپرس. او شروع کرد سوال‌هایی درباره احوال حضرت حتی خــواب ایشــان بپرسد و رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله به او پاسخ داد و همه پاسخ‌ها با آن‌چه او می‌دانست ســـازگار بود. سپس او میان دیدگان حضـرت را دید و سـپس جامه از کمر حضرت کنار زد و بر کمر ایشان، در همـان جـایی که وصفش را می‌دانسـت، مُهر نبـوت را دید و جـای مُهر را بوسید. قریشیان گفتند: محمد نـزد این راهب مقـامی دارد. ابوطالب نیز وقتی این رفتار را از راهب دید بــرای برادرزاده‌اش نگـران شد. بُحـیراء به ابوطـالب گفت: این پسر چه نسبتی با تو دارد؟ گفت: فرزند من است. راهب گفت: فرزنــدت نیســت، پــدر این پسر نباید زنــده باشد. گفت: بـــــرادرزاده من است. راهب گفت: پـــــدرش چه می‌کنـد؟ گفت: پـدرش درگذشت و مـادرش او را آبسـتن شد. راهب گفت: مــادرش چه می‌کنــد؟ گفت: به تــازگی درگذشته است. راهب گفت: راست می‌گویی، بــرادرزاده ات را به دیار خود بازگردان و به خـاطر او از یهودیـان بر حـذر بـاش، به خـدا سـوگند اگر او را ببینند و آن‌چه را که من شـــناختم از او بشناســـند، بلایی بر ســـرش خواهند آورد، این بـــــرادرزاده تو مقـــــامی والا دارد که ما در کتاب‌هایمان خوانده ایم و از پـدرانمان شـنیده ایم، بـدان که من این اندرز را به تو دادم. وقتی قریشیان تجارت را به پایان رسـاندند، ابوطـالب حضـرت را به سـرعت راهی

کـــرد. چند تن از یهودیـــان پیـــامبر را در آن‌جا دیدند و نشـانه‌های ایشـان را قریشـیان کعبه را خـراب کردند تا بسازند. ابن اسحاق می‌گوید: کعبه بنایی سنگی بلندتر از قد آدمی بود. قریشیان خواستند آن را مرتفع و مسـقّف سازند. چند نفر از قریشـیان و دیگـران به گنج‌هـای کعبه که در چاهی وسط کعبه بود، دسـتبرد زده بودند و از این رو کعبه را خـراب کردنـد، که این در سی و پنج سـالگی حضـرت روی داده بـود. در بیـان سـبب خـرابی کعبه هم‌چنین گفته‌اند که سیل بر مکه مُشرف بـود و از بـالای مکه سـیل به راه می‌افتـاد و تا درون کعبه می‌رسـید. از این رو کعبه شـکاف برداشت و قریشـیان ترسـیدند که ویران شود و زیورهـای کعبه را، همچـون آهـویی طلایی که آراسته به درّ و جواهر بود، به سرقت ببرند. از این رو کعبه را خراب کردند. در همان اوان یک کشتی که از روم می‌آمد و به سرپرسـتی «بـاقوم» بنّـای رومی در دریا حرکت می‌کرد، در حوالی جدّه خراب شد. ولید بن مغـیره با چند تن از قریشـیان بر سر آن کشـتی رفتند و چوب‌هایش را خریدند و با باقوم رومی صـحبت کردند. او با آنـان آمد و به او گفتند کـاش خانه پروردگـار ما را می‌ساختی! او دسـتور داد تا سـنگ بیاورند و آنـان سـنگ جمع کردند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله نـیز که سی و پنج سال داشت، با آنان بود. آن‌ها پـایین پوش‌هایشـان را بر گردن خود می‌کشیدند و درون آن سـنگ می‌آوردند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله نیز چـنین کـرد. ناگـاه بر زمین خـورد و نـدا رسـید که عـورتت را بپوشـان. این نخسـتین نـدایی بـود که رسـید. ابوطـالب گفت:ای برادرزاده! پایین پوشت را بر سرت قرار ده و ادامه بـده. فرمود: این بلا فقط از آن رو بر سـرم آمد که تنم برهنه

شد. این چنین عورت رسول خدا صلّی الله علیه و آله دیده نشد. و نیز در بخاری از جابر بن عبدالله روایت شده که وقتی کعبه بازسازی می‌شد، پیامبر صلّی الله علیه و آله و عباس سنگ می‌آوردند. عباس به پیامبر عرض کرد: پایین پوشت را بر گردنت بگیر و آن را پُر از سنگ کن. ناگاه پیامبر صلّی الله علیه و آله زمین خورد و چشمانش سیاهی رفت. سپس به هوش شد و فرمود: جامه ام! جامه ام! و پایین پوش خود را محکم بست. وقتی شروع کردند کعبه را بسازند، آن را تقسیم کردند و بر سر قسمت‌ها قرعه کشیدند. این چنین از رکن اسود تا رکن حَجَر از روبرو به عبدمناف و زهره افتاد، و از حَجَر تا رکن حجر بعدی به بنی اسد بن عبدالعزی و بنی عبدالدار افتاد، و از رکن حَجَر تا رکن یمانی به تیم افتاد، و از رکن یمانی تا رکن اسود به سهم و جمح و عدی و عامر بن لوی افتاد. همگی شروع به ساختن کردند و به جایگاه رکن رسیدند. هر قبیله‌ای می‌گفت ما برای گذاشتن آن سزاوارتریم. این شد که اختلاف کردند و از ترس این‌که جنگ شود قرار گذاشتند نخستین مردی که از باب بنی شیبه وارد شد همان کسی باشد که رکن را بر جایش می‌گذارد. همه پذیرفتند و آشتی کردند. نخستین کسی که از باب بنی شیبه وارد شد رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود. وقتی ایشان را دیدند، گفتند: او امین است، قبول داریم که او میانمان داوری کند. حضرت را از ماجرا باخبر کردند و ایشان ردای خود را درآورد و بر زمین پهن کرد و سپس رکن را بر آن گذاشت و فرمود: از هر گروه قریش یک نفر بیاید. از یک گروه عبدمناف عتبة بن ربیعه و از گروه دیگر ابوزمعه و از گروه سوم ابوحذیفة بن مغیره و از گروه

چهارم قیس بن عدی آمد. آن‌گـاه رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله فرمـــود: هر یک از شـــما گوشه‌ای از ردا را بگیرد و همه با هم آن را بلند کنید. آنان ردا را بلند کردند و سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله با دست خود آن را سر جایش گذاشت. آن‌گـاه مـردی از اهـالی نجد آمد تا سنگی به رسول خـدا بدهد تا ایشـان رکن را با آن سـنگ محکم کند. عبـاس بن عبـدالمطّلب گفت: نه. و او را پس زد. سپس عباس سنگی به رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله داد و ایشان با آن سنگ رکن را محکم کرد. مرد نجدی وقتی پس زده شد، خشمگین شد. رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله فرمود: تنها کسانی که از ما هستند با ما خانه را می‌ســـازند. آنـــان خانه را ســـاختند تا این‌که به محل چوب‌ها رسیدند و سقف کعبه را ساختند و آن را بر شش ســـتون بنا کردند و حجر را از کعبه بـــیرون آوردند. در همان سال حضرت فاطمه سلام الله علیها دخـتر رسـول خدا صلّی الله علیه و آله به دنیا آمد و نیز در همان ســال زید بن عمـــرو بن نفیل درگذشت. از عـــامر بن ربیعه روایت شـده که وی گفت: زید بن عمـرو بن نفیل در پی دین بود و نصرانیت و یهـودیت و پرسـتش بت و سـنگ را خــوش نمی‌داشت. او با قــوم خــود مخــالفت کــرد و از خدایانشان دوری گزید و از آن‌چه پدرانشان می‌پرستیدند دست کشید و از قربانی‌های آنان نمی‌خورد. باری به من گفت:ای عامر! من با قوم خود مخالفت کــردم و به آیین ابراهیم گرویدم و خــدایی را پرســتیدم که او و پس از او اسماعیل می‌پرستیدند و سوی این قبله نماز گــذاردم که آنان می‌گزاردند، من منتظر پیـامبری هسـتم که از میـان فرزنـدان اسـماعیل برانگیخته می‌شـود، گمـان کنم او را درنیـابم، اما من به او ایمـان دارم و تصـدیقش می‌کنم و

شهادت می‌دهم که او پیامبر خداست، اگر تو زنده ماندی و او را دیـدی سـلام مـرا به او برسـان. عـامر می‌گوید: وقتی رسول خدا به پیغمبری رسـید، من اسـلام آوردم و ایشان را از سخن زید باخبر کردم و سلامش را به ایشان رسـاندم. رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله سـلام او را پاسخ داد و بـــرایش رحمت طلبید و فرمـــود: او را در بهشت دامن کشان دیدم، خداوند از او خشنود بـاد. و اما آن‌چه در سی و هشت سـالگی حضـرت روی داد؛ در آن سـال حضـرت نـور و روشـنایی را می‌دید و صـدا را می‌شـــنید اما نمی‌دانست آن چیست. و اما در چهل سـالگی حضـرت؛ در آن سـال پرویز بر نعمـان بن منـذر خشم گـرفت و هفت مـاه پیش از مبعث او را کُشت. توضیح: «لیحس بنعیم» یعنی می‌داند که مُلک و نعمتی از بـرای او خواهد بـود. «الهصر» یعـنی «به طـرف خـود کشیدن، گرایش دادن، شکسـتن، رانـدن، نزدیک کـردن و خم کـردن چـیز نـرم، می‌گویند «هصر ظهـره» یعـنی «کمـرش را به رکـوع خم کـرد». «کرصة العلقة» یعـنی «مانند لخته‌ای که گلوله شـده و در هم فشـرده شـده». «هبّ» یعـنی «برخاست و شـتافت». «الخضل» بر وزن «الکتف» و صـاحب هر قطـره‌ای قطـره‌اش را می‌نوشد. «اخضـألّ» بر وزن «اطمـأنّ» و «اخضـال» بر وزن «احمار» یعـنی پُربـرگ شد. «لیبلعنه غثا» یعـنی «هرچند لاغر باشد» و یا با تاء برگرفته از «غت المـاء» یعـنی آب را جـرعه‌ای پس از دیگـری بـدون این‌که ظـرف را از دهانش بردارد نوشـید؛ در بعضی نسـخه‌ها «لیبلعنه عنتا» آمده است و این ظاهر است. جزری می‌گوید: «الرضمة» اسم واحد «الرضم» و «الرضام» است به معنـای «پـایین تپه» و نـیز گفته شـده «صـخره‌های روی هم». «لبط به»

مبنی بر مجهول یعنی «بر زمین افتاد». می‌گـویم: گرچه این اخبار مورد اطمینان نیستنداما، از آن‌جا که تاریخ‌های حوادث یادشده در اخبار پراکنده پیشــین را دربرگرفته‌اند و برخی از ابهام‌های آن اخبار را

جن

1. دلائل الطبری: معتب غلام امام صادق علیه السّلام گفت: من روزی بیرون مدینه بودم و آن روز روز ترویه بود و مردی نزد من آمد و نامه‌ای به من داد که مهرش‌تر بود و نامه از امام صادق علیه السّلام بود که در مکه به حج رفته بود، من نامه را باز کردم و خواندم و در آن نوشته بود «فردا چنین و چنان کن» و به مرد نگاه کردم تا از او بپرسم چه زمانی نزد امام بودی ولی کسی را ندیدم، و چون آن حضرت برگشت از ایشان در مورد آن پرسیدم؛ فرمود: او یکی از شیعیان ما بود که از مؤمنان جن است و چون کار مهمی برایمان پیش آید آن‌ها را به دنبالش می‌فرستیم.

2. مجالس الصدوق: امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده که در آن بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را یاد کرده و این‌که حسنین علیهما السّلام به دیدن ایشان آمدند و حضرت آن‌ها را گم کرد و به جستجوی آن‌ها پرداخت تا به باغ بنی النجّار رسید و ناگاه دید که آن دو در خواب بودند و هم‌دیگر را در آغوش گرفته بودند، و ماری آن‌ها را در بر گرفته بود که موهائی داشت مانند نی نیزار و دو بال داشت که با یکی حسن علیه السلام را و با دیگری حسین علیه السّلام را پوشانده بود.

چون چشم پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم به آن‌ها افتاد گلوی خود را صاف کرد و آن مار خود را کشید در

حالی که می‌گفت: بـار خـدایا تو و فرشـته‌هایت را گـواه می‌گـیرم که این دو نـوه پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سلم هستند و من آن دو را برای او نگهداری کـردم و آن دو را صحیح و تندرست به او دادم.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سـلم به او فرمـود:ای مـار تو کیسـتی؟ گفت: من فرسـتاده جنیـان به سـوی شـما هستم، فرمود: کـدام جنیـان؟ گفت: جنیـان نصـیبین، یک تن از بنی ملیح هستم. آیه‌ای از قرآن را فراموش کردیم و مرا فرستادند نزد شما تا آن‌چه فرامـوش کـردیم را به ما بیاموزید.

چون به اینجا رسیدم، شنیدم یک منادی فریـاد می‌زند:ای مار؛ این دو نوه پیـامبر تو هسـتند، آن دو را از هر آفت و از حـــوادث بد شب و روز حفظ کن و من آن‌ها را حفظ کردم و صحیح و سـالم به شـما دادم و آن مـار آیه را یـاد گرفت و برگشت. الخبر

1. مجالس الصدوق:ام سلمه همسر پیامبر صــلی الله علیه و آله و سـلم گفت: از روزی که پیـامبر صـلّی اللَّه علیه و آله و ســـلم درگذشت نوحه جنیـــان را نشنیدم مگر امشبو خـودم را در حـالتی می‌بینم که به مصـــیبت پســـرم مبتلا شـــده ام، گفت: یک جن مونث از آن‌ها آمد در حالی که می‌گفت:

هلاای

دیده‌ام اشکی فزون بار

پس از من کیست گرید بر شهیدان

به آن‌هائی که مرگ تلخشان راند

به جباری چه بنده زورگویان

1. الکافی: امام باقر علیه السّلام فرمود: در حالی که امیر المؤمنین علیه السّلام بر منبر بود، ناگاه اژدهائی از سمت یک در از درهای مسجد پیش آمد و مردم خواستند آن را بکشند و امیر المؤمنین علیه السلام کسی را فرستاد که دست بازدارید و مردم دست باز داشتند، و اژدها خود را کشید تا به منبر رسید و دراز شد و بر امیر المؤمنین علیه السّلام سلام کرد و آن حضرت اشاره کرد که بایستد تا از خطبه‌اش فارغ شود.

و چون از خطبه فراغت یافت به او رو کرد و فرمود: تو کیستی؟ گفت: من عمرو پسر عثمان خلیفه تو بر جنیان هستم، و پدرم مرد و به من وصیت کرد نزد شما بیایم و نظر شما را بخواهم، و آمدم‌ای امیر المؤمنین چه امر می‌فرمائی و نظر شما چیست؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و این‌که برگردی و جانشین پدرت در میان جنیان باشی و تو خلیفه من هستی بر آن‌ها، گفت: عمرو با امیر المؤمنین علیه السلام وداع کرد و برگشت و او نماینده حضرت بر جنیان است، من گفتم: فدایت شوم عمرو نزد شما می‌آید و این بر او واجب است؟ فرمود: آری.

1. الکافی: ابن جبل گفت: ما بر در خانه امام صادق علیه السّلام بودیم و گروهی شبیه زُطّ(هندی‌ها) به سمت ما آمدند که شلوارهایی پوشیده بودند و عباهایی بر تن داشتند و ما از امام صادق علیه

السّلام درباره آن‌ها پرسیدیم و ایشان فرمود: این‌ها برادران شما از جنیان هستند.

2. الکافی: حکیمه دختر موسی گفت: دیدم امام رضا علیه السّلام بر در انبار هیزم ایستاده و پنهانی سخن می‌گوید و من کسی را نمیدیدم، گفتم:ای آقایم با که پنهانی سخن می‌گوئی؟ فرمود: این عامر الزهرائی است آمده و به من از کسی شکایت دارد، گفتم:ای آقایم میخواهم سخن او را بشنوم، فرمود: اگر سخنش را بشنوی یک سال تب می‌کنی، گفتم:ای آقایم می‌خواهم بشنوم، فرمود: بشنو، گوش دادم صدایی مانند سوت بود و تب بر من غالب شد و یک سال تب کردم.

بیان: شاید خصوصیت گوینده یا شنونده به صورت نوعی یا شخصی در تب کردن دخالت داشته باشد.

1. البصائر: امام صادق علیه السلام فرمود: روز یک شنبه نوبت جنیان است و آن‌ها بر کسی غیر از ما عیان نمی‌شوند.

2. البصائر: ابراهیم بن وهب می‌گفت: بیرون آمدم و می‌خواستم ابو الحسن علیه السّلام را در عریض دیدار کنم، رفتم تا نزدیک کاخ بنی سراة و سرازیر شدم در وادی و صدایی شنیدم که شخصش را نمی‌دیدم، و او می‌گفت:ای ابا جعفر: آقای تو پشت کاخ نزد سدّه است، سلام مرا به او برسان، روگرداندم ولی کسی را ندیدم، و سپس با همان الفاظ آن صدا را تکرار کرد وتا سه بار آن را تکرار کرد و تنم لرزید، و من وارد وادی شدم تا به راهی

رسیدم که پشت کاخ بود و بسدّه رفتم؛ به سوی سمرات (درخت‌های سمر) سپس راه آبگیر را در پیش گرفتم و پنجاه مار را دیدم که سر برآورده‌اند در آبگیر، سپس گوش دادم و سخن و جوابی را شنیدم و صدای کفشم را بلند کردم تا گام زدنم را بشنود و شنیدم ابو الحسن علیه السّلام گلو صاف کرد و من هم به او پاسخ داده و گلو صاف کردم و سپس حمله کردمو ناگاه دیدم ماری بر تنه درختی آویخته بود، حضرت به مار فرمود: نترس؛ کسی نیست که به تو زیان برساند، و آن مار خود را انداخت و بلند شد بر شانه حضرت و سرش را در گوش حضرت کرد و بسیار سوت کشید و امام پاسخ داد: آری من میان شما قضاوت کردم و کسی مخالف گفته من طلب نمی‌کند مگر این‌که ظالم باشد و هر که در دنیایش ظلم کند، در آخرت عذاب آتش به همراه کیفری سخت خواهد داشت. من او را کیفر می‌کنم و مالش را، اگر داشته باشد، می‌گیرم تا توبه کند.

گفتم: پدر و مادرم به قربانت آیا آن‌ها هم تحت فرمان شما هستند؟ فرمود: آری، سوگند به آن کسی که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم را به پیامبری گرامی داشت و علی علیه السّلام را به وصایت و ولایت عزیز ساخت آن‌ها برای ما از شماها فرمان بردارترهستندای گروه انسان‌ها، و چه بسیار کم هستند.

بیان: کلمه «السَراة» با فتح، اسم جمع برای «السریّ» به معنی شریف است و نام چند مکان است و کلمه «السُمُرة» با ضم میم، درخت معروفی است. کلمه

«روافع» با فاء و عین بدون نقطه، یعنی سرهای خود را بـــــــالا آوردند یا با غین معجمه از ریشه «الرفغ» است (الروافغ) که همان گشـایش زنـدگی است یعـنی مطمئن بـودن و تـرس نداشـتن یا با قـاف و عین بی‌نقطه است (الرواقع) یعنی رنگارنگ.

و احتمال دارد که در اصل با تاء و عین بـدون نقطه باشد (الرواتع) یعــنی در اطــراف آبگــیر پرسه می‌زد. عبــارت «فَصَفِقتُ بِنَعلِی» یعــنی شــروع کــردم با کفشم ضــربه زدن به زمین و ظاهرا همان‌گونه که در برخی از نسخه‌ها هم وجـــود دارد این کلمه با صـــاد است (صـــفقت) و «الصـفق» یعـنی زدنی که صـدا داشـته باشد. عبـارت «لا تَخشِی و لا ضائرَ» یعـنی نـترس چـون اینجا کسی نیست که به تو ضرر بزند، گفته می‌شـود: «ضـارَّه» یعـنی به او ضرر زد و در بـرخی از نسـخه‌ها «لا عَسَـی» است که آن هم اشکال در نسـخه بـرداری است. عبـارت «و قَلیـلٌ ما هُم» یعنی فرمان بردارهایی از انسـان‌ها یا از جنیـان در مقایسه با آفریده‌هایی غیر از خودشان.

1. تفسیر الفرات: قبیصهگفت: نزد امـام صـادق علیه السّــلام رفتم و در نــزد او گــروهی بودنــد؛ ســلام کــردم و نشســتم و گفتم: یا بن رسـول اللَّه شـما کجا بودید پیش از آن‌که خدا آسمان ساخته و زمین گسـترده و ظلمت یا نـور را بیافرینـد؟ فرمـود:ای قبیصهچرا از من در مورد این سخن و در این وقت ســـوال پرســـیدی؟ مگر نمی‌دانی که دوســـتی ما پنهان شده و دشـمنی با ما فـاش شـده است و ما دشـمنانی از جنیانـداریم که سـخن ما را به گـوش دشمنان ما از جنس انسان می‌رسـانند، دیوارها گو

ش‌هایی دارند مانند انسان‌ها که گوش‌هـایی دارند- الخبر-

2. تفســیر علی بن ابــراهیم: در مــورد قــول خــدای متعال که فرمود: «وَ کَذَالِکَ جَعَلْنَا لِکلُ ِّ نَبیِ ٍّ عَــدُوًّا شَــیَاطِینَ الْانسِ وَ الْجِن» {و بــدین گونه بــرای هر پیـــامبری دشـــمنی از شـــیطانهای انس و جن برگماشــتیم} الآیة گفت: یعــنی خــدا پیــامبری را مبعوث نکرده مگر این‌که در امتش شــیاطین جن و انس بودند «یُــوحِی بَعْضُــهُمْ إِلیَ بَعْض» {بعضی از آن‌ها به بعضـــی، بـــرای فـــریب [یک‌دیگر]، القا می‌کنند} یعنی بــرخی به بــرخی دیگر می‌گویند: به سخنان آراسته و فــریب ایمــان نیاورید و این وحی دروغین است.

3. تفسیر نعمانی: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آن‌چه از قرآن تحریف شده است قول خدای متعال است: «فَلَمَّا خَـرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَـوْ کـانُوا یَعْلَمُـونَ الْغَیْبَ ما لَبِثُــوا فِی الْعَــذابِ الْمُهِینِ» {پس چــون [سلیمان] فرو افتاد بــرای جنّیــان روشن گردید که اگر غیب می‌دانستند، در آن عذاب خفّت‌آور [باقی] نمی‌ماندند}.

4. الکـافی: امـام صـادق علیه السّـلام فرمـود: خـدای عزوجل به سلیمان بن داود علیه السلام وحی کرد: نشانه مرگت این است که درختی از بیت المقــدس می‌روید که به آن خرنوبه گفته می‌شــود؛ حضــرت فرمــود: یک روز ســلیمان نگــاه کــرد و دید درخت خرنوبه در بیت المقدس روئیده اســت، به او گفت: نــام تو چیســت؟ گفت: خرنوبه حضــرت فرمــود:

سـلیمان رو برگرداند و به محـرابش رفت و در آن ایسـتاد در حـالی که بر عصـایش تکیه زده بـود و همـان سـاعت جـانش را گرفتند. حضـرت فرمـود: انسـان‌ها و جنیـان به او خـدمت می‌کردند و بـرای حل امـــــور او تلاش می‌کردند همان‌گونه که قبلا بـرایش تلاش می‌کردند و گمـان می‌کردند که زنـده است و نمرده، روز و شب سپری می‌کردند و او بر جای خود ثابت بود تا موریانه به عصایش افتادو آن را خـورد و عصا شکست و سـلیمان به رو بر زمین افتـاد، آیا نمی‌شـنوی قـول خـدای عزّوجـلّ را که فرمـــود: «فَلَمَّا خَـــرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُ» {پس چـــون [سـلیمان] فـرو افتـاد بـرای جنّیـان روشن گردید} الآیة

5. العلل و العیـون: امـام رضا علیه السّـلام فرمـود: نقش انگشتر سلیمان بن داود علیه السلام(سُبحَانَ مَن أَلجَمَ الجِنَّ بِكَلِماتِه) بـود؛ یعـنی پـاک و مـنزه است خدایی که با کلمات خود بر جنیان لگام زد.

6. تفسیر علی بن ابـراهیم: در داسـتان بلقیس گفته است: بلقیس کوچ کـرد و به سـوی سـلیمان آمد و چـون سـلیمان فهمید که او می‌آیـد، به جنیـان و شـیاطین فرمـود: «أَيُّكُمْ يَـأْتِينِي بِعَرْشِـهَا قَبْـلَ أَن يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ

وَ إِنىّ عَلَيْهِ لَقَـوِىٌّ أَمِين» {کـدام یک از شـما تخت او را- پیش از آن‌که مطیعانه نـزد من آیند- بـرای من می‌آورد؟ عفریتی از جنّ گفت: «من آن را پیش از آن‌که از مجلس خود برخیزی برای تو می‌آورم و بر این [کار] سخت توانا

و مورد اعتمادم} سلیمان گفت: زودتر از این میخـواهم؛ آصف بن برخیا گفت: «أَنَا ءَاتِیـکَ بِـهِ قَبْـلَ أَن یَرْتَـدَّ إِلَیْـکَ طَرْفُک» {من آن را پیش از آن‌که چشم خـــــود را بر هم زنی برایت می‌آورم} تا آخر داستان.

1. الکـافی: ابی جعفر علیه السّـلام می‌فرمـود: تـنی چند از مسلمانان به سفر رفتند و راه را گم کردند و سخت تشنه شدند و کفن پوشـیدند و به تنه‌هـای درخت چسبیدند و پیری سفید پوش نزد آن‌ها آمد و گفت: برخیزید باکی بر شـما نیست این آب اسـت، برخاستند و نوشـیدند و سـیراب شـدند و گفتند: تو کیستی خدا بر تو رحمت فرستد؟ گفت: از جنیـانی که با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم بیعت کردنـد، من از رسـول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلم شـنیدم که می‌فرمـود: مـؤمن بـرادر مـؤمن اسـت، چشم او و راهنمـای او است. نباید شـما در حضور من از بین بروید.

بیـان: «تکفّنـوا» یعـنی جامه خـود را مانند کفن بر خـود پیچیدند و دل به مرگ دادند و در بـرخی نسـخه‌ها نـون بر فاء مقدم شده است (تکنّفوا) یعـنی هر کـدام به سـوئی رفتند.

1. الکافی: ابی حمزه ثمالی گفت: نـزد حـوض زمـزم بـــودم مـــردی نـــزدم آمد و به من گفت: از این آب ننـــوش‌ای ابا حمـــزه که جنیـــان و انســـان‌ها در آن شریک هستند، و این است که جز انسان‌ها شریکی نـــدارد. گفت: از گفته‌اش تعجب کـــردم و با خـــود گفتم: از کجا این مطلب را فهمیـــد؟ گفت: ســـپس گفته او را به امام باقر علیه السّـلام گـزارش دادم

و گفتم: منظـور از سـخن آن مـرد با من چه بـود؟ فرمود: آن مـردی از جنیـان بـوده و خواسـته تو را راهنمائی کند.

2. المحاسن: عمر بن یزید گفت: یک سال در راه مکّه گم شدیم و تا سه روز به جستجوی راه پرداختیم و نیافتیم وقتی به روز سوم رسیدیم، آب ما به پایان رسید با جامه احرام کفن پوشیده و حنوط نمـودیم و مردی از یاران ما برخاست و فریـاد زد: یا صـالح یا ابا الحسن و یکی از دور به او پاسخ داد، به او گفتیم: تو کیستی خـدایت رحمت کنـد؟ گفت از آن چند تن که خـدا در قـرآنش فرمـوده «وَ إِذْ صَـرَفْنَا إِلَیْکَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ یَسْتَمِعُونَ الْقُـرْءَانَ» {و چـون تـــنی چند از جنّ را به ســوی تو روانه کـــردیم که قرآن را بشنوند} تا آخر آیه- از آن‌ها جز من کسی نمانـده و من راهنمـای گمشـدگان هسـتم در راه، گفت: پیوسته دنبال صدا رفتیم تا به راه رسیدیم.

3. از همان منبع: امام باقر علیه السّلام فرمود: چون راه را گم کردی فریـاد بـزن: «یا صـالح یا با صـالح ارشـــــدونا الی الطریق رحمکم الله» یعـــــنی‌ای صـالح‌ای ابا صـالح ما را به سـوی راه هـدایت کنید خـدا رحمت کنـد، عبد اللّه راوی حـدیث گفت: ما به آن گرفتـار شـدیم و به یکی از همراهـان فرمـان دادیم که دور شود و آن گونه فریاد زند، گفت: دور شد و فریـاد زد و سـپس نـزد ما آمد و خـبر داد که صـدای دور و آهسـته‌ای شـنیده که می‌گفته: راه سـمت راست است یا گفت سـمت چپ است و راه را در آن سو که گفته بود یافتیم.

و پدرم به من باز گفت که آنان در بیابـان از راه منحـرف شدند و چنین کردیم و ما را راهنمایی کردنـدو همـراه ما گفت: صـدای آهسـته‌ای شـنیدم که می‌گفت: راه سـمت راست اسـت، و ما فقط کمی راه رفـتیم تا این‌که به راه برخوردیم.

1. الفقیه: جایز نیست با سرگین و استخوان استنجاء کرد، چون گروهی از جنیان نزد رسـول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و ســـلم آمدند و گفتند: یا رســـول اللّه ما را بهـــره مند ســـاز، و حضـــرت ســـرگین و اســـــتخوان را به آن‌ها داد و از این رو شایســـــته نیست که با آن‌ها استنجاء کرد.

2. التهذیب: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدا آهن را در دنیا زیـور جنیـان و شـیاطین قـرار داده و بر مرد مسلمان حـرام کـرده که در نمـاز آن را بپوشد مگر این‌که مسـلمان در جبهه نـبرد با دشـمن باشد که اشکالی ندارد.

3. قـرب الاسـناد: امـام کـاظم علیه السّـلام فرمـود: جنیان پیش از بعثت پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلم استراق سمع می‌کردنـد، و در آغـاز رسـالتش با سنگسار شدن و پرتـاب تیرهـای شـهاب و باطل شدن کهانت و سحر منع شدند.

کاخ آورد با این‌که من خواستم امروز تنها باشم با اجـازه که وارد شدی؟

جوان گفت: پروردگار این کاخ مـرا راه داد و با اجـازه او آمدم، سلیمان گفت: پروردگـارش سـزاوارتر است بـدان از من، تو کیسـتی؟ گفت: من ملک المـوتم، گفت: بـرای

چه آمـدی؟ گفت: آمـدم جـانت را بگـیرم، گفت انجـام ده آن‌چه را فرمـــان داری، این روز شـــادیم بـــود و خـــدا نخواست بی‌او شاد باشم.

با همان حالت تکیه بر عصا ملک الموت جانش را گـرفت، و مرده و بر عصا تکیه زده، تا زمـانی که خـدا خواست بر جـــایش بـــاقی ماند و مـــردم به او نگـــاه می‌کردند و می‌پنداشـــتند زنـــده است و در بـــاره او به وسوسه و اختلاف افتادند، برخی گفتند: سـلیمان این همه روز تکیه بر عصا ایسـتاده بی‌خسـتگی و بی‌خـواب و بی‌خـوراک و بی‌نوشـــابه او پروردگـــار ما است و باید او را بپرســـتیم گروهی گفتند: سلیمان جادوگر است و چشم بندی کـرده و در واقع چنین نیست، و مؤمنان گفتند سـلیمان بنـده و پیغمـبر خداست و خـدا به هر چه خواهد کـار او را تـدبیر کند.

و چون اختلاف بـالا گـرفت خداوند موریانه را فرسـتاد تا در عصایش تنید و درونش را خـورد و شکست و سـلیمان بـــرو از بـــالای کـــاخ بر زمین در افتـــاد و جن از موریانه قـــدردانی کردنـــد، از این رو موریانه در جـــایی نباشد جز این‌که آب و گل دارد، و آن است ســخن خــدا عــزّ و جــلّ «پس چـون مـرگ را بر او مقـرر داشـتیم، جز جنبنـده‌ای خاکی [موریانه] که عصای او را به آفریده است.

سپس فرمود:ای عفراء چه دیدی؟ گفت: عجـائب بسـیار، فرمود: عجیب‌ترین چیزی که دیدی چه بـــود؟ گفت ابلیس را در دریـای اخضر روی سـنگی سـفید دیـدم که دست به آسمان برآورده و می‌گوید: معبودا چـون به سـوگند خـود وفا کردی و مرا به دوزخ بردی من از تو خواهش دارم به

حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا از آن رها کنی و با آنان محشور کنی.

من گفتم:ای حارث این نام‌ها که بدآن‌ها دعا می‌کنی چه کسانی هستند؟ گفت من آن‌ها را 7 هزار سال پیش از آفرینش آدم بر ساق عرش دیدم و دانستم آن‌ها ارجمندترین آفریده‌ها نزد خدا عزّ و جلّ هستند و من به حق آن‌ها از خدا خواهش و طلب بخشش می‌کنم، پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: به خدا اگر همه اهل زمین خدا را به این نام‌ها خوانند البته آن‌ها را اجابت کند.

1. تفسیر علی بن ابراهیم: درباره سخن خدا حکایتِ کلام پریان «ای قوم ما شنیدیم» تا آن‌جا که فرماید: «آنان در گمراهی آشکاریند» همه حکایت از پریان است.

و سبب نزول این آیه آن بود که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله داری؟ مانند پرنده سرعت داشت، گفتم: این چیست قربانت شوم؟ فرمود: عثم پیک پریان است، هشام اکنون مرده و او می‌پرد تا خبر مرگش را به هر شهری برساند.

در کافی نیز مانندش آمده است.

1. المناقب لابن شهر آشوب: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: ابو خالد کابلی روزگاری از عمرش را در خدمت امام سجاد علیه السّلام گذراند، سپس تصمیم گرفت که بهسوی اهل خود باز گردد و از شدت اشتیاق به دیدار با پدر و مادرش به او شکایت کرد، فرمود:ای ابو خالد فردا مردی از شام آید که درجه و مال فراوان دارد و به دخترش

از اهل زمین پیشامدی رخ داده، و دنبال پزشکی هستند که او را درمان کند، چون شنیدی آمده، پیش او برو و بگو من او را درمان کنم به مزدی برابر دیه او که 10 هزار درهم است، و به آن‌ها دلگرم مشو که آن‌چه جوئی به تو خواهند داد.

فردا بامداد آن مرد و همراهانش آمدند، از بزرگان اهل شام بود در جاه و مال گفت: پزشکی نیست که دختر این مرد را درمان کند؟ ابو خالد گفت من او را در برابر 10 هزار درهم درمان کنم و اگر بپردازید شرط می‌کنم که دیگر درد او برنگردد و با او قرار کردند 10 هزار درهمش بدهند و او نزد می‌کند که ابو محمّد علی بن الحسین علیه السّلام با جمعی از دوستانش و مردم دیگر به مکه می‌رفت و چون به عسفان رسید موالیش چادرش را در جایی از آن بر پا کردند. و چون امام به آن‌جا رسید، فرمود: چگونه در اینجا چادر زدید، اینجا جای قومی از پریان هست که دوستان و شیعه ما هستند، و این کار برای آن‌ها زیان دارد و جای آن‌ها را تنگ می‌کند، گفتند، آن را ندانستیم و خواستند چادر را بکنند، و آوازی شنیدند و کسی را ندیدند، می‌گفت: یا ابن رسول اللّه، چادرت را از اینجا به جای دیگر مبر، ما پذیرائیم و این لطفی است که به تو ارزانی می‌کنیم و دوست داریم به وجود شما در این اینجا مفتخر شویم.

ناگهان در کنار چادر طبق بزرگی نمایان شد و به همراهش طبق‌های دیگر بود از انگور و انار و موز و میوه‌های بسیار و ابو محمّد همراهانش را دعوت کرد و خود خورد و آنان هم از آن میوه‌ها خوردند.

امان الاخطار: بی‌سند آن را از دلائل نقل کرده است.

النجوم: هم به نقل از امام سجاد علیه السّلام مانندش را آورده است.

بیان: دلالت دارد بر جواز تصرّف در آن‌چه پریان آورند چنان‌چه مقتضای اصل است.

1. عیون المعجزات: سید مرتضی از سلمان روایت می‌کند که یک روز پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله در ابطح نشسته بود و گروهی از اصحابش با او بودند و رو به روی ما قرار داشت و حدیث می‌فرمود: ناگهان نگاه کردیم به گردبادی که برخاست و گرد بر آورد و پیوسته نزدیک می‌شد و گرد بالا می‌گرفت تا برابر پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله ایستاد و از میانش شخصی که بود بر آمد و گفت: یا رسول اللّٰه من نماینده تیره خویشم، به تو پناهنده ایم ما را پناه ده و با من از طرف خود کسی را بفرست تا از تیره ما بازرسی کند زیرا پاره‌ای از آن‌ها بر ما شوریدند و ستم کردند تا میان ما و آن‌ها به حکم خدا و کتابش قضاوت کند، و از من پیمان اکید بگیر که آن کس را در پس فردا سالم برگردانم مگر این‌که از خدا برایم پیشامدی رخ دهد. پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: تو کیستی؟ قومت کیستند؟ گفت: من عرفطه پسر شمراخ یکی از بنی نجاح هستم، من و گروهی از خاندانم استراق سمع می‌کردیم، و چون از این کار جلوگیری شدیم ایمان آوردیم و چون خداوند تو را به پیغمبری برانگیخت به تو ایمان آوردیم که خود میدانید و البته تو را تصدیق کردیم، و برخی از قوم با ما مخالفت کردند و به

همان دین که داشتند، باقی ماندند، و میان ما و آن‌ها اختلاف شد و آنان در شمار و نیرو از ما بیش ترند و بر آب و چراگاه چیره کردم، که ناگهان زمین شکافت و به درون آن رفتند و من برگشتم و افسوس بسیار خوردم که خدا و همه می‌دانند برای نگرانی بر امیر المؤمنین علیه السّلام بود پیغمبر بامداد کرد و با مردم نماز بامداد خواند و آمد و بر صفا نشست و یارانش گرد او بودند. و امیر المؤمنین دیر کرد و روز برآمد و سخن بسیار شد و ظهر شد و گفتند پری نیرنگ زد به پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و خدا ما را از دست ابو تراب راحت کرد و افتخار به برادر زاده را از پیغمبر گرفت، و سخن بسیار گفتند تا پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله نماز ظهر را خواند و به جای خود در صفا برگشت، و پیوسته با یارانش در گفتگو بود تا نماز عصر رسید و مردم بسیار گفتند و اظهار نومیدی از امیر المؤمنین نمودند. پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله نماز عصر را هم خواند و آمد بر صفا نشست و به اندیشه امیر المؤمنین اندر شد و منافقان شماتت کردن از وی را آغاز کردند. و نزدیک غروب خورشید شد و مردم به نابودی علی یقین پیدا کردند که ناگهان صفا شکافت و امیر المؤمنین علیه السّلام از آن بر آمد و از شمشیرش خون می‌چکید و عرفطه همراهش بود پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله برخاست میان دو چشم و پیشانیش را بوسید و فرمود: چه چیزی تو را تاکنون از من باز داشت؟ گفت: رفتم نزد پریان بسیاری که شوریده بودند بر عرفطه و قومش از منافقان و

آن‌ها را به یکی از سه کـــار خوانـــدم و نپذیرفتند: آن‌ها را دعـوت کـردم مسـلمان شـوند نپذیرفتنـد، دعوت کـردم جزیه بدهند نپذیرفتند دعـوت کـردم با عرفطه و قومش سازش کنند و پاره‌ای از چراگـــاه و آب را به عرفطه و قـومش بدهند بـاز نپذیرفتند. پس شمشیر میان آن‌ها نهـادم و 80 هزارشـان را کشـــتم تا به جـــان آمدند و طلب امـــان و ســـازش کردند، و سپس مؤمن شدند و بـرادر هم گردیدند و اختلاف آن‌ها از میـــان رفت و پیوســـته تـــاکنون با آن‌ها بودم، عرفطه گفت: یا رسول اللَّه خـدا به تو و امیر المؤمنین جزای خیر دهد.

2. الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید: خآن‌هـای نیست که در آن کبـوتر باشد و به اهل آن خانه از پریان آفتی رسد، به راسـتی که پریـان کم خـرد در خانه بـازی کنند و سـرگرم بـازی با کبـوتر شوند و اهل خانه را وانهند.

3. الکافی: از یکی از ائمه علیهم السّلام روایت شـده که سگ سیاه یک دسته از پریان است.

4. الکـــافی: رســـول خـــدا صـــلی اللَّه علیه و آله می‌فرماید که: سگ‌ها از پریانِ ناتوانند و اگر کسی از شما خوراکی دارد و از آن‌ها برابر او است به او بخوراند یا آن را براند که دَم و نفس بدی دارند.

5. الکافی: از امام جعفر صـادق علیه السّـلام دربـاره سگ‌ها پرســیدند، فرمــود: هر ســیاه پر رنگ و هر سرخ پر رنگ و هر سفید پر رنگ آفـرینش سـگانند

از جنس پــری و آن‌چه دو رنگ است مسخ شــده از پری و آدمی است.

بیان: بسا مقصود این است که مایه آفـرینش سگ از جنّ است بـرای آن‌چه در ادامه خواهد آمد و آن این‌که سگ از آب بیـنی ابلیس آفریـده شـده اسـت، یا این‌که در وصف مانند آن‌ها است، یا جن به صورت آن‌ها درآینـد، یا این‌که چـون سگ از مسخ شـده‌ها اسـت، بـرخی از آدمی مسخ شده‌اند و برخی از پری.

1. الاختصـــاص: امـــام جعفر صـــادق علیه السّـــلام می‌فرماید که: خداوند عــزّ و جــلّ فرشــته‌ها را از انوار آفریده و جـان را از آتش و یک صـنف جن که از جان است از بـاد و صـنفی از جن از آب آفریـده شده است.

می گـویم: تمـام این حـدیث در بـاب قـوام تن آدمی ذکر شده است.

1. تقریب المعارف: از عبد اللَّه بن سائب روایت شده است که چــون عثمــان کشــته شد نــزد حذیفه در مـدائن رفتند و گفته شدای ابا عبد اللَّه هم اکنـون بر سر پل مـردی را دیـدم که به من گفت: عثمـان کشــته شــده گفت آن مــرد را می‌شناســی؟ گفتم گمـــانم بشناسم ولی خـــوب ورانـــدازش نکـــردم، حذیفه گفت او عیثم جـنی است که خـبرگزار است و آن روز را ضـــبط کردند و یافتند در همـــان روز کشته شده است.

2. العلل محمّد بن علی بن ابـــــــراهیم: علت این‌که پریان به بهشت نروند این است که از آتش آفریده

شـده‌اند و بهشت نـور اسـت، و نـور و آتش با هم سازگار نیستند و از عالم علیه السّـلام پرسش شد که چـون به بهشت نروند پس کجا باشـند؟ فرمـود: خـدا آغلهـایی میـان بهشت و دوزخ سـاخته که مؤمنان پری و فاسقان شیعه در آن‌ها باشند.

3. تفسـیر علی بن ابـراهیم: دربـاره سـخن خداوند «آسـمان و زمین را در شش روز آفرید» گفته شده: که جـان پـدر جن و انـواع پرنـده‌ها را در روز چهارشنبه آفرید.

4. الاحتجاج: امـام محمد بـاقر علیه السّـلام در جـواب پرسش‌های طاوس یمانی که گفت: چرا جن را جن نامیدند فرمود: چون در نهانند و دیده نشوند.

5. تفسـیر الامـام: به او گفتند ابلیس فرشـته نبـود؟ فرمـود: نـه، بلکه از جن بـود آیا نشـنیده‌اید خداوند می‌فرماید «و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفـتیم: «آدم را سـجده کنیـد،» پس [همه]- جز ابلیس- سـجده کردنـد، که از [گـروه] جن بـود» و همان است که خداوند فرمـوده «و پیش از آن، جن را از آتشی سـوزان و بی‌دود خلق کـردیم» 56- تفسیر الفرات: امام محمد بـاقر از اجـداش علیهم السّلام روایت می‌کند که جبرئیل در خانه امُّ سـلمه به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله نازل شد و گفت: یا محمّد میـان اشـراف فرشـته‌های آسـمان چهـارم ستیزه در گرفته که از پریان قوم ابلیس‌اند که خدا در قـرآن در بـاره‌اش فرمـوده «جز ابلیس- سـجده کردنـد، که از [گـروه] جن بـود و از فرمـان پروردگارش سرپیچید»، خدا به فرشته‌های نامبرده

وحی کــرد بر چه ســتیزه کردید با هم بپذیرید حکم یک آدمــیزاد که میــان شــما قضــاوت کنــد، گفتند راضی هستیم، خدا به آن‌ها وحی کــرد به چه کسی راضی هستید؟ گفتند به علی بن ابی طالب.

خدا یک فرشته آسمانی را از آسـمان دنیا با یک بسـاط و دو تخت نزد پیغمبر صـلی اللّٰه علیه و آله فرسـتاد و به او گزارش داد برای چه امری آمده است و پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السّلام را فراخواند و او را بر بســـــاط نشـــــانید و به هر دو تخت بست و در دهانش آب دهـان انـداخت و فرمـود:ای علی خـدا دلت را برجا دارد و حجّتت را میــان دو چشــمت نهــد، و او را به آسمان بالا بردند. و چـون فـرود آمد گفت:ای محمّد خـدا سلامت می‌رساند و به تو می‌فرماید: «درجات هر کس را که بخــواهیم فــرا می‌بــریم، و فــوق هر صــاحب دانشی دانشوری است».

1. الکـافی: امـام محمد باقرعلیه السّـلام و مـرا گریه انـداخت و گفت. همانا من از پشـیمانانم و به خـدا پنــاه می‌بــرم از این‌که از نادان‌ها باشــم، و من به همراه ابراهیم بودم که قومش به او نیرنگ زدند و او را در آتش افکندند و خــدا آتش را بر او ســرد و سلامت ساخت، سپس با یوسف بودم که برادرانش بر او حسد بردند و او را به چـــاه انداختند و من بر او پیشی گـــــرفتم و او را به نـــــرمی به ته چـــــاه رسـاندم، سـپس با او در زنـدان بـودم و او را آرام می‌کـــردم تا خداوند اور را از زنـــدان نجـــات داد. سپس با موسی علیه السّـلام بـودم و یک سِـفر از تـــــورات به من آمـــــوخت و گفت: اگر عیسی را

دریافتی سلام مرا به او برسان و به او برخوردم و سلامش رساندم و یک سِفر از انجیل به من آموخت و گفت اگر محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم را دریافتی سلام مرا به او برسان، و عیسی یا رسول اللّٰه تو را سلام می‌رساند.

پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود بر عیسی روح و کلمه خدا و همه پیغمبران خدا و رسولانش مادامی که آسمان‌ها و زمین باقی باشند، و بر تو ای‌هام که سلام را رساندی سلام باد، بگو چه حاجت داری؟

گفت: حاجتم این است که خدایت برای امتت نگهدارد و آن‌ها را شایسته تو سازد و به آن‌ها راستی نسبت بوصیّ پس از تو روزی کند، زیرا امت‌های پیشین به سبب نافرمانی اوصیاء نابود شدند، وای رسول خدا نیاز من این است که سوره‌هائی از قرآن به من بیاموزی تا با آن‌ها نماز گزارم، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: یا علی به‌هام بیاموز و با او به نرمی رفتارکن.

هام گفت: یا رسول اللّٰه این کیست که مرا به او پیوستی؟ زیرا ما گروه پریان جز با پیغمبر و وصی اوسخن نگوئیم، پیغمبر فرمود: ای‌هام کدام کس را در کتاب وصی آدم یافتید؟ گفت: شیث بن آدم، فرمود: که را وصی نوح یافتید؟ گفت: سام بن نوح، فرمود: وصی هود که بود؟ گفت یوحنا بن خزان عمو زاده هود، فرمود: وصیّ ابراهیم که بود؟ گفت: اسحق بن ابراهیم، فرمود: وصی عیسی که بود؟ گفت شمعون بن حمون صفا عموزاده مریم.

فرمود: در کتاب وصـیّ محمّد صـلّی اللَّه علیه و آله را که یافتید؟ گفت: در تورات الیا است رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله فرمـــود: این الیا اســـت، او علی وصی من اســت،هــام گفت، یا رسـول اللَّه جز آن هم نـامی دارد؟ فرمود: آری، او حیدره است، چرا از من این را پرسیدی؟ گفت: ما در کتـاب پیغمـبران یـافتیم که نـام او در انجیل هیـدارا است فرمـود او حیـدره است. فرمـود: علی علیه السّلام چند سوره از قرآن را به او آموخت،هام گفت:ای علی‌ای وصی محمّد همین که از قرآن را به من آموخـتی مرا بس است؟ فرمـود: آری ای‌هـام انـدک قـرآن بسـیار است، سـپس‌هام گفتم قربـانت شـوم: مـردی نـامه‌ای با گِل‌تر بــرایم آورد فرمــود: کــار شــتابآن‌های که داشــته باشـــیم یکی از آن پری‌ها را به دنبـــالش فرســـتیم و در روایت دیگر است که به ما خـانواده یـارانی از پـری داده شده که چون کار شتابانه داریم آن‌ها را بفرستیم.

1. دلائل الائمه: ســـعد اســـکاف روایت می‌کند که: از محمـــدباقر علیه السّـــلام با یـــاران خـــود اجـــازه شرفیابی خواسـتیم و ناگهـان هشت تن که گویا از یک پدر و مادرند و جامه زرابی و قباهای طـاقی و عمامه‌هـــای زرد دارنـــد، وارد شـــدند و زود بـــیرون آمدند، به من فرمود:ای سعد آن‌ها را دیدی؟ گفتم: آری، قربـــانت اینـــان چه کســـانی بودنـــد؟ فرمـــود برادران پری شما، آمده بودند از حلال و حرام خود پرسش کنند همان‌طور که شما درباره آن‌ها سوال می‌پرســـید، گفتم: قربـــانت بـــرای شـــما نمایـــان می‌شوند؟ فرمود: آری.

البصائر-: از سعد نیز مانند چنین روایتی آمده است.

1. الاختصاص: اصبغ بن نباته روایت می‌کند که: ما با امیر المؤمنین علیه السّلام در روز جمعه بعد از ظهر در مسجد بودیم، مرد درازی که مانند بدوی‌ها بود، پیش آمد و به آن حضرت سلام کرد، علی علیه السّلام به او فرمود: آن پری که نزد تو می‌آمد چه کرد؟ گفت: تا الان که برابرت ایستاده‌ام نزد من می‌آید و هنوز قطع رابطه نکرده است، فرمود: هر آن‌چه از او رخ داده را برای این قوم بازگو، پس نشست و ما به او گوش دادیم. گفت: من در یمن پیش از این‌که خدا پیغمبرش را مبعوث کند در خواب بودم ناگهان نیمه شب یک جنی آمد ما را با پا لگد کرد و گفت: بنشین، من هراسانه نشستم و گفت: بشنو، گفتم چه بشنوم؛ گفت:

در شگفتم از پری و اشتباهش

وز سواری شترها با پلاسش

می رود در مکه دنبال هدایت

نیست پاکانِ پری چون با نِجَاسَت

کوچ کن سوی گزیده آل‌هاشم

بین با چشمانت سروِ سردارهاشم

گوید: گفتم: به خدا در فرزندان‌هاشم خبری شده یا می‌شود و برایم روشن نکرد و امیدوار بودم که روشن کند آن شب بیدار ماندم و در اندوه بامداد کردم و در شب بعد نیمه شب که خواب بودم آمد مرا با پایش لگد کرد و گفت: بنشین و هراسان نشستم گفت: بشنو، گفتم چه بشنوم، گفت:

در شگفتم از پری و از گزارشهای او

وز سواری شترهایش با ابزار او

می رود تا مکه می‌جوید هدایت را از آن

مؤمنان جن نمی‌باشند چون کفار او

کوچ کن سوی گزیده خاندان‌هاشمی

در میان تپه‌ها و هم بر احجار او

گفتم به خدا در فرزندان‌هاشم پدیـده‌ای اتفـاق افتـاده یا اتفـاق می‌افتد و روشن نکـرد بـرایم و امیـدوار بـودم که روشن کند، آن شب را بیدار ماندم و با اندوه صبح کــردم و در شب بعد نیمه شب که خـواب بـودم نـزد من آمد و با پایش مرا لگد کرد و گفت: بنشین و هراســان نشســتم و گفت بشنو گفتم: چه شنوم، گفت:

در شگفتی اندرم از جن و از اندیشه‌اش

که سواری بر جهاز اشتران شد پیشه‌اش

می رود تا مکه می‌جوید هدایت را از آن

نیست جن راستگو همچون دروغ از ریشه‌اش

کوچ کن سوی گزیده‌هاشم نیکو خصال

احمد آن بهتر سر و سردار خوش اندیشه‌اش

گفتم:ای دشـــمن خـــدا روشن و واضح گفـــتی، او کجا اســت؟ گفت: پشت مکه است و مــردم را به شــهادت بر یگــانگی خــدا و بر این‌که محمّد رســول خداســت، فــرا

می‌خواند، صبح کـردم و شـترم را زین کـردم و به سـوی مکه آمدم.

در آغاز ورود به مکه به ابو سـفیان بر خـوردم که سـرور گمراهی بود به او سلام کردم و از حال عشیره پرسیدم، گفت: در رفاه‌اند جز این‌که یـتیم ابو طـالب دین ما را به تباهی کشیده، گفتم: نامش چیست، گفت: محمّد، احمـد، گفتم: کجا اســـت، گفت: خدیجه دخـــتر خویلد را به زنی گرفته و در بر او آرمیده است. مهـار شـترم را گـرفتم و بر در خانه خدیجه رفتم، شـــــتر را زانوبند زدم و در را کوبیـــــدم، پاســـــخم داد که کیســـــت، گفتم: محمّد را می‌خـواهم، گفت: به دنبـال کـارت بـرو، گفتم: خـدایت رحمت کند من مـــردی از یمن هســـتم، آمـــده‌ام به امید این‌که خداوند به سبب دیدار او بر من منتی نهد، آن را از من دریغ مکن.

پیغمـــبر صـــلّی الله علیه و آله مهربـــان بـــود و شـــنیدم می‌فرمـود:ای خدیجه در را بگشـا، سـپس در را گشـود و وارد شـدم و نـور را در چهـره‌اش دیـدم که نـور در نـور آمیخته شـده بـود، و در پس او چرخیـدم و ناگهـان مهر نبوت بر شانه راستش نقش بسته بـود و آن را بوسـیدیم و در برابرش ایستادم و سرودم.

منجئی

آمد مرا بعد از سکوت و بیهوشی

که نبود در آن‌چه من خواندم دروغ و ناروا

در سه شب گفتم به هر شب خیز از خواب و نگر

کز لؤیّ غالبت آمد رسولی دادخواه

بر میان بستم إزار و در بیابانم فکند

اشتری سخت و قوی در دشت بی‌برگ و نوا

هر چه آوردی بفرماای نکوتر با توان

گرچه باشد اندر آن اسپیدی گیسوی ما

من گواهم نیست معبودی به جز ذات خدا

تو امینی بر همه امر نهان از دیده‌ها

نو ز هر پیغمبر مرسل به حق نزدیکتر

زاده رادان و پاکانی و محبوب خدا

شو شفیعم روز محشر که نمی‌باشد شفیع

بر سواد قارب بیچاره کس پیش خدا

نام آن مرد سواد بن قارب بود. گفت: به خدا به واسطه او مؤمن شدم، سپس به جنگ صفین رفت و در رکاب امیر المؤمنین علیه السّلام شهید شد.

می گویم: شرحش در مجلد ششم در ابواب معجزات گذشت.

1. مسلم بن محمود به روایت ابن عباس چنین روایت می‌کند که: سوادة بن قارب برعمر بن خطاب وارد شد و بر او سلام کرد و جوابش داد و عمر گفت:ای سواده از کاهنی تو چه مانده است؟ او به خشم آمد و گفت گمان ندارم چنین سخنی با دیگری گفته باشی، چون عمر از چهره او فهمید بدش آمده گفت‌ای سواده بت پرستی دیرین بدتر

از کـاهنی بـود، به من بگو داسـتانی را که دوست دارم از زبانت بشـنوم. گفت: آری در این میـان که بر سر رمه شترانم در سراة بودم، هم راز پریم که به من خـبر می‌رسـاند، شـبی که خـواب بـودم به بالینم آمد و مرا با پایش لگد کرد و گفت

ای سـواده برخـیز دعـوت گر حق به راه راست آمـده، گفتم: من دارم چرت می‌زنم، از من برگشت و می‌گفت.

در شگفتم از پری و اشتباهش

وز سواری شترها با پلاسش

آن را تا و احجارها خواند.

شب دوم آمد و مانند آن را گفت و من گفتم خـواب آلوده‌ام و به من پشت کرد، و شعر دیگر خواند.

در شگفتم از پری و از گزارشهای او

وز سواری شترهایش با ابزار او

تا گفت: از خاندان‌هاشم است و سـرور ایشـان، که پیشـینیان آن‌ها مانند آیندگانشـان نمی‌رسـند، شب سـوم آمد و همـان سـخن نخست را گفت: گفتم من خـواب زده‌ام و پشت کرد و شعر دیگر را خواند.

در شگفتی اندرم از جن و از اندیشه‌اش

که سواری بر جهاز اشتران شد پیشه‌اش

که آخرش «رأسها» است، صبح که شد یک شـتر سـواری از رمه شترانم گرفتم و سـوار شـدم و نـزد رسـول خـدا

صـلّی اللَّه علیه و آله آمـدم و در برابـرش این اشـعار را خواندم.

منجئی آمد مرا بعد از سکوت و بیهوشی

که نبود در آن‌چه من خواندم دروغ و ناروا

در سه شب گفتم به هر شب خیز از خواب و نگر

کز لؤیّ غالبت آمد رسولی دادخواه

بر میان بستم إزار و در بیابانم فکند

اشتری سخت و قوی در دشت بی‌برگ و نوا

هر چه آوردی بفرماای نکوتر با توان

گرچه باشد اندر آن اسپیدی گیسوی ما

افتادیم و این دو آیه در هر خانه‌ای خوانده شوند شیطان تا سه روز به آن خانه وارد نشـود، اگر تو مـرا آزاد کـنی آن‌ها را به تو می‌آمـوزم، گفتم: آری، گفت: آیة الکرسی و آخر سوره بقره از «آمن الرسول» تا آخر سوره.

لذا من آزادش کردم و بامداد نزد رسـول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله رفتم و آن‌چه گفت به او گـــــــــزارش دادم، فرمود: این دروغگو راست گفته است. گوید: از آن پس، این دو آیه را بر آن انبار می‌خواندم و دیگر هیچ نقصـانی در آن ندیدم.

1. ابن عباسـنقل می‌کند که: رسـول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله در اتاقی مهمان ابو ایوب انصـاری بـود، خـوراکش در زنـبیلی در پسـتوخانه بـود و از روزنه خانه نور مانـدی می‌آمد و از خـوراک زنبیل بـرمی

داشت، لـذا از آن به رسـول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله شکایت کرد، فرمود: آن غول است و چون آیـد، بگو به رسـول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله سـوگندت می‌دهم که از جایت بیرون نـرو، آمد و ابو ایـوب او را به رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله سـوگند داد که از جـایش تکـان نخـورد. گفت:ای ابو ایـوب این بار مرا رها کن، به خـدا سـوگند که دیگر برنگـردم، لذا او را آزاد کرد. سپس به او گفت: می‌خواهی به تو کلمـــاتی بیـــاموزم که چـــون آن‌ها را بخـــوانی شـــیطان در آن شب و روز و فـــردایش به خانه ات نیایـــد؟ گفت: آری، گفت: آیة الکرسی را بخـــوان، وی نزد رسـول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله آمد و به او گزارش داد، پیامبرصـلّی الله علیه و آله فرمـود: راست گفته با این‌که دروغگو است.

2. الدر المنثور: حمزه زیّات نقل می‌کند که: شـبی به سـوی کوفه راه افتـادم، در آن شب به یک ویرانه داخل شدم، به هنگام اطراق در آن، دو عفریت جن بر من وارد شدند. یکی به دیگری گفت: این حمـزه بن حبیب زیـات است که در کوفه به مـردم قـرائت می‌آمـوزد. گفت: آری به خـدا او را خـواهم کشـم، دیگری گفت: بگذار این مسکین زنـده بمانـد، گفت: نه او را خواهم کشت، چون آهنگ کشـتن مـرا کـرد گفتم: بِسْـمِ اللَّهِ الـرَّحْمنِ الـرَّحِيمِ شَـهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ- تا- سخن او- الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّـاهِدِينَ. یـارش به او گفت اکنـون او را بگـیر، باید به کـوری چشـمت تا بامـداد از او مراقبت کنی.

3. الدر المنثور: ابن عباس نقل می‌کند که: آفریـده‌ها چهـار دسـته‌اند: عـده‌ای همگی داخل در بهشت‌اند، عده‌ای همگی در دوزخ، و دو گــروه دیگر که هم در بهشت و هم در دوزخ خواهند بود، اما گروه نخست فرشـته گاننـد، و گـروه دوم دیوهایند که همگی در دوزخ خواهند بود، و گـروه سـوم و چهـارم پـری و آدمی‌اند که ثواب و کیفر هر دو را دارند.

4. ابو ثعلبه از رسـول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله نقل می‌کند که: جن سه دسته‌اند: دسته‌ای از آن‌ها بــال دارد و در در هـوا شـدند، و گفتم به خـدا کـاش به میــان آنــان می‌رفتم و از آن‌ها ســوال می‌کــردم، ســپس برخاســتم و داخل شــدم اما هیچ آدمی در آن‌جا نیافتم.

5. الدر المنثور: زبیر دربـاره سـخن خـدا تعـالی «وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَیْکَ نَفَـراً مِنَ الْجِنِّ یَسْـتَمِعُونَ الْقُـرْآنَ»{و چون تنی چند از جنّ را به سوی تو روانه کردیم که قــرآن را بشــنوند} روایت می‌کند که: این آیه در نخله نـازل شد زمـانی که رسـول خـدا نمـاز عشـاء پســین را می‌خواند و نزدیک بــود که همگی بر او بشورند.

6. الــدر المنثــور: ابن مســعود نقل می‌کند که: در حالیکه پیــامبر صــلّی اللَّه علیه و آله در بطن نخلة قرآن می‌خواند، بر او داخل شـدند، و چـون صـدای قرآن را شنیدند گفتند: «خاموش باشـید»، آنـان نه تن بودند که یکی زوبعه نام داشـت، سـپس خداوند آیه «وَ إِذْ صَـرَفْنا إِلَیْـکَ نَفَـراً تا آخر آیه» را نــازل کرد.

7. الدر المنثـور: ابن عبـاس نقل می‌کند که: نه تن از اهل نصیبین بودند که رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله آن‌ها را پیک عشیره خودشان نمود.

8. الــدر المنثــور: و نــیز ابن عبــاس نقل می‌کند که: جنیان دو بار به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رو آوردند که از اشراف جن در نصیبین بودند.

9. الــدر المنثــور: ابن مســعود نقل می‌کند که: از او پرسیدند کجا رسول خدا قرآن را به پریـان خوانـد؟ گفت:

در دره‌ای بنام حجون.

1. الدر المنثور: عکرمه نقل می‌کند که: تعداد آنان 12 هزار تن بودند و از جزیره موصل آمدند.

2. الدر المنثور: صفوان بن معطل نقل می‌کند که: به هنگام مراسم حج چون به عرج رسیدیم، ناگهان به ماری پریشان برخورد کردیم که دیری نپایید، مــرد. ســپس مــردی او را در پــارچه‌ای پیچید و به خــاک ســپرد، ســپس به مکه آمـدیم و در مسـجد الحـرام مــردی در بر ما ایســتاد و گفت کــدام یک از شــما عمــرو را به خــاک ســپرد؟ گفــتیم ما عمــرو را نمی‌شناسیم، گفت کـدام یک از شـما آن جن را به خاک سپرد، گفـتیم: ایشـان، گفت: او باقیمانـده 9 تنی بـود که نـزد رسـول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله آمدند و قرآن از او گوش گرفتند.

3. الدر المنثور: کعب الاحبار نقل می‌کند که: چون نه نفر اهل نصـیبین از بطن نخله برگشـتند، در میـان

عشیره خود شروع به تبلیغ کردند، بعد از مـدتی به همـراه 300 نماینـده به سـوی رسـول خـدا راه افتادنـد، چـون به حجـون (کـوه مکه) رسـیدند، اخضب(احقب خ ب) پیش آمد و به رسـول خـدا صلّی اللّه علیه و آله سـلام کـرد و گفت: گفتم: تو کیستی؟ گفت: من از آن نه نفری هسـتم که آیه‌ی «قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْـتَمَعَ نَفَـرٌ مِنَ الْجِنِ» دربـاره آن‌ها نازل شد.

4. الدر المنثور: عبد اللّه بن مسعود درباره سخن خـدا «قُـلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْـتَمَعَ نَفَـرٌ مِنَ الْجِنِ» می‌گوید: که آنان از جن‌های نصیبین بودند.

5. الدر المنثور: کـردم بن ابی سـائب انصـاری روایت می‌کند که: با پدرم برای انجام کاری از مدینه خارج شدم، تازه نام و آوازه سول خدا صـلّی اللّه علیه و آله در مکه بر سر زبانها افتـاده بـود، در کنـار چوپـانی مـأوی گـرفتم چـون نیمه شب فرارسـید، گـرگی آمد و بـره‌ای از رمه برداشـت، شـبان از جا برخاست و گفت:ای سردار وادی به فریاد پناهنـده ات برس، یک جارچی که آن را ندیـدم، فریـاد زدای گرگ رها کن، سپس بـره به سـرعت به سـوی رمه بازگشـت، به همین سـبب خداوند در مکه آیه«وَ أَنَّهُ کـانَ رِجـالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُـوذُونَ بِرِجـالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقا» {و مـردانی از آدمیـان به مـردانی از جنّ پنـاه می‌بردند و بر سرکشی آن‌ها می‌افزودند} را بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله نازل کرد.

6. الدر المنثـور: ابن عبـاس روایت می‌کند که: مـردی بر شب و ریگزارها دلـــیر بـــود (شب رو و نـــترس بود). شبی رفت و در سرزمین پریـان مـنزل کـرد، پس به هـراس افتـاد، و زانـوی شـترش را بست و روی بـــــــازویش خوابید و گفت: «از شر اهل این وادی بر عزیزترین اهل آن‌ها پناه می‌برم»، ســپس پیری از آن‌ها او را پنـاه داد، در میـان آنـان جـوانی بود که سرور پریان بود و از این‌که آن پـیر او را در پنـــاه داده بـــود، ســـخت عصـــبانی شد و شمشـــیر زهـرآگین خـود را برداشت تا شـتر آن مـرد را نحر کند اما آن پیر جلوی او را گرفت و گفت:

آرام‌ای مالک بن مهلهل پرتوان

این جامه من و این ازار من‌ای جوان

این ناقه ز آدمی است تعرض آن مکن

بردار دست از پناهم و شو براه درست روان

با تیغ زهردار بسوی آن شده‌ای روان

اف باد بر قرابتت‌ای ابو قیطار خان

و ابیات دیگری هم در این باره سرود، آن جــوان در پاسخ به او گفت:

تو خواهی سرفرازی تا که نام ما فرو گردد

ابو الغیر ار بی‌جنگ و ستیز این کار چون گردد

مقام و جاه را خواهی که بی‌فضلی بدست آری

برو زینجا که باشد سروری بهر مرا و هم علمداری

کدام از خاندانت سرور و سردار بودندی

بسرداری ز زاد سروران باید ستودندی

سر خود گیر و حد خویش بشناس‌ای معیکر چون

مهلهل بن دیاری را مجیری می‌سزد بیچون

آن پیر گفت: راست گفتی پدر تو سرور و بهتر ما بود ولی از این مرد دست بردار و من پس از او در باره کسی با تو ستیزه نکنم، پس او را رها کرد، آن مرد نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله آمد و داستان خود را برا او باز گو کرد. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چون هراسی به شما دست داد یا در زمین پریان منزل کردید بگویید «اعوذ بکلمات اللّه التامات التی لا یجاوزهن برّ و لا فاجر من شر ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و من فتن اللیل و من طوارق النهار الا طارق یطرق بخیر» سپس خداوند در این باره آیه «وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً» نازل کرد.

ابو نصر گفته: حدیث غریبی است، از این رو آن را ننوشتیم.

1. الدر المنثور: سعید بن جبیر روایت می‌کند: مردی از بنی تمیم به نام رافع بن عمیر آغاز مسلمانی‌اش را چنین باز بیان می‌کند که: شبی در رمل عالج درحرکت بودم که خواب بر من غلبه کرد، از شتر پایین آمدم، آن را خواباندم و خوابیدم، پیش از خواب پناهنده شدم و گفتم: از شر پریان به بزرگ این وادی پناه می‌برم.

در خـــواب دیـــدم که مـــردی نـــیزه‌ای به دست دارد و می‌خواهد آن در گلـوی مـاده شـترم فـرو کند. هراسـان بیـدار شـدم و به راست و چپ خو نگـاه کـردم اما چـیزی ندیدم، گفتم این خیال و رویایی بوده، سپس بازگشـتم و اندکی چـرت زدم و همـان خـواب را دیـدم، دوبـاره بیـدار شـدم و دور شـترم چـرخی زدم ولی بـاز چـیزی ندیـدم، شترم غرشی کرد و باز به خـواب رفتم. بـار دیگر همـان خواب را دیدم، و بیدار شدم، دیدم ناقه‌ام پریشان اسـت، سـپس جـوانی نـیزه‌ای بدست مانند همـان که در خـواب دیـده بـودم را مشـاهده کـردم که پـیرمردی دسـتش را گرفته و او را بـرمی گرداند. در این میـان که در سـتیز بودند ناگهان سه گاوِ نر کـوهی ظـاهر شـدند، آن پـیر به جوان گفت: برخـیز در عـوض شـتر پناهنـده من که از آن یک آدمی اسـت، هر کـدام از این‌ها را می‌خـواهی بگـیر. جـــوان برخاست و یک نـــره گـــاوی از آن‌ها گـــرفت و برگشت، سپس آن پـیرمرد به من رو کـرد و گفت: چـون به یک وادی رسیدی و ترسیدی بگو: اعوذ باللَّه رب محمّد صلّی اللَّه علیه و آله من هول هـذا الـوادی، و به هیچ یک از پریـان پناهنـده نشو که امر آن‌ها باطل شـده است. به او گفتم: این محمّد کیســت؟ گفت: پیغمــبری عــربی نه شرقی، نه غربی، روز دوشـنبه مبعـوث شـده، گفتم کجا منزل دارد؟ گفت در یثرب که نخل دارد.

چون بامداد بر آمد بر شترم سوار شدم و شـتابان به راه افتادم تا به مدینه رسیدم و رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله مرا دید و داستان مـرا بـاز گفت پیش از آن‌که چـیزی از آن به او بگویم. سپس مرا به مسلمانی دعـوت کـرد و مسلمان شدم. سعید بن جبـیر گوید: ما معتقد بـودیم که این مرد همـان کسی است که آیه «وَ أَنَّهُ کـانَ رِجـالٌ مِنَ

الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً» در بـاره او نازل شده است.

1. الدر المنثـور: ابن عبـاس در بـاره همین آیه «وَ أَنَّهُ كـانَ رِجـالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُـوذُونَ بِرِجـالٍ مِنَ الْجِنِّ» می‌گوید: در جاهلیت افـرادی از آدمیـان چـون شب را در یک وادی اطراق می‌کردنـد، می‌گفتند: «پنـاه می‌بـــــرم بر عزیز این وادی» که این امر تنها بر دشواری و گمراهی آن‌ها می‌افزود.

2. الـدر المنثـور: حسن دربـاره سـخن خداوند «وَ أَنَّهُ كـانَ رِجـالٌ مِنَ الْإِنْسِ تا آخر آیه» می‌گوید: زمـانی که یکی از آدمیان در وادی منزل می‌کرد، می‌گفت: پنـاه می‌بـرم به عزیز این وادی، از شر کم خـردان قـومش، لـذا در طـول آن شـبانه روز، خـود را در امان می‌یافت.

3. الدر المنثور: ربیع بن انس در بـاره آیه «وَ أَنَّهُ كـانَ رِجـالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُـوذُونَ- تا آخر آیه- نقل می‌کند که: می‌گفتند صـاحب این وادی فلان پریـان است لذا هر کدام بـدان وادی می‌رفت، به جـای خداونـد، به او پنـاه می‌بـرد، از این رو تـرس و هـراس وی می‌افزود.

4. الدر المنثـور: ابن عبـاس روایت می‌کند: شـیاطین در آســـــمان کرسی‌هایی داشـــــتند و وحی را می‌شنیدند، و زمانی که یک کلمه می‌شـنیدند، نه تا بـدان می‌فزودند که تنها همـان یکی درست بـود و آن‌چه افـزوده بودند نادرست. چـون رسـول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله مبعـوث شـد، از آن کرسی‌ها

منع شـــدند و آنـــان نـــیز این مســـئله را به ابلیس گزارش دادنـد، و پیش از آن شـهاب به سـوی آن‌ها پرتـــاب نمی‌شـــد، ابلیس به آن‌ها گفت: این امر به سبب پدیده ایست که در زمین اتفاق افتاده اسـت، سپس سپاهیان خود را برای بررسی پیش فرستاد، آنان رسـول خـدا را صـلّی اللّه علیه و آله را یافتند که میـــان دو کـــوه در مکه نمـــاز می‌خوانـــد، پیش ابلیس بازگشتند و به او گـزارش دادنـد، گفت: این همـــان حـــادثه‌ای است که در زمین اتفـــاق افتـــاده است.

5. ابن عبـاس نقل می‌کند که: آسـمان دنیا در فاصـله زمانی میان عیسی علیه السلام و محمّد صـلّی اللّه علیه و آله پاســـبانی نداشت و در آن‌جا شـــیاطین برای شنیدن وحی موضع می‌گرفتند، چـــون خداوند محمّد را صـــــلّی اللّه علیه و آله را بـــــرانگیخت، نگهبانـــــانی به شـــــدت از آســـــمان دنیا حراست می‌کردند و شـیاطین را به تـیر می‌زدند. آنـان این مســـئله را بی‌بعثت پیغمـــبر صـــلّی اللّه علیه و آله اخبار را از آسمان می‌شنیدند، اما زمانی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مبعوث شد دیگر نمی‌توانستند که بشـــنوند و به دیگر جنیـــان که دیگر اخبـــار را نمی‌شـنیدند، گفتند: «ما آسـمان را لمس کـردیم و یـافتیم که از پاسـبانانی سـخت پر شـده است» از جمله فرشتگان و شهاب‌ها که همـان سـتاره‌هایند، «درحالیکه ما بـــــرای گـــــوش گـــــرفتن در آن‌جا می‌نشستیم اما اکنون هر کسی که گوش فرا دهد، شهابی در کمین خـود یابد». می‌گوید: سـتاره‌ای را در کمین خـود می‌یابد که با آن تـیر خـورد، خداوند

می‌فرماید: چـون با شـهاب‌ها مـورد هـدف قـرار گرفتند به قـوم خـود گفتند: «وَ أَنَّا لا نَـدْرِی أَ شَـرٌّ أُریـدَ بِمَنْ فِی الْأَرْضِ أَمْ أَرادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَـداً» {و ما [درست] نمی‌دانیم که آیا بـرای کسـانی که در زمینند بـدی خواسـته شـده یا پروردگارشـان بر ایشان هدایت خواسته است}.

6. الـدر المنثـور: اعمش روایت می‌کند که جنیـان گفتند:ای رسـول خـدا به ما اجـازه می‌دهی که در نماز مسـجدت شـرکت کـنیم؟ و خداوند نـازل کـرد آیه«وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَـعَ اللَّهِ أَحَـداً»{و مسـاجد ویـژه خداسـت، پس هیچ‌کس را با خـدا مخوانید} می‌فرماید: نمـاز بخوانید و با مـردم نیامیزید.

7. الدر المنثور: سعید بن جبیر نقل می‌کند که: جنیان به پیغمـبر صـلّی اللّه علیه و آله گفتند چگونه به مسجد آییم در حالیکه از تو دوریم؟ چگونه در نمـاز عصر حاضر شـویم و حـال آن‌که از شـما دور هستیم؟ سپس این آیه «وَ أَنَّ الْمَسـاجِدَ لِلَّهِ- تا آخر آیه- نازل شد.

8. الدر المنثـور: ابن مسـعود نقل می‌کند که: رسـول خدا صـلّی اللّه علیه و آله پیش از هجـرت به سـوی یکی از نـواحی مکه خـارج شد. و بـرای من خطی کشید و فرمود: تا من نزد تو بـرمی گـیردم، کـاری مکن. سپس فرمود: از هر چه دیدی هراس مکن، و اندکی جلو رفت و نشست که ناگهان مردانی سیاه چون هندو نزدش آمدند و چنان‌چه خـدا می‌فرماید:

«كادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً» {چیزی نمانده بود که بر سر وی فرو افتند}.

9. الدر المنثور- ابن عباس درباره سخن خداوند «وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً»{و همین که «بنده خدا» برخاست تا او را بخواند، چیزی نمانده بود که بر سر وی فرو افتند} نقل می‌کند که: چون شنیدند پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله قرآن می‌خواند تقریبا از شدت حرص به دوش او برآمدند، حال آن‌که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از آن‌ها خبر نداشت تا این‌که فرستاده‌ای نزد او آمد. وشروع کرد به خواند آیه «قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِ».

10. الدر المنثور: ابن عباس در باره سخن خداوند «وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً» روایت می‌کند که: چون پریان نزد رسول خدا آمدند، و حال آن‌که او با اصحابش در نماز بود و اصحاب در رکوع و سجود دنبالش بودند، از پیروی اصحابش تعجب کردند و به قوم خود خبر دادند، که چون عبدالله (پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله) نماز می‌خواند، نزدیک است جامه تن او باشند.

11. الدر المنثور: ابن مسعود نقل می‌کند که: چون در شبِ جن تا به حجون با پیغمبر رفتم، برایم خطی کشید، و آن‌گاه نزد آن‌ها پیش رفت، در این هنگام بسیاری از آنان در برابرش ظاهر شدند، سپس سرور آن‌ها به نام وردان گفت: یا رسول اللّه من دشمنانت را از اطرف تو نمی‌رانم؟ پیامبر فرمود: به راستی که کسی جز خداوند مرا پناه نگیرد.

بیان: در کتاب «النهایه» در حدیثی از عمر آمده است که: چون نماز برپا شود شیطان گوزید و پا به فرار گذاشت، و در روایت دیگر آمده است که چون کسی آیة الکرسی خواند شیطان به در رود و مانند الاغ بگوزد.

و می‌گوید: که نه غول هست و نه صفر ولی سعالی هست و سعالی جادوگران پریانند یعنی غول نمی‌تواند کسی را غول گیر کند یا گمراه سازد ولی در میان پریان جادوگرانی هستند همانند جادوگر آدمی که اشتباه کاری و خیال اندازی کنند، در فرهنگ لغت: زوبعه نام شیطان یا رئیس پریان است و از این رو گردباد را زوبعه خوانند، و حجون نیزکوهی در معلاة مکه است.

1. حیاة الحیوان (در باب قنفذ (خار پشت)): بیهقی در دلائل النبوه از ابو دجانه- که نامش سماک بن خرشه است- روایت کرده است که: من برسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شکوه کردم از این‌که چون در بستر بخوابم سوتی مانند سوت آسیاب و صدایی چون صدای مگس عسل بشنوم و پرتوی همانند برق ببینم، اما چون سر بردارم در برابر خود سیاهی‌ای بینم که به درازی صحن خانه‌ام بالا رود، و دست بپوستش کشم مانند پوست خارپشت است، و به چهره‌ام مانند شراره، آتش افکند، فرمود:ای ابو دجانه این جن خانه تو است وانگاه دوات و کاغذ خواست و به علی علیه السّلام فرمود که بنویسد:

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

این نــامه‌ای است از فرســتاده خداوند جهانیــان به شب آینده‌های عمار و زوار جز آن‌که برای نیکی آیــد، اما بعــد، به راستی که برای ما و شما در درستی گشایشی اســت، اگر عاشق شیفته‌ای باشد و یا هرزه یورشگری این کتاب خـــــدا است که بر ما و شـــــما به حق می‌گوید: «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، إِنَّ رُسُـلَنا يَكْتُبُـونَ ما تَمْكُـرُونَ صــاحب این نــامه‌ام را رها کنید و به دنبــال بت پرســتان بروید و آنان که پندارند با خدا معبـود دیگـری است لا إِلـهَ إِلَّا هُــوَ، كُــلُّ شَــیْ ءٍهالِــکٌ إِلَّا وَجْهَــهُ، لَــهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْــهِ تُرْجَعُونَ، حم لا يبصـرون، حمعسـق،ای دشـمنان پراکنـده شوید خدا من حجت خدا را به شما رساندم و لا حول و لا قـــوة الا باللّه العلی العظیم، فَسَـــيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُـــوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

ابو دجانه گفت: نامه را گـــــرفتم و تا کـــــردم و به خانه آوردم و زیر ســرم نهــادم و شب را آســوده خوابیــدم و بیدار نشـدم جز از فریـاد کسی که می‌گفت:ای ابو دجانه ما را با این کلمـــات آتش زدی تو را به حق ســـرورت که این نامه را از ما بــردار، که دیگر ما را بازگشــتی به خانه ات و در مجاورتت و در هر جا این نامه باشد، نیســت، ابو دجانه گفت: برش ندارم تا رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله اجازه دهد.

ابو دجانه نقل می‌کند که: از این ناله و شـــــیون و گریه پریان که شنیدم، شبم دراز گذشت و بامداد نماز صـبح را با رســول خــدا صــلّی اللّه علیه و آله خوانــدم و آن‌چه آن شب از پریان شنیدم و هر آن‌چه من با آن‌ها گفتم به وی گـــزارش دادم. فرمـــود:ای ابو دجانه از این قـــوم دست بردار بدان سوگند به کسی که مـرا به راســتی فرســتاده

آنـــان تا روز رســـتاخیز درد کشـــند، این روایت را وابلی حافظ در کتاب «الابانة» و قرطـبی در کتـاب «التـذکرة» نقل کرده‌اند.

116- فــردوس الاخبــار: امــام علی علیه السّــلام نقل می‌کند که: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چون ماری در راه دیدی آن را بکش چون با پریان شرط کــردم که به صورت مار نمایـان نشـوند، و هر که چـنین نمایـان شود، خون خود را حلال کرده است.

117- و من گویم: مناسب مقـام و مؤید آن چـیزی است که شارح دیوان امیر المؤمنین علیه السّـلام در دیباچه آن آورده است وی به نقل از شیخ برهـان الـدین موصـلی - که مـــــردی فاضل و نیک و پارسااست - می‌گوید: که از مصر به قصد حج به سوی مکه می‌رفتیم و در یک مـنزلی مـار بـزرگی بر ما در آمد و مـردم بـرای کشـتن آن دست بکار شدند، و عموزاده‌ام او را کشت و خـود ربـوده شد و دیـدیم شـتابان او را می‌برند و مـردم با اسب و شـتر به دنبـال وی تاختند تا او را برگردانند اما نتوانسـتند، از این رو سخت اندوهگین شدیم.

چون پایان روز شد خـودش با آرامش و وقـار آمد و از او پرسیدیم تو را چه شد؟ گفت همین که آن مـار را کشـتم خودتـان دیدید که با من چه شد و ناگهـان دچـار گـروهی پریان شدم، یکی می‌گفت: پدرم را کشتی یکی می‌گفت: بـرادرم را کشـتی، یکی می‌گفت: عمـوزاده‌ام را کشـتی ناگهان مردی خود را به من چسبانید و گفت: بگو: من به حکم خـــدا و شـــرع محمّد صـــلّی اللّه علیه و آله راضی هستم این را که گفتم، به آن‌ها اشـاره کردند که او را به محضر شـرع ببریـد، رفـتیم تا این‌که به شـیخ بزرگـواری

رسـیدیم که بر مسـندی قـرار داشت و چـون برابـرش رسیدیم گفت: آزادش کنید و بر او اقامه دعوی کنید.

فرزندان گفتند: او پدر ما را کشته است، گفتم حاش للَّه (هرگز چنین نیست) ما کاروان حج خانه خـداییم چـون به این مـنزل رسـیدیم مـار بـزرگی بر ما وارد شد و همه مردم پیش رفتند تا او را بکشند و من او را کشتم، چـون شیخ گفتار مرا شـنید گفت: او را رها کنیـد، من در بطن نخله از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله شـنیدم که فرمودند: هر کـه، از زیّ خـود بـدر رود و زیّ دیگر به خـود گـیرد و کشته شود نه دیه دارد و نه قصاص- پایان-.

و گویم: پدرم- قدس سره- از شیخ بهائی عـاملی از یکی اصـحاب علامه دوانی نقل کـرد که: این پیشـامد بـرای او واقع شـده بـدین تقریر که بـرای قضـای حـاجت بـیرون رفتم و ناگهـان مـاری بر من پدید شد و او را کشـتم، و گروه بسیاری گـردم را گرفتند و مـرا دست گـیر کردند و نزد پادشاه خود که بر تختی نشسته بود، بردند و چنان‌چه گذشت بر من دعوی کشتن پدر و فرزند و خویش خود را نمودند، از من پرسید چه دینی داری؟

گفتم: مسلمانم، گفت: او را نزد پادشاه مسـلمانها ببرید من سـبب پیمـان با رسـول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله نمی‌توانم در مـدارس آیـاتٍ خلت من تلاوة و مـنزل وحی مقفر العرصات

أُنـاس علیَّ الخـیر منهم و جعفـرُ و حمـزةٌ و السـجاد ذو الثفنات

إذا فخروا یوماً أتوا بمحمدٍ و جبریل و الفرقانو السورات

تا پایـان قصـیده را بـرایش خوانـدم و آنقـدر گریست تا بیهوش افتاد و سپس گفت: خدایت رحمت کند آیا بـرایت حدیثی باز نگویم که عقیـده ات محکم شـود و در پـیروی هر چه بیشـتر از مـذهبت به تو کمک کنـد؟ گفتم، چـرا بگویید.

گفت: مـدتها نـام جعفر بن محمّد علیه السّـلام را می‌شـنیدم، به مدینه رفتم و شـنیدم که می‌فرمـود: به نقل از پـدرانش تا رسـول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله که فرمـود: علی و خانـدانش همـان پیروزمندانـد، سـپس با من وداع کـرد که بـرود، گفتم: خداوند تو را رحمت کنـد، اگر می‌توانید نـامت را به من بگو گفت، من ظبیـان بن عامرم.

1. مفضل نقل می‌کند که: به دریای خزر سوار شـدیم و بسیار دور نشده بودیم که کشـتی ما در بـاتلاقی افتاد و بـاد شـمال یک مـاه راه آن را به میـان دریا کشاند، کشتی شکست و من و مردی از قـریش به یک جزیـره افتـادیم که در آن همـدمی نبـود، و به طمع زنـدگی بـودیم که به سر دره‌ای رسـیدیم و ناگهـان با شـیخی برخـورد کـردیم که به درخت بزرگی تکیه زده بود، چون ما را دید به راه افتـاد و به سـمت ما آمـد، و از او هـراس کـردیم و نـزد او رفـتیم و سـلام کـردیم و با او همـدم شـدیم و در برش نشستیم. گفت داسـتان شـما چیسـت؟ به او گزارش دادیم، خندید و گفت پـای آدمـیزاد هرگز به این سرزمین نرسیده جز شما دوتا، شـما کیسـتید؟ گفتیم از عرب گفت پـدر و مـادرم قربـان عـرب از کـدام عشـیره عـرب هسـتید؟ گفتم: من از خزاعه

هســتم و دوســتم از قــریش، گفت پــدر و مــادرم قربـان قـریش و احمد قـریش،ای بـرادر خزاعه چه کسی سروده:

گویا نبوده میان حجون تا صفا

همدمی و کسی در مکه داستان شب نگفت

گفتم: حارث بن مصاص جرهمی، گفت: گوینده‌اش همان است گفت عبد المطلب بن‌هاشم برایش فرزنـدی به دنیا آمده؟ گفتم: کجـائی خـدا رحمتت کنـد؟ گفت: زمـانی را بینم که روزگـــارش نزدیک اســـت، آیا پســـرش عبد اللّه فرزند آورده است؟ گفتم، تو از مرده‌ها پرسش می‌کنی، ســپس ادامه داد و گفت: پســرش محمّـدِ هـدایتگر چگونه است؟ گفتم: رسول خدا صـلّی اللّه علیه 40 سـال است که مرده است، چنان ناله زد که گمان بردیم جانش درآمد ســپس به انــدازه یک جوجه کوچک شد و شــروع کــرد به سرودن:

و چه بسیار امیدواری که به امیدش نرسید

و چه بسا آرزومندی که آرزویش بر باد رفت

وسپس شروع به ناله و گریه کرد تا ریشش از اشــکش‌تر شد و ما هم از گریه او گریســتیم، ســپس گفتم:ای شــیخ از ما پرسیدی و پاسخ شنیدی، به خدا ســوگندت می‌دهیم بگو تو که هستی. گفت سفاح بن زفرات جنی هســتم، و پیوسته به خدا و رسولش مؤمن و مصدق بودم، تورات و انجیل را می‌دانم و امید داشــتم محمّد صــلّی اللّه علیه و آله را بـــبینم. و چـــون جنیـــان ســـرکش شـــدند و از بند گریختنــد، من در این جزیــره بــرای عبــادت خــدا و یگانه

پرســتی و یــاری پیغمــبرش محمّد صــلّی اللَّه علیه و آله خـودم را پنهـان کـردم و سـوگند خـوردم از اینجا بـیرون نـــروم تا خـــروج او را بشـــنوم، عمر آدمی زاد پس از سکونت من در این جزیـره کوتـاه شـده است. زمـانی که 400 سـال را در این جزیـره گذرانـدم، و حـال آن‌که عبد مناف در آن وقت جوان تـازه سـنی بـود، گمـان نداشـتم تـاکنون فرزنـدی آورده باشـد، بـرای آن‌که ما پدیـده‌ها را می‌دانیم ولی سررسید عمر را جز خدا نمی‌داند.

واما شما دوتن بدانید که بیش از یک سـال راه با آدمیـان فاصـله داریـد، ولی این چـوب را بگیریـد، سـپس از زیر پایش تکه چوبی درآورد و دو پشته مانند یک چهارپا بر آن سوار شوید که شما را سـرزمینتان می‌رسـاند، و رسـول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را از قول من سلام برسانید که آرزو دارم مجـاور قـبرش باشـم، گوید: همـان که گفت: انجام دادیم و فردا صبح در سرزمین آمد بودیم.

جهنم

جهنم که خداوند ما و مؤمنان را از شعله‌ها و آب سوزان و چرک و خونابه و عقربها و مارها و سختی‌ها و اعماق آن پناه دهد به حق حضرت محمد خاتم پیامبران و اهل بیت پاکش که درودهای خداوند بر همگی آنان باد آیات: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْکافِرِینَ» {پس اگر نکردید -و هرگز نمی‌توانید کرد- از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگها هستند، و برای کافران آماده شده، بپرهیزید} «وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ»و[لی] کسانی که کفر ورزیدند و نشانه‌های ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند؛ و در آن ماندگار خواهند بود{«وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَیَّاماً مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْداً فَلَنْ یُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ * بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ» {و گفتند: «جز روزهایی چند، هرگز آتش به ما نخواهد رسید.» بگو: «مگر پیمانی از خدا گرفته اید؟ -که خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد- یا آن‌چه را نمی‌دانید به دروغ به خدا نسبت می‌دهید؟» آری، کسی که بدی به دست آورد، و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتشند، و در آن ماندگار خواهند بود.} «وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ یُرَدُّونَ إِلی أَشَدِّ الْعَذابِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ * أُولئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الْحَیاةَ الدُّنْیا بِالْآخِرَةِ فَلا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ» {و روز رستاخیز ایشان را به سخت‌ترین عذابها باز برند، و خداوند از آن‌چه می‌کنید غافل نیست. همین کسانند که

زنـــدگی دنیا را به [بهـــای] جهـــان دیگر خریدند. پس نه عـذاب آنـان سـبک گـردد، و نه ایشـان یـاری شـوند.} «وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ مُهِینٌ» {و برای کافران عـذابی خفت‌آور است.} «وَ لِلْکافِرِینَ عَـذابٌ أَلِیمٌ» {و [گر نه] کـافران را عذابی دردناک است.} «وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَـذابٌ عَظِیمٌ» {ایشـان را در آخـرت عـذابی بـزرگ است.} «وَ لا تُسْـئَلُ عَنْ أَصْـحابِ الْجَحِیمِ» {و [لی] دربـــاره دوزخیـــان، از تو پرسشی نخواهد شد.} «وَ مَنْ کَفَـــرَ فَأُمَتِّعُـــهُ قَلِیلًا ثُمَّ أَضْـطَرُّهُ إِلی عَـذابِ النَّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِـیرُ» {«و[لی] هر کس کفر بورزد، اندکی برخوردارش می‌کنم، سپس او را با خواری به سـوی عـذاب آتش [دوزخ] می‌کشـانم، و چه بد سـرانجامی است.} «إِنَّ الَّذِینَ کَفَـرُوا وَ مـاتُوا وَ هُمْ کُفَّارٌ أُولئِکَ عَلَیْهِمْ لَعْنَـةُ اللَّهِ وَ الْمَلائِکَـةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ * خالِدِینَ فِیها لا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَـذابُ وَ لا هُمْ یُنْظَـرُونَ» {کسانی که کافر شدند، و در حال کفر مردند، لعنت خـدا و فرشـتگان و تمـام مـردم بر آنـان بـاد. در آن [لعنت] جاودانه بماننـد؛ نه عـذاب از ایشـان کاسـته گـردد و نه مهلت یابند.} «وَ لَوْ یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِذْ یَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَـدِیدُ الْعَـذابِ * إِذْ تَبَـرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُـوا مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُـوا وَ رَأَوُا الْعَـذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ * وَ قالَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا کَرَّةً فَنَتَبَـرَّأَ مِنْهُمْ کَما تَبَرَّؤُا مِنَّا کَذلِکَ یُرِیهِمُ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجِینَ مِنَ النَّارِ» {کسانی که [با برگزیدن بتهـا، به خود] ستم نموده‌اند اگر می‌دانستند هنگامی که عـذاب را مشـاهده کنند تمـام نـیرو[ها] از آنِ خداسـت، و خـدا سخت کیفر است. آن‌گاه که پیشوایان از پیروان بـیزاری جوینـد؛ و عـذاب را مشـاهده کننـد، و میانشـان پیونـدها بریده گردد. و پیروان می‌گویند: «کاش برای ما بازگشتی

بود تا همان‌گونه که [آنان] از ما بیزاری جستند [ما نیز] از آنان بیزاری می‌جستیم.» این گونه خداوند، کارهایشان را -که بر آنان مایه حسرتهاست- به ایشان می‌نمایاند، و از آتش بیرون آمدنی نیستند.} «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ» {و بدانید که خدا سخت کیفر است.} «وَ إِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ» {و چون به او گفته شود: «از خدا پروا کن» نخوت، وی را به گناه کشاند. پس جهنم برای او بس است، و چه بد بستری است.} «وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كافِرٌ فَأُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ» {و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند، آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می‌شود، و ایشان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود.} «أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ» {آنانند که اهل آتشند؛ و در آن ماندگار خواهند بود.} «وَ مَنْ عادَ فَأُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ» {و کسانی که [به رباخواری] باز گردند، آنان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود.} «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ أُولئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ * كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقابِ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلى جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهادُ» {در حقیقت، کسانی که کفر ورزیدند، اموال و اولادشان چیزی [از عذاب خدا] را از آنان دور نخواهد کرد؛ و آنان خود، هیزم دوزخند. [آنان] به شیوه فرعونیان و کسانی که پیش از آنان بودند آیات ما را دروغ شمردند؛ پس خداوند به [سزای] گناهانشان [گریبانِ] آنان را گرفت، و خدا سخت

کیفر است. به کســـانی که کفر ورزیدند بگو: «به زودی مغلوب خواهید شد و [سـپس در روز رسـتاخیز] در دوزخ محشـور می‌شـوید، و چه بد بسـتری است.} «فَبَشِّـرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ» {آنان را از عذابی دردناک خـبر ده.} «ذلِـکَ بِأَنَّهُمْ قـالُوا لَنْ تَمَسَّـنَا النَّارُ إِلَّا أَیَّامـاً مَعْـدُوداتٍ وَ غَـرَّهُمْ فِی دِینِهِمْ ما کـانُوا یَفْتَـرُونَ» {این بـدان سـبب بـود که آنان [به پندار خـود] گفتند: «هرگز آتش جز چند روزی به ما نخواهد رسید»، و برساخته‌هایشان آنان را در دینشـان فریفته کـــرده است.} «خالِـــدِینَ فِیها لا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ» {در آن [لعنت] جاودانه بمانند؛ نه عـذاب از ایشـان کاسـته گـردد و نه مهلت یابند.} «إِنَّ الَّذِینَ کَفَـرُوا وَ مـاتُوا وَ هُمْ کُفَّارٌ فَلَنْ یُقْبَـلَ مِنْ أَحَـدِهِمْ مِلْ ءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدی بِهِ أُولئِکَ لَهُمْ عَـذابٌ أَلِیمٌ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِینَ» {در حقیقت، کسانی که کافر شـده و در حال کفر مرده‌اند، اگر چه [فراخنـای] زمین را پر از طلا کنند و آن را [بـرای خـود] فدیه دهنـد، هرگز از هیچ یک از آنان پذیرفته نگردد؛ آنان را عـذابی دردنـاک خواهد بـود، و یـاورانی نخواهند داشت.} «إِنَّ الَّذِینَ کَفَـرُوا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْـوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَـیْئاً وَ أُولئِکَ أَصْـــحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِـــدُونَ» {کســـانی که کفر ورزیدنـد، هرگز اموالشـان و اولادشـان چـیزی [از عـذاب خدا] را از آنان دفع نخواهد کرد، و آنـان اهل آتشـند و در آن‌جاودانه خواهند بـــود.} «وَ اتَّقُـــوا النَّارَ الَّتِی أُعِـــدَّتْ لِلْکافِرِینَ» {و از آتشی که برای کافران آماده شده است بترسـید.} «وَ مَـأْواهُمُ النَّارُ وَ بِئْسَ مَثْـوَی الظَّالِمِینَ» {و جایگاهشان آتش است، و جایگاه ستمگران چه بد است.} «وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ» {جایگاهش جهنم است؟ و چه بد بازگشـتگاهی است.} «وَ لَهُمْ عَـذابٌ عَظِیمٌ» {و

برای ایشان عذابی بـزرگ است.} «وَ لَهُمْ عَـذابٌ أَلِيمٌ{و برای آنان عـذابی دردنـاک است.} «و قـال وَ لَهُمْ عَـذابٌ مُهِينٌ» {و [آن‌گـاه] عـذابی خفت‌آور خواهند داشت.} «وَ نَقُـولُ ذُوقُـوا عَـذابَ الْحَرِيـقِ» {خـواهیم گفت: بچشـید عذابِ سـوزان را.} «فَمَنْ زُحْـزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِـلَ الْجَنَّةَ فَقَـــدْ فـــازَ» {پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآورند قطعـــاً کامیـــاب شـــده است.} «فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَةٍ مِنَ الْعَذابِ وَ لَهُمْ عَـذابٌ أَلِيمٌ» {قطعـاً گمـان مَبَر که بـرای آنـان نجـاتی از عـذاب اسـت، [که] عذابی دردناک خواهند داشت.} «فَقِنا عَذابَ النَّارِ» {پس ما را از عـذابِ آتش دوزخ در امـان بـدار.} «ثُمَّ مَـأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ» {سپس جایگاهشان دوزخ اسـت، و چه بد قرارگـــاهی است.} «إِنَّ الَّذِينَ يَـــأْكُلُونَ أَمْـــوالَ الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِى بُطُـونِهِمْ نـاراً وَ سَيَصْـلَوْنَ سَـعِيراً» {در حقیقت، کسـانی که امـوال یتیمـان را به سـتم می‌خورنـد، جز این نیست که آتشی در شـکم خـود فـرو می‌برنـد، و به زودی در آتشی فـروزان درآیند.} «وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُـدُودَهُ يُدْخِلْـهُ نـاراً خالِـداً فِيها وَ لَـهُ عَـذابٌ مُهِينٌ» {و هر کس از خـدا و پیـامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجـاوز نمایـد، وی را در آتشی درآورد که همـــواره در آن خواهد بـــود و بـــرای او عـذابی خفّت‌آور است.} «حَتَّى إِذا حَضَـرَ أَحَـدَهُمُ الْمَـوْتُ قـــالَ إِنِّى تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُـونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولئِكَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً» {تا وقتی که مرگ یکی از ایشان دررسد، می‌گوید: «اکنون توبه کردم»، پذیرفته نیسـت؛ و [نـیز توبه] کسـانی که در حـال کفر می‌میرنـد، پذیرفته نخواهد بود، آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم.} «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ عُـدْواناً وَ ظُلْمـاً فَسَـوْفَ نُصْـلِيهِ

نـاراً وَ کـانَ ذلِـکَ عَلَی اللَّهِ یَسِـیراً» {و هر کس از روی تجـاوز و سـتم چـنین کنـد، به زودی وی را در آتشی درآوریم، و این کـار بر خـدا آسـان است.} «وَ أَعْتَـدْنا لِلْکـافِرِینَ عَـذاباً مُهِینـاً» {و بـرای کـافران عـذابی خوارکننده آماده کرده ایم.} «وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَـعِیراً * إِنَّ الَّذِینَ کَفَـرُوا بِآیاتِنا سَـوْفَ نُصْـلِیهِمْ نـاراً کُلَّما نَضِـجَتْ جُلُـودُهُمْ بَـدَّلْناهُمْ جُلُـوداً غَیْرَها لِیَـذُوقُوا الْعَـذابَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَزِیزاً حَکِیمـاً» {و [بـرای آنـان] دوزخ پرشـراره بس است. به زودی کسانی را که به آیـات ما کفر ورزیده‌انـد، در آتشی [سوزان] درآوریم؛ که هر چه پوستشـان بریـان گردد، پوستهایِ دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند. آری، خداوند توانـای حکیم است.} «وَ مَنْ یَقْتُـلْ مُؤْمِنـاً مُتَعَمِّداً فَجَـزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِـداً فِیها وَ غَضِـبَ اللَّهُ عَلَیْـهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِیماً» {و هر کس عمداً مؤمـنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بـود؛ و خـدا بر او خشم می‌گـیرد و لعنتش می‌کند و عـذابی بـزرگ بـرایش آمـاده سـاخته است.} «فَأُولئِکَ مَـأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ سـاءَتْ مَصِـیراً» {پس آنـان جایگاهشـان دوزخ اسـت، و [دوزخ] بد سـرانجامی است.} «إِنَّ اللَّهَ أَعَـدَّ لِلْکافِرِینَ عَـذاباً مُهِینـاً» {بی گمـان، خـدا بـرای کـافران عذاب خفّت آوری آمـاده کـرده است.} «وَ نُصْـلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِیراً» {و به دوزخش کشـانیم، و چه بازگشـتگاه بـدی است.} «أُولئِکَ مَـأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ لا یَجِـدُونَ عَنْها مَحِیصـاً» {آنـان جایگاهشـان جهنّم اسـت، و از آن راه گریـزی ندارند.} «إِنَّ اللَّهَ جـامِعُ الْمُنـافِقِینَ وَ الْکـافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً» {خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ گـرد خواهد آورد.} «إِنَّ الْمُنـافِقِینَ فِی الـدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» {آری، منافقـان در فروتـرین درجـات

دوزخند.} «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً» {کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند، خدا بر آن نیست که آنان را بیامرزد و به راهی هدایت کند، مگر راه جهنّم، که همیشه در آن‌جاودانند؛ و این [کار] برای خدا آسان است.} «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَحِيمِ» {و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ انگاشتند، آنان اهل دوزخند.} «وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ» {برای آنان در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود.} «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذابِ يَوْمِ الْقِيامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ * يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَ ما هُمْ بِخارِجِينَ مِنْها وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ» {در حقیقت، کسانی که کفر ورزیدند، اگر تمام آن‌چه در زمین است برای آنان باشد، و مثلِ آن را [نیز] با آن [داشته باشند] تا به وسیله آن، خود را از عذاب روز قیامت بازخرند، از ایشان پذیرفته نمی‌شود و عذابی پر درد خواهند داشت. می‌خواهند که از آتش بیرون آیند، در حالی که از آن بیرون آمدنی نیستند، و برای آنان عذابی پایدار خواهد بود.} «لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ» {به [کیفر] آن‌که کفر می‌ورزیدند، شرابی از آب جوشان و عذابی پر درد خواهند داشت.} «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ» {و در حقیقت، بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم.} «وَ أَنَّ لِلْكافِرِينَ عَذابَ النَّارِ» {و [بدانید که] برای کافران عذاب آتش خواهد بود.} «وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ» {و هر که در آن هنگام به آنان پشت کند.} «وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ

بِئْسَ الْمَصِـــيرُ» {و جایگـــاهش دوزخ اســـت، و چه بد سرانجامی است.} «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقـابِ» {و بدانید که خـدا سـخت کیفر است.} «وَ الَّذِينَ كَفَـرُوا إِلى جَهَنَّمَ يُحْشَـرُونَ * لِيَمِـيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَـلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِى جَهَنَّمَ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِـرُونَ» {و کسـانی که کفر ورزیدنـد، به سـوی دوزخ گـردآورده خواهند شد. تا خـدا، ناپـاک را از پـاک جـدا کنـد، و ناپاکها را روی یک‌دیگر نهد و همه را مـتراکم کنـد؛ آن‌گـاه در جهنم قـرار دهد. اینـان همـان زیانکارانند.} «وَ فِى النَّارِ هُمْ خالِـدُونَ» {و خـود در آتش جاودانند.} «وَ الَّذِينَ يَكْنِـزُونَ الـذَّهَبَ وَ الْفِضَّـةَ وَ لا يُنْفِقُونَها فِى سَـبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّـرْهُمْ بِعَـذابٍ أَلِيمٍ * يَـوْمَ يُحْمى عَلَيْها فِى نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوى بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُـوبُهُمْ وَ ظُهُـورُهُمْ هـذا ما كَنَـزْتُمْ لِأَنْفُسِـكُمْ فَـذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِـزُونَ» {و کسـانی که زر و سـیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خـدا هزینه نمی‌کننـد، ایشـان را از عـذابی دردناک خبر ده. روزی که آن [گنجینه]ها را در آتش دوزخ بگدازنـد، و پیشـانی و پهلو و پشت آنـان را با آن‌ها داغ کنند [و گویند:] «این است آن‌چه بـرای خـود اندوختیـد، پس [کیفر] آن‌چه را می‌اندوختید بچشید.»} «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ» {و بی‌تردید جهنَّم بر کـافران احاطه دارد.} «أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحادِدِ اللَّهَ وَ رَسُـولَهُ فَـأَنَّ لَـهُ نـارَ جَهَنَّمَ خالِـداً فِيها ذلِـكَ الْخِـزْىُ الْعَظِيمُ» {آیا ندانسته‌اند که هر کس با خدا و پیامبر او درافتد بـرای او آتش جهنّم است که در آن‌جاودانه خواهد بـود، این همـان رسـوایی بـزرگ است.} «وَعَـدَ اللَّهُ الْمُنـافِقِينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْكُفَّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها هِىَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ» {خدا به مردان و زنانِ دو

چهـــره و کـــافران، آتش جهنّم را وعـــده داده است. در آن‌جاودانه‌اند. آن [آتش] برای ایشان کافی است، و خـــدا لعنتشان کرده و برای آنـان عـذابی پایـدار است.} «وَ إِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَـذاباً أَلِيمـاً فِی الـدُّنْيا وَ الْآخِـرَة» {و اگر روی برتابنـد، خـدا آنـان را در دنیا و آخـرت عـذابی دردنـاک می‌کند.} «وَ لَهُمْ عَـذابٌ أَلِيمٌ» {و بـرای ایشـان عذابی پر درد خواهد بود.} «وَ قـالُوا لا تَنْفِـرُوا فِی الْحَـرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَـدُّ حَـرًّا لَـوْ كـانُوا يَفْقَهـونَ * فَلْيَضْـحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيَبْكُوا كَثِيراً جَزاءً بِما كـانُوا يَكْسِـبُونَ» {و گفتند: «در این گرما بـیرون نروید.» بگو: اگر دریابنـدآتش جهنّم سوزان‌تر است. از این پس کم بخندند، و به جـزای آن‌چه به دست می‌آوردنـــــد، بســـــیار بگریند.} «إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَ مَـأْواهُمْ جَهَنَّمُ جَـزاءً بِما كـانُوا يَكْسِـبُونَ» {چـرا که آنـان پلیدند، و به [سزای] آن‌چه به دست آورده‌اند جایگاهشـان دوزخ خواهد بود.} «أَ فَمَنْ أَسَّـسَ بُنْيانَـهُ عَلى تَقْـوى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْـــوانٍ خَيْـــرٌ أَمْ مَنْ أَسَّـــسَ بُنْيانَـــهُ عَلى شَـــفا جُرُفٍ هـارٍ فَانْهـارَ بِـهِ فِی نـارِ جَهَنَّمَ» {آیا کسی که بنیـاد [کـار] خـود را بر پایه تقـوا و خشـنودی خـدا نهـاده بهـتر است یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشـرف به ســـقوط پی ریـــزی کـــرده و با آن در آتش دوزخ فـــرو می‌افتد؟ و خدا گروه بیـدادگران را هـدایت نمی‌کند.} «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْفُـــرُونَ» {و کســـانی که کفر ورزیده‌اند به [ســـزای] کفرشان شربتی از آب جوشـان و عـذابی پر درد خواهند داشت.} «إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُـــونَ لِقاءَنا وَ رَضُـــوا بِالْحَيـــاةِ الـــدُّنْيا وَ اطْمَـــأَنُّوا بِها وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غـــافِلُونَ * أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ» {کسـانی که امید به دیـدار ما ندارنـد، و به زنـدگی دنیا دل خـوش کـرده و

بدان اطمینان یافته‌اند، و کسانی که از آیـات ما غافلنـد، آنــان به [کیفر] آن‌چه به دست می‌آوردنــد، جایگاهشــان آتش است.} «ثُمَّ قِیلَ لِلَّذِینَ ظَلَمُـوا ذُوقُـوا عَـذابَ الْخُلْـدِ هَـلْ تُجْـزَوْنَ إِلَّا بِما کُنْتُمْ تَکْسِـبُونَ» {پس به کســانی که ستم ورزیدند گفته شود: «عذاب جاوید را بچشـید. آیا جز به [کیفر] آن‌چه به دست می‌آوردیـــــــد، جـــــــزا داده می‌شوید.»} «مَنْ کانَ یُرِیـدُ الْحَیـاةَ الـدُّنْیا وَ زِینَتَها نُـوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِیها وَ هُمْ فِیها لا یُبْخَسُونَ * أُولئِکَ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْآخِـرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِـطَ ما صَـنَعُوا فِیها وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُونَ» {کسانی که زنـدگی دنیا و زیـور آن را بخواهند [جـزای] کارهایشــان را در آن‌جا به طــور کامل به آنـــــان می‌دهیم، و به آنـــــان در آن‌جا کم داده نخواهد شد. اینان کســانی هســتند که در آخـرت جز آتش برایشــان نخواهد بــود، و آن‌چه در آن‌جا کرده‌اند به هــدر رفته، و آن‌چه انجام می‌داده‌اند باطل گردیـده است.} «وَ مَنْ یَکْفُـرْ بِـهِ مِنَ الْأَحْـزابِ فَالنَّارُ مَوْعِـدُهُ» {و کسی از گروه‌هــای [مخــالف] به آن کفر ورزد آتش وعــده گــاه اوست.} «وَ عُقْبَی الْکـافِرِینَ النَّارُ» {و فرجـام کـافران آتش [دوزخ] است.} «وَ وَیْلٌ لِلْکافِرِینَ مِنْ عَذابٍ شَـدِیدٍ» {و وای بر کـافران از عـذابی سـخت.} «وَ اسْـتَفْتَحُوا وَ خابَ کُـلُّ جَبَّارٍ عَنِیـدٍ * مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ وَ یُسْـقی مِنْ مـاءٍ صَدِیدٍ * یَتَجَرَّعُهُ وَ لا یَکـادُ یُسِـیغُهُ وَ یَأْتِیـهِ الْمَـوْتُ مِنْ کُـلِّ مَکــانٍ وَ ما هُــوَ بِمَیِّتٍ وَ مِنْ وَرائِهِ عَــذابٌ غَلِیــظٌ» {و [پیـامبران از خـدا] گشـایش خواسـتند، و [سـرانجام] هر زورگـــوی لجـــوجی نومید شد. [آن کس که] دوزخ پیش روی اوست و به او آبی چرکین نوشـانده می‌شـود. آن را جرعه جرعه می‌نوشد و نمی‌تواند آن را فرو برد، و مرگ از هر جـانبی به سـویش می‌آید ولی نمی‌مـیرد و عـذابی

سـنگین به دنبـال دارد. «أَ لَمْ تَـرَ إِلَى الَّذِينَ بَـدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْـراً وَ أَحَلُّوا قَـوْمَهُمْ دارَ الْبَـوارِ * جَهَنَّمَ يَصْـلَوْنَها وَ بِئْسَ الْقَرارُ * وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْـداداً لِيُضِـلُّوا عَنْ سَـبِيلِهِ قُـلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ» {آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریســتی؟ [در آن ســرای هلاکت که] جهنم است [و] در آن وارد می‌شوند، و چه بد قرارگـاهی است. و برای خدا مانندهایی قـرار دادند تا [مـردم را] از راه او گمــراه کنند. بگو: «برخــوردار شــوید که قطعــاً بازگشت شـــــما به ســــوی آتش است.} «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَها سَبْعَةُ أَبْـوابٍ لِكُـلِّ بـابٍ مِنْهُمْ جُـزْءٌ مَقْسُـومٌ» {و قطعـاً وعـده گـاه همه آنـان دوزخ اسـت، [دوزخی] که بـــرای آن هفت در اســـت، و از هر دری بخشی معین از آنان [وارد می‌شـوند.} «فَـادْخُلُوا أَبْـوابَ جَهَنَّمَ خالِــدِينَ فِيها فَلَبِئْسَ مَثْــوَى الْمُتَكَبِّرِينَ» {پس، از درهـای دوزخ وارد شـوید و در آن همیشه بمانیـد، و حقّا که چه بد است جایگـــاه متکـــبران.} «وَ إِذا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَـذابَ فَلا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ لا هُمْ يُنْظَـرُونَ * وَ إِذا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُـرَكاءَهُمْ قـالُوا رَبَّنا هـؤُلاءِ شُـرَكاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَــدْعُوا مِنْ دُونِــكَ فَــأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَــوْلَ إِنَّكُمْ لَكـاذِبُونَ وَ أَلْقَـوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّـلَمَ وَ ضَـلَّ عَنْهُمْ ما كـانُوا يَفْتَـرُونَ * الَّذِينَ كَفَـرُوا وَ صَـدُّوا عَنْ سَـبِيلِ اللَّهِ زِدْناهُمْ عَذاباً فَوْقَ الْعَذابِ بِما كانُوا يُفْسِـدُونَ» {و چـون کسانی که ستم کرده‌اند عـذاب را ببینند [شـکنجه] آنـان کاسـته نمی‌گـردد و مهلت نمی‌یابند. و چـون کسـانی که شـــرک ورزیدنـــد، شـــریکان خـــود را ببینند می‌گویند: پروردگـــارا، این‌ها بودند آن شـــریکانی که ما به جـــای تو می‌خواندیم. و[لی شریکان] قول آنـان را رد می‌کنند که:

شـــما جـــداً دروغگویانید. و آن روز در برابر خـــدا از در تسلیم5 درآیند و آن‌چه را که برمی بافتند بر باد می‌رود. کســانی که کفر ورزیدند و از راه خــدا بــاز داشــتند به [ســزای] آن‌که فســاد می‌کردند عــذابی بر عذابشــان می‌افزاییم.} «وَ جَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرِینَ حَصِیراً» {و دوزخ را بــرای کــافران زنــدان قــرار دادیم.} «وَ أَنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً» {و این‌که بــرای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند عذابی پر درد آمـاده کرده ایم.} «ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْلاها مَذْمُوماً مَـدْحُوراً» {آن‌گاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد، برای او مقرر می‌داریم.} «وَ لا تَجْعَلْ مَـعَ اللّهِ إِلهـاً آخَـرَ فَتُلْقی فِی جَهَنَّمَ مَلُومــاً مَــدْحُوراً» {و با خــدای یگانه معبودی دیگر قرار مده، و گرنه حسرت زده و مطـرود در جهنم افکنده خواهی شد.} «وَ یَخـافُونَ عَذابَـهُ إِنَّ عَـذابَ رَبِّکَ کــانَ مَحْـذُوراً» {و از عــذابش می‌ترســند، چــرا که عــذاب پروردگــارت همــواره در خــور پرهــیز است.} «مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ کُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَـعِیراً» {جایگاهشــان دوزخ است. هر بــار که آتش آن فــرو نشــیند، شــراره‌ای [تازه] برایشان می‌افـزاییم.} «إِنَّا أَعْتَـدْنا لِلظّالِمِینَ نـاراً أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها وَ إِنْ یَسْـتَغِیثُوا یُغـاثُوا بِمـاءٍ کَالْمُهْـلِ یَشْوِی الْوُجُـوهَ بِئْسَ الشَّـرابُ وَ سـاءَتْ مُرْتَفَقـاً» {که ما برای ستمگران آتشی آماده کـرده ایم که سـراپرده‌هایش آنــان را در بر می‌گــیرد، و اگر فریادرسی جوینــد، به آبی چـــون مس گداخته که چهره‌ها را بریـــان می‌کند یـــاری می‌شـــوند. وه! چه بد شـــرابی و چه زشت جایگـــاهی است.»} «إِنَّا أَعْتَـدْنا جَهَنَّمَ لِلْکـافِرِینَ نُـزُلًا» {ما جهنم را آماده کرده ایم تا جایگاه پـذیرایی کـافران باشد.} «ذلِـکَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما کَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آیاتِی وَ رُسُلِی هُـزُواً»

{این جهنم سزای آنان است، چرا که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به ریشخند گرفتند.} «فَوَ رَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّیاطِینَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا * ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ کُلِّ شِیعَةٍ أَیُّهُمْ أَشَدُّ عَلَی الرَّحْمنِ عِتِیًّا * ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِینَ هُمْ أَوْلی بِها صِلِیًّا * وَ إِنْ مِنْکُمْ إِلَّا وارِدُها کانَ عَلی رَبِّکَ حَتْماً مَقْضِیًّا * ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیها جِثِیًّا» {پس، به پروردگارت سوگند که آن‌ها را با شیاطین محشور خواهیم ساخت، سپس در حالی که به زانو درآمده‌اند، آنان را گرداگرد دوزخ حاضر خواهیم کرد. آن‌گاه از هر دسته ای، کسانی از آنان را که بر [خدای] رحمان سرکش‌تر بوده‌اند، بیرون خواهیم کشید. پس از آن، به کسانی که برای درآمدن به [جهنّم] سزاوارترند خود داناتریم. و هیچ‌کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می‌گردد. این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است. آن‌گاه کسانی را که پرهیزگار بوده‌اند می‌رهانیم، و ستمگران را به زانو درافتاده در [دوزخ] رها می‌کنیم.} «إِنَّهُ مَنْ یَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لا یَمُوتُ فِیها وَ لا یَحْیی» {در حقیقت، هر که به نزد پروردگارش گنهکار رود، جهنم برای اوست: در آن نه می‌میرد و نه زندگی می‌یابد.} «وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقی» {و قطعاً شکنجه آخرت سخت‌تر و پایدارتر است.} «وَ مَنْ یَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّی إِلهٌ مِنْ دُونِهِ فَذلِکَ نَجْزِیهِ جَهَنَّمَ کَذلِکَ نَجْزِی الظَّالِمِینَ» {و هر کس از آنان بگوید: «من [نیز] جز او خدایی هستم»، او را به دوزخ کیفر می‌دهیم. [آری] سزای ستمکاران را این گونه می‌دهیم.} «إِنَّکُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ * لَوْ کانَ هؤُلاءِ آلِهَةً ما وَرَدُوها وَ کُلٌّ فِیها خالِدُونَ * لَهُمْ فِیها

زَفِـیرٌ وَ هُمْ فِیها لا یَسْـمَعُونَ * إِنَّ الَّذِینَ سَـبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْـنی أُولئِکَ عَنْها مُبْعَـدُونَ * لا یَسْـمَعُونَ حَسِیسَـها وَ هُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِـدُونَ» {در حقیقت، شـما و آن‌چه غیر از خدا می‌پرستید، هیزم دوزخید. شما در آن وارد خواهید شد. اگر این‌ها خـــدایانی [واقعی] بودند در آن وارد نمی‌شدند، و حال آن‌که جملگی در آن ماندگارند. بـرای آن‌ها در آن‌جا نـاله‌ای زار است و در آن‌جا [چـیزی] نمی‌شنوند. بی‌گمان کسانی که قبلا از جـانب ما به آنـان وعـــده نیکو داده شـــده است از آن [آتش] دور داشـــته خواهند شد. صـدای آن را نمی‌شـنوند، و آنـان در میـان آن‌چه دلهایشان بخواهد جاودانند.} «وَ نُذِیقُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ عَـذابَ الْحَرِیـقِ» {و در روز رسـتاخیز او را عـذاب آتش سوزان می‌چشـانیم.} «فَالَّذِینَ کَفَـرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیـابٌ مِنْ نارٍ یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِیمُ * یُصْهَرُ بِـهِ ما فِی بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ * وَ لَهُمْ مَقـامِعُ مِنْ حَدِیـدٍ * کُلَّما أَرادُوا أَنْ یَخْرُجُـوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعِیـدُوا فِیها وَ ذُوقُـوا عَـذابَ الْحَرِیقِ» {و کسانی که کفر ورزیدند، جامه‌هـایی از آتش برایشـان بریـده شـده است [و] از بـالای سرشـان آب جوشـــان ریخته می‌شـــود. آن‌چه در شـــکم آن‌هاست با پوست [بدن]شـان بـدان گداخته می‌گـردد. و بـرای [وارد کردن ضربت بر سر] آنان گُرزهایی آهـنین است. هر بـار بخواهند از [شـــدت] غم، از آن بـــیرون روند در آن بـــاز گردانیده می‌شوند [که‌هـان] بچشـید عـذاب آتش سـوزان را.} «وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحـادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْـهُ مِنْ عَـذابٍ أَلِیمٍ» {و [نیز] هر که بخواهد در آن‌جا به ستم [از حق] منحرف شـود، او را از عـذابی دردنـاک می‌چشـانیم.} «وَ الَّذِینَ سَـعَوْا فِی آیاتِنا مُعـاجِزِینَ أُولئِکَ أَصْـحابُ الْجَحِیمِ» {و کسـانی که در [تخطئه] آیـات ما می‌کوشـند [و به خیـال

خود] عاجزکنندگان ما هستند، آنان اهل دوزخند.} «قُلْ أَ فَـأُنَبِّئُكُمْ بِشَـرٍّ مِنْ ذلِكُمُ النَّارُ وَعَـدَهَا اللّهُ الَّذِينَ كَفَـرُوا وَ بِئْسَ الْمَصِـيرُ» {بگو: «آیا شـما را به بـدتر از این خـبر دهم؟ [همان] آتش است که خدا آن را به کسانی که کفر ورزیده‌اند وعـده داده، و چه بد سـرانجامی است.»} «وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُـهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِـرُوا أَنْفُسَـهُمْ فِى جَهَنَّمَ خالِدُونَ * تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيها كالِحُونَ * أَ لَمْ تَكُنْ آيـاتِى تُتْلى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِها تُكَـذِّبُونَ * قـالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِـقْوَتُنا وَ كُنَّا قَوْمـاً ضـالِّينَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَـإِنْ عُـدْنا فَإِنَّا ظـالِمُونَ * قـالَ اخْسَـؤُا فِيها وَ لا تُكَلِّمُـونِ * إِنَّهُ كـانَ فَرِيـقٌ مِنْ عِبـادِى يَقُولُـونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَيْـرُ الـرَّاحِمِينَ * فَاتَّخَـذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِى وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْـحَكُونَ * إِنِّى جَـزَيْتُهُمُ الْيَـوْمَ بِما صَـبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفـائِزُونَ * قـالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِى الْأَرْضِ عَـدَدَ سِـنِينَ * قـالُوا لَبِثْنا يَوْمـاً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ الْعادِّينَ * قالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» {و کسانی که کفّه میزان [اعمـال]شـان سـبک باشـد، آنـان به خویشـتن زیـان زده [و] همیشه در جهنم می‌مانند. آتش چهره آن‌ها را می‌سوزاند، و آنان در آن‌جا تـرش رویند. آیا آیـات من بر شـما خوانـده نمی‌شد و [همواره] آن را مورد تکذیب قـرار نمی‌دادیـد؟ می‌گویند: پروردگارا، شقاوت ما بر ما چیره شد و ما مردمی گمراه بودیم. پروردگارا، ما را از اینجا بیرون بر، پس اگر بازهم [به بدی] برگشتیم، در آن صـورت سـتمگر خـواهیم بـود. می‌فرماید: [بروید] در آن گم شـوید و با من سـخن مگویید. در حقیقت، دسـته‌ای از بنـدگان من بودند که می‌گفتند: است.} «الَّذِينَ يُحْشَـرُونَ عَلى وُجُـوهِهِمْ إِلى جَهَنَّمَ أُوْلئِكَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضَلُّ سَـبِيلًا» {کسـانی که به رو

درافتاده به سوی جهنم رانده می‌شوند، آنان بدترین جای و گم‌ترین راه را دارند.} «وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَها كانَ غَراماً * إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً» {و کسانی‌اند که می‌گویند: «پروردگارا، عذاب جهنم را از ما بازگردان که عذابش سخت و دایمی است. و در حقیقت، آن بد قرارگاه و جایگاهی است.} «وَ لا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ أَثاماً * يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً» {و زنا نمی‌کنند، و هر کس این‌ها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند.} «وَ مَأْواكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ ناصِرِينَ» {و جایتان در آتش است و برای شما یاورانی نخواهد بود.} «يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ * يَوْمَ يَغْشاهُمُ الْعَذابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» {و شتابزده از تو عذاب می‌خواهند، و حال آن‌که جهنّم قطعاً بر کافران احاطه دارد. آن روز که عذاب از بالای [سرِ] آن‌ها و از زیر پاهایشان آن‌ها را فروگیرد، و [خدا] می‌فرماید: «[نتیجه] آن‌چه را می‌کردید بچشید.»} «أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرِينَ» {آیا جای کافران [در] جهنّم نیست.} «فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلِيمٍ» {پس او را از عذابی پردرد خبر ده.} «ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلى عَذابٍ غَلِيظٍ» {سپس ایشان را در عذابی پر فشار درمانده می‌کنیم.} «وَ لكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ * فَذُوقُوا بِما نَسِيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا إِنَّا نَسِيناكُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» {لیکن سخن من محقّق گردیده که: «هر آینه جهنّم را از همه جنّیان و آدمیان خواهم آکند.»

پس به [سزای] آن‌که دیدار این روزتان را از یاد بردید [عذاب را] بچشید؛ ما [نیز] فراموشتان کردیم، و به [سزای] آن‌چه انجام می‌دادید عذاب جاودان را بچشید.} «وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْواهُمُ النَّارُ كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها أُعِيدُوا فِيها وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ * وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنى دُونَ الْعَذابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» {و اما کسانی که نافرمانی کرده‌اند، پس جایگاهشان آتش است. هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند، در آن بازگردانیده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: «عذابِ آن آتشی را که دروغش می‌پنداشتید بچشید.» و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگتر، از عذاب این دنیا [نیز] به آنان می‌چشانیم، امید که آن‌ها [به خدا] بازگردند.} «إِنَّ اللّهَ لَعَنَ الْكافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيراً * خالِدِينَ فِيها أَبَداً لا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً * يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يا لَيْتَنا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَا * وَ قالُوا رَبَّنا إِنَّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ كُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا * رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذابِ وَ الْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً» {خدا کافران را لعنت کرده و برای آن‌ها آتش فروزانی آماده کرده است. جاودانه در آن می‌مانند، نه یاری می‌یابند و نه یاوری. روزی که چهره‌هایشان را در آتش زیرورو می‌کنند، می‌گویند: «ای کاش ما خدا را فرمان می‌بردیم و پیامبر را اطاعت می‌کردیم.» و می‌گویند: «پروردگارا، ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند.» «پروردگارا، آنان را دو چندان عذاب ده و لعنتشان کن لعنتی بزرگ.} «الَّذِينَ سَعَوْا فِي آياتِنا مُعاجِزِينَ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ» {کسانی که در [ابطال] آیات ما کوشش می‌ورزند که ما را درمانده

کنند، برایشان عـذابی از بلایی دردنـاک باشد.} «وَ الَّذِینَ یَسْعَوْنَ فِی آیاتِنا مُعاجِزِینَ أُولئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ» {و کسانی که در [ابطـال] آیـات ما می‌کوشـند که [ما را به خیال خـود] درمانـده کننـد؛ آنانند که در عـذاب احضـار می‌شوند.} «إِنَّما یَدْعُوا حِزْبَهُ لِیَکُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّـعِیرِ * الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ» {[او] فقط دار و دسـته خود را می‌خوانَد تا آن‌ها از یاران آتش باشند. کسانی که کفر ورزیده‌اند، عـذابی سـخت خواهند داشت.} «وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَـدِیدٌ» {کسـانی که با حیله و مکر کارهای بد می‌کنند، عذابی سخت خواهند داشت.} «وَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ نـارُ جَهَنَّمَ لا یُقْضی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُـوا وَ لا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها کَـذلِکَ نَجْـزِی کُـلَّ کَفُـورٍ * وَ هُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیها رَبَّنا أَخْرِجْنا نَعْمَـلْ صـالِحاً غَیْـرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْکُمْ ما یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَنْ تَذَکَّرَ وَ جـاءَکُمُ النَّذِیرُ فَذُوقُوا فَما لِلظَّالِمِینَ مِنْ نَصِیرٍ» {و[لی] کسـانی که کافر شده‌اند، آتش جهنّم برای آنـان خواهد بـود. حکم به مرگ بر ایشان [جاری] نمی‌شود تا بمیرند، و نه عذابِ آن از ایشان کاسته شـود. [آری،] هر ناسپاسی را چـنین کیفر می‌دهیم. و آنـان در آن‌جا فریـاد بـرمی آورند: «پروردگـارا، ما را بـیرون بیـاور، تا غـیر از آن‌چه می‌کـردیم، کـار شایسـته کـنیم.» مگر شـما را [آن قـدر] عمر دراز نـدادیم که هر کس که باید در آن عـبرت گـیرد، عبرت می‌گرفت؛ و [آیا] برای شـما هشـداردهنده نیامـد؟ پس بچشـید که بـرای سـتمگران یـاوری نیست.} «هـذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَـدُونَ * اصْـلَوْهَا الْیَـوْمَ بِما کُنْتُمْ تَکْفُـرُونَ» {این است جهنّمی که به شـما وعـده داده می‌شد! به [جُـرم] آن‌که کفر می‌ورزیدیـد، اکنـون در آن درآیید.} «أَ ذلِکَ خَیْرٌ نُزُلًا أَمْ شَـجَرَةُ الزَّقُّومِ * إِنَّا جَعَلْناها

فِتْنَـةً لِلظّالِمِينَ * إِنَّها شَـجَرَةٌ تَخْـرُجُ فِی أَصْـلِ الْجَحِیمِ * طَلْعُها کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّـــیاطِینِ * فَـــإِنَّهُمْ لَآکِلُـــونَ مِنْها فَمالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ * ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَیْها لَشَوْباً مِنْ حَمِیمٍ * ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَی الْجَحِیمِ» {آیا از نظر پـذیرایی این بهـتر است یا درخت زقّـوم؟! در حقیقت، ما آن را بـرای ستمگران [مایه آزمایش و] عذابی گردانیدیم. آن، درختی است که از قعر آتش سـوزان می‌رویـد، میـوه‌اش گـویی چون کلّه‌های شیاطین است، سپس ایشـان را بر سر آن، آمیغی از آب جوشان است؛آن‌گـاه بازگشتشـان بی‌گمـان به سـوی دوزخ است.} «فَوَیْـلٌ لِلَّذِینَ کَفَـرُوا مِنَ النَّارِ» {پس وای از آتش بر کسانی که کافر شـده‌اند.} «هـذا وَ إِنَّ لِلطّاغِینَ لَشَرَّ مَـآبٍ * جَهَنَّمَ یَصْـلَوْنَها فَبِئْسَ الْمِهـادُ * هذا فَلْیَذُوقُوهُ حَمِیمٌ وَ غَسَّاقٌ * وَ آخَـرُ مِنْ شَـکْلِهِ أَزْواجٌ * هذا فَـوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَکُمْ لا مَرْحَبـاً بِهِمْ إِنَّهُمْ صـالُوا النَّارِ * قــالُوا بَــلْ أَنْتُمْ لا مَرْحَبــاً بِکُمْ أَنْتُمْ قَــدَّمْتُمُوهُ لَنا فَبِئْسَ الْقَرارُ * قالُوا رَبَّنا مَنْ قَدَّمَ لَنا هذا فَزِدْهُ عَذاباً ضِعْفاً فِی النَّارِ * وَ قالُوا ما لَنا لا نَری رِجالًا کُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْـرارِ * أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِیًّا أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ * إِنَّ ذلِکَ لَحَـقٌّ تَخاصُـمُ أَهْـلِ النَّارِ» {این است [حـالِ بهشـتیان] و [امّا] برای طغیانگران واقعاً بد فرجامی است. به جهنّم درمی آینـد، و چه بد آرامگـاهی است. این جوشـاب و چرکـاب اسـت، باید آن را بچشـند. و از همین گونـه، انـواع دیگر [عذابها]. این‌ها گروهی‌اند که با شما به اجبـار [در آتش] درمی آیند. بـدا به حـال آن‌هـا، زیـرا آنـان داخل آتش می‌شوند. [به رؤسای خود] می‌گویند: «بلکه بر خود شما خـوش مبـاد! این [عـذاب] را شـما خـود بـرای ما از پیش فـراهم آوردیـد، و چه بد قرارگـاهی است.» می‌گویند: «پروردگـارا، هر کس این [عـذاب] را از پیش بـرای ما

فــراهم آورده، عــذاب او را در آتش دو چنــدان کن.» و می‌گویند: «ما را چه شده است که مردانی را که ما آنـان را از [زمره] اشـرار می‌شـمردیم نمی‌بیـنیم؟ آیا آنـان را [در دنیا] به ریشخند می‌گرفتیم یا چشمها[ی ما] بر آن‌ها نمی‌افتــد؟» این مجادله اهل آتش قطعــاً راست است.} «قُلْ إِنَّ الْخاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَـهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَـوْمَ الْقِيامَةِ أَلا ذلِـکَ هُـوَ الْخُسْـرانُ الْمُبِينُ * لَهُمْ مِنْ فَـوْقِهِمْ ظُلَــلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَــلٌ ذلِـکَ يُخَـوِّفُ اللَّهُ بِــهِ عِبــادَهُ يا عِبــادِ فَــاتَّقُونِ» {پس هر چه را غــیر از او می‌خواهید، بپرستید «[ولی به آنـان] بگو:» زیانکـاران در حقیقت کسانی‌اند که به خود و کسانشان در روز قیـامت زیان رسانده اند؛ آری، این همان خسران آشــکار است.» آن‌ها از بالای سرشان چترهایی از آتش خواهند داشت و از زیر پایشــان [نــیز] طَبَق‌هــایی [آتشــین است]، این [کیفری] است که خدا بنــدگانش را به آن بیم می‌دهد.ای بنــدگان من، از من بترســید.} «أَ فَمَنْ حَـقَّ عَلَيْـهِ كَلِمَـةُ الْعَــذابِ أَ فَــأَنْتَ تُنْقِــذُ مَنْ فِی النَّارِ» {پس آیا کسی که فرمان عـذاب بر او واجب آمـده [کجا روی رهـایی دارد]؟ آیا تو کسی را که در آتش است می‌رهــــــانی.} «أَ فَمَنْ يَتَّقِی بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذابِ يَـوْمَ الْقِيامَـةِ وَ قِيـلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُــوا ما كُنْتُمْ تَكْسِــبُونَ» {پس آیا آن کس که [به جــای دســتها] با چهــره خــود، گزند عــذاب را روز قیــامت دفع می‌کند [مانند کسی است که از عــذاب ایمن است]؟ و به ستمگران گفته می‌شــود: آن‌چه را که دســتاوردتان بــوده است بچشید.} «وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَـوْ كـانُوا يَعْلَمُـونَ» {و عـذاب آخـرت، اگر می‌دانســتند قطعــاً بزرگــتر خواهد بــود.} «أَ لَيْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْــوىً لِلْكــافِرِينَ» {آیا جــای کافران در جهنّم نیست.} «مَنْ يَأْتِيهِ عَذابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِــلُّ

عَلَيْهِ عَذابٌ مُقِيمٌ» {[که] چه کس را عذابی که رسـوایش کند خواهد آمد و عذابی پایـدار بر او نـازل می‌شـود.} «أَ لَيْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْمُتَكَبِّرِينَ» {آیا جای سرکشـان در جهنم نیست.} «وَ كَـــذلِكَ حَقَّتْ كَلِمَـــةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَــرُوا أَنَّهُمْ أَصْــحابُ النَّارِ» {و بـــدین ســـان فرمـــان پروردگـارت دربـاره کسـانی که کفر ورزیـده بودنـد، به حقیقت پیوست که ایشـان همـدمان آتش خواهند بـود.} «إِنَّ الَّذِينَ كَفَــرُوا يُنــادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَــرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَـكُمْ إِذْ تُـدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمـانِ فَتَكْفُـرُونَ * قـالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِـذُنُوبِنا فَهَــلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ * ذلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَـرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِـيرِ» {کسـانی که کـافر بوده‌اند مـورد نـدا قـرار می‌گیرند که: «قطعـاً دشمنی خدا از دشمنی شـما نسـبت به هم‌دیگر سـخت‌تر است، آن‌گـاه که به سـوی ایمـان فراخوانـده می‌شـدید و انکار می‌ورزیدید.» می‌گویند: «پروردگارا، دو بار ما را به مـــرگ رســـانیدی و دو بـــار ما را زنـــده گردانیـــدی. به گناهانمان اعتراف کـردیم؛ پس آیا راه بـیرون شـدنی [از آتش] هست؟» این [کیفر] از آن روی بـــرای شماست که چون خدا به تنهایی خوانـده می‌شـد، کفر می‌ورزیدیـد؛ و چون به او شـرک آورده می‌شـد، [آن را] بـاور می‌کردید. پس [امروز] فرمان از آنِ خدای والای بـزرگ است.} «وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحابُ النَّارِ» {و افراطگران همدمان آتشـــند.} «وَ حـــاقَ بِـــآلِ فِرْعَـــوْنَ سُـــوءُ الْعَـــذابِ النَّارُ * يُعْرَضُونَ عَلَيْها غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّـاعَةُ أَدْخِلُـوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ * وَ إِذْ يَتَحاجُّونَ فِی النَّارِ فَيَقُـولُ الضُّـــعَفاءُ لِلَّذِينَ اسْـــتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعـــاً فَهَـــلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيباً مِنَ النَّارِ * قالَ الَّذِينَ اسْـتَكْبَرُوا إِنَّا كُـلٌّ

فِيها إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبادِ * وَ قالَ الَّذِينَ فِی النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْماً مِنَ الْعَذابِ قالُوا أَ وَ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّناتِ قالُوا بَلی قالُوا فَادْعُوا وَ ما دُعاءُ الْكافِرِينَ إِلَّا فِی ضَلالٍ» {و فرعونيان را عذاب سخت فروگرفت. [اينک هر] صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند، و روزی كه رستاخيز برپا شود [فرياد می‌رسد كه:] فرعونيان را در سخت‌ترين [انواع] عذاب درآوريد. و آن‌گاه كه در آتش شروع به آوردن حجّت می‌كنند، زيردستان به كسانی كه گردنكش بودند، می‌گويند: ما پيرو شما بوديم؛ پس آيا می‌توانيد پاره‌ای از اين آتش را از ما دفع كنيد؟ كسانی كه گردنكشی می‌كردند، می‌گويند: [اكنون] همه ما در آن هستيم. خداست كه ميان بندگان [خود] داوری كرده است.» و كسانی كه در آتشند، به نگهبانان جهنّم می‌گويند: پروردگارتان را بخوانيد تا يک روز از اين عذاب را به ما تخفيف دهد. می‌گويند: مگر پيامبرانتان دلايل روشن به سوی شما نياوردند؟ می‌گويند: چرا؟ می‌گويند: پس بخوانيد. و[لی] دعای كافران جز در بيراهه نيست.} «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ» {در حقيقت، كسانی كه از پرستش من كبر می‌ورزند به زودی خوار در دوزخ درمی آيند.} «الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتابِ وَ بِما أَرْسَلْنا بِهِ رُسُلَنا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ * إِذِ الْأَغْلالُ فِی أَعْناقِهِمْ وَ السَّلاسِلُ يُسْحَبُونَ * فِی الْحَمِيمِ ثُمَّ فِی النَّارِ يُسْجَرُونَ * ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ قالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئاً كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكافِرِينَ * ذلِكُمْ بِما كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِما كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ * ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَكَبِّرِينَ» {كسانی كه كتاب

[خـدا] و آن‌چه را که فرسـتادگان خـود را بـدان گسـیل داشـته ایم تکـذیب کرده‌انـد، به زودی خواهند دانسـت؛ هنگامی که غُلها در گردنهایشان [افتـاده] و [با] زنجیرها کشانیده می‌شوند، در میان جوشـاب. [و] آن‌گـاه در آتش برافروخته می‌شوند. آن‌گاه به آنان گفته می‌شـود: آن‌چه را در برابر خـدا [با او] شـریک می‌سـاختید کجاینـد؟ این [عقوبت] به سبب آن است که در زمین به ناروا شادی و سرمسـتی می‌کردید و بـدان سـبب است که [سـخت به خود] می‌نازیدید.: از درهـای دوزخ درآییـد، جاودانه در آن بمانیـد؛ وه چه بد [جـایی] است جـای سرکشـان.} «وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَخْـزى وَ هُمْ لا يُنْصَـرُونَ» {و قطعـاً عـذاب آخـرت رسـواکننده‌تر است و آنـان یـاری نخواهند شد.} «فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَـرُوا عَـذاباً شَـدِيداً وَ لَنَجْـزِيَنَّهُمْ أَسْـوَأَ الَّذِي كانُوا يَعْمَلُونَ * ذلِكَ جَزاءُ أَعْـداءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيها دارُ الْخُلْدِ جَـزاءً بِما كـانُوا بِآياتِنا يَجْحَـدُونَ * وَ قـالَ الَّذِينَ كَفَـرُوا رَبَّنا أَرِنَا اللَّذَيْنِ أَضَـلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِيَكُونا مِنَ الْأَسْـفَلِينَ» {و قطعـاً کسـانی را که کافر شده‌اند عذابی سـخت می‌چشـانیم و حتمـاً آن‌ها را به بدتر از آن‌چه می‌کرده‌اند جزا می‌دهیم. آری، سزای دشمنان خدا همان آتش است که در آن، منزل همیشـگی دارند. [این] جـــزا به کیفر آن است که نشـــانه‌های ما را انکـــــار می‌کردند. و کســـــانی که کفر ورزیدند گفتند: پروردگـارا، آن دو [گمـراه گـری] از جنّ و انس که ما را گمـراه کردند به ما نشـان ده تا آن‌ها را زیر قـدمهایمان بگذاریم تا زبون شوند.} «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَـذابِ جَهَنَّمَ خالِـــدُونَ * لا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيـــهِ مُبْلِسُـــونَ * وَ ما ظَلَمْنـاهُمْ وَ لكِنْ كـانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ * وَ نـادَوْا يا مالِـكُ لِيَقْضِ عَلَيْنا رَبُّكَ قالَ إِنَّكُمْ ماكِثُونَ * لَقَدْ جِئْناكُمْ بِالْحَقِّ وَ

لكِنَّ أَكْثَـرَكُمْ لِلْحَـقِّ كـارِهُونَ» {بی گمـان، مجرمـان در عذاب جهنّم ماندگارند. [عذاب] از آنان تخفیف نمی‌یابد و آن‌ها در آن‌جا نومیدند. و ما بر ایشان ستم نکـردیم، بلکه خـود سـتمکار بودند و فریـاد کشـند:ای مالـک، [بگو:] پروردگارت جان ما را بستاند. پاسخ دهد: شما ماندگارید. قطعـاً حقیقت را برایتـان آوردیم، لیکن بیشـتر شـما حقیقت را خوش نداشتید.} «إِنَّ شَـجَرَةَ الزَّقُّومِ * طَعـامُ الْأَثِيمِ * كَالْمُهْـلِ يَغْلِى فِى الْبُطُـونِ * كَغَلْيِ الْحَمِيمِ * خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلى سَواءِ الْجَحِيمِ * ثُمَّ صُـبُّوا فَـوْقَ رَأْسِـهِ مِنْ عَذابِ الْحَمِيمِ * ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَـرِيمُ * إِنَّ هـذا ما كُنْتُمْ بِـهِ تَمْتَـرُونَ» {آری! درخت زقّـوم، وراک گنـاه پیشه است. چـون مسِ گداخته در شـکمها می‌گـدازد؛ همانند جوشش آب جوشـان. او را بگیرید و به میـان دوزخش بکشانید، آن‌گاه از عـذابِ آب جوشـان بر سـرش فروریزید. بچش که تو همـان ارجمند بزرگـواری! این است همـان چـیزی که دربـاره آن تردید می‌کردید.} «فَبَشِّـرْهُ بِعَـذابٍ أَلِيمٍ * وَ إِذا عَلِمَ مِنْ آياتِنا شَـيْئاً اتَّخَـذَها هُزُواً أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ مِنْ وَرائِهِمْ جَهَنَّمُ وَ لا يُغْنِى عَنْهُمْ ما كَسَبُوا شَيْئاً وَ لا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِياءَ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ * هِذا هُدىً وَ الَّذِينَ كَفَـرُوا بِآيـاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ» {پس او را از عذابی پردرد خبر ده. و چون از نشانه‌های ما چیزی بداند، آن را به ریشخند می‌گیرد. آنان عـذابی خفّت‌آور خواهند داشت. پیشـاپیش آن‌ها دوزخ اسـت، و نه آن‌چه را اندوخته و نه آن دوستانی را که غیر از خـدا اختیـار کرده‌انـد، به کارشـان می‌آیـد، و عـذابی بـزرگ خواهند داشت. این رهنمـودی است؛ و کسانی که آیـات پروردگارشـان را انکـار کردنـد، برایشان عذابی دردناک از پلیدی است.} «وَ يَـوْمَ يُعْـرَضُ

الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّباتِكُمْ فِي حَياتِكُمُ الدُّنْيا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِها فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِما كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ» {و آن روز که آن‌هایی را که کفر ورزیده‌اند، بر آتش عرضه می‌دارند [به آنان می‌گویند:] «نعمتهای پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان [خودخواهانه] صَرف کردید و از آن‌ها برخوردار شدید؛ پس امروز به [سزای] آن‌که در زمین بناحق سرکشی می‌نمودید و به سبب آن‌که نافرمانی می‌کردید، به عذاب خفّت[آور] کیفر می‌یابید.} «وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَ لَيْسَ هذا بِالْحَقِّ قالُوا بَلى وَ رَبِّنا قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» {و روزی که کافران بر آتش عرضه می‌شوند [از آنان می‌پرسند:] آیا این راست نیست؟ می‌گویند: سوگند به پروردگارمان که آری. می‌فرماید: پس به [سزای] آن‌که انکار می‌کردید عذاب را بچشید.} «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَما تَأْكُلُ الْأَنْعامُ وَ النَّارُ مَثْوىً لَهُمْ» {و [حال آن‌که] کسانی که کافر شده‌اند، [در ظاهر] بهره می‌برند و همان‌گونه که چارپایان می‌خورند، می‌خورند، و[لی] جایگاه آن‌ها آتش است.} «كَمَنْ هُوَ خالِدٌ فِي النَّارِ وَ سُقُوا ماءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعاءَهُمْ» {مانند کسی است که جاودانه در آتش است و آبی جوشان به خوردشان داده می‌شود [تا] روده‌هایشان را از هم فروپاشد.} «وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِيراً» {و جهنّم را برای آنان آماده گردانیده و [چه] بد سرانجامی است.} «فَإِنَّا أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ سَعِيراً» {ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده ایم.} «وَ قالَ قَرِينُهُ هذا ما لَدَيَّ عَتِيدٌ * أَلْقِيا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ * مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ * الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَأَلْقِياهُ فِي

الْعَذابِ الشَّدِيدِ * قالَ قَرِينُهُ رَبَّنا ما أَطْغَيْتُهُ وَلكِنْ كانَ فِى ضَلالٍ بَعِيدٍ * قالَ لا تَخْتَصِمُوا لَدَىَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَىَّ وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ * يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» {و [فرشته] همنشین او می‌گوید: این است آن‌چه پیش من آماده است [و ثبت کرده ام]. [به آن دو فرشته خطاب می‌شود:] هر کافر سرسختی را در جهنّم فروافکنید، [هر] بازدارنده از خیری، [هر] متجاوز شکّاکی، که با خداوند، خدایی دیگر قرار داد. [ای دو فرشته،] او را در عذاب شدید فروافکنید. [شیطانِ] همدمش می‌گوید: پروردگارِ ما، من او را به عصیان وانداشتم، لیکن [خودش] در گمراهی دور و درازی بود. [خدا] می‌فرماید: در پیشگاه من با هم‌دیگر مستیزید [که] از پیش به شما هشدار داده بودم. پیش من حکم دگرگون نمی‌شود، و من [نسبت] به بندگانم بیدادگر نیستم. آن روز که [ما] به دوزخ می‌گوییم: آیا پر شدی؟ و می‌گوید: آیا باز هم هست.} «يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلى نارِ جَهَنَّمَ دَعًّا * هذِهِ النَّارُ الَّتِى كُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ * أَ فَسِحْرٌ هذا أَمْ أَنْتُمْ لا تُبْصِرُونَ * اصْلَوْها فَاصْبِرُوا أَوْ لا تَصْبِرُوا سَواءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» {روزی که به سوی آتش جهنّم کشیده می‌شوند [چه] کشیدنی. و به آنان گویند:] این همان آتشی است که دروغش می‌پنداشتید. آیا این افسون است؟ یا شما [درست] نمی‌بینید؟ به آن درآیید؛ خواه بشکیبید یا نشکیبید، به حال شما یکسان است. تنها به آن‌چه می‌کردید مجازات می‌یابید.} «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِى ضَلالٍ وَ سُعُرٍ * يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِى النَّارِ عَلى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ» {قطعاً بزهکاران در گمراهی و جنونند روزی که در آتش به رو کشیده می‌شوند [و به

آنـان گفته می‌شـود:] لهیب آتش را بچشـید [و احسـاس کنید].} «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ فَيُؤْخَـذُ بِالنَّواصِـي وَ الْأَقْدامِ * فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ * هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُـونَ * يَطُوفُـونَ بَيْنَها وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ * فَبِـأَيِّ آلاءِ رَبِّكُماَ تُكَـذِّبانِ» {تبهکـاران از سیمایشـان شـناخته می‌شوند و از پیشانی و پایشان بگیرند. پس کـدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟ این است همان جهنّمی که تبهکاران آن را دروغ می‌خواندند. میان [آتش] و میان آب جوشان سـرگردان باشـند. پس کـدام یک از نعمتهـای پروردگارتان را منکرید.} «وَ أَصْحابُ الشِّـمالِ ما أَصْـحابُ الشِّـمالِ * فِي سَـمُومٍ وَ حَمِيمٍ * وَ ظِـلٍّ مِنْ يَحْمُـومٍ * لا بارِدٍ وَ لا كَرِيمٍ * إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذلِـكَ مُتْـرَفِينَ * وَ كـانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ * وَ كانُوا يَقُولُونَ أَ إِذا مِتْنا وَ كُنَّا تُرابـاً وَ عِظامـاً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُـونَ * أَ وَ آباؤُنَا الْأَوَّلُـونَ * قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلى مِيقـاتِ يَـوْمٍ مَعْلُـومٍ * ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّـالُّونَ الْمُكَـذِّبُونَ * لَآكِلُـونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ * فَمالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ * فَشارِبُونَ عَلَيْـهِ مِنَ الْحَمِيمِ * فَشـارِبُونَ شُـرْبَ الْهِيمِ * هـذا نُـزُلُهُمْ يَـوْمَ الدِّينِ» {و یاران چپ؛ کدامند یـاران چپ؟ در [میـان] بـاد گرم و آب داغ. و سایه‌ای از دود تار. نه خنک و نه خوش. اینان بودند که پیش از این ناز پروردگان بودند. و بر گناه بزرگ پافشاری می‌کردند. و می‌گفتند: آیا چون مُـردیم و خاک و استخوان شدیم، واقعاً [بـاز] زنـده می‌گـردیم؟ یا پدران گذشته ما [نیز]؟ بگو: در حقیقت، اوّلین و آخـرین، قطعاً همه در موعد روزی معلوم گردآورده شوند. آن‌گاه شماای گمراهان دروغپرداز، قطعاً از درختی که از زقّوم است خواهید خـورد. و روی آن از آب جـوش می‌نوشـید؛ این است پذیرایی آنان در روز جـزا.} «وَ الَّذِينَ كَفَـرُوا وَ

كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَحِيمِ» {و كسانى كه كفر ورزيده و آيات ما را تكذيب كرده‌اند آنان همدمان آتشند.} «وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ أَلِيمٌ» {و كافران را عذابى پردرد خواهد بود.} «وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ مُهِينٌ» {و كافران را عذابى خفّت‌آور خواهد بود.} «حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَها فَبِئْسَ الْمَصِيرُ» {جهنّم براى آنان كافى است؛ در آن درمى آيند، و چه بد سرانجامى است.} «أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ» {آن‌ها دوزخى‌اند [و] در آن‌جاودانه [مى مانند].} «وَ لَهُمْ فِى الْآخِرَةِ عَذابُ النَّارِ» {قطعاً آن‌ها در آخرت [هم] عذاب آتش داشتند.} «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ خالِدِينَ فِيها وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ» {و كسانى كه كفر ورزيده، و آيات ما را تكذيب كرده‌اند، آنان اهل آتشند [و] در آن ماندگار خواهند بود، و چه بد سرانجامى است.} «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ * يا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» {اى كسانى كه ايمان آورده ايد، خودتان و كسانتان را از آتشى كه سوخت آن، مردم و سنگهاست حفظ كنيد: بر آن [آتش] فرشتگانى خشن [و] سختگير [گمارده شده]اند. از آن‌چه خدا به آنان دستور داده سرپيچى نمى‌كنند و آن‌چه را كه مأمورند انجام مى‌دهند.اى كسانى كه كافر شده ايد، امروز عذر نياوريد، در واقع به آن‌چه مى‌كرديد كيفر مى‌يابيد.} «وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ» {[كه] جاى ايشان در جهنّم خواهد بود و چه بد سرانجامى است.} «وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعِيرِ وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ * إِذا أُلْقُوا فِيها سَمِعُوا لَها شَهِيقاً

وَ هِیَ تَفُورُ * تَکادُ تَمَیَّزُ مِنَ الْغَیْظِ کُلَّما أُلْقِیَ فِیها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ یَأْتِکُمْ نَذِیرٌ * قالُوا بَلی قَدْ جاءَنا نَذِیرٌ فَکَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَیْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِی ضَلالٍ کَبِیرٍ * وَ قالُوا لَوْ کُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما کُنَّا فِی أَصْحابِ السَّعِیرِ فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِیرِ» {و برای آن‌ها عذاب آتش فروزان آماده کرده ایم. و کسانی که به پروردگارشان انکار آوردند، عذاب آتش جهنّم خواهند داشت و چه بد سرانجامی است. چون در آن‌جا افکنده شوند، از آن خروشی می‌شنوند در حالی که می‌جوشد. نزدیک است که از خشم شکافته شود. هر بار که گروهی در آن افکنده شوند، نگاهبانان آن از ایشان پرسند: مگر شما را هشداردهنده‌ای نیامد؟ گویند: چرا؛ هشداردهنده‌ای به سوی ما آمد و[لی] تکذیب کردیم و گفتیم: خدا چیزی فرونفرستاده است، شما جز در گمراهی بزرگ نیستید. و گویند: اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقّل کرده بودیم در [میان] دوزخیان نبودیم. پس به گناه خود اقرار می‌کنند. و مرگ باد بر اهل جهنّم.} «وَ أَمَّا الْقاسِطُونَ فَکانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً» {ولی منحرفان، هیزم جهنّم خواهند بود.} «وَ مَنْ یُعْرِضْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِ یَسْلُکْهُ عَذاباً صَعَداً» {و هر کس از یاد پروردگار خود دل بگرداند، وی را در قید عذابی [روز]افزون درآورد.} «وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أَبَداً * حَتَّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً» {و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند قطعاً آتش دوزخ برای اوست و جاودانه در آن خواهند ماند. [باش] تا آن‌چه را وعده داده می‌شوند ببینند، آن‌گاه دریابند که یاورِ چه کسی ضعیف‌تر و کدام یک شماره‌اش کمتر است.} «إِنَّ

لَدَيْنا أَنْكالًا وَ جَحِيماً * وَ طَعاماً ذا غُصَّةٍ وَ عَذاباً أَلِيماً» {در حقیقت پیش ما زنجیرها و دوزخ، و غذایی گلوگیر و عذابی پردرد است.} «سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً» {به زودی او را به بالارفتن از گردنه [عذاب] وادار می‌کنم.} «سَأُصْلِيهِ سَقَرَ وَ ما أَدْراكَ ما سَقَرُ لا تُبْقِي وَ لا تَذَرُ * لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ * عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ * وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النَّارِ إِلَّا مَلائِكَةً وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ يَزْدادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيماناً وَ لا يَرْتابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكافِرُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلًا كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ ما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ ما هِيَ إِلَّا ذِكْرى لِلْبَشَرِ * كَلَّا وَ الْقَمَرِ * وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ * وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ * إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ نَذِيراً لِلْبَشَرِ * لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ * كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَساءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ * قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ * وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِينَ * وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّى أَتانَا الْيَقِينُ * فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ» {زودا که او را به سَقَر در آورم. و تو چه دانی که آن سَقَر چیست؟ نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند. پوستها را سیاه می‌گرداند. و] بر آن [دوزخ]، نوزده [نگهبان] است. کسانی که ایمان آورده‌اند افزون گردد، و آنان که کتاب به ایشان داده شده و [نیز] مؤمنان به شکّ نیفتند، و تا کسانی که در دلهایشان بیماری است و کافران بگویند: خدا از این وصف کردن، چه چیزی را اراده کرده است؟ این گونه، خدا هر که را بخواهد بیراه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و [شماره] سپاهیان پروردگارت را جز او

نمی‌داند، و این [آیات] جز تذکاری برای بشر نیست. نه چنین است [که می‌پندارند!] سوگند به ماه، و سوگند به شامگاه چون پشت کند، و سوگند به بامداد چون آشکار شود، که آیات [قرآن] از پدیده‌های بزرگ است. بشر را هشداردهنده است. هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید یا بازایستد. هر کسی در گرو دستاورد خویش است، بجز یاران دست راست: در میان باغها. از یک‌دیگر می‌پرسند، درباره مجرمان: چه چیز شما را در آتش [سَقَر] درآورد؟ گویند: از نمازگزاران نبودیم، و بینوایان را غذا نمی‌دادیم، با هرزه درایان هرزه درایی می‌کردیم، و روز جزا را دروغ می‌شمردیم، تا مرگ ما در رسید.» و شفاعت شفاعتگران آن‌ها را سود نبخشد.} «إِنَّا أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ سَلاسِلَ وَ أَغْلالًا وَ سَعِيراً» {ما برای کافران زنجیرها و غلّ‌ها و آتشی فروزان آماده کرده ایم.} «وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً» {و برای ظالمان عذابی پردرد آماده کرده است.} «انْطَلِقُوا إِلى ما كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ * انْطَلِقُوا إِلى ظِلٍّ ذِي ثَلاثِ شُعَبٍ * لا ظَلِيلٍ وَ لا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ * إِنَّها تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جِمالَتٌ صُفْرٌ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» {بروید به سوی همان چیزی که آن را تکذیب می‌کردید. بروید به سوی [آن] دود سه شاخه، نه سایه دار است و نه از شعله [آتش] حفاظت می‌کند. [دوزخ] چون کاخی [بلند] شراره می‌افکند، گویی شترانی زرد رنگند. آن روز وای بر تکذیب کنندگان.} «إِنَّ جَهَنَّمَ كانَتْ مِرْصاداً * لِلطَّاغِينَ مَآباً * لابِثِينَ فِيها أَحْقاباً * لا يَذُوقُونَ فِيها بَرْداً وَ لا شَراباً إِلَّا حَمِيماً وَ غَسَّاقاً * جَزاءً وِفاقاً إِنَّهُمْ كانُوا لا يَرْجُونَ حِساباً * وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا كِذَّاباً وَ كُلَّ شَيْ ءٍ أَحْصَيْناهُ كِتاباً * فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذاباً» {[آری،]

جهنّم [از دیرباز] کمینگاهی بوده، [که] بـرای سرکشـان، بازگشـتگاهی است. روزگـاری دراز در آن درنگ کنند. در آن‌جا نه خنکی چشـــند و نه شـــربتی، جز آب جوشـــان و چرکابه ای. کیفری مناسب [با جُرم آن‌ها]. آنان بودند که به [روز] حساب امید نداشتند؛ و آیات ما را سخت تکـذیب می‌کردند. و حـــال آن‌که هر چـــیزی را برشـــمرده [به صـورت] کتـابی در آورده ایم. پس بچشـید که جز عـذاب، هرگز [چیزی] بر شما نمی‌افزاییم.} «فَأَمَّا مَنْ طَغى * وَ آثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا * فَـإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَـأْوى» {اما هر که طغیان کرد، و زندگی پستِ دنیا را برگزید، پس جایگاه او همان آتش است.} «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ * ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصـالُوا الْجَحِيمِ * ثُمَّ يُقـالُ هـذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِـهِ تُكَـــــذِّبُونَ» {زهی پنـــــدار، که آنـــــان در آن روز، از پروردگارشـان سـخت محجوبند. آن‌گـاه به یقین، آنـان به جهنّم درآیند. ســـپس [به ایشـــان] گفته خواهد شد: این همـــــان است که آن را به دروغ می‌گرفتید.} «إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُـوا الْمُـؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنـاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُـوا فَلَهُمْ عَـذابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذابُ الْحَرِيقِ» {کسـانی که مـردان و زنـان مـؤمن را آزار کـرده و بعد توبه نکرده‌انـد، ایشـان راست عذاب جهنّم، و ایشان راست عذاب سـوزان.} «وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى * الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْـرى * ثُمَّ لا يَمُـوتُ فِيها وَ لا يَحْـــيى» {و نگـــون بخت، خـــود را از آن دور می‌دارد؛ همـــان کس که در آتشی بـــزرگ درآیـــد؛ آن‌گـــاه نه در آن می‌مـیرد و نه زنـدگانی می‌یابد.} «فَيُعَذِّبُـهُ اللَّهُ الْعَـذابَ الْأَكْبَرَ» {که خـدا او را به آن عـذاب بزرگـتر عـذاب کند.} «فَأَنْـذَرْتُكُمْ نـاراً تَلَظَّى * لا يَصْـلاها إِلَّا الْأَشْـقَى * الَّذِي كَـذَّبَ وَ تَـوَلَّى * وَ سَـيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى * الَّذِي يُـؤْتِي مالَـهُ يَتَزَكَّى» {پس شما را به آتشی که زبانه می‌کشد هشـدار

دادم. جز نگـون بخت تر[ین مـردم] در آن درنیاید: همـان که تکذیب کرد و رُخ برتافت. و پاک رفتارتر[ین مردم] از آن دور داشته خواهد شد: همان که مـالِ خـود را می‌دهد [بـرای آن‌که] پـاک شـود.} «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَـهِ لَنَسْـفَعاً بِالنَّاصِـيَةِ * ناصِـيَةٍ كاذِبَـةٍ خاطِئَةٍ * فَلْيَـدْعُ نادِيَـهُ * سَـنَدْعُ الزَّبانِيَةَ» {زنهار، اگر بـاز نایسـتد، مـوی پیشـانی [او] را سخت بگیریم؛ [همان] مویِ پیشانی دروغـزن گنـاه پیشه را. [بگو] تا گروه خود را بخواند. بزودی آتشبانان را فـرا خوانیم.} «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ الْمُشْـرِكِينَ فِی نـارِ جَهَنَّمَ خالِـدِينَ فِيها أُولَئِکَ هُمْ شَـرُّ الْبَرِيَّةِ» {کسـانی از اهل کتـاب که کفر ورزیده‌اند و [نـیز] مشـرکان در آتش دوزخنـد، [و] در آن همـواره می‌ماننـد؛ اینانند که بـدترین آفریدگانند.} «كَلَّا لَـوْ تَعْلَمُـونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَـرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقِينِ» {هرگز چـنین نیسـت، اگر علم الیقین داشـتید! به یقین دوزخ را می‌بینید. سـپس آن را قطعـاً به عین الیقین درمی یابید.} «كَلَّا لَيُنْبَـذَنَّ فِی الْحُطَمَـةِ * وَ ما أَدْراکَ مَا الْحُطَمَـةُ * نـارُ اللَّهِ الْمُوقَـدَةُ * الَّتِی تَطَّلِـعُ عَلَی الْأَفْئِدَةِ* إِنَّها عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ * فِی عَمَـدٍ مُمَـدَّدَةٍ» {ولی نه! قطعـاً در آتش خردکننده فـرو افکنـده خواهد شد. و تو چه دانی که آن آتشِ خردکننـده چیسـت؟ آتشِ افروخته خـدا[یی] است. [آتشی] که به دلها می‌رسد. و [آتشی که] در سـتونهایی دراز، آنـان را در میـان فـرامی گـیرد.} «سَيَصْلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ * وَ امْرَأَتُـهُ حَمَّالَـةَ الْحَطَبِ * فِی جِيدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» {بـزودی در آتشی پُرزبانه درآید. و زنش، آن هیمه کش [آتش فـروز]، بر گـردنش طنـابی از لیف خرماست.} «قُـلْ أَعُـوذُ بِـرَبِّ الْفَلَـقِ» {بگو: پنـاه می‌بـرم به پروردگـارِ سـپیده.} شـده است وگفته شـده

دلیل آن‌که آتش به کافران اختصاص شـده- هر چند بـرای فاســـقان بـــوده است- این است که منظـــور از آن، آتشخاصی بـــــوده است که غـــــیر اهل آن به آن داخل نمی‌شـوند، هـمـان‌طور که فرمـوده است: إِنَّ الْمُنـافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْـفَلِ مِنَ النَّارِ و به این آیه اسـتدلال شـده است که آتش اکنون مخلوق است، زیرا شیء آماده شده حتما مخلــوق است و همین‌طــور است بهشت: أُعِــدَّتْ لِلْمُتَّقِینَو فایده آن این است که هر چند ما آن را مشاهده نکـــرده ایم، اما فرشـــتگان که اهل تکلیف و اســـتدلال هستند آن را دیده‌اند و ثواب خداوند را برای پارسایان، و عذاب او را برای کافران می‌دانند. وَ قالُوا یعنی یهودیان لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ یعنی به ما نمی‌رسد إِلَّا أَیَّاماً مَعْدُودَةً‌یعنی روزهـای کمی. مانند این سـخن: دَراهِمَ مَعْـدُودَةٍ و گفته شــده است معــدود به معنــای شــمرده شــده است. ابن عباس ومجاهد گفته‌اند: رسول خدا صـلی الله علیه آله و سلم به مدینه رفت و یهودیـان گمـان می‌کردند که مـدت دنیا هفت هزار سال است و ما برای هر هـزار سـال، یک روز عذاب می‌شویم سپس عذاب قطع می‌شود و خداوند متعـــال این آیه را نـــازل کـــرد. و ابو العالیه و عکرمه و قتــاده گفته‌اند که مــدت آن‌چهل روز اســت، زیــرا چهل تعداد روزهایی است که در آن گوسـاله را می‌پرسـتیدند. خداوند سبحان فرمود: قُلْ‌ای محمد به آنـان أَتَّخَـذْتُمْ عِنْـدَ اللَّهِ عَهْداً یعنی پیمانی را. زیرا او تنها در این مدت شــما را عـــذاب می‌کند و شـــما این را در وحی و در آیـــات او دیدید. و اگر این چنین بـود، خداوند عهد و پیمـان خـود را نمی‌شکست. أَمْ تَقُولُــونَ عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُــونَ یعــنی سـخنان بـاطلی که آن را از روی جهل و گسـتاخی خـود می‌گفتید. سپس به آنان پاسخ داد: بَلی یعنی آن طور که

آنان گفتند نیست، بلکه مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً در مورد سیئه اختلاف نظر وجود دارد. به عقیده ابن عباس و غیر او منظور از سیئه در اینجا شرک است و به گفته حسن سیئه گناه کبیره موجبه است و به عقیده سدی منظور از آن گناهانی است که خداوند عذاب آتش را به آن وعده داده است. و قول اول با مذهب ما موافق است، زیرا هیچ چیزی به جز شرک سبب جاودانگی در آتش نمی‌گردد و در جمله وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ دو معنا محتمل است. اول: این‌که از هر طرف آن را احاطه کرده است و دوم: آن را هلاک کرد. که از قول: إِلَّا أَنْ یُحاطَ بِکُمْو آیه وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِیطَ بِهِمْو آیه وَ أُحِیطَ بِثَمَرِهِگرفته شده است. همه این‌ها به معنای نابودی و هلاکت است و منظور از آن این است که راه نجات بر آنان بسته شده است فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ یعنی با آتش همنشینند هُمْ فِیها خالِدُونَ یعنی ابدی و همیشگی و تفسیری که برای این آیه با مذهب با همخوانی داشته باشد تفسیر ابن عباس است. زیرا مومنان آن را در حکم آیه وارد نمی‌کنند و آیه وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ آن را تقویت می‌کند زیرا معنا این است که گناهان آن‌ها را احاطه کرده است و هیچ راه نجاتی از آن ندارند و اگر طاعتی داشتند، سیئات از همه جهت آن‌ها را احاطه نمی‌کرد و این دلیلی بر بطلان باطل شدن اعمال است زیرا در آیه وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیها خالِدُونَبرای اهل یقین و اهل طاعت وعده‌ای به ثواب دائم آمده است پس اجتماع ثواب دائم با عذاب دائم چگونه ممکن است؟ هم‌چنین بر این دلالت می‌کند که منظور از سیئه در آیه شرک است، چرا که از نظر اکثر دشمنان یک سیئه سبب نابودی همه اعمال نمی‌گردد

پس اجرای این آیه بر عموم ممکن نیست و منظور از آن باید گناه کبیره باشد که همان شرک است تا جمع بین دو آیه ممکن باشد. وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ یعنی مهلت عذرخواهی به آنـان داده نمی‌شـود و یا این‌که عـذاب آنـان به تـاخیر نمی‌افتد بلکه عذابشـان حاضر است. و تفسـیر بیضـاوی در این آیه از این قرار است وَ لَوْ یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُوا یعنی اگر کسانی که با شریک گرفتن ظلم کردنـد، می‌دانسـتند إِذْ یَرَوْنَ الْعَذابَ هنگامی که عذاب روز قیامت را دیدند. و آینـده به منزله ماضی گرفته شـده است زیراوقـوع آن حتمی است. مانند این آیه: وَ نادی أَصْحابُ الْجَنَّةِأَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً این جمله سد مسد دو مفعول یری، و جواب لو محـذوف است. یعـنی اگر می‌دانسـتند که قـدرت‌ها از آن خداوند اسـت، وقـتی عـذاب را دیدند به شـدت پشـیمان می‌شوند و گفته شده این جمله متعلق جـواب است و دو مفعـول یـری محـذوف است و تقـدیر آن به این صـورت است: «و لو یری الذین ظلموا أندادهم لا تنفع لعلموا أن القـوة لله کلها لا ینفع و لا یضر غـیره». و ابن عـامر و نـافع و یعقـوب «و لو یـری» را، «و لو تـری» قـرائت کرده‌اند. یعنی این جمله خطاب به نـبی اکـرم صـلی الله علیه و آله و سـلم بـوده است. به این معنا که اگر این را می‌دیدی، امر عظیمی را دیده بودی. و به گفته ابن عامر إذ یرون مجهـول است و یعقـوب إن را با کسـره قـرائت کرده و «إن الله شدید العـذاب» یا جمله اسـتئنافیه است و یا این‌که اضـماری در آن صـورت گرفته است. إِذْ تَبَـرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا بدل از إذ یرون است، یعـنی وقتی رهبران از پیروان خود بیزاری جستند. و در معنای عکس نیز قـرائت شـده اسـت، یعـنی پـیروان از رهـبران بـیزاری می‌جویند وَ رَأَوُا الْعَـذابَ یعـنی آن را می‌بینند. و

واو، واو حالیه است و شـــاید ضـــمیر است و یا عطف به تبرأ شده باشد وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْـبابُ یا به تـبرأ یا رأوا عطف شــده است و یا حــال است و مــورد اول احتمــال بیشتری دارد. و اسباب به معنای پیوندی است که بین آن پـیروان بـوده است و هم‌چـنین توافق بر دین و اغراضی که به آن منجر می‌شـــود. و ســـبب در اصل به معنـــای طنابی است که برای بـالا رفتن از درخت از آن اسـتفاده می‌شود. لَـوْ أَنَّ لَنا کَـرَّةً لو بـرای تمـنی است و به همین دلیل در جواب آن فاء آمده است، یعنی‌ای کاش بــار دیگر به دنیا بـــازمی گشـــتیم فَنَتَبَـــرَّأَ مِنْهُمْ حَسَـــراتٍ عَلَیْهِمْ حسرات به معنای پشیمانی‌ها و مفعول سـوم فعل یـری است، اگر یری به معنای افعـال وجـدانی باشد و در غـیر این صورت حال است. أَخَذَتْـهُ الْعِـزَّةُ بِـالْإِثْمِ یعـنی تعصب جاهلی از روی لجـاجت او را به گنـاهی واداشت که به او دستور می‌دادند آن را ترک کند. وقتی چـیزی را بر کسی حمل کـنیم می‌گـوییم: أخذته بکـذا لفَحَسْـبُهُ جَهَنَّمُ جـزا و عـذاب و بـرای او کـافی است و جهنم اسم علمی بـرای ســرای عــذاب است و در اصل مــترادف با آتش است و گفته شـده یک اسم معـرّب است وَ لَبِئْسَ الْمِهـادُ جـواب قسم مقـــدر است و مخصـــوص به ذم با قرینه معنـــوی محـذوف اسـت، و مهـاد به معنـای فـراش است و گفته شده بستری است که زیر پهلو پهن می‌شـود. و إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا در مورد همه کفـار است و یا این‌که منظـور از آن گروه نجران و یا یهودیان یا مشرکان عرب است مِنَ اللَّهِ شَیْئاً یعـنی از رحمت یا طـاعت او بر معنـای بـدلیت یا از عــذاب او وَ أُولئِکَ هُمْ وَقُــودُ النَّارِ هــیزم آن کَــدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ متصل به ماقبل خود است یعنی همان‌طور که از دیگران بی‌نیاز نکرد، از آنـان نـیز بی‌نیـاز نخواهد کـرد. یا

این‌که همــان‌طور که دیگــران هــیزم آتش جهنم بودنــد، آن‌ها نــیز هســتند. یا این جمله اســتینافیه و محلا مرفــوع است و تقــدیر به این صــورت بــوده است: «دأب هــؤلاء کـــدأبهم فی الکفر و العـــذاب» وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ این جمله عطف بر آل فرعـــون و یا جمله اســـتینافیه است. کَـذَّبُوا بِآیاتِنا فَأَخَـذَهُمُ اللَّهُ بِـذُنُوبِهِمْ بــرای این جمله سه اعــراب محتمل است: حــال است به اضــمار قــد، و یا استیناف است برای تشریح حال آنان، یا خبر إن است که مبتدای آن «الـذین من قبلهم» بـوده است. وَ غَـرَّهُمْ فِی دِینِهِمْ ما کـــانُوا یَفْتَـــرُونَ از آن‌که آتش به آن‌ها نخواهد رســـید مگر در روزهـــای کمی، یا این‌که پـــدران آن‌ها که پیامبر بودند شفاعت آنان را می‌کنند، یا خداوند متعال به یعقــوب علیه الســلام وعــده داده است که فرزنــدان او عذاب نمی‌شوند مگر بــرای آن‌که ســوگندی که یــاد کــرده شکســته نشــود. و مِــلْ ءُ الْأَرْضِ ذَهَبــاً «مل ء الشی ء» یعـــنی چـــیزی که آن را پر می‌کند و ذهبا تمیـــیز است و منصوب وَ لَوِ افْتَـدی بِـهِ یا حمل بر معنا است مانند آن‌که گفته شــود: فدیه از هیچ یک از آنـــان پذیرفته نمی‌شـــود حـــتی اگر به انـــدازه تمـــام زمین طلا بدهد. و یا این‌که معطـوف به مضـمری است که تقـدیر آن «فلن یقبل من أحـــدهم مل ء الأرض ذهبا لو تقـــرب به فی الـــدنیا و لو افتدی به من العـذاب فی الآخـرة» بـوده است یا منظـور این بوده است که اگر مثل آن را فدیه بدهد، و مثل حذف شده است و منظـور تعـداد بسـیاری بـوده است زیـرا دو چیز که مثل هم است به منزله یک چیز است. و در أُعِدَّتْ لِلْکافِرِینَ تاکیدی است بر این‌که آتش ذاتا بـرای کـافران، و عرضا بـرای گناهکـاران خلق شـده است و در آیه فَمَنْ زُحْـزِحَ عَنِ النَّارِ یعــنی هر کس از آن دور شد و الزحزحة

در اصل تکـرار زح است که به معنـای کشـیدن یک شـیء چرخدار است و بِمَفازَةٍ یعنی به نجـات مِنَ الْعَـذابِ یعـنی با نجــات از آن رسـتگار شـدند. و طبرسی رحمه الله در تفســیر آیه إِنَّما یَــأْکُلُونَ فِی بُطُــونِهِمْ نــاراً دو وجه را عنــوان کــرده است. اول: این‌که در روز قیــامت آتش از دهان و گوش و بیـنی آنـان شـعله می‌کشد تا همه بدانند آنان کسانی هستند که اموال یتیمان را غـارت می‌کردند. پیــامبر صــلی الله علیه و آله و ســلم فرمــود: در روز قیـامت مـردم از قبرهـای خـود برانگیخته می‌شـوند در حــالی که آتش از دهــان آنــان شــعله می‌کشد. گفتندای رسول خدا، این‌ها چه کسانی هسـتند؟ و حضـرت این آیه را تلاوت فرمـــود. دوم: این جمله بر وجه ضـــرب المثل ایراد شده است، یعنی هر کس این کـار را انجـام دهد به جهنم می‌رود و عــذابش این است که به خــاطر خــوردن امـوال یتیمـان شـکمش از آتش پر می‌شـود وَ سَیَصْـلَوْنَ سَـعِیراً یعـنی آتش شـعله ور بـرای سـوزاندن، و بطـون برای تاکید ذکر شده است. وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یعنی از حدودی که برای طاعات او تعـیین شـده است تجـاوز می‌کند پس لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ آن عذاب را مهین (خوار کننده) نام نهاده زیرا خداوند متعال آن را بر وجه اهانت قرار داده است و اگر به این آیه اســتدلال شــود بر آن‌که نمــازگزاری که گناهان کبیره دارد در آتش جاودانه است و حتما مجـازات خواهد شـد، این سـخن بعیـدی است زیـرا قـول خداوند متعال وَ یَتَعَـدَّ حُـدُودَهُ بر این دلالت می‌کند که منظـور از آن کسی است که همه حدهای خداوند را زیر پا بگـذارد و این صــفت کفــار است و به این دلیل کسی که گناهــان صـغیره دارد از شـمول این آیه خـارج اسـت، حـتی اگر گناهکار باشد و حدود خداوند را نادیــده گرفته باشد. پس

اگر کسی بتواند گناهکار صاحب گناهان صغیره را از این حکم خارج کند، دیگری نیز می‌تواند مورد شفاعت قرار گرفتگان پیامبر یا کسانی را که مورد عفو خداوند قرار گرفته‌اند را با دلیلی دیگر از این حکم خارج کند. و توبه کننده نیز باید از این شمول خارج شود زیرا بر وجوب قبول توبه دلیل هست و هم‌چنین است حکم کسانی که خداوند عذاب را از آنان برداشته، زیرا دلیلی بر عفو آنان وجود داشته است. پس اگر آیه دالّ بر این باشد که خداوند سبحان عفو را برنمی گزیند، می‌توان آن را دالّ بر این دانست که گناهکار توبه نمی‌کند و برخی از مفسران آیه را بر تجاوز از حدود خداوند به دلیل حلال شمردن آن حمل کرده‌اند و هر کس اینگونه باشد حتما کافر است. و در آیه فَسَوْفَ نُصْلِيهِ ناراً یعنی او را مایه شعله وری آتش قرار می‌دهیم و او را با آتش می‌سوزانیم. وَ كَفى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً یعنی عذاب جهنم برای این مخالفان در عقابی که برای آنان نازل شده است کافی است. عذاب جهنم آتش شعله وری است و منظور این است که اگر قدری از عذاب در دنیا از آنان برگرفته شود، برای آنان در آخرت جهنم آماده شده است كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ در تفسیر این آیه مواردی ذکر شده است. اول: ظاهرا خداوند سبحان پوست‌هایی غیر از پوست سوخته شده به آن‌ها می‌دهد. و چه بسا کسی بگوید: پوست جدید مرتکب گناهی نشده است پس چگونه عذاب می‌شود؟ پاسخ آن است که شخص عذاب شونده زنده است و ما متعلقات و پوست او را در نظر نمی‌گیریم. و به گفته علی بن عیسی هر چیز که اضافه شود دردی ندارد و جزو دردها نیست، بلکه تنها واسطه‌ای است که درد را به شخص عذاب شونده

می‌رساند. دوم: خداوند سبحان برای تجدید پوست، آن را به حالت اولش بازمی گرداند یعنی وقتی که هنوز سوخته نشده بود. مانند وقتی که یک انگشتری بشکند و انگشتری دیگری از آن ساخته شود. در این حالت می‌گویند: این انگشتری اول نیست هر چند اصل هر دو یکی بوده است. پس بر این اساس، پوست یکی است هر چند حالات آن تغییر کرده باشد. و این عقیده زجاج و بلخی و ابو علی جبایی است. سوم: این تغییر فقط شامل لباس‌های آنان می‌شود. خداوند فرموده است: سَرابِیلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍو سرابیل یا لباس‌ها را به پوست تعبیر کرده زیرا ملازم پوست است و این ترک معنای ظاهری بدون دلیل است و بنا بر این دو قول، درخواست عذاب برای غیر گناهکار ضرورتی ندارد. اما کسی که معتقد است انسان فقط همین شیء محسوس یعنی جسم است و همین جسم اوست که عذاب می‌شود، از این درخواست خلاصی می‌یابد. لِیَذُوقُوا الْعَذابَ یعنی دچار درد عذاب شوند و این را گفته است تا نشان دهد که آنان مانند کسانی هستند که عذابشان در هر حالی تجدید می‌شود و در هر حالتی درد را حس می‌کنند نه مانند کسی که درد پیوسته دارد و به مرور کمتر می‌شود، و کلبی از حسن روایت کرده است که پوست آنان در هر روز هفتاد هزار مرتبه تجدید می‌شود. و فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها به گفته گروهی از تابعین آیه إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُپس از این آیه نازل شد و طبق گفته ابو محلزاگر مجازات شود جزایش این است و این روایت از ابو صالح نیز وارد شده است. و از امام صادق علیه السلام و ابن عباس روایت شده است که اگر بخواهد او را عذاب کند

جــزایش این است و اگر بخواهد او را می‌بخشد. و از ابو صالح و بکر بن عبدالله و غیر آن دو روایت شده است که همان‌طور که انسـان به شـخص مـزاحم می‌گوید اگر این کار را انجام دهی جزای تو قتل و کتک است، و اگر او را اینگونه مجازات نکرد دروغی نگفته اسـت، اهل وعید نـیز با استدلال به این آیه گفته‌اند که مـرتکب گناهـان کبـیره در آتش جــاودان است. اما ما به روایت از امــام صــادق علیه السلام می‌گـوییم که منظـور از آن کسـانی هسـتند که هیچ ثوابی ندارند یعنی یا کافر هســتند و یا قتل او به این دلیل بوده که قتل دیگـری را حلال شـمرده است و یا قتل او به خـاطر ایمـانش بـوده است. و أُولئِکَ مَـأْواهُمْ یعـنی جایگـاه همه آنـان جَهَنَّمُ وَ لا یَجِـدُونَ عَنْها مَحِیصـاً یعنی راه فرار و پناهگاه و نجات. فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ یعنی در طبقـات پـایین‌تر جهنم. جهنم مانند بهشت دارای چند طبقه است. منــافق به دلیل کارهــای زشت خـود در پـایین‌ترین طبقه جهنم است و از ابن مسـعود و ابن عباس روایت شـده است که منافقـان در تابوت‌هـای آهنین در بسته در آتش هسـتند و گفته شـده است شـاید جایگاه بـرخی با فاصـله پـایین‌تر از دیگـری قـرار داشـته باشد و شاید این بـرای نشـان دادن نهـایت عـذاب است. همان‌طور که گفته می‌شود سلطان فلانی را به حضـیض برد و فلانی را به عرش رسـاند که منظـور از آن فاصـله نیست بلکه بالا و پایین بودن جایگـاه است. و یُرِیـدُونَ أَنْ یَخْرُجُــــوا مِنَ النَّارِ یعــــنی آرزو می‌کنند و یا معنا اراده حقیقی است یعنی هر بار که آتش با شعله خـود آن‌ها را می‌رانــد، آن‌ها آرزو می‌کنند که از آن خــارج شــوند و یا معنا این است که وقـــتی آتش با شـــعله خـــود آن‌ها را می‌رانـد، نزدیک است از آن خـارج شـوند. همـان‌طور که

خداوند سبحان فرمود: جِداراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقامَهُو لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ يعنی آب داغ جوشان. و وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ يعنی جمع می‌شوند و به سوی آتش می‌روند. لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ يعنی تا خداوند کافران را از مومنان تشخیص دهد وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلى بَعْضٍ يعنی مشرکان در گروه‌هایی بالای سر یک‌دیگر قرار می‌گیرند فَيَرْكُمَهُ يعنی آن را جمع می‌کند جَمِيعاً در آخرت فَيَجْعَلَهُ فِی جَهَنَّمَ يعنی آن‌ها را با آن عذاب می‌کند. همان‌طور که فرمود: يَوْمَ يُحْمى عَلَيْها فِی نارِ جَهَنَّمَ و از ابومسلم روایت است که یعنی تا خداوند کافر را از مومن در دنیا تشخیص دهد و او را یاری کند و غالب و پیروز گرداند و اسمای حسنی بر او نهد و احکام خاص را بر او جاری کند و در آخرت ثواب و بهشت را به او بدهد. و گفته شده از این طریق که کافر به جهنم و مومن به بهشت می‌رود. وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلى بَعْضٍ که جهنم که بر آنان تنگ می‌آید فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً یعنی افراد خبیث جمع می‌شوند تا این‌که مانند ابرهای متراکم شوند و برخی بالای سر دیگری قرار گیرد و در آتش جمع شوند فَيَجْعَلَهُ فِی جَهَنَّمَ یعنی او را به جهنم وارد می‌کند أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ آن‌ها زیان کردند زیرا با صرف اموال خود در راه معصیت، عذاب خداوند را در آخرت برای خود خریدند. وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها فِی سَبِيلِ اللَّهِ یعنی اموال را جمع می‌کنند و زکات آن را نمی‌پردازند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر مالی که زکات آن پرداخت نشود، گنج است هرچند آشکار باشد و هر مالی که زکات آن پرداخت شود، گنج نیست حتی اگر در دل زمین مدفون باشد. امام علی علیه السلام

فرمــود: بیش از چهــار هــزار، گنج است چه زکــات آن پرداخت شود و چه نشود. و مبلغ کمتر از آن نفقه است. فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ یعنی از عذابی دردناک به آنان خــبر بده یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نــارِ جَهَنَّمَ یعــنی گنج‌ها یا طلا و نقره در آتش جهنم گداخته می‌شود تا تبــدیل به یک آتش شود فَتُکْوی بِها یعنی با آن گنج‌های سوزان و اموالی که حق الله در آن نادیـــده گرفته شـــده است جِبــاهُهُمْ وَ جُنُــوبُهُمْ وَ ظُهُــورُهُمْ و تنها این اعضا ذکر شــده‌اند زیــرا قسمت زیادی از بدن را تشکیل می‌دهند و ابوذر غفــاری می‌گوید عــذاب کســانی که مــال انباشــته می‌کنند داغ گذاشــتن در پیشــانی و پهلو و پشت است که به شــکم آن‌ها می‌رسد. و در سخن ابوذر این اعضا ذکر شده است زیـــرا بر خلاف اعضـــای دیگر مثل دست و پا داخل آن توخـــــالی است. و یا دلیل ذکر این اعضا این است که پیشانی ظاهر و آشــکار است و پهلو درد بیشــتری دارد و پشت جای شــلاق زدن است و یا به این دلیل که پیشــانی محل ســجده کــردن است که حق ســجده در آن ادا نشــده است و پهلو مقابل قلب است که در اعتقـــادات خـــود خالصانه عمل نکرده است و پشت محل قرار گــرفتن بــار است. فرمود: یَحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلی ظُهُورِهِمْو یا به این دلیل که صاحب اموال وقتی فقیری را می‌بیند، چهــره را در هم می‌کشد و پهلو و جانب خود را از او برمی گرداند و پشت خود را به او می‌کند هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ یعنی در حال داغ گذاشــتن یا پس از آن به آن‌ها می‌گویند: این جزای مال اندوزی شما و عــدم ادای حق الله در آن است فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ یعنی به سبب مال انــدوزی خــود عــذاب را بچشــید. پیــامبر صــلی الله علیه و آله و ســلم فرمــود: هر بنــده‌ای که مــال انــدوزی کند و زکــات آن را

نـپردازد، در روز قیـامت بشـقاب‌هایی می‌آورند و یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْـوی بِها و بر پیشـانی و پهلوها و پشت او می‌گذارند تا این‌که خداوند به حســـــــــاب او رسیدگی کند فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْـفَ سَـنَةٍ به حساب سال‌های شما، سپس راه خود را به سوی آتش یا به سوی بهشت می‌بیند. و از ابوذر روایت شـده است که هر کس از خود سـکه سـرخ و سـفید به جـای بگـذارد، در روز قیامت با آن بر روی بـدنش داغ گذاشـته می‌شـود. وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکافِرِینَ یعنی آن‌ها را احاطه می‌کند و هیچ راه فراری از آن ندارند و مَنْ یُحادِدِ اللَّهَ وَ رَسُـولَهُ یعنی هر کس از حـدودی که خداوند مکلّفین را به آن امر فرمـوده تجـاوز کند. و فَلْیَضْـحَکُوا قَلِیلًا وَ لْیَبْکُـوا کَثِـیراً تهدیـدی به شـکل امر اسـت، یعـنی این منافقـان باید در دنیا کم بخندند زیرا دنیا فانی است هرچند تا زمان مــرگ ادامه دارد، و به این دلیل که خنــده دنیا به علت غم‌هــای آن کم است و در آخـرت باید بسـیار بگریند زیـرا قیـامت روزی است که پنجاه هزار سال طول می‌کشد و آن‌ها در آن روز گریانند پس گریه آن‌ها بســیار است. به گفته ابن عباس منافقان باید به مدت طول عمرشــان در دنیا گریه کنند و اشکشــان خشک نشــود و به خــواب نروند. و عَلی شَفا جُرُفٍ الشفا به معنـای لبه چـیزی و پایـان طـول آن است و جرف الوادی به معنای نـواحی اطـراف دره است که با آب حفر می‌شود و ساختمان روی آن فرو می‌ریــزد و ویران می‌شود. و مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ یعنی روبرو یا پشت سر این سـتمگر وَ یُسْـقی مِنْ مـاءٍ صَـدِیدٍ یعـنی خـون و چرکی که از شرمگاه زناکـاران در آتش جهنم روان است به او نوشـانده می‌شـود از امـام صـادق علیه السـلام و اغلب مفســـران روایت شـــده است که رنگ آن رنگ آبو

طعمش طعم خونابه است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آیه وَ یُسْقی مِنْ ماءٍ صَدِیدٍ فرمود: به او نزدیک می‌شود و او آن را دوست ندارد و وقتی به او نزدیک شد، رویش کباب می‌شود و پوست سرش بلند می‌شودو وقتی آن را نوشید، روده‌هایش قطع می‌شود و از مقعد او خارج می‌گردد. خداوند عز و جل می‌فرماید: وَ سُقُوا ماءً حَمِیماً فَقَطَّعَ أَمْعاءَهُمْ و می‌فرماید: وَ إِنْ یَسْتَغِیثُوا یُغاثُوا بِماءٍ کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهَ. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس شراب بنوشد تا چهل روز نمازش مقبول نمی‌گردد و اگر بمیرد و در شکم او شراب باشد، خداوند حق دارد از گل خبال که همان چرک و خون جهنمیان است به او بنوشاند و از آن‌چه که از شرمگاه زناکاران خارج می‌شود و در دیگ‌های جهنم جمع می‌شود و جهنمیان آن را می‌نوشند پس به روایت از پدران امام صادق علیه السلام یُصْهَرُ بِهِ ما فِی بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ.یَتَجَرَّعُهُ یعنی آن چرک و خون را جرعه جرعه می‌نوشد وَ لا یَکادُ یُسِیغُهُ یعنی از شدت ناپسندی نزدیک است که آن را ننوشد اما این کار را انجام می‌دهد و معنا این است که از شدت حرارت و بوی بد آن دلش این را نمی‌پذیرد، اما ناچار به انجام این کار است. وَ یَأْتِیهِ الْمَوْتُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ یعنی سختی‌های مرگ و سکرات آن از هر طرف به سوی جسم و روح او می‌آید تا از موهای او خارج می‌شود و از ابن عباس و جبایی روایت شده است که مرگ از هر طرفی در نزد او حاضر می‌شودو او را از همه طرف احاطه می‌کند؛ از بالا و پایین و راست و شمال و روبرو و پشت. وَ ما هُوَ بِمَیِّتٍ یعنی با رسیدن اسباب مرگ و سختی‌هایی که از هر طرف به همراه دارد، نمی‌میرد تا

قــدری اســتراحت کند وَ مِنْ وَرائِهِ یعــنی پشت سر این کـافر عَـذابٌ غَلِیـظٌ و آن‌جـاودانگی در آتش است و گفته شــده معنــای آن این است که پس از این عــذابی که ذکر شد، عذاب دردناک‌تر و شـدیدتری هست و در آیه أَ لَمْ تَـرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْـراً شـاید منظـور این باشد که آن‌ها نعمت خداوند را به وسیله محمد صـلی الله علیه و آله و سلم شناختند، سپس به آن کافر شدند و به جــای شکرگزاری کفر ورزیدند. و از امــام صــادق علیه السـلام روایت شده است که فرمود: به خـدا سـوگند که ما نعمت خداوند هســـتیم که آن را به بنـــدگانش ارزانی داشت و رستگاران به وسـیله ما به رسـتگاری می‌رسـند. و ممکن است منظور همه نعمت‌های خداوند باشد که به بندگانش داده است و آن‌ها بــدترین جــایگزین را بــرایش در نظر گرفتند چرا که به جای شکر کفر ورزیدند وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ یعنی با فرستادن قوم خـود به جنگ بـدر، آن‌ها را به دار هلاک فرستادند و گفته شده است منظـور آتش است چــرا که آن‌ها را به ســوی کفر دعــوت کردند جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَها این تفسـیر دار بـوار است وَ بِئْسَ الْقَـرارُ یعـنی جایگـــاه کسی که در جهنم جـــای می‌گـــیرد.وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِـدُهُمْ أَجْمَعِینَ یعـنی موعد شـیطان و پـیروان او لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ در معنای آن دو احتمال وجــود دارد. اول: از امیر مومنان علیه السـلام روایت شـده است که در جهنم لَها سَبْعَةُ أَبْـوابٍ طبقه‌ای بـالای طبقه دیگر قـرار دارد و حضـــرت یکی از دســـتانش را روی دیگـــری گذاشت و فرمــود: این چــنین است. و خداوند بهشت را به صــورت عرضی (افقی) خلق کــرد و آتش را به صــورت طبقــاتی بالای یک‌دیگر آفرید که پایین‌ترین طبقه آن جهنم است و بالای آن لظی است و بالای آن حطمهٔ و بالای آن سقَر و

بالای آن سعیر و بالای آن‌هاویهٔ است. و در روایت کلبی آمده است که پایین‌ترین درجه آن‌هاویهٔ و بالاترین آن جهنم است و از ابن عباس روایت است که طبقه اول جهنم، دوم سعیر، سوم سقر، چهارم جحیم، پنجم لظی، ششم حطمهٔ و هفتم‌هاویهٔ است. و همان‌طور که مشاهده می‌شود روایات در این باب با هم اختلاف دارد و از قول مجاهد و عکرمه و جبایی نقل شده است که درهای جهنم مانند گذاشتن دست بر روی دست بر روی هم قرار می‌گیرد. و روایت دیگر از ضحاک است که جهنم هفت در دارد که بر بالای یک‌دیگر قرار دارند. بالاترین آن متعلق به یکتاپرستان است که به اندازه اعمال خود در دنیا عذاب می‌شوند سپس از آن خارج می‌شوند و دوم متعلق به یهودیان است و سوم متعلق به مسیحیان است و چهارم صابئین و پنجم زرتشتیان و ششم مشرکان عرب و هفتم در منافقان است و منافقان فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ هستند و این سخن حسن و ابو مسلم است که به هم نزدیک است لِکُلٍّ بابٍ مِنْهُمْ یعنی از گمراهان جُزْءٌ مَقْسُومٌ یعنی قسمت معیّن. وَ إِذا رَأَی الَّذِینَ أَشْرَکُوا شُرَکاءَهُمْ یعنی بت‌ها و شیاطین و کسانی که آن‌ها را در عبادت خداوند شریک کردند و گفته شده شرکای آن‌ها نامیده شده‌اند زیرا برای آنان بهره‌ای از کشت و دام قرار دادند پس به گمان آن‌ها شرکای آنان هستند قالُوا رَبَّنا هؤُلاءِ شُرَکاؤُنَا الَّذِینَ کُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِکَ یعنی می‌گویند این‌ها شریکان ما هستند که آن‌ها را با تو در خدایی و عبادت شریک کردیم و ما را از دین تو گمراه کردند پس قدری از عذاب ما را به آنان بده فَأَلْقَوْا إِلَیْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّکُمْ لَکاذِبُونَ یعنی بت‌ها و سایر چیزهایی که علاوه بر خداوند می‌پرستیدند به اذن خداوند

به سخن آمدند و به آنـان گفتند: شـما دروغ می‌گویید که ما به شـما دسـتور دادیم ما را بپرسـتید، بلکه شـما خـود گمـــراهی را برگزیدید و گفته شـــده است شـــما دروغ می‌گویید که ما معبـــود هســـتیم وَ أَلْقَــوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّـلَمَ یعـنی در آن روز مشـرکان و آن‌چه را که جز خـدا پرستیدند، تسلیم امر الهی شـدند و مطیع او گشـتند و یا معنا این است که تعصب جـاهلی از مشـرکان رفع شد و به اجبار تسلیم شدند و به توحیدی که تا به حـال منکر آن بودند اعتراف کردند وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَـرُونَ یعـنی آن‌چه که امید داشتند و آرزوهـای دروغیـنی که معبـودان آن‌ها برایشـان شـفاعت می‌کنند و سـودی به حـال آنـان دارنـد، باطل شد. زِدْنـاهُمْ عَـذاباً فَـوْقَ الْعَـذابِ یعـنی به دلیل رویگـــــردانی آن‌ها از دین خداوند عـــــذابی بیش از عـــذاب کفر را بر آنـــان وارد می‌کـــنیم و از ابن مســـعود روایت است که در آتش عقـرب و مـار را به آن‌ها اضـافه می‌کـــنیم که نیش‌هـــایی به انـــدازه نخل دارند و از ابن عبـــاس و غـــیر او روایت شـــده است که منظـــور از آن رودهـــایی از مس مـــذاب و به داغی آتش است که با آن عذاب می‌شوند و از ابن جبیر روایت شده است مارهایی به اندازه فیل و شتر و عقـرب بر آنـان وارد می‌شـود که مانند قاطرهای سیاهرنگ هستندو حَصِيراً یعنی زندان. و مَدْحُوراً یعـنی از رحمت خداوند به دور است و كُلَّما خَبَتْ زِدْنـاهُمْ سَـعِيراً یعـنی هر وقت التهـاب آن سـوختگی کم شود، دوبـاره آتش را روشن می‌کـنیم و این کـار را دائما انجـــام می‌دهیم و اگر کسی بپرسد با این حـــال چگونه شخص زنده می‌ماند؟ پاسخ این است که خداوند می‌تواند مـانع از آن شـود که آتش سـبب مـرگ آنـان شـود و إِنَّا أَعْتَدْنا یعنی آماده کـردیم لِلظَّالِمِينَ یعـنی کـافرانی که با

پرستش غیر خدا به خود ظلم کردند ناراً أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها از ابن عباس روایت شده است سرادق دیواری از آتش است که آن‌ها را احاطه کرده و گفته شده است به معنای دود آتش و شعله آن است که پیش از رسیدن آن‌ها به آتش به آنان می‌رسد که ذکر آن در این آیه آمده است: إِلی ظِلٍّ ذِی ثَلاثِ شُعَبٍ از قتاده، و از ابو مسلم روایت شده منظور این بوده که آتش از همه طرف آنان را احاطه کرده است و به همین دلیل آتش به سراپرده تشبیه شده است وَ إِنْ یَسْتَغِیثُوا از شدت عطش و حرارت آتش یُغاثُوا بِماءٍ کَالْمُهْلِ و از ابن مسعود روایت شده است که آن شیء مذابی مانند مس و سرب است و گفته شده مانند ته مانده روغن است و وقتی به او نزدیک شود پوست سرش می‌افتد و در یک روایت مرفوع از ابن عباس آمده است که مانند ته نشین روغن است.از ابن عباس و از مجاهد روایت شده است که مهل چرک و خون است و از ابن جبیر آمده که مهل چیزی است که حرارتش در نهایت درجه است و از ضحاک روایت شده است آب سیاه است و جهنم سیاه است و آب و درخت و اهل آن سیاه است. یَشْوِی الْوُجُوهَ یعنی وقتی به صورت نزدیک شود آن را کباب می‌کند و می‌سوزاند چون این عذاب در پی فریاد استغاثه جهنمیان آمده است، خداوند این عذاب را به عنوان فریادرسی برای آنان ذکر کرده است (جهنمیان فریاد کمک سر می‌دهند و در جوابشان به جای این‌که کمکی به ایشان شود، عذاب داده می‌شود) بِئْسَ الشَّرابُ آن مهل شراب بدی است وَ ساءَتْ آتش مُرْتَفَقاً از مجاهد آمده است یعنی تکیه گاهی برای آنان و گفته شده به معنای جمع بد است که از مرافقه گرفته شده است و به معنای

اجتماع است و از ابن عباس روایت شده به معنای منزل امن است. و إِنَّا أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرِينَ نُزُلًا یعنی منزلی را و گفته شده است یعنی برای آنان در نزد ما آماده و مهیّاست، همان‌طور که پذیرایی برای میهمان آماده می‌شود و لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّياطِينَ یعنی آن‌ها را جمع می‌کنیم و از قبرهایشان برمی انگیزیم و آن‌ها را با دوستانشان از شیاطین همنشین می‌کنیم و گفته شده است یعنی هم آن‌ها و هم شیاطین را جمع می‌کنیم ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا یعنی نشستهبر روی زانوها و معنا این است که آنان در حالی که با هم در ستیز هستند، حول جهنم زانو می‌زنند و برخی از دیگری بیزاری می‌جویند زیرا محاسبه در نزدیکی جهنم اتفاق می‌افتد و از ابن عباس روایت شده است جِثِيًّا یعنی گروه‌هایی مانند زمر. این کلمه جمع جثوۀ به معنای خاک و سنگ است و گفته شده است معنای آن نشسته بر روی زانوها است زیرا جای تنگی دارند و نمی‌توانند بنشینند ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ یعنی از هر گروه خارج می‌کنیم أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمنِ عِتِيًّا یعنی أعتی. به گفته قتاده یعنی از پیروان هر دینی رهبران شرور آن را خارج می‌کنیم و عتی در اینجا مصدر است مانند عتو و به معنای سرپیچی و عصیان است و از مجاهد و ابو الاحوص روایت شده است که از گناهان بزرگ شروع می‌کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلى بِها صِلِيًّا یعنی ما نسبت به کسانی که باید با شدت بیشتری عذاب شوند داناتر هستیم وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُها یعنی همه شما به آن وارد می‌شوید و مرجع‌هاء جهنم است و علما در معنای ورود اختلاف نظر دارند. نظر اول: ورود به آن، به معنای رسیدن به آن و مشرف شدن بر آن است، نه داخل شدن

در آن. مانند این آیه: وَ لَمَّا وَرَدَ مـــاءَ مَـــدْیَنَو آیه دیگر: فَأَرْسَـلُوا وارِدَهُمْو به گفته زجـاج حجت قـاطع در آن این آیه است: إِنَّ الَّذِینَ سَـبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْـنی أُولئِکَ عَنْها مُبْعَـــدُونَ لا یَسْـــمَعُونَ حَسِیسَـــها بر این دلالت دارد که نیکوکـــاران به جهنم وارد نمی‌شـــوند. گفتند: معنا این است که آن‌ها بـــرای محاســـبه به اطـــراف جهنم وارد شده‌اند و این آیه بر آن دلالت دارد: ثُمَّ لَنُحْضِـرَنَّهُمْ حَـوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا سپس اهل جهنم به آن وارد می‌شـوند و طبق نظر دیگر معنا این است که همه انسـان‌ها چه گناهکـار و چه نیکوکـــار به عرصه قیـــامت وارد شـــده‌اند و در آن جمعند. و معنای دیگر این است که ورود به معنای دخـول است. با استدلال به این آیه: فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَو آیه أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ لَوْ کانَ هؤُلاءِ آلِهَةً ما وَرَدُوها که قول ابن عبـاس و جـــابر و اغلب مفســـران است و این آیه بر آن دلالت دارد: ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَـوْا وَ نَـذَرُ الظَّالِمِینَ فِیها جِثِیًّا در اینجا نگفته است ظالمـــان را داخل می‌کـــنیم، بلکه گفته است رها می‌کنیم و ترک کردن و رها کردن بـرای چـیزی است که در جای خود باشـد؛ سـپس در این مـورد اختلاف نظر پیش آمـده است و به عقیـده بـرخی این آیه خـاص مشرکان است و منظور از آیه وَ إِنْ مِنْکُمْ مشرکان است و در شواذ از ابن عباس روایت شده است که او جمله را به صـورت «إن منهم» قـرائت کـرده است و به عقیـده اغلب مفسران، جمله خطاب به همه مکلّفـان است و هر مومن و فاجری به آن وارد می‌شود و بر مومنان ســرد و سلامت و بر کافران عذاب همیشگی است. پیـامبر صـلی الله علیه و آله و ســـلم فرمـــود: مـــردم به جهنم وارد می‌شـوند سـپس با اعمـال خـود از آن خـارج می‌شـوند. اولین آن‌ها مانند درخشش برق، سـپس گـذر بـاد، سـپس

دویدن اسب، سپس سرعت سوارکار، سپس هجوم بردن مـرد و سـپس راه رفتن آن است. از ابو سـمینه روایت شـده است: ما در معنـای ورود اختلاف نظر داریم. به عقیـده گـروهی فقط مومنـان به آن وارد می‌شـوند و به عقیـده بـرخی دیگر همه به آن وارد می‌شـوند سـپس کسانی که پرهیزگار شدند نجات پیدا می‌کنند. من با جابر بن عبدالله دیـدار کـردم و از او در این بـاره سـوال پرسیدم. او با انگشت خود به گوش‌هـایش اشـاره کـرد و گفت: گوش‌هایم کر شوند اگر از رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم نشـنیده باشم که فرمـود: ورود همـان دخول است و هر نیکوکار و فاجری وارد می‌شوند و آتش بر مومنان سرد و سلامت است همان‌طور که بر ابراهیم بود تا جایی که جهنم از سردی آتش ناله می‌کنـد، سـپس پرهیزگاران نجات می‌یابند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در روز قیامت آتش به مومنـان می‌گوید:ای مومن بگـذر که نـور تو شـعله مـرا خـاموش کـرد. روایت شـده است که از پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم پرسیدند: معنای این آیه چیست؟ حضرت فرمـود: خداوند متعـال آتش را مانند روغن جامد قـرار می‌دهد و خلق حـول آن جمع می‌شـوند. سـپس منـادی نـدا می‌دهد که یاران خود را برگیر و یـاران مـرا رها کن. قسم به کسی که جـانم در دسـتان اوسـت، او اهل خـود را بهـتر از شـناخت پـدر نسـبت به فرزند می‌شناسد. و از حسن روایت شده است که او مـردی را در حـال خندیـدن دید و به او گفت: آیا می‌دانی که تو به جهنم می‌روی؟ گفت: بله. گفت: آیا می‌دانی که از آن خـارج می‌شـوی؟ گفت: نه. گفت: پس خنده تو برای چیسـت؟ و از آن روز به بعد حسن تا هنگام مرگ خود دیگر نخندید. و گفته شده است

فایــده آن بــرخی روایــات است که در آن آمــده خداوند متعـــال هیچ‌کس را به بهشت وارد نمی‌کند قبل از آن‌که آتش و عذاب آن را به او نشان دهد تا بـدین وسـیله بنـده فضل و لطف و احســـان خداوند را بر خـــود بداند و به خــاطر بهشت و نعمت‌هــای آن شــاد و مســرور گــردد و خداوند هیچ‌کس را به جهنم وارد نمی‌کند مگر آن‌که بهشت و نعمت‌ها و ثـــواب آن را به او نشـــان دهد تا به خـاطر از دست دادن بهشت و نعمت آن انـدوه و حسـرت او بیشتر شود و به گفته مجاهد، تب سهم هر مومــنی از آتش است. سپس قرائت کـرد: وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُها پس بر این اساس هر مومنی که تب کنـد، به آتش وارد شـده است. و در روایت آمـــده است که تب از چـــرک وخـــون جهنمیان است. و روایت شده است که پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سلم از مریضی عیادت کـرد و فرمـود: به تو بشارت می‌دهم که خداوند فرمـود: تب آتش من است که آن را در دنیا بر بنده مومن خود نازل می‌کنم تا نصیب او از آتش باشد. كانَ عَلى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا یعـنی موجـود تحقق یافته که وجودش حتمی است و مقـدّر شـده است که باشد ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِينَ اتَّقَوْا از ابن عبـاس روایت شـده است یعـــنی از شـــرک، و صـــداقت پیشه کردند وَ نَـــذَرُ الظَّالِمِينَ یعنی مشـرکان و کـافران را به حـال خـود رها می‌کـنیم فِيها جِثِيًّا یعـنی در حـالی که بر زانوهـای خـود نشســـته‌اند و گفته شـــده است به صـــورت گروه‌هـــایی هستند و گفته شده است منظور از ظالمـان هر ظـالم و عصیانگری است. و تفسیر بیضــاوی در آیه وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُها این است که هر کسی به آن می‌رسد و در مقابل آن حاضر می‌شـــود، ســـپس مومنـــان از آن می‌گذرند در حالی که خاموش است و بقیه را می‌سـوزاند. و از جـابر

روایت شده است که در این مورد از حضرت سوال شد و فرمود: هنگامی که بهشتیان به بهشت وارد شوند برخی به دیگری می‌گویند: آیا پروردگارمان به ما وعده نداده بود که به آتش می‌رویم؟ به آن‌ها پاسخ می‌دهند که شما به آن وارد شدید و آتش خاموش بود. و أُولئِکَ عَنْها مُبْعَدُونَ یعنی از عذاب آن و گفته شده است ورود به آتش همان گذشتن از صراط است که بسیار مشکل است. وتفسیر طبرسی رحمه الله در آیه إِنَّهُ مَنْ یَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً به روایت از ضحاک از ابن عباس این است که مجرم همان کافر است و در روایت عطاء یعنی کسی که مرتکب جرمی شد و اعمالی مانند فرعون داشت فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لا یَمُوتُ فِیها تا از عذاب راحت شود وَ لا یَحْیی زندگی همراه با آرامشی ندارد، بلکه با انواع مختلف عذاب شکنجه می‌شود. و إِنَّکُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ یعنی بت‌ها حَصَبُ جَهَنَّمَ از ابن عباس یعنی سوخت آن و گفته شده به معنای هیزم آن است و اصل حصب به معنای پرت کردن است و منظور آن است که مجرمان مانند انداختن شن و سنگریزه در آتش انداخته می‌شوند و ممکن است پرسیده شود که عیسی علیه السلام مدتی پرستش می‌شد و بعضی از فرشتگان مدتی معبود دیگران بودند، [آیا آن‌ها نیز هیزم جهنم هستند] و پاسخ این است که این آیه شامل حال آنان نمی‌شود، زیرا «ما»ی موصول برای غیر عاقل است و خطاب این آیه به مکّیان بت پرست بوده است. پس اگر پرسیده شد فایده وارد کردن بت‌ها به آتش چیست؟ گفته می‌شود مشرکانی که آن را پرستیده‌اند با آن عذاب می‌شوند و به این وسیله حسرت و اندوهشان بیشتر می‌شود و یا شاید برای توبیخ و نکوهشِ کفار در آتش انداخته می‌شوند

چون این اشیاء بیجان را که هیچ سود و زیانی نداشـته‌اند پرستیده‌اند و گفته شده است منظور از آیه وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شـیاطینی هسـتند که آن‌ها را به پرسـتش غیر خداوند دعوت کردند و آن‌ها نیز اطاعت کردند و گویا آن‌ها را پرستیده‌اند همـان‌طور که فرمـوده است: یا أَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّیْطانَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ این خطابی به کـافران است یعنی شما به جهنم وارد شده‌اید و گفته شده است معنای لها، إلیها است لَوْ کانَ هؤُلاءِ بت‌ها و شیطان آلِهَةً آنطـور که تصـور می‌کنید ما وَرَدُوها یعـنی به آتش وارد نشـده‌اند وَ کُـلٌ هم عابد و هم معبـود فِیها خالِـدُونَ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ یعنی صدایی مانند صدای الاغ که تنفس سخت آن‌ها را در آتش و در حـال سـوختن نشـان می‌دهد وَ هُمْ فِیها لا یَسْمَعُونَ یعنی چیزی که آن‌ها را خشـنود کند و به حال آنـان سـودی داشـته باشد نمی‌شـنوند و تنها صـدای کســانی که عــذاب می‌شــوند و چیزهــای ناپســند را می‌شــنوند و از ابن مســعود روایت شــده است که در تابوت‌هــایی از آتش گذاشــته می‌شــوند و هیچ چــیزی نمی‌شنوند و هر کس از آنان در آتش هیچ‌کس را جز خود در حال عـذاب شـدن نمی‌بیند. گفتند هنگـامی که این آیه نازل شد، عبدالله بن زبعری به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت:ای محمد، آیا گمان نمی‌کـنی که عزیر و عیسی مردان صالحی هستند و مریم زن صـالحی اســت؟ فرمــود: بله. گفت: این‌ها کســانی بودند که پرســتیده می‌شــدند. آیا به آتش وارد می‌شــوند؟ پس خداوند متعال این آیه را نازل کرد: إِنَّ الَّذِینَ سَـبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنی یعنی وعده بهشت به آنـان داده شـده است. و گفته شده حسـنی به معنـای سـعادت است أُولئِکَ عَنْها مُبْعَدُونَ لا یَسْمَعُونَ حَسِیسَها یعـنی در جـایی هسـتند که

صِدای محسـوس آن را نمی‌شـنوند وَ هُمْ فِی مَا اشْـتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ از نعمت‌های بهشتی و امنیت آن خالِـدُونَ یعـنی همیشگی و می‌گویند: إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْـنی عیسی و عزیر و مـــریم و فرشـــتگانی که پرســـتیده می‌شدند و این را ناپسند می‌دانسـتند. خداوند آن‌ها را از حکم ما یعبـدون من دون الله اسـتثنا کـرده است و گفته شده است آیه معنای کلی دارد و همه کسانی را که پیش از این، وعده سعادت به آنان داده شد شامل می‌شـود. و ابن عباس در تفسیر آیه فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیـابٌ مِنْ نارٍگفته است: هنگـــامی که آن‌ها به ســـوی جهنم برونـد، قطعه‌هـای آتش که به شـکل لباس‌هـای کوتـاهی است بر تنشـان پوشـانده می‌شـود و از سـعید بن جبـیر روایت شده است که لباس‌های آنان مسی و آتشین است و در نهـــایت حـــرارت قـــرار دارد و گفته شـــده است همان‌طور که لباس بـدن را احاطه می‌کنـد، آتش آن‌ها را احاطه می‌کند یُصَبُّ مِنْ فَـوْقِ رُؤُسِـهِمُ الْحَمِیمُ یعـنی آب جوشـان که چـربی شـکم آنـان را ذوب می‌کند و پوست آنان می‌افتد و در روایت مرفوع آمده است که آب بسیار داغ بر سر آنان ریخته می‌شود و به شکم آن‌ها می‌رسد و هر چیز را که در آن است می‌برد و قطع می‌کندیُصْهَرُ بِـهِ ما فِی بُطُـونِهِمْ وَ الْجُلُـودُ یعـنی با آن آب جوشـان امعا و احشای و پوست بدن قطع شده و ذوب می‌شـود و صـهر به معنـای ذوب کـردن است. وَ لَهُمْ مَقـامِعُ مِنْ حَدِیـدٍ به گفته لیث، مقمعه چـیزی شـبیه به گـرز بزرگ‌تر است وَ هُمْ فِیها کالِحُونَ به روایت از ابن عباس یعـنی ترشـرو و از حسن روایت شده است که لب‌های آنان جمع می‌شـود و دندان‌هایشان مانند سرهای بریان آشکار می‌شـود أَ لَمْ تَکُنْ آیـاتِی تُتْلی عَلَیْکُمْ یعـنی به آن‌ها گفته می‌شـود: آیا

آیات قرآن برای شما تلاوت نشد و گفته شده است یعنی آیا حجت‌ها و آیـــات و دلایل من در دنیا بر شـــما ارائه نگردید؟ فَكُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِـقْوَتُنا یعنی شقاوت ما که در عاقبت کار به زیـان ماست و معنا این است که اعمال بـدی که مـوجب شـقاوت است بر ما چیره شده است وَ كُنَّا قَوْماً ضالِّينَ یعـنی از حق منحـرف شدیم رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها از آتش فَإِنْ عُدْنا از اعمال زشتی مثل کفر و تکـذیب پیـامبران و گناهـان فَإِنَّا ظـالِمُونَ به خـود ظلم کـرده ایم. به گفته حسـن، این آخـرین سـخن اهل آتش است. و پس از آن مانند الاغ نعره می‌زنند قالَ اخْسَؤُا فِيها یعنی مانند سگ دور شـوید و در آتش بمانید. و این لفظ برای دور کـردن سگ به کـار می‌رود و وقـتی به انسـان گفته شـود، به دلیل اهـانتی است که مـوجب عـذاب است وَ لا تُكَلِّمُـونِ این مبالغه در تـوهین و خـوار کـــردن و خشم گـــرفتن بر آن‌هاست و یا به معنـــای این است که در رفع عـــذاب با من ســـخن نگویید که آن را از شـــما بـــرنمی دارم. إِنَّهُ كـــانَ فَرِيـــقٌ مِنْ عِبـــادِي آن‌ها پیامبران و مومنان هستند يَقُولُـونَ رَبَّنا آمَنَّا فَـاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ یعنی در دنیا در طلب ثـوابی که نـــزد من است این دعاها را می‌گویند فَاتَّخَـــذْتُمُوهُمْ شمااى گروه کافران سِخْرِيًّا یعنی آن‌ها را مـورد تمسـخر قـــرار می‌دادید و یا این‌که آن‌ها را اســـتثمار می‌کردید بـدون این‌که اجر و پاداشی دریـافت کنند حَتَّى أَنْسَـوْكُمْ ذِكْرِي تا این‌که به دلیل اشـتغال به تمسـخر آنـان، از ذکر من غافل شـــدید. به فراموشی کشـــاندن را به بنـــدگان مومن نسبت داده است، زیرا حتی اگر این کـار را انجـام ندهنـد، اما دلیل آن بوده‌اند. وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْـحَكُونَ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِما صَـبَرُوا یعـنی به دلیل صـبوری آنـان بر

آزار و تمسخر شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ یعنی به چیزی که می‌خواستند دست یافتند و در آخرت نجات یافتند قالَ یعنی خداوند متعال در روز قیامت به شیوه استفهام توبیخی، به کفار که منکر قیامت بودند گفت: کَمْ لَبِثْتُمْ فِی الْأَرْضِ یعنی در قبرها عَدَدَ سِنِینَ قالُوا لَبِثْنا یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ زیرا آن‌ها طول اقامتشان را به دلیل این‌که مرده بودند احساس نکردند و از حسن روایت شده است که این سوال از طول مدت زندگی آن‌ها در دنیا بوده است که پاسخ دادند: یک روز یا قسمتی از یک روز. آن‌ها به دلیل طول اقامتشان در آتش، طول زندگی دنیا را کم می‌دانند و این دروغ نبوده است زیرا این نظر واقعی آنان است. و یا منظور از آن یک روز یا قسمتی از یک روزِ آخرت بوده است و به گفته ابن عباس، خداوند باعث شده آن‌ها طول مدت زندگی خود را فراموش کنند و به دلیل عظمت عذابی که در آن قرار دارند اینطور تصور کنند که فقط یک روز یا قسمتی از یک روز را مانده‌اند فَسْئَلِ الْعادِّینَ یعنی فرشتگان. زیرا آن‌ها اعمال بندگان را می‌شمرند و گفته شده به معنای حساب است، زیرا آن‌ها ماه‌ها و سال‌ها را می‌شمرند قالَ خداوند متعال إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِیلًا زیرا اقامت شما در دنیا یا در قبرها هر چند طولانی باشد، نسبت به مدت اقامت شما در عذاب جهنم زیاد نیست. لَوْ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ صحیح بودن چیزهایی که گفتیم و گفته شده معنا این است که اگر از عمر کم خود در دنیا و طول مدت اقامت خود در عذاب آخرت مطلع بودید، به کفر و گناهان مشغول نمی‌شدید. و وَ أَعْتَدْنا لِمَنْ کَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِیراً یعنی آتشی که زبانه می‌کشد سپس آن آتش سوزان را اینگونه توصیف کرده است: إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ به روایت از سدی و

کلبی یعنی یک مسیر صد ساله. و امام صادق علیه السلام فرمود: از مسیر یک ساله. در واقع این گناهکاران هستند که آتش را می‌بینند، اما دیدن به آتش نسبت داده شده زیرا با این شیوه معنا بهتر بیان می‌شود گویا آتش مانند یک شخص عصبانی که از خشم فریاد می‌زند آن‌ها را می‌بیند و ذکر آن در این آیه آمده است: سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً تغیّظ به معنای شراره‌های آتش در هنگام شدت آن است و زفیر صدای آتش است وقتی بسیار شعله می‌کشد مانند خشمگین شدن مرد عصبانی و تغیّظ شنیده نمی‌شود و تنها از احوال چیزی فهمیده می‌شود و گفته شده معنا این است که صدای تغیّظ و جوشش آتش را شنیدند. به گفته عبید بن عمیر جهنم زوزه‌ای می‌کشد که از شدت آن همه پیامبران و فرشتگان به سجده می‌افتند و گفته شده است تغیّظ مربوط به آتش و زفیر مربوط به جهنمیان است، گویا معنا بدین صورت بوده است که آن‌ها تغیّظ آتش را دیدند و صدای زفیر اهل آن را شنیدند وَ إِذا أُلْقُوا مِنْها مَكاناً ضَيِّقاً. بنا بر نظر اغلب مفسران یعنی وقتی در جای کوچکی از جهنم افتادند، جهنم بر آنان تنگ می‌آید همان‌طور که نیزه در غلاف آن‌جای تنگی دارد. و در حدیث از او در مورد این آیه آمده است: سوگند به کسی که جانم در دستان اوست، آن‌ها را با فشار در آتش جای می‌دهند همان‌طور که میخ در دیوار فرو می‌رود. مُقَرَّنِينَ یعنی بسته شده‌اند که دست‌هایشان با غل و زنجیر به گردن‌های آنان آویخته شده است و از جبایی روایت شده است در غل و زنجیر با شیاطین همنشین شده‌اند دَعَوْا هُنالِكَ ثُبُوراً یعنی خواستار ویل و هلاک برای خودشان هستند همان‌طور

که کسی می‌گوید: وا ثبوراه یعنی وا هلاکاه و یا به این معناست که وای بر ما که از طاعت خداوند روی گردانیدیم و فرشتگان به آن‌ها پاسخ می‌دهند: لا تَدْعُوا الْیَوْمَ ثُبُوراً واحِداً وَ ادْعُوا ثُبُوراً کَثِیراً یعنی یک بار ویل را نخواهید بلکه بسیار بخواهید که هر چقدر هم زیاد باشد سودی به حال شما ندارد. به گفته زجاج معنا این است که هلاک شما بزرگ‌تر از آن است که آن را یک بار بخواهید. و الَّذِینَ یُحْشَرُونَ عَلی وُجُوهِهِمْ إِلی جَهَنَّمَ یعنی به صورت به سوی آتش کشیده می‌شوند. آن‌ها کفّار مکه هستند و دلیل عذاب آن‌ها این است که محمد و یارانش را بدترین خلق خداوند دانستند و خداوند این آیه را نازل کرد: أُوْلئِکَ شَرٌّ مَکاناً یعنی منزل و سرنوشت وَ أَضَلُّ سَبِیلًا یعنی در دین و راه زندگی از مومنان گمراه ترند. و از انس روایت شده است: مردی گفت: یا رسول الله، در روز قیامت چگونه کافر بر روی صورتش کشیده می‌شود؟ فرمود: همان کسی که توانست او را بر روی دو پایش راه ببرد، قادر است در روز قیامت او را بر روی صورتش راه ببرد. و إِنَّ عَذابَها کانَ غَراماً یعنی لازم و مصرّ و دائمی که هیچ وقت از او جدا نمی‌شود یَلْقَ أَثاماً یعنی عقوبت و جزای اعمال او و از ابن عمر و قتاده و مجاهد و عکرمه روایت است که أثام نام وادی در جهنم است و یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکافِرِینَ یعنی اگر در دنیا عذاب به آن‌ها نرسد، جهنم آن‌ها را احاطه کرده است و آن‌ها را در خود جمع می‌کند و آن‌ها بی‌شک در آن عذاب می‌شوند یَوْمَ یَغْشاهُمُ الْعَذابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ یعنی عذاب آن‌ها را احاطه کرده است و بدین شکل نیست که به جایی برسد و به جای دیگر نرسد، بلکه همه جای جسم

را فــرا می‌گــیرد و همه اعضــای آنــان در آتش عــذاب می‌شود مانند این آیه: لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهادٌ وَ مِنْ فَـوْقِهِمْ غَــواشٍ وَ يَقُــولُ ذُوقُــوا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُــونَ یعــنی جــزای اعمالتان. و إِلى عَذابٍ غَلِيظٍ یعنی به سوی عــذابی که بر آن‌ها سخت و دشوار است و وَ لكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي یعنی خــــــبر و تهدید لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ یعــــــنی جهنم را از هر دو گــــــروه جن و انس به دلیل کفرشــان به خداوند ســبحان و انکــار وحــدانیت او پر می‌کــنیم. ســپس به آن‌ها می‌گویند: فَـذُوقُوا بِما نَسِـيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا یعنی به دلیل اعمال شما و این‌که جــزای این روز را فراموش کردید و دســتورات خداوند را انجــام ندادید و از اوامر او سرپیچی کردید. و نســیان به معنــای ترک است إِنَّا نَسِيناكُمْ یعنی عمل کسی را نسبت به شما انجام دادیم که شما را از ثواب خود فراموش کرد، یعــنی در جزای این‌که شما طاعت ما را ترک کردید، ما نیز شما را از نعمت خــود تــرک کــردیم. و مِنَ الْعَـذابِ الْأَدْنى دُونَ الْعَذابِ الْأَكْبَرِ عذاب اکبر عذاب جهنم است و عــذاب ادنی عذاب دنیا است و گفته شده همان عذاب قبر است. و از امام صادق علیه الســلام روایت است و در روایــات امــام باقر و امام صادق علیهما السلام بســیار ذکر شــده است که منظور از عذاب ادنی، دابّه و دجّال است. و يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُــوهُهُمْ فِي النَّارِ تقلیب به معنــای گردانــدن چــیزی در جهات مختلف است و معنــای آن گشــتن روی کســانی که در مــورد قیــامت ســوال می‌کنند و کفّــار شــبیه به آنــان است که سیاه و زرد و تــیره می‌شــود و یا معنا این است که صورت آن‌ها در آتش از جهــتی به جهت دیگر گردانــده می‌شود تا عذاب بیشــتری به آن برسد يَقُولُــونَ در حــالی که متاسف هســــتند و آرزو می‌کنند یا لَيْتَنا أَطَعْنَا اللَّهَ در

اوامر و نواهی او بـرای ما وَ أَطَعْنَا الرَّسُـولَا در آن‌چه که ما را به سـوی آن خواند رَبَّنا آتِهِمْ ضِـعْفَيْنِ مِنَ الْعَـذابِ یعنی به دلیل گمراهی خودشان و گمراه کـردن مـا، آن‌ها را دو برابر دیگران عذاب کن وَ الْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً یک بـار پس از دیگـری و دوبـاره بر آن‌ها خشم بگـیر. و لا يُقْضى عَلَيْهِمْ با مرگ فَيَمُوتُوا تا آسوده شـوند وَ لا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَـذابِها یعـنی تحمل عـذاب آتش بـرای آن‌ها آسـان نیست كَـذلِكَ یعـنی مانند این عـذاب نَجْـزِی كُـلَّ كَفُـورٍ و منکر کـافر که پیـامبران را تکـذیب می‌کـرد وَ هُمْ يَصْـطَرِخُونَ فِيها یعـنی فریـاد می‌زنند و فریادرسی می‌خواهند و می‌گویند: رَبَّنا أَخْرِجْنا از عـذاب آتش نَعْمَـلْ صالِحاً یعنی تا به جای کفر ایمان بیاوریم و به جای گنـاه اطاعت کـنیم و معنا این است که ما را به دنیا بـازگردان تا طاعاتی را که به ما دستور دادی انجام دهیم غَيْرَ الَّذِی كُنَّا نَعْمَـلُ خداوند متعـال در تـوبیخ و نکـوهش آنـان می‌فرماید: أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مايَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ یعنی به شما به مقـداری عمر نمی‌دهیم که هر کس که می‌خواهد تفکر کند و عبرت بگیرد، بتواند تفکر کند و عبرت بگیرد و در امـور دین و عـواقب حـال خـود نظـارت کند. در این مقدار اختلاف نظر وجود دارد و گفته شـده شصت سـال است و از امـیر مومنـان علیه السـلام روایت است که فرمود: مـیزان عمـری که خداوند در آن به انسـان مهلت عـذر آوردن می‌دهد شصت سـال است. و این یکی از دو روایت ابن عباس است و از ابن عباس و مسروق روایت شـده مـدت آن‌چهل سـال است و از وهب و قتـاده آمـده است که آن برای توبیخ پسـران هجـده سـاله است و این از امام صـادق علیه السـلام روایت شـده است وَ جـاءَكُمُ النَّذِيرُ یعـنی ترسـاننده از عـذاب خداوند که همـان محمد

صلی اله علیه و آله و سلم است و گفته شده قـرآن و یا شیب است. و أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ زقوم میوه درخت بسیار بدی است و از تزقم هذا الطعام گرفته شده است، یعنی غذا را با اکراه و سختی بسیار خورد و گفته شـده زقـوم درختی در آتش است که اهل آتش از آن تغذیه می‌کنند و میوه‌ای تلخ و زبر و بـدبو دارد و گفته شـده است در دنیا هم وجـود دارد و اعـراب آن را می‌شناسـند و گفته شـده اعـراب آن را نمی‌شناسـند و روایت است وقـتی قـریش این آیه را شنیدند، گفتند: ما این درخت را نمی‌شناسـیم. ابن زبعری گفت: زقوم در زبان اهل بربر به معنای خرما و کـره است و در روایت فصـحای یمن آمـده است که ابو جهل به کنیز خـود گفت:ای کنـیز، به ما زقـوم بـده. پس کنــیز بــرایش خرما و کــره آورد و به یــارانش گفت: از چـیزی که محمد شـما را با آن ترسـاند به عنـوان زقـوم اسـتفاده کنید و گمـان کـرد که از آتش درخت می‌روید و آتش درخت را می‌سـوزاند. پس خداوند متعـال این آیه را نازل کرد: إِنَّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظّالِمِينَ یعنی مایه آزمــایش که با آن آزموده شـدند و آن را تکـذیب کردند و تبـدیل به وسـیله آزمـایش آنـان شد و گفته شـده است منظـور از فتنه عــذاب است با اســتدلال به این آیه: یَــوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ یُفْتَنُونَیعنی عذاب می‌شوند إِنَّها یعنی زقـوم شَـجَرَةٌ تَخْـرُجُ فِی أَصْـلِ الْجَحِیمِ از حسن روایت شـده یعـنی در قعر جهنم است و شاخه‌های آن تا درکاتش بالا می‌رود و بعید نیست که خداوند ســبحان با قــدرت کامل خــود در آتش از جنس آتش یا از ســــــــــــنگی که آتش آن را نمی‌سـوزاند درخـتی آفریـده باشـد،همـان‌طور که غل و زنجــیر و مارها و عقرب‌ها را نمی‌ســوزاند. و هم‌چــنین ضـــریع و مانند آن طَلْعُها کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّـــیاطِینِ از این

مساله سوال شد و پرسیدند چگونه ممکن است که میـوه این درخت مانند سر شیطان باشد در حـالی که کسی آن را ندیده است و تشبیه غالبا به چیز شناخته شده صـورت می‌گـیرد؟ در پاسخ به این سـوال سه جـواب داده شـده است. اول: سر شـــــیطان میـــــوه‌ای است که به آن استنمی‌گویند و به گفته اصمعی به آن صورم می‌گویند و دوم: شیطان نـوعی مـار است و خداوند میـوه آن درخت را به سر آن مار تشبیه کرده است و سوم: زشتی چهـره شیاطین در اذهـان متصـوّر است و به این دلیل چـیزی را که بســیار زشت باشد به شــیطان تشــبیه می‌کنند. پس خداوند متعال میوه این درخت را به چیزی تشبیه کـرد که زشتی آن در ذهن مردم نقش بسته است و این قول ابن عبــاس و محمد بن کعب است و به گفته جبــایی خداوند متعال شـیاطین آتش را بسـیار زشت می‌آفریند تا جـایی که وقـــتی بنـــدگان آن‌ها را می‌بیننـــد، دچـــار وحشت می‌شــوند و به همین دلیل آن را به سر شــیطان تشــبیه کرده است. فَإِنَّهُمْ لَآكِلُـونَ مِنْها یعـنی اهل آتش از میـوه آن درخت می‌خورند فَمالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ یعنی از شــدت گرسـنگی شـکم خـود را از آن پر می‌کنند و روایت شـده است که خداوند متعـال آن‌ها را گرسـنه نگه می‌دارد تا از شـــدت گرســـنگی عـــذاب آتش را فرامـــوش کنند. آن‌ها فریادزنان مالک را صدا می‌زنند و او آن‌ها را به سوی آن درخت می‌برد و ابو جهل نیز در میان آنان است. آن‌ها از میـــوه آن درخت می‌خورند و شکم‌هایشـــان مانند آب داغ می‌جوشد. آن‌ها آب طلب می‌کنند و به آنان از آب بسـیار داغ نوشـانده می‌شـود که وقـتی به صـورت آن‌ها نزدیک می‌شود، چهره‌هایشان کبـاب می‌شـود که ذکر آن در این آیه آمده است: یَشْوِی الْوُجُوهَ وقتی به شکم آن‌ها رسید،

هر چه را که در شکم آن‌هاست ذوب می‌کند، همان‌طور که خداوند فرمود: يُصْهَرُ بِهِ ما فِي بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ این غذا و نوشیدنی آنان است ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْها علاوه بر درخت زقوم لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ یعنی مخلوطی از آب داغ که آن غذا با این نوشیدنی آمیخته شده است و گفته شده است آن‌ها از این عاقبت خود ناراضی هستند ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ پس از خوردن زقوم و آب جوشان لَإِلَى الْجَحِيمِ یعنی آن‌ها به نزدیک آب‌های جوشان که خارج از جهنم است می‌روند تا از آن بنوشند، همان‌طور که شتر برای خوردن آب به آبشخور می‌رود. سپس به جهنم وارد می‌شوند و این آیه دلیل بر این نظر است: يَطُوفُونَ بَيْنَها وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ و جحیم آتش شعله ور و روشن است و معنا این است که زقوم و آب جوشان، غذا و نوشیدنی آن‌هاست و جحیم سوزان جایگاه رفت و آمدشان است. و هذا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ یعنی این حمیم و غسّاق است پس آن را بچشید و گفته شده معنا این است که این جزای سرکشان است پس آن را بچشید و لفظ ذوق یا چشیدن بر آن اطلاق شده است زیرا ذائق پس از طلب چیزی طعم آن را حس می‌کند و کاملا آن را درک می‌کند. و از ابن مسعود و ابن عباس روایت است که حمیم آب داغ است و غسّاق سرمای بسیار است و معنا این است که آن‌ها با آب بسیار داغ عذاب می‌شوند و با سرمای شدیدی که مثل آتش سوزان است و گفته شده غسّاق چشمه‌ای در جهنم است که سم همه گزنده‌ها مثل مار و عقرب به آن می‌ریزد و گفته شده است آن چشمه از اشک‌های آنان پر می‌شود و به صورت آب جوشان و بسیار داغ به آن‌ها نوشانده می‌شود و گفته شده چرک و خونی است که از آن‌ها روان است و

جمع می‌شود و آن‌ها آن را می‌نوشند و گفته شده عذابی است که فقط خداوند آن را می‌داند وَ آخَـــرُ یعـــنی و انـواعی دیگر مِنْ شَـکْلِهِ یعـنی از جنس این عـذاب أَزْواجٌ یعنی انواع مشابه در شدت، نه یک نوع هـذا فَـوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَکُمْ یعنی به آن‌ها گفته می‌شـود: این گـروه که وقـتی گمراهـان به آتش وارد می‌شـوند رهـبران آن‌ها هسـتند سـپس پـیروان آن‌ها وارد می‌شـوند و خزانه داران به رهبران می‌گویند: هـذا فَـوْجٌ یعـنی گـروهی از مـردم که همان پـیروان هسـتند مُقْتَحِمٌ مَعَکُمْ از ابن عبـاس روایت است یعنی در آتش وارد شـدند همـان‌طور که شـما وارد شـدید و گفته شـده است منظـور از فـوج اول فرزنـدان شیطان و فوج دوم انسان است. یعـنی به امر خداوند به فرزنـدان شـیطان می‌گویند: این جمعی از انسان‌هاست که با شما به هلاکت می‌رسند و به آتش و عـذاب آن وارد می‌شـوند و از حسن روایت شـده است که شـما با آن‌ها هسـتید لا مَرْحَبـاً بِهِمْ إِنَّهُمْ صـالُوا النَّارِ یعـنی جـای آن‌ها فراخ و گسترده نباشد زیـرا آن‌ها همـراه همیشـگی آتش هسـتند و بنا بر قـول اول معنا این است که رهـبران و رؤسا به پیروان می‌گویند: جایگاه افـرادی که مانند ما به آتش وارد شدند گسترده نباد پس در مشارکت آنـان با ما هیچ فرجی نیست و پیروان به آن‌ها می‌گویند: بَلْ أَنْتُمْ لا مَرْحَبـاً بِکُمْ یعـنی به هیچ گشـایش و راحـتی نرسـید أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنا یعنی شـما ما را به کفـری واداشـتید که این عـذاب را بـرای ما به همـراه داشت و ما را به آن دعـوت کردید و بنا بر قول دوم فرزندان شـیطان می‌گویند: هیچ گشایش و راحـتی بـرای شـما نباشد و جایگـاه آنـان تنگ است زیـرا آتش آن را پر کـرده است و از آنـان بـرای ما چـیزی جز تنگی و شـدت نیست. و این مانند روایـتی از

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: آتش بر آنـــان تنگ می‌آید مانند تنگی غلافنـــیزه بر آن. قالُوا بَلْ أَنْتُمْ لا مَرْحَباً بِکُمْ یعنی انسان‌ها می‌گویند: هیچ کرامتی برای شما نباشد شما آن را برای ما خوب جلوه دادید و پیش چشم ما زینت دادید. فَبِئْسَ الْقَـــرارُ که در آن‌جای گرفتیم قالُوا رَبَّنا مَنْ قَدَّمَ لَنا هذا یعنی وقتی در آتش جهنم جای گرفتند، این را می‌گویند. یعنی چه کسی مسبّب این عذاب ما شد و ما را به چیزی دعوت کرد که دلیل این عذاب شد؟ فَزِدْهُ عَذاباً ضِعْفاً یعنی مانند همین عذاب را برای کسی که مستحق آتش جهنم است نازل کن، یک عذاب برای کفرشان به خداوند و عذاب دیگر برای دعوت کردن ما به سوی کفر وَ قالُوا ما لَنا لا نَری رِجالًا کُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ و از کلبی روایت شده است یعنی هنگامی که به آتش نگاه می‌کنند و کسانی را که با عقاید آنان مخالف بودند نمی‌بینند، این را می‌گویند. آن مخالفان همان مومنان هستند و از مجاهد روایت شده است که این آیه در شان ابو جهل و ولید بن مغیره نازل شده است که هر دوی آن‌ها می‌گویند: چرا عمار و خباب و صهیب و بلال را نمی‌بینیم که در دنیا آن‌ها را از جمله کسانی که اعمال زشت و بد انجام می‌دهند و عمل خیری ندارند محسوب می‌کردیم. امام صادق علیه السلام فرمود: اهل آتش می‌گویند: ما لَنا لا نَری رِجالًا کُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ منظور آن‌ها شما هستید. به خدا سوگند که آن‌ها یک نفر از شما را در آتش نمی‌بینند. أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِیًّا أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ معنا این است که آن‌ها به کسانی که آن‌ها را در آتش نمی‌بینند، می‌گویند: ما آن‌ها را در دنیا مورد تمسخر قرار می‌دادیم و آیا اشتباه کردیم یا این‌که آن‌ها در آتش با ما هستند و

چشم ما از آن‌ها رد شد و آن‌ها را ندیـدیم إِنَّ ذلِـکَ لَحَـقٌ یعــنی چــیزی که پیش از این ذکر شــد، هست و وجــود حتمی دارد سپس چـیزی را که گفت توضـیح داد: تَخاصُـمُ أَهْلِ النَّارِ یعنی بنا بر روایات وارد شده پیروان با رهبران دشــمنی می‌کننــد، یا منظــور از آن مجادله اهل آتش با یک‌دیگر است. و قُـــلْ إِنَّ الْخاسِـــرِینَ در حقیقت آن‌ها زیانکارانند الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِیهِمْ یَـوْمَ الْقِیامَـةِ آن‌ها کاری به نفع خود انجام نداده‌اند و خـانواده‌ای را که در دنیا داشتند در آتش نمی‌یابند. نه برای آن‌ها و نه برای خـانواده آن‌ها منفعـتی وجـود نـدارد و گفته شـده است زیــان آنــان این است که خــود را در بین طبقــات جهنم گرفتـار کرده‌اند و زیـانی که به خـانواده خـود رسـانده‌اند این است که آن‌ها را از نعمت‌هــایی که در بهشت بــرای آنان آماده شـده بـود محـروم کردند. به گفته ابن عبـاس خداوند متعـال بـرای هر انسـانی مـنزل و خـانواده‌ای در بهشت قرار داده است. هر کس که طاعات را انجـام دهد به او داده می‌شـــــــــود و هر کس که از اوامر خداوند سرپیچی کنـد، به جهنم می‌رود و مـنزل و خـانواده او به کسی داده می‌شــود که از اوامر خداوند اطــاعت کــرده است أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُـونَ أَلا ذلِـکَ هُـوَ الْخُسْـرانُ الْمُبِینُ یعنی ظاهری که پنهان نیست لَهُمْ مِنْ فَـوْقِهِمْ ظُلَـلٌ مِنَ النَّارِ یعنی سراپرده‌ها و طبقــات آتش و دود آن‌که از شر آن به خداوند پنــاه می‌بــریم وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَــلٌ یعــنی بسترها و گهواره‌هایی از همان جنس و گفته شـده است به این دلیل که بر آن‌چه زیر آن‌هاست ســایه می‌انــدازد، ظلل نامیــده شــده زیــرا آتش انبــوه است و آن‌ها بین طبقـــات آن هســـتند و گفته شـــده است اسم ظلل بر تکه‌هـای آتش بر سـبیل مجـاز و توسع نهـاده شـده است

زیــرا در مقابل ســایه اهل بهشت است و منظــور این است که آتش از همه طـرف آن‌ها را احاطه کـرده است. و أَ فَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذابِ أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِی النَّارِ در تقــدیر این آیه اختلاف نظر وجــود دارد. گفته شــده معنــای آن این است آیا کسی که تهدید خداوند به عــذاب او واجب گشــت، آیا تو می‌تــوانی او را از آتش نجــات بدهی؟ و برای اشـاره به اهل آتش به ذکر ضـمیر عائد به مبتــدا اکتفا شــده و گفته شــده است تقــدیر آن به این صــورت است: «أ فــأنت تنقذ من فی النــار منهم» و استفهام دو بار تکرار شده است تا معنا تاکید شود و ابن انبــاری وقف بر كَلِمَــةُ الْعَــذابِ را توصــیه کــرده است و تقدیر به این صورت است: «کمن وجبت له الجنة» سپس جمله أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ آغاز می‌شود و منظـور از کلمه عـذاب این جمله است: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْــکَ وَ مِمَّنْ تَبِعَــکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَو در آیه أَ فَمَنْ يَتَّقِی بِوَجْهِــهِ سُــوءَ الْعَــذابِ يَــوْمَ الْقِيامَةِ، تقـدیر به این صـورت است: «أ فحـال من یـدفع عــذاب الله بوجهه یــوم القیامة کحــال من یــأتی آمنا لا یمسه النــار» و فرمــوده است: بِوَجْهِــهِ زیــرا صــورت، عزیزتـرین اعضـای انسـان است و گفته شـده معنـای آن این است که وقــتی کسی به روی زمین می‌افتــد، اولین عضو او که با زمین تماس پیــدا می‌کند صــورت اوست. و معنای یتقی حفاظت کردن است. وَ قِيلَ لِلظّالِمِينَ یعنی خزانه داران جهنم به اهل آتش می‌گویند. و إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنادَوْنَ یعنی فرشتگان در روز قیامت آن‌ها را نــدا می‌دهند لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ المقت به معنای دشـمنی شـدید و کینه است و معنا این است که وقتی آن‌ها اعمال خــود را ببینند و به نامه عملشــان نگــاه کننــد، و به آتش وارد شوند به دلیل اعمـال بدشـان نسـبت به خـود کینه به دل

می‌گیرند و به آن‌ها نـدا می‌دهند: لعنت خداوند در دنیا بر شما باد، چرا که به سوی ایمان خوانده می‌شدید اما کفر می‌ورزیدید و لعنت خداوند بزرگ‌تر است از مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ امروز و گفته شـده است وقـتی آن‌ها ایمـان را ترک کنند و کافر شـوند با خـود دشـمنی بـزرگی کرده‌اند سـپس خداوند سـبحان از قـول کفـار- که توصـیف آنـان پیش از این آمد- پس از آن‌که در آتش گرفتـــار شـــدند می‌فرماید: رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ در معنـــای این آیه اختلاف نظر وجـــود دارد و چند معنا بـــرای آن محتمل است. اول: مرگ اول در دنیا پس از زندگی است و مرگ دوم در قبر پیش از برانگیخته شدن است و زنـده شدن اول در قبر برای سوال و جواب است و زنده شدن دوم در محشر است. دوم: مـرگ اول یعـنی وقـتی که آن‌ها به شـکل نطفه هسـتند و خداوند در دنیا به آن‌ها زنـدگی می‌بخشـد، سـپس مـرگ دوم آن‌ها را می‌رسـاند سـپس آن‌ها را بـرای بعث زنـده می‌کند و منظـور از دو مـرگ و دو زنـدگی این است. سـوم: زنـدگی اول در دنیا است و زندگی دوم در قبر است و در روز قیامت حیـاتی بازگردانده نمی‌شـود و مـرگ اول در دنیا و مـرگ دوم در قبر است فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا که در دنیا آن را مرتکب شدیم فَهَـلْ إِلى خُـرُوجٍ مِنْ سَـبِيلٍ این اسـترحامی از آنـان در قـالب دعاسـت، یعـنی آیا پس از این اعـتراف راهی به سـوی خـروج وجـود دارد و گفته شـده است آن‌ها طلب بازگشت به دنیا را دارند، یعـنی آیا راهی بـرای خـروج از آتش به دنیا وجود دارد تا به طـاعت تو عمل کـنیم؟ ذلِكُمْ یعـنی آن عـذابی که بر شـما نـازل شد بِأَنَّهُ إِذا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ یعـنی وقـتی لا إله إلا الله ذکر می‌شد شـما می‌گفتید: أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِـداً و این را انکـار کردید

وَ إِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا یعنی اگر معبود دیگـری از بت‌ها با او شـریک می‌شـد، ایمـان می‌آوردید. وَ إِذْ يَتَحـاجُّونَ فِی النَّارِ یعنی بگوای محمد به قوم خـود در هنگـامی که اهل آتش در جهنم حجت می‌آورند و رؤسـای آن‌ها و پیروانشـان با هم دشـمنی می‌کنند فَيَقُـولُ الضُّـعَفاءُ و آن‌ها پـیروان هسـتند لِلَّذِينَ اسْـتَكْبَرُوا و آن‌ها رهـبران هستند إِنَّا كُنَّا لَكُمْ‌ای گروه رؤسا تَبَعاً و ما از شما پیروی می‌کـردیم و دعـوت شـما را لبّیک می‌گفـتیم فَهَـلْ أَنْتُمْ مُغْنُـونَ عَنَّا نَصِـيباً مِنَ النَّارِ زیـرا این رییس است که باید عذاب پیروان مطیع خود را دفع کند قالَ الَّذِينَ اسْـتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيها یعـنی ما و شـما در آتش هسـتیم إِنَّ اللَّهَ قَـدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبـادِ این حکم خداوند است که هیچ‌کس بـار دیگـری را به دوش نکشد و او بی‌شک مشـرکی را که برایش شریک قرار داده عـذاب خواهد کـرد وَ قـالَ الَّذِينَ فِی النَّارِ از پـیروان و رهـبران لِخَزَنَـةِ جَهَنَّمَ و آن‌ها کسانی هستند که مسـولیت عـذاب اهل آتش را از جـانب فرشـتگان موکل بر آن‌ها دریـافت کرده‌اند ادْعُـوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمـاً مِنَ الْعَـذابِ این را می‌گویند زیـرا تحمل شدت عذاب را ندارند و یا به دلیل جزع و فزعی که دارند و نه به این دلیل که آن‌ها به تخفیف عـذاب خـود چشم ندارند زیـرا می‌دانند که عـذاب آن‌ها حتمی است و سـبک‌تر نمی‌شـود قـالُوا یعـنی خزانه داران أَ وَ لَمْ تَـكُ تَـأْتِيكُمْ رُسُـلُكُمْ بِالْبَيِّنـاتِ یعـنی با حجت‌ها و دلالت‌ها بر صـحت توحید و نبـوّت به سـوی شـما آمدند. یعـنی شـما کافر شدید و عناد ورزیدید و مسـتحق این عـذاب گشـتید قـالُوا بَلى پیـامبران و نشـانه‌ها به سـوی ما آمدند و ما آن‌ها را تکذیب کـردیم و نبوّتشـان را انکـار کـردیم قـالُوا فَادْعُوا یعـنی خزانه داران جهنم به آن‌ها می‌گویند: شـما

دعا کنید که ما فقط به اذن خداوند دعا می‌کنیم و او اذن این کـــار را به ما نـــداده است و گفته شـــده است این را بـــرای تحقـــیر کـــردن آنـــان می‌گویند و گفته شـــده است معنای آن این است که ویل و ثبور را بخواهید وَ ما دُعـــاءُ الْکـــافِرِینَ إِلَّا فِی ضَـــلالٍ یعـــنی ضـــایع می‌شـــود چـــرا که سودی نـــدارد. و یُسْـــحَبُونَ فِی الْحَمِیمِ در آبی بســـیار داغ کشیده می‌شـــوند ثُمَّ فِی النَّارِ یُسْـــجَرُونَ یعـــنی ســـپس در آتش انداخته می‌شـــوند و گفته شـــده است یعـــنی ســـپس هـــیزم آتش می‌گردند ثُمَّ قِیـــلَ لَهُمْ یعـــنی وقـــتی کفـــار به آتش وارد شـــدند در تـــوبیخ آنـــان می‌گویند: أَیْنَ ما کُنْتُمْ تُشْرِکُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ از بت‌هایتان قالُوا ضَلُّوا عَنَّا یعـــنی ضایع گشـــتند و هلاک شـــدند و ما آن‌ها را نمی‌بیـــنیم و به آن‌ها دست نمی‌یابیم ســـپس آگـــاه می‌شـــوند و می‌گویند: بَلْ لَمْ نَکُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَیْئاً یعنی چـــیزی که شایســـته پرستیدن باشد و نه چیزی که از پرســـتش آن به ما نفعی می‌رسد و گفته شده است ما چیزی را که ســـود و زیـــانی داشته باشد و ببیند و بشنود نمی‌خواندیم و این مانند هر چـــیز بی‌فایـــده ایست که می‌گویند چـــیزی نیست و گفته شده است معنـــای آن این است که عبـــادت ما بـــرای آنـــان ضـــایع گشت وقـــتی آن‌ها را می‌پرســـتیدیم، کـــاری انجـــام نمی‌دادیم همـــان‌طور که شخصی که حســـرت می‌خـــورد می‌گوید کـــاری نکـــردم کَـــذلِکَ یُضِـــلُّ اللَّهُ الْکـــافِرِینَ یعـــنی همان‌طور که اعمال این‌ها را ضـــایع کـــرد و آرزوهایشـــان را باطل کـــرد، همه کـــافران را تبـــاه می‌کند و هیچ یک از اعمـــال آن‌ها برایشـــان ســـودی نـــدارد و گفته شـــده است «یضل الله أعمـــالهم» یعـــنی آن را باطل می‌کند و گفته شـــده است یعـــنی همـــان‌طور که آن‌ها را از معبودشـــان منحـــرف کـــرد، از راه بهشت و ثـــواب منحـــرف می‌کند و

طمع این را که منفعتی از جانب آن‌ها به ایشان برسد دفع کرد ذلِکُمْ عذابی که بر شما نازل شد بِما کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِما کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ یعنی شادی و سرخوشی می‌کنید. و أَسْوَأَ الَّذِی کانُوا یَعْمَلُونَ یعنی به دلیل بدترین گناهانشان که کفر و شرک است بدترین جزا را به آن‌ها می‌دهیم و أسوأ برای مبالغه در طرد گناهکاران ذکر شده است و گفته شده است یعنی جزای آنان را بدترین اعمالشان قرار می‌دهیم که فقط شامل گناهان می‌شود و اعمالی را که مستحق عذاب نیست دربرنمی گیرد وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا رَبَّنا أَرِنَا الَّذَیْنِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ از علی علیه السلام روایت شده است منظور آن‌ها شیطان شیاطین و قابیل بن آدم اولین کسی که کفر ورزید و گمراه شد و مرتکب گناه شد است و گفته شده است منظور هر جن و انسی است که به سوی کفر و گمراهی بخواند، و منظور از الذین جنس است. جن و انس نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِیَکُونا مِنَ الْأَسْفَلِینَ از شدت دشمنی با کسانی که آن‌ها را گمراه کردند، آرزو می‌کنند که آن‌ها را زیر پای خود له کنند فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ و گفته شده است یعنی آن‌ها را لگدمال کنیم و زیر پا بگذاریم تا ذلیل شوند و از خوارترین افراد باشند، و به گفته ابن عباس بریا این است که عذاب آنان شدیدتر از عذاب ما باشد. و لا یُفَتَّرُ عَنْهُمْ عذاب، یعنی کمتر و سبک‌تر نشود وَ هُمْ فِیهِ مُبْلِسُونَ از هر خیری نومید هستند وَ نادَوْا یا مالِکُ یعنی خزانه دار جهنم را صدا می‌زنند و می‌گویند: یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ یعنی پروردگار تو ما را بکشد تا خلاصی یابیم و از این عذاب نجات پیدا کنیم قالَ مالک در جواب آن‌ها می‌گوید: إِنَّکُمْ ماکِثُونَ یعنی تا ابد در

عذاب هستید و طبق روایت ابن عباس و سدی مالک پس از هزار سال این پاسخ را به آن‌ها می‌دهد و به گفته ابن عمر پاسخ آن‌ها پس از چهل سال می‌آید لَقَدْ جِئْناکُمْ یعنی خداوند متعال می‌فرماید: ما پیامبران را به سوی شما فرستادیم بِالْحَقِ یعنی پیامبران ما به حق به سوی شما آمدند و رسل را به الله اضافه کرده است تا از امر او صادر شده باشد و گفته شده این سخنِ مالک است و گفته است قد جئناکم یعنی ما به سوی شما آمدیم، زیرا او جزو فرشتگان است و آن‌ها از جنس پیامبران هستند وَ لکِنَّ أَکْثَرَکُمْ‌ای مردم لِلْحَقِّ کارِهُونَ زیرا شما به باطل انس و الفت پیدا کرده‌اید و نمی‌توانید از آن جدا شوید. و طَعامُ الْأَثِیمِ یعنی گناهکار که ابوجهل است و روایت شده است که برای ابوجهل خرما و کره آوردند او هر دو را با هم خورد و گفت: این همان زقومی است که محمد ما را از آن ترساند؛ ما به آن تزقم می‌کنیم یعنی شکم خود را از آن پر می‌کنیم پس خداوند سبحان فرمود: کَالْمُهْلِ که به معنای مس یا سرب یا طلا و یا نقره مذاب است و گفته شده به معنای ته نشین روغن است یَغْلِی فِی الْبُطُونِ کَغَلْیِ الْحَمِیمِ یعنی وقتی به شکم اهل آتش رفت، مانند آب داغ می‌جوشد. ابو علی فارسی گفت: معنای آن نمی‌تواند جوشیدن مهل در شکم باشد و تنها برای شکل گرفتن تصویر شیء مذاب در ذهن ذکر شده است و در واقع مهل در شکم نمی‌جوشد و چیزهای شبیه به آن جوشان هستند خُذُوهُ یعنی به دربانان جهنم گفته می‌شود او را به دلیل گناهانش بگیرید فَاعْتِلُوهُ‌یعنی آن را از جای خود تکان دهید و او را با شدت و خشونت بکِشید و گفته شده است یعنی او را با صورت بر روی زمین بکشید إِلی سَواءِ الْجَحِیمِ یعنی به

وسط آتش ثُمَ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ به گفته مقاتل خزانه دار جهنم آن را از روی سرش می‌گذراند تا مغز سرش عریان می‌شود سپس بر روی سرش ریخته می‌شود مِنْ عَذابِ الْحَمِيمِ یعنی آب بسیار داغ و به او می‌گوید: ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ و این به آن معناست که او پیش از این می‌گفت: من عزیزترین و گرامی‌ترین اهل این دیار هستم. پس فرشته به او می‌گوید:ای کسی که به گمان خود و در سخنان خود عزیز و گرامی هستی، عذاب را بچش و گفته شده معنای سخن نقیض آن است یعنی تو خوار و پست هستی و برای تحقیر به این شکل گفته شده است و گفته شده معنا این است: إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِيزُ در میان قوم خودت الْكَرِيمُ نسبت به آنان اما این مساله سودی به حال تو ندارد إِنَّ هذا ما كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ یعنی سپس به آن‌ها گفته می‌شود: این عذابی است که شما در دنیا به آن شک داشتید. و مِنْ وَرائِهِمْ جَهَنَّمُ یعنی از پس فخرفروشی آنان به اموال و دنیا جهنم است وَ لا يُغْنِي عَنْهُمْ ما كَسَبُوا شَيْئاً یعنی آن‌چه که به دست آورده‌اند و جمع کرده‌اند از اموال و فرزندان، ذره‌ای از عذاب خداوند را از آنان دفع نمی‌کند وَ لا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِياءَ از معبودانی که آن‌ها را پرستیدند تا شفیع آنان در نزد خداوند باشند هذا هُدىً یعنی این قرآن‌که آن را تلاوت کردیم و حدیثی که آن را ذکر کردیم دلالت روشنی بر تفاوت بین حق و باطل دارد و الرجز به معنای عذاب است. و وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ یعنی روز قیامت که به آتش وارد می‌شوند همان‌طور که می‌گویند فلانی در معرض شلاق قرار گرفت و گفته شده است یعنی پیش از آن‌که آن‌ها را به آتش وارد کند، آن را بر آنان عرضه کرد تا شدت آن را

ببینند أَذْهَبْتُمْ طَيِّباتِكُمْ فِی حَیاتِكُمُ الدُّنْیا یعنی به آن‌ها گفته می‌شود شما لذت‌های دنیایی را بر لذّات بهشتی ترجیح دادید وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِها یعنی از آن بهره جستید و در آن غرق شدید و گفته شده است طیّبات رزق و روزی است. یعنی آن را در راه خواهش‌های نفسانی خود و اهداف دنیوی صرف کردید و در راه رضای خداوند صرف نکردید فَالْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ یعنی عذابی که خواری و ذلّت شما در آن است بِما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِی الْأَرْضِ یعنی به دلیل گردنکشی از اطاعت حق در دنیا وَ بِما كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ یعنی به دلیل خروج شما از طاعت خداوند و انجام گناهان. و وَ یَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِینَ كَفَرُوا عَلَی النَّارِ أَ لَیْسَ هذا بِالْحَقِ یعنی بر آنان حجت آورده می‌شود و به آن‌ها می‌گویند: آیا جزایی که به شما داده شده حق نیست؟هیچ ظلمی در آن نیست قالُوا یعنی آن‌ها می‌گویند بَلی وَ رَبِّنا پس از آن‌که منکر آن بودند اکنون به آن اعتراف می‌کنند و به آن سوگند یاد می‌کنند. قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ یعنی به دلیل کفر و انکار شما در دنیا. وَ قالَ قَرِینُهُ از حسن و از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است یعنی فرشته گواه بر او و گفته شده است همنشین یا قرین او شیطان است و گفته شده قرین او انسان است هذا ما لَدَیَّ عَتِیدٌ اگر منظور از قرین فرشته باشد، معنا این است که حساب او در این کتاب در نزد من حاضر است یعنی به پروردگارش می‌گوید: تو مرا بر آن موکل ساختی و اعمال او را که نوشتم در اینجا حاضر است و اگر منظور از قرین شیطان یا انسان باشد، معنا این است که به دلیلی که گفته می‌شود این عذاب در نزد من حاضر است أَلْقِیا فِی جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِیدٍ این جمله

خطاب به خزانه دار جهنم است و عرب برای امر مفرد و جمع، صیغه مثنی به کـار می‌بـرد مانند شـعر که کلمـاتی مثل قیلا یا صاحبی و یا خلیلی بسیار در آن دیده می‌شود و گفته شـده است دلیل تثنیه دلالت بر تکثـیر بـوده است گویا گفته باشد: ألق ألق، یعنی فعل ألق را دو بار به کار برده باشد و ضمیر را مثنی کـرده تا بر تکـرار فعل دلالت کند و گفته شــده است خطــاب به دو فرشــته موکل بر بنده بوده یعـنی سـائق و شـهید است. پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سلم فرمـود: در روز قیـامت خداوند متعـال به من و به علی می‌فرماید: دشـــمنان خـــود را در آتش بیندازید و دوستان خود را به بهشت وارد کنید که ذکر آن در این آیه آمــده است: أَلْقِیا فِی جَهَنَّمَ کُـلَّ کَفَّارٍ عَنِیــدٍ. یعــنی انســان سرکشی که از راه حق و ســبیل هــدایت منحــرف شــده است مَنَّاعٍ لِلْخَیْـرِ یعــنی مصــارفی را کع خداوند برای اموال تعیین کرد مُعْتَـدٍ ظـالمی که از حـدود خداوند تجـاوز می‌کند مُـرِیبٍ یعـنی کسی که به خـدا و به آن‌چه که از نزد خدا آمده شک دارد و گفته شده به معنای متهمی است که اعمـال زشـتی انجـام می‌دهد که سـبب مشکوک شدن او می‌گـردد و گفته شـده این آیه در شـان ولید بن مغیره نازل شده وقتی که پسر برادرش از او در مــورد دین اســلام مشــورت خواست و او آن‌ها را از این دین منع کرد. و منظور از خیر اسلام است الَّذِی جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلهـاً آخَـرَ از بت‌ها فَأَلْقِیـاهُ فِی الْعَـذابِ الشَّـدِیدِ این جمله در تاکید جمله اول آمده، گویا گفته است: امـری را که به شما داده شده است اجـرا کنید که شایسـته انجـام دادن است قــالَ قَرِینُــهُ از ابن عبــاس و غــیر او روایت است یعــنی شــیطانِ او که او را فریفته است و قــرین نامیده شـده زیـرا در عـذاب با او همنشـین است و گفته

شـده قـرین او انسـان است که همـان عالمـان بـدکار و بدعتگزاران هستند رَبَّنا ما أَطْغَيْتُهُ یعـنی من او را گمـراه نکـردم و به اجبـار به سرکشی نکشـاندم وَ لكِنْ كـانَ فِی ضَلالٍ از ایمان بَعِيـدٍ یعـنی او با اختیـار خـود سرکشی را برگزید. قالَ یعـنی خداوند به آن‌ها می‌گوید: لا تَخْتَصِـمُوا لَدَیَ یعنی در نزد من با یک‌دیگر دشمنی و مجادله نکیند وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ در دنیا که دار تکلیف اسـت، پس حال که با من مخالفت کردید، شکایتی نداشـته باشـید ما يُبَدَّلُ الْقَـوْلُ لَـدَیَ یعـنی حکمی که در دنیا به شـما اعلام کردم که منکـران و مخالفـان خـود و مکـذّبان پیـامبرم را عذاب می‌کنم تغییرپذیر نیست و حتما اجرا می‌شـود وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ یعـنی من در عقـاب کسی که اسـتحقاق آن را دارد، به هیچ‌کس ظلم نمی‌کنم بلکه انسـان است که به خود ظلم می‌کند با انجـام گناهـانی که به واسـطه آن مسـتحق این عـذاب می‌گـردد يَـوْمَ نَقُـولُ لِجَهَنَّمَ هَـلِ امْتَلَأْتِ متعلق است به جمله ما يُبَدَّلُ الْقَـوْلُ یا فعل أذکر در تقدیر گرفته می‌شود وَ تَقُـولُ جهنم هَـلْ مِنْ مَزِيـدٍ به گفته انس معنا طلب زیـادت است و به گفته مجاهد معنا این است که دیگر کافی است. یعنی چـیز بیشـتری بـرای پر کـردن آن وجـود نـدارد و این آیه بر آن دلالت دارد: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ و در وجه اول گفته شـده است جهنم این سـخن را قبل از ورود جهنمیان می‌گوید و یا این‌که طلب زیادت به معنای طلب گستردگی فضای جهنم بوده است. و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم روایت است که در روز فتح مکه به او گفته شد آیا به خانه خـود نمی‌روی؟ حضـرت فرمـود: آیا عقیل خانه‌ای برای ما به جا گذاشـته اسـت؟ زیـرا وقـتی بنی‌هاشم به مدینه رفتند او املاک آن‌ها را فروخته بـود،

پس بر این اساس معنا این است که آیا چیز دیگری باقی مانده است؟ اما سخن گفتن جهنم چند وجه دارد. اول: این سخن بر سبیل ضرب المثل است یعنی جهنم از گستردگی و بزرگی خود به منزله سخنگویی است که وقتی به آن می‌گویند: آیا پر شدی؟ می‌گوید: من هنوز پر نشدم و فضای بسیاری در من به جا مانده است. دوم: خداوند سبحان برای جهنم زبان خلق می‌کند، پس جهنم سخن می‌گوید و این انجام شدنی نیست. زیرا کسی که قادر است دست‌ها، اعضای دیگر و پوست را به سخن بیاورد، می‌تواند جهنم را نیز به سخن گفتن وادارد. سوم: این خطابی به خزانه داران جهنم برای توبیخ آنان است که آیا جهنم پر شده است؟ می‌گویند: بله. جایی برای کس دیگری وجود ندارد، تا همه بدانند که وعده او راستین است و از حسن روایت است که معنای «ما من مزید» این است که بیشتر نیست. و یَوْمَ یُدَعُّونَ یعنی رانده می‌شوند إِلی نارِ جَهَنَّمَ دَعًّا یعنی راندن با شدت و خشونت. مقاتل می‌گوید به این معناست که دست‌های آنان به گردن‌هایشان بسته شده و موی جلوی پیشانی آن‌ها به پاهایشان بسته شده است، سپس به صورت به سوی جهنم رانده می‌شوند و وقتی به آن نزدیک شدند خزانه داران جهنم به آن‌ها می‌گویند: هذِهِ النَّارُ الَّتِی کُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ در دنیا، سپس وقتی چیزی را که تکذیب می‌کردند دیدند، آن‌ها را با این سخن توبیخ کرد: أَ فَسِحْرٌ هذا چیزی که آن را می‌بینید أَمْ أَنْتُمْ لا تُبْصِرُونَ آن‌ها به محمد صلی الله علیه و آله و سلم لقب جادوگری و چشم بندی داده بودند، اما وقتی عذابی را که به آن‌ها وعده داده شده بود دیدند، توبیخ شدند و سپس به آن‌ها گفته شد: اصْلَوْها یعنی سختی آن را به

جان بخرید فَاصْبِرُوا بر عـذاب أَوْ لا تَصْبِرُوا بر آن سَـواءٌ عَلَيْكُمْ صبر و جزع إِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُـونَ گناهـانی که در دنیا انجام می‌دادید، مانند کفر و تکـذیب پیـامبر. و إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِی ضَلالٍ وَ سُـعُرٍ یعـنی در انحـراف از راه نجات و راه بهشت و در آتش سوزان هستند و گفته شده است یعــنی در هلاک و انحــراف از حق هســتند وَ سُــعُرٍ یعنی سختی و عذاب يَوْمَ يُسْحَبُونَ یعنی کشیده می‌شوند فِی النَّارِ عَلى وُجُوهِهِمْ یعـنی این عـذاب بـرای آن‌هاست در روزی که فرشــتگان آن‌ها را به روی صــورت در آتش می‌کشــند و به آن‌ها گفته می‌شــود: ذُوقُــوا مَسَّ سَــقَرَ یعنی رسیدن عذاب و حـرارت آتش به آنـان. مانند این‌که کسی بگوید: حرارت آتش و سـقر جهنم را حس کـردم و گفته شـده است سـقر به معنـای دری در جهنم است. و فَيُؤْخَــذُ بِالنَّواصِــی وَ الْأَقْــدامِ از حسن روایت است که دربانان جهنم آن‌ها را می‌گیرند و موی جلوی پیشـانی را با غل و زنجیر به پاهای آنان می‌دوزند، سپس آن‌ها را در آتش می‌کشــند و به جهنم پــرت می‌کنند و گفته شــده است یعنی دربانان جهنم آن‌ها را از موی جلوی پیشـانی و پاها می‌گیرند و به ســوی آتش می‌برند. هــذِهِ جَهَنَّمُ یعــنی به آن‌ها می‌گویند این جهنم است الَّتِی يُكَــذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُـونَ یعـنی کـافران در دنیا و اکنـون خداوند آن را آشکار کـرد تا شک‌ها از بین بـرود و آن‌ها را به آتش وارد کرد و ممکن است وقتی خداوند متعـال خـبر داد که آن‌ها را از مـوی پیشـانی و پاها می‌گیرند به پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سلم فرمـوده است: هـذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی يُكَـذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُــونَ یعــنی مشــرکان قــوم تو که به آن وارد می‌شــوند و تو نباید به حــال آنــان انــدوهگین شــوی يَطُوفُـونَ بَيْنَها وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ یعـنی گـاهی بین جهنم و

گــاهی بین آب داغ و جهنم می‌گردند و جحیم به معنــای آتش و حمیم شــراب است و از ابن عبــاس روایت شــده معنا این است که آن‌ها یک بار در آتش عذاب می‌شـوند و حمیم را که بر روی آن‌ها ریخته می‌شـــود می‌نوشـــند و هیچگــاه از عــذاب خلاصی نمی‌یابند و آنی یا به معنــای چـــیزی است که بســیار داغ و پر حـــرارت است و یا به معنای حاضر است و در آیه فِی سَمُومٍ وَ حَمِیمٍ یعــنی در باد داغی که به شکاف‌های بـدن آن‌ها وارد می‌شـود و در آب جوشانی که بسیار پر حرارت است وَ ظِلٍّ مِنْ یَحْمُومٍ به روایت از ابن عباس و غیر او یعنی دود بسیار سـیاه و گفته شــده است یحمــوم نــام کــوهی در جهنم است که اهل آتش به سایه آن پناه می‌برند سـپس در توصـیف آن سایه می‌گوید: لابارِدٍ وَ لا کَرِیمٍ یعـنی نه سـرد است و نه زیبا و گفته شـــده است ســـرد نیست تا در ســـایه آن اسـتراحت کنند زیـرا از دود جهنم است و کـریم نیست تا مانند آن طلب شـود و گفته شـده و لا کـریم یعـنی هیچ منفعتی در آن نیست و عرب وقتی بخواهد صفت حمد را از کسی نفی کنــد، می‌گوید کــریم نیست و فــراء گفته است عرب کریم را نعت هر چیزی که صفت مـذمومی در آن نباشد قرار می‌دهد. مثلا می‌گویند: «ما هو بســمین و لا کریم» و «ما هذه الدار بواسـعة و لا کریمة». یعـنی او نه فربه و نه کـریم است و یا این خانه گسـترده و کـریم نیست. سپس خداوند سبحان اعمال آنان را که این عذاب را برایشـــان به همـــراه داشـــته است ذکر می‌کند و می‌فرماید: إِنَّهُمْ کانُوا قَبْـلَ ذلِـکَ مُتْـرَفِینَ از ابن عبـاس روایت شـده است یعـنی در دنیا صـاحب نعمت بوده‌اند وَ کـانُوا یُصِـرُّونَ عَلَی الْحِنْثِ الْعَظِیمِ یعـنی گنـاه بـزرگ و اصرار بر آن و گفته شده حنث عظیم شرک است و گفته

شده آن‌ها سوگند می‌خوردند که خداوند اموات را برنمی انگـیزد و بت‌ها شـریک خداوند هسـتند. فَشـارِبُونَ شُـرْبَ الْهِیمِ یعـنی مانند نوشـیدن هیم که شـترانی هسـتند که دچـار هیـام یا تشـنگی شـدید شـده‌اند، آب می‌نوشـند تا بمیرند و گفته شده هیم به معنـای شـوره زاریست که با آب سیراب نمی‌شود هـذا نُـزُلُهُمْ یَـوْمَ الـدِّینِ نـزل امـری است که صـاحبش بر آن وارد می‌شـود و معنا این است که در جهنم و در روز جزا این غذا و نوشیدنی آن‌هاست. و قُـوا أَنْفُسَـکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ نـاراً یعـنی با صـبر بر اطـاعت خداوند و پرهیز از گناهان او و دنبال کردن شهوت، خـود و خـانواده خـود را از آتش حفظ کنید و به جـای آن آن‌ها را به اطاعت از خداوند دعوت کنید و فرائض را به ایشان تعلیم دهید و آن‌ها را از کارهـای زشت نهی و به اعمـال خیر تشویق کنید. عَلَیْها مَلائِکَـةٌ غِلاظٌ شِـدادٌ نـوزده خزانه دار جهنم و یاران آن‌ها سنگدل و قـوی هسـتند و به اهل آتش رحم نمی‌کنند لا یَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ در این آیه دلالتی وجـود دارد بر آن‌که فرشـتگان موکل بر آتش از گناه معصوم هستند و از اوامر و نواهی خداوند تخلف نمی‌کنند. سپس خداوند سـبحان سـخنی را که در روز قیـامت به کفـار گفته می‌شـود، می‌گوید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ کَفَـرُوا لا تَعْتَـذِرُوا الْیَـوْمَ و آن این است که آن‌ها وقـتی عـذاب می‌شـوند، شـروع به عـذرخواهی می‌کننـد، اما کسی به آنـان توجه نمی‌کند و به آن‌ها می‌گویند: عذر نخواهید که این جزای اعمالتان است. و وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ یعنی برای شیاطین عَذابَ السَّعِیرِ عذاب آتش سـوزان و شـعله ور إِذا أُلْقُـوا فِیها سَـمِعُوا لَها شَـهِیقاً یعـنی وقـتی کفـار در آتش انداخته شـوند صـدایی وحشتناک و هولناک مثل صدای دیگ در هنگـام جوشـیدن

از آتش می‌شنوند و وقتی ترس آن به دلشان می‌افتد با شنیدن این صدا عذاب آن‌ها زیاد می‌شود وَ هِیَ تَفُورُ یعنی مانند دیگ می‌جوشدتَکادُ تَمَیَّزُ یعنی قطعه قطعه و پاره پاره شود مِنَ الْغَیْظِ یعنی شدت خشم. خداوند سبحان از شدت شعله وری آتش به غیظ بر کفار تعبیر کرده است، زیرا کسی که مورد خشم قرار می‌گیرد، به سبب درد وارد بر او، گویا قطعه قطعه می‌شود و قصد صدمه زدن به دیگران را دارد، پس حال جهنم مانند حال یک انسان خشمگین است کُلَّما أُلْقِیَ فِیها یعنی هربار که در آتش انداخته شود فَوْجٌ از کفار سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ یَأْتِکُمْ نَذِیرٌ یعنی فرشتگان موکل بر آتش، برای توبیخ در صیغه استفهام به آن‌ها می‌گویند: آیا کسی از جانب خداوند نیامد که شما را از عذاب این آتش بترساند؟ قالُوا بَلی قَدْ جاءَنا نَذِیرٌ یعنی کسی که بترساند فَکَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَیْ ءٍ یعنی از او نپذیرفتیم بلکه گفتیم: خداوند چیزی از آن‌چه که ما را به سوی آن می‌خوانید و از آن می‌ترسانید، نازل نکرده است و فرشتگان به آن‌ها می‌گویند: إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِی ضَلالٍ کَبِیرٍ یعنی شما در این روز در عذابی بزرگ هستید و گفته شده معنا این است که ما به پیامبران گفتیم: شما وقتی گفتید خداوند برای ما کتابی نازل کرد، در گمراهی هستید یعنی از راه حق منحرف شده‌اید وَ قالُوا لَوْ کُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ یعنی کاش در تهدیدهایی که برای ما آوردند و ما را به سوی آن دعوت کردند تعقل کرده و به آن عمل می‌کردیم ما کُنَّا فِی أَصْحابِ السَّعِیرِ زجاج گفت: یعنی اگر ما آگاهانه می‌شنیدیم و تفکر می‌کردیم و از عقل خود استفاده می‌کردیم امروز در آتش نبودیم فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ در وقتی که دیگر اقرار و اعتراف

سودی به حال آنان نـدارد فَسُـحْقاً لِأَصْـحابِ السَّـعِيرِ این لعنتی برای آن‌هاست، یعـنی خداوند آنـان را نـابود کند و از نجات دور کند. وَ أَمَّا الْقاسِطُونَ یعنی منحرف شـدگان از راه حق و دین فَکـــــانُوا در علم و حکم خداوند لِجَهَنَّمَ حَطَباً در آن انداخته می‌شوند و آتش مانند هـیزم آن‌ها را می‌سوزاند یا معنا این است که آن‌ها هیزم جهنم هسـتند که آتش با آن‌ها روشن می‌شـود. و یَسْـلُکْهُ عَـذاباً صَـعَداً یعنی او را به عذاب شدید و بسیار بـزرگی وارد می‌کند و از فعل یسـلکه اسـتفاده شـده است زیـرا ذکر طـریقت پیش از این آمد و گفته شـده معنـای آن عـذاب بسـیار سخت است و إِنَّ لَـدَیْنا أَنْکـالًا یعـنی در آخـرت در نـزد ما زنجیرهـای بـزرگی وجـود دارد که هیچگـاه گسسـته نمی‌شـود و گفته شـده منظـور از آن غل است وَ جَحِیماً جحیم یکی از نام‌های جهنم است و گفته شده به معنـای آتش بزرگی است و آتش کوچک جحیم نامیده می‌شـود وَ طَعامـاً ذا غُصَّـةٍ از ابن عبـاس روایت است یعـنی غـذای خاردار که در گلو می‌ماند و بلعیده نمی‌شود و خـارج نـیز نمی‌شود و گفته شده به معنای غـذایی است که به دلیل زبـری و سـختی در گلو می‌ماند و گفته شـده به معنـای زقـوم و ضـریع (خـار خشک تلخ و بـدبو) است. و از عبد الله بن عمر روایت است که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم این آیه را شـنید و از هـوش رفت. وَ عَـذاباً أَلِیمـاً یعنی عذاب بسیار دردناک. و سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً یعـنی او را دچـار سـختی عـذابی می‌کـنیم که هیچ آسایشی در آن نیست و در روایت مرفـوع آمـده است که صـعود نـام کـوهی از آتش در جهنم است که می‌خواهند از آن بـالا بروند و وقـتی دست خـود را بر آن می‌نهنـد، دست ذوب می‌شود و وقتی برداشته شود، دوباره به حالت اول خود

بـازمی گـردد و همین‌طـور پا. و گفته شـده است صـعود کوهی از سنگ نـرم در آتش است که گناهکـاران موظف می‌شوند از آن بالا بروند و وقتی به قله رسیدند، دوباره به پایین سقوط می‌کنند سپس دوباره وادار می‌شوند که بالا بروند و پیوسته این کار را انجام می‌دهند و از روبرو با زنجیرهای آهنی کشیده می‌شوند و از پشت با گرزهای آهنی به آنان ضربه می‌زنند و از کلبی روایت است که به مـدت چهل سـال از آن بـالا می‌روند. و سَأُصْـلِيهِ سَـقَرَ یعـــنی او را به جهنم وارد خـــواهم کـــرد و او را در آن‌جاودانه می‌کنم و گفته شـــده است ســـقر یکی از دِرکـــات جهنم است و یا یکی از درهـــای آن است وَ ما أَدْراکَ‌ای شنونده ما سَـقَرُ در شـدت و سـختی و تـرس و تنگی آن لا تُبْقِي وَ لا تَـــذَرُ یعـــنی همه گوشت آنـــان را می‌خـورد و در آفـرینش دوبـاره، ذره‌ای گوشت بر بـدن آن‌ها بـاقی نمی‌گـذارد و گفته شـده است لا تُبْقِی هیچ چـیز را بـاقی نمی‌گـذارد مگر آن‌که می‌سـوزاند وَ لا تَـذَرُ یعـنی از بین می‌روند و انـواع عـذاب بـرای آنـان به حد نهـــایت می‌رسد لَوَّاحَـــةٌ لِلْبَشَـــرِ یعین پوست آن‌ها را دگرگـــون می‌کند و گفته شـــده یعـــنی پوست آن‌ها را می‌سوزاند تا این‌که از شب سیاه‌تر می‌شود عَلَيْها تِسْـعَةَ عَشَـرَ از فرشـتگان که خزانه داران جهنم هسـتند یعـنی مالک و هجـده فرشـته دیگر که چشـمان آن‌ها مانند بـرق رباینده است و دندان‌های آنـان مانند دژهـای مسـتحکم و شعله‌های آتش از دهانشان بـیرون می‌آید و بین دو کتف یکی از آن‌ها مسـیری به انـدازه نه سـال است و دست یکی از آنان به اندازه ربیعه و مضر است، رحمت از آنـان برگرفته شده است، هفتاد هزار نفر یکی از آنـان را بلند می‌کنند و به هر جـــایی از جهنم که می‌خواهند پـــرت

می‌کنند و گفته شـــده معنـــای آن این است که نـــوزده فرشـــته بر سـقر هسـتند که خزانه داران آنند و آتش و دیگر درکـات آن خزانه داران دیگـری دارند و گفته شـده دلیل ذکر این عدد این است که این خبر با سـخنان انبیا و کتب مقدس تناقض پیـدا نکند و این به مصـلحت مکلّفـان است و یا به گفته بـرخی دلیل این است که عـدد نـوزده، بزرگترین و کوچکترین اعداد را در خود دارد. زیرا عدد به صـورت یکـان و دهگـان و صـدگان و هزارگـان است و کوچکترین عدد دو رقمی ده، و بزرگترین عـدد یک رقمی نه است و وقـتی این آیه نـازل شـد، ابوجهل به قـریش گفت: مادرتـان به عزایتـان بنشـیند، آیا شـنیده‌اید که ابن ابو کبشه به شـما خـبر داد که خزانه داران جهنم نـوزده نفر هستند؟ و شما تعداد بسیار داریدو شجاع هسـتید. آیا هر ده نفر از شما نمی‌تواند یکی از خزانه داران جهنم را به خاک بینـدازد؟ ابو اسد جمحی گفت: من هفـده نفر را شکست می‌دهم، ده نفر را بر پشت و هفت نفر را بر شـکم خـود می‌گـذارم. شـما نـیز دو نفر دیگر را شکست دهید. پس این آیه نـازل شد: وَ ما جَعَلْنا أَصْـحابَ النَّارِ إِلَّا مَلائِکَـةً از ابن عبـاس و قتـاده و ضـحاک روایت است که معنـــای آن این است که ما مـــوکلان بر آتش و مســـولان امور آن را فقط فرشتگان قرار داده ایم و تمایل آنان را در عذاب اهل آتش قرار دادیم و آن‌ها انسـان نیسـتند که آن‌ها را بشناسید یا بتوانید آن‌ها را تحمل کنید وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِینَ کَفَرُوا یعـنی تعـداد آن‌ها بـرای این است که دچار رنج بیشتری شوند و تکلیف کســانی که به نعمت‌هــای خداوند کفر ورزیدند و وحــدانیت او را انکــار کردند بیشـــــتر شـــــود تا تفکر کنند و بدانند که خداوند ســـبحان حکیم است و فقط چـــیزی را که با حکمت او

موافق است انجـــام می‌دهد و بدانند که او قـــادر است نیروی آنان را افـزایش دهد تا قـادر به عـذاب مخلوقـات باشند و اگر کفار به عقل خـود رجـوع کننـد، می‌دانند که کسی که یک فرشته را بر جمیع مخلوقـات موکل سـاخته است، تا روح آنان را بگـیرد و آن‌ها نمی‌توانند بر او غلبه کننـد، می‌تواند بـرخی از آنـان را به سـمت آتش براند و نـوزده فرشـته را در آتش بر آنـان موکل کند لِيَسْـتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُـوا الْكِتـابَ از یهودیـان و مسـیحیان که آن حق است و محمد صـادق است زیـرا بـدون این‌که کتاب‌هـای آسمانی آنان را بخواند و یاد بگیرد، از محتوای کتاب آنان خبر داده است وَ يَزْدادَ الَّذِينَ آمَنُـوا إِيمانـاً یعـنی یقین به این عدد و به صـحت نبـوت محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم وقـتی اهل کتـاب به آن‌ها اطلاع دادند که سـخنان محمد مانند مطـالب کتـاب آن‌هاست وَ لا يَرْتـابَ الَّذِينَ أُوتُـوا الْكِتـابَ وَ الْمُؤْمِنُـونَ یعـنی تا این افـراد در تعـداد خزانه داران جهنم شک نکنند و معنا این است برای آن‌که هم کسی که به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمـان نیاورده، و هم کسی که با تدبر و تفکر به صحت نبـوت او ایمـــان آورد، همه یقین بیاورند وَ لِيَقُـــولَ الَّذِينَ فِی قُلُـوبِهِمْ مَـرَضٌ وَ الْكـافِرُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهـذا مَثَلًا لام، لام عاقبت است یعنی عاقبت امر این افراد این است که این را می‌گویند، یعنی منافقان و کـافران. و گفته شـده معنا این است که بـــرای آن‌که بگویند مقصـــود خداوند از این توصـیف و از بیـان این تعـداد چه بـوده است و تا در این امر تـــدبر کنند و این تـــدبر به ایمـــان آوردن آن‌ها بیانجامد كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِی مَنْ يَشاءُ یعنی همـان‌طور که خزانه داران جهنم را فرشـتگانی با تعـداد معلوم قرار دادیم تا مایه رنج و آزمـایش بنـدگان باشـند،

به همین صـــورت، خلق را مکلف می‌کـــنیم تا هـــدایت و گمراهی آشکار شود. و آن را به خود اضـافه کـرده است زیرا مسبب این تکلیف خود اوست و این تکلیف از جـانب او صادر شده است و گفته شـده او هر کس را بخواهد از راه بهشت و ثـــواب گمـــراه می‌کند و هر کس را بخواهد هـدایت می‌کند وَ ما یَعْلَمُ جُنُـودَ رَبِّکَ إِلَّا هُـوَ یعـنی سـپاه خداوند را به دلیل تعـــداد بســـیار زیـــاد، کسی جز او نمی‌شناسد و دلیل این‌که خزانه داران جهنم نـــوزده نفر هستند، کمی تعداد سپاهیان او نیست، بلکه این مقتضای حکمت اوست و گفته شده این سخن پاسخ ابوجهل است وقتی گفت که تعداد یاران محمد تنها نـوزده نفر است و گفته شـــده معنا این است که تعـــداد فرشـــتگانی را که خداوند بـــرای عـــذاب اهل آتش خلق کـــرده اســـت، فقط خداوند می‌داند و معنا این است که نـــوزده نفـــر، خزانه داران جهنم هسـتند و یـاران و سـپاهیانی دارند که فقط خداوند از آن مطلع است. ســـپس دوبـــاره به ذکر ســـقر می‌پردازد: وَ ما هِیَ إِلَّا ذِکْری لِلْبَشَرِ یعنی پند و یـــادآوری برای جهانیـان تا متـذکّر شـوند و از چـیزی که سـبب این عذاب می‌شـود اجتنـاب کنند و گفته شـده معنا این است که این آتش دنیا تنها بـرای یـادآوری آتش آخـرت است تا به آن فکر کنند و از آتش آخرت بترسند و گفته شـده این سوره برای تذکر دادن به مردم نـازل شـده است و گفته شده این نوزده فرشته برای عبرت گرفتن خلق هستند و با این بر قـدرت کامل خداوند متعـال اسـتدلال می‌کنند و از گناهـــان دوری می‌جویند کَلَّا یعـــنی حق است و گفته شـــده یعـــنی تصـــور آن‌ها صـــحیح نیست که می‌توانند بر خزانه داران جهنم غلبه کنند و آن‌ها را شکست دهند وَ الْقَمَـرِ به مـاه سـوگند یـاد کـرده است زیـرا نشـانه‌های

عجیبی در طلوع و غروب و مسیر و زیـادت و نقصـان آن وجود دارد وَ اللَّیْـلِ إِذْ أَدْبَـرَ یعـنی پشت کـرد وَ الصُّـبْحِ إِذا أَسْفَرَ یعنی روشن شد و نورانی گشت و گفته شده معنا این است که وقتی تاریکی رفت و چهره همه معلـوم شد إِنَّها لَإِحْـدَی الْکُبَـرِ این جمله جـواب قسم اسـت، یعـنی سقری که همان آتش است، یکی از آیات بـزرگ و عظیم است و الکـبر جمع کـبری است و گفته شـده معنا این است که آیات قرآن کریم یکی از نشانه‌های بـزرگ تهدید هستند نَـذِیراً لِلْبَشَـرِ این صـفت آتش است و گفته شـده یکی از صفات پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم است گویا به پیـامبر گفته است: به عنـوان یک نـذیر برخـیز و گفته شده از صفات خداوند متعـال است و حـال از فعل قسمِ محـذوف است لِمَنْ شـاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَتَقَـدَّمَ أَوْ یَتَـأَخَّرَ یعنی یا در اطاعت از خداوند پیشدسـتی کند و یا با گنـاه در آن تاخیر کند. امام علی علیه السلام فرمـود: هر کس در ولایت ما پیشدسـتی کنـد، در ورود او به سـقر تـاخیر صورت می‌گـیرد و هر کس در ولایت ما کوتـاهی کنـد، به سقر می‌رود. کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَـبَتْ رَهِینَـةٌ یعـنی در گـرو عمل خود است و در بند طاعات و معصیاتی که از او سر زده است إِلَّا أَصْـحابَ الْیَمِینِ و آن‌ها کسـانی هسـتند که نامه اعمالشـان را به دست راست آن‌ها می‌دهند و گفته شده آن‌ها کسانی هستند که از سمت راست حرکت داده می‌شـوند فِی جَنَّاتٍ یَتَسـاءَلُونَ یعـنی از یک‌دیگر سـوال می‌پرسـند و یا از آن‌ها سـوال می‌شـود عَنِ الْمُجْـرِمِینَ یعنی از حال و از گناهان آن‌ها که به واسطه آن مستحق آتش شدند ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ این یک استفهام توبیخی است یعنی بهشتیان بر اهل آتش مشـرف می‌شـوند و به آن‌ها می‌گویند: چه چیزی سبب ورود شـما به آتش شـد؟

قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ یعنی نمازهایی را که شرع به آن دستور داده است نمی‌خواندیم و در آن دلالتی وجود دارد بر آن‌که مخاطب کفار هستند وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ یعنی زکات واجب و کفاره خود را به فقرا نمی‌پرداختیم وَ کُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِینَ یعنی با گمراه شدن هر فردی ما نیز با او گمراه می‌شدیم وَ کُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ یعنی روز جزا را انکار می‌کردیم حَتَّی أَتانَا الْیَقِینُ یعنی مرگ در این حالت و گفته شده یعنی تا وقتی که با دیدنش به آن یقین پیدا کردیم فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِینَ یعنی شفاعت فرشتگان و پیامبران همان‌طور که به حال یکتاپرستان سود داشت. و انْطَلِقُوا إِلی ما کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ یعنی خزانه داران جهنم به آن‌ها می‌گویند: بروید و در آتش بیفتید که در دنیا آن را انکار می‌کردید انْطَلِقُوا إِلی ظِلٍّ ذِی ثَلاثِ شُعَبٍ یعنی آتش سه شعبه که به دلیل رنگ سیاه آتش جهنم، سایه نام گرفت و گفته شده به معنای دود جهنم است که سه شعبه دارد و کافر را احاطه می‌کند. یک شعبه آن در بالای سر او و یک شعبه در سمت راست و یک شعبه در سمت چپ او قرار دارد. و دود، سایه نامیده شده است همان‌طور که فرمود: أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُهایعنی از دودی نفسگیر و گفته شده زبانه‌ای از آتش خارج می‌شود که مانند سراپرده‌ای کافر را احاطه می‌کند و به سه شعبه تقسیم می‌شود تا این‌که محاسبه او به پایان برسد. سپس خداوند سبحان در توصیف این سایه می‌گوید: لا ظَلِیلٍ یعنی مانع آزار نمی‌شود و پوششی ندارد، سایه این دود حرارت و دما را دفع نمی‌کند وَ لا یُغْنِی مِنَ اللَّهَبِ و شعله چیزی است که در هنگام شدت آتش بر بالای آن قرار می‌گیرد و به رنگ سرخ و زرد و یا سبز

است، یعنی آن‌ها وقتی به سایه آن پناه می‌برند آن سایه حرارت شعله را از آنان دفع نمی‌کند. سپس خداوند در توصیف آتش می‌گوید: إِنَّها تَرْمِی بِشَرَرٍ یعنی شراره‌های آتش کَالْقَصْرِ یعنی در بزرگی و هولناکی مانند قصر هستند و از هر جهت به طرف کافران پرتاب می‌شوند که از شر آن به خداوند پناه می‌بریم و قصر، مفرد قصور است و عرب شتر را نیز به قصر تشبیه می‌کند و گفته شده است کَالْقَصْرِ یعنی مانند ریشه درخت تنومند سپس رنگ آن را به شتران زردرنگ تشبیه کرده و فرموده است: کَأَنَّهُ جِمالَتٌ صُفْرٌ یعنی به دلیل آمیخته شدن رنگ سیاه با رنگ زرد، گویا سیاه و لاغر اندام است. فراء گفته است: شترهای سیاه همیشه به رنگ زرد آمیخته هستند و به همین دلیل عرب شتر سیاه را زرد نام می‌نهد و گفته شده از صفرهٔ به معنای زردی آمده زیرا آتش زرد رنگ است. و إِنَّ جَهَنَّمَ کانَتْ مِرْصاداً در انتظار آن‌ها هستند یعنی برای آنان آماده شده است و خزانه داران آن انتظار کفّار را می‌کشند و گفته شده منظور از مرصاد زندانی است که مردم در آن حبس می‌شوند و گفته شده مرصاد راهی است که محل ورود و خروج گناهکاران است و این اشاره به این موضوع است که جهنم جایگاه گناهکاران است و در انتظار آنان است و ورود آن‌ها به آن حتمی است لِلطّاغِینَ مَآباً یعنی برای کسانی که از حدود خداوند تجاوز کردند و با عصیان و سرکشی به معصیت پرداختند جهنم محل بازگشت آنان است، به سوی آن بازمی گردند و مجرم به دلیل گناهان خود در جهنم است و دوباره به آن بازمی گردد لابِثِینَ فِیها أَحْقاباً یعنی مدت زمان زیادی در آن می‌مانند و در این مورد قول‌هایی ذکر شده است. اول: معنا این است

در احقـــابی که قطع نمی‌شـــود و پیوســـته است و هر حقبی که بگذرد، پس از آن حقبی دیگر می‌آید و مدت هر حقب هشــتاد ســال از ســال‌های آخــرت است. دوم: از مجاهد روایت است که تعــداد احقــاب چهل و سه عــدد است و هر حقب هفتـاد پـاییز طـول می‌کشد و هر پـاییز هفتصد سـال است و هر سـال سیصد و شصت روز و هر روز هزار سال است. سوم: خداوند متعـال چـیزی را ذکر نکــرده است مگر آن‌که مــدت آن را ذکر کــرده است. اما برای جهنمیان مهلتی قرار نداده و فرموده است: لابِثِینَ فِیها أَحْقاباً به خـدا سـوگند که وقــتی یک دوره گذشت دوره دیگر آغاز می‌شود و همین‌طـور تا ابد ادامه می‌یابد و این دوره‌ها تعـداد معیـنی ندارند و آتش جاودانه است. اما گفته‌اند که یک دوره (حقب) هفتاد هزار سال است و هر روز از این سال‌ها یک سال از سال‌های دنیایی است. و چهـــــارم: معنا این است که لابِثِینَ فِیها أَحْقابـــــاً لا یَذُوقُونَ در آن دوره‌ها إِلَّا حَمِیماً وَ غَسَّاقاً در آن می‌مانند و فقط از آب داغ و جوشــان از انــواع عــذاب می‌خورند. این تعــیین وقت بــرای انــواع عــذاب اســت، نه به دلیل مانــدن آنــان در آتش، و این بهــترین قول‌هاست. پنجم: یعنی یکتاپرستان از خـال بن معـدان. رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: هر کس به آتش وارد شد از آن خــارج نمی‌شــود تا احقــابی در آن بماند و مــدت حقب، شصت و اندی سال است و هر سـال صد و شصت روز است و هر روز سَــنَةٍ مِمَّا تَعُــدُّونَ پس هیچ‌کس امید خروج از آتش را نداشته باشد. و از حمـران روایت شـده است: از امــام صــادق علیه السـلام پــیرامون این آیه پرسیدم، حضرت فرمـود: این آیه در مـورد کسـانی است که از آتش خــارج می‌شــوند و از احــول مانند این روایت

وارد شده است. و لا يَذُوقُونَ فِيها بَرْداً وَ لا شَراباً از ابن عباس روایت است که منظور، خواب و آب است و به گفته ابو عبیده، بَرد در اینجا به معنای خواب است و گفته شده لا يَذُوقُونَ فِيها بَرْداً که حرارت را از آنان دفع کند وَ لا شَراباً که عطش آنان را برطرف کند إِلَّا حَمِيماً وَ غَسَّاقاً که چرک و خون اهل آتش است جَزاءً وِفاقاً از مقاتل روایت است یعنی عذاب آتش شایسته شرک است، زیرا هر دو عظیم و بزرگ هستند و هیچ گناهی بزرگ‌تر از شرک نیست و هیچ عذابی بزرگ‌تر از آتش نیست و از ابن عباس روایت شده یعنی جزایی مطابق اعمالشان به آن‌ها داده شد إِنَّهُمْ كانُوا لا يَرْجُونَ حِساباً یعنی دلیل عذاب این بود که آن‌ها از محاسبه باکی نداشتند و به برانگیخته شدن ایمان نداشتند وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا یعنی به آن‌چه که پیامبران آوردند و گفته شده به قرآن وگفته شده به حجت‌های خداوند ایمان نیاورند و آن را باور نداشتند كِذَّاباً یعنی تکذیب وَ كُلَّ شَيْ ءٍ أَحْصَيْناهُ كِتاباً یعنی همه اعمال را در لوح محفوظ آورده ایم و گفته شده یعنی ما حافظ همه اعمال آن‌ها هستیم و جزای آن را می‌دهیم فَذُوقُوا یعنی به و فَأَنْذَرْتُكُمْ ناراً تَلَظَّى یعنی شعله بکشد و فروزان باشد لا يَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ به آیات خداوند و پیامبران او وَ تَوَلَّى یعنی از ایمان رویگردان شد وَ سَيُجَنَّبُهَا یعنی از آتش دوری می‌کند و از آن فاصله دارد الْأَتْقَى کسی که تقوای بسیار دارد الَّذِي يُؤْتِي مالَهُ یعنی آن را در راه خداوند انفاق می‌کند يَتَزَكَّى یعنی می‌خواهد که در نزد خداوند زکیّ باشد و این را از روی ریا و برای پیچیدن آوازه نمی‌خواهد. قاضی می‌گوید: لا يَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى بر این دلالت ندارد که بنا بر عقیده خوارج و

بـرخی از مرجئه خداوند متعـال فقط کـافران را به آتش وارد می‌کند. به این دلیل که آتش به صـورت نکـره آورده شده است و منظـور از آن آتشی از آتش‌هاست که فقط کسی که احوالش این است به آن وارد می‌شود و آتش‌ها همان درکات جهنم است، چرا که خداوند در سوره نســاء شرح حـال منافقـان را بیـان می‌کند. پس چگونه دانسـته شــود که قــوم دیگــری به آتشی غــیر از این آتش وارد می‌شـوند و معنـای آیه در ظـاهر این است که فقط اهل تکذب و رویگـردانی به آتش وارد می‌شـوند و بین این دو امر را جمع کرده است. پس قوم باید به خلاف آن معتقد باشــند زیــرا آن‌ها آتش را بر کســانی واجب می‌دانند که بسیاری از واجبات خود را انجـام ندهنـد، هرچند تکـذیبگر نباشند. و لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ یعنی اگر ابوجهل از تکـذیب و آزار محمد صلی الله علیه و آله و سلم دست برندارد لَنَسْـفَعاً بِالنَّاصِیَةِ نون، نـون توکید خفیفه اسـت، یعـنی آن‌ها را با موی جلوی پیشانی به سـوی آتش می‌کشـیم و مانند این سخن است: فَیُؤْخَذُ بِالنَّواصِـی وَ الْأَقْـدامِو معنا این است که او را خـوار و ذلیل می‌کـنیم و در جایگـاه افـراد پست قـرار می‌دهیم. چـرا که گـرفتن از مـوی پیشـانی نشـانه توهین و خوار کردن است و گفته شده معنا این است که صورتش را تغییر می‌دهیم و در روز قیامت آن را با آتش سیاه می‌کنیم. زیرا سفع به معنای اثر ســوختگی با آتش است ناصِیَةٍ کاذِبَةٍ خاطِئَةٍ برای ناصیه صفت کــذب و خطا آورده است به این معنا که صــاحب آن در ســخنان خــود کـــاذب و در اعمـــالش خطاکـــار است. و به دلیل آن‌که کشیدن با آن ذکر شد، فعل به آن اضافه شد. ابن عبـاس می‌گوید: هنگـامی که ابوجهل به نـزد رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم آمـد، پیـامبر او را با فریـاد راند و

ابوجهل گفت:ای محمد آیا مـــرا می‌رانی؟پس به خـــدا سوگند که تعداد افراد عشیره کسی در مکه بیشتر از من نیست. پس خداوند سبحان این آیه را نازل کرد: فَلْيَدْعُ نادِيَهُ و این یک تهدید است، یعنی اهل محفل و عشیره خود را ندا دهد و وقتی عذاب خداوند بر او نازل شد از آنان یاری بجوید سَنَدْعُ الزَّبانِيَةَ یعنی فرشتگان موکل بر آتش که فرشتگانی بدخلق و سنگدل هستند. و كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ یعنی اگر نسبت به این امر یقین داشته باشید، این یقین شما را از فخرفروشی و افتخار به عزت و تعداد بازمی دارد، سپس خداوند سبحان تهدید دیگری را آغاز می‌کند و می‌فرماید: لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ به نیت قسم، یعنی هنگامی که در قیامت و قبل از ورود آن‌ها جحیم آشکار می‌شود ثُمَّ لَتَرَوُنَّها یعنی پس از ورود به آن عَيْنَ الْيَقِينِ عین الیقین به معنای حق الیقین و محض الیقین است و معنای آن این است که پس از آن‌که به آن وارد شدید و در آن عذاب شدید، آن را با چشم می‌بینید. و لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ یعنی کسانی را که توصیف کردیم در حطمهٔ می‌اندازند و حطمهٔ یکی از نام‌های جهنم است که به گفته مقاتل یعنی استخوان‌ها را در هم می‌شکند و گوشت را می‌خورد تا به قلب می‌رسد. سپس فرمود: وَ ما أَدْراكَ مَا الْحُطَمَةُ این برای تفخیم و تعظیم است. سپس با این سخن آن را تفسیر می‌کند: نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ یعنی شعله ور و خداوند آن را به خود اضافه کرده است تا بداند که آن مانند سایر آتش‌ها نیست، سپس آن را به شعله وری و سوزش همیشگی وصف کرده است الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ یعنی بر دل‌ها مشرف می‌شود و درد و سوزش آن به دل‌ها می‌رسد و گفته شده معنا این است که این آتش بر

خلاف آتش دنیا از باطن به سوی ظاهر خارج می‌شود إِنَّها عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ یعنی درهای آن بر اهل خود بسته شده است. و این در تاکید نومیدی از خروج از آتش است فِی عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ که جمع عمود است و به گفته ابو عبیده هر دو کلمه جمع عماد است. او گفت: به معنای میخ این طبقات است که بر اهل آتش بسته می‌شود و به گفته مقاتل، این درها بر اهل آتش بسته می‌شود سپس با میخ‌های آهنی آتشین محکم می‌شود تا اندوه و حرارت آن به آن‌ها بازگردد و هیچ دری به روی آنان گشوده نمی‌شود و جان آن‌ها برنمی گردد و به گفته حسن یعنی ستون‌های سراپرده‌ها در آیه: أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُهاوقتی این ستون‌ها کشیده شد، درهای آن بر اهل آتش بسته شد. از شر آن به خداوند پناه می‌بریم و به گفته کلبی در ستون‌هایی مثل دیوار که بر آنان کشیده شده است و به گفته ابن عباس، هم فی عمد یعنی غل و زنجیر در گردن آن‌هاست و با آن عذاب می‌شوند. امام باقر علیه السلام فرمود: کفار و مشرکان یکتاپرستان را در آتش نکوهش می‌کنند و می‌گویند: چرا توحید شما عذابتان را دفع نکرد؟ و اکنون ما با شما مساوی هستیم. اما خداوند متعال عار و ننگ را برای مومنان نمی‌خواهد و به فرشتگان می‌گوید: شفاعت کنید. پس آن‌ها برای هر کس که خداوند بخواهد شفاعت می‌کنند. سپس به پیامبران می‌گوید: شفاعت کنید. پس آن‌ها برای هر کس که خدا بخواهد شفاعت می‌کنند. سپس به مومنان می‌گوید: شفاعت کنید. پس آن‌ها برای هر کس که خدا بخواهد شفاعت می‌کنند و خداوند می‌فرماید: من ارحم الراحمین هستم و با رحمت من از آتش خارج شوید. پس آن‌ها مانند پروانهاز آن خارج می‌شوند. سپس امام باقر

علیه السلام فرمود: پس از آن، ستون‌ها کشیده می‌شود و بر آن‌ها بســـته می‌شـــود و به خـــدا ســـوگند که در آن‌جاودانند. و سَیَصْلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ یعنی به آتش بسیار پر قدرت و سوزانی وارد خواهند شد که شعله می‌کشد و آن آتش جهنم است وَ امْرَأَتُـــهُ که همـــان‌ام جمیل بنت حرب و خواهر ابو سفیان است حَمَّالَةَ الْحَطَبِ که با خـود خار و خاشاکحمل می‌کرد و وقتی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم برای نماز به مسـجد می‌رفت، آن را بر سر راه حضرت می‌انداخت و گفته شـده معنـای آن حمل کننده گناهـان است فِی جِیـدِها حَبْـلٌ مِنْ مَسَـدٍ یعـنی در گردن او طنابی از لیف خرما هست و این صفت را بـرای آن آورده است تا خسّـــت و حقـــارت او را نشـــان دهد و گفته شده زبـری لیف و حـرارت آتش و سـنگینی آهن در آن طناب هست و برای زیـاد کـردن عـذاب او در گـردنش انداخته می‌شود و گفته شده در گـردن او زنجـیر آهنیـنی است که طول آن سَبْعُونَ ذِراعـاً هفتـاد ذراع است که به روایت از ابن عبـاس و عـروهٔ بن زبـیر به دهـان او وارد می‌شود و از مقعد او خارج می‌شود و در آتش دور گردن او پیچیـده می‌شـود و علت نامگـذاری زنجـیر به مسد این است که ممسود یعنی مفتـول و پیچیـده شـده است و از ســـعید بن مســـیّب روایت است که او در دنیا گردنبند جـــواهری نفیسی داشت که قصد داشت آن را در راه دشمنی محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم انفـاق کند و آن گردنبند در روز قیـامت تبـدیل به عـذابی در گـردن او شد. و قُلْ أَعُـوذُ بِـرَبِّ الْفَلَـقِ فلق به معنـای صـبح است. زیرا نور، سایه ستونی را که بـرای تعـیین وقت در زمین است، می‌شکافد و گفته شده فلق به معنای نوزاد است، زیرا نوزاد با خروج از صلب پدر و رحم مادر از آن‌ها جـدا

می‌شود. و به روایت از سدی و ابو حمـزه ثمـالی و علی بن ابراهیم به معنـای کـوهی در جهنم است که از شـدت حرارت آن به جای دیگر پناه می‌برند. روایات: 1ـ تفسـیر قمی: علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عمـیر، از ابی بصـیر روایت نمـوده که او گفت: به امـام صـادق علیه السلام عرض کردم:ای فرزند رسول خدا صـلی الله علیه و آله! مرا از عذاب خداوند بترسان که سنگدل شده ام. حضرت فرمود:ای ابا محمد! برای یک زندگی طولانی آمـاده شو. زیـرا که جبرئیل علیه السـلام در حـالی که ناراحت بود نزد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آمد. در صورتی که پیش از این، وقتی که نزد رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم می‌آمـد، خنـده بر لب داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمـود:ای جبرئیل! چـرا امروز ناراحت نـزد من آمـده ای؟ گفت: آن‌که از دهـانش چـرک و خـون روانست این است که تقلید چی بـوده و سخنان زشت را تقلید می‌کرده و گناه آن‌که گوشت خـود را می‌خـورده این است که گوشت مـردم را به غیبت و سخن چینی میخورده است. توضـیح: جـزری گوید: این‌که گوید: «مردی آمد و گفت: همانا ابعد زنا کـرده» مقصـود از ابعد کسی است که از خیر و عصمت بـدور است. باعد یعـنی هلاک شد. و ابعد به خـائن نـیز گویند. 3ـ امـالی صـدوق: عمر بن ثـابت از امـام بـاقر علیه السـلام نقل کرده که فرمود: دوزخیان چون سگ مویه کنند از سـختی عـذاب؛ چه گمـان بـری‌ای عمـرو (راوی حـدیث است) به مـردمی که «لا یُقْضی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُـوا وَ لا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها» {حکم به مرگ بر ایشان [جاری] نمی‌شود تا بمیرند، و نه عذابِ آن از ایشان کاسته شود.} و تشـنه و گرسنه و معیوب چشم، کر و کور و سیه روی و رانـده در

دوزخ و پشیمان و مغضوب از عذاب بر آن‌ها ترحم نشـود و تخفیف ندارند و می‌سـوزند و از حمیم می‌نوشـند و از زقوم می‌خورند و با قلاب آتشین فرو کشیده شـوند و با گرز کوبیده شوند و فرشتگان غلاظ و شداد بر آن‌ها رحم نکنند و در دوزخ بروی خود آن‌ها را بکشـند و با شـیاطین قرینند و در سـختیها و بنـدهای گردانند اگر فریـاد کشـند اجابت نشوند و اگر درخواسـتی کنند بـرآورده نشـود این است حـال آن‌ها که بـدوزخ در آیند. بیـان: فیروزآبـادی گوید: یحطمـون یعـنی می‌شـکنند و قطع می‌کنند. و در بعضی نسخ با خاء آمده و گفته می‌شـود خطمه یعـنی بر بینی‌اش زد و خطام بر آن قرار داد یا بیـنی‌اش را کشـید تا بر آن خطـام نهد. 4ـ امـالی صـدوق: امـام بـاقر علیه السلام فرمود: بنده‌ای هفتاد خریف که هر خریفی هفتاد سال است در دوزخ می‌ماند و سپس از خدا به حق محمد و آلش درخواست نجات می‌کند خـدا جل جلاله به جبرئیل وحی می‌کند که فـرود شو در دوزخ و بنـده‌ام را بر آور. عـرض کند خـدایا من چگونه به دوزخ درآیم خـدا فرماید: من به آن دسـتور دادم که بر تو سـرد و سـلامت باشـد، عـرض کـرد: خـدایا من جـای او را نـدانم، فرماید: او در چاهی است از سجین، فرود شود و او را بر چهره بسـته دریابد و بیرونش بیاور، خـدای عز و جل فرماید:ای بنـده من چند در دوزخ بـودی و مـرا قسم میـدادی؟ عـرض کند پروردگارا شماره آن را ندانم خداوند می‌فرماید: به عزت خـودم سـوگند اگر نبـود که مـرا به حق محمد و آلش درخواست کـردی تو را در دوزخ مـدتی دراز خـوار می‌داشتم ولی بر خود حتم کـردم که هیچ بنـده‌ای از من بحق محمد و آلش خـواهش نکند جز این‌که او را بیـامرزم نسبت بدان چه میان 7ـ معانی الاخبار: امام صـادق علیه

السّلام در تفسیر قول خداوند «لابِثِینَ فِیها أَحْقاباً» {در آن سالهای پی در پی درنگ نمائید} فرمود: هشت دوره پی در پی طولانی است و «حقبه» هشتاد سال است، و سال سیصد و شصت روز، و هر روزی «کَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» {مانند هزار سال است از آن‌چه که شما بشمار می‌آورید.} توضیح: جوهری گوید: حُقب یعنی هشتاد سال و گفته می‌شود بیش از آن. و جمع آن حقاب است مانند قف و قفاف و حِقبه مفرد حقب به معنای سالها است. هم‌چنین حقب و احقاب به روزگاران نیز گفته می‌شود که در این آیه به همین معناست: أَوْ أَمْضِیَ حُقُباً- یا روزگاری سیر کنم-. 8ـ توحید همدانی: عبد السلام بن صالح هروی گوید به امام رضا علیه السلام عرض کردم یا ابن رسول اللّه به من خبر ده از بهشت و دوزخ که امروزه خلق شده اند؟ فرمود آری رسول خدا صلی الله علیه و آله در بهشت وارد شد و دوزخ را هم دید هنگام معراج خود، باو عرض کردم جمعی معتقدند که امروز مقدرند و مخلوق نیستند فرمود آن‌ها از ما نیستند و ما هم از آن‌ها نیستیم هر که منکر وجود فعلی بهشت و دوزخ است پیغمبر و ما را تکذیب کرده و از اهل ولایت ما نیست و در آتش دوزخ مخلد است خدا فرموده: «هذِهِ جَهَنَّمُ می‌رسند، جهنم با دَم خود آنان را از آن‌جا به بالا پرتاب می‌کند و چون به بالای آن می‌رسند، با عمودهای آهنین بر آنان کوفته می‌شود و دوباره به درون جهنم می‌افتند. پس حال آنان، این گونه است.34ـ تفسیر قمی: امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: خداوند گناهکاران را به صورت جاودانه در دوزخ نگه خواهد داشت و پاهایشان را به هم خواهد بست و دست‌هایشان را به گردنشان آویزان خواهد کرد و به آن‌ها لباس‌هایی

از قطران می‌پوشاند که از آن‌ها لباسهایی از پاره‌های آتش برایشان دوخته خواهد شد. آن‌ها در عذابی به سر خواهند برد که گرمای آن بسیار شدید است و آتش آن همه اهل جهنم را در بر می‌گیرد و درهای دوزخ بر روی آن‌ها بسته شده و هرگز بر روی ساکنانش گشوده نخواهد شد و هیچ گاه باد بر آن‌ها نمی‌وزد و غم و اندوه آن‌ها برطرف نمی‌شود. عذاب آن‌ها هر روز شدت می‌یابد و مجازاتشان هر روز از سر گرفته می‌شود. نه جهنم فناپذیر است تا نابود شوند و نه اجل دوزخیان هرگز فرا خواهد رسید.سپس خداوند ندای دوزخیان را نقل می‌کند و می‌فرماید: «ونَادَوا یا مَالِکُ لیقْضِ عَلینَا رَبُّکَ» یعنی از پروردگارت بخواه تا اجل ما را فرا برساند تا ما بمیریم. در این هنگام مالک می‌گوید: «إِنَّکُم مَّاکِثُونَ» 35ـ تفسیر قمی: «یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِیدٍ» جمله استفهام و پرسش است زیرا خداوند به دوزخ وعده داده که آن را پرکند. لذا دوزخ پر می‌شود از گنه گاران و خدا از او می‌پرسد: «هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِیدٍ» پر شدی؟ می‌گوید: آیا باز هم هست؟ یعنی می‌گوید: ظرفیت من کامل نیست؟ و گفته است: بهشت می‌گوید: خدایا به جهنم وعده دادی آن را پر می‌کنی و به من وعده دادی مرا پر و انباشته می‌سازی. دوزخ را پر کردی، مرا با چه چیزی پر خواهی کرد؟ سپس خداوند آن روز خلقی را می‌آفریند و بهشت را با آن‌ها پر می‌کند. امام صادق علیه السلام فرمود: خوشال به حال آن‌ها که هم و غم دنیا را نمی‌بینند. 36ـ تفسیر قمی: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: وقتی آیه «وَجِیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» نازل شد، درباره آن از رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم پرسیدند. ایشـان فرمـود: جبرئیل روح الامین مرا خبر داد: خداوند که هیچ خدایی جز او نیسـت، چون پیشینیان و پسـینیان را گـرد آورد، دوزخ را به پیش می‌آورد، حال آن‌که دوزخ با هزار افسار آورده می‌شود و هر افسـاری از آن را یکصد هـزار فرشـته سـهمگین و خشـمگین گرفته است و صـدایی مهیب و خشم آلـود و نعـره‌ای خوفنـاک دارد و چنـان بـانگی بر می‌آورد که اگر خداوند عـزّ و جـلّ آن را بـرای حسـاب به گـاهی دگر وانگذاشته بود، دوزخ همه را هلاک می‌کـرد. سـپس دوزخ گردن می‌کشد و آفریـدگان را سراسـر، از نکوکـار گرفته تا بدکار، در میان می‌گیرد. در آن هنگام هر آن بنده‌ای که خـدا آفریـده باشـد، از فرشـته تا پیـامبر، همگی نـدا می‌دهند: پروردگارا! مرا دریاب، مـرا دریـاب. حـال آن‌که تو نـدا می‌دهی: پرودگـارا! امّت مـرا دریـاب، امّت مـرا دریاب. آن‌گـاه صـراطی بر دوزخ می‌گذارند که برّان‌تر از شمشـیر است و سه پل بر آن قـرار دارد: بر یکی امـانت داری و رحِم، و بر دومی نمـاز، و بر دیگـری پروردگـار جهانیـان است که هیچ خـدایی جز او نیست. در آن دم آفریـدگان وادار به گـذر از صـراط می‌شـوند و رحِم و امـانت داری جلویشـان را می‌گیرند. اگر از آن‌ها نجـات یابند، نمـاز جلویشـان را می‌گـیرد و اگر از آن نـیز نجـات یابند، پایان راه به پروردگار جهانیان عزّ و جلّ می‌رسد و این کلام خداوند عـزّ و جـلّ است که فرمـود: «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ». این چنین مردم بر روی صـراط با گام‌هـایی گاه لغزان و گاه استوار در می‌آویزند و فرشتگان بر گرد صراط ندا سر می‌دهند:ای بردبـار! بیـامرز و درگـذر و به نیکی خود در گذران و سلامت دار. حال آن‌که مردم بر آن همچون پروانه، فوج فـوج در آتش می‌افتند و چـون تـنی

از آنــان به مهر و رحمت خداوند تبــارک و تعــالی نجــات یابد، سوی صـراط می‌نگـرد و می‌گوید: سـتایش از بـرای خداوندی که پس از نومیدی من، به نیکی و منّت خــویش، مرا از تو نجات بخشید. به راستی که پروردگارمان بسیار آمرزنــده و شــکور است «إِنَّ رَبَّنا لَغَفُــورٌ شَــكُورٌ». 37. تفســیر قمی: حضــرت پــیرامون تفســیر آیه «وَأَسَــرُّوا النَّدَامَـةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَـذَابَ» فرمـود: یعـنی هنگـامی که در آتش جهنم ولیّ خدا را می‌بینند، پشیمانی خـود را پنهـان می‌دارند. بــرخی از حضــرت پرســیدند:ای فرزند رســول خدا! پنهان ساختن پشیمانی در حـالی که آنـان در عـذاب هستند، چه سودی برایشان دارد؟ حضرت پاسخ داد: آنـان از شـماتت دشـمنان بیزارند.38ـ تفسـیر قمی: حضـرت امام جعفر صـادق علیه فرمـود: در جهنم درّه‌ای از بـرای سرکشان است که سَقَر نام دارد. سَقَر از شدّت حــرارت خــود به خداوند شــکایت کــرد و از او خواست تا نفسی بکشد. خداوند این اجـــازه به او داد و او نفس کشـــید و دوزخ را به آتش کشید.کتاب حسین بن سعید و النـوادر و ثواب الأعمال از ابن أبی عمیر همانند آن را روایت کـرده و کافی از پدرش همانند آن را روایت کرده. 39ـ تفسیر قمی: «سَقَرُ» که نـام پرتگـاهی در جهنم است «لَا تُبْقِی وَلَا تَذَرُ» یعنی این‌که چیزی باقی نمی‌گـذارد و همه آن را از بین می‌برد «لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ» بر او نمایان می‌شــود و او را می‌سوزاند «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» فرشتگانی هســتند که آن‌ها را عذاب می‌دهند و این همــان سـخن خداوند عــزّ و جلّ است: «وَمَا جَعَلْنَا أَصْـحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَـةً» و آن‌هـا، فرشتگانی در جهنم هستند که مأمور عذاب دادن مردمند «وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا»، می‌گوید: برای هر شخصی نـوزده فرشـته وجـود دارد که مـأمور عـذاب

دادن وی است.40ـ تفسیر قمی: منظـور از:: «انطَلِقُـوا إِلَی ظِلٍّ ذِی ثَلَاثِ شُـعَبٍ» {بروید به سـوی (آن) دود سه شـاخه} فرمـود: یعـنی این‌که دارای سه شـاخه از آتش است، و منظور از: «إِنَّهَا تَرْمِی بِشَرَرٍ کَالْقَصْـرِ»[(دوزخ) چـون کـاخی (بلند) شـراره می‌افکند] شـراره‌های آتش مانند قصرها و کوه‌ها اسـت، و در این آیه: «کَأَنَّهُ جِمَـالَتٌ صُـفْرٌ» {گـویی شـترانی زرد رنگند}، یعـنی این‌که سـیاه هسـتند. 41ـ تفسـیر قمی: در خصـوص این آیه روایت کرده است که: «وَإِذَا الْجَحِیمُ سُعِّرَتْ»، یعنی این‌که بـرای کافران برافروخته شـد، و جحیم: آتش فوقـانی در جهنم است و جحیم در زبـان عـربی، آتش عظیم را گوینـد، همان‌گونه که خداوند عـزّ و جـلّ می‌فرماید: «ابْنُـوا لَـهُ بُنْیَانًا فَـأَلْقُوهُ فِی الْجَحِیمِ» {بـرایش (کـوره) خـانه‌ای بسـازید و در آتشش بیندازید} که منظـور، آتش عظیم است،42ـ تفسیر قمی: در روایت ابو جارود، اما در مورد «وَیل» به ما گفته اند- البته خداوند دانـاتر است- که نـام چـاهی در دوزخ است.43ـ تفسـیر قمی: در کلام خداوند متعال «تَصْلَی» چهره‌هایشان «نَـارًا حَامِیَـةً * تُسْـقَی مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ»، از شـدت حـرارت آن به فغـان می‌افتد «لَّیْسَ لَهُمْ طَعَـامٌ إِلَّا مِن ضَـرِیعٍ»، عـرق دوزخیـان و آن‌چه از شرمگاه زنا دهنـدگان بـیرون می‌آید «لَا یُسْـمِنُ وَلَا یُغْنِی مِن جُوعٍ». بیان: این‌که فرمـود: «از شـدت حـرارت آن به فغان می‌افتد»، نه آن‌که از انین مشتق شـده باشـد، بلکه وصفی است برای شـدت حـرارت آن، که از آن یا از اهل آن فغـان شـدیدی از شـدت حـرارت شـنیده می‌شـود. وممکن است مشـتق از انین باشد که نـون دوم به یـاء تبدیل شده باشد مانند املیت و امللت. 44ـ تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمـود: در دوزخ آتشی است که

دوزخیان از آن فرار می‌کنند لِکُلِ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ عَنِیدٍ وَ لِکُـلِ شَیْطانٍ مَرِیدٍ وَ لِ کُـلِّ مُتَکَبِّرٍ لا یُـؤْمِنُ بِیَـوْمِ الْحِسـابِ که برای انسان‌های مغـرور متکـبر، سـرکش و دارای عنـاد و شیطان‌های نافرمـان و بدسرشـت، متکـبرانی که به روز قیامت ایمان نمی‌آورند و همه دشـمنان اهل بیت پیـامبر که سـلام و درود خـدا بر آنـان بـاد، آفریـده شـده است. هم‌چنین فرمود: در روز قیامت، عـذاب کسی که در عمق کمی از آتش قــرار دارد و دو کفش از آتش بر اوست که بند کفش‌ها نیز از آتش است، به طوری که در اثر گرمای شدید آن‌ها، مغزش همانند کوره به جوش می‌آید، از همه مــردم آســان‌تر است. او گمــان می‌کند که در میــان دوزخیان، عذاب او از همه مـردم نباشـد؟ فرمـود: مـار و عقرب را تنها وسیله عذاب کسانی قـرار می‌دهد که فکر می‌کردند آن‌ها از خلق خـدا نیسـتند بلکه شـریک دیگـری آن‌ها را خلق کـرده، پس خداوند نـیز عقـرب و مـار را در آتش بر آنــان مســلّط نماید تا وبــال دروغی که بافته و انکـاری که در خلقت آن دو قائل شـدند را بچشـند تا آخر حـدیث. بیـان: شـاید امـام علیه السّـلام این حکم را به انـدازه فهم سـائل بیـان کـرده و حصر در اینجا اضـافی است والا از اکثر روایات این گونه بر می‌آید که غیر آن‌ها نیز به وسیله عقرب و مـار عـذاب می‌شـوند. 48ـ ثـواب الاعمـال: امـام موسی بن جعفر علیهما السّـلام فرمـود: در میان بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و در همسایگی‌اش کــافری مــنزل داشت که با آن مــؤمن مهربــانی و خوشرفتاری می‌کرد و در کـار خـیر دنیـائی با وی همـراه بود، پس چـون آن کـافر درگذشت خداوند خـانه‌ای از گل در دوزخ بــرای او بنا کــرد تا آن‌که از حــرارت آتش او را نگهدارد و روزی‌اش از خارج بدو می‌رسـید، و به او گفته

شد این جزای آن رفتاریست که با فلان همسایه مـؤمنت می‌کردی از مهربانی و همراهی. بیان: این خبرِ حسن که کمتر از صحیح نیست، دلالت بر آن چیست؟ به آنان پاسخ داد:ای یهودیان، مدت این عـذابی که آن را به خـاطر این گناهـان تحمل می‌کـنیم، روزهـای کمی است که پایـان می‌پذیرد و پس از آن ما به نعمت‌های بهشتی می‌رویم و برای امور ناپسند دنیایی عجله‌ای نداریم،برای عـذابی که به انـدازه روزهـای گنـاه ماست که پایـان می‌پـذیرد و ما لذت آزادی از خدمت و لذت نعمت‌های دنیـوی را به دست آورده ایم. و به آن‌چه در آینـده به آن دچـار می‌شـویم اهمیـتی نمی‌دهیم، که اگر دائمی نباشـد، گویا پایـان پذیرفته است. خداوند متعـال می‌فرماید: قُلْ‌ای محمد أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْداً که عذاب شما به علت کفر شـما به محمد و علی و نپـذیرفتن آیـات او در مـورد خـودش و در مورد علی علیه السلام و سایر جانشیان او و دوسـتان او دائمی نیست بلکه آن عـذاب عـذاب دائم است و پایـان پذیرفتنی نیست پس جرات گناه کردن رابه خـود ندهید و به خداوند و رسـول و جانشـین او که مانند یک پـدر مهربـان که نسـبت به فرزند خـود کـریم است به فرمانروایی بر امتش منصوب شده است و رعـایت حـال همه شما را می‌کند کفر نورزید فَلَنْ يُخْلِـفَ اللَّهُ عَهْـدَهُ و شـما که ادعا می‌کنید عـذاب گناهانتـان پایـان می‌پـذیرد، این مطلب در حرزی آمده است: أَمْ تَقُولُـونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُـونَ آیا پیمـانی گرفته‌اید یا این سـخن را از روی جهل می‌گویید؟ شما در هر صورت دروغگو هستید سپس خداوند متعال در پاسخ به آنان می‌فرماید: بَلى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِـهِ خَطِيئَتُـهُ. امـام علیه السـلام فرمـود: بـدی که او را احاطه کـرده، این است که او را از دین

خداوند خــارج کــرده است و ولایت خداوند را که او را از خشم خداوند در امــان میداشت از دل او بــیرون رانــده. این همان شـرک به خداوند و کفر به او و به نبـوت محمد رسول خدا و به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و جانشینان اوست. هر کدام از این موارد، سـیئه ایست که او را احاطه کرده یعنی اعمال او را احاطه کـرده و آن را باطل می‌کند و از بین می‌برد. فَأُولئِکَ مِسـبب این سـیئه هســتند که آنــان را در بر گرفته است أَصْــحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ سـپس رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: ولایت علی حسنه ایست که با وجـود آن هیچ یک از ســیئات زیــانی نمی‌رســاند هرچند که بــزرگ باشد و گناهــان اهل آن تنها با رنج‌ها و ســختی‌های دنیا پاک می‌شود و در آخرت عـذاب کمی می‌بینند و سـپس با شفاعت دوستان طیّب و طاهر خود از آن نجات می‌یابند. و دوستی با دشمنان علی و مخالفت با علی سیئه ایست که هیچ چیز با وجود آن سودی نمی‌رساند و طاعات آنـان تنها سلامتی و خوشی دنیا را به همـراه دارد و در آخـرت پذیرفته نمی‌شود و در عذاب دائمی هستند. 56. المناقب ابن شهرآشـوب: إِنَّما نَحْنُ مُسْـتَهْزِؤُنَ نسـبت به علی بن ابی طــالب و یــاران او. خداوند متعــال فرمــود: اللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ یعنی جزای تمسخر آنان را نسـبت به امـیر مومنــان در آخــرت می‌دهد. به گفته ابن عبــاس در روز قیــامت خداوند به خلق دســتور می‌دهد که از صــراط بگذرند و مومنان به سمت بهشت می‌روند و منافقـان در جهنم می‌افتند. خداوند می‌فرماید:ای مالک، منافقـان را در جهنم به تمسخر بگیر. مالک دری را در جهنم به سوی بهشت باز می‌کند و ندا می‌دهد:ای منافقـان، اینجا اینجا. از جهنم به سوی بهشت بالا بیایید. منافقان هفتاد سـال

در آتش جهنم دست و پا می‌زنند تا به آن در می‌رسند و می‌خواهند که از آن خارج شوند، اما آن در بسته می‌شود و دری به سوی بهشت به روی آنان در جایی دیگر گشوده می‌شود. از آن در ندا می‌آید: به سمت بهشت خارج شوید. آن‌ها مانند دفعه اول دست و پا می‌زنند و وقتی به آن در رسیدند، در بسته می‌شود و درجایی دیگر گشوده می‌شود و همین منوال تا ابد ادامه دارد. 57. تفسیر عیاشی: ابو بصیر: آن‌ها به جهنمی وارد می‌شوند که هفت در دارد. در اول برای ظالم یا زریق است، در دوم برای حبتر است و در سوم برای [خلیفه] سوم و در چهارم برای معاویه و پنجم برای عبد الملک و ششم برای عسکر بن هوسر و هفتم برای ابو سلامه است. این درها برای پیروان آن‌هاست. توضیح: زریق کنایه از ابو بکر است زیرا چشم آبی برای اعراب بد یمن بوده است و منظور از حبتر عمر است که به معنای روباه است و شاید به دلیل حیله گری و مکر او از او کنایه شده است و در روایات دیگر عکس آن آمده است، اما ظاهر این است که اگر حبتر به معنای اول گرفته شود بهتر است و شاید در اینجا مراد از آن همان باشد. و دوم مقدم شده زیرا ستمگرتر و خشن‌تر بوده است. عسکر بن هوسر کنایه از یکی از خلفای بنی امیه یا بنی العباس است و ابو سلامه هم همین‌طور. و بعید نیست که ابو سلامه کنایه از ابو جعفر دوانیقی باشد و احتمال دارد که عسکر کنایه از عائشه و سایر جنگویان حاضر در جنگ جمل باشد زیرا نام شتر عایشه عسکر بوده است و روایت شده که او شیطان است. 58ـ تفسیر عیاشی: علی علیه السلام فرمود: وقتی که زقوم و ضریع در دل جهنمیان می‌جوشد و آن‌ها طلب آب می‌کنند، به آن‌ها

چرک و خون جوشان می‌دهند یَتَجَرَّعُهُ وَ لا یَکـادُ یُسِـیغُهُ وَ یَأْتِیـهِ الْمَـوْتُ مِنْ کُـلِّ مَکـانٍ وَ ما هُـوَ بِمَیِّتٍ وَ مِنْ وَرائِهِ عَذابٌ غَلِیـظٌ و آب جوشـانی که از زمـان خلقت جهنم در حال جوشش است کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُـوهَ بِئْسَ الشَّـرابُ وَ ساءَتْ مُرْتَفَقاً. الْحُسْنی أُولئِکَ عَنْها مُبْعَـدُونَ. توضـیح: ناسـخ، آیه دوم است و منظـور از نسخ در اینجا معنـای مصطلح نیست، بلکه به منزله اسـتثنا یا مفسّـر آن است. 67ـ نهج البلاغه: بترسـید از آتشی که حـرارت آن شـدید است و عمق آن بسـیار است و حلیـۀیعنی زینت آن آهن است و شراب آن چـرک و خـون است. 68ـ نهج البلاغه: علی علیه السلام فرمود: بدانید که این پوست نازک شما تحمل آتش را ندارد پس به خود رحم کنید که شـما تجربه مصـیبت‌های دنیا را دارید و می‌دانید که وقـتی خـاری در دست یکی از شما فرو رود چگونه جزع و فـزع می‌کنید و خـون روان می‌شـود و گرما شـما را می‌سـوزاند، پس چگونه وقتی بین دو طبقه آتش گرفتار شدید و همبسـتر سـنگ‌ها و همنشـین شـیطان شـدید تحمل می‌کنیـد؟ آیا می‌دانید که وقتی خداوند بر آتش خشم بگـیرد، به سـبب خشم او آتش خـود را در هم می‌شـکند و وقـتی بر آتش فریاد بکشد، از ترس فریاد خداوند به سمت درهای جهنم می‌پـرد.ای پـیرمرد، که سن تو بـالا رفته اسـت، وقـتی طـوق آتشـین اسـتخوان گـردن تو را له کند و زنجیرهـای آتشین گوشت دست تو را بخورد چه می‌کنی؟ شـما را به خـدا سـوگندای بنـدگان، که در سـلامتی هسـتید پیش از بیمـاری و در گشـایش هسـتید قبل از تنگنـا، پس در خلاصی خود بکوشید پیش از آن‌که درهـای رهـایی بسـته شود. توضیح: رمضـاء به معنـای زمین بسـیار داغ است و طابق بر وزن‌هاجر و صاحب اجر بسیار اسـت، و حطم به

معنای در هم شکستن و یفن با حرکت حـروف به معنـای پیرمرد مسن است و لهـزه یعـنی با او در آمیخت و قتـیر بر وزن امـــیر به معنـــای شـــیب یا اوایل آن است. إذا التحمت یعنی آن را احاطه کـرد و آن را در برگـرفت و به آن چســبید و نشب الشی ء بالشی ء یعــنی آویخته شد و الجوامع جمع جامعۀ است و به معنـای زنجـیر است زیـرا دست‌ها را به گردن جمع می‌کند. 69ـ خصال: امام صادق علیه السـلام فرمـود: آتش در روز سه شـنبه آفریـده شد که خداوند می‌فرماید: انْطَلِقُـوا إِلی ظِـلٍّ ذِی ثَلاثِ شُـعَبٍ لا ظَلِیــلٍ وَ لا یُغْنِی مِنَ اللَّهَبِ پرســیدم پس چهارشــنبه؟ فرمود: چهـار رکن بـرای آتش سـاخته شد. 70ـ خصـال: بشارگفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: به چه دلیل در روز چهارشـنبه روزه می‌گیرنـد؟ فرمـود: به این دلیل که آتش در روز چهارشــنبه آفریــده شد. 71ـ المحاسن: ابن سنان مانند این روایت را ذکر کرده است. درشــتی و شدت ضد رفق و مدارا است. یا بر بنای تفعیل به معنـای سرزنش وملامت است. 77ـ خصال: اسحاق بن عمـار از امــام کــاظم علیه السـلام نقل می‌کند که در یک حــدیث طولانی فرمود:ای اسحاق در جهنم یک وادی است که به آن «سـقر» گفته می‌شـوند و از وقـتی که آفریـده شـده نفس نکشـــیده اســـت، اگر خداوند به او اجـــازه نفس کشـیدن به انـدازه یک نخ بدهـد، آن‌چه روی زمین اسـت، همه می‌ســوزند و اهل جهنم از حـــرارت و بـــوی گند و پلیـــدی این وادی و آن‌چه خداوند در آن‌جا بـــرای اهلش آمـاده کـرده، (به خـدا) پناهنـده می‌شـوند، و در آن وادی کوهی است که تمام اهل این وادی از حرارت و بوی گند و پلیــدی آن و آن‌چه خداوند در آن‌جا بــرای اهلش آمــاده کـرده (به خـدا) پناهنـده می‌شـوند، و در آن کـوه درّه‌ای

است که همه اهل آن کوه از حرارت و بـوی گند و پلیـدی آن و آن‌چه خداوند برای اهل آن‌جا آمـاده کـرده (به خـدا) پناهنده می‌شـوند، و در آن دره چـاهی است که اهل این درّه از حرارت و بـوی گند و پلیـدی آن و آن‌چه خداوند در آن‌جا برای اهلش آماده کرده (به خدا) پناهنده می‌شـوند، و در آن چـاه مـاری است که تمـام اهل چـاه از خبـاثت و بوی گند و پلیـدی آن مـار و سـمّی که خداوند در نیش آن برای اهلش آمـاده کـرده (به خـدا) پناهنـده می‌شـوند، در شـکم این مـار هفت صـندوق است که پنج صـندوق از امّت‌های پیشین و دو صندوق از این امّت است، می‌گوید: گفتم: فدایت شوم آن پنج تا و آن دو تا کدامند؟ فرمـود: آن پنج نفر قابیل است که‌هابیل را کشت و نمرود «الَّذِی حَـاجَّ إِبْـراهِیمَ فِی رَبِّهِ» که با ابـراهیم در بـاره خداوند به فرشتگان درگاه خـود فرمـان داده تا اشک‌های ریـزان بر قتل حسـین را برگیرند و به گنجینه بهشت آورند و با آب زنـدگانی درآمیزند تا این گونه هـزاران بـار گـواراتر و پـاک‌تر شـود و فرشـتگان اشک‌های افـراد خوشـحال و خنـدان بر قتل حسـین را بر می‌گیرند و به‌هاویه جهنم می‌آورند و با آب جوشان و چرکین و کـدر و کـثیف آن در می‌آمیزند تا هزاران بار به شدت حرارت و سختی عـذاب آن افزوده شود تا عذاب دشـمنان خانـدان محمّد را که به آن‌جا منتقل می‌شوند دشوار گرداند.80.ـ امالی صـدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله در داستان حضرت یحیی فرمـود که حضـرت زکریا فرمـود که می‌گفت دوسـتم جبرئیل از طرف خـدای تبـارک و تعـالی به من بـاز گفته است که در دوزخ کـوهی است به نـام سـکران و در بین آن کوه دره‌ای است به نام غضبان از غضب خدای رحمان تبارک و تعالی در این دره چاهی است که صد سال عمق

دارد و در آن چـــــــاه تابوتهاست از آتش در آن تابوتها صندوقهاست از آتش و جامه‌ها از آتش و زنجیرها از آتش و غلهای آتشـین تا آخر حـدیث. 81ـ علل الشـرائع: امــام صــادق علیه السـلام فرمــود: به حضــرت گفتم آیا می‌توانم با شنل سیاه نماز بخوانم؟ فرمود: با آن لبــاس نماز نخوان زیرا لباس جهنمیان است. می‌گویم بســیاری از روایات این باب در باب نماز و بــاب لبــاس خواهد آمد. 82ـ تفسیر فرات بن ابراهیم: علی علیه السلام فرمود: پیــامبر صــلی الله علیه وآله و ســلم روزی به علی علیه السلام فرمود: جبرییل به من خبر داد که امت من پس از من به تو نیرنگ می‌زننـــــــد، پس ویل بر آن‌ها و ویل بر آن‌هاسه مرتبه. گفتم:ای رســـول اللـــه، ویل چیســـت؟ فرمود: وادی در جهنم است که بیشـتر اهل آن مخالفـان تو هسـتند و کسـانی که نسل تو را به قتل رسـاندند و با تو بیعت شکنی کردند و سه مرتبه طـوبی به کسی که تو را دوست بداردو ولایت تو را در دل دارد. گفتم‌ای رسول الله، طوبی چیست؟ فرمـود: درخـتی است در بهشت که در خانه تو قـرار دارد و شـاخه‌ای از آن در خانه هر یک از شـیعیان تو در بهشت قــرار دارد که بر سر آن‌ها آویــزان است و هر میوه‌ای که دوست بدارند می‌دهد. توضــیح: به گفته جوهری هدلت الشی ء أهدله هدلا یعنی آویزان شد و به پایین آویخته شد و می‌گویند تهدلت أغصان الشـجرة یعنی آویزان شد. 83ـ ثواب الاعمال: از مـردی از یـاران ابو عبد الله علیه السـلام نقل می‌کند و می‌گوید: مــردی از یاران امام صادق علیه السلام بـرای من حـدیث کـرد و گفت: از آن حضـرت شـنیدم که می‌فرمـود: روز قیـامت عذاب هفت نفر از همه سخت‌تر خواهد بــود. اولین آن‌ها پسر آدم علیه السلام است که برادرش را کشــت، و دیگر

نمرود است «الَّذِی حَـاجَّ إِبْـراهِیمَ فِی رَبِّهِ» که با ابـراهیم علیه السلام در بـاره پروردگـارش مجادله کـرد، و بعد دو تن اسرائیلی که قوم خود را یهودی و نصرانی کردنـد، و دیگر فرعـــــون که گفت: «أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی» {من بلند مرتبه‌تـرین پروردگـارِ شـمایم} و سـپس دو تن از این امّت‌اند که شرّ یکی از آن‌ها از دیگری بیشتر بود و هر دو در تابوتی بلـورین از آتش، زیر شـکافی که در دریاهـایی از آتش است خواهند بـود. بیـان: دومی بـدترِ آن دو نفر است. 84ـ تفسیر قمی: علی بن ابراهیم قمی می‌گوید: آیه «إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ * طَعَـامُ الأَثِیمِ» در بـاره ابو جهل بن هشـام نـازل شـده است. «کَالمُهْلِ» به معنـای مس مـذاب است. «یَغْلی فِی البُطُـونِ * کَغَلیِ الحَمِیمِ» یعـنی کـاملا به جـوش درمی آید هُـوَ الَّذِی قَـدْ حَمِیَ وَ بَلَـغَ الْمُنْتَهَی. «خُذُوهُ فَاعْتِلوهُ» یعـنی او را از هر طـرف تحت فشار قرار دهید. سپس او را از بالا به پایین پرتاب کنید. «إِلی سَـواء الجَحِیمِ» سـپس آن مس مـذاب بر سر او ریخته و به او گفته خواهد شد: «ذُقْ إِنَّکَ أَنتَ العَزِیـزُ الکَـرِیمُ» که لفظ آن خـبری است اما به این معناست که این گونه گفته خواهد شد. زیـرا ابو جهل می‌گفت: «انا العَزِیـزُ الکَـرِیمُ» به همین دلیل خداوند در آخـرت او را مـورد انتقـاد قـرار خواهد داد.85ـ تفسـیر قمی: که خداوند: «إِنَّ المُجْرِمِینَ فِی ضَلال وسُعُرٍ» یعنی در عـذاب هستند، و سُعُر: بیابان بزرگی است در جهنم.86ـ تفسیر قمی: در روایت ابو جـارود، از امـام محمد بـاقر علیه السلام روایت شـده است که: منظـور از: «وَإِذَا النُّفُـوسُ زُوِّجَتْ»، بهشتیان با دوشیزگان نرم خو و زیبـارو ازدواج می‌کنند. این در حـالی است که هر کـدام از دوزخیـان، شـیطانی همـراه وی خواهد بـود. جان‌هـای کـافران و

منافقــان با شــیاطین پیوند می‌خــورد و این شــیاطین، همنشــین آن‌ها هســتند.87ـ تفســیر قمی: امــام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «فَأَنذَرْتُكُمْ نَـارًا تَلَظَّى، لَا يَصْـلَاهَا إِلَّا الْأَشْـقَى، الَّذِى كَـذَّبَ وَتَـوَلَّى» فرمــود: در دوزخ درّه‌ای از آتش هست که جز آن نگــون بخت تر، کس دیگری بـدان در نمی‌افتـد، یعـنی فلان کس که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم را دربــاره حضرت علی علیه السلام دروغ گو خواند و از ولایت امیر مؤمنــــــان علیه الســــــلام روی گرداند. آتش دوزخ، قسمت‌های مختلفی دارد؛ پس 94ـ اختصاص: ابن سـلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله سـوالهایی پرسد و در بین ســوالهای او این بــود که: هفــده چیســت؟ حضــرت فرمودند: اما هفده: عبارت از هفده اسم از اسماء خدای تعــالی که نوشــته شــده بین بهشت و جهنم که اگر آن اســماء نباشد چنــان جهنم شــعله می‌کشد که هر که در آسـمان‌ها و زمین است آتش می‌گـیرد و می‌سـوزد. 95. الاختصــاص: علی علیه الســلام فرمــود: روزی به ظهر کوفه به نزد قنبر رفتم و دیدم که شـیطان به سـمت من آمد. گفتم: چه پــیرمرد زشــتی هســتی. گفت:ای امــیر مومنان چرا این را می‌گـویی؟ به خـدا سـوگند سـخنی از خداوند عز و جل بــرایت نقل می‌کنم که وقــتی به دلیل گناه خود به آسمان چهارم سقوط کردم خـود آن را از او شنیدم، گفتم: خداونـدا،ای مـولای من، گمـان می‌کنم که تو بنـده‌ای بـدبخت‌تر از من نـداری. خداوند متعـال به من وحی کرد که من از تو بـدبخت‌تر خلق کـرده ام، به سـوی مالک برو که او به تو نشـان می‌دهد. من به نـزد او رفتم و ســلام گفتم. او گفت: ســلام بر تو بــاد گفتم به من نشان بـده بـدبخت‌تر از من کیسـت؟ مالک مـرا به سـوی

آتش بـــــرد و طبقه اول آن را برداشت. ســـــپس آتش سیاهی بیرون آمد که گمان کردم مـرا می‌بلعد و مالک را بلعید. مالک به آتش گفت:. اهْـدِئِییعنی آرام بـاش. آتش آرام گرفت، سپس مالک مرا با خـود به طبقه دوم بـرد و آتشی بیرون آمد که سیاه‌تر و داغ‌تر از آتش قبل بـود. به آتش گفت: خاموش شو. آتش خـاموش شد تا این‌که مـرا با خـود به طبقه هفتم بـرد و آتش هر طبقه شـدیدتر از طبقه قبل بـود. آتشی بـیرون آمد که گمـان کـردم مـرا می‌بلعد و مالک و جمیع خلق الله را بلعید. من دســـتم را بر چشـمانم گذاشـتم و گفتم مالک به آتش دسـتور بـده خاموش شود که من تـاب آن را نـدارم. مالک گفت: تو تا زمان اجلت فرا نرسد نمی‌میری. پس به آتش دسـتور داد و آتش خـاموش شد. من دو مـرد را دیـدم که زنجیرهـای آتشین بر گردن‌هایشان آویخته شـده بـود و با آن آویـزان شده بودند و بر بالای سر آن‌ها گروهی قـرار داشـتند که گرزهای آتشین با آن‌ها بـود وآن را می‌کوبیدند. گفتم:ای مالک، این دو مـرد کیسـتند؟ گفت که آیا بر سـاق عـرش نخواندی؟ و من دو هـزار سـال پیش از آن‌که خداوند دنیا را خلق کند آن را خوانده بودم که نوشته شده بود: لَا إِلَـهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. من آن را تصدیق کـردم و یـاور علی بـودم. پس گفت: این دو دشـمنان آنـان و کسـانی هســـتند که به آن‌ها ظلم کردند. توضـــیح: شـــاید خداوند متعـال بـرای تعـیین جایگـاه آنـان و به تصـویر کشـیدن بـدبختی آنـان بـرای دیگـران وکسـانی که خـبر آن‌ها را می‌شـنوند، تصـویر آن دو را در جهنم خلق کـرده باشد. 96ـ نوادر راونـدی: پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: خوارترین جهنمیان پسر جـذعان است. گفتند: یا رسـول اللـه، زانوهـایش می‌رسـد، به یـارانش دسـتور

می‌دهد و او را با شلاق می‌اندازند و دوبـاره بلند می‌کنند و قبل از خروج جانش سکرات موت را به او می‌نوشانند. گویا با هزار شمشیر به اوضـربه زده‌اند و اگر قـدرت جن و انس را داشته باشد، همه رگ‌هـای بـدنش در مقابل او لب به شکایت می‌گشایند، از شدت درد عصای آهـنی چند شعبه‌ای که بر پشم‌تر خوابانده می‌شـود و به هر چـیز که بخـورد آن را از جا می‌کند و بـیرون آمـدن جـان کـافر از رگ‌ها و اعضا و مفاصل و موها بدین صـورت اسـت؛ پس وقتی که جان به حلقـوم رسـید، فرشـتگان به صـورت و پشـــتش ضـــربه‌ای می‌زنند و به او می‌گویند: أَخْرِجُـــوا أَنْفُسَـكُمُ الْيَـوْمَ تُجْـزَوْنَ عَـذابَ الْهُـونِ بِما كُنْتُمْ تَقُولُـونَ عَلَى اللَّهِ غَيْـرَ الْحَـقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آياتِـهِ تَسْـتَكْبِرُونَ و این آیه: يَـوْمَ يَـرَوْنَ الْمَلائِكَـةَ لا بُشْـرى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْـرِمِينَ وَ يَقُولُـونَ حِجْـراً مَحْجُـوراً. آن‌ها می‌گویند: بهشت بر شـما حرام باد و می‌گویند روح او از بدن جـدا می‌شـود و ملک المـــوت او را بین پتک و ســـندانی می‌گـــذارد و از ناخن‌هایش خون فـواره می‌زند و آخـرین چـیزی که از او بـیرون کشـیده می‌شـود چشـمان اوست و بـوی تعفن شـدیدی از او به مشـام می‌رسد که همه اهل آسـمان از آن احسـاس اشـمئزازمی کنند و می‌گویند: لعنت خداوند بر او بـاد، بر روح کـافر بـدبویی که از دنیا خـارج شد و خداوند او را لعنت کند و لعنت کنندگان، او را لعن کنند و هنگامی که روح او به آسـمان دنیا بـرود، درهـای آسـمان بسـته می‌شـود که در این آیه آمـده است: لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِى سَمِّ الْخِيـاطِ وَ كَـذلِكَ نَجْـزِى الْمُجْـرِمِينَ. خداوند می‌فرماید: آتش را دوبـاره به او برگردانید که من انسـان را از آن آفریده‌ام و به آن بـاز می‌گـردانم و بـار دیگر از آن خـارج

می‌کنم. وقتی در تابوت قرار گیرد، شـیاطین جسد او را حمل می‌کنند و وقتی او را به قبر رساندند، هر قسـمتی از قبر می‌گوید: خداوندا او را در من قـرار مـده تا این‌که در حفره‌ای قرار داده می‌شود که خداوند مقـدّر فرمـوده است. وقتی او را در لحد گذاشـتند، زمین به او می‌گوید: چه بد وارد شدی‌ای دشمن خدا. به خدا سـوگند وقـتی بر متنمن راه می‌رفـتی، کینه تو را در دل داشـتم و امـروز که در دل من هستی کینه بیشـتری نسـبت به تو دارم. به عـزت پروردگـارم سـوگند که از همجـواری با تو خشـنود نیسـتم و به تنگ آمـده‌ام و از تو وحشت دارم و خواسـته تو را بر آورده نمی‌سـازم.من بـاغی از باغ‌هـای بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های آتش هستم. سپس نکـیر و منکر به سـراغ او می‌آیند که دو فرشـته سـیاه و آبی هسـتند و با دندان‌های خـود قـبر را می‌کنند و چشـمان آن‌ها مانند دو دیگ مسی در میـان مـوی آن‌هاست و صـدای آنـان مانند رعد کوبنده است و چشمانشان بـرق می‌زنـدآن‌ها بر سر او اعمـال زشت او در پیش چشـمش حاضر می‌شـود و می‌گوید: به خـدا سـوگند که همیشه تو را در حـال رویگـردانی از امر خداوند و شـتابان به سـوی گناهـان دیـدم. تو در دنیا سـوار بر من می‌شـدی و اکنـون من می‌خواهم بر تو سوار شـوم و تو را به سـوی آتش بـبرم سپس او زانو می‌زند و کافر بر پشت او سوار می‌شود و به جهنم می‌رود. وقتی به فرشتگان نگـاه می‌کنـد، غل و زنجیر آتشین برایش می‌آورند و از خشم لب خـود را گـاز می‌گیرند. فَیَقُـولُ یا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتابِیَـهْ و خداوند نـدا می‌دهد: او را به سوی آتش بیاورید و زمین زیر پای او و خورشـید بـالای سر او به آتش تبـدیل می‌شـود و آتش می‌آید و به گردنش آویخته می‌شود. او بسـیار می‌گرید و

می‌گوید: وای از دنباله آتش. آتش با او سخن می‌گوید: و خداوند دور نگاه دارد بدن تو را از عذاب تخیرهایی که در طـاعت خداوند داشـتی.سـپس نامه اعمـال او از پشت سـرش می‌جهد و در دست چپ او می‌افتد. سـپس فرشته‌ای می‌آید و سینه او را بهپشـتش می‌دوزد و به او می‌گویند: نامه اعمالت را بخوان. اوپاسخ می‌دهد: چگونه نامه عملم را بخـوانم در حـالی که جهنم روبـروی من است؟ خداوند می‌فرماید: گردنش را بشـکن و پشـتش را بشـکن و پیشـانی‌اش را به پاهـایش بـدوز. سـپس می‌فرماید: خُـذُوهُ فَغُلُّوهُ پس بـرای بزرگداشت سـخن خداوند، هفتاد هزار فرشته عبوس ترشروی او را بـرمی دارند.یکی محاسن او را می‌کند و یکی استخوان‌هایش را له می‌کند و او می‌گوید: آیا به من رحم نمی‌کنیـد؟ آن‌ها می‌گویند:ای بیچـاره، چگونه بر تو رحم کـنیم که خداوند ارحم الـراحمین رحمی به تو نمی‌کند. آیا این تو را آزرده خـاطر می‌کنـد؟ می‌گوید: بله بسـیار زیـاد. می‌گویند:ای بیچـاره، اگر تو را در آتش بینـدازیم چه بر سـرت خواهد آمد؟ فرشته سینه او را هل می‌دهد و او به مـدت هفتـاد هزارسال سـقوط کی کند. آن‌ها می‌گویند: یا لَیْتَنا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَا. سنگی در سـمت راست و شـیطان در سـمت چپ او قـرار می‌گـیرد و گـوگرد شـعله وری در صـورت او روشن می‌شـود و خداوند هفتـاد شـلاق که ضخامت آن به اندازه چهل ذراع است بـرای او می‌آفریند و آن را به دست فرشـته‌ای که مسـوول عـذاب کـردن اوست می‌دهد و طـول فاصـله هر شـلاق تا شـلاق دیگر چهل ذراع است و بین هر دو شلاق مارها و عقرب‌هـایی از آتش و کرم‌هـای آتشـین وجـود دارد که سر آن‌ها همچون یک کوه بزرگ است و ران آن‌ها مثل کوه ورقان

است که کوهی است درمدینه و مشفرآن از خرطوم فیل بلندتر است که او را می‌کشـندو گوش‌هـای او فـرو رفته است و بین دو گــوش او دالان‌هــایی از آتش شــعله ور وجـــود دارد. آتش از مقعد او به قلبش می‌رسد. اما اوبه درهای جهنم نمی‌رسد،تا این‌که هفتاد زنجیر تبدیل به یک زنجیر می‌شود بَیْنَکَ بُعْـدَ الْمَشْـرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَـرِینُ وای بر تو که مرا گمراه کـردی، قـدری از عـذاب خداوند را از من برگـیر او می‌گوید:ای بیچـاره، چگونه عـذاب را از تو برطـــــرف کنم که من و تو در این روز فِی الْعَـــــذابِ مُشْتَرِکُونَ سپس ضربه‌ای به سرش وارد می‌کند که با آن ضـربه به مـدت هفتـاد هـزار سـال سـقوط می‌کند تا به چشــمه‌ای می‌رسد که آنیــهٔ نــام دارد و خداوند متعــال می‌فرماید: تُسْـقی مِنْ عَیْنٍ آنِیَـةٍ وآن چشـمه ایست که حـرارت آن در نهـایت شـدت قـرار دارد و از زمـانی که خداوند جهنم را آفرید روشن است و همه وادیـــان آتش می‌خوابند و آن چشــمه از شــدت حــرارت نمی‌خوابد. و فرشــتگان می‌گویند:ای بیچارگــان، نزدیک بیایید و از آن بنوشید و وقتی از آن رویگردان شدند، فرشــتگان با پتک به آن ضــربه می‌زنند و به آن‌ها گفته می‌شــود: ذُوقُــوا عَــذابَ الْحَرِیــقِ ذلِـکَ بِما قَـدَّمَتْ أَیْـدِیکُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ سپس جام‌هـایی از آهن برایشـان می‌آورند که از چشـمه آنیـهٔ پر شـده است. وقـتی به نزدیک آنـان آورده می‌شـــود، لب‌هایشـــان به هم دوخته می‌شـــود و گوشت صورتشان از هم می‌پاشد و وقتی از آن بنوشــند و در شکم‌های خود بریزنـد، یُصْـهَرُ بِـهِ ما فِی بُطُـونِهِمْ وَ الْجُلُــودُ ســپس ضــربه‌ای به سر او وارد می‌شــود که به واسطه آن ضربه هفتاد هزار سـال سـقوط می‌کند تا در ســـــعیر می‌افتد و وقـــــتی به آن‌جا رســـــید، آتش به

صورت‌های آنان کشیده می‌شود و در این لحظه چشم آن از شدت حرارت چیزی نمی‌بیند. سپس ضربه‌ای به سر او وارد می‌شود که به واسطه آن ضربه هفتاد هزار سال سقوط می‌کند تا به درخت زقوم می‌رسد درختی که تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِیمِ طَلْعُها کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطِینِ هفتاد هزار شاخه از آتش دارد و در هر شاخه هفتاد هزار میوه آتشین دارد و هر میوهاز زشتی مانند سر شیطان است و بوی تعفن دارد. او بر روی صخره‌ای می‌لغزد که مانند آینه است و فاصله هر دو صخره با هم هفتاد هزار سال است شاخه‌های آن از آتش تغذیه می‌کند و میوه آن آتش است و همه چیز آن آتش است. به او می‌گویند:ای بیچاره بالا بیا. اما او هر بار که تلاش می‌کند بالا بیاید می‌لغزد این کار او هفتاد هزار سال طول می‌کشد و هر بار میوه‌ای از آن درخت بخورد، از صبر تلخ‌تر و از مردار بدبوتر و از آهن سخت‌تر است و وقتی میوه به شکم او می‌رسد، مانند آب جوش می‌جوشد. آن‌ها آن‌چه را که در دنیا از غذاهای خوشمزه می‌خوردند به یاد می‌آورند و در حالی که در این تصورات هستند، فرشتگان آن‌ها را می‌کشانند و به مدت زمان طولانی در تاریکی‌های انبوه می‌افتند و وقتی در آتش جای گرفتند، صدایی مانند صدای سرخ شدن ماهی در مقلیبا مانند صدای شکستن نی از آنان به گوش می‌رسد. سپس خود را از روی درخت در دره‌های مذاب پرت می‌کند که از آتش داغ‌تر و جوشان است این دره‌ها آن‌ها را در سواحل می‌اندازد و ساحل آن مانند ساحل شماست ف که آن‌ها را به فاصله یک باع و یک ذراع و یک فتراز خود دور می‌کند آتش مارها و عقرب‌ها را به سوی آنان می‌آورد که مانند قاطر هستند. هر عقرب

شصت نیش دارد که در هر نیش سم فراوان وجـود دارد. مارها مانند بخـاتی سـیاه و آبی هسـتند بـرای هر نفر هفتاد هزار مار و هفتاد هزار عقرب است سپس به مدت هفتـاد هـزار سـال در آتش انداخته می‌شـود و سـوخته نمی‌شـود. سـپس هفتـاد هـزار نفر به شـاخه‌های زقـوم آویخته می‌شـوند و پـایین نمی‌آیند آتش از معقد آنـان به قلب‌هایشان می‌رود لب‌های خـود را می‌گزند و عقلشـان زایل می‌گردد پوست‌ها کباب می‌شـود و گوشت‌ها از بین می‌رود. پروردگـــــــارِ حیّ قیّـــــــوم به خشم می‌آید و می‌گوید:ای مالک، به آن‌ها بگو بچشید که چـیزیجز عـذاب را بر شما نمی‌افزاییم.ای مالک، آتش را شـعله ورتر کن آتش را شـــعله ورتر کن که بر کســـانی که مـــرا بر روی عـرش خـود نکـوهش می‌کردند و حقم را پایمـال کردند خشم گرفته‌ام و من ملِک جبّار هسـتم. مالک نـدا می‌دهد که‌ای گمراهان وای مسـتکران و صـاحبان نعمت در دنیـا، آتش جهنم را چگونه یافتیـد؟ آن‌ها می‌گویند: دل‌هـای ما را نابود کرد و گوشـتمان را خـورد و اسـتخوان‌های ما را در هم شکست و ما هیچ یاور و فریادرسی نـداریم. مالک می‌گوید: به عـزت پروردگـارم سـوگند که عـذاب شـما را زیاد خواهم کـرد. آن‌ها می‌گویند: اگر خداوند ما را مـورد عـــذاب قـــرا دهد هیچ ظلمی به مـــانکرده است. مالک می‌گوید: فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِيرِ یعنی بر اصحاب سعیر دوری بـاد. خداوند جبّـار به خشم می‌آید و می‌گوید:ای مالک، آتش را شعله ور کن، آتش را شـعله ور کن. مالک خشـمگین می‌شـود و ابر سـیاهی را بر سر آنان می‌فرستد که بر همه جهنمیان سایه می‌افکند و نـدا می‌دهد و اول و آخر و برتر و پست‌تر صـــــــــدای او را می‌شنوند. می‌گوید: دوست دارید چه چـیزی بر سر شـما

ببـارد؟ می‌گویند: آب سـرد که تشـنه ایم. خـواری آن‌چه بسـیار است و سـنگ و پتک و آهن و خونـابهو کرم‌هـای آتشین بر شما می‌بارد. چهره و پیشانی آنان می‌سوزد و چشم‌هایشـان تاریک می‌شـودو استخوان‌هایشـان در هم شکسـته می‌شـود. در این هنگـام می‌گویند: وای بر ما. و وقـتی اسـتخوان‌های آنـان دیگر گوشـتی نداشـت، خشم خداوند بیشتر می‌شود و می‌گوید:ای مالک، آتش را مانند هـیزم بر آن‌ها بکش. سـپس امـواج آتش به مـدت هفتـاد سال به آن‌ها زده می‌شود و پس از آن درها به روی آنان بسـته می‌شـود و فاصـله هر در تا در دیگر به انـدازه یک مسـیر پانصد سـاله است و قطر هر در به انـدازه یک مسـیر پانصد سـاله است. سـپس هر یک از آنـان در سه تـابوت آهـنین از آتش قـرار داده می‌شـود که بر بـالای یک‌دیگر قـرار دارند و هیچ صـدایی به جز ناله و شـیون و صـدای الاغ و قـاطر و صـدای سگ از آنـان به گـوش نمی‌رسد.آن‌ها کر و لال و کور هستند و هیچ سـخنی مگر ناله و شـیون نمی‌گویند. پس درهـای جهنم به روی آنـان بسـته می‌شـود و سـتون‌هایش پـایین می‌آید و روحی به آنـان وارد نمی‌شـود و هیچ غصه‌ای از آنـان برطـرف نمی‌گردد. آتش بر آنان مطبّق است یعنی هیچ راه فراری از آن ندارند و هیچ فرشـته‌ای بـرای آن‌ها شـفاعت نمی‌کند و هیچ دوست صـمیمی از بین بهشـتیان ندارند و پروردگار آن‌ها را فرامـوش کـرده است و یـاد آنـان را از دل بنـدگان زدوده است و هیچ‌کس آنـان را یـاد نمی‌کند. توضـیح: الفضخ و الشـدخ به معنـای شکسـتن است و الخیـاس یا جمع الخیس است به کسـر، که به معنـای درخت انبوه است و یا در اصل «جبـال» بـوده که تحریف شـده است. فلا یخطئانـه، یعـنی ضـربه آن‌ها بر دیگـری

قــرار نمی‌گــیرد و در بعضی نســخه‌ها آمــده است فلا یخبطانه، از این سخن که می‌گویند: خبطت الرجل یعــنی احســان به کسی بــدون این‌که بین آن‌ها آشــنایی وجــود داشته باشد. و در قاموس آمـده است: کسف حاله یعـنی بد حال شد و فلان نکس طرفهو رجل کاسف البال یعنی بدحال. فیرحل قفاه یقـال رحلت البعـیر إذا شـددت علی ظهــره الرحل و الظــاهر فیرکل و الرکل به معنــای لگد زدن است و عجــــــزة الشی ء آخر آن است. مما أعقبتا یعـنی مجـازاتی که به سـبب کوتـاهی در اطـاعت خداوند برای شما به جا ماند. یا از این ســخن آنــان است: عقبت الرجل وقــتی نســبت به کسی نیّت بد داشــته باشی. و العضوض یعـنی چـاه عمیق و السـوخاء به معنـای زمیـنی است که پا در آن فــرو می‌رود و شــاید منظــور از آن در اینجا کنایه از لغزش پا به سـمت پـایین باشد. و الفـتر به کسر فاصله بین انگشت اشاره و سبّابه است و الــدلم به ضم جمع أدلم است و به معنــای ســیاهی شــدید است. و الخطــــاف به معنــــای عصــــای آهــــنی است و جمع آن خطـاطیف است و در نسـخه اصـلی تحریف‌هـایی وجــود داشت که در اینجا ذکر نشد. 100ـ می‌گــویم در صــحیفه سـجادیه آمـده است که امـام زین العابـدین علیه السـلام پس از نماز شب این دعا را می‌خواند: خداوندا به تو پنـاه می‌بــرم از آتشی که آن را بر کســانی که از فرمــان تو ســرپیچی کردند سـخت گرفـتی و با آن کسـانی را که از رضای توروی گرداندندتهدید کردی و از آتشی که نــور آن ظلمت است و انــدک آن دردنــاک است و دور آن نزدیک است و از آتشی که خود را می‌خورد و می‌بلعـدو ازآتشی که اسـتخوان‌ها را به پــودر تبـدیل می‌کند و به اهل خــود شــرابی داغ می‌نوشــاند و ازآتشی که به تضــرع و زاری

هیچ‌کس رحم نمی‌کند و نمی‌تواند کمـــــتر شـــــود و بر ساکنان خود بسیار داغ و پر حرارت است و عـذاب شـدید دارد و به تو پناه می‌برم از عقرب‌هـای آن‌که دهـان خـود را بـــاز کـــرده انـــدو مارهـــایی که نیش خـــود را به هم می‌سایندو شراب آن‌که امعـاء و احشـاء سـاکنان خـود را نـــابود می‌کند و دل آنـــان را از جا می‌کند و از تو طلب هـدایت می‌کنم و طلب دوری از آن آتش و چـیزی که آن را به تاخیر بیندازد دارم. 101ـ نهج البلاغه: در نامه‌ای به محمد بن ابی بکر: بترســـید از آتشی که بســـیار عمیق است و حـــرارت شـــدیدی دارد و عـــذاب آن تـــازه اســـت، سرایی که در آن رحمتی نیست و دعایی شنیده نمی‌شود و هیچ گشایشی وجود ندارد. 102ـ العقائد: عقیده ما در مورد جهنم این است که سرای خواری و پستی و انتقـام از کفّار است و کـافران و مشـرکان و کسـانی که از امر الهی سرپیچی می‌کنند در آن‌جاویدانند. اما گناهکاران که یکتاپرست هستند، با رحمتی که آن‌ها را در برمی گیرد و شـــفاعتی که به آن‌ها می‌رسد از آن خـــارج می‌شـــوند. و روایت شـــده است که وقـــتی یکتاپرســـتان به آتش وارد شـــوند، هیچ عـــذابی به آنـــان نمی‌رسد و همه عـــذاب‌های دردناک در هنگام خروج آنان از آتش نـــازل می‌شـــود. این عذاب‌ها جزای اعمـال آنـان است و خداوند بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیـدِ نیست و جهنمیـــان بیچارگـــان واقعی هســـتند لاَ یُقْضی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُـوا وَ لا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَـذابِها لا یَـذُوقُونَ فِیها بَرْداً وَ لا شَراباً إِلَّا حَمِیماً وَ غَسَّاقاً اگر غذا بخواهند از زقوم به آنان می‌دهند و اگر فریاد خواهی کنند، یُغاثُوا بِمـــاءٍ کَالْمُهْـلِ یَشْـوِی الْوُجُـوهَ بِئْسَ الشَّـرابُ وَ ســاءَتْ مُرْتَفَقاً یُنادَوْنَ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُـدْنا فَإِنَّا ظالِمُونَ پس مدتی جواب آنان را نمی‌دهند و ســپس

به ایشان می‌گویند: اخْسَـؤُا فِیها وَ لا تُکَلِّمُـونِ وَ نـادَوْا یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ قالَ إِنَّکُمْ مـاکِثُونَ. و روایت شـده است خداوند عز و جل دستور می‌دهد افرادی را به سوی آتش بیاورنـد، سـپس به مالک می‌گوید: به آتش بگو پـای آنـان را نسـوزاند زیـرا آن‌ها با این پا به سـمت مسـاجد می‌رفتند و دست آنان را نسوزان زیـرا آنـان این دسـتان را به دعا بلند می‌کردند و زبـان آنـان را نسـوزان زیـرا قـرآن را بسـیار تلاوت می‌کردند و صـورت آن‌ها را نسـوزان زیـرا وضو می‌گرفتند. مالک می‌گوید:ای بیچارگان، حال شما چگونه است؟ می‌گویند: ما برای غیر خـدا کـار می‌کـردیم و به ما گفته شد: ثـواب خـود را از کسی بگیرید که برایش کـار کردید. توضـیح: می‌گـویم به گفته شـیخ مفید آتش خانه کسی است که نسـبت به خداوند معرفت نداشت و برخی از اصحاب معرفت نیز به واسـطه گناهـان خـود به آن وارد می‌شـوند، اما در آن‌جاودان نیستند. بلکه از آن به نعمت‌های جـاودان کـوچ می‌کنند و تنها کافران در آتش جاویدانند و خداوند متعال می‌فرماید: فَأَنْـذَرْتُکُمْ نـاراً تَلَظَّی لا یَصْـلاها إِلَّا الْأَشْـقَی الَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلَّیمنظور از صلی در اینجا جاودانگی در آن است و خداوند متعـال فرمـود: إِنَّ الَّذِینَ کَفَـرُوا بِآیاتِنا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ ناراًو فرمـود: إِنَّ الَّذِینَ کَفَـرُوا لَـوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَـهُ مَعَـهُ لِیَفْتَـدُوا بِـهِ مِنْ عَـذابِ یَوْمِ الْقِیامَـةِ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْکه در هر دو آیه جـاودانگی در آتش مطرح شده است که فقط مربـوط به کفـار است و کسـانی را که با دلایل عقلی و کتـاب خداوند و روایـات ظاهر مشهور و اجماع سابق برای اهل بدعت از اصـحاب وعیدنسـبت به خداوند معـرفت دارند در بر نمی‌گـیرد. سـپس می‌گوید: جـایز نیست که کـافر نسـبت به خداوند

معـرفت داشــته باشد و کسی که به او ایمــان دارد به او معـرفت پیـدا می‌کند و هر کس که به اصـول دین ما کفر بـــــــورزد نســـــــبت به خداوند جاهل است و هریک از نمازگزارانی که به سـوی قبله اسـلام نمـاز می‌گـزارد، با اصول ایمـان مخـالفت کنـد، از نظر ما نسـبت به خداوند جاهل است حتی اگر توحید خود را آشکار کند همـان‌طور که کـافر به نـبی اکـرم صـلوات الله علیه و آله جاهل به خداوند است، هر چند در میـان آنـان کسی وجـود داشـته باشد که به توحید خداوند اعــتراف دارد و با رفتــار خــود طـوری وانمـود می‌کند که مستضـعفان را به این تـوهم می‌انــدازد که نســبت به خداوند متعــال معــرفت دارد و خداوند فرموده است: فَمَنْ یُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا یَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاًبا این آیه مومن را از احکام کـافران خـارج کـرده است و خداوند متعال فرمود: فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُــونَ حَتَّی یُحَکِّمُـوکَ فِیما شَـجَرَ بَیْنَهُمْـاین آیه از کـافران به پیـامبر ایمــان را نفی کــرده است و بــرای آنــان با شک در آن معرفت نسبت به خداوند متعـال را اثبـات نکـرده است و خداوند فرمود: قـاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُـونَ بِاللَّهِ وَ لا بِـالْیَوْمِ الْآخِـــرِ تا آن‌جا که می‌گوید: وَ هُمْ صـــاغِرُونَکه ایمـــان یهودیــان و مســیحیان را نفی کــرده است و بر آن‌ها به کفر و گمراهی حکم کرده است. می‌گویم برخی روایــات متعلق به بهشت و جهنم در احتجــاج الرضا علیه الســلام علی سـلیمان مـروزی که قسـمتی از آن در بـاب صـفات محشر و بــاب بهشت و جهنم دنیا آمــده اســت، در ادامه خواهد آمد. می‌گـویم پس از روشن شـدن حق در نـزد تو که در آیات بسیار و در روایات متواتر از صفات بهشت و جهنم و ویژگی‌های آن آمده است، به برخی از آن اشـاره می‌کـــنیم که فرقه‌هـــای مخـــالف با دین از حکیمـــان و

فلاسفه بـرای نشـان دادن دشـمنی خـود با حق آشـکار و مخـــالفت خـــود با شـــریعت پیـــامبران گفته‌اند. شـــارح المقاصد در تایید مـــذهب حکیمـــان در جهنم و بهشت و ثواب و عقاب کسـانی که معتقد به عـالم مثل هسـتند، و به سایر چیزهایی که مفصلا در شـرع آمـده است اعتقـاد دارند مطالبی ارائه می‌کند. اما بنابر آن‌چه که مسـلمانان می‌گویند در عالم مثل چیزی از جنس محسوسـات وجـود ندارد و اکثریت آن را از قبیل لذت و الم عقلی محسـوب می‌کننـــد، چـــرا که نفس انســـان چه این‌که آنطـــور که افلاطـــون گفت ازلی محســـوب شـــود و چه آن‌که بنا بر نظریه ارســـطو ابـــدی باشـــد، با نـــابودی جسم از بین نمی‌رود بلکه باقی می‌ماند و از کمالات خود لذت می‌برد و از ادراکـات خـود شـاد است و این سـعادت و ثـواب و بهشت اوست که در مـراتب با هم اختلاف دارد و احـوال متفـــــاوت دارد، یا دردنـــــاک است که با از دست دادن کمالات و فساد اعتقـادات همـراه است و این شـقاوت و عـــذاب و جهنم اوست که در جزییـات متفـاوت است که انسان به دلیل مشـغول بـودن به امـور جسـمانی در این عـالم و غـرق شـدن در تـاریکی عـالم طـبیعت و علایق و دلبســـتگی‌های آن، متوجه این موضـــوع نشـــده است و تفاصـیل ثـواب و عقـاب و مسـائل مربـوط به آن شـنیده شـــده است. البته این‌ها به صـــورت مجـــاز آمـــده است و احـــوال ســـعادت و شـــقاوت و لـــذت و الم و رســـیدن از شـقاوت به سـعادت، مفصلا آمـده است. شـقاوت ابـدی همـان جهل مـرکب و شر متضـاد است نه جهل سـاده و خلق و خـــوی خـــالی از فضـــیلت که شـــقاوت آن منقطع است و چه بسا اصلا به شـــقاوت نیانجامد. وتوضـــیح آن این است که از دست رفتن کمـالات نفس یا به‌ی کـدلیل

عدمی است مثل نقص غریزه عقل، یا وجودی است مثل وجود امـور متنـاقض با کمـالات که یا راسخ است یا غـیر راسخ. و هر یک از این سه قسم، یا بر حسب قوه نظری است یا عملی که به شش دسـته تقسـیم می‌شـود. آن‌که بر حسب نقص غریـزه است پس ازمـرگ در هر دو قـوه مخلـوق نیست و عـذابی به سـبب آن نـازل نمی‌شـود و آن‌که به سبب تنـاقض راسخ در قـوه نظریه اسـت، مانند جهل مرکب که صورتی برای نفس می‌شـود و از آن جـدا نمی‌شود و مخلوق نیست. اما عذاب آن ابـدی است و اما سه مـورد دیگر یعـنی نظـری غـیر راسخ مانند اعتقـادات عـوام و اعتقـادات تقلیـدی و عملی راسخ و غـیر راسخ مانند اخلاق و صـفات ثـابت زشت مسـتحکم و غـیر مسـتحکم که پس از مـرگ به دلیل عـدم نفـوذ آن زایل می‌شود یا به دلیل این‌که هیئت‌هایی است که از افعال و مزاج‌ها برداشت می‌شـود و با زوال آن از بین می‌رود، اما در شـدت و ضـعف و زشـتی و سـرعت و کنـدی زوال اختلاف دارد و عـذاب آن در کم و کیف بر حسب دو اختلاف متفـاوت است و وقـتی نفس دانست که کمـال فـانی دارد، یا به دلیل اکتسـاب امـور متضـاد با کمـال به دلیل تسـاهل او در کسب کمـال و عـدم اشـتغال او به علـوم یا به دلیل اشـتغال به چـیزی که او را از اکتسـاب کمال بازمی دارد. و اما نفس‌های سالم خالی از کمال و از آن‌چه که متضـاد آن اسـت، و از شـوق به کمـال در گشـایش رحمت خداوند هسـتند و از جسم خـارج است و به سـوی سـعادتی که شایسـته آن است می‌رود و از دردهای بیچارگان درد نمی‌کشـد، اما به عقیـده بـرخی از فلاسفه جـایز نیست که این نفس‌ها به ادراک نرسد و به ناچـار باید متعلق به جسم‌های دیگر باشد زیـرا تنها با

ابزار جسمانی درک می‌شود. در این هنگام یا به اصول صورت مثالی آن تبدیل می‌شود و نفس آن می‌باشد و این اعتقاد به تناسخ است، و یا این‌که تبدیل نمی‌شود و این همان چیزی است که ابن سینا و فارابی به آن اعتقاد دارند که به اجرام آسمانی متعلق است نه بنا بر این اصل که نفس مدبّری دارد برای امور خود دارد، بلکه بنا بر این اصل که برای امکان تخیل از آن استفاده می‌کند سپس صورت‌هایی را که به آن اعتقاد داشت و در تصور نفس وجود داشت در مخیله جای می‌دهد. پس خیرات اخروی را بر حسب تصورات خود مشاهده می‌کند و جایز است که این جرم از هوا و دود متولد شده باشد بدون آن‌که با مزاجی که فیضان نفس انسانی را اقتضا کند تقارن پیدا کند. حکیمان حتی اگر معاد جسمانی و ثواب و عقاب محسوس را اثبات نکرده باشند، آن را انکار نکردند بلکه آن را جزو امور ممکن محسوب کردند، البته نه بر وجه اعاده معدوم و حمل آیات وارده را بر ظواهر آن‌جایز دانستند و تصریح کردند به این‌که با اصول حکمی قواعد فلسفی مخالف نیست و وقوع آن در حکمت الهی بعید نیست. زیرا تبشیر و انذار در امر نظام معاش و صلاح معاد نفع ظاهری دارد و در ثواب مطیع و عذاب گناهکار کاربرد دارد. و سبب ازدیاد منافع است و در مقایسه با اکثریت خیر است، هر چند در حق عذاب کننده ضرر باشد پس از جمله خیرات کثیری است که شر قلیل لازمه آن است، به منزله قطع عضو برای سلامتی بدن. مانند این را شیخ ابن سینا در رساله مبدا و معاد ذکر کرده است و این جواز را ذکر نکرده و از ترس دینداران زمانه خود تنها جواز آن را در شفاء ذکر کرده است و این بر کسانی که به کلام او رجوع می‌کنند

و از اصول او پیروی می‌کنند پوشیده نیست که کلّ آن با آن‌چه که در شریعت پیامبران وارد شده مطـابق نیست و آن‌ها برخی از اصول شریعت را پوشیده نگـاه می‌دارند و در هر دوره‌ای ضـروریات دین را با زبـان خـود از تـرس قتل و تکفیر از مومنان زمانه خـود مخفی می‌کنند. آن‌ها با زبان خود مومن هستند اما دل‌هایشان رویگردان است و اکثر آن‌ها کافر هستند و به جان خـودم قسم که کسی که معتقد است از واحد تنها واحد صـادر می‌شـود و هر حـادثی مسـبوق به مـاده است و هر چـیز که ثـابت شـود قـدیم اسـت، عـدم آن ممتنع است و عقـول و افلاک و عناصر هیولا و انواع متوالده قدیم هستند و اعاده معدوم جـایز نیست و افلاک متطـابق هسـتند و عنصـریات فـوق افلاک نیسـتند و امثـال آن. چگونه به شـریعت‌ها و آیـات الهی و روایات متـواتر که امـور واجب در آن آمـده است ایمـان دارد و خداوند يَفْعَـلُ ما يَشـاءُ و يَحْكُمُ ما يُرِيـدُ و حدوث عالم و حدوث آدم و معاد جسمانی و وجود بهشت در آسمان که حور و قصر و ساختمان و منزل و درخت و رود دارد و آسمان‌ها که پـاره و درهم پیچیـده می‌شـود و سیاره‌ها که پراکنده می‌شود و می‌افتد و نـابود می‌شـود و فرشـتگان که جسم هسـتند و آسـمان از آن‌ها پر شـده است که پایین می‌آیند و بالا می‌روند و پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم که به آسـمان معـراج کـرده است و هم‌چـنین عیسی و ادریس علیه السـلام و بسـیاری از معجزات پیامبران و جانشینان آن‌ها از جمله شق القمر و احیـای مردگـان و رد الشـمس و طلـوع آن از مغـرب و کسوف خورشید در غـیر وقت آن و خسـوف مـاه در غـیر وقت آن و امثال آن و کسی که انصاف داشته و به سخن ایشـان رجـوع کـرده می‌داند که آن‌ها با شـریعتمداران

رفتـار تمسـخرآمیز دارند و یا این‌که پیـامبران را حیله گر می‌خوانند و کسـانی که مـردم را گمـراه می‌کنند و چـیز قابل فهمی نمی‌آورند بلکه در مدت برانگیخته شدن خـود آن‌ها را فریب می‌دهند. خداوند ما و سـایر مومنـان را از شبهه‌های آنان در امان بدارد و ان شـاء الله در این بـاره کتاب جداگانه‌ای خواهیم نوشت و خداوند توفیق دهد.

حضرت علی در روز قیامت

1. امـالی صـدوق: مخـدوج بن زید ذهلی گوید چـون رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله مسـلمانان را با هم برادر ساخت و به علی فرمودای علی تو بـرادر منی و تو نسبت به من چون هرون باشی نسبت به موسی جز این‌که پس از من پیغمـــــبری نباشدای علی نمیـدانی اول کسی که روز قیـامت خوانـده شود منم که در سمت راست عـرش بایسـتم و حله سـبزی از از حله‌هـای بهشـتی بپوشم و پس از آن پیغمبران را دنبال هم بخوانند و در دو صف سـمت راست عرش در سایه آن بایستند و جامه‌های سـبز بهشتی پوشـند، آگـاه بـاش‌ای علی به تو خـبر دهم که امت من اول امتها در قیامت محاسـبه شـوند و تو را بشـــــارت دهم که تو اول کسی باشی که دعوت شوی برای خویشی و مقامی که نسبت بمن داری و پرچم مرا که پـرچم حمد است به تو دهند و میـان دو صف آن را بکشی و آدم و همه خلق خـدا روز قیامت در سایه پرچم من باشند که درازای آن هـزار سـال راه است و نـوکش از یـاقوت سـرخ و نیش از سیم سـپید و دسـته‌اش در سبزیست و سه شـعبه از نـور دارد یکی در مشـرق و دیگـری در مغـرب و سـومی در وسط دنیا سه سـطر بر آن نوشته: اول بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الـرَّحِيمِ دوم الْحَمْـدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ سـوم لا إِلـهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُـولُ اللَّهِ طول هر سطری هزار سال مسـافت و پهنـای آن هزار سال مسـافت تو پـرچم را بکشی و حسن سـمت راست تو و حسـین سـمت چپ تواست تا

میان من و ابراهیم در سایه عرش بایستی و جامه سبزی از جامه‌های بهشتی بپوشی و منادی از عرش جار زند چه خوب پدریست پدرت ابراهیم و چه خوب برادری است برادرت علی هلا به تو مژده دهم‌ای علی که تو با من دعوت شوی و با من جامه در بر کنی و با من زنده شوی.

بیان: جزری گوید زج النصل آن است که در جانب چوب سوراخی باشد و در آن حلقه یا بستی فلزی اندازند تا آن را نگهداشته وآن‌چه در درون آن است حفظ کند وفیروزآبادی گویدآهنی است که در بن نیزه بکار می‌رود.

1. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل شاد و خرم نزد من آمد باو گفتم در این شادی بگو بدانم مقام برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام نزد پروردگارش چونست؟ گفت‌ای محمد بدان که تو را بسه پیغمبری انگیخته و برسالت برگزیده در این وقت فرود نیامدم مگر برای همین موضوع‌ای محمد علی اعلی تو را سلام میرساند و میفرماید محمد پیغمبر رحمت منست و علی مقیم حجت من، دوستدارش را عذاب نکنم گر چه گناه من ورزد و بدشمنش رحم نکنم گرچه فرمانم برد، ابن عباس گوید پیغمبر دنبال آن فرمود روز قیامت جبرئیل نزد من آید و لواء حمد را بدست دارد که هفتاد شقه دارد و هر شقه‌اش از خورشید و ماه پهن‌تر است آن را بمن دهد و من بگیرم و به علی بن ابی طالب علیه السلام دهم، مردی گفت یا رسول اللّٰه چطور علی تاب حمل آن دارد و گفتی هفتاد شقه دارد که هر کدام

از خورشید و ماه وسیعترند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله خشم کرد و فرمودای مرد روز قیامت خدا به علی نیروی جبرئیل دهد و زیبائی یوسف و حلم رضوان و نزدیک به آواز داود اگر نبود که داود خطیب بهشت است آواز او را بوی می‌داد علی اول کسی است که از سلسبیل و زنجبیل نوشد و علی و شیعیانش نزد خدا مقامی دارند که اولین و آخرین بدان رشک برند.

2. خصال: ابن عباس گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل شاد و خندان نزد من آمد گفتم دوستم جبرئیل با این شادی که داری بگو بدانم مقام پسر عمم و برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام نزد پروردگارم چیست؟ گفت سوگند بدان که تو را به پیغمبری گماشته و برسالت برافراشته اکنون بزمین فرود نشدم مگر برای همین مطلب‌ای محمد خداوند علی اعلی بشما دو تن سلام میرساند و میفرماید محمد پیغمبر رحمت من است و علی مقیم حجت من، کسی که علی را دوست دارد عذاب نکنم اگر چه گناه مرا ورزد بدشمنش رحم نکنم اگر چه مرا اطاعت کند گوید سپس رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود جبرئیل با پرچم حمد که هفتاد شقه دارد و هر شقه آن از آفتاب و ماه پهن‌تر است نزد من آید من بر یکی از کرسیهای رضوان بالای منبری از منبرهای قدس نشسته باشم آن پرچم را بگیرم و به دست علی بن ابی طالب علیه السلام بسپارم عمر بن خطاب از جا جست و عرض کرد یا رسول اللّٰه با آن‌که هفتاد شقه دارد که هر کدام از آفتاب

و ماه پهن‌تر است چگونه علی تــاب می‌آورد که آن را بکشد؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود چون روز قیـــامت شـــود خداوند به علی علیه الســـلام توانائی جبرئیل و نور آدم و حلم رضوان و زیبــائی یوسف و نزدیک به آواز داود را عطا کند و اگر نبود این‌که داود خطیب علی علیه الســـــلام در بهشت اســت، خداوند مانند صـدای داود را به او می‌داد. و بـــرای علی علیه الســـلام و شـــیعه او در بهشت جایگاهی است که اولین و آخـرین غبطه و حسـرت آن را می‌خورند.

3. عیــون اخبــار الرضا علیه الســلام: أمیرالمؤمــنین گفتند که: رسـول خـدا صـلّی الله علیه وآله وسـلّم گفتند:ای علی! تو اوّلین کسی هســـــتی که داخل بهشت می‌شــوی! و در دست توست لــوآء من، که آن لـوآءِ حمد است! و آن دارای هفتـاد شـقّه است که هر یک از آن شُقّه‌ها از خورشـید و مـاه بزرگـتر است تا آخر حدیث!.

4. عیون اخبار الرضا علیه السلام از پـدران خـود نقل کـرد که رسـول خـدا صـلی اللّه علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ! من از خدایم در بـــاره تو پنج چیز درخواست کردم و همه را عطا فرمــود، یکی از آن‌ها این‌که تو در آن روز پرچم مرا که لواء اکبرش گویند و بر آن این عبارت نوشته شده است که «المفلحـون هم الفـائزون بالجنّة»}رسـتگاران آنانند که به بهشت دست یافتند{بــدوش تو باشد و تو حامل آن باشــی، خداوند این را پــذیرفت تا آخر حدیث.

5. امالی شیخ طوسی: سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند که از او راجع به سخن خداوند: «وعد اللّه الذین آمنوا و عملوا الصالحات» پرسیدند، او گفت: گروهی همین سؤال را از پیامبر کردند و گفتند:ای پیامبر خدا این آیه درباره چه کسی نازل شده است؟ گفت: چون روز قیامت شود، پرچمی از نور سفید بسته می‌شود و ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد که سرور مؤمنان علی فرزند ابوطالب، برخیزد، پس علیّ بن ابی طالب بر می‌خیزد و آن پرچم را که از نور سفید است به دست او می‌دهند همه سابقان و ایمان آورندگان نخستین از مهاجرین و انصار زیر آن پرچم هستند و کس دیگری با آنان مخلوط نمی‌شود، تا این‌که بر منبری از نور رب العزه می‌نشیند و همگی یک به یک به او عرضه می‌شوند پس اجر و نورشان را به آنان می‌دهد و چون به آخرین آن‌ها می‌رسد، به آنان گفته می‌شود: منزل‌های خود را در بهشت شناختید، همانا پروردگارتان به شما می‌گوید: آمرزش و پاداش بزرگی نزد من است (یعنی بهشت) پس علیّ بن ابی طالب علیه السلام و آن گروه که زیر پرچم او هستند برمی خیزند تا این‌که آنان را به بهشت وارد کند. سپس به منبر خود برمی گردد و پیوسته همه مؤمنان بر او عرضه می‌شوند و آن کس را که می‌خواهد وارد بهشت می‌کند و گروه‌هایی از آنان را در آتش رها می‌سازد و این است معنای سخن خداوند: «الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم اجرهم و نورهم» یعنی سابقان نخستین و اهل ولایت. و این سخن

خداوند: «و الـــذین کفـــروا و کـــذبوا بایاتنا اولئک اصحاب الجحیم» آنان کسانی هســتند که علی آتش را بر آنــان تقســیم کــرده و آنــان مســتحق جهنم هستند.

6. کشف الیقین: از کتاب کفایة الطـالب: پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله فرمودند: روزگـاری بر مـردم خواهد گذشت که جز ما چهـــار نفر کسی ســـواره نخواهد بود. عباس بن عبـدالمطلب عمـوی ایشـان عرض کرد: پدر و مـادرم به فـدایت، این چهـار نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: من که بر براق سوارم و برادرم صالح بر شتر خدا سوار است که مردمش آن را پی کردند، و عمویم حمزه، مرد شجاع خــدا و پیــامبرش بر شــتر عضــباء و بــرادرم علی بن ابی طـالب بر شـتری از شـترهای بهشت سـوار خواهد بود. در حالی که از دو سو آراسته به دیباج است و دو حله‌ی سبز از پوشش‌های خداوند رحمــان بر تن دارد و تــاجی از نــور بر ســرش گذاشــته که دارای هفتاد کنگره است و هر کنگـره یـاقوتی سـرخ دارد که از فاصـله‌ی سه روز راه دیـده می‌شـود. پـرچم حمد در دست دارد و فریــاد می‌زند: لَا إِلَـهَ إِلَّا اللَّهُ- مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. پس مـردم می‌پرسـند: این مـرد کیست؟ آیا فرشته‌ای مقرب است یا پیامبری که به رسالت فرستاده شده و یا از حـاملان عـرش الهی است؟ پس منادی از میان عرش صدا می‌زند: او نه پیامبر است و نه فرشته و نه حامل عرش؛ او علی بن ابی طــالب جانشــین پیــامبر خــدا و پیشــوای مؤمنـان اسـت، و فرمانـده‌ی سـپیدرویان به سـوی بهشت‌های پر از نعمت است.

کشف الیقین، در یکی از جلـدها که روایت ابـوبکر احمد بن جعفر بن حمدان بن مالک قطیعی در آن است، گفت: ابو الحسن از ابن عقده از محمد بن احمد بن حسن مانند آن را روایت کرده است.

1. تفسیر فرات بن إبراهیم: با اسناد خود از جـابر بن عبدالله انصاری گفت: یاران ما نزد پیامبر سخن از بهشت به میان آوردند، پس پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله فرمودند: همانا اولین کسی که وارد بهشت می‌شـود علی بن ابی طـالب است. پس ابو دجانه انصـار پرسـید:ای پیـامبر خـدا، آیا شـما نفرمودید که بهشت پیش از آن‌که شـما وارد آن شوید بر پیامبران حرام است، و پیش از آن‌که امت شـما وارد آن شـود بر امت‌هـای دیگر حـرام است. فرمـود: بلـه،ای ابودجانـه، آیا نمی‌دانی خداوند پرچمی از نور دارد که ستون آن از یـاقوت است و بر آن نوشـته شـده: «معبـودی جز الله نیست و محمد فرسـتاده‌ی اوست و خانـدان محمد برتـرین مردم هسـتند» و دارنـده‌ی پـرچم پیشـاپیش مـردم است. گفت: پس علی بن ابی طـالب علیه السـلام از این سـخن خوشـحال شد و گفت: سـپاس مخصـوص خداوند است که ما را به وسـیله‌ی شـما گرامی داشت و برتری داد. گفت: پس پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله فرمـود: بشـارت بـاد بر توای علی، هیچ بنده‌ای تو را دوست نمی‌دارد و دوسـتی ات را به خـود نسـبت نمی‌دهند مگر این‌که خداوند در روز قیـامت او را همـراه ما برانگیخته می‌کند. سـپس پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله این آیه را تلاوت فرمودند: همانا پرهیزکـاران در باغ‌ها و

جویبارها هستند، جایگاه راستینی که نزد پادشاه توانا است.

2. علل الشرائع: از حسین بن علی علیه السلام از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به من فرمودند: تو اولین کسی هستی که وارد بهشت می‌شوی. پس گفتم:ای پیامبر خدا، آیا من پیش از شما وارد بهشت می‌شوم؟ فرمود: بله، زیرا تو پرچم دار من در آخرت هستی همان‌گونه که در دنیا صاحب پرچم من بوده ای، و این پرچم داراست که پیش‌تر وارد می‌شود. سپس فرمود:ای علی، گویا تو را می‌بینم که وارد بهشت شده‌ای و پرچم مرا در دست داری که همان پرچم محمد است، آدم و هر کس پس از اوست زیر آن پرچم هستند.

3. تفسیر فرات بن إبراهیم: از ابو وقاص، گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در روز جمعه نماز صبح را خواندند و سپس با چهره‌ی زیبا و بزرگوارانه‌ی خود به ما رو کردند و خداوند متعال را ستایش نموده و فرمودند: در روز قیامت بیرون می‌آیم در حالی که علی بن ابی طالب پیشاپیش من است و پرچم حمد در دستان اوست که در آن روز دو تکه خواهد بود، تکه‌ای از سندس و تکه‌ی دیگر از استبرق خواهد بود. پس بادیه نشینی از اهالی نجد و از فرزندان جعفر بن کلاب بن ربیعه برخاست و گفت: همانا مرا نزد تو فرستاده‌اند تا از شما سؤالی کنم. پس فرمود: بپرس‌ای برادر بادیه نشین. مرد گفت: نظرتان در مورد علی بن

ابی طالب چیست؟ چرا که اختلاف در مورد ایشان بسیار است. پس پیامبر صلی الله علیه وآله لبخندی زده و خندیدند، سپس فرمودند:ای مرد اعرابی، چرا اختلاف در مورد او فراوان شده؟ علی نسبت به من مانند سر برای بدن و دکمه‌ی پیراهن من است. پس اعرابی خشمگین برخاست و گفت:ای محمد، من نیرومندتر از علی هستم، آیا او می‌تواند پرچم حمد را به دست بگیرد؟ پس پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آرام باش‌ای اعرابی، همانا در روز قیامت ویژگی‌های مختلفی به او داده می‌شود، زیبایی یوسف، و پارسایی یحیی و شکیبایی ایوب و بلندای آدم و نیروی جبرئیل که درود و سلام خداوند بر آنان باد. پس پرچم حمد در دستان او خواهد بود و همه‌ی آفریدگان زیر این پرچم خواهند بود و امامان و مؤذنان او را در میان خواهند گرفت در حالی که قرآن می‌خوانند و اذان می‌گویند. و آنان کسانی هستند که در قبرهایشان پریشان نمی‌شوند. پس اعرابی خشمگین شد و گفت: پروردگارا، اگر آن‌چه محمد می‌گوید راست است پس سنگی برمن فرودآور. در این هنگام خداوند آیه نازل فرمود: درخواست کننده‌ای تقاضای عذاب کرد که به وقوع پیوست، عذابی که برای کافران است و هیچ‌کس نمی‌تواند آنان را نجات بخشد، از سوی خداوندی که فرشتگانش در آسمان‌ها بالا می‌روند.

4. تفسیر فرات بن إبراهیم: معاذبن جبل از پیامبر صلی الله علیه وآله که فرمود: همانا خداوند این نعمت را برای علی علیه السلام به من بخشید که

او در روز شفاعت مقابل من تکیه خواهد زد و این نعمت را برای آخرتم درباره‌ی علی به من بخشید که روزی که درهای بهشت را خواهم گشود او کلیددار من خواهد بود. و این نعمت را به من داد که در روز قیامت چهار پرچم به من خواهد بخشید، پس پرچم حمد به دست من خواهد بود و من پرچم تهلیل را به دست علی می‌سپارم و او را به سوی اولین گروه روانه خواهم کرد، آنان کسانی هستند که حسابرسی آسانی خواهند داشت و بدون حساب وارد بهشت خواهند شد. و پرچم تکبیر را به حمزه خواهم سپرد و او را به سوی گروه دوم خواهم فرستاد و پرچم تسبیح را به جعفر می‌سپارم و او را در گروه سوم قرار خواهم داد. سپس بر امت خود گمارده می‌شوم تا ایشان را شفاعت کنم. در آن روز من فرمانده خواهم بود و ابراهیم راه بر خواهد بود تا آن‌که امتم وارد بهشت شوند. تا پایان حدیث.

5. تفسیر فرات بن إبراهیم: از علی بن حسین علیه السلام، حدیث به این جا می‌رسد که فرمود: هنگامی که روز قیامت فرا رسد، خداوند به دربان‌های جهنم دستور می‌دهد کلیدهای جهنم را به علی بسپارد. پس او هرکس را بخواهد وارد آن می‌گرداند و هرکس را بخواهد از جهنم دور می‌سازد. سپس سخن به این جا رسید که فرمود:ای علی، به راستی که پرچم ستایش در روز قیامت در دست تو خواهد بود و آن را به بزرگان قوم خواهد سپرد و مؤذنان در سمت چپ و راست تو خواهند بود.

6. علل الشـرایع: علی بن ابی طـالب علیهم السّـلام، فرمودند: رسـول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله به من فرمودند: تو اوّلین نفـری هسـتی که داخل بهشت خواهی شد. عرض کردم: یا رسول اللّه یعـنی قبل از شما داخل می‌شوم؟ پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: آری زیـرا تو صـاحب پـرچم من هسـتی در آخـرت همـان‌طوری که در دنیا چـنین می‌باشی و روشن است که حامل پـرچم مقـدّم می‌باشد. سـپس فرمودند: یا علی، من و تو با هم بـوده و وقـتی داخل بهشت می‌شـوم در دست تو پـرچم من که: پـرچم حمد است بـوده و در زیر آن حضرت آدم و سایر خلائق می‌باشند.

پاداش روزه ماه رمضان

امـالی صـدوق: رسـول خـدا می‌فرمـود: اگر بدانید آن‌چه شــما در مــاه رمضــان دارید بــرای خــدا بیشــتر شــکر می‌کردید.

شب اول- خــدا همه گناهــان امتم را از عیــان و نهــان بیامرزد و برای شـما هـزار هـزار درجه بـالا بـرد و پنجـاه شهر برای شما بسازد.

روز دوم- خــدای عز و جل بهر گــامی که بردارید عبــادت یک سال و ثواب یک پیغمبر و روزه یک ســال بـرای شـما بنویسد.

روز ســوم- بهر مو که در تن دارید گنبــدی در فــردوس برای شما بسازد از در سفید که در زیر آن 12 هزار و در نشـیب آن 12 هـزار خانه نـور بشـما دهد که در هر خانه هـزار تخت و بر هر تخـتی حوریه باشد و هر روزی هـزار فرشته بر شما در آید با هر فرشته هدیه‌ای باشد.

روز چهارم- خدا در بهشت خلد به شما هفتاد هـزار قصر دهد در هر قصری هفتـاد هـزار خانه و در هر خانه پنجـاه هزار تخت و بر هر تخت حوریه‌ای و برابر هر حوریه هزار کنیزک و روسری هرکنیزک بهتر است از دنیا و ما فیها.

روز پنجم- خدا در جنة الماوی به شـما هـزار هـزار شـهر دهد که در هر شــهری هفتــاد هــزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار خوان و بر هر خوان هفتاد هـزار کاسه که در آن شصت هزار رنگ خوراک مختلف است.

روز ششم- خـدا در دار السـلام به شـما صد هـزار شـهر بدهد که در هر شــهری صد هــزار خانه و در هر خانه صد هـزار تخت طلا به طـول هـزار ذراع است و بر هر تخـتی زنی از حور العین است که سی هزار گیسوان بافته بادر و یاقوت دارد و هر گیسوئی را صد هزار کنیزک بردارد.

روز هفتم- خــدا در جنة نعیم ثــواب چهل هــزار شــهید و چهل هزار صدیق دهد.

روز هشتم- خدا به شـما مـزد کـردار شصت هـزار عابد و شصت هزار زاهد دهد.

روز نهم- خدا به شما عطای هزار عالم و هزار معتکف و هزار مرابط دهد.

روز دهم- هفتاد هزار حاجت از شما بر آورد و خورشید و ماه و ستارگان و جانداران و پرنده و درنده و هر سنک و کلوخ و هرتر و خشک و ماهیان دریا و برگهای درختــان و کتابهای خدا عز و جل برای شما آمرزشجوید.

روز یــازدهم- ثــواب چهــار حج و عمــره که هر حجی با پیغمبری و هر عمره‌ای با صدیقی یا شهیدی انجـام شـده باشد.

روز دوازدهم- خـدا سـیئات شـما را بـدل بحسـنات کند و برای هر حسنه هزار هزار حسنه بنویسد.

روز سـیزدهم- خـدا مانند ثـواب اهل مکه و مدینه بشـما دهد و به هر سنگ و کلوخی میــان مکه و مدینه شــفاعت بشما بخشد.

روز چهـاردهم- گویا آدم و نـوح را دیـدار کردید و پس از آن‌ها ابراهیم و موسی و سپس داود و سـلیمان و گویا با هر پیغمبری دویست سال خدا را عبادت کردید.

روز پانزدهم- حوائجی از دنیا و آخـرت شـما را بر آورد و به شـما بدهد آن‌چه به ایـوب داد و حـاملان عـرش بـرای شما آمرزشجویند و خـدای عز و جل روز قیـامت به شـما چهل نور عطا کند از هر سمتی ده نور.

شانزدهم- از قبر که در آئید خدا شصت حله به شــما دهد تا در بر کنید و نــاقه‌ای که ســوار شــوید و ابــری که از گرمای آن روز بر شما سایه کند.

هفــدهم- خــدای عز و جل فرماید آن‌ها را با پدرانشــان آمرزیدم و سختیهای روز قیامت را از آن‌ها برداشتم.

هیجـدهم- خـدای تبـارک و تعـالی به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حـاملان عـرش و کروبیـان دسـتور دهد بـرای امت محمد «ص» تا سـال آینـده آمـرزش جویند و ثـواب بدریون به شما عطا کند.

نـوزدهم- فرشـته‌ای در آسـمان‌ها و زمین نماند جز آن‌که از خدا اجازه خواهند که هر روز با هدیه و نوشـابه گـوارا شما را زیارت کند.

بیسـتم- خـدای عز و جل هفتـاد هـزار فرشـته فرسـتد تا شما را از هر شـیطان رجیمی حفظ کند و بـرای هر روز ثواب صد سال روزه به شما بنویسد و میان شــما و آتش خندقی نهد و بشما ثواب کسی دهد که تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانـده و به شـماره پرهـای جبرئیل به شما ثواب یک سال عبـادت دهد و ثـواب تسـبیح عـرش و

کرسی به شما دهد و بهر آیه که در قرآنست هزار حوریه بشما تزویج کند.

بیست و یکم- هــزار فرسخ گــور شــما را گشــاد کند و ظلمت و وحشت از آن ببرد و مانند گور شـهدایش سـازد و روی شما را چون روی یوسف بن یعقوب کند.

بیست و دوم- ملک المــوت را بوضع انبیــاء بــالین شــما فرستد و از شما هراس منکر و نکـیر و هم عـذاب آخـرت را بگرداند.

بیست و ســوم- با پیغمــبران و صــدیقان و شــهیدان بر صــراط بگذرید و چنــان باشد که هر یــتیم امتم را ســیر کرده و هر عریان امتم را پوشیده اید.

بیست و چهارم- از دنیا نروید تا هر کس جـای خـود را در بهشت ببیند و ثواب هزار بیمار و هزار غریب در راه خـدا به شما عطا شود و ثـواب آزاد کـردن هـزار بنـده از اولاد اسماعیل بشما عطا کند.

بیست و پنجم- خــدای عز و جل بــرای شــما بنا کند زیر عــرش هــزار گنبد ســبز که بر سر هر گنبد خیمه نــوری باشد خدای عز و جل فرمایدای امت محمد منم پروردگاو شــما شــمائید بنــدگان و کنــیزان من در این گنبــدها زیر سایه عرش من باشید و گوارا بخورید و بنوشــید تــرس و غمی بر شــما نیست‌ای امت محمد بعــزت و جلال خــودم شما را چنان ببهشت بـرم که اولین و آخـرین در شـگفت مانند

و بر سر هر کدام شما هزار تاج از نور گذارم و هر کــدام شما را بر ناقه‌ای سوار کنم که از نور خلق شده و مهــار

نــور دارد و در آن مهــار هــزار حلقه طلا است و به هر حلقه فرشـــته ایست که عمـــود نـــور در دست دارد تا بی‌حساب وارد بهشت شود.

روز بیست و ششم- خـــدا نظر رحمت بـــوی کند و همه گناهانش را جز قتل نفس و بدهی مالی می‌آمــرزد و هر روز هفتاد بار از غیبت و دروغ و بهتان پاکش کند.

روز بیست و هفتم- گویا هر مــرد و زن مــؤمن را یــاری گردید و هفتاد هـزار برهنه پوشـانیده و هـزار مرزبـان را خدمت کرده و هر کتابی که خدا فرستاده خوانده اید.

روز بیست و هشتم- خـدا در بهشت خلد صد هـزار شـهر نور بشما دهد و در جنة الماوی صد هزار کـاخ نقـره و در جنة الفردوس صد هزار شـهر و در هر شـهری صد هـزار منبر مشک که در درون هر منبری هزار خانه از زعفــران است و در هر خانه هـــزار تخت از در و یـــاقوت و بر هر تختی همسری از حور العین.

بیست و نهم- خـــدا هـــزار هـــزار محله دهد که درون هر محله گنبد سفیدیست و دور هر گنبد تخـــتی از کـــافور سفید و بر آن تخت هزار بسـتر از سـندس سـبز و بـالای هر بستری حوریه در هفتاد هزار حله و بر سرش هشــتاد هـزار شـقه گیسو است و هر شـقه مکلل بـدر و یـاقوت بوده.

سی ام- خـدا بنویسد بـرای شـما بهر روزی که بر شـما گذرد ثواب هزار شهید و هزار صـدیق و بنویسد بـرای هر روزی ثواب روزه دو هزار روز و بشماره هر چه بروید به آب رود نیل درجه شـما را بـالا بـرد و بنویسد بـرای شـما برات آزادی از دوزخ و جواز از صـراط و امـان از عـذاب،

بهشت را دریست بنـام ریـان که تا روز قیـامت گشـوده نگردد و برای مردان و زنان روزه دار بـاز کنند که از امت محمدند «ص» و رضـوان خـازن بهشت جـار زندای امت محمد بیائید بســـوی ریـــان و امت من از این در وارد بهشت شوند هر که در ماه رمضان آمرزیده نشـود در چه ماهی آمرزیده شود؟.

صراط

1. امـالی صـدوق: امـام صـادق علیه السـلام فرمـود مردم بر صـراط گذرند بطبقـات مختلـف، صـراطی که از مو باریکتر و از شمشیر برنده‌تر است بعضی چون برق از آن گذرند و برخی چون اسب تند رو و بعضی بر سر و دست و بعضی چـــون پیـــاده رو و برخی بر آن آویزان باشند و آتش مقـداری از آن‌ها را گرفته است.

کتـــاب حســـین بن ســـعید و النـــوادر از قاسم بن محمد همانند آن را روایت کرده است.

1. تفسیر قمی: حضرت امام محمّد باقر علیه السـلام فرمود: وقتی آیه «وَجِیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» نازل شـد، دربـاره آن از رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند. ایشـان فرمـود: جبرئیل روح الامین مرا خـبر داد: خداوند که هیچ خـدایی جز او نیسـت، چون پیشینیان و پسینیان را گــرد آورد، دوزخ را به پیش می‌آورد، حـــال آن‌که دوزخ با هـــزار افســـار آورده می‌شود و هر افسـاری از آن را یکصد هـزار فرشته سهمگین و خشمگین گرفته است و صدایی مهیب و خشم آلود و نعره‌ای خوفناک دارد و چنـان بـانگی بر می‌آورد که اگر خداوند عـزّ و جـلّ آن را بـرای حسـاب به گـاهی دگر وانگذاشـته بـود، دوزخ همه را هلاک می‌کرد. سپس دوزخ گردن می‌کشد و آفریدگان را سراسر، از نکوکار گرفته تا بـدکار، در میان می‌گیرد. در آن هنگام هر آن بنـده‌ای که خـدا آفریـــده باشـــد، از فرشـــته تا پیـــامبر، همگی نـــدا

می‌دهند: پروردگارا! مرا دریاب، مـرا دریـاب. حـال آن‌که تو نـدا می‌دهی: پرودگـارا! امّت مـرا دریـاب، امّت مرا دریاب. آن‌گاه صراطی بر دوزخ می‌گذارند که برّان‌تر از شمشـیر است و سه پل بر آن قـرار دارد: بر یکی امانت داری و رحِم، و بر دومی نمـاز، و بر دیگری پروردگار جهانیان است که هیچ خدایی جز او نیست. در آن دم آفریـدگان وادار به گـذر از صراط می‌شوند و رحِم و امانت داری جلویشـان را می‌گیرند. اگر از آن‌ها نجات یابنـد، نمـاز جلویشـان را می‌گیرد و اگر از آن نیز نجات یابند، پایان راه به پروردگـار جهانیـان عـزّ و جـلّ می‌رسد و این کلام خداوند عـزّ و جـلّ است که فرمـود: «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَـادِ». این چـنین مـردم بر روی صـراط با گام‌هایی گاه لغـزان و گـاه اسـتوار در می‌آویزند و فرشـتگان بر گـرد صـراط نـدا سر می‌دهند:ای بردبار! بیامرز و درگذر و به نیکی خود در گـذران و سلامت دار. حال آن‌که مردم بر آن همچون پروانه، فوج فوج در آتش می‌افتند و چون تـنی از آنـان به مهر و رحمت خداوند تبـارک و تعـالی نجـات یابـد، سوی صراط می‌نگرد و می‌گوید: سـتایش از بـرای خداونـدی که پس از نومیـدی من، به نیکی و منّت خـویش، مـرا از تو نجـات بخشـید. به راسـتی که پروردگارمان بسیار آمرزنده و شکور است.

بیـان: گـویم در بـاب«اینکه در قیـامت، جهنم آورده می‌شـود»روایت صـدوق با انـدک تغیـیری گذشت. این‌که فرمود: «منتهی به سوی پروردگارِ عالمیان است» یعـنی به سوی عدل ومجازات او در مورد مظالم بندگان.

1. معانی الاخبار: مفضّل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم، صراط چیست؟ فرمود: راهی بسوی شناختن خدای بزرگ است، و صراط دو گونه است: 1ـ صراط در این سرای، 2ـ صراط در آن سرای، اما صراط دنیا امام می‌باشد، که فرمانبرداری از او واجب است، هر کس که در دنیا او را شناخت و رهنمودهای او را بکار بست، در آخرت از صراط که پلی است به روی جهنّم خواهد گذشت، و هر کس در اینجا امام خود را نشناخت، هنگام گذشتن از صراط آخرت گامش خواهد لغزید و در آتش دوزخ خواهد افتاد.

2. معانی الاخبار: سعد بن طریف گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به علیّ علیه السلام فرمودند:ای علی هر گاه روز قیامت بپا گردد من و تو و جبرئیل بر صراط می‌نشینیم و حقّ عبور از آن‌جا به هیچ‌کس داده نمی‌شود، مگر این‌که برگه عبوری داشته باشد که تبرئه و رهائی او بسبب ولایت تو در آن ثبت گردیده باشد.

3. تفسیر قمی: در روایت ابی الجارود در مورد فرموده خداوند عز و جل آمده «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ» است: ایستادنشان بر صراط است.

4. ثواب الاعمال: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ» فرمود: آن

پلی است بر صـراط که هیچ بنـده‌ای با حقّی که از دیگری نزد اوست، از آن نمی‌گذرد.

5. مناقب ابن شهر آشوب رسول خدا صـلی الله علیه و آله دربـــاره کلام خداوند متعـــال: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَـةَ» فرمـود: بر فـراز صـراط، گـردنه‌ای عبـور ناشـدنی قـرار دارد که طـول آن سه هـزار سـال است؛ هزار سـال پـایین آمـدن است و هـزار سـال خار و خاشاک و عقـرب و افعی و هـزار سـال بـالا رفتن. من نخســتین کسی هســتم که از آن گردنه عبــور می‌کند و دومین کس که از آن گردنه عبــور می‌کنــد، علی بن ابی طــالب علیه الســلام است. آن‌گاه حضرت صـلی الله علیه و آله و سـلم پس از ســخنی فرمــود: هیچ‌کس بــدون رنج از آن گردنه عبور نمی‌کند، به جز محمّد صــلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او- که سـلام و درود خـدا بر آنـان باد.

6. منــاقب: ابن شــهر آشــوب از تفســیر مقاتل: از عطاء، از ابن عباس روایت کرده است که: «یَوْمَ لَا یُخْـزِی اللَّهُ النَّبِیَّ» خداوند محمد صــلی الله علیه و آله و سلم را عذاب نمی‌دهد «وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ» و علی بن ابی طـــالب و فاطمه و حسن و حســـین صـــلوات الله علیهم اجمعین و حمـــزه و جعفر را عـذاب نمی‌دهد «نُـورُهُمْ یَسْـعَی»، صـراط را بـرای علی و فاطمه علیهما السلام هفتاد برابر بیشتر از دنیا روشن‌تر می‌نماید. پس نور آن‌ها در پیشـاپیش و در سمت راست آنان می‌شتابد و آنـان نـیز آن را دنبال می‌کنند؛ پس اولین بار اهل بیت صلوات الله

علیهم اجمعین مانند بـــرق تند و تـــیز از صـــراط می‌گذرند. سپس گروهی مانند باد از آن می‌گذرند، ســـپس گـــروهی با ســـرعت دویـــدن اسب از آن می‌گذرند، سپس گروهی با سرعت دویـدن مـرد از آن می‌گذرند، سپس گروهی با سرعتی معـادل راه رفتن از آن می‌گذرنـد، سـپس گـروهی با سـرعتی معـــادل چهـــار دست و پا رفتن کـــودک از آن می‌گذرند، سپس گروهی با سرعتی معادل خزیـدن از آن می‌گذرند، و خداوند آن را برای مسلمین پهن و گســـترده می‌کنـــد، و بـــرای گناهکـــاران باریک می‌کند. خداوند سـبحان می‌فرماید: «یَقُولُـونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا» تا این‌که به واسـطه آن، از صـراط بگـذریم. فرمـود: امـیر المؤمـنین علیه السـلام بر روی کجاوه‌ای از زمرّد سـبز رنگ از آن می‌گـذرد و همـــراه ایشـــان فاطمه ســـلام الله علیها بر روی اسـبی از یـاقوت قرمز که در اطـراف وی هفتـاد هـزار حـور بهشـتی که به سـان بـرق درخشـنده هستند، از آن می‌گذرد.

7. کـافی: رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم می‌فرمـود: دو کنـاره صـراط در روز قیـامت، رحم است و امانت، چون صـله رحم کن و امـانت پـرداز بـدان گـذرد، به بهشت رسد چـون خیـانت کـار در امـانت و قطع کننـده رحم بـدان گـذرد با آن هیچ کـــاری بـــدو ســـود ندهد و صـــراط او را در دوزخ واژگون کند.

کتـاب حسـین بن سـعید و النـوادر از حنـان همانند آن را روایت کرده است.

1. نهج البلاغه: و بدانید که باید از صراط عبـور کنیـد، گذرگاهی که عبور کـردن از آن خطرنـاک اسـت، با لغزش‌های پرت کننـده, و پرتگاه‌هـای وحشت زا، و ترس‌های پیاپی!.

2. امـالی طوسی: پیـامبر اکـرم صـلی الله علیه و آله روایت کــرده است که ایشــان فرمــود: چــون روز قیامت فرا رسد و صراط بر روی دوزخ قرار گیرد، تنها کسانی از آن می‌گذرند که جوازی دربردارنــده ولایت علی بن ابی طالب به همراه داشته باشند و این همــان کلام خداوند متعــال است که فرمــود: «وَقِفُـوهُمْ إِنَّهُم مَّسْـئُولُونَ»، یعـنی دربـاره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

3. تفسیر امـام علیه السـلام، رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: وقـتی خداوند متعـال بندگان اولین و آخرین را مبعوث می‌کند، منـادی از زیر عرش ندا می‌دهد که چشمان خود را فرو بندید تا فاطمه دخـــتر محمد از صـــراط بگـــذرد. همه چشــمان خــود را می‌بندند و فاطمه از صــراط رد می‌شود. همه چشمان خود را بســته‌اند جز محمد و علی و حسن و حســـین و انســـان‌های پـــاک از فرزندان آنـان. وقـتی فاطمه به بهشت وارد شـد، مرط او بر صراط کشیده می‌شود، یک طرف آن به دست خودش است و در بهشت است و طرف دیگر در عرصـــات محشر است. منـــادی پروردگـــار نـــدا می‌دهد:ای دوســـتداران فاطمـــه، اهـــداب لبـــاس فاطمـــه، ســـرور زنـــان عـــالم را بگیرید. همه دوســـــتداران فاطمه گوشه‌ای از لبـــــاس او را

می‌گیرند که تعداد آن‌ها بیش از هـزاران هـزار نفر است و او همه را از آتش جهنم نجات می‌دهد.

4. تفسیر امـام علیه السـلام، رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: در روز قیـامت تعـداد زیـادی از مـردم در کنـار پل صـراط قـرار دارند که فقط خداوند تعداد آنان را می‌داند. بسیاری از آنان گناهکـاری هسـتند که دوسـتداران حمـزه انـد؛ دیوارهایی بین آنـان و صـراط کشـیده شـده است. آن‌ها می‌گویند:ای حمزه، تو احـوال ما را می‌دانی. حمزه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم و علی علیه السـلام می‌گوید: شـما دوسـتان مـرا می‌بینید که از من فریادرسی می‌خواهند. رسـول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به علی ولی الله می‌فرماید:ای علی، به عمـوی خـود کمک کن تا دوسـتان خـود را از عـذاب آتش نجـات دهند. علی علیه السلام نـیزه‌ای را که حمـزه با آن در راه خـدا جنگیـده می‌آورد و به او می‌دهد و می‌گوید:ای عموی رسـول خـدا، و عمـوی بـرادرم، با این نـیزه عذاب جهنم را از دوسـتان خـود بـردار، همـان‌طور که در دنیا با آن دشمنان خدا را کشتی. حمزه نـیزه را با دست می‌گـیرد و زنجـیر آن را در دیوارهـای آتشـین مقابل آنـان فـرو می‌کند و آن را به انـدازه فاصـله پانصد سـال پرتـاب می‌کنـد، سـپس به دوستان خود می‌گوید: رد شـوید. آن‌ها به سـلامتی از صـراط می‌گذرند و عـذاب آتش از آن‌ها دفع می‌شـود و ترسشـان از بین می‌رود و پیروزمندانه به بهشت می‌روند.

5. تفسیر فـرات بن ابـراهیم، رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرییل به نـزد من آمد و گفت:ای محمــد، آیا به تو بشــارت بــدهم که با چه چــیزی از صــراط می‌گــذری؟ فرمــود: بله. جبرییل گفت: با نور خداوند، و علی نیز با نور تو می‌گــذرد و نـــور تو نـــور خداست. و امت تو با نـــور علی می‌گذرند و نور علی از نور توست. وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراًفَما لَهُ مِنْ نُورٍ.

6. خصال، امام علی علیه السـلام فرمـود: آن قـدر بر سر صراط می‌ایستم و می‌گـویم خداونـدا شـیعیان من و یاران و دوسـتانم را در دنیـا، تا آخر آن‌چه که در باب شفاعت گذشت.

7. فضائل الشیعه شیخ صدوق، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ثـابت قـدم‌ترین شـما بر روی پل صـــــراط، کسی است که بیش از همه به اهل بیت من عشق دارد.

8. رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به علی علیه السلام فرمود: هرگز قدم مومنی که عشق به تو در دلش ثبت شـــده اســـت، بر روی صـــراط نمی‌لرزد و خداوند او را به بهشت وارد می‌کند.

9. تفسیر امام علیه السـلام: راه راست دو راه است: راهی در دنیا و راهی در آخرت. راه راست در دنیا، راهی است که از غلو کوتـاه‌تر و از تقصـیر بلنـدتر است و به باطل نمی‌گراید. و اما راه در آخـــــرت، راه مومنـان به سـوی بهشت است که راست است

و مومنان از آن به سوی جهنم و یا غیر آن منحرف نمی‌شوند.

10. العقائد: اعتقـاد ما در مـورد صـراط این است که صـراط حق است و پل جهنم است و گـذرگاه همه مخلوقـات بر آن قـرار دارد. خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُها كـانَ عَلى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا»و صـراط در وجه دیگـر، اسم حجت‌هـای خداوند است که هر کسی که در دنیا آن‌ها را شـناخت و از آن‌ها اطـاعت کـرد، خداوند جواز گذر از صراط را به او می‌دهد که پل جهنم در روز قیامت است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم به علی علیه السـلام فرمـود:ای علی، در روز قیـامت من و تو و جبرییل بر صـراط می‌نشـینیم و تنها کسی می‌تواند از آن گـذر کند که به ولایت تو مومن باشد.

می گویم به گفته شـیخ مفیـد، صـراط در لغت به معنـای راه است، به همین دلیل دین صـراط نامیـده شـده است. زیـرا راه به سـوی ثـواب است و ولایت امـیر مومنـان و امامان دیگر، به این دلیل صراط نامیده شده است.

علی علیه السـلام فرمـود: من راه راست خداوند و دستاویز محکم او هستم که هیچگاه گسسته نمی‌شود.

یعـنی شـناخت او و تمسک جسـتن به او، راهی به سـوی خداوند سبحان است و در خـبر آمـده است که راه در روز قیامت به سـوی بهشـت، مانند پلی است که مـردم از آن عبـور می‌کنند و آن راهی است که در سـمت راست آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و در سـمت چپ علی

علیه السلام ایستاده است. و از جانب خداوند نــدا می‌آید که «أَلْقِیا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ.»

و در خــبر آمــده است که در روز قیــامت فقط کسی از صراط می‌گذرد که جـوازی از علی بن ابی طـالب داشـته باشد.

1. و در روایت آمــده که صــراط بــرای کــافر از مو نازک‌تر و از شمشیر برنده‌تر است. و منظور از آن این است که در روز قیامت از شدت ترس آن روز، کــافر نمی‌تواند بر صــراط ثــابت قــدم باشد. آن‌ها مانند کسی که بر چیزی نازک‌تر از مو و برنده‌تر از شمشیر راه می‌رود بر روی آن راه می‌روند. و این ضــرب المثلی است که بــرای ســختی کــافر در گذشتن از صـراط زده می‌شـود که راهی به سـوی بهشت و راهی به سوی جهنم است که بنــده از آن به بهشت می‌رود و جهنم را می‌بیند. و گاهی او را از راهی منحرف عبور می‌دهند، به این دلیل خـدای متعــال فرمــوده است: «وَ أَنَّ هــذا صِــراطِی مُسْتَقِیماً» پس بین راهی که دعـوت به سـوی دین است و راهی که راه گمراهان است جدایی انداخته و خداوند متعــال در دســتوراتی که از دعا و تلاوت قرآن به بندگان داده فرموه است: «اهْدِنَا الصِّــراطَ الْمُسْــتَقِیمَ»نشــانگر این است که هر راهی جز آن، راه راست نیست و راه خداوند دین اوست و راه شیطان، راه عصیان و سرپیچی است و همــان‌طور که گفــتیم صــراط در اصــل، به معنــای راه است و همــان‌طور که گفته شــد، صــراط در روز قیــامت، راهی بــــرای رســــیدن به بهشت و آتش است.

می‌گـویم در تاویل نـازک‌تر بـودن صـراط از مو و برنده‌تر بودن آن از شمشیر ضرورتی وجـود نـدارد و تاویل پدیـده‌های بسـیاری بـدون ضـرورت جـایز نیست و بســـیاری از روایـــات این بـــاب را وارد می‌کـنیم که امـیر مومنـان قسـیم جهنم و بهشت است.

معراج

1. واقـــدی در منتقی گوید: معـــراج در شب شـــنبه هفـدهم رمضـان در سـال دوازدهم از نبـوّت یعـنی هجده ماه پیش از هجرت. و گفته شـده: معـراج در شب هفــدهم ربیع الاول یعــنی یک ســال پیش از هجرت، از شعب ابو طالب به بیت المقدس بــود. و گفته شـــده: معـــراج در شب بیست و هفتم رجب بود. و گفته شده: معـراج یک سـال و دو مـاه پیش از هجرت اتفاق افتاد یعنی پنجـاه و سه سـال پس از هلاک اصحاب فیل بـود. پایـان سـخن.و سـید بن طـاووس گوید: روایت شـده که شب هفـدهم ربیع الاول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به معـراج رفت.6.ـ محتضر: حمران گوید: از امـام بـاقر علیه السلام در باره این فرموده خداوند «ثمّ دنا فتــدلّی * فکان قاب قوسـین او ادنی» {سـپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصـله اش] به قـدرِ [طـول] دو [انتهای] کمـان یا نزدیکـتر شد} پرسـیدم. فرمـود: خداوند عزّ و جلّ پیامبرش محمد صــلی الله علیه و آله و سلم را نزدیک کـرد و میـان او خداوند چـیزی نبـــــــود جز قفسی از مروارید که در آن فرشی طلائی بود که می‌درخشـید. سـپس تصـویری به آن حضرت نشان داده شد و گفته شد:ای محمد آیا این تصـویر را می‌شناسـی؟ فرمـود: آری، این تصـویر علی بن ابی طـالب است. پس خداوند به من وحی کـــرد که فاطمه را به ازدواج او درآورم و او را به عنـوان ولیّ خـود برگـزینم. 7.ـ در کتـاب معـراج از یزید بن عبدالملک از امام باقر علیه السلام روایت

شده که فرمود: آنسـان که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم به آسمان صعود کرد بر تخـتی از یاقوت سرخ آراسته به زمرّد سـبز به آسـمان بـرده شد و فرشتگان آن حضـرت را حمل کردند. جبرئیل گفت:ای محمد. اذان بگو. پیامبر فرمـود: الله اکـبر الله اکبر. فرشتگان نیز گفتند: الله اکبر الله اکـبر. فرمود: أشهد أن لا اله الا الله. فرشتگان گفتند: و نشـهد أن لا اله الا الله. فرمـود: أشـهد أنّ محمـداً رسـول الله. فرشـتگان گفتند: نشـهد انّک رسـول الله. جبرئیل گفت: وصیّ تو علیّ چه کرد؟ فرمود: او را در میـان امّتم جانشـین خـود کـرد. گفت: چه خـوب جانشـینی، به جـای خـود گذاشـتی، چـرا که خداوند عــزّ و جــلّ اطــاعت از وی را بر ما واجب گردانیده است. سپس آن حضرت را به آسمان دوم بـالا بـرد و فرشـتگان همـان سـخنان و گفته‌هـای فرشتگان آسمان دنیا را تکـرار کردند. هنگـامی که جبرئیل پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم را به آسمان هفتم برد عیسی علیه السلام با آن حضرت ملاقات کرد و بر ایشـان سـلام داد و در بـاره علیّ پرسـید. پیـامبر به او فرمـود: او را در میـان امّتم جانشین خود کردم. گفت: چه خوب جانشینی برای خــود برگزیــدی، و اما خداوند اطــاعت از او را بر فرشــتگان واجب گردانیــده است. ســپس موسی علیه السلام با پیامبر ملاقات کــرد و بعد از او همه پیامبران یکی پس از دیگری با آن حضـرت ملاقـات کردند. و همه آنـان سـخنان عیسی علیه السـلام را به او گفتند. ســپس محمد صــلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پدرم ابـراهیم کجاسـت؟ به او گفتند:

او با کودکان شیعه علی است. پیامبر وارد بهشت شد به ناگاه دید که ابراهیم در زیر درختی که پستان‌های همچون پستان گاو دارد نشسته است و چون پستان از دهان کودک خارج می‌شود، ابراهیم باز در دهانش می‌گذاشت. گوید: ابراهیم بر آن حضرت سلام کرد و در باره علی از وی پرسید. گفت: او را در میان امّتم جانشین خود کردم. گفت: چه خوب جانشینی برای خودت برگزیدی، چرا که خداوند اطاعت از او را بر فرشتگان واجب گردانیده است، و اینان کودکان شیعه اویند. و من از خداوند عزّ و جلّ خواستم که مرا مسوول و عهده دار آنان قرار دهد و همین کار را برایم انجام داد. این کودکان یک جرعه می‌نوشند و مزه میوه‌ها و جویبارهای بهشت را در آن جرعه می‌یابند.8ـ جابر انصاری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به آسمان هفتم بالا بردند بر هر یک از درهای آسمان‌ها دیدم که نوشته بود: لا اله الا اللـه، محمد رسول اللـه، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین. و هنگامی که به حجاب‌های نور رسیدم بر هر حجاب دیدم که نوشته بود: لا اله الا اللـه، محمد رسول الله، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین. و هنگامی که به عرش رسیدم بر هر یک از ستون‌های آن دیدم که نوشته بود: لا اله الا اللـه، محمد رسول الله، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین.9. جعفر بن محمد از پدرش از جدّش از علیهم السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شب معراج مرا به آسمان بالا بردند و

وقـتی به آسـمان پنجم رسـیدم به تصـویر علی بن ابی طـالب نگـاه کـردم. پس از جبرئیل پرسـیدم: دوست من، این تصـویر چیسـت؟ جبرئیل گفت:ای محمد فرشـتگان دوست دارند به تصـویر علی نگـاه کنند. و گفتند: پروردگـارا بـنی آدم در دنیا صـبح و شب با نگریسـتن به علی بن ابی طـالب، دوسـتِ محبوب تو محمد که خلیفه و وصیّ و امین اوسـت، بهره و لذت می‌برند، پس به انـدازه‌ای که اهل دنیا از او بهـره می‌گیرند ما را از تصـویر او بهـره مند گردان. پس خداوند صورت او را از نور قدسِ عزّ و جلّ خود صورت گری کرد. و علی علیه السلام شب و روز در مقابل آن‌هاست و بامدادان و شـامگاهان به ملاقـاتش می‌آیند و او را می‌نگرند.10.ـ اعمش از جعفر بن محمد از پـدرش علیهما السـلام روایت کـرده که فرمـود: هنگـامی که ابن ملجم ملعـون ضـربه بر سـرش زد، آن ضـربه در تصـویری او در آسمان نقش بست و فرشـتگان صـبح و شب به او می‌نگرند و قـاتلش ابن ملجم را تفـرین می‌کنند. هنگـامی که حسـین بن علی شـهید شد فرشـتگان فـرود آمدند و او را حمل کـرده تا این‌که او را همراه با تصویر علی در آسمان پنجم قرار دادند. و هر بـار که فرشـتگان از آسـمان‌های بـال فـرود می‌آیند و فرشتگان آسمان دنیا و آسمان‌های بالای آن به آسـمان پنجم بـالا می‌روند تا تصـویر علی را زیـارت کـرده و به آن و به تصـویر به خـون آغشـته حسین بن علی بنگرنـد، یزید و ابن زیـاد و کسـانی را که با حسـین بن علی علیه السـلام جنگیدند تا روز قیـامت لعن و نفـرین می‌کنند. اعمش گوید:

جعفر بن محمد صادق علیه السلام به من فرمود: این از علم مکنون و مخزون است، تو آن را جز برای افراد شایسته بازگو نکن. 11ـ ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: هنگامی که به معراج آسمان‌ها رفتم چیزی شیواتر و لذت بخش‌تر از کلام پروردگارم نشنیدم. فرمود: پس گفتم:ای پروردگارم ابراهیم را به عنوان خلیل و دوست خود برگزیدی و با موس آشکارا سخن گفتی، و ادریس را به جایگاه والا ارتقا دادی، و به داود زبور عطا نمودی و به سلیمان ملک و پادشاهی‌ای دادی که پس از او شایسته هیچ‌کس نبود،ای پروردگارم چه چیز برای من اختصاص دادی؟ خداوند جلّ جلاله فرمود:ای محمد تو را به عنوان خلیل برگزیدم همان‌طور که ابراهیم را به عنوان خلیل برگزیدم، و آشکارا با تو سخن گفتم همان‌گونه که با موسی سخن گفتم و فاتحه الکتاب و سوره بقره را به تو عطا کردم که پیش از تو به هیچ پیامبری عطا نکردم و تو را به سوی مردمان سیاه و سرخ زمین، و به سوی انس و جنّ فرستادم و پیش از تو هیچ پیامبری را به سوی همه آنان نفرستادم، و زمین را برای تو و امّتت به عنوان مسجد و مکانی پاک قرار دادم، و غنایم را به امّتت اطعام کردم در حالی که پیش از این برای کسی جایز و حلال نکردم، تو را با رعب و هیبت (در دل دشمنان) یاری دادم تا جایی که دشمنانت از تو ترس و وحشت به دل دارند، و سرور همه کتاب‌های آسمانی را به صورت قرآن عربی آشکار

با قدرت و ابهت بر تو نازل کردم و نـامت را بـرای تو بلند گردانیـــــــدم تا جـــــــایی که هیچ یک از شریعت‌های دینم نام برده نمی‌شود مگر این‌که نام تو نـــیز در کنـــار من بر زبـــان بیاید.12.ـــ کـــافی: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمـود: چـون رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم را به معـراج بردنـد، جبرئیل او را به جـایی رسـاند و از او دنبـال ماند و او را تنها گذاشـت، فرمـــود:ای جبرئیـــل، در این حـــال مـــرا تنها می‌گـذاری؟ در پاسخ گفت: بـرو، به خـدا در جـایی گام نهـادی که بشـری در آن گـام ننهـاده و بشـری پیش از تو در آن‌جا راه نرفته است.13.ـــ کـــافی: علی بن ابی حمـزه گوید: در حضـور من، ابو بصـیر از امـام صـادق علیه السـلام پرسشی کـرد، گفت: قربانت، چند بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به معراج بردند؟ فرمود: دو بار، جبرئیل او را باز داشت و عرض کرد:ای محمـد، در جـای خـود باش، هر آینه به پایگاهی بر آمدی که پیش از تو نه فرشته‌ای و نه پیامبری بدان راه نیافته، به راستی پروردگـارت در نمـاز اسـت، فرمـود:ای جبرئیـل، چگونه نمـاز می‌گـذارد؟ عـرض کـرد: می‌فرماید: سـبوح قـدوس، منم پروردگـار فرشـته‌ها و روح، مهرم بر خشمم پیش است، آن حضرت عرض کرد: بار خدایا، عفوک عفوک، امام صـادق علیه السـلام فرمود: پیغمبر چنان‌چه خدا فرموده است: به مقام «قـابَ قَوْسَـیْنِ أَوْ أَدْنی» رسـید، ابو بصـیر به آن حضـرت عـرض کـرد: قربـانت، «قـابَ قَوْسَـیْنِ أَوْ أَدْنی» چیست؟ فرمـود: از سر دسـته کمـان تا سر

آن، فرمـود: میـان آن‌ها حجـابی می‌درخشـید (و می‌لرزید و پـائین و بـالا می‌شد و مـوج می‌زد)، به نظـرم که فرمـود: زبرجد بـود، و پیـامبر از مانند سـوراخ سـوزنی نگریست و تا آن‌جا که خـدا می‌خواست پرتو بزرگـواری حق را دریـافت. خـدای تبـارک و تعـالی فرمـود:ای محمد. پیـامبر فرمـود: لبیک پروردگارم. فرمـود: چه کسی بعد از تو بـرای امت (سرپرست و پیشـوا است)؟ فرمـود: خـدا، دانـاتر است. فرمـود: علی بن ابی طـالب امـیر مؤمنـان و سـید مسـلمانان و پیشـوای دست و رو سفیدان. ابو بصیر گفت: سـپس امـام صـادق علیه السلام فرمود:ای ابا محمد به خدا ولایت علی علیه السـلام از زمین نیامد بلکه شـفاهاً از آسـمان آمد.توضیح: سخن امام «مرّتین» (دو بار)، می‌توان منافـات و اختلافت میـان این روایت و روایـتی که در شـماره صد و بیست می‌آید را اینگونه رفع کـرد که دو بار معراج پیـامبر، در مکه بـوده و بقیه آن‌ها در مدینه. یا این‌که دو مرتبه به سوی عـرش عـروج کـرد و بقیه آن‌ها را به سـوی آسـمان، یا این‌که دو مرتبه با جسم و بقیه را با روح، یا این‌که اتفاقـات دو بار از آن را بـازگو کـرد و بقیه را بـازگو ننمـود. «الی رأسها» شاید در اصل «الی وسطها» یا «الی مقبضها» بـوده و تصـحیف شـده است زیـرا «سـیهٔ القـوس» با تخفیف: قسـمت برآمـده از دو سـوی کمـان است. فیروزآبـادی این مطلب را ذکر کـرده است و گوید: «القاب» ما بین دسـته و سـیهٔ کمـان است. و هر کمان دو قاب دارد و به مانند «القیب» به معنـای مقـدار نـیز می‌باشد. پایـان سـخن.

«الخفق» به معنای تحرک و اضـطراب است. و امر جبرئیل به توقف و آن‌چه در باره آن با پیامبر صلی الله علیه وآله و سـلم سـخن گفت، پیش از جـدا شدن از آن حضـرت باشد. یا این‌که گفته می‌شـود: از نظر مکانی از آن حضرت جدا شد اما به گـونه‌ای بـود که می‌توانست پیـامبر را ببیند و با او سـخن بگوید. و معنـای اول آشـکارتر است. البته ممکن است در بعضی از معراج‌ها اینگونه اتفـاق افتـاده باشد. «سمّ الابرۀ» یعنی سـوراخ سـوزن. که کنایه از انـدک بـودن شـناختی است که پیـامبر از ذات و صفات خدا به نسبت خداوند متعال کسب کـرد، هر چند آن مقدار معرفت و شـناخت نـیز از تـوان بشر خـارج است. 14ـ کـافی: زرارۀ یا فضـیل از امـام بـاقر علیه السـلام روایت کرده‌اند که فرمـود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معـراج رفت به بیت معمـور رسـید و وقت نمـاز فرا رسید، جبرئیل اذان و اقامه گفت و رسول خدا پیش نماز شد و فرشتگان و پیـامبران صف بسـتند و به محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم اقتـدا کردند.15ـ کـافی: معاویه از امـام صـادق علیه السلام روایت کـرده است که فرمـود: رسـول خـدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پروردگارم مرا به معـراج شـبانه بـرد و از پشت پـرده به من وحی کرد آن‌چه را وحی کـرد و با من بی‌واسـطه سـخن گفت تا آن‌که به من فرمـود:ای محمد! هر که دوستی از دوستان من خوار کند، محققاً به نبرد با من کمین گرفته اسـت، و هر که با من بجنگـد، من با او بجنگم، گفتم: پروردگـارا! این دوست تو

کیســـت؟ من دانســـتم که هر که با تو بجنگد با او می‌جنگی، فرمــود: آن کسی است که از او پیمــان گرفتم به دوستی و پیروی از تو و از وصیّ تو و از ذریّه تو و نژاد تو.16ـ تهذیب:هــارون بن خارجه از امام صــادق علیه السـلام روایت کـرده که فرمـود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معـراج رفت جبرئیل به او گفت:ای رسـول خـدا آیا می‌دانی کجــائی؟ اکنــون تو در مقابل مســجد کوفـــان هســـتي. پیـــامبر فرمـــود:ای جبرئیل از پروردگار عزّ و جلّم اذن بگیر تا به آن‌جا بیـایم و در آن دو رکعت نمــاز بگــزارم؟ جبرئیل از خداوند اذن گرفت و خداوند به آن حضرت اذن داد.17ـ کـافی: ابو ربیع روایت کــرده است: ســالی که هشــام بن عبد الملک فریضه حج را به جای می‌آورد، ما هم به همراه امام محمد باقر علیه السـلام حج را به جـای آوردیم. نافع، غلام بن خطاب، همـراه هشـام بـود. نافع به امام محمد باقر علیه السـلام در کنـار رکن یمانی نگاه کرد که مردم پـیرامون ایشـان گـرد هم آمـده بودند و گفت:ای امیرالمؤمـنین! این شـخص کیست که مــردم این گونه در اطــرافش حلقه زده اند؟ هشام گفت: این پیامبر مردم کوفه، محمد بن علی است. نـافع گفت: بـبین او را نـزد تو خـواهم آورد و از او در باره اموری خواهم پرسید که فقط پیــامبران و یا فرزنــدان و اوصــیای آن‌ها قــادر به پاسخ دادن به آن‌ها خواهند بود. هشـام گفت: بــرو و از او سـئوال کن. شـاید او را خجـالت زده کـنی. نافع رفت و به زور، راه خود را در میان مـردم بـاز کرد تا این‌که به امــام علیه السـلام نزدیک شد و از

آن حضـرت پرسـید:ای محمد بن علی! من تـورات، انجیل، زبور و قـرآن را خوانـده و از حلال و حـرام آن‌ها آگاهی یافته ام. نـزد تو آمـده‌ام تا سـئوالاتی از تو بپرسم که جز پیامبران، فرزنـدان یا اوصـیای آن‌ها کسی قـــادر به پاسخ گـــویی به آن‌ها نخواهد بـود. امـام محمد بـاقر علیه السـلام سـرش را بلند کرد و فرمود: سئوالات خود را بپرس! نافع سئوال کـرد: فاصـله میـان حضـرت عیسی علیه السـلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چند سال بوده است؟ امام پرسید: طبق گفته و اعتقاد خودم پاسخ دهم یا بر اســـاس گفته و عقیـــده تـــو؟ وی گفت: بر اساس هر دو عقیده، پاسخ گوی. حضـرت فرمـــود: بر اســـاس عقیـــده من پانصد ســـال و بر اساس باور تو ششصد سال. نـافع گفت: بـرایم در باره آیه زیر توضـیح بـده که خداوند فرمـوده است: «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا أَجَعَلنَا مِن دُونِ الـرَّحْمَنِ آلهَـةً یعْبَـدُونَ» {و از رسـولان ما که پیش از تو گسـیل داشـتیم جویا شو آیا در برابـرِ [خدای] رحمان، خـدایانی که مـورد پرسـتش قـرار گیرند مقرّر داشته ایم؟} پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم از چه کسی سـئوال کـرد؟ حـال آن‌که فاصله زمانی ایشان با حضرت عیسی علیه السلام پانصد سـال بـوده اسـت؟ امـام محمد بـاقر علیه السـلام این آیه را خواند: «سُـبْحَانَ الـذِی أَسْـرَی بِعَبْـدِهِ لیلا مِّنَ المَسْـجِدِ الحَـرَامِ إِلی المَسْـجِدِ الأَقْصَی الذِی بَارَکْنَا حَولهُ لنُرِیـهُ مِنْ آیاتِنَا» {مـنزه است آن (خـدایی) که بنـده‌اش را شـبانگاهان از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پـیرامون

آن را برکت داده ایم سیر داد تا نشانه‌های خود را به او بنمایانیم.} یکی از نشانه‌هایی که خداوند در هنگام اسراء از مکه به بیت المقدس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشان داد، این بود که همه پیامبران و انبیاء را گرد هم آورد. سپس به جبرئیل دستور داد تا اذان بگوید و نماز برپا کند. (جبرئیل در اذانش گفت: حی علی خیرالعمل.) سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امامت نماز را به عهده گرفت. زمانی که نماز به پایان رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن‌ها پرسید: به چه چیز شهادت می‌دهید؟ و چه چیزی را می‌پرستیدید؟ پاسخ دادند: شهادت می‌دهیم که جز الله خدایی نیست. او تنها و بی‌شریک است و تو پیامبر خدا هستی و بر این اساس از ما عهد و پیمان گرفته شده است. نافع گفت:ای ابو جعفر! راست گفتی.توضیح: جزریّ گوید: «تداککتم علیّ» یعنی بر من ازدحام کردید. و اصل «الدکّ» به معنای شکستن است. 18. کافی: ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبح آن شب که به معراج رفت شرح مسافرت خود را با مردم بازگو کرد، گفتند: اگر راست می‌گوئی معبد بیت المقدس را توصیف کن. روای گوید: رسول خدا توصیف کرد، ولی چون شبانه زیارت کرده بود نتوانست توصیف کاملی به عمل آورد؛ جبرئیل آمد و گفت: به این جا بنگر. صورت معبد در دیدگاه رسول خدا نمایان شد و رسول خدا بنای معبد را توصیف کرد، سپس

کاروان قریش مجسم شد و رسول خدا خبر داد که شـتری خاکسـتری رنگ در پیشـاپیش قافله روان است که با طلوع خورشید به مکه می‌رسند؛ مـردم قریش دیـدبان فرسـتادند تا اگر راست باشد قافله را نگه دارنـد، ولی قافله با طلـوع خورشـید وارد شد. اینجا بـود که قرظه بن عبد عمـرو گفت: واحسـرتا، چه قـدر باید متأسف باشم که جـوان نیستم تا یار و یاور تو باشم، یـارو یـاور مـردی که مـدعی است یک شـبه تا بیت المقـدس رفته و بازگشته است.توضیح: سخن امام «و بلغ مع طلوع الشمس» یعنی آن مرد به کاروان نمی‌رسد مگر در هنگـام طلـوع خورشـید هنگـامی که بازگردند. پس نمی‌تواند مـانع از ورودشـان شـود. و ممکن است مقصـود رسـیدن کـاروان به مکه باشد و آشـکارتر این است که «بلغت» می‌بود. این سـخن قرظه «یا لهفـاً» در اصل «یا لهفی» بـوده است و آن، عبـارتی بـرای تحسّـر و افسـوس بر چـیز از دست رفته است. در بـاره سـخن او «أن لا اکـون لک جـذعاً» (جـوان نیسـتم) جـزری گوید: در محـدیث مبعث آمـده است که ورقـهٔ بن نوفل گوید: «یا لیتنی فیها جذعاً» (ای کـاش جـوان باشم). ضـمیر در «فیها» به نبوّت بـرمی گـردد یعـنی‌ای کـاش در زمان ظهور نبـوّت پیـامبر جـوانی باشم که بتـوانم نهایت تلاش خـود را بـرای یـاری و پشـتیبانی او به کـار بگـیرم. می‌گـویم: ممکن است سـخن قرظه- لعنه الله- از روی اسـتهزاء و ریشـخند باشد و مقصـودش این باشد که:ای کـاش بـرای یـاری تو جـوانی نیرومند باشم هنگـامی که بـرایم روشن

گشت که تو یک شـــبه تا بیت المقـــدس رفـــتی و بازگشـتی. و ممکن است مقصـودش این باشد که: افسوس که پیر و ناتوان شده‌ام و هنگـامی که این سخنت را شندیم، نمی‌توانم آسیبی به تو برسـانم.
19ـ کـافی: از یحـیی کـاهلی نقل شـده که گفت: تفســیر این آیه را از امــام صــادق علیه الســلام پرســیدم: «وَمَا تُغْنِی الآیَــاتُ وَالنُّذُرُ عَنِ قَــوْمٍ لاَّ یُؤْمِنُونَ» {و [لی] نشانه‌ها و هشدارها، گـروهی را که ایمـــان نمی‌آورند ســـود نمی‌بخشد.} فرمـــود: وقتی رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله به معـراج بـرده شـد، جبرییـل، بُـراق را آورد و پیـامبر بر آن ســـوار شد و به بیت المقـــدس رفت و در آن‌جا با همه برادران پیامبر خود دیدار کرد و چون از معراج بازگشت به اصـــــحابش گفت: من همین امشب به بیت المقـدس رفتم و بازگشـتم. جبرییل بـرای من براق را آورد و من سوار آن شدم. نشـانه معـراجم هم این است که بر کاروان ابو سـفیان که در کنـار چشمه بنی فلان توقف کرده بود، گذر کـردم. آنـان شــتر قرمــزی را گم کــرده بودند و همه مــردم به دنبال آن شتر می‌گشتند. آنان به یک‌دیگر گفتند: او به شام رفته و بازآمده است و باید سـرعت زیـادی داشـــته باشد. شـــما شـــام را دیده‌اید و آن‌جا را می‌شناسید. از محمّد صـلی الله علیه و آله دربـاره بازارهای آن‌جا، دروازه‌های آن‌جا و بازرگانان شـام بپرسید. پس آنان گفتند:ای رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله! شـام چطـور بـود؟ بازارهـایش چگونه بود؟ امام علیه السلام فرمـود: رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله به گونه‌ای بود که اگر درباره چـیزی

از او می‌پرسیدند و جواب آن را نمی‌دانست، بر او سخت و گران بود و این سنگینی را می‌شد در چهره ایشان دید. در همین حال که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بود، ناگهان جبرییل نازل شد و گفت:ای رسول خدا! این شام است که در مقابل توست. رسول خدا نگاه کرد و دید که شام با دروازه‌ها و بازارها و بازرگانانش در مقابل چشمان او قرار گرفته است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کجاست آن کسی که در باره شام از من سؤال کرد؟ خدمت ایشان عرض کردند که فلانی و فلانی. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله هر سؤالی را که آن دو داشتند جواب داد، اما از بین آن‌ها جز عده اندکی، کسی به رسول خدا ایمان نیاورد و این آیه، توضیح آن است «وَمَا تُغْنِی الآیَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ یُؤْمِنُونَ» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: پناه می‌بریم به خداوند از این‌که به خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله ایمان نداشته باشیم. ما به خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله ایمان آوردیم.توضیح: سخن او «انّما جاء الشام» یعنی به شام آمد، یا از شام آمد، به این صورت که منصوب به نزع خافض باشد. و در برخی نسخه‌های قدیمی اینگونه آمده است: «انّما جاءه راکب سریع» یعنی جبرئیل. و در برخی روایات: «انّما جاء راکب سریع» ذکر شده است. و بنا به این تقدیرها، آنان از روی استهزاء و تمسخر آن سخن را بر زبان راندند. سخن او «هذه الشام» یعنی اصل شام با اعجاز خداوندی در مقابلت قرار

گرفت، یا تصـویر مانند شـام، همان‌گونه که بـرخی روایت‌ها بر آن دلالت دارد. 20ـ کـافی: ابـان بن عبدالله بن عطا از امـام بـاقر علیه السـلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل علیه السلام بُـراق را نـزد پیـامبر صـلی الله علیه و آله آورد، آن مـرکب کـوچک‌تر از قـاطر و بزرگ‌تر از الاغ بـود، دو گوشش می‌جنبید، چشمانش به روی سُم‌هایش بود و گام‌هایش در شعاع چشمانش بود، و چون به کوه می‌رسید و بالا می‌رفت دو دستش کوتاه می‌شد و دو پـایش بلنـد، و چـون از کـوه سـرازیر می‌شد دو دستش بلند می‌شد و دو پایش کوتاه. یال راسـتش بلند بـود و به گـردنش ریخته بـود و دو پر از دنبـال خـود داشت.تفسـیر عیاشی: از عبدالله بن عطا همین حـدیث روایت شـده است تا این عبـارت: «عینـاه فی حـوافره، خطـوه مـدّ بصـره».21. اختصـاص: امیرالمؤمـنین علیه السـلام فرمـود: رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: هنگـامی که در معـراج به آسـمان چهـارم رفتم به گنبدی از مروارید که چهار ستون و چهار در داشت و همه از جنس حریر سـبز بودنـد، نگـاه کـردم. گفتم:ای جبرئیل این گنبد چیست که در آسـمان چهارم چیزی زیباتر از آن ندیـده ام؟ گفت: دوست من محمّد! این تصـویر شـهری به نـام «قم» است که بندگان مؤمن خدا در آن‌جا گرد می‌آیند و منتظر محمّد و شفاعت او در روز قیـامت می‌مانند. غم و غصه و اندوه و شرّ بسیاری دامنگیرشان می‌شـود. گوید: از علی بن محمد عسـکری علیه السـلام پرسـیدم: تا چه زمـانی در انتظـار فـرج و نجـات

خواهند بـود؟ فرمـود: هرگـاه آب بر سـطح زمین بیاید.22ـ صـفات الشـیعهٔ: ابن عمّـاره از پـدرش روایت کـرده که گوید: امـام صـادق علیه السـلام فرمود: هر کس چهار چـیز را انکـار کنـد، شـیعه ما نیست: معراج، سؤال در قبر، خلق شـدن بهشت و جهنّم، و شـفاعت. 23ـ صـفات الشـیعهٔ: حسن بن فضّـال از امـام رضا علیه السّـلام روایت کـرده که فرمود: هر کس معراج را تکذیب کنـد، رسـول خـدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را تکـذیب کـرده است. 24ـ صفات الشیعهٔ: فضل بن شاذان از امـام رضا علیه السّـلام روایت کـرده که فرمـود: هر کس به یگانگی خدا اقرار کند و به معراج و سؤال در قـبر، حوض کـوثر، شـفاعت، خلق شـدن بهشت و دوزخ، پل صراط، ترازوی سنجش اعمال، برانگیخته شدن از قبر، دوباره زنده شدن، پـاداش نیک و بد اعمـال و حسابرسی در روز قیـامت ایمـان آورد، مـؤمن حقیقی است و از شـیعیان ما اهل بیت علیهم السّلام می‌باشد.25ـ کافی: مفضّل از امام صـادق علیه السـلام در حـدیثی طـولانی روایت کـرده که فرمـود: گفتم: مسـجد کوفه قـدیم اسـت؟ فرمـود آری آن، محل نمـاز پیـامبران است و رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم هم در طی سـفر معراج به آسمان در آن نمـاز خواند و جبرئیل به او گفت:ای محمد این مسـجد پـدرت آدم علیه السـلام است و محل نمـاز پیـامبران است. فـرود شو و در آن نمـاز بخـوان. پیـامبر فـرود آمد و در آن نمـاز خواند و سپس جبرئیل او را به آسمان بالا برد.26. محتضر: سـلمان فارسی گوید: رسـول خـدا صـلی

الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که در معراج مرا به آسمان دنیا بردند به ناگاه دیدم که در مقابل کاخی از طلای سفید قرار گرفتم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم:ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی‌هاشم است. هنگامی که به آسمان دوم رفتم خود را بر در قصری دیدم که از طلای سرخ بود و از کاخ نخست زیباتر بود و بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم:ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی‌هاشم است. چون به آسمان سوم رسیدم خود را در برابر کاخی از یاقون سرخ دیدم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم:ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی‌هاشم است. وقتی به آسمان چهارم رسیدم خود را در مقابل کاخی از مروارید سفید یافتم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم:ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی‌هاشم است. چون به آسمان پنجم رسیدم خود را در روبه روی کاخی از مروارید زرد دیدم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم:ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی‌هاشم

است. چـون به آسـمان ششم رسـیدم خـود را در مقابل کاخی از مروارید خیس توخالی دیـدم که بر دروازه آن دو فرشـــته بودند. گفتم:ای جبرئیل از آن دو بـپرس که این کـاخ از آنِ چه کسی اسـت؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسـید. پس گفتند: بـرای جـوانی از بنی‌هاشم است. هنگـامی که به آسـمان هفتم رسیدم خود را در برابر کـاخی از نـورِ عـرش خداوند تبـارک و تعـالی دیـدم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم:ای جبرئیل از آن دو بـپرس که این کـــاخ از آنِ چه کسی اســـت؟ جبرئیل از آن دو فرشـــته پرســـید. پس گفتند: بـــرای جـــوانی از بنی‌هاشم است. پس به راه افتـادیم و هم‌چنـان از نوری به تاریکی و از تاریکی به نـور می‌رسـیدیم تا این‌که در مقابل ســـدرۀ المنتهی ایســـتادیم که به ناگاه جبرئیل بازگشت. گفتم: دوست من در چـنین جائی- یا در کنار چیزی مانند این سدرۀ- از من بـاز می‌مـانی و می‌روی؟ گفت: دوست من، سـوگند به کسی که تو را به حـقّ به پیـامبری مبعـوث داشـت، این مســیری است که هیچ پیـــامبری مرسل و هیچ فرشـــته مقـــربی آن را نـــپیموده اســـت، تو را به خداوند صـاحب عـزّت می‌سـپارم. و من هم‌چنـان ایستاده بـودم تا این‌که به دریاهـایی از نـور پرتـاب شدم و پیوسته امواج مرا از نـوری به تـاریکی و از تـاریکی به نـوری می‌انداختند تا این‌که پروردگـارم در جایگـاهی از ملکـوت رحمـان که دوست داشـتم مرا بایسـتاند، ایسـتاند. خداوند عـزّ و جـلّ فرمـود: بایست‌ای احمد. من با تـــرس و لـــرز ایســـتادم. از ملکوت ندا آمد:ای احمـد، خداوند عزیز بر تو سـلام

می‌کند. فرمـود: گفتم: او سـلام است و سـلام و سـلامتی به او بـاز می‌گـردد. سـپس بـار دیگر نـدا آمد:ای احمد. گفتم: لبیک و سـعدیک‌ای سـرور و مولایم. فرمود:ای احمـد، «پیـامبر [خـدا] بدانچه از جـانب پروردگـارش بر او نـازل شـده است ایمـان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌هـایش ایمـان آورده اند». خداوند این جملات را به من الهـام فرمـود و من هم گفتم: «پیـامبر [خدا] بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شـده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشـتگان و کتابها و فرسـتادگانش ایمـان آورده‌اند.» بعد گفتم: «شـنیدیم و گـردن نهـادیم، پروردگارا، آمرزش تو را [خواستاریم] و فرجـام به سـوی تو است.» پس خداوند عـزّ و جـلّ فرمـود: «خداوند هیچ‌کس را جز به قـدر توانـایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آن‌چه [از خـوبی] به دست آورده به سـود او، و آن‌چه [از بـدی] به دست آورده به زیـان اوست» پس من گفتم: «پروردگـارا، اگر فرامـوش کـردیم یا به خطا رفـتیم بر ما مگـیر» پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: درخواستت را انجام دادم. گفتم: «پروردگـارا، هیچ بـار گـرانی بر [دوش] ما مگـذار هم‌چنان که بر [دوشِ] کسـانی که پیش از ما بودند نهـادی» خداوند فرمـود: دعـایت مسـتجاب شد. گفتم: «پروردگـارا، و آن‌چه تـاب آن نـداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشـای و بر ما رحمت‌آور سـرور ما تـویی پس ما را بر گـروه کافران پیروز کن.» پس خداوند عزّ و جـلّ فرمـود: دعـایت مسـتاجب شد و خواسـته ات انجـام شد و

قلم تقدیر بر آن‌چه باید نوشته می‌شد، رفت. (ثبت شد) پس از بـــرآورده شـــدن نیـــازم از مناجـــات با پروردگار، بر من نـدا آمد که: خداوند صـاحب عـزت به تو می‌گوید: چه کسی را در زمین جانشـــــــین کـردی؟ گفتم: بهـترین آنـان را، پسر عمـویم را در میانشـان جانشـین خـود کـردم. بر من نـدا آمد:ای احمد پسر عمـــــویت کیســـــت؟ گفتم: تو بر آن دانـاتری، علی بن ابی طـالب. هفت بـار پی در پی از ملکوت بر من ندا آمد:ای احمد، سفارش مـرا در باره پسر عمویت علی بن ابی طالب بپذیر. ســپس فرمود: توجه کردم، و به سمت راست عـرش نگـاه کردم دیدم که بر ساق (جانب) راست عرش نوشته شده بود: «لا اله الا انا وحـدی لا شـریک لی، محمد رسولی، ایّدته بعلیّ»ای احمد! نامت را از اسم من مشـــتقّ کـــردی چـــرا که من خداوند محمـــود حمید هســـتم. و من خداوند علیّ (بلند مرتبه) هســـتم و اسم پسر عمـویت را از نـام من مشـتق کـردی.ای ابوالقاسم به عنـوان هـدایت گر هـدایت شـده (به ســوی مــردم) بــرو، چه خــوب آمــدی و چه خــوب بازگشــتی. خوشا به حــال تو و خوشا به حــال همه کســانی که به تو ایمــان می‌آورند و تو را تصــدیق می‌کنند. سپس در دریاهای نـور افتـادم و پیوسـته موج‌ها مـــرا پرتـــاب می‌کردند تا این‌که در ســـدرۀ المنتهی جبرئیل از من اســتقبال کــرد. پس به من گفت:ای دوست من، چه خــوب آمــدی و چه خــوب بازگشتی. چه گفتی و چه شنیدی؟ فرمـود: بـرخی از آن‌چه اتفاق افتاده بود بـازگو کـردم. پس به من گفت: آخـرین سـخنی که بـرای تو گفته شـده، چه

بـــود؟ گفتم: بر من نـــدا آمد که‌ای ابوالقاسم به عنوان هدایت گر هـدایت شـده و راهنما (به سـوی مردم) برو، خوشا به حـال تو و خوشا به حـال همه کسـانی که به تو ایمـان می‌آورند و تو را تصـدیق می‌کنند. جبرئیل به من گفت: آیا مقصـود از کلمه «ابو القاسم» را دانستی؟ گفتم: نـه،ای روح خـدا. پس بر من نـــدا آمد که:ای احمد! در حقیقت کنیه ابو القاسم را برایت برگزیدم به این دلیل که تو در روز قیامت، رحمت را از جانب من در میان بندگان تقسـیم می‌کـنی. جبرئیل گفت: مبـارکت بـادای دوست من، سـوگند به خـدایی که تو را به رسـالت مبعوث کـرد و تو را به نبـوّت اختصـاص داد خداوند پیش از تو این مقـام و مرتبه را به هیچ انسـانی نـداده است. سـپس بازگشـتیم تا این‌که با آسـمان هفتم رسیدیم و متوجه شدم که آن کاخ سر جایش بـود. گفتم: دوست من جبرئیـل، از آن دو فرشـته بپرس که آن جوان بنی‌هاشم کیست. جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. گفتند: علی بن ابی طـالب پسر عموی محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم. و ما به هر یک از آسـمان‌ها که فـرود می‌آمـدیم، کاخ‌ها را سر جـای خـود می‌دیـدیم، و هم‌چنـان جبرئیل از فرشـتگان در بـاره آن جوان‌هاشـمیّ می‌پرسـید و همه آنان می‌گفتند: علی بن ابی طـالب است.27. از همان کتاب از ابان بن تغلب از امام صـادق علیه السلام روایت شده که فرمـود: رسـول خـدا صـلی الله علیه و آلـه، فاطمه سـلام الله علیها را بسـیار می‌بوسـید. عایشه از این کـار خشـمگین شد و گفت:ای رسول خدا! تو فاطمه را زیـاد می‌بوسی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:ای عایشه! من زمانی که به معراج رفتم و وارد بهشت شـدم، جبرئیل مرا به درخت طوبی نزدیک کـرد و از میـوه آن به من خوراند؛ من آن را خوردم و زمـانی که به زمین فــرود آمــدم، خداوند آن میــوه را به آبی در پشت من تبدیل کـرد و سـپس با خدیجـه، همبسـتر شـــــدم و او فاطمه را حامله شد و من هر وقت، فاطمه را می‌بوســم، عطر درخت طــوبی را در او استشـمام می‌کنم.28ـ احتجـاج: ابن عبـاس گوید: پیـــامبر صـــلی الله علیه و آله و ســـلم در جـــواب گروهی از یهودیان فرمود: خداوند براق را مســخّر من ســـاخت و آن عطا از همه دنیا بهـــتر و بـــالاتر اسـت، و آن مرکـبی از مرکب‌هـای بهشت است که چهره‌اش همچون صورت آدمی، و سم‌هایش چـــون سم اسـبان، و دمش مانند دم گـاو، از الاغ بزرگ‌تر و از قاطر کوچک‌تر است. زین آن از یـاقوت سـرخ و رکابش از درّ سفید، و آن را هفتاد هزار لگــام از طلا اسـت، دو بـال دارد که با درّ و یـاقوت و زمـرّد تزیین شده است، و بر پیشـانیش این جمله نوشـته شــده: «لا إله إلّا اللَّه وحــده لا شــریک لــه، محمّد رسول اللَّه».29ـ عیون الاخبار: با این سه سـند از امام رضا از پدرانش علیهم السلام روایت شده که رســول خــدا صــلی صــلی الله علیه و آله و ســلم فرمـــود: گوید: همانا خداوند بـــراق را بـــرای من مسـخر گردانید و آن مرکـبی از مرکب‌هـای بهشت است نه کوتاه است و نه دراز، و اگر خدا او را اذن می‌داد دنیا و آخرت را یک گـام می‌کـرد و در رنـگ، نیکوترین و زیباترین مرکب است.30ـ خصـال: ابن

عبـاس گوید: رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: جز ما چهـار تن در قیـامت سـواری نیست. عباس بن عبد المطلب عرض کرد: آنـان چه کسانی هستندای رسول خدا؟ فرمود: من بر بـراق سوارم که رویش چون آدمی است و گونه‌اش چون گونه اسب و یـالش از مروارید رشـته کشـیده و دو گوشش از دو زبرجد سبز و دو چشمش چون زهره می‌درخشـــند و چـــون آفتـــاب پرتو می‌افکند از سینه‌اش عرقی چون مروارید غلطـان اسـت، فربه و دست و پا بلند است جانش چون جان آدمی است ســـخن را می‌شـــنود و می‌فهمد بزرگ‌تر از خر و کوچک‌تر از استر است. بخشی از روایت.31ـ علل الشرایع، عیون اخبار الرضا: مردی از اهل شـام در بـــاره کنیه بـــراق از امیرالمؤمـــنین علیه الســـلام پرسید. فرمود: کنیه براق، ابوهلال است.32ـ سید بن طاووس در کتاب سعد السعود گوید: ابن حمّـاد از پدرش از جدّش روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: در هنگـامی که من در حجر بـودم، جبرئیل به نـزدم آمد و ضـربه‌ای به پایم زد. من بیـدار شـدم اما چـیزی ندیـدم. سـپس برای بار دوم آمد و ضربه‌ای به پایم زد و من بیـدار شدم. بازویم را گرفت و مـرا در چـیزی شـبیه لانه پرنده گذاشت. وقـتی چشم بر هم زدم و به خـودم آمدم دیـدم که در مکـانی هسـتم. جبرئیل گفت: آیا می‌دانی کجا هستی؟ گفتم: خیرای جبرئیل. گفت: اینجا بیت المقـــدس اســـت، بیت الاقصـــیِ خداوند است. حشر و نشر در اینجا خواهد بـــود. ســـپس جبرئیل برخاست و انگشت ســـبابه راســـتش را در

گوش راستش گذاشت و با تکـرار دوبـاره عبـارات، اذان می‌گفت. در آخر اذان دو بـــار می‌گفت: «حیّ علی خــیر العمل» و چــون اذان گفتن را به پایــان بــرد، با تکــرار دوبــاره عبــارات، اقامه گفت. و در پایــان اقامه گفت: «قد قــامت الصــلاۀ، قد قــامت الصـــلاۀ». پس نـــوری از آســـمان درخشـــید و به واسـطه آن قـبر پیـامبران بـاز شد و از هر سـوی برای اجابت دعـوت جبرئیل آمدند. و چهـار هـزار و چهار صد و چهـارده پیـامبر جمع شـدند. و به صـفّ ایستادند و تردیدی نداشتم که جبرئیل پیش نماز ما می‌شـــود. هنگـــامی که صف‌های نمـــاز را مـــرتّب کردنـــد، جبرئیل بـــازویم را گـــرفت ســـپس به من گفت:ای محمد پیش نمـــاز بشو و نمـــاز را بـــرای برادرانت بخوان. چرا که خاتم پیامبران از پیامبران پیش از خود اولی‌تر و شایسته‌تر است. پس من به سمت راستم توجه کردم دیدم پـدرم ابـراهیم علیه السـلام ایســتاده و دو جامه ســبز بر تن دارد و در سمت راست او دو فرشـته، و در سـمت چپ او دو فرشته دیگر ایستاده‌اند. ســپس متوجه ســمت چپم شـدم دیـدم بـرادرم و وصـیّم علی بن ابی طـالب ایستاده و دو جامه ســفید بر تن دارد و دو فرشــته در ســـمت راست او دو فرشـــته در ســـمت چپ او ایســتاده‌اند. پس غـرق شـادمانی شـدم. جبرئیل با دسـتش به من اشـاره کـرد و چـون نمـاز به پایـان رسید به سـوی ابـراهیم علیه السـلام رفتم و او به نـــزدم آمد و با من مصـــافحه کـــرد و با دو دســـتش دست مرا گرفت، و گفت: مرحبا به پیامبر صـالح و فرزند صالح و مبعوث شده صالح در زمان صـالح. و

به نـزد علی بن ابی طـالب رفت و با او مصـافحه کرد و با دو دست، دستش را گرفت و گفت: مرحبا به فرزند صالح، و وصیّ صالح پیامبرای ابا الحسن. گفتم:ای پـدرم، کنیه او ابو الحسن است در حـالی که او فرزندی ندارد؟ گفت: من اینگونه در صـحفم و علم غیب پروردگارم دیـدم که اسم او علی است و کنیه او ابو الحسن و الحسـین، و وصـیّ خـاتم پیـامبران پروردگـارم است. سـپس در بـاره کل حـدیث اینگونه گفته است: ما در ابطح به صـبح درآمـدیم در حـالی که هیچ سـختی و رنجی متحمل نشده بودیم. و من این حدیث را بـرای شـما بـازگو می‌کنم و گـروهی آن را تکـذیب خواهند کـرد در حالی که این حـدیث درست و حـقّ اسـت، پس شک به دل راه ندهید. علی بن موسی بن طـاووس می‌گوید: شاید این معراج، معراج دیگری غیر از آن معـراج مشـهور باشد چـرا که روایت‌ها در بـاره کیفیت معـارج متفـاوت و مختلف‌اند و چه بسا پیامبرانی که در این حالت حاضر بودند، غـیر از آن پیـامبرانی باشـند که در معـراج دیگر حاضر شـدند. زیـرا شـمار پیـامبران برگزیـده، صد و بیت و چهـار هزار پیامبراند و شاید پیـامبرانی که در این معـراج حضـور پیـدا کردنـد، پیـامبران مرسل باشـند، یا پیامبرانی باشند که ویژگی مخصوص و رازی پنهان داشته‌اند. و همه اتفاقاتی که بـرای پیـامبر و علی علیهما السـلام اتفـاق افتـاده را نمی‌دانیم و بـدان واقف نیسـتیم. و هر آن‌چه عقـل، ممکن بداند و خداوند جلّ جلاله ذکر کرده، جایز نیست معنـای آن را تکـذیب کـنیم. و من در شـماری از مجلـدات و

تصـنیفات ذکر کـردم که هر گـاه خداوند جـلّ جلاله بنــده‌اش را بــرای معــرفت و شــناختش برگزیند و سـعادت خدمتگـذاری را به او بدهـد، پس از این هر انعام و اکـرامی در حـقّ او انجـام دهـد، پـایین‌تر از این مقام و جایگاهش در نزد خداست، بویژه این‌که کسانی آن را روایت کرده باشند که در نقل درست فضیلت‌های علی بن ابی طالب علیه السـلام متهّم نیسـتند.توضـیح: «الضـبع» به معنـای بـازو است و «الاوب» به معنـای ناحیه است. 33ـ عـدد: در شب بیست و یکم مــاه رمضــان، شش ســال پیش از هجرت رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به معراج رفت. و گفته شده: شنبه شبِ روز هفــدهم ماه رمضان بـود. و گفته شـده: دوشـنبه شـبِ مـاه ربیع الاول در ســال دوم پس از نبــوّت به معــراج رفت. و در کتــاب تــذکرهٔ آمــده است که در شب بیست و هفتم ماه رجب سال دوم هجری پیامبر به معراج رفت.34ـ تفسیر قمی: هشام بن سالم، از امــام صــادق علیه السـلام روایت کــرده است که فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، بُراق را نزد پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله آوردند. یکی لگـام و دیگــری رکــاب را گــرفت و پیــامبر ســوار شد و دیگری لباس او را مرتب کرد. بُراق چموشی کرد و جبرئیل به صــــورت او ســــیلی زد و گفت: آرام باش‌ای براق! قبل از این هیچ پیـامبری بر پشت تو سـوار نشـده است و بعد از او هم هرگز همانند او، سوار بر تو نمی‌شود. بُراق اندکی پیامبر صلی الله علیه و آله را بالا بُرد، البته نه خیلی زیـاد و جبرئیل علیه السلام همراه او بود و آیات آسمان‌ها و زمین

را به او نشان می‌داد. پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمـود: در راه، کسی از سـمت راست مـرا صـدا کـرد:ای محمد! من پاسـخی نـدادم و تـوجهی به او نکردم، پس کسی از سـمت چپ مـرا صـدا کـرد،ای محمد! من به او پاســخی نــدادم و تــوجهی به او نکــــردم، ســــپس زنی از روبــــروی من آمد که دست‌هایش تا آرنج عریان بـود و از همه زینت‌هـای دنیا به خــود آویخته بــود و گفت:ای محمد! به من نگـــاه کن تا با تو صـــحبت کنم. اما تـــوجهی به او نکــردم و به راه خــود ادامه دادم تا این‌که صــدایی شنیدم که مـرا ترسـاند. جلـوتر رفتم. جبرئیل نـزد من آمد و گفت: نمــاز بگــزار. پــایین رفتم و نمــاز خواندم. پرسید: می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نــه، گفت: تو در طــور ســینا، جــایی که خداوند با موسی سخن گفت، نماز خواندی. دوباره ســوار بر براق شدم و حـرکت کـردیم، جبرئیل دوبـاره گفت: پایین بیا و نماز بگزار چنین کردم. پرســید می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نـه، گفت: تو در بیت لحم نماز خوانـدی، بیت لحم نزدیک بیت المقـدس است و زادگاه عیسی بن مـریم علیها السـلام می‌باشـد، پس دوباره سـوار شـدم و به سـمت بیت المقـدس رفتیم، براق را به حلقه‌ای که پیامبران مرکب خـود را به آن می‌بســتند بســتم. وارد مســجد شــدم، جبرئیل همراه من بود، دیـدیم ابـراهیم و موسی و عیسی علیهم السـلام و هر کـدام از پیــامبران که خدا اراده کرده، همه نزد من آمدند و نماز برپا شد. شک نداشتم که جبرئیل جلوتر از همه، و به امامت نمــاز خواهد ایســتاد، وقــتی صــفها مــرتب شــد،

جبرئیل بازوی مرا گرفت و جلوتر از همه ایستانید و من امام [نماز جماعت] آن‌ها شدم و افتخار نمی‌کنم. پس خازن سه ظرف برای من آورد: در یکی شیر، در یکی آب و در دیگری شراب بود. شنیدم کسی گفت: اگر ظرف حاوی آب را بردارد خودش و امّتش غرق می‌شوند و اگر ظرف حاوی شراب را بردارد خود و امّتش هدایت می‌شوند. من ظرف شیر را برداشتم و از آن نوشیدم، جبرئیل گفت: تو و امّت تو هدایت شدید، سپس پرسید؛ در راه چه دیدی؟ گفتم: کسی از سمت راست مرا صدا کرد. پرسید: به او جواب دادی؟ گفتم: نه، توجهی به او نکردم؛ گفت: آن داعی یهود بود، اگر به او پاسخ می‌دادی، بعد از تو امّتت همه یهودی می‌شدند. پرسید: دیگر چه دیدی؟ گفتم: کسی از سمت چپ مرا صدا کرد. پرسید: به او جوابی دادی؟ گفتم: نه، توجهی به او نکردم، گفت: آن داعی مسیحیت بود، اگر به او پاسخ می‌دادی، بعد از تو امّتت مسیحی می‌شدند. پرسید: چه چیز از روبرو به استقبال تو آمد؟ گفتم: زنی که بازوانش تا آرنج عریان بود و از همه زینت‌های دنیا به خود آویخته بود، [به من] گفت:ای محمد! به من بنگر تا با تو سخن بگویم، پرسید: آیا با او صحبت کردی؟ گفتم: نه، هیچ سخنی نگفتم و توجهی به او ننمودم؛ گفت: آن دنیا بوده اگر با او کلمه‌ای می‌گفتی، امّت تو دنیا را بر آخرت ترجیح می‌داد. سپس صدایی ترسناک شنیدم، جبرئیل گفت:ای محمد! می‌شنوی؟ گفتم: آری، گفت: هفتاد سال پیش از دهانه جهنم سنگی را به درونش انداختم،

اکنون به قعر آن رسید. گفتند: پیامبر تا زمـانی که جان به جان آفرین تسلیم کرد هرگز نخندید. پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمـود: سـپس همـراه با جبرئیل به آسمان دنیا صعود کـردیم، ملکی به نـام اسـماعیل در آن‌جا بـود، همـان صـاحب خَطفه که خداوند می‌فرماید: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَـةَ فَأَتْبَعَـهُ شِهَابٌ ثَـاقِبٌ» {مگر کسی که (از سـخن بالاییـان) یکباره اسـتراق سـمع کند که شـهابی شـکافنده از پی او می‌تـازد.} و هفتـاد هـزار ملک تحت امر او، هر ملکی هم هفتـاد هـزار ملک تحت امـرش. پرسید:ای جبرئیل! این شـخص که همـراه توسـت، کیسـت؟ پاسخ داد: محمد پیـامبر خداست. پرسـید: مبعـوث شـده اسـت؟ گفت: آری. سـپس او در آسمان را گشـود و من به او سـلام دادم و او پاسخ آن را داد، و برای هم طلب مغفرت کردیم و گفت: خوش آمدی‌ای برادر ناصح و پیـامبر صـالح! با همه آن‌ها دیـدار و مصـافحه کـردم و وارد آسـمان دنیا شدم، همه ملائکه با چهره‌ای خندان و مژده خیر از من اسـتقبال کردند به جز یکی که بسـیار غـول پیکـر، زشت منظـر، و عصـبانی بـود، همانند سـایر ملائکه در حق من دعا کـرد، اما نه با خنـده و روی گشاده، پرسیدم:ای جبرئیل! این کیست؟ من از آن ترسـیدم! گفت: باید از آن بترسـی، همه ما از آن می‌ترسیم، این مالک، خازن جهنم است، تا به حال هرگز نخندیده و از زمانی که خداوند او را بر جهنم گماشته است، روز به روز خشم و غضـبش نسـبت به دشـمنان خـدا و گنهکـاران بیشـتر و بیشـتر می‌شـود، خـدا به دست او از دشـمنانش انتقـام

می‌گیرد، اگر پیش از تو با کسی خندیده بود، یا بعد از این با کسی می‌خندیـــــــد، امـــــروز با تو هم می‌خندیـد، اما او هرگز نمی‌خنـدد، من به او سـلام دادم او پاسخ سلام مرا داد و به من بشارت بهشت داد. به جبرئیل که طبق فرموده خداوند: «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» {در آن‌جا (هم) مطـاع (و هم) امین است.} گفتم: آیا به او امر می‌کـنی جهنم را به من نشـان دهـد؟ جبرئیل به او گفت: مالک! جهنم را به محمد نشـان بـده، او پوشش جهنم را برداشت و دری از درهای آن را باز کـرد. آتشی از آن بـیرون آمد و به آسـمان زبانه کشـید. من بسـیار ترسـیدم و گمـان کردم اکنون این آتش مرا در بر می‌گـیرد. گفتم:ای جبرئیل! به او بگو: پوشش آتش را بر روی آن بینـــدازد، و جبرئیل چـــنین کـــرد، و مالک به آتش گفت: برگرد، و آتش به جـای خـود برگشت. جلـوتر رفتم، مـــردی بـــزرگ و درشت هیکل و گنـــدمگون دیـــدم، پرســـیدم:ای جبرئیل! این کیســـت؟ گفت: پـــدرت، آدم است. ناگهـــان نسل و ذریّه‌اش به او نشان داده شد و می‌فرمود: روحی پـاک و عطـری خوشـبو از کالبـدی پـاک، سـپس پیـامبر صـلی الله علیه و آله سوره مطفّفین را از انتهـای آیه هفـده تا آخر تلاوت کرد: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عِلِّيِّينَ *وَمَا أَدْرَاکَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ*» {نه چنین است در حقیقت کتـاب نیکـان در علّیّـون است *و تو چه دانی که علّیّـون چیسـت؟ * کتـابی است نوشـته شده}. پس به هم‌دیگر سلام داده و برای هم طلب مغفـرت نمـودیم. آدم علیه السـلام گفت: خـوش آمدی‌ای پسر صالح و پیامبر صالح و شایسته که در

زمـان نیک و صـالح مبعـوث شـده ای. سـپس به فرشـته‌ای از ملائکه برخـوردم که در جایگـاهی نشسته بود و همه عالم در میان دو زانوی او بود و در دستش، لوحی از نور داشت که در آن چیزهـایی نوشـته شـده بـود و او در آن می‌نگریست و به راست و چپ و اطرافیان خـود تـوجهی نمی‌کـرد و غمگین و حزین نشسته بود، پرسیدم: جبرئیل! این کیست؟ گفت: این ملک الموت است، سـختکوش و جدّی در قبض ارواح. گفتم: نزدیک‌تر برویم تا با او صـحبت کنم، نزدیک شـدیم و به او سـلام دادم، جبرئیل به او گفت: این محمد، پیـامبر رحمت است که خـدا او را بر بنـدگان فرسـتاد؛ او هم به من خوشـامد گفت و با سـلام و تحیّت از من اسـتقبال کـرد؛ و گفت:ای محمد! بشـارت می‌دهم که من همه چـیز را در امت تو می‌بینم؛ گفتم: سـپاس خداونـدی را که صـاحب نعمت و احسـان نسـبت به بنـدگانش اسـت، این ناشی از فضل و رحمت پروردگـارم نسـبت به من اسـت، جبرئیل گفت: در عمـل، او خشن‌ترین ملک است: پرسـیدم: آیا روح هر کس که تا به حـال مـرده و یا بعد از این خواهد مـرد، تو قبض می‌کـنی؟ گفت: آری، پرسـیدم: هرکجا باشـند آن‌ها را می‌بیـنی و خـودت مشـاهده می‌کـنی؟ گفت: آری. ملک المـوت گفت: همه دنیا که خـدا آن را بـرای من مسـخّر کـرده و مـرا بر آن مسـلّط داشـته، همانند درهمی در دست شخصی است که هرگونه بخواهد آن را می‌چرخاند، هر روز پنج بار بر هر خانه‌ای سر می‌زنم و هرگاه صـاحبان عـزایی بر مـرده خـود بگرینـد، به آن‌ها می‌گـویم:

برای او گریه نکنید، من بارها و بارها سراغ شما خواهم آمد تا هیچ یک از شما باقی نماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرگ بلایی برتر از همه بلاها است،ای جبرئیل. جبرئیل گفت: آن‌چه بعد از مرگ وجود دارد خیلی بیشتر از مرگ، سخت و ناگوار است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سپس جلوتر رفتیم و گروهی را دیدیم که در برابر آن‌ها سفره‌هایی انداخته شده و در آن گوشت پاک و گوشت کثیف و ناپاک قرار داشت و آن‌ها گوشت پاک را رها کرده از غذای ناپاک می‌خوردند. پرسیدم: این‌ها کیستند؟ جبرئیل گفت: این‌ها گروهی از امت تو هستند که مال حرام می‌خورند، سپس ملکی را دیدم که خلقت او بسیار عجیب بود، نیمی از جسد او آتش و نیم دیگر یخ بود، نه آتش یخ را آب می‌کرد نه یخ آتش را خاموش می‌کرد، و او با صدای بلند می‌گفت: پاک و منزه است خدایی که این آتش را مهار کرده و آتش یخ را ذوب نمی‌کند و سرمای این برف را از این‌که گرمای این آتش را خاموش کند منع کرد، بار خدایا!ای آن‌که بین یخ و آتش انس و الفت برقرار کرده ای، در قلب بندگان مؤمن خود هم، الفت و انس برقرار کن. پرسیدم: این کیست؟ جبرئیل گفت: این ملک را خداوند بر همه اطراف و اکناف آسمان‌ها و زمین‌ها موکّل ساخته است، او خیرخواه‌ترین ملک خدا نسبت به بندگان مؤمن است و از زمانی که خلق شده است، همان دعایی را که شنیدی، در حق آن‌ها می‌خواند. و دو ملک در آسمان هستند یکی از آن‌ها دائماً می‌گوید: خدایا!

بخشش و انفاق هر کس که انفـاق می‌کند را به او برگـــردان، و دیگـــری می‌گوید: خـــدایا! نـــابودی و هلاکت را نصیب بخیل گردان. جلوتر رفتم، گروهی را دیدم که لب‌هـایی شـبیه لب‌هـای شـتر داشـتند، گوشت پهلوهایشـــان را کنـــده و به دهانشـــان می‌ریختند، پرسیدم: این‌ها کیسـتند؟ جبرئیل گفت: این‌ها عیب جویـــان و ســـخن چینـــان هســـتند، و گـروهی را دیـدم که سرهایشـان با سـنگ کوبیـده می‌شد. پرســـیدم: این‌ها کیســـتند؟ جبرئیل گفت: این‌ها کسانی‌اند که از نماز عشا غفلت می‌کردند و به آن اهمّیّـتی نمی‌دادنـد، و گـروهی را دیـدم که آتش در دهانشـان ریخته و از مخـرج آن‌ها بـیرون می‌آمد. پرسـیدم: این‌ها کیسـتند؟ گفت: این‌ها در حقیقت، کسـانی‌اند که امـوال یتیمـان را به سـتم می‌خورنـد، جز این نیست که آتشی در شـکم خـود فـرو می‌برند و به زودی در آتشی فـروزان درآیند. گـروهی را دیـدم که چـون می‌خواسـتند برخیزنـد، شکم بـزرگ شـان مـانع می‌شد. از جبرئیل دربـاره آن‌ها پرســـــیدم؛ گفت: این‌ها کســـــانی که ربا می‌خورنـــد، (از گـــور) بـــرنمی خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شـیطان بر اثر تمـاس، آشـفته ســـرش کـــرده است. این ربـــاخواران همانند آل فرعون هر صبح و شب در آتش انداخته می‌شوند و می‌گویند: خدایا! قیامت کی فرا می‌رسد؟ فرمـود: پس زنانی را دیدم که بر سینه‌هایشان آویخته شده بودند پرســـیدم، این‌ها کیســـتند؟ جبرئیل گفت: اینـــان، زنـــان زناکـــار هســـتند، کســـانی که مـــال شوهرانشـــان را به فرزنـــدان کس دیگـــری به ارث

می‌رسـاندند. رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: خشم خـدا نسـبت به زنی که کسی غـیر از قـومی را میـان آن‌ها وارد می‌کند و او بر عـورات آن‌ها آگـاه شـده و از خزانه آن‌ها می‌خـورد، زیـاد است. فرمـود: پس گـروهی از ملائکه را دیـدم که خداوند عزّ و جلّ آن‌ها را به صورتی که اراده کرده خلق نمـوده بـود و چهره‌هایشـان را به صـورتی که اراده فرموده قرار داده بود. هر جـزء از پیکر آن‌ها با صـدایی متفـاوت خـدا را ذکر و تسـبیح می‌گفت، صدایشان به حمد و ثنا بلند بود و از ترس خدا گریه می‌کردند، دربـاره آن‌ها از جبرئیل پرسـیدم؛ گفت: آن گونه که می‌بیـنی خلق شـده‌اند، از خـوف خـدا، هیچ یک از آن‌ها با ملکی که در کنـار اوسـت، هرگز کلمه‌ای سخن نگفته و هرگز سر خود را بلند نکرده و یا بیشـتر از آن‌که هست خم ننمـوده اسـت؛ به آن‌ها سـلام کـردم، و به علت خضـوع و خشـوع، با اشـاره سر پاسخ مـرا دادنـد، جبرئیل گفت: این، محمد، پیـامبر رحمت است که خـدا او را به عنـوان پیـامبر به سـوی بنـدگان خـود فرسـتاده اسـت، او خـاتم پیـامبران و سـیّد آن‌هاسـت، آیا با او سـخن نمی‌گویید؟ با شنیدن این سخن به سـوی من آمدند و سـلام و تحیّت گفتنـد، و به من و امّتم بشـارت خیر دادند. پس به آسمان دوم بـالا رفـتیم، دو مـرد کـاملاً شـبیه یک‌دیگر دیـدم، از جبرئیل پرسـیدم: این‌ها کیستند؟ گفت: دو پسرخاله، عیسی و یحیی. به آن دو سلام کـردم، پاسخ مـرا دادند و بـرای هم طلب مغفرت نمودیم، گفتند: خوش آمدی‌ای بـرادر و پیـامبر صـالح! در آن‌جا هم فرشـتگانی دیـدم

همانند آنان که در آسمان اول دیـده بـودم، همه در حال حمد و ثنای خداوند، هر یک با صدایی متفاوت از صـدای دیگـران، و خداوند آن‌ها را همان‌گونه که اراده کرده بود، خلق نموده بـود. سـپس به آسـمان سـوم صـعود کـردیم، مـردی را دیـدم که از شـدت زیبایی نسبت به دیگران، چون ماه بدر بود در میان ستارگان؛ از جبرئیل دربـاره او پرسـیدم، گفت: او برادرت، یوسف است. به او سلام دادم، پاسخ مـرا داد و برای هم طلب مغفرت نمودیم. گفت: خـوش آمدی،ای برادر و پیامبر صـالح که در زمـانی نیک و صـالح مبعـوث شـدی. در آن‌جا هم همانند آسـمان اول و دوم ملائکه را در حال خضوع و خشوع دیدم، جبرئیل سـخنانی را که دربـاره من به آن‌ها گفته بـود به این ملائکه هم گفت و این‌ها هم همـان کاری را کردند که ملائکه پیشـین انجـام داده بودند. سپس به آسمان چهارم بالا رفتیم، در آن‌جا مـردی را دیـدم، از جبرئیل دربـاره او پرسـیدم، گفت: این ادریس است که خداوند به او مقـام و مرتبه عـالی و رفیع عطا کرده است؛ به هم‌دیگر سـلام کـرده و برای هم طلب مغفـرت نمـودیم، در آن‌جا هم مانند طبقات پیشین آسمان، ملائکه را در حال خضـوع و خشوع و عبادت دیدم که به من و امّتم بشارت خیر دادند. سپس ملکی را دیدم که بر تخـتی نشسـته و هفتـاد هـزار ملک روبه روی او هسـتند و هر ملکی هم هفتـاد هـزار ملک تحت امر دارد، پس در دل رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین افتاد که این فرشـته باید همـان باشـد، پس جبرئیل بر آن ملک فریادی کشـید و گفت: برخـیز! و او تا روز قیـامت

ایستاده خواهد بود. پس به آسمان پنجم رفتیم؛ مردی میان سال و درشت چشمی را دیدم که تا به حال میان سالی بزرگتر از او ندیده بودم. گروهی از یارانش در کنار او بودند از کثرت آن‌ها تعجب کردم. پرسیدم:ای جبرئیل! این کیست؟ گفت:هارون بن عمران، محبوب در میان قوم خود. به هم‌دیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت کردیم. در آن‌جا هم مانند آسمان‌های پیشین ملائکه‌ای را در حال خضوع و عبادت دیدم. سپس به آسمان ششم صعود کردیم، مردی دیدم گندمگون و بلند قامت، و اگر او دو پیراهن به تن می‌کرد، باز موهایش در هر دوی آن‌ها نفوذ می‌کرد. شنیدم که می‌گفت: بنی اسرائیل گمان می‌کند که من برترین و بزرگوارترین فرزند آدم ابو البشر هستم، اما این مرد از من بزرگوارتر و ارجمندتر است. از جبرئیل پرسیدم: این کیست؟ گفت: برادرت موسی بن عمران. به هم‌دیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت نمودیم، در آن‌جا هم ملائکه‌ای را دیدم که همانند آن‌چه در آسمان‌های پیشین دیده بودم در حال خضوع و خشوع و عبادت پروردگار بودند. سپس به آسمان هفتم صعود کردیم، به هر ملکی که گذر کردم گفت:ای محمد! حِجامت کن و امّت خود را به حِجامت امر کن. و در آن‌جا هم مردی را دیدم که موی سر و ریش او سیاه و سفید بود و بر تختی نشسته بود. پرسیدم:ای جبرئیل! این مرد کیست که در آسمان هفتم و بر در بیت المعمور و جوار باری تعالی ساکن است؟ گفت: این پدرت، ابراهیم است، و

این مقـــام و محل تو و پرهیزکـــاران امت تو هم خواهد بـــود، ســـپس پیـــامبر صـــلی الله علیه و آله خواند: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِـــإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُـــوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» {در حقیقت، نزدیک‌تـــرین مـــردم به ابـــراهیم، همـــان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و (نـیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند؛ و خدا سرور مؤمنان است}، سپس به هم‌دیگر سـلام دادیم و ابراهیم علیه السلام گفت: خوش آمـدی‌ای پیـامبر و فرزند صـالح که در زمـانی نیک و صـالح مبعوث شده ای! در آن‌جا هم، همانند آسمان شش گانه پیشین ملائکه را در حال سجود و خشوع دیدم که به من و امتم بشـارت خـیر دادند. رسـول خـدا صـــلی الله علیه و آله فرمـــود: در آســـمان هفتم دریاهـایی از نـور دیـدم بسـیار درخشـان و متلالاء، نزدیک بـود از درخشش آن چشم‌ها کـور شـوند، و دریاهـایی تاریـک، و دریاهـای بـرف و یخ که رعد و بـــرق می‌زد، و هر بـــار که می‌ترســـیدم از جبرئیل می‌پرســیدم، و جبرئیل می‌گفت: مـژده و بشـارت بـاد بر توای محمد! و کـرامت پروردگـارت را شـکر کن، و به خـاطر لطف پروردگـارت، حمد و ثنـای او را بجا آور؛ خداوند با قـدرت و مسـاعدت خـود، به من قـــوت قلب و ثبـــات داد و از جبرئیل بســـیار ســؤال‌ها پرســیدم و بســیار از آن‌چه دیـدم تعجب نمـودم. جبرئیل گفت:ای محمد! آن‌چه می‌بیـنی به نظـــرت بـــزرگ و عظیم اســـت؟! این تنها یکی از آفریـده‌های پروردگـار توسـت، پس آن خـالقی که چـــنین مخلـــوقی را آفریـــده چگونه اســـت؟! و

آفریـــده‌هایی بـــزرگ و عظیمی که تو نمی‌بیـــنی [چگونه است]؟! میـان خداوند و خلق او نـود هـزار حجاب وجـود دارد و نزدیک‌تـرین مخلـوق خـدا به او من و اســرافیل هســتیم که بین ما و خــدا چهــار حجاب وجود دارد: حجابی از نور، حجـابی از ظلمت و تاریکی، حجابی از ابر و حجابی از آب. و از جمله مخلوقات عجیبی که خداوند آفریده و به آن صورت که اراده کرده آن را شـکل داده بـود، خروسی بـود که پاهایش در پایین‌ترین حـدّ زمین هفتم و سـرش در عـــرش بـــود، و یکی از ملائکه الهی به شـــمار می‌رفت که خداوند به اراده خود او را به آن شـکل آفریده بود؛ پاهایش در آخرین حدّ زمین هفتم بود، ســپس بــالاتر آمــده و به آســمان هفتم رســید و هم‌چنــان جلــوتر رفت تا تــاجش به عــرش الهی رســـــید؛ و دائمـــــــاً می‌گوید: هرکجا که باشم پروردگارم پاک و منزه است. دو بـال بـزرگ داشت که اگر آن‌ها را می‌گســـترد شـــرق و غـــرب را می‌پوشاند، در هر سحرگاه این خـروس بال‌هـایش را بـــاز می‌کند و بر هم می‌زند و با صـــدای بلند تسبیح می‌گوید: «پاک و مـنزه است خداونـد، مالک آسمان‌ها و زمین، پاک و مقدّس است، پاک و منزه است خداوند بزرگ و متعـال، هیچ معبـودی جز الله نیســت، زنــده و پا برجاست». با این کــار او، همه خروس‌هــای زمین، زبــان به تســبیح می‌گشــایند و بال‌هایشــان را بــرهم زده و فریــاد سر می‌دهنــد؛ وقـــتی این خـــروس در آســـمان ســـاکت شـــود، خروس‌های روی زمین هم ساکت می‌شوند. در زیر بال‌هــای ســفید رنگ آن خــروس، پر و کرک‌هــایی

سبز پررنگ و غلیظ وجود داشت و من هرگز چنین رنگ سبزی ندیده بودم. سپس همراه جبرئیل به راه افتاده به بیت المعمور وارد شدم، و دو رکعت نماز خواندم، همراه من گروهی از یاران من بودند که لباس‌هایی تازه و نو پوشیده بودند و گروهی دیگر لباس‌های کهنه پوشیده بودند، ابتدا آنان که لباس نو و تازه پوشیده بودند آمدند و سپس آنان که لباس کهنه پوشیده بودند نشستند. سپس دو نهر برایم آشکار شد، یکی به نام کوثر و دیگری رحمت، من از آب کوثر نوشیدم و در نهر رحمت غسل کردم، سپس آن نهرها مطیع من شدند تا این‌که وارد بهشت شدم. در ساحل و کناره‌های آن رودها در بهشت، خانه‌های من و همسران من بود خاک آن‌جا همچون مشک خوشبو بود. یک حوری را دیدم که در نهرهای بهشتی شنا می‌کرد، از او پرسیدم: برای چه کسی خلق شده ای؟ گفت: برای زید بن حارثه؛ و صبحگاهان، من به زید مژده و بشارت او را دادم. [در آن‌جا] پرندگانی همانند شتران خراسان، و انارهایی مانند دلوهای بزرگ آویخته از درختان [وجود داشت] و نیز در آن‌جا درختی دیدم که اگر پرنده‌ای هفتصد سال به دور تنه آن پرواز می‌کرد، باز به نقطه شروع نمی‌رسید؛ در هر منزلی در بهشت شاخه‌ای از این درخت وجود داشت. از جبرئیل پرسیدم: این چیست؟ گفت: این درخت طوبی است که خداوند فرمود: «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ»[خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند]. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی وارد بهشت شدم، به

خود آمدم و از جبرئیل درباره آن دریاها و بزرگی و خلقت شگفت انگیز آن‌ها پرسیدم، گفت: آن‌ها سراپرده‌های حجابی‌اند که خداوند به آن خود را می‌پوشاند، اگر آن حجاب‌ها نبود، نور عرش الهی همه چیز را نابود می‌کرد، به سدرة المنتهی رسیدم، هر برگی از آن بر امّتی سایه انداخته بود، نسبت به آن، آن گونه بودم که خدا می‌فرماید: «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» [تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد] خداوند مرا صدا کرد: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ» [پیامبر (خدا) بدان چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است} و از جانب خود و امت خود پاسخ دادم: «وَالْمُؤْمِنُونَ كلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِكتِهِ وَكتُبِهِ وَرُسُلِهِ لاَ نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَک رَبَّنَا وَإِلَيک الْمَصِيرُ»، خداوند فرمود: «لاَ يكلِّفُ اللّه نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَها لَها مَا كسَبَتْ وَعَلَيها مَا اكتَسَبَتْ»، من گفتم: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، و خداوند فرمود: تو را بازخواست نخواهم کرد. پس گفتم: «رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَينَا إِصْرًا كمَا حَمَلْتَه عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا»، خداوند فرمود: بر دوش تو قرار نمی‌دهم. من گفتم: «رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، خداوند فرمود: آن را به تو و امت تو عطا کردم. امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ‌کسی کریم‌تر و بزرگوارتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نزد خدا فرستاده نشده است

تا چـنین خصـلتی را بـرای امت خـود بخواهد.پس پیامبر صـلی الله علیه و آله عـرض کـرد: خـدایا! به پیامبرانت فضایل و مراتـبی عطا کـرده ای، پس به من هم عطا کن. فرمود: دو جمله از عرش خـود را به تو عطا کـردم، لا حـول و لا قـوة إلاّ باللـه، لا منجی منک إلاّ إلیک، یعـنی هیچ نـیرو و قـدرتی جز قدرت خدا وجود نـدارد و تنها مفـرّ و پنـاه از خـدا، خودِ خداوند است. و ملائکه دعاها و کلمـاتی به من آموختند که هر صـبح و شب آن‌ها را می‌خـوانم: «خـدایا! از ظلم و سـتم خـود به عفو و بخشش تو پناه می‌آورم و از گناه خود به مغفرت، و از ذلّت و پَسـتی خـود به عـزّت تـو، و از فقر خـود به غِنا و بی‌نیازی تو پنـاه می‌آورم و چهـره فـانی به چهـره جـاودان و ابـدی تو که هیچ فنـایی نـدارد پنـاه می‌آورد». سـپس صـدای اذان را شـنیدم، ملکی در آسمان اذان می‌داد که پیش از آن شب هرگز دیـده نشـده بـود. گفت: اللـهُ أکبَـر، اللـهُ أکبَـر، خداوند فرمود: بنده‌ام راست می‌گویـد، من بزرگ‌تر و برتر هستم. گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ اللـه، أشـهَدُ أن لا إلـهَ إلاّ اللـه، بـاری تعـالی فرمـود: بنـده‌ام راست می‌گوید، من الله هستم هیچ معبودی جز من وجود ندارد. گفت: أشهَدُ أنَّ محمّداً رسولُ الله. أشهَدُ أنَّ محمّداً رسـولُ الله. خداوند فرمـود: بنـده‌ام راست می‌گوید، محمد، بنده و پیـامبر من اسـت، من او را انتخـاب کـرده و مبعـوث کـرده ام. سـپس[فرشـته مـؤذّن] گفت: حَیَّ عَلَی الصَّـلاةِ، حَیَّ عَلَی الصَّـلاةِ. خداوند فرمود: بنـده‌ام راست می‌گوید و همه را به سوی انجام فریضه من فرا می‌خواند، و هر کس با

میل قلبی برای انجام نماز اقدام کند و به آن اهتمام بورزد، کفّاره گناهان او خواهد بود. سپس گفت: حَیَّ عَلَی الفَلاحِ، حَیَّ عَلَی الفَلاحِ. خداوند فرمود: نماز، صلاح و پیروزی و رستگاری است؛ پس همان‌طور که در بیت المقدس امام جماعت نماز پیامبران بودم در آسمان هم امام جماعت نماز ملائکه گشتم. سپس مِهی مرا پوشاند و من به حالت سجده افتادم؛ خداوند مرا صدا کرد و گفت: من به هر پیامبری پیش از تو پنجاه نوبت نماز واجب کردم، همان را بر تو و امت تو واجب می‌گردانم؛ پس تو در میان امت خود به آن اقدام کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برگشتم و به ابراهیم رسیدم او چیزی از من نپرسید، پس به موسی رسیدم، گفت:ای محمد! چه کردی؟ گفتم: خداوند فرمود: به هر پیامبری که پیش از تو بود پنجاه نوبت نماز واجب کردم، همان را بر تو و امّت تو واجب گردانده ام، موسی علیه السلام گفت:ای محمد! امّت تو آخرین امت و ضعیف‌ترین آن‌هاست، و خداوند از آن سودی به تو نمی‌رساند، و امّت تو توان انجام این مقدار را ندارد، به نزد خداوند برگرد و برای امت خود در امر نماز تخفیف بخواه، به نزد خداوند برگشتم تا به سدرة المنتهی رسیدم و به سجده افتادم و عرض کرم: خدایا! بر من و امّتم پنجاه نوبت نماز واجب کرده ای، نه من و نه امتم هیچ یک توان آن را نداریم، آن را برایم سبک‌تر کن، ده نوبت آن را کاست، به نزد موسی برگشتم و او را از ما وقع آگاه کردم، گفت: برگرد، طاقت آن را نداری.

برگشتم و دوباره از خدا خواستم از آن بکاهد و خدا ده نوبت را کم کرد، نزد موسی برگشتم و به او خبر دادم، گفت: برگرد، هر بار برمی گشتم و در محضر خدا سجده می‌کردم، خداوند متعال ده نوبت از آن می‌کاست تا این‌که به ده نوبت رسید. نزد موسی برگشتم و او را باخبر کردم، گفت: طاقت آن را نداری، نزد پروردگار برگشتم و پنج نوبت از آن کاست. نزد موسی برگشتم. گفت: طاقت آن را نداری، گفتم: من از پروردگارم شرم دارم، پس به همین مقدار صبر می‌کنم، منادی ندا داد، حال که بر آن صبر می‌کنی، من اجر این پنج نوبت را پنج برابر می‌افزایم، هر نمازی معادل ده نماز. هر کس از امّت تو عمل نیکی انجام دهد، آن را برایش ده برابر می‌نویسم و اگر قصد کند و انجام ندهد، آن را یک کار نیک انجام یافته می‌نویسم و اگر یکی از امّت تو قصد انجام عمل بدی را داشته و آن را انجام دهد، یک گناه و اگر انجام ندهد، هیچ چیز برایش نمی‌نویسم. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از جانب این امّت به موسی خیر عطا کند. و این تفسیر آیه «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ البَصِیرُ.{منزّه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الأقصی- که پیرامون آن را برکت داده ایم- سیر داد، تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست.} تا آخر آیه می‌باشد.توضیح: سخن او «أتسمع یا محمد؟»

ظاهرا توضیحی برای صـدایی است که پیش‌تر ذکر شد که پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم در راه شـنید. آشـکارتر این است که اینگونه باشد: «قلت: ثم سمعت صوتاً أفزعنی فقال لی جبرئیل سـمعت یا محمـد؟» و ممکن است این صـدار، صـدایی از صدای اول باشد که در روایت، حقیقت صـدای اول تبیین نشـده است و البته بعید می‌نماید. سـخن او: «کلا إنّ کتاب الابرار» شاید استشـهاد به آیه قـرآن باشد بر این اساس که مقصود از کتـاب الابـرار در آیه ارواح آنـان باشـد، زیـرا محـلّ علـوم و معـارف است. و ممکن است آمـدن آیه به جهت مناسـبت با مضـمون روایت باشـد، یعـنی همـان‌طور که اعمالشان در علیّین ثبت می‌شـود، ارواحشـان نـیز بدانجا بالا می‌رود. «تصفّح فی الامر» یعـنی در آن کار نگریست. جوهری گوید: هر چیزی که زیاد شود تا جایی که بالا رود و غلبه کنـد، «طمّ یطمّ» است. گفته می‌شود: «فوق کلّ طامۀ طامۀ». و از همین معنـا، قیـامت «طامـۀ» نامیـده شـده است. پایـان سـخن. «المشـافر» جمع مشـفر با کسـره میم به معنای لب شتر است. و «الرضخ» به معنای کوبیدن و شکسـتن است. فرمـوده او «یـورثن امـوال ازواجهنّ» یعـنی زنا می‌کنند و فرزنـدان زنا را به فرزنـدان زوج ملحق می‌کنند و زنازاده‌ها از همسرانشـان ارث می‌برند. و با احتمـال بعید می‌تواند به این معنا باشد که مقصـود از آن زنی باشد که از شـوهر دیگـرش فرزند دارد و امـوال شوهر فعلی‌اش را به فرزنـدش می‌دهد. و عبـارت دوم معنـای اول را تاکید و تایید می‌کند. سـخن او:

«من اطباق اجسادهم» به صورت مجازی به معنای اعضای بدن آن‌ها است، یا پوشش‌های بدن‌ها است که شامل بال و پرهایشان است. فیروزآبادی گوید: «الطبق» با حرکت حروف، درپوش هر چیزی است. و نیز به معنای استخوان نازکی است که بین هر دو مهره را جدا می‌کند. «الطابق» بر وزن‌هاجر و صاحب به معنای عضو بدن است. سخن او «من الملائکة الخشوع» شاید جمع خاشع باشد مانند «رکوع» که جمع راکع است. در برخی نسخه‌ها به صورت «من الملائکة و الخضوع فی المواضع» آمده که صحیح‌تر است. سخن او: «إنة هو» یعنی او فرشته‌ای است که بالاتر از او فرشته نیست، یا این‌که او کسی است که امور عالم را به دستور خداوند تدبیر می‌کند. فرموده او: «کأنّه من شبوة» می‌گویم: نام قبیله‌ای بزرگ است و مکانی در بادیه، و قلعه‌ای در یمن است. ثعلبی در توصیف پیامبر اینگونه آورده است: «کأنّه من رجال ازدشنوءة» فیروزآبادی گوید: «ازدشنوءة» و گاهی با تشدید می‌آید، اسم قبیله‌ای است که به جهت وجود شنان در میان آن‌ها بدین اسم نامگذاری شده است. بنا بر این تقدیرها، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در گندمگون بودن و درازی قامت به یکی از این طایفه‌ها تشبیه کرده است. «الشمط» سفیدی سر است که با سیاهی آمیخته باشد. «خفق الطائر» یعنی پرنده پرواز کرد. و «أخفق» یعنی بال‌هایش را بر هم زد. «الزغب» به حرکت حروف، مو و پرِ کوچک و نرم است. و اولین مو و پری است که

ظاهر می‌شود و می‌روید. «البخت» شتر خراسانی است. و «الدلیّ» با ضمه دال و کسره لام و تشدید یـاء جمع «دلو» بر وزن فعـول است. و «القـتر» با ضمه و با دو ضمه به معنـای ناحیه و جـانب است و با فتحه و حرکت حروف به معنای انـدازه و مقـدار است. سخن او: «لتهتک نـور العـرش و کـلّ شـیء فیه» یعنی اگر این حجاب‌ها نمی‌بـود، نـور بـزرگی که خداوند در پشت حجاب آفریده است، نور عـرش و نورهای پـایین‌تر از آن را سـوزانده و می‌درید. و در برخی از نسخه‌ها «لهتک نور العرش کـلّ شـیء فیه» آمــده است که مقصــود از آن، حجاب‌هــایی است که در زیر عـــــرش قـــــرار دارد. و اگر آن حجاب‌ها نمی‌بود، عـرش می‌سـوخت و نـور عـرش همه نورهــای پــایین‌تر از آن را می‌ســوازند. و در تفسیر صغیر مصنّف آمده است: نور خداوند، عرش و چیزهای پایین‌تر از آن را می‌سوزاند و به معنــای نخست باز می‌گردد. و «الصبابۀ» به معنای لطافت و حرارت اشتیاق است. 35ـ امالی صدوق: رسول خدا فرمود: شـبی که مـرا به معـراج بردند جبرئیل دســتم را گــرفت و به بهشــتم بــرد و بر یکی از مســندهای بهشــتم رســانید و یک دانه به من داد و چــون آن را دو نیم کــردم یک حوریه از آن بــیرون آمد که مژگـان چشـمش چـون پرهـای جلو کـرکس بــود. به من گفت: درود بر توای احمــد،ای رســول خـــدا،ای محمد. گفتم: خـــدایت مهربـــان باشد تو کیستی؟ گفت: منم راضیه و مرضـیه، خداوند جبـار مرا از سه جنس آفریده اسـت، پـائین تنم از مشک است و بـالای آن از کـافور و میـانه‌ام از عنـبر و با

آب زندگی خمیر شدم و حضرت جلیل فرمود: باش و من بودم و آفریده شدم برای پسر عم و وصی و وزیر تو علی بن ابی طـالب.توضـیح: فیروزآبـادی گوید: «الدرنوک» با ضمه نـوعی لبـاس یا فـرش یا بوریا است. 36.ـ امـالی صـدوق: عبد الـرحمن بن غُنم گفته است: جبرئیل مَرکبی کوچک‌تر از قـاطر و بزرگ‌تر از الاغ آورد که پاهـــــــایش بزرگ‌تر از دست‌هایش بود با یک گـام تا آن‌جا که چشم می‌دید راه می‌پیمود، وقـتی پیـامبر خواست سـوار شـود، اسب چموشی کرد، جبرئیل گفت: این محمد است، آن‌گاه مرکب آنقـدر خم شد که به زمین چسـبید. و پیامبر سـوار شد. وقـتی پـایین می‌آمد دست‌هایش بلنـدتر و پاهـایش کوتـاه‌تر می‌شد و وقـتی بـالا می‌رفت پاهایش بلند و دستانش کوتـاه می‌شد. در تاریکی شب، پیامبر بر الاغی بار زده شده برخورد، الاغ از صدای حرکت بال‌های بُراق رَم کـرد، مـردی در آخر کـاروان غلامش را که در اول کـاروان بـود صـدا کـرد و گفت: فلانی الاغ رَم کـرد و گـریخت و فلان شتر وضع حمل کرد و دستش شکســت، و آن الاغِ گریخته، مال ابوسفیان بود. پس پیامبر، سوار بر براق به راه خود ادامه داد، وقتی به وادی بَلقـاء رســید، فرمــود:ای جبرئیل! من تشـــنه هســـتم. جبرئیل کاسه آبی آورد و پیـامبر آن را نوشـید و به راه ادامه دادند و به قومی رسید که از پی و عصب پاشنه‌هایشـان بر قلاب‌هـایی از آتش آویخته شـده بودند. پیـــامبر صـــلی الله علیه و آله فرمـــود:ای جبرئیل! این‌ها کیســتند؟ [جبرئیل] گفت: کســانی که خـــدا به آن‌ها روزی حلال داده اســـت، اما به

دنبال مـال حـرام رفتند. جلـوتر رفتند: گـروهی را دید که پوستشـــان با ســـوزن‌هایی از آتش دوخته می‌شد، فرمـود:ای جبرئیل! این‌ها کیسـتند؟ گفت: کسانی که با زنـانی که بر آن‌ها حلال نبودنـد، فعل حرام انجام داده‌اند. جلوتر مردی را دید که بسته‌ای هیزم را بلند می‌کنـد، اما موفق نمی‌شـود، هر بـار که موفق نمی‌شـــود بر آن بســـته هـــیزم افـــزوده می‌شـــود، از جبرئیل دربـــاره او پرســـید گفت: این شخص مقـروض و مـدیون اسـت، می‌خواهد وام و قرض خود را ادا کند، اما هر بار که نتواند بر میزان آن افزوده می‌شود. سپس رفت و در کـوه شـرقی بیت المقدس، حضـرت بـاد گـرمی احسـاس کـرد و صـدایی شـنید، پرسـید:ای جبرئیل! این صـدا و این بـــاد از کجاســـت؟ گفت: این جهنم است. پیـــامبر صلی الله علیه و آله فرمـود: از جهنم به خـدا پنـاه می‌بـرم. سـپس از سـمت راست بـادی با رایحه‌ای خوش، اسـتشمام کـرد و صـدایی شـنید، پرسـید:ای جبرئیل! این بـوی خـوش که استشـمام می‌کنم و این صـدا که می‌شـنوم چیسـت؟ گفت: این بهشت اســـت، پیـــامبر صـــلی الله علیه و آله فرمـــود: از خداوند بهشت را درخواست می‌کنم. جلوتر رفت تا به دروازه شـــهر بیت المقـــدس رســـید که در آن هِرَقل بود، هر شب دروازه‌های شهر بسـته می‌شد و کلیـــدهای آن بـــالای سر او گذاشـــته می‌شد. آن شب هر چه کردند دروازه شهر بسته نشد. او را از این ماجرا با خـبر کردنـد، گفت: تعـداد نگهبان‌ها را بیشـتر کنید. پیـامبر صـلی الله علیه و آله آمد و به بیت المقـدس وارد شد. جبرئیل به سـراغ سـنگی

رفت و آن را بلند کرد و از زیر آن سه جـام و قـدح بـیرون آورد، قـدحی از شـیر، قـدحی از عسل و دیگـری از شـراب، و قـدح شـیر را به پیـامبر داد و حضـرت آن را نوشـید، و به او قـدح عسل داد و حضرت نوشید، سپس خَمْر داد، فرمود:ای جبرئیل! من سـیراب شـدم: گفت! اگر آن را می‌نوشـیدی، امت تو گمراه شـده و از تو جـدا می‌شـدند. سـپس پیامبر صلی الله علیه و آله در بیت المقـدس امـام جمـاعت نمـاز هفتـاد پیـامبر و نـبیّ شد. همـراه جبرئیل مَلَکی به زمین آمد که پیش از آن هرگز به زمین قدم نگذاشته بـود؛ او کلیـدهای خـزائن زمین را در دست داشت و گفت:ای محمد! پروردگـارت سلام می‌رسـاند و می‌گوید: این کلید خـزائن زمین است، اگر می‌خواهی و مایل هستی، پیامبریْ بنده بـاش و اگر می‌خـواهی پیـامبریْ مَلَک شو. جبرئیل علیه السلام گفت:ای محمد! متواضع باش. حضرت فرمود: می‌خـواهم پیـامبری بنـده باشم. سـپس به آسمان صعود کرد، وقتی به درهای آسـمان رسـید، جبرئیل از نگهبانـان خواست درب‌ها را بگشـایند، پرسـیدند: این کیسـت؟ گفت: این محمد است. گفتند: خوب میهمانی آمده است؛ پس به هر گـروه از ملائکه که گذر کرد، به او سـلام دادند و بـرای او دعا کردند و ملائکه مقرّب او را همـراهی نمودند تا این‌که به پـیری رسـید که زیر درخـتی نشسـته و اطفالی اطراف او هستند: پرسید:ای جبرئیل! این شـیخ کیسـت؟ گفت: این پـدرت، ابـراهیم علیه السلام است پرسید: و آن اطفـال کیسـتند؟ گفت: فرزندان مؤمنـان در اطـراف او هسـتند، و او آن‌ها

را غـذا می‌دهد. سـپس به شـیخی برخـورد که بر کرسی و تختی نشسته بود، وقتی بر سمت راست خـود می‌نگریست خوشـحال و شـادمان می‌شد و وقـتی به سـمت چپ خـود می‌نگریسـت، غمگین و گریـان می‌گشت. پرسـید:ای جبرئیل! این کیسـت؟ گفت: این پـدرت، آدم اسـت، وقـتی ذرّیّه خـود را می‌بیند که به بهشت رفته‌اند خوشـحال و خنـدان می‌شود و وقتی فرزندان خود را در جهنم می‌بیند، غمگین و گریـان می‌شـود. جلـوتر، ملکی را دید که بر کرسی نشسـته بـود. به او سـلام داد اما آن بشاشت و شادی که در چهره ملائکه دیگر دیده بود در چهره او ندیـد، فرمـود:ای جبرئیل! به هر مَلَکی برخوردم او را بسیار محبوب و دلنشـین یـافتم، به جز این ملک، این کیست؟ گفت: این مالـک، خـازن جهنم است. او در میـان ملائکه نیکـوترین و گشـاده‌ترین چهـره را داشـت، ولی از وقـتی به عنـوان خـازن و نگهبـان جهنم قـرار داده شد و احـوال جهنم و آن‌چه خـدا بـرای اهل آتش آمـاده کرده را دید، دیگر نخندید. سـپس جلـوتر رفت و به جایی برخورد که پنجاه نمـاز بر او واجب شـد، پس در راه برگشت با موسی علیه السلام برخورد کرد، پرسـید:ای محمد! چه تعـداد نمـاز بر امت تو واجب شـد؟ فرمـود: پنجـاه نمـاز، گفت: برگـرد و از پروردگـارت بخـواه که به امت تو تخفیف دهـد، سپس دوباره موسی علیه السـلام را دیـد، پرسـید: چه تعـداد نمـاز بـرای امت تو واجب شـده اسـت؟ فرمـود: فلان مقـدار. موسی گفت: امت توضعیف‌ترین امت‌هاست، به سوی خدا برگـرد و از

او بخواه از وظیفه امت تو بکاهد، من در میان بنی اسـرائیل بـودم آن‌ها کمـتر از این مقـدار را تحمل می‌کردند. پیامبر دائماً به سـوی خـدا بـاز می‌گشت تا این‌که تعـداد نمازها به پنج نـوبت رسـید، سـپس موسی علیه السلام پرسید: چه تعـداد نمـاز بر امت تو واجب شد؟ فرمود: پنج نوبت. گفت: برگرد و از خـــدا بخـــواه از وظیفه امت تو بکاهد: فرمـــود: از خداوند شـرم دارم که دوبـاره به سـوی او برگـردم برای این امر. سپس به راه خود ادامه داد، ابراهیم خلیل الرحمن را دیـد، ابـراهیم از پشت سـر، او را صـدا کـرد و گفت:ای محمد! به امت خـود از جـانب من سلام برسان و به آن‌ها بگو: آب بهشت شیرین و گـوارا، خـاکش خوشـبو و زمین‌هـایش صـاف و هموار و سـفید اسـت، کشت نهـال آن با «سُـبحانَ اللهِ، وَ الحَمدُ لِلّهِ، وَ لا إلهَ إلاّ اللهُ، وَ اللـهُ أکبَـرُ وَ لا حَـولَ وَ لا قُـوَّةَ إلاّ بِاللـهِ العَلِیِّ العَظِیمِ» اسـت، به امت خـــود امر کن که در آن‌جا بســـیار کشت کنند. پس برگشت و در راه به کاروانی برخورد که جلوی آن شتری خاکستری رنگ در حرکت بـود. وقـتی به مکه رسید، از سیر شـبانه‌اش به آن‌ها خـبر داد، در مکه گروهی از قریش به بیت المقدس رفته بودند، پیامبر آن‌ها را از ما وقع آگاه کـرد و فرمـود: دلیل صدق قول من این‌که هم اکنون همزمـان با طلـوع خورشید، کـاروان به این جا می‌رسـد، در حـالی که شـتری خاکسـتری جلـوی کـاروان حـرکت می‌کند. نگـــاه کردند و دیدند همزمـــان با طلـــوع خورشـــید کاروان رسید. پیامبر صـلی الله علیه و آله به آن‌ها فرمـــود: که او دیشب ابوســـفیان را دیـــده که در

پاسی از شب شترش رَم کـرده و گریخته بـود و او به غلامش که در ابتدای کاروان بود می‌گفت: شـتر فرار کرده و فلان شتر وضع حمل نموده و دستش شکسته و قریش از ابوسفیان پرسـیدند و دریافتند هر آن‌چه پیـــامبر صـــلی الله علیه و آله و ســـلم فرمــوده اســت، حقیقت دارد.توضــیح: «اضــطلع فیها» یعـــنی متمکّن شد و به عمل بـــدان چه امر شده بود روی آورد. و «الاضطلاع» بـاب افتعـال از «الضـلاعۀ» به معنـای قـوّت است. گفته می‌شـود: «اضـــــطلع بحمله» یعـــــنی بر آن نیرومند شد و انجـــامش داد. و بعید نیست که در اصل از «اطّلع فیها اطلاعاً» باشد. و «القیعان» جمع «القــاع» به معنـای زمین همـواری سـختی است که از جنگل و کوه فاصله داشته باشد. 37ـ امـالی صـدوق: ابـان بن عثمان از امام صادق علیه السـلام روایت کـرده است که فرمود: شبی که خداوند پیــامبر را به بیت المقـدس بُـرد، جبرئیل حضـرت را بر بُـراق سـوار کـــرده و هر دو به بیت المقـــدس آمدند و جبرئیل محراب‌های انبیا را به حضرت نشان داد و پیامبر در آن‌جا نماز خواند و جبرئیل پیـامبر را بازگردانـد، در راه بازگشت، پیامبر با یکی از کاروان‌هـای قـریش برخورد کرد، آن‌ها در ظـرفی آب داشـتند و شـتری را گم کرده و در جستجوی آن بودنـد، پیـامبر از آن آب نوشید و باقیمانده آب را بر زمین ریخت، وقتی صـبح شد پیـامبر صـلی الله علیه و آله به قـریش فرمـــود: خداوند جـــلّ جَلالُه دیشب مـــرا به بیت المقدس برد و آثار و مـنزل و محـراب پیـامبران را به من نشان داد. من با کاروانی از قریش در فلان

جا برخورد کردم، آن‌ها شتری را گم کرده بودند، من از آب آن‌ها نوشیدم و باقیمانده آن را ریختم. ابوجهل گفت: فرصت خوبی برایتان پیش آمده است؛ از او بپرسید تعداد ستون‌ها و قندیل‌های بیت المقدس چند تا است؟ گفتند:ای محمد! در میان ما کسی هست که به آن‌جا رفته است، پس بگو تعداد ستون‌ها و قندیل‌ها و محراب‌های آن‌جا چند تا است؟ جبرئیل تصویر بیت المقدس را در برابر دیدگان حضرت قرار داد و حضرت به رسول آن‌ها پاسخ گفت: سپس گفتند: صبر می‌کنیم کاروان بیاید و از آن‌ها سؤال می‌کنیم. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها فرمود: دلیل راستی و صدق کلام من این است که کاروان، همزمان با طلوع آفتاب به این جا می‌رسد و شتری به رنگ خاکستری پیشاپیش کاروان حرکت می‌کند. فردا صبح از خانه بیرون آمده و به گردنه می‌نگریستند و می‌گفتند: خورشید هم اکنون طلوع می‌کند، در همان حال و همزمان با طلوع قرص خورشید کاروان از گردنه پیدا شد، در حالی که شتری خاکستری جلوی آن‌ها حرکت می‌کرد، از کاروانیان درباره آن‌چه پیامبر فرموده بود پرسیدند، گفتند: همین‌طور است، در فلان جا شتری را گم کرده بودیم، آب را بر زمین گذاشتیم، وقتی صبح شد بر زمین ریخته بود. اما این خبرها تنها سرکشی و مخالفت قریش را بیشتر کرد.38.ـ تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: در حالی که من در ابطح خوابیده بودم و علی در سمت راست و

جعفر در سمت چپ و حمـزه در مقابل من بـود، به ناگـاه خـود را پوشـیده در بـال ملائکه دیـدم، یکی پرسید:ای جبرئیل! تو به سوی کـدام یک فرسـتاده شـده ای؟ گفت: به سـوی این - و به من اشـاره کـرد- پس گفت: این سـرور و سـیّد فرزنـدان آدم است، و این دیگر وصیّ و جانشـین و وزیر و دامـاد و خلیفه او در میـان امّت اوسـت، و این عمـوی او سید الشهداء، حمزه است و دیگـری پسـرعموی او جعفر است، دو بال خضاب شده دارد که در بهشت همـراه ملائکه پـرواز می‌کنـد، او را رها کن تا چشم‌هایش بخوابد و گوش‌هایش بشنوند، و قلبش اطمینـان و آرامش یابد و بـرای او مثـالی بزنید: پادشاهی که خانه و قصری می‌سازد و میهمـانی و ضـیافتی برپا می‌کند و یکی را به میهمـانی دعـوت می‌کند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمـود: پادشاه، خداوند است و آن سرای و قصـر، دنیاست و میهمـانی و ضـیافت، بهشت است و آن میهمـان من هسـتم. فرمـود: سـپس جبرئیل او را به سـوی بُـراق بـرد و شـبانه او را به بیت المقـدس بـرد، و محراب‌ها و معجزات پیامبران را به او نشان داد، و در آن‌جا نمـاز خواند و سـپس همـان شب او را به مکّه برگردانـد، در راه بازگشت به کـاروانی از قریش برخورد.و حدیث را تا پایان آن نقل می‌کند. توضـیح: «المأدبـۀ» با ضـمه و فتحه دال: غـذایی است که بـرای میهمـانی یا عروسی درست می‌شـود. و «الاورق» شـتری است که رنگ آن سفیدی است که به سیاهی می‌گراید. و در تفسـیر قمی در هر دو موضع از حدیث «احمر» آمده است.

39.ـ امالی صدوق: ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بع علی علیه السلام فرمود:ای علی تو امام مسلمانان و امیر مؤمنان و رهبر سپیدرویان و پس از من حجت خدائی بر همه خلق تو سید اوصیاء و وصی سید انبیائی.ای علی چون مرا به آسمان هفتم بالا بردند و از آن‌جا به سدرة المنتهی رسیدم و از آن‌جا به حجب نور و پروردگارم جل جلاله مرا با مناجات خود گرامی داشت. فرمود:ای محمد! گفتم: لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت. فرمود: به درستی که علی امام اولیاء من و نور است برای هر که مرا اطاعت کرده است و کلمه‌ای که پرهیزگاران را بدان ملزم کرده ام. هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که او را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است، او را بدین مژده ده. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول اللّٰه مقام من به آن‌جا رسیده که در آن مقام ذکر شوم. فرمود: آری علی پروردگارت را شکر کن. علی رو بر خاک نهاد و سجده کرد به شکرانه این نعمتی که خدا به او داده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:ای علی سر بردار که خدا به تو بر ملائکه خود مباهات دارد.40.ـ امالی صدوق: عبایه بن ربعی از عبدالله ابن عباس روایت کرده است که گفت: هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، شبانه به آسمان صعود داده شد، جبرئیل وی را به رودخانه‌ای رساند که به آ ن «نور» گویند و آن همان رودخانه و نوری است که این سخن خدای تبارک و تعالی: «جَعَلَ

الظُّلُمَـاتِ وَالنُّورَ» بـدان اشـاره دارد. پس هنگـامی که او را به آن رودخانه بـــــــــرد، جبرئیل به وی گفت:ای محمد! به برکت خدای عز و جلّ عبور کن، زیــرا که خداونــد، بینش و بصــیرت تو را نــورانی ساخت و راه‌ها را برای تو هموار کرد و گسـترانید. به درستی که هیچ‌کس از این رودخانه عبور نکـرده اسـت، نه فرشـتگان مقـرب درگـاه خداونـدی و نه پیـامبران فـرو فرسـتاده وی. ولی من هر روز یک بار در آن غوطه ور می‌شـوم و سـپس بـیرون می‌آ یم و بال‌هـایم را تکـان می‌دهم و هیچ قطـره‌ای از بال‌هایم نمی‌افتد، مگر این‌که خدای تبارک و تعالی از آن قطـره فرشـته‌ای مقـرب بیافریند که دارای بیست هـزار چهـره و چهل هـزار زبـان هسـتند به طوری که هر زبان با زبانی سخن می‌گوید و زبـان دیگر آن را در نمی‌یابد. پس رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم عبـور کـرد تا این‌که به حجاب‌ها رسـید و تعـداد حجاب‌ها پانصد حجـاب است. از یک حجاب تا حجـاب دیگـر، مسـافت پانصد سـال است. سـپس جبرئیل علیه السـلام به حضـرت صـلی الله علیه و آله و ســــــلم گفت:ای محمد! به پیش رو. حضـرت که سـلام و درود خـدا بر او و اهل بیت او بـــاد، فرمـــود:ای جبرئیل! چـــرا با من نمی‌آیی؟ جبرئیل گفت: اجازه عبور از این جا را نـدارم. پس رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله تا جـایی که خـدا می‌خواست پیش رفت تا این‌که آن‌چه را که پروردگار تبارک و تعالی فرمود، شـنید. فرمـود:ای محمد! من محمـودم و تو محمد هسـتی. اسم تو را از نـام خـود برگرفته ام، هر کسی که رابطه‌اش را

با تو وصل کنـــد، من نـــیز رابطه‌ام را با او وصل خـــواهم ســـاخت و هر که رابطه‌اش را با تو قطع کنـد، من نـیز رابطه خـویش را با او قطع خـواهم نمـود. بر بنـدگان من نـازل شو و با آنـان در مـورد این کرامتی که من به تو ارزانی داشتم، خـبر ده و من پیامبری را نفرسـتاده ام، مگر این‌که بـرای وی یـاوری (وزیـری) قـرار داده‌ام و تو رسـول مـنی و علی علیه السـلام وزیر (و یـاور) تو است.کتـاب محتضر از خلف بن حمّـــاد آن را روایت کـــرده است.توضـیح: «البتک» یعـتی بریـدن. 41ـ امـالی صـدوق: اسـماعیل بن جـابر از امـام بـاقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:ای محمّد! پیـامبریت به پایان رسید و هنگام مرگت فرا رسید، جانشینت کیست؟ عرض کـردم: پروردگـارا! همه آفریـدگانت را آزمـودم، در میـان آن‌ها هیچ‌کس را ندیـدم که بیش از علی فرمان پـذیر من باشد. فرمـود: و نـیز فرمان پذیر من‌ای محمّد! عـرض کـردم: پرودگـارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میـان آن‌ها هیچ‌کس را ندیـــدم که بیش از علی دوســـتدار من باشد. فرمود: و نیز دوستدار من‌ای محمّد! پس او را نوید ده که او بیرق هدایت و امام دوسـتداران من است و نـــوری است از بـــرای آنـــان که از من فرمـــان می‌برند.42ـ احتجاج: از جمله معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و ســـلم که امیرالمؤمـــنین علیه السـلام آن را در مقابل معجـزات دیگر پیـامبران برای شخص یهودی شامی تبـیین نمـود: یهـودی به آن حضـــرت گفت: این ســـلمیان است که بادها بـرایش مسـخر شد و در سـرزمین او جریـان پیـدا

می‌کردند که رفتن آن بامـداد، یک مـاه، و آمـدنش شبانگاه، یک ماه [راه] بود. علی علیه السلام به او فرمـود: همین‌طـور است اما آن‌چه به محمد صـلی الله علیه و آله و سلم اعطا شده بهتر از آن است: زیرا او از مسجد الحرام در وقـتی که روانه مسـجد اقصی گردید و آن مسافت و سـیر یک مـاه است و از آن‌جا سـیر و عـروج به ملکـوت آسـمان‌ها که مسـافت پنجـاه هـزار سـاله بـود را در اقل از یک سـوم شب طی نمـوده تا آن‌که به سـاق عـرش رسـید. پس نزدیک به علم گردید و به آن چسـبید و از آن‌جا او را به بهشت برده به بالای رفـرف سـبز مشرّف گردانیدند و چون به رفـرف مشـرف گردید نور آن محل چشم او را خـیره گردانید پس عظمت حضـرت عز و جل را به چشم دل به نظر درآورد و نه با چشم سر. و فاصـله میـان آن‌چه به نظر قلب او در آمد و میان ایشان بمقدار فاصله دو کمـان یا کمـتر از آن بـود. آن‌گـاه به بنـده‌اش آن‌چه را باید وحی کند، وحی فرمود.تا آخر آن‌چه در بـاب جوامع المعجزات گذشت. 43ـ احتجـاج: ابن عبـاس گوید: پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: و من روی بال جبرئیل قـرار گرفته تا به انتهـای آسـمان هفتم رسـیدم، و از آن‌جا گذشـته تا به «سـدرة المنتهی» وارد شـدم که در آن‌جا «جنّة المـأوی» است، و تا آمدم از ساق عـرش آویـزان شـوم. این نـدا از آن‌جا در آمد که: «منم خـدای یکتا که جز من خدایی نیست، منم ایمنی بخش بندگان، نگاهبان بر همه چـیز، توانـای بی‌همتـا، بر همه چـیره، درخـور کبریا و بزرگی، دلنـواز و مهربـان». و خداوند را با

چشم دل نه با چشم سر مشاهده کردم.بخشی از روایت. 44.ـ امالی صدوق: محمد بن عمّاره از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس سه چیز را انکار کند از شیعه ما نیست: معراج، سؤال در قبر و شفاعت در روز قیامت.45.ـ امالی صدوق: منصور صیقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا به آسمان بردند پروردگارم در باره علی علیه السلام به من سه کلمه سفارش کرد فرمود:ای محمد! گفتم: لبیک ربی، فرمود: علی امام متقیان و پیشوای روسفیدان و سرور مؤمنان است.46. امالی صدوق: امام صادق از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: چون مرا به معراج بردند پروردگارم جلّ جلاله با من سخن گفت. و فرمود:ای محمد! عرض کردم: لبیک‌ای پروردگارم. فرمود: علی پس از تو حجّت من بر خلق است و امام کسانی است که فرمانم می‌برند. هر که از او اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس از او نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است، پس او را پرچمی برای امّتت قرار بده تا پس از تو به او هدایت و راهنمایی شوند.47.ـ امالی صدوق: سلیمان جعفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون پیامبر را به معراج بردند رسید بدان جا که خدای تبارک و تعالی خواست. پروردگارش جل جلاله با او مناجات کرد تا وقتی به آسمان چهارم برگشت او را ندا کرد:ای محمد!

عرض کرد: لبیک پروردگارم. فرمود: کدام از امتت را برگزیـدی که پس از تو خلیفه ات باشـد؟ عـرض کرد: تو برگزین برایم که اختیار از تو باشد فرمـود من برایت علی بن ابی طالب را برگزیدم که مختار تو است.48.ـ امـالی صـدوق: زراره از امـام بـاقر علیه السـلام روایت کـرده که فرمـود: رسـول خـدا چون به معراج می‌رفت به خلقی نگذشت جز آن‌که همه به دلخـواه خـرم و شـاد و مسـرور بودند تا به خلقی از خلق خـــدا رســـید که او را شـــاد ندید. به جبرئیل فرمـــود: من به خلقی نگذشـــتم جز آن‌که شـاد و خـرم و مسـرور بـود جز این، این کیسـت؟ گفت: این مالک خـــازن دوزخ است و خـــدا او را چنین آفریده فرمود من دوست دارم از او بخواهی دوزخ را به من بنماید جبرئیل به او گفت: این محمد رســـول خداست و از من خواســـته که از تو بخـواهم دوزخ را به او بنمـائی. گوید: یک گوشه‌ای از آن را بـــرآورد و آن را دید و تا خـــدا جـــانش را گرفت دیگر نخندید.تفسـیر عیاشی: از ابن بکـیر از امام صادق علیه السلام همین حدیث روایت شده و در آن آمـــده است: «مالک یکی طبقه از طبقـــات آتش دوزخ را به او نشان داد.» 49ـ امالی صدوق: عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: چـون مـرا به آسـمان هفتم بردند و از آن‌جا به ســـدرة المنتهی رســـاندند و از سـدرۀ تا به حجاب‌هـای نـور. پروردگـارم جل جلاله مرا ندا کرد:ای محمد تو بنده مـنی و من پروردگـار تـوام بـرای من تواضع کن و مـرا بپرست و بر من توکل کن و به من اعتمـــــــاد کن که من تو را به

بندگی پسندیدم و حبیب و رسول و پیامبر خود ساختم، و برادرت علی را خلیفه و باب پسند کردم، اوست حجت من بر بندگانم و امام خلقم، به او دوستانم از دشمنانم شناخته شوند و به او حزب شیطان از حزب من جدا شود و به او دینم بر پا گردد و حدودم حفظ شود و احکامم اجراء گردد و به تو و به او و امامان از فرزندانش به بندگانم رحم کنم و به کنیزانم و به قائم از شما زمینم را آباد سازم، به تسبیح و تهلیل و تقدیس و تکبیر و تمجیدم و به وسیله او زمین را از دشمنان خود پاک کنم و به دوستانم ارث دهم و به او کلمه کفار به خودم را پست سازم و کلمه خود را برافرازم و به او بندگانم و بلادم را زنده کنم و گنج‌ها و ذخائرش به خواست خودم عیان کنم، او را بر اسرار و درون‌ها به اراده خود مطلع سازم و به فرشتگان خود کمک دهم تا او را برای اجرای امر من و اعلان دینم تایید کنند، اوست سرپرست بندگانم به درستی و رهبر بندگانم به راستی.50. امالی طوسی: علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و در آن قصری از یاقوت سرخ دیدم که بر اثر درخشش، از بیرون داخل آن و از داخل، بیرون آن دیده می‌شد و در آن دو گنبد از درّ و زبرجد بود. گفتم:ای جبرئیل! این قصر برای کیست؟ ایشان فرمودند: این برای کسی است که سخن نیکو بگوید و روزه دائمی بگیرد و غذا بدهد و در شب در حالی که مردم خوابند، به مناجات

بـــپردازد. حضـــرت علی علیه السـلام فرمودند:ای پیـامبر خـدا! در میـان امت شـما چه کسی طـاقت انجـام این کارها را دارد؟ ایشـان فرمودند:ای علی نزدیک بیـا؛ و آن حضـرت نـیز به پیـامبر صـلی الله علیه و آله و ســـلم نزدیک شد. آن حضـــرت به او فرمود: آیا می‌دانی نیکو سخن رانـدن چیسـت؟ آن حضـــرت فرمودند: خداوند و رســـولش داناترند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که بگوید: سبحان الله، و الحمد لله و لا إله إلا الله، و الله اکـــبر. ســـپس فرمودند: آیا می‌دانی روزه دائمی گرفتن یعنی چه؟ آن حضـرت فرمودند: خـدا و رسولش داناترند. ایشـان فرمودند: هر کس مـاه رمضان را روزه بگـیرد و یک روز آن را هم نخـورد. می‌دانی که غـــذا دادن یعـــنی چـــه؟ آن حضـــرت فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: منظور از آن کسی است که به دنبـال کسب روزی خانواده برآید و آبروی آنان را در برابر مـردم حفظ کند. آیا می‌دانی که مناجـات در شب و در هنگـامی که مردم خوابند یعنی چه؟ ایشـان فرمودند: خـدا و رسـولش داناترند. ایشـان فرمودند: منظـور از آن کسی است که نمی‌خوابد تا این‌که نمـــاز شـــام آخرش را ادا کند و یهودیان و مسیحیان ما بین این فاصـله را می‌خوابند.تفسـیر قمی: پـدرم از حمّـاد همین حـدیث را روایت کـرده است.51.ـ خصـال: عبدالله بن اسعد زرارهٔ گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارم مـرا شـبی به معـراج برد و در باره علی علیه السلم سه چیز وحی کـرد: این‌که او پیشوای پرهیزگـاران و سـرور مؤمنـان و

رهـبر آن‌هـایی است که دست و صورتشـان سـفید است.52.ـ امالی صـدوق: امـام صـادق از پـدرانش علیهم السـلام نقل می‌کند که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مـرا به معـراج بردند پروردگـــارم جل جلاله در بـــاره علی علیه السـلام سه کلمه سـفارش به من کـرد فرمـود:ای محمد! عـرض کـردم: لبیک پروردگـارم و سـعدیک. فرمود: علی امام متقیان و پیشـوای روسـفیدان و سرور مؤمنان است او را بدین مژده بده.بخشی از روایت. 53ـ معانی الاخبار: اصبغ بن نباته گوید: در محضر محمّد بن حنفیّه بـودیم که از أذان سـخن به میان آمد، فرمود: در معراج چون پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به آسـمان‌ها بـرده شـد، به آسـمان ششم که نزدیک شد فرشـته‌ای فـرود آمد که تا آن زمان هرگز فـرود نیامـده بـود، سـپس گفت: «اللّه اکـبر، اللّه اکـبر» حق تعـالی فرمـود: راست گفت، آری، من از آن بزرگترم که عقل مـردم بتواند مـرا درک کند و از همه چیز به جلالت معنـوی بزرگـترم، و ســپس گفت: «اشـــهد ان لا اله الّا اللّه» خداوند فرمود: راست می‌گویـد، من یگـانه‌ام جز معبـود بر حقّی نیســت، فرشــته گفت: «اشــهد ان محمّــدا رسول اللّه» پروردگار فرمود: (آری) محمّد بنــده و امین من است بر آفریـــدگانم، او را برگزیـــدم و جهت ابلاغ پیام به بندگانم او را پیـامبر خـود قـرار دادم. فرشـــته گفت: «حیّ علی الصّـــلاة»، خـــدا فرمـود: نمـاز را بر بنـدگانم واجب سـاختم و با آن بـرای ایشـان دین و تعهّـدی قـرار دادم. بعد گفت: «حیّ علی الفلاح» پروردگار فرمـود: نمـاز مـوجب

شایسته گشتن است، یعنی رستگار شد هر کس که به سوی آن گام برداشت و برای بدست آوردن خوشنودی خدا از آن غفلت نورزید. سپس گفت: «حیّ علی خیر العمل»، خداوند جلّ جلاله فرمود: نماز نزد من ارجمندترین و پاکیزه‌ترین کارهاست و وقتی گفت «قد قامت الصّلاة» پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله ایستاد و ساکنان آسمان به او اقتدا کردند و از این زمان شرافت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به نهایت رسید.54.ـ معانی الاخبار: حَفص بن بَختَری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به معراج رفت، وقت نماز رسید و جبرئیل اذان گفت، وقتی گفت: اللهُ أکبَر، اللهُ أکبَر، ملائکه گفتند: اللهُ اکبَر، اللهُ اکبَر، وقتی گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ الله. گفتند: بت‌ها و الهه‌ها نابود شدند؛ وقتی گفت: أشهَدُ أنَّ محمَّداً رسولُ الله، گفتند: پیامبری است که مبعوث شده است؛ وقتی گفت: حَیَّ عَلَی الصَّلاةِ؛ گفتند: به عبادت پروردگارش تشویق و ترغیب نمود؛ وقتی گفت: حَیَّ عَلَی الفَلاحِ؛ گفتند: هر کس از او تبعیت کند، رستگار می‌شود.تفسیر عیاشی: از حفص همین حدیث روایت شده است.55.ـ معانی الاخبار: انس بن مالک گوید: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: چون به آسمان برده شدم به ستونی رسیدم که در دو سر آن دو دایره موازی یک دیگر قرار داشت که بن آن از نقره سپید، و میانه‌اش از یاقوت و زبرجد و بالای آن از طلای سرخ بود، به جبرئیل گفتم: این چیست؟ گفت: این

آئین تو است که سفید و آشکار و درخشـان اسـت، پرسیدم: در میانه‌اش چیست؟ گفت: جهـاد، سـؤال کـردم: پس این طلای سـرخ چه باشـد؟ پاسخ داد: هجرت، و چون علی علیه السلام (واجد همه این‌ها بود) درجه ایمان او بر ایمـان همه مؤمـنین برتـری دارد.56.ـ عیون الاخبـار، علل الشـرایع: امـام رضا علیه السّـلام از پـدرش موسی بن جعفر از پـدرش جعفر بن محمد از پـدرش محمد بن علی از پـدرش علی بن الحسـین از پـدرش حسـین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السّلام حدیث کند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خداوند مخلـوقی بهـتر از من و گرامی‌تر از من نـزد خـود نیافریـد، علی علیه السّـلام گوید: عـرض کـردم‌ای رسول خدا شما بهترید یا جبرئیـل؟ فرمـود: خـدای تعـالی پیغمـبران مرسل خـود را بر فرشـتگان مقـرّبش برتـری داده، و مـرا بر تمـام پیـامبران و مرسـلین برتـری داد، و پس از من‌ای علی برتـری مخصـوص تو و امامـان بعد از تو اسـت، زیـرا فرشتگان خدمت گزاران ما و خدمت گزار دوسـتان ما هستند؛ای علی آنان که عـرش (خـدا) را بردارند و آنان که گرد آنند به سپاس پروردگارشان تسـبیح گویند و آمرزش خواهند بـرای آنـان که به ولایت ما ایمان آوردند،ای علی اگر ما نبودیم خداوند نه آدم، نه حوا، نه بهشت، نه جهنم، نه آسمان، نه زمین را خلق می‌فرمـود، چگونه ما بر فرشـتگان برتر نباشـیم در صـورتی که به توحید و شناسـایی پروردگار عزّ و جل و تسبیح و تقدیس او بر ایشان پیشی جسته و سبقت گرفتیم، چـون اولین چـیزی

که خداوند آفرید ارواح ما بـــود، ســـپس ما را به توحید و ســـتایش خـــود گویا کـــرد، پس از آن فرشـــتگان را آفریـــد، همین که ارواح ما را در یک نور مشاهده کردند کار ما را بزرگ دانستند. پس ما خـدای را تسـبیح گفـتیم تا فرشـتگان بدانند که ما آفریده شده ایم و خدای تعـالی از صـفات ما مـنزّه است، پس ملائکه به سبب تسـبیح ما تسـبیح گفتند و خدای را از صفات ما پـاک و دور کردنـد، و همین که بزرگی ما را مشـاهده کردند ما خـدای را تهلیل گفتیم تا فرشتگان بدانند که پروردگاری جز خـــدای یگانه نیست و ما بندگان اوییم و خدایان نیسـتیم تا پرستش ما با او یا درجه پـایین‌تر از او واجب باشد پس ملائکه هم گفتند: پروردگـاری جز خـدای یگانه نیســت، و همین که بـزرگی مقـام ما را مشـاهده کردند ما خدای را تکبیر گفـتیم تا فرشـتگان بدانند که خـــدای تعـــالی بزرگ‌تر از آن است که کسی به عظمت مقام او برسـد، مگر به وسـیله او، و همین که نـــیرو و قـــدرتی که خـــدا بـــرای ما قـــرار داده مشاهده کردند گفـتیم: «لا حـول و لا قـوّة الّا باللّه العلیّ العظیم» «هیچ جنبش و نـیرویی جز به اراده خـــدای بـــزرگ نیست» تا فرشـــتگان بدانند که هیچ جنبش و قـوه‌ای جز به اراده خـدای عظیم نیسـت، پس فرشـتگان نـیز گفتند: «لا حـول و لا قـوة الا باللّه العلی العظیم». و همین که مشـــــــــاهده نعمت‌های خدا را بر ما کردنـد، و این‌که اطـاعت ما را واجب کرده گفتیم: الحمد للّه تا فرشتگان بدانند که برای خدای تعالی بر ما حقّ است که نعمت‌هـای او را سپاسگزاری کـنیم پس فرشـتگان نـیز گفتند:

الحمد للَّه، پس ایشـان به وسـیله ما به شناسـایی خداوند و تسبیح و تهلیل و سپاسگزاری و تمجید او راه یافتند. پس از آن خـــدای عـــزّ و جل آدم علیه السّلام را آفرید و ما را در صلب او به ودیعت نهاد، و فرشتگان را به سجده بر او برای تعظیم و اکرام ما دستور فرمـود، و این سـجده ایشـان بـرای خـدا پرستش بود و برای آدم اکرام و اطاعت بـود چـون ما در صـــلب او بـــودیم، پس چگونه ما برتر از فرشـتگان نباشـیم در حـالی که همه آن‌ها بر آدم سـجده کردنـد؟ و دیگر این‌که آن هنگـام که مـرا به آســمان بـــالا بردند جبرئیل دو تا دو تا اذان گفت سـپس گفت:ای محمد جلو به ایسـت، من گفتم:ای جبرئیل بر تو پیشی گیرم؟ گفت: آری، زیـرا خـدای تعـالی پیـامبرانش را بر تمـامی فرشـتگان برتـری داده، و تو را بالخصـــوص برتـــری داده، پس جلو ایستادم و بر ایشـان نمـاز گـزاردم و این افتخـاری نیســت، پس همین که بر پرده‌هــای نــور رســیدم جبرئیل به من گفت: قـدم جلو بگـذارای محمد و از من جدا شد، گفتم:ای جبرئیل در مثل چنین مکانی از من جــدا می‌شــوی؟ گفت:ای محمد به راســتی آخرین حدّی که خداوند مرا در آن نهـاده اینجاسـت، و اگر از اینجا بگذرم به واسـطه تجـاوز به حـریم و حــدود پروردگــار خــود بال‌هــایم می‌ســوزد، پس همین‌طـور در نـور مـرا سـیر دادند تا بـدان جا از ملکـوت خداوند که می‌خواست رسـیدم، پس به من گفته شد:ای محمد تو بنـده مـنی و من پروردگـار توأم، پس مرا پرستش کن و بر من توکل نما، زیرا تو نـور من در میـان بنـدگانم، و فرسـتاده من به

سوی خلق من، و حجّتم در میان آفریدگانم هستی؛ و برای پیروان تو بهشتم را آفریدم، و برای آن‌که تو را نافرمانی کند آتشم را خلق کردم، و برای اوصیای تو کرامت خود را فرض و لازم کرده و برای پیروانت ثواب خویش را واجب نمودم، من عرض کردم: پروردگارا اوصیاء من کیانند؟ به من ندا شد:ای محمد اوصیاء تو آنانند که بر ساق عرش نامشان نوشته شده، پس من در حالی که در حضور پروردگارم بودم نظر به ساق عرش کردم پس دوازده نور دیدم که در هر نوری خط سبزی بود و بر هر خط نام یکی از اوصیاء من نوشته بود اوّلی ایشان علی بن ابی طالب و آخرشان مهدی امّت من بود، عرض کردم: پروردگارا اینان اوصیاء من پس از من هستند؟ به من ندا شد:ای محمد اینان اولیای من و دوستان و برگزیدگان و حجتهای من پس از تو بر آفریدگانم می‌باشند و ایشان اوصیاء تو و جانشینانت و بهترین خلق من بعد از تو هستند، به عزّت و جلالم سوگند به دست ایشان دین خود را پیروز کنم، و کلمه خود را به وسیله آن‌ها بلند گردانم، و زمین را به وسیله آخرینشان از دشمنانم پاک کنم، و او را بر شرق و غرب عالم فرمانروا نمایم، بادها را برای او مسخّر کنم، و گردنهای سخت را برای او رام سازم، و او را به وسائل بلند گردانم، و به لشکر خود یاریش کنم؛ و به فرشتگانم او را مدد نمایم تا دعوت مرا آشکار کند و همه خلق را بر توحید من جمع آوری نماید، سپس سلطنت او را پایدار کنم و حکومت را به دست اولیاء خود تا روز قیامت دست به دست

بچرخانم.توضیح: جزری در حدیث: «مثل اهل بیتی مثل سفینهٔ نوح من تخلّف عنها زُجّ به فی النار» گوید: یعنی به آتش انداخته و پرتاب می‌شود. گفته می‌شود: زجّه یزجّه زجّاً. 57ـ علل الشرایع: ثابت بن دینار روایت کرده است که از زین العابدین، علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند عزّ و جلّ جا و مکان دارد؟ فرمود: نه، خداوند از این صفت‌ها برتر است. پرسیدم: پس چرا پیامبرش را به آسمان برد؟ فرمود: تا ملکوت آسمان‌ها و عجایب و شگفتی‌های خلقتش را به او نشان دهد. پرسیدم: پس کلام خداوند که می‌فرماید: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» {سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد} یعنی چه؟ فرمود: منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به حجاب‌های نور نزدیک شد و ملکوت آسمان‌ها را دید، پس به پایین آورده شد و به پایین نگریست تا ملکوت زمین را ببیند تا آن‌جا که گمان کرد فاصله او تا زمین به اندازه دو کمان یا نزدیک‌تر از آن است.58ـ خصال: أبو الحسن ازدی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: چون خداوند به پیامبرش تخفیف داد تا پنج نماز شد، به او وحی کرد که‌ای محمد. پنج تا در برابر پنجاه تا.59ـ علل الشرایع: یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند پیامبر خود را به آسمان و از آن‌جا به سدرة المنتهی و از آن‌جا به حجاب‌های نور عروج

داد و در آن‌جا او را مخـــاطب قـــرار داده و با او صحبت کرد، در حالی که خداوند مکان و جا نــدارد؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند مکـان و جا نـدارد و زمـان بر او نمی‌گـذرد، اما خداوند می‌خواست او را بر ملائکه و سـاکنان آسـمان‌ها برتـری دهد و با مشاهده و زیارت پیامبر صـلی الله علیه و آله آن‌ها را اکـرام نماید و عجـایب عظمتش را به او نشـان دهد که بعد از آن‌که پیامبر به زمین بازگشـت، خـبر دهد. و آن گونه که شبهه انـدازان در دین می‌گویند نیست و خدا از آن‌چه آن‌ها می‌گویند مبرّا و پـاک و مـنزّه است.توحید: از یـونس همین حـدیث روایت شـــده است.60.ـــ توحیـــد، امـــالی صـــدوق، علل الشـــرایع: زید بن علی بن حســـین، روایت کـــرده است که گفت: از پدرم سید العابدین، امـام سـجاد علیه السـلام پرسـیدم: پـدر جـان! به من بگویید: وقـتی جـدّ ما رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله به آسـمان عـروج کـرد و خداوند به او امر فرمـود که پنجاه نوبت نماز بخواند، چرا حضـرت خـود، از خـدا نخواست از مقـدار آن بکاهـد؟ تا این‌که موسی بن عمـران علیه السـلام به او گفت: «برگـرد به نـزد پروردگارت و از او بخواه از مقدار آن بکاهـد؛ زیـرا امت تو طـاقت آن را نـدارد». فرمـود: فرزنـدم! پیـــامبر صـــلی الله علیه و آله چـــیزی را به خـــدا پیشنهاد نمی‌کند، و اگر خدا چیزی را به او امر کند، پیامبر از آن رجـوع و برگشت نمی‌نماید. اما وقـتی موسی علیه السـلام چـنین کـاری از او خواست و برای امت محمد صلی الله علیه و آله شفیع گشت، جـایز نبـود پیـامبر صـلی الله علیه و آله شـفاعت

برادرش، موسی علیه السلام را رد کند، لذا پیـامبر به ســـوی پروردگـــارش برگشت و از او خواست تخفیف دهد، تا این‌که به پنج نوبت رسید. پرسیدم: پدر جان! چرا پیامبر برنگشت و نخواست که همین پنج نوبت را هم کم کنـد، در صـورتی که موسی از او خواست برگردد و باز از خـدا بخواهد این مقـدار را هم کم کند؟ فرمود: فرزندم! پیامبر می‌خواست بـرای امت خـود تخفیف بگـیرد، اما اجر و پـاداش پنجاه نوبت نماز را داشته باشند؛ زیرا خداوند عزّ و جـلّ می‌فرماید: «مَن جَـاء بِالْحَسَـنَةِ فَلَـهُ عَشْـرُ أَمْثَالِهَا» {هر کس کـار نیکی بیـاورد، ده برابر آن (پـاداش) خواهد داشت.} همـان‌طور که می‌بیـنی وقـتی پیـامبر به زمین بازگشـت، جبرئیل علیه السلام بر حضرت نـازل شد:ای محمد! پروردگـارت سلام می‌رساند و می‌گوید: این پنج نـوبت، معـادِل پنجـاه نـوبت است. «مَا يُبَـدَّلُ الْقَـوْلُ لَـدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» {پیش من حکم دگرگون نمی‌شود و من (نسبت) به بندگانم بیدادگر نیستم.} پرسـیدم: پـدر جـان! آیا جز این است که خداوند جا و مکـان ندارد؟ فرمود: آری، خداوند از این امور بسیار برتر و بـالاتر است. پرسـیدم: پس معـنی سـخن موسی علیه السلام چیست که به پیامبر صـلی الله علیه و آله گفته است: به ســـوی پروردگـــارت برگـــرد. فرمـــود: همـــان است که ابـــراهیم علیه الســـلام فرمـــود: «إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَـــيَهْدِينِ» {من به ســـوی پروردگـــارم رهســـپارم، زودا که مـــرا راه نماید.} و همـــان است که موسی علیه الســـلام فرمـــود: «وَعَجِلْتُ إِلَيْـــکَ رَبِّ لِتَرْضَـــی» {و من‌ای

پروردگارم! به سویت شتافتم تا خشنود شوی.} و یا خداوند عزّ و جـلّ می‌فرماید: «فَفِـرُّوا إِلَى اللّهِ» {پس به سـوی خـدا بگریزید.} یعـنی در خانه خـدا، حج بجا آورید.ای فرزندم! کعبه، خانه خداست و هر کس حجّ و زیـارت خانه خـدا را به جا آورد، در اصل خداوند قصد و هـدف اوسـت؛ مسـجدها خانه خـدا هستند و هر کس به سوی مساجد بشتابد، به سوی خدا شـتافته و او را قصد کـرده اسـت، و نمـازگزار مادام که در حال نماز است، در برابر و محضر خـدا ایستاده است. خداوند تبارک و تعالی در آسـمان‌ها هم امـاکنی دارد که هر کس به آن بقعه‌ها عـروج کنـد، در اصل به سـوی خـدا شـتافته و او را قصد کرده است. آیا نشنیده‌ای خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالـرُّوحُ إِلَيْـهِ» {فرشـتگان و روح به سوی او بالا می‌روند} و در داستان عیسی بن مـریم علیه السـلام فرمـوده است: «بَل رَّفَعَـهُ اللّهُ إِلَيْهِ»[بلکه خدا او را به سوی خود بالا بُرد] و یا فرمـوده است: «إِلَيْـهِ يَصْـعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَـلُ الصَّـالِحُ يَرْفَعُـهُ»[سـخنان پـاکیزه به سـوی او بـالا می‌رود و کـــــــار شایســـــــــته به آن رفعت می‌بخشد.}توضیح: «الاقتراح» بـدون دقت و بینش سوال پرسـید. چه بسا معنـای این فرمـوده خداوند «ما یبـدّل القـول لـدیّ» این باشد که مقصـودم از پنجـاه، این است که ثـواب پنجـاه رکعت به آنـان می‌دهم. یا این‌که از آن جهت که خداوند پنجاه نماز را برای آنان مقرّر فرمـود، اگر آن را تغیـیر می‌داد و این پـاداش را به آنـان عطا نمی‌کـرد، سـتمی از جـانب عظمت و قـدرت خداونـد، و عجز و نـاتوانی

مخلوقـات و نیازمندیشـان به او می‌شد. و مقصـود از این استشـــــهادات این است که این معنـــــا، اسـتعمال فـروان و شـایع دارد، و سـخن او «فهو واقف بین یدی الله» استشهاد به فرمـوده رسـول صلی الله علیه و آله و سلم اسـت، یا استشـهاد به روایت مشـهور میـان خاصّـه و عامّه است. تـذییل (دنباله): سـید مرتضی در جـواب بـرخی اشـکالات وارده بر این روایت گوید: گفـــتیم: این روایت از طریق آحـــادی که مســتوجب عمل بـــدان نیســـت، می‌باشد و علاوه بر این، روایـــتی تضـــعیف شـــده است. و اگر روایـتی صـحیح باشد ممتنع نیست که مصلحت در آغاز، پنجاه رکعت نماز را بـرای عبـادت اقتضا کـرده باشد. و چـون حکم رجـوع پیـدا کـرد مصـلحت تغیـیر می‌کند و کمـتر از پنجـاه رکعت را اقتضا می‌کند تا این‌که به این تعـداد رکعت معین و ثابت شده رسیده است. و پیامبر صـلی الله علیه و آله و ســـلم از این مســـأله با خـــبر شد و بـــرای درخواست تخفیف و تســـهیل بـــرای امّتش رجـــوع کرده است. و نمونه دیگری که بـرای تغیـیر و تـرک مصلحت با مراجعه ذکر کردیم، این است که انجـام منـذور پیش از نـذر واجب نیست. پس هر گـاه نـذر مقـــدم گـــردد، واجب شـــده و از جمله عبادت‌هـــای مفـروض می‌گـردد. و هم‌چـنین تحویل مـبیع واجب نیست و داخل در عبـادت نمی‌شـود. و هرگـاه عقد مبیع، مقدم گردد، واجب شده و به عنوان مصـلحت به شمار می‌آید. و نظیر آن در امور شرعی بیشـتر از آن است که به شـــــمارش درآید. و اما ســـــخن موسی علیه الســـــلام که: «امت تو تـــــوان آن را

ندارند» به جهت آگاه و هشیار کـردن پیـامبر صـلی الله علیه و آله و ســلم نبــوده اســت، و هیچ بعید نیست که اگر موسی علیه السـلام این عبــارت را نمی‌گفت، خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم می‌خواست در این بـاره از خداوند بپرسد. و جـایز است که انگیزه‌هــای ســخن او در مــراجعه‌ای که برایش مباح شده، قوی باشد. بـرخی از مـردم، آن را بعید می‌دانند از این جهت که اقتضا می‌کند موسی علیه السلام در آن حال، کاملا زنـده باشـد، حال آن‌که مـدت‌ها است که قبض روح شـده، و این بعید نیست زیـــرا خداوند متعـــال خـــبر داده که پیــامبران و بنــدگان صــالحش در باغ‌هــای بهشت هســتند و روزی داده می‌شــوند. پس چه مــانعی وجـود دارد که خداونـد، پیـامبر ما و موسی علیهما السلام را با هم گرد آورد. 61ـ علل الشـرایع: ابن عباس گوید: عایشه بر رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شد در حالی که پیامبر فاطمه را می‌بوسید، پس به او گفت:ای رسول خدا! آیا او را خیلی دوست می‌داری؟ پیامبر فرمود: آری، به خدا ســوگند اگر می‌دانســتی که چقــدر او را دوست می‌دارم تو نیز او را بیشتر دوست می‌داشتی، زیرا هنگامی که در شب معـراج مـرا به آسـمان چهـارم بردند، جبرئیل اذان گفت و میکائیل اقامـه، آن‌گـاه به من گفته شد:ای محمّد! جلو بیا و نمــاز بگــزار. گفتم:ای جبرئیل! با بـــــــودن تو من چگونه جلو بایستم و نمـاز بگـزارم؟ گفت: بلـه، به درسـتی که خداوند عزیز پیـــامبران مرسل خـــود را بر ملائکه مقرّبش فضیلت و برتـری داده است و علاوه بر آن

تو را نیز نسبت به ایشان، فضیلت مخصوصی عطا فرموده است. پس جلو رفتم و با ساکنان آسمان چهارم نماز گزاردم، و وقتی به طرف راست برگشتم [حضرت] ابراهیم را دیدم که در یکی از باغ‌های بهشت قرار گرفته و گروهی از ملائک در اطراف ایشان اجتماع نموده‌اند. سپس وقتی به سوی آسمان پنجم و ششم بالا می‌رفتم ندایی شنیدم که گفت:ای محمّد! پدر تو ابراهیم پدری خوب و برادرت علی [علیه السّلام] برادری شایسته است. هنگامی که به سراپرده‌ها رسیدیم جبرئیل دستم را گرفت و داخل بهشت نمود، در آن‌جا درختی نورانی توجه مرا جلب کرد در حالی که دو فرشته آن را به زیورهایی می‌آراستند، پس گفتم:ای جبرئیل! این درخت از آن‌چه کسی است؟ گفت: آن درخت علی بن ابی طالب است و این‌ها تا روز قیامت وظیفه دارند آن را زینت نمایند. وقتی کمی جلوتر رفتم با خرمایی مواجه شدم که از کره نرمتر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین‌تر بود، من یکی از آن‌ها را خوردم و در اثر آن نطفه‌ای در پشت من به هم رسید، هنگامی که به زمین برگشتم با خدیجه همبستر شدم و وی به فاطمه حامله گردید، پس فاطمه حوریّه‌ای انسیّه است که هر گاه اشتیاق بهشت پیدا می‌کنم بوی او را استشمام می‌نمایم.در کتاب محتضر به نقل از کتاب معراج همین حدیث را با این اسناد آورده است.62ـ عیون الاخبار: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «من و فاطمه بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل شدیم. او را در حالی

که سخت می‌گریست دیدیم. گفتم: پدر و مادرم فدای شما بادای رسول خدا! علت گریه شما چیست؟ فرمود:ای علی! شبی که مرا به آسمان بردند عدّه‌ای از زنان امت خودم را در عذاب شدیدی دیدم، از حال شان بسیار ناراحت شدم و از سختی شکنجه آنان گریستم. حضرت فرمود: زنی را دیدم که از موهای خود آویزان بود و مغز سرش می‌جوشید، دیگری را دیدم که از زبان آویزان شده و آب داغ در گلویش می‌ریختند، زنی را دیدم که از دو پستان معلّق است و زنی را دیدم که از گوشت بدنش می‌خورد و آتش در زیر او برافروخته است. زنی را دیدم که پاهایش به دست‌هایش بسته شده و مارها و عقرب‌ها بر او مسلّط شده‌اند، دیگری را مشاهده کردم که کر، کور و لال بود در میان تابوتی از آتش و مغز سرش از سوراخ بینی‌اش بیرون می‌آمد و بدنش از جذام و پیسی تکه تکه شده بود، زنی را دیدم که از دو پایش در تنوری از آتش آویخته شده بود، زنی را دیدم که گوشت تنش از جلو و عقب با قیچی‌هایی قطعه قطعه می‌شد، زنی را دیدم که صورت و دو دستش می‌سوزد و محتویات شکمش را می‌خورد، زنی را دیدم که سرش سر خوک و تنش تن خر و او را هزار هزار نوع عذاب فرا گرفته بود و دیدم زنی را که به شکل سگ است و آتش از پشتش وارد می‌شود و از دهانش بیرون می‌آید و فرشتگان با عمودهای آتشین بر سر و بدنش می‌زنند. حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد:ای حبیب من وای روشنی دلم! بفرمایید

کارهای آنان در چه بوده که خداوند این عـذاب‌ها را بـرای شـان قـرار داده اسـت؟ حضـرت فرمـود:ای دخترم آن زنی که از مویش آویزان بود وی مـویش را از مردان نمی‌پوشـاند و زنی که از زبـان آویخته بـــود او شـــوهرش را آزار می‌داد و زنی که با دو پستان معلق بود او از تن دادن به بسـتر شـوهرش امتناع می‌کرد و زنی که از دو پا آویـزان بـود او از خانه‌اش بـدون اجـازه شـوهرش بـیرون می‌رفت و اما زنی که گوشت تنش را می‌خــورد او بــدنش را برای مردم زینت می‌کــرد و زنی که دست‌هایش به پاهـایش بسـته شـده بـود و مارها و عقرب‌ها بر او مسلط شده بودند او وضو و لباس‌هایش آلوده بـود و از جنابت و حیض غسل نمی‌کرد و خودش را پاک نمی‌ساخت و نمازش را سبک می‌گـرفت و زنی که کـر، کـور و لال بـود او از راه زنا فرزند می‌آورد و آن را به گـــــردن شـــــوهرش می‌افکند و زنی که گوشــتش را با قیچی‌ها می‌چیدند او خــودش را به مردان عرضه می‌کرد و اما زنی که صورت و بدنش می‌سوخت و محتویات شـکمش را می‌خـورد او زن و مردهـای نـامحرم را به هم می‌رسـاند تا زنا کنند (قوّادی می‌کرد) و زنی که سرش سر خوک و تنش تن خر بـود او سـخن چین و دروغگو بـود و زنی که به شکل سگ بـود و آتش از پشـتش وارد می‌شد و از دهــانش بــرمی آمد او آوازه خــوان، نوحه گر و حسود بود. پس از آن حضـرت فرمـود: وای بر زنی که شوهرش را به خشم آورد و خوشا به حـال زنی که شــوهرش از وی خشــنود باشد.»63ـ عیــون الاخبـــار: از امـــام رضا از پـــدرش موسی علیهما

السّلام روایت کرده است که فرمـود: امـام صـادق جعفر بن محمّد علیهما السّـلام روزی از حـال یکی از یـاران که به مجلس حاضر نشـده بـود پرسـید، گفتند مریض است، امام عـزم عیـادت او فرمـود و ببـالین بسـترش نشست و او را سـخت نـاراحت یافت، به او فرمود: گمـان خـود را در بـاره خداوند متعال نیک گردان و نیک بینـدیش، عـرض کـرد: امّا گمـانم به خـدا در بـاره خـود البتّه نیکو اسـت، لکن غصّه‌ام برای دختران بی‌سرپرستم می‌باشد، و مرا مـریض نداشـته مگر فکر و غم آنـان، امـام علیه السّلام فرمـود: از همـان کس که امید آن داری که حسنات تو را بیفزاید و گناهان تو را محو سـازد از همـان کس اصـلاح کـار فرزنـدانت را امید دار، آیا نمی‌دانی که رسـول خـدا صـلی اللّه علیه و آله فرمود: هنگامی که از سدرة المنتهی می‌گذشتم و به شاخه‌ها و ساق‌های آن رسـیدم دیـدم میوه‌هـای آن چـون پسـتان‌ها آویخته است. و از پـاره‌ای از آن‌ها شیر می‌چکید و از پاره دیگر عسل و از برخی روغن و از بعضی آرد سفید و از بعض دیگر نیشکر یا نخ و الیاف و از دیگری سدر یا دارچین که گـردی است شـیرین، و همه آن‌ها به جـانب زمین می‌ریخت، و من می‌پنداشتم و فکر می‌کردم که آیا این‌ها که از این پستان‌ها میریزد برای کیست و چه کسـانی مسـتحقّ این گونه نعمت‌هاینـد؟ جبرئیل همراه من نبود و من از مقـام او گذشـته بـودم که ناگاه صـدائی برخاست و پروردگـارم عـزّ و جـلّ به من خطـاب کـرد که:ای محمّد! این شـجره را در مرتفع‌تـرین مکـان رویانیـدم تا از آن کودکـان:

پسران و دختران امّت تو را طعام و غـذا دهم، پس به پدران دختران بگو: دل نگـران ایشـان مباشـید و از فقر و تنگدســـــتی آنـــــان رنج نبرید که من همـــان‌طور که آن‌ها را خلق کـــرده‌ام همان‌گونه (رزق) روزی خـــواهم داد.توضـــیح: «السـمیذ» با نقطه و بـدون نقطه آمـده است و با ذال فصـیح‌تر است و به معنای آرد خـالص و طعـام سـفید است. 64ـ عیون الاخبار: به همین اسناد از آن حضرت از رسـول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله روایت کـرده که فرمـود: هنگـامی که مـرا به معـراج در آسـمان‌ها می‌بردند در آسمان سوم مردی را دیدم که نشسته است و یک پـایش در مشـرق و پـای دیگـرش در مغرب است، و لـوحی در دست دارد که پیوسـته در آن می‌نگرد و سر خـویش را می‌جنبانـد، به جبرئیل گفتم این کیســـت؟ گفت: این فرشـــته مـــرگ (عزرائیل) است.65ـ عیون الاخبار: حسن بن علی علیه السلام گوید: شنیدم از جدّ بزرگـوارم رسـول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم که می‌فرمـود: در شبی که پروردگار مرا به معـراج بـرد فرشـته‌ای را در میانه عرش دیدم که شمشـیری از نـور در دست او بود و با آن شمشیر بازی می‌کرد چنــان که علی بن ابی طــالب علیه السـلام با ذو الفقــار بــازی می‌کــرد و فرشــتگان چــون مشــتاق علی بن ابی طـالب علیه السـلام می‌شـدند به آن فرشـته نگـاه می‌کردند. پس من عـرض کـردم:ای پروردگـار این بـرادر مو پسـرعموی من علی بن ابی طـالب علیه السـلام است. فرمـود:ای محمد این فرشـته است که آن را به صورت علی آفریده‌ام و در میانه عرش

مرا عبادت می‌کند و حسنه و تسبیح و تقدیس او برای علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته می‌شود تا روز قیامت.توضیح: جزری گوید: «فیه ینادی منادی من بطنان العرش» یعنی از وسط عرش. و گفته شده: از پایه و اصل عرش. و گفته شده: «البطنان» جمع بطن به معنای زمین فرو رفته و گود است. مقصود داخل عرش است. 66. علل الشرایع: از صباح مزنی و سدیر صیرفی و محمّد بن نعمان احول و عمر بن اذینه روایت شده که این چهار نفر محضر امام صادق علیه السّلام حاضر شدند، حضرت فرمودند:ای عمر بن اذینه، نظرت در باره اذانی که این گروه ناصبی‌ها می‌گویند و نمازی که می‌خوانند چیست؟ عرض کرد: فدایت شوم: ایشان می‌گویند: ابی بن کعب انصاری خدا را در خواب دیده و او این کیفیت را به ایشان تعلیم نموده. حضرت فرمودند: به خدا سوگند دروغ می‌گویند، خداوند تبارک و تعالی منزّه‌تر از آن است که در خواب دیده شود. و نیز فرمودند: خداوند عزیز جبّار نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم را هفت بار به آسمان عروج داد در مرتبه اوّل برکت و توسعه بر او داد و در بار دوّم فرائض را بر او تعلیم فرمود و در دفعه سوّم خداوند عزیز جبّار محملی از نور که در آن‌چهل نوع از انواع نور بود بر وی نازل فرمود این نورها اطراف عرش خداوند تبارک و تعالی می‌گردیدند و دیدگان ناظرین را از فرط روشنایی می‌پوشاندند. یکی از این نورها زرد بود که رنگ زردی ناشی از آن است و یکی دیگر از آن‌ها قرمز بود که رنگ

قرمــزی از آن پدید آمد و دیگــری ســفید بــود که سفیدی اشیاء از آن به وجود آمده و باقی نورها به عــدد ســایر انــوار و الــوانی است که حق تعــالی آفریـده است. در این محمل حلقه‌ها و زنجیرهـایی از نقره بود باری حضرت بر آن محمل نشسته و به آســمان دنیا عــروج کردند فرشــتگان به اطــراف و اکنـاف آسـمان پراکنـده شـدند و سـپس به سـجده افتاده و گفتند: سـبّوح، قـدّوس ربّنا و ربّ الملائکه و الرّوح بعد اضافه کردند: چقدر این نــور شــبیه به نــور پروردگــار ما است!! پس از این کلام، جبرئیل علیه السّـلام بـرای نفی تشـبیهی که از کلام آن‌ها اســتفاده می‌شــود فرمــود: اللّه کــبر یعــنی خــدا بزرگ‌تر است از این‌که احـــدی به او شـــبیه باشد. فرشتگان ساکت شدند و درب‌های آسـمان گشـوده شد و فرشـــتگان اجتمـــاع نمودند ســـپس محضر مبــارک نــبی اکــرم صــلّی اللّه علیه و آله و ســلم مشرّف شده و فوج فوج جلو آمـده و به آن سـرور سلام نمودند بعد عرضه داشـتند یا محمّـد، بـرادرت چطــور اســت؟ حضــرت فرمودند: خــوب می‌باشد. عرض کردند: وقتی به او رسیدی از طرف ما به او سلام نما. نبی اکـرم صـلّی اللّه علیه و آله و سـلم فرمودند: آیا او را می‌شناســـید؟ عرضه داشـــتند: چگونه او را نشناســـیم و حـــال آن‌که حق تعـــالی پیمـــــــــان تو و او را از ما گرفته و ما بر تو و او صـلوات فرسـتاده و طلب رحمت می‌کـنیم. سـپس چهل نــوع از انــواع نورها که هیچ شــباهتی به نــور اوّل نداشـــتند را حق تعـــالی به آن‌ها افـــزود و به حلقه‌ها و زنجیرهـــای محمل نـــیز اضـــافه فرمـــود

سپس حق تعالی آن حضرت را به آسمان دوّم عروج داد، زمانی که آن جناب نزدیک درب آسمان رسید فرشتگان به اطراف آسمان پراکنده شده و به سجده افتاده و گفتند: سبّوح، قدّوس، ربّ الملائکة و الرّوح، سپس افزودند: چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است!! جبرئیل علیه السّلام گفت: اشهد ان لا اله الّا اللّه، اشهد ان لا اله الّا اللّه، پس از آن فرشتگان اجتماع کرده و درب‌های آسمان گشوده شد و گفتند:ای جبرئیل، این کیست که با تو می‌باشد؟ جبرئیل فرمود: این حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم است. فرشتگان گفتند: آیا مبعوث شده است؟ جبرئیل فرمود: بلی. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمودند: فرشتگان به سرعت به طرف من آمده و سلام کرده و گفتند: به برادرت سلام ما را برسان. حضرت می‌فرمایند: به ایشان گفتم: آیا او را می‌شناسید؟ گفتند: آری، چگونه آن حضرت را نشناسیم و حال آن‌که خداوند پیمان شما و او و شیعه او را تا روز قیامت از ما گرفته است و ما در هر روز پنج بار (مقصود در هر یک از اوقات نماز می‌باشد) به صورت‌های شیعیان آن حضرت نظر می‌افکنیم. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمودند: سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور را برایم افزود که اصلا به انوار اوّلی شباهت نداشتند چنان‌چه حلقه‌ها و زنجیرهای دیگری بر آن‌چه قبلا یاد شد افزود. سپس مرا به آسمان سوّم عروج داد، فرشتگان این آسمان به اطراف پراکنده شده و به سجده افتاده و گفتند: سبّوح،

قدّوس، ربّ الملائکة و الرّوح، سپس اضافه کردند: این چه نـوری است که شـبیه نـور پروردگارمـان اسـت، جبرئیل پس از اسـتماع این کلام گفت: اشـهد انّ محمّـدا رسـول اللّه، اشـهد انّ محمّـدا رسـول اللّه. فرشـتگان اجتمـاع کـرده و درب‌هـای آسمان گشوده شد فرشتگان گفتند: آفرین به اوّل و ابتدائت از حیث خلقت و رتبه و آفرین به پایـانت از جهت ظهور و بعثت و آفـرین به کسی که زمـان امّتش متّصل به حشر است و آفـرین به کسی که پیش از خلق خلائق آفریده شد و تمام حسابها با او است یعـنی محمّد خـاتم النبـیین و علی خـیر الوصیین. رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلم فرمودند: به من سلام کرده و از بـرادرم علی علیه السّـلام پرسـیدند؟ گفتم: او در زمین خلیفه و جانشین من اسـت، مگر او را می‌شناسـید؟ گفتند: آری، چگونه او را نشناسـیم و حـال آن‌که در هر سال یک بار بیت المعمور را زیارت کرده و بر روی آن جلد و پارچه نازک سـفیدی است که اسم محمّد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلم و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیان تا روز قیامت نوشته شده و ما با دسـتهایمان بر سـرهای ایشـان کشـیده و تـبرک می‌جـوییم. سـپس پروردگـارم چهل نـوع از انـواع نـور که با هیچ یک از انـوار اوّل شـبیه نبـود بـرایم افـزود و حلقه‌ها و زنجیرها را نـیز اضـافه کرد. سپس مرا به آسمان چهارم عـروج داد در این آسمان فرشـتگان هیچ نگفتند و صـدایی شـنیدم از ایشـان که گویا در سـینه‌ها حبس بـود، بـاری آن‌ها اجتماع کـرده و درب‌هـای آسـمان گشـوده شد و به

سرعت به طرف من شتافتند، جبرئیل علیه السّلام گفت: حیّ علی الصّـــلوة، حیّ علی الصّـــلوة، حیّ علی الفلاح، حیّ علی الفلاح. پس از او فرشــتگان با دو آواز مقـــــرون به هم گفتند: بمحمّد تقـــــوم الصّلوة (به حضرت ختمی مرتبت نماز قــائم است) و بعلیّ الفلاح (یعنی به حضرت علوی صــلوات اللّه علیه رستگاری وابســته است). جبرئیل فرمـود: قد قامت الصّلوة، قد قامت الصّلوة. فرشـتگان گفتند: نماز تعلق دارد به شـیعیان علی علیه السّـلام که تا روز قیــامت آن را بپا می‌دارند. ســپس فرشــتگان اجتماع کرده و به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم عرض کردند: برادرت را کجا گذاردی و چطـور می‌باشـــد؟ حضـــرت به ایشـــان فرمـــود: آیا او را می‌شناسید؟ عرضه داشتند: آری او و شـیعیانش را می‌شناســیم، او (یعــنی علی علیه السّـلام) نــوری است که اطـــراف عـــرش خـــدا می‌باشد و در بیت المعمور پارچه و جلد رقیق و نــازکی از نــور هست که با خط نـــور در آن نـــام محمّد و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیانشان بــدون این‌که نــام یکی از ایشان کم یا زیاد شده باشد نوشته شـده اسـت، میثاق و پیمان حضــرتش را از ما گرفته‌اند و در هر روز جمعه بر ما قـــرائتش می‌نماینـــد، پس من به سجده شکر افتادم. حق تعالی فرمود:ای محمّد سر خود را بالا کن. من سر بالا نمودم، طبقات آسمان را دیدم که از هم شکافته و پرده‌ها برداشــته شــده است، سپس به من فرمـود: سر پــایین کن و بــبین چه می‌بینی. من سرم را پایین کرده نظـرم به بیت و حرم شما افتاد که مانند بیت المأموری که در آن

بـودم می‌باشـد، بیت المـأمور دقیقا مقابل بیت و حرم شما قرار داشت به طـوری که اگر من چـیزی را از دسـتم می‌انـداختم در حـرم و بیت می‌افتـاد باری حق تعالی به من فرمـود:ای محمّد! این حـرم است و تو حـرام می‌باشـی، یعـنی احـترام بیت به خـاطر حـرمت تو است و بـرای هر مثلی، مثـالی می‌باشد یعنی هر چیزی در زمین مثالی در آسـمان دارد. پس از آن به من فرمود:ای محمّـد، دسـتت را دراز کن پس برخـورد می‌کـنی با آبی که از طـرف راست عرش جاری است، پس آب فرو ریخت و من با دست راست با آن برخــورد نمــودم از این جهت است که اوّلین فعل در وضوء برداشتن آب با دست راست می‌باشد، سـپس پروردگـارم فرمـود: آب را بگیر و با آن صـورتت را بشـوی (امـام صـادق علیه السّلام فرمود: البته حق تعـالی شسـتن صـورت را در وضوء همـان جا به پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله تعلیم فرمود) زیرا تو می‌خـواهی با این دو دسـتت با کلام من مواجه شوی. سـپس با رطـوبت زیـادی در دو دستت سر و پـاس خـود را تا روی برآمـدگی پاها مسح کن امــام صــادق علیه السّــلام فرمــود: البته حق تعـــالی مسح سر و پاها را همـــان جا به پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله تعلیم نمـود و فرمـود: من می‌خـواهم که تو سـرت را مسح کـنی و بـاقی بـدارمت و امّا مسح بر پاهـایت، به خـاطر آن است که می‌خــواهم قــدم‌هایت را جــایی بگــذارم که نه پیش از تو و نه بعد از تو کسی آن‌جا قدم نگذاشـته و نخواهد گذاشت. تا اینجا حـــدیث علّت وضـــوء و اذان را شـرح و توضـیح داد. سـپس حـقّ عـزّ و جل

فرمـود:ای محمّد رو به حجر الاسـود که در مقـابلم هست نما و به عدد حجابهـایم (تعـداد آن‌ها هفت تا است) مـرا با گفتن تکبـیر به بـزرگی یـاد نما و از اینجاست که تکبـــــیرات افتتاحیه هفت تا است چه آن‌که حجابها همـــان‌طوری که اشـــاره شد هفت تا می‌باشند و پس از انقطاع حجب قـرائت را شـروع نما و از اینجا است که افتتاح سنّت شـده و حجـبی که طبق طبق روی هم قـرار گرفته‌اند سه تا بـوده به عـــدد نـــوری که بر محمّد صـــلّی اللَّه علیه و آله نازل گردید، یعـنی سه مرتبه از این رو افتتـاح سه مرتبه بوده و تکبـیر هفت مرتبه می‌باشد. و وقـتی از تکبـــیر و افتتـــاح فـــارغ شـــده خداوند عـــزّ و جل فرمود: آلان به من رسـیدی پس اسم مـرا یـاد کن: حضـــرت فرمـــود: بسم اللَّه الـــرحمن الـــرحیم و به همین خـــاطر در اوّل هر ســـوره گفتن بِسْـــمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ مشروع گردید سپس حق تعـالی به آن حضرت فرمود: مرا ستایش کن. حضـــرت عرضه داشت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در نفس خـــــــــود پس از تحمید عرضه داشت: شـــکرا. بلافاصـــله حق تعـــالی فرمـــود:ای محمّـد، حمد و سـتایش مـرا با گفتن (شـکرا) قطع کردی پس دوباره اسم مرا ببر و به همین خاطر در ســوره حمد عبــارت «الـــرَّحْمنِ الـــرَّحِیمِ» دو مرتبه گفته می‌شـود و وقـــتی به «و لا الضّـــالِّین» رســـید نبی اکرم صـلّی اللَّه علیه و آله فرمـود: الْحَمْـدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ شکرا (یعنی در مقام شکر این عبارت را فرمود) خدای عزیز جبار فرمـود: ذکر مـرا قطع کردی پس اسمم را یاد کن. پیـامبر صـلّی اللَّه علیه

و آله فرمودند: بسم اللَّه الـــرحمن الـــرحیم و به خاطر همین بعد از حمد ابتـداء سـوره بعـدی گفتن بسم اللَّه الرحمن الرحیم مشروع گردید، پس از آن حق تعالی به حضرت فرمود: بخـوان: قُـلْ هُـوَ اللَّهُ أَحَـدٌ تا آخر به همـان نحـوی که نـازل گردیـده چه آن‌که این سوره نسبت و نعت و اوصـاف مـرا بیـان می‌کند. سپس دو دستت را پایین‌آور و بر دو کاسه زانوهایت قرار بده و پس از آن به عـرش من بنگر. رسـول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله می‌فرماید: به بزرگی عرش نگریستم روحم طیران کـرد و حـالت غش بر من عـارض شد پس الحـام شـدم به این‌که بگویم: سبحان ربی العظیم و بحمده، به خـاطر آن عظمـتی که دیـده بـودم، بـاری وقـتی این کلام را گفتم حالت غش از من بطـرف شد تا جـایی که آن را هفت بـار گفتم (البته نسـبت به هفت بـار نـیز الحام شدم) بـاری به نفس و روحم مراجعه نمـوده و همـان‌طوری که قبلا بـودم، گردیـدم و به همین جهت گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده در رکـوع مشـروع گردید. بعد حق عـزّ و جـلّ فرمـود: سر را بـردار من سر برداشـتم نظـرم به چـیزی افتـاد که عقل از سـرم پرید پس بلافاصـله با صـورت و دو دست به زمین رفته و الحـام شـدم که بگـویم: سبحان ربی الاعلی و بحمده و این به خـاطر علو و بلندی چیزی بود که دیـدم: ذکر مزبـور را هفت بـار گفتم و هر بار که می‌گفتم اندکی به حـال آمـده و حـالت غش از من دور می‌شد بـاری پس از اتمـام هفت بـار نشسـتم، پس در سـجود گفتن: سـبحان ربی الاعلی و بحمده و نیز نشسـتن بین دو سـجده

که حضـرت آن را به منظـور اسـتراحت از غش و علو و بزرگی آن‌چه دیده بودند انجام دادند مشـروع گردید. سـپس پروردگـارم به من الهـام فرمـود و خواست که سر را بالا کنم، پس سر را بالا کـرده و آن علو و بلندمرتبگی را که دیدم حالت غش به من دست داد پس به رو افتاده و صورت و دسـتهایم را رو به زمین قرار داده و گفتم سـبحان ربی الاعلی و بحمـده، این ذکر را هفت بـار گفتم و سـپس سر را بلند کرده و پیش از آن‌که بایسـتم نشسـتم تا دو باره به علو و بلنـدمرتبگی حضـرتش نظر افکنم، و به خـاطر همین دو سـجده از یک رکعت جعل گردید و نـیز به همین جهت نشسـتن خفیف پیش از برخاستن مشروع شد. پس از آن ایستادم، حق عـزّ و جل فرمـود: یا محمّد سـوره حمد را بخـوان، پس آن را به همان نحوی که اوّل خوانده بودم، خواندم، پس از آن فرمـود: بخـوان: إِنَّا أَنْزَلْنـاهُ... زیـرا این سـوره نسـبت تو و اهل بیت تو تا روز قیـامت را بیان می‌کند، پس از آن به رکوع رفتم و در رکوع و سـجودش همـان ذکرهـایی را که اوّل گفته بـودم، گفتم و پس از آن خواسـتم که برخـیزم پروردگـار متعـال فرمـود:ای محمّد نعمت‌هـایی که به تو دادم را به یادآور و اسم مرا بـبر حق تبـارک و تعـالی به من الهام نمود که بگـویم: بسم اللَّه، لا اله الّا اللَّه، و الاسماء الحسنی کلّها للَّه. پس به من فرمـود: یا محمّد بعد از این درود بر خـود و اهل بیتت بفرست. من گفتم: صـلّی اللَّه علیّ و علی اهل بیـتی، و خداوند هم خواسـته مـرا انجـام داد یعـنی رحمت بر من و اهل بیتم فرسـتاد سـپس ملتفت

شدم خود را در صفوف فرشتگان و انبیاء یافتم، پروردگارم فرمود: یا محمّد، سلام بده گفتم: السّلام علیکم و رحمة اللَّه و برکاته. حق تعالی فرمود:ای محمّد من محققا سلام و تحیّت بوده و رحمت و برکات تو و ذریّه تو می‌باشد، پس از آن امر فرمود که به سمت چپ توجه نکنم. و اوّلین سوره‌ای که بعد از قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ شنیدم، إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ بود، باری به خاطر آن‌چه گفته شد سلام را یک بار می‌دهند و در آن حال صورت باید به طرف قبله باشد و نیز به جهت آن‌چه ذکر شد تسبیح و در رکوع و سجود به عنوان شکر بجا آورده می‌شود. و امّا «سمع اللَّه لمن حمده» گفتم آن به خاطر این جهت مشروع گردید که نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند از رکوع که سر برداشتم صدای ضجّه و ناله فرشتگان را شنیدم، گفتم: سمع اللَّه لمن حمده بالتسبیح و التهلیل و به جهت کلّ آن‌چه بیان داشتیم است که هر گاه در دو رکعت اوّل و دوّم نماز حدثی حادث شود و خللی اتّفاق بیفتد مصلّی باید نمازش را اعاده کند و این دو رکعت فرض اوّل محسوب می‌شود و آن در وقت زوال یعنی نماز ظهر واجب گردید.کافی: ابن اذینه از امام صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است.توضیح: «فیه اربعون نوعا من انواع النور» ممکن است مقصود، نورهای مادی یا چیزی عام‌تر از نورهای مادی و نورهای معنوی باشد. و اما پراکنده شدن فرشتگان به سبب غلبه پیدا کردن آن نور بر نورهای آنان، و ناتوانی شان از درک کمالات

معنــوی‌ای است که خداوند متعــال به پیامبرمــان عطا فرمــــود. این فرمــــوده خداوند آن را تایید می‌کند: «من همــراه با خــدا اوقــاتی دارم که هیچ فرشــته مقــرّ و هیچ پیــامبر مرسل و هیچ بنــده مؤمــنی که خداوند قلب او را به ایمــان آزمــوده اســت، تــاب و تحمل آن را نــدارد.» و این ســخن فرشــتگان که گفتند: این نــور چقــدر شــبیه نــور پروردگار ما است. معنوی بودن آن را تایید می‌کند. و با یک تقــدیر می‌تــوان مقصــود از آن را نورهــای مــادی در نظر گــرفت، و معنــایش به این صــورت است که: این نــور چقــدر شــبیه نــوری است که خداوند در عرش خلق کرده است. بنا بر دو تقــدیر، از ســـخن فرشـــتگان، گمـــان تشـــبیه برداشت نمی‌شــود. جبرئیل بــرای نفی این مشــابهت گفت: الله اکـــبر. یعـــنی خداوند بزرگ‌تر از آن است که کسی شبیه او باشد یا کسی او را بشناسد. جــزری گوید: «سبّوح قدّوس» با ضمه روایت شده‌اند اما با فتحه قیاسی‌تر است و با ضمه اســتعمال بیشــتری دارند و از وزن‌هــای مبالغه بــود و مقصــود از آن مـــنزّه گردانیـــدن است. و گوید: «و انطلقتا الی الناس معانیق» یعنی شتابان. و فیروزآبــادی گوید: «المعناق» اسبی است که گردن خوبی دارد و جمع آن «المعــانیق» است. پایــان ســخن. می‌گــویم: «العنَق» با حــروف متحــرک نــوعی از راه رفتن چهارپا است و آن حــرکت شــتابان است. و همین معـــنی در اینجا مـــدّ نظر است و وجه شـــبه در شتافتن است. سخن او: «بــالاولّ» یعــنی از لحــاظ آفــرینش و مرتبه. «بــالآخر» یعــنی از نظر بعثت.

پیش‌تر معنای «الحاشر» بیـان شد و «الناشر» نـیز مانند آن است و مقصود از آن: پخش کننـده علـوم و خـیرات است. «الـرقّ» با فتحه و کسـره: پوست نـــازکی است که بر آن می‌نویســـند. و به معنـــای صفحه سفید نیز می‌باشد. «دویّ الریح و الطـائر و النحل» یعـــنی صـــدای بـــاد و پرنـــده و زنبـــور. «مقـــرونین» یعـــنی در معنا نزدیک به هم‌اند زیـــرا نمـــاز مـــوجب رســـتگاری است. و ممکن است دو عبارت پس از آن تفسیر و توضیحی بـرای مقـرون بودن آن نماز و رستگاری باشد. در کافی «صـوتان مقرونان» آمده که آشـکارتر است. و مرجع ضـمیر در «لشیعته» رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم، یا علی علیه السـلام است که وجه آشـکار، معنـای دوم است. پس مقصـــود این است که نمـــاز غـــیر شیعه قبول نمی‌شود. سخن او: «اطنـاب السـماء» شـاید کنایه از طبقـات و کرانه‌هـای آسـمان باشد. جزری گوید: «فیه ما بین طنبی المدینۀ احـوج منّی الیها» یعـــنی ما بین دو طـــرف مدینه. و «الطنب» یکی از طناب‌هـــای خیمه است که بـــرای طـــرف و ناحیه استعاره شـده است. پایـان سـخن. در کـافی «اطباق السماء» آمده است. می‌گویم: ممکن است پـــاره شـــدن کرانه‌ها و حجاب‌هـــای آســـمان از زیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا از بـالا، یا هم از زیر و هم از بـــالای آن حضـــرت باشد. و این امر در آسمان چهارم، یا پس از بالا رفتنش از آســـمان چهـارم باشـد، که معنـای دوم با ما بعد آن دقیق‌تر است. بر اســـاس معنـــای اول، حجاب‌ها از زیر آن حضرت پـاره شـده است تا به کعبه بنگـرد، و بنا بر

معنـــای دوم، تا پیـــامبر همزمـــان به کعبه و بیت معمـور بنگـرد. و دید که آن‌ها روبه رو و مطـابق و شـبیه به یک‌دیگر هسـتند. و از این جهت فرمـود: برای هر چیز مثالی اسـت، یعـنی هر چـیز در زمین مثـالی در آسـمان دارد. و بر اسـاس معنـای دوم ممکن است نمـاز در زیر عـرش مسـاوی با بیت معمـور باشد یا پس از آن‌که به بیت معمـور پـایین آمد. و بنا بر دو تقـدیر، رو کـردن به حجر مجـاز است یعنی: به سوی چـیزی که روبه رو (مسـاوی) یا مشابه حجر است، رو کرد. «انت الحـرام» یعـنی محـترم و مُکَـرّم. و شـاید اشـاره به این دارد که حرمت بیت، به خاطر حـرمت توست. می‌گـویم: در کافی این عبارات به حدث اضافه شده است: سرم را برداشتم به ناگاه دیدم طبقات آسـمان شـکافته شده و پرده‌های حجاب به کنار رفته اسـت، سـپس به من گفت: سرت را پـایین بینـداز! چه می‌بیـنی؟ سرم را پایین انداختم، خانه‌ای همانند کعبه دیدم و حرمی شبیه به حرم خانه کعبه؛ اگر چیزی از دستم می‌افتاد، حتماً بر روی همـان خانه می‌افتـاد. گفته شد:ای محمد! این حـرم و تو مُحـرِم هسـتی، هر مثلی تمثـالی دارد. سـپس خداوند به من وحی کرد:ای محمد! به صاد نزدیک شو و اعضـای سـجده خود را بشوی و مطهّر گـردان و بـرای پروردگـارت نماز بگزار. پیامبر به صاد نزدیک شد، صاد نـام آبی است که از طرف راست عرش جاری است، پیامبر صلی الله علیه و آله با دست راست آبی برداشـت، به همین خاطر وضو با دست راست آغاز می‌شـود، و ادامه حـدیث را آورده تا اینجا که گفته است: و

آن حجاب‌ها با هم مســـــاوی و بر هم مطابق‌اند و میان آن‌ها دریاهایی از نور وجود دارد و این همـان نـوری است که خـدا به محمد صـلی الله علیه و آله نازل کرد. و از این جهت سه بار افتتاح سـنت شد. می‌گویم: به ظاهر، مقصود از حجاب‌هـا، آسـمان‌ها نیست. و سه تا از این حجاب‌ها به هم متصل‌اند، و بعد از آن دریاهـای نـور اسـت، و بعد دو حجـاب به هم متصل است سـپس میـان آن‌ها دریاهـای نـور قرار دارد و بعد دو حجاب متصل قـرار دارد. از این جهت مســـتحب است که سه تکبـــیر پشت سر هم گفته شـــود و بعد از آن با دعا خوانـــدن فاصـــله انداخته و دو بار تکبیر و بعد فاصله با دعا، و سپس دو تکبـیر دیگر خوانـده شـود. پس هر شـروعی در تکبـیر آغـاز افتتـاحی است. این فرمـوده: «قطعت ذکری» شاید از این جهت باشد که سـوره فاتحه با وحی نـــازل شد و پس از پایـــان این ســـوره وحی قطع نشد و پیامبر بدین سبب از پیش خود، خداوند را حمد و سپاس گفت. پس خداوند به او وحی کرد که با حمد قـرآن قطع نمی‌گـردد، پس بسم الله را دوبـاره از سر بگـیر. بنـابراین مقصـود از «الـذکر» قرآن است. «و علوّ ما ریات» شاید منصوب به نزع خـافض باشد یعـنی به خـاطر علـوّ و بلند مـرتبگی، ندیدم و نشستم تا دوباره بـدان بنگـرم. و شـاید در اصل «و عوداً الی ما رأیت» بوده است. در عبـارت «إنّی انا السلام و التحیهٔ» چه بسا تحیهٔ معطوف بر سلام بوده و به عنوان توضیح و تفسیری بـــرای آن باشد. «الرحمهٔ مبتدء» یعنی: مقصود از رحمت تو، و مقصود از برکات، ذرّیّه توست بنا بر صـنعت لـفّ

و نشر. یا مقصـود این است که همه آن‌ها رحمت و برکت هستند. پس بـدین معنا است: سـلام و تحیّت خداونــد، یا رحمت و شــفاعت محمد و اهل بیت او علیهم السـلام، و هـدایت و اعـانت آن‌ها بر شـما است. یعنی بـرای شـما. در عبـارت «عند الـزوال» چه بسا مقصـود این باشد: نمـازی که فـرض شد و آن را در آسمان به پیامبرش تعلیم داد، در ابتـدا در زمین در هنگـــــــــام زوال، واجب شد. پس لازم نمی‌گـردد که فـرض شـدن آن در آسـمان باشد. به علاوه این‌که ممکن است پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم در آن وقت در روبه روی مکـانی باشد که در زمین هنگـــام زوال است. اما این معنا بعید است زیـرا ظـاهر روایت می‌رسـاند که آن نمـاز در مکانی روبه روی مکه افتـاد و واجب شـد، و ممکن است دسته‌ای از معراج‌هـای پیـامبر در روز باشد و این توجیهی است که اخبار مختلفی را که در بـاره معراج وارد شده، با هم جمع می‌کند. می‌گـویم: در روایـتی که در کـافی نقل شـده، با آن‌چه در اینجا بیان شد، اختلاف بسیاری است و شـرح این روایت نیاز به تفسیر و بسط بیشـتری در کلام دارد که در این مبحث نمی‌گنجد و ان شاء الله در ادامه در باب نمـاز انـدکی در بـاره آن سـخن می‌گـوییم. 67. تفسـیر قمی: ابو ربیع گوید: نـافع از امـام بـاقر علیه السلام در باره این فرموده خداوند: «واسْـأَل مَنْ أَرْسَـلنَا مِن قَبْلِـکَ مِن رُّسُـلنَا أَجَعَلنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلهَـةً یعْبَـدُونَ» {و از رسـولان ما که پیش از تو گسیل داشـتیم جویا شو آیا در برابـرِ [خـدای] رحمـان، خـدایانی که مـورد پرسـتش قـرار گیرند

مقرّر داشته ایم؟} پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از چه کسی سئوال کرد؟ حال آن‌که فاصله زمانی ایشان با حضرت عیسی علیه السلام پانصد سال بوده است؟ امام محمد باقر علیه السلام این آیه را خواند: «سُبْحَانَ الذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لیلا مِّنَ المَسْجِدِ الحَرَامِ إِلی المَسْجِدِ الأَقْصَی الذِی بَارَکْنَا حَولهُ لنُرِیهُ مِنْ آیاتِنَا» {منزه است آن (خدایی) که بنده‌اش را شبانگاهان از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد تا نشانه‌های خود را به او بنمایانیم} یکی از نشانه‌هایی که خداوند در هنگام اسراء از مکه به بیت المقدس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشان داد، این بود که همه پیامبران و انبیاء را گرد هم آورد. سپس به جبرئیل دستور داد تا اذان بگوید و نماز برپا کند. (جبرئیل در اذانش گفت: حی علی خیرالعمل.) سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امامت نماز را به عهده گرفت. زمانی که نماز به پایان رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن‌ها پرسید: به چه چیز شهادت می‌دهید؟ و چه چیزی را می‌پرستیدید؟ پاسخ دادند: شهادت می‌دهیم که جز الله خدایی نیست. او تنها و بی‌شریک است و تو پیامبر خدا هستی و بر این اساس از ما عهد و پیمان گرفته شده است. نافع گفت:ای ابو جعفر! راست گفتی. بخشی از روایت.68ـ تفسیر قمی: ابو عبیده از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، فاطمه سلام الله علیها را

بسیار می‌بوسید. عایشه از این کـار خشـمگین شد و گفت:ای رســـــول خـــــدا! تو فاطمه را زیـــــاد می‌بوسی. رســـــول خـــــدا صـــلی الله علیه و آله فرمود:ای عایشه! من زمانی که به معـراج رفتم و وارد بهشت شـــدم، جبرئیل مــرا به درخت طــوبی نزدیک کرد و از میـوه آن به من خورانـد؛ من آن را خوردم و زمانی که به زمین فرود آمدم، خداوند آن میوه را به آبی در پشت من تبدیل کـرد و سـپس با خدیجه، همبسـتر شـدم و او فاطمه را حامله شد و من هر وقت، فاطمه را می‌بوســـــــم، عطر درخت طــوبی را در او استشــمام می‌کنم.69ـ احتجــاج: امــیر المؤمــنین در جــواب شخصی که منکر قــرآن بود، فرمود: اما این فرمـوده خداوند: «واسْـأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا» یکی از براهین پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم است که خداوند آن را به ایشــان اعطا کــرده و به وسـیله آن محبت را بر سایر مخلوقاتش واجب گردانـده بـود. زیـرا زمـانی که خداوند او را خــاتم پیــامبران و پیــامبری بــرای همه ملت‌ها قـــرار داد، او را در هنگـــام معـــراج به آسـمان بـرد و در آن روز پیـامبران را بـرایش گـرد هم آورد. او از آن‌ها آیـــات، بـــراهین و پیمان‌هـــای الهی را که پیـــامبران جهت تبلیغ آن‌ها فرســـتاده شده‌اند شنید. همه پیامبران به فضیلت و برتری او و اوصیا و حجت‌هـای روی زمین پس از او و سـایر گذشـتگان و آینـدگان، کسـانی را که از آن حجت‌ها پـــیروی خواهند کـــرد یا نافرمـــان خواهند بـــود، شناخت.70ـ علل الشرایع: حبیب سجستانی گوید: از امام بـاقر علیه السّـلام راجع به آیه شـریفه: ثُمَّ

دَنا فَتَدَلَّي فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى فَـأَوْحى إِلى عَبْدِهِ ما أَوْحى، پرسيدم: حضرت فرمودند:اى حبيب اين آيه را اين گونه قـرائت مكن، بلكه بخـوان: ثِمّ دِنى، فتـدانا، فَكـانَ قـابَ قَوْسَـيْنِ فى القـرب أَوْ أَدْنى، فَأَوْحى اللَّه الى عبده يعنى رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله ما اوحى.اى حـبيب، رسـول خـدا صـلّى اللَّه عليه و آله هنگـامى كه مكّه را فتح نمودند نفس شريف خود را در عبادت حقّ تعـالى و شـكر نعمت‌هـايش با طـواف كـردن بيت به تعب و رنج انداختند و امير المؤمنين على عليه السّلام نيز با آن حضرت همراه بودند سپس امام عليه السّـلام فرمودند: زمـانى كه تـاريكى شب اهل مكّه را در خود گرفت رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و امـير المؤمـنين عليه السّـلام به قصد سـعى به صـفا و مروه رفتند و وقتى از صفا به مروه فرود آمدند و در وادى نزديك نشـانه‌اى كه ديـدى قـرار گرفتند نـورى از آسـمان تابيد و آن دو بزرگـوار را در خـود گـرفت، كوههـاى مكّه روشن شـده، ديـدگان آن دو حضرت خشـوع پيـدا كـرد پس هر دو فـزع شـديدى نموده است. سـپس رسـول خـدا صـلّى اللَّه عليه و آله سر به سـوى آسـمان بلند كردند ناگهـان بر سر مبـارك دو انـار ديدنـد، حضـرت آن دو را تنـاول فرمودند، حـقّ عـزّ و جـلّ وحى نمـود:اى محمد اين دو انـار از ميوه‌هـاى بهشت بـوده پس از آن دو فقط تو و وصـىّ تو على بن ابى طـالب بخوريـد، پس رسول خدا صـلّى اللَّه عليه و آله يكى از آن دو را خـورده و على عليه السّـلام ديگـرى را تنـاول فرمودند، سپس خداوند به پيـامبر اكـرم صـلّى اللَّه

علیه و آله وحی فرمـــود آن‌چه را که وحی نمـــود. امام باقر علیه السّـلام فرمودند:ای حـبیب یک بـار دیگر در سـدرة المنتهی حضـرت رسـول صـلی اللّه علیه و آله جبرئیل علیه السّلام را مشـاهده فرمـود در نــزد ســدرة المنتهی بهشــتی است که جایگــاه متّقیان می‌باشد، یعنی هنگـامی که رسـول خـدا به آسمان بـالا رفتند جبرئیل در سـدرة المنتهی به آن جنـاب رسـید، زمـانی که سـیر و حـرکت جبرئیل به محل ســـدرة منتهی شد همـــان جا ایســـتاد و به رسـول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله عـرض کـرد:ای محمد این جا محـلّ توقف و ایسـتادن من و جـایی است که خـدای عـزّ و جـلّ مـرا در آن قـرار داده و هرگز قدرت ندارم جلوتر بروم ولی شـما بگذرید و به جلو بروید تا به ســدره برســید ســپس در آن‌جا توقف نمایید، رسـول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله به طرف سـدره جلو رفتند و جبرئیل ایسـتاد و توقف نمــود. امــام بــاقر علیه السّــلام فرمودند: چــون فرشــتگان نگهبــان اعمــال اهل زمین را به محــلّ سدره بالا برده و آن‌جا می‌نهند این مکان به سـدرة المنتهی موسوم گردیده است بـاری اعمـال وقـتی به آن‌جا بـــرده شد فرشـــتگان نگهبـــان که جملگی کرام و برره هستند آن‌ها را می‌نویسند. امـام علیه السّـلام فرمودند: فرشـتگان اعمـال بنـدگان را به محل سدره می‌رسانند، رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله نظر می‌اندازند شاخه‌های این درخت (سدره) را می‌بینند که زیر عـرش و اطـراف آن می‌باشـند. پس از آن امام علیه السّلام فرمودند: نور جبّار عزّ و جـلّ به رسـول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله تجلّی

کرده و آن حضرت را فرا می‌گیرد در این هنگـام از شدّت نور و عظمت آن چشمان مبارک حضـرت بـاز مانـــده به طـــوری که لحظه‌ای به هم نیامـــده و شـــانه‌های مبـــارکش به لـــرزه می‌آید. پس از آن فرمودند: خـدای متعـال قلب رسـولش را محکم و نور دیدگانش را قوی نمود تا از آیات پروردگـار دید آن‌چه را که دید و همین است معنـای فرمـوده حـقّ عـزّ و جـلّ: «وَ لَقَـدْ رَآهُ نَزْلَـةً أُخْـرى عِنْـدَ سِـدْرَةِ الْمُنْتَهى عِنْـدَها جَنَّةُ الْمَـأْوى» منظـور موافـات و رسـیدن آن حضـرت است به سـدرة المنتهی و پس از رســـیدن حضـــرتش دیدند آن‌چه را که با چشم ملاحظه کردند یعـــنی آیـــات بـــزرگ الهی را که مقصود بزرگ‌ترین آیات پروردگار می‌باشد با چشم دیدند. حضـــرت ابو جعفر علیه السّـــلام فرمودند: قطر و ضـخامت سـدره به مقـدار صد سـال راه از ایّـــام دنیا بـــوده و هر بـــرگی از آن اهل دنیا را می‌پوشاند و حقّ تعالی فرشتگانی دارد که آن‌ها را موکّل درخت و نخل خرما قـــرار داده، لـــذا هیچ درخت و نخلی نیست مگر آن‌که با آن فرشـــــته‌ای است که او را نگهداری می‌کند و اگر چنین نمی‌بود سـباع و حشـرات زمین تمـام آن‌ها را در حـالی که میوه داشتند می‌خوردند. سپس امـام علیه السّـلام فرمودند: و سرّ این‌که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از تخلّی نمـــودن زیر درخت یا نخل میـــوه دار نهی فرمودند آن است که فرشـــتگان موکّل آن‌جا هســـتند و به خـــاطر همین است که درخت نخل وقـتی در آن میـوه هست مـأنوس می‌باشـند چه آن‌که فرشـتگان در آن‌جا حاضر هســتند.توضـیح:

«قطف الثمرة» یعنی چیدن و بریدن. و «القطف» با کســـره به معنـــای خوشه است و اسم بـــرای میوه‌های چیده شده است. «شـخص الرجل بصـره» یعـنی چشـمش را گشـود و پلک نـزد. «الفریصـة» گوشت میـــان دو پهلو و کتف حیـــوان است که همیشه می‌لرزد. مقصود از سـخن او: «الموافـاة» این است که منظـور از «رآه» این است که پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم جبرئیل را دید پس از آن‌که در سدرة از او جـدا شد و به نـزدش آمد. پس لام در این کلمه برای عهد است، یعنی موافاتی که بـــدان اشـــاره شد. 71ـ علل الشـــرایع: محمد بن حمـزه روایت کـرده است که از امـام صـادق علیه السلام پرسیدم: چرا نماز صـبح و مغـرب و عشا با صـدای بلند خوانـده می‌شـود، اما بقیه نمازها مثل نماز ظهر و عصر با صدای بلند خوانـده نمی‌شـود؟ و چرا ذکر تسبیح در دو رکعت آخر نماز از خوانــدن [حمد و ســوره] بهــتر و افضل اســت؟ امــام علیه السلام فرمود: زیرا وقتی پیامبر صـلی الله علیه و آله به آسمان عروج کرد، اولین نمازی که خدا بر او واجب کرد، نماز ظهر روز جمعه بود، سپس خداوند عزّ و جلّ به ملائکه امر کرد پشت سر حضرت نمــاز بگزارند و به پیـامبرش امر کـرد نمـاز را با صـدای بلند قـرائت کند تا فضل و مـرتبت او بـرای ملائکه آشکار شود، سپس نمـاز عصر را بر او واجب کـرد، اما هیچ یک از ملائکه را به همراهی او امر نکــرد و به پیـامبر امر کـرد حمد و سـوره نمـاز را با صـدای آرام قرائت کنـد؛ زیـرا کسی در پشت سر حضـرت نبــود. ســپس نمــاز مغــرب را بر او واجب کــرد و

ملائکه را با او همراه کرد و به او امر کرد با صدای بلند حمد و سوره را قرائت کند و همین‌طـور نمـاز عشا را. وقتی فجر نزدیک شد، خدا نماز صبح را بر پیـامبر واجب کـرد و به او امر کـرد آن را با صـدای بلند بخواند تا فضل و مرتبت او برای مردم آشـکار شـود، همان‌گونه که بـرای ملائکه آشـکار شد. به همین علت نمـاز صـبح با صـدای بلند خوانـده می‌شـود. پرسـیدم: چـرا در دو رکعت آخر نمـاز تسـبیح از قـرائت [حمد و سـوره] افضل و بهـتر است؟ فرمود: زیرا وقـتی پیـامبر در دو رکعت آخر نماز بود، عظمت متجلّی شـده پروردگـارِ را به یـاد آورد و متحیّر شد و گفت: سُبحانَ اللهِ وَ الحَمدُ لِلّـهِ وَ لا إلـهَ إلاّ اللـهُ وَ اللـهُ أکبَر. به همین خـاطر ذکر تسبیح از قرائت بهـتر است.72ـ علل الشـرایع: از اسحاق بن عمّار روایت کـرده است که از امـام ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چرا نمـاز یک رکعت و دو سـجده دارد؟ و چگونه است وقتی دو سجده شد دو رکعت نشد؟ فرمود حال که دربـاره امـری سـؤالی کـردی، خـوب دقت کن تا جواب را نیک بفهمی. اولین نمازی که پیامبر صلی الله علیه و آله خوانـد، در آسـمان و در محضر خداوند تبـارک و تعـالی و جلـوی عـرش الهی بـود. وقـتی خداوند پیـامبر را به معـراج بـرد و وقـتی حضرت به عرش خداوند رسـید، خداوند فرمـود:ای محمد! به صاد نزدیک شو و مواضع و جوارح سجده خود را بشوی و پاکیزه گردان و بـرای پروردگـارت نماز بگـزار. پیـامبر به آن‌جا که خـدا امر کـرده بـود رفت و وضو گـرفت، وقـتی وضـویش کامل شد به

سوی خداوند تبارک و تعالی برگشت و ایستاد، خدا به او امر کـرد شـروع (افتتـاح) نمـاز را بخواند و حضرت چنین کرد، سپس خداوند فرمـود:ای محمد! بخوان: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الـرَّحِيمِ *الْحَمْـدُ للّـهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» {به نام خداوند رحمتگر مهربان* سـتایش خـدایی را که پروردگـارِ جهانیـان است} تا آخر سوره حمد، و حضرت چنین کرد سپس امر کـرد که نسـبتِ پروردگـارِ متعـالش را بخواند: «بِسْـمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *قُلْ هُـوَ اللَّهُ أَحَـدٌ* اللَّهُ الصَّـمَدُ» {به نام خداوند رحمتگر مهربان *بگو: اوست خدای یگانه* خدای صمد (ثابت متعالی).} سپس خداوند وحی را قطع کـرد و پیـامبر خواند: «قُـلْ هُـوَ اللَّهُ أَحَـدٌ *اللَّهُ الصَّـمَدُ» و خداوند فرمـود: بگو: «لَمْ يَلِـدْ وَلَمْ يُولَـدْ* وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُـوًا أَحَـدٌ». سـپس وحی قطع شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمـود: پروردگـارِ من، الله، چـنین اسـت، پروردگـار من، اللـه، چـنین اسـت؛ سـپس خداوند فرمـود:ای محمد! بـرای پروردگـارت رکـوع کن. و پیـامبر رکـوع کـرد، و خداوند در حال رکوع او به آن حضرت فرمـود: بگو: سُـبحانَ ربّی العَظِيمِ وَ بِحَمـدِهِ، و حضـرت سه بـار این جمله را تکـرار کـرد، خداوند فرمـود:ای محمد! سـرت را بلند کن. پیـامبر صـلی الله علیه و آله سربرداشت و راست در مقابل خداوند عـزّ و جـلّ ایستاد. خداوند فرمود:ای محمد! برای پروردگـارت سـجده کن. پیـامبر به زمین افتـاد و سـجده کـرد، خداوند فرمود: بگو: سُبحانَ ربّی الأعلَی وَ بِحَمـدِهِ، و پیامبر صـلی الله علیه و آله چـنین گفت. خداوند فرمود:ای محمد! برخـیز و صـاف بنشـین، حضـرت

نشست؛ وقتی آرام گرفت، جلال عظمت و خداوند عزّ و جلّ را به یاد آورد و به میل خـود بـدون آن‌که خداوند به او امر کند به ســـجده رفت و سه بـــار جمله تسبیح را تکرار کرد. خداوند فرمود: برخـیز و بنشین، و حضـرت چـنین کـرد، و دیگر آن عظمت و تجلّی پروردگــار را ندیــد، خداوند به او فرمــود:ای محمد! بخــوان: و همــان کــار را که در رکعت اول انجام دادی دوباره تکـرار کن. پیـامبر چنـان کـرد و وقتی به سجده رفت و سربرداشـت، دوبـاره جلال و عظمت پروردگــارِ را به یــاد آورد و با میل خــود بی‌آن‌که خدا به او امر کند به سجده رفت و تسـبیح را خواند. خداوند به او فرمــود: ســرت را بلند کن، خداوند به تو آرامش و اســـــــتقرار داده است و گواهی بده که هیچ معبـودی جز الله نیست و محمد پیــامبر و فرســتاده خداست و قیــامت حتمــاً واقع خواهد شد بی‌هیچ شک و تردیـــــدی، و خداوند هر کس را که در قبرها باشد محشـــور می‌گردانـــد، خداونـدا! بر محمد و آل او درود فرست و بر محمد و آل محمد رحم کن، هم‌چنـان که بر ابـراهیم و آل او درود فرسـتادی و بر آن‌ها رحم کـردی و بـرکت دادی. تو ســتوده صــفت و صــاحب مجد و عظمت هســتی، خــدایا! شــفاعت محمد در حــقّ امتش را بپذیر و درجه و مقام او را بالا بـبر. حضـرت چـنین گفت. خداوند فرمود:ای محمد! سـلام بـده. پیـامبر صـلی الله علیه و آله رویش را به خـدای تبـارک و تعـالی کـرد و سر به زیر انـداخت و گفت: اَلسَّـلامُ عَلَیکَ. خداوند در جـواب او فرمـود: و سـلام بر تو- ای محمد!- با نعمت من بر طاعت من نـیرو یـافتی

و به خاطر رحمتم تو را به عنـوان پیـامبر و دوست خــود برگزیــدم. پس امــام علیه السـلام فرمــود: «نمازی که خدا به پیـامبر امر فرمـود که بخواند دو رکعت بود با دو سجده، و پیـامبر صـلی الله علیه و آله همـــان‌طور که بـــرایت گفتم در هر رکعت دو سـجده به جا آورد؛ زیـرا عظمت پروردگـارش را به یــاد آورد و خداونــد، آن را بــرای او واجب گرداند. پرسـیدم: فـدایتان شـوم! صـاد چیست که خـدا به پیامبر صلّی الله علیه و آله دستور داد با آن خود را بشوید و وضو بگیرد؟ فرمود: صـاد چشـمه‌ای است که از یکی از ارکــان عــرش می‌جوشــد، به آن آب حیـات گفته می‌شـود، و آن چشـمه همـان است که خداوند فرمــود: «ص وَالْقُـرْآنِ ذِی الـذِّکْرِ» [صــاد، سوگند به قرآن پُر اندرز] و خدا به پیـامبر امر کـرد که وضو بگیرد و نمـاز بگـزارد. 73ـ علل الشـرایع: هشـــام بن حکم می‌گوید: از امـــام صـــادق علیه السّـلام راجع به علّت نمـاز سـؤال کـرده و عرضه داشتم: باسـتثنای مـواردی که نمـاز دو رکعت و دو ســجده می‌باشد چگونه دو رکعت و چهــار ســجده گردیده اسـت؟ پس امـام علیه السّـلام نظـیر آن‌چه در حدیث اسـحاق بن عمّـار از حضـرت ابی الحسن علیه السّـلام نقل شد را فرمودند منتهی با زیـاد و کم کردن الفـاظ.74ـ توحید: بـزنطی از امـام رضا علیه السـلام روایت کـرده که فرمـود: رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: هنگـامی که مرا به معراج بردند، جبرئیل مرا به مکـانی رسـانید که هرگز خـود پـایش به آن‌جا بـاز نشـده بـود. پس پــرده در مقابل من برداشــته شد و خداوند از نــور

عظمت خـــویش آن‌چه که دوست داشـــتم بـــرایم نمایان کرد و به من نشـان داد.75ـ علل الشـرایع: هِشــام بن حَکَم روایت کـرده است که از امـام ابو الحسن موسی کـاظم علیه السـلام پرسـیدم: چـرا تعداد هفت تکبیر در شروع نمـاز بهـتر اسـت؟ چـرا در رکوع سُبحانَ رَبّی العَظِیمِ وَ بِحَمدِهِ و در سَجده، سُـــبحانَ رَبّی الأعلَی وَ بِحَمـــدِهِ گفته می‌شـــود؟ فرمود:ای هِشام! خداوند تبارک و تعالی آسـمان‌ها و زمین را در هفت طبقه آفرید و هفت حجـــــاب خلق نمـود؛ وقـتی پیـامبر صـلی الله علیه و آله به معــراج رفت و آن‌گــاه که فاصــله او از خداوند به اندازه (طـول) دو (انتهـای) کمـان یا نزدیکـتر بـود، یکی از حجاب‌ها کنار رفت؛ رسول خدا تکبـیر گفت و جملاتی را که در افتتــاح گفته می‌شـــود، خواند. وقتی دومین حجاب کنار رفت، حضرت تکبـیر گفت و جملاتی را که در افتتــاح گفته می‌شـــود، خواند. وقـتی سـومین حجـاب کنـار رفت، حضـرت تکبـیر گفت: و همین‌طـــور ادامه یـــافت تا این‌که هفت حجـاب کنــار رفت و پیــامبر صـلی الله علیه و آله هفت بـــار تکبـــیر گفت؛ به همین دلیل در ابتـــدا و شروع نماز هفت بار تکبـیر گفته می‌شـود. سـپس وقتی عظمت خدا را به یاد آورد بسیار ترسـید و بر زانوهایش خم شد و گفت: سُــبحانَ ربّی العَظِیمِ وَ بِحَمـــدِهِ. وقـــتی از رکـــوع سر برداشت و راست ایســـتاد خداوند را برتر و با عظمت‌تر یـــافت، بر سـجده افتـاد در حـالی که می‌گفت: سُـبحانَ ربّی الأعلَی وَ بِحَمدِهِ. وقتی هفت بار این قول را گفت ترس او آرام گرفت و این قول سنت شد.76ـ علل

الشــرایع: حســین بن ولیــد، از کسی که ذکــرش نمـوده، راوی می‌گوید: محضر مبـارک امـام صـادق علیه السـلام عـرض کـردم: بـرای چه رسـول خـدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مسجد شجره محرم شـدند نه از غـیر آن؟ امـام علیه السّـلام فرمودند: زیرا وقـتی حضـرتش را به آسـمان حـرکت دادند و روی آســمان به مــوازی مســجد شــجره رســیدند فرشـتگان به بیت المعمـور که می‌آمدند از محـاذی همه مــواقیت عبــور می‌کردند به اســتثناء مســجد شجره، هنگامی که نبی اکرم صــلّی اللّه علیه و آله و سلّم به محـاذی این مسـجد رسـیدند نـداء آمد:ای محمّد صـلّی اللّه علیه و آله. حضـرت عرضه داشت: لبیک. خداوند فرمــود: آیا تو را یــتیم نیــافتم پس مکـانت دادم و گمشـده نیـافتم پس راه را نشـانت دادم؟ نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرض کرد: حمد و نعمت و سلطنت تمـام از آن تو اسـت، شریک و همتایی نداری، لبیک، از این رو از مسـجد شجرة احرام بستند نه سـایر مـواقیت.77ـ امـالی طوسی: ابو صـــالح از عبد الله بن عبّـــاس روایت کـرده است که او گفت: از رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: خداوند متعـال پنج چیز به من و پنج چیز به علی علیه السلام عطا فرمـــــــود؛ به من جوامع کلام را و به علی علیه السلام جوامع علم را عطا فرمود؛ مرا نـبیّ و علی علیه السـلام را وصــیّ کــرد؛ به من کــوثر را و به علی علیه السلام سلسـبیل را عطا فرمـود؛ به من وحی را و به علی علیه الســـلام الهـــام را عطا فرمود؛ مرا شبانه سوی خود روانه داشت و درهای

آسمان را برای علی علیه السلام گشود و پرده‌ها را برگرفت تا این‌که او به من نگریست و من به او نگریستم. در آن دم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به گریه افتاد. به ایشان عرض کردم: چه چیز شما را به گریه انداخت؟ پدر و مادرم به فدایت! فرمود:ای ابن عبّاس! نخستین سخنی که خداوند با من گفت، این بود که فرمود:ای محمّد! به زیر خود بنگر. من به پرده‌ها نگریستم و دیدم شکافته شده‌اند و به درهای آسمان نگریستم و دیدم گشوده شده‌اند و به علی علیه السلام نگریستم و او را دیدم که سر به سوی من بلند کرده است. او با من سخن گفت و من با او سخن گفتم و پروردگارم- که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد- با من سخن گفت. عرض کردم:ای رسول خدا! پروردگارت چه فرمود؟ ایشان فرمود: به من فرمود:ای محمّد! من علی را وصیّ و وزیر و جانشین تو پس از تو قرار داده ام، پس او را آگاه کن، این اوست که سخنت را می‌شنود. من در حالی که در حضور پروردگارم عزّ و جلّ بودم، او را آگاه کردم. او گفت: پذیرفتم و اطاعت کردم. آن‌گاه خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمان داد تا بر او سلام کنند و آن‌ها چنین کردند و او سلامشان را پاسخ گفت. من فرشتگان را دیدم که درباره علی علیه السلام به یک‌دیگر مژده می‌دادند و بر هر فرشته‌ای از فرشتگان آسمان که گذر می‌کردم، شادباش گویان به من می‌گفتند:ای محمّد! سوگند به او که تو را بر حق به پیامبری برانگیخت، بدان خاطر که خداوند عزّ و جلّ پسر

عمویت را جانشینت کرد، شادی تمام فرشـتگان را فرا گرفت. در آن دم حاملان عرش را دیدم که سر سوی زمین فرود آورده‌اند. گفتم:ای جبرئیل! چـرا حاملان عرش سر فرود آورده اند؟ گفت:ای محمّد! همه فرشتگان به جز حاملان عرش به رخسار علی علیه السـلام نگریسـته‌اند تا از او دلشـاد شـوند. حاملان عرش نیز اکنون از خداوند عزّ و جلّ اجـازه خواسـتند و او به آنـان اجـازه داد تا به علی علیه السـلام بنگرند و ایشـان به او نگریسـتند. چـون بر زمین فـرود آمـدم، او را از این امر خـبر دادم و او نیز همین خبر به من داد و این گونه دانسـتم که بر هیچ قدمگاهی پا ننهاده ام، مگر آن‌که از برای علی علیه السلام آشکار گردیده تا به آن بنگرد.می‌گویم: مفید این روایت را در جـای دیگر با این سـند از محمد بن عبـدالرحمان روایت کـرده است.و حسن بن سلیمان در کتاب محتضر از صدوق از پـدرش از سعد آن را روایت کرده است.78.ـ امـالی طوسی: از امـام بـاقر علیه السـلام از پـدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: زمانی که مـرا به معـراج بردند و به سـدرة المنتهی رسـیدم. مـرا در محضر پروردگـار قـرار دادند. خداوند به من فرمـود:ای محمد! عـرض کـردم: بله‌ای پروردگـار من! خداوند فرمود: تو بندگان مرا آزموده ای. کدام یک از آن‌ها بیش از دیگران از تو اطاعت می‌کند؟ عرض کردم: خـدایا! علی بیش از همه از من فرمـانبرداری می‌کند. خداوند فرمـود: آری!ای محمد! راست

می‌گویی! آیا برای خودت جانشینی تعیین کـرده‌ای تا پس از تو دینت را تبلیغ کند و به بنـــــــدگانم از کتابم آن‌چه را نمی‌دانند، یاد دهد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: خـیر! خـدایا تو آن را برایم انتخاب کن. زیرا انتخاب تو برایم بهتر است. خداوند فرمـود: من علی علیه السـلام را بـرای جانشینی تو انتخـاب کـرده ام. پس او را به عنـوان جانشـین و وصی خـودت قـرار بـده. من علم و بردباری خودم را به او ارزانی داشته ام. او به حق امیرالمؤمـــــنین است. قبل از او هیچ‌کس به این جایگـاه دست نیافته و پس از او نـیز احـدی بـدان دست نخواهد یافت.ای محمد! علی پرچم هـدایت و امام همه کسـانی است که از من اطـاعت می‌کنند و نـــور اولیـــای من و کلمه‌ای است که آن را بر متقین واجب گردانیـــده ام. هر کس او را دوست داشته باشد، در حقیقت مرا دوست داشـته است و هر کس از او بیزار باشد یا نسبت به او کینه در دل داشـته باشـد، در واقع نسـبت به من کینه داشـته است. این مژده را به او بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: این مـژده را به علی دادم. او گفت: من بنـــــده خداوند و تحت اراده و فرمان او هستم. اگر مرا به خاطر گناهـانم عـذاب دهـــد، در حقیقت به من ظلم نکـــرده است. او سـزاوار آن است که آن‌چه را به من وعـــده داده است به طور کامل به من بدهد. پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: خـدایا قلبش را پـاک و بهـره او را ایمـان به خـودت قـرار بـده. خداوند فرمـود:ای محمد! تو این امر را به او اطلاع دادی،

اما او را به مشکلات و مصائبی دچار می‌کنم که هیچ کدام از اولیای خودم را بدان گرفتار نمی‌نمایم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: عرض کردم: آیا با برادر و دوست من چنین می‌کنی؟ خداوند فرمود: آری! در علم من چنین حکم شده است که او دچار آزمایش خواهد شد و گروهی نیز به وسیله او دچار آزمایش می‌شوند. اگر علی نبود، اولیای من و اولیای پیامبرم شناخته نمی‌شدند. محمد بن مالک گوید: با نصر بن مزاحم منقری ملاقات کردم و برای من حدیث کرد از غالب جهنی از امام باقر از علی بن حسین از پدرش از جدّش از علی علیهم السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به معراج رفتم.. و همین حدیث را روایت کرده است. محمد بن مالک گوید: با علی بن موسی بن جعفر علیه السلام ملاقات کردم و این حدیث را برایش ذکر کردم. و او فرمود: پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر و او از پدرش از جدش از حسین بن علی برایم بازگو کرد که علی علیهم السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به معراج رفتم، و از آن‌جا از آسمانی به آسمان دیگر و سپس به سدرهٔ المنتهی رسیدم.. و کل حدیث را بازگو نمود.در کتاب محتضر به نقل از معراج صدوق از محمد ابن عمر حافظ بغدادی از محمد بن‌هارون همین حدیث را روایت کرده است.79. تفسیر قمی: اسماعیل جعفی گوید: در مسجد الحرام نشسته بودم و حضرت امام محمّد باقر

علیه السلام نیز در گوشه‌ای نشسته بود، ایشان سربلند کرد و نگاهی به آسمان و نگاهی به کعبه کرد و فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ» {منزه است آن (خدایی) که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد.} و این آیه را سه بار بازگفت، سپس رو سوی من کرد و فرمود:ای عراقی! عراقیان درباره این آیه چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند ایشان را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی بیت المقدس سیر داد. حضرت علیه السلام فرمود: چنین که می‌گویند نیست، بلکه ایشان را شبانگاه از این جا به این جا سیر داد، و با دست خود به آسمان اشاره کرد، سپس فرمود: بین این دو جا، حرم است. چون ایشان به سدرة المنتهی رسید، جبرئیل از همراهی‌اش بازماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:ای جبرئیل! آیا در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری؟ جبرئیل عرض کرد: تو پیش رو که به خدا سوگند! به جایی رسیده‌ای که هیچ‌کس از آفریدگان خدا، پیش از تو به آن نرسیده است. این جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نور پروردگارم را دیدم و سبحه بین من و او فاصله انداخته بود. عرض کردم: فدایت شوم! سُبحه چیست؟ حضرت با چهره خود اشاره به زمین و با دست خود اشاره به آسمان کرد و سه بار فرمود: بزرگی پروردگارم، بزرگی پروردگارم. سپس حضرت علیه السلام فرمود:

رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمـود: خطـاب آمد:ای محمّد! عـرض کـردم: پروردگـارا! گـوش به فرمانم. فرمود: آسمانیان بر سر چه چیز مشـاجره می‌کنند؟ عرض کردم: خداوندا! پاک و منزّهی، من دانشی جز آن‌چه تو به من آمــوخته‌ای نــدارم. پس خداوند متعال دستش- یعنی دست قدرت- را میــان ســـــینه‌هایم گذاشت و من خنکی آن را میـــــان شـــانه‌هایم احســـاس کـــردم. از آن پس هر آن‌چه درباره گذشـته و آینـده از من پرسـید، پاسـخش را می‌دانستم. فرمود:ای محمّد! آسـمانیان بر سر چه چیز مشاجره می‌کنند؟ عرض کردم: پروردگـارا! بر سر درجات و کفّارات و حسنات. فرمـود:ای محمّد! پیامبریت به پایان رسید و هنگام مرگت فرا رسـید، جانشـینت کیسـت؟ عـرض کـردم: پروردگـارا! همه آفریــدگانت را آزمــودم، در میــان آن‌ها هیچ‌کس را ندیـــدم که بیش از علی فرمـــان پـــذیر من باشد. فرمــود: و نــیز فرمــان پــذیر من‌ای محمّد! عــرض کــردم: پرودگــارا! همه آفریــدگانت را آزمــودم، در میـــان آن‌ها هیچ‌کس را ندیـــــدم که بیش از علی دوستدار من باشد. فرمـود: و نـیز دوسـتدار من‌ای محمّد! پس او را نوید ده که او بیرق هدایت و امام دوستداران من است و نوری است از برای آنان که از من فرمـــــــــــان می‌برند و کلمه ایست که پرهیزکــاران را به آن ملــزم کــرده ام. هر که او را دوست بدارد، مــرا دوست داشــته است و هر که او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشـته است. هم‌چـنین من ویژگی‌هـــایی را به او اختصـــاص داده‌ام که به هیچ‌کس دیگر نداده ام. عرض کردم: پروردگـارا! او

بـرادر و همـدم و وزیر و وارث من است. فرمـود: این امریست که از پیش رقم خـــــورده است. او آزموده شده و مردم به وسیله او آزموده می‌شـوند و هم‌چنین من به او عطا کرده‌ام و عطا کـرده‌ام و عطا کرده ام. من چهار چـیز به او عطا کـرده‌ام که گره آن‌ها به دست اوست و او هرگز آن‌ها را فاش نمی‌کند.توضـیح: فرمـوده پیـامبر «من هـذه الی هذه» یعنی مقصود از مسجد الاقصی، بیت معمـور است زیرا دورترین مساجد است. و با رفتن پیامبر به بیت المقدس در ابتدا، منافاتی نـدارد. «فـرأیت ربّی» یعـنی با قلب خـدا را دیـدم، یا این‌که عظمت خداوند را دیـدم. و ممکن است «رأیت» به معنـای «وجـدت» باشد. و عبـارت «و حـال حـالً» یعـنی خداوند را یافتم در حالی که میـان من و خـدا حائل و مانعی ایجاد شده بود. و در برخی نسـخه‌ها «من نور ربّی» آمده است. و شاید مقصود زا «السبحۀ» تنزیه و تقـدیس خداوند متعـال است. یعـنی میـان من و خداوند پیراسته بودن خـدا از مکـان و رؤیت، حائل و مانع شد. در غیر این صورت نهایت قرب و نزدیکی حاصل می‌شد. جزری گوید: «سبحان الله» جلال و عظمت خداوند است. و در اصل جمع «سـبحۀ» می‌باشد. و گفته شـده: نورهـای ذات خداوند است. و گفته شـــده: «سـبحات الوجه» محاسن آن است. پایـان سـخن. اشـاره کـردن به زمین و به زیر افکندن سرش، به نشـانه خضـوع در برابر جلال و شـکوه خداوند متعـال است. دست گذاشـتن کنایه از نهـایت لطف و رحمت، و افاضه علـوم و معـارف بر سـینه گـرامی و بـزرگ پیـامبر

است و «البرد» کنایه از آسایش و شـادمانی است. و در برخی نسخه‌ها «یـده» به معنـای دست قـدرت آمـــده است. فرمـــوده خداوند «فیم اختصم الملأ الأعلی» اشاره به این فرموده خداوند متعـال دارد: «ما کـان لی من علم بـالملأ الاعلی اذ یختصـمون» {مرا در باره ملإِ اعلی هیچ دانشی نبـود آن‌گـاه که مجادله می‌کردند.} طبرسی گوید: یآن‌چه در فرموده خداوند آمده است: «انّی جاعل فی الارض خلیفهٔ» تا پایـان داسـتان. یعـنی آن‌چه در این بـاره بـــود نمی‌دانســـتم جز با وحی از جـــانب خداوند متعال. ابن عباس از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و ســـلم روایت کـــرده که به من فرمـــود: آیا می‌دانی مخاصـمه و گفتگـوی فرشـتگان چه بـوده اسـت؟ گفتم نمی‌دانم، فرمـود: دربـاره کفـارات و درجات گفتگو می‌کردنـد، که کفـارات عبـارت است از: رنگین کردن وضو در بامدادان سرد و برداشـتن گام‌ها برای حاضر شدن در جماعات و انتظار نمـاز پس از نماز. و اما درجـات عبـارت است از: آشـکار گفتن سلام و اطعام طعام و خواندن نمـاز در شب هنگـامی که مـردم در خوابند.و سـخن او «عقـدها ثانیهٔ» تاکید برای عبـارت اول، یا مصـدری است که فاعل بـــــرای «یفصح» می‌باشد. و درست‌تر این است که تصحیف شده «بما عقــدها» باشد و فاعل «عقد» پیـامبر باشد. 80ـ تفسـیر قمی: جمیل از امـام جعفر صـادق علیه السـلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مـرا به آسمان بردنـد، وارد بهشت شـدم و دیـدم که زمین

آن سفید خالص است و دیـدم که فرشـتگان گـاهی با خشــتی از زر و خشــتی از نقــره می‌ســازند و گاهی باز می‌ایسـتند. به ایشـان گفتم: شـما را چه شـده اسـت؟ گـاهی می‌سـازید و گـاهی دست نگه می‌دارید؟ ایشان گفتند: صبر می‌کنیم تا خـرجی ما برسد. گفتم: خـرجی شـما چیسـت؟ گفتند: این‌که انسان مؤمن بگوید: سبحان الله، و الحمد للـه، و لا إله إلا الله، و الله أکبر، و هرگاه بگوید می‌سازیم و هرگاه از گفتن دست کشد، ما هم دست می‌کشیم.
81ـ قصص الانبیاء: ابو بصیرگوید: از امـام صـادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمـود: جبرئیل رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم را حمل کـرد تا این‌که به جایی از آسمان رسانید سپس او را تــرک کـــرد و گفت: هیچ پیـــامبری به این مکـــانی که تو هست، پا ننهاده است. پیامبر صـلی الله علیه و آله و ســـلم فرمـــود: در حـــالی که من در مکه بـــودم جبرئیل به نزد من آمد و گفت:ای محمد برخیز. من برخاسـتم و به سـمت در بـیرون رفتم که به ناگـاه جبرئیل راه به همــراه میکائیل و اســرافیل دیــدم. جبرئیل براق را بــرای من آورد که از الاغ بلنـدتر و از قـاطر کوتـاه‌تر بـود. صـورتش همچـون صـورت انسان بود و دُمش شبیه دم گاو بود و یالش شـــبیه یال اسب و دست و پایش شبیه شتر بـود. زیـنی از بهشت بر آن بـــود و در ران‌هـــایش دو بـــال قـــرار داشت و گام‌هـــایش در شـــعاع دیـــدگانش قـــرار داشـــتند. گفت: ســـوار شو. ســـوار شـــدم و به راه افتــادم تا به بیت المقــدس رســیدم. هنگــامی که بـــدانجا رســـیدم فرشـــتگان از آســـمان با مـــژده و

کرامت از نزد پروردگار صاحب عزّت فرود آمدند. و در بیت المقدس نماز گزاردم.- در برخی نسخه‌ها آمده است: ابراهیم در میان گروهی از پیامبران به من مژده و بشارت داد، سپس موسی و عیسی علیهما السلام را وصف کرد.- سپس جبرئیل دستم را گرفت و بر صخره نشاند. در این هنگام به آسمانی عروج کردم که در زیبایی و نیکویی چیزی مانند آن ندیده بودم. پس به آسمان دنیا بالا رفتم و شگفتی‌ها و ملکوت آن را مشاهده کردم و فرشتگان آن، بر من سلام می‌دادند. سپس مرا به آسمان سومبردند و در آن‌جا یوسف علیه السلام را ملاقات کردم. سپس مرا به آسمان چهارم بردند و در آن‌جا ادریس علیه السلام را دیدم. سپس مرا آسمان پنجم بردند و در آن‌جاهارون علیه السلام را ملاقات کردم و بعد مرا به آسمان ششم بردند و در آن‌جا مخلوقات بسیاری را دیدم که در کنار هم در جنب و جوش بودند، و در آن‌جا کروبی‌ها (مقربان درگاه الهی) نیز بودند. فرمود: بعد مرا به آسمان هفتم بالا بردند و در آن‌جا مخلوقات و فرشتگانی را مشاهده کردم. در روایت دیگری آمده است: پیامبر فرمود در آسمان ششم موسی علیه السلام را دیدم و در آسمان هفتم ابراهیم علیه السلام را ملاقات کردم. سپس فرمود: همراه با جبرئیل به بالاترین علیین صعود کردیم- و آن‌جا را توصیف نمود- تا اینجا که فرمود: سپس خدوند با من سخن گفت و با او سخن گفتم و بهشت و دوزخ را دیدم و عرش و سدرۀ المنتهی را مشاهده کردم. سپس فرمود: به مکه بازگشتم. چون صبح

کردم ماجرای معراج را برای مـردم بـازگو نمـودم. ابوجهل و مشرکان مرا تکذیب نمودند. و مطعم بن عدیّ گفت: گمان می‌کنی مسـیر دو ماهه را در یک سـاعت پیمـوده ای؟ گـواهی می‌دهم که تو دروغ گـویی. قـریش گفتند: ما را از آن‌چه دیـدی با خـبر کن. پیامبر فرمـود: کـارون فلان قبیله را دیـدم که شـتری را گم کـرده بودند و به دنبـال شـتر می‌گشتند. و در بـار و بنه آن‌ها کاسه بـزرگی پر از آب بود و من از آب نوشیدم و به همان صورت اول آن را پوشـاندم. از آنـان بپرسـید آیا آب در کاسه یافتند. گفتند: این یک نشـانه است. فرمـود: بر کـاروان فلان قبیله گـذر کـردم که یکی از شـتران رمید و دسـتش شکسـت، پس در این بـاره از آنـان سوال کنید. گفتند: این نشانه دیگری است. گفتند: از کاروان ما خبر بده. فرمـود: در منطقه تنعیم بر آن کاروان گذر کردم، و احـوال و کیفیت و ویـژگی کاروان را برای آنان توضیح داد. گفتند: این نشـانه دیگری است.توضیح: «خطوه منتهی طرفه» یعـنی گام‌هـایش در شـعاع دیـدگانش بـود. 82ـ بصـائر الـدرجات: عبدالله بن سـنان روایت کـرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم در حـدیثی فرمـود: خداوند مـرا به معـراج بـرد و از پشت حجـاب به من وحی کـرد و با من سـخن گفت و فرمـود:ای محمد! من الله هسـتم که جز من خـدایی نیست. من آگـاه مطلق به عـالم غیب و عـالم شـهادت و مهربـان و بخشـنده هسـتم. من الله هسـتم که جز من هیچ خدایی وجود نـدارد. من پادشـاهی قـدّوس، سـلام،

مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار و متکبر هستم. خداوند از آن‌چه آنان شرک می‌ورزند، پاک و منزه است.ای محمد! همانا من الله هستم که هیچ خدایی جز من نیست. من خالق، آفریننده و مصوّر هستم. اسماء حسنی از آن من است. هر چه در آسمان و زمین است، تسبیح گوی من است و من، عزیز حکیم هستم.ای محمد! من الله هستم که جز من خدایی نیست. من اول هستم و قبل از من هیچ چیز وجود نداشته است. من آخر هستم و پس از من هیچ چیز وجود نخواهد داشت. من ظاهر هستم. یعنی هیچ چیز برتر از من وجود ندارد. من باطن هستم و جز من چیزی وجود نخواهد داشت. من الله هستم و جز من هیچ خدایی نیست. من از همه چیز کاملا آگاه هستم.ای محمد! علی علیه السلام اولین کسی است که از میان ائمه از او عهد و پیمان می‌گیرم.ای محمد! از میان ائمه، علی علیه السلام آخرین کسی است که روح او را می‌گیرم. او همان جنبنده‌ای است که با مردم سخن می‌گوید.ای محمد! علی علیه السلام را بر همه آن‌چه به تو وحی گردیده است غلبه می‌دهم. تو نباید هیچ چیزی را از او پنهان کنی.ای محمد! آن رازهایی را که به تو گفتم، مخفیانه به او بگو. من و تو رازی نداریم که آن را از او پنهان کنیم.ای محمد! علی علیه السلام به همه حلال و حرام‌هایی که آفریده‌ام آگاه است.83ـ صحیفه امام رضا: با اسناد نقل شده امام رضا علیه السلام از پدرانش فرمود، که علی علیه السلام فرمود: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم اذان

را شروع فرمود، جبرئیل با براق بر حضرتش نـازل شد، ولی براق در برابر حضـرت سرکشی کـرد. در این حال جبرئیل به براق گفت: آرام باش‌ای بـراق، زیــرا کسی بر تو ســوار نشــده است که عزیزتر و گرامی‌تر از پیامبر در نزد خدای متعـال باشـد، پس از این کلام براق آرام گرفت. پیـامبر فرمودند: من بر براق سوار شدم تا زمانی که به حجابی رسیدم، که میان من و خـدای عـزّ و جـلّ حایل بـود. در این حـال از آن سـوی حجـاب ملکی خـارج شد و گفت: اللّه اکــبر، اللّه اکــبر. پیــامبر فرمــود: جبرئیل را گفتم، این فرشته کیســت؟ جبرئیل گفت: قسم به کسی که تو را به مقام نبوت کرامت بخشیده، تا به حـال من این فرشـته را ندیـده ام. سـپس فرشـته گفت: اللّه اکبر، اللّه اکبر. از آن سوی حجاب فریاد بر آمــد، راست گفت بنــده من، من بزرگــترم، من بزرگــترم. پیــامبر فرمــود: ســپس فرشــته گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز خـدای یگانه نیسـت، گواهی می‌دهم که خدایی جز خـدای یکتا نیست. از آن سوی حجاب صدا آمد که، راست گفت بنده من، خدایی جز من نیست. پیامبر (ص) فرمـود: فرشـته گفت: گواهی می‌دهم که محمد فرسـتاده خداست. شهادت می‌دهم که محمد فرسـتاده خداست. از آن سوی حجاب نـدا آمد که راست گفت بنـده من، من محمد را به رسالت فرستادم. پیامبر فرمود: سپس فرشـته: گفت بشـتابید به سـوی نمـاز، بشـتابید به سـوی نمـاز. از آن سـوی حجـاب فریـاد برآمد کـه، راست گفت بنــده من و- مــردم را- به عبــادت من فـرا خواند. پیـامبر فرمـود: سـپس فرشـته گفت:

بشـتابید به سـوی رسـتگاری، بشـتابید به سـوی رسـتگاری. از آن سـوی حجـاب نـدا آمد کـه، راست گفت بنده من و- مردم را- به عبادت من فراخواند، به تحقیق رسـتگار شد هر کس که به اقامه نمـاز مـواظبت داشـته باشد. پیـامبر فرمـود: پس در آن هنگـام خـدای عز و جل شـرافت و کـرامت مـرا بر آفریـدگان نخسـتین و آخـرین کامل سـاخت.84. خـرائج: امـام باقرعلیه السّـلام می‌فرماید: رسـول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: هنگـامی که به معـراج رفتم جبرئیل بـراق را آورد و بـراق کـوچک‌تر از قـاطر و بزرگ‌تر از الاغ بـود و گوشـهایش را تکـان می‌داد و چشـمان خـود را به پاهایش دوخته بود. و گام‌هایش در شعاع دیدگانش قرار داشتند. و در ران‌هـایش دو بـال قـرار داشت که او را به جلو می‌راند. زیـنی از یـاقوت در پشت او بود. و تمـام رنگ‌ها در آن وجـود داشت و یـالش به طـرف راست آویـزان بـود. و او را بر در خانه خدیجه بست. وقـتی جبرئیل بر حضـرت وارد شـد، براق خیلی خوشحالی می‌کـرد. جبرئیل گفت: آرام باش! بهترین خلق خدا می‌خواهد بر تو سوار شود. براق ساکت شد. بعـد، پیـامبر بـیرون آمد و شـبانه سوار او شد و به طرف بیت المقدس روانه شدند. پیـامبر پـیرمردی را دید از جبرئیل پرسـید: این شـخص کیسـت؟ جـواب داد: پـدرت ابـراهیم است. پیـامبر پـایش را خم کـرد و خواست فـرود آید. جبرئیل گفت: بر هین حـالت بـاش. و خداوند تمـام انبیا را در بیت المقـدس جمع کـرد و جبرئیل اذان گفت. حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله جلو رفت

و همه انبیا به امامت او نماز خواندند. سپس امام باقر در باره این فرموده خداوند: «فإن کنت فی شکّ مما انزلنا الیک فاسأل الذین یقرؤون الکتاب من قبلک»{و اگر از آن‌چه به سوی تو نازل کرده ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می‌خواندند بپرس»} فرمود: آن پیامبرانی بودند که گرد آمدند. «فلا تکونن من الممترین» {پس زنهار از تردیدکنندگان مباش.} فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ شک نداشت و از این رو سؤال نکرد. در روایت دیگری آمده است: براق آرام نگرفت تا این‌که شرط کرد که مرکب پیامبر در قیامت نیز باشد.توضیح: جزری گوید: «الحفز» تحریک و برانگیختن است. و از همین کلمه حدیث براق است: «و فی فخذیه جناحان یحفز بهما رجلیه» «اهدب العرف» یعنی یال دراز و بسیار که از طرف راست آویزان شده است. «المرح» نهایت خوشحالی و شادمانی است. 85ـ خرائج: از علی علیه السّلام روایت شده که فرمود: سه سال از بعثت پیامبر می‌گذشت. در شب معراج، خداوند او را از مکّه به بیت المقدس برد و از آن‌جا به آسمان‌ها عروج داد. وقتی که صبح شد و آن حضرت خبر معراج خود را به قریش نقل کرد، بعضی جاهلان گفتند: چه دروغ بزرگی می‌گوید! بعضی از آن‌ها نیز گفتند:ای ابا القاسم! از کجا بدانیم تو راست می‌گویی؟ حضرت فرمود: «در فلانجا به کاروان شما عبور کردم و شترشان گم شده بود. آن‌ها را به محل شتر، راهنمایی کردم. و

پیش بارهای آن‌ها رفتم، مشک‌هایشان پر بـود. آب یک مشک آن‌ها را هم ریختم. و کـــــاروان در روز سوم، موقع طلوع خورشید، اینجا می‌رسد. در جلو کـاروان، شـتر سـرخ مـویی است و آن، شـتر فلان شخص است». در روز سـوم، مـردم قبل از طلـوع خورشید، به دروازه مکّه رفتند تا بینند محمّد صـلّی اللّه علیه و آله راست می‌گوید. یا نه. منتظر بودند که با طلوع خورشید، کـاروان نـیز نمایـان شد و در پیشاپیش کاروان، شتر سرخ مویی حرکت می‌کرد. از دیـــدن این منظـــره تعجب کردند و از سرگذشت کاروانیان پرسیدند، آنان نیز گفته پیـامبر را تکـرار کردند. و نـیز گفتند: این از سـحر محمّد است. 86. منـاقب: مـردم در بـاره معـراج اختلاف نظر دارند: خــوارج آن را انکــار می‌کنند و فرقه جهمیّه بر این باورند که روح پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم در خــواب به معــراج رفت نه جسم آن حضــرت. و شیعه امامیو زیدی، و معتزلی‌ها معتقدند که پیامبر با روج و جسم به بیت المقـــدس عـــروج کـــرد. بنابراین فرمـوده خداوند: «الی المسـجد الاقصی» و دیگـــــران گفته‌اند: پیـــــامبر با روح و جسم به آسمان‌ها عروج پیدا کرد. و این قول از ابن عبـاس و ابن مســعود و جــابر و حذیفه و انس و عائشه و امّهـــانی روایت شـــده اســـت، و ما آن را انکـــار نمی‌کـنیم وقــتی دلیل بر اثبـات آن وجـود دارد. و خداوند معراج موسی علیه السلام را به سوی طور قرار داد: «و ما کنت بجانب الطـور» {تو در جـانب طور نبودی.} و بـرای ابـراهیم به آسـمان دنیا: «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض» {و

این گونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم.} و برای عیسی علیه السلام به آسمان چهارم: «بل رفعه الله الیه» {بلکه خدا او را به سوی خود بالا بُرد.} و برای ادریس به بهشت: «و رفعناه مکاناً علیّاً» {و [ما] او را به مقامی بلند ارتقا دادیم.} و برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم «فکان قاب قوسین» {تا [فاصله اش] به قدرِ [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد.} قرار داد. و این مقام پیامبر به جهت علوّ و بلندی همّت آن حضرت بود و از این روی گفته می‌شود: «المرء یطیر بهمّته» (انسان بر اساس همّتش به پرواز درمی آید) پس خداوند از عروج او اظهار شگفتی کرد و فرمود: «سبحان الذی اسری بعبده» و به فرود آمدنش سوگند یاد کرد: «و النجم اذا هوی» پس فراز رفتن و فرود آمدن پیامبر با دو تاکید همراه بوده است. سدی و واقدی گویند: معراج، شش سال پیش از هجرت در مکه، در هفدهم ماه رمضان شب شنبه پس از تاریکی شب از خانه امّ‌هانیء دختر ابو طالب رخ داد. و گفته شده: از خانه خدیجه آغاز شد و روایت شده که معراج از شعب ابو طالب صورت گرفت. حسین و قتاده گویند: از خود مسجد، معراج اتفاق افتاد. ابن عباس گوید: معراج در شب دو شنبه ماه ربیع الاول در سال دوم نبوّت بود. و معراج اول، معراج عجائب، و معراج دوم، معراج کرامت بود. ابن عباس در روایتی گوید: جبرئیل به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: پروردگارم مرا به سوی تو فرستاده است و به من دستور داد تو

را ا نزد او ببرم. پس برخـیز که خداوند کرامـتی به تو عطا فرمـوده که نه پیش از تو و نه پس از تو به کسی عطا نکرده است. پس مـژده بـده و شـادمان باشد. پیـامبر برخاست و دو رکعت نمـاز خواند. که به ناگاه میکائیل و اسرافیل را دید که همراه با هر یک از آن دو، هفتاد هزار فرشته بـود. پس بر آنـان سلام داد، و فرشتگان به او مژده و بشارت دادند و همــراه با آنــان مرکــبی بــود که بلنــدتر از الاغ و کوتاه‌تر از قاطر بود. صورتش چون صورت انسان، و دست و پایش شبیه شتر، و یـالش شـبیه اسب و دُمش به مانند گاو و پاهایش از دست‌هایش درازتر بـــود و و در ران‌هـــایش دو بـــال قـــرار داشت و گام‌هایش در شعاع دیـدگانش قـرار داشـتند. بر آن لگامی از یـاقوت سـرخ بـود. چـون پیـامبر خواست سـوار شـود، امتنـاع کـرد. جبرئیل گفت: او محمّد است. پس پـــایین آمد تا به زمین چســـبید. جبرئیل افسار آن و میکائیل رکابش را گرفت. پیامبر سوار شد و هنگامی که به زمین فرو نشست دستانش را بلند می‌کـــرد و چـــون بلند می‌شد پاهـــایش را بلند می‌کرد. پس کاروان از صدای حرکت بال‌های براق رَم کـرد. مـردی در آخر کـاروان صـدا کـرد: فلانی! شتر رَم کرد و فلان شتر وضع حمل کرد و دسـتش شکست. وقتی پیـامبر به وادی بلقـاء رسـید تشـنه شـد، کاسه آبی برایشـان آوردند و از آن نوشـید و باقی مانده آب را انداخت. در حالی که در مسیرش در حـال حـرکت بـود، از طـرف راس مسـیر صـدا آمد:ای محمد آهســـته تر. بعد از چپ صـــدا آمد: آهسـته تر. و به ناگـاه در مقابل زنی قـرار گـرفت

که حسن و جمـالی داشت که کس تا حـال ندیـده بـود. و آن زن گفت: سر جـایت بایست تا تو را با خـبر کنم. ابـراهیم خلیل علیه السـلام با دیـدن این اتفاقات، برای پیامبر اینگونه تفسیر کـرد: شخصی که از سمت راست صدا کرد، داعی یهودیان بود که اگر پاسخش می‌دادی امّتت را یهودی می‌کـردی. و شخصی که از سمت چپ صدا کرد داعی مسـیحیان بـود که اگر پاسـخش می‌دادی امّتت را مسـیحی می‌کـردی. و آن زن آراسـته و زیبـا، دنیا بـود که بـرایت به تصـویر درآمـد، اگر پاسـخش می‌دادی امّتت، دنیا را بر آخـرت تـرجیح داده و انتخـاب می‌کردند. سپس جبرئیل به (صخره) بیت المقـدس آمد و آن را برداشت و در زیر آن سه کاسه بـیرون آورد: کاسه‌ای از شیر، کاسه‌ای از عسل و کاسه‌ای از شراب. و کاسه شـیر را به پیـامبر داد و حضـرت آن را نوشـید، و به او کاسه عسل داد و حضـرت نوشـید، سـپس خَمْر داد، فرمـود:ای جبرئیل! من سـیراب شـدم: گفت! اگر آن را می‌نوشـیدی، امت تو گمـراه می‌شـدند. ابن عبـاس در روایـتی گوید: همـراه با جبرئیل فرشـته‌ای فـرود آمد که هرگز به زمین نیامده بود، و کلیـدهای گنجینه‌هـای بهشت با او بـود. گفت:ای محمد پروردگـارت بر تو سـلام می‌دهد و می‌گوید: این کلیـدهای گنجینه‌هـای بهشت است، اگر می‌خواهی پیـامبری عبد (فقـیر) باش و اگر می‌خـواهی پیـامبری پادشـاه (ثروتمند) باش. فرمود: البته می‌خواهم پیامبری عبد و فقـیر باشم. پس به ناگاه نردبانی از طلا که پایه‌هـای آن از نقره بود و به مروارید و یاقوت آمیخته شده بود

و از نــور می‌درخشــید و پــایین آن بر صــخره بیت المقدس، و بالای آن در آسمان بود، ظــاهر شد. به من گفت:ای محمد بــالا بــرو. چــون به آســمان بــالا رفت، پیرمردی را دید که زیر درختی نشسته بود و در اطـــرافش کودکـــانی بودند. جبرئیل گفت: این شـــخص پـــدرت آدم اســـت، که هر گـــاه یکی از نوادگـــانش را می‌بیند که وارد بهشت می‌شـــود می‌خنـــدد و شـــادمان می‌گـــردد و چـــون یکی از نوادگانش را ببیند که وارد دوزخ می‌شود اندوهگین شـده و می‌گرید. و فرشـته‌ای دید که چهـره در هم کشیده و لوحی مکتوب با خطّی از نــور و خطّی از ظلمت در دست داشت. فرمـود: این فرشـته مـرگ است. سپس فرشته‌ای را دید که بر کرسیّ نشسته است و شادابی گشــاده روی دیگر فرشــتگان را در او ندید. جبرئیل گفت: این مالـک، خـازن و نگهبـان دوزخ است. او پیش‌تر گشــاده رو و شــاداب بــود و هنگامی که عهـده دار نگهبـانی از آتش دوزخ شـد، دیگر نخندید. پیـامبر از او خواست که آتش دوزخ را به او بنمایاند. پس در آتش دید آن‌چه را که دید. سپس پیامبر وارد بهشت شد و چیزهــایی را که در آن بود مشاهده کـرد و صـدایی شـنید که می‌گفت: به پروردگار جهانیان ایمــان آوردیم. جبرئیل گفت: این ســـاحران و جـــادوگران فرعون‌اند. و «لبیک اللهم لبیک» شـــنید. گفت: این حاجیان‌اند. و «الله اکــبر» شــنید. گفت: این مجاهدان‌اند. و «ســبحان الله» شنید. گفت: این پیامبران‌اند. وقتی به سدرهٔ المنتهی رســـــید و به حجاب‌ها رســـــید، جبرئیل گفت:ای رسـول خـدا جلو بـرو، چـرا که من اجـازه

ندارم از این مکان جلوتر بروم و اگر به انـدازه یک سر انگشت نزدیک شوم، یقیناً می‌سوزم. ابو بصیر گوید: شـیدم که می‌فرمـود: جبرئیل رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم را حمل کـرد تا به جایی از آسمان رسـاند. سـپس او را رها کـرد و به او گفت: هیچ پیـامبری هرگز به این مکـانی که تو هسـتی، پا ننهـاده است. و روایت شـده که آن حضـرت در آسـمان دوم عیسی و یحـیی علیهما السلام را ملاقات کـرد و در آسـمان سـوم، یوسف علیه السـلام، و در آسـمان چهـارم ادریس علیه السـلام، و در آسـمان پنجم‌هـارون علیه السـلام، و در آسمان ششم کروبی‌ها (مقربـان درگـاه الهی)، و در آسمان هفتم شماری از مخلوقات و دسـته‌ای از فرشتگان را دید. در حدیث ابو هریرهٔ آمده است که پیـامبر فرمـود: در آسـمان ششم موسـی، و در آسمان هفتم ابراهیم علیهما السـلام را دیـدم. ابن عباس گوید: آن حضـرت فرشـتگانِ حجاب‌ها را دید که سـوره نـور را قـرائت می‌کننـد، و نگاهبانـان کُرسی، آیهٔ الکرسی، و حـاملان عـرش، سـوره حم (المؤمن) را قـرائت می‌کنند. فرمـود: هنگـامی که به «قاب قوسین» رسیدم، بر من ندا آمد که نزدیک شو. در روایتی آمـده است: هـزار بـار بر من نـدای قـرب و نـزدیکی آمد و در هر بـار خواسـته‌ای از خواسـته‌هایم بـرآورده شد. سـپس خداوند به من فرمـود: درخواست کن به تو عطا می‌شـود. عـرض کـردم:ای پروردگـارِ ابـراهیم را به عنـوان خلیل برگزیـدی و با موسی آشـکارا سـخن گفـتی و به سلیمان ملک و پادشاهی بزرگی بخشـیدی، پس به

من چه چـیز عطا می‌کـنی؟ فرمـود: ابـراهیم را به عنوان خلیل اما تو را به عنوان حـبیب برگزیـدم، با موسی بر بســاط طــور ســخن گفتم اما با تو بر بساط نور سخن می‌گـویم و به سـلیمان ملکی فنا پـذیر ببخشـیدم اما به تو ملکی جاویـدان در بهشت می‌بخشم. و روایت شـده: من محمـود، و تو محمد هسـتی، اسـمت را از اسم من مشـتق کـردی و بر گرفـــــتی. پس هر کس تو را پیوند دهد او را پیوند می‌دهم، و هر کس تو را قطع کنـــــــــد، قطعش می‌کنم. به نــزد بنــدگانم فــرود آی و آنــان را از کرامــتی که به تو بخشـیدم با خـبر کن، و من هیچ پیــامبری نفرســتاده‌ام مگر این‌که بــرایش وزیــری قرار دهم، و تو فرستاده منی و علیّ وزیر توست. و روایت شـده آنسـان که پیـامبر به آسـمان هفتم رسید نـدا آمد:ای محمد! تو در جـایی قـدم می‌نهی که بشـری بر آن قـدم ننهـاده است. پس خداوند با او سـخن گفت و فرمـود: «آمن الرسـول بما انـزل الیه من ربّه» پیامبر فرمود: آری‌ای پروردگارم. «و المؤمنون کلّ آمن بالله». خداوند فرمود: «لا یکلّف الله نفســاً الا وســعها» پیــامبر فرمــود: «ربّنا لا تواخذنا» تا پایـان آیه.خداوند فرمـود: این خواسـته ات بــرآورده شد. ســپس فرمــود: چه کسی را در میــان امّتت بعد از خــود جانشــنین کــردی؟ گفت: خداوند آگـاه‌تر است. فرمـود: علی بن ابی طـالب امـیر المؤمـنین است. و گفته می‌شـود: خداوند در آن شب، چهار چیز به پیامبر داد: علم خلق را از آن برداشت «فکان قاب قوسین». و مناجات «فأوحی الی عبده» و سـدرهٔ «اذ یغشی السـدرهٔ» و امـامت

علی علیه السلام. و گفته‌اند: معراج پنج حرف است: میم مقام و جایگاه رسول در نزد ملک اعلی، عین عزّتش در نزد خداوند دانای هر نجوا، راء رفعت و بلندمرتبگی او در نزد آفریننده جهانیان، الف شادمان شدن او با عالم سرّ و نهان، و جیم جاه و منزلت او در ملکوت اعلی است. و روایت شده که در آن شب ابو طالب پیامبر را گم کرد و هم‌چنان به دنبال او می‌گشت و رو به سوی بنی‌هاشم نمود و می‌گفت: چه مصیبت بزرگی می‌شود اگر تا صبح پیامبر را نبینم. در این اثناء پیامبر که از آسمان به خانه امّ‌هانی فرود آمده بود، با او ملاقات کرد و به او فرمود: با من بیا، پس در مقابل پیامبر وارد مسجد شد. و بنی‌هاشم وارد شدند. ابوطالب شمشیرش را در کنار حجر بیرون کشید و گفت:ای بنی هشام شمشیرهایتان را بیرون بکشید. سپس رو به سوی قریش کرد و گفت: سوگند به خدا اگر او را دیگر نمی‌دیدم، چشمی از شما باقی نمی‌ماند که پلک بزند (شما را می‌کشتم). قریش گفتند: کاری بس بزرگ انجام داده ای. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام صبح در باره معراج برای آنان سخن گفت. به آن حضرت گفتند: بیت المقدس را برای ما توصیف کن. جبرئیل تصویر بیت المقدس را در مقابل چهره پیامبر آورد و او در باره آن هر چه می‌خواستند به آنان خبر می‌داد. گفتند: فلان خانه و فلان جا کجاست؟ پیامبر در باره هر چه پرسیدند به آنان پاسخ گفت، اما جز شمار اندکی به او ایمان نیاوردند. و این مصداق سخن خداوند است

که می‌فرماید: «و ما تغنی الآیات و النذر عن قــوم لا یؤمنون» {و [لی] نشانه‌ها و هشدارها، گــروهی را که ایمــان نمی‌آورند ســود نمی‌بخشد.}توضــیح: «الباسر» یعنی عبوس و چهـره درهم کشـیده. 87. تفسیر عیاشی: رسول خدا صــلی الله علیه و آله و سلم در مسجد کوفه نمــاز خواند و جبرئیل او را از همـان جا سـوار بر بُـراق نمـود تا به بیت المقـدس ببرد. وقتی به دار السلام، یعنی پشت کوفه رسید، جبرییل به حضــرت گفت:ای محمد! این جا مســجد پدرت، آدم و مصـلاّی پیـامبران است. پس از بـراق پیاده شو و در آن‌جا نماز بخوان. رسول خـدا پیـاده شد و در آن‌جا نمـــاز خواند. ســـپس او را به بیت المقدس بـرد و در آن‌جا نمـاز خواند و آن‌گـاه او را به آسمان برد.88ـ تفسیر عیاشی: هِشام بن حَکَم از امـام صـادق علیه السـلام روایت کـرده است که فرمـــود: وقـــتی پیـــامبر صـــلی الله علیه و آله به قـــریش فرمـــود: دیشب به معـــراج رفته بـــودم، به هم‌دیگر گفتند: بهـترین فرصت بـرای غلبه بر او به دست آمده است، از او دربـاره شـهر اَیْله بپرسـید. آن‌ها درباره آن شهر از پیامبر پرسیدند، پیامبر سر به زیر انـــداخت و مَکث و درنگ کـــرد؛ جبرئیل علیه السـلام نـزد حضـرت آمد و گفت:ای رسـول خـدا! ســـرت را بلند کن، خداوند شـــهر اَیله را بـــرای تو آشـکار کـرده اسـت، و به هر درّه‌ای و گـودالی امر کـــرده تا برآید و هر کـــوه و تپّه‌ای امر کـــرده است فرو رود. پیامبر سرش را بلند کـرد و شـهر ایله را دید که برای او مرتفع و آشکار شده است، آن‌ها از حضـــرت ســـؤال کردند و حضـــرت پاسخ آن‌ها را

می‌داد، در حـــالی که به آن شـــهر می‌نگریســـت، سپس فرمود: علامت و نشـانه صـدق کلام من این است که کـاروانی از آنِ ابوسـفیان که بـار گنـدم دارد و شتری کاملاً سرخ رنگ در جلـوی آن حـرکت می‌کند، فردا همزمان با طلوع آفتاب به شهر وارد می‌شـود. قـریش افـرادی را فرسـتادند و به آن‌ها گفتند: هرکجا کـاروان را دیدید همـان جا نگه دارید تا ســـخن پیـــامبر دروغ از آب درآید و به درســـتی تعبیر نشود، خداوند سر قافله را به سـمت سـاحل برگرداند. مردم صبحگاه از خانه بیرون آمده بودند. امـام فرمـود: تا به آن روز، مکه هرگز ندیـده بـود آنقدر زن و مرد از خانه بیرون آینـد، تا آن‌چه را که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمـوده بـود را ببینند. ناگاه شتری از سوی ساحل پیـدا شد. کسی گفت: شـــتر، آفتـــاب اســـت، آفتـــاب، شـــتر است. حضـرت فرمـود: آفتـاب و شـتر هر دو با هم در آن شـــهر طلـــوع کردند (نمایـــان شـــدند)توضـــیح: فیروزآبـادی گوید: «ایلیـاء» با کسـره و به صـورت مقصود و شدّد، و «الیاء» با یک «یـاء» و به صـورت مقصور: شهر قدس است. و «ایلـۀ» کـوهی میـان مکه و مدینه در نزدیکی ینبع، و شهری میان ینبع و مصر است. و «ایلۀ» با کسره روسـتایی در منطقه باحوز است. و نـام دو مکـان دیگـری نـیز می‌باشد. پایان سخن. می‌گویم: بر طبق روایت دیگـر، شـاید در اصل «ایلیا» بـــوده که تصـــحیف شـــده است. و «النـدّ» عـود معـروفی است. و با کسـره است. یا این‌که به معنـای عنـبر است. و در بـرخی نسـخه‌ها «قـدّاً» با فتحه آمـده که به معنـای پوست سـلاخی

شـده است. و با کسـره به معنـای کاسه پوسـتین است. و به معنای تازیانه نیز می‌باشد. و «السـیر» پاره‌ای است از پوست دباغی نشده است. و ممکن است «بـزّاً» به معنـای کـالا باشد. 89ـ تفسـیر عیاشی: هِشام بن حَکَم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله نماز عِشاء آخر، و نماز فجر را در شـبی که به معراج رفته بـود، در مکه خواند.90ـ تفسـیر عیاشی: زُراره و حُمـــــــران بن اَعیَن و محمد بن مُسـلِم از امـام محمد بـاقر علیه السـلام روایت کرده‌اند که فرمـود: ابو سـعید خُـدری گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل در شب معـراج همـراه من بـود، وقـتی برگشـتم، گفتم:ای جبرئیل! آیا امر و خواسته‌ای داری؟ گفت: خواسته من آن است که از جانب من و خدا به خدیجه سلام برسانی و هنگامی که پیـامبر صـلی الله علیه و آله خدیجه را دید و کلام جبرئیل را بـــــــرایش گفت. خدیجه در پاسخ گفت: خداونـد، خـود سـلام است و سـلام از اوست و به اوسـت، و بر جبرئیل سـلام و درود باد.91ـ تفسیر عیاشی: سالم حَنّاط از مردی روایت کـرده است که از امـام صـادق علیه السـلام پرسـیدم: کـدام مسـاجد فضـیلت بیشـتری دارنـد؟ فرمود: مسـجد الحـرام و مسـجد النّـبی. پرسـیدم: مسجد الاقصی چطور؟ فدایتان شـوم! فرمـود: آن در آسمان است، رسول خدا به سـوی آن شـبانه به معراج رفت. عـرض کـردم: مـردم می‌گویند: آن در بیت المقدس است؟ فرمود: فضـیلت مسـجد کوفه از آن بیشتر است.92ـ تفسیر عیاشی: ابو بصیر از

امــام صــادق علیه السـلام روایت کــرده است که فرمــود: شــبی که پیــامبر صــلی الله علیه و آله به معــراج رفت به جــایی رســیدند که جبرئیل گفت: بایست که پروردگــارت نمــاز می‌خواند. پرســیدم: فـدایتان شـوم! نمـاز خـدا چگونه اسـت؟! فرمـود: می‌فرمود: «سُـبُّوحٌ قُـدُّوسٌ رَبُّ المَلائِکَـةِ وَ الـرُّوحِ، سَـبَقَت رَحمَتِی غَضَـبِی» (پـاک و مـنزّه و مقـدّس است پروردگــارِ ملائکه و روح، رحمت من بر غضب من پیشی گرفته است.)93ـ تفســیر عیاشی: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که پیامبر صـلی الله علیه و آله به معــراج رفت، جبرئیل با دو انگشت خــود او را بلند کــرد و دو انگشت را بر پشت حضــرت قــرار داد، چنان بود که حضرت سـردی آن‌ها را در سـینه خـود احساس کرد و چـیزی در سـینه حضـرت وارد شـد، فرمـود:ای جبرئیل! آیا در این مکـان اسـت؟ گفت: آری، این مکـــانی است که پیش از تو هرگز کسی در آن‌جا گــام نگذاشــته بــود و بعد از تو نــیز گــام نخواهد گذاشت. خداوند به انــدازه سر ســوزنی از عظمت خــود را به حضــرت نمایاند و او آن‌چه خــدا اراده کرده بود از آن عظمت باری تعالی را دیــد، و جبرئیل به او گفت: بایســـت،ای محمد! و دقیقـــاً همان چه در حدیث پیشین آمـده بیـان کـرده است. 94ـ ارشــاد القلـوب: انس بن مالک گوید: پیــامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در شبی که به آسمان (و معراج) برده شدم، مرور می‌کردم، ناگاه فرشـته‌ای را بر منـبری از نـور دیـدم و فرشـتگان دیگر به دورش حلقه زده بودنـــــــــد، از جبرئیل

پرسـیدم: این فرشـته کیسـت؟ گفت: به او نزدیک شو و سلام کن، من نیز به او نزدیک شدم و سـلام کـردم دیـدم او بـرادر و فرزند عمـویم، علی علیه السّـــلام اســـت، از جبرئیل پرســـیدم: علی علیه السّـلام به آسـمان چهـارم از من پیشی گـرفت؟ گفت: نه‌ای محمد صـــلّی اللَّه علیه و آله و ســـلّم فرشتگان به علت علاقه‌ای که به علی علیه السّلام داشتند از خدا خواستند و خدا این فرشته را از نور به شکل علی علیه السّلام آفرید، لذا فرشـتگان در هر شب و روز جمعه به دیـدار او می‌آیند و هفتـاد هزار بار خدا را تسبیح و تقـدیس می‌گویند و ثـواب آن را به دوستدار علی علیه السّـلام هدیه می‌کنند. در کتـاب منـاقب خـوارزمی از عبد اللَّه عمر روایت شده که گفت: از پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم در پاسخ کسی که از او پرسید، خدا در شب معراج با چه زبانی با تو سخن گفت؟ فرمـود: با زبان علی علیه السّلام، سـپس به من الهـام شد و گفتم: خـدایا مـرا خطـاب سـاختی یا علی علیه السّلام را؟ فرمود:ای احمد صـلّی اللَّه علیه و آله و سلّم من شـیئی هسـتم نه چـون اشـیاء و با مـردم مقایسه نمی‌گردم و به اشـیاء توصـیف نمی‌شـوم، (ولی) تو را از نـور خـویش و علی علیه السّـلام را از نـور تو آفریـدم و به رازهـای دلت نگـاه کـردم، دیدم محبوب‌تر از علی علیه السّلام در دلت نیست، لذا با زبان او مخاطبت سـاختم، تا دلت آرام گـیرد. 95ـ بصائر الدرجات: عبد الصمد بن بشیر گوید: در نزد امام صـادق علیه السـلام در بـاره آغـاز اذان و داستان اذان در معـارج پیـامبر تا این‌که به «سـدرة

المنتهی» رسـید، سـخن به میـان آمـد، آن حضـرت فرمـود: سـدرة المنتهی گفت: هیچ مخلـوقی پیش از تو از من عبور نکرده است، سـپس به راه افتـاد و نزدیک آمد و سرازیر شد و در فاصله‌ای به اندازه دو انتهـای قـاب کمـان و یا نزدیکـتر از خـدا قـرار داشـت، و خداوند آیـات قـرآن را به بنـده‌اش وحی کـرد- فرمـود- به او دو کتـاب بـده: کتـاب اصـحاب یمین را در دست راستش و کتاب اصحاب شمال را در دست چپش قرار بده، کتـاب اصـحاب یمین را با دست راســـتش برداشت و گشـــود و در آن نظر افکند، و دید که در آن نام بهشتیان و نـام پـدران و قبایل ایشـــان نوشـــته شـــده است. فرمـــود: پس خداوند فرمـــود: «آمَنَ الرَّسُـــولُ بِمَا أُنـــزِلَ إِلَیه مِن رَّبِّه»، فرمـــود: و پیـــامبر صـــلی الله علَیه و آله به خداوند عـــرض کـــرد: «وَالْمُؤْمِنُـــونَ کـــلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِکتِه وَکتُبِه وَرُسُـــلِه لاَ نُفَـــرِّقُ بَینَ أَحَـــدٍ مِّن رُّسُلِه». فرمود: پیامبر صلی اللهِ علیه و آله عـــرض کرد: رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِـذْنَا إِن نَّسِـینَا أَوْ أَخْطَأْنَا» فرمـود: خداوند فرمـــود: این را انجـــام داده ام. فرمـــود: پیـامبر صـلی الله علیه و آله عـرض کـرد: «رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَـــــةَ لَنَا بِه وَاعْـــــفُ عَنَّا» تا آخر سوره.و خداوند در تمام این مـوارد فرمـود: انجـام داده ام. سپس کتـاب (نوشـته) را پیچید و در دست راست خود گرفت و دیگری را گشود، کتاب اصحاب شمال را، و دید که در آن نام جهنّمیان و نام پدران و قبایلشان نوشته شده بود، فرمود: پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمـود: اینـان مـردمی هسـتند که ایمـــــان نیاورده‌اند. خداوند فرمـــــود:ای محمّد!

«فَاصْفَحْ عَنْهمْ وَقُـلْ سَـلَامٌ فَسَـوْفَ يعْلَمُـونَ» {(و خـــدا فرمـــود:) از ایشـــان روی برتـــاب و بگو: به سلامت. پس زودا که بدانند.} فرمـود: هنگـامی که از مناجـــات با پروردگـــارِ خـــود فـــارغ شد به بیت معمور بازگشت. سپس داستان بیت و نماز خواندن در آن‌جا را بازگو کرد. سپس پایین آمد در حالی که دو کتـــاب به همـــراه داشـــت، آن دو را به امـــیر المؤمـــنین علیه السـلام داد.96ـ علل الشـــرایع، خصال: صبّاح المـزنی از امـام صـادق علیه السـلام نقل می‌کند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک صد و بیست مرتبه به آسمان عروج کرد و هیچ مـرتبه‌ای نبـود مگر این‌که خداوند متعـال در آن او را به ولایت علی علیه الســـلام و ائمّه علیه السلام توصیه کرد بیشتر از آن‌که او را به واجبـات توصیه می‌فرماید.97ـ امالی طوسی: از ابو بصیر، از ابو عبد الله جعفر بن محمد، از پدرانش، از علی علیه السلام روایت کـرده است که فرمـود: پیـامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود:ای علی! وقـتی من به آسمان عروج کردم ملائکه در هر آســمان به من بشـــارت و مـــژده خـــیر دادند تا این‌که جبرئیل همـــراه گـــروهی از ملائکه مـــرا ملاقـــات کـــرد و گفت:ای محمد! اگر همه امت حُبّ علی [در دل] داشـتند، خداوند عـزّ و جـلّ جهنم را نمی‌آفرید.ای علی! خداوند در هفت مکان تو را با من همراه کرد تا قلبم به وجـود تو آرام گـرفت. اول: شـبی که به معـــــراج رفتم، جبرئیل به من گفت: بـــــرادرت کجاســـت؟ گفتم: او را در زمین بـــاقی گذاشـــتم، گفت: دعا کن خدا او را با تو همراه کند، و من دعا

کـردم و از خـدا خواسـتم، ناگهـان دیـدم مثـال تو همـراه من اسـت، و ملائکه صف به صف ایسـتاده انـد؛ از جبرئیل پرسـیدم: این‌ها کیسـتند؟ گفت: خداوند روز قیـامت به خـاطر تو به آن‌ها مباهـات می‌کنـد؛ من نزدیک‌تر رفتم و از آن‌چه بـوده و هست و تا قیـامت خواهد بـود بـرای آن‌ها سـخن گفتم. دوم: وقتی به نـزد صـاحب عـرش و جلال و جـبروت عـروج یـافتم، جبرئیل از من پرسـید:ای محمد! بـرادرت کجاسـت؟ گفتم: او را در زمین بـاقی گذاشـتم، گفت: دعا کن تا خـدا او را با تو همراه کنـد، و من دعا کـردم و ناگهـان مثـال تو را دیـدم که خـدا آن را با من همـراه کـرد، حجـاب از آسـمان‌های هفتگانه کنـار رفت و من سـاکنان و اهل آسمان‌ها را دیدم و هر مَلَکی را در جای خـود. سـوم: وقـتی به سـوی جنّ مبعـوث شـدم، جبرئیل پرسـید: بـرادرت کجاسـت؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم؛ گفت: از خدای عزّ و جلّ درخواست کن او را با تو همـراه کنـد، و من دعا کـردم و ناگهان تو را همراه خود یـافتم، و هر چه به جنیّـان گفتم و هر چه آن‌ها پاسخ دادند، همه را تو شنیدی و درک کردی. چهارم: ما بـرای شب قـدر برگزیـده شدیم و تو همراه من بودی و هیچ‌کس جز ما نبـود. پنجم: با خداوند عزّ و جلّ مناجات می‌کردم و مثال تو همـراه من بـود، من از خـدا بـرای تو صـفات و ویژگی‌هـایی مسـئلت کـردم که خـدا همه را به تو عطا کـرد جز پیـامبری و نبـوّت را، و خـدا فرمـود: نبوّت را مخصوص تو گردانده‌ام و با تو پیـامبری را به پایـان بـردم. ششم: وقـتی بیت المعمـور را

طـواف می‌کـردم مثـال تو همـراه من بـود. هفتم: هلاکت احـــزاب به دست من و تو بـــود.ای علی! خداوند بر دنیا نظر کـــرد و مـــرا بر همه مـــردان جهانیان برتری داد، پس بار دوم نظر کرد، تو را بر همه مردان جهانیان برتری داد. و بار سوم که نظر کرد، فاطمه را بر همه زنان جهانیـان برتـری داد و بار چهارم که نظر کـرد، حسن و حسـین و امامـان از نسل حسین را بر مردان جهانیان برتـری داد.ای علی! من در چهـار جا اسم تو را مقـرون و همـراه اسم خود یـافتم و با نگـاه به آن آرامش یـافتم: در شب معـراجم به آسـمان وقـتی به بیت المقـدس رسـیدم در آن‌جا دیـدم که بر روی سـنگی نوشـته شد: لا إلــهَ إلاّ اللــه، محمَّداً رســولُ اللــهِ، هیچ معبــودی جز الله نیســت، محمد رســول و پیــامبر اوســت، و من او را با وزیر و وصــیّ‌اش یــاری و مساعدت می‌رسانم، پرسیدم:ای جبرئیل! وزیر من کیســت؟ گفت: علی بن ابی طـالب علیه السـلام. وقتی به سـدرة المنتهی رسـیدم مکتـوبی را دیـدم که بر آن نوشـته شـده بـود: هیچ معبـودی جز الله نیست، من تنها و یگانه هستم و محمّد برگزیده من از میان خلقم است، او را با وزیر و وصیّ‌اش یاری و مســاعدت رســاندم. گفتم:ای جبرئیل! وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب؛ وقتی از سدرة المنتهی گذشــتم و به عــرش پروردگــار جهانیــان رســیدم، در یکی از ســتون‌های عــرش مکتــوبی آویخته دیـدم که بر آن نوشـته شـده بـود: من الله هســتم، هیچ معبــودی جز من، به تنهــایی، وجــود ندارد، محمد، حـبیب و برگزیـده من از میـان خلقم

است، من او را با وزیر و بـرادرش یـاری کـردم.ای علی! خداوند عزّ و جـلّ هفت صـفت و فضـیلت در مورد تو به من عطا کرده است: اولین کسی که از قــبر بــیرون می‌آید من هســتم و تو همــراه من هستی، تو اولین کسی هستی که همراه من بر پل صراط می‌ایستی و به آتش می‌گویی: بگیر این را، آن سـهم توست و این بـرای تو نیسـت، آن‌گـاه که من پوشـانده می‌شـوم تو اولین کسی هسـتی که پوشـانده می‌شـوی؛ و آن‌گـاه که زنـده شـوم، تو اولین کسی هســتی که زنــده می‌شــوی و اولین کسی هستی که همراه من در سمت راست عـرش الهی می‌ایسـتی و اولین کسی هسـتی که همـراه من، درِ بهشت را می‌کـوبی و اولین کسی هسـتی که همــراه من در اعلی علّیّین سـاکن می‌شـوی و اولین کسی هستی که همـراه من از رحیق مختـوم که ختامش مشک است می‌نوشی؛ و در این مـوارد اگر می‌توانند پس با تو رقابت کنند. توضیح: ممکن است مقصــود از «الاحــزاب» احــزاب امت‌هــای گذشته باشد کسانی که پیامبران را تکـذیب کردنـد، یا مقصــود احــزاب در رجعت باشد. و ممکن است اشـاره به غـزوه احـزاب داشـته باشد. 98ـ یقین: محمد بن عجلان و زید بن علی گویند: رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: من در حجر خوابیــده بــودم که جبرئیل به نــزدم آمد و مــرا به آرامی تکـان داد. سـپس به من گفت: خداوند تو را عفو کندای محمد برخــیز و ســوار شو و به ســوی پروردگــارت بــرو. پس مرکــبی بــرای من آورد که کوتاه‌تر از قاطر و بلندتر از الاغ بود، گام‌هایش در

شـعاع چشـمانش بـود، دو بـال از گـوهر داشت و نـامش بـراق بـود. فرمـود: سـوار شـدم تا به ثنیّه (وادی) رسیدم که ناگاه مردی را دیدم که ایسـتاده بود و موهـایش به دو کتفش متصل بـود. وقـتی به من نگـاه کـرد گفت: سـلام بر توای اوّل، سـلام بر توای آخر، سلام بر توای حاشر. فرمـود: جبرئیل به من گفت:ای محمد جواب سلامش را بـده. من نـیز گفتم: سـلام و رحمت و برکـات خداوند بر تو بـاد. فرمـود: وقـتی از آن مـرد گذشـتیم و به میانه ثنیّه (وادی) رفتم مـردی را دیـدم که چهـره‌ای سـفید و موهـــایی مجعّد داشت. وقـــتی به من نگریست همانند آن شـــخص اول به من ســـلام داد. پس جبرئیل به من گفت:ای محمد جــواب ســلامش را بـده. گفتم: سـلام و رحمت و برکـات خداوند بر تو باد. پیامبر فرمود: جبرئیل سه بـار به من گفت:ای محمد بر وصیّ علی بن ابی طالب که مقرّب درگاه الهی است، محـافظت کن. فرمـود: هنگـامی که از آن مرد گذشتم و به بیت المقدس رسیدم مردی را دیدم که از همه مردمان زیبـاروی‌تر بـود و انـدامی کـامل‌تر و چهـره‌ای شـاداب‌تر داشت. چـون به من نگـاه کـرد، گفت: سـلام بر توای پسـرم، سـلام بر توای اول، و مانند شـــخص اول به من ســـلام داد. جبرئیل به من گفت:ای محمد ســـلامش را جـــواب بـده. گفتم: سـلام و رحمت و برکـات خداوند بر تو بـــاد. فرمـــود: جبرئیل سه مرتبه به من گفت:ای محمد بر وصـــیّ، علی بن ابی طـــالب که مقـــرب درگاه پروردگارش، و امانت بر حوض تو، و صـاحب شـفاعت بهشت است محـافظت کن. فرمـود: پس

من از روی عمد از چهارپایم پـایین آمـدم. فرمـود: جبرئیل دستم را گرفت و مرا وارد مسجد کرد و در حالی که مسجد مملـوء از مـردم بـود مـرا از میـان صف‌های نمـاز عبـور داد. فرمـود: ناگـاه نـدائی از بـالای من آمد که:ای محمد جلو بـرو و امـامت کن. فرمود: جبرئیل مرا به جلو برد و من نماز را بــرای آنـــان خوانـــدم. ســـپس از آن مســـجد نربـــانی از مروارید به سـوی آسـمان دنیا بـرایم گذاشـته شد. جبرئیل دستم را گرفت و مرا به آسمان بــرد، و آن را پر از نگهبانــان توانا و تیرهــای شــهاب یــافتیم. فرمود: جبرئیل در را کوبید. گفتند: کیستی؟ گفت: من جبرئیل هســـــتم. گفتند: چه کسی همـــــراه توســـت؟ گفت: محمد همــراه من است. گفتند: آیا مبعـوث شـده؟ گفت: آری. فرمـود: در را بـرای ما گشـــودند. ســـپس گفتند: مرحبا به تو که بـــرادر و خلیفه ای. چه خوب بـرادر و چه خـوبی خلیفه‌ای و چه خـوب برگزیـده‌ای هسـتی، خـاتم پیـامبرانی که هیچ پیـــامبری پس از او نیست. ســـپس بـــرای ما نردبانی از یاقوت آراسته به زمـرّد سـبز گذاشـتند. گفت: پس به آسمان دوم بـالا رفـتیم و جبرئیل در را کوبید. و فرشتگان همانند فرشتگان آسمان دنیا سوالاتی پرسیدند. و جبرئیل به مانند بار اول آنـان را پاسخ داد. پس در بـــرای ما گشـــوده شد ســـپس برای ما نربانی از نـور که به نـور احاطه شـده بـود آوردند. فرمـــــــود: جبرئیل به من گفت:ای محمد! ثـابت قـدم بـاش و به راهت ادامه بـده که هـدایت شده ای. سـپس به اذن خداوند به آسـمان سـوم و چهــارم و پنجم و ششم و هفتم بـــالا رفـــتیم که با

ناگاه صدا و فریادی بلند شنیدم. فرمـود: گفتم:ای جبرئیل این صـــدا چیســـت؟ به من گفت:ای محمد این صدای طـوبی است که مشـتاق دیـدار تو شـده است. فرمود: رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در این هنگـام تـرس و هراسی شـدید مــرا فــرا گــرفت. فرمــود: ســپس جبرئیل به من گفت:ای محمد به پروردگارت نزدیک بشو، چــرا که امروز به خاطر کرامتی که در نــزد خداوند داری، پا بر مکانی نهـاده‌ای که هر گز کسی به آن پا ننهـاده است و اگر مقــام بــزرگ و کــرامت تو نبــود، این نوری که در مقابلم هست مرا می‌سوازند. فرمـود: من جلو رفتم و هفتــاد حجــاب بــرایم مکشــوف گردید. فرمود: خداوند به من فرمود:ای محمد. من ســجده کنــان بر خــاک افتــادم و گفتم: لبیک ربّ العـــزۀ لبّیک. فرمـــود: به من گفته شد:ای محمد ســـــرت را بلند کن و درخواست کن تا به تو داده شود، و شفاعت کن تا شـفاعتت پذیرفته شـود.ای محمد تو حبیب و برگزیده و فرستاده من به ســوی مخلوقــاتم هســتی، و امین من در میــان بنــدگانم می‌باشی. هنگـــامی که به ســـوی من آمـــدی، چه کسی را در میان قـومت جانشـین کـردی. فرمـود: من گفتم: کسی که تو از من به او آگاه تری، برادر و پسر عمو و وزیر و مخزن علمم را جانشین کردم کسی که به وعـده‌های من جامه عمل می‌پوشـاند. فرمود: پس پروردگارم فرمود: سـوگند به عـزت و جلال و بخشش و مجد و قدرم بر مخلوقات، ایمـان به خـــودم و به این‌که تو پیـــامبر هســـتی را جز با ولایت او نمی‌پذیرم.ای محمد! آیا می‌خـواهی او را

در ملکـــوت آســـمان ببیـــنی؟ فرمـــود: گفتم: پروردگـارم! چگونه می‌تـوانم او را بـبینم در حـالی که او را در زمین به جا گذاشـــته ام؟ فرمـــود: پروردگـــار فرمـــود:ای محمد ســـرت را بلند کن. فرمود: سـرم را بلند کـردم و به ناگـاه دیـدم که او همراه با فرشتگان مقرب در آسمان بعد از آسمان اعلی است. فرمود: خندیدم به نحوی که دندان‌های آسیابم پیدا شد. فرمـود: پس گفتم:ای پروردگـارم امروز چشـمانم روشن شد. فرمـود: سـپس به من گفته شد:ای محمد! گفتم: لبّیک ذا العـــــزّة لبیک. فرمـــود: من در بـــاره علی عهد و پیمـــانی از تو می‌گیرم، پس گوش بسپار. فرمـود: گفتم: آن عهد چیست‌ای پروردگارم؟ فرمود: علیّ پـرچم هـدایت، و امـام نیکـان و قاتل بـدکاران و پیشـوای کسـانی است که از من اطـاعت می‌کنند و او کلمه‌ای است که پرهیزگاران را بدان ملزم کردم، و دانش و درک خودم را برایش به ارث گذاشتم. پس هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشـته است و هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است، او آزمـوده شده و مردم به وسیله او آزموده می‌شوند. پس‌ای محمد او را به این مـــژده بـــده. فرمـــود: ســـپس جبرئیل به نـــــــــزدم آمد و گفت: خداوند به تو می‌گوید:ای محمد «و آرمـــان تقـــوا را ملازم آنـــان ساخت، و [در واقع] آنـان به [رعـایت] آن [آرمـان] سزاوارتر و شایسته [اتّصـاف به] آن بودند» ولایت علی بن ابی طـــــالب است.ای محمد جلو بیا. من جلو آمدم و نهـری دیـدم که دو لبه آن از مروارید و یاقوت بود، و از نقره سـفیدتر، از عسل شـیرین‌تر

و از مشک پخش شده، خوش بوتر بود. فرمود: دستم را بر آن زدم و گِل آن را همچون مشک ذفرهٔ (نام گیاهی) یافتم. فرمود: جبرئیل به نزدم آمد و گفت:ای محمد این نهر چیست؟ فرمود: گفتم: این چه نهری است‌ای جبرئیل؟ گفت: این نهر و چشمه توست، و همان چشمه‌ای است که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «انّا اعطیناک الکوثر» تا اینجا که می‌فرماید: «الابتر» و عمرو بن عاص، ابتر و بی‌تبار است. فرمود: سپس توجه کردم و مردانی را دیدم که به آتش دوزخ انداخته می‌شوند. فرمود: گفتم: اینان چه کسانی هستندای جبرئیل؟ به من گفت: اینان مرجئه و قدرّیه و حروریّه و بنی امیّه و ناصبی‌هایی هستند که با ذریّه و خاندان تو دشمنی کردند. این پنج گروه سهم و بهره‌ای از اسلام ندارند. فرمود: سپس به من گفت: آیا بدان چه پروردگارت برایت قسمت کرده، راضی هستی. فرمود: گفتم: پاک و منزه است خداوندی که ابراهیم را به عنوان خلیل برگزید و آشکارا با موسی سخن گفت، و به سلیمان ملک و پادشاهی بزرگی بخشید، و پروردگارم که با من سخن گفت و مرا به عنوان خلیل برگزید، و در باره علیّ، امری بزرگ و مهم به من عطا کرد.ای جبرئیل آن شخصی که در ابتدای ثنیّهٔ (وادی) دیدم که بود؟ گفت: او برادرت موسی بن عمران علیه السلام بود. فرمود: سلام بر تو بادای اوّل، تو اولین مبشّر بودی. و سلام بر توای آخر، که تو به عنوان آخرین پیامبر مبعوث شد، و سلام بر توای حاشر که تو گواه بر حشر

این امّت هستی. فرمود: آن شخصی که در میانه وادی دیدم که بود؟ گفت: او برادرت عیسی بن مریم علیه السلام بود که تو را به برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام سفارش می‌کند چرا که او رهبر بزرگان و سپیدرویان، و امیر مؤمنان است، و تو سرور فرزندان آدم هستی. فرمود: پس آن شخصی که در کنار در- در بیت المقدس- دیدم که بود؟ گفت: او پدرت آدم بود که تو را به وصیّ تو، به پسرش علیّ بن ابی طالب، سفارش خیر می‌نماید و به تو خبر می‌دهد که او امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و رهبر بزرگان و سپیدرویان است. فرمود: آن افرادی که به عنوان پیش نماز برایشان نماز گزاردم که بودند؟ گفت: آنان پیامبران و فرشتگان علیهم السلام بودند و این مقام، کرامتی بود که خداوند به تو اعطاء فرمود. سپس به زمین فرود آمد. فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به صبح درآمد، کسی را به دنبال انس بن مالک فرستاد و او را فراخواند. چون به نزدش آمد پیامبر به او گفت: علیّ را صدا کن، پس به نزد پیامبر آمد. فرمود:ای علیّ! تو را بشارت می‌دهم. فرمود: به چه چیزی؟ فرمود: برادرت موسی و برادرت عیسی و پدرت آدم صلی الله علیهم، همه آنان سفارش تو را به من کردند. گوید: علی علیه السلام گریست و فرمود: سپاس برای خداوندی که مرا در نزد خود فراموش نکرده است. سپس پیامبر فرمود:ای علی آیا تو را بشارت و مژده ندهم؟ فرمود: عرض کردم:ای رسول خدا به من

بشارت بده. فرمود:ای علی! با چشـمانم به عـرش پروردگارم جـلّ و عـزّ نگـاه کـردم و مثـال تو را در آسمان اعلی دیـدم، و خداوند در بـاره تو عهـدی از من گرفت. فرمود: پـدر و مـادرم فـدایتان گـرددای رسـول خـدا، آیا آنـان در بـاره همه این‌ها بـرای تو ذکر کرده اند؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:ای علی! انبـوه فرشـتگان عـالم بالا برای تو دعا می‌کنند و برگزیده شدگانِ انتخـاب شده عالم بـالا از درگـاه پروردگارشـان جـلّ و عـزّ درخواست می‌کنند که راهی برایشـان قـرار دهد تا به تو بنگرند، و تو در روز قیامت در حـالی که همه امّت‌ها بر لبه دوزه ایستاده‌اند، شـفاعت شـده ای. فرمـود: علی علیه السـلام فرمـود: یا رسـول الله! آنـان چه کسـانی هسـتند که به آتش دوزخ انداخته می‌شوند؟ فرمود: آنـان فرقه‌هـای مرجئه و قدریّه و بنی امیّه و ناصبی‌های که با تو دشمنی کردند،ای علی این پنج گـروه هیچ بهـره و نصـیبی از اسـلام ندارند.99ـ یقین: حضـرمیّ از امـام صـادق علیه السـلام روایت کـرده که فرمـود: مـردی به خـدمت امـیر المؤمـنین آمد در حـالی که آن حضـرت در مسـجد کوفه بـود و بند شمشـیرش را به دور خـود پیجانـده بـود. گفت:ای امـیر المؤمـنین در قـرآن آیه‌ای است که دینم را تبـاه و مـرا در امر دینم به شـکّ و تردید انداخته است. فرمـود: آن آیه کـدام اسـت؟ گفت: این فرمـوده خداوند عـزّ و جـلّ «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الـرَّحْمَنِ آلِهَـةً یُعْبَـدُونَ» {و از رسـولان ما که پیش از تو گسـیل داشـتیم جویا شو آیا در برابـرِ

[خدای] رحمان، خـدایانی که مـورد پرسـتش قـرار گیرند مقرّر داشته ایم؟} آیا در آن به سـوی مـردم فرستاده است. پس پیـامبر جلو رفت و پیش نمـاز شد و بـدون تـرس و شـرم بر آنـان نمـاز گـزارد. هنگامی که پیـامبر بازگشـت، همچـون چشم بـرهم زدنی به او وحی شـده که:ای محمد از رسـولان ما که پیش از تو گسیل داشـتیم جویا شو آیا در برابـرِ خـدای رحمـان، خـدایانی که مـورد پرسـتش قـرار گیرند مقرّر داشته ایم؟ پس رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم رو به سـوی همه آنـان کـرد و فرمود: به چه چیز گواهی می‌دهید؟ گفتند: گواهی می‌دهیم که هیچ معبـودی جز خداوند یکتا نیست و همتایی نـدارد، و تو فرسـتاده خـدائی و علیّ امـیر مؤمنان وصـیّ توسـت، و تو فرسـتاده خـدا سـرور پیـامبران، و علیّ سـرور اوصـیاء است. بر ما عهد گرفتند که بر این مطلب برای شـما گـواهی دهیم. آن مرد گفت: قلبم را زنده کردی و مرا رهانیدی و شـادمانم کـردی‌ای امـیر المؤمـنین.100ـ یقین: عیسی بن داود، از امـام موسی بن جعفر علیه السـلام از پـدرش، از جـدش، از امـام علی علیه السـلام که در بـاره آیه «ذو مـرّهٔ فاسـتوی» تا این فرمـوده: «إِذْ یَغْشَـی السِّـدْرَةَ مَا یَغْشَـی» فرمـود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شـبانه به نـزد پروردگـارش بـرده شـد، فرمـود: جبرئیل علیه السـلام مـرا نزدیک درخت بـزرگی نگـاه داشت. درخـتی که مانند آن را ندیـده بـودم. بر روی هر شـاخه‌ای از آن فرشـته‌ای بـود، و بر روی هر بـرگ آن نـیز فرشـته‌ای و بر روی هر میـوه‌ای از آن

فرشـته ای. نـوری از انـوار خداوند عز و جل آن را روشن ساخته بود. آن‌گاه جبرئیل گفت: این سـدرة المنتهی است. پیامبران قبل از تو تا این جا بیشتر نمی‌آمدند. اما اگر خدا بخواهـد، تو می‌تـوانی از آن عبور کنی تا برخی از نشانه‌ها و آیات بزرگ خود را به تو نشـان بدهد. مطمئن بـاش که خداوند متعـال به وسـیله ثبـات و اسـتواری، تو را تأیید می‌کند تا کرامات او را به طور کامل دریافت کنی و در کنـار او قـرار بگـیری. سـپس جبرئیل مـرا به زیر عـرش بـرد و قالیچه سـبز رنگی نـزد من آمد که خـوب نمی‌توانم آن را توصـیف کنم، و با اذن پروردگـارم مـرا بـالا بـرد و من به خـدا نزدیک شـدم. صـداهای فرشـتگان و هیـاهوی آن‌ها قطع شد. ترس‌ها و لرزها از من دور شد و جـانم آرام گـرفت و خوشحال شدم و سراسر سرور و شـادمانی شـدم به حـدی که پنداشـتم همه مخلوقـات مرده‌اند و به جز خودم هیچ یک از موجـودات عـالم را نمی‌دیـدم. پس خداوند هر چقـدر که می‌خواست مـرا در آن حـالت رها کـرد و سـپس روح را به من بازگرداند و بیدار شدم و این موفقیتی از جانب خداوند بـود که چشـمانم بسـته شد و بینـایی من کند گردید و از دیدن باز ماند، و من آن چنان را که قبلاً با چشـمم می‌دیـدم، اکنـون با قلبم مشـاهده می‌کـردم، بلکه دورتر و بیشـتر و بهـتر می‌دیـدم، و این است که خداوند متعال می‌فرماید: «مَا زَاغَ البَصَرُ ومَا طَغَى * لقَـدْ رَأَى مِنْ آيَـاتِ رَبِّهِ الكُبْـرَى» و از سـوراخ بسـیار ریـزی مانند سـوراخ سـوزن، نـوری را بین خـودم و خـدای خـودم می‌دیـدم که چشم‌ها تحمل

دیــدن فرســتادگانش فــرق نمی‌گــذاریم) و گفتند: (شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمــرزش تو را (خواستاریم) و فرجام به ســوی تو است.) فرمــود: راست گفــتی‌ای محمد! «لاَ یُکَلــفُ اللــهُ نَفْسًــا إِلاَّ وسْعَهَا لهَا مَا کَسَبَتْ و عَلیْهَا مَا اکْتَسَبَتْ» و گفتم: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِــینَا أو أَخْطَأْنَا رَبَّنَا ولاَ تَحْمِل عَلیْنَا إِصْرًا کَمَا حَمَلتَهُ عَلی الذِینَ مِن قَبْلنَا رَبَّنَا ولاَ تُحَمِّلنَاَ مَا لاَ طَاقَــةَ لنَا بِــهِ واعْــفُ عَنَّا واغْفِــرْ لنَا وارْحَمْنَآ أَنتَ مَولاَنَا فَانصُرْنَا عَلی القَومِ الکَافِرِین» {خداوند، هیچ‌کس را جز به قدر توانـایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آن‌چه (از خــوبی) به دست آورده به ســود او، و آن‌چه (از بـــــدی) به دست آورده به زیـــــان اوست. پروردگارا، اگر فرامــوش کــردیم یا به خطا رفــتیم بر ما مگــیر، پروردگــارا! هیچ بــار گــرانی بر (دوش) ما مگــذار؛ هم‌چنــان که بر (دوش) کســانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آن‌چه تاب آن نــداریم بر ما تحمیل مکن؛ و از ما در گــذر؛ و ما را ببخشــای و بر ما رحمت آور؛ ســرور ما تــویی؛ پس ما را بر گروه کافران پــیروز کن.} فرمــود:ای محمد! این رتبه و درجه از آن تو و ذریّه تو می‌باشد. گفتم: لــبیک‌ای پروردگــار من و بســیار خوشوقتم‌ای سرور من وای خدای من. فرمــود: از تو ســئوال می‌کنم در بــاره چــیزی که خــودم از تو بهتر می‌دانم و آن این است که چه کسی را پس از خودت جانشــین خــود در روی زمین قــرار داده ای؟ گفتم: بهـــترین فـــرد اهل زمین، بـــرادرم و پسر عمویم، و یاور دین تو. آن کسی که وقتی محرمات دین تو حلال می‌شود، به خــاطر پیــامبر تو به خشم

و غضب می‌آید مانند خشم و غضب پلنگ عصبانی. منظورم علی بن ابی طالب علیه السلام است. فرمود: درست گفتی‌ای محمد! من تو را به پیامبری برگزیدم و تو را برای انجام رسالت مبعوث گردانیدم و علی را با ابلاغ دین تو و شهادت بر امت تو امتحان نمودم و او را حجت زمین با تو و پس از تو گردانیدم. او نور اولیا من است. او ولی و سرپرست کسی است که از من اطاعت کند. او کلمه‌ای است که بر پرهیزکاران واجب گرداندم.ای محمد! فاطمه سلام الله علیها را به ازدواج او درآور، زیرا او جانشین و وارث و وزیر تو است. او کسی است که عورت تو را می‌شوید و به دین تو کمک می‌کند و به خاطر سنت من و سنت تو کشته می‌شود، او را پلیدترین فرد این امت می‌کُشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سپس پروردگارم به من دستور داد که کارها و چیزهایی را انجام بدهم و دستور داد که آن‌ها را پنهان نگه دارم و اجازه نداد که آن‌ها را به یارانم بگویم. سپس آن قالیچه مرا پایین آورد. ناگهان جبرئیل علیه السلام مرا گرفت و نزدیک سدرة المنتهی قرار گرفتم. آن‌گاه مرا در زیر آن نگاه داشت و سپس مرا وارد جنة المأوی گردانید و آن‌گاه‌ای علی! محل سکونت خودم و خودت را در آن‌جا دیدم. در آن هنگام که جبرئیل داشت با من صحبت می‌کرد، ناگهان نوری از نور خدا مرا بالا برد و از سوراخ ریزی مانند سوراخ سوزن نگاه کردم، هم‌چنان که بار اول مانند آن را انجام داده بودم. پروردگار عظیم الشأن مرا صدا

زد و گفت:ای محمد! گفتم: بلی‌ای پروردگـــار من! وای خدا من وای سرور من! فرمود: رحمت من در باره تو و ذریه تـو، بر خشم و غضـبم پیشی گرفته است. تو برگزیـده خلق من هسـتی. تو امین من و دوست من و فرســـتاده من هســـتی. به عـــزت و عظمت خودم قسم، اگر همه مخلوقاتم به نـزد من بیایند و یک لحظه از تو شـــکوه و گلایه کنند و یا از تو و یا از کســانی که من آن‌ها را از میــان ذریه تو برگزیـــده ام، عیب و ایـــراد بگیرنـــد، همه آن‌ها را داخل آتش جهنم می‌گردانم و اصلاً بـــرای من مهم نیست.ای محمد! علی علیه السلام امیر مؤمنــان و ســـــرور فرســـــتادگان است. او در پیشـــــاپیش انسان‌های شریف و اصیل برای رفتن به بهشت پر نعمت خداوند قـرار دارد. او پـدر نوه‌هـای تو است. آن دو نفری که سـرور جوانـان بهشت من هسـتند که در راه من مظلومانه کشـته می‌شـوند. سـپس نمــاز را بر من واجب گردانید و آن‌چه را که خداوند تبارک و تعالی اراده فرموده بـود و من بـار اول به او نزدیک بـودم، به همــان انـدازه که وتر کمــان به چـــوب دو طـــرف کمـــان نزدیک است. این است منظـــور خداوند که می‌فرماید: به انـــدازه دو سر کمــان و یا نزدیک‌تر از آن. سـپس در بـاره سـدرۀ المنتهی سـخن گفت و فرمـود: «وَلَقَـدْ رَآهُ نَزْلَـةً أُخْرَى *عِندَ سِـدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِنـدَهَا جَنَّةُ الْمَـأْوَى * إِذْ يَغْشَـى السِّـدْرَةَ مَا يَغْشَـى * مَا زَاغَ الْبَصَـرُ وَمَا طَغَى * لَقَـدْ رَأَى مِنْ آيَـاتِ رَبِّهِ الْكُبْـرَى» {و قطعـاً بـار دیگـری هم او را دیـده اسـت، نزدیک سـدرة المنتهی. در همان جا که جنّة المأوی است. آن‌گـاه

که درخت سدر را آن‌چه پوشیده بود، پوشـیده بـود. دیده [اش] منحرف نگشت و [از حدّ] درنگذشت. به راستی که [برخی] از آیات بزرگِ پروردگارِ خـود را بدید.} یعـــنی آن‌چه از نـــور و عظمت خداوند که سـدرۀ را پوشـانده بـود.توضـیح: جـوهری گوید: «الرفرف» لباس‌های سبزی هستند که از آن پارچه بساط درست می‌کنند. و مفرد آن «رفرفـۀ» است و «الرفـرف» به معنـای تـاخوردگی کنـار خیمه و گوشه‌های نـیزه و آن‌چه از زره که بر پشت انداخته می‌شود و آویزان می‌شود. می‌گویم: این حـدیث را حسن بن سلیمان در کتاب محتضر از تفسیر محمد بن عبـاس روایت کـرده است. 101ـ یقین: ابن عباس گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام درآورد، زنـان قـریش و دیگر زنـان در این باره سخن گفتند و بر او عیب گرفتند و گفتند: رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم تو را به ازدواج مردی درآورده که هیچ مال و ثروتی نـدارد. پس رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به او فرمـود:ای فاطمه آیا راضی هسـتی؟ همانا خداوند به زمین تـوجهی کـرد و دو مـرد را برگزید: یکی پـدرت و دیگـری شـوهرت.ای فاطمه من و علی نـوری بـودیم نـزد خداونـد، چهـارده هـزار پیش از آن‌که آدم را خلق کند. چون آدم را آفرید این نور را دو قسمت کرد یک جـزء من شـدم جـزء دیگر علی. قریش در این بـاره سـخن گفتند و خـبر پخش شد. خبر به پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم رسـید. پس به بلال امر فرمود که مردم را جمع کند. مردم

جمع شــدند و پیــامبر به ســوی مســجد رفت و بر منــبرش بــالا رفت و در بــاره کرامــتی که خداوند متعــال مخصــوص او و علی و فاطمه گردانــده با مردم سخن گفت و فرمود:ای مردم گفته‌های شما به من رسید. من برای شما سخنانی می‌گـویم پس آن را دریابید و به خــاطر بســپارید و گــوش فــرا دهید. من شـــــما را از آن‌چه خداوند به اهل بیتش اختصـاص داده، خـبر می‌دهم و به فضل و کرامـتی که به علی اختصــاص داده و بر شــما برتــری داده، خبر می‌دهم پس با آن مخالفت نکنید که از عقیــده خـــود بـــاز می‌گردید و هر کس از عقیـــده خـــود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خـدا نمی‌رسـاند، و به زودی خداوند سپاســگزاران را پـــاداش می‌دهد.ای مردم! همانا خداند مرا از میان مخلوقــاتش برگزید و به ســوی شــما فرســتاد و و علیّ را به عنــوان خلیفه و وصــیّ برگزید.ای مــردم! هنگــامی که به معـــراج آســـمان رفتم بر هیچ یک از فرشـــتگان آسمان‌ها نمی‌گذشــتم مگر این‌که در بــاره علی بن ابی طالب از من پرسیدند و گفتند:ای محمد وقتی به دنیا بازگشــتی ســلام ما را به علیّ و پــیروان او برســـان. چـــون به آســـمان هفتم رســـیدم و همه فرشــتگان آســمان که همــراهم بودند و جبرئیل و فرشـتگان مقـرب از من جا ماندند و به حجاب‌هـای پروردگارم رسیدم وارد هفتاد هزار حجاب شدم که بین هر حجاب تا حجاب دیگر، حجاب عزّت و قــدرت و بهاء و کرامت و کبریاء و عظمت و نــور و ظلمت و وقار بـود، تا این‌که به حجـاب جلال رسـیدم. پس خداوند تبــارک و تعــالی با من مناجــات کــرد و در

مقابل او ایستادم، و پروردگارم عزّ ذکره هر آن‌چه که دوست داشت، به من تقدیم کرد و مرا به آن‌چه اراده کـرده بـود، امر فرمـود، و من چـیزی بـرای خودم و علیّ نخواستم مگر این‌که به من عطا کـرد و وعـده شـفاعت پـیروان و دوسـتان او را به من داد. سپس خداوند جلیل جلّ ذکره به من فرمود:ای محمد از مخلوقـات من چه کسی را دوست داری؟ گفتم: کسی را دوست دارم که تو دوست می‌داری‌ای پروردگـارم. خداوند جـلّ جلاله به من فرمـود: علیّ را دوست بـدار چـرا که من او را دوست می‌دارم و کسی را که او را دوست بـدارد دوستش دارم، و کسی را که دوستدار او را دوست دارد، دوست دارم. من سجده کنان بر زمین افتادم و تسبیح و شکر پروردگارِ تبارک و تعالی را به جای آوردم. پس به من فرمود:ای محمد، علیّ، ولیّ من است و بهترین بندگانم بعد از توست. او را برادر و وصـیّ و وزیر و برگزیـده و خلیفه و یـاورت بر دشـمنان انتخـاب کن.ای محمد! هیچ سـتمگری با علی رویـاروی نمی‌شـود مگر این‌که او را درهم شـکنم و هیچ یک از دشـمنانم با او جنگ نمی‌کند مگر این‌که او را شکست داده و نـابودش می‌کنم.ای محمد! من بر قلب بندگانم آگاه شدم و علی را ناصح‌ترین و فرمـان بردارتـرین مخلوقـات نسـبت به تو یـافتم. پس او را به عنـوان بـرادر و خلیفه و وصـیّ برگـزینِ و دخـترت را به ازدواج او درآور، که من دو پسر پـاک و طـاهر و پـاکیزه و مطهر به آن‌ها عطا می‌کنم. به خـود سـوگند یـاد کـردم و بر خـود محتـوم گردانیـدم که هر کس از

بنـــدگانم علیّ و همســـرش و ذریّه آن‌ها را دوست بـدارد، قطعا پـرچمش را به پایه عـرش و بهشت و وسط کرامتم بلند می‌گـردانم و او را از آب بهشت سیراب می‌کنم. وای محمد هر کس با آنان دشمنی کند یا از ولایتشان عدول کند، یقینا محبتم را از او سلب می‌کنم و او را از قُربم دور می‌کنم و عــذاب و نفرینم را بر آنان دو چندان می‌کنم،ای محمد! تو فرستاده منی به سوی همه مخلوقات، و علیّ ولیّ من و امـــــیر المؤمـــــنین است. و بر این امر از فرشـــتگان و پیـــامبران و همه مخلوقـــاتم عهد و میثاق گرفتم. و آنان روح‌هایی بودند پیش از آن‌که مخلـــوقی را در آســـمان و زمینم بیـــافرینم، وای محمد این به خـــاطر محبّـــتی است که من به تو و علی و فرزنـدان شـما و کسـانی است که شـما را دوست می‌دارند و از پـــیروان شـــما می‌گردند و به همین خـــاطر او را سرشت شـــما آفریـــدم. گفتم: پروردگارم! و سرورم! امّت را بر یک امر جمع کن. اما خداوند از من نپذیرفت. و فرمـود:ای محمد! او آزموده شده و مردم به وسیله او آزموده می‌شـوند و من شما را مایه آزمایش مخلوقاتم قرار دام و با شـــما همه بنـــدگان و مخلوقـــاتم را در آســـمان و زمینم و آن‌چه در آن‌ها است، می‌آزمـایم تا پـاداش کسانی را که به خاطر شـما از من اطـاعت می‌کند کامل گردانم و عذاب و نفرینم را بر کسـانی که به خاطر شما با من مخالفت کـرده و از من سرکشی می‌کنند، جـایز و حلال گـردانم. و به واسـطه شـما پلید را از پـاک متمـایز می‌کنم.ای محمد سـوگند به عـزّت و جلالم اگر تو نبـودی، آدم را نمی‌آفریـدم و

اگر علیّ نبـــود بهشت را خلق نمی‌کـــرم زیـــرا به واســطه شــما پــاداش و کیفر بنــدگانم را در روز قیـــامت می‌دهم و با علی و امامـــان پس از او از دشـمنانم در سـرای دنیا انتقـام می‌گـیرم. سـپس سرنوشت و بازگشت بنـدگان به سـوی من است و تو و علی را حاکم و داور بهشت و جهنم خود قرار می‌دهم و کسی که دشـمن شـما باشد وارد بهشت نمی‌شـــود و کسی که دوســـتدار شـــما باشد وارد دوزخ نمی‌گردد و بر این امور بر خودم سـوگند یـاد کردم. 103. یقین: اسعد بن زرارۀ از پدرش روایت کرده که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: آنسان که مرا به معـراج آسـمان بردند مـرا به کاخی از مروارید رساندند که بساط آن از طلای درخشان بود. پس خداوند به من وحی کــرد که این کـاخ بـرای علی علیه السـلام است و در بـاره علی سه چـیز به من وحی کـرد: او سـرور مسـلمانان و پیشـوای متقیـان و رهـبر سـپید رویـان (بزرگـان) است.بشـــاره المصـــطفی: عبدالله بن اســـعد ا زپــدرش همین حــدیث را روایت کــرده است.104. یقین: عبدالله بن اســعد زرارۀ گوید: رســول خــدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شب معـراج به سدرۀ المنتهی رسـیدم و در بـاره علیّ سه چـیز به من وحی شد: او امام متقیان و سـرور مسـلمانان و رهــبر ســپید رویــان به ســوی باغ‌هــای پر نعمت بهشت است.105ـ یقین: علی بن محمد بن طبیب با اسنادش گوید: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در شبی که به معراج آســمان رفتم کاخ سرخی از یـاقوت درخشـان دیـدم. پس خداوند

در بـــاره علی به من وحی کـــرد که او ســـرور مسـلمانان و امـام متقیـان و رهـبر سـپید رویـان است.106.ـ تفسـیر عیاشی: عبد الصـمد بن بشـیر گفت: شـــــنیدم که ابو عبد الله علیه الســـــلام می‌فرمود: جبرئیل نزد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آمد و او در صحرا با بُراق بـود که کوچکـتر از قاطر است، و بزرگتر از الاغ، و بر روی آن هزاران هزار کجاوه از نور، قرار داشت. هنگامی که پیامبر صـلی الله علیه و آله به آن نزدیک شد تا سـوار آن شود، براق امتناع کرد. جبرئیل سیلی‌ای بر صـورت او زد، سـیلی‌ای که از آن بـراق، خیس عـرق شـد، سپس گفت: سر جای خود بایسـت، او محمد صـلی الله علیه و آله است. سپس با سرعت او را از بیت المقدس به آسمان برد، فرشتگان از کنار درب‌های آســمان به پــرواز درآمدند و از آن‌جا دور شــدند، جبرئیل گفت: الله أکـــبر، الله أکـــبر، فرشـــتگان گفتند: بنده‌ای مخلوق است. فرمود: سپس جبرئیل را دیدند و گفتند:ای جبرئیل! این کیســـــت؟ گفت: این محمد است، پس بر او درود فرسـتادند. سـپس او را به آسمان دوم برد، فرشـتگان از آن‌جا پـرواز کردند و دور شـدند. جبرئیل گفت: أشـهد أن لا إله إلا الله، أشـهد أن لا إله إلا اللـه، فرشـتگان گفتند: بنـده‌ای مخلـوق اسـت، سـپس جبرئیل را دیدند و گفتند:ای جبرئیل! این کیســـــت؟ گفت: این محمد است. پس بر او درود فرستادند. هم‌چنـان آسـمان به آسمان وضع این گونه بود، سـپس اذان را کامل کرد. سپس پیامبر صـلی الله علیه و آله در آسـمان هفتم بر آنـان به جمـاعت ایسـتاد و پیشـنماز شـد،

سـپس جبرئیل او را با خـود بـرد تا این‌که او را به جایگاهی رساند، انگشـتش را روی شـانه‌اش قـرار داد و ســـپس او را هُل داد، و به او گفت: به جلو بـــروای محمّد! پس به او گفت:ای جبرئیل مـــرا در این موقعیت قرار یعنی فاصـله بین کلام خداوند تا گوش رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به اندازه فاصله زه کمان تا چوب کمان بود. «فـأوحی الی عبده ما أوحی» از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و ســـلم ســـؤال شد که آن وحی چه بـــود؟ فرمود: به من وحی شد که علیّ علی السلام سـید و ســـرور مؤمنـــان و امـــام پرهیزگـــاران و رهـــبر بزرگان و سـپید رویـان اسـت، و او اولین خلیفه‌ای است که خاتم پیامبران او را جانشین خـود سـاخته است.111ـ بصائر الدرجات: بریده گوید: من همراه رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم نشسـته بودم و علی علیه السلام نیز با آن حضرت بـــود. در این هنگـــام پیـــامبر صـــلی الله علیه و آله و ســـلم فرمود:ای علی! آیا هفت جایگاه را همراه خودم به تو نشـــان نـــدادم؟ تا این‌که جایگـــاه چهـــارم را ذکر کرد: شب جمعه، ملکـوت آسـمان و زمین را به من نشان دادند و برای من برداشته شد تا این‌که به هر آن‌چه در آن بود نگریسـتم. پس مشـتاق تو شـدم و به درگاه خدا دعا کردم و به ناگـاه دیـدم تو همـراه منی. و من چیزی از آن را ندیدم مگر این‌که تو نـیز مشـــاهده کـــردی.112ـ تفســـیر قمی: ابو بَـــرزه اَسلَمی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طـــالب علیه الســـلام می‌فرمـــود:ای علی! خداوند تبـــارک و تعـــالی در

هفت جا تو را با من همراه نمود. اول: در شبی که به معــراج رفتم، جبرئیل از من پرســید: بــرادرت کجاســت؟ گفتم: او را در زمین بــاقی گذاشــتم، گفت: از خدا بخـواه او را بـرایت حاضر کنـد، و من دعا کردم، ناگهان مثـال و شـبیه تو را همـراه خـود یــافتم و دیــدم ملائکه صف به صف ایســتاده‌اند، گفتم:ای جبرئیل! این‌ها کیســـــــتند؟ گفت: آن‌ها کسانی‌اند که خداوند روز قیـامت به واسـطه تو به آن‌ها مباهــات می‌کند. من نزدیک شــدم و دربــاره آن‌چه بوده و تا قیامت خواهد بود برایشان صــحبت کردم. دوم: وقـتی بـرای بـار دوم به معـراج رفتم، جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشـتم، گفت: از خـدا بخـواه او را با تو همراه کند، و من دعا کـردم، خـدا مثـال تو را برایم حاضر کرد و حجاب‌ها از آسـمان‌های هفتگانه برایم کنار رفت و من همه سـاکنان و اهل آسـمان را دیدم، هر ملکی را در جای خودش. سوم: وقــتی به سوی جنّ فرستاده شدم، جبرئیل گفت: برادرت کجاســت؟ گفتم: او را در زمین بــاقی گذاشــتم گفت: از خـدا بخـواه او را با تو همـراه کنـد، و من دعا کردم، و ناگهان تو را همراه خـود یـافتم، و هر چه من به آن‌ها گفتم و هر پاسخی که آن‌ها دادنـد، همه را تو شــنیدی. چهــارم: ما بــرای لیلة القــدر برگزیده شدیم و تو همراه من توضـیح: مقصـود از برگ‌های گل، برگ‌هـای سـبز چسـبیده به برگ‌هـای سـرخی است که پیش از شـگفته شـدن دور آن را گرفته است. دو تا از آن، پَری شبیه دُم دعموس در دو طرفشـان است و دو تا از آن، در دو طرفشـان

پرهایی شـبیه دُم مـاهی دارند. و یکی از آن‌هـا، در یک طرفش پرهایی کوتاه‌تر از طرف دیگر است، و نصف آن شبیه دعموس است. و «الدعموص» کِـرم کوچک سیاه رنگی است که در ته آبگیرها و برکه‌ها به هنگـام خشک شـدن آب پدید می‌آید. 117ـ علل الشـرایع: انس گوید شـبی که پیـامبر را به معـراج بردند نمــاز شــبانه روزی پنجــاه بر او فــرض شد ســپس کم شد و پنج گردید و نــدا شدای محمد به راستی گفتار من دو تا نشـود که این پنج به پنجـاه محسوب شوند.118ـ تفسیر قمی: پدرم از بـرخی اصحابش به صورت مرفـوع روایت کـرده است که: رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به فاطمه فرمــود: هنگــامی که به آســمان بــرده می‌شــدم. نوشـته‌ای بر صـخره بیت المقـدس دیـدم که در آن آمــده بــود: خــدایی جز خــدای یکتا نیســت، محمد فرسـتاده خـدا اسـت، او را با وزیـرش مـورد تأیید قرار داده‌ام و با وزیرش یاری کـرده ام. به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. و وقتی به سدرة المنتهی رسـیدم، دیـدم که بر آن نوشته شده است: من آن خدایی هسـتم که جز من خـدایی نیسـت، محمّـد، برگزیـده من در میـان خلق من اســت، با وزیــرش از او حمــایت کــرده‌ام و با وزیـــرش او را یـــاری نمـــوده ام. پس به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. وقتی از سدرة المنتهی گذشتم و به عرش خداوند جهانیـــان رســـیدم، دیـــدم که بر هر ســـتونی از ستون‌های عرش نوشته شـده است: من آن خـدای یکتا هســـتم، هیچ خـــدایی جز من نیســـت، محمد

دوست من است، با وزیرش از او پشـتیبانی کـردم و با وزیرش او را یاری نمـودم. وقـتی وارد بهشت شـدم، در بهشـت، درخت طـوبی را دیـدم که ریشه آن در خانه علی بـــود و در بهشت هیچ خانه و هیچ قصـری نبـود، مگر این‌که شـاخه‌ای از آن درخت در آن بـود و در بـالای آن بقچه‌هـایی بـرای لبـاس از جنس سـندس و اسـتبرق قـرار داشت. و هر بنـده مؤمـنی مالک یک میلیـون از آن بقچه‌ها می‌باشد و در هر یک از بقچه‌هـا، یک میلیـون لبـاس است. در آن لباسی نیست که شبیه لباس دیگر باشد؛ همه با هم فرق دارند و دارای رنگ‌هـای مختلف می‌باشـند و آن لباس اهل بهشت است. بهشـتی که در وسط آن یک سـایه بسـیار گسـترده قـرار دارد. پهنـای بهشت به انـدازه پهنـای آسـمان و زمین است و بـرای کسـانی که به خـدا و پیـامبرانش ایمـان آورده‌اند، آماده شده است. سواره اگر صد سال در آن سایه حرکت کند نمی‌تواند آن را بپیمایـد؛ و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «وظِل مَّمْـدُودٍ» {و سـایه‌ای پایـدار.} در پـایین آن میوه‌هـای اهل بهشت قـرار دارد و غذایشـان در خانه‌هایشـان آویـزان است و بر هر شـاخه‌ای از آن هـزار جـور میـوه وجـود دارد، چه آن‌ها که در دنیا دیده‌اید و چه آن‌هـایی که ندیده‌اید و چه آن‌هـایی که شـنیده‌اید و چه آن‌هایی که مانند آن را نشنیده اید، و هر گاه از آن میـوه‌ای چیـده شـود، میـوه دیگـری به جـای آن می‌روید. از میوه‌هایی که نه تحریم شده است و نه ممنـوع. نهـری در زیر ریشه آن درخت جـاری است که از آن، نهرهـای چهارگانه منشـعب می‌شـود:

نهـری از آبی که نمی‌گنـدد و متعفن نمی‌شـود، و نهری از شیر که مزه‌اش تغیـیر نکـرده، و نهـری از شـــراب که مایه لـــذت کســـانی است که آن را می‌نوشـــند، و نهـــری از عسل پـــاکیزه. بخشی از روایت.119.ـــ امـــالی طوسی: جعفر بن محمد از پـدرش از جـدّش علیهم السـلام روایت کـدره که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: چون مرا به آسمان بردند پروردگـارم در بـاره علی علیه الســـلام به من سه کلمه ســـفارش کـــرد فرمـــود:ای محمد! گفتم: لبیک ربی، فرمـــود: علی امـــام متقیـــان و پیشـــوای روســـفیدان و ســـرور مؤمنـان است.120.ـ تفسـیر قمی: حمّـاد از امـام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشـــان فرمودند: رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمودند: هنگـــامی که (در شب معـــراج) مـــرا به آسمان بردنـد، وارد بهشت شـدم و دیـدم که زمین آن ســـــفید مروارید بـــــود که در داخل آن قفس، فرشی از طلا بود و می‌درخشـید. آن‌گـاه تصـویری به او نشـــان داده شد و ســـپس به او گفته شد:ای محمد! آیا این تصـویر را می‌شناسـی؟ جـواب داد: بلی، این عکس علی بن ابی طـــالب علیه الســـلام است و آن‌گـــاه خداوند به او وحی کـــرد که فاطمه ســـــلام الله علیها را به ازدواج او در آورد و او را جانشین خود گرداند.

موجودات‌فضایی

«الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (2)... وَلاَ الضَّالِّينَ (7)

[ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان * رحمتگر مهربان * (و) خداوند روز جزاست * (بار الها) تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم* ما را به راه راست هدایت فرما * راه آنان که گرامی شان داشته‌ای نه (راه) مغضوبان و نه (راه) گمراهان].

1) محمد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از یکی از یارانمان، از محمّد بن هشام، از مسیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: شکر نعمت پرهیز از کارهای حرام است و شکر کامل، گفتن «الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» می‌باشد.

2) شیخ فاضل علی بن عیسی در کشف الغمة از امام محمد باقر علیه السلام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چهارپای پدرم گم شد. ایشان فرمود: اگر خداوند آن را به من بازگرداند آن چنان او را می‌ستایم که خشنود شود. طولی نکشید که آن را با زین و افسارش خدمت ایشان آوردند. چون امام سوار چهارپا شد و لباس خود را برچید، سر به سوی آسمان برآورد و فرمود: «الْحَمْدُ للّهِ»، و چیز دیگری نگفت، سپس فرمود: هیچ چیز را جا نیانداختم و وانگذاشتم و همه گونه‌های ستایش را برای خداوند عز و جل به جای آوردم و هیچ ستایشی نیست مگر آن‌که آن را در گفته خویش داخل کردم. سپس علی بن عیسی گفت: راست فرمود و نیک گفت، الف و لام

در کلام او «الْحَمْدُ للّهِ» جنس ستایش را در بر می‌گیرد و آن را بر خداوند متعال یگانه می‌دارد.

3) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از نضر بن سوید، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند: «الْحَمْدُ للّهِ» فرمود: تمامی شکر مخصوص خداوند است و در باره کلام خداوند: «رَبِّ الْعَالَمِينَ» فرمود: آفریننده همه آفریدگان. «الرَّحْمنِ» به تمامی مخلوقات خود، «الرَّحِيمِ» به طور خاص بر مؤمنان است. درباره «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» فرمود: یعنی روز جزا؛ و دلیل این سخن کلام حق تعالی است «وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ» [و می‌گویند:ای وای بر ما، این است روز جزا]، یعنی در روز جزا؛ «ایاک نعبد» خطاب به خداوند عز و جل است؛ «وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» نیز همین‌طور؛ «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ» راه همان امیر مؤمنان علی علیه السلام و شناخت امام است.

4) وی گفت: و پدرم، از حماد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برایم روایت کرد که ایشان در باره کلام خداوند: «الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ» فرمود: آن امیر مؤمنان علی علیه السلام و شناخت اوست و دلیل این‌که آن امیر مؤمنان است کلام خداوند متعال می‌باشد: «وَإِنَّهُ فِی‌ام الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ» [و همانا که آن در کتاب اصلی به نزد ما سخت والا و پر حکمت است]و آن درام الکتاب و در کلام خداوند متعال «صراط مستقیم»، امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

5) و از وی، از پدرش، از قاسم بن محمّد، از سلیمان بن داوود منقری، از حفص بن غیاث روایت شده است که

وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام صراط را وصف کرد و فرمود: هزار سال بالا رفتن و هزار سال پایین آمدن و هزار سال هموار رفتن.

6) و از وی، از سعدان بن مسلم روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره صراط پرسیدم، ایشان فرمود: آن از مو نازک‌تر و از شمشیر برّان‌تر است. برخی همانند برق از آن می‌گذرند و برخی همانند تاختن اسب و برخی قدم زنان و برخی بر دست و سینه می‌خزند و چنگ زنان از آن می‌گذرند. پس آتش بعضی از اندام‌هایشان را می‌سوزاند و بعضی دگر را رها می‌کند.

7) و نیز از وی از پدرش، از حماد، از حریز، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان قرائت فرمود: «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ، صِرَاطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِمْ غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِمْ وَلاَ الضَّالِّینَ» و فرمود: کسانی که بر آنان غضب شده، ناصبی‌ها «جنگ برافروزان با امام» هستند و گمراهان، یهودی‌ها و نصرانی‌ها می‌باشند.

8) و از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِمْ وَلاَ الضَّالِّینَ» فرمود: کسانی که بر آنان خشم گرفته شده، ناصبی‌ها هستند و گمراهان، شک کنندگانی هستند که امام علی علیه السلام را نمی‌شناسند.

9) سعد بن عبد الله، از احمد بن حسین، از علی بن ریان، از عبید الله بن عبد الله دهقان روایت کرده است

که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند در پشت این نطاق، زبرجدی سبز دارد که آسمان از آن سبز می‌شود. عرض کردم: نطـاق چیسـت؟ فرمـود: پـرده است و خداوند در پشت آن هفتـاد هـزار جهـان دارد که در آن‌ها «جمعیـتی» بیشـتر از تعـداد انسـان‌ها و جن‌ها همگی، فلان کس و فلان کس را لعنت می‌کنند.

10) و از وی، از سـلمة بن خطـاب، از احمد بن عبد الـرحمن بن عبد ربه صـیرفی، از محمّد بن سـلیمان، از یقطین جوالیقی، از فلفله، از حضرت امام جعفر صـادق علیه السلام روایت شـده است که ایشـان فرمـود: همانا خداوند عز و جل کـوهی از زبرجد سـبز آفرید که دنیا را در میـان گـرفت و آسـمان را سـبز کـرد و پشت آن کـوه موجوداتی آفرید که آن‌چه از نمـاز و زکـات بر آفریـدگان خدا واجب است هیچ بر آن‌ها واجب نشده بلکه همگی دو مـرد از این امت را لعنت می‌گوینـد، و حضـرت از آن دو نام برد.

11) و از وی، از محمّد بن‌هـارون بن موسـی، از ابی سهل بن زیاد واسطی، از عجلان ابی صالح روایت شـده است که او گفت: از حضـرت امـام جعفر صـادق علیه السـلام در بـاره قبّه آدم علیه السـلام پرسـیدم: آیا این «جهان» قبّه‌ی آدم است؟ فرمود: بله و خداوند عز و جل قبّه‌های بسیاری دارد و اما در مغرب این زمین شما، نـود و نه سرزمین سفید وجود دارد آکنده از آفریدگانی که از نور آن سرزمین‌ها تابناک شـده‌اند. آن‌ها به انـدازه چشم برهم زدنی خدا را نافرمانی نمی‌کنند و نمی‌دانند خداوند عز و جل آدم را آفریـده یا نه ولی از فلان کس و فلان

کس بـیزاری می‌جویند. از ایشـان پرسـیدند: چگونه این ممکن است و چطـــور آن‌ها از فلان کس و فلان کس و فلان کس بـیزاری می‌جوینـد، حـال آن‌که نمی‌دانند آیا خداوند آدم را آفریده یا نیافریده است؟ حضرت به سوال کننـده فرمـود: آیا شـیطان را می‌شناسـی؟ عـرض کـرد: فقط از راه خبر. فرمود: آیا به لعنت کـردن او و بـیزاری جسـتن از او فرمـان داده شـده ای؟ عـرض کـرد: بله. فرمود: امر آنان نیز این چنین است.

12) و از وی، از محمّد بن عیسی بن عبید، از یـونس بن عبد الرحمن، از عبد الصمد بن بشیر، از جابر بن یزید، از حضرت امـام محمّد بـاقر علیه السـلام روایت شـده است که ایشان فرمود: در پس این خورشید شما چهل چشـمه خورشـید وجـود دارد که هر یک از دیگـری چهل سـال فاصـله دارد؛ در آن‌ها آفریـدگان بسـیاری وجـود دارند که نمی‌دانند آیا خداوند آدم را آفریده یا نیافریده است. و در پس این ماه شما چهل قرص ماه وجود دارد که هر یک از دیگـری چهل سـال فاصـله دارد، در آن‌ها آفریـدگان بسیاری وجود دارند که نمی‌دانند آیا خداوند عز و جل آدم را آفریده یا نیافریده است. همان‌گونه که به زنبور الهام شـده اسـت، به آنـان نـیز الهـام شـده، دو تن را در همه وقت لعنت گویند و بر آن‌ها فرشتگانی گمـارده شـده که اگر لعنت نکنند آنان را عذاب می‌دهند.

13) و از وی، از حسن بن عبد الصـمد، از حسن بن علی بن ابی عثمان، از عباد بن عبدالخالق از کسی که بـرایش روایت کـرده بـود، از حضـرت امـام جعفر صـادق علیه السلام و هم‌چنین از محمّد بن سنان، از مفضل بن عمر، از حضـرت امـام جعفر صـادق علیه السـلام روایت شـده

است که ایشان فرمود: خداوند عز و جل هزار جهان دارد که هر جهان بزرگـتر از هفت آسـمان و هفت زمین باشد و ســاکنان هیچ یک نمی‌دانند که خداوند جهــانی دیگر به جز جهان آن‌ها دارد و من بر همه‌ی آن‌ها حجت هستم.

14) و از وی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سـعید و محمّد بن عیسی بن عبیـد، از حسـین بن سـعید، همگی از فضالة بن ایوب، از قاسم بن برید، از محمّد بن مسـلم روایت شـده است که او گفت: از حضـرت امـام جعفر صادق علیه السلام در بـاره مـیراث دانش پرسـیدم که «آن‌چه مقــدار است»؟ آیا دربرگیرنــده جوامعاست یا تفسیر همه‌ی اموری را که از آن‌ها سـخن به میـان آمـده در بر دارد؟ حضرت فرمود: خداوند دو شهر دارد: یکی در مشرق و دیگری در مغرب. در آن دو شهر مردمی زندگی می‌کنند که نه شیطان را می‌شناسند و نه از آفــرینش او خـبر دارند. ما همیشه با آن‌ها دیـدار می‌کـنیم و آن‌ها هر چه نیاز دارند از ما می‌پرسند و از ما در بـاره دعا سـوال می‌کنند و ما به آن‌ها می‌آموزیم. و در باره حضرت قــائم ما علیه السلام و زمان ظهور ایشان می‌پرسـند و بسـیار در عبـادت و تلاش هسـتند. شهرشـان دو دروازه دارد که هر یک از دیگری هزار فرسخ فاصـله دارد. آن‌ها پیوسـته در حـال بـزرگ داشـتن و سـتودن خـدا و در دعا و تلاش هسـتند. اگر آن‌ها را ببینیـد، عمل خـود را نـاچیز خواهید یافت. هر یک از آن‌ها به سـجده می‌رود و یک مـاه سر از سجده بر نمی‌آورد. غذایشان تسبیح گفتن، جامه‌هایشـان پارسایی و چهره‌هایشان نـور افـروز است. هر گـاه یکی از ما را می‌بینند او را در میـــــان می‌گیرند و به دورش حلقه می‌زنند و از جـای پـایش بر زمین تـبرک می‌جویند. هر وقت به نماز بایستند غریوی همانند وزش باد توفنده

دارند. در میـان آن‌ها کسـانی در انتظـار قـائم ما علیه السلام سـلاح بر زمین نمی‌گذارند و به درگـاه خداوند عز و جل دعا می‌کنند که او را به ایشـــان بنمایاند و هر یک هــزار ســال عمر کنند. اگر آن‌ها را ببینیــد، فروتــنی و خاکســـاری و درخواست آن‌چه به خداوند نزدیکشـــان می‌سازد را دیده اید. اگر نزدشان نرویم گمان می‌کنند از آن‌ها ناخشـنودیم و اوقـاتی که در کنارشـان هسـتیم هم پیمان شده‌اند تا نزد ما باشند و خسـته نمی‌شـوند و از پا نمی‌نشـینند و کتـاب خداوند عز و جل را چنـان که ما به آنـــان آموخته ایم تلاوت می‌کنند. در آن‌چه به ایشـــان می‌آموزیم چیزهایی باشد که اگر بر مـردم خوانـده شـود باور نمی‌کنند و به آن کفر می‌ورزند. هر گاه در قرآن به چیزی برخورند که آن را نمی‌دانند از ما می‌پرسند و چون آنــان را آگــاه ســازیم سینه‌هایشــان بــرای آن‌چه از ما می‌شنوند فراخ گردد و از ما می‌خواهند نزدشـان بمـانیم تا ما را از دست ندهند و می‌دانند آن‌چه به آن‌ها می‌آمـوزیم منّـتی بـزرگ از سـوی خداوند بر آن‌هاست. برای نـبرد همـراه امـام آماده‌اند و هر گـاه امـام برخـیزد سـلاح داران آن‌ها به نـبرد می‌شـتابند و از خداوند عـزّ و جل می‌خواهند ایشان را از جمله کسانی قرار دهد که به دست آن‌ها دینش را یاری می‌کنند. آنان پیران و جوانانی هســـتند که هر گـــاه جـــوانی از آن‌ها پـــیری را ببیند به خدمتش همچون بنده‌ای می‌نشیند و تا پیر فرمانش ندهد بر نمی‌خیزد. راه خواسته امام را نیک‌تر از هر آفریـده‌ای می‌شناسند و هر گاه امام فرمان انجام کاری را به آن‌ها دهـد، بـرای انجـام آن کـار تا ابد به پا می‌خیزند تا این‌که امام و فرمانده آن‌ها به کاری دگر دسـتور دهد. اگر آنـان بر همه‌ی آفریدگان از مشرق گرفته تا مغرب وارد شوند،

در ســاعتی آن‌ها را نــابود می‌کنند و هیچ شمشــیری در برابرشـان کارسـاز نمی‌افتد. آنـان شمشـیرهایی آهـنین دارند ولی نه از جنس این آهن‌هـــــا، اگر یک تن از آن‌ها شمشـــیر خـــود بر کـــوهی فـــرود آورد هر آینه آن را می‌شـــکافد و تکّه تکّه می‌کند. امـــام علیه الســـلام در ســاعتی آنــان را از هند و دیلم و روم و بربر و فــارس و ســرزمین‌های بین جــابرس و جــابلق که یکی در مشــرق است و دیگــری در مغــرب، عبــور می‌دهد و آنــان بر اهل هیچ دیــنی وارد نمی‌شــوند مگر این‌که آنــان را به ســوی خداوند عز و جل و اسلام دعوت کنند و آن‌ها را به اقــرار کــردن به محمّد صــلی الله علیه و آله و یگــانگی خــدا و ولایت ما اهل بیت فـــــــرا خوانند. پس هر کس از آن‌ها بپذیرد و به اسـلام بپیونـدد رهـایش کنند و بر آن قـوم از سوی خـود امـیری بنشـانند و هر کس نپـذیرد و به محمّد صلی الله علیه و آله و اسلام اقرار نکند و اسـلام نیـاورد او را بکشند؛ آن چنان که در شرق و غـرب و بین آن دو و پشت کوه‌ها هیچ‌کس بـــاقی نمی‌ماند مگر این‌که ایمـــان آورده باشد.

15) محمّد بن حسن صفار، و سعد بن عبد اللـه، و شـیخ مفید، که سخن از اوسـت، همگی از یعقـوب بن یزیـد، از محمّد بن ابی عمیر، از یکی از یـارانش، از حضـرت امـام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی که ایشان به حضــرت امــام حسن بن علی علیه السـلام مرفـوع کـرده، روایت کرده است که ایشان فرمود: همانا خداوند دو شــهر دارد که یکی در مشـــرق و دیگـــری در مغـــرب است. بر آن دو شهر دیوارهایی آهنین کشیده شده و هر یک هـزار هـزار در و هر دری دو لنگه از طلا دارد و در هر شــهر به هــزار هــزار زبــان ســخن گویند که هر یک از دیگــری متفــاوت

است و من همه آن زبانها را می‌دانم و حجتی غیر از من و برادرم حسین بر این دو شهر و آن‌چه بین آن‌ها و روی آن‌هاست، نیست.

16) محمّد بن حسن صفار، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از ابی ایوب، از ابان بن تغلب روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم. یکی از اهالی یمن بر ایشان وارد شد. حضرت به او فرمود:ای برادر یمنی، آیا شما عالمانی دارید؟ عرض کرد: بله. فرمود: عالمان شما از علم خود چه عرضه می‌دارند؟ عرض کرد: در یک شب راه دو ماه را طی می‌کنند و با پرندگان فال می‌گیرند و آثار تاریخی را دنبال می‌کنند. حضرت به او فرمود: عالم مدینه داناتر از عالم شماست. عرض کرد: عالم مدینه از علم خود چه عرضه می‌دارد؟ فرمود: در ساعتی از روز راه یک سال خورشید را طی می‌کند آنچنان که هزار جهان مثل جهان شما را که کسی در آن‌ها نمی‌داند خداوند آدم و یا شیطان را آفریده، پشت سر می‌گذارد. عرض کرد: آیا «اهالی آن‌ها» شما را می‌شناسند؟ فرمود: بله، خداوند هیچ چیز به جز ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما را بر آن‌ها واجب نکرده است.

17) شیخ مفید در اختصاص، از محمّد ابی عبد الله رازی جامورانی، از اسماعیل بن موسی، از پدرش، از جدّش، از عبد الصمد بن علی روایت کرده است که وی گفت: مردی خدمت حضرت امام سجاد علیه السلام وارد شد. حضرت به او فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد: من مردی ستاره شناس و آثارشناس و کاهن هستم. حضرت نگاهی به او کرد و فرمود: آیا می‌خواهی مردی را به تو

نشان دهم که از وقتی تو نزد ما آمـده‌ای چهـارده جهـان را که هر یک سه بار بزرگتر از این جهان است پشت سر گذاشته در حالی که هیچ از جـایش تکـان نخـورده اسـت؟ عــرض کــرد: او کیســت؟ فرمــود: من هســتم و اگر می‌خـــواهی تا تو را از آن‌چه خـــورده‌ای و در خانه ات انباشته‌ای خبر دهم.

18) ابن بابویــه، از محمّد بن قاسم اسـترآبادی مفسّـر (رض)، از یوسف بن محمّد زیـــــاد، و علی بن محمّد بن سـیار، از پدرانشـان، از حضـرت امـام حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسـین بن علی بن ابی طـالب، از پـدر بزرگوارشـان، از جدّ بزرگوارشـان «علیهم السـلام» روایت کـرده است که ایشان فرمـود: مـردی به خـدمت امـام رضا علیه السـلام رسید و عرض کرد:ای پسر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله، مرا از کلام خداوند سبحانه: «الْحَمْدُ للّهِ» با خبرساز، تفسیر آن چیست؟ ایشان فرمود: پدرم، از جدّم، از امـام بـاقر (علیهم السـلام)، از امـام زین العابـدین، از پـدر بزرگوارشان (علیهم السـلام) بـرایم نقل کـرد که مـردی خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید و عرض کرد: مرا از کلام خداوند متعال: «الْحَمْـدُ للّـهِ رَبِّ الْعَـالَمِينَ» با خبرساز، تفسیر آن چیست؟ ایشان فرمود: «الْحَمْدُ للّـهِ» به این معناست که خداوند برخی از نعمت‌های خـود را به نحو اجمـال به بنـدگانش شناسـانده اسـت؛ چـرا که آنـان قـادر نیسـتند همه آن نعمت‌ها را به تفصـیل بشناسـند و نعمت‌های خداوند بیش از آن است که شمرده یا شـناخته شود. از این رو به آنان فرمود: بگویید: سپاس و ستایش خـدایی را که به ما نعمتها عطا فرمـود، او که پروردگـار جهانیـان است و جهانیـان مجموعه همه آفریـدگان از

جمادات و حیوانات هستند. اما حیوانــات، خداوند آن‌ها را در ید قدرت خود گردانندگی می‌کند و از روزی خود آنــان را غذا می‌دهد و همگی را در پنـاه حمـایت خـویش گرفته است و هر یک را بنا بر مصلحت خود اداره می‌کنـد؛ و اما جمادات، خداوند آن‌ها را به قدرت خویش نگـاه می‌دارد و آن‌هــایی را که به هم پیوســته‌اند نمی‌گــذارد از یک‌دیگر پراکنـده شـوند و آن‌ها را که از هم جدایند نمی‌گـذارد به هم بپیوندند و آسمان را از این‌که بر زمین فروافتد نگــاه می‌دارد، مگر این‌که خود رخصت دهد و زمین را از این‌که فــرو رود نگــاه می‌دارد مگر این‌که خــود فرمــان دهد. به درســتی که او بر بنــدگان خــویش بســیار بخشــنده و بخشایشــگر است. حضــرت فرمــود: «رَبِّ الْعَــالَمِینَ» فرمـانروا و آفرینـنده آن‌ها که روزیشـان را از جـایی که می‌دانند و از جــایی که نمی‌دانند می‌رســاند؛زیــرا روزی قسمت شده است و آدمی هر شـیوه‌ای را در دنیا بپیماید روزی‌اش به او می‌رسد، نه تقوای انسان پارسا روزی او را می‌افزاید و نه بــدکاری انســان نابکــار روزی او را می‌کاهد و بین آدمی و روزیش پــرده‌ای کشــیده شــده؛ حال آن‌که او جوینـده‌ی آن است. پس اگر فـردی از شـما از روزی خود بگریزد، روزیش در پی او برآید هم‌چنان که مــرگ او را بجوید. خداوند جــلّ جلاله فرمــود: بگوئید: سپاس و سـتایش خداوند را که به ما نعمتها عطا فرمـود و پیش از آن‌که ما هست شــویم در کتابهــای پیــامبران پیشین از ما به نیکی یـاد کـرد و این گونه بر محمّد صـلی الله علیه و آله و آل محمّد علیهم الســلام و شــیعیان او واجب فرمــود که چــون ایشــان را بر دیگــران برتــری بخشیده است، او را شکر گذارند. رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمــود: چــون خداوند عز و جل موسی بن

عمران علیه السلام را به پیامبری برانگیخت و با او نجـوا کرد و دریا را برایش شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و تورات و الواح را به وی عطا فرمـود و موسی مقـام و منزلت خود را نزد پروردگارش دید عرض کرد: پروردگارا، تو مـرا چنـان گـرامی داشـتی که پیش از من هیچ‌کس را بـــــدان ارجمند نســـــاخته ای. پس خداوند جل و جلاله فرمـــود:ای موســـی، مگر نمی‌دانی که محمّد صـــلی الله علیه و آله در نـــــــــــزد من برتر و گرامی‌تر از همه‌ی فرشتگان و تمـامی آفریـدگان من اسـت؟ موسی عـرض کرد: پروردگارا! اگر محمّد صلی الله علیه و آله در نزد تو از همه آفریـــدگانت گرامی‌تر اســـت، آیا در بین خانـــدان پیـامبرانت ارجمنـدتر از خانـدان من هسـت؟ خداوند جـلّ جلاله فرمود:ای موسی، مگر نمی‌دانی که برتری خاندان محمّد صـــلی الله علیه و آله بر خانـــدان همه پیـــامبران همچـــون برتـــری محمّد صـــلی الله علیه و آله بر تمـــامی پیغمـــبران اســـت؟ موسی عـــرض کـــرد: پروردگـــارا، اگر خانـــدان محمّد چنیننـــد، آیا در میـــان امتهـــای پیـــامبران، گرامی‌تر از امت من در نـــزد تو وجـــود دارد، چنـــدان که ابرها را بر سر ایشان سایبان کردی و برای آنـان انگـبین و بلدرچین فرو فرسـتادی و دریا را برایشـان شـکافتی؟ خداوند جـلّ جلاله فرمـود:ای موسـی، مگر نمی‌دانی که برتـــری امّت محمد صـــلی الله علیه و آله بر دیگر امت‌ها همچون برتـری خـود محمّد صـلی الله علیه و آله بر دیگر آفریدگان من است؟ موسی عرض کرد: پروردگارا، کـاش آن‌ها را می‌دیدم. خداوند عز و جل به او وحی فرمـود:ای موسی، تو آنان را نخواهی دید؛ زیرا اکنون زمان پیدایش آن‌ها نیســـت، اما به زودی آنـــان را در باغ‌هـــای عـــدن و فـــردوس در حضـور محمّد خـواهی دید که در نعمت‌هـای

آن‌جا غوطه ورند و در خـــیرات و برکـــاتش آرمیده‌اند.ای موسی! آیا دوست داری کلام آن‌ها را به گـــــــــوش تو برسانم؟ موسی عرض کرد: بله‌ای معبود من. خداوند جل جلاله فرمــود: پس همچــون بنــده‌ای ذلیل که در بارگــاه پادشــاهی توانمند می‌ایســتد، در برابر من بایست و کمر خـــود را محکم ببند. موسی چـــنین کـــرد. از جـــانب پروردگارمان عز و جل ندایی برخاست که:ای امت محمد صلی الله علیه و آله! آن‌گاه همه آن‌ها که هنــوز در پشت پدرانشــان و رحم‌هــای مادرشــان بودند پاسخ دادند: لبیک اللّهم لبیک، لبیک لا شــریک لک لبیــک، إنّ الحمد و النعمة لک و الملک، لا شریک لــک، حضــرت فرمــود: پس خداوند این پاسخ را شعار حجّ قرار داد. ســپس پروردگارمــان عز و جل ندا داد:ای امت محمّد! حکم و قضای من برای شما این چـــنین است که مهـــرم بر خشـــمم پیشی گـــیرد و بخششم بر کیفــرم. پیش از آن‌که مــرا بخوانید شــما را پاسخ می‌دهم و پیش از آن‌که از من چـــیزی بخواهید به شــما ارزانی می‌دارم. هر یک از شــما مــرا دیــدار کند و شهادت دهد که هیچ خدایی جز الله نیســت، یگانه است و هیچ همتــایی نــدارد و محمّد صــلی الله علیه و آله بنــده و فرستاده اوست که در گفتارش راستگو و در کردارش بر حق است و علی بن ابی طـــالب، بـــرادر او و وصی و جانشین اوست که پــیروی از او همچــون پــیروی از محمّد صلی الله علیه و آله واجب است و اولیای برگزیده و پاک او که آورنده نشانه‌های شگفت خداوند و دلایل حجت‌های خداوند می‌باشند پس از آن دو، اولیای او هســتند، من او را به بهشت خـــود درآورم هر چند گناهـــانش به انـــدازه کف‌های روی دریا باشد. سپس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: چون خداوند عز و جل پیامبر ما محمد صــلی الله

علیه و آله را به پیــامبری بــرانگیخت، فرمــود:ای محمّد! «وَمَا كُنتَ بِجَـانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» [و تو در جــانب طــور نبودی آن دم که ندا درداديم]امت تو را به این ارجمنــدی؛ ســـپس خداوند عز و جل به محمّد صـــلی الله علیه و آله فرمـود: بگو: «الْحَمْـدُ للّـهِ رَبِّ الْعَـالَمِينَ» که مـرا در این برتری یگانه ساخت و به امت او فرمود: شما نـیز بگویید: «الْحَمْــدُ للّــهِ رَبِّ الْعَــالَمِينَ» که این فضــیلت‌ها را به ما اختصاص داد.

همه‌چیز درباره‌ی صورت فلکی شکارچی یا جبار

موقعیت صورت فلکی جبار در آسمان

جبـــار یکی از درخشـــان‌ترین و شـــناخته شـــده‌ترین صـــورت‌های فلکی در آســـمان شب است. این صـــورت فلکی که از زمـان باسـتان شـناخته شـده اسـت، بر روی استوای سماوی قـرار گرفته و دو سـتاره از ده سـتاره‌ی درخشان آسمان را در خود جای داده است.

شـــکارچی منطقه‌ای به انـــدازه‌ی 594 درجه مربع از آسـمان را اشـغال کـرده، و از لحـاظ انـدازه 26 امین صورت فلکی بـزرگ آسـمان است. این صـورت فلکی در ربع اول نیمکـره شـمالی قـرار گرفته و در عرض‌هـای جغرافیـــایی بین +85 و -75 قابل مشـــاهده است. شکارچی یک الگوی ساده برای کشف دارد و فقط کافی است در نیمکـره شـمالی به دنبـال سه سـتاره نزدیک به هم که یک خط را تشـــــکیل می‌دهند بگردید. صـــــورت فلکی‌های همسـایه نهـر، دو پیکـر، خرگـوش، تک شـاخ و گاو هستند. جبار به خانواده صورت فلکی جبار همـراه با سگ بزرگ، سگ کوچک، خرگوش و گاو متعلق است.

افسانه صورت فلکی شکارچی

در افسانه‌های یونـان باسـتان، اوریـون(شـکارچی)، پسر پوزئیدون و اوریل، دختر پادشاه کـرت بـود. در اودیسه‌ی هـومر، اوریـون به طـور اسـتثنائی بلند قد و با گـرزی غیرقابل شکست از جنس برنز توصیف شده است.

در یک افســانه، اوریـــون عاشق پلیـــادس، یکی از هفت خواهر(دختران اطلس و پلیون) شد. او شروع به تعقیب

آن‌ها کرد، اما زئوس (پادشاه خدایان) هفت خـواهر را از زمین بـیرون کشـید و در آسـمان‌ها قـرار داد. پلیـادس توسط خوشه ستاره‌ای معـروفی با همـان نـام، واقع در صـورت فلکی گـاو نشـان داده می‌شـود و هنـوز هم می‌توان شکارچی را که در حـال تعقیب هفت خـواهر در آسمان شب است، مشاهده کرد.

اکثر افسانه‌های مرگ اوریون شامل عقـرب هسـتند، اما داسـتان‌ها متفـاوت است. در یک افسـانه، اوریـون در مقابل آرتمیس(الهه شـکار) و مـادرش، ادعا کـرد که می‌تواند هر گونه جـانوری را بر روی زمین بکشد. الهه‌ی زمین این ادعا را می‌شـنود و یک عقـرب را به سـمت اوریون می‌فرستد که در نهایت موجب مرگ او می‌شـود. به همین دلیل است که صورت فلکی شـکارچی و عقـرب در دو سمت متضاد از هم قرار گرفته‌اند، بنابراین وقـتی عقـرب در آسـمان طلـوع می‌کنـد، شـکارچی در زیر افق غروب می‌کند و از عقرب پنهان می‌شود.

اوریـون در بسـیاری از فرهنگ‌ها شـناخته شـده است و تقریبا هر فرهنگی در زمین داستانی درباره‌ی این الگوی جعبه شـکل با خط زاویه دار متشـکل از سه سـتاره در مرکز آن دارد:

در افسـانه‌های سـومریان این صـورت فلکی ریشه در افسانه گیلگمش دارد. سومریان شـکارچی را با داسـتان قهرمان خود که با گاو آسمان (صورت فلکی ثور) جنگید، معرفی می‌کنند. در تصاویر نـیز شـکارچی اغلب در حـال حمله به یک گـاو نر نشـان داده می‌شـود اما همچنـان افسانه‌ای در یونان باسـتان نیست که چـنین داسـتانی را نقل کند.

بابلی‌ها در اواخر عصر برنز شکارچی را چوپان آسمان و مرتبط با آنو(خدای آسمان‌ها) می‌دانستند.

مصریان نیز این صورت فلکی را به ازیریس (ایزد مـرگ، تولد و زنـدگی پس از مـرگ) ارتبـاط می‌دادند. اوریـون همچـنین با اونـاس، آخـرین فرعـون سلسـله پنجم مصـرمرتبط است. بر طبق افسـانه، اونـاس به آسـمان سفر کـرد تا یکی از سـتاره‌های صـورت فلکی شـکارچی شـود. از آنجا که فراعنه بـاور داشـتند پس از مـرگ به ازیریس تبدیل می‌شوند، برخی از بزرگ‌تـرین معابد مصر مانند معبد جـیزه به گـونه‌ای سـاخته شـدند تا با الگـوی ستارگان شکارچی مطابقت داشته باشند.

ستاره اصلی صورت فلکی شکارچی

ستاره‌های اصلی صورت فلکی شکارچی

ستاره‌های اصلی در صورت فلکی شکارچی

ستاره بتا شکارچی (Rigel) β: این ستاره که با نام پای شـکارچی نـیز شـناخته می‌شـود با قـدر ظـاهری 0٫18 درخشـان‌ترین سـتاره شـکارچی وهمچـنین ششـمین سـتاره‌ی درخشـان آسـمان شب است. بتا شـکارچی یک ابرغول آبی است که در فاصله 772٫51 سال نوری قرار دارد. این ستاره 85000 برابر درخشـان‌تر از خورشـید و 17 برابر سنگین‌تر از آن است. حدود 10 میلیون سال از تولد این ستاره می‌گذرد و در نهایت به یک ابرغول سـرخ تبدیل خواهد شد.

سـتاره آلفا شـکارچی α به نـام ابط الجـوزا (Betelgeuse):ـ دومین سـتاره درخشـان صـورت فلکی

شکارچی و هشتمین ستاره درخشان در آسمان شب است. این ستاره یک ابرغول سرخ با قدر ظاهری 0٫42 است که حدود 643 سال نوری با ما فاصله دارد. ابط الجوزا در حدود 10 میلیون سال سن دارد که برای یک ابرغول سرخ مقدار زیادی نیست، اما به نظر می‌رسد به دلیل جرم بسیار با سرعت زیادی در حال تکامل است. به احتمال زیاد میلیون‌ها سال بعد این ستاره به شکل یک ابرنواختر منفجر خواهد شد که به دلیل فاصله‌ی کنونی آن از منظومه شمسی، به عنوان درخشان‌ترین ابرنواختر که در آسمان دیده می‌شود، ثبت خواهد شد.

ابط الجوزا بخشی از دو صورت واره مشهور زمستانی است: مثلث زمستانی و شش ضلعی زمستانی. دو ستاره‌ی دیگری که مثلث زمستانی را تشکیل می‌دهند، ستاره شباهنگ (شعرای یمانی) و شعرای شامی (درخشان‌ترین ستاره‌ها در صورت فلکی سگ بزرگ و سگ کوچک)، هستند.

مثلث زمستانی

مثلث زمستانی و شش ضلعی زمستانی

همان ستاره‌ها به همراه بتا شکارچی، دبران در صورت فلکی گاو، سروش در صورت فلکی ارابه ران و دو ستاره صورت فلکی دو پیکر(سر پسین و سر پیشین) شش ضلعی زمستانی را تشکیل می‌دهند.

ستاره گاما شکارچی به نام ناجذ (Bellatrix):ـ سومین ستاره درخشان شکارچی و 27 امین ستاره درخشان آسمان شب با قدر ظاهری 1٫64 است که در فاصله حدود 240 سال نوری قرار دارد. این غول آبی-سفید در

دسـته متغیرهـای انفجـاری طبقه بنـدی شـده و یکی از داغ‌ترین سـتاره‌هایی است که با چشم غـیر مسـلح دیـده می‌شود. ناجذ در طول چندین میلیون سـال، به یک غـول نارنجی تبدیل شده و در نهـایت یک کوتوله سـفید عظیم خواهد شد.

کمربند شکارچی: کمربند شـکارچی یکی از معروف‌تـرین صـورت واره‌ها در آسـمان شب است که از سه سـتاره درخشان زیر تشکیل شده است:

سـتاره دلتا δ به نـام منطقه (Mintaka):ـ غربی‌تـرین سـتاره در کمربند شـکارچی که یک سـتاره چنـدتایی در دسته بندی سـتاره‌های متغـیر گرفـتی است. این سـتاره کم نورترین ستاره در کمربند شکارچی و هفتمین ستاره درخشـان در صـورت فلکی است و 900 سـال نـوری با زمین فاصله دارد.

سه ستاره درخشان کمربند شکارچی و سحابی شعله

سه ستاره درخشان کمربند شکارچی و سحابی شعله

ستاره اپسیلون ε به نام نظام (Alnilam):ـ یک ابرغـول درخشان و داغ با قدر ظاهری 1٫70 که در فاصله 1300 سـال نـوری قـرار دارد. این سـتاره که 4 امین سـتاره درخشان شـکارچی و 30 امین سـتاره درخشـان آسـمان شب است، در مرکز کمربند شکارچی قـرار گرفته است. عمر تقریـبی سـتاره 4 میلیـون سـال است و به زودی تبـدیل به یک ابرغـول سـرخ و درنهـایت یک ابرنواخـتر خواهد شد.

ستاره زتا ζ به نام نطاق (Alnitak): نطاق شرقی‌ترین ستاره کمربند است. این ستاره یک سیستم ستاره‌ای با قدر ظاهری 1٫72 است که در فاصله 700 سال نوری قرار دارد.

ستاره کاپا شکارچی κ به نام شمشیر (Saiph): ششمین ستاره درخشان صورت فلکی با قدر ظاهری 2٫06 که در فاصله 720 سال نوری قرار دارد. کاپا شکارچی یک ابرغول آبی است و مانند بسیاری از ستاره‌های درخشان این صورت فلکی، این ستاره نیز زندگی خود را با یک انفجار ابرنواختری به پایان می‌برد.

ستاره آیوتا شکارچی ι به نام نائر السیف (Hatsya): یک سیستم ستاره‌ای با قدر ظاهری 2٫77 که در فاصله‌ی 1300 سال نوری از منظومه شمسی قرار دارد. این ستاره، درخشان‌ترین ستاره‌ی شمشیر شکارچی است و نوک شمشیر را نشان می‌دهد.

ستاره لاندا شکارچی λ به نام هقعه (Meissa): یک غول آبی با قدر ظاهری 3٫39 که در فاصله‌ی تقریبی 1100 سال نوری قرار دارد. این ستاره در واقع یک ستاره دوتایی است.

ستاره‌های پی شکارچی π: یک گروه از ستارگان پراکنده که سپر شکارچی را تشکیل می‌دهند.

اجرام عمیق آسمانی

سحابی شکارچی

سحابی شکارچی

منطقه ابر مولکـــولی شـــکارچی: این منطقه شـــامل گروهی بـزرگ از ابرهـای تـیره، سـحابی‌های انتشـاری و انعکاسی و ســحابی تاریک است که درفاصــله‌ی حـــدود 1500 تا 1600 ســال نــوری قــرار دارد. بســیاری از بخش‌هــای این منطقه مانند ســحابی شــکارچی با چشم غیر مسلح دیده می‌شوند. منطقه ابر مولکولی، بســیاری از اجرام عمیق آسمانی مشهور شـکارچی مانند سـحابی شکارچی، حلقه برنارد، سحابی شعله، سحابی سر اسب، مسیه 43 و مسیه 78 را در خـود جـای داده و طـول آن چیزی در حدود صدها سال نوری است.

خوشه 37

خوشه 37

خوشه 37 (NGC2169): یک خوشه ستاره‌ای باز با قدر ظاهری 5٫9 که در فاصله‌ی 3600 سال نوری از منظومه شمسی قـــــرار گرفته است. این خوشه در قـــــرن 17 میلادی و توسط یک ســتاره شـناس ایتالیـایی کشف شد. به دلیل شــباهت به عــدد 37، این دســته از ســتارگان، خوشه 37 نام گذاری شده‌اند.

ســحابی NGC 2023: یک ســحابی بازتــابی و یکی از درخشــان‌ترین منبع هیـدروژن مولکـولی فلوئورسـان که 1467 سال نوری از زمین فاصله دارد.

سحابی سرمیمون (NGC 2174): یک سحابی انتشـاری که در فاصـله 6400 ســال نــوری قــرار دارد و به خوشه ستاره‌ای باز NGC 2175 مرتبط است.

سحابی سر میمون

سحابی سر میمون

آسمان نمای شباهنگ این افتخار را دارد که با جدیـدترین متد آموزشـــی، مفـــاهیم پایه نجـــوم مانند آشـــنایی با منظومه شمسی، سیارات و صورت‌های فلکی را با توجه به سن مخـاطب و با بهـره گـیری از فناوری‌هـای جدید و شبیه سازی‌های سه بعدی آموزش دهد.

در این راســتا، تیم علمی شــباهنگ به منظــور معــرفی "صورت فلکی شکارچی و سگ کوچک" به دانش آموزان دوره اول ابتـــدایی، با نمـــایش انیمیشن سه بعـــدی شــکارچی در انتهــای برنامه و ارائه توضــیحات در حین نمـــایش، دانش آمـــوزان را با این صـــورت فلکی، افسانه‌های مربوط به آن و دانشمندان تاثیرگـذار در علم نجوم آشنا می‌کند.

همه دسیسه ابلیسی به قابیل منتقل شد/هابیلیـــــان و قابیلیان به موازات هم فعال هستند

اســـماعیل شـــفیعی سروســـتانی گفت: همه دسیسه ابلیسی به قابیل منتقل شد و بنی قابیل در زمین جـاری شـدند و از همـان جا دو رشـته به وجـود آمد: قابیلیـان وهابیلیـــان. این دو رشـــته به مـــوازات هم، همانند دو ارابه‌ای که در میدان مسابقه قرار می‌گیرنـد، پیش آمدند و تا همین روز هم در حال پیشروی هستند.

به گـزارش خـبرگزاری مهـر، در آخـرین روزها از مـاه انـدوهناک محـرم، کـانون پـرورش فکـری کودکـان و نوجوانـــان، در هشـــتاد و ششـــمین نشست از سلســـله «نشستهای فرهنگ مهدوی» میزبـان موعودیـان بـود. در این روز، دومین قســـــمت از کارگاه‌هـــــای تخصصی با موضوع «قبیله لعنت: سیر عمل ابلیس از آغـاز آفـرینش تا تشـکیل مجـامع مخفی» که با عنـوان «کاهنـان معبد جـادو» برگـزار شـد، با سـخنرانی اسـماعیل شـفیعی سروستانی به بار نشست.

سردبیر ماهنامه موعود، در ابتـدای این نشست بـار دیگر اهمیت پـرداختن به «قبیله لعنت» را بیـان کـرد و گفت: بدون شناسایی بنیادهای فکری و فرهنگی قـبیله‌ی لعنت و عمل این قبیله در زمین از روز نخست تا به امـــــروز، نمی‌توانیم قبیله‌ی رحمت را چنان که هست بشناسـیم یا امید داشـته باشـیم که با آنـان صـمیمانه پیوند بخـوریم. شخص شـخیص پیـامبر آخرالزّمـان، حضـرت محمّد(صـلی الله علیه و آله) به عنـــوان پیـــامبر رحمت شـــناخته می‌شـوند: «و ما ارسـلناک الّا رحمـةً للعـالمین» و این

عبـارت مخصـوص نـبیّ اکـرم (ص) است و همچـنین در ادعیه بـرای حضـرت ولیّ عصر(عجل الله تعـالی فرجه) عبارت رحمه للعالمین ذکر شده است.

حضرت خاتم اوصیاء، امـام مهـدی(ع) حلقه‌ی آخر از این قبیله‌ی رحمت هستند. ما، منتظر قـبیله‌ی رحمت و منکر قـبیله‌ی لعنـتیم و تـبرّی جسـتن از قـبیله‌ی لعنت، بـرای پیوسـتن به قـبیله‌ی رحمت ضـروری است. بـدون تـبرّی جستن از مظاهر کفر و شرک و نفاق، امکان پیوسـتن و نسبت یافتن با قبیله‌ی رحمت وجود ندارد.

امروزه، اختلاط و امتزاج وحشتناک حوزه‌های فرهنگی و تمدّنی، باعث شده است که در دریافتهایمان دچار نـوعی التقاط ذهنی شویم و سـره و ناسـره را از هم تشـخیص ندهیم.

جمـاعتی در حـالی که گمـان می‌کنند دارند از قـبیله‌ی رحمت سـخن می‌گوینـد، در حـال عمل بر مـدار قـبیله‌ی لعنت هستند. معلـوم است که اتّفـاقی افتـاده است. این اتّفـاق قبل از آن‌که بر روی صـفحه‌ی زنـدگی و صـحنه حیات رخ دهد، در جـان و ذهن اتّفـاق می‌افتـد؛ لـذا ابتـدا باید صـفحه‌ی دل و سـطح ذهن از این اختلاط و امـتزاج نجـات پیـدا کند تا در عمل از این امـتزاج و اختلاط نجـات بیابیم.»

قابیل وهابیل، سرسلسلة اهل لعنت و اهل رحمت

اسـتاد شـفیعی سروسـتانی، با پخش قطعه فیلمی درباره‌ی عرفان یهودیان، «کابالا» و ارتباط آن با علوم و موجودات ماورائی، سخن خود را اینگونه آغـاز کردند: در سـخنرانی قبل عـرض کـردم که بنیانگـذار معبد جـادو

«ابلیس» بود. این معابد در میـان عمـوم تمـدّن‌های کهن قابل شناسایی است.

وقـتی در صـبحگاه آفـرینش انسـان، مسـجد، به عنـوان سجده گاه حضرت آدم(ع) تأسیس شد، و ابلیس نومیدانه کمر همّت بست که آدم(ع) را اغـــوا کنـــد، وپس ازانکه سـبب شد که حضـرت ادم و حـوا از بهشت خداونـدی به زمین هبــوط کننــد، در دومین نقطه عطــف، کمر همّت بست تا دانه‌ی زهـــرآگین خـــودش را در کـــام و نهـــاد فرزندان آدم جایگیر کند. لذا، در پوسـتین قابیل وارد شد و باعث شهادت‌هابیل گردید.

بعد از آن‌که قابیل به جـای توبـه، به تمـامی به شـیطان روی کـرد، شـیطان به او سـاختن معبد را تعلیم داد. لـذا سـنگ بنـای معبد و سـنگ بنـای کهـانت، توسط ابلیس از مسیر قابیل گذاشته شد. ابلیس به قابیل القـاء کـرد که: «حال که قربانی تو پذیرفته نشـد؛ آتشی برافـروزو...». از طریق آن آتش و معبـــد، قابیل به پرســـتش ابلیس مشــغول شــد؛ به عبــارتی قابیــل، «اوّلین پرســتنده‌ی ابلیس» گشت و «نخستین معبد» نـیز به دست او سـاخته شد.

همه دسیسه ابلیسی به قابیل منتقل شد و بـــنی قابیل در زمین جـاری شـدند و از همـان جا دو رشـته به وجـود آمد: قابیلیـان وهابیلیـان. این دو رشـته به مـوازات هم، همانند دو ارابه‌ای که در میدان مسابقه قـرار می‌گیرنـد، پیش آمدند و تا همین روز هم در حال پیشروی هستند.

بــنی قابیل در برابر شــیث (هبه اللــه، وصــیّ حضــرت آدم(ع)) قرار گرفت. همه‌ی میراث نبوّت به شـیث رسـید

و سلسـلـه‌ی نبـوّت ادامه یـافت و هر نـبی میراثـبر نـبیّ بعدی شد تا این سلسله در زمین رسم و صفت‌هابیلی را منتشر کند و زیسـتن بر اسـاس قـبیله‌ی رحمت را ادامه دهد تا آخرین وصیّ رسول خدا(ص)، حضرت صاحب الامر (عج)، چنانکه می‌دانیـد، امـام طومـار حیـات ابلیسی را برمی چینند و به بدعت قابلیان خاتمه می‌دهند.»

موجودات ماورائی در میان اقوام بین النّهرین

مدیرمسـئول مؤسسه موعـود با تأکید بر این موضـوع که سلسـله قابیلیـان و قابیل صـفتان، در میـان اقـوام کهن باسـتانی ادامه پیـدا کـرده است. تـاریخ حیـات انسـان بر زمین را به دو دوره ماقبل تاریخ و دوره تاریخی تقسـیم کردند. ایشان چهار منبع بـرای به دست آوردن اطلاعـات راجع به وضع انسـان در ادوار ماقبل تـاریخ معـرفی نمودند:

الف) «منابع آسمانی وحیانی»؛

ب) دریافت‌های اسـاطیری از افسـانه‌ها و اسـطوره‌های کُهن؛

ج) یافته‌های باستان شناسانه؛

د) گمانه زنی‌های مورّخین.

سـپس بیـان کردند که هر چهـار منبـع، به ما یـادآوری می‌کنند که «در تـاریخ کُهن، عمـوم تمـدنهای باسـتانی بـزرگ یعـنی ایـران، یونـان، مصـر، هند و چین، با عـوالم مـاورائی و موجـودات سـاکن در عـوالم مـاورائی مواجه بودند. به عبارت دیگر، در تمامی این منابع تاکید می‌شود که از روز نخست، دوشادوش انسـان، موجـودات دیگـری

نیز وجود داشته انـد؛ موجـوداتی که صـاحب علم و خـرد، تحـرّک، عواطف و اختیارنـد؛ امّا با انسـان‌ها یک تفـاوت ظریف دارند: نادیدنی هستند.»

اسـتاد شـفیعی سروسـتانی در ادامه سخنانشـان اشـاره کردند که پس از طوفان سراسری در زمان نبوت حضرت نـوح(ع)، ایشـان، زمین را بین سه پسرشـان تقسـیم کردند. زمین سیاهان مانند «زنج» و «حبشه» و «نوبه» و «بربر» و جزایر آن را به حـام بخشـیدند. «عـراق» و «خراسـان» و «حجـاز» و «یمن» و «شـام» و «ایـران»، نصـیب سـام گردید و منـاطق «تـرك» و «سـقلاب» و «یأجوج و مأجوج» تا «چین» به یافِث رسید.

سخنران نشست آنگاه با استفاده از منـابع تـاریخی بیـان کردند که مهمـترین منـاطقی که در آن‌ها تمـدنهای باستانی شکل گرفت، در سـرزمین «بین النهـرین» بـود. ایشان با بیان تمـدنهای موجـود در این سـرزمین و بیـان تاریخ سـیطره و حیاتشـان در آن، بیـان کردند که در کتب تاریخی و یافته‌های اسـاطیری همـواره این موضـوع ذکر شده است که ساکنان این سرزمین، دسـتی در اسـتفاده از علـوم غریبه داشـتند. ایشـان علـوم را به دو بخش عمـده‌ی «جَلیِّه (آشـکار)» و «خُفیِه (پنهـانی= علـوم غریبه)» تقسیم کردند و دربـاره‌ی وضـعیت امـروز علـوم غریبه در جوامع قدیم و جدید توضیح دادند:

«این دو دسـته از علـوم در میـان همه‌ی اقـوام وجـود داشته اند؛ این علوم مکتوب و مدوّن بوده‌اند و عالمـان و متخصصینی نیز داشـتند و در انـواع حوزه‌ها شـاخه بنـدی شـده بودند. شـاخه‌ای از آن علم کیمیا است که این علم،

پدر علم شیمی است. از انواع دیگر این علم می‌تـوان از سیمیا، لیمیا و علم تسخیرات نام برد.

امروزه، ظـاهراً از این علـوم کمـتر گفت و گو می‌شـود؛ امّا علوم خُفیـه، نه تنها از بین نرفته‌انـد، بلکه با بررسی زمـان حاضـر، درمی یـابیم که بخش بـزرگی از اتّفاقـات جهان که که تعیین کننده‌ی بسیاری از حوادث اجتماعی و سیاسی جهـان امـروز اسـت، از میـان لانه‌هـای مخفی کسـانی درمی آید که مشـغول علـوم غریبه اند: پنهـان، بی‌صدا؛ امّا موثر.

در هر صـورت اقـوام با منـابع مـاورائی رو به رو بودند. یکی از محقّقین «تاريخ جـادوگري» دربـارة مواجه بـودن اقوام ساکن در تمدّنهاي کهن با موجـودات مـاورائي مي نويسد: اين اقـــوام با گونههـــاي مختلف اين موجـــودات روبهرو بودهاند: اشباحی که ساکن زیرزمین بودند، خون آشـامهایی که از میـان مردگـان میگریختند و به زنـدهها حمله میکردند... دیوهـــای شـــریری که حـــاکم شـــبهای بیابانها، مغاکها، دریاها، کوهها، مردابها و بادهای جنـوب بودند و بـــالأخره بختکهـــای نر و مـــاده و کابوســـهای وحشـتناکی که با خـود داشـتند... گذشـته از این دیوهـای بدخواه که حاکم بر افکار مردم و طالب قربانی و نیایش از آن‌ها بودند، اعتقاد به ارواح نیک هم در میـان دانایـان تمـــدّنهای باســـتانی رواج داشت که آن‌ها همیشه آمـــادة یاری رساندن به دیوزدگان بودند...»

همه این موجودات در زنـدگی اقـوام وجـود داشـتند و در کنار آن‌ها زندگی می‌کردند و در حیات آن‌ها مـــؤثّر بودند. ما وقتی همه‌ی منابع اقوام پیشـین را مطالعه می‌کـنیم،

می‌بینیم که ساکنان تمدن‌های کهن، در زندگی خود با این موجودات بسیار درگیر بوده‌اند.»

کاهنان، واسط میان اقوام و نیروهای ماورائی

در ادامه این همایش، تصاویری مربوط به معابد شرق آسیا به نمایش درآمد که در آن افرادی مشغول وردخوانی بودند. نویسنده و محقّق آثار فرهنگی، در ردگیری نشانه‌های ابلیس در میان اقوام کهن، به نکته‌ای اشاره کردند و آن، این بود که با وجود تفاوت‌های سنّت‌های این اقوام با یکدیگر، در میان آنان، چند نکته‌ی مشترک وجود داشت که مورد تأیید مورّخین و اسطوره شناسان نیز هست:

1. قبول این‌که موجودات ماورائی وجود دارند؛
2. این موجودات از توانایی‌های ویژه‌ای برخودارند؛
3. امکان ارتباط با این نیروهای ماورائی وجود دارد؛
4. این علوم (غریبه) به افراد مدد می‌دهد که با این موجودات ارتباط برقرار کنند؛
5. وقتی ارتباط برقرار بشود، مشارکت و همکاری و پیوندی میان اینان (که تلاش می‌کنند ارتباط برقرار کنند) و نیروهای ماورائی ایجاد می‌شود و...

اقوام کهن، گاهی از این موجودات احساس خطر می‌کردند و به خاطر «دفع خطر»، متوسّل به این علوم می‌شدند و گاهی با «مشارکت» با این موجودات، برنامه‌های خاصّی را در زندگی فردی و اجتماعی شان

به مـورد اجـرا می‌گذاشـتند. عامل واسط میـان سـاکنان این تمـدّن‌ها و این عـوالم، «کاهنـان» بودند که از مسـیر علوم غریبه گذر می‌کردند.»

ردّ پای ابلیس در میان اقوام کُهن

سـخنران هشـتاد و ششـمین نشست مهـدوی، بـاقی نشست را به معـرفی اقـوام، بیـان اعتقـادات آن‌هـا، پیشـینه، ویژگیهـای خُلقی آن‌ها و شناسـایی نشـانه‌های عمل قبیله‌ی لعنت در میان این اقوام کهن (بابل، یونان، ایـران، هند و مصر) اختصـاص دادند. ایشـان در طی همـایش، اسـلایدهای فیلم و عکس بسـیاری را بـرای مستند کردن بیشتر سخنرانی به نمایش گذاشتند.

اسـتاد شـفیعی سروسـتانی با تأکید بر این موضـوع که نشست، اختصاص به سیر عملکـرد ابلیس دارد و منظـور از موجـودات مـاورائی، در این نشسـت، موجـودات مـاورائی غیررحمـانی اسـت، به سـراغ «بابل» رفتند. در این گزارش، ما به اجمال درباره‌ی این اقوام و شناسایی عمل ابلیس خواهیم گفت؛ می‌توانید بـرای اطلاع یـافتن از مشروح آن، در ماه‌های آینده، پیگیر لوح فشـرده‌ی این نشست باشید.

1. بابل

بابلیان را به عنوان پیشـتازان علـوم غریبه شـناخته انـد؛ کهن‌ترین تمدّن مربوط به بابل است و این قـوم ارتبـاط بسیار تنگاتنگی با موجودات ماورائی داشتند. اینها همان کسانی بودند که حضرت ابـراهیم(ع) را به آتش انداختند. از مشهورترین بناهای آن‌ها، «بـرج بابل» است. معـروف است که نمرود این برج هفت طبقه را ساخت تا با خدای

ابـــراهیم(ع) مبـــارزه کند. لازم به ذکر است که تعـــداد طبقات، رنگ هر طبقه و شکل قوس این بــرج همگی در ارتباط با علوم غریبه و برای تسهیل ارتباط با موجودات ماورائی است.

«هیچ تمدّنی از لحاظ پایبند بودن به اوهام و خرافات، به پای تمدّن بابلی نمی‌رسد هر حادثه از ولادت غیرطـبیعی گرفته تا اشـکال مختلف مــرگ- را کاهنــان با تعبــیرات ســحری و فوق‌الطّبیعه مـــورد تفســـیر و تأویل قـــرار می‌دادند. حرکت‌هـــای آب رودخانه و اشـــکال مختلف ســتارگان و خواب‌ها و کارهــای غــیر عــادی انســان و جانوران، همة چیزهایی بود که کارشناسـان در این امـور از روی آن‌هـــا، آینـــده را پیش‌بیـــنی می‌کردند.» (ویل دورانت، «تاریخ تمدّن»)

کهن‌ترین خـدایان بابلیـان، خـدایان نجـومی بودنـد؛ مانند آنو، گنبد نیلگون، شمش، خورشید، ننار، ماه، بل یا بعـل، یعــنی زمین که همة بابلیــان پس از مــرگ به ســینة آن بازمی‌گردند.

1. ایران

هرچند ابتلای ایرانیان باستان به علوم غریبه، به اندازه‌ی «مصر» و «بابل» نیست؛ امّا این سـرزمین نـیز مـبرّی از ارتباط گیری با نیروهای ماورائی شـیطانی نبـوده است. چنانچه در شاهنامه در ماجرای «سیاوش» از کاهنان، که با نام «مُغ» در ایـران شـناخته می‌شـد، یـاد شـده اسـت؛ ولی در همانجا ذکر شـده است که تنها افـراد «شـرور و شیطانی» با جادو ارتباط دارند. در «شـاهنامه»،، ضـحّاك مــاردوش به عنــوان اهل جــادو معــرّفي مي‌شــود که

سـپاهيان جـادويي را جمع‌آوري مي‌كند و در سـرزمين «جادواستان» زندگي مي‌كند.

واژة يـاتو كه در قسـمت‌هاي مختلف «اوسـتا» ديـده مي‌شـود به معنـاي جـادو است اين واژه در اوسـتا، به شـدّت تمـام بر ضـدّ آن سـخن رفته و از گناهـان بـزرگ شمرده شده است.

در آثـار پژوهشـگران غـربي، از «مُغـان»، به عنـوان نخسـتين جـادوگران يـاد شـده است و آنـان را پيشـواي جادوگران جهـان به شـمار آورده‌اند. تا جـايي كه به بـاور بسـياري از پژوهنـدگان، واژة (Magic)ـ يا «مگـوس» با مغان و مجوس در پيوند و از آن بر آمده است. تعداد زياد آتشكده‌هايی كه در ايران وجود دارد، نشانگر وجود همان معابـدی است كه مغـان در آنجا با نيروهـای مـاورائی ارتباط می‌گرفتند.

1. مصر

مصر از مهمترين سـرزمين‌های مرتبط با «جـادو» است. سرزمينی كه حضرت موسی(ع) در آن به مقابله با سـحر برخاست و با فرعـون، كه در اطـرافش همه سـاحر و جادوگر بودند، مبارزه كرد. كاهنـان مصـری همه‌ی رمـوز سـاحری را می‌دانسـتند و علـوم غريبه را كامل كـرده بودند. گويا يكی از شـعبه‌ها و نماينـدگی‌های شـيطان در مصر بود و الان هم مصر از مهم‌ترين امـاكن مـورد توجّه سـاحران و جـادوگران، و همچـنين مـورد توجّه سـران مجامع مخفی فراماسونری است.

وقتی بنی اسرائيل در مصر سالها با مصريان هم نشـين شدند، بسياری از رموز سحر را از آنـان يـاد گرفتند. نـزد

آن‌ها سحر و جادوی بسیاری دیدند. به همین دلیل بود که «سامری» که پیشه‌ی خودش ساحری بـود، گوسـاله را با سحر زنده جلوه داد و مردم را بدین طریق فریفت. قـوم بنی اسرائیل را، که معجـزات بسـیار عظیمی از حضـرت موسی(ع) دیـده بودنـد، جز به وسـیله‌ی سـحری بـزرگ نمی‌شد فریب داد.

مردم مصری اعتقادات بسیار مختلف و خـدایان متعـدد و آلودگی شدیدی به علوم غریبه داشتند. منـابعی که در آن زمان در مصر موجـود بـود، توسط کاوشـگران و باسـتان شناسـان اروپـایی، امـروزه به اروپا علی الخصـوص انگلیس منتقل شده است.

از مهم‌تـرین ابـنیه‌ی مرتبط با علـوم غریبه در مصر می‌توان از اهرام نام برد که رموز آن هنوز برای بسیاری از افراد شناخته نشده است.

1. یونان

این کشور در زمره‌ی سرزمین‌های کهن است. بزرگترین و بیشـترین تعـداد معابد در یونـان وجـود دارد. معابد بسیاری از خدایان متعدد یونانیان در این سرزمین وجـود دارد و تا امروز نیز باقی مانده است. کـوه المپ، یکی از این معابد است و مسـابقات المپیک از مسـابقاتی است که از دوران باستان باقی مانـده است و ریشه در همـان خدایان متعدد کوه المپ دارد.

یونانیـان معتقد بودند: خـدایان با همـدیگر آمیخته‌اند و از زاد و ولد آن‌ها، انسان‌ها به وجود آمدند.

ویل دورانت می‌نویسد: «یونانیان می‌پنداشتند که حوادث زنـدگی بسـته به اراده‌ی شـیاطین و ارواح خـدایان دارد؛ پس برای آگاهی از اراده‌ی شیاطین و ارواح و خدایان به غیبگویـــان و ســـتاره شناســـان و کاهنـــان مراجعه می‌کردند... دین در اخلاق مــردم یونــان تــاثیر چنــدانی نداشت؛ زیرا دین یونـانی از آغـاز مجمـوعه‌ای از مراسم جــادویی بــوده است. از همــان آغــاز برگــزاری درست تشریفات سنّتی بیش از پاکی انسان نقش داشـته است. خــدایان آســمانی و زمیــنی در یونــان از لحــاظ عفّت و نجـابت و شـرافت سرمشق خـوبی بـرای مـردم یونـان بودند!»

1. هند

ســرزمین هند ســرزمین آکنــده از جــادو و معابد است و همه‌ی آنچه مجموعه عقاید معبدی در نظر دارد، در میـان اقوام هندی می‌توان یافت. حلقه‌ی واسط میان اقوام و نیروهای ماورائی، کاهنان بودند و به عنوان چشم بینــای مــردم عمل می‌کردند و به شـکل برنامه ریــزی شــده‌ای همه‌ی خلقیـــات قـــبیله‌ی لعنت را میـــان مـــردم منتشر می‌کردند.

در انتهـای این گـزارش یـادآور می‌شـویم که سلسـله‌ی جدید از نشست‌های موعود با موضوع «قـبیله‌ی لعنت» با سـخنرانی اسـتاد اسـماعیل شـفیعی سروسـتانی، که دو قسمت از آن سـپری شـده اسـت، در ماه‌هـای آینـده نـیز ادامه خواهد داشت.

هواپیماها چگونه پرواز می‌کنند؟

امروز می‌خواهیم برایتان توضیح دهیم که هواپیما چگونه پرواز می‌کنند. در واقع بسیاری از افراد هستند که برایان این سوال تا به حال پیش آمده باشد که یک هواپیما با آن همه سنگینی چگونه می‌تواند بر روی هوا بماند و سقوط نکند و اصلا فرآیند پرواز چگونه است. حال با ما در الی گشت همراه باشید تا به اتفاق یکدیگر بررسی کنیم که هواپیما چگونه پرواز می‌کند.

هواپیما

درباره‌ی پرواز هواپیما، فرمول هـ-ای ساده‌ای وجود دارد که حتی با استفاده از فیزیک اول دبیرستان هم می‌توانید آن را درک کنید و لی احتمالا درحال حاضر همه آن‌ها را فراموش کرده اید اما اشکالی ندارد ما به زبانی ساده برای شما توضیح خواهیم داد. اولین چیزی که باید بدانید این است که اولین قانون تاثیرگذار این است که تقابل چندین نیروی فیزیکی با یکدیگر، نقش کلیدی و اصلی در کل عملیات عجیب پرواز را ایفا می‌کند. دانستن این اصطلاحات و معانی ان‌ها به شما کمک می‌کند تا بهتر این مکانیسم را درک کنید:

مکانیزم پرواز

نیروی پسار: به نیرویی می‌گویند که مقاومت هوا را قبل از شروع به حرکت توسط نیروی رانش که به آن تراست نیز می‌گویند، خنثی شود.

رانش: در واقع نیرویی است که هواپیما را به سمت جلو هدایت می کند. بر خلاف نیروی گرانش، این نیرو توسط موتورهای هواپیما تامین می‌شود.

لیفت: این نیرو در هواپیما وقتی تولید می شود که هوا به علت فرم خاص بال‌های هواپیما، بدنه را به سمت بالا هل می دهد.

ایرفول: برشی از سطح مقطع بال هواپیماها. ایرفول‌ها در واقع با عبور جریان هوا از دو طرف هواپیماها سبب می‌شوند که فشار در سطح بالایی بال‌های هواپیما کاهش پیدا کند و فشار در سطح پایینی بال‌ها بیشتر از سطح بالایی آن‌ها شود و در نتیجه، هواپیما به سمت بالا حرکت می‌کند.

نیروی جاذبه: نیرویی که هر چیزی بر روی این کره خاکی را محکم و ثابت به خود میخ چسباند و همه چیز را به سمت خود جذب می‌نماید.

اوج گرفتن هواپیما

حال به این می‌پردازیم که هواپیما چگونه از نظر فیزیکی پرواز می‌کند؟ یک هواپیمای در حال حرکت، با این که مکانیزمی شبیه به ماشین در حال حرکت دارد ولی نتیجه‌ی حاصل از مکانیزم آن‌ها متفاوت است. حرکت‌های هواپیما در واقع در حول 3 مرکز و اهرم مختلف هواپیما و از طریق سطوح کنترلی مخصوص که فقط خلبان به آن دسترسی دارد و در کل کنترل هواپیما از طریق همان اهرم هواپیما را هدایت می‌کند.

لندینگ

حرکت‌هـــای حول اهـرم هواپیما که با چرخش یا رول هواپیما از طریق بال‌های هواپیما انجام می‌شود. در واقع آن‌ها باعث می شوند که هواپیما به دور جهتی که دماغه‌ی هواپیما به سمت آن می رود، بچرخد. این حرکت، چرخش نامیده می شود که البته نباید آن را با حرکت دور زدن هواپیما بر روی زمین، اشتباه گرفت.

برای حرکت هواپیما بر دور محور چرخش، خلبان اهرم هدایت هواپیما را در جهت چرخش چپ یا راست حرکت می دهد و با آن کار در واقع می تواند به سمت چپ یا راست برود. چرخش محور عمودی هواپیما که با انحراف از مسیر نامیده می شود و توسط سکان متحرک عمودی دم هواپیما کنترل می شود. یک هواپیما بلافاصله نسبت به حرکت سکان عمودی متحرک عکس العمل نشان می‌دهد. در هواپیماهای جدید، با چرخ‌های قابل گردش هواپیما مرتبط می باشد.

حرکت حول محورعرضی‌هواپیما این اجازه را می‌دهد تا به سمت پایین و یا به سمت بالا پرواز نماید. هنگامی که اهرم هدایت هواپیما را به سمت عقب بکشید، هواپیما به سمت بالاحرکت خواهد کرد و هنگامی که آن را به سمت جلو فشار دهید، هواپیما حرکتی به سمت پایین خواهد داشت. نیروهای وارده به محض این که شما شروع به مانور دادن و تغییر مسیرسریع می‌کنید، در سرعت های بالا فشار وارد می‌شود و اهرم فشارها آشکار می شوند.

مکانیزم پرواز

بگذارید ساده‌تر بگوییم، در واقع هواپیما به یک شیوه‌ی کاملا ماهرانه هوای عقب خود را تنها به سمت پایین نمی‌راند. هر بال هواپیما از طریق ایجاد یک جریان حلقوی و چرخشی در باد که مکانیسمی شبیه به یک گردباد را ایجاد می‌کند، باعث می‌شود فشار وارده به عقب هدایت شود. دقیقا یک ماشین با سرعت بسیار بالا را تصور کنید که از کنار شمارد می‌گذرد و در شما احساسی شبیه به مکیده شدن توسط جاروبرقی را می‌هد.

البته شما هر وسیله‌ای را که برانید باید این قدرت را داشته باشید که مسیر خود را تغییر دهید. در اصطلاح علمی تغییر مسیر سفر یعنی تغییر در شتاب وسیله و این برابر با تغییر سرعت در یک جهت معین است. اما وقتی که در هواپیما هستید، به دلیل تماس نداشتن با زمین هیچ نیروی مایلی به مرکز برای راندن حول محور یک دایره وجود ندارد. برای راندن هواپیما این امر لازم است که اهرم‌های هواپیما بر روی هم انباشته شوند و این به این صورت است که هواپیما به سمتی خم شده و یک بال پایین‌تر و یک بال بالاتر قرار گیرد.

بالا رفتن هواپیما در یک زاویه نیز اتفاق می‌افتد و اگر بیشتر به سمت بالا حرکت کند، گرانش بیشتری رخ می‌دهد. البته همیشه حرکت به سمت جهت خاصی نیست و برخی از حرکت‌ها به سمت طرفین است. حرکت هواپیما به سمت طرفین در واقع نیروی مایل به مرکزی را به وجود آورده که باعث هواپیما در یک محور حرکتی می‌شود.

تیک آف

برای حفظ تعادل هواپیما نیز مکانیزم به این صورت است که حرکت رو به بالای هواپیما در حالت طبیعی، در مقایسه با حرکت به سمت طرفین خود در کمتر است و از این رو امکان کمتری هم برای متعادل کردن وزن هواپیما برای آن وجود دارد.

از همین روست که چرخاندن هواپیما در یک دایره باعث از دست دادن ارتفاع می‌شود و این در حالتی اتفاق می‌افتد که خلبان آن فشار را به شکل دیگری در جایی دیگر جبران کند. به طور مثال به مکانیزم استفاده از سطوح کنترل پرواز در عقب هواپیما برای افزایش زاویه برخورد و افزایش تعداد حرکت‌های بالا رفتن هواپیما اشاره کرد و در این صورت است که شما هواپیمایتان را خیلی وقت است که خود را در هواپیمای در حال پرواز می‌بینید.

پرواز هواپیماها

پرواز انسان‌ها در زندگی مدرن امروزی موضوع چندان قابل توجهی نیست. همگی ما از نقطه‌ای از جهان به نقطه‌ای دیگر با هواپیما پرواز می‌کنیم ولی به ندرت پیش می‌آید که چگونگی این فرآیند فکر کنیم. در حالیکه یک قرن پیش این توانایی فوق العاده توسط برادران رایت به تازگی کشف شده بود و قطعاً باعث شگفت زدگی آن‌ها و تمامی جهان گردید. اختراع هواپیما به درستی یکی از بزرگ‌ترین اختراعات در تاریخ بشر لقب گرفته است. در این مقاله از مجله‌ی ایرپلین تیکت به بررسی نحوه‌ی کار هواپیماها می‌پردازیم.

نحوه‌ی کار هواپیماها

اگر هواپیمایی را در حال برخاستن از زمین و یا فرودآمدن تماشا کرده باشید احتمالاً بیشترین چیزی که توجهتان را جلب کرده صدای موتورهای آن بوده است. موتورهای جت که لوله‌های فلزی بلندی هستند و از مقادیر زیادی هوا و سوخت استفاده می‌کنند بسیار پرسر و صداتر و قدرتمندتر از موتورهای پره‌ای عمل می‌کنند.

ممکن است فکر کنید موتورها اجزای کلیدی برای به حرکت درآوردن هواپیما هستند ولی اشتباه می‌کنید. هواپیماها حتی بدون موتور هم می‌توانند پرواز کنند، همانطور که گلایدرها و حتی هواپیماهای کاغذی بدون موتور پرواز می‌کنند.

اگر نحوه‌ی پرواز هواپیماها برای شما جـذاب است ابتـدا باید تفـاوت بین موتـور و بـال و وظـایفی که هرکـدام برعهـده دارند را درک کنید. موتورهـای هواپیما بـرای به جلو راندن آن در سـرعت‌های بـالا طـراحی شـده‌اند. این سرعت به هوا اجازه‌ی جریان پیدا کردن بر روی بال‌ها را می‌دهد و همین موضوع باعث راندن هوا به سمت پـایین شده و نیروی بلند کننده‌ای به نام نـیروی بـرآر یا لیفت (lift) تولید می‌کند. این نیرو بر وزن هواپیما غلبه کرده و آن را در آسـمان نگه می‌دارد. بنـابراین این موتـور هواپیماست که آن را به جلو می‌راند در حالیکه بال‌ها آن را به بالا حرکت می‌دهند.

برای تحقق پرواز، هواپیماها باید از چهـار نـیروی اصـلی آیرودینامیک1 یعنی نیروی برآر، وزن، تراست یا رانش و درگ یا نیروی پسار بهره بجویند. می‌توانید آن‌ها را مانند بـازوان هواپیما در نظر بگیرید که هواپیما را در آسـمان نگه می‌دارند و هر کـدام آن را به جهت متفـاوتی هل می‌دهند.

ابتدا دو نیروی رانش و پسار را بررسی می‌کنیم. نـیروی رانش یا تراست (Thrust) چه توسط ملخ هواپیما و چه توسط موتور جت تولید شود نـیروی آیرودینـامیکی است که هواپیما را به جلو می‌کشد و یا هل می‌دهد. نـیروی آیرودینـامیکی مخـالف آن نـیروی پسـار یا درگ (drag) است. اگر هنگـامی که در اتومبیل در حـال حـرکت قـرار دارید دست خـود را از پنجـره بـیرون بگیرید می‌توانید تا حدودی نیروی پسار را درک کنید. مـیزان نـیروی پسـاری که دست شـما تولید می‌کند بسـتگی به انـدازه‌ی دسـت، سـرعت ماشـین و چگـالی هـوا دارد. در واقع پسـار به

نیرویی گفته می‌شود که در جهت بازداشتن اجسام از حرکت در درون سیالات کار می‌کند. هواپیمای مسافربری همیشه به یک دلیل ارابه‌های فرودش را بعد از برخاستن از زمین جمع می‌کند و آن دلیل چیزی نیست جز کاهش نیروی پسار.

برای این‌که پرواز هواپیما محقق شود همیشه باید نیروی تراست یا رانش مساوی و یا بیشتر از نیروی پسار باشد. اگر به هر دلیل نیروی پسار بر نیروی رانش فزونی یابد سرعت هواپیما کاسته می‌شود. برعکس آن هم محقق است؛ اگر نیروی رانش زیادتر از نیروی پسار شود سرعت هواپیما افزایش پیدا می‌کند.

هر چیزی در جهان وزنی دارد و محصولی است ساخته شده از جرم و نیروی جاذبه. نیروی وزن که همان شتاب گرانشی اعمال شده به جرم هواپیما از جانب زمین است هواپیما را به پایین می‌کشاند. در واقع نیروی وزن همان نیرویی است که با بلندشدن هرچیزی از زمین مخالفت می‌کند. نیروی مخالف وزن نیروی است به نام برآر یا لیفت (lift)ـ که هواپیما را مستقیماً به طرف بالا هل می‌دهد و در آسمان نگه می‌دارد. این نیرو از طریق استفاده از بال‌ها ایجاد می‌گردد.

چگونه بال‌ها نیروی برآر تولید می‌کنند؟

نیرو زمانی ایجاد می‌شود که جریان حرکت یک سیال توسط جسمی سخت و جامد شکسته شود. بال هواپیما جریان هوا را به دو جهت تقسیم می‌کند: بالا و روی بال - پایین و زیر بال. بیشتر بال‌های هواپیما از سطح بالایی منحنی شکل و سطح تحتانی صاف‌تری ساخته

شده‌اند. زمانی که جریان سیال هوا در قسمت فوقانی شیئی با مانعی برخورد کند (مثل افزایش زاویه‌ی بال) مسیرش باریک‌تر شده و جریانش سرعت می‌گیرد. به محض این‌که مانع پشت سر گذاشته شود مسیر عریض‌تر شده و جریان دوباره کاهش پیدا می‌کند. اگر تابحال شلنگ آب را با دستتان فشار داده باشید این قانون ساده را در عمل دیده اید. با گرفتن شلنگ، مسیر جریان آب باریک شده و سرعت مولکول‌ها افزایش می‌یابد. وقتی فشار را از شلنگ بردارید متوجه می‌شوید که جریان آب به حالت قبلی اش باز می‌گردد.

زمانی که هوا به طرف سطح فوقانی منحنی شکل بال هواپیما هجوم می‌برد مجبور است نسبت به جریان هوای قسمت تحتانی بیشتر جریان یابد پس لازم است سریع‌تر حرکت کند (تا بتواند فضای بیشتری را در زمان کمتری پوشش دهد). بر اساس قانونی از آیرودینامیک به نام "قانون برنولی"2 هوای با جریان سریع‌تر نسبت به هوا با جریان کندتر فشار کمتری دارد، بنابراین فشار قسمت فوقانی بال‌ها نسبت به قسمت تحتانی کمتر بوده و همین عامل باعث تولید نیروی برآر که هواپیما را به بالا حرکت می‌دهد می‌گردد.

ناوبری هوایی

بعد از آشنایی با چهار نیروی اصلی در فیزیک و چگونگی استفاده از آن‌ها در هواپیما، قطعاً نوبت به بررسی ناوبری هوایی است. هواپیماها چگونه در آسمان دور می‌زنند؟ چطور به ارتفاع بالاتری می‌روند؟ و در نهایت چطور بر زمین فرود می‌آیند؟

در ابتــدا به مفهــوم زاویه‌ی حمله می‌پــردازیم. زاویه‌ی حمله یا تکاشــیب (Angle of Attack)ـ یا آلفا (α)ـ یک اصــطلاح هوانــوردی است که زاویه‌ی بــدنه‌ی هواپیما و بال‌های آن‌را با مسیر حرکت کنـونی آن توصـیف می‌کند. هر چقدر زاویه‌ی حمله بیشــتر باشد نــیروی بــرآر بیشــتر می‌شــود. جــالب است بدانید بــرای یک هواپیما افــزایش ارتفاع آسان‌تر از پــرواز در یک ارتفـاع ثـابت است. بـال معمولی هواپیما لازم است زاویه‌ی حمله‌ای منفی داشته باشد تا به نــیروی بــرآر صــفر برسد. این حــالت بال‌ها نیروی پسار بیشتری را به دنبال دارد و لازم است نیروی رانش افزایش داده شود.

به طور کلی بال‌ها در بیشتر هواپیماها به نحوی طراحی می‌شوند که میزان مناسـبی از نـیروی بـرآر را در طـول پــرواز هواپیما تولید کنند (که با حــداقل نــیروی پســار همــراهی کند). اگرچه زمــانی که هواپیماها در حــال برخاســتن یا فرودآمــدن هســتند ســرعت آن‌ها تا 322 کیلومــتر بر ســاعت تقلیل می‌رود. این تغیــیر بــزرگ در بال‌ها به این معنی‌ست که شکل متفاوتی از ایرفویل3 (airfoil)ـ احتمـالاً خـدمت بهـتری به هواپیما می‌رسـاند. اشـکال ایرفویل بسـتگی به هواپیما متفـاوت اسـت، اما خلبان‌ها شکل ایرفویل را از طریق فلاپ و اسلات تغیــیر می‌دهند. قبل از این‌که به ادامه‌ی مراحل بــپردازیم بهـتر است با تعاریف این دو واژه آشنا شویم.

فلاپ (Flap):ـ اگر هنگـام پــرواز با هواپیما کنـار پنجـره نشسته باشید و به بـال هواپیما نگـاه کنید قبل و در حین فرود سطحی از بـال هواپیما خـارج می‌شـود و مسـاحت آن‌را افــزایش می‌دهد. این ســطح را فلاپ می‌خــوانیم.

همانطور که گفتیم فلاپ‌ها سطح بال را افزایش می‌دهند. این افزایش سطح باعث افزایش جریان هوا در زیر بال هواپیما شده و هواپیما را وادار به بالا رفتن می‌کند. معمولاً از فلاپ‌ها هنگام فرود استفاده می‌شود اما در شرایطی خاص ممکن است هنگام برخاستن هواپیما هم از آن‌ها استفاده شود که البته بعد از برخاستن بسته می‌شوند. فلاپ‌ها غالباً با درجات متفاوتی نشان داده می‌شوند. این خلبان است که بر اساس شرایط، درجه‌ای مناسب را انتخاب می‌کند.

اسلات (salt) یا پیش بال: به سطح کوچک آیرودینامیکی در لبه‌ی حمله‌ی یک بال هواپیما گفته می‌شود. پیش بال صفحه‌ی متحرکی بر روی لبه‌ی حمله‌ی بال است که با بازشدن آن شکافی بین صفحه و لبه‌ی بال ایجاد شده و هوا از زیر بال به روی آن جریان می‌یابد. زمانی که پیش بال باز می‌شود زاویه‌ی حمله‌ی بال بیشتر است.

در طول برخاستن و نشستن هواپیما، فلاپ‌های عقب بال از لبه‌ی عقبی ایرفویل باز می‌شوند. این عمل سریعاً شکل بال را عوض کرده و باعث می‌شود هوای بیشتری به سمت بال‌ها حرکت کرده و در نتیجه نیروی برآر بیشتری تولید می‌شود. این تغییر همچنین نیروی پسار را افزایش می‌دهد که باعث کاهش سرعت هواپیمای در حال فرود می‌شود (ولی هنگام تیک آف لزوماً نیروی رانش بیشتری نیاز است).

اسلات یا پیش بال کاربردی مشابه فلاپ دارد (تغییر موقتی شکل بال برای افزایش نیروی برآر)، اما اسلات‌ها به جلوی بال متصل هستند نه قسمت عقب آن.

همـــانطور که گفته شد خلبان‌ها هنگـــام برخاســـتن و فرودآمدن از اسلات استفاده می‌کنند.

نقش خلبان‌ها چـــیزی بیش از کنـــترل هواپیما هنگـــام برخاســـتن و فرودآمـــدن است. آن‌ها باید هواپیما را در آســمان هــدایت کنند. بخش مهمی از کنــترل هواپیما در آســـمان به قســـمت‌های مختلف دُم آن و وظـــایف آن‌ها برمی‌گردد. بنابراین در این قسمت به طــور خلاصه آن‌ها را توضیح می‌دهیم.

دم هواپیما

دم عمــودی (Vertical tail):ـ ســکانی است عمــود بر قسمت انتهایی هواپیما که شامل دو قسمت می‌شود:

ثابت پایدار کننده‌ی عمـودی (سـکان عمـودی) (Vertical stabilizer):ـ به طـور عمـودی در انتهـای بدنه و بین دو سـکان افقی قـرار می‌گـیرد. وظیفه‌ی آن ایجـاد و حفظ تعادل عرضی هواپیما حین پرواز است.

ثابت پایدار کننده‌ی متحـرک (Rudder):ـ در پشت سـکان عمودی قرار گرفته و خود به چپ و راست حرکت می‌کند و باعث می‌شود دمـاغه‌ی هواپیما به سـمت چپ و راست بـــرود. خلبان‌ها به وســـیله‌ی پـــدال زیر پایشـــان آن‌را می‌گردانند. در حقیقت به فلاپ دم عمـــــــودی هواپیما پایدار کننده‌ی متحرک گفته می‌شود.

دم افقی (Horizontal tail):ـ پایدار کننده‌ی افقی یا دم افقی سطحی برآست که در انتهای هواپیما قــرار گرفته است. یک هواپیما بــرای پــرواز ایمن از نظر طــولی هم باید متعــادل باشد. دم افقی یک نــیروی متعــادل کننــده

اعمـال می‌کند که بـاعث می‌شـود در صـورت تغیـیر محل مرکز جرم و تغییر سرعت هواپیما همچنـان بتواند تعـادل خــود را حفظ کند. دم افقی از دو بخش تشــکیل شــده است:

ســـــکان ایســــــتاور یا ســــــکان افقی (Horizontal stabilizer):ـ شکل ظاهری و سـاخت درونی این سـکان تقریباً شـبیه سـاختمان بـال است با این تفـاوت که بـال همیشه ثـــابت است در حالیکه ســـکان افقی در بعضی هواپیماها ممکن است متحرک باشد و حول محور طـولی خــود بچرخد. سـکان افقی که در حـالت عـادی یا خنـثی تقریباً موازی سطح زمین است در حـال پـرواز از بـالا و پایین رفتن غیر ضروری هواپیما جلوگـیری کـرده و آن‌را در ارتفاع مطلوب نگه می‌دارد.

سطح متحرک یا سکان فرازبر (Elevator): سکان افقی در طرف چپ و راست خود دارای یک یا دو سطح متحرک به نـام بـالابر یا سـکان فرازبر است که به سـکان افقی لولا می‌شـوند. در واقع این بالابرها فلاپ‌هـای دم افقی هستند. بالابرهای چپ و راست در جهت موافق هم عمل می‌کنند. اگر بالابرها به سمت بالا بیایند هوای عبـوری از روی دم افقی به بالابرها برخورد کرده و به آن‌ها فشــار وارد می‌کند. نتیجتــاً قســمت عقب هواپیما را به ســمت پـــایین می‌آورد و هواپیما حـــول محـــور عرضی از بـــال چرخیـده و نـوک هواپیما به سـمت بـالا حـرکت می‌کند و هواپیما رفته رفته اوج می‌گیرد و بالعکس.

همـــانطور که گفته شد خلبان‌ها بـــرای کنـــترل جهت هواپیما از هر دو سکان افقی و عمودی بهـره می‌جویند. هر دو این سکان‌ها ایرفویل‌های متقارن هستند و هر دو

فلاپ‌های بزرگی برای تغییر جریان هوا دارند. فلاپ‌های دم افقی یا همان سکان فرازبر هواپیما را قادر می‌کنند تا در هوا به سمت بالا و پایین حرکت کند. این در حالیست که فلاپ دم عمودی یا همان rudder باعث چرخیدن هواپیما به چپ و راست می‌شود.

در نهایت به ایلرون (aileron)ـ می‌رسیم. ایلرون به فلاپ‌های افقی گفته می‌شود که نزدیک به انتهای بال هواپیما قرار دارند. این فلاپ‌ها باعث می‌شود یکی از بال‌ها بیش از آن یکی نیروی برآر تولید کرده و منجر به حرکت گردشی شود. این وضعیت به هواپیما اجازه می‌دهد به راست یا چپ بچرخد. ایلرون‌ها معمولاً در جهت عکس یکدیگر عمل می‌کنند. اگر ایلرون سمت راست به طرف بالا حرکت کند ایلرون سمت چپ به سمت پایین متمایل می‌شود و بالعکس.

خلبان با مهارت خود در استفاده‌ی بجا از تمامی این موارد هواپیما، این غول عظیم را در آسمان هدایت و کنترل می‌کند. البته بحث در مورد چگونگی کار هواپیما بسیار گسترده است ولی در این مطلب کوتاه سعی کردیم به اصلی‌ترین فاکتورها برای همه‌ی پروازها بپردازیم.

پاورقی‌ها

آیرودینامیک (Aerodynamics)ـــ شاخه‌ای از دینامیک سیالات است که به بررسی رفتار جریان هوا و اثر آن بر اجسام متحرک می‌پردازد.

قانون برنولی (Bernoulli’s principle): اگر سرعت یک سیال افزایش پیدا کند فشاری که بر یک سطح وارد

می‌کند کـاهش می‌یابد و بـالعکس. به عبـارتی فشـار و سرعت سـیال نسـبت عکس با یکـدیگر دارند. این قـانون نقش مهمی در آیرودینامیک دارد و پرواز اشـیاء پرنـده‌ی ساخته‌ی دست انسان به وسیله‌ی آن توجیه می‌شود.

ایرفویل (airfoil)ـ یا ماهی واره نام شکل ویـژه‌ای است در مقطع بـال هواپیما. جسـمی که این شـکل را داشـته باشد با حـرکت در آب یا هـوا نـیروی بـرآ ایجـاد می‌کند. عامل اصـلی پـرواز همین شـکل مـاهی واره است که با حرکت در هوا و ایجاد نیروی بـرآیی که بیشـتر از نـیروی وزن هواپیما است باعث پرواز می‌گردد.

یأجوج و مأجوج که بودند؟

یکی از داستان‌های جالب قرآنی، داستان یاجوج و ماجوج و مواجه ذوالقرنین با آن‌ها ست.

در دو جای قرآن از یاجوج و ماجوج نام برده شده است. در آیه96 انبیاء و در انتهای سوره کهف که در باره ذوالقرنین و سفرهایش سخن گفته می‌شود.

"حَتَّی إِذا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً. قالُوا یا ذَاالْقَرْنَیْنِ إِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً عَلی أَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدًّا"

((و هم چنان به راه خود ادامه داد) تا به میان دو کوه رسید، و در آنجا گروهی غیر از آن دو را یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند. (آن گروه به او) گفتند ای ذو القرنین یاجوج و ماجوج در این سرزمین فساد می‌کنند آیا ممکن است ما هزینه‌ای برای تو قرار دهیم که میان ما و آن‌ها سدی ایجاد کنی.)(93 و 94 کهف)

ذوالقرنین به سرزمینی می‌رسد که مردمش در سطح پایینی از تمدن بودند و در سخن گفتن(یا فهم و درک سخن) که یکی از نشانه‌های تمدن است ضعیف و عقب مانده بودند و بین دو کوه زندگی می‌کردند، این مردم از دست اقوام یاجوج و ماجوج در رنج و عذاب بودند که از پشت کوه‌ها به آن‌ها حمله می‌کردند و آن‌ها را غارت می‌کردند.

مردم این سرزمین به ذوالقرنین پیشنهاد کردند که مالی را از ایشان بگیرد و میان آنان و یاجوج و ماجوج سدی

ببندد که مانع از تجاوز آنـان بشـود. ذوالقـرنین پیشـنهاد آن‌ها را پذیرفت و به آن‌ها گفت: " آنچه را خدا در اختیار من گـذارده بهـتر است (از آنچه شـما پیشـنهاد می‌کنید) مـرا با نـیرویی یـاری کنیـد، تا میـان شـما و آن‌ها سد محکمی ایجاد کنم."(95 کهف)

سپس از آن‌ها خواست یاریش کنند."قطعـات بـزرگ آهن بـرای من بیاورید (و آن‌ها را به روی هم چیند) تا کـاملا میان دو کـوه را پوشـانید، سـپس گفت (آتش در اطـراف آن بیافروزید و) در آتش بدمیـد، (آنها دمیدند) تا قطعـات آهن را سـرخ و گداخته کـرد، گفت (اکنـون) مس ذوب شده برای من بیاورید تا به روی آن بریزم.(سـرانجام آن چنان سد نیرومنـدی سـاخت) که آن‌ها قـادر نبودند از آن بالا روند و نمی‌توانستند نقبی در آن ایجـاد کنند."(96 و 97 کهف)

پس از بنـای سـد، ذوالقـرنین گفت: "این از رحمت پروردگار من است اما هنگامی که وعده پروردگـارم فـرا رسد آن را در هم می‌کوبد و وعـده پروردگـارم حق است."

این سد خـود رحمـتی از پروردگـار بـود، یعـنی نعمت و سـپری بـود که خداوند با آن اقـوامی از مـردم را از شر یاجوج و ماجوج حفظ فرموده و وقتی وعده خدا رسد آن را در هم می‌کوبد و منظـور از وعـده، وعـده‌ای است که پروردگار در خصوص آن سد داده بوده که به زودی یعـنی در نزدیکی‌های قیامت آن را خرد می‌کنـد، در این صـورت وعده مزبور پیشگویی خدا بوده که ذو القرنین آن را خبر داده و یا همـان وعـده‌ای است که خـدای تعـالی در بـاره

قیام قیـامت داده است و گفته شـده شکسـته شـدن سد ذوالقرنین از نشانه‌های قیامت است.

درباره این‌که ذوالقرنین چه کسی بوده نظـرات متعـددی وجود دارد ،اما در روایات پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) و اهل بیت(علیهم السلام) آمده:" او پیامبر نبـود بلکه بنـده صالحی بود."

و درباره این‌که این دو قوم یاجوج و ماجوج که بودند نـیز نظرات زیادی وجود دارد.

در برخی روایات آمده که از نـژاد تـرک از اولاد یـافث بن نوح بودند، و در زمین فساد می‌کردند. ذو القرنین سـدی را که ساخت برای همین بود که راه رخنه آنان را ببندد.

در بعضی روایات دیگر آمـده که این قـوم از نظر نـیروی جسمی و شجاعت به حدی بوده‌اند که از هیچ حیـوان و یا درنده و یا انسانی نمی‌گذشتند مگر آن‌که آن را پاره پاره کرده می‌خوردند. و نـیز از هیچ کشت و زرع و یا درخـتی نمی‌گذشتند مگر آن‌که همه را میچریدند، و از هیچ نهـری برنمی‌خورند مگر آن‌که آب آن را می‌خوردند و آن را خشک می‌کردند.

و نیز روایت شده که سه طائفه بوده‌اند، یک طائفه مانند ارز بوده‌اند که درخـــتی است بلند. طائفه دیگر طـــول و عرضشان یکسان بوده و از هر طرف چهار زرع بوده‌انـد، و طائفه ســـوم که از آن دو طائفه شـــدیدتر و قـــوی‌تر بودند هر یک دو لاله گـوش داشـته‌اند که یکی از آن‌ها را تشک و دیگـــری را لحـــاف خـــود می‌کـــرده، یکی لبـــاس تابستانی و دیگری لباس زمستانی آن‌ها بوده اولی پشت و رویش دارای پرهـــایی ریز بـــوده و آن دیگـــری پشت و

رویش کرک بوده است. بدنی سـفت و سـخت داشـته‌اند. کرک و پشم بدنشان بدنهایشان را می‌پوشانده.

و روایت شده که قــامت هر یک از آن‌ها یک وجب و یا دو وجب و یا سه وجب بوده است.

و همچنین در روایات آمـده که یـاجوج یک قـوم و مـاجوج قومی دیگر و امتی دیگر بوده‌اند، و هر یک از آن‌ها چهـار صد هزار امت و فامیل بوده‌اند، و به همین جهت جز خدا کسی از عدد آن‌ها خبر نداشته.

در تورات در کتاب "حزقیل" فصل سی و هشـتم و فصل سی و نهم، و در کتــاب رؤیــای "یوحنا" فصل بیســتم از آن‌ها به عنــوان "گــوگ" و "مــاگوگ" یــاد شــده است که معرب آن یاجوج و ماجوج می‌باشد.

به گفته علامه طباطبـــائی در "المـــیزان" از مجمـــوع گفته‌های تورات استفاده می‌شود که مـاجوج یا یـاجوج و مـــاجوج، گـــروه یا گروه‌هـــای بـــزرگی بودند که در دوردست‌ترین نقطه شـــمال آســـیا زنـــدگی داشـــتند و مردمی جنگجو و غارتگر بودند.

نکرونومیکون، ترسناک‌ترین کتاب جهان

نکرونومیکون، ترسناک‌ترین کتاب جهان درواقع ترجمه یونانی کتاب العضیفه ست که توسط یه شاعر دیوانه یمنی به نام عبدل الحضرت تو سال 730 میلادی نوشته شده، العضیف به زبان عربی معنی زمزمه شبانه میده و منظور زمزمه‌های شیطانی شبانه ست. عبدل الحضرت قبل از نوشتن ترسناک‌ترین کتاب جهان، بمدت ده سال تو بیابونهای ربا الخالییه که مکانی ممنوعه بوده زندگی میکرده که داستانهای زیادی راجع به این بیابون و موجودات خبیث و ارواح شیطانی که ازش محافظت میکردن، و نویسنده ترسناک‌ترین کتاب جهان گفته شده.

نحوه مرگ عبدال الحضرت، نویسنده مرموز و شیطانی

عبدل الحضرت شیاطینی به اسم‌های یوغ ساثوث و کاثولا رو عبادت میکرده و ادعا میکرده شهر پنهان منارها رو می‌دیده. شهری که زیر صحرای بزرگ عربستان مخفی شده و سالها پیش توسط بشری غیر از انسان روی زمین ساخته شده. این نویسنده مرموز 8 سال بعد از نوشتن این کتاب، تو روز روشن و جلوی چشم مردم بطرز وحشتناکی کشته و تکه تکه شد و مردم اعتقاد دارن که نیروهای شیطانی عبدل الحضرت رو به این طرز کشتن. فقط این چیزها نیست که باعث شده این کتاب، ترسناک‌ترین کتاب دنیا بشه و ماجرا به همین جا ختم نمیشه!

چی باعث شده نکرونومیکون، ترسناک‌ترین کتاب جهان باشه؟

کتـاب عبدالعضـیف 220 سـال بعد توسط تئـودوروس پیلاتـوس به زبـان یونـانی ترجمه شد و اسم اون به نکرونومیکون ترجمه و تغییر داده شد و تا ده‌ها سال بعد، این کتاب بعنوان یه منبع برای انجـام مراسم‌های خونبـار و وحشـتناک قربـانی کـردن افـراد اسـتفاده میشد. این کتاب به زبانهای لاتین، آلمانی و اسـپانیایی ترجمه شـده و هر بار بعد از ترجمه توسط روحانیون اون زمان تکفیر و ممنـوع شـده. نسـخه ترجمه شـده انگلیسی اون هرگز منتشر نشـده و در حد دستنوشـته بـاقی مونـده و نسـخه عربی اون سالها قبل سوزانده شد و از بین رفت.

در حال حاضر نسخه‌هایی از این کتاب تو مـوزه بریتانیـا، پاریس و بونس آیـرس به شـکل قفل و مهرومـوم شـده نگه داری میشن و اما دلیل این محـافظت بیش از حد از این کتـاب شـایعاتیه در مـورد اون گفته میشـده. این شایعات میگن که هرکس به نحوی با این کتاب در ارتباط بـوده، اون رو خونـده یا ترجمه کـرده بطـریقی نـامعلوم کشته شده یا خودکشی کرده.

از شـایعات دیگه در مـورد مرمـوزترین کتـاب دنیا اینه که اسرار ناگفته و سـیاهی تو این کتـاب نوشـته شـده که با خوندن اونا ممکنه مسیر زندگی هرکس عـوض بشه و رو به سیاهی و نابودی بره، همچنین انجام مراسم وحشیانه و کشنده‌ای تو این کتاب توضـیح داده شـده که در قـرون وسطی توسط بعضی متعصبین انجام میشده که آدم‌های بسیاری تو این مراسم‌ها شکنجه و کشته شدن.

نظر مـترجم نکرونومیکـون، ترسـناک‌ترین کتـاب جهـان، درباره کتاب

کتاب نکرونومیکون، وحشتناک‌ترین کتـاب جهـان امـروزه یکی از اسرار پنهان نگه داشــته شــده و قدیمیه که بعلت محافظت شدید از اون در حــال حاضر در دســترس کسی قرار نداره و هیچ منبـعِ امـروزی نمیتونه گفته‌هـای راجع به این کتـــاب رو تائید کنه و در پایـــانِ این مطلب فقط حــرفی که راهب وارمیــوس مــترجم لاتین این کتــاب در موردش گفته رو براتون نقل قول میکنم.

وارمیــوس تو یکی از نوشــته‌های خــودش گفته: “وقــتی ترجمه کتـاب به دســتم رســید، مقـداری از آن را مطالعه کردم و بلافاصله آن را در آتش سوزاندم. چون حقــایقی در آن فـــاش میشـــود که هنـــوز هیچکس بـــرایش آمـــاده نیست. به زمان بسیار زیادی برای درکش محتاجیم!”

نقشه ستارگان مصری و (تطابق آن با) الگوی کدهای انسانی

وین هرشل (Wayen Herschel)، نویسنده‌ای در زمینه نجوم و باستان کتاب و عقایدش را در سال 2002 میلادی منتشر ساخت، او رموز ممنوعه و مخفی ابوالهل اسرارآمیز مصر را پیدا کرده است.

رازی که در طول سالها به سبب آشکار سازی تقدس و برابری همه نژاد بشر، مخفی نگاهداشته شده بود. رازی که به سختی در کشورهایی که به چپاول و استثمار گنجها و مردمان ملل غریب مشغول بودند، پذیرفته می‌شود.

تئوریهای موجود تا این تاریخ بیان می‌کنند که تاریخچه ابوالهل نشانگر ستارگان صورت فلکی شیر است. اگر چه آن‌ها به طور قاطع و مطمئن نمی‌توانند توضیح دهند که چرا معماران باستانی این صورت فلکی را برای معابدشان انتخاب کرده‌اند.

وین هرشل، کاشف تمدنهای باستانی در هفده سال گذشته، تئوری کاملاً جدیدی را ارائه و پیشنهاد نموده است. در کتابش ،» اسناد (تاریخچه) مخفی » به برشمردن و ترکیب (حقایقی) میپردازد تا ثابت کند ابوالهل کلیدی برای فاش نمودن رموز مخفی در یک نقشه بزرگ و یکپارچه ستارگان 500 هرم است.

R.Bauval نویسنده در سال 1995 پیشنهاد می‌کند که سه هرم صحرای گیزه (جیزه)

بیــان کننــده (مــوقعیت) سه ســتاره کمربند شــکارچی می‌باشــند، اگرچه در راســتای اثبــات نظریه اش نه تنها راهی برای الحاق کل اهرام نیافت، حـال انکه ابوالهل به تنهایی در پذیرش آکادمیک این تئوری مشکل داشت.

در ســال 2003 وین تشــریح و برداشت کیهــانی اش از ابوالهل را منتشر ســاخت که بعــداً او را در تفســیر راز اهرام در روشی کاملاً جدید یاری نمود. او کشف کرد که زاویه‌ای که ابوالهل در اثر تلاقی با سه هــرم صــحرای جیزه به وجود می‌آورد درحقیقت همان زاویه‌ای است که درخشــان‌ترین ســتاره صــور فلکی شــیر (اسد) با ردیف ســتارگان مجمــوع در کمربند شــکارچی به وجــود آورده است.

همانطور که در تصویر مشاهده می‌کنید.

حــال اینجا مســائلی حیــاتی در دلایل نظریه مطــرح می‌گردد. به نظر می‌رسد جهت نگــاه ابوالهل هر شب بر روی طلوع ســتاره‌ای (متفــاوت) ثــابت می‌گــردد (نه تنها طلوع خورشــید). ســپس در یک لحظه منحصر به فــرد در آسمان شب، ابوالهل به تصویر آینه خود کــاملاً در ســمت راست در وضــعیت صــور فلکی شــیر، نگــاه می‌کند. اینجاست که ابوالهل دقیقاً فریاد بر می‌آورد که:

همه هرمها در مصر ســفلی بیــانگر حلقه‌ای از کهکشانهای مجاور زمین بوده و راز نقشه ســتارگان نــیز اینجا زیر پاهای صور فلکی است.

نقشه ستارگان مصری

نقشه ستارگان مصری

اما درآنجا بیش از یک راز دربـاره ابوالهل وجـود دارد که به ما می‌گوید هر یک از اهــرام مــوقعیت کهکشــانهای متفاوت را ایجاد می‌کند. حال آن‌که آن خود کلیـدی بـرای افشــای راز اهــرام است. این نشــانگر جــایی است که محقق شروع به گشـادن اسـرار نقشه سـتارگان می‌کند. محقق مصرانه پیگیر ستارگان و جهت قرارگیری آن‌ها در کمربند شـکارچی است و به همـان نقطه عطف کیهـانی در آنچه به نظر می‌رسد ستاره نهایی است، میرسد.

به عقیــده هرشل همه اهــرام در مصر ســفلی بیــانگر ســتارگانی است که هر یک الهــام بخش از قــدیمی‌ترین خــدایان شــناخته شــده‌اند. راز هرمس‌تــری مجیســتوس خـــدای بازرگـــانی و ســـخنوری که ادعا می‌کند« مصر تصــویری از بهشت است و همه کیهــان در اینجا ســکنی گزیده‌اند ».

هرشل متعاقباً آزمایشی را به انجام رسـاند تا اثبـات کند همه اهرام در مصر سفلی نمانیـده سـتارگان هسـتند. او یک صفحه شفاف ترنسپارنت را از موقعیت سـتارگان بر روی بر روی نقشه اهرام قرار داد؛ نتیجه نفس گیر بـود. همه ستارگان درخشـان در صـور فلکی شـناخته شـده در یک دایره 360 درجه کامل در طـول راه شـیری بودند که در اطراف زمین قرار داشـتند. همه سـتارگان درخشـان، بر اهـــرام روی زمین منطبق بودند. نقشه ســـتارگان با درخشـــان‌ترین ســـتاره در آســـمان شب آغـــاز می‌شد. سیروس ... که برای شروع با این سـتاره می‌تـوان گفت منطقی است ... و یک سـتاره که با دیگر 49 سـتاره در نقشه ستارگان متفاوت است. این ستاره منحصر به فرد دقیقـاً در مرکز اهـرام قـرار دارد.. آیا این سـتاره «x »

نقطه ای(مســاله ای) به خصــوص را نشــان می‌دهــد؟ دوباره منطق انسانی نظریه پردازی خواهد نمود.

نقشه ستارگان مصری

در این تصویر؛ نقشه ستارگان 50 هرم هرشل در میـان دایره 360 درجه و درخشان‌ترین سـتارگان در طـول راه شیری. ابوالهل طلوع ستاره « را » در شرق را می‌نگرد.

اگرچه بعضی ستارگان مهم در اهرام ظـاهراً غـایب انـد؛ به طـور مثـال در جـیزه هرشل چهـار پتانسـیل مـوقعیت ستارگان را یـافت؛ چنانچه هنـوز اهـرام ویـران شـده در نقشه آنتیک قدیمی که شامل نقشه نـاقص قبلی کمربند شکارچی در جیزه است، لحاظ نگردیده‌اند.

نقشه ستارگان مصری

بـرای داسـتان کامل در تفسـیر جدید کمربند شـکارچی و مقایسه آن با تفسیر روبرت باوال اینجا کلیک کنید ....

یــافته‌ای به یافته دیگر منتهی می‌شــود. نه تنها تصــویر آینه وار (ابوالهل و صـــورت فلکی شـــیر) همبســـتگی جدیــدی بــود بلکه اهــرام حقیقتــاً به دو لایه با مقیــاس جداگانه بر دو طرف ناحیه أبوسیر تقسیم گردیدند. گرچه معمای دیگری تولید کردند. به نظر می‌رسد ستون هرمی شکل معبد خورشید دقیقاً در مرکز اهرام قرار داده شده بود. این چه معنایی می‌تواند داشته باشد ؟

ستون هرمی غول پیکری که با بیشترین احتمال فقط در یک یادبود طلایی محصور شده بود. شـاید بـرای برجسـته سازی این که از دیگران اهمیت بیشتری داشـته است. در نهایت مفهوم نقشه ستارگان روشن شد.

آیا ما x را به عنوان نقطه‌ای تلویحی داریم که نشانگر نقطه ای(مساله ای) به خصوص است ؟

آیا این مسأله توجیح کننده خواسته افراد باستانی در طراحی نقشه ستارگان با استفاده از ساختارهای غول پیکر در مکانهای اولیه شان است؟ یک مسأله قطعی است به نظر می‌رسد ستارگان بالاترین اهمیت را دارا هستند، همانگونه در بهشت که سه ستاره کمربند شکارچی در آن قرار می‌گیرد.

نقشه ستارگان مصری

مصریان باستان احترام ویژه‌ای برای خورشید قائل بوده‌اند. امّا این خورشید، خورشید ما نیست! فضا نوردان می‌توانند تائید کنند که ستون هرمی شکل معبد خورشید تنها بنای مقدس در کل اهرام در رقابت با ستاره‌ای شبه خورشید است (رجوع شود به HD28327’G’spectrum) و نسبتاً در فاصله نزدیکی است. این همبستگی تنها در دقیقترین موقعیت، 17250 سال پیش رخ داده و شاید نوعی سند سازی از طلوع بشریت باشد. دیگر اهرام با ستارگان درخشانی که همانند خورشید ما نیستند در تطابق‌اند.

هرشل پیشنهاد می‌کند که معبد خورشید بعدها از ستاره‌ای شبه - خورشید نامگذاری گردیده و ابداً با خورشید در ارتباط نیست.

هر دو نیمه نقشه ستارگان (دو تصویر بزرگ)، اینجا به خوبی در نمای نزدیک در منطقه» سکورا«با دید عمودی تصویر، نشان داده شده‌اند. دو لایه با مقیاس جداگانه بر هر طرف معبد خورشید «X » وجود دارد که نشان دهنده

نقطه بخصوص قـرار گرفته در مرکز دقیق اهـرام است. این همانند آن است که باســتانیان همچنــان که همه این نقاشی‌های دیواری را انجام داده‌اند به ما

می گویند به مرکز نقاشی‌ها نگاه کنید، ببینید که چه چیز بیشرین اهمیت را دارا است.

آنها آن را با صـــــفحه منطقه الـــــبروج در دنـــــدرا ،... درمقبره» سن موت «انجام داده و آن‌ها را در توضـیحات و مدایح مهم شـامل اسـرار سـتارگان خدایانشـان انجـام داده‌اند. او عقیــده دارد که تمــامی تئــوری جدیــد، ما که هســـــتیم و از کجا آمـــــده ایم را توضـــــیح داده و روشن میسازد.

برای داغتر کردن بحث، هرشل عقیـده دارد که شـواهدی از تکـرار اشـکال زمیـنی الگـوی کـدهای انسـانی با دیگر اهــرام باســتانی در توضــیح و توصــیف نقشه ســنگی ستارگان یافته شده در سراسر دنیا را یافته است.

الگویی که تنها منحصر به اشکال انسانی بوده و تنها راه شناسایی نسـخه اصل و قـدیمی کدهای انسـانی، توسط مهندس رومی و Marcus Vitrovius نویسنده به صورت سند درآمده که 25 سال از تولد مسیح می‌زیسته‌اند.

نقشه ستارگان مصری

لئورناردو داوینچی نیز در پیوستن به (نظریه) ویترویوس Vitrovius مشهور است، اگرچه عده کمی متوجه شـدند که او آن را از شکل باستانی نسخ خطی بازسازی نموده است. داوینچی بازوها را همـــانطور که در این تصـــویر می‌بینید بالا نبرده است، امّا آن‌ها را تغییر مـوقعیت داده

و به جـــایی که دایـــره محـــاطی بر مربع محیطی تلاقی میبابد، آورده است.

او ممکن است این نســـخه اش را بـــرای تجسم انتخـــاب کرده باشد تا از سرنوشت مشابه محقق آلمـانی Agripa (که در همان زمان می‌زیست) اجتناب کند تا با تکرار کار ویترویوس همـانطور که در بـالا می‌بینید مواجهه نشـود. آگریپا به طرز وحشتناکی مرد، او در اجاق سوخت.

بدون این‌که خیلی از موضوع فاصله بگیریم، ملاحظه چند سناریوی «چه می‌شد اگر » بد نیست.

یک شـخص می‌توانست به طـور طـبیعی انتظـار داشـته باشد که اگر نقشه سـتارگان حقیقی اسـت، پس چـرا در داستان مسیح از آن نام برده شده است ؟

چرا در اشکال بیـان انسـانی توسط داوینچی یا آگریپا که به این نقشه ستارگان ارتباط داشتند، مخفی نشده بود؟ چرا مسیح هیچ اشاره‌ای به آن ننموده اسـت؟ در حقیقت این یک سـوال بسـیار حسـاس بـوده و هم اکنـون بـرای منـــاظره با نویســـنده در وبلاگ بـــاز شـــده است. منـــابع متعددی وجـود دارند که از ترجمه‌هـای ابتـدایی انجیل که شـامل مـراجعی بـرای سـتارگان مرتبط با تولد مسـیح و دیگر سـتارگان همانند کمربند شـکارچی و خوشه پـروین برداشت شده‌اند. در ضـمن مبـاحث بسـیاری بیش از این وجود دارد؛ برای ستارگان مفهوم Sang- real به معنی تبار مقدس تغییر یافته است چه می‌شد اگر جام مقـدس وجود داشته باشد و شامل ثبت اسنادی از ما که هســتیم و از کجا آمـدیم باشـد؟ بـرای مباحثه اجـاره بدهید تصـور کنیم که اینطور است؛ چه می‌شد اگر راز نهایی به یهودا

توسط مسیح داده می‌شد. (همانطور که به نظر می‌رسد در نسخه خطی یهودا پیشنهاد شده است) بر روی یک صفحه فلزی زیبا که به طور منحصر به فردی ثبت شده (وین هرشل احساس قوی دارد که در هنر رنسانس این صفحه فلزی به طور سمبلیک پشت سر مسیح نشان داده شده - همان صفحه‌ای که به عقاید بسیاری بشقاب پرنده است. مترجم) اگر شخصی به مکاشفات آخر انجیل یوحنا مراجعه کند می‌تواند حتی نتیجه گیرد که این احتمال هم وجود دارد که یهودا با این جام دست ساز بشر با عنوان جام مقدس توسط امپراطوری روم اجیر شده بود که به مالکیت آن جام شهرت یافته بود، یک وسیله دست ساز بشر که بر روی آن جزئیات تبار بشریت حک شده بود. برای اطلاعات بیشتر روی لینک Grail در صفحه اول گردونه کلیک کنید.

سناریوی این تئوری به حقیقت اثبات می‌شود پس محقق مجبور می‌شود بپرسد که آیا امپراطوری روم او را کشت تا وجود این ساخته شگفت انگیز بشر را و به خصوص محتویات آن را پوشش دهد ؟

شاید ما در حال رسیدن به یک عصر رنسانس جدید هستیم که در آن نوع بشر شروع به پرسش سوالاتی در مورد منشأ خود خواهد کرد ؟!

احتمالاً حالا به نظر می‌رسد ویترویوس اولین شخصی نبوده که اشکال انسانی را در این راه منحصر به فرد ترسیم کرد.

هرشل در کتابش، اسناد (تاریخچه) مخفی در عمق بیشتری از جزئیات به تأثیرات رو به افزایش این داستان

می‌پــردازد. او قاطعانه ادعا می‌کند که اشــکال کــدهای انسانی است که به طـور دقیق همانقـدر به نقشه طـرح صحرای گیزه انطباق دارد که در استون هنج و در آخر اما نه کم اهمیت با طرح بحث انگیز کلیه مکانهای باســتانی. در لایه آنچه به عنوان اهرام در این منطقه درک می‌شود محققین آن رCydonial می‌نامند.

در سالهای اخیر به نظر می‌رسد این شکل از کد انسانی همچــنین در نقاشی‌های داوینچی و هم عصــرش نیکلاس پوسین به صورت کد در آمده است.

ممکن است مجموعه وســیعی از چــنین شــواهد و ادله و هم زمانی‌ها و تقارنـات کـاملاً سـاخته و پرداخته ذهن به نظر برســـــند ،امّا در پرتو اهمیت این ادعا نویســـــنده تحقیقات اساسی را آزادانه در دسترس عموم قرار داده تا ببینید تحقیق نسخ انســـانی، نقاشی‌های رنســـانس و تصـــــاویر نقشه ســـــتارگان هم اکنـــــون در وبلاگ thehiddenreords.com در دسترس‌اند.

به طـور خلاصه نویســنده متعقد است که با حک اشــکال انسانی در نقشه ستارگان اهـرام باسـتانی در این روش نو و منحصر به فـــرد (کـــدی که بعـــداً خـــودش را در نقاشی‌های عصر رنسانس آشکار

می سازد)، تبار باستانی بشریت در صـحبت کـردن حیله گر و مکار ظاهر می‌شوند.

تصـادفاً نسـخه خطی انجیل یوحنا اخـیراً کشف شـده که ادعای دیگر از متلاشی شدن زمین را مطرح

می کنـد، اهمیـتی که به نظر می‌رسد اغلب نـاظرین را اغـوا کـرده است. مسـیح به یهـود اشـاره می‌کند که به آسمان شب نظر کند و به او می‌گوید:

« به دنبال ستارگان بالا برو ... این نیز ستاره توست »

نقشه ستارگان حقیقتاً صـریح است. مطمئنـاً شخصی با مـأموریتی به یگـانگی آنچه مسـیح بـرای گـذر بشـریت خواسته بود: این تکه غیر معمـول دانش، حـتی اگر او در آن زمان آماده نبود او احتمالاً

می خواست آن در آینده آشکار گردد در زمـانی که بـرای مناظره‌ای چنین تحریک آمیز از نسـخه پیـدایش بشـریت، امن‌تر باشد.

در این زمان، نقشه سـتارگان و تئـوری کـدهای انسـانی ممکن است اسرار، حلقه گمشـده را به خـوبی به چـالش بکشـند جراکه هنـوز علم آکادمیک در حـال تکامل با آن دست به گریبـان اسـت، شـاید انسـان از جـایی دیگر در کهکشـان مـا، بعد از ورود به زمین جـایگزین نئانـدرتالها شده و تکامل یافته است نویسنده این الگوی جدول را از انگلیس، آنکور، کامبوج، تیکال درگواتمالا و روی دشتهای مشهور به داشتن اهرام مخروبه مورد آزمایش قرار داده است. نتایج، بر روی اینـترنت و به جزئیـات در کتـابش به بحث گذاشته شده است.

بنابراین در انتهـای روز، چه چـیز این همه مـواد و منـابع جدید را به بشریت پیشنهاد می‌کند.

یک پیام روشن در سخت‌ترین موارد نقشه سـتارگان رمز گشـایی شد. آن‌ها بـرای نشـان دادن اشـکال کـدها و

الگوهـای انسـانی، ظـاهر شـده‌اند. یک داسـتان مصـور می‌تواند در ارتبـــاط به الگـــوی ســـتارگان تفســـیر شـــود.هرشل معتقد است معـــنی آن در یکپارچه ســـازی بشریت برترین (معـنی) اسـت، همـانطور که پیـام نقشه ستارگان حقیقت است. زمانیکه ما قدم به عقب گذاشته و منـابع تعـالیم عظیم را که را از بـالا و مـاوراء آمده‌اند مرور کنیم، حقیقت پدیدار می‌شود. این پیام به روشـــنی ســـخن از مکـــان خلقت جهـــان نمـــوده که به بشـــریت در سرزمینهای بسیار و به گفتار متفاوت گفته شده.

منـابع اصـلی متـون مقـدس می‌بایست بـرای دریـافت حقیقت در اولویت قرار گیرند، اینجـا، جـایی است که ما شـــانس متحد نمـــودن بشـــریت را در یک حقیقت و درک خالق مهربان جهان کسی که به ما زندگی را هدیه نموده اســـت، یافته ایم. ســـردرگمی ما دربـــاره آنچه به آن معتقدیم به سـرعت خـود را سـازد به صـورت یک مـذهب زشت جنگی که در حـــال حاضر نقش می‌بـــازد آشـــکار می‌سـازد. تصـادفاً بـرای اولین بـار موشـکهایی در حـال فرود در منطقه تاریخی نزدیک مرز شمال اسرائیل

می باشـــــــند که ما آنجا را به اسم دره مگیـــــــدو می‌شناسـیم !؟ اینجـا، جـایی است که خـدایان نوشـته‌اند جنگ آخر ما در آن صورت می‌گیرد.

اگر این تنها یک اشـــــاره از حقیقت در مجموعه نقشه ستارگان باستانی هرشل و تئوری او در کـدهای انسـانی است، می‌بایست این دلایل برای دانشمندان کـافی باشد تا آن را بیازمایند. و اگر در این بین سوالی حیـاتی است که هنوز بی‌جواب باقی مانده است می‌بایست این سوال

باشد: چه کسی این پیامهای کهکشانی و به چه منظوری آن‌ها را ارسال نموده است ؟

چرا روی زمین اسراری به چنین بزرگی با چنین ساختار عظیم و اشاراتی به سمت آسمان است؟

چرا آن‌ها فقط زمانی میتوانند به طور کامل کشف رمز شوند که از ماهواره مشاهده شوند؟ حقیقت در استون هج،تیکال،در مقابل نقشه ستارگان مریخ در انتظار است.دیگر اکتشافات ستارگان میتوانند بعداً آورده شوند.

پ. ن: با تشکر فراوان از سایه عزیز بابت ترجمه و ارسال این مطلب. یک مطلب هم راجع به داوینچی در همین زمینه هست که این دوست عزیزمان زحمت ترجمه را به عهده گرفتند که بعدا در وبلاگ میگذارم.

دوست دیگرمان نیما وزیری عزیز هم خلاصه‌ای از این مطلب را برایمان فرستاده که از ایشان هم تشکر میکنم و مطلب را در اینجا میگذارم. درسته 2 بار ترجمه شده ولی هر 2 دارای ترجمه‌ای دلنشین است. امیدوارم بقیه عزیزانی هم که به زبان تسلط دارند مطالب این سایت را ترجمه کنند تا بقیه فارسی زبانان عزیز هم استفاده کنند.

نقشه ستارگان مصر و رازهای طرح انسان

نقشه ستارگان مصری

وین هرشل نویسنده‌ای در ضمینه ستاره شناسی باستانی است. اودر کتابش که در سال 2002 چاپ شد، مدعی کشف راز ممنوعه ابولهول شده است. این رازی

است که نشـان دهنـده برابـری و قداست تمـام نژادهـای انســـانی است. رازی که با پنهـــان داشـــتن آن بعضی کشورها قرن‌ها به چپاول و به بردگی کشیدن مردم دیگر پرداخته‌اند.

تا به حـــال نظریه‌هـــایی دربـــاره این‌که مقطع جـــانبی ابوالهول نشان دهنده صورت فلکی اسد است داده شـده است. اما این نظریات توضیحی قانع کننده درباره این‌که چرا این صورت فلکی انتخـاب شـده است نداده‌اند. حـال هرشل بعد از 17 ســال تحقیق در این زمینه نظــریه‌ای تـــازه در این بـــاره ارائه کـــرده است. او در کتـــابش «گزارشـات مخفی»، ابوالهـول را کلید ارتبـاط اهـرام با نقشه ستارگان معرفی میکند.

در 1995 بـایوال پیشـنهاد کـرد سه هـرم اصـلی گـیزا با کمربند ســتارهای صـــورت فلکی شـــکارچی همخـــوان هســـتند. ولی بـــدلیل این‌که این ارتبـــاط با دیگر اهـــرام توضیح داده نشد، چندان توفیقی نیافت.

اما در ســـال 2003 هرشل توضـــیح داد با اســـتفاده از ابوالهـــول این ارتبـــاط قابل توجیه است. او متوجه شد زاویه قرار گـرفتن ابوالهـول میتواند سه هـرم اصـلی را تقسیم کند، بگـونه‌ای که بصـورت مجـازی سـتاره اصـلی صـــورت فلکی شـــیر یا اسد در راســـتای کمربند صـــورت فلکی شکارچی یا جبار قرار گیرد.

این امر کلید اصلی نظریه اوست. این امر بـاعث میشـود صورت فلکی شیر و ابوالهول در زمان‌هـــای خاصی مانند دو جسم در آینه روبری هم قرار گیرند. این پیـامی است که این ارتباط در خود دارد:

تمـــام اهـــرام در بخش پـــایینی مصر نشـــان دهنـــده صـورت‌های فلکی همسـایه زمین هسـتند و این تقسـیم بندی از پای صورت فلکی شیر شروع میشود.

نقشه ستارگان مصری

نقشه ستارگان مصری

ابوالهول و صورت فلکی شیر (Leo)، همچون تصویری در آینه در مقابل هم

اما چـیزی بیش از نـیز در این بـاره وجـود دارد، رازی که اهرام در خود دارند: اگر میخواهید راز ستارگان را کشف کنید نقطه غائی کمربند جبار است. هرشل میگوید تمـام این همـــاهنگی بین اهـــرام و ســـتارگان بـــدلیل نظر قـــدیمی‌ترین پیشـــگوی مصر یعـــنی هـــرمس تـــریس مگیسـتوس بـوده است: «مصر الگـویی از بهشت است. تمام کیهان در اینجا نقش بسته است».

هرشل سعی کرد این نظریه را اثبات کند. نتیجه شـگفت انگـیز بـود. تمـام اهـرام در مصر سـفلی منطبق با تمـام سـتارگان درخشـان راه شـیری در کمربنـدی هسـتند که تمام زمین را می‌پوشاند. در واقع 49 ستاره با 49 هرم منطبق هســـتند و در این میـــان تنها یه ســـتاره بـــاقی میماند. سـتاره «را» یا خـدای خورشـید در مصر قـدیم و این سـتاره نه با اهـرام بلکه با ابوالهـول منطبق است. البته در این میـــان ســـتاره‌هایی هم از قلم می‌افتند و هـرمی بـرای آن‌ها وجـود نـدارد. طبق نظر هرشل این اهـرام یا کشف نشـده‌اند و یا در طـول قرن‌ها از میـان رفته‌اند.

مـورد دیگـری که هرشل کشف کـرد این بـود که احتمـالا ستون هرمی شکل معبد خورشید در ابوسیر نوعی مرکز برای اهرام است. بنابراین این معبد باید اهمیتی بیش از آنچه تا کنون تصور میشود داشته باشد. یک مـورد قطعی اســت، ســتاره «را» اهمیــتی بیش ار ســایرین بــرای مصریان باسـتان داشـته است. در واقع «را» خورشـیدی برای مصریان بوده است.

نقشه ستارگان مصری

سـتاره‌هایی که هرشل میگوید منطبق با اهـرام هسـتند. ستاره RA با مکان ابوالهول منطبق است.

گفـتیم معبد خورشـید بنـوعی در وسط محـدوده اهـرام است و میتوان از آنجا این محوطه را به دو بخش تقسیم کـرد. راز اصـلی در همین جاست. در بسـیاری متـون و دیوار نوشته‌های قـدیمی، این گونه تقسـیم بنـدی وجـود دارد. » به مرکز دیوار نما نگـاه کنید تا مهمـترین چـیز را دریابید. آن‌ها همین کــار را در قــرص دایــره الــبروج در دنــدارا انجــام داده‌اند.. آن‌ها همین کــار را در مقــبره سـنموت انجـام داده‌اند.. آن‌ها هر جا مربـوط به سـتاره خدایانشــان باشد این کــار را انجــام داده اند». به نظر هرشل تمام این همخوانی‌ها ما را به ستاره‌ای راهنمایی میکند که به نظر مصریان از آنجا آمده ایم.

نقشه ستارگان مصری

طـرح دیگـری از این تطـابق مکـانی بـرای اهـرام شـمال مصر ســفلی. معبد خورشــید این اهــرام را به دو بخش تقسیم کرده است.

نقشه ستارگان مصری

تطابق در اهرام جنوب معبد خورشید.

هرشل شاهد دیگری هم بـرای این نظریه ارائه میکند. از لحاظ هندسی، طرح بـدن انسـان و تناسب‌های آن جـالب توجه است. یکی از معروفـترین طراحی‌هـای هندسی از بدن انسان را لئوناردو داوینچی کشیده است.

نقشه ستارگان مصری

طرح هندسی از بدن انسان، اثر داوینچی.

سـئوالی که هرشل مطـرح میکند این است که اگر داسـتان مصـریان حقیقت داشـته باشـد، چـرا در متـون مسـیحی چـیزی دراینبـاره نیامـده اسـت؟ این سـئوال حساس و بسیار قابل بحـثی است. به هر روی طبق نظر هرشل مسـیحیت چـیزی را در این میـان مخفی کـرده است. در بسـیاری از تصـارویر اولیه بـدنیا آمـدن مسـیح میتوان کمربند شکارچی و ستاره «را» را در آسمان دید. اگر داستان جـام مقـدس و مـریم مجدله حقیقت داشـته باشد شاید بتوان مخفی نگـاه داشـتن نقشه سـتارگان را نیز بخشی از این راز بزرگ دانست؛ و شـاید همـان گونه که آثـار داوینچی سـرنخ‌هایی را از این راز بـزرگ ارائه میکند، طرح بدن انسان او نیز چیزی از نقشه ستارگان و خواستگاه ما در خود داشته باشد.

هرشل میگوید تناسب اعضا در این اثر داوینچی معـادل تناسب ابعاد در هرم گـیزا است. بطـور خلاصه او مـدعی است انسـانها از سـتاره «را» آمده‌اند و این رازی است که مسیحیت همواره بدنبال مخفی نگاه داشـتن آن بـوده

است. دلایل این امر نـیز سـلطه طلـبی و ... بـوده است. هرچند که هنـــوز ارتبـــاط بین نقشه ســـتارگان و راز داوینچی محل بحث بسیار است.

توضیح مترجم: بخش آخر نظریات هرشل اشاره به کتاب راز داوینچی دارد و ســعی در ارتبــاط دادن آن با نظریه خــود میکند. این بخش بــدلایل منافــات داشــتن با عقاید دینی (بخصوص هموطنان مسیحی) و عــدم ارائه دلایل و شواهد برای آن، خلاصه شده است.

هابیت‌های واقعی وجود داشته‌اند!

هابیت‌هــای واقعی وجــود داشــته‌اند! آن‌ها گــونه‌ای به خصوص بوده‌اند.

انســانی 90 ســانتی مــتری که قد و قــامت کــوچکش لقب‌هابیت به او داده اســت، دانشــمندان نظریه فرگشت را با یک معما روبرو کــرده است. اســتخوانهای کــوچکش در جزیره‌ی اندونزیایی فلورس کشف شده‌اند.

عــده‌ای گمــان می‌کنند این اســتخوانها متعلق به گــونه‌ی هومو ســاپین (H. Sapien)ــ هســتند که در اثر اختلال اندامی مینیاتوری پیدا کرده است.

اما دندانهای‌هابیت نشان می‌دهند به گونه‌ای خــاص تعلق دارد نه انســانی نــوین با اختلال رشد. تحقیقــات جدید همچــنین نشــان می‌دهند که‌هــابیت ممکن است نیاکــان مشترکی با انسان امروزی داشته باشد.

فسیل باقی مانده ازهــابیت هجــده هــزار ســاله در ســال 2003 کشف شد. از آن زمــان نظر داشــمندان مبــنی بر این است که این‌هابیت با مغزی به اندازه‌ی گریپ فــروت شاخه‌ای از دودمان انسان گونه‌ای به نام هومو فلورسی (H. Floresiensis) است.

در حالیکه پژوهشگران دیگری استدلال کرده‌اند که‌هــابیت انســانی نــوین مبتلا به میکرســفالی (microcephaly) بوده است, وضعیتی که منجر به کوچک شدن غــیر عــادی سر و بــدن فــرد مبتلا و بــرخی عقب مانــدگی‌های ذهــنی می‌شود.

دندانهای‌هابیت به کوچکی دنـدانهای انسـان نـوین کوتـاه قامت هستند اگرچه ظاهری متفاوت دارند که آن‌ها را از دندانهای انسان نوین متمایز می‌سازد. با بررسی بیشـتر دنـدانها مشـاهده می‌شـود که هر دو ویژگی‌هـای انسـان نخسـتین و انسـان پیشـرفته در آن‌ها وجـود دارد. بـرای نمونه دنـــدانهای نیش و آســـیاب کوچک بـــدوی بنظر می‌رسند در حالی که دندانهای آسیاب پیشرفته‌تر هستند و در گونه‌ی هومو ساپین به چشم می‌خورند.

نتـایج به دست آمـده همچـنین نشـان می‌دهندهابیت تنها انســـانی مبتلا به ناهنجـــاری نبـــوده است. مشخصـــات ظـاهری دنـدانهای‌هابیت به گـونه‌ی هومو ارکتـوس (H. Erctus)ـ شـباهت دارند که جد مسـلم انسـان امـروزی است.

دانشـمندان اظهـار می‌کنند ک گـویی اجـدادهابیت بر رو جزیره‌ای مجزا متحمل کوتـولگی شـده‌اند. با بـدنهایی ک به 1٫1 تا 1٫65 متر و مغزهایی ک به 426 سـانتی مـتر مکعب تحلیل رفته‌اند.

یوسوکه کایفو (yousuke kaifu) دیرین انسان شناسی از موزه‌ی علم و طبیعت توکیو متذکر می‌شود: « زمـانی که انسان عموما به سوی قامت بلندتر و مغز بزرگتر نمو یافته اند,هابیت نشان می‌دهد که در واقع جـدا افتـادنش در جزیـــره می‌تواند گـــرایش فرگشت را معکـــوس کـــرده باشد.»

نوع ارتباط جن و انسان

ارتباط و تماس جن با دنیای مادی(فرمیونی) و خـاکی ما در چهار سطح زیر قابل تعریف است:[highlight/]

- ارتباط نزدیک از نوع اول:

هر شش میلیارد انسان خاکی در کره زمین، متاثر از این نوع برخورد می‌باشند. در این مرحله از تماس، شـیاطین جن تلقینـــات و وسوسه‌های نفـــاق انگـــیز و جاهلانه را جهت گمـراه کـردن بشر و سـقوط او به کفـر، تـدوین و برنامه ریزی می‌کنند. لذا از فرزندان شیاطین با توجه به فــزونی و کــثرت جمعیت آن‌هــا، همــواره قریــنی بــرای فرزندان آدم موجود است.

قل اعـوذ بـرب النـاس..... من شر الوسـواس الخنـاس - الـــــذی یوســـــوس فی صـــــدور النـــــاس- من الجنه و الناس(سوره الناس):

بگو پناه میبرم به پروردگـار مـردم..... از شر وسوسه گر پنهانکار - که درون سینه انسانها وسوسه می‌کند - خواه جن باشد یا انسان.

در این مرحله انگل جــنی در شــکلی مخفی از رویت، به زبان و گویش فرد میزبـان، تلقینـات خـود را در ذهن وی تکــرار می‌کند. و یا از طریق دوست انسی فــرد مبتلا در وی تاثیر می‌گـذارد. چنانچه فـرد آگـاه باشـد، می‌تواند با استعانت از خالق حقیقی(الله) و تمرکز بر شـکل جریـان گمراهی از دام ملعون خبیث رهـائی یابد. در توکل و ذکر کلمــات زیــر، هوشــیاری و فهم معــانی از درجه اهمیت بسزائی برخوردار است:

و قل رب اعـوذ بک من همـزات الشـیاطین - و اعـوذ بک رب ان یحضرون (مومنون/97-98):

و بگو پرورنده از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم - و از این‌که آنان نزد من حاضر شوند.

در غـیر اینصـورت اغـوا در گمـراهی مـورد نظر(از قبیل پرخاشگری،شهوت،شک ،حسادت،حیله و دشمنی)تشـدید می‌شود.

و اما ینزغنک من الشیطان نـزغ فاسـتعذ بالله انه سـمیع علیم(اعراف/200):

و هر گاه وسوسه‌ای از شیطان به تو رسـد، به خـدا پنـاه بر؛ که او شنونده و داناست.

....فانسـاه الشـیطان ذکر ربه فلبث فی السـجن بضع سنین(یوسف/42).

- ارتباط نزدیک از نوع دوم:

در این مرحله ارتبـاط بین شـیاطین جن و انسـانها به سطح هوشمندانه‌تری می‌رسد. این هوشـمندی از جـانب انسـان رخ میدهد.بطوریکه بشر بـرای اهـداف خـود در راسـتای تکنیکهـای تجـربی با جنیـان ارتبـاط بر قـرار می‌کند.

و انه کـان رجـال من الانس یعـوذون برجـال من الجن فزادوهم رهقا (جن/6):

و این‌که مردانی از انسان به مردانی از جن پنـاه می‌برند و آن‌ها سبب افزایش گمراهی وطغیانشان می‌شدند.

جلسات احضار جن که به جلسات احضار روح معروف گشته است، شکلی از این نوع برخورد می‌باشد که فرد احضار کننده و سایرین بر اثر جهل، غافل‌اند که در ارتباط نوع دوم با جن به سر می‌برند.از آنجا که مراتب دریافت ما(نفس)و انتقال به برزخ توسط ملائک رسول مرگ، بطور کامل صورت می‌پذیرد لذا محال است که احضار نفسی (که به اسم احضار روح معروف گشته)رخ دهد مگر به اذن الله و نه به این شکل که در جوامع ایرانی و اروپائی رواج دارد. از نظر من دکان احضار روح مربوط به مدیومهای انسانی و جنیان می‌باشد. و در این سطح از برخورد، موجود احضار شده، جن است که با لینک شدن به سایر جنیان، اطلاعات حقیقی فرد متوفی را با به اختیار گرفتن تارهای صوتی حنجره مدیوم (حتی با تن صدای متوفی)به اطلاع حضار می‌رساند. در این حالت انسان و اطرافیان در برخورد نزدیک از نوع دوم قرار می‌گیرند.

دولتها غالبا در این نوع از ارتباطات، دارای تجربیات سری گسترده‌ای می‌باشند. امپراطوری ایالات متحده، آلمان و روسیه، سردمداران ارتباط نزدیک از نوع دوم و سوم می‌باشند. بطوریکه طبقه بندی اشکال ظاهری و فیزیکی این موجودات را بطور علمی ثبت و ضبط کرده‌اند.

از طرفی سران کفر در زمان فرعون به کمک شیاطین جن، به پیش بینی دقیقی از تولد ناجی دست یافته بودند(با توجه به وعده کتب گذشته الهی). لکن مکرشان شکست خورد و ناجی در میان دشمنانش نامگذاری، بزرگ و غالب شد. در حال حاضر نیز شیاطین جن با به

خـدمت گـرفتن ارابه جنگی شـیاطین انس در عملیـاتی گسترده، خاورمیانه را جهت ممـانعت از ظهـور نـاجی در سیطره خویش گرفته‌اند و هر دو طیف (شـیاطین جن و انس) از طریق یوحی سـخنان و نقشه‌های خـویش را در برخورد نزدیک از نوع دوم و سوم پیگیری می‌کنند.

و کـذلک جعلنا لکل نـبی عـدوا شـیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخـرف القـول غـرورا و لو شـاء ربک ما فعلوه فذرهم و ما یفترون(انعام/112):

این چنین در برابر هر نـبی ،دشـمنی از شـیاطین انس و جن قـرار دادیم، آن‌ها بطـور یـوحی سـخنان فریبنـده و بی‌اسـاس به یکـدیگر می‌گفتند و اگر پروردگـارت می‌خواست، چنین نمی‌کردند، پس آن‌ها و تهمت‌هایشـان را به حال خود واگذار.

و یـوم یحشـرهم جمیعا یا معشر الجن قد اسـتکثرتم من الانس و قـال اولیـاوهم من الانس ربنا اسـتمتع بعضـنا ببعض و بلغنا اجلنا الـذی اجلت لنا قـال النـار مثـواکم خالـدین فیها الا ما شـاء الله ان ربک حکیم علیم(انعـام/128):

و روزی که همه را محشور می‌سازد، (میگوید)ای جمعیت جن شـما از انسـان فـزونی یافتیـد، دوسـتان ایشـان از انسـانها می‌گویند پروردگـارا هر یک از ما دو گـروه، از دیگـری بهـره (اسـتفاده) بـردیم و به اجلی که بـرای ما مقـرر داشـتی رسـیدیم. میگوید آتش جایگـاه شماسـت، جاودانه در آن خواهید ماند مگر آنچه رب حکیم و علیم بخواهد.

- ارتباط نزدیک از نوع سوم:

تجربه این نــوع برخــورد در ائمه حق و ائمه کفر ظــاهر می‌شود. (در مبحث قبلی شرح کاملی از آن آمد).

داوود و سـلیمان، انسـانهای شـاکر و منتخـبی از جـانب خــالق در درک این نــوع برخــورد و به تســخیر کشــاندن شـیاطین به اذن الهی بودند. لـذا از شـیاطین جن به اذن اله، بهره برداری کردند:

و لسلیمان الریح غدوها شهر و رواحها شـهر و اسـلنا له عین القطر و من الجن من یعمل بین یدیه بـــــاذن ربه و من یــزغ منهم عن امرنا نذقه من عــذاب السـعیر(سـباء/12):

.... و گــروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگــارش کـــار می‌کردند و هر کـــدام از آن‌ها که از فرمـــان ما ســـرپیچی می‌کـــرد، او را از عـــذاب آتش ســـوزان می‌چشاندیم.

آثـار بجا مانـده (در برخـورد نزدیک از نـوع سـوم) از این موجـودات نا مـرئی در توانـائی جابجـائی اشـیاء مـادی با تکنیکهـای خـدادادی تله پورتیشن(جابجـائی بی‌واسـطه) حـــیرت انگـــیز است.این جابجـــائی در لایه‌ای از ابعـــاد ریسمانی رخ می‌دهد که متاثر از بعد چهارم شناخته شده انسـانی(زمـان) نیست.(جهت کسب اطلاعـات بیشـتر به مقاله مـــــرز فیزیک و متافیزیک-مبحث بوزونها مراجعه فرمائید).

قـــال عفـــریت من الجن انا آتیک به قبل ان تقـــوم من مقامک و انی علیه لقوی امین(نمل/39):

عفریــتی از جن گفت:من آنــرا نــزد تو می‌آورم پیش از آن‌که از جــایت برخــیزی و من نســبت به این امر توانا و امینم.

(البته باید توجه داشت که انســانها نــیز از توانمنــدیهای بالائی برخوردارند که نمونه آن در جابجائی مـورد اشـاره رخ می‌دهد و فرد مورد نظر، توجه همه را جهت شــکر به الله، اله یکتا معطوف می‌دارد).

دخـالت جنیـان در دنیـای خـاکی غـیر از ثبت آثـار خـارق العـــاده ســـنگی، معابد و مجســـمه‌ها (در کمک به ائمه الهی)، می‌تواند آسیب رســان و مضر نــیز باشد. لکن چه تسخیر و ثبت آثار خارق العاده و چه آسیب و زیان، صرفا به اذن الله صورت می‌پذیرد.

.....و ما هم بضـارین به من احد الا بـاذن الله و یتعلمـون ما یضرهم و لا ینفعهم...(بقره/102).

و اذکر عبــدنا ایــوب اذ نــادی ربه انی مســنی الشــیطان بنصب و عذاب(ص/41):

و بخاطر بیاور بنده ما ایوب را، هنگـامی که پروردگـارش را خواند، شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است.

ســران کفر نــیز، چه در گذشــته و چه در حــال از تجربه ارتبــاط با شــیطان و جن بی‌نصــیب نمانده‌اند. شــیطان همواره به لشگر عظیم کفار و مشرکین، وعـده پـیروزی می‌دهد و آن‌ها را به تجهیزات و نفراتشان می‌فریبد تا با ســپاه مستضــعفین(مومــنین)به جنگ وادارد. شــیطان می‌داند که خداوند پـــــیروزی را بر خـــــویش نوشـــــته است(کتب الله لاغلبن انا و رســلی ان الله قــوی عزیز-

مجادله/22).و می‌داند که خداونـــد، مومـــنین را به ملائک آسـمانی (در شـکل انسـان)یـاری می‌رسـاند، لـذا هـدف شـــیطان وارد کـــردن ســـپاه کـــافر و مشـــرک به جهنم است!!!

و اذ زین لهم الشـــیطان اعمـــالهم و قـــال لا غـــالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم فلما تراءت الفئتان نکص علی عقبیه و قـال انی بـریء منکم انی اری ما لا تـرون انی اخاف الله و الله شدیدالعقاب(انفال/48):

و هنگـامی را که شـیطان، اعمـال آن‌ها را در نظرشـان جلوه داد و گفت: امروز هیچ کس از مردم بر شما پـیروز نمی‌گردد؛ و من همسایه شما هستم. اما هنگـامی که دو گـروه در برابر یکـدیگر قـرار گرفتنـد، به عقب برگشت و گفت: من از شـما بـیزارم. من چـیزی می‌بینم که شـما نمی‌بینیـــد؛ من از خـــدا می‌ترســـم، خداوند ســـخت کیفر است.

- برخورد نزدیک از نوع آخر:

پس از قضی الامر، رویت جانداران نـامرئی(ج ن) علـنی خواهد شد و ناباوران، چهره دشمن قسم خورده خـویش را خواهند دید. در آن روز پرده از چشمان بشر می‌افتد و امتحـان پایـان می‌پـذیرد. جنیـان، ملا ئـک، سـپاهیان و ساکنان آسـمان رویت خواهند شد. و نـدا می‌رسد هر که خیری فراهم آورده برای خـویش است و هرکه به انـدازه ذره‌ای بـــدی کـــرده آنـــرا می‌بیند. خداوند به احـــدی ظلم نمی‌کند حتی فتیلا. آنروز ایمـان سـودی نخواهد داشت و کفـار و مشـرکین، کلمـات زیر را به گـوش خـود خواهند شنید که:

و قــال الشــیطان لما قضی الامر ان الله وعــدکم وعد الحق و وعتکم فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعــوتکم فا ســتجبتم لی فلا تلومــونی و لومــوا انفسکم.....(ابراهیم/22):

و شــیطان، هنگــامی که کــار تمــام می‌شــود، می‌گوید: خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده دادم، و تخلف کــردم. من بر شــما تســلطی نداشــتم، جز این‌که دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید؛ بنـابراین، مـرا سرزنش نکنیـد؛ خـود را سـرزنش کنید. نه من فریـادرس شما هستم، ونه شما فریادرس من. من نسبت به شــرک شـما دربـاره خـود، که از قبل داشـتید، بـیزار و کـافرم! مسلما ستمکاران عذاب دردناکی دارند!

نیاکان خزنده ما

روح باوری برای بسیاری از مـردم جوامع صـنعتی عجیب جلوه می‌کند. اغلب ما بطور خـود انگیخته‌ای حیوانـات را موجـوداتی اساسـاً متفـاوت‌تر و پست‌تر می‌پنـداریم ... جای تعجب ندارد که کتاب مقدس اعتقـادات روح بـاور را طرد کرده است ... تنها باری که یک حیـوان مکـالمه‌ای را با انسانی آغاز می‌کند زمانی است که مـار تلاش می‌کند حوا را وسوسه کند تا از میـوه‌ی ممنـوعه‌ی دانش بخـورد (الاغ بعلم نـیز چند کلام ادا می‌کند اما فقط یک پیـام از طرف خدا به بلعام نازل می‌کند).

آدم و حوا در باغ بهشت بعنـوان خـوراک جو می‌زیسـتند. تبعید از بهشت شـباهت‌های بـارزی به انقلاب کشـاورزی دارد. خدای عصـبانی به جـای این‌که به آدم اجـازه دهد تا در بهشت بماند و میوه‌هـای وحشی جمع آوری کند او را محکوم می‌کند تا "نان از عرق جبین خـود خـورد ". پس، صحبت کـردن حیوانـات در کتـاب مقـدس با انسـان‌ها در همـان دوره‌ی ما قبل کشـاورزی نمی‌توانسـته امـری تصادفی بوده باشد. کتـاب مقـدس چه درس‌هـایی از این حکایت به ما می‌آموزد؟ این‌که نباید به مـار گـوش کنید و بطور کلی بهـترین کـار این است که از صـحبت کـردن با حیوانات و گیاهـان دوری جوییـد، زیـرا سـرانجامی به جز فاجعه نخواهد داشت.

اما حکایت کتـاب مقـدس معناهـایی عمیق‌تر و قـدیمی‌تر دارد. در اغلب زبان‌های سامی "حوا "به معنی "مـار "یا حـتی "مـار مـاده "است. نـام اجـدادی مـادر ما در کتـاب مقدس یک اسطوره روح باور کهن را در خود پنهان دارد

که بر اساس آن مارها نیاکان ما هستند، نه دشمنان ما. فرهنگ‌های روح باور بسیاری معتقد بودند که انسان‌ها از حیوانات و از جمله از مارها و خزندگان دیگر مشتق شده‌اند. اکثر بومیان اولیه‌ی استرالیایی معتقد بودند که جهان را مار رنگین کمان آفریده. مردم آراندا و دیه ری معتقد بودند که قبیله‌ی خاص آن‌ها از سوسمارها و مارهای اولیه به وجود آمده که به انسان تبدیل شده است. در حقیقت غربی‌های نوین هم فکر می‌کنند که از خزندگان تکامل یافته‌اند. مغز تمام انسان‌ها حول یک مغز خزنده ساخته شده و ساختار بدن‌های ما اساساً بدن‌های تعدیل یافته‌ی خزندگان است.

شاید مولفین کتاب پیدایش بقایای اعتقادات روح باورانه کهن را به نام حوا باقی گذاشته، اما تمام ردها را پنهان کرده‌اند. کتاب پیدایش می‌گوید که انسان‌ها از مارها سرچشمه نگرفته‌اند، بلکه توسط خدا از مواد غیر زنده آفریده شده‌اند. مار سرمنشاء ما نیست: او ما را وسوسه می‌کند تا علیه پدر آسمانی خود قیام کنیم. در حالیکه روح باوران انسان را تنها یک نوع از گونه‌ی حیوانات می‌دانند، کتاب مقدس می‌گوید که انسان آفریده‌ای خود ویژه است وهر تلاشی برای به رسمیت شناسی حیوان در وجود انسان به معنی انکارقدرت و اقتدار خداوندی است. در حقیقت وقتی انسان نوین پی برد که ما به واقع از خزندگان تکامل یافته ایم علیه خدا قیام کرد و از گوش دادن به او و حتی اعتقاد به او سر باز زد.

پی نوشت:

جا داشت که هــراری از کتــاب ”کلیله و دمنه ”هم یــاد می‌کرد که از زبـان دو شـغال نوشـته شـده و سرشـار از اعتقـادات روح بـاوری است. مجتـبی مینـوی دربـاره این کتـــــــاب می‌گوید: کتـــــــاب کلیله و دمنه از جمله آن مجموعه‌هــای دانش و حکمت است که مردمــان خردمند قدیم گرد آوردند و «به هرگونه زبان» نوشتند و از بــرای فرزندان خویش به میراث گذاشتند و در اعصـار و قـرون متمـادی گـرامی می‌داشـتند، می‌خواندند و از آن حکمت عملی و آداب زندگی و زبان می‌آموختند.

مقام لعل شهباز قلندر عارف و سخنور فارسی

مقدمه

در سالهای 1382 و 1383، فرصت-ی دست داد که دو نوبت از بارگاه عارف و شاعر شوریده، محمد عثمان مروندی، ملقب به لعل شهباز قلندر (م 673 ه.ق)، در سهوان، یکی از قدیمترین مناطق استان سند دیدار کنم. ملاحظة مفرداتی از اشعار فارسی وی به خط نستعلیق زیبای فارسی بر اضلاع درگاهش، و مشاهدة حضور کثیری از مردم مناطق مختلف برای زیارت مزار او و اهمیتی که برای سالگرد ارتحال و عرس سالانة وی قایل می‌شوند و هر سال هزاران زائر در این مراسم شرکت می‌کنند و سمینارها و سخنرانیها تشکیل می‌دهند، برای راقم انگیزه‌ای شد که در احوال و آثار و خدمات این قلندر زبان شناس و پرجذبه که در ارتقای سطح فرهنگی و دینی جامعة اسلامی زمان خود، اهتمامی بسزا کرده، با مراجعه به آثار مختلف وی، یا دربارة وی و با استناد به منابع رسمی و شفاهی منطقه، به کاوش و تفحصی تازه بپردازد.

سرزمین سند در طول تاریخ، مورد توجه درویشان و صوفیان بوده، این سرزمین به وجود پاک آن‌ها افتخار می‌کند. در جای جای سند، شهر یا روستایی نخواهیم یافت که در آن مزار درویش یا صوفی‌ای نباشد. تنها در قبرستان بزرگ مکلی تهته، مزار هزاران درویش، عالم، متفکر و شاعر وجود دارد که بسیاری از آن مزارها به مرور زمان، شکل مخروبه‌ای یافته است. سید حُسام الدین راشدی در مکلی نامو تعدادی از آن‌ها را با نام

شمرده و خدمات آن‌ها را ذکر کرده است. این درویشان بدون در اختیار داشتن امکانات اولیة زندگی و بدون توقع و انتظار از مردم، به تبلیغ و ترویج دین پرداختند و بین مردمی که دستهاشان به خون دیگران آلوده بود و ارزشی برای انسانها قایل نبودند، محبت، عشق و علاقه برقرار کردند و آنان را به معارف عظیم اسلام و انسانیت آگاه کرده، در این راستا، رنجهای زیاد کشیدند؛ به طوری که این منطقه به سرزمین اولیا معروف شده است.

یکی از این درویشان که از وطن خود، ایران به سوی شرق رفت و عاقبت در یکی از شهرهای تاریخی سند اقامت گزید و عقاید و نظرات معنوی و روحانی خود را در سرتاسر منطقه به حد اعجاز اشاعه داد، لعلِ شهباز است. نامش، شاه حسین بوده، ولی به نام سید عثمان مروندی، ملقب به لعل شهباز قلندر معروف شده است. او برجسته‌ترین صوفی و درویش و پرحرارت‌ترین مبلغ اسلام این سرزمین بوده، حلقة ارادتمندان او بسیار گسترده و وسیع است. علاوه برمردم سند، هزاران نفر حتی از خارج از کشور به او ارادت می‌ورزند. اگرچه او در شاعری دست داشته و شعر صوفیانه سروده، ولی بیشتربه جهت گزینش مسلک درویشی و ترسیم جامعة مطلوب و محیط آرمانی برای زندگانی انسانها، شهرت یافته است. آورده‌اند که او، از نخستین سرایندگان شعر فارسی در سند است و یکی از خصوصیات بارزش، جنبة جامعیت کم نظیری بوده است که به برکت اوضاع و احوال استثنایی و متعددی به وی دست داده ومحیطی مشحون ازآثار معارف سبحانی و مقبول مردم پدید آورده بوده است.

لعل شـهباز در سـال 583 هجـری در روسـتایی از حومة شهر تـبریز ایـران، به نـام مروند به دنیا آمد. بسـیاری از محققـان، وطن لعل شـهباز را «مروند» نوشـته‌اند و در ابیـاتی نـیز که از او بـاقی است و خـواهیم آورد، نـام «مروند» بصراحت ذکر شده است.بنا بر تحقیقـات مولانا غلام مصطفی قاسمی، از نامداران معاصرسند در کتـاب سیوهانی شهباز و سـندس همعصـر، ص 13 و در کتـاب اثر فارسی بر شـــعر ســـندی، ص 56، به نقل از نویسـندگان تـاریخ فرشـته و تـاریخ معصـومی و معجم البلـدان، نـام وطن او، مَرَند یکی از شـهرهای معـروف آذربایجـان که لعل شـهباز در آن زاده شـده، ذکر شـده است و نیز نگاه شود به مـآثر الکـرام، ج 1، صص385 و 387.

نسبنامه و شـجرة آبـای کـرام حضـرت لعل شـهباز بـدین طریق اخبـار الاولیا تشـریف الشـرافات است که لعل شهباز بن سید حسن کبیر الـدین بن سـید شـمس الـدین بن سید صـلاح الـدین بن سـید نورشـاه بن سـید خالد بن سـید محب بن سـید مشـتاق بن سـید نورالـدین بن سـید اسـماعیل بن سـید امـام جعفر صـادق الخ (غلام سـرور، 1914، ج2: 47).

لعـل،القـاب زیـادی دارد، ولی بیشـتر به شـهباز قلنـدر، سیف اللسان و مخدوم معروف است. تحصیلات ابتـدایی را در محل تولد خـود آغـاز کـرد و در کـودکی به زبانهـای فارسی و عـربی مسـلط گشت. در شش سـالگی ظـرف یک سال، قرآن را حفظ کرد. بعد از پایـان دورة ابتـدایی به منظور تحصیلات سطوح عـالی، عـازم نیشـابور شد و پیش اسـتاد بـزرگ سـید ابـراهیم ولی کـربلایی، زانـوی

شـاگردی زد. پس از تحصـیلات در نیشـابور، به منظـور زیارت امام هشتم، پیاده عازم مشهد شد و از آنجا پیـاده به منظـور زیـارت بارگاههـای ائمة معصـومین به عـراق رفت و بعد بـرای انجـام مراسم حج، عـازم مکه شد و از آنجا به مدینة منوره سـفر کـرد. بعد از انجـام مراسم حج به عـراق برگشت و بعد از توقف کوتـاهی در بغـداد به ایـران آمد و پس از زیـارت مرقد امـام هشـتم، از راه مکران بلوچستان وارد سند شد. بـدون توقـف، سـرزمین سـند را پشت سر گذاشت و وارد هندوسـتان شد. در طول مسیر با صوفیان معروف و برجسته ملاقات کـرد و از فیوضات آن‌ها بهره گرفت. در هند اولین ملاقـاتش در شهر اجمـیر شـریف در حومة شـهر دهلی بـود که حـدود چهل روز در آن اقـامت گزید. در این مـدت علاوه بر عبـادت و ریاضت به کـرّات از عصر تا صـبح روز بعد به حضور خواجه معین الدین چشتی (متوفی 632 هجری و سرسلسله چشتیه در شـبه قـاره) می‌رسـید و از ایشـان رمز درویشی و مبـانی راه صـوفیان فرامی‌گـرفت و آگاهیهـایی به دست می‌آورد که در مـوفقیت وی نقش عمده‌ای ایفا کرد. پس از آن به دهلی بازگشت و بر مزار خواجه قطب الـدین بختیـار کـاکی حاضر شد و در آنجا الهـام گـرفت که به پـانی پت کرنـال بـرود و با بـوعلی قلندر (متـوفی 634)ـ ملاقـات کند. شـهباز قلنـدر بعد از این الهـام، عـازم پـانی پت گردید و به حضـور بـوعلی رسـید. بـوعلی، او را مـورد لطف و محبت قـرار داد و علاقة شـدیدی به وی پیـدا کـرد، و این، زمینه‌ای شد که شهباز قلندر، رموز سیر و سـلوک را از بـوعلی نـیز فـرا گیرد. روزی بوعلی به شهباز گفت: تو دوست مـنی و به تو علاقه داریم، راه تو صاف است. دستور اقـامت دراین

محل را به تو می‌دهیم، لکن در این محل تعـــداد زیـــادی قلندر وجود دارد و سرزمین سند نـیز به قلنـدری مثل تو نیـار دارد لـذا مناسب است که شـما به سـند بروید و در راه، توقفی در مولتان بکنید و آنجا، محل اقامت مستقل بیابید. امید دارم بنـدگان خـدا، در آنجا از شخصـیت شـما استفاده خواهند کرد. شـهباز پس از آن به مولتـان روانه شد و درحلقة صـــوفیان درآمد. در مســـیر از جـــانب لاهورعبـــور کـــرد و بر مـــزار داتا گنج بخش ســـید علی هجویری حضور یافت. سپس به مولتـان درآمد و به حلقة صوفیان پیوست و به حضور عرفای بزرگ همچـون شـیخ بهاءالدین زکریا مولتانی، شیخ فریدالدین گنج شکر، شیخ جلال الـدین بخـاری وشـیخ صـدرالدین عـارف، فرزند بهاءالـدین زکریا رسـید. حـدود سـیزده سـال درمولتـان اقامت کرد و از این بزرگان، استفاده‌های ارزنده‌ای بـرد. او بیش از ده سـال با بزرگـان تصـوف به بحث و مباحثه پـــرداخت و از فیوضـــات مشـــاهیر عرفـــای سلســـله سـهروردیه بهره‌مند شد و بعد از اقـامت نسـبتاً طـولانی در مولتان، عازم سهوان شریف سند شد. شاعری، تاریخ ورود او را به آن منطقه (نمـــود آفتـــاب دین) مطـــابق با 649 ه.ق. ذکر کـرده است (بـاریچو، 1991:35؛ بـرنی، 1957: 67و68).

در تحفة الکـرام (ج 3:ـ 136)ـ و در خزینة الأصـفیا (ج 2: 47)ـــ نقل شـــده که «لعل شـــهباز پس از بازگشت از مولتان درمحلة فحشا -جایی که اکنون جزو بخش «دادو» از ایالت سند پاکسـتان است- اقـامت گزید و از این‌که به خاطر این کار مورد نکوهش قرار می‌گرفت، نهراســید و او مردی بود پرهیزگار و با ایمان و معتقد بود که بهترین محل برای انجام مـأموریت دیـنی و مـذهبی و بـالا بـردن

سطح اخلاقی و هدایت گناهکـاران به راه راسـت، جـایی است که در آن گنـاه و معصـیت بیش از هر جـایی وجـود داشته باشد. شخصیت روحانی قـوی او، مـراحم الهی را شامل حال مردم این محله کرد و آنان را به تـرک اعمـال گذشته و گرویدن به راه راست واداشت و اهـالی منطقه از آن پس در زمرة مریدان او قرار گرفتند. در این منـابع در مـورد محل سـکونت لعل شـهباز چـنین نوشـته شـده: «اتفاقاً بقعة زمین که درو آسوده‌اند، مسکن زنـــان زانیه بوده، به قدوم شیخ، شب هر که بر زنان آمد، قــادر نشد. صبحی همه زنان، ورود شـیخ را مطلع شـده آمدنـد، توبه کردند.» این بیان، خود مظهری از روح ملامـتی و کـردار قلنـــدری است که مفهـــوم این کلام قـــرآن را تـــداعی می‌کند: یجاهـــدون فی ســـبیل الله و لا یخـــافون لومة لائم.»(قاضی، 1352: 17).

لعل شـهباز همانند بـرخی از رهـبران عـارف خـود نظـیر شیخ جمال و سـید ابـراهیم، عارفـان دوران او که مجـرد می‌زیستند، تمام عمررا در تجـرد گذرانید. نخست خـود را به تکامل فکری، دینی، عرفانی و اخلاقی رساند و سپس به هدایت و ارشاد دیگران پرداخت تا بدیها کمتر و نیکیها و حسنات بیشتر شوند. به این ترتیب، مهمـترین ویـژگی اعجازگونه و کـرامت او،نظـریه‌ای بـود که بـرای زیسـتن پدید آورد و موجب نفوذ در قلـوب مـردم و دمیـدن عشق پروردگار در وجود آنان بود، به گونه‌ای که از گناهکـاران، مردمی پاکـدامن و بـاتقوا سـاخت و محبت و یکـرنگی در میان مردم به وجود آورد.

اوضاع سهوان هنگام ورودشهباز:

هنگام ورود شهباز به سهوان، آورده‌اند که پادشاه ظـالم و عیاشی به نام «چَرپت» حکومت می‌کرد. مـردم از ظلم او در امان نبودند؛ اموال مردم غـارت می‌شـد؛ خانه‌هـای مردم براحـتی تخـریب می‌شـد؛ به نـاموس مـردم تجـاوز می‌شـد؛ حقـوق مـردم غصب می‌شـد؛ منطقه از قـانون پـیروی نداشت و بی‌بند و بـاری رواج داشـت؛ زنهـای بی‌عفت به طور علـنی به کارهـای زشت روی می‌آوردند و بسیاری از خانه‌های منطقه به مراکز فحشا و منکـرات تبدیل شده بـود (حضـرت لعل شـهباز قلنـدر کی سـوانح حیـات: 4).ـ در این شـرایط، شـهباز قلنـدر که همـواره جامة سرخ رنگ (گویا جامة معرف مردم مرند و شـاید به دلیلی دیگر) به تن داشت و در سیر و سلوک، اندیشه‌های علی ابن ابیطـالب(علیه السـلام) را معـراج رنـدی و قلنـدری می‌دانست (به شـعری از او در آخر مقاله نگـاه شود) توجه به وضعیت زنان را پیش از هر چیز، سـرلوحة کار خـود سـاخت ودست نیـاز و دعا به سـوی خداوند بلند کرد که این بـازار بی‌عفـتی نـابود شـود وبه زنـان توفیق عنـایت شـود تا خـود را از مـردان بد حفظ کنند. طـولی نکشید که زنان، جمعی به حضور شهباز قلندر رسـیدند و گفتند از خدا بخواه توبة ما را بپذیرد. بعد از توبه، زنان با قلندر بیعت کردند و قـول دادند از این به بعد به کارهـای ناشایست دست نخواهند زد. بدین ترتیب، شهباز با نفـوذ در دلهای آن‌هـا، انقلاب روحی و معنـوی برپا کـرد و این اولین اثر نفوذ او بین مردم این منطقه بود و از این پس سعی کرد با تلاشـهای مخلصـانه و مسـتمر، منطقه را از فساد و بی‌بند و باری پاک کند و مردم ناحیه را از ضـعف اخلاقی و نـابودی حفظ کند. وی ضـمن تبلیغ و هـدایت، کار آموزش و تـدریس را نـیز وجهة همت خـود سـاخت و

کلاسهای علم عرفان دایر کرد و بعد از مـدتی موفق شد منطقه را به یک مرکز فـــرهنگی تبـــدیل کند (بـــاریچو، 1991: 43).

شیخ محمد اکرم در کتاب مـوج کـوثر از یک تـاریخ نـویس انگلیسی نقل می‌کند که شهبازقلندریک عالم بـزرگ بـود و به چنـدین زبـان آشـنایی داشت. دو اثر ادبی او به نـام میزان الصرف و صرف صـغیر در دورة حکـومت بریتانیا (1852م.)، در مدارس و مسـاجد تـدریس می‌شد. مـیزان الصـرف اکنـون هم در مـدارس تـدریس می‌شـود. او به واسطة مهارت در علوم دینی و تسلط در زبانهای عربی و فارسی و تبحّر در صـــرف و نحـــو، در کنـــار پاسخ به سـؤالهای مـردم به کـار تـدریس می‌پـرداخت. همچـنین موقع اقامت در خانقاه روحانی بـزرگ بهـاء الـدین زکریا در مولتان (1267 ـ 1170م) علاوه بر ریاضت و عبادت، به عنـــوان اســـتاد در مدرسة او تـــدریس می‌کـــرد وعلاقه‌مندان زبـان و ادب فارسی و عـربی در کلاس وی شرکت می‌کردند (باریچو،1991: 66-67).

عبـــدالجبارجونیجو در کتـــاب ســـندی شـــاعری(ص 56) می‌نویسد: دربـارة نخسـتین سـخنور به زبـان فارسی در سند، با یقین نمی‌توان نظر داد، لکن تاریخ سـند، نـام دو شخصـــیت را ذکر کـــرده است که نخســـتین شـــعرهای فارسی را به ایشـــان نســـبت داده‌اند. یکی علی بن حامد کوفی، متوفی قـرن 13 میلادی است. او کتـاب «منهـاج الـــدین و ملک» را از عـــربی به فارسی به نـــام چچ نامه ترجمه کرد و آن، کتاب معروفی است دربارة تاریخ سند. کوفی در آخر این کتاب، شـعرهای فارسی خـود را که در تعریف ناصرالدین قباچه سروده، درج کرده است:

خسروا ملک برتو خرم باد

ک-ل گ-یتی ت-و را مسلّم ب-اد

سخنور دیگر، لعل شهباز قلنـدر است که از او به عنـوان نخسـتین سـرایندة شـعر فارسی بر سـرزمین سـند یـاد می‌شود. چندین غزل فارسی به نامش منسوب شـده که در آن‌ها کیفیت وجد و لطـــافت و پختگی نظم مشـــهود است:

ز عشق دوست هر ساعت درون نار می‌رقصم

گهی بر خاک می‌غلطم گهی بر خار می‌رقصم

ش-----هب--از لام--ک-ان-م م-ن در م--کان نگ--نج-م

ع---نق-ای ب-ی ن--ش--ان-م م-ن درن--ش-ان ن--گنج-م

جـزاین دو سـراینده، شـاعر دیگـری به زبـان فارسی در قرن 13 میلادی شناخته نشده است. از این جهت شهباز قلندر در سند از نخستین کسـانی است که زبـان فارسی را به اهالی این منطقه معرفی کـرد و این مطلب نـیز از کرامات اوست که با زبانی که اهل این منطقه، کمـــترین آشنایی با آن نداشـتند، معـارف اسـلامی و اخلاقی را به آن‌ها فهماند و احساســـات درونی و اندیشه و افکـــار درویشانة خود را در غالب شعر فارسی به آنان رسـاند و آن‌ها را تابع و شیفتة خود کـرد، و این در شـرایطی بـود که روزگار وخیم و غیرانسانی جامعه، هیچ گونه آمـادگی بـرای پـذیرفتن آن نداشت (بـاریچو،1991:ـ 57)ـ و لـذا

شهباز قلندر از این جهت معجزه کرد که، آن معانی و مفاهیم عالی دین و مطالب غامض و پیچیدة عرفان را که امروز هم بسیاری از اهل علم از درک آن عاجزند، به انسانهایی فهماند که به امور فرهنگی و تربیتی روی نیاورده بودند و هیچ آشنایی با زبان مرشد و واعظ خود نداشتند. بواقع، این کار را زبان نرم و شیرین او برای علاقه مندانش آسان کرد و با گذشت زمان، حلقة مریدان او بتدریج توسعه و گسترش یافت. بسیار بودند افرادی که فقط برای شنیدن صدای شیرین شهباز حاضر می‌شدند و شاید خدماتی که زبان شیرین فارسی به اهالی این منطقة سندی زبان کرد، زبان دیگری، قدرت آن را نداشت. زبان فارسی خود نیز در انتقال اندیشه به شهباز کمک کرد (صدیقی، 1993: 317).

از سوی دیگر، بدعتها و رسوم غلط که توسط برخی از صوفیان کج فهم، ریشه‌های خود را بین مردم دوانیده و محکم کرده بود، رفته رفته تمام سند را فرا می‌گرفت. رواج این بدعتها و رسوم به حدی بود که مردم سند بدون تأمل و تفکر، آن‌ها را می‌پذیرفتند. شهباز قلندر زمانی که به سهوان وارد شد، صوفیان زیادی درآنجا اقامت داشتند و گروهی از آنان به نام تقوا و پرهیزگاری، بدعتها و رسوم فراوانی درجامعه رواج می‌دادند که باعث ایجاد سستی در اندیشه و عمل آن‌ها می‌شد. یکی از آن بدعتها، گرفتن معنی غلط از «توکل» بود. بسیاری از مردم این منطقه از این اصل دینی، استنباط غلط داشتند، به گونه‌ای که امور زندگی را به خدا می‌سپردند وتلاشی نمی‌کردند. حتی در کار و کسب، بیماری، ازدواج و دیگر مسائل زندگی، آن را وسیله و بهانه قرارمی‌دادند وبه امور سیاسی و داخلی کشور،

حتی به اموری که در محاق مردم بـود بی‌توجه می‌شـدند (. سندی،2003، به نقل از آن مری شمل: 6).

تبلیغـات به حـدی بـود که مـردم هر ظلمی را از طـرف خداوند دانسته، بدون چـون و چـرا می‌پذیرفتند و لاجـرم ستمکاران و دشمنان اجازه می‌یافتند که منـازل مـردم و اولاد مردم را مالک شـوند. آبـروی افـراد در امـان نبـود، شرم و حیا از بین رفته بود. جوانها بی‌ادب شـده بودند و افــراد آبرومند به جهت حفظ نــاموس و عــزت خــود از مــردم فاصــله می‌گرفتند و در محلی خلــوت در چله و مراقبه مشـغول می‌شـدند و این همـه، از اثر تبلیغ سـوء برخی از صوفیان بود که کسی جـرأت مبـارزه با آنـان را نداشت و نشسـته در گوشة خانـه، منتظر معجـزه بودند. عـده‌ای از جوانها نـیز که شـعور داشـتند وبـرای جامعه تلاش می‌کردند، به وسیلة افـراد تحت نفـوذ مسـؤولان و رهبران مذهبی، به شـکنجه و بیماریهـای روحی و جز آن مبتلا می‌شدند.

از بررسی تـاریخ اجتمـاعی سـند اسـتنباط می‌شـود، که ورود قلندر زمانی بوده است که سرزمین سـند علاوه بر محل اقامت صوفیان مسلمان، امـاکن مرتاضـان هنـدو و دیگر مذاهب نیز بوده است و افراد بیکار و تنبل و سست به صورت گروهی در آنجا گـرد می‌آمدند (سـندی، 2003: 7).

وقتی شهباز قلندر در سهوان اقامت گزید، افراد تنبل و بیکــار را در هیــأت کاروانها از شــهر بــیرون راند. او بتنهــایی به اصــلاح جامعه پــرداخت و بــدون اعتنا به مخالفت دشمنان کوشـید تا ریشة بـدعتها و رسـوم غلط را بکند (همان: 7). شهباز قلندر که یک ایرانی بود و با

زبان این منطقه آشـنایی نداشـت، با عمل خالصـانه و با حل مشکلات دیگران و سهیم شـدن در مصـیبتهای آنـان، دلهـــــای مـــــردم را به دست آورد و به این نحو بین پست‌ترین افراد جامعه، نفـوذ چشـمگیری پیـدا کـرد و در مختصر زمانی، افراد زیادی به او علاقه‌مند شـدند وآوازه و شهرتش از مرزهـای سـهوان فراتر رفت و رفته رفته تبلیغـات و اندیشه‌های او به گـوش مـردم منـاطق دور رسید. اکنون نیزمردم هر سال در مراسم سالگرد وفـات اوازهمة شهرهای پاکستان و خارج از این کشور شـرکت می‌کنند وبه ابراز ارادت می‌پردازند. شرکت هزاران زائر در مراسم ســــــــالگرد در گذشت وی دلیلی محکم بر گستردگی پیام و نام اوست.

راههای نفوذ اندیشه‌های شهباز بین عموم مردم:

بجز نکاتی که با استناد به منابع متـذکر شـدیم، مطـالبی نیز وجـود دارد که ذکر حکایـات و داسـتانهای بـدون سَـنَد است که در طول تاریخ شبه قـاره، زبـانزد مـردم بـوده و سینه به سـینه گشـته است و اکنـون هم، بعضی از آن‌ها مشــهود است. بیشــتر این داســتانها را افــراد مســن، متولیان مزارها و مریدان صوفیان نقل می‌کنند.

بدون شک، اندیشة شهباز قلنـدر توسط مریـدان فهیم و با دانش او رونق گـرفت که با خانه و خـانواده خـود وداع کردند. اکنـــون مریـــدان علاقه‌مند وی دور مـــزار او می‌نشـــینند و بیشـــتر اوقـــات خـــود را با ذکر و نقل داســتانهای او و دیگر صــوفیان، ســپری می‌کنند. اغلب مرید نمایان، تمایلی به تشکیل خـانواده ندارند و این امر را مانع در تبلیغ و اهداف خـود می‌داننـد؛این گـروه، دائم در سـفرند و ازخانقـاهی به خانقـاه دیگر می‌رونـد؛ فکر

غذای خوب و لباس خـوب ندارنـد؛ بیشترشـان به گـدایی مشـــغولند و این عمل را یکی از راههـــای تهـــذیب نفس می‌داننـد، به طهـارت و پـاکی چنـدان تـوجهی ندارنـد، و بعضی به بیماریهـــای روحی و روانی یا کشش به ســـوی مواد مخدر مبتلایند که شـهباز از آن رنج می‌بـرد. تقریبـاً صـورتی دیگر از اوضـاعی است که قلنـدر را زمـانی به سند کشاند و علیه آن، تبلیغات وسیعی انجام داد.

با این همـــه، همین مریدانند که بـــدون درنظر گـــرفتن خطرات جانی و مالی، در محافل خصوصی و عمومی، از شـــهباز قلنـــدر تعریف و تمجید می‌کنند و به این نحو نه فقط عقیـدت و ارادت خـود را به قلنـدر ابـراز می‌کننـد، بلکه دیگران را نیز به وجد می‌آورند و شیفته و علاقه‌مند به او می‌کنند. مریـــدان، موقع نقل روایت و حکـــایت، گاهی به حدی به وجد می‌آیند که بی‌اختیـار می‌رقصـند و شعار مخصـوص خـود «جهـولی لعل» را سر می‌دهند. در این کیفیت، فـرقی بین جـوان، پـیر، کـودک، زن و مـرد نیست. این مریـدان دو گروهند: گـروهی که خـود را به خانقاه وابسته کرده‌اند و لبـاس مخصـوص به رنگ سـیاه عربها را می‌پوشند، و آن‌ها مریدانی‌اند که از همة نعمات الهی دست کشـیده‌اند و همـان طـور که اشـاره کـردیم، تعداد اندکی ار آنان ازدواج می‌کنند و بیشترشـان، مجـرد و بدون تشکیل خانواده عمر را سپری می‌کنند و گـروهی دیگر، به کار و کسب مشغولند و تشکیل خانواده می‌دهند 0

نفوذ دیگر شهباز قلندرکه بسیار چشمگیر بـوده، تـأثیر او روی خوانندگان معروف بوده است. از استقلال پاکستان تا امـــروز و قبل از آن، علاقه و ارادت خواننـــدگان به

شهباز، مایهٔ عزت، سرافرازی و شهرت آنان و معروفیت بیشتر قلندر شده است. خواننده‌ای سراغ نمی‌توان یافت که بدون ذکر شهباز قلندر، در قوالی و سرودها به شهرت نایل شده باشد. معمولاً در ادوار گذشته، خواننده‌ها در مراسم سالگرد او و در محافل سماع و موسیقی شرکت می‌کردند و با خواندن شعرهای او یا اشعار ارادتمندانش، مردم را به وجد می‌آوردند و مریدان نیز به رقص می‌آمدند که آن را «دهمال» می‌گویند. هزارها نوار آدیویی، ویدیویی و سی دی در مراکز فروش نوار وجود دارد و خواننده‌ها می‌کوشند بهترین نوارهای دهمال را به بازار عرضه کنند. بیشتر نوارها، هنگام برگزاری مراسم سالگرد وی به بازار عرضه می‌شود. علاوه بر آن، عکس و تصویر خیالی قلندر شهباز نیز اثر چشمگیری روی احساسات مردم گذاشته است. این تصاویر، هنگام سالگرد او در بیشتر اتوبوسها وبر در و دیوار مناطق سند و پنجاب، بویژه در سهوان دیده می‌شود و نیز محبوبیت قلندر را در دلهای مردم می‌افزاید.

مراسم عُرس (سالگرد وفات):

مراسم عرس به مناسبت سالگرد درگذشت شهباز قلندر هرسال در ماه شعبان به مدت سه روز برگزار می‌شود. دولت سند روز اول مراسم را تعطیل عمومی اعلام می‌کند. این تعطیلی، زمینه‌ای است که مردم را به شهباز قلندر متوجه می‌کند؛ چنان که سالروز درگذشت شاه عبداللطیف، عارف نامی دیگر منطقه، تعطیل اعلام می‌شود. مراسم، معمولاً به دست فرماندار یا سروزیر با نثار گل و چادر و قرائت افتتاح می‌شود. اگر فرماندار در

مراسم افتتاحیه شرکت کند، سروزیر در جلسهٔ پایانی شرکت می‌کند و اگر سروزیر در مراسم افتتاحیه شرکت کند، فرماندار در مراسم پایانی شرکت خواهد کرد، و معمولاً برای کسب موفقیت در امور اجرایی، رایج است که مسؤولان بعد از انتساب، بر مزار قلندر حضور می‌یابند و خواستهٔ خود را به او عرضه می‌کنند و از درگاه خداوند، موفقیت در امور اجرایی و جز آن را طلب می‌کنند. این برنامهٔ دولت سند است، ولی مراسم سالگرد توسط مریدان و ارادتمندان شهباز، متنوع و گسترده است و با شرکت انبوه زن و مرد و کودک و جوان تشکیل می‌شود. مردم، از اطراف و اکناف کشور و حتی از آن سوی مرزهای کشور، دور مزار مرشد گرد می‌آیند. مراسم از اذان صبح با صدای دفهای متعدد و بزرگ با رقص درویشانه آغاز می‌شود. این مراسم که بین درویشان به «دهمال» شهرت دارد، سه روز در اول صبح انجام می‌گیرد و پس از دهمال سوم، مراسم پایان می‌گیرد. در این دهمال که ساعتها ادامه دارد، زن و مرد در آن شرکت می‌کنند و به وجد می‌آیند. کیفیت وجد و رقصیدن آنان، دیدنی است. زن و مرد، موهای بلند را باز می‌کنند، به گونه‌ای که گوشها و گردن و چهره را می‌پوشاند. دستها را بالا می‌گیرند و پابرهنه بدون توجه به هوای بسیار گرم یا سرد و بی‌عنایت به اطراف خود، دست جمعی می‌رقصند و بعد از مدتی از خود، بیخود شده؛ خود را در وجود معشوق غرق می‌کنند. در مراسم سه روزه، نمایشگاهی ازصنایع دستی، محصولات و ابزارکشاورزی و دیگر فراورده‌های سند و دکانهای شیرینی وخشکبار و جز آن دایر می‌شود. علاوه برآن، مسابقات کشتی سنتی سند، برنامهٔ موسیقی با شرکت

خواننده‌های معروف سند و دیگر ایالات کشور برگزار می‌شود. برنامة موسیقی با تشریفات و با شرکت مسؤولان برجستة نظامی وغیر نظامی برگزار می‌شود. خواننده‌ها در این برنامه، اشعار شهباز قلندر و سخن شاعران دیگر را در توصیف او می‌خوانند و شاعران در شأن و شوکت او، سروده‌های خویش را عرضه می‌کنند. متأسفانه، در کنار این مراسم، برخی از مفاسد و استعمال مواد مخدر دیده می‌شود و گاهی افراد «خنثی» یا جوانهایی که خود را شبیه دختران درآورده‌اند، محیط بارگاه و مراسم را آلوده می‌کنند. از سوی دیگر، گداهای سمج، مشکلات دیگر برای زایران ایجاد می‌کنند و دزدی و جیب زنی رونق می‌گیرد. صدای بلند نوارهای ترانه و دهمال، در روز و شب، گوشهای انسان را سنگین می‌کند. این برنامه‌های گسترده، بیشتر هنگام سالگرد ارتحال او واقع می‌شود. چهار طرف مزار، محافل خوشی و شادی به چشم می‌خورد و از مراسم عزا خبری نیست؛ فقط شیعیان، مراسم سوگواری و سینه‌زنی برگزار می‌کنند.

سهوان، شهری باستانی با قدمت چندین قرن با فاصلة حدود 120 کیلومتر در غرب حیدرآباد قرار دارد. این شهر از امکانات اولیه و تسهیلات زندگی محروم است. مردم هنگام مراسم «ارتحال» از کثیفی و آلودگی شهر رنج می‌برند، و با این که بیش از هزاران نفر در مراسم شرکت می‌کنند، دولت اقدامی اساسی برای رفاه زایران اتخاذ نمی‌کند.

دکتر نبی‌بخش قاضی در مقاله‌ای با عنوان «افسوس! ما قلندری را نفهمیدیم» می‌گوید: ما از قلندر، معنی

گــدایی گــرفته‌ایم که دائم به ســوی مــردم دست دراز می‌کند و در حــال مســتی در کوچه‌ها می‌گــردد. بعضــی، معــنی قلنــدر را به سســتی، تنبلی و بیکــاری تفســیر کرده‌انــد، در حــالی که قلنــدر، انســان آزادمنش و کسی است که در راه خـــــدا و معنـــــویت قـــــدم بر می‌دارد (ویجاهدون فی سبیل الله) و عاشق خـدا و محبت کننـده است (یحبّونه) با دوســـتان، شـــفیق و مهربـــان و علیه دشـمنان سـخت و سـربلند است (اذلّـةَ علی المؤمـنین و اعزّةُ علی الکافرین) و بی‌توجه از ملامت کننـدگان و گله مردم (لا یخافون لومة لائم). قاضی می‌افزاید: قلنـدری را باید ازشهباز قلندر آموخت. قلنـدر، در وجـود مـا، روح آزادی، حریّت، بی‌پروایی از دشمنان و عشق به خدا ایجاد می‌کند و ما را قـدرت پـرواز می‌دهد و به شـهباز تبـدیل می‌کند (کاروان، ش 1، 2003: 5).

جان برتن، فرمانروای انگلیسی در سند، در کتاب خود به نام تـاریخ سـند می‌نویسد: شـهباز قلنـدر عـالم بـزرگ و استاد زبان شناسی بـود، در رشـتة صـرف و نحو مهـارت داشت و در دورة حکـــومت من در ســـند تألیفـــاتش در مساجد و مدارس تدریس می‌شد. از آثار وی کتاب صرف و نحـو، مـیزان صـرف، کتـاب عقـد، و وجودالعاشـقین از شهرت قابل ملاحظه‌ای برخوردارند. شرح مـیزان صـرف توسط مولانا عبدالحی لکهنوی انجام گرفت و اکنون نـیز در مدارس دینیه تـدریس می‌شـود. در دهم هجـری علامه محمود تهتـوی بر کتـاب عقد شـرح نوشت. مخدوم‌هاشم تهتوی نـیز تعـدادی از آثـار شـهباز را در کتـاب مـدح ذکر کرده است (شاهانی، 1993: 108).

محمد یعقوب مغول در مقـاله‌ای با عنـوان «حضـرت لعل شـهباز قلنـدر یک صـوفی عظیم و ولی الله» می‌نویسد: شـهباز قلنـدر اسـتاد عظیم، سـخنران بلیـغ، نویسـنده و شاعر توانا بود. در ادبیات عربی و فارسی مهـارت، و در تفســـیر، حـــدیث و فقه تخصص داشت. وی بعد از ذکر ویژگیهای شخصیت قلندر،به اثری دیگر از آثار وی به نام اجناس اشاره کرده است (مغول، 1993: 28).

دیوان قلندر:

بعد از درگذشت قلندر، قرنها کسی به جمع آوری اشـعار وی اقدام نکرد و اشعار او به صورت پراکنده در کتابها و یا در یادداشتهای افـراد متفرقه به دست می‌آمد. بیشـتر اشعار او ازحافظة مریدان و علاقه‌مندان او نقل می‌شد. این از این جهت بـود کـه، مریـدان وی در محافل سـماع، اشـعارش را می‌خواندند و می‌رقصـیدند. نخسـتین کسی که با دقت و تلاش مخلصـانه در این راســتا همت کــرد، شیخ الهی بخش، فرماندار اسبق شهر سهوان بـود. وی، اشعار او را از متن کتابها و سینة مریدان و علاقه‌منــدان و خواننده‌ها بیرون کشید وبه نـام دیـوان قلنـدردر سـال 1998 میلادی منتشر کرد. شیخ در مقدمة دیوان، با ابراز تأسف مطـــالبی را ذکر می‌کند و می‌نگـــارد که: «در بسـیاری از محافل موسـیقی درویشـان شـرکت کـرده، اشـــعار قلنـــدر را شـــنیده است و به عظمت و کیفیت روحـــانی و معنـــوی وی پی بـــرده، لکن بـــرایش خیلی تعجب‌آور بـــوده کـــه، چـــرا کسی به جمع‌آوری و حفظ و نگهداری اشعار گرانمایة او اقدام نکرده است0 بـالاخره الهی بخش بعد از تفحص و مطالعه بسـیار، اشـعار او را گرد آورد و دیوان قلندر را به چاپ رسانید.

به هر تقدیر، برای درک محتوای شعر لعل شـهباز باید به درک یکی از تجـارب صـوفیه؛ یعـنی وحـدت وجـود قـادر باشـیم. بـرای تشـریح این کیفیت موجد اتحـاد با در نظر گرفتن نظریه ابن فارض، پرفسور نیکلسون در صـفحات 19ـ 20کتاب مشهور خودThe idea of personality in Sufism می‌نویسد: ابن فارض سه حالت تجربه را از هم متمایز ساخته است که آن را می‌تـوان به تـرتیب: عـادی، غیرعادی و فوق عادی خواند. حـالت عـادی عبـارت است از هوشیاری متغیر و مکرر مردم عادی؛ حـالت غیرعـادی به معنای حالتی است از بیخودی در وجـد؛ و فـوق عـادی نــوعی هوشــیاری موجد اتحــاد است که ممکن است در نتیجة حــالت بیخــودی به وجــود بیاید. ابن فــارض تجربة عــادی را «صــحو» می‌نامد و نــام «ســکر» را به حــالت غیرعـــادی و حـــالت فـــوق عـــادی را هشـــیاری جمعی (صـحوالجمع) و یا هوشـیاری ثـانی می‌خواند. این حـالت آخر پس از سـکر به وجـود می‌آیـد، در حـالی که همیشه دنبـال آن نیست. در اغلب مـوارد عـارف پس از این‌که از حالت وجد و بیخـودی خـارج شـد، به حـالت هشـیاری بـاز می‌گـردد. ولی بنـدرت، سـکر تبـدیل به حـالت آگـاهی از اعمال شعوری و یا روشن‌بینی عرفانی می‌گـردد؛ یعـنی حالتی که سالک خود را واصل به حق بیابد.

بنا به گفتة ابن فارض، این بـالاترین درجة اتحـاد است و او مــدعی بــود که این حــالت به طــور دائم دراو وجــود داشته است. پس صوفی در مرحلة اول سفر، خـود را به عنوان فردی جدا از خالق می‌بیند؛ در مرحلة دوم هر نوع تمـایزی بین خـالق و مخلـوق از میـان می‌رود؛ در مرحلة سـوم خـود را متصل به خداوند می‌دانـد، در حـالی که به عنوان یک موجود از او جداست.

بنـابراین، بـالاترین تجربة عرفـانی، جنبة مثبت و فعـال دارد؛ بـدین معـنی که آن کسی که توفیق رسـیدن به این حالت را پیدا می‌کند، نه فقط قادر است صفات و اعمال حمیـــدة الهی را که در او متجلی می‌شـــود، به دیگـــران منتقل سـازد، بلکه رابطة شخصی خـود را با خـدای خـود حفظ می‌کند و به او متصل می‌گـــردد؛ هر چند که خـــالق همیشه فرازندة اوست.

ک-لان-ا مصل واح--د ساج---دال---ی

وماکان لی صلی سوای ولکم تکن

حق---ی-ق-ت-اً ف-----ی ک---ل سج---دة

صلاتی لغیری فی اداکل رکعة

(ابن فارض)

در این مرحله «ابن فارض» می‌گوید:

الی رسولا کنت منی مرسلا

و ذاتی بایاتی علی استدلت

لعل شهباز نیز در همین حالت معنـوی بـود که خطـاب به خود یادآور شده است:

ای---ا عث-م--ان م-رون-دی چ-را مس--تی در ای-ن ع-ال-م

که جز "یاهو"، و "یامن هو"، دگر چیزی نمی‌دانم

(خداداد خان: 8)

در واقع، لعل شهباز در مورد عقیدة صوفیانه، نظر خــود را به طور کامل بیان می‌کند. در شـعری که به او نسـبت داده‌اند و با کلمـات زیر آغـاز می‌شـود با بیـانی روشن و صریح چنین اظهار می‌کند:

من نعره اناالحق دم دم زنم به سوزی

شــعردیگری هم به این مضــمون آمــده است و شــهباز، تجربة صوفیانة خود را وصف می‌کند و خود را به صـوفیه مکتب حسین بن منصـور حلاج (309ه-ق. 922م) وابسـته می‌نمایاند و اظهار می‌کند که ازعشق ورزیــدن شــرمنده نیست، بلکه به آن افتخـار می‌کند و احساسـات بلند خـود را با مهارت و گرمی و جوششی خاص منتقل می‌کند.

بی-ااى م-طرب مج--لس س--ماع و ذوق را درده

ک-ه من از شادی وصلش قلندروار می‌رقص-م

ش-دم ب-دن-ام در عش-ق-ش ب-یاای پارسا اکنون

نمی ترسم زرسوایی به هر بازار می‌رقصم

م-نم عثمان مروندی که ی-ار خواج-ه منصورم

ملامت می‌کند خلقی که من بردار می‌رقصم

در کتـاب لعل شـهباز به نقل از لُب تـاریخ سـند، ص7و8، اشعار دیگری از شهباز که باز بیانگر روحیـات عرفـانی و حالات معنوی اوست و عقاید، افکـار، قـدرت، اسـتعداد و تسـلط او را در سـخن نشـان می‌دهد آورده شـده است. مفــرداتی از آن به شــرح زیر نقل می‌شــود (قاضــی، 1352: 25):

جام مهر علی ست دردستم

ک-م-ران-در ق-ل-ن-دری ب-ستم

ح-یدری-م، ق-لن-درم، م-ست-م

باده از جام خورده ام مستم

از دل پ-اک ح-ی-دری هستم

ب-ن-دة مرت-ضی ع-لی هستم

وج-ود م-حض م-طلق را همه ج-ا ه-ر زمان دی-دم

به هرسویی،به هرکویی،به هرصورت عیان دیدم

ب-ه یک پ-رواز م-ی بینم ک-ه ش-هبازم ب-گویم ح--ق

ب-ه ن-ور چشم ب-اطن ع-ین خ-ود را ع-ین آن دی-دم

ک-مند ع-شق در گ-ردن به م-ا م-سرور خ-وش آی-د

خ--م و خ-مار ه-م زان دی-دة م-خ-م-ور خ-وش آی-د

ت-ج-لی ج-لال-م ک-رد م-وس-ی ه-م ب--ه ب-ی ه-وش-ی

ببین ک-ار جلالم را که چون ب-ر ط-ور خ-وش آی-د

ق-ل-ن-در م-نّ و ش-ه-بازم، م---را آش-ی-ان-ه گ-ون-اگ-ون

ب--ه ه-ر ج-ا م-ی روم آت-شگه پ-ر ن-ور خ-وش آی-د

رسیدم من به دریایی که موجش آدمی خواراست

نه کشتی اندر آن دریا نه ملاحی،عجب کار است

ش-ریع-ت ک-ش-تیـــئی ب-اش-د، ط-ری-ق-ت ب-ادب--ان او

حقیقت ل-نگـــری ب-اشد ک-ه راه ف-ق-ر دش-وار اس-ت

چ-و آبش ج-مله خ-ون دی-دم بترس-یدم ازی-ن دری-ا

به دل گ-فتم چرا ترسی گ-ذر باید که ناچار اس-ت

ندا از حق چنین آمد، مگر ترسی ز جان خود ؟

هزاران جان مشتاقان درین دریا نگونسار است

ای-ا ع-ثمان م-رون-دی س-خن ب--ا پ-رده داری گ--و

نیاب-ی در ج-هان ی-اری جهانی پ-ر ز اغیار است

همچنین براضلاع درگاه لعل شـهباز، ابیـاتی از غزلیـاتش که نمایشگر حـالات جذبه و احساسـات شـکوهمند اوست ومـنزلت و محتـوای شـعرو سـوز دل همـراه با ذوق طبع شهباز را می‌رساند و مسلک و طریق تبلیغ وی را روشن می‌کند، دیده می‌شود:

ش-هباز لامکانم، من در مکان نگنجم

عنقای بی‌نشانم، من در نشان نگنجم

م---ن آن دُرّم ک--ه در ب--ح-ر ج--لال الله ب-ودست-م

ب--ه ک--وه ط-ور ب----ا م-وس-ی ک--ل-یم الله ب-ودست-م

گ-هی زن-ار م-ی بستم، گهی قرآن م-ی خوان-دم

گهی در م-ذهب ت-رسا، گ-هی م-حنت ک-شیدس-تم

دوص-د ج---ام-ه ک-ه-ن کردم، ل-باس ف-قر پ-وشیدم

برآن برجی که من هستم،هزاران یک رس-یدستم

ب-ه اسم-اع--یل پ-ی-غ-مبر، ب---ه اب-راه---یم ب---ن آذر

درآن س----روق-ت ق-رب-ان-ی ب-ه ق-رب-انگـــــاه ب-ودستم

ای----ا م--لا م-ک-ن ظاه-ر س--ر اس-رار م--ردان را

ن---دان-س--ت-ی ن-دان--ست-ی که س--رّالله ب-ودس--ت--م

وفات:

شهباز قلندر بعد از اهتمام بسیار در تبلیغ دین و هـدایت مردم و احاطة کامل بر علوم عـربی و فارسی و تفسـیر قـرآن و حـدیث و فقـه، و چـیره دسـتی در نگـارش و سخنوری و زبـان شناسی و دسـتور زبـان، به پایـان عمر نزدیک شده بود. او حدود نود سال عمر کرد و شش سال پایـان عمر را در سـهوان گذراند. نـور اسـلام پیوسـته از خانقـاهش به همه نقـاط سـند رسـید و مـردم گرویـدة اسلام شدند. او در آخرین ایـام زنـدگی به خلـوت رفت و خود را فقط به ذکر و عبادت مشغول کرد. در همین حال بـود که در 21 شـعبان 673هجـری با دنیا وداع کـرد و در حجـــره‌اش دفن گردید. موقع وفـــات، بی‌هـــوش بـــود و ناگهـان به هـوش آمد و گفت هیچ کس رفیق من نیست. اعمالم هم نمی‌توانند دوست من باشـند. امیـدم به خـدا،

پیامبر و اهل بیت است. پس از آن دستها را بلند کرد و گفت: خداوندا! من بندة گنهکار توام و طلبکار رحمتت، به دین پسندیدة تو اسلام گرویدم و آن را محکم گرفتم. خدایا! اگر در آن از من کوتاهی سرزده، از تو طلب عفو دارم،از کوتاهیهایم بگذر و دعایم را مستجاب بفرما. پس از آن نفس آخر کشید و روحش به ملکوت اعلی پرواز کرد (باریچو، 1991:ـ 71).ـ علی شیر قانع، مؤلف تحفة الکرام(م 1203 ه) این مادة تاریخ را در مرگ او سرود (قاضی،1352: 212):

چون رفت سوی جنان آن شیخ

از ه-اتف غ--یب م-ی ش-ن-یدن-د

کو زبدة آل و پاک نام است

عثم-ان به دوازده امام است

12+661 =673

مقبره و خانقاه

اولین باردرعهد پادشاهی سلطان فیروزشاه تغلَق (752-790ه.ق) توسط اختیار الدین حاکم سیوستان، روی مقبرة لعل شهباز، بنا ساخته شد و پس از آن میرزا جانی بیگ ترخان، گنبد بنا را ساخت وپسرش میرزا غازی بیگ ترخان، مقبرة وی را توسعه داد0سپس نواب سید دینـدارخان بخاری حاکم سیوستان در زمان حکومت شاه جهان پادشاه گورکانی مغول، بین سالهای 1036 تا 1042 هجری بیرون از خانقاه مسجدی بنا کرد و صحن حرم این خانقاه را به صورت بسیار زیبایی آراست (نک: مولایی شیدایی، 2002:424).ـــ دو در

ورودی بــزرگ و مطّلا نــیز در دوران پهلــوی دوّم به این بارگاه اهدا شد.

دربارگاه این عارف، اشعاری به خط نسـتعلیق به صـورت برجسـته برسـنگ دیـده می‌شـود که ازآن، تـاریخ انجـام مقــبره و تــزیین آن و رواج و گســتردگی زبــان فارسی برمی‌آید:

ب-ه ع-ه-د دول-ت ف-یـــروز ش-د سل-ط-ان دی-ن پ--رور

ک-ه خاک درگهش سازند شاهان جهان افس-ر

از آن گاهی که بر تخت شهنشاهی نشست این شه

س-راسر گ-شت گیتی از شعاع دول-تش ان-ور

ع-م-ارت ش-د م-ق-ام ش-ی-خ ع-ث-م-ان م-رن-دی ک----و

ول--ی الله ب-از اس--ف-ی-د م-یر ب--حر ب-ود و ب-ر

اگ--ر چ--ه اول-ی-ا ان-در زم-انِ ش-ی-خ ب---س ب-ودن-د

ول-یکن در کرامت ب-ود او از همگ-نان ب-رت-ر

چ-ه زیبا بارگاهی ش-د به ه-فت طاق ش-ش گ-ن-ب-د

که رنگ نه فلک گشته زرشک بام او اخضر

ب-ه روز هفتم ازماه رجب م-بنی ش-د ای-ن روضه

ب-ه سال ه-فتصد وپنجاه وهشت ازهجرت مهتر

ب-نـــای-ش ک--رد وال-ی اخ-ت-ی-ار ال-دی-ن م-ل-ک ارش-د

ام--یرع-ادل و ب-اذل ت-ه-مت-ن ث-ان-ی اس--کن-در

ک-ه تا بودست سیوستان، نبودست این چنین وال-ی

تقی و مش-فق و مکرم سخی و پاک دین دی-گر

امی-داس-ت این‌که می‌باید ج-زای ای-ن چ-نین خیری

ه-زاران ق-صر در جنت ب-ه ف-ضل ای-زد اک-ب-ر

ش-د ب--ن-ای گ--ن-ب-د ع--ال-ی ب---ه ع-ه-د ش-ه-ری--ار

ش-اه فیروز آنک بگرفته است گبران زو ق-رار

م-ی س--زد م-رب---ن--ده درگ---اه ش---اه ده---ر را

ک-وکند در س-رف-رازی ب-ر س-لاط-ی-ن اف-ت-خ-ار

ب-ر س-ر ق-ب-ر ولی ال-ل-ه ع---لاء ال--ح--ق ع--ل--

ب-ود از بغداد واندر ص-ف ن-ی-ک-ان در ش-م-ار

ب-س ب-زرگ و ب-اکرامت ه-ست ای-ن پ-ی-ر ع-زی--ز

ه-رزمان ب-ادا ب--ه ق-ب-رش رح-مت ای-زد ن-ثار

ه-فتم از م-اه صفر م-بـــنی ش-د ای-ن م-رق-د ب-ه س-ال

ه-فتصد و پنجاه وهشت از هجرت احمد شمار

کــرد ب-ن-ی-ادش م-ل-ک س-ی-د ج-لال ال-دی-ن ک-ه او

ه-ست اندرعدل وبذل و خ-لق و احسان یادگار

اشـعار زیر نـیز، تـاریخ تکمیل و تـزیین مقـبره شـهباز را نشان می‌دهد:

به دوران شه-اب الدین جهان شاه

ق--بول آم-د ن-ی-از خ-ان دی---ن را

چه گ-ویم وصف آن صحن مق--دّس

چ-و خواهی سال آن با ف-هم و دانش

یکی باش-د زف-رش مس---ن-د ش-اه

ج-هان از فض-ل او خ-رس-ند و آب---اد

درآن حضرت که چون طالع ب-ودش-اد

به ج-ای خش-ت انج-م چی-ده اس-ت--اد

به مقطع بی-ن که آمد س-ال ب---ن-یاد

دگ-ر باشد زف-رش خش-ت آباد

(1040 ه ق)

ب-ه دور ش---هن--شاه ش-اه ج-هان

چو مسج-د بن-ا کرد دین-دار خ-ان

خرد گفت سالش که(بیت العتیق)

چ-نان بود ای-وان چ-و باغ بهش-ت

به درگاه ش-هباز عالی سرش--ت

دگر مسجد شیخ بهندا نوش--ت

(1043 ه ق)

میان غلام شاه کلهورا، حاکم سند درسال 1173 ه.ق در خانقاه این عارف، دهلیزی ساخت و علمی (پرچم) نذر کرد. در قطعة زیر ذکر آن آمده است:

چه خوش جناب مبارک که نور حقان--ی

قلندر و سخی و کام بخش اهل یقی---ن

به خاص وعام که مشهورلعل شهبازاست

غلام ش-اه م-یان ص-اح-ب س-عادت-م-ن--د

س-خ--ی وغ-ازی و ف-ی-اض م-ع-دن الطاف

زخ-اص نی-ت خود کرد تازه خ-وش تعمی-ر

قبول حض-رت مخ-دوم ش-د نش-انی ک-و

هزارو یک صد وهفتادو سه زهجری بود

ز روضه است عیان، ظاهر و پ----نهان--ی

ولی و س-ی-د عث-مان پیر ن---وران----ی

به پادشاه و گ-دا باز داد س----لط-ان---ی

نش-ان حض-رت عب-اس ک-ان احس---ان---ی

چو سرفرازشد از لطف وج-ود ربّ-ان----ی

که فرش و صحن ودرروضه شد گلس-تانی

زرح-م-ت ن---بوی و ع---لی ع-مران-ی

زک-ارداری ب--اق-ر نش-ان ش--د ارزان--ی

میر کرم علی خان تالپور، حاکم دیگر سند در سال 1238 ه0ق مرمّت ساختمانهای قدیم را آغاز کرد و برای مقبرة شیخ عثمان دری از نقره ساخت و نصب کرد. میر غلام علی مایل، قطعه‌ای در تاریخ نصب آن نوشت:

چون به این روضة جنان رفعت

روضة ش----هباز روضة آن ق---دس

داد اک-نون ک-رم ع-لی خ-ان م-ی-ر

ب-ه-ر ت-روی-ج ک-ار اج--ر و خ--َی-ر

خ-وش به ت-رمی-م روضه زین نوب--ا

ب--اب ای--ن روض-ة الصّ-فا کردن-د

بسک-ه ب--اب گ-ش-ود ک-ام دل-س--ت

دل-م از شوق آس-----تان ب-وس-ی--ش

خ--واند ت-اریخ-ش ای-ن چ-نین به ک-مال

ک-ه ب-ه ب-اب-ش ب-ود ف-لک درب---ان

ل-ع--ل ش--ه-ب-از ش--یخ-ن-ا ع-ث--م-ان

از ک---رم ه-ای ای--زد م--نّ----ان

که بود احس-ن از ش-هان و زم-----ان

زی--ب و تکم--ی-ل زی-ن-ت ش----اه-ان

از زر و س-ی-م م-هر و مه رخش---ان

ت-اب ای-ن ب--ارگ-اه فی---ض نش------ان

ص----بح----دم در دع--ای ب-----انی آن

ق----بل الله الخ----یرو الاحسان

تجربه نزدیک به مرگ (NDE) چیست؟

تجربه نزدیک به مـرگ (NDE)ـ زیـاد اتفـاق افتـاده است ولی اطلاعات مربوط به آن هنوز جزئی است

داستان‌هایی که افـراد از زمانی‌هـایی تعریف می‌کنند که بنا به دلایل مختلفی همچـون سـکته دچـار ایست قلـبی شده‌اند و بـرای چند دقیقه مـردن را تجریه کرده‌اند حتما شنیدنی است.

معمـولا از این افـراد جملات همچـون "من همه زنـدگی گذشـته‌ام را جلـوی چشـمانم دیـدم" و یا "به سـوی روشـنایی می‌رفتم" را بسـیار تکـرار می‌کنند. همه این جملات تنها زمـانی بیـان می‌شـوند که شـخص بـرای دقایقی "مرده" باشد و نکته جـالب در مـورد تمـامی این تجارب شبیه بودن آن‌ها به هم است.

اما این‌که دقیقا "تجربه نزدیک به مـرگ " چیست و آیا تجاربی که بیـان شـده‌اند واقعی هسـتند و یا به تغیـیرات شیمیایی که در بدن رخ می‌دهند نسـبت دارند موضـوعی است که از لحـاظ علمی ثـابت شـده و اینجا مـورد بحث قرار خواهد گرفت.

تاریخچه تجربه نزدیک به مـرگ (Near dead experience):

دکتر "ریموند مودی" اولین فردی بود که سال 1975 در کتاب خود از این تجربه نام برد.

"زنــدگی بعد از زنــدگی" کتــابی یــود که در آن تجــارب افــرادی که تنها بــرای چند دقیقه مــرده بودند جمع‌آوری شده بود و برای اولین بار برای عموم مطرح می‌شد.

اما گزارش افرادی که چنین تحـربه‌ای را در زنـدگی خـود داشته‌اند به سالیان سال قبل از آن هم بر می‌گردد.

"افلاطون" در کتاب تـاریخی خـود به عنـوان "جمهـوری" که ســال 360 قبل از میلاد مســیح نوشــته از خــاطرات ســربازی یــاد کــرده که در دوران جنگ بر اثر درگیری‌ها جان خود را برای چند دقیقه از دست می‌دهد. این سرباز از خـارج شـدن روح از بـدنش و وارد شـدن به جنگلی که شبیه بهشت بوده سخن گفته است.

حالات تشبیه شده در تجربه نزدیک به مرگ:

تقریبا تمامی افرادی که تجریه دقایقی مرگ را داشته‌اند اتفاقــات شــبیه به هم را عنــوان کرده‌اند که چند نمونه آن‌ها از این قبیل است:

احســاس آرامش: احســاس آرامش درونی و جســمی و حالت تسلیم در برابر مرگ

دیدن نور روشن: گاهی اوقات دیدن نورهای شــدید که با وجود روشنی بسیار، آزار دهنده نیستند.

تجربه خروج از بـدن: فـرد احسـاس می‌کند که روحش از بدن جدا شده و خودش می‌تواند از بالا بـدن بی‌جـانش را ببیند و حــتی بعضی‌ها از خــارج شــدن روح از اتــاق و گردش آن در آسمان سخن گفته‌اند.

وارد شدن به قلمرو: افـراد معمـولا احسـاس می‌کنند که وارد جهانی دیگر شده‌اند.

دیــدن ارواح و فرشــته‌ها: در بعضی مــوارد افــرادی که تجربه دقایقی مرگ را داشته‌اند گفته‌اند نورهـایی شـکل فرشته‌ها را دیده‌اند.

تونل: بسیاری از افراد از رد شدن تونلی سفید رنگ خبر داده‌اند.

ارتبـاط با فرشـته‌ها: معمـولا افـرادی که دقـایقی را در حالت مرگ سپری کرده‌اند از صحبت کـردن با فرشـته‌ای که صدای قوی داشته خبر داده‌اند که به آنان گفته زمــان مـــرگ آن‌ها نرســـیده و باید به جسم خـــود بازگردند. برخی‌ها این تجربه را با امکـان انتخـاب و بـرخی آن را با اجبار به برگشتن به جسم تجربه کرده‌اند.

بازبینی زنـدگی: فـرد تمـام زنـدگی قـدیمش را همچـون فیلمی جلـوی چشـمان خـود می‌بیند که حـتی با جزئیـات همراه است.

کسانی که تجربه نزدیک به مرگ را داشـته‌اند چه کسـانی هستند؟

در سال 1982 کتابی در مورد این موضوع انتشار یـافت که افراد تجارب خود را در این رابطه عنـوان کـرده بودند که هنوز هم به عنوان مرجعی برای این اتفـاق به شـمار می‌آید.

در این کتاب اشاره شده است که نقریبا 15 درصد تمـام آمریکایی‌هایی که در حالت مرگ قرار گرفته‌اند از تجارب مشـترکی با دیگـران که همین تجربه را داشـته‌اند سـخن

گفته‌اند. 11 درصد از وارد شدن به محیطی متفـاوت، 8 درصد ازدیدن نورهایی شبیه فرشته‌ها و تنها 1 درصد از نداشتن هر گونه تجـربه‌ای در زمـان خـروج ایست قلـبی کامل سخن گفته‌اند.

اما این اعـداد و ارقـام به تحقیقی که بیش از 20 سـال قبل صورت گرفته باز می‌گـردد و تحقیقـات جدید نشـان می‌دهد آمار افرادی که این تجربه را داشته‌اند و آن را در میان گذاشته‌اند بسیار بالاتر رفته است.

تحقیقات بیشـتر محققـان روی تـاثیری که این تجربه در زندگی افـراد گذاشـته تمرکز کـرده است. این تحقیقـات نشان داده که افرادی که این تحربه را داشته‌اند احساس اطمینان بیشـتری دارند و رفتـار آن‌ها نسـبت به زنـدگی تغییر چشمگیری داشـته است. تنها تعـداد بسـیار کمی از این افـــراد پس از این تجریه دچـــار حـــالات تـــرس و یا افسردگی شده‌اند.

تئوری‌های تجربه نزدیک به مرگ:

تئوری‌هایی که تجربه نزدیکی با مرگ را توصـیف می‌کنند دو دسـته هسـتند. علمی و مـاوراء طـبیعی. هیچکـدام از این تئوری‌ها تائید و یاتکـذیب نشـده‌اند و به اعتقـاد فـرد بستگی دارند.

تئوری‌های علمی:

علم هرگز نتوانسته است تا به طور قطعی اثبات کند که چطور فرد می‌تواند تجریه خروج روح از بـدن و یا همـان نزدیکی به مرگ را داشته باشد و هیچ توجیه علمی بـرای آن ارائه نشده است.

آنچه که علم در مورد تجربه نزدیکی به مرگ عنوان می‌کند آن است که در حالی که آنان نظریه احتمال خروج روح از بدن و حتی دیدن دنیای دیگر را رد نمی‌کنند اما معتقدند که برخی از داروها می‌تواند توهم‌هایی را ایجاد کند که سبب می‌شود فرد تصور کند به مردن نزدیک شده است.

مکانیزم این تجزبه بسیار عجیب؛ می‌تواند به سادگی یک بازیابی حافظه برای مغز و یک دوره کردن خاطرات باشد. مغز می‌تواند تحت تاثیر داروها یک سری اطلاعات غلط را صادر کند و در واقع از کار دست خود دور شود. آنچه فرد در تجربه نزدیک به مرگ می‌بیند همان تلاش مغز برای بازیابی اطلاعاتی است که بر اثر تاثیر داروها شکل درست خود را از دست داده است. برخی از محققان نیز تئوری را مطرح کرده‌اند که کمبود اکسیژن ارسالی به مغز نیز می‌تواند حالاتی را که بیماران توصیف کرده‌اند برای آنان به ارمغان بیاورد.

تئوری‌های ماوراء طبیعی:

نکته اساسی در تئوری‌های ماوراء طبیعی آن است که فردی که این تجربه را پشت سر گذاشته در واقع در حال تجربه کردن و به یاد آوردن مسائلی است که در زندگی او رخ داده و در ضمیر ناخود آگاه او هنوز زنده مانده است.

بر اساس این تئوری وقتی که فرد به تجربه نزدیک به مرگ می‌رسد روح از بدن جدا می‌شود و به همین خاطر است که چیزهایی که در حالت عادی افراد نمی‌تواند آن‌ها را ببینند تجربه می‌کند.

روح از جسم خـــارج می‌شـــود و به محیطی می‌رود که معمـولا به همـان تونل سـفید رنگی تشـبیه می‌شـود که بسـیاری از افـراد آن را تجربه کرده‌اند و عنـوان می‌کنند از آن گذر کرده و با دیگر فرشته‌ها ارتباط داشـته‌اند. اما نکته جالب در مورد این تجربه آن است که گـاهی اوقـات افراد با این‌که با چشمان بسته در بیمارستان خوابیــده و حتی مورد عمل جراحی قرار گرفته‌اند انگار که همه چیز را دیده باشند می‌توانند حتی رنگ بلوز پزشک معالج خود را بیاد بیاورند که این خود نوعی اثبات اینتجربه است

معمای حل نشده در باره‌ی ریتویدها، خزندگان انسان‌نما

«ریتویدها» یا خزندگان انسان‌نما در حقیقت شاخه‌ای از اعتقادات در میان محققان مسائل ماوراءالطبیعه و انسان‌های فضایی است. اعتقاد بر این است که این موجودات از کمی کوچک‌تر از جثه انسان تا قدی به ارتفاع 5/3 متر مشاهده شده‌اند و دارای دست و پاهای پره‌ای و بدن پوشیده از پولک و پوستی سبزرنگ هستند. بعضی از آن‌ها نیز دم دارند حتی چند گزارش از ریتویدهایی ارائه شده است که شاخ و بال داشته‌اند و چیزی شبیه افکار عامه در مورد اجنه یا شیاطین بوده‌اند. مشاهده ریتویدها اغلب از سوی کسانی گزارش شده است که مورد حمله فضایی‌ها قرار گرفته‌اند و خیلی‌ها گفته‌اند آن‌ها را در اطراف باتلاق‌ها در حال پرسه زدن روی زمین دیده‌اند. با این وجود هیچ مدرک قانع‌کننده‌ای برای وجود آن‌ها در دست نیست و اگر هم هست بسیار اندک می‌باشد.

«جان رودز»؛ نویسنده و محقق معتقد است؛ ریتویدها وجود دارند و ممکن است نوع تکمیل‌یافته یک نوع دایناسور کوچک باشند. او در مقالات خود می‌نویسد: در زمان‌های باستان این نوع دایناسور به زیرزمین کوچ کرده‌اند و برخی از آن‌ها به سیارات دیگر و حتی به دنیاهای موازی زمین مهاجرت کرده‌اند. بعضی محققان دیگر معتقدند این دایناسورهای هوشمند، زمانی که زمین گرم‌تر بود در قطب زندگی می‌کردند، ولی با سرد شدن زمین به زیر آن کوچ کردند، ولی پرسش این است که چرا تاکنون هیچ فسیلی از این موجودات به دست نیامده است؟

موجودات ترسناک

«جـان کیل» و گـروه دیگـری از پژوهشـگران، فهرست گسترده‌ای از موجودات ترسناکی که توسط انسـان‌ها در سراسر دنیا مشـاهده شـده و گـزارش شـده اسـت، تهیه کرده‌اند. این فهرست این فکر را به ذهن می‌اندازد که یا ما در این دنیا با چنـدین نـوع متنـوع از هیولاها شـریک هستیم یا بعضی انسان‌ها می‌توانند تغییر شکل دهند... یا شـاید تمـام این اتفاقـات در ذهن ما روی می‌دهـد؟! این موضوع نه تنها دربـاره ریتویـدها بلکه دربـاره فضـایی‌ها، ارواح خبیثه، دیوها و انسان‌نماها صدق می‌کند. شاید هم این موجـودات قابل رویت نیسـتند و تنها از طریق ذهن درک می‌شوند.

گزارش‌هـای دیگـری از ریتویـدها وجـود دارد که معمـولا همه آن‌ها در نـزدیکی آب‌ها روی داده‌اند. در سـال 1972 گـروهی از دانش‌آمـوزان در «جزیـره ونکـوور» کانـادا گـزارش دادند که یک «ریتوید» در نـزدیکی «دریاچه تتیس» آن‌ها را دنبال کرده است. در سال 1955 یک مرد تـاجر در «لاولند» اوهـایو ادعا کـرد؛ چند موجـود دو پا به رنگ سبز و قد حـدود 120 سـانتی‌متر با دست و پاهـای مشـبک را دیـده است که در دست یکی از آن‌ها چـیزی شبیه میله فلزی بود که از آن جرقه می‌زد.

گزارش‌هـای زیـادی از رویـارویی با ریتویـدها در دست است. بیشـتر آن‌ها گزارش‌هـایی است که حـاکی از مواجهه انسـان‌ها با موجـودات دیگـری مثل فضـایی‌ها، اجنـه، دیوهـا، هیولاهـا، پاگنـده‌ها، کوتوله‌ها و... هسـتند. پس آیا زمین ما همواره مهمانـانی از دنیاهـای دیگر دارد که همه فقط در این فکر هسـتند که به زمین بیایند و

روی ما آزمایش کنند؟ یا شاید این ما هستیم که به دلایل مختلف مثلا ترس ذاتی از خزنـدگانی همچـون کروکودیل و مــار، میل به آن داریم که موجــودات عجیــبی شــبیه خزندگان را ببینیم؟

شـاید واقعیت چـیزی ورای آن چـیزی است که ما تصـور می‌کـــنیم. ماتریالیست‌ها معتقدند همه چـــیز در مـــاده خلاصه می‌شود و هیچ چیزی آن سوی ماده وجـود نـدارد، اما ایده‌آلیست‌ها بر این عقیده‌اند که ذهن و روح، واقعیت اولیه انسان هسـتند و واقعیت، امـری قیاسی و آنالوگ است. در چنین دنیایی ممکن است جایی هم برای موجــودات عجیــبی باشد که ذهن ما از درک آن‌ها عــاجز است. موجوداتی همچون ریتویدها!

در حال حاضر هنوز برای یک سری از معماهای خزنـدگان انسان‌نما

پاسخ قانع‌کننده‌ای داده نشده است، مثل ب افسـانه‌های بسیاری در فرهنگ‌های مختلف پیرامون وجـود خزنـدگان انســـان‌نما وجـــود دارد ولی مطالعه دقیق بر روی این افســـانه‌ها، نشـــان می‌دهد که هیچ یک از آن‌ها توضـــیح واضح و روشـنی از آن‌ها ارائه نمی‌دهند. در افسـانه‌های هندو موجوداتی به نام «ناگاها» وجود دارند که خزنـدگان زیــرزمین هســتند. ولی همین افسـانه‌ها هم می‌گوینـد؛ «تنها برخی از این موجـودات می‌توانند به شـکل انسـان روی زمین پا بگذارند، نه این‌که خزنده انسان‌نما شوند.»

در تـاریخ 29 ژوئن سـال 1988 کریسـتوفر دیـویس 16 ساله در حال رانندگی در نـزدیکی مـرداب «اسـکیپ اور» در «لی‌کـانتی» در کارولینـای جنـوبی بـود که با موجـود

عجیبی برخورد کرد. او بلافاصله به پلیس محلی گـزارش داد که یک خزنده انسان‌نما با قدی حدود 210 سانتی‌متر با پوست سـبز پـولک‌دار، با سه انگشت در دست‌ها و سه انگشت در پاها که چشمانش به رنگ قرمز درخشـان بـود به او حمله کـرده است. آیینه اتومبیل او شکسـته بـود و آثار خراشیدگی در جاهای مختلف آن به چشم می‌خـورد. چند نفر دیگر از اهـالی آن منطقـه، اتفـاق مشـابهی را گـــزارش دادند و چنـــدین اتومبیل دیگر خســـارت دید. مـاموران کلانـتر، ردپاهـایی از پاهـای سه انگشـتی پیـدا کردند. این موضوع احتمالا قوی‌ترین مدرک ارائه شـده و به ثبت رسـیده از ریتویـدها می‌باشد. احتمـالا منتقـدان می‌گوینـــد؛ چشـــمان آن موجـــود به این علت قرمز و درخشـــان ذکر شـــده است که در اغلب افســـانه‌ها و داستان‌ها موجودات عجیب و غریب به این شکل توصـیف می‌شوند ولی آیا نمی‌توان گفت؛ برعکس این قضـیه هم صادق می‌باشد؟ آیا نمی‌شود گفت؛ موجوداتی با چشمان قرمز درخشـان مشـاهده شـده و سـپس به افسـانه‌ها و داستان‌ها راه یافته‌انـد؟ شـقاب پرنـده‌ها، مثلث برمـودا، ارواح خبیثه و...

نژادهای خزنده در عصر باستان

نژادهای خزنده درحقیقت آنگونه که به طوراغراق آمیزی قدرتمند تصور میشـوند نیسـتند. خیلی از متـون قـدیمی دائما به قدرت نژاد مار گـونه‌ای اشـاره میکند که بشر را تحت کنـــــترل خـــــود درمی آورند که البته همگی هم اسـاطیری بی‌اسـاس نمیباشـند.به همه شـما به گـونه‌ای القا شده که باور داشته باشید انسانها در زمانهای قدیم کند ذهن و ابله بوده‌اند واســـاطیر باســـتانی براســـاس همین کند ذهنی و سادگی تصـورات بشر بنا شـده است! نه !انسان در عصر باستان نه کندذهن بوده نه دیوانه.

رپتیلیانها طوری از فرهنگی به فرهنگ دیگر القا کرده‌اند که آن‌ها بوجود آورنـده مـذاهب زمیـنی بوده‌اند.بنـابراین خیلی از مکاتب برپایه خدایان مارگونه بنا شدند.

مثلا در آسیا ″ Dragon″ ،اژدها – درعرفان ″ Archon″ – و درهند ″ Naga ″ که عمدتا بر اسـاس خزنـده‌ها بنا شـده‌اند و حـتی در مـواردی خزنـده‌ها مسـتقیما مـورد پرســـتش واقع میشـــوند. آن‌ها نمیخواهند مســـتقیما به تصویر کشـیده شـوند بنـابراین انسـانها عمـدتا از سـنبل آن‌ها برای مجسم کردن آن‌ها استفاده میکنند.

و اما چیزی که مهم است اسناد و مدارک قـدیمی زیـادی عمدا از بین رفته‌اند ویا تحریف شده‌اند !بنابراین مدارک بسیاری از گذشته واقعی بشریت حذف گردیده است!

موسـیقی شـیطان پرسـتان با الهـام گـیری از انجیل شیطانی

موسـیقی شـیطان پرسـتان با الهـام گـیری از انجیل شیطانی,شیطان پرستی امروزه سعی کرده با در اختیار گرفتن ابزارهای ترویجی خود را به عنوان یک مرام قابل قبول معرفی نماید. غیر از ابزارهایی مانند سینما، نماد، کتاب، جلسات ومحافل شیطانی، این مرام از موسـیقی هم بخوبی استفاده کرده است.

تاکنون موسیقی متال و زیر شاخه‌های این سبک، خدمت شایانی به جریـان شـیطانی کـرده است. سـبک متـال به علّت ظـرفیت بـالا، هم‌خـوانی و سـنخیّت زیـادی که با سـنّت‌ها و آداب شـیطانی دارد،توانسـته است در انتقـال مفـاهیم شـیطانی و رضـایت‌بخش جلـوه دادنِ مـرام شیطان، چهره موفّقی از خود به نمایش گذارد.

بعضی از گروه‌هـای موسـیقی هرچند به ظـاهر شیطان‌پرست شـناخته نشـده‌اند، اما از نظر ایجـاد بسترهای اجتماعی برای رشد و گسترش شیطان‌پرستی نقش برجسته‌ای داشته‌اند.

گروه «سکس پیستولز» که در زمان خود هیچ گـروه پانک راکی به اندازه آن طرفـدار نداشته‌اسـت، در یک تـور 15 روزه در آمریکا یکی از نوازندگان خود را از دست داد.

سیدویشس به‌ناگاه در پشت صـحنه کنسـرت همسر خـود را کشت و در شب بعد نـیز اقـدام به کشـتن خـود کـرد. هـواداران این گـروه این موضـوع را فاجعه مقـدس خواندند.

(بلک سبت، شب را ورق بزن، ص 26)ـ چـنین انحطـاط و کج‌روی‌هایی بـاعث شد که مـرام شیطان‌پرسـتی، صـحت ادعاهای خود مبنی بر مطلوب بودن اعمـال جنون‌آمـیز و سیاه‌نمایی از وضـعیت موجـود را به صـورت مقبـول‌تری تبلیغ نماید.

از نظر محتوا و مضمون، ابتـذال و خشـونت جـزء لاینفك درون‌مایه ترانه‌های شیطانی اسـت؛ یعـنی مضـامینی که حول محورهای بی‌پروایی جنسی، القای ترس در ذهن و جــان دیگــران و ضــدّیت با آموزه‌هــای وحیــانی و الهی می‌چرخد.

پاره‌ای از گروه‌های موسیقی مشهور، با شیطان‌پرسـتی ارتباطی ناگسستنی دارند؛ به‌گونه‌ای که بعضی از سران این گروه‌ها به دلایلی، نظــیر جنــون جنســی، تجــاوز به عنـف، کتك کـاری و افـراط در مشـروب‌خواری مـدّتی را پشت میله‌های زندان گذرانده‌اند.

مــرلین منســون - که نــام حقیقی‌اش، Brian Hugh Warner است - موسـیقی‌دان و رهـبر گـروه Marilyn Manson می‌باشد. وی تاکنون در قالب اشعار شیطانی؛ خشن و ضـدّ دین در رواج شـیطان گـرایی نقش مـؤثری داشته است.

در مورد وی مشهور است هنگام اجرای کنسـرت با پـاره کـردن انجیل و پرت‌کـردن آن به میـان جمعیت، با صـدای خشک و خشن فریــاد می‌زد: «این است خــدای شــما». اعتقـاد به بی‌اعتقـادی و پـوچی، دعـوت به پـوچ‌گرایی و مضامین ضدّ مسیح پیام کلیپ‌های منسون است.

موسیقی متال(از نظر قالب) ظرفیت بالایی برای نشان دادن هیجان به شیوه شیطان پرستی دارد، از نظر درون مایه و محتوی هم بسیاری از مضامین شیطان پرستی در اشعار بعضی از بزرگان این موسیقی منعکس شده است

نمونه‌ای از ترانه‌ها

ترانه‌های گروه منووار - که در زمان اصلاحات در ایران ترجمه، چاپ و منتشر شد - چنان به مضامین خشن پرداخته که ترویج و نشر آلبوم‌های آن در بسیاری از کشورها ممنوع شده است.

درون‌مایه اشعار این گروه، اباحی‌گری، هنجارشکنی، قانون‌گریزی، تعرّض به سنّت‌ها، وهن مذهب و مقدّسات است. سوغات این گروه ممنوعه که به صراحت داعیه «شیطان‌پرستی» دارند، آثار مخرب روانی و آسیب‌های متعدّد اجتماعی برای جوانان بوده است.

بسیاری از ایده‌های صهیونیست‌های مسیحی - که وجه مشترک آن‌ها با شیطان‌پرستان، اعتقاد به قدرت و نیروهای شگرف شیطان است - در اشعار سران متال به روشنی به چشم می‌خورد و عقیده به قدرت بی‌نظیر شیطان در آخرالزمان و عجز خدا در اداره هستی درآن موج می‌زند.

در صحیفه حزقیال نبی در مورد آخرالزمان و آرماگدون آمده است: «باران‌های سیل آسا و تگرگ‌های سخت‌آتش، تکان‌های سختی در زمین پدید خواهد آورد که کوه‌ها سرنگون و زمین منهدم خواهد شد.»

مکـــان وقـــوع این جنگ در صـــحرای «مگید» در شـــمال اسـرائیل و کرانه غـربی رود اردن است که به پیش‌بیـنی صهیونیست‌های مســـیحی این جنگ میـــان نیروهـــای خیر(یهودیـان) و نیروهـای شر(مسـلمانان) رخ می‌دهد و به همه دنیا کشـــــیده می‌شـــــود. (ر.ک: دیویدهاوری، مسیحیت، ترجمه عبدالرحیم اردستانی، ص 40 به بعد)

شاعر مشهور متال، اریک آدامز در البوم سلاطین فلـزی آورده است:

زمین با آتش در آمیخته می‌شود.

در جنگ آرماگدون ابتدا ترومپت‌ها به صدا در می‌آیند.

و سـپس تگـرگ، آتش و خـون بر تخت سـلطنت شـیطان فرو می‌ریزد.

مـــوی او همانند جـــامه‌ای که حقیقت را پنهـــان می‌کند ســـــفید است و چشـــــمانش همانند آذرخش می‌درخشد. (سلاطین فلزی، منووار، اریک آدامز، ص 113)

در ترانه‌های «بلك سبث»، ایـده‌های آنتـوان لاوی در بـاب سیطره شیطان بر جهان و انفعال خدا، به صـورت واضح و صـــریح انعکـــاس یافته اســـت؛ چنانکه انکـــار معـــاد و رسـتاخیز و به سـخره‌گرفتن جهـان پس از مـرگ - که در نوشته‌های لاوی مورد تأکید فراوان قرار گرفته - در این شعر منعکس است:

....چه معبـــــودی است این که می‌ایســـــتد و گریه‌هـــــای مردمش را گوش می‌دهد و کاری نمی‌کند؟

کــدام دست به اعــتراض بلند خواهد شــد، در حــالی که مُردن مردم را می‌بیند؟

این چگونه زنــدگی اســت؟ چه آینــده‌ای در انتظارمــان است؟

آه، آه، این نتیجه اشـتباهاتمان است.(شب را ورق بـزن، صص 266 - 268)

و یا

... دنیای فانی کم‌کم ما را نابود می‌کند؛

فکر نمی‌کنم هیچ خدایی اکنون بتواند رستگارمان سازد؛

رستاخیز همین‌جاست؛

فردایی وجود نخواهد داشت؛

ای عیسی! پرسش‌های ما،

گویی هیچ‌گاه شنیده نشده‌اند.

... آیا براستی بهشت و دوزخی وجود دارد؟

به من بگو که آیا آن بــالا خــدایی وجــود نــدارد؟(شب را ورق بزن، نشر مس، ص 394)!...[1]

یا در مجموعه «قوم محزون» چنین آمده است:

... ایستاده‌ام این‌جا و تمام ایمانم را از دست داده‌ام؛

زندگیِ دوباره ممکن است دروغ باشد!

اما زندگی کنونی‌ام نیز ارزش درد کشیدن ندارد ...(قوم محزون، نشر مس، ص 98)

مــرلین منســون - که نــام حقیقی‌اش، Brian Hugh Warner است - موسـیقی‌دان و رهـبر گـروه Marilyn Manson می‌باشد. وی تاکنون در قالب اشعار شیطانی؛ خشن و ضـدّ دین در رواج شـیطان گـرایی نقش مـؤثری داشته است.

در مورد وی مشهور است هنگام اجرای کنسـرت با پـاره کـردن انجیل و پرت‌کـردن آن به میـان جمعیت، با صـدای خشک و خشن فریــاد می‌زد: «این است خــدای شــما». اعتقـاد به بی‌اعتقـادی و پـوچی، دعـوت به پـوچ‌گرایی و مضامین ضدّ مسیح پیام کلیپ‌های منسون است

عبـارات بـالا دقیقـاً مضـمون بنـدهایی از کتـاب انجیل شــیطانی لاوی است که به نظم درآمــده است. این در حالی است که مروّجان و مترجمـان ترانه‌هـای این گـروه در کشــور، ســعی می‌کنند محتــوای این اشــعار را «ضـدجنگ» معـرفی کنند که بتوانند آن را با ارزش‌هـای دینی و فرهنگ بومی سازگار نشان دهند.

«دیو ماستین» که در اعتراض به انجام حرکـات وحشـیانه متالیکا بر روی سن در هنگام اجرای کنسرت، از اعضــای گــروه جــدا شد و گــروه «مگــادث» را شــکل داد، در مصاحبه‌ای با اظهار تنفّر شدید از متالیکا می‌گوید:

... من در کثافت غوطه می‌خـوردم. وقـتی جیمز هتفیلد سر خفـاش زنـده را با دنـدان جـدا می‌کـرد و خـونش را می‌مکید، می‌خواستم همان‌جا روی سن بالا بیاورم ....

در جای دیگر آمده است:

.... متولد می‌شود از دوزخ

قدرت برتر شیطان

تا ویران کند محراب کلیسا را

و کشتار کند آنان را که مسیحی متولّد می‌شوند

کلیساها ویران می‌شوند

صلیب‌ها می‌شکنند

او می‌خندد در میان کفر

گویی که در سرزمین مرگ است

... و آخرین نبرد آغاز می‌شود؛

ضدّمسیح و اهریمن

فرشتگان و خدا می‌جنگند

ضدّمسیح!..(همان، صص 18 و 20)

جمع بندی

غـیر از آن که موسـیقی متـال(از نظر قـالب) ظـرفیت بالایی برای نشان دادن هیجان به شیوه شیطان پرسـتی دارد، از نظر درون مایه و محتـــــوی هم بســـــیاری از مضامین شیطان پرستی در اشعار بعضی از بزرگـان این موسیقی منعکس شده است.

موجودات دورگه در تاریخ، واقعیت یا افسانه؟

شـاید بارها و بارها تصـاویر و مجسـمه‌هایی از تـرکیب انسان با شیر و یا انسان با پرنده را دیده باشید. امـروزه در بسـیاری از هتل‌ها و مکان‌هـای تفـریحی از این مجسمه‌ها استفاده می‌شود. در تخت جمشـید نمونه‌هـای بـارزی از این نـوع اسـفنکس‌ها دیـده می‌شـود. نیمه سرستونی از موجودی با سر انسان و بدن گاو بر درگـاه شـرقی دروازه ملل یا نقش برجسـته ابوالهـول نگهبـان گنجینه شـاهی در کـاخ اردشـیر اول در تخت جمشـید و همچـنین آجرهـای لعابـدار رنگی با نقش برجسـته حلقه بالدار و دو موجود افسانه‌ای (با بـدن شـیر، بـال عقـاب، صـورت انسـان و تـاج ایـزدی) که در تـالار بـار عـام کـاخ آپادانای شوش کشف شـده است.هرکـدام نمونه‌هـایی از موجـوداتی هسـتند که ما به راحـتی پذیرفته ایم فقط افسانه‌اند و قدرت تخیل بشر بوده‌اند !

ولی چرا تصویر نقش برجسته چنین موجـوداتی در تمـام موزه‌های بـزرگ جهـان و بر روی کتیبه‌ها و مجسـمه‌های مختلف به بیننـده زل زده اسـت؟ آیا انسـان‌هایی که این مجسمه‌ها را می‌سـاختند و یا این تصـاویر را می‌کشـیدند فقط از قـدرت تخیل خـود کمک گرفته بودنـد؟ چگونه می‌شود این اشکال را در تمامی نقاط دنیا دید و بـاز هم تنها آن‌ها را افسانه پندارید؟

ترکیب انسان با شیر، انسان با ماهی، گربه نر با تمساح، انسانهای بالدار! اما آیا واقعاً افسانه هستند یا

می توانیم آن‌ها را موجودات دورگه بنامیم؟

باستان شناسان پرویی، عصـای مرصع مسی که یک مـتر طول داشت را در کنار جسد مردی پیدا کردند که روی آن تصویری حکاکی شده بـود که محتـوای آن کـاملاً واضح و مشخص بود؛ این تصویر زنی را در حـال جفتگـیری با یک موجود دو رگه (نیمی گربه و نیمی تمساح) نشان می‌داد. این یکی از مهمـــترین و پر سروصـــداترین کشـــفیات باستان شناسی قرن اخیر بوده است.

این گونه تصــاویر و الــواح ســنگی که در گذشــته از این موجــودات خــبر می‌دهد می‌تواند دارای مفهــوم و پیــام جدی باشند.

آیا این موجــودات که به نظر ما افســانه‌اند و تصــاویر و مجسمه‌های آن‌ها از گذشته به جای مانده‌انـد، موجـودات دو رگه‌ای نبودند که از آمیزش انسانها با حیوانات بوجـود آمده اند؟

انسان از مسائلی که برایش بیگانه جلوه کند هراس دارد و هرچــیزی که به نظر او نمی‌تــوان با عقل پــذیرفت را افسانه می‌پندارد.

مگر ما ققنوس را افسـانه نمی‌پنداشـتیم؟ اما همـانطور که دانشـــمندان کشف کردنـــد، پرنـــده‌ای را یافتند که 250هزارسال پیش می‌زیسته و شباهت بسیار زیــادی به ققنوس (به قول ما پرنده افسانه ای) دارد.

راســتی چــرا بــرای بیشــتراین موجــودات دو رگه بــال می‌گذاشتند؟ یا چرا انسان‌ها را بالدار نشان می‌دادند؟

آیا همانطور که می‌گفتند انسان‌ها در ابتـدا دم داشـتند و چـــون از دمشـــان اســـتفاده نمی‌کردند این عضو از بین رفته است، آیا بال هم داشته اند؟

با این که در اقصی نقــاط دنیا مجســمه‌هایی ســاخته و تصاویری کشیده شده که در چند چیز مشـابه هم هسـتند و دو رگه بـودن موجـودات را نشـان می‌دهنـد، اما چگونه می‌توانیم بگوییم که همه آن‌ها زاده تخیلات بشـری بـوده اند؟

عقل ما در برخـــــورد با این گونه موجـــــودات دو پاسخ می‌دهد:

1- چـنین جـانورانی هرگز وجـود نداشـته‌اند. تمـام این داستان‌ها ساخته ذهن بشر بوده است. با این که

می دانیم در گذشـــته‌های دور این افـــراد که تصـــاویر و مجسمه‌ها را در نقاط مختلف دنیا خلق کرده‌اند با یکدیگر هیچ ارتباطی نداشته‌اند که تبادل نظر کنند.

2- چنین مخلوقات دو رگه‌ای در زمان‌های دور و ناشناس وجود خارجی داشته‌اند. اما برای خلق آن‌ها تنها می‌تواند یک راه وجود داشـته باشد و آن تکنولـوژی ژنـتیکی بـوده اسـت، چـون در جهـان طـبیعی جفتگـیری میـان دو نـوع حیوان مختلف نتیجه‌ای در بر ندارد.

البته من می‌دانم که ادراک و عقل ما به جانوران آشـنا و موجود در طبیعت عادت کـرده و حاضر نیست وجـود بـاغ وحش کاملی از موجودات دو رگه و غیر عادی را بپـذیرد. اما آیا واقعاً این موجودات دروغ و افسانه بـوده انـد؟ آیا

از کوته نظری ما و افق محدود عقل نـاقص ما نیست که آن‌ها را افسانه می‌پنداریم؟

شـاید در آینـده کشـفیاتی صـورت گـیرد و به تمـام این پرسش‌ها پاسخ دهد.

منبع: چشمان ابوالهول – نوشته: اریش فون دنیکن

کایمرا(موجودات ژنتیکی)

کـایمِرا و موزاییک دو اصـطلاح معمـول بـرای موجـودات مخلـوط است. در علم کیمیـاگری باسـتان و امـروزه در ژنـتیکمخلوطی از حیـوان و انسـان راًکـایمرا می‌نامند. کایمرا حالتی است مشـابه موزاییک با این تفـاوت که در موزاییک سلولهای متفاوت از نظر ژنـتیکی همگی از یک زیگـوت منشـعب شـده‌اند اما در کمه را همین سـلولها از چند زیگوت منشعب شده‌اند.

انواع کایمرا

کـایمرا انـواع مختلفی دارد: 1-موجـودی مخلـوط از دو حیوان

2-موجودی مخلوط از یک حیوان و یک انسان

3-موجودی مخلوط از چندین حیوان

علم پزشکی امروز چنین توضـیح می‌دهد که کـایمرا تحت تاثیر هورمونها ساخته می‌شود مثلا زمانیکه جـنین دخـتر تحت تـاثیر هورمونهـای مردانه قـرار می‌گـیرد آن جـنین تبدیل به کمه را خواهد شد. اما همۀ موارد کمه را به این راحتی و به طور طبیعی ساخته نمی‌شـوند. بلکه به دلیل دسـتکاری ژنـتیکی و بـرای تولید حیوانـات جدید سـاخته

می‌شوند. مثلا مهندسان ژنتیک به دنبال ساخت حیوانی هستند که هم شاخ داشته باشد و هم بال و هم این‌که شیر خوراکی به میزان زیاد تولید کند و هم این‌که گوشت خوشمزه‌ای داشته باشد و خلاصه همه چیز در یک حیوان جمع شده باشد.

سالها پیش محققانی همچون اریک فون دانیکن و یا والتر ارنستینگ ادعا کردند که تندیسهای موجود در مصر وبابل و ایران که انسانهایی را با سر حیوانات نشان می‌دهد و یا حیواناتی مخلوط از چند حیوان (مانند ابولهول که سر انسان و بدن شیر دارد) همگی روزگاری وجود داشته‌اند و فقط برای تزیین ساخته نشده بودند.

جابر بن حیان و کایمرا

جابر بن حیان کیمیاگر مشهور ایرانی در بیش از 120 کتابی که نوشته‌است یافته‌های کیمیاگری خود را شرح داده و در یکی از کتابهای بسیار معروفش به نام کتاب سنگها(کتاب الحجار) طرز ساخت چنین حیواناتی را آموزش داده و حتی فراتر از آن هم رفته‌است.

کایمرا در افسانه‌ها

مرکز اصلی شروع چنین دستکاریهای ژنتیکی بر اساس متون باستان مصری و مخصوصا الواح زمرد از سرزمینی به نام آتلانتیس شروع شد. بر اساس ابرس پاپیروس Ebres Papyrus در 120000 سال پیش گروهی متشکل از 9 موجود درخشان به زمین آمدند Zep Tepi. یکی از آن‌ها به نام تت یا ثث Thothh کسی بود که دانش کیمیاگری و دخالت در طبیعت را به بشر آموخت. این دانش ممنوعه بر روی دو ستون زمرد حک و

نگهـــــداری شد. این دانش تا پیش از این فقط در دست خدایان بوده‌است اما بعد به انسان تعلیم داده شده‌است. مقایسه شود به داستان‌هاروت و ماروت در قرآن کریم.

به این دانش بعدها دانش هرمس هم گفته شد زیـرا یکی از فرعونهای مصر به نام هرمس کیمیاگری بسـیار مـاهر بـــود و در دوران او شـــهرهای عظیم دنیا از ممفیس و هلیـــوپلیس تا بابل و اور و ایرانشـــهر مـــدارس بـــزگ کیمیـاگری داشـتند و الـواح زمـرد را تـدریس می‌نمودند. (ر.ک بازگشت افعی‌هـای دانش نوشـته مـارک آمـارو ص

بر اساس کتـاب آلـبرتوس مگنـوس Albertus Magnus اسـکندر کبـیر هر دو سـتون زمـرد را در مقـبرهٔ هـرمس یافت و با خود به هلیو پلیس بـرد و در جـای امـنی قـرار داد و سپس شهر اسکندریه را بنا نهاد.

به گفتـهٔ متـون عـتیق تعـداد بیشـماری از این موجـودات عجیب و گاها ترسناک ساخته شـدند تا جـایی که زمین پر از فساد و تبـاهی گردید و خـدایان بـرای پاکسـازی زمین طوفـانی را فرسـتادند. این مسـئله در کتب دیـنی نـیز منعکس شـــده به اســـتثناء کلمـــهٔ ؛خـــدایان؛! (در ســـایر مقـــالات این صـــفحه پیش از این صـــحبت شده‌است که گفته می‌شود عبور سیاره نیبیرو طوفـان را ایجـاد کـرده اما باید توجه داشت که زمین بیش از فقط یک طوفـــان به خودش دیده‌است.)

انسان کایمرا

انســانهای کــایمرا به دلیل مخلــوط شــدن ژنها بین یک انســـان و یک حیـــوان کـــایمرا به وجـــود آمده‌اند. این موجودات طوری طـراحی شـده بودند که دارای هـوش و

ذکاوتی بیش از انسان بودند و در شـهرهایی که کارهـای سـری انجـام میشد مانند ممفیس این کـایمرا در جلـوی دروازهٔ شــهر جلــوی مســافران را می‌گرفتند و از آن‌ها معماهــایی می‌پرســیدند. چنانچه مســافر قــادر به پاسخ دادن بود به او اجــازهٔ ورود می‌دادند و چنانچه نبـود او را می‌بلعیدند. این موجــودات منحصر به یک کشــور و فقط مصر و بابل نبودند.

ملاقاتی تـاریخی با یکی از موجـودات فضـائی در اعصـار گذشته

در کتاب ((زوهر))مکالمهای بین یکی از ســاکنان ارض با یکی از ســاکنان دنیــای ((عرقه))آمــده است که بســیار جالب است.

در این مکالمه مشاهده می‌کنیم پس از این‌که زمین آتش گرفت و ویران شد عدهای که از این آتش و ویرانی جان ســـــالم به در بـــــرده بودند به رهـــــبری ((خاخـــــام یوشع))غریبهـای را دیدند که نا گهـان از شـکاف کـوهی بیرون جهید و چهرهای کاملا متفاوت داشت.((خاخـام یو شع به پیشرفت و از غریبه پرسید که از کجا آمده ای؟

غریبه جـــــواب داد:من یکی ا ز ســـــاکنان دنیـــــای ((عرقه))هستم.

خاخام تعجب کرد و پرسـید:یعـنی می‌خـواهی بگو ئی که در ((عرقه)) هم مخلو قاتی جاندار زندگی می‌کنند ؟

غریبه جـواب داد: بلی. وقـتی شـما را دیـدم وکه نزدیک می‌شوید بیرون جهیـدم تا بپرسم نـام دنیـای که وارد آن شده ام چیست؟

ســپس غریبه تو ضــیح داد که در جهــانی که او زنــدگی می‌کند فصل‌های ســـــال مثل فصل‌های کـــــره‌ای ((ارض))نمی باشد.وبرداشت هر محصـــولپس از گذشت سـالها انجـام می‌شـود و ((نقـوش آسـمانی))با آنجه از روی سیاره زمین دیده می‌شود متفاوت است.

این گفتگو در 1700 سال پیش از این به روی کاغذ آمده و قبل از آن معلومنیست که در چه تا ریخی اتفاق افتاده است.

نسب دجال

گفته می‌شود او از فرزندان شقّ اوّل است و آن شقّ بن حویل بن ارم بن سام بن نوح (علیه السلام) است و او، اوّلین کاهن در اعراب عاربه (اصیل و بدوی) است و ارم، پدر جبابره یعنی عاد، ثمود، طسم، جدیس و دیگران است و گفته می‌شود او یک چشم در پیشانی اش داشته و گفته می‌شود از صورتش آتش می‌بارد. گفته شده همانا دجّال از فرزندان اوست. همچنین گفته شده همانا او خود دجّال است. خداوند او را تا وقتش نگه داشته و در یکی از جزایر دریا محبوس و زندانی است.

و در حدیث تمیم داری آمده است:

او در یکی از سفرهایش در جزیره‌ای ساکن شد. دجّال را دید و با او سخن گفت و از ظهورش سؤال کرد و او را در حالی که در غل و زنجیر بود و به صخره‌ای بسته شده بود، پیدا کرد و شیاطین برایش غذا می‌آوردند.

و در خبر دیگری است که او به غذا نیاز ندارد و تنها یک چشم دارد و تمیم داری او را دیده است و آن را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرد و حضرت آن را از او روایت می‌کرد و فرمودند:

«حدّثنی تمیم داری و یذکر طرفاً من خبر الدّجال؛ (1)

تمیم داری به من خبر داد و شمّه‌ای از خبر دجّال را ذکر می‌کرد.»

و گفته شده:

مــادرش زنی از جنّ است که عاشق پــدر او، حویل شد. پس با آن مرد ازدواج کرد و برایش دجّــال را به دنیا آورد و او خوص بن حویل است. او ناقص الخلقـه، بـدترکیب و مسخ شده بود و ابلیس برای او کارهای شگفتی می‌کرد. سلیمان (علیه السلام) او را فرا خوانـد؛ ولی پاسخ نـداد. به همین دلیل حضـرت سـلیمان (علیه السـلام)، او را در جزیره‌ای زندانی کرد.

و گفته شده که:

شیاطین، پـدر او را به دلیل این‌که مـادرش از آنـان بـود، اغـوا کردند و او از شـهر «مـاریول» بـود که اجنّه بر آن تسـلّط داشـتند. این شـهر از شـهرهای مغـرب است و جنیّان فرمان بردار و [دجّال] هستند.

گفته شده که:

خوص، دزدان را احضار می‌کـرد و به آن‌ها دسـتور می‌داد آنچه را به سرقت برده‌اند، بـاز گردانند. پس اگر این کـار را انجام می‌دادند (که هیچ)؛ وگرنه به ماری مبدّل می‌شد و دور گردنشان می‌پیچید و آنان را می‌کشت.

و گفته شده:

او مردم را مورد خطاب قرار می‌داد؛ در حـالی که مـردم وی را نمی‌دیدند و اگر بر کسی حکم می‌کـــــرد و او از حکمش راضی نمی‌شـــد، به یکی از دو چشـــمش خـــیره می‌شد و او را کور می‌کرد.

گفته شده که:

محلّ جلوس او در گنبدی در «بیابـان برهـوت» در «یمن» بوده است.

و گفته شده:

او هرگز نخوابیـــده اســـت، هر کس قصد دیـــدار او را می‌کرد، آتشی سفید در بالای چشمانش می‌دیده.

همچنین گفته شده است:

از جایی که او در آنجا زندانی بوده، آتش نـورانی در شب و دود در روز بالا می‌رفته است. (2)

و گفته شده:

او ابن صیّاد است (که خبر آن در جایگاه خود خواهد آمد).

از المعلیّ بن منصور روایت شده که گفت:

عبدالواحد بن زیـاد بـرای ما نقل کـرد و گفت: حـارث بن حصـیره از زید بن وهب نقل کـرد و گفت: شـنیدم ابـوذر می‌گوید: بـــرای من این‌که ده بـــار قسم بخـــورم که ابن صیّاد همان دجّال است، دوست داشتنی‌تر است از این‌که یک بار قسم بخورم او دجّال نیست و این به سبب چیزی است که آن را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سـلم) شنیدم؛ ایشـان مـرا به سـوی مـادر ابن صـیّاد فرسـتاد و رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمودند: «از او بـپرس چه مـدّت به او حامله بـود؟» آن زن گفت: من دوازده ماه به او حامله بودم. آنگاه به نـزد پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) آمـدن و او را با خـبر کـردم.پس فرمود: «از او بـپرس آیا به هنگـام وضع حملش فریـادی

کشـــید؟» زن گفت: او فریـــادی همانند بچّه‌ای دو ماهه کشید.

عامّه در این‌که آیا ابن صـیّاد خـود دجّـال است یا شخصی دیگـــر، اختلاف نظر دارند. گـــروهی از آن‌ها معتقدند که ابن صیّاد، دجّـال نیسـت؛ چـرا که روایت شـده که او توبه کـرده و در «مدینه» مـرده است و آن‌ها پارچه را از روی او برداشته‌اند و او را مرده دیده‌اند. همچنین از ابوسـعید خـــــدری روایت کرده‌اند آنچه را که دلالت می‌کند بر این است که او دجّـال نیست. گـروهی معتقدند که او همـان دجّـــال است و به گفته‌هـــای ابن عمر و جـــابر انصـــاری استناد می‌کنند.

همچنین از یزید بن‌هـارون از حمـاد بن سـلمه از علیّ بن زید از عبدالرّحمن بن ابی بکره از پدرش روایت شـده که گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«یمکث أبوالدّجال ثلاثین عاماً لا یولد لهمـــا، ثمّ یولد لهما غلام أعور أضر شیءٍ و أقلّه نفعـاً، تنـام عینـاه و لا ینـام قلبه، ثمّ نعت أبویه فقال: أبوه رجل طـوال ضـرب اللحم طویل الأنـــف، کـــأن أنفه منقـــار و أمه امـــرأة فرغانیة عظیمة الثدیین؛

والدین دجّـال سی سـال به سر می‌برنـد، بی‌آن‌که دارای فرزندی شـوند. سـپس پسر بچّه‌ای یک چشم بـرای آن‌ها به دنیا می‌آید که زیـــان بـــارترین است و کم ســـودترین. چشـــــمانش می‌خوابد و قلبش نمی‌خوابد»، ســـــپس والدینش را توصیف کرده و فرمودند: «پدرش مردی بلند قد، چاق، دمـاغ کشـیده است که گـویی بیـنی اش منقـار

است و مــادرش زنی «فرغــانی» با ســینه‌های بــزرگ است.» (3)

ابــونعیم اصــفهانی در «تــاریخ اصــفهان» روایت کــرده، چــیزی که تأکید می‌کند ابن صــیّاد همــان دجّــال اســت، روایــتی از حســان بن عبــدالرّحمن از پــدرش است که گفت:

هنگامی که «اصفهان» را فتح کــردیم، بین اردوگــاه ما و یهودیــان یک فرسخ بــود. پس به آن (شــهر) می‌رفــتیم و خــوار و بــار از آن تهیه می‌کــردیم. روزی یهودیــان، پــای کوبی و خوشحالی می‌کردند. از یکی از دوســتان یهــودی که اهل آنجا بود، علّت شــادمانی را ســؤال کــردم. گفت: این پادشــاه ماست که به واســطه‌ی او بر عــرب چــیره می‌شــویم. پس داخل شــدم و شب را روی بــام به سر کردم و نماز صبح را خواندم. هنگامی که خورشید طلــوع کرد، نــوری از ســوی اردوگــاه ســاطع شد. نگــاه کــردم و دیدم که او ابن صیّاد است و داخل شهر شد.

حافظ در «الفتح» پس از این‌که این داستان را بیان کرد، گفت:

و حســان بن عبــدالرّحمن را نمی‌شناســم؛ امّا بقیه‌ی راویان قابل اعتمادند. ابوداوود با ســندی صــحیح از جــابر نقل کرده است:

ابن صــیّاد را در روز حــرّه و فتح اصــفهان که در زمــان خلافت عمر بود، گم کردیم.

ابونعیم نیز این مطلب را در تـاریخش نقل کـرده است و طـبرانی در «الاوسط» از حـدیث فاطمه بنت قیس نقل کرده است که:

دجّال از اصفهان خروج می‌کند.

او آن را از حدیث عمران بن حصـین نقل کـرده است. او همچـنین به گفته‌ی حافظ آن را با سـندی صـحیح، همـان گونه که حافظ گفته، از حدیث انس نقل کرده اسـت؛ امّا در آن آمــده، او از یهــودیه‌ی اصــفهان است. ابــونعیم می‌گوید:

اصفهان، یهودیّه نامیده شـد؛ چـون به سـکونت یهودیـان اختصاص داشت. حافظ در فتح می‌گوید:

و نزدیکـترین رأی به حقیقت بـرای جمع بنـدی و آنچه که حدیث تمیم در بردارد که ابن صیّاد همان دجال است، این می‌باشد که آن کسی را که دجّــال است و تمیم او را در بند مشاهده کرده، همان ابن صـیّاد شـیطانی است که به صورت دجّال در آن مدّت ظاهر شده تا این‌که به اصفهان رفته در مــورد آن و با هم زادش پنهــان شــده تا این‌که زمانی که خداوند متعال خـروجش را در آن مقـدّر کـرده، فــرا رسد و داسـتان تمیم بعضی را به تـوهّم انداخته که چـــرا بخـــاری آن را نقل نکـــرده است و از این نتیجه گرفته‌اند که آن، داسـتانی عجیب و خیـالی اسـت؛ امّا آن داستان نزد ابوداوود به نقل از ابـوهریره صـحیح است و ابن ماجه به نقل از فاطمه بنت قیس نــیز آن را صــحیح می‌شمارد.

ابویعلی نیز از ابوهریره به شکل و صـورت دیگـری آن را نقل کرده است و ابوداوود نیز با سـندی حسن از حـدیث جابر و دیگران، آن را نقل کرده است.

دربـاره‌ی داسـتان ابن صـیّاد با وجـود این‌که جـای سـخن درباره‌ی آن نیست، سخن گفتیم؛ زیـرا از جمله مشـکلات دشواری است که اهل علم همواره از آن سؤال می‌کنند. خواستیم اینجا به بررسی آن اشکال و نظـرات بـپردازیم و در حدّ امکان به پاسخی درست برسیم.

در اینجا ناگزیر باید به اختلاف نظر در مورد سـنّ و سـال دجّال به هنگام مرگ، طبق اقوال ذکر شده در کتاب‌هـای تاریخی، اشاره کرد. (4)

شیخ صدوق بعد از نقل و بیان این خبر می‌گوید:

به درسـتی که معانـدان و کـافران، چـنین خبرهـایی را تصـدیق می‌کنند و آن را در مـورد دجّـال، غیبتش، طـول مانـدگاری اش در آن مـدّت طـولانی و خـروجش در آخرالزّمـان روایت می‌کننـد؛ امّا قـائم (علیه السـلام) (ظهور حضرت مهدی (علیه السـلام) را تصـدیق نمی‌کنند و این‌که مـدّتی طـولانی غیبت می‌کنـد، سـپس ظـاهر می‌شـود و زمین را پر از عـدل می‌کنـد؛ همانگونه که از جور و ستم پر شده است؛ در حالی که پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) و امامـان پس از او که درود خـدا بر آن‌ها بـاد، به اسـم، مشخّصـات، نسب امـام مهـدی (علیه السلام) و غیبت طولانی ایشان تأکید کرده‌اند. آنان برای خـاموش کـردن نـور خـدا و باطل کـردن کـار ولیّ خـدا می‌کوشند؛ ولی خداوند حتماً نورش را کامل می‌کند؛ هر چند مشـرکان را ناخوشـایند باشد و اکـثر آنچه که به آن،

به عنوان دلیل برای رد کردن امر (ظهـور) حضـرت حجّت (علیه السـلام) اسـتناد می‌کننـد، این است که آن‌ها می‌گویند:

این اخبار که در شأن وی روایت می‌کنید، برای ما روایت نشـده است و ما آن را نمی‌شناسـیم؛ و با وجـود این‌که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند:

«کلّ ما کان فی الامم السالفة یکون فی هذه الأمة مثله حذو النعل بالنعل و القذة بالقـذة و قد کـان فیمن مضی من أنبیاءالله عزّ و جلّ و حججه معمّرون؛

هر آنچه که در امّت‌هـای گذشـته بـوده، در این امّت مانندش هست و طابق النعل بالنعل و مو به مو شـبیه به آن وجـود دارد و در میـان پیـامبران خداوند عزّوجـلّ و حجّت‌هـایش (علیه السـلام)، در گذشـته (انسـان‌های) طویل العمری بودند.» (5)

حدیث ابن صیّاد از احادیث مهم در زمینه‌ی عقاید است و حـدیث تمیم داری یا جسّاسه تأکید می‌کند. دجّـال که خداوند او را لعنت کند، از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) متولّد شده و این‌که او همچنان زنـده می‌ماند تا این‌که در آخرالزّمان، خروج کند.

تنها منـابع بـرادران اهل سـنّت ما این روایت را نقل کرده‌اند و اگر این امر صحّت داشته باشـد، بنـابراین نباید اعتقاد به این‌که امام مهدی (علیه السلام) به دنیا آمده و زنده است تا زمانی که خداوند متعـال اجـازه‌ی ظهـورش دهد، مورد عیب جویی قرار گیرد یا زشت و ناپسند تلقّی شود.

در احادیث ابن صـیّاد و جسُاسه زمینه بـرای دقیق شـدن، تحقیق کردن و جای سـؤال‌های زیـادی، بـاقی اسـت؛ در حالی که اعتقاد به وجود حضرت مهدی (علیه السلام) در نزد ما غیر قابل شک است؛ چون احادیثش نزد ما قطعی و متـــواتر است و حتّی آن احـــادیث و روایـــات از جمله اصـــول مـــذهب است که شـــیعه، از صـــدر اســـلام با آن شناخته شده است.

پی‌نوشت‌ها:

1. مسعودی، علیّ بن حسین، اخبار الزّمان، ص 122.
2. همان، ص 123.
3. معجم احادیث الامـام المهـدی، ج 2، ص 23؛ و در روایـــتی آمـــده (فرضـــاخیه با ســـینه‌های بـــزرگ) و فرغانیه منسـوب به فرغانه: دشـتی در ازبکسـتان است.
4. نیل الاوطـــار، ج 8، ص 21 و ن: ر.ک: ســـنن ابی داوود، ج 2، ص 434؛ صحیح بخاری، ج9، ص 75؛ صـحیح مسـلم، ج 4، صص 2240-2267؛ و در آن آمده: نام ابن صیّاد: صاف است.
5. بحارالأنوار، ج 25، ص 199.

منبع مقاله:

کامل، حیدر؛ (1391)، دجال آخرالزمان، تهران: موسسه فرهنگی موعود عصر (عج)، چاپ اول

نسب دجّال و خصوصیات جسمانی او

ویژگی‌های جسمانی

دجّـال، مـردی قد بلنـد، با سـینه‌ای پهن، با چشم راست فــرو رفته و چشم چپ بســیار بــرّاق است. میــان دو چشمش نوشته شده است: کافر، هر با سواد یا بی‌سـواد آن را می‌خواند.

او ادّعا می‌کند خداست و در آن روز، کـــوهی از نـــان، کوهی از گوشت و انـواع میوه‌ها و مشـروبات به همـراه دارد و همراهـــانش اهل عشـــرتکده‌ها هســـتند که در حضـورش با طبـل، تنبـور، دسـتگاه‌ها، آلات موسـیقی، نی‌هـا، سـنج‌ها و غـیره با آن راه می‌روند. از همین رو کسی صـدای او را نمی‌شـنود؛ مگر این‌که از او پـیروی می‌کند و فـریبش را می‌خـورد جز کسی که خداوند او را حفظ کند. همـراه او، جهنّم و بهشـتی است و می‌گوید: هر که از من فرمان برداری کند، او را در بهشت می‌کنم و هر که از من نافرمانی کند و هر که بر من سجده نکند، او را در جهنّم می‌افکنم.

در بیـان صـفاتش گفته شـده است: او دارای ابروهـای سـرخ است با بیـنی پر مو. از میـان دنـدان‌هایش بـویی پراکنـــده می‌شـــود که هر کس آن را ببوید. بـــوی بد و متعفّن به ســـوی او می‌آید. در پیشـــانی وی شـــاخی شکســـته وجـــود دارد که از آن مارها و عقرب‌ها خـــارج می‌شـوند. گوژپشت است و تصـاویر سـلاح‌ها، ابزارهـای جنگی، نیزه، تبر، تیر و سپر روی بدنش دیده می‌شود. او ابرها را به دست می‌گیرد و پاها را در حـالی که پاهـایش تا پاشنه در آب هستند، می‌پیماید.

جنادة بن ابی امیّة روایتی از عبادة بن صامت نقل کـرده است که رســول خــدا (صــلی الله علیه و آله و ســلم) فرمودند:

«إِنِّ قَد حَدّثتُکُم عَنِ الدّجّالِ حَتّی خَشِیتُ أن لَا تَعقِلُوا، إِنّ مَسِـیحَ الـدّجّالِ قَصِـیرٌ أفحَجٌ جَعِـدٌ أعـوَرُ مَطمُـوسُ العَینِ، لَیسَ بِنَاتِئَةٍ وَ لَا حَجرَاءَ، فَإِن أُلبِسَ عَلَیکُم فَـإِنّ رَبّکُم لَیسَ بِأَعوَرَ وَ أَنَّکُم لَن تَروا رَبَّکُم حَتی تَمُوتُوا؛ (1)

به درستی من از دجّال به حدّی برایتان گفتم که ترسیدم او را نشناسید. مسیح دجّال مردی کوتاه، با پاهای گشاده و یک چشم و چشم دیگـرش فـرو رفته است. اگر امر به شما مشتبه شد، بدانید که خدای شــما یک چشم نیست و این‌که شما خدایتان را نمی‌بینید تا این‌که بمیرید.»

ابن اثیر می‌گوید:

در صفت دجّال آمده که رنگ صورتش سرخ و در آن کمی سـفیدی است. امیرالمؤمـنین (علیه السـلام) در خطبه‌ی مشهورش فرمودند:

«... عَینُهُ الیُمنَی مَمسُوحَةٌ وَ الأخـرَی فِی جَبهَتِـهِ تُضِـیءُ کَأَنَّهَا کَوکَبُ الصُّبحِ فِیهَا عَلَقَـةٌ کَأَنَّهَا مَمزُوجَـةٌ بِالـدَّمِ بَینَ عَینَیهِ مَکتُوبٌ کَافِرٌ یَقرَأهُ کُلُّ کَاتِبٍ و أمّیٍّ یَخُـوضُ البِحَـارَ و تَسِیرُ مَعَـهُ الشَّـمسُ بَینَ یَدَیـهِ جَبَـلٌ مِن دُخَـانٍ وَ خَلفَـهُ جَبَلٌ أبیَضُ یَرَی النَّاسُ أنَّهُ طَعَـامٌ یَخـرُجُ فِی قَحـطٍ شَـدیدٍ تَحتَـهُ حِمَـارٌ أقمَـرُ خَطَـوةُ حِمَـارِهِ مِیـلٌ تُطـوَی لَـهُ الأرضُ مَنهَلاً مَنهَلاً وَ لَا یَمُرُّ بِمَاءٍ إلَّا غَارَ إِلَی یَومِ القیَامَـةِ یُنَـادِی بِأعَلی صَوتِهِ یَسمَعُ مَا بَینَ الخَافِقَینِ مَنَ الجِنِّ و الإِنسِ وَ الشَّیَاطِینِ یَقُولُ إِلَیَّ أولِیَائِی أنَا الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّی وَ قَدَّرَ فَهَدی أَنَا رَبُّکُمُ الأَعلی وَ کَذَبَ عَـدُوُّ الله إِنَّهُ الأعـوَرُ یَطعَمُ

الطَّعَامَ وَ يَمشِی فِی الأسوَاقِ وَ إِنّ رَبَّکُم عَزَّ و جَـلَّ لَیسَ بِـأعوَرَ و لَا یَطعَمُ وَ لَا یَمشِـی وَ لَا یَـزُولُ تَعَـالَی الله عَن ذَلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً أَلَا وَ إِنَّ أکثَـرَ أشـیَاعِهِ یَومَئِذٍ أولَادُ الزِّنَا وَ أصحَابُ الطَّیَالِسَـةِ الخُضـرِ یَقتُلُـهُ الله عَـزَّ وَ جَـلَّ بِالشَّـامِ عَلَی عَقَبـةٍ تَعـرَفُ بَعَقَبَـةِ أفِیـقٍ لِثَلَاثِ سَـاعَاتٍ مِن یَـومِ الجُمُعَةِ عَلَی یَـدَی مَن یُصَـلِّی المَسِـیحُ عِیسَـی ابنُ مـرَیَمَ خَلفَه؛ (2)

چشم راست نـــدارد و چشم دیگر در پیشـــانی اوست و مانند ستاره‌ی صبح می‌درخشد. چیزی در چشم اوست که گویی آمیخته به خون است. بر پیشانی وی نوشـته شـده است: این کافر است. هر شخص با سـواد و بی‌سـواد آن را می‌خواند. داخل دریاها می‌شـــود و آفتـــاب با او می‌گـردد. در جلـوی رویش کـوهی از دود است و پشت سر او کوه سـفیدی است که مـردم آن را طعـام (گنـدم) می‌بینند. وی در یک قحطی ســـخت می‌آید و بر الاغ سفیدی سـوار اسـت، یک گـام الاغش یک میل راه است! زمین در زیر پـــای او نوردیـــده می‌شـــود. از هیچ آبی نمی‌گذرد؛ مگر این‌که تا روز قیامت خشکیده می‌شـود. با صـدای بلند خـود چنـان نـدا در می‌دهد که از مشـرق تا مغرب، جنّ و انس و شیاطین صـدای او را می‌شـنوند. او می‌گوید:ای دوســتان من! بیایید به ســوی من. منم آن کسی که بشر را آفریـــدم و انـــدام آن‌ها را معتـــدل و متناسب نمودم و روزی هر کسی را تقدیر نمـوده و همه را به یـافتن آن راهنمـایی می‌کنم. من آن خـدای بـزرگ شـما هسـتم. دجّـال، دشـمن خـدا دروغ می‌گوید. او یک چشم دارد، غـــذا می‌خـــورد و در بازارها راه می‌رود؛ در صـورتی که خداوند شـما نه یک چشـمی اسـت، نه غـذا می‌خـــورد، نه در بازارها راه می‌رود و فناپـــذیر نیست.

غالب پیروان او در آن روز، اولاد زنا هستند و چیز سبزی بر سر و دوش دارند. خداوند او را در شـــــــــام در تلّی معـروف به «تـلّ افیق» در حـالی که سه سـاعت از روز جمعه برآمــده، به دست کسی که عیسی بن مــریم پشت سر او نماز می‌گزارد، می‌کشد.»

نسَب دجّال:

گفته می‌شود او از فرزندان شقّ اوّل است و آن شقّ بن حویل بن ارم بن سام بن نوح (علیه السـلام) است و او، اوّلین کـاهن در اعــراب عاربه (اصــیل و بــدوی) است و ارم، پدر جبابره یعنی عاد، ثمود، طسم، جدیس و دیگران است و گفته می‌شود او یک چشم در پیشانی اش داشته و گفته می‌شــود از صــورتش آتش می‌بــارد. گفته شــده همانا دجّال از فرزندان اوست. همچنین گفته شده همانا او خـود دجّـال است. خداوند او را تا وقتش نگه داشـته و در یکی از جزایر دریا محبوس و زندانی است.

و در حدیث تمیم داری آمده است:

او در یکی از سفرهایش در جزیـره‌ای سـاکن شد. دجّـال را دید و با او سخن گفت و از ظهورش سـؤال کـرد و او را در حالی که در غل و زنجـیر بـود و به صـخره‌ای بسـته شده بود، پیدا کرد و شیاطین برایش غذا می‌آوردند.

و در خبر دیگری است که او به غذا نیـاز نـدارد و تنها یک چشم دارد و تمیم داری او را دیـــده است و آن را بـــرای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کـرد و حضـرت آن را از او روایت می‌کرد و فرمودند:

«حدّثنی تمیم داری و یذکر طرفاً من خبر الدّجال؛ (3)

تمیم داری به من خبر داد و شمّه‌ای از خـبر دجّـال را ذکر می‌کرد.»

و گفته شده:

مــادرش زنی از جنّ است که عاشق پــدر او، حویل شد. پس با آن مرد ازدواج کرد و برایش دجّــال را به دنیا آورد و او خوص بن حویل است. او ناقص الخلقـه، بـدترکیب و مسخ شده بود و ابلیس برای او کارهای شگفتی می‌کرد. سلیمان (علیه السلام) او را فرا خوانـد؛ ولی پاسخ نـداد. به همین دلیل حضـرت سـلیمان (علیه السـلام)، او را در جزیره‌ای زندانی کرد.

و گفته شده که:

شیاطین، پـدر او را به دلیل این‌که مـادرش از آنـان بـود، اغـوا کردند و او از شـهر «مـاریول» بـود که اجنّه بر آن تسـلّط داشـتند. این شـهر از شـهرهای مغـرب است و جنیّان فرمان بردار و [دجّال] هستند.

گفته شده که:

خوص، دزدان را احضار می‌کـرد و به آن‌ها دسـتور می‌داد آنچه را به سرقت برده‌اند، بـاز گردانند. پس اگر این کـار را انجام می‌دادند (که هیچ)؛ وگرنه به ماری مبدّل می‌شد و دور گردنشان می‌پیچید و آنان را می‌کشت.

و گفته شده:

او مردم را مورد خطاب قرار می‌داد؛ در حـالی که مـردم وی را نمی‌دیدند و اگر بر کسی حکم می‌کـــــرد و او از

حکمش راضی نمی‌شـــد، به یکی از دو چشـــمش خـــیره می‌شد و او را کور می‌کرد.

گفته شده که:

محلّ جلوس او در گنبدی در «بیابـان برهـوت» در «یمن» بوده است.

و گفته شده:

او هرگز نخوابیـــده اســـت، هر کس قصد دیـــدار او را می‌کرد، آتشی سفید در بالای چشمانش می‌دیده.

همچنین گفته شده است:

از جایی که او در آنجا زندانی بوده، آتش نـورانی در شب و دود در روز بالا می‌رفته است. (4)

و گفته شده:

او ابن صیّاد است (که خبر آن در جایگاه خود خواهد آمد).

از المعلیّ بن منصور روایت شده که گفت:

عبدالواحد بن زیـاد بـرای ما نقل کـرد و گفت: حـارث بن حصـیره از زید بن وهب نقل کـرد و گفت: شـنیدم ابـوذر می‌گوید: بـــرای من این‌که ده بـــار قسم بخـــورم که ابن صیّاد همان دجّال است، دوست داشتنی‌تر است از این‌که یک بار قسم بخورم او دجّال نیست و این به سبب چیزی است که آن را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سـلم) شنیدم؛ ایشـان مـرا به سـوی مـادر ابن صـیّاد فرسـتاد و رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمودند: «از او بـپرس چه مـدّت به او حامله بـود؟» آن زن گفت: من

دوازده ماه به او حامله بودم. آنگاه به نـزد پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) آمـدن و او را با خـبر کـردم.پس فرمود: «از او بـپرس آیا به هنگـام وضع حملش فریـادی کشـــید؟» زن گفت: او فریـــادی همانند بچّه‌ای دو ماهه کشید.

عامّه در این‌که آیا ابن صـیّاد خـود دجّـال است یا شخصی دیگـــر، اختلاف نظر دارند. گـــروهی از آن‌ها معتقدند که ابن صیّاد، دجّـال نیسـت؛ چـرا که روایت شـده که او توبه کـرده و در «مدینه» مـرده است و آن‌ها پارچه را از روی او برداشته‌اند و او را مرده دیده‌اند. همچنین از ابوسـعید خـــــدری روایت کرده‌اند آنچه را که دلالت می‌کند بر این است که او دجّـال نیست. گـروهی معتقدند که او همـان دجّـــال است و به گفته‌هـــای ابن عمر و جـــابر انصـــاری استناد می‌کنند.

همچنین از یزید بن‌هـارون از حمـاد بن سـلمه از علیّ بن زید از عبدالرّحمن بن ابی بکره از پدرش روایت شـده که گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«یمکث أبوالدّجال ثلاثین عاماً لا یولد لهمـــا، ثمّ یولد لهما غلام أعور أضر شیءٍ و أقلّه نفعـاً، تنـام عینـاه و لا ینـام قلبه، ثمّ نعت أبویه فقال: أبوه رجل طـوال ضـرب اللحم طویل الأنـــف، کـــأن أنفه منقـــار و أمه امـــرأة فرغانیة عظیمة الثدیین؛

والدین دجّـال سی سـال به سر می‌برنـد، بی‌آن‌که دارای فرزندی شـوند. سـپس پسر بچّه‌ای یک چشم بـرای آن‌ها به دنیا می‌آید که زیـــان بـــارترین است و کم ســـودترین.

چشـــــمانش می‌خوابد و قلبش نمی‌خوابد»، ســـــپس والدینش را توصیف کرده و فرمودند: «پدرش مردی بلند قد، چاق، دمـاغ کشـیده است که گـویی بیـنی اش منقـار است و مــادرش زنی «فرغــانی» با ســینه‌های بــزرگ است.» (5)

ابــونعیم اصــفهانی در «تــاریخ اصــفهان» روایت کــرده، چــیزی که تأکید می‌کند ابن صــیّاد همــان دجّـال اســت، روایــتی از حســان بن عبــدالرّحمن از پــدرش است که گفت:

هنگامی که «اصفهان» را فتح کـردیم، بین اردوگـاه ما و یهودیـان یک فرسخ بـود. پس به آن (شـهر) می‌رفـتیم و خـوار و بـار از آن تهیه می‌کـردیم. روزی یهودیـان، پـای کوبی و خوشحالی می‌کردند. از یکی از دوسـتان یهـودی که اهل آنجا بود، علّت شـادمانی را سـؤال کـردم. گفت: این پادشــاه ماست که به واســطه‌ی او بر عــرب چــیره می‌شــویم. پس داخل شــدم و شب را روی بــام به سر کردم و نماز صبح را خواندم. هنگامی که خورشید طلـوع کرد، نـوری از سـوی اردوگـاه سـاطع شد. نگـاه کـردم و دیدم که او ابن صیّاد است و داخل شهر شد.

حافظ در «الفتح» پس از این‌که این داستان را بیان کرد، گفت:

و حســان بن عبــدالرّحمن را نمی‌شناســم؛ امّا بقیه‌ی راویان قابل اعتمادند. ابوداوود با سـندی صـحیح از جـابر نقل کرده است:

ابن صــیّاد را در روز حــرّه و فتح اصــفهان که در زمــان خلافت عمر بود، گم کردیم.

ابونعیم نیز این مطلب را در تـاریخش نقل کـرده است و طـبرانی در «الاوسط» از حـدیث فاطمه بنت قیس نقل کرده است که:

دجّال از اصفهان خروج می‌کند.

او آن را از حدیث عمران بن حصـین نقل کـرده است. او همچـنین به گفته‌ی حافظ آن را با سـندی صـحیح، همـان گونه که حافظ گفته، از حدیث انس نقل کرده اسـت؛ امّا در آن آمــده، او از یهــودیه‌ی اصــفهان است. ابــونعیم می‌گوید:

اصفهان، یهودیّه نامیده شـد؛ چـون به سـکونت یهودیـان اختصاص داشت. حافظ در فتح می‌گوید:

و نزدیکـترین رأی به حقیقت بـرای جمع بنـدی و آنچه که حدیث تمیم در بردارد که ابن صیّاد همان دجال است، این می‌باشد که آن کسی را که دجّــال است و تمیم او را در بند مشاهده کرده، همان ابن صـیّاد شـیطانی است که به صورت دجّال در آن مدّت ظاهر شده تا این‌که به اصفهان رفته در مــورد آن و با هم زادش پنهــان شــده تا این‌که زمانی که خداوند متعال خـروجش را در آن مقـدّر کـرده، فــرا رسد و داسـتان تمیم بعضی را به تـوهّم انداخته که چـــرا بخـــاری آن را نقل نکـــرده است و از این نتیجه گرفته‌اند که آن، داسـتانی عجیب و خیـالی اسـت؛ امّا آن داستان نزد ابوداوود به نقل از ابـوهریره صـحیح است و ابن ماجه به نقل از فاطمه بنت قیس نــیز آن را صــحیح می‌شمارد.

ابویعلی نیز از ابوهریره به شکل و صـورت دیگـری آن را نقل کرده است و ابوداوود نیز با سـندی حسن از حـدیث جابر و دیگران، آن را نقل کرده است.

دربـاره‌ی داسـتان ابن صـیّاد با وجـود این‌که جـای سـخن درباره‌ی آن نیست، سخن گفتیم؛ زیـرا از جمله مشـکلات دشواری است که اهل علم همواره از آن سؤال می‌کنند. خواستیم اینجا به بررسی آن اشکال و نظـرات بـپردازیم و در حدّ امکان به پاسخی درست برسیم.

در اینجا ناگزیر باید به اختلاف نظر در مورد سـنّ و سـال دجّال به هنگام مرگ، طبق اقوال ذکر شده در کتاب‌هـای تاریخی، اشاره کرد. (6)

شیخ صدوق بعد از نقل و بیان این خبر می‌گوید:

به درسـتی که معانـدان و کـافران، چـنین خبرهـایی را تصـدیق می‌کنند و آن را در مـورد دجّـال، غیبتش، طـول مانـدگاری اش در آن مـدّت طـولانی و خـروجش در آخرالزّمـان روایت می‌کننـد؛ امّا قـائم (علیه السـلام) (ظهور حضرت مهدی (علیه السـلام) را تصـدیق نمی‌کنند و این‌که مـدّتی طـولانی غیبت می‌کنـد، سـپس ظـاهر می‌شـود و زمین را پر از عـدل می‌کنـد؛ همانگونه که از جور و ستم پر شده است؛ در حالی که پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) و امامـان پس از او که درود خـدا بر آن‌ها بـاد، به اسـم، مشخّصـات، نسب امـام مهـدی (علیه السلام) و غیبت طولانی ایشان تأکید کرده‌اند. آنان برای خـاموش کـردن نـور خـدا و باطل کـردن کـار ولیّ خـدا می‌کوشند؛ ولی خداوند حتماً نورش را کامل می‌کند؛ هر چند مشـرکان را ناخوشـایند باشد و اکـثر آنچه که به آن،

به عنوان دلیل برای رد کردن امر (ظهـور) حضـرت حجّت (علیه السـلام) اسـتناد می‌کننـد، این است که آن‌ها می‌گویند:

این اخبار که در شأن وی روایت می‌کنید، برای ما روایت نشـده است و ما آن را نمی‌شناسـیم؛ و با وجـود این‌که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند:

«کلّ ما کان فی الامم السالفة یکون فی هذه الأمة مثله حذو النعل بالنعل و القذة بالقـذة و قد کـان فیمن مضی من أنبیاءالله عزّ و جلّ و حججه معمّرون؛

هر آنچه که در امّت‌هـای گذشـته بـوده، در این امّت مانندش هست و طابق النعل بالنعل و مو به مو شـبیه به آن وجـود دارد و در میـان پیـامبران خداوند عزّوجـلّ و حجّت‌هـایش (علیه السـلام)، در گذشـته (انسـان‌های) طویل العمری بودند.» (7)

حدیث ابن صیّاد از احادیث مهم در زمینه‌ی عقاید است و حـدیث تمیم داری یا جسّاسه تأکید می‌کند. دجّـال که خداوند او را لعنت کند، از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) متولّد شده و این‌که او همچنان زنـده می‌ماند تا این‌که در آخرالزّمان، خروج کند.

تنها منـابع بـرادران اهل سـنّت ما این روایت را نقل کرده‌اند و اگر این امر صحّت داشته باشـد، بنـابراین نباید اعتقاد به این‌که امام مهدی (علیه السلام) به دنیا آمده و زنده است تا زمانی که خداوند متعـال اجـازه‌ی ظهـورش دهد، مورد عیب جویی قرار گیرد یا زشت و ناپسند تلقّی شود.

در احادیث ابن صـیّاد و جسُاسه زمینه بـرای دقیق شـدن، تحقیق کردن و جای سـؤال‌های زیـادی، بـاقی اسـت؛ در حالی که اعتقاد به وجود حضرت مهدی (علیه السلام) در نزد ما غیر قابل شک است؛ چون احادیثش نزد ما قطعی و متـــواتر است و حتّی آن احـــادیث و روایـــات از جمله اصـــول مـــذهب است که شـــیعه، از صـــدر اســـلام با آن شناخته شده است.

پی‌نوشت‌ها:

1. ابن حمـــاد مـــروزی، ابوعبدالله نعیم، الفتن، ص 316.
2. شـیخ صـدوق، محمّد بن علیّ بن الحسـین، کمـال الدّین و تمام النّعمه، ص 525.
3. مسعودی، علیّ بن حسین، اخبار الزّمان، ص 122.
4. همان، ص 123.
5. معجم احادیث الامـام المهـدی، ج 2، ص 23؛ و در روایـتی آمـده (فرضـاخیه با سـینه‌های بـزرگ) و فرغانیه منسـوب به فرغانه: دشـتی در ازبکسـتان است.
6. نیل الاوطـار، ج 8، ص 21 و ن: ر.ک: سـنن ابی داوود، ج 2، ص 434؛ صحیح بخاری، ج9، ص 75؛ صـحیح مسـلم، ج 4، صص 2240-2267؛ و در آن آمده: نام ابن صیّاد: صاف است.
7. بحارالأنوار، ج 25، ص 199.

مِعــراج مــاجرای عــروج پیــامبر اســلام(ص) از مســجد الاقصی به آسمان‌ها

مِعــراج مــاجرای عــروج پیــامبر اســلام(ص) از مســجد الاقصی به آسمان‌ها است. طبق گزارش منـابع اسـلامی پیــامبر(ص) در شــبی، از مکه به مسجدالاَقصی انتقــال یافت و از آنجا به آسمان عـروج کـرد. او در شب معـراج، با بــرخی از ملائکه دیــدار و گفتگو نمـود و اهل بهشت و اهل جهنم را مشـاهده کـرد. بر طبق احـادیث، پیـامبر در شب معــراج، با بــرخی از پیــامبران نــیز دیــدار کــرد و گفتگــویی هم میــان او و خداونــد، صــورت گــرفت که به حدیث معراج شهرت یافته است.

داستان معراج در احادیث شیعه و اهل ســنت، به صــورت متواتر آمده است؛ البته دربــاره جزئیــات آن مانند زمــان، مکــان، تعــداد، چگــونگی و جســمانی یا روحــانی‌بودن آن، اختلاف نظر وجود دارد. قرآن نــیز در دو ســوره اِســراء و نجم به داستان معراج پرداخته است.

محتویات

1لغت

2قرآن و روایات

3زمان

3.1سیر شبانه

4مکان

5دفعات

6گزارش سفر
6.1مسجد اقصی
6.2آسمان دنیا
6.3آسمان‌های دوم تا ششم
6.4آسمان هفتم
6.4.1حدیث معراج
6.5بازگشت
7واکنش قریش
8چگونگی عروج پیامبر
9مشاهدات پیامبر در معراج
10اختلاف در روایات معراجیه
10.1نمونه‌هایی از احادیث جعلی درباره معراج
11جایگاه در ادبیات و هنر
11.1معراج اثر سلطان محمد
11.2معراج اثر فرشچیان
12پانویس
13منابع
14پیوند به بیرون
لغت

معراج در لغت به معنای نردبان، پلکان و هر چیزی است که به وسیلهٔ آن بالا می‌روند[1]ـ و در اصطلاح، به عروج پیامبر اسلام از مسجد الاقصی به آسمان‌ها گفته می‌شود. به نقل از منابع اسلامی، پیامبر(ص) در شبی، از مکه به مسجدالاَقصی انتقال یافت و از آنجا به آسمان عروج کرد.[2]

قرآن و روایات

داستان معراج در احادیث شیعه و سنی، به صورت متواتر آمده است؛[3]ـ البته درباره جزئیات آن مانند زمان، مکان، تعداد، چگونگی و جسمانی یا روحانی‌بودن آن، اختلاف نظر وجود دارد. قرآن نیز در دو سوره اسراء و نجم، به آن پرداخته است.[4]

زمان

در خصوص این‌که معراج در چه سالی اتفاق افتاده و آیا پیش از درگذشت ابو طالب بوده است یا پس از آن، روایات متفاوتی نقل شده است.[5]ـ به گفته علامه طباطبایی، دیدگاه مشهور عالمان مسلمان، این است که معراج در سال‌های آخر اقامت پیامبر(ص) در شهر مکه (پیش از هجرت و پس از بعثت)، روی داده است؛[6] ملا فتح‌الله کاشانی و احمد بن علی طبرسی نیز بر این باورند که، مشهورترین دیدگاه این است که معراج در سال دوازدهم بعثت روی داده است.[7]

سیر شبانه

از دو واژهٔ «لیلاً» و «اَسری» در آیهٔ نخستِ سوره اسراء، به دست می‌آید که معراج در شب رخ داده است؛[8]ـ اما

در زمینه این‌که در چه شبی اتفاق افتاده است، روایات متفاوتی وجود دارد. در روایات از شب‌های زیر به عنوان شب معراج، نام برده شده است:

شب هفدهم ربیع الاول؛[9]

شب بیست و هفتم رجب؛ ملا فتح الله کاشانی، این دیدگاه را مشهورترین دیدگاه دانسته است؛[10]

شب هفدهم رمضان؛[11]

شبی از شوال یا ربیع الثانی.[12]

مدت سفر آن حضرت به سرزمین بیت المقدس و مسجد الاقصی و از آنجا به آسمان‌ها و بازگشت وی از معراج، بیش از یک شب طول نکشیده است.[13] به نقل از تفسیر عیاشی، امام صادق (ع) فرموده است: رسول خدا (ص) نماز عشاء و نماز صبح را در مکه خواند.[14]

مکان

در زمینه نقطه آغاز و پایان معراج پیامبر (ص) نیز در روایات اختلاف دیده می‌شود. در این زمینه از مکانی‌های چون خانه ام‌هانی، مسجد الحرام و شعب ابی طالب نام برده شده است؛[15] اما مشهور آن است که رسول خدا (ص) در آن شب در خانه ام‌هانی دختر ابی طالب بود و از آنجا به معراج رفت و به همان‌جا بازگشت.[16]

در توجیه این مسئله که قرآن کریم آغاز این سیر را مسجد الحرام ذکر کرده است، گفته‌اند که عرب، همه مکّه را حرم خدا می‌خوانَد. از این رو، تمام آن، حکم

مسجد و حرم خدا را داشته و خانه ام‌هانی داخل در حرم بوده است.[17]

دفعات

بر پایهٔ برخی روایات، رسول خدا (ص) بیش از یک بار به معراج رفته است.[18] علامه طباطبایی یکی از آن دو را از مسجد الحرام و دیگری را از خانهٔ ام‌هانی دانسته و گفته است: آیات نخست سورهٔ نجم این دیدگاه را تأیید می‌کند. به باور وی، اختلافی که در مکان، زمان و سایر جزئیات معراج، دیده می‌شود را می‌توان با این نظریه توجیه کرد.[19]

گزارش سفر

در شب معراج، جبرئیل بر حضرت نازل شد و مرکبی را که نامش براق بود، برای او آورد و رسول خدا (ص) بر آن سوار شد و به سوی بیت المقدس حرکت کرد.[20]

مسجد اقصی

نوشتار اصلی: مسجد الاقصی

پیامبر(ص) در میان راه در مدینه، مسجد کوفه، طور سینا و بیت لحم(زادگاه حضرت عیسی (ع)) ایستاد و نماز خواند. وی سپس وارد مسجد الاقصی شد و در آنجا نماز گزارد.[21]

نوشتار اصلی: قبة الصخره

گویا پیامبر از قبة الصخره به آسمان‌ها عروج کرده است. علت نامگذاری آن به این اسم، وجود صخره‌ای در

داخل آن است که پیامبر(ص) از روی آن به آسمان عروج کرد.[22]

آسمان دنیا

به نوشته المیزان، پیامبر(ص) از مسجد الاقصی به آسمان دنیا صعود کرد و در آنجا آدم (ع) را دید. آنگاه فرشتگان دسته‌دسته به استقبال او آمده و با روی خندان به او سلام کردند. او در آسمان دنیا ملک الموت را نیز دید و با او گفتگو کرد.[23]

آسمان‌های دوم تا ششم

وی سپس به آسمان دوم صعود کرد و آنجا با حضرت یحیی و حضرت عیسی دیدار کرد. پس از آن در آسمان سوم با یوسف، در آسمان چهارم با حضرت ادریس، در آسمان پنجم باهارون بن عمران و در آسمان ششم با موسی بن عمران ملاقات نمود.[24]

آسمان هفتم

پیامبر(ص) در آسمان هفتم به جایی رسید که جبرئیل از رسیدن به آن مقام عاجز بود. او به پیامبر گفت: من اجازهٔ ورود به این مکان را ندارم و اگر به اندازهٔ سر انگشتی نزدیک‌تر شوم بال و پرم خواهد سوخت.[25] در اینجا گفتگویی میان پیامبر و خدا، شکل گرفت که با عنوان حدیث معراج شهرت یافته است.

حدیث معراج

نوشتار اصلی: حدیث معراج

حـدیث مِعـراج، حـدیث قدسی است که گفتگـوی میـان خداوند و پیامبر(ص) در معراج را گزارش می‌دهد. در این حدیث، از مسائل اخلاقی مانند رضا، توکل، نکوهش دنیا، روزه، سـکوت، محبت به مسـتمندان، ویژگی‌هـای اهل آخرت و اهل دنیا سخن به میان آمده است.[26]

بازگشت

پیامبر در بازگشت نـیز در بیت المقـدس فـرود آمد و راه مکّه را در پیش گـرفت و پیش از طلـوع فجر در خانه امّ‌هانی فرود آمد.[27] او برای اولین بار، راز خود را به وی گفت و در روز همـان شـب، در مجـامع و محافل قریش پرده از رازش برداشت.[28]

واکنش قریش

واقعه معراج از نظر قریش امر محالی بود. آنـان پیـامبر (ص) را تکذیب کردند و گفتند: در مکه کسانی هسـتند که بیت المقـدس را دیده‌اند و از او خواسـتند کیفیت ساختمان آن را تشریح کند. پیامبر ویژگی‌های سـاختمان بیت المقدس را بیان کرد. سپس از او خواسـتند تا بـرای اثبات صـدق گفتـارش، از کـاروان قـریش برایشـان خـبر دهد. پیامبر گفت که آن‌ها را در تنعیم دیده است که شتر خاکسـتری رنگی پیشـاپیش آنـان حـرکت می‌کـرده و کجـاوه‌ای روی آن بـوده است. او همچـنین خـبر داد که اکنون کاروان وارد شهر مکّه می‌شود. چـیزی نگذشت که کاروان وارد شهر شد و ابوسفیان و مسـافران، گـزارش آن حضرت را تصدیق کردند.[29]

چگونگی عروج پیامبر

بیشتر مفسران[30]. بر این باورند که رسول خدا با بدن خود، از مکه به بیت المقـدس انتقـال یافته و از آنجا نـیز با جسد و روحش به آسـمان‌ها عـروج نمـوده اسـت؛[31] اما گروهی چون خوارج و جهمیه گفته‌اند: معراج پیـامبر، روحانی بوده و جسم او به آسمان‌ها نرفته است.[32]

مشاهدات پیامبر در معراج

در روایات مربوط به معـراج، گزارش‌هـایی از مشـاهدات حضرت محمد (ص) از آسمان‌ها، اهل بهشــت، اهل جهنم و ملائکه آمــده است. بر طبق روایــات، پیــامبر بــرخی از پیــامبران بــزرگ مانند: حضــرت آدم، ابــراهیم، موسی و عیسی را نیز در آنجا مشاهده نموده است.[33]

اختلاف در روایات معراجیه

داستان معراج پیامبر(ص) با روایت‌های بسـیار متفـاوتی نقل شده است. علت تفاوت روایات مربوط به معـراج را جعل حدیث از سوی افراد کذّاب دانسـته‌اند.[34]ـ بـرخی از احـادیث معراجیـه، دربرگیرنـده مطـالبی هسـتند که به لحاظ عقلی قابل پذیرش نیسـتند؛ بـرخی از آن‌ها نـیز از لحاظ سند، ضعیف هستند.[35]

نمونه‌هایی از احادیث جعلی درباره معراج

ابن حامد بغــدادی به نقل از ابن عبــاس از پیــامبر(ص) نقل کرده است که او در معراج، خدا را به صورت جوانی نورانی دیده است که موی بر صـورت نداشـته است. این روایت با مجموعهٔ آنچه قـرآن و احـادیث، دربـاره صـفات خدا گفته‌اند، ناسازگار است. افزون بر این، روایت دچـار تعارض درونی اسـت؛ چـرا که در آن، خـدا از پیـامبر(ص)

خواســته تا او را وصف نکنــد؛ اما پیــامبر(ص) در همین روایت، ویژگی‌های او را بیان کرده است.[36]

از عایشه نقل شـــــده است که در شب معـــــراج، جسد پیـامبر(ص) پیش او بـوده است و تنها روحش به آسـمان رفته است. جعلی‌بـــــــــودن این روایت را به این دلیل دانسـته‌اند که مورّخـان و قرآن‌پژوهـان زمـان معـراج را پیش از هجـرت دانسـته‌اند و در آن زمـان، عایشه همسر پیامبر(ص) نبـوده اسـت؛ افـزون بر آن گفته‌اند: بر طبق آیه نخستِ سوره اِسراء، عروج پیامبر از مسجدالحرام در مکه بوده است.[37]

نقل کرده‌اند که پیامبر در معراج بر پایه عرش، نوشته‌ای دیده است که در آن جمله‌های «لا الَه الاَّ اللّـهُ» و «محمّـدٌ رسـولُ اللّه» و نام‌هـای ابـوبکر و عمر و عثمـان وجـود داشته است.[38] سیوطی و ذهبی راویان این حدیث را دروغگو معرفی کرده و روایت را جعلی دانسته‌اند.

بخــاری و مســلم روایــتی را از أنَس نقل کرده‌اند که بر طبق آن، معراج پیامبر، پیش از بعثت و در حـالت خـواب، روی داده است. گفته‌اند: این روایت بر خلاف بیشـــــتر روایـــات معراجیه است و با این عقیـــده دانشـــمندان مسلمان که معراج پس از بعثت روی داده است، منافـات دارد.[39]

جایگاه در ادبیات و هنر

نگاره معـراج پیـامبر (ص) در کتـاب خمسه نظـامی که به سلطان محمد نسبت داده شده است. این کتـاب در قـرن شـانزدهم و حـدود سـال 1539-43 و در دوره صـوفیان تهیه شده است.

معـراج پیـامبر(ص) از دوره آل‌جلایـر، از مضـامین اصـلی نگــارگری ایــرانی شد. قــدیمی‌ترین تصــویر این دوره، متعلِق به احمد موسی از نقاشان مشـهور دوره آل جلایر است. تصــاویر معــراج پیــامبر در دوره بعــدی نگــارگری ایـــران، یعـــنی در مکتب هـــرات، به اوج خـــود رســـید. کتاب‌های زیادی هم در این به دوره به‌ویژه دوره شاهرخ، موضـوع معـراج پیـامبر (ص) نشـان داده‌اند. یکی از این کتاب‌ها «معراج نامه» میرحیدر به زبان ایغـوری است که لحظات مختلف معراج پیامبر را به قلم آورده است.

شاه مظفـرِ سـیاه قلم، در تصـویری پیـامبر را در هنگـام معراج، سوار بر بُراق، نقاشی کـرده اسـت، در حـالی که جبرئیل او را همـراهی می‌کند. او در این نقاشـی، بُـراق را به صـورت به صـورت اسـبی انسـان‌نما تصـویر کـرده است. خمسه‌های نظـامی از مهم‌تـرین کتاب‌هـایی است که در دوره تیموریـان تصـاویری از معـراج پیـامبر را در خود به تصویر کشیده است.[40]

معراج اثر سلطان محمد

از مشـــهورترین آثـــار نگـــارگری دوران صـــفوی، صـــحنه مشهور معراج پیامبر(ص) به قلم سلطان محمد است که در یکی از خمسه‌های نظـامی آمـده است.[41] [42]این اثر، همراه با سه اثر دیگرِ منسوب به او، در نسخهٔ خطی مصـوَّر خمسـهٔ نظـامی، قـرار گرفته است که در فاصـلهٔ میـــان ســـال‌های 942 تا 947ق، به ســـفارش شـــاه طهماسب صـــفوی، نقاشی و خوشنویسی شـــده است. خوشنویس آن شـاه محمـود نیشـابوری، خطـاط مشـهور قـــرن دهم قمـــری است. در این اثـــر، پیـــامبر (ص) که صورتش با نقاب سـپیدی پوشـیده شـده اسـت، سـوار بر

بُـراق و در میـان پـانزده فرشـته نمایانـده شـده است و جبرئیلِ در حال راهنمایی او، پیشـاپیش بـراق، در پـرواز است.[43]

معراج اثر فرشچیان

این اثر در ابعاد 101 در 81.5 سانتی‌متر، نقاشی شـده است. در آن در کنـار تصـویر پیـامبر(ص)، فرشـتگان در حال دعا و نیایش هستند. به عقیده فرشچیان، در بارگـاه الهی، جنسـیت معنا نـدارد. به همین دلیل در این تـابلو، هیچ یک از فرشتگان جنسیت ندارند. در این تابلو نیرویی دیده می‌شود که پیامبر را به سمت خـدا می‌کشـاند و هر چه بـالاتر می‌رویم، فرشـتگان در ذات الـوهیت خداونـد، محو می‌شوند.[44]

معـــراج حضـــرت محمد (ص) که با هنرمنـــدی رضا اصل نجفی انجام گرفته یکی دیگر از آثار هنری معراج است.[45]ـــ معراج‌نامه‌ها و نگارگری‌هـــای معـــراج، در گنجینه کتابخانه و موزه ملی ملک، متعلق به آستان قدس رضوی به شماره ثبت 5995 نگهداری می‌شود.[46]

پانویس

ابن منظور، لسان العرب، 1414ق، ج2، ص322

علامه طباطبایی، المیزان، 1417، ج13، ص8تا34؛ قمی، تفسیر القمی، 1367ش، ج2، ص3تا12.

طبرسی، مجمع البیان، 1372ش، ج6، ص609.

قرآن، اسراء، آیه1 و نجم، آیات8تا18.

علامه‌طباطبـایی، المـیزان، 1417ق، ج13، ص30و31؛: همچنین نک: سبحانی، فروغ ابدیت، 1385ش، ص372..

علامه طباطبایی،المیزان، 1417ق، ج13، ص23،30.

کاشانی، منهج‌الصادقین، 1336ش، ج5، ص236.

سبحانی، فروغ ابدیت، 1385ش، ص370.

ابن سعد، الطبقات‌الکبری، 1410ق، ج1، ص200.

کاشانی، منهج‌الصادقین، 1336ش، ج5، ص236.

ابن سعد، الطبقات‌الکبری، 1410ق، ج1، ص199-200.

کاشانی، منهج‌الصادقین، 1336ش، ج5، ص236

طبرسی، مجمع‌البیـان، 1372ش، ج6، ص612؛مجلسـی، بحار الأنوار، 1404ق، ج18، ص289.

عیاشی، التفسیر، 1421ق، ج3، ص34.

نک:ابن سـعد، الطبقـات‌الکبری، 1410ق، ج1، ص200؛ خوارزمی، مناقب، 1411ق، ج1، ص177

یعقوبی،ج2، ص26؛ سبحانی، فروغ ابدیت، 1385ش، ص 367؛ علامه‌طباطبایی، المـیزان، 1417ق، ج13، ص27-28؛ ابن هشام، السیرة النبویة، 1375ش، ج1، ص396؛ طبرسی، مجمع‌البیان، 1372ش، ج6، ص312؛ مجلسی، بحارالانوار، 1404ق، ج18، ص283.

کاشـــانی، منهج‌الصـــادقین، 1336ش، ج5، ص235؛ بحارالانوار، 1404ق، ج18، ص283، به نقل از سبحانی، فروغ ابدیت، 1385ش، ص370.

علامه‌طباطبــایی، المــیزان، 1417ق، ج13، ص27و28؛ سبحانی، فروغ ابدیت، 1385ش، ص372.

علامه طباطبــایی، المــیزان، 1417ق، ج13، ص27-28، 32.

قمی، تفســیر قمی، 1367ش، ج2، ص5؛ ابن ســعد، الطبقــات‌الکبری، 1410ق، ج1، ص199و200؛عیاشــی، التفسیر، 1421ق، ج3، ص31.

ســـــبحانی، فـــــروغ ابـــــدیت، 1385ش، ص367؛ علامه‌طباطبایی، المیزان، 1417ق، ج13، ص8.

قبة الصخرة

علامه طباطبایی، المیزان، 1417ق، ج13، ص9و10.

علامه‌طباطبایی، المیزان، 1417ق، ج13، ص12-13.

مجلســـــی، بحـــــارالانوار، 1404ق، ج18، ص392؛ علامه‌طباطبایی، المیزان، 1417ق، ج13، ص18.

دیلمی، ارشادالقلوب، 1412ق، ج1، ص199-206.

مسعودی، اثبات الوصیة، 1404ق، ص217.

سبحانی، فروغ ابدیت، 1385ش، ص368.

ســـبحانی، فـــروغ ابـــدیت، 1385ش، ص369؛ علامه طباطبایی، المیزان، 1417ق، ج13، ص17؛ قمی، تفسیر قمی، 1367ش، ج2، ص13.

مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، 1380ش، ج12، ص11.

بــرای نمونه مراجعه کنید به: کاشــانی، منهج‌الصــادقین، 1336ش، ج5، ص240؛ آلوسی، روح‌المعانی، 1421ق، ج 15، ص1211؛ طبرسی، مجمع‌البیان، 1372ش، ج9، ص 264.

علامه طباطبـــــایی،المـــــیزان، 1417ق، ج13، ص32؛ خوارزمی، مناقب، 1411ق، ج1، ص177.

علامه‌طباطبایی، المیزان، 1417ق، ج13، ص9.

عزیزی کیا، «تأملّی در روایات معراج»، ص53.

عزیزی کیا، «تأملّی در روایات معراج»، ص53.

عزیزی کیا، «تأملّی در روایات معراج»، ص53.

عزیزی کیا، «تأملّی در روایات معراج»، ص54.

عزیزی کیا، «تأملّی در روایات معراج»، ص54.

عزیزی کیا، «تأملّی در روایات معراج»، ص56.

خبرگزاری میراث فرهنگی

خبرگزاری میراث فرهنگی

هنر نیوز

شهید آوینی

جام جم

حوزه هنری استان زنجان

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

منابع

آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1421ق.

ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع الهاشمی البصری، الطبقات الکبری، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، 1410ق/1990م.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ناشر: دار صادر، بیروت، چاپ سوم، 1414ق.

ابن هشام، السیرة النبویة، مترجم: سیدهاشم رسولی، تهران، کتابچی، چاپ پنجم، 1375ش.

خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، قم، جامعه مدرسین، 1411ق.

دیلمی، حسن بن محمد،ارشاد القلوب، قم،الشریف الرضی، چاپ اول، 1412ق.

سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، قم، بوستان کتاب، چاپ بیست یکم، 1385ش.

طباطبایی سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، 1417ق.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، 1372ش.

عیاشی، ابی النضر محمد بن مسعود، التفسیر، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه، قم موسسه البعثه، 1421ق.

عزیزی‌کیا، غلامعلی، «تأملّی در روایات معراج»، مجله معرفت، 1384ش، ش96.

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم، دار الکتاب، قم، چاپ چهارم، 1367ش.

کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتابفروشی محمدحسن علمی، 1336ش.

مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، 1404ق.

مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیة للامام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، قم، منشورات الرضی، 1404ق.

یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دار صادر، بی‌تا.

معراج پیامبر (ص) و توضیحات علمی پیرامون آن

معـراج پیـامبر اسـلام در قـرآن پدیـده‌ای است که اتفـاق افتاده وبر اساس آیه اول سوره اسرا بصورت جســمانی بــوده ومســافت مســجدالاحرام تا بیت المقــدس رفت وبرگشت حــدود 2500 کیلومــتر ودرپــاره‌ای از یک شب طی شده است.

آیه قرآن

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْـرَى بِعَبْـدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْـجِدِ الْحَـرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُـوَ السَّمِيعُ البَصِـيرُ- مـنزه است آن [خـدایی] که بنـده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحـرام به سـوی مسـجد الاقصی که پــیرامون آن را بــرکت داده‌ایم ســیر داد تا از نشــانه‌های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست.

در تفسیر این آیه شریفه مفســران جملگی به جســمانی بــودن این ســفر ووقــوع آن در یک شب (مقــداری از یک شب) اتفاق نظر دارند.

آیــات دیگــری در ارتبــاط باشــیوه نــزول وحی به رســول اکرم(ص) در سوره نجم وتکویر بیان شده

که به معراج نسبت داده شــده در صــورتیکه در ارتبــاط با شیوه نزول وحی توسط جبرئل به رسول اکرم است.

موضوع معراج فقط در همین آیه اول سوره اسرائ آمده وآیات دیگر هیچ ارتباط با معراج ندارد

در آیـــات باید تفکر وتعقل نمـــائیم وذهن را از داســـتان سرائی‌های تخیلی خالی کـنیم تا واقعیت قـرآنی را درک نمائیم.

اگر در ایات تفکر وتعقل بکار گرفته شود مسـتقل بـودن این آیات مشخص میشود.

بســـیاری بـــرای انطبـــاق دادن قـــرآن با روایـــات ونظر گذشتگان آیات 1الی7 سوره نجم را فاکتور میگیرند

واز آیه-8 به بعد را به موضوع معراج وصل میکنند

و در آیه تفکر نمیکنند که

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى

به معنی باندازه قاب قوسین به خـدا نزدیک شد یعـنی به یک متری خدا رسید. آیا خدا مکان دارد.

چرا این چنین با آیات خداوند بازی میکنند.

در مقـــالات معـــراج پیـــامبر اســـلام وواقعیت قـــرآنی وهمچنین فیزیک وشـیوه نـزول وحی در قـرآن مشـروحا بیان شده.

در این نوشتار صـرفا به توجیه علمی معـراج از نظر علم کوانتوم میپردازم.

این که ازدیدگاه اینشـتین واقعه معـراج را بررسی کـنیم توجیه علمی ندارد.

اگر کسی بتواند با ســـرعت نـــور از یک مکـــان بـــرود وبرگردد، زمان برای او متوقف میشود

ولی برای ظـرف در حـال ریـزش زمـان بسـیار طـولانی سپری شده وآب درون ظرف مدتی است

که ریخته شـده واین موضـوع با واقعیت قـانون نسـبیت همخموانی ندارد.

حـــال چه توجیه علمی میتواند داشـــته باشد با توجه به این‌که این پدیده اتفاق افتاده است وواقعیت دارد.

درقرآن مجید به واقعه دیگری هم اشاره شده است.

آوردن تخت بلقیس ازیک مکان به مکـان دیگر آنهم دریک چشم بهم زدن.

بـــرای رســـیدن به توجیه علمی معـــراج نگـــاهی به علم فیزیک کوانتوم داشته باشیم.

بحث دورفرستی کوانتومی یا تله پورتیشن کوانتومی که اخیرا کمترازیک قرن وارد مباحث علمی شده

وتائیده علمی گرفته است میتواند به روشن شدن شـیوه سیر حضرت در معراج وتوجیه علمی آن کمک کند.

دورفرستی کوانتومی انتقال جسم بدون عبور از فضـای فیزیکی است.

به عبـارتی جسم در محل اصـلی غیب میشـود ودرهمـان لحظه درمحل دوم ظـــاهر میشـــود درهر دومکـــان جسم مادی است.

تله پورتیشن کوانتومی

قبلا فیلم‌هــای تخیلی زیــادی دراین رابطه نمــایش داده شــده که انســان دریک مکــان محو و درمکــان دیگر فــورا حاضر میشود.

این نظریه تخیلی کم کم نظر فیزیکـــدانان را جلب کـــرد وواقعیت علمی به خود گرفت.

اساس انتقــال یک جسم داشــتن اطلاعــات ســاختاری آن جسم است وفرســتادن آن اطلاعــات به جــائی که جسم میخواهد منتقل شود.

علم میگوید شـــدنی است ولی دانش علمی انســـان فعلا توانائی ذخیره سازی وانتقال اطلاعات را ندارد.

این جا کمی بیشــتر راجع به تله پورتیشن بحث کــنیم، تله به معنی دور و پورتر به معنی حمل کردن یا آوردن است ودراصطلاح علمی انتقال یک جسم مادی از یک مکــان به مکــان دیگر بــدون آن‌که از فضــای فــیزیکی بین دو محل عبورکند.

طرح این مطلب ابتدا توسط یک نویسنده وروزنامه نگــار آمریکائی بنام چارلزهایفورت درســال 1931 مطــرح شد بعنــوان غیب شــدن یک پدیــده و ظاهرشــدن آن درجــای دیگردرســال 1997 تحت عنــوان تله پورتیشن کوانتــومی درآزمایشگاه فیزیکی مورد بررسی قرار گرفت.

البته قرآن برای اولین باردرجهان ودر پدیده معراج آن را مطــرح کــرد ودرروایــات از آن به عنــوان طی الارض نــام برده شده.

طی الارض همان تله پورتیشن است

تا قبل از کشف نظریه کوانتـــــــومی این ایـــــــده یک نظرخرافی تلقی میشد.

با کشف فوتون و خاصیت دو گـانگی مـوجی و ذره‌ای آن تله پورتیشن به عنوان یک نظریه علمی شناخته شد.

اخیرا بسیاری در گروه‌های فیزیک کوانتوم وذرات بنیادی مشغول تحقیقات علمی روی آن هستند.

بـرای انتقـال یک جسم در قـدم اول انتقـال اطلاعـات تمامی اجزا سازنده آن جسم

در واحد کوانتـومی از نظر وضـعیت آن در فضا در حـوزه ساختار اصلی جسم و مختصات دیگر

به محل دوم و ســپس چیـــدن فوتون‌ها بعنـــوان واحد کوانتومی بر اساس آن اطلاعات،

باین معنی که میبایسـتی اطلاعـات هر ذره کوانتـومی یا اتمی دقیقا و بدون اشتباه درمحل دوم قرار گیرد.

علم میگوید این کـارعملی است ولی بشر توانـائی آنـرا ندارد.

Frank Heile فیزیک دان و مهندس نرم افزاربرای اثبات این گفته که علم در حال حاضر توان این کار را ندارد.

تعداد اتم‌های یک انسان هفتاد کیلوئی را محاسـبه کـرده است وعدد سه برابر ده به توان 27 را بیان کرده

ومیخواهد اثبـات کند که در چـارچوب امکانـات فعلی این کار نمی‌تواند انجام پذیرد.

البته جالب است به نظرات او اشاره‌ای کنم بطـور مثـال اگر برای هر اتم بدن انسان اطلاعاتی

در حجم یک بایت در نظر بگیریم که خیلی بیشتر میشــود نیاز به ده به توان 27 بایت اطلاعات داریم.

داده‌های کامپیوتربه بایت،کیلو بایت،مگابایت، گیگا بــایت، ترا بـایت،پتا بـایت،اگـزا بـایت وغـیره براسـاس افـزایش حجم داده نامگذاری شده است.

مثلا یک اگزا بایت مساوی است با یک میلیـارد گیگا بـایت یا ده به توان 15 بایت. تبادل اطلاعات در شـبکه جهـانی اینترنت درسـال 2011 درهرمـاه برابر 27000 پتا بـایت بوده است.

براین اساس ومطابق دانش علمی امروزی بشر

وسرعت تبادل اطلاعات بـرای انتقـال داده‌هـای بـدن یک انسان به زمانی بالغ برچند میلیون سال نیاز داریم.

در محل دوم باید فوتونها آمــاده باشــند ودســتگاهی هم داشته باشیم تا اطلاعات بدن را به آن بدهیم تا فوتون‌ها درست روی هم پیده شوند وخطائی نباید پیش آید.

به محض این‌که فوتون‌ها چیـــــده شـــــدند جسم منتقل میشود.

کانـــال انتقـــال داده‌ها تنها از طریق کـــرم چاله میتواند انجام شود ودراینصورت انتقال داده‌ها آنی است.

علم فیزیک دربـــاره کرمچاله‌ها وشـــیوه انتقـــال داده در قدم اول است.

در آیات بیشماری درقرآن به انتقـال داده‌هـای انسـان از جهان مادی

به عالم غیب وبه کتاب ذخـیره عظیم داده‌ها کتـاب مـبین ولوح محفوظ اشاره کرده است.

در داســتان حضــرت ســلیمان زمــانی که از اطرافیــان خواست تخت ملکه بلقیس را که

در فاصله مکانی بسـیار دور بـود درحضـورش حاضر کنند آصف برخیا گفت من این کار را

به حــول قــدرت خداوند که علمش را بمن داده انجــام میدهم ودر یک طرفه العین تخت را حاضر میکنم و کرد.

درمورد انسـان باید این انتقـال در یک آن انجـام شـود تا روح از بدن مفارقت نکند.

در نظــام خلقت طــوری برنامه ریــزی شــده که روح کد جسد را دارد ودر فرصت زمــانی مقــرر آنــرا بــاز یــابی میکند.

این واقعه نـیز در چهـار چـوب تله پورتیشن انجـام شـده وخداوند متعال آنرا چنین مطرح کـرده تا ما با این پدیـده آشنا شویم.

خداوند اطلاعـات هر انسـان را در کتـاب مـبین بصـورت ذخیره دارد.

کتاب مبین‌هارد دیسک مرکزی داده‌های جهان مادی است که نزد خداوند محفوظ است.

وَقَــالَ الَّذِينَ كَفَــرُوا لَا تَأْتِينَا السَّــاعَةُ قُــلْ بَلَى وَرَبِّي لَتَــأْتِيَنَّكُمْ عَــالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْــزُبُ عَنْــهُ مِثْقَــالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْـغَرُ مِن ذَلِـكَ وَلَا أَكْبَـرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ

کافران گفتند:

ما را قیـــامت نخواهد آمد بگو: آری، به پروردگـــارم آن دانای غیب سوگند که شما را خواهد آورد

به قـــدر ذره‌ای یا کـــوچک‌تر از آن و یا بـــزرگ تر(ذره میتواند اتم باشد

ومثقال ذره به زبان علمی امـروزی ذرات بنیـادی) از آن در آسمانها و زمین از خدا پنهان نیست ،

و همه در کتاب مبین آمده است.

خداوند از همین داده‌ها در قیـــامت بـــرای زنـــده کـــردن انسان‌ها استفاده میکند

به مقاله فیزیک کوانتـوم وقیـامت در قـرآن وهمینطـور علم فیزیک وقیامت در قران مراجعه فرمائید.

بحث بسـیار علمی ومفصل است وآیـات فـراوان در این باره نازل شده.

در تله پورتیشن علم کنونی بـرای انتقـال داده‌ها مشـکل دارد ولی خــدا که خــالق علم وعلم مطلق است مشــکل ندارد.

خداوند شیوه خاص خود را دارد

بشر بــرای ذخــیره داده‌هــاو بازیــابی آن از دســتگاه‌های پیچیده وسخت افزارهای مختلف

با تکنولـوژی وحجم بـالای خـاص خـود اسـتفاده میکند و خداوند هم از روش خود استفاده میکند

که ما میتوانیم بطور مثال در بدن خودمان آنـرا مشـاهده کنیم.

ذخیره داده در بدن انسان

مثـال کوتـاهی در بـاره ذخـیره سـازی داده در کـامپیوتر ساخت بشر و کامپیوتر ساخت خدا در بدن بیاوریم.

در کــامپیوتر ســاخت بشر از روش صــفر ویک اســتفاده میشود بنابراین سرعت وظرفیت آن محدود است

بـرای همین منظـور به این نتیجه رسـیده‌اند از کـامپیوتر ساخت خدا کپی برداری کنند.

البته از نظرقرآن هر آنچه بشر میسـازد هم سـاخت خـدا است

.خلاقیت هدیه خــدا است که توسط روح در بــدن انســان نهادینه شده است.

خداوند متعال در بـدن انسـان از روش ذخـیره سـازی در ملکولهـــای DNA که در درون یک ژن قـــرار گرفته انداستفاده میکند.

با جابجائی چهار بازهای آلی A,T,C,G

وقــرار گــرفتن متفــاوت این چهــار بــاز آلی در ســاختار ملکولی DNA ذخیره سازی داده‌ها انجام میشود.

شبیه ذخیره داده روی‌هـارد دیسک کـامپیوتر بشـری ولی سرعت انتقال داده‌ها وحجم ذخـیره سـازی فـوق العـاده بالاتراست

اصلا قابل مقایسه با کامپیوتر بشر نیست.

حجم ذخیره سازی مقدار DNA بانـدازه یک قطـره اشک چشم مساوی است

با قدرت ذخیره سازی قـوی‌ترین ابر رایانه جهـان.قـدرت محاسبه غیر قابل مقایسه است.

سـرعت داده‌ها آنی است کوچکـترین تغیـیر در یک ژن در کسری از ثانیه به تمامی میلیاردها سـلول انسـان منتقل میشود

ودر آن‌ها ثبت میشود وهمزمـان میلیاردها میلیـارد که در ذهن انسـان نمی‌گنجد بصـورت آنی به لـوح محفـوظ در کتاب مبین ضبط میشود.

این مطـالب عین واقعیت‌هـای قـرآنی است که فیزیک دانان مسلمان میتوانند روی آن‌ها کار کنند

وگره‌هـای بیشـماری از سـئوالات علمی از این طریق گشوده میشود.

حـال با مقایسه ذخـیره سـازی‌ها متوجه قـدرت ذخـیره سازی در کتاب مبین الهی میشویم

به آیه 3 سوره سبا توجه فرما ئید.

وَقَـالَ الَّذِينَ كَفَـرُوا لَا تَأْتِينَا السَّـاعَةُ قُـلْ بَلَى وَرَبِّي لَتَـأْتِيَنَّكُمْ عَـالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْـزُبُ عَنْـهُ مِثْقَـالُ ذَرَّةٍ فِي

السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِن ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ -

کافران گفتند:

“ما را قیامت نخواهد آمد بگو: آری، به پروردگارم آن دانای غیب سوگند که شما را در بر می‌گیرد

به قدر ذره‌ای یا کوچک‌تر از آن و یا بزرگ‌تر از آن در آسمانها و زمین از خدا پنهان نیست وهمه در کتاب مبین آمده است.

بنابراین انتقال جسم رسول اکرم(ص) بر اساس این روش علمی بصورت محو شدن آنی در مکه

وظاهر شدن در بیت المقدس از نظر علم امکان پذیر است ودربرگشت هم همین اتفاق افتاده است ابزار انتقال داده‌ها کرمچاله است.

در سوره نجم صراحتا به شیوه انتقال وحی از عالم غیب به جهان مادی تا نزدیک پیامبر اسلام

والقای وحی به رسول اکرم(ص) اشاره رفته است. ابزار انتقال وحی از کانال کرم چاله صورت گرفته است

معجزه معراج؛ حاصل عبودیت خالص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

سفر معنوی معراج از رخدادهای شگفت انگیز در صدر اسلام برای شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که به عنوان یکی از معجزات آن حضرت بوده و عقل بشری از درک حقیقت آن ناتوان است. این سفر ملکوتی در سایه عبودیت و بندگی خالصانه نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) حاصل شده است و آیات و روایات بسیاری، با عظمت و شکوه ازآن یاد می‌کنند.

معنای معراج

عروج به معنای بالا رفتن است. به شبی که دعا بالا رود لیله المعراج گویند (1)ـ و حرکت بر روی زمین را نیزعروج می‌گویند (2)ـ و اسار و اسراء هم به معنای راندن است یا سیر درشب را گویند. بنابراین معنای معراج، سیر در زمین و جهان‌های بالا و دوردست است.

داستان معراج پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) شامل دو قسمت است، قسمت نخست آن سفری است با مرکبی به نام «براق»(4)ـ از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدت کوتاهی در آن نقطه پایین

آمد، از نقاط مختلف مسجد و «بیت اللحم» که زادگاه حضرت عیسی (ع) است، منازل انبیاءالهی و آثار و جایگاه آن‌ها دیدن کرد و در برخی از منازل دو رکعت نماز گزارد. پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) این

مسیر را در یکی از شبها در دوران رسالت خود در مکه و از طریق اعجـــاز طی کـــرده اســـت، که این قســـمت را اصـطلاحاً در کتابها و تـاریخ ”إسـراء“ می‌نامند. قسـمت دوم داستان معراج، سیر آن حضـرت از مسجدالاقصی به آســـمان‌ها است که ســـتارگان و نظـــام جهـــان بـــالا را مشاهده نمـودو با ارواح پیـامبران و فرشـتگان آسـمانی ســـخن گفت، از بهشت و دوزخ بازدید کـــرد و درجـــات بهشتیان و اشباح دوزخیان را از نزدیک مشاهده نمـود. (5)ـ این قسمت از سـفر آسـمانی را اصـطلاحاً ”معـراج“ می‌نامند.

پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) در معـراج با رمـوز هستی و اسرار نظـام آفـرینش و وسـعت عـالم خلقت و آثار قدرت بی‌پایان خداوند کـاملاً واقف گشت. سـپس به سیر خود ادامه داد و به ”سدره المنتهی ”(6)ـ در آسمان هفتم و

جنه المـــــأوی رســـــید، و آن را سراسر جلال و عظمت پروردگار یافت. آن گاه حضـرت محمد (صـلی الله علیه و آله و سلم) در آن جهان لبریز از نـور و روشـنایی به اوج شهود باطنی و قرب الی الله و مقام ”قـاب قوسـین او ادنی ”رسید.، به جـایی که جز خـدا، هیچ موجـودی در آن راه ندارد حـتی جبرئیل از حـرکت بـاز ایسـتاد و گفت: به یقین به اندازه سر انگشتی بالاتر آیم، خواخم سـوخت. (7)ـ در این هنگام برنامه سـفر وی پایـان یـافت و مـأمور شد از همـان راهی که پـرواز نمـوده بـود بازگشت نماید. در برگشت نـیز در “بیت المقـدس” فـرود آمـد،آن گـاه روانه مکه و وطنش گردید.

حقیقت معراج

حقیقت معـــراج پیـــامبر، ســـیر او از مســـجدالحرام تا مسجدالاقصی و از آنجا به ”سـدره المنتهی ”است که از بررسی آیات می‌توان به این حقیقت دست یافت.

نخستین آیه سوره اسراء مربوط به معراج رسول گرامی صلی الله علیه و آله است.

سبحان الذی أسـری بعبـده لیلا من المسـجد الحـرام الی المسجد الاقصی الـذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر؛ منزه است خدایی که شبانگاه بنـده خـود را از مســـجدالحرام تا مسجدالاقصی که اطـــراف آن را برکت داده ایم، برد، تا آیـات خـود را نشـان او بـدهیم؛ به درستی که فقط او شنوا و

بینا است. (8)

و در سوره نجم قسمتی از آیه‌های 18-5 مربـوط به این سفر معنوی و الهی و قسمت دیگر به حادثه نـزول وحی در آغاز بعثت است.

علمه شدید القوی *ذو مره فاسـتوی* و هو بـالافق الاعلی *ثم دنا فتـدلی* فکـان قـاب قوسـین أو أدنی *فـاوحی الی عبده ما أوحی* ما کـذب الفـؤاد ما رای *أفتمارونه علی ما یری* و لقد رآه نزله اخری *عند سـدرهالمنتهی* عنـدها جنه المـــأوی *اذ یغشی الســـدره مایغشی* ما زاغ البصر و ما طغی* لقد رای من آیات ربه الکبری

موجـود نیرومنـدی (فرشـته وحی) او را تعلیم داده است این معلم قدرتمند (به هنگام نزول وحی) در افق بالا، قد برافراشت، و برای او نمایان گردید، ســپس نزدیک شد و در میان زمین و آسمان آویـزان گردید و به قـدری نزدیک

شد که به انـدازه دو میـدان تـیر یا دو سر کمـان یا از آن هم کمتر بود این معلم به بنـده خـدا آنچه باید وحی کنـد، وحی کـرد، ولی آنچه را دید دل آن را تکـذیب نکـرد. آیا با او در آنچه که دیـــده است (جبرئیل) به مجادله بـــرمی خیزیـــد؟ یکبـــار دیگر او را نـــیز دیـــده است نـــزد "سدرهالمنتهی"، نزد آن است جنه المـأوی (بهشـتی که جایگاه متقیان است)، هنگامی که سدره را پوشاند، دیده منحرف گردید و از قـوانین رؤیت طغیـان نکـرد او بعضی از آیات خدا را دید.(9)

آیات یاد شده در دو فراز، اشاره به دو حادثه دارد و قـدر مشترک هر دو در این است که پیامبر جبرئیل را مشاهده نمود.

فراز نخست مربوط به آغـاز نـزول وحی است که در آن، جبرئیل را در افق بالا، با قد برافراشته مشـاهده نمـود و به او آنچنان نزدیک شد که فاصـله میـان آن دو به انـدازه فاصله دو سر کمان یا از آن هم کمتر شد، آنگـاه فرشـته وحی، آنچه را که بنا بود به پیامبر وحی کند، وحی نمود.

فراز دوم از این آیات مربـوط به معـراج و رؤیت فرشـته وحی در این ســیر روحـــانی می‌باشـــد، نه تنها او این فرشـته را نـزد سـدرهالمنتهی دیـده، بلکه آیـات بـزرگ پروردگار خود را نیز مشاهده نموده، به طوری که چنانکه می‌فرماید "لقد رأی من آیـات ربه الکـبری "این بخش از آیـات مربـوط به سـیر او در زمین نیسـت، بلکه به گـواه این‌که جبرئیل را کنـــار ســـدرهالمنتهی دیـــد، و در نـــزد سدره، جنهالمأوی قـرار دارد، طبعـاً این آیـات در جهـان خارج از کره زمین می‌باشد.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله در سیر خـود دو بـار آیات خدا را دیده است:

1- در سیر خود از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی

2- در سیر خود از مسجدالاقصی تا سدرهالمنتهی

نکته قابل توجه این‌که قرآن آیاتی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در مسیر مسجدالحرام تا مسجدالاقصی دیـده، با لفظ ”کبری“ توصیف نمی‌کند در حالی که آیاتی را که پیـامبر در ادامه آن سـیر مشـاهده کـرده، آیـات کـبری معرفی می‌کند و این خود گواه بر آن است که ظرف این آیات مختلف بوده است، آیـات نخست مربـوط به زمین و آیات دوم درمـورد جهـان خـارج از این کـره خـاکی بـوده است.

البته در این آیـات گـواهی بر این که سـیر دوم به دنبـال سـیر نخست بـوده و این دو سـیر، یک جا و در یک زمـان انجـام گرفته‌انـد، نیست و ممکن است در دو زمـان، و به صـورت جـدا از هم انجـام گرفته باشد ولی اگر معـراج جسـمانی و روحـانی آن حضـرت بیش از یک بـار تحقق نپذیرفته باشد، طبعاً باید سیر دوم به دنبال سـیر نخست بوده و مجموعاً در یک شب انجام گرفته باشد.

با توجه به این توضیحات می‌توان به این نتایج رسید:

الف: مسـافت این سـیر آفـاقی از مسـجدالحرام تا مسجدالاقصی و از آنجا تا سـدرهالمنتهی که جنهالمـأوی در نزدیکی آن قرار دارد، بوده است.

ب: زمـان این سـیر به گـواه لفظ ”اسـری“ که در سـیر شبانه به کار می‌رود، شب بوده ولی چه مقـدار از شـب،

آیـــات دربـــاره آن ســـاکت است. هم چـــنین آن گونه که ازروایات بر می‌آید این سفر در شب هفدهم ماه رمضان سال دهم بعثت رخ داده است.

ج: مشاهده آیات باعظمت خدا، آن هم نه همه آیــات بلکه به حکم لفظ «من» در جمله «لنریه من آیاتنا» بخشی از آیات خدا را مشاهده نمود.

لفظ "اسری "هرچند بازگوکننده زمان این سیر است، و این که همگی در شب انجـــام گرفته اســـت، ولی لفظ "لیلاً" به عنوان تأکید، هر نـوع شک و ابهـام را در زمـان آن می‌زداید.

برخی از نویسندگان غربی به پیروی از بــرخی مفســران که در سیره‌ی رسول خدا رقم زده‌اند در تفسیر و ارجــاع ضمایر آیات وارده در سوره نجم دچار اشــتباه شــده‌اند و تصـور کرده‌اند که مقصـود رؤیت خـدا است در حـالی که محور بحث در هر دو فراز، جبرئیل امین می‌باشد و منشأ آن بی‌دقتی در آیات و پیروی از تفاسیر ســطحی است و ما برای رفع این اشتباه بار دیگر به توضیح بخشی از این آیات

می پردازیم

علمه شدید القـوی؛ این معلم دارای عقل و خـرد است و در آسمان به هنگام نزول وحی قد، برافراشت.

و هو بــالافق الاعلی؛ در حــالی که آن معلم در افق بــالا قرار داشت.

ثم دنی فتـدلی؛ آن معلم پیـامبر نزدیک شد و در آســمان آویزان گردید.

فکان قاب قوسین أو أدنی؛ آن معلم به انـدازه‌ای نزدیک شد که فاصله او با پیامبر به انـدازه دو کمـان یا کمـتر از آن بود.

فاوحی الی عبده ما اوحی؛ آن معلم به بنده خدا (پیامبر) وحی کرد آنچه را که وحی کرد.

بنابراین جز دو ضمیر (علمه، عبده) که اولی به پیـامبر، و دومی به خـدا بـرمی گـردد، مرجع تمـام ضـمایر، « معلم نیرومند » پیـــامبر است که او را آمـــوزش داد و وحی را آورد و احتمـال دارد ضـمایر خصـوص این جمله به خـدا برگردد یعنی خدا به بنده خود وحی کـرد آنچه را که وحی کرد.

شب، زمان تکامل و عروج

به نظر قـرآن ظـرف عـروج، شب اسـت؛ (فجر/4)ـ چـون شب ظرف زمانی است که در آن طبیعت نهان گردیـده و آسمان آشکار می‌شود.

شب آن چنـــان در فرهنگ قـــرآن اهمیت دارد که خـــدای سبحان بدان سوگند می‌خورد ؛(فجر/4) و مقام محمود و پسندیده‌ای را به شب زنده داران اهدا می‌کند.(اسرا/79)

این که خداوند سـبحان بـرای اصـلاح انسـان‌ها به سـحر (بخش پایـــان شب) قسم یـــاد می‌کنـــد، از آن روست که سحرخیزی خود سبب اصـلاح بشر است. هرچند که بـرای خداوند شب و روز معنا و مفهـــــــومی نـــــــدارد، ولی فرصت‌های مناسب بـرای انسـان‌هایی است که قـابلیت دارند تا به مقـام تسـبیح درآینـد، چـون روز، انسـان را سـرگرم می‌کند و به کـام خـویش می‌کشد چنـان که در

دریای خروشان طـبیعت تنها شـناگران هسـتند که در آن غـرق نمی‌شـوند. با این همه همـان شـناگران مـاهر نـیز ناچارند تا پایان روز در آن دست وپا بزنند تا غرق طبیعت نشوند. (مزمل/7)ـ بی‌گمان تلاش و کـار روزانه فرصـتی باقی نمی‌گذارد تا انسان آرام گیرد و از مقام بی‌نقص و عیب تـنزیهی برخـوردار گـردد. وقـتی شب فـرا می‌رسد انسان از دریای خروشان طبیعت با نـیروی توکل رهـایی می‌یابد. در ســـحرگاهان است که پاها بر جـــای محکم تسـبیحات اسـتوار شـده و دریافت‌هـای آن را از ملکـوت تسـبیحات خداونـدی به چنگ می‌آورد (مزمل/6)ـ به نظر قـرآن، به دست آوردن این دریافت‌ها و گفتارهـای محکم که با عمل حضـور و خلـوص اسـتوار می‌گـردد، در شب آسان‌تر است. (احزاب/71) به همین جهت است که قرآن که محکم‌تـرین قـول وگفتـار است در هنگـام شب نـازل می‌شود (قدر/1)ـ و سیر زمینی پیامبر و عـروج ملکـوتی وی در شب اتفاق می‌افتد.

بی شک تکامل در شب و روز امکان پذیر و شدنی اسـت، ولی در شب به آسانی صـورت می‌پـذیرد زیـرا انسـان در شب از آشـــفتگی به درمی آید و در تـــاریکی شـــبانه به آرامش روحی و روانی دست می‌یابد و این امـــر، خـــود موجب می‌شود تا ارتباط او با ملکـوت آسـان‌تر شـود، در این هنگام است که از آن

” ســبح طــویلی ”که در روز و در بــیرون وجــودی او برپاست، رهایی یافته و به حضور قلب دست می‌یابد.

مشـاهدات زمیـنی رسـول خـدا(صـلی الله علیه و آله و سلم)

با توجه به آن‌که معراج در نوبت‌های متعددی انجـام شـده و در هر کدام از این سفرها پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سلم) مشاهدات متفاوتی داشته‌اند، لذا در هر فرصتی که پیش می‌آمــده به فراخــور شــرایط صــحنه‌ای از آن ماجراها را بـرای اصـحاب و اطرافیـان خـویش ترسـیم و تصویر می‌کرده‌اند.

حضــرت محمد(صــلی الله علیه و آله و ســلم) در خانه ام‌هـانی، بـرای نخسـتین بـار، راز سـفر خـود را با دخـتر عمـویش، ام‌هـانی در میـان گذاشت. سـپس هنگـامی که روز آغـاز گشـت، قـریش و مـردم مکه را از این جریـان باخبر ساخت. داسـتان معـراج شـگفت‌انگیز پیـامبر در آن مدت کوتاه که به نظر قریش، امری ناممکن بود، همه جا پخش شد. سران قریش بیش از پیش بر محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) خشم گرفتند و بنابر عـادت همیشـگی خــود، به تکــذیب او برخاســتند. از او خواســتند که وضع ظاهری ساختمان بیت‌المقدس را بیـان کند. آنـان گفتند: کسـانی در مکه هسـتند که بیت‌المقـدس را دیده‌اند. اگر راست می‌گــویی، آنجا را تشــریح کن تا ما تو را در این خبر شگفت‌انگیز، تصدیق کنیم.

پیــامبر بزرگــوار اســلام، وضع ظــاهری ســاختمان بیت‌المقـدس را بـرای آنـان بـازگو کـرد. افـزون بر آن، حـوادثی را که در میانه راه مکه و بیت‌المقـدس و هنگـام بازگشت از معــراج رخ داده بــود، تعریف کــرد. حضــرت (صــلی الله علیه و آله و ســلم) گفت: “در میــان راه، به کاروان فلان قبیله برخوردم که شـتری از آن‌ها گم شـده بـود. در میـان اثاثیه آنـان، ظـرف آبی بـود که من از آن نوشیدم. سپس آن را پوشاندم. در جـای دیگر به گـروهی

برخـوردم که شـتری از آن‌ها رمیـده و دست آن شکسـته بـود.» قـریش گفتند: از کـاروان قـریش خـبر ده. پیـامبر فرمود: «آنـان را در «تنعیم» (در ابتـدای حـرم) دیـدم که شتری خاکستری رنگ در پیشاپیش آنان حـرکت می‌کـرد. آنان کجاوه‌ای روی شتر گـذارده بودند و اکنـون به شـهر مکه وارد می‌شوند.”

قـریش از این خبرهـای قطعی، سـخت نـاراحت شـدند و گفتند: اکنـون صـدق و کـذب گفتـار او بـرای ما آشـکار می‌شود. همه انتظـار می‌کشـیدند که کـاروان چه زمـانی وارد شهر می‌شود. ناگهان پیشگامان کاروان وارد شـهر شدند. اهل کاروان، شـرح قضـیه را همانگونه که رسـول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) بازگفته بـود، تصـدیق کردند.(10)

پیامبر از عروج می‌گوید

پیامبر(صلی الله علیه و آله و سـلم) فرمـود: من در مکه بـــودم که جبرییل نـــزد من آمد و گفت: «ای محمد! برخـیز». برخاسـتم و کنـار در رفتم. ناگـاه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را در آنجا دیدم. جبرئیـل، مرکـبی به نام «براق» نزد من آورد و به من گفت: «سـوار شو». بر براق سوار شدم و از مکه بـیرون رفتم. به بیت‌المقـدس رسیدم. هنگامی که به بیت‌المقدس رسیدم، فرشتگان از آسـمان نـزد من به زمین فـرود آمدند و مـرا به داشـتن مقـام و مـنزلت ارجمند در پیشـگاه خداوند مـژده دادند. آنگاه در بیت‌المقدس نماز خواندم.(11)

در روایت دیگر آمـده است که پیـامبر اعظم(صـلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

ابراهیم خلیل(ع) به همراه گروهی از پیـامبران پیش من آمدند و مـرا بشـارت دادند. سـپس موسی و عیسی(ع) آمدند. پس از آن، جبرییل دسـتم را گـرفت و مـرا بـالای صخره (سنگی در بیت‌المقدس) برد و بر روی آن نشـاند. ناگاه ماجرای معراج را پیش خود دیـدم که مانند آن را در عظمت و بـزرگی، هرگز ندیـده بـودم. از آنجا به آسـمان دنیا (آسـمان اول) صـعود کـردم. آنـان به من سـلام می‌کردند.

سپس جبرئیل مرا به آسـمان ششم بـرد. در آنجـا، انبـوه آفریـدگان و کروبیـان (مجـردات و فرشـتگان و ارواح) را دیدم. سپس همراه جبرئیل به آسمان هفتم صعود کردم. در آنجا با آفریدگان خدا و فرشتگان بسیار دیدار کـردم.(12)

حدیث معراج

از جمله روایات مشهوری که به معراج می‌پـردازد روایت اخلاقی مفصلی است که سـخنان خداوند متعـال خطـاب به حضرت محمد مصطفی(صـلی الله علیه و آله و سـلم) را در بر می‌گـیرد. در واقع پیام‌هـای خداوند و سـوغات رسول او(صلی الله علیه و آله و سلم) از این سفر برای مسـلمانان و پـیروان ایشـان در همه اعصـار و دوران‌ها دارای اهمیت است و به همین دلیل تـاکنون شـرح‌های متعددی بر آن نوشته شده است.(13)

در این روایت مفصل از برتـرین کـردار، افـراد شایسـته محبت خداونـد، پارسـاترین مـردم، ویـژگی دنیازدگـان، ویـژگی اهل آخـرت، پـاداش زاهـدان، ارزش سـکوت،

اهمیت رزق حلال، جایگاه و اثر روزه و ویژگی عابـدان و مسائلی از این قبیل سخن به میان آمده است.

همراهان رسول خدا

در احـادیث معـراج، امامـان معصـوم (علیهم السـلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سـلم) روایت کرده‌اند که فرمــود: "من وقــتی همه‌ی مراحل را طی کــرده از آسمانها گذشتم و به بیت معمور و نزدیک سِدره المنتهی رسـیدم، بعضی از اصـحابم مـرا همـراهی می‌کردند معی أناسٌ من أصحابیآنها که لباس نو دربرداشتند وارد شــدند و آن‌ها که نداشتند ماندند، عده‌ای را به همراه خود بـردم و عــده‌ای به همــراهم آمدند. "(14)ـ عــده‌ای که در آن مراسـم، حضـور داشـتند، اهل بیت عصـمت و طهـارت و مؤمنــانی بودند که به دنبــال پیغمــبر، آن مقــام را طی کردند.

معراج از مسجد و رؤیت آیات خاص

یکی از نکــات مهمی که در مــورد معــراج رســول اکــرم (صـلی الله علیه و آله) می‌تـوان به آن اشـاره کـرد، این است که معراج از مسجد شـروع می‌شـود... من المسـجد الحرام إلی المسجد الأقصی...، زیـرا مسـجد از خانه‌هـای خاصّی است که رفعت آن با اذن خداوند محقق است فی بیوت أذن الله أن‌ترفع (سوره‌ی نور، آیه‌ی 36)؛ چنان که در شب صــورت می‌گــیرد، زیــرا گرچه خداوند از زمین و زمــان مــنزه است ولی عبــودیت انســان در مکان‌هــای مقدس و در سـحرگاهان جلـوه بیشـتری دارد و گرنه این خصوصـــیات در فـــاعلیت خداوند هیچ نقشی ندارند إنّما

أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون (سـوره‌ی یس، آیه‌ی 82)

و نـــیز دائم الفضل علی البریه اســـت، همه زمین‌ها و زمان‌ها نـزد او یکسـان اسـت، چونـالرحمن علی العـرش استوی (سـوره‌ی طـه، آیه‌ی 5)؛ او بر همه چـیز احاطه کامل دارد، ولی مسجد از سایر اماکن ممتاز اســت، و به لحـاظ ویژگی‌هـای خـاص آن است که اگر کسی به تمـام معنا اهل مسجد شد، خدا او را رفعت و مقام می‌بخشــد، زیــرا اگر خداوند بیــتی را رفیع کــرد اهل آن بیت را نــیز رفیع می‌کند.

معراج جسمانی و روحانی

درباره کیفیت معـراج رسـول گـرامی اسـلام (صـلی الله علیه و آله و سلم) چهار نظر وجود دارد:

1- معـراج پیـامبر اکـرم در تمـام مراحل روحـانی بـوده است، یعنی روح به صورت تخلیه از جسـد، این عـوالم را طی کرده است.

2- معراج پیامبر روحی بـوده، اما نه به صـورت تجـرد از بدن، بلکه به صورت رؤیا بـوده و تمـام عـوالم به صـورت رؤیا سیر شده است.

3- سیر پیامبر از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی جسمانی و روحانی بوده و از آنجا به بالا به صورت روحانی بوده و این نظریه را ابن شهرآشوب برگزیده و به علمای امامیه نسبت داده است.

4- سیر حضرت در تمام مراحل جسمانی و روحانی بودو همه جا را با تن و روان، سیر نموده است.

نظرمشهور دانشمندان شیعه مـورد چهـارم اسـت، زیـرا ”عبد “، همان مجموعه‌ی جسم و روح است که پیـامبر با هر دو و در بیداری عروج کرده است.

آیـــــاتی که پیـــــامبر در آن شب دید...لنریه من ایاتنا...، نشانه‌های مخصوص بود و دیـدن آن‌ها نـیز، ملکـوتی و با حواس باطنی، نه مُلکی و با چشم و گوش ظاهری، زیـرا خداوند، آیات ظاهری را به همه بشر ارایه کرده است إنّ فی خلق السّـموات و الأرض و اخْتلاف اللّیل و النَّهـار لَا یات لأُولی الألباب (سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی 190)

اثبات معـراج جسـمانی در محـدوده حرکت‌هـای زمیـنی - مانند سـیر از مسـجدالحرام تا بیت‌المقـدس و سـیر در مـدارج آسـمانی و طبقـات آن - کـاملاً ممکن است و حـرکت بـدن در قلمـرو جسم زمیـنی یا آسـمانی، هیچ محذور و مشکلی ندارد، زیرا همان طور که گفـتیم بـرای صـاحب اعجـاز و کـرامت، طیِّ آسـمان‌ها مانند پیمـودن زمین سـهل و آسـان است و اگر جریـان حمل تخت شاهانه‌ی بلقیس و ملکه سبأ

از یمن به فلسطین، در کمـتر از چشم برگردانـدن ممکن است...أنا اتیک به قبل أن یرتـدّ إلیک طرفک فلمّا رءاه مُستقرّاً عنده قال هذا من فضل ربّی) ... سـوره‌ی نمـل، آیه‌ی 40)

جریـان سـیر بـدنی رسـول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سلم) در آسمان‌ها نیز مقدور است.

بـدون تردید در معنـای معـراج جسـمانی نباید آن قـدر افراط شود که همه امور معنوی و روحانی به صورت یک سلسله امور مادی توجیه شود، زیرا سهم معراج روحانی

- که بیش از معـراج جسـمانی است - باید کـاملاً درنظر گرفته شـود و حفظ حـدود هر یک از معـراج جسـمانی و روحانی به این است:

- 1- رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سـلم) در جمیع حــالات عــروج و ســیر، دارای بــدن و در حــال بیداری بوده است.

- 2- پیامبر در سر تا سر سیر و معراج، عـالم طـبیعت را به طور کلی رها نکرد؛ بلکه جامع ملک و ملکـوت همگـام طـبیعت بـود، و اگر تک بُعـدی می‌بـود، لازم آن یا مجـرّد شدن موجود مادّی است یا مـادّی شـدن موجـود مجـرّد، و هر یک از این دو فرض باطل است؛ زیرا محـذور اجتمـاع نقیضین را به همراه دارد.

- 3- سیر بدنی رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله و سـلم) در آسـمان‌ها، به معنـای خـروج از عـالم طـبیعت نیسـت، زیـرا آسـمان‌های ظـاهر - مانند زمین - موجـود مـادّی و طبیعی است و احکام طـبیعت بر هر دو جـاری اسـت، در عین آن‌که بخش تجرّد، همچنان بر حکم خود بـاقی است. مثلاً اگر نمــاز که تقربگــاه هر پارســایی است الصــلاه قربـان کـلّ تقی در زمین برگـزار شـود یا در آسـمان‌ها خوانـده شـود، در هر دو حـال، تقـرّب به خداوند - که به بخش تجــرد او برمی‌گــردد - تنها روحــانی است و بــدن هرگز تقـرّب مکـانی به خداوند نخواهد داشت. بنـابراین، همان‌گونه که پیــامبر (صــلی الله علیه و آله و ســلم) در زمینن حالات معنوی ویـژه پیـدا می‌کـرد، ولی بـدن او به خداوند نزدیک نمی‌شــد، معــراج روحــانی آن حضــرت در آسمان نیز می‌تواند اینگونه بوده باشد.

ولایت و معراج

مهم‌ترین مشاهدات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در شب معراج را باید شهود انوار مقدسه ائمه(علیهم السلام) بدانیم که اصحاب متعددی روایت ذیل یا مشابه آن را از آن حضرت نقل کرده‌اند و همان‌طور که خواهیم دید در میان دوازده امام(ع)، حضرت مهدی(ع) جایگاهی ویژه و ممتاز دارند. ضمن این روایات نقل شده است که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

همانا خدای عزوجل در آن شب که به گردشی شبانه برده شدم (معراج) به من وحی فرمود:ای محمد چه کسی را در زمین میان امتت به جای خود گذاشتی؟ - در حالی که خدا خود بدان آگاه‌تر بود - عرض کردم: پروردگارا، برادرم را فرمود:ای محمد، علی ابن ابی‌طالب را؟ عرض کردم: بلی‌ای خدای من، فرمود:ای محمد من ابتدا از مقام ربوبیت نظری بر زمین افکندم و تو را از آن اختیار کردم. هیچ گاه یادی از من نمی‌شود مگر این‌که تو نیز با من یاد کرده شوی. من خود محمودم و تو محمد؛ سپس نظری دیگر بر زمین افکندم و از آن علی بن ابی‌طالب را برگزیدم و او را وصی تو قرار دادم، پس تو سرور پیامبران و علی از نام‌های من است و «علی» (مشتق آن) نام اوست.ای محمد، من، علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان را از یک نور آفریدم؛ سپس ولایت ایشان را بر فرشتگان عرضه داشتم، هر که آن را پذیرفت از مقربین گردید و هر که آن را رد نمود به کافران پیوست.ای محمد، اگر بنده‌ای از بندگانم مرا چندان پرستش کند تا رشته حیاتش از هم بگسلد و پس

از آن در حــالی که منکر ولایت آنــان است با من روبه‌رو شود، او را در آتش دوزخ خواهم افکند سپس فرمــود:ای محمــد، آیا مــایلی آنــان را ببیــنی؟ عــرض کــردم: بلی. فرمود: قـدمی پیش گـذار. من قـدمی جلو نهـادم. ناگـاه دیـــدم علی بن ابی‌طـــالب و حسن و حســـین و علی‌بن الحسـین و محمد بن علی و جعفـربن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی آنجا بودند و حجت قـــــائم همانند ستاره‌ای درخشان در میان آنـان بـود، پس عـرض کـردم: پروردگار من اینان چه کسانی‌اند؟ فرمود: اینـان امامـان هستند و این یک نیز قـائم است که حلال‌کننـده حلال من و حرام‌دارنده حرام من اسـت، و از دشـمنان من انتقـام خواهد گـرفت.ای محمـد، او را دوست بـدار که من او را دوست می‌دارم و هر کس را که او را دوست بــدارد نــیز دوست می‌دارم.(15)

پیـامبر اسـلام (صـلی الله علیه و آله و سـلم) با عنـایت خداوند بـزرگ به معـراج رفته است. هرگـاه برنامه سـیر تاریخی پیامبر، در پرتو عنـایت الهی انجـام گرفته باشـد، به طـور مسـلم تمـام این قـوانین طـبیعی در برابر اراده قاهره وی تسلیمند، و هر آنی در قبضه قدرت او هستند؛ از این رو، چه اشـــکالی دارد، خـــدایی که به زمین جاذبه داده است و به اجـرام آسـمانی اشـعه کیهـانی بخشـیده، بنده برگزیده‌اش را به وسـیله قـدرت نامتنـاهی خـویش، بــدون اســباب ظــاهری و خــارجی از مرکز جاذبه خــارج نماید، و اشعه‌های خطرناک ماوراء جو مصون بدارد.

منابع:

1ر حسین راغب اصفهانی، المفردات، دفتر نشر الکتــاب، دوم 1404ق، ص 329

2ر همان، ص 247.

3ر احمد ســیاح، فرهنگ جــامع، تهــران: کتــاب فروشی اسلام، 1354، ج 1- 2،ص 690.

4- بــراق نــام مرکــوبی است که بنا بر روایــات، حضــرت رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) شب معــراج برپشت او آسمانها را درنوردید.

5- طبرسی، مجمع البیان، سوره اسراء،ج 3، ص 395.

6ر سدره یا سدره المنتهی، نام درخت کُنار بزرگی است که بنابر روایات اسلامی بر بالای آسمان هفتم قرار دارد و برگش مانند گوش فیل و میــوه اش مانند کــوزه است. علم ملائکه و سایر مخلوقــات به آن منتهی شــود و از آن درنمی گذرد. هیچ موجودی، بجز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در شبِ معــراج از آن درنگذشــته است و آنچه ورای آن است جز خــدای نداند. از پــای این درخت رودهـــایی از آب صـــاف روشن و شـــیر تـــازه و بـــاده خوشــگوار، بــرای نوشــندگان روان می‌گــردد. دربــاره آن گفته‌اند که اسب ســوار، در ســایه اش هفتــاد ســال راه می‌پیماید و یک بـــرگ از آن روی تمـــام مـــردم ســـایه می‌افکند.(جعفر یـــاحقّی، دکـــتر جعفر محمّد: فرهنگ اساطیر و اشارات در ابیّات فارسی، ص 241 – 242)

7 – مجلســی، بحــارالانوار، ج18، ص382، به نقل از: سیمای معراج پیامبر، ص22ر

8 – سوره اسرا (17)، آیه 1ر

9 – سوره نجم (53)، آیات 18-8

10 – جعفرسبحانی، فروغ ابدیت، ج1، صص379-381

11 – طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج13،ص5 و 19

12 – طبرسی، مجمع‌البیان، ج6، ص395؛ به نقل از: سیمای معراج پیامبر، صص32 و 33

13 – از جمله این آثار می‌توان به کتاب‌هایی نظیر: راهیان کوی دوست نوشته آیت‌الله مصباح یزدی و حدیث معراج، نوشته آقای سید محمدرضا غیاثی کرمانی اشاره کرد.

14 – مجلسی، همان، ج18، ص327

15 – برای نمونه ر.ک: نعمانی، الغیبه، ص133

معراج پیامبر روحانی بود یا جسمانی

زنـدگي پيـامبر(ص) سرشـار از معجـزات و رخـدادهای اعجاب‌آور بود و به جرات می‌توان گفت مسأله معـراج از معجزات بزرگ پیامبر اسلام است.

به گزارش خبرگزاری حوزه، گروه کلام مرکز مطالعات و پاسخ گـویی به شـبهات حـوزه علمیه قم بـرخی مبـاحث پیرامون معـراج و نـیز سـئوالاتی در خصـوص روحـانی یا جسمانی بودن معراج رسول اعظم را پاسخ داده است.

معـراج يعـني سـير در كليه عـوالم هسـتي در برخـورد با اسـرار و اطلاع و احاطه كامل بر حقـايق عـوالم امكانيه مي‌باشد.[1]

*نخستین معراج پیامبر(ص)

به دلالت سـوره «اسـراء» و «نجم» معـراج پيـامبر اكـرم يكي از معجزات نبوت آن حضرت مي‌باشد كه مكرر بـراي آن حضرت واقع شد، اولين معـراج آن حضـرت چند سـال پس از بعثت و نبـوت آن حضـرت واقع شـده كه قبل از هجرت در شهر مكه و از مسجد الحرام بوده است.

خداوند در سورة اسراء دربارة معراج پيـامبر _ صـلّي الله عليه و آله _ فرمود: «سبحان الذي اسـري بعبـده ليلاً من المسجد الحـرام الي المسـجد الاقصي الّـذي باركنا حوله لنريه من آياتنا انه هو السـميع البصـير»[2]ـ يعـني مـنزه است خدايي كه شبانگاه بنده خـويش را از مسـجدالحرام تا مسجد الاقصي كه اطراف آن را بركت داده است، سير داد تا آيتهاي خويش را به او نشان دهد و خدا شنوا و بينا است. از اين آيه به خوبي معلوم مي‌شود كه؛

اولاً: پيـامبر گـرامي با بـدن و روح با هم سـير نمـوده و معراج «جسماني- روحاني» بود نه روحاني تنها، و گــواه آن لفظ «بعبده» است كه در «بدن با روح»به كار مــيرود و هر گاه معراج وي تنها به صورت روحاني بود لازم بــود بفرمايد «بروحه».

ثانيــاً: دانشــمند بــزرگ مرحــوم طبرسي با اســتناد به روايـات، مسـئله قطعي بـودن معـراج جسـماني، عنـوان كرده و گفته است بر اساس منـابع متعـدد روايي پيـامبر اكرم _ صلّي الله عليه و آله _ در شب معراج به آســمانها عروج نمود.

ثالثاً: از دقت در معناي معراج روحاني به آسـاني معلـوم مي‌شـود كه معـراج، جسـماني بـوده و نه روحـاني، زيـرا مقصود از معراج روحاني، همان تدبر در مصنوعات الهي و مشـاهده جلال و جمـال وي و اسـتغراق در فكر و ذكر حق و سـرانجام رهـايي از قيـود مـادي و علايق دنيـوي و عبور از مـراتب امكـاني در مراحل بـاطني و قلـبي است كه پس از طي اين مراحــل، يك قــرب مخصــوص دست ميدهد كه قابل توصيف نيست.

هرگاه مراد از معراج روحاني، همان تفكر در عظمت حق و وسعت جهـان آفـرينش و امثـال آن اسـت، بيترديد اين گونه معــراج از خصــايص پيــامبر اســلام نيست و اكــثر پيامبران و بسياري از مـردان روشن قلب و پـاك دل اين مرتبه را دارا بودهاند، در صورتي كه قرآن اين معــراج را از خصايص پيامبر(ص) و به عنـوان يك امتيـاز فوقالعـاده يــاد مينمايد. گذشــته از اين پيــامبر اكــرم(ص) معــراج روحاني به مفهوم ياد شـده را همـواره داشـته است. در حالي كه معراج معروف يك بار صورت گرفته است.[3]

*چگونگی معراج جسمانی

اما این که این بـدن دنیـوي چگونه به معـراج رفته با این که از جنس ماده است و ماده را طاقت این نیست که در عالم مجردات داخل شود باید بگـوییم: اولاً: چـون معـراج پیامبر(ص) يك سفر اعجـاز و خـارق عـادت بـوده است و عقل، امور خـارق عـادت را نه تنها انکـار نمي‌کند بلکه از نظر عقلي هیچ دلیلي بر امتنـاع معجـزه و خـارق عـادت وجـود نـدارد، گذشـته از این هرگـاه برنامه سـیر پیـامبر اکرم(ص) در پرتو عنایت الهي انجام گرفته باشد به طور مسلم تمام این امور در برابر اراده قاهره حق تسـلیماند بنابراین از نظر عقل هیچ اشکال نـدارد که خـدایي که به زمین جاذبه داده و به اجــرام آســماني اشــعه کیهــاني بخشیده، بنده برگزیده خود را به وسیلة قدرت نامتنــاهي خود بدون اسباب ظـاهري بر اسـاس اعجـاز به انجـام آن سـفر موفق کـرده باشـد، و اساسـاً حسـاب معجـزه از حسـاب علل طـبیعي و توانـایي بشر جداست مثلاً زنـده کردن مردگان، اژدها شدن عصـا، زنـده نگاهـداري یـونس در شـکم مـاهي در قعر دریا که تمـام آن‌ها را کتابهـاي آسماني تصدیق کرده و معراج پیـامبر اسـلام(ص) را نـیز قرآن طرح و تأیید کرده است، دلیل عقلي بر عدم صحت آن‌ها وجود ندارد.[4]

ثانیـاً: مهمـترین عـواملي که پـذیرش معـراج جسـماني ممکن است از عقل افــراد عــادي مقــداري دور کنــد، اندیشه افلاك نهگانه بر اســاس هـیئت بطلیموسي است که گمان میکردنـد، آسـمانها همانند پوست پیـاز روي هم قـرار دارند و قابل شـکافتن و عبـور از آن‌ها نیست. اما امـروز که بر اثر پیشـرفت علـوم و کشف این مطلب که

افلاك نه گانه هـــيئت قـــديم باطل است و ميتـــوان به آســمانها پــرواز نمــود، هيچ بهانه عقلي بــراي پــذيرش معراج جسماني وجود نـدارد. گذشـته از اين همـان طـور كه با وسايل پيش رفته امروزي بسـياري از كارهـايي كه يك وقتي از نظر بيشتر نـاممكن و نـامعقول تلقي ميشد به آساني ممكن و معقول و انجام شدني گرديده است و انسانها ميتوانند به كرات آسماني برونـد، جريـان معـراج جسـماني پيـامبر(ص) كه به نـيروي قـدرت منـدي الهي ارتبـاط داشـته، چـرا مـورد پـذيرش عقل نباشد. مثلاً در روايات اسلامي آمـده كه سـفر معـراج به وسـيله مـركب فضاپيمايي به نام براق و رفرف كه موجـود ناشـناختهاي از نظر بشــر، انجـام گرفته اســت، عقل هرگز نمي‌تواند امكان اين مطلب را كه آن مركب تمام شرايط لازم براي سـفر آسـماني پيـامبر(ص) را مسـاعد كـرده و بگونهـاي حضـرت را بـرده است كه هيچ يكي از موانع نتوانسـتهاند سبب جلوگيري از سفر آن مسافر الهي بشود. بنــابراين هيچ كدام از مشكلات كه احياناً به ذهن بشر ممكن است، بيايد به صورت يك مانع عقلي در اين راه نيست و ســبب نمي‌شـود كه عقل را از پـذيرش معـراج بـاز دارد، پس از نظر عقلي هيچ منعي بــراي قبـول كـردن معـراج وجـود ندارد. (براي مطالعة بيشتر به منبع ذيل مراجعه شـود.»[5]

*فلسفه معراج

و اما در مورد فلسفه معراج: فلسفه احكام و بسياري از موضوعات ديــني بر ما خيلي واضح و روشن نيست و جز خـداي تعـالي و رسـول اكـرم - صـلي الله عليه و آله - و اهل بيت معصومين - عليهم السّـلام - بـراي كسي دست

يـــافتن به همه جـــوانب آن‌ها ممكن نيســـت؛ منتهي از طريق كتـــاب و ســـنت به گوشه‌هايي از حكمت‌هـــاي اين موضـــوعات اشـــاره شـــده است. در مـــورد معـــراج نـــيز حكمت‌هايي بيان گرديده است كه عبارتند از:

1. ديـــدن عظمت خداوند در پهنه آســـمانها با همين چشم ظاهري، كه قرآن مي‌فرمايد: لنريه من آياتنا (تا برخي از آيات خود را به او نشان دهيم)؛
2. رسيدن پيامبر به شهود باطني؛
3. تحصـــيل درک بـــالا و ديد تـــازه‌ای بـــراي هـــدايت و رهـبري انسـان‌ها توسط پيـامبر اكـرم - صـلي الله عليه و آله -؛ حضـــرت به مســـائل زيـــاد و مهمي از فرشـــتگان و بهشـــتيان و دوزخيـــان و ارواح انبيـــاء آگـــاهي يـــافت كه در طـــول عمر مبـــارك خـــود الهامبخش او در تعليم و تربيت خلق خدا بود؛
4. احترام به فرشتگان و ساكنان آسمانها به واســطه قدوم مبارك حضرت. در اين زمينه از امام صادق - عليه السّلام - نقل شده است كه فرمودند: خداوند هرگز مكاني ندارد و زمان بر او جريـان نمي‌گـيرد؛ لكن او مي‌خواست فرشتگان و ســاكنان آســمانش را با قدم گذاشتن پيامبر در ميان آن‌ها احـترام كند و نيز از شـگفتي‌هاي عظمتش به پيـامبرش نشـان دهد تا پس از بازگشت براي مردم بازگو كند.[6]
5. جواب به تقاضاي حال حضـرت رسـول - صـلي الله عليه و آله -؛ مرحوم علامه طباطبايي در اين بـــاره مي‌فرمايد: اين كه فرمـــــود: «انّه هو الســـــميع العليم» بيـان علت سـير دادن او به منظـور نشـان

دادن آيات است؛ يعني خدا چون شنوا به گفته‌هـاي بندگان و بينـاي به افعـال ايشـان است و تقاضـاي حال رسول خود را ديد كه چنين اكرامي را اقتضـاء مي‌كند او را بـراي نشـان دادن پـاره‌اي از آيـات و نشانه‌هايش شبانه سير داد.[7]

منابع براي مطالعه:

1. علامه طباطبـايي، المـيزان، ج 13، ص 8، نشر مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت 1405 ق.
2. الميزان، ج 19، ص 28، 29، 32، نشر پيشين.
3. بحارالانوار، ج 18، ص 283، باب 3، نشر دار احياء التراث العربي، بيروت، 1403 ق.
4. بـوعلي سـينا، معـراج نامـه، نشر پژوهشـهاي اسلامي، مشهد سال 1366 ش.

معراج چیست؟ آیا پیـامبران دیگـری به جز حضـرت محمد (ص) هم به معراج رفته اند؟

معراج در لغت عربی به معنای وسیله‌ای است که با کمک آن، می‌توان به بالا صعود نمود، اما در روایات و تفاسیر، این واژه در مورد مسافرت جسمانی پیـامبر (ص) از مکه به بیت المقـــدس و از آن جا به آســـمان‌ها و ســـپس مراجعت به وطن خـویش به کـار بـرده می‌شـود. آنچه از روایـات اسـلامی بر می‌آیـد، آن است که معـراجی با این خصوصـیت، تنها توسط رسـول اکـرم (ص) و آن هم یک بار انجام شـده، هرچند که مشـابه بـرخی مراحل معـراج، توسط پیامبران دیگری؛ مانند سلیمان و ادریس و عیسی (ع)، نـــیز انجـــام پذیرفته است و هر چند که ممکن است معراج‌های دیگری با خصوصیات دیگر، بارها بـرای پیـامبر (ص) نیز تکرار شده باشد.

از طـرفی، هر چند روایـات مختلفی در ارتبـاط با زمـان معـراج پیـامبر (ص) وجـود دارد، اما نمی‌تـوان به صـورت قطعی اعلام نمـــود که کدامشـــان صـــحیح است. البته ندانستن تاریخ دقیق؛ مانند بسیاری موارد مشابه ضـرری را متوجه قطعیت اصل ماجرا نخواهد نمود.

پیـامبر (ص) بعد از معـراج، مسـتقیما به مکه بازگشـته و خـــبر این واقعه مهم را به اطلاع قـــریش رســـانده و شواهدی قطعی برای اثبات این موضـوع در اختیـار آنـان قـرار دادند. همچـنین، ایشـان در طـول نبـوت خـود، آن مقـدار از مشـاهدات خـود را در معـراج که قابل بـازگو کردن بود، با زبانی ساده در اختیـار مـردم قـرار دادند که

بسیاری از این موارد، در کتب روایی و تفسیری، قابل بازیابی است.

پاسخ تفصیلی

در پاسخ به پرسش، ابتدا بخش‌های مختلف آن را مشخص نموده و سپس به بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت:

1. معنای معراج چیست و چگونه این واژه در متون اسلامی به کار گرفته شده است؟
2. آیا پیامبران دیگری؛ جز رسول اکرم (ص) نیز به معراج رفته‌اند، یا این موضوع تنها از ویژگی‌های پیامبر اسلام (ص) بوده است؟
3. موضوع معراج، چند بار برای پیامبر (ص)، اتفاق افتاده است؟
4. معراج دقیقا در چه تاریخی صورت پذیرفته است؟
5. پیامبر (ص) در معراج، چه اموری را مشاهده نمود؟
6. پیامبر (ص) چگونه از معراج برگشتند و بعد از آن، چه کارهایی را انجام دادند؟

اکنون به همین ترتیب، به بررسی بخش‌های بیان شده، خواهیم پرداخت:

1. معنای لغوی "معراج" در زبان عرب، وسیله‌ای است که با کمک آن، انسان به بلندی، صعود

می‌نماید و در همین راستا، در آن زبان، به نردبـان نیز "معراج" گفته می‌شود. [1]

قـرآن کـریم، در آیه اول سـوره اسـراء، اعلام نمـوده که پیامبر اکرم (ص) به صورت اعجاز آمیزی، فاصله طولانی میان مسـجد الحـرام و مکه را تا بیت المقـدس و مسـجد الاقصـی؛ با یـاری خداوند طی یک شب پیمـوده که این مسافرتشان، زمینه‌ای برای مسافرتی طولانی تر؛ یعـنی گـردش در آسـمان‌ها و دیـدن آیـات و نشـانه‌های الاهی گشته است. بخش دوم این مسـافرت نـیز در آیـات اولیه سوره نجم به تصویر کشیده شده است.

با این وجـود، باید دانست که در قـرآن کـریم از واژه "معراج" استفاده نشده، بلکه در روایات و تفاسـیر آیـات فوق، این شب، به "لیلة المعـراج" یا شب معـراج نامیـده شده است و شاید دلیل این نام گذاری، اسـتفاده پیـامبر (ص) از مرکـبی به نـام "بـراق" باشد [2]ـ که مسـافرت ایشـان و صـعود به آسـمان‌ها، با سـواری بر این مـرکب انجام پذیرفته است.

به هر حـال، اکنـون هرگـاه که این واژه را می‌شـنویم، ماجرای آن مسـافرت زیبا و معجـزه گونه پیـامبر (ص) را در ذهنمان تصور خواهیم نمود. [3]

1. اما در ارتباط با انحصار این معجزه به پیامبر اکـرم (ص) و یا فقدان چـنین انحصـاری، باید گفت که از لحـاظ عقل و مـوازین دیـنی، هیچ ایـرادی وجـود نـدارد که دیگر پیـامبران نـیز، با یـاری خداونـد، با سرعتی اعجاز آمیز در زمین و آسمان‌ها به گـردش پرداخته و نشانه‌های خداوند را مشاهده نمایند، اما

آنچه از آیات قرآن کریم و نیز روایات معتبر، می‌توان استنباط نمود این است که معراجی با این کیفیت که طی آن، پیامبری، بعد از عروج به آسمان‌ها، به میان مردم خویش بازگشته، و به تبلیغ خود ادامه داده و مشاهدات خود را در اختیار آنان قرار داده، در ارتباط با هیچ پیامبر دیگری گزارش نشده است.

البته، آیاتی وجود دارند که سرعت اعجاب انگیز حضرت سلیمان (ع) را در مسافرت به نقاط مختلف زمین و با استفاده از نیروی باد بیان نموده، [4] و یا این که عروج پیامبرانی؛ مانند ادریس (ع) [5] و عیسی (ع) [6] را به آسمان‌ها اعلام می‌دارد، اما همان گونه که بیان شد، هیچ کدام از آن‌ها مشابهت کاملی با آنچه در معراج پیامبر (ص) اتفاق افتاده ندارد؛ زیرا که مسافرت سلیمان نبی (ع)، تنها در زمین انجام می‌شده و عروج ادریس و عیسی (ع) به آسمان‌ها نیز، بدون بازگشت بوده است؛ به دلیل آن که بر اساس روایات شیعه، ادریس (ع) در آسمان‌ها وفات نموده [7] و حضرت عیسی (ع) نیز هنوز در آسمان‌ها و در انتظار ظهور حضرت مهدی (عج) و یاری رساندن به آن حضرت است. [8]

1. با آن که معتقدیم، خداوندی که توانایی در اختیار گذاشتن چنین اعجازی را به بنده و رسول خود دارد، می‌تواند آن را بارها و بارها تکرار نماید، اما آنچه از آیات قرآن و تقریبا تمام روایات موجود در ارتباط با حادثه معراج می‌توان دریافت، آن است که معراجی با تمام خصوصیات یاد شده، تنها یک بار در زندگی پیامبر (ص) اتفاق افتاده است.

اما از طرفی، روایاتی نیز وجود دارند که بیانگر تکرار حادثه معراج‌اند که از جمله آن‌ها، می‌توان به روایتی اشاره نمود که بر اساس آن، پیامبر اکرم (ص)، دو مرتبه به معراج رفته‌اند، [9]ـ و روایت دیگری که تعداد معراج‌های ایشان را به 120 مرتبه نیز رسانده است. [10]

در ارتباط با این روایات باید گفت؛ اولاً: تعداد این روایات اندک بوده و در مقابل روایات بی‌شماری که به طور ضمنی و یا حتی صریح، معراج ایشان را یک بار می‌دانند، توانایی مقابله ندارند.

ثانیاً: این روایات اندک نیز از سند چندان معتبری برخوردار نیستند. به عنوان نمونه، در سلسله سند روایت اول، علی بن ابی حمزه، ضعیف بوده، [11]ـ و قاسم بن محمد نیز واقفی است. [12]ـ در سلسله سند روایت دوم نیز، فردی همانند سلمة بن الخطاب وجود دارد که دانشمندان علم رجال، او را در نقل روایت، ضعیف شمرده‌اند. [13]

ثالثاً: با این حال، می‌توان معتقد بود که پیامبر (ص)، تنها یک بار معراج جسمانی داشته، اما معراج روحانی، به دفعات مختلف برای ایشان رخ داده باشد و روایاتی که ناظر به تکرار معراج‌اند، به این معراج‌های روحانی اشاره نموده‌اند که حتی ممکن است در درجات پایین‌تر برای افرادی غیر از پیامبران نیز رخ دهد، و می‌دانیم که روایاتی وجود دارند که نماز را همانند معراجی برای افراد با ایمان در نظر می‌گیرند. [14]

1. باید توجه داشت که در بسیاری از حوادث تاریخی، دقت در خود حادثه و آموزه‌ها و عبرت‌های آن، بسیار مهم‌تر از دانستن زمان دقیق حادثه است و توجه بیش از حد به جزئیاتی؛ از قبیل زمان و مکان، نوعی انحراف از اصل ماجرا به شمار می‌آید و شاید به همین دلیل باشد که خداوند، با آن که نام بسیاری از پیامبران و داستان زندگی آنان را در قرآن ذکر نموده، اما به زمان دقیق میلاد و بعثت و وفات هیچ کدام از آنان اشاره ننموده و جز یک مورد، [15]، مدت پیامبری هیچ یک از آنان را نیز اعلام ننموده است!

از طرفی، معراج در زمانی اتفاق افتاد که هنوز پایه‌های اسلام مستحکم نشده و تاریخ نویسی اسلامی نیز مرسوم نبوده است و به همین دلیل "در تاریخ وقوع معراج در میان مورخان اسلامی اختلاف نظر است، بعضی آن را در سال دهم بعثت شب بیست و هفتم ماه رجب دانسته، و بعضی آن را در سال دوازدهم شب 17 ماه رمضان، و بعضی آن را در اوائل بعثت ذکر کرده‌اند" [16]. به همین دلیل، اگر تصمیم داشته باشید که یادبود و یا جشنی به مناسبت معراج برگذار نمایید، هیچ ایرادی نخواهد داشت که یکی از این تاریخ‌ها و یا حتی زمان دیگری را بدین منظور انتخاب نموده و در آن، به بررسی و تحلیل ماجرای معراج بپردازید، هر چند که در واقع، معراج در تاریخ دیگری رخ داده باشد.

1. بر اساس آیه اول سوره اسراء، هدف از معراج، معرفی آیات و نشانه‌های الاهی به پیامبر(ص) بود. از طرفی، می‌دانیم که به تصریح قرآن کریم، تمام

آنچه در آسـمان‌ها و زمین وجـود دارد و از جملـه، خود انسان‌ها، همه و همه، نشانه و آیه‌ای از طرف خداوند هستند. [17] براین اساس، بدیهی است که خداوند در معراج، تنها در صدد معـرفی نشـانه‌های عـــادی نبـــوده، بلکه بـــدین وســـیله خواســـته تا نشـانه‌هایی بس بـزرگ را که تنها فـردی همچـون پیـــامبر (ص)، توانـــایی درک آن‌ها را دارد، به او نشـــان دهد. نشـــانه‌هایی که خداوند از آن به نشانه‌های بزرگ خود و یا "آیات ربه الکبری" تعبـیر نموده است! [18]

یقینـا، تمـام آنچه در آن حادثه بر پیـامبر (ص) گذشـت، قابل بازگو کردن نبوده و ما توانـایی درک آن را نـداریم، اما در روایـات فـراوانی، به گوشه‌ای از آنچه در آن شب اتفـاق افتـاده، اشـاره شـده است. البته متأسـفانه و به دلیل وقفه نابجایی که در نگارش احادیث به وجـود آمـده بود، علی رغم قبول قطعی اصل مـاجرای معـراج توسط تمـام مسـلمانان، روایـات مختلف و گـاه متعارضی را در این زمینه مشـاهده می‌نمـاییم. به همین دلیـل، شـیخ طبرسـی، روایـات نقل شـده در این ارتبـاط را به چهـار دسته اصلی تقسیم نموده و برای هر کدام نـیز نمـونه‌ای ذکر کـرده و بیـان داشـته که باید نسـبت به هر گـروه از آنان، چه دیدگاهی داشته باشیم، بدین ترتیب که:

دسـته اول: روایـاتی هسـتند که متـواتر بـوده و یقین به درستی آن‌ها داریم؛ مانند روایاتی که اصل معراج پیـامبر (ص) را بیـــان نمـــوده و به جزئیـــات دیگر نمی‌پردازند. طبیعتا، این گونه روایات را باید پذیرفت.

دسته دوم: روایات دیگری که برخی جزئیاتی از معراج را بیـان نمـوده که با عقل و مـوازین اولیه دیـنی، منافـاتی ندارنـد؛ نظـیر آن که پیـامبر (ص) در آسـمان‌ها گـردش نموده و با پیامبران دیگر ملاقات کرده و عـرش و سـدرة المنتهی و بهشت و جهنم را مشـاهده نمـوده اسـت، که این مـوارد را نـیز می‌پـذیریم و آن‌ها را مرتبط با زمـان بیـداری پیـامبر (ص) می‌دانیم، نه آن که (مانند بـرخی افـراد) بگـوییم که این قضـایا در خـواب ایشـان اتفـاق افتاده است.

دسته سوم: روایاتی که ظاهرشان با بـرخی دانسـته‌های قبلی ما منافـات دارد، اما می‌تـوان با توجیهـاتی، این تنافی را برطـرف نمـود؛ مانند روایـاتی که بیـان می‌دارد آن حضرت، گروهی را متنعم در بهشت و گروه دیگری را معذب در دوزخ مشاهده نموده‌اند (که این پرسش پدیـدار می‌شـود که قیـامت هنـوز محقق نشـده، پس چگونه افرادی در بهشت و دوزخ وجـود دارنـد؟ که در توجیه آن، می‌توان گفت که یا بهشت و دوزخ برزخی بـوده و یا این که خود آن افراد وجود نداشته‌اند، بلکه اسـما و صـفات و یا جسم مثالی شان در آن جا بوده است). چنین روایـاتی را نیز، با تأویلاتی باید پذیرفت.

دسـته چهـارم: روایـاتی هسـتند که ظاهرشـان صـحیح و منطبق بر موازین نبـوده و تأویلشـان نـیز بسـیار دشـوار است؛ مانند آن که پیـامبر (ص) به همـراه خداوند بر روی یک تخت سلطنتی نشستند! و... که سزاوار است، چـنین احادیثی را مردود بدانیم. [19]

بنـابراین و با توجه به روایـات بی‌شـماری که در این موضوع وجـود دارد، نمی‌تـوان در این مختصـر، به نقل و

بررسی تمـــام آن‌ها پـــرداخت، اما در صـــورت تمایل می‌توانید به کتاب‌ها و مقـالاتی که در این زمینه نگاشـته شـــده، مراجعه فرماییـــد، [20]ـــ و یا اگر روایت خاصی برایتان مبهم بود، مجددا پرسش خـود را در زمینه همـان روایت ارسـال نمـوده، تا با یـاری خداونـد، پاسخ گویتـان باشیم.

1. و در نهـــایت، در ارتبـــاط با این که پیـــامبر (ص) چگونه از معراج بازگشته و بعد از آن، چه کارهـایی را انجام داد، باید گفت: بر اسـاس بـرخی روایـات، ایشان مستقیما از آسمان‌ها به شهر مکه بازگشته و با ابوطالب که نگران حـال ایشـان بـود، ملاقـات نمودند. [21]ـ سپس خبر معراج را به اطلاع قریش رسـانده و به پرسش‌های تردید آمـیز آنـان در این مـــورد پاسخ دادند. به عنـــوان نمونـــه، آنـــان پرسش‌هایی را در ارتباط با ویژگی‌های شـــهر بیت المقدس [22]ـ و نیز کاروانی از قـریش که در این مسـیر قـرار داشـت، [23]ـ مطـرح نمـوده و پاسخ مناسب را از جانب پیامبر (ص)دریافت کردند.

روایـاتی وجـود دارد که بیـانگر آن است که رسـول خـدا (ص)بعدها و حسب مورد، بـرخی از آنچه را که در معـراج مشـاهده نمـوده بودنـد، به اطلاع عمـوم می‌رسـاندند. در این روایـات، تعـابیری؛ مانند " اسـری بی" یا "عـرج بی" وجـــود دارد که با جست و جـــوی این تعـــابیر در نـــرم افزارهای علوم اسلامی، می‌توانید به تعداد بسیار زیادی از احادیث معراج دست یابید.

[1] ابن منظور، لسان العرب، ج 2، ص 322.

[2] حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعة، ج 5، ص 257، ح 6483، مؤسسة آل البیت، قم، 1409 ق.

[3] پرسش 2414 (سایت: 2897)ـ این سایت نیز در ارتباط با حادثه معراج است که در صورت تمایل، آن را نیز مطالعه فرمایید.

[4] انبیاء، 81؛ سبأ، 12؛ ص، 36،"فسخرنا له الریح تجری بأمره رخاء حیث أصاب".

[5] مریم، 57، "و رفعناه مکانا علیا".

[6] نساء، 158، "بل رفعه الله إلیه".

[7] کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج 3، ص 250، ح 26، دار الکتب الإسلامیة، تهران، 1365 ش.

[8] همان، ج 8، ص 49، ح 10.

[9] کافی، ج 1، ص 442، ح 13.

[10] شیخ صدوق، خصال، ج 2، ص 601-ـ 600، ح 3، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1403 ق.

[11] رجال علامه حلی، ص 233ـ 232، دار الذخائر، قم، 1411 ق.

[12] رجال کشی، ص 452، انتشارات دانشگاه مشهد، 1348 ش.(واقفی به شیعه‌ای می‌گویند که تنها معتقد به هفت امام است و راویان این مذهب، از توثیق چندانی برخوردار نیستند).

[13] رجال علامه حلی، ج 1، ص 227.

[14] مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 79، ص 247، مؤسسة الوفاء، بیروت، 1404 ق.

[15] عنکبوت، 14، در ارتباط با حضرت نوح (ع).

[16] مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج 12، ص 14، دار الکتب الإسلامیة، تهران، 1374 ش.

[17] ذاریات، 21-20؛ بقره، 164؛ آل عمران، 190 و دهها آیه دیگر.

[18] نجم، 18.

[19] طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج 6، ص 609، انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1372 ش.

[20] به عنوان نمونه، در مجلدات 12 و 22 تفسیر نمونه، مطالب مفیدی را در ارتباط با معراج می‌توانید مورد مطالعه قرار دهید.

[21] بحار الأنوار، ج 18، ص 383.

[22] همان، ص 309.

[23] همان، ص 335.

معراج؛ سفری از فرش تا عرش

روزی که خبر معراج پیامبر (ص) در شهر مکه پیچید تا به امـروز این معجـزه الهی مـورد تحیّر بشر بـوده، هست و خواهد بـود، رخـدادی که قـوانین طـبیعت و فیزیک را به چالش کشیده و سالهای سـال دانشـمندان بی‌شـماری را به فکر و اندیشه وا داشته است.

در این‌که اسـرا و معـراج رسـول خـدا (ص) در چه سـالی ازسـالهای بعثت اتفـاق افتـاده اختلاف اسـت، و اجمـالا وقـوع آن درمکه و قبل از هجـرت ظـاهراً قطعی است. بـدلیل این‌که آیه‌ای هم که در سـوره اسـرا در این بـاره آمده و آیات سوره نجم نـیز همگی در مکه نـازل شـده، و اما در این‌که در چه سالی از سالهای قبل ازهجرت بـوده اختلاف است. با این حـال بسـیاری از علما و راویـان معتقند این واقعه در 17 ماه مبارک رمضان اتفاق افتاده است.

از ابن عباس نقل شده که گفته است در سال دوم بعثت بـوده، چنانچه بـرخی گفته اند: شـانزده مـاه بعد از بعثت آنحضرت (ص) انجام شده. اقوال دیگـری هم وجـود دارد، مانند قـول به وقـوع آن درسـال پنجم یا ششم یا دهم یا دوازدهم و یا این‌که گفته اند: یک سال و پنج مـاه قبل از هجرت یا یک سال و شش ماه و یا شش ماه قبل از آن.

پدیده معراج یکی از معجـزات الهی است که جسم و روح رسـول خـدا (ص) را توأمـان از زمین تا به عـرش الهی برده و در این مسیر ماجراهای زیادی اتفاق افتاده که ما در این مقال تنها سعی داریم در حد توان خـود به مقوله اعجاز و بخش معنایی آن بپردازیم.

خداوند متعال در سوره اسـرا می‌فرماید: «سُـبْحَانَ الَّذِی أَسْــرَی بِعَبْــدِهِ لَیلاً مِّنَ الْمَسْــجِدِ الْحَــرَامِ إِلَی الْمَسْــجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیهُ مِنْ آیاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّــمِیعُ البَصِیرُ»؛ پاک و منزّه است آن (خدایی) که بنده اش را از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی که اطرافش را برکت داده ایم شـبانه بـرد، تا از نشـانه‌های خـود به او نشـان دهیم. همانا او شنوا و بیناست.

بــرای این‌که ورود مناســبی به بحث معــراج پیــامبر (ص) داشته باشیم، ابتـدا باید درک صـحیحی از معجـزات الهی پیدا کنیم و سپس با قرار دادن «معـراج» در زمـره سـایر معجــزات الهی، درک جــامع‌تری از این موضــوع به دست بیاوریم.

معجزه چیست؟

معجـزه - همانگونه که از لفظ آن اسـتفاده می‌شـود - به کارخارق العاده‌ای گفته می‌شود که مدعیان نبـوت بــرای اثبات مدعای خود که ارتباط با عـالم غیب و خـدای عـالم هستی بوده می‌آوردند ودیگران را نیز بمقابله و معارضه و آوردن مثل آن دعوت می‌کنند، و چون کسی مانند آنــرا نمی‌تواند بیاورد و عاجز از انجـام آن است بـدان معجـزه می‌گویند.

معــراج مشــمول قواعد کلّی همه‌ی معجــزات می‌شــود، مانند معجزه حضرت موسی علیه السلام در شکافتن دریا با عصا و تبـدیل شـدن عصـای ایشـان به مـار، همچـنین معجزه حضـرت عیسی (ع) در زنـده کـردن مـرده و زنـده شدن چهار پرنده به دست حضرت ابراهیم علیه السلام و ســالم مانــدن ایشــان در آتش و مــاجرای شق القمر به

دست پیامبر اکرم (ص) می‌باشد، با این تفاوت که معراج رسول خـدا (ص) یکی از بزرگـترین معجـزات الهی است که زمـان و مکـان مربـوط به این معجـزه - با بکـارگیری همه تــوان علمی امــروزی - بــرای ما قابل فهم و درک نیست.

همانگونه که بزرگـان اهل علم و دانش گفته اند: معجـزه وانجـام آن چـیزی نیست که قـانون علیّت و معلـولیّت و اسـباب و علل را در جهـان بهم بزند و خـارج از محـدوده علت و معلول و سبب ومسبب باشد، چون این مسئله که هیچ پدیــده‌ای در این جهــان بــدون علت و بــدون ســبب بوجود نخواهد آمد جزء نوامیس خلقت این جهان هســتی و سنت‌های قطعیه الهی است، منتهی از آنجا که معمولاً علل و اســباب حــوادث و پدیــده‌های معمــولی عمومــاً محسوس وملموس ما است و در معجزات اینگونه نیست، از ایـنرو بـرای مـردم عـادی این گمـان بوجـود می‌آید که آن‌ها بدون علت و سـبب بوجودآمـده در صـورتیکه قـرآن کریم برای همه حوادث جهان علت و سـبب ذکر کـرده، و همه را معلـــول اراده و تقـــدیر الهی می‌داند مانند این آیات: «انا کل شی ء خلقناه بقـدر»، «و ان من شـیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقـدر معلـوم»، «ان الله بـالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا». و البته وسائط برای ایجـاد اراده حقتعـالی گـاهی کم و گـاهی زیـاد، گـاهی محسوس و گاهی غیر محسوس است، و اگر گاهی ما آن وسائط را ندیدیم یا نتوانستیم با این اسباب و علل مادی واعضاء و جوارح ظاهری درک کنیم نمی‌توانیم آنرا انکـار کنیم.

اسراء به چه معناست؟

«اسـراء» به معنـای سـفر شـبانه است. از آنجا که این سوره درباره سفر شبانه پیـامبر (ص) از مسـجد الحـرام به مسـجد الاقصی می‌باشـد، به همین خـاطر، نـام «اسراء» بر این سوره گذشته‌اند. این سفر شبانه مقدمه سفر بزرگ معراج پیامبر گرامی اسلام‌است که در سوره نجم بـدان تصـریح شـده است. سـوره اسـراء هفـدهمین سـوره براسـاس تـرتیب مصـحف و در مکه نـازل شـده و یکصد و یـازده آیه دارد. «بـنی اسـرائیل» و «سـبحان» از دیگر نام‌های سوره مذکور می‌باشد.

معراج، مقدّس‌ترین سفر در طول تاریخ است، مسافرش پیـامبر اسـلام (ص)، فرودگـاهش مسـجد الحـرام، گذرگاهش مسجد الاقصی، میزبانش خدا، هدف آن دیـدن آیات الهی، سوغاتی اش اخبار آسمان‌ها و ملکوت و بـالا بردن سطح فهم بشر از این دنیای مادی بوده است.

بر اسـاس روایـات، پیـامبر اکـرم (ص) یک سـال قبل از هجـرت، پس از نمـاز مغـرب در مسـجدالحرام، از طریق مسجدالاقصی به وسـیله‌ی «بـراق» به آسـمان‌ها رفت و چون بازگشت، نماز صبح را در مسجدالحرام خواند.

بنابر این رسول خدا (ص) طبق نص صـریح قـرآن شـبانه از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی به صورت خرق عـادت طی طریق کردند و پس از بجا آوردن نمـاز در مسـجد الاقصـی، سـفر آسـمانی خـودرا تحت عنـوان معـراج به سوی عرش الهی آغاز کردند.

فلسفه معراج

و اما در مورد فلسفه معراج: فلسفه احکام و بسیاری از موضوعات دیـنی بر ما خیلی واضح و روشن نیست و جز

خدای تعالی و رسـول اکـرم صـلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومین علیهم السّلام برای کسی دست یـافتن به همه جوانب آن‌ها ممکن نیست؛ منتهی از طریق کتــاب و سنت به گوشه‌هایی از حکمت‌های این موضوعات اشــاره شده است. در مورد معراج نیز حکمت‌هایی بیـان گردیـده است که عبارتند از:

1. دیـــدن عظمت خداوند در پهنه آســـمان‌ها با همین چشم ظاهری، که قرآن می‌فرماید: لنریه من آیاتنا (تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم).
2. رسیدن پیامبر به شهود باطنی.
3. تحصــیل درک بــالا و دید تــازه‌ای بــرای هــدایت و رهبری انسان‌ها توسط پیامبر اکرم (ص). حضــرت به مسائل زیاد و مهمی از فرشتگان و بهشــتیان و دوزخیان و ارواح انبیـاء آگـاهی یـافت که در طـول عمر مبـارک خـود الهـامبخش او در تعلیم و تـربیت خلق خدا بود.
4. احترام به فرشتگان و ساکنان آسمان‌ها به واسطه قدوم مبارک حضرت. در این زمینه از امــام صــادق علیه السّــلام نقل شــده است که فرمودند: خداوند هرگز مکانی ندارد و زمان بر او جریــان نمی‌گــیرد؛ لکن او می‌خواست فرشتگان و ســاکنان آســمانش را با قـــدم گذاشـــتن پیـــامبر (ص) در میـــان آن‌ها احـــترام کند و نـــیز از شـــگفتی‌های عظمتش به پیامبرش نشان دهد تا پس از بازگشت برای مــردم بازگو کند.

5. جـــواب به تقاضـــای حـــال حضـــرت رســـول (ص). مرحـوم علامه طباطبـایی در این بـاره می‌فرماید: این‌که فرمود: «انّه هو السـمیع العلیم» بیـان علت سـیر دادن او به منظـور نشـان دادن آیـات اسـت؛ یعنی خدا چون شنوا به گفته‌هـای بنـدگان و بینـای به افعال ایشان است و تقاضای حال رسـول خـود را دید که چـــنین اکـــرامی را اقتضـــاء می‌کند او را بـرای نشـان دادن پـاره‌ای از آیـات و نشـانه‌هایش شبانه سیر داد.

قرآن و موضوع جابجا شدن اجسام

قرآن در خصوص جابجایی اجسام بصـورت خـارق العـاده اشـــاره‌ای به داســـتان تخت بلقیس در زمـــان حضـــرت سـلیمان علیه السـلام می‌کند که بوسـیله مـردی به نـام آصف بن برخیا در یک چشم بهم زدن این تخت از یمن به شام (محل حضـور حضـرت سـلیمان علیه السـلام) آورده می‌شود، قرآن در این باره می‌فرماید: «قـالَ الَّذی عِنْـدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یرْتَدَّ إِلَیکَ طَرْفُکَ»؛ و آن کس که دانشی فراوان از کتاب الهی نزد خـود داشت به ســـلیمان گفت: من آن را پیش از آن‌که نگـــاهت به تو بـــازگردد بـــرای تو می‌آورم. حضـــرت ســـلیمان (ع) به او رخصت داد و ناگهان تخت پدیدار شد. وقتی ســـلیمان دید تخت نـــــزد او قـــــرار گرفته است گفت: این از فضل پروردگـــارِ من است. البته پیش از آصف بن برخیا یکی از جنّیان حاضر در مجلس به حضرت سلیمان (ع) عرض کرد من تـــوان آن را دارم که تخت بلقیس را حاضر کنم پیش از آن‌که شما از جایتان بلند شوید. این، علاوه بر توانایی و قـــدرت این جنّی در جابجـــایی اجســـام از مســـافتهای

بسیار دور، نشان دهنده درجه و سطح پایین‌تر توانایی او در برابر آصف بن برخیا بود.

به آیه فوق توجه کنید، آصف بن برخیا به شهادت قرآن دارای مقدار کمی از علم کتاب بود - «عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ» - و نه همه علم کتاب، چنین شخصی تنها با داشتن اندکی از علم کتاب توانست تخت بلقیس را صدها کیلومتر جابجا کند و در برابر دیدگان حضرت سلیمان (ع) قرار دهد، لذا با عنایت به این موضوع چرا ما باید در خصوص جابجا شدن رسول اکرم (ص) - که عقل کل هستند و دارای همه علم کتاب می‌باشند - از مکه به مسجد الاقصی و از آنجا به آسمان‌ها، دچار شک شویم.

البته در اینجا یکی از پرسش‌هایی اساسی که در خصوص معراج پیامبر (ص) مطرح می‌شود این است که با توجه به فاصله میلیاردها سال نوری میان ستارگان و کهکشان‌ها، آن حضرت با چه سرعتی مسافت میان زمین تا عرش خدا را طی نموده و چگونه می‌شود آن حضرت (ص) این مسافت را بدون این‌که عوارض جسمی مانند پیر شدن در ایشان مشاهده شود، طی کرده باشند؟

علم و جابجایی اجسام با سرعت نور

گفته می‌شود زمانی که سرعت جسمی به سرعت نور نزدیک می‌شود، جرم آن به شدت افزایش می‌یابد. اگر جسمی با سرعتی برابر نور حرکت کند، جرم آن و انرژی مورد نیاز برای حرکت دادن آن بی‌نهایت می‌شود. از این

رو است که هیچ جسم معمــولی قــدرت حــرکت کــردن سریع‌تر از سرعت نور را ندارد.

پرسش اصلی درباره سرعت نور در بالا تشـریح شـد، اما حـــال پاسخ این پرسش چیست: اگر انســـان بتواند با سرعتی نزدیک به نور یا حتی بالاتر از آن حــرکت کند چه خواهد شد؟ در چنین شرایطی انسان اثرات جالب‌توجهی را تجربه خواهد کــرد. یکی از مشــهورترین آن‌ها اتســاع نام دارد، پدیده‌ای که منجر به کند شدن گـذر زمـان بـرای اجسامی خواهد شد که با سرعتی بالا در حرکتند. امــروز علم در این خصــوص حرف‌هــایی می‌زند که قرن‌ها پیش نمونه عملی آن در معراج پیــامبر اکــرم (ص) رخ داده اما از آن زمان تا کنون بشر همواره در حـال تشـکیک در این معجزه الهی به سر می‌برد.

بنابر این اگر قرار است یک انسان از زمین به ســتاره‌ای که در فاصـله یک ملیـارد سـال نـوری با زمین قـرار دارد حــرکت کنــد، به یک میلیــارد ســال وقت نیــاز دارد تا با سرعت نـور به آنجا برسـد، این درحـالی است که رسـول خدا (ص) در شب معراج هفت طبقه آسمان را در نوردید و به نقطه‌ای دست یافت که حتی جبرئیل قادر به حضور در آنجا نبــود. آن حضــرت پس از پایــان ســفرش و این مـاموریت خـاص آسـمانی به زمین بازگشت درحـالی که میلیاردها میلیـارد سـال نـوری را در یک شب طی کـرده بود.

بــرخی خــداباوران با این‌که به آیــات و معجــزات الهی اعتقاد دارند اما با این حال نمی‌توانند معراج پیامبر (ص) را آن گونه که باید بپذیرند و درک و بـــاور این موضـــوع برایشان بسیار دشـوار است. البته طـبیعی است که همه

نتواند این معجزه الهی را باور کنند چراکه معراج گل سر سبد همه معجـزات الهی است و اتفـاق بی‌نظـیری است که بـــرخی به دلیل اســـتناد به دانش فعلی بشر و ادله نــاقص علمی او، معــراج جســمانی پیــامبر (ص) را غــیر قابل تصــور می‌دانند و معــراج آن حضــرت را تنها در حد یک سفر روحانی قبول دارند.

معراج جسمانی یا روحانی؟

صاحبنظران بر این باورند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگـام معـراج بیـدار بـود و با جسم خـود به این سـفر روحـانی رفت، ولی بخشی از سـیر ایشـان به زمین و بخشی دیگر به ملکوت مربـوط بـود؛ بـرای مثـال گفت‌وگوی ما در یک مکان خاص دارای شرایطی است:

الف. بیدار هستیم.

ب. جسم داریم.

ج. گفت‌وگو، دیدن و شنیدن ما جسمانی است.

د. فهمیدن ما جسمانی نیست.

بخشی از معراج به جسم آن حضرت مربوط است؛ یعـنی همـان سـیر شـبانه از مسـجد الحـرام تا مسـجد الاقصی: «سُبحنَ الَّذی اَسری بِعَبـدِهِ لَیلًا مِنَ المَسـجِدِ الحَـرامِ اِلَی المَسـجِدِ الاَقصَـا الَّذی برَکنا حَولَه»؛ اما بخش دیگر آن‌که به مشـاهده انبیـا، سـدرة المنتهی، گفت‌وگو با جبرئیـل، دریافت وحی، رسیدن به مقام قاب قوسین و...، مربوط است، جسمانی نبوده است؛ گرچه پیـامبر اکـرم (ص) در این بخش نیز جسم داشته و بیدار بـوده اسـت، ولی درک

آن حقـایق والا به وسـیله روح ایشـان صـورت می‌گرفته است.

اگر همه معــراج، جســمانی تلقی شــود، لازم می‌آید که «ثُمَّ دَنا فَتَدَلّی فَکانَ قابَ قَوسَینِ اَو اَدنی» نیز جسمانی باشد؛ یعنی دُنوّ (نزدیک شدن)، قاب قوسـین (که نشـانه شدت نـزدیکی است)، سـدرة المنتهی و... نـیز جسـمانی باشد، در حالی که جسمانی بودن این امور محال است.

چگونگی معراج جسمانی؟

اما این‌که این بدن دنیوی چگونه به معــراج رفته با این‌که از جنس مــاده است و مــاده را طــاقت این نیست که در عالم مجردات داخل شود باید بگـوییم: اولاً: چـون معـراج پیامبر (ص) یک سفر اعجاز و خـارق عـادت بـوده است و عقل، امور خـارق عـادت را نه تنها انکـار نمی‌کند بلکه از نظر عقلی هیچ دلیلی بر امتنـاع معجـزه و خـارق عـادت وجـود نـدارد، گذشـته از این هرگـاه برنامه سـیر پیـامبر اکــرم (ص) در پرتو عنــایت الهی انجــام گرفته باشد به طـور مسـلم تمـام این امـور در برابر اراده قـاهره حق تسـلیم‌اند بنــابراین از نظر عقل هیچ اشـکال نــدارد که خدایی که به زمین جاذبه داده و به اجرام آسمانی اشــعه کیهانی بخشیده، بنده برگزیـده خـود را به وسـیلة قـدرت نامتناهی خود بدون اسباب ظـاهری بر اسـاس اعجـاز به انجام آن سفر موفق کرده باشد، و اساساً حساب معجزه از حساب علل طبیعی و توانـایی بشر جداست مثلاً زنـده کردن مردگان، اژدها شدن عصـا، زنـده نگاهـداری یـونس در شـکم مـاهی در قعر دریا که تمـام آن‌ها را کتاب‌هـای آسمانی تصدیق کرده و معراج پیامبر اسـلام (ص) را نـیز

قرآن طرح و تأیید کرده است، دلیل عقلی بر عدم صحت آن‌ها وجود ندارد.

ثانیاً: مهم‌ترین عواملی که پذیرش معراج جسمانی ممکن است از عقل افراد عادی مقداری دور کند، اندیشه افلاک نهگانه بر اساس هیئت بطلیموسی است که گمان می‌کردند، آسمان‌ها همانند پوست پیاز روی هم قرار دارند و قابل شکافتن و عبور از آن‌ها نیست. اما امروز که بر اثر پیشرفت علوم و کشف این مطلب که افلاک نه گانه هیئت قدیم باطل است و می‌توان به آسمان‌ها پرواز نمود، هیچ بهانه عقلی برای پذیرش معراج جسمانی وجود ندارد. گذشته از این همان طور که با وسایل پیشرفته امروزی بسیاری از کارهایی که یک وقتی از نظر بیشتر ناممکن و نامعقول تلقی می‌شد به آسانی ممکن و معقول و انجام شدنی گردیده است و انسان‌ها می‌توانند به کرات آسمانی بروند، جریان معراج جسمانی پیامبر (ص) که به نیروی قدرتمندی الهی ارتباط داشته، چرا مورد پذیرش عقل نباشد. مثلاً در روایات اسلامی آمده که سفر معراج به وسیله مرکب فضاپیمایی به نام براق و رفرف که موجود ناشناخته‌ای از نظر بشر، انجام گرفته است، عقل هرگز نمی‌تواند امکان این مطلب را که آن مرکب تمام شرایط لازم برای سفر آسمانی پیامبر (ص) را مساعد کرده و بگونه‌ای حضرت را برده است که هیچ یکی از موانع نتوانسته‌اند سبب جلوگیری از سفر آن مسافر الهی بشود. بنابراین هیچکدام از مشکلات که احیاناً به ذهن بشر ممکن است، بیاید به صورت یک مانع عقلی در این راه نیست و سبب نمی‌شود که عقل را از پذیرش معراج باز دارد، پس از

نظر عقلی هیچ منعی بـرای قبـول کـردن معـراج وجـود ندارد.

سخن گفتن خدا با رسول اکرم (ص) در شب معراج

در این سفر آسمانی، رسول خدا (ص) به نقطه‌ای رسید که جبرئیل دیگر قـادر به همـراهی با ایشـان را نداشت و تنها رســول خــدا باید به تنهــایی به پیش می‌رفت تا در عالم ملکوت با خدای خویش خلوت کند.

در حدیثی آمده است که آن حضـرت (ص) فرمـود: «فَلَمَّا بَلَــغَ إِلَی سِــدْرَةِ الْمُنْتَهَی فَــانْتَهَی إِلَی الْحُجُبِ فَقَــالَ جَبْرَئِیلُ تَقَدَّمْ یَا رَسُولَ اللَّهِ لَیْسَ لِی أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَکَانَ وَ لَـوْ دَنَـوْتُ أَنْمُلَـةً لَاحْتَـرَقْتُ»؛ چـون به حجاب‌هـای نـور رسیدم جبرئیل از حرکت ایسـتاد و به من گفت: بـرو!ای محمد اینجا آخــرین نقطه‌ای است که صــعود به آن را خـدای عزوجل بـرای من مقـرر فرمـوده و اگر از اینجا بالاتر آیم پر و بالم می‌سوزد، آن گاه با من وداع کـرده و من پیش رفتم تا آنگاه که در دریای نـور افتـادم و امـواج مرا از نـور به ظلمت و از ظلمت به نـور وارد می‌کـرد تا جــایی که خــدای تعــالی می‌خواست مــرا متوقف کند و نگهدارد آن گاه مرا مخاطب ساخته با من سخنانی گفت.

از رسول خدا بعد از بازگشت ایشان از معـراج پرسـیدند: «بـأی لغة خاطبک ربک لیلة المعـراج؟»؛ پروردگــار تو به چه زبــانی در شب معــراج با تو ســخن گفت؟ حضــرت فرمـود: «خـاطبنی بلسـان علی» خـدا در شب معـراج با زبان علی با من حرف زد.

ایشان برای اطمینان بیشـتر، خـدای عز و جل را خطـاب قــرار می‌دهند و می‌فرمایند: «قلتُ یا رب تخــاطبنی ام

علیُ»؛ گفتم خـدای من تو با من حـرف می‌زنی یا علی؟ جواب رسید: «اطلعت علی سرائر قلبک»؛ به محرم خانه قلبت نگـاه کـردم، «فلم اجد فیه احد احب الیک من علی بن ابی طالب» دیدم در اون قلب نازنین محبوبتر از علی وجود نـدارد، «فخاطبتک بلسـانه» با زبـان او با تو حـرف زدم.

در این سفر آسـمانی پس از دیـدن عظمت الهی در پهنه آسمان‌ها و رسیدن به شهود باطنی و مشـاهده آنچه باید ببیند توسط رسـول خـدا (ص) زمـان بازگشت فـرا می‌رسد. عیاشی در تفسـیر خـود از ابو سـعید خـدری روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمـود: در آن شـبی که جبرئیل مرا به معراج بـرد چـون بازگشـتیم بـدو گفتم:ای جبرئیل آیا حـاجتی داری؟ گفت: حـاجت من آن است که خدیجه را از جـانب خـدای تعـالی و از طـرف من سـلام برسـانی و رسـول خـدا (ص) چـون خدیجه را دیـدار کـرد سـلام خداوند و جبرئیل را به وی رسـانید و او در جـواب گفت: «ان الله هو السلام و منه السلام و الیه السـلام و علی جبرئیل السلام».

خبر دادن رسول خدا (ص) از کاروان قریش

ابن هشـام در سـیره در ذیل حـدیث معـراج از ام‌هـانی روایت کـرده که گوید: رسـول خـدا (ص) آن شب را در خانه من بود و نماز عشـاء را خواند و بخفت، ما هم با او به خواب رفتیم، نزدیکی‌های صبح بود که ما را بیدار کـرد و نماز صبح را خوانده ما هم با او نمـاز گـزاردیم آن گـاه رو به من کـرده فرمـود:ای ام‌هـانی من امشب چنانکه دیدید نمـاز عشـاء را با شـما در این سـرزمین خوانـدم سـپس به بیت‌المقـدس رفته و چند نمـاز هم در آنجا

خواندم و چنانکه مشاهده می‌کنید نماز صبح را دوباره در اینجا خواندم.

این سخن را فرموده برخاست که برود من دست انداخته دامنش را گرفتم به طوری که جامه‌اش پس رفت و بدو گفتم:ای رسول خدا این سخن را که برای ما گفتی برای دیگران مگو که تو را تکذیب کرده و می‌آزارند، فرمود: به خدا! برای آن‌ها نیز خواهم گفت!

ام‌هانی گوید: من به کنیزک خود که از اهل حبشه بود گفتم: به دنبال رسول خدا (ص) برو و ببین کارش با مردم به کجا می‌انجامد و گفتگوی آن‌ها را برای من بازگوی. کنیزک رفت و بازگشته گفت: چون رسول خدا (ص) داستان خود را برای مردم تعریف کرد با تعجب پرسیدند: نشانه صدق گفتار تو چیست و ما از کجا بدانیم تو راست می‌گویی؟ فرمود: نشانه‌اش فلان کاروان است که من هنگام رفتن به شام در فلان جا دیدم و شترانشان از صدای حرکت براق رم کرده یکی از آن‌ها فرار کرد و من جای آن را به ایشان نشان دادم و هنگام بازگشت نیز در منزل ضجنان (25 مایلی مکه) به فلان کاروان برخوردم که همگی خواب بودند و ظرف آبی بالای سر خود گذارده بودند و روی آن را با سرپوشی پوشانده بودند و کاروان مزبور هم اکنون از دره تنعیم وارد مکه خواهند شد، و نشانه‌اش آن است که پیشاپیش آن‌ها شتری خاکستری رنگ است و دو لنگه بار روی آن شتر است که یک لنگه آن سیاه می‌باشد. و چون مردم این سخنان را شنیدند به سوی دره تنعیم رفته و کاروان را با همان نشانی‌ها که فرموده بود مشاهده کردند که از دره تنعیم وارد شد و چون آن کاروان دیگر به مکه آمد و

داستان رم کردن شتران و گم شـدن آن شـتر را از آن‌ها جویا شدند همه را تصدیق کردند.

محدثین شیعه نیز به همین مضـمون - با مختصر اختلافی - روایـاتی نقل کرده‌اند و در پایـان بـرخی از آن‌ها چـنین است که چون صدق گفتار آن حضرت معلـوم شد و راهی برای تکذیب و اسـتهزا بـاقی نماند آخـرین حرفشـان این بود که گفتند: این هم سحری دیگر از محمد!

سخن آخر

همه معجـزات الهی که در قـرآن ذکر شـده با ابزارهـای موجود درطبیعت، به اذن پروردگارِ اتفـاق افتـاده اسـت، طـبیعت نـیز چـاره‌ای جز تسـلیم در برابر امر خداوند نداشته و ندارد. قانونِ امر الهیِ «کن فیکـون» بـالاتر از همه قوانین طبیعت است چراکه طبیعت و قوانین آن، از فرمانِ خالقِ طبیعت پیروی می‌کند و چاره‌ای جز اطاعت و اجرای دستور این آفریدگار بی‌همتا ندارد.

معراج یکی از اتفاقاتی بود که با فرمان الهی انجـام شد و عناصر موجـود (طـبیعت و کائنـات) در این معجـزه بی‌نظیر الهی چاره‌ای جز اجرای امر پروردگارِ نداشتند و ماجرایی را بوجـود آوردند که مـورد حـیرت عالمیـان شد. لذا ما بندگان الهی بجـای تشـکیک در امـوری که درک آن خارج از فهم ماست، چـاره‌ای جز تسـلیم و فـرود آوردن سر تعظیم در برابر عظمت پروردگار نداریم.

معرفی جنیان

دانتالیون:

دانتـــالیون از جمله جنیـــانی است که در اکـــثر مواقع به عنوان موجودی فضایی و یا به صورت عیسی مسـیح و یا با چهـره‌ی حضـرت مـریم در جاهـای مختلف دنیا ظـاهر می‌شـــود و مـــردم را به پرســـتش وادار می‌کند. این جن قدرت وسوسه‌ی بسیار بسیار زیادی دارد.

در کتب تاریخی و از جمله در کتاب (کلید کوچک سلیمان) و در کتاب (گوتیا) ذکر شده که دانتالیون یکی از 72 جن اسـیر سـلیمان بـود و سـلیمان 72 جن خطرنـاک را به اسارت داشت تا لطمه به انسان‌ها نزنند که پس از مـرگ او آن‌ها آزاد شدند.

دانتـالیون از همراهـان شـیطان و مقـام او دوک بـزرگ جهنم است.

دانتالون قادر به تغییر چهـره است و می‌تواند به صـورت هر انسانی در بیاید.

نـــام دیگر او جـــنی با صـــورت‌های بســـیار است و گفته می‌شود که کتابی در یک دست نگه می‌دارد.

دانتالون

دانتالون

قدرت تولید توهم در انسان را دارد به این معنا که چیزی را که وجود نـدارد و اتفـاق نیفتـاده به صـورت واقعی به چشم انسان می‌آورد.

امیال و افکار انسان را می‌داند بدون این‌که انســان‌ها از آن آگــاه باشــند و این امیــال را به میل خــودش عــوض می‌کند.

علامت او در کارت‌هــای تــاروت 10 فنجــان است. (بله کارتهای تاروت ارتباط به جنیان را فراهم می‌کنند.)

شهوت و وسوسه را میان زن و مرد ایجاد می‌کند.

فرمانده‌ی 36 لشکر جنیان در جهنم است.

معمولا از راه سقف خارج می‌شود.

فلزات او آهن وپلوتونیوم است.

معلم علوم و هنرهاست.

رنگش بنفش است.

اورای آبی رنگ دارد.

عنصر او آب است.

جن شب است.

چند نمونه از مــواقعی که دانتــالیون بر انســان‌ها ظــاهر شده و سبب گمراهی میلیون‌ها نفر گشته است:

1- اپوس دی.

2-جامعه‌ی عیسی.

3-ظهور حضرت مریم بر برنادت.

4-ظهــور حضــرت مــریم بر کودکــان چوپــان در روســتای فاطمه کشور پرتقال.

5-خون گریه کردن بت حضرت مریم.

6-اشک ریختن تصویر حضرت مریم.

7-ظهـــور به شـــکل عیسی مســـیح در مکزیک در ســـال 1969.

مردوک = آمون در مصر:

1- مردوک از شناخته شده‌ترین آنوناکی در بابل و سومر و آشور است.

2- در مصر به نام آمـون خـدای خورشـید و همچـنین رآ، مردم را وادار به پرستش خویش کرده بود.

3- مـــردوک یکی از 7 پسر شـــیطان است و مقـــامش شاهزاده‌ی جهنم است.

4- راهبه‌ی کلیسای سیاه شیطان به نـام ماکسـین او را چنین توصیف کرده:

مردوک بسـیار مغـرور و بلند قد و قـوی است. به معـنی واقعی کلمه درخشان است مانند خورشید.

5-فلز او طلا است.

6- مردوک در سال 2000 با جلیلا اسـتار از پرسـتندگان آنوناکی تماس گرفت و وعـده داد که اگر انسـان‌ها آن‌ها را بپذیرند نجات خواهند یافت!

7- عناصر او آتش و هوا است.

8- مردوک جن روز است.

9- فرمانده‌ی 40 لشکر از شیاطین است.

اشتر = اشتروث

از معروفـترین و شـناخته شـده‌ترین جنیـانی است که به نام موجود فضایی با زمین تماس گرفته. تاریخ حضور او را از زمان ساخت اهرام مصر ثبت کرده است.

اشـــتر یکی از جنیـــانی است که هـــزاران ســـال توسط جهودان به طور پنهانی پرسـتش شـده است. (ابوریحـان بیرونی)

در کتــاب کلید کوچک ســلیمان اشــتر به عنــوان بیست و نهمین جن خطرناک جهنم معرفی شده است.

تمام کتب جن شناسی قدیم اشتر را چنین توصیف کرده اند:

شکلی چنـدش‌آور دارد و سـوار بر اژدهـایی جهنمی و در دست راستش افعی است.

اشتر از گذشـته - حـال و آینـده آگـاهی دارد (البته در حد یک جن).

اسرار خلقت و سقوط شـیطان را می‌داند و می‌گوید که خدا او را بی‌جهت تنبیه کرده است.

اشتر دو صورت دارد - یکی مونث و دیگری مذکر.

صورت مونث او به نام ایشــتر در بابل - اینانا و لیلیث در سـومر - آسـتارته در آشـور - آتنا در یونـان - ایـزیس در مصر- اشتت در فنیقیه معروف است.

عید ایسـتر در یونـان و روم متعلق به اشـتر بـوده که بعد وارد مسیحیت شده است.

عنصر او زمین است.

جن روز است.

خزانه دار جهنم است.

شهر باستانی او اوروک در عراق است.

نبوکد نصر برای او معبد مخصوصی در بابل ساخت.

دروازه‌های شهر بابل که تا امـروز هم پابرجاست به نـام او نامگذاری شده‌اند.

اشتر در انسان‌ها رویاهـای عجیب تولید می‌کند که سـبب گمراهی می‌شود.

راهبه‌ی معبد شیطان او را چنین توصیف کرده است:

اشـتر موهـای بلند بـور دارد. زیبا و بلند قد است و بـال دارد.

اینکه چرا این جنیان فقط بر برخی افراد ظاهر می‌شوند بر خـود من هم پوشـیده است اما می‌تـوانم دلایل زیر را در آن موثر بدانم:

نا آگاهی فرد از هویت واقعی این موجودات.

داشتن جد یا اجداد مشترک با برخی جنیان (همانطور که قبل گفـتیم انسـان و جن با هم آمیخته شـدند در دوران گذشته و برخی انسان‌ها دارای ژن‌های خاصی هستند که از اجداد جن خود گرفته‌اند.)

پرستش جنیان به صورت آیین‌های بت پرستی و یا انجـام دادن کارهـایی که آنـان را جـذب کند. مثلا در هندوسـتان

پـیروان مکتب هنـدو به طـور روزانه به پرسـتش جنیـان می‌پردازند و هدایا به آنان پیشکش می‌کنند و گــاهی جن در بــتی که مخصــوص او ســاخته‌اند ظهــور می‌کند. این اتفاق بیشتر در معابد غـاری و سـنگی می‌افتد که اخـیرا توسط خبرنگاران ثبت شده است.

مصرف مواد مخدر سبب توهم بسـیار می‌شـود که راه را برای جنیان باز می‌کند.

اشتر

یک جن پرست هندو از پـیروان شـیوا در حـال مصـرف ح ش‌ی ش!

داشتن چند شخصیت. بــرخی بیمــاران روانی که دارای 2 یا چند شخصیت هستند چون قدرت کنترل روی اعمــال و افکار خود را ندارند به راحتی توسط جن مـورد اسـتفاده قرار می‌گیرند.

بعضی اوقات جن به میل و اختیار انسان احضار می‌شود تا کاری برای او انجـام دهد. در حد مقـدور بهـتر است از چنین ارتباطاطی دوری کنید.

منابع:

Angelfire

Deliriumsrealm

Angelfire

EN.wikipedia

EN.wikipedia

معماهای اسرار امیز

شاید بتـوان آمریکـای جنـوبی را مهد تمـدن اسـرار آمـیز زمین دانست. تمام این اسـرار بوسـیله قـوم اینکا و مایا به وجود آمده است. سرزمین آمریکـای جنـوبی از همـان آغــاز به عنــوان یک معما در برابر مــورخین و باســتان شناسان قرار گرفته است.

و از همــان آغــاز صــدها ســئوال در برابر کاشــفین این سرزمین قرار داشت که تا امروز درهاله‌ای از ابهام فرو رفته است. تمدنی که به نقطه اوج هنر و علم می‌رسد و بناهای بسیاری را می‌سازد که حتی دانشمندان امـروز با تمام وجود در برابرش کرنش می‌کند.

این قوم آثار زیادی را در نقطه نقطه آمریکای جنوبی از خــود به یادگــار گذاشــته به عنــوان مثــال خرابه‌هــای جنگل‌هــای "کــوات مــالا "و "یوکاتــان "را می‌تــوان با ساختمان‌های عظیم و با شکوه مصر مقایسه کرد. سطح زیربنای هرمی چون "چولـولا "که در 60 مـایلی شـمال مکزیکو قــرار دارد بزرگــتر از هــرم "خوفو "است و زیر بنای هـرمی که در "تئوتی‌هاکـان" در 30 مـایلی شـمال شهر مکزیکو قرار دارد ناحیه‌ای به وسعت تقریبی هشت مایل را پوشانده و همه‌ی ســاختمان‌های این بناها در یک خط و در جهت ستارگان قرار گرفته‌اند.

مطابق قدیمی‌ترین متن‌هایی که از "تئوتی‌هاکان "به جا مانــده خــدایان (موجــودات فضــایی) در این نقطه جمع می‌شدند, و برای انسـان‌های دیگر تصـمیم می‌گرفتند. از جمله می‌توان به تقویم "مایاها" و فرمول نویسی شـان

که صحیح‌ترین و دقیق‌ترین تقویم‌های جهان به شمار می‌روند اشاره کرد.

امروز ثابت گردیده تمام بناها در ”چی چن ایت زا ”و ”تیکال ”و ”کوپان ”و ”پاله نگ ”مطابق تقویم افسانه‌ای “مایا”ها ساخته شده است و این فقط به خاطره احتیاج نبوده, که مایاها هرم‌ها و بناهای خود را می‌ساختند. بلکه نظر مهم‌تری برای ساختن این بناها در بین بوده است. که تقویم به آن‌ها دستور می‌داده که هر پنجاه و دو سال یک مرتبه به تعداد معینی,از این پله‌ها میباید تکمیل گردد.

سنگهای بکار برده شده با این تقویم‌ها ارتباط داشته و پایان هر ساختمان معرف یک دوره نجومی بوده است. در اثر پدیده‌ی خارق العاده و باور نکردنی که در سال 600 (البته مبنای تقویم خودشان) اتفاق افتاده!! مردم مایا ناگهان مجبور شدند شهرهای خود را ترک کنند. شهرهایی با آن معابد زیبا و هرم‌های که حتی امروزه هم یک شاهکار هنری محسوب می‌شوند. مجسمه‌های ظریف, استادیوم‌های عظیم,میدانهای جالب, همه و همه را پس از صرف این همه تلاش و هنر و کار و کوشش پشت سر گذاردند. پس از تخلیه شهرهای مزبور, جنگل شروع به پیشروی در جهت شهر کرد و گسترش جنگل باعث نابودی ساختمانهای بزرگ گردید و بالاخره تمام آن زیبائی‌ها تبدیل به تابلوئی از خرابه‌ها گردید. پس از این واقعه دیگر هیچکس در این شهرها سکونت نکرد.

” ستاره شناسان بی‌نظیر “

همانگونه که گفتم “مایا”ها تقـــویمی بســـیار دقیقی داشــتند که تا 400 میلیــون ســال را به صــورت دقیق محاسبه کرده بودند که حتی امروز هم بـرای دانشـمندان به صورت یک راز باقی مانده.

آنها منجمان و ستاره شناسـان بی‌همتـایی نـیز بودند که در کـار خـود بسـیار خـبره نشـان می‌دادند. آن‌ها پس از مهاجرت دوباره شروع به سـاختن سـاختمان‌ها, اهـرام و معاید خود، مطـابق تـاریخی که قبلا در تقـویم ثبت شـده بـود کردند. بـرای این‌که شـما به دقت و بی‌نظـیر بـودن تقـویم مایاها پی ببرید,دورهـای زمـانی مـورد اسـتفاده آنان را با هم مرور می‌کنیم.

دیـــدبانی (رصـــدخانه)” چی چن” اولین و قـــدیمی‌ترین ساختمان مدور (استوانه ای) در مایا محسوب می‌شـود و حـــتی در حـــال حاضر هم که مـــرمت شـــده دقیقا شـــبیه رصدخانه‌های امروزی می‌باشد. ساختمان مزبور,مـدور و ارتفاع آن از جنگلهـای اطـراف بسـیار بـالاتر است. و به روی سه قطعه زمین مرتفع بنا شـــــده است و در داخل پله‌هایی مـارپیچ قسـمتهای پـائینی را به قسـمت بـالائی پست دیـــدبانی متصل می‌کند و در قســـمت گنبـــدی این سـاختمان دیـدبانی دریچه‌ای است که می‌تـوان از طریق آن، ستاره‌ها و صفحه آسمان را بخوبی دید و رصد کرد.

دیوار خارجی آن از نقش‌هـای خـدای بـاران و انسـانهای بالدار پوشیده شده است. همانگونه که قبلا گفتم اسـرار بیشـماری در این تمـدن ناشـناخته وجـود دارد. این قـوم اطلاعـات زیـادی از سـیارات و بخصـوص از اورانـوس و نپتون داشتند. باور کردنی نیست ولی آن‌ها در ریاضـیات خـــود از عـــدد صـــفر اســـتفاده می‌کردند و بـــرای همین

محاسـبات آن‌ها اینگونه دقیق می‌باشد. آنـان معلومـاتی که منجر به محاســـبات ســـالهای شمسی و ونوسی می‌شود را تا چهار رقم اعشاری بدست آورده بودند.

این قـوم متمـدن با فرهنگ اسـرار آمـیز شـان که خـود معمائی است ,واقعا از کجا پیدا یشان شد.؟

یکی از دانشـــمندان به نـــام "لـــوئیس چـــاوز اوروزکو" می‌گوید که آن‌ها از حـــوزه رودخانه می‌سی سی پی به آنجا سرازیر شده‌اند. اما دانشمند دیگـری به نـام "سـیلو انـوس جی مـورلی "عقیـده دارد که آن‌ها از همـان نـژاد اسـکیمو یا از قبایل سرخپوست سـاکن در شـمال آمریکا بوده‌اند. در افسانه‌ها چنین آمـده است: که در بین بنیـان گذاران امپراطوری مایا، سردارانی به نام "بالام کوئیچ" (بـبرخوش خنـده) که رئیس قبیله کـاوک بـود و "بـالام ایاب(ببر شب) که رئیس قبیله نیتروی بـود، "ماوکوتـاح" (نـام مصـور) که رئیس قبیله اهـائوکوئیس بـود و "بـالام ایکوبی" (ببر کره ماه) که رئیس قبیله تاموت و ایلـوراث بود, قرار داشتند. تمام اینها می‌رساند که مایاها قـرابت نزدیکی با اینکاها داشتند.

احتمـالا امـپراطوری آن‌ها ابتـدا در محل اسـتان پیتن در کشـور گواتمـالا در اوایل مسـیحیت شـکل گرفته است (البته بعضی معتقدند که 200ســال قبل از میلاد بـــوده) قـــدیمی‌ترین تـــاریخی که در دست می‌باشد مربـــوط به سال 57 میلادی است.

و از سـال 400 میلادی به بعد, آن اربابـان کـره زمین – عنـــوانی که آن‌ها به خودشـــان داده بودند – شـــروع به گسترش به سوی شمال غربی و جنوب غـربی به سـمت

مکزیک, هندوراس و سایر قسمتهای آمریکای مرکزی نمودند. سپس در سال 909 میلادی به دلایل نامعلومی خانه و کاشانه خود در شهرهای باشکوه را که با آن همه زحمت در طول قرنها بنا کرده بودند, رها نمودند و اجازه دادند جنگل با رشد سریع و بی‌رویه خود آن‌ها را در کام خود فرو ببرد. آن‌ها به "یوکاتان" نقل مکان کردند, این موضوع از آنجا بیشتر عجیب جلوه می‌نماید که کشوری را که ترک نمودند، بهشت آسا و حاصلخیز بود، در صورتی که وطن جدید آن‌ها قلمرو حیوانات وحشی و حشرات سمی بوده و لم یزرع و غیر قابل سکونت بود.

مایاها در دوران شکوفائی خود به چیزهای بزرگی دست یافتند. قدیمی‌ترین شهر آن‌ها در "یواکزاکتون "در کشور گواتمالا یک مرکز مهم ستاره شناسی بوده و دارای یک بنای منحصر به فرد در دنیا بود, یعنی یک هرم در داخل یک هرم بزرگتر دیگر، و در نزدیکی آن مرکز، شهر "تیکالا "قرار داشت که پایتخت مذهبی و علمی محسوب می‌شد و دارای معابد سلطنتی باشکوه و باغهای معلق و یک استادیوم ورزشی بزرگ بود که بازی‌های ورزشی ملی خود را که شبیه به بازی بسکتبال امروزی ماست در آنجا برگزار می‌کردند.

این ورزش در واقع در عصر ما قبل کریستف کلمب در سراسر آمریکای جنوبی محبوبیت داشت, ولی در میان مایاها بازی آنطوری بود که برای تماشاچیان خطر به همراه داشت، یعنی بازیکنان می‌بایست یک توپ لاستیک سفت را از میان یک حلقه سنگی که بطور عمودی در فاصله نسبتا دوری نصب شده بود, شوت نموده و از آن

رد نمایند,تا یک امتیــاز بیاورند. لــذا وقــتی که بــازیکنی موفق می‌شد تـــوپ را از حلقه رد نمایـــد، موظف بـــود آنقدر تماشاچیان را دنبال نماید و هر کدام را که به چنگ آورد لخت نمـوده و هست و نیست او را تصـاحب نماید و این عمل تعقیب و گریز آنقـــدر ادامه داشت تا ســـوت خاتمه کشیده شود.

از مراکز مهم دیگر "یوکاتـــان "- یکی "اوکســـمال "و دیگـری "چیکن ایـتزا "بـود که حـدود سـال 534 میلادی بنیان گزاری شدند و هنوز هم می‌تـوان شـکوه و عظمت شاهانه آن‌ها را از روی خرابه‌های بـاقی مانـده مشـاهده نمـود و موضـوع عجیـبی که در مـورد آن‌ها وجـود دارد، شـباهت بناهــای یــادبود آن‌ها از نظر طــرح و ســبک به بناهـــایی از این دســـته در کشـــور "کـــامبوج "و ســـایر قسمت‌های جنوب شرقی آسیا ست!!

بعضی از محققین عقیــده دارند که در کنـــار خیابانهـــای شهرهای مایاها حوضچه‌های آب سرد و گرم وجود داشته و آب آن‌ها از چشمه‌های آب گـرم تـامین نمی‌شـده است بلکه با اسـتفاده از وسـایلی آب را گـرم می‌کرده‌اند. این اقدام آن‌ها در خـور تعمق و سـتایش است, و تاسیسـات مشابه آن در زیر خرابه‌هـای قصر "مـاینوس "در جزیـره کرت و بعضی از شهرهای آسیائی مشاهده شده است.

واقعا اصول شهر سـازی مایاها بی‌نظـیر است. سیسـتم فاضلاب و همچنین آبرسانی آن‌ها بسیار منطقی و بـــاور نکردنی است، اما این اقوام با این تمـدن عظیم از چــرخ اســتفاده نمی‌کردند. آن‌ها جاده‌هـای زیبا و حصـار کشی شده را می‌ساختند اما هیچ نشانی از چـرخ و وسـیله‌های چرخدار در این قوم به چشم نمی‌خورد.

” و آن گاه خدایان از آسـمان آمدند و از ما جـایی بـرای نشستن می‌خواسـتند. به قـومم وعـده دادند که بناهـایی بسـازید تا بتـوانیم بر روی آن فـرود آییم و ما دوبـاره بر می‌گردیم، همان هنگـام که بنا سـاخته شد و این قـوم را با خود می‌بریم و برای رسیدن به اهدافشان، به آن قـوم علم ریاضـیات و نجـوم بخشـید. و در روز موعـود آن‌ها برگشـــتند و هـــزاران نفر از اقـــوامم را بردند و من می‌دانم.”

در ضـــمن در مـــورد تقـــویم باید بگـــویم که تمـــامی پیشـگوئی‌های مایاها با انـدکی تـاخیر یا زودتر بوقـوع پیوسته‌اند (در حدود سی ثانیه عقبـتر یا جلـوتر!!!) حـتی وقـوع جنگ‌ها و بلاخـره پایـان دنیا در سـال 2012 !!!ـ / البته گفته میشه که پایان تقویم یعـنی پایـان این دوره و ورود به دوره‌ای جدید.

آنها نحوه‌ی پایان زندگی در زمین را برخورد تخته سـنگی عظیم به آن پیش بیـــنی کرده‌اند. البته ستاره‌شناســـان برای کاهش نگـرانی سـاکنان کـره خـاکی، اعلام کرده‌اند که احتمال برخورد این تخته سنگ عظیم به کـره مـا، یک در 900000 است!!

جالب است که بدانید در صورت برخورد، شدت آن بیشـتر از 20000000 بمب اتم خواهد که بر هیروشـیما انداخته شده! این تخته سنگ سرگردان، از زمان تشکیل منظومه خورشیدی5/4 میلیارد سال پیش بر جای مانده و بیشـتر آن‌ها در مکـانی میـان مـریخ و مشـتری در مـداری که کمربند اسـترویدها نامیـده می‌شـوند درحـال گـردش هستند. این سنگ‌های عظیم و سرگردان به خـاطر جاذبه ستاره‌های دنبـاله‌دار یا سـایر سـیارات ممکن است هر از

گاهی از مدار خـود خـارج شـده و به سـوی زمین حـرکت کنند. نــام این تخته ســنگ عظیم و ســرگردان فضــایی QQ47 2003 است.

آیا براسـتی اینگونه خواهد شد. آیا این پیشـگوئی بوقـوع خواهد پیوست.؟؟ جواب چه آری باشد و چه هرگز، چیزی را از ارزشهای این قوم اسرار آمیز کم نخواهد کرد.

پرفسور ”ریماند کارتایر ”درباره مایاها اعتقاد دارد که:

آنها در خیلی از زمینه‌هــای علمی از همتایــان یونــانی و رومی خـــود جلـــوتر بودند. آن‌ها در ســـتاره شناسی و ریاضیات خیلی ماهر بوده و در نتیجه علم گاه شـماری را به مرحله تکامل رســاندند. آن‌ها رصـــدخانه‌های گنبـــدی شـــــکلی را می‌ســـــاختند که از نظر جهت یـــــابی از رصـدخانه‌های قـرن هفـدهم پـاریس دقیق‌تر بـود. از آن جمله می‌توان به رصدخانه ”کاراکل” اشـاره نمـود که در شــهر “چیکن ایــتزا” در سه طبقه ســاخته شــده بــود. همچنین تقویم‌های بسیار دقیقی را بر مبنای ســال 260 روزه ,ویژه امـور مـذهبی، 365 روزه خورشـیدی و 584 روزه سیاره زهره تدوین کرده بودند.

امروزه طول دقیق یک سال خورشیدی بعد از محاســبات طولانی در 2422/ 365روز تثبیت شده است. در صورتی که مایاها همین تقویم را 2420/365 برآورد کرده بودند که تا سه رقم اعشـاری مشـابه تقـویم امـروزی صـحیح میباشد.!! همین پرفسور درباره تقویم مصـریان میگوید: احتمــال دارد مصــریان نــیز به چــنین رقم دقیقی دست یافته باشـند و آنـرا از روی انـدازه‌های اهـرام اسـتنباط می‌کنیم. در صورتی که مایاها تقـویم مـدونی داشـته‌اند.

هنر بسیار پیشرفته مایاها همسویی‌های فراوانی با هنر مصریان دارد. مثلا نقاشی‌های آبرنگ دیواری و یا تصاویر روی کوزه‌های آن‌ها نیم رخ کاملا واضحی از انسانهای سامی را نشان میدهند, که یا در حال شخم زدن هستند یا ماهی گیری می‌کنند، یا دارند ساختمان بنا می‌کنند و یا به فعالیت‌های مذهبی مشغول می‌باشند. نمونه‌های مشابه آن را جز در مصر در جای دیگر نمی‌توان سراغ گرفت. از سوی دیگر سبک کوزه گری آن‌ها شبیه به کوزه گری اتروریا و سنگ تراشی آن‌ها مشابه هندوها و اهرام پلکانی با شیب تند شان نیز شبیه به اهرام "انگکوروات "است.

"ریاضیات در سنگ نبشته‌ها "

تمدن مایا

در تمام تمدنهای دنیا، کتابت به صورت ناقص آغاز شد و در طول سیر خود,به صورت یکنواخت و تدریجی تکامل پیدا کرد. اما این امر در مورد مایاها صدق نمی‌کند, زیرا هنر کتابت آن‌ها از همان آغاز تمدن شان به حد کمال رسیده بود. در ریاضیات نیز مایاها از وجود صفر باخبر بوده‌اند، آن‌ها صفر را به صورت یک صدف ریز بکار می‌بردند.

همچنین به سیستم اعشاری,لگاریتم و دیگر محاسبات ریاضی آشنا بوده‌اند پرفسور "انر "در این باره چنین نوشته است: موقعی که تصویری در یک کتیبه مثلا 10 مرتبه یا بیشتر تکرار می‌شود و یا تعداد پله‌های یک هرم تا انتهای به صورت دقیق و حساب شده محاسبه می‌گردد, این نشانه یک محاسبه دقیق ریاضی می‌باشد.

تمـام هـنر مایاها در ریاضـیات متمرکز شـده بـود که در نهایت به روی کتیبه‌هـای سـنگی منتقل شـده است. علم نجوم نیز در مایاها نسبت به بقیه اقـوام آن سـرزمین به مـراتب پیشـرفته‌تر بـوده است, آگـاهی آن‌ها به سیسـتم منظومه خورشیدی و صور فلکی تعجب برانگیز است.

یک طاق با عظمت به یادبود کنگره ستاره شناسی که در 2 ماه سپتامبر 503 میلادی در "کوپان" آن سرزمین بر پا گردید,بنا شـــده است (واقعا جـــای تعجب دارد که این قـــوم اســـرار انگـــیز این همه علم و معـــرفت را از کجا آموخته‌اند.؟. کـــتیبه‌ای که نشـــان از گـــرامی داشـــتن این کنگـــره ســـتاره شناسی که در آن بزرگـــترین عالمـــان و ستاره شناسان مایا در آن شـرکت کردند با تـاریخ مختص مایا بر طاق یکی از بناها نقش بسته است.!!)

ساختمان رصد خانه‌ی آن‌ها بطور شگفت انگیزی مشـــابه رصـدخانه‌های امـروزی ما می‌باشد,منتهی بـدون وجـود دســتگاه و آلات مـدرن ســتاره شناسی امــروز, و جــای تعجب اینجاست که آن‌ها بدون داشتن این قبیل تجهیزات چگونه توانســـته‌اند اطلاعـــات دقیقی در مـــورد اجـــرام سماوی کسب نمایند.!!

آیا براستی آن‌ها "اربابان کره زمین "بوده‌اند.؟

اجـــازه بدید یک نگـــاه کلی به شـــهرهای مایا بینـــدازیم. شـهرهای آن‌ها با جلال و جـبروت, تمـیز و مـرتب بـوده است. میـــدان‌ها و چهارراه‌هـــای آن‌ها وســـیع و ســـطح خیابانها یا سنگ فـرش بـوده و یا با مـاده سـفید سـیمان مانندی پوشیده شده بود.

معابد آن‌ها مــزین به تصــاویر عظیم موجــودات عجیب و باغچه‌ها و آب نماهــای زیبا در همه جا بچشم می‌خــورد. یک سیستم فاضلاب بهداشتی تمام شهر را در بر گرفته. جاده‌های آن‌ها به خوبی جاده‌های اینکاها نبــوده ولی این چیزی از ارزش جاده‌های آن‌ها کم نمی‌کند.

مثلا جاده‌ی به طـول 100 کیلومـتر از کوبا به یاکزونا که با سیمان پوشیده شده و طرفین آن نرده کشی شده بود و تماماً از یک منطقه صعب العبور باتلاقی گذشته است. ســـئوال این است که ”مایاها که از چـــرخ اســـتفاده نمی‌کردند و هیچ گــاری و یا وســیله چرخــداری در شــهر آن‌ها نبوده این جاده‌ها را برای چه احداث کردند.؟ ”.

مایاها انـواع مختلف گیاهـان را پـرورش داده و رنگ‌هـای متنوع گیاهی تولید می‌کرده‌اند – مثل آبی، بنفش,نیلی و رنگهای دیگر. آن‌ها همچنین از لاستیک برای ساختن پـای افزار,توپ بازی و ضد آب نمودن لباس‌هایشـان اسـتفاده می‌کردند (البته منظور از لاســتیک درخــتی میباشد که از آن صــمغی بدست می‌آید که خاصــیت لاســتیک دارد و به همین نام آنرا می‌شناسند) آن‌ها حـتی از برگهـای فنـدق وحشی و با اســتفاده از چسب و صـــمغ، کاغذ و کتـــاب درست می‌کردند. با وجـود اینها تفـاوت تکنیک آن‌ها غـیر عـادی نبـود. این خلاصه‌ای بـود از تمـدنی که “مایا “نـام دارد و همچنـان اسـرار آمـیز بـاقی مانـده. هنـوز کسی نمی‌داند که آن‌ها این همه علم را از کجا بدست آوردند.

چــرا مهــاجرت ملی کردند. و این تمــدن عظیم چگونه از میان رفت؟؟!!!

در حــالی که هرگز ســند مطمئــنی از وجــود موجــودات سیارات دیگر در دست نیست ولی بسیاری از دانشمندان معتقدند که: ما ت-نها نیستیم ...

زمین ما تنها یک قسمت از میلیـارد میلیـارد قسـمت این جهان هستی است. امروزه ما با این همه پیشرفت هنوز بیش از یک قسمت از این جهان را کشف نکردیم.

البته اگر کل جهان را یک میلیون قسمت در نظر بگیریم. یعنی واقعاً خدا همه‌ی این جهان را بـرای ما خلق کـرده؟ یا به غـــیر از ما بـــاز هم موجـــوداتی دیگر در این پهنه زندگی می‌کنند؟

توجه! پیش نیــاز این‌که آدم فضــایی باشه این نیست که پوست سبز چروک با چشمای گردویی داشته باشن.شاید اگر موجــود دیگــری باشد او هم مثل ما آدم باشد ولی از نــژادی غــیر از انســانها یا حــتی عین خــود ما باشه / به عنــوان مثــال شخصــیت اصــلی فیلم روزی که زمین از حرکت ایستاد/

درست در وسط سال شمسی یعنی پـانزدهم مـرداد مـاه همین دو ســال پیش مــردم شــمال روســیه گــزارش یه بشقاب پرنده را دادند. عـده‌ی زیـادی می‌گفتند که فـرود یک شی عجیب را در یکی از مزارع بیرون شهر دیده‌اند.

پلیس گــروهی را بــرای بررسی موضــوع به مــزرعه‌ی مـذکور فرسـتاد تا آن‌ها اولین افـرادی باشـند که شـاهد شـگفت انگـیزترین منظـره‌ی عمرشـان باشـند دایـره‌ای بــزرگ در وسط مزرعه به وجــود آمــده و همه‌ی پوشش گیاهی زیرش از بین رفته.گیاهانی که در اطـراف دایــره بودند نــیز تغیــیر رنگ دادند. از آنجا که امــروزه پــرواز

هواپیماهـــای جاسوسی با اشـــکال مختلف در سراسر جهان رایج است، این واقع برای دولت مـردان تعجـبی به همراه نداشت.

اما آن‌ها می‌خواستند بدانند این جاسـوس از کجا بـوده و برای همین منظور تحقیقـات عظیمی بـرای پی بـردن به هویت شی انجام دادند اما معلـوم شد این شی نه تنها از آمریکا نیست بلکه به هیچ نقطه‌ای از زمین تعلق نـــدارد. حدستون درسته. تغیـیر رنگ گیاهـان مزرعه نمی‌تونسـته به وســـیله‌ی هیچ مـــاده‌ای بر روی کـــره‌ی زمین باشد. (میتونید به مطلب اشکال گندم زار مراجعه کنید.

پـانزده سـال پیش در بروکسل گـزارش حـرکت یک شی مشکوک داده شد. بلافاصـله دو هواپیمـای اف 16 بـرای بررسی موضـــوع فرســـتاده شد.آنها یوفو را در 2000 مـتری زمین پیـدا کردند و به تعقیبش پرداختند. اما یوفو در یک ثانیه از آن ارتفــاع به ارتفــاع 180 مــتری آمد و فرار کرد. دو مطلب مهم این اتفاق چه بود؟

این تغیـــیر ارتفـــاع فشـــاری برابر 400 جی بر یوفو و ســاکنان آن وارد می‌کند یعــنی 100 برابر فشــاری که انسان تحمل می‌کنم و 10 برابر تحمل هر هواپیمایی این تغییر نشون میده یوفوی ما با سرعت 6500 کیلومتر در ســاعت حــرکت می‌کنه و خب بر اثر برخـورد با هـوا باید دمای بدنه اش حدود 4500 درجه باشه. این که چه جوری ممکنه رو کاری ندارم فقط اینو بچسـبید که نمی‌تونسـته ساخت یه انسان باشه.

یکمم از اهرام مصر بگم: در باره‌ی صورتک مریخی حتمـاً مطالبی شنیدید.این صورت هر روز ساعت 18 با صورت

ابولهول در یک راستا قرار می‌گیره. در ضـمن در مقـابر ابولهول قطعه سنگی کشف شده با طراحی صـورتی بر روی آن که دقیقـاً، تکـرار می‌کنم دقیقـاً عین همـون صـورت روی مـریخ است.در ضـمن بیش از 10 سـال از مشاهده‌ی صورت مریخی توسط انسان‌ها نگذشته.

اما چه حالت‌هایی برای وجود یک موجـود فضـایی می‌شه در نظر گرفت؟

امکان داره این موجودات در هر جایی باشند حـتی مـاه و حتی بر روی همین زمین خودمون. طبق گفته‌های صریح خـدا، ما و جن‌ها هم زمـان بر روی همین کـره زنـدگی می‌کنیم. چرا نمی‌بینیمشون؟ این مسئله دو جور تو ذهن من حلاجی می‌شه.

بعد چهـارم:ما که در بعد سـوم زنـدگی می‌کـنیم مثل یه حبـاب وسط بعد چهـارم معلقیم. مثلاً یه کاغذ بردارید و یه مربع روش بکشـید. تو مربع هم یه خط بکشـید. حـالا خط (معـــرف بعد اول) در داخل مربع(بعد دوم) است و مربع بروی کاغذ در دنیای پیرامون ما(بعد سوم) است و ما نـیز متراقبـاً در بعد چهـارمیم. تو همین بعد هم ما می‌تـونیم دو کاغذ(چـون کاغذ خیلی نازکه دو بعـدی در نظر می‌گیریم)رو طوری قـرار دهیم که دیـدی نسـبت به هم نداشـته باشـند. مثلاً در امتـداد هم باشن.پس دنیـای سه بعدی ما و دنیای سه بعدی جن‌ها و هر دنیـای دیگـری به طـور هم زمـان می‌تونه در بعد چهـارم باشه بـدون این‌که هر کدومشون به اون یکی دسترسی داشته باشن.

یه قضیه هم مربوط می‌شه به فرکانس‌ها. ببینید صـداها دارای فرکانسن. مثلاً مورچه یا سوسک هم صـــدا دارن

ولی چون تو فرکانس شنیدن ما نیستن، نمی‌شنویم.به نظر من دید هم دارای همین فرکانس‌هـــان. یعـــنی یه چیزایی وجود دارن ولی ما نمی‌بینیم چون در محـــدوده‌ی دیـــده ما نیســـتند)نه از لحـــاظ دوری و نزدیکی‌ها) پس ممکن همه جا باشن ولی ما نبینیمشون.

این موضوع تا حدی پیش رفته است که در سالهای اخـیر توجه خیلی‌ها به دولت آمریکا و ارتبـاط آن با فضـایی‌ها جلب گشـته و در این رابطه داسـتان‌های زیـادی بر سر زبانها افتاده و فیلم‌های زیـادی سـاخته شـده و راست یا دروغ افراد بسـیاری گـزارش داده‌اند که با چشـمان خـود آدم فضایی‌ها را دیده‌اند.

ما و فرازمینی‌ها و تئوری بیگانگان باستانی

بیش از 2000 سال است که جنگلهای انبوه یوکاتان پنین سـولا در مکزیک و جلگه‌هـای حاصـلخیز مـاوای یکی از بزرگـترین تمـدنهای باسـتانی جهـان محسـوب میشـود ....مای----------اها

متخصصـان بـراورد میکنند که بین سـالهای 250 تا 900 پس از میلاد جمعیت مایاها بالغ بر 15 تا 20 میلیون نفر بوده !! و گسترده ان تا جنوب کاستاریکا و گواتمالا ادامه داشته است ...شواهد باستان شناسی مـبین ان است که مایاها یکی از اولین قـــــوم باســـــتانی بودند که خط نوشـتاری را ابـداع کردند..از روشـهای مـدرن باسـتانی استفاده کردند و بناهای چند طبقه‌ای عظیمی به عنـوان «رصد خانه نجـــومی » بنا کردند. همه اینها در طـــول دورانی در جریـان بـود که اروپاییـان هنـوز گرفتـار عصر سیاه بودند..

مایاها یکی از برترین و پیشرفته‌ترین تمدنهایی محسوب میشـــدند که صـــاحب نجـــوم پیشـــرفته بودند ... مثلثـات..ریاضـیات و معمـاری پیشـرفته و امـوری از این دست ... اونم در دورانی که اروپاییان مشـغول گل بـازی بودند !!!

اما شـاید حـیرت انگـیزترین دسـتاورد مایاها را بتـوان در سیستم جدول بندی سـتاره‌ها و سـیارات و در فـرمی از یک گاهشـــمار دانست ...علم زمـــان بـــرای مایاها برتر و فراتر از همه امور دیگر بـود..این علم بـرای مایاها جـادو بود و قدرت...

مایاها به طور مشخص » ونوس » و فازهایی از » مـاه و خورشید گرفتگیها » را رصد و ثبت میکردند..اما علاوه بر ان تغـیرات محــور زمین را هم رصد میکردند که دوره‌ای بسیار طولانیست !! به این معنی که هر سال مثلا در 15 مارس صورت فلکی پلیدیاس (خوشه پروین) برای اولین بار در اسمان ظاهر میشـود.. اگر شـما 72 سـال منتظر بمانید روز طلوع خوشه پـروین یک روز جلـوتر میافته !! اگر 72 ســال دیگر بــاز منتظر بمونید دوبــاره یک روز جلوتر میره تا اخر ... اگر 26000 سال صـبر کنید خوشه پروین به همان وضعیت روز اول برمیگردد !!!!

طبق نظر متخصصـــین مایاها معتقد بودند زمـــان نـــیز همچون ستاره‌ها در دوره‌هایی تکرار میشـود که موسـوم است به «دوره‌های گاهشـمار » و میتـوان از این دوره‌ها برای پیش بینی رخدادهای اینده استفاده کرد ...

یکی از این دوره‌هـای گاهشـماری یعـنی همـان » تقـویم مایاها » به مـــدت 5125 ســـال ادامه داشت و در 21 دسامبر سال 2012 به پایان رسید ...اما چرا؟ چرا مایاها این تــاریخ را انتخــاب کردنــد؟ همینجــوری؟ چــرا فکر میکردند تحولاتی در راه و اتفاق میافته؟ ایا منظورشــان اتفاقات و پیش بینی‌های نجومی بوده؟ خب امروز ما نیز میتــوانیم همچین کــاری نــیز انجــام دهیم اما انها چگونه قادر بودند اونم چند هزار سال پیش !

مایاها نه تنها میدانســتند مرکز راه شــیری کجاست بلکه اینم میدونستند که عرض این سیاه چاله یک ســال نــوری است !!!! و ان را هم » شکاف بـزرگ » نامگـذاری کـرده بودند.. مایاها معتقد بودند که این کانـــال تولد جهـــان هست!! و همه چیز از همین کانال تولد جهان امده! و در

21 دسامبر 2012 زمین خورشید و همین کانال تولد {یا شکاف سیاه} همه قرار است در یک راستا قرار گیرند و این پدیده هر 26000 سال یکبار اتفـاق میافتد ...ایا این واقعیت که گاهشـمار بلند مایاها در چـنین روز نـادری با یک همراستایی کهکشانی راه شیری به پایـان رسـید یک تصادف است؟ انها چگونه این علم را داشتند؟ از کجا ؟

مایاها معتقد بـــــودن این دانش عظیم را از خـــــدایان اسـمانی گرفته بودند ایا این خـدایان همـان فرازمینی‌ها بودند؟ چه توضیح منطقی دیگری غیر از این میتوان داد؟ جواب +

طبق گفته خـــود مایاها این داشن چـــیزی نبـــوده که خودشـــون بدست بیاورند بلکه هـــدیه‌ای از ســـمت خدایانشان بـوده هـدیه‌ای از جنس علم ...علم واحد پـول رایج هســتی میباشد ...خب اگر اینگونه باشد چــرا ســال 2012؟ چه ویـــژگی خاصی در این تـــاریخ و به بعـــدش موجوده؟ محققان رد پایی در شهر باستانی » تورتگرو « در مکزیک یافتند ...ســندی با کنــار هم چیــدن لوحه‌هــای باســتانی هــیروگلیفی به دست امد و معــروف است به «لوحه‌ی شماره شش » و این تنها سند واضحی است که با گاهشــمار مایــایی در ارتباطه ...نصف این نوشــتار در تـــــــورتگرو از بین رفته و همه معتقدند که انچه در ان نوشته شده به همان 9 خدایی اشاره دارد که گفته شده در این تـاریخ به زمین بـاز خواهند گشت اما به خـاطر از بین رفتن بخشی از این لوحه یک سری مفاهیم تلـویحی نیز مطرح شده.

در 24 نوامبر سال 2011 انستیتوی ملی باستان شناسی و تاریخ مکزیک خبر وجود دومین قطعه این اثر باســتانی

را به دنیا اعلام کردند ...یک خشت خـــــام و خشک که در شهر باستانی مایایی «کامـال کـالکو » کشف شد حـاوی نوشتاری بود که خیلی‌ها بر این باورند ربط به تــاریخ 21 دسامبر 2012 دارد.. روی ان تاریخ پایان تقـویم نوشـته شده به صورت هیروگلیف و نماد همـان 2012 را نشـان میدهد ...نوشـــته روی این لــوح اســرار امــیز روی وجه داخلی ان حک شـده و از انظـار پنهـان بـوده است! چـرا باید یک تاریخ دقیق با این همه پیچیدگی تقویمشان روی یک تیکه لــوح اجــری مانند حک کنند بعد اون رو پشت رو کنند و در دیوار کار بزارند..هر کسی باعث خلق این لـوح بوده نمیخواسته عمومیش کنند چرا باید پنهان بمانـد؟ ایا برای جلوگیری از اضطراب عمـومی بـوده؟ ایا این تـاریخ شــروع تحــولات اســت؟ شــروع اتفــاقت نــاگوار و بهم ریختگی یا رفتن به مرحله بعـــدی؟ میتونه معـــنی جابه جایی قطبین باشد یا فعالیت‌های شـدید زمین شناسی یا برخوردهای کیهانی یا ...

یا مایاها با ان تقویم پیچیده خود سعی در هشدار چــیزی را داشتند؟ ایا تنها قومی بودند که دست به این کار زدند ؟

21 دسامبر 2012 خیلی‌ها به اشتباه برداشت پایان دنیا را داشـــتند هر چند گاهشـــمار مایاها پایـــان یک دوره را محسوب کرده بود و ورود به دوره‌ای جدید ...بیش از سه هزار سـال قبل از وجـود امـدن تمـدن مایاها منشا اغـاز تقویمشــان بــوده !! چــرا باید از روز 13 اگوست 3114 پیش از میلاد شــروع بشـــه؟ هنـــوز این مســـاله نـــوعی معماست هیچ مایــایی در ان زمــان نبــوده پس چــرا باید

شروع تقویمشان را زمانی محسـوب کنند که اصلا وجـود نداشتند خودشان ؟!!

احتمال زیـاد این مسـاله به یک موضـوع نجـومی مربـوط میشود بعضی از محققان اشـاره دارند شـاید اتفـاقی در ان تاریخ افتاده خواسـته‌اند تـاریخ شـروع تقویمشـان ان روز باشه اما چطور اطلاع داشتند؟ در ان دوره یعنی سه هـزار سـال پیش از ان شـهاب سـنگی در اتـریش اروپا سقوط و تا سالها اسمان را سیاه شده بوده و این همان زمانیست که اتفاقا شروع تقویم مایاها محسوب میشه !

دانشـمندان دانشـگاه پرینسـتون وهـاروارد میگویند یک فاجعه عظیم جهانی ...یک انجمـاد عظیم در زمین اتفـاق افتاده انهم درست شـروع این گاهشـمار اما نه در طـول دهها هزار یا صدها هزار سال بلکه ظـرف چند هفته و یا چند روز..واقعا اینطـور بـوده و غافلگیرانه بـوده ...بر اساس گفته مایاها ما در پایان عصر پنجم هسـتیم که 21 دسـامبر 2012 تمـوم شد که قبل از ما چهـار فاجعه جهانی به وجود امده و هر کدام با ویرانی‌هـای عظیم در زمین همراه بوده !!!

چه رازی در تـاریخ بـوده که به دست فراموشی سـپرده شده ؟

علم زمان مصری‌ها در هرم بزرگ جـیزه به ما میگوید که یک سری بلایا در رابطه با سیل از اواخر 2004 تا 2006 اتفـاق میوفته ...سـونامی اسـیا رو داشـتیم که 250000 نفر کشته شدند !! طوفان کاترینا رو داشتیم

علاوه بر تشـابهات پیش بینیهـای مصـری و مایـایی محققین متوجه رابطه‌ای بین روز رسـتاخیز سـرخ

پوستان » هوپی » در جنوب غربی امریکا شـده‌اند..قبیله هوپی‌ها معتقدند ما در پایـان دوره عصر بشـری هسـتیم که البته تمـــــــــوم شد و این دوران پاکســـــــــازی میباشد..هوپی‌ها معتقد بودند اگر صـلح و ارامشی نباشد و مردم نتونن با هم در کنار هم زنـدگی کنند یک ویـرانی عظیم از راه میرسد..

در هند ...نسخه نجومی خطی باستانی بودایی و هندو به نام » سـوریا سـیدانتا » میگوید که نـوع بشر به زودی به پایــان » کلی یوگا » یا پایــان عصر بشر میرسد !! کـالی الهه مـــردی است که در متـــون ماهاباهارتها به روز اخر اشاره کـرده به دورانی از اشـوبی عظیم و نـامنظمی در روی زمین و کشـتار ...یک جـورایی میشه گفت شـاید ما در ان دوره هستیم با شواهد موجود

حـــتی انجیل مقـــدس نـــیز با جزئیـــاتی دقیق از فاجعه وحشتناکی خبر میدهد ...جایی که گفته میشه یهودیها به سرزمین مادریشان و موعودشان میرسند تا تبدیل به یک ملت بزرگ شوند و بالخره هم مدعی معبـدی خواهند شد که همون بیت المقدس هست

این معبد تصـرف خواهد شد و به شـکل اولیه‌ای که بـوده درست خواهد شد این همـون جاییست که مـدعی شـدند عیسی مســـیخ در واقع برمیگـــرده اون هم پیش از روز رسـتاخیز {دوسـتان مسـاله دیـنی رو توجه نکنند هـدف بررسی وگرنه دوره وحوشت و تعصب گـــرایی گذشـــته} رستاخیز و بازگشت خدایان و بالاهـای بـزرگ یک بـاوری جهانیست هر جا هر تمـــدنی هر متـــونی رو بنگـــریم به طرقی از این مساله یاد شده !!

ماشین زمان

علم این را کشف کــرد که آثــار تصــنعی و رابطه آن با امــپراطوری پیشــرفته باســتان از 15000 الی 50000 ســال پیش وجـود داشـت، اینها چه کسـانی بودنـد؟ آن‌ها نسبت به سیستم دور ستاره‌ای چقـدر دور بودنـد؟ تمـام این سوالات شاید برای عده‌ای خیلی سخت بـرای به کـار بــردن باشد. بنشــینید و با خــود به آتلانــتیوم فکر کنید و نظر خود را بدهید.

تمدن 6500 ساله سـومریان نوشـتن را اخـتراع کـرد که الفبای آن شامل صدها حرف بود. آن‌ها به منظور اضافه کردن تصویربه مدارک خود مهرهای استوانه‌ای را اختراع کردند. تئوری‌هــای زیــادی در مــورد نحــوه ســاخت این مهرهای استوانه‌ای میباشد، اما کسی واقعا نمی‌داند.

دهها هزار مهر بوسیله باستان شناسان طی 125 ســال اخیر پیدا شده که آن‌ها را از موزه‌های لندن و بغداد جمع آوری کردند. بســیاری از این لوحهــای باســتانی دانش باورنکردنی را از قبیل وجـود حیـات در تمـام سـیاره‌های منظومه شمسی آشکار می‌سازد که وضعیت و حتی رنگ آن‌ها وابسته به خورشید است.

سـومر این دانش پیشـرفته را مـدیون آنونـاکی (خـدایان سـومریان که از بهشت آمـده اند). این لوحهـای سـفالی امــروزه به عنــوان وثــائقی در عملیــات ســری ملی که ممکن است منجر به تولید یک ماشین زمان واقعی شــود است.

دکتر بـوریش میکروبیلوژیسـتی که داسـتان فـوق العـاده جالبی را در مورد درگیری خود در عملیات فوق سری که از سری هم سری‌تر بود سـاخت. حـال یک مـامور گـردن کلفت میخواهد که همه چیزهـایی که میداند را بگویـد، او در واقع چیزهای زیادی میداند. اگر بوریش داسـتان خـود را بســازد، آنــوقت ما شــاهد یک "ژول ورن" مــدرن هسـتیم. بـوریش ادعا داشت که گـروهی از دانشـمندان اطلاعاتی را که در مورد مهر استوانه‌ای سومر پیدا کرده بودند را بــرای طــرح و ســاخت دوبــاره دســتگاه "استارگیت" استفاده کنند. (استارگیت: فیلمی در مـورد بیگانه‌ها که در سال 1994 به کارگردانی "رولند امریچ" و بازیگری "کورت راسل" ساخته شد)

این دســتگاه میتوانست به طــور مســلم و دقیق جــای سوراخهای کرم خـورده و کیسه‌های حمل بـار و مهمـات را بر روی آن‌ها به منظور تبادل اطلاعـات به مسـافتهای دور به دور دنیا مشـخص کند. این دسـتگاه از یک بشـکه مهر و موم شده به قطر 18اینچ و طول 6فـوت پر شـده از گاز آرگون یا گاز دیگری است استفاده میکند.

تعدادی الکترومگنت بشکه را احاطه کـرده و هنگـامی که نـیرو به داخل مگنتها به نوسـان در می‌آیـد، سـوراخهای کرم خورده را پیدا کرده، مثل گـرفتن کانـال رادیـویی در رادیو، این پروژه در عملیات سری به آئینه معروف است.

چیزی که دانشـمندان بر طبق گفته‌هـای دکـتر بـوریش با سرعت به آن رسـیدند این بـود که این دسـتگاه چنـدکاره بــود. او میخواست بوســیله تغیــیرات در تنظیم نــیرو و تنظیمــات بشــکه تصــاویر تولید کند. او مصــمم بــود که

تصاویری از وقایع و اتفاقاتی که در آینــده بر روی زمین خواهد افتاد را به تصویر بکشد.

آئینه سالها استفاده میشده و هوشیاری محققان نسـبت به افـرادی که از آینـده دور ما هسـتند را معـرفی میکند. دکـتر بـوریش مفصل شـرح داد که چطـور دو جامعه یکی 47000ســال و دیگــری 52000ســال در آینــده از لحــاظ دیـدار بواسـطه افـراد خاصی در دو فـریم زمـانی به حد اعلی خواهند رسید.

اگرچه حــتی ما که بیننــده آینــده هســتیم، به این نتیجه رسیدیم که باید مختلفتر از چیزی که الان هستیم باشیم، حتی در حرکت کردن در عظمت کهکشانمان.

پس از سالها اسـتفاده، بـرای محققـان نـامعلوم بـود که اسـتفاده از این دسـتگاه یک دگرگـونی در خط زمـان ما است و حقیقت ما در جنبش بود زیـرا که مشـاهده آینـده در اینجا و در همین لحظه دارد اثر خـــود را میگـــذارد. اساسا یک لـوپ بی‌نهـایت در حـال تشـکیل شـدن بـود. وقتی که ما آینده را مشاهده میکنیم میتـوانیم تغیـیراتی در زمان خود به روشهای زیادی انجـام دهیم که در آینـده اثر میگذارد. سرانجام این لوپ یک لوپ بسـته خواهد شد و همه چـــــیز بارها و بارها تکـــــرار خواهد شد. طبق گفته‌های دکتر بوریش، این دستگاه بی‌مصرف شده زیــرا ترس از این است که شاید این دستگاه به طـریقی به رخ دادن وقایع در سالهای آینده کمک کند.

این آئینه رخ دادن یک عـــذاب شـــدید و دردنـــاک را که میتواند میان سالهای 2012 و 2016 باشد را پیش بینی کرد.

آئینه فقط آینده امکانپـذیر را میسر میکنـد، بـاز میگـوئیم که دیـــــدن آینـــــده میتواند آن را تغییردهد پس آن‌ها درصدهایی از امکانپذیری را به وقایع میدهند.

عـــذاب آینـــده درصد پـــایینی از امکانپـــذیزی را به علت مداخله و نفــوذ ما و نسل آینــده را دارد. دکــتر بــوریش حـــداقل اعتقـــاد داشت که شـــاید آن‌ها غضب و مـــدت عذابهای آینده را به حداقل برساند.

غــیر فعــال کــردن آئینه بخشی از این نفــوذ بــود و همه موافق بودند که آن را تا زمان سپری شدن این مصــیبتها و بلاها فعـــال نکنند. اگر هر کـــدام از این حرفها درست باشد پس چرا دکتر دان میخواست این حکایت وحشــتناک را بسراید؟

او بنظر میرســید که یک روحـــانی و یک مســیحی نمونه باشد و میگویند که به او دســتور داده شــده بــود که این اطلاعات را به بالا دستهای خود ببرد. این آشکارسازی‌ها در تمـــام دفـــاتر تجسس و تحقیق طی ســـالهای درازی پخش شدند. حدسهایی که جنگ عراق یک سرپوش بــرای اکتســاب و بازیــافت صــنایع مصــنوعی باســتان بــود که میخواست در پروژه آئینه کمکی داشته باشد.

موزه عراق به غــارت رفت و هنــوز قطعه‌هــایی از مــوزه مفقود هستند.

مدارک و اطلاعات قابل توجهی از آئینه جمع آوری شــده که در انجمن کشورمان(کشور نویسنده) به صورت جــدی گرفته شده.

مقادیر بزرگی از تابوتهای پلاستیکی در سرتاسر کشور پیدا شده. یک میلیون تابوت در فاصله 10مایلی فرودگاه آتلانتا قرار گرفته‌اند که نزدیک مسیرهای اصلی قطار هستند. این تابوتها توسط سازمان امنیت قومی و مرکز کنترل بیماریهای کشور خریداری شد. محققین آماتور مراکز بازداشت بزرگی را درست نزدیک ریلهای آهن پیدا کردند. فیلمهای گرفته شده از این ساختمانها در منطقه‌ای بسیار بزرگ و آشکارا حفاظت شده با حصار خاردار با ارتفاع 20فوت را نشان میدهد.

بدون درنظر گرفتن مقدمه‌ای برای این آماده سازی عظیم، به نظر راحت و آسان میرسید که ببینیم این ساختمانها در نهایت در شرایط آشفته و پتانسیلی از روی عناد و بدخواهی استفاده خواهد شد، البته در صورتی اوضاع خیلی بد شود.

کتاب آشکارا سازی(12،6)ـ به موقعی اشاره میکند که ستاره‌ها به زمین برخورد کرده و همانند مشعلی آتش گرفته، هر کوه و جزیره‌ای از جای خود تکان خورده و پادشاهان زمین، دولتمندان، فرماندگان و دانشمندان خود را در غارهایی درون زمین و داخل صخره‌های کوهها به هنگام فرا رسیدن روز خشم پنهان میکنند.

دکتر بوریش و دیگران بیان کردند که پایگاه‌های بزرگ زیر زمینی طی 20سال اخیر در سرتاسر آمریکا با تمام وسائل لازم برای زندگی در آن‌ها ساخته شده است. طی این فاش سازی‌ها این ساختمانها دیگر نمیتواند آن کمکی که انتظار میرفت باشند. آیا آنوناکی باستان این ساختمانها را به منظور ساخت ماشین زمان ترک کرده؟

آیا برخی از دانشمندان نترس و بی‌بـاک درگـیر اسـتفاده از دستگاهی شده‌اند که بتواند زمان و فضا را شکافته؟

در زنجیره آتلانتیوم جواب "بله" است

آیا ما میتوانیم به عنوان یک جامعه آزمایشات یک دستگاه بیگانه که پتانســیل متلاشی کــردن دنیا را دارد را اثبــات کنیم؟

تقریبا نمیتوان این کار را انجـام داد، به همین دلیل است که برخی از دانشمندان حیرت زده باید در محیطی کــاملا ســری به فعــالیت خــود بپردازند زیــرا آن‌ها می‌دانند که خشمی در کار است.

بهترین قسمت این اتفاقات ناگهانی این است که تمامی بشر از صورت زمین پــاک خواهند شــد، درست مثل بقیه ما.

محدوده توانایی و قدرت شیطان و جن چیست؟

محدوده توانـایی و قـدرت شـیطان و جن چیست و تا چه اندازه‌ای می‌توانند برای انسان‌ها مزاحمت ایجاد کنند؟

پاسخ اجمالی

واژه شیطان و جن بارها و در موارد متعدد در قـرآن ذکر شده است و سوره‌ای به نام جن نازل گردیده است.

شـیطان اسم عـام (اسم جنس) است که به هر موجـود موذی و منحرف کننده و سرکش، خواه انسـان باشد و یا غیر انسـان، اطلاق می‌شـود، و ابلیس اسم خـاص (علم) است و نـام آن شـیطانی است که آدم را فـریب داد و اکنون هم با لشکر خود در کمین آدمی است.

جن در لغت به معنـای پوشـیدگی و پنهـانی است و بر موجودی اطلاق می‌شود که از آتش آفریـده شـده، مـادی است و دارای روح و بدن می‌باشد. این موجـود، مکلف و مسئول است و می‌تواند مؤمن یا کافر و یا... باشد.

برخی افکارشـان پر از تصـورات و اوهـام و داسـتان‌های اغراق‌آمـیز دربـاره جن است و همه را بـاور دارند و در مقابل گـروهی به کلی منکر وجـود جن هسـتند و حـتی قضـایای واقعی را نـیز اسـطوره و خـرافه‌ای بیش نمی‌دانند.

از آیات و روایات اسـلامی اسـتفاده می‌شـود که جنیـان، موجوداتی قدرتمند هسـتند. به عنـوان نمونـه؛ در سـوره نمـل، آیه 39 اشـاره می‌شـود که حضـرت سـلیمان(ع) ادعـای عفـریت جـنی را تکـذیب نکـرده اسـت، لیکن باید

توجه داشت وجـود چـنین مطـالبی بـاعث نمی‌شـود که افرادی ادعا کنند، جنیـان بر همه کارها توانمندند و حـتی جریان‌های شـرک آلـود را بپذیرنـد؛ زیـرا بـدون اذن الهی هیچ موجودی نمی‌تواند منشأ اثر باشد، از این‌رو؛ قــدرت شــیطان بر اضــلال و گمــراهی فقط شــامل کســانی می‌شود که از دایره بندگی و توحید بـیرون رفته و تمایل به شیطان و القائات او پیـدا کننـد؛ چنانچه خـود شـیطان گفته: من بر بندگان مخلص خدا تسلطی نــدارم (فبعزتک لاغوینّهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین). افـزون بر این قــدرت شــیطان بر انســان در محــدوده وسوسه و القائــات است و هرگز ســبب ســلب اختیــار از انســان نیست؛ زیرا تجرد شیطان، تجرد مثـالی و خیـالی است و به مرحله مخلصان که مقام عقلی و شـامخ انسـان کامل اســت، راه نــدارد. بله اطــاعت از نفس امــاره زمینه را برای تسلط و نفوذ شیطان فراهم می‌سـازد و به تـدریج انسان را در دام شیطان قرار داده و به ضلالت و تبــاهی می‌کشــــاند و تنها راه نجـــات از وسوسه و القائـــات و انحرافــات، توجه به خــدا و خضــوع در درگــاه ربــوبی می‌باشد؛ خداوند متعال می‌فرماید: «ان عبــادی لیس لک علیهم سلطان».

پاسخ تفصیلی

ابتدا به بررسی واژه‌های شیطان و جن و ارتباط مفهوم شیطان و جن و حدود تسلط شیطان می‌پردازیم:

مفهوم واژه شیطان و جن

«شـیطان» به معنـای دور شـده و متمـرّد می‌باشد. این کلمه به صورت مفـرد هفتـاد و یک بـار و به صـورت جمع (شیاطین) هیجده بار در قرآن مجید آمده است.

معنـای لغـوی: به عقیـده طبرسی و راغب و ابن اثـیر و دیگران «نون» شیطان، اصلی و جـزو کلمه اسـت؛ یعـنی از ماده «شـطن یشـطن» می‌باشد. «شـطن»؛ به معنـای دور شدن است (شطن عنه ای بَعُد) بنابراین، شـیطان به معنـای دور شـده از خـیر است.[1]ـ از آیـات و روایـات استفاده می‌شود که شیطان از جنّیان است.[2]

باید توجه داشت که شـیطان اسم عـام (اسم جنس) است، در حالی که «ابلیس» اسم خاص (علم) می‌باشد و به عبارت دیگر؛ شـیطان به هر موجـود مـوذی و منحـرف کننده و طاغی و سرکش، خواه انسانی یا غـیر انسـانی، می‌گویند و ابلیس نام آن شیطانی است که آدم را فریب داد و اکنـون هم با لشـکر و جنـود خـود در کمین آدمیـان است.[3]

واژه جن: این کلمه بیست و دو بـار در قـرآن مجید آمـده است. «جن» در لغت به معنای پوشیدگی و پنهـانی است و از آتش[4]ـ و یا آمیخته‌ای از آتش[5]ـ آفریـده شـده است. جن در عرف قرآن موجودی است با شعور و اراده که به اقتضای طبیعتش از حـواس بشر پوشـیده می‌باشد و در شـرایط عـادی، قابل درک حسی نیست. او مانند انسـان، مکلف است و در آخـرت برانگیخته می‌شـود. او می‌تواند مطیع یا عاصی، مؤمن یا مشرک و... باشد.[6]

ملاصدرا ماهیت جن را این‌گونه توصـیف می‌کند: «جن را وجـودی در این جهـان حس، و وجـودی در جهـان غیب و

تمثیل (عـالم مثـال) است. اما وجودشـان در این جهـان، همان‌گونه که بیــان شد هیچ جســمی که آن‌را نــوعی از لطافت و اعتدال باشد نیست جز آن‌که را روحی در خــور آن، و نفسی که از مبدأ فعـال بر آن افاضه شـده اسـت، می‌باشد و ممکن است که علت ظهور و صـورت پنهـانی (جنّی) در بــرخی از اوقــات، آن باشد که آنــان بــدن‌های لطیفی دارند که در لطــافت و نــرمی متوسط بــوده و پـذیرای جـدایی و گـرد آمـدن است و چـون گـرد آمـده و متکاثف شده قوام آن ستبر شده و مشـاهده می‌گـردد. و چون جدا گشت، قوامش نازک و جسمش لطیف گشـته و از دیدگان پنهان می‌گردد؛ مانند هوا که چون تکاثف یافته و به صــورت ابر در آمد مشــاهده می‌گــردد و چــون به لطافت خود بازگشت دیده نمی‌گـردد...».[7]ـ جن همانند انسـان دارای روح و بـدن است و دارای شـعور و اراده و حــرکت می‌باشد. بــرخی از آن‌ها مــرد و بــرخی دیگر زن هستند، تولید مثل می‌کنند و مکلف و مسئول می‌باشــند. در زندگی آنان مرگ و زنـدگی جریـان دارد و از ایمـان و کفر برخوردار می‌باشند.

ارتباط مفهوم جن و شیطان

شیطان در معنـای اصـلی گویا مفهـوم وصـفی دارد و به معنای «شریر» است. در قـرآن عزیـز، شـیطان به همین معنا استعمال شده است، اما گاهی در مورد خــود ابلیس و گــاه با معنــای عــام در مــورد هر موجــود شــریری که شرارت در او «ملکه راسخ» گردیــده، به کــار رفته است. حتی در قرآن تصریح شده که ممکن است شیطان از جن یا از انس باشد.[8]

در میــان شــیاطین جن فــرد ممتــازی وجــود دارد که در شــیطنت مقــام عــالی دارد و او ابلیس است. در مــورد ابلیس در قــرآن مبــاحث زیــادی وجــود دارد و از جمله به جن بودن او تصریح شده است.[9]

حدود تسلط شیطان

در کیش ثنویت ایران قدیم اهریمن خالق مطلق بدی‌ها و شرور و آفات و موجودات زیان‌آور از قبیل مار، عقرب و غــیره است. ممکن است بعضی خیــال کنند شــیطان در قرآن و اسلام مرادف اهــریمن در عقیــده ایــران باســتان است. ولی این اشتباه محض است شیطان و جن نقشی در کــار خلقت ندارند. خــالق تمــام اشــیا خداوند است و کسی جز خدا در کار خلقت و تدبیر آن اســتقلالی نــدارد؛ قرآن در ذم و ردّ چــنین افکــار باطل فرمــوده: «و جعلــوا لله شرکاء الجن و خلقهم و خرقوا له بــنین و بنــاتٍ بغــیر علم سبحانه و تعالی عما یصفون».[10]

حدود تسلط شیاطین وسوسه قبلی و دعوت[11] و بهتر نمایاندن بدی‌ها و بالعکس است و جز این تسلطی ندارند و کسی را به انجــام کــاری مجبــور نمی‌کنند و در قــرآن مجید هر چه در مورد کار آن‌ها گفته شده، به همین اصل بر می‌گردد.[12]

البته هم فرشتگان و هم جنیان، سهمی از قدرت دارند و بر انسان نازل می‌شــوند. تــنزل فرشــتگان اختصاصی به حالت احتضار ندارد، بلکه در غیر حالت احتضار اگر کسی «الله» بگوید و روی گفته خود ایستادگی کنــد، فرشــتگان بر او نازل می‌شــوند.[13]ـ جن نــیز دارای محــدوده‌ای از قــدرت است. از جمله می‌تواند با ســرعت زیــاد کارهــای

خارق العاده انجـام دهد. جن گرچه از نظر قـدرت فکـری ضــعیف است ولی قــدرت تحــریکی او زیــاد اســت، او می‌تواند بــار ســنگینی را در کمــترین زمــان جابه‌جا کند. درک او، درکی عقلی و قــوی نیست و حــداکثر خیــالی و وهمی است و از آیــات قــرآن مــادی بــودن جن (مانند انسان) استفاده می‌شود. در داستان حضرت سلیمان(ع) وقتی عفریــتی از جن مــدعی می‌شــود که می‌تواند تخت بلقیس را به نزد ســلیمان آورد پیش از آن‌که از مجلسش برخیزد،[14]ـ حضرت سلیمان آن جن را تکذیب نمی‌کنـد؛ اگر چه در قــرآن نیامــده است که آن جن تخت را آورد.[15]ــ جن و شــیاطین جن ممکن است کارهــایی؛ مانند: گوش فرادادن به قرآن و... نیز انجام دهند.

راه نفوذ شیطان

شیطان از جهت‌های گوناگون به انســان تهــاجم می‌کنـد، گاهی از پیش رو و گاهی از پشت سر و زمانی از راست و زمــانی هم از چپ «ثمّ لآتینهم من بین ایــدیهم و من خلفهم و عن أیمانهم و عن شمائلهم».[16]

مهم‌ترین تسلط پس از تهاجم و نزدیک شـدن به انســان، تصــرف در اندیشه و خیــال آدمی است.[17]ــ در واقع شیطان کمین‌گاه‌های متعـددی دارد که به بــرخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

1ر گاهی در حوزه تعبّد کمین می‌کند تا انســان را از تعبد خــارج ســازد، او می‌کوشد انســان اعمــالش را بر اســاس وحی انجام ندهد؛ بلکه به میل خود عمل کند و حال آن‌که در حوزه تعبد، انسان عبد خداست و تمام کارهای خود را بر اساس وحی الهی انجام می‌دهد.

2ر گاهی کمین‌گاه او حوزه تعقل است. کـاری می‌کند تا انسـان در مقـام فکر و اندیشـه، به جـای این‌که معـارف الهی را با برهـــان تحلیل کند و آن‌ها را با یقین بفهمد و بپذیرد، برهان نما را به جـای برهـان واقعی بنشـاند و از تعقل ناب محروم شود.

3ر گــاهی در حــوزه شــهود کمین می‌کنــد، حــوزه‌ای که انسان حقایق جهان ربوبی را آن‌گونه که هســت، با دل و بـــدون وســـاطت لفظ و مفهـــوم و اســـتدلال مشـــاهده می‌کند. شـــــیطان کمین می‌کند تا واقع را آن‌طـــــور که هست مشاهده نکند یا چنین راهی را انکــار کند. در واقع شـیطان نخست شـهود، آن‌گـاه اندیشه و سـپس عمل را منحرف می‌کند.[18]

از آیــات و روایــات معصــومان(ع) اســتفاده می‌شــود که شـیطان و جنـود او تنها بر کسـانی تسـلط و نفـوذ پیـدا می‌کنند که از مسیر بندگی خدا خــارج می‌شــوند و در اثر غفلت به خودپرســـتی و هواپرســـتی دچـــار می‌گردند و زمینه نفوذ شیطان را فــراهم می‌ســازند و گرنه بنــدگان صالح و مخلص خدا از کید و تسلط شیطان ایمن هســتند. چنان‌که در بـــرخی آیـــات خـــود شـــیطان به این واقعیت اعتراف نمـوده است: «قــال فبعزّتک لأغــوینّهم اجمعین، الّا عبـادک منهم المخلصـین».[19]ـ زیـرا تجـرّد شـیطان، تجرّد مثالی و خیالی است و از تجرد تام عقلی برخوردار نمی‌باشد. از این‌رو؛ به مرحله و مقـــام عقلی و شـــامخ انســـان کامل و مخلص راه نـــدارد و نمی‌تواند در قـــوه عاقله و عقل عملی او تـــأثیر بگـــذارد. او لایق هیچ‌یک از این دو مرحله نبـوده و در مـرحله‌ای پـایین‌تر قـرار دارد.

البته همیشه در کمین بوده و نسبت به انسان‌های کامل هم طمع دارد.

مردم عوام خرافات زیادی درباره جن ساخته‌اند که با عقل و منطق جور در نمی‌آید؛ مثلاً اگر یک ظرف آب داغ بریزید، آن‌ها خانه‌هایی را به آتش می‌کشند، موجودی موذی و پرآزارند، بدرفتار و کینه توز و... در حالی که اگر موضوع وجود جن از این خرافات پیراسته شود اصل مطلب کاملاً قابل قبول است؛ چرا که هیچ دلیلی بر انحصار موجودات زنده به آنچه ما می‌بینیم، نداریم بلکه موجودات غیر محسوس به مراتب بیشترند... در روایتی از پیامبر(ص) وارد شده که فرمود: «خلق الله الجن خمسه اصناف کالرّیح فی الهواء و صنف حیات و صنف عقارب، و صنف حشرات الارض و صنف کبنی آدم الحساب و العقاب».[20]

آن‌گونه که از نقل تاریخ و قضایا به نظر می‌رسد، از گذشته تا به امروز دل‌ها و تصورات بسیاری از مردم از توهمات و داستان‌های مربوط به جن پر بوده، به طوری که گروهی به کلی منکر آن هستند و خرافه‌ای بیش نمی‌دانند و از جانب دیگر، برخی افکارشان از تصورات و خاطرات و داستان‌های اغراق‌آمیز جن پرشده است و می‌توان گفت که هر دو گروه راه افراط را پیش گرفته‌اند. دین مبین اسلام حقیقت آن‌را ثابت می‌داند و تصورات واهی را در مورد جن تصحیح می‌کند و اوهام و خرافات را از افکار و دل‌ها می‌زداید و دل‌ها را از سلطه توهمات آزاد می‌گرداند. از این‌رو؛ سوره‌ای را در قرآن به بیان ویژگی‌های آن اختصاص داده است.[21]

یـادآوری این نکته ضـروری است که: در نظـام هسـتی، وجـود تمـام اشـیا خـواه فرشـته، جن و انسـان و سـایر موجودات محسوس و غـیر محسـوس از ناحیه خداست و تنها مـؤثریت آن‌ها هم به اذن الهی بـوده و محـدوده‌ای معین دارد.

خداوند همواره در کلام نورانی قـرآن مجید متـذکر شـده که به اسباب مادی و غیر مادی استقلالی ندارند، حیات و مرگ، سـود و زیـان و... همه در ید قـدرت خداست و باید در تمام حـالات به یـاد او بـود و به او توکل نمـود و به او پناه برد که در این صورت هیچ موجودی نمی‌تواند آسیبی برساند: «ا... و لیس بضارّهم شیئاً الا بـاذن الله»[22]ـ و دربـــاره شـــیاطین جن و انس هم هشـــدار داده است و فرمـوده: مبـادا به سـوی آن‌ها تمایل پیـدا کنید شـیطان دشمن خدا و دشمن آشکار شماست و خود شیطان قسم خورده که انسان‌ها را گمراه کند. البته قدرت شیطان در محـدوده وسوسه و القائـات اوست و هرگز سـبب سـلب اختیار از انسـان نیست. بله محـور اندیشه‌های شـیطانی نفس امـاره اسـت، در واقع نفس امـاره به منزله عامل نفوذی برای شیطان محسوب می‌شـود: «و ما انسـان را آفریـــــده‌ایم و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کنـــد، و ما از شـــاهرگ (او) به او نزدیک‌تـــریم».[23] همان‌گونه که خداوند تبـــارک و تعـــالی می‌فرماید: «در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست مگر کسـانی از گمراهان که تو را پیروی می‌کنند».[24]

منابعی برای مطالعه:

شـبلی، بـدر الـدین بن عبدالله، غـرایب و عجـایب الجن، ترجمه و تحقیق و تعلیق از: ابراهیم محمد الجمل.

رجالی، علیرضا، جن و شیطان، تهران، نشر نبوغ.

اعـداد زاربن شـاه زالـدین، الجن فی الکتـاب و السّـنه، بیروت، 1996م.

مهنّا، عبدالامیر علی، الجن فی القرآن و السنه، بـیروت، چاپ 1992م.

رفاعی، عبدالرحمن محمـد، الجن بین الاشـارات القرانیه و علم الفیزیاء، چاپ 1997م.

[1]. قرشـی، سـید علی اکـبر، قـاموس قـرآن، واژه «شطن».

[2]. کهف، 51: «فسجدوا الا ابلیس کان من الجن».

[3]. مکـارم شـیرازی، ناصـر، تفسـیر نمونـه، ج 29، ص 192

[4]. حجـر، 27: «و الجـانَّ خلقنـاه من قبـلُ من نارالسـموم»؛ و جـان را از پیش، از آتش زهـرآگین آفریدیم.

[5]. رحمن، 15: «و خلق الجان من مارج من نار»؛ و جن را از آمیخته‌ای از آتش آفریدیم.

[6]. قاموس قرآن، واژه «جن».

[7]. عباسی، ابراهیم، داستان‌های شـگفت دربـاره جن، ص 25

[8]. انعام، 112

[9]. کهف، 50؛ ر. ک: مصباح یزدی، محمد تقی، معارف قرآن، ص ر298

[10]. انعام، ر100

[11]. ابراهیم، 22: «ماکان لی علیکم من سلطان الاّ ان دعوتک...»؛ هرچند کارهـای دیگـری هم در حیطه قـدرت شـیطان قـرار می‌گـیرد که از بـرخی آیـات اسـتفاده می‌شود؛ مانند: زینت دادن کارهـای بد در نظر انسـان‌ها، مشارکت در اموال و اولاد، وعده دادن، ایجـاد فراموشی در انسان و....

[12]. قاموس قرآن، واژه «شیطان».

[13]. فصلت، ر30

[14]. نمل، 30 – ر40

[15]. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی، ج 1، ص ر119

[16]. اعراف، ر17

[17]. تسنیم، ج 3، ص ر393

[18]. تفسیر موضوعی، ج 12، ص ر400

[19]. سوره ص، ر83

[20]. تفسیر نمونه، ج 29، ص 157؛ بحار الأنوار، ج 60، ص ر268

[21]. تفسیر فی ظلال القرآن، ج 6، ص 27 – ر28

[22]. مجادله، ر10

[23]. ق، ر16

[24]. حجر، ر42

مراحل آغازین آفرینش عالم از منظر تورات و بررسی آن در تطبیق با قرآن

مقدمه

در این مقاله، با بررسی تطبیقی «چگونگی مراحل آغازین آفرینش عالم هستی» که در قرآن کریم و عهد عتیق با نام مشترک «آسمان‌ها و زمین» یاد شده، وجوه اشتراکات و البته اختلافاتی بیان شده است.

بی‌شک یکی از علل اصلی وجود اشتراک بین محتوای تورات و قرآن این است که هر دو در وحی الهی ریشه دارند و از یک منبع نازل شده‌اند. قرآن نیز در آیاتی، یهودیان را به عمل‌کردن براساس کتاب خودشان فرا می‌خواند (مائده /43 و 66 و 68). با پذیرش منشأ مشترک قرآن و تورات، یعنی وحیانی‌بودن آن‌ها، در تفسیری تطبیقی، برای فهم بهتر، از آیات دو کتاب نیز بهره گرفته شده است.

در نوشتار حاضر «چگونگی مراحل آغازین خلقت آسمان‌ها و زمین» از منظر دو دین ابراهیمی، یعنی اسلام و یهود، با تکیه بر کتب مقدس این دو آئین بررسی شده است.

درخصوص آیات مربوط به آفرینش هستی، علمای مسلمان در تفاسیر خود، همچون سایر آیات، بدون محدودیت به بحث‌های مطوّل وارد شده‌اند و به‌طور مفصّل اظهارنظر کرده‌اند؛ اما درخصوص تورات، مسئله کمی متفاوت است. دانشمندان و احبار یهود از گذشته به دلیل علاقه‌نداشتن به تحقیق در علوم ماوراءالطبیعه،

از بحث در این خصــوص اجتنــاب کرده‌اند (کهن، 1350: 52).ــ آنــان تحقیق در بــرخی از علــوم را مــذموم می‌دانستند؛ تاجایی‌که برخی از آنان دراین‌بــاره گفته‌اند: «هــرکس دربــارۀ چهــار موضــوع بیندیشد و تحقیق کنــد، برای او بهتر بود به دنیا نمی‌آمد و آن چهار مورد عبارتند از: در بــالا چیســت، در پــایین چه خــبر اســت، قبل خلقت جهان چه بوده است و بعد انقراض عــالم چه خواهد شد» و این گفتــار تأییدشــدۀ علمــای یهــود قــرار گرفته است. مخــالفت با این‌گونه تحقیقــات ظــاهراً به دو دلیل عمــده بوده است. نخست، آن‌که علمای یهود معتقد بودند چــنین تحقیقــاتی بــرای ایمــان مــذهبی خطرنــاک است و بــاعث سســتی ایمــان می‌شــود. دوم، آن‌که آنــان احســاس می‌کردند مســائل این جهــان بــرای مشغول‌داشــتن ذهن انسان به اندازه کــافی زیــاد است و توجه به فرضــیه‌های مربوط به جهان غیرمادی، فکر انسان را از امــور واقعی بااهمیت زندگی، منحرف می‌سازد (کهن، 1350: 53). با وجود این، ظاهراً برخی از علمای یهود به‌صورت پنهــانی درخصوص اسرار آفرینش جهان براســاس کتــاب مقــدس تحقیق کرده‌اند و آن را به شــاگردان برگزیــده خــود آمــوزش داده‌انــد؛ اما نوشــته مــدوّنی از این تعلیمــات در دست نیست (کهن، 1350:ــ 52).ــ ازاین‌رو، تفاســیر و شروح اندکی از علمای یهود دربارۀ آیات مربوط به آغــاز آفرینش هستی باقی مانده است.

در تورات، آیات مربوط به آفرینش عــالم، در آغــاز کتــاب اول، یعــنی ســفر پیــدایش به‌صــورت پیوســته بیــان شــده است. بدین صورت که اولین آیه از تــورات با این عبــارت شــروع می‌شــود: در ابتــدا خداوند آســمان‌ها و زمین را آفرید (پیدایش، 1: 1). و در آیات بعدی چگونگی آفرینش

آســمان‌ها و زمین به‌طــور مفصّــل تشــریح می‌شــود (پیـدایش، 1:ـ 2-31 و 2:ـ 1-6).ـ درواقـع، آیـات بعـدی به‌صــورت پیوســته، آیه اول را شــرح و بسط می‌دهند (Skolnik, 2007, P. 5/276).ـ به همین دلیل در «عهد جدید» مسـائل مربـوط به آفـرینش عـالم مطـرح نشـده است و به همــان مســائل مطرح‌شــده در «عهد عــتیق» اکتفا شده است؛ اما در قرآن، آیـات مربـوط به آفـرینش هسـتی، به‌صـورت پراکنـده در سـوره‌های مختلفی بیـان شــده اســت؛ بنــابراین در این نوشــتار، روند ترتیــبی آفرینش را از ابتدا تا انجـام - از مبـاحث مربـوط به پیش از آفـرینش عـالم تا مسـائلی که مربـوط به پایـان کـار آفــرینش و اســتراحت خــدا است - براســاس گــزارش تــورات، مبنا قــرار داده شــده و با آنچه در قــرآن آمــده، مقایسه شده است.

از دیگر دلایل این روش آن است که در قرآن، از خلقــتی که در هرکدام از شش روز آفـرینش انجـام شـده اسـت، سخنی به‌صورت مفصّل و جـزئی به میـان نیامـده اسـت؛ اما در تـورات، بـرای هریک از روزهـای شش‌گانه خلقت، به‌صورت مفصّل و جزئی، مخلوقات خدا نـام بـرده شـده است و ذکر ترتیبی آفرینش اهمیت بالایی دارد.

ناگفته نماند روش کلی تــــورات در نقل قصــــص، ذکر جزئیات اسـت؛ اما هـدف قـرآن هـدایت بیـان شـده است (یونس/57)؛ بنـابراین، حتی‌الامکـان از ورود به جزئیـات بی‌فایــده خــودداری می‌کند. این مســئله در داســتان آفرینش هستی نیز مشهود است.

حــال پرسش اصــلی این است که به‌طــورکلی داســتان آفــرینش هســتی در تــورات و قــرآن چه شــباهت‌ها و

تمایزاتی با یکدیگر دارد و این دو کتاب، آغـاز آفـرینش را چگونه ترسیم می‌کنند. آیا مدت زمان خلقت، در دو کتاب یکسان است. ترتیب خلقت آسـمان و زمین چگونه است. تعـداد آسـمان‌ها و زمین طبق گـزارش دو کتـاب چگونه است. براسـاس دو کتـاب، پیش از آفـرینش آسـمان‌ها و زمین، جهان هستی چگونه بود و چه چیزی در ابتدا، خلق شـده است و به‌طـورکلی تا چه مـیزان گـزارش قـرآن از آفرینش هستی، مطابق نقل تورات است.

پیشینه

مسـلمانان از ابتـدا به دلایل مختلف به علـوم مربـوط به آفرینش به‌ویژه دانش نجـوم رغبت نشـان داده‌اند. شـاید از گذشـته تا به امـروز، مفسـران مسـلمان، بیشـترین مطالعات را دربارۀ آیاتِ مربوط به آفرینش هستی انجام داده‌اند. آنان در کتاب‌های تفسیری خود هرجا که به آیات خلقت می‌رسـیدند، همچـون سـایر آیـات قـرآن، بررسی تفسـیری می‌کردند و بـرخی نـیز در این رهگـذر، با دسـته‌بندی و اسـتعانت از روایـات، در تبـیین آیـات همّت گمارده‌اند. برخی از محـدّثان، همچـون علامه مجلسی در جلد چهـاردهم بحـارالانوار که به کتـاب السـماء و العـالم مشهور است با جمع‌آوری آیات و روایات متعدّد و متنـوّعِ مربـوط به آفـرینش هسـتی و سـپس بیـان مؤیّـداتی از سخنان حکماء، فلاسـفه و دانشـمندان ملل مختلف عصر خود، به نوعی در اثبـات عقاید اسـلامی گـام برداشـته‌اند (مجلسی، 1351: 1/6).

بـرخی از متفکـران معاصر شـیعه، در این خصـوص، تک‌نگاری‌هـای تخصصی را نگـارش کرده‌اند. عبـدالکریم بی‌آزار شـیرازی با تـألیف کتـاب گذشـته و آینـده جهـان،

آن‌چنان که خـود می‌گویـد، در پی اثبـات لـزوم اعتقـاد به جهـان واپسـین است و از این رهگـذر، آگـاهی نسـبت به گذشـــته جهـــان را ضـــروری دانســـته و با ذکر آخـــرین یافته‌های علوم تجربی عصر خـود و مقایسه آن با بـرخی آیات آفرینش، درصدد تثبیت عقاید اسلامی برآمـده است (بی‌آزار شیرازی، بی‌تا: 13). همچنین عبدالغنی الخطیب در کتـاب قـرآن و علم روز تلاش بسـیاری کـرد تا آیـات کیهان‌شناسی قرآن را با علوم تجربی مطرح‌شده تطبیق دهد (خطیب، 1362: 6). از میان محققان معاصر شیعه، محمدعلی رضایی اصفهانی در کتاب پژوهشی در اعجـاز علمی قــرآن پس از بیــان مهم‌تــرین نظریه‌هــای علمی درخصوص پیدایش جهان، نکات تفسیری و اســرار علمی آیــات را با ارائــۀ نظــرات مختلف بیــان کــرده است و درنهـایت هیچ‌کـدام از آراء را به‌صـورت قطعی نپذیرفته است. البته ایشـان آیـات مربـوط به آغـاز آفـرینش را با آخـرین نظریـۀ علـوم تجـربی، یعـنی «مهبانگ» هماهنگ دانسته و درصورت اثبـات قطعی آن، این مسـئله را یکی از مصــادیق اعجــاز علمی قــرآن به شــمار آورده است (رضــایی اصــفهانی، 1381: 1/94-105). درخصــوص تـورات نـیز جیمزهـاکس در قـاموس کتـاب مقـدس، ذیل عناوین «آفـرینش»، «آسـمان»، «زمین» و «روز»، آیـات ابتدایی کتاب مقدس را دربارۀ آغاز خلقت جهان بررسی کرده است (هاکس، 1377: 83-87 و 62-63 و 425-427 و 449). همچنین در تلمود که «تورات شـفاهی» نامیـده می‌شـود و تفسـیر خاخام‌هـای یهـودی بر تـورات اسـت، دیدگاه‌های علمای یهود دربارۀ آیات آفرینش آمـده است. «راب کُهِن» این دیـدگاه‌ها را به‌صـورت منقّحی در کتـاب گنجینه‌ای از تلمـود گـردآوری کـرده است (کُهن، 1350:

66-52).ـ همچـنین در دایره‌المعـارف جودائیکا مسـئلهٔ آفرینش جهان از منظر یهودیان براسـاس کتـاب مقـدس تشریح شده است (Skolnik, 2007, P. 5/255-258).

اما آنچه از مقایسه‌ها و تطبیق‌ها بین دو کتـاب یـافت می‌شود، صرفاً نقل و گزارش عبارات تورات، با کم‌ترین نقد و تحلیل است؛ برای نمونه، مؤلّف کتاب پژوهشی در اعجاز علمی قـرآن در بخش تاریخچـه، با آوردن گزارشی از تـورات، تمرکزِ اصـلی بحث را مقایسه قـرآن با نظریه‌هـایی از علـوم تجـربی قـرار می‌دهد (رضـایی اصفهانی، 1381: 110-115)؛ و یا در کتاب «آفرینش و انسـان» که شـاید بهـترین کتـاب موجـود در این زمینه باشـد، مختصـری از عبـارات تـورات در مسـئله آفـرینش جهان، بررسی شده و مولّف در ادامه، محتویات قـرآن و عهدین را مقایسه کرده و سپس، محور بحث را آفـرینش انسان و ویژگی‌های آن قرار داده است (جعفری، 1386: 22-29).ـ نوآوری مقالهٔ حاضر، تمرکزِ اصلی بحث را - به دلیل ذکر ترتیبی آفرینش - بر روی گزارش تـورات قـرار داده و آن را با آنچه از قـرآن در این زمینه بیـان شـده، مقایسه کـرده و از شـروح و تفاسـیر متعـدّد بر دو کتـاب نیز استفاده شده است.

1. آفرینش عالم از «عدم»:

ارسطو به ابدیت وجود ماده عقیـده داشت و آن را تعلیم می‌داد؛ ولی دانشـمندان یهـود مخـالفِ این نظر بودند و معتقد بودند که عـالم هسـتی از «هیچ» به وجـود آمـده و محصول قدرت خداوند یکتاست. آنـان معتقد بودند که ده چیز در نخستین روز خلقت آفریده شده است که عبارتند از: آسـمان، زمین، تَهو (תהו=tahou)، بَهو (בהו=

bahou)، روشنایی، تاریکی، باد، آب، مـدت روز و مـدت شب (Ginzberg, 1913, P. 8)ـ البته تـورات دربـارهٔ آفرینش عـالم از «عـدم» سـخنی را به‌صـراحت به میـان نیـاورده اسـت؛ اگرچه این مسـئله در بین علمـای یهـود امری مسلم شناخته می‌شود و آنـان همه‌چـیز را مخلـوق خـدا می‌دانند (کهن،1350:ـ 54-55)ـ شـاید این عقیـده مبتنی بر فعل «بَـرَ» (בראbara =)ـ عـبری باشد که در تورات تنها بـرای آفـرینش خـدا به‌کـار رفته است (سـفر پیدایش، 1:ـ 1)ـ و متضمّن معنای آفرینشِ از پیش نبـوده است و نوآوری به همراه دارد (ماسون، 1385: 156).

در قرآن نیز به‌صراحت سخنی از آفرینش عالم از «هیچ» و «عدم» به میان نیامده است. در بیشـتر آیـات قـرآن از فعل «خَلق» به معنای «آفریدن» برای آفرینش آسمان‌ها و زمین استفاده شده است (بقره/164ـ آل عمران/190-انعام/73ـ اعراف/54ـ توبه/36ـ یونس/3)؛ اما در برخی آیات، فعل‌های دیگری نیز برای بیان این آفـرینش به‌کـار رفته است. در دو آیه از واژه «بدیع» استفاده شده است (بقـره/117 – انعـام/101)ـ بـدیع از ریشه «بَـدَعَ» و به معنای آفرینشی است که بدون نمونه قبلی ایجاد شـود و نــوآوری در آن باشد (راغب اصــفهانی، 1412:ـ 110). همچنین در هشت مـورد از لفظ «فَطَـرَ» و مشـتقّات آن برای بیان آفرینش آسمان‌ها و زمین استفاده شده است (انعام/79)ـ از ابن عباس، یکی از مفسران متقدّم، نقل شده است که: من معنای «فاطِرُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض» را نمی‌دانسـتم تا این‌که به دو عــرب بادیه‌نشــین برخــورد کردم که با یکدیگر بر سر چاهی در حـال مناقشه بودنـد؛ یکی از آن‌ها گفت: «أنا فَطَرتُها» یعنی من آن را در ابتدا خلق کردم (طوسی، بی‌تا: 9/ 148).

اصل معنای لغوی فطر «شکافتن» است که در قرآن نیز به این معنی به‌کار رفته است: «تَکادُ السَّماواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ» (مریم/90)، نزدیک است آسمان به خاطر سخن آن‌ها شکافته شود. برخی نیز فطر را «خلق اختراعی و ابداعی» معنا کرده‌اند (طریحی، 1375: 3/ 438). بسیاری معتقدند که فطر به معنی پدیدآوردن از «عدم محض» است (قرطبی، 1364: 10/ 346؛ فیض کاشانی، 1415: 4/ 229؛ آلوسی، 1415: 7/ 218؛ طباطبایی، 1417: 10/ 299) و معنایش با «خلق» متفاوت است؛ زیرا خلق بدین معنی است که چند ماده را با هم جمع کنند و چیز جدیدی بسازند (طباطبایی،1417: 10/ 299)؛ بنابراین «فَاطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْض»، یعنی خداوند پرده عدم را شکافت و آفرینش را آغاز کرد (مکارم شیرازی، 1374: 16/ 219).

یک نکته کلّی این‌که در بین فلاسفه الهی، مراد از آفرینش جهان از «عدم» این نیست که عدم منشأ، اصلِ هستی، مادّه تشکیل‌دهنده و یا مبدأ قابلی آن باشد؛ بلکه منظور آن است که جهان نبوده و به وجود آمده است، بدون این‌که عدم و نیستی در این پیدایش، کوچک‌ترین دخالتی داشته باشد (مکارم شیرازی، 1377: 19). درواقع، خلق عالم از عدم، به معنای «لا مِن شیء» است؛ یعنی همهٔ مخلوقات خداوند به‌صورت کاملاً ابداعی و بدون الگوی از پیش موجود، خلق شده‌اند. برخی از مخلوقات نیز از عدم آفریده شده‌اند و ماده‌ای در امر خلقت آن‌ها در کار نبوده است (عرفانی، 1390) که ابتدای آفرینش هستی نیز چنین بوده است.

1. وجود زمین بی‌شکل و خالی و تاریکی فراگیر

در آیات ابتـدایی تـورات آمـده است: و زمین، بی‌شـکل و خالی بود و تاریکی بر روی سطحِ عمیقی بـود (پیـدایش، 1: 2). برای بیان ویژگی زمین، در متن عبری تورات، از دو واژه «تَهو»و «بَهو»اســـتفاده شـــده است. «تَهو» را معمـــولاً به «بی‌شـــکل» و «بـــایر» ترجمه می‌کنند و به معنی خط سبزی است که همـهٔ جهـان را احاطه کـرده و از آن «تاریکی» به وجود آمده است. «بَهو» را معمولاً به «خـــالی» و «تهی» ترجمه می‌کنند و به ســـنگ‌های لجن آلوده‌ای اشاره دارد که در ژرفناها فرو می‌رود و از آن‌ها «آب» تولید می‌شود. بنابراین «تَهو» یا همـان «تـاریکی» و «بَهو» که از آن «آب» تولید می‌شـود، دو عنصر اصـلی تشـکیل‌دهندهٔ عـالم هسـتند. بنا بر این آیـات، یهودیـان معتقدند تـــاریکی موجـــودی خلق‌شـــده است که پیش از روشـنایی آفریـده شـده است و به معـنی عدم‌روشـنایی نیست (کهن، 1350: 57). و ظاهراً این تاریکی فراگـیر چیزی جدا از نبود روز و یا نـور خورشـید اسـت؛ زیـرا در عبارات بعدی تورات، نوبت به خلقت شب و روز و اجرام سماوی ازجمله خورشید و ماه می‌رسد.

در قرآن برخلاف تورات، سخنی از وجود تـاریکی پیش از خلقت آسـمان‌ها و زمین نیسـت؛ بلکه تنها در یک مـورد، آن هم پس از بیـان خلقت آسـمان‌ها و زمین آمـده است که خداوند تاریکی‌ها و نـور را قـرار داد: الْحَمْـدُ لِلَّهِ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ (انعـام/ 1)، ستایش برای خداوندی که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و نور را قرار داد.

چـــون «جعل» در اینجا تنها یک مفعـــول دارد، به معـــنی «آفریدن» و «پدیدآوردن» است (فخر رازی، 1420: 12/

478).ـ همچـنین گفته شـده است «خَلَـقَ» زمـانی به‌کـار می‌رود که آفرینشی از تــرکیب اشــیاء مختلفی صــورت گیرد و چون نور و ظلمـات از تـرکیب چـیزی با چـیز دیگر موجود نشده‌اند، به جـای «خلقت»، تعبـیر «جعل» به‌کـار رفته است (طباطبـایی، 1417:ـ 7/ـ 7).ـ دربـارهٔ مفهـوم «ظلمـات» و «نـور» در این آیه نظـرات مختلفی مطـرح شـــده است. به‌طـــورکلی یا باید آن را تـــاریکی و نـــور «حسی» دانست و یا این‌که «ظلمـــــات» را به «کفر» و «گمـراهی» و «نـور» را به «ایمـان» و «هـدایت» تعبـیر کـرد. روایـاتی در تأیید قـول دوم وجـود دارد (سـیوطی، 1404: 3/ 4)؛ اگرچه با توجه به سیاق، محسوس‌دانستن نور و ظلمات شایسته‌تر است. بنابراین، مراد از آفرینش ظلمات و نور در این آیه خلقت شب و روز است که البته ظلمتِ شب چیزی جز سایه زمین نیست و وجود خـارجی ندارد (جوادی آملی، 1390، 24: 365).ـ مؤید این دیدگاه در دعـای سِـمات نـیز است: خَلَقْتَ بِهَا الظُّلْمَـةَ وَ جَعَلْتَها لَيْلاً....وَ خَلَقْتَ بِهَا النُّورَ وَ جَعَلْتَـــهُ نَهـــاراً، و تـــاریکی را به‌وسیلهٔ آن (حکمت) آفریـدی و آن را شب قـرار دادی... و نور را به‌وسـیلهٔ آن آفریـدی و آن را روز قـرار دادی!» (طوسی، 1411: 1/ 417).

در آیـاتی از قـرآن آمـده است خداوند زمین را در دو روز آفرید و ســپس کوه‌ها و برکـــات و مـــواد غـــذایی آن را درست به اندازه نیـاز تقاضـاکنندگان، در آن قـرار داد که مجموعـاً چهـار روز به طـول انجامید:...خَلَـقَ الْأَرْضَ فيِ يَوْمَينْ... وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسـيِ مِن فَوْقِهَا وَ بَـارَکَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتهَا فيِ أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ (فصلت/ 9-10)، زمین را در دو روز آفرید... و در زمین کوه‌هـای استواری قرار داد و برکـاتی در آن آفرید و مـوادّ غـذایی

آن را مقدّر فرمود - اینها همه در چهار روز بـود - درست به اندازه نیاز تقاضاکنندگان.

این آیات نشـان‌دهندهٔ آن است که در ابتـدای خلقت، تنها اصل وجود زمینِ خاکی بـدون کـوه، گیـاه، مـواد غـذایی، سایر جانـداران و... بـوده است و سـپس انـواع نباتـات و نعمت‌ها و حـــــــتی ناهمواری‌ها (مثل کوه‌ها) در زمین آفریـــده شد و این با آنچه در تـــورات از زمین خـــالی و بی‌شکل در ابتدای خلقت یاد شده است، کاملاً مطـــابقت دارد.

1. آبی که روح خدا بر روی آن معلّق بود

در آیـــات ابتـــدایی تـــورات آمـــده است: روح خـــدا بر روی آب‌ها معلّق بـــود (پیـــدایش، 1:ـ 2)ـ و آســـمان و زمین از توسعه و تراکم آب‌ها ایجاد شدند (ســـفر پیـــدایش، 1:ـ 6-10)ـ یونانیان باستان و پس از آنان، معتقدان به عرفان، چـــنین تعلیم می‌دادند که «آب» عنصـــری اصـــلی بـــود که عالم از آن آفریده شد (ارسطو، 1388: 49)ـ و در تلمود نیز به این موضوع اشاره شده است (کهن، 1350: 53)؛ البته یک نظر افراطی در بین برخی علمـــای یهـــود وجـــود دارد که آب مبـــدأ اصـــلی تمـــام موجـــودات است و کلیـــهٔ عناصر از آن به وجود آمده است (کهن، 1350: 58).

همچنین در آیه دوم سفر پیدایش، در متن عبری تـــورات، از واژه «روح» (רוח = rouh)ـ اســـتفاده شـــده است: و روح خدا بر روی آب‌ها معلّق بـــود. معـــانی مختلفی بـــرای این واژه عـــبری ذکر کرده‌انـــد؛ ازجمله: بـــاد، روح، جهت، نفس و نیرو (حییم، 1344: 512)؛ اما دربارهٔ تفسیر این واژه در تورات، تنها از دو معنی «روح» یا «باد» استفاده

شـده است. علمـای یهـود در تلمـود، معنـای دوم، یعـنی «بـاد» را بـرای این واژه اختیـار کرده‌اند و آن را یکی از عناصر لازم بـرای جهـان برشـمرده‌اند و خلقت آن را در آغاز آفرینش دانسته‌اند (کهن، 1350: 57). البته به نظر می‌رسد این نظر متأثّر از دیدگاه فلاسفه یونـان باسـتان باشد که آب، آتش، خاک و هوا (باد) را چهار عنصر اصلی تشـکیل‌دهندهٔ هسـتی به شـمار می‌آوردند (ارسـطو، 1388: 49)؛ اما چـون واژه مـذکور به کلمه «اِلـوهیم» (אלהים = elohim)، یعنی خداوند اضـافه شـده اسـت، اختیار معنای روح برای این واژهٔ عبری سزاوارتر اسـت؛ زیرا «معلّق‌بودن روح خـدا بر سـطح آب‌ها» معقـول‌تر به نظر می‌رسد تا «معلّق‌بـودن بـاد خـدا بر سـطح آب‌ها» و همچنین مشابه چـنین قـولی در قـرآن آمـده که در ادامه مطرح شده است.

در دو آیه از قرآن از وجود آب (ماء) در مباحث مربوط به آفرینش عـالم سـخن گفته آمـده است: وَ هُـوَ الَّذی خَلَـقَ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضَ فی سِـتَّةِ أَیَّامٍ وَ کـانَ عَرْشُـهُ عَلَی الْماء (هود/7)؛ و او کسی است که آسـمان‌ها و زمین را در شش دوره آفریـد؛ درحالی‌که عـرش او بر آب بـود. وَ جَعَلْنا مِنَ الْمـاءِ کُـلَّ شَـیْءٍ حَیٍّ (انبیـاء/30):ـ و هرچـیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم.

در آیه اول با توجه به واژه کـان (بـود) - که دلالت بر معنای گذشته می‌کند - قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین مـاده‌ای به نـام مـاء (آب) وجـود داشـته است (طـبری، 1412:ـ 12/4؛ زمخشـری، 1407:ـ 2/ـ 380؛ عسـکری، 1386:ـ 1/86). و قرارگـرفتن عـرش خـدا بر آب کنایه از این است که ملک و قـدرت الهی در آن روز، تنها بر آب

(مادۀ حیات) قرار گرفته بود (طباطبایی، 1417: 10/ 151). البته دربارۀ ماهیت واقعی آب، مفسران احتمالات مختلفی را مطرح کرده‌اند. امام باقر(ع) در روایتی آب را نخستین مخلوق خداوند معرفی کرده است و می‌افزایند: همه چیز از آب خلق شده است (کلینی، 1407: 8/94). همچنین در روایتی دیگر، ویژگی این آب را سابقه و نسب‌نداشتن معرفی کرده‌اند (حویزی، 1415: 4/540). بنابراین با «آب معمولی» متفاوت است. گروه دیگری از مفسران معنای وسیع‌تری را برای «ماء» در نظر گرفته‌اند. آنان با دانشمندانی همگام شده‌اند که مادۀ نخستین آفرینش را مواد مذاب دارای حرارت فوق‌العاده می‌دانند، نه آب معمولی (مکارم شیرازی،1374: 9/26). برای تأیید این سخن به آیاتی از قرآن استناد می‌شود که در آن‌ها واژه ماء بر چیزی غیر از آب معمولی اطلاق شده است؛ برای مثال، در آیاتی از قرآن برای «نطفه» انسانی نیز لفظ ماء استفاده شده است (سجده/8؛ مرسلات/20؛ طارق/6). بنابراین محتمل است که مراد از ماء در آیه 17 سوره هود، چیزی جدای از آب معمولی باشد.

همان‌طور که بیان شد، هر دو کتاب از وجود آب پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین به‌صراحت خبر می‌دهند. در تورات آمده است که «روح خدا بر سطح آب‌ها معلق بود» و در قرآن مشابه چنین قولی را شاهدیم، آنجا که می‌فرماید: عرش خدا بر آب قرار داشت؛ اما معنای «عرش» با «روح» متفاوت است؛ «عرش» در اصل به معنی «سقف» یا «شیئی سقف‌دار» است و به تخت سلطان نیز عرش گفته می‌شود. این کلمه مجازاً به معنی قدرت نیز به‌کار رفته است؛ برای مثال، هنگامی

که در عربی گفته می‌شود «فلانٌ استوی علی عرشِه»، فلان کس بر تختش نشست، کنایه از به قدرت رسیدن است که در فارسی نیز معادل آن کاربرد دارد (مکارم شیرازی، 1374: 9/ 25)؛ اما روح به معنای مبدأ حیات است که جاندار با آن بر احساس و حرکت ارادی قادر می‌شود و نفوس مرده با آن حیات می‌یابند (طباطبایی، 1417: 13/ 195).

1. آفرینش روشنایی و نام‌گذاری آن به «روز» و تاریکی به «شب»

در آیاتی از تورات چنین آمده است: و خدا گفت: روشنایی بشود و روشنایی شد و خداوند روشنایی را نیکو دید [و پسندید] و خداوند روشنایی را از تاریکی جدا کرد و خداوند، روشنایی را روز (יום = yaom) و تاریکی را شب (לילה = layla) نامید. این بود شب و صبح روز اول (پیدایش، 1: 3-5). در ابتدا باید دانست که مراد از روشنایی در این آیات، خورشید، ماه و ستاره‌های آسمان نیستند؛ زیرا در آیات بعدی مستقلاً به آفرینش این اجرام سماوی و حتی آسمان، اشاره شده است (پیدایش، 1: 17). ازاین‌رو، علمای یهود معتقدند مراد از خلق روشنایی پیش از آفرینش خورشید و آسمان، همان نور معنویِ پرتوافکننده از جلال الهی است (Skolnik, 2007, P. 5/276). که در آیاتی از تورات نیز به این نوع نور الهی اشاره شده است: زمین از جلال او منوّر شد (حزقیال، 43: 2). «خداوند نور چهره خود را بر شما بتاباند و شما را از فیض و رحمت خود برخوردار کرد» (اعداد، 6: 25).

همچنین باید دقت شود که طبق این آیات، شب و روز دو مفهـومی هسـتند که قبل از آفـرینش آسـمان و حـتی خورشـید و سـتارگان خلق شـده‌اند و هیچ‌گونه ربطی به وجودداشـتن یا نداشـتن خورشـید و آسـمان ندارند و مستقلاً معنا و مفهوم دارند (Ginzberg, 1913, P. 8-9)؛ ازاین‌رو، بـرخی برآنند که به‌طـورکلی «زمـان» جداگانه آفریـده شد و خداوند مـدت شب و روز را به مقدار بیست و چهار ساعت تعیین کرد و سپس خورشـید و مـاه را صـرفاً به عنـوان دو منبع نـور آفرید (کهن، 1350: 59).

در آیه‌ای از قرآن نیز به آفرینش شب و روز اشاره شـده است: وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ الَّیْـلَ وَ النهَّارَ وَ الشَّـمْسَ وَ الْقَمَـرَ کـلٌ فيِ فَلَـکٍ یَسْـبَحُون (انبیـاء/33)؛ او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفریـد، هر یک در مـداری درحرکتند. البته در آیات قرآن این چنین نیست که شب و روز دو مفهوم جدا از آسمان و زمین و خورشید باشند و در زمان و مرحله‌ای جداگانه خلق شـده باشـند. همچـنین آیه مـذکور پس از آیه مربـوط به آفـرینش آسـمان‌ها و زمین قرار گرفته است (انبیـاء/32)، بـرخلاف تـورات که آفـرینش شب و روز، قبل از خلقت آسـمان‌ها و اجـرام سماوی، در روز اول آفرینش ذکر شده است.

همچنین در آیه یادشده در تورات، از سخنِ خداوند در امر آفرینش یاد شده است: و خدا گفت: روشنایی بشود...». بنا بر این گونه آیات، یهودیان معتقدند که جهان با سخنِ خداوند خلق شـده است (Tischler, 2006, P. 176)ـ و این عبارتِ «خـدا گفت»، هشت بـار در داسـتان آفـرینش جهان نیز تکرار شده است. در عهد عتیق بارها به مداخله

کلام در امر آفــرینش برخــواهیم خــورد؛ بــرای نمونه در مزامیر آمده است: به کلام خداوند آســمان‌ها ســاخته شد و همهٔ جنود آسمان‌ها به نفخه دهان او» (مزمور 33: 6) و یا در جـــای دیگر آمـــده است: خداوند با کلام خـــود مخلوقــات را پدید آورد و آفــرینش، مطیع اراده اوست» (بن سیراخ، 42: 15)؛ ازاین‌رو، گفته شده یکی از اسماء الهی شناخته‌شده در ســنّت یهــود آن است که «کسی که گفت و جهان شد» (Bonsirven, 1945, P. 136).

این موضوع در قرآن نیز آمده است. امر خداوند در قرآن بارها با «گفتن» او حاصل می‌شـــود: إِنَّما أَمْــرُهُ إِذا أَرادَ شَـيْئاً أَنْ يَقُـولَ لَـهُ كُنْ فَيَكُـونُ؛ همانا فرمـان او هرگـاه چـیزی را اراده کنـد، چـنین است که تنها به آن می‌گوید: «موجود باش!»، آن نـیز بی‌درنگ موجـود می‌شـود (یس/ 82).ـ و این مسئله را به‌خصوص دربارهٔ آفـرینش دوبـاره موجودات، یعنی امر قیـامت (یس/82-ـ نحل/40-ـ انعـام/ 73) و همچنین دربارهٔ خلقت بدون پدرِ حضرت عیسی(ع) شاهدیم (مریم/35- بقره/117- آل عمرن/47 و 59).

1. آفرینش آسمان و تعداد آن

پس از آفرینش روشنایی و خلقت روز و شب، تـورات از آفرینش آسمان در روز دوم آفـرینش سـخن گفته است: و خداوند گفت: وسط آب‌ها توســعه پیــدا کند و آب‌ها از آب‌ها جــدا شــوند و خداوند با گســترش و وســعت‌دادن، آب‌های زیرین و بالایی را از هم جدا کرد و این چنین شد و خداوند قسمت وسعت‌یافته را آســمان نامیــد، این بــود شب و صـبح روز دوم» (پیـدایش، 1:ـ 6-8).ـ واژه عـبری آسمان، «شَمائیم» (שמים = shamayim) است و آن را ترکیـــبی از دو کلمه «شـــام» (آنجا) و «مَـــئیم» (آب) یا

«شـام» (آتش) و «مَـئیم» (آب) دانسـته‌اند و بر اسـاس این، در تلمـود آمـده است آسـمان از دو عنصر «آب» و «آتش» آفریده شـده است (کهن، 1350: 55). اما آنچه که در متن تـورات به آن اشـاره شـده است آفـرینش آسمان، تنها با گسترش و توسعه «آب‌ها» است و سخنی از آتش به میان نیامده است. به نظر می‌رسد این عقیده علمـای یهـود از فلاسـفه یونـان باسـتان متـأثر باشد که «آتش» را یکی از چهار عنصر اصلی جهـان می‌پنداشـتند (ارسطو، 1388: 49).

واژه شـماییم در زبـان عـبری، اسم مـذکّری است که همـواره به‌صـورت تثنیه به‌کـار می‌رود (حـییم، 1344: 561). بنـابراین ترجمه صـحیح آن، «دو آسـمان» اسـت؛ ازاین‌رو، علمـای یهـود همـواره آسـمان را به دو قسـمت جسـمانی (هیـولایی) و روحـانی تقسـیم کرده‌اند. بشر آسـمان جسـمانی را مشـاهده می‌کند که سـتارگان و خورشید در آن قرار دارند (پیدایش، 1: 14-7)، پرندگان در آنجا پـرواز می‌کنند (پیـدایش، 1: 20). و بـاران از آن نـازل می‌شـود (پیـدایش، 8: 2). اما آسـمان روحـانی موضـعی خـارج از این دنیا است و جایگـاه خداوند و فرشـتگان است (پیـدایش، 22: 11). و مشـیّت و تقـدیر الهی از آنجا رقم می‌خـورد (خـروج، 20: 22). (هـاکس، 1377: 62-63). همچـنین، هفت نـام در کتـاب مقـدس برای آسـمان به‌کـار رفته اسـت؛ درنتیجـه، علمـای یهـود آسمان را «هفت طبقه» دانسته‌اند و حتی روایاتی جالب از فـراز و فـرود «شِـخینا» (نـور و تجلی خداوند) (Shekhina). در این هفت آسـمان، در تلمـود نقل شـده اسـت؛ این‌گونه که هفت حادثه نـاگوار و طغیـان بشـری باعث شد شِخینا به تـرتیب تا آسـمان هفتم صـعود کند و

دور شود و پس از آن، هفت مـرد نیکوکـار، عامـلِ نـزول شِــخینا به جایگــاه اولیه‌اش، یعــنی آســمان اول شــدند (کهن، 1350: 65-66). همچنین به طریق مشابه، هفت اسم برای زمین نیز در کتاب مقدس به کـار رفته اسـت؛ بنابراین، اگرچه در کتـاب مقـدس سـخنی به صـراحت از وجـود «هفت آسـمان» یا «هفت زمین» به میـان نیامـده است، علمای یهـود آن را نـیز مانند آسـمان، هفت طبقه دانسته‌اند (کهن، 1350: 55). برخی برآنند که یهودیـان دیــدگاه‌های کیهان‌شــناختی بابلیــان را دربــارۀ تقســیم هفتگانه عالم آسمانی پذیرفته‌اند (ماسون، 1385: 169) و این اندیشه مستخرج از تورات نیست.

اما قرآن دیدگاه نسبتاً متفاوتی درخصوص منشأ پیدایش آسمان و تعـداد آن بیـان می‌کند. قـرآن به‌صـراحت منشأ خلقت آسـمان را «دود» دانسـته است: «ثُمَّ اسْـتَوی إِلَی السَّـماءِ وَ هِیَ دُخـانٌ» (فصـلت/11)؛ سـپس به آفـرینش آسـمان پـرداخت؛ درحالی‌که به صـورت دود بـود. اگرچه طبق برخی روایات، آسمان از دود (بخار) متصـاعد شـده از آب اولیّه ایجـاد شـده است (حـویزی، 1415: 4/540)؛ ازاین‌رو، بـرخی منشأ آن را هم آب و هم دود دانسـته‌اند (مکارم شیرازی، 1371: 4/83).

واژه «سـماء» (آسـمان) در عـربی از ریشه «سـمو» به معنی ارتفاع و بلندی گرفته شده است (جوهری، 1404: 6/ 2381). البته به هر چـیزی که بـالای چـیز دیگر قـرار گرفته و آن را احاطه کرده، لفظ سماء اطلاق شده است (مصـطفوی، 1360: 5/ 221). در قـرآن واژه سـماء در معانی و مصادیق مختلفی به‌کار رفته است؛ مطلق جهت بالا (ابـراهیم/24)، جـوّ اطـراف زمین و مکـانی که محل

نزول باران است و پرندگان در آنجا پــرواز می‌کنند (ق/9 -نحل/79)، مکان خورشـید، مـاه و سـتارگان (نـوح/16)، عالم ملکوت و محلی که ملک خدا آنجاست و تـدبیر امـور از آنجا صورت می‌گیرد (سجده/5 - ملک/17).ـ بنـابراین واژه سماء در قرآن همیشه به معنای مـادی به‌کـار نرفته است؛ بلکه گـاهی امـری معنـوی و غیرمـادی از آن اراده شـده است و به این دلیل با آنچه در تـورات آمـده اسـت، مطابقت دارد.

اما دربــارۀ شــمار آســمان‌ها و زمین، قــرآن گــاهی به صراحت (بقـره/29-ـ فصـلت/12-ـ نـوح/15-ـ ملک/30)ـ و گـاهی به کنایه (مومنـون/17-ـ نبـاء/13)ـ از آسـمان‌های هفتگانه سـخن گفته است و در یک مـورد نـیز ظـاهراً از زمین‌های هفتگانه سخن به میان آمده است (طلاق/12). دربــارۀ تعــداد و همچــنین مــاهیت هفت آســمان میــان اندیشمندان مسلمان اختلاف‌نظر وجود دارد. به‌طورکلی، برخی معتقدند که عدد هفت در این آیات مجـازی است و بنا بر عُـرف ادبیـات عـرب، عـدد هفت صـرفاً بیان‌کننـدۀ کـثرت آسمان‌هاسـت، نه تعـداد واقعی آن‌ها (طنطـاوی، بی‌تا: 1/ـــ 46)ـــ که البته با توجه به تأکید فـــراوان بر هفتگـــانه‌بودن آســـمان‌ها و تکـــرار آن در چنـــدین آیه از قرآن، این دیـدگاه بعید به‌نظر می‌رسـد؛ ازاین‌رو، بیشـتر مفسران عدد هفت را در این آیات «حقیقی» دانسته‌اند؛ بــرخی به هر نحــوی به دنبــال تطــبیق ســیارات منظومه شمسی و یا جوّ سیارات آن به همراه خورشید و مــاه، بر آسمان‌های هفتگانه بوده‌اند (فخر رازی، 1420: 1/ 156- بهبودی، بی‌تا: 10).ـ اما اساساً نه از معنای لغوی ســماء و نه از معــانی قــرآنی آن، ســیارات منظومه شمسی و ســایر اجــرام نــورانیِ موجــود در پهنه آســمان مســتفاد

نمی‌شود. همچنین مراد از آسمان‌ها و زمین، تمام عـالم هسـتی اسـت؛ بنـابراین نباید آن را به منظومـۀ شمسی محدود کرد. همچنین ماه و سایر اجرام نـورانی در قـرآن کریم جزئی از آسمان محسوب شـده‌اند، نه خـود آسـمان (فرقـان/61)؛ بـرخی نـیز طبقـات مختلف جـوّ اتمسـفر زمین را همـان آسـمان‌های هفتگانه پنداشـته‌اند؛ اما این نظر بسیار بعید است؛ زیـرا نخسـت، اهل فنّ، جـوّ زمین را به چهـار یا پنج لایه تقسـیم می‌کننـد، نه هفت لایه (بیسر، 1372: 48). همچنین لایه‌لایه‌بودن جوّ زمین برای مخـاطب عصر نـزول، مطـرح نبـوده و اطلاعی از آن نداشته است. بـرخی مفسـران برآنند که همـۀ سـیارات، ستارگان و حتی کهکشان‌ها تنها در آسمان اول هستند و شش آسمان دیگر، خارج از دیدگاه بشر قـرار گرفته‌اند و بر آسـمان اول احاطه دارنـد؛ زیـرا در قـرآن کـریم آمـده است: وَ زَیَّنَّا السَّـماءَ الـدُّنْیا بِمَصـابِیحَ» (فصـلت/12). و آسـمان دنیا (نزدیک‌تر) را با چراغ‌ها آراسـتیم. این آیه به خوبی نشان می‌دهد همۀ اجرام نورانی مشاهده‌شـده در آسمانِ زمین، در آسمان اول (آسمان دنیا) قـرار دارند و در مـاورای آن، شش آسـمان دیگر وجـود دارد که ما در حـال حاضر اطلاع دقیقی از جزئیـات آن نـداریم (مکـارم شیرازی، 1374: 1/165-168). این تفسیر از آنجا تقویت می‌شود که براساس برخی از آیات قرآن، ناگزیریم برای پـاره‌ای از طبقـات آسـمان، مفهـومی غیرمـادی در نظر بگـیریم؛ زیـرا جایگـاه فرشـتگان و تـدبیر جهـان است. همچنین هیچ‌گونه وصفی از شش آسـمان دیگر در قـرآن به میـان نیامـده اسـت؛ جز این‌که آن‌ها طبـاق (بر روی یکدیگر) قرار گرفته‌اند (ملک/3). در تأیید این سخن، ابن بابویه حـدیثی را از علی بن ابی‌طـالب نقل می‌کند که

امام(ع) تنها به مادی‌بودن آسـمان اول، اشـاره می‌کند و منشأ آن را ماء (آب) و دخان (دود)، معرفی و در تشـریح شش آسـمان دیگـر، تنها به ذکر رنگ آن‌ها اکتفا می‌کند (ابن بابویه، 1378: 1/ 241).

همان‌طور که پیش‌تر بیـان شـد، تنها در یک آیه از قـرآن، آن هم به‌صورت تلویحی از وجود «هفت زمین» سخن به میـان آمـده است: اللَّهُ الَّذِی خَلَـقَ سَـبْعَ سـمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ (طلاق/12)؛ خداوند همـان کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن‌ها را.

مفسران مسلمان درخصوص «همانندی» این «زمین» در مقایسه با «هفت آسـمان» اختلاف‌نظر دارند. بـرخی معتقدند که این همانـدی در تعـداد است (طباطبـایی، 1417: 19/ 326)؛ اما پاره‌ای برآنند واژه «ارض» (زمین) در قـرآن به‌صـورت جمع به‌کـار نرفته اسـت؛ درنتیجـه، دلالت قطعی بر تعدّد زمین‌ها وجـود نـدارد و ممکن است همانندی در آیه مـذکور از نظر «اتقـان» یا «عناصر» و یا «تعداد» باشد (مصباح، 1391: 243)؛ اما به نظر می‌رسد با توجه به ظاهر آیه که واژه «مثل» پس از بیان «تعداد» آسمان‌ها آمده است، مراد نوعی «همانندی» است که در آیه بیـان شـده است و تنها توصـیف ذکرشـده همانا «هفتگـانه‌بودن آسـمان‌ها» اسـت، نه وصف دیگـری. همچنین روایـات متعـددی دربـارۀ هفتگـانه‌بودن زمین از عامه (دروزه، 1383: 8/ 345) و بـرخی هم از اهل بیت(ع) رسـیده است (طبرسـی،1372: 10/ 467)؛ ازاین‌رو همـان‌طور که آسـمان دنیا یک زمین دارد، شش آسمان دیگر - که هرکدام به‌صورت طبقه‌طبقه بر آسمان اول محیط هستند - یک زمین دارند و البته زمین در آن‌ها

لزومـــاً به معنـــای کـــرۀ خـــاکی و مـــادی نیســـت؛ بلکه همان‌طور که از معنای لغوی زمین نیز مستفاد می‌شود، چـــیزی است که در مقابل آســـمان قـــرار می‌گـــیرد (مصـطفوی، 1360:ـ 1/ـ 68)؛ درنتیجـه، مانند آسـمان معنایی غیرمادی به خـود می‌گـیرد؛ اما این‌که درحقیقت، مـــاهیت و کیفیت این شش زمینِ دیگر چگونه اســـت، از ظواهر آیـات چـیزی برنمی‌آید. به‌طـورکلی، هر طـور که هفت آسـمان را معنا کـنیم، نـاگزیریم هفت زمین را به تناسب آن معنا کنیم؛ برای مثال، اگر هفت آسـمان را به جـوّ اطـراف کـرّات آسـمانی معنا کـنیم، نـاگزیریم هفت ســیاره را، زمین این آســمان‌ها معــرفی کــنیم و یا اگر هفت آسمان را لایه‌های جوّ اتمسفر زمین بدانیم، لاجرم باید لایه‌هـای کـره زمین را همـان «زمین‌هـای هفتگانه» قلمداد کنیم و اگر شش آسمان دیگر را غیرمادی بدانیم، نـــاگزیریم شش زمین غیرمـــادی نـــیز بـــرای آن در نظر بگـــیریم که بنا بر آنچه ذکر شـــد، احتمـــال اخـــیر تقـــویت می‌شود؛ ازاین‌رو، هفت عالَم خواهیم داشت که برای هر عـــالم یک ســـماء (آســـمان) و یک ارض (زمین) متصـــوّر خواهد بود. به‌هرحال، قرآن هم از هفت آسـمان و هم به نوعی از وجـود هفت زمین سـخن به میـان آورده اسـت؛ برخلاف تورات که تأکیدی از وجود هفت آســمان یا هفت زمین به میان نیست.

در آیه‌ای از قـــرآن آمـــده است که آســـمان‌ها و زمین در ابتـــــدای خلقت به هم متصل بوده‌اند: أَ وَ لَمْ یَـــرَ الَّذینَ کَفَـرُوا أَنَّ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضَ کانَتا رَتْقـاً فَفَتَقْناهُما وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ أَ فَلا یُؤْمِنُون (انبیا/30)؛ آیا کافران ندیدند که آسمان‌ها و زمین به هم پیوســته بودند

و ما آن‌ها را از یکدیگر جدا کردیم و هرچیز زنـده‌ای را از آب قرار دادیم! آیا ایمان نمی‌آورند!».

مراد از «دیدن» در آیه شریفه «اطلاع‌یافتن» است؛ زیـرا دیدن آفرینش آسـمان‌ها بـرای بشر ممکن نبـوده است و نیســـت؛ همـــان‌طور که در آیه‌ای دیگر آمـــده است: ما أَشهَدتهُّمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْض (کهف/51)؛ من آنـان را هنگام آفـرینش آسـمان‌ها و زمین به گـواه نگـرفته‌ام. «رتق» و «فتق» دو کلمه متضـــــادند: رتق به معنـــــای «چسباندن دو چیز» و فتق به معنای «جداسـازی دو چـیز متصل به هم» هســـتند (مصـــطفوی، 1360:ـــ 9/20). بنـابراین یک تـراکم و به‌هم‌پیوسـتگی قبل از آفـرینش آسـمان‌ها و زمین وجـود داشـته است که خداوند آن‌ها را از هم جدا کرده و سپس به توسیع آسـمان پرداخته است و مؤیّد این ســـخن آیه «وَ السَّـــماءَ بَنَیْناها بِأَیْـــدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِـــعُونَ» (ذاریـــات/47)ـــ است که می‌فرماید: و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و آن را وسعت می‌بخشـیم. به همین دلیل، هم در تورات و هم در قـرآن به توسـعه و گسترش آسمان اشاره شده است.

1. پیدایش خشکی و نام‌گـذاری آن به «زمین» و آب‌ها به «دریا»

دربـارۀ آفـرینش زمین در تـورات چـنین آمـده است: و خداوند گفت: آب‌هـای زیر آسـمان‌ها در یک مکـان جمع شوند و خشکی ظاهر شود و چنین شد و خداوند خشـکی را «زمین» نامید و اجتمـاع آب‌ها را «دریا» نامید و آن را نیکو دید» (پیـدایش، 1:ـ 9-10).ـ در آیه‌ای دیگر از کتـاب مقدس آمده است: کسی که زمین را بر آب‌ها گسترانید» (مزامـیر داود، 136:ـ 6).ـ در تلمـود با اسـتناد به آیه «یخ

خود را مانند ریزه‌ها فـرو می‌ریـزد» (مزامـیر داود، 147: 17)ـ و همچـــنین آیه «زیـــرا به بـــرف می‌گوید بر زمین بیفت» (ایوب، 37: 6)ـ آمده است که خداوند آب‌ها را به یخ و بـــرف تبـــدیل کـــرد و از آن زمین را آفرید (کهن، 1350/ 59).

همان‌طور که قبلاً ذکر شـد، در بیـان مراحل آفـرینش در تورات، ترتیب خلقت، لحاظ و بر آن تأکید فراوانی شـــده است. نکته مهم این است که در ابتـــدای این تشـــریح، تورات از وجود زمینی «بی‌شـکل» و «خـالی» در ابتـدای خلقت سخن گفته است (پیـدایش، 1:ـ 2)؛ ولی در ادامه پس از آفـــرینش روشـــنایی و خلقت آســـمان، به کیفیت پیدایش «خشکی» با تجمیع و تـراکم آب‌ها اشـاره می‌کند و خشـکی‌های ظاهرشـده را «زمین» می‌نامد (پیـدایش، 1:9-10)ـ زمیـــنی که از خداوند در مقابل «دریا» نـــام گذاری می‌شـود (پیـدایش، 1:10)، نه در مقابل آسـمان. بنـابراین به نظر می‌رسد «کـره زمین» از ابتـدای خلقت بوده است؛ ولی این زمین، پوشیده از آب بوده و خشکیِ آن، هنـوز هویـدا نبـوده است. به عبـارتی، آبی که منشأ خلقت آســمان شد و روح خـــدا بر ســـطح آن معلّق بـــود (پیـدایش، 1:ـ 2)ـ در فضـایی خـالی نبـوده اسـت؛ بلکه سرتاسر سطح این کره خاکی را پوشانده بود و اثـــری از خشکی نبود. درواقـع، تـورات به چگـونگی آفـرینش کـره زمین اشـاره نکـرده اسـت؛ بلکه تنها به کیفیت پیـدایش خشکی ازطریق تجمیع و تراکم آب‌ها اشاره کـرده است. آب‌هـــای کـــره زمین جمع شـــدند و کنـــار رفتند تا این‌که خشـکی‌های زیر آن‌ها نمایـان شـدند و قسـمت آبی کـره زمین نـیز دریا نامیـده شد. این تفسـیر با معنـای لغـوی زمین که در عـــبری «اِرص» (ארץ = erth)ـ خوانـــده

می‌شود، منافاتی ندارد؛ زیرا در تورات این واژه، هم برای «تمام کره زمین» به‌کار رفته است (پیدایش، 2: 1) و هم برای «قسمتی از خشکی‌های زمین» (پیدایش، 23: 15). درنتیجه، مراد از وجود زمینی تهی و بی‌شکل در ابتدای خلقت تمام کره زمین است و مراد از زمینی که در ادامه با تراکم آب‌ها ایجاد می‌شود، همان خشکی‌های سطح کره زمین است و تفکیک معنای این دو اِرص در متن عبری تورات بااهمیت است.

بنا بر آنچه بیان شد، آفرینش زمین (کره خاکی پوشیده از آب) پیش از آسمان و در آغاز خلقت بوده و پس از آن در روز دوم، آفرینش آسمان بوده است. سپس در روز سوم، پیدایش خشکی‌های زمین و رویش بافت گیاهی در آن اتفاق افتاده است و سپس در روز چهارم خلقت، خورشید، ماه و ستارگان آفریده شده‌اند و جانوران و همهٔ حیوانات و انسان، در دو روز آخر، یعنی روز پنجم و ششم آفریده شده‌اند.

البته دربارهٔ ترتیب خلقت آسمان‌ها و زمین، بین علمای یهود اختلاف‌نظر وجود دارد؛ برخی به تقدّم خلقت زمین معتقد بوده‌اند، برخی آفرینش آسمان را مقدّم می‌دانند و برخی دیگر برآنند که هر دو با هم آفریده شده‌اند (کهن، 1350: 59-60). البته نظر رسمی و مشهور بین علمای یهود این است که ابتدا «آسمان» و سپس زمین خلق شد (Skolnik, 2007, P. 5/275).

در قرآن نیز درخصوص ترتیب خلقت آسمان‌ها و زمین، برداشت‌های مختلفی از آیات صورت گرفته است. برخی مفسران با توجه به آیه «هُوَ الَّذی خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمیعاً ثُمَّ اسْتَوی إِلَی السَّماءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ

سَماواتٍ» (بقره/29؛ فصلت/10و11)ـ که با واژه «ثمّ»، خلقت آسمان را پس از زمین ذکر می‌کند، آفرینش زمین را مقدّم بر آسمان می‌دانند (عسکری، 1386: 1/87)ـ عده‌ای از مفسران نیز براساس آیه «ءَ أَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَئهَا...وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَالِکَ دَحَئهَا» (نازعات/27-30)ـ که با استفاده از واژه «بعد» گسترش زمین را پس از آسمان ذکر کرده است، به مسئله خلقت زمین و گسترش آن در یک زمان و پس از خلقت آسمان معتقد هستند (مکارم شیرازی، 1376:ـ 8/151).ـ ایشان در توجیه واژه «ثمّ» در آیات قبلی (بقره/29؛ فصلت/10و11)ـ برآنند که «ثمّ» در این آیات معنای بُعدیّت در زمان را نمی‌دهد؛ بلکه صرفاً از جهت تأخّر در بیان و خبر است (طباطبایی، 1417:ـ 17/365)ـ و به این دلیل، زمین را ابتدا ذکر کرده است که شایان توجه انسان‌ها بوده است، سپس آفرینش آسمان شرح داده شده است (مکارم شیرازی، 1374:ـ 20/227).ـ پاره‌ای از مفسران به نوعی آیات را با هم جمع کرده‌اند و معتقدند خداوند جرم زمین را پیش از آسمان خلق کرد؛ ولی آن را گسترش نداد، سپس آسمان را آفریده و پس از خلق آسمان، زمین را گسترش داد و دحوالارض صورت گرفته است (طبرسی، 1372:ـ 10/659).ـ بعضی دانشمندان با بررسی آیات به این نتیجه رسیده‌اند که آیات، هیچ‌گونه ترتیبی را دربارۀ خلقت آسمان و زمین بیان نمی‌کنند و کاربرد واژه‌های «و»، «ثم» و «بعد» هنگامِ بیان آفرینش آسمان و زمین تنها برای ارتباط کلام و جمله‌هاست، نه برای بیان ترتیب در خلقت آن‌ها (بوکای، 1365: 195).

اما با دقت در آیات سوره نازعات درمیابیم که از خلقتِ زمین پس از آسمان، سخنی به‌صراحت بیان است؛ بلکه

تنها به دحـوالارض، ایجـاد ارزاق، کوه‌ها و چراگاه‌ها پس از اتمام آفـرینش آسـمان اشـاره شـده است. با توجه به تصریح آیـات سـوره «فصـلت» و «بقـره» با اسـتفاده از واژه «ثُمّ»، مبنی بر خلقت آسـمان پس از زمین (بقـره/29؛ فصـلت/10و11)، شـاید بهـترین نظر این است که خداوند در ابتدا، اصل وجودی زمین و جـرم آن را آفریـد، سـپس آسـمان را آفرید و آن را منظم کـرد و پس از آن، دحـوالارض و ایجـاد سـایر خصوصـیات زمین از ارزاق، کوه‌ها و چراگاه‌ها صورت گـرفت. این با گفتـۀ تـورات از اصـلِ وجـود زمینِ خـالی و بی‌شـکل پیش از پیـدایش آسمان، تطابق کامل دارد. همچنین در تورات نـیز پس از آفرینش آسـمان، نـوبت به خلقت ناهمواری‌هـا، پیـدایش خشکی، ارزاق و گیاهان می‌رسد.

1. آفـرینش اجـرام نـورانی ازقبیل خورشـید، مـاه و ستارگان در پهنه آسمان

پس از پیـدایش خشـکی و نام‌گـذاری آن به «زمین» و همچـنین ایجـاد پوشش گیـاهی و درختـان بر سـطح آن (پیدایش، 1:ـ 11-13)ـ نوبت به آفرینش اجرام نـورانی و سـتارگان آسـمان می‌رسد. تـورات این مرحله را چـنین بیان می‌کند: و خداوند گفت: چراغ‌ها [اجرام نـورانی] در پهنه آسمان‌ها برای جداسـازی روز از شب قـرار گیرنـد؛ به‌منظـور علائمی بـرای [حسـاب] فصل‌ها، روزها و سال‌ها و چراغ‌ها در آسمان باشـند تا به زمین روشـنایی دهند و این چـنین شد. خداوند دو منبع نـورانی بـزرگ ساخت؛ منبع نـورانی بزرگ‌تر بـرای سـلطنت روز و منبع نورانی کوچک‌تر و ستارگان بـرای سـلطنت شب. خداوند آن‌ها را در پهنه آسـمان‌ها گذاشت تا بر زمین روشـنایی

دهند. بـرای حکـومت بر روز و شـب، تا روشـنایی را از تـاریکی جـدا کنند و خـدا آن را نیکو دید [و پسـندید]. این بود شب و صبح روز چهارم» (پیدایش، 1: 14-19).

بـرخی معتقدند خورشـید و سـتارگان قبل از آفـرینش زمین آفریـده شـدند؛ اما تا روز چهـارم، نـور نداشـتند و پیش از این روز، زمین از نـور الهی روشن بـوده است (کهن، 1350: 57). به‌هرحال در این آیات، اهداف خاصی از آفـرینش اجـرام نـورانی آسـمان بیـان شـده است که شـامل جداسـازی شب و روز از یکـدیگر و علائمی بـرای شمارش ایام و سال‌ها هستند.

در قرآن نیز چـنین اهـدافی از آفـرینش خورشـید و مـاه بیان شده است: هُـوَ الَّذی جَعَـلَ الشَّـمْسَ ضِـیاءً وَ الْقَمَـرَ نُـوراً وَ قَـدَّرَهُ مَنـازِلَ لِتَعْلَمُـوا عَـدَدَ السِّـنینَ وَ الْحِسـابَ (یونس/5)؛ او کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد و برای آن منزلگاه‌هایی مقدّر کرد تا عدد سال‌ها و حساب را بدانید. البته در قـرآن اهـداف دیگـری نـیز بیـان شـده اسـت؛ ازجمله «زینت آسـمان با اجـرام سـماوی» و «تـیربودن اجـرام سـماوی ازجمله شـهاب‌ها بـرای رانـدن شـیاطینی که می‌خواهند به ملأاعلی گـوش فرادهند» (ملک/5 ـ صافات/6-10). و همچنین «استفاده از ستارگان برای یافتن راه در تاریکی شب» (انعام/97 - نحل/16).

در آیه‌ای از قـرآن، آفـرینش خورشـید و مـاه پس از آفرینش آسمان و پیش از آیـات مربـوط به صـفات زمین آمده است: أَ لَمْ تَرَوْاْ کَیْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِیهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا... وَ اللَّهُ جَعَـلَ لَکمُ الْأَرْضَ بِسَـاطاً (نـوح/15-19):ـ آیا نمی‌دانید

چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگـری آفرید و مـاه را در میـان آن‌ها روشـنایی‌بخش کـرد و خورشـید را چراغی قـرار داد... و خداوند زمین را بـرای شـما فـرش گسترده‌ای قرار داد.

همچنین در آیات دیگری نیز این ترتیب لحـاظ شـده است (رعد/2-3)ـ البته آیات قرآن در این زمینه صرفاً بیانی از آفرینش خداست و تصـریحی در بیـان ذکر ترتیـبی خلقت مسـتفاد نمی‌شـوند؛ اما در تـورات، آفـرینش خورشـید و ماه و سـایر اجـرام سـماوی، به‌صـراحت پس از آفـرینش زمین و ایجاد پوشش گیاهی آن مطرح شده است.

1. آفرینش حیوانات، سایر جانداران، آدم و همسـرش بر روی زمین

پس از آفرینش خورشید، ماه و ستارگان، تـورات دوبـاره به زمین بـازمی‌گردد و تمهید و آماده‌سـازی آن را دنبـال می‌کند؛ اما این بار شـاهد پرشـدن آن از انبـوه جـانوران آبزی و پرندگان هستیم. بدین طریق در روز پنجم خلقت، دریاها از جانداران آبـزی پرمی‌شـوند و آسـمان از انبـوه پرندگان (پیدایش، 1: 23).

و در روز ششم خلقت، ادامه این آماده‌سـازی بـرای قـدم‌نهادن انسـان دنبـال می‌شـود و زمین از انبـوه چارپایـان اهلی، موجـودات خزنـده و سـایر جـانوران به دسـتور خداوند پرمی‌شـود (پیـدایش، 1:ـ 24-25)ـ و در پایان این روز، خداوند آدم را می‌آفریند و ایشـان را نر و مـاده قـرار می‌دهد و آن‌ها را بـرکت می‌دهد و به آن‌ها دسـتور می‌دهد تکثـیر شـوند و بر هر آنچه در روی زمین آفریده، حکومت کنند (پیدایش، 1:ـ 26-28)ـ و از گیاهـان

زمین، میوه درختان و هر موجود زنـده در زمین، آسـمان و دریا بخورند (پیدایش، 1: 29-30).

در قرآن سخنی از آفرینش ماهیـان، پرنـدگان، خزنـدگان قبل از آفرینش انسان به میان نیامده اسـت؛ مگر این‌که در بـرخی از آیـات، تنها از آفـرینش چارپایـان اهلی و گوشت موجـود در دریا بـرای اسـتفاده انسـان نـام بـرده شده است؛ برای مثـال در قـرآن آمـده است: وَ هُـوَ الَّذی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَـأْكُلُوا مِنْـهُ لَحْمـاً طَرِيًّا (نحل/14)؛ او کسی است که دریا را مسـخّر (شـما) سـاخت تا از آن، گوشت تازه بخورید. «وَالْأَنْعـامَ خَلَقَها لَكُمْ فيها دِفْءٌ وَ مَنـافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ» (نحل/5)؛ و چارپایان را آفریـد؛ درحالی‌که در آن‌ها برای شما وسیله پوشش و منافع دیگری است و از گوشت آن‌ها می‌خورید.

در تـورات به‌صـراحت خلقت آدم در پایـان روز ششم آفـرینش ذکر شـده است و ظـاهراً او آخـرین مخلـوق بر روی زمین بـوده است و پیش از او، زمین از انـواع نعمت‌ها پرشده است تا مهیّـای حضـور آدم باشد تا بر آن حکـومت کند. در آیـاتی از قـرآن نـیز مطـالبی شـبیه به تـورات مطـرح شـده است. دربـارهٔ آفـرینش انسـان، همسرش و کثرت نسلش آمده است: يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذی خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَـقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً كَثـيراً وَ نِسـاءً (نسـاء/1)؛ ای مـردم! از (مخـالفت) پروردگارتـان بپرهیزید! همـان کسی که همه شـما را از یک نفس آفرید و همسر او را از (جنس) او خلق کـرد و از آن دو، مـردان و زنـان فـراوانی منتشر ساخت.

همچنین در آیاتی از قرآن، خداوند همـهٔ آفریـده‌هایش بر روی زمین را خـــاص انســـان قـــرار می‌دهد و او را بر نعمت‌های زمین مسلّط می‌کند تا از نعمت‌ها و روزی‌های خداوند بهره‌مند شـود: هُـوَ الَّذی خَلَـقَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمیعاً (بقره/29)؛ او خدایی است که همهٔ آنچه در زمین وجـــود دارد، بـــرای شـــما آفرید. «وَ سَـــخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّـــماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ جَمیعـــاً مِنْه» (جاثیه/13)ـ او آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین اسـت، همه را ازسـوی خودش مسخّر شما کرد. «هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُـوا فی مَناکِبِها وَ کُلُـوا مِنْ رِزْقِـهِ وَ إِلَیْـهِ النُّشُـورُ» (ملک/15)؛ او کسی است که زمین را بـــرای شـــما رام کـــرد، بر شـــانه‌های آن راه بروید و از روزی‌هـــای خداوند بخورید و بازگشت همه به‌سوی اوست.

1. پس از آفرینش عالم هستی

همان‌طور که ذکر شـد، پس از اتمـام آفـرینش آسـمان و زمین و آماده‌سازی آن، خداوند انسـان را می‌آفریند تا بر زمین و آنچه در آن است حکومت کند. بنا بر نقل تورات، خداوند پس از شش روز کاری، روز هفتم را استراحت و آن را تقـــدیس می‌کند و مبـــارک می‌شـــمارد: و در روز هفتم، خداوند از همهٔ کارهایش فارغ شد و در روز هفتم به‌خـاطر همـهٔ کارهـایی که انجـام داده بـود، اسـتراحت می‌کند (پیدایش، 2ـ 2)؛ بنابراین آن را تقدیس می‌کند و مبارک خواند (پیدایش، 2ـ 3)ـ در این آیات به‌صراحت از استراحت خداوند در روز هفتم آفرینش یـاد شـده اسـت؛ البته ظاهراً این «استراحت» به دلیل خسـتگی خداوند از شش روز کـاری نبـوده اسـت؛ زیـرا در آیه‌ای دیگر آمـده است: آیا ندانســـته و نشـــنیده‌ای که خداوند جـــاودان،

آفریننده اقصای زمین، درمانده و خسته نمی‌شود و فهم او را تفحّص نتـوان کـرد (اشـعیاء، 40:ـ 28).ـ در تـورات برای بیان این استراحت از واژه عبری «سَـبت» (שבת = sabt)ـ اسـتفاده شـده است. این واژه در اصل به معـنی «اسـتراحت‌کردن» و «آرام‌گـرفتن» است (حـییم، 1344: 537)ـ که به معــنی «روز شــنبه» نــیز در عــبری به‌کــار می‌رود (حییم، 1344:ـ 538)ـ و براساس تعالیم یهـودی، همه موظفند در روز شنبه از کسب و کار و امـور دنیـوی دست بکشند و به تأسّی از خداوند به اســتراحت بپردازند و تنها به عبــادت مشــغول شــوند و آن روز را مبــارک بشـمارند (هـاکس، 1377:ـ 468).ـ در قـرآن نـیز به این سنت یهودیان اشاره شده است (اعراف/163).

در قرآن برخلاف تورات، سخنی از هفتمین روز آفرینش به میان نیست؛ بلکه همواره آفـرینش آسـمان‌ها و زمین در «شش روز» بیان شده است (اعراف/54). همچنین در آیاتی از قرآن، به‌صـراحت عقیـدۀ اسـتراحت خداوند پس از آفــرینش عــالم هســتی مــردود شــمرده شــده است: «َسْئَلُهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فی شَـأْن (رحمــان/29)؛ تمــام کســانی که در آســمان‌ها و زمین هســـتند، از او تقاضا می‌کنند و او هر روز در شـــأن و کاری است. «وَ لَقَـدْ خَلَقْنا فَـوْقَکُمْ سَـبْعَ طَرائِقَ وَ ما کُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غافِلینَ» (مؤمنون/17)؛ ما بر بالای سر شـما هفت راه قـــــــــرار دادیم و ما (هرگز) از خلق غافل نبوده‌ایم. «وَ لَقَـدْ خَلَقْنَا السَّـماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما فی سِـــتَّةِ أَیَّامٍ وَ ما مَسَّـــنا مِنْ لُغُـــوب» (ق/38)؛ ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را در میان آن‌ها ســت، در شش روز آفریـدیم و هیچ‌گونه رنج و سـختی به ما نرسـید. «لا

تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ» (بقره/255)؛ نه او را خواب سنگین فرو می‌گیرد و نه خواب سبک.

به نظر می‌رسد این آیات در تقابل با این عقیده یهودیان نازل شده است؛ البته برخی از مستشرقان درصدد هستند استراحت خداوند در روز هفتم که در تورات ذکر شده است را با آیاتی از قرآن تطبیق دهند. در آیه‌ای از قرآن آمده است: انَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ» (یونس/3)؛ پروردگارِ شما، خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش(تخت) قرار گرفت و به تدبیر کارِ (جهان) پرداخت. آنان معتقدند قرارگرفتن خداوند بر روی عرش پس از آفرینش عالم هستی، به‌منزلهٔ استراحت خداوند است که در تورات نیز اشاره شده است (ماسون، 1385: 188)؛ اما همان‌طور که ذکر شد، عرش (تخت) در آیه شریفه در معنای کنایی آن، یعنی «قدرت» به‌کار رفته است؛ چنانکه می‌گوییم فلان شخص بر تخت نشست یا او را از تخت به زیر آوردند. همهٔ اینها کنایه از قدرت‌یافتن و یا از دست دادن قدرت است و معنی «اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ»، این است که پس از آفرینش آسمان‌ها و زمین، خداوند زمام امور و تدبیر جهان را به‌دست گرفت (مکارم شیرازی، 1374: 8/ 219)، نه این‌که استراحت کرد.

1. مدت زمان آفرینش عالم هستی

در قرآن و تورات، آفرینش عالم هستی دفعی نبوده است؛ بلکه محتوای آن، محصول شش روز یا شش دوران است. در تورات آمده است: زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آن‌ها ست

بساخت» (خروج، 20:ـ 11).ـ همچنین در قـرآن بارها این مسئله مطرح شده است (اعراف/54ـ یونس/10-هود/7)؛ بـرای مثـال در آیه‌ای از قـرآن آمـده است: خداوند کسی است که آسـمان‌ها و زمین و آنچه میـان این دو است را در شش روز آفرید» (سـجده/4)؛ اما این‌که مـراد از این «شش روز آفـرینش» چیسـت، هم بین احبـار و علمـای یهـود و هم در میـان مفسـران و اندیشـمندان مسـلمان اختلاف‌نظر است.

نویسـندۀ قـاموس کتـاب مقـدس بر آن است که مـراد از «روزهـای آفـرینش» در تـورات، همین بیست و چهـار ساعت معمولی نیست؛ بلکه مـراد، مـدت مدید و طـویلی است. او با استناد به برخی از آیات کتـاب مقـدس که یک روز دلالت بر مدت طویلی می‌کند (مزامیر، 90: 4)، نتیجه می‌گـیرد مـراد از «روز»، مـدت نامحـدود و نـامعین است (هاکس، 1377: 84).ـ برخی برآنند که زمان برای خداوند معنایی ندارد؛ درنتیجه، همۀ موجودات یکجا و یک‌دفعه در نخستین روز آفرینش خلق شـده‌اند. ایشـان بر این آیه از تـورات اسـتدلال می‌کند که می‌گوید: این است پیـدایش آسـمان‌ها و زمین در حین آفـرینش آن‌ها در روزی که خداوند زمین و آسـمان‌ها را بسـاخت» (پیـدایش، 2:ـ 4). همچـنین در توجیه روزهـای شش‌گانه و خلقت تـدریجی ذکرشـده در تـورات آورده‌اند: این موضـوع شـبیه کـارِ گردآورندگان انجیر است. انجیرها همه با هم در یک سـبد هسـتند؛ اما هر یک به هنگـام خـود برگزیـده می‌شـوند» (کهن، 1350:ـ 59).ـ بـدین معـنی که خداوند همه را یک لحظه آفرید؛ اما ظهورشـان در وقت خـاص و معیّن خـود بـوده است. بااین‌همـه، به نظر می‌رسد براسـاس ظـاهر تـورات، روزهـای آفـرینش کـاملاً بر «هفت روز هفته»

انطباق‌پذیر هستند؛ زیرا برای هر روز آفرینش از صبح و شب آن روز سخن به میان آمده است. بدین معنی که ظاهراً هر روز آفرینش، از «شب» شروع شده و تا «صبح» ادامه یافته است: این بود شب و صبح روز اول (پیدایش، 1:ـ 5).ـ و به همین ترتیب تا روز ششم آفرینش، فرآیند خلقتِ عالم در ظرف صبح و شب شکل گرفته است و «صبح» و «شب»، جز بر یک روز معمولی قابل حمل نخواهند بود.

درخصوص قرآن، برخی مفسران با استدلال نبودن شب و روز در ابتدای آفرینش، مراد از «ستّة ایام» را مدت زمانی برابر با شش شبانه روز دنیوی می‌دانند (فخر رازی، 1420:ـ 24/477؛ زمخشری، 1407:ـ 3/288). طبرسی با این‌که شش روز آفرینش را مدت زمانی معادل شش روز دنیوی می‌داند (طبرسی، 1372: 4/659)، روایتی از عکرمه نقل می‌کند که می‌گوید: خداوند زمین را روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوه‌ها را روز سه‌شنبه، درختان، آب و سرزمین‌های آباد و خراب را روز چهارشنبه، آسمان را در روز پنجشنبه و خورشید، ماه، ستارگان، فرشتگان و آدم را در روز جمعه آفرید (طبرسی، 1372: 9/7)؛ اما به نظر می‌رسد این روایت، از آموزه‌های یهود وارد اسلام شده است؛ زیرا از آفرینش خدا در روز شنبه سخنی به میان نیامده است. همچنین تقریباً همان ترتیبِ آفرینش ذکرشده در تورات، در این روایت نیز مشاهده می‌شود. برخی دیگر، مراد از «یوم» در آیات آفرینش را مطلق «وقت» دانسته‌اند و «ستّه ایام» را «ستّه اوقات» تفسیر کرده‌اند (بحرانی، 1416: 2/559؛ ابن عاشور، بی‌تا: 8/124).

بیشتر مفسران متأخر، معنـای واژه «یـوم» در این آیـات را به معنـــای روز اصـــطلاحی نمی‌داننـــد؛ بلکه آن را به معنای برهه‌ای از زمـان معنا کرده‌اند و بر این گفته خـود دلایل مختلفی آورده‌اند؛ نخست این‌که به کار بـردن واژه «یوم» در معنای دوره یا برهه‌ای از زمان که دربردارنـــدۀ حوادث بسـیاری اسـت، کـاملاً رایج است و در قـرآن نـیز چنین استعمالی در چند آیه به‌کار رفته است (آل عمران/ 104؛ یـــونس/102).ــ دوم، قبل از خلقت آســمان‌ها و زمین، اصلاً روز و شبی متصوّر نبوده اسـت؛ بلکه پس از خلق این دو، روز و شب معنا پیـــدا می‌کند (طباطبـــایی، 1417:ــ 17/363؛ مکـــارم شـــیرازی، 1376:ــ 6/202). همچنین نصّ و تصـریحی از قـرآن کـریم وجـود نـدارد که مراد از یوم، همین بیست و چهـار سـاعت مصـطلح باشد (مصباح یزدی، 1391: 234).

نتیجه

با بررسی داستان آفرینش در تورات و قرآن، شـباهت‌ها و البته تفاوت‌هـایی یـافت شد. از مقایسه انجام‌شـده، نتایج زیر به‌دست آمده است:

1- ذکر ترتیبی آفـرینش در تـورات اهمیت ویـژه‌ای دارد؛ اما در قرآن کریم آیات مرتبط با خلقت جهان، به‌صـورت پراکنده در سوره‌های مختلف بیان شده‌اند.

2- در هر دو کتـاب، خداوند خـالق اولیّه جهـان است و همه‌چیز را آفریده است و جهان هستی مسبوق به مـاده اولیّه نیسـت؛ البته این مسـئله، به‌صـراحت در دو کتـاب اشـاره نشـده اسـت؛ بلکه این دیـدگاه از معنـای دو فعل «فطر» (در قرآن) و «بَرَ» (در تورات) استخراج می‌شـود

که متضمّن معنای آفرینش از «عدم» است؛ به‌گونه‌ای‌که از پیش نبوده و نوآوری به همراه دارد.

3- در تورات از وجود تاریکی در آغاز خلقت سخن به میان آمده است و بر اساس این، یهودیان معتقدند که تاریکی، موجودی خلق شده است و صرفاً عدم‌روشنایی نیست؛ اما در قرآن خلق تاریکی و وجود آن در آغاز خلقت را به این‌گونه شاهد نیستیم.

4- هر دو کتاب از وجود آب در ابتدای خلقت نام برده‌اند که در نقل تورات ظاهراً این آب تمام سطح زمین را پوشانده بود؛ به‌گونه‌ای‌که هیچ خشکی از زمین، نمایان نبود و از توسیع این آب‌ها، آسمان پدیدار شد؛ ولی طبق گزارش قرآن، آسمان از دود آفریده شده است؛ البته طبق برخی روایات اسلامی، این دود از همان آب اولیّه منبعث دانسته شده است. همچنین در قرآن مانند تورات، مفهوم توسیع و گسترش «آسمان» را شاهد هستیم.

5- در تورات گفته شده است: روح خدا بر سطح آب‌ها معلّق بود. در قرآن مشابه چنین قولی آمده است: و کان عرشه علی الماء؛ عرش خدا بر روی آب بود؛ البته معانی «روح» و «عرش» بسیار متفاوت است.

6- در تورات، آفرینش روشنایی و نام‌گذاری آن به «روز» و سپس نام‌گذاری قسمت تاریک به «شب»، پیش از آفرینش آسمان و حتی سایر اجرام سماوی، در روز اول خلقت مطرح شده است؛ بنابراین روز و شب دو مفهوم جدا هستند که بدون وجود آسمان و خورشید و ستارگان معنادار هستند؛ ولی در قرآن چنین تفکیکی

بین مفهـوم روز و شب از آسـمان و خورشـید مشـاهده نمی‌شـــود و به خلقت جداگانه روز و شـــب، در ابتـــدای خلقت (پیش از آسمان و زمین و خورشید و ماه) اشــاره نشده است.

7- در قرآن و تورات، آفرینش عالم هستی دفعی نبـوده اســـت؛ بلکه محتـــوای آن، محصـــول شش روز یا شش دوران است؛ با این تفـاوت که در تـورات از روز هفتم و استراحت خدا در آن روز سخن رفته است؛ درحالی‌که در قرآن، چنین چیزی نیست و حتی در چنـدین آیه از قـرآن، تلویحـــاً به نفی عقیـــده اســـتراحتِ خـــدا و تنزیه او از هرگونه رنج و سختی هنگام آفـرینش آسـمان‌ها و زمین، اشاره شده است.

8- دربـارهٔ تـرتیب آفـرینش، طبق نقل تـورات و نتـایج به‌دست‌آمده، ابتدا اصل وجود زمین، آفریـده شد که البته بی‌شـــکل و خـــالی بـــود؛ به‌گونه‌ای‌که سرتاسر آن را آب فراگرفته بـود، سـپس آسـمان‌ها با توسـیع آب‌ها پدیـدار شـــدند و پس از آن خشـــکی‌های زمین، ناهمواری‌ها و گیاهـان بر روی آن خلق شـدند. در قـرآن نـیز در ابتـدا، اصل وجودی زمین و جرم آن آفریده شده اسـت، سـپس آفـــرینش و توســـیع آســـمان - که منشأ آن دود است - اتفاق افتاد و پس از آن، دحـوالارض و سـایر خصوصـیات زمین از ارزاق، کوه‌ها و چراگاه‌ها ایجاد شده است.

9- درخصـــوص تعـــداد آســـمان‌ها و زمین، در قـــرآن به‌صـراحت بارها از وجـود هفت آسـمان و یک بـار نـیز تلویحـاً از وجـود هفت زمین سـخن به میـان آمـده است. برخی از این آسمان‌ها به‌خصوص آسمان دنیا (اول) جنبهٔ مادی دارد که تمام اجرام سماوی، خورشـید و مـاه در آن

قـرار دارند. همچـنین، به‌نـاگزیر باید بـرای بـرخی از این آسمان‌ها جنبـهٔ معنـوی و غیرمـادی در نظر گرفته شـود. طبق عقاید یهودیـــان، آســـمان و زمین هرکـــدام «هفت طبقه» دارنــد؛ اما در تــورات به‌صــراحت از وجــود هفت آســـمان یا هفت زمین ســـخنی به میـــان نیامـــده است. همچنین مشابه قرآن، طبق برخی آیـات تـورات، آسـمان به دو بخش مادی (جسمانی) و معنوی (روحانی) تقسـیم می‌شود.

مرگ اندیشی (راز مرگ در بیان حضرت امیر)

واژه مرگ، مانند کلمه زندگی، هستی و پیدایش، مفهوم روشن و عـامی دارد که بر کسی پوشـیده نیست. اما در آن سوی این مفهوم همگانی و روشن، چیزی قـرار دارد که شاید هرگز برای کسی درست و دقیق معلوم نگردد و شناخته نشود. علی علیه السلام در اسرار و رمـوز مـرگ می‌فرمایند:

«ایها النـــاس، کل امـــری لاق ما یفر منه فی فـــراره; والاجل مساق النفس، والهرب منه موافاته. کم اطـردت الایام ابحثها عن مکنون هذا الامر فـابی الله الا اخفـاءه. هیهات! علم محزون!» (1)

«هر که از مرگ بگریزد، در همین فرارش با مرگ روبـرو خواهد شد! چرا که اجل در کمین جـان است و سـرانجام گریزها، هم آغوشی با آن است! وه که چه روزگارانی در پی گشودن راز مرگ بـودم! اما خواست خـدا این بـود که این اسرار همچنان فاش نشوند! هیهـات! چه دانشی سر به مهر!».

اما در میان این پدیده‌های میرا و فانی، تنها انسان است که از این سرنوشـــت، یعـــنی مـــردن خـــبر دارد. همه جانـــداران می‌میرنـــد، ســـتارگان و کهکشـــان‌ها فـــرو می‌پاشـــــند، اما نمی‌دانند که می‌میرند و نمی‌فهمند که خواهند مرد! جز انسـان که می‌داند و می‌فهمد که خواهد مرد.

انسـان هم از آغـاز پیـدایش مـرگ آگـاه، نیست. بلکه به تدریج با مفهوم مرگ آشنا می‌شود.

موجوداتی که مـرگ ندارند و نـیز موجـوداتی که از مـرگ خـود آگـاه نیسـتند، از مـرگ دلهـره نداشـته نگـران هم نیستند. اما انسان با آگاه شدن از مرگ، مخصوصا با آگاه شدن از مرگ خود، دچار اضطراب و نگرانی شده، چندین پرسش اساسی دربـــاره مـــرگ، بر ذهن و اندیشه او سنگینی می‌کنند:

- مـــرگ یعـــنی چـــه؟ - چـــرا باید مـــرد؟ - چگونه می‌میریم؟ - بعد از مـرگ چه می‌شـود؟ - چه کسی یا کسانی از راز مرگ آگاهنـد؟ - می‌تـوان مـرگ را چـاره جـویی کـرد؟ - آیا روحی داریم که با مـرگ نـــابود نشـــود؟ - سرگذشت این روح - اگر باشد - پیش از پیوســـتن به جسم چه بـــوده اســـت؟ - سرنوشت این روح، پس از مرگ جسـم، چه خواهد بود؟ و ده‌ها پرسش دیگر.

و بشر از همـــان آغـــاز بـــرای به دست آوردن پاسخ این پرسش‌ها، تلاش کرده است. اگر چه پیامبران، فلاسفه و اندیشـــمندان، اولیا و عرفا و حـــتی افســـانه بافـــان و اســـطوره پـــردازان، هر یک به نـــوعی به این پرسش‌ها پاسخ داده اند; اما مرگ برای انسان همچنـــان یک معما و راز ناگشوده است.

اینک در این مقاله برآنیم تا این راز را با مولای متقیـان، امیر مؤمنان علی بن ابیطالب در میان نهاده، در حد فهم و توان خویش، از اشـارات آن بـزرگ مـرد مـرگ انـدیش، برای حل این معما بهره گیریم.

مرگ چیست؟

اگر بشود چیزی را با ضـدش معـرفی کـرد باید گفت که: مرگ پایان زندگی دنیوی است. چنانکه علی علیه السـلام می‌فرمایند: «المـــوت غایته » (2)ـــ و «بـــالموت تختم الدنیا.» (3)

این تعریف در عین ســادگی، واقعی‌تــرین تعریف مــرگ است. به هر حال این زندگی، یعنی زندگی دنیوی با مرگ به پایــان می‌رسد. مــرگ به همه مسـئولیت‌ها، تلاش‌هــا، آرزوها و هدف‌های دنیوی انســان پایــان می‌بخشد. اما از این تعریف چیزی که می‌فهمیم آن است که مرگ زندگی را به پایان می‌رساند; ولی درباره خود مرگ و دنیایی که با مرگ آغاز می‌گـردد چـیزی به دست نمی‌آید. اکنـون به ذکر نکاتی درباره مرگ می‌پردازیم:

1- مرگ و مشکلات بیان ناپذیرش

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«وان للموت لغمـرات، هی افظع من ان تسـتغرق بصـفة اوتعتدل علی عقول اهل الدنیا.» (4)

مشـکلات مـرگ چنـان پیچیـده و دردناکند که به وصف در نمی‌آیند و با قـــوانین خـــرد مـــردم این دنیـــا، ســـنجیده نمی‌شوند. و نیز می‌فرماید:

«فغیر موصوف ما نزل بهم » (5)

حـــالات و عوارضی که در دم مـــرگ پدید می‌آینـــد، قابل توصیف و بیان نیستند. در فلسفه این بیان ناپذیری، چند تبیین را می‌توان مطرح کرد:

اولا - مـــرگ یک تجربه شخصی است که شـــخص با این تجربه ارتبـاطش را با دیگـران از دست می‌دهد. بنـابراین نمی‌تواند تجربه اش را با دیگـــران در میـــان بگـــذارد. ما کسی را پس از مــرگش نمی‌بیــنیم تا از تجربه مــرگش، خبری بگیریم.

ثانیا - پدیده مرگ، چنـان پیچیـده و پر راز و رمز است که اگر مردگان هم به این دنیا باز گردند و بخواهنـد، جریـان مرگ را توصیف کنند، نخواهند توانست:

«فلو کـانوا ینطقـون بها لعیـوا بصـفة ما شـاهدوا واوما عاینوا.» (6)

ثالثا - جهان بـاطن، به دلیل بطـون نهـادی خـود، بر اهل ظاهر قابل شناخت نیست. یعنی جهان محسوس و دنیـا، با جهـان غیب و آخـرت، از جنس هم نیسـتند و لـذا تا در دنیاییم، از آخرت بی‌خبریم.

رابعا - اگر قرار است که انسان گرفتار امتحـان و ابتلا و فتنه شــده، براســاس تشــخیص و انتخــاب خــود، مــورد آزمایش قرار گیرد، حتما باید، نوعی ابهام و پیچیدگی در کار باشد; وگرنه، همه انسان‌ها یکسان عمل خواهند کرد و ابتلا و امتحانی در میان نخواهد بود. مثلا اگر چنین بود که هر روز خداوند به نوعی بـرای مـردم ظـاهر می‌شد و همه مردم آشکارا قیامت و زندگی ارواح و نتـایج اعمـال را می‌دیدند; طبعا همه یکسان عمل می‌کردند. چنانکه در حیات دنیـوی غالبا آن جا که هـدف‌ها روشن و نتیجه کـار معلوم است، مردم دچار اختلاف نمی‌گردند.

بـاری، به هر دلیـل، مـرگ درهـاله‌ای از راز و رمز قـرار دارد:

«کس نمی‌داند که مــرگ چگونه وارد خانه می‌شــود؟ چه سان جان کسی را می‌ســتاند؟، چگونه بر جـنین در شـکم مادر دست می‌یابـد؟ او به سـراغ جـان جـنین می‌رود؟ یا جان جنین، به اذن پروردگـارش، خواست مـرگ را گـردن می‌نهد؟ یا آن که مرگ از همــان آغــاز، در لایه لایه درون مادر جای دارد؟» (7)

2- وصف عرفی مرگ

گاهی علی علیه السلام به وصف عرفی مرگ می‌پــردازد و آن را برابر فهم تـوده مـردم توصـیف می‌کند. منظـور من از توصــیف عــرفی، همین است که مــرگ را پایــان زندگی، پایان بخش آمال و آرزوها، و عامل نابودی لـذات و کامجوئی‌ها بـــدانیم. (8)ـــ اینک نمونه‌هـــائی از وصف عرفی مرگ که بر زبان مولای متقیان علی علیه الســلام جاری شده است:

«شـــادابی زنـــدگی را افســـردگی پـــیری در پیش است. دوران عافیت به بیماری و درد پایان می‌پذیرد و سرانجام زندگی جز مرگ نیست. مرگی که دست انســان را از دنیا کوتاه کرده، راه آخرت را پیش پای وی خواهد نهاد. با تن لرزه‌ها، دردهای جانکاه، اندوه گلوگیر و نگاه فریاد خواه، که از یاران و خویشاوندان و همســران کمک می‌خواهــد، اما کــاری از دست کسی بر نمی‌آیــد، و گریه هم ســودی نـــدارد. از افتـــادن در تنگنـــای گـــور و تنها و بی‌کس در گورستان ماندن چاره‌ای نیست. آن گاه کرم‌ها، تکه پـــاره تن او را برده و پوسیدگی، طراوت تن را لگد کوب کرده، و گذشت روزگــار همه آثــار او را به بــاد فنا و فراموشی می‌سپارد. تن‌های نازنین می‌گندند و استخوان‌های محکم پوسیده می‌شوند، روح در زیر سنگینی اعمال می‌ماند، و

چیزی را که از غیب شنیده بود با چشم یقین می‌بیند. اما چه سود؟! که دیگر بر کارهای نیک چیزی نمی‌توان افزود و از لغزش‌ها چیزی نمی‌توان کاست.» (9)

در وصف عرفی مرگ، این بیـان مـولای متقیـان، در اوج زیبائی است که می‌فرمایند:

«ان الموت لزائر غیر محبوب و واتر غیر مطلـوب وقـرن غیر مغلوب.» (10)

«مرگ مهمـانی است ناخوشـایند! که ناخواسـته از یـار و دیارمـــان جـــدا می‌کند. حـــریفی که کسی همـــاوردش نیست.»

3- مرگ از نگاه دیگر

آنچه گذشت، وصف عرفی مرگ بود. وصــفی در حد فهم عمـوم و بـرای عامه مـردم. اما وصف مـرگ به همین جا ختم نمی‌شود. مرگ تنها گذرگاه جهان غیب است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، زنـدگی دنیا را خــواب و مــرگ را بیــداری نامیــده است. یعــنی مــرگ دریچه‌ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیت.

علی علیه السلام هم می‌فرمایند:

«ولو عاینتم ما قد عاین من مات منکم لجــزعتم و وهلتم وســـمعتم واطعتم ولکن محجــوب عنکم ما قد عـــاینوا و قریب ما یطرح الحجاب.» (11)

مرگ، ما را با دنیای تازه‌ای روبرو می‌کند که همه عـوالم آن برای ما شگفت انگیز ورود به این دنیای جدید، تنها با

برافتـادن پـرده‌ای امکـان می‌یابد که به دست مـرگ فـرو افتد. و نیز می‌فرماید:

«ای مردم این حقیقت را از خـاتم پیـامبران بشـنوید که: هر که می‌میرد در حقیقت نمـرده اسـت، و اگر در ظـاهر پوسیده می‌شود در باطن چیزی از ما پوسـیده نمی‌شـود بلکه پایدار می‌ماند.» (12)

مرگ از همان آغاز حضـورش ارزش‌ها را وارونه می‌کند. ما در این دنیـا، خلق را می‌بیـنیم و حق را نمی‌بیـنیم; با مجـاز آشـنائیم و از حقیقت بیگانه. و لـذا ارزش‌ها و ارزش گذاری‌های ما براسـاس معیارهـای حیـات مـادی و دانش محـدود دنیـوی است. با حضـور مـرگ، عـالم غیب نمایان گشته، معیارها و بینشهای دیگری اساس ارزش‌ها و ارزیابی‌هـای ما قـرار می‌گیرند. و لـذا، انسـان دست پشیمانی می‌گزد و از دلبستگی‌های خود دست می‌شـوید و آرزو می‌کند که‌ای کاش او به دنبال این دنیا نمی‌رفت:

«فهو یعض یـده ندامة علی ما اصـحر له عند المـوت من امره، و یزهد فیما کان یـرغب فیه ایـام عمـره، و یتمـنی ان الذی کان یغبطه بها و یحسـده علیها قد حازها دونه.» (13)

فلاسـفه بـزرگ اسـلام همچـون ابن سـینا و سـهروردی، تعلق روح را به جسـم، مـانع توجه او به کمـال و نقص روحی خـود دانسـته، و همین عامل را دلیل غفلت او از لـذات روحـانی و رنج‌هـای عقلانی می‌دانند. ابن سـینا می‌گوید:

«کمـال نفس ناطقه در آن است که از لحـاظ وسـعت و عمق معـرفت، تبـدیل به جهـان معقـولی گـردد که دقیقا

موازی و مطابق با جهان عینی باشد و به حسن مطلق و خیر و جمـال مطلق دست یابد. روح انسـان اگر به چـنین معرفتی دست یابد از بهجت و لذت وصف ناپـذیری بهـره مند می‌شـــود که مقایسه آن با لذایذ حســـی، زشت و مســخره خواهد بــود. اما این روح مــادامی که گرفتــار حجاب تن و اسیر جاذبه‌هـای حیـات حیـوانی است از این گونه لذت و بهجت باخبر نخواهد شد، چنان که اگر به این کمـــال هم دست نیابد مـــادامی که در حجـــاب تن است احساس رنج نخواهد کرد تا زمانی که مـرگ فـرا رسد. با فرا رسیدن مرگ حجاب تن کنار رفته، موانع ادراک زایل می‌گردد. در نتیجه روح انسان به کمال یا نقصان خود پی برده، غـرق در لـذت شـده یا گرفتـار رنج و عـذاب خواهد شد، لذت و رنجی که هرگز با لذایذ و دردهای جهان مادی قابل مقایسه نیستند.» (14)

بیم مرگ

تــرس از مــرگ، کــاملا طـبیعی است. چنــان که عشق و دلبســـتگی به زنـــدگی کـــاملا طـــبیعی است. از هر چه بترسـیم به خـاطر آن است که به کمـالات زنـدگی زیـان دارد و یا اصل حیــات و زنــدگی ما را تهدید می‌کند. ما از شکست‌ها، بـدبختی‌ها، فقـر، جهل و بیماری‌ها بیمنـاکیم بــرای این که با وجــود نــواقص و کاســتی در زنــدگی و وسایل و اندام‌های خود، حالت طبیعی زندگی را از دست می‌دهیم. یعنی اگر چه اصل زندگی را داریم اما بیمـاری، شکست و ضــعف و نقص، فعــالیت حیــاتی را با مشــکل روبرو ساخته، ما را از بهره مندی کامل از ثمرات و لذایذ زندگی محروم می‌سازد.

اما این کاستی‌ها و بیماری‌ها وقـتی مخـوف و خطرنـاک جلوه می‌کنند که ما را در معرض مرگ قرار بدهند! بـرای انسان بیماری، بهتر از مرگ است. بـرای این که بیمـاری اصل حیـــات را قطع نمی‌کند و تا ریشه در آب باشد امید ثمری هست. اما اگر به مرگ بیانجامد چون ریشه زندگی را قطع می‌کند خطرناک‌تر و ترسـناک‌تر می‌گـردد. تـرس از مـــرگ علل و جهـــات مختلفی دارد که ما با ملاحظه گنجایش مقاله به مواردی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

علل ترس از مرگ

1- عشق به زندگی

علی علیه السلام می‌فرماید:

«و اعلموا انه لیس من شی ء الا و یکاد صاحبه یشبع منه و یمله الا الحیاة فانه لا یجد فی الموت راحة; (15) توجه کنید که انسان سرانجام همه لذت‌های دنیا سیر می‌شود، جز لذت زندگی; برای این که هیچ کس در مـرگ آسـایش نمی‌بیند.»

چنـان که گفـتیم حـتی عرفا و اولیـای الهی این نکته را قبول دارند که نظام ادراکی یعنی هـوش و حـواس ما بر محور حیات دنیوی تنظیم شده‌اند، بنابراین تا از هـوش و حواس بهره مندیم، حیات دنیوی و لذایذ آن ارج و منزلت خـود را از دست نمی‌دهد. یک انسـان متعـادل زنـدگی را دوست می‌دارد، جهـــان و زیبائی‌هـــای آن را دوست می‌دارد و آرزو می‌کند که بتواند بـــرای همیشه زنـــده بماند.

انسان در دشـوارترین شـرایط هم دل از زنـدگی بـرنمی کند و معذور هم هست برای این که عشق به زنــدگی یک عشق غریزی و نهادی است.

انســان زنــدگی را حــتی در شــرایط تلخ و نــاگوار هم بر مــرگ و تلخی‌هــای آن تــرجیح می‌دهد. صــائب تــبریزی می‌گوید:

زهری است زهر مرگ که شیرین نمی‌شود

هر چند تلخ می‌گذرد روزگار عمر

2- دست نیافتن به آرزوها و اهداف

امام علی علیه السلام مرگ را عامل دست نیـافتن آدمی به آرزوها و اهداف خویش می‌داند و می‌فرماید:

«فان الموت... مباعد طیاتکم; (16)ـ مـرگ میـان شـما و هدفهایتان فاصله می‌شود.»

بنابر تحقیقات آماری برخی از محققـان غـرب، بسـیاری از افراد مورد سؤال، دلیل خود را برای گریز از مرگ، در این نکته دانسته‌اند که مرگ مـانع تحقق هـدف‌ها است. (17)ـ برای عده‌ای شماره سال‌های عمر مهم نیست، بلکه این مهم است که انســان به کــدام هــدف دست یافته اســت؟ به دانشــمندی گفتند: تا کی می‌خــواهی زنــده بمانی؟ گفت: آن قدر که بتوانم نوشـتن این دو کتـاب را که در دست دارم به پایان برسانم. (18)

به هر حـال هر گونه آرزویی ممکن است با حلـول مـرگ، بر بــاد رود و لــذا انســانی که به سرنوشت و مــرگ

بیندیشـد، دل به فـریب آرزوها نمی‌سـپارد، چنانکه امـام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«لو رای العبد الاجل و مصیره، لابغض الامل و غــروره; (19)ـ اگر انسـان اجل و عـواقب آن را می‌دیـد، با آرزو و فریب آرزوها دشمنی می‌ورزید.»

3- کیفیت مرگ

یکی دیگر از عوامل تــرس از مــرگ، نگــرانی و تــرس از چگونگی مـرگ است. این چگـونگی گـاهی به خـود مـرگ مربوط است و گاهی به شرایط و موقعیت مرگ.

الف - ترس از چگونگی خود مرگ

چنان که گذشـت، هیچ انسـانی، مـرگ را نیـازموده است. بنابراین طبیعی است که انسان نگران چگـونگی مــرگ و جــان دادن باشد. چــون نمی‌داند که جــان دادن چیست و جدائی جـان از جسم چگونه اسـت، مـرگ با همه هیبت و سطوتش می‌آید و ما چیزی از آن نمی‌دانیم جز آن که:

«میهمـــانی است ناخوانـــده و ناخوشـــایند! همـــاوردی شکست ناپذیر که می‌کشد و قصاص نمی‌شـود! دامش را همه جا گسترده، با لشکر درد و رنج محاصره مان کــرده، از هر سو هـدف تـیر و نـیزه مـان قـرار می‌دهد. کـابوس مرگ، با قدرت تمام، به حریم هستی انسان تجاوز کرده. بی‌آن که ضربتش خطا کند درهاله‌ای از ابهام و تیرگی و با لشکری از بیماری‌ها و دردهای جانکاه، و با انبــوهی از مشکلات سـایه سـنگین خـود را گسـترده، طعم تلخش را می‌چشاند.» (20)

ب - ترس از شرایط و موقعیت مرگ

انسان گاهی علاوه بر خود مرگ، از شـرایط خـاص مـرگ نیز نگران می‌شود، مانند مرگ تصادفی و نابهنگام، مرگ با بی‌ایمانی، مرگ در بستر نه در میدان جهاد، مـرگ پس از بیماری طولانی، کشـته شـدن به دست دیگـران، مـرگ در غربت و تنهایی و امثال این‌ها.

امام علی علیه السلام نگران مرگ در بسـتر اسـتراحت و در مخالفت امر خداست و از این رو می‌گوید:

«ان اکرم الموت القتل. والذی نفس ابن ابیطـالب بیـده، لالف ضـربة بالسـیف اهـون علی من میتة علی الفـراش فی غیر طاعة الله; (21) همانا گرامی‌ترین مرگها کشته شـدن در راه خداست. بـدان کس که جـان پسر ابوطـالب در دست اوست، هزار مرتبه ضـربت شمشـیر خـوردن بر من آسانتر است، تا در بستر مردن نه در طاعت خدا.»

4- حوادث پس از مرگ

یکی دیگر از عوامل نگـرانی و تـرس و اضـطراب مـردم نسـبت به مـرگ، نگـرانی از حـوادث پس از مـرگ است. قسمتی از این حـوادث مربـوط، به این دنیاست از قبیل: بی‌سرپرست ماندن کودکان، ازدواج همسران، تقسـیم و تصـرف امـوال، کامیـابی دشـمنان، فروپاشی تن و... و قسـمتی مربـوط به آن دنیاست از قبیل: عـذاب قـبر و مشکلات حساب و کتاب اخروی.

ابن سـینا عوامل و اسـباب تـرس از مـرگ را از دیـدگاه اشخاص مختلف به شرح زیر مطرح می‌کند:

الف - عده‌ای از مجهول و مرموز بودن مرگ می‌ترسند.

ب - گـروهی از معلـوم نبـودن سرنوشت انسـان پس از متلاشی شدن بدن بیمناکند.

ج - و بعضی‌ها از نابودی مطلق جسم و روح می‌ترسند.

د - و برخی از درد و رنج جان دادن نگرانند.

ه - و جمعی از عذاب بعد از مرگ می‌ترسند.

و - و گـــروهی از جـــدایی از مـــال و جـــاه و لذایذ و خوشی‌های زندگی بیمناکند. (22)

1. نگرانی از نقص و کمبود عمل.

انسان‌های با ایمان در هر شرایطی که باشند اعمال خود را نـاچیز دیـده و از این بـابت نگرانند. علی علیه السـلام می‌فرماید:

«ینبغی للعاقل ان یعمل للمعاد و یسـتکثر من الـزاد قبل زهوق نفسه و حلول رمسه » (23)

همین افـزودن بر زاد و توشه همیشه مـورد تاکید انبیا و اولیا بوده است و توشه را هر چه زیادتر هم باشد نسبت به طولانی بودن راه ناچیز شمرده‌اند.

علی علیه السلام می‌فرمایند:

«آگـــاه بـــاش که راهی ســـخت و دراز در پیش داری که توفیق شـما در پیمـودن این راه در گـرو آن است که به شایسـتگی بکوشی و تا می‌تـوانی توشه برگـیری و بـار گنـاه خـود را سـبک گـردانی که سـنگینی آن در این راه دشوار، رنج‌آور است. پیشاپیش تا می‌توانی به آن سرای توشه بفرست. مستمندان را یاری رسان تا بدین وسـیله

توشه‌ای بر دوش آنـان بگـذاری که روز قیـامت به تو بـاز گردانند تا می‌تــوانی انفــاق کن و بــرگ عیشی به گــور خویش بفرست. اگر از تو وام خواهند غنیمت بشــمار که اگر به وامی دست کسی را بگیری در روزهای ســخت آن دنیـــــا، دست تو را بگیرند. بـــــدان که در پیش روی تو گردنه‌های صـعب العبـور وجـود دارد که تا می‌تـوانی باید سبک بار بوده و توشه راه داشته باشی.» (24)

1. کثرت گناه

یکی دیگر از عوامل نگــرانی مؤمنـــان از مـــرگ زیـــادی گناهان است. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«چنـان مبـاش که به خـاطر گناهـان زیـاد خـود مـرگ را ناخوش داری.» (25)

بنابراین اگر گناهکار نباشی باید همانند مولا از مرگ باک نداشته باشی که تو به سـوی آن بـروی یا او به سـوی تو گام بردارد. (26)

1. بیم از مرگ بی‌فضیلت

اگر چه همه اقسام مرگ، مرگ اند; اما به لحاظ فضــیلت مرگ با مرگ دیگر تفـاوتی دارد از زمین تا آسـمان. علی علیه السـلام، آرزومند شـهادت بـود و مـرگ در بسـتر را دوست نمی‌داشت. او در این باره می‌گوید:

«مرگ چنـان با سـرعت و جـدیت در تعقیب ماست که چه ایستادگی کنیم و چه بگریزیم، بر ما دست خواهد یــافت. با ارج‌تــرین مرگ‌ها نــزد من، کشــته شــدن با شمشــیر (شـــهادت) است. ســوگند به خداونـــدی که جـــان فرزند ابوطـالب در دست اوسـت، اگر هـزار شمشـیر بر سـرم

بخورد، برایم آسان‌تر از آن است که در بستر بمیرم و نه در راه فرمان خدا.» (27)

البته بـرای مـردم عـادی، مـرگ در وطن مـالوف، خانه شخصـی، در بسـتر و میـان فرزنـدان و خویشـاوندان مطلوب است; اما مرگ در میـدان و شـهادت در راه خـدا چیز دیگری است.

1. بیم از مرگ پیش از توبه

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«مسـوف نفسه بالتوبة من هجـوم الاجل علی اعظم الخطر» (28)

از آنجا که انسـان مـدام در معـرض خطا و گنـاه اسـت، خـدای مهربـان براسـاس همین طـبیعت غـیر معصـوم انسـان، بـرای جـبران وی، همیشه توبه و عـذر او را پذیرفته، بر گناهانش قلم عفو می‌کشد.

علی علیه السلام می‌فرماید:

«حاصل توبه، جبران گستاخی‌های نفس است.» (29)

اما انسـان به اقتضـای هـوا و هـوس، از این فرصت هم، غالبا بد بهره برداری می‌کند. بدین سان که او بـاز بـودن در توبه را دست آویز ادامه اعمال خلاف خود قـرار داده، به امید توبه، در ارتکاب گناه گستاخ و بی‌پـروا می‌گـردد. اما در عمل، گناه نقد شـده و توبه نسـیه می‌گـردد. علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«اگر پای لذت و شهوتی در میان باشد، به گناه شتافته و در توبه درنگ می‌ورزند.» (30)

چنین انسانهایی غالبا هم قصد توبه دارند، اما به پــیروی از هــوس آن را به تــاخیر می‌اندازند. گــاه به توبه موفق می‌شوند و گاهی هم به وسیله مرگ غافلگیر شده، پیش از آن که توفیق توبه و جــبران نــواقص خــود را داشــته باشند، از دنیا می‌روند.

در اینجا نکته حساسی هست که نباید از آن غفلت کـرد و آن این‌که مرگ نقطه پایان خطوط دفتر شخصیت انسان است. علی علیه السلام پس از بحثی در اقسام ایمــان و تقســیم ایمــان بر دو قسم پایــدار و ناپایــدار، می‌فرماید که:

«اگر از کسی بــدتان آمد و خواســتید که او را از دایــره دلبستگی‌های ایمـانی خـود بـیرون کنیـد، تا فـرا رسـیدن مرگش درنگ کنید! و چون بر حـالتی که بـود بمـیرد دیگر وقت آن است که بیزاری جوئید.» (31)

1. ترس از مرگ در کفر و گمراهی

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

«اتقو الله حق تقاته ولاتمــوتن الا وانتم مســلمون.» آل عمران/103

علی علیه الســـــــلام در خطبه‌ای پس از بحث ظریف و دقیقی درباره توحید و تقوا و پس از یک ارزیابی مفصل از دنیا و آخــرت، ســرانجام ســخنش را با این آیه پایــان می‌بخشد که:

«از خدا چنانکه شایسته است، پروا کنید و بکوشید که جز بر مسلمانی نمیرید.» (32)

بـدون تردید از همه بـدتر مـرگ در حـال کفر و گمـراهی است. علی علیه السلام با بیانی لبریز از احسـاس درد از مردمی که به چنین سرنوشتی گرفتارند می‌نالد.

او درباره مردم دوران جاهلیت می‌گوید که:

«هیچ حـــریمی را حـــرمت نمی‌نهادند فرزانگـــان را در میانشـــان ارج و منزلـــتی نبـــود. به دور از نظـــام دیـــنی زندگی کرده و در حال کفر جان می‌سپردند.» (33)

شوق مرگ

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«و الله لابن ابیطالب انس بالموت من الطفل بثدی امه; (34)ـ به خـدا سـوگند، پسر ابوطـالب از مـرگ بی‌پژمـان است. بیش از آنچه کودک پستان مادر را خواهان است.»

1- چرا شوق؟

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم

خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس

که در سراچه ترکیب تخته بند تنم (35)

اگر مرگ محمل انتقال از دنیای متغیر و فـانی به جهـان ثـابت و بـاقی اسـت، پس چـرا بی‌صـبرانه در انتظـارش نباشیم.

ما این دنیا را وقتی دوست می‌داشـتیم که از دنیـای برتر و بهتری خبر نداشتیم. اکنون می‌دانیم که:

«این دنیا بــرقش بی‌فــروغ و اساسش بر دروغ است. و اموالش در معرض غارت و تاراج است. چونان عشـوه گر هـرزه‌ای است که به کس وفا نمی‌کند و همچـون مـرکب سرکش از کسی فرمـان نمی‌بـرد. دروغگـویی خیانتکـار، ناسپاسی حق نشناس و دشمنی حیله گر است. حــالاتش ناپایــدار، عــزتش ذلت، جــدش بــازی و ســرافرازیش ســرافکندگی است. ســرای جنگ و غــارت، تبهکــاری و نــابودی و ناخوشی و نــاآرامی است. وصــله‌هایش به هجران پیوسته، راه‌هایش حیرت زا، پناهگاه‌هـایش ناپیـدا و سرانجام امیدهایش نومیدی است.» (36)

اما در آن سوی این جهان، جهـانی اسـت، ازلی و ابـدی، که اگر انسان با آگاهی و آمادگی وارد آن جهان شود، به قول حضرت:

«آنجا را اســرای پایــدار و محل امن و آســایش خواهد یـافت. جایگـاه پاکـان و نیکـان و اولیـای برگزیـده‌ای که قـرآن کـریم آنجا را سـتوده و سـاکنان آن را برگزیـده و بزرگ داشته و انسان را به آنجا فرا خوانـده و راهنمـایی کرده است.» (37)

علی علیه السلام در وصف بهشت می‌گوید:

«اگر خیالی از بهشت را چنانکه وصف شده تصور کنی از هر چه در دنیاست دلسرد می‌شوی اگر چه همه زیبا و پر جاذبه باشــند و بر سر آرزوها و امیــال نفســانی خــود نسبت به لذت‌ها و مناظر زیبای جهـان پا می‌گـذاری. اگر درباره درختان بهشتی اندیشه کنی که چگونه شـاخه‌های آن‌ها با وزش نســیم می‌رقصــند و ریشه‌هاشــان در توده‌هــای مشک پنهانند بر کنــار رودهــای زلال و

خوشه‌هایی از گوهرهای آبدار و میوه‌هـای گونـاگونی که از هر طــرف جلــوه می‌کنند غــرق حــیرت می‌شــوی. شـاخه‌های پر میـوه بـدون زحمت در دسـترس تو قـرار می‌گیرند تا هر چه خواهی بر چیـنی. مهمانـداران بهشت و خـــدمتگزاران آن لحظه‌ای از آن کاخ‌ها و ساکنانشـــان غفلت نکرده و مدام با طعامهای لذیذ و شراب‌های گوارا پـذیرایی می‌کنند. سـاکنان آن دیـار مـورد تکـریم خداوند بوده از هر گونه، دگرگونی و انتقال در امانند. اگر تو دل را به آن مناظر زیبا متوجه کنی از دل و جان در اشــتیاق آن سامان خواهی بود. و چـون مـرگ و قـبر در و دروازه آن دیارند، آرزو خواهی کـرد که از همین جا تو را بردارند و به گور سپارند.» (38)

در اینجا نکته‌ای را یادآور می‌شـوم که مـرگ بـرای افـراد غـیر مـؤمن نـیز باید ارزش خـود را داشـته باشد. ارزش مرگ برای افراد غیر مؤمن و برای کسانی که بقای روح و دنیـــای پس از مـــرگ را قبـــول ندارند از چند جهت می‌تواند مورد توجه قرار گیرد:

«یکی این که همین مـــرگ، آنـــان را از ادامه زنـــدگی حیوانی و افزودن بر گناه و تبهکاری خویش باز می‌دارد. خداوند کـــریم می‌فرماید: «کـــافران چـــنین نپندارند که فرصت زنـدگی به سـود آنـان اسـت، نه! بلکه ما به آنـان فرصت می‌دهیم تا بر بار گنـاه خـود بیفزایند و به عـذاب سخت و سنگینی گرفتار آیند.» آل عمران/178

علی علیه السلام می‌فرماید:

«ان فی المــوت لراحة لمن کــان عبد شــهوته واســیر اهویتــه، لانه کلما طــالت حیاته کــثرت ســیئاته و عظمت علی نفسه جنایاته.» (39)

1. توصیف شوق مرگ

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«و ان احب ما انا لاق الی المــوت; (40)ــ محبــوب‌ترین چیزی که در انتظارش هستم مرگ است.»

یکی پرسید از سقراط کز مردن چه خواندستی

بگفت‌ای بی‌خبر مرگ از چه نامی زندگانی را

اگر زین خاکدان پست روزی بر پری بینی

که گردون‌ها و گیتی‌هاست ملک آن جهــانی را (41)ـ اگر مرگ را چنان دریابیم که علی علیه السـلام دریافته بـود; باید در عین نگـــــرانی از کم توشه گی و در عین تلاش برای تـدارک ذخـیره آخـرت، بی‌صـبرانه در انتظـار مـرگ مطلوبی باشیم که ما را از تنگنای جهان خاکی به بیکران ساحت غیب انتقال دهد. علی علیه السلام می‌فرماید:

«به پیشواز مرگ بشتابید! مرگی که اگر فرار بکنید شـما را در می‌یابد، و گر بر جای خودمانید باز هم به سـراغتان می‌آید. و اگر فراموشش کنیـــد، او شـــما را از یـــاد نمی‌برد.» (42)

بنـابراین دلبسـتگی انسـان به زنـدگی دنیـوی، براسـاس مــیزان مــرگ اندیشی وی تنظیم می‌گــردد. اگر دنیا زده بــود که به مــرگ نمی‌اندیشد. بی‌تردید رویــاروی چــنین کسی با مرگ بسیار نـامطلوب خواهد بـود. بـرای این که

چـنین شخصی بـرای حیـات اخـروی آمـادگی نداشـته و ذخـــیره لازم را نیندوخته است. علی علیه الســـلام در نامه‌ای به حارث همدانی می‌فرمایند:

«سخت بپرهیز از این که وقتی مـرگ به سـراغ تو آید که در جستجوی دنیا از خدا گریخته باشی.» (43)

چنانکه شوق مرگ، از محبت دنیا در دل انسان می‌کاهد:

«هر که مرگ را در برابر خود مجسم کند، به امور دنیـوی زیاد توجه نمی‌کند.» (44)

اشتیاق انسان به مرگ یک حالت بسـیار شـگفت انگـیز و اعجـــاز گونه است بـــرای این که هر انســـانی چنـــان که گذشت به زندگی علاقمند است و اگر کسی سودای مرگ در سر بپروراند حتما به مقـــامی رســـیده که دیگـــران نرسـیده‌اند و چیزهـایی دریافته که دیگـران در نیافته‌اند. در قرآن کـریم آرزوی مـرگ نشـان عشق انسـان به خـدا است.

خدای سبحان در خطابی به قوم یهود می‌فرماید:

«بگوای یهودیان اگر از میان مـردم تنها خـود را دوسـتان خـــــدا می‌دانیـــــد، پس آرزوی مـــــرگ کنید اگر راست می‌گوئید.» جمعه/6

علی علیه السلام به حـارث همـدانی می‌فرمایند: «مـرگ را جز با شـــرایط مطمئن آرزو مکن (45)ـــ و خـــود در موردی چنین می‌فرمایند:

«من با بصـیرتی از درون و یقیـنی که خـدایم بخشـیده است در گمـــراهی آنـــان و راه راســـتی که برگزیـــده ام

آگاهم. مشتاق دیدار پروردگـار و امیـدوار پـاداش نیک او هستم.» (46)

انسـان وقـتی واقعا مشـتاق مـرگ می‌گـردد که به یقین دریابد که او گر چه در این جهان خـاکی پدید آمـده است; اما از این جهـان نبـوده و به جهـان دیگـری تعلق دارد. و چنین کسی در حقیقت به قول مولا علی علیه السلام:

«پیش از آن که بدن از این جهان خاکی جدا شـده باشـد، به جان و دل از این خاکدان پرواز کرده است.» (47)

حقیقت زندگی از منظر مرگ

در این قسـمت، مـرگ را با نگـاه آسـمانی و عمیق مـولا علی علیه السلام می‌نگریم. نگاهی که حقیقت را نـاب و روشن می‌بیند.

زندگی هم آغوش مرگ

علی علیه السلام، مرگ را از زندگی جدا نمی‌داند. آن که مرگ را نشناسد (48) در حقیقت زندگی را نمی‌شناسد. و کسی که زندگی را بشناسـد، مـرگ را نـیز در حد تـوان شناخته است.

حیات دنیوی و هستی زمانی - مکـانی این جهـان خـاکی، نهاد و درونمایه اش دو چـیز است و بس: آمـدن و رفتن، هستی و نیستی، کون و فسـاد، تجـدد و تصـرم. این نکته را فرزانگـــان تـــاریخ همیشه مـــورد تاکید قـــرار داده‌اند. هراکلیتـــــوس در قـــــرن پیش از میلاد می‌گفت: در یک رودخانه بیش از یک بار نمی‌توان وارد شد. (49)

این حقیقت را اهل کلام با تعبیر تجدد امثال و عرفای اسلام براساس عدم امکان تکرار در تجلی الهی، و صدر المتالهین براساس حرکت جوهری مطرح کرده‌اند. بنابراین مرگ نیز همانند زندگی، برای این جهان خاکی به منزله عنصر ترکیبی و درون مایه است.

علی علیه السلام در جای جای نهج البلاغه ما را به این حقیقت آشکار توجه می‌دهد که نمونه‌ای از آن‌ها را در اینجا می‌آوریم:

«و احذرکم الدنیا فانها منزل قلعة، و لیست بدار نجعة. قد تزینت بغرورها، و غرت بزینتها، دارهاهانت علی ربها، فخلط حلالها بحرامها، و خیرها بشرها، و حیاتها بموتها، و حلوها بمرها.» (50)

در این بیان رسا، مولای متقیان ما را با حقیقت دنیا آشنا می‌سازد تا دل در آن نبندیم. برای این که منزلگاه سفر است، نه سرای اقامت. جلوه اش بر غفلت استوار است و جمالش بر فریب. بساطی است که نزد خدا ارج و منزلت ندارد زیرا که حلال آن با حرام آمیخته و خیرش همراه شر بوده و زندگیش با مرگ هم آغوش است تلخ و شیرینش جدا از هم نیستند.

علی علیه السلام در جایی دیگر می‌فرماید: «سروش غیب پیوسته آواز می‌دهد که: سرانجام زایش مرگ، و پایان گردآوری فروپاشی و نهایت آبادانی ویرانی است.» (51)

و چه بیانی زیباتر و رساتر از این: جهان خاکی چنان است که هستی آن، بر نیستی استوار است. نسلی می‌رود که نسلی دیگر به جای آن می‌آید. این عروس

هزار داماد، شـوهری را می‌کشد و شـوهری دیگر اختیـار می‌کند. علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«ای مــردم در حقیقت شــما در این دنیا آمــاج تیرهــای مرگید. هر جرعه این جهـان خـاکی، گلو گـیر و هر لقمه اش پر از خـرده اسـتخوان است. در این جهـان خـاکی تا نعمتی از کف ندهید به نعمـتی نمی‌رسـید. از عمر شـما، هر روز نو که ببینید بر ویــرانی روز دیگر اســتوار است. هر برگ تازه و هر رویش تازه به دنبال خـزان بـرگ دیگر و درو شدن گیاهـان دیگر است. ریشه‌هایی در گذشـته‌اند که ما شـاخه‌های آنـان هسـتیم. و چگونه ممکن است که ریشه‌ها بروند و شاخه‌ها برقرار مانند.» (52)

علی علیه السلام پس از بیان مؤکدی درباره جدی گرفتن مـرگ و نادیـده گـرفتن عوامل عـبرت آمـوزی، در رابطه زندگی دنیا با حیات اخروی می‌فرمایند:

«در زندگی دنیـوی، پیشـتاز پرهیزگـاران باشـید و رفتـار خود را هماهنگ با زندگی بهشـتی خـود سـامان بخشـید. زیرا که دنیا سرای همیشگی شما نیست. گـذر گـاهی که بتوانید از آن زاد و توشه برگیرید. پس با تلاش پیگـــــیر، اسب سفر را زین کرده نگهدارید.» (53)

نقش مرگ در زندگی متعالی انسان

امـام علی علیه السـلام در بخشی از وصـایای خـویش به فرزندشان امام حسن علیه السلام می‌نویسند:

«مبـــادا فریفته شـــوی که بیـــنی دنیـــاداران به دنیا دل می‌نهند، و بر سر دنیا بر یکدیگر می‌جهند.» (54)

چنانکه گذشـــت، حیـــات دنیـــوی ما یک واقعیت است و وابستگی انسان را به این حیات دنیوی نمی‌تـوان نادیـده گرفت و تحقیر کرد. و نـیز بایـد، حیـات اخـروی را هـدف اصلی قرار داده، همه زندگی دنیـوی را براسـاس تـدارک سعادت اخروی، تنظیم کرد. بنابراین، زنـدگی مشـروع و مطـابق عقل و منطق آن است که در عین جـدی گـرفتن حیات زودگذر دنیوی بتواند برای حیـات ابـدی اخـروی هم برنامه ریزی کند. مشکل اصلی انسان برای دست یـافتن به حیـات متعـالی جاذبه حیـات دنیـوی است. جاذبه‌هـای حیات دنیوی امکان دارد که هر انسـانی را چنـان به خـود مشغول کند که اصلا به یاد آخرت و زندگی دیگر نیفتد.

همه این جاذبه‌ها در نقش آرزوهـــای انســـان جلـــوه گر می‌شود. بنابراین برای روشن شدن موضـوع باید نخست درباره آرزوهای انسان بحث کـرده سـپس نقش مـرگ را در روی کرد انسان به حیات معنوی توضیح دهیم:

1- انسان و آرزوها

امام علی علیه السلام درباره تاثیر آرزوهـای نفسـانی و دور و دراز بر زنـــــدگی انســـــان می‌فرمایند: بدانید که آرزوهای نفسانی، عقل را به غفلت وادارد و یـاد خـدا را به فراموشی سپارد. پس آرزوی نفسانی را تکـذیب کنید که فریب است و صاحبش فریفته شده. (55)

آرزوها اگر به موقع مهـار نشـوند انسـان را به حیـوان و حیات انسانی را به زنـدگی جـانوری تبـدیل می‌کند و این همان ضعیت خطرناکی است که نهایت سقوط انسان را نشـــان می‌دهد. و او را زنـــدانی این حیـــات حیـــوانی می‌ســـازد که از آن به اخلاد تعبـــیر می‌کنند. علی علیه

السلام در بازگشت از جنگ صفین در یکی از روستاهای بین شام و عراق به نام «حاضرین » نامه مفصلی به فرزندش امام حسن نوشته است. به نظر می‌رسد که این نامه یک درد دل است از نوع همان درد دل‌ها که با چاه داشت! برای این که فضای نبرد صفین در طوفانی از آز و آرزومندی دنیوی انسان غرق بود. علی علیه السلام عملا فریب خوردن و غفلت انسان‌ها را با چشم خود می‌دید. او می‌دید که چگونه معاویه، عمر و عاص و صدها صحابی، به چیزی جز دنیا و لذایذ دنیوی نمی‌اندیشند و جز رؤیاها و آرزوهای جاه و مال، چیزی نمی‌فهمند. مرز نهایی دانش و اندیشه شان جز حیات حیوانی نبوده و هدف نهائی تلاش و کوششان جز جاه و مال نیست. از این جهت این خطبه، در عین حال که یک درد دل است، هشدار هم هست. با تعبیرات بسیار تند و صریح که نشان دهنده نگرانی‌های آن حضرت‌اند. اینک بیان مولا:

«مبادا که دنیا زدگی مردم و سگ ستیزی آنان بر سر جاه و مال دنیا تو را بفریبد... این دنیا زدگان همانند سگ‌های‌هارند که به جان یکدیگر افتاده‌اند. نیرومندشان ناتوان را می‌خورد و بزرگشان بر کوچکشان رحم نمی‌کند.» (56)

علی علیه السلام نحوه نگرش انسان به دنیا را معیار آگاهی و بینائی او می‌داند.

«و انما الدنیا منتهی بصر الاعمی، لا یبصر مما و راءها شیئا، و البصیر ینفذها بصره، و یعلم ان الدار وراءها. فالبصیر منها شاخص و الاعمی الیها شاخص. و البصیر منها متزود، و الاعمی لها متزود; (57)ـ دنیا، آخرین

نقطه دید کـــوردلان است که در آن ســـوی دنیا چـــیزی نمی‌بینند. اما صاحبان بصیرت نور بینـائی شـان، سـاحت دنیا را درنوردیـده، سـرای جاویـدان را در آن سـوی دنیا می‌بیند. به همین دلیل است که انســان آگــاه به دنیا دل نمی‌دهد; در حـــالی که همین دنیا برتـــرین منظـــور و مقصـــود کـــور دلان است. اهل بصـــیرت از دنیا توشه می‌گیرند; در حالی که اهل غفلت، همه چیز را وسـیله به دست آوردن دنیا قرار می‌دهند. و چون مدتی بدین سـان بگذرد، یاد آخرت کلا فراموش شده، جز آرزوها و اهـداف دنیوی، چیزی مورد توجه انسان قرار نمی‌گیرد.»

علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«مــرگ را کلا از یــاد بــرده و دل به آرزوهــای فریبنــده ســـپرده اید! به دنیا بیش از آخـــرت دل داده در عشق زنــدگی گــذران حیــات جــاودان را به دست فراموشی سپرده اید! شما که به ظاهر زیر پرچم دین خدا گرد آمده ایـد، دلیل پراکنـدگی تـان، جز پلیـدی درون و بداندیشی نیست. به یــاری هم نمی‌شــتابید، خــیر خــواه یکــدیگر نیستید، چیزی به همدیگر نمی‌بخشید و همدیگر را دوست نمی‌دارید از سود اندک دنیائی شادمان گشـته و از زیـان بسیار اخروی غمگین نمی‌شـوید. و چـون از دنیـای شـما چیزی کم گـردد، چنـان بی‌قـرار و پریشـان می‌شـوید که آثار آن بر چهره تان آشکار می‌گردد. گویی که همیشه در این جهان ماندگارید و امکانـات آن مـدام در اختیـار شـما خواهد بود!... در غفلت از حیات اخروی همــدل و در دنیا زدگی همداستانید.» (58)

2- نقش مرگ در رویکرد انسان به حیات معنوی

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«به یقین بـــدان که تو هرگز به آرزویت دست نخـــواهی یـــافت، و از اجل روی نتـــوانی برتـــافت، و به راه کسی هستی که پیش از تو می‌شتافت.» (59)

دل دادن انســان به دنیا یک امر کــاملا عــادی است. این دلــدادگی، بــاعث می‌شــود که انســان به کلی از حیــات اخـــروی خـــود، غفلت ورزد. دنیا را اصـــیل، ارجمند و جاودانه پنداشـــته، جز همین زنـــدگی دنیـــوی به چـــیزی نیندیشد.

از دیـدگاه مـولای متقیـان علی علیه السـلام نـیز، مـرگ اندیشی انسان را از اسارت حیـات دنیـوی و فـریب لذایذ مادی نجات می‌بخشد. در همین عبارت کوتـاهی که از آن حضرت در آغاز این مساله نقل کردیم، همین نکته مطرح شده است.

ایشان به فرزندشان امام حسن علیه السلام می‌نویسند:

- به آرزوی خـــود نخـــواهی رســـید. لحظه‌ای بعد از فرارسیدن اجل، زنده نخواهی ماند. سرنوشت تـو، جدا از سرگذشت پیشینیان نیست. (60)

اساس زندگی دنیا و شیرینی آن دل دادن به آرزوهاست. همه انســان‌ها با امیــدها و آرزوهایشــان دلخوشــند. اگر برای فردا، ماه و سال و سال‌های آینده، آرزویی نداشـته باشیم، شـوق و علاقه به آینـده را از دست می‌دهیم. این همه بـرای روزهـا، ماه‌ها و سـال‌های آینـده، دل بسـته و برای رسیدن به آن‌ها لحظه شـماری می‌کـنیم، به خـاطر

آن است که آن روزها و ماه‌ها و ســـــــال‌ها، بســـــــتر کامیابی‌ها و به آرزو رسیدن‌های ما هستند.

زان شبی که وعده کردی روز وصل

روز و شب را می‌شمارم، روز و شب (61)

اگر این وعده‌ها و آرزوهای وصال و امید نباشـند، ما روز و شب به شمارش لحظه‌ها نمی‌پردازیم.

بنابراین اساس حیات دنیــوی همین آرزوهاست. اما علی علیه السلام به فرزندش یادآور می‌شود که:

- «به آرزویت نمی‌رسی » !

این هشدار یعـنی چـه؟ اگر آرزوها دست یـافتنی نباشـند که انســــــــان به آن‌ها دل نمی‌دهد. و این همه آرزوی گونـاگون خودمـان و دیگـران که به آن‌ها دست می‌یـابیم پس معـــنی این هشـــدار چیست که انســـان به آرزویش نخواهد رسید. برای روشن شدن مطلب باید توجه داشت که چنانکه گفتیم، اساس زندگی و دلخوشی‌هایش، همین آرزوهایند. و انسان همیشه دو نـوع آرزو دارد. آرزوهـای کوتاه مدت و دراز مدت. و معمولا آن قسمت از آرزوهای کوتـاه مـدت و یا دراز مـدت که انسـان به آن‌ها می‌رسد جنبه هدف بودن و شور آفرینی خود را از دست می‌دهد. و غالبا انســــــان به هر آرزویی که می‌رسد شـــــور و اشـــتیاقش را نســـبت به آن از دست می‌دهد و موضـــوع بـــرایش یک امر عـــادی می‌گـــردد و از آن مهم‌تر این که همین آرزوی بـرآورده شـده خـود منشا ده‌ها آرزوی دیگر واقع می‌شود. مثلا اگر جـوانی به آرزوی خـود، در مـورد ازدواج برسد، دیگر این ازدواج بـرای او عـادی شـده و در

عین حال زمینه آرزوهای متعدد دیگر را فــراهم می‌آورد; از قبیل آرزوی داشــتن فرزنــد، خانه دلخــواه، امکانــات مناسب، شغل آبرومند، موقعیت اجتماعی و...

و نکته دوم همــان است که علی علیه السـلام به دنبــال همین مطلب مطرح کرده و به فرزندشان می‌نویسند:

«لحظه‌ای پس از فرا رسیدن اجل زنده نخواهی ماند.»

علی و درس مرگ اندیشی

علی علیه السلام مرگ را حقیقــتی می‌داند که هیچ گونه شوخی و بازی را برنمی تابد، با صدای بلند فرا می‌خواند و به سرعت ما را پیش می‌راند. (62) در این مساله جای تردید نیست. آنچه می‌خــواهیم تا حــدودی توضــیح دهیم، ارتبــاط مــرگ و زنــدگی است. این موضــوع بســیار مهم یعـنی زنـدگی در ارتبـاط با مـرگ را بر پایه تعـالیم فـوق بشـری مـولا علی علیه السـلام، ضـمن چند فصل آتی به بحث می‌گذاریم:

رابطه مرگ اندیشی و عشق به زندگی

1- زندگی زیباست

چنانکه گذشـت، زنـدگی بـرای همه جانـداران و بخصـوص برای انسان زیبا و دوست داشتنی است. و ارج و مـنزلت زهد و پرهیز هم از همین جاست. یعنی اگر زندگی جاذبه نداشت و لذایذ آن مــورد عشق و علاقه انســان نبــود، تکلیف به زهد و پرهــیز از آن لذایذ معــنی و منزلــتی نداشت. کسی را به نخــــوردن سم و کثــــافت تکلیف نمی‌کنند و پرهــیز انســان هم از ســموم و مــواد تلخ و نــاگوار، یک امر طــبیعی است. و هیچ کس نمی‌تواند به

این امر افتخـار کند و انتظـار پـاداش و تحسـین داشـته باشد.

بنابراین زندگی و لذایذ آن برای همه، زیبا و جاذبه دارند. ارج و منزلت تقوا و پرهیز هم در همین است که انسانی پا بر سر تمایلات و شهواتش می‌گذارد.

در مورد انفاق پیاپی مولا علی علیه السلام به مسکین و یـتیم و اسـیر، بـرای نشـان دادن اهمیت این کـار، قید بسیار لطیفی در آیه مربوطه آمده است که: «ویطعمون الطعام علی حبه » انسان/8 غذای خـود را «با این که به آن علاقه داشتند» می‌بخشـند. بـدیهی است که بخشـیدن غـذای اضـافی و چـیزی که آدم دلش نمی‌خواهد چنـدان اهمیـتی نـدارد، این اهمیت دارد که کسی با سه شـبانه روز گرسنگی و با تمام میلش به طعـام آن را به دیگـران ببخشد.

بنـابراین دل دادن انسـان به زنـدگی کـاملا طـبیعی است چنانکه افـراط در این دلـدادگی که ما آن را دنیـازدگی می‌نـامیم کـاملا طـبیعی است. بعثت انبیا و تلاش اولیا بیشتر متوجه همین هدف است که انسان را از افراط در عشق به دنیا بـاز دارد. و اصـولا آزمایشی بـودن زنـدگی دنیا از همین جاسـت، یعـنی این زنـدگی در حـال عـادی فریبنـده و جـذاب است و انسـان‌ها را از توجه به دنیـای دیگر باز می‌دارد و لذا درگیری انسان با این زنـدگی جنبه آزمایش دارد یعنی هرکه بتواند خـود را از گرفتـار شـدن به دنیا نجـات دهد شایسـته پـاداش بـزرگی است یعـنی حیات جاودان.

2- مرگ اندیشی تنها عامل رهائی از ابتذال

مـولا علی علیه السـلام این نکته ظریف یعـنی ابتـذال و روزمــرگی انســان را در نــامه‌ای به عبدالله بن عبــاس، چنین توضیح می‌دهند:

«آدمی گاهی از دست یافتن به چیزی شـادمان می‌گـردد که هرگز از دســتش نمی‌رفت! و از چــیزی انـــدوهگین می‌گردد که هیچ گاه اتفاق نخواهد افتاد!» (63)

چه قدر از جریان عادی روزگار دلخـوش شـده ایم! مانند آمدن بهار و گذشتن پائیز و آب شدن بــرف و تولد فرزند و پا گرفتن و زبـان بـاز کـردن او، به ثمر نشسـتن باغچه مان و امثال این‌ها! و چقدر نگران حـوادثی بـوده ایم که هرگز اتفـــاق نیفتاده‌انـــد، اینها همه نشـــان دنیا زدگی انسان و روزمرگی و ابتذال زندگی اویند.

علی علیه السلام برای پیشگیری از این گونه دنیازدگی و روزمـــرگی، عبدالله بن عبـــاس را چـــنین راهنمـــایی می‌فرمایند:

«در هـدف‌هایی که داری برتـرین هـدف این نباشد که به لــذتی دست یــابی یا انتقــامی بگــیری بلکه تلاش کن تا باطلی را از میان برده حقی را زنده کنی. به آن دلخوش بــاش که چــیزی بــرای آن دنیا ذخــیره کــرده‌ای و از این انـدوهگین بـاش که چـیزی در این دنیا بر جا می‌گـذاری. همت خـود را متوجه دنیـای پس از مـرگ بگـردان (64)... ابن عباس اگر از آخرت چیزی به دست آوردی جا دارد که دلخوش باشی و اگر به زیان اخروی دچـار شـدی جا دارد که انــدوهگین شــوی اما آن چه از دنیا به دست بیــاوری دلخوشت نکند. و اگر چیزی از دنیای تو کم شود بی‌تــابی

نکـنی. هم و همت خـویش را صـرف دنیـای پس از مـرگ کنی.» (65)

ابن عباس می‌گوید بعد از سخنان پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله وسلم از هیچ سخنی به انـدازه این راهنمـایی مولا علیه السلام سود نبردم.

3- مرگ پایان زندگی نیست

انسان با مرگ اندیشی به حیات جاودانه پس از مـرگ پی می‌بـــرد و می‌داند که حیـــات با اوصـــاف و شـــرایط خوشبختی و بدبختی پس از مرگ نــیز ادامه دارد. نه تنها زندگی پس از مرگ همراه با خوشبختی یا بــدبختی ادامه می‌یابد بلکه جاودانه هم می‌باشد و لـــذا باید بیشـــتر از حیات دنیوی مورد توجه قرار گیرد.

علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«آنگاه که فرمان خداوند به ایجاد دگر باره جهان بپیونــدد آســمان را به حــرکت در آورده و می‌شــکافد و زمین را چنــان می‌لرزاند که کوهها از جا کنــده شــده به یکــدیگر خــورده از هیبت و ســطوت خداوند فــرو می‌پاشــند. و خداوند انسان‌ها را از دل خاک بــیرون کشــیده پس از آن همه پوسـیدگی و پراکنـدگی،تو و تـازه در یک جا فـراهم آورد. سـپس به حسابشـان رسـیدگی کـرده و اعمـال و رفتـار آشـکار و نهانشـان را بررسی می‌کند و سـرانجام آنان را به دو گروه تقسیم می‌کند:

- گروهی که آنان را در ناز و نعمت قرار می‌دهد.
- گــروه دیگــری که آنــان را کیفر داده و به جــزای اعمالشان می‌رساند.

اما نیکوکـاران را در جـوار رحمت خـود جـای داده و در بهشت برین جاودانه شان می‌سازد. سـرایی که سـاکنان آن با کـوچ بیگانه‌اند و از هر گونه آفت و گرفتـاری و بیم و ترس، بیماری و خطر و سفر و دردسر در امانند.

و اما گنهکـاران در بـدترین جایگـاه قـرار گرفته با غل و زنجیر گردنشان، سر به پا چسـبیده، با جامه‌هـای آتشـین در بـر، درون آتشی سـوزان و شـعله‌های هـراس انگـیز. جایگاهی که هرگز راه رهایی نـدارد و زنجـیر از اسـیران آن با هیچ تـــاوانی برداشـــته نمی‌شـــود. نه آن خانه را خـــرابی در پیش است و نه ســـاکنان آن را اجلی پایـــان بخش زندگی.» (66)

4- امکان مرگ اندیشی

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

آیا نشـانه‌ها که از گذشـتگان به جـای مانـده، شـما را از دوستی دنیا باز نمی‌دارد؟ و اگر خردمندید مرگ پـدرانتان که در گذشته‌اند، جای بینایی و پندگرفتن ندارد. (67)

انسان با نظام ادراکی خود به گـونه‌ای است که می‌تواند آسان به مرگ اندیشی برسد. برای رهایی از دنیازدگی و صـعود از سـطح زنـدگی جـانوری امکانـات گونـاگونی در اختیار انسان هست. از جمله:

الف - تجربه شخصی

علی علیه السلام می‌فرماید:

«مگر شما در جای گذشتگان به سر نمی‌برید، گذشـتگانی که عمرشـــان بیشـــتر، آثارشـــان پایـــدارتر، آرزوهایشـــان

درازتر، افرادشان بیشتر و لشکرشان انبوه‌تر بود. دنیا را تا حد پرستش دوست می‌داشتند. بر می‌گزیدند. اما رخت بربستند و رفتند. بی‌توشه‌ای و مرکبی. شـنیدند که دنیـا، سپر بلای آنـان شـده باشد یا به گـونه‌ای یاریشـان دهد و مهربانیشان کند نه هرگز! بلکه سـرانجام دنیا آنـان را بر زمین زده پوست و گوشتشان را درید. با حوادث سخت و مصـیبت‌های گـران پست و خوارشـان گردانید. دنیا با آن مهربانـان به سـتیزه برخاست هر چه آنـان عشق و ایثـار ورزید، جز بی‌وفایی و کینه ندیدنـد، همه از دنیا رفتند در حـالی که جز گرسـنگی توشه‌ای نداشـتند و جز سـختی پیش رویشان نبود. سراپا تاریکی و پشیمانی.» (68)

ب - هشدار انبیاء و اولیاء علیه السلام

امـام علی علیه السـلام بر عوامل آگـاهی و هوشـیاری انسان نسبت به دنیا و آخرت تاکید کرده و می‌فرمایند:

«اگر چشم بینا داشـــــته باشـــــید، حقیقت پیش چشم شماست و اگر گوش شنوا داشته باشید، از هر سو ندای هدایت بلند است، اگر طالب هدایتید، از هر طرف عوامل هدایت در کارند. سخن بی‌پرده می‌گویم که عوامل عبرت و آگاهی از هر سو، بی‌پرده با شما سخن می‌گویند. شما را از ناشایستگی و فساد بـاز می‌دارند. و بدانید که پیـام الهی را پس از فرشـتگان، جز از زبـان انسـان نخواهید شنید!» (69)

و اینک موضع انبیـاء و اولیا در قبـال دنیا و آخـرت; و چه سرمشقی بهتر و روشن‌تر از اینها! علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«راه و رسم پیـــامبر اســـلام بهـــترین الگو و سرمشق شماست، ببین چگونه آن حضـرت از دنیا کنـاره گـرفت و بدی‌ها و زشتی‌های آن را شناخت. سـفره دنیا را از بـزم او برچیده در بزم دیگـران گسـتردند. از پسـتان دنیا شـیر نخورد و با زیورهای آن خود را نیاراست.

و اگر خواســـــتید در مرحله دوم موسی کلیم الله را در نظر بگیرید. آن جا که می‌گفت:

«پروردگارا هر خیری به من برسانی نیازمنــدم.» قصص/ 24 به خـدا سـوگند خواسـته موسی در آن لحظه جز یک تکه نـان نبـود تا بخـورد. زیـرا که او از سـبزه‌های زمین تغذیه می‌کـرد تا آن جا که بر اثر لاغـری سـبزی گیـاه از پوست شکمش پیدا بود.

و اگر می‌خواهید ســومین نفر حضــرت داوود را در نظر بگیرید; صاحب مزامیر و آواز خوان بهشتیان کسی که از لیف خرما زنبیل می‌بـــافت و به اطرافیـــانش می‌گفت، کدامتان این را می‌فروشد تا از بهـای آن نـان جـوی تهیه کنیم.

و اگر می‌خواهید از عیسی بن مـــریم بگـــویم که سر بر ســنگ می‌نهــاد و پوشش پشــمین داشت و نـــان خشک می‌خورد. نان خورشش گرسـنگی بـود و چـراغش مـاه و پناهگاهش در زمستان شرق و غرب زمین، میوه و گل او علف چهـار پایـان بـود، نه دل به همسـری داده بـود و نه اندیشه فرزندی داشت، ثروتی نداشت که سرگرمش کند و آز و طمعی نداشت تا به ذلت بیفتد پاهایش سواری او و دو دستش خدمتکارانش بودند.

بـاز هم راه و رسم زنـدگی پیـامبر اسـلام را بنگرید که بهـترین سرمشق است و محبـوب‌ترین بنـده خـدا کسی است که به راهی رود که پیامبر رفته است.

پیـامبر اسـلام همیشه از دنیا به نـاگواری بهـره بـرده و گوشه چشـمی به دنبـال آن نداشت لاغرتـرین پهلو و گرسنه‌ترین شکم را داشت... بر خاک غذا می‌خورد، چون بر دکان می‌نشست، پای افزار خود را خـود وصـله می‌زد و جامه اش را با دست خـود می‌دوخت، بر الاغ برهنه سوار می‌شد.

از این جا می‌تـوان فهمید که نباید به دنیا دل داد... و گرنه خطر بـدبختی در پیش است. چـون محمد راهنمـای دنیـای دیگر و مـژده رسـان بهشت و ترسـاننده از دوزخ بـود. وه چه بـزرگ است این کـرم و احسـان خداوند که چنین راهنمایی فرا راه ما قرار داده است. پیشـتازی که باید از او پـیروی کـرد و پیشـوایی که باید راه او را برگزید.

به خـدا سـوگند من خـود این پـیراهن پشـمین را آن قـدر وصـله زدم که از پینه کننـده آن شرمسـارم. یکی به من گفت آن را دور نمی‌انـدازی؟ گفتم: دست بـردار! صـبحگاهان کسـانی سـرافرازند که شب را راه رفته باشند.» (70)

بدین سـان، این بزرگـواران با گفتـار و کردارشـان به ما هشدار می‌دهند که گرفتار دنیا نشده و به مـرگ و دنیـای پس از مرگ بیندیشیم.

ج - بصیرت باطن

امــام علی علیه السـلام، در تحلیل انحــراف بــنی امیه می‌فرمایند که:

«بنی امیه با نور حکمت درون خـود را روشن نسـاختند و برای دست یافتن به روشـنائی‌های معـرفت، نکوشـیدند، بلکه زنـدگی را همچـون چهارپایـان به سر بـرده و مانند صخره‌های سخت، از تعلیم و تربیت بهره نبردند.» (71)

پس بـرای آن که چـنین نپندارند که غفلت در این دنیا یک امر عادی است و اندیشیدن به جهان دیگر و دست یـافتن به حکمت و معـــــرفت دشـــــوار و غـــــیر ممکن است می‌فرمایند:

«رازهـای پنهـان بر اهل بصـیرت چهـره می‌گشـاید و راه حق حتی برای گمراهـان نـیز روشن است. جهـان پس از مرگ بی‌پـرده رو در روی انسـان است و همه نشـانه‌های خود را بـرای هوشـیاران و جوینـدگان حق آشـکار نمـوده است.» (72)

ابن سینا می‌گوید:

«عارفـــان و اهل معـــنی در همین دنیا و در پوشش‌های جسمانی خویش چنانند که گویی جان از تنشان جدا شده و به عالم بالا رفته‌اند.» (73)

آری این تجربه به تواتر رسیده است که انســان در همین حیات دنیوی می‌تواند وارد عـالم معـنی شـده و از حیـات اخروی آگاه گردد.

علی علیه السلام هم در مواردی از امکان چـنین اطلاعی از غیب و عـالم پس از مـرگ خـبر داده است. در مـوردی می‌فرمایند:

«دوستان خداوند، کسانی هستند که بر خلاف مردم دنیا که ظاهر را می‌بینند، آنان باطن دنیا را می‌بینند و برخلاف مردم که به دنیای زودگذر می‌پردازند، آنان به جهانی باقی پس از مرگ می‌پردازند.» (74)

مرگ، معنا و سامان زندگی

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«اما والله انی لیمنعنی من اللعب ذکر الموت و انه لیمنعه من قول الحق نسیان الآخرة; (75)ـ به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از لاغ بازمی دارد، و فراموشی آخرت، او را نگذارد که سخن حق بر زبان آرد.»

الف - زندگی زیباست ولی هدف نیست

زندگی دوست داشتنی، زندگی زیباست! هر زنده‌ای بطور غریزی، برای استمرار زندگی (بقا) تلاش می‌کند. و در مسیر این تلاش‌ها است که نیازهای زندگی را برآورده به حیات خود استمرار و دوام بخشند. هیچ زنده ای، در هیچ لحظه‌ای زندگی را کافی ندانسته و از آن سیر نمی‌گردد.

چنان که مولا علی علیه السلام فرموده است:

«انسان از همه چیز سیر و خسته می‌گردد، جز زندگی، زیرا که در مرگ لذت و آسایشی نیست! زندگی همانند دانش و فرزانگی است که دل با او می‌تپد و دیده به یاری او می‌بیند و گوش در سایه او می‌شنود! زندگی، هر عطشی را فرو نشانده، و پایه توانگری و سلامت است.» (76)

آری اگر زندگی نباشد، توانی نیست و لذتی وجود نـدارد. این حیات و شعله فروزان آن است که اسـاس همه گونه تلاش، لذت و توان می‌باشد.

زنـــدگی را دوست می‌داریم، با تمـــامی وجودمـــان و در قلمرو ناخودآگاهی و خودآگاهی مان، در شادی و غم، در سلامت و بیماری، آری حتی در بستر بیماری‌هـای سـخت و طولانی هم زندگی را دوست می‌داریم.

اما در نهـــــایت باید توجه داشت بـــــرای هر انســـــان اندیشمندی لازم است که توجه به این نکته ظریف داشته باشد که: زندگی زیبا و دوست داشـتنی اسـت، اما هـدف نیست.

ب - نقش مرگ در فهم زندگی

معروف است می‌گویند که هر چـیز را با ضد آن می‌تـوان شـــناخت. یکی از مصـــداق‌های این گفته همین مســـاله زنـدگی و مـرگ است: ما عمق زنـدگی را تنها در سـایه توجه به مـرگ می‌فهمیم. اگر زنـدگی دائمی بـود، کمـتر کسی به چیز دیگـری غـیر از خـود زنـدگی توجه می‌کـرد. برای این‌که هر چه از این زنـدگی بگـذرد و هر چه بیشـتر با کامیابی همراه باشد به همان اندازه بیشــتر دلچسب و فریبنده خواهد بود. همین انسان نسبت به طول عمـرش وابستگیش به زنـدگی بیشـتر می‌گـردد. و پـیران بیش از جوانان دلبسته زندگی هستند به قول صائب:

ریشه بید کهنسال از جوان افزون‌تر است

بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را (77)

به قـول برزویه طـبیب، زنـدگی دنیا و لـذت‌های آن مانند آب شــور است که هر چه بیش خــورده شــود تشــنگی غـالب‌تر گـردد و آدمی در کسب آن مانند کـرم پیله است که هر چه بیش تند، بند سخت‌تر گردد و رهایی دشوارتر. (78)ـ این نکته ظریف را علی علیه السلام در نـامه‌ای به معاویه تذکر می‌دهد:

«... دنیا انســان را چنــان به خــود ســرگرم می‌کند که نمی‌تواند به چیزهای دیگر توجه کند دنیا زدگان هر چه از دنیا کامیــاب‌تر گردند به همــان نســبت بر دلبســتگی و آزمندیشان افزوده می‌شود و هرگز به داشته‌ها دلخــوش نکـرده به دنبـال چیزهـایی خواهد بـود که هنـوز به دست نیاورده است.» (79)

در این میان آنچه انسان را از دنیا زدگی بـاز داشـته و او را به مسائلی بالاتر از زنـدگی جـانوری متوجه می‌سـازد همین مـرگ است و ناپایـداری حیـات دنیـوی. و لـذا علی علیه السلام در پایـان این نامه و به دنبـال تـذکر آن نکته ظریف می‌افزاید که:

«اما سـرانجام کـار جز آن نیست که از هر چه دلبسـته‌ای دل برداری. و همه رشته‌ها را پنبه کنی!»

انسـان تنها در سـایه توجه به مـرگ است که در ارزیـابی دنیا تجدید نظر می‌کند و در نتیجه می‌تواند خــــود را از دنیازدگی نجـات بخشد. چـون دنیا با توجه به مـرگ ارج و منزلت خود را از دست می‌دهد.

ج - مرگ اندیشی عامل تعادل و سامان زندگی

این مـــرگ اندیشی که از مکتب علی می‌آمـــوزیم هرگز انسان را به پوچ گرایی و تـرک دنیا نمی‌کشـند. هـدف از مرگ اندیشی این نیست که انسان از دنیا و لـذت‌های آن به هیچ وجه بهره مند نشود. برای این که چنــان که بارها یادآور شدیم پیدایش انسـان در این دنیا اقتضا می‌کند که انســان با این دنیا پیوند داشـــته باشـــد، زنـــدگی دنیا را براساس سعادت اخروی خـود تنظیم کند و این جهـان را مزرعه جهان دیگر قرار دهد. وگرنه در مکتب علی انسان می‌تواند هم دنیا را داشته باشد هم آخرت را.

بنابراین منظور اصلی از مرگ اندیشی چـیزی جز تعـدیل زندگی دنیوی و سـامان بخشـیدن آن نیست. ما نباید دنیا را جانشین آخرت سازیم یا با فکر آخرت حیـات دنیـوی را نادیده بگیریم بلکه باید این دو را در ارتبـاط با یکـدیگر در نظر گرفته دنیا را تا آنجا که به سعادت آخرت آسیب نزند داشته باشیم. علی علیه السلام می‌فرمایند:

«آن کس که از دنیا به مقدار کم قناعت کند زمینه ایمنی خود را فـراهم آورده است. و آن کس در بهـره منـدی از دنیا افراط کند به نابودی خود کوشیده است.» (80)

علی علیه الســـلام در نـــامه‌ای به محمد بن ابی بکـــر، هنگامی که او را به حکومت مصر برگزید در مورد اعتدال در زندگی چنین نوشت:

«ای بندگان خدا به هوش باشـید. دنیا و آخـرت، هر دو را بردند. با اهل دنیا زنـــدگی دنیـــوی را بسر بردند اما در بی‌بهـرگی از آخـرت به سرنوشت آن‌ها دچـار نشـدند. در بهترین خانه‌های دنیا ساکن شـده، از بهـترین خوراکی‌ها خوردند، در لذائذ اهل دنیا شریک شده و سهم خـود را از

دنیا فرامـوش نکردند. و سـرانجام از این جهـان با زاد و توشه فراوان و تجـارتی پر سـود به جهـان بـاقی رفتند. لذت پارسایی را در همین دنیا چشیدند. و یقین کردند که فـردای قیـامت در نـزد خدایند. به هر چه درخواست کنند می‌رسـند و به هر لـذتی که آرزو کنند دست می‌یابند.» (81)

به عبارت دیگر منظـور از مـرگ اندیشـی، چـیزی جز این نیست که انسان با زندگی متعـادل و تنظیم شـده دنیـوی خـود، در عین برخـورداری از حیـات دنیـوی و لذایذ آن به حیات معنوی و اخروی خود نـیز بیندیشد و توشه بـردارد. علی علیه السلام پس از یک بیان نسبتا مفصل و رسا در بی‌اعتبـاری دنیا و غفلت انسـان و بی‌تـوجهی او به این همه عوامل عبرت آموزی; نقش مرگ را در حیات دنیـوی انسان، چنین مطرح می‌کنند:

«هوشیارانه، مرگ را که اسـاس کـامجوئی شـما را فـرو می‌پاشد و اسـباب تلخ کـامی شـما را فـراهم می‌آورد و آرزوهای شما را بر بـاد می‌دهـد، هنگـام قصد کـار خلاف فراموش نکنید و از خداوند برای انجام واجبات و سـپاس نعمتهایش یاری جوئید.» (82)

در بیان فوق علی علیه السلام برای تنظیم حیات دنیـوی به گونه‌ای که انسـان بتواند شـکرگزار بـوده و واجبـات و محرمات را رعایت کند، دو عامل مؤثر می‌داند:

- مرگ اندیشی.
- یاد خدا و استعانت از او.

پی نوشت‌ها:

1) نهج البلاغه، (صبحی صالح) خطبه 149/1.

2) نهج البلاغه، خ 106، بند 5.

3) همان، خ 156، بند 4.

4) همان، خ 221، بند 34.

5) همان، خ 109، بند 18.

6) نهج البلاغه، خ 221، بند 16.

7) همان، خ 112.

8) همان، خ 230، بند 2.

9) همان، خ 83، بند 8- 7.

10) آمدی، عبدالواحدبن محمد، غررالحکم و دررالکلم، تصحیح سید جلال الدین محدث ارموی، چاپ دانشگاه تهران، ج 2، ص 598.

11) همان، خ 20.

12) همان خ 87.

13) همان، خ 109، بند 5.

14) ابن سینا، الهیات نجات، مقاله 2، فصل 37.

15) نهج البلاغه، خ 133.

16) نهج البلاغه، خ 230، بند2.

17) دکتر عبدالخالق، احمد، قلق الموت، سلسله انتشارات عالم المعرفة، کویت، مارس 1987، ص 214.

18) همان، ص 6.

19) نهج البلاغة، حکمت 334.

20) همان، خ 230، بند 2.

21) نهج البلاغه، خ 123، بند 1.

22) ابن سـینا، مجموعه رسـائل، «رسـالة فی دفع الغم من الموت ».

23) آمدی، پیشین، ج 6، ص 440.

24) نهج البلاغه، نامه 31، بند 9.

25) همان، حکمت 150.

26) نهج البلاغه، خ 155.

27) همان خ 123، بند 1.

28) آمدی، پیشین، ج 6، ص 151.

29) همان، ج 3، ص 334.

30) نهج البلاغه، حکمت 150.

31) همان، خ 189.

32) نهج البلاغه، خ 114.

33) همان، خ 151.

34) نهج البلاغه، خ 5، بند 2.

35) حافظ، دیوان.

36) نهج البلاغه، خطبه 191، بند 3.

37) غررالحکم و دررالکلم، ج 2، ص 320.

38) نهج البلاغه، خ 165، بند 7.

39) آمدی، پیشین، ج 2، ص 570.

40) همان، خ 180، بند 2.

41) اعتصامی، پروین، دیوان.

42) نهج البلاغه، حکمت 203.

43) همان، نامه 69، بند 3.

44) آمدی، پیشین، ج 5، ص 330 و 365.

45) نهج البلاغه، نامه 69.

46) همان، نامه 62.

47) همان، خ 203.

48) نهج البلاغه، خ 113، بند 1.

49) حافظ، دیوان.

50) نهج البلاغه، خ 113، بند 1.

51) همان، حکمت 132.

52) نهج البلاغه، خ 145.

53) نهج البلاغه، خ 132، بند 3.

54) نهج البلاغه، نامه 31، بند 78.

55) همان، خ 86، بند 13.

56) نهج البلاغه، نامه 31.

57) همان، خ، 133.

58) همان، خ 113.

59) همان، نامه 31، بند 84.

60) همان.

61) مولوی، کلیات دیوان.

62) نهج البلاغه، خ 132.

63) همان، نامه 22.

64) همان، نامه 66.

65) همان، نامه 22.

66) همان، خ 109، بند 6.

67) همان، خ 99، بند2.

68) همان، خ 111، 4.

69) همان، خ 20.

70) نهج البلاغه، خ 160، بند4- 5.

71) همان.

72) همان.

73) ابن سینا، الاشارات و التبیهات، نمط نهم.

74) نهج البلاغه، حکمت 432.

75) همان، خ 84.

76) همان، خ 133، بند5.

77) صائب، دیوان.

78) برزویه طبیب، کلیله و دمنه، باب برزویه.

79) نهج البلاغه، نامه 49.

80) نهج البلاغه، خ 111، بند 3.

81) همان، نامه 27.

82) همان، خ 99.

زهد و وارستگی دوستان خدا و بی‌اعتنایی آنان به دنیا

در طی جلسات گذشته، چهارده مناجات از مناجات‌های پانزده گانه امام سجاد علیه السلام را بررسی کردیم. اکنون شرح و بررسی واپسین مناجات را، که مناجات الزاهدین نام گرفته، از نظر می‌گذرانیم و از آموزه‌های تعالی بخش و حکمت آموز آن بهره مند می‌شویم. در طلیعه مناجات، امام علیه السلام می‌فرمایند: إِلَهی، أَسْکنْتَنَا دَارا حَفَرَتْ لَنَا حُفَرَ مَکرِهَا وَعَلَقتَنَا بِأَیدِی الْمَنَایا فِی حَبَائِلِ غَدْرِهَا فَإِلَیک نَلْتَجِی ءُ مِنْ مَکائِدِ خُدَعِهَا وَبِک نَعْتَصِمُ مِنَ الإِغْتِرَارِ بِزَخارِفِ زینَتِهَا فَإِنَّهَا الْمَهْلِکةُ طُلَّابَهَا الْمُتْلِفَةُ حُلالَهَا الْمَحْشُوَّةُ بِالافَاتِ الْمَشْحُونَةُ بِالنَّکباتِ؛ خدایا! ما را در سرایی منزل دادی که چاه‌های مکر و فریب را بر سر راه ما کنده و ما را به دست آمال و آرزوها[ی نفس]به رشته‌های خدعه و فریبش آویخته است. پس به تو پناه می‌بریم از کیدها و مکرهای فریبنده اش، و به تو اعتصام می‌جوییم از این‌که به زخارف دنیا و زیورش مغرور شویم. این دنیا جویندگانش را هلاک می‌سازد و مشغول شوندگان به آن را نابود می‌سازد و پر از آفت و رنج و نکبت است.

در فراز مزبور چهره‌ای مذموم و نکوهیده از دنیا ارائه، و دنیا محل مکر، خدعه، نیرنگ و فریب معرفی شده است. امام علیه السلام در سخن خود، انسان در دنیا را به مثابه کسی معرفی می‌کنند که در سرایی مخوف زندانی شده و با مکر و حیله، درون چاه‌ها و ورطه‌های هلاکت افتاده است. در این سرای آکنده از فریب و نیرنگ، آرزوهای پوچ و بی‌فرجام، انسان را در کمند خویش می‌کشند و سرانجام او را تسلیم مرگ می‌سازند. امام

علیه السلام از خداوند درخواست می‌کنند که در برابر دام فریب و نیرنگی که دنیا در برابرشان گشوده، ایشان را در پناه خویش گیرد و در حصار صیانت و عصمت خویش قرار دهد، تا از شر فریفته شدن به زر و زیور و آرایه‌های پوچ دنیایی محفوظ بمانند؛ چه این‌که دنیا غافلان و بی‌خبران از باطن ویرانگرش را که بی‌محابا فریفته خودآرایی این مار سمی خوش خط وخال شده‌اند، هلاک می‌سازد.

ضرورت تشخیص دنیای نکوهیده از دنیای پسندیده

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا در قرآن و روایات، و ازجمله در این مناجات، این نسبت‌های نکوهیده به دنیا داده شده است؟ پرسش دیگر این‌که چرا خداوند ما را به دنیایی وارد ساخته که مکار و حیله گر، و جولانگاه فتنه گری‌ها و شیطنت‌هاست؟ خداوند در برخی آیات قرآن به مذمت دنیا می‌پردازد و زندگی دنیا را آمیخته با فریب و نیرنگ معرفی، و به ما سفارش می‌کند که فریفته جلوه‌های زندگی دنیا نشویم: فَلَا تَغُرَّنَّکمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَلَا یغُرَّنَّکم بِاللَّهِ الْغَرُورُ (لقمان: 33)؛ زنهار که زندگی دنیا شما را نفریبد و زنهار که شیطان شما را مغرور نسازد.

در آیه‌ای دیگر خداوند می‌فرماید: اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِینَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَینَکمْ وَتَکاثُرٌ فِی الأمْوَالِ وَالأوْلادِ کمَثَلِ غَیثٍ أَعْجَبَ الْکفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ یهِیجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّا ثُمَّ یکونُ حُطَاما وَفِی الآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلا مَتَاعُ الْغُرُورِ (حدید: 20)؛ بدانید که زندگانی دنیا بازی و سرگرمی و آرایش، و فخرفروشی شما به یکدیگر، و فزون جویی در اموال

و فرزنـــــــدان است. [مَثَل زنـــــــدگانی دنیا در بهجت و فریبندگی اش و سپس در زوال و از دست رفتنش]مَثَلِ بارانی است که کشاورزان را رستنی آن [بـاران]خـوش آید و به شگفتی اندازد؛ سپس پژمـرده شـود و آن را زرد بیـنی؛ آن گـاه خشک و شکسـته و خـرد گـردد؛ و در آن جهان [کافران را]عذابی سخت و [مؤمنـان را] آمرزشی از جانب خدا و خشنودی اوست؛ و زنـدگی این جهـان جز کالای فریبنده نیست.

زنـدگی دنیا عرضی است زایل و سـرابی است باطل که از یکی از خصـــال پنج گانه زیر خـــالی نیست: یا لعب و بازی است؛ و یا لهو و سـرگرم کننـده؛ یا زینت است (که حقیقتش جبران نواقص درونی خـود با تجمل و مشـاطه گـری است)؛ و یا تفـاخر اسـت؛ و یا تکـاثر؛ و همه اینها همـــان موهومـــاتی است که نفس آدمی بـــدان و یا به بعضی از آن‌ها علقه می‌بندد. اموری خیالی و زایل است که بـرای انسـان بـاقی نمی‌ماند و هیچ یک از آن‌ها بـرای انسان، کمالی نفسانی و خیری حقیقی جلب نمی‌کند.

از شیخ بهایی نقل شده که گفته است: این پنج خصـلتی که در آیه شـریفه ذکر شـده، از نظر سـنین عمر آدمی و مراحل حیاتش مترتب بر یکدیگرنـد؛ چـون تا کـودک است حـــریص در لعب و بـــازی است و همین که به حد بلـــوغ می‌رسد و استخوان بندی اش محکم می‌شـود، علاقه مند به لهو و سـرگرمی‌ها می‌شـود. پس از آن‌که بلـوغش به حد نهایت رسید، به آرایش خود و زندگی اش می‌پـردازد. همـواره به فکر این است که لبـاس فـاخری تهیه کند و مرکب جالب توجهی سوار شود و مـنزل زیبـایی بسـازد. پس از آن‌که به سـنین بـالاتر رسـید [دیگر به این گونه

امور توجهی نمی‌کند و برایش قانع کننده نیست]، بیشتر به فکر تفـــاخر به حسب ونسب می‌افتد. چـــون ســـال خورده شد، همه کوشش و تلاشش در بیشتر کـردن مـال و اولاد صـرف می‌شـود (طباطبـائی، 1364، ج 19، ص 339340).

زنــدگی دنیا در سراسر قــرآن نکــوهش شــده و در هیچ آیه‌ای زنـدگی دنیا مـورد تعریف و سـتایش قـرار نگرفته است. آن پرسش هنگامی به صورت جدی مطرح می‌شود که مذمت دنیا در قرآن و روایات و در بسـیاری از بیانـات امیرالمؤمـنین علیه السـلام در نهج البلاغه را با سـتایش دنیا در بـرخی از روایـات و ازجمله در بـرخی از سـخنان حضــرت امــیر علیه الســلام در نهج البلاغه می‌ســنجیم. برای نمونه، ایشان می‌فرمایند: إِنَّ الـدُّنْیا دَارُ صِـدْقٍ لِمَنْ صَـدَقَهَا وَدَارُ عَافِیـةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَدَارُ غِـنی لِمَنْ تَـزَوَّدَ مِنْهَا وَدَارُ مَوْعِظَـــةٍ لِمَنِ اتَّعَـــظَ بِهَا مَسْـــجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَمُصَلَّی مَلائِکةِ اللَّهِ وَمَهْبِـطُ وَحْی اللَّهِ وَمَتْجَـرُ أَوْلِیـاءِ اللَّهِ اکتَسَبُوا فِیهَا الرَّحْمَةَ وَرَبِحُـوا فِیهَا الْجَنَّةَ (نهج البلاغـه، ح 131)؛ همانا دنیا سرای راستی است بـرای کسی که آن را باور دارد؛ و سرای عافیت و سلامتی است برای آن‌که آن را دریابــد، و آنچه را خــبر داد دریــافت کنــد؛ و خانه بی‌نیـازی است بـرای کسی که از آن ره توشه بـردارد؛ و خانه پند و موعظه است بــرای کسی که از آن پند گــیرد. دنیا سجده گاه دوستان خدا و نمازگـاه فرشـتگان الهی و محل نزول وحی خداوندی و تجارت خانه دلدادگان ربوبی است که رحمت را در آن به دست آورند و بهشت را سود برند.

در روایتی دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام از نکـوهش و لعن دنیا نهی می‌کنند و می‌فرمایند: لا تَسُبُّوا الدُّنیا فَنِعْمَ الْمَطِیةُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَیهَا یبْلُغُ الْخَیرَ وَبِهَا ینْجُوا مِنَ الشَرِّ إِنَّهُ إِذَا قَالَ عَبْدٌ لَعَنَ اللهُ الدَّنیا قَـالَتِ الـدُّنْیا لَعَنَ اللّٰهُ أَعْصَـانَا لِرَبِّهِ (حرعاملی، 1411ق، ج 7، ص 509، ب 16)؛ دنیا را فحش ندهید که نیکو مرکـــبی است بـــرای مـــؤمن، و به واسطه دنیا به او خیر و خوبی می‌رسد و از شر و بدی‌ها نجات می‌یابد. همانا هرگـاه بنـده بگوید خـدا دنیا را لعنت کنــد، دنیا در پاسخ می‌گوید خــدا لعنت کند کسی از ما را که پروردگارش را نافرمانی کرد.

به هر حـال، چه در قـرآن و چه در روایـات، دنیا نکـوهش شده است. امام سجاد علیه السلام نیز در این مناجات با تعابیری که در قرآن و سایر روایات یافت نمی‌شـود، دنیا را مکـار و حیله گر و دام گسـتر بر سر راه بنـدگان خـدا معـــــــرفی می‌کنند و می‌فرمایند که پر از آفـــــــات و نکبت‌هاست و بنـدگان خـدا را به چنگـال مـرگ می‌افکند. پس بایسته است که ما به آن پرسش پاسخ گوییم و دلیل نکوهش دنیا را بازشناسیم.

چرایی نکوهش دنیا

پاسخ مســئله این است که دنیا از این جهت که مخلــوق خداســـت، نکوهیـــده، زشت و قـــبیح نیست. هرآنچه را خداوند خلق کرده، نیکو و زیباست: الَّذِی أَحْسَنَ کلَّ شَـی ءٍ خَلَقَهُ وَبَـدَأَ خَلْـقَ الإنْسَـانِ مِنْ طِینٍ (سـجده: 7)؛ آن‌که هرچه آفرید به نیکوترین شیوه ساخت و آفرینش انســان را از گِل آغاز کرد.

از دیـــدگاه قـــرآن، همه عـــالم، یعـــنی زمین، آســـمان، ستارگان، خورشید، انسان‌ها، حیوانات و سایر مخلوقات، همه نیکو و دارای حسن و نفع‌اند و اگر از برخی پدیده‌ها به سایر پدیده‌ها زیان و ضرر می‌رسـد، آن ضـرر و زیـان نســـبی است. همه پدیـــده‌ها فی حدنفسه دارای نفع و حسن‌اند و شر مطلق در مخلوقـات خداوند وجـود نـدارد. از سوی دیگر، پدیده‌های دنیوی چون ماه، سـتارگان، دریا و کوه‌ها با انسان دشـمنی ندارند و دارای شـعور و عقل نیستند تا درصـدد توطئه علیه انسـان برآیند و بخواهند او را فـریب دهند. همه موجـودات عـالم، مطیع امر و اراده الهی، و تسـبیح گـوی خداوندند: ثُمَّ اسْـتَوَى إِلَى السَّـمَاءِ وَهِی دُخَـانٌ فَقَـالَ لَهَا وَلِلأَرْضِ اِئْتِیا طَوْعا أَوْ کرْها قَالَتَا أَتَینَا طَائِعِینَ (فصلت: 11)؛ سپس به آسـمان پـرداخت و آن دودی (گاز یا بخاری دودمانند) بود؛ پس به آن و زمین گفت: خـواه نـاخواه بیایید. هر دو گفتند: فرمـان بـردار آمدیم.

برای فهم چرایی نسـبت مکر و فـریب به دنیا و نکـوهش آن، با دانســتن این‌که دنیا فاقد عقل و شـعور است تا با سوءاستفاده از آن‌ها به مکر و حیله پردازد و نیز با توجه به این‌که دنیا با کسی دشمنی ندارد تا به فکر ضربه وارد ساختن به او برآید، باید درباره رفتار و نگرش‌ها و امیال خود بیندیشیم و در این زمینه از آیات و روایات نـیز مـدد جــوییم. با توجه به این‌که خداونــد، انســان را از عقل و فطرت سالم برخوردار ساخت و به او فطرت خداخواه و حق جـــــویی را عنـــــایت کـــــرد که در پی خوبی‌ها و زیبایی‌هاست، چه عواملی موجب می‌شوند که انســان از مسـیر حق و فطـرت و مسـیر تکامل منحـرف شـود و با رفتن به بیراهه در دام شیطان سقوط کند؟ چـرا انسـان

که می‌تواند به عالی‌ترین مراتب انسانی بار یابد، بکلی از خصایص انسانی تهی می‌شود و خوی حیوانی و شیطانی در او پدید می‌آید و حیوان صفت و شیطان صفت می‌شود؟

وقتی به احوال انسان‌ها می‌نگریم، می‌بینیم که جز انبیا و حضرات معصومین و ائمّه اطهار علیهم السلام (که به مقام عصمت دست یافته اند)، و اولیای خاص خدا و ازجمله امامزادگانی چون حضرت ابوالفضل، حضرت علی اکبر و حضرت معصومه علیهم السلام (که گرچه عصمتشان تضمین شده نبود، از عصمت عملی برخوردار بودند)، دیگر انسان‌ها، کم وبیش در معرض گناه و کار زشت قرار می‌گیرند و دست کم مرتکب گناه صغیره می‌شوند. حالْ با توجه به این‌که نسبت کسانی که معصوم از گناه‌اند و در طول عمر خود مرتکب هیچ گناهی نشده‌اند به سایر انسان‌ها اندک است، و با دانستن این‌که اغلب انسان‌ها مرتکب گناه می‌شوند، عواملی را بررسی خواهیم کرد که موجب می‌شوند انسان گناه کند.

عوامل عصیان و تباهی انسان

عامل اول که موجب می‌شود ما مرتکب گناه و انحراف شویم، جلوه‌ها و لذت‌های دنیوی است. وجود آن لذت‌ها و جاذبه‌های دنیوی و غرایز حیوانی، ما را به سمت گناه می‌کشاند؛ زیرا اگر هیچ لذتی در گناه نمی‌بود، هیچ انسان عاقلی مرتکب گناه نمی‌شد. پس وقتی انسان گناه را برخورداری از لذتی می‌یابد که شاید در فعل حلال برایش فراهم نباشد، به سوی گناه و فعل حرام

کشـیده می‌شـود. پس نخسـتین عامل و شـرط ارتکـاب گناه، لذت جویی از مظاهر دنیوی است.

عامل دوم، آرایش لـذت از سـوی شـیطان است. بر اثر تزیین گناه به وسیله شیطان است که انسان مـال حـرام را بر حلال تـرجیح می‌دهد و به جـای تـأمین نیـاز خـود از راه حلال و مشـــروع، به تـــأمین آن از طریق حـــرام و غیرمشـــــــــروع دست می‌زند. کسی که دست به دزدی می‌زند و به جای آن‌که با زحمت و تلاش و از راه مشروع پولی فراهم آورد، می‌کوشد که از طریق سرقت ثـروتی بیندوزد، دچار وسوسه‌های شیطان است. شـیطان جاذبه و لذت مال حرام را به او نشان می‌دهد و به جهت تزیین شـیطان و جاذبه کـاذبی که مـال نامشـروع پیـدا کـرده، شخص تأمین مال از طریق سرقت را بر تأمین مال حلال ترجیح می‌دهد.

فـــراوان تجربه شـــده است که انســـان به تصـــور این‌که ارتکـاب گنـاه و حـرام، لـذتی درخـور توجه دارد، به گنـاه دست می‌یـازد و پس از آن‌که درمی یابد به هـوای لـذتی خیالی مرتکب گناه شـده و از لـذت حلال چشم پوشـیده، پشـــیمان می‌شـــود؛ پیش خـــود می‌گوید: چـــرا به قصد رسـیدن به لـذت بـالاتر، از لـذت حلال چشم پوشـیدم و مرتکب گناه شدم. با این حال، دوبـاره به سـوی آن گنـاه کشیده می‌شود. این بدان جهت است که شیطان آن لذت را در چشم ما تـــزیین می‌کند و گذشـــــته از واقعیت و حقیقت آن لـــذت، چنـــان آن لـــذت را در چشم انســـان می‌آراید که انسان به آن

گناه دست می‌یازد. حال اگر انسان به حقیقت و واقعیت آن لـذت و گنـاه توجه کنـد، حقـارت آن بـرایش آشـکار

می‌شود، در این صورت، از کرده خود پشیمان می‌شود. افسوس که انسان دوباره فریب وسوسه شیطان را می‌خورد و به همان گناه دست می‌یازد. خداوند درباره تزیین گناه و حرام به وسیله شیطان می‌فرماید: زُينَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِک مَتَاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (آل عمران: 14)؛ دوستی خواستنی‌ها[ی گوناگون] از زنان و پسران و مال‌های فراهم شده و برهم نهاده از زر و سیم، و اسبان نشان دار و چهارپایان و کشت (کشتزار و باغ و بستان) در نظر مردم آراسته شده است. اینها برخورداری زندگی این جهان است و سرانجام نیک نزد خداست.

عامل سوم، هوای نفس است که انسان را وادار می‌کند تا حتی از راه غیرمشروع و گناه به غرایز حیوانی و امیال خویش پاسخ گوید. اگر این سه عامل وجود نمی‌داشت؛ یعنی در مظاهر دنیوی لذتی نمی‌بود و نیز انسان دارای هوای نفس و غرایز حیوانی نمی‌بود و شیطان لذت حرام و گناه را در چشم انسان نمی‌آراست، ما مرتکب گناه نمی‌شدیم. طبیعی است وقتی انسان براثر عوامل مزبور مرتکب گناه شود و از تکرار آن نپرهیزد، جاذبه گناه نزد او افزایش می‌یابد و به انجام گناه عادت می‌کند؛ کم کم به جایی می‌رسد که به کارهای احمقانه، که هیچ توجیه عقلی و منطقی‌ای ندارند، نیز خو می‌گیرد. مانند کسانی که به استعمال مواد مخدر عادت دارند و بااینکه آن مواد، مضر و فاقد نفع‌اند، نمی‌توانند بدون آن زندگی کنند.

انسـان‌ها بـرای رسـیدن به نعمت‌هـای دنیـوی از قبیل خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها، و تأمین لذت‌های حیوانی خـود می‌کوشـند و وجـود محـدودیت در تـأمین خواسـته‌ها و نیازها، موجب تزاحم بین افـراد در دسـتیابی به منـافع و خواسته‌هایشـان می‌شـود. درنتیجه هـرکس بـرای تـأمین منـافع خـود، با دیگـران که با او بر سر دسـتیابی به آن منـافع نـزاع و درگـیری دارنـد، مبـارزه می‌کند. این محدودیت‌ها و تـزاحم افـراد بـرای دسـتیابی به لـذت‌ها و خواسـته‌های خـود، منشأ گنـاه می‌شـوند. اگر نعمـتی به وفور در اختیار همه قرار گـیرد و امکـان محـرومیت هیچ کس از آن نباشد، بر سر آن نعمت تـزاحمی رخ نمی‌دهد. برای نمونه، نعمت هوا در اختیـار همه قـرار دارد، و همه در هر شرایطی می‌توانند از آن بهره مند شوند.

تزاحمی بر سر بهره مندی از آن رخ نمی‌دهـد؛ زیـرا همه در حد نیاز و کفایت از آن برخـوردار می‌شـوند. همچـنین در منـاطقی که آب فـراوان وجـود دارد، همه از آن آب برخـوردار می‌شـوند و بر سر اسـتفاده از آن نـزاع و دعوایی بین انسان‌ها رخ نمی‌دهد، و درنتیجه افراد دچـار گنـاه و حـرام نمی‌شـوند. اگر همه نعمت‌ها به وفـور در اختیار همه قرار می‌گرفت و محدودیتی در بهره مندی از آن‌ها نبـود تا افـراد بر سر آن‌ها تـزاحم و اختلاف داشـته باشـند، شـاید هیچ گنـاهی رخ نمی‌داد. تـزاحم بین مخلوقـات از ویژگی‌هـای دنیاست و جنایت‌هـا، قتل‌هـا، غارت‌هـا، دروغ گفتن‌هـا، تهمت زدن‌ها و سـایر گناهـانی که به وسـیله انسـان‌ها رخ می‌دهـد، بـدان جهت است که هرکس می‌کوشد چـیزی را به چنگ آورد، و دیگـران را از آن محروم سازد؛ خواه آن چیز مقام باشد، خـواه پـول و ثروت.

نقش دنیا در لغزش و انحراف انسان

روشن شد که سه عامل، یعنی لذت‌های دنیوی، هوای نفس و شیطان، انسان را به گناه وامی دارند. البته این عواملعلت تامه انجام گناه نیستند، بلکه هریک علت ناقصه و جزء علت تامه به شمار می‌آیند و جزء اخیر علت تامه گناه، اراده و تصمیم نهایی انسان به انجام گناه است. با این حال، ازآنجاکه ما عادت داریم افعال را به فاعلی ذی شعور نسبت دهیم، گناهان و لغزش‌های خود را به خود (هوای نفس) و یا شیطان نسبت می‌دهیم. از دیدگاه قرآن و روایات نیز نسبت دادن آن‌ها به هریک از عوامل سه گانه صحیح است و از این نظر می‌توانیم بگوییم دنیا ما را به لغزش و انحراف کشاند. اگر ما در بهشت می‌بودیم، مرتکب گناه نمی‌شدیم؛ زیرا در بهشت تزاحم و زمینه‌های گناه و انحراف نیست. دنیاست که سرای تزاحمات و آکنده از لذت‌ها و جاذبه‌های گناه و انحراف است و این عوامل، نقشی مهم در طغیان و ارتکاب گناه دارند؛ چه این‌که در دنیا زمینه هدایت و عبادت و پرستش خداوند، و همه عناصر تکامل و تعالی انسان نیز فراهم است و اگر دنیا نمی‌بود، فرصتی برای کمال و تعالی نیز وجود نمی‌داشت.

دنیا سکه دوروست: از یک سو، زمینه تکامل و تعالی ما را فراهم می‌آورد و از این نظر، مسجد دوستان خدا و مصلای فرشتگان الهی و تجارت خانه اولیای خداست؛ جایی که آن‌ها به تجارتی پرسود دست می‌زنند و در معامله با خدا و در برابر اعمال صالح، به بهشت و رضوان الهی دست می‌یابند، از سوی دیگر، مظاهر و

جلوه‌های دنیا عامل انحراف و لغزش از حق، و افتادن به ورطه گنـــاه و عصـــیان است. پس می‌تـــوان گفت دنیا انسان را فریب می‌دهد. ازآنجاکه بیشتر انسـان‌ها فـریب دنیا و مظاهر آن را می‌خورند، در آموزه‌هـای دیـنی بیش از آن‌که درباره بهره برداری از دنیا سـخن به میـان آمـده باشد و برای مثـال سـفارش شـده باشد که از دنیا بـرای انجام وظایف و عبادت خـدا اسـتفاده کنیـد، به انسـان‌ها انذار و هشـدار داده شـده است که فریفته دنیا نشـوند و دنیا وسـیله انحـراف و لغـزش آن‌ها نشـود. بیشـتر به ما هشدار داده شده که مواظب باشیم دچـار غفلت نشـویم و در دام معاصی و گناهان گرفتار نیاییم. پزشکان بیشتر دربـــاره بیماری‌هـــا، میکروب‌ها و عـــواملی که مـــوجب گسترش بیماری می‌شـوند سـخن می‌گویند و به بیمـاران خـــود ســـفارش می‌کنند که فلان غـــذا را نخورند و فلان دارو را مصرف نکنند تا بیماری آنان بهبود یابد و از آلوده شدن به میکروب‌ها و ویروس‌ها در امان باشند.

تأکید آنان بیشتر دربـاره امـوری است که بـرای بیمـاران زیـــان‌آور است و کمـــتر مشـــاهده شـــده که پزشـــکی به بیمـــــاران خـــــود ســـــفارش کند که از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها استفاده کنند؛ زیرا افراد به طور طـبیعی از تغذیه و تأمین نیازهای خود غافل نیستند. بنابراین تمرکز پزشـکان بر روی کارهـایی است که بیمـاران نباید انجـام دهند. انبیا و اولیـای خـدا و علمـایی که به مثابه طبیبـان روحـانی جامعه‌اند نـیز بیش از آن‌که به مـردم سـفارش کنند که از دنیا برای عبادت خدا و انجـام وظـایف خـویش اسـتفاده کنید (که البته این سـفارش، اصل نخسـتین در موعظه و ارشاد و راهنمایی مردم است)، به آنان هشدار داده‌اند که فـــریب دنیا را نخورید و مـــواظب باشـــید به

انحـراف و گنـاه مبتلا نشـوید؛ چنـان که در جاده‌ها علایم هشـــداردهنده نصب شـــده‌اند و آن علایم مـــردم را از پیچ‌هـــای خطرنـــاک و دیگر موانع و عـــوارض خطرســـاز جاده‌ها آگاه می‌کنند. اگر جاده‌ای صاف و هموار و خـــالی از خطر باشد، تابلویی برای آگاهانیدن مردم از همـــوار و بی‌خطر بودن جاده نصب نمی‌کنند، بلکه علایم برای آگـاه ساختن مردم از خطرات و موانـع، و محل‌هـایی است که تصادف خیزند.

وقـــتی می‌گـــوییم دنیا مـــوجب فـــریب و لغـــزش انســـان می‌شـــود، ازآن روست که در ظـــرف دنیا عوامل گنـــاه وانحـراف به کـار می‌آیند و زمینه لغـزش انسـان فـراهم می‌شود، اما چرا به جهت وجود عوامل گناه و انحراف در دنیـا، نسـبت مکـر، فـریب و حیله به دنیا داده می‌شـود؟ بـــرای پاسخ به این پرســـش، بایســـته است که به مـــوارد کاربرد حیله و فریب و مکر نظـری بیفکـنیم. فـرض کنید کسی از مســیری بـرای رســیدن به مقصد خـود حـرکت می‌کنـد، اگر کسی او را از مســیر منحـرف کنـد، به این رفتـــار و منحـــرف کـــردن آن شـــخص از مســـیری که به مقصدی ویژه می‌انجامد، فریب و مکر می‌گویند. ما برای هدفی متعالی و مقـدس آفریـده شـده ایم. این هـدف از چنان عظمـتی برخـوردار است که مقـام خلافت الهی بر آن اطلاق شـــده است. خداوند در تبـــیین علت آفـــرینش انســـان و هـدفی که آدم بـــرای آن آفریـــده شـــده اســـت، می‌فرماید: إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً (بقره: 30)؛ من در زمین جانشـــینی [بـــرای خـــود]خـــواهم آفرید. خداوند همچـــنین دربـــاره هـدف خلقت می‌فرماید: انســـان بـــرای فرجام مبارک و منزل ابدی آخرت و بهشت آفریده شـــده است که در آن حیات ابـدی، در جـوار خداوند خواهد بـود؛

همان منزل و مـأوایی که همسر باایمـان فرعـون در زیر شکنجه‌های فرعونیان از خداوند درخواست کـرد: وَضَـرَبَ اللَّهُ مَثَلا لِلَّذِینَ آمَنُوا اِمْـرَأَةَ فِرْعَـوْنَ إِذْ قَـالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْـدَک بَیتا فِی الْجَنَّةِ وَنَجِّنِی مِنْ فِرْعَـوْنَ وَعَمَلِـهِ وَنَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ (تحریم: 11)؛ و خـدا بـرای کسـانی که ایمـان آورده‌اند مَثَلی آورده است: زن فرعـون را؛ آن گاه که گفت: پروردگارا! برای من نـزد خـویش در بهشت خـانه‌ای بسـاز و مـرا از فرعـون و کـردار او و از گـروه ستمکاران بِرَهان.

خداوند در شأن این منزل و مـأوا می‌فرماید: إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْـدَ مَلِیک مُقْتَـدِرٍ (قمر: 5455)؛ همانا پرهیزکاران در بوستان‌ها و [کنارِ]جوی‌ها باشـند؛ در نشسـتگاهی راسـتین (بهشت جـاودان) نـزد پادشاهی توانا.خداوند همه زمینه‌ها و عوامل دستیابی به آن مقصد متعـالی را فـراهم آورده است. او هـدایت فطری، هدایت عقلی، هدایت به وسیله انبیا و دین الهی را در اختیـار ما نهـاده تا مسـیر رسـیدن به آن مقصد را بشناسیم و در مسیر دسـتیابی به آن حـرکت کـنیم. حـال اگر موانع و عوامل رهزن سر راه ما قرار گرفتند و ما را از مسـیر سـعادت و هـدایت منحـرف کردند و به بیراهه کشاندند و موجب شـدند که به جـای رسـیدن به بهشت و رضوان الهی، به حضیض جهنم سقوط کنیم و دچـار قهر و غضب الهی شویم، آیا گرفتار فریب و مکر نشـده ایم؟ آیا فـریب و مکـری بـالاتر و خسـارتی زیـان بـارتر از این متصـور است که انسـان به جـای رسـیدن به سـرمایه جاودانه بهشت و رضوان خدا، گرفتار عـذاب ابـدی جهنم شود؟

منابع

حرعاملی، محمدبن حسن، 1411ق، وسائل الشـیعه، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام.

طباطبـائی، سیدمحمدحسـین، 1364، المـیزان، ترجمه سـیدمحمدباقر موسـوی همـدانی، تهـران، بنیـاد علمی و فکری علّامه طباطبائی.

اقدامات و اغواهای شیطان

آیا اغواء شیطان همواره به وسیله خود او انجام می‌گیرد یا آن‌که دستیارانی نیز برای این کـار دارد؟ قـرآن در این زمینه، تعبیرات متفـاوتی دارد: گـاه می‌فرماید: ذریه. که از این تعبیر می‌توان دریافت که شـیطان زاد و ولد دارد. و گـاه: جنـود و گـاهی نـیز «قبیل»: اعـراف / 27:ـ «إِنَّهُ یراکمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیثُ لا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذِینَ لا یؤْمِنُونَ». «ابلیس و دار و دسته اش شـما را می‌بینند به طـــوری که آن‌ها را نمی‌بینیـــد؛ همانا این سنّت را نهـادیم که شـیطان‌ها دوسـتان افـراد بی‌ایمـان باشـند و بر بی‌ایمانـان، ولایت داشـته باشـند. از این آیه معلوم می‌گردد که شیطان دار و دسته نیز دارد.

تاریخ انتشـار: 1397/8/29 بازدید: 803 منبع: با انـدکی تلخیص از معارف قرآن، ص 297، مصباح یزدی

شیطان در معنای اصلی، گویا مفهوم وصفی دارد یعـنی «شریر»؛ در قـرآن عزیـز، شـیطان به همین معـنی بکـار رفته است جز این‌که گاهی در مورد خود ابلیس و گـاه با معنای عام در مورد هر موجود شـریری که شـرارت در او «ملکه‌ی راسخ» گردیده است.

حتّی در قرآن تصریح شده است که ممکن است شـیطان از جنّ یا از انس باشد: انعام / 112:ـ «وَ کذلِک جَعَلْنا لِکلِّ نَبِی عَدُوًّا شَیاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ». «و چنین قـرار دادیم برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های بشـری یا جنّ». پس چنین نیست که همه‌ی جنّ بد باشند همـانطور که در آیـات قبل دیـدیم؛ جن / 14:ـ «وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْـلِمُونَ...». «البته گروهی از ما مسلمان (و گـروهی ظالمند) ». پس

شـــیاطین دســـته‌ی ویـــژه‌ای از جن یا انس هســـتند که کارشـــان شـــرارت است. در میـــان شـــیاطین جنّ، فـــرد ممتازی وجود دارد که در شیطنت مقـام عـالی دارد و او ابلیس اســت؛ در مـورد ابلیس در قـرآن مبـاحث زیـادی وجود دارد؛ در یک آیه به جنّ بودن او، تصریح شده است: کهف / 50:ـ «فَسَـجَدُوا إِلاَّ إِبْلِیسَ کـانَ مِنَ الْجِنِّ». «پس ســجده کردند جز ابلیس (که) از جنّ بـــود». در اینجا این پرسش مطرح می‌گردد که اگر ابلیس از جنّ است چگونه مشمول فرمانی شد که برای فرشتگان در مـورد سـجده برای حضرت آدم صادر گردید که ظـاهر آن دلالت دارد بر این‌که ابلیس هم از فرشـــــــتگان است. در پاسخ به این پرسش، بین مفسّران بحث‌های زیادی شـده است در این زمینه که آیا ابلیس فرشته بوده است یا جنّ؟

شاید بهترین پاسـخ، صـورت جمع بین هر دو باشد با این توضـیح که ابلیس به جهت بسـیاری عبـادت، در زمـره‌ی فرشـتگان به حسـاب می‌آمد و ملائکه خیـال می‌کردند که او از خـود ایشـان است و خطـاب هم که شـد، گـویی ابلیس، به همین دلیل، مشمول این خطاب بود و خـودش هم می‌دانست که مشمول این خطاب هست.

یا ممکن است بگـــوییم چـــون اکـــثر قـــریب به اتّفـــاق مخاطبـان خداوند در امر به سـجده، ملک بودنـد؛ اینک در قرآن در مقام حکـایت و نقل از آن خطـاب می‌فرماید به ملائکه گفتم سجده کنید، همه سـجده کردند جز ابلیس، و این نحوه‌ی بیان، نادر هم نیست.

ابلیس سجده نکردن خود بر آدم - علیه السلام - را چـنین توجیه می‌کند: حجر / 33:ـ «قـالَ لَمْ أَکنْ لِأَسْـجُدَ لِبَشَـرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ». «من کسی نیسـتم

که برای بشری که او را با خاکی بازمانـده از لجـنی فـرو مالیده ساخته ای، سجده کنم!».

- و یا در تعبیری دیگر که می‌گوید: اعراف / 12: «أَنَا خَیرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَـهُ مِنْ طِینٍ». «من از او بهـترم، مـرا از آتش و او را از خـاک آفریـده ای». این آزمون بزرگی بود و او با آن همه عبـادت که به تعبـیر حضـرت امـام علی - علیه السـلام - «ششـهزار سـال عبـادت کـرد که معلـوم نیست به شمار سالهای دنیایی است یا اخروی» (که هر روز آن خود هزار است)؛[1] با این آزمایش چنان پست و مطـــرود شد که به وی خطـــاب آمد: حجر / 34: «قـالَ فَـاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّک رَجِیمٌ». «بـرو بـیرون، تو رانـده شـده ای!». حجر / 35: «وَ إِنَّ عَلَیک اللَّعْنَـةَ إِلی یوْمِ الـدِّینِ». «تا رسـتاخیز، بر تو لعنت بـاد!». هنگامی که ابلیس دریافت مسـأله جـدّی است و از آن مقـام والایی که می‌داشـته؛ به خـاطر سـجده نکردن به حضرت آدم؛ فرو افتـاده اسـت؛ دشـمنی شگرفی نسبت به آدم، پیـدا کـرد و گفت: اسـراء / 62: «لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلی یوْمِ الْقِیامَـةِ لَأَحْتَنِکنَّ ذُرِّیتَـهُ إِلاَّ قَلِیلاً». «(خدایا) اگر مـرا تا رسـتخیز واگـذاری؛ فرزنـدان او (آدم) را زیر فرمـان خـواهم آورد مگر کمی را (که نتـــوانم)». ص / 82: «قـــالَ فَبِعِزَّتِک لَأُغْوِینَّهُمْ أَجْمَعِینَ».

«و سوگند به قدرت تو که همگی را گمراه خواهم کـرد». مسـأله‌ی مهلت خواسـتن ابلیس و مهلت دادن خداوند به او؛ در سه مورد در قـرآن ذکر شـده است: اعـراف / 14: «قـالَ أَنْظِـرْنِی إِلی یـوْمِ یبْعَثُـونَ». «تا روزی که مـردم

برانگیخته می‌شـوند؛ مـرا مهلت ده!». حجر / 36؛ ص / 79:ـ «قـالَ رَبِّ فَـأَنْظِرْنِی إِلی یـوْمِ یبْعَثُـونَ». «گفت پروردگـارا، مـرا تا روزی که (مـردم دوبـاره) برانگیخته می‌شوند، مهلت ده!». امّا البتّه خداوند نمی‌فرماید که به او تا قیـامت مهلت دادیم بلکه می‌فرماید: حجر / 37 و 38:ـ «قـالَ فَإِنَّک مِنَ الْمُنْظَـرِینَ إِلی یـوْمِ الْـوَقْتِ الْمَعْلُومِ». فرمود همانا تو از مهلت داده شـدگانی تا روز هنگامِ معلوم. و درباره علت این مهلت می‌فرماید: سبأ / 21: «وَ ما کانَ لَهُ عَلَیهِمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَنْ یؤْمِنُ بِـالآخِرَةِ مِمَّنْ هُـوَ مِنْها فِی شَـک» «شـیطان بر آدمیـان تسـلطی نـدارد مگر بـرای این‌که ما بـدانیم چه کسی به آخـرت ایمـان دارد و چه کسی نسـبت به آن در تردید است». و امّا کارهایی که به او اجازه داده شـده است که به صورت تکوینی انجام دهد یا خود مدّعی است که انجام خواهد داد؛ در قـرآن معظّم؛ در مـوارد بسـیار یـادآوری شـده است: نخسـتین کـار او وسوسه است که شـاید کارهای دیگر او نیز به همین باز می‌گردد و این کار را در مورد آدم و حوّا انجام داد و بـاعث خـروج آنـان از بهشت گردید: اعـراف / 27:ـ «یا بَنِی آدَمَ لا یفْتِنَنَّکمُ الشَّـیطانُ کما أَخْـرَجَ أَبَـوَیکمْ مِنَ الْجَنَّةِ...». «ای فرزنـدان آدم، شیطان مبادا بفریبـدتان، همانگونه که پـدر و مادرتـان را از بهشت بیرون راند». بقـره / 36:ـ «فَأَزَلَّهُمَا الشَّـیطانُ عَنْها فَأَخْرَجَهُما مِمَّا کانا فِیـهِ...». «شـیطان لغزانیدشـان از آنجا؛ و آن دو را از جایی که بودند بیرون راند».

تلاش برای گمراهی انسان

یکی دیگر از کارهـای شـیطان تلاش او بـرای گمـراه ساختن انسان‌هاست:

اعراف / 17: «ثُمَّ لآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَينِ أَيدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ». «سپس من از پیش رو و پشت سر و راست و چپ... نزد آن‌ها می‌روم (برای گمراه کـردن)». و تو بیشـتر آنـان را سپاسگزار نخواهی یافت. این پیش بینی شیطان؛ در یک آیه در مورد برخی اقوام، تصدیق شـده است: سـبأ / 20: «وَ لَقَـدْ صَـدَّقَ عَلَيهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَـاتَّبَعُوهُ إِلاَّ فَرِيقـاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ». «پندار شیطان در مورد آنان درست در آمد و از او پـیروی کردند جز گـروهی از مؤمنـان». از کارهـای دیگر شـیطان که سـرلوحه‌ی برنامه‌هـای اوسـت، زینت دادن کارهـــای بد در نظر آدمیـــان است: حجر / 39: «لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْـوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ». (کارهـای بد را) در نظر آن‌ها می‌آرایم بر روی زمین و همگی را کلاً گمراه خواهم کـرد. و این از دام‌هـای بـزرگ شـیطان است که چیزهایی را که در آن رضای خدا نیسـت؛ بیشـتر جلـوه می‌دهد و بیش از حـدّی که به طـور طـبیعی لـذّت دارد؛ در ذائقه‌ی انسان لذیذ نشان می‌دهـد؛ چنانکه آدمی فکر می‌کند راه حـــرام، دلچسب‌تر است. خیـــال می‌کند مرغ همسایه غاز است.

- از کارهــای دیگر شــیطان، مشــارکت در امــوال و اولاد است یعنی کاری که اموال و اولاد را به حرام مشوب می‌کند. و کار دیگـر، وعـده دادن به مـردم. در قیامت می‌گوید من کاری جز وعده دادن نکردم: ابــراهیم / 22: «وَعَـدْتُكمْ فَـأَخْلَفْتُكمْ». «به شــما وعده دادم و خلاف آن را در مورد شما انجــام دادم (خُلف وعـده کـردم با شـما)». از صـحنه‌های دوزخ یکی همین است که چون مردم وارد می‌شوند و در می‌یابند که جایگاهشـان دوزخ اسـت؛ با هم مجادله می‌کنند و هر یک می‌گوید تقصیر دیگری بود و همه

می‌گویند تقصیر شیطان بود و گویی شیطان را به محاکمه می‌کشند امّا شیطان می‌گوید: ابراهیم / 22: «ما کانَ لِی عَلَیکمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاَّ أَنْ دَعَوْتُکمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی». «من بر شما سُلطه‌ای نداشتم؛ فقط دعوتتان می‌کردم شما هم لبیک می‌گفتید».

- کار دیگر شیطان ایجاد فراموشی در انسان است. وسایلی بر می‌انگیزد که آدمی یاد خدا را فراموش می‌کند.

مجموعاً در می‌یابیم که شیطان یارایی ندارد که کسی را مجبور به کاری کند؛ تنها وسوسه و دعوت می‌کند و اگر کسانی به دنبال او رفتند، و طوق بندگی او را به گردن نهادند؛ آنگاه شیطان بر آن‌ها تسلّط می‌یابد. در آیه‌ای آمده است که: نحل / 100: «إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذِینَ یتَوَلَّوْنَهُ». «همانا سُلطه‌ی شیطان بر کسانی است که او را دوست دارند (ولایت او را بر خویش بپذیرند)».

و این حالت بر اثر نیرو گرفتن صفت‌های ناپسند و پیروی از شیطان است. با یکبار و دوبار؛ شیطان ولی آدمی نمی‌شود؛ امّا اگر ادامه یابد، آنگاه شیطان تسلّط می‌یابد.

اعراف / 27: «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذِینَ لا یؤْمِنُونَ». ما شیطان‌ها را تنها ولی کسانی کردیم که ایمان ندارند. (البته پیداست که اگر کسانی از روی جهل و قصور، ایمان نیاوردند، این آیه شامل آنان نخواهد بود.) زخرف / 36: «وَ مَنْ یعْشُ عَنْ ذِکرِ الرَّحْمنِ نُقَیضْ لَهُ شَیطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ». زخرف / 37: «وَ إِنَّهُمْ لَیصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِیلِ وَ یحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ». «و هر

که از یاد خدا رو برتابد شیطانی بر وی می‌انگـیزیم و آن شیطان همنشین وی خواهد بود؛ آن شیطان‌ها ایشـان را از راه (حق) بـاز می‌دارند و آنـان می‌پندارند که هـدایت یافتگانند». پس، اگر کسی از نخست از روی آگـاهی راه عصـیان را در پیش بگـیرد؛ ممکن است به آنجا برسد که دیگر نتواند حق را از باطل بـاز شناسد و این نـتیجه‌ی آن «اختیار» و «انتخاب» نادرسـتی است که از نخست کـرده بوده است. هنگامی که راه پیمایی در سراشـیبی شـروع به دویـدن می‌کنـد، به جـایی خواهد رسـید که نمی‌تواند جلوی خود را بگیرد.

علائم و کارها و دعوت‌های شیطان:

بقـره / 268:ـ «الشَّـیطانُ یعِـدُکمُ الْفَقْـرَ وَ یـأْمُرُکمْ بِالْفَحْشاءِ». «شیطان شما را از فقر می‌ترساند و به کار ناشایسته فرمان می‌دهد». هنگامی که می‌خواهد انسـان را از انفاق فی سبیل الله بـاز دارد، می‌گوید: خـرج نکن، خودت فقیر می‌شوی! یا برای آن‌که آدمها را از جهاد باز دارد، آنـان را می‌ترسـاند: آل عمـران / 175:ـ «إِنَّما ذلِکمُ الشَّیطانُ یخَوِّفُ أَوْلِیاءَهُ فَلا تَخـافُوهُمْ وَ خـافُونِ إِنْ کنْتُمْ مُـؤْمِنِینَ». «همانا این شـیطان است که پـیروان خـود را می‌ترساند؛ شما از آنان نهراسید و اگر مـؤمن هسـتید از من بترسید». از علائم و قرائن وسـاوس شـیطانی، یکی امر به فحشاء است؛ هرگاه آدمی احساس کـرد که تمایل به فحشاء دارد بداند که وسوسه‌ای از شیطان است.

نـور / 20:ـ «وَ مَنْ یتَّبِـعْ خُطُـواتِ الشَّـیطانِ فَإِنَّهُ یـأْمُرُ بِالْفَحْشـاءِ وَ الْمُنْکـرِ». «کسی که از گامهـای شـیطان پیروی می‌کند؛ (بدان) که او (شیطان) به کـار ناشایسـته و ناپسند فرمـان می‌دهد». و علامت دیگـر، بازداشـتن از

یـاد خداست: انعـام / 68:ـ «وَ إِمَّا ینْسِـینَّک الشَّـیطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکری مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ». «و چون شیطان تو را به فراموشی اندازد (از یاد خدا)؛ پس از یــاد آوردن (این مطلب با خدا) دیگر با گروه ستمکاران منشین».

در جزء نخستین همین آیه آمده است: انعام / 68: «وَ إِذا رَأَیتَ الَّذِینَ یخُوضُـــــونَ فِی آیاتِنا فَـــــأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی یخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیرِهِ». «اگر دیدی کسانی در آیـات ما فــرو رفته‌اند (آن را به اســتهزاء گرفته اند)، از آنــان رو بگـــردان تا هنگـــامی که گفتگو را تغیـــیر دهند و مطلب دیگـــری بگویند». خطـــاب خداوند به پیـــامبر بزرگـــوار و ارجمند اســـلام است البتّه از بـــاب «به در می‌گویند که دیوار بشنود»: «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» با کسانی که آیـات خـدا را به اسـتهزاء می‌گیرنـد؛ منشـین. از دیگر نشانه‌های تبعیت از شیطان؛ «تبذیر» است: اسـراء / 27: «إِنَّ الْمُبَـذِّرِینَ کـانُوا إِخْـوانَ الشَّـیاطِینِ». «اهل تبـذیر و اسراف برادران شیطانند».

دار و دسته‌ی شیطان

آیا اغواء شیطان همواره به وسیله خود او انجام می‌گیرد یا آن‌که دستیارانی نیز برای این کـار دارد؟ قـرآن در این زمینه، تعبیرات متفـاوتی دارد: گـاه می‌فرماید: ذریه. که از این تعبیر می‌توان دریافت که شـیطان زاد و ولد دارد. و گـاه: جنـود و گـاهی نـیز «قبیل»: اعـراف / 27:ـ «إِنَّهُ یراکمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیثُ لا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذِینَ لا یؤْمِنُونَ». «ابلیس و دار و دسته اش شـما را می‌بینند به طـــوری که آن‌ها را نمی‌بینیـــد؛ همانا این سنّت را نهـادیم که شـیطان‌ها دوسـتان افـراد بی‌ایمـان باشـند و بر بی‌ایمانـان، ولایت داشـته باشـند. از این آیه

معلوم می‌گردد که شیطان دار و دسته نیز دارد. شعراء / 95:ـ «وَ جُنُــودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُــونَ». «و ســپاهیان ابلیس همگی»؛ یعنی کسانی را دارد که در زبان قـرآن «جنـود» نامیده شده اند». کهف / 50: «أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيتَهُ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِی». «آیا مرا وانهـاده و شـیطان و فرزنـدانش را ولی خویش قرار داده اید؟ و آنان را دوست خـود حسـاب می‌کنید؟».

در اینجا این سـؤال مطـرح می‌گـردد که اگر شـیاطین (و جنّ)، ذریه و فرزند دارنـــد؛ پس باید نر و مـــاده داشـــته باشند؛ آیا واقعاً چنین است؟

در این بـــاره صـــریحاً در قـــرآن چـــیزی نیامـــده است امّا می‌تـوان از قـرآن استشـعار کـرد: جن / 6:ـ «وَ أَنَّهُ كـانَ رِجـــالٌ مِنَ الْإِنْسِ يعُـــوذُونَ بِرِجـــالٍ مِنَ الْجِنِّ». «همانا مــردانی از انســانها به مــردانی از جنّ پنــاه می‌بردند». تعبـیر رجـال در این آیه این معـنی را به ذهن می‌آورد که باید مانند انسان، نساء هم داشته داشــته باشــند. امّا این دلیل قطعی نیست زیـــرا ممکن است رجـــال به معـــنی اشخاص مهم باشـد؛ ولی شـاید احتمـال اوّل روشـنتر به نظر برسد، به ویژه که ذریه هم به نصّ قرآن بـــرای آن‌ها ثابت شده است؛ ولی نمی‌توانیم (وجود زنـــان جنّ) را به قرآن نسبت بدهیم. شاید تولید مثل آن‌ها به صـــورت‌های دیگری باشد. گرچه از روایات کم و بیش وجـود نـوعی نر و ماده برای آن‌ها ثابت می‌شود.

لموریا و آتلانتیس

حدود 26000 سال پیش نژاد بشر به تکنولوژی بسیار بسیار پیشرفته‌ای دست پیدا کردند. نوع انسان حقیقت جو و صادق بود و به نوعی عصر طلایی بشر بود. در آن زمان شکل کره زمین بسیار متفاوت بود و همچنین بود شکل انسان‌های روی زمین.

سرزمین مادری بشر سرزمین لموریا Lemuria بود و مرکز اصلی آن کشور عظیمی به نام تلوس Telos.

در کنار آن‌ها آتلانتیس Atlantis قاره‌ای بزرگ با تمدنی بی‌نهایت فراتر از آنچه تصور کنید رقیب علمی لموریا بود.

مردم زمین اگرچه بسیار پیشرفته بودند اما هنوز قدرت سفرهای فضایی را نداشتند...تا این‌که یک شب مردم تلوس شاهد فرود آمدن سفینه‌های عظیم و درخشانی از آسمان بودند.

بزرگترین تاریخ شناس و دانشمند تلوس زنی بود به نام بانوی خورشید Lady of the SUn. او به فرمان پادشاه لموریا به استقبال مهمانان فضایی رفت. این مردمان سیاره ونوس Venus (سیاره زهره) بودند که برای تبادل علم و دانش و با پیام دوستی به زمین آمده بودند.

مردم زهره با مردم زمین قراردادهای تجاری بستند و عصر جدیدی روی زمین شروع شد. اما دیری نپایید که راهبان و مذهبیان آن دوره تمدن را به انحراف کشیدند. آزمایش‌های اتمی و ژنتیکی سبب به هم ریختن کدهای ژنتیک (DNA)ـ شدند و موجودات وحشتناک و خطرناک

زمین را اشغال کردند. رحم و دوستی و صداقت از زمین رخت بر بست و انسـان‌ها مطیع امیـال و شـهوات زشت خود شدند.

زمین به اواخر عصر طلایی خـــود نزدیک شـــده بـــود و دوره‌ای که قابل مقایسه با زمـــان فعلی ماست باید به پایان می‌رسید. گناهای بشر به صورت ویرانی و طوفـان و سیل بر زمین نازل شدند تا سیاره را به دوره‌ای بـالاتر صعود دهند.

بـانوی خورشـید از مـردم ونـوس درخواست کمک کـرد. آن‌ها تصمیم گرفتند که فقط انسـان‌های پـاکی را بـاقی مانده‌اند با سفینه‌های خود نجات داده و به زهـره ببرند و مردم نادان و ناآگاه را باقی بگذارند تا هلاک شـوند زیـرا به انـــدازه‌ی کـــافی پیـــامبر و بشـــارت دهنـــده به آن‌ها فرستاده شده بود و آن‌ها راه کثیف خود را عوض نکـرده بودند.

سفینه‌های ونوس زمین را به همراه انسان‌های پاک ترک کردند در حالیکه مـــردم زمین با عصـــبانیت فریـــاد بر می‌آوردند که این انصاف نیست.

پیش از رفتن دختر خورشـید و دانشـمندان ونـوس تمـام اسرار بشریت و دانش‌هـای موجـود را روی الـواح فلـزی (از جنس تلونیـوم Telunium)ـ که هرگز از بین نمی‌رود بـرای بشر آینـده بـاقی گذاشـتند که هم اکنـون زیر آب هستند و شاید در سال‌های آتی کشف شوند.

با رفتن ســـفینه‌ها تمـــام دانش و تمـــدن بشر از جمله قدرت پرواز، نامرئی شدن، تله پاتی، سفرهای فضایی و

.... هم از بین رفتند و قـاره‌ی عظیم آتلانـتیس و لموریا به همراه ساکنینش به قعر آب‌ها فرو رفتند.

منبع نوشته‌ی بالا؟

تـــرجمه‌ی بخشی از مقـــدمه‌ی کتـــاب؛ اســـرار خفته در مکان‌هـــای مخفی؛ نوشـــته‌ی جرج‌هـــانت ویلیـــام سن می‌باشد. این کتـــاب از مشـــهورترین و پر فروشـــترین کتاب‌های تاریخی و علمی غرب است که اسرار بسـیاری را افشا کـرده است. متاسـفانه به زبـان فارسی موجـود نیست و نسخه‌ی انگلیسی آن کمیاب می‌باشد.

Secret Places of The Lion by George Hunt Williamson

اطلاعات جنبی راجع به این مبحث:

لموریا در زیر آب‌هـای اقیـانوس پاسـیفیک در نـزدیکی قاره‌ی آمریکای شمالی کنـونی قـرار دارد. تمـدن لموریا افسانه نیست بلکه توسط باستان شناسان کشف شده و باقی آن به زودی کشف می‌شود.

نـام بزرگـترین تمـدن لموریا مو MU بـوده است که در ایالت آریزنا Arizona در آمریکای شـمالی واقع شـده و سنگ نوشته‌ها و معابد آن از زیر خاک بیرون آورده شـده است.

آتلانتیس سال‌ها پیش توسط باستان شناسان شناسـایی شد و همه‌ی تحقیقـات نشـان داد که این قـاره در عـرض چند ساعت و ناگهـانی غـرق شـده است.بـرخی از نجـات یافته گـــان با کشـــتی خو را به ســـواحل مصر کنـــونی رسـاندند و این اخبـار از آن‌ها به حـای مانـده است. این

عکس بخشی از ســـرزمین‌های غـــرق شـــده را در زیر اقیـانوس نشـان می‌دهد. می‌تواند متعلق به آتلانـتیس یا مو باشد.

تمـدن آتلانـتیس اولین بـار به طـور جـدی توسط مـردی معمــولی به نــام ادگــار کــایس شناســایی شد. مــردم آتلانـتیس به گفته‌ی خـودش با او تمـاس گرفته و مکـان قاره را مشخص کرده و اطلاعات جـالبی را فـاش کردند. پیش از آن افلاطون Plato فیلسوف مشهور یونـانی به این قاره اشاره کرده بود.(به کتاب مکان‌های اسرار آمیز جهان مراجعه شود.)

جزیره ایستر Easter Islandبخشی از تمدن مو است که از آب بــیرون مانــده است.مجســمه‌های عجیب و غــول آسای این جزیره هزاران توریست را مبهوت خود کرده.

اتلانتیس (بهشت گمشده):

حدود 350 سال قبل از میلاد › افلاطون در رسـاله‌ای به نام تیمائوس (Timaeus) چنین نوشت:

» 12 هزار سال پیش از این جزیره‌ای بوده است بزرگ با تمدنی ستایش انگیز موسوم به آتلانتیس که...«

به این ترتیب نام قاره آتلانتیس برای نخستین بار بر قلم افلاطون جاری شد و به زودی بر سر زبان‌ها افتاد.

این فیلسوف بزرگ یونانی آنگاه در رساله دیگری به نــام کور تیاس (Critias)ـ شرح بیشـتری از قـاره آتلانـتیس و تمــدن ان نوشت » آتلانتها افــزون بر 20 میلیــون نفر بودند که در جزیــره‌ای خــوش اب وهــوا به وســعت 154 هــزار مایل مربع زنــدگی می‌کردند در جنگلهــای انبــوه

اتلانـتیس انـواع جـانوران بـزرگ وکوچک می‌زیسـتند و شـهرهای ابـاد ان با سـاختمانهای عظیم با شـکل هـرم درخشش نور بود و مرمر ...»

طبق گزارش افلاطون

«... بر این سرزمین اطلس حکومت می‌راند که مردم او را ســتون اســمان می‌دانســتند و در مرکز جزیــره در بزرگداشت اطلس معبــدی با شــکوه ســاخته بودند که دیوارهای عظیم داشت و درهـای آن تـزیین یافته بـود از سـنگ‌ها و فلـزات قیمـتی در زیر تـابش نـور خورشـید همچون الماس می‌درخشید.»

افلاطون ادامه می‌دهد:

» مقدس‌ترین حیوان در نزد مردمان اتلانتیس گاو نر بود که مظهر قـدرت بی‌شـمار می‌رفت و به عنـوان برتـرین هدیه به پیشـگاه اطلس با مراسـمی شـکوهمند در برابر معبد بزرگ قربانی می‌شد تا فوران خون سـنگهای مرمر را رنگ امیزی کند.»

به نوشته افلاطون:

در قاره اتلانتیس شهرها به شکلی هندسی و زیبا ساخته شـده بودند و کانال‌هـای اب که همچـون رگها در بـدن به هر سو امتــداد داشــتند مزرعه‌ها و باغها را ســیراب می‌کردند. اساس فرهنگ و تمدن این مردمان سـعادتمند همانا برادری و صفات عالی انسانی بود. اما چون قدرت ایشان روز افزون شد به تدریج شروع به دست درازی به دیگر ســرزمینها کردنــدو روح احســاس و کمک در آن‌ها دیگر از بین رفته بــود آن‌ها اعتقــاد و ایمــان خــود را از

دست داده بودند آن‌ها با ســپاهیانی بی‌شــمار قصد فتح اتن و سرزمین‌های شرق را داشتند.

اما زئـوس طوفـانی بر آن‌ها نـازل کـرد. مجـازاتی که به هیچ وجه قابل تصور نبود. افلاطون در این باره نوشت

«طوفان سبب زمین لرزه و سـیل‌های بـزرگی شد که به مــدت یک شــبانه روز به شــدت ادامه داشت وقــتی دریا جزیره آتلانتیس را به زیر خود فرو برد و ناپدید گشت »

افلا طـــــون تردید داشت که هرگز نشـــــانه‌های از این سرزمین گمشده به دست اید. او نوشت

» اقیــانوس در ان نقطه به مکــانی غــیر قابل عبــور و جستجو تبدیل شده است».

به این تــرتیب و به روایت افلاطـون تمـدن آتلانـتیس در اغـاز شـکوفایی نـابود می‌شـود و سه نـیروی سـهمگین طبیعت یعنی: آتشفشان و زلزله و طوفان با چنان شدت و خشـونتی بر پیکر آتلانـتیس می‌تـازد که تصـور آن نـیز لـرزه بر پیکر آدمی می‌انـدازد.این واقعه در سـال 3500 قبل از میلاد روی می‌دهد. جزیــره آتلانــتیس به لــرزه در می‌آید ; زمین از هر سو شـــــکاف بر می‌دارد و تکه تکه می‌شود. از قله‌های کـوه آتش فـوران می‌کند و تکه‌هـای مذاب همچـون بـاران مـرگ بناها را هـدف قـرار می‌دهد. سپس خاکستری داغ همه فضا را تیره و تــار می‌کند و بر سراسر جزیره فرو می‌بارد تا ... ســرانجام چنــان کند که آتلانـــتیس در زیر پردهـــای ســـنگین مـــدفون شـــود وبه افسانه‌ها بپیوندد.

چون افلاطـون در گذشت ; آتلانـتیس هم از یادها رفت و دیگر کسی ســراغ ان جزیــره اســرارامیز را نگــرفت جز آن‌که نامش برای دریای آتلانتیک (واقع در میان سه قاره افریقا اروپا وامریکا) بـــاقی ماند. اما جســـتوجوگران و دوســتداران تــاریخ و گذشــته زمین با مطاله رســاله‌های افلا طـون در اندیشه جزیــره‌ای فــرو می‌رفتند که در آن مـــردمی لایق و هوشـــمند زنـــدگی می‌کردند و همـــواره پرسش این بود که آتلانتیس در چه نقطه‌ای قرار داشـــته و علت واقعی نابودی آن چه بوده است؟ آیا چنین تمدنی واقعیت داشته یا افلاطون از رویاهـای خـود سـخن گفته است؟ این تردیدها از آنجا قـوت می‌گـرفت که آتلانـتیس در زبـان مصـریان باسـتان به معـنی » جزیـره بی‌نـام » است و یونانیـــان باســـتان نـــیز علاقه وافـــری به ســـرزمین‌های اســـاطیری و داســـتان‌های مربـــوط به اسطوره‌ها والهه‌ها داشته‌اند. بنـابراین رسـاله افلاطـون می‌بایستی درباره یک آرمان شهر در جزیــره ای موهـوم میان دریای اساطیری باشد.

یک فرض دیگر این بـود که افلاطـون از تمـدنی سـخن به میان اورده که نشانه‌ها و چگونگی آن

آسمان شهاب باران

گاهي گفته مي شود، در فلان قسمت از آسـمان شـهاب بـــاران مي شـــود و شـــهاب‌ها در آســـمان مي جهند. در صـورتي كه در قـرآن شـريف، آن را بـراي فـراري دادن شيطان، در سرقت وحي الهي، به آسمان، بيان فرمـوده سؤال اينكه: چگونه دانشمندان ستاره شـــناس مي توانند وقوع اين مطلب را حدس بزنند؟

پاسخ

براي مستند كردن سؤال و روشن شدن جـواب آن، بيـان چند نكته ي به هم پيوسته لازم و ضروري است. 1ـ بيان آيـاتي روشن در راسـتاي سـؤال: در بـرخي از آيـات، به طـور صـريح و روشن به اين نكته اشـاره شـده و آمـده است:

«ما در آســـمان برج‌هـــايي قـــرار داديم؛ و آن را بـــراي بينندگان آراستيم. و آن را از هر شيطان رانـده شـده اي حفظ كرديم؛ مگر آن كس كه استراق سمع كند (و دزدانه گوش فرا دهد) كه شـهاب مـبين او را تعقيب مي كند (و مي داند[1]).

در جاي ديگر آمده است: «ما آسمان نزديك (= پـايين) را با ستارگان آراستيم، تا آن را از هر شيطان خبيثي حفظ كنيم. آن‌ها نمي توانند به (سخنان) فرشـتگان عـالم بـالا گوش فرا دهنـد، (و هرگـاه چـنين كنند) از هر سو هـدف قرار مي گيرند. آن‌ها به شدّت به عقب رانده مي شـوند؛ و بـراي آنـان مجـازات دائم است. مگر آن‌ها كه در لحظه

اي كوتاه براي استراق سمع به آسمان نزديك شوند كه شهاب ثاقب آن‌ها را تعقيب مي كند[2]».

هم چنين در سورة جنّ آمده: «و اين كه ما آسمان را جستجو كرديم و همه را پر از محافظان قوي و تيرهاي شهاب يافتيم. و اين كه ما پيش از اين به استراق سمع در آسمان‌ها مي نشينيم؛ امّا اكنون هر كس بخواهد استراق سمع كند، شهابي را در كمين خود مي يابد[3]».

در جاي ديگر آمده: «ما آسمان پايين را با چراغ‌هاي فروزاني زينت بخشيديم و آن‌ها (= شهباب‌ها) را تيرهايي براي شيطان قرار داديم، و براي آن‌ها عذاب آتش فروزان فراهم ساختيم[4]».

هم چنين در آخرين آيه، در اين راستا آمده: «سوگند به آسمان و كوبندة شب. و تو چه مي داني كوبندة شب چيست؟ همان ستارة درخشان و شكافندة تاريكي‌هاست[5]».

1. تحليل و تفسيري پيرامون آيات فوق:

با دقت در آيات فوق، به بخش عمدة سؤال، جواب داده مي شود. آن چه در اين مقال قابل بيان است، اين است كه به نظر صاحب نظران و مفسران پرداخته شود. نظر مفسران بزرگ در اين جهت، گونه گون و مختلف است.

1. عده اي از مفسران، همانند صاحب تفسير مجمع البيان، مسئلة استراق سمع جنيان و شياطين و به دنبال آن نگهبانان و شهاب باران شدن آن‌ها را، امري حقيق مي دانند، ولي مي گويند: ادراك و

اطلاع بيشتر آنـرا به آينـده واگـذار مي كـنيم و هم اكنون مسئله چندان بر ما روشن نيست.

2. برخي ديگر از مفسران، ظاهر آيات را كـاملاً حفظ كرده مي گويند:

آسـمان، شـيطان، جنيّـان، اسـتراق سـمع آن‌هـا، شـهاب سـنگ‌ها و نگهبانـان آسـماني، همه امر واقعي و دست يافتني است.

1. جمعي ديگر از مفسران مانند علامه طباطبـايي در الميزان و طنطـاوي در تفسـير الجـواهر، تعبـيرات آيات فوق را تشبيه و كنايه دانسته و آن را از بـاب بياني سمبوليك گرفته و آن را با بيـاني گونه گـون بيـان داشـته‌اند. به عنـوان مثـال آسـمان را عـالم ملكوت گرفته و بيشتر آن را به امـور معنـوي حمل كرده اند[6].

اگر چه به طور صريح و روشن، نمي تـوان در اين راسـتا قضـاوت كـرد: چـون علم بشـري محـدود است وجهـان هسـتي و موجـودات مـرئي و نـامرئي در آن نامحـدود،تا جايي كه درروايات وارد شده كه «اَلف اَلف عالم[7]» در جهان هستي وجـود دارد. يعـني هـزاران عـالم در جهـان هستي وجـود دارد و در تعبـير قـرآني به هفت آسـمان و هفت زمين[8] نيز اشاره شده است.

آن چه در راستاي آيـات فـوق قابل بيـان است اين است كه:

1. مراد از آسمان، آسمان ظاهر است.

2. مراد از شهاب، سـنگ‌هاي ويـژة آسـماني است كه پرتاب و مشتعل[9] مي شود.

3. شيطان و جنّ هم موجود واقعي هسـتند كه وجـود خارجي دارند، اگر چه نامريي و پنهان هستند.

4. اسـتراق سـمع از ناحية شـيطان و جنيّـان يك امر حقيقي است و كار اصلي شيطان نيز چنين است.

5. محافظان و نگهبانـان آسـماني، همانند فرشـتگان، هم يك امر حقيق و واقعي است.

6. بلي دانشمندان ستاره شناس به شهاب سـنگ‌هاي آسـماني دست يافته‌اند و از آن‌ها خـبر داده‌اند. اما از اين كه آيا شـهاب‌هايي كه قـرآن شـريف از آن خـبر مي دهـد، از جنس همـان شـهاب سـنگ‌هايي هسـتند كه دانشـمندان سـتاره شـناس به آن دست يافته‌اند يا خير؟ چندان روشن نيست و به صـراحت نمي تـوان اثبـات كـرد، كما اين كه انكـار آن هم مشـكل است. و از اين كه دانشـمندان سـتاره شناس چه كار كنند تا كه آن شـهاب‌هايي كه قـرآن شريف از آن خبر مي دهد كه همسان تير به سـوي شياطين و جنيان كه براي اسـتراق سـمع به سـوي آسـمان مي روند پرتـاب مي شـود دست يابند و با چه راه كـاري مي توانند بر آن دست يابنـد؟ نمي توان قضاوت كرد و تا به حال از ناحيه هيچ فـرد يا مؤسسه اي، راه كار خاصي ارائه نشده است.

چـون ممكن است طبق نظر بـرخي از مفسـران همانند علامه طباطبايي، مراد قرآن شـريف از آن شـهاب‌ها، يك امر كنايي و ملكوتي و معنوي باشد.

در روايت نــيز آمــده است: ابليس تا آســمان هفتم پيش مي رفت. وقتي حضرت عيسسي - عليه السّــلام - متولد شد، سه طبقة آسمان به روي ابليس ملعون بســته شد و با تولد رســول اســلام، كل آســمان هفت گانه به روي او بسته شد و به وسيلة ستاره‌ها وبا ستاره تير بــاران شد[10].

هيچ امر غير واقعي و غير حقيقي و خيال محض و رمان گونه در قرآن شريف نيامده است. تمام امور قرآني، چه مــريي و چه نـــامريي، واقعي و حقيقي است و وجـــود خارجي دارد.

در اين كه اين نكات قــرآني امر واقعي و حقيقي اســت، شكي نيست. اما در اين كه بشريت هم مي تواند بر همة علوم قرآني احاطه پيدا كند يا خير؟ بحثي است ديگر...

تازه اگر بشر با عقل وعلم اندك خـود[11]، نتواند بر يك موجود نامريي و يا آسماني دست يابد، اين دليل بر عــدم وجـــود و نبـــودن، نيست. چـــون طبق قاعـــدة عقلي و فلسفي، «عدم الوجدان لا يدلّ علي عدم الوجود».

به قول مولانا:

ديدة حسّي زبون آفتاب

ديدة ربانيّ جو و بياب[12]

به عنـوان مثـال حضـرت سـليمان زبـان حيوانـات را مي خواند و بـــاد و جنيـــان را در تســـخير خـــود داشت[13]. ديگران هم مي توانند جنّ را تسخير كنند و اگر نمي تانند بحث ديگري است و از ناتواني انسان‌هاست.[14]

به هر تقـدير آن چه به طـور خلاصه قابل بيـان است اين است كه:

1. شهاب سنگ‌هاي آسماني كه مورد نظر دانشمندان ستاره شناس است دست يافتني و واقعي است.
2. شـهاب سـنگ‌هاي مـورد نظر قـرآن يك امر واقعي است، ولي آيا قابل حس و دست يافتني هم هست يا خير؟ به صراحت نمي توان قضاوت كرد. پرونـده اين بحث هم چنــان بــاز است و به گذشت زمــان واگذار مي شود.

معرفي منابع جهت مطالعه بيشتر:

1. به تفاســيرذيل آيــات اشــاره شــده در متن پاسخ مراجعه شود.
2. پژوهشي در اعجـــاز علمي قـــرآن اثر رضـــايي اصفهاني.
3. محــدوده ي كــره ي زمين، اثر فــرانيس دولوبــو، ترجمه محمـود اسـراري، چـاپ سـوم، انتشـارات آموزش انقلاب اسلامي.

پي نوشت‌ها:

[1]. حجر/15، 16، 8.

[2]. صافات/37، 6 - 10.

[3]. جنّ/8 - 9.

[4]. ملك/67، 5.

[5]. طارق/1-3.

[6]. مكـارم شـيرازي، ناصـر، تفسـير نمونـه، تهـران، دارالكتب الاسـلامية، چـاپ چهـاردهم، 1376، ج 11، ص 43 - 51.

[7]. مجلسي، محمدباقر، بحارالانوار، ج20

[8]. اسري/17، 44.

[9]. قرائتي، محسن، تفسير نور، تهران، مركز فرهنگي درس‌هايي از قرآن، چاپ اول، 1378، ج6، ص280.

[10]. تفسـير نـورالثقلين، قم، دارالتفسـير، چـاپ اول، 1382، ج3. ص5.

[11]. نجم/53، 30.

[12]. مثنوي معنوي، دفتر 4، بيت 595.

[13]. صاد/36.

[14]. جاثيه/13.

کمربند اوریون خاتسگاه شیاطین

اکثریت تمدن‌هاي باستاني ادعا مي کردند که خدایانشـان از آســمان‌ها آمده‌اند به همین دلیل بـــراي هرکـــدام از خدایانشان ستاره اي انتخاب کردند جالب اینجاست که در بیشتر این تمدن‌ها ستاره‌هاي خدایان یکیست تمـدن‌هایي که بسیار از یکدیدگر دور بودند و از لحاظ علمي و عملي اصلا نمي توانستند با هم در ارتباط باشند ستاره ي صبح و صــورت فلکي شــکارچي خاســتگاه این خــدایان است خــدایاني که دستوراتشــان را به وســیله ي کاهانــان و مدیوم‌ها صادر مي کردند

اما چرا رفتارهاي این کاهنـان بـراي جـذب نظر خـدایان، مشـابه یکدیگرند آیا تمـامي دسـتورات به وسـیله ي یکي صادر مي شده است؟ یکي از این تشبیه‌ها ساخت هرم و ساخت مجسمه ي شیطان به صورتي که دست راست آن بالا و دست چپ آن پایین وجه تشابه دیگر قرباني کــردن انسان براي این خدایان

هرم

مجسمه‌ی شیطان (دست راست بالا دست چپ پایین)

قربانی کردن انسان

اما هـدف اصـلي ما در این مقاله بررسي صـورت فلکي شکارچي میباشد

اوریون

یازدهم ژانویه، 2006 تلسکوپ فضایي "هابِل" تصـویري از سحابي هرگز دیده نشده "اوریون" را.مخـابره مي کند

آرايه اي عظيم از ستارگان.با 1,500 سال نوري فاصله از زمين تصوير پنوراميک آن بيش از 3,000 ستاره را، در شرايط گوناگون حيات نشان داده و ديدگاه تازه اي از، آرايه اجرام آسماني و سيستمهاي کهکشاني را.به محققين ارائه مي کند اينجا همون جاييست که.ستاره‌ها در اون متولد شده‌اند اينجا مکان فرم گرفتن ستاره‌هاست

از منظر زمين "صورت فلکي "اوريون، يکي از درخشان ترين آرايه‌هاي ستاره اي ،در آسمان شب بوده و هزاران سال است که مورد احترام.تمدنهاي باستاني سراسر دنياست اوريون" به نام يکي از خدايان يونان" و در قرن هشتم نامگذاري شده است ،هنگاميکه ستاره‌هاي تشکيل دهنده آن به هم متصل شوند، سر، شانه‌ها، کمر و پاهاي يک مرد را.تداعي مي کنند شايد بشه "اوريون" رو يکي از مشخص ترين صُوَر فلکي آسمان قلمداد کرد."دومين صورت فلکي، بعد از "هفت اورنگ اين منظومه، نزديک خط استواست و در نيمه شمالي زمين واقع شده و در زمستان قابل رويته حاوي شمار زيادي از ستاره‌هاي درخشانيست که مربع بزرگ بدن "منظومه شکارچي" رو تشکيل ميدهند سه ستاره اصلي در اين صورت فلکي، عبارتند از اپسيلون جبار"،"زتا شکارچي" و "منطقه".اينها ستاره‌هاي کمربند "اوريون" هستند [Alnilam,Alnitak,Mintaka]

صورت فلکی شکارچی

بر اساس افسانه‌هاي يونان "اوريون"، غولي بود با تواناييهايي فوق بشري يک شکارچي مقتدر که مي توانست جانوران را با گُرز برُنزي شکست ناپذير خود،

بكُشد وقتي سرانجام ،اين قهرمـان يونـاني كشـته شـد، براي اَبَد، در زمره ستارگان در آمد.

صورت فلکی شکارچی در یونان باستان

سه سـتاره اصـلی صـورت فلکی شـکارچی معـروف به کمربند اوریون

طبق افسانه‌هاي مصري ،خـدايان "از سـتاره‌هاي كمربند "اوريون" و "شـباهنگ يعـني درخشـان تـرين سـتاره‌هاي آســـمان آمده‌اند مصـــريهاي باســـتان معتقد بودند كه موجوداتي به فـرم انسـان:از "شـباهنگ" و "اوريـون" به زمين آمده‌اند اوزيــريس" و "ايــزيس" اين دو نفــر، نسل بشر رو اصلاح كرده‌اند.

"اوزیریس" و "ایزیس"

براي مصريهاي باستان اوزيريس" همـان "اوريـون" بـود مصــريها معتقد بودند اين صــورت فلكي در واقع بســتر زنده و واقعي الهه بزرگي به نـام "اوزيـريس" هست.كه هميشه بـــالاي سر ماست هميشه ما رو زير نظر دارد و هميشه درباره ما قضـاوت مي كنـد،چـون در نهـايت اون همـان كسيست كه تصـميم ميگـيرد چه كسي به زنـدگي ابـــدي دست پيـــدا مي كند و چه كسي وارد روند تناسخ روح بشود.

مصـــــريها معتقد بودند كه "اوزيـــــريس يک روزي از "اوريون" بر ميگردد چرا همه فرهنگهاي باسـتاني چـنين بـاوري را دربـاره كسي كه روزي بـاز مي گـردد داشـته اند؟؟ آيا اين جاي سوال ندارد؟؟؟؟

آيا اين اجنه در دوراني كه تا دروازه‌هاي عرش الهي بـالا مي رفتند از داسـتان ظهـور مجـدد شـنيده بودند و چـون مي دانســتند كه برنامه ي خداوند ســبحان عملي خواهد شد از همـــان دوران شـــروع به فتنه انگـــيزي كردند و خودشان را به عنوان منجي جا زدند

آيا حكايـــات مصـــريان دربـــاره آفـــرينش در حقيقت، گزارشيست شيطاني؟؟؟

بر اســـاس متـــون اهـــرام ،كه مجموعه اي از مكتـــوبي مذهبي كنده شده بر ديوارهاي اهـرام ،و متعلق به 2400 پيش از ميلاد است اونـاس"، فرعـون مصر باسـتان"...به مدت 30 سال بر مصر حكـومت كـرد پيش از آن‌كه راهي سفر دريايي خود.و مجموعه سـتاره‌هاي "اوريـون" شـود اوناس"، بر اساس متون اهرام از خوردن خـون دشـمنان فناپذير خودش و همينطور با ذبح كردن خدايان.و خوردن حريصـــانه اونها نـــيرو مي گـــرفت ميگن كه اين كـــار بر مبناي باورهاي جادويي انجام ميشـده كه بر اسـاس اون، نوشـــيدن خـــون افـــراد نيرومند قـــدرت اونها رو به فـــرد منتقل مي كرده اوناس" بعد از ذبح كردن" و بلعيدن روح و قدرت اونها.به "اوريون" سفر كرد.

اوناس

شما وقتي حكايات مصر باسـتان رو بررسی می‌كنيد مي بينيد كه به روشني مبين هست كه هدف از سـاخت هـرم بزرگ تنها ساخت يک مقبره نبـود بلكه بيشـتر به منظـور ايجاد يک معبر انتقال بوده فرعون به صورت يک انسـان، وارد اين مرحله مي شد و به صـورت نـوری به سـتارگان می‌رفت و در آنجا به صـــورت ابـــدی زنـــدگی می‌كـــرد به

همین خـــاطر کنـــار فرعـــون همســـران او و تمـــامی وســـیله‌های زنـــدگی مـــادی بـــرای رفـــاه فرعـــون خـــاک می‌شدند جالب اینجاست که در دیگر تمـدن‌های باسـتانی نـیز دقیقا چـنین عقـدیه‌ای وجـود داشـته آیا همه‌ی این تمدن‌ها از یک فرد منشا می‌گرفتند؟؟

در این که اجنه اهـرام گـیزا را سـاخته یا کمک فـراوان کرده‌اند شکي نیست این شیاطین به پـاداش کارهـاي که این فراعنه بـــراي آن‌ها انجـــام دادنـــداز جمله پرســـتیدن آن‌ها، درست کرد معابد برای آن‌ها، قربـانی کـردن بـرای آن‌ها و اطـاعت از دستوراتشـان به آن‌ها قـول زنـدگي ابدي دادند و این زندگي ابـدي ملزومـاتي دارد که یکي از آن‌ها ساخت هرم بوده است ظاهراً هدف اونها ایجـاد یک سکوي پرتاب بوده، یک سکوي عبور بـراي فرعـون، ایـده اصـلي بر این مبنا بـود که بنـایي ایجـاد کنند تا با این بنا روح شاه به ستاره‌ها فرستاده بشود، در اهرام یک سري کانالهاي بـراي تهویه هـوا وجـود دارند که این هواکشـها مستقیماً رو به ستاره‌هاي "اوریـون" و "شـباهنگ" تعبیه شـده‌اند اطلاعـات علمي بسـیاري وجـود دارد که نشـان میدهد این هـــرم "و سرتاسر مجموعه اهـــرام "جـــیزه و جهت این کانالها و همچـــنین دهلـــیز شـــاه و ملکه رو به "اوریون" قرار دارند

این که هر سه هـــرم "جـــیزه در یک راســـتاي معین ،از "کمربند اوریون" واقع شده‌اند موضـوع بسـیار جالبیست مقصد نهـایي معـبر آسمانیست که اونها در "جـیزه" بنا کرده اند

هـــزاران ســـال پیش از این هم اجنه اینجا بوده‌اند ما این رو از روي حکایـات مي فهمیم ،و این اجنه به نیاکـان ما

قـول داده‌اند که بر مي گردند بشر نمیتوانست بفهمد که انها كي هستند و چون دارای ویژگی‌های خاصی بودند از آن‌ها خواســـته شد که این اجنه را خـــدایان بنامند این شیاطین بـرای این‌که وعـده‌های دوریغین خـود را راست جلوه دهند دست به هر کاری می‌زدند تا مردمان آن زمان با عقل خود این وعـده‌ها را بپذیرند آیا این شـیاطین من الجن که بیشـتران هنـوز هم زنده‌اند خودشـان را با درک عقلی ما هماهنگ کردند اگر روزی این شـــــیاطین به عنوان موجودات فضـایی دوبـاره برگشـتند و به ما گفتند که ما خدایان شـما هسـتیم و از زمـان اولین تمـدن‌ها در زمین بـــودیم و راز ســـاخت اهـــرام و تمامیه علامت ســوال‌های باســتان را بــازگو کردند و مکــان گنج‌هــای تمدن‌ها را آشـکار سـاختند به نظر شـما چند نفر از نسل آدم دوباره آن‌ها را به خدایی قبول خواهند کرد؟؟

قَـالُوا سُـبْحَانَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم بَـلْ كَـانُوا يَعْبُـدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ (41 سبا)

[فرشتگان] می‌گویند: [پروردگـارا،] تو [پـاك و] مـنزّهی! تو سرپرست ما هستی نه آنان! [آنان ما را نمی‌پرستیدند]بلکه جنّیـــان را می‌پرســـتیدند [و] بیشترشـــان به آن‌ها ایمان داشتند.

أَنَّهُ كَـــانَ رِجَـــالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُـــوذُونَ بِرِجَـــالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (6 جن)

و مــردانی از انس به مــردانی از جن پنــاه می‌بردند (که شـــری را از آن‌ها دفع کنند یا اخبـــاری را از راه کهـــانت بیاموزند) پس آن‌ها (اجنّه) بر گناه و طغیان و ذلت اینـان

(انســـــان‌ها یا اینـــــان بر طغیـــــان و سرکشی آن‌ها) می‌افزودند

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاء وَأَن تَقُولُواْ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (بقره 169)

او شـما را به بـدی و زشـتی فرمـان می‌دهد و می‌خواهد که در باره خدا چیزهایی بگویید که بدان آگاه نیستید

از کتب باســـتانی مایا چهـــار نســـخه مهم در کتابخانه نگهـــداری میشـــود. این نسخ به نـــام کـــدکس شـــناخته میشـوند. کـدکس پـاریس حـاوی پیشگوییهاست, کـدکس مادرید طالع بینی کوکبی است و کودکس درسدن حـاوی روابط ریاضی و ستاره شناسی است. کدکس چهارم نیز در مکزیکو سیتی قرار دارد.

چند صـــفحه از کـــدکس از جنگ بین ســـیارات میگوید و جداولی از کسوفهای گذشته و آینده را نیز در بردارد. به گفته پروفســور هربــرت نول‌هاســام, بهــترین متخصص کدکس درسدن در زمان خـودش, جـداول کسـوف نه تنها شـــامل کســـوفهایی است که در منطقه با چشم دیـــده میشــود بلکه تــاریخ دقیق کســوفهایی که مطلقا تئوریک هستند را نیز تعیین میکند.

اما این دانش حیرت انگیز درباره ستارگان از کجا نشـــات گرفته اسـت؟ آیا مایاهـایی که به قربـانی کـردن انسـان میپرداختند خود با مشاهده آسمان به رابطه نسبی اجرام آسمانی پی بردند؟ مایاها در منطقه جغرافیـایی زنـدگی میکردند که مشاهده ستارگان نیمی از سـال ممکن نبـود با این حال به پدیـدهای سـتاره شناسـیی اشـاره کرده‌اند که هر 6000 سال به وقوع میپیوندد. مایاها حـتی 6000

سـال سـابقه وجـود و حضـور نداشـته‌اند. مشـاهده و محاسـبات آسـمان نمیتوانسـته منجر به این نتیجه گـیری مایاها شود که مدار ونـوس باید هر 6000 سـال یک روز به عقب برگردانده شود. گویی این جداول و کتب ناگهان از آسمان بر مایاها نازل شده است.

در ویرانه‌هاي یکي از پیشـرفته تـرین تمـدنهاي باسـتاني نجـومي یـافت مکزیک مرکـزي ،"در 35 مـایلي شـمال شـرقي "مکزیکو سـیتي ویرانه‌هـاي "تیوتیهوکـان" واقع شده است شهري باستاني با وسـعت 7,000 مایل مربع که روزگاري، بالغ بر صد و پنجاه هزار نفر جمعیت داشته است

محققین معتقدند که...بناهـاي خـارق العـاده این منطقه شـامل دو هـرم بـزرگ و یک معبد به دست "مایاها" و در قــرن دوم پیش از میلاد ســاخته شــده است و همچــون اهرام مصري "جـیزه این بناها نـیز دقیقـاً منطبق بر سه ستاره کمربند "اوریون" بنا شده‌اند این یک امر تصـادفي نیست "نقشه اهـــرام "تیوتیهوکـــان منطبق بر کمربند "اوریــون " مایاها" روي کمربند "اوریــون" تاکید زیــادي دارند

اونها میگویند که اینجا نقطه آغـاز خلقته ،گفته شـده که در 3,114 پیش از میلاد ،خدایان در پي یک گرد همایي از آســـمان به زمین آمده‌اند مکـــان این همـــایش هم "تیوتیهوکـــان" بـــوده شـــما مي تونید این تطابقهـــاي "اوریون" را در کشورهاي زیادي مشاهده کنید ،به شـکل غـیر منتظـره اي بعضي از این سـاختارهاي باسـتاني نه تنها فرم دهنده ،تصـویر "اوریـون" بر روي زمین هسـتند بلکه در واقع بر اســاس انـــدازه گیریهـــایي ســـاخته

شـــده‌اند.که همه با هم مربوطاند ظـــاهراً حلقه‌هـــاي ارتباطي بين اونها وجـود داره بناهـايي كـاملاً مرتبـط، و بســـيار بغـــرنج چگونه ممكن است بناهـــايي منطبق با "اوريـــون به دست تمـــدنهايي ســـاخته شـــده باشـــند كه هـــزاران مايل از هم دورنـــد؟ آيا اين تنها يک تصـــادف كيهاني بـوده ،كه هر دو تمـدن مصـري و مايـايي صـورت فلكي يكساني را ترسيم كـرده انـد؟ ،ممكن هست كه يک منبع منحصر به فـــرد در يک زمـــاني اين نـــوع ســـاختار افسانه اي را در سرتاسر دنيا منتشر كرده باشه احتمـال دارد كه فـــرم ســـاختارهاي نـــامبرده بر روي زمين ،كه همگي منطبق با "اوريون" هستند به اين دليل بوده باشه كه ســـازنده‌هاي اين بناها را در ســـاخت اونها همـــراهي كرده اند

دشت نازکا

خطوط نازکا مجموعه‌ای از خطوط هستند که در صحرای نازکـا، در یک دشت بـایر واقع شـده است. این دشت 80 کیلومتر بین شـهرهای نازکا و پالیا در پـرو کشـیده شـده است. این خطوط توسط فرهنگ نازکا بین 200 (پیش از میلاد)پ.م تا 700م خلق شده است. صدها شـکل منحصر به فرد وجود دارد که از نظر پیچیدگی از خطوط ساده تا مرغ‌های مگس خوار، عنکبوت، میمـون و مارمولک دارای تنـــوع می‌باشـــند. خطـــوط نازکا به جز از فضا قابل تشـخیص به صـورت خطـوط منسـجم نیسـتند. از این رو حدس زده می‌شود که مردم نازکا هرگز نتوانستند کـاری را که خلق کرده‌اند را به صورت منسجم ببینند.

بعضی از اشکال دیگر

این خطوط به‌وسیله ذوب اکسید آهن که با سنگ ریزه اندود شده بود، ساخته شده که سطح صحرای نازکا را پوشانده. وقتی سنگفرش برداشته شده، آن‌ها تضادی با رنگ روشن سطح زیری بوجود آوردند. در این دشت چند صد خط ساده و شکل‌های هندسی و همچنین بیش از 70 شکل حیوان، حشره و انسان وجود دارند. مساحتی که این خطوط را پوشش می‌دهد، تقریباً 500 کیلومتر مربع بوده است و بزرگ‌ترین شکل‌ها در حدود 270 متر درازا دارد. این خطوط به دلیل خشکی بسیار زیاد، باد کم و شرایط آب و هوایی ثابت منطقه نازکا، باقی مانده‌اند. صحرای نازکا که یکی از خشک‌ترین مناطق زمین است و دمای آن در تمام سال در حدود 25 درجه سانتی گراد می‌باشد، و همچنین کمبود باد کمک کرده این خطوط تا به اکنون قابل رویت باقی نگهداشته شوند.

اکثریت این اشکال جای صحبت دارند که در مقاله‌های دیگر بررسی خواهد شد

شکل عنکبوت دقیقا از روی صورت فلکی شکارچی طراحی شده است

اما چرا پای راست آن انقدر کشیده و دارای زاویه است در بررسی‌ها معلوم شد که پا اشاره به ستاره‌ی صبح دارد

در پایان باید گفت که بسیاری از محققین معتقدند که این خطوط را موجودات فضایی طراحی و اجرا کردند و حتی یکی از این اشکال هم، معروف به "آدم فضاییست"

اما در مقاله قبلی بررسی کردیم که یکی از درخواست‌های مهم شیاطین درست کردن مجسمه برای

انها بــود حــالا یا این مجســمه را خودشــان طــراحی و می‌ساختند و یا کاهنان و پادشاهان آنرا درست می‌کردند

نکته‌ی جالب این عکس دستان این موجود است اگر خوب توجه کنید می‌بینید که دست راست آن بـــالا و دست چپ آن پایین است

کشف لوح‌های نفرین طلایی برای فراخوان خدایان و شیاطین

باستان‌شناسان در صربستان به تازگی لوح‌های نفرینی از جنس طلا در مقبره‌های رومی در صربستان کشف کرده‌اند که نخستین لوح در نوع خود در جهان به شمار می‌روند.

این لوح‌ها حاوی دست‌نوشته‌هایی به زبان‌هایی هستند که مدت‌های طولانی است به فراموشی سپرده شده‌اند و روی آن‌ها سمبول‌های سحرآمیز عجیب و غریبی حک شده است که برای فراخواندن خدایان و شیاطین و کمک از آن‌ها برای درمان بیماری، مجازات و نفرین دشمنان و رهایی از همسایگان و افراد فامیل شرور هستند.

باستان‌شناسان می‌گویند که این لوح‌های نفرین در مقبره‌های رومی در منطقه «ویمیناسیوم» (Viminacium)ـ صربستان کشف شده است که پایتخت باستانی ایالت رومی «موئسیا»ی بالادست بوده است.

این قلمرو به مدت 600 سال تحت حکمرانی روم (و بعد از آن امپراتوری روم شرقی یا بیزانس) یعنی از قرن اول قبل از میلادی تا حمله اسلاوی‌ها در قرن ششم بوده است. هم‌اکنون از این قلمرو حدود 450 هکتار باقی مانده است که حاوی بقایای آرامگاه‌ها، خیابان‌ها، میادین، آمفی‌تئاترها، کاخ‌ها، میدان‌های اسب‌دوانی، حمام‌ها و مقبره‌های رومی است.

تاکنون هر لوح نفرینی که از روم باستان به دست آمده است، همه روی صفحات سربی حک شده بودند که اغلب از صفحات بسیار نازکی جدا و سپس سطح آن صاف شده بود و به شکل مربع در آمده بودند. مواد دیگری مثل چوب، پاپیروس و سنگ نیز در ساخت این لوح به کار رفته است. به هر حال، این کشف نخستین لوح طلایی نفرین است.

میومیر کوراک، باستان‌شناسان سایت ویمیناسیوم می‌گوید: «این کشف از نظر باستان‌شناسی بسیار مهم است زیرا نشان می‌دهد که در دوره‌ای در این منطقه مردم زندگی لوکس داشته‌اند یا آن‌ها چقدر به این لوح‌ها اعتقاد داشتند که از مواد بسیار گرانبها آن‌ها را ساخته‌اند. با توجه به دانش من، تاکنون لوحی ساخته‌شده با طلا کشف نشده است. به طور کلی، براساس آیین و مراسم روم باستان، هیچ‌گاه طلا در مقبره‌ها و تابوت‌ها گذاشته نمی‌شده است».

نوشته‌های طلسم

این لوح‌های نفرین به زبان یونان باستان نوشته شده است و بعضی از بخش‌های آن به زبانی است که قابل فهم نیستند و نمادها و سمبول‌هایی در آن‌ها حک شده‌اند که بسیار عجیب و غریبند. در یکی از آن‌ها نوشته شده است: «همه قدرت‌ها و شیاطین کمک کنید برای ...».

در این لوح‌ها، آرزوی سلامتی برای بیماری‌ها و مرگ برای شخصی شده است که در بسیاری از نفرین‌ها و طلسم‌های رومی نوشته شده است. در یکی از این

لوح‌ها نوشـــــته شـــــده است: «من این دزد را که ردای باشلق‌دارم را به سرقت برده اسـت، چه بـرده و چه آزاد، چه مرد و چه زن، به به مینرو خدای سـولیس سـپردم. او هیچ‌گـــــاه نمی‌تواند این هدیه را برگرداند مگر با خـــــون خویش».

میـنرو همـان «آتنا» به زبـان رومی است که یکی از 12 خدایان جهان باستان است. او الهه عقل و هنر بـود. وی را در تمام یونان می‌پرستیدند و به خصوص در آتن مـورد ستایش بـود زیـرا آتنی‌ها او را الهه و حـامی شـهر خـود می‌شمردند و نام آتن نیز از کلمه آتنا گرفته شـده است. بعدها رومیان نیز او را به اندازه یونانیان مـورد پرسـتش قرار دادند. آتنا دختر خـدای خـدایان بـود مـادر او مـتیس الهه‌ای بود که مظهر عقل کل بود.

بعضی از این طلسم‌ها نـیز حـاوی شـدت خشم قربـانی است: «بـــرای شخصـــی، بـــرده یا آزاد، یا ســکوت را نگه می‌دارد یا همه چیز را در مورد آن می‌داند. او با خـونش، چشم‌هایش و همه انـدامش و پـاک شـدن روده‌هـایش از چیزی که خورده است، نفرین شده است؛ اگر او حلقه را دزدیده باشد».

کشف لوح‌های نفرین در قبر یک زن در آتن

چند مـاه پیش هم در قـبر یک زن جـوان لوح‌هـایی یـافت شد که برای نفـرین و طلسم چهـار زن و شـوهر در آنجا قرار داده شده‌اند.

پنج لـــوح در شـــهر آتن درون قـــبر یک زن یـــافت شد که قـدمتی 2400 ســاله دارد. در این لـوح از خـدایان «زیر زمین» با نام «Chthonic»ـ خواسته شده است که چهـار

زن و شـوهر در آتن را مـورد نفـرین قـرار دهند. یکی از این لوح‌ها سفید بود که احتمالا طلسم بوده یا به صورت شفاهی روی آن جادو خوانده شده است.

تمام این لوح‌ها به وسیله یک میخ آهنی سوراخ شده‌اند و در قبر قرار داده شده‌اند. یونان باستان اعتقاد داشت که قبرها می‌توانند یک پل ارتباطی با خدایان باشند.

کشف دروازه سفر به زمان

در رومـانی به‌دلیل اتفاقـات مرمـوز و غیرقابل حل تا به امروز، تا حد زیادی دست نخورده باقی مانده است، زیرا کسی جـرئت رفتن به این منطقه را نـدارد. در این ناحیه بقایا و ویرانه‌هـــایی از ســـازه‌های عجیـــبی به چشم می‌خـورد و مردمـان محلی داسـتان‌هایی بـاورنکردنی از نژاد باستانی ناشناخته و وجـود یک نـیروی فراطـبیعی و ماورائی را روایت می‌کنند.

بنا به ادعای رسانه‌های رومانی، در سال 1981 دو برادر که کوهنوردان ماهری بودند به کوه‌های بـوزا می‌روند که هنگـام بـالارفتن از کـوه نشـانه‌های عجیـبی را که روی سـنگ‌ها حکـاکی شـده بـود، می‌بینند. هنگـام اسـتراحت چشم‌شـان به شـیء زنجـیر مانند زردرنگی می‌افتد. یکی از بـرادران به آن نزدیک می‌شـود و آن را لمس می‌کنـد، اما به محض دست زدن به آن، خـــودش ناپدید می‌شـــود. برادر دیگر که از این اتفاق شـوکه شـده بـود، به سـرعت بازمی گردد و مـاجرا را به پلیس خـبر می‌دهـد، اما پلیس اظهـارات این مـرد را رد و او را به عنـوان مظنـون قتل برادرش دستگیر می‌کند. پدر نـاراحت این دو مـرد جـوان تصمیم می‌گیرد به محل ناپدیدشدن پسرش برود. ده نفر از اهــالی را هم جمع می‌کند و از کــوه بــالا می‌روند که همگی آن شیء زردرنگ عجیب را می‌بینند.

پـــدر به آن شـــیء نزدیک و در برابر چشـــمان بهت‌زده همگان با دست زدن به آن ناپدید می‌شود. افـراد با عجله نـزد پلیس می‌روند و مـاجرا را تعریف می‌کنند. پلیس که از این اتفاق به‌شدت گیج شده بود، بالگردی را به همـراه

گـروهی از سـربازان بـرای بازرسی محل می‌فرسـتد اما هیچ چـیز غیرعـادی جز آن شـیء زرد رنگ عجیب را پیـدا نمی‌کنند. بنـــابراین تصـــمیم گرفته می‌شـــود تا محل آن شیء عجیب را با دینامیت منفجر کنند.مردمـان محلی که در نـــزدیکی این کوه‌ها زنـــدگی می‌کنند گـــزارش داده‌اند گـاهی رنگ آسـمان در این منطقه تغیـیر می‌کند و مهی آبی‌رنگ ظاهر می‌شود. بسیاری از افـرادی که این ناحیه را بررسی کرده‌اند، پر رمز و راز بودنش را تایید کرده‌اند اما تـــاکنون کسی نتوانســـته است بـــرای این پدیـــده‌های عجیب توضیحی ارائه دهد. اگرچه بـرخی مـدعی شـده‌اند چـــون این ناحیه روی یک گسل زلزله قـــوی قـــرار دارد، شـاید علت آن به نـوعی با ارتعاشـات مرتبط باشـد، اما بسیاری از دانشـمندان و مـردم محلی معتقدند آن شـیء عجیب، دروازه سفر در زمـان است که هنـوز زمـان لازم است تا نتیجه سفرهایش مشخص شود.

انتشار این مطلب دلیل بر تایید محتوای آن نمی‌باشد.

قالیچه‌های پرنده - افسانه یا واقعیت

هنری بک در سرداب‌های زیرزمینی قلعه الموت، در نزدیکی دریای خزر، طومارهایی یافته است که شواهد جدیدی در مورد قالیچه‌های پرنده به دست می‌دهد.این طومارها که به طرز خارق العاده‌ای سالم مانده‌اند، در اوایل قرن سیزدهم میلادی توسط یک محقق یهودی به نام اسحاق بن شریره نوشته شده است.

پس از آن که پروفسور جی. دی. سپتیموس، زبان شناس مشهور، این متون را از زبان فارسی به انگلیسی ترجمه کرد، این دست نوشته‌ها باعث جنجال‌های زیادی در جامعه علمی جهان شدند. مدت کوتاهی پس از انتشار ترجمه این متون، کنفرانسی با حضور کارشناسان برجسته بین المللی در مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی لندن برگزار شد. بسیاری از مورخان با حمله به بک، این دست نوشته‌ها را جعلی خواندن. اما پروفسور سپتیموس که به خاطر عدم شرکت بک در این کنفرانس به خاطر تولد فرزندش دفاع از او را به عهده داشت، گفت که این متون باید به طور دقیق مورد بررسی قرار بگیرند.

قدمت این دست نوشته‌ها اکنون در انستیتوی لئوناردو داوینچی شهر تریست، به کم روش رادیو کربن در حال تعیین است.

بنا بر نوشته‌های بن شریره، حکام مسلمان متعصب آن زمان قالیچه‌های پرنده را وسیله‌ای شیطانی می‌دانسته‌اند و به همین خاطر دانش و سازندگان آن را سرکوب کرده‌اند و ردپای آن را از تاریخ به دقت پاک

کرده‌اند.هر چند قالیچه‌های پرنده تا اواخر قرن سیزدهم میلادی بافته و فروخته می‌شده‌اند، اما استفاده از آن در انحصار افراد خاصی بوده است.

بنابر یادداشت‌های بن شریره، نخستین اشارات به قالیچه‌های باستانی در دو متن باستانی صورت گرفته است. یکی از این کتاب‌ها، مجموعه‌ای از ضرب المثل‌ها است که توسط شامشاد، وزیر نبوکدنزر پادشاه بابلی جمع آوری شده است و منبع دیگر، مجموعه‌ای از گفتگوهای باستانی است که توسط شخصی به نام ژوزفوس نگاشته شده است.

بر اساس نوشته‌های بن شریره، قالیچه‌های پرنده‌ای که می‌توانستند چند متر بر فراز زمین شناور باشند، نخستین بار توسط کیمیاگران و صنعت گران دربار ملکه صبا ساخته شد و ملکه صبا آن را به نشانه عشق خود برای حضرت سلیمان فرستاد. اما وقتی ملکه صبا خبر برخورد سرد حضرت سلیمان را با هدیه اش شنید، دل شکسته شد و صنعت گران خود را از دربار بیرون کرد. این صنعت گران در نهایت در ناحیه بین النهرین و در نزدیکی شهر بغداد ساکن شدند و کسب و کار خود را ادامه دادند.

بن شریره در یادداشت‌های خود به توضیح چگونگی کار این قالیچه‌های پرنده می‌پردازد، اما متأسفانه اکثر اصطلاحات و عبارات فنی به کار رفته در این قسمت قابل فهم نیست. اما از قسمت‌های قابل خواندن متن چنین بر می‌آید که قالیچه‌های پرنده هم مانند قالیچه‌های معمولی روی دار بافته می‌شده‌اند و تفاوت آن‌ها با قالیچه‌های معمولی در مرحله رنگرزی بوده است.

صنعتگران دربار ملکه صبا گل مخصوصی «به دست آمـده از چشمه‌های کوهستان» کشف کـرده بودند که هنگـامی که در معرض حـرارت شـدید، «داغ‌تر از آتش حلقه هفتم جهنم» در ظرفی محتوی روغن یونانی قـرار می‌گـرفت، خاصـــیت ضد مغناطیسی پیـــدا می‌کـــرد. با توجه به مغنــاطیس بــودن کــره زمین، وجــود میلیون‌ها محــور مغناطیسی که از قطب جنــوب تا قطب شــمال کشــیده شــده‌اند، قالیچه‌هــایی که الیافشــان به این گل آغشــته می‌شد می‌توانســتند از ســطح زمین فاصــله بگیرند. این فاصله با توجه به غلظت و میزان گل به کار رفته، از یک متر تا چند ده متر می‌رسید. محورهــای مغناطیسی مانند ریل‌هــای هــوایی عمل می‌کردند و قالیچه می‌توانست در امتداد این محورها پیش رود.

براســاس یادداشت‌های بن شــریره، کتابخانه اســکندریه تعداد زیادی از این قالیچه‌های پرنده را در اختیـار داشـته است و آن را بـــرای گـــردش میـــان قفسه‌های مملو از پاپیروس کتابخانه، در اختیار مراجعه کنندگان به کتابخانه می‌گذاشته است. این کتابخانه که در یک زیگـورات قـرار داشته اسـت، بیش از 40 هـزار طومـار خطی در اختیـار داشـــته است که توسط سیصد نسل از کاتبـــان نگاشـــته شده بود. سقف این کتابخانه آن قـدر بلند بـوده است که بسـیاری از مراجعه کننـدگان تـرجیح می‌داده‌اند به حـالت شـــناور در هـــوا و روی قالیچه‌هـــای پرنـــده مطالعه کند. براســاس یادداشت‌های بن شــریره، ســاخت قالیچه‌هــای پرنده در سرزمین‌های اسلامی به دو دلیل سرکوب شد.

نخست این که حکـــام متعصب مســـلمان می‌گفتند بشر قرار نیست پـرواز کند و قالیچه‌هـای پرنـده بـاعث به هم

خوردن نظم امور می‌شوند. دلیل دوم بیشتر اقتصادی بود. بسیاری از اشراف و ثروتمندان عرب ثروت خود را مدیون گله‌های شتر و اسب خود بودند و دلشان نمی‌خواست چند صنعتگر فقیر و بی‌چیز با ساخت قالیچه‌های پرنده کسب و کار آن‌ها را نابود کنند.

قالیچه‌های پرنده در زمان حکومت خلفای اموی و عباسی به شدت سرکوب شدند و در نهایت در سال 1226 میلادی و با حمله مغول به آسیای مرکزی، در هرات و بلخ و بخارا حمام خون به راه افتاد. مغول در جریان غارت و تاراج خود، چند قالیچه پرنده هم پیدا کردند و هنگامی که مردی به آن‌ها گفت این قالیچه‌ها تیزروتر از اسب‌های پاکوتاه مغول هستند، چنگیرخان چنان از این توهین برآشفته شد که سر مرد را از تنش جدا کرد و دستور داد تمام قالیچه‌های پرنده قلمروی وسیعش را جمع آوری و نابود کنند.

قدرت روح و اقسام کارهای خارق العاده

قدرت معنوی خارق العاده روح انسان:

صفت قـدرت به معنـای توانـایی بر انجـام کـار است و با حفظ این معنا میــان انســان وخداوند مشــترک اســت؛ منتهی این صفت به صورت مطلق تنها از آن خدا اســت، و محال است که غیر خداوند به قدرت و توانایی مطلق و فراگیر متصف شود.

در این راســتا «قــدیر»، به معنــای کسی است که هر چه اراده کند به مقتضــای حکمت انجــام می‌دهــد، مخصــوص حق تعالی است و درباره غیر خداوند به‌کار نمی‌رود.

انســان نــیز می‌تواند خــود را به منبع قــدرت و توانــایی نزدیک کرده و اراده او کاملاً خدایی و جلــوه‌ای از قــدرت بی‌نهایت الهی شــود. با این تفــاوت که قــدرت پروردگــار ذاتی و مطلق بوده و قدرت انسان محدود و به پشتیبانی قدرت پروردگار است. امام صــادق(ع) فرمودند: العبودیّة جوهرة کنهها الرّبوبیّة - عبودیّت (بندگی) حقیقــتی است که کنه و بــاطن آن، ربــوبیّت می‌باشد. (مصــباح الشــریع، ص 597، باب صدم)؛ یعنی عبد حقیقی، مظهر اسم ربّ می‌شــود و آثــار ربّ از وجــود او نمایــان می‌گــردد. این مضمون سخن امام حسین (ع) در حدیث قدسی نیز آمده است که خداوند می‌فرماید: عبــدی أطعــنی أجعلک مثلی، أنا حیّ لا امــوت اجعلک حیّا لا تمــوت، أنا غــنیّ لا أفتقر أجعلک غنیّا لا تفتقر، انا اقول للاشیاء کن فیکــون و انت تقول للاشیاء کن فیکون؛ بنده‌ی من! مــرا اطــاعت کن تا تو را مثل خود سازم. من زنــده‌ای هســتم که نمی‌مــیرم، تو را هم زنده‌ای قرار دهم که نمیری. من دارایی هســتم

که فقیر نمی‌شوم، تو هم چنان سازم که فقیر نگردی. من هر چه را اراده کنم می‌شود، تو را هم چنان قرار دهم که هر چه بشود. (الجواهر السنیة؛ کلیات حدیث قدسی؛ ص709). مراد از عبودیت اشیا فرمان بری آن‌ها است به عبارت دیگر کسی که به حقیقت عبودیت برسد، صاحب مقام ولایت تکوینی می‌شود، یعنی به مقامی می‌رسد که بر تمامی موجودات ولایت پیدا می‌کند و موجودات حتی حیوانات وجمادات از وی اطاعت می‌کنند، صاحب همت می‌شود و هر چه را که اراده کند در عالم محقق می‌شود. پس چون امر کند به دریا، دریا شکافته شود (حضرت موسی (ع))؛ و چون امر کند به ماه، به دو نیم گردد (پیامبر عزیز اسلام (ص)). دروازه خیبر را به یک دست از جای برکند و به کناری پرتاب نماید (حضرت علی (ع)). سنگ ریزه را فرمان دهد تا سخن گوید (پیامبر اکرم (ص)). مرده را زنده نماید (حضرت مسیح (ع))؛ و.... و همه‌ی اینها از آن جهت قادر باشد که اسماء الهی در او ظهور نموده است. اگر انسان اراده اش فانی در اراده خدا شد، آنگاه اراده اش با اراده الهی وحدت پیدا می‌کند و با چنین اراده‌ای رفتارهای خارق عادت از او سر می‌زند. تمام کارهای خارق عادت که از اولیای الهی سر زده است از انواع معجزات و کرامات همه محصول قوت اراده ایشان بوده است. در حقیقت اراده انسان کامل است که این کارها را انجام می‌دهد.

در حدیث قرب نوافل از قول پیامبر (ص) آمده است: بندگان می‌توانند با انجام واجبات خود را نزد من محبوب کنند و هر کس واجبات را انجام دهد نزد من از همگان محبوب‌تر می‌باشد. بنده من می‌خواهد با انجام مستحبات خود را نزد من محبوب کند، و هر گاه من او را

محبوب خود قرار دهم در این هنگام گوش او خواهم شد که با آن می‌شنود، و دیدگان او می‌شوم که به وسیله آن خواهد دید و زبـان او خـواهم شد که با آن سـخن خواهد گفت. من دست او خـــواهم شد که با آن هر چـــیزی را برمی دارد، و پاهـایش می‌شـوم که به هر جا می‌رود. هر گاه مرا بخواند اجابت می‌کنم و اگر از من چـیزی بخواهد عطا می‌کنم، و در قبض روح مؤمن همواره مردد هستم، او از مرگ کراهت دارد و من هم نمی‌خـواهم او نـاراحت گردد (بحار الأنوار، ج 67، ص22). بر همین اساس است که امیرمومنـــان(ع) فرمودند: أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْـــوَاعِي وَ لِسَـــانُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ عَيْنُ اللَّهِ النَّاظِرَةُ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا يَـــدُ اللَّهِ - منم علم خـــدا و منم قلب الله پرگنجایش؛ و منم زبان گویـای خـدا؛ و منم چشم نظـاره گر خـدا؛ و منم همسـایه‌ی خـدا؛ و منم دست خـدا (بحـار الأنوار ،ج 24،ص200). پس آن‌که عبد حقیقی خدا گـردد، ذات او خدایی می‌شود؛ و فعل خدا و ربوبیّت او از وجـود او تراوش می‌نماید. در فصوص محی الـدین عـربی آمـده است: العـارف یخلق بهمته ما یکـون له وجـود من خـارج محل الهمه. عـــارف با اراده اش می‌تواند به خلق اشـــیاء بپردازد، البته باذن الهی این کارها را انجام می‌دهـــد، اما هر چه باشد محصول قوت اراده عارف و سالک از طریق وحـدت با اراده خـالق است. (فصـول الحکم محی الـدین عربی، فص اسحاقی) البته توانایی بالقوه انجـام اعمـال خارق العاده در هر کسی وجود دارد، اما برای به فعل در آوردن این توان عوامل بسیاری وجـود دارد، عـواملی که بر روی فعالیت‌هـــای ذهـــنی و رفتارهـــای ادراکی مانند حـــالات روانی فـــرد اثـــرمی گذارند از جمله این رفتارها نیروی باور و ایمان است تا زمانی که شخص به این باور

نرسیده باشد که توانایی‌های روحی در انسان وجود دارد، شکوفایی و آشکاری آن را مشاهده نخواهد کرد وهر قدر که نیروی باور از قدرت بیشتری برخوردار و به ایمانی قوی بدل شده باشد هرعملی، شدنی محسوب می‌گردد. حضرت مسیح(ع) نیز به همین موضوع اشاره دارد:" اگر به اندازه دانه خردلی ایمان داشته باشید میتوانید کوهی را جا به جا کنید. " اقسام کارهای خارق العاده:

واژه‌ی « خارق العاده » نیز لفظ عامّی است که موارد زیادی را در بر می‌گیرد؛ که سحر و شعبده و معجزه و کرامات اولیاء و کار مرتاضان نیز از جمله‌ی آن‌ها می‌باشند.

اعمال خارق العاده و غیر عادی برچند قسم‌اند.

برخی از آن‌ها علّت مادّی و محسوس داشته و واقعیّت دارند؛ نظیر این‌که برخی افراد سمّ می‌خورند و نمی‌میرند یا شمشیر را از راه دهان داخل مری خود می‌کنند و تا معده می‌رسانند ولی آسیبی نمی‌بینند؛ یا روی ذغال گداخته راه می‌روند و پایشان نمی‌سوزد یا....

این گونه از کارها محصول سالها تمرین و کسب مقاومت بدنی است؛ و نیرویی ویژه در کار نیست؛ بلکه نوعی سازگاری است. لکن از آن جهت که این گونه کارها رواج عمومی ندارند، مردم عادی آن‌ها را خارق العاده می‌پندارند.

این گونه کارها ارزش خاصّی نداشته و بیشتر به درد سرگرم نمودن مردم می‌خورند. لذا لزومی ندارد که اهل حقیقت اقدام به یادگیری آن کنند. خطر چندانی هم از

این جهت متوجّه اهل حقیقت نیست تا یادگیری آن بـرای دفع خطر لازم باشد.

به فـرض اگر هم کسی خواست با این امـور ضـربه‌ای به اهل حقیقت بزند بـــدون یـــادگیری این قبیل کارها نـــیز می‌توان خطر آن‌ها را دفع نمود.

اگر کسی با تکیه بر این امـور ادّعـای نبـوّت یا امـامت و امثال آن نمود به راحتی می‌توان او را رسوا نمود. بـرای مثال اگر چنین کسی با خوردن سمّ نمی‌میرد می‌توان از او خواست که نوع سمّ را عوض کند. مثلاً اگر نوع سمّ او از گروه اسیدها است می‌توان از او خواست که سمّی از گـروه بازها(قلیا) بخـورد. چـون بـدن در آنِ واحد به هر دوی این نوع سمّ مصونیّت پیدا نمی‌کند.

برخی دیگر از خـارق عادت‌ها نـیز علّت مـادّی داشـته و با آموزش و تمرینات مداوم حاصل می‌شوند؛ لکن این گونه خـــارق عادت‌ها واقعیّت نداشـــته نیرنگ و فریبند. در این قسم از ســـحر که از آن به چشم بنـــدی یا شـــعبده یـــاد می‌کننـــد، قـــوّه‌ی خیـــال بیننـــدگان با اســـتفاده از فنـــون پنهان، سرعت عمل و خطای حواسّ فریب داده می‌شود.

این گونه سحرها دارای سطوح مختلفی هسـتند. تعـدادی از این فنون به قدری ساده‌اند که در هر جـامعه‌ای تعـداد زیـــادی از افـــراد آن‌ها را بلدند. امّا بـــرخی دیگر از این فنـــون مشـــکلتر بـــوده و تعـــداد دارنـــدگان آن نســـبتاً کم می‌باشند. برخی از این فنـون نـیز ابـداعی بـرخی افـراد بوده دارندگان آن در کلّ دنیا شاید به ده نفر هم نرسند.

برای مثال دیوید کاپرفیلد شعبده باز معروف، با استفاده از این فنون از دیوار چین که هفت متر ضـخامت دارد رد

شد. این گونه از امـــــــور حقیقت ندارند بلکه در پشت صحنه‌ی آن‌ها ترفندهایی زیرکانه وجود دارد.

همـانطور که تبـدیل نمـودن دسـته گل به کبـوتر توسّـط شعبده بازان معمولی یک ترفند و نیرنگ است و حقیقتـاً تبـدیلی رخ نمی‌دهـد، رد شـدن دیوید کاپرفیلد از دیـوار چین نـیز یک نیرنگ اسـت؛ لـذا او هیچگـاه در جلـوی دید عریان مردم اینکار را نمی‌کنـد؛ بلکه چـادری در دو سـوی دیوار می‌زند، آنگاه در یک چـادر وارد شـده و از چـادر آن سوی دیوار بیرون می‌آید؛ و البته نمایش سایه‌ای نـیز در چادرها ترتیب می‌دهد تا چنین گمان شود که او واقعـاً از درون دیوار عبور می‌کند.

برخی آیات مربوط به سحر نـاظر به این گونه از سـحرها هسـتند.« قـالَ أَلْقُـوا فَلَمَّا أَلْقَـوْا سَـحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْـتَرْهَبُوهُمْ وَ جـاؤُ بِسِـحْرٍ عَظيم. ------ (موسی)گفت: شـما بیفکنید! و هنگـامی(که وسـایل سـحر خـود را) افکندند، مردم را چشم بندی کردند و ترسـاندند؛ و سـحر عظیمی پدید آوردند. » (الأعـــراف:116)ـــ از این آیه‌ی شـریفه چـنین فهمیـده می‌شـود که سـاحران فرعـون، حقیقتاً چیزی را تبدیل به مار و امثال آن نمی‌کردند بلکه کاری می‌کردند که به چشم مردم چنین بیاید که طنابها و چوبها تبدیل به مار می‌شوند.

همانگونه که شـعبده بـازان امـروزی وانمـود می‌کنند که دسته گلی را تبدیل به کبوتر می‌کنند؛ یا کاغذ معمولی را تبدیل به اسکناس می‌کنند.

روشن است که اهل حقیقت نباید از این ســـــنخ کارها انجـام دهند چـرا که این گونه کارها از بـارزترین اشـکال

دروغ و فریب اذهان مردم است؛ و فایـده‌ای حقیقی هم برای کسی ندارد. این گونه سـحرها تنها یک خطر عمـده دارند و آن ایجـــاد شـــکّ در بیننـــدگان است نســـبت به معجزات انبیاء(ع).

لذا در طول تاریخ همواره مخالفین انبیاء سعی نموده‌اند انبیـاء را به عنـوان سـاحر معـرّفی نمایند. لکن با انـدک دقّتی تفـاوت این نـوع سـحر با معجـزه روشن می‌شـود. اهل شـعبده بـرای انجـام کارهـای خـارق العـاده‌ی خـود احتیاج به ابزارهای ویژه دارند و در فضاهای خاصّی قادر به انجام کـار خـود هسـتند؛ در حـالی که انبیـاء در انجـام معجزه چـنین نبوده‌اند. همچـنین، شـعبده بـازان کارهـای خاصّـــی را انجـــام می‌دهند و قـــادر نیســـتند آنچه را که مخـاطبین طلب می‌کند انجـام دهند. بـرای مثـال اگر از کسی که وانمـــود می‌کند دست گل را تبـــدیل به کبـــوتر می‌کنـد، خواســته شــود که آن را تبـدیل به شــتر کنــد، نمی‌تواند؛ امّا بسیاری از معجزات انبیاء با خواست مردم بوده است؛ برای مثال از حضـرت صـالح(ع) خواسـتند که شتری از کوه بیرون آورد، او نیز چنین کرد.

یا از نبی اکـرم (ص) خواسـتند که مـاه را به دو نیم کنـد، آن حضرت نیز چنین نمـود. این قسم از سـحر از آنجـایی که وجود حقیقی ندارد و صـرفاً جهل و تـوهّم بیننـده آن را خارق العاده می‌پندارد، بالذّات مخلوق هم نیست. آنچه حقیقتاً مخلوق خداست تک تک حرکات و ابزارهای ساحر است.

اگر حقیقتاً در اینگونه سحرها چیزی تبـدیل به چـیز دیگر می‌شد در آن صـــورت جا داشت که بپرســـیم حکمت این تبدیلها چیست؟ اینگونه از کارها دقیقـاً مثل سـخن دروغ

هستند. همانگونه که دروغگو سعی می‌کند سخن دروغ خود را راست جلوه دهد شعبده باز نیز سعی می‌کند کار خود را واقعی جلوه دهد.

اقسام دیگری از خارق عادات نیز وجود دارند که علل و عوامل غیر محسوس دارند؛ که بسته به عواملشان گوناگونند. برخی از آن‌ها ناشی از قدرت روحی و قوّت خیال شخص است. برخی دیگر، نتیجه همیاری جنّها است. قسمی نیز با همیاری ملائک موکّل انجام می‌شود.

قسم اوّل خود اقسام بسیار گوناگونی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

تله پاتی (ذهن خوانی):

که در آن شخص با تمرینات تمرکز، نفس خود را تقویت می‌کند تا بتواند به ذهن دیگران نفوذ کنند. این یک قابلیّت عمومی در همه‌ی افراد بشر بوده نوعی ورزیدگی روحی است. همانگونه که با اقسام ورزشهای جسمی می‌توان قابلیّت‌های گوناگون جسمی را رشد داد، با ورزش‌های روحی نیز می‌توان قابلیّت‌های گوناگون روحی را رشد داد؛ که یکی از آن قابلیّت‌ها، قدرت تله پاتی است. همه‌ی ما تا حدودی می‌توانیم ذهن افراد را بخوانیم، لکن نه در حدّ افراد ورزیده در این کار. لذا با تمرین می‌توانیم این قابلیّت را در خودمان شکوفا سازیم. همچنین همانگونه که ورزیدگی‌های گوناگون جسمی هم می‌توانند کاربرد مثبت داشته باشند و هم می‌توانند کاربردهای منفی داشته باشند، قدرت‌های روحی نیز می‌توانند هر دو کاربرد را داشته باشند.

هیپنوتیزم (خواب مصنوعی):

که در آن شخص هیبنوتیزور با تلقین و سخنان و حرکات خیال انگیز، قوّه‌ی خیال شخص هیبنوتیزم شونده را تحت تأثیر قرار داده ضمیر ناخودآگاه او را بر ذهن خودآگاه او غالب می‌کند. این فنّ نیز نوعی ورزیدگی روحی است، که هم می‌تواند در پزشکی و روانشناسی و امثال آن کاربرد مثبت داشته باشد هم می‌توان از آن سوء استفاده نمود. طبق گفته‌ی روانشناسان، همه‌ی افراد بشر در مواردی به طور خودکار دچار مانیه تیزم (خودهیبنوتیزم) می‌شوند. ظاهراً این نوعی عمل تدافعی است که وجود انسان برای در امان ماندن از برخی خطرات انجام می‌دهد. برای مثال بسیاری افراد هنگام مواجه شدن با یک خبر بسیار ناگوار دچار این حالت می‌شوند؛ که اگر دچار آن نشوند ممکن است دچار سکته قلبی یا مغزی و امثال آن‌ها شوند.

در حیوانات نیز مانیه تیزم دیده شده است. لذا این حالت یک امر طبیعی است برای حفظ سلامتی جسمی و روحی که برخی افراد آن را کشف نموده و از آن استفاده می‌کنند تصرّف در اشیاء با قوّه اراده:

در این فنّ، شخص با تمرینات زیاد اراده خود را چنان تربیت می‌کند که می‌تواند بدون استفاده از اعضاء بدن، اشیاء را جابجا نماید. این قدرت نیز در همه افراد بشر به صورت بالقوّه وجود دارد. نازلترین شکل این قوّه تصرّف روح در اعضاء خود بدن است. اگر این قدرت تربیت شود شخص می‌تواند اعضای غیر اختیاری خود را تحت کنترل خود در آورد. در مرتبه‌ی بالاتر شخص می‌تواند در اشیاء خارج از وجود خود نیز تأثیر بگذارد.

این قسم از خارق عادات، که معمولاً واژه سحر در مورد آن‌ها کمتر به کار می‌رود، قابلیّت هر دو گونه استفاده‌ی مثبت و منفی را دار هســتند. همچــنین این گونه خــارق عادات از دو راه قابل تحصـیلند. هم از راه ریاضـات غـیر شریعی می‌توان به آن‌ها دست یافت، هم از راه ریاضات شرعی ممکن است چنین قدرتهایی حاصل شود.

لــذا به نظر می‌رسد که فقها دربــاره حکم شــرعی این گونه از امور باید احتیاط بیشـتری داشـته باشـند. در بین علمــای اســلام همــواره کســانی بوده‌اند که در ســایه‌ی عبــادت خــدا، بــدون این‌که خودشــان دنبــال این قــدرتها باشـند، به این قـدرتها دست یافته‌اند. این گونه قـدرتها، قــدرتهایی طــبیعی بــوده و ناشی از ورزیــدگی روحند همانگونه که قدرت بدنی ورزشکاران ناشی از ورزیـدگی اعضای بدن است.

قسم دوم (کمک گـرفتن از جنّها) نـیز اقسـام گونـاگونی داشته برخی از اقسام آن مضرّترین اقسـام سـحر است. این قسم از سـاحران در طـول تـاریخ همـواره در مقابل انبیــــاء(ع) صف آرایی نموده‌اند. « وَ اتَّبَعُــــوا ما تَتْلُــــوا الشَّیاطینُ عَلی مُلْـکِ سُـلَیْمانَ وَ ما کَفَـرَ سُـلَیْمانُ وَ لکِنَّ الشَّیاطینَ کَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ.... ----- و(یهـود) از آنچه شـیاطین در عصر سـلیمان بر مـردم می‌خواندند پـیروی کردند. سـلیمان هرگز(دست به سـحر نیـالود؛ و) کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند؛ و به مـردم سـحر آموختند....»(البقرة:102). « وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُــوذُونَ بِرِجــالٍ مِنَ الْجِنِّ فَــزادُوهُمْ رَهَقا. ---- و این‌که مردانی از بشر به مردانی از جنّ پنــاه می‌بردنــد، و آن‌ها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شدند.»(الجن:6)

این قسم از سحر، مشهورترین قسم آن در کشورهای اسلامی است؛ که بین برخی از مذاهب ضالّه مثل اهل حقّ(علی اللّهی‌ها) و برخی دراویش و جهله‌ی صوفیّه و برخی عمله‌ی شیطان که بعضاً خود را دعا نویس هم می‌خوانند رواج دارد. در این قسم سحر، شیاطین با قدرتهای ویژه‌ای که دارند کارهایی را برای مدّعی سحر انجام می‌دهند. از نقلهای متواتر چنین برمی آید که در مقابل این گروه از جنّهای کافر، جنّهای مؤمنی نیز هستند که به برخی مؤمنان کمک می‌کنند و به خواست آن‌ها عملکرد شیاطین جنّی را باطل می‌سازند. بنا بر این، این قسم از سحر، نوع حلال نیز دارد؛ لکن نوع حلال آن مشهور به سحر نیست.

در این قسم از سحر، آنچه منتسب به خداست این است که خداوند متعال امکان ارتباط انس و جنّ را فراهم نموده است؛ که خود این امر به خودی خود هیچ شرّی در پی ندارد. همانگونه که انسان با هزاران موجود دیگر امکان ارتباط دارد با جنّها نیز امکان ارتباط دارد.

لکن شیاطین از این امکان سود جسته برخی از انسانها را که تمایل به شیطنت دارند جذب نموده در خدمت خود می‌گیرند و به دست آن‌ها به اغفال مردم می‌پردازند. بنا بر این خدا به همان دلیل که به شیطان امکان وسوسه داده، چنین امکانی را هم فراهم ساخته است. چون این راه یکی از طرق وسوسه و فریب شیطان است.

البته خداوند متعال در مقابل این امکان، امکان استفاده مومنان از قدرت جنّهای مومن را هم فراهم ساخته است. لذا در این صحنه دو جبهه وجود دارد. پس اگر از جانب ساحران شیطانی مزاحمتی برای کسی حاصل شد

باید مـواظب باشد که به دام شـیاطین نیفتد و به سـراغ سـاحرانی که گـاه خـود را دعـانویس و سـحرباطل کن و امثال اینها معرّفی می‌کنند نرود. بلکه باید سراغ کسانی برود که مورد تأیید عالمان دینی‌اند. لذا این گونه سحرها یکی از ابزارهـای امتحـان الهی‌اند تا معلـوم شـود که چه کسانی تابع شیطانند و چه کسانی تابع خدای رحمان.

قسم سـوم (سـحر ناشی از همیـاری ملائک موکّل) نـیز مثل قسم سابق، خوب و بد دارد؛ لکن منشـاء خـوب و بد بودن آن، خـوب و بد بـودن عامل آن نیسـت؛ چـون عامل این قسم سحر، ملائکند که همواره خوبند. منشاء خوب و بد بودن این قسم سحر، نیّت استفاده کننده‌ی آن است.

اگر استفاده کننده، آن را در مسیر خیر به کار گـیرد خـیر و در غیر آن صـورت شـرّ خواهد بـود.« وَ اتَّبَعُـوا ما تَتْلُـوا الشَّیاطینُ عَلی مُلْـکِ سُـلَیْمانَ وَ ما کَفَـرَ سُـلَیْمانُ وَ لکِنَّ الشَّیاطینَ کَفَرُوا یُعَلِّمُـونَ النَّاسَ السِّـحْرَ وَ ما أُنْـزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ بِبابِلَ‌هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَـدٍ حَتَّی یَقُـولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَـةٌ فَلا تَکْفُـرْ فَیَتَعَلَّمُـونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِـهِ بَیْنَ الْمَـرْءِ وَ زَوْجِـهِ وَ ما هُمْ بِضـارِّینَ بِـهِ مِنْ أَحَـدٍ إِلاَّ بِـإِذْنِ اللَّهِ وَ یَتَعَلَّمُـونَ ما یَضُـرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ لَقَـدْ عَلِمُـوا لَمَنِ اشْـتَراهُ ما لَـهُ فِی الْآخِـرَةِ مِنْ خَلاقٍ وَ لَبِئْسَ ما شَـرَوْا بِـهِ أَنْفُسَـهُمْ لَـوْ کـانُوا یَعْلَمُـونَ. ------- و(یهـود) از آنچه شـیاطین در عصر سـلیمان بر مـردم می‌خواندند پـیروی کردند. سـلیمان هرگز(دست به سـحر نیالود؛ و) کـافر نشـد؛ ولی شـیاطین کفر ورزیدنـد؛ و به مردم سحر آموختند. و(نیز یهود) از آنچه بر دو فرشـته‌ی بابل«هـاروت» و«مـاروت»، نـازل شد پـیروی کردند. (آن دو، راه سحر کردن را، برای آشـنایی با طـرز ابطـال آن،

به مـــردم یـــاد می‌دادند. و) به هیچ کس چـــیزی یـــاد نمی‌دادند، مگر این‌که از پیش به او می‌گفتند: ما وسـیله آزمایشیم کافر نشو! (و از این تعلیمـات، سـوء اسـتفاده نکن!) ولی آن‌ها از آن دو فرشـــــته، مطـــــالبی را می‌آموختند که بتوانند به وســـیله آن، میـــان مـــرد و همسرش جدایی بیفکنند؛ ولی هیچ گـاه نمی‌توانند بـدون اجازه خداوند، به انسانی زیان برسانند. آن‌ها قسمتهایی را فـرا می‌گرفتند که به آنـان زیـان می‌رسـانید و نفعی نمی‌داد. و مسلما می‌دانستند هر کسی خریـدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره ای نخواهد داشت. و چه زشت و ناپســـند بـــود آنچه خـــود را به آن فروختنـــد، اگر می‌دانستند.»(البقرة:102)

از آیه شریفه چنین بر می‌آید که‌هاروت و ماروت، به اذن خدا به مـردم سـحر می‌آموختند. بـرخی مفسّـرین بر این عقیده‌اند که این دو فرشـــته امـــوری را به یهـــود تعلیم می‌دادند که دو وجهی بودنـد؛ یعـنی هم اسـتفاده صـحیح داشـتند هم اسـتفاده نادرست. لکن اکـثر یهودیـان از آن استفاده نادرست می‌کردند.

از لحن آیه نیز چنین بر می‌آید که همه‌ی تعلیمـات این دو فرشته مضرّ نبوده‌اند. لـذا خداوند متعـال فرمـود:« آن‌ها قسمتهایی را فرا می‌گرفتند که به آنان زیان می‌رسـانید و نفعی نمی‌داد.» همچـــنین از آیه شـــریفه اســـتفاده می‌شود که کار این دو ملک وسیله امتحان یهود بود. لـذا خود آن دو ملک تصـریح می‌نمودند که ما وسـیله امتحـان هستیم پس مواظب باشید که کافر نشوید. -

قطب جنوب یا شهر گمشده‌ی آتلانتیس

پیش فرض‌های مختلفی در مـورد خرابه‌هـای شهرسـتان باستانی در زیر دریـای قطب جنـوب وجـود دارد. با توجه به یک نظریه علمی، این ناحیه در بعضی نقـاط خـالی از یخ بوده و بنابراین تمدنی باستان در آن ساکن بود.

Atlantida

لموریا و آتلانتیس

آتلانتیس

یافته‌های زمین شناسی در سرتاسر جهان نشان می‌دهد که مکـان قطب جنـوب امـروزی متفـاوت است. 12000 سـال پیش، قطب جنـوب ظـاهراً فاقد یخ بـود. از سـوی دیگر، آمریکای شـمالی و بخش شـمالی اروپـای امـروزی توسط یک لایه یخ ضخیم – چند کیلومـتری پوشـیده شـده بودند. سطح اقیـانوس و دریا 100 تا 120 مـتر پـایین‌تر گذارش شـده است. یافته‌هـای لایه‌هـای یخی قطب‌هـای شـمالی و جنـوبی نشـان داد که در حـدود 11600 سـال قبل از میلاد فـاجعه‌ای جهـانی رخ داده اسـت، که کتـاب مقدس و سایر متون تاریخی آن را شرح می‌دهند. یعـنی سیل بزرگ جهانی.

ازقطب جنوب می‌توان به عنـوان یکی از مکانهـای شـهر اسطوره‌ای آتلانـتیس، به نـام مـورخ و فیلسـوف یونـانی افلاطون (360 سال قبل از میلاد) که از وجود آن توسط مصریان آگاه شده بود، یاد کرد. در مورد موقعیت واقعی شـهر آتلانـتیس اختلاف وجـود دارد. تـاکنون ده‌ها مکـان یافت شـده‌اند که طـبیعت آن‌ها شـبیه توضـیحی است که

افلاطـون آورده است. این شـهر قـرار بـود جزیـره‌ای به شـــکل دایره‌هـــای متحد المرکز باشد که از این طریق می‌توان با کشتی به تپه مرکزی قایق سواری کرد.

در طـول یک شب تئـاتر، شـهر پس از رعد و بـرق زیـاد، ناپدید شد. بیشـتر گزارش‌ها حـاکی از آن است که شـهر غـــرق شـــده است. جورجیو تســـوکالوس در بیگانگـــان باستانی سوال زیر را ارائه می‌دهد: اگر شـهر در زیر آب ناپدید نشد، اما آیا آن را هم از بین برد؟ باید درک کرد که این تمـدن ظـاهرا بر تکنولوژی‌هـایی که قـادر به پـرواز هسـتند، هر دو قـاره و فضا را تحت تـأثیر قـرار می‌دهد. یک فرضـــیه ممکن است این باشد که شـــهر در واقع یک کشتی فضایی بزرگ شناور در اقیانوس است.

وجود اهرام در قطب جنوب

در حالی که ما می‌توانیم در مـورد تـاریخ باسـتان حـدس بـــزنیم، واقعیت این است که عکس‌هـــای اخـــیرا توسط Google Earth نشان از وجود یک هرم در قطب جنوب داده است.

تلویزیـــون کالیفرنیا در تلاش بـــود تا گزارشی از منطقه وسیع ویرانه‌هـای کشف شـده در قطب جنـوب تهیه کند. جاناتـــان گـــری باســـتان شـــناس، ادعا می‌کند که دولت آمریکا در تلاش بود این گـزارش را به دست بگـیرد، زیـرا نشـان داد که کاوش‌هـای گسـترده باسـتان شناسی تحت کنترل ارتش آمریکا انجام می‌شود. با این حـال، این یکی از بزرگـترین کنجکـاوی نیست که می‌تـوان در این زمینه در اینترنت یـافت. طبق بسـیاری از منـابع مانند مـواردی چون ویلیام تامپکینز یا دریاسالار ریچـارد بـیرد، آلمانی‌ها

درباره‌ی 2 مکان اطلاع داشتند.. در جنگ جهانی اول (به ویژه واحدهای اس اس) که پایگاه خـود را نـیز سـاخته‌اند تحت نام Swabia جدید شناخته می‌شود.

راهروها و غارهای زیرزمینی

در چند عملیـــــات، آلمانی‌ها یک سیســـــتم عبـــــور زیرزمیـنی،شـامل غارها و تخت رودخانه‌هـا، چشـمه‌های حرارتی، سـاخته بودند. به تـدریج یک پایگـاه کلی سـاخته شد که در بــرخی اســناد محرمانه بــرلین جدید یا پایگــاه 221 نامیده می‌شود.

آلمانی‌ها دسترسی به بــرخی از فن آوری فرازمیــنی را به دست آوردند. همچـــــنین آن‌ها ســـــعی داشـــــتند بر تکنولوژی بشقاب پرنده‌ها دست یابند.

دیوید ویلکاک در پخش رادیویی در سال 2016، گفت که پایگاه‌هــای نظــامی در غارهــایی وجــود دارد که توسط نازی‌ها در 1939ســاخته شــده است. در همــان زمــان، خرابه‌های تمدن ناشناخته پیدا شد.

قوم غول پیکران(عاد)

در این مطلب سعی داریم که بیشتر با یکی از بزرگـترین اقوام عرب بائده یعنی (عمالقه) آشنا شویم. نام عمالقه آن گونه که تاریخ نویسان ذکر کرده‌اند از نیـای این قبیله (عملیق بن لاوذ بن ارم بن ســـام) گرفته شـــده است و آنان امتی بسیار عظیم بودند.

عمالقه قـــومی بســـیار جنگجو بودند و ســـرزمین‌های بسیاری را فتح کردند و همچـنین حکومت‌هـای بـزرگی را بوجـــود آوردند که ان شـــاء الله در ادامه مطلب توضـــیح بیشـتری خـواهیم داد. یکی از بـارزترین خصوصـیات این قوم یا بهتر بگوییم بسیاری از قبائل عرب بائـده داشـتن جثه‌های تنومند و غـول آسا بـود. تصـاویر کشف شـده از اجســادی متعلق به انســان‌هایی بلند قــامت در مصر که طی حفاری‌های باستان شناسی بدست آمده است.

که به احتمال بسیار زیاد متعلق به عمالقه مهاجرت کرده به مصر(هکسوس‌ها) می‌باشد.

یا همچون عاد که خداوند در قرآن آنان را به تنه‌های نخل تشبیه کرد.

(کانهم اعجاز نخل خاویه).....سوره‌ی حاقه آیه 7

و یا ثمود که در دل کوه‌ها خانه‌های خود را می‌ســاختند و قرآن در مورد آنان می‌فرماید:

(و تنحتون من الجبال بیوتا)

و از کوه‌ها خانه‌هایی برای خود می‌سازید.

مقایسه‌ی جثه انسان‌های بلند قامت باستانی چون عاد و عمالقه با بدن انسان‌های امروزی به متر

عمالقه نـیز از قبائل عـرب همـنژاد عـاد و ثمـود بودند مسکن اصلی این قوم در جنوب جزیره‌ی عرب بود بعدها به نواحی شمال جزیره یا عراق کنونی مهـاجرت می‌کنند و در آنجا حکومت‌های بزرگی را تاسیس می‌کنند. یکی از بزرگترین حکومت‌هـایی که آن را به مهـاجران عمالقه به عـراق نسـبت میدهند همـان حکـومت بـزرگ (حمـورابی) می‌باشد. قـانون گـذاری و تمـدن حکـومت حمـورابی در جهان باستان بی‌سابقه بود.

برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به (کتـاب تـاریخ اسـلام نوشته‌ی علی

اکبر فیاض ص 13)]

SteleOfHammurabi

تصویری از قـانون نـامه‌ی (حمـورابی) که به نظر بـرخی باستان شناسان آنان فرزنـدان همـان عمالقه مهـاجر به عراق بودند که در آنجا تمدنی عظیم بنا کردند.

اما پس از تکاثر نسل فرزنـدان نـوح در عـراق مجبـور به تـرک آنجا شـده و دوبـاره به سـوی جزیـره‌ی عـرب برمیگردند و تیره‌هایی از آنان به سوی

منـاطق نجـد، عمـان، بحـرین، یمامـه، تهامـه،یمن، و بلاد شام مهاجرت میکنند و در آنجا منتشر میشـوند. همچـنین قسـمتی از آنـان به سـرزمین مصر مهـاجرت کـرده و بر آنجا حکومت میکنند. در تاریخ از تیره‌هـایی از عمالقه که بر مصر حکومت کردند با نام (هکسوس) یاد شده است.

هکسوس متشکل از دو واژه‌ی (هکا+سوس) می‌باشد این واژه به زبان مصری باستان یعنی (پادشاهان چوپان).

تاریخ نویسان مدت حکومت (هکسوس‌ها) یا همان (عمالقه) را از سال 1540 پیش از میلاد تا سال 1790 پیش از میلاد ذکر کرده‌اند.

عمالقه به تدریج با اقوام مصری مندمج گشتند و بسیاری از لغات عربی سامی را وارد زبان مصریان کردند. جالب است بدانید که در زمان حکومت پادشاهان عمالقه بر مصر بود که بنی اسرائیل وارد مصر شدند. و به احتمال زیاد پادشاه مصر در زمان حضرت یوسف (علیه السلام)

اولین یا دومین پادشاه از نسل عمالقه باشد. و در کتاب تورات در قسمت عهد قدیم از جنگ بین بنی اسرائیل و عمالقه سخن می‌رود.

همچنین آیات قرآن نیز از جنگ میان بنی اسرائیل و ستمگران مصر سخن می‌گویند. طبری تاریخ نویس معروف و صاحب کتاب تاریخ طبری ذکر می‌کند که قبیله‌ی (جاسم) از عمالقه در شهر (یثرب) یا همان مدینه‌ی امروزی سکنی گزیدند. همچنین تاریخ نویس معروف دیگر (ابن خلدون) تیره‌هایی از عمالقه را نام می‌برد که عبارتند از:

- بنو لَفٍّ.
- بنو هزان.
- بنو سعد بن هزان.

- بنو الغوث بن سعد بن هزان.
- بنو مطر.
- بنو الأزرق.
- بنو الأرقم.
- بنو عفار.
- بنو خيبر.
- بنو قطران.
- بنو غفار.
- بنو النار.
- بنو حراق.
- بنو راحل.
- بنو عبيل.
- بنو السميدع.
- بنو عمرو.
- بنو نعيف.
- بنو نظرون.
- بنو عبدين ضخم.
- جرهم.
- الكنعانيون.

- الأموريين (العمور)

عمالقه را جزء عرب‌های بائده می‌شمارند چون به مـرور زمان و با اختلاط نسل آن‌ها با اقوام دیگر کمتر اثـری از آنان به جـای ماند. در طی سـالیان دراز و پس از امـتزاج نسل آنان و ازدواج با قبائل عرب‌های باقیه مانند عـدنان و قحطان و حتی اقوام دیگر خصوصیات ژنتیکی خود را

که شـامل جثه‌هـای تنومند بـود را از دست دادند و نسل آنان یا منقرض شد و یا برخی در قبائل و اقـوام عـرب و غیر عرب دیگر تحلیل یافت.

اما با این حـال تا سـال‌های بسـیار زیـادی هنـوز بـرخی فرزندان آن‌ها جثه‌های تنومند خود را حفظ کـرده بودنـد؛ هرچند که دیگرهرگز مانند اجداد خود نبودند. لازم به ذکر است که تا مـدت‌ها پس از تحلیل یـافتن آن‌ها و تبـدیل شدن آن‌ها به امتی بائده (منقرض شـده) هنـوز بقایـایی از آنان

بین عرب‌های باقیه زندگی میکردند. مانند (بنی انیف) که با یهـود یـثرب و قبائل قحطـانی اوس و خـزرج زنـدگی کردند.

اما بعد از ورود اسلام تنها افرادی از آنان وجـود داشـتند که به بزرگی قـامت ضـرب المثل بودند. تـاریخ از بـرخی شخصیت‌های عمالقه نام بـرده است در این جا بـرخی از شخصیت‌های بزرگ و تاریخی عمالقه را ذکر خواهم کرد

1ر سمیدع بن لاوذ بن عملیق که با قبائل یمـنی در حـال جنگ بود.

2ر اباغ بن قطورا بن هوبر عملیقی از عمالقه‌ی مشـــهور در عـــراق که امـــروزه چشـــمه‌ی ابـــاغ در عـــراق را به او نسبت میدهند.

3ر عمـرو بن ظـرب ابن حسـان بن أذینه بن السـمیدع بن هوبر العملیقی او بر شام حکومت کـــرد و در جنگی که با (جذیمه‌ی وضـاح) پادشـاه عـراق درگـرفت کشـته شد. او پـــدر (زبـــاء) شـــاهبانویی است که بین عرب‌هـــای پیش از اسلام بسیار مشهور بود. و گویند این زباء همان (زنوبیا) ملکه‌ی کشور تدمر زن اذینه پادشاه عرب کشـور تـدمر یا همان (پالمیرا)می باشد.

4ر عمـــره بنت اســـعد بن اســـامه عملیقی زن حضـــرت اســـــماعیل بن ابـــــراهیم (علیهم الســـــلام) بـــــود که اسماعیل(علیه السـلام) او را به دسـتور پـدرش ابـراهیم (علیه السلام) طلاق میدهد.

5ر هـــاجر مـــادر حضـــرت اســـماعیل علیه الســـلام گویند که‌هاجر نیز از نسل یکی پادشاهان مصر از نسل عمالقه می‌باشد.

6ر معاویه بن بکر عملیقی وهمچـــــنین بســـــیاری از شخصیت‌های دیگر.

فرازمینی‌ها در زمان‌های کهن

گزارش شده است و تعداد بسیار زیاد این گزارشات و شباهت نقاشی‌هایی که از این اجسام کشیده شده است با یوفوهای امروزی بیانگر واقعیتی انکار ناپذیر است، بله موجودات ناشناخته بسیار پیشرفته‌ای از زمان‌های بسیار دور گذشته تا امروزه به دلایلی که برای ما ناشناخته است به کره زمین مسافرت کرده و میکنند. به نظر من به دلیل این‌که ما نمیتوانیم دقیقاً چگونگی مسافرت بسیار طولانی بین ستاره‌ای این موجودات و هدف آن‌ها از این مسافرتها را شرح دهیم نباید اصل قضیه یعنی حضور این موجودات در زمانهای گذشته و حضور دورادور آن‌ها در زمان حال را انکار کنیم. خیلی‌ها میپرسند اگر این بیگانه‌ها در زمانهای دور گذشته در میان انسانها زندگی میکردند و حتی تمدن و شهر نشینی را به انسان اولیه آموختند چرا آن‌ها امروزه مثل زمانهای دور با انسانها ارتباط نزدیک ندارند؟ برای توضیح این‌که چرا ما نمیتوانیم دلیل حضور این بیگانگان در کره زمین و همچنین علت عدم وجود ارتباط نزدیک میان انسانهای امروزی و این موجودات را در زمان حاضر توضیح دهم مثالی میزنم. تصور کنید در یک نقطه دور افتاده میان جنگلهای دست نخورده آفریقا که زیستگاه بومیانی است که در غار زندگی میکنند و تا به حال با هیچ انسان متمدنی برخورد نکرده‌اند، تصاویر ماهواره‌ای وجود معادن بسیار غنی اورانیوم را نشان دهند و یک گروه بزرگ از معدن کاران، مهندسان و سایر کارشناسان برای ایجاد یک کارخانه استخراج اورانیوم به سوی این منطقه دور افتاده حرکت کنند. این اکیپ

مجهز بعد از ایجاد جاده ارتباطی تا محل معدن با ماشین آلات سنگین و ابزارهای فراوان در این محل مستقر میشوند و شروع به فعالیت میکنند. بومیانی که تا به حال چنین موجوداتی را ندیده بودند مسلماً در مورد هویت و هدف از حضور این موجودات بیگانه در میان خود نمیتوانند نظر درستی داشته باشند چون دنیای این افراد محدود به جنگلهایی است که اطراف آن‌ها را احاطه کرده است و کوههایی که در افق دیده میشوند پایان دنیای این مردم است، بنابراین این موجودات در نظر بومیان به جز خدایان چیز دیگری نمیتوانند باشند. خدایانی که از دنیای دیگری آمده‌اند و در حال ساخت معبد بزرگی (کارخانه استخراج اورانیوم) هستند. میتوان تصور کرد که مهندسان این شرکت عظیم برای کار در معدن به افراد بومی آموزش‌هایی بدهند تا از آن‌ها به عنوان کارگر در معدن استفاده کنند. بعد از این‌که دو گروه یعنی بومیان و خدایان توانستند زبان هم را بفهمند آیا بومیان قادر خواهند بود هدف از عملیات معدن کاری و ساخت کارخانه را درک کنند؟ مسلماً خیر تصور کنید که رئیس شرکت استخراج اورانیوم و رئیس قبیله کنار هم نشسته‌اند و در مورد اورانیوم و انرژی هسته‌ای گفتگو میکنند! همانطور که میدانید علم و دانش به صورت یک سیر پلکانی است یعنی تا کسی الفبا را نداند نمیتواند کلمات را بشناسد و جمله بسازد و تا کسی دوره ابتدایی را با موفقیت طی نکرده باشد نمیتواند دروس دوره راهنمایی را بفهمد، همین طور میتوان گفت بومیان قبیله ما هنوز الف الفبای علم و تمدن را نیاموخته‌اند پس نمیتوان با آن‌ها از رادیو اکتیو و انرژی هسته‌ای صحبت کرد. دقیقاً همین مسئله در

مورد انسانهای اولیه و خـدایان باسـتانی آن‌ها هم صـدق میکند. چیزی که آن‌ها به ما رسانده‌اند تنها حضور خدایان قدرتمند با ماشـینهای پرنـده و سـلاح‌های بسـیار قـوی است و نه چـیزی بیشـتر از این چـون با سـطح علمی که انسـانهای اولیه داشـتند هرگز قـادر به درک علت حضـور خدایان در زمین نبودند. در مورد این‌که چـرا امـروزه این موجودات بیگانه ارتبـاط زیـادی با انسـانها ندارند هم یک مثال دیگر می‌آورم. شما خـود را درون سـفینه‌ای تصـور کنید که به یک سیاره ناشـناخته نزدیک میشـود، هنگـامی که به حدی به سیاره نزدیک شدید که از نزدیک موجودات سـاکن در این سـیاره را ببینید عکس العمل شـما در دو شرایط زیر چه خواهد بود؟ 1ـ شما موجوداتی ابتدایی را ببینید که با ابزارهـای سـنگی و چـوبی به صـورت بسـیار سـاده در یک قبیله کوچک زنـدگی میکنند. 2ـ شـما با منظـره یک شـهر پیشـرفته و پـرجمعیت با موجـودات متمدن و سلاح‌های جنگی پرقدرت مواجه شـوید. مسـلماً در حالت اول برای شناخت این موجودات شما با سـفینه در نزدیکی محل زنـدگی آن‌ها فـرود خواهید آمد و بـدون تـرس به آن‌ها نزدیک خواهید شد. اگر آن‌ها قصد حمله داشته باشند مطمئناً گرز چوبی حمله کنندگان در مقابل سلاحی که سرنشین یک سفینه بین سـتاره دارد شانسی برای پیروزی نخواهد داشت. ولی در حالت دوم شما این ریسک را نخواهید کرد که در میان شهر بزرگ و پیشرفته فـرود آمـده و جـان خـود و مـاموریت محوله را به خطر بیاندازید. به نظر من علت این‌که امروزه بر خلاف دوران باستان موجودات بیگانه ارتباط نزدیکی با انسانها ندارند هم همین است.

فضانوردان باستانی در دوران انسان غار نشین

با توجه به کشفیاتی که انجام شده است میتوان گفت که این حضور در زمان انسانهای اولیه هم ادامه داشته است، بسیاری از نقاشی‌های غارها و مجسمه‌های باستانی و سایر اجسام به دست آمده از دوران انسانهای اولیه شامل تصاویری از بشقاب پرنده‌ها و موجودات عجیب با بدنهای بزرگ و لباسهای غیر عادی (بسیار شبیه لباس فضانوردان امروزی)، مجسمه‌هایی با لباس فضانوردی و دیگر موارد غیر عادی است که باستان شناسان قادر به توضیحی برای آن‌ها نیستند. در این بخش تعدادی از نقاشی‌های باستانی درون غار را با هم میبینیم و قضاوت در مورد این نقاشی‌ها را به عهده شما میگذارم.

نقاشی غار 7000 ساله در استرالیا

نقاشی درون غار مربوط 5000 سال قبل ازمیلاد در استرالیا تصویر موجود عجیب با سر بزرگ،لباس عجیب، بدن حجیم و لوله‌ای که از پشت به گردن وصل شده است، بخوبی تصویر یک فضانوردبا کلاه مخصوص و کپسول گاز در پشت و لوله رابط بین کپسول و کلاه فضانوردی را به ذهن تداعی میکند البته به یاد داشته باشید که این تصویر ،7000 سال پیش توسط انسان اولیه کشیده شده است.

نقاشی غار 7000 ساله در استرالیا

به طوری که میدانید انسانهای اولیه دارای قدرت تخیل و ضریب هوشی بالایی نبودند و تنها چیزهایی را که با چشم خود میدیدند در غارها و روی سنگ کوهها میکشیدند. اکثر نقاشی‌های غار باستانی هم همین

مطلب را نشـــان میدهنـــد، در این نقاشی‌ها ما تصـــویر انسان، حیوانات، ماه و خورشید و سـایر چیزهـایی را که در اطراف انسانهای اولیه وجود داشته است را میبیـنیم. در تعدادی از نقاشی‌ها هم که ما تصویر اجسام غیرعادی و موجودات عجیب را میبینیم باید توجه داشته باشـیم که نقاشـــان باســـتانی این تصـــویرها فاقد قـــدرت تخیل انسان‌های امروزی بوده‌اند و به احتمال بسـیار زیـاد باید چـنین اجسـام و موجـوداتی را دیـده باشـند تا بتوانند از شـکل آن‌ها الگـوبرداری کـرده و آن‌ها را نقاشی کننـد، مخصوصاً هنگامیکه ما در مناطق جغرافیایی متفـاوت که فاصـله زیـادی با هم دارند اشـکالی شـبیه هم که بسـیار شبیه بشقاب پرنـده‌های امـروزی هسـتند را میبیـنیم هر انسان جویای حقیقتی را به فکر فرو میبرد.

تصویر بشقاب باسـتانی مربـوط به 3000 سـال قبل از میلاد که در نپال یافت شده است.همـان طـور که میبینید یک جسم بیضی شـــکل و یک موجـــود انســـان مانند با سربزرگ روی بشقاب دیده میشود.به نظر شما شـباهت غیر قابل انکـار شـکل روی بشـقاب با عکس موجـود ات بیگانه نژاد خاکستری گویای چه حیقتی است؟

اینها هم تعـدادی مجسـمه قـدیمی با لبـاس فضـانوردی هستند که در اکوادور یافت شده‌اند.

نقش برجســـته (پاکـــال) «Pakal»ـــ در معبد کتیبه‌ها در(پـــالنکو) Palenque در مکزیـــک، به نظر شـــما این تصـویر چیسـت؟ حـتی یک کـودک دبسـتانی هم با اولین نگـاه خواهد گفت که این تصـویر یک موشک است.حـتی شـــعله‌های پـــائین موشک هم در کتیبه کشـــیده شـــده و سـختگیرترین افـراد را هم به فکر فـرو میـبرد. به نظر

شما این تصویر به جز شکل یک موشک و فضانورد داخل آن چه چیز دیگری میتواند باشد؟

مجسمه بیگانه نژاد خاکستری در موزه انگلستان

مجسمه بیگانه نژاد خاکستری در موزه انگلستان

مجسـمه یک بیگانه نـژاد خاکسـتری در مـوزه انگلسـتان، همـانطور که ملاحظه میکنید این مجسـمه شـباهت غـیر قابل انکاری با موجودات غیر زمینی نژاد خاکسـتری دارد که به خصوص شباهت چشمها بسیار جلب توجه میکند.

منابع

-1 http://www.alien-ufo-pictures.com/alien_pictures.html

-2 http://www.cnufos.com/pages/newsandstories/ufos%20in%20earths%20history.htm

-3 Echoes of the Ancient Skies: The Astronomy of Lost Civilizations By Edwin C. Krupp page119 120

-4 http://www.crystalinks.com/ufohistory.html

-5 http://netscientia.com/egypt.htm

-6 Voices from Legendary Times: We Are a Bridge Between Past and Future By Ellen Lloyd page91

-7 http://www.ufocasebook.com/ancientairplane.htm

-8 http://www.world-mysteries.com/sar_7.htm

فرازمینی‌ها باســـتان در ایـــران (جمشـــید شـــاه و فرازمینی‌ها)

آیا ضـحاک مـار دوش به وسـیله علم ژنیتیک بـاعث رشد کردن مار بر سر دوش‌های او شد بود؟

آیا این اثاری فرضیه وجود فرازمینی‌ها در ایران را قوت می‌بخشد؟

اول از همه ضحاک که بود:

ضَـحاک (اوسـتایی:اَژی دهاکه/AŽI DAHĀKA؛ ارمـنی: اَدَهَک/Àdahak)[1]ــ از پادشاهاناســطورهای ایرانیــان است. در شاهنامه پسر مرداس و فرمانروای دشت نـیزه وراناست. او پس از کشــتن پــدرش بر تخت می‌نشــیند. ایرانیــان که از ســتم‌های جمشیدپادشــاه ایــران زمین به ســتوه آمــده بودند به ســراغ وی رفته و او را به شــاهی می‌پذیرند. با بوســـهٔ ابلیس، بر دوش ضـــحاک دو مـــار می‌روید. ابلیس به دست یاری او آمده و می‌گوید که باید در هر روز مغز سر دو جـــــــوان را به مارها خوراند تا گزندی به او نرسد.

و بدین‌سان روزگـار فرمـانروایی او هـزار سـال به درازا می‌کشد تا این که آهنگـــری به نامکـــاوه به پا می‌خـــیزد، چرم پارهٔ آهنگری‌اش، درفش کاویانی را بر می‌افـرازد و مردم را به پشتیبانی فریدون و جنگ با ضحاک می‌خواند. فریدون ضحاک را در البرز کوه (دماوند)به بند می‌کشد.

خـــــوب ســـــوالی که پیش می‌آید اگر ضـــــحاک توسط فرازمینی‌ها به این شکل در آمده بود

دلیل این کار فرازمینی‌ها چه بود است؟

خـوب بـرای پی بـردن به این موضـوع دوران حکـومت جمشید را را بررسی می‌کنیم.

جمشـید یکی از پادشـاهان اسـطوره‌ای ایرانی‌است و قدمتی بس کهن دارد. نام او در اوستا و متون پهلـوی و متن‌هـای دوران اسـلامی آمده‌است. در اسـطوره‌های ایرانی کارهایی سخت بزرگ به او نسبت داده شده‌است. در شاهنامه، جمشید، فرزند طهمورث و شـاهی فرهمند است که سرانجام به خاطر خودبینی و غرور فـرّه ایـزدی را از دست می‌دهد و به دست ضحاک کشته می‌شود.

در دوران حکـومت جمشـید شـاه موجـوداتی در کنـار ما ایرانیـان زنـدگی می‌کردند به نـام دیوها در فرهنگ کهن ایرانی دیوها به دسته‌های مختلفی تقسیم شداند.

بخش اول جمشید شاه و دیوها

بر آمد بر آن تخت فرخ پدر—-برسم کیـان بر سـرش تـاج زر

کمر بست با فر شاهنشـهی —-جهـان گشت سرتاسر او را رهی

زمانه بر آسود از داوری —- بفرمان او دیو و مرغ و پری

در این بیت من سه مـورد را قرمز کـردم توجه داشـته باشید

تقسیم بندی دیوها در جهان به این صورت می‌باشد

نـام دیونـام مشـابه توضـیحاپوش دیو خشـکی است و با اســـپخروش دیو با ایـــزدان باران‌ســـاز جنگ می‌کند. اســتوئیدات دیو مــرگ جــان را بســتاند. اسروشــتی دیو ناشــنوائی و نافرمــانبرداری است. اشــکهانی دیو تنبلی است. اکتش دیو انکار است. بوتی دیو بت‌پرســتی است. بوشاسب دیو خـــواب ســـنگین است. پئری‌مئـــتی دیو بدمنشی و تکبر است. پس دیو مردمـان را از انجـام کـار باز می‌دارد. پوش دیو دیوی است که انبار می‌کند نه خود به کــار می‌بــرد و نه به دیگــران می‌دهد. پینیه دیو خست است. ترومئــتی دیو نخــوت و غــرور است. تب دیو فهم مردمان را پراکنده می‌کند. جهی دیو مــاده شــهوت‌انگیز، پنــاه دهنــدهٔ گناهکــاران است. چشــمک دیو زمین‌لــرزه و آورندهٔ گردباد است. خــواب بوش‌ینســته مــانع از بیــداری هنگــام ســپیده دم می‌شــود. خشم بــرهم زننــدهٔ آســایش آفریدگان اهورامزداست. دروغ تباه‌کننــدهٔ جهــان راســتی است.

دریوی دیو گدائی و دریــوزگی است. دیر دیو پس‌انــداختن کار مردمان است. رشک دیو کین‌توزی و بدخواهی است. زرمــان دیو پــیری است. ســپزگ دیو ســخن‌چینی است. ســهم دیو تــرس و نهیب است. ســیچ ســیژ دیو نــابودی است. گــوزهر گــوچهر مخــالف مــاه است. مرشــئون دیو فراموشی است. میتــوخت دیو بـــدگمانی است. ننک دیو ننگ است. نسو دروج نسو دیـــوی است که بر تن مـــرده می‌تـــازد و آن را ناپـــاک می‌کند. وای‌بد دیو مــرگ است. ورون دیو شهوت است.

در علم موجودات فضــایی ما هر موجــود ابــزار ســازی را فرازمینی می‌نامیم

و هر موجود ماورایی با توانایی‌هـای که احتیـاح به ابـزار نـــدارد را جن‌ها(موجـــودات نادید)یا شـــیاطین قلم دار میکنیم

همان طور که فرشته‌ها موجودات مـاورایی هسـتن ولی احتیاج به ابزار ندارند

همچون ارواح سرگردان که باز هم آن‌ها احتیـاج به ابـزار ندارند

در اصل بیشـــــتر تمرکز محقیق موجـــــود فضـــــایی به موجوداتی هست که ابزار ساز هستن ماند ما انسان‌ها

بفرمود پس دیو ناپاک را —- بآب اندر آمیختن خاک را

هـرانچ از گل آمد چو بشـناختند—- سـبک خشت را کالبد ساختند

بسـنگ و بگچ دیـو؛دیـوار کـرد—-نخست از بـرش هندسی کار کرد.

چو گرمابه و کاخهـای بلند—-چو ایـوان که باشد پنـاه از گزند

دیـوان که در فرمـانش بودند را گفت تا خـاک و آب را به هم آمیختند و گل ساختند و آنرا در قالب ریختند و خشت زدند. پس سـنگ و گچ را به کـار بـرد و خانه و گرمابه و کاخ و ایوان بر پا کرد.

زخـارا گهر جست یک روزگـار —-همی کـرد ازو روشـنی خواستار

بچنگ امـدش چند گونه گـوهر —- چو یـاقوت و بیجـاده و سیم و زر

زخارا بافسون برون آورید—-شد آراسته بندها را کلید

دگر بویهای خوش آورید—- که دارند مردم ببویش نیاز

چوبان و چو کافور و چون مشک ناب—-چو عود چو عنـبر چو روشن گلاب

پزشکی و درمان هر دردمند—-در تندرستی و راه گزند

همان رازها پس بکشی بـرآب—-زکشـور بکشـور گرفـتی شتاب

بفر کیــانی یکی تخت ســاخت —- چه مایه بــدو گــوهر اندرنشاخت

که چو خواســتی دیو برداشــتی —- زهـامون بگـردون بر افراشتی

چو خورشید تابان میان هوا—- نشسته بـرو شـاه فرمـان روا

سوالی که پیش می‌آید در اینجا منظور از خورشید تابـان تخت سـاخته شد به دست دیوها بـرای جمشـید شـاه بـود است؟

در ویکی پدیا به تخت جمشـید شـاه اشـاره کـرده و آن را چنین توصیف کرد است

بارگاه یا تخت جمشید

مطابق داستانها جمشـید بر تخـتی می‌نشت که غول‌ها و پری‌ها آن را به آسمانها می‌بردندو او با جـامی که داشت جهـــان را نظـــاره می‌کـــرد.این تخت را ارگ جمشـــید می‌گفتند.

آیا منظـور در ایجا از تخت جمشـید شـاه در اصل سـفینه پرنده‌ای بود که به دست فرازمینی‌ها دیوها برای جمشید شاه ساخته شد است؟

جهان انجمن شد بر آن تخت او —-شـگفتی فرومانـده از بخت او

بجمشـــید بر گـــوهر افشـــاندند—-مـــران روز را روز نو خواندند

سر سال نو هرمز فرودین —-برآسوده از رنج روی زمین

بزرگـان بشـادی بیـار اسـتند—-می و جـام و رامشـگران خواستند

چنین جشن فرخ ازان روزگـار—-بما ماند ازان خسـروان یادگار

چنین سال سیصد همی رفت کـار—-ندیدند مـرگ انـدران روزگار

ز رنج و ز بدشان نبد آگهی —-میـان بسـته دیـوان بسـان رهی

جشن نوروز

بدینسان جمشید با خردمندی به همـهٔ هنرها دست یـافت و بر همه کاری توانا شد و خود را در جهـان یگانه یـافت.

آن گاه انگیزهٔ برتری و خود بینی در او بیدار شد و در اندیشهٔ پرواز در آسمان افتاد:

فرمان داد تا تختی گران بها برایش ساختند و گوهر بسیار بر آن نشاند و دیوان که بندهٔ او بودند تخت را از زمین برداشتند و بر آسمان برافراشتند. جمشید در آن چون خورشید تابان نشسته بود و این همه به فر ایزدی می‌کرد. جهانیان از شکوه و توانایی او خیره ماندند، گرد آمدند و بر بخت و شکوه او آفرین خواندند بر او گوهر افشاندند و آن روز را که نخستین روز از فروردین بود، نوروز خواندند.

خوب باز هم بیت‌های شاهنامه را بررسی می‌کنیم

منی کرد آن شاه یزدان شناس —- ز یزدان بپیچید و شد ناسپاس

گرانمایگان را زلشکر بخواند —- چه مایه سخن پیش ایشان براند

چنین گفت با سالخورده مهان—-که جز خویشتن را ندانم جهان

هنر در جهان از من آمدپدید —- چو من نامور تخت شاهی ندید

در اصل در ایجا منظور از جهان زمین می‌باشد

جهان را بخوبی من آراستم—- چنانست گیتی کجا خواستم

خـور و خـواب و ارامتـان از منست —- همـان کوشش و کامتان از منست

بـــزرگی و دیهیم شـــاهی مراست—-که گوید که جز من کسی پادشاست

همه موبـدان سر فگند نگـون —-چـرا کس نیارست گفتن نه چون

چو این گفته شد فر یزدان ازوی—-بگشت و جهان شد پر از گفت گوی

مــنی چــون بپیوست با کردگــار —-شکست انــدر آورد و برگشت کار

چگفت آن سخن گوی با فر و هـوش —- چو خسروشـوی بندگی را بکوش

به یــزدان هر آنکس که شد ناســپاس —-بــدلش انــدر آید زهر سو هراس

بجمشــید بر تــیر گــون گشت روز—-همی کاست آن فر گیتی فروز

خـوب طبق چیزهـای که خواندید ناسپاسی جمشـید شـاه باعث نابودی او می‌شود

دیوهابرای جلو گیری از قیام جمشـید شـاه بر علیه آن‌ها تصمیم گرفتن که ضحاک را قدرت مند کند.

بخشی از ابیات فردوسی

همپیمان شد ضحاک با ابلیس

فریب ضحاک توسط اهریمن

چون ضحاک پادشاه شد، اهریمن خود را به صورت جوانی خردمند و سخنگو آراست و نزد ضحاک رفت و گفت:«من مردی هنرمندم و هنرم ساختن خورشها و غذاهای شاهانه‌است.»

ضحاک ساختن غذا و آراستن سفره را به او واگذاشت. اهریمن سفره بسیار رنگینی با خورشهای گوناگون و گوارا از پرندگان و چهارپایان، آماده کرد. ضحاک خشنود شد. روز دیگرسفره رنگین‌تری فراهم کرد و همچنین هر روز غذای بهتری می‌ساخت.

روز چهارم ضحاک شکم پرور چنان شاد شد که رو به جوان کرد و گفت:«هر چه آرزو داری از من بخواه.» اهریمن که جویای این زمان بود گفت:«شاها، دل من از مهر تو لبریز است و جز شادی تو چیزی نمی‌خواهم. تنها یک آرزو دارم و آن این‌که اجازه دهی دو کتف تو را از راه بندگی ببوسم.» ضحاک اجازه داد. اهریمن لب بر دو کتف شاه نهاد و ناگاه از روی زمین ناپدید شد.

ولی باید این ابیات را هم اضافه کنم

سر وتن بشستی نهفته بباغ —-پرستنده با او ببردی چراغ

بیارد وارونه ابلیس بند—-یکی ژرف چاهی بره بر بکند

پس ابلیس وارونه آن ژرف چاه —-بخاشاک پوشید و بسترد راه

سر تازیـان مهـتر نـامجوی —- شب آمد سـوی بـاغ بنهـاد روی

خوب منظور چاه در این جا چیست از دیگاه شما؟

و سوال دیگری که بـرای من پیش می‌آید آیا در متن‌هـای اصلی شاهنامه هم نامی از ابلیس بـرده شد اسـت؟ یا با گذر زمان این نام به ابلیس تغییر کرد است؟

به دلیل دست رسی نداشـــتن به نوشـــته‌های اصـــلی شاهنامه در این زمان توانای بررسی این پدید را نداریم

روییدن مار بر دوش ضحاک

بر جای بوسـهٔ لبـان اهـریمن، بر دو کتف ضـحاک دو مـار سـیاه روئید. مارها را از بن بریدنـد، اما به جـای آن‌ها بی‌درنگ دو مار دیگر روئید. ضحاک پریشـان شد و در پی چاره افتاد. پزشکان هر چه کوشیدند سودمند نیافتاد.

وقـتی همه پزشـکان درماندند اهـریمن خـود را به شـکل پزشکی ماهر درآورد و نزد ضـحاک رفت و گفت:«بریـدن مـاران سـودی نـدارد. داروی این درد مغز سر انسـان است. بـرای آن‌که مـاران آرام باشـند و گزنـدی نرسـانند چـاره آنست که هر روز دو تن را بکشـند و از مغز سر آن‌ها بـرای مـاران خـورش بسـازند. شـاید از این راه سرانجام، ماران بمیرند.»

در این متن ما متوجه می‌شـویم که مارها زند هسـتن و می‌تواند از مغز انسان‌ها تغذیه کند؛ چنینپ انسـان‌های با پیوند با مار در روم باستان هم وجود داشته است.

گریختن جمشید از ضحاک

پس جمشید از ایران گریخت و تا صد سال کسی از او با خبر نبود تا گماشتگان ضخاک او را در دریای چین یافتند و به پیش ضحاک بردند و او جمشید را با ارّه به دو نیم کرد:

بر او تیره شد فره ایزدی به کژی گرایید و نا بخردی پدید آمد ازهر سویی خسروی یکی نامجویی ز هر پهلوی سپه کرده و جنگ را ساخته دل از مهر جمشید پرداخته کی اژدها فش بیامد چو باد به ایران زمین تاج برسر نهاد صدم سال روزی به دریای چین پدید آمد آن شاه ناپاک دین چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ یکایک ندادش زمانی درنگ به ارش سراسر به دو نیم کرد جهان را ازاو پاک بی‌بیم کرد

گرفتار شدن جمشید

ضحاک، امر کرد تا جمشید را به دو نیم کنند.

در همین روزگار بود که جمشید را خود بینی فرا گرفت و فره ایزدی از او دور شد. ضحاک زمان را دریافت و به ایران تاخت. بسیاری از ایرانیان که در جستجوی پادشاهی نو بودند به او روی آوردند و بی‌خبر از بیداد و ستمگری ضحاک او را بر خود پادشاه کردند.

ضحاک سپاهی فراوانی آماده کرد و به دستگیری جمشید فرستاد. جمشید تا صد سال خود را از دیده‌ها نهان می‌داشت. اما سر انجام در کنار دریای چین بدام افتاد. ضحاک فرمان داد تا او را با ارّه به دو نیم کردند و خود تخت و تاج و گنج و کاخ او را به دست گرفت. جمشید

سراسر هفتصد سال زیست و هرچند به فـره وشـکوه او پادشاهی نبود سر انجام به تیره بختی از جهان رفت.

خوب تا آنجا که شد درباره این دو پادشاه ایرانی جمشـید شاه و ضحاک صحبت کردیم

و با بررسی ابیـــات شـــاهنامه فردوسی ســـعی در این کردین که این افسانه را چهره واقعی ببخشیم.

باغ‌های معلق بابل

با وجـود این‌که اکـثر افـراد میدانند فهرسـتی از عجـایب هفت گانه وجـود دارد، اما کمـتر کسی نـام همه آن‌ها را میداند. تهیه فهرست کامل عجـــایب هفت گانه در اصل حــدود قــرن دوم قبل از میلاد کامل شــده است و اولین اشاره به ایـده تهیه این مجموعه مکتـوب در کتـاب تـاریخ هرودوت آمـده است که در قـرن 5 قبل از میلاد مربـوط میشود.

چنـــدین دهه بعد از آن، تـــاریخ نگـــاران یونـــانی دربـــاره بزرگترین بناهای تـاریخی دوران خـود شـروع به نوشـتن کردند. از جمله کالیماکوس (Callimachus) - که در 305 تا 240 قبل از میلاد می‌زیست - سر کتابـــدار کتابخانه اسـکندریه، مجمـوعه‌ای از عجـایب جهـان" را تهیه کـرد. امــروز، تمــام چــیزی که دربــاره این مجموعه میــدانیم، همین عنــوان آن است و بس، به این دلیل که این کتــاب نـــیز در آتش ســـوزی بـــزرگ کتابخانه اســـکندریه از بین رفت.

فهرست نهایی عجایب هفت گانه در قرون وسطا تکمیل شد. این فهرست شـامل چشـمگیرترین بناهـای تـاریخی جهان باستان بود که از بعضی، شواهد بسـیار انـدکی در دست بود و تعدادی نیز اصلا باقی نمانده بودند. آثار کنده کــاری هنرمند هلنــدی مــارتن ون هیمســکرک (Marten Van Heemskerck) و کتاب تاریخ معماری یوهان فیشر ارلاخ (Johann Fischer von Erlach) از قدیمی‌ترین منــابعی هســتند که در آن به این فهرست عجــایب هفت گانه اشاره شده است.

امـروز، شـواهد باسـتان شناسی از بسـیاری از اسـرار تـــاریخی که قرنها عجـــایب هفت گانه را احاطه کـــرده بودنــد، پــرده برداشــته است. عجــایب هفت گانه بــرای سازندگانشـان نمادهـایی از مـذهب، اسـطوره شناسـی، هـنر، قـدرت و علم بودند و بـرای مـا، آن‌ها شـواهدی از توانایی انسان هستند.

از زمانهـای بسـیار قـدیم تا کنـون، فهرسـتهای متعـدد و متفاوتی از عجـایب هفت گانه به نگـارش درآمـده است. در این مطلب به معــرفی دو مــورد از آن‌ها و در مطلب بعدی به معرفی مابقی آن‌ها خواهیم پرداخت.

● هرم بزرگ جیزه

هرم بزرگ جیزه این هرم که همـراه با دو هـرم کوچکـتر در خارج از قاهره - در مصر- قرار دارند، به دستور خوفو یا خئوپس، فرعون سلسله چهارم، سـاخته شد. مصـریان باستان به زندگی پس از مرگ اعتقاد فراوانی داشــتند و این هـرم در واقع مکـان مقـبره و محل زنـدگی فرعـون پس از مــرگ او به شــمار می‌آمــده است. از آنجــایی که گنجینه فرعـون نـیز همـراه با او در این هـرم قـرار داده میشد، راه ورود به مقبره بسیار پیچیده و تودرتو است و تعـــداد زیـــادی از ســـازندگان و مهندســـین آن نـــیز در راهروهای آن ناپدید شدند.

هرم در اصل 147 مـتر ارتفـاع داشـته است که در حـال حاضر در اثر فرسایش، به حدود 137 متر رسـیده است. هر ضلع قاعده هرم 230 متر طول دارد و در سـاخت آن از حـــدود 2,300,000 بلــوک به وزن متوسط 2.5 تن استفاده شده است. تـاریخ اتمـام این بنـای عظیم حـدود

2680 قبل از میلاد تخمین زده شـده است. هـرم جـیزه تنها بازمانده عجایب هفت گانه است.

● باغهای معلق بابل

بقایای باغهای معلق بابل (عـراق فعلی) این باغها بنا به نظر بسـیاری از مـورخین و محققین توسط نبوخدنصر (Nebuchadnezzar)ـ شـاه بابل در قـرن 600 قبل از میلاد بـرای همسـرش ملکه آموهیا (Amuhia)ـ سـاخته شـده است. با توجه به منـابع مکتـوب یونـانی، باغهـای معلق دارای چنین مشخصاتی بوده اند:

"باغها مربع شکل بوده و دارای گنبـدهای قوسی شـکلی بـوده که بر روی کف شـطرنجی مکعـبی شـکلی قـرار داشته است. ایوانی که دور بام ایجـاد شـده بـوده توسط پلکـان با پـایین مرتبط میشـده است. باغهـای معلق از گیاهانی که بالاتر از سطح زمین کاشته شده بودند ایجـاد شده و ریشه گیاهان و درختـان به جـای کاشـته شـدن در زمین، در کف ایوانها جاسـازی شـده بودند. تمـام این مجموعه بر روی سـتونهایی قـرار داشت و آب از طریق وسایل بـالا برنـده در کانالهـای شـیب دار ریخته و در کل باغ جریان میافت. آبیـاری گیاهـان و رطـوبت موجـود در فضا از همین آب بـود. درواقع این بنا با چمن همیشه سبز و درختـان محکمش، کـاری هـنری و تجملی شـاهانه بـود. یکی از جـالبترین جنبه‌هـای بنا این بـود که کـار باغبانی و زراعت در بالای سر بیننده انجام میشد."

همانطور که میبینید، بیشترین اطلاعـات دربـاره باغهـای معلق مربوط به مورخین یونـانی است و جـالب این‌که در کتیبه‌های بابل هیچ اشاره‌ای به این باغها نشـده است در

حالی که توضیح مفصل قصر و شهر بابل در آن‌ها وجـود دارد. بنا به نظر تـــاریخ نگـــاران امـــروز، باغهـــای بابل محصول تخیل شعرا و تاریخ نگارانی است که شـرح بابل را از زبان سربازان اسکندر شنیده و به آن شاخ و بـرگی شاعرانه داده‌اند.

در قرن بیستم بعضی از اسرار باغهای معلق فاش شـده است زیــرا باستانشناســان در حفاریهــای خــود در محل شهر باستانی بابل در عـراق امـروز، زیر بنـای این باغها را یافته‌اند و یک کشف دیگر مربوط به بنای طـاق و گنبد دار اصلی اسـت، که شـامل دیوارهـای ضـخیم و یک چـاه آبیـاری در نـزدیکی قصر جنـوبی بـوده است. گـروهی از باسـتان شناسـان منطقه قصر جنـوبی را نقشه بـرداری کرده و ساختمان طاق دار اصلی را بازسازی کرده‌اند.

سفر در زمان در اسلام شیعی

الف) زمان و قوانین نسبیت

مفهوم زمـان يكي از اسـرارآميزترين مفـاهيم در تـاريخ فيزيک بوده است و در حال حاضر نيز از مسـائل دشـوار فيزيک معاصر به‌شـمار مي‌رود. ما مي‌گـوييم زمـان را با سـاعت انـدازه مي‌گـيريم، اما تنها عقربه‌هـاي سـاعت را مي‌بيـنيم نه خـود زمـان را و عقربه‌هـاي سـاعت درست مانند موارد مشابه ديگر تنها متغيرهاي فـيزيكي هسـتند. بنـابراين به يک معنا ما تقلب مي‌كـنيم، زيـرا آنچه واقعا مشاهده مي‌كنيم متغيرهـايي فـيزيكي هسـتند به عنـوان توابعي از متغيرهـاي فـيزيكي ديگـر، اما ما آن را طـوري نمـــايش مي‌دهيم كه انگـــار همه چـــيز در زمـــان تغيـــير مي‌كند.

نسبیت خاص:

یکی از جالبترین افکار بشر، ایده جابجـایی در بعد زمـان است. البته اگر از یک بعد دیگر به قضـیه نگـاه کـنیم همه ما مســافر زمــان هســتیم. همین الان که شــما این را می‌خوانید، زمان در حول و حوش شما به پیش می‌رود و آینده به حال و حال به گذشته تبدیل می‌شود. نشــانه‌اش هم رشد موجـــودات است. ما بـــزرگ می‌شـــویم و می‌میریم. پس زمـان در جریـان است. آلـبرت انیشـتن با ارائه نظریه نسـبیت خـاص نشـان داد که این کـار از نظر تئـــوری شـــدنی است. بر طبق این نظریه اگر شـــیئ به سرعت نـور نزدیک شـود گذشت زمـان بـرایش آهسـته‌تر صـورت می‌گـیرد. بنـابراین اگر بشـود با سـرعت بیش از سرعت نور حرکت کرد، زمـان به عقب برمی‌گـردد. مـانع

اصـلی این است که اگر جسـمی به سـرعت نـور نزدیک شود جرم نسبی آن به بینهایت میل می‌کند؛ لذا نمی‌شود شتابی بیش از سـرعت نـور پیـدا کـرد. اما شـاید یک روز این مشکل هم حل شود.

نسبیت عام:

نسبيت عام به بررسي دستگاه‌هاي شتاب دار مي پردازد. میـــدان گرانشي نـــيز يك دســـتگاه شـــتابدار است. در دستگاه‌هاي شتابدار فضا خميده اسـت، زيـرا مسـير نـور هنگام عبور از يك ميـدان گرانشي منحـني است كه تحت عنـوان فضا - زمـان مطـرح مي شـود. لـذا فضا-زمـان خميده است و هرچه خميدگي بيشتر باشد، ساعت كنـدتر كار مي كند. يعـني در ميـدان گرانشي قـوي تـر، سـاعت كنـدتر است. در شـكل زير بـرای سـاعتی كه در ارتفـاع قـرار دارد و طبيعتا نـيروی گرانشی در آنجا كمـتر است زمـان تنـدتر می‌گـذرد. ولی بـرای سـاعتی كه در نـيروی گرانشی بيشـتر قـرار دارد زمـان كنـدتر می‌گـذرد. طبق نظريه نسـبيت عـام، سـاعتي كه در يك ميـدان گرانشي قـوي‌تر قـرار دارد، كنـدتر از سـاعتي كـار مي كند كه در ميدان گرانشي ضعيف‌تر قرار دارد.

خميدگی نور در عبور از كنـار يک ميـدن گرانشی: نيـوتن معتقد بود كه نـور در يک مسـير مسـتقيم حـركت می‌كند اما اينشـتين نشـان داد كه اگر جسـمی دارای يک ميـدان جاذبه بـــزرگ باشد و نـــور از كنـــار آن عبـــور كند دچـــار انحراف از مسير مستقيم خود می‌شود. آلـبرت انيشـتين می‌گفت كه ميـدان گرانشی شـعاعهای نـور را منحـرف می‌كند، چگونه ممكن بود اين مطلب را امتحان كـرد. اگر ستاره‌ای در آسمان آن سـوی خورشـيد درست در امتـداد

سطح آن واقع باشد و در زمـان کسـوف، خورشـید قابل رؤیت باشـد، اگر وضع آن‌ها را با زمـانی که فـرض کـنیم خورشیدی در کار نباشد مقایسه کنیم خم شدن نور آن‌ها مسـلم است. دانشـمندان در موقع کسـوف در جزیـره پرنسـیپ پرتغـال واقع در آفریقـای غـربی دیدند که نـور سـتاره‌ها بجـای آن‌که به خط راست حـرکت کنند در مجـاورت خورشـید و در اثر نـیروی گرانشی آن خم می‌شـوند و بصـورت منحـنی در می‌آیند. یعـنی ما وضع سـتاره‌ها را کمی بـالاتر از محل واقعیش می‌بیـنیم. مـاهیت تمـام پیروزیهـای نظریه نسـبیت عـام آلـبرت انیشتین نجومی بود، ولی دانشمندان حسرت می‌کشیدند که‌ای کاش راهی برای امتحان آن در آزمایشگاه داشـتند. البته اخیرا چندین آزمایش عملی برای آزمـون این نظریه به توسط دانشـمندان فیزیک و کیهـان شناسی سـاخته شده است.

یکی از پیش بینی‌های این نظریه آن بود که سـاعت‌ها در میدان گرانشی بسیار قوی، کندتر کار می‌کنند و همچنین نور در میـدان گرانشی بسـیار قـوی، در مسـیر مسـتقیم خود منحرف می‌شوند. این نظریه توانست به بسیاری از معماهای کیهان شناسی در مورد سـیاهچاله، عمر کـرات و سیارات، انـرژی سـتاره‌ها و کهکشـانها، چگـالی جهـان و... پاسخ دهد.

ب) سفر به آینده:

در عصر حاضر سـفر به آینـده از دید بسـیاری از دانشـمندان امـری امکـان پـذیر است. بسـیاری از دانشمندان معتقد هستند:

"اینشتین صد سال پیش با ارائه نظریه‌ی نسبیت ثابت کرد که سفر به آینده امکان پذیر است. برای این کار باید موشك‌هایی ساخت که به سرعتی نزدیك سرعت نور برسند که در حال حاضر از نظر علمی امکان پذیر نیست. ولی جای شکی نیست که این مشکل فقط مشکل فناوری است و در آینده توانایی سفر به آینده امکان پذیر خواهد بود."

" زمان مانند یک رود در جریان است و اینگونه به نظر می‌رسد هر کدام از ما در میان این جریان در حرکتیم، اما از دیدگاهی دیگر می‌توان گفت زمان در مکانهای مختلف سرعت جریان متفاوتی دارد و این کلید اصلی سفر به آینده است. اینشتین برای اولین بار این ایده را که مکانهایی وجود دارند که در آن‌ها سرعت زمان کاهش یا افزایش پیدا می‌کند، در حدود صد سال پیش مطرح کرد، وی کاملا درست فکر می‌کرده است. اثبات آن نیز در سیستم ردیابی ماهواره‌ای زمین یا gps است که آشکار می‌کند زمان در فضا از سرعت بالاتری برخوردار است و می‌توان از این اصل برای سفر به آینده استفاده کرد."

پارادوکس دو قلوها:

يكي از آسانترين راه‌هايي كه نسلهاي آينده مي توانند از آن طريق به آينده سفر كنند حركت با موشك‌هاي سريع است. اگر نوادگان ما بتوانند موتورهايي طراحي كنند كه بتوانند سرعت را تا كسر قابل توجهي از سرعت نور برسانند باتوجه به پيش بيني‌هاي نظريه نسبيت هركسي كه سرنشين اين موشك تندرو باشد ديرتر از كساني كه برروي زمين‌اند پير ميشود. البته لازم به ذكر است كه با

قــرار دادن ســاعت‌های اتمی در هــوا پیماهــای جت این نتایج اثبات شــده است و در حد تئــوری و نظریه نیست و از نظر تجربی نیز به تائید رسیده است.

درحقیقت اگر دو انســـان دوقلو جـــدا از هم یکی روی زمین و دیگــری در یک فضــاپیما که با ســرعت نــور بین ستارگان حرکت می‌کند، زنــدگی کننــد، وقــتی پس از 20 سال نجومی همدیگر را پیدا کننــد، این زمــان به ســالهای زمینی برابر با 200سال می‌شود. یعنی اگر این دوقلوها هنگام جدا شدن یکسال داشــته باشــند، پس از این مــدت زمــان بــرادر زمیــنی 201 ســاله و بــرادری که در فضا با ســرعت نــور ســفر می‌کــرد، 21 ســال خواهد داشت. درواقع می‌توان گفت که برادری که با سرعت نور ســفر کرده است، به آینده برادر ساکن زمین پرش کرده است.

بیشتر دانشمندان بر این عقیده هستند که سفر به آینــده به کمک یک پدیــده‌ی طــبیعی صــورت می‌گــیرد. در این خصــوص سه پدیــده مد نظر است: ســیاهچاله‌های دوّار، کرمچاله‌ها و ریسمانهای کیهانی.

1- سیاهچاله، ماشینی برای سفر به زمان

ســیاهچاله‌ها اگر یک ســتاره چند برابر خورشــید باشد و همه ســوختش را بســوزاند، از آنجا که یک نــیروی جاذبه قوی دارد لذا جرم خودش در خودش فشــرده می‌شــود و یک حفـــره ســـیاه رنگ مثل یک قیف درست می‌کند که نیروی جاذبه فوق العاده زیادی دارد طوری که حــتی نــور هم نمی‌تواند از آن فرار کند. اما این حفره‌ها بر دو نــوع هســتد. یک نوعشــان نمی‌چرخند لــذا انتهــای قیف یک نقطه است. در آنجا هر جسمی که به حفــره مکش شــده

باشه نـابود می‌شـود. اما یک نـوع دیگر سـیاهچاله نـوعی است که در حـال دوران است و بـرای همین ته قیف یک قاعده داره که به شکل حلقه است. مثل یک قیف واقعی است که ته آن بـاز است. همین نـوع سـیاهچاله است که می‌تواند سکوی پرتـاب به آینـده یا گذشـته باشد. انتهـای قیف به یک قیف دیگر به اسم ســـــفید چاله می‌رسد که درست عکس آن عمل می‌کند. یعـــنی هر جســـمی را به شـــدت به بـــیرون پرتـــاب می‌کند. از همین جاست که می‌توانیم پا به زمانها و جهانهای دیگر بگذاریم.

2-کرم چاله، ماشینی برای سفر به زمان

کـــرم چاله: یک ســـکوی دیگر گـــذر از زمـــان است که می‌تواند در عـرض چند سـاعت ما را چنـدین سـال نـوری جابجا کند. فـــرض کنید دو نفر دو طـــرف یک ملافه رو گرفته‌اند و می‌کشـند. اگر یک تـوپ تـنیس بر روی ملافه قرار دهیم یک انحنا در سطح ملافه به سمت تـوپ ایجـاد می‌شـــود. اگر یک تیله به روی این ملافه قـــرار دهیم به سمت چاله‌ای که آن توپ ایجاد کرده است می‌رود.

این نظر انیشتین است که کرات آسمانی در فضا و زمان انحنا ایجاد می‌کنند؛ درست مثل همـان تـوپ روی ملافه. حـالا اگر فـرض کـنیم فضا به صـورت یک لایه‌ی دوبعـدی روی یک محـور تا شـده باشد و بین نیمه بـالا و پـایین آن خالی باشد و دو جرم هم اندازه در قسـمت بـالا و پـایین مقابل هم قرار گیرند، آن وقت حفره‌ای که هر دو ایجـاد می‌کنند می‌تواند به همدیگر رسیده و ایجاد یک تونل کند. مثل این که یک میانبر در زمان و مکان ایجاد شـده باشد. به این تونل می‌گویند کـــــرم چاله. این امید است که یک کهکشانی که ظاهرا میلیونها سال نـوری دور از ماسـت،

از راه یک همچین تـونلی بیش از چند هـزار کیلومـتر دور از ما نباشد. در اصل می‌شـــــــــود گفت کرمچاله تونل ارتبـــاطی بین یک ســـیاهچاله و یک ســـفیدچاله است و می‌تواند بین جهان‌های مـوازی ارتبـاط برقـرار کند و در نتیجه به همان ترتیب می‌تواند ما را در زمان جابجا کند.

3-ریسمان‌های کیهانی، ماشینی برای گذر از زمان

آخرین راه سفر در زمان ریسمانهای کیهانی است. طبق این نظریه یک ســری رشــته‌هایی به ضــخامت یک اتم در فضا وجود دارند که کل جهـان را پوشش می‌دهند و تحت فشــار خیلی زیــادی هســتند. اینها هم یک نــیروی جاذبه خیلی قـــوی دارند که هر جســـمی را ســـرعت می‌دهند و چــون مرزهــای فضا - زمــان را مغشــوش می‌کنــد، لــذا می‌شود از آن‌ها برای گذر از زمان استفاده کرد.

ســؤالی که به ذهن می‌رسد این است که آیا مــوارد ذکر شده تنها راه‌های سفر به آینـده هسـتند و یا ممکن است راه‌های دیگری نیز وجود داشته باشد که بشر در آینـده به آن‌ها پی ببرد؟

اصحاب کهف

(یک جمع بندی مهندسی سفر به زمان در مورد نسبیت عام، حرکت شتابدار و نیروی گرانشی):

بــدیهی است که قــرآن به عنــوان معجــزه جاوید آخــرین پیامبر(ص)، دارای جنبه‌های اعجاز زیادی می‌باشد نکته‌ای که دانشمندان به تازگی متوجه آن شده‌اند اعجـازی است که در داسـتان اصـحاب کهف بیـان شـده است. همانگونه که در بخش نســـبیت عـــام گفته شد بر جســـمی که در

محیطی با یک گـرانش بـالاتر قـرار دارد زمـان کنـدتر می‌گذرد. و همچنین نور در میدان گرانشی بسـیار قـوی، در مسـیر مسـتقیم خـود منحـرف می‌شـوند. لازم به ذکر است که ایجـاد تغیـیر در گـرانش یک محیـط، موضـوعی کاملا شـدنی است و دانشـمندان اقـدام به شـبیه سـازی نیروی گرانش کـره مـاه جهت فضا نـوردان نموده‌اند و یا حتی بعضی از فضانوردان بودن در نیروی گـرانش صـفر را در کره زمین تجربه کرده‌اند.

داستان اصـحاب کهف دارای نکـات بسـیار زیبا و عجیـبی می‌باشد. افرادی با بـودن در مکـانی خـاص، زمـان بـرای آن‌ها به گونه دیگر گذشته است. بـرای افـرادی که خـارج از این محیط قـرار داشـته‌اند 309 سـال قمـری و بـرای افــرادی که در درون غــار بوده‌اند تنها یک روز گذشــته است و یک چـنین چـیزی از نظر علمی با در نظر گـرفتن امکان تغییر گرانش آن محیط به دلایلی خاص و در نتیجه تغییر گذر زمان بـرای کسـانی که در درون غـار بوده‌انـد، کاملا قابل قبول می‌باشد.

همــانطور که در بخش نســبیت عــام مطــرح شد نــور به هنگـام عبـور از کنـار یک میـدان گرانشی بـالا منحـرف و خمیده می‌شود به این معـنی که مسـیرش تغیـیر می‌کند. اما نکته بسیار جالب آن است که در آیه هفدهم از سوره کهـف، به زیبـایی تغیـیر مسـیر حـرکت نـور خورشـید به هنگام عبور از کنار غار اصحاب کهف، بیان شده است.

و (نور) خورشید را هنگامی که طلوع کند می‌بیــنی که از مقابل غارشـان به سـمت راست میل می‌کند و هنگـامی که غروب می‌کند (نورش را) از سمت چپ آنان می‌برد و

متمایل می‌شـود و آن‌ها در فضـای وسـیعی از آن غارند. این از نشانه‌ها و معجزات خداوند است. (کهف/17)

به جمله:" این از نشانه‌ها و معجـزات خداوند است" دقت کنید. که بلافاصله بعد از بیان تغییر مسـیر نـور خورشـید بیان شده است. و به روشنی مشخص است که مـوقعیت (نور) خورشید به هنگام عبور از کنـار غـار، در آن مقطع خاص(به علت تغییر گرانش در محیط غــار، و یا هر عامل دیگر) دارای شـــرایط خاصی بـــوده است. و به هیچ وجه بیان موقعیت خورشید برای مشخص کردن موقعیت غــار نمی‌باشد زیرا این روشی مناسب بـرای تعـیین مـوقعیت غــار نمی‌باشد و از طـرف دیگر تـابش نـور خورشـید در شرایط خاص باعث ایجاد تغیـیر خاصی بـرای افـرادی که در درون غار بوده‌اند، نمی‌شود.

لازم به ذکر است این میدان گرانشی بالا در غار، تنها در کسری از ثانیه وجـود داشـته است که به همین دلیل تنها بر پرتو نور که دارای سـرعت بسـیار زیـاد می‌باشد تـاثیر گذاشته است. و لحظه اعمال این نیروی گرانشی بالا در زمان طلوع خورشید و در طی زمان بسـیار نـاچیز(لحظه رفتن به آینده) بوده است و همچــنین بعد از گذشت 309 سال برای سایر افراد دقیقا در غروب چنان روزی، زمان حضور دوباره آن‌ها در غار بوده است. و تغییر در شرایط غار به هنگـام غـروب خورشـید، بـاعث تغیـیر مسـیر نـور شده است.

در آیه هفـدهم به نکته جـالب دیگـری نـیز اشـاره شـده است. " آن‌ها در فضـای وسـیعی از آن غارند" اما بـودن در یک میدان گرانش بـالا بـاعث کشـیدگی می‌گـردد و در میـدان گرانشی بـالا، مـاده به کلي تجزیه و جـزئی از آن

میـدان گرانشی می‌گـردد، که به نـوعی در این آیه به آن اشاره شده است.

در مــورد این‌که غــاری که اصــحاب کهف در آن برهه از زمان در آن قرار داشـته‌اند دارای شـرایطی خـاص بـوده است در آیه زیر مشخص شده است:

... اگر بر آن‌ها اطلاع یـابی (و از نزدیک ببیـنی) مسـلما گریزان به آن‌ها پشت می‌کنی و همه وجـودت از آنـان پر از ترس می‌شود. (کهف/18)

لازم به ذکر است که: ســرعت گریــز، حــداقل ســرعت ممکن بـــــرای یک جسم می‌باشد تا بتواند از میـــــدان گرانشی جســمی دیگر فــرار کند. آنچه از آیه مشــخص است این است که غار در آن مقطع زمـانی خـاص دارای شرایط خاصی بوده است. همچنین از آیـات زیر مشـخص می‌شود که گذر زمان بـرای اصـحاب کهف با افـرادی که خارج از غار بوده‌اند متفاوت بوده است. و این به خــوبی نشـان می‌دهد که اینگونه نبـوده که آن‌ها هم مانند سـایر افــراد 309 ســال بر آن‌ها گذشــته و در طی این زمــان آن‌ها در خواب بوده‌اند، (مشکل تعذیه در این مــدت) بلکه واقعا آن‌ها تنها یک روز در آن غار به خواب رفته بودند و به علت قــرار گــرفتن در یک میــدان گرانشی بــالا، گــذر زمان بر آن‌ها کندتر گذشته و بعد از یک روز (معادل 309 سال برای افرادی که خارج از غار بوده اند) که از خــواب بیــدار می‌شــوند، احســاس گرســنگی کــرده و از میــان خودشان، فردی را برای تهیه غذا انتخاب می‌کنند.

... گوینده‌ای از آن‌ها گفت: چقدر (در اینجا) مانـده ایـد؟ گفتند: یک روز یا مقـداری از روز مانـده ایم. (و گـروهی

دیگر) گفتند: پروردگارتان به مقـداری که مانده‌اید دانـاتر است. حالا یکی از خودتان را با این پـول نقـره به سـوی شـــهر بفرســـتید، و باید درست بنگرید که کـــدام یک از اهــالی آن جا طعــامش پــاکیزه‌تر است پس از آن بــرای شما روزیی بیاورد. (کهف/19)

توضــیح داده شد که بــودن در یک میــدان گرانشی بــالا، بــاعث می‌شــود که مــاده به کلی تجزیه شــود. در آیه زیر اشاره شده است که این معجـزه به نـوعی نشـان دهنـده قیامت و برنگیخته شدن پس از مرگ است. یعـنی پس از این‌که اجزاء بـدنمان متلاشی و تجزیه شد خداوند دوبـاره آن‌ها را جمع می‌کند. البته ممکن است این افـــــــزایش میدان گرانش به میزانی که بـاعث متلاشی شـدن اجـزاء بدن آن‌ها شده باشد نبوده و تنها باعث ایجاد تغییراتی در بـدن آن‌ها شـده باشد که اگر کسی به آن‌ها در آن مقطع زمانی نگاه می‌کرده دچـار رعب و تـرس زیـادی می‌شـده است.

و اینگونه (مردم آن دیار را) از (وضع) آن‌ها آگاه ساختیم آن گــاه که در میــان خودشــان در کــار بعث خــود نــزاع داشتند، تا بدانند که وعده خدا حق است و در (آمدن) روز قیامت تردیدی نیست.(کهف/20)

البته لازم به ذکر است که بیان تغیـیر میـدان گرانشی در غـار، تنها یک مثـال می‌باشد و ممکن است این تغیـیر در محیط غـــار، ناشی از عامل دیگـــری باشد که هم بـــاعث تغییر در گـذر زمـان و هم تغیـیر مسـیر نـور خورشـید در هنگام عبور از کنار غار گردد.

سرگذشت انسان پس از مرگ

مقدمه:

امروزه شاید یکی از مهمترین مسایلی که ذهن انسان را به خود مشغول کرده است مـرگ است و زنـدگی که پس از مـرگ داریم. در این مـورد نگرش‌هـای مختلفی وجـود داردکه هر کس با وجود اعتقاداتی که دارد به یکی از این نگـرشها تمایل دارد. در عقیـده‌های مامسـلمانان زنـدگی پس از مرگ وجود داردو اگر وجـود نداشـته باشد خـدایی بودن خدا زیر سوال میرود. در مـورد حیـات پس از مـرگ در اسلام تاکید فراوان شده است و تمـام جزییـات آن در آیات و روایات آمده است.

اسلام بر وجود روح پسـاز مـرگ تاکید داردو معتقد است که انســان جاودانه است و به دنبــال بینهــایت است و معتقد است که مرگ پایان زندگی نیست بلکه انتقالی از یک جهــان به جهــانی والاتر است و من ســعی میکنم در این مقاله به حیات و زندگی انسـان پس از مـرگ در دین اسـلام بـپردازم تا شـاید راهی بـرای فهم بیشـتر در این باره باشد.

انسان از مرگ تا برزخ

هر انســانی مایل است بداند عــالم بــرزخ کجا اســت؟ بـرزخی که این همه صـحبت از آن می‌شـود، بـرزخی که این همه آیـات و روایـات دربـاره آن نـازل و وارد شـده، برزخی که عـده ای عاشق آن و عـده ای از آن گریزانند و برزخی که تمام انسـان‌ها بعد از پایـان عمر به آن منتقل

می‌شوند کجا واقع شده اســت؟ آیا در همین دنیا است یا در عالم دیگر؟

عقل ما نمی‌تواند که حقیقت آن را درک کنـــد؛ چـــرا که عقل ما نــاقص است و خــود ما هم نرفته ایم تا با چشم دیــده باشــیم. کســانی هم که رفته‌اند یا می‌رونــد، به ما خــبری نمی‌دهنــد؟ تنها چــیزی که دربــاره بــرزخ می‌دانیم تشبیهاتی است که در روایات وجود دارد: از قبیل این که تمام از زمین و آسمانها و کهکشان نسبت به عالم بــرزخ مانند حلقه ای در بیابان است! یا این که انسان تا زمانی در دنیاست مانند کــرم در ســیب می‌باشد که از اطــراف خــود خــبر نــدارد، یا طفلی که در شــکم مــادر است و از عـــالم دنیا اطلاعی نـــدارد. وقـــتی متولد شد و پا به دنیا گذاشت وســـعت آن را می‌دانـــد، و به نعمت‌هـــای آن پی می‌برد.

انســان هم، تا زمــانی که در عــالم دنیا باشد وضع عــالم بـــرزخ را نمی‌داند و از آن اطلاع نـــدارد. فکر می‌کند دنیا بهترین و بزرگ‌ترین عالم است. مانند طفلی که در رحم مادر است و آن را بزرگ‌ترین عالم می‌پندارد.

اما وقتی انســان از دنیا رفت و به عــالم بــرزخ وارد شد. متوجه می‌شود که عــالم دنیا از شــکم مــادر هم بــرای او تنگ‌تر بـــوده اســـت؟ در آن جا دیگر محـــدودیت غـــذایی و مکانی و زمانی ندارد؛ زیرا این محدودیتها در عــالم مــاده استبرزخ از جنس عالم ماده نیست.

همین طور که عالم دنیا به رحم مادر محیط است و رحم مادر نسبت به دنیا ذره ای بیش نیست. عالم برزخ هم به

دنیا محیط است و در مقابل آن، ذره ای بیش نخواهد بود.

اطلاعاتی که انسـان در دنیا دارد در مقابل اطلاعـاتی که در عالم برزخ به دست می‌آورد انـدکی بیش نخواهد بـود، چیزهایی که خداوند به انسان عنایت می‌کند قابل قیـاس با دنیا نیست. قرآن می‌فرماید:

فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قـــرة اعین جـــزاء بما کانوا یکسبون هیچ کس نمی‌داند که چه پاداشـهای مهمی که مایه روشنی چشمها می‌گردد بـرای آن‌ها نهفته شـده است.

پیـــامبر اکـــرم صـــلی الله علیه و آله می‌گوید: خداوند می‌فرماید:من برای بنـدگان صـالحم نعمت‌هـایی فـراهم کرده ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر فکر کسی نگذشته است.

به عبـارت دیگر: عـالم بـرزخ در واقع بـاطن و ملکـوت دنیاست. امـام صـادق علیه السـلام در پاسخ کسی که پرسـید: جایگـاه ارواح پس از مـرگ کجاسـت؟ فرمـود: ارواح تا روز قیامت در باطن زمین قرار دارند. و نـیز در جـــــواب این که کسی را به دار آویزند روحش در کجا خواهد بود؟ فرمـود: در دست قـابض ارواح است تا آن را به باطن زمین برساند.

حیات انسان پس ازمرگ

پس از گـرفتن جـان روح بـالای بـدن قـرار میگـیرد روح مومن را به آسـمانها میبرند و روح کـافر را به پـایین مي-برندوقتیکه جنازه را حرکت میدهند اگر مـومن باشدصـدا

میزند مرا زودتر به منزلم برسانید و اگر کافر باشد می‌گوید عجله نکنید مرا زودتر به قبر نبرید، هنگام غسل دادن اگر مومن است در جواب ملک که به او میگویند: آیا دلت میخواهد به دنیا برگردی میگوید نه نمیخواهم به سختی برگردم. روح میت در تشییع جنازه و هنگام غسل حاضر است غسال را میبیند، تشییع کنندهگان را میبیند، صحبتشان را میشنود لذا امر شده است که در اطراف میت خیلی قال و مقال و صحبتهای متفرقه نکنید رفت و آمد نکنید و مشغول ذکر و تلاوت قرآن کریم باشید.

پس از این‌که او را دفن کردندبه طوریکه بعضی از محدثین از اخبار استفاده کردهاند روح علاقه دیگری به بدن پیدا میکند.

سوال و جواب در قبر

از جمله چیزهایی که باید به آن اعتقاد داشت وجود ضروریات مذهب شیعه است سوال کردن منکرات است مسلما هر کس باید اعتقاد داشته باشد که در قبر سوال و جوابهایی صورت میگیرد ولی در مورد این‌که کیفیت این سوال و جواب‌ها چگونه است نظریات متفاوت است یکی میگوید بدن جسمانی مجرد به این سوال‌ها جواب میدهد و دیگری میگوید روح به این سوالات جواب میدهد. اما با علاقهای که بین روح و جسم وجود دارد جسم نیز تحت تاثیر قرار میگیرد ولی جواب سوال را باید از روایات و احادیث مختلف جستجو کنیم البته بیان صریحی وجود ندارد.

علامه مجلسی در جلد سوم بحارالانوار و حق الیقین فرموده از احادیث معتبر ظاهر میشود که سوال و فشار

قـبر در بـدن اصـلی صـورت میگـیرد و روح به تمـام یا مقداری لز بدن برمیگردد که قدرت فهم سـوال و جـواب را داشته باشد.

سوال کردن از اعتقادات

کسانی که اعتقاد محکم و قوی داشته باشند به وحدانیت خداوند و رسـالت حضـرت محمد شـهادت میدهند ولی ظالمان و کافران زبانشان گنگ میشود و همچنین بعضی از افراد هستند که از روی ترس به فرشـتگان میگویند تو خـدایی. ویا اظهـار میدارند که مـردم میگفتند که محمد(ص) پیامبر است یعـنی از عهـده جـواب بر نمیآیـد، اگر جواب داد دری از سمت بالا باز میگـردد و بر وسـعت قبرش میافزاید (یعنی در عالم برزخ که تا قیـامت طـول میکشد همیشه در آسایش است (1) و اگر از عهده جواب بر نیامد دری از جهنم بـرزخی به روی او بـاز میشـود و شرارهای از آتش دوزخ قبرش را آتش میزند.

ملاقات با فرشتگان

هر قـدر که مـومن از سـوال و جـواب لـذت میبـرد و در آسایش است برای شخص کافر ابتدای بدبختی و شـکنجه است آمدن فرشته‌ها برای کافران وحشـتناک است زیـرا در هنگام آمـدن با یک صـدای رعد میآید و چهـرهای دارند که آتش از چشمانشـان بـیرون میزند و موهایشـان به زمین کشیده میشود و با منظره ترسناکی با کافر روبرو میشوند.

کسانیکه یک عمر با خدا سر و کار نداشته و پول و ثروت خـدای مطلق آن‌ها بـوده به همین خـاطر است که نمی-توانند سـوال ملائک را بدهند و بعضی افـراد هسـتند که

سوالهـای عقاید را پاسخ میدهند ولی بر عهـده سـوالات اعمال برنمیآیند.

یکی از چیزهـــایی که ملایک حســـابرس افـــراد را با آن مواخذه میکنند کردار است در جلد سوم بحارالانوار است که از یکی در باره عقایدش سوال کردندهمه را به خوبی جواب داد و درباره اعمالش نیز پرسیدند و آنها را نــیز به خوبی جواب داد و ســپس به او گفتند که یـادت هست که روزی مظلومی را دیدی و به فریـادش نرسـیدی و دیـدی که آبـرویش را میریزند و مـالش را میدزدند میتوانســتی کمک کـــنی و نکـــردی و در اینجا بـــود که در پاسخ دادن درماند و به این وظیفهی خـــودش عمل نکـــرده بـــود و ســپس به یکصد تازیانه مجـازات شد و قـبرش پر از آتش شد.

همدم ما در قبر که صدوق علیه الرحمه در کتاب صفال و امـــامی و معـــانی الاحبـــار از عاصم روایت کـــرده که با جمعی از قبیله بنی تمیم خدمت رسول خـدا مشـرف میشـود و عـرض میکند یا رسـول خـدا ما را یک موعظه کن زیرا ما بیابـان گـردیم و کمـتر شـما را میبیـنیم و پیـامبر یکی از چیزهایی را که موعظه کرد:ای قیس یک همدم با تو دفن میگردد اگر یک قـرین کـریمی باشد تو را گـرامی خواهد داشت و اگر لـــئیم باشد تو را وا خواهد گذاشت و محشور نمیشوی مگر از او، پس آنرا صالح قرار بده زیرا اگر صـــالح باشد با او انس خـــواهی گـــرفت و اگر فاسد باشد وحشت نخـواهی کـرد مگر از او، و آن همـدم عمل توست.

پس همـــــراه انســـــان پیش از مـــــرگ و بعد از آن جز کردارهایش چیزی باقی نخواهد ماند. انسان در این عالم

دنیا مهمانی است که اندکی نزد اهلش و سپس کـوچ مي-کند، وبه جایگاه اصلی خودش میرود.(دستغیب شـیرازی-سید عبدالحسین:1362)

روح وجسم

انسان که از دنیا میرود و روحش در قالب مثالی شکل و صـورت به خـود میگـیرد علافهی خـود را به کلی از بـدن نمیگیرد مانند خواب که روح علاقهی خــود را کم میکند و بدن در حال خواب سرد میشــود ولی به کلی قطع علاقه نمیکند و روح برمیگردد و بـدن نـیز گـرم میشـود ولی در حـال مـرگ روح بیشـتر قطع علاقه میکند و لـذا در وقت خروج نفس، انسـان بـدن خـود را میبیند و به دنبـال او تا قبر میرود و به واسـطه همین علاقه میبیـنیم قبـور ائمه اطهار و قبـور علما و اولیـای خـدا منشا نـزول برکـات و حاجـات است وگرنه معلـوم است که این صـلوات بـرای روح برزخی آن‌ها ست نه برای بدن آنها که در قبر است.

جسم انسان بعد از مرگ تا ورود به قبر

و بر همین میزان بدن نیز مودب به آدابی اسـت، بـدن را نباید در بیابـان رها کننـد، احـترام به این بـدن احـترام به این روح است قـبر باید به انـدازه بـدن باشـد، مـرده در میـان قـبر باید راحت خوابانـده شـود قـبر باید به انـدازه کافی گود باشد در جایی که کسی را میخواهند دفن کنند کاری باید انجام نشود زیرا از نزول فرشـتگان جلوگـیری میکند قرآن قرائت شود پای مـرده را به سـوی قبله دراز کنند و دعــای عدیله بخواننــد، ســوره یاســین وصــافات بخوانند، آهن یا چیز سنگین روی شـکم نگذارنـد، افـرادی که وارد میشـوند آگر با وضو باشـند بهـتر است زیـرا این

مکان محل نـزول فرشـتگان است وقـتی مومـنی از دنیا رفت برای تشییع جنازه او مومنان اجتماع کنند و او را با آب سدر و کافور و آب خالص سه بــار غسل میدهند و در سه پارچه یا پنج جامه کفن میکنند و بر کفن جوشن کبیر و اسما اله را بنویسـند و بعد او را به قبرسـتان میبرند و اگر مــرد است بــدن را از پــایین قــبر و اگر زن است از پهلوی داخل به قبر میگذارند و در میان قبر صورت او را برهنه نموده و روی خاک میگذارند کنایه از آن‌که خداوندا بهترین جاهای بدن خود را که موجب شرف و آبــروی من بود اینک در مقابل مقام عظمت و جلال تو به روی خـاک مینهم و این آداب اگر با بدن از کار افتاده انجـام میشـود ولی روح را خوشحال میکند و این احترامـات ادب نسـبت به روح اوست چــون در طــول عمر این بــدن در خــدمت نفس بــوده و بــرای رسـاندن به کمـال، به نفس خـدمت کرده است لـذا باید مـورد احـترام قـرار بگـیرد.(حسـینی طهرانی-آیت الله سید محمد حسین- بیتا)

سرگذشت انسان بعد از مرگ

"در دنیا از جریان امروز بیخبر بودی، پس ما پــرده غفلت را از پیش تو برداشـتیم تا جریـان جهـان پس از مـرگ را ببینی پس دیده تو امروز به خاطر برداشــتن پــرده غفلت (برای مشاهده احوال پس از مرگ) روشن است(2)."

بعد از مرگ هیچ درد جسمی بر انسان نیست خود انسان میبیند که اطرافیـــان بر پیکـــرش گریه میکنند و تمـــام کارهایش را مثل دفن کـردن مشـاهد میکند. و وقـتی که او را داخل قبر میگذارند تمام وجودش را وحشت و ترس فرا میگیرد و ناگهان میبیند که جانوران مختلف به سمت جسمش روانه میشوند. و آن‌ها یی که اطراف او هســتند

هیچ اقــدامی نمیکنند گــویی آن جــانوران را نمیبینند و انسان خودش اقدام میکند تا جانوران را دور کند ولی بر ان جانوران نمیتواند غلبه کند و انسان تمام اتفاقــاتی را که بر روی جنــازهاش میافتد را میبیند و ســپس انســان خــوب مشــاهده میکند که چند نفر به داخل قــبر وارد میشوند و جانوران را فراری میدهند و آن‌ها بــرای معــرفی خودشان این آیه را میخوانند " به راســتی خوبیهــا، بــدیها را از بین میبرد(3)."

و ســپس ناپدید میشــوند پس از این اتفاقــات متوجه میشون که مردم قبر را پوشاندهاند و تمام کسانی که آنجا بودند حتی نزدیکترین افرادم مثل همسر و فرزنــدم مــرا رها میکنند و پس از آن‌که دلتنگ و نگران بالای جنازه مینشینم ناگهان دیوارهای قبر میلرزد. و دو نفر با چهــرههای وحشتناک وارد قبر میشوند و در دستان خود گــرزههــای آتش دارند و از جسم بیجــان میپرســند: " من ربک" (خــدای تو کیست) و وقــتی روح انســان در بــالای جسم نشســته و میبیند که جسم توانــایی پاسخ دادن نــدارد از وحشت آن گرازههای آتش تصمیم میگیرد که خود جــواب بدهد که هر کس با توجه به اعتقــاداتی که در دنیا داشــته است به این سوال جواب میدهد کسانی که ایمان به خــدا دارند میگویند خــدای ما معبــود یگانه است. وســپس از انســان میپرســند پیغمــبر تو کیســت؟ در این هنگــام اگر مســلمان باشد ترسش کمــتر میشــود و جــواب میدهد: حضرت محمد(ص) که آخرین پیامبر خداســت، پیغمــبر من است.

و در این هنگام است که اگر پروردگارمان را خــدای یگانه و پیغمبرمان را حضرت محمد(ص) معــرفی کــنیم چهــره-

های آن دو مرد روشن میگردد و وحشت و ترس ما نیز از بین میرود و سپس از کتاب و قبله و امام و خلیفه رسولالله سوال میکنند.

آشنایی باهادی

پس از مدتی اگر انسان به سوالات به نحو احسن پاسخ داده باشد با یک فرد خوشبو و خوشرو و خوشمو روبرو میشود و سپس از او سوال میکنیم که کیست؟ و او در جواب میگوید" من نه پیغمبر و نه امام و نه ملک بلکه حبیب و رفیق شمه هستم."

و بعد میپرسیم نامش چیست و که هست؟ و او در جواب میگوید من‌هادی هستم یعنی و راهنما و یک کنیهام الوقار و دیگری ابوتراب است. وهادی میگوید من از تو جدایی ندارم مگر این‌که تو خود را به خاطر هوسهایی از من دور داری و ادامه میدهد که درباره من در قرآن زیاد حرف زده شده است، افسوس که این همه قرآن میخوانیند و من را نمیشناسید و پس از مدتی که‌هادی میرود با خود فکر میکنیم که همه دنیا خواب است و ما در این دنیا است که تعبیر خوابهایمان را میبینیم و در دنیا و آخرت هر کس به اندازهای افسوس داردولی" افسوس که در جواب خدا خرابکاری و کوتاهی کردم(4)". پشیمانی سودی ندارد و در توبه، بسته شده است (قوچانی، آقا نجفی: 1379).

بررسی اعمال

پس از گذشت مدتی کوتاه که دو نفر که یکی خوش صورت و دیگری بد صورت است به سراغ ما میآید که یکی از آن‌ها در سمت راست و دیگری در سمت چپ می-

نشینند و سپس هر کـدام از آن‌ها اعضـای بـدن ما را چند بار بو میکشـند و چیزهـای در طومـار خـود مینویسـند که قسمتهای زبان، گوش، دل و قوهی خیـال را زیـاد بو میکشند که در این حـالت انسـان به وحشت میافتد. این دو نفر با جـدیت و کنجکـاوی تمـام اعمـال ما را بررسی میکنند و آنها را ثبت و ضـبط میکنند و آن فـردی که خـوش‌صورت بود خیرخواه ماست و سـعی میکند اعمـال بد من ثبت نشود(قوچانی، آقا نجفی: 1379).

فشار قبر

و پس از بررسی اعمال ما، طومار ما را در گـردن ما میآویزانند و سپس یک قفسه آهنین به اندازه بدن ما آورده میشـود که ما را در داخل آن میگذارند و پیچ و مهـره آنرا میبندند و این قفس تنگ و تنگـتر میشـود به حـدی قفس تنگ میشـــود که که نفس قطع میشـــود و آن قفس که گنجایش بدن ما را داشت به اندازه تنـوره سـماور کوچک میشـود و روغن بـدن ما که مانند نفت سـیاه است از ما گرفته میشود و از هوش میرویم و پس از مـدتی‌هادی به سـراغ ما میآید و اگر انسـانی با اعمـال خـوب باشد از فشار قبر شکایت میکند وهادی او را توجیه میبکند و پس از فشـار قـبر تمـام بـدنش طهـارت مییابد و انسـان با اعمـال خـوب میفهمد که فشـار قـبر تمـام کـدورتها و گناهـان ما را به صـورت نفت سـیاه از آنسـان زدوده است(قوچانی، آقا نجفی: 1379).

سیاهی تجسمی از زشتیها

و پس از دادن نامه اعمـال ما به خـاطر اعمـال بد ما یک شخص با قیافه وحشتناک با ما همراه میشود در صـورتی-

که ما دوست نداریم ما را همراهی کند و از او میپرسیم نامش چیست؟ و او در جواب میگوید: " همزاد تو و اسمم جهالت و لقبم کجرو و کنیهام ابوالهول و شغلم فساد و فتنه انگیزی است. " که هر یک از این عنوان‌های وحشتناک سبب شدت وحشت ما میشود و انسان تجسم اعمالش را به صورت حیوانهای وحشتناک ملاحظه میکند و تجسم تمام اعمال خوب و بدش را میبیند(قوچانی، آقا نجفی: 1379).

وادی السلام(سرزمین رحمت)

سرزمینی که هیچ غم و اندوهی در آن وجود ندارد و در این سرزمین تمام نعمتها برای بندههای صالح خداوند فراهم است و گوشهی کوچکی از بهشت جاودان می-باشد(قوچانی، آقا نجفی: 1379).

گفتگوي فرشتگان با ارواح انسانها هنگام مرگ

قرآن کریم بیان مي دارد که فرشتگان با ارواح مؤمنان و انسانهاي صالح به هنگام مرگ و همزمان با ورود به عالم پس از مرگ سخن گفته و ایشان را به ورود در بهشت بشارت مي دهند و نیز از انسانهاي ظالم بازخواست مي کنند و به هنگام گرفتن جان کافران به روي و پشت آنان مي زنند و به آن‌ها مي گویند عذاب سوزان را بچشید و به ظالمان مي گویند جانهاي خود را برآرید. در برخي آثار به آیات یادشده براي اثبات برزخ استدلال شده است(www.arvah.blogfa.com).

آیا پس از مرگ روح انسان در کالبد فردی دیگر تجلی پیدا میکند یا نه؟

بر اساس مکتب پیامبران الهی با مرگ انسـان روح آدمی از بدن جدا شـده به عـالم بـرزخ منتقل می‌گـرددو در آن سرای، به حیات خویش ادامه می‌دهد. اگر از نیکـان باشد به پاداش اعمال خوب خود در آن عـالم متنعم می‌شـود و اگر از بـــدان باشد به کیفر کارهـــای ناپســـند خـــویش می‌رسد، تا زمانی که قیامت شـود طبق مکتب پیـامبران (ص)،قضـــای الهی بر این تعلق گرفته که روح بشر پس از مرگ، دوباره به دنیا باز نگـردد و زنـدگی جدیـدی را در این جهان آغاز نکنـد،بلکه دربـرزخ بماند تا قیـامت شـکل گرفته و به سرای جاودان آخرت منتقل شود. از ازقرون پیشـین در هندوسـتان نظریه ای به نـام تناسخ طـرح شد که از عود مجدد ارواح و بازگشت مکررشان به دنیا سخن می‌گفت. این نظریه با گذشت اعصـــار، رفته رفته توجه عده زیادی از مردم جهان را به خود جلب کـــرد، آن را یک امرواقعی پنداشتند و حتی کسانی به عنـوان یک عقیـده مـــذهبی به آن دل بســـتند. در خلال این مـــدت متمـــادی دانشمندان بزرگ این مطلب را مورد بحث و انتقاد قـــرار دادند و چنـــدین دلیل بر بطلان آن اقامه نمودند. لازم به بیان است که طرفداران تناسخ معتقدند روح دو گروه به دنیا باز نمی‌گردد.اول آنان که در مسیر سعادت به کمـــال نهـــایی رســـیده‌اند که پس از مـــرگ به کمـــال مطلق نایل می‌آیند اینان کمبودی ندارند تا بخواهند دوباره به دنیا باز گردند و نقایص حیـات گذشـته خـویش را باسـعی و عمل جبران کنند.دسته دوم آنان که در حد اعلای شقاوت قرار دارند اینان نیز به دنیا باز نمی‌گردند زیـرادر ایـام زنـدگی آن چنان به انحراف گراییده و راه سعادت را به روی خود بسته‌اند که دچارسقوط ابدی گردیده و نمی‌توانند با عـود به دنیـــا، گذشـــته ننگین خـــویش را جـــبران نمایند و به

سعادت و کمال گر چه نسبی و محدود باشد برسند.ولی دسته سوم یعنی گروههای متوسط که بین تکامل یافتگان سعادتمند و ساقط شدگان شقاوتمند هستند وقتی از دنیامی روند دوباره روحشان به دنیا باز می‌گردد و به تناسب خلق و خوی متفاوتی که دارند با شکل‌های مختلف و گوناگون به دنیا عود می‌نمایند از این رو برای هر شکلی نام مخصوصی گذاشته‌اند اگر به صورت انسان عود کند آن را «نسخ» می‌نامند و اگر به صورت حیوان عود کند، «مسخ» می‌گویند و اگر روح انسان در بناتات حلول کند، «فسخ» می‌نامند واگر روح آدمی به جماد تعلق گیرد «رسخ» می‌نامند باورمندان تناسخ عقیده دارند که در پاره ای از موارد، عود ارواح به دنیا برای جبران نقایص و به منظور استکمال نفس و نیل به مدارج عالی انسانی است.

هم چنین می‌گویند یکی از علل بازگشت ارواح به دنیا این است که خوبان درزندگی، دوباره از پاداش اخلاق حمیده و اعمال پسنده خویش برخوردار گردند و بدان نیز کیفر خوی ناپسند و رفتارزشت خود را ببینند. چه بسا افرادی که با سجایای انسانی زیست کرده و عمرشان به پاکی طی شده است اما همواره گرفتار محرومیت‌های گوناگون بوده و دوران حیاتشان با فقر و تنگدستی یا آلام و بیماری سپری گردیده است.اینان در زندگی بعد به پاداش اخلاق پسندیده خود نایل می‌شوند و از نعمت رفاه و سلامت جسم برخوردار می‌گردند. و چه بسیار افرادی که در زندگی پیشین دارای اخلاق زشت و رفتار ناپسند بوده‌اند و مردم از دست آنان رنجیده‌اند و از انواع نعمت‌ها بهره مند بوده‌اند ارواح اینان در زندگی بعد به تناسب اخلاقشان یا در پیکر حیوانات و حشرات تعلق

می‌گیرد، به صورت انسـان‌های نـاقص، معلـول، بیمـار و مطــرود جامعه بــاز می‌گردند و در هر صــورت گرفتــار عذاب روحی و جسمی هستند. اما اسلام، بازگشت ارواح به دنیا بــرای انجــام کارهــای خــوب و به دست آوردن شرایط همزیستی با ارواح علیّه را قبول نداشته و قـرآن صــریحا آن را رد می‌کند گناهکــاران بی بــاک و متجــری تقاضــای حیــات دوبــاره می‌کنند و می‌گویند پروردگــارا فرمان ده ما را به دنیا باز گردانند شاید کارهـای نیکی را که در گذشته ترک کرده بودیم در حیات آینده انجام دهیم ونقایص پیشـین را جـبران کـنیم، پاسخ داده می‌شـود نه چنین است، این کاری است ناشـدنی و سـخنی است بی اسـاس که گوینـده خـود می‌گوید و به آن تـرتیب اثر داده نمی‌شود و از پی مـرگ اینـان عـالم بـرزخ است تا روزی که قیـامت فـرا رسد واز قبرها بر انگیخته شـوند.تغیـیر شــکل انســان‌های فاسد الاخلاق و گناهکــار به تناسب ملکات نفسانی آنان یکی از صدهاعذاب عالم آخرت است و ربطی به دنیا نــدارد در حــالی که به نظر تناســخی‌ها برای قیام قیامت، رسیدگی به حسابها، بهشت و دوزخ و خلاصه ثواب و عقاب عـالم آخـرت علـتی بـاقی نمی‌ماند زیرا می‌گویند اکثریت قریب به اتفـاق نـوع بشر پیوسـته پس از مـرگ به دنیا بـاز می‌گردند و هر نـوبت پـاداش یا کیفر اعمــال خــویش را در همین دنیا می‌بینند.چــنین نظریه ای منـافی با اسـاس تعـالیم پیـامبران خـدا و بر خلاف ضرورت دین مقدس اسـلام است و امامـان شـیعه صریحا آن را کفر خوانده‌اند. مأمون به حضـرت رضا علیه السـلام عرضه کـرد دربـاره کسـانی که قابل به تناسخ‌اند چه می‌فرماید؟حضـرت در پاسخ فرمـود: کسی که تناسخ را بپذیرد و به آن عقیده داشته باشد به خدای تعالی کفر

آورده و بهشت ودوزخ را غـیر واقعی تلقی کـرده است. امام صادق علیه السلام نیز راجع به اهل تناسخ فرمـوده است:اینان پنداشـته‌اند که نه بهشت و نه جهنمی است و نه بـرانگیختن و زنـده شـدن است. قیـامت در نظر آنـان عبـارت از این است که روح از قـالبی بـیرون رود و در قالب دیگـری واردشـود اگر در قـالب اول نیکوکـار بـوده بازگشـتن در قـالبی خواهد بـود برتر و نیکـوتر در عـالی‌ترین درجه دنیا و اگر بـدکار یا نـادان بـود،در پیکر بعضی از چهـار پایـان زحمتکش و بـاربر که حیاتشـان با رنج و زحمت طی می‌شـود، مسـتقر می‌گـردد یا در بـدن پرندگان کوچک و بد قیافه ای که شـبها پـرواز می‌کنند و به گورستان‌ها علاقه و انس دارند جـای می‌گـیرد.مسـئله تناسخ وعـود ارواح به دنیا نه فقط مخـالف مکتب پیامبران الهی و موجب کفر به خدا و نفی معـاد و انکـار ثـواب وعقـاب عـالم آخـرت است بلکه از نظر علمی نـیز دانشمندان و فلاسفه آن را مطـرود و مـردود شـناخته و دلایلی بر ابطـال آن آورده‌اند.صـدر المتـألهین شـیرازی فیلسوف معـروف می‌گوید: «دانسـتی که نفس در اولین مرحلهء تکوین، درجه اش درجه طـبیعت است. سـپس به تناسب حرکت اسـتکمالی مـاده، تـرقی می‌کند تا از مـرز نبات و حیوان بگـذرد. بنـابراین وقـتی نفس درمرحله ای از قـوه به فعلیت می‌رسد هر چند آن فعلیت نـاچیز باشد محـال است دوبـاره به قـوهء محض و اسـتعداد صـرف برگردد. به علاوه همان طور که قبلا اشاره شد صورت و ماده، شیء واحدی هستند که دارای دو جهت فعل و قوه می‌باشند و با هم مسیر حـرکت اسـتکمالی را می‌پیمایند و در مقابل هر اسـتعداد و قـابلیت به فعلیت مخصوصی نایل می‌شوند بنابراین محال است روحی که از حد نباتی

و حیوانی گذشته به ماده منی و جنین بگـیرد «اما بطلان تناسخ از این جهت است که وقـتی نفس به تـدبیر نطفه ای که آمـادهء قبـول تـأثیر و تـدبیر است اشـتغال یـافت وآفریـدگار نفـوس و صـور، بر اسـتحقاق طـبیعی به آن نطفه افاضه نفس نمود اگر طبق نظر تناسـخی‌ها نفس دگـری هم بر آن تعلق گـیرد نتیجه آن می‌شـود که بـدن دارای دو روح گـردد و این غـیر ممکن است زیـرا محـال است یک چـیز دارای دو ذات یعـنی دو نفس باشد چه بالوجـدان، هر فـردی در خـود فقط یک نفس احسـاس می‌کند بنـابراین تناسخ مطلقا ممتنع است.در قـرآن می‌فرماید: «کیف تکفـرون بالله و کنتم امواتا فاحیـاکم ثم یمتیکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعـون» چگونه به خداوند کافر می‌شوید در حالی که شـما اجسـام بی روحی بودید و او شـما را زنـده کـرد، سـپس شـما رامی میراند و بـار دیگر شـما را زنـده می‌کنـد، سـپس به سـوی او بـاز می‌گردید.این آیه از جمله آیـات متعـددی است که عقیـده به تناسخ را صریحا نفی می‌کند می‌گوید. بعد از مرگ یک حیـات بیش نیست و طبعا این حیـات همـان زنـدگی در رسـتاخیز و قیـامت است و به تعبـیر دیگر آیه می‌گوید: شـما مجموعا دو حیـات و مـرگ داشـته و دارید نخست مرده بودید (در عـالم موجـودات بی جـان قـرار داشـتید) خداوند شـما را زنـده کـرد، سـپس می‌میراند و بـار دیگر زنده می‌کند اگر تناسخ صحیح بـود، تعـداد حیـات و مـرگ انسان بیش از دو حیات و مـرگ بـود بنـابراین عقیـده به تناسخ که گـاهی نـام آن را تغیـیر داده «عـود ارواح» می‌نامند از نظر قـرآن باطل و بی اسـاس است. عمـوم فرق اسلامی در این عقیده متفقند که روح پس از پایان این زندگی به بدن دیگـری در این جهـان بـاز نمی‌گـردد و

دانشمندان شیعه و سنی با صـراحت تمـام عقیـده تناسخ را که یکی از خرافات ادیان باستانی«هند» است محکـوم سـاخته‌اند.تنها دسـته کـوچکی در این میـان «تناسـخیه» بودند که از این عقیــده طرفــداری می‌کردند و امــروزه وجود ندارند منشأ این عقیده هنـدوها و منقـولاتی است که عـرب از فلسـفه آن‌ها اقتبـاس کرده‌اند. این عقیـده بیشتر در میان اقوامی طرفدار داشته که به رســتاخیز و معاد آن چنان که ما ایمان داریم و قرآن تشـریح می‌کنـد، معتقد نبوده‌اند. دانشـمندان و مورخـان معتقدند زادگـاه اصلی این عقیـده کشـور هند و چین بـوده و ریشه آن در ادیان باستانی آن‌ها وجود داشته و هم اکنون نیز موجـود است. ســپس از آنجا به میــان اقــوام و ملل دیگر نفــوذ نموده است و به گفته شهرسـتانی نویسـنده ملل و نحل این عقیده در غـالب اقـوام کم و بیش رخنه کـرده است. احــترامی که هم اکنــون هنــدوها بــرای حیوانــات قائل هســـتند تا حـــدودی مربـــوط به همین عقیـــده است(www.arvah.blogfa.com).

رشد در قبر

با توجه به نظریه روانشناســـان که رشد انســـان را تا هنگام مرگ می‌دانند، آیا انسـان پس از مـرگ در بـرزخ و بهشت، به کمال خواهد رسید؟ به چه صـورت؟ با توجه به جسمانی بودن معاد، آیا رشد تنها شناختی است یا خـیر؟ در صـــورت مثبت بـــودن جـــواب، رشد با توجه به ابعـــاد جســـمی، ذهــنی و اجتمــاعی و اخلاقی آن چگونه خواهد بود؟ اصلاً چرا در آن دنیا نیاز به رشد است؟

پیش ار پاسخ ذکر این نکته شایســـته است که معـــاد از نظر بیشــتر دانشــمندان اســلامی و بر اســاس آیــات و روایات هم جسمانی و هم روحانی است.

در برزخ نیز روح انسان پس از جدا شدن از تن، در قالب مثالی خود قرار می‌گیرد.

نکته دیگر اینکه "رشد" معـــانی متفـــاوتی دارد. در این نوشــتار با توجه به ســیر انســان به ســوی خــدا در دنیا و آخرت از واژه "تکامل" استفاده شده است.

آیــات (ق، 15)ـ و روایــات گویــای این حقیقت است که حــرکت و کمــال در عــوالم بــالاتر از دنیا نــیز وجــود دارد. حتی خود انتقال از عالم دنیا به برزخ و از برزخ به عــالم حشر، و اولین عالم از عوالم حشر به جای خود يك تحول و سرفصــلی از حــرکت کلی تکامل می‌باشــد؛ به عبــارت دیگر: انســان از دو بعد بــدن مــادی و روح تشــکیل شــده است. این دو در هیچ نشــئه‌ای از هم دیگر جــدا نیســتند - هر چند تفاوت‌های اندکی سه عالم دنیا، برزخ و آخرت با يك‌دیگر دارند - مــاده براســاس قواعد فلســفی ملازم با حــرکت و از قــوه به فعلیت درآمــدن است که این خــود نوعی رشد و تکامل برای او محسوب می‌شــود. بنــابراین در هر سه عالم بــدن مــادی و در کنــار آن روح انســان به حـــرکت و تکامل خـــود ادامه می‌دهنـــد؛ منتها باید توجه داشت که مســیر صــعود به ســوی خداونــد، نســبت به نظام‌های عوالم گوناگون، مختلف خواهد بــود. مســیر در نظام دنیــوی همین تکــالیف شــرعیه است که انســان باید خود را با آن منطبق سازد؛ اما وقــتی به بــرزخ و قیــامت منتقل شـــدیم در آن جا نظـــام و احکـــام دیگـــری است(www.arvah.blogfa.com).

نتیجه گیری

از بحثهایی که شد استنباط میکـنیم که انسـان هیچ وقت از بین نمیرود و جاودانه است و زنـدگی انسـان همچنـان پس از مرگ ادامه دارد و پایان نمیپذیرد و انســان پس از مرگ متناسب با اعمالش در دنیا زندگی میکندو اگر خوب زندگی کرده باشد پس از مرگ نیز خـوب زنـدگی میکند و اگر بد زندگی کرده باشد پس از مـرگ نـیز بد زنـدگی مي-کند و هر کس نتیجه اعمـــال خـــودش را میبیند.و روح انسان پس از مرگ همچنـان به زنـدگی ادامه میدهد و از تمام حـوادث و اتفـاقهـایی که در امـور دنیـائیش میافتد باخبر میشود.

پس چه نیکوست به گونهای زندگی کنیم که پس از مـرگ به زنــدگی کــردن خــود در دنیا افتخــار کــنیم و حســرت روزهای رفته را نخوریم.

زیر نویس‌ها:

1)سوره‌ی واقعه آیه 56

2)سوره‌ی ق آیه 22

3)سوره‌ی هود آیه 114

4)سوره‌ی زمر ایه 57

منابع:

1) حسینی تهرانی، سید محمد حسین. معـاد شناسی. 3 ج. تهران: حکمت، 1365.

2) دستغیب شیرازی ،آیت الله سـید عبدالحسـین. معـاد. تهران:رهنما،1362.

3)قوچـانی، اقـانجفی. سـیاحت غـرب وشـرق. تهـران: فروغ،1379.

سـرعت نـور ثـابت میکند اهـرام مصر توسط بیگانگـان ساخته شده است

براســـاس ادعاهـــای جدید یک محقق ،اهـــرام مصر می‌توانســـتند توسط بازدید کننـــدگان پیشـــرفته بیگانه ساخته شـوند. نظریه پـردازان توطئه بـرای چنـدین دهه ادعا کرده‌اند که ســاخت شــگفتی‌های باســتانی بســیار فراتر از وسایل اولیه مصر است – بنـابراین آن‌ها باید از کمکهای فرازمینی استفاده می‌کردند.

محققــان معتقدند فرازمینی‌ها ســرنخ‌های مهمی را در طراحی اهرام به جای می‌گذارند که ثابت می‌کند نیاکــان اجـداد ما نبودند که شـاهکارهای خـارق العـاده مهندسی راسـاختند.کارشناسـان ادعا می‌کنند که حقیقت در پشت یک چیز نهفته است: مختصات.

ســرعت نــور 299،792،458 مــتر در ثانیه و مختصــات جغرافیـــایی بـــرای هـــرم بـــزرگ 29٫9792458 درجه سانتیگراد است.

با این حال، انسانها تا سال 1950، یعـنی هـزاران سـال پس از اهرام نتوانستند سرعت نور را با این دقت اندازه بگیرند.

سـفر با سـرعت نـور به عنـوان تئـوری تنها راه سـفر به زمان است و معتقدین ادعا می‌کنند "بیگانگان پیشرفته" می‌توانسـتند از آینـده بـرای سـاخت بناهـای تـاریخی به زمین برگردند.

محقق یوتیـوب، مـانو سـیف زاده گفت: "آیا ممکن است کسـانی که هـرم بـزرگ را در فلات جـیزا قـرار داده‌انـد،

بـدون تجهـیزات بسـیار فـنی، از سـرعت نـور اسـتفاده کنند؟”

یکی از پیروانش گفت: “سـرعت نـور در سیسـتم متریک در طراحی و مکان هرم بزرگ ظـاهر می‌شـود، هنگـامی که نقطه اعشـــــاری در امتـــــداد مقـــــدار کم می‌شـــود.“بیگانگـــان این مکـــان را به یک دلیل انتخـــاب کردند. پذیرفتن این شباهت جالب به عنـوان یک تصـادف دشـــوار است.”نمی تـــوان شک داشت که این یک طـــرح ریاضیات هوشمند است که با اعتقاد ستاره‌ای سازندگان آن همراه است.”

معتقـــــدان نظریه بیگانگـــــان باســـــتان ادعا می‌کنند فرازمینی‌ها نـیز بـرای کمک به سـاختن اسـتون هنج، در ویلتشـایر، انگلسـتان و دیگر بناهـای باسـتانی مرتبط با کیهـان آمده‌اند.آنها بازدید کننـدگان پیشـرفته فرضی را “فضانوردان باستان” لقب داده‌اند.

این تئوری حاکی از آن است که اجداد ما تصاویر آن‌ها را در آثـار هـنری باسـتانی به تصـویر کشـیده‌اند ،با خـدایان اشتباه گرفته‌انـد، که گفته می‌شـود اکنـون تصـاویری از بیگانگـــان و بشـــقاب‌های پرنـــده را نشـــان می‌دهد.آنها ظـاهرا هـزاران سـال پیش از زمین بازدید کردنـد، قبایل مختلف را مـورد مطالعه قـرار دادند و با خـدایان اشـتباه گرفته شدند.

یکی از وب ســـایت‌های توطئه outerworlds.com یک بخش کامل را به این استدلال مبنی بر این‌که “بیگانگـــان اهرام را ساخته اند” اختصاص داده است.

این تئوری می‌گوید از آنجایی که دو خط مورب خیالی از هرمهای دو طرف دلتای رود نیل امتداد دارند، مصریان اولیه نمی‌توانستند هنگام ساخت آن‌ها از این نظر موقعیت دقیق خود را بدانند.

با اندازه گیری‌های دقیق و هماهنگی آن‌ها با اجسام آسمانی و شمال مغناطیسی، مدت‌ها است که گفته می‌شود اجداد ما در حدود 4600 سال پیش قادر به ساخت فیزیکی اهرام باستانی جیزه نبودند.

این تئوری می‌گوید:آیا انها آمده‌اند تا برای بقایای فراعنه مرده خانه بسازند؟

“آنهایی که فکر می‌کنید توسط مصریان ساخته شده اند؟ خوب، شما اشتباه می‌کنید.“آنها توسط بیگانگان ساخته شده‌اند!

وی گفت: “اینجا واقعاً چه اتفاقی افتاده است: یک زن و شوهر از بیگانگان که به اندازه کافی بلند پرواز می‌کنند تا بتوانند ببینند منشاء دلتای نیل کجاست، به راحتی دیدند که این هرم چه جهت گیری را لازم دارد تا بتواند قطرهای آن بر روی خطوط قرار داشته باشد.

Outerworld.com همچنین می‌گوید که خطوط هرمی بزرگ تقریباً دقیقاً با قطب شمال مغناطیسی شکل گرفته است.

در این مقاله آمده است: “چگونه ممکن است مصریان بدون هیچ گونه قطب نمایی، هرم خود را که دقیقاً مقابل قطب شمال مغناطیسی واقع شده بود، بنا کنند؟

“بیگانگــان، با دانش فــراوان و فن آوری خــود، به کمک آن‌ها آمدند و از قطب نمـای خـود اسـتفاده کردنـد، روی زمین فـــرود آمدند و قطب‌هـــای مغناطیسی شـــمالی و جنوبی را یافتند. سپس اهرام را ساختند.”

با این حال، جهش بزرگی از رمز و راز چگـونگی سـاخت اهرام توسط بیگانگان است.

از طـــرف دیگـــر، Ancientaliensdebunked.com به همان اندازه شور و شوق در مورد شواهد نشـان می‌دهد که انسان می‌تواند اهرام را ساخته باشد وقتی تــاریخ به ما می‌گوید که ساخته شده‌اند.

این وب ســایت در مقــاله‌ای دربــاره هرم‌ها می‌گویــد، سنگها اصطلاحا اوبلسک ناتمام نامیده میشوند که 1000 تن است و از گــرانیت ســاخته شــده اســت، اما به دلیل ایجاد شکاف در اواسط راه رها شد.

در این باره آمده است: “این سنگ به دلیل ناتمام بــودن، بینشی مســتقیم در مــورد نحــوه بــرش و شــکل دادن گــرانیت و همچــنین ســایر ســنگها به ما می‌دهد.“بعد از این‌که سنگها تقریباً با استفاده از سنگهای برنـده شـکل میگرفتند، آن‌ها را به وسیله چرخهایی میکشیدند.”انــواع مختلف ابزارهــای ســنگ تراشی یا هل دهنــده‌هادر مصر باستان وجود داشته است.

“حـدود 85٪ از سـنگهای بکـار رفته در سـاخت اهـرام، ماسه سـنگ نسـبتاً نـرم بـود که در محل اسـتقرار قـرار گرفت.”

این ســـــایت می‌گوید شـــــواهدی وجـــــود دارد که از سورتمه‌های چوبی با طناب‌های ساخته شده از پاپیروس برای جابجایی سنگ‌ها استفاده شده است.

وی افزود: حداقل امیدوارم که ببینیم که این تکنیک‌هـای سـاخت و سـاز به خـوبی در توانـایی بشر بـرای تصـور و دستیابی بدون مداخله بیگانگان است.

سد یأجوج و مأجوج کجاست؟

دیگر آن‌که در ســاختمان این ســد، قطعــات آهن و مس گداخته بکار رفته است. زیرا قرآن کریم این خصوصــیات را در مشخصات سد ذکر میکند.

و بنـابراین، آنچه به بعضی نسـبت داده شـده که گفته‌اند این سد ذوالقرنین دیوار چین است صـحیح نیست. دیـوار چین دیـــــواری است طـــــولانی که بین چین و منغولیا (مغولستان) بنا شده اسـت، و بنا کننـده آن شـین هوانگ تی یکی از خاقانهای چین است که آنرا بـرای دفع طائفه مغول و جلوگـیری از هجـوم آن‌ها بنا کـرده است. طـول این دیـــوار سه هـــزار کیلومـــتر و عرضش نه مـــتر و ارتفاعش پانزده متر است و با سنگ ساخته شده است.

شـین هوانگ تی حـاکم چین، سـاختن آنـرا در سـنه 264 قبل از میلاد مسـیح شـروع کـرد و در مـدت ده سـال یا بیست سال خاتمه یافت.

و بنــابراین، سد ذوالقــرنین نمی‌تواند دیــوار چین بــوده باشد. زیرا اولاً در تاریخ چین نیامده است که این خاقـان سـفری به مغـرب زمین نمـوده است. و ثانیـاً دیـوار چین بین دو کوه قـرار نـدارد بلکه دیـواری است به طـول سه هزار کیلومـتر که در مسـیر آن از کوهها و دشت‌ها عبـور میکند. و ثالثـاً از سـنگ سـاخته شـده و در سـاختمان آن ابداً آهن و مس بکار نرفته است.

و بعضی گفته‌اند که دیــوار دربند است و در عــربی بــاب الابواب نامیده شده است. در تفسـیر بیضـاوی این قـول را اختیـار کـرده است و گوید: انوشـیروان او را تعمـیر و

مرمت کرد ولی اصل بنـای آن به دست ذوالقـرنین بـوده است.

باب الابواب دیوار بلند و طـویلی است که در سـاحل بحر خزر بنا شد، و با سد تنگه داریال در جوار هم قرار دارند.

این قول نیز صحیح نیسـت، چـون هیچیک از اوصـافی که قـــرآن مجید دربـــاره سد ذوالقـــرنین ذکر میکند در آن نیست. و برخی از مورخین معاصر نـیز دچـار این اشـتباه گردیده و دیوار دربند را سد ذوالقـرنین پنداشـته‌اند. و از طـرف مـورخین اسـلام ثـابت شـده است که اصل دیـوار دربند در زمان ساسانیان و به دستور انوشیروان سـاخته شـده اسـت، و معـنی نـدارد که یوسف یهـودی جهـانگرد معـــروف اســـرائیلی که قرن‌ها قبل از انوشـــیروان میزیسته است از آن دیدن کرده باشد، زیـرا مسـلم است که این جهانگرد در سفرهای خود از سد ذوالقرنین دیدن کرده و خصوصیات آن را بیان کرده است.

بنـــابراین سد ذوالقـــرنین همـــان سد موجـــود در تنگه کوههـای قفقـاز است که این کوهها از بحر خـزر تا بحر اسود امتداد دارد و تنگه، داریال نامیده میشود.

(داریال محرف داریول است که به زبان تـرکی به معنـای تنگه اســت، و این سد را به لغت محلی دمیرقـــاپو که به معنای در آهنین است می‌نامند.)

این تنگه واقع است بین تفلیس و بین ولادی کیـــوکز، و این سد در بین دو کـوه بلند واقع است که آن دو کـوه از دو طــرف امتــداد دارند و فقط این تنگه فاصــله بین آن سلســله جبـــال است. تنها راهی که رابطه بین نـــواحی شمالی و نواحی جنوبی است همین تنگه است. چـون آن

سلسله جبال به همراه بحر خزر و بحر اسود، خود به خود یک مانع و حاجز طبیعی هستند که هزاران کیلومتر ادامه داشته و جنوب آسیا را از شمال آن جدا می‌کنند.

و در آن اعصار اقوام شروری از سکنه شمال شرقی آسیا از این تنگه قفقاز وارد قسمت‌های جنوبی آن از ارمنستان و سپس وارد ایران شده و حتی به آشور و کلده میرفتند و غارت میکردند و در هجوم‌های خود از هیچ قتل و سبی و نَهب دریغ نمی‌نمودند. و یک بار در حوالای قرن هفتم قبل از میلاد هجوم آورده و تا به نینوا که پایتخت آشور است رسیدند. و این واقعه تقریباً در قرن سابق بر عهد کورش است.

مورخین یونانی مثل هردوت مسافرت کورش را به شمال ایران برای خاموش نمودن نائره‌ای که مشتعل بود ذکر کرده‌اند. و ظاهراً در همین سفر بود که کورش سد را در تنگه داریال در مسیرش به استدعای اهل شمال و تظلم آن‌ها ساخت و آن را با سنگ و مس و آهن بنا نمود؛ و آن یگانه سد محکمی است که در آن آهن بکار رفته است؛ و آن سدی است بین دو کوه که منطبق میشود بر آن گفتار خدای تعالی: «فَأَعِينُونِى بِقُوةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا * ءَاتُونِى زُبَرَ الْحَدِيدِ»؛ (ذوالقرنین گفت:) پس مرا به نیروی خویش کمک دهید تا میان شما و آن‌ها سد (محکمی) بسازم. پاره‌های آهن برای من بیاورید. (کهف/95 و 96)

و از شواهدی که این امر را مسلماً به کورش منتسب می‌سازد، یکی نهری است در نزدیکی این سد که سایروس نامیده شده است و سایروس در نزد غربی‌ها کورش است؛ و دیگر این‌که در آثار باستانی ارمنی‌ها،

این دیوارهـاگ گـورائی نامیـده شـده و معنـای این لفظ تنگه کــورش یا معــبر کــورش است. و معلــوم است که نوشـــــتجات ارمنی‌ها در این موضـــــوع از نظر قـــــرب ارمنستان به محل تنگه، به منزله شهادت محلی محسوب میگردد.

و همانطور که گفتیم، یوسف یهودی از آن دیدار کـرده و پس از او مــورخ معــروف، پروکــوپیس در قــرن ششم میلادی آن را دیده و شرحی درباه آن نوشته است.

سدّ ذوالقرنین کجاست؟

برگزیـده «چهـره مانـدگار حـوزوی در عرصه بین الملل» عالم فرزانه آیت الله سـیدمجتبی موسـوی لاری، با تأمل در آیـات سـورة کهف پـیرامون مـاجرای مناقشه برانگـیز «ذوالقرنین»، با نقد و بررسی آراء مفسران، از منظری دیگر به بحث نگریســـــــــــته و در پی حل مناقشه‌های بی‌حاصـل، با نگـاهی نـو، روایـتی تـازه از تفسـیر آیـات مربوطه عرضه می‌دارد تا نمونه روشــنی از برداشت‌های اصیل و بی‌حاشیه از آیات را در راستای اهـداف عـالی و مقاصد اصـلی کتـاب الهی، به دست دهـد؛ نظرگـاهی که حکمت‌هـای منـدرج در قصص درس آمـوز و عـبرت انگـیز قرآنی، نمود و نماد واقعی خود را می‌یابند.

معظم له که همیشه به عینِ عنـــــایت بر متولیـــــان و مخاطبان نشریه معارف نظر داشته و دارند، در روزگاری که جسم نحیفش مبتلای کســالت‌هایی چند اســت، با تنِ رنجور اما مقـاومش نـیز از تلاش علمی و معنـوی رشک برانگیز خود دست برنمی دارد؛ چنانکه بر بسـتر بیمـاری، پس از به سـرانجام رسـاندن آخـرین نوشـته خـود، آن را کریمانه پیشکش مخاطبان فرهیخته نشریه معارف کرد.

خداوند این وجود نازنین را همچنان پاینده بدارد؛

در این چمن چو درآید خزان به یغمایی

رهش به سرو سهی قامتِ بلند مباد

معارف

درآمد

«قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَاءَ وَکَانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا»[1]«ذوالقرنین گفت این سد رحمتی از پروردگار من است که تا رسیدن وعده الهی (قیامت) پایدار است و آنگاه که وعده الهی تحقق یابد این سد را درهم می‌کوبد و منهدم می‌سازد؛ و وعده پروردگارم حقیقت دارد».

قصه‌های قرآن وقایع و رویدادی تاریخی است، نه قصه‌ها و حکایات سمبلیک و نمادین که تنها برای انتقال پیام خلق شده اند؛ از این رو تفسیر و تحلیل پیرامون این قصص مستلزم استخدام قواعد و رعایت تمهیدات خاص خود است. به عبارت دیگر تفسیر آیات قصص قرآن باید در بستر تاریخی، در ظرف زمان و مکان و علل و عوامل پیدایش آن مورد بحث و گفتگو قرار گیرند.

از زاویه دیگر نگاهی به سوره‌های قرآن و قصص قرآنی، سه رویداد تاریخی و سه شگفتی تاریخی در سوره مبارکه کهف به چشم می‌خورد: قصه زنده ماندن اصحاب کهف، قصه دیدار حضرت موسی(ع) با حضرت خضر(ع) و ماجرای پرفراز و نشیب «ذوالقرنین»؛ که این رویداد اخیر در میان آیات 9 تا 98 این سوره ذکر شده است و از دیرباز مفسران و قرآن پژوهان را به اظهارنظرها و برداشت‌های گوناگون واداشته است، تا جایی که در برخی موارد وجود برخی شباهت‌های تاریخی در کنار ایجاد احساسات نوگرایانه برای مخاطب، موجب غفلت برخی از تأمل و تدبر در خود آیات وارده قرآن شده و گمانه زنی‌ها، مفسران و پژوهشگران را از اصل موضوع دور ساخته است.

ذوالقرنین کیست؟

خداوند بیشتر در قصص قرآن، از شخصیت‌های داستانی چون داستان‌های تاریخی رایج از نام و یا لقب مشهور آنان یاد می‌کند و به فراخور نقش آنان در داستان و آموزندگی قصه‌ها به بیان برخی از اعتقادات آنان در قالب دعا و یا سخن گفتن با خدا می‌پردازد. بیان و ویژگی‌های اخلاقی و اجتماعی و شخصیت‌های قرآنی از ویژگی‌های دیگر داستان‌های قرآنی است که گاه چند لایه بودن شخصیت و ابعاد او را نیز به تصویر می‌کشد.

خداوند در قرآن از این شخصیت داستانی تنها از لقب مشهور او «ذوالقرنین» نام می‌برد و همچون بسیاری دیگر از قصص قرآنی، به زمان و مکان وقوع آن اشاره نمی‌کند؛ و دلیل آن نیز شاید این باشد که مخاطبان قرآن، موحدان و مؤمنان هستند که به حقانیت قرآن اعتقاد دارند و نیازمند ارائه سند زمانی و مکانی داستان‌ها نیستند.

خداوند در قرآن به بیان ویژگی‌های اعتقادی و اخلاقی این شخصیت قرآنی برای پیامبر اکرم(ص) می‌پردازد تا پاسخی باشد برای پرسشگران از حضرت(ص) درباره ذوالقرنین!

الف: ایمان به مبدء و معاد، ایمان به خداوند یکتا و روز رستاخیز؛ این عقیده و نیز ارتباط درونی و ایمانی وی با خداوند، به صراحت مطرح شده است: «قُلْنَا یا ذَا الْقَرْنَینِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْنًا»[2]. همچنین پاسخ ذوالقرنین به خطاب الهی، گویای اعتقاد به توحید و معاد اوست: «قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ

ثُمَّ یرَدُّ إِلَی رَبِّهِ فَیعَذِّبُهُ عَذَابًا نُکرًا»[3]. و نیز در آیه دیگر علاوه بر سپاس نعمت الهی، سخن از ماندگاری سد تا برپایی قیامت به میان می‌آورد: «قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکاءَ وَکانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا»[4]

ب: خلق نیکو، عدالت گستری و خدمت رسانی به مردم در عرصه عمل؛ آنچه از آیات استنباط می‌شود طهارت در اندیشه و اعتقاد موجب شد که خداوند نیز اسباب و امکانات اقتدار و ریاست او را فراهم سازد: «إِنَّا مَکنَّا لَهُ فِی الأَرْضِ وَآتَینَاهُ مِنْ کلِّ شَیءٍ سَبَبًا»[5].

خداوند در آیات قرآن در مورد ذوالقرنین چیزی بالاتر از بیان اعتقادات، اخلاق و رفتار وی بازگو نکرده است و حاکمیت او را بر زمین و اعطای اسباب قدرت وی را هدیه‌ای از سوی خود به او برمی شمارد و هرگز از این که او پیامبری از پیامبران الهی بوده است سخنی به میان نیاورده است.

تلاش برای شناخت شخصیت ذوالقرنین و جستجو برای یافتن رد پا و سد ساخته شده او در تاریخ، از دیر باز مفسران و پژوهشگران را به گمانه زنی‌هایی واداشته است. نقد و نظری درباره این گمانه‌ها و نگاهی کوتاه به مصادیقی که آنان برای ذوالقرنین ذکر کرده‌اند، می‌تواند ما را در نزدیک شدن به شخصیت آن بنده صالح و پدیده بی‌بدیل «سد» او نزدیک‌تر سازد.

مصداق اول

امپراطور بزرگ چین (تبسن چی هوانک تی) که دیوار بزرگ چین را بنا کرد؛ در واقع این باور بر اساس ایده‌ای استوار گردید که در آن «سد ذوالقرنین» همان دیوار

چین است. یکی از نویســـندگان باورمند به این نگـــاه و نظریـــه، در تحقیق خـــود از بومیـــان منچـــوری از قبائل «مأچورا» (مأجوج) و «تونگنور» (یأجوج) نـام می‌بـرد[6] و با استناد به زندگی اقـوام مغولسـتان و قبائل هـون و نیز پیشرفت علمی چینی‌هـای قـدیم در علـوم مختلف به ویژه در شـیمی[7]ـ به کـارگیری این علم در کنـار علـوم دیگر در ساختن دیوار چین، این دیوار را همان دیوار چین و تسن چی هوانک تی را ذوالقـــــــــرنین می‌خواند. وی دربـــاره پایـــداری این سد تا به امـــروز می‌نویسد: «... چنانکه نمی‌توان به سادگی از هیچ نقطه آن گذشت یا در محلی سوراخ یا نقـبی احـداث نمـود، «فَمَا اسْـطَاعُوا أَنْ يظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا»[8]؛ یعنی پس از اتمـام سد قبائل یأجوج و مأجوج بالا رفتن بر آن را نتوانسـته و توانایی نیافتند که بر آن سوراخی و نقبی زنند. و همـان طور که قرآن مجید اعلام فرموده، تا کنون کمترین رخنه یا نقبی بر این دیوار نمودار نیست.[9]

بر فـــرض پـــذیرش این نظریه که دیـــوار چین همـــان سد ذوالقـــرنین باشـــد، تنها یک بخش از تشـــابه و تطـــبیق مصـداق عیـنیت می‌یابـد؛ چـرا که بخش دیگر اثبـات این است که «تسن چی هوانک تی» همـــان «ذوالقـــرنین» است!

خداوند از ذوالقـرنین به انسـانی موحـد، مـؤمن، عـدالت گســـتر و یـــاور مظلومـــان یـــاد می‌کنـــد، در حـــالی که فرمانروای چین نه تنها دارای چـنین ویژگی‌هـایی نیست بلکه تـــاریخ او را فـــردی ظـــالم و بی‌رحم به تصـــویر می‌کشد.

دیوار چین هر چند طـولانی‌ترین بنـای سـاخته شـده بشر است و جزو چند بنـای منحصر به فـردی است که از کـره مــاه هم قابل رؤیت می‌باشــد، اما حاصل کــار اجبــاری هزاران اسیر و برده مظلوم بود که به گفته تاریخ نزدیک به چهارصد هزار انسان بی‌گناه برای ساخت آن جان خود را از دست دادند. به گواهی تاریخ چنین پادشـاه سـفاکی نمی‌تواند ذوالقــرنین، حــامی ســتمدیدگان و مظلومــان، باشد.

مصداق دوم

یکی از پادشاهان یمن که نـامش با پیشـوند «ذو» همـراه بــوده اســت؛ که در تعبــیر زبــان عــربی آنــان را «ذوات الاذواء» می‌شناسند. بر اساس این دیدگاه که از کمـترین نشانه تطبیق برخورد است، عنوان «ذوالقــرنین» بر یکی از این پادشاهان صادق است. مورخان تاریخ عـرب نظـیر اصمعی و ابن هشام در خصوص نـام این پادشـاه اختلاف نظر دارند و بــرای مصــداق نام‌هــایی چــون «مصــعب بن عبدالله » و «مصعب بن ذو مرائد» مطرح می‌کنند.

در کنار این مشابهت وجــود واژه «ذو» بین ذوالقــرنین و این پادشـاهان، موحد بـودن جامعه عـرب را مسـتند دیگر این نظریه خوانند! که باید گفت که این نظریه نـــــیز به بداهت، قابل خدشه است.

هم وجـــود سد ســـاخته شـــده توسط این پادشـــاه با آن ویژگی‌هــایی که قــرآن ذکر کــرده است و هم نقش این پادشاه در ساختن و یا ترمیم آن سد، بر اساس مستندات تاریخی ادعایی بیش نیست و هنوز ثابت نشده است.

مسـئله موحد بـودن جامعه عـرب و پادشـاه آن قبل از اسـلام هم مسـئله‌ای در خـور تحقیق اسـت؛ چـرا که بر اساس مستندات تاریخی و صریح آیات، رواج بت پرسـتی و شـرک در منطقه جزیـرة العـرب و حـوالی آن پیش از بعثت پیامبر(ص)، بر کسی پوشیده نیست.

مصداق سوم

اسکندر مقدونی فرمانروای جهان گشـای یونـانی است. این نظریه در بین گمانه زنی‌های پژوهشگران از شـهرت بیشتری برخوردار است؛ مضـافاً بر این که مَثَل معـروف «سد سکندری» در افواه مـردم از دیربـاز حـداقل بیـانگر پدیده‌ای به نام سد و رابطه آن با شخصی به نام اسکندر بـوده است. بـرخی از روایـات تفسـیری اهل تسـنن نـیز همین دیدگاه را مطرح کرده‌اند.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان با نقل این نظریه از کتـاب تفسـیر کبـیر فخر رازی و اشـاره به بـرخی از روایاتی که چنین دیـدگاهی را مطـرح کرده‌اند این نظریه را به چـالش می‌کشد. عمـده‌ترین نقـدی که علامه بر این نظریه وارد می‌سازد این است که: ذوالقرنین طبق آیات قرآنی انسانی موحد و بنده صـالح خداوند بـوده است در حالی که اسکندر مقدونی دارای چـنین اوصـافی نیسـت؛ گذشته از آن در تاریخ ثبت نشده است که اسکندر با قوم یأجوج و مأجوج به نبرد پرداخته و در برابر آنان سـدی بنا کـرده باشد. این مفسر والامقـام، حـتی توجیه بـرخی از مؤلفـان بـرای اثبـات این دیـدگاه را نپذیرفته اسـت؛ توجیهی که در آن از وجود دو اسکندر در تاریخ نـام بـرده شـده است: اسـکندری یونـانی تحت تـربیت ارسـطو که متـاخرتر از اسـکندری است که قـرآن از او به نـام

ذوالقرنین یاد کـرده اسـت، که فاصـله زمـانی این دو در تــاریخ بیش از هــزار ســال است. گر چه این گمانه زنی می‌تواند برخی از شبهات مطرح شده را در مورد مصداق ذوالقرنین برطرف سـازد اما مرحـوم علامه حـتی چـنین توجیهی را نمی‌پـذیرد و مصـرانه معتقد است که شـواهد تـاریخی به ویـژه آیـات الهی منطبق با چـنین مصـداقی نیست.[10]

در نقد این نظریه باید گفت اگر چه اســـکندر مقـــدونی جزو چند فرمانروای کشورگشای تـاریخ و شـاید به جهت جهـــان گشـــایی و گســـتره امـــپراطوری ســـرآمد همه پادشـــــــاهان تـــــــاریخ است و از این جهت با یکی از ویژگی‌هـــایی که قـــرآن بـــرای ذوالقـــرنین ذکر کـــرده مشـابهت دارد که او با اقتـدار و حـاکمیت بر کشـورها و حتی تمـدن‌های بـزرگ، مصـداق تمکن بر ارض می‌باشـد، اما از نظر اعتقادی و رفتـاری اسـکندر نه موحد خوانـده می‌شـــود و نه عـــدالت گســـتر؛ مضـــافاً بر این‌که تـــاریخ نگارانی که نبردهای بـزرگ اسـکندر را به ثبت رسـانده و مقاومت‌هـای تمـدن‌ها و ملت‌ها در برابر لشـکر اسـکندر حـتی مقـاومت آریو بـرزن سـردار ایـرانی را نـیز به ثبت رسانده‌اند، چگونه ممکن است از رخداد بزرگی چون نبرد اسکندر با قوم یأجوج و مأجوج و سـاختن سـدی در برابر تاخت زنی سپاهیان دشمنش نامی نبرده اند؟!

مصداق چهارم

شـــباهت‌هایی بین کـــورش کبـــیر بنیـــان گـــذار سلســـله هخامنشی با ذوالقـــــرنین وجـــــود دارد و این نظریه که کورش همان ذوالقرنین است بـرای نخسـتین بـار توسط سید احمد خان هندی و سپس ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ

هندوستان، در اثر تألیفی خود که به عنوان تفسیر قرآن نگـــارش یـــافت، مطـــرح شد و از آن پس مـــورد توجه و استقبال پژوهشگران و نویسندگان قرار گرفت.

ابوالکلام آزاد با استمداد از شواهد قطعی تاریخی نظـیر فتح بابل و خوش رفتـاری کـورش با یهودیـان و شـباهت گسترده و عظیم امپراطوری کـورش در کنـار رفتـار نیک او با یهودیان - آن زمان که دین الهی زمان خود به شمار می‌رفت - با ویژگی‌های یـاد شـده ذوالقـرنین در قـرآن، این نظریه را ارائه داد؛ که البته با ویژگی‌هایی که توسط مورخـان یونـانی نظـیر «هـرودوت» بـرای کـورش ذکر شـده‌اند، همخـوانی دارد. گذشـته از دو شـباهت گسـتره امـــپراطوری و خوشـــرفتاری - حـــداقل با یهودیـــان و موحدان زمان - ابوالکلام آزاد در خصوص اعتقـادات، این موضوع را مدنظر گرفته است که در کتاب مقدس و عهد عـــتیق، کـــورش هخامنشی با عنـــوان «مســـیح خـــدا» و «چوپان پروردگار» معرفی شده است.[11]

تطبیق آیـات الهی که در آن از ذوالقـرنین به عنـوان عبد صالح خـدا یـاد شـده با بـرخی از آیـات کتـاب مقـدس که کورش را در ردیف انبیای الهی قـرار داده، از مسـتندات دیگر این پژوهشـگران اسـت؛ آنجا که در کتـاب مقـدس آمده است: «کورش (آفتاب) بنیانگذار پادشاهی پـارس و فـاتح سـرزمین اسـت، پروردگـار که وی را بـرای اجـرای اهداف نیک نسبت به قوم یهـود در نظر داشت برگزینـد، همانطور که به اشعیای نبی نبوت فرمود.»[12]

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان پس از نقل تفصیلی مطـالب ابـوالکلام آزاد در خصـوص دیـدگاه وی مبـنی بر این‌که ذوالقرنین همـان کـورش کبـیر اسـت، می‌نویسد:

«انه اوضح انطباقاً علی الآیات و اقـرب الی القبـول من غـیره»[13]ـ یعـنی این نظریه روشـنترین انطبـاق را با آیات قرآن دارد و نسبت به سـایر نظریـات بهـتر پذیرفته می‌شود.

این مفسر کبیر قرآن، سد ساخته شده توسط کـورش را از دیگر بناها و سدهای سلاطین و کشورگشایان، با آیات قرآنی نزدیک‌تر می‌داند. به عقیـده ایشـان، طبق تصـریح قــرآن سد یــاد شــده بین دو کــوه قــرار گرفته و با مس گداخته و آهن پی ریـــزی شـــد؛ که بر اســـاس شـــواهد تـــاریخی در کوه‌هـــای قفقـــاز توسط کـــورش بنا گشت. رودی که در این منطقه جـــــاری است نـــــیز با نـــــام «سایروس» که همان نام غـربی کـورش اسـت، شـناخته می‌شود.

علامه طباطبایی قاطعانه دیوار چین را - که بین دو کـوه قـرار نـدارد، علاوه بر شـباهت نداشـتن آن بنا با مـواد و مصـالح سـاخت سد ذوالقـرنین و نـیز غیرسـازگار بـودن ســـاختار آن با کلمـــات و آیـــات قـــرآن - مصـــداق سد ذوالقرنین نمی‌داند.

گستره حکمرانی ذوالقرنین

بنابر تصریح قرآن کریم گسـتره حکمـرانی ذوالقـرنین از سوی خداوند سبحان، کم نظیر و شـگفت انگـیز است. از مجموع آیات داسـتان ذوالقـرنین سـفرهای سه گانه این عبد صالح خدا به دست می‌آید؛ که هر کـدام از آن‌ها طبق الهامــات الهی که ریشه در نگــرش توحیــدی او داشــت، مقاصد و اهداف او را به انجام رسانده است. مفســران، مجمــوع این ســفرها را از نظر تــاریخی مصــداق بــارز

گستره حاکمیت ذوالقرنین و فتح سرزمین‌های گوناگون می‌دانند. این سفرها طبق آیات قرآن به شرح زیر بیان شده اند:

سفر اول: حاکمیت بر اقلیم عرب

این سفر از منظر آیات قرآنی دارای دو شاخص است:

الف: دستیابی ذوالقرنین به سرزمین‌هایی که از نظر جغرافیایی در مغرب زمین قرار دارند؛ جایی که غروب خورشید در آب و دریا انعکاس زیبایی داشته است.

ب: در این اقلیم، ذوالقرنین پس از فتح سرزمین‌ها، با مردم به عدالت و انصاف رفتار نموده تا جایی که در آیات قرآن این رفتار او مورد تمجید قرار گرفته است.

مجموع آیاتی که گویای سفر اول ذوالقرنین می‌باشد به این شرح است: «فَأَتْبَعَ سَبَبًا * حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا * قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا * وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَى وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا»[14]

این آیات در بردارنده نکاتی ظریف و زیباست؛ از جمله:

نکته اول: خداوند پیشنهاد مجازات مجرمان را بدون اضافه ضمیر، بیان می‌فرماید: «تُعَذِّبَ» اما پیشنهاد رفتار نیک را با قید مطرح می‌کند: «تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا». نکته مهم، وجود این قید و عدم آن در این است که مجازات همه مردم پیشنهاد نشده است، بلکه مجرمان به عنوان افراد خاص جامعه مورد نظرند؛ ولی رفتار نیک و

شایسته را خداوند به انسان به عنـوان خلیفه و جانشـین خود روی زمین مانند رحمت خویش که شامل همه افـراد جامعه می‌شـود، پیشـنهاد می‌دهد «وَسِـعْتَ کـلَّ شَـیءٍ رَحْمَةً»[15].

نکته دوم: سـخن و اقـدام ذوالقـرنین در مـورد مجـازات مجرمـان با معنـای تـأخیر زمـانی تـوأم می‌باشد «نُعَذِّبُـهُ فَسَوْفَ». این تـأخیر در اقـدام و اجـرای احکـام از سـوی ذوالقرنین نشان از عـدم شـتابزدگی و نداشـتن برخـورد احساسی با مجرمان و سـعی او در اجـرای مجـازات پس از طی مراحل محاکمه و رسـیدگی به حقـوق مجرمـان است؛ که این نکته نیز جلـوه کـوچکی از معجـزه نـورانی قرآن است.

سفر دوم: سیطره بر اقلیم شرق

این سفر نیز از منظر آیات الهی دارای دو ویژگی است:

ویژگی نخست: فتح سرزمین‌های قرار گرفته در مشـرق زمین با مشخصه‌ای از مردمـان این سـرزمین؛ از نظر اجتمـاعی و اقتصـادی (که مـردمی بـدوی بی‌بهـره از مسـکن و فاقد پوشش مناسب در برابر گرما و سـرما بودند).

ویـژگی دوم: دانش و آگـاهی ذوالقـرنین نسـبت به سرزمین‌ها و مردمان آن و مدیریت عالمانه و آگاهانه وی که می‌توان آن را ارمغانی الهی به او خواند.

در واقع طبق تصـریح آیـات قـرآنی، احاطه علمی و مدیریتی ذوالقـرنین را خداوند به او عطا فرمـوده است: «ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا * حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُـعُ

عَلَى قَـوْمٍ لَمْ نَجْعَـلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِـتْرًا * كَـذَلِک وَقَـدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيهِ خُبْرًا»[16].

مجموع دو سـفر اول و دوم گويـای وسـعت امـپراطوری وسـيع ذوالقـرنين می‌باشـد؛ همـانطور که در بـاره او تعبـيری بر زبـان تـاريخ نگـاران و مـردم رايج است که «شرق و غرب عالم را در نورديد».

سفر نخست او به تسلط بر سرزمين‌های مغـرب و سـفر دوم به سيطره بر مناطق مشرق انجاميد؛ و بنابر تصـريح قرآن به نظر می‌رسد در بين افراد بشر - غـير از انبيـای الهی چـون سـليمان(ع) که با کمک اسـباب غـير مـادی اقتدار خود را گسترش داد - کسی چون ذوالقرنين چنين اقتدار و حاکميتی بر شرق و غرب عالم پيدا نکرده است.

سفر سوم: نبرد با قوم يأجوج و مأجوج و ساخت سد

تسلط «ذوالقرنين» بر منـاطق شـرقی و غـربی عـالم و برخـورد انسـان دوسـتانه و عـدالت گسـترانه وی چنـان می‌نمايانند که پس از اين دو سفر قومی ظـالم و قـومی مظلوم در اين دو اقليم پيدا نخواهد شـد؛ اما پنـاه بـردن مـــردم ســـرزمينش به او و در خواست از وی بـــرای جلوگيری از ستم قوم مهاجمی به نـام يـأجوج و مـأجوج، ذوالقرنين را به سفر ديگـری واداشت و بـرای جلوگـيری از هجوم قـوم سـتمکار، دسـتور سـاخت سـدی را داد؛ با مصالح خاص و ويژگی‌های خاص و در مکانی بين دو کـوه که تا آن روز چنين سدی بنا نشده بود.

اين سـفر و سـاخت چـنين سـدی از ديربـاز مفسـران و پژوهشگران را به برداشت‌ها و تحليل‌هـای مختلف سـوق داده است و گمانه زنی درباره مصداق آن سبب شـده که

پژوهشگران دست به قلم بـرده و نگـاه خـود را به رشـته تحریر در آورند.

ماندگاری سد، مناقشه‌ای بی‌مبنا

به نظر نگارنـــــده بیش از آن که تطـــــبیق شخصـــــیت ذوالقرنین با فرمانروایان و سلاطین جهـان گشا مـوجب اظهـــارنظر مفســـران و پژوهشـــگران نســـبت به قصه ذوالقرنین شده است، مسئله وجود و یا عدم وجود سد و شباهت‌های آن با سدهای ساخته شده در طول تاریخ این بحث گســـترده، بر دامنه مناقشـــات آن در محافل علمی افـــزوده است. از این رو با شـــفاف شـــدن مســـئله سد می‌توان ضمن پاسخگویی به شبهات مخالفان و معانـدان مکتب، تا حـــدودی به کشـــمکش‌های علمی پایـــان داد. به نظر می‌رسد وقت آن رســـیده است که به جـــای تطـــبیق سد ذوالقـرنین با سـدهای دیگر و بیـان شـباهت آنـان به تأمل و تـــدبر در خـــود آیـــات پـــرداخت و راه را از قـــرآن جستجود کرد.

نکته‌ها

قرآن از زبان ذوالقـرنین نقل می‌کند: «قَـالَ هَـذَا رَحْمَـةٌ مِنْ رَبِّی فَإِذَا جَـاءَ وَعْـدُ رَبِّی جَعَلَـهُ دَکـاءَ وَکـانَ وَعْـدُ رَبِّی حَقًّا»[17]. «ذوالقرنین گفت این سد رحمتی از پروردگارِ من است که تا رسیدن وعده الهی (قیـامت) پایـدار است و آنگـــــاه که وعـــــده الهی تحقق یابد این سد را درهم می‌کوبد و منهـدم می‌ســازد وعــده پروردگــارم حقیقت دارد».

از این آیات چند نکته برداشت می‌شود:

نکته اول

قرآن از ذوالقـرنین به عنـوان پیـامبری الهی یـاد نکـرده است که دارای معجزات باهره باشد و یا در بیان سـخنان و یا پیشگویی‌ها دچار خطا و اشتباهی نشـود؛ مضـافاً بر این که حتی در بین پیـامبران غـیر اولـوالعزم نـیز غفلت اشـــتباه و تـــرک اولی به چشم می‌خـــورد. قـــرآن از ذوالقرنین تنها به عبد صـالحی یـاد می‌کند که ضـمن دارا بودن خُلقی نیکو به هر سرزمینی که گام می‌نهاد عدالت را برقـرار می‌کـرد و اعتقـاد، اخلاق و اقتـدارش را هدیه الهی می‌خواند.

نکته دوم

قــرآن کــریم در این داســتان، در مقــام پاســخگویی به پرسش مـردم از پیـامبر اکـرم(ص) دربـاره ذوالقـرنین و عملکرد اوست، که در ضمن اشاره به خدمات ارزنـده این شخصیت موحد و عدالت خواه در حمـایت از محرومـان و مظلومــان در مقابل ســتمگران، به ســخنان ذوالقــرنین درباره سدی که ساخته اشاره می‌کند و در مقــام تأیید یا رد پیشگویی او نسبت به سرنوشت آینـده سد او نیســت، که ما بقاء و پایـداری این سد را تا روز قیـامت اسـتنباط کنیم.

نکته سوم

قرآن تصریح نمی‌کند که ذوالقرنین این سد را بر اسـاس معجزات و اسباب غیر عادی بنا کرده بلکه با بیـان این که «مِنْ کلِّ شَیءٍ سَبَبًا» اسـباب هر چـیزی را در اختیـار وی قرار داده است. ذوالقرنین نـیز به هنگـام سـاختن سد از مـــردم کمک جُست و از آنـــان قطعـــات بـــزرگ آهن را

خواستار شد «زُبَرَ الْحَدِیدِ»[18]ـ پس ساختن سد بر پایه معجزه نبوده است بلکه بر اساس کار معمول مردم و مصالح موجود در عالم ماده بنا شده بود؛ بنابر این سد ذوالقرنین می‌باید مشمول همه قوانین حاکم بر عالم ماده قرار گیرد و باید برای آن مانند هر سازه و پدیدة دیگری، عمری متناسب قائل شد.

البته حتی اگر قائل به معجزه بودن ساخت این سد در زمان و مکانی خاص شویم، باز باید گفت که معجزات الهی توسط پیامبران هم مشمول زمان و مکان می‌شوند؛ جز قرآن مجید معجزه عظیم پیامبر گرامی اسلام(ص).

نکته چهارم

با دقت در محتوای آیه شریفه می‌توان به این نکته پی برد که این سخن و برداشتِ ذوالقرنین از استحکام سد و قدرت مقاومت آن در برابر رویدادها و حوادث است نه کلام وحیانی که غیر قابل تخطئه باشد. به عبارت دیگر قرآن در اینجا در مقام بیان سخن راوی است چنانکه در قصص و داستان‌های دیگر قرآنی، به نقل سخنان برخی از پیامبران در موقعیت‌های مختلف می‌پردازد؛ اگر چه سخنان و برداشت ذوالقرنین در سطح سخنان پیامبران به ویژه پیامبران اولوالعزم، قرار نمی‌گیرد.

نکته پنجم

مسئله ماندگاری سد تا روز قیامت است؛ مسئله‌ای که گفته شد از زبان «ذوالقرنین» نقل شده است، اما این که آیا سدی که از جنس معجزه نیست و با کمک انسان‌های عادی و مصالح متداول ساخته شده، مشمول

فعل و انفعـالات جهـان مـاده نمی‌شـود؟! شـاهد گویـای مطلب فـوق نکته بـدیهی و دقیق است که عنصر آهن به کـار رفته در سد ذوالقـرنین از عناصر قابل فرسـایش است و قطعا آفریدگار متعـال بر این امر آگـاه می‌باشد. بنـابراین به یقین باید گفت که هیچ گـاه خداوند سد ساخته شـده از آهن را تا قیـامت جاویـدان نمی‌داند. این جملة آیه شـریفه، نقل گفتـاری است از شـخص ذوالقرنین، که در اثر شـگفتی حاصل از دست آورد خـود در ساخت چنان بنای مسـتحکم و مقـاومی که به فرمـان پروردگار بود، اظهار داشـته اسـت؛ پس این اظهـار نظر ذوالقرنین یک خبر وحیانی نیست که خدشه ناپـذیر باشد. از سـوی دیگر مانـدگاری این سد تا روز قیـامت هم با انقراض قـوم یـأجوج و مـأجوج و از میـان رفتن ظـالم و مظلوم، باید توجیه خاص به خود را داشته باشـد؛ مضـافاً بر این‌که از این سد در امـروز ثمر و فایـده‌ای هم به دست نمی‌آید و هیچ بهـره دنیـوی، مانند آبیـاری و کشاورزی و غیره هم از آن نمی‌توان برد.

ذوالقرنین چه فرمانروای چین یا ایـران، یونـان و یا یمن باشد و یا نباشد و یا سـازه‌های این سـلاطین با سـدّ او منطبق باشد یا نباشـد، یک شخصـیت حقیقی در تـاریخ است و سـدّ او یک سـازه تـاریخی بـوده و هست و برداشت‌ها و اظهارنظرها، چیزی از ماهیت سـدّ و مقـام ذوالقرنین نمی‌کاهد. بی‌شک هدف اصلی قـرآن در بیـان قصص قرآنی چیزی جز بیان رخدادها در پاسخ به شبهات و عبرت آموزی و پندگیری مخاطب خود نیست؛ از این رو است که خداوند گـاه مخاطبـان خـود را از غفلت از اصل داستان و پرداختن به حاشیه و فرع بازداشته است همان گونه که مؤمنـان را در مسـئله پـرداختن به تعـداد خفته

اصحاب کهف برحذر داشت و آنان را متوجه اصل موضوع کـــرد. بی‌شک اگر خداوند علیم مصـــلحت می‌دانســـتند درباره ماندگاری سدّ تا روز قیامت سخن می‌گفتند همان گونه که اگر مصـلحت می‌دانسـتند تعـداد افـراد اصـحاب کهف را بیان می‌کردند. هدف اصلی قصه‌های قرآن بیان حرکت توحیدی در بستر تاریخ و تذکر جنبه‌های تربیتی آن است.

کوتاه سخن

خداوند در داستان ذوالقرنین در مقام بیان این مطلب به مؤمنـان است که خداوند چگونه به انسـان‌هایی که دارای طهـارت در اندیشه‌اند و به مبـدء و معـاد بـاور دارند و در عرصه عمل عـــدالت گســـتر و فریـــادرس مظلومـــان و محرومـان هسـتند، از مـوهبت خـود بی‌نصـیب نمی‌کند. بی‌شک مسـئله مانـدگاری و غیرمانـدگاری سـدّی توسط چـــنین انســـانی مـــؤمن و نیکوسرشت که دغـــدغه‌های محرومان و مظلومان را داشت، فرع دانسـته شـده است و گرنه در این خصـوص به قضـاوت می‌نشسـتند. به نظر می‌رسد شخصـــیت شناسی و مانـــدگاری ذوالقـــرنین و پندآموزی از این داستان قـرآنی می‌رود که تحت الشـعاع سدّ و سازه و ناپایداری او قرار گیرد!

باید گفت که اگر مفســران و پژوهشــگران به تفکیک در اصل و فرع داسـتان‌های قـرآن معتقد باشـند و به نقد و نظـری که پـیرامون گمانه زنی دربـاره سـدّ ذوالقـرنین گفته شد توجه می‌داشـتند، هیچ گـاه بـرای یـافتن سـدّ ذوالقــرنین و مســئله مانــدگاری یا غیرمانــدگاری آن در عصر حاضر تلاش و کنکـــــــاش نمی‌کردند و بر سر این موضوع فرعی با یکدیگر به مناقشه بر نمی‌خاستند.

پی نوشت‌ها:

---

[1]. کهف/ 98.

[2]. کهف/ 86 (به ذوالقرنین گفتیم که قوم مغلوب را یا مجازات کن یا روش نیکو در مورد آنان اجرا نما).

[3]. کهف/ 87 (گفت، هر کس ستم کند پس مجازاتش خواهیم کرد و سپس به سوی پروردگارش باز می‌گردد تا او را عذابی ناشناخته نماید).

[4]. کهف/ 98 (گفت: این رحمت پروردگارم است و هنگامی که وعده آخرتش محقق شود آن را فرو می‌ریزد).

[5]. کهف/ 84 «ما ذوالقرنین را روی زمین تمکن بخشیدیم و از هر چیز برایش اسباب اقتدار را فراهم ساخیم».

[6]. ر - ک ذوالقرنین یا... ص 40.

[7]. ر - ک همان ص 66 و 67.

[8]. کهف/ 97.

[9]. همان، ص 68.

[10]. المیزان فی تفسیر القرآن، ج 13، ص 384.

[11]. کورش کبیر، ابوالکلام آزاد، ص 55-20.

[12]. قاموس کتاب مقدس سفر اشعیای نبی، باب 24، آیه 28.

[13]. المیزان فی تفسیر القرآن ج 13، ص 391.

[14]. «ذوالقرنین وسیله الهی را پی گـرفت تا به جـای فــرو شــدن خورشــید رســید آن را چــنین یــافت که در چشمه‌ای گل آلود فرو می‌رود و نزدیک آن قومی یــافت، گفت‌ای ذوالقرنین یا ایرانیان را مجازات می‌کنی و یا در موردشــان رفتــار نیکو پیشه می‌کــنی، گفت: اما هر کس ستم کند، سپس او را مجــازات می‌کــنیم و پس از این به ســوی پروردگــارش بازگردانــده می‌شــود، آنگــاه او را مجــازاتی ناشــاخته می‌کند اما آن کس که ایمــان آورد و کار شایسته انجام دهد، او را پاداش نیکــویی است و این را از طــرف خودمــان به او آســایش را اعلام می‌داریم»، کهف/ 88-85.

[15]. غافر/7.

[16]. «ذوالقرنین وسیله الهی را پی گـرفت تا چـون به جای برآمدن آفتاب رسـید ان را دید بر قـومی می‌تابد که برای آنان در برابر آفتـاب پوششی قـرار نـداده بـودیم و چنین بود که بر ذوالقرنین احاطه علمی و خبره بــودن را عنایت کردیم»، کهف/ 91- 89.

[17]. کهف/ 98.

[18]. کهف/96.

روابط جنسی با زنان بهشتی

شرایط و نحوة زناشـویی در بهشت طبق شـرایط خـاص همان جاست. جزئیات مسـئله بـرای کسی به طـور کامل روشن نیست. هرگز نمی‌توان لذایذ و شرایط زنـدگی آن جا را با اوضاع و احوال این دنیا مقایسه و یکسـان تلقی کرد. در بهشت هر گون نعمتی را تصور کنید وجـود دارد، از جمله نعمت‌ها و لذایذ آمـیزش جنسی است اما به شـکلی دیگر و در صـورتی تکامل یـافته‌تر از آنچه در این دنیا هست. در آن دنیا بـرای مومنـان هر لـذتی اسـت، سراسر خوشی و راحـتی است و هیچ گونه درد و رنجی همـراه آن نیست بر خلاف لـذتهای این دنیا که در کنارشان درد و سختی نـیز هست. بـرای درک این مطلب توجه به چهـارمطلب ضـروری است: الف-در بهشت هر چه انسـان درخواست کند به آن می‌رسد «ولکم فیها ما تشتهی انفسکم. فصلت/ 31

ب- همه چـیز آخـرت اعم از بهشت و جهنم با دنیا فـرق دارد. به عبـارت واضح‌تر آن جا جهـان دیگـری است با قـوانین خـاص خـود به طـوری که « وان ا لـدار الاخـره لهیالحیوان» آخرت سرای زنـده است یعـنی حـتی درخت در بهشت شعور دارد و وقتی شما اراده کنید از میوه آن بخورید خود درخت میوه اش را به شما عرضه می‌کند.

ج- آخـرت سـرای جـزا است نه عمل. پس می‌تـوان گفت که هرچـیزی در بهشت ممکن است ولی با شـکلی کـاملا متفاوت از دنیا، هم از لحاظ نحوه به وجود آمدن و هم از لحاظ شرایط آن.

د-راجع به حجـاب هم از آن جا که پوشش بـدن از غـیر از نظر عقلی امــری ممــدوح است و نــوعی کمــال بــرای انســان محســوب می‌شــود و بهشت محل خوبی‌ها است می‌توان گفت که حجـاب در بهشت وجـود دارد ولی نه به نحو تکلیفی. از طــرف دیگر نحــوه و حــدود آن بــرای ما معلوم نیست قرآن در مدح حورهای بهشــتی می‌فرماید: «حور مقصورات فی الخیام؛ بهشت دارای زنان بهشــتی (حوری‌ها) است که در ســــــــراپرده‌های خــــــــود مستورند.الرحمن،/ 72

با مراجعه به آیـــاتی که در رابطه با بهشت و توصـــیف نعمتهای آن سـخن گفته ا ند به این مطلب می‌رسـیم که رابطه اراده بهشتیان با نعمتهـای آن در سه سـطح بیـان شده که در ادامه به آیات مربوطه اشاره خواهیم کرد.

دســته اول: در ســوره مبارکه واقعه در دو آیه متــوالی آمده: «و فاکهه مما یتخـیرون» (و میوه‌هـایی از هر نـوع که مایل باشــند) «و لحم طــیر مما یشــتهون» (گوشت پرنده از هر نوع که بخواهند.)

اراده و انتخاب مؤمن در مــورد خوردنی‌ها اعم از میوه‌ها و گوشتها در این سطح قوی دانسته شده به طوریکه هر میوه‌ای که بتواند تصور کند با اراده کـردن مهیا می‌شـود و هر گوشت پرنـــده‌ای را که بخواهد بـــرای او آمـــاده می‌شــود ولی این دو آیه نســبت به ســایر لذایذ مــادّی ساکت است.

دســـــته دوم: در آیه‌ای داریم که: «و فیها ما تشـــــهیه الانفس و تلذ الاعین» (در بهشت هر آنچه دلها بخواهد و چشم‌ها از آن لــذت بــرد وجــود دارد.)[1]ـ این آیه دامنه

اراده را وســیعتر کــرده و هرگونه خواست نفس اعم از خوردن و لذایذ دیگر مثل لذتی که مربــوط به چشم است در بر می‌گیرد.

البته چون تنوع در بهره گیری از لذت، لذتی عظیم است، مــؤمن می‌تواند از هر راهی و به هر طــریقی که دوست دارد و هر غـــــذایی که می‌خواهد آن را اراده کند مثلاً به غلمان خود دستور دهد. در طَبَق‌های آراسته برای او غذا بیاورند.[2]

دســـته ســـوم: آیه «لهم فیها ما یشـــاؤن عند ربهم»[3] (برای آن‌ها در آنچه که بخواهند نزد پروردگارشان هست. و آیـــات مشـــابه آن مثل «لهم ما یشـــاؤن فیها و لـــدینا مزید»[4]ـ (اهل بهشت در حالیکه در بهشـــــتند مالک و صــاحب اختیــار در هر چــیزی هســتند که مشــیت و اراده شان به آن تعلق بگیرد و نزد ما از این بیشتر هم هست.)

خلاصه این‌که هر چه را بخواهند در اختیارشـــــان قـــــرار می‌گیرد، بدون هیچ قیـدی و اسـتثنائی پس هر چـیزی که ممکن باشد اراده و مشـیت انسـان به آن تعلق بگـیرد آن را دارند. از ادامه آیه که فرمـود لـدینا مزید نـیز اسـتفاه می‌شود که وقتی قرار شد که اهل بهشت هر آنچه را که امکــان دارد مشــیت و خواست آدمی به آن تعلق گــیرد و آنچه از مقاصد و لذائذ که علم آدمی ســراغش را داشــته باشند. در اختیار داشته باشند. قهراً زیـادتر از آن؛ امـری عظیم‌تر خواهد بـود که علم و مشـیت انسـان درک آن را نــدارد، چــون کمــالاتی است ما فــوق آنچه که علم بشر بدان برسد.[5]

در این‌که بهشـــتیان در بهشت هر آرزوی خـــوب و بـــدی داشـته باشـیم بـرآورده می‌شـود؟ بهشـتیان چـون چشم حقیقت بین دارند هرگز به فکر چـیزی که بـرخلاف حق و منطق است، نمی‌افتند و آرزوهـای غـیر منطقی از آن‌ها صادر نمی‌شود. و به تعبیر دیگر از محالات است و امکان ندارد بهشتیان چنین خواست‌ها و آرزوهایی داشته باشند زیــرا آن‌ها از نظر روحی چنـان هسـتند که به آنچه دارند راضـیند و هیچ گونه بـدی و گنـاهی بر وجـود آنـان حـاکم نیست[6] معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

1. سیدهاشم بحـرانی؛ البرهـان فی تفسـیر القـرآن؛ مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، لبنان، سوره واقعه، ص 415.
2. ناصر مکـــارم شـــیرازی، تفســـیر نمونـــه، تهـــران، دارالکتب الاسلامیه، ج 11، ص 213.
3. ســـید محمد حســـین طباطبـــایی، ترجمه تفســـیر المـــــیزان، نشر بنیـــــاد علمی و فکـــــری علامه طباطبایی، ج 18، ص 65.

پی نوشت‌ها:

[1]. سوره زخرف، 71.

[2]. حسینی نیشابوری، سید مصطفی، سیمای بهشت و جهنم در سوره واقعه، موسسه بوستان کتاب، ص 45.

[3]. سوره شوری،22.

[4]. سوره ق،35.

[5]. طباطبایی، سید محمد حسین، ترجمه المیزان، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ج 18، ص 563.

[6]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج 19، ص 453.

1. قرآن و روایات به طور صریح اعلام می‌دارد که تنها اسلام و تشیع که همان حقیقت اسلام ناب است از افراد پذیرفته می‌شود و این به معنای آن نیست که همه شیعیان اسمی وارد بهشت میشوند؛

اما در مورد افراد دیگر ادیان و مذاهب باید گفت: آنان به سه دسته تقسیم می‌شوند که هر یک حکمی جداگانه دارند:

یک. با اسلام و تشیع آشنا شده؛ ولی به دلیل تعصّب یا عناد و لجاجت از پذیرفتن آن سرباز می‌زنند. چنین افرادی به فرموده قرآن کریم اهل جهنم‌اند.

دو. با اسلام و تشیع آشنا نیستند؛ ولی در جهالت خود مقصراند؛ یعنی، از وجود دینی به نام اسلام یا مذهبی به نام تشیع مطلع اند؛ ولی با وجود همه امکانات و شرایط لازم برای جست وجوی حقیقت اقدامی نمی‌کنند. چنین افرادی در حد تقصیر خویش روز قیامت مجازات می‌شوند.

سه. با اسلام آشنا نیستند و در جهالت خود نیز تقصیری ندارند؛ بلکه یا اصلاً به گوش شان نخورده یا آن‌که امکان تحقیق و پژوهش برای آنان وجود نداشته است و تنها هر آنچه را به آن‌ها رسیده (مثل مسیحیت و)...قبول

کـرده و به آن عمل نموده‌اند. چـنین افـرادی اهل جهنم نیستند و خداوند آنان را مشمول عفو و رحمت خود قرار میدهد و اعمال آن‌ها را با میزان حقیقت خـواهی آنـان و آنچه فکر مینمودند حق است، میسنجد.

مـردم بر حسب وضع شـان در برابر وعـده و وعیـدهای خداوند متعال، به شش دسته تقسـیم میشـوند: مؤمنـان، کافران، مستضعفان، مرجون لامر الله.

مؤمنان افرادی‌اند که به خداوند ایمان آورده‌اند و جایگـاه شـان بهشت است. البته این گـروه دارای «درجـات» هسـتند که در آن‌ها به «مخلصـین»، «سـابقون» و «اصحاب یمین» یاد می‌شود.

کـافران کسـانی‌اند که از روی علم حق را شـناخته انـد؛ ولی به علت عنـاد و لجـاجت از آن سر بر تافته‌اند. این گروه مقصراند و جایگاه شـان به طـور حتم جهنم است. که این گـروه نـیز دارای «درکـات» هسـتند و براسـاس شدت ستیزه جویی در طبقات جهنم قرار می‌گیرند.

گـروه مستضـعف و مرجـون لامر الله نـیز کسـانی‌اند که دارای عذراند؛ یعنی، اگر نتوانسته‌اند به دین حق بپیوندند و بدان عمل بکنند، به لحاظ تقصیر یا کوتاهی کردن آنان نبوده است؛ بلکه از جهت یک سلسله عواملی بوده که از اختیار آن‌ها خارج بـوده است. همین عوامل مـوجب جهل یا غفلت یا عمل نکـردن آنـان به دسـتورات دین اسـلام شـده است. بـدیهی است که چـون این صـورت، تـرک به اختیـار آدمی مسـتند نبـوده و معلـول عوامل خـارج از اختیار او اسـت، بـرای آدمی نه نفعی خواهند داشت و نه ضـرری. مرجع کـار چـنین کسـانی خداوند خواهد بـود.

خداوند خودش به نحوی که حکمت و رحمتش ایجاب عمل خواهد کرد.

آیات 96-98 سوره «نساء» بر مطلب یاد شده، دلالت می‌کند. خداوند در آن آیات عذر افراد را به دلیل مستضعف بودن با شرایطی قبول کرده است.

در آیه 106 از سوره «توبه» هم کار این گونه افراد را به خود خداوند احاله کرده است. مراد از «مستضعف» در اینجا فقر اقتصادی نیست؛ بلکه در ضعف قرار داده شدن از جهت دسترسی به منبع هدایت است. این است که در آیات سوره «نساء» جمله (لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا» به عنوان شرط و علت عذر برای مستضعفان ذکر شده است، از این صفت می‌توان دریافت که علت معذور بودن همه جا و به طور عموم راه و چاره نداشتن است که شامل جاهل غافل غیر معاند هم می‌شود. افزون بر اینها، آیه 286 سوره «بقره» بر همین گفته دلالت دارد؛ زیرا در ذیل آیه فوق این مطلب آمده که انسان، هر چه خوبی کرده، به نفع او و هر چه بدی کرده بر ضرر او است. به طور روشن مفهوم سخن فوق این خواهد بود که اگر چیزی به اکتساب، یعنی، آنچه مسؤولیتش به عهده خود شخص است، مستند نباشد، گناه و مسؤولیت برای انسان نخواهد داشت.

به عقیده علامه طباطبایی، معنای «مستضعف» علاوه بر این‌که افراد ساکن در سرزمینی را که بر اثر نبودن دانشمند، راهی برای قرار گرفتن دین اسلام در آنجا نیست، شامل میشود؛. همچنین به فردی هم که ذهنش به یک مطلب حق منتقل نشده و فکرش به حق راه

نیافته، شامل میگـردد؛ یعـنی، شخصی که به حق رهـبری نشــده و در عین حــال از کســانی است که با حق عنــاد ندارد؛ بلکه طوری است که اگر حق بـرایش واضح گـردد، از آن پـــیروی خواهد کـــرد؛ ولی به عوامل مختلف حق بــرای او مخفی مانــده است. چــنین کسی جــزء افــراد مستضعف خواهد بود؛ چرا که آدم غافل قدرت ندارد و با چنان جهالتی هم که نمیشود راهی به حقیقت یافت.

و اما در باره محبت امام علی(ع): روایاتی وارد شــده که برای نمونه می‌توانید به کتاب وسـائل الشـیعه، شـیخ حر عاملی جلد اول مـراجعه‌ای داشـته باشـید. که ظـاهر این روایـــات این است که هر کس محب علی(ع) نباشد وارد بهشت نمی‌شــود ودر مقابل هم وارد شــده که با محبت علی هیچ گناهی به انسان ضرر نمی‌زند. چنانچه در بحـار الانــوار نقل شــده: «حب علی ابن ابی طــالب حســنه لا تضر معها سیئه» یعنی محبت علی(ع) حســنه‌ای است که با وجـــود آن هیچ گنـــاهی به آدمی ضـــرر نمی‌زند. (بحارالانوار، چاپ کیهانی، ج 9، ص 401)

لکن نکته مهم فهم این روایــات و پی بــردن به مقصــود واقعی از این روایات است و الا لازمه اخذ به ظــاهر این روایات این است که اگر شخصی مسلمان و اهل تســلیم و اعمال نیک بود و قلبی ســلیم داشت و در گوشه قــاره آفریقا هیچ خـــبری از علی(ع) به او نرســـیده و هیچ تقصیری هم در این زمینه ندارد داخل بهشت نشــود و در مقابل یک مـــدعی محبت علی(ع) که مـــرتکب معاصی می‌شود مهر بـرائت از آتش بخـورد و وارد بهشت شـود. پس باید دید مقصـــود واقعی از این روایـــات چیست که

بـــرای روشن شـــدن مفـــاد روایـــات تـــذکر چند نکته لازم است.

الف. این‌که در روایات و حتی آیـات قـرآن کـریم تاکید بر حب علی و اولادش [اهل الـبیت(ع)] شـده باید دید جهت این تأکید چیست. روشن است که مهم شخصـــــیت اینها است که در شـــخص آن‌ها تجلی یافته. یعـــنی این‌که ما مـــأمور به حب علی(ع) هســـتیم چـــون علی نمونه کامل انســـان کامل و عـــدل محض و آینه تمـــام نمـــای تمـــام خوبیهاست. نه از آن جهت که نـــــــــامش علی و فرزند ابوطالب است.

ب. محبت واقعی نشـانه‌هایی دارد که از مهمـترین آن‌ها تسلیم و تبعیت مطلق محب از محبوب است. قرآن کریم می‌فرماید: «قل ان کنتم تحبـــون الله فـــاتبعونی» «ای پیامبر به اینها بگو اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید». (آل عمران، آیه 31)

پس اگر شـخص ادعـاء محبت داشـته باشد ولی در عمل پـــــیرو محبـــــوب نباشد در حقیقت محب نیست و دروغ می‌گوید. بفرموده امام صادق(ع):

تعصی الاله و انت تظهر حبه{}هـذا لعمـری فی النعـال یوسع

لو کان حبک صادقا لاطعنه{}ان المحب لمن یحب مطیع

خـدا را معصـیت می‌کـنی در حـالی که مـدعی محبت او هســـتی به جـــانم قسم که این کـــار در میـــان کـــار ما شـــگفت‌آور است. اگر محبت تو راســـتین می‌بـــود او را اطـــاعت می‌کـــردی زیـــرا که هر دوســـتی مطیع دوست

خـــویش است. (اصـــول کـــافی، جلد 2، ص 60، چـــاپ اسلامیه)

ج. کسانی که حب علی(ع) را ندارند سه گونه هستند. که حکم هر کدام متفاوت است.

1. جاحـــدین، یعـــنی کســـانی که با این‌که شخصـــیت علی(ع) را شـــناخته‌اند و مضـــمون آیـــات و روایـــات متـــواتر را دربـــاره علی دیده‌اند و با کلمـــات بلند علی(ع) آشنایی دارند ولی از روی تعصب و عناد و لجاج و یا به تقلید متقدمین خود محب علی نیستند و مقام او را انکار می‌کنند. بفرموده قـرآن کـریم: «فلما جائهم ما عرفوا کفـروا به»؛ بعد از شـناخت به کفر و انکار برخاستند. (بقره، آیه 89)

2. مقصرین؛ کسانی که در شـناخت علی(ع) کوتـاهی کرده‌اند و با این‌که امکان و توانایی بـرای شـناخت مـــذهب تشـــیع و نمونه کامل انســـانیت (علی(ع)) داشته‌اند کوتاهی کرده‌اند و به تبع چـون شخصـیت علی(ع) را نشـــناخته‌اند محبـــتی هم از او ندارند چون محبت فرع شناخت است.

3. قاصرین؛ کسانی که امکان و توانایی شناخت برای آن‌ها نبـــوده و اساسا این ســـؤال به ذهن آن‌ها خطور نکرده. لکن اگر سؤال پیش می‌آمد و تحقیق می‌کردند و شخصـــــیت واقعی علی(ع) را درک می‌کردند از محبان او می‌شدند.

د. نکته آخر این‌که چه کسی وارد بهشت می‌شـــــود یا نمی‌شود، تحت اراده و قـدرت خداوند است و ما فقط با استفاده از آیات و روایات بیـان قواعد کلی و مقتضـیات

در این زمینه را می‌نمایم و الا ممکن است خداوند متعال به فضل و کـرمش همه را داخل بهشت نماید و هیچ حکم قطعی در این زمینه نمی‌تـوان صـادر کـرد چنانچه نقل شده وقتی پیـامبر اکـرم(ص) عثمـان ابن مظعـون را که یکی از بهـترین یـارانش بـود دفن می‌کـرد خـود را روی جنازه او انداختند و بوسـیدند زنی از انصـار بنـام ام علاء گفت هنیئا لک الجنه، بهشت بر تو گـوارا بـاد. حضـرت با نگـاهی غضب آلـود فرمودند از کجا می‌دانی؟ مگر بتو وحی شده است مگر تو از حسـاب خلق خـدا آگـاهی و... (مجموعه آثار، استاد مطهـری، جلد 1، ص 273، نقل از اسد القابه، عثمان بن مظعون)

بعد از این نکـات معلـوم می‌شـود که به صـورت مطلق می‌تـوان گفت هر کسی محب علی(ع) نیست وارد بهشت نمی‌شـود و نه هر کس محب علی است وارد بهشت می‌شـود. بلکه باید ملاحظه کـرد که شخصی که محبت علی(ع) را نـدارد از کـدامیک از اقسـام سه گانه است. اگر از قسم اول است که با این‌که به مقـام و شخصیت علی(ع) پی برده به انکـار پرداخته طبق قاعـده این شـخص وارد بهشت نمی‌شـود و چـون از حقیقت خصومت با حق و عدالت و اوصاف کمال دارد و بفرموده قـرآن «فلما جـائهم ما عرفـوا کفـروا به فلعنه الله علی الکافرین»(بقره، آیه 89)

اما گـروه دوم که مقصـرین باشـند اینها بخـاطر این که کوتاهی و تقصیرشان مورد مؤاخـذه قـرار می‌گیرند و از این جهت مورد عـذاب واقع می‌شـوند و بعد از دیـدن این عذاب ممکن است وارد بهشت شوند.

اما گروه سوم یعنی قاصرین، بهشت و جهنم رفتن اینها تابع بقیه اعمال آن‌ها است.

اما کسانی هم که دارای محبت علی(ع) هستند نمی‌توان گفت بصـــورت مطلق وارد بهشت می‌شـــوند و معنـــای روایت نقل شـــده از بحـــار هم این نیست که هر کسی گفت من محب علی(ع) هستم وارد بهشت شود. بلکه در صـــورتی است که صـــادق در محبت باشد که گفـــتیم از نشانه‌های صدق در محبت تبعیت مطلق از محبـوب است. چنانچه استاد مطهـری از آیت الله وحید بهبهـانی معنـای این حـــــــدیث را اینگونه نقل می‌فرمایند: که اگر محبت علی(ع) که نمونه کامل انسـانیت و طـاعت و عبـودیت و اخلاق است از روی صـــدق باشد مـــانع ارتکـــاب گنـــاه می‌گردد و محبت پیشوایی مانند علی که مجسمه عمل و تقـــوا و پرهیزگـــاری است آدمی را شـــیفته رفتـــار علی می‌کند فکر گناه را از سر او بدر می‌کند البته به شـرطی که محبتش صادقانه باشد. فرمانبرداری از محبـوب لازمه محبت صادق است. (مجموعه آثار، ج 1، ص 331)

و لازمه فرمـــانبرداری مطلق از معصـــوم یعـــنی داخل بهشت شـــدن. انشـــاء الله خداوند به همه ما معـــرفت و محبت صادقانه اهل بیت(ع) عنایت فرماید.

در این زمینه آثـــار فـــراوانی است لکن از همه مناســـبتر بـــرای شـــما دانشـــجوی گـــرامی، مجموعه آثـــار اســـتاد مطهری، جلد 1، و یا کتاب عدل الهی می‌باشد.

برای اطلاع بیشتر ر.ک:

ترجمه تفسیر المیزان، ج 5، ص 80

اصول کافی، ج 3، باب کفر و ایمان.

مطهری، مرتضی، عدل الهی، ص 352

1. انسان پس از مرگش به برزخ می‌رود و در برزخ همدم ما، عمل ما است. و ما دو برزخ نداریم.

در ابتدا به خلاصه‌ای از اوضاع محشور شدن انسانها و وضعیت آن‌ها در بهشت و جهنم، از دیدگاه قرآن به عنوان مقدمه اشاره می‌شود. وضعیت محشور شدن انسان‌ها همراه با رهبری که در دنیا پذیرفته اند[1]ـ به صورت سراسیمه[2] و مانند ملخ‌ها در هم و مختلط[3] و حالت مست و هوش و عقل از دست داده[4]ـ در حالی که همراه با مأموران الهی[5]ـ و پرده‌ها کنار رفته است محشور می‌شوند[6]ـ و مجرمین در صف جداگانه قرار گرفته اند[7]ـ و کسی حق حرف زدن ندارد[8]، اما جهنمی‌ها روسیاه، سرافکنده به غل و زنجیر کشیده شده و غبار آلود و اشک ریزان می‌باشند[9]ـ ولی بهشتی‌ها با صورت خندان، و درخشان و سفید[10]ـ و شاداب و زیبا در عرصه قیامت حاضر می‌شوند[11]ـ بعد از این مقدمه جواب را بیان می‌کنیم: الف) وضع سنی مردم در روز محشر:

از قرآن و روایات می‌توان استفاده کرد که انسان‌ها در همان سنی که از دنیا رفته‌اند، محشور می‌شوند[12] هرچندآیا ت قر آن به طور کلی به مطلب اشاره دارند ولی به ضمیمه روایات می‌تو ا نند دلیلی بر موضوع باشند از باب نمونه به سه آیه اشاره می‌شود.

1- بار دیگر در صور دمیده می‌شود ناگهان آن‌ها از قبرها شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می‌روند[13]ـ از

این آیه استفاده می‌شود که با آخرین سنی که از دنیا رفته‌اند، محشور می‌شوند.

2- «و این‌که رستاخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده می‌کند[14]». این آیه هم ظاهرش این است که با همان بدن و همان سنی که از دنیا رفته‌اند محشور می‌شوند.

3- آیه‌ای دیگری هم داریم که بر این مطلب دلالت دارد «روز قیامت روزی است که کودکان را پیر می‌کند[15]». معلوم می‌شود کودک هم بین آن‌ها وجود دارد که طولانی بودن روز قیامت که پنجاه هزار سال است باعث پیری آن‌ها می‌شود[16]. ب) روایات

در روایتی چنین می‌خوانیم «کما تموتون تحشرون» آنچنان که می‌میرید (و در سنی که از دنیا می‌روید) محشور می‌شوید[17].

در حدیثی از پیامبر اکرم(ص) آمده است:

روز قیامت موقع حساب، خداوند به جبریل دستور می‌دهد که بچه‌های مؤمنین را به بهشت وارد کند (فرشته وحی آن‌ها را به سوی بهشت راهنمایی می‌کند ولی آنان) دم در بهشت می‌ایستند و داخل نمی‌شوند، از پدران و مادران خود سؤال می‌کنند، فرشتگان پاسخ می‌دهند که آن‌ها مشغول حساب و اعمال خود می‌باشند و مانند شما نیستند، آنگاه اطفال مؤمنان فریاد می‌کشند و گریه می‌کنند، خداوند از جبرئیل سؤال می‌کند، و جبرئیل عرض می‌کند: خداوندا تو آگاهی، این صدای بچه‌های مؤمنان است که بدون پدران و مادرشان وارد بهشت نمی‌شوند، در نتیجه خداوند به جبرئیل

فرمـان می‌دهد که از میـان مـردم دست والـدین آن‌ها را بگیرد و با آن‌ها داخل بهشت کند.[18]

این حدیث به روشنی وصراحت تمام گو یای این است که کـودک به همـان سـنی که از دنیا رفتـه، یعـنی در سن کودکی محشور می‌شود.

در حـدیث دیگر زراره می‌گوید: امـام بـاقر (ع) فرمـود: خداوند در مـورد اطفـال و کودکـان مشـیّت و اراده‌ی (خاص) دارد، خداوند کودکان و کسانی را که در فـترت و نبـود پیـامبر مرده‌اند و سـالخوردگان و پـیرمردانی که در حال زوال عقل پیـامبر را درک کرده‌اند و ناشـنوا و لالی غـیر عاقل و دیوانه و ابلهی که عقل ندارنـد، همه را در روز قیـامت جمع می‌کند و هر یکی از آن‌ها بر خـدا احتجـاج می‌کنـد، خداوند فرشـته‌ای را بسـوی آنـان می‌فرسـتد که آتشی را روشن کنـد، سـپس فرشـته‌ی دیگـری به آنـان می‌گوید وارد آتش شـوید، هر کس وارد آتش شود برای او سرد و سلام گردیده و او را به بهشت می‌بـرد و هرکسی تخلف و سـرپیچی نماید داخل جهنّم می‌شود [19].ـ از این روایت به خوبی استفاده می‌شـود که هر کسی به وضع و حـال دنیـایی خـود محشـور می‌شود.

به علاوه این که عقل و خـرد اقتضا می‌کند که انسـان در سنی که از دنیا رفته است محشور شـود. زیـرا بـدنی که عصـاره و فشـرده همه بـدنهای دوران عمر است در حقیقت همیشه با روح بـوده و از هر جهت تناسب و سـنخیت با آن دارد و روح تنها با آن می‌تواند (مـأنوس) باشد و این مأنوسیت با آخرین لحظـات عمر بـدن بیشـتر

خواهد بود، لـذا جا دارد که انسـان در همـان سـنی که از دنیا رفته است محشور شود.[20]

البته در روایـــات وارد است که اهل بهشت همه در سن جـوانی هسـتند. از آیـات قـرآن اسـتفاده می‌شـود که در بهشت درد سر و خستگی و پیری وجـود نـدارد[21]ـ و از آیـــاتی که در مقدمه ذکر شد می‌تـــوان حـــدس زد که بهشتی‌ها در بهترین سـنی که قابل تصـور است زنـدگی می‌کنند، اما در روایات در بعضی از آن‌ها به صـورت کلی بیان شده که انسانها در بهشت (اعم از زن و مرد) جوان هسـتند چنانکه امـام جـواد (ع) فرمـود: «لان اهل الجنه یکونـون شـباناً[22]»[23]ـ اهل بهشت همه (مـرد و زن) جوان محشور می‌شوند (و در بین آن‌ها پیر مرد و پیر زن وجود ندارد).

در روایات دیگـری مسـاله مشـخص‌تر بیـان شـده، پیـامبر اسلام فرمود: که مـردان بهشـتی در سن 33 سـالگی و حوریه و زنان بهشتی در سن 16 سالگی می‌باشند[24]. این روایت ظاهرش عمـومیت دارد، شـامل همه سـاکنین در بهشت می‌شود.

ولی پـیرامون سن اهل جهنم در آیـات قـرآن تصـریحی نشـده است و در متـون روایی هم مطلب خاصی در این باره یافت نشد.

در نتیجه جواب سـؤال این شد که مـردم در روز محشر و قیـــامت با همـــان ســـنی که از دنیا رفته‌اند محشـــور می‌شوند، و اما به استناد آیات و روایات بهشتی‌ها جوان (مـردان در سن 33 سـالگی و زنـان و حوریه‌ها در سن 16) هستند. معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

1. معاد، محسن قرائتی، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، تمام کتاب.
2. زنـدگی جاویـد، اسـتاد مطهـری، انتشـارات صـدرا، تمام کتاب.
3. معــاد از نظر روح و جســم، محمد تقی فلســفی، هیأت نشر معارف اسلامی، بخش دوم.
4. معــاد، آیة الله دســتغیب، انتشــارات جزائــری، ص 141.
5. سرای دیگر، آیة الله دستغیب، انتشارات جزائری.
6. معــاد و جهــان پس از مــرگ، اســتاد ناصر مکــارم شیرازی، مطبوعات هدف، ص338 به بعد.

پی نوشت‌ها:

[1]. اسراء/71.

[2]. معراج/44.

[3]. قمر/8.

[4]. حج/3.

[5]. ق/20.

[6]. طارق/9.

[7]. حج/1.

[8]. مرسلات/35.

[9]. قرائتی، محسن، معاد، ص396.

[10]. عبس/38.

[11]. قیامت/22.

[12]. این‌که گفته شد مـردم در آخـرین سـنی که از دنیا رفته‌اند محشور می‌شود در صـورتی است که به صـورت انسان محشور شوند چون عـدای در روز قیـامت صـورت انسـانی ندارنـد، چنانکه در ذیل آیه 18 سـوره نبـاء که می‌فرماید: «مـردم بطـور فـوج فـوج وارد محشر می‌شوند»، حدیثی نقل شـده است که شخصی از پیـامبر (ص) در مورد این آیه سؤال کرد، رسـول خـدا گریست و فرمود: سؤال مهمی کردی سپس چنین ادامه داد، مـردم در قیامت ده گونه محشور می‌شوند.

1- شایعه سازان، به صورت میمون.

2- حرام خوران به صورت خوک.

3- ربا خواران واژگون.

4- قاضی ناحق کور.

5- خود خواهان مغرور به صورت کر و لال.

6- عالم بی‌عمل، در حال جویدن زبان خود.

7- همسایه آزار دست و پا بریده.

8- خبر چین آویخته به شاخه‌های آتش.

9- عیاشان، بدبوتر از مردار.

10- مستکبران در پوششی از آتش محشور می‌شوند.

(تفسیر صافی، ج5، ص275، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات و مجمع البیان ذیل آیه 18 نباء).

[13]. یس/51.

[14]. حج/7.

[15]. مُزّمل/17.

[16]. معارج/4.

[17]. ر.ک: مطهری، مرتضی، راههای اثبات وجود خـدا، انجمن اسلامی دانشجویان، چاپ اول، 1363، ص216.

[18].مجلیسی، محمد باقر، بحار الأنوار، چاپ بــیروت، ج 79، ص 123، ح 15.

7 کلیـنی، محمـد، الکـافی، 3/249 دارالکتب الاسـلامیه، طهران، 1367ش.

[20]. مکارم شیرازی، ناصر، معاد و جهان پس از مـرگ، مطبوعات هدف، ص338.

[21]. فاطر/34.

[22]. الشــباب جمع شــاب و کــذلک الشــبان و الشــباب الحداثه الصحاح، ج1، ص151.

[23]. احتجاج علی طبرسی، ناشر انتشارات اسوه، ج2، ص478.

[24]. دستغیب، معاد، ص141.

عشق الهی و عوامل آن

عاشق خدا شدن دارای سه مرحله است. 1ـ معرفت خدا. 2ـ اطاعت و انجام واجبات بندگی و ترک گناه. 3ـ عبادت و انجـام مسـتحبات و نوافل و تـرک مکروهـات. توضـیح بیشتر:

کسی که می‌خواهد عاشق خـــدا شـــود اول باید عاشق خـــودش شـــود و خـــودش را خـــوب بشناسد و بداند که سعادت و کمـالش در قـرب به خـدا اسـت، وقـتی عاشق خودش شد و سعی کـرد خـودش را به خـدانزدیک کند هر قدر که نزدیکتر می‌شود بیشتر عاشق خدا می‌شود و این عشق به خود به عشق به خدا می‌انجامد. من عرف نفسه فقد عـــرف ربه. کسی که خـــودش را بشناسد ربش را خواهد شناخت همین طور کسی که عاشق خودش شـود، عاشق پروردگـارش خواهد شد. شـما باید سـعی کنید با خودسازی به خـدا نزدیک شـوید. ابتـدا این کـار با اختیـار انسـان انجـام می‌شـود و دشـوار هم هست وباید تحمل کرد و بعد که قربی حاصل شد انسان کم کم عاشق خـدا می‌شـود. عشق چـیزی نیست که انسـان خـودش بدست بیاورد، عشق را خدای متعال خودش در قلب انسان قرار می‌دهد. عشق چیست؟ چه آثاری در زندگی انسـان دارد؟ آیا واژه عشق در قـرآن به کـار رفته اسـت؟ شـعرای فارسی زبـان، عشق را اکسـیر نامیده‌اند. کیمیـاگران معتقد بودند که در عالم، ماده‌ای وجود دارد به نام اکسیر یا کیمیا که می‌تواند مـاده‌ای را به مـاده دیگر تبـدیل کند. عشق مطلقاً اکسیر است و خاصیت کیمیا دارد.

عشق است که دل را دل می‌کند. اگر عشق نباشـــد، دل نیست، آب و گل است. از جمله آثار عشق، نیرو و قدرت است. محبت، نیرو آفـرین است. ترسو را شـجاع می‌کند. عشق و محبت، سـنگین و تنبل را چـالاک و زرنگ می‌کند و حتی از کودکان، تـیزهوش‌تر می‌سـازد. عشق است که از بخیـل، بخشـنده و از کم طـاقت و ناشـکیبا، شـکیبا می‌ســـــازد. عشـــــق، نفس را تکمیل [می کند] و استعدادهای حیرت انگیز باطنی را ظاهر می‌سازد.

اثرعشق از لحاظ روحی، در جهت عمران و آبـادی روحی است و از لحـاظ بـدن، در جهت گـداختن و خـرابی اثر عشق در بـدن، درست عکس روح اسـت؛ عشق در بـدن، بـاعث ویـرانی و مـوجب زردی چهـره، لاغـری انـدام و اختلال‌هاضمه و اعصـاب است. شـاید تمـام آثـاری که در بدن وجود دارد، آثـار تخریـبی باشـد، ولی نسـبت به روح چـنین نیسـت؛ تا موضـوع عشق چه موضـوعی و تا نحـوه استفاده شخصی چگونه باشد؟

علاقه به شخص یا شیء، وقـتی که به اوج شـدت برسـد، به طوری که وجـود انسـان را مسـخر کند و حـاکم مطلق وجود او گردد، عشق نامیده می‌شود. عشق، اوج علاقه و احساسات است. احساسات انسان، انواع و مـراتب دارد. [جاذبه و دافعه علی (علیه السلام): صص 43 - 44.]

تو مپندار که مجنون سر خود مجنون شد

از سمک تا به سماکش کشش لیلی بود

عشق، قوای خفته را بیدار و نیروهای بسته و مهار شده را آزاد می‌کند نظیر شکافتن اتم‌ها و آزاد شدن نیروهای اتمی، [عشـق،] الهـام بخش است و قهرمـان سـاز. چه

بسیار شاعران و فیلسوفان و هنرمنـدان که مخلـوق یک عشق و محبت نیرومندند. عشـــــــــق، نفس را تکمیل و استعداد حیرت انگـیز بـاطنی را ظـاهر می‌سـازد. از نظر قـــوای ادراکی، الهـــام بخش [است] و از نظر قـــوای احساسی، اراده و همت را تقویت می‌کند و آن گاه که در جهت علوی متصاعد شود، کرامت و خارق عادت به وجود می‌آورد، عشق و روح را از مذیج‌ها و خلط‌ها پاک می‌کند و به عبارت دیگر، تصفیه گر است. صفات رذیله ناشی از خودخـواهی از قبیل بخـل، امسـاک، جبن، تنبلی، تکـبر و عجب را از میان می‌برد. حقـدها و کینه‌ها را زایل می‌کند و از بین بر می‌دارد گو این که محـــرومیت و ناکـــامی در عشق ممکن است به نوبه خود عقده و کینه تولید کند.

از محبت،تلخ‌ها شـــیرین شـــود/ از محبت، مس‌ها زرین شود

اثر عشق از نظر روحی و فردی غالباً تکمیلی است زیـرا قوت و رقت و صفا و توحد و همت تولید می‌کند. ضـــعف و زبـونی و کـدورت و تفـرق و کـودنی را ازبین می‌بـرد. خلط‌ها که به تعبـیر قـرآن دسّ نامیـده می‌شـود، از بین برده و غش‌ها را زایل و عیـار را خـالص می‌کند.[- جاذبه و دافعه علی (علیه السلام): صص 46 - 51]

عشق معنـــوی و انســـانی؛ عشق ورزیـــدن به فضـــایل و خوبی‌ها و شـیفتگی سـجایای انسـانی و جمـال حقیقت است. پیروان عرفـان و عشق حقیقی، از آنجا که جهـان هستی، از جمله انسان را مظهر، آیـات و نشـان حضـرت حق می‌داننـــد؛ عشق به مظـــاهر و آفریـــده‌های او را در طـول عشق به ذات پروردگـار - که عشق حقیقی است - می‌دانند.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست (سعدی)

عشق مقـدس همچـون نردبـان، پل و مسـیر ورودی به عالم عشق حقیقی است. عشق به امـام، ریشه در عشق حقیقی دارد؛ زیرا عشق ما بر معشوق راسـتین، متمرکز است و به هر آنچه که از او است و بـوی او را می‌دهد و آیت او است، عشق می‌ورزیم.

کاری که ما باید انجـام دهیم خودسـازی و تقـرب به خـدا است. انجـــــــام وظیفه و تکلیف است. اگر تکلیف به درستی انجام شود عشق را خدای متعال در قلب انسـان قرار می‌دهد. قرب به خدا دو جهت دارد،

اول. قرب معرفتی است که باید خدا را خـوب بشناسد و احکام خدا را یاد بگیرد.

دوم. قرب عملی است، یعنی باید با عمل وعبادت به خدا نزدیک شود. در این صـورت اگر موفق شـود گنـاه نکند و به وظـایف خـود عمل کند و به خـدا نزدیک شـود، عاشق خدا می‌شود و عبادت او از این پس عاشقانه خواهد بـود نه صـرفا از روی تکلیـف،عبـادت عاشـقانه به عرفـان و معرفت شهودی خدا منتهی خواهد شد.

رازهای ایلومیناتی،حقیقت انکی و انلیل

همه‌ی اینها ممکن است با حکومت سایه و روشنفکران (Illuminati and a shadow government)ـ بـرای بسیاری غیرواقعی باشند. اما لحظه‌ای با من بمانید و ان شـانس را به من بدهید. اکـثر ما مـوافقیم که چـیزی در این سـیاره اشـتباه است. جنگ‌هـای داخلی، بیماریهـا، قحطی، پاکسازی قومی و ....ایا منبع انها یکسان است؟ چـیزی که من از شـما می‌خـواهم این است که خودتـان فکر کنید.همه چـیز را دور بیندازید «به شـما گفته شـده است» چیزهایی را در مدرسه یـاد گرفته اید». چیزهـایی که در تلویزیون دیده‌اید و... ما دائما در معـرض تبلیغـات، اخبـار بـد، عقایـد، و دروغ‌ها هسـتیم و هـزاران تن رازها ناگفته وجـود دارد. زنـدگی گیج کننـده اسـت؟ مجبـوریم معاش کنیم و نگـران اخـراج از کـار هسـتیم. پس چیست که باعث ترس و عدم اطمینان در زندگی مـان می‌شـود؟ آیا زندگی واقعا تهدید امـیز اسـت؟ یا کسی این شـرایط را ایجاد می‌کند؟ روشن فکران گروهی سـری هسـتند که هزاران سال وجود داشـتند.کلـوپ پسـرانه یا گـروهی از والدین بزرگسال در تلاش برای لـذت از زنـدگی نیسـتند؛ چـیزی بزرگـتراز ان است. یک سـازمان دارای سـاختار خـوب و متشـکل از افـراد بسـیار ثروتمند بـالا رتبه است.بسیاری از انها در لیست ثروتمندترین افراد جهـان ظـاهر نمی‌شـوند. چـون راز است. این وبسـایت دارای هـدف خاصی است. اول از همه تلاش می‌کنم تا توجه شـما را در صـحنه‌ی جـاری نگهـدارم. بعد از انجـام این، سعی می‌کنم تا توضیح دهم واقعا چه اتفاقی می‌افتد نه

مثل اخبـــــار و اطلاعـــــات غلطی که از تلویزیـــــون و روزنامه‌ها دریافت میکنید.

روشن فکران و اشرافیت سیاه

کلمه‌ی روشن فکر به معنی ؟

1- روشن فکری با توجه به یک موضوع

2- روشن فکـری هر گـروه دیگـری مـدعی روشـنفکری مذهبی خـاص. Illuminati در لاتین با جمع illiminatus با شکل سوم illuminare، به illuminate مراجعه کنید. تعایف از دیکشنری American Heritage است.

L to R- Warren Buffet, Arnold Schwarzeneggerr, Lord Jacob، Rothschid at Waddesdom Maner

بازیکنـــــان اصـــــلی در زمینه‌ی بین المللی متعلق به 13 خـانواده ثروتمند جهـان هسـتند و عمـده‌ی انها مـردانی هستند که از پشت صحنه بر جهان حکـومت می‌کنند. انها تصمیم گیرندگانی هستند که قوانیـنی را بـرای رئوسـای جمهــور و دول تنظیم می‌کنند و انها اغلب از چشم تــیز عموم حفظ می‌شوند چــون نمی‌توانند تیزبیــنی را تحمل کنند.اصالت انها به هزاران سـال بر می‌گـردد و در حفظ اصالت خود از نسـلی به نسل دیگر بسـیار دقیق هسـتند. قدرت انها در مخفی بودن و اقتصاد انهاست. پول قدرت می‌اورد. روشــنفکران مالک تمــام بانکهــای بین المللی، نفت و قدرتمنـدترین مشـاغل صـنعت و تجـارت هسـتند. انها در سیاست نفــوذ می‌کنند و صــاحب دول هســتند یا حـداقل انها را کنـترل می‌کنند.مثـال این گفته انتخابـات

ریاست جمهوری امریکاست. پوشـیده نیست نـامزدی که بیشترین حمایت پولی را داشـته باشد برنـده‌ی انتخابـات است، چون این قدرت را بـرای از میـان برداشـتن کاندید رقیب دارد به وجـــود می‌اورد.و چه کسی از کاندیـــدای درست حمایت می‌کند؟ روشنفکران.آنها از هر دو طـرف حمـایت نمی‌کنند. انها تصـمیم می‌گیرند چه کسی رئیس جمهـور بعـدی خواهد شد و بـرای برنـده شـدن آن تلاش می‌کنند حتی اگر مجبـور به تقلب باشـند.اغلب مبـارزات ریاست جمهــوری با پــول موادمخــدر ســرمایه گــذاری می‌شـوند، یعـنی روشـنفکران هم در کـار تجـارت مـواد مخــدر هســتند. انتخابــات واقعا ضــروری نیســتند اما به امکــان رای می‌دهند بنــابراین می‌تــوانیم در یک بــازی شرکت کـنیم، آن‌ها به پـیروی از قـانون تظـاهر می‌کنند. اما آیا رئیس جمهور بازی را ترتیب می‌دهد؟ نه. قدرت با سیاســتمداران نیســت، بلکه در دست روشــنفکران است که اغلب اعضــای عــالی رتبه‌ی آن بانکــداران هســتند. کاندیدهای پیشــتاز بــرای ریاست جمهــوری به دقت از افراد اصیل 13 خانواده‌ی روشنفکر انتخـاب می‌شـوند و اگر ما تمام رئیس جمهورهای ایالات متحده را از اغــاز تا کنون بررسی کنیم می‌بینیم که اغلب انها از همـان نسل ســلطنتی هســتند و همه خویشــاوند بودند که شــجره‌ی خانوادگی مرتبطی دارند. اشـرافیت معـادل روشـنفکری است. پس اهداف روشـنفکران چیسـت؟ بـرای ایجـاد یک حکــومت جهــانی و یک یســتور جدید جهــانی با افــراد بالامرتبه برای هدایت جهان به سمت بردگی و فاشیسم. این هـدف قـدیمی انهاست بـرای درک کامل ان یکی باید بفهمد که این هدف از نـوعی نیست که گمـان می‌رود در طول عمر به دست می‌اید.

هدفی بوده است که باید به کندی در طول مدت زمان طولانی تکمیل شود. تمام انجمن‌های توسط روشنفکران کنترل می‌شوند و به انها تعلق دارد.شناخته شده‌ترین انها فراماسونها می‌باشند. افرادی که انجمن‌ها و روشنفکران را کنترل می‌کنند شیطان پرستان هستند. انها به جادوی سیاه عمل می‌کنند. خدای آن‌ها لوسیفر است. مهم نیست من و شما به این باور داشته باشیم یا نه انها کار خود را با جدیت انجام می‌دهند. سیاره‌ای که اصلا گمان نمی‌رود به هیچ شکلی دارای جادو باشد مگر در فیلم‌ها و کتابها، و اگر کسی به شما بگوید حتما مورد تمسخر قرار می‌گیرد. بعد از این‌که افراد فیلم ارباب حلقه‌ها را تماشا کردند، جادوی بیشتری را در زندگی شان وجود داشت... کنترل ذهن و هوش از نهان توسعه می‌یابد. با غلبه بر صنعت فیلم و با کنترل هنرهای زیبای انها می‌دانند چگونه نوجوانان را وادار کنند به ساز انها برقصند و واقعیت از نوع انها را بپذیرند. موزیکی که نوجوانان مجبور هستند به انها گوش فرا دهند اغلب کاملا بدون کیفیت هستند و انها را به سوی مواد مخدر، خشونت، بی‌عاطفگی و ماشینی بودن سوق می‌دهد.همچنین برای کنترل ذهن هم استفاده می‌شود. کمپانی‌ها موسیقی با کیفیت را رد می‌کنند چون Black Sabbath و Rolling stones در اغاز دهه‌ی 70 و قبل از انها شیطان پرستی از طریق صنعت موسیقی ارتقا یافته است.بسیاری از گروهها همان راه را در پیش گرفتند و همیشه فروش بالایی داشتند. همان چیز درهالیوود هم رخ می‌دهد. فیلمهای ای. تی و روز رستاخیز و فاجعه در راستای شیطان پرستی رایج شده‌اند. در بالا گفتم افرادی که

روشنفکران را کنـترل می‌کنند اعضـای ثروتمنـدترین 13 خــانواده‌ی دنیا هســتند که ناشــناس و مخفی هســتند و رهــبری از فــردی به فــردی دیگر در طی نســلها منتقل شده است. با وجود این، هیچ رازی برای همیشه پوشیده نمی‌مانند و دیر یا زود فاش می‌شــود و در این مــورد هم صــدق می‌کند. کسی این خانواده‌ها را دقیقا نمی‌شناسد اما اخیرا به خاطر این‌که از دستور روشنفکران سرپیچی کردند و اطلاعات قابل ملاحظه‌ای را فاش کردند شناخته شده‌اند. در اینجا نام 13 خانواده را می‌اوریم:

1- Astor

2- Bundy

3- Collins

4- DuPont

5- Freeman

6- Kennedy

7- Li

8- Onassis

9- Rockefeller

10- Rothschild

11- Russel

12- Van Duyn

13- Merovingian

ابن خانواده‌ها را می‌تـــــــوان دقیقا در کتـــــــاب Fritz Springmeier مطالعه نمود: » اصالت روشنفکران»

جوامع سری(مخفی)

رازهای ایلومیناتی،حقیقت انکی و انلیل

جوامع سری

جوامع مخفی در تــاریخ بشر به مــدت بســیار طــولانی حضـور داشـتند. این جوامع هـزاران سـال پیش با انجمن Brotherhood مار آغاز شد انجمنی سری که به شیطان (مادربزرگ) در بهشت برمی گردد. روشنفکران شــیطان را خدای خوب و خدای عهد عتیق را بد می‌پندارند.

بـاور آن‌ها آن است که شـیطان دانش را به بشر داده در حالیکه خدا سعی می‌کـرد تا آن را سـرکوب نماید. از این دیـدگاه ،شـیطان پرسـتی گسـترش یـافت و در جوامع و انجمن‌های سری تا به امروز اعمال می‌شـود، و من قصد دارم 2تئـــوری رایج را بیـــان کنم: Anunnaki به ما می‌گویند آن‌ها یی که از آسمان می‌آیند.

با توجه به محققانی چون Zachariah Sitchin، dcusel وIclse William Bramley، Anunnaki خدایانی بودند که در عهد عـتیق (old Tesamet)انجیل ذکر شـدند، و آن‌ها بیگانگانی بودند که از سیاره‌ی دیگــری آمدند و بشر را به عنوان یک نژاد برده برای خدمت به آن‌ها آوردند. کتابهای مقـدس سـومریان دربـاره‌ی Anu می‌گوینـد، که پادشـاه Anunnak بـود و Ea(یاEnki)، که برابر شـیطان است. گفته می‌شـود کسی است که دانش را در بهشت به بشر داد و اولین ســـری را ایجـــاد کـــرد. گفته می‌شـــود

Anunnakiبرای بهره برداری از منابع زمین مخصوصا به اینجا آمدند چون در سیاره خـود فاقد آن هسـتند، و آن‌ها به آن به عنــوان یک مــاده مهم در اتمســفر خــود نیــاز داشتند.

بنــابراین Ea که یک دانشــمند برجســته بــود، Homo Sapiens را به عنوان هیبرید بین شکل زنـدگی ابتـدایی زمین و نژاد بیگانه ایجاد نمود.

رازهای ایلومیناتی،حقیقت انکی و انلیل

Enki(Ea) روی صندلی به طرف سمت راست می‌نشیند. اولین Homo Sapiens فقط بـرای بـرده داری مـدنظر بودند. Ea طرز رفتار مردمش با نژادی که خلق کرده بود را دوست نداشت و می‌خواست آن‌ها را با تعلیم این‌که چه کسی هســتند و از کجا می‌آیند تبعیت کند. همچــنین می‌خواست تا به آن‌ها حقیقت نهفته‌ای را که هرفــردی روحی است که در یک جسم سـکونت دارد و بعد از مـرگ جسم، روح به زندگی ادامه داده و در زمین مجددا تجسم می‌یابد.David Icke که دهه‌ها در مـورد روشن فکـران تحقیق و بررسی کـردم، می‌گوید اصـالت روشن فکـران در حــال تغیــیر شــکل از حــالت reptilian هســتند، بیگانه‌هــایی نه از فضــا، بلکه از بعد دیگــر، و آن‌ها واقعا خدایان Anunnaki هستند. باتوجه به وی، آن‌ها مسـئول جوامع سـری هسـتند. آن نهادها توانـایی تغیـیر شـکل به انسـان را دارند و صـدها شـاهد دارم که آن‌ها را در حـال تغییر شکل از حالت Reptilian دیده‌اند.

رازهای ایلومیناتی،حقیقت انکی و انلیل

دیـدگاه مسـیحیان در این مـورد آن است که Anunnaki غول پیکـرانی بودند که روی زمین راه می‌رفتند و انجیل در مــورد آن‌ها صــحبت می‌کند. آن آدمهــای غــول پیکر nephilim بودند که در برابر خـــــدا سرکشی کردند و همـراه رهـبر خـود شـیطان از آسـمان به زمین سـقوط کردند.مسـیحیان تئـوری تغیـیر شـکل را با این گفته که بیگانگان شـیطانها و nephilim هسـتند تـوجیح می‌کنند. منظورشــان انست افــرادی که در حــال تغیــیر شــکل مشــاهده شــده‌اند به علت اعمــال جــادوی ســیاه خــود شیاطین هستند و برخی مواقع شیاطین تغییر شکل داده و خـود را به شـکل خزنـده یا بیگانگـان خاکسـتری نشـان می‌دهند. شاید نتایج مختلف تفسیرات مختلف همان چیز باشند. حقیقت هر چیزی که باشد مطمئنا چیزی در حــال وقــوع است. شــاهدان بســیاری وجــود دارد و در عصر اینــترنت، افــراد به طــور گســترده به سراسر جهــان دسترسی دارند.

شــاید این دلیل عــدم اطلاع ما از انها تــاکنون باشد.در اینترنت هیچ رسانه‌ی مخفی وجود ندارد. به عبــارت دیگر ما نمی‌توانیم هر کسی را که در اینترنت قـدم بر میـدارد را جـدی بگـیریم، چـنین چیزهـایی می‌توانند بـاعث ایجـاد واکنشـهای زنجـیره‌ای روانی شـوند. بـرخی ممکن است «بــاور داشــته باشــند» آن‌ها چــیزی را تجربه کرده‌اند که واقا نکرده‌اند. این سـایت یک سـایت مـذهبی نیست بلکه اهدافی در جهت توضیح موقعیت جهان از دیدگاه عینی و معقول است. ممکن استNephilim پیش روی ما قـرار داشته باشد.رابرت مورنینگسکی Star Elder (ستاره‌ی بــزرگ) میگوید که ســفینه اش در دهه‌ی 1950 نزدیک راسـول (Raswell)ـ نیومکزیک سـقوط کـرد. وی توسط

مردم بومی منطقه نجات یافته و بهبودی خود را به کمک انـــان بازیـــافت.بعـــدا انجا به بچه‌هـــای منتخب قبیله داستانهای Nephilim و سرپرست انها Anki را یاد داد. Ea /Anki پسر An از این وقت فراغت خود بـرای خلق بشر از مـــواد ژنـــتیکی Nephilim و موجـــودات دیگر استفاده کردند. An توسط پسر دیگر خود Enlil تـرغیب شد تا Enki را از وظایفش برکنار کـرده و به وی اجـازه دهد تا جانشین برادرش شود. Enki بر این پافشاری کرد و موفق به حفظ منصب خود گردید. برای حفظ انســانها از ظلم و ســتم بــرادرش، ظــرفیت احســاس قــدرت، عاطفـــه، وجد و بصـــیرت را در آن‌ها قـــرار داد.انلیل در پایان عقب کشید و Enki به عنوان سرپرست Nephilim انتخاب شد. اما به Enki اجـازه داده شد تا به ازمایشـات خود ادامه دهد. Enki به عنـوان خـالق و انلیل به عنـوان جبار شـریر مشـخص شـدند. خـالق بـود که نـیروی دل را بـرای بشـریت اورد در حالیکه Enki بیشـتر به کنـترل و قدرت علاقمند بود. این دوگانگی معنوی خوبی و بـدی را می‌تـوان در تجـارب ما روی زمین مشـاهده کـرد. دانش شمشیری دو لبه است و مردم به آسـانی بـاور کردند که آن سر تا پا «خـــوب» است. در حالیکه برایمـــان اســـباب بازیهـــای ازار دهنـــده و اختراعـــات شـــگفت انگـــیز اورده است، پتانسیل بیشتری هم برای نابودی جهان و همدیگر ایجـــاد کـــرده است.بـــدون عقـــل، دانش می‌تواند بســـیار خطرناک باشد و به جـای این‌که امکانـات جدیـدتری را در اختیارمان قرار دهد در جهت کنـترل و سـرکوب همـدیگر اســـتفاده گـــردد. اما بزرگـــترین خطر در کسب دانش ان است که ما تمـــام رابطه‌هـــای درست خـــود را با خـــالق، افرینش و خلاقیت روح از دست می‌دهیم. بدون بصیرت،

خیــال و رویــا، خلاقیت علم در تکنولــوژی محض خلاصه می‌شــود و تکنولــوژی در کنــترل و قــدرت. کــار در لبه‌ی برنده‌ی علم مثل کار با مرکز آن نیست. اکثر مردم هرگز درک نکرده‌اند که دانش به تنهـــــــایی می‌تواند خلاقیت اندیشه‌های نو را مســدود نماید. به عنــوان یک دانشــمند، کشف کــردم که علم شــکل محــدود تفکر است. ما نیــاز داریم تا از دل خود و ذهن خود استفتده کــنیم تا بتــوانیم متعادل و هماهنگ با تمام موجودات شــبکه‌ی زنــدگی راه برویم.این مسیری است که Enki، خالق، به ما نشان داد، اما توسط انلیل ظــالم محــدود شــده است.داســتانی که Anu/Enki شیطان هستند نادرست است. شیطان همزاد شرو بدی، انلیل، است. بــرای شــیطان پرست بــودن باید از راه و طریق ذهن بدون احساس پیروی کــرد. شــیطان قسیم بزرگی است و به وســیله Enki پریشــانی و نفس حکـــومت می‌کند.خـــدا واحـــدی است که ما پســـران و دخــترانش هســتیم، خــانواده‌ای که در واقعیت و خیــال تفکیک را می‌شناسد. قــدرت و کنــترل گمــان می‌کنند که چیزی خارج کسی وجود دارد که میتواند کنترل شود. این همان وهم است.

بلند پروازی عقاب سفید

حقیقت این است که در تمــام تــاریخ جوامع ســری وجــود داشـــــته‌اند. زمـــــانی که افـــــراد بـــــالامرتبه‌ی انجمن Brotherhood با هم اختلاف پیـــدا کردند به آیین‌هـــای مختلف تفکیک شــدند. نیروهــای مختلف کنــترل توســعه یافتند، که به صــورت داخلی دور از چشم مــردم نــادان با هم می‌جنگیدند. آن‌ها مـــــذاهب، آیین‌ها و کیش‌هـــــای گوناگونی را اختراع کردند. آن‌ها خود را مسئول کلیساها

کردند تا مردم را به دام اندازند و بین سیستم‌های عقاید مختلف ناسازگاری به وجود اورند. بیشتر جنگهای سراسر تاریخ جنگهای مذهبی بودند. از برادری (Brotherhood)ـ فراماسونری Rosicrucian، Knight Templars، Ordo Templi Orientis، Knights of Malta و بیشتر پدید آمد. برخی ممکن است اعتراض کنند و بگویند که فراماسونری سازمانی خیریه و حتی یک سازمان مسیحی است. بله، این باور اکثر اعضای انجمن سری است.اکثریت افراد عضو خوب هستند و از اعمال در حال انجام در سطوح بالا بی‌اطلاع می‌باشند؛ بی‌اطلاع از شیطان پرستی و پرستش نیروهای تاریکی.آنها در خدمت خدا نیستند بلکه در خدمت شیطان یا لوسیفر هستند و این کلید چیزیست که در جهان امروز رخ میدهد.

روشن فکران Bavarian

رازهای ایلومیناتی،حقیقت انکی و انلیل

ادام ویشاپت (1746-1811)ـ یک یهودی، که یک کشیش مسیحی شد و با شروع یک انجمن سری به نام روشن فکران پایان داد. در واقع این انجمن تازه نبود بلکه به نامهای متفاوتی بوده است، اما در طی زندگانی ویشاپت این سازمان در ملا عام ظاهر شد.مشخص نیست که ایا او عقل کل پشت ان بود یا نه، اما بسیاری از محققان از جمله خودم مطمئن نیستم که ویشاپت فقط عروسکی برای نخبگان فراماسونی باشد. اخیرا فراماسونها شاخه‌ی جدیدی از فراماسون را اغاز کردند- فراماسون آیینهای اسکاتلندی با 33 درجه شروع. آن هنوز یکی از قدرتمندترین انجمن‌های سری در جهان

است که شامل رهبران مذهبی و سیاسی، تاجران و دیگر افراد سودمند می‌باشد. ویشاپت تحت حمایت Rothschild بود، که رئوسای فراماسون سراسر جهان بودند. روشنفکران درجه‌ای بالاتر از 33 درجه‌ی فراماسون داشتند.حتی اشخاصی که با درجات بالای فراماسون شروع کردند هیچ اطلاعی از درجات روشنفکران نداشتند، آن یک راز بود.

ویشاپت تصمیم گرفت تا بر جهان غلبه کند و استراتژیهای مشخصی برای ایجاد یک حکومت جهانی و یک دستور جهانی تشکیل داد. به همه‌ی اینها که در مورد چیزی نوشته شده بود: «پروتکلهای بزرگان صهیون» گفته می‌شود، که طوری نوشته شده که در صورت افشای هر رازی یهودیان مقصرند. و راز به بیرون درز کرد! جاسوس روشنفکران در حال حمل پروتکل هنگام گذر از یک مزرعه توسط صاعقه کشته شد و انها آن را یافته و برای جهان فاش کردند. این اتفاق در دهه‌ی 1770 رخ داد. ویشاپت و روشنفکران «Brothers» مجبور بودند متواری شده و زیرزمین کار کنند، به آن علت سازمان آن‌ها توقیف شد.Brotherhood تصمیم گرفت که نام روشنفکران هرگز در عموم استفاده نشود. در عوض از گروههای جلویی باید در نیل به اهداف استیلای جهان استفاده نمود.یکی از این گروهها فراماسونها بودند، که شهرت خوبی داشتند.باور بر انست که ویشاپت توسط Freemason Brothers کشته شد چون وی نمی‌توانست جلوی زبانش را نگه دارد و هنوز از نام روشنفکران استفاده می‌کرد.دلایل دیگری هم وجود داشت. هدف سری ویشاپت را زنده نگه داشت و Rothschild رئوسای جدید روشنفکران بودند.یک کمک

خوب در تلاش برای نیل به هـدف از Cecil Freemason Rhodes آمد که در قرن نوزدهم سعی کرد با امپراتوری بریتانیا یک حکومت جهانی بسازد.

این دســتور جلسه توسط Rothschild پشــتیبانی شد و Rhodes که Round Table را به وجود اورد بعد از مرگ پادشــاه ارتــور ان را Round Table نامیدند که نخبگــان Brotherhood تا به امــروز گــرد هم می‌ایند. جنگ‌هــای جهــانی اول و دوم تلاشــهایی بــرای تســلط بودند.بعد از جنگ جهانی دوم افراد انقدر از کشتار خسته بودند که از تاســیس ســازمان ملل اســتقبال کردند.سیاست رســمی سازمان ملل حفظ صــلح بــود تا بــار دیگر اتفــاقی شــبیه جنگ جهانی دوم نیفتد. اما سازمان ملل سازمان جلویی دیگری برای روشنفکران بود تا کشورهای جهان را با هم متحد کند. اینجا مثــالی از چگــونگی کــار Brotherhood می‌اوریم:» مشــکل-واکنش-راه حل». با شــروع دو جنگ جهانی مشکلی را به وجــود اوردند.این در عــوض واکنش افرادی خواستار راه حلی برای جنگ بودند را بــرانگیخت. بنابراین روشنفکران راه حلی را برای مشکلی که انها با تاســـیس ســـازمان ملل به وجد اورده بودند یا فتند. یک قدم بیشتر بــرای حکــومت واحد جهــانی. این به پــروژه‌ی اتحـــادیه‌ی اروپا منجرشد که هر فـــردی با چشم بـــاز می‌تواند ببیند که مستقیما در راســتای بزرگــترین کشــور فاشیستی شناخته شده بــرای بشر است که هر کشــوری قدرت کمــتر و کمــتری پیــدا می‌کند و اروپا زیر ســلطه‌ی یک حکــومت متمرکز قــرار می‌گــیرد. چه کسی اتحــادیه‌ی اروپا را اداره می‌کنــد؟ فراماســونها و روشـــنفکران. با ایجاد تورم شــدید بانکــداران بین المللی موفق شــدند در مردم این باور را ایجــاد کنند که تنها راه واحد پــول واحد

است- EMU. وقــتی از پــروژه حمــایت می‌شــود بانک مرکزی اروپا (روشنفکران) تمـام قـدرت اقتصـادی را در اروپا داراست و می‌تواند ما را به راسـتایی که می‌خواهد بکشــاند.بــرخی سیاســتمداران نــادان و تشــنه‌ی قــدرت هستند، در حالیکه دیگران از حقایق و کـار بـرای آن آگـاه می‌باشند. مـردم بی‌گنـاه که فـریب می‌خورنـد، آن‌ها یی هســتند که بیشــترین آســیب را می‌بینند. این خیــانت در درک نمی‌گنجد.

اتحادیه‌ی اروپا به زودی به سازمان ملل افریقـا، آسـیا و جنــوب افریقا بسط می‌یابد. اتفــاق آخر ادغــام تمــام ایالت‌هــای امریکا خواهد بــود که طبق بــاور ســری آن‌ها هزاران سال طول می‌کشد.این عصر طلایی است- عصر دجال یا ضد مسیحیت. انجمن‌های سری و روشنفکران به قــدرت ســمبلها معتقدند. جهــان پر از جــادوی آن‌ها - سمبلهای جـادوی سـیاه شـان است.با وجـود این، عـادت داریم آن‌ها را در همه جا ببینیم، جاهایی که فکرشان هم نمی‌کــنیم.روشــنفکران معتقدند که هر چه در احــاطه‌ی سمبلهای بیشتری باشیم نیروی جادویی بیشــتری خواهد بود.نشانه‌ی روشنفکران و دستور جدید جهانی » هــرمی با چشم همه بین «اســــــت، که می‌توانید در پشت یک دلاری امریکا ببینید.چشم همه بین چشم Hours است که چشم لوســــیفر می‌باشد و به دوره‌ی مصــــریان بر میگردد. اسـکناس یک دلاری در دوره‌ی روزولت طـراحی شد و گفته زیر از ســال 1951 به ما می‌گوید که رئیس جمهـور فکرهـای زیـادی بـرای طـراحی آن داشت. » در سـال 1934 وقـتی وزیر کشـاورزی بـودم خـارج دفـتر وزیرهال منتظر بودم هنگـام انتظـار خـود را با کتـابی از دپارتمــان ایــالت با نــام » تــاریخ مهرومــوم امریکا» (

History of the seal of the Unite States)ـ سرگرم کردم، در صفحه‌ی 53 چاپ طرف مخالف مهر توجهم را جلب کــرد.عبــارت لاتین Ordo Seclorum به معــنی معامله‌ی جدید عصرها مرا تحت تاثیر قــرار داد. بنــابراین کتــاب را به روزولت نشــان دادم و پیشــنهاد دادم ان را روی سـکه و طـرفین وارونه‌ی مهر بزنند. وقـتی وزولت به چاپ رنگی مهر نگاه کرد با مشــاهده‌ی چشم همه بین ،تمثال فراماسـونی، نشـانگر معمـار کبـیر کاینـات خشک شد. سپس تحت تاثیر نظری که فونداسیون دستور جدید (new order)ـ عصرها در سـال 1776 گذاشـته شد اما فقط زیر نظر معمـــــار بـــــزرگ تکمیل گردید. روزولت همچون من فراماسون درجه 32 بـود. پیشـنهاد کـرد که مهر را به جای سکه می‌توان روی اسکناس زد و موضوع را با وزیر خزانه داری در میـــان گذاشت. وقـــتی اولین نمونه از خزانه داری بیرون اومد طرف رو در طـرف چپ اسکناس بود. روزولت اصرار کرد که ترتیب وارونه شــود و عبــارت » –ی ایــالات متحــده» زیر طــرف بــالای مهر نوشته شود... روزولت در جزییات بسـیار سـختگیر بـود و بــازی با آن‌ها را دوست داشـــت، مهم نبــود نقشه‌ی یک خانه باشد یا اداره‌ی پست یا اسکناس.» نامه‌ی والاس به دال لی

سمبل‌های رایج دیگر(ستاره‌ی پنج راس)، ستاره‌ی شش راس (سـتاره‌ی دیوید)، صـلیب شکسـته‌ی المـان نـازی و هرم.

جهان هر روز دیوانه‌تر و دیوانه‌تر می‌شود،نه؟ جهانی که بسیاری از ما آنجا بود، نیست. ته هر چیزی از قلم افتاده است. توهمات آشکار شده‌اند، ما فرد پشت صـحنه‌ی این

اتفاقـات را پیـدا کـرده ایم. میلیونها نفر بیکـار شـده‌اند، مشـکلات وام و مسـائل کـارت اعتبـاری، سـلب حق فک رهن و.... چه می‌تـوان کـرد؟ به طـور شـگفت انگـیزی، گمـراه شـدیم. موسس سلسـله‌ی Rothschild، Mayer Amschel راز کنترل حکومت ملت دربیش از 200 سال پیش را گفت.وی گفت::اجازه دهید پـول را منتشر کـرده و کنـترل کنم اهمیـتی نمی‌دهم چه کسی قـوانین آن را می‌سـازد» عکس می‌گیریـد؟ آزادی شـما اول منـوط بر بانکهـای ملی و سیسـتم پـول است. آن همه در مـورد تجارت است.آزادی با حذف قرض افراد در ارتبـاط است. ایا رتبه بنـدی اعتبـاری شـما بنا به دلایلی که خـارج از کنترل به نظر می‌رسد بد است؟ روشهایی بـرای جـبران اعتبار وجود دارد، بنابراین می‌توانید حصـارهای شکسـته را هم تعمیر کنید. آیا می‌خواهید بچه‌های خود را در برابر نیروهـای خـارجی حفظ کنیـد؟ روشـهایی بـرای حفظ بچه‌هایتـان وجـود دارد. نگـاهی به این بنـداز. رفع مسئولیت: ارسال داستانها، نظرها، گزارشها و... به این سـایت به هر طـریقی الزاما دیـدگاه خـود این سـایت نیست. انـواع حقـایق دیـدگاه‌ها نظـرات و تحلیل‌ها و... دیدگاه‌های مختلفی را در بر می‌گیرد. چیزی را سانسـور نمی‌کنیم. جهان را به شکل خود انعکاس می‌دهیم.اگر به دنبـال مطلب خـاص یا هر چـیز دیگـری هسـتید برایمـان ایمیل ارسال کنید. روزنامه نگـاری حـرفه‌ی جمع اوری و ارائه‌ی چشم انداز گسـترده‌ی اخبـار در مـورد زمـان ما و ارائه‌ی ان به خواننـدگان است. ما به هـوش، قضـاوت و دانایی خوانندگان خود در تشخیص درستی اطلاعات روی این سـایت بـاور داریم. به متن کامل رفع مسـئولیت مراجعه نمایید.

راز و رمز جن ماده‌ای که بصورت زن در آمده و با مردها هم بستر می‌شود.

کـــابوس جـــنی است که در مـــردان در هنگـــام خـــواب مخصوصا در زنـــان به منظـــور داشـــتن رابطه جنسی با آن‌ها ظاهر میشود.برطبق تعدادی از افسانه‌ها دیو مـــاده به شکل زن در آمده و با مردان هم بستر می‌شود او این کار را به منظـور بچه دار شـدن از مـردان انجـام می‌دهد یک نمونه از آن نـیز در افسـانه مـرلین وجـود داشت که آلت مرد بصورت غـیر عـادی در آمد این همخـوابی بـاعث وخامت سلامتی و مرگ مردان می‌شود.

Incubus

افسانه‌های قرون وسـطی می‌گویند که این شـیاطین دو جنس انسان‌ها را طعمه قرار داده و قربانی شدن مردها بعد از زمان خواب مشـخص می‌شـود و در این حـالت یک احساس ناخوشایند سـنگینی بـروی قفسه سـینه مـردان مشـاهده می‌شـود. تعـدادی از توضـیحات سـکولار بـرای منشا این افسانه دلیلی مبنی بر مشغله ذهنی و گناهـان جنسی را در قـــرن وســـطی می‌آورد که تجربه رویاها بـــاعث فلج شـــدن در بیـــداری و ارگاسم می‌شـــود که به صـورت نـاخود آگـاه است ولی قربانیـان ادعـامی کنندکه توسط یک فـــرد واقعی مـــورد تجـــاوز قـــرار گرفته‌اند و منظوریک دوست وخویشاوند نیست و فـردی است که او را در خواب ضرب و شتم کرده است.

در ریشه باســـــتانی یکی از اولین این کابوس‌ها در بین النهـرین است که 2400 سـال قبل از میلاد مسـیح پـدر گیلگمش توسط گـروهی از زنـان به رهـبری لیلیت اغـوا

می‌شـــود و بـــاعث زایش کودکـــان شـــبح مانند از آن‌ها می‌شود ولی در نهـایت در طوفـان آن‌ها از بین می‌روند بـــرخی نـــیز این شـــیاطین را به خـــون اشـــام‌ها نســـبت می‌دهند.بعضی از شیاطین اینکـوبی و سـاکوبی قـادر به تغییر به دو جنس هسـتند و قربـانی را مـورد حمله قـرار می‌دهند و داســتان‌های زیــادی در مــورد تجــاوز آن‌ها به زنان و مردان وجود دارد. اما ماده ژنتیک برای تولید مثل از بدن انسان می‌آید.

به گفته جنگـیری نـیز گـاهی افـراد را به شـکل اجسـام صلیب مانندی به حرکت در می‌آورند. در اسـاطیر شـیلی نـیز یک کوتوله شـنیع بـاعث بـارداری ناخواسـته زنـان می‌شود و زنان مجرد را باردار می‌کنـدو نتیجه آن نـوعی دراکولا می‌شود. در مجارسـتان نـیز افسـانه‌های مشـابه وجود دارد در برزیل دیو بوتو که بسیار جذاب است زنـان را اغــوا می‌کند و مســئول بــارداری ناخواســته و ناپدید شـدن آنـان است.در آفریقـای جنـوبی نـیز دیو کـابوس تیکولوش زنـان پاکـدامن را در تختشـان با آن‌ها نـزدیکی می‌کند.

ولی در فرهنگ عامه این دیوها مردان را بصورت رویا در شب اغوا می‌کنند.لیلیت همسر اول آدم نیز مـردان را به غـاری می‌بـرد و با آنـان بصـورت یک دخـتر بسـیار زیبا همبستر می‌شد و از آنان بچه دار می‌شد.پـاپ سیلوسـتر دوم نیز با یکی از این جن‌ها همبستر شده بود ولی بعـدا توبه کرد.

جن ماده

در کابــالا نــیز سه شــیطان از بــدو تولد به جز لیلت از مـردان بـاردار می‌شـوند.هـانریش مرامر در سـال 1486 نوشت جنی که با مـردان هبسـتر می‌شـود مسـئول جمع اوری اسپرم از مردان گمراه است.در اساطیر عـرب نـیز گارنا یک روح شبیه به جن ماده است و قبل از اســلام با مردان آمیزش می‌کرده.

در مصریان نیز اعتقادهایی وابسته به همزادگرایی وجود دارد بعضی از افــراد نــیز از آن‌ها بعنــوان دید دوم یــاد می‌کنند.این افـــراد اغلب سگ و گربه خـــانگی دارند که روح آن‌ها با آن‌ها آمـــــیزش می‌کند.در بســـــیاری از داستان‌های آفریقایی آمیزش بین دیو زن و مـرد انسـان دیده می‌شود.و آیین‌های الهی دستوراتی بـرای حفـاظت از انها در نظر گرفته‌اند. در افسـانه‌های هند نـیز یک دیو ماده که به صورت زن در آمده با مردان آمیزش می‌کند و موهینی نامیده می‌شود.

یک دیو دیگر بنـام سـاکوبی و لبـاس هنـدی با مـوی بلند دارد در مسـیرها و جاده‌ها از مـردان انتقـام می‌گـیرد.در طول تاریخ نیز مردان بسیار بزرگی توسط دیوهای مـاده اغــوا شــده‌اند و این موضــوع هــدف فیلم‌ها و کتابهــای پرفـروش بسـیاری قـرار گرفته و در بـازی وارکـرافت و دیــده می‌شــود.در فصل 4 قســمت 23 بــارنی میلری مردخشـمگین با یک دیو زن آمـیزش می‌کند.داسـتانهایی در کتابفروشی‌های ســیاتل بنــام جوجینا گمــراه کننــده مردان وجود دارد که از مردان انرژی می‌گـیرد و در فیلم V/H/S نیز این مورد دیده می‌شود.

راز آینه‌ها

راز نهفته در آینه‌ها چیست؟

در این بخش می‌خواهیم از یک شئ بی‌جان اما مرمـوزی بنام "آینه" صحبت کنیم. شـیئ که همیشه در اطـراف ما وجود دارد اما شاید چیز زیادی در رابطه با آن نمی‌دانیم. اینجا می‌خواهیم نگاهی هم فیزیکی و هم متـافیزیکی به راز آینه‌ها داشــته باشــیم و از مــاهیت واقعی آینه‌ها تا حدودی با خبر شویم.

آیا آینه، دریچه‌ای به عالم ماوراء می‌باشد؟

اجـــازه بدهید قبل از این‌که وارد راز آینه‌ها و مـــاورا بشویم، آینه‌ها و حس بینـایی انسـان را از نگـاه علمی و فیزیکی بررسی کنیم. ابتـدا چند سـوال: آیا اجسـامی که در اطراف خود میبینم به شـکل واقعی خـود هسـتند؟ آیا چشـمهای ما حقیقت و شـکل واقعی اشـیاء را نشـان ما می‌دهد؟ وقتی نـور به اشـیاء رنگی برخـورد می‌کنـد، آیا رنگ سـفیدی که مشـاهده می‌کـنیم واقعا سـفید اسـت؟ پس چــرا همین رنگ و نــور را اگر از منشــور شیشه‌ای عبـــور دهیم به هفت طیف رنگی تقســـیم می‌شـــود؟ طیفهــایی که در واقــع، رنگ نیســتند، بلکه موجهــایی هستند که طول و مقدار ترددشـان بـاهم متفـاوت است. پس در واقع نه سفید، سفید است و نه قرمز، قرمز. هر چه که اتفـــاق می‌افتد حاصل فعل و انفعـــالات همین امــواج در ســلول‌های عصــبی موجــود در انتهــای محل ارتبـاط چشم و مغز است. که مرکز بینـایی در مغز آن‌ها را شناســـایی و به صـــورت رنگهـــای مختلف ترجمه

می‌کند.در واقع ما و هر آنچه اطــراف ماســت، عبــارت هستیم از فضای بزرگی که اتمها در آن شناور هستند.

راز آینه‌ها

اگر ســاز و کــار حس بینــایی ما با آنچه در حــال حاضر هست فرق داشت میتوانست از دیوارهای بتنی نیز عبور کند و ما پشت دیوار را نیز میتوانستیم ببینیم. اما برنامه ریــزی بینــایی ما طوریست که دیــوار را غــیر قابل نفــوذ میبیند در صــورتی که مــاهیت دیــوار یکدست نیست و از منافذ زیادی برخوردار است که برخی اشــعه‌ها می‌توانند از آن عبور کنند اما امــواج و اشــعه‌های مرتبط با بینــایی انســان قــادر به نفــوذ از آن نیســت، و هنگــام برخــورد با دیوار منعکس شده و به سمت ما باز میگردد. احکامی که ما نســبت به دنیــای اطــراف خــود صــادر می‌کــنیم تنها تجربیاتی از حواس پنج گانه ما هستند نه احکام و ماهیت واقعی آنچه میبیــنیم. یعــنی جهــانی که داریم مشــاهده می‌کنیم خود حقیقی آن نیســت، بلکه جهانیست که ما به واسطه حواس پنجگانه خــود ســاخته و تعریف کــرده ایم. ما نه تنها اشــیاء را آنچه هســتند نمیبیــنیم بلکه اشــیائی جلو چشم ما وجــود دارند ولی آن‌ها را نمیبیــنیم. یعــنی امواج و رنگهایی غــیر از طیف رنگی به صــورت کوتــاه و بلند وجــود دارند که ما قــادر به دیــدن یا شــنیدن آن‌ها نیستیم. و یا برعکس، گاهی اشیاء و اشــکالی را میبیــنیم که اصــولا وجــود خــارجی ندارنــد، مانند ســتارگانی که میلیون‌ها سال مرده و از بین رفته‌اند ولی هنوز آن‌ها را در آســمان میبیــنیم. [یعــنی در اصل نمیبیــنیم ولی تحت تاثیر زیبایی آن قرار میگیریم]

در راز آینه‌ها، آینه به شکل مرموزی عمل می‌کند. مثلا اگر به آینه نگاه کنیم سمت راست خود را چپ و سمت چپ خود را است میبینیم. یعنی اگر روبروی آینه دست راست خود را حرکت دهیم دست چپ آینه شروع به حرکت می‌کند. بعضی‌ها می‌گویند آینه همه چیز را معکوس نشان می‌دهد در صورتی که این طور نیست، یعنی آینه هیچ وقت تصویر مارا وارونه نشان نمیدهد که مثلا پاهای ما بالا و سر ما پایین قرار بگیرد. آینه فقط حالت افقی و چپ و راست را معکوس می‌کند و نه حالت عمودی. آینه هیچگاه نور را مستقیما به چشمهای ما منعکس نمی‌کند، بلکه آن را جذب و سپس بصورت معکوس به طرف ما منعکس می‌کند. [و آنچه در آن میبینیم حقیقی نیست بلکه امواج الکترومغناطیسی متردد از اینجا و آنجاست.] حال سؤال اینجاست، براستی این نوری که جذب می‌شود به "کجا می‌رود؟ و چگونه و از کجا دوباره به سمت ما باز میگردد؟

از همان سالهای اولیه که انسان تصویر خود را در آب و سایر سطوح منعکس کننده میدید، توجه اش نسبت به این امر و راز آینه‌ها جلب شد. از طرفی داستان‌ها و افسانه‌های زیادی در باره‌ی اشخاصی که توانستند وارد آینه شده و عالم‌های دیگری را ببینند و سپس از آن خارج شوند وجود دارد. همچنین اشخاص زیادی ادعا کردند وقتی در یک مدت معین به آینه خیره میشوند چهره‌های عجیب و غریب از افراد آشنا یا غریبه‌ای را میبینند که حتی بعضی از آن‌ها در قید حیات نیستند. افرادی که انگار میخواهند پیام خاصی را با آن‌ها در میان بگذارند. از زمانی که از آینه در کار سحر و جادو و احضار روح استفاده شد افسانه‌های زیادی نیز پیرامون آن شکل

گرفت. مانند افرادی که با شخصیت‌های داخل آینه حـرف میزنند و از امور غیبی باخبر می‌شـوند. [مانند شخصـیت جـادوگر فیلم کـارتونی سـفید بـرفی] و جـادویی که به اسم ‘جادوی آینه‌ای ‘ معروف است که معمولا زنان برای شـوهران خـود درست میکنند. [به این شـکل که جـادوگر پشت آینه یکسری اورادی میخواند و طلسـماتی مینویسد تا هر موقع شــوهر آن زن خــود را در آن آینه ببیند تحت تاثیر جادو قرار بگیرد و محبت او نسـبت به زنش بیشــتر شــود و اجــازه‌ی ســرپیچی از دســتورات زنش نداشــته باشد.]

همچـــنین داســـتانهای افســـانه‌ای بســـیاری از آینه در فولکلورهای مردم جهان وجـود دارد، به عنـوان مثـال در افسانه‌های یونـان باسـتان آمـده است که ارواح مردگـان بعد از مـرگ شـخص، در آینه‌ی اتاقشـان زنـدانی خواهند ماند. یا آینه‌ها توانــایی کشــیدن و زنــدانی کــردن روح انسان را دارند تا بعدها ارواح را به عنوان ارواح خبیثه یا بصـــورت ارواح خـــون آشـــام به دنیا واقعی پس بدهند. [قصه‌ی یا افسانه قدیمی زنی به اسم bloody mary یا همــان مــاری خــونی یا خــون آلــود از معروفــترین این قصه‌هاســـت، زنی که با ریختن خـــون افـــراد زیـــادی به سلطنت رسید و بعد از مـرگش روح آن در آینه‌ی اتـاقش زنـدانی ماند. همچـنین بر اسـاس این افسـانه در غـرب مردم باور داشتند اگر روبـروی آینه‌ی حمـام کسی سه تا پنج بـار اسم مـاری خـونی را بیـاورد روح مـاری از آینه خـارج شـده و چشـمان آن شـخص را از حدقه در خواهد آورد. فیلم‌هــای زیــادی در ژانر وحشت راجع به bloody mary ساخته شد از جمله ‘افسانه‌ی شهری’ یا فیلمی با عنــوان همین بلادی مــاری، و یا ســریالهایی با عنــوان

ســاوث پــارک (در قســمت جهنم روی زمین2006)، و ســریال ســوپرنچرال که همگی به آینه و نــیروی خــبیث موجود در آن اشاره دارند.]

راز آینه‌ها

در افســـــانه‌های روسی مـــــردم معتقدند که آینه از اختراعـات شـیطان است و به همین خـاطر است که آینه در مسائلی مانند احضار و جذب ارواح اسـتفاده می‌شـود یا اگر انسانی در آینه‌ی اتـاقش روح یک شـخص مـرده‌ای را ببیند او نیز بلافاصله خواهد مرد. در افسانه‌های ایران باستان اما مردم معتقد بودند اگر شب هنگام جلـوی آینه در یک مـدت معین مشـغول نگـاه کـردن و شـانه کـردن موهای خود بشویم، و به چیزی فکر نکـنیم، تصـاویری از موجـــودات عجیب وغـــریب را در آینه خـــواهیم دید. در افســانه‌های بابل و بین النهــرین نــیز معتقد بودند اگر شخصی گم بشود می‌توان با تکـرار کـردن مکـرر اسم او جلـوی آینه از مـوقعیت مکـانی او مطلع شد. همه‌ی این افسانه‌ها، داستان‌ها و مشاهدات واقعی بعضی از آدمها، دانشـــمندان و محققـــان را وا داشت تا در این زمینه به دنبال دسـتاورد و منطقی علمی بـرای پاسخ به رمزهـای موجـــود در آینه بروند. اما این محققـــان و دانشـــمندان هیچگونه مواد معدنی در ترکیب ساختاری و فـیزیکی آینه که توجیه

کننده این داستانها باشد پیدا نکردند. اما توانستند بـرخی توجیهات زیر را پیدا کنند:

1.اولین یـــافته‌ی محققـــان می‌گوید حـــرکت انســـان و انعکـاس تصـاویر مختلف در سـطوحی مانند آینه‌هـا، از

جهـات مختلفی تحت تـاثیر مجمـوعه‌ای از تحریفـات و تغییرات قرار می‌گیرد. مانند تاثیرات نـور و تـاریکی روی چشم انسان که باعث می‌شود چشم یک سـری اشـکال و تصـاویر غـیر واقعی را واقعی ببینید. این یافته می‌گوید آینه‌ها ورودی‌های ناشناخته بصری هستند. یعـنی شـخص فقط خودش را در آینه نمیبیند بلکه تمـام آنچه اطـرافش است را نـیز در آینه مشـاهده می‌کند. پس انعکـاس مجمـوعه‌ی این تصـاویر در شـیئی مانند آینه و تـداخل و تاثیرات نـور و تـاریکی در آن بـاعث ایجـاد فضـایی جهت تغییر در شکل واقعی تصاویر خواهد شد.

1. یـافته‌ای دیگر این مقوله را به قـدرت ذهن انسـان ربط می‌دهد و معتقد است ذهن انسـان می‌تواند تصـاویر ناشـناخته را به صـورت شـناخته شـده بازسـازی و ترجمه بکند تا جـایی که انسـان وقـتی آن تصـویر را ببیند انگـار از قبل آن را دیـده و می‌شناسد. [جهت یـاداوری، عقل بـاطنی انسـان بطـور غـیر ارادی و نامحسـوس همیشه در حـال ذخیره کردن تصـاویر مختلفی ست که ما در طـول عمر خود آن‌ها را مشاهده یا از کنـار آن‌ها بی‌توجه عبـور می‌کـنیم. حـال هر گـاه در سـطوح منعکس کننده مانند آینه تصویر ناشناخته‌ای ببیـنیم در واقع برخواسته از همان تصـاویر ذخـیر شـده در عقل یا ذهن باطنی ماست]

3.نظـریه‌ی دیگـری که شـهرت بیشـتری نسـبت به سـایر نظریه‌ها دارد می‌گویـد، ایسـتادن انسـان بـدون حـرکت جلوی سطوح منعکس کننده مانند آینه به همراه تمرکز و خیره ماندن طولانی مـدت به آن، و خـالی کـردن ذهن از

هر گونه افکـار مـزاحم و دلمشـغولی‌ها، بـاعث می‌شـود انسان به حالتی مشابه کمای موقت یا همـان خلسه وارد شـود. مانند وقـتی که انسـان هیپنوتـیزم می‌شـود. [این همــان حــالتی ست که بعضی از جــادوگران و پیشــگوها بـرای دیـدن اشـیاء گمشـده در آینه به کمک کودکـان زیر سن بلوغ، از آن استفاده می‌کنند]

راز آینه‌ها

4.بعضی از دانشمندان و محققان، دیدن اشباح و تصاویر مختلف در آینه‌ها توسط بعضی افراد را دلیلی بر بیماری روحی آن‌هـا، و اثـرات سـوء مصـرف بعضی از داروها و قرص‌هـای مسـکن، آرامبخش یا ضد افسـردگی می‌دانند. [چون بعضی از این قرصها شـبیه مـواد روانگـردان عمل می‌کنند، عوارض جانبی زیادی دارند و باعث ایجـاد تـوهم در فرد خواهند شد.]

حال، چرا آینـه؟ این همه تکـاپو و افسـانه چـرا در آینه‌ها فقط رخ می‌دهد و ارتباط راز آینه با ماورا چیست؟

حس بینـایی از آسـان‌ترین حواسی ست که جن می‌تواند از طریق آن انسان را تحت تـاثیر قـرار دهد. [جـادوگران زمـان فرعـون، چشم انسـان را جـادو کردنـد، طبق آیه‌ی سـحرو اعین النـاس] چـون جن از آتش است بزرگ‌تـرین تــاثیری که میتواند بــذارد تــاثیری گرمــایی گازیست. از طرفی بینایی انسـان همـواره تحت تـاثیر حـرارت و گـاز قــرار میگیرید مانند دیــدن ســراب. ســراب در واقع یک تــوهم است که عامل آن حــرارت و گرما است که بــاعث می‌شـــود چشم ما آن را بصـــورت آب ببیند. و قص علی هـذا...که نشـان می‌دهد آینه و حس بینـایی ما آسـانترین

راهی ست که اجنه می‌توانند از طریق آن ما را تحت تاثیر خـود قـرار دهند. پس اگر بخـواهیم نگـاهی علمی – مــاورایی به آینه‌ها داشــته باشــیم، و با توجه به آنچه در این مقاله گفته شد هنوز رمـوز زیـادی در آینه و ارتبـاط آن با عــالم مــاورا وجــود دارد. و باید مــراقب آینه‌هــای اطـراف خـود باشـیم چـون آینه‌ها یک جـورایی دریچه‌ی ورود و خــروج به عــالم اجنه و شــیاطین هســتند و لازم است نسـبت به آینه‌ها محتـاط باشـیم و مـوارد زیر را در برخورد با آن‌ها در نظر بگیریم:

1.به مدت طـولانی جلـوی آینه قـرار نگـیریم و به ظـاهر خود خیره نشویم.

1. هنگامی که از خانه خارج می‌شویم و همچنین قبل از خواب یک پارچه‌ی سفید روی آینه بکشیم.

3.آینه‌ها را به مــدت طــولانی در یک مکــان ثــابت قــرار ندهیم. هر سال جای آن را عوض کنیم.

4.اگر شخص بیماری در خانه داریم، از قرار دادن آینه در اتاق آن خودداری کنیم.

5.اگر به منزل جدید نقل مکـان کـردیم و آینه‌ای قـدیمی در آن یـــافتیم حتما آن را از مـــنزل خـــارج کـــنیم و از آینه‌های جدید استفاده کنیم.

دیدگاه طب روحانی در رابطه با راز آینه‌ها:

آینه‌ها فقط یک شی بیجـــان هســـتند اما از آنجـــایی که جــادوگران با آموزشــهایی که از شــیطان میبینند قادرند حتی از اشیاء بیجان هم سو اسـتفاده بکننـد، این وسـیله می‌تواند بعنوان یک ابزار برای آسیب همزاد شـیطانی به

بیماران ماورایی که از دین فاصله گرفته‌اند قـرار بگـیرد و باید احتیاط‌های لازم در این زمینه صورت بگیرد.

دروازه‌های ورود به ابعاد بالاتر و سفر در زمان

نسبیت عام، به اسب چوبی تروا شباهت دارد. در ظاهر، این نظریه فوق العاده است. با در نظر گرفتن تنها چند فرض ساده، می‌توان ویژگی‌های کلی کیهان، شامل خمیدگی نور ستارگان و خود انفجار بزرگ را با دقت تحسین برانگیزی به دست آورد. حتی می‌توان با اعمال یک ثابت کیهانشناسی به جهان اولیه، تورم را نیز در این نظریه جای داد. بنابراین، می‌توان گفت جواب‌های معادلات اینشتین، قطعی‌ترین توصیف از تولد و مرگ جهان را به ما ارایه می‌دهند.

وقتی پرده از محتویات این اسب افسانه‌ای برداشته می‌شود، انواع موجودات عجیب الخلقه آشکار می‌گردند. سیاهچاله‌ها، سفید چاله‌ها، کرمچاله‌ها و حتی ماشینهای زمان، که وجود هیچ کدام از نظر عقلی باور پذیر نیست. این عجایب چنان نامانوس هستند که حتی خود اینشتین نیز تصور می‌کرد هیچکدام از آن‌ها هرگز در طبیعت یافت نخواهند شد. او سالهای زیادی، مصرانه با جوابهای عجیب معادلات خود مبارزه کرد. امروزه می‌دانیم که نمی‌توان این مفاهیم را علی رغم غیر متعارف بودنشان، به سادگی نادیده گرفت. آن‌ها جز لاینفک نسبیت عام محسوب می‌شوند و در حقیقت ممکن است همین پاسخها بتوانند راه نجات موجودات هوشمندی باشند که روزی با انجماد بزرگ روبرو می‌شوند.

اما شاید بتوان گفت عجیبترین این عجایب، احتمال وجود جهانهای موازی و دروازه‌هایی است که آن‌ها را به

یکـــــدیگر متصل می‌کنند. اگر اســـــتعاره‌ای را که در آن شکسـپیر جهـان را به صـحنهٔ تئـاتر تشـبیه کـرده بـود به خـاطر آوریم، آنگـاه نسـبیت عـام بیـانگر احتمـال وجـود دریچه‌های فـرار روی صـحنه خواهد بـود. با این حـال، به جای این‌که این دریچه‌ها به طبقه زیرین صحنه باز شوند، به صحنه‌های موازی نمایش و شبیه به صـحنهٔ اصـلی بـاز می‌شوند. نمایش زندگی را شامل صـحنه‌هایی با چنـدین داســـــتان مختلف در نظر بگیرید بطوریکه یکی بر روی دیگـری قـرار داشـته باشد. در هر صـحنه، بـازیگر با این تصـور که صـحنه نمـایش او تنها صـحنه موجـود اسـت، منتهــای مربــوط به خــود را خوانــده و به ایفــای نقش می‌پردازد. بدون اطلاع از احتمال وجود صـحنه‌های دیگر. اما اگر یک روز بـــازیگری تصـــادفاً به درون یکی از این دریچه‌ها سقوط کند، خود را درون یک صحنهٔ کاملاً جدید، با قوانین و مقررات و متن‌های جدید خواهد یافت.

اما اگر واقعاً تعداد جهانهای موجود نامحدود باشد، آیا در تمام این جهانها با قوانین فیزیکی مختلف، امکان حیـات وجود خواهد داشـت؟ این همـان سـوالی است که ایـزاک آسیموف در داستان علمی-تخیلی خود با نام خود خدایان مطـرح کـرد. ایـزاک آسـیموف در این داسـتان، جهـانی موازی را به تصویر کشید که قوانین هسته‌ای موجــود در آن، با آنچه بر جهـــان ما حکمفرماســـت، تفـــاوت دارند. زمانی که قوانین معمولی فیزیک منسوخ و به جای آن‌ها قوانین جدیدی حاکم شوند، وقـایع مهیجی امکـان وقـوع می‌یابند. داستان در سـال 2070 رخ می‌دهد. زمـانی که دانشمندی با نام فردریک‌هالام مشاهده می‌کند که عنصر معمولی تنگسـتن-186، به طـور مرمـوزی به پلوتـونیم-186 تبدیل می‌شود. پلوتـونیم-186، پروتونهـای بسـیار

زیـادی داشـته و به همین دلیل ناپایـدار است.هـالام پی می‌بـرد که این پلوتـونیم-186 عجیب، از جهـانی مـوازی آمده است که در آن نیروی هسته‌ای بسیار قـوی‌تر است و به همین دلیل این نیرو بر نیروی دافعهٔ پروتون‌ها غلبه کرده است. از آنجا که این پلوتونیوم-186 عجیب مقادیر زیـادی انـرژی به شـکل الکـترون منتشر می‌کـرد، می‌توانست تحت کنـترل در آید تا مقـادیر شـگفت آوری انـرژی تولید کند. به این تـرتیب، پمپ الکترون‌هـالام، به منظور برطرف کردن بحران انرژی در کرهٔ زمین، ساخته می‌شود و این ابتکار عمل، او را به مردی ثروتمند تبـدیل می‌کند. اما نکتـهٔ داسـتان اینجاست که بهـای این انـرژی مجانی باید به نوعی پرداخت شـود. اگر به انـدازهٔ کـافی پلوتـونیم-186 به جهـان ما وارد شـود، آنگـاه بر قـدرت نـیروی هسـته‌ای به طـور کلی افـزوده خواهد شد. این یعنی انرژی بیشـتری از فرایند همجوشی آزاد خواهد شد و در نهایت خورشید درخشانتر شده و پس از انفجار آن، کل سیستم منظومهٔ شمسی از بین خواهد رفت!

همزمان، تاثیر چنین مبادله‌ای بر سـاکنین دنیـای مـوازی متفاوت است. نیروی هسته‌ای در جهان آن‌ها کاملاً قوی است. به این معنی که ستارگان دنیای آن‌ها، هیدروژن را با سرعت بسیار بالایی مصـرف کـرده و به زودی خواهند مـــــرد. آن‌ها معاوضه‌ای را تـــــرتیب داده‌اند که در آن پلوتونیم-186 بلا استفاده را به دنیای ما فرسـتاده و در عوض تنگستن-186 ارزشمند را می‌گیرند. به این ترتیب آن‌ها توانسته‌اند پمپ پوزیترون بسازند

و در نتیجه دنیای رو به مرگ خود را نجات دهند. با این‌که آن‌ها می‌دانند با افزایش قدرت نیروی هسته‌ای در جهان ما ستارگان منفجر می‌شوند، ولی اهمیتی نمی‌دهند.

به نظر می‌رسد زمین با فاجعه‌ای روبروست. انسانها به انرژی مجانی‌هالام عـادت کرده‌اند و از پـذیرفتن انفجـار قریب الوقوع خورشید، سرباز می‌زنند. دانشمند دیگـری، روشی خلاقانه برای حل این مساله بغـرنج ارائه می‌دهد. از نظر او، حتماً جهانهای موازی دیگری نیز وجـود دارند. او با سـاخت یک اتم شـکن، موفق می‌شـود روزنه‌ای در فضا ایجاد کرده و جهان ما را به تعداد زیادی جهـان دیگر متصل کند. با جستجو در بین این جهانها، موفق می‌شود جهـانی را بیابد که خـالی از سـکنه است و فقط "تخم کیهـانی" در آن وجـود دارد که حـاوی مقـادیر نامحـدودی انرژی، ولی با نیروی هسته‌ای ضعیفتر است.

با اسـتخراج انـرژی از این تخم کیهـانی، می‌تواند پمپ انرژی جدیـدی بسـازد و همزمـان نـیروی هسـته‌ای را در جهـان ما تضـعیف کند. به این تـرتیب او خواهد توانست خورشید را از انفجار بـاز دارد. به هر حـال، این بـار نـیز باید بهای آن پرداخته شـود: در این جهـان مـوازی جدیـد، قدرت نیروی هسـته‌ای افـزایش خواهد یـافت که مـوجب انفجـار آن خواهد شد. اما به نظر او این انفجـار صـرفاً باعث می‌شود که تخم کیهانی بشـکند و در نتیجه انفجـار بـزرگ جدیـدی رخ دهد. به بیـان دیگر نقش او در مقابل این جهان جدید، همانند یک قابله است.

داسـتان علمی-تخیلی آسـیموف، یکی از معـدود مـواردی است که در حقیقت از قوانین فیزیک هسـته‌ای اسـتفاده می‌کند تا طمـــع، توطئه و رســـتگاری را در روایـــتی

داستانی به هم پیوند زند. تصور آسیموف مبنی بر این‌که تغییر در قدرت نیروها در جهـان ما نتـایج فاجعه بـاری به دنبال خواهد داشت، کاملاً درست است. این‌که در صورت افـزایش نـیروی هسـته‌ای، درخشش سـتارگان جهـان ما بیشتر شده و در نهایت منفجر خواهند شد. حـال نـاگزیر این سـوال پیش می‌آید: آیا جهانهـای مـوازی با قـوانین فیزیک سـازگارند؟ و اگر چـنین است بـرای ورود به یکی از این جهانها به چه چیزی نیاز است؟

بـــرای پاسخ به این ســـوالها، ناچـــاریم نخست طـــبیعت کرمچاله‌ها، انرژی منفی و البته اجـرامی مرمـوز به نـام سیاهچاله‌ها را درک کنیم.

دروازه‌های پنهان در میدان مغناطیسی زمین

یکی از موضوعات بسیار جذاب در فیلم‌ها و داستان‌های علمی-تخیلی "پورتال"ها (دروازه‌ها و یا مدخل‌های عبور) می‌باشند. آن‌ها مانند دریچه‌ای مرموز و شگفت‌آور در نقطه‌ای از فضا و یا زمان باز شده و مسافران را با نقطه‌ای دیگر در دوردست‌ها پیوند می‌دهند. یک مدخل خوب، درواقع می‌تواند یک راه میانبر، یک راهنما یا دری به نقطه‌ای ناشناخته در جهان باشد. اگر براستی آن‌ها وجود داشتند...

شاید تعجب کنید، اما تحقیقات جدید نشان می‌دهد که آن‌ها تقریباً وجود دارند. و یکی از دانشمندان دانشگاه آیوا در پروژه‌ای که از طرف ناسا سرمایه گذاری شده است موفق به کشف روشی برای شناسایی و پیدا نمودن آن‌ها شده است.

جک اسکادر، فیزیکدان پلاسما و محقق دانشگاه آیوا دراینباره می‌گوید: "ما آن‌ها را نقاط ایکس، یا مناطق انتشار الکترون می‌نامیم. اینها مناطقی هستند که در آن میدان مغناطیسی زمین با میدان مغناطیسی خورشید اتصال برقرار نموده، و مسیری پیوسته را از سیاره ما به اتمسفر خورشید، در فاصله‌ای معادل 93 میلیون مایل دورتر ایجاد می‌کند ".

مشاهدات فضاپیمای THEMISمتعلق به سازمان فضایی آمریکا، و فضاپیمای اروپایی Cluster probes، چنین نشان می‌دهد که این دروازه‌های مغناطیسی روزانه ده-ها بار باز و بسته می‌شوند. آن‌ها معمولاً در مکانی در فاصله ده‌ها هزار کیلومتری از زمین شناسایی شده و در

نقطه‌ای واقع گشـــته‌اند که در آن میـــدان مغناطیسی اطراف زمین، با بادهای خورشیدی برخـوردی ناگهـانی و شدید دارد. اغلب این دروازه‌ها کوچک و کوتاه مدت بوده اما در این میـان بـرخی از آن‌ها نـیز وسـیع و در حـالت پایـــدار می‌باشـــند. مقـــادیر بســـیار عظیمی از ذرات پر انـــرژی می‌تواند از طریق این دهانه‌ها جریـــان یابـــد، جو بـــالایی زمین را گـــرم نمایـــد، بـــاعث ایجـاد طوفان‌هـای مغناطیسی گردد، و شفق‌های قطبی بسیار درخشانی را نمایان گرداند.

Download Video: HTML5 Video Player by VideoJS

یکی از محققین دانشـگاه Iowa با پشـتیبانی سـازمان ملی فضـــــــانوردی آمریکا (ناسا) روشی را بـــــــرای فضاپیماهای اکتشافی ابداع نمود که بوسیله آن قـادر به شناسایی درواره‌های مغناطیسی پنهان در اطراف زمین خواهند بود. این دروازه‌ها میدان مغناطیسی سیاره ما را به میـــدان مغناطیسی خورشـــید مرتبط می‌ســـازند. مـاموریت فضـایی MMS به بررسی این دروازه‌ها خواهد پرداخت.

(اگر قادر به مشاهده ویدیو نیسـتید و یا از اینترنت‌هـایی با سرعت پایین استفاده می‌کنید می‌توانید فایل مربوطه را از طریق لینک مقابل و به طـــور مســـتقیم دانلـــود نمایید. برای دانلود ویدیو اینجا کلیک نمایید.)

ناسا هم اکنـون در حـال برنامه ریـزی بـرای مـاموریت فضایی به نام "MMS" است که در سال 2014 به مرحله پرتـاب رسـیده و هـدف از آن برسی این پدیـده است. در

این مـــــاموریت چهـــــار فضـــــاپیمایMMS به کمک آشکارسازهای ذرات پرانرژی و سنسورهای مغناطیسی، در مگنتوســـفر قـــرار گرفته و این مـــدخل‌ها را احاطه می‌نمایند تا به چگـــــونگی عملکـــــرد آن‌ها پی ببرند. این گامی بـزرگ در علم نجـوم و دانش کیهـانی ما به شـمار می‌آید.

اسـکادر خاطرنشـان می‌کند: " فقط یک مشـکل وجـود دارد: پیدا کردن آن‌ها . مدخل‌های مغناطیسـی، نـامرئی، ناپایدار و گریزان هستند. بدون هیچ هشداری باز و بسته می‌شوند و هیچ نشانه راهنمایی برای هدایت ما به داخل آن‌ها وجود ندارد".

(اما) در واقع نشـانه‌های راهنما وجـود دارد، و اسـکادر آن‌ها را یافته است.

نمایش پورتال یا نقطه ایکس

پورتال‌ها از طریق فرایند اتصـــــال مجـــــدد مغناطیسی تشکیل می‌شوند. خطوط نیروی مغناطیسی از خورشـید و زمین بصـورت ضـربدری بهم آمیخته و بـرای ایجـاد این دروازه‌ها به یکدیگر می‌پیوندند. نقـاطX در محل اتصـال آن‌ها واقع شده است. به هم پیوستن ناگهانی میدان‌های مغناطیسی می‌تواند باعث فـوران ذرات بـاردار از نقطه ایکس شـده، و یک "منطقه انتشـار الکـترونی" را ایجـاد نماید.

از نمونه داده‌های بدست آمده از فضـاپیمای قطـبی ناسا در سـال 1998 که سـرنخ‌هایی حیـاتی در یـافتن نقـاط ایکس مغناطیسی ارائه داد.

از نمونه داده‌های بدست آمده از فضاپیمای قطبی ناسا در سال 1998 که سرنخ‌هایی حیاتی در یافتن نقاط ایکس مغناطیسی ارائه داد.

اسکادر برای یادگیری نحوه وقوع این رویدادها و شناسایی مکان دقیق آن‌ها به بررسی داده‌های بدست آمده از یک کاوشگر فضایی که به مدت بیش از 10 سال در مدار زمین در حال گردش بوده است پرداخته است. او در این باره چنین توضیح می‌دهد: " در اواخر دهه 90، فضاپیمای قطبی ناسا (Polar spacecraft/ فضاپیمای پولار) سال‌های زیادی را در مگنتوسفر زمین به سر می‌برد. این فضاپیما در طی ماموریت خود با نقاط-ایکس فراوانی مواجه گردید."

از آنجا که سنسورهای فضاپیمای پلار شباهت زیادی به سنسورهای MMS دارد، اسکادر تصمیم گرفت تا ببیند یک نقطه ایکس در این فضاپیمای ناسا چگونه مشاهده گشته است. او در اینباره می‌گوید: " با بکارگیری داده‌های فضاپیمای پولار، ما موفق به یافتن پنج ترکیب ساده از میدان مغناطیسی و اندازه گیری ذرات پرانرژی شدیم که به ما نقطه ایکس و منطقه انتشار الکترونی را نشان میدهد. در واقع یک فضاپیمای واحد، با تجهیزات مناسب، قادر به انجام این اندازه گیری‌ها می‌باشد."

این بدین معناست که تنها یک عضو از مجموعه مدارگردهای MMS کافیست تا با بکارگیری تجهیزات و امکانات شناسایی خود موفق به یافتن پرتال شده و همچنین به سایر فضاپیماهای مجموعه اطلاع دهد. برنامه ریزان این ماموریت مدت‌ها تصور می‌کردند که

MMS ممکن است به حداقل زمـانی معـادل یک سـال یا حتی بیشتر نیـاز داشـته باشد تا موفق به شناسـایی این مدخل‌ها و آغـاز مطالعه بر روی آن‌ها شـود. اما به لطف مطالعات و فعالیت‌های اسکادر این پروسه کوتاه شـده و به MMS اجــازه خواهد داد تا بــدون هیچگونه تــاخیری مطالعات خود را آغاز نماید.

این یک میــانبر ارزشــمند ازمیــان بهــترین دریچه‌هــای داستان‌های علمی-تخیلی اسـت، اما این بـار می‌دانیم که آن‌ها واقعی هســتند. و با نشــانه‌های جدید راهنمــا، ما می‌دانیم که چگونه آن‌ها را بیابیم.

دروازه ستارگان یا باب‌های آنوناکی؟

باب عبارتی است برای دروازه ستاره‌های آنوناکی. مدخلی برای ورود و خروج به جهان‌های چندگانه، ستاره‌ها ،سیاره‌ها و کیهان‌ها. درزبان آنخ باب به معنی "در "است. دری به ابعاد دیگر. باب نوعی فن آوری سفردر فضا در کوتاه‌ترین زمان ممکن است.

این فن آوری به آنوناکی اجازه می‌دهد تا با خم کردن فضا و زمان به ابعاد چندگانه و جهان‌های موازی سفر کند. این فن آوری در تملک انحصاری آنوناکی قرار ندارد. بسیاری از تمدن‌های فرازمینی بامفهوم و کاربرد عملی آن آشنا هستند.

عبارت سومری بابو (جمع آن می‌شود بابانی و باباتی) از باب مشتق شده‌اند. لغت عربی باب (جمع آن ابواب) به همین شکل است. لغت بابیلون به معنی دروازه خدا است.

برخی ادعا کرده‌اند که خاکستری‌ها به دانشمندان نظامی آمریکا نشان داده‌اند که چطور می‌شود وارد باب شد. ادعای غیر عادی‌تر دیگری هم مطرح شده که در سال 2006 در حالیکه سفینه آمریکایی در تلاش برای ورود به یک باب بوده موجود غول آسای خاکستری رنگی به علت این‌که سفینه دچار نقص فنی شده بود از آن خارج شده اما موجود بیگانه در خلاء کهکشانی مکیده و سفینه هم منفجر شده و این وقایع روی فیلم ضبط و در اختیار سازمان‌های درگیر در پروژه از جمله ناسا و ام آی تی قراردارد.

هم روس‌ها و هم آمریکایی‌ها برای توسعه این فن آوری فضایی و نفوذ به این دروازه‌ها کوشیده‌اند و آنوناکی کاملاً از این تلاش‌ها آگاه است. دانشمندان نظامی وپنتاگون متوجه شده‌اند که پیشنهاد خاکستری‌ها در مورد باب‌ها خیرخواهانه نیست و هر نوع فن آوری که خاکستری‌ها در اختیارهر کشوری گذاشته‌اند به فاجعه منجر شده.

علماء آنوناکی به این دروازه‌ها مدخل می‌گویند. این دروازه‌ها جنبه معنوی نداشته و فقط دری بسوی سپرهای چندگانه و لایه‌های متفاوت فضا -زمان هستند.

کتاب مقدس از روح‌هایی صحبت می‌کند که می‌کوشند از این دروازه‌ها برای ورود و خروج استفاده کنند. علماء آنوناکی می‌گویند که این روح‌ها در واقع موجودات پستی هستند که هزاران سال قبل آفریده شده و به مذهب خاصی تعلق ندارند. پژوهشگران اولیه یهودی در تثنیه به قوم عبرانی هشدار داده‌اند که با ارواحی که سعی می‌کنند از تاریکی بگریزند ارتباط برقرار نکنند. علماء آنوناکی معتقدند که زمین خود قلمرو تاریکی محسوب می‌شود نه چیزی که ورای آن قراردارد.

در مارس 1918 آلیسترکراولی ادعا کرد که موفق شده طی روندی که اوآن را آمالانترا می‌نامد دروازه گرداب گونه‌ای به وجود بیاوردکه جهان فیزیکی را به جهان غیر فیزیکی متصل کرده.کراولی می‌گوید درحالیکه گردابه گشوده بوده موجودی ظاهرشده که کراولی اورا ”لام ”نام نهاده و بعدها او تصویری که خود از موجودکشیده بود را منتشر کرد و هواداران و علاقمندان به مباحث یوفولوژی با دیدن آن دستپاچه و ذوق زده شده و آن را

به یک موجود خاکستری / گری تشبیه کردند. حدود سی سال بعد دانشمند افسانه‌ای جک پارسونز و ران هوبارد کلیسای ساینتولوژی را بنیان نهادند و روی این باب کارکردند. آن‌ها کوشیدند دروازه‌ای را که زمانی آلیسترکراولی گشوده بود دوباره باز کنند.

باب‌ها همه جا هستند و مثل در اصلی خانه شما به شما نزدیک هستند و اگر قرار بود در اصلی خانه شما از خانه تان فاصله دوری داشته باشد که دیگر در محسوب نمی‌شد و ارزشی نداشت. باب‌های روی زمین هم چنین هستند. قاهره به خاطر اهرام هفت باب بزرگ دارد.دروازه ستارگان بزرگی هم در بعلبک است. دروازه عظیمی هم در پترا قراردارد که زمانی قبله اول مسلمانان بوده و در قرآن از آن به نام بکه یاد شده. یکی هم در لانگدوک فرانسه هست.

بعضی از این باب‌ها دو ورودی و یک خروجی دارند. ورودی از دو لایه موازی بسیار نازک تشکیل شده و مثل دو ورق کاغذ برنجی چینی به هم چسبیده است از همین فاصله بسیار کم ناوگانی از سفینه‌های فضایی غول آسا مثل یک پر می‌توانند گذر کنند.

درپاسخ به این پرسش که آیا یوفوها و فرازمینی‌ها از مدخل‌های کهکشانی و دالان‌های فضا -زمانی برای ورود و خروج استفاده می‌کنند یا نه؟ باید گفت که چندین ورودی نهان و غیر قابل کشف وجود دارد که به سه بعد متفاوت فراتر از ما راه دارند.

ورودی‌هایی به جهان پس از مرگ

ورودی‌هایی به بعد چهارم

ورودیهایی به جهانهای موازی

هر بعـدی از نظر سـاختار و مـواد و تـرکیب و حد و مـرز متفــاوت از دیگــری است. بعضی از آن‌ها خیلی نزدیک‌تر از آن چــیزی هســتند که ما فکر می‌کــنیم. وقــتی گفته می‌شود که حیات پس از مرگ دقیقاً چه چیزی ذهن شما را به خــود مشــغول می‌کنــد؟ قلمــرو کســانی که فــوت کرده‌اند. کســـانی که هرگز بر نمی‌گردند. بابلی‌ها به آن سرزمین بی‌بازگشت می‌گفتند و در آکدی بــرای توصــیف آن از عبــارت Kur اســتفاده شــده. این‌که شــخص فــوت شده طی مسیرش به این بعد با همه جور موجود بدخواه و خیرخواهی مواجه می‌شود. هزاران سال پیش در کتاب مصری مردگان هم چنین گفته شده.

ورود به بعد چهارم

قلمرویی که شخص به دو شکل ذهنی و فیزیکی وارد آن می‌شود. ورودی آن همه جا هست. در اتاق خــواب شــما، دریک دشت یا راهــرو مــنزل، در اقیــانوس و کف دریا یا هوا و درست جلوی در خانه شما. بعضی‌ها تحت تأثیر یک نیروی کشنده (میــدان مغناطیسی) در چشم بر هم زدنی به درون آن مکیده می‌شوند.

این ورودی‌ها به دلایل غـــیر قابل درکی هر لحظه بـــاز وبسته می‌شوند. به محض بلعیده شدن شی ء یا شخصی توسط مدخل ورودی بسته می‌شود. در ادبیات بــومی هر منطقه‌ای از اشــیاء و افــراد و حیوانــاتی ســخن به میــان آمــده که در چشم بــرهم زدنی در هــوا ناپدید شــده‌اند. بــرخی معتقدند که پــرواز شــماره 370 مــالزی احتمــالاً توسط یکی ازاین مدخل‌ها بلعیده و گمشده.

نژادهای بیگانه فوق العاده پیشرفته دقیقاً از محل این مدخل‌ها با خبر هستند. علاوه براین زمان باز و بسته شدنشان را هم می‌دانند. میلیون‌ها سال است که آن‌ها از این مدخل‌ها به عنوان گذرگاه استفاده می‌کنند. بسیاری از سفینه‌های فضایی ازاین کانال‌ها برای ناوبری استفاده می‌کنند و با خم شدن فضا وزمان در آن‌ها فاصله و زمان طی کردن بین دو نقطه در آن‌ها بسیار کم می‌شود.

الگوی زیگزاگی و تغییر زاویه دار نوک یوفوها به جایی اشاره دارد که این مدخل‌ها قرارگرفته‌اند. به همین دلیل است که برخی یوفولوژیست‌ها معتقدند که یوفوها به جای پروزا کردن جهش می‌کنند. آن‌ها از یک نهانگی به نهانگی دیگری می‌پرند. این نهانگی‌ها همان مدخل‌ها و بعد فراتر یا بعد چهارم هستند.

درحال حاضر با حمایت برخی دولت‌ها دانشمندان روی پروژه‌های مربوط به مدخل‌های بعد چهارم کارمی کنند.

مکان‌هـــایی که به دروازه‌ای به دنیـــای دیگر معـــروف می‌باشند

ما در جهانی پر از داستان‌ها و اســطوره‌های عجیب و پر رمز و راز زندگی می‌کنیم. برخی از این داستان‌ها چیزی بیش از اثر تخیل انسانی نیستند در حالی که بـرخی دیگر بر اســاس تلاش‌هــای خلاقانه بشــریت بــرای تشــخیص چیزهایی است که فراتر از دانش و درک افراد در زمانی خـاص می‌باشـند. البته مـواردی نـیز هسـتند که به طـور کامل حقیقت ندارند. با توجه به طبیعت کنجکاو بـودن ما انسان‌ها و در نظر گرفتن امکاناتی که در اختیار داریم با این حـال نـیز بـرخی از این اسـطوره‌ها و افسـانه‌ها را کاملا باور نکردنی می‌دانیم زیرا در غیر این صـورت غـیر قابل انکار می‌باشد. از آنجایی که ما می‌تـوانیم در مـورد هر چیزی حدس و گمان داشته باشیم، در این مطلب نـیز می‌خواهیم حدس و گمان‌های باقی مانده در مورد برخی از تصـــورات مـــردمی که در جوامع علمی نـــیز مطـــرح می‌باشـــند را بررسی نمـــاییم و تنها منتظر شـــواهدی تجربی هسـتیم تا بتـوان این گمانه زنی‌ها را تایید نمـود. این مطلب به این فرضیه اشــاره می‌کند که دروازه‌ای به دنیای دیگر در سیاره ما وجود داشته که به صورت بالقوه می‌تواند به سایر جهان‌ها دسترسی داشــته باشد. پس با الی گشت همــراه باشــید تا با یکــدیگر این موضــوع را بیشتر بررسی نماییم.

گفت و گوهـــای گســـترده و بحث در مـــورد این‌که آیا چیزهایی همانند دنیاهای موازی و یا ابعاد دیگری از کـره زمین و یا دروازه‌ای به دنیـــای دیگر در سراسر جهـــان وجـود داشـته باشـند چـیزی نیست که اخـیرا در مـورد آن

صحبت شـده باشد. ایـده‌های جهان‌هـای مـوازی و انـواع مختلفی از دنیاها توسط درخشـــــان‌ترین ذهن‌هـــــای گذشتگان باستانی ما به وجود آمده و همچـنین در بـرخی از موارد مذهبی در جهان نیز می‌توانید اشاراتی به آن را ببینید. اما در دوران مدرن امروزی بسـیاری از انسـان‌ها رفته‌اند تا بتوانند مناطقی را در کـره زمین پیـدا کنند که به عنـوان دریچه‌هـای پنهـانی و دروازه‌ای به دنیـای دیگر باشند. شاید این گذرگاه‌ها اجازه دسترسی به جهان‌هـای موازی را به انسان‌ها می‌دهند.

دروازه‌ای به دنیای دیگر

ابو قراب | ABU GHURAB

ابـــوقراب در جنـــوب شـــهر قـــاهره در مصر و در فلات صـحرای مصـر، در غـرب طـویل‌ترین رودخانه جهـان یا همان رود نیل قرار گرفته است. ابو قراب یا در اصطلاح لانه کلاغ یک ســـایت باســـتان شناسی است که شـــامل عبادتگاه‌هـــایی از زمـــان فرعونیـــان Nyuserre Ini و Userkaf می‌باشد. هر دو آن‌ها در قرن 21 پیش از میلاد و در دوران پادشاهی مصر قدیم ساخته شـــده است. این ســـایت به عنـــوان یکی از ارزشـــمندترین گنجینه‌هـــای باســـتانی مصر شـــناخته شـــده و قطعا یکی از شـــگفت انگـــیزترین مکان‌هـــای باســـتان شناسی در کـــره زمین می‌باشد. اما بیشتر از این برچسب‌های شـکوهمند بـرای این ناحیه، بعضی از این مردم نیز معتقدند که این سایت یک یکی از قدیمی‌ترین گـذرگاه‌هایی است که در سراسر جهـــان وجـــود دارد. در محلی در ابـــوقراب یک محلی باستانی ساخته شده از سـنگ مرمر سـاخته شـده است. سنگ‌های مرمر جزء سنگ‌های قیمتی می‌باشد که توسط

مصـری‌های باسـتانی به عنـوان سـنگ گرانبهـای خـدای خورشـید مـورد اسـتفاده قـرار می‌گرفته است و به نظر می‌رسد با ارتعاشات زمین هماهنگ باشد. به همین دلیل اعتقاد بر این است که سایت ابوقراب به منظـور ارتقـاء آگاهی معنوی مردم در آن زمـان سـاخته شـده و مـوجب می‌شـده است که آن‌ها بتوانند با انرژی‌هـای مقـدس در جهان همانند Neters ارتباط برقرار کنند. در مورد ایـده برقـراری ارتبـاط با Neters از طریق ارتعاشـات جـالب است بدانید که بسـیار شـبیه به افسـانه‌های شـفاهی آمریکایی‌هـای بـومی چـروکی است که از اندیشه‌های بدون فرم سخن می‌گفته‌اند که می‌توان از طریقه امواج صوتی از زمین به ستاره Pleiades سفر کـرد. به علاوه تمام این موارد تکنولوژی مـورد اسـتفاده در سـاخت این سـایت بسـیار پیشـرفته بـوده و تعجب‌آور نیست که مصـریان از آن به عنـوان گإرگـاهی به جهـان مـوازی و دروازه‌ای به دنیای دیگر نام ببرند.

دروازه ابوقراب

سدونا ورتکس | SEDONA VORTEXES

سـدونا شـهری واقع در شـمال دره Verde در ایـالت آریزونـای آمریکا می‌باشد. یک نقطه‌ای از آن توسط قبایل بـومی آمریکا به عنـوان Nawanda شـناخته می‌شود که در داستان‌های خود به شهری مقدس شهرت یافته است. اعتقاد مردم بـومی این منطقه بر این است که سنگ‌های قرمز در بیابان‌های این شهر از نظر معنوی متجلی شده و میزان زیادی از گرداب‌های معنـوی در این منطقه وجـود دارد. به اعتقـاد بومیـان این گرداب‌هـای معنـوی در نقطه‌ای با شـدت متمرکز بـوده و از سـطح

زمین به سمت بالا می‌رود و آن‌ها به عنوان گذرگاه‌هایی برای موجودات آسمانی و همچنین روح زمین شناخته می‌شود. برای کسانی که به وجود این گرداب‌ها اعتقاد دارند ایستادن روی این زمین‌ها گویی ارتعاشاتی را احساس می‌کنند و احساس سوزن شدن روی پوستشان را دارند به خصوص این احساس در ناحیه گردن و شانه شدیدتر می‌باشد. طرفداران عصر جدید بر این باور هستند که منطقه سدونا دارای نقاط قوت و گرداب‌های فراوانی است و همچنین کوه‌های آریزونا به عنوان درگاهی به دنیای دیگر شناخته می‌شود به همین دلیل این مکان مقصدی بسیار خوب برای کسانی هستند که به این موارد اعتقاد داشته و یا به دنبال تحقیق روی دروازه‌ای به دنیای دیگر می‌باشند.

دروازه سدونا ورتکس

دروازه بهشت

در سال 1996 راهنمای محلی Jose Luis Delgado Mamani به طور تصادفی یک سایت باستانی در مجاورت دریاچه تیتاکاکا و در نزدیکی منطقه پر جمعیت Hayu Brand در پرو را کشف کرد در حالی که او در آن منطقه در حال انجام کار خود ش بود. این منطقه به وسیله بومیان محلی به شهر بهشتیان معروف شده است و برای آن‌ها مورد احترام می‌باشد و محققان نیز معتقد هستند که در زیر این سطح چندین بنای تاریخی وجود خواهد داشت که می‌توان کشف کرد. یکی از موارد ویژه‌ای که Mamani در این منطقه مقدس پیدا کرد حکاکی‌های غول پیکری بود که همانند درب روی چهره کوه‌های Hayu Marca ایجاد شده و به نام Puerta de

Hayu Marca شـــناخته می‌شد که در ترجمه زبـــان انگلیسی به نـــام دروازه بهشت خوانـــده می‌شـــود. این دروازه غول آسا 7 متر طـول و 7 مـتر عـرض داشـته و درب کـــوچکی در مرکز آن قـــرار گرفته که تنها 2 مـــتر ارتفـــاع دارد. با توجه به افســـانه‌های بـــومی آمریکـــای جنوبی Puerta de Hayu Marca دروازه‌ای به بهشت است و مرگ و میرهای قهرمانه را بـــرای ورود به بهشت از آن درب کوچک عبـــور می‌داده‌اند. در نتیجه با عبـــور از این درب این قهرمانـــان جـــاودانگی پیـــدا کـــرده و بـــرای همیشه در بهشت زنـدگی می‌کنند. اما دروازه بزرگـتر از سوی دیگر مـورد اسـتفاده قـرار می‌گـیرد و محلی بـرای عبـور مردمـان از بهشت به سـرزمین مـادری آن‌ها بـوده است. افســـانه دیگـــری نـــیز وجـــود دارد که به داســـتان Aramu Maru مربوط شده و از زبـان کشـیش Seven Rays گفته می‌شود. همانطور که داسـتان پیش می‌رود Aramu Maru در قرن شانزدهم از عبادتگاه فرار کرده تا همـــراه اســـپانیایی‌ها وارد پـــرو شـــود. او به کوه‌هـــای Hayu Marca رفته تا در حین انجام مراسم مذهبی درب کوچکتر یا همان درب بهشت را باز کند. نور آبی رنگی از داخل تونل تابیده شـده و Amaru Maru به داخل آن را سپس او دیگر هرگز دیـده نشد و گفته می‌شـود که او به بهشت ســـفر کـــرده است و از دروازه‌ای به دنیـــای دیگر عبور کرده است.

دروازه بهشت

آرایش ســـــنگ‌های باســـــتانی | ANCIENT STONE ARRANGEMENT

در سال 2007 در حالی که دانشمندان به دنبـال بررسی خرابی‌های قایق‌هـای قـدیمی بودند سـاختاری سـنگی را همانند استون هنج در انگلسـتان اما در دریاچه میشـیگان یافتند. این ســـازه‌های ســـنگی در نـــزدیکی شـــهر Transverse در ایالت میشیگان در ایـالات متحـده واقه شـده است. این سـاختارها توسط Mark Holly اسـتاد باســـتان شناسی زیر آب در دانشـــگاه شـــمال غـــربی میشیگان کشف شد که او اعتقـاد دارد این سـاختار بیش از 9 هزار سال قدمت دارد. یکی دیگر از جزییات جـالبی که باسـتان شناسـان کشف کرده‌اند این است که یکی از این ســـنگ‌ها دارای کنـــده کـــاری با شـــکل mastodon می‌باشد که موجودی شبیه فیل بوده و در حدود 10 هزار ســـال پیش منقـــرض شـــده است. محل دقیق این ساختارهای سنگی که توسط محققان باستان شناسی با توجه به قبایل بـومی آمریکا کشف شـده‌اند را می‌خواهد به دلیل ازدیـاد افـرادی که از این منطقه بازدید می‌کنند محـــدود کنند. اگرچه سن دقیق و باســـتان شناسی این سایت هنـوز نـیز مـورد بحث جوامع علمی قـرار دارد اما بـــرخی از مـــردم اعتقـــاد دارند که ارایش باســـتانی این سـنگ‌ها می‌تواند به عنـوان دروازه‌ای به دنیـای مـوازی باشد زیرا این منطقه نیز به عنوان ناحیه‌ای که قایق‌ها و کشتی‌ها در آن ناپدید می‌شوند شـناخته می‌شـود. بعضی از قایق‌ها همـــراه خدمه آن از بین رفته‌اند در حـــالی که بـرخی دیگر تنها در روی آب شـناور شـده‌اند با این حـال مـردم روی آن بـدون هیچ دلیل شـناخته شـده‌ای از بین رفته‌اند و شاید از طریق دروازه‌ای به دنیای دیگر انتقـال یافته‌اند.

آرایش سنگ‌های باستانی

ممکن است ما در این مطلب تنها تعـــــــــــدادی از این مکان‌هایی که به عنـوان دروازه‌هـای دنیـای دیگر شـهرت یافته‌اند را به شــما معــرفی کــرده باشــیم اما آیا واقعا حقیقت چنین است؟ آیا واقعا دروازه‌ای و دنیـای مـوازی دیگـــری وجـــود دارد؟ آیا تنها همین مـــوارد هســـتند یا می‌توانند هر جای دیگـری همچـون داخل خانه خـود شـما هم باشـند؟ آیا اگر واقعا دروازه‌هـایی بـرای دنیـای دیگر وجود داشته باشند شما جرات آن را خواهید داشت که از آن عبور نمایید؟

درباره ستاره حضرت داوود(ع) چه می‌دانید؟

این ستاره شش پر از دو مثلث متساوی الاضلاع تشکیل شده که یکی از قاعده بر زمین است و دیگری از نوک.مثلثی که از قاعده بر زمین است نشان از حفظ موقعیت و آرامش و تعادل است و مثلثی که از نوک بر زمین است زیبایی در حین حفظ تعادل را نشان می‌دهد.زیبایی و تعادل مجموعا ستاره شش پر را می‌سازند که در میانه پرچم رژیم صهیونیستی نشسته است.و همه جا در آثار تاریخی یهود، در کنیسه‌هایشان،محل اجتماعاتشان و حتی وسایل زندگی شان دیده می‌شود.

یک یهودی فلسفه دان به نام فرانتس روز نتسوایگ(1886-1929)متولد کتسل آلمان ،کتابی دارد به نام «ستاره نجات»که در آن سیر یهود در مکان و زمان را با استفاده از این ستاره نشان داده است.هر پر ستاره یک اسم دارد:خداوند،جهان و انسان از یکسو و آفرینش،تجلی و نجات از سوی دیگر.در نظر او اینها مفاهیمی واقعی هستند:خداوند در جهان به وسیله انسان به واقعیت می‌پیوندد.تجلی خدا در انسان رویدادی واحد و یکباره نیست بلکه آن نیز سیری دنباله دار است که انسان را وا می‌دارد تا برای همه بشریت نجات را به جهان آورد.راه یهودیت از آغاز به وسیله تاریخ و روح یهودی که در آن فعالیت می‌کند ،تعیین شده است..

بعضی از علمای یهود هم اعتقاد دارند که این نماد شش گوشه، شکلی است که از یک مرکز شکل گرفته و وجود

یافته است. مرکز شکل نمایش دهنده بعد معنـوی جهـان است که توسط ابعاد مـادی احاطه شـده است. همچـنین شش گوشه می‌تواند نشـــانگر شش روز کـــاری هفته باشند که طی آن‌ها خداوند جهان را آفریده است. در این تفسیر مرکز شکل، سبت (شنبه، روز اسـتراحت و دعـای یهودی‌ها) خواهد بـــــود که شش روز دیگر هفته را در تعادل قرار می‌دهد.

در متون کابالا (مجموعه آموزه‌هـای یهـود که امـروزه در قالب مکاتب عرفانی جدید زیـاد دیـده می‌شـود) دو مثلث به دوگانگی درونی انسان تعبیر شده است: خیر در برابر شـــر، روح در برابر جسم و غـــیره. در عین حـــال گفته می‌شـــود که دو مثلث، نمـــادی از رابطه دو طرفه قـــوم یهود و خدا است. مثلث رو به بالا، نشان دهنـده کارهـای خوبی هستند که به سـمت بـالا جریـان می‌یابند و به نوبه خـــود خـــیر را از ســـمت خداوند به ســـمت پـــایین جـــاری می‌کنند. این جریـــان دوم، با یک مثلث به ســـمت پـــایین نشان داده می‌شود.

اما این‌که چرا این سـتاره به داوود نـبی منتسب است را علمای یهود این طور پاسخ داده‌اند که داوود نـبی(س)در جنگ‌ها این ستاره را به نشـانه تحت حمـایت بـودن قـادر متعال بودن خود به بر سپرش نقش می‌کرده است.یعنی که خداوند از هر شش جهت (شـــــــــــــــــــــمال ،جنـوب،شـرق،غـرب،بـالا و پـایین) بر کهکشـانها و زمین احاطه دارد و از همه این جهـــات نـــیز از او و قـــومش محافظت می‌کند.به همین دلیل یهود به این ستاره ســـپر داوود Magen David نیز می‌گویند.

فراماســـون‌ها هم از این دو مثلث به تنهـــایی ویا با هم زیـاد اسـتفاده می‌کنند.طبق اعتقـادات آن‌ها که برگرفته از مکتب یهـود است بر دو سـتون ورودی معبد سـلیمان این دو مثلث نقش بسته بوده است.یکی بر ستون راست (یـاکین‌J)ـ ،و دیگـری بر سـتون چپ(بـوعز،B).و به همین دلیل بر دو سـتون ورودی لژهـای فراماسـونری این دو مثلث دیده میشود.

ستاره پنج پر هم در آداب و رسوم فراماسونها زیاد دیده میشود که آن هم برگرفته از تورات است:

«به سـتاره ،پنتـاگرام ،به سـتاره پنج پر که نـور سـاطع می‌کند،به ستاره‌ای که در شـرق قـرار دارد،به سـتاره‌ای که در داخل آن حـرف Gحـرف رمز معمـار کائنـات نقش بسته است،توجه کنید،این ستاره سمبل انسان مترقی و متجدد است.»

«جای دادن مسوولین در داخل ستاره شش گـوش یعـنی مهر سـلیمان ،یا در داخل سـتاره پنج پر.و یا داخل مثلث نـور افشـان ،امکـان پـذیر است.در سـتاره شش گـوش اســـتاد ارجمند و دو نگهبـــان در سه گـــوش یک مثلث،و هیئت تشکیل دهنده لژ،یعـنی نویسـنده و خطیب و خـادم در مثلث دومی جـای می‌گیرند.در سـتاره پنج پر اسـتاد ارجمند در بـالا،نویسـنده و خطیب در زیر آن و در پـائین نگهبان‌ها جای داده می‌شوند.»

در اجـرای مراسم عضـویت ماسـونها در لژ فراماسـونی نامزد عضـویت پس از این‌که طنـابی به گـردنش انداختند اولین کـاری که باید انجـام دهد بوسـیدن سـتاره داوودی است.

لازم به ذکر است شبیه به این ستاره درتاریخ زیاد دیده می‌شود و حتی در دوران پیش از تاریخ هم رد پای آن دیده شده است

برای مثال ستاره شش گوشه نشانه چاکرای قلب است، به عنوان نماد مقدس اتحاد زن و مرد استفاده شده، در یونان نشانه ازدواج مقدس (Hieros Gamous) بوده و در هند به عنوان نماد رقص کیهانی شیوا و شاکتی به کار رفته است.

منبع:گروه اینترنتی مبین

اولین بار که این نشان در تاریخ یهود ثبت شده در قرن 12 میلادی توسط یهودا حدسی بوده است.

ستاره داوود آبی، نماد کنونی کشور اسراییلبرخی از یهودیان اعتقاد دارند که ستاره داوود نشانه آمیزش نهایت و بی‌نهایت، جهان دیدنی و جهان نادیدنی است. بر طبق نظر برخی علمای تورات ستاره شش گوشه دارد که نشان از شش روز هفته دارد. مرکز ستاره را نماد روز هفتم می‌دانند که روز استراحت است. این معنا به نوعی همان جامعیت و تقدس عدد هفت است.

اما برخی دیگر بر این باور هستند که این نشان داوود پیغمبر نیست، بلکه نشانهٔ داوود الروی فرزند سلیمان بن دوجی، که با ادعای مسیح بودن در مقابل سلجوقیان شورش کرد. سپس پس از مرگ وی نشانه پرچم او در بین یهودیان اشکنازی مشهور گردید.

برخی از گروههای سنتی یهودی بجـای این نشـان که آن را بــدعت می‌خواننــد، از نشــان ســنتی یهــود، منــوره، استفاده می‌کنند.

بجز یهودیت، این نشان در ادیــان و عقاید بســیاری مانند مســیحیت، زرتشــتی، هنــدو، بــودایی، اســلام کــاربرد داشته‌است. امـروزه در بـرخی عقاید و گروههـای سِـرّی مانند اشــراقیون و فراماســونها از این نشــان اســتفاده می‌شود.

برخی اعتقاد دارند این نگین به سلیمان نیرویی جـادویی برای تسلط بر جنیان می‌بخشید

گمان می‌رود که این نشان برای اولین بـار توسط ادیـان شرقی و بخصوص در دین هندو اسـتفاده شـده باشد. در این دین، این ستاره نشان تعادل فکر و توازن بین خدا و انسـان است. این نشـانه مانند سـایر نشـانه‌های ادیـان ریشه اجتماعی دارد نه دینی≠ در سمبل گرایی این نمـاد ترکیب زن و مرد میباشد که مثلث رو به پایین نشـانه زن و مثلث رو به بالا سمبل مرد میباشد.

شهاب‌ها و استراق سمع جنيان

وَ لَقَـدْ زَيَّنَّا السَّـماءَ الـدُّنْيا بِمَصـابيحَ وَ جَعَلْناها رُجُومـاً لِلشَّياطينِ وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعير(1)

ما آسـمان فـرودين را به چراغهـايي بياراسـتيم و آن چراغها را وسيله راندن شـياطين گردانيـديم و برايشـان شكنجه آتش سوزان آماده كرده‌ايم.

وَ لَقَـدْ جَعَلْنا فِي السَّـماءِ بُرُوجـاً وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ وَ حَفِظْناها مِنْ كُـلِّ شَـيْطانٍ رَجِيمٍ إِلَّا مَنِ اسْـتَرَقَ السَّـمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبِينٌ (2)

و هرآينه در آسـمان برجهـايي آفريـديم و بـراي بينندگانشـان بياراسـتيم. و از هر شـيطان رجيمي حفظشان كرديم مگر آنكه دزدانه گوش مي‌داد و شـهابي روشن تعقيبش كرد.

إِنَّا زَيَّنَّا السَّـماءَ الـدُّنْيا بِزِينَـةٍ الْكَـواكِبِ وَ حِفْظـاً مِنْ كُـلِّ شَيْطانٍ مارِدٍ لا يَسَّمَّعُونَ إِلَي الْمَلَإِ الْأَعْلي وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُـلِّ جـانِبٍ دُحُـوراً وَ لَهُمْ عَـذابٌ واصِـبٌ إِلَّا مَنْ خَطِـفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ (3)

ما آسمان فـرودين را به زينت سـتارگان بياراسـتيم و از هر شيطان نافرمان نگه داشتيم تا سـخن سـاكنان عـالم بالا را نشنوند و از هر سوي رانـده شـوند تا دور گردند و براي آن‌ها ست عذابي دايم. مگر آن شـيطان كه ناگهـان چيزي برباید و ناگهان شهابي ثاقب دنبالش كند

وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّماءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً (4).

ما به آسمان رسيديم و آن را پر از نگهبانان قدرتمند و شهابها يافتيم ما در آنجاهايي كه مي‌توان گوش فرا داد مي‌نشستيم. اما هر كه اكنون گوش نشيند، شهابي را در كمين خود يابد

مضمون آيات به شرح زير است:

ما آسمان دنيا يعني نزديك‌ترين آسمانها به شما- و يا پايين‌ترين آسمانها- را با زينتي بياراستيم، و آن همان ستارگان بود كه در آسمان قرار داديم، و آن آسمان را از هر شيطاني خبيث و عاري از خير حفظ كرديم، و حتي از اينكه سخنان ساكنين آسمان را بشنوند منعشان نموديم، تا از اخبار غيبي كه ساكنان ملأ أعلي بين خود گفتگو مي‌كنند اطلاع نيابند، و به همين منظور از هر طرف تيرباران مي‌شوند در حالي كه مطرود و رانده هستند و عذابي واجب دارند كه هرگز از ايشان جدا شدني نيست.

پس كسي از جن نمي‌تواند به اخبار غيبي كه در آسمان دنيا بين ملائكه رد و بدل مي‌شود، اطلاع يابد مگر آنكه از راه اختلاس و قاچاق چيزي از آن اخبار را به دست بياورد كه در اين صورت مورد تعقيب "شهاب ثاقب" واقع مي‌شود، تير شهابي كه هرگز از هدف خطا نمي‌رود.

اما اين كه "شهاب ثاقب" چيست و چگونه به سوي شيطان‌ها پرتاب مي شود، از معاني مشكل قرآن است

كه حقيقت آن را جز خـــدا و تـــربيت شـــدگان و تعليم يافتگان خدايي نمي دانند. علامه طباطبـايي در شـرح آن مي نويسد:

"مفسرين براي اينكه مساله" استراق سمع" شيطانها در آسـمان را تصـوير كننـد، و نـيز تصـوير كنند كه چگونه در اين هنگـــام به ســوي شــيطانها با شــهاب‌ها تيرانــدازي مي‌شــود بر اســاس ظــواهر آيــات و روايــات كه به ذهن مي‌رســد، توجيهــاتي ذكر كرده‌اند كه همه بر اين اســاس استوار است كه آسمان عبارت است از افلاكي كه محيط به زمين هســتند، و جماعت‌هــايي از ملائكه در آن افلاك منزل دارنـد، و آن افلاك در و ديـواري دارند كه هيچ چـيز نمي‌تواند وارد آن شود، مگر چيزهايي كه از خود آســمان باشــد، و اينكه در آســمان اول، جمــاعتي از فرشــتگان هســتند كه شـهابها به دست گرفته و در كمين شـيطانها نشسته‌اند كه هر وقت نزديك بيايند تا اخبار غيبي آسمان را اســتراق ســمع كننــد، با آن شــهابها به ســوي آن‌ها تيراندازي كنند و دورشان سازند و...

اين معـاني همه از ظـاهر آيـات و اخبـار ابتـداءا به ذهن مي‌رسد و ليكن امروز بطلان اين حرفها به خوبي روشن شده و عيان گشته است در نتيجه بطلان همه آن وجوهي هم كه در تفسير" شهب" ذكر كرده‌اند،- كه وجوه بســيار زيــادي هم هســتند- و در تفاســير مفصل و طــولاني از قبيل تفســير كبــير فخر رازي و روح المعــاني آلوسي و غير آن دو نقل شده، باطل مي‌شود.

ناگزير بايد توجيه ديگري كرد كه مخالف با علوم امـروزي و مشاهداتي كه بشر از وضع آسـمانها دارد نبـوده باشد. و آن توجيه به احتمـال ما- و خـدا دانـاتر است- اين است

كه: اين بياناتي كه در كلام خداي تعالي ديده مي‌شود، از باب مثالهايي است كه به منظور تصوير حقـايق خـارج از حس زده شــده، تا آنچه خــارج از حس است به صــورت محسوسـات در افهـام بگنجـد، هم چنـان كه خـود خـداي تعالي در كلام مجيدش فرموده:" وَ تِلْكَ الْأَمْثـالُ نَضْـرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلَّا الْعـالِمُونَ" (5)ـ و اينگونه مثلها در كلام خداي تعالي بسـيار اسـت، از قبيل عـرش، كرسـي، لوح و كتاب، كه هم در گذشته به آن‌ها اشاره شــد، و هم در آينده به بعضي از آن‌ها اشاره خواهد رفت.

بنا بر اين اساس، مراد از آسماني كه ملائكه در آن منزل دارنـد، عـالمي ملكـوتي خواهد بـود كه افقي عـالي‌تر از افق عالم ملك و محسوس دارد، همـان طـور كه آسـمان محسوس ما با اجرامي كه در آن هست عـالي‌تر و بلنـدتر از زمين ماست.

و مـراد از نزديك شـدن شـيطانها به آسـمان و اسـتراق سمع و به دنبالش هدف شهابها قـرار گـرفتن، اين است كه شيطانها مي‌خواهند به عالم فرشتگان نزديك شوند و از اسـرار خلقت و حـوادث آينـده سر درآورند. ملائكه هم ايشان را با نوري از ملكوت كه شيطانها تاب تحمل آن را ندارند، دور مي‌سازند. يا مراد اين است كه شيطانها خود را به حق نزديك مي‌كنند تا آن را با تلبيس‌ها و نيرنگهــاي خود به صورت باطل جلوه دهند، و يا باطل را با تلبيس و نيرنگ به صورت حق درآورند و ملائكه رشـته‌هاي ايشـان را پنبه مي‌كنند و حق صريح را هويدا مي‌سازند تا همه به تلـــــبيس آن‌ها پي بـــــرده، حق را حق ببينند و باطل را باطل."(6)

پي نوشت‌ها:

1. ملك (67) آیه 5.
2. حجر(15)آیه 16 - 18.
3. صافات(37)آیه6-10.
4. جن(72) آیه 8 - 9.
5. عنکبوت(29)آیه 43.
6. ترجمه المیزان،ج17،ص186-188.

دجّال شناسی و راه کارهای عملی دجّال ستیزی

چکیـــده: ما در این تحقیق بـــرآنیم که یکی از دشـــمنان مهدی موعود(عج) که فسـاد و فتنه‌ی او سراسر عـالم را فرا می‌گیرد، را بشناسیم. این دشمن که همان دجّال نام دارد، در روایات شیعه از نشانه‌های ظهور از آن یاد شده است. در فصـــول ابتـــدایی به بررسی انـــواع فتنه و دیـدگاه‌ها و ویژگی‌ها و صـفات دجّـال از نظر مسـیحیت، یهودیت و اسلام مورد بررسی قرار می‌گـیرد. در فصـول میانی به شناسـایی دجّـال در زمـان کنـونی و نمونه‌ها و مصـــادیق آن در حـــال حاضر می‌پـــردازیم و همچـــنین شیطان‌پرســـتی که یکی از حامیـــان سرســـخت دجّـــال می‌باشد مورد بررسی قرار می‌گیرد. در فصل پایـانی به بررسی چگـــونگی مبـــارزه با فتنه و فســـاد دجّـــال و راهکارهای عملی مبارزه با این فتنه‌ی بزرگ مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

واژه‌هـای کلیـدی: دجّـال، فتنـه، تک چشـمی، شـیطان، مهدویت

مقدمه

سلام ودرود بی‌پایان بر آن راه خـدا که تنها راه سـعادت، رهپویی در راه ولایت و هـدایت اوست. سـلام بر آسـتان شهیدان و درود به محضر امام شـهیدان. همـان طـور که می‌دانیم اصـــلی‌ترین دشـــمن مهـــدی موعـــود که گسـترده‌ترین فتنه‌هـا، و انحرافـات و ریزش‌ها را در آخر الزمان میان مردم جهان ایجاد می‌نمایـد، دجـال است. از طـــرفی در عرصه‌ی «مهـــدی شناسی» با هفت شـــاخه

اصـلی و بنیـادین مواجه می‌شـویم که به صـورت خلاصه عبارتند از:

1- چهره شناسی:

شناســایی ویژگی‌هــای ظــاهری و جســمانی مهــدی موعود(روحی فداه)

2- تبار شناسی:

شناسایی سلسله‌ی پدران و مادران مهدی موعود(عج) تا حضرت آدم و حوا(علیهما السلام)

3- تاریخ شناسی:

شناسایی تاریخ ولادت، تاریخ غیبت صغری و تـاریخ غیبت کبرای مهدی موعود(عج)

4- شأن و مقام شناسی:

شناســایی شــئونات و مقامــات مهــدی موعــود (عج) و جایگاه حقیقی او در نظام هستی

5- اخلاق شناسی:

شناســـایی ســـیره‌ی اخلاقی مهـــدی موعـــود(عج) در عرصه‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی

6- حکومت شناسی:

شناســـایی ارکـــان سیاست و حکـــومت در دولت کریمه مهدوی

7- دشمن شناسی:

شناسایی دشمنان اصلی مهـدی موعـود (عج) و شـناخت فتنه‌ها و فساد انگیزی‌های ایشان.

در شاخه‌ی هفتم و در عرصه‌ی دشـمن شناسی مهـدوی، با نام دو چهره‌ی اصلی مواجه هستیم: سفیانی و دجّال. چهـــره‌ی اول شخصـــیتی حقیقی و یهـــودی از آل ابی‌ســـفیان است که هم زمـــان با ظهـــور مهـــدی موعود(عج) از دو جبهه به سوی سپاهیان و هواداران آن حضـــرت لشگرکشی می‌کند امّا چهـــره‌ی دوم شـــخص یا جریـــان عجیب و پر رمز و رازی است که فتنه گـــری و فسـاد انگـیزی خـویش را از سـالیان پیش از ظهـور و با اســـتفاده از ابزارهـــایی پیشـــرفته و کارآمد در عرصه جهانی آغاز می‌نماید و بیشـتر مـردم جهـان را از فضـای معنــوی و آرمان‌هــای مهــدوی دور می‌ســازد. بنــابراین اصـــلی‌ترین دشـــمن منجی موعـــود که فســـاد و فتنه‌ی ایشــان شــرق و غــرب عــالم را فــرا می‌گــیرد دجّــال و دجّال‌صفتان عالمند. از این رو شناســایی حقیقت دجّــال و دجّالیــان و آگــاهی از بنیان‌هــای فتنه‌گــری و ابزارهــای فسادانگیزی ایشان از چند جهت ضرورت دارد:

« دجّال‌شناسی » راهی به « مهدی‌شناسی »:

یکی از راه‌های شـناخت هر چـیز، شناسـایی ضد آن چـیز است. مثلاً برای شناخت «روز» می‌بایست از ویژگی‌های ضد آن که «شب» باشد آگاه باشیم. در غیر اینصـــورت به شناختی دقیق از «روز» دست نمی‌یابیم. از این رو، یکی از راه‌های شـناخت هر شخصـیت، شـناخت دشـمنان او و ویژگی‌های آنان است. بدین‌سان، شناخت دشمنان مهدی موعـــود(عج) و بررسی ویـــژگی آنـــان می‌تواند ما را به شـــناختی دقیق‌تر از مهـــدی موعـــود(عج) و ویژگی‌هـــای

اخلاقی او رهنمـــون کند تا معیـــاری باشد بـــرای ایجـــاد نـــزدیکی و تناسب اخلاقی میـــان ما و آن حضـــرت و نـــیز ملاکی باشد برای ایجاد دوری و ستیز اخلاقی با دشمنان آن حضرت.

« دجّال‌شناسی » زنگ هشداری جدی:

با شناسـایی دجّـال و جلوه‌هـای رنگارنگ و فراگـیر او در سطح جهان، زنگ هشداری جدی برای تمـام دوسـتداران مهدی موعود(عج) به صـدا در می‌آید که‌ای وای چه غافل نشسـته‌ایم، در حـالی که فتنه‌ی دجَـال به متن جامعـه، رسـانه، مدرسـه، خانه و خانواده‌هـای ما نفـوذ کـرده و آرمان‌های شیطانی خویش را در ذهن و جـان جوانـان ما رسوخ داده و ما را به ستیزی آشکار با آرمان‌های مهدوی وادار ساخته است.

« دجّال‌شناسی » مانع زدایی تربیت مهدوی:

با شناسایی دجّال و بنیان‌های فسـادانگیزی او، باید همه دست در دست هم به فکر چـــاره بر آییم، کودکـــان و نوجوانـــان خـــود را در یـــابیم، خانه‌ها و خانواده‌ها را از غرقـاب فراگـیر فسـاد دجّـال نجـات دهیم و راهکارهـای عملی ستیز با فتنه‌ها و فسـادهای فراگـیر او را دریـابیم ودر متن جامعـــه، رســـانه، مدرسه و خانواده‌ها نهادینه نمـاییم تا بتـوانیم با مـانع‌زدایی تربیـتی، غسل پـاک و عفیف را برای مجاهدت و جان‌فشانی در عرصه‌ی مهـدی یاوری تربیت نماییم.

فصل اول: دجّال اصلی‌ترین دشمن منجی موعود

ظهـور دجّـال در فرجـام زمـان، به عنـوان اصـلی‌ترین دشـمن منجی آخرالزمـان، از آموزه‌هـای مشـترک بین یهودیت، مسیحیت و اسـلام است. ردپـای دجّـال را از دو قرن قبل از میلاد مسیح، در تورات و آموزه‌های موسوی و آن‌گـاه در انجیل و آموزه‌هـای عیسـوی و پس از آن در قرآن و روایـات محمـدی(صـلی الله علیه و اله) می‌تـوان یافت.

الف) دجّال از دیدگاه مسیحیت و یهودیت (دیدگاه اول)

واژه‌ی دجّـال در زبـان عِـبری و درآموزه‌هـای یهـودی به معنـای «دشـمن خـدا» است که از تـرکیب دو واژه‌ی «دج:دشمن، ضد» و «آل: خـدا»(1)ـ تشـکیل شـده است. واژه‌ی دجّال در الهیـات مسـیحی، به معنـای ضد مسـیح« Antichrist»ـ می‌باشد. از منظر الهیـات مسـیحی دجّـال کسی است که در آخرالزمـان ظهـور می‌کند و پـرچم ضدیت و دشمنی با تمـام آموزه‌هـای عیسی مسـیح را بر می‌افـرازد. به علاوه عـدّه‌ای از اندیشـمندان مسـیحی بر این باورند که دجّـال شخصی خـاص و دشـمن برجسـته‌ی مسـیح است. بـرخی دیگر دجّـال را مجمـوعه‌ی کامل کسانی می‌دانند که با عیسی مسیح مخالفند.

ب) دجّال از دیدگاه اسلام (دیدگاه دوم)

واژه‌ی دجـال در زبـان عـربی، صـیغه‌ی مبالغه از مـاده‌ی «دَجَـلَ» به معنـای «کـذاب و حیله‌گر و بسـیار دروغ‌گو» است.(2)ـ واژه‌ی دجّـال همچـنین می‌تواند از مصـدر«تـدجیل» به معنـای «پوشـاندن با طلا» و «آب طلاکاری» باشد. از آن جا که فرآیند آب طلاکـاری فلـزی غـیر از طلا با ظـاهر طلا عرضه می‌شـود و در آن نـوعی

دغل و ظـــاهرفریبی صـــورت می‌پـــذیرد، به همین دلیل افراد بسیار دروغگویی که باطل را حق جلـوه می‌دهند و به زشـتی‌ها صـورتی زیبا و فریبنـده می‌پوشـانند، دجّـال نامیده می‌شوند.

طبق آموزه‌هـای اسـلامی، دجّـال با اسـتفاده از هر نـوع دروغ و حیله و سـحر و جـادو به امـور باطل لبـاس حق می‌پوشاند. او زشتی را زیبایی، بدی را خوبی و جهنم را بهشت جلـوه می‌دهد. فسـاد و فتنه‌ی او شـرق و غـرب عالم را فرا می‌گیرد و به تمام خانه‌های مردم جهان وارد می‌گردد. اسـاس فسادگسـتری و فسـادانگیزی‌های او بر موسیقی و استفاده از جـذابیت‌های زنـان اسـتوار است. در روایات نبـوی از فتنه‌ی دجّـال با عنـوان «أشّـدُّ الْفِتَن: سخت‌ترین فتنه‌ها»(3)ـ یـاد شـده است! پیامبراسـلام از امت خویش خواسـته است که دجّـال و ویژگی‌هـای او را به خـــوبی بشناســـند، در فتنه‌انگیزی‌هـــای او به دقت بیندیشند و خطر خیزی آن را به یکدیگر و آیندگان خویش یادآور شوند و در همه حـال بر ضد دجّـال و آرمان‌هـایش عمل نمایند:

«ویژگی‌های دجّال را برایتـان گفتم تا در آن بیندیشـید و به حقیقت آن راه یابید و آن گـــاه بر ضد او عمل نمایید. آیندگان خویش را ازفتنه‌ی دجّال با خبر سـازید و یکـدیگر را بـــدان یـــادآور شـــوید!! پس همانا فتنه‌ی دجّـــال، سخت‌ترین فتنه‌ها و شدیدترین آزمایش‌هاست.»

ج) دجّال از منظر روایات (دیدگاه سوم)

به طور اساسی درباره‌ی دجّال و خـروج وی، دیـدگاه‌های متفاوتی براساس روایات ارائه شده است:

1- دیدگاه اول:

برخی بر این باورند که دجّال، نام شخص معینی نیست و هرکسی با ادعاهـــای پـــوچ و بی‌اســـاس و با توسل به حلیه‌گـری و نیرنـگ، در صـدد فـریب مـردم باشـد، دجّـال است. این که در روایـات از دجّال‌هـای فـراوان سـخن به میـــان آمـــده اســـت، این احتمـــال را تقـــویت می‌کند. پیامبراکرم(صلی الله علیه و آله) فرمودند: «قیـامت برپا نمی‌شود تا وقتی که مهدی(عج) از فرزندانم قیـام کند و مهـدی قیـام نمی‌کند تا وقـتی که شصت دروغگو خـروج کنند و هرکدام بگویند: من پیامبرم»(4).

هم چنین بـرخی از اندیشـمندان اسـلامی و کارشناسـان معارف مهدوی، دجّال و ویژگی‌های شگفت‌انگیز او را که در روایات اسلامی بیـان شـده اسـت، اشـاراتی کنـایی و اســـتعاری می‌دانند که به صـــورت رمزگونه از جریـــان ضـدخدایی و شـیطانی در آخرالزمـان خـبر می‌دهد که بر قلب و ذهن مردم عالم، تسلط می‌یابد و فسادگسـتری و فتنه‌انگـیزی را در سـطح جهـان به نهـایت درجه‌ی ممکن می‌رساند. این جریان فراگـیر، تمـام آموزه‌هـای الهی را به سُـخره می‌گـیرد، همه‌ی ارزش‌هـای اخلاقی را زیر پا می‌نهد و تمــام فضــیلت‌های انســانی را درهم می‌کوبد. طبق این دیـــدگاه، دجّـــال می‌تواند نمـــادی از نظـــام مادی‌گرایی حاکم بر جهان باشد که با مظاهر فریبنــده و خیره‌کننده خود چشم انسانی و معنویت‌گرای مردم عالم را کور کـرده و تنها چشم حیـوانی و مـادی‌گرای آنـان را گشـوده است از این منظـر، دجّـال یک فـرد نیست بلکه عنوانی است کلی برای افراد حیله‌گر و پُر تزویری که بر سر راه انقلاب جهـانی منجی موعـود ظـاهر می‌شـوند و

مانع می‌تراشند و برای فـریب مـردم و کشـاندن آنـان به سـوی فسـاد و طغیـان و خداسـتیزی از همه وسـیله و حیله‌ای استفاده می‌کنند.

2- دیدگاه دوم:

گـــــــروهی دیگر او را فـــــــردی معین می‌دانند که با عنـوان«دجّـال» خـروج می‌کند و مـردم را به انحـراف می‌کشاند. برخی به استناد روایاتی او را زنـده می‌دانند. بـرای مثـال گفته می‌شـود او در زمـان حضـرت رسـول اکرم(صلی الله علیه و آله) موجود بوده و تا زمان خـروج زنده خواهد ماند. هم چنین برخی از دانشمندان اسـلامی دجّـال را شـخص معیـنی دانسـته‌اند که هرچند یهـودی الاصل است اما هـویت اصـلی او تا زمـان ظهـور منجی موعود ناشناخته بـاقی می‌ماند. طبق این دیـدگاه، دجّـال مردی یک چشمی با توانمندی فوق‌العاده است که در آخر الزمـــان ظهـــور می‌کند. او با ابزارها و مرکب‌هـــای شگفت‌انگیزی که در اختیار دارد، فوج فوج مردم عالم را از گـرایش به آرمان‌هـای منجی موعـود بـاز می‌دارد و با حیله و تزویر مـردم را به سـوی شـقاوت و جهنم ابـدی سوق می‌دهد.

3- دیدگاه سوم:

این دیـدگاه که در واقع دیـدگاه برگزیـده‌ی ماسـت، در حقیقت جمع میـــان دو دیـــدگاه قبلی است: یعـــنی همان‌گونه که از ریشه‌ی لغـوی دجّـال و از منـابع حـدیثی معتبر استفاده می‌شـود، دجّـال منحصر به یک شـخص آن هم با یک چشم در میان پیشانی و با جثه‌ای افسـانه‌ای و مرکبی رویایی نیست بلکه عنوانی کلی است برای تمـام

سـردمداران دروغ‌گو و فریبکـار از رهـبران مـادی دنیا در آخرالزمان و نیز نمادی سمبلیک است بـرای تمـام افـراد پر ترویز و حیله‌گر که بــرای کشــاندن توده‌هــای مــردم جهان به دنبال ایده‌های شیطانی و هواهای نفسانی خود از هر مکر و دروغ و فریبی استفاده می‌کند(دیدگاه اول) اما در واقع دجّـال یک مفهـوم کلی است که می‌تواند بر مصـادیق بی‌شـمار منطبق گـردد. از میـان این مصـادیق بی‌شمار، دجّال دارای یک مصداق اصلی با توانمنـدی‌های شگفت‌انگیز شیطانی است که چهره و هـویت اصـلی‌اش در زمـان ظهـور آشـکار می‌گـردد و نـیز دارای مصـادیق فراوان فـرعی از پـیروان و هم قطـاران اوست(دیـدگاه دوم) پس دجّــال براســاس دیــدگاه ســوم، در واقع یک مفهوم کلی و یک جریان عظیم است که سرپرسـتی این جریــان را یک فــرد پر ترویز و حیله‌گر بر عهـده دارد. که هویت او تا زمان ظهور ناشناخته باقی می‌ماند.

از این نظــر، واژه‌ی دجّــال، همانند واژه‌ی «شــیطان» خواهد بود. (5) چنانچه شیطان نیز یک مفهوم کلی است که دارای یک مصداق اصـلی و مصـادیق بی‌شـمار فـرعی می‌باشد. مصــداق اصــلی مفهــوم «شــیطان»، همــان «ابلیس اعظم» است و مصادیق فرعی آن، تمام پـیروان و فرمـانبران ابلیس از جنیـان و انسـیان در طـول تـاریخ می‌باشد.

فصل دوم: جلوه‌های آخرالزمانی دجّال

طبق دیـدگاه سـوم که در فصل قبل گذشـت، معـرفت و شناخت دجّال مستلزم سه مولفه است:

1- دجّال دارای مصادیق فراوان فرعی است که تمام پیروان دجّال و دجّال‌صفتان عالم را در بر می‌گیرد.

2- دجّال دارای یک مصداق اصلی و ناشناس است که هویت حقیقی‌اش تا زمان ظهور ناشناخته باقی می‌ماند و پس از ظهور برای همگان آشکار می‌گردد.

3- دجّال دارای جلوه‌های گوناگون و رنگارنگی است که با آن بیشتر مردم جهان را می‌فریبد و آنان را از گرایش به آرمان‌های الهی منجی دور و گریزان می‌سازد.

براساس این دیدگاه جلوه‌های آخرالزمانی دجال را می‌توان این گونه برشمرد:

الف) تسلط نظام مادی‌گرایی که خود شامل تمام مظاهر فریبنده‌ی دنیوی « از ثروت جویی و زن پرستی و جاه طلبی تا شراب خواری و استفاده مواد مخدر » می‌گردد. نظامی که چشم خدابین و معنویت‌گرای آن از اصل و اساس از بین رفته و چشم ظاهربین و دنیاگرای آن به صورت افراطی گشوده شده است.

ب) تسلط نظام رسانه‌ای که ابزار آن ماهواره‌ها، اینترنت، سینما، تلویزیون، موبایل و... است و بنیان کار آن بر فیلم‌ها و موسیقی‌های حرام با تکیه بر سکس و خشونت و لااُبالی‌گری استوار است. نظامی که از طریق امواج، ذهن و اندیشه‌ی مردم جهان را در چنبره‌ی خویش گرفته و آنان را با تک چشم جادویی خویش سحر کرده و به هر سویی که می‌خواهد، می‌کشاند.

ج) فراگیری طاغوت‌های سیاسی، ناتوهای فرهنگی و عرفان‌های دروغین نوظهور که خود شامل ابرقدرت‌های

شیطانی، لابی‌های صهیونستی، تیم‌های فراماسونری، کابالا، شیطان‌پرستی و... می‌گردد. فرقه و گروهای اهریمنی که بر ارکان قدرت و ثروت جهان چنگ انداخته و بیشتر مردم جهان را در جولان‌گاه فتنه و فساد خویش تار و مار ساخته‌اند.

1- دجّال، از نشانه‌های ظهور

همان‌طور که می‌دانیم، یکی از نشانه‌های ظهور که فراوان از آن سخن به میان آمده، «خروج دجّال» است. اگرچه این رخداد در شمار نشانه‌های حتمی ظهور ذکر نشده است، اما تعداد روایات آن در منابع روایی، به ویژه در منابع اهل سنت، به مراتب از تعداد روایات درباره‌ی نشانه‌های حتمی ظهور بیشتر است.

از روایات اسلامی استفاده می‌شود که دجّال فردی ستمکار، دروغ‌گو، حیله‌گر و پر تزویر است که در آخرالزمان مردم را گمراه خواهد کرد. البته در آموزه‌های سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام از دجّال سخن به میان آمده است. در روایاتی، از خروج دجّال به عنوان نشانه‌های ظهور و در برخی دیگر از آن به عنوان یکی از «أشْراطْ الساعَة: نشانه‌های قیامت»(6)ـ یاد شده است. در کتاب‌های اهل‌سنت بیشتر با عنوان یکی از نشانه‌های برپایی قیامت معرفی شده است اما منابع روایی شیعه، اغلب از آن به عنوان حادثه‌ای مهم و فراگیر که هم زمان با ظهور حضرت مهدی(عج) رخ خواهد داد، در شمار نشانه‌های ظهور یاد کرده‌اند.

2- ویژگی و نشانه‌های دجّال

أصـبغ بن نباته از حضـرت علی(علیه السـلام) پرسـید: یا امیرالمومـنین! دجّـال کیسـت؟ آن حضـرت فرمودند:«--- بـــدبخت کسی است که او را تصـــدیق کند و خوشـــبخت کسی است که اور را تکذیب کند. بـدان که نشـانه‌های او این است که:

1- چشم راستش کور شده [از اصل خلقت، چشم راست نــدارد. به گــونه‌ای که گــودی حــدقه‌اش نیست] و چشم دیگـــرش در وسط پیشـــانی است و مانند ســـتاره صـــبح می‌درخشد و در آن گوشت بســـــته شـــــده‌ای است که با خون درآمیخته است.

2- میان دو چشمش نوشته است:«کافر» که هر با سواد و بی‌سوادی آن را می‌خواند.

3- در دریاها فرو می‌رود.

4- مقابل او کـوهی از دود و عقبش کـوهی سـپید است که مردم تصور می‌کنند طعام است.

5- در زمان قحطی سختی خروج می‌کند در حـالی که بر مرکبی خاکستری سوار است.

6- هر قدم از مـرکب او یک میل است و زمین مـنزل به منزل زیر پایش در نوردیده می‌شود و بر آبی نگذرد جــزء آن که فرو رود و جای آن تا روز قیامت خشک بماند.

7- به آوازی که تمـام جن و انس و شـیاطین در شـرق و غرب عالم آن را می‌شنوند، فریاد کند: «ای دوستان من، نزد من آیید. منم آن که آفرید و تسویه کرد و تقدیر کــرد و رهبری نمود. منم پروردگار شما!».

8- دشمن خدا دروغ می‌گوید. او یک چشـمی‌ای است که غـــذا می‌خـــورد و در بازارها راه می‌رود. براســـتی که پروردگار شما نه یک چشـمی است ونه غـذا می‌خـورد نه راه می‌ررود و نه زوال دارد و برتر است خداوند از این اوصاف، برتری بزرگی!

9- آگـاه باشـید بیشـتر پـیروانش در آن روزگـار، ناپـاک زادگانند.

10- خداوند او را در شـــام بر سر گـــردنه‌ای که آن را «افیق» نامنـــد، به دست کسی که عیسی(علیه السـلام) پشت سرش نمـاز می‌خوانـد، هنگـامی که سه سـاعت از روز جمعه گذشته باشد، خواهد کشت. آگاه باشـیدکه پس از آن، حادثه‌ای بزرگ واقع خواهد شد و آن خــروج دابّه (7) از زمین است. (8)

1- از نکات شـگفت‌آور و تـأمل‌برانگیز در انبـوه روایـات شیعه و سنّی، ارتباط بسیار شـدیدی است که بین دجّـال و یهود مطرح شـده است. چنانچه در روایـات آمـده است که: « بیشتر پیروان دجّال یهودی‌ها هستند».

2- نکته‌ی مهم‌تر این که فضـــای بیشـــتر روایـــات در برشماری ویژگی‌های دجّـال، فضـایی کنـایی و اسـتعاری است که سمبل‌ها و کدهایی رمزگونه را بـرای شناسـایی دجّـال فـرا روی مخاطبـان خـویش قـرار می‌دهد. چـنین فضایی بیشتر از هر چیز نیازمند دقت و تأملی فراوان و تحلیلهـای عمیق و دقیق براسـاس کیاست و زیرکی‌هـای مومنانه است چنانچه پیامبراعظم(صـلی الله علیه و آله) بر این امر مهم تأکید ورزیـــده و نســـبت به آن متـــذکّر شده‌اند.(9)

فصل سوم: بنیان‌های فتنه‌ی دجّال

فتنه‌ی دجّال، بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین فتنه‌ای خواهد بود که جهان آفرینش و نسل آدمی به خود دیده است. به عبارتی بهتر، فتنه‌ی دجّال، تکامل یافته‌ی تمام فتنه‌ها در طول تاریخ بشر و پیشرفته‌ترین و گمراه کننده‌ترین فتنه‌هاست. تا جایی که می‌توان گفت: تمام فتنه‌های پیشین در طول تاریخ بشری، هرکدام قطعه‌ای برای ساختن و تکمیل «پازل فتنه‌ی دجّال» بوده است. از طرفی پیامبراعظم(صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند: « هیچ فتنه‌ی کوچک و بزرگی در دنیا به وجود نیامده است مگر آن که برای شکل‌گیری فتنه‌ی دجّال آمده است».(10).

قتل عام ملت‌ها، چپاول ثروت‌ها، لجام گسیختگی شهوت‌ها

بنیان‌های فتنه‌ی دجّال بر قتل عام و خونریزی، چپاول وغارت اموال، شهوت‌پرستی و فساد جنسی استوار گشته است. بنابراین می‌توان گفت که چهار فتنه در پیش روی ماست: در فتنه‌ی نخست خونریزی حلال شمرده می‌شود. در فتنه‌ی دوم علاوه بر خونریزی، چپاول اموال حلال شمرده می‌شود. در فتنه‌ی سوم علاوه بر خونریزی و چپاول اموال، تجاوز به عنف و ناموس حلال شمرده می‌شود. آن‌گاه فتنه چهارم، فتنه‌ی دجّال خواهد بود. در حقیقت، قتل عام ملت‌ها، چپاول ثروت‌ها و لجام گسیختگی شهوت‌ها، قطعه‌های اصلی در شکل‌گیری «پازل دجّال» همان عظیم‌ترین فتنه‌ها خواهند بود.

زن پرستی، عقل ستیزی، ثروت طلبی

امام علی(علیه السلام) در حدیثی هشدار بخش، بنیان فتنه‌هایی را که عظیم‌ترین آن‌ها دجّال است، در سه امر معرفی فرموده‌اند: «بنیان فتنه‌ها سه چیز است: زن‌دوستی که شمشیر شیطان است. شراب خواری که دام شیطان است. ثروت‌دوستی که نیزه‌ی شیطان است»(11)

«حُبُّ النِّساء» به معنای محبت و گرایش افراطی نسبت به زنان و جذابیت‌های زنانگی است که در دوران معاصر با گرایش (فیمینیسم: زن‌گرایی و زن‌سالاری» در نظام مادی‌گری و با گرایش افراطی «زن‌پرستی و لذت‌جویی» در آیین شیطان‌پرستی مطابقت دارد. «شُربُ الخمر» به معنای گرایش به سوی «عقل‌ستیزی» با استفاده از مست کننده‌ها می‌باشد که می‌تواند تمام مشروبات الکلی مست کننده و تمام گونه‌های مواد مخدر و روان‌گردان را در بربگیرد.

«حُبُّ الدرهم و الدینار» به معنای محبت افراطی به ثروت‌طلبی است که مهم‌ترین مصداق آن را می‌توان نظام مادی‌گرایی محض که بر مردم جهان سیطره یافته است برشمرد. بنابراین بنیان‌های اصلی فتنه‌ی دجّال را تا بدین جا می‌توان چنین برشمرد:

1- خونریزی عمومی و قتل عام ملت‌ها.

2- ثروت‌طلبی و چپاول اموال و ثروت‌ها.

3- لذت‌جویی و لجام گسیختگی شهوت‌ها.

4- عقل‌ستیزی با استفاده از مشروبات مست کننده، مواد تخدیر کننده و روان‌گردان‌ها.

فتنه‌ی عظیم دجّال دارای بنیان‌ها و محورهای مهم دیگری است که در ادامه‌ی نوشتار به تفصیل بدان‌ها خواهیم پرداخت. بنیان‌های شگفت که خلاصه‌وار عبارتند از:

5- ادعای خدایی و ربوبیت.

6- استخدام جنیان وشیاطین.

7- استفاده‌ی گسترده از سحر و شعبده و جادو.

8- ترویج شکم‌پرستی و سوء استفاده از عنصر غذا.

9- بهره‌گیری از تصویرسازی‌های دروغ دجّال که با آن‌ها زشت را زیبا و زیبا را زشت، بهشت را جهنم و جهنم را بهشت و در یک کلام حق را باطل و باطل را حق جلوه می‌دهد.

دجّال و ادعای ربوبیت

داعیه‌ی خدایی و پندار ربوبیت، از اصلی‌ترین ویژگی‌های دجّال است. دجّال در ابتدا داعیه‌دار نبوت و پیامبری می‌گردد و آن‌گاه به تدریج ادعای خدایی می‌نماید. تا جایی که با بالاترین اوج صدایش در میان تمام مردم جهان ندای«أنا ربُّکُمُ الأعلی» را سر می‌دهد.

دجّال با استفاده از ابزارهایی که در اختیار دارد، این ندای فراگیر را به گوش تمام جنیان و انسیان و تمام شیاطین در شرق و غرب عالم می‌رساند تا هریک از آنان به زبان خویش این پیام و ندا را دریابد.

دجّال با استفاده از سحر و شعبده و جادو و با تصرف در چشم مردمان کارهای شگفت‌انگیزی به انجام می‌رساند و با تکیه و استناد بدان کارها، خود را پروردگار جهان برمی‌شمارد. او به ظاهر در حرکت خورشید تصرف می‌نماید و به ظاهر آن را به حرکت یا سکون وا می‌دارد و ندا می‌دهد: « من پروردگار جهانیانم. این خورشید به اجازه و رخصت من حرکت می‌کند. آیا مایلید آن را از حرکت باز دارم؟» آن گاه خورشید را به ظاهر آن چنان از حرکت باز می‌دارد که یک روز مانند یک ماه جلوه می‌کند. سپس می‌گوید: «آیا مایلید که اینک آن را به حرکت وادار نماییم؟» پس خورشید را چنان به حرکت در می‌آورد که یک روز همچون یک ساعت جلوه می‌نماید.(12).

در مقامی دیگر، دجّال بر شخصی تسلط می‌یابد، به ظاهر او را می‌کشد و زنده می‌نماید. آن گاه می‌گوید: «آیا من پروردگارتان نیستم که زنده می‌نمایم و می‌میرانم؟» در این میان آنان که داعیه‌ی ربوبیت و خدایی دجّال را می‌پذیرند، در دریای فساد و تباهی و فتنه غرق می‌گردند و آنان که از وی روی برمی‌تابند، از فتنه و فساد دجّال محفوظ نگه داشته می‌شوند.(13)

زنی پس از باور به خدایی دجّال نزد او می‌آید و از او می‌خواهد همسرش را زنده گرداند. دجّال شیطانی را فرا می‌خواند تا به چهره‌ی همسر آن زن پیش روی او ظاهر شود. آن زن، شیطان ممثّل شده را به جای همسر زنده شده‌ی خویش باور می‌کند... تا جایی که با آن شیطان ادامه‌ی زندگی می‌دهد و با او هم بستر می‌شود، غافل از این‌که با شیطان هم آغوش و همبستر گشته

است... و بدین سان پـیروان دجّـال و اقـرار کننـدگان به خـــدایی او، با شـــیطان قـــرین و همنشـــین می‌گردند و خانه‌هایشان از حضور شیاطین پر و لبریز میگردد:

و هرآن که از یاد خدای رحمان دوری گزیند، شـیطانی را بـرای او برمی‌گمـاریم تا همـواره قـرین و همنشـین او باشد.

مـردان عـرب پس از اقـرار به ربـوبیت دجّـال از او تمنا می‌کنند شـتران و گوسفندانشـان را که در طـول دوران قحطی و خشکسالی تلف شده‌اند را زنـده کند و به آن‌ها بازگرداند. دجّـال گـروهی از شـیاطین را که به چهـره شتران و گوسفندانشان در آمده‌انـد، به آن‌ها می‌بخشد و آنـان با سـرور و شـادمانی می‌گویند: «اگر او خـدای ما نبـــود، شـــتران و گوســـفندان مـــرده‌ی ما را زنـــده نمی‌ساخت!!»(15)

فصل چهارم: دجّال و استخدام جنیّان و شیاطین

جنیّان و شیاطین و بیعت با دجّال

از جمله نعمت‌هـــایی که پروردگـــارِ هســـتی در اختیـــار حضرت سلیمان(علیه السلام) نهاد، قدرت تسخیر جنیـان و به خـــدمت گـــرفتن ایشـــان در راســـتای اهـــداف و رســـالت‌های الهی‌اش بـــود: « و مِنَ الشّـــیاطینِ مَن یَغُوصُونَ لَهُ و یَعملُونَ عَمَلاً دُونَ ذلِـکَ: وبـرخی از جنیـان را مسخر سلیمان کردیم تا بـرای او به دریا غواصی کنند و یا به کارهای دیگـری در دسـتگاه او بپردازند».(16)ـ در فرهنگ قرآنی و روایی از جنیان با عنـوان شـیاطین یـاد می‌شود.

پس از خروج دجّال، انبوهی از جنیان و شیاطین جهان با او بیعت می‌کنند و در خدمت او قرار می‌گیرند و با تمام وجود وی را در تحقق اهداف شیطانی‌اش یاری می‌رسانند. آنان با تمثّل به صورت‌های انسان‌هایی که دجّال اراده می‌کند، او را در اثبات خدایی‌اش یاری و کمک می‌کنند. دجّال خطاب به مرد اعرابی می‌گوید: «اگر اینک با چشمان خود ببینی که پدر و مادرت را زنده می‌کنم، آیا شهادت می‌دهی که من پروردگار توام؟» او قبول می‌کند و آن گاه دو شیطان به دستور دجّال، در چهره‌ی پدر و مادر وی تمثّل می‌یابند و در مقابلش ظاهر می‌شوند و خطاب به او می‌گویند: «ای فرزند از او پیروی کن که همانا او پرودگار توست!» آن‌گاه به مردی دیگر که پدر و برادرش مرده‌اند، می‌گوید: «اگر بنگری که پدر و برادرت را برایت زنده می‌گردانم، آیا یقین خواهی یافت که من پروردگار توام؟» می‌گوید: «بله» پس شیطانی هم چهره‌ی پدرش و شیطانی همانند برادرش در مقابل او تمثّل می‌یابند تا او به ربوبیت دجّال اقرار نماید.

شیاطین، به دستور دجّال، حتی به صورت حیوانات نیز تمثّل می‌یابند. دجّال از مردی بادیه‌نشین برای اقرار به ربوبیت خویش در مقابل زنده‌سازی شترش اقرار می‌گیرد و آن‌گاه از شیطانی می‌خواهد تا به صورت شتر اعرابی ظاهر گردد. آن شیطان همانند شتر بادیه‌نشین، بلکه چاق‌تر و شیرده‌تر تمثّل می‌یابد و همین باعث گمراهی او و اقرارش به خدایی دجّال می‌گردد.

جنیــانی که با دجّــال بیعت کــرده و در خــدمت او قــرار گرفته‌اند، گنج‌های زمین را بــرای او اســتخراج می‌کنند و حتی در قتل عام مردم به دستور او شرکت می‌کنند.

تصویرسازی با حیله و دروغ

از دیگر فتنه‌های دجّال که در روایات فــراوان به آن تاکید شـــــده اســـــت، « تصویرســـــازی‌های دروغین» و بهره‌گیری‌های شیطانی و ضد الهی از این تصاویر است: «... وهمراه دجّال تصاویری از بهشت‌های سرســبز است که در آن نهرها جاری است و تصاویری از آتش ســیاه که لهیب و دودش شلعه می‌کشد.»(17)

اساس تصویر سازی‌های دجّال، براساس حیله و نیرنگ و فریب استوار است. در واقع دجّال با تصویر پردازی‌هــای دروغین خویش، جهنم را بهشت و بهشت را جهنم جلــوه می‌دهد. باطل را لبـــــاس حق و حق را لبـــــاس باطل می‌پوشاند. او زشتی‌های آتشین را زیبایی‌های بهشتی و زیبایی‌های بهشتی را زشتی‌های آتشین می‌نمایاند. فلذا پیــامبراعظم(صــلی الله علیه و آله) می‌فرمایند: «همانا دجّـال به همـراه تصـویری به مثـال بهشت و آتش می‌آید اما حقیقت آن چه را که بهشت می‌خواند آتش است».2 بدین سان آن چه را که دجّال بهشت و آســایش و خــرمی جلوه می‌دهد، دارای چنان هویت حرام و گناه‌آلودی است که فرجــامش جــزء آتش جهنم و عــذاب دردنــاک الهی نیست. از سوی دیگر، آن چه را که دجّال به عنــوان جهنم و عذاب و ناراحتی نمایش می‌دهد، دارای هویــتی الهی و ضدشیطانی است که حقیقتش جــزء بهشت و آســایش و خرمی نیست.

شـاید به تـوان «تصویرسـازی‌های دروغین دجّـال» را بر «فیلم‌سازی‌های غیرالهی و شـیطانی» در جهـان معاصر تطبیق داد.

حجت‌های الهی بر ضد دجّال

پروردگـار هسـتی، بـرای اتمـام حجت بر مـردم جهـان رسولانی را برمی‌انگیزاند تا در هر زمان و مکان، کذب و دروغ‌گویی دجّال را در ادعای خـدایی‌اش بر ملا سـازند و مردم را از فسـاد و فتنه‌انگـیزی او انـذار دهند. رسـولان برانگیخته شده برای تکذیب دجّال عبارتند از:

1- حضرت یَسَع، پیـامبرالهی که همه جا به دنبـال دجّـال می‌رود و مردم را از او برحـذر می‌دارد و می‌گوید: « این فرد، مسیح دروغ‌گوست از او دوری کنید لعنت خـدا بر او باد»

2- رسول ویژه الهی برای رسـوا سـازی دجّـال که نـذیر نامیده می‌شود، با سفر به تمام نقاط جهان همگان را به ظهور دجّال و فتنه‌گـری و فسـادانگیزی او خـبر می‌دهد. همانا اوست که خـبر خـروج دجّـال و لشـگریان او را به سـپاه مهـدی(عج) در بیت‌المقـدس می‌رسـاند. آنـان به نذیرالهی اعلام می‌دارند که به طـور کامل بـرای جهـاد و قتـال با لشـگریان دجّـال آماده‌اند و از او می‌خواهند که نـزد آنـان بماند. او رسـالت خـویش را آگاه‌سـازی مـردم جهان از فتنه‌ی دجّـال معـرفی می‌نماید و از نـزد ایشـان باز می‌گردد. به هنگام بازگشت از بیت‌المقدس، نیروهای دجّال نذیر را شناسایی و دستگیر می‌کنند و به نزد دجّال می‌برند. دجّـال می‌گوید: «این مـرد می‌پنـدارد که من از غلبه‌ی بر او ناتوانم. اینک او را با بدترین و دردنـاک‌ترین

نوع مـرگ به قتل برسـانید!» پس از صـدور این فرمـان، جلادان دجّال نـذیر را با ارّه قطعه قطعه می‌کنند. آن‌گـاه دجّال رو به لشگریان و پیروان خود می‌کند و می‌گوید: « اینک اگر او را زنـــــده ســـــازم آیا یقین می‌یابید که من پروردگار شمایم؟» آنان می‌گویند: «ما بـــاور داریم که تو پروردگـــار مـــایی و دوست می‌داریم بر یقین ما افـــزوده گردد». نذیر با اشاره‌ی دجّـال، اما به اذن و رخصت الهی از جا بر می‌خیزد در حالی که خداوند چنین رخصتی را به دجّـال بـــرای زنـــده ســـاختن احـــدی دیگر نمی‌دهد. در آن هنگام دجّال خطـاب به نـذیر می‌گوید: «آیا من نبـودم که تو را می‌رانـــدم و زنـــده ســـاختم؟ نیک دریـــافتی که من پروردگار تـوام!» او می‌گوید: « اینک یقینم به پروردگـــار یکتای خویش افزون گشت. من همانم که رسول‌خدا مـرا بشـــارت داد که به دست تو به قتل می‌رسم و آن‌گـــاه به اذن و رخصت خداوند زنده می‌شـوم. خداوند احـــدی دیگر را به جـــزء من بـــرای تو زنـــده نخواهد کـــرد». پس از آن خداوند پوششی کامل و نامرئی از سُرب برای نذیر قرار می‌دهد. به گـــونه‌ای که شمشـــیر و خنجر و ســـنگ و هیچ ســـــلاحی از لشـــگریان دجّـــال بر او اثر نمی‌کند و هیچ آسیبی به او نمی‌رساند.

دجّـال دســـتور می‌دهد که او را در آتش بیفکنید. او را به دســـــتور وی در کـــــوهی از آتش گداخته می‌افکنند اما خداوند کوه آتش را بـرای او به بهشـتی خـرم و سرسـبز تبـــدیل می‌گرداند. واین جاست که مـــردم در صـــداقت و حقانیت دجّال تردید پیدا می‌کنند.

فصل پنجم: تک چشم جادویی دجّال

دجّـال آخرالزمـان و سـاحره‌ی قـرن بیست و یـک، با تک چشم جادویی‌اش، همه را سحر می‌کند. جام جهان‌نمایی که هرثانیه، با هزار رنگ و طرح و صدا، سر آدمی را گرم می‌کند. بچه‌هـا، با صـدای او از خـواب بیـدار می‌شـوند و پـای حرف‌هـایش می‌خوابند. مادرهـا، موقع دیـدن فیلم محبوبشان، دیگر حوصله‌ی بچه و سرو صدایش را ندارند. مردها با فوتبال‌هـــایش، قـــرار از کف می‌دهند و هیچ کسی را نمی‌شناسند. تلویزیـون تیشه‌ای شـده بر درخت رابطه‌ی آن‌ها . تیشه‌ای نـــــامرئی که ریشه‌های درخت رابطه و عاطفه را یکی‌یکی قطع می‌کند. شاید آن دجّال وعـــده داده شـــده‌ی آخرالزمـــان را که یک چشم دارد و موهای بسیار و از هر مو آهنگ‌هایی تولید می‌کند، بتوان از بـــاب «کلّم النـــاس علی قـــدر عقـــولهم» بر همین رسانه‌های کنونی تطـبیق داد که ابـزار گسـترش بنـدگان شیطان شده‌اند و مردمان را از آسـمان دور می‌سـازند و به انواع لذایذ دنیوی جذب می‌کنند.

نسل رسانه

نسل جدید، ارتبـاط تنگـاتنگی را با رسـانه‌های جدید دارد که حجم اســـتفاده از اینـــترنت، رایانـــه، سی‌دی و دی‌وی‌دی‌ها، فیلم‌ها، گیم‌نت، بازی‌های رایانه‌ای، موبایل وحـــتی ماهواره‌ها دلیلی بـــراین مدعاست تا جـــایی که امروز معضلی به نام تلفن همراه در بسیاری از مـدارس ابتـدایی و راهنمـایی نـیز به چشم می‌خـورد. رسـانه‌های جدید از آن جا که عامل غفلت‌زایی و ســـرگرمی‌اند، به گونه‌ای شگفت‌انگیز از طرح مسائل جدی، ایجاد سوالات اساسی و روحیه‌ی تلاش و جستجو، در ذهن نوجوانـان و جوانـانی که در این سن دچـار تغیـیرات طـبیعی روحی و

روانی وشکل‌گیری شخصیتی هستند، جلوگیری می‌کنند و فضایی سرشار از آلودگی و تنهایی و احساسات درونی و تحریکات جنسی را جایگزین آن‌ها می‌کنند و این چنین است که نسل رسانه‌ها را پر آسیب و بحران‌زا می‌بینیم.

در عصر پرترافیک تکنولوژی و موج‌های الکترونیکی، چه کسی صلاحیت بیشتری برای تربیت و رشد فرزندان ما دارد، اعضای با مهر و محبت خانواده با مهره‌های بی‌جان و رنگارنگ در چشم جادویی دجّال؟! ورود به چشم جادویی، کارت ورود نمی‌خواهد، هرچند نفر که باشید، آماده‌ی پذیرایی از شماست. فرقی هم نمی‌کند، کجایی باشید، شهری یا روستایی، شمالی یا جنوبی، ایرانی یا... چه بپوشید! بهایی که از شما می‌خواهد این است: « توجه و تمرکز به تشعشات و امواج چشم پرفروغ جادویی» فقط ببین و بشنو! هویت خود را فراموش کن و پیروی نما.

داعیه‌ی خدایی دجّال

اوج تکامل و باروری ارتباطات با ورود اینترنت و اتصال به شبکه‌های اطلاعاتی و همگرایی ماهواره‌ای و فیبر نوری محقق شد و در این میان، فناوری با نفی اختیار و اراده‌ی بشر بر او لگام می‌زند وبا فریب و نیرنگ، وی را خدا می‌نامد! فیلم‌ها از طریق بازیابی ستاره (ظهور ستاره‌های سینمایی و ورزشی) رگ خواب توده‌ها را به دست گرفتند. حباب سرگردان فناوری، زمانی کره‌ی خاکی را در برگرفت که اطلاعات به کالایی ارزشمند تبدیل شد. انقلاب علمی - فنی در زمینه‌ی فناوری اطلاعات و ارتباطات را «میکروچیپ‌ها»(18)ـ به وجود

آورند. به کـارگیری میکروچیپ‌ها در سـاختمان موبایـل، انعطاف‌پـــذیری چشم‌گیری را به دنبـــال داشت. تولید موبایل‌هـایی که می‌توانند به اینـترنت و مـاهواره وصل شـوند، فاصـله‌ها را بی‌معـنی کـرد. چـرا که تمـام دنیا را می‌شد در یک صفحه‌ی کوچک مانیتوری جای داد.

غافل از این که فنـــاوری برتر به بهـــانه‌ی کـــارآیی و اثربخشی بیشتر با راه‌انـدازی سـامانه‌ای، کارمنـدانش را از طریق تلفن‌هـای همراهشـان ردیـابی می‌کند. خـدایان فناوری و سرمایه با استفاده از فنـاوری سـنجش از راه دور و مـاهواره‌ای، به بسـیاری از اطلاعـات اقتصـادی و نظامی کشـورهای دیگر دسترسی دارند و با اسـتفاده از این اطلاعـات گـران قیمت، روابط اقتصـادی و نظـامی خود را با سایر کشورها تنظیم می‌کنند.

احاطه بر فضا و راهپیمایی بر سطح کـره‌ی مـاه، ادعـای مالکیت و ربوبیت را بار دیگر در او زنده کرد و فناوری‌ای که حیـات انـتزاعی‌اش را مرهـون انسـان لجـام گسـیخته بـــود، به خـــدمتی بـــزرگ در خـــدمت بشر نائل آمد: «کهکشـان‌ها نـیز خـدایی به شایسـتگی انسـان نخواهند داشت». امــروزه ماهواره‌ها نــیز به طــور مســتقیم یک سـوم سـطح زمین را زیر پوشش خـود دارند. وجـود پنج هزار ماهواره در فضای اطراف زمین(19)، سرویس‌های مخـــابراتی و تلویزیـــونی بین قـــاره‌ای را در تمـــام سـاعت‌های شـبانه روز تـأمین می‌کند. اکنـون سـرعت بی‌سابقه‌ی اطلاعات، انسان را در خود غرق کرده است.

سجده بر پای محراب شیشه ای

عصری را که ما درآن قـرار داریم، می‌تـوان عصر هـویت رسانه‌ای نام نهاد. انسان عصر ما مانند یک قــایق کوچک و شکست خورده‌ای که در اقیانوس بزرگ رسانه گرفتــار شده و امواج سهمگین آن این قایق را به این طرف و آن طرف می‌کشاند. هرآن موجی می‌آید و ضربه‌ای شـکننده به آن وارد می‌ســـــازد و این روال ادامه دارد تا او را از صحنه‌ی وجود محو کند و چـیزی از آن بـاقی نماند. حـال در چـنین شـرایطی که تمـامی عوامل دست به دست هم داده‌اند تا قایق هویت ما را نابود ســازند، برما لازم است تا با بازگشت به«خـود» دست به دامـان خداوند متعـال و جانشــین او در روی زمین شــویم و انســانیت خــود را از هلاکت و غــرق شــدن در دریــای پــرتلاطم رســانه نجـات دهیم.

رسانه، ابزار تهاجم فرهنگی

رسانه، جاده صاف کن فرهنگ‌ها به ویـژه فرهنگ سـلطه است که شکل دهنده و مدیر خیمه شب‌بازی آن به شـمار می‌آید. نظام سلطه، بیشترین مدد را از رسانه می‌گـیرد. دیگر پیام‌ها فقط از طریق گفتـار و نوشـتار به مخـاطب منتقل نمی‌گردند که تصـــــاویر، نمادهـــــا، علامت‌ها و نشــانه‌هایند و مخــاطب را به قــول «پــاولف» به پیــامی شرطی می‌سازد یا به تعبیر ما پیامی را بــرای ما تــداعی می‌کند.

«زیگفرید کراکــور» نویســنده آلمــانی، واژه‌ی بمبــاران تصاویر را برای سیاست‌های نظام غـرب و آمریکا به کـار می‌بـرد که آنـان قبل از هرگونه احسـاس خطـری، بـرای کسب منــافع بیشــتر، پیش از جنگ نظــامی و فــیزیکی، عالم را با تصـاویر بمبـاران می‌کنند. نگـاهی به فیلم‌هـا،

بازی‌ها و آثار دیگر، گستره‌ای از تخریب‌ها و تحریف‌های آخرالزمان، خشن و پادشاه وحشت نشان دادن مسلمانان و موعود الهی جهان اسلام را حکایت می‌کند.

بندگان رسانه

امروزه کم‌تر انسانی را می‌توان یافت که در روز چندین ساعت وقت خود صرف مطالعه‌ی کتاب‌ها، مجلات، روزنامه‌ها و یا مشاهده‌ی تلویزیون، ماهواره و... نکند و دیده و شنیده‌ها و در نتیجه افکار و افعالش تحت تاثیر قول رسانه قرار نگیرد. اگر کسی به طور مستقیم هم با رسانه‌ها ارتباط نداشته باشد، به سبب ضرورت تعاملات اجتماعی در روز با مردمانی سر و کار دارد که آن‌ها تحت سلطه‌ی مستقیم رسانه هستند. پس چه بخواهیم و چه نخواهیم تقریباً تمامی ما تحت تاثیر رسانه است که به زندگی فردی و اجتماعی ما جهت می‌دهد. از مد لباس و آرایش سر و صورت گرفته تا نحوه‌ی نگرش به خدا و قیامت که همه و همه را ابر قدرت رسانه برای ما می‌سازد.

رسانه و بحران هویت

انسانی که مخاطب فیلم‌ها، رُمان‌ها، مجلات و شبکه‌هایی باشد که به دنبال ترویج خشونت، سکس و لاابالی‌گری، شیطان‌پرستی، انسان‌پرستی، زن‌پرستی و... هستند، به ناچار شخصیتی مانند آنان پیدا می‌کند. امروزه به دنبال شهوت‌پرستی است و فردا به دنبال شهوت شکم، یک روز به دنبال خوردن مشروبات الکلی است و روز دیگر به دنبال مصرف مواد مخدر، یک روز در مسجد است و روز دیگر....چنین انسانی توازن شخصیتی

نــدارد و هــنر پیشه‌ای است که در ســکانس‌های مختلف زندگی نقش‌های متعدد ایفا می‌کند.

در خانه یک نقش، در دانشــگاه یک نقش و در مســجد و حسینیه نقش دیگری را اجرا می‌کند.

اصول حاکم بر رسانه

اصول حاکم بر رسانه‌های غـربی در راســتای رســیدن به اهداف شیطانی عبارتند از:

1- لذت‌پرستی و لذت‌جویی (آن چه که بنیـان خـانواده را در غرب ویران ساخته، لذت‌گرایی و تمتع است).

2- دنیاپرستی.

3- اُمانیسم و خودپرستی.

4- فیمینیسم و زن‌پرستی.

5- سودپرستی اقتصادی یا ثروت‌پرستی.

6- ترویج بی‌بند و باری، اباحه‌گری یا شهوت‌پرستی.

فصل ششم: نیروهای دجّال مستقر بر بام دنیا

دجّال‌صفتان جهان در جنگ رسـانه‌ای و نـاتوی فـرهنگی، می‌کوشــند تا با ســیطره‌ی فــرهنگی، اهــداف و مقاصد شیطانی خویش را بر مردم جهان تحمیل کنند. ابزارهای مورد استفاده‌ی دجّالیان در آخرالزمان عبارتند از:

1- شبکه‌های ماهواره ای:

در کل جهان دویست و سه مـاهواره‌ی تلویزیـونی فعـال در یکصــدو پنجــاه و نه مــدار قــرار گرفته‌اند که تنها در

ایران امکان دیدن هشت هزار و ششصد شبکه تلویزیونی و یکهـــزار و سیصد و نه شـــبکه رادیـــویی را فـــراهم می‌آورند.

این حجم جـــدای از سی و پنج میلیـــون ســـایت فعـــال اینترنتی، بروزترین بازی‌های کـامپیوتری، رشد میلیـونی اسـتفاده از تلفن همـراه، اس‌ام‌اس و بلوتـوث، انتشـار هـزاران عنـوان رمـان، مجله و ژورنـال در گرایش‌ها و غالب‌هـای متنـوع و جـذاب و صـدها فعـالیت تأثیرگـذار رســانه‌ای دنیا در داخل کشـــورمان بشـــمار می‌رود که شـبانه روز سـرزمین بکر حاصل‌خیز، فکر و ذهن جوانـان را آمـاج بمبـاران نـرم خـود قـرار می‌دهد. بمبـارانی از فرکانس‌ها و امواجی که همه روزه عـوارض و تبعـات آن را در گوشه و کنار شهرها با دو چشم می‌توان به نظـاره نشست. بمبارانی با نشانه‌گیری هویت و اصـالت جوانـان و گرفتن تلفات از موثرترین نیروهای پرتحـرک، فعـال و پویـــای انقلاب. شـــنیدن این نکته تأسف‌انگیز است ولی شنیدنی، این‌که رژیم اسرائیل تنها با داشتن بیست و دو صـــدم درصد جمعیت دنیا دارنـــده‌ی دویست و چهـــارده شبکه‌ی ماهواره‌ای بصورت شـبانه‌روزی است. آمـار ذیل فعـالیت فـراوان شـبکه‌های مـاهواره‌ای در کشـورمان را نشان می‌دهد:

*تعداد کل ماهواره‌های مستقر در فضای ایران: شصت و هفت ماهوراه

*تعـداد کل شـبکه‌های مـاهواره‌ای (اعم از تلویزیـونی، رادیویی و دیتا) قابل دریـافت در ایـران: بیش از سـیزده هزار و دویست و یازده شبکه

*تعداد کل شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای قابل دریافت در ایران: بیش از هشت هزار و پانصد و نود ویک شبکه

*تعداد کل شبکه‌های فعال اسرائیل قابل دریافت در ایران: بیش از هفتاد و هفت شبکه

*تعداد شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای فارسی زبان قابل دریافت در ایران: بیش از سی و دو شبکه. (20)

از این سی و دو شبکه، چهار شبکه به عنوان تجزیه طلب و بیست شبکه به عنوان ضد فرهنگی و هشت شبکه فعالیت‌های سیاسی براندار دارند. از جمله آسیب‌های فرهنگی ماهواره را می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) هویت شکنی:

آنچه تا کنون ما را در برابر تهدیدات و توطئه‌ها مقاوم نگه داشته «هویت دینی» ماست و اکنون ماهواره‌ها این سرمایه بزرگ را هدف قرار داده‌اند.

ب) تغییر اخلاق:

نمایش و ترویج وقاحت، بی‌عفتی، بهره‌وری بیش از حد از تن، برهنگی مفرط، شهوت‌پرستی و زن‌پرستی از جمله سوغات‌های ماهواره محسوب می‌شوند. مبارزه با نمادهای مذهبی و دینی، بی‌اهمیت نشان دادن ارزش‌های خانواده و روابط خانوادگی، ترویج مادی‌گرایی، غفلت زدایی و بی‌توجهی به عواطف و معنویات و بی‌ثباتی سیاسی از دیگر آسیب‌های فرهنگی ماهواره به شمار می‌آید.

2- اینترنت

اینترنت، واقعیتی انکار ناپذیر است که مطالب مفید و ارزشمندی را در خود جای داده و در عین حال بسیاری از آن‌ها با محتوای آلوده همراه است. امروزه وجود بیش از دویست و هشتاد میلیون صفحه حاوی میلیاردها عکس و تصویر مستهجن در کنار آغاز به کار روزانه‌ی پانصد سایت پورنوگرافی (سکس)، اینترنت را به منبع فساد جهانی تبدیل کرده است. طبق بررسی‌ها، افراد متصل به اینترنت دچار نوعی وابستگی روحی به این شبکه‌ی جادویی می‌شوند. به همین سبب، اینترنت به یکی از وسایل مورد استفاده طراحان ناتوی فرهنگی برای تهاجم فرهنگی مبدّل شده است. به جرات می‌توان گفت که در کشورمان اینترنت بعد از رسانه ملی، دومین رسانه مورد توجه جوانان بشمار می‌آید. در کشورمان بیش از پانزده میلیون صفحه به دنیای اینترنت گشوده شده است و اگر این رسانه کنترل نشود، راهی خطرناک به سوی ابتذال و گسترش فرهنگ غرب و ناتوی فرهنگی خواهد بود.

ورای اینترنت

پژوهشگران از کشف این نکته تعجب کرده‌اند که با مردم با دسترسی به «www»، احساس نا امیدی و انزوا می‌کنند و استفاده بیش از حد از اینترنت، کاهش ارتباط با اعضای خانواده و کم شدن گستره‌ی حضور اجتماعی آن‌ها را در پی داشته است. آن‌ها نتیجه می‌گیرند که حضور واقعی انسان برای دیگران از بین رفته است. کار اینترنت در مورد معنا آن است که زندگیمان را بدتر می‌کند. زندگی روی وب جذّابیت دارد. چون آسیب‌پذیری و تعهد را حذف می‌کند. امّا این نبود شور و شوق، معنا

را از میـــان خواهد بـــرد. باید دانست که ابزارها خنـــثی نیستند و اینترنت، تعهد شـخص را در دنیـای خـانوادگی و اجتماعی‌اش کم می‌کند. این کـاهش تعهـد، به نوبه خـود درک از واقیت و معنا را در زنـــدگی شـــخص کـــاهش می‌دهد. در واقع گویا هر چه از اینترنت بیشـتر اسـتفاده کـــنیم، بیشـــتر به دنیـــای غـــیرواقعی، تنها و بی‌معنـــای کسانی کشـانده می‌شـویم که می‌خواهند از دردسـرهای دنیـــای واقعی بگریزند. گریـــزی نافرجـــام که ره به گورستان‌های مجازی خواهد برد.

آسیب رسانی اینترنت به روابط خانوادگی

اینـــترنت، اخلاق و منش و عملکردکـــاربران را متحـــول می‌کند. مشاهده‌ی تصـاویر مغـایر اخلاق عمـومی، ایجـاد عشق مجـــازی بین کـــاربران، آموزش‌هـــای مبتـــنی بر ایـدئولوژی منفی‌گرایانه و یا افـراطی و یا اساسـاً روبه رو شـــدن با اطلاعـــاتی که افکـــار را به هم می‌ریـــزد، می‌تواند ســـطح خویشـــاوندی و روابط خـــانوادگی را متزلزل کند. امروزه اینترنت یک عالم مجازی برای مردم به حساب می‌آید. به سـبب شـرایط اقتصـادی و همچـنین فراغ بال بیشتر کاربران، امکان بهره‌بـرداری از اینـترنت در ســـاعات پایـــانی شب فراهم‌تر و مناســـبتر به نظر می‌رسد از این رو اینـــــــترنت، شب را که مایه آرامش همسران است، مایه اضـطراب و بوجـود آوردن فکرهـای مزاحم می‌کند. اینترنت زمینه‌های مخرب «من» و «تو»ی همسران را افـزایش می‌دهد و دنیـای آنـان را از یکـدیگر جدا می‌سازد.

دسترسی کودکان و نوجوانـان به اینـترنت و اسـتفاده از تصاویر و اطلاعاتی که اغلب بـرای بزرگسـالان مناسـبتر

است، باعث می‌شود نسل‌های بعدی که از آن فرزندان بوجود می‌آیند، اهمیت زناشویی و استحکام خانواده را ناچیز و بیهوده ارزیابی کنند.

اینترنت به مخزنی از اطلاعات خوب و بد، زشت و زیبا، اخلاقی و غیراخلاقی و... می‌ماند اما آیا این گونه ارتباط آزاد به سود خانواده و نسل‌های امروز است و آیا آنان با وجود این فناوری، با ارزش‌ها همچنان معامله ارزشمندی می‌کنند یا نه؟، چندان روشن نیست. اینترنت میان خانواده‌ها چندگانگی فرهنگی بوجود می‌آورد.

کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند که«براساس روند موجود» تا چند سال آینده، اینترنت وسیله‌ای خواهد شد که تمامی مراکز و وسایل‌گذران اوقات فراغت را در خود جمع خواهد کرد.

فصل هفتم: عالم مجازی

وبلاگ

وبلاگ، یکی از همان موجودات ناشناخته مجازی است که دایره جذّابیتش روز به روز گسترش می‌یابد، تا آنجا که امروزه بیش از هفتاد و پنج هزار وبلاگ در هر دقیقه به روز می‌شود. سرعت رشد و فراگیر این پدیده به اندازه‌ای است که برخی از صاحب نظران ارتباطات آن را به تبی تند تشبیه می‌کنند که سرانجام به عرق سرد مرگ خواهد نشست.

وبلاگ‌ها امروزه به مهمترین منابع انتشار شایعات و اخبار بی‌اساس و همچنین اطلاعات بی‌ارزش(به لحاظ خبری) تبدیل شده‌اند که می‌تواند ذهن مخاطبان خویش

را بمباران اطلاعاتی و جان آنان را منفعل و درمانده نماید. ارتباطات سیار، به دو میلیارد مشترک در سال 2006 رسیده است. تعداد وبلاگ‌ها در سال 2006، بیست و شش میلیون بوده که در اکتبر همان سال به هفت میلیون و سیصد هزار وبلاگ رسیده است. در مجموع می‌توان گفت که هر شش‌ماه، فضای وب در جهان دو برابر می‌شود. هر وبلاگ در ایران یک رسانه است و هر رسانه سعی می‌کند یک پیام مشخص را از مبدأ به مقصد برساند. اینترنت دیگر از مرزهای شخصی روابط انسان‌ها گذشته است.

پیام کوتاه

افزایش چشم‌گیر مشترکان تلفن همراه و آمار میلیونی ارسال پیام کوتاه(روزانه چهل و پنج میلیون پیام) توسط کاربران سبب تبدیل پیام کوتاه به نوعی رسانه‌ی نوشتاری دیجتال شده است. این پیام‌های میلیونی پیرامون چهار محور اصلی مناسبت‌ها، طنز، عاشقانه و خیر اخلاقی قرار دارند. تمسخر و تضعیف شخصیت‌ها و قومیت‌های گوناگون و نسبت دادن اتهام‌های ناروا و خلاف شأن به اقوام مختلف، اساس پیامک‌های طنز را تشکیل می‌دهند. این روند در دراز مدت به تخریب شخصیت‌ها و قومیت‌ها انجامیده و نوعی تفرقه‌افکنی در میان اقوام فارس، لر، ترک، بلوچ و... که دارای مذهب و ملیت مشترک هستند، پدید می‌آورد. در حالی که از طریق ابزار پیام رسانی، می‌توان جدیدترین اخبار جهان بویژه جهان اسلام، پیام‌های دینی، نکات اخلاقی و... را به دیگران انتقال داد.

باربی، آموزگار ابتذال

رهبر معظم انقلاب در جمله‌ای تأمل برانگیز می‌فرمایند: « اگر یک انقلاب تحت فشار اقتصادی، سیاسی و تبلیغی قـــرار گـــیرد، قابل ملامت نیست ولی اگر این انقلاب نتواند فرزندانش را تربیت کنـد، قابل ملامت و سـرزنش است».

شکست تدریجی مسـلمانان با اسـتفاده از اهـرم زنـان و دختران، تجربه‌ی تلخ تاریخی در انـدلس بـود که به خـارج شـدن اسـپانیا از جهـان اسـلام پس از هشتصد سـال حاکمیت اسلام انجامید. برنامه‌ریزان آمریکایی و اروپایی که به نقش بی‌دلیل زنـان و دخـتران در تـرویج فرهنگ بـرهنگی پی برده‌اند عروسک بـاربی را بـرای رسـیدن به اهـداف خـود طـراحی کردند. عروسـکی که بـرای لحظه لحظه‌ی زنـدگی مـردم برنامه دارد. لباس‌هـای ظریـف، خوش‌رنگ و خـوش دوخت بـاربی محصـول هـنر و تفکر بزرگ‌ترین طراحـان لبـاس دنیاست که در کمپـانی متـل، گردهم آمده‌اند. هیچ عروسکی تاکنون به اندازه‌ی باربی، لباس متنـوع، زیبا و اشـرافی به تن نکـرده و این خـوش پوشـی، به دخـتری اختصـاص دارد که نماینـده‌ی فرهنگ غـرب و نمایشـگر یک زن تمـام عیـار آمریکـایی است. عریان‌گرایی، اشراف‌گرایی و مصرف‌گرایی سه مولفه‌ی اصلی لباس‌های باربی محسوب می‌شوند.

یکی دیگر از کارکردهـای بـاربی، پررنگ نمـودن غرایز جنسی در ذهن دختران است. به تعبیر برخی فعـالان ضد بـاربی، این عروسک آموزگـار سـکس و ابتـذال است در حـالی که تـوان عشق آفریـنی نـدارد. عروسک برتز را، نسل جدید بـاربی نامیده‌اند. برتز همـراه خـود یک

جهیزیه‌ی کامل دارد. انواع و اقسام لوازم و وسایل جانبی با تنوع چشمگیر.

تولد دارا و سارا، برادر و خواهر نجیب و پاکدامن و مسلمان ایرانی، خبر تکان دهنده‌ای بود که پس از نیم قرن تخت پادشاهی پرنس باربی را به لرزه درآورد و بازتابی گسترده در عرصه‌ی جهانی یافت. برخی رسانه‌های جمعی بیگانه القاب گوناگونی به دارا و سارا داده‌اند. ازجمله: باربی ایرانی، عروسک ضدباربی، جنگ فرهنگی، عروسک‌های دوقلوی اسلامی، جنگ عروسک‌ها و... پس از دارا و سارا، فولا و لیلا عروسک‌های محجبه‌ی و رزانه، باربی مسلمان، میان کودکان مسلمان خاورمیانه و آمریکا و کانادا طرفداران بسیاری یافت.

کودکان، بردگان خردسال رسانه

به چشم‌هایش نگاه کنید. چطور پای تلویزیون میخکوب شده، چگونه به تک چشم جادویی خیره شده و نگاهش به راست و چپ می‌چرخد. برنامه‌های تلویزیونی و بازی‌های رایانه‌ای، کودک را به نوعی به خواب مصنوعی فرو می‌برد، او را سحر می‌کند و عقل و هوش و حواس را از او می‌ستاند. کودک برای فیلم‌ها و انیمیشن‌ها جنبه‌ی تصویری و خیالی قائل نیست و هرچه را می‌بیند، واقعیت محض تصور می‌کند.

براساس تحقیقی در فرانسه کودکان و نوجوانانی که بیش از یک بار در هفته فیلم می‌بینند، نیازمند مراقبت روان‌پزشک هستند. آن‌ها معمولاً بعد از دیدن انیمیشن‌های پرتحرک به تقلید می‌پردازند و با شخصیت

فیلم همذات پنداری می‌کنند و شخصیت او را پایه‌ریزی می‌کنند.(20)ـ قهرمانان فیلم از نگاه کودک قوی‌ترین انسان‌ها هستند. در اکثر اوقات شخصیت‌ها و قهرمانان دوران کودکی، شخصیت آینده‌ی او را شکل می‌دهد.

امروزه هشتاد کانال به کودکان اختصاص دارد و مشغول شکل دهی شخصیت نسل آینده‌ی بشر است.

هم اکنون هفت شرکت بزرگ و عمده‌ی جهان به ساخت انواع سرگرمی و انیمیشن برای کودکان مشغولند. تأثیر منفی رسانه‌ها بر کودکان در تمام کشورها امری مشترک است.

باربی‌های جدید که در سنین چهار تا شش ساله با لباس‌های برهنه و دامن‌های کوتاه در دسترس کودکان قرار گرفته‌اند، عرصه را برای آشنایی کودکان با مسائل سکس و حتی تجربه‌ی آن در سن زیر دوازده سال مهیا کرده است.

در آمریکا سهم سرگرمی‌های دیجیتال در بازار کودکان بیش از درآمد ناخالص فیلم‌های‌هالیوودی و هفت برابر بیش‌تر از هزینه‌ی تولید فیلم‌های تلویزیونی کودکان بوده است. در بازارهای الکترونی، کودکان(بیش‌تر از همه پسران) ژانرهای پر زد و خورد جنگی، رزمی، ورزشی و ماجراجویی را ترجیح می‌دهند که اکثر آن‌ها حاوی خشونت است.

غرق شدن در شهوت و خشونت این بازی‌ها، یکی از مهم‌ترین عوامل محرک استفاده از این بازی‌هاست. بازی‌های رایانه، دنیایی را برای کودک فراهم می‌کنند که

او را می‌تواند در آن امـپراطور کند و برهمه چـیز کنـترل داشته باشد.

اعتیاد کودکان به بازی و آسیب‌هایی چون تأثیرات مخرب روانی - تربیـــتی از جمله تقـــویت حس پرخاشـــگری در کودکان، انزواطلـبی، افت تحصـیلی و آسـیب جسـمانی، مانند: عوارض بصری هرگز قابل چشم‌پوشی نیستند.

فصل هشتم: شوکرانی که کودکانمان می‌نوشند

دجّال‌های مجازی

مردم اروپا برای نشان دادن نفـرت خـود، یهودیـان را به موش تشبیه کردند. متفکـران و سـران یهـود هم به فکر راهکارهـــای اساسی بـــرای این نـــوع از یهـــود ســـتیزی افتادند.

لابی صهیونیسم با اســتفاده از ابــزار قدرتمند ســینما و تلویزیـــون وارد عمل شد و با ســـاخت انیمیشن‌هایی که ســتاره‌های آن موش‌ها بودنــد، این حیــوان را موجــودی دوست داشتنی جلوه داد. انیمیشن «دامبـو، فیل پرنـده» در زمـره‌ی این گـروه از آثـار قـرار دارد. مـادر دامبو بر خلاف سایر فیل‌ها که کلاهی زنگوله‌دار به سر دارد، کلاه عـرق چین ماننـد، مخصـوص یهودیـان را به سر دارد و به جرم دفـاع از فرزنـدش در اسـارت به سر می‌بـرد. دامبو نـیز طی عملیـاتی، پـرچمی را در سـیرک به اهـتزاز در می‌آورد که بی‌شـباهت به پـرچم رژیم اشـغالگر قـدس نیست!

عبارت رفتن به سوی خورشید در تورات بیان شــده و در بین یهودیـــــان این گونه رایج است که منظـــــور از آن،

بازگشت به سرزمین موعود می‌باشد. در کـارتون «لـوک خوش‌شـانس» خـانه‌ی لـوک کجاسـت؟ چـرا او همیشه با اسبش به سوی خورشـید در حـال غـروب، آرام و خسـته حـرکت می‌کنـد؟ چـرا همیشه این ترانه را زیر لب زمزمه می‌کند: «من گـاو چـرانی تنها هسـتم که از خـانه‌ام دور افتاده‌ام؟» شخصـیت لـوک، تـداعی‌گر یهـودی مظلـوم و دور مانده از سرزمین مادری خویش است. داستان «هاچ زنبور عسل»، «بنر» و... به کودک یهـودی می‌فهماند که باید به دنبـال مـادر زیبا و نـورانی خـود باشد و غـیر یهودیان موجوداتی ترسناک، بدجنس و حتی بدبو هسـتند که می‌خواهند او را از بین ببرند.

در کارتون شیرشاه (Lion king)، شیر نمـاد سـلطه‌ی جهـانی یهـود است. در تـورات آمـده است: « یعقـوب در میان امت و قوم‌های بسیار، مثل شیر در میـان جـانوران جنگل و مانند شیر درنده میـان گله‌هـای گوسـفند خواهد بـود که هنگـام عبـور پایمـال می‌کند و می‌درد. قـوم اسرائیل در برابر دشمنانش خواهد ایستاد».

بازی‌های رایانه‌ای و پیامدهای منفی آن

مقام معظم رهبری می‌فرمایند: «بازی‌هـای رایـانه‌ای به شوالیه‌های مجـازی قدرتمند و جـذاب نـاتوی فـرهنگی و جنگ صـلیبی غـرب تبـدیل شـده‌اند که در حـال تخـریب و تغیـیر تـدریجی ارزش‌ها و هنجارهـای انقلاب اسـلامی و جهـان اسـلام هسـتند». این شـوالیه‌های رایـانه‌ای در جنگ‌های صلیبی قرن جدید بـدون هیچ‌گونه حساسـیتی تا عمق خانه‌هایمـان نفـوذ کرده‌اند و ما در بی‌خـبری با آغوش باز به استقبال آن‌ها رفته‌ایم و هزینه‌هـایی بـرای آن‌ها می‌دهیم.

برخی بازی‌های رایانه‌ای با محتوای صهیونیستی و آمریکایی طراحی شده و اسلام ستیزی در شکل، فرم و محتوای آن‌ها موج می‌زند. کودکان در گیر و دار خشونت بازی‌ها، شلیک خود را به سمت سربندهایی با نام‌های مقدس برطرف مسلمانان متوجه کرده و به مراحل بالاتر صعود می‌کنند. تکرار و حتی گاهی آشنایی با چنین بازهایی کافی است تا فرهنگی غنی شده از اسطوره‌های صهیونیستی و یهودی را به روان کودک تزریق کند. در این میان، مادرانی که در دنیای فیمنیست روانه بازار کار شده، کودک را با چاقویی خطرناک تنها می‌گذارند.

زنان رایانه‌ای، اهداف جنسی

صاحبان قدرت و سرمایه با ترویج فساد اخلاقی، سکس و آزادسازی روابط جنسی و نفی ارزش‌های دینی و انسانی، بستر و زمینه‌های استثمار زنان را فراهم ساخته‌اند. بازی‌های رایانه‌ای از سویی ضمن تهی ساختن زن از عواطف سرشار، او را در اوج کینه‌جویی و تخاصم تصویر می‌کنند و از سویی دیگر با نادیده گرفتن ارزش‌های انسانی و به نمایش گذاشتن جذابیت جنسی، به وی هویت کالایی می‌بخشند و در اصل او را دچار شخصیت منفی می‌کنند. این بازی‌ها نوعی ابزار مدرن برای زدودن قبح اعمال چون جنایت، قتل، سرقت، قمار، اعمال منافی عفت، استعمال مواد مخدر و... هستند. در زندگی قهرمانان این بازی‌ها، خانواده وجود ندارد و فقط قدرت و جذابیت جنسی و کشت و کشتار ارزش شمرده می‌شود که خطرناک است.

فصل نهم: آیین دروغین شیطان پرستی

شیطان‌پرستی

یکی از آیین‌های انحرافی و عرفان‌های دروغین نوظهور که از مصادیق آشکار دجّال آخر الزمان به حساب می‌آید، آیین دروغین شیطان‌پرستی است. ارکان اصلی و بنیادین این آیین عبارتند از: 1ـ ارتباط عمیق و ریشه‌دار با صهیونیسم و یهودیت انحرافی. 2ـ اعتقاد و باور به قدرتی شکست ناپذیر و فراگیر برای شیطان. 3- شهوت‌پرستی، فساد جنسی و زن‌پرستی. 4ـ استفاده‌ی گسترده از مشروبات الکلی، مواد مخدر و مواد روان‌گردان. 5ـ مادی گرایی و ثروت طلبی محض. 6- استفاده‌ی فراگیر از فیلم‌ها، تصاویر و موسیقی‌های حرام. 7ـ مسیح ستیزی و ضدیت با آموزه‌های الهی عیسی مسیح.

نمادهای شیطان پرستان و تطبیق آن بر ویژگی‌های دجّال

آنتوان لاوی، مأمور شناخته شده‌ی سازمان جاسوسی آمریکا و بنیان‌گذار شیطان‌پرستی، بعد از تالیف دو کتاب انجیل شیطان‌پرستی و آیین شیطان‌پرستی و نوشتن یک سری مناجات‌ها با شیطان، به فکر پیاده کردن این افکار مخصوصاً دستورات آیین شیطان‌پرستی در قالب نمادهای جالب و تازه افتاد در بررسی نمادهای متعلق به شیطان‌پرستی، خط بسیار روشنی از ارتباط سهیون(یهودیت انحرافی) و سیتنیسم(شیطان‌پرستی) به وضوح قابل مشاهده است. در ذیل برخی از نمادهای شیطان‌پرستی که به عنوان نگین انگشتر، گردنبند، تصاویر بر روی دست بندها، پیراهن، شلوار، کفش،

ادکلن، ساعت و... درج شده و به ایران اسلامی نیز راه یافته است، مورد بررسی و معرفی قرار می‌گیرد:

1- نماد عددی « 666 »:

این سمبل با عنوان شماره تلفن شیطان، توسط گروه‌های هوی متال وارد ایران اسلامی شده است اما در حقیقت علامت انسان و نشانه‌ی جانور در میان شیطان‌پرستان تلقی می‌شود. از سال‌های پیش تاکنون این عدد با اشکال مختلفی بر روی دیوارهای شهرهای بزرگ کشور مشاهده می‌شود. «666» بر اساس حروف ابجد، حروف شیطان نیز می‌باشد. «666» در الهیات مسیحی، کد عددی «دجّال ضد مسیح» است که پیش از ظهور منجی موعود به دشمنی و ستیز با تمام آرمان‌ها و آموزه‌های الهی عیسی مسیح، می‌پردازد.

2- نماد صلیب شکسته شده:

این نماد با هدف به مسخره گرفتن مسیحیت و دشمنی آشکار با آموزه‌های الهی عیسی مسیح، وارد شیطان‌پرستی شده است.

3- نماد صلیب وارونه:

این نماد حکایت از وارونه شدن مسیحیت دارد و عمدتاً برای استهزاء و به سخره گرفتن این دین است. صلیب وارونه در گردنبندهای بسیاری مشاهده شده و خواننده‌های راک، انواع مختلف آن را به همراه دارند.

دجّال در الهیات مسیحی، «ضد مسیح» و در الهیات اسلامی، «مسیح دروغین» خوانده می‌شود و این از آن روست که دجّال هرچند ادهای قدرت و کرامت‌های

مسـیحایی را دارد اما در عمل به جنگ و سـتیز با تمـام نمادها و آموزه‌های عیسوی می‌پردازد.

4- نماد هرج و مرج (Anarchy):

این نمـاد به معنـای از بین بـردن تمـام قـوانین است و دلالت بر این امر دارد که «هرچه تخـریب کننـده است تو انجـام بـده» این نمـاد مـورد اسـتفاده‌ی گروه‌هـای هـوی متال است.

5- نماد تک چشم فراگیر:

چشم در برخی نمادهای روشن فکری نیز به کار می‌رود. اما شیطان‌پرستان اعتقاد دارند که چشم در بالای هـرم، چشم شیطان است و بر همه جا نظارت و اشـراف دارد. این علامت در پیشگویی‌ها، جادوگری و کنـترل مخصـوص جادوگری مورد استفاده قرار می‌گیرد. گفتـنی است این نماد بر روی دلار آمریکا نیز به کار رفته است.

6- نماد پنتاگرام یا ستاره‌ی پنج پر:

اگر نوشـته‌ی وسط نمـاد یعـنی «Satanism»ـ به معنـای شیطان‌گرایی را به همراه دایره حذف کنیم، آن وقت یک سـتاره‌ی پنج ضـلعی می‌ماند که همـان نشـانه‌ی سـتاره صـبح یهـود یا پنتـاگرام است. دجّـال دارای تک چشم پرفـروغ و درخشـان است که همانند سـتاره‌ی صـبح می‌درخشد.

7- نماد شهوت:

این نماد به انگلیسی،«Ankh»ـ انشاء می‌شود که سـمبل شـهوت‌رانی و بـاروری است. این نمـاد به معنـای روح

شـــهوت زنـــان نـــیز تعبـــیر می‌شـــود. امـــروزه نمـــاد «فیمینیسم» و زن‌پرسـتی نـیز در واقع نمـادی برداشـته شده از سمبل‌های شیطانی است.

8- نماد پرچم رژیم صهیونیستی:

رژیم صهیونیستی علاوه بر حمایت‌های آشـکار و پنهـان، حتی از قرار گرفتن نماد رسمی کشـور نامشـروعش در کـانون علائم شـیطان‌گرایان نـیز پرهـیز نـدارد. بیشـتر پیروان و حمایت کننـدگان دجّـال در آخرالزمـان یهودی‌ها هستند.

9- نماد ضد عدالت:

با توجه به این که تـبر رو به بـالا، در روم باسـتان نمـاد عدالت بشمار می‌آمده، شیطان‌پرسـتان تـبر رو به پـایین را با عنوان ضد عدالت انتخاب کرده‌اند.

10- نماد چشم شیطان:

این نماد نیز به معنای چشم شـیطان و نظـارت و اقتـدار است. دجّـــال، دارای تک چشم جـــادویی، افســـون‌گر و شیطانی است که خیره شوندگان خـود را تحت اقتـدار و سیطره‌ی کامل خویش می‌گیرد.

اسرائیل و ترویج شیطان پرستی

رژیم اشغالگر قدس که سـلامت اخلاقی، روحی و روانی انسان‌ها را همواره به منزله‌ی تهدیدی جدی برای منـافع ملی خود می‌بیند، در اقداماتی گوناگون و پیاپی مبـادرت به ساخت جریان‌های مسموم فرهنگی کـرده است و این جریانـات مسـموم را به رگ‌هـای حیـاتی جوامع(از طریق

جاذبه‌هـــای مجـــازی) تزریق می‌کند. در نگـــاهی جـــامع، ارتبـــاط رژیم صهیونیســـتی و نقش آن در ســـازماندهی گروه‌هـــای شیطان‌پرست در محورهـــای زیر قابل اشـــاره است:

الف) این گروه‌ها به لحـــاظ پیوند با آموزه‌هـــای یهـــودیت انحـــرافی (صهیونیسم)، ارتبـــاط ریشه‌دار گســـترده‌ای با این رژیم داشته و خواهند داشت.

ب) فرقه‌هـــــای مختلف شیطان‌پرســـــتی از ســـــوی دو سازمان مهم جاسوسی، یعنی CIA و موســـاد، هـــدایت و تغذیه می‌شوند.

ج) بودجه، نظارت و پشـــتیبانی شیطان‌پرســـتان فعـــال در جمهـــوری اســـلامی ایـــران، به طـــور مســـتقیم از ســـوی ســـازمان موســـاد تـــأمین شـــده و این سلســـله اقـــدامات با اهداف امنیتی دنبال می‌شود.

د) رژیم صهیونیستی از اعضای این گروه‌ها برای مقاصد شـــوم سیاسی و جاسوسی بهـــره می‌بـــرد به گـــونه‌ای که انجـــام خشـــونت بـــارترین اعمـــال به این گروه‌ها واگـــذار می‌شود.

موسیقی و شیطان پرستی

شیطان‌پرستان با استفاده‌ی از موســـیقی توانســـته‌اند به نفـــوذ خـــود در اقسا نقـــاط جهـــان بیفزایند. بیشـــتر این اقدامات در فضای تأسیس و فعالیت گروه متالیکا دنبـــال شـــده است. متالیکا در حقیقت ضد ارزش‌هـــایی را ارائه می‌کند که شـــامل بازگشت به تـــاریکی(محـــور اصـــلی تفکـــرات شیطان‌پرســـتی)، بی‌رحمی و تجـــاوز جنســـی،

فحاشـی، هجـوم و حمله به جامعه و فرهنگ عمـومی آن است. خوانندگان گروه متالیکا روی صحنه و در کلیپ‌های خیابـانی دست به خـوردن و آشـامیدن میوه‌هـای فاسـد، ادرار، مـدفوع، خـون و مـردار می‌زنند و از کـثیف‌ترین گروه‌هـای موسـیقی جهـان به شـمار می‌آیند. متالیکا از هم جنس بازی نیز دفاع می‌کند و آلبـومی را در سـالروز مرگ «کوئین» هم جنس باز بنام آمریکایی، منتشر کرد.

بـرخی آمارها حکـایت از این امر دارد که تـاکنون بیش از ده میلیون و دویست هـزار کـپی از آلبوم‌هـای این گـروه موسیقی شیطانی به فروش رسیده است.

مرلین منسون، دجّال ساختگی آمریکا

استفاده از موسیقی و به تبع آن ظهور خواننـدگان جدید همانند شـیاطین نـو، ظرفیت‌هـای جدیـدی را در اختیـار شیطان‌پرستان قرار داد.

پس از انجـام اقـدامات جسـورانه‌ی گـروه منسـون در انتخاب رنگ بندی صحنه، نوع اجرا، گستاخی در اسـتفاده از الفـاظ رکیک و تـرویج فحشا در آثارشـان، منسـون به سـتاره‌ی مبتـذل اما پرمخـاطب در رسـانه‌های آمریکـایی مبـدل شد. ناگفته نماند که حضـور معنـادار روزنامه‌هـای آمریکایی در چهره سـازی این عنصر نـامطلوب فـرهنگی نیز بی‌تأثیر نبوده است.

منسـون در سـال 1997 به یکی از خـبر سـازترین چهره‌هـای جهـان مبـدل شد. محصـول این فعالیت‌هـا، شهرت و ثروت بسـیار زیـادی است که حـداقل پنج نسل بعد از این خواننـده‌ی متالیکا را بیمه کـرده است و بسیاری از آگاهان، نامبرده را از سوپر میلیونرها یا بهـتر

بگوییم میلیاردرهای جهان می‌شناسند که به کمک تسلط بر احساسات جوانان دور مانده از معنویت و به مددکارهای شنیع توانسته است ثروت کلانی را جذب حساب‌های بانکی‌اش نماید. خبر تکان دهنده‌ای از پاره کردن انجیل در اجرای کنسرت زنده‌ی منسون و پرتاب کردن آن به سوی جمعیت در سراسر جهان منتشر شد. منسون انجیل را پاره کرد و خطاب به جمعیت با صدای سنگین و خشکیده فریاد زد: « این است خدای شما». باز خبری می‌رسد و به سرعت در تمامی سایت‌های خبری پخش می‌شود که او در هنگام برگزاری یکی دیگر از کنسرت‌هایش، مدفوع را بر روی صحنه‌ی اجرا بلیعده و سپس مست و لایعقل به نعره کشیدن‌های مداوم ادامه داده است. این اخبار علی رغم زشتی خیره کننده‌اش، به سرعت در جهان گسترش می‌یابد. طبیعی است که در جامعه‌ی ویران آمریکا، انجام چنین اقداماتی صرفاً تندروی‌های کودکانه یک جوان آمریکایی است که حتی تا سی و هفت سالگی نیز در وجودش مانده است.

منسون در بسیاری از کشورها توانسته است گروه‌های مختلفی از جوانان را تحت تأثیر فضای عمومی رایج در آمریکا مبنی بر داشتن حلقه‌های هوادار برای خوانندگان مطرح نظیر مایکل جکسون و... را ایجاد نماید. تغذیه‌ی این گروه‌ها با ترتیب دادن دکورهای ویژه (ساخت کلیپ‌های پرهزینه و فوق فنی و...) و به مدد انجام امورات خلاف اخلاق امکان‌پذیر می‌شود. ارائه‌ی آثار متناوب و بودن وقفه‌های طولانی از دیگر عواملی است که کمک می‌کند این خواننده‌ی متالیکا، همواره گروه‌های کوچک و بزرگ از هواداران را به خود اختصاص دهد.

تمام افرادی که با این شیطان مدرن بر خورد داشـته‌اند، چنانچه مورد سوال قـرار بگیرنـد، اولین مـوردی را که از منسـون نقل خواهند کـرد، نـوع آرایش سر و صـورت و نحـوه‌ی لبـاس پوشـیدن، راه رفتن و حـتی و وسـایل نقیله‌ی مـورد اسـتفاده‌ی او خواهد بـود. اگر چه این شیطان سـاخته شـده توسط نظـام سـلطه و اسـتحاله‌ی فـرهنگی آمریکـا، فلسـفه‌بافی‌هایی را نـیز در خصـوص ظـاهر نامتعـارفش ارائه کـرده اسـت، مانند این‌که می‌خواهد « با انجـام چـنین چهـره آرایی‌هـا، بـاطن انسـان‌ها را به تصـویر بکشد» و... اما آن چه حقیقی به نظر می‌رسد وجـود بسـیاری از بیماری‌هـای روحی و روانی است که در درون وی به وجـود آمـده و این گونه راه به جهان خارج گشوده است.

چشم چپ منسون اولین نمادی است که از آن به عنـوان «Marilyn Manson Look»ـ یـاد می‌شـود. این چشم با لـنز پر رنگ روشن از چشم دیگر وی که معمـولاً با رنگ سیاه پوشیده می‌شـود، متمـایز شـده است. این ویـژگی منسون، با

ویـژگی تک چشـمی بـودن دجّـال مطـابقت دارد. دجّـال دارای مرکـبی است که از هر تـار مـوی مـرکب او آوای موسیقی حرامی بلند است که هرکدام گـروهی از مـردم جهان را گمراه کرده و به تباهی می‌کشاند. دجّـال دارای تک چشم شیشه‌ای سـبز رنگی است که با آن همگـان را افسون و جادو می‌کند و نگاه‌ها را به سوی خویش خـیره می‌گرداند.

فصل دهم: بنای خانه در دامنه‌ی آتشفشان

نیچه خطـاب به فیلسـوفان می‌گوید: «خانه‌هایتـان را در دامنه‌های کـوه آتشفشـان بنا کنید.» و ما همه‌ی کسـانی را که در جسـتجوی حقیقت هسـتند، مخـاطب این سـخن می‌یابیم. گریختن مطلوب طبع کسانی است که فقط به عافیت می‌اندیشند وگرنه مرگ یکبار، زاری هم یکبار.

دهکده‌ی جهانی واقعیت پیدا کرده اسـت، چه بخـواهیم و چه نخـواهیم ماهواره‌ها مرزهـای جغرافیـایی را انکـار کرده‌اند. این همان دهکده‌ای است که در تلویزیون‌هـایش دخـتران شش سـاله را آمـوزش جنسی می‌دهنـد، همـان دهکـده‌ای که در آن گوسـفندهایی با سر انسـان و انسـانهایی با سر خـوک به دنیا می‌آیند. این همـان دهکـده‌ای است که در آن دویست و چهل وشش نـوع تجـاوز جنسی رواج دارد... اما عجیب این جاست که بـاز هم این همان دهکده‌ی جهانی است که در نیمه شبهایش مـاه، هم بر میکـده‌ها، کاباره‌ها و کازینوهـای «لاس وگـاس» تابیـده است و هم بر حسـینیه‌ی « دو کوهه» و گورهایی که در آن بسـیجیان از خـوف خـدا و عشق به او می‌گریسته‌اند. دنیای عجیبی است، نه؟!

... واکنون که با وجود ماهواره‌هـا، مرزهـای جغرافیـایی نیز انکار شده است و آیینه جـادو در یکایک خانه‌هـای این دهکـده‌ی بهم پیوسـته جهـانی نفـوذ کـرده اسـت، عقل سـطحی چـنین حکم می‌کند که دیگر هیچ چـیز نمی‌تواند حکومت جهانی رسانه را حتی به لرزه بیانـدازد، چه رسد به آن‌که آن را به انقراض بکشاند اما چنین نیست. اکنون در غـرب مـردم با اضـطرابی که از یک عـدم اطمینـان همگـانی برمی‌آید به فـردا می‌نگرند. آن‌ها هر لحظه انتظـار می‌کشـند تا آن دژ اطلاعـاتی که موجـودیت

سیاسی غـرب بر آن بنیـان گرفته اسـت، با یک انفجـار مهیب فـرو بریـزد و آن روی پنهـان تمـدن غـرب آشـکار گردد. وقتی حصارهای اطلاعاتی فرو بریزد، مردم جهان خواهند دید که این دژ ظاهراً مستحکم، بنیان‌هـای بسـیار پوسـیده دارد که به تلنگـری فـرو خواهد ریخت. قـدرت غرب، قدرتی بنیـان گرفته بر جهل است و نا آگاهی‌هـای جمعی که انقلاب‌زا هسـتند به یکبـاره روی می‌آورند. همچون انفجار یک منبع نور.

... اما دربـاره‌ی خودمـان [در مقابل سـیطره‌ی جهـانی رسـانه‌ها] نباید بترسـیم. حصـارها تا زمـانی مفید فایـده هسـتند که دزدان شب را بر زمین می‌زند اما آن گـاه که دزدان از آسـمان فـرود می‌آینـد، چگونه می‌تـوان به حصـارها اطمینـان کـرد؟ پس باید از این اندیشه که حصـارها بتوانند ما را از شر ماهواره‌ها محفـوظ دارنـد، بـیرون شد. و «خانه را در دامنه‌ی آتشفشـان بنا کـرد». باید در روبرو شدن با واقعیت به اندازه‌ی کافی جـرات و شجاعت داشت.

استخدام تبلیغی - تربیتی رسانه

همان کسی که از جهانی شـدن خـبر داد، ما را به قـدرت رسـانه‌ای نـیز رهنمـون سـاخت در این میـان عـده‌ای به خـوبی دریافتند که باید خـانه‌ی خـود را در دامنه‌ی آتشفشـان بنا کنند. و گرنه آن که گمـان می‌کند که این سیل همه را با خـود می‌بـرد، خواهد رفت، از هر کیش و قـوم و مـذهبی که باشد. این عـده، شـهروندانی مطیع بـرای دهکـده‌ی جهـانی نیسـتند و از همین رو از تهدید سـیل، فرصـتی بـرای جـرات و شـجاعت و مقـاومت یافته‌اند.

اگر کنترل ویـدیو، تلویزیـون و مـاهواره بـرای ما چنـدان آسان نباشد، برای غرب نیز چنین است. وقتی حصارهای اطلاعاتی فرو ریـزد، مـردم جهـان خواهند دید که این دژ به ظـاهر مسـتحکم حصـارهایی پوسـیده دارد. مـاموریت مهم رسـانه‌ها از همین جا و از مـدت‌ها پیش آغـاز شـده است. سیاســتمداران‌هالیوود برآنند تا با معــرفی منجی دروغین، روح امید را در مردم بدمند. چــرا که مردمشــان به اضطرار رسیده و در انتظـار منجی به فـردا می‌نگرند. تسلط و سیطره‌ی جهالت آمیز غـرب بر جهـان با آگـاهی بخشی بر مردم جهان به تـدریج از میـان خواهد رفت. ما از نقطه عطف تـاریخ گذشـته‌ایم و از این پس به سـمت فرو پاشی تمدن غرب می‌رویم این تفکر الهی - مهدوی اســلام است که در سراسر گیــتی مــردم را به ســوی آرمان‌هایی برتر و فردایی روشن جذب می‌کند.

رسالت رسانه‌های اسلامی

قطـــار انقلاب در حـــرکت است و رســـانه‌ها وظیفه‌ی سنگینی بر عهده دارند. سکوت در رسانه‌ها معـنی نـدارد و ایستایی از ویژگی‌های رسانه‌های خاموش است. پیــام امام خمینی(ره) به هنرمندان متعهد: «هنرمنـدان ما تنها زمـــانی می‌توانند بی‌دغدغـــه، کوله بـــار مســـئولیت و امانتشـــــان را بر زمین بگذارند که مطمئن باشـــــند که مردمشـان بـدون اتکا بغـیر و در چهـارچوب مکتبشـان به حیــات جاویــدان رســیده و هنرمنــدان ما در جبهه‌هــای مقدسمان این گونه بوده‌اند.» (22) در این عصر فولادین رسـانه‌ای و آمـاج فرکانس‌هـا، رسـانه‌هایی که سـخن از حقیقت می‌راننـد، به سـان منبرهـایی نورانی‌اند که کلام خدا را در برابر نفیر گوساله‌ی طلایی دجّال، این سامری

زمـــان، طنین‌انـــداز می‌کند. از همین روست که دنیـــای مـدعی اطلاعـات آزاد، تـاب شـنیدن و دیـدن شـبکه‌ای به کـوچکی المنـار را نـیز نـدارد. این نشـان از آن دارد که قـدرت تـأثیر و آسـیب‌پذیری دنیـای جدید از شـنیدن این کلام تا کجاست که کوچکـــترین صـــداها نـــیز می‌توانند سونامی خطرآفرینی بـرای قـدرت‌ها بشـمار بیایند. ولی برای انعکاس نور حق. در دنیایی که بر قـوانین مـادی بنا شده فرکانس‌های شبکه‌ی کوچکی چـون المنـار می‌تواند تـــأثیر طوفـــانی در دنیـــای سیاست نـــوین داشـــته باشد همچون بال زدن پروانه‌ای در کالیفرنیا که با انـــرژی آزاد شده از بـال زدنش طوفـانی مهیب را در جزایر انـدونزی ایجاد می‌کند.

دجّالان زمانی که استر و مرکب خـود را با گـوهر و آهنگ و نـــوا و رنـــگ، فریبنـــده و زیبا ســـاخته‌اند به خـــوبی می‌دانســـته‌اند که منـبر حق تا چه انـدازه می‌تواند تـأثیر خود را درمیان توده‌ها بگذارد و از همین روست که منـبر و کلاه حـــق، این شمشـــیر دو دم را، بزرگـــترین خطر در برابر منـبر شـیطان یعـنی رسـانه‌های نـوین در خـدمت قدرقـــدرت‌ها می‌دانند. این مهم، کـــار رســـانه‌های امت اسلام را دو چندان می‌سازد تا به جای غفلت و مسـتی و سرگرمی، انسان را به حقیقت و معنویت بخوانند.

زیبنده نیست حتی در ماه خـدا و شـهر اتصـال انسـان به آسمان رسانه‌های تصویری ما، بر اساس نگاه اهل کتـاب و به ویژه مبانی‌هالیوود و غرب، سازه‌ها و مجموعه‌هـای خود را در لحظه‌هایی که باید همه را به معنویت بخوانند، به سـرگرمی و تفـریح و قهقهه دعـوت نمایند. رسـانه‌ها بهترین راهنمایان جامعه‌اند. افسـون‌گرایی و دین‌گـرایی

مـرزی نزدیک بهم دارند که تمیـیز و تبـیین آن از عهـده فرهیختگان متعهد عرصه‌ی هـنر بر خواهد آمد. اگر چه به دور از انصـاف است که جهـاد و تلاش اصـحاب رسـانه را در انعکاس حقیقت در این سیاه بازار پرآشـوب و فتنه‌ی دنیا نادیده گرفت.

استفاده تبلیغی - تربیتی از اینترنت

شـبکه جهـانی اینـترنت با در بر گـرفتن حجم انبـوهی از اطلاعـات و گسـتردگی زبان‌هـای انتقـال پیـام، مسـیر ارتبـاطی قدرتمنـدی را بـرای تبلیغ ادیـان و آیین‌هـای مختلف فراهم کرده است. در طول سـالهای حضـور این پدیده در کشورمان، قدم‌های خوبی از سوی قشر متدین بـرای انتقـال مفـاهیم دیـنی از مجـرای این تکنولـوژی برداشـته شـده است که اگرچه در مقایسه با گسـتردگی جهـان اینـترنت بسـیار کوچک بـوده اما شـروع نیکی به حساب می‌آید. برخی کسـانی که دغـدغه‌ی دین را دارنـد، به پدیـــده‌ی وبلاگ‌نویسی روی آورده و دانســـته‌ها و دغـــدغه‌های خـــود را از این راه به اطلاع دیگـــران می‌رســـانند. البته آمـــار وبلاگ‌نویس‌هـــای مـــذهبی در مقایسه با ســـایر وبلاگ‌نویســـان که بـــدلیل ناشـــناس بودنشـــان، بی‌رحمانه می‌نویســـند و همه چـــیز را نقد می‌کنند، کم است. و امید می‌رود این روند درآینده شکل معکوس به خود بگیرد.

ضرورت فیلترینگ

غول عظیم الجثه اینترنت، در عین سـودمندی، خطرهـای بـزرگی را نـیز به همـراه دارد. عمـده‌ترین این خطرهـا، دسترسی آســـان جوانـــان و نوجوانـــان به اطلاعـــاتی

نامتناسب با شرایط سنی و بایسته‌های دینی آن‌ها ست. مهمــترین این آفت‌ها و خطرها پــیرامون انحرافی‌هــای جنسی و اخلاقی است که از طریق ویروســـهای از پیش تعیین شده‌ی غرب جهت مذهب‌زدایی و دوری جوانــان از آموزه‌هــای دیــنی، گریبــان‌گیر آن‌ها می‌شــود. ذهن هر انســان عاقل و منصــف، فیلترینگ ســایت‌ها و بلاگ‌هــای منحرف کننده و مستهجن و مبتذل را تأیید می‌کند.

فصل یازدهم: راهکارهای عملی « دجّال ستیزی »

قرآن محوری

«فَأقْرَؤُوا ما تَیَسَّرَ مِنَ القُرآنِ: آن مقدار که می‌توانید از قرآن تلاوت کنید.» (23)

دجّـال، اصـلی‌ترین دشـمن امـام زمـان(عج) و قـرآن در فرجام زمـان است. قـرآن و امـام زمـان(عج)، هر دو یک حقیقت واحدند، دارای رسـالت و آرمان‌هـای مشـترکند و دجّـــال، دشـــمن این دو حقیقت واحد است و با تمـــام آرمان‌های قرآنی و مهدوی سر سـتیز و جنگ بر می‌دارد. از این رو یکی از مهمـــترین راهکارهـــای عملی دجّـــال ستیزی، رویکـرد حقیقی و عملی به قـرآن و در یک کلام «قرآن محوری» است.

بـذر فطـرت، با آب ادب و حکمت جوانه می‌زند و بـادوام جرعه نوشی از چشـمه سـار معـرفت و معنـویت به بـار می‌نشیند و این در حـالی است که سرچشـمه معـرفت و معنویت و منبع ادب و حکمت، قرآن است:«بدانید که این قـرآن انـدرز دهنـده‌ای است که در انـدرز آن رنگ فـریب نیست و راه نماینـــده‌ای است که گمـــراه نمی‌کنـــد، ســخن‌گویی است که دورغ نمی‌گوید. هــرکس با قــرآن

همنشینی کند، چون برخیزد چیزی بر او افزوده شده و چیزی از او کاسته شده است. به هدایتش افزوده شده و از کور دلی‌اش کاسته گشته است.»2 این در حالی است که دجّال، اصلی‌ترین دشمن قرآن و امام زمان(عج) هزار رنگ و هزار چهره‌ای است فریبکار. راه نماینده‌ای است گمراه کننده. سخن‌گویی است کذاب و دروغ‌زن. هر که از دجّال پیروی نماید و با دجّال‌صفتان نشست و برخاست نماید، در ظلمت و گمراهی و کور دلی‌اش افزوده و از هدایت و فضیلت و نورانیتش کاسته گردد.

احساس زیبای رها شدن از فتنه‌ی زمینیان و پر گشودن به سوی آسمان و هم‌پروازی با فرشتگان، از آرزوهای فرا دنیایی هر انسانی برای داشتن یک زندگی نورانی و خدایی است. فرار از جلوه‌فروشی‌های هزار رنگ دجّالی و گشودن راهی به سوی هدایت‌های ویژه‌ی مهدوی، هنر رادمردان برگزیده الهی است که در پرتو انس با معارف قرآن و عملی ساختن دستور العمل‌های الهی آن تحقق می‌یابد.

از سعادتمندی‌های مردان و زنان بزرگ، استفاده‌ی چند منظوره از محیط خانه و خانواده است و از بهترین بهره‌برداری‌ها از یک مسکن خاکی، تبدیل آن به خانه‌ای افلاکی، فرودگاهی نورانی و عروج‌گاهی ربانی است که این همه تنها از انس خانه و خانواده با قرآن رقم می‌خورد: «خانه‌ای که در آن قرآن خوانده می‌شود و از خداوند بلند پایه در آن یاد می‌گردد، برکتش بسیار می‌گردد، فرشتگان در آن حضور می‌یابند، شیاطین آنجا را ترک می‌کنند و آن خانه برای آسمان نشینان چنان می‌درخشد که ستاره برای زمینیان. و خانه‌ای که در آن

قـرآن خوانـده نمی‌شـود و نـامی از خداوند والا به میـان نمی‌آید، کم برکت می‌شـود، فرشـتگان از آنجا می‌روند و شــیاطین حضــور می‌یابند.»(24)ـ بر این اســاس تلاوت قرآن در هر خانه‌ای باعث فراری شدن شیاطین از حریم آن خانه می‌گــردد. این است رمز فاصــله گــرفتن خانه و اهل آن از دجّال و شیاطین او. چرا که مهمترین نشانه‌ی خانه‌های پیروان دجّال، لبریزی و سرشـاری آن خانه‌ها از حضــور شــیاطین است: « بُیــوتُهُم مَملُــوَّةً شَــیاطینَ: خانه‌های پیروان دجّال از شیاطین لبریز می‌گردد.»(25)

دجّال ستیزی در پرتو قرآن محوری

در میــان ســوره‌های قــرآنی، این نســخه‌ی شــفاء بخش آســـمانی، تلاوت ســـوره‌های قارعه و کهف و عمل به پیام‌هــای تربیــتی آن بــرای «دجّــال ســتیزی» و «دجّــال گریزی» فراوان مورد تاکید واقع شده است:

الف) انس با سوره‌ی کهف:

پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) بــرای ایمن مانــدن از فتنه و فساد دجّال و جلوه‌گری‌هــای آن، بر تلاوت مــداوم سوره‌ی کهف بویژه در شب و روز جمعه و در اندیشــیدن در مضامین عالی آن و بر عمل کردن به معــارف نــورانی آن تاکید ویژه‌ای فرموده‌اند: « هــرکس ســوره‌ی کهف را در شب و روز جمعه تلاوت کند، از فتنه و فساد دجّال در امــان می‌ماند.»(26)ـ همچــنین فرموده‌اند: « هــرکس ســوره‌ی کهف را بر طبق آن حقیقــتی که نــازل شــده است، قرائت نماید، دجّال هرگز بر او مسلط نخواهد شد و بــرای نفــوذ در او راهی نخواهد یــافت.»(27)ـ نکته‌ی مهم و حیـــاتی در این مقـــام این است که حقیقت هر

تلاوت و قرائــتی، اندیشه ورزی و عمل‌گــرایی است. به دیگر ســخن، قرائــتی ما را به حقیقت آیــات رهنمــون می‌کند که همراه با تأمل و تدبر باشد ودر رفتار و گفتـار ما جلوه‌گر شود.

رسیدن به فضلیت وآثار حقیقی آیات به طـور کامـل، در گرو تلاوت همراه با اندیشه و عمل است. از این رو برای ایمن مانـدن از فتنه‌ی دجّـال و رسـیدن به مقـام دجّـال ستیزی، تلاوت همـراه با تـدبر در سـوره‌ی کهف و عمل کردن به پیام‌هـای تربیـتی و هـدایتی آن لازم و ضـروری است. در این سوره سخن از جوانمردانی است که با نور فطـرت خـویش، به تمـام جلوه‌هـای رنگارنگ و مظـاهر فریبنده‌ی دنیایی پشت کردند و از فتنه و فسـاد طـاغوت زمانه به سوی پروردگار خویش گریختند و دل غـاری تنگ و تاریک را بر ظلمت‌هـای شـیطانی و لـذت‌های زودگـذر حیوانی ترجیح دادند و سـرانجام به سـعادت دنیا و آخـرت رسیدنند.

ب) انس با سوره‌ی قارعه:

امـام بـاقر(علیه السـلام) می‌فرمایند: « هر کس سـوره قارعه را بسیار تلاوت کنـد، خداوند او را از فتنه‌ی دجّـال و ایمـان آوردن به او در امـان می‌دارد.»(28)ـ پرودرگـار هستی در سوره قارعه بیش از هر چیز به «معادبـاوری» و «عمل‌گــرایی» به عنــوان رمز رســیدن به زنــدگانی سعادتمندانه در دنیا و آخرت تاکید می‌ورزد: « پس هرگاه عمل هرکس در میزان حق با ارزش و گران سنگ باشــد، او در بهشت به زنـدگانی آسـوده، خشـنود خواهد بـود و عمل هـرکس بی‌قـدر و سـبک وزن باشـد، جایگـاهش در قعرهاویه(همان آتش بسیار سوزنده و گدازنده) است.»(

29)ـ براین اساس، با « معاد باوری اندیشمندانه» و « عمل‌گرایی خالصانه» می‌توان از فتنه‌ها و فساد انگیزی‌های دجّال و دجّال‌صفتان جهان رهید و به سوی خداوند و جانشین او در روی زمین رهپوید.

ولایت مداری

یکی دیگر از راهکارهای عملی دجال ستیزی، ولایت مداری و امام سالاری است. در این همین راستا، پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله) می‌فرمایند: « فرزندانتان را براساس محبت من و محبت اهل بیتم و بر محور قرآن تربیت نمایید.»2 همچنین می‌فرمایند: «هر که دوست دارد خداوند را در حالی ملاقات نماید که ایمانش کامل و اسلامش نیکو شده باشد، باید ولایت حجت صاحب الزمان را بپذیرد.»3 آنان« یاران امام زمان(عج)» با تمام توان امامشان را در میان گیرند و جان خویش را در نبردها سپر بلای او سازند و هرچه را اراده کند با جان و دل انجام دهند....ایشان در مقابل او از کنیز نسبت به اربابش مطیع‌تر و فرمان‌بردارترند.

شناخت و اعتقاد یاوران مهدی(عج)، نسبت به امام خویش در رژفای وجودشان ریشه دوانیده و سراسر وجودشان را فراگرفته است. این شناختی فراتر از دانستن نام و نشان و نسب امام است که همان معرفت به حق ولایت امام و جایگاه بلند او در نظام هستی است. این همان معرفتی است که آن‌ها را از محبت او سرشار کرده و مطیع و گوش به فرمان او قرار داده است. زیرا که می‌دانند سخن امام، سخن خدا و اطاعت از او اطاعت از خداست.

چنانچه پیامبراکرم(صلی الله علیه و آله) در وصف آنان فرموده است: « آنان مجاهدانی تلاش گر در فرمانبرداری خداوند و فرمانبرداری امام خویشند.»(30) بدین سان یکی از محورهای اصلی، در فرآیند «مهدی‌گرایی» و «دجّال ستیزی»، ولایت مداری و امام سالاری است. در طول تمام دوره‌های تربیتی، برانگیختن محبت، معرفت و ولایت‌پذیری نسبت به امام زمان(عج) از مهمترین محورها و بنیان‌های تربیتی است. روح و حقیقت خانواده باید به احرام درآید و همواره دور کعبه ولایت و امامت طواف نماید چرا که وجود امام، چون کعبه است که مردم باید به گردش طواف نمایند نه او به گرد مردم!

در پایان موارد دیگری از راهکارهای عملی دجّال ستیزی را به طور فهرست وار بیان می‌کنیم:

1- عفت‌گرایی. 2-ـ پرهیز از ثروت‌جویی. 3-ـ سلوک مهدوی. 4- پرهیز از شک‌گرایی. 5- غیرت‌ورزی. 6- تقوا و گناه‌گریزی. 7- پرهیز از حرام‌خواری. 8- خردگرایی. 9- پرهیز از پرخوری و پرخوابی. 10-ـ انس با مناجات. 11- پرهیز از سخنان شیطانی. 12- پرهیز از موسیقی حرام. 13-ـ پرهیز از حب دنیا و مظاهرآن. 14-ـ پرهیز از ریاست‌طلبی و رباخواری. 15-ـ توکل، انابه، استعاذه و....

پی نوشت‌ها:

- مطالب ارائه شده در این نوشتار از سررسید سال 1389 کانون طلیعه ظهور ویژه نامه دجال شناسی و دجال ستیزی می‌باشد که بصورت مقاله

تنظیم و با هماهنگی این کانون جهت نشر معـارف مهدوی و استفاده عموم ارائه میگردد.

1-در زبان عِبری، «آل» و «ایل» به معنای خــدا می‌باشد. به عنــوان مثــال واژه‌ی «اســرائیل» که لقب حضــرت یعقــوب(علیه الســلام) اســت، که از واژه‌ی«اســرا» و «ایل» ترکیب یافته و به معنای «مجاهد خدا» است. البته بنـابر آموزه‌هـای تحریف یـافته‌ی تـورات، «اسـرائیل» به معنـای «غلبه کننـده بر خـدا» به دلیل غلبه‌ی یعقـوب در کُشتی با خدا می‌باشد.

2 - ر.ک: لسان العرب،ج4،ذیل واژه‌ی دجال.

3– متقی هندی، کنزالعمال،ج14.

4- شیخ مفید، ارشاد،ج2.

5- جالب توجه این‌که در انجیل و الهیات مسیحی واژه‌ی «دجّال» در پاره‌ای از موارد بر «شیطان» و نیز در برخی مـوارد بر شـخص «ابلیس» تطـبیق شـده است. جـالب‌تر این‌که کُد دجّال در انجیل، عدد666 معـرفی گشـته است که این عــدد نمــاد و کد شــیطان در آیین شیطان‌پرســتی است(مکاشفات یوحنا، فصل 13).

6 – أشــراط «جمع شــرط» به معنــای علامت است. و «الســاعه» مقصــود رســتاخیز بــزرگ است. بنــابراین «اشراط الساعه» به معنای [نزدیک شدن] قیــامت است. این اصطلاح بر مجموع حــوادثی اطلاق می‌شــود که پیش از واقعه عظیم قیـــامت، اتفـــاق خواهد افتـــاد.(مجمع البحرین،ج4)

7 – دابّه یا دابّه الارض، موجودی عظیم الجثه است که در آخرالزمان پدید می‌آید و نشانه نزدیکی قیامت است.(ابن ابی بیشه، المصنف، ج8).

8- شیخ صدوق، کمال الدین، ج2.

9– ر.ک: صفحه‌ی 12، ذیل دیدگاه دوم.

10– مسند احمد، ج5.

11- ری‌شهری، میزان‌الحکمه،ج9،ح15611.

12 – ابن حمّاد، الفتن،ج2.

13- مسند احمد، ج5.

14 – سوره زخرف، آیه 36.

15 – کورانی، معجم احلدیث المهدی، ج3.

16 – سوره انبیاء، آیه82.

17 – مسند احمد، ج1.

18 – صحیح بخاری، ج4.

19 – به مجموعه‌ی ترانزیستورها و ای‌سی‌های که در کنار هم قرار گرفته‌اند و مسئولیت پردازش داده‌ها و برون داده‌ها را دارند میکروچیپ می‌گویند

20 – فصلنامه فرهنگ پویا، شماره8و9.

21 – فصلنامه فرهنگ پویا، شماره 8و9

22 – سایت آفتاب، مقاله‌ی تأثیر تلویزیون بر کودک و نوجوان.

23 – پیام امام خمینی(ره) به هنرمندان متعهد، صحیفه‌ی نور، ج21.

24 - سوره مزمل، آیه 20.

25- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی175.

26 – کلینی، اصول کافی، ج2.

27- کورانی، معجم احادیث المهدی، ج3.

28 – کفعمی، المصباح.

29 – کورانی، معجم احادیث المهدی، ج2.

30 – شیخ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال،ص 269.

31 – سوره قارعه، آیه 6-9.

32 – نورالله قاضی شوشتری، احقاق الحق و ازهاق الباطل.

33 – سیدبن طاووس، الملاحم و الفتن.

34 - سیدمصطفی کاظمی، بشاره الاسلام.

منابع و مأخذ:

1- آیتی نصرت الله، سفیانی از اوج تا افول، انتشارات موسسه‌ی آینده روشن

2- آوینی مرتضی(شهید)، مقاله‌ی انفجار اطلاعات

3- حیدری کاشانی محمدباقر، دجّال و جلوه‌های آخرالزمانی آن، انتشارات سبط النبی

4- مکــارم شــیرازی ناصر(آیت الله)، حکــومت جهــانی حضرت مهدی(عج)، انتشارات طلیعه‌ی ظهور

5- کارنیا بــوکت، کــودک و رســانه، مرکز تحقیــات و مطالعات برنامه‌ای(چاپ 84)

6- سایت آفتاب: www.Aftab.ir

7- فصلنامه‌ی فرهنگ پویا، شماره‌های 8 و9

8- کورانی، معجم احادیث المهدی

دجال بیگانه فضایی

درباره آخرالزمان و ظهور منجی سخن فراوان است،در این میان شخصیتی نیز خودنمایی می‌کند که او را روایات ما با عنوان دجّال معرفی کرده‌اند، روایاتی که از ظهور او در آخر الزمان حکایت می‌کند؛ و ما در ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت

به سند صحیح ذکر کرده‌اند که حضرت امیر روزی بعد از خطبه فرمود « سَلونی قبل ان تفقِدونی (نهج البلاغه خطبه 93)___ صعصعه برخاست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین دجّال کی خواهد آمد؟ فرمود: علمی است از اسرار خفیه الهی و شاید رخصت اظهار آن نباشد امّا آن را نشانه‌هایی است که به هم متصل است

مردی ز کننده در خیبر پرس

اسرار کرم ز خواجه قنبر پرس

گر طالب فیض حق به صدقی حافظ

سرچشمه آن ز ساقی کوثر پرس

رسول گرامی اسلام فرمودند:من هزارمین پیامبر یا بیش از هزارمین پیامبر هستم. خداوند پیامبری به سوی قومی نفرستاد؛ مگر این‌که آنان را از دجّال بر حذر داشت و چیزهایی برای من روشن شده که برای کسی پیش از من روشن نشده است. او یک چشم است و خداوند یک چشم نیست و این‌که دجّال چشم راستش نابیناست و حدقه ندارد و برآمده است. چشم دیگرش

انگــار ســتاره‌ای درخشــان است و این‌که از هر ملّــتی، گروهی از وی پیروی و با زبان خویش تبلیغ او می‌کنند

دجـال در یک نـبرد با بیگانگـان باسـتانی سـایر نژادها در سرزمین مصر یکی از چشم‌هایش کـور میشـود*بسـیاری از فرهنگها در سراسر جهــان اســطوره‌هایی مشــابه و همسان از حضور دجال دارند و داستان‌هایی از حــوروس و رع=دجال در آن‌ها وجود دارد

دجال دارای عمری بسیار طولانی است

دجـال که قبل از طوفـان نـوح با سـفینه فضـایی به نـام ققنــوس به ســیاره زمین آمد ادعــای ربــوبیت می‌کند و مورد لعن فرشتگان الهی قرار می‌گیرد.

طبقه ممتاز رپتایلها(تـیره‌ای از اجنه هسـتند) دراکونیـان هســتند.آنها از سیســتم ســتاره‌ای Alpha Draconia آمده‌اند..چشــمان آن‌ها می‌تواند بدرخشد (انــرژی خاصی از خود خارج کند) یادآوری میکنیم که در روایات داریم که چشم دجال مثل ستاره میدرخشد ** این نژاد اصـلی‌ترین نیروهای منفی هست که شدیدا درگیر کنترل مردم زمین میباشد

محـدّث قمی از رسـول خـدا نقل می‌کند:چـون او ظـاهر شــود، عــالم را پر از فتنه و آشــوب نماید و میــان او و لشکر قائم جنگ واقع شود، بـالأخره آن ملعـون به دست عیسی بن مریم(ع)به فرمان امام زمان کشته میشود.

در مورد خر دجال(سفینه فضایی دجال بنام ققنوس) در پاره‌ای از روایـات نقل قـول شـده است که هر مـویی از مـرکب عجیب دجّـال سـازِ مخصـوص و نـوای تـازه‌ای سر

می‌دهد که نشان دهنده تکنولوژی‌های پیشرفته سفینه اش است **طبق روایات فاصله میان دو گوشش مرکب دجال حدود یک کیلومتر است، که در این صورت حجم کلی این مرکب(سفینه فضایی ققنوس) بسیار بزرگ میباشد.

یاران دجال در آخرالزمان

پیامبر (ص) فرمودند:

دجّال با هشتاد هزار نفر در جور نزول می‌کند که صورت‌های آن‌ها چون سپرهای عریض و پهن خواهد بود. آنان پوستین و نعل‌هایی مویی می‌پوشند.در واقع باید گفت که

این توصیفی برای نژاد گری‌ها یا همون خاکستری‌هاست که به اونها بیگانگان منفی هم می‌گویند.که در برخی روایت‌ها به عنوان بنی قنطوره ازشون یاد شده و عده‌ای این بنی قنطوره را چینی‌ها قلمداد کردند که برداشتی اشتباه است.طبق گفته حضرت علی در مورد بنی قنطوره *در گذشته اعجوبه‌هایی در دنیا بودند و در آخرالزمان هم ظاهر می‌شوند.

در ادامه روایت در مورد دجال می‌گویند که یکی از تاکتیک‌های و نیرنگ‌های دجال، آن‌ست که چیزی شبیه به بهشت و دوزخ یا نهری شبیه آب و نهری شبیه آتش، به همراه دارد.

روایتی از پیامبر گرامی اسلام نقل کنیم

«من چیزهای همراه دجال را از خودش بهتر می‌شناسم. او دو نهر جاری را به همراه دارد. یک نهر در ظاهر آب

گـــــوارا و ســـــفید است و نهر دیگر در ظـــــاهر آتش شعله‌ورست. اگر کسی از شــما در زمــان ظهــور دجــال زنده بماند، آن‌چه را که در ظاهر آتش است، انتخاب کند؛ نگــاه نکــرده و از آن بنوشــد؛ زیــرا آن آتش در واقع آب خنک است. از نصـوص چـنین بر می‌آید که مـردم حقیقت چیزهایی را که دجال به همراه دارد، نمی‌شناسند

*حذیفه در روایــتی چشم چپ دجّــال را این‌گونه توصــیف می‌کند: «چشم چپ دجّــال گــویی ســتاره زهــره است » پــازوزو (درنــده بالــدار) - قــدرتی که شــیطان پرســتان وایلومیناتیِ عصر جدید قصد دارند او را بصــورت کامل و آشـکار وارد دنیامـان کنند - از او به عنـوان دجـال یا ضد مسیح نام برده شده است - یادتان باشد همه این قدرتها توانایی تغییر شکل دارند.دجال بدترین موعود و تلخ‌ترین تجربه بــرای بشر است بیش‌تر پــیروان دجــال لباس‌هــای خــاص ســبزرنگ(طیلســان) دارند...آیا این بــدین معــنی نیست * کســانی که دجــال را همــراهی می‌کنند از نــژاد خزندگان انسان نما یا همون دورگه‌ها هستند *«666» بر اساس حروف ابجد، حروف شیطان نیز می‌باشد.*

«666» در الهیات مسیحی، کد عددی «دجّـال » است که پیش از ظهور منجی موعود به دشـمنی و سـتیز با تمـام آرمان‌ها و آموزه‌های الهی عیسی مسیح، می‌پردازد

قــرار است روزی یکی از موجــودات باســتانیِ تاریک که ماسون‌ها در تلاشند با پرستش و مراســمات مختلف مثل مراسمِ قربانی یا مراسمات جنسی - قــدرت بیشــتری به آن‌ها بدهند جسمی اختیار کند و پا به دنیــایِ ما گــذارد ... این هم داستان موجودی که قرار است جلـوی روشـنایی قد علم کند و در مســیحیت ضدمســیح یا دجــال نامیــده

می‌شود *دجال شیطانی از دوران کهن می‌باشد*** وعده الهی است که در صـــورت پا نهـــادنِ این موجـــود به روشنایی یعنی خروج دجال، او را نابود سازد

ماسون manly. p hall در کتاب The Secret Destiny of America درخصوص دجال نوشته:

عـاقبت "سرنوشت سـری"، نظم نـوین جهـانی است که توسط یک شـاه با قـدرتهای فـوق طـبیعی قانونگـذاری میشود. این شاه، زاده نـژاد خـدایان بـود، یعـنی او بـرای کسانی که در شـرایط فـرزانگی آمده‌اند به مرتبه روشن شده تعلق دارد، سپس به خـانواده قهرمانـان- انسـانهای کامل- تعلق دارد. یعـــنی میتـــوان گفت آن‌ها میخواهند خدایان از بعد گذر کرده‌ی خـود را به عنـوان فرازمینی‌ها معرفی کنند وبا انواع تصویر سازی و بزرگ نمایی سعی در قدرتمند نشــان دادن این خــدایان میکنند تا در ذهن‌ها ثبت گردند و برای اجرای نظم نـوین جهانیشـان از همین ذهن‌های آماده و هیپنوتیزم شده استفاده کنند

به عقیده افراد ممتاز، همانگونه که نخستین مسیح بـرای برقرار کردن قلمـرو ملکـوت (Kingdom of Heaven) آمــد، دومین مســیح روشن شــده، دنیــای جدیــدی تحت قــوانینش برقــرار خواهد کــرد.البته با نگــاهی به امــور فراماســونها و گروه‌هــای مخفی به نتــایج قابل بحــثی میرسیم، نمونه اش جای گزین کردن دجال آخرالزمان به عنوان مسیح منجی است ****

از آنجا که هیچ اعتمادی به نیروهــای منفی مانند رپتایلها و گری‌ها وجود ندارد، همپیمانی با آن‌ها در بهترین حالت نـژاد بشـری را به یک نـژاد بـرده تبـدیل خواهد کـرد – به

گفته دوستانِ مستقر در دنیاهای بالا (جهان‌هایِ بهشتی)، قبلا در تعدادی از سیارات اتفاقات مشابهی افتاده است مثلا نژاد گری‌ها یا همون خاکستری‌ها به روشی مشابه تبدیل به نژادی برده گردید! برده‌های نژاد رپتایل.با این توصیف، بی‌اطلاعی عموم یعنی همراهیِ کورکورانه با ایلومیناتی. البته خداوند میفرماید که آنان که خود خلق شده‌اند و خلق میکنند هردو در زیره کنترل ما هستند.

اما اصل ماجرای تمیم داری بدون تحریف در کتب شیعه، از کتاب "مصابیح" نقل کردند که "تمیم داری" به حضرت رسول (ص) عرض کرد که: من با سی نفر در کشتی نشسته بودیم. کشتی ما به چهار موج مبتلا شده، روز وشب بر ما یکسان گشته. حیران ماندیم تا آن‌که کشتی شکسته، ما در روی تخته پاره‌ای خود را در ساحل جزیره دیدیم. از آن تخته پیاده شده در آن جزیره می‌گردیدیم. ناگاه حیوانی بزرگ دیدیم که اگر کسی در نزد سر آن بودی دنبال آن را ندیدی. سر آن مانند شیر وپشتش چون پشت گاو ورویش مانند انسان وتمام اعضای او گل گل. از ملاحظه آن خلقت عجیب متعجّب شدیم. گفتم: سبحان الله، هرگز به این هیئت وصورت، حیوانی ندیده ام.{توصیف سفینه فضایی دجال می‌کند} چون آن حیوان بشنید، به سخن درآمده گفت: راکب من، از من عجیب‌تر باشد؛ زیرا که مرکب دجال - البته نه سفینه فضایی اصلی ققنوس بلکه جزئی از آن - هستم و خود او در این جزیره در قصری، مقید است. پس ما نشان آن قصر گرفته به سوی آن رفتیم. شخصی را دیدیم که یک چشم او ممسوح واثری در آن نبود وچشم دیگر خون آلود چون دانه عنّاب وانگور بر روی آب

می‌نمود. واز کعب تا به زانو مقید به قیود گردیـده.یعـنی زنجیر شده.

چون نظرش به ما افتاد بانگی بزد وهیکل او آماس کرده پر از بـاد گردید به طـوری که آن زمین را پر کـرد. چـون ساعتی گذشت تسـکین یافته به حـال اول برگشت وروی به من آورده گفت: "تمیم داری" تـــــوئی؟ گفتم: آری. گفت: نـــزد من آی. چـــون نـــزد وی شـــدم گفت: "بحر طبریه" را دیدی؟ گفتم: آری. گفت: آب دارد؟

گفتم: بسـیار فـراوان. گفت: شـاید خشک شـود، وزنـان واطفال آنجا اسیر گـردد ومـردان کشـته شـود ونهرها از خون‌ها جاری گردد.

پس، از نخل به لســان ســؤال نمـود که میـوه می‌دهـد؟ گفتم: آری. گفت: زود باشد که میـوه اش منقطع شـود. پس، از چشـمه پرسـید که در آن آب هسـت؟ گفتم: آری، آبش بسـیار ومحصـولش بی‌شـمار وزارعـان در اطـراف فـــراوان. پس گفت:ای تمیم، محمّد (ص) را دیـــده ای؟ گفتم: کدام محمّد را میگوئی؟ گفت: محمّد نـبی (ص) که در مکه متولد شد ه است.و او کسی است که صاحب لـوا وکرامت وحـوض وشـفاعت میباشد.ای تمیم، چـون او را ملاقات نمائی تصدیق کن وبه او ایمان‌آور وبـدان که این نصیحت که به تو کردم به کسی نکرده ام.

پس گفت که: نزدیک است مــرا اذن خــروج دهند وتمــام روی زمین را در مــدّت چهل روز ســیر نمــایم وهیچ جا نماند مگر آن‌که در آن فــرود آیم الّا مکه ومدینه که داخل شـــدن این دو مکـــان مـــرا ممکن نشـــود.پس از آن، "جساسه" یعـنی خر خـود را آواز داده آن حیـوان حاضر

گردیـده {سـفینه فضـایی هوشـمند}به آن گفت که: این جمــاعت را برداشــته به بلادشــان برســان. پس ما را بر پشت خـــود ســـوار کـــرده، در ســـاعت به اراضی مدینه رســانیده بر زمین گذاشت وبــرفت و"تمیم داری" که در نصرانیت خود اصـراری داشت قبـول اسـلام کـرده بر آن ثابت قدم گردید تا زمان وفات خود

دَجّال کیست و چگونه کشته می‌شود؟

در روایـات اسـلامی، به ویـژه روایـاتی که به طریق اهل سنّت از پیامبر گـرامی اسـلام (ص) نقل شـده از فتنه‌ای سخن به میان آمده که به تعبـیر روایـات بزرگ‌تـرین فتنه آخرالزّمـان است و از آغـاز آفـرینش آدم تا روز قیـامت فتنه‌ای به مانند آن نیامـده است. از این رویـداد بـزرگ و فتنه سهمگین در روایات به «خـروج دجّـال» تعبـیر شـده است.

با وجــود آن‌که روایــات فــراوانی در زمینه ویژگی‌هــای دجّال و اعمال و رفتار او نقل شده اسـت، [1]ـ ولی باید اعتراف کـرد که درک همه وجـوه این موضـوع به راحـتی امکان‌پذیر نیست و نمی‌تـوان به تصـویری کامل و بـدون ابهام از این پدیـده عجیب و بی‌مانند دست یـافت. با این حال، با توجّه به ضرورت شناخت این رویداد آخرالزّمـانی و اهمیّت آمــاده شــدن بــرای رویــارویی با این فتنه جهان‌گســتر، در این فصل با بهره‌گــیری از روایــات، به تبیین برخی از وجوه فتنه دجّال می‌پردازیم.

1. معنا و مفهوم دجّال

«دجّـال» بر وزن فعّـال صـیغه مبالغه است که در ادبیـات عرب برای دلالت بر زیـادی انجـام کـار از سـوی فاعل به کار می‌رود. در کتاب‌های لغت، احتمال‌های متعددی برای ریشه و معنای این واژه مطرح شـده است که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) واژه دجّــال از «دُجَیل» به معنــای «قَطْــران» [2] گرفته شده است. گفتنی است، اعـراب در گذشـته، بـدن

شتران خود را برای پوشاندن عیـوب آن‌ها با مـاده سـیاه رنگی به نـام قطـران می‌پوشـاندند و در عـرف عـرب به پوشاندن کامل بدن شتر با این ماده «تَدجیل» می‌گفتند. از آنجا که دجّــال نــیز چــون قطــران سراسر زمین را می‌پوشاند، از او با این عنوان یاد می‌شود.

ب) واژه یـــاد شـــده از «دَجْل» به معنـــای «دروغ» و «فریب» مشتق شده و دلیل نام‌گذاری دجّـال به این نـام این است که او ادّعـای پروردگـاری می‌کند و این کـار از بزرگ‌ترین دروغ‌هاست.

ج) ریشه لغت دجّـال، «دَجْل»، به معنـای «در نوردیـدن» است و از این رو این نام به دجّـال اطلاق می‌شـود که او بیشتر مناطق جهـان را درمی‌نـوردد و تحت سـلطه خـود درمی آورد.

د) دجّال از «تَدجیل» به معنـای «پوشـاندن» ریشه گرفته است و به این دلیل دجّـال را با این نـام می‌خوانند که او با کفــرش مــردم را می‌پوشــاند یا زمین را با فــراوانی لشـــــکریانش می‌پوشـــــاند یا این‌که حق را با باطل می‌پوشاند.

ه) این واژه از «تَـــدجیل» گرفته شـــده که به معنـــای «زراندود کردن» برای فریب است. بنابر این قــول، دلیل نام‌گــذاری دجّــال به این نــام این است که او با دروغ و نیرنگ خــود و همچــنین با بیــان کــردن خلاف آنچه در دل دارد، باطل را حق جلـوه می‌دهد و مـوجب فـریب مـردم می‌شود.

و) لغت دجّـال از «دُجـال» به معنـای «طلا» یا «آب طلا» مشتق شده است؛ چون دجّال در هر جا که قدم می‌گذارد گنج‌های طلا نیز با او همراه است.

ز) ریشه این لغت «دَجّاله» به معنـــای «گـــروه بـــزرگ همســـفران» است و به این دلیل دجّـــال را به این اسم نام‌گـــذاری کرده‌اند که او سراسر زمین را با هـــواداران فراوان خود می‌پوشاند.

ح) این واژه از لغت «دَجال» به معنای «سـرگین»، گرفته شده است؛ زیرا دجّال نیز مانند سرگین گســتره زمین را با اعمال خود آلوده می‌کند. [3]

مؤلف لغت‌نامه تاج العروس پس از نقل اقوال یـاد شـده می‌نویسد: مصـنّف همه وجـوه محتمل را به خـوبی بیـان کـرد، ولی درست‌ترین و بهـترین وجه آن است که گفت: دجّــال به معنــای بســیار دروغ‌گوست و دروغ او ســحر، فـریب، تهمت، حق‌پوشی و اظهـار مطـالبی است که در دل او وجود ندارد. [4]

گفتـنی اسـت، نویسـنده کتـاب اعلام قـرآن وجه دیگـری برای ریشه کلمه دجّال بیان کرده که قابل تأمّل است. او در این بـــاره می‌نویسد: در نظر نگارنـــده دجّــال کلمه‌ای است مرکّب و الف و لام آن همــان الف و لامی است که در نامه‌های دانیال و حزقیـال هم وجـود دارد و به معـنی خدا است. جز اوّل آن هرچه باشد به معنی ضدّ و خصم و دشـــــمن است و دور نیست که با «دژ»، «دشـــــمن» و «دشوار» هم‌ریشه باشد. [5]

اگرچه در این وجــه، نکــات بــدیعی وجــود دارد، ولی به دشواری می‌توان در میان اهل لغت مؤیدی برای آن پیــدا کرد.

1. دجّال در روایات

با نگــاهی اجمــالی به مجموعه روایت‌هــایی که در زمینه خروج دجّال و رویدادهای وابسته به آن نقل شده اســت، با موضــوع‌ها و سرفصل‌های متعــدّدی روبه‌رو می‌شــویم که بررسی کامل همه آن‌ها نیازمند پژوهشی ژرف و گســترده است. در این مجــال انــدک، بــرخی از این موضوع‌ها و سرفصل‌ها را بررسی می‌کنیم.

الف) حتمی بودن خروج دجّال

در روایات متعدّدی بر گریزناپـذیر بـودن خـروج دجّـال، به عنــوان یکی از رویــدادهای آخرالزّمــان یا نشــانه‌های قیــامت، تأکید شــده است. از جمله در روایــتی که امیرمؤمنان علی (ع) از پیـامبر گـرامی اسـلام (ص) نقل می‌کنــد، می‌خــوانیم: عَشْــرٌ قَبْــلَ السّــاعَةِ لابُــدَّ مِنها: السُّـفْیانِی وَ الـدَّجّالُ و.... [6]ـ پیش از سـاعت [قیـامت] 10 رویداد گریزناپذیر است: [خـروج] سـفیانی، [خـروج] دجّال و....

در بــرخی روایــات، حتمی بــودن خــروج دجّــال به مانند حتمی بودن ظهور امام مهدی (ع) دانسـته شـده و انکـار آن کفر به شــمار آمــده است. از آن جمله می‌تــوان به روایت نبوی زیر اشاره کرد:

مَنْ أَنْکَرَ خُرُوجَ الْمَهْدِیُّ فَقَـدْ کَفَـرَ بِما أُنْـزِلَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ مَنْ أَنْکَرَ نُزُولَ عِیسَی فَقَدْ کَفَرَ وَ مَنَ أَنْکَرَ خُرُوجَ الـدَّجّالَ

فَقَدْ کَفَرَ. [7]ـ هر کس خروج مهدی را منکر شود به آنچه بر محمّد نازل گشته، کافر شده است و هر کس نزول عیسی را منکر شود کافر شده و هر کس خروج دجّال را انکار کند، کافر شده است.

ب) بزرگی فتنه دجّال

در بسیاری روایات بر این موضوع تأکید شده که فتنه دجّال، فتنه‌ای بزرگ و بی‌مانند است. براساس یکی از این روایات، پیامبر اعظم (ص) در یکی از خطبه‌های خود می‌فرماید: یا أَیُّهَا النّاسُ إِنَّها لَمْ تَکُنْ فِتْنَةٌ فِی الأَرْضِ أَعْظَمُ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجّالِ وَ إِنَّ اللّهَ تَعالی لَمْ یَبْعَثْ نَبِیّا إلاّ حَذَّرَهُ أُمَّتَهُ.... [8]ای مردم! بر روی زمین فتنه‌ای بزرگ‌تر از فتنه دجّال نبوده است، خدای تعالی هیچ پیامبری را برانگیخته، مگر این‌که امّتش را از او برحذر داشته است.

در روایت دیگری، در همین زمینه از پیامبر (ص) چنین روایت شده است: ما بَیْنَ خَلْقِ آدَمَ (ع) إِلی قِیامِ السّاعَةِ أَمْرٌ أَکْبَرُ مِنَ الدَّجّالِ. [9]ـ از آفرینش آدم درود خدا بر او باد تا برپایی قیامت، امری بزرگ‌تر از دجّال نبوده است.

ج) هشدار همه پیامبران درباره خروج دجّال

خطر دجّال برای جوامع بشری چنان گسترده و ویرانگر است که همه پیامبران الهی درباره آن هشدار داده و پیروان خود را از او برحذر داشته‌اند. پیامبر گرامی اسلام در این زمینه می‌فرماید:

إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ إِلاّ وَ قَـدْ أَنْـذَرَ الـدَّجّالَ أُمَّتَـهُ. [10]ـ هیچ پیامبری نبـوده است مگر این‌که پـیروانش را از دجّـال بر حذر داشته است.

د) ضرورت پناه بردن به خدا از شرّ دجّال

در روایات فراوانی بر ضرورت پناه بـردن به خـدا از شـرّ فتنه دجّال سـفارش شـده است. از جمله در روایـتی، از پیامبر گرامی اسلام (ص) چنین نقل شده است: إِذا فَرَغَ أَحَـدُكُمْ مِنَ التَّشَـهُّدِ الآخِـرِ فَلْيَتَعَـوَّذْ مِنْ أَرْبَـعٍ: مِنْ عَـذابِ جَهَنَّمَ وَ مِنْ عَـذابِ الْقَبْـرِ وَ مِنْ فِتْنَـةِ الْمَحْيا وَ الْمَمـاتِ وَ مِنْ شَرِّ الْمَسِيحِ الدَّجّالِ. [11]ـ هر یک از شما هنگامی که از تشهّد پایانی فارغ شدید، باید که از چهار چیز [به خدا] پنـاه برید: از عـذاب دوزخ، از عـذاب قـبر، از فتنه زمـان زندگی و مرگ و از شرّ مسیح دجّال.

در برخی روایات نیز توصیه‌هایی برای در امان مانــدن از شـرّ فتنه دجّـال شـده است. از جمله در یکی از روایـات نبوی می‌خوانیم: مَنْ حَفِظَ أَوَّلَ سُوَرةِ الْكَهْفِ عَشْرَ آيـاتٍ عُصِـمَ مِنْ فِتْنَـةِ الـدَّجّالِ. [12]ـ هر کس 10 آیه ابتـدایی سوره کهف را حفظ کند از فتنه دجّال در امان می‌ماند.

ه) ویژگی‌های دجّال

پیش از بررسی ویژگی‌هـایی که در روایـات بـرای دجّـال برشـمرده شـده، لازم است یـادآور شـویم که در منـابع روایی شیعه برخلاف منابع اهل سـنّت، کمـتر به موضـوع دجّـال پرداخته شـده است تا آنجا که در کتاب‌هـایی مانند الکافی ثقةالاسلام کلینی (ره)، کتاب الغیبة نعمانی (ره) و الإرشـاد شـیخ مفید (ره) که در آن‌ها روایـات فـراوانی در مورد نشانه‌های ظهور نقل شده، حـتی یک روایت هم

درباره دجّال نیامده است و مجموع روایاتی که در کمال الدّین و تمام النّعمة شیخ صدوق (ره) و کتاب الغیبة شیخ طوسی (ره) در این باره نقل شده است، به ده مورد هم نمی‌رسد. افزون بر این، بیشتر روایت‌هایی که از طریق اهل سنّت درباره دجّال و ویژگی‌های او نقل شده گرفتار ضعف سند یا افسانه پردازی و بیان مطالب عجیب و غریب و دور از ذهن است.

با توجّه به مطالب یاد شده، برخی از نویسندگان معاصر، در اصل وجود دجّال یا ویژگی‌های او تردید کرده و در نهایت معتقد به رمزی و کنایه‌ای بودن ویژگی‌های دجّال و انطباق نداشتن این ویژگی‌ها بر شخص یا موجود معین و مشخص شده‌اند.

سید محمّد صدر، پس از آن‌که دوازده ویژگی دجّال را با استفاده از روایات برمی‌شمارد، در بررسی این ویژگی‌ها می‌نویسد: بی‌تردید، اگر از مفاهیم رمزی و کنایی این عبارات صرف نظر کنیم هیچیک از آن‌ها را نمی‌توانیم بپذیریم و نمی‌شود آن‌ها را صحیح دانست؛ زیرا از نظر ضوابط سندی اکثر آن‌ها اخبار واحدی می‌باشند که قابل اعتماد نیستند و اگر از ضوابط سندی نیز صرف‌نظر کنیم می‌بینم که در این روایات مطالبی اعجازآمیز به دجال نسبت داده شده است. با این‌که وی شخصی کافر و سرکش و طاغی است و قبلاً گفتیم که صدور معجزه از یک شخص کافر ممکن نیست.... با وجود این نقاط ضعف، امر از دو حال خارج نیست. یا باید تمامی این اخبار را مردود بدانیم یا این‌که بر یک معنای رمزی و کنایی برخلاف معنای ظاهری حمل کنیم و

روشن است که حمل بر معنای رمزی از کنـار گذاشـتن و مردود دانستن بهتر است. [13]

یکی دیگر از نویسندگان معاصر نـیز پس از بیـان روایـات دجّال، درباره آن تردید کـرده و می‌نویسد: ریشه داسـتان دجّال را باید در کتاب مقدّس و در بیان نصاری پیدا کــرد. بعد از آنکـه، اکـثر احـادیث آن و تفصـیلاتش در کتب اهل ســنّت و به طــرق آن‌ها ست. به هر حــال، اصل قضــیه دجّـال به طـور اجمـال، بعید نیست صـحت داشـته باشـد، لیکن تعریفـات و توصـیفاتی که دربـاره‌اش شـده مـدرک قابل اعتمــادی نــدارد. پس بر فــرض این‌که اصل قضــیه دجّال صحت داشته باشد، اما بدون تردید با افســانه‌هایی آمیخته شده صورت حقیقی خود را از دست داده است. [14]

نویسنده کتاب یوم الخلاص (روزگار رهـایی) نـیز پیش از بررسی روایات مربـوط به دجّـال، می‌نویسد: نگارنـده در مورد دجّال به نتیجه قطعی نرسیده است؛ زیـرا روایـاتی که در مورد دجّال نقل شده، غالباً مورد اعتماد نیسـتند و در ضـمن آن‌ها مطـالبی هست که یقینـاً جعلی هسـتند و متن آن‌ها گواه است بر این‌که سـخن معصـوم نیست. در این حــدیث‌ها ذوق و قریحه جــاعلین اثر گذاشــته، طبق ســلیقه و ذوق آن‌ها جعل شــده است و آنچه از رســول گــرامی اسـلام (ص) نقل شـده در میـان احـادیث جعلی دسـتگاه خلافت گم شـده است و تشـخیص آن‌ها بسـیار دشوار می‌نماید. [15]

پس از این مقدّمه به بررسی مهم‌تــــرین ویژگی‌هـــای ظاهری و رفتاری دجّـال می‌پـردازیم. براسـاس روایـات، کافر بودن، ادعای پروردگاری کردن، درنوردیـدن سراسر

جهــان، عمر طــولانی داشــتن، یک چشم بــودن و... از مهم‌ترین ویژگی‌هـای دجّـال است. بـرای روشن‌تر شـدن این ویژگی‌هـا، چند روایت را که در این زمینه وارد شـده است، بررسی می‌کنیم.

در یکی از احـادیث نبـوی، دجّـال این‌گونه توصـیف شـده است: إِنِّی قَــدْ حَــدَّثْتُکُمْ عَنِ الــدَّجَّالِ حَتّی خَشِــیتُ أَنْ لاتَعْقِلُوا، إِنَّ مَسِیحَ الدَّجّالِ رَجُلٌ قَصِیرٌ أَفْحَجُ، جَعْـدٌ، أَعْـوَرُ مَطْمُــوسُ الْعَیْنِ لَیْسَــتْ بِناتِئَــةٍ وَ لاحَجْــراءَ فَــإِنِ الْتَبَسَ عَلَیْکُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ رَبَّکُمْ لَیْسَ بِأَعْوَرَ وَ إِنَّکُمْ لَنْ تَرَوْا رَبَّکُمْ حَتّی تَمُوتُوا. [16]

من دربـاره دجـال با شـما سـخن گفتم و بیم آن دارم که شـما آن را درک نکنید. مسـیح دجّـال مـردی کوتـاه قد با پاهایی فاصله‌دار و مویی پیچان (مجعد) اسـت، یک چشم بیشـتر نـدارد و چشم دیگر او به طـور کلّی محو شـده و هیچ برآمدگی و فرو رفتگی از آنـان بـاقی نمانـده است. اگر [امر او] بر شما مشتبه می‌شـود بدانید که پروردگـارِ شــما یک چشم نیست و شــما هرگز پروردگــارِ خــود را نمی‌بینید تا این‌که از دنیا بروید.

در این بــاره همچــنین از پیــامبر اعظم (ص) نقل شــده است که فرمود: الـدَّجالُ أَعْـوَرُ عَیْنِ الشِّـمالِ، بَیْنَ جَبِینِـهِ مَکْتُـوبٌ: کـافِرٌ وَ عَلی عَیْنِه ظَفَـرَةٌ غَلِیظَـةٌ. [17]ـ دجّـال کسی است که چشم چپ او نابیناست و در میان پیشانی او نوشــته شــده است: کــافر. بر چشم او نــاخنکی [18] بزرگ است.

در روایت نبوی دیگری که در منابع روایی شیعه نــیز نقل شده است، درباره ویژگی‌هـای دجّـال چـنین می‌خـوانیم:

أَيُّهَا النّاسُ ما بَعَثَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيّا إِلاّ وَ قَـدْ أَنْـذَرَ قَوْمَـهُ الـدَّجّالَ، وَ إِنَّ اللّـهَ عَزَّوَجَـلَّ قَـدْ أَخَّرَهُ إِلى يَـوْمِكُمْ هـذا، فَمَهْما تَشابَهَ عَلَيْكُمْ مِنْ أَمْرِه فَـإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بَـأَعْوَرَ، إِنَّهُ يَخْرُجُ عَلى حِمارٍ عَـرْضُ ما بَيْنَ اُذُنَيْـهِ ميـلٌ، يَخْـرُجُ وَ مَعَـهُ جَنَّةٌ وَ نـارٌ و جَبَـلٌ مِنْ خُبْـزٍ وَ نَهْـرٌ مِنْ مـاءٍ، أَكْثَـرُ أَتْباعِـهِ الْيَهُودُ وَ النِّسـاءُ وَ الأَعْـرابُ، يَـدْخُلُ آفـاقَ الأَرْضِ كُلَّها إِلاَّ مَكَّةَ وَ لابَتَيْها، وَ الْمَدينَةَ وَ لابَتَيْها. [19]

ای مردم! خداوند پیامبری را به رسالت مبعـوث نکـرد جز آن‌که قومش را از دجّال ترسانید و خـدای تعـالی آن را تا به امروز بر شـما تـأخیر انداخته است و اگر امر بر شـما مشـتبه شد بدانید که خداوند یک چشم نیست و دجّـال بر حمـاری که فاصـله بین دو گوشش یک میل است خـروج می‌کند و بیشـتر پـیروان او یهـود و زنـان و اعرابند و به همه کرانه‌هـــای زمین جز مکّه و دو حومه آن و مدینه دو حومه آن درآید.

در روایـتی که از امیرمؤمنـان (ع) نقل شـده اسـت، آن حضرت در پاسخ اصـبغ بن نباته که از آن حضـرت دربـاره ویژگی‌های دجّال پرسیده بود، می‌فرماید: ألا إنّ الـدَّجّالَ صائِدُ بْنُ الصَّائِدِ، فَالشَّقیُّ مَنْ صَدَّقَهُ. وَ السَّعیدُ مَنْ كَذَّبَهُ، يَخْـرُجُ مِنْ بَلْـدَةٍ يُقـالُ لَها إِصْـفَهانُ، مِنْ قَرْيَـةٍ تُعْـرَفُ بِالْيَهُودِيَّةِ، عَيْنُـهُ الْيمـنى مَمْسَـوحَةٌ، وَ الْعَيْنُ الاُخْـرى فِى جَبْهَتِـهِ، تَضـىءُ كَأَنَّها كَـوكَبُ الصُّـبْحِ، فيها عَلَقَـةٌ كَأَنَّها مَمْزُوجَـةٌ بِالـدَّمِ، بَيْنَ عَيْنَيْـهِ مَكْتُـوبٌ «كـافِرٌ»، يَقْـرَأُهُ كُـلُّ كاتِبٍ وَ اُمِّىٍّ، يَخُـوضُ البِحـارَ وَ تسـيرُ مَعَـهُ الشَّـمْسُ، بَيْنَ يَدَيْهِ جَبَلٌ مِنْ دُخانٍ، وَ خَلْفَـهُ جَبَـلٌ أَبْيَضٌ يَـرَى النّـاسُ أَنَّهُ طَعامٌ، يَخْرُجُ حينَ يَخْرُجُ فى قَحْطٍ شَديدٍ تَحْتَهُ حِمارٌ أَقْمَرُ، خُطْوَةُ حِمارِه مِيـلٌ، تُطْـوى لَـهُ الأَرْضُ مَنْهَلاً مَنْهَلاً، لايَمُـرُّ

بِماءٍ إِلاّ غارَ إِلی یَوْمِ القِیامَةَ، یُنادی بِأَعْلی صَـوْتِه یَسْـمَعُ ما بَیْنَ الْخافِقَیْنِ مِنَ الجِنِّ وَ الإِنْسِ وَ الشَّیاطینَ، یَقُـولُ: «إِلَیَّ أَوْلِیـائی، أَنا الَّذی خَلَـقَ فَسَـوَّی وَ قَـدَّرَ فَهَـدی، أَنا رَبُّکُمْ الأَعْلی» وَ کَذَبَ عَدُوُّ اللّهِ، إِنَّهُ أَعْـوَرُ یَطْعَمُ الطَّعـامَ، وَ یَمْشی فی الْأَسْواقِ، وَ إِنَّ رَبَّکُمْ عَزَّوَجَلَّ لَیْسَ بِاَعْوَرَ، وَ لا یَطْعَمُ وَ لایَمْشی وَ لایَزُولُ، تَعـالَی اللّـهُ عَنْ ذلِـکَ عُلُـوّا کَبیرا. [20]

دجّال صائد بن صائد [صید] است و بدبخت کسی است که او را تصـدیق کند و نیک‌بخت کسی است که او را تکـذیب نماید. او از شـهری خـروج کند که به آن اصـفهان گویند. از قـریه‌ای که آن را یهودیه می‌شناسـند. چشم راسـتش ممســوح [نابینا] است و چشم دیگــرش که بر پیشــانی اوست آنچنان می‌درخشد که گویی ستاره سحری است و در آن علقه‌ای است که با خـــون در آمیخته و میـــان دو چشــمش نوشــته شــده است: «کــافر» و هر کــاتب و بی‌ســـوادی آن را می‌خواند و در دریاها فـــرو می‌رود، آفتـاب با او حـرکت می‌کند و در مقـابلش کـوهی از دود است و پشت سـرش کـوه سـفیدی است که مـردم آن را طعـام پندارند. در قحطی شـدیدی در حـالی که بر حمـار سپیدی که فاصله هر گامش یک میل اسـت، سـوار شـده خـــروج می‌کند و زمین مـــنزل به مـــنزل زیر پـــایش در نوردیده شود و بر آبی نگذرد جز آن‌که تا روز قیامت فرو رود و با صدای بلندی که جن و انس و شیاطین در شـرق و غـرب عـالم آن را می‌شـنوند، می‌گوید: «ای دوسـتان من! به نـــزد من آییـــد، من کسی هســـتم که آفرید و همـاهنگی بخشـید و انـدازه‌گیری کـرد و راه نمـود. من پروردگار والای شما هستم». در حالی که آن دشمن خـدا دروغ می‌گوید. او یک چشمی است که غذا می‌خورد و در

بازارها راه می‌رود و پروردگـــار شـــما یک چشم نیست و غذا نمی‌خورد و راه نمی‌رود و زوالی ندارد.

چنانکه پیش از این بیــان شــد، با توجه به روایــاتی که از شیعه و اهل سنت در این زمینه دجـال نقل شـده اسـت، در اصل وجود آن چندان تردیدی وجود ندارد، ولی بــرخی از مشخصـــات و ویژگی‌هـــایی که در بعضی از روایـــات؛ همچون روایت اخیر، برای این موجود بیـان شـده اسـت، چنــدان قابل پــذیرش نیست و چه بسا که بــرخی از این مشخصات؛ همچون شـهر و محل خـروج و یا ویژگی‌هـای غیرمعقول، از منابع یهودی یا اسـرائیلیات داخل روایـات اسلامی شده باشد.

ناگفته نماند که نقل این گونه روایـات در منـابع معتـبری مانند کمـال الـدین و تمـام النعمة شـیخ صـدوق (ره) به معنـــای اعتبـــار این روایـــات و تأیید آن‌ها از ســـوی نویســـندگان این کتاب‌ها نیســـت؛ زیـــرا بـــرخی از این روایات، صرفاً از باب جدل با مخالفان عمر طولانی امام مهـدی (ع) و به عنـوان شـاهدی بر امکـان عمر طـولانی نقل شــده‌اند. به این معنا که این نویســندگان بــرخی از روایـات مربـوط به دجـال را از کتاب‌هـای مخالفـان عمر طولانی امام مهدی (ع) نقل کرده‌اند، تا به این وسیله از سخنان آن‌ها علیه خودشان اسـتفاده کنند. شـاهد بر این ادعا این‌که شـیخ صـدوق روایـات دجـال را در بخشی از کتاب خود آورده که به بیـان شـرح حـال افـرادی که عمر طـولانی داشـته‌اند، اختصـاص یافته است. [21]ـ ایشـان پس از بیان چند روایت در باب دجال می‌نویسد:

اهل عنـاد و انکـار امثـال این خـبر را تصـدیق می‌کنند و درباره دجال و غیبت و مدت عمر طولانی و ظهـورش در

آخرالزمـان آن‌ها را روایت می‌کننـد، اما اخبـار قـائم را و این‌که او مــدت طــولانی غیبت می‌کنــد، آنگــاه ظــاهر می‌شــود و زمین را پس از آن‌که از ظلم و جــور آکنــده شده است، از عدل و داد پر می‌کنـد، تصـدیق نمی‌کنند. [22]

و) سرانجام دجّال

در مــورد ســرانجام دجــال و این‌که او به دست چه کسی نــابود می‌شــود، با دو دســته روایت روبه رو هســتیم. در دســته‌ای از روایــات تأکید شــده است که دجّـال به دست حضرت مهدی (ع) کشــته می‌شــود و در دســته‌ای دیگر از روایات از حضرت عیسی (ع) به عنوان کشنده دجـال یـاد شده است.

در نخســتین روایت دســته اول که از امــیر مؤمنــان علی (ع) نقل شده است، در این زمینه چنین می‌خوانیم: أَلا وَ إِنْ أَکْثَرَ أَشْـیاعِهِ یَوْمَئِذٍ أَوْلادُ الـزِّنی وَ أَصْـحابُ الطَّیْالِسَـةِ الْخُضْرِ یَقْتُلُهُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلی عَقَبَةِ أَفیقٍ لِثَلاثِ ســاعاتٍ مَضَتْ مِنْ یَـوْمِ الْجُمْعَـةِ عَلی یَـدَیْ مَنْ یُصَـلِّی عِیسَـی بْنُ مَرْیَمَ 8 خَلْفَهُ. [23]

آگــاه باشــید که بیشــتر پــیروانش فرزنــدان نامشــروع و اصـحاب طیلسـان [24]ـ (جامه‌هـای) سـبز (یا یهودیـان) هســـتند. خداوند او را در گردنه «اَفیق» [25]ـــ به دست کسی که عیسی بن مـــــریم (ع) پشت سر او نمـــــاز می‌خوانـــد، سه ســاعت گذشـــته از روز جمعه به هلاکت می‌رساند.

امام صادق (ع) نیز دراین‌باره می‌فرماید: یَوْمُ النِّیرُوزِ هُوَ الیَوْمُ الَّذِی یَظْهَـرُ فِیـهِ قائِمُنا أَهْـلَ الْبَیْتِ وَ وُلاةِ الأَمْـرِ وَ

يَظْفِرُهُ اللّهُ تَعالى بِالدَّجّالِ فَيَصْلِبُهُ عَلى كِناسَةِ الْكُوفَةِ. [26] روز نوروز روزی است که خداوند در آن روز قائم ما اهل بیت و واپسین ولی امر را بر دجّال پیروز می‌گرداند و او را در کناسه کوفه به دار می‌زند.

در یکی از روایات دسته دوم، به نقل از پیامبر اعظم (ص) چنین آمده است: فَبَينا هُوَ عَلى ذلِکَ إذْ بَعَثَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ الْمَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ فَيَنْزِلُ عِنْدَ الْمَنارَةِ الْبَيْضاءِ شَرْقِيَّ دِمَشْقَ بَيْنَ مَهْرُودَتَيْنِ، واضِعا يَدَهُ عَلى أَجْنِحَةِ مَلَكَيْنِ فَيَتْبَعُهُ فَيُدْرِكُهُ فَيَقْتُلُهُ عِنْدَ بابِ لُدِّ الشَّرْقِيِ. [27] در همین حالت که وی بدین گونه می‌گذارند، خدای عزّوجلّ مسیح پسر مریم (ع) را برمی انگیزد و او نزد مناره سفید سمت شرقی دمشق در پوششی زرد نازل می‌شود و در حالی که دستش را بر شانه‌های دو فرشته گذاشته است، دنبال او می‌رود تا این‌که او را در نزدیکی دروازه «لدّ» [28] شرقی می‌یابد و او را می‌کشد.

در این زمینه، همچنین از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده است که فرمود: يَخْرُجُ الدَّجّالُ فِى أُمَّتِى فَيَلْبَثُ فِيهِمْ أَرْبَعِينَ، لا أَدْرِى أَرْبَعِينَ يَوْما أَوْ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً أَوْ أَرْبَعِينَ شَهْرا فَيَبْعَثُ اللّهُ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ 8 كَأَنَّهُ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودِ الثَّقَفِى فَيَظْهَرُ فَيُهْلِكُهُ. [29]

دجال در امت من خارج می‌شود و به مدت چهل روز یا چهل سال یا چهل شب یا چهل ماه در میان آن‌ها زندگی می‌کند تا این‌که خداوند عیسی بن مریم (ع) را برمی‌انگیزد در حالی که او مانند عروة بن مسعود ثقفی است و او بر دجال غلبه می‌کند و نابودش می‌سازد.

با توجّه به روایات یاد شده، اظهـار نظر قطعی در مـورد چگونگی از بین رفتن دجال امکان پذیر نیست و به ناچـار علم آن را به خدا واگذار می‌کنیم.

ز) دجّال و دیگر مدّعیان دروغین

نکته دیگـری که از روایـات دربـاره دجّـال به دست می‌آید این است که پیش از خـــروج دجـــال اصـــلی، دجّال‌ها یا کـذاب‌های فـراوانی خـروج می‌کنند که هر یک به نـوعی موجب فریب و گمراهی مردم می‌شوند.

در روایـــتی که انس بن مالک از پیـــامبر اعظم (ص) نقل کرده، در این زمینه چنین آمـده است: یَکُـونُ قَبْـلَ خُـرُوجِ الدَّجّالِ نَیِّفٌ عَلی سَبْعِیَن دَجّـالاً. [30]ـ پیش از خـروج آن دجّال، افزون بر هفتاد دجال خروج می‌کند.

پیـــامبر خـــاتم (ص) در روایت دیگـــری در این بـــاره می‌فرماید: یَکُونُ فِی آخِرِالزَّمانِ دَجّالُونَ کَذّابُونَ یَـأْتُونَکُمْ مِنَ الأحـــادِیث بِما لَمْ‌تَسْـــمَعُوا أَنْتُمْ وَ لاآبـــاؤُکُمْ فَإِیّـــاکُمْ وَ إِیّاهُمْ لایُضِلّونَکُمْ وَ لایَفْتِنُونَکُمْ. [31]

در آخرالزّمـــان دجّال‌هـــای دروغ گـــویی خواهند آمد. آن‌ها احـــادیثی را به شـــما عرضه می‌کنند که نه شـــما و نه پدرانتان آن‌ها را نشـنیده‌اید، پس برحـذر باشـید که آن‌ها شما را گمراه نکنند و نفریبند.

همچنین از آن حضرت روایت شده است که فرمـود: ... وَ إِنَّهُ سَیَکُونُ فِی أُمَّتِی کَذّابُونَ ثَلاثُونَ کُلُّهُمْ یَـــزْعَمُ أَنَّهُ نَبِیٌّ وَ أَنَا خاتَمُ النَّبِییَّنَ لا نَبِیَّ بَعْدِی.... [32] ... همانا به زودی در امّت من، سی مـــــدّعی دروغین برخواهند خاست که

همه آن‌ها گمـان می‌کننـد، پیـامبر است در حـالی که من خاتم پیامبرانم و هیچ پیامبری پس از من نیست.

با توجّه به روایات یاد شده و روایـات فـراوان دیگـری که در این زمینه نقل شـده اسـت، [33]ـ می‌تـوان گفت که دجـــال با ویژگی‌هـــایی که در این فصل برشـــمردیم یک مصداق بیشتر ندارد و موارد دیگـری که در روایـات اخـیر از آن‌ها تعبیر به دجّـال شـده، صـرفاً از بـاب همانـندی با دجّال واقعی از نظر بیان ادّعاهای خلاف واقع و فریفتن مـــردم بـــوده اســـت، نه این‌که واقعـــاً ده‌ها دجّـــال با ویژگی‌های منحصر به فـردی که در اینجا به آن‌ها اشـاره کردیم در آخرالزّمان خروج می‌کند.

1. برداشت رمزی و کنایی از دجّال

گفتیم که برخی اهل تحقیق با توجّه به مشـکلات موجـود در روایـات دجّـال، این روایـات را بر معنـایی رمـزی و کنایی حمل کرده و دجّال را سمبل پدیده‌ای دانسته‌اند که در آخرالزّمان ظهور می‌کند و مـوجب گمـراهی گسـترده مردم می‌شود.

بـــرای روشن‌تر شـــدن این برداشـــت، بیـــان یکی از نویســـــندگان معاصر در این زمینه را نقل می‌کـــــنیم: مهم‌تـرین و همگـانی‌ترین نشـانه‌ای که می‌بایست مـورد توجّه قرار گیرد، همان مفهوم دجّـال بـود که سـمبلی از حرکت‌هـــای ضد اســـلامی در دوران غیبت کـــبرا، یعـــنی دوران فتنه‌ها و انحرافـــات است و آن عبـــارت است از تمـدن جدید اروپـایی که چهـره‌ای فریبنـده و چشـمگیر و خیره کننده دارد و افکار و اندیشه عمـومی مـردم دنیا را متوجه خـــود ســـاخته و پیامـــدهای نـــاگواری را به دنبـــال

داشــته است. همچــون خــروج بســیاری از مســلمانان از اســلام، گــردن نهــادن آن‌ها به مــذاهب و فلســفه‌های منحــرف دیگر و فســادها و تباهی‌ها و ســتم‌هایی که در جوامع بشری ایجاد کرده است و لذا می‌تـوان گفت که از آغاز آفرینش حضرت آدم تا روز قیامت مخلوقی بزرگ‌تر از لحاظ انحراف و کژی همچون این دجّال وجـود نداشـته است؛ زیرا هیبت و شکوه تمدن اروپایی و عظمت مــادّی و اختراعات و سلاح‌های نابودی آفـرین آن و وادار کـردن انســان‌ها را به این‌که قــدرت خداونــدی را انکــار کننــد؛ تاکنون در تاریخ دیده نشـده و سـابقه نداشـته است و در آینـده نـیز همچـون او دیـده نخواهد شـد؛ زیـرا آینـده در اختیــار طرفــداران حق و عــدالت خواهد بــود. مؤید این برداشت فرمــایش حضــرت رســول (ص) در آن روایت است که فرمــود: «ما بین خلقت آدم تا روز قیــامت امر بزرگ‌تر از دجّال نیست». تعبیر به «امر» گویای آن است که دجّال یک شخص نیست، بلکه یک حرکت فکری متمدّن است که با اسلام دشمنی دارد!. [34]

با توجه به مجموعه مطــالبی که در اینجا بیــان شــد، می‌توان گفت:

1. فتنه دجــال فتنه‌ای ســهمگین، پیچیــده و بســیار گمراه کننده است که باید بـرای در امـان مانـدن از آن تنها به خدای بزرگ پناه برد. [35]

2. با توجه به روایــاتی که از شــیعه و اهل‌ســنت نقل شده است، در اصل خروج موجودی به نام «دجال» در آخرالزمان تردیدی نیست؛ موجودی که با هم در آمیختن حق و باطل مردم را به گمراهی می‌کشاند و گروه زیادی را با خود همراه می‌کند.

3. بسیاری از روایـاتی که در آن‌ها ویژگی‌هـای عجیب و غـریب و خارق‌العـاده‌ای بـرای دجـال برشـمرده شده اسـت، از نظر سـند ضـعیف هسـتند و چنـدان نمی‌توان به آن‌ها اطمینان کرد.

4. وجـــود بـــرخی از روایـــات خـــاص و با مضـــامین غیرمعقول درباره ویژگی‌هـای دجـال در کتاب‌هـای معتـبری همچـون کمال‌الـدین و تمـام النعمة شـیخ صـدوق (ره) به معنـای اعتبـار این روایـات و تأیید آن‌ها از سوی نویسندگان این کتاب‌ها نیسـت؛ بلکه بـــرخی از این روایـــات، صـــرفاً از بـــاب جـــدل با مخالفان عمر طولانی امام مهدی (ع) و به عنـــوان شاهدی بر امکان عمر طولانی نقل شـده‌اند؛ زیـرا این مخالفان به عمر طولانی دجـال اذعـان دارند و در عین حـال منکر عمر طـولانی امـام مهـدی (ع) هستند.

5. حمل روایـــات دجـــال بر معـــانی رمـــزی و کنـــایی نیازمند دلایل و مستندات کافی است و در صـورت نبود این دلایل و مستندات، چـاره‌ای جز حمل آن‌ها بر معانی ظاهری شأن نیست.

پی نوشتها:

[1]. ر. ک: معجم أحادیث الإمام المهدی (ع)، ج 2، صص 5 137؛ منتخب الأثر، ج 3، صص 103 111.

[2]. «قطران» ماده رقیق و چسبنده و سیاه رنگی است که با جوشاندن چوب و زغـال و مانند آن به دست می‌آید و بـرای نگهـداری چـوب از پوسـیدگی به کـار می‌رود. فرهنگ لاروس، ج 2، ص 1649.

[3]. ر. ک: تاج العروس من جواهر القاموس، ج 14، ص 228، مـاده «دجل»؛ اقـرب المـوارد فی فصح العربیة و الشـوارد، ج 1، ص 320؛ فخر الـدّین الطـریحی، مجمع البحـرین، بـیروت، مؤسسة الوفـاء، 1403 ق.، ج 5، ص 369؛ لغت‌نامه دهخدا، ج 7، ص 10481.

[4]. تاج العروس، ج 14، ص 228.

[5]. محمّد خـزائلی، اعلام قـرآن، تهـران، امیرکبـیر، 1378، ص 479.

[6]. کتـاب الغیبة (طوسی)، ص 436، ح 426؛ بحارالانوار، ج 52، ص 209، ح 48.

[7]. فرائد السمطین، ج 2، ص 334، ح 585.

[8]. نعیم‌بن حمـاد المـروزی، الفتن، بـیروت، دارالفکـر، 1414 ه. ق، ج 2، ص 517، ح 1446.

[9]. همان، ص 518، ح 1450.

[10]. احمدبن حنبل، مسند، ج 5، ص 221.

[11]. همان، ج 2، ص 237ـ محمّدبن مسلم، صحیح، ج 1، ص 412، باب 25، ح 588.

[12]. صحیح مسلم، ج 1، ص 555، ح 809

[13]. سید محمد صدر، تاریخ غیبت کـبری، ترجمه: سـیّد حسن افتخارزاده، چاپ دوم: تهران، نیک معارف، 1382، صص 642643.

[14]. ابراهیم امینی، دادگستر جهان، چاپ هجدهم: قم، شفق، 1378، صص 225226.

[15]. روزگار رهایی، ج 2، ص 1143.

[16]. ابن حماد، الفتن، ج 2، ص 519، ح 1454.

[17]. همان، ح 1455.

[18]. «ناخنک» یک ضایعه گوشتی مثلثی شکل است که از سـفیدی چشم «ملتحمه» روی سـیاهی چشم «قرنیه» کشیده می‌شود. این ضایعه در طرف بیـنی است. (ر. ک: http://daneshnameh.roshd.ir)

[19]. کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه: منصور پهلوان، ج 2، ص 319؛ بحارالانوار، ج 52، صص 193 194.

[20]. کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه: منصور پهلوان، ج 2، صص 313314.

.[21] ر. ک: همان، باب 46 تا 54، صص 307-536.

[22]. همان، ص 319-320.

[23]. بحارالانوار، ج 52، ص 194.

[24]. «طَیلَسان» جامه‌ای است که بدن را احاطه می‌کند و برای پوشیدن می‌بافند. عاری از تفصیل و دوزنـدگی و آن پوششی است مدور و سبز بدون دامان که تار یا پــود آن از پشم است و خواص از علما و مشایخ آن را پوشــند و آن پوشش پارســیان بــوده است. (لغت‌نامه دهخــدا، ج 10، صص 15603 15604).

[25]. در لغت‌نامه دهخدا آمده است که «اَفیق» اسم چند محل است: 1ـ اسم شهری بود که در مرز و بـوم یهـودا وبن یامین به طرف شـمال غـربی اورشـلیم در نـزدیکی

سوکوه واقع بود و الآن آن را «بلند الفوقه» گویند که در آنجا اسـرائیلیان از فلسـطینیان شکست یافته... تـابوت عهد نیز از ایشـان گرفته شد و... ر. ک: همـان، ج 2، ص 3107.

[26]. بحارالانوار، ج 52، ص 308، ح 84.

[27]. صحیح مسلم، ج 4، ص 2250، باب 20، ح 2937، بحارالانوار، ج 51، ص 98.

[28]. «لُـدّ» روسـتایی در نـزدیکی بیت المقـدس، در سـرزمین فلسـطین است. دروازه لد بـاب لد در بـرخی روایات محل فرود آمدن حضرت عیسی (ع) معرفی شده است. (مراصد الإطلاع، ج 3، ص 1302).

[29]. مسند احمد، ج 2، ص 166؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 2258، باب 23، ح 2940.

[30]. الفتن، ج 2، ص 519، ح 1456.

[31]. صحیح مسلم، ج 1، ص 12، ح 7.

[32]. مسند احمد، ج 5، ص 278.

[33]. بـرای مطالعه بیشـتر در این زمینه ر. ک: معجم احادیث الإمام المهدی (ع)، ج 2، صص 3243.

[34]. تاریخ غیبت کبری، ص 662.

[35]. برای مطالعه بیشتر در زمینه موضوع دجال ر. ک: منتخب الأثر، ج 3، صص 275-304؛ سعید ایوب، عقیـدة المسیح الدجال فی الأدیان قـراءة فی المسـتقبل، چـاپ اول: بـیروت، دارالهـادی، 1411 ه. ق؛ ابن کثـیر

الدمشقی، المسیح الدجال، تحقیق: ابومحمد اشرف‌بن عبد المقصود، چاپ اول: بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، 1419 ه. ق؛ محمود کلهر، «دجال دروغ‌گوی فریبنده»، موعود، سال اول، ش 4، مهر و آبان 1375؛ «دجال (آنتی کریست) در کتاب مقدس»، ترجمه: اسماعیل نعمت اللهی، موعود، سال ششم، ش 31، فروردین و اردیبهشت 1381؛ «دجال از نگاهی دیگر»، موعود، سال دهم، ش 67، شهریور 1385.

چرا دیوها شاخ دارند؟

عـوام در ذهن خـود، دیو را به صـورت موجـودی شـاخدار مجسم می‌کنند. ممکن است بگویید که دیو چـون موجـود وحشی و درنده و آدم خواری اسـت، به همین علت شـاخ دارد. اما، این پاسخ درستی نیست ... عوام در ذهن خود، دیو را به صورت موجـودی شـاخدار مجسم می‌کنند. [دیو در فرهنگ عامه مـــردم ایـــران، موجـــودی خیـــالی و افسانه‌ای، بدکار.است که به صورت انسانی قوی هیکل، درشت انـــدام، ترســـناک با چشـــمان ســـرخ آتشی و چنگال‌های برنده خـونین تصـویر می‌شـود. بر سر دیو دو شاخ تـیز سـیاه روییـده و دمی از پشت او آویـزان است. دیو با هیکلی ســیاه و پشم آلــود یا پوســتی پشــمین و سفید که خال‌های سیاه سراسر آن را پوشانده، توصـیف می‌شود.] در تصویر شماره‌ی یک، رسـتم را می‌بیـنیم که با دیو سـفید در حـال جنگیـدن است و با شمشـیر، پـای راست دیو ســـفید را از زانو جـــدا کـــرده است. در این تصویر، دیو سـفید به صـورت هیـولایی نشـان داده شـده است که بدن او مانند آدم است، اما کله‌ی اومانند گـاو یا بز دارای دو شاخ است.

پرسشی که در این جا پیش می‌آید این است که چــرا دیو شـــاخ دارد؟ ممکن است بگویید که دیو چـــون موجـــود وحشی و درنده و آدم خـواری اسـت، به همن علت شـاخ دارد. اما، این پاسخ درستی نیست. زیرا جـانوران درنـده و گوشـــتخوار مانند شـــیر و بـــبر و پلنگ شـــاخ ندارند. و برعکس، حیوانات گیـاه خـوار مانند گـاو و بز و گوسـفند شـاخ دارند. از این نظـر، دیو شـاخدار به حیوانـات علف خـــوار مانند گـــاو و بز و گوســـفند نزدیک‌تر است تا به

جانوران گوشتخوار مانند شیر و ببر و پلنگ. برای پاسخ به پرسش بالا باید به سراغ حیوانات شاخدار مانند بز و گاو برویم و ببینیم که این حیوانات در فرهنگ عامه‌ی ایران چه نقشی را بازی می‌کرده‌اند و سمبول چه نیرویی بوده‌اند.

در فرهنگ ایرانی، بز شاخدار سمبول و نشانه‌ی نیروی باروری و برکت است و در بیشتر نقش‌های به جامانده از روزگار باستان، بز علاوه بر شاخ دارای بال نیز می‌باشد و به صورت بزبالدار تصویر شده است. بال در بز بالدار مانند بال در فرشته‌ی بالدار، نشانه‌ی ارتباط با آسمان است و به بز یک حالت قدسی و آسمانی می‌دهد. ایرانیان معتقد بودند که روح باروری و برکت در کالبد بز و گاو حلول کرده است و می‌پنداشتند که خون بز و گاو دارای خاصیت باروری و برکت است. به همین علت است که در نقش‌های مربوط به آیین پرستش اهورا میترا، گاو شاخداری را می‌بینیم که به دست اهورامیترا، قربانی شده است و خون پربرکتش به زمین ریخته شده است.

چاه شیطان، محلی ترسناک که مردگان زنده می‌شوند

جـایی در منـاطق وحشی ایـالت واشـینگتن، پدیـده‌ای نامتعارف و عجیب جغرافیایی وجـود دارد که سـاکنین آن را دریچه‌ای به دنیایی دیگر می‌دانند. هر چند چاه شیطان سـال‌ها و شـاید قرن‌هاست که مـورد توجه مـردم آن منطقه قرار گرفته است اما تنها از سال 1997 بـود که یک ایسـتگاه رادیـویی با «مل واتـرز»، صـاحب زمین، مصـاحبه کـرد و آن را به مـردم کشـورش شناسـاند. مل واترز ادعا می‌کند که صاحب یک زمین غیرعادی است که در نـزدیکی «ماناسـتاش ریج» در واشـینگتن قـرار دارد. البته این زمین به خـودی خـود چـیز عجیـبی نیسـت، اما چـاهی درون آن قـرار دارد که مـردم آن را عجیب و ماوراءالطبیعه می‌دانند.داستان چاه شـیطان سال‌هاست که ساکنین «ماناسـتاش ریج» از زمیـنی سـخن می‌گویند که چاهی درون آن قرار دارد ظـاهرا انتها نـدارد. چـاهی مرمـوز که‌هـاله‌ای از احسـاس خطر و راز در اطـراف آن موج می‌زند. دیواره چـاه تا عمق 15 فـوتی آجـری است ولی بقیه آن خـاکی می‌باشد. مـردم این منطقه نسل انـدر نسل این چـاه را می‌شـناختند و از آن به عنـوان زبـاله‌دانی اسـتفاده می‌کردند و از یخچـال کهنه تا تلویزیون خراب و لاستیک پنچر را در آن می‌انداختند. اما هیچ یک از کسانی که چیزی درون چاه می‌انداخت صـدای افتـادن آن شی به کف چـاه را نشـنید. همین موضـوع باعث شد که مردم نام «چـاه شـیطان» را بر آن نهادند و آن را چـاهی بی‌انتها نامیدند که مسـتقیم به جهنم راه دارد. بعضی‌ها هم معتقد بودند که چـاه شـیطان در حقیقت دریچه ورود و خروج فضایی‌هاست.

حدود سال 1993 «مل واتـرز» و همسـرش این زمین را خریدند و کمی بعد آن چاه را کشف کردند. آن‌ها هم مثل مردم دیگر از آن به عنوان زباله‌دان اسـتفاده می‌کردند و حتی ساکنین دیگر هم زباله‌ها و لاشه حیوانات خود را در آن می‌انداختند. چند سال گذشت و کم‌کم آقای واتــرز به این فکر افتاد که چرا چاه پر نمی‌شود؟

در تابستان سال 1996 واترز تصمیم گرفت عمق چاه را انــدازه‌گیری کند. اوکه یک مــاهیگیر کــار کشــته بــود یک قلاب ماهیگیری با نخ بسیار بلند داشت. یک روز به دهانه چــاه رفت، یک وزنه به سر قلاب آویخت و آن را به داخل چــاه هــدایت کــرد. وقــتی نخ هر قرقــره تمــام می‌شــد، قرقــره جدیــدی به انتهــای آن گــره می‌زد و به کــار خــود ادامه می‌داد، اما قرقره‌ها تمام شد و نخ قلاب به انتهای چــاه نرســید. به محاسـبه واتـرز، او هجـده قرقـره 5000 فوتی را به هم وصل کرده بود، بنابراین او نتیجه گــرفت عمق چــاه بیشــتر از هشــتاد هــزار فــوت می‌باشد! در آن وقت بــود که واتــرز متوجه شد چــاه درون ملکش نه تنها عجیب بلکه دلهره‌آور است.

Safe6345688304030

سگ‌های مرده و سکوت مرگبار

اولین چــیزی که توجه واتــرز را جلب کــرد آن بــود که هر وقت درون چـــــاه فریـــــاد می‌زد پـــــژواک صـــــدایش را نمی‌شنید. بعد دریافت هر وقت می‌خواهد به چــاه نزدیک شود سگ شکاری‌اش چنگالش را در زمین فــرو می‌کند تا نگذارد واترز او را به آن طرف بکشاند.

یکی از دوستان واترز می‌گوید، وقتی سگ نگهبانش مرد، لاشه آن را درون چاه شیطان انداخت. این مرد قسم می‌خورد که مدتی بعد سگ به سوی او بازگشت. همان سگ با همان شکل و قیافه و همان قلاده که خودش یک قطعه فلز کوچک به آن وصل کرده بود. این داستان آنچنان واترز را تحت تاثیر قرار داد که در وصیت‌نامه جدیدش نوشت بعد از مرگ جسدش را درون چاه شیطان بیندازند. طولی نکشید که واترز و چاه درون ملکش به شهرت کشوری رسیدند و گروه‌های مختلف ماوراءالطبیعه به بررسی آن پرداختند ولی هیچ یک نتوانستند دریابند چاه شیطان واقعا چیست و عمق آن چه قدر است و آیا طبق عقیده مردم محل، این چاه بی‌انتهاست؟ نکته‌ای که آن‌ها هم مثل مردم آن را درک کردند آن بود که در محدوده چاه همه احساسی مرموز از ترس و دلهره را داشتند.

احساسی که دلیلی برای آن پیدا نشد. قدم بعدی ورود سربازان ارتش آمریکا به ملک واترز بود. آن‌ها آنقدر با دقت در حال بررسی منطقه بودند که حتی به واترز اجازه ورود به ملک شخصی‌اش را ندادند. از همان زمان دیگر نامی از واترز در رسانه‌ها برده نشد ولی در روز 28 ژوئن سال 2011 نامه‌ای از واترز به صورت آن لاین منتشر گردید که تاکید می‌کرد تمام حرف‌هایش در مورد چاه شیطان و اتفاقات آن عین حقیقت بوده است، ولی دولت آمریکا دوست نداشت حرفی از آن زده شود.

تهاجم بیگانگان

5800سال پیش به طور کاملا ناگهانی تمدن در پنج نقطه از زمین شکوفا شد. در مصر، بین النهرین، دره سند، جنوب و مرکز آمریکا و ژاپن. معابد، اهرام و سایر سازه‌های مذهبی مثل زیگورات‌ها در بین النهرین ساخته شدند. با توجه به آموزه‌های « خدایان » مهاجم و نیازهای آن‌ها، کشاورزی به سمت تغذیه جمعیت‌های عظیم انسانی رشد کرد. نوع بشر با کنترل و هدایت « خدایان » به طور ناگهانی در مسیر تکامل سریع قرار گرفت.

تقریبا 3500 سال پیش، جزیره آتشفشانی « ترا » در دریای مدیترانه که در حال حاضر به نام « سنتورینی » نامیده میشود، در طی یک آتشفشانی که در 10000 سال گذشته بزرگترین از نوع خود بوده است به دو پاره تقسیم شد. وقتی « اکرتایری » که مهمترین منطقه مسکونی این جزیره بود کشف شد هیچ نمونه یا سرنخی از متعلقات زندگی انسانی در آن محل پیدا نشد. جزیره مشخصا تخلیه شده بود. خرابی و ویرانی گسترده‌ای در تمام مدیترانه بکر و دست نخورده وجود داشت و بعد از این فاجعه و انهدام، « خدایان « و رب النوع‌ها ناگهان از پهنه جهان ناپدید شدند. پیدا بود که علاوه بر آتش فشانی، اتفاق مهیجی در منطقه رخ داده است.

این کتاب محدوده زمانی بین تهاجم « خدایان » در 5800 سال پیش و محو شدن آن‌ها در 2300 سال بعد را پوشش میدهد.

خـدایان هیچ ملیت واحـدی نداشـتند. آن‌ها در پنج گـروه بزرگ به زمین فرود آمدند که هرکدام حیـوانی به عنـوان سمبل برگزیدند:

گـروه مـار در مصر فـرود آمدند و گـروه گـاو نر در بین النهـرین. گـروه عقـاب در ابتـدا به فیلی پین وارد شـدند ولی از طریق اقیـانوس به پـرو مهـاجرت کردند. گـروه اژدها، ژاپن و گروه ببر، دره رود سند را برگزیدند.

هنـوز این حیوانـات در این منـاطق مقـدس شـمرده میشوند. طبق توضـیحات داده شـده، گـروه مـار در مصر اهمیت مـذهبی سـتارگان را به تقـدس خـود در معـادلات اضـافه کـرد. این روش خیلی کارآمدتر از روش گـروه عقاب در پرو بود که اهمیت روحانی ماه و خورشید را به زیگورات‌های مقدس » تئوتی هوآکان » در مکزیک اضافه کردند.طبق توضـیحات داده شـده، گـروه مـار در مصر اهمیت مـذهبی سـتارگان را به تقـدس خـود در معـادلات اضـافه کـرد. این روش خیلی کارآمدتر از روش گـروه عقاب در پرو بود که اهمیت روحانی ماه و خورشید را به زیگورات‌های مقدس » تئوتی هوآکان » در مکزیک اضافه کردند.

گروه‌های » خـدایان » علی رغم دشـمنی با هم، در ابتـدا به دلیل نیـاز به آمـاده کـردن پناهگـاه و محل اسـتقرار، مشغول‌تر از آن بودند که ملاقـات و رو یـارویی فـیزیکی داشـته باشـند. اگر چه که این دشـمنی را از راه‌هـای معنوی پیش گرفتند. این جمله نیاز به توضیح دارد:

این » خـدایان » از معنـویت و مـذهب به عنـوان اسـلحه مـورد علاقه اسـتفاده میکردند. آن‌ها تـرتیب سـاخت

سازه‌های فیزیکی نمادین معنوی در دوره‌های مشخص زمانی در محدوده حکمرانی خود را دادند. آن‌ها میدانستند که گروه‌های دیگر نیز در حال به کار بردن همین متد هستند. بسیاری از سازه‌های باستانی که کسی دلیل واقعی ساخت آن‌ها را کشف نکرده است به عنوان نماد آسمانی برای تضمین برتری یکی از این پنج گروه بر پا شدند. ضمنا هر گروه از » خدایان « میدانستند که برای اثبات موفقیت بر گروه‌های دیگر باید نماد مذهبی سنگین‌تر و عظیم‌تری ساخته شود.

با توجه به مطلب گفته شده توضیح میدهیم که چرا گروه مصری » مار « توانستند موفقیت و برتری مذهبی بزرگتری نسبت به باقی گروه‌های » خدایان « به دست آورند:

تمرکز اصلی گروه مار در مصر بر اهرام جیزه بود. این اهرام ظاهرا سنگین‌ترین سازه ساخته شده به دست بشر در کره خاکی بود. ولی ماجرا چیزی بیشتری بود: اهرام در همان زوایای کلیدی کمربند ستاره‌ای اوریون طراحی شده بودند.

گروه اهرام جیزه در جای ستاره‌های اصلی کمربند اوریون قرار گرفته‌اند و کل مجموعه همان نسبت را با راه شیری دارد. به علاوه نقشه اهرام طوری طراحی شده که رودخانه نیل را نیز در تصرف خود داشته باشد که با کهکشان راه شیری در آسمان شب مرتبط مینماید.

طبق توضیحات داده شده، گروه مار در مصر اهمیت مذهبی ستارگان را به تقدس خود در معادلات اضافه کرد. این روش خیلی کارآمدتر از روش گروه عقاب در

پـــرو بـــود که اهمیت روحـــانی مـــاه و خورشـــید را به زیگورات‌های مقدس » تئوتی هوآکان » در مکزیک اضافه کردند.همانطور که در مثال بالا گفته شد، در متن کتـاب، تلفیق حقایق آشـکار و حدسـیات، ارائه دهنـده سـناریوی تاریخ این کره خـاکی در زمـان اشـغال » خـدایان » است که با تهـــاجم آن‌ها در 5800 ســـال پیش شـــروع و با خروجشان بعد از 2300 سال در زمان آتشفشـانی کـوه ترا خاتمه یافت.

» ون دانیکن » در این کتـــاب به پیشـــگویی‌های » ادا « منظومه حماسی مـردم شـمال اروپا اشـاره میکند که در آن‌ها پایان دنیای فعلی ما هم زمان با مـرگ » خـدایان » و اسطوره‌ها رقم خورده است، خدایگانی هر چه و از هر کجا که باشـند. » ادا» میگوید: پس از پایـان تمـام بلایا و نابودی دنیـای امـروزی، جهـان زیبـای جدیـدی با خـدایان جدید شکل خواهد گرفت. به نظر می‌آید که » دنیکن » با ارائه این مطلب ادعا میکند که در آن زمـــان » خـــدایان » باز خواهند گشت.

همانطور که در مثال بالا گفته شد، در متن کتـاب، تلفیق حقایق آشـکار و حدسـیات، ارائه دهنـده سـناریوی تـاریخ این کره خـاکی در زمـان اشـغال » خـدایان » است که با تهاجم آن‌ها در 5800 سال پیش شـروع و با خروجشـان بعد از 2300 سال در زمـان آتشفشـانی کـوه تـرا خاتمه یافت.

» ون دانیکن » در این کتـــاب به پیشـــگویی‌های » ادا « منظومه حماسی مـردم شـمال اروپا اشـاره میکند که در آن‌ها پایان دنیای فعلی ما هم زمان با مـرگ » خـدایان » و اسطوره‌ها رقم خورده است، خدایگانی هر چه و از هر

کجا که باشـند. » ادا» میگوید: پس از پایـان تمـام بلایا و نابودی دنیـای امـروزی، جهـان زیبـای جدیـدی با خـدایان جدید شکل خواهد گرفت. به نظر می‌آید که » دنیکن » با ارائه این مطلب ادعا میکند که در آن زمـان » خـدایان » باز خواهند گشت

» دنیکن » همچنین خاطر نشان میکند که طبق پیشگویی مایاها پایان دوره بزرگ جهانی در تاریخ 21 دسامبر سال 2012 اتفـاق خواهد افتـاد. مایاها اعتقـاد داشـتند که در انتهای هر دوره یک فاجعه جهانی بـاعث نـابودی کل دنیا و ظهور دنیای جدید و شـروع دوره بعـدی جهـانی خواهد شد. به عقیده مایاها این پنجمین دوره خواهد بـود. آن‌ها هر 5126 سال کوچک را یک دوره جهانی میدانند. در گاه شـماری مایـایی شـروع دوره چهـارم همزمـان با تـاریخ تقریبی سیل بزرگ که به وسـیله سـومریها گـزارش شد یعنی حدود 3104 سال قبل از میلاد مسیح بوده است.

توهم چهره ی عجیب و غریب در آینه

شرکت کننده باید تنها به چهـره ی منعکس شـده ی خـود در آینه چشم بدوزد و اغلب در کمتر از یك دقیقـه، نـاظر شروع به درك توهم چهره ی عجیب و غریب می‌کند.

این اعمــال بر روی 50 نفر آزمــایش شد و اثــراتی که آن‌ها شرح دادند، کاملاً قابل توجه است:

در پایان یک جلسه ی 10 دقیقه‌ای از خیره شدن در آینه، از شرکت کنندگان خواسته شد آن چه در آینه دیـده بودند را بیـــان کنند. توصـــیف‌ها به شـــدت در افـــراد مختلف متفاوت بود و شامل:

تغییرات بزرگی در چهره ی خود فـرد (به وسـیله ی 66٪ از 50 نفر شرکت کننده، گزارش شد.)

تغیـیر به چهـره ی یکی از والـدین همـراه با صـفات آن (18٪ که 8٪ آن‌ها هنوز زنده بودند و 10٪ دچار مرگ شده بودند.)

یك فرد ناشناخته (28٪)

چهره‌ای عجیب و غـریب؛ مانند یک پـیرمرد، یک کـودک یا تصویری از یک اجداد (28٪)

چهره ی یك حیوان؛ مانند یک گربه، خوک یا شیر(18٪)

موجودات خیالی و هیولا (48٪)

Caputo نشــان می‌دهد که اثــرات چشــمگیر آن، ممکن است در اثر ترکیـــبی از اختلالات بصـــری پایـــه، که بر سیستم تفسیر خاص صورت تاثیر می‌گذارد، ایجاد شود.

سیستم بصری پس از دریافت اطلاعات مشابه در طول زمان، شروع به تطبیق می‌کند. (به همین دلیل است که شما پس از خیره شدن طولانی به هر چیزی، تغییرات بصری را در آن مشاهده می‌کنید) اما ما از سیستمی حرف می‌زنیم که به راحتی چهره‌ها را تفسیر می‌کند.

به همین دلیل است که ما می‌توانیم چهره‌هایی را در ابرها، درختان یا حتی در یك نقطه و خط تشخیص بدهیم. مغز همیشه چهره‌ها را دنبال می‌کند و احتمالا ما یک سیستم تشخیص چهره ی ویژه داریم، که به ما اجازه می‌دهد افرادی را تشخیص دهیم که چهره ی آن‌ها در واقع تنها کمی از لحاظ آماری با افراد دیگر متفاوت است.

باتوجه به پیشنهاد Caputo، توهم ممکن است ناشی از نوسانات کمی در پایداری کناره‌ها، سایه‌ها و خطوطی است که بر تعریف درک شده ی چهره تاثیر می‌گذارد، که توسط سیستم تشخیص چهره، به عنوان شخص دیگری تفسیر می‌شود.

با این حال، مرموزتر، واکنش عاطفی شرکت کنندگان به تغییرات بود:

شرکت کنندگان گزارش کردند که ظهور چهره‌های جدید در آینه، موجب بروز احساسات دیگری شد، زمانی که چهره جدید در آینه ظاهر می‌شد، به نظر می‌رسید آن فرد ناشناخته یا عجیب و غریب به او از داخل یا خارج از آینه نگاه می‌کند. تمام پنجاه شرکت کننده، شکلی از این اثر تغییر هویت را، حداقل برای ظهور برخی از

چهره‌های عجیب و غریب، تجربه کردند و اغلب پاسخ‌های احساسی قوی در این موارد گزارش شده است.

برای مثال، برخی از ناظران احساس کردند که، دیگری آن‌ها را به طور مرموزی تماشا می‌کند؛ وضعیتی که آن‌ها را شگفت زده کرد. برخی از شرکت کنندگان، یك حالت بدجنس را در چهره ی دیگری دیدند و این آن‌ها را مضطرب کرد. شرکت کنندگان دیگر لبخند یا شادی را در چهره ی دیگری دیدند و متقابلاً در پاسخ احساس مثبتی داشتند. ظهور والدین فوت کرده یا پرتره‌های اولیه، احساسات تردید خاموشی را ایجاد کرد. ظهور موجودات هیولا مانند، باعث ترس و یا ناراحتی شد. تغییرات دینامیکی چهره‌های جدید (مانند نوسانات یا کوچک شدن، لبخند زدن یا ساییدن دندان) موجب نگرانی کلی، برای چیزهای خارج از کنترل شد.

جنایت فرهنگی بزرگ صهیونیسم(صنعت پورنو گرافی)

نکته بسیار مهم دراین میان روشها وراههای است که گروهها وجریانهای صهیونیستی برای رسیدن به این اهداف انتخاب می‌کنند.به طور قطع امروزه همه کارشناسان براین باورند که این راهها به هیچ وجه انسانی ویا اخلاقی نیست وبه طور کلی اصلا برای این جریانها اخلاقی بودن ویا انسانی بودن یا نبودن این راهها وشیوه‌ها مهم نیست ،بلکه تنها چیز مهم همان اهداف همیشگی صهونیست است. به ویژه که در فعالیتهای اقتصادی وسیاسی این جریان به زشت‌ترین کارها دست می‌زند،به گونه‌ای که به جرات می‌توان به این نکته اشاره کرد که برای صهیونیست نه چیزی به عنوان فرهنگ جهانی مهم است ونه اخلاق انسانی ونه عرفهای سیاسی بین المللی!

نمونه‌های بسیاری برای تصدیق این ادعا وجود دارد که کشتار بی‌رحمانه مردم فلسطین تنها بخشی از آن‌ها ست.

دراین بین یکی از مهمترین موضوعاتی که تاکنون به آن بی‌توجهی شده، سلطه‌ای است که جریانهای صهیونیستی بر رسانه‌های جهان ایجاد کرده وسوء استفاده‌های فراوانی می‌باشد که از طریق این سلطه انجام داده‌اند. جنایتهای فرهنگی صهیونیسم بین المللی در حق فرهنگ جهانی ورفتار انسانی واخلاقی در جهان آن چنان زیاد است که بی‌تردید، چنین جنایت پنهانی در طول تاریخ بی‌سابقه است وخواهد بود،هرچند که تاکنون بر زوایای آشکار وپنهان این جنایت تا حد ممکن

با پوششهایی مانند مدرنیسم روکش توجیه کشیده شـده است.

اولین موجهای جنسی،ساخته اولین حرکت صهیونیست

بـرای درک بهـتر این موضـوع اگر کمی به تاریخچه ورود یهودیـان به آمریکا ودست یـابی به جریانهـای رسـانه‌ای مکتـوب وتصـویری نگـاهی بیانـدازیم متوجه این موضـوع خواهیم شد که یهودیان در ابتدا چیزی برای بیان نداشتند وبه جـرات می‌تـوان گفت یهودیـان دراین عرصه بـدون حمایت‌ها توانایی ورود نداشـته‌اند،تا این‌که آن‌ها تصـمیم گرفتند که بـرای به دست آوردن جایگـاه دراین زمینه وبه دست آوردن ثـــروت به صـــنعت پرنـــوگرافی روی بیاورند.هرچند که پرنـــوگرافی یک صـــنعت نیست اما صهیونیست جهـــانی پس از مـــدتی به دلیل اســـتثمار فرهنگ جهـان وتولید انبـوه محصـولات پرنو ومسـتهجن آنقدر از طریق این مسئله ثروت نامشروع به دست آورد که کم کم به یک صنعت پول ساز تبدیل شد.

هرزه نگاری،گام اول برای استیلا!

اگر کمی به تاریخچه اولین مجلات وکتابهـــای مســـتهجن وبه نـوعی شـهوانی دقت کـنیم متوجه خـواهیم شد که اکـثر نویســندگان این مطـالب در بین ســالهای 1890-1940یهودیانی هستند که تـازه به آمریکا مهـاجرت کـرده بودنـد،حـتی آن‌ها دراین امر آنقـدر بی‌اسـتعداد بودند که مجبـور شـدند پس از مـدتی بـرای جـذب مخـاطب در کنارنوشـته‌های خـود که اکـثرا اوروتیک وداســتانهای غیراخلاقی بود عکسهای فوق العاده مستهجن را به چاپ برســانند.اما به هر صــورت این موضــوع با حمایتهــای

گسترده‌ای ادامه یافت تا این‌که به مـرور زمـان یهودیـان به دو دسـته تولید کننـدگان وعرضه کننـدگان محصـولات پرنو تبدیل شدند.

به گـونه‌ای که پس از مـدتی یهودیـان که دربین جمعیت آمریکا بسـیار نـاچیز بودند به شـهرت قابل تـوجهی در عرصه ترویج پرنـوگرافی وکسب ثـروت از این راه دست یافتند که به گفته "جی‌ای گرتز من" که کتـــــابی دراین بـاره نوشـته است: یهودیـان یکی از افـرادی بودند که توانستند با زیر پاگذاشتن تمام قـوانین آمریکا به ثـروتی هنگفت دراین عرصه دست پیدا کنند.

دراین بین آن‌ها حـتی پس از مـدتی مـدلهای جدیـدی از هـرزه نگـاری را به وجـود می‌آوردند که از آن با عنـوان کالانتیانا نـام بـرده می‌شـد،(کالانتیانا نـوعی ادبیـات سکسی با دست مایه‌های طنز بـود) البته دراین میـان در بین اکثر جامعه شناسان بزرگ آمریکـایی تردیـدی وجـود نداشت که ابداع کالانتیانا حربه یهودیـان بـرای گسـترش پرنوگرافی وهرزه انگاری به وسـیله ابـزار جـذابی چـون طنز بود.

امکانات تصویری جدید دراختیار پورن گرافی یهود

به هر صـورت این تجـارت غـیر انسـانی یهـود روزبه روز گسـترش پیـدا کـرد تا به تـدریج از عرصه نوشـتاری وارد حـوزه تصـویر شد وهـالیوود وصـنعت دوربین وسـینما به عنـــوان اولین ابـــزار تصـــویری یهـــود مانند یک مرکز فرماندهی با امکانات فراوان به گسترش سـلطه جریـان صهیونیست بر فرهنگ جهـان به وسـیله تولیـدات انبـوه محصولا پورن کمک شایانی کرد.

به تدریج کمپانی‌های بـزرگ فیلم سـازی‌هالیوود با نفـوذ پردامنه یهود تاسیس شدند،اما درکنـار این این کمپانی‌ها اشخاصی مانند "رابی اســـترمن" که یک یهـــودی بـــود درآمریکا ازتمـام امکانـات نوشـتاری وتصـویری استفاده کـــرد وبه جایگـــاهی رســـید که بســـیاری او را یکی از بـــدنام‌ترین تولید کننـــدگان محصـــولات پرنو گـــرافی می‌دانند. دلیل اصـــــلی این بـــــدنامی این بـــــود که روانشناسان آمریکایی درآن زمان بارها نسبت به تبعـات تولیدات او بـرای جوانـان ،به او هشـدار دادند اما او تنها به کسب سـود می‌اندیشـید وبـرای همین از هیچ جنـایت فرهنگی چشمی پوشی نکرد.

این درحالی بود که استرمن ابتدا یک فکـاهی نـویس بـود که پس از مـدتی با سـوار شـدن برمـوج غریـزه جوانـان غـربی به کسب سـود سرشـاری در عرصه پرنو نویسی وهـرزه انگـاری دست یـافت هرچند که پس از مـدتی به دلیل عـدم پـرداخت مالیـات دسـتگیر ودر زنـدان جـان بـاخت.اما تا سـالهای سـال نمـاد پرنـوگرافی بـود و به نـوعی نمـاد جریانهـای صهیونیسـتی بـود که از این پس برنامه‌های زیادی برای انحراف جوامع به وسیله تولیدات محصولات مستهجن داشتند.

این رویه ادامه پیـدا کـرد تا این‌که به تـدریج یهودیـان با تمرکز برفیلمهای‌هالیوود شروع به وارد کردن صحنه‌های اروتیک در فیلمها کردنـد،به خصـوص که آن‌ها از این پس با ورود جدی زنان به این فیلمها وسوء اسـتفاده از آن‌ها به تـدریج روابط جنسی آزاد را به نمـایش گذاشـتند،تا به این ترتیب دنیای سینما به فیلمهـای مسـتهجنی که قـرار بـود به صـورت اختصاصی توسط کمپانیهـای آن‌ها تولید

شـود عـادت کند و به نـوعی روشن اندیشـان ومـذهبیون دنیا نتوانند درمقابل این جنـایت بـزرگ فـرهنگی یهـود اعتراض کنند.

باندهای قاچاق زنان دراختیار پورن گرافی صهیونیسم!

این موضـوع در حـالی بـود که یهودیـان علاوه براینکه خواهان ایفای نقش در ترویج عریانی وسکس درهالیوود بودند،تهیه فیلمهای تماما پورن را خـود به عهـده گرفتند وحـتی پس از مـدتی با خرید زنـان از بانـدهای قاچـاق انسان واجبار آن‌ها به حضور در فیلمهای کاملا مستهجن یک باند بسـیار قدرتمند فحشا ایجـاد کردند که این باند پس از مـدتی با ایجـاد موجهـای جنسی در بین جوانـان جهان به بهره برداری فـرهنگی می‌پـرداخت. به گـونه‌ای که یکی بزرگـترین مسـیرهای قاچـاق زنـان از آفریقـا، خاورمیانـه، بعضا اروپـای شـرقی به اروپـای غـربی و آمریکا با سـازماندهی اسـرائیل صـورت می‌گـیرد و دلیل انتخـاب چـنین مسـیری هم توانـایی کنـترل آن توسط اسـرائیل است هر چند که این سـازماندهی توسط یک مرکز فرماندهی در تمام جهان صورت می‌گیرد.

اما این جریانات هر روز پیشرفت زیادی می‌کرد، به ویژه که صادرات محصـولات پـورن توسط جریـان صهیونیست به جوامع دیـنی وحـتی درخـود جامعه مسـیحیت یهـود به گـونه‌ای پیش رفت که بسـیاری از کارشناسـان فـرهنگی آن را نـاتوی فـرهنگی می‌دانسـتند که درپیش وپس آن اهداف سیاسی -فرهنگی بزرگی نهفته بـود،به ویـژه که جریانهـای صهیونیسـتی درسـینمای مسـتهجن به خـوبی میدانسـتند که با ایجـاد مـوج غریـزه و به نـوعی انقلاب جنسی دربین جوانان به ویژه در جوامع مذهبی می‌توانند

از پیشـــرفت ویا به نـــوعی شـــکوفایی قـــدرت جوامع اسلامی درمقابل لیبرالیسم مورد حمایت آن‌ها جلوگیری کنند.

آرمانشهر جنسی،رویای بزرگ صهیونیسم

تمـام این مسـائل درحـالی است که آن‌ها سـعی می‌کنند رفتارهـای ضـدفرهنگی وضد اخلاقی خـود را بر اسـاس نظریه پـــردازان یهـــود تئـــوریزه کنند.به عنـــوان مثـــال می‌تـــــوان از ویلهلم رایش(یهـــــــودی)، هربـــــــرت مـارکوزه(یهـودی)نـام بـرد. ولیهلم رایش یکی از نظریه پردازان یهودی بـود که دغـدغه‌هایش کـار،عشق وسـکس بـــود. همچـــنین هربـــرت مـــارکوزه به دنبـــال آرمانشـــهر سوسیالیستی بود که در آن سـکس دربـالاترین حـدممکن وجود دارد،تمام این مسائل درحالی بـود که یهودیـان این آرمانشـــــهر مســـــتهجن را در محصولاتشـــــان تبلیغ می‌کردند،به ویژه که بسیاری از نظریه پردازان وصاحبان این کمپانی‌ها بارها بـــرآزادی جنسی بـــدون مـــرز وحد وحصر تاکید کرده‌اند.به واقع فحشاگســـــترانی یهـــــود وجریان صهیونیسم تنها به ساخت فیلم محدود نشد بلکه پس از چند ســال آن‌ها شــروع به برگــزاری به اصــطلاح جشــنواره‌ها ومســابقاتی کردند که درپس آن مــوجی از ســوء اســتفاده‌های جنسی از زنــان وجریــان ســازیهای غریــزی وجــود دارد.یکی از این نمونه‌ها مســابقه miss univaese است که هر ســاله برگـــزار می‌شـــود.این مسابقه که درآن زیباترین زن دنیا انتخـاب می‌شـود،یکی از حربه‌هـایی است که صهیونیسم جهـانی بـرای تـرویج عریانی در فرهنگ اخلاقی دنیا از آن استفاده می‌کند.

درکنار چنین مسابقه‌ای «جریان صهیونیست تصویری» که در عرصه ساخت محصولات مستهجن روز به روز برای کسب ثروت وقدرت بیشتر فعالیت خود را گسترش می‌دهد در چند سال اخیر اقدام به برگزاری بی‌شرمانه‌ترین جشنواره تاریخ محصولات تصویری کرده است.این مراسم که درآن بهترین فیلم پورن سال انتخاب می‌شود نماد وقاحت صهیونیست فرهنگی بین المللی است.این مراسم که با نام awards ship شناخته می‌شود هر ساله توسط غولهای ثروتمند وکمپانی‌های بزرگ تولیدات فیلمهای مستهجن برگزار می‌شود.دراین باره یکی از سینماگران اجتماعی غرب به این موضوع اشاره می‌کند:که مراسم awards ship تدفین اخلاق و انسانیت است.

این درحالی است که این جشنواره تنها یکی از فستیوالهای مستهجن دنیاست چرا که جشنواره‌هایی مانند XRCO Awardو FOXE Video Vixen هم درکنار avn دقیقا با بی‌شرمی تمام به تبلیغ و ترویج محصولات پورن می‌پردازند.

این جریانات در حالی روز به روز با تزریق پولهای فراوان گسترش پیدا می‌کند که پا به پای آن در سینمای غرب وهالیوود هم کمپانی‌هایی که اکثرا رئیسانشان یهودی الاصل هستند،موج استهجان بیشتری را در فیلمهای خود ایجاد کرده‌اند.به گونه‌ای که به جرات می‌توان گفت که از هنگامی این کمپانی‌های وابسته به جریان صهیونیست در سینمای‌هالیوود تاسیس شده است تصاویر اروتیک وجنسی در فیلمهای‌هالیوودی صدها برابر افزایش پیدا کرده است که این حتی اعتراض

بسیاری از خانواده‌های غربی را برانگیخته ،چـرا که آنـان به خوبی ازاین آسیبهای جدی ومعضلات این موج غریزی برجوانان خود آگاه هستند.

اما چه چـیزی در پس این پـرده وجـود دارد که این همه پول پای این پروژه هزینه می‌شود؟

در درجه اول اگر کمی به سـاختار موسسـات تهیه این محصـولات نگـاه کنید متوجه خـواهیم شد که بسـیاری از کارکنان این موسسات وروسای آن‌ها خود را نماد انسان مـداری سـکولار وبه نـوعی تـرویج دهنـده آن می‌دانند. موضوعی که صهیونیسم جهـانی همیشه در پی آن بـوده است اما در اکـثر مواقع به دلیل وجـود ادیـان مـذهبی نتوانسته آن گونه که باید به این موضوع نفوذ پیدا کند.

بـرای همین آن‌ها به این موضـوع دست پیـدا کرده‌اند که بـرای اضـمحلال یکی از بزرگـترین دشـمنان خـود یعـنی ادیـان آسـمانی باید ریشه‌های فـرهنگی آن را تضـعیف کنند.که بی‌شک دراین راه ترویج بی‌بندو باری اخلاقی آن هم دراین حد گسـترده وتـرویج علـنی فحشا وحـتی سـازماندهی کـردن آن به وسـیله کمپانی‌هـای ثروتمند عرضه محصـولات مسـتهجن به ویـژه در عرصه تصـویر ،کمک بـزرگی به این تئـوری آن‌ها خواهد کـرد. از سـوی دیگر ایجـاد مـوج بلـوغ جنسی زودرس جوانـان در سـطح جهـانی به ویـژه در کشـورهای مـذهبی می‌تواند به گسترش سکولاریسم مدنظر آن‌ها کمک بـزرگی کند. باید به این مسئله دقت کرد که ایجاد رخنه‌های اخلاقی گاهی اوقـات بیش از ایجـاد رخنه‌هـای سیاسی مـدنظر آن‌ها ست.همچـنین از دیگر اهـداف مهمی که می‌تـوان به آن

اشاره کرد میل همیشگی صهیونیست به کسب ثـروت از هر راهی است.

نمونه بارز این موضوع را می‌تـوان در بانـدهای گسـترده قاچاق زن به کشورهای اروپـایی وآمریکا بـرای بـازی در همین محصولات پورن مشاهده کـرد. جـالب اینجاست که پورن استارهایی که اهل خـود کشـورهای غـربی هسـتند وبه نوعی از زنان قاچاق شـده توسط بانـدهای سـوداگر صهیونیسم بین الملل نمی‌باشـند پس از مـدتی بـازی در فیلمهای پـورن یا به‌هـالیوود راه پیـدا می‌کنند ویا آنقـدر توسط این کمپانی‌ها ثروتمند می‌شوند که به نوعی خـود کمپانی‌هایی دیگر دراین راستا تاسیس می‌کنند.

به واقع تمـام این زنجـیره به صـورتی است که سـعی می‌کند که اسـتهجان وبی بنـدوباری آن درهم حد بی‌نهایت را کاملا عـادی جلـوه دهد و حـتی آن را یکی از شغلهای پر درآمد نشـان می‌دهـد،چـرا که خـود لابی‌هـای متصل به غولهـای پـورن سـاز به خـوبی می‌دانند که در صورتی که بتوانند این مسـائل را عـادی جلـوه دهند گـام بـزرگی در راسـتای سـقوط اخلاق انسـانی ودیـنی برداشته‌اند واین درحالی است که بسیاری از کشـورهای مذهبی از جمله خـود کشـورهای حاشـیه خلیج فـارس در مقابل این تهاجم بی‌وقفه به قلب فرهنگ دیـنی حـرکت خاصی انجام نداده‌اند.

درحالی که خود سـازمان آیسسـکو این موضـوع را کـاملا مصداق بـارز تهـاجم فـرهنگی دانسـته است تهـاجمی که قلب دنیـای اسـلام را هـدف گرفته اسـت،چـرا که دنیـای اسلام وکشورهای اسلامی هنوز درمقابل مـوج فحشـای صهیونیسم ایسـتاده‌اند. اما درمقابل «صهیونیسم

تصویری مستهجن »سعی کرده است با ابزار قدرتمند رسانه بتواند بی‌بندوباری را در کشورهای اسلامی گسترش دهد.

جن شناسی و تاریخچه آن

جن شناسی علمی است نا شناخته بر عموم و شامل شاخه‌های متعددی می‌باشد. این اطلاعات و دانشهای غریبه از هزاران هزار سال پیش در دسترس بشر بوده‌اند و در نزد نژادها و خاندانهای خاص محفوظ مانده‌اند. تا قرن هجدهم میلادی علومی از قبیل کیمیا - جادو و جن شناسی بدون هیچ محدودیتی در دانشگاهها تدریس می‌شدند و با ارزشترین دانشنامه‌ها مانند « دایره المعارف جن شناسی» اثر « کولین دپلانسی» و ترجمه‌ها از کتب دانشمندان کیمیا و جادو مانند بوعلی سینا و جابر بن جیان در این زمان نوشته شد. اما متاسفانه پس از روی کار آمدن نظام جدید تحصیلی این علوم به کتابخانه‌های زیر زمینی منتقل گشت و اطلاعات و دانش مردم عامی از این حقایق تنزل یافت تا جایی که ترس و وحشت و خرافه جای علم و دانش را در میان مردم گرفت. علمی مانند ریاضی با فرمولهای پیچ در پیچ آن که هیچ کاربردی در زندگی روزانه ما ندارد و حتی در شغلهایی مانند مهندسی بسیاری از فرمولهای آن بی‌استفاده هستند در اصل یکی از زیر شاخه‌های جادوگری می‌باشد که برای رسم جداول و نقوش دقیق احضار جن و همچنین برای رسم دقیق نقوش کیمیاگری کاربرد دارد. پس از پایه گذاری دنیای جدید طراحان آن تصمیم گرفتند علوم را شاخه شاخه کنند تا دیگر کسی با مطالعه آن‌ها در مدارس نتواند به حقیقتی که پشت آن‌ها نهفته است پی ببرد و به نظر من این علوم جدید بیشتر جنبه گمراهی و بیزار کردن دارند تا راهنمایی انسانها.

تمام شاخه‌های علم با یکدیگر پیوسته هستند و مطالعه هیچ کدام به تنهایی نمی‌تواند ذهن انسان را بگشاید و او را برای پذیرفتن حقایق جدید آماده کند. جن شناسی نیز با علومی مانند تاریخ - کیمیا و جادوگری پیوند نزدیکی دارد. علم کیمیا شامل تمام علوم موجود در دنیای جدید از قبیل شیمی- داروسازی- فیزیک و ژنتیک و پزشکی می‌باشد و از خدای باستان «تت» به ما رسیده است. « تت» یکی از 9 نفری بود که از سرزمین آتلانتیس وارد دنیای ما شد و این دانشها را به انسانهای مستعد آموزش داد. زمان این اتفاق بر طبق گزارشات پاپیروسهای مصری بیش از ده هزار سال قبل از میلاد بوده است.

بنابراین جن شناسی خود مرتبط با تمام شاخه‌های علم است و ارتباطی با خرافات رایج ندارد. این مقدمه برای آن بود که بتوانیم با هم نگاهی به ظهور و تکامل جنیان در تمدنهای بشری بیندازیم و ببینیم شخصیتهایی که امروز به عنوان شیاطین و فرشتگان می‌شناسیم از چه زمانی وارد ذهن بشر شده‌اند و آیا اصلا کسی به نام شیطان واقعا وجود داشته یا شخصیتی است که به مرور تکامل پیدا کرده و به صورت امروزی در آمده است.. لازم به ذکر است که این نوشته ترجمه کوتاه و مختصری از منابع زیر می‌باشد.

Ashurbaipal’s library’s Creation from about 650 B.C. There are other versions from Berosus (280 B.C.) and Damiscius (6th century A.D.)

Flying Serpents and Dragons by R.A. Boulay

Encyclopedia Mythica

Hammurabi’s Code of Laws Translated by L.W King

Yahweh-Elohim’s Historical Evolution by Walter Reinhold Warttig Mattfeld de la Torre (March (2009

Sabbath Origins by Walter Reihold (April 1999)

Genesis› genesis by Walter Reinholds

جن شناسی بابل و سومر

فرهنگ بین النهرینی خصوصا غنی از جنیان است چرا که مردم این ناحیه خودشان را مداوم در خطر حملات این موجودات می‌دیدند. جنیان غالبا ارواح نیروهای طبیعت مانند آتش – طاعون – خشکسالی- سقط جنین و...هستند که قابلیت تغییر شکل سریع به موجودات مختلف مانند عقرب- مار-شیر- باز و ...را دارند. برای مثال » پوزوزو» Puzuzu یکی از معروفترین جنیان در سومر -که در فیلم جن گیر از نام او استفاده شد- یک جن بیماری زا است با چهار بال و پنجه‌هایی مثل عقاب و صورتی مانند شیر.

تنها راه برای خنثی کردن قدرت جنیان استفاده از جادو بود. مردم کاسه‌های مخصوصی را با نقش‌ها و لغات سحرآمیز وارونه زیر بنای ساختمانهای خود می‌گذاشتند. همینطور لوحه‌های فلزی با آیات و اوراد ضد جن – ضد چشم زخم -ضد سقط جنین و...استفاده می‌کردند.

در این دوره بـود که یهودیـان توسط بابلیـان به اسـارت گرفته شدند و به بابل آورده شـدند و فرهنگ و باورهـای آن‌ها را وارد کتب و دین خـــود نمودند به طوریکه پس از چند هزار سال این جنیان کاملا تبدیل به جنیان دین یهود گشـــتند- مانند لیلیث (جـــنی که بچه‌ها را خفه می‌کند و مـردان مجـرد را در خـواب وسوسه به رابطه ج-ن-س-ی می‌کند). در حالیکه لیلیث یکی از جنیان بابل بود و به نام » لیلیتو» شناخته می‌شد.

نام خدایان اصلی:

- آن (آنو) ANNU – AN: خدای پدر -خدای آسـمان- پـدر آفـرینش به همـراه خـدایان اصـلی » آپسو» – «تیامات» و » مـامو» سـایر خـدایان و جنیـان را به وجـود آوردند- پـدر انکی و انلیل و اینانا سه خـدای درگیر در پروژه آفرینش آدم.

آنو خودش پسر » آنشار» و » کیشار» و شـــوهر » نینتو» (نامو) است.

- انکی ENKI: فرمانروای» آب زو » (در زبـان سـومری آبزو به معـنی » اعمـاق آب و همچـنین اسـپرم » است). خدای عقل و نگه دارنده قوانین الهی. او کسی است که آدم و حوا را از گل خلق کرد.

- ئه آ EA: نـام دیگر « انکی » پسر » آنو » و شـوهر » دامکینا» و پدر » مردوک» است.

- انلیل ENLIL: خدای جو و اتمسفر و سرکرده‌ی خدایان پس از 2500 قبل از میلاد تا کنون. انلیل خدای آسمان و

زمین است. بـرادر انکی و دشـمن انسـانها. انلیل پسر « آنو» و « کی». انلیل جانشین آنو گشته است.

- اینانا INANNA: خدای شهوت و عشق و جنگ. نام دیگر او ایشــتر است. خــواهر انکی و انلیل و دخــتر آنو. اینانا دانشــمندی بــود که به انکی در خلق نــژادی از انســان هوشــمند که قــادر به تولید مثل باشد کمک کــرد. به پیشنهاد او عمل خلقت را در ظرفی سـاخته شـده از گل زمینی انجام دادند و آدم و حوا را به وجود آوردند.

-تیامات TIAMAT: الهه اژدهای بزرگ. توسط فرزندانش نــابود شد تا انــرژی بــرای ایجــاد زمین به وجــود بیاید. تیامات با خلقت این دنیا مخالف بـود و در نهـایت با حیله گری مردوک نابود شد.

- آپسو APSU: فرمــانروای خــدایان و زیر زمین و اقیانوسها. شوهر تیامات و پدر « لاهمو» - « لاهامو»- « آنشار» و « کیشار».

- مـامو MAMMU: پسر تیامـات و آنو - خـدای مه - در داستان خلقت یکی از خدایان اصلی است که به همراهی و کمک مامو و تیامات سایر جنیان و خـدایان را به وجـود می‌آورند. تیامات جانب بدی را گرفت و انکی و پیروانش جانب خـوبی را و سـرانجام تیامـات به دست آن‌ها نـابود شد.

- نی نورتا Ninurta: خدای باران و باروری و سیل و باد و طوفان. پسر انلیل. شوهر « گولا».

جن شناسی آشور و آکاد:

بر مبنـای چند کتیبه شـناخته شـده که جنبه دیـنی دارند چـــنین به نظر می‌رسد که علاوه بر دین اصـــلی (که متشـکل از دوازده ایـزد بـزرگ و مشـاوران و همکـاران آن‌ها بوده است) آشوریها دست بر جادوگری و سحر نـیز داشـته‌اند. کتیبه‌ها و متـون دیـنی به همـراه تعـدا زیـادی طلسـمات و سـمبلهای سـنگی و فلـزی کشف شـده این مطلب را اثبات می‌کنند که آشـوریها جن شناسی بسـیار تکامل یافته و دقیقی داشته‌اند. پس از خـدایان بـزرگ و خدایان متوسط دسـته بـزرگی از ارواح قـرار داشـتند که برخی از آن‌ها بد و برخی خوب بودند. همچنین این ارواح دقیقا با جزئیات توصیف و طبقه بندی شده‌اند که بـرخی از آن‌ها یادآور نظام فرشتگان کنونی و نامهای آن‌ها نیز می‌باشند.

قـدمت و اهمیت این اسـرار دیـنی به همـراه جادوها و وردها و دعاهـای مخصـوص جنیـان خـوب و بد از اینجا مشـــخص می‌شـــود که به دســـتور شـــاه آشـــور « آشـــوربانیپال» تـــاریخ نگـــاران و نویســـندگان کپی‌ها و نسخه‌های متعددی از این اطلاعات را تهیه کردند چـرا که این اطلاعـات خـود از زمـان بسـیار کهنـتری در مدرسه جادوگری «ارک» در کلده باقی مانده بودند.

این متـون شـامل سه کتـاب است که اولین آن‌ها حـاوی اوراد - احضار جن و مصـونیت از جنیـان خطرنـاک است. این کتابها به خط میخی آشوری بوده و بر لوحه‌هـای گل پخته شده نگاشته شده‌اند. همه این کتب با یک جمله ختم می‌شوند -» از جنیان شرور»-

لغات آشوری استفاده شـده در اینجا « کولولو» Kululluبه معنی نفـرین شـده یا شـرور و « اودوکو» Udukkuبه

معنی روح می‌باشند. علاوه بر این عبـارت لغـات دیگـری که مشخصا به معنی جن هستند » اکیمو » Ecimmu و » مسکیمو » Maskimmu می‌باشند.

یکی از گروههای خاص جنیان » سـدو «Sedu نـام دارند که همان » گاو آسمانی» است و تصویر آشنای موجـودی با سر گاو - بدن انسان و پاهای سمدار است و بسیار در سنگ نوشته‌ها و تصاویر آشور دیـده می‌شـوند.سـدوهای آشـــوری در اکـــثر مواقع جنیـــانی با نیت خـــوب هستند....جزئیات جن شناسی آشور ادامه خواهد یافت.

خدایان اصلی:

ال EL: خدای رعد و برق- پدر آفرینش در نزد کنعانی‌ها. نـام دیگر او » آنو» در نـزد سـومری‌ها است. پـدر سـایر خدایان الهه‌ها و جنیان و آدم. ظاهر او را به صورت گـاو ترسـیم می‌کنند. یا جـنی با سر گـاو نر. ال پـدر بعل و یهوه. خدایی شرابخوار است.

بعل BAAL: پسر » ال». بعل خـدای خورشـید در نـزد کنعانی‌ها و فنیقی‌ها بود و پرستش او در میان یهودیـان بسیار متـداول بـود. در عهد عـتیق نـامش » بعل زبـوب» ذکر شده است. بعل در نزد آشوریها خدای طوفان بـود و معنی نـامش »اربـاب » و » مالک» است. نـام دیگر او به زبان سومری » انلیل» است. بعل کسی بـود که مخـالف خلقت آدم بـــود و بعد از آن‌که آدم خلق شد بعل او را فـریب داد تا از میـوه دانش بخـورد. در عـوض این گنـاه خدایان آدم را از نعمت عمر جاودانی محروم کردند.

یهـوه Yahweh: پسر «ال» و بـرادر » بعل». یهـوه به دلیل علاقه اش به آدم مـورد پسـند پـدرش نبـود و تا چند

هـزار سـال حق و قـدرتی در زمین نداشت. سـرانجام با وساطت مـادرش توانست قـراردادی ببنـدد که از آن پس به نام خـدای اصـلی بر زمین حکم کند. یهـوه جـنی است که بر کوه سینا بر موسی و قـوم او پـایین آمد و آن‌ها را بسیار مورد رحمت خود قرار داد(به سـبب قـراردادی که با موسی بسته بود). نـام دیگر او » انکی» است و خلقت زوجی که به امور باغ عدن برسند و مطیع او باشند ایـده او بود.

ایشـتر Ishtar: نـام دیگر الهه اینانا دخـتر آنو و خـواهر انکی و انلیل. خدای شهوت و عشق و جنگ. همکـار انکی در خلقت آدم و حـــوا. نـــام دیگر او » نین هورسگ» و » نین ماه» نیز می‌باشد.

شمش Shamash: خدای گناه و خدای خورشید که فقرا و مسافران را حفاظت می‌کند.

-سین SIN: خدای ماه و پـدر شـمش. نـام سـومری او « ناننا» است.

جن شناسی ایرانی

متـون اوسـتایی غـنی‌ترین منـابع جن شناسی در جهـان پس از وداها هستند. اوستا کتاب مقـدس دین مـزدایی و زرتشت است. سه اصل اولیه دین مـــزدایی به دیـــنی- پارسی گری و آتش پرستی هستند.

جامعه پارسی اعتقـــاد بر جنگ ابـــدی بین خـــوب و بد - تاریکی و نور دارند که در جانب نـور دسـته‌ای از خـدایان به نـام «اهوراها» قـرار دارند به رهـبری » مـزدا» و در جانب تاریکی دسـته‌ای از خـدایان به نـام » دیوها» قـرار

دارند به رهـــــبری » انگرمینو». باید توجه داشت که این خدایان از سیستم چند خـدایی آریایی‌ها آمده‌اند که بعدها به یونان نیز راه یافتند.

بســیاری از این اطلاعــات توسط عرفــای یونــان مــورد استفاده قرار گرفتند.(افلاطون به تئـوری خـالق جهـان دست یافت که او را » دمیورگ » Demiurge نام نهـاده بود و این فلسفه عارفان باستان را به این نتیجه رسانید که این دنیا توسط خـــدایان (جنیـــان) نادرســـتی اداره می‌شود که دینهـای مختلف را به بشر وحی می‌کنند. این عارفان معتقد شـدند که گناهـان انسـان او را زیر یـوغ » دمیورگ» و لشـکر فرشـتگان نادرست او نگه می‌دارد که در کل» آرکن» Archon نامیده می‌شوند.)

دوگانگی در دین مـزدایی به گـونه‌ای است که دو خـدا به صورت دو نـیروی عظیم و مسـتقل جهـانی با هم مقابل می‌شــوند. هیچ کــدام از آن‌ها قــادر به شکست دیگــری نیست بنابراین ایندو فعـالیت یکـدیگر را محـدود می‌کنند. در این دو دســــتگی یک اصل یگانه و الهی نمی‌تواند به وقوع بپیوندد.

سیســتم آموزش‌هـای زرتشت از آنجا حـائز اهمیت است که بر خلاف بـاور عامه اصل یکتـایی و یگـانگی را انکـار می‌کند و به جـای آن اصل دو گـانگی نیروهـای جهـانی و نبرد دائم آن‌ها را افشا می‌کند. از یک سو اورمزد خــدای خوبی و از سوی دیگر اهریمن خدای بـدی - هر دو بـرادر دوقلو و متولد شده از رحم یک مادر.

اهــریمن توسط جنیــان زیــادی پرســتش می‌شــود که نامهایشـــان بعدها توسط دانشـــمندان یهـــودی ثبت و

استفاده شد مانند: ازازیل - لیلیث - رهاب - له ویاتان و..

زرتشت تشویق به پرستش کمال خوبی می‌کرد و معتقد بود در انتهای زمان این اهریمن است که توسط اهورا شکست خواهد خورد.

اگرچه تفاوتهای زیادی بین مشخصات جنیان اوستا با جنیان یهود و مسیحیت وجود دارد اما اصل تئوری نبرد بین خوب و بد هنوز هم در این ادیان باقی مانده است.

نقش عمده جنیان در اوستا را می‌توان در بخش کهن « وندیداد» که یکی از کاملترین و طولانی‌ترین بخشهای اوستا است یافت.

نام خدایان اصلی:

میثرا: معادل آریایی برای اهرمین- میترا نیز نام سردسته گروهی از جنیان است که با نام « میتراها » در یونان و روم شناخته شده‌اند و با نام انگرمی نیو در ایران. این گروه از جنیان جزو نژاد درخشندگان یا « دیوها» هستند که اگرچه در ابتدا مورد احترام و علاقه آریایی‌ها بودند اما محبوبیت خود را به مرور در ایران از دست دادند. تاثیر عمیقی که نام میترا یا « مهر» بر فرهنگ ایران داشته است خود نشان از نفوذ بالای این گروه در دوران باستان است.

اهورا: سرپرست گروه بزرگی از جنیان به نام « اهوراها» (سنسکریت: اسوراها) این گروه از جنیان در نزد مردم هند بسیار پست و خوار شدند اما در عوض در ایران مورد احترام بسیار قرار گرفتند تا جایی که تحت

تاثیر اسلام اهورا مزدا عنوان خدای یگانه به خود گـــرفت اگرچه چـــنین مفهمـــوی با آیین اصـــلی زرتشت بســـیار تفاوت دارد. «وارونا» معادل آریایی بـرای اهـورا- وارونا نـام آریـایی خـدایی است که بعـدها به عنـوان » اهـورا» مورد پرستش قرار گرفت.

مـردوک Marduk: پسر انکی و دامکینا. دانـاترین میـان خـدایان که فرمـانروای خـدایان شد. مـردوک نگهدارنـده لوحه‌های سرنوشت بـود. مـردوک یکی از خـدایانی است که ناگهـانی در همـان زمـان باسـتان ناپدید گشت و دیگر نام یا خـبری از او نرسـید. بـرخی محققـان مـدارک غـیر مسـتندی دارند که ادعا می‌کند مـردوک در حادثه انفجـار سفینه اش در فضا کشته شد.

ارتباط جنیان با انسان و جن زدگی در سومر و آشور:

معروفـــترین و بزرگـــترین مـــوارد جن زدگی در دوران باســـتان در منطقه بین النهـــرین اتفـــاق افتـــاده است. بسیاری از این موارد در 2000 سال قبل از میلاد توسط نویسـندگان و محققـان باسـتانی ثبت گشـته و بـرخی از این لوحه‌ها در عصر جدید یافت و ترجمه شده‌اند.

بر طبق اســـناد انتشـــار یافته در کتـــبی مانند «پـــارپولا» Parpola جزئیـــات دقیقی از این مـــوارد جن زدگی و ارتباط با خـدایان داده شـده است که در اینجا به اختصـار به آن می‌پردازیم.

خـدایان همیشه به پادشـاهانی که مـورد عنایتشـان بودند کمک می‌کردند و این پادشـــــاهان مانند حمـــــورابی و اسرحدون معمولا ارتباط قوم و خویشی با نـژاد خـدایان داشتند و از همین رو برای پادشاهی برگزیـده می‌شـدند.

هیچ کس بـــدون داشـــتن لطف خـــدایی در کنـــار خـــود نمی‌توانست به مقامـــات مملکـــتی یا پادشـــاهی برسد. حمورابی در کد و قـانون خـود علنا از ارتبـاط با خـدایان بـــزرگ » آنو» و » مـــردوک » ســخن می‌گوید و اعــتراف می‌کند که بـدون عنـایت و کمک آن‌ها نمی‌توانسـته است به قـدرت سیاسی در این جهـان دست یابد. این خـدایان معمـولا از طریق واسـطه با فـرد برگزیـده خـود صـحبت می‌کردند- اگرچه در بســـیاری از مواقع خـــود شخصا بر انسان ظاهر گشته و فرمانی را صادر می‌نمودند.

باید به خاطر داشت که دربار خدایان نـیز دارای مقامـات و جایگاههـای متفـاوت و متعـدد است و خـدایان بـزرگی مانند » آنو» و یا » انلیل» هرگز به خـــود زحمت ســـخن گفتن با بشر (حـــــتی بشر برگزیـــــده) را نمی‌دهند. این وظیفه بر عهده خدایانی است که مداوم به زمین رفت و آمد دارند و کار آن‌ها پیام رسانی است.

259ljqr

«دینگـیر ایشـتر» (الهه ایشـتر) یکی از این خـدایان بـوده است. اگرچه امـروز به فـراوانی گذشـته با بشر ارتبـاط نـــدارد اما در ســـومر » ایشـــتر» یکی از مهمـــترین و بزرگترین خدایان بود و معابد او در سرتاسر خاورمیانه تا امروز پابرجا مانده‌اند. » ایشتر» همچنین با نامهای اشتر - اشـــــــــتراغوث - اینانّا - نینتو - نین خورسک یا نین هورسک - لیلیث - ونوس - آفرودیته- » آستارته- ایـزیس - دینگـیر - نانانا و.. در میـان تمـدنهای مختلف شـناخته شده است.

» ایشـتر» یا » اینانا « خـدایی هرمافرودیته است به این معنی که می‌تواند به صورت مونث و مذکر وجـود داشـته باشد و قادر به تغییر جنسـیت بر حسب نیـاز می‌باشد. از این رو در برخی موارد به صـورت مـردی زیبا رو بر فـرد برگزیـده ظـاهر می‌شـود و در سـایر مـوارد ظـاهر زنی وسوسه انگیز به خود می‌گیرد.

ایشـــتر مهمـــترین نقش را در جن زدگی‌ها و همچـــنین ارتبـاط با پیـامبران و پیشـگویان باسـتانی داشـته است. چــرا که ایشــتر پل ارتبــاطی خــدایان با خــدایان دیگر و همچنین خدایان با آدمیان است.

مرکب شیر

نحوه ارتباط خدایان:

پیشـــگویان معابد افـــرادی بودند که یا اســـتعداد ذاتی و خـانوادگی داشـتند و یا تحت تعلیم قـرار گرفته بودند که خـــود را به حـــالت خلسه فـــرو ببرند. در حالیکه تعـــداد معدودی از پیشـگویان اسـتثنایی می‌توانسـتند سـریعا به حـال خلسه و تـرنس وارد شـوند سـایرین نیـاز به تنفس گازها و نوشیدنی‌های خلسه‌آور داشتند.

ورود جن و خدایی به بدن یا فکر انسان و القـای پیـام یا سخن گفتن از دهـان فـرد تسـخیر شـده یکی از شـناخته شـــــده‌ترین انـــــواع جن زدگی در سراسر دنیاست و در تمدنهای مختلف به طور یکسـان و مشـابه اتفـاق افتـاده است.

تســـخیر شـــدن به معـــنی » از دست دادن آگـــاهی و هوشیاری به طور موقت (کوتـاه مـدت و گـاهی طـولانی

مدت) به دلیل ورود موجودی بیگانه به بـدن انسـان است به شـرطی که فـرد تسـخیر شـده هیچ خـاطره‌ای از این حادثه به یاد نداشته باشد».

در سومر به هنگـام اجـرای مراسم ازدواج مقـدس، اینانا (ایشتر) بدن کاهنه معبد را تسخیر می‌کـرد و از طریق او مراسم را اجرا و از قربانی‌ها استفاده می‌نمود.

«پیـامبر» در زبـان سـامی » راگیمو» (raggimu بـرای مذکر) و » راگینتو » (raggintu بـرای مـونث) به معـنی «فریـاد زننـده «است. چـرا که این پیشـگویان در حـال خلسه فریاد بر می‌آوردند.

نوع دیگری از پیامبر در زبـان سـامی » مـاهّو» (Mahhu برای مذکر) و » ماهّوتو» (Mahhutu برای مـونث) گفته می‌شـود که به معـنی » در خلسه» می‌باشد. چـرا که وقـتی این پیشـگویان سـخن می‌گفتند در حـال خلسه بودند.

گزارشـات ترجمه شـده از پیشـگویی‌های این پیـامبران باستانی به دو دسته تقسیم می‌شوند. 1ـ نامه‌های ماری The Mari Letters و

2- مجموعه نینوا The Nineveh Collection –

اولین گـروه مربـوط به گزارشـات 1000 قبل از میلاد است در حالیکه مجموعه نینـوا مربـوط به 2 تا 3 هـزار سال قبل از میلاد می‌باشد.

نقاشی کشف شـده در » مـاری» شـمال غـرب سـومر- خـدایان آنونـاکی،اینانا در نقاشی بـالایی و انکی در نقاشی پـایینی توسط خـدمتگزاران خـود که خـدایان

ایگیگی هســتند پــذیرایی می‌شــوند. این نقاشی پیش از خلقت آدم را نشان می‌دهد.

نامه‌هــای مــاری حــاوی گزارشــات مــرتب و متعــدد از پیشــگویان معابد به پادشــاه مــاری است. پیشــگویان با نامهای زیر شناخته شده اند:

-شیبتو Shibtu

-ملکه زیمری- لیم Queen of Zimri-Lim

-کاهنه ایــنیب- شــینا، خــواهر پادشــاه King’s sister priestess Inib-shina

– آدّو- دوری، بانوی درباری Royal lady Addu-duri

این افــراد با تعــدادی از خــدایان ارتبــاط داشــتند که مهمترین آن‌ها همان ایشتر یا » آنو نیتا« بوده است.

در مجموعه نینــوا مشــخص می‌شــود که تعــداد کثــیری از پیشــگویان از شــهری به نــام » آربلا« Arbela که مکــان اصــلی ظهــور ایشــتر است بر می‌خاســته‌اند. طبق این اســناد ایشــتر رابطه بســیار صــمیمی با شــاه آشــور» اسرحدون« و پسرش » آشور بانیپال« داشته است.

o9r0bp

اینانا و پادشاه

ایشتر در مواقع خطر این دو را حفــاظت می‌کــرده است و تعداد زیادی از پیامهای ثبت شده از زبان ایشــتر چــنین است:

(ایشـتر از دهـان زنی به نـام سینقیشا-آمـور از آربلا): »ای پادشاه آشور، هیچ مترس! من تمامی دشمنان شـاه آشور را به سوی قربانگاه می‌فرستم...»

(خدای تسـخیر کننـده سـپس خـودش را چـنین معـرفی می‌کند): » من، بـانوی بـزرگ هسـتم، من ایشـتر از آربلا هستم».

(در جای دیگری از دهان همین کاهنـه، ایشـتر پادشـاه را مطمئن می‌کند): » من، پـدر و مـادر تو هسـتم. من تو را در میان بالهایم پرورش دادم».

این لغات و نحوه گفتگـوی مادرانه و پدرانه با پادشـاه در چندین جا تکرار شده‌اند.

در مجموعه نینوا از دهان پیشگویی گمنام ایشـتر از آربلا سـحن می‌گوید: «من، قـابله‌ی تو هسـتم، من، دایه‌ی تو هستم «.

در زیر یک مورد از سخنان ایشتر با آشوربانیپال از دهان کاهنه‌ای به نام مولّیسو- کبت آورده شده:

» تـو، که مـادرت مولّیسو* [است]، هیچ مـترس! تـو، که دایه ات همان بانوی آربلا است، هیچ مترس !»

در برخی از پیشگوییها الهه ایشتر از پادشاه به عنـوان » گوساله»** یاد می‌کند یک پیشگو می‌گوید:

» ایشتر از آربلا به دشت رفته است اما پیامی از صـحت و سلامتی بـرای گوسـاله اش می‌فرسـتد». (گوسـاله در اینجا اشاره به شاه دارد.)

در جای دیگری می‌گوید: مترس!ای گوساله‌ی من».

در اینجا به یـــــاد بت‌ها و مجســـــمه‌هایی از عـــــاج فیل می‌افتیم که در تل نمرود از سـومر باسـتان به جا مانـده است و گوسـاله‌ای را در حـال شـیر خـوردن از مـادرش نشان می‌دهد.

مجموعه نینوا حاصل گزارشات 13 مدیوم آشـوری است که 9 نفر از آن‌ها زن و 2 نفر مرد و 2 نفر هرمافرودیت بوده‌اند.

nn419h

معبد اینانّا در اور-عراق

os4t9s

معبد ایشتر-ایزیس در کینگتن-انگلستان

ایشتر نه تنها خدای جنگ بود بلکه واسـطه بین خـدایان و آدمیان نیز بود. از این رو غالبا ایشتر است که کاهنان را تسخیر می‌کند. در سـایر مـوارد خـدایان دیگـری از طریق پیشـگویان سـحن گفته‌اند اما این ارتبـاط بـاز از طریق تونل یا کانـالی است که ایشـتر از آن اسـتفاده می‌کـرده است.

پرستندگان ایشـتر پـیرو آزادی روابط ج-ن-س-ی بودند و روسپی گری برایشان مقدس بود. پیروان ایشتر غالبا به هر دو ج-ن-س گــرایش داشــتند چــرا که ایشــتر الهه و خدایی هرمـافرودیت است. ایشـتر این قـدرت را دارد که جنسـیت یک فـرد را تغیـیر دهد و گـرایش و امیـال را در انسانها زیاد کند.

در سومر و آشـور قراردادها و عهـدنامه‌ها با نـام ایشـتر آغاز می‌شدند و به این صورت:

» باشد که ایشتر، الهه‌ی مردان، بانوی زنـان، قـدرت ج-ن-س-ی آن‌ها را از بین بـبرد و عقیمشـان کند اگر خلاف عهد نامه عمل کنند...».

ایشــتر خطی را که زن و مــرد را از هم متفــاوت می‌کند پــاک می‌کند. قــادر است بین دو نسل و دو نــژاد فاصــله بیندازد و بین انسانها جنگ راه بیندازد.

ایشتر، خدای جنگ، عشق و شهوت است.

پانوشت

- مولّیسو = Mullissu نــام آشــوری الهه بــزرگ و قدرتمند » نین لیل» است. نینلیل همسر خـــــدای بزرگ سـومر انلیل بـود. نـام آشـوری انلیل همـان «آشور» است. حیوان همراه نینلیل شـیر بـود.نـام نینلیل بعـدها جـایگزین نـام ایشـتر شد و تصـور بر این قــرار گــرفت که ایشــتر با بــرادر خــود انلیل ازدواج کرده است.

جن و پری و موجودات غریب فضایی

رنهاست که بشر با ظهور ناگهانی موجودات غریب دچار شـــگفتی می‌شـــود، بعضی از این موجـــودات بنا بر افســانه‌های کهن از دل جنگلهــا، از درون ســردابه‌ها و نقـــاط تاریک و مرمـــوز بـــیرون می‌آیند و بعضی بنا به روایات امروزی از درون بشقاب پرنده.

تجربه ربـوده شـدن توسط موجـودات مـاورا زمیـنی که اخیرا درباره آن مکرر می‌شنویم. شاید چنـدان هم تجربه جدیدی نباشد. بعضی از این آدم رباییهای بسیار معـروف از قرنها پیش در افســـانه‌های امـــده است مثالهـــای متعددند:

رویت نورهـای عجیب در آسـمان و ظـاهر و ناپدیدشـدن موجــودات کوچک نیمه انســان، و کســانی که از وجــود شـــکاف زمـــانی در فکر خـــود - که ممکن است از چند ساعت تا چند هفته به طـول انجامد سـخن می‌گویند. در گذشــته، گورزادهــا، کوتوله‌هــا، جن و پــری، غــول، آل موجـوداتی بودند که دایمـاً دور و بر بشر پرسه می‌زدند. امـــروز ما با آن‌ها بیگانه شـــده ایم گر چه ملاقـــات با موجودات بیگانه از فضاهای دور رو به افـزایش گذاشـته است.

آیا امکـان دارد جن و پـری واین موجـودات فضـایی یکی باشند؟

نقاشـیهایی که از جن و پریـان در طـول قـرون کشـیده شده شباهت زیادی با موجودات فضـایی قـرن 20 دارد. انها جثه‌ای کوچک دارند و ســـرهای بـــزرگ و دست پا

پریـان مانند موجـودات فضـایی در عصر حاضـر، متهم به دزدیـدن انسـانهای بـرای تولید مثل بودنـد، انها بیشـتر بچه‌هـــای را می‌فریفتند. بعضی از این بچه‌ها هفته‌ها یا سـالها بعد بـاز می‌گشـتند و تصـویر می‌کردند تنها چند دقیقه با آن‌ها بوده‌اند. درست شـــبیه تجربه امـــروزی ربوده شـدگان که از زمـان گمشـده حـرف می‌زنند. گفته می‌شد پریـــان از درون قارچها ظـــاهر می‌شـــودند، موجـودات فضـایی از درون بشـقابهای پرنـده ظـاهر می‌شودند.

هر دو شکل یکسـان دارنـد، کوتوله‌هـا، بسـتگان شـیطان صفت پریان زیبارو هستند.

آنها در اعمـــاق زمین زنـــدگی میکنند. بعضی از انـــواع موجـودات فضـایی بسـیار از خصوصـیات کوتوله‌هـای بد جنس افسانه را دارا هستند.

حال به بررسی تاریخ این واقع در ایران می‌پردازیم

همـان طـور که در مقدمه ذکر کـردیم که بـرخی از این پدیدها ربوده شدن مربوط می‌شود به موجودات مـاورای جن و پری‌ها حـال به بررسی این وقـایع در طـول تـاریخ ایران می‌پردازیم

ریگ جن سمنان

اولین مکانی معرف که می‌توان به آن اشاره کـرد صـحرا ریگ جن می‌باشد

ریگ جن منطقه‌ای کـــویری و دارای تپه‌هـــای ماسه‌ای (تلماسه) در کـویر مرکـزی ایـران است. این منطقه در

جنوب سمنان، شرقدریاچه نمـک، شـمال انـارک و غـرب جندققرار دارد.

باور مردم محلی

مردم محلی معتقدند این سرزمین نفرین شـده است. در قــدیم کاروان‌ها و مســافران هرگز از این کــویر عبــور نمی‌کردند. قدیمی‌ها معتقد بودند، این ســرزمین نفــرین شـده و پایگـاه شـیطان‌ها و ارواح پلید است. مـردمی که در اطــراف این کــویر زنــدگی می‌کنند بر همین بــاور هســتند.این مـردم محلی می‌گویند هر کسی که وارد این سرزمین شده زنده نمانـده و ناپدید شـده است. ریگ جن را مثلث برمودای ایران هم می‌نامند.

ســون هـدین در کتـاب کویرهـای ایـران افسـانه‌ای را از مردم آن زمـان روایت میکند که در مرکز ریگ جن بهشت گمشـده‌ای وجـود دارد. در این بهشت دریـاچه‌ای هست و در کنـار آن جنگلهـای انبـوه قـرار دارند. شـیاطین پشم شـــترها را در آنجا رها کرده‌اند و هر کس به این منطقه دست یابد ثروتمند خواهد شد.

قشم دره ستاره‌ها

دره ســتاره‌ها که اهــالی بــومی به آن ســتاره افتــاده یا اســـتاره کفته نـــیز می‌گویند از زیبـــاترین جلوه‌هـــای فرسایش در جزیره پهنـاور قشم است. بـرخی از اهـالی معتقدند با تاریک شـــدن هـــوا این دره محل آمد و شد جانوران فرازمینی است.

دره ستاره‌ها با قدمت حـدود 2 میلیـون سـال، که بر اثر فرسـایش خـاک، سـنگ و ماسه ناشی از بـاد و بـاران و

رگبارها به وجود آمده است، شاهکار کم نظیر طبیعت در جزیره زیبای قشم است. قدمت دره ستاره‌ها مربـوط به دوره زمین شناسی سنوزوئیک (حـدود 2 میلیـون سـال) است.

ضلع شمالی جزیره قشم در نزدیکی روستای برکه خلف، عارضه زمین شناسی عجیب خـود را به نمـایش گذاشـته است. بنا به تحقیق آنوبـانینی؛ اهـالی محل عقیـده دارند ستاره ای از آسمان افتاده و اشکال عجیبی را از خـاک و سنگ و ماسه پدید آورده است.

جن، دانستنی‌ها و داستانهای واقعی از جنیان

جن‌ها غذا می‌خورند استخوان و ضایعات، غذای جنیان است و ممکن است از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های دیگری هم استفاده نمایند. ازدواج هم دارند و به صورت خانوادگی زندگی می‌کنند و جا و مکان برایشان مطرح نیست نر و ماده دارند. جفت گیری می‌کنند و مدت بارداری کمتر از انسان دارند و معمولا از هر شکم بیشتر از یک بچه متولد نمی‌شود.

وضع حمل آن‌ها آسانتر از بشر است رشد بچه سریعتر و بلوغ هم دارند و ولدشان مثل انسان زیاد نیست طول عمرشان بیشتر از آدمی است مرگ دارند، جسمشان فنا می‌شود و احتیاج به قبرستان ندارند. سرما و گرما و درد ندارند اما لذت و خوشی و ناخوشی دارند، الفت خانوادگی و خارجی با هم دارند، کار و شغل ندارند.

اکثر حیوانات و جانوران آن‌ها را می‌بینند و برایشان عادی است از این رو به آن‌ها حمله نمی‌کنند و می‌توانند خود را به صورت انسان و غیر انسان در آورند آن‌ها پدیده‌های بسیار لطیفی هستند و توان انبساط و انقباض خویش را دارند و در حالت عادی در حال انبساط هستند لذا دیده نمی‌شوند ولی اگر منقبض شوند می‌توان آن‌ها را دید از آن‌ها می‌شود عکس گرفت به شرطی که به این کار راضی باشند.

جنیان می‌توانند از در و پنجره بسته عبور کنند هرجا که هوا بتواند عبور کند جن‌ها هم می‌توانند عبور کنند آن‌ها مثل امواج رادیو می‌توانند از شکاف درهای بسته و از هر منفذی بگذرند. به علت نداشتن عنصر خاکی قوه

طی الارض دارند و در آن واحد می‌توانند از یک طـــرف زمین به طرف دیگر بروند چون همیشه با ما در ارتباط و تماس هستند به همه زبان‌های ما آشـنایی دارند معـایبی دارند بـــدتر از بشر ولی معـــایبی که انســـان دارد آن‌ها ندارند.

روزی که خداوند انسان را خلق کرد فاصله‌ای بین جنیـان و بشر قـرار داد که جنیـان بـدون اذن خـدا اجـازه نزدیک شـــدن و آســیب رســاندن به آدمیـــان را ندارند و اصـــولا اعمال زشت انسان سبب صدمه به خود آن‌ها می‌شـــود و جنیان از طرف خداوند اجازه و اذن اذیت کردن می‌یابند. هوششان بسیار زیـاد است و می‌توانند افکـار را بخوانند ولی آینـــده و گذشـــته انســـان را نمی‌دانند و قـــوه خلاقه ندارند و هر چه ذاتی و همـــــان است که در خلقتشـــــان گذاشته شده است. تا به حال چیزی اختراع نکرده‌اند.

حکم فقهی تـزوج انسـان با جنیـان این است که علما در این باره اختلاف نموده‌اند عده‌ای گفته اند:

جایز نیست زیرا اختلاف جنسی موجب امتناع است

و بعضی دیگر گفته اند:

ان النهی عن نکاح الجن.

پیامبر نکاح جن را نهی نموده که این نهی شامل کراهت هم می‌شـــود. بعضی از مشـــاهیر علمـــای اهل بیت و جماعت می‌گویند:

با بودن شرایط نکاح بین جن و انس ازدواج مانع نـدارد و جایز است.

جن‌ها دارای روح و نفس هســـــتند و از بین خودشـــــان پیامبر ندارند و بایستی از دستورات پیامبر آدمیان پیروی کنند چنانکه عـده‌ای از آن‌ها به حضـرت مسـیح گرویدند و عــده‌ای دیگر به حضــرت محمد (ص) و بعضی از آن‌ها از دستورات خداوند سرپیچی می‌کنند آن‌ها هم خـوب و بـد، ظالم و مومن دارند و دارای مذاهب گوناگونند.

عبادتشان طبق همان عقیده‌ی دینی است که دارنـد، مثلا جن‌هــای مســلمان نمــاز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و وظیفه دارند تمـام آداب را بجا آورند به خـدمت پیـامبر و ائمه خدا می‌رسند و مسائل دینی و حلال و حرام خـود را می‌پرسند.

سعد اسکاف می‌گوید:

به مـنزل امـام بـاقر (ع) رفتم، اشخاصی از اتـاق امـام خارج شدند که مانند ملخ‌های زرد بودند و پوسـتین در تن داشتند و از زیادی عبادت لاغر شده بودنـد، امـام فرمـود آن‌ها بــرادران تو از طایفه جن هســتند که به خــدمت ما می‌آیند و مســائل دیــنی و حلال و حــرام خــود را از ما می‌پرسند.

سدیر صیرفی نقل می‌کند:

امام باقر در مدینه به من سفارش‌هایی فرمود، از مدینه بیرون رفتم، بعد از آن‌که امـام بـاقر (ع) به مکه آمدند به حضرتش عـرض کـردم فـدایت شـوم مـردی نامه شـما را آورد که مهـرش خشک نشـده بـود فرمـود:ای سـدیر ما خدمتکارانی از جن داریم چون خواهیم کـاری به فـوریت انجام پذیر آن‌ها را می‌فرستیم.

احضار روح و تسخیر جن

خداوند احضـــار جن و روح را تحـــریم کـــرده و آن را از گناهـان کبـیره می‌شـمارد زیـرا انسـان را از راه حقیقت دور کرده و به عبـادت شـیطان وادار می‌کند و سـرانجام او را تبـاه خواهد سـاخت. قـرآن راجع به تسـخیر جن و شیطان تنها از حضرت سلیمان یـاد می‌کند که در سـوره انبیاء آیه 82 آمده است

بـــرخی از شـــیطان‌ها بـــرای حضـــرت ســـلیمان غواصی می‌کردند و کارهـای دیگـری جز این انجـام می‌دادند و ما نگهبان آن‌ها بودیم.

از این آیه فهمیـــده می‌شـــود جن‌هـــایی که در تســـخیر سلیمان بوده‌اند از نوع جن‌هـای شـریر و بد بوده‌اند. جن مثل انسـان دو نـوع است: مـومن و کـافر که مومنـان از جن را شـــیطان نمی‌گویند ولی به کـــافران آن‌ها اطلاق شیطان شده است.

برای دور کردن جن و شـیطان باید به خـدا توسل جست. جن به محض شنیدن ذکر ورد فرار می‌کند. وقـــتی “بسم الله” گفته شود اثر بد جن‌های کافر خنثی می‌شود “ذکر بسم الله” در دفع و دور کـــردن شـــیطان و جن مـــوثر است. از امام صادق (ع) منقول است:

هر کس معـــوذتین (ســـوره‌های نـــاس و فلق) را بســـیار بخواند از وسواس و شر جن و انس محفوظ بماند. از آن حضرت نقل است کسی که سـوره جن را تلاوت نماید در زنـــدگی دنیا هرگز آســـیبی از جن و انس به او نرسد و مورد سحر و کید آن‌ها واقع نشود.

آیه 59 سوره مریم را اگر بنویسند و بشویند و بر جن زده و مصروع بخورانند و یا به بازویش ببندند شفا می‌یابد.

بسم الله الرحمن الرحیم. فخلف من بعدهم خلف اضاعو الصواه و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا

از حضرت علی (ع) منقول است هر که در سفر راه را گم کند فریاد کند "یا صالح اغثنی" یا بقول امام باقر (ع) بگوید: "یا صالح ارشدو نا الی الطریق رحمکم الله" یعنی یا صالح ما را به راه برسان رحمت خدا بر تو باد بدرستیکه از برادران شما از جنیان شخصی است که صالح نام دارد از برای خدا در شهرها می‌گردد چون صدای شما را بشنود جواب گوید و راهنمایی نماید.

راوی می‌گوید: ما در سفری راه را گم کردیم و شخصی از ما دور شد و فریاد زد به نحوی که مذکور شد سپس برگشت و گفت صدای آهسته شنیدم که راه از جانب راست است.

فرق فرشته با جن در چیست؟

ملائکه عطر و بوی خوش و پاکیزگی وضو و غسل را دوست دارند و هر جا بوی خوش باشد متوجه آن‌ها می‌شوند و از ظلمت و جای متعفن بدشان می‌آید ولی شیاطین و اجانین جاهای تاریک و محل‌های متعفن را دوست دارند و در گلخن حمام و جاهای کثیف جن فراوان است.

جایی که معصیت شود فرشته وارد نمی‌شود ولی جن در آن جا زیاد و فراوان است.

در اتاقی که جنب و حایض باشد فرشته وارد نمی‌شود.

ملائکه لباس سفید، قرائت قرآن و منزل امام و ولی خدا را دوست دارند.

جن‌ها از سخن چینی مسرور و خوشحال می‌شوند.

فرشتگان از زنهای محجبه مسرور و شاد می‌گردند و منازلی که چنین زنهایی دارند جن از خانه بیرون می‌رود.

ملائکه از موجودات عالم بالا و عالم ملکوت می‌باشند و جن‌ها از موجودات عالم پائین هستند.

جنس ملائکه از نور است ولی جنس جن از آتش خالص است.

فرشتگان غذا نمی‌خورند و ازدواج هم نمی‌کنند ولی جنیان هم غذا می‌خورند و هم ازدواج می‌کنند.

جن ذریه دارد ولی ملائکه ذریه ندارند.

ملائکه گناه و تخلف امر پروردگار را نمی‌کنند بخلاف جن که گناه و تخلف از امر الهی می‌کنند.

فرشتگان مرگ، شرک و رفتن به جهنم ندارند ولی جن‌ها مرگ دارند شرک دارند و ستم کاران آن‌ها به جهنم می‌روند.

شیطان و جن دشمن انسان و بشر بوده و هستند ولی ملائکه نه تنها دشمن انسان نبوده بلکه بر آدمیان استغفار می‌کنند و از درگاه پروردگار حکیم طلب آمرزش برای آنان می‌کنند.

تمدن‌های پیشرفته باستانی!

تمدن‌های فوق پیشرفته باستانی. کمی غیر معقول به نظر میرسد و این عادیست چطور میشود که در گذشته‌ای دور که کمترین و ساده‌ترین جهیزات ساخته دست بشر وجود نداشت تمدن‌ها از تجهیزاتی گاه پیچیده استفاده کنند؟

نظریات مختلفی در این رابطه وجود دارد که در ادامه بررسی خواهیم کرد. شواهدی که محققان در این رابطه پیدا کرده‌اند به قدری مرموز و شگفت انگیز هست که فکر هر کسی را به چگونگی ساخت و پیچیدگی آن درگیر میکند!

این مدارک کاملا مستند بوده و برگرفته از سایت‌های معتبر خارجی و کتب علمی میباشد و توسط محققان مشهور کشف یا توسط پژوهشگران مختلف معتبر و بین المللی واکاوی شده‌اند.

در ادامه به بررسی تک تک مدارک و شواهد میپردازیم:

شواهد استفاده گذشتگان از بمب اتم و انرژی هسته ای!!!:

ماهاباراتا

به مدت چند سالی است (50-100)ـ که بحث انرژی هسته‌ای و دریافت انرژی از همجوشی اتم‌های حاصل از مواد رادیواکتیو به مانند اورانیوم بسیار داغ است. مخصوصا بعد از انفجارهای وحشتناک هیروشیما و ناکازاکی و فاجعه انسانی حاصل از آن جامعه بشری

نسـبت به موضـوع هسـته‌ای وسـواس به خـرج داده و فعالیت‌های در راستای آن را شـدیدا زیر نظر گرفته. این انرژی نو ظهور که مدتی از تولدش نمیگـذرد دسـتاورد و زنـدگی بشر را دسـتخوش تغیـیرات اساسی کـرده. ولی محققـان از ویژگی‌هـای انفجارهـای هسـته‌ای تا قبل از کشف این مهم خبر نداشـتند. ولی شـواهد نشـان میدهد در کتب باستانی ویژگی انفجارهـای هسـته‌ای به وضـوح ذکر شده!!!

به طـور مثـال به متن زیر که از شـعر باسـتانی هنـدو ماهابهاراتا ست توجه کنید:

در این کتاب بسیاری از سـلاح‌های وحشـتناک شـرح داده شده‌اند اما ترسناکترین آن‌ها اسلحه‌ای بـود که در مقابل ویریشیس استفاده شد روایت داستان این چنین است:

گورخا با ویمانای تندرو و قدرتمندش پـرواز میکـرد و یک موشک که همه قدرت جهان در آن جمع شده بـود پرتـاب کرد ستونی نورانی از دود و آتش به درخشندگی 10000 خورشید با شـکوه تمـام بلند شد آن اسـلحه‌ای ناشـناخته بـود آذرخش آهن. پیغـام‌آور عظیم مـرگ که فـرود آمد تا همه نسل وریسـیش را خاکسـتر کند اثـرات بعـدی این صاعقه آهنین یک حلقه شـوم که از فاصـله‌ای زیـاد قابل دیـدن بـود کسـانی که در فاصـله نزدیک از آن بودند به قدری سوخته بودند که جسدشان غیر قابل تشخیص بود. و کسانی که در فاصله دورتر بودند حالشـان کمی خوبـتر بود ولی مثل این که صاعقه باعث ریختن مو و ناخن‌های آن‌ها شده بود!!!!!!!!!!

این قسمتی از شواهد مربـوط به اسـتفاده گذشـتگان از بمب‌های اتمی بود.

باستان شناسان در نزدیکی افغانستان و در مرزهای این کشور در کاوش تمدن‌های گمشـده بودند که به یک مـورد بسیار عجیبی برخوردند! شهری سـوخته! که مردمـان آن گـــاه به شـــدت ســـوخته بودند بعدها توسط محققـــان آزمایشات سنجش میزان رادیواکتیو انجام شد و به طـور شگفت انگیز میزان تشعشعات بـالاتر از حد نرمـال بـود! در صورتی که معدن اورانیـومی در نـزدیکی آن نبـود!. و این خـود نشـان دهنـده انفجـاری اتمی در آن ناحیه و در گذشته‌ای دور بود!

در هنگـــام انفجارهـــای هســـته‌ای به علت دمـــای بـــالای محیطی به واســـطه گـــداخت هســـته‌ای اتم‌ها حبـــابی به صورت گوی انـرژی با دمـای داخلی بسـیار بـالا به وجـود می‌آید که به گـــــوی آتش معـــــروف است (که در کتب باستانی به مانند بـالا ذکر شـده) همین دمـای بـالا بـاعث ذوب شدن ناگهانی ماسه و تبدیل آن به شیشه میشود.

که در بســـیاری از نـــواحی و در نـــاحیه‌ای که باســـتان شناســان کشف کردند (بـالا) به همـراه تشعشـعات پیـدا شده! همچنین ناحیه‌ای در صحرای نـوادا در آمریکا وجـود دارد که تا شعاع چنـدین(100ها) مـتر ماسه‌های اطـراف تبـــدیل به شیشه شـــده که منشا ناشـــناخته داشـــته و نمیتواند در اثر صاعقه و یا ... باشد (وسعت این ناحیه به قدری زیاد است که ایجاد آن در اثر صـاعقه و یا... به کل منتفی میشود) و قـدمت شیشه‌ها و مکـان چنـدین هـزار سال پیش است که عامل آن ناشناخته میباشد!!!

این‌ها شـــواهدی از تکنولـــوژی و تمـــدن‌های پیشـــرفته گذشـــتگان میباشد که گـــاهی بســـیار عجیبند در ادامه به بررسی مصـــنوعات کـــاملا پیچیـــده و شـــگفت انگـــیز میپردازیم که ذهن هر خواننـده و محققی را درگـیر خـود میسـازد مصـنوعاتی که گـاه طبق گفته شـاهدان عیـنی دارای قدرت‌های جادویی میباشند!

جمجمه‌های شگفت انگیز بلورین:

جمجمه کریستالی

تعداد 13عـدد جمجمه شیشه‌ای از منـاطق مختلف دنیا از قبیل مکزیک و آمریکا و... کشف شد و این جمجمه‌ها یکی از جـــالب‌ترین موضـــوعات باســـتان شناسی‌اند این جمجمه‌ها در اطراف خرابه‌های تمدن مایاها پیدا شـدند و همچنان به صورت راز بـاقی ماندند بـرخی معتقداند این جمجمه‌ها قدمتی بیش از 5000 تا 36000 سال دارند بر روی این جمجمه‌ها تحقیقـات زیـادی صـورت گرفته ولی هنوز منشا آن‌ها ناشناخته‌اند!

این جمجمه‌ها منطق را به مبارزه میطلبد!!!

چون تمام مطالعـات سـنگ شناسی نشـان میدهد که این جمجمه‌ها باید موقع تراشیده شدن شکسته میشدند!

مشـــهورترین و اســـرار آمـــیزترین جمجمه کریســـتالی جمجمه میشل – هجز شـــباهت غـــیر قابل انکـــاری به جمجمه انســـان دارد و علت دوم بـــرای این که شـــگفت انگیز باشد دلیلیش این است که هیچ کس نتوانسته است چگـونگی سـاختن این جمجمه را شـرح دهد. جـالب است بدانید که تلاشـهایی که مجسـمه سـازان چـیره دست و

مشـــهور و مهندســـان بلورشناسی بـــرای ســـاختن یک جمجمه شبیه به میشل - هجز انجام داده‌اند ناموفق بوده است. این جمجمه وزنی معادل 3/5 کیلوگرم دارد.

مجسـمه به آزمایشـگاه هیـولت-پکـارد سـپرده شد تا راز سـاخت آن را کشف کند بررسی‌ها و تلاشـها به نـتیجه‌ای نرسید ولی چیزی بسیار فراتر از ذهن کشف شد شرکت اچ پی نتایج بسیار عجیبی را منتشر کرد. محققان متوجه شـــدند که این کریســـتال‌ها بر خلاف محـــور طـــبیعی کریستال تراشیده شده‌اند که غیر ممکن است!

نکته این است تراشیدن کریستال بر خلاف محور طبیعی با دقیق‌ترین دستگاه‌های تـراش الماسی و لـیزری بـاعث شکسته شدن یا باعث به وجود آمدن خراشیدگی میشـــود که مهم‌تـــرین قســـمت معما این است که در این جمجمه کوچکترین خراشیدگی وجود نـدارد که نشـان دهد توسط دست سـاخته شـده حـتی دسـتگاه‌های بـرش لـیزری نـیز خراشـــیدگی‌هایی را بر روی جمجمه‌هـــای ســـاخته شـــده (کپی شده) داشتند!!!

به راســـتی این جمجمه چگونه در 36000 ســـال پیش ساخته شده که هنـوز معروف‌تـرین شـرکت‌ها و مشـهور افراد نتوانسته‌اند موردی مشابه با این تکنولوژی کنـونی بسازند؟

بـــرخی معتقدند که این مصـــنوعات توسط موجـــودات فرازمیـنی سـاخته شـده‌اند. یک نظریه دیگر در رابطه با شواهد تمدن‌های فوق پیشـرفته وجـود تمـدنی پیشـرفته قبل از تمدن ما و گذشتگان بوده که گویا در اثر پیشرفت بـــالا و جنگ‌های هســـته‌ای خـــود را به ورطه نـــابودی

کشانده‌اند! و نسل خود را منقرض کرده و تنها برخی افراد در گوشه جهان زنده مانده‌اند.

فکر کنید جهان در حال جنگ هسته‌ای است و بشر خود را نابود میکند و تمدنی ساده و اولیه در جزیره‌ای دور افتاده به زندگی خود مشغولند بعد از جنگ‌ها مردمان این جزیره تنها بازماندگان جهانند حال بعد از گذشت سال‌ها این افراد به مناطق مختلف سفر میکنند و نسل خود راگسترش میدهند و از نو شروع میکنند! در حالی که چندین سال پیش جهان در اوج پیشرفت خود بود!!! ولی آن همه پیشرفت نابود شد. این‌ها نظریاتی پیرامون این موارد و مصنوعات و توصیف‌ها هستند که بهترین آن‌ها منشا فرا زمینی است.

کامپیوترهای باستانی:

کامپیوترها چند سال پیش پا به عرصه وجود نهادند. ولی گویا کامپیوترها از گذشته وجود داشته و از آن‌ها در کارهای مختلف از جمله سنجش زمان و محاسبا نجومی استفاده میکردند!

Antikythera mechanism یک کامپیوتر مکانیکی متعلق به 2000 سال پیش (80 قبل از میلاد) می‌باشد که برای محاسبات نجومی طراحی شده است.

این وسیله در سال 1900 در قسمت شمالی جزیره کوچک آنتی کیترا در ناحیه کرت یونان توسط عده‌ای غواص که برای جمع آوری اسفنج رفته بودند در یک کشتی غرق شده متعلق به عصر برنز در میان تعداد زیادی از وسایل دیگر کشف گردید. و به موزه آتن منتقل شد اما ماهیت اصلی آن تا دهه‌ها بعد مجهول

ماند.در سال 1958 درک جی سولا پرایس در صدد ترمیم این قطعه برآمد.

درسال 1971 یک اسکن ایکس ری نشان داد که این جسم دارای چرخ دنده‌های متعدد درون خود می‌باشد.این کامپیوتر دارای تکنولوژی منحصر به فردی است به صورتیکه تکنولوژی ساخت آن برابر با تکنولوژی ساخت ساعت در سویس در قرن 19 می‌باشد وتا قبل از قرن 14 که ساعت نجومی ساخته شد وسیله‌ای با این مکانیسم پیچیده ساخته نشده است.

گوی اسرار آمیز:

از دیگر مصنوعات شگفت انگیز میتوان به گوی اسرار آمیز 2.8 میلیارد ساله اشاره کرد!!! بله درست خواندید قدمتی بیش از 2 میلیارد یعنی زمانی که از انسان خبری نبود و انسان وجود نداشت! پس چگونه امکان دارد این گوی مصنوعی وجود داشته باشد؟

این گوی‌ها (که چندین عدد هستند) محصول طبیعت نیستند پس چه کسانی آن‌ها را ساخته‌اند ؟

جالب است بدانید در این زمان اکسیژن موجود تنها 1 ٪ بوده که تنها موجودات تک سلولی میتوانستند زیست کنند!!!

باتری و مصنوعات اهرام مصر:

محققان در کاوش‌های خود در اطراف اهرام مصر به باتری‌هایی برخوردند که از زغال و سرکه برای تولید برق استفاده میکرد جالب آن که قدمت آن‌ها چندین هزار سال پیش بود.

تقریبا همه محققــان با بررسی آن‌ها به مــاهیت بــاتری بــودن و منبع تولید الکتریســیته پی بــرده و آن را قبــول دارند ولی ولتــاژ تولیــدی این دســتگاه کم و در انــدازه باتری‌های قلمی میباشد.

چطـور در هـزاران سـال پیش مـاهیت الکتریسـیته بـرای سازندگان آن باتری معنا داشته ؟

اهـرام مصر خـود نـیز شـگفت انگـیز هسـتند چگونه این سنگ‌ها با این عظمت تا چندین متر بالاتر از سطح زمین برده شده بطبع با نیروی انسانی امکان ناپـذیر است و یا بسیار سـخت و طـولانی. که تقریبا انجـام آن را نا ممکن میسازد!

هیچ تنه درخت و چـــوبی نـــیز نمیتواند به عنـــوان غلتک استفاده شود چون ظرفیت و تحمل چنــدین تن را ندارند در ادامه شکوه و عظمت این سازه‌ها به وضوح مشــاهده میشود:

اهرام ثلاثه

از دیگر مصنوعات میتوان به کسو اشاره کـرد که در نـوع خود بینظیر است و بسیار ظریف تصویر نگـاری با اشـعه ایکس وجود یک فنر بسیار ظریف را نشان میدهد!!! این مصنوع و وسیله پیچیـده در 500000 سـال پیش سـاخته شده چه کسی میتوانسته آن را بسازد؟

هنگامی که معدن کـاران در زمسـتان 1961 در کوه‌هـای کالیفرنیا مشـغول کـار بودند متوجه جسـمی که ظـاهرا ساخته شده از چینی سفید بود شدند که دسـته‌ای فلـزی براق در وسط خود داشت تحقیقـات بعـدی نشـان داد که

این چیــنی ســفید بوســیله یک غلاف شش گوشه احاطه شده. همه این وسایل پیچیده قبل از پیدایش انســان‌های باهوش یا همو ساپینس ساخته شده‌اند!!!

شــواهد و مــدارک عجیب بســیاری وجــود دارد که ذهن را درگــیر جهــان هســتی و مــاهیت آن میکند به راســتی این وسایل پیچیده آیا توسط موجودات هوشمند ساخته شــده انــد؟ آیا اینها شــواهدی از ســفر انســان‌های آینــده به گذشته اند؟ و...

تحقيقي پيرامون جن‌ها

خداوند جن‌ها را براي همان هدفي خلق كـرده كه انسـان را براي آن آفريده است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». الذاريات: 56

(من پريها و انســـانها را جز بـــراي پرســـتش خـــود نيافريده‌ام).

بنــابر اين جن‌ها مكلف به اوامر و نــواهي هســتند و هر كدام از آن‌ها كه اطاعت كنند، خداوند از وي خشــنود مي شود و او را به بهشت مي برد و هر كـدام كه معصـيت و سركشي كنـد، به دوزخ مي رود. آيـات زيـادي دال بر اين مدعا هستند:

روز قيــامت خداوند خطــاب به جن و انس‌هــاي كــافر و بمقصد تــوبيخ و ســاكت كردنشــان چــنين مي‌فرمايد:«يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَـاتِي وَيُنـذِرُونَكُمْ لِقَـاء يَـوْمِكُمْ هَـذَا قَـالُواْ شَـهِدْنَا عَلَى أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُواْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَافِرِينَ». الأنعام: 130

((در آن روز خداوند بديشـــان مي‌گويد:) اي جنّيـــان و اي انسانها! آيا پيغمبراني از خودتان به سوي شما نيامدند و آيات (كتابهاي آسماني) مرا برايتان بازگو نكردند و شــما را از رسيدن بدين روز (و روبرو شدن در آن با خــدا) بيم ندادنـــد؟ (پس چگونه اين روز را فرامـــوش كرديد و در تكــذيب آن كوشــيديد؟ در پاسخ) مي‌گويند: ما عليه خــود گواهي مي‌دهيم (و اقرار مي‌كـنيم كه پيغمـبران آمدند و آئين خدا را تبليغ كردند و ما را از قيامت ترسـاندند، ولي

ما ايشان را تكذيب كـرديم و گفـتيم: خداوند چـيزي را از ســوي خــود نفرســتاده است و جز زنــدگي اين جهــان، زندگي ديگري وجود نـدارد. آري) زنـدگي جهـان، آنـان را گول زد و (به خـود مشـغول داشت و امـروز جز اعـتراف چاره‌اي ندارند و) عليه خود گواهي مي‌دهند (و مي‌گويند) كه ايشــان كــافر بوده‌اند (و مســتحقّ عــذاب جاويــدان و خوفناك يزدانند)).

آيه مـذكور دال بر اين مطلب است كه شـريعت و احكـام خداوند به جن‌ها ابلاغ شده است و نزد آنان پيامبراني كه آنان را تبليغ و انذار كنند، آمده‌اند.

آيه زير دال بر اين مطلب است كه جن‌ها روز قيـــــامت معذب مي شوند:

«قَـــالَ ادْخُلُـــواْ فِي أُمَمٍ قَـــدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُم مِّن الْجِنِّ وَالإِنسِ فِي النَّارِ ». الأعراف: 38

((در روز قيـــامت خداوند به اين كـــافران) مي‌گويد: به همــراه گروهها و دســته‌هائي از كــافران انس و جنّي كه پيش از شما (در دنيا مـدّتي زنـدگي كرده‌اند و آن گـاه از جهان) رفته‌اند وارد آتش دوزخ شويد!).

و مي فرمايد:«وَلَقَـــــدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِـــــيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ». الأعراف: 179

(ما بسياري از جنّيــان و آدميــان را آفريــده و (در جهــان) پراكنده كرده‌ايم).

«لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». السجدة: 13

(من مقرّر كردم كه دوزخ را از جملگي افراد (بي‌ايمان و گناهكار) جنّ و انس پر كنم).

آيه زير دلالت بر اين دارد كه جن‌هــاي مــؤمن به بهشت مي روند:

«وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ * فَبِأَيِّ آلَاء رَبِّكُمَا تُكَـذِّبَانِ». الرحمن: 46 - 47

(هر كسي كه از مقام پروردگارِ خود بترسد، باغهائي (در بهشت) دارد. پس كداميك از نعمتهـاي پروردگـار خـود را تكذيب و انكار مي‌كنيد؟!).

مخـاطب در اين آيه جنيـان و انسـان‌ها هسـتند، زيـرا در آغـاز سـوره طـرف سـخن اين دو گـروه هسـتند و در آيه قبلي از جانب خداوند در حق جن‌ها اظهار منت و احسان شـــده مبـــني بر اينكه آن‌ها به بهشت خواهند رفت. اگر جن‌ها به بهشت نايل نمي شـــدند، خداوند اين منت را به رخ آن‌ها نمي كشيد.

ابن مفلح در كتــابش «الفــروغ» مي نويسد: در مجمــوع جن‌ها مكلّف هســتند، جن‌هــاي كــافر باجمــاع علمــاء و مذاهب به دوزخ مي روند و جن‌هاي مـؤمن بنـابر عقيـده امـــام مالك و شـــافعي به بهشت مي روند. آن‌ها مانند چهار پايان خاك شده از بين نمي روند. و برخی معتقدند پاداش جن‌های مومن نجات از دوزخ است و اين قــول به امام ابوحنيفه سنبت داده شده است.

ابن مفلح مي گويد: از ظاهر قــول اول چــنين بر مي آيد كه: جن‌ها به اندازه ثواب و پاداش خود به بهشت خواهند رفت، بر خلاف عقيده كساني (امثــال: مجاهد) كه معتقد

هستند جنيـان نمي خورند و نمي آشـامند. يا اينكه جن‌ها در اطـــراف بهشت خواهند بـــود (امثـــال: عمـــربن عبـــــدالعزيز). ابن حامد مي گويد: «جن‌ها در تكليف و عبـادت مانند انسـانها هسـتند».(لواضع انـوار البهيته: 2/222 - 223.)

علامه شـبلي بـابي را با اين عنـوان «بـاب في ان الجن مكلفـون باجمـاع اهل النظر» مطـرح كـرده و در آن از حضرت عمر بن عبدالعزيز چنين نقل مي كند؛ جنيان نـزد بعضي‌ها به دليل آيه زير مكلف و مخاطب هستند:«فَبِـأَيِّ آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ». الرحمن: 47

(پس كداميك از نعمتهاي پروردگارِ خود را تكذيب و انكـار مي‌كنيد؟!).

امـام رازي در تفسـير خـود مي گويد:« همه اتفـاق دارند كه تمام جن‌ها مكلف هستند.»

و شبلي از قاضي عبـدالجبار چـنين نقل مي كند: در اين مســاله كه جن‌ها به اعتقـــاد اهل نظر مكلف هســـتند، اختلافي را نمي‌بينم و بعضي از نويســـــندگان از فرقه حشـويه چـنين نقل كـرده اند:« جن‌ها در افعـال خـود مضطر، يعني مجبورند، پس آن‌ها مكلف نيستند.»

شـبلي دلائلي را به شـرح زير بـراي مكلف بـودن جن‌ها ارائه مي دهد:

در قـرآن شـياطين مـورد لعن و نفـرين قـرار گرفته‌انـد، خداوند از شـرارت و مصـيبت آن‌ها ما را بر حـذر داشـته است، عذابي را كه براي آن‌ها تـدارك ديـده، بيـان نمـوده است. خداوند اين خصـلت‌ها را دربـاره كسـاني بيـان مي

كند كه با اوامر و نواهي او مخالفت كرده باشد و مرتكب كبيره و هتك حرمت شده باشـند و در عين حـال قـادر به نكردن آن‌ها نيز بوده و تـوان انجـام عملي مخـالف آن را نيز داشته باشـند. دليل ديگـري بـراي مكلف بـودن جن‌ها اين است كه لعن و نفرين شياطين و بيـان حـال آن‌ها از مسائل مهم دين اسلام بوده است و قرآن فرموده است كه آن‌ها بسـوي شر و معاصي دعـوت مي كنند و گنـاه را در دلها ايجــاد مي كنند. همه اين مطلب بر مكلف بــودن آن‌ها دلالت دارند. دو آيه زير نيز دال بر تكليف جن‌ها مي باشند:

«قُــلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْــتَمَعَ نَفَــرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَــالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَن نُّشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا».الجن: 1 – 2

ابن تيميه مي فرمايد: «جن‌ها بر حسب تــوان خـــود در اصول و فروع مـامور و مكلف هسـتند. آن‌ها در تعريف و حقيقت خـود مانند انسـانها نيسـتند. پس لازم نيست كه اوامر و نــواهي آن‌ها مانند اوامر و نواهــيي باشـــند كه انســانها بــدان مخــاطب هســتند، البته جن‌ها در جنس تكليف به امر و نهي با انســانها شــريكند هم چــنين در تحليل و تحريم و در اين بـاره بين مسـلمانان اختلافي را نمي‌بينم». غرايب و عجايب الجن ،للشبلي: ص 49.

قدرت و توانايي اجنه‌ها در چه حدي است؟

خداوند به جن‌ها تواني داده كه به انسانها نداده و خداوند از برخي قدرت و تـوان آن‌ها بـراي ما سـخن گفته است. مانند:

1- سرعت حركت و انتقال

عفريـتي از جن‌ها با حضـرت سـليمان عليه السـلام تعهد كـــرد كه عـــرش ملكه يمن را در مـــدتي كمـــتر از اينكه شخصي از جايش بلند شده و بنشيند، در محضر او حاضر كند:

«قَـالَ عِفْـرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيـكَ بِـهِ قَبْـلَ أَن تَقُـومَ مِن مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ * قَالَ الَّذِي عِنـدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيـكَ بِـهِ قَبْـلَ أَن يَرْتَـدَّ إِلَيْـكَ طَرْفُـكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُـوَنِي أَأَشْـكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِـهِ وَمَن كَفَـرَ فَـإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ». النمل: 39 - 40

(عفريـــتي از جنّيـــان گفت: من آن را بـــراي تو حاضر مي‌آورم پيش از اين كه (مجلس به پايـــان برسد و) تو از جاي برخـيزي. و من بر آن توانا و امين هسـتم. كسي كه علم و دانشي از كتـــاب داشت گفت: من تخت (بلقيس) را پيش از آن كه چشم بر هم زني، نـزد تو خـواهم آورد. هنگامي كه سليمان تخت را پيش خـود آمـاده ديـد، گفت: اين از فضل و لطف پروردگـــــــار من است. (اين همه قـــدرت و نعمت به من عطـــاء فرمـــوده است) تا مـــرا بيازمايد كه آيا شـــــــــكر (نعمت) او را بجا مي‌آورم يا ناسپاسي مي‌كنم. هر كس كه سپاســـگزاري كند تنها به ســـود خـــويش سپاســـگزاري مي‌كنـــد، و هر كس كه ناسپاسي كنـد، پروردگـار من بي‌نيـاز (از سـپاس او و) صـاحب كـرم است (و سـفره كريمانه انعـام خـود را از شكرگزار و ناشكر قطع نمي‌كند)).

2- سبقت گرفتن از انسانها در عرصه فضا

جن‌ها از دير زمان به سوي آسمانها سعود مي كردند و از اخبار آسمانها استراق سمع مي كردند تا هر حادثه را قبل از وقوع بدانند، آن‌ها بعد از مبعث رسول الله صلي الله عليه وسلم به حراست آسمانها افزودند: «وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاء فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا * وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا». الجن: 8 - 9

(ما قصد آسمان كرديم، و همه جاي آن را پر از محافظان و نگهبانان نيرومند (ملائكه) و شهابها (ي سوزنده) يافتيم. ما (پيش از اين) در گوشه‌ها و كنارهاي آسمان براي استراق سمع مي‌نشستيم (و كسب خبر مي‌كرديم) ولي اكنون هر كس بخواهد گوش فرا دهد، شهاب آماده‌اي را در كمين خود مي‌يابد كه به سوي او نشانه مي‌رود).

رسول الله صلي الله عليه وسلم نحوه استراق سمع را چنين توضيح داده است: وقتي خداوند مي خواست كاري انجام گيرد فرشتگان بمنظور اطاعت از وي پرهاي خود را مانند زنجيري بر صخره اي مي زدند. وقتي اضطراب دلهايشان زدوده شد، با هم مي گفتند: پروردگار چه فرمود؟ مي گويند: هر آنچه گفته حق است، او برتر و بزرگ است.

استراق كنندگان اين گفتگوي فرشتگان را مي شنيدند و آن را به ديگران منتقل مي كردند، آن‌ها نيز آن را به دسته‌ي ديگري منتقل مي‌كنند، تا اينكه در نهايت آن كلمه‌ي استراق شده را به ساحر يا كاهني مي‌رسانند، چه بسا ممكن است قبل از رساندن آن كلمه به ساحر و يا كاهن شهاب سنگي آن را نشانه بگيرد و كسي از آن

اطلاع نيابـــد، و ممكن است هيچ شـــهاب ســـنگي آن را نپيمايد و به دست كسي بيفتـد، از اين‌رو به وسـيله‌ي آن يک كلمه صـــــــحيح و درست صد كلمه‌ي دروغ را رديف مي‌نمايـد، زيـرا مـردم مي‌گويند: مگر فلان روز چـنين و چنـــان نگفت كه درست از آب درآمـــد؟ پس با توجه به كلمه‌ي درســتي كه از آســمان اســتراق نمــوده تمــامي دروغهاي وي تصديق مي‌شوند.

3- آگاهي جنيان از كار بنائي و صنعت

خداوند به ما خبر داده است كه جنيـاني را بـراي حضـرت سليمان مسخر گردانيده بود، لذا جن‌ها كارهاي زيـادي را انجام داده‌اند كه به نيروي عظيم و تيز هوشي و مهـارت نياز داشته‌اند:

«وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِـإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَـزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّـعِيرِ * يَعْمَلُـونَ لَـهُ مَا يَشَـاءُ مِن مَّحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِـيَاتٍ ». سبأ: 12 – 13

(و پروردگـارش گـروهي از جنّيـان را رام او كـرده و در پيش او كـــار مي‌كردند و اگر يكي از آن‌ها از فرمـــان ما سـرپيچي مي‌كـرد (و به سـخن سـليمان گـوش نمي‌داد، كيفـرش مي‌داديم و) از آتش سـوزان بـدو مي‌چشـانديم. آنـــان هر چه ســـليمان مي‌خواست بـــرايش درست مي‌كردنـد، از قبيل: پرستشـگاههاي عظيم، مجسّـمه‌ها، ظرفهاي بزرگ غذاخوريِ همانند حوضها، و ديگهاي ثابت (كه از بزرگي قابل جابه جائي نبود)).

4- توانايي بر تغيير شكل

جن‌ها ميتوانند خـود را به شـكل انسـانها و حيوانـات در آورند، شـيطان در جريـان غـزوه بـدر به شـكل و صـورت سراقه بن مالك نزد مشركين آمد و آنان را وعده پيروزي و كمك داد، اين آيه در همين راستا نازل شده است:«وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لاَ غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ ». الأنفال: 48

((به ياد آور) زماني را كه اهـريمن (با وسوسه‌هاي خـود) اعمالشـان را در جلو ديدگانشـان مي‌آراست و مي‌گفت: امـروز هيچ كس نمي‌تواند بر شـما پـيروز شـود و من، هم‌پيمان و ياور شما هستم).

اما وقـتي سـپاه اسـلام و لشـكر كفر به پيكـار همـديگر رفتند و شيطان، فرشتگان را ديد كه از آسمان فرود مي آمدند، پشت داد و فرار كـرد:«فَلَمَّا تَـرَاءتِ الْفِئَتَـانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْـهِ وَقَـالَ إِنِّي بَـرِيءٌ مِّنكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لاَ تَـرَوْنَ إِنِّيَ أَخَافُ اللّهَ ». الأنفال: 48

(امّا هنگامي كه دو گروه (مؤمنان و كـافران) همـديگر را ديدند (و رويا‌روي شدند) بر پاشـنه‌هاي خـود چرخيد (و از عهد و پيمان خود دست كشيد) و گفت من از شـما بـيزار و گريـزانم. من چـيزي را مي‌بينم كه شـما نمي‌بينيد. من از خدا مي‌ترسم).

داستان زيبايي براي ابوهريره پيش مي‌آيد كه بخـاري آن را روايت كـرده اسـت، حضـرت ابـوهريره رضي الله عنه مي گويد: رسول الله صـلي الله عليه وسـلم مـرا مـأمور حفاظت (زكات رمضان) صدقه فطر كـرده بـود، شخصي آمد و با مشت‌هاي پر از گندم برداشت، دستش را گرفتم و گفتم: به خدا سـوگند! تو را نـزد رسـول الله مي بـرم.

گفت: عيــال من زيــاد است و من نيازمنــدم. ابــوهريره گفت: من او را رها كــردم، صــبح روز بعــد، رســول الله صلي الله عليه وسلم از من پرسيد: امشب زنداني را چه كار كردي؟ عرض كردم: شدت احتياج و كثرت فرزندانش را عنـوان كـرد، به حـالش تـرحم نمـوده او را رها كـردم. رســول الله صــلي الله عليه وســلم فرمــود: دروغ گفته است و دوبـاره بر مي گـردد. ابـوهريره مي گويد: اذعـان كـردم كه بر مي گـردد. زيـرا رسـول الله صـلي الله عليه وسلم خـبر داده بـود كه بر مي گـردد، از اين‌رو در كمين نشستم، بار ديگر آمد و به برداشتن گنـدم مشـغول شـد، دستش را گرفته، گفتم تو را پيش رسول الله صــلي الله عليه وسلم مي برم، گفت: مـرا رها كن، من نيازمنـدم و عيالم سنگين است، بار ديگر بر نمي گـردم، پس بحـالش ترحم كـردم. صـبح رسـول الله صـلي الله عليه وسـلم از من پرســيد: اي ابــوهريره! زنــداني تو چه كــرد؟ عــرض كردم: اي رسول الله صلي الله عليه وسلم! شدت نياز و سنگيني عيالش را مطرح كرد، بحالش تـرحم نمـوده و او را رها كردم.

رســول الله صــلي الله عليه وســلم فرمــود: با تو دروغ گفته دوباره برمي گردد.

براي بـار سـوم آمـد، همـان صـحبت‌هاي دو شب گذشـته ميان من و او تكرار شد، گفتم تو هر بار وعـده مي كـني و به وعـــده ات عمل نمي كـــني. گفت: مـــرا رها كن، كلماتي را بـرايت مي گـويم و نشـان مي دهم كه بـرايت مفيد خواهد بــود. گفتم: آن كلمــات چه هســتند؟ گفت: هرگاه به رختخــواب مي روي، آيه الكرسي (الله لا اله الا هو الحي القيوم) را تلاوت كن. در چنين حــالتي همــواره

از جـانب خداوند محـافظي بر تو گماشـته مي شـود و تا صبح هيچ شيطان و جني نزد تو نخواهد آمـد، آنگـاه او را رها كردم.

رسـول الله صـلي الله عليه وسـلم از من سـؤال كـرد، امشب با زندانيت چه كار كردي؟ عرض كردم: اي رسـول خدا! او گفت چند كلمات را به تو يـاد مي دهم كه خداوند بوسـيله آن‌ها به تو فايـده مي رسـاند، لـذا من او را رها كـردم. رسـول الله صـلي الله عليه وسـلم فرمـود: آن كلمات چه هستند؟ عرض كردم: به من گفت هرگاه موقع خواب آيه الكرسي را تا آخر تلاوت كني، همواره از جانب خداوند محافظي بر تو گماشـته مي شـود و تا صـبح هيچ جن و شيطاني نزد تو نخواهد آمد. رسول الله صـلي الله عليه وسـلم فرمـود: او راست گفته اسـت، ولي او دروغگو است و فرمـود: اي ابـوهريره! آيا مي داني در اين سه شب چه كسي تو را مخـاطب قـرار داده اسـت؟ عـرض كـردم: خـير. فرمـود: او شـيطان بـوده است.(بخاري: 4/482 شماره:2311.)

اين شيطان به صورت انسان پيش ابوهريره آمده اسـت، گاهي شيطان به صورت حيوان: شـتر، الاغ، گـاو، سگ و گربه پيش آدمي مي آيد. اغلب بصورت سگ و گربه سياه ظـاهر مي شـود. رسـول الله صـلي الله عليه وسـلم فرموده است: رد شدن سگ سياه از جلو نمازگزار، نمـاز را قطع مي كند و علت آن را چنين بيـان نمـوده است كه سگ سياه شيطان است.(مسلم: 1/365 شماره: 510.)

ابن تيميه مي فرمايد: سگ سياه، شيطان سگ‌ها است و جن در اغلب اوقات بصورت سگ سياه ظـاهر مي شـود، هم چـنين در شـكل و صـورت گربه سـياه نـيز ظـاهر مي

شود، زيرا رنگ سياه جـامع قـدرت و نـيروي شـيطاني و حاوي حرارت بيشتري مي‌باشد.

مسكن، منازل و مجالس اجنه‌ها چگونه است؟

جنيـان روي زميـني سـكونت دارند كه ما انسـانها در آن زنـدگي مي كـنيم، اغلب جمعيت آن‌ها در خرابـه، جنگـل، زباله دان و جاهـاي نجس و گنديـده و مقـابر زنـدگي مي كنند.

بنـــابر گفته علامه ابن تيميه اغلب دراويشي كه دوست و رفيق شياطين هستند به اين گونه جاها پنـاه مي برند كه شياطين در آن زندگي مي كنند.

عُمْر و مرگ اجنه چقدر و چگونه است؟

بدون ترديد جن‌ها كه شياطين نيز از زمره آن‌ها هســتند، مي ميرنـد، زيـرا همه آن‌ها مشـمول آيه زير مي باشـند: «كُـــلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَـــانٍ * وَيَبْقَى وَجْـــهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ * فَبِأَيِّ آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» الرحمن: 26 - 28

(همه چيزها و همه كســـاني كه بر روي زمين هســـتند، دسـتخوش فنا مي‌گردند. و تنها ذات پروردگـار با عظمت و ارجمند تو مي‌ماند و بس. پس كـــداميك از نعمتهـــاي پروردگارتان را تكذيب مي‌كنيد و انكار مي‌نمائيد؟!)

در صـحيح بخـاري از حضـرت ابن عبـاس رضي الله عنه روايت شده كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: « أعوذ بعزتك، الذي لا إله إلا أنت، الذي لا يمـوت، والجن والإنس يموتون».

(به عـزت قـدرت تو پنـاه مي بـرم كه معبـودي سـواي تو وجـود نـدارد، تو معبـودي هسـتي كه نمي مـيري و جن و انس مي ميرند). اعراف: 14-15.

البته مقدار عُمْر آن‌ها بـراي ما معلـوم نيسـت، مگر اينكه دربــاره ابليس لعين آمــده است كه تا قيــامت زنــده مي ماند:

«قَـــالَ أَنظِـــرْنِي إِلَى يَـــوْمِ يُبْعَثُـــونَ * قَـــالَ إِنَّكَ مِنَ المُنظَرِينَ». الأعراف: 14 – 15

((اهريمن) گفت: مـرا تا روزي مهلت ده و زنـده بـدار كه (قيـامت نـام است و مردمـان در آن زنـده مي‌شـوند و از گورها) برانگيخته مي‌گردند. (خداوند) گفت: شـــــما از زمره مهلت يافتگـاني (و مـدّتهاي مديد در زمين مانـدگار مي‌ماني)).

سواي شيطان عُمْر ديگران بـراي ما معلـوم نيست. البته جنيان از انسانها عمر طولاني تري دارند.

از جمله دلائل مـرگ و مـير جنيـان اين است كه خالد بن وليد «شـيطانة العـزي»؛ (درخـتي كه مـردم عـرب آن را عبادت مي‌كردند) را به قتل رساند و يكي از صحابه جـني را كه خود را به شكل اژدها در آورده بود، هلاك كرد –

در احـاديث از خوانـدن نمـاز در حمـام بـدليل نجاست و سكونت شياطين در آن‌ها نهي شـده. در گورسـتانها نـيز بدليل منجر شدن به شرك، نماز خواندن ممنوع است.

شــياطين به كــثرت در جاهــايي كه مي توانند فســاد را گســترش دهند زنــدگي مي كننــد، مانند: بازارهــا، مراكز رفت و آمد توده‌ي مردم.

حضرت سلمان خطاب به بعضي از يارانش مي فرمود:

تا مي توانيد از نخستين كساني نباشيد كه وارد بازار مي شوند و در آخر همه بـيرون مي روند. زيـرا بـازار ميـدان نبرد شياطين هستند و در بازارها پـرچم خـود را بـاهتزاز در مي آورند.

شـــياطين شب را در خانه‌هـــاي مســـكوني مـــردم مي گذرانند. خوانـــدن «بسم الله»، ذكر خـــدا و بخصـــوص خوانـــدن ســـوره بقـــره، آية الكرسي آن‌ها را از خانه‌ها بـــيرون مي راند. رســـول الله صـــلي الله عليه وســـلم فرمود:

موقع تاريك شـدن هـوا كودكـان را مـراقبت كنيـد، زيـرا شياطين در اين برهه از زمان به كثرت وارد محل زندگي مردم مي شوند. متفق عليه.

شياطين از اذان فرار مي كنند و در مـاه مبـارك رمضـان به زندان انداخته مي شوند.

شـياطين نشسـتن زير سـايه و آفتـاب را دوست دارنـد، اينجا است كه رســـول الله صـــلي الله عليه وســـلم از نشســـتن زير ســـايه و آفتـاب منع كـرده است.(سـنن و غيره.)

آيا اجنه‌ها ازدواج مي كنند؟

از ظـواهر امر پيداست كه جن‌ها نكـاح و ازدواج مي كنند و بعضي از علمـــاء از آيه زير بر ازدواج و نكـــاح جن‌ها اسـتدلال كرده‌اند. خداوند دربـاره همسـران اهل بهشت مي فرمايد:

«لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ». الرحمن: 56

(و پيش از آنـــان كسي از انســـانها و پريها با ايشـــان نزديكي و مقاربت نكرده است).

«طمث» در لغت عرب بمعني جماع است. بعضي‌ها گفته اند: «طمث» جماعي است كه با خون ريزي همراه باشد.

سفاريني حـديثي را كه به لحـاظ سـند محل كلام اسـت، بشرح زير بيان مي كند:

« إن الجن يتوالدون، كما يتوالد بنو آدم، وهم أكثر عـدداً »(ابن ابي حاتم و ابو شيخ في: العظمة عن.)

(همانا جن‌ها مانند بـــني آدم زاد و ولد مي كنند و تعـــداد جن‌ها از تعداد اولاد آدم بيشتر است).

قطع نظر از صحت و سقم حديث، آيه مذكور به صـراحت دلالت دارد بر اينكه جن‌ها مجـامعت مي‌نمايند و با بـودن آيه نيازي به دليل ديگر نيست.

خداوند به ما خـــبر داده است كه شـــيطان داراي اولاد و ذرية اسـت، خداوند در جريـان نكـوهش از كسـاني كه با شيطان و اولادش دوستي دارند مي فرمايد:

«أَفَتَتَّخِذُونَـهُ وَذُرِّيَّتَـهُ أَوْلِيَـاءَ مِن دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَـدُوٌّ ». الكهف: 50

(آيا او و فرزنـدانش را با وجـود اين كه ايشـان دشـمنان شـــمايند، به جـــاي من سرپرست و مـــددكار خـــود مي‌گيريد؟!).

قتـاده مي گويد: فرزنـدان شـيطان مانند بـني آدم زاد و ولد مي كنند و جمعيت آنــان از جمعيت اولاد آدم بيشــتر است. (لقط المرجان: ص 51.)

گـــروهي بر اين عقيده‌اند كه جن‌ها نمي خورنـــد، نمي آشامند و ازدواج نمي كنند. دلائلي كه در مبـاحث گذشـته از قرآن و سنت ارائه داديم، صحت اين قـول را تأييد مي كند.

خوردني و نوشيدني اجنه‌ها چيست؟

جنيـان -كه شـياطين نـيز از آن‌ها هسـتند - مي خورند و مي نوشـــند. در صـــحيح بخـــاري آمـــده است: حضـــرت ابوهريره رضي الله عنه گويد: رسول الله صلي الله عليه وسلم به من امر كرد تا براي استنجاء سنگي را بياورم و فرمود: استخوان و مدفوع حيوان نياوري. وقتي حضـرت ابوهريره درباره رمز و راز عدم اسـتفاده از اسـتخوان و مـدفوع سـوال كـرد؟ رسـول الله صـلي الله عليه وسـلم فرمود:

« هما من طعــام الجن، وإنّه أتــاني وفد جن نصــيبين - ونعم الجن - فســألوني الــزاد، فــدعوت الله لهم: أن لا يمـروا بعظم ولا بروثة إلا وجـدوا عليها طعمـاً». بخـاري: 7/171، شماره: 3860

(اين دو غذاي جن‌ها هسـتند و هيئـتي از جنيـان نصـيبين (كه جن‌هاي خوبي هستند) نـزد من آمدند و دربـاره زاد و توشه خود از من سـؤال كردند. من از خداوند خواسـته و در حق آنـــان دعا كـــردم كه از كنـــار هيچ اســـتخوان و مدفوعي نگذرند و رد نشوند، مگر اينكه غـذاي خـود را از آن دريابند).

در سنن ترمذي به سند صحيح از علامه ابن مسعود رضي الله عنه روايت شـــده كه رســـول الله صـــلي الله عليه وسلم فرمود:

« لا تستنجوا بالروث، ولا بالعظام، فإنّه زاد إخوانكم من الجن». ترمذي: 1/8 شماره: 17

(با استخوان و مدفوع حيوانات اسـتنجاء نكنيـد، همانا آن توشه برادران جن شما هستند).

در صـــحيح مســـلم از ابن مســـعود رضي الله عنه روايت شده كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود:

« أتاني داعي الجن، فذهبت معه، فقرأت عليهم القرآن»

(دعوتگر جن‌ها نزد من آمد، همراه با او رفتم و قــرآن را براي آنان تلاوت كردم)

او مرا با خود برد، آثار جنيـان و آثـار اتش آنـان را به من نشان داد. جن‌ها از رسول الله صلي الله عليه وسلم زاد و توشه خواســتند و رســول الله صــلي الله عليه وســلم فرمود: هر استخواني كه نام خداوند روي آن گفته شــود و در دست شما قــرار گـيرد، مملو از گوشت مي شـود و هر مدفوعي از حيوانان براي دامهاي شما علوفه اســت، بعد رسول الله صـلي الله عليه وسـلم فرمـود: با اين دو چـيز (اسـتخوان و مـدفوع حيـوان) اسـتنجاء نكنيد. آن‌ها طعام برادران جني شما هستند. مسلم: 1/332، شماره: 450.

علت نهي از استنجاء به مدفوع تنها طعام بودن آن براي جن‌ها يا بــراي دام‌هــاي آن‌ها نيســت، بلكه رســول الله صلي الله عليه وسـلم علل ديگـري را نـيز بـراي آن بيـان

داشته. رسـول الله صـلي الله عليه وسـلم تصـريح كردند كه مـدفوع حيوانها نجس هسـتند، رسـول الله صـلي الله عليه وسلم فرموده است كه: شيطان با دست چپ طعام مي خورد و به ما امر كرده است تا با وي مخالفت كـنيم. در صـــحيح مســـلم از حضـــرت ابن عمر رضي الله عنه روايت شده كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود:

« إذا أكل فليأكل بيمينـه، وإذا شـرب فليشـرب بيمينـه، فإن الشيطان يأكل بشماله، ويشرب بشماله».

(هر كسي از شما طعام مي خورد، با دست راست بخورد و هر گاه مي نوشد با دست راست بنوشد، زيـرا شـيطان با دست چپ مي خـــورد و مي نوشد). مســـلم: 3/1598، شماره: 2020

در صحيح مسلم آمده است:

« إذا دخل الرجل بيته فذكر الله عند دخوله وعند طعامه، قــال الشــيطان: لا مــبيت لكم ولا عشــاء، وإذا دخل فلم يذكر الله عند دخوله، قال الشيطان: أدركتم المبيت، وإذا لم يذكر الله عند طعامه، قال: أدركتم المبيت والعشاء».

(هرگــاه انســان وارد خانه شد و «بسم الله» را بر زبــان جاري نمود و خدا را ياد كـرد و موقع غـذا خـوردن «بسم الله» را بر زبان جاري نمـود، شـيطان به لشـكريان خـود مي گويد: براي شما در اين خانه نه غـذائي وجـود دارد و نه جــاي خــوابي و هرگــاه به موقع داخل شــدن به خانه «بسم الله» را نگويــد، و خــدا را يــاد نكنــد، شــيطان مي گويد: اينجا جاي خواب و غذاي شما است).

اين نصوص قطعاً دال بر اين مطلب هسـتند كه شـيطان مي خورد و مي نوشد.

همانطور كه انسانها از خوردن گوشتي كه موقع ذبح نام خداوند روي آن ذكر نشده منع مي‌شوند، جن‌هـاي مـؤمن نـيز از اسـتفاده از اسـتخواني كه نـام خـدا روي آن ذكر نشده منع شـده‌اند، پس اسـتخواني كه نـام خـدا روي آن ذكر نشده براي جنيان مؤمن حلال نيست و جنيـان كـافر از آن بهره‌مند مي‌شوند، زيرا شياطين طعامي را كه نام خدا و «بسم الله» براي آن گفته نشـده است بـراي خـود حلال مي دانند. بنـابر همين حـديث بـرخي علمـاء بر اين عقيده‌اند كه ميته - مردا - طعام و غذاي شـياطين است. چون نام خداوند - بسم الله - بر آن گفته نشده است.

علامه ابن قيم از آيه:

«إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنصَـابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَـلِ الشَّيْطَانِ »المائدة: 90

(ميخوارگي و قماربازي و بتان (سنگيي كه در كنـار آن‌ها قربـاني مي‌كنيد) و تيرها (و سـنگها و اوراقي كه بـراي بخت‌آزمـائي و غيبگـوئي به كـار مي‌بريـد، همه و همه از لحـاظ معنـوي) پليدند و (ناشي از تـزيين و تلقين) عمل شيطان مي‌باشند).

استنباط كـرده كه مسـكرات شـراب شـيطان اسـت، پس شـيطان از شـرابي مي نوشد كه دوسـتان او بدسـتور او آن را ساخته‌اند و شيطان در ساختن آن با دوسـتان خـود شريك است، لذا آنان شيطان را در نوشيدن شـريك خـود مي كنند، در گناه و عذاب نيز شيطان شريك آنان است.

گـــروهي بر اين عقيده‌اند كه جن‌ها نمي خورنـــد، نمي آشامند و ازدواج نمي كنند. دلائلي كه در مبـاحث گذشـته از قرآن و سنت ارائه داديم، صحت اين قـول را تأييد مي كند.

بعضي علمـــاء بر اين باورند كه جن‌هـــا، انـــواع مختلفي دارند: بعضي مي خورند و مي نوشـــند و بعضي‌ها چـــنين نيستند. وهب بن منبه مي گويد:

« الجنّ أجناس، فأمّا خالص الجن فهم ريح لا يأكلون، ولا يشـــربون، ولا يموتـــون، ولا يتوالـــدون، ومنهم أجنـــاس يـأكلون، ويشـربون، ويتوالـدون، ويتنـاكحون، ويموتـون، قـال: وهي هـذه السـعالي والغـول وأشـباه ذلك».(ابن جرير آن را گـــزارش كـــرده اســـت؛ «لوامع الا نـــوار: 2/222».)

(جن انواع مختلفي دارنـد، جن خـالص مانند بـاد هسـتند، نمي خورند، نمي نوشـــند و نمي ميرند و زاد ولد ندارند – گـروهي يا جنسي ديگر از آن‌ها مي خورنـد، مي نوشـند، زاد ولد دارنـــد، ازدواج مي كنند و مي ميرند. دســـته دوم همان سعالي، غول و امثال آن‌ها هستند).

البته اين ادعـــــاي وهب ابن منبه نيـــــاز به دليل دارد و هيچگونه دليلي ارائه نشده است.

بعضي از علمـــاء دربـــاره نحـــوه خـــوردن جن‌ها صـــحبت كرده‌اند، آيا مي جويند يا مي بلعند يا اينكه استشمام مي كنند، اما لازم به ذكر است كه صحبت كردن پيرامون اين موضوع خطا و اشـتباه اسـت، زيـرا ما از كيفيت خـوردن اطلاع نـداريم و خداوند و رسـولش در اين بـاره سـخني نگفته‌اند.

دلائل وجود اجنه چيست؟

1- وجود جن از بديهيات است

ابن تيميه مي فرمايد: « هيچ يك از فرقه‌هـــاي اســـلامي درباره وجود جن و در اين باره كه خداوند، حضـرت محمد صـــلي الله عليه وســـلم را به طـــرف جن‌ها فرســـتاده، اختلاف نظر ندارند. اهل كتـــاب نـــيز از يهـــود و نصـــاري مانند مســـلمانان وجـــود جن را مي پذيرنـــد، اما در ميـــان آنان تعـداد انـدكي كه منكر وجـود جن هسـتند، ديـده مي شوند.

همانطور كه اين تعداد اندك ميـان مسـلمانان نـيز وجـود دارد، ماننـــده: فرقه جهمية و معتزله هر چند كه جمهـــور آن‌ها و ائمه‌هايشان نيز به وجود جن اعتقاد دارند.

آري، وجـود جن از احـاديث و سـخنان پيـامبران به تـواتر رسيده است و علم به وجـود آن‌ها از بـديهيات دين است و بطـــور بـــديهي مســـلم است كه جن‌ها زنـــده، عاقل و صاحب اراده هستند حـتي مـأمور و آمـاده انجـام فرمـان مي باشند.

جن‌ها صفات يا اعراض قائم به ذات انسان يا غير انسان نيستند، آنطور كه منحرفان و ملحدان عقيده دارنـــد؛ آري وقتي كه وجـود جنيـان به تـواتر از سـخنان پيـامبر ثـابت اســت، تـواتري كه عامه مـردم نـيز از آن آگـاهي دارند و خواص نـيز از آن مطلع‌انـد، بـراي گـروهي و كسـاني كه خود را منتسب به پيامبران مي دانند، شايســته نيست كه منكر وجود آن‌ها شوند.(مجموعه الفتاوي: 19/10.)

وي مي فرمايد: « همه فرقه‌هـــاي مســـلمان به وجـــود جن‌ها معترف هستند و جمهور كافراني همچـون تـوده‌ي اهل كتاب و اغلب مشركين عرب و غير آنان از فرزنـدان حام و همچنين جمهور كنعـانيون و يونانيـان از فرزنـدان يافث نيز به وجـود جن‌ها معتقد هسـتند - بنـابراين اغلب فرقه‌ها و گروه‌ها به وجود جن اعتراف دارند. »

(مجموعه الفتاوي: 19/13.)

امام الحرمين مي گويد: علماء در عصر صـحابه و تـابعين بر وجود جن و شياطين اتفاق نظر داشتند و همه آنان از شرارت جن و شـياطين به خداوند پنـاه مي‌جسـتند - هيچ انســـاني كه متـــدين و متمسك به دين باشد عليه اين ديدگاه سخن نگفته است.(آكام المرجان: ص 4.)

2- نصوص قرآن و حديث

نصـوص زيـادي كه مؤيد و مثبت وجـود جن هسـتند نقل شده است. خداوند مي فرمايد:

« قُـلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْـتَمَعَ نَفَـرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَـالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا». الجن: 1

((اي محمّد! به امت خود) بگو: به من وحي شده است كه گروهي از پريان (به‌تلاوت قرآن من) گوش فرا داده‌اند و (پس از مراجعت به ميان قوم خود، بديشان) گفته‌اند: ما قرآن زيبا و شگفتي را شنيده‌ايم).

و « وَأَنَّهُ كَانَ رِجَـالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُـوذُونَ بِرِجَـالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا». الجن: 6

(و كساني از انسانها به كساني از پريها پناه مي‌آوردنـد، و بـــدين وســـيله بر گمـــراهي و سركشي ايشـــان مي‌افزودند).

اينگونه آيات و نصوص بسيار زياد هستند و در صفحه‌هاي اين كتـــاب ذكر شـــده‌اند. هر چند كه به دليل كـــثرت و شهرت آن‌ها نيازي به ذكر آن‌ها نيست.

3- مشاهده و رؤيت

بسياري از مردم عصر ما و دوران گذشته جن را مشاهده و رؤيت كرده‌اند. هر چند بسياري از مـردم آن‌ها را ديـده و صداي آن‌ها را شـنيده‌اند اما ندانسـته‌اند كه آن‌ها جـني بوده‌اند، گمـان كرده‌اند كه آن‌ها «ارواح» هسـتند يا آن‌ها را مردان غيب يا مردان فضا پنداشته‌اند.

ارزشمندترين و رائج تـرين دليل در اين بـاره رؤيت خـود رسول الله صلي الله عليه و سلم است.

پژوهشی در آفرینش جن

از دیرباز ذهن بشر به وجود پدیده‌ای به نـام «جن» آشـنا بوده است. در قرآن کریم و روایات معصومان – (ع) – به آفرینش جن تصـریح شـده است. فیلسـوفان و متکلمـان اسلامی نیز درباره‌ی این آفریده‌ی الهی به بحث و گفتگو پرداخته‌انـد؛ اکـثریت آن‌ها جن را موجـودی آتشـین که به هر شـکل ممکن می‌تواند در آید معـرفی کرده‌انـد، اما در این میــان فیلســوفانی همچــون ملاصــدرا (ره) با نگــاه دیگری به مسأله نگریسته، دست به تأویل بــرده است. از نظر ایشـــــــان حقیقت «جن» با آنچه در ذهن ما است تفـاوت دارد. از برآیند مطـالبی که در مـورد «جن» گفته شـده می‌تـوان دریـافت که جن نـیز همانند انسـان دارای نفس ناطقه است و از اینرو در زمـره‌ی نفـوس که خـود یکی از اقسام جوهر است قرار می‌گیرد.

دیباچه

جن یا پـری از جمله مـواردی است که در قـرآن کـریم به آفرینش آن تصـریح شـده است (وَ خَلَـقَ الْجَـانَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ – الرحمن، 15).ـ جن پیش از انسان آفریده شـده وَ الجْانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْـلُ مِن نَّارِ السَّـمُومِ – حجـر، 27 و خداوند در آفــرینش آن هدفمند بــوده است (وَ مَا خَلَقْتُ الجِْنَّ وَ الْانسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ – ذاریات، 56).ـ جنیان همانند انســان، مکلّف به تکــالیف دینی‌اند و در روز قیــامت از اعمال آن‌ها سؤال می‌شود (يَامَعْشــرَ الجِْن وَ الْانسِ أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّـونَ عَلَيْكُمْ ءَايَـتيِ- انعـام، 130)و چنانچه از دسـتورات الهی سـرپیچی کنند به عـذاب دوزخ گرفتار شده، وارد جهنم می‌شوند (قَـالَ ادْخُلُـواْ فيِ أُمَمٍ

قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُم مِّنَ الْجِن وَ الْانسِ فيِ النَّارِ - اعراف، 38).این‌ها همه آیـاتی است که به آفـرینش جن تصـریح کرده و از اینرو جای هیچ شک و شـبهه‌ای دربـاره‌ی اصل آفــرینش این پدیــده‌ی الهی بــاقی نگذاشــته است. آنچه جای بحث و گفتگو هنـوز در مـورد آن بـاز است چیسـتی این پدیـده و چگـونگی زنـدگی آن است. ما در این مقاله پس از بررسی واژه جن، به اثبـــات آن از نظر قـــرآن و روایات پرداخته، ماهیت و جایگاه وجـودی آن را در نظـام هستی مشخص می‌کنیم. از دیرباز وجود پدیـده‌ای به نـام جن در میــان بشر پذیرفته شــده است و آدمیــان گــاه از وجـود موجـوداتی سـخن به میـان می‌آوردند که غیـبی و نامحســوس‌اند و چه بسا بــرای آزار و اذیت انســان‌ها به شیطنت می‌پردازند. داستان‌های فراوانی از دیـده شـدن آن‌ها و رویارویی آن‌ها با انسان گفته شــده است که هم پذیرش آن‌ها بدون سند و مـدرک دور از خـرد است و هم ردّ آن‌ها بدون دلیل علمی کار درسـتی نیسـت؛ از این رو در رویـارویی با این همه داسـتان و روایت بهـتر است از هرگونه قضــاوتی در مــورد آن‌ها خــودداری کــنیم و به دامان قرآن و پیشوایان دینی چنگ بـزنیم. این کـار به ما کمک می‌کند تا با بهره‌مندی از زلال معرفت آن‌ها اذهـان خویش را به نور هدایت روشن کرده، از سپردن زمام دل خویش به داستان‌ها و افسانه‌هایی که تشـخیص درسـتی یا نادرستی آن‌ها از توان ما خارج است خـودداری کـنیم. در میان این همه داسـتان و افسـانه تنها منبعی که به ما کمک می‌کند تا با اطمینــان کامل در مـورد این پدیـده به تحقیق و جستجو بپردازیم قرآن - کلام خـدا - و پـیرو آن کلام برگزیـدگان او است زیــرا هر دو دســته از داســتان سرایی و افسانه سازی به دور بوده‌اند.

بررسی واژه‌ی «جن»

جن کلمه‌ای است عـربی از مـاده (ج ن ن) که به معـادل فارسی آن پـری گفته می‌شـود (1).ـ این واژه اسم جمع است به معنای موجـود نـامرئی، چه نیک و چه بد (2).جن نــوعی از انــواع عــالم است که آن را به این خــاطر جن گویند که از چشم‌ها پوشـــــیده است. آن‌ها خـــــود را از انســـــان‌ها مخفی می‌کنند و به همین خـــــاطر دیـــــده نمی‌شـوند (3).از نظر راغب اصـفهانی، اصل جن مخفی بــودن شــیء از حــواس است و به همین خــاطر قلب را «جنان» می‌گویند زیرا از حــواس مخفی است. جن بنا بر یک وجه، به انواع روحـانی غـیر از انسـان گفته می‌شـود که از حواس ما پوشیده هسـتند. گفته می‌شـود که بنا بر این وجه ملائکه و شـــیاطین داخل در جن هســـتند پس همه‌ی ملائکه جن هســـتند ولی هر جـــنی ملک نیست [عمــوم و خصــوص مطلق]. گفته شــده است که اشــیاء روحــانی بر سه دســته‌اند: 1-ـ اخیــار که همــان ملائکه هستند. 2ـ اشرار که همان شیاطین هستند. 3ـ اوساط که هم خـــوب دارند و هم بـــد، و این دســـته همـــان جن هســتند (4).ـ بنــابراین از مجمــوع کتاب‌هــای لغت چــنین برداشت می‌شـــود که واژه‌ی جن از ریشه‌ی (ج ن ن) به معنــای ســتر و پوشــانیدن گرفته شــده است. عــرب در جاهای دیگری نیز از اصل این واژه بهـره بـرده اسـت؛ به عنوان مثال جنین را از آن جهت که در زیر پـرده‌ی شـکم پنهـــان است جـــنین می‌نامنـــد، و به بســـتانی که دارای درختـــان فـــراوان است و زمین آن وســـیله‌ی درختـــان پوشیده می‌شود جنّت گفته می‌شود (5).

الف – «جن» از نگاه قرآن

واژه‌ی «جن» بیست و دو بار و واژه‌ی «جانّ» هفت بار در قرآن به کار رفته است. همچنین از واژه‌ی «جنّه» ده بار در قرآن استفاده شده است که در این میان پنج مورد آن به معنای جن و پنج مورد دیگر به معنای مجنون است. بنابراین در مجموع، این واژه سی و چهار بار در قرآن تکرار شده است. بر خلاف داستان‌ها و افسانه‌هایی که در مورد جن رایج است و از این پدیده‌ی الهی صورتی وحشتناک و عجیب نشان داده است نگاه قرآن به این مخلوق الهی بسیار جالب است. در تمام آیات قرآنی که در این مورد نازل شده است حتی یک مورد نمی‌توان یافت که جن را موجودی هولناک و ترس‌آور شناسانده باشد و این نکته‌ای در خور توجه است. قرآن از جن همانند انسان یاد می‌کند و هرجا از تکلیف و آتش جهنم سخن می‌گوید این دو را در کنار هم قرار می‌دهد (يَامَعْشَرَ الجِْن وَ الْانسِ أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءَايَتي – انعام 130)، (وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الجِْن وَ الْانسِ – اعراف، 179)ـ آنجا که به هدفمند بودن آفرینش انسان تصریح می‌کند، آفرینش جن را نیز از قل-م نمی‌اندازد و تأک-ید می‌کند که هر دوی آن‌ها را برای عبادت آفریده است (وَ مَا خَلَقْتُ الجِْنَّ وَ الْانسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ – ذاریات، 56)ـ یکی از سوره‌های قرآن که سخن ما را تأیید می‌کند سوره‌ی الرحمن است. در این سوره، خداوند رحمان در آیات متعدد هر دو را با همدیگر مورد خطاب قرار می‌دهد ()فَبِأَی ءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ که به گفته‌ی مفسّر المیزان، مخاطب در این آیات جن و انس هستند. باز در همین سوره از آن‌ها به «ثقلین» تعبیر می‌کند (سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ – الرحمن، 31)ـ و بدون فاصله آن‌ها را در کنار هم مورد

خطـاب قـرار می‌دهد (یَامَعْشَـرَ الجِْن وَ الْانس- الـرحمن، 33)ـ از مجمـوع این آیـات چـنین به دست می‌آید که در جهـان هسـتی، انسـان و جن در کنـار هم قـرار دارند به گـونه‌ای که در بسـیاری از آیـات قـرآنی هر دو، مـورد خطاب قرار می‌گیرند، و در صورت مخالفت با دسـتورات الهی هر دو به سرنوشت شـوم دچـار خواهند شد. علاوه بر آن در قرآن سوره‌ای به نام «جن» نامیده شـده است. در شأن نزول این سوره چنین آمده است:

1. پیامبر اکرم (ص) از مکه به سوی بازار «عکاظ» در «طـائف» آمد تا مـردم را در آن اجتمـاع بـزرگ به سـوی اسـلام دعـوت کنـد، اما کسی به دعـوت او پاسخ مثبت نگفت. در بازگشت به محلی رسـید که آن را وادی «جن» می‌گفتند. شب را در آن جا ماند و تلاوت آیـات قـرآن می‌فرمـود. گـروهی از جن شنیدند و ایمان آوردند و برای تبلیغ به سـوی قـوم خود بازگشتند (6)

2.ابن عباس می‌گوید: پیامبر (ص) مشغول نماز صبح بود و در آن تلاوت قـرآن می‌کـرد. گـروهی از جن در صـدد تحقیق از علت قطع اخبار آسمان‌ها از خود بودند. صدای تلاوت قـرآن محمد (ص) را شـنیدند و گفتند: علت قطع اخبـار آسـمان از ما همین است. به سـوی قـوم خـود بازگشتند و آن‌ها را به سوی اسلام دعوت کردند (7).

داستان، مربـوط به گـروهی از جنیـان است که قـرآن را شـنیدند و به آن ایمـان آوردنـد، سـپس سـخنانی مطـرح کردند که بیان آن خالی از فایـده نیست: «به نـام خداوند بخشاینده بخشایشگر»

1ر بگو: به من وحی شـــده است که جمعی از «جن» به سـخنانم گـوش فـرا داده‌انـد، سـپس گفته‌اند: ما قـرآن عجیبی شنیده‌ایم.

2ر که به راه راست هدایت می‌کند، لذا ما به آن ای-مـان آورده‌ایم و هرگز احدی را شـریک پـروردگ-ارمـان قـرار نمی‌دهیم.

3ر بلند است مقـام با عظمت پروردگـار مـا، و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است.

4ر سفیهان ما درباره‌ی خداوند سخنان ناروا می‌گفتند.

1. ما گمـــان می‌کـــردیم که انس و جن هرگز بر خـــدا دروغ نمی‌بندند.

6.مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می‌بردند و آن‌ها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شدند.

7ر آن‌ها گمان کردند، همان‌گونه که شما گمان می‌کردید که خداوند هرگز کسی را (به نبوت) مبعوث نمی‌کند.

1. ما آســـمان را جســـتجو کـــردیم و همه را پر از محافظان قوی و تیرهای شهاب یافتیم.

2. ما پیش از این به اســـتراق ســـمع در آســـمان‌ها می‌نشســـتیم اما اکنـــون هر کس بخواهد اســـتراق سمع کند شهابی را در کمین خود می‌یابد.

10ر (با این اوضاع و احوال) ما نمی‌دانیم آیا اراده شری دربـــاره‌ی اهل زمین شـــده است یا پروردگارشـــان اراده کرده است آن‌ها را هدایت کند.

ر11 در میان ما افرادی صالح و افرادی غیر صالحند و ما گروه‌های متفاوتی هستیم.

ر12 ما یقین داریم هرگز نمی‌توانیم بر اراده‌ی خداوند در زمین غالب شویم و نمی‌توانیم از پنجه‌ی قدرت او فــرار کنیم.

ر13 ما هنگامی که هدایت قرآن را شـنیدیم به آن ایمـان آوردیم و هر کس به پروردگـــارش ایمـــان بیـــاورد نه از نقصان می‌ترسد و نه از ظلم.

ر14 گروهی از ما – جنیان – مسلمان و گروهی ظالم‌اند. هر کس اسلام را اختیار کند راه راست را برگزیده است.

1. و اما ظالمان آتشگیره‌ی دوزخند! (8)

از آیـــات این ســـوره چـــنین برداشت می‌شـــود که آن‌ها گروهی دارای شعور و کمال هستند به طوری که قــدرت تشخیص حق از باطل را دارند تا جایی که حـتی گمـراهی گمراهـان و هـدایت صـالحان بـرای آن‌ها قابل تشـخیص اســـــت؛ از بهشت و جهنم خـــــبر دارند و اهل دوزخ را می‌شناسند

چیستی و ماهیت جن از نگاه قرآن

از دیـــدگاه قـــرآنی، جن از آتش آفریـــده شـــده است همانگونه که انسـان از خـاک آفریـده شـده است (وَ لَقَـدْ خَلَقْنَا الْانسَانَ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُون) 26 وَ الجْانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُوم (27) – حجر قرآن در دو مورد به خلقت جن اشاره می‌کند:

الف – آیه 27 از سوره حجر: «وَ الجْانَّ خَلَقْنَـاهُ مِن قَبْـلُ مِن نَّارِ السَّـمُوم؛ و طـایفه‌ی جن را پیش از آن، از آتش گرم و سوزان آفریدیم. » «سموم» در لغت به معنای باد سوزانی است که گویی در تمـام روزنه‌هـای پوست بـدن انسـان نفـوذ می‌کنـد، عـرب به سـوراخ‌های بسـیار ریز پوست بـدن «مسـام» می‌گوید و «سَـموم» نـیز به همین مناسبت بر چنین بادی اطلاق می‌شود. ماده‌ی «سم» نیز از همـان است چـرا که در بـدن نفـوذ کـرده، انسـان را می‌کشد یا بیمار می‌سازد (9).

ب – آیه 15 از سـوره‌ی «الـرحمن»: «وَ خَلَـقَ الْجَـانَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّار؛ و جن را از شـعله‌های مختلط و متحـرک آتش آفرید. » «مارج» در اصل از «مَرَج» (بر وزن مَرَض) به معنـای اختلاط و آمـیزش اسـت، و در این جا منظـور، اختلاط شـعله‌های مختلف آتش می‌باشد زیـرا هنگامی‌که آتش شعله‌ور می‌شود گاه به رنگ سرخ، گاه به رنگ زرد، گـاه به رنگ آبی و گـاه به رنگ سـفید در می‌آید (10). تـأملی در این دو آیه شـکی بـاقی نمی‌گـذارد که اصل و چیسـتی وجـود جن از آتش اسـت، آتشی که هم گـرم و سـوزان است و هم مختلط. ما بیش از این از خلقت جن چـیزی نمی‌دانیم و این مطـالب را هم از قـرآن اسـتفاده کـرده‌ایم، همانگونه که چگـونگی خلقت انسـان را نـیز از آیات قرآن به دست آورده‌ایم، آن‌جا که اصل وجود انسان را از خـاک می‌داند: گل خشـکیده‌ای که همچـون سـفال است خَلَقَ الْانسَانَ مِن صَلْصَلٍ کاَلْفَخَّا – الرحمن،14

ب – «جن» از دیدگاه سنت

دومین منبعی که در شـناخت این آفریـده‌ی مرمـوز الهی به ما کمک می‌کند اخباری است که از ناحیه‌ی اهل بیت – (ع) – به ما رسیده است:

1- در روایتی از پیامبر اکـرم (ص) می‌خـوانیم: «خداوند جن را پنج صنف آفریده است: صـنفی مانند بـاد در هـوا، صـنفی به صـورت مارهـا، صـنفی به صـورت عقرب‌هـا، صنفی حشرات زمین‌اند و صنفی از آن‌ها مانند انسان‌اند که بر آن‌ها حساب و عقاب است» (11).در این کلام تنها یکی از اقســـــام پنجگانه (قسم پنجم) در محل بحث ما وارد است و گرنه از ســـایر اقســـام آن ما هیچ اطلاعی نداریم، مگر آن‌که دست به تأویل بـبریم و بگـوییم: شـاید منظور از هوا، همان ویـروس و میکروب‌هـای موجـود در هـوا باشد و ...؛ همانگونه که از بـرخی روایـات دیگر نـیز چـنین بر می‌آیـد، مثلاً در روایـتی از امیرالمؤمـنین (ع) می‌خوانیم: «از قسمت شکسته‌ی ظرف و دستگیره‌ی آن آب نخورید زیـــرا شـــیطان روی دســـتگیره و قســـمت شکسته‌ی ظـرف می‌نشـیند» (12).ـ از نظر علمی بـرای همه روشن است که منظـــور از شـــیطان در این روایت، میکـروب است و از آنجا که در گذشـته وجـود این پدیـده بـرای مـردم ثـابت نشـده بـود حضـرت به جـای اصـطلاح «میکروب» از اصطلاح «شیطان» استفاده فرموده‌اند.

2- در کتـــاب گرانقـــدر نهج‌البلاغه دو مرتبه از واژه‌ی «جن» و دو مرتبه از واژه‌ی «جان» استفاده شـده است. جالب آن‌که در هر چهار مورد واژه‌های «انس» و «جـان» در کنار هم قرار گرفته‌اند. در خطبه‌ی 182 آمـده است: «و الحمد لِله الکـائن قبل أن یکـون کرسـیٌ او عـرشٌ، او سـماءٌ او ارضٌ، او جـان او انس»(13)؛ و بـاز در همین

خطبه، ضـمن سـفارش مـردم به تقـوا می‌فرمایند: «اگر کسی راهی به سوی زندگی جاویـدان می‌توانست بیابـد، او سلیمان پسر داود بود، کسی که پادشـاهی جن و انس به تسخیر او در آمده بود» 2.همچنین در خطبه‌ی 183 از فرسـتاده شـدن پیـامبران به سـوی جن و انس سـخن می‌گویند 3، و در خطبه‌ی 195 می‌فرمایند: «او خـدایی است که در هر مکـان است و در هر وقت و زمـان، و با آدمیـان است و با پریـان» 4.ـ در تمـام این مـوارد، ام-یرالمؤمنین – علیه السلام – با ال-گو پذیری از کلام خـدا، از انس و جن در کنار هم یـاد می‌کند و این ثـابت می‌کند که وجود جن و پـری از نظر ایشـان امـری پذیرفته شـده بوده است.

3- در موسـوعه‌ی امـام علی (ع)، ایـوب بن عمـرو بن شـمر، از جـابر، و او از امـام بـاقر (ع) روایت می‌کند: «روزی حضرت علی (ع) بر روی منبر در حـال سـخنرانی بودند که ناگهـان اژدهـایی (!) از یکی از درهـای مسـجد وارد شـد، پس مـردم حمله کردند تا آن را بکشـند ولی حضرت به مردم فرمان دادند که دست بکشید و آن‌ها هم دست کشیدند. اژدها همچون مـار خـود را به نزدیک منـبر رسانید و بر حضرت سلام کرد. حضـرت از او خواست که تا پایـان خطبه سـکوت کند. پس از پایـان یـافتن خطبـه، حضرت نام او را پرسیدند و او پاسخ داد: » من عمـرو بن عثمـان، خلیفه‌ی شـما بر جنیـان هسـتم. راوی می‌گوید: من از حضرت پرسیدم: فدایتم شـوم آیا این شـخص نـزد شما می‌آید و این کـار بر او واجب اسـت؟ حضـرت پاسخ دادند: بلی ر5

4- ابـوحمزه ثمـالی از امـام بـاقر (ع) روایت می‌کند که روزی برای رسیدن به حضور ایشـان اجـازه خواسـتم. در جواب گفتند: گروهی نزد ایشان هستند و من کمی صـبر کردم تا این که آن‌ها خـارج شـدند ولی من آن‌ها را هرگز نمی‌شـناختم و چهـره‌ی آن‌ها بـرای من ناشـناس بـود. هنگامی‌که حضرت (ع) اجازه فرمودند و من داخل شـدم، عرض کردم: فدایت شـوم اکنـون زمـان بنی‌امیه است و خطرناک می‌باشد. ایشان فرمودند: «ای ابـاحمزه! این‌ها شـیعیان ما از جن بودنـد، آمـده بودند تا در مـورد معـالم دینشان پرسش کنند» (14).

5- در تفسیر «نور الثقلین» روایات فراوانی از حضرات معصومین - (ع) - آورده شده که همگی بر وجود جنیان و رسیدن آن‌ها به خدمت معصـومین (ع) دلالت دارند. ما از بـاب نمونه تنها به یکی از آن روایـات اشـاره می‌کـنیم: محمد بن حدیـد، از منصـور بن حـازم، از سـعد الاسـکاف نقل می‌کند: روزی من و تـنی چند از اصـحاب به خـدمت امـام بـاقر (ع) رسـیدیم تا داخل شـویم، پس ناگهـان به هشت نفر برخوردیم که گویا همگی بـرادر بودنـد، لبـاس مخمل پوشیده، عمامه‌های زرد بر سر داشتند. آنان داخل شدند و سپس خارج گردیدند. حضرت از من پرسـیدند:ای سعد! آیا آنان را دیدی؟ پاسخ دادم: آری. فرمودند: «آنان بـرادران شـما از جن بودنـد، آمـده بودند تا از حلال و حرامشان پرسش کنند؛ همانگونه که شما نـزد ما می‌آیید و از حلال و حرامتان پرسش می‌کنید» (15).ـ روایـات در این مـورد فـراوان است و ما از بـاب نمونه تنها به چند مورد اشاره کـردیم. به هر حـال اخبـار نشـان می‌دهد که وجـود جن و مکلف بـودن آن‌ها به احکـام دین، از نظر امامان معصوم - (ع) - امری مسلم بوده است.

ج - دیدگاه فیلسوفان در مورد «جن»

از قــرآن و روایــات که بگــذریم بد نیست ســری هم به کتاب‌هـــای فلســـفی زده، چیســـتی جن را از زبـــان فیلسوفان بشنویم. ابن سـینا در کتـاب حـدود در تعریف جن می‌گوید: «موجـود زنـده‌ی هـوایی نـاطق [به معـنی اندیشنده] دارای جرم شفاف است و به اشکال گوناگون متشکل می‌شـود». تعریف مزبـور از وی، تعریف به رسم نیست بلکه معنای اسم اوست [یعنی شــرح الاسم است] (16).این دانشمند ایـرانی همچـنین در کتـاب معـروف به «پنج رساله» می‌آورد: «جن مخلوق مستور خـدا هسـتند. به خاطر پوشیده بودنشـان به جن نامیـده شـده‌اند. آن‌ها ارواح لطیفی هسـتند که همانند اجسـاد کـثیف منحصر و محصـور نیسـتند. بـرخی گفته‌اند که پریـان بر سه قبیله هســـتند: جن، جِنّ و بِن. ابلیس از قـــبیله‌ی جن بـــود و شـیاطین کـافران و سرکشـان جن هسـتند. همگی آن‌ها مخلوقاتی هستند که غـالب در اَمشـاج آن‌ها آتش اسـت، همانگونه که غالب در امشاج ما - انسـان‌ها - خـاک است و قدرت خداوند وسیع است. به بـرخی از جن‌ها خـافی و به بـرخی دیگر خیـال گفته می‌شـود زیـرا تنها به صـورت خیال ظاهر می‌شوند. به شـیطان، »رجیم گفته می‌شـود زیرا هنگامی که به ملأ اعلی گوش می‌دهد با شهاب رجم می‌شـود، و «غـول» شـیطان راه‌ها است (17).ـ خواجه نصـیر الـدین طوسی (ره) در کتـاب «تلخیص المحصّـل» پس از آن که کلام فخر رازی را ذکر می‌کند به نقد آن می‌پـــردازد. فخر رازی می‌گوید: «القـــول فی الملائکه و الجن و الشـــیاطین متکلمـــان گفته‌اند که این‌ها اجســـام لطیفی هســـتند که قـــدرت دارند به شـــکل‌های گونـــاگون درآیند، ولی فلاسفه و پیشینیان از معتزله آن‌ها را انکـار

کرده‌اند و گفته‌اند: اگر آن‌ها اجسام لطیفی همچون هوا بودند لازم بـود که بر هیچ فعلی قـدرت و قـوّت نداشـته باشند و دیگر آن‌که تـرکیب آن‌ها با کـوچک‌ترین چـیزی از هم می‌پاشید؛ و چنانچه اجسام کـثیف بودند لازم بـود که ما آن‌ها را ببینیم و گرنه جایز بود که کوه‌ها در مقابل ما باشـند و ما آن‌ها را نبیـنیم. [پس معلـوم می‌شـود که از نظر فلاســفه و معتزله جن وجــود نــدارد].فخر رازی در پاسخ آن‌ها می‌گوید: چـرا جـایز نباشد که آن‌ها اجسـامی لطیف باشند ولی منظور از لطافت، بی‌رنگ بــودن باشد نه به معنـــای رقّت. از طـــرف دیگر پـــذیرفتیم که آن‌ها اجسامی کثیف هسـتند لکن لازم نیست که هر کـثیفی را که در حضور ما است مشاهده کـنیم. اما فلاسـفه گمـان کرده‌اند که جن‌ها نه مکان دارند و نه به شـیء مکـان دار قــائم هســتند، که با ارواح بشــری از نظر نــوع اختلاف دارند. بـرخی از آن‌ها هم می‌گویند: ارواح بشـری پس از آن که از بدن‌هایشان جـدا شـدند چنانچه شـریر باشـند به آن دسته از نفوس بشری که هم سنخ آن‌ها هستند جـذب می‌شوند و به بـدن‌های آن‌ها تعلق می‌گیرند و به آن‌ها بر افعـــال شر کمک می‌کنند که این‌ها همـــان شـــیاطین هستند؛ ولی چنانچه نیکوکار باشـند امر بـرعکس است و خداوند به حقیقت امـور آگـاه‌تر است». جنـاب خواجه در نقد کلام فخر رازی می‌فرماید: «از معتزله نقل شـده که آن‌ها گفته‌اند: ملائکه، جن و شیاطین از نظر نوعی متحد هسـتند و از جهت افعـال مختلف می‌شـوند. اما آن‌ها که تنها کار خیر می‌کنند همان ملائکه‌اند و آنـان که تنها کـار شر می‌کنند شیاطین‌اند؛ و اما آنان که گاهی کـار خـیر و گـاهی کـار شر می‌کنند همـان جنیـان هسـتند و به همین خاطر است که ابلیس گاهی از ملائکه شمرده شده است

[به خاطر عبادت خدا] و گاهی از جن [به خاطر سرکشی از فرمان خدا] »(18).جناب سعدالدین تفتازانی (ره) در «شرح المقاصد» نظر فلاسفه را قبول ندارد. او می‌گوید: «فلاسفه گمان کرده‌اند که جن‌ها، جواهری مجرد هستند که می‌توانند در اجسام عنصری تصرف کنند بدون این‌که به اجسام تعلق داشته باشند بر خلاف نفوس بشری که به بدن‌هایشان تعلق دارند. از نظر فلاسفه، شیاطین همان قوای خیالی در انسان هستند که بر قوای عقلی مستولی شده‌اند و انسان را از عالم قدس منحرف کرده‌اند و به جای آن‌که انسان به اکتساب کمالات عقلی بپردازد، او را به پیروی از شهوات و لذات حسی و وهمی منحرف کرده‌اند. برخی از فلاسفه نیز بر این گمان هستند که: نفوس بشری بعد از جدایی و قطع علاقه از بدن چنانچه نیکوکار بوده و از فرمان‌های عقل پیروی می‌کرده‌اند اینان همان جن هستند ولی چنانچه شریر بوده‌اند و باعث شرور و افعال قبیح شده، کمک کار ضلالت و گمراهی بوده‌اند، اینان همان شیاطین هستند. به هر حال ما نظر فلاسفه را قبول نداریم زیرا بر قول به وجود ملائکه، جن و شیاطین اج-ماع وجود دارد و کلام خداوند - تعالی - و کلام انبیاء - (ع) - نیز گویای همین مطلب است. از طرف دیگر از بسیاری از عقلا و اولیای الهی مشاهده‌ی جن حکایت شده است پس وجهی ندارد که آن‌ها را انکار کنیم، همانگونه که به وسیله‌ی ادله‌ی عقلی نمی‌توانیم آن‌ها را اثبات کنیم». این بود کلام جناب تفتازانی در «شرح المقاصد». از سخنان فخر رازی و تفتازانی چنین برداشت می‌شود که فلاسفه، جن و ملائکه را به شکل رایج آن قبول ندارند اما ببینیم نظر جناب میرداماد (ره) که خود یکی از

فیلسوفان است در این مـورد چیسـت؟ ایشـان در کتـاب «قبسـات»، قبس نهم می‌فرمایند: «همانا وجـود جن از چیزهایی است که در مذهب برهـان (فلسـفه) مـانعی از آن وجود ندارد و در مـورد آن نصـوص فـراوانی از قـرآن کریم و احادیث معصومین وارد شده است به گـونه‌ای که ما چاره‌ای غیر از یقین به آن نداریم. او سپس به تعریف جن از دیدگاه ابن سـینا می‌پـردازد و اضـافه می‌کند: جن در صـورتی، حیـوان هـوایی نـاطق است که دارای نفس نـاطقه‌ی مجـرد باشد که با نفس خـویش به تـدبیر بـدن هوایی بـپردازد [اثبـات وجـود نفس ناطقه بـرای جن!]. پس حق همان است که حکمـای اسـلامی گفته‌اند که جن نه جسم است و نه جسمانی، بلکه موجـودی است مجـرد که از نظر ماهیت و چیستی با نفوس بشری تفاوت دارد اما از طـرف دیگر به جسـدهای آتشـین و هـوایی تعلق گرفته است و می‌تواند در این عـالم تصـرف کند. این همان چیزی است که ابن سـینا به آن اعتقـاد دارد و فخر رازی هم در» ملخّص همین سـخن را گفته است (19). ایشـان سـپس به سـخنان فخر رازی و سـعد الـدین تفتازانی اشاره کرده، به نقد آن‌ها می‌پـردازد. از گفته‌ی جناب میرداماد معلوم می‌شود که بسیاری از فلاسفه نیز وجـود جن را پذیرفته‌اند و به مـاهیت آن پی برده‌انـد، هر چند ممکن است بـرخی از آن‌ها در مـورد جن دست به تأویل بـرده باشـند! از طـرف دیگر هویـدا شد که از نظر فلاسفه، جن نیز همانند انسان دارای نفس ناطقه است، منتهی تفـاوت آن‌ها در جسد است بـدین گونه که جسد انسان جسم است آن هم یک جسم خاکی، ولی جسد جن جسم نیست بلکه جسـدی است آتشـین و هـوایی! اما جناب صـدر المتـألهین (ره) در «مفـاتیح الغیب» دست به

تأویل می‌بـرد و از نگـاه تـازه‌ای به مسـأله نگـاه می‌کند. ایشان پس از آوردن آیات و روایـاتی که به مسـأله‌ی جن پرداخته است می‌نویسد: «اکثر آن‌چه ما در این بـاب ذکر کـــردیم کلام غـــیر اهل کشف بـــود و هر کس بخواهد حقیقت ف-رشـــــته و جن را از راه بحث و فکر یا نقل و روایت بشناســـد، بی‌آن که راه اهل بصـــیرت را بپیماید همچـون انسـان ورم کـرده‌ای است که چـاقی را از راه ورم جسـتجو می‌کند [طبل تو خـالی است].بـدان که جن از» اجتنان به معنای اختفـاء و اسـتتار گرفته شـده، و به همین خـــاطر است که ملائکه در کلام الهی، جن نامیـــده شده‌اند (وَ جَعَلُواْ بَیْنَهُ وَ بَین الجِْنَّهِ نَسَبً- صافات، 158). جن را از آن‌رو جن گویند که مخفی و پوشـــیده اســـت، همانگونه که پیامبر اکـرم (ص) فرمـود: «همانا در» جنّت چیزهـایی است که نه هیچ چشـمی دیـده است و نه هیچ گوشی شنیده است و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است. پس تمام این‌ها به استتار بر می‌گردد و اسـتتار بر خلاف زعم مردم، همیشه به یک شـکل نیست بلکه مـردم از چگونگی این استتار که گـاهی با ظهـور جمع می‌شـود غافل هســتند، همانگونه که خداوند - تبـارک و تعـالی - می‌فرماید: (او با شما است هر جا که باشـید - حدیـد، 4) و همچـــنین (سه نفر با هم نجـوا نمی‌کننـــد، مگر این که خداوند چهـارمی آن‌هاســت، و نه پنج نفر مگر این که او ششـمی آن‌هاست - مجادلـه، 7)، پس دقت کن که این مســأله چقــدر مخفی است! با این که ما در این مســأله شک نمی‌کـنیم و به خـاطر ایمـان به قـرآن به آن اقـرار می‌کـــــنیم، پس این مســـــأله هم مشـــــهود است و هم محجوب، و هیچ حجاب وجودی موجود نیست و عـدم، هیچ حکمی ندارد؛ و همین طـور ما ایمـان داریم که فرشـته و

شیطان با ما هستند، پس بین ما و شیطان هیچ حجاب محسوس و مانع ملموسی وجود ندارد. از طرف دیگر چشمان ما باز است و با این حال فرشته و جن را درک نمی‌کنیم در حالی که او و قبیله‌اش ما را می‌بینند از جایی که ما آن‌ها را نمی‌بینیم، ولی در عوض ما آن‌ها را از روی ایمان [و تسلیم] می‌بینیم نه به صورت عینی و خارجی. پس آن ساتر و مانعی که بین ما و آن‌ها حجاب می‌شود چیست؟ پس معلوم است که در این‌جا حکمتی وجود دارد. همین طور منظور از حجاب‌های نورانی و ظلمانی که خداوند فرموده است که بین او و ما قرار دارند چیست؟ آن حجاب‌ها در حق عارفین برداشته شده‌اند، پس آن‌ها خدا را مشاهده می‌کنند و محجوبون از علمای رسوم (رسم‌ها) او را انکار می‌کنند. به آن حجاب‌ها، حجاب ظاهری و باطنی گفته می‌شود، اولی برای عارفین و دومی برای محجوبون، در حالی که آن چه برای عارفین مکشوف است و برای محجوبون مستور است، چیزی غیر از ذات خدای سبحان نیست. پس اهل الله (عارفین) پیوسته در دنیا و آخرت خدا را به صورت عینی و دائمی مشاهده می‌کنند. [ملاصدرا (ره) با آوردن این مثال می‌خواهد به ما بفهماند که حقیقت فرشته و جن غیر از آن چیزی است که ما فکر می‌کنیم!] (20).همچنین جناب ملاصدرا (ره) در مورد شیطان و کارهای او می‌نویسد: «بدان که حقیقت شیطان، جوهری است نفسانی که فاعل شر، مبدأ غلط در اعتقادات، مبدأ فسوق و عصیان در اعمال، منشأ وسوسه و مکر و خدیعه، نشان دادن اشیائی که هیچ حقیقتی ندارند و جلوه دادن باطل در لباس حق می‌باشد. این به آن خاطر است که ابلیس وقتی حیله‌اش

بر آدم تمام شد و به اهداف خود دست یافت و به آرزوی خـود رسـید و از خداوند خواست که او را تا روز قیـامت مهلت دهد و خداوند هم خواسـته‌ی او را پـذیرفت، در آن هنگام برای خود باغی برگزید و درختـانی در آن کاشت و نهرها در آن جـاری سـاخت تا با آن بـاغی که آدم در آن سـاکن بـود هم شـکل باشد و در آن از قیـاس مغـالطی اسـتفاده نمـود و یک نـوع هندسه‌ای که فـانی و قابل اضـمحلال بـود در آن به کـار گـرفت، همانگونه که اگر آینه‌ای را روبروی باغ و نهرها و ساختمان‌ها قرار دهنـد، یک سری صورت‌های خیالی و فانی در آن دیده می‌شـود. آن گاه خانه‌هـای اهل و ذریه و دوسـتانش را در آن قـرار داد. چنین باغی همانند سـراب است که انسـان تشـنه آن را آب می‌پنـدارد تا وقـتی که نـزد آن می‌آید و چـیزی نمی‌یابد (نور، 39). این صورت‌گری شیطان به خاطر این است که او از» جن بود. همچنین گفته شده است که کار جن بیش‌تـرش تخییل و تمثیل چـیزی است که هیچ حقیقـتی نـدارد. کـار ابلیس هم به همین گونه است تا بدین وسیله مردم را از راه استوار و صراط مستقیم باز دارد و به همین خـاطر است که به ذریه‌ی آدم وعـده می‌دهد«يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِم وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَنُ إِلَّا غُـرُورًا - نساء، 120 »؛ اما آن باغی که ابلیس آن را برای ذریه‌ی خود غرس کرد تا فرزندان آدم را صـید کنند و آن‌ها را از بهشت پدرشان - آدم - خـارج کنند عبـارت است از امـور دنیوی و شهوات واهی و پسـت، و کـار خطا و گناهـان و لهو و لعب و ... اما اهل طاغوت و اولیاء شـیطان همـان کسانی هستند که از یاد و ملکوت خدا روی برگردانیده‌اند و بر دنیا و شـهوات آن اعتکـاف کرده‌اند و در شـبکه‌ی ابلیس واقع شـده، در ریسـمان‌های او اسـیر گردیده‌اند

پس اینان در عذاب مشترک‌اند و از برزخ تاریکی‌ها خارج نمی‌شوند «لَا تُفَتَّحُ لهُمْ أبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتىَ يَلِجَ الجُمَلُ فيِ سَمِ الخِْيَاط وَ كَذَالِکَ نجْزِى الْمُجْرِمِين (40) لهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِن فَوْقِهِمْ غَوَاش وَ كَذَالِکَ نجْزِى الظَّالِمِين (41)ـ - اعراف» (21).جناب ملاصدرا (ره) در این فراز به صراحت جن را به تأویل می‌برد. تأویلی بسیار دقیق که جای تأمل دارد. آیا حقیقت جن در واقع همین است که ملاصدرا می‌گوید یا چیزی است که متکلمان و بسیاری از علم-ای اهل سنت (فخر رازی، سع-د الدین تفتازانی و ...) به آن معتقد هستند؟ آیا جن وج-ود خارجی دارد یا نه؟ ما در این تحقیق مختصر کوشش نمودیم دیدگاه قرآن، روایات و دانشمندان اسلامی را در این مورد بیابیم. از ظواهر قرآن و روایات و نظر بسیاری از دانشمندان اسلامی چنین بر می‌آید که جن دارای یک واقعیت خارجی همچون انسان است. آن‌ها در پهنه‌ی زمین زندگی می‌کنند، آداب و رسوم دارند، ازدواج می‌کنند و به آن‌ها تکلیف می‌شود. بسیاری از آن‌ها به خاطر سرکشی از فرمان خدا روانه‌ی جهنم می‌شوند؛ و این چیزی است که با گفتار ملاصدرا سازگاری ندارد. او مسأله‌ی جن را به نحوی تأویل می‌کند که دیگر جایی برای زندگی، ازدواج و مبعوث شدن آن‌ها باقی نمی‌ماند. از دیدگاه ملاصدرا (ره) خطاب‌های فراوان قرآنی به انسان و جن و کنار هم قرار دادن آن‌ها چگونه قابل توجیه است؟ جریان نزول سوره‌ی جن و تصریح قرآن به این‌که گروهی از جن کلام خدا را شنیدند و به آن ایمان آوردند چه می‌شود؟ این‌ها همه نکاتی است که ما را از پذیرش کورکورانه‌ی دیدگاه ملاصدرا (ره) باز می‌دارد، هر چند ما

به دنبال حقیقت هستیم و در میان این نظـرات، واقعیت را می‌جــوییم. از نظر نگارنــده شــاید بتــوان گفت: هم دیدگاه قرآن و روایات مبـنی بر وجـود خـارجی جن قابل پذیرش است و هم دیـدگاه ملاصـدرا (ره) مبـنی بر تأویل آن‌هـــا، منتهی به این شـــکل که باید بین این دو نظر در جاهای مختلف فرق گذاشت؛ یعنی از یک طـرف بپـذیریم که جن در دنیای خارج وجود دارد همان طور که انسـان و حیوانات وجود دارند و از طرف دیگر برخی اوقـات مـراد از جن را به تأویل بـــبریم؛ همانگونه که در روایـــتی از حضرت رسول (ص) آوردیم که جن بر پنج صنف است که تنها یک صنف آن مورد حسـاب و عقـاب واقع می‌شـود (22).بــدین وســیله هم آیــات قــرآنی و نصــوص روایی محفوظ مانده است و هم تأویل‌های جناب ملاصـدرا (ره) از جن و شیاطین قابل پذیرش است، و خدا داناتر است.

نتیجه گیری

هستی «جن» در قرآن و سنت پذیرفته شده است. قرآن کریم، آفـرینش جن را از آتش می‌دانـد، آتشی سـوزان و مختلط. دقت در متون قرآنی و روایی نشــان می‌دهد که جن دارای فهم و درک بــوده، تکــالیف الهی بر گــردن او نیز ثابت است. جن نیز همانند انسان قدرت اندیشـیدن و تفکر دارد و در زندگی خویش در انتخـاب راه خـوب از بد مختار است؛ این مطلب حکـایت از وجـود «نفس ناطقه» در جن دارد. فیلسوفان اسـلامی پس از تقسـیم مـاهیت به جوهر و عرَض، جوهر را به پنج قسم تقسـیم می‌کنند: عقل، نفس، ماده، صورت و جسم. در این که جن جــوهر است نه عرَض جای هیچ شـکی نیست زیـرا جن، موضـوع برای اَعراض قـرار می‌گـیرد نه آن که خـود، عـرض باشد.

حـال پرسش اساسی این است که جن را باید از کـدامین اقســـام جـــوهر بـــدانیم؟ بررسی‌های ما در این تحقیق نشــان می‌دهد که جن را باید از اقســام جــوهر «نفس» دانست زیـــرا این آفریـــده‌ی الهی نه جسم است که از هرگونه احساس و درکی خــالی باشد و نه عقل است که از تمام ویژگی‌های ماده و مادیات پیراسته باشد. مــاده و صورت نبــودن آن نــیز بســیار روشن است. پس، از آن‌جا که جوهر را تنها در این پنج قسم منحصـرکرده‌اند نـاگزیر باید جن را از انـــواع نفس به شـــمار آوریم. در تعریف نفس آورده‌اند: «جوهرٌ مجردٌ عن المـاده ذاتـاً متعلّـقٌ بها فعلاً» (23).ـ جـوهر انسـانی از آن جهت که ذاتـاً مجـرد است ولی در مقـــام فعل نیازمند مـــاده است داخل در تعریف نفس است. جوهر جنی نیز ذاتاً مجـرد است زیـرا در مباحث مربـوط به «تجـرد نفس» ثـابت شـده است که درک و فهم از ویژگی‌هـای موجـود مجـرد است پس جن نیز از آن جهت که قـدرت اندیشـیدن و تفکر دارد نـاگزیر موجودی مجرد اسـت، منتهی همانگونه که نفس انسـانی در مقام فعل محتاج بدن خاکی است، نفس جنی نـیز در مقام فعل، محتاج جسد هوائی و آتشین است.

باغ‌های معلق بابل

بر اساس افسانه، باغ‌های معلق بابل که یکی از عجایب هفتگانه جهان باستان محسوب می‌شوند در قرن 6 پیش از میلاد توسط شاه بخت النصر دوم برای همسر خود، آمیتیس ساخته شدند که گرفتار درد فراق از وطن بود. آمیتیس به عنوان یک شاهزاده خانم ایرانی، دلتنگ کوه‌های سرزمین خود شده بود و در نتیجه بخت النصر برای او واحه‌ای در بیابان ساخت، ساختمانی پوشیده با درختان و گیاهان عجیب و غریب و محکم به طوری که شبیه کوه بودند. تنها مشکل این است که باستان شناسان مطمئن نیستند که باغ‌های معلق اصلاً در واقع وجود داشته‌اند.

بخت النصر دوم و بابل

شهر بابل در حدود سال 2300 پیش از میلاد و یا حتی قبل از آن در نزدیکی رودخانه فرات درست در جنوب شهر امروزی بغداد در عراق تاسیس شد. از آنجا که این شهر در صحرا واقع شده بود، تقریباً به طور کامل از آجر-گل خشک ساخته شده بود. از آنجا که آجرها به راحتی شکسته می‌شوند، این شهر در طول تاریخ خود بارها و بارها نابود شد.

در قرن 7 پیش از میلاد، بابلی‌ها در برابر حاکم آشوری خود شورش کردند. پادشاه آشوری سناخریب در تلاشی برای سرمشق دادن به آن‌ها، شهر بابل را با خاک یکسان کرد و به طور کامل آن را از بین برد. هشت سال بعد، پادشاه سناخریب توسط سه پسر خود به قتل

رسـید. جـالب توجه است که یکی از این پسـران دسـتور بازسازی مجدد بابل را صادر کرد.

هنـوز مـدت زیـادی نگذشـته بـود که بابل یک بـار دیگر شکوفا شد و به عنـوان مرکز آمـوزش و فرهنگ شـناخته شد. این پدر بخت النصر، پادشاه نبوپولاسار بـود که بابل را از حکومت آشوری آزاد کرد. هنگامی که در سـال 605 پیش از میلاد بخت النصر دوم پادشاه شد، قلمرو بـزرگی را تحویل گرفت، اما او زیاده خواه بود.

بخت النصر می‌خواست قلمرو خود را گسترش دهد تا آن را یکی از قدرتمنـدترین دولت‌شـهرهای زمـان کند. او با مصـریان و آشـوریان جنگید و پـیروز شد. او همچـنین با ازدواج با دختر پادشاه ماد، اتحادی با وی برقرار کرد.

با این فتوحات غنایم جنگی بسیاری نـیز به دست آمد که بخت النصر در طول دوره سلطنت 43 ساله خـود، بـرای افـزایش وسـایل جنگی در شـهر بابل از آن‌ها اسـتفاده کرد. او زیگورات عظیم، معبد مردوک (مردوک از خدایان بابل) را سـاخت. او همچـنین دیـوار بـزرگی در اطـراف شـهر بنا کـرد که بر اسـاس گفته‌ها 80 فـوت ضـخامت داشت و به انـدازه کـافی بـرای حـرکت چهـار ارابه پهن بود. این دیوارها به خصوص دروازه ایشتار بسـیار بـزرگ و بلند بـــوده و تا زمـــانی که توسط فـــانوس دریـــایی اسکندریه از فهرست حـذف شـدند، خـود یکی از عجـایب هفتگانه جهان محسوب می‌شدند.

با وجود این آثـار بسـیار زیبـا، این باغ‌هـای معلق بـود که نظر مردم را به خود جلب کرد و یکی از عجـایب هفتگانه جهان باستان باقی ماند.

باغ‌های معلق بابل

باغ‌های معلق بابل چگونه بودند؟

این که ما چیز زیادی از باغ‌های معلق بابل نمی‌دانیم، ممکن است تعجب‌آور باشد. نخست این که ما نمی‌دانیم که این بنا دقیقاً در کجا واقع شده بود. البته گفته شده که برای دسترسی به آب در نزدیکی رودخانه فرات قرار داشته اما در عین حال هیچ شواهد باستان شناسی برای اثبات محل دقیق آن یافت نشده است. در میان عجایب هفتگانه، این تنها موردی است که محل آن هنوز پیدا نشده است.

بر طبق افسانه، شاه بخت النصر دوم باغ‌های معلق را برای همسرش امیتیس ساخت که دلتنگ هوای سرد، مناطق کوهستانی و مناظر زیبای میهن خود در ایران بود. در مقایسه، بابل سرزمین گرم، صاف، گرد و خاکی و جدید او کاملاً خسته کننده به نظر می‌رسید.

اعتقاد بر این است که باغ‌های معلق ساختمان بلندی بوده که بر سنگ ساخته شده بود (بسیار نادر در این منطقه)، که شاید با داشتن تراس‌های متعدد از بعضی جهات شبیه یک کوه می‌نمود. گیاهان و درختان این بنا که در بالا قرار داشته و از دیوارها آویزان بودند (از این رو واژه باغ‌های "معلق" مصطلح شد) متعدد بوده و تنوع زیادی داشتند. زنده نگه داشتن این گیاهان عجیب و غریب در یک بیابان به مقدار بسیار زیادی آب نیاز داشت. بنابراین گفته می‌شود که نوعی موتور، آب را از چاهی که در زیر بنا قرار داشت و یا به طور مستقیم از رودخانه به داخل ساختمان پمپ می‌کرد.

از آن به بعد امیـــتیس می‌توانست در میـــان اتاق‌هـــای ساختمان راه بـرود در زیر سـایه آن‌ها و همچـنین هـوای آغشته به آب سرد این مکان خنک شود.

آیا باغ‌های معلق به واقع وجود داشته‌اند؟

هنوز بحث‌های زیادی در مورد وجود باغ‌هـای معلق وجـود دارد. باغ‌های معلق آنقدر سحرآمیز هستند که وجود آن‌ها بسیار شگفت‌انگیز به نظر می‌رسد. با این حال، بسیاری از دیگر ســاختارهای به ظــاهر غــیر واقعی بابل توسط باســتان شناســان کشف و ثـابت شـده که واقعـاً وجـود داشته‌اند.

با این وجود باغ‌های معلق دور از این آثار باقی مانده‌اند. برخی از باستان شناسان بر این باورند که بقایای بافتی کهن در خرابه‌های بابل پیدا شده است. مشکل این است که آنطور که در بـرخی از توصـیفات مشـخص شـده، این بقایا در نزدیکی رودخانه فرات نیستند.

همچـنین در نوشـته‌های بـابلی معاصر هیچ اشـاره‌ای به باغ‌هـای معلق نشـده است. در نتیجة این امـر، بـرخی بر این باور هستند که باغ‌های معلق اسطوره‌ای بیش نبـوده و تنها توسط نویســندگان یونــانی پس از ســقوط بابل توصیف شده‌اند.

نظریه جدید دکـتر اسـتفانی دالی از دانشـگاه آکسـفورد این طور توضیح می‌دهد: اشتباهی در گذشته روی داده و باغ‌هــای معلق در بابل واقع نشــده بودنــد؛ بلکه آن‌ها در شهر آشـوری شـمالی نینـوا قـرار داشـته و توسط شـاه سناخریب ساخته شـده بودند. این سـردرگمی احتمـالاً از

آنجا نشأت می‌گـیرد که نینـوا در دوره‌ای، به عنـوان بابل جدید شناخته می‌شد.

متاسفانه، ویرانه‌های باستانی نینوا در ناحیه‌ای بسیار پر مخـاطره و خطرنـاک در عـراق قـرار دارند و در نتیجـه، حـداقل در حـال حاضـر، حفـاری غـیر ممکن است. شـاید روزی در آینده به حقیقت باغ‌های معلق بابل پی ببریم.

آیا جهان بر شاخ گاو است؟

با بررسی یکی از احـــــادیث علمی که جز حقـــــایق کیهانشناسی اهل بیت است در خـدمت عزیـزان هسـتیم که بسـیاری از جـاهلان و دشـمنان اسـلام بر آن ایـراد میگیرند و تمسـخر میکنند که ما نشـان خـواهیم داد این جماعت مثل همیشه جاهل و نادان به مطلب هستند.

این روایت را عده‌ای از علما مخالف صـحت آن هسـتند و عده‌ای موافق و عده‌ای علم آن را به خـدا واگـذار کردند. به هر حـال این روایت بسـیار معتـبر هست و ما معنـای علمی آن را شـــرح خـــواهیم داد، امید است از جهـــالت دست بکشند...

روایت این است:

متن حدیث: کافی، مجلد «روضه» ص 89 ط دار الاضواء؛ به شـــمارهٔ 55 «مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَـــدَ عَنِ ابْنِ مَحْبُـــوبٍ عَنْ جَمِیـــلِ بْنِ صَـــالِحٍ عَنْ أَبَـــانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِی عَبْـــدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَرْضِ عَلَی أَیِّ شَیْءٍ هِیَ؟ قَالَ هِیَ عَلَی حُوتٍ. قُلْتُ فَالْحُوتُ عَلَی أَیِّ شَیْءٍ هُوَ؟ قَـالَ عَلَی الْمَـاءِ. قُلْتُ فَالْمَاءُ عَلَی أَیِّ شَـیْءٍ هُـوَ؟ قَـالَ عَلَی صَـخْرَةٍ. قُلْتُ فَعَلَی أَیِّ شَیْءٍ الصَّخْرَةُ؟ قَالَ عَلَی قَرْنِ ثَوْرٍ أَمْلَسَ. قُلْتُ فَعَلَی أَیِّ شَـــیْءٍ الثَّوْرُ؟ قَـــالَ عَلَی الثَّرَی. قُلْتُ فَعَلَی أَیِّ شَیْءٍ الثَّرَی؟ فَقَالَ هَیْهَاتَ عِنْدَ ذَلِکَ ضَلَّ عِلْمُ الْعُلَمَاءِ».

ترجمهٔ ظاهری: اَبان بن تغلب که از بزرگان اصـحاب و از دانشمندان معروف میان شیعه و سنی بـــود، می‌گوید: از امـام صـادق علیه السـلام پرسـیدم: زمین بر چه چـیزی قرار دارد؟

فرمود: زمین بر یک ماهی قرار دارد

گفتم: آن ماهی بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: بر آب

گفتم: پس آن آب بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: بر صخره

گفتم: آن صخره بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: بر شاخ گاو راهور (گاوی که راه می‌رود و با نرمی راه می‌رود)

گفتم: آن گاو بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: بر «ثریا» {شرح معنی این لفظ خواهد آمد}

گفتم: ثریا بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: هیهات در این نقطه علم علما به جائی نمی‌رسد

ترجمه علمی:

پیام علمی و عمیق این حدیث نیازمند چند مقدمه است:

مقدمه اول: در محضر یک حدیث هستیم که نه می‌توانیم آن را رد کنیم (بسیار معتبر است) و نه می‌توانیم به معنی ظاهری و عوامانه آن بسنده کنیم. پس باید درصدد درک معنی عمیق آن باشیم.

مقدمه دوم: آیا اَبان بن تغلب با آن مقام علمی که امام باقر علیه السلام به او می‌گوید: «اجْلِسْ فِی مَسْجِدِ الْمَدِینَةِ وَ أَفْتِ النَّاسَ فَإِنِّی أُحِبُّ أَنْ یُرَی فِی شِیعَتِی مِثْلُک»:ای اَبان در مسجد مدینه بنشین و برای مردم

فتـوی بـده که من دوست دارم میـان شـیعیانم مانند تو دیده شوند. و هنگامی که خبر وفات اَبان به امـام صـادق علیه السـلام می‌رسد می‌گوید: «لَقَـدْ أَوْجَـعَ قَلْبِی مَـوْتُ أَبَان» مرگ ابان قلبم را به درد آورد.

او از اصحاب امام سجاد، امام باقر و امـام صـادق علیهم السلام بـود، و امـام بـاقر شـاگردانش را طـوری تـربیت می‌کرد که هیچ مسئلهٔ علمی را بدون چون و چرا نپذیرند حـــتی در مســـائل تعبـــدی فقهی می‌فرمـــود: من هر مســـئله‌ای را که به شـــما می‌گـــویم دلیلش را از قـــرآن بخواهید تا برای تان بیاورم.

کنـون پرسش این است: آیا چـنین شخصی محتـوای این حدیث غیر فقهی و کیهـان شناسی را بطـور تعبـدی و با همین معـنی ظـاهری پذیرفته اسـت؟ (که گفته شد این معنی ظاهری حـتی با کیهـان شناسی قـرآن و اهل بیت علیهم السـلام نـیز سـازگار نیست) و یا او قبلا مبـانی و اصـــطلاحات ویـــژه‌ای از ائمه طـــاهرین دریافته بـــود که معنی واقعی و حقیقی این پرسش و پاسخ‌ها را دریافته بـــود و لـــذا به چـــون و چـــرا نپرداخته است؟! مبـــانی و اصطلاحاتی که به دست ما نرسیده است

نظر به ویژگی شخصـیت او باید گفت همین صـورت دوم صـــحیح است و متاســـفانه دیگر شـــنیده‌های او از ائمه علیهم السلام به ما نرسیده است

مقدمه ســوم: اکنــون باید حــدیث بــالا را با اســتمداد از قرآن و منابع لغت معنی کنیم

مقدمه چهـارم: قـرآن همه کائنـات (ما سـوی الله) را در پنج بخش منحصر می‌کند: «لَهُ ما فِی السَّــمواتِ وَ ما فی الارضِ وَ ما بَینَهُما وَ ما تَحتَ الثَّرَی»:

1- آسمان‌ها

2- ارض

3- آنچه در درون آسمان‌ها و ارض هست

4- ثری

5- تحت الثری (با توجه به معنی ثری یک تحت الثری هم وجود دارد، شرح داده میشود)

اکنون ببینیم جایگاه چهار واژه «حوت»، «ماء»، «صخره» و «ثــور املس» «ثــری» «تحت الــثری» در این کائنــات کجاســت؟ بــرای این موضــوع باید به منــابع لغت مراجعه کنیم تا معنی درست این واژه‌ها روشن شود

خب به معانی لغـات بـپرداریم که نشـان دهیم چه تعـابیر عمیقی وجود دارد و به طبع جهل ملحد آشکار شود

1- ارض: کره زمین

2- حــوت: مــاهی: موجــودی که دارای شــکل بیضــوی-دیسـکی دارد و دارای حجم ویـژه است که در آب شـناور است. اکثریت کهکشان‌ها بویژه کهکشــان راه شــیری که کـره زمین ما در آن قـرار دارد، به شـکل هندسه بیضـوی ماهی گونه هستند.

با اســتفاده تصــاویر مــادون قرمز از تلســکوپ فضــایی اسپیتزر ناسا میتوانید شکل کلی کهکشـان راه شـیری را

ببینید که هندسه کلی آن بیضــوی شــکل و شــاخه‌ای که زمین در آن وجـود داره نـیز شـبیه مـاهی است و اگر به منظومه شمسی در تصـویر نگـاه کنید در شـاخه‌ای قـرار دارد که بســیار شــبیه مــاهی که مخصــوص منطقه بین النهرین به اسم اسبله بین النهرین و نام علمی Silurus triostegus است، میباشد

در این تصـویر تطـبیق شـکل هندسی مـاهی اسـبله بین النهــرین و شــاخه کهکشــان راه شــیری را میبینید که منظومه ما سوار بر آن است

اما تعبــیر دیگر ممکن است مــدار حــرکت زمین به دور خورشید باشد که بصورت بیضوی شکل است

the Earth moves around the Sun in an extended circular or oval pattern. This is what is known as an "elliptical" orbit.

حرکت زمین در اطراف خورشید در یک الگوی دایره‌ای یا بیضی گسترش یافته است. این چیزی است که به عنوان مدار بیضوی شناخته می‌شود.

3- المــاء: آب: جسم مــایع لطیف که اشــیاء دیگر در آن شناور می‌شوند

در قرآن «#فضا» به آب تشبیه شده است که در آن پر از انرژی است و کرات شناورند، می‌فرماید:

«وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّـمْسَ وَ الْقَمَـرَ کُـلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ».

و: «لاَ الشَّــمْسُ یَنْبَغی لَها أَنْ تُــدْرِکَ الْقَمَــرَ وَ لاَ اللَّیْــلُ سابِقُ النَّهارِ وَ کُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ»

کرات آسمانی در اندرون چـیزی شـناورند که می‌فرماید: «یسبحون»: شناورند، کنایه به آب و سیال بودن آن

می دانیم که کــرات، منظومه‌ها و کهکشــان‌ها همگی در فضا که سیال است و اقیانوسی از انرژی شـناورند؛ هیچ خلائی در کائنات نیست

فاصله کهکشان‌ها؛ خلال منظومه‌ها پر از انــرژی است و همه کـرات از آن جمله زمین ما در این اقیـانوس انـرژی شناورند (علم هم این را تایید کرده که هیچ خلائی نیست و همجا پر از انرژی است)

Space is not empty. A point in outer space is filled with gas, dust, a wind of charged particles from the stars, light from stars, cosmic rays, radiation left over from the Big Bang, gravity, electric and magnetic fields, and neutrinos from nuclear reactions. As the book "Nothingness: The Science of Empty Space" by Dr. Henning Genz describes, space is also filled with two things we can't directly detect: dark matter and dark energy. Even if all these things could be removed and blocked out from a certain region of space, there would still be three things we could never remove according to Dr. Genz: (1) vacuum energy, (2) the Higgs field, and (3) spacetime curvature.

فضا خالی نیست.نقطه‌ای در فضای بیرونی توسط گـاز، غبـار، بـادی از ذرات بـاردار سـتارگان، تـابش سـتارگان، اشـعه‌های کیهـانی، تشعشع بـاقی مانـده از بیگ بنـگ، گـرانش، میـدان الکـتریکی و مغناطیسی و نوترینوهـای واکنش‌های هسته ای، پر شده است.

کتـاب "هیچ چـیز:علم فضـای خـالی" از دکـتر Henning Genz شـرح میدهـد، فضا همچـنین از دو چـیز که ما نمیتـوانیم به طـور مسـتقیم انها را شناسـایی کـنیم، پر شده است: ماده تاریک و انرژی تاریک.

حتی اگر همه این‌ها را بتـوان از یک قسـمت مشـخص از فضا برداشـت، با توجه به سـخن دکـتر Genz، هنـوز هم سه چیز وجود دارد که ما هرگز نمی‌توانیم آن‌ها را حـذف کنیم: (1)ـ انرژی خلاء، (2)ـ میدان هیگز و (3)ـ خمیـدگی فضا زمان

http://wtamu.edu/~cbaird/sq/mobile/
/2012/12/20/what-keeps-space-empty

اما نکته مهم در اینجـا، که اعجـاز علمی نهفته در حـدیث امام صادق و قرآن را نشان میدهـد، این است که فضا را به آب تشبیه کرده است که امروزه دانشمندان خـود فضا را سیال و متحرک میدانند! در ادامه خواهیم دید

شگفتی علمی امام صادق و قران

آیه 40 سوره مبارکه یس؛

و لا الشـمس نبغی لها أن تـدرک القمر و لا اللیل سـابق النهار و کل فی فلک یسبحون-

نه برای خورشید سزاوار است که به مــاه رسد و نه شب به روز پیش میگــیرد و هر کــدام از آن‌ها در مســیر خــود شناورند

نکته مهم در این آیه این است که از فعل "یســـبحون" به معنی شناور بودن استفاده میکند که بیــانگر معلق بــودن کرات و سیال بودن فضا است

امام صادق هم زمین و کل کهکشــان و کــرات را اســتوار بر آب میداند که ویژگی آب ســیال، مــواج، متلاطم بــودن آن است

اما علم چه میگوید:

.Finally, we know that space can ripple

در نهایت می‌دانیم فضا می‌تواند متلاطم و مواج شود

Space Goo, You’re Swimming in It. How can space be a physical thing that ripples and ?bends, and what does that mean

It means that instead of being like an empty room (a really big room) space is more like a huge blob of thick goo. Normally, things can move around in the goo without any problems, just like we can move around a room full of air without noticing all the air particles. But under certain circumstances, this goo can bend, changing the way that things move through it. It can also squish and make waves, changing .the shape of the things inside it

فضا چیست شما درون سـیال فضـایی (Space Goo) شناور (یسبحون) هستید

اگر فضا به صـــورت یک شئ فـــیزیکی باشـــد، این شئ فـــیزیکی چیست که می‌تواند متلاطم و خمیـــده شـــود، و معنی آن چیست؟ در این دیدگاه فضا، به جای شبیه بودن به یک اتـاق خـالی (یک اتـاق واقعا بـزرگ) بیشـتر شـبیه قطره‌ی خیلی بزرگی از #سـیال_غلیظی است. به طـور معمـول، هر چـیزی می‌تواند بـدون هیچ گونه مشـکلی در این سیال به هر سویی حرکت کنـد، درست مثل ما که در یک اتـــاق پر از هـــوا بـــدون توجه به ذرات هـــوا حـــرکت می‌کـنیم. اما در شـرایط خـاص، این سـیال می‌تواند خم شـود، راه حـرکت اشـیا را در آن تغیـیر دهـد، همچـنین می‌تواند متلاطم شـود و شـکل اجسـام درونش را تغیـیر دهد.

پس دیدیم همه چیز بر فضا (آب) سیال اسـتوار است که این تعبیر دقیق علمی در زمان امام صادق بهترین تعبـیر برای فهم ذهن‌های آن زمان بوده است

4 صخره: جسم و ماده فشرده و سخت:

همه کـرات و کهکشـان‌ها در درون آسـمان اول هسـتند: «إِنَّا زَیَّنَّا السَّـماءَ الـدُّنْیا بِزینَـةٍ الْکَـواکِبِ» و: «وَ لَقَـدْ زَیَّنَّا السَّـــماءَ الـــدُّنْیا بِمَصـــابیحَ»: و «وَ زَیَّنَّا السَّـــماءَ الـــدُّنْیا بِمَصابیحَ».

السـماء الـدنیا: آسـمان پـایین که نسـبت به ما می‌شـود آسمان اول

هفت آســمان تودرتــو، واقعیت هســتند نه فرضی و در واقعیت شــان خیلی ســخت و ســفت و مــاهیت شــان مصداق صخره است که می‌فرماید: ایه 12 سـوره نبأ «وَ بَنَیْنا فَـوْقَکُمْ سَـبْعاً شِـدادا»: و در بـالای سر شـما هفت آسمان سفت و سخت بنا کـرده ایم. پر از انـرژی و تـوپر است بدون هیچ خلائی که مرزهـای این اسـمان‌ها بسـیار سفت و سخت هستند و ایزوله هستند و همچنین بخـاطر سـرعت گسترشی که دارند از خـارج چـیزی در آن نفـوذ نمیکند و یک فشـار بسـیار بـزرگی در مرزهـای آسـمان میباشد

همچــنین یکی از ویژگی‌هــای که انــرژی پایســته است ایزوله بودن و بسته بودن سیستم هست که باید محکم و سـفت باشد تا هیچ تبـادلی با سیسـتم‌های دیگر نداشـته باشد و تعبیر به صخره شـدن نزدیکـترین تعبـیر علمی به این اصل هست.

A closed system is a physical system that does not allow certain types of transfers (such as transfer of mass and energy transfer) in or out of the system.

یک سیسـتم بسـته یک سیسـتم فـیزیکی است که اجـازه نمی‌دهد انــواع خاصی از انتقــال (مانند انتقــال جــرم و انتقال انرژی) در داخل سیستم یا خارج از آن باشد.

In nonrelativistic classical mechanics, a closed system is a physical system that doesn't exchange any matter with its surroundings,

and isn't subject to any net force whose source is external to the system.

در مکانیک کلاسیک غیر نسبیتیک، یک سیستم بسته یک سیستم فیزیکی است که هیچ محتوی با محیط اطراف خود را مبادله نمیکند و به هیچ نیروی خالص که منبع آن خارج از سیستم است، وابسته نیست.

5- ثور: گاو.- اما معنی دیگر آن «متحرک» است: «ثَورْ» بر وزن «صَعْب» صفت مشبهه. یعنی چیزی که صفت ذاتی اش حرکت است. و این معنی اصلی است.

عرب‌ها به «حرکت اجتماعی»، «تحول اجتماعی» و انقلاب نیز ثوره می‌گویند. و معنی «گاو» معنای اصلی آن نیست و یک برداشت تناسبی است

ثَور (صفت مشبهه) علاوه بر این که خود متحرک است، محرّک هم هست:

قرآن: «اللَّهُ الَّذی یُرْسِلُ الرِّیاحَ فَتُثیرُ سَحاباً فَیَبْسُطُهُ فِی السَّماءِ کَیْفَ یَشاءُ»: خداوند کسی است که بادها را می‌فرستد تا ابرها را به حرکت درآورند، سپس آن‌ها را در گسترهٔ آسمان آنگونه که بخواهد می‌گستراند و متراکم می‌سازد هرطور که بخواهد. و نیز در آیه 9 سوره فاطر آمده است: «وَ اللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً».

«تُثیرُ» از همان مصدر ثَورْ است.

باد مصداقی از مصادیق «ثَور» است که با نیرو و انرژی خودش ابرها را می‌راند.

اقیانوس انرژی که محتوای آسمان اول را پر کرده است، راکد و بی‌حرکت نیست، هیچ ذره‌ای از مواد جهـان و هیچ گوشه‌ای از انرژی جهان هرگز دچار رکود نمی‌شــود همه چیز جهان در حرکت است به طوری که:

جهان منهای حرکت مساوی جهان منهای جهان

و نیز: جهان دائما در حال گسـترش و بـزرگ شـدن است که می‌فرماید: «وَ السَّماءَ بَنَيْناها بِأَيْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُون»

ما آسمانها را با قدرت بنا کردیم و همواره آن را وسـعت می‌بخشیم. [بسط می‌دهیم]

جالب توجه این‌که تعبیر به «انا الموسعون» (ما گسترش دهندگانیم) با استفاده از جمله اسمیه و اسم فاعل دلیل بر تـــداوم این موضـــوع است و نشـــان می‌دهد که این گسترش همواره وجـود داشـته، و همچنـان ادامه دارد، و این درست همان چیزی است که امروز به آن رسیده‌اند.

جهان "برای همیشه گسترش خواهد یافت" مطالعه جدید ناسا در مورد انرژی تاریک نتیجه میگیرد

قانون گسترش جهان از مسلمات کیهان شناسی است و از حقایق علمی قرآن

انرژی‌ها و مواد محتـوای آسـمان اول را به تمـام جـوانب می‌راند مصـداقی از «تُثـیرُ» بل عظیم‌تـرین مصـداق آن است

6- قرن: شاخ

قرن ثور: شاخ ثـور: همـان طـور که شـاخ در فارسی به معـانی متفـاوت آمـده از آن جمله «شـاخ شمشـاد»، در

عـربی نـیز چـنین است مثلا در حـدیث‌ها عبـارت «قَـرْنُ الشَّمْس»= شاخ خورشید، آمده است.

صخره آسمان (آسمان که شدید و صخره‌ای اسـت، محکم است) احاطه بر کرانه‌هـای «ثَـور (حـرکت و متحـرک) انرژی و ماده» است مانند پوسته هندوانه که برگوشته و آب درونش و شبکه رگه‌های آن احاطه دارد.

حرکت مواد و انرژی‌هـای جهـان در شـبکه‌ای از رشـته‌ها مانند رشـته‌های درون هندوانه یا رشـته‌های عصـبی از مرکز به سوی کران درحرکت هستند و در کرانه‌ها خمیده می‌شـوند. دراین حـدیث از این خمیـدگی‌های جریان‌ها و حرکت‌های مواد و انرژی به «قرن» تعبیر شـده است. که اگر این انرژی‌ها و فشارها نبود آسمان فـرو مـیریخت و از گسترش میایستاد

نکته جالب؛ همچنین تصاویر رشـته‌های عصـبی مغز را در این لینک مشـاهده کنید که چه شـباهت فـراوانی بـاهم دارند

https://www.flickr.com/photos/neurollero/
/sets/366106

همـانطور که در تصـاویر میبینید رشـته‌های عـالم و خمیـدگی‌های آن به شـاخ شـباهت دارد که این تشـبیه در 13 قرن پیش نزدیک‌ترین تشبیه برای فهم عمـوم بـوده است، بطور خلاصه معنی قرن ثور اَملس اینگونه میشود (شاخه‌های) انرژی که تکثیر میشود و حرکت میدهد عـالم را بصـورت قـوی و آرام، و این تکـثر شـاخ‌ها، رشـته‌های میسازند که در تصـویر آن را مشـاهده کردیـد، رشـته‌های انرژی سراسر عالم پخش شده اند

7-املس:- علیا قرن ثورٍ اَملس-:

صخره= آسمان، بر شاخ ثَـور اَملس قـرار دارد. این لفظ «اَملس» در این حدیث، خیلی جالب است

املس یعـنی «شـیء متحـرکِ ملایم با جریـان نـرم اما با نـیروی محـرّک قـوی». و این واژه هیچ تناسـبی با گـاو ندارد.

ماهیت آسـمان «شـدید، سـخت و صـخره گونه» است اما درون و محتوای آن همـهٔ کـرات، کهکشـان‌ها و اقیـانوس انرژی است، این مجموعه نسـبت به آسـمان نـرم اسـت، دقیقا شبیه پوست هندوانه که سفت است و محتوای آن گوشتهٔ نرم با تخمه‌های سفت است

می توانید مجمـــــوعه‌ای از تخمه‌هـــــای هندوانه را به کهکشان و گوشـته‌های آن را به اقیـانوس انـرژی تشـبیه کنید. و همچنین رشته‌های درون آن را که از نقطهٔ تغذیه (از خاک) شروع شده و به کرانه‌های گوشته می‌رسـند را به نظام رشته‌ای جهان تشبیه کنید.

8- ثری: المنجد در اولین معنی و کاربرد «ثریا» می‌گوید: اُطلب ثرا:

بنگر به کلمه ثـرا. یعـنی اولین معـنی ثـری معـنی کلمـهٔ «ثــرا» است و در ثــرا نوشــته است: «ثَــرا اللّهُ القــومَ: کَثَّرهم»: خداوند قـوم را کـثرت داد. و همچـنین «اقـرب الموارد».

بنابراین «ثری» یعـنی تکثـیر شـونده، چـیزی که در حـال کثرت است.

ثرا الله القوم: کثرهم.

/http://lib.eshia.ir/20002/6/2292

ثَرَا اللّهُ القومَ کَثَّرهم

http://lib.eshia.ir/86885/1/375/%22%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87_%D8%A7%D9%84%D9%82%D9%88%D9%85_%DA%A9%D8%AB%D8%B1%D9%87%D9%85%22

جهان از نقطه بیگ بنگ و انفجار شروع به کـثرت بـزرگ شدن میکند، بیگ بنگ محل جوشش انـرژی و مـاده است که به جهان کثرت و گسـترش می‌دهد. ثـری یعـنی نقطه کثرت دهنده جهان، که باعث گسترش عالم میشود.

9- تحت الثری: عقبهٔ ثری، پشت و پشتوانهٔ ثری.

توسعه و گسترش و بزرگ شدن دائمی جهـان قابل درک و قابل بحث و تحقیق علمی است و همچنین تغذیه جهان از بیگ بنگ. اما این تغذیه و ایجـاد انـرژی و مـاده در بیگ بنـگ، چگونه اسـت؟ و چطـور این انـرژی و مـواد در بیگ بنگ ایجاد شد؟

پاسخ این پرسش از توان اندیشه و علم خارج است، زیرا «ایجـاد» کـار #امـری خداوند است که به «کن فیکـون» مربوط است. خداوند دو نوع کـار دارد: کـار اَمـری و کـار خلقی «لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ». خلق یعـنی پدید آوردن چـیزی از چیز دیگـر، اما امر یعـنی پدید آوردن چـیزی نه از چـیز دیگر بلکه «ایجاد محض» است.

جریان خلق بر اساس علت و معلول است، و علم تجربی یعنی شناختن علت‌های تجربی.

کار امری بر قانون علت و معلـول تجـربی مبتـنی نیست (علت فـــــاعلی دارد) تا علم و عقل بتواند روی آن و در شناخت چگـونگی آن کـار کند عقل ما محـدود به زمـان و مکان است و قابلیت درک علمی قبل از زمان و مکــان و بیگ بنگ را نــدارد، ایجــاد به حکم «کن فیکــون» است و بس، و کار ویژه الهی است که علم به آن راه نـدارد. لـذا در آخر حـدیث می‌فرماید: «هَیْهَـاتَ عِنْـدَ ذَلِـکَ ضَـلَّ عِلْمُ الْعُلَمَاءِ»: هیهات وقــتی که بحث به ایجــاد محض می‌رسد جائی برای علم علما و دانش دانشمندان نمی‌ماند، ایجـاد از عرصه علم و دانش خـــارج است. و تحت ثـــری یعـــنی پشـــــتوانه این ثـــــری (نقطه بیگ بنگ) قابل درک علمی نیست.

Although astronomers understand what the universe was like just a few seconds after the Big Bang, no one yet knows what happened at the instant of the Big Bang - or what came before. What powered the Big Bang? Where did all the stuff in the universe come from in the first place? What was the universe like just before the Big Bang?

با وجـود این‌که اخترشناســان میدانند که چند ثانیه بعد از بیگ بنگ چه اتفاقــاتی افتــاده است اما هنــوز هیچکسی نمیداند که در زمـــــان بیگ بنگ یا قبل از آن چه رخ داده است!! اصلا چـرا بیگ بنگ به وقـوع پیوسـت؟ همه چـیز

جهان از کجا آمـده اسـت؟ جهـان قبل از بیگ بنگ چگونه بوده است؟

دانشگاه‌هاروارد:

https://www.cfa.harvard.edu/seuforum/bb_whatpowered.htm

Since events before the Big Bang have no observational consequences, one may as well cut them out of the theory, and say that time began at the Big Bang. Events before the Big Bang, are simply not defined, because there's no way one could measure what happened at them.

از آنجــایی که حــوادث قبل از بیگ بنگ هیچ نتــایج قابل مشــاهده‌ای ندارند ممکن است که از نظریه منشا جهــان خــارج شــوند و بگویند که زمــان با بیگ بنگ آغــاز شــده است. رویــدادهای قبل از بیگ بنگ به شــکل علمی قابل تعریف نیستند و هیچ راهی برای اندازه گیری آن‌ها وجود ندارد

سایت‌هاوکینگ:

http://www.hawking.org.uk/the-beginning-of-time.html

اکنــون پس از مبــاحث فــوق به معــنی علمی حــدیث می‌رسیم:

مِحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَرْضِ عَلَی أَیِّ شَیْءٍ هِیَ؟ قَالَ هِیَ عَلَی حُوتٍ. قُلْتُ فَالْحُوتُ عَلَی أَیِّ شَیْءٍ هُوَ؟ قَالَ عَلَی الْمَاءِ. قُلْتُ فَالْمَاءُ عَلَی أَیِّ شَیْءٍ هُوَ؟ قَالَ عَلَی صَخْرَةٍ. قُلْتُ فَعَلَی أَیِّ شَیْءٍ الصَّخْرَةُ؟ قَالَ عَلَی قَرْنِ ثَوْرٍ أَمْلَسَ. قُلْتُ فَعَلَی أَیِّ شَیْءٍ الثَّوْرُ؟ قَالَ عَلَی الثَّرَی. قُلْتُ فَعَلَی أَیِّ شَیْءٍ الثَّرَی؟ فَقَالَ هَیْهَاتَ عِنْدَ ذَلِکَ ضَلَّ عِلْمُ الْعُلَمَاءِ

ترجمه و معنی حدیث:

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: زمین بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: بر ماهی. یعنی بر مدار بیضوی شکل حرکت زمین یا کهکشان شیری و شاخه‌ای که بشکل ماهی گونه است.

پرسیدم: آن ماهی (کهکشان شیری) بر چه چیز قرار دارد؟

فرمود: بر آب. (بر فضا که سیال و اقیانوسی از انرژی است).

گفتم: آن آب بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: بر صخره (آسمان اول که اشاره به بسته بودن سیستم این فضا دارد و تمام مواد داخل فضا را احاطه کرده است و هیچ خلائی در آن نیست).

گفتم: آن صخره بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: بر شاخ ثَور اَملس (بر کرانه‌های اقیانوس انـرژی که بصورت رشته‌ای و شاخ گونه است که اگر این انـرژی نبود اسمان اول نیز نبود).

گفتم: آن ثَـور اَملس (انـرژی متحـرک و حـرکت دهنـده و نیرومند) بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: بر ثری (بر نقطه بیگ بنگ که ایجاد کنند و کـثرت دهند این انرژی به اطراف بود و فضا را گسترش داد).

گفتم: ثری بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمـــود: هیهـــات وقـــتی که پرسش به این جا می‌رسد دانش دانشمندان از عرصهٔ آن خارج است.

میبینید که این حــدیث با تعــابیر عمیق ولی ســاده در حد فهم روزگارِ قـدیم شـکل کلی از نظـام عـالم را ترسـیم میکند که بسیار شـگفت انگـیز است. امیـدوارم این هدیه باعث خوشـحالی حضـرت ولی عصر (عج) و امـام صـادق (ع) و همچنین شما فرهیختگان شده باشد.

پ.ن؛ هر شبهه مساوی با اثبات حقانیت اسلام و شیعه

آینه‌بینی

آیِنه‌بینی، یا آیینه‌بینی، گونه‌ای از جادوگری برای کسب اطلاع از عالم غیب. شخص آینه‌بین به کمک واسطه‌ای که معمولاً کودک خردسالی است، به سطح آینه نگاه می‌کند و با تفسیر وقایع، به اصطلاح، از حقایق ناپیدا پرده برمی‌دارد. معمولاً افرادی که اموال آن‌ها به سرقت رفته است، برای یافتن هویت دزدان دست به دامان آینه‌بین می‌شوند. آینه‌بینی پدیده‌ای جهانی است و می‌توان آن را همچون گونه‌ای از فال‌گیری دانست.

از دیرباز در شیوه‌های تفأل استفاده از آینهٔ جادو معمول بوده است. شمنها و پیگمه‌های افریقا آن را به کار می‌برده‌اند. به‌زعم برخی از این جادوگران، آینه ماهیت واقعی تأثیرات شرورانه را آشکار و آن‌ها را دفع می‌کند. از این‌رو، هندیان بر سردرِ خانه‌های خود آینهٔ هشت‌پَر می‌آویختند (نک: شوالیه، 1 / 325-327؛ دربارهٔ کاربردهای دیگر آینه در جادو، تفأل و پیشگویی در فرهنگ جامعه‌های دیگر، نک: پیگوت، 74،76؛ کوپر، 11).

همچنین کاهنان، فال‌گیران و پیشگویان نقاط مختلف جهان با نظر کردن به استخوان کتف جوجه‌تیغی، جگر و احشای حیوانات و ماکیان، آتش و سنگهای قیمتی متلألی پیشگویی و آینده‌نگری می‌کردند (نک: هیس، 104؛ زرین‌کوب، 261؛ رضی، 6 / 1260؛ گلسرخی، 27؛ مقدم، 156، 158). نیز در کهن‌ترین شیوه‌های تفأل استفاده از «آینهٔ جادو» معمول بوده است، به‌گونه‌ای که در اشکال مختلف شَمَنیسم از اثرات آینهٔ جادو استفاده می‌شود. در آسیای میانه، کنگو و دیگر نقاط با حرکت

دادن آینه در مقابل خورشید و ماه و یا پاشاندن خاک چینی به نشانهٔ جلوه‌ای از روح، به احضار آن می‌پرداختند (نک: شوالیه، 1 / 325، 328- 329).

به عقیدهٔ برخی از پژوهشگران این شیوه از ایران به سایر نقاط جهان راه یافته است (همانجا). وجود جام‌جم، آینهٔ جهان‌نمای پ-ادشاه اسط-وره‌ای ای-ران (درب-ارهٔ ج-ام‌جم، نک: ه م) و نیز آینهٔ اسکندر (در این مورد، نک: زهری، 80؛ بکران، 79؛ خاقانی، 419؛ دمشقی، 54؛ فیضی، 1 /ـ 43)، دیرینگی و خاستگاه پیشگویی و آینده‌نگری را با استفاده از آینه و سطح صیقلی به ایران باستان می‌رساند. همچنین مردم برای آگاهی از طلسم و جادوهای احتمالی به زیان خود یا اهل خانه، برای خنثی نمودن آن، و نیز وقوف به حوادث و پیشگویی آینده به «آینه‌بین» رجوع می‌کنند. آینه‌بین شخصی است که با نظر افکندن در آینه به غیب‌گویی می‌پردازد و محل و مکان اشیاء و افراد گم‌شده و سارق اموال را مشخص می‌کند (نک: نجفی، 1 / 44).

آینه‌بینی گونه‌ای از جن‌گیری نیز دانسته شده است، با این تفاوت که جن‌گیر احضار جن می‌کند، حال آن‌که آینه‌بین به منظور پیدا کردن اموال یا فرد گم‌شده و امثال آن به احضار روح دست می‌زند. جن‌گیران مدعی‌اند که خود با اجنه روبه‌رو می‌شوند؛ لیکن در آینه‌بینی این کار توسط کودکی به عنوان واسطه و رابط (مِدیوم) صورت می‌گیرد. کار بدین‌گونه است که آینه‌بین ابتدا با طرح چند پرسش دربارهٔ فرد ناپدید شده، جنسیت، سن، وقایع پیش از ناپدید شدن فرد، و یا در مورد اموال گم‌شده، از کیفیت و چگونگی اشیاء، محل

مفقود شدن و زمان آن، ذهن افراد حاضر را برای انجام عملیات جادویی آماده می‌کند (نک: شهری، طهران...، 4 /ــ 192-193)؛ ســپس آینه‌بین کــودک را پشت به آینه می‌نشــاند و از او ســؤالاتی می‌کند. بــرخی آینه‌بینها به جــای آینه نــاخن شست کــودک را ســیاه می‌کنند و از او می‌خواهند با نگریســـتن در آن به ســـؤالات پاسخ دهد (همانجا). آینه‌بین پس از آماده نمودن صـحنه و مقـدمات با تلقین صحنه‌هایی به کودک می‌گوید: «اکنون ستاره‌ای می‌درخشد و پادشــاهی با ملازمــان و نوکرهــایش خواهد آمد»، و کودک باید به او سلام کند و محل شیء گم‌شــده را از او بپرسد. شهری نمـونه‌ای از گفت‌وگـوی کـودک و آینه‌بین را ثبت کرده است:

در آینه (یا پشت ناخنت) چه می‌بینی؟

- کودک: چیزی نمی‌بینم!

نه خیر! ستاره‌ای پیدا می‌شود که باید خوب نگاه کنی.

- آره! می‌بینم.

حالا ستاره رفته، چند فــراش جــارو به‌دست می‌آیند. بگو آنجا را آب و جارو کرده صفا دهند!

- گفتم دارند جارو می‌زنند!
- بگو مـــیز و صـــندلی بیاورند و روی آن میـــوه و شیرینی بچینند.
- حاضر کرده‌اند!

بگو به دنبال پادشــاه بروند و او را با حــرمت وارد نمایند. آینه‌بین می‌افزاید: الآن پادشاه که از همه بلنــدتر است و

تاجی بر سر دارد، حاضر می‌شود. سلام وتعارف کن تا بر کرسی نشسته و خوراکی میل نماید! کودک نیز از پادشاه این درخواستها را نموده و سؤال و جواب ادامه می‌یابد. بگو شئ گم‌شده توسط چه کسی دزدیده شده است؟

- اوه آوردنش! دایی یا زن دایی‌ام می‌باشد.

در صورتی‌که رجوع به آینه‌بین برای یافتن فرد گم‌شده‌ای باشد، او از کودک دربارۀ کیفیت احوالش مانند آزادی یا گرفتاری وی، سؤالاتی می‌کند. کودک نیز محل ناشناخته‌ای را توصیف می‌کند. آن‌گاه از وی می‌خواهد که روز پیدا شدن و یا رسیدن خبر و آگهی از گم‌شده را با انگشتان دست نشان دهد. مکانی که کودک توصیف می‌کند، به تفسیر آینه‌بین از شنیده‌های همراهان و حاضران بستگی دارد (برای آگاهی کامل، نک: شهری، همان، 4 / 193-194).

آینه‌بینها با فراست و زیرکی در کار آینه‌بینی جانب احتیاط را نگه می‌دارند. بدین‌سان که اگر فردی که کودک از او به عنوان دزد نام برده، از بستگان یا اقوام و خویشان مال‌باخته باشد، و یا مشکل مربوط باشد به زنان و دخترانی که مفقود شده‌اند، آینه‌بین از دادن رأی صریح و روشن امتناع می‌ورزد تا مفسده‌ای برنخیزد. گاه آینه‌بین سارق را از روی نشانه‌های ظاهری و با دستپاچگی شناسایی می‌کند، اما در مواردی نیز همچون یک کارآگاه عمل می‌کند. وی تک‌تک افراد را در پشت درهای بسته نگاه می‌دارد و از آن‌ها سؤالهایی دربارۀ اشیاء یا افراد گم‌شده می‌کند.

آینه‌بینها برای این‌که باطل بودن عملشان فاش نشود و اعتقاد مراجعه‌کنندگان از آن‌ها سلب نگردد، به طور پیچیده و مبهم اطلاعاتی دربارهٔ اشیاء یا افراد گم‌شده می‌دهند. مثلاً، مکانی مشخص را برای اموال و اشیاء به‌سرقت‌رفته ذکر نمی‌کنند، بلکه دو یا 3 محل مختلف را معلوم می‌کنند. از دیگر ترفندها و حقه‌های آینه‌بینها برای جلوگیری از مفسده، به‌ویژه در مواردی که شک افراد به یک نفر به یقین پیوسته باشد، سخن از شخصی موهوم به نام «مَلَک نُقّاله»می‌رود. آینه‌بین ملک نقاله را ملکی در بین اجنه معرفی می‌کند که اشیاء را جابه‌جا می‌کند، چنان‌که همین عمل را با اموات نیز انجام می‌دهد. او علت سرقت برخی از اشیاء و اموال را خواست یا شوخی و مزاح ملک نقاله با صاحب مال بیان می‌کند (برای تفصیل، نک: شهری، همان، 4 / 8-196، تاریخ...، 5 / 278).

ازجمله کارهای دیگری که آینه‌بینها انجام می‌دادند، آرایش مکان و محل خود با اشیاء عجیب و کتابهای کهنه و ناخوانا و طلسمات، الواح فلزی، کاغذی و اشکال غیرقابل فهم بود. خوش‌رویی و چرب‌زبانی و سخن‌گفتن بر وفق مراد شنونده از خصایل آینه‌بینها برای جذب افراد است. آن‌ها اگر پاسخشان غلط از آب در می‌آمد، آن را ناشی از تأثیر قضا و قدر و مصلحت الٰهی قلمداد می‌کردند. برخی از آینه‌بینها چنانچه دزدان اموال مسروقه را پیدا می‌کردند، از آن‌ها دستمزدی گزاف طلب می‌کردند و اگر دزد از خویشان بود، از هر دو طرف مبالغی را پنهانی دریافت می‌کردند. چنانچه به طور تصادفی اموال مسروقه پیدا می‌شد، مردم آن را به پیشگویی آینه‌بین نسبت می‌دادند و با توجه به ارزش

امـوال، او را از خلعت و شـیرینی نـیز بهره‌مند می‌کردند (نک: همان، 5 / 278، 280).

گونهٔ دیگری از آینه‌بینی این است که ابتدا شـخص پس از غســل، آینه‌ای را به دست طفل نابــالغی می‌ســپرد و با کشــیدن طلســمی بر پشت آینــه، دست بر زانــوی طفل گذاشــته و 3 تا 7 بــار «آیةالکرسی» می‌خواند. ســپس جمله‌ای با مضــمون «حاضر شــویدای گــروه جنیــان به حــرمت آیــات تلاوت شــده» ادا می‌کنــد، و بعــد، منتظر می‌ماند تا کودک جنها را ببیند و دربـارهٔ حقـایق ناپیـدا از آن‌ها بپرسد.

روشی مشــابه آینه‌بیــنی به عنــوان پدیــده‌ای در«فــرا روان‌شناسی[1]»ـ مورد مطالعه قـرار می‌گـیرد. بر پایـهٔ تحقیقـات روان‌شناسـانی نظـیر یونـگ، این پدیـده‌ها بر اصول هم‌زمانی، اصـلی از اصـول ارتبـاط علّی به‌شـمار می‌رود که ناخودآگاه، رویدادهای فیزیکی را به‌گـونه‌ای با حالت روانی پیوند می‌دهد. همچنین تلقین و انتقـال فکر به کــودکی که نقش میــانجی یا مــدیوم را در حــالتی هیپنوتــیزمی (= خــواب مصــنوعی) به عهــده دارد، در پیشبرد کار آینه‌بینها بی‌تأثیر نبوده است (برای اطلاعـات بیشتر دربارهٔ تلقین، ناخودآگاه و هیپنوتـیزم، نک: یونـگ، 457؛ فی‌یو، 33-40؛ نیز نک: آتش‌پور، بش؛ رضی، 6 / 1265).

مآخذ

آتش‌پــور، حمیــد، و محمدرضا عابــدی، «روان‌شناسی و جـادو»، جـام جم، 23 /ـ 7 /ـ 1379ش؛ بکـران، محمـد، جهان‌نامـــه، به کوشش محمـــدامین ریـــاحی، تهـــران،

1342ش؛ پیگوت، ژولیت، شناخت اساطیر ژاپن، ترجمهٔ محمدحسین باجلان فرخی، تهران، 1373ش؛ خاقانی، دیوان، به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران، 1357ش؛ دمشقی، محمد، نخبة الدهر، ترجمهٔ حمید طبیبیان، تهران، 1357ش؛ رضی،هاشم، دیانت و فرهنگ اقوام بدوی، تهران، 1345ش؛ زرین‌کوب، عبدالحسین، یادداشتها و اندیشه‌ها، به کوشش عنایت‌الله مجیدی، تهران، 1351ش؛ زهری، محمد، الجغرافیة، به کوشش محمد حاج صادق، ترجمهٔ حسین قرچانلو، تهران، 1382ش؛ شوالیه، ژان و آلن گربران، فرهنگ نمادها، ترجمهٔ سودابه فضایلی، تهران، 1378ش؛ شهری، جعفر، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، تهران، 1378ش؛ همو، طهران قدیم، تهران، 1383ش؛ فیضی سرهندی، الله‌داد، مدارالافاضل، به کوشش محمدباقر، لاهور، 1337ش؛ فی‌یو، ژان کلود، ضمیر باطن، ترجمهٔ حسین بطحایی، تهران، 1349ش؛ کوپر، ج. س.، فرهنگ مصور نمادهای سنتی، ترجمهٔ ملیحه کرباسیان، تهران، 1386ش؛ گلسرخی، ایرج، تاریخ جادوگری، تهران، 1377ش؛ مقدم، محسن، «مب-انی اعتق-ادات ع-امه در ای-ران»، ت-رجمهٔ پ-ورحسینی،مجلهٔ مردم‌شناسی، تهران، مهر، آبان و آذر 1337ش، دورهٔ 2؛ نجفی، ابوالحسن، فرهنگ فارسی عامیانه، تهران، 1378ش؛ هیس، ه. ر.، تاریخ مردم‌شناسی، ترجمهٔ ابوالقاسم طاهری، تهران، 1340ش؛ یونگ، کارل گوستاو، انسان و سمبولهایش، ترجمهٔ محمود سلطانیه، تهران، 1387ش.

آیا شهاب‌ها برای راندن شیاطین می‌باشند؟

آیا شهاب‌ها برای

راندن شیاطین می‌باشند؟

پرسش:

در مورد

راندن شیطان با شهاب - در قرآن آمده - و تعـارض آن با علم توضیح دهید؟

پاسخ:

خداوند متعال در

آیاتی می‌فرماید:

«وَ أَنَّا

لَمَسْنَا السَّماءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَـدیداً وَ شُـهُباً (8) وَ

أَنَّا کُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ یسْتَمِعِ الْآنَ یجِدْ

لَهُ شِهاباً رَصَداً (9) وَ أَنَّا لا نَدْری أَ شَرٌّ أُریدَ بِمَنْ فِی

الْأَرْضِ أَمْ أَرادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً؛

(جنّ‌ها گفتند) و این که ما آسـمان را جسـتجو کـردیم و همه را پر از محافظان قویّ و

تیرهـای شـهاب یـافتیم. (8)ـ و این که ما پیش از این به استراق سمع در آسمان‌ها می

نشستیم؛ امّا اکنون هر کس بخواهد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می‌یابد.

(9) و این که ما نمی‌دانیم آیا اراده شرّی درباره اهل زمین شده یا پروردگارشان

خواسته است آنان را هدایت کند؟»[1]

«وَ لَقَدْ

جَعَلْنا فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَ زَیَّنَّاها لِلنَّاظِرینَ

(16)

وَ حَفِظْناها

مِنْ کُلِّ شَیطانٍ رَجیمٍ (17) إِلاَّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ

شِهابٌ مُبینٌ؛

ما در آسمان برج‌هایی قرار دادیم؛ و آن را برای بینندگان آراستیم. (16) و آن را از

هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم؛ (17)ـ مگر آن کس که استراق سمع کند که «شهاب مبین»

او را تعقیب می‌کند. »[2]

«إِنَّ إِلهَکُمْ

لَواحِدٌ (4)ـ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَینَهُما وَ رَبُّ الْمَشارِقِ

(5) إِنَّا زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِزینَةٍ الْکَواکِبِ (6) وَ حِفْظاً مِنْ

كُـلِّ شَـيطانٍ مـارِدٍ (7)ـ لا يسَّـمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلى وَ يقْذَفُونَ

مِنْ كُلِّ جانِبٍ

(8)

دُحُوراً وَ

لَهُمْ عَـذابٌ واصِـبٌ (9)ـ إِلاَّ مَنْ خَطِـفَ الْخَطْفَـةَ فَأَتْبَعَـهُ شِهابٌ

ثاقِبٌ؛

همانا معبود شما يگانه است؛ (4)ـ پروردگـارِ آسـمان‌ها و زمين و آنچه ميان

آنهاسـت، و پروردگـارِ مشـرق‌ها (5)ـ ما آسـمان نزديک (پايين) را با ستارگان آراستيم، (6)

تا آن را از هر شـيطان خبيـثى حفظ كـنيم. (7)ـ آن‌ها نمى‌توانند به(سخنان) فرشتگان عالم

بـالا گـوش فرادهنـد، (و هر گـاه چـنين كنند) از هر سو هدف قرار مى‌گيرند. (8) آن‌ها به

شـدّت به عقب رانـده مى‌شـوند؛ و بـراى آنـان مجـازاتى دائم است. (9) مگر آن‌ها كه در لحظه

اى كوتاه براى استراق سمع به آسمان نزديک شـوند، كه شهاب ثاقب آن‌ها را تعقيب مى‌كند.

»[3]

الف - اختلاف با

علم یا توهّم اختلاف

به دو

جمله زیر توجّه فرمایید!

1- ما شهاب

ها را فقط بـــرای این می‌فرســـتیم که شـــیاطین را از آسمان برانند.

2- ما به

وسیله شهاب‌ها مـانع از آن می‌شـویم که شـیاطین وارد آسمان شوند.

برخی خیال

کرده‌اند که حاصل کلام قـرآن دربـاره رانـدن شـیاطین با شهاب‌ها، گزاره اوّل است؛ لذا

گفته اند: این گزاره با علم در تضـادّ می‌باشد. چـون علم ثابت نموده که بارش شهاب‌ها

منشاء طـبیعی دارد؛ پس چه شـیاطین باشـند یا نباشـند، بارش شهاب‌ها وجود خواهد داشت.

امّا آنچه از مجمــوع آیــات در این بــاره حاصل می‌شــود، گزاره دوم می‌باشد نه گزاره

اوّل؛ یعــنی بــارش شــهاب‌ها ربطی به وجــود شــیاطین ندارند؛ امّا هرگاه شیاطین بخواهند

وارد فضـای خـارج از جـوّ زمین گردنـد، به طـور طـبیعی مورد اصابت شهاب سنگ‌ها واقع می

شـوند. کما این که اگر انسـان نـیز بخواهد بـدون حفـاظ محکم، از جوّ خارج گردد با شهاب

سنگ‌های ریز و درشت برخورد می‌نماید. بسـیاری از این شهاب‌ها در حدّ غبار می‌باشند،

امّا از آنجا که با سرعتی بسیار زیـاد حـرکت می‌کننـد، به شدّت خطرناکند. لذا خداوند

متعال فرمود: «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ

اسْـتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُـذُوا مِنْ أَقْطـارِ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا

لا تَنْفُذُونَ إِلاَّ بِسُلْطانٍ (33) فَبِأَی آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (34)

یرْسَلُ عَلَیکُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلا تَنْتَصِران؛ ای

گـروه جنّ و انس! اگر می‌توانید از مرزهـای آسـمان‌ها و زمین بگذرید، پس بگذرید؛ ولی

هرگز نمی‌توانید، مگر با سلطانی (با ابـزاری که به شـما سلطه لازم را بدهد) (33) پس

کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکـار می‌کنیـد؟! (34) شعله‌هایی از آتش بی دود، و

دودهایی متراکم بر شما فرستاده می‌شـود؛ و نمی‌توانید از کسی یاری بطلبید»[4]

پس خداوند

هیچگـاه نفرمـوده که ما شـهاب سـنگ‌ها را بـرای زدن شیاطین می‌فرستیم؛ بلکه فرموده که

اگر شـیاطین بخواهند بـرای اسـتراق سـمع وارد آسـمان شوند مورد اصابت شهاب سنگ‌ها واقع

می شوند. یعنی شهاب سنگ‌ها به طور طـبیعی در حـال بارش به سمت زمین می‌باشند؛ پس اگر

شیاطین جنّی هوس کنند که از جـوّ زمین بـیرون روند به طور طبیعی با شهاب‌ها برخورد

خواهند داشت؛ کما این که هر چیزی بخواهد از جوّ زمین خارج گردد مورد اصابت شهاب‌ها

قرار خواهد گرفت. لذا جداره‌های سـفینه‌های فضـایی و نیز لباس‌های فضانوردان را به

گـــونه‌ای می‌ســـازند که در برابر برخـــورد این ذرّات ریز مقاومت لازم را داشته باشند.

البته اگر اتّفاقاً شهاب سنگی نسبتاً بزرگ با فضـانورد یا سفینه تصادم نماید، می

تواند فاجعه بار باشد.

ب - نگاهی عمقی به

آیات قران کریم

در باب

راندن شیاطین با شهاب ثاقب و تفسیر آیـات فـوق، سه نگاه عمده در بین مفسّرین وجود

دارد.

عدّه ای

این آیات را تعابیری استعاری و کنایی دانســته و گفته‌اند که مقصود از شهاب ثاقب،

همین شهاب‌های مادّی نیستند؛ بلکه اموری هستند که از حیث درخشش، سرعت زیاد و

ناگهـــانی و غـــیر قابل پیش بیـــنی بـــودن و قـــدرت سوزانندگی، به شهاب تشبیه شده‌اند. امّا

عدّه‌ای دیگر بر این باورند که مراد از شهاب در این آیات، حقیقتاً همین شهاب

هـــای آســـمانی است و تعبـــیری کنـــایی و اســـتعاری نمی‌باشد. امّا نگاه سوم قائل به

این است که این آیــات هم معــانی ظــاهری دارنــد، هم معانی باطنی؛ لذا در آیات مورد بحث و

روایات اهل بیت (ع)، بر هر دو امر شواهدی وجــود دارد. امّا معتقدین هر کدام از این

سه نظر عمده، در بیان حقیقت امـر، مطـالب گونـاگونی گفته‌اند که به اجمال به آن‌ها

خواهیم پرداخت.

بیان نظر نخست

(کنایی و استعاری بودن این آیات)

طبق

این نظــر، منظــور از آســمان در این آیــات، آســمان‌های معنوی و ملکوتی است که عالم ملائک

می باشد. مقصود از شهاب نیز حقایقی بسیار نورانی و خیره کننده یا اموری گدازنده

هستند. شیاطین جنّ زمانی قادر بودند که به عالم ملائک رفت و آمد داشته باشند، لذا

ابلیس توانست در بهشت آدم (ع)، که بهشت ملکـــــوتی بود، وارد شده آن حضرت را بفریبد.

امّا بعد از تولّد حضـــــرت عیسی (ع) رفت و آمد آن‌ها به آسمان تا حدود محدود شد؛ و بعد

از تولّد رسول خـدا (ص)، آنـان به کلّی از نفـوذ در عـالم ملکوت منع گردیدند. پس هرگاه

شــیاطین می‌خواهند به ملاء اعلی و عــالم فرشــتگان و آسمان معنوی راه یابند، نوری خیره

کننده یا امـری گدازنـده به صـورت ناگهـانی ظـاهر شـده آن‌ها را هدف قرار می‌دهد.

شاهد این

نظر آن است که در آیــات فــوق از مَلاءِ اعلی یــاد شد که عالم ملائک می‌باشد. نیز سخن

از مشـــارق به میـــان آمد که می‌تواند اشـــاره باشد به مشرق دنیا و مشرق ملکوت؛ چون ملکوت

نیز افقی دارد. لذا خداوند متعال جایگاه جبرئیل (ع) را با واژه افق یاد نموده

فرمود: «إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْی یوحی (4) عَلَّمَهُ

شَـدیدُ الْقُـوی (5)ـ ذُو مِـرَّةٍ فَاسْـتَوی (6)ـ وَ هُـوَ بِـالْأُفُقِ الْأَعْلی؛

آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست (4) آن کس که قدرت عظیمی دارد

(جبرئیل امین) او را تعلیم داده است؛ (5) همان کس که توانایی فوق العاده دارد؛ او

سلطه یافت (6) در حالی که در اُفق اعلی قرار داشت»[5]

و فرمود: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَریمٍ (19) ذی

قُوَّةٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکینٍ

(20)

مُطاعٍ ثَمَّ

أَمینٍ (21) وَ ما صاحِبُکُمْ بِمَجْنُونٍ (22) وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ

الْمُبینِ؛

به درستی که این(قرآن) کلام فرستاده بزرگـــواری است (جبرئیل امین) (19) که صاحب قدرت

است و نزد(خداوند) صـاحب عـرش، مقـام والایی دارد. (20) در آسمان‌ها مورد

اطاعت(فرشـتگان) و امین است. (21)ـ و مصـاحب شـما (پیامبر) دیوانه نیست. (22)

او

(جبرئیل) را در اُفق روشن دیده است»[6]

امّا حقیقت

این امر ملکوتی منع کننـده و شـهاب وار چیسـت؟ ممکن است آن حقیقت، نور خیره کننده وجود

انسان کامل یا انوار ملائک یا اخگـری از اخگرهـای جهنّم ملکوتی باشد.

امّا شواهد روایی

این قول:

-1

رسول خدا (ص) فرمودند: «وَ مَنْ زَنَی بِامْرَأَةٍ

مُسْلِمَةٍ أَوْ غَیرِ مُسْلِمَةٍ حُرَّةٍ أَوْ أَمَةٍ فُتِحَتْ عَلَیهِ فِی

قَبْرِهِ ثَمَانِیةُ آلَافِ بَابٍ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ تَخْرُجُ إِلَیهِ حَیاتٌ وَ

عَقَارِبُ وَ شُهُبٌ مِنَ النَّارِ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ؛ هر که با

زنی مسلمان یا غیر مسـلمان، چه آزاد باشد و چه بـرده، زنا کند، هشت هزار در از آتش

جهنّم به سـوی قـبر او گشـوده می‌شـود، که از آن درها خارج می‌شود به سوی او مارها و

عقرب‌ها و شهاب‌هایی از آتش تا روز قیامت.

([7]

امّا مقصود

از قـبر در فرهنگ اهل بیت (ع)، مـدفن خـاکی شـخص نیست بلکه مراد همان جایگاه برزخی شخص

می باشد که در عــالمی است مجــرّد و غــیر مــادّی. لــذا عَمْرِو بْنِ یزِید گوید: به امام

صادق (ع) گفتم: مَا الْبَرْزَخُ قَالَ الْقَبْرُ مُنْذُ

حِینِ مَوْتِــهِ إِلَی یــوْمِ الْقِیامَــةِ؛ بــرزخ چیســت؟ فرمودند: همان قبر

است از زمان مرگ تا روز قیامت»[8]

طبق این

حــدیث، از گــدازه‌های جهنّم که به ســوی جایگــاه بــرزخی شخص فرود می‌آیند، تعبیر به شهاب

شده است. پس چه بسا وقتی شــیاطین می‌خواهند وارد فضای عالم برزخ (ملکوت) شده از آن

عــالم اطّلاعــاتی به دست آورنــد، گــدازه‌هایی از جهنّم به سوی آن‌ها پرتاب می‌شود. چرا

که این‌ها نــیز اهل جهنّم می‌باشــد؛ و هر گــاه وارد عــالم برزخ (ملکوت) شوند، جهنّم

طالب آن‌ها می‌شود.

-2

در یکی از زیارات امام زمان (عج) می‌خوانیم: «...

السَّلَامُ عَلَیکَ یا ابْنَ الْحُجَجِ الْمُنِیرَةِ وَ السُّرُجِ الْمُضِیئَةِ

السَّلَامُ عَلَیکَ یا ابْنَ الشُّهُبِ الثَّاقِبَةِ السَّلَامُ عَلَیکَ یا ابْنَ

قَوَاعِدِ الْعِلْمِ السَّلَامُ عَلَیکَ یا ابْنَ مَعَادِنِ الْحِلْمِ السَّلَامُ

عَلَیکَ یا ابْنَ الْکَوَاکِبِ الزَّاهِرَةِ وَ النُّجُومِ الْبَاهِرَةِ السَّلَامُ

عَلَیکَ یا ابْنَ الشُّمُوسِ الطَّالِعَةِ السَّلَامُ عَلَیکَ یا ابْنَ

الْأَقْمَارِ السَّاطِعَة؛ سلام بر توای فرزند حجّت‌های نور دهنده و

چراغ‌های درخشان؛ سلام بر توای فرزند شهاب‌های ثاقب؛ سلام بر توای فرزند ستون‌های

علم؛ سلام بر توای فرزند معادن حلم؛ سلام بر توای فرزند ستارگان درخشان و اختران

تابناک؛ سلام بر توای فرزند خورشیدهای طلوع کننده؛ سلام بر توای فرزند ماه‌های

اوج گیرنده»[9]

باز مشابه

همین تعبیر در دعای ندبه آمده که: «... أَینَ الشُّمُوسُ

الطَّالِعَةُ أَینَ الْأَقْمَارُ الْمُنِیرَةُ أَینَ الْأَنْجُمُ الزَّاهِرَة»

و آمده: «... یا ابْنَ الْأَطَایبِ الْمُسْتَطْهَرِینَ یا

ابْنَ الْخَضَارِمَةِ الْمُنْتَجَبِینَ یا ابْنَ الْقَمَاقِمَةِ الْأَکْبَرِینَ یا

ابْنَ الْبُدُورِ الْمُنِیرَةِ یا ابْنَ السُّرُجِ الْمُضِیئَةِ یا ابْنَ الشُّهُبِ

الثَّاقِبَةِ یا ابْنَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ یا ابْنَ السُّبُلِ الْوَاضِحَة»[10]

پس چه بسا

مــراد از آن شــهاب‌ها که شــیاطین را می‌راننــد، نــور ملکوتی حضرات معصومین (ع) باشند. به

خصوص که در روایات گفته شده که چون حضرت عیسی (ع) متولّد گشت شیاطین در صعود به

آسمان‌ها محدود شدند و چون رسول خــدا متولّد شــد، به طور کلّی از این کار منع شدند.

پس ربطی هست بین وجـــــود این بزرگـــــواران و آن شهاب‌هایی که شیاطین را می‌رانند.

بیان نظر دوم

(این که آیات اشاره به عالم مادّه دارند)

طبق این

نظر مراد از آسمان، همین آسمان‌های مادّی و منظور از شهاب نیز همین شهاب‌های معمولی

است. شــاهد صــدق این نظر آن است که در آیــات مــورد بحث، به صراحت از آسمان دنیا سخن

گفته شـــده و نـــیز از آســـمانی بحث شـــده که به زینت ستارگان آراسته شده است. پس اگر مراد

از آسمان، همین آسمان‌های مادّی است، پس باقی امور مطرح در آیات مورد بحث نیز باید

حمل بر حقیقت شوند نه مجاز و کنایه و استعاره.

شواهد روایی این

قول

در

روایــتی طــولانی جنــاب آمنه مــادر رســول خــدا (ص) فرموده‌اند که:... چون رسول خدا زاده

شد، بر دو دست و زانوها تکیه کرده سر به آسمان نمود؛ و نوری از وجود من برخاست که

بین آســـمان و زمین را منـــوّر ســـاخت و شـــیاطین با ستارگان مورد اصابت قرار گرفتند و از

آسمان منع شدند و قریش دیدند که شهاب‌ها و ستارگان در آسمان به حرکت در آمده اند؛

به همین سبب هراسان شــده و گفتند این لحظه قیــامت است؛ جمع شدند بر ولید بن مغیره و

او را از این امر خــبر دادنــد؛ و او پــیر مــردی بــزرگ و با تجربه بود. پس گفت: به

ســتارگانی که با آن‌ها در خشــکی و دریا راه خــویش را می‌یابید نظر کنید، اگر آن‌ها

لغزیده‌اند، پس قیامت است و اگر ثابت باشند، این اتّفاق برای امر دیگری است. شیاطین

نـــیز این واقعه را دیـــده و بر ابلیس جمع شـــده و او را باخبر ساختند که از آسمان‌ها منع

شده‌اند و با شهاب‌ها مورد اصابت واقع می‌شوند. ابلیس گفت: بگردید! پس همانا امر

جدیدی واقع شــده؛ پس در دنیا پخش شــدند و برگشــته و گفتند چیزی ندیدیم. گفت: این کار

من است. پس بین مشرق و مغرب را شکافت و به حـرم رسید و حرم را انباشته از ملائک

یافت. پس چـون خواست داخل شـود، جبرئیل داد زد که: چخه!ای ملعون!... »[11]

این روایت

و امثـال آن به وضـوح گـواهی می‌دهند که شـهاب بـاران شدن شیاطین در همین آسمان دنیا

بوده، لذا اهل مکه نیز بارش شهاب را به چشم خود دیده و از آن هراسان گشته‌اند. از

آیه‌های 33 و 35 الرحمن نیز استفاده می‌شود که همان گونه که خروج از جوّ برای انسان

ها خطرناک می‌باشد، خروج از جوّ برای جنّ‌ها نـیز دارای خطراتی است. خداوند متعال می

فرماید: «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ

اسْـتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُـذُوا مِنْ أَقْطـارِ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا

لا تَنْفُذُونَ إِلاَّ بِسُلْطانٍ

(33)

فَبِأَی آلاءِ

رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (34) یرْسَلُ عَلَیکُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلا

تَنْتَصِران؛

ای گروه جنّ و انس! اگر می‌توانید از مرزهای آسـمان‌ها و زمین بگذرید، پس بگذرید؛

ولی هرگز نمی‌توانید، مگر با سـلطانی (با ابـزاری که به شما سلطه لازم را بدهد

(33) پس

کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکـار می‌کنیـد؟! (34) شعله‌هایی از آتش بی دود، و

دودهایی متراکم بر شما فرستاده می‌شـود؛ و نمی‌توانید از کسی یاری بطلبید»[12]

طبق آنچه

علم امروز ثابت نموده، جوّ زمین دائماً با شهاب‌های ریز و درشت مورد اصابت واقع می

شوند که بسـیاری از آن‌ها به خـاطر کـوچکی قابل رؤیت نمی‌باشند. لذا اگر کسی بدون ابزار

محـافظتی به طبقـات فوقـانی جـوّ نزدیک شـود، مـورد اصابت شهاب‌ها واقع می‌شود. بنا بر

این بعید نیست که در دوره‌ای این آتشـــــبار شـــــهاب‌ها متوقّف بوده و در آن زمان جنّ‌ها

می توانسته‌اند از جوّ زمین خارج شـوند. چـرا که حـرکت سریع در هوا و فضا برای جنّ‌ها

امکان پـذیر می‌باشد. پس هنگـام تولّد عیسی (ع) بـارش شهاب‌ها بعد از مدّتی توقّف آغاز

شده، لکن حجم آن به قدری نبوده که شیاطین را به کلّی از ورود به فضا ممانعت نماید؛

امّا در زمان تولّد رسول خدا (ص)، منظومه شمسی وارد یک توده غبار کیهانی بزرگ شده،

و ورود آن مصادف بوده با یک بارش شهابی بسیار عظیم؛ و از آن موقع تا اکنون منظومه

شمسی در درون این توده غبار کیهانی سفر می‌کند؛ لذا دائماً در معرض بارش شهاب‌ها می

باشد. البته قبل از خلقت انسان نیز منظومه شمسی بارها این گونه بارش‌ها و بلکه

بزرگتر از آن‌ها را تجربه نموده است که چهره آبله زده کره ماه گواه آن می‌باشد.

بیان نظر سوم

نظر

آخر این است که هر کدام از نظرات پیش گفته تنها بخشی از حقیقت را بیان نموده‌اند نه

تمام آن را. نظر به آیات مورد بحث به وضوح نشان می‌دهد که در این آیات شریفه هم از

آسمان مادّی سخن گفته شده، هم از آسمان‌های مجرّد و غیر مادّی. لذا طرفداران هر دو

نظر برای تأیید ادّعای خود از همین آیات شاهد آوردند و حقیقتاً برای هر دو نظر نیز

شاهد وجـود داشت. پس دو نظر قبلی در مقابل یکـدیگر نیستند؛ بلکه باید آن دو را در ضمن

نظر سومی جمع نمود.

درباره

آیات مورد بحث باید پرسید که:

شیاطین در

آسمان به دنیال چه هسـتند؟ آیا آنچه آن‌ها طـالب آنند در آسمان مادّی است یا در آسمان

هـای ملکـوتی؟ و اگر مطلـوب آن‌ها در آسـمان ملکـوتی است چه نیازی دارند که به آسمان

مادّی نیز صعود نماینـد؟ چـرا که آسـمان ملکـوت اساسـاً واقع در مکان نیست؛ بلکه امری

مجرّد و فرامکانی است.

سوال دیگر این که

آیا در عـــالم ملکـــوت نـــیز شـــهاب وجـــود دارد، و اگر شهاب‌های ملکوتی نیز وجود دارند، چه

نسبتی با شهاب سنگ‌های فضایی دارند؟

و پرسش آخر این که

آسـمان‌های ملکـوتی چه نسـبتی با آسـمان‌های مـادّی و فیزیکی دارند؟

از آیات استفاده

می شـــود که شـــیاطین به آســـمان‌ها می‌رفتند تا از تقدیرات زمین و اهل زمین مطّلع گردند.

طبق آیات قرآن کریم، امور زمین از سوی آسمان تــدبیر می‌شود؛

«یدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَی الْأَرْضِ...؛ امر را از

آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند».[13]

طبق آیات قرآن، تقدیر عـذاب‌ها و بلایا از آسـمان می‌آید و حتّی روزی مردم نیز در

آسمان است «وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ؛

روزی شــما در آســمان است و آنچه به شــما وعــده داده می‌شود».[14]

حتّی نعمت‌هــای روی زمین و موجــودات زنــده آن نــیز از آسمان ملکوت نازل می‌شوند؛

«وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیقُومَ

النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدیدَ فیهِ بَأْسٌ شَدیدٌ وَ مَنافِعُ

لِلنَّاسِ؛ و با آن‌ها کتــاب و مــیزان نــازل کــردیم تا مــردم قیام به عدالت

کننــد؛ و آهن را نــازل کــردیم که در آن نــیروی شــدید و منافعی برای مردم است»[15]؛

«وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِیةَ أَزْواج؛

و برای شما هشت زوج از چهارپایان را نازل نمود»[16]؛

«یا بَنی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیکُمْ لِباساً یواری

سَوْآتِکُمْ وَ ریشاً؛ ای فرزندان آدم! بی‌شک نـازل نمـودیم برای شما

لباسی که انـــدام شـــما را می‌پوشـــاند و مایه زینت شماست»[17].

از نگـاه ما انسـان‌ها ظـاهراً همه این امـور از زمین بر می‌آیند، امّا در منطق قرآن

کریم، مـادّه فقط قابل است و دهنـده صـورت‌ها ملکـوت می‌باشد. در مکتب حکمت متعالیه

(مکتب فلسـفی ملاصـدرا) نـیز با بـراهین قـاطع اثبـات می‌شود که مادّه قابل و ملکوت فاعل

است؛ لذا صورتگری به اذن خدا کـار ملائک می‌باشد. پس شیاطین به آسمان می‌رفتند تا

هنگام نـزول تقـدیرات و تـدبیرات از آن‌ها مطّلع گردند و پیشاپیش بدانند که روزی هر کسی

چه خواهد بـــود و چه حـــوادثی در زمین رخ خواهد داد و مردم با چه اموری امتحان خواهند

شد.

امّا این

آسمان که محلّ تقدیرات می‌باشـد، همـان عـالم ملائک و عالم ملکوت است نه آسمان عالم

مادّه؛ پس شیاطین می‌خواستند به ندای ملکوت گوش فرا دهند. لکن باید دانست که جنّ‌ها

نیز موجودات مادّی و دارای بدن‌های مادّی نامرئی می‌باشند و بدون ترفندهایی خاصّ

نمی توانند به آسانی از عالم ملکوت مطّلع گردند. لذا باید علوم و فنونی را به کار

گیرند تا به چنین اطّلاعاتی دست یابند؛ همانگونه که انسان‌های مرتاض یا اهل علوم

غریبه یا عرفا با کارهایی ویژه و به کار بستن فنونی می‌توانند از عالم ملکوت کسب

اطّلاع نمایند. و چه بسا یکی از زمینه‌هایی که جنّ‌ها برای رسیدن به چنین اطّلاعاتی

نیاز دارند، این است که بتوانند از جوّ زمین خارج شوند؛ یعنی آن‌ها اطّلاعات را از

بالای جوّ به دست نمی‌آورند؛ بلکه برای این که بتوانند از فنون غریبه خاصّ خودشان

استفاده کنند، نیاز دارند که در چنان محیطی قرار گیرند. و اکنون بارش مداوم شهاب

سنگ‌ها مانع از این کار شیاطین می‌باشد. همان گونه که مرتاض‌ها برای دریافت

اطّلاعات از عالم مثال نیاز دارند که به حالت خلسه فرو بروند و حالت خلسه در هر

محیطی ایجاد نمی‌شود. همچنین اهل علـوم غریبه بـرای دریافت برخی اطّلاعات از عالم

ملکوت، افـزون بر داشـتن علم ویـژه، نیـاز به ابزارهـای خاصّی نیز دارند که تا آن

ابزارها در دسترسشــان نباشد نمی‌توانند کــاری از پیش ببرند؛ و گاه آن ابزار، خودِ

آســمان و وضــعیت قــرار گــیری ستاره‌هاست. ارتبــاط نزدیک انسان و جنّ نیز اگر چه امری است

ممکن امّا هر دو طـرف تنها با داشــتن علــومی خــاصّ و استفاده از ابزارهای ویژه می

توانند با یکدیگر تماسّ حاصل نمایند. لذا کسانی که عالم به علم تسخیر جنّ می‌باشند،

با ابزارهــایی ویــژه دست به این عمل می‌زنند. ارتبــاط نزدیک جنّ‌ها با انسان نیز خلاف

طبیعت آن‌ها ست؛ لذا طبیعی است که بدون داشتن علم و ابزارهای خاصّ قادر به این کار

نباشــند. پس قاعــدتاً تنها بــرخی جنّ‌ها چــنین تــوانی را دارند؛ همانگونه که در بین

انسان‌ها نــیز تنها بــرخی افــراد تــوان ارتبــاط با جنّ‌ها را دارا می‌باشند.

حاصل کلام

این که، شیاطین جنّ، اطّلاعات مربوط به تقــدیرات را از ملاء اعلی و عالم ملکوت می

گیرند، امّا این کار وقـتی برایشـان امکـان پـذیر می‌باشد که بتوانند به طبقات بالای

جـوّ راه یابند و در چنـان محیطی فنـون خـود را به کـار گیرند. و اکنون قادر به چنین

کاری نیستند مگر با پذیرش خطر اصابت شهاب سنگ‌ها.

حال می‌رسیم به

این پرسش که چه نسـبتی بین آسـمان مـادّی و آسـمان ملکوت وجود دارد و چه نسبتی است بین

شبهاب‌های ملکوتی و مادّی؟

طبق براهین

حکمای اسلامی و مشاهدات عرفا، عالم ملکـوت یا عـالم مثال، باطن و حقیقت عالم مادّه

است. لذا هر چه در عالم مـادّه وجـود دارد، حقیقت غـیر مادّی آن در عالم ملکوت می

باشـد؛ و از آنجاست که در زمـان و مکـان خـاصّ خـود در عالم مادّه ظاهر می‌شود. به قول

عارف بزرگ، جناب میر فندرسکی: «چرخ با این اخـتران، نُغز و خوش و زیباستی - صورتی در

زیر دارد آنچه در بالاستی - صـورت زیـرین اگر با نردبـان معرفت بر رود بالا همان با

اصل خود یکتاستی». به تعبیر دیگر، رابطه ملکـوت امـور مادّی با خود آن امور مادّی،

مثل رابطه روح است با بدن یا مثل رابطه معنا و مفهوم است با لفظ. از منظر حکمت

متعالیه، روح و بدن دو چیز نیستند بلکه روح مرتبه بـالای بدن و بدن مرتبه مادّی روح

می باشد.

قرآن کریم

نیز دقیقاً همین حقیقت را بیـان فرمـوده و اصل هر امر مادّی را امری ملکوتی و فوق

ملکوتی دانسته است که به برخی از آیات مربـوط به این حقیقت، پیش‌تر اشاره و عرض شد

که از منظر قـــرآن حکیم، اصل هر چـــیزی در آســـمان ملکوت می‌باشد و از آن مقام به عالم

مادّه تنزّل می‌یابد. حال می‌پردازیم به آیاتی دیگر که این حقیقت را در بُعد کلان

نیز مطرح می‌سازند.

خداوند

متعال می‌فرماید:

«وَ إِنْ مِنْ شَی

ءٍ إِلاَّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُوم؛

و هیچ چیزی نیست مگر این که خـزائن (حقـایق) آن نـزد ماست؛ و ما آن را نازل نمی

کنیم مگر به اندازه معلوم و معین»[18]؛

این آیه گواه است که اصل و حقیقت هر موجود مادّی در نزد خداست و با تقدیری مشخّص و

معلوم به مراتب پایین هستی تنزّل می‌یابد.

«فَسُبْحانَ

الَّذی بِیدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَی ءٍ وَ إِلَیهِ تُرْجَعُونَ؛

پس مـنزّه است خداونـدی که ملکـوت همه چـیز در دست اوست؛ و شما به سوی او باز گردانده

می شوید»[19]؛

این آیه نیز شهادت می‌دهد که هر موجودی ملکـوتی دارد که تدبیر آن به دست خداست و این

که انسان دوبـاره به ملکـوت خـویش که نـزد خداست (در پیشگاه علم اوست) باز خواهد گشت.

«وَ کَذلِکَ نُری

إِبْـــراهیمَ مَلَکُـــوتَ السَّـــماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیکُـــونَ مِنَ الْمُوقِنین؛

و این گونـــه، ملکـــوت آســـمان‌ها و زمین را به ابـــراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین

کنندگان باشد»[20]؛

این آیه نــیز گــواهی می‌دهد که زمین و آســمان مــادّی، دارای حقیقتی ملکوتی نیز می

باشند؛ که حضرت ابراهیم (ع) از آن آگاه گشته تا از اهل یقین گردد.

«أَ وَ لَمْ

ینْظُــرُوا فی مَلَکُــوتِ السَّــماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما خَلَــقَ اللَّهُ مِنْ شَی ءٍ

وَ أَنْ عَسی أَنْ یکُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَی حَدیثٍ بَعْدَهُ

یؤْمِنُونَ؛

آیا در ملکــوت آســمان‌ها و زمین و هر چــیزی که خــدا آفریده است ننگریسته‌اند و این که

شـاید هنگـام مرگشـان نزدیک شـده باشـد؟ پس به کـدام سخن، بعد از قرآن ایمان می‌آورند؟»[21]

در این آیه

نیز تمام مطالب پیش گفته مورد تأکید واقع شده انــد؛ و افزون بر آن، اشاره شده که بین

ملکوت عالم و اجل انسان‌ها رابطه‌ای وجود دارد.

نتیجه بحث

پس طبق

آنچه بیان شد، شـهاب سـنگ‌های مـادّی نـیز حقیقـتی در عالم ملکوت دارند و تدبیر آن‌ها به

دست ملائک می‌باشد. و قــوانین علمی حــاکم بر عــالم چیزی نیستند جز ظهور دنیایی سبک کار

ملائک عالم ملکوت که در زبان قرآن کریم از این قوانین با عنوان سنّت‌های الهی یاد

می شود. پس آنگاه که شیاطین به آسـمان مـادّی صـعود می‌کنند که با ترفندهای خاصّ خود

از ملکــوت آســمان کسب اطّلاع نماینــد، مــورد اصــابت شهاب سنگ‌های موجود در فضا قرار می

گیرند؛ و چون این شهاب‌های مادّی بند به ملکوت خویش می‌باشند و ظهور دنیایی آن‌ها

هستند، لذا همانگونه که رجم و سنگسار شـدن شـیاطین را می‌توان به شهاب‌های مادّی نسبت

داد، می‌توان آن را به حقیقت ملکـوتی این شـهاب‌ها هم نسبت داد. چرا که نسبت ملکوت به

ناســوت (طــبیعت) مثل نســبت روح است به بــدن. پس همان گونه که تا روح اراده نکند بدن

کاری نمی‌کنـد؛ و کـار بـدن نشـان از فعل روح دارد، بین ملکوت شهاب سنگ‌ها و وجود مادّی

آنها نیز چنین رابطه‌ای وجــود دارد. البته روشن است که کار شهاب ملکوتی در عالم

مادّه طبق قوانین خاصّ همین عالم خواهـد؛ همانگونه که کار غیر فیزیکی روح، به هنگام

ظهــور در بــدن مــادّی، طبق قواعد عــالم مــادّه ظــاهر می‌گردد.

سخن آخر:

شیاطین جنّ

چگونه به آسمان می‌روند؟

درباره

ماهیت بدن جنّ‌ها سه قـول عمـده وجـود دارد. بـرخی بر این باورند که بدن آن‌ها حالت

گسترده دارد؛ یعنی اجزاء آن مثل اجزاء گازها دور از هم می‌باشند؛ لذا مثل گازها

دیـده نمی‌شـوند؛ امّا گـاه این قـدرت را پیـدا می‌کنند که بدن‌های خود را فشرده ساخته و

بدنی ابر مانند یا حتّی جامد برای خود ایجاد نمایند. امّا تا کنون کسی نتوانسته است

چــنین فرضــیه‌ای را اثبــات نماید. با توجّه به اطّلاعــات علمی بشر در حیطه‌های فیزیک،

شـــیمی و زیست شناسی نـــیز بعید به نظر می‌رسد که چنین ساختار جانداری وجود داشته باشد.

البته مشاهدات برخی که ادّعای رؤیت جنّ‌ها را داشته‌اند حاکی از آن است که برخی جنّ

ها هنگام نمودار شدن بـرای انسـان، ابتـدا حـالت دود به خود می‌گیرند و در نهایت به

صورت بـدنی محسـوس ظـاهر می‌شـوند. احتمـالاً ریشه این فرضیه نیز چنین مشاهداتی بوده

است. امّا چنین شواهدی - به فرض درستی آن‌ها - قـادر به اثبات چنین فرضیه‌ای نمی

باشند؛ چرا که این گونه شواهد با دو فرضیه‌ای دیگر نـیز امکان سازگاری دارند.

فرضیه دیگر

این است که جنّ‌ها موجوداتی مادّی و جامدنـد؛ لکن فاقد رنگ می‌باشند؛ لذا مثل شیشه

ای که فاقد هر گونه لکه‌ای اســـــــــــــت، قابل رؤیت نمی‌باشند. این فرضیه نیز نه تنها دلیل

عقلی یا تجـربی نـدارد، بلکه با امـوری که در روایـات و آیات و نقل شاهدان عینی، از جنّ

ها گزارش شده، منافات دارد.

امّا فرضیه

سـوم این است که جنّ‌ها موجـوداتی چهـار بعـدی یا پنج بعدی یا

n بعدی می

باشند؛ لذا آن‌ها موجودات بُعد سـوم مثل ما انسـان‌ها را می‌توانند ببینند؛ ولی ما

قادر به مشاهده آن‌ها نیستم «إِنَّهُ یراکُمْ هُوَ وَ

قَبیلُهُ مِنْ حَیثُ لا تَرَوْنَهُم؛ همانا او (ابلیس) و همکارانش شما

را می‌بینند از جـــــایی که شـــــما آن‌ها را نمی‌بینید» (الاعراف:27). امّا اگر آن‌ها

بخواهند در بُعد سوم دیـده شـوند برایشـان ممکن اسـت؛ که روایات اهل بیت (ع) نیز نشان

می دهند که چـنین امکـانی وجـود دارد؛ لکن در صـورت ظاهر شدن با شکل حقیقی خودشان دیده

نخواهند شد. بســیاری از آثــار که به جنّ‌ها نســبت داده می‌شوند، مثل سرعت زیاد، قدرت

فراوان، ظاهر شدن و غیب شدن ناگهانی، وارد شدن به محیط‌های کاملاً بسته بدون قفل

گشایی، خارج نمودن اشیاء از محیطهـای کـاملاً مسـدود بدون این که قفلی را باز کنند و

...، همگی مؤیدات این فرضیه می‌باشند. امّا چـون خـود همین آثار، مشاهدات افراد

خاصّی هستند و نمی‌توان آن‌ها را در آزمایشگاه مشاهده نمود یا با برهان عقلی اثبات

کرد، لذا نمی‌توان آن‌ها را اثباتگر این فرضیه دانست.

اگر این

فرضیه اخیر را مبنا قرار دهیم، می‌توان گفت که آنان نه از طریق حرکت در بُعد سوم،

بلکه از طریق بُعد بـــالاتر به فضـــای اطـــراف زمین راه می‌یابند؛ لکن به محض این که می

خواهند وارد بُعد فضـایی شـوند، با خطر برخـورد شـهاب سنگ‌ها مواجه می‌گردند. البته طبق

نظریه m

(نظریه

جهان ده یا یازده بُعـدی) که در بین فیزیکـدانان امـروزی مطرح می‌باشد، فرضیه‌های

دیگری نیز در این باره می‌توان ارائه نمـود؛ که به خـاطر دشواری این گونه بحث‌ها وارد

این مقوله نمی‌شویم.

پی نوشت‌ها:

[1]

سوره الجنّ

[2]

سوره الحجرات

[3]

سوره الصّافات

[4]

سوره الرحمن

[5]

سوره النجم

[6]

سوره تکویر

[7]

مستدرک الوسائل، ج14، ص338

[8]

الکافی،ج3،ص242

[9]

بحارالأنوار، ج99، ص87

[10]

بحارالأنوار، ج99، ص106 و 108

[11]

بحارالأنوار، ج15، ص269

[12]

سوره الرحمن

[13]

السجدة:5

[14]

الذاريات:22

[15]

الحديد:25

[16]

الزمر:6

[17]

الأعراف:26

[18]

الحجر:21

[19]

يس:83

[20]

الأنعام:75

[21]

الأعراف:185

آیا دنیا روی ماهی و شاخ گاو سوار است!؟

ابان بن تغلب می‌گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم: زمین بر چه چیزی استوار است؟ امام(ع) فرمود: بر ماهی، گفتم: ماهی بر چه چیزی استوار است؟ فرمود: بر آب، پرسیدم آب بر چه چیز؟ فرمود: بر صخره (سنگ سخت) پرسیدم: صخره بر چه چیز؟ فرمود بر شاخ گاوی راهوار، گفتم گاو بر چه استوار است؟ فرمود: بر خاک نمناک، گفتم: خاک نمناک بر چه چیز؟ فرمود: هیهات، که در این‌جا دانش دانشمندان گم گشته است.

نکاتی پیرامون اصل حدیث

حدیث مورد بحث، از جهت سندی صحیح است.

مشابه این حدیث، روایت طولانی دیگری از امام صادق(ع) است که معروف به حدیث «زینب عطر فروش» می‌باشد. زینب عطر فروش از پیامبر اکرم(ص) دربارهٔ عظمت و جلالت خداوند می‌پرسد و آن‌حضرت در بخشی از سخن خویش به طبقات آسمان و زمین اشاره می‌فرماید که از جهت دلالت شباهت زیادی به حدیث مورد پرسش دارد. همچنین در برخی از منابع اهل سنت نیز شبیه این احادیث با اندک تفاوتی از محمد بن کعب، سدی و جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است.

برخی از مفسّران در ذیل تفسیر آیهٔ شریفهٔ «لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّری»، حدیث مورد بحث و نیز حدیث زینب عطر فروش را آورده‌اند، و تا حدودی به یکی از این دو حدیث استناد کرده‌اند.

شرح و بررسی حدیث

برخی از علما روایت مزبور را شرح داده‌اند و به زوایـــای مختلف آن پرداخته که فشـــــرده‌ای از آن در ذیل بیـــــان می‌شود. واژه‌های کلیدی این حـدیث به تـرتیب عبارت‌اند از:

زمین

ماهی (حوت)

آب

صخره

شاخ گاو

خاک نمناک

چیزی که دانشمندان از درک آن عاجزند.

پرسش‌های ابان بن تغلب از امـام صـادق(ع) و پاسخ‌های آن‌حضـــــرت، یک مصـــــاحبهٔ علمی و اعتقـــــادی است که می‌توان از چند جهت به آن نگریست:

از نظر ساختمانی و ساختاری

جهت اول: از نظر سـاختمانی و سـاختاری؛ یعـنی این‌که ساختمان و ساختار زمین و پایه‌هـای آن تا هرجا که باشد به عنـــوان یک ســـاختمان هفت طبقه تنظیم و روی هم چیده شده است.

جهت دوم: از نظر عمـــرانی و آبـــادی و نـــیز دوره‌هـــای زندگی تاریخی بشر بر روی زمین؛ یعنی عمران و آبـــادی

زمین از روز اول تکـوین و اجتمـاع بشـری بر چه پـایه‌ای بوده و بر چه عواملی استوار شده است. در این صورت، مــاهی بیــان‌گر زنــدگی آبرومندانه بشر اســت؛ زیــرا در ابتدای آفرینش، تشکیل اجتماع و عمران و آبادی در کنار نهرها و دریاها بوده و اولین خوراک معمولی او از شکار ماهی تأمین می‌شده است. پس می‌توان ماهی را رمزی بــرای دوران ابتــدایی زنــدگی بشر دانست. ممکن است منظـور ابـان بن تغلب، پرسش از آغـاز شـروع این‌گونه زنـدگانی بشر باشد و منظـور امـام صـادق(ع) این باشد که، زنـدگی بشر با خـوراک مـاهی و شـکار از نهر و دریا همراه با دوران زندگانی حجـری او بـوده و هزارها سـال طول کشیده است. سپس زندگانی دوران حجری بشر در ســیر تکامل به دوران زراعت و کشت گنــدم و حبوبــات منتقل شـــده است که به وســـیله گـــاو و آهن انجـــام می‌گــرفت. بنــابراین، گــردش عمــران و آبــادی زمین و زندگانی بشر بر پایـهٔ کشت و زراعت است که به نـیروی شـاخ گـاو از دوران بسـیار قـدیم تا حـتی عصر حاضر در بــرخی منــاطق اداره می‌شــود؛ هر چند امــروزه بیشــتر کشت و زرع به وسیله مکانیزه و تراکتور انجام می‌گـیرد. و گاو که کار زراعت را انجام می‌دهد بر خاک نمنـاک و با رطــوبت اســتوار است. مقصــود این است که زنــدگی زراعتی که روی شاخ گـاو نر می‌چرخد بر زمین خـاکی و آب کافی اسـتوار است و گـاو ابـزاری است که در زمین نمناک و با رطوبت می‌تواند تولید زراعت کند.

اما این‌که زمین با رطوبت بر چه چیزی استوار می‌شـود؛ ممکن است مقصـود پرسش از سر انجـام زمین و پایـان زندگانی بشر باشد، و ممکن هم است مقصود پرسش از چگونگی زراعت به صورت نوین باشد که جانشین زراعت

با گـاو می‌شـود؛ مانند زراعت با ابـزار صـنعتی امـروزه. پاسخ امـــام صـــادق(ع) به این پرسش به هر دو معنا می‌تواند نظر داشـته باشد که دوران پایـان عمر زمین که به رستاخیز می‌کشد یا دوران تبـدیل وضع زراعت با گـاو به زراعت با ماشـین با علم دانشـمندان آن زمـان بسـیار دور است و هنـوز بـدان راه پیـدا نکـرده و در وادی فهم دانشــمندان آن زمــان گم است. از این‌رو، در آن زمــان، میسّر نبوده است که امام صادق(ع) در پاسخ چـیزی غـیر از این پاسخ بفرماید.

جهت سـوم: طـرح سـؤالات از نظر علمی و فـیزیکی و فهم رموز نظم زمین و مـواد شـیمیایی آن؛ یعـنی به چه وسیله‌ای زمین در قرارگاه معیّن خـود در بخش ثـابتی از فضا برقرار است و از مـدار مقـرّر خـود این طـرف و آن طـــرف نمی‌رود؟ که امـــام(ع) در پاسخ می‌فرماید: بر ماهی؛ یعنی زمین بر طبیعت سرد و آبگون خـود اسـتوار است. این معنا، رمز قوّهٔ دافعه است که بر اثر بـرودت و سـردی در نهـاد زمین به وجـود آمـده و آن را در فاصـله معیّنی از مرکز خورشید و سیّارات دیگر مسـتقر و ثـابت نگه‌داشته است. این قوّهٔ دافعه، به واسطهٔ واژه «حوت» (ماهی) -به صورت رمزی- بیان شده است.

و این قوّهٔ دافعه -که به کلمه حوت تعبـیر شـده است- بر آب که مایه برودت و سردی است. و آب بر مواد سخت و سـنگین زمین که سـرد شـده و به صـورت کـوه و لنگر دریاها در آمده است. این معنا، موافق با آیـاتی از قـرآن کریم است که کوه‌ها را به عنـوان صـخره‌های کـره زمین تعبـیر کـرده اسـت، از آن جمله: «و در زمین، کوه‌هـای ثابت و پابرجایی قرار دادیم، مبـادا آن‌ها را بلرزاند! و در

آن، درّه‌ها و راه‌هـــایی قـــرار دادیم تا هـــدایت شـــوند». همچنین می‌خـوانیم: «و زمین را بعد از آن گسـترش داد، و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد، و کوه‌ها را ثـابت و محکم نمود».

و صخره بر روی شراره‌های شاخ که به شکل مایع است. توضـــیح این‌که در حقیقت این صـــخره‌های ســـخت قشر زمین بمانند درپوش محکمی است که روی شـرارهٔ مـایع مذاب درون آن قـرار دارد و همچـون شـاخ گـاو نر جهش می‌زنند تا سر برآورند. اگر کوه‌های آتش‌فشـان خـاموش را در نظر بگـــیریم که چگونه در هنگـــام آتش‌فشـــانی شـعله‌هایی از دهانـهٔ آن بـیرون می‌آید. و پس از صـخره شـدن این مـواد، بمانند درپوشی در روی این شـاخ قـرار گرفته و آن را نگه می‌دارد. و واژهٔ «أملس» هم این معنا را تأیید می‌کنـد؛ چـرا که ملاست به معنـای نـرمی و ضد خشونت است. در این صورت تعبیر از مایع مذاب قسمت درونی زمین که قشر جامد و صـــخره‌مآبی بر آن احاطه دارد به «ثور أملس» تعبیر شده است. و اگر تعبـیر «ثـور املس» را به معنای جهنده نـرمی بـدانیم، مقصـود مـایع درونی زمین است که به‌طور استعاره کلمهٔ «قرن» بدان اضافه شده است. و یا این‌که «ثور املس» به معنای گـاو نـرم انـدام و همـوار پشت است که به طـور اسـتعاره و تشبیه در معنای گفته شده بکار رفته است.

این مـایع درونی زمین دارای خـاک با رطـوبت و نمنـاک است؛ یعنی مـاده‌ای که آب را تشـکیل می‌دهند عبارت‌اند از: اکسیژن و هیدروژن؛ یا منظور امام صـادق(ع)، ذرّات اصلی ماده است که دارای قوّه و نـیروی جنبش است که از نظر طبیعی مبدأ پیدایش همه موجودات مـادی است و

به ناچار ماده و نـیرویی حرکـتی باشد تا موجـودی مـادی پدید آید. این ماده و قوّه نخستین از مشکل‌ترین مســائل علوم طبیعی امـروزه است و بزرگ‌تـرین دانشـمندان در تصـــویر حقیقت آن حـــیران و عـــاجز مانده‌اند و هنـــوز نتوانسته‌اند پی ببرند که آیا دو چـیز هسـتند یا یک چـیز و آن یک چـیز مـاده است یا قـوّه! و کلمـهٔ «الـثری» که در پاسخ امـام اسـت، به معنـای «اثر» باشد که در اصـطلاح دانشمندان طبیعی عـرب زبـان امـروزه یک بطن عمیقی از ماده و یا اثر عمیق آن ماده است.

اما «ثری»؛ یعنی مادهٔ اولیه و یا گازی که در درون زمین است، به چه چـیزی تجزیه و تحلیل می‌شـود، این‌جا است که دانش دانشــمندان به آن نرســیده و از فهم آن عــاجز مانده‌اند. بنـابراین، اگر پرسش بر وجه اول (مـاده اولیه) حمل شـود، مقصـود امـام صـادق(ع)، فهم نهـان مـاده نخسـتین خواهد بـود که حقیقت این مـاده بسـیار دور از فهم دانشمندان است. و اگر پرسش بر وجه دوم (گاز در درون زمین) معنا شود، منظور از سـخن آن حضـرت این است که هنوز قرنها -نسبت به زمان ابـان بن تغلب- باید بگـــذرد تا دانش بشر به پـــایه‌ای برسد که بتواند حقیقت گـاز و اجـزاء درونی آن را تشـخیص دهد و آن را تجزیه و تحلیل نماید.

اکنون باید یادآور شد که طرح این مصاحبه از دیدگاه اول که پرسش از طبقـات و پایه‌هـای سـاختمانی زمین است معقـــول به نظر نمی‌آیـــد، نه از نظر پرسش و نه از نظر پاسخ و نمی‌توان آن را منسوب به اصحاب دانشمند امـام صادق(ع) دانست و به شخصـیتی مانند ابـان بن تغلب که یکی از دانشمندان بنام دوران خود بوده است نسبت داد.

با مـــــــدح‌های بلیغ و فضل و دانش شـــــــگرفی که رجال‌شناسان اسـلام -از موافق و مخـالف- دربـارهٔ ابـان بن تغلب بیان کرده‌اند نمی‌توان گفت که او به یک مسأله مسلّم آگاهی نداشته و جاهل بـوده اسـت؛ چـرا که زمین کره‌ای است در فضا و از همه طرف به هوا برخـورد دارد و روی پایه‌ای ساخته نشـده اسـت؛ و این مسـأله هزارها سـال پیش از دوران ابـان بن تغلب مسـلّم شـده بـود و کوچک‌ترین دانشمندان آن را می‌دانستند، به ویـژه این‌که در زمـان امـام صـادق(ع) که اسـلام در محیط جهـان گسترش پیدا کرده بود، و دانشمندان یونان، ایـران، مصر و کشـورهای دیگر جـزو سـازمان فـرهنگی اسـلام شـده بودند و در محیط کوفه که محل نشو و نمای ابـان بـود و به دانشـگاه جنـدی شـاپور نزدیک بـود و در کنـار مـدائن پایتخت علمی و فلسـفی دولت ساسـانیان سـاخته شـده بود، هرگز نمی‌توان گفت ابان بن تغلب از ساختمان‌های طبقـاتی زیر زمین خـبر و آگـاهی نداشـته و از امـام صادق(ع) پرسش کرده و آن حضرت نیز روی این دیـدگاه به او پاسخ داده است.

نـاروا‌تر این کـه، امـام صـادق(ع) با این‌گونه پرسش موافقت کرده و برای زمین و پایه‌های آن، این اطلاعـات را تحویل ابـان بن تغلب داده اسـت، چنانچه نمی‌تـوان تصوّر کرد که کسی چنین مضمونی را به نـام مصـاحبه‌ای میان ابـان بن تغلب و امـام صـادق(ع) جعل کـرده باشـد؛ زیـرا دربـارهٔ سـاختمان زمین چـنین عقیـده‌ای از خرافی‌سـرایان هم در هیچ کجا به نظر نرسـیده است تا این خرافه را دربـاره امـام جعل کـرده باشـند؛ زیـرا همان‌طور که گفـتیم مسـأله کـروی بـودن زمین و معلّق بودن آن در فضا به اعتبار مرکز ثقل جهان مـادی که یک

اصل فلسفه یونانی است در این دوره معـروف و مسـلّم بوده است و در محافل نیمه علمی هم به چنین ســخن‌ها دم زدن میسّــر نبــوده تا برسد به محفل علمی کشّــاف حقایق امام جعفر صادق(ع) و دانشـمندی چـون ابـان بن تغلب.

آیا آینه‌ها دریچه‌ای برای ورود به دنیای دیگر هستند؟

آینه بخشی از بسیاری از خرافات ،و افسانه‌ها است و از دوران باستان تاکنون چنین بوده است. رومیـان باسـتان معتقد بودند که آینه منعکس کننـده روح انسـان است و اگر از آینه برای اهداف بد استفاده نادرست شود، انسان می‌تواند شکست بخـورد. فرهنگ‌هـای دیگر نـیز افسـانه‌های خـود را دارند – عمـدتاً منفی. از نظر آن‌هـا، یک آینه می‌تواند روح را بمکد یا منظـره‌ای را به بعد دیگر ارائه دهد.

آینه و افسانه‌ها

از آینه در بسیاری از فرهنگ‌ها برای برقـراری ارتبـاط با ارواح اسـتفاده می‌شـود و اعتقـاد بر این است که به عنوان دریچه‌ای یا درگاهی به دنیای معنوی عمل می‌کند. این‌که آن‌ها سدی بین دنیای زنده و مرده هستند. یکی از تجربیات رایج در مورد آینه‌ها، ظاهر یک شخصـیت، سـایه یا موجود دیگری غیر از فرد مقابل آینه است. این مسئله در مورد شخصی به نـام Destiny Glaubitz نـیز وجـود داشت که مشاور معنوی بود.

سرنوشت گلاوبیتس و پرونده‌های او

زن جـوان عاشق آینه بـود و از بازارها و مغازه‌هـای مختلف با آینه‌های غیر معمول و باستانی بازدید می‌کرد. یک روز او آینه‌ای زیبا و قـدیمی را در زیر سـقف زمین پیـدا کـرد. او احسـاس می‌کـرد کسی در تلاش است تا توجه او را جلب کند تا این‌که موجودی در آینه ظـاهر شد و با او ارتبـاط برقـرار کـرد. از آن زمـان، تنش‌ها در

خـانواده او ایجـاد شـده اسـت، حیوانـات خـانگی بیمـار شده‌اند. بعد از ناپدید شـدن آن موجـود، این زن جـوان با من تماس گرفت. من فهمیـدم که آینه متعلق به شخصی است که بسیار منفی است، پس از مرگ او روح و انرژی منفی به این آینه پیوست. وقـــتی زن جـــوان آینه‌ای خریداری کـرد و در خانه به آن نگـاه کـرد، با روح صـاحب متوفی قبلی روبرو شد و انرژی منفی شدت گرفت. من مجبور شدم همه خانواده را پاک کنم. پس از تمیز کردن، آینه از بین رفته و دور ریخته شد. دوبـــاره همه چـــیز به روال قبل برگشت.

در مورد دیگر، مردی در آینه با چهره‌ای با لبـاس سـیاه و کلاه روبـــرو شد. این شخصـــیت نـــیز گویا وارد زنـــدگی واقعی شـده است. کمی بـالاتر از کف زمین معلق بـود، هیچ پـایی دیـده نمی‌شد. این را مـردی کـاملا هوشـیار تجربه کرد، این یک رویا نبـود. او قـرار بـود یک راهنمـای معنوی برای انسان باشد، از این رو وحی. در این حـالت، این موجـود از آینه به عنـوان درگـاه اسـتفاده می‌کـرد. منظـور ما از پورتـال، یک گـرداب نـامرئی است که دو مکان را با زمان و مکان به هم متصل می‌کند.

مرد دیگری از زمـان نقل مکـان به خانه جدیـد، جـایی که اتـاق خـواب پر از آینه بـود، کـابوس می‌دید. او ارواح شـیطانی را به اتـاق خـواب راه داد. طبق فنگ شـویی، آینه‌ها نباید در اتاق خواب وجود داشـته باشـند. و از قبل برای ما روشن شده است که چرا.

طبق اصول فنگ شویی - جایی که نمی‌توان آینه داد

مقابل درب ورودی آویختن یک آینه بـزرگ در اینجا کـاملاً غیرمجـاز است. تمـام انـرژی مفید شـنگ چی که به خانه شــما می‌رود از آن منعکس شــده و بــرمی گــردد. با این حال، هدف شما جذب انرژی خانه است، نه دفع آن.

در اتــاق خــواب، قــرار دادن آینه مشــابه می‌تواند بــاعث خیانت در یک رابطه شود. به خصــوص ســقف‌های آینه‌ای تــأثیر بســیار نــامطلوبی دارند. اگر نه تخت خــواب و نه افـــــرادی که در آن می‌خوابند در آینه منعکس نشـــــوند، مشکلی نیست.

همچـنین، آینه‌هـایی که در برابر یکـدیگر قـرار گرفته‌انـد، هیچ سـودی ندارند. مکـان مشـابهی بر وضـوح فکر تـأثیر منفی می‌گــذارد، منجر به اقــدامی عجولانه می‌شــود و نگرانی‌های مختلف و سـایر احساسـات بد را در سـاکنان ایجاد می‌کند.

اگر آینه منعکس کننده آب باشد، بسیار خوب است

داشتن آینه در میز ناهار خوری در سمت راست، ایـده آل است.

اگر پــول بیشــتری می‌خواهیــد، درون کیف پــول یک آینه قرار دهید.

اگر برای یک چیز فراموش شده به خانه برگشــتید، آن را در آینه نشــان دهید. این یک مراسم محــافظتی قــدیمی است. اعتقــاد بر این است که نباید از ســفر آغــاز شــده بازگشت. با این کار اساسـاً بدشانسی ناشی از بازگشت را به دلیل یک کار خاص لغو می‌کنید.

آیا باور خواهید کرد که وقتی عصبانی هستید یا حالتان بد است، فقط باید جلوی آینه بایستید و مدتی به چشمان خود نگاه کنید روحیه شما بهتر می‌شود. امتحان کنید، جواب می‌دهد.

خرافات و افسانه‌هایی که برای ما شناخته شده است

آینه همچنین دروازه‌ای برای ابعاد دیگر است. بنابراین، باید آینه قاب گرفته شود تا از دسترسی شیطان و موجودات دیگر به روح ما جلوگیری کند.

شکستن آینه قرار است 7 سال بدبختی به همراه داشته باشد. برای شعله ور شدن 7 سال بدبختی، باید خرده‌ها را به مدت 7 ساعت دست نخورده بگذاریم. بنابراین فقط 7 ساعت بدشانس خواهیم بود. اما پس از آن باید تمام خرده‌های خرده خاک را در خاک دفن کنیم. و بدبختی نیز دفع خواهد شد.

آینه‌ها می‌توانند روح انسان را به دام بیندازند. بنابراین، در خانه‌ای که کسی در آن مرد، باید تمام آینه‌ها را پوشاند. این باعث می‌شود که روح در آینه محبوس نشود، به طوری که نتواند به بهشت برود. روح مردگان همچنین می‌تواند روح دیگری را در آن‌ها جستجو کند.

وقتی آینه از روی دیوار می‌افتد، به این معنی است که شخصی به زودی خواهد مرد.

در هنگام رعد و برق، هنگام جذب رعد و برق، باید آینه‌ها پوشانده شود.

اگر می‌خواهید در مورد عشق آینده خود خواب ببینید، با آینه زیر بالش بخوابید.

در طـول سـال اول زنـدگی، نباید اجـازه دهیم کـودک در آینه به خودش نگاه کند، زیرا ممکن است روح جوان خود را به درون خود بکشاند.

نباید در تخت آینه بخوابید. موجودات خطرنـاک مختلف از ابعـــــاد دیگر می‌توانند از طریق آینه وارد شـــــوند، که می‌تواند به ما آســـیب برســـاند. همچـــنین می‌توانید از کابوس دیدن رنج ببرید.

آنوناکی چطور خودشان را تغذیه می‌کنند؟

همانطور که پیشتر اشاره شد، شکی نیست که کیهان چندبعدی است و ما می‌توانیم آنوناکی را نیز چندبعدی درنظر بگیریم. ازآنجا که ما انسان‌های زمینی در این کیهان چندبعدی زندگی می‌کنیم، ما نیز چندبعدی هستیم، اما از آن آگاه نیستیم، زیرا اندام‌های حسی ما ضعیف شده‌اند، به‌طوری که تنها سه بعد را درک می‌کنیم.

اما اندام‌های آنوناکی چنین نیستند. ازاین‌رو آن‌ها دسترسی آگاهانه‌ای به انرژی‌های دیگر ابعاد دارند که این ابعاد از نظر ما پنهانند و آنوناکی می‌توانند از آن‌ها تغذیه کنند. هنگامی که آنوناکی روی زمینند نیز احتمالات دیگری برایشان مطرح می‌شود.

وقتی که یک انسان زمینی می‌میرد و روح، کالبد وی را ترک می‌کند، انرژی‌های حیاتی موجود در جسد نیز رها می‌شوند.

این انرژی‌ها می‌توانند توسط موجودی با آگاهی چندبعدی حس شوند و از آن‌ها تغذیه کند، خواه که این موجود در کالبدی سه بعدی باشد یا نباشد.

این عمل (تغذیه انرژی) هنگامی که یک انسان براثر خشونت کشته می‌شود ساده‌تر می‌شود، زیرا بدن وی هنوز «کاملاً شارژ یا پُر» است. هنگامی که یک فرد از کهولت سن یا بیماری در بدنی مریض می‌میرد، تقریباً انرژی حیاتی در آن باقی نمانده؛ به اصطلاح باتری‌اش خالی شده، به تعبیری، سودی برای موجودات خوناشام ندارد.

از این گذشته، انسان‌ها به‌هنگامی که احساسات به‌شدت منفی دارند انرژی‌های مشابهی را آزاد می‌کنند، خصوصاً خشم شدید، ترس، وحشت یا تنفر.

موجـــودات چندبعـــدی از این انرژی‌هـــای آزادشـــده نـــیز می‌توانند تغذیه کنند، همچنین از احساسات جنسی‌ای که تنها از روی شـهوت باشد نه عشق. درست همـانطور که یک گیاه از فضولات فیزیکی ما تغذیه می‌کنـد، موجـودات چندبعـــدی نـــیز می‌توانند از فضـــولات احساسی ما تغذیه کنند.

موجـــودات مثبت مســـتقیماً از انـــرژی نـــور اولیه‌ی الهی خالق اصلی تغذیه می‌کنند، خالقی که سرچشمه‌ی اصلی همه‌ی مواد غذایی است.

با این‌حـــال موجـــوداتی مثل آنونـــاکی که خودشـــان را از خـــالق اولیه‌شـــان جـــدا کرده‌انـــد، نمی‌توانند مســـتقیماً از انـــرژی آن بهره‌مند شـــوند و غیرمســـتقیم بواســـطه‌ی انرژی‌های حیاتِ موجودات دیگری که دسترسی بهتری به انرژی نور دارند تغذیه می‌شوند.

ما انســـان‌ها چـــنین دسترسی‌ای داریم، زیـــرا از گیاهـــانی (ســـبزیجات و میوه‌ها) تغذیه می‌کـــنیم که با جـــذب نـــور خورشید و ترکیبش با مواد معدنی زمین، مواد غـــذایی را تولید می‌کنند. یا از حیوانـــاتی تغذیه می‌کـــنیم که انـــرژی نـــور را بواســـطه‌ی خـــوردن گیاهـــان جـــذب کرده‌اند. (راه غیرمســـتقیم‌تر جـــذب انـــرژی حیـــات این است که ما از حیوانـــات وحشی‌ای که حیوانـــات دیگر را می‌خورند تغذیه کنیم.

آنونا – موجودات ستاره‌ای در متون سومری

آنونا، که به آنوناکی نیز مشهور است، شخصیتهای اصلی در روایت بازدید کنندگان کیهانی باستان هستند که در سیاره ما به زمین نشستند، بشریت آفریدند، به آن تمدن بخشیدند و در افسانه‌های بسیاری از ملل اثری به جای گذاشتند. این متن‌های سومری و بابلی است که با خدایان بی‌شماری، هیولاها و قهرمانان demigod در هم آمیخته‌اند و نام این فضانوردان باستانی را به جهانیان بخشیده‌اند. خدایان این اسطوره‌ها در فرقه تمدن‌های کهن برجسته بودند، سرودهای طولانی و متون اساطیری را قربانی و قربانی میکردند و از اعمال آن‌ها تجلیل می‌کردند. اما آن‌ها چه کسانی بودند و در لوحهای باستانی سومری درباره آن‌ها چه نوشته شده است؟

معنی پنهان کلمه آنونا

مدتی پیش وجود داشت که متون میخی شکل باستانی در انبارهای موزه و ادبیات به سختی در دسترس پنهان می‌شدند. امروزه، در عصر اینترنت و به لطف تلاش‌های بسیاری از محققان، ما این فرصت را داریم که به راحتی در خانه به این متن‌ها نگاه کنیم و دانش فراموش شده‌ای را که تمدنهای باستانی از ما دور کرده است بخوانیم. به طور خاص، ما می‌توانیم از سه وب سایت استفاده کنیم: Corpus ادبیات سومری (ETCSL)- ایجاد شده توسط دانشگاه آکسفورد، که در آن آثار بزرگ ادبی به زبان سومری منتشر شده است، ابتکار کتابخانه دیجیتال میخی (CDLI)، یک پروژه مشترک است که

توسط چنـــــدین دانشـــــگاه جهت جمع آوری عکس و رونوشت از جـداولهای اصـلی رس به زبـان سـومری و اکدیان، زبانهای بابلی و آشوری و فرهنگ لغت سـومری پنسـیلوانیا، از جملـه، اما محـدود به آن‌هـا، متن کلمـات جداگانه در یک خط میخی نیست. مسلح با این ابزارهـای قدرتمند، می‌توانیم در پله‌های آنونـا، سـتاره‌های مرمـوز دنبال کنیم.

آنوناکی

اما اگر می‌خـواهیم در متـون سـومری اطلاعـات واقعی درباره موجودات آنونا را بیابیم، ابتدا باید در نظر بگیریم که چگونه این عبارت توسط کاتبان باستان نوشـته شـده است. این همچـنین به ما کمک می‌کند تا معنـای پنهـان این اصطلاح و ماهیت موجـوداتی را که گفته شـده است کشف کنیم.

اولین چـــیزی که باید بخـــاطر بســـپارید این است که سـومری‌ها از شخصـیت اسـتفاده کردند – AN (در این مـورد دینگـیر را بخوانید)، که یک سـتاره هشت گـوش است. اما در عین حـال، این علامت به معنـای "بهشت" (خواندن آن) و همچنین نام خـدای بهشت (همچـنین آن)، حـاکم خـدایان دیگر اسـت، که به نـدرت در اسـطوره‌ها ظاهر می‌شود، اما معمولاً بـالاترین احـترام به او نشـان می‌دهد. به دلیل ارتبـاط بین دینگـیر و بهشت ، ترجیحـاً این موجـودات را "موجـودات آسـمانی به جـای خـدایان" بنـامیم. دانسـتن اصـطلاح و فهم معنـای آن بسـیار مهم است زیرا نماد دینگیر در مقابل هر خدای ظاهر می‌شود، خـدایان محافظ پـایین، شـیاطین بلکه حاکمـان خـدایی همچون گیلگمش، نارام سین یا شولگی نـیز هسـتند. این

ویژگی به مثابه تعیین کننده‌ای عمل می‌کند که خوانده نمی‌شود، اما به خواننده می‌گوید که کلمه زیر عبارت برای یک موجود الهی است. از آنجا که آن را نمی‌خواند، کارشناسان آن را به صورت متن به عنوان متن اضافه می‌کنند. و این نشانه است که حتی قبل از تعیین "خدایان بزرگ" Anunna ظاهر می‌شود.

کلمه Anunna با استفاده از شخصیت‌های میخی شکل زیر نوشته شده است:

A-NUN-NA dingir. اولین نشان از قبل برای ما شناخته شده است و موجودات آسمانی را نشان می‌دهد. یکی دیگر از نشانه‌های سومری‌ها کلمه آب بود، اما به معنای اسپرم یا اجداد نیز بود. معنی شخصیت زیر، NUN، یک شاهزاده یا شاهزاده است. شایان ذکر است که نام شهر اریدو (NUN ki)ـ با همین شخصیت نوشته شده و Enki نیز در افسانه‌ها به آن اشاره شده است. شخصیت آخر یک عنصر دستوری است. بنابراین، اصطلاح anunna را می‌توان به عنوان "موجودات آسمانی با منشأ اصلی (دانه)" ترجمه کرد و در واقع کاتبان متون باستانی نیز از این طریق درک می‌شوند، زیرا رایج‌ترین نام‌های مستعار مرتبط با Anunna "خدایان بزرگ" هستند. به عنوان مثال، خدایان محافظ لاما یا شیاطین گاو است.

حال ممکن است شما فکر کنید، "اما صبر کنید، آیا آنونکی به معنای" کسانی که از بهشت آمده‌اند نیست "همانطور که سیچین بیان می‌کند؟"

حقیقت این است که اصطلاح آنوناکی (نوشته شده؛ A-NUN-NA-KI dingir -)ـ برای اولین بار در متون آکادیایی متعلق به بابلی‌ها و آشوریان ظاهر می‌شود.

تا آن زمان فقط اصطلاح آنونا استفاده می‌شد و شخصیت KI به معنی "کشور" بعداً اضافه می‌شد. دلیل انجام این کار نامشخص است، اما به نظر می‌رسد در آن زمان نیاز به تفکیک بین موجودات آنونا که در روی زمین مانده بودند (آنوناکی) و کسانی که به کیهان بازگشتند، که شاید از آن به عنوان ایگگی یاد شده باشد، به عنوان حماسه اکدیان Enum Elish نامگذاری شود.

این اظهار داشت که مردوک 300 آنوناکس را به بهشت فرستاد و 300 روی زمین ماند و سیصد ایگگی در آسمان ساکن بود. با این حال، تعبیر اصطلاح Anunna یا Anunnaki به عنوان "کسانی که از بهشت بر روی زمین آمده اند" به اندازه مخالفان نظریه‌های فضانوردان باستان مزخرف نیست. متن بحث و جدال گوسفند دانه سومری با این کلمات آغاز می‌شود: "وقتی، در تپه بهشت و زمین، خدایان آنونا، ..." این جمله مقدماتی را می‌توان سرآغاز آنونا از جایی از جهان دانست. ترجمه شده به عنوان بهشت و زمین-AN KI) و نوادگان خدای آنا یا بهشت بودند.

منشأ آسمانی آنونا نیز با متن Lamentation of Arura یا Lamentation Enki تأیید شده است، که می‌گوید Anunna در بهشت و سپس روی زمین، خداوند را به دنیا می‌آورد. بنابراین این ترکیبات به وضوح به منشأ کیهانی یا آسمانی موجودات آنونا اشاره دارد.

آنوناکی

آنونا واقعا که بود؟

با وجود روشن شدن معنای واقعی اصطلاح Anunna، این سؤال هنوز باقی مانده است، موجوداتی که سومری‌ها از آن استفاده می‌کردند چه کسانی بودند؟

مطالعه دقیق اسطوره‌ها، سرودها و سرودهای سومری نشان می‌دهد که در واقع این یک مجموعه جمعی از خدایان بوده است، زیرا غالباً کلمه آنونا با عنوان "gal dingir"، خدایان بزرگ دنبال می‌شود.

متون معمولاً شکل خاص خود را به استثنای خدایان فردی توصیف نمی‌کنند. در توصیف الهه‌های فردی، اغلب می‌آموزیم که او توسط یک سومری "درخشان ترسناک" محاصره شده است به نام "ملام". بعضی از آهنگ‌ها همچنین از چهره‌ای خطرناک سخن می‌گویند، مانند سرود ارتقاء اینانا یا نزول اینانا به زیرزمین. درمورد تصویری از خدایان سومری، و بنابراین Anunna به این ترتیب، آن‌ها به تصویر کشیده می‌شوند که چهره‌های انسانی که معمولاً بر تخت سلطنت نشسته و متقاضی (به اصطلاح مخاطبان الهی) یا در صحنه‌های مختلف اساطیری را دریافت می‌کنند. با این حال، آن‌ها با یک کلاه شاخ دار یا کلاه ایمنی از انسان متمایز می‌شوند.

Anunna – موجودات ستاره‌ها در متون سومری

موجوداتی که مجهز به یک درپوش هفت گوش هستند بدون شک متعلق به بالاترین آن‌ها است. با چنین

روسـری، Inanna، Enlil، Enki و دیگـران به صـورت "خدایان بزرگ" به تصویر کشیده شده‌اند.

بعضی از خـدایان با یک کلاه دو شـاخ به تصـویر کشـیده شـده و ممکن است "خـدایان پـایین"، موجـودات محافظ لاما باشـند. آن‌ها معمـولاً متقاضی را بر روی حکاکی‌ها به خدای می‌رسانند.

با این حال، آنونا همچنین با مجسـمه‌هایی از منطقه الی عبید (یا عبید) همـراه اسـت، که صـورت آن‌ها دارای ویژگی‌های خزندگان است – خصوصـاً شـکل سر و چشم. مـیزان توجیه این ارتباطـات در حـال بحث اسـت، اما به عنـوان مثـال آنتـون پـارک در راز سـتاره تاریک اظهـار می‌دارد که طبق اطلاعـات منتقل شـده وی، موجـودات آنونا خزندگان بودند.

این واقعیت که آنونا موجودی "گوشت و استخوان" بود، و نه فقط تصـویری از تصـورات و یا تجسم نیروهـای طبیعی، با ذکر استنادهای بیشمار به نیاز به غذا مشـهود است. این هم یکی از دلایلی بـود که انسـان ایجـاد شد – یعنی تأمین معاش خدایان.

این بهترین حالت توسط اسـطوره اکـدیایی Atrachasis نشان داده شده اسـت، که در آن خـدایان پس از سـیل از گرسـنگی رنج می‌برنـد، و هنگـامی که Atachachasis قربـانی گوشت کبـاب را بـرای آن‌ها به ارمغـان می‌آورد، آن‌ها مانند مگس‌ها جمع می‌شوند. نیـاز به امـرار معـاش نیز توسط اسطوره انکی و سازمان جهان تأیید می‌شـود که براساس آن آنونا در بین مـردم سـاکن شـده و غـذای

آن‌ها را در پناهگاه خود می‌خورد. در این اسطوره، انکی مسکن خود را نیز در آنجا بنا کرد

شهرها، زمین را تقسیم کرده و قدرت را به آن‌ها اختصاص دادند. و فقط یکی از سرگرمی‌های مورد علاقه آن‌ها جشن و نوشیدن آبجو یا الکل دیگر بود که هر از چند گاهی خیلی خوشبختانه به پایان نرسید، همانطور که برجسته شده است، به عنوان مثال در متون Enki و Ninmach که در آن‌ها خدایان مست پس از موفقیت اولیه با خلقت انسان برای ایجاد معلولین، و اینانا و انکی، جایی که در مستی انکی، سخاوتمندانه اینانا را به کلیه قدرتهای الهی خود به من داد، به نوعی برنامه‌ها یا برنامه‌هایی برای سازمان جهان، که پس از سرخوردگی از آن ابراز تلخی کرد.

در متون سومری، اصطلاح آنونا بیشتر به عنوان یک اصطلاح جمعی مورد استفاده قرار می‌گیرد، همانطور که می‌گویند "مردم". برخی خدایان "برادران آنوناک" یا "یکی از آنونا" نامیده می‌شوند که این تعبیر را پشتیبانی می‌کند. اغلب این اصطلاح برای تأکید بر قدرت، قدرت و عظمت یک خدای خاص نیز به کار می‌رود. برای مثال، متن تبلیغ اینانا آمده است:

"عزیزترین معشوقه، محبوب آنم ،

قلب مقدس شما عالی است.

زن عزیز Ushgal-ana ،

شما بانوی افق آسمانی و مقر هستید ،

آنونا برای شما ارسال کرد ،

شما از زمان تولد یک ملکه جوان بودید ،

چطور شما بالاتر از همه Anunna، خدایان بزرگ امروز هستید!

آنونا زمین را با لب‌هـــای شـــما در مقابل شـــما بوسه می‌زند

به همین ترتیب، از خدایان یا موجودات گونـاگون، چقـدر باشـــکوه گفته می‌شـــود، و این‌که آنونا در برابر آن‌ها چوپـان می‌شـود و به آن‌ها ادای احـترام می‌کند. اگرچه هیچ سلسله مـراتب مشخصی بین آنونا وجـود نـدارد، اما واضح است که بـــرخی از آن‌ها صـــرفاً قدرتمنـــدتر و تأثیرگذار بودند.

پادشاهان آنوناکی

اما چه کسی خـدایان قدرتمنـدتر و با نفـوذی بودند که سرودهای سومری شعار می‌دادنـد؟ بـالاترین خـدایان آن محسوب می‌شـوند که همیشه مانند پـدر و خـالق آنونا از حاکمشـان بیشـتر عمل می‌کند. می‌تـوان گفت که او به اصطلاح خدای خواب است و از سختی‌های عادی مردم و گل و لای خـدایان دیگر فاصـله گرفته است. اگرچه او به طـور جـدی با آنچه اتفـاق می‌افتد روی زمین دخـالت نمی‌کنـد، اما در مـورد سرنوشت تصـمیم می‌گـیرد و ریاست مجمع خـدایان را بر عهـده می‌گـیرد. همیشه شریف‌ترین مکان را اشغال می‌کند – به عنوان مثـال، در یک جشن که Enki در نیپور برگزار می‌کند تا تکمیل دفتر مرکـزی E-Engura خـود را جشن بگـیرد، در یک مکـان محترم نشسته است.

خــود Enki اغلب در متن ترانه‌ها “اســتاد” یا “رهــبر” خوانده می‌شود. همانطور که در بــالا ذکر شــد، هم Enki و هم شــهر Eridu (NUN ki) به عنــوان NUN مــورد اســتفاده قــرار گرفتنــد، که به دور از تصــادف نیست. به نظر می‌رسد کلمه NUN که به معـــــــنی “نجیب” یا “شاهزاده” است، با Enki مترادف است. 50 آنونا ارید، که در طلسم 21 ،Ur III ذکر شــده اســت، با اریــدا و بنابراین Enki همراه است. قرن قبل از میلاد مسیح، که سیچین به عنــوان نخســتین اســتعمارگران زمین با رهــبر خود Enki تعبــیر می‌کند. بــرای او، آن‌ها نــیز به درســتی احترام به اعلام جلال او را، مانند Enki و سازمان جهان:

“خــدایان آنونا با ولیعهــدی بــزرگ که به کشــورش ســفر کرده، با مهربانی صحبت می‌کنند:

“به پروردگارِ سوار بر بزرگ، خالص من ،

او تعداد بیشماری از نمایندگان مجلس را کنترل می‌کند ،

برای او که در کل جهان گسترده نیست ،

اما در ارید با شکوه و نجیب بالاترین اروپایی‌ها را بدست آورد

انکی، پروردگار بهشت و زمین (جهان) – ستایش کن! ‘

شعار دادن و اعلام شهرت فعــالیت مکــرر آنونا در متــون ســومری و همچــنین اقامه نمــاز است. همچــنین اغلب از آن‌ها خواسته می‌شود که برای دعا کننده دعا کنند.

غـــــول دیگر در بین آنونا Enlil است که در درون آیین سنتی ســومری‌ها پست قدرتمنــدترین خــدای را به عهــده

گـرفت. او نماینـده خـدایی بـود که از قـدرت اسـتفاده می‌کـــرد. یک عنصر فعـــال است که سرنوشت مـــردم و خـدایان دیگر را تعـیین می‌کند. او همچـنین اغلب خـدای تخریب است. به دستور او، شـهر آکـاد از بین رفت زیـرا پادشاه نرام سـین پناهگـاه خـود را در نیپـور نجس کـرده بود و این بود که دستور داد سیل جهان را طبق اسطوره Akkadian Atrachasis انجام دهد زیرا بشر بیش از حد رشد کـــرده بـــود و بیش از حد پر سر و صـــدا بـــود. در نوشـــته‌های ســـومری از او به عنـــوان قدرتمنـــدترین، مهمترین و حـتی خـدای همه آنونا یـاد می‌شـود. خـدایان دیگر بـــرای جشن‌های منظم و جلســات فــوق العــاده به عمـــارت E-kur Enlil آمدند و این "ســـفر به نیپـــور" مضمون مکرر اشعار مشهور بود.

آنونا شامل قهرمان الهی و مبـارز نینورتا است که گفته می‌شـود قـوی‌ترین آن‌ها است. او یک جنگجـوی بی‌امـان بود که غالباً به حل موقعیت‌های دشوار که نظم جهان را مختل می‌کرد، کمک کرده بود، مانند زمانی که پرنده آنزو سفره‌های سرنوشت را به سـرقت بـرده بـود یا هنگـامی که جهان توسط هیولا آسـاگ تهدید می‌شد. بـرای بـرخی از متن‌ها لیست همه Anunnaهـای مهم بسـیار طـولانی خواهد بود، زیرا 600 تعداد آن‌ها وجود دارد. از این میان، 600 خدای بزرگ 50 و تعیین کننده سرنوشت 7 بودند. با این حال، چه کسی متعلق به این 50 انتخاب شـده است و 7 دقیقاً گفتن آن دشوار است.

قضات بی‌رحمانه بشریت

به نظر می‌رسد تعـــیین سرنوشت و قضـــاوت مهمـــترین فعالیت آنونا بوده است. از نظر سامرز، کلمه سرنوشت،

نامدار به معنـای واقعی کلمه به معنـای سـنجش امید به زنــدگی بــوده است. انــدازه گــیری این طــول یکی از فعالیت‌هـای تعـیین شـده توسط آنونا بـود، دقیقـاً مانند مورس سرنوشت را در اسطوره‌های یونان انـدازه گـیری کرد. خـدایان اصـلی وظیفه تعـیین سرنوشت را تشـکیل می‌دادند که شـــورای خـــدایان را تشـــکیل می‌داد و به ریاست چهار یا هفت خدای تشـکیل می‌شد که مهمـترین آن‌ها آن، انلیـل، انکی و نینچورسـاگ بودند. An و Enlil نقش تعیین کننده‌ای داشتند و مطـابق با مـوقعیتش، An فقط نوعی ضامن بود و هیچ قـدرت اجـرایی مسـتقیمی نداشت. این امر منحصــرا توسط انلیل تــأمین شــد، که متون مکرراً از آن‌ها به عنوان اهـدا کننـده سرنوشت یـاد می‌کنند.

با این حال به نظر می‌رسد که حتی سنت‌های قدیمی تر، شــاید حــتی پیش از تــاریخ، Enki بــود که سرنوشت را تعیین می‌کرد، و تا هزاره دوم قبل از میلاد جداول میخی به او "اســـتاد سرنوشت" می‌گفتند. او در آن سرنوشت گیاهــان و متن Enki و ســازمان جهــانی را که او در آن نقش تعـــیین می‌کنـــد، تعـــیین کـــرد و به عبـــارت دیگر سرنوشت را اندازه می‌گرفت، خود آنونا. Enki همچـنین در ابتـدا متعلق به نمودارهـای سرنوشت و قـوانین الهی من بود.

علاوه بر تعیین سرنوشت، آنونا نقش داوران را نیز بازی می‌کند، مهمترین آن‌ها در اسطوره‌های مرتبط با "دنیای زیــرین" یا "کــرد". این فرمــانروای الهه Ereskigal به همــراه هفت آنونا است که اعضــای هــیئت داوران او را تشـــکیل می‌دهند. با این حـــال، فعـــالیت این داوران و

صـــلاحیت‌های آن‌ها مشـــخص نیســـت، و از متن‌هـــای باقیمانده به نظر می‌رسد که کیفیت زندگی پس از مرگ مبتنی بر اخلاق و دسـتورات نبـوده، بلکه در مـورد این‌که آیا آن مرحـــوم فرزنـــدان کـــافی داشـــته است تا غـــذای جاودان و نوشیدنی‌های ابدی را بـــرای او فـــراهم کند. در این مفهـوم، دادگـاه پس از مـرگ غـیر ضـروری به نظر می‌رسد. با این وجود، احتمالاً یکی از کارکردهای داوران کور نظارت بر رعایت قوانین محلی بود، همانطور که در این شعر مشهور درباره نزول اینانا به زیـرزمین مشـهود است. هنگامی که اینانا سعی کـرد خـواهرش Ereskigal را از عـــرش برانـــداز کنـــد، هفت قاضی علیه او مداخله کردند:

“آن هفت آنونا، قاضیان، او را محکوم کردند.

آنها با چشمان کشنده به او نگاه کردند ،

آنها او را یک کلمه فلج کننده نامیدند ،

آنها با صدای توهین آمیز او را مورد سرزنش قرار دادند.

و اینانا به یک زن بیمار تبدیل شد، یک بدن کتک خورده ،

و بدن مورد ضرب و شتم میخ شده است.

گیلگمش که بخـــاطر اعمـــال قهرمانانه و خســـاراتش در آنونا پذیرفته شـــد، پس از مـــرگ وی به داوران عـــالم امـــوات پیوست. وظیفه او در ابـــدیت، داوری در مـــورد اعمـال پادشـاهان بـود. در کنـار او حـاکم اوراماما قـرار داشت که به دسـتور ملکه عـالم امـوات، اریکشـیگال بر کشته شدگان یا گناهان چیزی فرمانروایی کرد.

به نظر می‌رسد مفهـوم معنـوی آنونا به عنـوان تعـیین کننده سرنوشت و داوران مردگان از پتانسـیل موجـودات جسمی فراتر رود. با این وجود، این امکان وجود دارد که آنونا توانایی‌های حسی فـوق العـاده‌ای نظـیر شـفافیت، غلبه بعدی و ارتباط مسـتقیم با آکاشا داشـته باشد که با "جـداول سرنوشت" فـوق الـذکر قابل شناسـایی است. برنامه‌هـایی که به آن‌ها اجـازه می‌دهد بیشـتر از طریق قابلیت‌هـای فـوق یا با اسـتفاده از فنـاوری پیشـرفته، کنترل بیشتری بر خلاقیت خود داشته باشـند. این امر به آن‌ها قـدرت بیشـتری می‌دهد تا آنچه مـردم به عنـوان سرنوشت می‌پندارند – سرنوشتی تغیـیر ناپـذیر، از پیش تعیین شـده‌ای که در برابر آن نمی‌تـوان مقـاومت کـرد و باید از آن پـیروی کـرد. شـکی نیست که موجـوداتی که بشر را به عنـوان بنـدگان خـود آفریده‌انـد، می‌توانند از چـنین ابـزاری بـرای به دست آوردن جایگـاه "خـدای" در نگاه مردم عادی استفاده کنند.

تپه مقدس – صندلی یا محل اولین بار فرود

در بین النهـرین باسـتان، ایـده وجـود یک تپه قـدمت به عنوان مکان آفرینش جهـان وجـود داشـته است. این تپه بود که برای اولین بار از آبهای بیکران اقیانوس کیهـانی پدید آمد و نقطه ثـــــابت اولیه جهـــــان را که در آن می‌توانست ایجـاد شـود نشـان می‌دهد. تـرکیب سـومری The Grain Sheep Controversy اظهـار داشت که چـنین تپه کیهـانی زادگـاه آنونا بـوده است و همچـنین با الهه Ninchursag، مادر و خالق خدایان و انسانها نیز در ارتباط است. به همین تـرتیب، شـعر درگذشت گیلگمش، شـمارش خـدایان مختلفی که پس از مـرگ از گیلگمش

هدیه دریافت کرده‌اند، آنونا را در ارتباط با تپه مقدس به نام سومری "دوک" قرار می‌دهد. همچنین مکانی بود که متون باستان می‌گویند سرنوشت در اینجا مشخص شد، که یکی از فعالیتهای بارز آنونا بود. اهمیت تپه مقدس دوکو نیز به این نکته تأکید می‌شود که هر معبد سومری، در تصور اصلی خدای خود، مینیاتوری از این تپه بدوی را نشان می‌داد و محورهای جهان را به طور مستقیم به قلمرو خدایان و زمان خلقت و سازماندهی مقدماتی خلق می‌کرد.

سؤال این است که آیا امکان اتصال تپه مقدس دوک به کوه هرمون در لبنان، جایی که فرشتگان افتاده، نگهبانان، مطابق کتاب انوخ فرود آمده‌اند، وجود دارد. در مصاحبه با نمایش افشای Gaia.com، اندرو کالینز خاطرنشان می‌کند که دوکو یک معبد تاریخی پیش از تاریخ گوبکلی تپه در جنوب شرقی ترکیه است. این ارتباط قبلاً توسط کالوس اشمیت، باستان شناس که در کاوش در این بنای غیرمعمول تحقیق کرده است، پیشنهاد شده است. شایان ذکر است، مکانی که در آن ابتدا برای اولین بار در کشاورزی ظاهر شد، از مکان Göbekli Tepe دور نبود.

همانطور که قبلاً نیز گفته شد، هفت آنونا در سرزمین کور سکونت داشتند، جایی که آن‌ها قاضی بودند. کور، همانطور که از نام این مکان که به معنی کوه است، نشان می‌دهد، ظاهراً در کوههای زاگرس در غرب ایران یا در شمال در کوههای جنوب شرقی ترکیه واقع شده است. این مکان توسط ملکه ارسکیگال، خواهر اینانا اداره می‌شود و در جمع بسیاری از شیاطین و موجودات

ساکن است. به طور سنتی، آن را "دنیای زیرین" یا جهان مردگان می‌دانند، منظره‌ای که از آن هیچ بازگشتی به دست نمی‌آید. این قانون در مورد خدایان نیز اعمال می‌شد و حتی خود Ereskigal نیز نمی‌توانست این مکان را ترک کند. با این وجود موجودات خاصی می‌توانند بدون محدودیت وارد شوند و بیرون بروند، مانند اتاق ارششیگالین مجله نامتار یا شیاطین مختلف و موجودات غیر جنسی.

گوبکلی تپه

گوبلیلی تپه در جنوب شرقی ترکیه

سایت دیگر Anunna که در جداول سومری ذکر شده است، معابد هستند. در سرود معبد کش نوشته شده است که او خانه آنونا بوده است. این محل اقامت قابل توجه الهه نینچورساگ، که متن می‌گوید از آسمان به زمین آمده است، مکانی بود که پادشاهان و قهرمانان به دنیا می‌آیند و گوزن‌ها و حیوانات دیگر در حال تعقیب بودند. شاید این یک کشتی مادر باشد که در آن آزمایشگاههای بیولوژیکی و کلونینگ قرار گرفته و در آنجا اولین انسان ایجاد شده است. آخر اینکه، شهرهای آنونا خود شهرهای سومری هستند. باز هم به 50 Anunna از ارید اشاره شده است، اما در جداول نیز از آنونا از لاگاش و نیپور ذکر شده است. نیپور به عنوان صندلی آنونا جایگاه ممتازی را اشغال می‌کند، زیرا این صندلی همچنین آنلیلا بود که مهمترین آن در پانتئون سومری بود و محلی برای تعیین و تصمیم گیری سرنوشت بود.

انو: منبع عالی تمام قدرت و اجداد Anunnaki

آنو یکی از قدیمی‌ترین خدایان پانگهون سومری بود پدر پادشاه خدایان بوده است. او به عنوان پیشگام آنوناکی‌های باستان شناخته شده است.

آنو

در افسانه‌های سومری AN (سومری = "آسمان") و آنو (خدا)، یعنی خدای آسمان، پروردگار صورت‌های فلکی، پادشاه خدایان،نامیده شده که با همسرش، الهه کی (در سومری، "کشور" و یا آنتو در اکدی) در بالاترین طبقه‌ی آسمان زندگی میکرد. اعتقاد بر این بود برای قضاوت کسانی که مرتکب جرم،شده‌اند و برای از بین بردن ستمکاران قدرت یافته است. ویژگی او تیارا سلطنتی بود.او بنده و وزیر خدا بود. از همه مهمتر، او پدر انلیل، خدای باستانی میان رودان از باد، هوا، زمین و طوفان‌ها، و پیشروی آنوناکی، بالاترین منبع قدرت بود.

آنوناکی‌ها به عنوان موجودات آسمانی که هزاران سال پیش به زمین آمده بودند، شناخته شدند.

Anunnaki

اصطلاح ANUNNAKI، اگر شکسته شود، ترجمه شده است؛ ANU: "بهشت" -NNA "غرق شدن" – KI: "کشور": "کسانی که از آسمان به زمین فرود ..."

بسیاری از نویسندگان امروز متقاعد شده‌اند که آن‌ها نه خدایان و نه فرشتگان هستند، بلکه موجوداتی از یک سیاره دیگر هستند، که به خاطر تکنولوژی و دانش

فیزیکی پیشرفته به زمین می‌آیند،و قادر به دستکاری ایده‌های نژاد "پایین" و تبدیل آن‌ها به گونه‌های برده می‌شوند.

این "خدایان" به عنوان بالاترین خدایان به گونه‌ای تفسیر شده‌اند که تکنولوژی دارند که انسان ابتدایی آن را درک نمی‌کند.

یکی از از قدرتمندترین و مهم‌ترین خدایان در معابد سومری‌ها بود و اعتقاد بر این بود که خدایان anunnačt ا فرزندان آنو و همسرش کی بود. با توجه به جرمی بلیک و آنتونی گرین در کتاب خود "خدایان، شیاطین و نمادهای باستانی بین النهرین: "Anunnaki باستان فقط" نسل Anu "بود.

An، Enlil، Enki، Ninhursag، Nanna، Utu، Inanna

"هفت خدای Anunnak شامل: An، Enlil، Enki، Ninhursag، Nanna، Utu و Inanna بودند. الواح سومری باستان به این خدایان به عنوان موجودی صرفا اثیری اشاره ندارد، بلکه به عنوان یک انسان بیولوژیکی از گوشت و خون، توصیف شده‌اند. هنگامی که ما در مورد خدایان صحبت می‌کنیم، روحی را تجسم میکنیم که در میان آسمانی مه آلود ظهور کرده است. با این حال، این توصیفی نیست که سومریان نسبت به Anunnaks دارند.

خدایان با انسان همزیستی داشتند، این موجودات آسمانی زندگی خود را به اشتراک گذاشتند و با مردمان در شهرهای باستانی زمین هماهنگ شدند. آن‌ها موجودات فیزیکی و ملموسی بودند که خوردند،

خوابیدند،و محو شدند. این خدایان برای هر چشمی قابل مشـــاهده بودنـــد؛ آن‌ها ســـوار بر یک کشـــتی عظیم در آسمان محو شدند و صدایی شبیه غرش رعد و برق ایجاد کردند.

انلیل و انکی

آنو یکی از قـــدیمی‌ترین خـــدایان پـــانگهون ســـومری و بخشی از این سه نفر بـود خـدایان بـزرگ با هم با انیـل، خـدای هـوا و جـو، و انکیم (که در Akad به عنـوان Ea شناخته شده است)،.

او پدر و نخستین پادشاه خدایان بود. آنو که به معبد E-آنا اوروک (ارخ کتاب مقدس) در جنوب بابل متصل است، و دلیل خوبی برای این باور است که این مکان محل اصلی عبادت آنو بوده است. معبد Anu در Uruk به نام E-an-na (“خانه آسمان”) نامگـذاری شد. “در آسـمان، آنو بر روی تخت سـلطنت خـود با تمـام ویژگی‌هـای حـاکمیت لباس پوشید: اسکترت، تیارا، سر بند، کارکنان ...

ارتش او ســـتاره‌ها را تشـــکیل داد. قـــدرت او به طـــور نمـادین توسط پادشـاه از Anu دریـافت شد. بنـابراین، آن‌ها فقط به حاکمـــان و نه دیگر فانیـــان اشـــاره کردند. آنو: “پدر خدایان” (ابو ilâni)، “پدر بهشت” (شرم آور)، “پادشـاه بهشت” (il shame).ـ معـادل سـنتی غـرب از آنـــوا، بـــود. و به نظر می‌رسد معـــادل با داگـــان خـــدای فلســـطینیان و فنلانـــدی است. نجـــوم آنو با مســـیر آنو مرتبط بود، منطقه‌ای از آسمان با استوا روبرو شد.

آشنایی با جن

تقسیم بندی اجنه به نوع شاید تقسیم بندی منطقی به نظر نرسد زیرا نوع آن‌ها همان جن است اما چون اختلاف در شکل و شمایل، مرام، طریقه زندگی و نیروهای آن‌ها بسیار متفاوت است ما از لفظ عامیانه انواع استفاده منمائیم

جن از ابعاد مختلف شامل تقسم بندی مختلف است

تقسیم بر اساس ماهیت: آتش، هوا، دود

تقسیم بندی از لحاظ مکان زندگی

تقسیم بندی بر اساس دین و آئین

تقسیم بر اساس طوایف و مرام

البته با توجه به تحقیقات و تکمیل مطالب امکان جابجایی، ادغام و اضافه شدن تقسیم بندی‌ها وجود دارد.

تقسیم بر اساس ماهیت

جن‌ها از لحاظ ماهیت یا بهتر بگوییم غالب بودن خواص به سه دسته تقسیم میشوند:

جنهایی که به رنگ تیره رویت میشوند که در آن‌ها دود آتش بر دیگر مواد غالب است: که سرعت آن‌ها به نسبت انواع دیگر متوسط است.

جنهایی که سرخ رنگ هستند و در آن‌ها شعله و رخشندگی غالب بر مواد دیگر است: آن‌ها دارای قدرت خاصی هستند و ارتباط با آن‌ها باعث عوارض و

بیماریهـای بیشـتری در انسـانها میشـود از جمله کم سو شـدن سـریع چشم به عنـوان مثـال ع.احمـدی از اسـاتید علوم غریبه که در امور سایت ما را یـاری میکنند دربـاره ارتبـاط با این نـوع اجنه میگویند به علت مـداوت زیـاد به این کار در حال حاضر نمیتوانند عقربه‌های سـاعت را که در فاصله یک متری شان قرار دارد تشخیص دهند ایشـان میگویند هر گـاه میخـواهم به اطـراف نگـاه کنم حـرارت، گوشه چشمانم را اذیت میکند.

جنهایی که به رنگ سفید و گاهی شـفاف دیـده میشـوند در آن‌ها هوا و حرارت (انـرژی حاصل از آتش)غلبه دارد، از لحـاظ قـدرت بسـیار قـوی و دارای قابلیتهـای بـالایی هستند و تسخیر آن‌ها حـتی توسط مجـربین اهل احضـار بسیار خطرناک و پرضرر است به گفته اساتید گاهی پس از گذراندن ریاضتهای طاقت فرسا برای تسخیر این نـوع از جن، انسان در هنگام رویت ابتدا دچار احساس راحـتی شـــده و حـــالت ســـرخوش به او دست میدهد و پس از دقـایقی با جـاری شـدن خـون از بیـنی، احسـاس خـواب آلودگی کامل کرده و از هوش میرود و با تجدید ملاقـات، اختلالات مغـزی بر او عـارض میشـود گـاهی اوقـات در ابتـدای امر شـخص به علت سـکته مغـزی یا ایست قلـبی جان خود را از دست میدهد.

تقسیم بر اساس طوایف و رفتارها

همـــانطور که انســـانها دارای طوایف گونـــاگون و قبایل بیشمار هستند، اجنه، به علت جمعیت زیادشان به نسـبت انسـانها دارای طوایف بسـیار میباشـند که قابل شـماره نیست. ما در اینجا قســـمتی از تحقیقـــاتی که در کتب مختلف انجام گرفته بیان میکنیم:

((شیرین یربـوع)) نـوعی از جن است که به شـکل زنـان است و در بیشه زارهای بیابانها از این نوع جن زیاد بسر می‌برند. این نــوع از جن اگر بر کسی از انســانها دست یابــد، با او به بــازی می‌پــردازد، همــانطوری که گربه با موش بازی می‌کند و بتدریج او را می‌کشد و اگر ببیند که کسی زیبا و خوبرو است، مفتـون و شـیفته‌ی او شـده و به ایذاء و اذیت او می‌پردازد.

((شیرین یربـوع)) تا مـدت زمـان طـولانی با ((سـعلات)) همراه و همـدم بـود تا این‌که در شـبی از شـبها، سـعلات برقی را دید و قصد آن کـرد و رفت.فرزنـدان سـعلات را که از شــیرین یربــوع متولد شــده بودنــد، بــنی ســعلات می‌گویند.نـوعی دیگر از جن وجـود دارد که بنـام الـزلاب معـروف است و در ســرزمین یمن بسر میـبرد و گاها در اطراف مصر هم دیده شده است.

اگر این جن به کسی دست یابد، با او مجــامعت می‌کند و اهــالی آن ســرزمین‌ها این جن را می‌شناســند. این جن چنانچه به هر کس تجاوز کند به او زحمت می‌دهد تا حدی که ممکن است مــوجب هلاک وی شــود زیــرا قضــیب او مانند سر گاو است.

مـــــردم وقـــــتی که او را می‌بینند از خـــــود بی‌خـــــود می‌شوند.اما گاها نیز ممکن است که مردی شـجاع با این نـــــوع از جن برخـــــورد کند که در این موقع جن قصد او نمی‌کند. به عبـارت دیگر جـرات جسـارت به او را نـدارد! نــوعی دیگر از جن بنــام الغــدار وجــود دارد که در جزایر دریاها زندگی می‌کند. شکل این جن مانند آدمی است که چــنین به نظر می‌رسد که بر موجــودی چــون شــتر مــرغ ســوار است و اگر به کسی دست یابــد، هلاکش می‌کند.

گفته شــده که قــومی در ســفر با او به جنگ پرداختند و همگی با وی درگیر شدند که ناگهان جن بانگی بــرآورد و همگی را هلاک نمــود. از انــواع دیگر جنها که از او نــام می‌بــریم، جنیست که «وشق» نــام دارد و شــکل او مثل یک نیمه‌ی آدمی است و می‌گویند که نسناس از این نــوع جن به وجود آمده است.

نسناس طـایفه‌ای بودند که به انسـان شـباهت داشـتند و پیش از خلقت بشر، در زمین میزیستند و سپس منقرض شـــدند.گفته می‌شـــود که دانشـــمندان بقایـــای جسد نسناس‌هایی را از زیر خاک به دست آورده‌اند. اگر وشق، کسی را دربیابانها و جنگلها و منـــاطقی نظـــیر اینها مشــاهده کنــد،به شــخص حمله ور می‌گــردد.در یکی از سفرها، علقمه بن سفیان، وشق را دید. هر دو به جـانب همدیگر حمله ور شدند و علقمه ضربتی با شمشـیر بر او وارد ساخت وشق نیز هم زمان با ضربت علقمه، ضربتی بر علقمه وارد ســاخته بــود که در نــتیجه‌ی آن هر دو به هلاکت رسیدند.

علاوه بر جن‌های نام برده در فوق از جنی بنـام « منها » یاد می‌کنیم که کـارش فـریب و گمـراه کـردن زاهـدان و عابـدان می‌باشد. این جن مسـائلی عجیب از خـود بـروز می‌دهد تا پرهیزگاران و عابدان چـنین پندارند که صـاحب کرامات شده‌اند و آنچه از آن‌ها صـادر می‌شـود واقعـاً از خودشـان است و بـدین نحو بتـدریج دچـار عجب و غـرور شـده تا از صـراط مسـتقیم گمـراه گردند و در گمـراهی بمیرند.

حکـایتی را در این بـاب جهت روشن شـدن موضـوع ذکر می‌کنیم:

می گویند که یکی از زاهدان صومعه‌ای داشت و مهمانی نزد آن زاهد آمد.مهمان می‌دید که هر شب هنگام افطـار نزد زاهد، چـراغ و چراغـدان و سـفره‌ای حاضر می‌شـود. مهمان متعجب می‌شد لذا از زاهد پرسـید که این وسـایل از کجا می‌آینـــد؟ زاهد در جـــواب دادن به مهمـــان روی گردانید. مهمان در سئوال خود اصرار ورزید. زاهد گفت: مدتی است که هر شب چـنین می‌شـود تا من گمـان کنم که اینها از کرامـــات من است اما من در همـــان وهله‌ی اول دانسـتم که او شـیطان است.به محض این‌که سـخن زاهد به اینجا رسید، فوراً چراغ خاموش شد. جناب آقـای پورابراهیم صاحب کتاب دنیـای مرمـوز جنالبته طـوایفی دیگر از جنیـــان بصـــورت مفصل در قســـمت تخصصی توضیح داده شده است.

دیدن جن:

دیـــدن جنها پس از طی دشـــواریهایی که در ریاضت و یا طرق دیگر برای انسان دارد حاصل میشـود و به دلیل هم سنخ نبودن این دو موجود، ملاقات مشکلاتی را به همراه دارد. حضـور جن فضـایی را که انسـان در آن قـرار دارد ســنگین میکند و بســته به قــدرت روحی انســان، نــوع ریاضت و راهی که طی نموده، نوع جن احساس سنگینی شدت و ضـعف دارد. سـنگینی که بیـان شد: شـبیه حـالت شخصی است که مـدتی نخوابیـده و خـواب بر او فشـار میآورد میباشد (البته این مثال برای نزدیک شدن به ذهن میباشد)

فرقی که این حالت با آدم خواب آلوده دارد در هوشیاری بـودن (در این حـالت) و نیمه هوشـیاری در حـالت خـواب آلودگی است. البته حالات دیگری نیز هنگام رویت جن در

انســـان رخ میدهـــد، اما آنچه ذکر شد از مســـائل بـــارز میباشد. پس از مفـارقت این دو موجـود حـالت خسـتگی شدید و کوفتگی بدن و نیاز به استراحت در انسان ایجـاد شــده که نشــانه از دست دادن انــرژی و بنیه جســمانی است. این حالت هم شبیه کوه کندن یا بالا رفتن از کــوه بدون تمرین، نرمش و امادگی قبلی است.

کسـانی که از راه‌هـای خـاص بـرای دیـدن جن اسـتفاده میکنند و اشخاصی که دارای روح بسـیار قـوی هسـتند با کمترین مشـکلات ممکن در رویت جن روبـرو هسـتند.(در مبحث روح دستوراتی بـرای تقـویت روح ذکر شـده است مراجعه شـود) بـاز هم تکـرار میکـنیم: کمـترین مشـکلات ممکن نه بدون مشـکل. در هر حـال اسـتمرار مـروادت و همنشـینی با اجنه بـدون هیچ شـکی بـاعث تحلیل قـوای جسمانی، روحانی و تحمل فشـار بـرای سیسـتم عصـبی میشود.

دیـــــدن جن منحصر به روز و شب نیست. در بعضی کتب نوشته شده سعلات در روز و غــول (انــواعی از اجنه) در شب دیـده میشـوند. ما به هیچ عنـوان چـنین مطلـبی را نمیپــذیریم زیــرا جن با انســانها و در همین دنیا در حــال زندگی کردن است و بسـته به هـوایی‌تر بـودن از خـواص ویـــژه‌ای برخـــوردار است و دلیلی بر روز یا شب دیـــده شدن آن‌ها نیست.

دیدن جن در سه حال صورت میپذیرد:

بصورت اتفاقی: که شـاهد مثالهـای زیـادی دارد و بـرای خیلی از افـراد پیش می‌آید در شـرایط خـاص که قالبا در طبیعت اتفاق می‌افتد

تسـخیر: بوسـیله شخصی که میخواهد جن را ببیند که از طریقه‌هایی که در قسمت بعدی خواهد آمد میتوان به آن رسید

تمایل از طـــرف اجنه: بـــرای کسب علم و دانش از پیامبران، دانایان و بزرگـان یا امـوری دیگر مثل تقاضـای ازدواج از طرف جن.

تحلیلی بر طرق ارتباط با جن

ارتبـاط با جن و رویت آن مسـتلزم به تسـخیر در آوردن این موجود میباشد و برای مردم عادی راه دیگـری نـدارد یعـنی حتما باید جن را به تسـخیر کشـید تا بتـوان با او ارتبـاط داشت به چنـدین روش میتـوان با جن رابطه برقرار کرد

1- طریقه اذکار: که شامل اورادی است که با مداوت به خواندن آن به مرور نهان جن آشکار خواهد شد

2- اجرای اعمال: اجرای یک سری از اعمـال متشـکل از اوراد و اذکار و سوزاندنیها و... در کنار یکدیگر

3- استفاده از مواد خاص: مثل سـورمه‌هاییکه بـرای این منظور از مواد خـاص طـبیعی تـرکیب و به چشم کشـیده میشود

4- تنهایی در طبیعت: با قرار گـرفتن در طـبیعت و تنها بودن بصـورت مـداوم در شـرایط خـاص ابتـدا به شـنیدن اصـوات سـپس به دیـدن منتهی شـود خیلی اوقـات هم دیدن بصورت مـوقت رخ میدهد که باگـذر زمـان دائمی و ارادی میشود

5- بزرگی روح: این‌که انسان به مرحله‌ای از بزرگی روح و قوت و قـدرت معنـوی برسد که بتواند جن و مـاوراء را رویت کند که این قســمت خــارج از بحث تســخیر است چون در این نوع از دیدن شما کسی از اجنه را به تسخیر در نمیآورید بلکه خــود آن‌ها به خدمتگــذاری انســان در می‌آیند این مــورد در روحــانیون از ادیــان و مرتاضــان بسیار دیده میشود.

چهار طریق ذکر شده اول قطعا با عوارض بسیار همـراه خواهد بـــود که همگی به دلیل ســـنخیت نداشـــتن دو موجــود،هم از لحــاظ طــبیعی و هم از لحــاظ معنــوی و ماورائی است.

مسئله بسیار ظریفی که در این قسمت باید ذکر شود:

ببینید کسی که ارتباط با اجنه برقرار میکند از هر طریق چه ذکر، چه اجرای اعمـال چه ترکیبـات و چه طـبیعت -به اســتثناء پنجمین مــورد - در حین انجــام گــرفتن کارها قـدرت روحی خـود را بـالا میـبرد به این معنا که شـما به مــرحله‌ای میرســید که جن را میبینید نه این‌که او ظــاهر میشود جن قول چراغ نیست که ظاهر شود جن موجودی است که وجـود دارد و در حـال زنـدگی کـردن و تـردد در کوچه و خیابان و بین انسانها است اما اجـازه دخـالت در امور جاری زندگی انسانها را بصورت طبیعی ندارند.

آنها با سرعتی فوق العـاده مشـغول به امـور مربـوط به خود هستند. آن‌ها ظاهر نمیشوند، این انسانها هستند که قابلیتی از قابلیتهـای خـود را از بـالقوه بـودن به فعلیت میرسانند تا توان رویت جن و دنیـای نامحسـوس آن‌ها را پیــدا میکنند. البته تــراکم آن‌ها از لحــاظ فــیزیکی و بــالا

بردن قدرت روحی در دیدن جن ملازم یکدیگر است. بحث مفصل‌تر را به قسمت تخصصی سایت ارجا میدهیم.

اولین بـار رویت جن یعـنی دیـدن همیشـگی او با اولین بـاری که بتـوان به دنیـای اجنه وارد شد بـرای همیشه میتوان این موجود را دید و کمـتر اتفـاق میافتد که کسی یکبـار با اراده خـود جن را رویت کند بتواند از این حـالت در آید چـون این قـابلیت در انسـان ایجـاد شـده یا بهـتر بگـوییم به فعلیت رسـیده است پس دیگر مفـارقت از دنیای جن تقریبا غیر ممکن میشـود (مگر از طریق ادعیه و اذکـار بسـیار خـاص) دقیقا همانند این است که شـما قـابلیت صـحبت کـردن را پس از یـادگیری بخواهید فراموش کنید مگر حـادثه‌ای رخ دهد تا قـدرت تکلم را از شما بگیرد

تنها فـرقی که در این مثـال با رویت جن وجـود دارد در اختیـار بـودن زبـان در تکلم است شـما هر وقت بخواهید میتوانید تکلم کنید اما خیلی اوقـات نمیخواهید اجنه را رویت کنید اما آن‌ها را میبینید (صـرف نظر از این‌که آن‌ها با شما کاری دارند یا ندارند)

دین جن:

اجنه مانند انسانها مکلف هستند. این مسئله در قـرآن به صراحت آمده است. آن‌ها کافر، یهود، مسیحی، مسـلمان و آتش پرست هسـتند. جنیـان غالبا به دوسـته بـزرگ از نظر دیـنی تقسـیم میشـوند: کـافر و دینـدار به یکی از ادیـان الهی.شـاید در بین آن‌ها ادیـان دیگر وجـود داشـته باشد اما به قـدری کم است که ما در هیچ منبعی آثـار آن را ندیده ایم.

در سوره جن آمده: عده‌ای از جنیان آیات قرآن را شنیده و به اسلام روی میآورند این دلیلی قوی بر مکلف بودن آن‌ها است. در ترجمه آیه 4 از همین سوره استاد الهی قمشه‌ای نوشته است: و البته سفیهان و بی‌خردان ما به خدا دروغ می‌بستند (که به او فرزندی مسیح و عزیر و فرشتگان را نسبت دادند) و این نیز دلیلی بر دینداری آن‌ها به ادیان دیگر الهی است. البته از لحاظ عقلی هم واضح است: موجودی مانند انسان مکلف میتواند به ادیانی که انسانها دارند گرایش پیدا کند و قطعا هم همینطور است. اما این‌که چرا آنان بیشتر به ادیان الهی گرایش دارند میتوان چند مورد را بیان کرد:

1ر بعضی از ادیان توسط خود بشر ایجاد شده و اثر خرافات است: مثل مدفوع پرستان یا حیوان پرستان که در هند هستند، اینگونه اعتقادات در جن کمتر راه پیدا میکند چون با وجود پایینتر بودن عقل جن نسبت به انسان آن‌ها از قابلیت تجسم بعضی واقعیتهای متافیزیکی برخورداند (به قسمت قدرت و سرعت جن مراجعه نمایید) یعنی آثار مترتب و حقیقی در بسیاری از مواد را به چشم میبینند بنابر این دلیلی برای پرستش خبائث(مدفوع) و بهائم (مانند گاو) و... برای آن‌ها وجود ندارد.

2ر فرمانبرداری از بزرگان خود: که باعث میشود از خطاها و جسارت بر راه اندازی ادیان خرافی پرهیز کنند و این موضوع در بسیاری روایات آمده که بزرگانی از جن به خدمت پیغمبران و اولیاء الهی میرسیدند و از هدایتهای آن‌ها استفاده کرده و به قوم خود انتقال میدادند.

3ر طـولانی بـودن عمر جنیـان: این موضـوع از مسـائل بسیار مهمی است که بـاعث عـدم خطـای آنـان میشـود. آن‌ها چـون عمرهـای طـولانی دارند تحریف در ادیـان و دستورات بسیار بین آن‌ها کم است چـون بعضی از آن‌ها وجود دو یا چند پیغمبر

و راهنمای الهی را درک کرده و از محضرشـان اسـتفاده نموده‌اند.

4ر تشـخیص مسـائل روحی و اخلاقی جنیـان: جن قـدرت تشخیص راست و دروغ و درک کرامـات انسـانی را دارد، از سرعت بالا نیز برخوردار است ضـمن این‌که حضـور او برای خواص بدون ضـرر اسـت، با این قابلیتها میتواند از حضور انسانهای

بزرگ استفاده نمایند و حقـایق وظیفه خـود را به خـوبی بداند.

نکته: جنها در حالیکه دسترسی شان به حقایق بیشـتر از انسانها است به علت ضعف قـوه عاقله بسـیاری اوقـات به اشتباه میروند این به خطا رفتن دلیل بر عدم دینداری آن‌ها نیست. با ارزشـترین مـردم نـزد خـدا با تقـواترین آن‌ها است این حدیث شامل جنیـان نـیز میشـود و دربین جن و انسان مسئله قدرتهایی که خداوند عنایت فرمـوده در ارزشها لحاظ نمیشود انجام به وظـایف با نیت خـالص مد نظر است. هر دو موجـود مـورد آزمـایش الهی قـرار دارند. حال آن‌که امکانات بیشتری دارد باید بار وظایف و تکالیف سنگین‌تری را بدوش کشد.

جنیان دارای پیغمـبر و راهنمـای مسـتقیم الهی از جنس خودشان نیستند و امور از طریق راهنمای انســانی (اعم از پیغمبر و امام معصوم) به آن‌ها منتقل میشود.

ما در ســلام به ائمه معصــوم بخصــوص ســاحت مقــدس حضــرت ولیعصر(ارواح العــالمین لــتراب مقدمه الفــدا) میگوئیم السلام علیک یا امـام الانس و الجـان: انس جمع انسان و جان جمع جن است یعنی سلام بر توای پیشوای انسانها و جنیان.

مرحوم طبرسی نقل کرده‌اند که پیامبری بر خصوص جن مبعـوث شـده به نـام یوسف و اقـوال متعـددی را در این زمینه میداننــد، اما این مســئله بســیار ضــعیف است و ایشان نیز خود به صراحت بر این موضوع تاکید نکرده‌اند.

از کلام‌هــام نــوه ابلیس بر می‌آید که حضــرت موسی و حضرت عیسی (ع) هم بر ایشان مبعـوث بوده‌اند زیـرا او گفته:آنـان بر من تـورات و انجیل آموختنـد، تو هم قـرآن یاد بده و من به تو ایمـان آوردم. (بحـار جلد 18ص 78 و سفینه البحار ج 1 ص 679)

جنیان با تفاوت ادیان مکان زندگیشان را تغیـیر میدهند و غالبا هر قـوم دارای یک دین هسـتند. در روایـتی پیغمـبر اســلام (ص) به جنیــان کــافر دســتور به زنــدگی دور از شهرها زندگی و به دینداران‌شان اجازه زندگی در دهات و روستاها نزدیک انسانها را دادند.

آتش پرســتان جن در کنــار آتشفشــانها زنــدگی میکنند همـانطور که در کتـاب آقـای حسـین احمـدی آمـده قـوم کواریون از اجنه در زیر قله دماوند شهری دارند

نکته: ما در قسمتهای دیگر اشـاره به چگـونگی زنـدگی و مکـان زنـدگی جنیـان کـرده ایم، جن به خـاطر لطـافت جســمی نیــاز به تبعیت از قواعد محســوس انســانی از قبیل محصور بـودن در مکـانی مثل خانه‌هـای انسـانها را ندارند حـتی این مسـئله که یکی از امـاکن بـرای زنـدگی جنیان بالای سـقفهای بیش از 3 مـتر است از مسـلمات اهل تجربه و توصیه‌های معصـومین است پی دلیلی بر رد گفته استاد احمدی دربـاره مکـان زنـدگی قـوم کواریـون نیست.

ازدواج جن:

درخواست ازدواج جن با انسان

حجه الاسلام آقا سید محمد ابراهیم حسـینی (صـدر)نقل فرمودند که:من در ســال1374 در روســتای کــرزان از توابع تویســـرکان منـــبر می‌رفتم. روز تاســـوعا بـــود. بامیزبان خود اقای محمود افشاری برای گردش به صحرا رفـتیم. پـدری با دوفرزنـدش را دیـدیم که لوبیـای قرمز می‌کاشتند. بعد از احوالپرسی سخن معجزه ائمه به میان آمد.آقای کریمی داستان جـالبی نقل کـرد وگفت:یکی از بچه‌ها به نام عباس مرد متـدین ودقیق در انجـام تکـالیف شــرعی است که با مــادر وهمسر خــود زنــدگی می‌کند. روزی از محل کار خود خارج شده به سوی مـنزل مـیرود در بین راه صدای دختری به گوش میرسد که ایشان را با نام صدا میزند. وقتی که بر میگردد دخــتری زیبا با قیافه بسیار دلفریبی را مشاهده میکند. آن دختر اظهار می‌کند عبــاس من عاشق تو شــدم و در خواست ازدواج با تو را دارم. عبــاس با شــنیدن این کلام در حــالی که از اتهــام مردم هراسان است که در کوچه با چنین دختری مشغول

صحبت گردیـده گفت: من همسر و مـادری در تحت تکلف خود دارم و هیچ گونه توانایی اراده دو همسر ومـادرم را نـدارم.دخـتر اظهـار میکند که من از شـما توقع مخـارج وغـیره را نـدارم بلکه نیازهـای مـادی شـما را هم هرچه باشد برطـــرف خـــواهم کـــرد. عبـــاس می‌گوید چـــون نمی‌خواستم در جایی که مردم متوجه بودند با او صـحبت کنم تا مبادا آبرویم خدشه دار شود لذا بی‌اعتنـایی کـرده و به سوی منزل روانه شدم.

وقـتی به مـنزل رسـیدم دیـدم جلـوتر از من آمـده و در مـــنزل نشســـته است. گفتم: من تا به امـــروز اصلا تو را ندیده ام تو چطور ندیده عاشق من شده ای؟

گفت: من از طایفه جن هستم انسان نیســـتم ولی چکنم عاشق و دلباخته تو شده ام و از تو تقاضـای ازدواج دارم و تمام زندگی ترا تضمین میکنم که با خوشبختی زنـدگی کنی.

عبـــاس میگوید او هرچه اصـــرار می‌کـــرد من مخـــالفت میکـردم تا این‌که گفت: عبـاس من مـیروم تو تا فـردا با مـــادر و همســـرت مشـــورت کن. در همین حـــال مـــادر وهمسرم نشسته بودند

گفتند: گویا تو با کسی صـحبت میکـنی ما که غـیر از تو کسی را نمی‌بینیم من جریان را شرح دادم

مادرم گفت: عباس جن زده نشده باشی؟ آن روز گذشت فردا من طبق معمول به دکـان رفته مشـغول کـار شـدم ودر وقت همیشگی به خانه بر گشتم وقتی که وارد شدم دیدم باز آن دختر نشسته و منتظر است.

بعد از سلام و جواب گفت: عباس! با مادر وهمسرت مشورت کردی؟ گفتم: دیروز من به تو گفتم من نیازی به ازدواج دوم ندارم و خواهش میکنم که دست از من بردار.

او گفت: من در عشق تو بیقرارم و می‌سوزم استدعا میکنم با من ازدواج کنی و همین طور اصرار میکرد.

گفتم: خلاصم کن من ابدا به ازدواج دوم تن نخواهم داد باز دیدم رهایم نمی‌کند ناچار برای خلاصی خود سیلی محکمی به صورتش زدم.

نگاه به من کرد وگفت: اگر من چنین سیلی به تو بزنم زنده نخواهی ماند. در همین حال وقتی از من مایوس شد یک سیلی به من زد.دیگر نفهمیدم جریان چه شد. وقتی مادر وهمسرم می‌بینند من نقش زمین شدم مرا به پزشک می‌رسانند. ولی چون کاملا لال شده بودم از معالجه من نا امید می‌شوند. عباس بعد از مدت مدیدی با همین حال که قادر به سخن نبود زندگی میکند تا این‌که روزی آرزو میکند که به زیارت امام رضا (ع) نائل آید و این آرزو را با اشاره به نزدیکان خود میفهماند. مادر وهمسر و برادری که در تهران زندگی میکرد به همراه عباس به مشهد مقدس عازم میشوند. یک هفته در مشهد میمانند و هر روز به زیارت مشرف میشوند تا این‌که روزی در منزل عباس امام رضا(ع) وامام زمان (عج) را در خواب میبیند و شفای کامل پیدا میکند.

خلقت جن:

هنگامی که زمان ایجاد عالم و نشاه جنیان فرارسید، سه امین از امنای فرشتگان در فلک اول توجهی کرده سپس از کارگزارانشـــــان (از آســـــمان دوم) آنچه را اینها در آفـــرینش و ایجـــاد نیازمند بدانند گرفته و پس از آن به آســمانها فــرود آمدند و از کــارگزاران دو (فرشــته) از آســـمان دوم و ششم آنجا گرفتند و به ارکـــان و عناصر فرود آمدند و محل را آماده ساختند.

آنـــــــــان (سه امین)را سه امین دیگر در پی آمد و از کارگزارانشـان از آسـمان دوم آنچه را که نیـاز بـدان (در نش و ایجـاد) داشـتند گرفتند و به آسـمان سـوم و پنجم آنجا فــرود آمدند و دو فرشــته دیگر گرفتند و به آســمان ششم گذر کردند و کارگزار دیگری از فرشــتگان گرفته و به ارکــان و عناصر فــرود آمدند تا تســویه و پــرداخت را کامل نماینــد، در این حا شش فرشــته باقیمانــده فــرود آمـــده و بقیه کـــارگزاران را که در آســـمان دوم و در آسمانها بودند بر گرفتند.

بنا بر این همه گــان بر توصــیه و پــرداخت این نشــاه (به فرمان علیم و دانای حکیم) گرد آمدند. وچــون نشــاه جن به پایـــان آمد و کالبـــدش برپا گشت. روح از عـــالم امر توجهی

کرد و در آن صورت روحی دمید که به سبب وجــود آن در وی حیـــات ســـاری گشت و برخاست و زبـــان به ثنا و ستایش آنکس که پدیدش آورده است به زبان فطرتی که بر آن سرشــته شــده است گشــود. و در خــویش عــزت و عظمتی دید که نه سببش را میدانست و نه برآن کس که بــدان (عــزت و عظت)افتخــار میــورزد زیــرا آنجا مخلــوق دیگری از عــالم طبــایع جز خــودش نبــود از این روی عابد

پروردگارش و مصمم بر عزت و افتخار خویش و متواضع و فروتن نسـبت به ربـوبیت ایجـاد کننـده اش (بدانچه که نشـاه اش بر آن سرشـته شـده) باقیمانـده تا این‌که آدم خلق شد. وچون جنیان صورت او را دیدند بر یکی از آنان که نامش حارث بود دشمنی آن نشاه غلبه کـرد و بادیـدن آن صـورت آدمی روی در هم کشـید و آن ترشـرویی وی برای همجنسانش روشن شد و چون اندوه و غصه اش را دیدند وی را در آن کار سرزنش و نکوهش نمودند و چون کار آدم تمـامی یـافت حـارث انچه را در دلش (از بغض و کینه و دشمنی) داشت آشکار ساخت و از امتثال فرمـان آفریدگارش به سجود بر آدم، خـود داری کـرد و بر آدم به سبب نشاه اش که خاک اسـت، اسـکتبار و بـزرگ منشی ورزید، و به اصل و نشاه خـویش (که آتش است) افتخـار ورزید.

ولی راز قوه و نیروی آبی که خداوند هر چـیز زنـده‌ای را از آب آفرید و حیـــــات جنیـــــان هم از آن است (ولی نمیدانند) از وی پنهان ماند.

(دانستنیها و داستانهایی در مورد جن ص 62)

معانی جن:

(جن) در لغت به معـنی موجـود پنهـان و نـامرئی بـوده و تمـام مشـتقاتش بر اسـتتار و پنـاهنی دلالت دارد، مانند (جنت) که به معنی باغی است سر سبز و آباد، و (جنـان) یعنی آن دلی که در سینه پنهان است، و (جنین) به معنی کودک در شکم، و (مجنون) که آثـار و نشـانی از عقل در

او دیده نمی‌شود، و (جنه)به معنی سـپر که جنگجو سر و گردن خود را با آن می‌پوشانند.

در فارسی به جن و شیطان ،(پری، دیو و اهـریمن) نـیز می‌گویند که ظـاهراً این ترجمه غلط است. زیـرا کلمه شـیطان مـترادف در فارسی نـدارد و باید عین لفظ در ترجمه بیاید. جن به معنـای شـیء مسـتور اسـت، یعـنی شیء نامرئی و پوشـیده شـده و غـیر قابل رویت. اسـتاد مرتضی مطهری درکتاب اقرب الموارد و قـاموس قـرآن آمـده است که جـان اسم جمع جن است اما در مجمع البحـرین و کشـاف آمـده است که جـان پـدر بـزرگ جن است. و در معیار الغت آمده است که جان پـدر جن است مثل آدم که پدر بشر است و این واژه هفت بار در قـرآن کریم آمده است دو بار درباره عصای موسی و پنج بار در مقابل انسـان. در تفسـیر روح البیـان و مجمع البحـرین آمده است که جمع جن میشو جنی زیـرا اجنه جمع جـنین است نه جن. در مفـردات راغب اصـفهانی آمـده است: اصل کلمه جن پنهـان و پوشـیده بـودن شـیئ از حـواس است.

در فرهنگ المنجد در معنـای جن آمـده است: جن الیل به معنای تاریکی شب و پوشـانندگی آن است و جن النـاس به معنای بزرگان آدمیان است.

وقـتی که گفته میشـود: لا جن بهـذالامر یعـنی آن کـار مخفی و پنهان نیست جنه مفرد جـنی است و نـیز مفـرد جنیه است.

راغب در (محاضرات) در وجه نامیدن جن گفته: جن چون از نظرها مستور است او را جن گفتند.

نظر سایت جن:

در معنای لغوی جن این است که جن در عـربی به همـان معنـای پوشـیده، پنهـان، غـیر مـرئی، یا پشت پـرده در فارسی میباشد.

معنای اصطلاحی جن

ما در اصطلاح، جن به مخلوقی از مخلوقات خدای متعال اطلاق می‌شـود که نـامرئی است و از حـواس ظـاهری انسان پنهان اسـت، جن را به این جهت جن نامیده‌اند که به چشم نمی‌آید مگر در موقعی که بخواهد قـدرتی را که خدای متعال در او قرار داده به نمایش بگذارد.(جنّه) جمع جن است و (جـانّ)«تشـدید نـون»ابـوالجن یعـنی پـدر جن‌هاست.

در فرهنگ لاروس و المنجد آمـده:(جن:موجـود نـامرئی بین انسان و ارواح است، پری. واحد آن جنی و مونث آن جنّیه است)

ر3 در مجمع البحرین آمده:جن موجوداتی‌اند که بر خلاف انسـان هسـتند و به خـاطر این که دیـده نمی‌شـوند جن نامیده شده‌اند.گفته شده که جن اجسـامی‌اند هـوائی که قادرند به اشکال مختلف درآیند. آن‌ها دارای عقل و فهم بودهو بر انجام اعمـال سـخت قـدرت دارند و ابن عـربی حکایت کـرده:مسـلمین اجمـاع دارند که اجنه می‌خورند و می‌آشـامند و نکـاح می‌کننـد، بر خلاف فلاسـفه که منکر وجـود جن هسـتند. علامه مجلسی(ره) در بحـار از ابن سینا نقل کرده که در رسـاله (حـدود الاشـیاء) گفته: جن حیـوانی است هـوائی که به اشـکال مختلف متشـکل می‌شود و این تعریف، شرح الاسمی است،«نه حقیقی»

ر4مرحوم طبرسی (ره) در مجمع البیان، ذیل سوره جن فرموده:جن صنفی از

مخلوق هستند که اجسام نازک و لطیف و سبکی دارند، به صورت و شکل مخصوص، به خلاف انسان و فرشته

ر5مرحوم قمی(ره) در تفسیر خود فرموده:«جنیان فرزند جانّد» همانطور که انسان‌ها فرزند آدمند

ر6مرحوم ملا فتح الله کاشانی(ره) در تفسیر منهج الصادقین فرمودند:(جن اجسام لطیفه شفافه‌اند که ناریه و هوائیه بر ایشان غالب است و به اشکال مختلفه متشکل می‌شوند)

ر7فخر رازی در تفسیر کبیر خود گفته:علما درباره جن اختلاف کردند. بعضی گفتند: جن از جنس غیر شیطان است و صحیح آن است که شیاطین از اقسام جن هستند، پس هر هر جنی که مومن باشد شیطان نامیده نمی‌شود و هر جنی که کافر باشد به اسم شیطان نامیده می‌شود و دلیل بر صحت این مطلب آن است که لفظ جن مشتق از اجتنان به معنای استتار است و هر چه که چنین باشد از جن شمرده می‌شود.

ر8راغب در (محاضرات) در وجه نامیدن جن گفته: جن چون از نظرها مستور است او را جن گفتندو در بسیاری از استعمالات، جن و شیطان متحد می‌نمایند و به فارسی « دیو » گویندو شخص دیوانه را مجنون گویند و غریف جن:غالباً آوازی است که از باد یا غیر آن در بیابان ظاهر می‌شود.

ر9هیچ اختلافی بین امامیه و بلکه بین مسلمین نیست در این‌که جن و شیاطین اجسام لطیفه هستند که در بعضی مواقع دیده می‌شوند و در برخی موارد دیده نمی‌شوند و دارای حرکات سریع می‌باشند و بر انجام کارهای قـوی و پرتـوان قـدرت دارند و همانند خـون در اجسـاد بـنی آدم جریان دارند و خدای متعال

طبق مصالح آن‌ها را به اشکال مختلف و صورتهای متنوع شـــکل می‌دهـــد، چنانکه ســـید مرتضی(ره) به آن معتقد است، یا این‌که خدای متعال قدرت انجام چـنین کـاری را در وجـــود آن‌ها قـــرار داده اســـت، چنانکه این مطلب از اخبار و آثار ظاهر و آشکار است.

ر10همه توافق دارند که جن و شـــــیاطین عبـــــارت از اشخاصی نیســـتند که دارای اجســـام کـــثیف(قابل رویت) باشـــند و مانند انســـان و حیوانـــات رفت و آمد داشـــته باشند،بلکه قول به دست آمده دو تاست:1-آنها اجسـامی هستند هوائی که قادرند به اشکال مختلف شکل گیرند و دارای عقل و فهم هستند و قدرت دارند

کارهای سخت و طاقت فرسا انجام دهند.

2-حکما موجوداتی را ثـابت کردند که نه مکـان دارند و نه حالتی در مکان و گفتند:آنها مجرد از اجسام هستند.

ر11جن جسمی ناری و سفلی(پست) است که به اشـکال مختلف در می‌آید حـــتی به شـــکل سگ و خـــوک، ولی به شکل فرشته و نبی در نمی‌آید.

ر12علامه طباطبائی فرمودند:کلمه جن به معنـای نـوعی از مخلئقات خدا است

که از حـواس ما مسـتورند و قـرآن کـریم وجـود چـنین موجـوداتی را تصـدیق کـرده و دربـاره آن مطـالبی بیـان کرده است.

در فرهنگ عمید جن چنین معنا شده:

جن- جنه:(به کسر جیم و تشدید نون) به موجودی خیـالی و به موجـودی خیـالی و غـیر مـرئی بین انسـان و ارواح میگویند که واحـدش جـنی و مـونث آن جنیه است. جـنی یعنی یک مرد جن و جنیه یعنی یک زن جن.

نویسنده برهان قاطع در معنای جن گفته است:

جن بکسر اول در عــربی معــروف است که پــری و دیو باشد و دل را نـــــیز میگویند و قلب هم خوانند و اول و تخست را هم گویند که در مقابل کهنگی است. در فرهنگ عـربی المنجد هم مانند فرهنگ عمید جن بع نـای موجودی خیالی بین انسـان و ارواح آمـده وبه این سـبب به این اسم نامیـده شـده که از دید ما مخفی و پوشـیده است.

در فرهنگ لاروس در معنای جن نوشته شده است:

الجن: موجود نامرئی بین انسان و ارواح. پــری. واحد آن جنی و مونث آن جنیه است

نظر سایت جن:

اما در هر صـورت باید بگـوئیم اطلاق جن به جـانور اصلا درست نیست (چـــون بعضی جاها آمـــده جن جانوریست که...) چون جانور قـوه عقل را نـدارد در صـورتی که جن قـوه عاقله و تفکر دارد اما از جـانور بـالاتر و از انسـان

پائین‌تر است اعتقاد ما این است که حتی چندین صنف موجود پائین‌تر از جن و بالاتر از حیوان(جانور) وجود دارد که در بخشهای دیگر سایت از آن به عنوان آل، دیو و... بحث شده است لازم به ذکر است که این بالائی و پائینی منظور همان رتبه وجودی در کمال میباشد مثل انسان که اشرف مخلوقات است.

در مورد معنی اصطلاحی ترجیحا توضیحات سایت در قسمت ماهیت کاملتر میباشد.

ماهیت جن:

ماهیت به معنای چیستی است و در اینجا اقوالی که درباره چیستی جن وجود دارد ارائه میکنیم ضمن این‌که با گذشت زمان مطالب این صفحه نیز تکمیل‌تر میگردد.

خلقت جن از آتش است نه آتش شناخته شده بلکه سخن از نوعی آتش است برای این‌که گفته شده نار و لفظ نار نکره است و معرفه نیست به همین جهت مراد آتش معمولی نیست در این مورد خدا به دو نوع از مرحله خلقت جن اشاره کرده یک مرحله مارج و دیگری نار، مارج در این جا منظور اختلاط شعله‌های آتش میباشد و بعضی گفته‌اند که معنی تحرک نیز در آن هست که تفاسیر آن را به شعله‌های بی‌دود تفسیر کرده اند

مارج مرحله دیگر از نار است و نار خودش قابل رویت است ولی مارج محصول نادیدنی از آتش است که همان انرژی حاصله از آتش است که حرکت کننده و نفوذ کننده و همراه با ارتعاش است یا همان امواج حرارتی است یا چیزی حاصل از امواج حرارتی.

در قرآن آمـده است: و خلق کـردیم جن را از نـار سـموم منظــور از نـــار ســـموم این آتش برافروخته مانند آتش دست آورد بشر نیست بلکه از آتش فراگـــیر و ســـوزنده قبل از آفـرینش انسـان است و اگر قـرار باشد آن طـور که آیات دیگر خبر میدهند جهان جن را یک جهـان پهنـاور بـدانیم لازم است نـار سـموم را نـیز یک آتش گسـترده وپهناور و دراز مدت و پایـدار بـدانیم که همـان آتش‌هـای مربــوط به دوران پیشــین زمین است یا آتشــهای درون زمین و یا مربـوط به کـرات آسـمانی و خورشـیدها است که جهان جن از نار سـموم سـاخته و آفریـده شـده است باید پـذیرفت این منبع آتش هنـوز هم هست و هنـوز هم منشاء پیدایش افراد و اصناف جن میگردد.

اجنه اجسامی هوایی یا ناری (آتشی)هستند که قادرند به اشکال مختلف درآیند. و دارای عقل و هوشــند. در جن و شیطان جنبه هوا و آتش غالب است و ساختمان بدنشان طوری است که در نهایت لطـافت بـوده و کـاملا قـویمی باشد اما کســانی که به عـــالم مجـــردات اعتقـــاد دارند می‌گویند اجنه موجوداتی ارضی و سفلی هستند، پاره‌ای از این موجودات سفلیه تابـان و الهی‌اند که اجنه صـالحه هستند.

عـده‌ای از فیلسـوفان گذشـته و اصـحاب ریاضـت، جن را ارواح ســـفلیه می‌نامیـــده و معتقدند که ارواح ســـفلیه سریع الاجابه هسـتند و ارواح فلکیه نصی الاجابه و قـوی میباشند. و نیز معتقدند که اجنه جسم نیستند و داخل در اجســـام دیگر هم نیســـتند بلکه قـــائم به نفس خـــود می‌باشند.

گروهی دیگر معتقدند که اینها ارواح بشر هستند وقتی که ازبدنها جدا می‌شوند قدرت و کمال آن‌ها زیاد می‌شود. نظر من این است که این گفتار با نص صریح قرآن سازگاری ندارد و مردود است.

رقیه یعقوبی صاحب کتاب دنیای شگفت جن، ابلیس، شیطان جنها موجودات نامرئی هستند که از آتش بدون دود یا انرژی حرارتی آفریده شده اندکه احیانا دیده هم میشوند. جن در ردیف انسان است، یعنی در عالم جزء مخلوقاتی است که مکلف و موظف‌اند، مثل انسان، منتها مخلوقی است که درجه اش از انسان پایین‌تر است.

قرآن می‌گوید ما انسان را ازخاک، گل، این جور چیزها آفریدیم و جن را از شعله‌هایی از آتش آفریدیم ”« و خلق الجان من مارج من نار »” جنس او آتشین است، این یک جنس است و او جنس دیگری، مبدا مادی این یک چیز است و مبدا مادی او چیز دیگری.

شیطان هم راجع به آدم اول همین حرف را زد، گفت ”« خلقتنی من نار و خلقته من طین »” مرا از آتش آفریدی و او را از گل.

در قرآن به جن و انس ”ثقلین ”گفته شده است، بر خلاف ملائکه که داخل در ثقلها نیستند. ”ثقل ”از همان ماده ”ثقل ”که به معنی سنگینی است. اشیائی که وزن دارند ثقل و جسمهایند که دارای سنگینی هستند.

در این‌که انسان ثقل است یعنی دارا وزن و سنگینی باشد، امر مشکلی بوده است. حداکثر آنچه که تصور می‌کردند (این بود که) مثلا در مورد هوا می‌گفتند هوا

جسم هست ولی جسم غیر مرئی است چـون ما یکـدیگر را به وسـاطت هـوا و نـور می‌بیـنیم اما خـود هـوا را نه می‌بینیم و نه لمس می‌کنیم، وجود هـوا را به قرائـنی به دست می‌آورم، از قبیل این‌که وقـتی مثلا کـوزه‌ای را در آب فــرو می‌بــریم می‌بیــنیم قلقل می‌کنــد، احســاس می‌کـنیم که یک چـیزی دارد خـارج احسـاس می‌نیم یک چـیزی با صـورت و دست ما تمـاس پیـدا می‌کند و فشـار می‌آورد، در صــورتی بــود که (قــدما) راجع به این‌که یک شیء جسم باشد و مرئی نباشد داشتند.

ولی امروز مساله شکل دیگری پیدا کرده و آن این است: جسم یعــنی شــیئی که داراری جــوهری باشد که دارای ابعاد است. این‌که در قدیم خیـال می‌کردند همه جسـمها سه بعدی است امروز مـورد قبـول نیست یعـنی معتقدند که ممکن است جسمی دو بعدی باشد، جسمی یک بعــدی باشـد، جسـمی چهـار بعـدی باشـد، جسـمی شش بعـدی باشد.

می‌گویند ما خودمان سه بعدی هستیم و ساختمان ادراک ما هم سـاختمان سه بعـدی است یعـنی ما فقط اجسـام سه بعـدی را درک می‌کـنیم. اگر اجسـامی باشـند که سه بعدی نباشند، دو بعدی یا چهار بعدی باشند آن وقت دیگر ما نمی‌توانیم آن‌ها را درک کنیم. شاید دو بعــدیها را مثلا بتوانیم درک کنیم جهار بعدیها را نتوانیم یا بر عکس.

به هر حال ادراکات ما ادراکات سه بعدی است نه کمتر و نه بیشـــــتر. بنـــــابراین ممکن است در همین فضا الان اجسامی وجود داشته باشند که جسم باشند، ثقل باشند، وزن داشته باشند، ما وجود آن‌ها را احسـاس نکـنیم ولی آن‌ها واقعا وجود داشته باشند.

این احکامی هم که ما آن‌ها را برای همه اجسـام، قطعی فکر می‌کـنیم آنچنـان قطعیت نـدارد. مثلا می‌گـوییم که جسـمی از جسـمی نمی‌تواند عبـور کند. اگر همین اتـاق درهـایش بسـته باشد ما دیگر نمی‌تـوانیم از این دیوارها عبـور کـنیم مگر این‌که بشـکافیم. بـدون این‌که شیشه را بشـکنیم یا در را بـاز کـنیم و یـاد دیـوار را بشـکافیم نمی‌تـوانیم عبـور کـنیم. ولی می‌گویند اجسـامی که مثلا دو بعدی هستند از همین دیوار عبور می‌کنند بـدون آن‌که دیوار شکافته شود.

آشنائی با قرآن 6 تفسیر سوره الحمن: استاد مطهری

جن در فرهنگهـای مختلف با ماهیت‌هـای مختلف تعریف شده است:

در اروپا و غرب به غیر از قسمتهایی از قاره آفریقا جن را ارواح خـبیث و سـرگردان میدانند به این معنا که افـرادی که میمیرند یا اعمـال نیک دارند که وارد بهشت میشـوند یا اعمـال بد دارند که سـرگردان هسـتند و آن‌ها اجنه را ارواح سـرگردان میدانند یعـنی میگویند موجـودی مجزای از انسان نیست یعنی مـاهیت وجـودی جن همـان روح بدون جسم است.

تحقیقات گروه پژوهشی

نظر سایت جن درباره ماهیت جن:

جن موجودی دنیوی و مادی است. و هیچگونه سنخیتی با ملائک نـدارد زیـرا ملائک موجـوداتی مـاورائی و از عـالم مجردات هستند. در حالی که جن از عالم ماده است ولی با حـواس ما قابل ادراک نیست. انسـان از خـاک است و

جن از آتش: این‌که انســـان از خـــاک است به این معنا است که عنصر وجودی او از خاک است پس خاصیت خاک جــرم داشــتن و وزن داشــتن است و این‌که جن از آتش است عنصر وجودی او دارای خـواص آتش سـبک بـودن و هوایی بودن است.

حال تصور کنید:

انسان: موجـودی که از خاصـیتهای خـاکی برخورداراست + دارا بودن عقل

جن: موجــودی که از خاصــیتهای آتش برخــوردار است + دارا بودن عقل

انسان جسم مـتراکم و قابل رویت دارد و جن جسم غـیر متراکم (همانند دود آتش یا انرژی حاصل از آتش) که هر گاه بخواهد همانند دود خـود را مـتراکم کـرده و به رویت در می‌آید و هر گاه بخواهد خود را لطیف و غـیر مـتراکم میکند تا از نظرها پنهان شود.

برای واضح شـدن موضـوع بهـتر است اینگونه بگـوییم ما دارای روح هستیم و جسم، جسمی که از خـاک است جن نیز دارای روح بوده (صرف نظر از چگونگی روح در جن) وجســـم، جســـمی که از آتش است تنها تفـــاوت جن با انسان در نـوع جسم و تعقلات و تفکـرات این دو موجـود است.

خــوب این مســلم است که قــابلیت آتش، دود و حــرارت توان شـکل گـیری به اشـکال مختلف و ظـرفی که در آن قرار میگیرد می‌باشد.

در مــورد مــاهیت جن که از دود آتش است یا از انــرژی آتش یا از بــرق و رخشــندگی آتش به صــورت مفصل در قســمت تخصصی بحث نمــوده ایم و ما در این قســمت بطور اختصار برای تقـریب به ذهن کـاربران نظرمـان را اعلام نمودیم.

سرعت عمل جن

قدرت و سرعت جن

مسئله قدرت و سرعت اجنه را از چند بعد میتـوان مـورد بررسی قرار داد:

قدرت جسمی

قدرت روحی

قدرت فکری

قدرتهای ماورائی

قدرت جسمی:

گفـتیم جسم اجنه تا قبل از این‌که مـتراکم شـوند حـالت لطـافت دارد این لطـافت منظـور نـرمی نیست منظـور ماهیت لطیف، مانند هوا میباشد و قدرت او نیز مثل بــاد است باد درعین این‌که دیده نمیشود اما دارای پتانســیلی است که در شراطی خاص به طوفانهای سهمگین تبـدیل میشود. زمانی که جن حالت تراکم پیدا کـرده و جسـمیت پیدا کند نوع حرکت او نیز مانند آنچه شـکل او را به خـود گرفته میشود یعنی اگر جسم خود را به یک انسان تبدیل کند از قـــوانین جسم او تبعیت میکند و قـــدرت او نـــیز تقریبا شبیه یک انسان خواهد شد.

اما در صـورتی که جسـمش، به شـکل طـبیعی یک جن تراکم پیدا کند از قدرت فـوق العـاده‌ای برخـوردار است. به علت قلبه‌ای که اجنه برقـــــدرت جاذبه دارند میتوانند بارهایی بیش از 500 تن را نیز جابجا کنند.

یکی ار فرضـیاتی که در سـاخت بناهـای کهن وجـود دارد این است که ساخت این بناها از قـدرت بشر خـارج است البته نظر کسانی است که مادی صرف هستند و از عـالم حسـهای پنجگانه بـیرون نمیروند. کسـانی که کمی فراتر میروند میگویند این بناها ســـاخته موجـــوداتی غـــیر از انسـانها است یعـنی قائل به وجـود موجـوداتی دیگر نـیز هستند. اما واقعیت این است که در زمانهای کهن انسان به خـاطر قـوت روحی و جسـمی و زنـدگی در طـبیعت خالص از وجود چنین موجوداتی بهره میـبرده، همـانطور که حشمت الله حضرت سلیمان نـبی با اسـتفاده از آنـان ساختمانهای بزرگ بنا میکرد.

نکته‌ای دیگر که در بـاب قـدرت فـیزیکی جن وجـود دارد نـــیروی نهفته در آتش است و چـــون جن از آتش است خاصـیت نـیرو و انـرژی آن در وجـودش قـرار دارد آتش دارای انرژی و پتانسیل‌های زیادی می‌باشد به حـرکت در آوردن و غلبه بر جاذبه در آتش بـاعث شـده که امـروزه بشر بهره‌های فراوانی از آن ببرد.

با مثالی میتوان کمی به نوع قدرت این موجـود پی بـرد: شما اگر تصـور کنید آتشی که افروخته شـده دارای قـوه اختیار باشد (بـدون در نظر گـرفتن تـامین منبع سـوختن آن) میتواند در مـواقعی که بخواهد افروخته تـر، شـعله ورتر و با حرارت‌تر شود ،تا جایی که نیاز داشـته باشد به صـورتی که حـدی بـرای آن نمیتـوان در نظر گـرفت به

همین شکل نوع قدرت و غلبه بر اجسام فـیزیکی در جن بسته به نیازش به سرعت تامین میشود.

کسـانی که جـنزده میشـوند و جن در جسم آنـان نفـوذ میکند دارای قـدرت زیـادی میشـوند حـتی قادرند چنـدین نفر را به راحتی از پا در آورند چون جن از جسم آن‌ها به عنوان ابزار استفاده میکند.

قدرت روحی و فکری:

اجنه از لحـاظ روحی و فکـری چـیزی بین انسـان و حیوانند. جهت آن‌ها نمیتوانند مدارج بالایی در شـناخت و معـرفت را کسب نمایند به همین دلیل مانند دیگر مخلوقـات طفیلی انسـان و وابسـطه به قـدرت فکـری انسـانند. پیشـرفت انسـان در مسـائلی که حاصل قـدرت فکر بشری است قابل تحلیل برای هیچ موجـودی غـیر از خداوند نمیباشد. از طریقه زندگی اجنه که هنوز به شکل انسـانهای کهن معـاش خـود را میگذرانند میتـوان به این موضوع پی برد.

در بعضی کتب آمـده: علت زنـدگی آنـان به صـورت کهن عدم علاقه مندی به جوامع پیشرفته و شهر نشـین است که اگر این فـرض را هم قبـول کـنیم بـاز باید به نـاقص العقل بودنشان پی برد.

در بین اجنه هیچ پیـامبری وجـود نـدارد و هم آن‌ها از پیشوایان انسان و پیغمـبران بشر تبعیت میکنند. در آن‌ها قـوه وهم، خیـال و اختیـار ناشی از عقل وجـود دارد و مکلف هسـتند ولی اسـتحکام عقلانی بـرای اخـتراع و اکتشاف ندارند.

از قدرت روحی آنان میتـوان به نفـوذ در فکر بشر (البته انسـانهایی که عقلشـان تحت وهم و خیـال است)اشـاره کـرد. در مسـائل دعانویسی که از اجنه بـرای اجـرای آن استفاده میشود آن‌ها قدرت و اجازه به تخـریب چـیزی را ندارند فقط در افکار وسوسه کرده تا بتوانند مقصـود را حاصل نمایند.

مسـائلی که در مـورد زور و قـدرت جن بیـان گردید جنبه جســمی آنــان مــورد بررسی بــود. روح جن مانند روح انسان (البته نه به قوت روح انسان) قـدرت عبـادت، دعا و تلاوت کتب مقــدس را حس میکند و به همین وســیله میتواند تقــرب پیــدا کند مانند ابلیس که از مقــربین و قدیســین بــود. علت حسد او نــیز به ضــعف عقلش بر میگشت.

او با قدرت دعا و عبادت توانست مقـرب شـود. البته اگر انسانی به مقداری که ابلیس عبادت کرد (چند صد سـال) عبادت میکرد بعید به نظر میرسید دیگر چـیزی به عنـوان هوای نفس بر عقلش غلبه کند.

قدرتهای ماورائی:

جن موجودی مـاورائی نیست اما دنیـای او از خاصـیتهای برخوردار میباشد که تحلیل آن بسیار دشــوار است. اجنه طی الارض میکنند. نــوع طی الارض آن‌ها نــوع خاصی است در دنیای اجنه زمـان به شـکلی که در بـرای انسـان مطرح است وجود ندارد.

استاد ع. احمدی گفته اند: وقتی سرعت بالا میرود زمان صفر میشود در این جمله نکـات بسـیاری نهفته است. ما کارهایمــان را بر اســاس زمــانی که به ثانیه و دقیقه

شمرده میشود محاسبه میکنیم. حال اگر سرعت کارها به قدری زیاد باشد که دیگر نتوانیم با واحد زمانی بشمریم دیگر زمان برایمان محتوا پیدا نمیکند.

طی الارض انسان روحی و اثر غلبه روح بر جسم است اما در اجنه به علت حرکت با سرعت بالا توسط جسم جن صورت میگیرد یعنی در آن‌ها حرکتی جسمانی صرف است مثل بادی که سرعتش چندین برابر نور باشد. بنابر این قابلیت روحی انسان بسیار بالاتر است چون در ماورائ دیگر چیزی به نام سرعت مطرح نیست و مفاهیم مجرد ماده است.

شاهد این امر آوردن تخت بلقیس در زمان سلیمان نبی میباشد که جن زمان برای آوردنش معین کرد اما عاصف بن برخیا در این مورد کمتر از لحظه تخت را حاضر کرد.

اجنه به علت لطافت بر خواص دنیای مادی ما غلبه دارند به همین دلیل تردد از موانع مادی برایشان کاری عادی و روزمره به حساب می‌آید. آن‌ها از هوا لطیف ترند و چون دارای انرژی + قدرت فکر و اختیارند به راحتی میتوانند به هر کجا که میخواهند وارد و خارج شوند.

اگر در جایی دعا برای عدم ورود آنان خوانده میشود مربوط به مسائل روحی آنان است و گر نه جسم آنان قدرت ورود را دارد.

استفاده از اجنه برای دعانویسی: جن آنچه را که از نوشتن دعا حاصل میشود میتواند ببیند یعنی در ادعیه‌ای که دعانویسان و تسخیر کنندگان برای انجام کارها مینویسند جن را مجبور به انجام کاری مینمایند (به همین

جهت در اکــثر مــوارد اســتفاده از این رقعه‌ها و ادعیه شرعا اشکال دارد)

خــود تســخیر کــردن جن در واقع دامی است که توسط اعمال و اذکار و اوراد به چشم اجنه دیده میشود حتی در مورد به دست کردن حدید سینی (چیـنی) که اذکـار جلاله بر آن نوشـــته شـــده گفته‌اند اجنه انســـان را دارای یک حصار نفوذ ناپذیر میبینند و بـرای همین کسی که آنـرا به دست دارد، اجنه نزدیک او نخواهند شد پس مـــــاروا‌ء در زندگی اجنه بیشتر از انسان محسوس است.

دعانویســان و تســخیر کننــدگان بوســیله به دام کشــیدن اجنه آن‌ها را با ادعیه‌ای که مخصـــــوص این کـــــار است مامور به انجام امـوری مینمایند. و لازم است بدانید اجنه قـادر به هر کـاری نیسـتند آن‌ها بیشـتر بوسـیله وسوسه یعنی نفوذ در افکار بـاعث میشـوند یک انتخـاب درست یا نادرست شـــکل بگـــیرد و در پی یک انتخـــاب نادرست انتخابی نادرست‌تر و چنـان فـرد این کـار را ادامه میدهد که روزی میبیند کارهـایش به هم گـره خـورده است این بزرگترین اثر دعانویسی است و در زندگی افـرادی که از استحکام عقل برخوردارند یعـنی بسـیار عاقلانه و بـدون هوا و هوس تصمیم میگیرند هیچ یک از آن‌ها اثر ندارد.

این هوا و هـوس است که بـاعث میشـود غبـاری عقل را بپوشـاند و نتواند تصـمیم بگـیرد و هر حرکـتی که ما در راســـتای هـــوای نفس میکـــنیم یک قـــدم از عقل دور میشـویم. دنیـای مـاوراء در زنـدگی انسـان و جن چنـان پیچیده است که فقط بزرگان میتوانند در مورد آن اظهار نظر کنند اما آنچه میدانیم این است که انسـان نیروهـای درونی خود را اگر از حالت باقوه به فعلیت برساند چـون

خورشیدی در دنیا باید همه موجودات بر او سـجده کنند و به هیچ عنوان با دنیای ضعیف جنیان قابل قیاس نیست.

تغییر شکل جن:

جن فاقد عنصر مـادی و فاقد جسم است اما قـادر است خود را شبیه به هر موجودی بنماید.جن حتی میتواند خود را به شـکل فیل تجلی دهد.اما این کـار بـرای او آسـان نیست و از این رو تـــــرجیح میدهد بیشـــــتر در جسم موجـــودات کوچکـــتر اهلی از جمله حیوانـــات اهلی وارد شوند.(دانستنیهایی درباره جن) جنیان به خـاطر لطـافت جسمی و قـدرت روحی، میتوانند به شـکلهای مختلف در آیند و به محض این‌که شکل موجـودی را به تصـور ذهـنی خـود در آورنـد، به همـان صـورت شـکل میگیرند.(دنیـای مرموز جن)

اجنه عبارت از اجسم هـوایی یا نـاری (آتشی)هسـتند که قادرند به اشـکال مختلف از قبیل: مـار، عقـرب سـگ، شتر، گوسفند، اسب، درازگـوش، پرنـده و انسـان درآید. (دنیای شگفت جن، ابلیس شیطان)

چگونگی تغییر شکل بارزترین وجه تمـایز جن و انسـان و عجیب‌ترین خاصیت و قابلیت او است. تصور موجودی که با عقل و اراده میتواند شـــکل خـــود را تغیـــیر داده و رفتارش را همانند موجـودات دیگر نماینـد، همیشه بـرای انسان باور ناپـذیر و بـرای شـاهدان عیـنی عجیب و غـیر قابل انکـار است. دود، هـوا و آتش مانند گـاز به شـکل ظرف خود در میآیند. حتی شما دودی که از چیزی حاصل میشود را میتوانید قبل از منبسط شـدن و محو شـدن به شکلی خاص مشاهده نمایید مانند دود قلیان هنگـامی که

از دهان صادر میشود قابل رویت است و وقتی تراکم خود را از دست میدهد از دید ما خارج میشود.

در صورتی که همین دود، صاحب عقل و دارای اختیار باشد میتواند خود را به اشکال گوناگون در آورد. حال هنگامی که جن بخواهد شکل خود را متراکم کند و یا تغییر دهد در واقع چنین اتفاقی می‌افتد اما با سرعت بالا. (البته ما در این مسئله، دود را به عنوان مثال و تقریب به ذهن بیان نمودیم)

جنها وقتی میخواهند تغییر شکل دهند غالبا شکل خاص یعنی انسانی خاص یا حیوانی خاص مد نظرشان است به همین دلیل پس از تغییر شکل در تمام نشانه‌های ظاهری شبیه او میشوند.

مثلا اگر انسانی خاص مد نظرشان باشد در شکل و شمایل ظاهری، در تغییر صدا، در راه رفتن و غذا خوردن، حتی تیکهای عصبی و طریقه نگاه کردن کاملا شبیه فرد میشوند. در مورد حیوانات نیز همین گونه است کتابها و بعضی منابع بر این باورند که جن نمیتواند به بعضی حیوانات مثل سگ و خوک شبیه و متراکم شود. این از نظر ما مردود است حتی در روایتی از ابوحمزه آمده:

همراه امام صادق(ع) در بین مکه و مدینه بودم. ناگهان حضرت به جانب چپ نگاه کردند و سگ سیاهی را دیدند و فرمودند: ترا چه شده است! خدا ترا تقبیح گرداند، چقدر تند میروی ؟! یکباره دیدم که شبیه مرغی در آمد و پرواز کرد و رفت.

از حضرت پرسیدم: این چه بود ؟!

حضرت فرمود: نام او عثم میباشد و پیک جنیان است. در این ساعت هشام مـرده و او مـیرود خـبر مـرگ وی را به هر شهری برساند. (حلیه المتقین ص 463)

تنها شکلی که جن اجـازه نـدارد به آن جسـمیت پیـدا کند شکل و شمایل و ظاهر هدایت کنندگان: پیـامبران الهی، ائمه معصوم و بزرگان دین است و واضح و آشـکار است که اگر این اتفـاق رخ میـداد انسـانها در پیـدا کـردن راه راست دچار مشکل میشدند.

هنگامی که جن بخواهد تراکم و جسمیت به شکل خاصی پیدا کند به سرعت تصور کـردن چـیزی در ذهن شـما این اتفـاق میافتد یعـنی شـما همین حـالا یک خانه ویلایی را تصور کنید. همین حالا در ذهنتان نقش بست، بـدون هیچ فشـار و هیچ گونه زحمـتی. حـالا از شـما میخـواهم یک فنجان قهوه را تصور کنید. آیا شما بعد از این‌که ذهنتـان از یک خانه ویلایی به یک فنجـــان قهـــوه منتقل شد (تصـورتان تغیـیر کـرد) دچـار سـختی و مشـقتی شـدید؟ سرعت تغییر تصورتان چقدر بود؟ آیا هنگام تبـدیل شـدن تصـــورتان از یک خانه به یک فنجـــان با مـــانعی روبـــرو شدید؟ دقیقا شکل گـیری اعم از تـراکم و جسـمیت پیـدا کردن، تغییر و تحول، سرعت و زحمت آن برای جن مانند مثالی که برایتان زدم (تصور کردن) برای ماست.

البته این مثـــال است اما شـــبیه‌ترین چـــیزی است که میتـوان بیـان کـرد. زمـانی که جن میخواهد به ظـاهر یک انسـان در آید و از همه ظـواهر او تبعیت کند با سـرعت همان تصـور کـردن، به مغز شـخص رجـوع کـرده و چـون همه چـیز از مغز فرمانـدهی میشـود عینا کـپی بـرداری نموده و خود را مطابق با آن میکند. جنیـان میتوانند خـود

را به شکل ماده و اشیاء نیز متراکم کنند. آن‌ها بسته به تسخیر توسط انسانها، تمایل خود و گاهی به امر خداوند که از طریق بزرگان انسان به جن دستور داده میشود خود را به اشیاء و اجسام، حیوانات و گیاهان و بسیاری مواد در میآورند و این نشانه‌ای دیگر از قدرت خداوند در خلقت موجودی است که با گذشت قرنها، واقعیت آن جز بر خواص بر کسی آشکار نیست.

زاد و ولد و تولید مثل جن:

چون در جنیان جنبه عنصریت آتش بیشتر از آدمی است لذا در امر آمیزش جنسی بتدریج انسان دچار ضعف شده و سرانجام ادامه‌ی این عمل برای وی غیر ممکن و حتی مخاطره انگیز خواهد بود. (آقای ستار پورابراهیم صاحب کتاب دنیای مرموز جن) در مقایسه با بشر جن معمولا فقط جنسیت مشخص است. هرچند زن و مرد آن‌ها برای خودشان معلوم است اما فاقد دستگاه و یا سیستم بدنی نر و ماده و تخمدان و زهدان میباشند. آن‌ها پس از گذشت 5 یا 6 سال از ازدواج بچه دار شده و حد آکثر حدود 8 بچه میآورند. و چون روح در شراره آتش دمیده شد، آن (شراره) به جهت سستیش، لرزش فراوان پیدا کرد و دمیدن، اضطراب و نا آرامیش را افزونی بخشد و هوا بر آن غالب گشت و بر یک حالت قرار نگرفت:

عالم جنیان بر این صورت پدید آمد، چنانکه زاد و ولد در بشر به سبب ریختن آب در زهدان رحم، و چون نسل و زاد و ولد در طایفه بشر اینگونه است. در جنیان، زاد ولد به واسطه القای هوا در رحم ماده آنان واقع میشود. بنابر این زاد و ولد در طایفه جنیان هم هست و وجودشان به واسطه قوس- کمان میباشد و آن آتشین

است. وارد(که خداوند نگهـــدارش باشد) چـــنین بیـــان داشت.

اما جمع شـــدن بعضی شـــان با بعضی دیگر - هنگـــام نزدیکی- به صورت پیچیدن است، مانند دودی که از گلخن و یا کـوزه سـفالگر بـیرون می‌آید آن‌ها در یکـدیگر داخل میشوند و هر یک به تداخل لذتمند میگردند. نطفه ریختن آن‌ها مثل بـــارور شـــدن درخت خرماست (که از گـــرد خرمـای نر درخت خرمـای مـاده بـارور میشـود) بـاروری جنیـان به مجـرد بو یا بـاد - مانند خوراکشـان - میباشد و فرقی نمیکند.

جنیــان ارواحی‌اند که در بادها دمیــده شــده‌اند و انســان ارواحی که در اشـباح دمیـده شـده‌اند، گفته اند: موجـود نخستین از جنیان ماده، آنچنانکه حوا از آدم جدا شد، جدا نگشت.

بعضی گویند: خداوند بــرای نخســتین موجــود از جنیــان، شــرمگاهی در وی آفرید که بــرخی شــان با بــرخی دیگر ازدواج کرده و صاحب فرزند شوند.

و در آن‌ها خنثی نیز آفرید (نه مرد و نه زن)، از این روی جنیــان از عــالم برزخ‌اند و هم شــباهت به بشر دارند و هم شــباهت به فرشــتگان، مانند خنــثی که هم شــبیه نر است و هم شبیه به ماده. آقای علی باقری صاحب کتـاب دانستنیهایی درمورد جن

مفسـرین در ذیل آیه 21 از سـوره روم گفته‌اند مـراد از مــودت، ازدواج و مــراد از رحمت فرزند است. پس آنــان نــیز ازدواج کــرده، صــاحب فرزند میشــوند البته کیفیت ازدواج و تولید نسلشـــان مختلف است و بعضی گفته‌اند

مردان آنـان نطفه ندارند بلکه بـاد می‌وزند. (آقـای حیـدر قنبری صاحب کتاب داستانهای شگفت از جن)

نظر سایت جن

نکته اول: تولید مثل جن توسط تزریق هوا از طرف نر و پذیرش آن از طرف ماده صورت میپـذیرد و این مسـتلزم آن است که هر دو موجـود دارای دسـتگاه تناسـلی خـاص باشند.

نکته دوم: در اجنه شهوت نیز وجـود دارد (صـرف نظر از زیـــاد و کم بـــودن آن) چـــون اصل وجـــود شـــهوت در موجـودات بـرای رغبت به تولید مثل است و در صـورتی که شهوت وجود نداشته باشد هیچ حیوان، انسان و جـنی رغبت به این کار را

ندارد مانند لذتی که خوردن غذا وجـود دارد بـاعث تـامین نیرو و بقاء میشود.

نکته سـوم: مـدت بـارداری در زنـان جـنی طـولانی‌تر از انسـانها و بـدون هیچگونه سـختی و مشـقت میباشد.در بعضی کتب مدت حمل و بارداری جن را زمانی بسیار کم و گاهی، عانا پس از نـزدیکی بیـان کرده‌اند و این از نظر ما (سایت جن) کاملا مردود است.

زمان بـارداری جنیـان بین 4 تا 5 سـال طـول میکشد و هرگز دوقلو یا چند قلو بـــاردار نمیشـــوند زیـــرا در آن‌ها خاصیت اسپرم مانند انسانها جریان ندارد.

توضیح:

چون جن موجودی مادی است پس قوانین عـالم مـاده بر آنــان حــاکم است. زمــانی جــنین دوقلو میشــود که دو اسپرم نر همزمـان به اسـپرم بسـتر یعـنی اسـپرم مـاده رسـیده و وارد شـود.در جن شـکل گـیری و عمل لقـاح توسط عنصر هوا که عنصر

غالب در درون جن میباشد صـورت میگـیرد پس این عمل توسط اسپرم صورت نمیپـذیر و که قواعد اسـپرم یعـنی پذیرش دو یا چند تایی بر آن حاکم باشد لذا دو قلو بودن فرزند در اجنه منتفی است.

اشـکال: در مـورد مـدت بـارداری که چطـور ممکن است جمعیت جنیــان از ما بیشــتر باشد در صــورتی که مــدت بارداریشان طولانی‌تر است؟

جواب سایت جن: در کنار مدت بارداری طـولانی جن باید به طـول عمر جن (مراجعه شـود به منو قسـمت طـول عمر) توجه داشت. جنیـــان به صـــورت طـــبیعی بیش از 1200 ســـال عمر میکنند البته اگر تقدیرشـــان به علت حوادث یا بیماری یا...به مرگ منتهی نشود. حالا اگر عمر انسان را بین 70 تا 100 سال در نظر بگیریم که یک دهم عمر جن است و مـدت بـارداری بـارداری انسـان 9 مـاه یعنی تقریبا یک پنجم مدت بارداری جن میباشد پس آن‌ها با طول عمر بالا به نسبت انسان، زمان دو

برابر بـــرای تولید مثل دارند. ضـــمن این‌که انســـانها سالهاست که در حـال کنـترل جمعیت و نسل هسـتند اما در جامعه جنیان تولید مثل با روند طبیعی رو به افزایش است.

نکته چهارم: سقط جنین در جنیان امکان پذیر نیست چون ضربه خوردن به نوزادی که از جنس لطیف است معنا ندارد استرس و ترس نیز به جنین آن‌ها صدمه نمیزند اما مرگ و میر در نوزادان جن نیز ممکن است و بیشتر علت آن نامتناسب بودن انرژی‌های جنس نر و ماده است. البته در زمانی که جنین دو رگه انسان و جن باشد سقط جنین مانند انسانها صورت میگیرد.

نکته پنجم: انسان از جن و جن از انسان باردار میشوند و فرزندانی دو رگه حاصل این ازدواج است چگونگی عمل به این شکل است که جنیان از خاصیت شکل گیری در تمام اجزاء به انسان برخوردارند(به منو قسمت تغییر شکل مراجعه شود) پسران آدم با زنانی از جن ازدواج کردند (بحار ج60 ص312)

آنها میتوانند شرایط فیزیکی رحم خود را مطابق با پذیرش اسپرم از طرف انسان تنظیم نمایند. مردان آن‌ها نیز توان خاصیت پذیری در تمام اجزاء را از مردان انسان دارند و حتی میتوانند تولید اسپرم نیز داشته باشند یعنی تطبیق شرایط بارداری به عهده جنیان است.

شنیده شده که فرزندان دورگه انسان و جن گرایش عنصری آن‌ها به انسان بیشتر است و به همین دلیل زنان آن‌ها رقبت بیشتری به مردان انسان دارند. زیرا از قوت فکر انسان که در فرزندانشان تاثیر گذار است احساس فخر میکنند.

روایت: آمده شیطان به صورت پدر حجاج رفت نزد مادر او و با او مقربت کرد بعد از آن پدر حجاج آمده به نزد

زنش رفت و خواست با او نــزدیکی کند که مــادر حجــاج گفت: تو الان آمدی و مقاربت کـردی. (اصـول کـافی ج5 ص502)

نکته ششم: جنیــان در زمــان خاصی مقــاربت و نــزدیکی میکنند. پیامبر اسلام فرمودند: در شبهای اول و وسط و آخر ماه مقاربت نکنیـد، احتمـال این‌که فرزنـدان مبتلا به مرض،صرع و جنون شـوند زیـاد اسـت، زیـرا مبتلایـان به بیماری صرع و جنون در این سه شب به این مــرض مبتلا شده‌اند. (وسائل الشیعه ج19 ص91)

نکته هفتم: به علت غلبه عنصر آتش در وجود جن پس از استمرار نزدیکی حالت ضعف بر انسان غلبه میکند. وجود گرم جن تعادل عناصر وجـودی انسـان را دچـار مخـاطره کرده باعث از دست دادن انـرژی، آب بـدن و مایعـاتی در قسمتهای مختلف بـدن وجـود دارد میشـود مانند: مـایعی که در ستون فقرات و استخوانهاست.

عوارض دیگر انسان در مقـاربت با جن شـامل سـرگیجه، ضعف اعصاب، بد عمل کردن دستگاه گــوارش و از دست دادن توان جنسی میباشد.

روش دفع جن از منزل و یا از بدن100%:

1- شب‌ها تا صبح سوره بقره و صبح‌ها آل عمــران را از موبایل خـود پخش کنید به طـوری که صـدای آن در اتـاق خوابتان بپیچد.(ممکن است شب صدای تکان خوردن کمد یا صدای پا یا محکم راه رفتن رو از سقف منزل بشنوید. بـرخی از دوسـتانم که مـنزل شـیروانی داشـتند هم این علایم رو گزارش کردند. این صدای پا احتمالا صدای پــای جنیـان مـزاحم است که قـرآن مـانع ورودشـان به مـنزل

می‌شــود.) ســایر ســوره‌ها این اثر را تا این حد ندارند. سوره بقره = ضد جن.

2- نمازهــای روزانه رابه موقع بخوانید. پســرها با بــدن آلوده به منی نخوابند. همیشه لباس و بــدن پــاک باشد.از کتاب "پناهگاه مسلمان" اذکار صــبح و عصر و خــواب رو تهیه کنید و بخوانید.

3- ناشتا 7 عــدد خرما بخورید همــراه با خوانــدن ســوره حمد + یک انجیر را داخل لیوان انداخته و شب بنوشید

4- قبل از غــروب آفتــاب در مــنزل اســپند دود کنید و در تمام منزل پخش کنید

5- تمام مجسمه‌ها و شــکل حیوانــات و دکورهــایی که به شــکل حیوانــات و عروسک‌ها(خــرس. کیــتی. بــاربی و ...)هستند از منزل خارج کنید. از پوشیدن لباس‌هــایی که شکل حیوانات روی آن‌ها ست و خوابیــدن با این لباس‌ها خوداری کنید.

6- مالیــدن روغن زیتــون به پشت و شــگم و مالیــدن برعکس عقربه‌های ساعت.

7- سه قاشق روغن ســیاه دانه + یک کیلو عسل و قبل از هر وعده غذا یک قاشق از آن بخورید.

8- مالیــدن گلاب یا عطر به نــوگ انگشــتان دست و پا و بینی و ناف و گوش.

9- آب قرآنی شده تهیه کنیدو از این آب بنوشــید و با آن چــای شــربت و غــذا درست کنید و هر هفته با آن غسل کنید و ســعی کنید این آب را در فاضــلاب نریزید. کــافی

است موبایل خــود را در کنـــار قابلمه آب قـــرار دهید تا صوت به آب برسد:

سوره‌های ناس فلق توحید (هر کدام 3بار) + سوره حمد هفت بار + آیت الکرسی یکبار + از سوره بقـره (پنج آیه اول + آیه 102 و دو آیه آخر سوره بقره)یکبار + (اعـوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق 3 بـار) + (بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شی ء فی الارض و لا فی السـماء و هو السمیع العلیم 3 بار). میتوانید این آیـات را دانلـود کنید و همه را در یک پوشه در موبایل خـود قـرار دهید تا راحتتر استفاده کنید. می‌توانید یک قاشق صدر هم به آن اضافه کنید

با انجـــام این کارها در چند روز اول جن‌ها شـــما رو آزار میدهند یا یکی دو روز اول خابهای ترسـناک ببینید. چـون آن‌ها اسیب دیده‌اند برای بقای خود دست به کار شده‌اند. مثل این است که یک ســیلی محکم به آن‌ها زده اید. پس به هیچ عنوان نترسید وادامه بدهید تا به لطف خدا بــرای همیشه بروند.طی این دوره ممکن است که تـــــوده ایی ســـیاهی را ببینید که از گوشه چشـــمتان رد شـــوند به طـــوری که حـــتی به چشـــمتان شک کنید.اینها جنهـــایی هســـتند که رد حـــال فـــرار از گوشه‌ای از خانه به گوشه دیگر هستند.به هیچ عنوان دنبال کتاب‌های علوم غریبه و مرجـــان جـــادو و ... نرید. هرگز. وگرنه اگر با خونـــدن یک ورد اونها رو وارد زنـــــدگی کنید دیگه تا لحظه مـــــرگ همراهتـون خواهند بـود و اذیت میکنند. اگر موفق شـدید برای من دعای خیر کنید.

آتلانتیس

به گفته موک، زلزله و توفان هولناکی که 12هـزار سـال پیش در اقیانوس اطلس روی داد، نه‌تنها تمدن درخشـان آتلانتیس را از میان بـرد، بلکه دامنه امـواج خروشـان آن همه خشـــکی‌های زمین را در برگـــرفت و باید همـــان توفـانی باشد که در کتاب‌هـای آسـمانی از آن نـام بـرده شده است (یعنی توفان نوح پیامبر). به گفته وی 4هـزار سال از آن توفان سپری شد تا تمدن‌های انسانی بتوانند یک بـــار دیگر در نقـــاط مختلف کـــره خـــاکی جوانه بزنند.....

مکان‌های اسرارآمیز و بناهای فراوانی روی زمین وجـود دارند که منشا و انگـــیزه برپـــایی آن‌ها قرن‌هاست ذهن بشر را به خـود مشـغول کـرده است. بعضی از آن‌ها تنها در صـــفحات کتاب‌ها و ذهن مـــردم وجـــود دارند و بعضی دیگر اگرچه وجود خـارجی دارنـد، ولی اسرارشـان هنـوز کشف نشده است.

هـــرم بـــزرگ خئـــوپس در مصـــر، ســـتون‌های عظیم استون‌هنج در انگلستان و خطوط منسـوب به قـوم اینکا در بیابان‌هـای پـرو که تنها از آسـمان دیـده می‌شـوند، از این جمله‌اند. اما به جـــرات می‌تـــوان گفت که هیچ‌یک از آن‌ها به جـــذابیت و مرمـــوزی آتلانـــتیس نیســـت؛ قـــاره گمشده‌ای که بیش از 2هزار کتاب، مقاله و شـعر دربـاره آن نوشـــته شـــده و جست‌وجو بـــرای کشف آن به کشف تمـــدن‌هایی مانند تمـــدن هلن در یونـــان، تمـــدن مایاها و اینکاها در قاره آمریکا منجر شده است.

نام آتلانتیس نخستین بار از زبان فیلسوف بزرگ یونـان، افلاطون (428 تا 348 قبل از میلاد) خارج شد. وی حدود 350 سـال قبل از میلاد مسـیح (در اواخر عمـرش) در رسـاله تیمـائوس (Timaeus)ـ چـنین نوشت: «12هـزار سال پیش از این جزیره‌ای بزرگ وجـود داشت با تمـدنی ستایش‌انگیز موسوم به آتلانتیس.»

در جست‌وجوی لوح زمرد:

فکر می‌کنید اهمیت آتلانـتیس در چیست که چـنین تحقیقات فراوانی درمـورد آن انجـام شـده اسـت؟ پاسخ این سوال چیزی نیست جز گنج آتلانتیس.

اگر آنچه افلاطون درمـورد آتلانـتیس گفته درست باشـد، آن‌گـاه هر آنچه از آن تمـدن برجامانـده باشـد، ارزش غیرقابل تصـوری خواهد داشت. این مـیراث بـزرگ که به گنج آتلانتیس معروف شده، فقط شامل اجسـام قیمـتی (گنج معمـولی!) نیسـت، بلکه تمـام دانش، علـوم و فناوری‌های آن زمان را نیز در خود دارد.

مهم‌ترین میراث آتلانتیس، گنجی است به نام لـوح زمـرد که هم در تورات و هم در بسیاری از افسـانه‌های ملل از آن نـام بـرده شـده است. طبق افسـانه‌ها، لـوح زمـرد درحقیقت شامل 12 لوح سـبز زمـردین فاسدنشـدنی و مقـاوم در برابر همه عناصر است که خـدای آتلانـتیس باسـتان، دانش و علـوم عـالی را روی آن‌ها کنـده‌کاری کـرده و هرگـاه ملـتی آن را در اختیـار بگـیرد، به تمـدنی پیشرفته دست پیدا می‌کند. گفته می‌شود بعد از نـابودی آتلانتیس، این مصریان بودند که مالک این الـواح شـدند و

تمــدن پیشــرفته مصر باســتان هم در نتیجه این گنجینه ارزشمند پدید آمد.

آتلانتیس در گذر زمان:

پژوهشگران در مورد این‌که آیا افلاطـون این داسـتان را از گذشـتگان شـنیده یا این‌که (دست‌کم بخشی از آن را) تحت تـاثیر سـنت‌های قـدیمی‌تر از خـود نوشـته، با هم توافق ندارند. بعضی از پژوهشـگران بر این عقیده‌اند که افلاطـون خـاطراتی از بعضی حـوادث گذشـته را (مانند فوران کوه ترا و جنگ تـروا) به این صـورت در آورده؛ در حالی که بعضی دیگر اصرار دارند که او از بعضی حـوادث دوران خود الهام گرفته، حـوادثی مانند نـابودی هلیکه در 373 پیش از میلاد و حمله ناموفق آتنی‌ها به سیسیل.

یکی از اولین کسـانی که به صـحت گفته‌هـای افلاطـون باور داشت، کرانتـور شـاگرد زنـوکراتس بـود که خـود از شاگردان افلاطون به شمار می‌رفت. کـار او که شـرحی بر کتــاب تیمــائیوس افلاطــون اســت، گم شــده ولی پروکلوس، از نوافلاطونیـان قـرن پنجم پیش از میلاد، به آن اشـاره کـرده است. به گفته پروکلـوس، کرانتــور از مصر بازدید کـرده، با کاهنـان صـحبت کـرده، بعضی آثـار هیروگلیف را دیده که این داستان را تایید می‌کنند.

داســتان افلاطــون در زمــان خــود هم الهــام‌بخش نویســندگانی شــده بــود. چند دهه بعد از کتاب‌هــای افلاطــون، تــاریخ‌دانی به نــام تئوپومپــوس در مــورد سرزمینی در آن‌سوی اقیـانوس نوشت که مـروپیس نـام داشت. این داستان در کتاب هشـتم از مجموعه فیلیپیسا ذکر شده که در آن، مروپیدها را نژادی از آدمیان توصیف

می‌کند که به بلندی دو مرد عـادی بودند و در دو شـهر در جزیره مروپیس می‌زیستند.

بعد از اینها تا قرن‌هـای سـوم و چهـارم، نویسـندگان و تاریخ‌نگـاران علاقه خـود را به این تمـدن گمشـده حفظ کـرده بودنـد، تا قـرون وسـطی از راه رسـید و با تسـلط کلیسا، تاریخ و ادبیات در کنـار دیگر مظـاهر خـرد بشر به محاق رفت و تا افول قدرت کلیسا، قـریب به یک هـزاره در دیار فراموشان ماند.

بعد از پایـــان دوران تاریک قـــرون وســـطی، به جـــای تاریخ‌دانـــان و کاوشـــگران، این بشردوســـتان بودند که آتلانتیس را دوباره کشف کردند. توصیف‌های افلاطون از تمـــدن آتلانـــتیس، الهـــام‌بخش کارهـــای بســـیاری از نویسندگان دوران رنسـانس شد که در مـورد آرمان‌شـهر می‌نوشتند، افـرادی مانند سر فرانسـیس بیکن که کتـاب «آتلانتیس نو» را در سال 1627 نوشت. او آرمان‌شهری به نام بنسالم را در ساحل غربی آمریکا توصیف کـرد که شـباهت بسـیاری به آتلانـتیس افلاطـون دارد. البته او مشخص نکرد که این شهر در آمریکای جنوبی واقع شـده بود یا آمریکای شمالی.

آتلانتیس چطور از بین رفت؟

از نظر علمی، قـوی‌ترین احتمـال نـابودی آتلانـتیس، برخورد سنگی آسمانی با سطح زمین در محدوده دریـای کـارائیب و خلیج مکزیک است. بعضی محققـان انـدازه و زاویه برخـورد این سـنگ آسـمانی را بررسی و اثـرات برخورد آن را با زمین شبیه‌سازی کرده و مدعی شـده‌اند که تـاریخ برخـورد با تـاریخ توفـان بـزرگ مطـابقت دارد.

ورود یک سنگ آسمانی بزرگ به جو زمین باعث به هم ریختن جو و بروز توفان‌ها و رعدوبرق‌های قدرتمندی می‌شود که می‌تواند روزها و هفته‌ها طول بکشد. به دنبال برخورد سنگ آسمانی با زمین هم زلزله مهیبی رخ می‌دهد که همراه با حالت انفجار است و در بخش بزرگی از سطح زمین، خرابی‌های بسیاری ایجاد می‌کند. اگر سنگ‌آسمانی به اقیانوس برخورد کند، موج‌های بسیار عظیمی به وجود می‌آید که امروزه به آن‌ها سونامی می‌گوییم.

بستر قاره آتلانتیس از شن و ماسه بود که بر اثر برخورد سنگ آسمانی با بستر اقیانوس و زمین لرزه شدید به‌دنبال آن، احتمالا خالی شد و منجر به غرق شدن آتلانتیس در اقیانوس شد. البته قبل از غرق شدن، سطح قاره بر اثر شعله‌های آتشی که از برخورد سنگ آسمانی با جو به وجود آمده بود، سوخته و بر اثر زلزله کاملا تخریب شده بود و در نهایت به زیر آب فرو رفته بود.

آتلانتیس قلب تپنده تمدن آن روز بود و به دنبال غرق‌شدنش، تمدن‌های بسیاری که شعبه‌های تمدن آتلانتیس بودند، به یکباره از میان رفتند. دانشمندان جامعه‌شناس بر این باورند که نجات‌یافتگان از این حادثه، تقریبا تمام تمدن و منابع علمی خود را از دست داده بودند و برای ادامه حیات مشکلاتی جدی داشتند. آن‌ها تمام وسایل و ابزارهای خود را از دست داده بودند و بسیاری از متخصصان در علوم و فنون مختلف از میان رفته بودند. به طور خلاصه می‌توان گفت که بشر آن دوره مجبور شد از صفر شروع کند و تمدنی جدید را از

ابتدا پایه‌ریزی کند. این همـان تمـدنی است که تا امـروز ادامه یافته است.

نابودی آتلانتیس و توفان بزرگ آن دوران در واقع پایــان دوره‌ای طلایی از تمــدن بشــری بــود که بشر امــروزی هرگز نتوانسته به محتویات اسرار و رمـوز آن دست یابد. به نظر شـما اگر در زمـان ما چـنین اتفـاقی رخ دهـد، از تمدن امروزی ما برای آیندگان چه باقی خواهد مانــد؟ آیا آیندگان هم ما را به چشم افسانه‌ای خواهند دید؟

شواهد باستانی از آتلانتیس:

باستان‌شناسان، اغلب اطلاعـات موجـود در مـورد دوران قبل از نــابودی آتلانــتیس را در پاپیروس‌ها و کتیبه‌هــای ســـنگی اقـــوام قـــدیمی مانند مایا و آزتک یافته‌اند. به عقیده بعضی کارشناسان، تمـدن‌های پیشـرفته آمریکـای مرکــزی و جنــوبی، مصر باســتان و خاورمیانه تصــادفی نیست و احتمـالا آن‌ها مـیراث‌دار تمـدنی پیشـرفته‌تر در گذشــته دور بوده‌اند. بعضی به صــراحت، ریشه و مبــداء تمـام تمـدن‌های گذشـته را آتلانـتیس می‌دانند و حـتی به دنبال نشانه‌های ارتباط آن‌ها با آتلانتیس برآمده‌اند.

به عقیده مغول‌ها در زمان قـدیم، دو قـاره در اقیـانوس اطلس وجــود داشــته که هر دو در آب فــرو رفتنــد، ولی بعضی از ســـاکنان آن‌ها توانســـتند در پناهگاه‌هـــایی زیرزمیـنی به زنـدگی خـود ادامه دهند. این غارها با نـور عجیـــــبی روشن می‌شد که گیاهـــــان در پرتو آن رشد می‌کردند. تونل‌هـــای زیرزمیـــنی بلند و متعـــددی در سین‌چوان چین کشف شده که این تعبیر مغــولی را تایید می‌کند.

اوتوهاینریش‌موک، مهندس اتریشی که علاقه وافـری به تاریخ و جغرافیا داشت، کتابی تحت عنـوان راز آتلانـتیس نوشت که شهرتی جهانی یـافت و بـار دیگر آتلانـتیس را سر زبان‌ها انداخت. به اعتقاد وی، جزیره آتلانتیس وجود داشته و دستخوش بلای سهمگین طبیعی شـده اما تمـام آتلانت‌ها از بین نرفته‌اند و بازمانـــــــــــدگان آن فاجعه توانسته‌اند خـود را به سـواحل اقیـانوس اطلس (شـامل آمریکـــای جنـــوبی، آمریکـــای شـــمالی، آفریقا و اروپا) برسانند. آن‌ها به هر سرزمینی که رسیدند، دانش خود را در زمینه شهرسازی و معماری به کار گرفتند تا بناهـایی عظیم، معابدی باشکوه و قصرهایی بـزرگ مانند آنچه در آتلانـتیس وجـود داشـت، بسـازند. براسـاس فرضـیه‌های مـوک، بناهـایی مانند اهـرام مصـر، معابد مایا و آزتک و بســیاری از تمــدن‌های دوره باســتان همگی زاییــده یک تمدن مادر به نام آتلانتیس هستند!

به گفته موک، زلزله و توفان هولناکی که 12هـزار سـال پیش در اقیانوس اطلس روی داد، نه‌تنها تمدن درخشـان آتلانتیس را از میان بـرد، بلکه دامنه امـواج خروشـان آن همه خشـــکی‌های زمین را در برگـــرفت و باید همـــان توفـانی باشد که در کتاب‌هـای آسـمانی از آن نـام بـرده شده است (یعنی توفان نوح پیامبر). به گفته وی 4هـزار سال از آن توفان سپری شد تا تمدن‌های انسانی بتوانند یک بار دیگر در نقاط مختلف کره خاکی جوانه بزنند.

شاید بتوان این فرضیات موک را به سونامی نسـبت داد. ولی مشکل اینجاست که اینها خیلی با توصیف افلاطـون از آتلانـــــتیس که مشـــــخص‌ترین وجه آن «در مقابل ستون‌های هرکول» است و این‌که نابودی آن در «9هـزار

سال پیش از زمان سولون» یا 9600 سال پیش از میلاد رخ داده، جور در نمی‌آیند.

یکی از مهم‌ترین دلایل تـاریخی، نقشه‌ای باسـتانی است که به نقشه پیری‌رایس، دریـانورد تـرک معـروف شـده و قــاره آتلانــتیس را به وضــوح در میــان اقیــانوس اطلس نشان می‌دهد.

ایا کره‌ای الکترومغناطیسی در بـالای هـرم بـزرگ جـیزه قرار گرفته بود ؟

نیکلاس تسلا و هـرم بـزرگ جـیزه چه مشـترکاتی بـاهم دارند؟ شاید بیشتر از آنچه فکر میکنید.

ایا ممکن است که هــرم بــزرگ جــیزه در واقع یک منبع انرژی عظیم باشد؟ میدانیم که این هرم فقط به عنــوان یک مقــبره ســاخته نشــده ...بنــابراین تئوری‌هــایی که میدانیم ممکن است غلط باشد.

طبق مطالعات انجام شده توسط معماری به اسم میگول پرز سنچز تعدادی از خصوصیات غیرممکن مانند عــدد پی ئی و رابطه‌ی آن با ســتاره‌ی شــباهنگ (سگ بــزرگ - ســتاره‌ی آلفــای صــورت فلکی سگ بــزرگ-کلب اکــبر) دیدگاه جدیدی در مورد این دانشنامه‌ی بزرگ -هرم بزرگ جیزه به ما میدهد.

هـرم بـزرگ مهمـترین سـازه‌ی باسـتانی پادشـاهی مصر است. و یکی از عجــایب 7 گــانه‌ی دنیــای باســتان تنها ســازه‌ای که تا به امــروز ســالم بــاقی مانــده است ولی عاری از بلوک‌های سنگ آهک سفید پوشش اصـلی خـود. اما این هـرم بـزرگ به نظر چـیزی را از دست داد-قله‌ای که 9 متر ارتفاع دیگر به هرم میداده است. حال محققان شـکل دقیق این جسم را که در بـالای هـرم قـرار داشت میدانند.

ســوال این است که هــدف دقیق از این جسم چه بــوده اســت؟ آیا ممکن است که هــرم به عنــوان یک ژنراتــور انرژی بزرگ در مصر باستان استفاده میشده است ؟

طبق گفته‌های پرز سنچز این کره (قله‌ی هرم) نماد چشم حوروس بوده و قطری در اندازه‌ی 2٫718 ذرع سلطنتی (2،7 متر) داشته است که دقیقا برابر با عدد ائی است. کره در بالای هرم به عنوان جسمی برای عبادت خورشید و شباهنگ قرار گرفته بود. شباهنگ درخشانترین ستاره‌ی آسمان است که با خدای ایسیس ارتباط مستقیم دارد (ایسیس الهه‌ی زیبایی و باروری در مصر)

تئوری‌های زیادی بر این باورند که هرم بزرگ جیزه ممکن است به عنوان یک منبع بزرگی از انرژی ساخته شده باشد. این هرم بزرگ به قدری دقیق و ارزشمند ساخته شده که به طور حتم چیزی فراتر از یک مقبره میباشد.

امروزه ما میدانیم که بعد خط پایه اولیه هرم بزرگ با زمین به طورهارمونیک یکپارچه در ارتباط است با نسبتی در حدود 1،44 و عرض جغرافیایی آن مشخص شده که بیشترین ارتباط را با فرکانس سال اعتدالی زمین دارد.

نیکلاس تسلا ممکن است آنچه را که مصریان باستان در گذشته انجام داده بودند را تکرار کرده باشد.

بنابراین این دو (تسلا و هرم) چه مشترکاتی باهم دارند؟ مکان قرارگرفتن آزمایشگاه نوب هیل تسلا و هرم بزرگ جیزه هیچ کدام تصادفی نبوده است. گمان میرود که تسلا آزمایشگاه نوب هیل را به خاطر وسعتی که به او اجازه میداد انرژی مطلوبی از جا به جایی طول قوس خط استوا زمین به دست می‌آورد انتخاب کرده باشد.

همانطور که بیشتر محققان عنوان کرده‌اند جدایی طول قــوس بین آزمایشــگاه نــوب هیل تسلا و خط اســتوا به طورهارمونیک در ارتباط با جدایی طول قوس بین هــرم بزرگ جیزه و خط استوا است.

آنچه میبینیم این است که هرم بزرگ جـیزه و آزمایشـگاه نیکلاس تسلا هرجفتشـان در مکـانی به خصـوص و بـرای هدفی شگفت انگیز ساخته شده‌اند که ما از آن بی‌اطلاع هســتیم. آزمایشــگاه بی‌نظــیر تسلا به منظــور انتقــال انرژی به صـورت بی‌سـیم به دورتـرین فاصـله‌ها سـاخته شده بود و به نظر میرسد به همین دلیل مصریان باستان هــرم بــزرگ جــیزه را ســاخته‌اند که معماهــای زیــادی را پیرامون هرم توضیح میدهد.

اهرام مصر و ستارگان

نقشه ســـتارگان مقدسی که در این متن بـــدان پرداخته می‌شــود صــورت فلکی خوشه پــروین و شــبه خورشــید نزدیک آن است. مجموعه‌ای از ستارگان که همواره مورد بررسی تمدن‌های باستانی بوده است.

وین هرشل می‌گوید پنجاه هرم در مصر ســفلی در واقع تکــرار ســتاره‌های نخســتین در یک ســمت راه شــیری هستند. او همچنین با نظریه رابرت بایوال دربــاره این‌که سه هــرم بــزرگ گــیزا در مکان‌هــایی منطبق بر صــورت فلکی جبــار ســاخته شــده‌اند موافق است. البته جزئیــات نظریه او با نظر بـــایوال متفـــاوت است. اگر روی این موضوع متمرکز شویم که چرا مصریان باســتان تنها روی یک سمت از راه شیری کار کرده‌اند، اولین موضــوعی که درمیـــابیم این است تمـــامی این ســـتارگان بجز یکی به خورشید شبیه نیســتند. از ســوی دیگرتمــام مقبره‌ها بجز یکی آنچنـــان هرم‌هـــای برجســـته‌ای نیســـتند. این مـــورد ستونی هــرمی شــکی معبــدی در نــزدیکی ابوســیر است. تطـــبیق نقشه این دو شـــاید نشـــان دهنـــده کل نقشه ســتارگان مصر باشد. با رجــوع به نظریه رابــرت بــایوال میتوانید جزئیات بیشتری را در این رابطه ببینید.

انطباق ستاره‌های صورت فلکی جبار با مقبره‌های حوزه نیل در تصـــویر بـــالا مشـــخص است. در شـــمال ســـتاره شــعرای یمــانی (Sirius)ـ با مقــبره ناحیه ابــورواش، در مرکز هرم‌هــای گــیزا با ســتاره‌های جبــار (Orion)ـ و در جنوب اهرام مصر سفلی با خوشه پروین (Pleiades).

معبد خورشـــید را در ابوســـیر کل محـــدوده اهـــرام را در حوزه رودخانه نیل به دو بخش تقسیم میکند. هر کدام از این دو بخش طـراحی رمـزی زیرکـانه‌ای دارد. خـود معبد قلب نقشه ســـتارگان اهـــرام است. نقشه ســـتارگان و محل مقبره‌ها طرح یکسانی را از خـود نشـان میدهند که در بررسی‌های نقاط متناظر نیز دقت مناسبی دارد.

نقشه بـــزرگ شـــده مقـــابر مصر ســـفلی و تطـــابق آن با خوشه پـــــروین. تنها هـــــرم این ناحیه منطبق با شـــــبه خورشید خوشه پروین است.

انطباق مقبره‌ها با خوشه پروین نیز ما را شـبه خورشـید نزدیک آن رهنمـــون میکند. ســـتاره خـــدایان مصر یا نیـــای انسان‌ها!

چه کسانی سازندگان اصلی اهرام مصر بودنـــد؟ عجیب و غریب | چه کسانی سازندگان اصلی اهـــرام مصر بودنـــد؟ مصریان، بیگانگان فضـایی یا موجـودات غـیر اورگانیـک؟ کـــدام یک ســـازندگان اهـــرام مصر بودنـــد؟ چه کســـانی سازندگان اصلی اهرام مصر بودنـــد؟ قـــدمت اهـــرام مصر بنا به گفته مـــورخین به 4500 ســـال می‌رسد اما ممکن است قـــدمت آن‌ها هـــزاران ســـال پیش از این باشد. اما حـــتی با وجـــود هلیکوپـــتر و جرثقیل ســـاختن آن بســـیار تعجب‌آور است و هزینه نزدیک به 5 بیلیون دلار را در پی دارد. هر ضلع هـرم بـزرگ جـیزه 230 مـتر و ارتفـاع آن 146 متر است. این هرم از 2٫3 میلیون قطعه سنگ هر کـدام به وزن 3 تن تشـکیل شـده و وزن کل هـرم 6٫5 میلیون تن است.....

بر طبق داستان، هـرم در طـول 20 سـال سـاخته شـده است. این یعـــــنی که در هر پنج دقیقه از هر روز و هر شب، یک قطعه سـنگ باید در جـای خـود قـرار می‌گرفته است که این کـار نیـاز به هـزاران بـرده داشـته است. بر اساس نظریه‌ی قدیمی، هرم به وسیله‌ی یک سطح شیب دار بسـیار بلند سـاخته شـده است. بـرای این که همچین سطح شیب داری برای بالا بردن سـنگ‌ها مناسب باشـد، حداقل باید 1٫6 کیلومتر طول داشته باشد و وزن آن هم دو برابر وزن خـــود هـــرم خواهد بـــود. در حـــال حاضر می‌توان با استفاده از 1500 تا 2000 کارگر و در طول 5 سال و به وسیله‌ی هلی کوپتر، کامیون و جرثقیل و 5 بیلیون دلار هرم را ساخت. نکته جـالب دیگر این است که آن سنگهای مورد نیاز در مصر وجـود نداشـته‌اند و باید از جاهای دیگر به مصر حمل می‌شدند کشور مصر به اندازه کـافی نـیز درخت بـرای تـامین چـوب مـورد نیـاز سـاخت اهـرام نداشت. علاوه بر آن مصـریان در آن زمـان ابـزار آلات لازم را برای حمل چـوب و سـنگهایی به آن بـزرگی از کشورهای دیگر در اختیار نداشتند. نکات جالب دیگر در مـــورد اهـــرام مصر این است که که اگر ارتفـــاع هـــرم خئـــوپس را در عـــدد یک میلیـــارد ضـــرب کـــنیم برابر با 149504000 یعنی فاصـله زمین تا مـاه می‌شـود. نصف النهـــاری که از هـــرم خئـــوپس می‌گـــذرد، قاره‌ها و اقیانوس‌ها را دقیقـــاً به دو قســـمت مســـاوی تقســـیم می‌کند. اگر محیط قاعده‌ی هرم را بر دو برابر ارتفاع آن تقســـیم کـــنیم دقیقـــاً عـــدد پی یعـــنی 1416/3 حاصل می‌گردد. در هرم بزرک 2600000 بلـوک سـنگی به کـار رفته اســـت، اگر این کـــارگران ســـخت کـــوش موفق می‌شدند در هر روز ده بلوک بیست تنی را به بالای هرم

برسانند ودر محل خود نصب کنند باز هم بـرای نصب 5/2 میلیون بلوک سـنگی به 250000 روز یعـنی 664 سـال زمـان نیـاز داشـتند که البته این زمـان در مقایسه با 20 سـالی که همه‌ی تـاریخ نویسـان بـرای سـاختمان هـرم قائلند به یک شوخی بامزه بیشتر شبیه است. چه کسانی سازندگان اصـلی اهـرام مصر بودنـد؟ بر طبق محاسـبات کارشناسان نیروی لازم برای ساخت اهـرام در آن زمـان 50 میلیـون نفر بـوده است در حـالی که جمعیت آن روز کـره زمین 20 میلیـون نفر بـوده است. اما در آن زمـان حـداقل صـدها هـزار نفر باید بـروی اهـرام مصر کـار می‌کردند تا اهـرام سـاخته شـود ولی کشـور مصر در آن زمان توانـایی تـامین غـذای این تعـداد کـارگر را نداشـته است. چه کسانی سـازندگان اصـلی اهـرام مصر بودنـد؟ اما افـرادی که به سـاخت اهـرام مصر توسط نیروهـایی غیر از انسان یا با کمک آن‌ها اعتقاد دارنـد، به دو نظریه معتقد هستند: 1-ساخت اهرام یا کمک به سـاخت اهـرام توسط خـدایان باسـتان یا موجـودات غـیر ارگانیک نظـیر جن ساخته شده‌اند که این نظریه نـیز بـرای خـود محتمل است زیـرا در افسـانه‌های یهـودی نـیز موجـودات غـیر ارگانیک به سـلیمان نـبی بـرای سـاختن کـاخش کمک کردند. چه کسانی سازندگان اصلی اهرام مصر بودند؟

این معماران نه تنها برای صور فلکی و ریاضیات احـترام ویـژه‌ای قائل بودند بلکه دقت عمل فـوق العـاده‌ای نـیز داشتند. در دیواره‌های هرم سوراخ‌هایی وجود داشـته که در زمان‌هـایی خـاص با سـتارگان خاصی در صـور فلکی مشـخص در ارتبـاط بـوده، بـرخی از سـتارگان مرتبط عبارتند از: Sirus-Alnitak-Kochab-Thuban

وین هرشل (Wayen Herschel)، نویســنده‌ای که در زمینه نجوم و باستان تحقیق می‌کند به یافته‌های اســرار آمیز و در عین حال قابل تاملی در ســال‌های اخـیر دست یافت. او کشف کرد که زاویه‌ای که ابوالهل در اثر تلاقی با سه هــرم صــحرای جــیزه به وجــود می‌آورد درحقیقت همان زاویه‌ای است که درخشان‌ترین ستاره صــور فلکی شـــــیر (اسد) با ردیف ســـــتارگان مجمـــــوع در کمربند شکارچی به وجود آورده است

به عقیـــده هرشل همه اهـــرام در مصر ســـفلی بیـــانگر ســتارگانی است که هر یک الهــام بخش از قــدیمی‌ترین خدایان شناخته شده اند, او همچنین متعاقبا آزمایشی را به انجام رساند تا اثبـات کند همه اهـرام در مصر سـفلی نماینـــده ســـتارگان هســـتند. او یک صـــفحه شـــفاف ترنســـپارنت را از مـــوقعیت ســـتارگان بر روی بر روی نقشه اهرام قرار داد, نتیجه نفس گیر بود.

همه ستارگان درخشـان در صـور فلکی شـناخته شـده در یک دایره 360 درجه کامل در طـول راه شـیری بودند که در اطراف زمین قرار داشـتند. همه سـتارگان درخشـان، بر اهـــرام روی زمین منطبق بودند. نقشه ســـتارگان با درخشان‌ترین ستاره در آسمان شب آغاز می‌شد.

مصـریان باسـتان احـترام ویـژه‌ای بـرای خورشـید قائل بوده‌اند. امّا این خورشـــــید، خورشـــــید ما نیست! فضا نوردان می‌توانند تائید کنند که ستون هـرمی شـکل معبد خورشـید تنها بنـای مقـدس در کل اهـرام در رقـابت با ستاره‌ای شبه خورشید است (HD28327’G’spectrum) و نسبتاً در فاصله نـزدیکی است. این همبسـتگی تنها در

دقیقترین موقعیت، 17250 سال پیش رخ داده و شاید نوعی سند سازی از طلوع بشریت باشد.

اگر دو خط عمود برهم از دو منتهی الیه شرقی-غربی و شمالی-جنوبی زمین رسم بشود محل تلاقی آن دو دقیقا در محل ساخت اهرام مصر خواهد بود. ابعاد و اندازه‌های اهرام به لحاظ هندسی به فواصل و نسبت‌های نجومی متناسب است.

مثلث قائم الزاویه‌ای که با نسبت‌های این هرم شکل گرفته شده باشد به مثلث قائم مصری یا Egyptian Triangle معروف هست و جالب اینجاست که بدانید نسبت وتر به ضلع هم کف هرم معادل با نسبت طلایی یعنی دقیقا" 1٫61804 می‌باشد. این نسبت با عدد طلایی تنها در رقم پنجم اعشار اختلاف دارد یعنی چیزی حدودیک صد هزارم. اگر معادله فیثاغورث را برای این مثلث قائم الزاویه بنویسم به معادله‌ای مانند phi2=phi+b2خواهیم رسید که حاصل جواب آن همان عدد معروف طلایی خواهد بود. (معمولا" عدد طلایی را با phi نمایش می‌دهند) طول وتر برای هرم واقعی حدود 356 متر و طول ضلع مربع قاعده حدودا" معادل 440متر می‌باشد بنابر این نسبت 356 بر 220 (معادل نیم ضلع مربع) برابر با عدد 1٫618 خواهدشد.

کپلر منجم معروف نیز علاقه بسیاری به نسبت طلایی داشت بگونه‌ای که در یکی از کتابهای خود اینگونه نوشت: "هندسه دارای دو گنج بسیار با اهمیت می‌باشد که یکی از آن‌ها قضیه فیثاغورث و دومی رابطه تقسیم یک پاره خط با نسبت طلایی می‌باشد. اولین گنج را می‌توان به طلا و دومی را به جواهر تشبیه کرد".

تحقیقاتی که کپلر راجع به مثلثی که اضلاع آن به نسبت اضلاع مثلث مصری باشد به حدی بود که امروزه این مثلث به مثلث کپلر نیز معروف می‌باشد. کپلر پی به روابط بسیار زیبایی میان اجرام آسمانی و این نسبت طلایی پیدا کرد.

انسان 4500 سال پیش چگونه بدون دسترسی به هیچ امکانات رصدی توانست این محاسبات نجومی پیشرفته رو انجام دهد؟

چرا روی زمین اسراری به چنین بزرگی با چنین ساختار عظیم و اشاراتی به سمت آسمان است؟

چرا آن‌ها فقط زمانی میتوانند به طور کامل کشف رمز شوند شوند که از ماهواره مشاهده شوند؟

هنوز هم دانشمندان در نحوه چگونگی معماری و ساخت این بنا با سوالات بیشماری روبرو هستند

در 600کیلومتری جنوب فلات گیزه معبد hathor قرار دارد در مصر

تالارهای این بنای تقریبا 4000 ساله با تصاویر عجیبی مزین شده است

اما یکی از نقش برجسته‌های ان تصویری را نشان میدهد که بسیاری از دوریسینهای فضانوردان باستای اعتقاد دارند گواه بر استفاده از نیروی برق است ((عکس زیر رو میبینیم))

ان را لامپ دندارا مینامند

نکته قابل تامل در این بـــاره که روی دیـــوار این عکس وجود داره اینه که بنظر میرسه که حباب به چــیزی وصل شده باشه

ظاهرا یک منبع نیرو

این تکنولوژی احتمالا در بعضی از معابد بوده است

ســوال دیگر اینه که مــردم باســتان بــدون اتش و نــور درست حســـابی چجـــوری دیوارهـــای این معابد به این مرتفعی رو نقاشی‌های فوق العاده میکردند ؟

جــواب ســاده فعلا اینه که انها از سیســتم نوررســانی و الکتریسیته استفاده میکردند

ایا اجداد ما هزاران سال پیش از بشر مدرن با تکنولوژی برق اشنایی داشته ؟

ایا چنین مساله‌ای همونطور که نظریه پــردازان معتقدند از طریق علم فرازمینی به بشر رسیده ؟

اگر انها از الکتریسیته استفاده میکردند که شــواهدی هم ازش داریم این اطلاعات رو از کجا بدست اورده بودند /؟

مردم 4000 سال پیش ...

ما داســتان‌ها و افســانه‌های زیــادی مواجه هســتیم..که خــدایان فرازمیــنی خیلی از تکنولوژی‌ها و انرژی‌ها حــال به شکل انرژی یا نور به انسان هدیه کردند

برای مثال: وقتی خدا در عهد عتیق میگوید اجازه بــده در انجا اتش روشن شود..

یا وقتی تیتان ((فرزند پایتوس)) اتش را به انسان هدیه میکنه!!

احتمالا منظـور از بوته اتش ابـدی و یا بوته شـعله ور در معبد اپولو همگی نوعی انرژی و تکنولوژی بوده‌اند..

سوال این نیست که اینا چجوری استفاده میکردند از این انرژی‌ها و تکنولوژی‌ها..ســوال اینه کی بهشــون چــنین چیزی یاد داده ؟

اونم به انسانهایی که در ذهن ما شاید با برگ خودشــونو میپوشوندن اما این چنین نیست

ایا واقعا مدارکی در خرابه‌های تمدنهای باســتانی دال بر این‌که انسان به تکنولوژی‌های پیشرفته و پیچیده‌ای که با نیروی برق کار میکردند دسترسی داشته وجود دارد ؟

اگر جواب مثبت باشد نیروگاه‌های شگفت انگیزی که این نیرو را تولید میکردند کجا هستند

در اهــرام سه گانه مصر در ســال 1998 گــروهی از هندســین در تلاش بــرای کشف عملکــرد واقعی انچه اعتقاد بر این اسن که هواکشی که خوابگاه فرضی ملکه در هــرم بــزرگ را به فضــای بــیرون متصل میکند از یک دوربین کنترل از راه دور استفاده میکردند

باســتان شناســان مــدتها اعتقــاد داشــتند این تونل‌های باریک که نخستین بار در سال 1872 کشف شدند مجاری تهویه هوا هستند

رباط دانشمندان تمام مسـیر هواکشـهای کوچک هـرم را که بــاریک‌تر از ان بــود که انســان یا هر گونه تجهــیزات

دیگـیری از ان عبـور کند پیمـود و ناگهـان به دری بسـته رسی که دو بست گیره فلزی ...

بر طبق نظری داانشمندان این در و دستگیره‌های فلــزی روی ان در نقش گذرگاهی نمادین ساخته شده است

که ملکه از طریق ان به دنیای پس از مرگ خواهد رفت

اما محققین گفتند اگر چنین باشد پس چرا عمدا مسـدود شده است /؟

چرا در صـحرایی بـزرگ مملو از اهـرام تـاریخی و بـزرگ فقط در هرم بزگ این چنین چیزی دیده شده ؟

در ماه می‌سال 2011 گروه جدیدی از محققان گـرد هم امدند تا به بررسی بیشـتر و دقیق‌تـری هـواکش مسـدود خوابگاه ملکه بپردازند

گروه اینبار از رباطی مجهز به دوربیـنی خـاص اسـتفاده میکرد که میتونست مثل مار در کف حفـره و حـتی پشت در مسدود شده را به محققان نشان بده

و در نهایت موفق شد پشت در بسته را هم مشاهده کند

متوجه اطاقی پنهان در داخل هرم شدند

انچه انها یافتند اتصالاتی مسی یا اتصالاتی فلزی بوده

یکی دیگرای زافته‌ها این بــود که یک ســمت حلقه دریچه خورده شده بود

دوربین همچنان از کف هواکش هم تصویری برداری کرد و مشــاهده کــرد علائمی قرمز رنگ بر روی ان ترســیم شده

که برخی معتقدند این علائم الکتریکی هستند

اما براســـتی چـــرا باید چـــنین علائمی در چـــنین جـــای مسدودی شکل گرفته باشه ؟

ایا جریان الکتریسیته در این سازه جریان داشته ؟

و در این صورت ایا هرم بزرگ که هیچ نشانه‌ای از مقبره بــودن نــداره و حــتی یک جسد هم در ان پیــدا نشــده ایا ممکنه انگیزه‌ای فراتر از یک سمبل داشته باشه /

ایا ممکنه بنا به شواهد یک نیروگاه برق بوده باشه ؟

انچه که با ان روبه رو هســتیم یک ســازه بســیار دقیق و حرفه‌ای و مهندسی شده است

با دقت کسری از اینچ ساخته شده

پس فـــرهنگی ســـاده و کشـــاورز نمیتونه از پس این سازه‌ها بر بیاد حتی امروزه هم به سختی و با هزینه‌های هنگفت و ماشین الات و صدها مهندس به زحمت میتونن چنین سازه‌ای رو باز باز یابی کنند

چیزی شبیه به ماشین روبه رو هستیم تا یک هرم ساده !

که به شکل بسیار عجیبی تولید انرژی را داشته است

اما چگونه کار میکرده؟ طرح اولیه کجاست ؟

در سال 2000 مهنـدس دریـایی به نـام جـان کـدمن این نظریه را ارائه کـــرد که مصـــری‌ها اب را از رود نیل به تــالار کــوچکی در زیر هــرم بــزرگ پمپــاژ میکردند..پمپ چنان فشار هیدرولیکی رو ایجاد میکرده که باعث لــرزش و نوسان کل سازه هرم میشده

در تالار زیر زمینی هرم بزرگ شواهدی مشهود است که نشون میده زمانی اب در ان وجود و جریان داشته است

فرسایش ناشی از اب نیز در کف تـالار دیـده و همچنـان ناحیه باریک فوقـــانی ان و قســـمتهای دیگر مشـــاهده میشوند

چرا که در این قسمت یک ژنراتـور ضـربه‌ای هیـدرولیکی قبلا بوده است !!!!!

پس یک موج رقیق داریم که موجی با فشار بی‌نهایت کم است

میتونسته با سقف این تالار برخورد داشته باشه و بــدین منظور سقف تالار دچار خراشیدگی میشده

اگر این نظریه اقای کدمن درست باشه که خیلی محتمل به نظر میاد..هدف از ایجاد این ضربات پالس هیدرولیکی چی بوده /

مهنـــدس کـــریس دان اعتقـــاد داره پاسخ را میتـــوان با بررسی بیشـــــتر در مـــــورد محورهای موجـــــود در انچه اصطلاحا خوابگاه ملکه مینامند یافت

جاییکه در ان نشانه‌هایی از فلز روی و اسـید هیـدرولیک (جوهر نمک) یافت شده !!!!

چـــنین مـــوادی وارد محفظه شـــده و بـــاعث احـــتراق میشده !!!

مصریان باستان در هر چیزی که در طی دوران پادشاهی قدیم سـاخته‌اند سـطح مهـارت اسـتثنایی از خـود نشـان داده‌اند.

کلیه نکات و نوشـته‌های زیر برگرفته شـده از حرف‌هـای نظریه پــردازان و دانشــمندان است و همچــنین برگرفته شده از مسـتند ما و فرازمینی‌ها که از شـبکه هیسـتوری امریکا و شـــبکه منوتو پخش میشـــود و هیچ گونه نظریه شخصی در ان وجود ندارد..

اما این سوال مطـرح هست ایا تمـام کارهـایی که انجـام داده‌اند را خــود انجــام دادند یا به نحــوی به اطلاعــات و تکنولوژی که متعلق به زمین نیست دسترسی داشتند ؟

اگر فلات جــیزه و اهــرام در اصل یک نیروگــاه بــوده ایا همـــانطور که بعضی از نظریه پـــردازان فضـــانوردان باستاینی عقیده دارند این امکان وجود دارد که انرژی ان برای اهدافی فرازمینی بوده باشه ؟

اگر نیرویی که در جیزه تولیده میشده انقدر زیاد بوده ایا میتوانســـته به مکانهـــای غـــیر از مصر بر روی زمین ارتباطی داشته باشه و انتقال پیدا کنه ؟

ممکن است پاسخ این سوال رو در ماده‌ای یـافمت که در قلات گیزه و در محدوده اهرام مصر پیدا شده

یک نوع سـتون خـاص یکپارچه که در تمـام قاره‌ها یـافت میشه نمونش

معبد خورشــید ...در ابــوغرب در نــزدیکی شــهر ممفیس مصر

در سال 1898 یک تیم حفاری از مـوزه بـرلین موفق به کشف پایه سسـتون نـوک تـیز عظیم را یافتند که تخمین زده شد 44٫77 متر ارتفاع داشته باشد

بر طبق دست نوشته‌های تاریخی این منطقه ابـوغرب را جایگاه خدایان میدانستند !!!

مردم باستانی مصر اینجا را جـایی بـرای برپـایی ارتبـاط انرژی‌های الهی برقرار میکردند !

گفته شـده اینجا همـون جاهـایی است که فراعنه مصر و روحـانیون مصر بواسـطه اسـتفاده از ارتعاشـات سـاطع شــده از این ســتون عظیم توانســته به ســطح اگــاهی بالاتری دست پیدا کند

در واقع منبعی از انرژی بوده !

شاید انرژی معنـوی نبـوده بلکه در واقع انـرژی فـیزیکی بوده که در انها قادر به کنترل بوده اند

در سراسر دنیا ستونهایی اینچنینی وجود دارد

در صدها گونه مختلف.. ایا ممکنه این سـتونهای خـاص یا ابلسیک‌ها برای منظوری خاص استفاده شده باشند ؟

شــواهدی موجــود است که نشــون میــده این ســتون‌ها میتونسته این انرژی را که بخشی از زمین است را مهـار کنه

فرضـــیه اصـــلی اینه که این انرژی‌هـــای طبیعیه زمین راگرفته و تحت اختیار خود در بیاریم

هر چند این یک انرژی مرموز است اما برای انها که ابزار و تکنولــوژی مناسب بــرای مشــاهده و ســنجش ان در اختیار دارند چیزی است که میتوان از ان استفاده کرد

در واقع این ستون‌ها میتونسـته به عنـوان سـوزن طـبی زمین محسوب بشه که میتونسته میدان‌های انرژی زمین را که متوازن نبودند متمرکز کنه حتی تقویت کنه

هر چی بوده تمدنهای باستانی از ان اگاهی کامل داشتند

بسیاری از این ستونهای ابلیسک از کرانیت ساخته شـده است

سنگی که حاوی غلظت بالایی از کریستال کـوارتز هست که نسبت به انرژی واکنش نشون میده

کـوارتز به خـاطر سـاختار کریسـتالیش و خصوصـیتی که پـــیزو الکتریک نامیـــده میشه دارای توانـــایی تبـــدیل ارتعاشات الکتریکی زمین به انرژی قابل استفاده است

در تمام طول تاریخ از کریستال‌ها بـرای سـاخت وسـایل اختراعات و تکنولوژی‌ها استفاده میشده

مثلا ساعت مچی روی دستتان

ایا ممکنه فرهنگ‌های باستانی که این ستونهای عجیب را برپا کردند در کی از خصوصیات کوارتز داشتند که از این جنس انتخاب کردند ؟

و اگرر اینچنین بـوده ایا از اینها بـرای ارسـال انـرژی در فواصل طولانی استفاده میکردند ؟

تئوریسـین‌های فضـانوردان باسـتانی اعتقـاد دارند پاسخ مثبت است و برای خود دلایلی دارند که در کارهـای تسلا میتوان ان را مشاهده کرد

ایا نظریه انقلابی تسلا یک ابداع علمی مـدرن بـود یا وی تنها اقدام یه کشف دو باره یک تکنولوژی بیگانه کرد ؟

بعضی از محققان اعتقاد دارند که معماران باسـتانی هم مثل تسلا توانسته بودند تا توانایی مهار و انتظار نـیروی زمین را کشف کنند و ممکن است هــرم بـــزرگ گـــیزه معادل باستانی برجی که تسلا ساخت باشد

دیوارهــای هــرم بــزرگ حــاوی مقــادیر بســیار زیــادی کریستال کوارتز هستش که در قسمت قبل توضیح دادیم چیه..

و برخی اعتقـاد دارند هـرم بـزرگ به اظافه سسـتونهای عجیب یا همون ابلیسک‌ها که بازم در قسمت قبل گفتیم چیزی شـبیه یک شـبکه انـرژی جهـانی بیسـیم را سـاخته بودند

محققان معتقدند اهرام در واقع ابزارهـای ژئو مکـانیکی بودند

بعبارتی انها روی زمین متصل بوده و طوری تنظیم شده بودند که با فرکانس‌های زمین مرتعش شوند

انها انرژی‌هـــای زمین را به انـــرژی الکترومغناطیسی تبدیل میکردند

ابلیسک‌ها به خصـوص انهـایی که در مصر پیـدا شـدند در اصل انتنهــای کریســتالی عظیم بودند و میتونســتند به همان روش که مخترع بزرگ امریکایی یعنی نیکــولا تسلا نیرو را منتظر میکرد اقدام به انتشار نیرو بنماید

ایا ابلیسک‌ها در اصل به عنوان رسانای انـرژی باسـتانی استفاده میشده ؟

و مهمـــــتر از همه این‌که “ایا این مهارتواقعا دست اورد انسـان اون دوران بـوده یا همونطـور که نظریه پـردازان براسـاس شـواهد و اسـناد میگویند از هـوش فرازمیـنی بدست اومده است؟ ”

این ابلیسک‌ها نمـــادی از قـــدرت خـــدایان یا همـــون فرازمینی‌ها بوده اند

بالای هر ابلیسک همونطور که در تصویر میبینید یک هرم کوچک شده قرار دارد

که یک ســـنگ ban-ban میباشد که همین ســـنگ گفته میشه در باستان دستگاه ارتباطی با خدایان بوده

فـــون دیکن میگوید: ممکن است داخل بعضی از اهـــرام نوعی انرژی باشد یا بهتر است بگـوییم نـوعی تجهـیزات قرار داشته که تولید موج میکرده پس من میتـونم تصـور کنم که خدایانی واقعا نوعی از انرژی و تکنولـوژی رو در اهرام باقی گذاشته باشند

و این تکنولوژی بسیار قوی و فوق مدرن بوده ....

ایا ممکنه ابلیسک‌های متعـــددی که در اقسا نقـــاط دنیا هستند در واقع بازمانده‌های یک سیستم نیرو باشند ؟

ایا میدانید اگر ارتفاع هرم خئوپس مصر را 150 میلیـون برابر کـنیم انـدازه فاصـله زمین تا خورشـید بدست میاید ؟!!!

ایا میدانستند مداری که از راس هرم میگذرد قاره‌ها و اقیانوس‌ها را به دو قسمت مساوی تقسیم میکند ؟!!!!

فاصله هرم بزرگ تا مرکز زمین دقیقا برابر فاصله ان تا قطب شمال است و بنابراین متناسب با قطع جنوب فاصله دارد !!!

طول قاعده مربعی شکل هرم بزرگ معادل 365٫24 2ذراع مصری است ...درست به اندازه تعداد روزهای سال شمسی!!!

نسبت اظلاع و سطوح اهرام سه گانه مانند تناسب مثلثاتی فیثاغورث است یعنی نسبیت 3:4:5

مداری که از قطب شمال شروع شده و هرم رو رد میکنه و به قطب جنوب میرسد طولانی‌ترین مسیر خشکی به حساب میاید !!

فهرست چنین معادلاتی که در بالا گفتیم بسیار زیاد است و کتابهای بسیار زیادی در باره ان نوشته شده است.

مثلا کتاب 600 صفحه میراث ما در هرم بزرگ اثر چارلز پیازی اسمیت که در سال 1864 نوشته شده و مملو از این محاسبات میباشد

اهـــرام مصر و رازهـــایی که از هرم‌هـــای ثلاثه مصر نمی‌دانید!

شـــاید با شـــنیدن نـــام کشـــور مصر اولین چـــیزی که به ذهنمـــان برسد یکی از هفت عجـــایب باســـتانی جهـــان، اهرام ثلاثه مصر، باشد. اهرام مصر یکی از برجسته‌ترین بناهای دنیای باستان است و نماد تمدن در مصر باســـتان نیز به شمار می‌رود. اهرام مصر زمانی ساخته شده کـه، مصر یکی از غنی‌ترین و قدرتمنـدترین تمـدن‌های جهـان بوده. این اهرام از باشکوه‌ترین سـازه‌های سـاخته شـده توسط بشر در طول تـاریخ هسـتند. مقیـاس عظیم آن‌ها بیـانگر نقش بی‌نظـیری است که فرعـون در جامعه مصر باســـتان داشـــته است. ســـاخت این اهـــرام، از ابتـــدای پادشـــاهی قـــدیم تا پایـــان دوره بطلمیوسی به طـــول انجامید. و با گذشت بیش از 4000 ســـال، هنـــوز هم عظمت و شـکوه خـود را حفظ کـرده است. اهـرام مصر مسـافران، گردشـگران و علاقمنـدان زیـادی که با خرید بلیط هواپیما به مصر سفر می‌کنند را مجذوب خود کـرده و همچنین ریاضیدانان و باستان شناسـانی را که از آن‌ها بازدید، کاوش و اندازه گیری می‌کنند را همچنان شـگفت زده می‌کند.

اهـــرام مصر و رازهـــایی که از هرم‌هـــای ثلاثه مصر نمی‌دانید!

ساخت اهرام مصر چگونه بوده است؟

تکنیک‌هـایی که در روند سـاخت اهـرام ثلاثه مصر به کـار رفتـــه، ســـالهای بی‌شـــماری بســـیاری از مورخـــان و دانشمندان و کسانی که با خرید بلیط هواپیما خـارجی از

آن‌ها دیـــدن می‌کنند را گیج و متحـــیر ســـاخته است. فرضیه‌های بحث برانگـیز زیـادی در مـورد سـاخت اهـرام ارائه شــده است. نظریه عمــومی بر این بــاور اســتوار است که ســـنگهای عظیم از معـــادن با اســـتفاده از اسکنه‌های مس تراشیده شده‌اند. ســپس، این بلوک‌ها به بالا کشـیده شـدند. با این حـال، دربـاره روش مربـوط به جابجایی و جایگذاری این سنگها اختلاف نظرهـای زیـادی وجود دارد.

شکل نیروی کار نیز مورد بحث و جدل فــراوانی است. و البته آنچه مسـلم است این است که نــیروی کــار بســیار سازمان یافته، و با پیروی از یک فرایند ســازمان یافته و برنامه ریزی شده شامل سه مرحله بوده است.

3 مرحله ساخت اهرام

نیروی کار به یک روند خاص بســتگی داشت و سه مرحله مهم را دنبال می‌کرد: انتخاب محل مناسب ساخت، آماده سازی محل و بالا بردن بلوک‌ها.

مرحله اول: انتخـاب بهـترین مکـان بـرای سـاخت اهـرام مصر باستان

اولین قدم در ساخت هرم، انتخاب مکـان مناسب بــود. با توجه به این‌که مصــریان باســتان معتقد بودند که هر کجا که خورشید غروب می‌کند، دروازه‌ای برای زندگی پس از مرگ است، این سازه باید در سمت غربی رود نیل قــرار می‌گرفت.

اهرام همچنین باید بـالاتر از سـطح زمین به دور از خطر طغیان نیل، قرار می‌گرفتند. با این حال، نمی‌توانست از

ساحل نیل خیلی دور باشد، زیرا از رودخانه، برای انتقال بلوک‌های سنگ آهک با کیفیت خوب به آن طرف رود نیل استفاده میشد.

محلی که برای ساخت هر هرم انتخاب شده بر اساس فاصله هرم تا محل اقامت پادشاه مربوطه در نظر گرفته شده است، زیرا پادشاه باید می‌توانست به طور منظم از آن‌ها بازدید کرده و توسعه و پیشروی را بررسی کند.

مرحله دوم: آماده سازی مکان انتخاب شده

هیچ وقت هیچ برنامه‌ای برای ساخت اهرام ثلاثه مصر پیدا نشد، اما ساخت اهرام امری اتفاقی نبود زیرا اندازه گیری‌های به کار رفته از درجه دقت بالایی برخوردار بودند.

کارگران ابتدا با جدا کردن ماسه‌های سست از سنگ، یک پایه محکم تهیه کردند. پس از آن، پایه سنگ باید کاملاً صاف ساخته می‌شد. کارگران ممکن است این کار را با ساختن دیوارهای کم گل در اطراف پایه و برش کانالها به صورت شبکه‌ای روی سطح انجام داده باشند. سپس، آن‌ها کانال‌ها را با آب پر کرده و سطح آب را مشخص کردند. پس از تخلیه آب، سنگ برآمده به اندازه سطح مشخصی بریده شد و همه فرورفتگی‌ها با سنگ پرشده و یک سطح کاملاً تراز ایجاد شد.

سازندگان احتمالاً ابتدا شمال واقعی و اصلی را بنا نهادند و جهت‌های دیگر آن را بر اساس جهت شمال بررسی و تعیین کردند. آن‌ها ممکن است با دیدن یک ستاره خاص در آسمان شمال، شمال اصلی را پیدا کرده

باشند. سپس آن‌ها طلوع و غروب ستاره را مشاهده کرده و ظاهر و ناپدید شدن آن را در افق مصنوعی مشخص کرده‌اند.

با تقسیم زاویه‌ای که بدین ترتیب ساخته شد، یک خط شمال به جنوب را بدست آوردند.سازندگان ابزارهایی برای ترسیم زوایای راست داشتند، بنابراین می‌توانستند با توجه به آن شرق و غرب را پیدا کنند. سپس، آن‌ها پایه‌ای کاملاً مربع شکل با هر چهار ضلع دقیقا یکسان و گوشه‌هایی با زاویه‌های کاملا مناسب را ساختند.

مرحله سوم: بالا بردن بلوک‌ها

گاهی اوقات از صخره‌های سنگی به عنوان هسته اصلی هرم برای نجات و نگه داشتن کار استفاده می‌شد. اتاق‌ها و معابر داخلی به طور مستقل ساخته شده و هرم اصلی در اطراف آن‌ها بنا شده است. این طور به نظر می‌رسد که، برخی از سازندگان هرم سلطنتی نظرشان را در مورد مکان ترجیحی خود برای محل‌های تدفین تغییر داده بودند. سپس هرم داخلی با سنگهای آهکی برش خورده از فلات صحرا ساخته شد. هنگامی که ساختار اصلی به پایان رسید، ساخت هرم با قرار دادن آن در بلوک‌های سنگ آهک ریز تراشیده و پوشیده از Tura تکمیل شد.

سنگهای به کار رفته در ساختمان اهرام، آجر کوچک نبوده است. اندازه آجرهای هرم متفاوت است و بزرگترین را می‌توان در اتاق پادشاه پیدا کرد. این سنگهای خاص با بلوکهای سنگ آهک معمولی متفاوت هستند و در عوض از گرانیت ساخته شده‌اند.

روش دقیق بالا بردن اهرام مشـخص نیست. قرقره‌ها تا زمـان روم اخـتراع نشـده بودند. با این حـال، هـرودوت مورخ یونانی از اهرم‌هایی که برای بـالا بـردن بلوک‌ها از یک سطح به سطح دیگر استفاده میشـده سـخن به میـان آورده است. همچنین گفته می‌شود کـه، کـارگرانی که به صـورت تیمی کـار می‌کردند از سـطح شـیب دار بـرای انتقـال مـوقعیت بلوک‌ها اسـتفاده می‌کردند. با بـزرگ شـدن هـرم، سـطح شـیب دار بـالا می‌رفت تا کـارگران بتوانند به سـطح بعـدی برسـند. نکته جـالب اینجاست که روشهای ساخت و ساز این هرم‌های مثلـثی شـکل هنـوز هم داغ و مـــورد بحث است و همچنـــان هم یکی از بزرگترین اسرار تمدن بشر باستان است.

اهـــرام مصر و رازهـــایی که از هرم‌هـــای ثلاثه مصر نمی‌دانید!

داخل اهرام مصر چیست؟

طبق یک افسانه‌ی ناپلئونی، وقتی ناپلئون از هرم بزرگ مصر خارج شد رنگ پریده و متزلزل بود و ساعت‌ها را در اتاق پادشاه تنها سپری کرد. او هیچ وقت فاش نکـرد که چه چـیزی بـاعث تزلـزل او شد ولی ظـاهرا این اتفـاق باعث تغییر زندگی او شد.

ما نمی‌دانیم این داسـتان واقعیت دارد یا فقط افسـانه اسـت، ولی مطمئنـاً به قـدرت هـرم بـزرگ که بـاعث برانگیختن تصورات یک رهبر بـزرگ و همچـنین تصـور ما شده است، گـواهی می‌دهد. نـاپلئون چه چـیزی را ممکن است دیده باشد که چنین واکنشی را داشته است؟ داخل

هـرم بـزرگ دقیقـاً چیسـت؟ پاسخ سـاده این است کـه، واقعاً چیز زیادی نیست.

اهـــرام مصر و رازهـــایی که از هرم‌هـــای ثلاثه مصر نمی‌دانید!

6 راز اهرام مصر که احتمالا نمی‌دانید

اهرام مصر پر از رمز و راز است و به راحتی اسـرا خـود را آشکار نمی‌کند، به طوری که هنـوز هم دانشـمندان در پی کشف عجـــایب اهـــرام مصر هســـتند. اما با گذشت زمان، دانشمندان با مطالعه و جست و جو رازهای زیادی را کشف و پیدا کرده‌اند. قدرت فنی آمیخته با افســانه‌ها و خرافات، فرعون‌ها را به ساخت این سازه‌های جالب و قوی سوق داد و به اثبات رسـیده است که این اهـرام از تخریب ناپذیرترین سـازه‌های معمـاری اسـت، که تـاکنون سـاخته شـده است. بنـابراین این فکر و تصـور که شـما همه چـیز را دربـاره اهـرام مصر می‌دانیـد، اشـتباه است زیرا چیزهایی زیادی برای کشف کـردن وجـود دارد که ما نمی‌دانیم.

1. همه هرم‌ها نوک تیز نبودند.

همه اهـرام برابر و شـبیه به هم سـاخته نشـده بودند. در حقیقت، درست مانند بســیاری از انـــواع ســـاختمان‌ها، مراحل مختلفی برای ساخت هرم وجود داشت. بر خلاف تصور ما، اهرام اولیه ساختارهای نوک تیز نداشــتند و در واقع مسطح بودند.

2.بیشتر هرم‌ها در غرب نیل ساخته شده‌اند.

فرهنگ مصر باستان پر از نمادگرایی و خرافات است که تصمیم گیری‌های آن‌ها را هدایت می‌کرده است. بنابراین جای تعجب نیست که حتی مکان اهرام باستان نیز توسط اساطیر هدایت و تعیین می‌شده.

بیشتر هرم‌ها به یک دلیل مشخص، در ساحل غربی نیل ساخته شده‌اند. از آنجا که اهرام مصر باستان، آخرین مکان استراحت فراعنه بودند، منطقی است که آن‌ها باید در جایی زندگی کنند که روح آن‌ها بتواند سفر خود را به زندگی پس از مرگ آغاز کند.

1. ما همچنان درگیر فهمیدن نحوه ساختشان هستیم.

یکی از بزرگترین اسرار در مورد اهرام مصر، تکنیک‌های ساختمانی است که برای برپایی آن‌ها به کار رفته است. شاهکار باورنکردنی مصری‌ها بعد از فهمیدن این که بیش از 2 میلیون بلوک سنگ آهک و گرانیت برای ساخت هرم بزرگ جیزا استفاده شده است، جذاب‌تر و برجسته‌تر می‌شود.

1. مصریان برای راهنمایی ساخت و ساز از نجوم استفاده کردند.

طبق گفته یک مصر شناس انگلیسی، ستارگان نیرویی راهنما در چیدمان اهرام بودند. اندازه گیری‌های آن‌ها به قدری دقیق بود که فقط تا نیم درجه خطا دارند. جالب است که با در دست داشتن این اطلاعات، می‌توان با استفاده از سوابق نجومی تاریخ هرم‌ها را تعیین کرد.

1. اهرام مصر باستان توسط برده‌ها ساخته نشده‌اند.

نظریه دیـــرینه‌ای وجـــود دارد که می‌گوید اهـــرام مصر توسط بردگان ساخته شـده است. این نظریه احتمـالا در حقیقت درست نیست. یک مورخ یونانی به نام هـرودوت بـود، که با نوشـته‌هایش این نظریه را منتشر کـرد. این مفهـوم و نظریه سـپس توسط‌هالیوود نـیز تبلیغ شد. در دهه 1990، قبـور سـازندگان هـرم کشف شد. مصـری شناسان کاملاً مطمئن هستند که آن‌ها بـرده نبوده‌انـد، و سازندگان بیشتر از خانواده‌های کم درآمد بودند.

1. هرم بزرگ می‌تواند زمان را تعیین کند.

هـرم بـزرگ جـیزا نه تنها شـناخته شـده‌ترین هـرم مصر است، بلکه تنها مورد از میان هفت عجایب جهان باستان است که هنـوز پابرجاست. هـرم بـزرگ به دلایل زیـادی زبانزد است، اما یکی از جالب‌ترین ویژگی‌هـای این بنـای یـــادبود این است که می‌تواند زمـــان را نـــیز بگوید. این سازه در واقع به عنوان یک ساعت آفتـابی بسـیار بـزرگ عمل می‌کنـــد، ســـایه آن، ســـاعت را با افتـــادن بر روی علامت‌های سـاخته شـده از سـنگ می‌گوید. علاوه بر این هرم بزرگ دارای ویژگی‌ها و پیچیـدگی‌های بیشـتری نـیز بـــوده و به مصـــریان در تعریف ســـال شمسی کمک می‌کرده است.

هرم جیزه

بالای فلات کویر در نزدیکی قاهره سه اهـرام غـول پیکر وجـود دارند. معروف‌تـرین آن‌ها هـرم بـزرگ است و تنها ســازه‌ای میــان عجــایب هفتگانه جهــان است که هنــوز پابرجا و دست نخـورده بـاقی مانـده است. اهـرام جـیزه حاصل سه نسل از پادشـــاهان مصر بـــود. خوفـــو،

قدیمی‌ترین این سه، پدر خفره بود. و خفره پدر منکـوره بود. تصور می‌شود که هر هـرم آخـرین مکـان اسـتراحت پادشاهی است که دستور ساخت آن را داده بوده.

این اهرام مقبره‌هایی برای پادشاهان بودند. دانشـمندان می‌گویند این شکل برای کمک به پادشاه بـرای صـعود به خدای خورشید و اطمینان از جاودانگی بوده است. اضلاع زاویه دار اهـرام نـیز احتمـالا از تماشـای نـور خورشـید مـورب که به زمین برخـورد می‌کند الهـام گرفته شـده است.

4 حقیقت دربـاره هـرم جـیزه که ممکن است برایتـان جالب باشد

1. 147 متر طول دارد و ساخت آن بیش از 20 سال طول کشید.
2. برای ساخت آن 2.5 میلیـون بلـوک سـنگی بـرش، جابجایی و موقعیت یابی شد.
3. هـرم بـزرگ در راسـتای صـورت فلکی شـکارچی (جبار) قرار دارد.
4. بلوک‌هـای سـنگ آهک صـیقلی، سـطح هـرم را می‌پوشاندند و این سنگ‌ها به خوبی نـور خورشـید را منعکس می‌کردند. به طوری که مصریان هرم را Ikhet به معنای نور باشکوه می‌نامیدند.

اهـرام مصر و رازهـایی که از هرم‌هـای ثلاثه مصر نمی‌دانید!

اهرام مصر در قرآن

تحقیقات دانشمندان غربی در سال 1981 نشان می‌دهد که گل و مواد دیگر از خـاک نیل گرفته شـده و این مـواد در قالبهای سنگی محکم قرار داده شده‌اند، ســپس آن‌ها را در دمای بالا گـرم کـرده و منجر به فعل و انفعـال این مـواد و تشـکیل آن‌ها به سـنگ می‌شـوند. مانند سـنگهای آتشفشــانی، که میلیونها ســال پیش تشــکیل شــده‌اند. دانشــمندی غــربی به نــام Davidovits تأیید می‌کند که سنگهایی که برای ساخت اهرام استفاده شـده‌اند عمـدتا از ســنگ آهـک، خــاک رس و آب بــوده است. آزمایشــات انجـام شـده با اسـتفاده از فنـاوری نـانو وجـود مقـادیر زیادی آب در این سنگها را ثابت کرد؛ چـنین مقـادیری در سنگهای طبیعی وجود ندارد.

این در حــالی است قــرآن در زمینه نــیز از دانشــمندان پیشی گرفته بوده است و 1400 ســال پیش به این نکته اشاره داشته. و خداوند حکیم در آیه 38 سوره قصص از جانب می‌فرماید:

وَقَـالَ فِرْعَـوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَٰـهٍ غَيْـرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَـانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَـلْ لِي صَـرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ.

فرعـون گفت: ای گـروه اشـراف! من خـدایی جز خـودم بــرای شــما ســراغ نــدارم.[امّا بــرای تحقیق بیشــتر،] ای‌هامـان، بـرایم آتشی بر گل بیفـروز[و آجرهـای محکم بساز]،و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خــبر گــیرم؛ هر چند من گمــان می‌کنم او از دروغگویــان است.

این که خداوند دانا سـال‌ها پیش از دانشـمندان غـربی از این حقیقت در قـرآن یـاد کـرده، نشـانه‌ای بر صـدق این کتاب عظیم است.

اهــرام عجیب و ســحرانگیزی که خــارج از مصر قــرار گرفته‌اند!

مصر اغلب مترادف با اهرام است و به‌نـدرت پیش می‌آید که کسی به این ساختارهای خارق‌العـاده در سـایر نقـاط جهــان فکر کند. درحالی‌که اهــرام مصر همیشه عجــایب خاصی را همراه خود داشته است، آن‌ها قطعاً تنها اهرام موجود در جهـان نیسـتند. شـگفتی‌های معمـاری سـاخته شده توسط انسـان در هرجـایی از سراسر جهـان یـافت می‌شود. به نظر می‌رسد که تمدن هر کشـور طـراحی و روش خاص خود را در هنگام ساختن اهرام داشته اسـت، و در هر حــال آن‌ها نســبت به اهــرام مصر تأثیرگــذاری کمتری ندارند. درواقع، برخی اسـتدلال می‌کنند که حـتی این اهرام بسیار پیچیده‌تر و خلاقانه‌تر نیز هستند!

همان‌طور که قلعه‌های بسیاری در سراسر جهــان وجــود دارند که هرکدام از آن‌ها از یک هدف یا فرهنگ متفــاوت برخوردارنــد، هر هــرم دارای طــراحی منحصــربه‌فرد و علامت معمــاری خــاص خــود است که آن‌ها را به همــان اندازه خیره و مسحورکننده کرده است.

اهرام آزتک

اهــرام عجیب و ســحرانگیزی که خــارج از مصر قــرار گرفته‌اند!

اهرام بیشـتر شـناخته شـده در خـارج از مصر مربـوط به آزتک اسـت، که به دلیل وسـعت زیـاد و داسـتان‌هایی که مردم مایا قبلاً با آن‌ها ارتباط داشـتند این نـام را به این اهرام داده‌اند. این اهرام به‌اندازه کافی برای گردشگران

جـالب توجه به نظر می‌رسـند و با توجه به تقـویم مایاها بسیاری از اتفاقات و حتی پایان جهان را نیز در کنار این اهرام پیش‌بینی کرده‌اند. در طی این پیش‌بینی‌های مهم مایاهــا، با افــزایش علاقه هرچه بیشــتر گردشــگران به فرهنگ، تاریخ و ساختارهای بزرگ این قــوم، این هرم‌ها نیز بالاخره توانستند توجه بسیاری را به خود جلب کنند.

اهــرام عجیب و ســحرانگیزی که خــارج از مصر قــرار گرفته‌اند!

هرم خورشید سومین هرم بــزرگ در کل جهــان است که در مکزیک واقع شده و ارتفاع آن به 233 فوت می‌رسد. درحالی‌که انــدازه این هــرم در مقایسه با هــرم جــیزه کوتــاه‌تر اســت، اما به دلیل ســاختار معمــاری آن از تأثیرگذاری کمتری برخوردار نیست. اهـرام آزتک به دلیل داشتن پایه‌هایی که بسیار وسیع‌تر از سایر پایه‌های دیگر هرم‌های جهان است و در بیرون از هرم و به سـمت بـالا ســاخته شــده‌اند، شــناخته می‌شــوند و از نظر عــرض و ارتفــاع آن‌ها را عظیم‌تر نشــان می‌دهد. بســیاری از این هرم‌ها از همان طرح پـیروی می‌کننـد، ازجمله هـرم مـاه که اتفاقاً در کنار هرم خورشید قرار دارد، اگرچه از نظر انـدازه کـوچک‌تر است! پله‌هـایی که به بـالای این اهـرام منتهی می‌شوند به بازدیدکنندگان اجازه می‌دهند تا خــود را به بالای هـرم برســانند! البته اگر اجـازه‌اش را داشـته باشند و بعدا به این دلیل دستگیر نشوند!

اهرام رم

رم به دلیل بســـیاری از ســـاختارهای بـــاورنکردنی باستان‌شناسی‌اش شناخته شـده است اما قطعـاً اهـرام

یکی از آن‌ها نیست. آنچه در این مـورد بسـیار جالب‌توجه است این است که هرم سستیوس را می‌تـوان درست در مرکز شــهر یــافت. درحالی‌که بســیاری بــرای بازدید از اماکنی مانند چشمه Trevi یا کولوسئوم به رم می‌روند! این هرم در 12 سـال قبل از میلاد سـاخته شـده است و کمــتر از ســایر معماری‌هــای کلاســیک رومی بــاعث جلب‌توجه گردشگران می‌شـود. قاضی رومی، که نـامش را Cestius گذاشــته بودند این هــرم را مشـابه با هــرم مصر ساخت و پس از مرگش نیز در این هرم دفن شد.

اهــرام عجیب و ســحرانگیزی که خــارج از مصر قــرار گرفته‌اند!

شـاید قـرار دادن این مقـبره در وسط شـهر و نزدیک به بسـیاری دیگر از سـازه‌های محبـوب غـیرمعمول به نظر برسد، اما انتخاب این مکـان کـاملاً تصـادفی بـوده است. در اصل این مکـان جـایی خـارج از محـدوده شـهر بـوده است اما با گســترش ســریع و اجتناب‌ناپــذیر رم، این مقـبره به داخل شـهر کشـیده شـده است یا به عبـارتی، شهر در اطراف آن رشد کـرده است! بااین‌حـال، این امر به نفع حفاظت از مقبره عمل کرده است زیرا این هــرم هنوز یکی از مشهورترین قطعات تاریخ معماری در شهر محسـوب می‌شـود. ظـاهر آن بسـیار شـبیه اهـرام مصر است، با یک رأس بلند و باریک و اضلاع مثلث شیب‌دار.

اهرام چین

اهرام یافت شـده در چین از نظر مقایسه با اهـرام مصر احتمــالاً غــیرمعمول‌ترین و منحصــربه‌فردترین اهــرام هســتند! زیــرا این دو هیچ شــباهتی به یکــدیگر ندارند.

درواقع تنها شـباهت بین این دو: قـد، هـدف سـاخت و انـدازه آن‌هاست. این اهـرام در تپه‌هـای خـاکی سـاخته شـده‌اند و امپراتورهـای چین در آن دفن شـده‌اند و در سراسر کشور نیز این اهرام یافت می‌شـوند. این اهـرام با چمن، خاک و درختان پوشانده شده‌اند، بنابراین بـاعث می‌شـود آن‌ها بیشـتر به چشم‌انداز اطرافشـان شـباهت داشته باشند تا اهرامی برجسته و دست‌ساز!

اهـرام عجیب و سـحرانگیزی که خـارج از مصر قـرار گرفته‌اند!

به نظر می‌رسد این اهرام بیشتر نوعی مکان بـرای دفن کـردن انسـان‌ها بوده‌انـد، اما ارتفـاع و انـدازه آن‌ها به‌اندازه هـرم واقعی بـوده. از دور شـبیه به تپه‌ای که از زمین بـیرون زده است به نظر می‌رسد اما از نزدیک تشـخیص این‌که چه هسـتند آسـان‌تر است. این اهـرام مسـیرهای مشخصی به سـمت قله‌هـای مقبره‌ها دارند. ساختار این هرم‌ها هنوز بـرای کسـانی که راجع به آن‌ها اطلاعات دارند چشـمگیر است و بـرای کسـانی که بدانند این اهرام چـرا و چگونه سـاخته شـده‌اند، جـذابیت خـاص خودشان را دارند!

امام علی علیه السلام و خبرهای شگفت‌آور علمی

لهذا النجومُ التی فی السماءِ مـدائنُ مثـلُ المـدائنُ الـتی فی الارضِ&l t;SPAN dir=ltr> مربوطةً کلُّ مدینهٍ الی عمودٍ مِنْ نور. (1)

«این ستاره‌های آسمانی شهرهایی مانند شـهرهای روی زمین می‌باشند، که هر شهری با شـهر دیگر به وسـیله‌ی ستونی از نور ارتباط دارند.»

سلطان الـواعظین خـاطره‌ای در توضـیح این روایت دارد که:

من روزی در بصره سـوار کشـتی شـدم و در اطـاقی که دارای سه تخت خواب بود قرار گرفتم.

اتفاقاً مرد شـریف و دانشـمندی به نـام مسـیو ژوئن (از مستشرقین فرانسوی) با ما هم کوپه بود،

او با این‌که فرانسوی بود زبان عربی و فارسی را خـوب می‌دانست، بدین سـبب با هم مـأنوس شـدیم و در طـول مسـافرت با صـحبت‌های متنـوع علمی، دیـنی، سـرگرم بودیم.

حقه‌ی جعفـــری متوجه ســـازم که بعد از مبـــاحثه‌ای طولانی، به فرانسوی گفتم:

شـماها امـروز به این مباهـات می‌کنید که به وسـیله‌ی تلسـکوپهای مجهز و دوربین‌هـای قـوی از کُـرات جوّیّه و موجـودات هوائیه و چگـونگی وضع کـواکب و سـتارگان،

اطلاعاتی به دست آورید، ولی هـزار و سیصد سـال قبل پیشـوای دوم مسـلمانان حضـرت علی بن ابیطـالب علیه السـلام بـدون اسـباب نجـومی و وجـود تلسـکوپ و دوربین‌های بزرگ، از کـرات آسـمانی طبق هـیئت جدیـد، خـبر داد، آنگـاه همین روایت امـام علی علیه السـلام را برای او خواندم.

مسیو ژوئن، بعد از س

کوت و تفکر، این خبر را یادداشت نمود و ضمناً خـواهش کرد، نام کتاب‌هائی را که این حدیث را ثبت کرده‌اند به او بگویم و من مدارک حدیث را به او گفتم.

او آن‌ها را ثبت کرد و اضافه نمود که:

«در لندن و پاریس بزرگترین کتابخانه‌های دنیا وجود دارد که حتی نسخه‌های خطی هر کتاب در آنجا موجود اسـت، بعد از تحقیق اگر معلوم شد که تاریخ تـألیف این کتاب‌ها که شما آن‌ها را ذکر نمودید، پیش از پیدایش تلسـکوپ‌ها و دوربین‌هـای آسـمانی است به شـما قـول می‌دهم و خدای عیسی و محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم میـان من و شما گواه باشد که من مسلمان می‌شوم،

زیرا که گوینده‌ی این سخن بدون اسباب و ادوات نجومی در هـزار سـال پیش در حقیقت چشم دنیـایی نداشـته و دارای چشم ملکوتی و صاحب قوه‌ی الهیه بوده است.

پس در این صورت دین اسـلام با چـنین پیشـوائی قطعـاً دین حق و آسمانی می‌باشد.» (2)

مجله‌ی مکتب اسلام در شماره‌ی 2 سال 6 ص 15 از اطلاعات نقل می‌کند که:

دانشمندان جهان طبق محاسبات بسیار دقیقی که به عمل آورده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که در عالم هستی 600 ملیون ستاره‌ی مسکونی وجود دارد.

که نظر مبارک امام را تأیید می<lt;SPAN dir=ltr> کند.

2- علم فضاشناسی (میتورولوژی)

امام علی علیه السلام در بررسی ویژگیهای نظام آفرینش و در اثبات وجود خدا و روش‌های مربوط به آن، در بیان آثار آفریدگار جهان، مباحث بسیار دقیق و گرانسنگ و وحی گونه‌ای را در رابطه با علوم مربوط به «فضاشناسی» مطرح فرموده که برای شناسائی آن‌ها به علم فضاشناسی در دروس زیر محتاجیم.< /P>

اول- فَلَک شناسی، و شناخت کهکشان‌ها

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با توجه به شگفتی‌های فضا و آسمان فرمود:

فرفَعَهُ فی هواءٍ مُنْفَتِقٍ، وجوٍّ مُنْفهِقٍ، فسوی منهُ سبعَ سماوات. جعلَ سُفلاهُنَّ موجاً مکفوفاً، و عُلیاهُنَّ سَقفاً محفوظاً، و سَمْکاً مرفوعاً، بغیرِ عمدٍ یدعَمُها، و لا دسارٍ ینظِمُها. ثمَّ زینها بزینه الکواکب، و ضیاء الثواقب، و

أجـری فیها سـراجاً مسـتطیراً، و قمـراً منـیرا: فی فلـکٍ دائرٍ، و سقف سائر، و رقیم مائرٍ. (3)

«امـواج تُند کَف‌هـای برآمـده از آب‌ها را در هـوای بـاز، و فضای گسـترده بـالا بـرد، که از آن هفت آسـمان را پدید آورد.

آسمان پایین را چون موجُ مهار شـده، و آسـمان‌های بـالا را مانند سقفی استوار و بلند قرار داد، بی‌آن که نیازمند به سـتونی باشـد، یا میخ‌هـایی که آن‌ها را اسـتوار کنـد، آنگـاه فضـای آسـمان پـایین را به وسـیله نـور سـتارگانِ درخشنده، زینت بخشید، و در آن چراغی روشنایی بخش، و ماهی درخشان، به حرکت در آورد، که همواره در مـدار فلکی گردنده و برقـرار، و سـقفی متحـرک، و صـفحه‌ای بی‌قرار، بگردش خود ادامه دهند.» (4)

دوم- ستاره شناسی

امام علی علیه السلام نسـبت به سـتارگان و نقش آن‌ها در زیبائی آسمان‌ها فرمود:

و نظِمَ بلا تعلیقٍ رهواتِ فُرَجهـا، و لاحمَ صُـدُوعَ انفراجها و وشَّـجَ بینها و بینَ أزواجهـا، و ذلل للهـابطینَ بـأمره، و الصاعدین بأعمالِ خلقه، حزونةَ معراجها، و ناداها بعـدَ إذ هیَ دخانٌ، فالتَحَمَتْ عُرَی أشراجها، و فتقَ بعـدَ الارتتـاقِ صوامتَ أبوابها، و أقام رصداً مِنَ الشُّـهُبِ الثـواقب علی نقابها، و أمسکَهَا مِنْ أنْ تمور فی خرق الهـواء بأیـده، و أمرها أنْ تقفَ مستسلمةً لأمرهِ.

و جعل شمسها آیه مبصرةً لنهارها، و قمرها آیـةً ممحـوةً مِنْ لیلها، و أجراهُما فی مناقل مجراهُما، و قدَّرَ سیرهما فی مـدارج درجهمـا، لیمیِّزَ بینَ اللیـلِ و النهـار بهمـا، و لیُعلم عددُ السنینَ و. الحسـاب بمقادیرهمـا، ثم علـقَ فی جوِّها فلکهـا، ونـاط بها زینتهـا، مِنْ خفیـات درایِّها و مصـابیح کواکبهـا، و رمی مسـترقی السَّـمعِ بثـواقب شُهُبِها، و أجْراها علی أذلالِ تسخیرها مِنْ ثبا

ت ثابتهـا، و مسـیر سـائرها، و هُبُوطها و صـعودها، و نحوسها و سعودها.

«فضای باز و پستی و بلندی و فاصله‌های وسیع آسمانها را بـدون این‌که به چـیزی تکیه کنـد، نظـام بخشـید، و شـکافهای آن را به هم آورد، و هر یک را با آن چه که تناسب داشت و جفت بـود پیوند داد، و دشـواری فـرود آمدن و برخاستن را آسان کرد، بر فرشتگانی که فرمـان او را به خلق رسـانند یا اعمـال بنـدگان را بـالا برند. در حالی که آسمان به صورت دود و بخار بـود به آن فرمـان داد، پس رابطه‌های آن را برقرار ساخت، سـپس آن‌ها را از هم جـدا نمـود و بین آن‌ها فاصـله انـداخت، و بر هر راهی و شکافی از آسمان، نگهبـانی از شـهابهای روشن گماشت، و با دست قدرت آن‌ها را از حرکت نـاموزون در فضا نگهداشت، و دستور فرمود تا برابر فرمانش تسلیم باشند. و آفتاب را نشانه‌ی روشنی بخش روز، و مـاه را، با نوری کمرنگ برای تاریکی شب‌ها قرار داد، و آن دو را در مسیر حرکت خویش به حرکت درآورد، و حرکت آن دو را دقیق انـدازه گـیری نمـود تا در درجـات تعـیین شـده حـرکت کنند که بین شب و روز تفـاوت باشـد، و قابل

تشخیص شـود، و با رفت و آمد آن‌ها شـماره‌ی سـالها، و اندازه گیری زمان ممکن باشد، پس در فضای هر آسمان فلک آن را آفرید، و زینتی از گوهرهای تابنده و ستارگان درخشـــنده بیاراســـت، و آنـــان را که خواســـتند اســـرار آسمانها را دزدانه دریابند، با شهاب‌های سوزان تیرباران کرد، و تمـامی سـتارگان از ثـابت و اسـتوار، و گردنـده و بی‌قرار، فرود آینده و بالارونده، و نگران کننده و شـــادی آفرین را، تسلیم اوامر خود فرمود.» (5)

سوم- شناخت منظومه‌ی شمسی

چهارم- شناخت و فراگیری علم نجـوم در بهـترین شـکل ممکن

پنجم- هواشناسی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پیـدایش آب، هوا، فضا و آسمان‌ها فرمود:

و کانَ مِن اقتدارِ جبروته، و بدیع لطائ

ف صـــنعته، أنْ جَعَـــلَ مِنْ مـــاء البحر الزاخِـــرِ المـــتراکِمِ المتقاصـف، یبسـاً جامـداً، ثم فطر منـهُ أطباقـاً، ففتقها سبع سماواتٍ بعدَ ارتتاقها، فاستَمْسَکَتْ بـأمرهِ، و قـامتْ علی حَـــدِّهِ. و أرسی أرضا یحملُها الأخضـــرُ المثعنجـــرُ، و القمقامُ المسخرُ، قد ذلَّ لأمْـرِهِ، و أذعنَ لهیبتـه، و وقف الجاری منهُ لخشیته.

و جبَـلَ جلامیـدها، و نشـوزَ مُتُونها و أطوادهـا، فأرسـاها فی مراسـیها، و ألزَمَهَا قراراتهـا، فَمَضَـتْ رؤوسُـها فی

الهــواء، وَرَسَــتْ أصــولُها فی المــاء، فأنهــدَ جبالَها عَنْ سُهُولها، و أســاخَ قواعـدها فی متـونِ أقطارها و مواضع أنصابِها، فأشهَقَ قلالها، و أطالَ أنشازها، و جع

لها للأرضِ عمــاداً، و أرَّزها فیها أوتــاداً، فَسَــکَنَتْ علی حرکتها منْ أنْ تمید بأهلها، أوْ تسیخ بحملها، أوْ تزولَ عنْ مواضعها.

فسبحانَ مَنْ أمسکَها بعدَ موجانِ میاههـا، و أجمـدَها بَعْـدَ رُطوبــهِ أکنافهــا، فجعلها لخلقــهِ مهــاداً، و بســطها لهم فراشاً! فوقَ بحرٍ لجیٍّ راکـدٍ لا یجـری، و قـائم لایسـری، تُکرکره الریاحُ العواصِفُ، و تمخُضُهُ الغمامُ الذَّوارِفُ؛ (6)

«إنَّ فی ذلکَ لعبرةً لِمَنْ یخشی».

«از نشــانه‌های توانــایی و عظمت خــدا، و شــگفتی ظرافت‌هــای صــنعت او آن است که از آب دریــای مــوج زننده، و ا

مــواج فــراوان شــکننده، خشــکی آفریــد، و به طبقــاتی تقســیم کــرد، ســپس طبقه‌ها را از هم گشــود و هفت آســمان را آفریــد، که به فرمــان او برقــرار ماندنــد، و در انــدازه‌های معین اســتوار شــدند و زمین را آفرید که دریایی ســبز رنگ و روان آن را بر دوش می‌کشــد، زمین در برابر فرمان خدا فروتن، و در برابر شکوه پروردگاری تســلیم اســت، و آب روان از تــرس او ایســتاد، و ســپس صخره‌ها، تپه‌هــا، و کوههــای بــزرگ را آفریــد، آن‌ها را در جایگاه خود ثابت نگاه داشت، و در قرارگاهشان استقرار بخشید، پس کوهها در هــوا و ریشه‌های آن در آب رســوخ

کرد، کوهها از جاهای پست و هموار سر بیرون کشیده و کم کم ارتفـــاع یافتنـــد، و ریشه‌ی آن در دل زمین ریشه دوانیـد، قله‌ها سر به سـوی آسـمان برافراشـت، و نـوک آن‌ها را طـولانی سـاخت، تا تکیه گـاه زمین، و میخ‌هـای نگهدارنده آن باشـد، سـپس زمین با حرکـات شـدیدی که داشت آرام گرفت، تا ساکنان خود را نلرزاند، و آن چه بر پشت زمین است سقوط نکند، یا از جـای خـویش منتقل نگردد پس پاک و منزه است خـدایی که زمین را در میـان آنهمه از امواج ناآرام، نگهداشت، و پس از رطوبت آن را خشک سـاخت، و آن را جایگـاه زنـدگی مخلوقـات خـود گردانیـد، و چـون بسـتری برایشـان بگسـتراند، بر روی دریایی عظیم و ایستاد

ه‌ای که روان نیست و تنها بادهـــــــای تند آن را بر هم می‌زند، و ابرهای پرباران آن را می‌جنباند.» (7)

«و توجه به این شگفتی‌ها درس عبرتی است برای کسی که بترسد» (8)

ششم- جوشناسی و شـناخت پدیـده‌های&t;B l> جـوی (میتورولوژی)

و طبیعی است که کسب اطلاعات لازم در علوم فضـائی یـاد شـده، به بـرخی از علـوم پایه و مقـدماتی نـیز تکیه دارند، مانند: ریاضی، فیزیک، جبر و مثلثات و...

بدون شناخت و آگاهی از علوم یاد شـده چگونه می‌شـود مباحث عمیق امام علی علیه السلام را در خطبه‌ی اول و غـــوامض و حکمت‌هـــای درخشـــنده‌ی ســـخنان حضـــرت

امیرالمؤمنین علیه السلام را در خطبه‌ی 91 و 192 و 83 درک کرد؟

در اینگونه از خطبه‌ها و مبـــــــــــــــاحث علمی دقیق فضاشناسـی، بـدون علـوم یـاد شـده نمی‌تـوانیم بحث و بررسی و نتیجه گیریهای لازم را داشته باشیم.

اینجاست که نهج البلاغه عموم دانشـمندان جهـان علم و دانشگاه‌های فضائی و کهکشان شناسی جهان را به تدبر و تحقیق عمیقی فرامی خواند که:

جهان را آنگونه که هست بشناسید،

و جهـان علم هنـوز هم با طـرح دقیق‌تـرین و عـالی‌ترین نظریه‌هـــای علمی در برابر اوج خطبه‌هـــای علمی نهج البلاغه اعـــتراف به عجز می‌کنند و قـــدرت پـــرواز بر قله‌های بلند آن را ندارند و می‌بینند که:

در 1400 سال پیش امام علی علیه السـلام مسـائلی را مطرح فرمود که عقل‌های ژرف نگر محافل علمی امروز تصور آن را نیز نمی‌توانند داشته باشند.

حضـــرت امیرالمؤمـــنین علیه الســـلام تنها به طـــرح واقعیت‌هـای فضـائی و یا کشف قـوانین نجـومی اکتفا نمی‌فرمایـد، بلکه پس از شناسـاندن قـوانین نجـومی و فلکی دست تمـــام خواننـــدگان نهج البلاغه را گرفته&l t;SPAN style=”LINE-HEIGHT: 200%; FONT-FAMILY: ‘Tahoma’,’sans-serif’; FONT-SIZE: 9pt; mso-fareast-font-family: ‘Times New Roman'” <dir=ltr lang=AR-SA و به دامن فلک آفرین همیشه بیدار متصل می‌فرماید.

هم فضا و فلک را بیان می‌کند

و هم فلک آفرین را می‌شناساند.

و آنگـــاه بشـــریت جهل زده را به نظم گـــرائی و عمل به قانون سوق می‌دهد.

3- علم زمین شناسی

مبـاحث متفـاوت و ارزشـمندی از نظر علم «ژئوفیزیک» «زمین شناسی» در نهج البلاغه وجـــود دارد که بـــدون فراگـــیری آن نمی‌شـــود عظمت و ارزش نهج البلاغه را شناخت.

امام علی علیه السلام بـرای اثبـات وجـود خـدا، و تبـیین ویژگی‌های آفرینش الهی، و تذکّر دادن نعمت‌های بـزرگ پروردگار، و بیان کیفیت آغاز آفـرینش، اطلاعـات بسـیار مفیـدی را در خطبه‌هـای نهج البلاغه به بشـریت طـالب علم و دانش هدیه کرد، مانند:

1- زمین شناسی (ژئوفیزیک)

حضـــرت امیرالمؤمـــنین علیه الســـلام در خطبه‌ی 91 اعجازگونه نسبت به آفرینش زمین می‌فرماید:

کبسَ الأرضَ علی مـور أمـواج مسـتفحله، و لُجج بحـار زاخـره، تلتطِمُ أواذیُّ أمواجهـا، و تصـطفقُ متقاذفـاتُ أثباجِها، و ترغو زبداً کالفُحولِ عندَ هیاجها.

فَخَضَعَ جِماعُ المـاءِ المتلاطِمِ لثقـلِ حَمْلِهـا، و سَـکَنَ هیجُ ارتمائهِ إذْ وطئَتْهُ بِکَلکِلها، و ذلَّ مستخذیاً، إذ تمعَّکتْ علیه بکواهلها، فأصبحَ بعدَ اصطخاب أمواجه، ساجیاً

مقهوراً، و فى حكمه الذُّلِّ منقاداً أسيرا.

و سـكنتِ الأرضُ مُـدحوهً فى لجه تيـاره، وَرَدَّتْ مِن نخـوهِ بأوِهِ و اعتلائـهِ، و شُـمُوخِ أنفِـهِ و سُـمُوِّ غُلَوائِهِ، و كَعُمُتْـهُ على كظَّه جَرْيَتِه، فَهَمَدَ بعدَ نزقاتِـهِ، و لَبَـدَ بعـدَ زيفـانِ و ثباتـهِ.فلما سَـكنَ هِيجُ المـاءِ مِنْ تحتِ أكنافهـا، و حمـلِ شواهقِ الجبـالِ الشُّـمَّخِ البُـذَّخ على أكتافهـا، فجَّرَ ينـابيعَ العُيونِ مِن عرانينِ أنُوفها، و فرَّقها فى سُـهُوبِ بيـدها و أخاديــدها، و عَــدَّلَ حركاتها بالرَّاســياتِ مِنْ جلاميــدها، و ذَواتِ الشَّـــناخيبِ الشُّـــمِّ مِنْ صـــياخيدها، فَسَـــكَنَتْ مِنَ الميدانِ لِرُسوبِ الجبال

ِ◌ فى قِطــعِ أديمهــا، و تَغَلْغُلِها مُتَسَــرِّبهً فى جوبــات خياشيمها، و رُكوبها أعناقَ سُهولِ الأرضين و جراثيمها.

و فسخ بينَ الجو و بينها، و أعدَّ الهواءَ مُتَنَسَّماً لِسـاكنها، و أخــرَجَ إليها أهلها على تمــامِ مَرافقها. ثم لَمْ يــدعْ I& t;SPAN style=”LINE-HEIGHT: 200%; FONT-FAMILY: ‘Tahoma’,’sans-serif’; FONT-SIZE: 9pt; mso-fareast-font-family: ‘Times New Roman'” جرزَ الأرضِ التى تقصُرُ ميـاهُ العيـونِ عنْ lang=AR-SA> روابيها، و لا تَجدُ جداولُ الأنهارِ ذريعهً إلى بلوغهـا، حـتى أنشأ لها ناشئهَ سـحابٍ تحـيى مواتَهـا، و تَسـتَخرِجُ نباتها. ألفَ غمامها بعدَ افـتراقِ لُمَعِـهِ، و تبـايُنِ قزعـه، حـتى إذا تَمَخَّضَتْ لُجهُ المُزْنِ فيـه، و التمع بَرْقُـهُ فى كُفَفِـهِ، و لَمْ يَنَمْ و ميضُهُ فى كَنَهْوَرِ رَبابِه، و متراكِمِ سحابه

ِ◌، أرسلهُ سحاً متداركاً، قدْ أسفَّ هيدبُـهُ، تمريه الجنـوبُ دِرَرَ أهاضيبهِ و دُفَعَ شابيبه.

فلما ألقتِ السَّحابُ بَرْکَ بوانَیها، و بعـاعَ ما اسـتقَلَّتْ بِـهِ مِنَ العِبْءِ المَحمـولِ علیهـا، أخـرَجَ به مِنْ هوامـدِ الأرض النباتَ، و مِنْ زُعْرِ الجبال الأعشابَ.

فهی تبهَجُ بزینهِ ریاضها، و تَـزْدَهی بما ألبسـتْهُ مِنْ ریـطِ أزاهیرها، و حِلیهِ ما سُمِطَتْ به مِنْ ناضر أنوارها، و جعلَ ذلک بلاغـاً للأنـامِ، و رزقـاً للْأنعـامِ، و خـرقَ الفِجـاجَ فی آفاقِها، و أقامَ المنارَ للسالکینَ علی جوادِّ طُرُقِها.

- چگونگی آفرینش زمین

«زمین را بر موج‌هـای پرخـروش، و دریاهـای مـواج فـرو نشـاند، موج‌هـایی که بـالای آن به هم می‌خـورد و در تلاطمی سـخت هر یـک، دیگـری را واپس می‌زد، چونـان شـتران نر مسـت، فریادکنـان و کف بر لب، به هر سـوی روان بـود. سـپس قسـمت‌های سـرکش آب از سـنگینی زمین فرونشست و هیجـان آن‌ها بر اثر تمـاس با سـینه زمین آرام گرفت.

زیـرا زمین با پشت بر آن می‌غلطید و آن همه سر و صدای امواج ساکن و آرام شده، چون اسب افسـار شـده رام گردید.

خشکی‌های زمین در دل امواج، گسترده، و آب را از کـبر و غـرور و سرکشی و خـروش بازداشـت، و از شـدت حرکتش کاسته شد، و بعد از آنهمه حرکت‌های تند ساکت شد، و پس از آنهمه خروش و سرکشی متکبرانه به جـای خویش ایستاد.

پس هنگامی که هیجان آب در اطراف زمین فرونشست، و کوه‌های سخت و مرتفع را بر دوش خود حمل نمود، چشمه‌های آب از فراز کوهها بیرون آورد و آبها را در شکاف بیابان‌ها و زمین‌های هموار روان کرد، و حرکت زمین را با صخره‌های عظیم و قله کوههای بلند نظم داد، و زمین به جهت نفوذ کوهها در سطح آن، و فرو رفتن ریشه‌ی کوه‌ها در شکاف‌های آن و سوار شدن بر پشت دشت‌ها و صحراها، از لرزش و اضطراب باز ایستاد.

- نقش پدیده‌های جوی در زمینو بین زمین و جو فاصله افکند، و وزش بادها را برای ساکنان آن آماده ساخت، تمام نیازمندیها و وسائل زندگی را برای اهل زمین استخراج و مهیا فرمود، سپس هیچ جا از بلندی‌های زمین را که آب چشمه‌ها و جدول نهرها به آن راه ندارد وا نگذاشت، بلکه ابرهایی را آفرید تا قسمت‌های مرده آن احیا شود، و گیاهان رنگانگ برویند. قطعات بزرگ و پراکنده ابرها را به هم پیوست تا سخت به حرکت درآمدند، و با به هم خوردن ابرها، برق‌ها درخشیدن گرفت،

اما از درخشندگی ابرهای سفید کوه پیکر، و متراکم چیزی کاسته نشد. ابرها را پی در پی فرستاد تا زمین را احاطه کردند، و بادها شیر باران را از ابرها دوشیدند، و بشدت به زمین فروریختند، ابرها پایین آمده سینه بر زمین ساییدند، و آن چه بر پشت داشتند فروریختند که در بخش‌های بی‌گیاه زمین انواع گیاهان روییدن گرفت، و در دامن کوهها، سبزه‌ها پدید آمد.

- زیبایی‌های زمین

پس زمین به وسیله باغهای زیبـا، همگـان را به سـرور و شادی دعوت کرده و با لبـاس نـازک گلبرگ‌ها که بر خـود پوشید، هر بیننده‌ای را به شـگفتی وا می‌دارد. با زینت و زیوری که از گلوبند گلهای گوناگون، خود را آراسـته، هر بیننـده‌ای را به وجد می‌آورد، که فرآورده‌هـای نبـاتی را،توشه و غـذای انسـان، و روزی حیوانـات قـرار داده است. در گوشه و کنار آن دره‌های

عمیق آفرید، و راهها و نشانه‌ها برای آنان که بخواهند از جاده‌های وسیع آن عبور کنند، تعیین کرد.»

2- کوه شناسی و علل پیدایش کوه‌ها

امـام علی علیه السـلام در خطبه‌ی 171 به ویـژگی آسـمان‌ها و سـتارگان و زمین و نقش کوه‌ها در اعتـدال حرکت زمین فرمود:

اللهم ربِّ السـقف المرفـوعِ، و الجـوِّ المکفـوف، الـذی جعلتهُ مغیضاً للیلِ و النهار، و مجری للشمسِ و القمر، و مختلفـاً للنجـومِ السـیاره؛ و جعلتَ سـکانَهُ سـبطاً مِنْ ملائکتکَ، لا یسأمونَ مِنْ عبادتِکَ.

و ربِّ هـذه الأرضِالتی جعلتها قـراراً للأنـامِ، و مـدْرجاً للهوامِّ و الأنعامِ، و ما لا یحضی مما یـری و ما لا یُـری؛ و ربِّ الجبال الرواسی التی جعلتها للأرضِ أوتاداً، و للخلـقِ اعتمـاداً. إنْ أظهرْتَنا علی عُـدوِّنا، فجنبنا البغی و سـدِّدنا للحق؛ و إنْ أظهرتَهُمْ علینا فارزقنا الشـهاده، و اعصـمنا مِنَ الفتنه. (9)

- نیایش در آستانه جنگ

«ای خدای آسمان برافراشته، و فضـای نگـاه داشـته، که آن را زمینه‌ی پیدایش شب و روز، و جریان گردش مـاه و خورشـید، و مسـیر آمد و شد سـتارگان سـیار قـرار داده ای، و جایگــاه گــروهی از فرشــتگانت ســاخته‌ای که از عبادت تو خسته نمی‌گردند.

ای پروردگـــار این زمین، که آن را جایگـــاه ســـکونت انســان‌ها، و مکــان رفت و آمد حشــرات و چارپایــان، و پدیده‌های دیدنی و نادیدنی غیرقابل شـمارش قـرار داده ای، وای پروردگارِ کوههای بلند و پابرجـا، که آن را بـرای زین چونان میخ‌های محکم، و برای مخلوقات تکیه گــاهی مطمئن ساخته ای. اگر بر دشمن پیروزمـان سـاختی، ما را از تجـاوز بر کنـار دار، و بر راه حق اسـتوار فرمـا، و چنانچه آن‌ها را بر ما پـیروز گردانـدی شـهادت نصـیب ما فرموده و از شرک و فساد و فتنه‌ها، ما را نگهدار!»

3-دریاشناسی

(و شـناخت انـواع معـادن و جـواهراتی که از آن به دست می‌آید.)

حضـــرت امیرالمؤمـــنین علیه الســـلام در خطبه‌ی 13/1 فرمود:

ثم أنشأ- سبحانهُ- فتقَ الأجواءِ، و شقَّ الأرجاء، و سـکائِکَ الهواء، فأجری فیها ماءً متلاطماً تیارُهُ، متراکماً زخارُهُ.

حملـهُ على متنِ الـريح العاصـفه، و الزعـزع القاصـفه، فأمرها بـرده، و سـلطها على شـدِّه، و قرنها إلى حـده. الهواءُ مِنْ تحتها فتيقٌ، و الماءُ مِنْ فوقها دفيقٌ.

ثم أنشأ سـبحانهُ ريحـاً اعتقمَ مهبهـا، و أدامَ مربهـا، و أعصف مجراهـا، و أبعـدَ منشـاها، فأمرها بتصـفيقِ المـاء الزخار، و إثـاره مَـوجِ البحـار، فمخضـتهُ مخضَ السـقاء، و عصفَتْ به عصفها بالفضاء.

تَرُدُّ أوَّلهُ إلى آخره، و ساجيهُ إلى مائره، حتى عبَّ عبابُـهُ، و رمى بالزَّبد ركامُـهُ، فرفَعَـهُ فى هـواءٍ منفتـقٍ، فسـوَّى منهُ سبعَ سماواتٍ.

«و باد را به بازگرداندن آن فرمان داد، و به نگهـداری آب مسلط ساخت، و حد و مرز آن را به خوبی تعیین فرمود. فضا در زیر تند بـاد و آب بر بـالای آن در حـرکت بـود، سپس خدای سبحان طوفـانی (10)ـ بـرانگیخت که آب را متلاطم سـاخت، و امـواج آب را پی در پی درهم کوبیـد، طوفان بشدت وزید، و از نقطه‌ای دور دوباره آغـاز شـد، سپس به طوفـان امر کـرد، تا امـواج دریاها را به هر سو روان کند و بـرهم کوبـد، و با همـان شـدت که در فضا وزیـدن داشـت، بر امـواج آب‌ها حمله ور</SPAN> گـردد، از اول آن بـرمی داشت و به آخـرش می‌ریخت، (11) و آب‌های ساکن را به امواج سرکش برگرداند.

تا آنجا که آن‌ها روی هم قـرار گرفتنـد، و چـون قله‌هـای بلند کوه‌ها بالا آمدند، امواج تند کَف‌های برآمـده از آب‌ها را در هوای باز، و فضای گسترده بالا برد، که از آن هفت آسمان را پدید آورد</SPAN>.»

و آن حضرت در خطبه‌ی 65/91 فرمود:

کَبَسَ الأرضَ على مــورِ أمــواجٍ مُســتفحلهٍ، و لُججِ بحــارٍ زاخرهٍ، تلتطِمُ أوذاىُّ أموا

جها، و تصطفقُ متقاذفاتُ أثباجها، و ترغو زبداً كالفحول عندَ هياجها. فخضعَ جماعُ الماءِ المتلاطم لثقل حملهــا، و سـكن هيجُ ارتمائه إذُ وَطِئتْـهُ بِكَلكَلهـا،و ذلَّ مسـتخذياً، إذْ تَمَعَّكَتْ عليـهِ بكواهلهـا، فأصـبحَ بعـدَ اصـطخابِ أمواجـهِ، ساجياً مقهوراً، و فى حكَمَهِ الذُّلِّ منقداً أسيراً. (12)

«زمین را بر موج‌هـای پرخـروش، و دریاهـای مـواج فـرو نشــاند، موج‌هــایی که بــالای آن به هم می‌خــورد و در تلاطمی سـخت هر یـک، دیگـری را واپس می‌زد، چونـان شـتران نر مسـت، فریادکنـان و کف بر لب، به هر سـوی روان بود.

ســپس قســمت‌های ســرکش آب از ســنگینی زمین فرونشست و هیجــان آن‌ها بر اثر تمــاس با ســینه زمین آرام گرفت.

زیــــرا زمین با پشت بر آن می‌غلطید و آن همه سر و صدای امواج ساکن و آرام شده، چون اسب افسـار شـده رام گردید.»

4- معدن شناسی و شناخت انواع فلزات

امام علی علیه السلام به وجود معادن گوناگون در زمین و معدن فراوان در دریاها که همه‌ی آن‌ها نعمت‌های فراگیر پروردگارند اشاره می‌کند و می‌فرماید:

الأوَّلُ الذی لَمْ یُکُنْ لَهُ قبلٌ فیکونَ شیءٌ قبلهُ، و الاخِرُ الذی لیسَ لهُ بعدٌ فیکونَ شیءٌ بعدهُ و الرادعُ أناسیَّ الأبصارِ عَنْ أنْ تنالَهُ أوْ تُدرِکَهُ، ما اختلفَ علیهِ دهرٌ فَیَخْتَلِفَ منهُ الحالُ، و لا کانَ فی مکانٍ فیجوزَ علیهِ الإنتقالُ. وَلَوْ وَهَبَ ما تنفَّسَتْ عنهُ معادنُ الجبالِ، و ضَحِکَتْ عنهُ أصدافُ البحار، مِنْ فلزِّ اللُّجَینِ و العقیانِ، و نُثاره الدرِّ و حصید المرجان، ما أثَّرَ ذلک فی جوده، و لا أنْفَدَ سعهُ ما عِنْدَهُ، ولکانَ عندهُ مِنْ ذخائِرِ الأنعامِ ما لا تُنْفِدُهُ مطالبُ الأنامِ، لِأنَّهُ الجوا

دُ الذی لا یَغیضُهُ سؤالُ السائِلینَ، ولا یُبْخِلُهُ إلحاحُ المُلِحِّینَ.

«خدا اولی است که آغاز ندارد، تا پیش از او چیزی بوده باشد، و آخری است که پایان ندارد تا چیزی پس از او وجود داشته باشد، مردمک چشمها را از مشاهده خود بازداشته است، زمان بر او نمی‌گذرد تا دچار دگرگونی گردد، و در مکانی قرار ندارد تا پندار جابجایی نسبت به او روا باشد.

اگر آن چه از درون معادن کوهها بیرون می‌آید، و یا آن چه از لبان پر از خنده صدفهای دریا خارج می‌شود، از نقره‌های خالص، و طلاهای ناب، دُرهای غلطان،

و مرجانهـای دست چین، همه را ببخشـد، در سـخاوت او کمتر اثری نخواهد گذاشت، و گسـتردگی نعمت‌هـایش را پایان نخواهد داد، در پیش او آنقدر از نعمت‌ها وجود دارد که هر چه انسان‌ها درخواست کنند تمـامی نپـذیرد، چـون او بخشـــنده‌ای است که درخواست نیازمنـــدان چشـــمه‌ی جود او را نمی‌خشکاند، و اصـرار و درخواست‌های پیـاپی او را به بخل ورزیدن نمی‌کشاند.» (13)

5- خـــاک شناسی و انـــواع فعل و انفعـــالاتی که در آن صورت می‌گیرد، مانند:

الف- فیزیک و قوانین فیزیکی

ب- شیمی و قوانین شیمیائی

ج- مباحث عمیق فیزیک و شیمی

پی‌نوشت‌ها:

1. تفسیر برهان ج 4 ص 15، و مجمع البحـرین تحت عنوان لغت کوکب، و سفینه البحار ج 2 ص 574، و تفسیر المیزان ج 17 ص 131.
2. شبهای پیشاور ص 958
3. اسناد و مدارک خطبه 1 به شرح زیر است:

1- بحارالانوار ج 74 ص 300 و 423:ـ مرحـوم مجلسی (متوفای 1110 ه)

2- ربیع الابرار ج 1 ص 97 ح 66 و ص 312 ح 11 و ص 326 ح 47 و ج 2 ص 297 و ح 285 و ط جدید: زمخشری (متوفای 538 هجری)

3- تحف العقول ص 67:ـ ابن شـعبه‌ی حـرانی (متوفـای 380 هجری)

4- اصول کافی ج 1 ص 138/140:ـ مرحوم کلینی رازی (متوفای 328 هجری)

5- الاحتجاج ج 1 ص 473 و 475 و 209: مرحوم طبرسی (متوفی 588 هجری)

1. خطبه‌ی 15/1 نهج البلاغه معجم المفهرس
2. خطبه‌ی 91 نهج البلاغه معجم المفهرس
3. اسناد و مدارک خطبه‌ی 211 به شرح زیر است:

1- ربیع الابــرار ج 1 ص 98 ح 67 ب 2:ــ زمخشــری (متوفای 538 هجری)

2- کتــاب النهایه ج 1 ص 37:ـ ابن أثــیر (متوفــای 630 هجری)

3- منهـاج البراعه ج 2 ص 332:ـ ابن راونـدی (متوفـای 573 هجری)

4- نسخه خطی نهج البلاغه ص 182: نوشته سال 421

5- بحارالانوار ج 54 ص 38:ـ مرحوم مجلسی (متوفـای 1110 هجری)

1. خطبه‌ی 211 نهج البلاغه معجم المفهرس

2. نازعات آیه 26

3. اسناد و مدارک خطبه 171 به شرح زیر است:

1- کتاب صفین ص 222/232 (من دعاء علی 7): نصر بن مزاحم (متوفای 202 هجری)

2- کتاب دعا و ذکر: حسین بن سعید اهوازی (از اصحاب امام سجاد 7)

3- مهج الـدعوات ص 102:ـ سـید بن طـاووس (متوفـای 664 هجری)</SPAN>

4- تاریخ طبری ج 3 ص 84 (در حوادث سال 37 هجری): طبری (متوفای 36 هجری)

5- اصول کافی ج 1</SPAN> ص 86 و 142: مرحوم کلینی (متوفای 328 هجری)

6- بحارالانوار ج 91 ص 241 ح 9 ب 40: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)

1. اِعْتَقَمَ: باد تندی که خشک و باران است.

2. </SPAN>مَخْضَ السـقاء: زیر و رو کـردن محتوای مَشک.

3. اسناد و مدارک خطبه 91 به این شرح است:

1- عقد الفرید ج 4 ص 207 و ج 2 ص 406: ابن عبدربه (متوفای 328 هجری)

2- کتاب توحید ص 48 ح 13: شیخ صدوق (متوفای 380 هجری)

3- ربیع الابـــرار ج 1 بـــاب الملائکه ص 310 ح 11: زمخشری (متوفای 538 هجری)

4- النهایه ج 2 ص 116: ابن أثیر (متوفای 606 هجری)

5- فرج المهموم ص 56: سیدبن طاووس (متوفای 664 هجری)6-ـ تیسـیر المطـالب ص 202 و 203:ـ یحـیی بن الحسین (متوفای 424 هجری)

1. خطبه‌ی 91 نهج البلاغه معجم المفهرس

منبع: دشتی، محمد، (پائیز 1388)، امام علی (ع) و علم و هنر، قم، انتشـارات امیرالمؤمـنین علیه السـلام، چـاپ سوم.

الهه ایزیس

بر اساس مذاهب مصری الهه ایزیس به عنوان مادر روحانی شناخته می‌شود و اعتقاد بر این بود که او روح درخشان ترین ستاره اسمان یعنی ستاره شباهنگ است..

برای مصریان باستان اوزیریس خودِ اوریون (سیستم ستاره ای شکارچی) بود.شباهنگ سمبل همسر و خواهر و مصاحب او ایزیس بود. بسیاری از تمدن های باستانی مثل مصری ها ،چینی ها ،یونانی ها و

ژاپنی ها همه اعتقادات و افسانه هایی داشتند مبنی بر اینکه خدایانی که ما را افریدند از شباهنگ امده اند!

این ستاره هم در اکثر تمدن ها ستاره بسیار مهمی به شمار می‌آمده‌اند. این دانش در اصل از مصر و در افریقا از قبیله دوگان ها ظهور کرد آن‌ها آموختند که موجوداتی نورانی از شباهنگ امده اند و بشر را خلق

کرده اند

مساله ستاره سیروس یا شباهنگ هیچ ارتباطی به درخشان تر بودنش در اسمان ندارد.بلکه سیروس مسئول ارسال پیام اورانی برای زمین بود(این چیزی است که میتوان از افسانه های تمدن های باستانی برداشت کرد)

ایا مجموعه ستاره های شعرای یمانی واقعا ممکن است منشا خدایان اولیه بوده باشند ؟

یا اینکه در واقع مکان اصلی مسافران فضایی زمان بوده است ؟

بر اساس گفته‌های ستاره شناسان، ستاره شباهنگ 8٫5 سال نوری از زمین فاصله دارد هر سال نوری تقریبا 6 تریلیون مایل است. پس ما فاصله زیادی با ان داریم.

سرعت بهترین راکت های فضایی ما در حدود 7 مایل در ثانیه است.این سرعت خیلی خوبی است اما با همین سرعت هم برای رسیدن به شباهنگ حدود 200000 سال زمان لازم است.

تا به امروز دورترین مسافتی که بشر با سرنشین طی کرده ماه بوده است که حدود 384 هزار کیلومتر با زمین فاصله دارد قدم بعدی ما روزی مریخ خواهد بود.. شش ماه سفر به مریخ طول خواهد کشید و حضور داشتن در انجا بدون اکسیژن و فقدان شرایط لازم بسیار سخت است. فاصله ها کار را در کیهان برای ما که در این سطح از تکنولوژی و ابتدای راه هستیم کار را بسیار سخت کرده اما این به معنای این نیست تمدنی دیگر غیر از ما نتواند انجامش بدهد. موضوع این استکه ما هنوز به آن سطح از تکنولوژی نرسیده ایم.

اگر فاصله های منظومه ای حتی برای موجودات فرازمینی پیشرفته نیز باشند چطور ؟

ایا ممکن است سطح تکنولوژی پیچیده انها فوق تصورات ما باشد؟ بعید هم نیست.امکان دارد و بدیهی هم هست

ایا داستانهای باستانی مسئله سفرهای زمانی را تایید میکنند ؟

در این صورت ایا ممکن است که سفر در زمان به موجودات غریبه مثل انسانهای عادی اجازه عبور و مرور به دنیای ما را داد باشد ؟

الواح زمردین تحوت خدای آتلانتیس

تـاریخی که این الـواح ترجمه شـده است و در صـفحات بعـدی خواهد آمـد، عجیب بـوده وفراسـوی باورهـای دانشمندان جدید است. قدمت آن‌ها شگفت انگیز است و سن تعیین شـده بـرای آن به 36000 سـال قبل از میلاد بـرمی گـردد و نویسـنده آن Thoth یک کـاهن - پادشـاه آتلانـتیس است. بنیانگـذار آن در مسـتعمره‌ای از مصر باستان بوده پس از غرق شدن سرزمین مادری. سـازنده هرم بزرگ Giza او بوده است که به غلط سـاختن آن به Cheops نسـبت داده شـده است. او ترکیـبی از دانش و خرد باستانی و همچـنین رازهـایی را بدست آورد و آن را بصورت ابزاری (قوانین) درآورد برای آتلانتیس باستانی. برای مدت 16000 سال اینها قوانیـنی بودند بـرای نـژاد قدیمی مصرباستان. از تقریبـاً 52000 تا 36000 سـال قبل از میلاد. در آن زمان نژاد باسـتانی بربرهـایی که در میان آن‌ها بودند پیرو او شده و به درجه بالاتری از تمدن دست یافتند. Thoth فنا ناپذیر بود. او برمرگ غلبه کرده بـود. تنها زمـانی که اراده می‌کـرد فنا پـذیر می‌شد ونه این‌که بامرگ روبرو شود. او با خرد عظیم خود قوانیـنی سـاخت بـرای مسـتعمرات گونـاگون آتلانـتیس که شـامل مناطقی در جنـوب و مرکز آمریکا هم می‌شد. زمـانی که او تصمیم گرفت مصرراترک کند، هـرم بـزرگ را سـاخت برای ورود به دالانهای بزرگ Amenti (دروازه ستارگان در اسـطوره‌های مصـری - مـترجم). وبـرای مکـان این ثبتها او نگهبانـانی را جهت حفـاظت از اسـرار از میـان بلند مرتبه‌ترین مـردم انتخـاب کـرد. در دوره‌هـای بعـدی، نسلهای بعدی این نگهبانان، کاهنان هـرم شـدند. آنچنـان

که Thothرا بعنـــوان خـــدای خـــرد می‌پرســـتیدند، ثبت کنندگان (کاتبان) از این دانشها در عصر تاریکی پیروی و از آن عبور می‌کردند. در افسانه‌ها، دالانهای Amenti در زیر زمین یا دالانهـای خـدایان، جـایی بـود که روح بعد از مرگ مورد قضاوت قرار می‌گرفت. در طی اعصار بعدی، افرادی در الواح، شخصیت Thoth را در بـدنهای مختلف توصـــــیف کردند. آنچنانکـــــه، اورا در سه دوره تجسم کرده‌انـد، که آخـرین بـار به شـکل Hermes(هِـرمِس یا هِرمـیز (به یونـانی:Ἑρμῆς، به انگلیسی: Hermes)ـ در اسطوره‌های یونان، پیام رسان ایزدان در اساطیر یونـان است.در ابتدا ایزد موسیقی و به وجود آورنده سـاز چنگ بود، همچـنین ایـزد چوپان‌هـا، بازرگانـان، انـدازه و وزن، سخنرانی، ادبیات، ورزشکاری و دزدی بود. پدرش زئوس و مـــادرش مایا نـــام داشـــتند.او در کـــودکی با دزدیـــدن گاوهـای آپولو و کشـتن آن‌ها از روده‌هـای آن‌ها چنگ را ساخت. در ابتدا این امر خشم آپولو را بـرانگیخت اما بعد از شنیدن صدای چنگ نظرش عوض شد و چنگ را با خود برد.پسر هـرمس پـان خـدای نی پـان بـود. مـادر پـان یک حوری دریایی بود- مترجم)

شـناخته شـده، او سه بـار متولد شـده. در این تجسد او دانش خـود را بصـورت سیسـتم رمـزی جدیـدی در الـواح زمـرد نوشت. ده لـوح بـرای این کـار اسـتفاده وترجمه شده‌اند که در هرم بزرگ توسط کاهنـان هـرم محـافظت می‌شـدند. این ده لـوح بـرای سـهولت کـار به سـیزده قســمت تقســیم شــده‌اند. دو تــای آخر مطالبشــان به اندازه‌ای غیر قابل باور و اهمیت آن‌ها به اندازه‌ای بــوده که برای انتشار در سطح وسیع در دنیا ممنوع شد. به هر حـــال آن‌ها شـــامل رازهـــایی هســـتند که ارزش فـــوق

العـاده‌ای دارند و بعـدها توسط جوینـدگان جـدی اثبـات خواهد شد. آن‌ها باید مطالعه شـوند، نه بـرای یک دوره، اما برای صدها دوره ممکن است معنی واقعی آن آشکار شـود. مطالعه تصـادفی آن هم به ما نظرهـای اجمـالی زیبـایی خواهد داد. اما اگر مطالعه بیشـتر و متمرکزتـری داشته باشیم یقیناً جوینـده، خـردش شـکوفاتر می‌شـود. اما اکنـــون جملات مربـــوط به این رازهـــای قدرتمند چگـــونگی شـــان بر مردمـــان امـــروزی پس از مـــدتهای طولانی پنهان بودن آشکار شده‌اند. کمی قبل از سـیزده قـرن قبل از میلاد، در مصـر، Khem باسـتانی، آشـوبی بوجود آمده بود و نمایندگان بسیاری از طرف کاهنـان به دیگر قســمتهای جهــان فرســتاده شــدند. در بین آن‌ها کاهنـانی از هـرم بودند که الـواح زمـرد را با خـود حمل میکردند بعنــوان طلسم بــرای تمــرین اقتــدار بصــورت محــدود در مســتعمرات گونــاگون آتلانــتیس و نژادهــای مختلفشان.

این الـواح اینگونه فهمیـده می‌شـدند که این افسـانه‌ای است حامل قـــدرتی از Thoth. گروههـــای خاصی از کاهنـان که الـواح را حمل می‌کردند به آمریکـای جنـوبی مهاجرت کردند تا در آنجا نژاد جدیدی را بنیانگذاری کنند. مایاها کسانی هستند که بیشترین خرد باستانی را به یـاد می‌آورند. در بین آن‌ها کاهنانی مستقر شدند. در دهمین قرن مایاها به طورکامل در Yucatanساکن شدند. الواح را در زیر قربانگاه معبد بزرگ خدای خورشید قرار دادند. بعد از پیروزی اسـپانیائیها بر مایاهـا، شـهرها و گنجهـای آن‌ها مـتروک و فرامـوش شـدند. بایـددرک کـرد که هـرم بـزرگ در مصر که اینچـنین سـاکت است در واقع آغـازی بســوی رازهاست. مســیح و ســلیمان و Apollonius (

Apollonius Rhodius او کتابـــــــداری در کتابخوانه اسکندریه بـود که داسـتان حماسی Argonautica را در آنجا پیـدا ومنتشر کـرد، این داسـتان مربـوط می‌شـود به حماسه اسطوره‌ای جیسون وجستجوی آرگوناتوس بـرای پیدا کردن پشم زرین !!!- مـترجم) ودیگـران شروعشـان در آنجاست.

به نویسنده (کاتب، کسی که با لژ بزرگ سفید در ارتباط است وبعنوان کاهن در هرم کار می‌کند) فرمان داده شد تا الواح باسـتانی هـرم را احیـاءکرده وبرگرداند. این کـار بعد از ماجراهـایی که لازم نیست دراینجا مفصل توضـیح داده شوند، انجام شد. او اجازه داد تا نسـخه‌ای از حکمت حک شده روی الواح برای محفوظ مانـدن دانش آن کـپی و ترجمه شود. این کاردر سال 1925 انجام شد اما اجازه انتشارقســمتهایی از آن تا زمــان حــال طــول کشــید. همانطور که انتظار می‌رفت مورد تمسـخرقرارگرفت. با این حـال یک جوینـده واقعی می‌تواند در بین خطـوط آن حکمت را به دست آورد. اگر نور با شما باشـد، نـوری که در این الواح حکاکی شده پاسخ شما را خواهد داد.

اکنون چند جمله‌ای از موضوعات مطرح شده در الواح

آنها شامل دوازده لـوح سـبز را می‌باشـند، تـرکیب آن از مــوادی است که توسط یک کیمیــاگر (شــیمی دان) خلق شده است. آن‌ها فاسد نشدنی و در برابر تمــامی عناصر و مواد مقاوم هسـتند. در واقع از نظر ساختارسـلولی و اتمی غیرقابل تغییر است وبا جابجایی مکـانی هم تغیـیر نمی‌کند. در این زمینه آن‌ها قوانین یونیزاسیون مــواد را می‌شکنند.

روی آن‌ها بطور مشخص زبـان آتلانـتیس باسـتانی کنـده کاری شده است. شخصیتهایی که به موجهای فکـری هم کـوک پاسخ می‌دهند. با آزاد کـردن یک ارتعـاش فکـری هماهنگ با ذهن خواننده.

الـــواح زمـــردین تحـــوت،این الـــواح توسط تحـــوت (thoth)خدای خرد و دانایی در مصر باستان با سر لکلـک، خدایی که زبان‌هایروگلیف رو به مصریان اموخت، خـدای اتلانـتیس، پسر انکی به روایت سـیتچین، سـازنده هـرم بـــزرگ جـــیزه، با اسم دیگر هـــرمس تریسمگیســـتوس (هرمس کبیر) و در واقع هرمس خـدای یونانیـان، تحـوت که فرمانروای اتلانتیس بود بعد از غـرق شـدن اتلانـتیس تمدن بعـدی را در مصر تشـکیل داد هـرم بـزرگ جـیزه را ساخت که به اشتباه به خئوپس نسبت داده شـــده.در اون اسرار واحکـام اتلانـتیس گـرداوری شـده. حـدود 16000 سـال در مصر حکمـرانی کـرد و بعضی بربرهـایی که در اونجا زنـــدگی میکردند از اون تبعیت کردند و به تمـــدن بزرگ و پیشـرفته‌ای دست پیـدا کردند. تحـوت فنا ناپـذیر بـــود و بر ســـایر کولونی‌هـــای اتلانـــتیس به خصـــوص در امریکـای مرکـزی وجنـوبی فرمـانروایی کـرد. زمـانی که تـــرک کـــردن مصر نزدیک بـــود هـــرم بـــزرگ را در روی ورودی” Great Halls of Amenti” ســاخت،اسـرار و احکـــامش رو در انجا قـــرار داد و بـــرای انها نگهبـــان گذاشت. در زمانهـــای بعد فرزنـــدان این نگهبانـــان به کاهنان هرم منصوب شـدند و تحـوت رو به عنـوان خـدای دانش پرسـتیدند و در افسـانه‌ها درگـاه امنـتی به دنیـای زیـرین، مکـانی که روح بـرای قضـاوت بعد از مـرگ باید طی کند نامیده شد. تحوت سه بـار در بـدن‌های متفـاوت ظهور کرد که اخـرین ان، که الـواح زمـردین در ان زمـان

نوشته شد در هیبت هـرمس خـدای یونانیـان بـود. الـواح زمردین 12 عدد هستند در 13 قسمت که درهرم بـزرگ توسط کاهنـان نگهـداری میشـدند.دو لـوح اخر به قـدری خـارق العـاده ،شـگفت انگـیز، پیچیـده و مهم هسـتند که انتشار ان برای عموم ممنوع است.اما این‌که چطـور این اسرار برای انسان امروز فاش شد، حدود 13000 سـال پیش از میلاد مسـیح در مصـر،خم(khem)قـدیم، اوضـاع مشوش بـود و افـراد زیـادی به نقـاط مختلف و دور دنیا تبعید شده بودند. در میان این افـراد کاهنـان هـرم بودند که الـواح را با خـود حمل میکردند.این گـروه به امریکـای جنوبی رسیدند و در انجا با قوم درخشان مایا اشنا شدند که دانش بسیاری از قـدیم میدانسـتند. کاهنـان در میـان انان ماندند. در قـرن دهم مایاها یوتاکـان را کـاملا تخلیه کـرده بودند و الـواح در زیر مـیز سـلطنتی یکی از معابد بـــزرگ خـــدای خورشـــید قـــرار داشـــتند. بعد از حمله اســپانیاییها شــهرها نــابود شــدند و الــواح فرامــوش شدند.سالها بعد فـردی که انتخـاب شـده و اگـاه بـود این الــواح را برگرداند(1925)اما انها خیلی دیر و به ســختی فاش شدند.انها 12 لوح از زمـرد سـبز رنگ هسـتند و از راه مراحل شیمیایی بسـیار پیچیـده‌ای درست شـدند،انها تجزیه ناپذیرنــد، در بــرار هر مــاده‌ای مقاومنــد، در واقع سـاختار اتمی و سـلولی انها به قـدری طوریست به هیچ وجه هیچ تغیـــــیری پیـــــدا نمیکنند و در واقع قـــــانون یونیزاســـــــیون مـــــــواد را زیر پا میگذارند. روی انها کاراکترهـــــــایی به زبـــــــان کهن اتلانـــــــتیس حک سده.کاراکترهایی که به موجهـای فکـری هم کـوک پاسخ می‌دهند. با آزاد کردن یک ارتعاش فکری هماهنگ با ذهن خواننده.این الواح توسط تسمه‌هایی از الیاژ طلایی رنگ

به یکـــدیگر بســـته شـــدند و از میله‌ای از همـــان جنس اویزانند.

الواح زمردین تحوت خدای آتلانتیس

این یک قسمت از الـواح زمـردین تحـوت هست که خیلی به توصـــیف قـــران از جن و یا توصـــیفاتی که از نـــژاد خزنده‌ها میشه شباهت داره:

در زمانهای بسیار دور قبل از حیات اتلانتیس، انسانهایی بودند که در عالم تاریکی غوطه ور و موشکاف بودنـد، از جـــادوی ســـیاه اســـتفاده میکردند و موجـــودات را فرامیخواندند از پایین واعماق دنیای ما. افـرینش انها را وارد این چرخه کرد. انها بی‌شکل بودند واز بعـدی دیگـر، از دید فرزندان انسانهای زمینی پنهان بودند. تنها از راه خون وجـود پیـدا میکردند. تنها توسط انسـان در این دنیا میتوانسـتند زنـدگی کنند. در زمـانی دور توسط اربابـان مغلـــوب شـــدند، و به اعمـــاق و جـــایی که از ان امدند فرســـتاده شـــدند. اما بعضی از انها بـــاقی ماندنـــد، در مکانهایی که انسان‌ها نمیدانستند. سایه وار در اتلانـتیس زندگی میکردند، اما زمانهایی بر انسان اشـکار میشـدند. هنگـامی که خـون باید داده میشـد، انها میـان انسـانها حضور پیدا میکردند. انها به شکل انسان میان ما هستند، اما فقط در بـرار دیـده‌ها انها انطـور بودند که انسـانها هسـتند. و با سر مـار(شـیطان) هنگـامی که جـادو کنـار میرفت اما در میان انسانها مانند انسـان جلـوه میکردند. به تدریج به سمت حاکمان پیش رفتنـد، با شـمایلی مانند انسـان. به کمک جادویشـان سـران حکومـتی را به قتل رسـاندند، به شـکل انـان در امدند و بر مـردم حکـومت کردند. تنها توسط جادو میتوان انها را تشخیص داد. تنها

توسط صوت صورتهایشان دیده میشود. انها از سرزمین سایه‌ها امدند تا انسان را نابود کنند و بر سرزمینش فرمانروایی کنند. اما اربابان در جادو قدرتمند بودند، قادر به برداشتن نقاب از صورت شیطان، قادر به برگرداندن او بهجایی که از ان امد. انها به نزد انسان امدند و راز را به اموختند، *کلمه* را که فقط انسان میتوانست تلفظ کند پس انها به سرعت نقاب را از صورت شیطان برداشتند. و او را از میان انسانها خارج کردند. اما هوشیار باشید،شیطان هنوز زندگی میکند در جایی که در بعضی زمانها به این دنیا باز میشود. انها در میان شما راه میروند اما از دیده پنهانند در مکانهایی که در سنت‌های قدیم گفته شده. دوباره هنگامی که زمان بگذرد انها شمایل انسان را خواهند گرفت.

الواح زمردین تحوت خدای آتلانتیس

روی آن‌ها بطور مشخص زبان آتلانتیس باستانی کنده کاری شده است. شخصیتهایی که به موجهای فکری هم کوک پاسخ می‌دهند با آزاد کردن یک ارتعاش فکری هماهنگ با ذهن خواننده.

الواح محکم به یکدیگر متصل شده‌اند با حلقه‌هایی طلایی رنگ که آلیاژ معلق در مواد سازنده آن یکسان بوده که این برای یک فرم مادی خیلی زیاد است. خرد موجود در آن بنیادی است برای رازهای قدیمی برای کسی که با چشم و ذهن باز آن را می‌خواند وبراثر آن خردش یکصد لایه رشد خواهد داشت. بخوانید، باور داشته باشید یا نه، ولی بخوانید. با ارتعاشاتی که در آن وجود دارد پاسخهایی درروح شما بیدار خواهد شد.

در صفحات بعدی من بعضی از رازهایی را آشکار خواهم کـرد که تا کنـون تنها بصـورت سـطحی لمس شـده‌اند و بوسیله خودم یا دیگر معلمـان یا جوینـدگان حقیقت پیـدا شده‌اند. جستجوی انسان برای درک قوانیـنی که زنـدگی اش را تنظیم می‌کنند بی‌پایان است. با این حـال همیشه حقیقت فراسـوی حجـاب، بصـورت حفـاظت شـده، و در سطحی بالاتر از دید مادی انسان قرار دارد و بینش فـرد آمـاده جـذب شـدن و بزرگـتر شـدن توسط یک چـرخش معنـوی است و نه به سـمت بـیرون بلکه جسـتجویی در درون. سکوت حسهای مادی به منزله کلیـدی است بـرای شـکوفایی خـرد. اودر مـورد چـیزی که نمی‌داند صـحبت نمی‌کند و در مورد چیزی هم که

می داند سخنی نمی‌گوید.

والاترین دانش غیر قابل توصیف است. وقتی نمود پیـدا می‌کند، موجـودیتش برتـراز همه سـخنان مـادی و نمادها قـرار می‌گـیرد. همه نمادها در واقع کلیـدهایی هسـتند برای درهایی بسوی حقیقت. این درها در هر زمانی بـاز نمی‌شـوند زیـرا کلید چیزهـایی که خیلی بـزرگ به نظر می‌رسـند فراسـوی آن هسـتند که بـرای ما قابل رویت باشـند. اگر بخـواهیم، توانـایی درک تمـام کلیـدها را خواهیم داشت تمـام نمادهـای مـادی بـرای ما مثل ابـزار هسـتند. اما قـوانین بـزرگ و حقیقت وسـیع‌تر از آن هستند. ما رشد خود را شـروع می‌کـنیم و امیـدواریم که بتوانیم به آنسوی این حجاب نفوذ کـنیم. تمـام چیزها در جهان طبق قوانینی حرکت می‌کنند و قوانینی وجود دارد که حـرکت سـیارات را تنظیم می‌کند. هیچ چـیز تغیـیر ناپذیرتر از قانونی نیست که هنجارهـای مـادی انسـان را

تنظیم می‌کند. یکی از بزرگـــترین قـــانون تمـــام کیهـــان مسئولیتی است که برای انسان در فرم مادی خـود دارد. هدف بزرگ تمامی مـدارس اسـراری در همه اعصـار این بـوده که شـیوه کـاری آن را آشـکار بکنند و قوانیـنی که انســـان مـــادی رابه انســـان معنـــوی اتصـــال می‌دهند بشناســند. حلقه اتصــال میــان انســان مــادی و انســان معنوی انسان روشنفکر است. برای ذهن شراکتی وجـود دارد از هر دو کیفیت مادی و معنوی. آن بخش از طبیعت روشنفکرانه اش را باید در آرزوی دانش بـالاتری توسـعه بدهد. بنــابراین در او این قــابلیت تقــویت می‌شــود تا با تمـام نیروها ارتبـاط برقرارکـرده و میل به تعـالی در او گسترش پیداکند. جستجوی بزرگ بــرای نــور و زنــدگی و عشق فراتر از ماده به تنهایی آغاز می‌شـود و تا صـورت نهایی اش ادامه می‌یابد. هدف نهایی اش وحدت کامل با آگاهی جهانی است.

در نخستین مرحله زیربنای مادی قـرار دارد مرحله بعـدی دست یـابی به امر معنـوی است. در صـفحات بعـدی، من تفسیری از الواح زمرد و رازهایشان ارائه خـواهم نمـود، معانی نهانی و مرموز. جملات Thoth راز آلود هستند و دارای معــانی زیــادی هســتند که بطــور ســطحی درک نمی‌شوند.

الواح حاوی نوری از دانش هستند که عرصه جدیدی برای اندیشه ما خواهند گشــود. « خــوانش و خــرد » اما فقط این نور شما است که می‌تواند هوشـیاری شـما را بیـدار کند. درکی عمیق که کیفیتی ذاتی از روح است.

لوح اول

تاریخ Thoth از آتلانتیس

من، Thoth، از آتلانتیس، استاد رازها هستم. محافظ اسناد ثبت شده، پادشاه نیرومند، جادوگر، زنده ام از نسلی به نسلی، هستی پیدا می‌کنم زمان عبور از دالانهای Amenti(جایی که او در مقابل گیاه حیات بدنش را احیاء می‌کرد - مترجم) فرود می‌آیم برای راهنمایی کسانی که در آینده خواهند آمد. اینها اسناد خرد مقتدرانه آتلانتیس هستند. در شهر بزرگ Keor در جزیره Undal، زمانی در گذشته دور، تجسد من آغاز می‌شود. نه چون مرد کوچکی در عصر حاضر، که مدتی قدرتمندانه در آتلانتیس زندگی کند و بمیرد. اما بیشتر از ابدیتی تا ابدیتی، آن‌ها در تالارهای Amentiزندگی جدیدی پیدا می‌کنند جائیکه رودخانه جریان زندگی رو به جلو حرکت می‌کند. در یکصد دوره ده تایی، من از راه تاریکی فرود آمدم تا راهنمایی کننده بسوی نور باشم و در دوره‌های بسیاری از تاریکی بسوی نور صعود کرد ه و قدرت و نیرویم را بازسازی نمودم.

اکنون برای زمانی دیگر فرود می‌آیم و مردان Khem چیز بیشتری از من نمی‌دانند. اما در زمانی که هنوز زاده نشده دوباره ظهور خواهم کرد، توانا و قدرتمند. اما آنچه که درپشت سرمن اتفاق افتاده باید بررسی شود. سپس احتیاط کن از مردان Khem.

اگر شما تعلیماتم را دروغ و خیانت یافتید، من خود را ازبالاترین نقطه املاک شما به پایین، به جایی که تاریکی غارها از آنجا می‌آید خواهم انداخت. رازهایم نه به مردان شمال خیانت خواهند کرد و نه به مردان جنوب، تا مبادا شماها مرا نفرین کنید.

بخاطر بیاورید و گوش بدهید به سخنان من.

من قطعاً باز خواهم گشت زمانی که تو نیاز به محافظت داشته باشی. بله، حتی از آنسوی زمان و از آنسوی مرگ. پاداش و مجازات شما، سزای ایمان شماست.

مردم بزرگی در روزگار قدیم بودند. بزرگتر از آن‌که تصور کنید اما اکنون مردم کمی در اطراف من هستند که خرد باستانی را بشناسند. جستجویی دور از انتظاردر دل دانش بینهایتی که به زمین جوان تعلق داشت. عاقلان ما با خرد فرزندان نور در میان ما سکونت داشتند. قدرت ما در واقع ترسیمی از قدرت این آتش ابدی بود. واز تمام اینها، بزرگترین در میان فرزندان مردان، پدرم بود. Thot me، محافظ معبد بزرگ.

لوحه‌های زمرد تشکیل شده از 15 لوحه یا کتیبه است که توسط toth خدای دانش و نویسندگی مصر باستان نوشته شده بوده است. این لوحه‌ها در دو نسخه بوده یکی از زمرد که به رنگ سبز است و دیگری بر کریستال بوده است که نسخه دوم آن گم شده است اما الواح زمرد توسط اسکندر مقدونی یافت شدند و ترجمه شدند. این الواح حاوی دانش ممنوعه قاره آتلانتیس هستند و ازسرگذشت toth و خاندان او شروع می‌شود و به چگونگی ویرانی آتلانتیس می‌پردازد. سپس این خدایان که از سرزمین خود به مصر آمده‌اند تصمیم می‌گیرند دانش ممنوعه را برای بشر باقی بگذارند اما به صورت کدها و رموزی که برای بشر معمولی قابل فهم نباشد. علم کیمیاگری متالورژی و جادوگری و تمام انواع دانشها از قبیل فلسفه و ستاره شناسی در این الواح

حفظ شده‌اند. باید به خاطر داشت که اگر مسلمانان پس از فتح مصر این لوحه‌ها را حفظ و ترجمه نمی‌کردند اکنـــون بشر دسترسی به این دانش نداشت. جـــابر بن حیان در بیوگرافی خود از نویسنده الـواح زمـرد به نیکی و احـترام یـاد می‌کند و می‌گوید که بـدون راهنمایی‌ها و دانش این الواح امکان یـافتن پاسخ‌ها و راهها را نداشـته است.

افسانه‌های عجیب و غریب در مورد ماه‌گرفتگی

در بسیاری از فرهنگ‌های قدیمی و باستانی، ناپدید شدن ماه، نشانه‌ای از خطر و زمان مصیبت بود و مردم روزگاران کهن برای دفع این مصیبت، دست به اقدامات عجیبی میزدند.

دیوهای غارتگر، حیوانات قاتل و جگوارهای گرسنه، تنها چند مورد از عواملی هستند که فرهنگ‌های باستانی سراسر زمین، انها را مقصر ناپدید شدن ماه در طی دوره ماه گرفتگی می‌دانستند.

به رغم این که امروزه چنین رخدادهای نجومی با رصدهای گروهی، سفرهای جاده‌ای و سخنرانی‌های نجومی جشن گرفته می‌شوند؛ از ماه گرفتگی‌های عصر قدیم به این خوبی استقبال نمی‌شد.

به گفته اریک کروپ، مدیر رصدخانه گریفین در لس آنجلس، از دید خیلی از فرهنگ‌های باستانی، ماه گرفتگی و خورشیدگرفتگی، چالشی برای نظم عادی امور بودند. وی می‌گوید: «این یعنی رخ دادن چیزهایی که نباید رخ دهند».

زوزه کشیدن بر سر ماه

دیوید دیربورن، پژوهشگری از آزمایشگاه ملی لاورنس لیورمور کالیفرنیا که نوشتار جامعی در مورد نجوم از دید اینکاها دارد، می‌گوید: «از دید اینکاها، ماه گرفتگی اصلا چیز خوبی نبود». به گفته او گزارش‌های نوشته شده توسط مهاجران اسپانیایی دنیای جدید، رفتار

اینکاها در مواجهه با مـاه گرفتگی‌هـای آن زمـان را ثبت کرده بودند.

یکی از افسـانه‌های آن‌ها در مـورد جگـواری است که به مـاه حمل کـرد و ن را خـورد. علت رنگ قرمز مـاه در هنگـام مـاه گـرفتگی کامل هم، حمله همین گربه سـان است.

به گفته دیربـورن، اینکاها از این می‌ترسـیدند که جگـوار پس از حمله به ماه، به زمین هم حمله کند و انسان‌ها را بخورد. آن‌ها برای پیشگیری، نیزه‌های خـود را رو به مـاه می‌گرفتند و کلی سروصـدا می‌کردند. حـتی سگهایشـان را ضرب و شـتم می‌کردند تا از درد زوزه بکشـند و عوعو کنند.

پادشاه بدلی

اهالی بین النهرین هم ماه گـرفتگی را ناشی از حمله‌ای به مـاه می‌دیدند. ولی در داسـتان‌های آن‌هـا، متهم هفت دیو بودند.

فرهنگ‌هـای سـنتی چـیزی را که در آسـمان رخ داده به شرایط روی زمین، نسبت می‌دادند. و از آنجا که پادشـاه نماینده زمین در بین النهرین بود، مردم مـاه گـرفتگی را حمله‌ای به شخص شـاه تلقی می‌کردند. کـروپ می‌گوید: «ما از اسـناد مکتـوب آن دوران می‌دانیم که (مـردم بین النهـرین) توانـایی قبل تـوجهی در پیش‌بیـنی مـاه گرفتگی‌ها داشـتند». در نتیجه پیش از مـاه گـرفتگی، یک پادشـاه بـدلی را بر تخت می‌نشـاندند تا در طـول مـاه گرفتگی، شخص شاه از آسیب در امان بماند.

کـروپ می‌گوید: «معمـولا، کسی که در چـنین شـرایطی پادشـاه خوانـده می‌شـد، کسی بـود که بتـوان از جـانش گذشت». به رغم این که پادشاه بـدلی، واقعا مسـئولیتی نداشـــت، در طی مـــاه گـــرفتگی با او به خـــوبی رفتـــار می‌شد. اما وقتی ماه گرفتگی تمام می‌شد، «همان گونه که می‌شـود انتظـار داشـت، پادشـاه بـدلی عموما ناپدید می‌شد»، و احتمـالا با مسـموم کـردنش از شر او راحت می‌شدند.

درمان ماه

اما افسانه مـاه، وقـتی از زبـان یک قبیله بـومی شـمال کالیفرنیا به نام هوپا گفته شود، پایان شادتری دارد.

به گفته کروپ، هوپاها تصور می‌کردند که ماه 20 همسر و تعـداد زیـادی حیـوان خـانگی دارد.اکـثر این حیوانـات خانگی (!) شیرهای کـوهی و مارها بودنـد، و وقـتی مـاه غذای کـافی بـرای خـوردن به آن‌ها نمی‌داد، به وی حمله کـرده و زخمی و خـون آلـودش می‌کردند. مـاه گـرفتگی وقتی تمام می‌شد که زنان ماه برای حفـاظت از او وارد عمل می‌شـدند، خـونش را پـاک کـرده و از او پرسـتاری می‌کردند تا خوب شود.

اما به گفته کـــــروپ، بـــــرای قبیله لویزنو در جنـــــوب کالیفرنیا، ماه گرفتگی نشان این بود که ماه مریض شده است. وظیفه اعضای قبیله خواندن مناجـات یا دعا بـرای بازگرداندن سلامتی او بود.

افسانه‌های مدرن

یاریتا هولـبروک، که اخترشـناس فـرهنگی در دانشـگاه وسـترن کیپ در بلویل آفریقـای جنـوبی اسـت، سـال گذشـته در مصـاحبه‌ای گفته بـود که همه فرهنگ‌ها مـاه گرفتگی را پدیده بدی نمی‌دانستند.

وی می‌گوید: «افسـانه محبـوب من مربـوط به مـردم باتامالیبا در کشـورهای توگو و بـنین (در افریقا) است». در این افسانه، خورشـید و مـاه در طی مـاه گـرفتگی در حـال جنگ با هم هسـتند، و مـردم از آن‌ها می‌خواهند که جنگ را تمام کنند. هولبروک می‌گوید: «بـرای این مـردم، ماهگرفتگی زمانی برای گرد هم آمـدن و رفع کـدورت‌ها و خشم‌های قدیمی است. این داستانی است که تا همین امروز هم دوام اورده است».

شـایان ذکر است که بامـداد روز 15 آوریل به وقت استاندارد شـرقی (EST)، مـاهگرفتگی کامل در نیمکـره غـربی زمین مشـاهده شد. این مـاهگرفتگی از آسـیا و خاورمیانه قابل مشاهده نبود.

اسرار زمین تو خالی (تمدن زیر زمینی)

خیلی از خوانندگان موضوعات عجیب و غریب و مسائلی که بـرای آن‌ها توضـیحی وجـود نـدارد با این تئـوری که زمین توخـــالی اســـت، آشـــنایی دارند. این نظر بر پایه افسانه‌های قدیمی و باستانی فرهنگ‌های کهن بسـیاری است که می‌گوید برخی از نژاد مردمـان-تمـدنهایی کامل —وجود دارند که در شهرهای زیرزمینی پیشرفته زنـدگی می‌کنند و این ساکنان جهان زیرین از نظر تکنولوژی، از ما که روی زمین هستیم پیشرفته‌تر هستند. برخی نیز بر این باورند که یوفو از سیارات دیگر نیســتند، بلکه توسط موجودات عجیب داخل زمین ساخته می‌شوند.

این نژاد عجیب موجودات کیســتند؟ چگونه در داخل زمین زندگی می‌کنند؟ و راههای ورود به شـهرهای زیرزمیـنی آن‌ها چیست ؟

آگهارتا

شبکه. یکی از اسـامی متـداول که بـرای جامعه سـاکنان زیر زمین نقل شـده اسـت، آگهارتا (یا آگارتا) می‌باشد و نام پایتخت آن نـیز شـامبالا است. منشا این اطلاعـات به نظر می‌رسد که خداوند دودگر (اسـموکی) می‌باشـد، که در بیـوگرافی یک دریـانورد نـروژی به نـام اولاف جنسن آمده است. در داستانی به نـام آگارتا - اسـرار شـهرهای زیرزمیــنی- که توسط ویلیس امریســون نوشــته شــده اســت، آمــده است که چگونه جنسن در قطب شــمال از دروازه و ورودی جهان زیرین گذشته است و به مـدت دو سال با گروه سـاکنان آگارتا زنـدگی کـرده است که طبق نوشته امرسون، قدشان 12 فوت بوده و جهـان آن‌ها را

یک خورشـید دود کننـده مرکـزی روشن می‌نمـوده است. شامبالای کوچـک، یکی از این تجمعـات، یک قـاره درونی است، که مستعمرات اقماری آن اکوسیستم‌های محصور کوچکتری می‌باشند که درست زیر پوسـته زمین یا در دل کوهها جای دارند.

چـرا و چگونه آن‌ها بـدانجا رفته‌اند. طبق کتـاب اسـرار، خیلی از جنگها و طوفانهـای سـهمگین و سـیلاب‌های مهیب که روی سـطح زمین صـورت گرفته اسـت، سـبب شـده است که این مـردم به زیر زمین پنـاه ببرند. در این کتـاب همچـنین آمـده است: جنگی طـولانی بین مـردم آتلانتیس و لموریـایی و نـیروی جنگ افـزار و تسـلیحاتی وابسته به درجه حرارت هسته اتمی را در نظر بگیرید که بـالاخره بـاعث سـقوط و نـابودی این دو تمـدن بسـیار پیشـرفته شـده است. سـاحارا، گـوبی، قسـمتهای دور افتاده و پرت استرالیا، و بیابانهای آمریکا تنها چند مثـال از خرابی به جا مانده می‌باشد. این شهرهای زیر زمیـنی به عنوان پناهگاهی برای مردم و همینطور هم مامنهـای ایمن به منظـور حفظ نگاشـته‌های مقـدس، تعلیمـات و تکنولوژی‌هـایی که نـزد این تمـدنهای کهن گـرامی بـوده است، ساخته شده است.

ورودی‌ها – اینها چندین ورودی هستند که ادعا می‌شـوند دروازه‌های پادشاهی آگارتا در سراسر جهان می‌باشند:

1-غار ماموت کنتـاکی واقع در کنتـاکی جنـوبی-مرکـزی-ایالات متحده Kentucky Mommoth Cave

2-کـــوه شاســـتا – کالیفرنیا. ایـــالات متحـــده. – شـــهر آگارتی‌هـــای تلـــوس ادعا می‌شـــود که در دل و زیر این کوهستان قرار دارد. Mount Shasta

3–مانائوس برزیل Manaus

4- دشت مـاتو گروسـو، برزیل- تصـور می‌رود که شـهر پوزید در زیر این دشت قرار داشته باشد.

5-آبشار ایکوآسو مرز بین برزیل و آرژانتین

6-کوه ایپومیو – ایتالیا Iguaçú Falls

7-رشـــته کـــوه هیمالیا. تبت. – ورودی شـــهر زیرزمیـــنی شونشی است که گفته می‌شـود راهب‌هـای هنـدی از آن مراقبت می‌کنند.

8- مغولستان. شهر زیر زمینی شینگوا تصور می‌رود که به زیر مرز بین چین و مغولستان واقع شده باشد.

9- راما – هندوســتان. به شــهر زیر زمیــنی که زیر این سطح گفته می‌شود قرار دارد، نیز راما می‌گویند.

10- هرم جیزا. مصر

11- معادن پادشاه سلیمان

12ر غارهای دیرو – که اطلاعاتی در خصوص محل قــرار گیری آن وجود ندارد.

13- قطب شمال و قطب جنوب

ناگاس

-—

مردم. در هندوستان، اعتقادی قدیمی وجود دارد - که هنوز برخی آن را باور دارند - مبنی بر این‌که نژادی زیرزمینی از افعی‌ها قرار دارند که در شهرهایی به نام پاتالا و بهوگاواتی زندگی می‌کنند.

طبق این افسانه قدیمی، آن‌ها همواره در جنگ با پادشاهی آگارتا قرار دارند. ناگاس‌ها، مطابق با آنچه که ساکنان زیر زمین نقل کرده‌اند، نژاد یا گونه‌ای بسیار پیشرفته از موجودات هستند که از تکنولوژی بالایی نیز بر خوردار می‌باشند. آن‌ها همچنین انسانها را بسیار خوار می‌شمارند و گفته می‌شود که انسانها را ربوده، شکنجه کرده، و حتی می‌خورند.

ورودی‌ها. در حالیکه ورودی بهاگاواتی گفته می‌شود جایی در هیمالیا باشد، معتقدین ادعا می‌کنند که می‌توان از طریق چاه شیشنا در بنارس هندوستان، به پاتالا وارد شد.

ویلیام مایکل مت در کتاب خود به نام » ساکنان اعماق« می‌گوید: طبق نظر نویسنده و خزنده شناس شرمان.آ. مینتون، در کتابش به نام خزندگان خون آشام، این ورودی حقیقی است، و با چهل پله مارپیچ به پایین می‌رود، و در آخر به دری سنگی می‌رسد که روی آن نقش برجسته کوتاه کبرا قرار دارد. در تبت، معبد افسانه‌ای بزرگی وجود دارد که نام آن نیز پاتالا است، که مردم می‌گویند در آن حفره‌ای زیر زمینی باستانی و یک سیستم تونل قرار دارد، که به سراسر قاره آسیا راه دارد و شاید از آن هم فراتر رود. ناگاس گفته می‌شود که ارتباط نزدیکی با آب داشته باشد، و دروازه‌های ورود

به مکانهـای زیر زمیـنی آن گفته می‌شـود که در اعمـاق چاهها، دریاچه‌های عمیق و رودخانه‌ها نهان باشند.

یکتایان کهن.

موجـودات. مقـاله‌ای به نـام زمین توخـالی: افسـانه یا واقعیت (توسط بـراد اشـتایگر نوشـته شـده و در طلـوع آتلانـتیس چـاپ شـده است) از افسـانه‌هایی در مـورد یکتایان کهن سخن می‌گوید، نژادی باسـتانی که میلیونها سـال پیش روی زمین می‌زیسـتند و بعد به زیر زمین انتقال پیدا کردند.

اشتایگر همچنین نوشته است که: آن‌ها انتخـاب کردند که محیط خود را زیر سطح سیاره پنهان کنند و تمام لـوازم ضـروری خـود را بسـازند. یکتایـان کهن از جنس انسـان هستند، و عمری بسیار بسیار طولانی دارند، و انسانهای اندیشـمند روزگـاران کهن بوده‌اند که از بیش از میلیونها سال قبل می‌زیسته‌اند. یکتایان کهن در کل از انسـانهای روی زمین کنـاره گـیری کـرده، اما گهگـاه بشر را مـورد انتقـاد سـازنده قـرار داده و گفته می‌شـود که کودکـان انسـان را می‌ربودند و مـورد آمـوزش و پرورشی مانند خود، قرار می‌دادند.

نژاد الدارها

موجـودات. یکی از داسـتانهای مهم در مـورد سـاکنان درون زمین، به اصطلاح افسانه شـاور خوانـده می‌شـود. در سال 1945، ریچـارد شـاور، مـدعی شد که به تـازگی میهمانی از جایی که تمدن زیر زمین نامیده می‌شـود، را ملاقات کرده است. بندرت کسانی بودند که داستان او را بـاور کردنـد، بسـیاری بر این عقیـده بودند که او دیوانه

است. شـــاور همیشه به طـــور قطع و یقین اظهـــار می‌داشت که داسـتانش حقیقت دارد. او ادعا می‌کـرد که نــژاد الــدار، یا تیتان‌هــا، در زمــان گذشــته از منظومه شمسی دیگری به سیاره ما آمده‌اند. بعد از مدتی زندگی روی سطح زمین، آن‌ها متوجه شدند که نـور خورشـید ما باعث می‌شود که زودتر از حد معمول دچـار کهـولت سن شوند، و بنـابراین به زیر زمین پنـاه بردنـد، و بـرای خـود مجتمع‌هــای مسـکونی بــزرگی بــرای زنــدگی ســاختند. بـــالاخره هم تصـــمیم گرفتند که خانه جدیـــدی را در سیاره‌ای دیگر بیاینـد، و زمین را تـرک کـرده و شـهرهای زیرزمینی خود را که موجـودات تغیـیر شـکل یافته در آن زنــدگی می‌کردند پشت سر گذاشــتند: دیــروی شــیطانی the evil Dero – روبوت‌های مرگبار- و تیروی خوب - روبوت‌های اطلاعات. شاور مدعی بود که این موجــودات را دیده است.

ورودی

علی رغم شـهرت بسـیار افسـانه شـاور در داسـتانهای شگفت انگـیز، محل ورود به این جهـان زیرزمیـنی هرگز افشا نشده است.

استراق سمع جنیان و دنبال شدن با شهاب

درباره آیه 8 و 9 سوره جن: منظوراز محافظان و تیرهای شهاب چیست؟ چرا جنیان به استراق سمع در آسمان‌ها می‌نشستند؟ چرا دیگر اجازه استراق سمع در آسمانها ندارند؟ آیا علت قطع استراق سمع جنیان آفرینش انسان بوده است؟

به گزارش جام جم آنلاین به نقل از سایت پرسمان، با دقت در توضیح و تفسیر آیات مورد پرسش به سوالات شما پاسخ داده می‌شود:

وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّماءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً (8)ـ وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً (9)

8- و این‌که ما آسمان را جستجو کردیم، و همه را پر از محافظان قوی و تیرهای شهب یافتیم! 9-ـ و این‌که ما پیش از این به استراق سمع در آسمانها می‌نشستیم. اما اکنون هر کس بخواهد استراق سمع کند شهابی را در کمین خود می‌یابد!

حفاظت از آسمانها - نظاره

چگونه شیاطین بوسیله شهب از آسمان رانده می‌شوند؟! آیه اخیر از آیاتی است که مفسران در تفسیر آن بسیار سخن گفته‌اند و هر یک مسیر خاصی را پیموده و برداشت معینی از آن دارند.

و از آنجا که عین همین مضمون در سوره صافات (آیه 6 و 7)ـ نیزآمده و از مسائلی است که ممکن است برای

افراد ناآگاه سؤالهای بدون جوابی ترسیم کند لازم است نخست نظری به آراء مفسران بـزرگ اسـلامی بیفکـنیم، سپس آنچه را که ترجیح می‌دهیم بیان کنیم.

1- بعضی مانند نویسنده تفسـیر فی ظلال به راحـتی از این آیـــات و مانند آن گذشـــته و به عنـــوان این‌که اینها حقایقی است که درک آن برای ما ممکن نیست و باید به آنچه در عمل واقعی ما در این زنـــــدگی مـــــؤثر است بپردازیم به تفسیر اجمالی قنـاعت کـرده، و از توضـیح و تبیین این مساله صرف نظر نموده است.

او چنین می‌نویسد: شیطان چیســت؟ و چگونه می‌خواهد استراق سمع کند؟

و چه چیز را استراق می‌کند؟ همه اینها از غیبهــای الهی است که از خلال نصوص نمی‌تـوان به آن دست یـافت، و پرداختن به آن نتیجه ای نـدارد، زیـرا بر عقیـده ما چـیزی نمی‌افزاید، و جز اشـتغال فکر انسـان به امـری که به او ارتبـاط خاصی نـدارد و او را از انجـام عمل حقیقیش در این زندگی باز می‌دارد ثمره ای نخواهد داشـت، به علاوه درک تازه ای نسبت به حقیقت جدیدی به ما نمی‌دهد!»

.

ولی نباید تردید داشت که قـرآن یک کتـاب بـزرگ انسـان سازی و تربیت و حیات است، اگر چیزی ارتباط به حیـات انسـانها نداشـته باشد مطلقا در آن مطـرح نخواهد شـد، همه آن درس اســـت، درس زنـــدگی، به علاوه هیچکس نمی‌تواند این ســـخن را بپـــذیرد که در قـــرآن حقـــایق ناگشودنی باشد، مگر قرآن نور و کتـاب مـبین نیسـت؟ و

مگر برای فهم و تدبر و هدایت مردم نازل نشـده؟ چگونه فهم این آیات به ما ارتباط ندارد؟

به هر حال ما این طرز موضع گیری را در برابر این گونه آیات و مانند آن نمی‌پسندیم.

2- جمع قابل تـوجهی از مفسـران، مخصوصا مفسـران پیشین، اصرار دارندکه معنی ظاهری آیات را کاملا حفظ کنند:

سماء اشاره به همین آسمان اسـت، و شـهاب اشـاره به همین شهاب است (همین سنگریزه‌های سرگردانی است که در این فضـای بیکـران در گردشـند و گـاه گـاه که در حوزه جاذبه زمین قرار می‌گیرند و به سوی زمین کشیده می‌شـوند و بر اثر سـرعت برخـورد با امـواج هـوا، داغ و سوزان و شعله ور و خاکستر می‌شوند).

و شیطان همـان موجـودات خبیثه متمردند که می‌خواهند به آسمانها بروند و گوشه ای از اخبار این عـالم ما که در آسمانها منعکس اسـت، از طریق اسـتراق سـمع (گـوش دادن مخفیانه) در یابنـــد، و به دوســـتان خـــود در زمین برسانند، ولی شهابها همچون تـیر به سـوی آن‌ها پرتـاب می‌شوند و آن‌ها را از رسیدن به این هـدف بـاز می‌دارند «1».

3- جمعی دیگر از مفسـران مانند مفسر عالیقـدر مؤلف المـیزان و طنطـاوی در تفسـیر الجـواهر تعبـیرات آیـات فوق را از قبیل تشبیه و کنایه و ذکر امثال و به اصـطلاح بیـــان ســـمبولیک دانســـته، و این تشـــبیه و کنایه را به صورتهای گوناگونی بیان داشته اند:

الف: در تفسیر المیزان چنین می‌خوانیم: توجیهات مختلفی را که مفسران برای استراق سمع کردن شیاطین، و رانده شدن آن‌ها بوسیله شهب بیان کرده‌اند، مبتنی بر چیزی است که احیانا از ظاهر آیات و روایات به ذهن می‌رسد که افلاکی محیط به زمین است و در آن‌ها گروه‌هایی از فرشتگان قرار دارند و هر کدام از این افلاک درهایی دارند که جز از آن‌ها نمی‌توان وارد شد، و گروهی از این فرشتگان، شهابها را بر دست دارند، و منتظر شیاطین استراق سمع کننده هستند تا آن‌ها را با آن بکوبند و برانند! در حالی که امروز روشن شده است این گونه نظریات بی اساس است، نه چنان افلاکی وجود دارد و نه آن درها و نه مانند آن.

آنچه به عنوان یک احتمال می‌توان در اینجا گفت این است این گونه بیانات در کلام الهی از قبیل امثالی است که برای روشن شدن حقایق غیر حسی در لباس حسی ذکر می‌شود، همانگونه که خداوند می‌فرماید وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما یَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ: اینها مثلهایی است که برای مردم می‌زنیم و جز عالمان آن‌ها را درک نمی‌کنند (عنکبوت- 43)ـ و امثال این تعبیرات در قرآن فراوان است، مانند عرش، کرسی، لوح، کتاب.

بنا بر این منظور از آسمان که جایگاه فرشتگان است، یک عالم ملکوتی و ما وراء طبیعی است، که از این جهان محسوس، برتر و بالاتر است، و منظور از نزدیک شدن شیاطین به این آسمان برای استراق سمع و پرتاب کردن شهب به آن‌ها آنست که آن‌ها می‌خواهند به جهان فرشتگان نزدیک شوند تا از اسرار خلقت و حوادث آینده

آگــاهی یابنــد، ولی آن‌ها شــیاطین را با انــوار معنــوی ملکوتی که تاب تحمل آن را ندارند می‌رانند.

ب: طنطاوی در تفسیر معروف خود، گاه می‌گوید:

آن گروه از دانشمندان حیله گر و ریاکار و مردم عــوامی که از آن‌ها پـــیروی می‌کنند شایســـتگی و اهلیت آن را ندارند که از عجـائب آسـمانها و شـگفتیهای عـالم بـالا و کرات بی کـرانش و نظم و حسـابی که بر آن‌ها حکـومت می‌کنـد، آگـاه شـوند، خداوند این علم و دانش را از آن‌ها ممنوع ساخته، و این آسمان پر سـتاره زیبا و مـزین را با آن همه اسـرارش در اختیـار کسـانی گذاشـته که عقل و هوش و اخلاص وایمان دارند.

کشــته وزخمی شــدن دونفر براثرســقوط شهاب‌ســنگ - بهار نیوز

طبیعی است که گروه اول از نفوذ در اسرار این آســمان منع می‌شــوند، و هر شــیطان رانــده شــده درگــاه الهی، خواه از جنس بشر باشد یا غیر بشــر، حق وصــول به این حقــایق را نــدارد، و هر گــاه به آن نزدیک شــود رانــده و مطــرود می‌گــردد، این گونه افــراد ممکن است ســالها زندگی کنند و بعد بمیرند ولی هرگز به این اسرار، دست نیابند، آن‌ها چشمهای باز دارند و لیکن چشم آن‌ها قدرت دید این حقــایق را نــدارد، مگر نه این است که علم را جز عاشـــقانش و جمـــال را جز عارفـــانش درک نمی‌کنند و نمی‌بینند.

در جای دیگر می‌گوید: چه مانعی دارد این تعبــیرات کنایه باشد؟ منع حسی اشاره به منع عقلی گردد، در حــالی که کنایــات از زیبــاترین انــواع بلاغت اســت، آیا نمی‌بیــنیم

بسیاری از مردم که در اطـراف شـما زنـدگی می‌کنند در محـــدوده همین زمین محبـــوس و زندانیند و هیچگـــاه چشمشـان به جهـان بـالا دوخته نمی‌شـود، و به آوای آن گوش فرا نمی‌دهند، و از امور این جهان و شـگفتیهایش خـــبری ندارنـــد، آن‌ها بوســیله (شـــهاب) خودخـــواهی و شـــهوت و کینه تـــوزی و طمع و حـــرص و جنگهـــای خانمانسوز از درک آن معانی والا مطرودند (و اگر روزی هم چنین هوسی کنند به خاطر آن همه آلودگی که بر دل و جان دارند رانده می‌شوند).

ج- در جای دیگر سـخنی دارد که خلاصه اش چـنین است: ارواح انســانها هنگــامی که از این دنیا به جهــان بــرزخ منتقل می‌شـــوند، علاقه و ارتبـــاطی به ارواح زنـــدگان دارند، و هر گـاه میـان آن‌ها تناسب و همانـندی باشـد، و بتوانند از طریق احضار ارواح و غیر آن با آن‌ها ارتبـاط و تفاهم برقرار کنند، مسائلی را در اختیار آنــان می‌گذارند که گـاهی حق است و گـاهی باطل زیـرا آن‌ها نمی‌توانند به عــوالم اعلی دسترسی پیــدا کنند بلکه تنها به عــوالم پـــائین‌تر دسترسی می‌یابنـــد، مثلا همانگونه که مـــاهی نمی‌تواند از محیط خود بیرون بیاید و در هوا پـرواز کنـد، آن‌ها نیز قدرت ندارند از محدوده جهان خود بالاتر روند.

د: بعضی دیگر گفته‌اند که اکتشافات اخیر نشــان داده که یک سلســله امــواج نیرومند رادیــویی از فضـــاهای دور دست، مرتبا پخش می‌شـود که می‌تـوان آن‌ها را در کـره زمین با دستگاههای گیرنده مخصـوص به خـوبی گـرفت، هیچکس بدرســتی نمی‌داند سرچشــمه این امــواج فــوق العـــاده نیرومند کجاســـت؟ ولی دانشـــمندان می‌گویند احتمـــال قـــوی دارد که در کـــرات دور دست آســـمانی

موجـودات زنـده فـراوانی هسـتند که از نظر تمـدن از ما بســـــیار پیشـــــرفته ترند و به همین دلیل می‌خواهند اخبارشان را در جهان پخش کنند و در آن اخبار مســائلی است که برای ما تازگی دارد، موجوداتی که آن‌ها را پری می‌نـامیم می‌کوشـند، از این امـواج اسـتفاده کننـد، ولی اشعه نیرومندی آن‌ها را بدور می‌راند.

این بود نظرات گوناگون مفسران و دانشمندان.

نتیجه بحث:

بحث‌ها در تفســیر این آیــات به درازا کشــید اکنــون باید برای نتیجه گیری کامل مقدمتا به چند نکته توجه کنیم:

1- کلمه سـماء (آسـمان) در بسـیاری از آیـات قـرآن به معـنی همین آسـمان مـادی است در حـالی که در بعضی دیگر از آیات قطعا به معنی آسمان معنـوی و مقـام بـالا است.

مثلا در آیه 40 سوره اعراف می‌خـوانیم إِنَّ الَّذِينَ كَـذَّبُوا بِآياتِنا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْها لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْـوابُ السَّـماءِ: آن‌ها که آیــات ما را تکـذیب کردند و در برابر آن تکـبر ورزیدند درهای آسمان به رویشان گشوده نمی‌شود.

ممکن است منظــور از آســمان در اینجا کنایه از مقــام قرب خدا بوده باشد همانگونه که در آیه 10 سوره فاطر می‌خــوانیم إِلَيْــهِ يَصْــعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَــلُ الصَّــالِحُ يَرْفَعُـهُ: سـخنان پـاکیزه به سـوی او بـالا می‌روند و عمل صالح را ترفیع می‌دهد.

روشن است که اعمــال صــالح و ســخنان پــاکیزه چــیزی نیستند که به سـوی این آسـمان بـالا روند بلکه به سـوی

مقام قرب خـدا پیش می‌روند و عظمت و رفعت معنـوی می‌یابند.

استراق سمع جنیان و دنبال شدن با شهاب

اصـولا تعبـیر به انـزل و نـزل در مـورد آیـات قـرآن به روشنی این معنی را می‌رساند، که منظور نزول و فرود آمدن از مقام قدس پروردگار بر قلب پیامبر ص است.

در تفسیر آیه 24 سوره ابراهیم أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَـرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَـةٍ أَصْـلُها ثـابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّـماءِ خوانـدیم: که این درخت پـاکیزه که خداوند آن را به عنوان مثال بیان کرده، پیامبر ریشه آن اسـت، و علی ع شاخه آن (همان شاخه ای که سـبر آسـمان کشـیده) و امامان شاخه‌های کوچکترند.

مخصوصا در یکی از آن احـادیث می‌خـوانیم کـذلک الکـافرون لا تصـعد اعمـالهم الی السـماء: همین گونه هستند کافران، اعمال به آسمان بالا نمی‌رود.

روشن است که آسـمان در این گونه احـادیث، اشـاره به این آسـمان حسی نیست و از اینجا نتیجه می‌گـیریم که آسمان هم در مفهوم مادی آن استعمال میشود و هم در مفهوم معنوی آن.

2- نجوم (ستارگان) نیز یک مفهوم مـادی دارد که همین سـتارگانی هسـتندکه در آسـمان دیـده می‌شـوند، و یک مفهوم معنـوی که اشـاره به دانشـمندان و شخصـیتهایی است که روشنی بخش جوامع انسـانی هسـتند، و همـان گونه که مردم راه خـود را در شـبهای تاریک در بیابانها و بر صـفحه اقیانوسـها بوسـیله سـتارگان پیـدا می‌کننـد،

توده‌های جمعیت در اجتماعات انسانی نـیز راه زنـدگی و سعادت و حیات را به کمک این دانشمندان و رهبران آگاه و با ایمان می‌یابند.

حدیث معروفی که از پیامبر ص نقل شده: مثل اصـحابی فیکم کمثل النجوم بایها اخذ اهتدی...:

یاران من همچون سـتارگانند که به هر کـدام اقتـدا شـود مایه هدایت است نیز اشاره به همین معنی می‌کند.

در تفسـیر علی بن ابـراهیم در ذیل آیه وَ هُـوَ الَّذِی جَعَـلَ لَکُمُ النُّجُـومَ لِتَهْتَـدُوا بِها فِی ظُلُمـاتِ الْبَـرِّ وَ الْبَحْـرِ: او کسی است که سـتارگان را بـرای شـما قـرار داد تا در تاریکیهای خشکی و دریا بوسیله آن‌ها هـدایت شـوید (آیه 97 سوره انعام) چنین نقل شده که امام فرمود: النجوم آل محمد: منظور از ستارگان خاندان پیامبرند.

3- از روایات متعددی که در تفسیر آیات مورد بحث وارد شده استفاده می‌شود که ممنوع شدن شیاطین از صعود به آسمانها و رانده شدنشـان بوسـیله نجـوم هنگـام تولد پیامبر بـود، و از بعضی از آن‌ها اسـتفاده می‌شـود که به هنگـام تولد عیسی تا حـدی ممنـوع شـدند و پس از تولد پیامبر بطور کامل ممنوع گشتند.

از مجموعه آنچه گفتیم چنین می‌توان حدس زد که سماء در اینجا به مفهـوم معنـوی اشـاره می‌کند و کنایه از آسمان حق و ایمان و معنویت است.

و همواره شیاطین در تلاشند تا به این محـدوده راه یابند و از طریق سوسه‌ها در دل مؤمنـان راسـتین و حامیـان حق نفـوذ کنند.اما مـردان الهی و رهـبران راه حق از

پیامبران و امامان گرفته تا دانشمندان متعهد، با امواج نیرومند علم و تقوایشان بر آن‌ها هجوم می‌برند و آنان را از نزدیک شدن به این آسمان می‌رانند.

و در اینجا است که می‌توان رابطه و پیوندی میان تولد حضرت مسیح و از آن بالاتر تولد حضرت محمد ص و طرد این شیاطین از آسمان پیدا کرد.

و نیز اینجا است که می‌توان ارتباط میان صعود به آسمان و آگاهی از اسرار را یافت- زیرا می‌دانیم در این آسمان مادی اخبار خاصی وجود ندارد جز شگفتیهای خلقت که حتی از روی زمین نیز قابل مطالعه است، امروز دیگر این مساله قطعی شده است که این کرات آسمانی در این فضای بیکران پخش شده‌اند، قسمتی از آن‌ها کرات مرده ای هستند، و بعضی زنده‌اند، و ساکنانی دارند، ولی شاید زندگی آن‌ها با ما تفاوت بسیار داشته باشد.

این موضوع نیز بسیار قابل ملاحظه است که پیدایش شهاب تنها در جو زمین است که بر اثر برخورد قطعات سنگ به هوای اطراف زمین و شعله ور شدن آن‌ها پیدا می‌شود و الا در بیرون جو زمین شهابی وجود ندارد البته در بیرون جو زمین سنگهای سرگردانی در حرکتند ولی به آن‌ها شهاب گفته نمی‌شود مگر زمانی که وارد جو زمین گردد و داغ و شعله ور شود، و در برابر چشم انسان به صورت خط آتشی نمایان گردد به گونه ای که تصور می‌شود ستاره ای است در حال حرکت و این را نیز می‌دانیم که انسان امروز بارها از این جو زمین به خارج عبور کرده و بسیار از آن فراتر رفته و تا کره ماه رسیده است (توجه داشته باشید که جو زمین صد الی

دویست کیلومتر بیشتر نیست، در حالی که کره ماه بیش از سیصد هزار کیلومتر با ما فاصله دارد).

بنا بر این اگر منظور همین شهاب مادی و آسمان مـادی باشد، باید پذیرفت که این منطقه برای دانشـمندان بشر کشف شده و مطلب اسرار آمیزی در آن وجود ندارد.

کوتاه سـخن این‌که با قـرائن و شـواهد فـراوانی که ذکر کردیم به نظر می‌رسد که منظور از آسـمان آسـمان حق و حقیقت است، و شیاطین همان وسوسه گران هسـتند که می‌کوشـند به این آسـمان راه یابند و اسـتراق سـمع کنند و به اغـوای مـردم بپردازنـد، اما سـتارگان و شـهب یعـنی رهـبران الهی و دانشـمندان با امـواج نیرومند قلمشان آن‌ها را به عقب می‌رانند و طرد می‌کنند.

ولی قرآن دریای بیکران است و ممکن است دانشـمندان آینده در زمینه این آیات به حقایق تـازه ای دست یابند که امروز به آن دست نیافته ایم.

ارتباط جالب اهرام مصر با صورتهای فلکی

نجــوم یا بطــور کلی بحث ســتارگان در نظر انســانهای باســتان دارای اهمیت بســیار وســتارگان از نظر بــرخی اقوام مقدس و قابل پرستش بوده است.

بطــور مثــال مصــریان باســتان توجه بســیار زیــادی به صــورتهای فلکی.دانشــمندان باســتان شــناس اکنــون در مــورد ســاخت اهــرام ثلاثه به نکــات جــالبی پی برده‌اند. صــورت فلکی جبــار(شــکارچی) در بین مصــریان باســتان بسیار مقدس بوده به حدی که در ساخت اهرام دقیقاً به این موضوع توجه شــده است. طبق کشف دانشــمندان 3 هرم اصلی از 8 هــرم مصر مطــابق با 3 ســتاره کمربند صورت فلکی شــکارچی یا جبــار ســاخته شــده است. این امر در ظــاهر هم کــاملاً مشــهود است.اگر با چشم غــیر مسلح نیز به این صــورت فلکی نگــاه کنید خواهید دید که در کمربند آن دو ســتاره پرنورتردریک خط قــرار دارند و ستاره سوم کم نورتر است ودر انحراف کمی از دو تــای قبلی قرار گرفته است.

در ســاخت اهــرام مصر نــیز دو هــرم متعلق به فرعــون و بزرگتر و هرم سوم متعلق به ملکه مصر و کمی کوچکــتر می‌باشد که با انحراف نیز ساخته شــده است. در دیــواره اهرام(هر سه هرم) سوراخهایی به عنوان هــواکش تعبیه شــــده که به اتــــاق قــــبر متصل می‌باشد. دانشــــمندان با استفاده از دســتگاههای لــیزری پی بردند که ســوراخهای هر هرم دقیقاً مطابق با ستاره خاص آن هرم در آســمان می‌باشد و این امــــررا ثــــابت می‌کند که هواکش‌هــــای هر هرم رو بسوی ستاره مخصوص آن هرم دارد.

کتاب راز منظومه جبار نوشته شده توسط بوول و آدرین گیلبرت در مورد اهـرام مصر هنگـام انتشـار در دنیا غوغا یی برانگیخت. کتـاب بطـور حـیرت انگـیزی این مطلب را توضیح می‌دهد که: بعد از 4000 سـال راز اهـرام کشف شد.این کتاب حاوی راز اهرام و ارتباطش با تئوری جبار است.و ادعا می‌کند که جــوابی بــرای ســوالی که ده‌ها سال موضوع مباحثات داغ بوده یافته.آیا محل قرار گیری اهرام تصـادفی است و یا با یک نقشه تعـیین شـده است این مسـئله بـرای دهه‌ها بسـیار موضـوع بحث بر انگـیزی بــوده است که تمرکز اهــرام منطقه‌ی جــیزه بیشــتر از اهرام دیگر در سایر نقـاط مصر است بعضی دانشـمندان معتقدبودند که پراکندگی اهرام کـاملا تصـادفی است اما بعضی دیگر اعتقاد داشتند که یک نقشه اصــولی هندسی برای توضیح موقعیت وجود دارد.

تحقیقات بوول و گیلبرت نشان می‌دهد: مصــریان معتقد بودند دنیای مردگان در آسمان قــرار دارد و روح هر کس پس از مرگ به آسمان صعود نمـوده و در سـتاره‌ای دیگر به زنـــدگی ادامه می‌دهد و محل قرارگـــیری اهـــرام نمایشگر مهمترین ستاره مردگـان بـرای آن‌ها ست طبق این اعتقادات پادشاهان و مـردم عـادی بعد از مـرگ نـزد خـدای ازیـریس (خـدای آفتـاب) می‌روند.این خـدا با یک ســتاره نمـــایش داده می‌شـــود که در صـــورت فلکی جبار(شکارچی) است. هر فرد یک ســتاره روح دارد و هر پادشاه مرده می‌تواند به یکی از ستاره‌های منظومه جبار برود بنابراین اهرام به شکلی قـرار گرفته‌اند که نمـایش دهنده سـتاره خاصی باشـند که صـاحب هـرم به آن رفته است. در زمان‌هــای بعد آیین جدید خورشــید پرســتی با آیین ستاره پرستی عـوض شد اهـرام سلسـله‌های بعـدی

منطبق بر ریاضیات و ستاره‌ای در آسمان نیستند. ارتباط سه ستاره‌ای که در کمربند منظومه جبـار قـرار دارد با 3 تا از بزرگترین اهرام بهترین گواه این ادعا می‌باشد

این یک شــباهت بر جســته است. سه ســتاره در وسط صـورت فلکی جبـار بصـورت مـورب که یک سـتاره کمی منحــرف شــده است سه هــرم که یکی مقــداری از خط اوریب انحراف دارد رابطه مـوقعیت قرارگـیری اهـرام و ستارگان کاملا مثل هم است. و نویسندگان موارد متعـدد مشابهی را پیدا کردند که باتصادف قابل توضیح نیست.

درخشندگی ستاره و اندازه اهرام جـیزه شـامل دو هـرم که تقریبا هم ارتفاع هستند و هرم کوچکتر فقط پنجاه و سه درصد بلندی آن‌ها را داراست کمربند جبار شــامل دو ستاره تقریبا مشابه که یکی 50% درخشندگی آن یکی را داراست.و ستاره کوچکتر همانی است که به مقدار کمی از خط اوریبی که سـتارگان روی آن قـرار دارند انحـراف دارد بیشتر اهرام در جایگاه متقـارن سـتاره‌های صـورت فلکی شکارچی قرار گرفته‌اند. دو هرم بزرگ در دهشور همانند دو ستاره بزرگ خوشه‌هایدس (پروین) هسـتند دو تا از هرم‌هـای بـزرگ نزدیک جـیزه منطبق بر دو سـتاره بزرگ منظومه جبـار و اهـرام ابوسـیر دقیقا بر روی سر منظومه جبار قرار دارند.

موقعیت اهرام و رود نیل موقعیت ستارگان و راه شیری

مرکز اهــرام جــیزه طــوری انتخــاب شــده که رود نیل موقعیت راه شـیری در کمربند جبـار را داشـته باشد. راه شیری همانند دشتی از نی‌هاست در افسـانه‌ها آمـده که راه عبورفرعـون بـرای رسـیدن به دنیـای مردگـان است.

فرعون از ساحل شرقی نیل جایی که زندگی میکـرده به ساحل غربی که دنیای مردگان در آن قـرار داشـته سـفر می‌کـرده است. جـایی که تمـام آرامگاها و اهـرام در آن قرار داشتتند.

در درون هر یک از هرمها اتاقهـــایی تعبیه شـــده که در آن‌ها محورهـایی به چشم میخـورد در هـرم بـزرگ چهـار محور وجود دارد دو به دو در دو اتاق قـرار گرفته‌اند یکی به طرف شمال و دیگری به طرف جنوب که زاویه‌ای بین 36 و 45 درجه دارند محورهای اتاق بالایی که اتاق شاه است از یک سو به فضـای بـاز و از سـوی دیگر به اتـاق شـاه ختم می‌شـود و محورهـای اتـاق ملکه که در پـایین قرار دارند هر دو مسدودند.

باستان شناس آلمانی استدلمن می‌گوید اینها محورهـای الگو برای روح پادشاه مرده است روح می‌تواند از محـور شمال به تمـام سـتارگان فنا ناپـذیر در شـکل سـفر کند. سه محــور دیگر نــیز به ســتارگان دیگر مرتبتند. ســتاره شــناس ویرجینیــایی تریمبل متوجه شد محــور جنــوبی آرامگــاه شــاه به منظومه جبــار اشــاره می‌کند بــاول با محاسبات بیشـتر متوجه شد پایـان سـاخت هـرم در 100 سال بعد از آن تاریخی است که دانشـمندان بـرای اتمـام آن پذیرفته‌اند زیـــرا این محـــور در تـــاریخی که بـــاول می‌گوید کـاملا به سـتاره بـزرگ در کمربند جبـار اشـاره می‌کند.

یافته‌هــای دیگر بــاول او را شــگفت زده کــرد در مــورد این‌که محور جنوبی آرامگاه ملکه به بزرگترین ســتاره در آسمان صورت فلکی شعرای یمانی اشاره می‌کند صورت فلکی شعرای یمانی نماینـده ایـزس الهه حاصـلخیزی که

خـــواهر و بزرگـــترین عشق ازیـــریس (که نماینـــده آن درمجـوعه‌ی جبـار است) بـوده آخـرین محـور به سـتاره شمالی اشاره می‌کند.

بنـــابر این می‌تـــوان اهـــرام مصر را به عنـــوان دروازه‌ی فراعنه برای سفر به سوی ستارگان نامید.

اتفاقات قبل از تولد تا روز قیامت

بررسی اتفاقــاتی که قبل از تولد تا روز قیــامت بــرای انسان و دیگر موجـودات روی می‌دهـد، مسـاله‌ای بسـیار گسترده و پیچیده که در قالب چند صفحه قابل گنجانیـدن نیست. به هر حــال ما تنها به ارائه گلچیــنی از این واقع بطور گذرا اکتفا می‌کنیم. هر چند بهتر بود سوال خود را بطور مشـخص و روشن‌تر بیـان می‌کردید تا ما نـیز بهـتر می‌توانستیم با شما وارد گفتگو شویم.

مطالب قابل طرح در این مجال:

1- آفرینش جهان

2- عالم ذر و اتفاقات آن عالم

3- آفرینش انسان

4- مراحل تولد انسان

5- آفرینش جهان و انسان و...

بررسی اتفاقــاتی که قبل از تولد تا روز قیــامت بــرای انسان و دیگر موجـودات روی می‌دهـد، مسـاله‌ای بسـیار گسترده و پیچیده که در قالب چند صفحه قابل گنجانیـدن نیست. به هر حــال ما تنها به ارائه گلچیــنی از این واقع بطور گذرا اکتفا می‌کنیم. هر چند بهتر بود سوال خود را بطور مشـخص و روشن‌تر بیـان می‌کردید تا ما نـیز بهـتر می‌توانستیم با شما وارد گفتگو شویم.

مطالب قابل طرح در این مجال:

1- آفرینش جهان

2- عالم ذر و اتفاقات آن عالم

3- آفرینش انسان

4- مراحل تولد انسان

5- آفرینش جهان و انسان و... در نهج البلاغه

6- زندگی انسان

7- مرگ

8- برزخ

9- قیامت

1- آفرینش جهان

جهان از عدم به معنای ناچیز خلق نشده است؛ بلکه آفرینش جهانِ هستی ابتدایی و غیروابسته به هر ماده پیشین است. به عبارت دیگر آفرینش جهان، صرفاً مستند به اراده حق تعالی است و نیازمند ماده پیشینی نیست که خداوند جهان را از آن پدید آورد؛ برخلاف خلاقیّت و آفرینش بشری که چیزی جز تغییر صورت‌ها و ترکیب مواد نخستین برای پدید آوردن محصولی نو نیست. بنابراین حتی اگر در فیزیک کیهانی مواد نخستینی فرض شود که صورت موجود جهان، تابع تغییر آرایش آن مواد است، از نظر فلسفی آن مواد نیز مخلوق و معلول علت هستی بخش (خداوند) می‌باشد.

امام صادق(ع) درباره آفرینش جهان می‌فرماید: «خداوند جهان را از «چیزی» نیافریده است، نه این‌که از «هیچ چیز» و «عدم»، جهان را آفریده باشد».

دقت در عبارت فـوق از سـویی نمایـانگر احاطه علمی و فلسفی امام صادق(ع) و از دیگر سو نشـانگر قـدرت بی پایان و بی نیازی خداوند در آفرینش جهان است.

در کتاب الاحتجاج شیخ طبرسی آمده است قال الزنــدیق لابی عبدالله(ع) من ای شی خلق قــال علیه السـلام: «لا من شی فقـال کیف یحـیی من لاشی. قـال: ان الاشـیاء لاتخلـوا ان تکـون خلقت من شی او من غــیر شی فــان کانت خلقت».: «از امام صادق(ع) پرسیده شد: جهـان از چه چیزی آفریده شـده اسـت؟ فرمـود: از چـیزی آفریـده نشـــده است. پرســـیده شد: چگونه خداوند از هیچ چـــیز، زنــده می‌کند. پاسخ داد: موجــودات یا از چــیزی آفریـــده می‌شـوند و یا از غـیر شی ء (مـادی) آفریـده می‌شـوند» محمد صالح مازندرانی، شرح اصول کافی، ج 3، ص 300 و 301..

مـاجرای آفـرینش الهی در قـالب یک مثـال سـاده چـنین است: همان طور که یک مهندس ابتـدا نقشه سـاختمانی را در ذهن خویش مجسّم می‌کند، سپس آن را به تصــویر می‌کشد و در خـارج محقّق می‌سـازد. در آفـرینش جهـان هستی نیز حضرت حق قبل از آفرینش، به همه تار و پود و خصوصیات نظام هستی علم دارد و چون اراده کند، به معلومـــات خـــویش وجـــود می‌بخشد و آن‌ها موجـــود می‌شوند. لذا قبل از اراده حق اشـیاء نـزد خداوند وجـود علمی دارند و بعد از اراده پروردگـــار، وجـــود عیـــنی و خــارجی پیــدا می‌کنند بــرای اطلاع بیشــتر ر.ک: مبــدأ و معـاد، آیة اللّه جـوادی آملی، مقاله هشـتم، نظـام احسن جهان هستی..

بنــابراین فــرق است بین این‌که جهــان «از چــیزی خلق نشـده باشد» و این‌که جهـان از «عـدم» یا «نـاچیز» خلق شده باشد. سخن نخست درست و سخن دوم باطل است و اگر کسی به گونه دوم ســـــخن بگویـــــد، باید آن را به معنای اول فرا داد.

آفرینش جهان در قرآن

مراحل یا ایام آفرینش جهان در قرآن شش روز دانســته شده که چهـار روز آن مربـوط به زمین و تـدبیر امـور آن است. چهار روز نیز مربوط به آسمان‌ها است که دو روز آن با زمین مشترک است فصلت (41)، آیات 10 و 12.؛ لذا جمعاً شش روز می‌شود.

منظور از شش روز، شش دوره یا مرحله است؛ نه شش روز از شبانه روزهای دنیا که برابر با 24 ساعت است و یا روز در برابر شب که بخشی از زمان یاد شده است.

مسئله آفرینش جهان در شش روز، در هفت آیه از آیــات قرآن اعراف (7)، آیه 54؛ یونس (10)، آیه 3؛ هود (11)، آیه 7؛ فرقان (25)، آیه 59؛ سجده (32)، آیه 4؛ ق (50)، آیه 38؛ حدید (57)، آیه 4ـ آمده است. در سه مورد علاوه بر آســمان‌ها و زمین، «ما بَیْنَهُما»؛ «آنچه در میــان زمین و آسمان قرار دارد» نیز اضافه شده است. البته پیدایش مجموعه جهان در شش روز معمولی دنیــای ما به ظــاهر خلاف علم اســـت؛ زیـــرا علم می‌گوید: میلیاردها ســـال طول کشیده تا زمین و آســمان به وضع کنــونی در آمــده اســـت؛ لکن چنـــان که گذشت «یـــوم» به معنـــای «یک دوران» نــیز به کــار می‌رود؛ خــواه این دوران یک ســال

باشد یا صد سال یا یک میلیون سال و یا میلیاردها سال و شواهدی این معنا را اثبات می‌کند:

1. در قرآن بارها کلمه یوم به معنای مدت طولانی به کار رفته است؛ مانند: «یَوْمِ الْقِیامَةِ»؛ معارج (70)، آیه 4ـ که حداقل پنجاه هزار سال طول می‌کشد.

2. در لغت گاهی «یوم» به مدتی از زمان به هر مقدار باشد اطلاق شده است راغب اصفهانی، مفردات، دفتر نشر الکتاب، ص 553..

3. در روایات «یوم» به معنای دوران آمده است: «الدَّهْرَ یَوْمَانِ یَوْمٌ لَکَ وَ یَوْمٌ عَلَیْکَ»؛ نهج البلاغه، نامه 72.؛ «دنیا برای تو دو روز است: روزی به سود تو است و روزی به زیان تو». و «سته ایام» هم به «ستة اوقات» (شش وقت و دوران) تفسیر شده است ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج 6، ص 201..

4. در گفت و گوی روزمره نیز «یوم» و معادل فارسی آن به معنای دوران به کار می‌رود. برای مثال می‌گوییم: روزی زمین گداخته و سوزان بود و روز دیگر سرد شد، در حالی که دوران گداختگی زمین به میلیاردها سال بالغ می‌شود.

کلیم کاشانی می‌گوید:

به نامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت

یک روز صـــرف بســـتن دل شد به این و آن روز دیگر به کندن دل زین و آن گذشت

دوران‌های ششگانه

از آنچه گذشت نتیجه می‌گـــیریم که خداونـــد، مجموعه زمین و آسمان را در شش دوران متوالی آفریـده اسـت؛ هر چند این دوره‌ها گاهی به میلیون‌ها یا میلیاردها سـال بالغ شده است، و علم امروز مطلبی مخالف این موضوع بیـان نکـرده است. این دوران‌هـای ششـگانه احتمـالاً به ترتیب ذیل بوده است:

1. روزی که همه جهان به صورت تـوده گـازی شـکلی بوده که با گـردش به دور خـود از هم جـدا گردید و کرات را تشکیل داد.
2. این کرات به تدریج به صورت توده مذاب و نـورانی و یا سرد و قابل سکونت در آمدند.
3. روز دیگر منظومه شمسـی، تشـکیل یـافت و زمین از خورشید جدا شد.
4. روز دیگر زمین سرد و آماده حیات گردید.
5. سپس گیاهان و درختان در زمین آشکار شدند.
6. سـرانجام حیوانـات و انسـان در روی زمین ظـاهر گشتند تفسیر نمونه، همان، ج 6، صص 200-202، با تلخیص و برخی اضافات..

آنچه در دوران‌های ششگانه بیان شد، با آیـات قـرآن نـیز سـازگاری دارد؛ از جمله: «او (خـدا) در زمین کوه‌هـایی قرار داد و برکاتی در آن آفرید و مواد غـذایی مختلف آن

را مقــدر فرمــود؛ اینها همه در چهــار روز (دوره) بــود، درست به انــدازه نیــاز تقاضا کننــدگان. ســپس اراده آفرینش آسمان فرمود و در حالی که به صورت دود بـود، به آن و به زمین دستور داد به وجود آیید و شـکل گیریـد؛ خـواه از روی اطـاعت و خـواه اکـراه. آن‌ها گفتند: ما از روی طــاعت می‌آییم. در این هنگــام آن‌ها را به صــورت هفت آســـــــــمان در دو روز (دو دوره) آفرید و آنچه می‌خواست، در هر آسمانی مقدر فرمـود. آسـمان پـایین را با چراغ‌هـــایی (ســـتارگان) زینت بخشـــیدیم و (با شـهاب‌ها) از اسـتراق سـمع شـیاطین حفظ کـردیم. این است تقدیر خداوند دانا» فصلت (41)، آیات 10-12..

در پایــان گفتــنی است هر تقســیمی براســاس اعتبــار خاصی صورت می‌گـیرد. تقسـیم ادوار آفـرینش به شش دوره در قرآن منافاتی، با تقسیم به دوره‌هـایی کمـتر یا بیشتر در علوم تجربی براساس اعتبــاراتی دیگر نیست و در این صورت، نباید آیات قرآن را معـارض علـوم بشـری انگاشت.

2- عالم ذر و اتفاقات آن عالم

در مــورد «عــالم ذر» در میــان دانشــمندان، مفســران، متکلمان و ارباب حدیث، گفت و گوهای زیادی واقع شده اســت، و این نشــانگر پیچیــدگی موضــوع (عــالم ذر) می‌باشد. خدای سبحان در قرآن کریم می‌فرماید:... و اذ اخذ ربّک من بــنی آدم من ظهــورهم ذرّیتهم و اشــهدهم علی انفسهم الست بربکم...؛ M}به خاطر بیـاور زمـانی را که پروردگـارت از پشت فرزنـدان آدم «ذریّه» آن‌ها را برگــرفت، آنــان را گــواه بر خودشــان گــرفت و از آن‌ها پرسید: آیا من پروردگار شمانیســتم، آنــان همگی گفتند:

آری، ما گـــواهی دادیم، این کـــار را خداوند به خـــاطر آن انجـــام داد که در روز قیـــامت نگویید ما از این موضـــوع توحید و معرفه الله غافل بودیم{M، (اعراف، آیه 172). حال این ظهور و بـروز (در عـالم ذر) که واقع شـده و به چه صـــورت انجـــام گرفته است و منظـــور از عـــالم ذر چیســـت؟ 1ـــ محـــدّثان در پاسخ می‌گویند: در بعضی از احادیث آمده است: فرزنـدان آدم تا پایـان دنیا به صـورت ذرّات کـــوچکی از پشت آدم خـــارج شـــدند و فضا را پر کردند؛ در حالی که دارای عقل و شـعور بودند و قـادر بر سخن و تکلم بودند. خداوند آنان را مخـاطب قـرار داد آیا من پروردگارشما نیستم (الست بربکم)؟ همگی در پاسخ گفتند. آری (بلی) به این ترتیب پیمان نخســتین بر توحید گرفته شد». 2ـ گروهی از مفسران می‌گویند: منظور از «ذر»، ذرات نخستین وجود انسان (نطفه) از پشت پدران به رحم مادران انتقال یافت و به تدریج در عالم جنین به صـــورت انســـان کـــاملی درآمد و همـــان حـــال خداوند اســـتعدادهایی به او داد که بتواند حقیقت توحید را درک کند. از این روعالم ذر عالم جنین است و ســؤال و پاسخ به زبـان حـال صـورت گرفته است. 3ـ منظـور از عـالم «ذر» عالم «ارواح» اسـت؛ یعـنی، خداوند در آغـاز ارواح انسان‌ها را آفرید و مخـاطب سـاخت و از آنـان اقـرار بر توحید گـرفت. 4ـ منظـور از «ذر» اجـزای بسـیار کوچک نیسـت؛ بلکه ذر به معنـای ذریّه (فرزنـدان) اسـت؛ خـواه کوچک و صغیر باشند یا بزرگ و کبـیر. بنـابراین سـؤال و جواب در میان انسـان و خداونـد، به وسـیله پیـامبران به زبان «قال» می‌باشد. 5ـ سـؤال و جـواب (در عـالم ذر) بین انسان و خداوند، به زبان حال، صورت گرفته اســت؛ آن هم بعد از بلوغ و کمال و عقل. 6ـ علاّمه طباطبـائی

می‌گویند: موجـودات دارای دو نـوع وجودنـد، یک وجـود جمعی در نزد خدا - که در قـرآن به عنـوان ملکـوت از آن یـاد شـده است - و دیگر وجـودات پراکنـده که با گذشت زمـان به تـدریج ظـاهر می‌شـوند. به این تـرتیت عـالم انسانیت دنیوی، مسبوق به عـالم انسـانیت دیگـری است که در آن جا هیچ موجودی محجـوب از پروردگـار نیست و با شـهود بـاطنی او را مشـاهده کـرده و به واحـدیت. او اعتراف می‌کند و سؤال و جواب در عالم «ذر» مربوط به آن جا می‌شود، (المیزان، ج 8، ص 320 - 333) آیه میثاق از آیاتی است که مفسران، سؤال‌های زیادی درباره‌ی آن مطرح کرده‌اند که مفسـران بیـان فرمـوده اند, به شـرح ذیل است: 1ـ این میثاق الهی در چه عالمی انجام گرفته است؟ 2ـ این پیمان، در چه شرایطی واقع شده اسـت؟ 3ـ آیا این عهد به صورت دسته جمعی بوده اسـت، یا تک تک انسـان‌ها حضـور داشـته انـد؟ پیش از آن که به آرای صاحب نظران اشـاره کـنیم، لازم است توجه کـنیم گرچه نکات مبهم و دقیقی در این بحث وجود دارد ولی این آیه به روشـنی دلالت می‌کند که خـدا با فـرد فـرد انسـان‌ها مواجهه داشته و به آن‌ها گفته است: «آیا من خدای شما نیستم ؟» آن‌ها گفته اند: «آری، تویی خدای ما». منشـاء ابهام در این است که ما خودمان چـنین چـیزی به خـاطر نـداریم. بـرخی از این مطلب روشـن، نـتیجه‌ای جـالب گرفته‌اند و گفته‌اند که چـنین مکـالمه‌ی حضـوری و عذربراندازی که خطای در تطبیق را هم نفی می‌کند, جز با علم حضـوری و شـهود قلـبی حاصل نمی‌شـود; از این رو, معرفتی که در آیه به آن اشاره شده است، معرفـتی شخصی خواهد بود, نه شناختی کلی که با مفاهیم عقلی حاصل می‌شود, تفاوت اولی با دومی در این است که در

اولی شــخص خــالق و اوصــاف آن همچــون یگــانگی و ربــوبیت او مشــخص می‌گــردد ولی در دومی تنها نفس خالق کلی، بدون تشخص معلوم می‌شود, (مصباح یـزدی، محمدتقی: معارف قرآن، ج 2 ـ 1, ص 47 ـ 37)ـ آرای صاحب نظران درباره‌ی موطن میثـاق به قـرار زیر است: 1ـ این نظریه‌ی عالم ذر می‌گوید که ارواح انسان‌ها قبل از تعلق به بـــدن، به ذرات ریـــزی تعلق گرفته است. آن ذرات با تعلق ارواح زنده و آگاه شدند. پس از آن، خداوند این مطلب را میثاق گرفت. بر اساس نظر این گروه، آیه ناظر به عالم ذر است ; یعـنی خداوند از صـلب آدم ذرات ریـزی را اسـتخراج کـرد و با تعلق ارواح به آن‌ها از آنـان عهد و پیمـان گـرفت. علامه مجلسی و آقا جمـال الـدین خوانساری به این نظریه قائلند, (کیهان اندیشه، شــماره 58,ـ مقاله نگـاهی به عـالم ذر از محمدحسن قـدردان). نقد: الف. این نظریه با ظاهر آیه مخالف است ; زیرا آیه می‌گوید که خدا از صـلب بـنی آدم ذریه‌ی آن‌ها را اخـراج کرد, نه از صـلب آدم. ب. نظـریه‌ی فـوق مسـتلزم تناسخ است و تناسخ به حکم عقل باطل است ; زیـــــرا بر این اساس، تمام انسان‌ها یک بار به این جهـان گـام نهاده‌اند و پس از یک زندگی کوتاه، از این جهان رخت بربســته‌اند و بار دیگر به تدریج به این جهان بازگشـته‌اند. این همـان تناسخ اسـت، (علامه طباطبـایی: تفسـیر المـیزان، ج 8, ص 327 ـ 325)ـ 3ـ اگر این پیمان با آگاهی کامل اخذ شده است، چـرا کسی فعلا از این پیمـان خـبری نـدارد؟, (سبحانی، جعفر: منشور جاوید, ج 2, ص 67)ـ 2ـ برخی چـون زمخشـری، بیضـاوی، شـیخ طوسـی، سـید قطب، علامه شـرف الـدین عـاملی و میردامـاد و از معاصـرین مانند اسـتاد محمـدتقی جعفـری و دیگـران قائلند که این

آیه در مقـام بیـان واقع نیسـت، بلکه از طریق تمثیل به مسئله‌ی فطرت اشاره دارد به نظر این‌ها منظور آیه این است که خداوند با اعطای نعمت‌های بی‌شـمار و اعطـای عقل به انســان، گویا توقع و انتظــار دارد انســان در مقـابلش تعظیم کند, و انسـان هم طبق ذات و فطـرت خـود, به این خطـاب مجـازی خداوند لبیک گفته اسـت، (ر.ک: کیهـان اندیشـه، همـان). نقد علما: مهم‌تـرین اشـکال آن، مخـالفت با ظـاهر کلام الهی می‌باشد; زیـرا آیه با کلمه‌ی »اذ« که علامت گذشـــته می‌باشد, نـــازل گردیده است. 3ـ شـیخ مفید اصل عـالم ذر را به صـورت حقیقی و تکویـنی پذیرفته است ; ولی خطاب‌هـای رد و بدل شده خدا و انسـان‌ها را به نحو حقیقی منکر شـده و همه آن‌ها را به تمثیل و مجاز حمل کـرده اسـت، (کیهـان اندیشه، همان). نقد علما: انتقادهای وارد بر نظریه‌های اول و دوم را بر این نظریه هم وارد دانســته‌اند. 4ـ به اعتقاد علم الهدی عالم ذر واقعا بـوده است ; لکن تمـام ذریه‌ی آدم در آن عالم حاضر نبوده اند, بلکه اختصـاص به اولاد کفار دارد, (غـرر الفوائد, سـبزواری، ج 1,ـ ص 20, چـاپ سـنگی). نقد علما: 1ـ این نظریه با ظـاهر آیه که دلالت بر اخذ میثاق از عموم دارد, مخـالف است. 2ـ اگر تنها میثـاق اولاد مشـرکین مقصـود بـود, باید به نحـوی روشن ادا می‌گردید, (منشـور جاوید, ج 2,ـ ص 80).ـ 5. اسـتاد جـواد آملی معتقد است که مـراد از آیـه، بیـان واقعیت خـارجی است و خداوند متعـال به لسـان عقل و وحی و با زبان انبیا, از انسان میثاق گرفته است ; یعـنی خداوند در برابر درک عقلی و رســالت وحی، از مـــردم پیمـــان گرفته است که معـــارف دین را بپذیرند. وی در تایید نظـریه‌ی خـود به 5 نکته اشـاره می‌کند و می‌گوید:

»این معنا, تحمیلی بر ظاهر آیه مـورد بحث نیست ; زیـرا بــرای عقل و وحی، نحــوه‌ای تقــدم نســبت به مــرحله‌ی تکلیف وجود دارد. لذا ظاهر کلمه »اذ« محفـوظ می‌ماند. منظــور از نحــوه‌ی تقــدم، این است که اول پیــامبران می‌آیند و مقــدمات پــذیرش را فــراهم می‌کنند; ســپس تکلیف حادث می‌شود.«, (جـوادی آملی، عبدالله: فطـرت در قرآن، ج 12, ص 137 ـ 122, مرکز نشر اسرا). نقد: این نظریه به تأویل نزدیک‌تر است تا تفســـیر; زیـــرا از اذهان همگان دور است. افزون بر آن، خطاب‌هـای آیه را طبق این تفســیر, باید بر مجــاز حمل کــرد نه حقیقت. علامه طباطبـایی هم در نقد نظریه فـوق می‌گوید: »اگر منظور از اخذ میثاق، همان زبان وحی باشد, مانند سـایر احکام می‌فرمود: »به مـردم چـنین ابلاغ کن «, نه این که بگوید: »شما به یاد بیاورید«, (تفسیر المـیزان، ج 8,ـ ص 334).ـ 6.ـ علامه طباطبایی معتقد است که مقصود آیـه، جنبه‌ی ملکوتی انسان‌هاست ; یعنی جای شهود و اشـهاد و مـوطن میثـاق، ملکـوت انسان‌هاسـت، زیـرا با توجه به ظــاهر آیه که فرمــود »و اذ اخذ; یعــنی به یــاد بیــاور«, استفاده می‌شود که اولا, قبل از این مـوطن محسـوس، موطن نامحسوس دیگری وجود داشـته است که در آن جا میثــاق انجــام گرفته است. ثانیا, صــحنه‌ی اخذ میثــاق بر نشـئه‌ی حس و طـبیعت مقـدم است. ثالثا, چـون این دو مــوطن با هم متحدند و از هم جـــدا نیســـتند, خداوند به انســان ملکی و مــادی امر می‌کند که به یــاد آن مــوطن ملکـوتی باشـند و وقـتی به یـاد آن مـوطن باشـند, آن را حفظ می‌کنند. نقد علما: این نظریه در میـان علما مـورد توجه جــدی قــرار گرفته است. آنــان نظرهــای مختلفی درباره‌ی آن اظهار کرده‌اند که می‌توان از اسـتاد جـوادی

آملی و استاد جعفر سبحانی و شـهید دکـتر بهشـتی نـام برد. برای طولانی نشدن مطلب، می‌توانید به منـابع ذیل مراجعه کنید: جوادی آملی، فطـرت در قـرآن، ج 12,ـ ص 129 سـبحانی: منشـور جاوید, ج 2,ـ ص 76 علامه طباطبایی: تفسیر المیزان، ج 8,ـ ص 336 ـ 334 شهید بهشتی، محمدحسین: خدا از دیدگاه قـرآن، ص 48,ـ نشر بعثت و کیهان اندیشه، شماره‌ی 58 بحث دربـاره عـوالم هستی بسـیار است و عرفـاء و فلاسـفه در این موضـوع بسـیار سـخن گفته‌اند و تقسـیمات متعـددی نـیز بیـان کرده‌اند اما به طور خلاصه با استفاده از آیـات و روایـات می‌توان سه عالم را اثبـات کـرد: 1.ـ عـالم دنیا که عـالم مادی و تغییر و تحول است. از آن به عالم ملک هم تعبیر می‌شود. 2ـ عالم مثال که عالم برزخ است و احکام عالم مادی را ندارد، اما بـرخی از ویژگی‌هـای آن را دارد که از آن به عالم ملکوت هم تعبیر می‌شود. 3.ـ عـالم مجـردات که عـالم جـبروت است که از آن به قیـامت هم تعبـیر می‌تـوان کـرد. اما کیفیت خلق این عـوالم به این گونه است که خداوند متعال ابتداء مجردات تـام را خلق کـرد و به واسـطه آن‌ها عـالم مثـال و ملکـوت را آفرید و در نهایت عالم مادی و ملک را خلق فرمود.

3- آفرینش انسان

خداوند متعـال انسـان را آفرید تا خلیفة الله باشـد؛ لـذا قبل از آفـرینش اوّلین فـرد انسـانی، خطـاب به برتـرین موجودات آن روز، یعنی فرشتگان و برخی جنّهایی که در صف ملائک قـرار گرفته بودنـد، فرمـود: « من قـرار دهنـده‌ی خلیفه‌ای در زمین هسـتم. فرشـتگان گفتند: پروردگـارا! آیا کسی را در آن قـرار می‌دهی که در آن

فساد و خونریزی کند؟! در حـالی که ما تسـبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقـدیس می‌کـنیم. پروردگـارت فرمود: من چـیزی می‌دانم که شـما نمی‌دانید. » (بقـره: 30)

امّا آن چه رازی بـود که ملائک از آن بی‌خـبر بودند و خـدا از آن آگـاه بـود؟ از ادامه‌ی آیـات سـوره‌ی بقـره چـنین فهمیـده می‌شـود که آن امر مجهـول و آن راز پنهـان، حقیقت خلافت الهی بـوده که فرشـتگان از آن بی‌خـبر بوده‌اند. در ادامه‌ی آیات آمده است: « سـپس آمـوخت به آدم اسـماء را جملگی. بعد آن‌ها را به فرشـتگان عرضه داشت و فرمـود: «اگر راست می‌گوییـد، اسـامی اینها را به من خبر دهید!» فرشتگان عـرض کردند: «مـنزّهی تو! ما چـیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای، نمی‌دانیم؛ تو دانا و حکیمی.» فرمود: «ای آدم! آنان را از اسمائشـان آگـاه کن!» هنگامی که آنان را آگـاه کـرد، خداوند فرمـود: «آیا به شـما نگفتم که من، غیب آسـمانها و زمین را می‌دانم؟! و نیز می‌دانم آنچه را شـما آشـکار می‌کنیـد، و آنچه را پنهان می‌داشتید؟»

از این آیات فهمیده می‌شود که حقیقت خلیفةالله بودن، همانا داشـتن علم الاسـماء می‌باشد. البته باید توجّه داشت که داشتن علم الاسـماء دانسـتن الفـاظ یا معـانی اسـماء الهی نیسـت؛ بلکه مقصـود این است که کسی مظهر آن اسماء گردد؛ به این معـنی که حقیقت وجـودی تمام آن اسماء را بالفعل در وجـود خـود داشـته باشد. به تعبیر دیگر، خلیفة الله کسی است که همچـون آیینـه، که تمام خصوصیّات انسـان را می‌نمایانـد، اسـماء و کمـالات حـقّ تعـالی را بنمایانـد؛ و از همین روست که در زبـان

فارسی او را نماینده‌ی خدا می‌گویند؛ چون نماینده یعنی آن‌که دیگـــــری را می‌نمایاند. و هم از این رو بـــــود که خداوند متعال فرشـتگان را امر فرمـود که بر آدم سـجده نماینــد؛ چــرا که او آیینه‌ی خــدانما بــود و ســجده بر او، سجده بر اسماء الله بود نه سجده بر ماسوی الله.

پس غرض از خلقت آدمی این است که در سـیر صـعودی خود، از پایین‌ترین رتبه‌ی وجود، شروع به حرکت تکـاملی نمـوده، حقیقت و کمـال وجـودی تک تک موجـودات را به دست آورد و به جایی برسد که از تمـام ملائک نـیز فراتر رفته جامع جمیع کمـالات امکـانی گـردد. بلکه پا فراتر از آن نیز گذاشته به مقام آیینگی تامّ و مقـام فنا می‌رسـد؛ که در آنجا بنــده خــودی در میــان نمی‌بیند تا ســخن از دوگانگی و یگانگی یا امکان و وجـوب باشـد؛ آن سـان که صورتِ نقش بسـته در آیینه در مقایسه با شـخص بـیرون از آیینه خودی برای خـود نمی‌بیند. و این است آن غـرض و کمالی که انسان برای آن آفریـده شـده و این است آن مقــام عبــودیّت و معــرفت؛ و این است لقــاء اللــه، که انسان در خـود جز خـدا را نبینـد، همـان گونه که صـورت نقش بسته در آیینه خـودی جز صـاحب صـورت نـدارد؛ در این حالت، تمام وجود شخص مترنّم به این نغمه می‌گردد که:« گر بشکافند سراپای من --- جز تو نیابند در اعضـای من». این همان حقیقتی است که فرشــتگان و ابلیس از درک آن عاجز بودند و هسـتند و خواهند بـود. لـذا خداوند در محاجّه با ابلیس فرمود: « یا إِبْلیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَـدَیَّ أَسْـتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعـالینَ ----- ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد تا بر مخلوقی که با دو دست خـویش او را آفریـدم سـجده کـنی؟! آیا تکبّر کـردی یا از برترینها بودی؟! » (ص:75)؛ مراد از دو دست خدا اسماء

جلال و جمـــال او هســـتند که آدم بالفعـــل، مظهر جمیع آن‌ها ست. دیگر موجـــودات، مظهر بـــرخی اســـماء الهی هستند ولی انسان بالفعل شده، مظهر تمام اسماء الهی است. همچـــنین در حـــدیثی قدسی به انســـانهای بالفعل نشده و غافل از هدف خلقت آدمی فرمـــود: « یا بن آدم! خلقتُ الأشیاءَ کُلّها لِأجلِـک، و خَلقتُک لِأجلی، و أنت تَفِـرّ مِنّی. ----ای فرزند آدم! همه‌ی اشیاء را بـرای تو آفریـدم و تو را برای خویش ساختم، در حـالی که تو از من فـرار می‌کنی.» (تحریر المواعظ العددیة، ص574)؛ یعنی همه چیز جلوه‌ای از کمالات انسانند و همه در خـــدمت اویند تا او به کمال نهایی خویش برسد؛ از عرش برین و جبرئیل امین گرفته تا شیطان رجیم، خواسته یا ناخواسته، دست به دست هم داده‌اند تا زمینه‌ی رشد و تـــــــرقّی آدمی به مقام خلیفة اللّهی را فراهم نمایند.

در این گـــــردونه‌ی عـــــالم که انســـــان مرکز گـــــردش آن می‌باشد، گـروهی از موجـودات، چـون ملائک الهی چـون مربّیـانی هســتند که در حـدّ تـوان خـود انســان را مـدد می‌رســانند تا به بـام عـالم پا نهـاده، وارد عـالم اسـماء الهی گـردد؛ و شـیاطین و دار و دسـته‌ی آن‌هـا، همچـون حریفـانی قَـدَر می‌باشـند که انسـان در مبـارزه با آن‌هـا، استعدادهای وجودی خـود را شـکوفا می‌کنـد؛ لـذا جهـان مادّی صرفاً میدان مسابقه است و بس و میدان مسابقه جـای سـبقت گـرفتن و به مقصد رسـیدن است نه جـای اقامت و خوشی؛ « فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَـرْجِعُکُمْ جَمیعا ---- پس در نیکیها بر یکـــــدیگر ســـــبقت جویید! بازگشت همه‌ی شما، به سـوی خداست»(المائـدة:48)ـ و فرمود: « وَ السَّابِقُونَ السَّـابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُـونَ --- و امّا پیشی گیرندگانِ پیشی گیرندگان، آن‌ها یند مقرّبان.»

(الواقعة:10).ـ آنانکه در این مسابقه بازنـده باشـند و به سـلامت از خـطّ پایـان نگذرند« إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُـونَ --- آن‌ها در آن روز از پروردگارشـان محجوبند.» امّا آنانکه از خطّ پایـان بگذرنـد، بهشت را، که وصف آن از حد بیرون می‌باشد، جـایزه می‌برنـد؛ و آن‌ها که نفرات برگزیده باشند به فراتر از بهشت راه یافته در جنّة الاسماء به رحیق مختوم می‌رسند که تنها نوشندگان دانند چیست. اینـان چنانند که « تَعْـرِفُ فی وُجُـوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعیمِ؛ یُسْقَوْنَ مِنْ رَحیقٍ مَخْتُـومٍ؛ خِتامُـهُ مِسْـکٌ وَ فی ذلِـکَ فَلْیَتَنـافَسِ الْمُتَنافِسُـونَ؛ وَ مِزاجُـهُ مِنْ تَسْـنیمٍ ---- در چهره‌هایشان طراوت و نشـاط نعمت را می‌بیـنی و می‌شناسی. آن‌ها از شـراب زلال و دست نخـورده و سربسـته ای سـیراب می‌شـوند؛ مهـری که بر آن نهـاده شـده از مِشک اسـت؛ و پیشی گیرنـدگان، در این باید بر یکـدیگر پیشی گیرند. این شـراب آمیخته با«تسـنیم» است.»(مطففین: 23 -ـ 27)ـ امّا آنانکه حتّی از برگزیـدگان نـیز برگزیـده ترنـد، فراتر از جنةالاسـماء به جنّةالـذات بـار می‌یابند و از چشـمه‌ی فنا که چشـمه‌ی تسنیم باشد سیراب می‌گردند؛ همان چشمه‌ای که ذرّه‌ای از آن در رحیق مختوم ریخته و رحیقیـان را مست نمـوده است ؛« عَیْنـاً یَشْـرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُـون --- چشـمه‌ای که مقرّبان از آن می‌نوشند.».»(مطففین:28)

در آخر گفتنی است که این همه گفتار نقش خیالی بیش نیسـت؛ که شـنیدن کی بـود مانند دیـدن. ملائک از درک آنچه قـرار است انسـان بـدان راه یابد عاجزند پس چـون حقیری که به فرض ترقّی وجودی، مسیر کمـال را تا سر کوی نیز نرفته است، چگونه می‌تواند آن حقایق را وصف نماید. فقط همین اندازه می‌توان گفت که ما هم اکنـون

در میدان مسابقه‌ای بس بزرگیم، و هدف در درجه‌ی اوّل به سلامت گذشتن از خطّ پایان و در درجه‌ی دوم جزء نفرات برگزیده شدن و در درجه‌ی بالاتر، اوّل شدن و با اهل بیت (ع) همراه شدن است؛ آن سان که سلمان فارسی شد و مدال « سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْت » را از دست مبارک رسول الله و امیر مومنان و امام صادق (ع) گرفت. و امّا قانون این مسابقه، شریعت الهی؛ و داور آن، انبیاء و ائمه(ع) و داور داوران، حضرت خاتم الانبیاء (ص) می‌باشند. «فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهيدٍ وَ جِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهيدا ----- حالِ آن‌ها چگونه است آن روزی که از هر امّتی، شاهد و گواهی می‌آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟ » (النساء:41)

4- مراحل تولد انسان

قرآن میفرماید «اِنّا خَلَقْنَا الْاِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشاجٍ نَبْتَليهِ فَجَعَلْناهُ سَميعاً بَصيراً» [ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌þآزماییم پس او را شنوا و بینا قرار دادیم.] «نُطْفَه» در لغت به معنی آب صاف، یا به معنی آب کم است. با پیشرفت علم و گسترش تحقیقات دانشمندان، امروز این معنی به ثبوت رسیده است که این قطرات ناچیز منی که تعبیر دیگرش «نطفه» است، از آبهای متعددی که غدد مختلف بدن ترشح می‌þکنند ترکیب شده است، و عمدتاً ترشحات پنج غده دست به دست هم می‌þدهند تا منی را بسازند، و آن‌ها عبارتند از دو غده به نام «بیضه» که در کیسه‌þهای تخمی نزدیک غده «پروستات» قرار دارند، و دیگری خود غده «پروستات» است، و همچنین غده‌þهای «کوپر» و «لیتره» که در کنار مجاری ادرار قرار دارند. این آبهای

پنجگانه با نسبت دقیق و حساب شدهþای به هم می
þآمیزند و ماده حیات آفرین «نطفه» را تشکیل می
þدهند. «دکتر بوکای» دانشمند فرانسوی، معتقد است
تعبیر به «امشاج» که در قرآن وارد شده، اشاره به
همین نکته دقیق است که هنگام نزول آیات قرآن از
چشم جهانیان و دانشمندان آن عصر، پوشیده و پنهان
بوده است. قابل توجه این‌که در ذیل آیه فوق، می
þفرماید «ما او را شنوا و بینا قرار دادیم» «فَجَعَلْناهُ
سَمیعاً بَصیراً» یعنی نعمت گوش، قبل از نعمت چشم
بیان شده است، ممکن است به این دلیل باشد که به
گفته دانشمندان، اولین حس نوزاد که به کار می‌þافتد،
همان حس شنوایی است، که در همان روزهای اول
آماده گرفتن صداها می‌þشود، بلکه قبل از آن در عالم
جنین نیز فعالیت محدودی دارد، ولی چشم مدتی بعد از
آن (شاید دو هفته بعد) آمادگی دیدن پیدا می‌þکند، زیرا
چشمان بسته در محیط تاریک رحم، هیچ‌þگونه آمادگی
برای مشاهده امواج نور را ندارد، و به همین دلیل چشم
نوزاد، مدتی بعد از تولد نیز بسته است تا تدریجاً به نور
عادت کند. گذشته از پرده‌þهای سه گانه‌þای که از هر
سو، جنین را احاطه کرده (پوست شکم مادر، ساختمان
رحم، کیسه مخصوصی که جنین درون آن قرار دارد) هر
جنینی در میان کیسه‌þای که اطراف داخل آن را آب
لزجی فرا گرفته شناور است، و تقریباً در یک حالت بی
وزنی بدون اتکاء بر چیزی، در آنجا قرار دارد، و
بسیاری از ضربه‌þهایی که از اطراف بر بدن مادر وارد
می‌þشود برای او قابل تحمل است، چرا که در واقع
ضربه‌þها بر همان «کیسه آب» وارد می‌þشود، نه
مستقیماً بر خود جنین و به تعبیر دیگر، آن کیسه و

محتوای آن را می‌تـوان یک دسـتگاه ضد ضـربه نامید که مانند فنرهای نرم اتومبیل ضربه‌هـای سـنگین موجها و دست‌اندازهای جاده را خنـثی می‌کنـد، و از این گذشه نمی‌گـذارد اعضـای بـدن جـنین روی هم فشـار بیـاورد، زیرا این فشار برای آن جسم لطیف، مسـلماً زیـان آورد است. این نکته نیز شـایان اهمیت اسـت، که قـرآن مجید هنگـامی که سلسـله مراحل تکـاملی جـنین را بـازگو می‌کند، در آیه 14 سـوره مؤمنـون می‌فرماید «ثُمَ خَلَقْنا النُّطفَـةَ عَلَقَـةً، فَخَلَقْنَا الْعَلَقَـةَ مُضْـغَةَ فَخَقَلْنَا المُضْـغَةَ عِظامـاً فَكَسَـوْنَا الْعِظـامَ لَحْمـاً، ثُمَّ اَنْشَـأناهُ خَلْقـاً آخَـرَ، فَتَبـارَکَ اللـهُ اَحْسَـنُ الْخـالِقينَ» [سـپس «نطفه» را به صـورت «علقه» (خـون بسـته) و «علقه» را به صـورت «مضغه» (چـیزی شـبیه گوشت جویـده) و «مضـغه» را به صورت «اسـتخوانهایی» درآوردیم، سـپس بر اسـتخوانها «گوشت» پوشاندیم، و از آن پس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم، پس بزرگ و پر بـرکت است خداییکه بهـترین خلق کنندگان است!] جالب این است که علم جـنین شناسـی، امروز ثابت کرده که وقتی جنین مرحله علقه و مضغه را پشت سر گذاشت، تمام سلولهای آن تبدیل به سـلولهای اسـتخوانی می‌شـود، و بعد از آن تـدریجاً عضـلات و گوشت روی آن را می‌پوشاند و این دقیقاً همان چـیزی است که در آیه فـوق آمـده که می‌فرماید «مضـغه را تبـدیل به اسـتخوان می‌کـنیم، سـپس لبـاس گوشت بر اسـتخوانها می‌پوشـانیم» و این یکی از معجـزات علمی قرآن مجید اسـت، چـرا که در آن روز چـیزی به نـام علم «تشریح جنین» وجود نداشت، مخصوصاً در محیط جزیره عربسـتان که از سـاده‌تـرین مسـائل علمی نـیز خـبری نبود. (سـید قطب، «فی ظلال» 6/16)ـ پیـام قـرآن ج 8،

حضرت آیت الله مکارم شیرازی و سایر همکاران به نقل از سایت تبیان

[پایان کد انتخابی][کامل از کد99841]

در این بـــاره مقاله قـــرآن و رویـــان شناسی نگاشـــته حمیدرضا شـــاکرین از مجله حـــوزه و دانشـــگاه تقـــدیم می‌گردد.

قرآن و رویان شناسی

پیش از ارسطو، رحم زن را چون کشتزاری بـرای رشد و تکامل مـنی مـرد به حسـاب می‌آوردنـد، سـپس ارسـطو بـــرآن شد که جـــنین از خـــون حیض پدید می‌آید و مـــنی نقشی جز درانعقاد آن ندارد، همـان طـور که پنـیر مایـه، مـوجب انعقـاد شـیر می‌شـود. یکی دیگر از نظریه‌هـای پذیرفته شـده تا نیمه قـرن هفـدهم م. فرضـیه آفـرینش خود به خودی. (Generation Spontaneous)ـ است که مـــــــورد توجه فیزیولوژیست‌های برجســـــــته‌ای مانند ویلیام‌هاروی بود.

دیـدگاه دیگـری که درقـرن هفـدهم و هیجـدهم حـاکمیت یافت، نظریه تکامل (Evolution)ـ بـود که بعـدا عنـوان (Performation)ـ به خـود گـرفت و کسـانی چـون لایب نیـتز،هـالر و بونـه، طرفـدار سرسـخت آن بودند. در آن موقع اکـثر محققـان می‌پنداشـتند که یا یک حیـوان به شـکل مینیـاتور (خیلی کوچک) در تخمک وجـود دارد که اسپرماتوزوئید باعث تحریک رشد آن می‌شـود و یا این‌که زن و مرد در اسپرماتوزئید مینیاتور می‌شود، (شکل 1)

و با قـــرار گـــرفتن این مینیـــاتور در داخل اوول، رشد شـــــروع می‌شـــــود. آن‌ها معتقد بودند میلیونها از این مینیاتورها یکی در داخل دیگری (مثل جعبه‌های چینی) در داخل تخمدان حوا و یا در بیضه حضرت آدم وجـود داشـته و مـوقعی که آخـرین و کوچکـترین مینیـاتور خـارج شـود نسل بشر پایـــان می‌یابد!... بر اســـاس این دیـــدگاه، در روند تکامل جـنین، هیچ چـیز جدیـدی به وجـود نمی‌آید و تکامل آن جز به معنـای ظهـور و شـکوفایی آن نیســت، همانند گلی که از غنچه می‌شـــکفد و سر بـــرمی آورد. نقطه مشـترک همه آرای جـنین شـناختی تا نیمه قـرن هیجدهم عدم اعتقاد به ارتباط زیستی (Biologic) جنین به پـدر و مـادر و مشـارکت واقعی آن دو در پیـدایش آن می‌باشد.

پس از اختراع میکروسکوپ در سال 1677، لیـون هـوک وهام به وجود اسپرم در منی انسان پی بردند و در قـرن هیجدهم سـپالانزانی و ولف در پی آزمایش‌هـای بسـیار، روشن سـاختند که زن و مـرد هر دو در پیـدایش جـنین نقش آفرینند. «ولف » معتقد بـود که جـنین به صـورت کامل نه در اسپرم وجود دارد و نه در اوول، بلکه در آغاز کـاملا بسـیط می‌باشـد، سـپس به تـدریج رشد نمـوده و دارای اجـزا و اعضـای مختلف می‌شـود. درسـال 1829 «شلیدن » (Schleiden)ـ و «شـوان » (Schwan)ـ اعلام کردند که موجـودات زنـده، مـرکب از یاخته‌ها می‌باشـند. این دیـدگاه زیر بنـای تشـریح، بـافت شناسی و رویـان شناسی جدید قرار گرفت و در سـال 1859 دانشـمندان به این نتیجه رسیدند که اسـپرم و اوول چـیزی جز همین یاخته‌های حیاتی نیستند.

در سال 1875 برای اولین بار «هرتویگ » (Hertwig) توانست چگونگی گشنگیری (Fertilization)ـ اسپرم و اوول را مؤثرند و درسال 1883 «وان بندن » (VanBeneden)ـ ثابت کرد که آن دو در تکوین جنین نقشی برابر دارند.

گذری بر جنین شناسی نوین

جنین شناسان مراحل حیات درون رحمی را به سه دوره تقسیم می‌کنند: دوره زایگوتیک، دوره جنینی و دوره فیتال.

1- دوره زایگوتیک (Zygotic Period)

هفته اول:

این مرحله از هنگام گشن گیری (Fertilization) آغاز و تا پایان هفته سوم ادامه می‌یابد. عمل گشنگیری یا لقاح با ترکیب سلول «نرینه » (Spermatazoa)ـ و «مادینه » (Ovum)ـ در رحم صورت می‌گیرد و به دنبال آن تخم (Zygote) پدید می‌آید. در میان دویست تا سیصد میلیون اسپرماتوزوئید پرتاب شده در رحم، تنها یکی برای انجام گشنگیری کافی است و بقیه اسپرماتوزون لقاح کننده را جهت نفوذ بهتر به داخل اووسیت (Ouvsite)ـ کمک می‌کنند. (شکل 2)

برای آمادگی عمل گشنگیری هسته و سیتوپلاسم نطفه مذکر و مؤنث تغییراتی می‌کنند. این تغییرات برای دو منظور است:

1- برای کاهش تعداد کروموزوم سلولهای جرم به نصف سلولهای سوماتیک، یعنی از 46 به 23 کروموزوم،

کاهش کروموزوم بـرای بقـای گونه (Maintenance of Species) ضروری است.

2-... سلول جـرم مـاده که در ابتـدا تقریبا 30 میکـرون قطر دارد به علت افـزایش سیتوپلاسم آن بسـیار بـزرگ می‌شـود و قطر آن به 200 میکـرون می‌رسد. در مقابل سلول جرم نر تمـام سیتوپلاسـمش را از دست می‌دهد و دارای یک دم شده و فوق العاده متحرک می‌گردد. (شکل 3)

تقسیمات پیاپی (Cleavage)

نطفه پس از گشنیده شدن به تقسـیمات پیـاپی میتـوزی می‌پردازد. با گذشت چهار روز به شـکل یک دانه تـوت در می‌آید که آن را «مــرولا» (morulla)ـ می‌گویند. ســپس مانند مایعی از حفره رحمی (Uterus Cavity)ـ به داخل فضـــاهای بین ســـلولها حفـــره‌ای به نـــام بلاســـتولا (Blastocele)ـ پدید می‌آید. و مـرولا به تـدریج به صـورت دایـــره‌ای میـــان تهی به نـــام بلاســـتولا (Blastola)ـ در می‌آید. این عمل یک هفته تمـام به طـول می‌انجامد. در این هنگام، یاخته‌های بلاستولا به دو گروه سلولی داخلی (Mass Imner Cell)ـ و تـوده سـلولی خـارجی (Mass Outer Cell) تبدیل می‌شود.

هفته دوم و سوم

در این هفته، تکامل جنین با عمل الصاق و لانه گزیـــنی (Attachment Implanation)ـ آغاز می‌شود. و سلولهای خـــارجی (Trophoblasts)ـ به نفـــوذ در بین ســـلولهای اپیتالیال مخاط رحم می‌پردازند.

در روز هشتم سلولهای آمبریوبلاست (Embryoblast Cells) به صورت دو لایه زاینده اندودرمال (Endodermal) واکتودرمال (Ochtodermal) در آمده و جنین به صورت یک صفحه دو لایه‌ای (Bilaminar Germ Disk) ظاهر می‌شود. روز نهم در استرومای اندومتری که تروفوبلاست را احاطه می‌کند، احتقان و پرخونی مشاهده می‌شود. نیز غشاء هوزر (Heuser Membrane) تشکیل و با اتصال آن به لبه‌های اندودرم پوشش داخلی کیسه زرده اولیه (Primitive yolk Sac or Exo - Coelomic Cavity) را تشکیل می‌دهند.

در روز یازدهم و دوازدهم خون مادر وارد سیستم لاکونار (Lacunar System) شده و جریان خون رحمی - جفتی (Uter Placental Circulation) برقرار می‌گردد. (شکل 3)

در آغاز هفته سوم لایه زاینده مزودرمال (Mesodermal) تشکیل می‌شود. در روز هیجدهم مجرای نوتوکورد (Notochord) به کیسه زرده متصل می‌شود و مجرای موقتی به نام کانال نوروآتریک (Neuro - entric Canal) بین کیسه زرده و حفره آمنیون (Amnion Cavity) پدید می‌آید. در خلال هفته سوم، جنین که در آغاز گرد یا بیضی می‌نمود تدریجا به صورت گلابی نمایان می‌شود و در انتهای آن یکسری مویرگهای کوچک خملی (Tertiary Villi) پدید می‌آید که با مویرگهای ساقه اتصالی و مزودرم خارج جنین مرتبط شده و درخلال هفته چهارم با سیستم گردش خون داخل جنین ارتباط برقرار می‌کند.

«البار» بـارزترین ویـژگی این مرحله را پیوند و آویختگی می‌داند. وی در تبـــــــــــیین این «آویختگی » می‌گوید: «یاخته‌هـــای خـــارجی دارای ریز خملهـــای (Microvilli) متعـــددی است که آن‌ها را به ســـلولهای انـــدوتلیال (Endothelial cells)ـ مخـاطی رحم (Endometrium) متصل می‌ســـازد. این خملها در هم تنیده‌اند. ســـپس تروفوبلاســتها (Trophoblasts)ـ شـروع به چسـبیدن و شکسـتن یاخته‌هـای مخـاطی رحم می‌کنند تا به داخل آن راه یابند... آنگـــاه تعلق آن‌ها به واســـطه سینســـیتیو تروفوبلاستها (Syncytiotrophoblasts)، که به خملهای کوریــون (Chorionic Villi)ـ تبـدیل خواهد شـد، آغـاز می‌گردد و درست مانند آویختگی پلاسـتولا به جـدار رحم است. سپس پلاستولا تقسیم به دو توده سلولی خـارجی تغذیه کننده: (Trophoblasts)ـ که وظیفه اش چسـبیدن به جدار رحم و تغذیه از آن است.

(و شامل 90 درصد یاخته‌های پلاستولا می‌باشد) و تـوده سلولی داخلی (Inner Cell Mass)، می‌کند (که 10 درصد مجموع یاخته‌های پلاستولاست) و خداوند جنین را از این تــوده داخلی می‌آفریند. آنگـاه جـنین بواســطه ســاقه اتصـالی (Connecting Stalk)ـ به کوریـون (Chorion) مرتبط و پیوسته می‌شود.

در این مرحله، پیوندها و آویختگیهای متعددی وجود دارد:

1) آویختگی از طریق ریزخملها (Microvilli)

2) آویختگی به وسیله تروفوبلاستها (Trophoblasts)

3) آویختگی به وســیله خملهــای کوریــون (Chorionic Villi)

4) آویختگی بین جنین حقیقی و کوریون از طریق ساقه اتصالی (Connecting Stalk) (شکل 4)

2- دوره جنینی (Embryonic Period)

این دوره از هفته چهـــارم آغـــاز و تا آخر هفته هشـــتم امتداد می‌یابد. در خلال این مدت تمام دستگاههای اصلی بدن ســاخته می‌شــوند. در مرحله اول این دوره (روز 20 تا30)ـــ قرینه وار در دو ســـوی خط وسط توده‌هـــای متراکمی به نام سومایت (Somite)ـ تشـکیل می‌شـود و به جنین منظره بندبندی می‌دهد. (شکل 5)

در خلال همین هفتــه، لوله قلب اولیه ((Heart Tube) ایجــاد و در داخل حفــره پریکــارد آویــزان می‌شــود. با پیـدایش عـروق نـافی و زرده ای، دسـتگاه گـردش خـون خــارج جــنین تشـکیل و با جوانه زدن مــداوم، وارد بــدن جنین شده و به دستگاه گردش خون داخل جنیــنی متصل می‌شــود. قوســهای برانشــی، ســاختمان واضــحی را در ســـطح خـــارجی جـــنین پدید می‌آورند و دهـــان اولیه (Stomodeum)ـ ظــاهر می‌شــود. نــیز صــفحه عصــبی (Neural Plate)، ناودان عصبی (Groove Neural)، لوله عصــبی Neural Tube)ـ و صــفحه شــنوایی (- Otic Placode) و سپس حباب شنوایی (Otic - Vesicle) پدید می‌آیند.

مـــاه دوم: در آغـــاز هفته پنجم دســـتها و پاها بصـــورت جوانه‌های پارو مانندی ظـاهر می‌شـوند. انتهـای تحتـانی جوانه‌ها پهن و از قسمت فوقانی متمــایز می‌گــردد ولی قســمت فوقــانی اســتوانه‌ای می‌شــود و با ایجــاد حلقه تنگی بین این دو قســـمت، مچ پدید می‌آید. با پیـــدایش

چهار ناودان شعاع مانند، پنج قسمت ضخیم‌تر در قسمت انتهایی جوانه‌ها مشخص می‌شود که بعدا تشکیل دهنده انگشتان خواهد بود. همزمان با تشکیل انگشتان، حلقه تنگتر دیگری ناحیه فوقانی جوانه‌ها را به دو قسمت تقسیم می‌کند و بدین ترتیب بازو، ساعد، ران و ساق مشخص می‌شوند. (شکل 6)

3- دوره فیتال (Fetal Period)

از ماه سوم تا مرحله تولد را دوران فیتال و جنین را در این مرحله فتوس (Fetus) می‌نامند، در این مرحله بدن رشد سریعتری دارد برخلاف سر، که رشد کندتری دارد. در آغاز سومین ماه، سر تقریبا نصف طول جنین نشسته را تشکیل می‌دهد و در آغاز ماه پنجم، یک سوم طول بدن ایستاده و به هنگام تولد حدودا یک چهارم آن است. در خلال سومین ماه، صورت شباهت بیشتری به انسان می‌یابد و در آخرین ماه جنس فتوس قابل تشخیص است و در خلال ماههای چهارم و پنجم فتوس به سرعت قد می‌کشد. در نیمه‌های حیات درون رحمی تقریبا جنین نصف طول بدن در هنگام تولد (23 سانتیمتر ایستاده و 16سانتیمتر نشسته) را دارد. ولی وزن آن تا پایان ماه پنجم به 500 گرم نرسیده است. در این ماه معمولامادر حرکات جنین را حس می‌کند. در نیمه دوم زندگی درون رحمی، وزن جنین رو به ازدیاد نهاده و در دو ماه ونیم آخر به اندازه 50 درصد وزن موقع تولد به آن افزوده می‌شود، پوست جنین ابتدا به واسطه فقدان بافت همبند و چربی زیر جلدی چروکدار می‌نماید، ولی در دو ماه آخر پوست کشیده شده و حالت عادی به خود می‌گیرد. در اواخر این دوره محیط جمجمه

از محیط دیگر قسمتهای بدن بزرگـتر است و این یکی از عوامل مهم عبور جنین از مجرای زایمان (مجرای رحمی - مهبلی) است. در هنگام تولد معمولا بیضه‌ها پایین آمده و در کیسه بیضه جـایگزین شـده‌اند و بند نـاف تقریبا در وسط شکم قرار دارد.

ادوار شکل گیری جنین در قرآن

بـرخی از پژوهشـگران مانند «البـار» مراحل پیـدایش و تکامل جنین از دیدگاه قـرآن را هفت مرحله دانسـته اند: 1-ـ نطفه 2-ـ علقه 3-ـ مضـغة (مخلقة وغیرمخلقة) 4- عظام 5- لحم 6- تسویه، تصویر و تعدیل 7- نفخ روح.

عمـده آیـاتی که در این رابطه مـورد اسـتفاده قـرار می‌گیرند عبارتند از:

«... انا خلقنا الانسـان من نطفة امشـاج نبتلیه فجعلنـاه سمیعا بصیرا» دهر/2

«و.. جعل نسله من سلالة من ماء مهین ثم سـواه و نفخ فیه من روحه » سجده/8

«خلق الانسان من علق » علق/2

«هو الذی خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم یخرجکم طفلا» مؤمن/67

«ایحسب الانسان ان یترک سـدی الم یک نطفة من مـنی یمنی ثم کان علقة فخلق فسوی » قیامت/38

«یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقنـاکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة و غیرمخلقة » حج/5

«ولقد خلقنا الانســان من ســلالة من طين ثم جعلنــاه نطفة فی قـــــــــــــرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقناالعلقة مضــغة فخلقنا المضــغة عظاما فکســونا العظــام لحما ثم انشا نــاه خلقا آخر فتبــارک الله احسن الخالقین » مؤمنون/14

اکنـــون با توجه به اهمیت و بحث انگـــیزی افزونـــتر، به بررسی سه مرحله نخست از ادوار هفتگانه فوق ومیزان انطبـــــاق و ســـــازگاری آن‌ها با دســـــتاوردهای علمی می‌پردازیم.

1- نطفه

نطفه در لغت به معنی «آب اندک » می‌باشد و اســتعمال آن در «مـــنی » از همین روست. این واژه همچـــنین در سلول نرینه «اســپرم » و «مادینه » (تخمک) و یا تــرکیب آندو (تخم) نیز اســتعمال می‌شــود. چنانکه از آیه شــریفه (...ا لم یک نطفة من منی یمنی...) قیامت/38

همین معنا قابل اســـتفاده است.درترجمه‌هـــای فارسی قــرآن از ابتــدا تــاکنون معمــولا اصل این واژه اســتفاده شــده و معــادل پارسی در برابــرش ننهاده‌انــد، ولی در ترجمه‌های انگلیسی قرآن به جای آن واژه‌های زیر آمــده است:

Sperm Drop (Arbery), Life Germ Shakir, Droped Sperm (H. Palmer),Drop of Seed (Pickthall), .Living Germ,Semen

اختلاف مترجمـان در معـادل گزیـنی تا حـدودی ناشی از اسـتعمال گونـاگون و وجـوه مختلف معنـایی این کلمه می‌باشد.

نطفه امشاج

امشـــاج جمع مشـــیج و مشج به معنـــای آمیخته ومختلط می‌باشد.

در رابطه با این‌که مقصـــــود آیه از تـــــرکیب نطفه چه مؤلفه‌هایی است، احتمالات گوناگونی وجود دارد که اهم آن‌ها عبارتنداز:

1- آمیختگی و لقـــاح نطفه زن و مـــرد. این نگـــرش، رایجترین دیدگاه در میان مفسـران پس از نـزول وحی تا زمان حاضر بوده است. و کسانی مانند طبری، ابن کثیر، مـــراغی، طبرسی و.. آن را پذیرفته‌اند. بـــرخی چـــون مجاهد در تایید این معنا آیه شـریفه «...انا خلقنـاکم من ذکر وانـــثی...» را گـــواه گرفته‌اند. در «مســـند احمد بن حنبل » نیز آمده است که پیامبر درباره چگونگی آفرینش انسان فرمودند: «من نطفة الرجل و من نطفة المراة »

2- ترکیب نطفه از عناصر و اجزای گوناگون.

مـــوریس بوکـــای در این زمینه می‌گوید: مـــایع منـــوی از ترشحات مختلفی که از غـدد زیر ناشی می‌شـود تشـکیل شده است:

الف) بیضه‌ها: ترشح غـــــده تناســـــلی مـــــرد حـــــاوی اسپرماتوزوئیدهاست، سلولهای دراز واجد تـــاژک دراز، و غوطه ور در مایعی سرم گونه‌اند.

ب) کیسه‌های تخمی: این اعضا که مخـــــــــــــــازن اسپرماتوزوئیدند، نزدیک پروســتات قــرار گرفته و ترشح خاصی بدون عناصر بارور کننده دارند.

ج) پروســتات: مــایعی ترشح می‌کند که به مــنی، ظــاهر خامه‌ای و بوی ویژه اش را می‌دهد.

د) غدد ملحق به مجاری ادرار که عبارتنـداز: غـدد کـوپر (Cooper)ـ یا غدد مری (Mery)ـ مترشح، مـایعی سـیال و غدد لیـتره (Littre)ـ که مـاده‌ای مخـاطی ترشح می‌کنند. وی سپس می‌گوید:

«... چگونه می‌تــوان از توافق متن قــرآنی با شــناخت علمی‌ای که از این پدیده‌ها در عصرمان داریم تحت تـاثیر قرار نگرفت ».

به نظر می‌رســد، مقصــود از آمیختگی نطفه در قــرآن مجید دقیقا روشن نیســـــت، هرچند آیه شـــــریفه «انا خلقناکم من ذکرو انثی » احتمـال اول را تقـویت می‌کند ولی نـافی وجه مقابل آن نیسـت، از همین رو بـرخی از مفسـرین، مانند صـاحب المـیزان گونه خاصی از آن‌ها را ترجیح نداده‌اند. نیز احتمال آن‌که گونه دیگـری از تـرکیب و آمیزش نطفه مـراد باشد منتفی نیست. در عین حــال، با توجه به جمع بـــودن کلمه «امشـــاج » به نظر می‌رسد مقصــود قــرآن، گونه‌هــای مختلفی از آمیختگی است و براین اساس می‌تـوان هر دو وجه ذکر شـده را با این آیه منطبق دانست.

به هر حـــــال، آنچه مســـــلم است دو نکته می‌باشد: 1- ابداعی بودن اصل اختلاط نطفه در قرآن. بهـترین گـواه بر این مطلب تـــاریخ جـــنین شناسی است که نشـــان

می‌دهد تا قرون اخیر مساله آمیختگی نطفه به هیچ وجه در میان دانشمندان مطرح نبوده است.

2- انطباق پذیری آن با آخرین ره آوردهای علمی در جنین شناسی.

2- علق / علقة؟

دومین مرحله رشد و تکامل جنین از دیدگاه قرآن، علقة می‌باشد. این واژه پنج مرتبه در آیات: (حج 5، مؤمنون 14، غافر 67، قیامت 38) ذکر گردیده است. در یک مورد نیز کلمه «علق » آمده است:(علق 2).ـ لیکن در مورد این‌که آیا علق همان علقة است و هر دو بیانگر یک مرحله از ادوار جنینی می‌باشند یانه، رویکردهای گوناگونی وجود دارد. از اینرو هریک را جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

علق

علق به معنای: «درآویختن »، «دل بستن »، «چیز چسبان »، «خون » و جمع علقة به معنای «زالوی خون مکنده آبزی » و «آویزگاه » آمده است.

در برخی از ترجمه‌های فارسی قرآن، معادلهای زیر را برابر «علق » نهاده اند:

«خون بسته » (مکارم شیرازی)، «آویزک که همان اسپرماتوزوئید است » (فولادوند)، «خون بسته شده » (معزی)، «لخته خونی » (آیتی)، «یک نطفه زالووش » (بهبودی). در ترجمه‌های انگلیسی نیز چنین آمده است:

Blood Clot (Arberymere) Clot ofCongealed Blood (Yousuf Ali), Clot (Shakir, Pickthall), .Germ Cell (H.Palmer)

صرف نظر از صحت و سـقم هریک از ترجمه‌هـای فـوق، آنچه در اینجا جـالب توجه است این است که بسـیاری از برگردانهـای بـالا، چـنین می‌نماید که مترجمـان علق را همان علقة یعـنی مرحله بعد ازانعقـاد نطفه دانسـته‌اند. ولی در ترجمه فارسی بهبـــودی و انگلیسی پـــالمر به مرحله اول یعنی نطفه نزدیکتر است.

مفسران قرآن در گذشته چندان توجهی به مسـاله اتحـاد یا اختلاف معنـــــــایی علق و علقة نکرده‌اند و تنها در دهه‌های اخـیر این مسـاله مـورد بررسی و کـاوش قـرار گرفته است. در «تفسیر الفرقان » آمده است:

«علق (نه علقة، زیرا علقه حالت دوم جـنین و برآمـده از علق می‌باشد) اسم جنس کرمهای کوچک چسبنده و جمع آن است. پس علق همان منی است که بر اثر چسـبندگی «به هرچیزی چون لباس، بـدن یا جـدار رحم می‌آویـزد. و مجمـوع آن، که حـاوی میلیونها نطفه یعـنی، اسـپرمهای چســبان است و بـــرخی به بعض دیگر آویخته و تماما به جدار رحم می‌چسبند، علق می‌باشد...»

شاید بتوان بر جدایی علق از علقة چنین استشهاد نمــود که قرآن در هیچ یک از مـواردی که مراحل مختلف جـنین را بیان نموده از واژه «علق » استفاده نکـرده و همـواره کلمه «علقة » را به کـــار بـــرده اســـت، مانند: حج 5، مؤمنـون 14، غـافر67، قیـامت 38، و در مـواردی که دربــاره چگــونگی تــداوم نسل بشر است تنها به ذکر یک

مرحله بسنده می‌کند و همواره همان مرحله نخست، یعنی، نطفه را که مبدا اساسی پیدایش جنین است یادآوری می‌کند و هر بار یکی از وجوه و خصوصیات آن را بر می‌شمرد. مانند: «الم نخلقکم من ماء مهین »، «فجعل نسله من سلالة من ماء مهین »،«خلق من ماء دافق...»، «انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج...» در آیات فوق واژه‌های «مهین »، «سلالة »، «دافق » و «امشاج » هر یک بیانگر یکی از ویژگیهای نطفه می‌باشند. اکنون احتمال آن‌که مقصود از «علق »، که در این آیه به تنهایی ذکر شده است، همان مرحله آغازین تکوین جنین با بیان ویژگی کرم سان و زالووش بودنش باشد تا حدودی موجه می‌نماید، لیکن در حدی نیست که بتوان با اطمینان کامل آن را پذیرفته و معنای دیگر را مردود دانست.

علقة

علقة به چند معنا آمده است: «زالوی سرخرنگ آبزی »، «زالوی خون مکنده آبزی، پاره لخته خون »، «انگل سرخرنگ آبزی که به بدن می‌چسبد و از آن خون می‌مکد...»در ترجمه‌های فارسی و انگلیسی قرآن معمولا علق و علقة یکسان معنی شده است ولی در ترجمه فارسی «بهبودی » علقة به معنای «به صورت یک کرم به جدار رحم چسبیده » (5:22)، «به صورت کرم چسبان به جدار رحم » (14:23)، «به صورت جنین به رحم چسبیده » (67:40)ـ آمده است. مفسران قرآن از دیر زمان غالبا علقة را به «خون بسته » معنا کرده‌اند. در برخی از تفاسیر جدید قرآن مانند تفسیر طنطاوی، المیزان، نمونه و... این معنا یافت می‌شود. برخی از

مفسران نـیز معنـای روشـنی از آن ارائه نـداده و به این بسنده کرده‌اند که حالت بعدی نطفه است.

تعارض با علم

اکنــون این اشــکال رخ می‌نماید که در رویــان شناسی نــوین با ابزارهــای ســنجش دقیق و چشم مســلح، تمــام مراحل پیــدایش و تکامل جــنین مــورد بررسی و کــاوش قــرار گرفته ولی مشــاهده نگردیــده است که انســان از مرحله خون بسته عبور کند. لـذا بـرخی تصـریح نموده‌اند که: «انسان هیچگاه از مرحله خـون بسـته نگذشـته است ».

بنــابراین، با توجه به قطعی بــودن مســاله فــوق از نظر علمی از یکسو و یگــانگی نــازل کننــده کتــاب مــبین، و احاطه مطلقه علمی او به زوایـای هسـتی «ا لا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبــیر»، و صــدق و راســتی تردید ناپــذیر آیــات الهی و نــیز این‌که کلمه علق وعلقه دارای معــانی گونــاگونی هســتند، به روشــنی درمی یــابیم که ترجمه و تفسـیر آن به «خـون بسـته » صـواب نیست. در مقابل، دو معنای ســازگار با ره آوردهــای علمی جدید در برابر این واژه وجــود دارد: زالــو، شــیئی آویزنــده و چسبان. برخی معنـای دوم را تـرجیح داده و کلمه زالو را که با شـکل ظـاهری اسـپرم مطـابقت دارد بـرای مرحله اول مناسب دیده‌اند.

مــوریس بوکــای می‌گوید: «اســتقرار تخم در رحم به وســیله رشد ترغابه‌هــایی [Villosite]ـ که دنباله واقعی تخم‌اند به وقــوع می‌پیونــدد که همانند ریشه‌ها در خــاک می‌رویند تا آنچه بــرای رشد تخم لازم است از جــداره

عضو برگیرند. این ترغابه‌ها تخم را به رحم می‌آویزند. شـــناخت آن‌ها از زمانهـــای جدید است.» وی ســـپس با اشـــــاره به آیه: «خلق الانســـــان من علق » (علق 2) می‌گوید: «چیزی که آویخته می‌شود ترجمه کلمه «علق » است... [واین] کاملا پاسخگوی واقعیتی است که امروزه به اثبات رسـیده است. این مفهـوم در چهـار آیه دیگر که تطـورات متـوالی از مرحله قطـره مـنی تا پایـان را ذکر می‌کند یـاد آوری شـده است.» مقصـود وی از چهـار آیه عبـارت است از: (حج 5)، (مؤمنـون 14)، (غـافر 67)، (قیامت 37 - 38). نیز «البار» می‌گوید:

«... اساسا علقة به هر چیزی که بچسبد و بیاویزد اطلاق می‌گـردد... علقة نـیز چـنین عمل می‌کند زیـرا به جـدار رحم چســبیده و در آن لانه می‌گزیند...» بر اســاس این معنا کلمه «علقة » معنـای وصـفی دارد و بیـانگر مرحله لانه گزینی نطفه گشنیده شده می‌باشد. همانطور که در اول این مقاله ذکر شد «البـــار» مهمـــترین و بـــارزترین ویـــژگی این مرحله تا پایـــان دوره زایگوتیک را پیوند و آویختگی می‌داند و کلمه «علقة » را دقیقـترین توصـیف آن می‌شمارد.

اکنـــون این ســـؤال پدید می‌آید که چـــرا مترجمـــان و مفسران قرآن بویژه قدمای آن‌ها علقة را به خون بسته تفسـیر کرده‌انـد، در حـالی که این مطلب از نظر علمی مردود است؟ «البـار» چـنین پاسخ می‌دهد: «علقة از هر سو با خون لخته گون احاطه شده است...(شکل 7)

آنگـــاه اگر بـــدانیم که حجم علقه در حـــال آویختن از14 میلیمـــتر تجـــاوز نمی‌کند به زودی در می‌یـــابیم که چـــرا مفسـران پیشـین تاکید می‌ورزیدند که علقه خـون بسـته

است... آری، علقه با چشم غیر مسلح دیـدنی نبـوده، اما از هر سو خون گرداگردش را فرا گرفته است.. بنابراین تفسـیر علقه به خـون بسـته ناشی از مشـاهده با چشم غیر مسلح است...»

3- مضغه

مضغه مشتق از مضغ (جویدن) و به معنای: «پاره گوشت »، «مقداری از گوشت به قدر یک بار جویــدن » و «لقمه جویده از گوشت و غیر آن » است.

در ترجمه‌های فارسی قرآن «مضغه » چنین ترجمه شـده است: «چــیزی شــبیه گوشت جویــده شــده »، (مکــارم شیرازی)، «مضغه » (فولادوند)، «گوشت جویـده شـده » (معـزی)، «پـاره گوشت » (الهی قمشه ای)، «به صـورت یک قطعه گوشت جویده » (بهبـودی)، «پـاره گوشـتی »، (آیتی). در ترجمه‌های انگلیسی نیز آمده است:

a Tissue (Arbery), a lump of Flesh (Shakir), a Foetus lump (Yousuf Ali), an embr yonic lump (H. Palmer), a littlelump (Pickthall), Shapeless lumpof flesh.

در تفاسـیر نـیز آمـده است: «(ثم من مضـغة) وآن پـاره گوشت کـوچکی است بقـدری که جویـده شـود و تحـول یافته علقه می‌باشد»، «فخلقنا العلقة مضـغة) یعـنی آن را به پاره گوشتی تبدیل کردیم.» برخی نـیز مضـغة را به خون غلیظ تفسیر نمـوده اند: «واز علقة به مضـغه، وآن پــاره‌ای از خــون غلیظ است که نــام و شــکل ویــژه‌ای نـــدارد...»، «واز علقة به مضـــغه، آنگـــاه که آن نطفه آویزنـده بـزرگ شـود و به لخته‌ای از خـون غلیظ مختلط

تبـدیل گـردد.» به نظر می‌رسد تفسـیر مضـغه به خـون غلیظ نه از نظر لغوی درست است و نه از دیدگاه علمی. لیکن آنچه در ترجمه بهبـودی ومکـارم آمـده است با ره آوردهـای علمی و یـافتی مشـاهدات ابتـدایی بـدون استفاده از ابزارهای علمی مطابقت دارد.

در بررسی‌های علمی معمـولا این مرحله را با تحـولاتی که از هفته چهـارم آغـاز دوره جنیـنی (Embryonic Period) و پیدایش سومایتها، تطبیق نموده‌اند.

البـار می‌گوید: ظهـور سـومایتها با پیـدایش قوسـهای حلقی (Pharyngeal Arches)ـ که در نتیجه شـکافهای ایجـاد شـده در طبقه خـارجی (اکتـودرم) و رشد طبقه میـانی (مـزودرم) پدید آمـده است همـراه است. درنتیجه این دگرگونیها پنج جفت از قوسـهای فارینژیل در ناحیه فوقانی جنین (درست زیر گرده سر) پدید می‌آید.

بنـابراین، مضـغة یا پـاره گوشـتی که دنـدانها جویـده و بـیرون انداخته دقیق‌تـرین وصف این مرحله اسـت، زیـرا قوسهای حلقی و سومایت‌ها به جنین دقیقا شکل مضغه را می‌بخشد. (شکل 8)

به نظر می‌رسد در این مرحله قـرآن به نکته علمی ویژه‌ای اشاره ندارد و به بیان شکل ظاهری جـنین که به صورت «لقمه جویده » می‌باشد بسنده کـرده است. البته اگر مضغة به معنای «گوشت جویده شده » باشد خالی از شکل (8)

بیـان جنس جـنین یعـنی اشـتمال برمـوادی گوشت مانندنیست، در عین حـال باید توجه داشت که مقصـود از گوشت در اینجـاغیراز اجـرام عضـلانی است که پوشش

استخوانها را تشکیل می‌دهدوقرآن ازآن به «لحم » تعبیر نموده است.

با توجه به آنچه گذشت می‌توان از نکـات جـنین شـناختی قرآن تا مرحله مضغة چنین نتیجه گرفت:

1- قرآن برای اولین بار پـرده از آمیختگی نطفه انسـان برمی افکند و این مطلب هرچند از نظر رویـان شناسـان تا قـرن نـوزدهم میلادی پوشـیده مانـده بـود، ولی بـرای مفسران قرآن بخشی از این حقیقت یعنی ترکیب نطفه از مـنی مـرد و آب رحم آن روشن و آشـکار بـوده و در تفاسیر خود از آن سخن گفته‌اند.

2- قـرآن مجید بـرای اولین بـار از آویزنـدگی و (لانه گزیـنی)تخم سـخن به میـان آورده ولی این حقیقت بر مفسران و مترجمان قـرآن مخفی مانـده، تا آن‌که در پی دسـتیابی به میکروسـکوپ و انقلاب در دانش رویـان شناسی، معنای درستی از مطالب قرآن به دست آمد.

3- در رابطه با مرحله سـوم از بیـان قـرآن مجید نکته علمی خاصی استفاده نمی‌شود، کما این‌که هیچ تعارضی نـیز با رهیافتهـای علمی نـوین نـدارد، و گفته قـرآن با شکل ظاهری جنین انطباق کامل دارد.

5- آفرینش جهان و انسان و... در نهج البلاغه

آفرینش را آغـاز کـرد و آفریـدگان را به یکبـار پدید آورد، بی آن‌که اندیشه ای به کـار بـرد، یا از آزمایشی سـودی بـردارد، یا جنبشی پدید آرد یا پتیـاره ای را به خـدمت گمارد. از هر چیز به هنگام بپرداخت، و اجزای مخـالف را با هم سازوار ساخت، و هر طبیعت را اثری بداد و آن اثر

را در ذات آن نهـاد. از آن پیش که بیافریند به آفریـدگان دانا بـود، و بر آغـاز و انجامشـان بینـا، و با سرشت و چگونگی آنان آشنا.

سپس خدای پاک فضـاهای شـکافته و کرانه‌هـای کافته و هـوای به آسـمان و زمین راه یافته را پدید آورد، و در آن آبی روان کـرد. آبی که موجهـای آن یکـدیگر را می‌شکسـت، و هر یک بر دیگـری می‌نشست. آب را بر پشت بـادی نهـاد سـخت و زنـده و هر پایـداری را در هم شـکننده. بـاد را بفرمـود تا آب را بـاز دارد و فـرو سو آمدنش نگذارد و درآن مـرز بماند. هـوای شـکافته در زیر باد به جریان، و آب جهنده بر بالای آن روان. سپس بادی نـازا آفرید تا خروشـنده را بگرداند و مـوج دریا را برانگیزاند. باد چنـان که گـویی مشـکی راپیـاپی و سـخت بوزید، از برخاستنگاهی دور و ناپدید. باد را بفرمود تا آب می‌جنباند یا در فضایی تهی میراند، سرآب را به پایان آن برد و جنبنـده آن را به آرام آن رسـاند تا آن‌که کوهه‌ها از بر، و کفها بر سر آورد، پس خـدا آن کف آسـمان مـوجی از سـیلان بـاز داشـته، زبـرین سـقفی محفـوظ، بلند و افراشـته بی هیچ سـتون بـالا رفته و برپـا، و بی میخ و طنـاب اسـتوار و برجا. پس آسـمانها را به سـتاره‌های رخشان و کوکبهای تابان بیاراست، و بفرمود تا خورشید فروزان و ماه تابان، در چرخ گردان و طارم سبک گذران و آسمان پر ستاره روان، به گردش برخاست.

سپس میان آسـمانهای زبـرین را بگشـود و از گونه گـون فرشتگانش پر نمود: گروهی از آنان در سجده‌اند و رکوع نمی‌گزارنـد، و گـروهی در رکوعند و یـارای ایسـتادن ندارند. گروهی ایستاده و صف ناگسسـته، و گـروهی بی

هیچ ملالت لب ازتسبیح نابسته. نه خواب دارند و نه بی هوشی، نه سستی گیرند و نه فراموشی، و گروهی از آنان امینان وحی اویند، که کلام خدا را به پیامبرانش می‌رسانند، و قضای الهی را بر مردمان می‌رانند، و گروهی نگاهبان بندگان اویند و در بانان درهای جنان او، و گروهی ازآنان پایهاشان پایدار در زمین است، و گردنهاشان بر گذشته از آسمان برین. تنومندی و ستبریشان از حد برون است، و دوشهاشان برای برداشتن عرش متناسب و موزون. دیده‌ها از هیبت بر هم و پرها به خود فراهم. در پس حجاب عزت و پرده‌های قدرت مستور و دست نامحرمان از ساحت قدس آنان دور. نه برای پروردگار در وهم خود صورتی انگارند، و نه صفتهای او را چون صفتهای آفریدگان پندارند. نه او را در مکانی دانند، و نه وی را همانندی شناسند و بدان اشارت رانند.

صفت آفرینش آدم (ع) پس پاک خدای با عظمت، از زمین گونه گون طبیعت خاکی فراهم کرد، از زمین نرم و ناهموار و از شیرین آن و از نمکزار. بر آن خاک، آب ریخت تا پاک شد، و با تری محبت اش بیامیخت تا چسبناک شد. پس صورتی از آن پدید آورد، با اندامهای بایسته، و عضوهای جدا و به یکدیگر پیوسته. آن را بخشکانید تا یک لخت شد و زمانی اش بداشت تا سخت شد، چنان که اگر بادی بدان می‌وزید بانگش به گوش می‌رسید. پس از دم خود در آن دمید تا به صورت انسانی گردید: خداوند ذهنها، که آن ذهنها را به کار گیرد، و اندیشه ای که تصرف او را پذیرد. با دست و پایی در خدمت او و اعضایی در اختیار و قدرت او. با دانشی که بدان حق را از باطل جدا کردن داند، و مزه‌ها و بویها

و رنگها و دیگر چیزها را شـــناختن تواند. با طبیعتهـــای متضاد و سرکش و سرشتهای با هم خوش، گـرم با سـرد درآمیخته و تـــری بر خشـــکی ریخته و حـــیرت همه را برانگیخته.

پس، از فرشتگان خواست تا آنچه در عهده دارند ادا کنند و عهـــدی را که پذیرفته‌اند وفا کنند. ســـجده او را از بن دنـدان بپذیرنـد، خـود را خـوار و او را بـزرگ گیرنـد، و فرمـود: (آدم راسـجده کنیـدای فرشـتگان! فرشـتگان به سـجده افتادند جز شـیطان) که دیـده معـرفتش از رشک تـیره شد و بـدبختی بر او چـیره، خلقت آتش را ارجمند شمرد و بزرگ مقدار و آفریده از خـاک را پست و خـوار، پس خـدایش مهلت بخشـید که خشم را سـزاوار بـود، و کامل شدن بلا و آزمـایش را در خـور و بکـار، و وفـای به وعـــده را چه کسی کند چـــون پروردگـــار! و پروردگـــار فرمـــود: (همانا تو از واپس افکنـــدگانی که تا رســـیدن رستاخیز بمانی.)

پس خـدای سـبحان آدم را در خانه ای آرام داد، جایگـاهی در امـان و بی بیم، با زنـدگی فـراخ و پر نعیم، و او را از شیطان بترسـانید که دشـمنی است لـئیم. اما دشـمن او برنمی تـافت که آدم با نیکوکـاران در بهشت به سر بـرد، کوشید تا او را از راه به در برد. او را بفریفت تا یقین را به گمـــان فـــروخت و آتش دو دلی بر و بـــار عـــزم او را بســـوخت. شـــادمانی بـــداد و بیم خریـــد، فـــریب خـــورد و پشیمانی کشید. سپس خـدای سـبحان در توبه را به روی او گشـاد، و کلمه رحمت بر زبـان او نهـاد، و به دو وعـده بازگشت به جنت داد، و او را بـدین سـرای فـرود آورد که خانه رنج و امتحـــان است و زادن فرزنـــدان، و خـــدای

سبحان از فرزندان او پیامبرانی گزید، و ازآنـان به زبـان وحی پیمـان سـتد و هر پیـامبرآن را شـنید، که امـانت او نگاه دارد و حکم خدا را به دیگران برساند، و این هنگامی بـود که بیشـتر آفریـدگان از فطـرت خـویش بگردیدند و طومـار عهد درنوردیدنـد، حق او را نشـناختند و برابـراو خـــدایانی ســـاختند. شـــیطانهاآنان را از خداشناسی به گمراهی کشیدند، و پیوندشان را با پرسـتش خـدا بریدند. پس هر چند گاه پیـامبرانی فرسـتاد و به وسـیله آنـان به بندگان هشـدار داد تا حق میثـاق الست بگزارنـد، و نعمت فرامـوش کـرده را به یـاد آرند. با حجت و تبلیـغ، چـراغ معرفتشان را بیفروزند تا به آیتهای خــدا چشم دوزند. از آسمانی بالا برده و زمینی زیرشان گسترده، و آنچه بدان زنده‌اند و چسان می‌میرند و نا پاینده‌اند، و بیماریهای پیر کننـده و بلاهـای پیـاپی رسـنده، و هیچ گـاه نبـود که خـدا آفریدگان را بی پیامبر بدارد، یا کتـابی در دسـترس آنـان نگـذارد، یا حجـتی بر آنـان نگمـارد، یا از نشـان دادن راه راست دریغ دارد. پیـامبران که انـدک بودند و مخالفشـان بسیار، و در دام شیطان گرفتار، در کار خویش درنماندند و دعوت حق را به مردم رساندند. گاه پیامبر پیشـین نـام پیامبر پس از خود را شنفته، و گاه وصف پی امبر پسـین را به امت خویش گفته.

زمان این چنین گذری شد، و روزگار سپری. پدران رفتند و پسـران جـای آنـان را گرفتند تا آن که خـدای سـبحان محمد (ص) را پیـــامبری داد تا دور رســـالت را به پایـــان رســاند و وعـده حق را به وفا مقـرون گردانـد، طومـار نبـوت او به مهر پیـــامبران ممهـــور، و نشـــانه‌های او در کتاب آنـان مـذکور، و مقـدم او بر همه مبـارک و مـوجب سرور، حـالی که مـردم زمین هر دسـته به کیشی گـردن

نهاده بودند، و هر گروه پی خواهشی افتاده، و در خدمت آیینی ایستاده، یا خدا را همانند آفریدگان دانسته، یا صفتی که سزای او نیست بدو بسته، یا به بتی پیوسته و از خدا گسسته. پروردگار آنان را بدو از گمراهی به رستگاری کشاند و از تاریکی نادانی رهاند.

سپس دیدار خود را برای محمد (ص) گزید و جوار خویش او را پسندید و از این جهانش رهانید. او را نزد خود برد تا در فردوس اعلی نشیند، و بیش سختی این جهان نبیند. پس بزرگوارانه او را دیدار ارزانی داشت و او میراثی که پیامبران می‌نهند برای شما گذاشت، چه آنان امت خویش را وا نگذارند مگر با نشان دادن راهی روشن و نشانه ای معین: کتاب پروردگار در دسترس شماست، حلال و حرام آن پیداست، واجب و مستحب آن هویداست، ناسخ و منسوخش روشن، رخصت و عزیمت آن معین، خاص و عامش معلوم، پند و مثلهایش مفهوم، مطلق و مقیدش پدیدار، محکم و متشابهش آشکار، مجمل آن تفسیر شده، و نا مفهومش تعبیرشده، از حکمی که بدانند و انجام دادنی است، و آنچه ندانند و واگذاردنی است، حکمی است وجوب آن در قرآن معین، و نسخ آن در سنت مبرهن، و حکمی که سنت گوید باید، و کتاب رخصت دهد که ترک آن شاید، و حکمی که در وقتی خاص بر مکلف نوشته است، و چون وقتش سپری شد تکلیف هشته است، و حرامهایی ناهمسان، با کیفرهایی سخت و یا آسان، گناهی بزرگ که کیفرش آتش آن جهان است، و گناهی خرد که برای توبه کننده امید غفران است، یا آنچه مقبول، میان دشوار و آسان است.

از این خطبه است که حج را یـاد کـرده است زیـارت خانه اش را فریضه کرد بر شـما مردمـان که قبله اش سـاخت برای همگان، و آمدن گاه مسلمانان، تا بدان درآیند چـون چارپایـان و بـدان پنـاه برند چـون کبـوتران، و دو نشـانه بـرای دینـداران: فروتـنی برابر عظمت او، و اعـتراف به عزت او، و از آفریـدگانش آن را گزید که چـون دعـوت او شنید در گوش کشید، و به جـان و دل خرید. اینـان به راه افتادنـد، و پا برجـای پـای پیـامبران نهادنـد، و چـون فرشتگان گرد عرش بر پای بندگی ایستادند. بر سودهای روز بـازار عبـادت هر دم فزودنـد، و به هنگـام تشـریف، مغفرت او را از یکدیگر ربودند. خدا کعبه را بـرای اسـلام نشـان، و بـرای پناهنـدگان خانه امـان سـاخت، رفتن به سـوی خانه را واجب گردانـد، و حق آن را بشناسـاند و بندگان را به زیـارت آن خواند که فرمـود: (بر هر کس که تواند، زیارت خانه واجبی از سوی خدای بی انبازاست، و آن که سـرباز زند خـدا از جهانیـان بی نیـاز است.) (نهج البلاغه / خطبه 1 / ترجمه: دکتر شهیدی)

6-زندگی انسان

الف - در بـاره‌ی حقیقت زنـدگی، تعـاریف بسـیاری گفته شده، لکن هیچکدام از این تعـاریف مطـرح شـده، تعریف حقیقی زنـدگی نیسـتند. چـرا که اساسـاً حیـات، امـری وجـودی و بسـیط بـوده غـیر قابل تعریف می‌باشـد؛ همانگونه که دیگر اوصاف وجود، همچون وحدت و کثرت، علم، ظهور، شدّت و ضعف و...، غـیر قابل تعریـف، و به تبع خود وجود، در غایت روشنی و وضـوح بـوده در تمـام مراتب هستی حضور دارند.

معمولاً بسیاری از امور، که تعریفشان مشکل است، از طریق ضدّشان شناخته می‌شوند؛ امّا حیات، حتّی ضدّ حقیقی هم ندارد تا با آن شناخته شود؛ چون هر موجودی به اندازه‌ای که از وجود بهره دارد، به همان اندازه نیز دارای حیات می‌باشد. پس اگر برخی از موجودات را در مقایسه با برخی دیگر، موجود غیرزنده می‌نامند، نوعی نگاه تسامحی است. بنا به یافته‌های برهانی و شهودی حکما و عرفای اسلامی، موجوداتی چون سنگ، هوا، خورشید، ماه و امثال آن‌ها نیز حقیقتاً دارای حیات می‌باشند لکن حواسّ بشری قادر به درک چنین حیاتی نبوده، آثار آن را ادراک نمی‌کنند. در آیات و روایات نیز شواهد بسیار فراوانی یافت می‌شوند که دلالت بر زنده بودن جمیع موجودات عالم دارند.

اینکه برخی از موجودات، در زبان عرف، غیر زنده نامیده می‌شوند، در حقیقت ناشی از این حقیقت است که اکثر مردم توجّهی به دارای مراتب بودن حیات نداشته و متوجّه نیستند که « موت »، نقیض یا ضدّ حیات نیست؛ بلکه هر مرتبه از حیات، نسبت به مرتبه‌ی بالاتر از خود، موت خوانده می‌شود. اگر با دقّت بیشتری به موجودات اطراف خود نظر کنیم، می‌یابیم که حیات بشری قوی‌تر از حیات حیوانی است؛ و حیات برخی حیوانات مثل میمون یا گربه نسبت به حیات برخی دیگر مثل شقایق دریایی قوی‌تر است؛ چون حیات حیوانی شقایق دریایی به قدری ضعیف است که ممکن است با حیات گیاهی اشتباه شود. همچنین حیات حیوانات نسبت به حیات گیاهان دارای قوّت بیشتری است؛ کما این‌که حیات برخی گیاهان مثل گیاه حشره خوار نسبت به حیات برخی گیاهان دیگر مثل خزه‌ها و علفهای بی‌ریشه،

بسیار قوی‌تر می‌نماید؛ چنانکه گویی گیاه حشـره خـوار، دارای حرکت ارادی است. به همین نسبت، حیات گیاهـان نیز از جمادات قوی‌تر می‌باشد.

ب - انسان یکی از موجودات این عـالم است که بر خلاف بسیاری از مخلوقات دیگـر، می‌تواند رتبه‌ی وجـودی خـود را به اختیار خـود، تکامل یا تـنزّل دهد. می‌تواند از رتبه‌ی وجودی ملائک فراتر رفته درای حیات ملکی و بلکه حیات الهی باشد و می‌تواند در حـدّ حیـوان تـنزّل نمـوده دارای حیات حیوانی گردد. لذا حیـات و زنـدگی انسـان تفـاوتی واضح با دیگر موجودات دارد. از این رو، ترقّی در مـراتب حیات، خواسته یا ناخواسـته، دغدغه اصـلی همه‌ی افـراد بشر می‌باشـد؛ و همه سـعی دارند تا مـرتبه‌ی برتـری از حیـات را به خـود اختصـاص دهند. لکن بسـیاری از افـراد بشـر، حقیقت حیـات انسـانی را، که رسـیدن به خلافت الهی است، با ظواهر حیـات دنیـوی اشـتباه کـرده راه به بیراهه می‌برند. « يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَيـاةِ الـدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ ---- آن‌ها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند، و از آخـرت غافلند.» (الـروم:7).ـ اینـان اگر چه به ظـاهر زنده‌اند ولی در منطق قـرآن کـریم از اینها با نام مرده یاد شده؛ چرا که اینان زنده به حیـوانیّت و مرده در مرتبه‌ی حیـات انسـانی هسـتند « أَمْـواتٌ غَيْـرُ أَحْياءٍ وَ ما يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ --- مردگانی بی جانند، و نمی‌فهمند چه زمـــانی برانگیخته خواهند شد. » (النحل: 21)؛ در مقابل اینها خداوند از کشته شدگان در راه خدا که به ظاهر مرده‌اند با عنوان زندگان یاد کـرده فرمـود: « وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا فی سَبيلِ اللَّهِ أَمْواتـاً بَـلْ أَحْيـاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُون ---- هرگز گمان مبر کسانی که در راه خـدا کشـته شـدند، مردگانند! بلکه آنـان زنده‌انـد، و نـزد

پروردگارشان روزی داده می‌شوند. » (آل عمـران:169). فلسـفه‌ی ارسـال انبیـاء (ع) توسّـط خداوند متعـال نـیز همین بوده که افراد مرده را به سوی حیات طیّبه‌ی الهی سـوق داده از زنـدگی حیـوانی رهانیـده آن‌ها را زنـده به آدمیّت نماید. از این رو خداوند متعـــال فرمـــود: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُـــوا اسْـــتَجیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُـــولِ إِذا دَعـــاکُمْ لِما یُحْییکُمْ ---- ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خـــدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سـوی چـیزی می‌خواند که شما را زنده می‌کند. » (الأنفال:24)

حاصل کلام اینکه:

1- وجود مساوی با حیات بوده هر موجـودی به انـدازه‌ی رتبه‌ی وجودی اش زنده است.

2- در مـورد انسـان که می‌تواند رتبه‌ی وجـودی خـود را تغییر داده، حیات خود را تکامل یا تنزّل دهد، هر مرتبه از حیات، نسبت به مرتبه‌ی بالاتر از خـود مـردگی محسـوب می‌شود. لذا کفّار -- که به تعبیر قرآن کـریم « إِنْ هُمْ إِلاَّ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبیلاً --- آنان نیستند مگر همچـــون چهارپایان، بلکه گمراهترند.» -- در عالم انسـانی در حکم مرده‌اند و آنانکه تازه ایمان آورده‌اند، در حال زنده شـدن می‌باشند و آن‌ها که حقیقتاً عبد خدا شده‌اند، به حقیقت زندگان بوده، در عالم انسانی زندگی می‌کنند؛ اگر چه به ظـاهر مـرده باشـند؛ و اساسـاً تا کسی از حیـات دنیـوی نمیرد زنده به حیات الهی نمی‌شود؛ چه با مـرگ عـادی یا شهادت و چه با موت اختیاری که از مقامات اولیای الهی است.

3- و آنچه انسان را از حیات حیوانی رهانیده و به زندگی طیّب الهی می‌رساند، دین حقّ الهی است. لذا دین حـقّ، در حقیقت دســـتور العمل زنـــدگی انســـانی و الهی می‌باشد.

4- برخی دیگر از آیات ناظر به حیات انسانی و الهی

« مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُـؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْـرَهُمْ بِأَحْسَـنِ ما كـانُوا يَعْمَلُـونَ ----- هر کس، در حالی که مؤمن است، کـار شایسـته ای انجام دهـد، خـواه مـرد باشد یا زن، او را به حیـاتی پـاک زنـده می‌داریم؛ و پـاداش آن‌ها را به بهـترین اعمـالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد. » (النحل:97)

« أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنـاهُ وَ جَعَلْنا لَـهُ نُـوراً يَمْشى بِـهِ فِى النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُـــهُ فِى الظُّلُمـــاتِ لَيْسَ بِخـــارِجٍ مِنْها كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْكافِرينَ ما كـانُوا يَعْمَلُـون ------ آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، و نوری بـرایش قـرار دادیم که با آن در میـــان مـــردم راه بـــرود، همانند کسی است که در ظلمتها باشد و از آن خارج نگردد؟! این گونه برای کافران، اعمـال(زشـتی) که انجـام می‌دادنـد، زینت داده شده (و زیبا جلوه کرده) است. » (الأنعام:122)

« يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُـــوا ما لَكُمْ إِذا قيـــلَ لَكُمُ انْفِـرُوا فى سَبيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَ رَضيتُمْ بِالْحَياةِ الـدُّنْيا مِنَ الْآخِرَةِ فَما مَتاعُ الْحَيـاةِ الـدُّنْيا فِى الْآخِـرَةِ إِلاَّ قَليـلٌ ----- ای کسانی که ایمان آورده اید! چـرا هنگـامی که به شـما گفته می‌شود: «به سوی جهاد در راه خدا حـــرکت کنید!» بر زمین سنگینی می‌کنید(و سسـتی به خـرج می‌دهید)؟! آیا به زنـدگی دنیا به جـای آخـرت راضی شـده ایـد؟! با

این‌که متــاع زنــدگی دنیــا، در برابر آخــرت، جز انــدکی نیست.» (التوبة: 38)

« اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْـدِرُ وَ فَرِحُـوا بِالْحَيـاةِ الـدُّنْيا وَ مَا الْحَيـاةُ الـدُّنْيا فِى الْآخِـرَةِ إِلاَّ مَتـاع ----- خـدا روزی را برای هر کس بخواهد(و شایسته بداند) وسیع، و بـــرای هر کس بخواهد(و مصـــلحت بدانـــد،) تنگ قـــرار می‌دهد؛ ولی آن‌ها (کافران) به زندگی دنیا، شـاد شـدند؛ در حـالی که زنـدگی دنیا در برابر آخـرت، متـاع نـاچیزی است.» (الرعد:26)

« وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِىَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ ----- این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست؛ در حالی که دار آخـرت خـودِ زندگی است، اگر می‌دانستند.» (العنکبوت:64)

« زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّـــهَواتِ مِنَ النِّســـاءِ وَ الْبَـــنينَ وَ الْقَنـــاطيرِ الْمُقَنْطَـــرَةِ مِنَ الـــذَّهَبِ وَ الْفِضَّـــةِ وَ الْخَيْـــلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِكَ مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ اللَّهُ عِنْـدَهُ حُسْـنُ الْمَـآب ----- دوست داشـتن خواسـتنی‌ها از زنـــان و اولاد و امـــوال فـــراوان از زر و ســـیم و اســـبان نشاندار و دام‌ها و کشتزاران در چشم مردم آراسته شده اســت، ولی اینها متـاع زود گـذر زنـدگانی دنیاست و سر انجـــام نیکو [و زنـــدگی عـــالی تر] نـــزد خداست. » (آل عمران:14)

« إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى وَ لا تُسْمِعُ الصُّـمَّ الـدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُـدْبِرين ---- مسـلّماً تو نمی‌تـوانی سـخنت را به گـوش مردگان (کافران) برسانی، و نمی‌توانی کـران (کـافران)

را هنگـــــامی که روی بـــــرمی گردانند و پشت می‌کنند فراخوانی.» (النمل:80)

« أَمْ حَسِـبَ الَّذينَ اجْتَرَحُـوا السَّـيِّئاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَواءً مَحْياهُمْ وَ مَماتُهُمْ سـاءَ ما يَحْكُمُـون ---- آیا کسـانی که مـرتکب زشـتی‌ها شـدند پنداشـته‌اند که آن‌ها را مانند کسـانی قـرار می‌دهیم که ایمـان آوردند و کارهـای شایسـته کردند [و] حیـات و مماتشان یکسان است؟ بد قضاوتی دارند.» (الجاثیة:21)

و امیرمومنان فرمود: «ُ مَنْ تَـرَکَ إِنْکَـارَ الْمُنْکَـرِ بِقَلْبِـهِ وَ یَـدِهِ وَ لِسَـانِهِ فَهُـوَ مَیِّتُ الْأَحْیَـاء ---- هر کس، زشـتی و پلیدی را با قلب و دست و زبانش انکار نکنـد، او مـرده‌ی زندگان است. » (مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار ،ص52)

7- مرگ

مـرگ واقعیـتی است که هر موجـودی چه انسـان و چه حیوانات بالاخره با ان روبرو می‌گردد. مـرگ جـدایی روح از جسم اسـت، نه نـابودی آن.قـرآن کـریم از مـرگ با عنوان «توفّی» یاد کرده است نساء (4)، آیه 97؛ انفال (8)، آیه 50؛ سجده (32)، آیه 11؛ غافر (40)، آیه 77؛ مائده (5)، آیه 117؛ نحل (16)، آیه 28 و 70؛ یونس (10)، آیه 46 و 104؛ رعد (13)، آیه 40؛ زمر (39)، آیه 42؛ محمد(47)، آیه 27..ـ این واژه در لغت، به معنـای «گرفتن چیزی به طور تمـام و کمـال» اسـت؛ به عبـارت دیگر در زبان عـربی، هر گـاه کسی چـیزی را به کمـال و تمام و بدون هیچ کم و کاستی دریافت کنـد، از این کلمه استفاده می‌شود فرهنگ بزرگ جامع نوین، مجلد 2 (3 - 4)ـ ص 1723؛ مفردات راغب، ذیل ماده «وفی».. قرآن

می‌فرماید: «اللَّهُ یَتَـــوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنَامِهَا فَیُمْسِـــکُ الَّتِی قَضَـــی عَلَیْهَا الْمَـــوْتَ وَیُرْسِلُ الْأُخْرَی إِلَی أَجَلٍ مُسَمّیً »؛ زمر (39)، آیه 42.؛ «خـــدا روح مـــردم را هنگـــام مرگشـــان به تمـــامی بـــاز می‌ســـــــــتاند، و (-(نـــــــــیز)-)روحی را که در (-(موقع)-)خـــوابش نمـــرده اســـت، می‌گـــیرد. پس آن (-(نفسی)-) که مـــرگ را بر او واجب کـــرده، نگه می‌دارد و آن دیگر (-(نفس‌ها)-) را تا هنگـــامی معیّن (-(به ســـوی زندگی دنیا)-)باز پس می‌فرستد».

در این آیه، هم از مـرگ و هم از خـواب - که شـباهتی به مرگ دارد به «توفی» و سپس به «امسـاک» تعبـیر شـده اســـت؛ نه به «قبض». علاوه بر آن‌که مـــوت را وصـــفی برای روح شمرده است؛ یعنی، روح به وسیله موت، بـدن مادی را ترک کرده و وفات می‌کند. به بیان دیگر، آنچه از این آیه و مشابه آن استفاده می‌شود، آن است که مرگ، تحویل گـرفتن اسـت؛ یعـنی، آدمی هنگـام مـرگ با تمـام شخصـیتش - که همـان روح او است در اختیـار مـأموران الهی قـرار می‌گـیرد و آنـان انسـان را دریـافت می‌کنند. بنابراین، مرگ از دیدگاه اسلام، نیستی و نابودی نیسـت؛ بلکه انتقـال از عـالمی به عـالم دیگر بـوده و در حقیقت روز مـرگ، هنگـام بازگشت به خـدا و سـوق به سـوی او است «کلا اذا بلغت الـــــتراقی و قیل من راق و ظن انه الفراق و التقت الساق بالسـاق الی ربک یومئذ المسـاق »؛ «نه چـنین است» که او پنـدارد؛ (-(زیـرا)-) آن گه که جـان میـان گلوگـاهش می‌رسد و گفته می‌شـود: «چـاره ساز کیست؟» و داند که همان (-(زمان)-)فـراق است و (-(محتضر را)-)ســـاق به ســـاق دیگر در پیچد. آن روز

است که به سوی پروردگارت سوق دادن باشد.» قیامت (75)، آیات 26 و 30..

همچنین از آنجایی که روح از عالم مجردات بوده و از موطن اصلی خود، به نظام مادی و دنیای خاکی هبوط کرده است؛ با مرگ، به سوی عالمی که از سنخ عالم روح و موطن اصلی اش است، قدم برمی دارد.

به بیان دقیق تر، انسان ممزوج از یک اصل و یک فرع است. اصل، «روح» و فرع، «بدن» آدمی است. روح که حقیقت اصلی انسان است، از عالم مجردات بوده و به عالم مادی هبوط کرده است؛ اما بدن خاکی از عالم طبیعت و ماده بوده و با حقیقت روح - که از عالم مجردات است بیگانه می‌باشد. از آنجایی که انسان از ابتدای خلقتش، روی زمین به سوی خداوند در حرکت است «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه »؛ «ای انسان! حقا که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد.»، انشقاق (84)، آیه 6.؛ با «مرگ» سرفصل خاصی از این حرکت را در سیر به سوی خداوند، شروع می‌کند و براساس آن، میان روح مجرد و بدن خاکی جدایی می‌افتد و با مرگ، روح به منزلی از منزل‌هایی که در مسیر حرکتش به سوی موطن اصلی و اولی خود وجود دارد، بر می‌گردد.

امام صادق علیه السلام این حقیقت را چنین توضیح می‌دهد: «... و به این ترتیب انسان از دو شأن دنیا و آخرت خلق شده است. هنگامی که خداوند این دو شأن را باهم گرد آورد، حیات انسان در زمین مستقر می‌شود؛ زیرا حیات از شأن آسمان به شأن دنیا نزول کرده است و هنگامی که خداوند میان آن دو شأن

مفارقت ایجاد کنـد، آن مفـارقت، «مـرگ» است و در آن حال، شأن آخـرت به آسـمان بـاز خواهد گشت. بنـابراین حیات در زمین و مرگ در آسمان است و این بـدین جهت است که در هنگام مرگ، میان روح و جسد (-(مـادی)-)، تفرقه ایجـاد می‌شـود؛ روح به قـدس اولی بازگردانـده می‌شود و جسد در همان زمین باقی می‌ماند؛ زیرا که از شأن دنیا است»؛ «الانسان خلق من شـأن الـدنیا و شـأن الاخرة فاذا جمع اللّه بینهما صـارت حیاته فی الارض لانه نـزل من شـأن السـماء الی الـدنیا، فـاذا فـرق اللّه بینها صارت تلک...»، محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 6، ص 117، ح 4..

بنابراین، مرگ «بازگشت فرع به اصل و سرآغاز صعود و عروج روح است؛ نه انهدام، نابودی و نیستی».

آنکه مـردن پیش چشـمش «تهلکه» است امر «لا تلقـوا» بگیرد او به دست

وانکه مردن پیش او شد فتح باب «سـارعوا» آید مر او را در خطاب

الحـذر! ای مـرگ بینـان بـارعوا العجل! ای حشر بینـان سارعوا

الصلا! ای لطف بینان افرحوا البلا! ای قهربینان اترحوا

هر که یوسف دید جـان کـردش فـدی هر که گـرگش دید برگشت از هدی

مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات 3434 - 3438.

8- برزخ

برزخ چیزی است که میان دو شیء حایل شود. از این رو به جهـانی که میـان دنیا و آخـرت واقع می‌شـود بـرزخ اطلاق می‌گردد؛ چنان که در دو سورة «فرقـان»، آیة 53 و سـورة «الـرحمن»، آیة 20 بیـانگر فاصـلة میـان دو دریاست. از دیدگاه قرآن و روایات، برزخ و قـبر یک چـیز است که گـاهی از آن به «عـالم قـبر» و گـاهی از آن به «جهان برزخ» یاد می‌شود. قرآن کریم در آیاتی از جهـان بـرزخ خـبر داده اسـت؛ مانند: 1ـ «حـتی إذا جـاء أحـدهم الموت قـال ربّ ارجعـون لعلّی أعمل صـالحاً فیما تـرکتُ کلاّ إنّها کلمة هو قائلها و من ورائهم بـرزخ إلی یـوم یبعثون» مؤمنون/99-100؛ [زمـانی که مـرگ یکی از تبه کاران فرا رسد گوید: پروردگار من! مرا باز گردان، شاید در آنچه ترک و کوتـاهی کـردم عمل صـالحی انجـام دهم، ولی به او گفته می‌شـود: چـنین نیست و هرگز بر نخـواهی گشت. این درخواست و وعـده سـخنی است که بر زبـان می‌آورد و اگر بـازگردد همـان کـردار سـابق را تکـرار کنـد، و پشت سر آنـان بـرزخ است تا روزی که بر انگیخته می‌شوند.] برخی از تفاسـیر بـرزخ را عین ثـواب یا عقـاب بین دنیا و آخـرت دانسـته اسـت؛ زیـرا امـام صادق(ع) فرمود: بـرزخ همـان قـبر (در اصـطلاح قـرآن) است: البرزخ هو القبر وهو الثّواب و العقاب بین الدّنیا و الآخرة والـدّلیل علی ذلک قـول العـالم: «والله ما نخـاف علیکم إلاّ البرزخ» ؛(نر الثقلین 3/553.)ـ امام صـادق(ع) جهان بـرزخ را فاصـلة میـان زمـان مـردن تا زمـان قیـام قیـامت معـرفی کـرده است. عمر بن یزید از آن حضـرت(ع) پرسـید: بـرزخ چیسـت؟ آن حضـرت فرمـود: «القبر منذ حین موته إلی یوم القیامة» ؛(همان 3/554)؛ [از هنگام مرگ آدمی وارد برزخ می‌گـردد؛ خـواه او را در

زمین دفن کنند یا وی را با آتش بســـــوزانند یا غـــــذای درندگان شود یا در دریا غـرق گـردد.] حق تعـالی دربـارة بت پرســتان زمــان حضــرت نــوح(ع) می‌فرماید: «ممّا خطیئـاتهم أُغرقـوا فـأُدخلوا نـاراً» نـوح/25؛ بر اثر خطا کاریها غـرق شـدند و به مجـرد غـرق شـدن به آتش وارد شــدند. البتّه این ســخن غــیر از تشــریفات فقهی مانند لزوم غسل دادن، حنوط و کفن کـردن و نمـاز خوانـدن و خــاک ســپاری و نــیز نمــاز لیلة الـدّفن است. اگر میّت را دفن نکنند نیز برزخ و سؤال و جواب قبر دارد. از این رو برزخ را قیامت صغرا می‌نامند. برزخ قیام و زندگی جدید و جهانی نو است؛ خواه گودالی از گودالهای دوزخ باشد، یا بـــاغی از باغهـــای بهشت. پس بـــرزخ معـــبر و دالان ورودی به قیــامت و حشر اکــبر است و انســان در ادامة مسیر زندگی دنیا وارد جهان بــرزخ می‌شــود، که سراسر آگاهی و حیـات است: «النّـاس نیـام فـإذا مـاتوا انتبهو»؛ (بحار 4/42)ـ در برزخ حقایق جهان هستی تا حـدّی بر او منکشف و از خواب چندین ســاله بیـدار می‌شـود و نتیجة کردارش را با شگفتی تمام می‌نگرد؛ خواه بدن او بپوسد یا ســالم بماند یا بسـوزد یا طعمه حیوانـات گـردد؛ یعـنی انســانیت انســان که تمــام حقیقت انســان را تشــکیل می‌دهد وارد جهان برزخ می‌شود البته در آن عـالم دارای بدن خواهد بود، هر چند بـدن آن عـالم مناسب با عقیـده، اخلاق و اعمـــال اوســـت، از یک سو و مناسب با بـــرزخ است، از سوی دیگر. 2ـ «قالوا ربّنا أمتّنا اثنتیْن وأحْییتَنا اثنتین» مؤمن/11؛ [پروردگارا ما را دوبار میرانـدی و دو بـار زنـده کـردی.] 3ـ «ولا تقولـوا لمن یُقتل فی سـبیل الله أمــوات بل أحیـــاءٌ ولکن لا تشــعرون» بقــره/154؛ [کسی را که در راه خدا کشته شد مرده نپندارید، بلکه او

زندة ابدی است، لیکن شما این حقیقت را در نمی‌یابید.] مفســـران این حیـــات را بـــرزخی دانســـته انـــد؛ گرچه اختصاصی به آن نـــدارد. یـــونس بن ظبیـــان از حضـــرت صـــادق(ع) نقل می‌کند: خداوند هر گـــاه روح مؤمـــنی را قبض کنـد، روح او را در قـالبی همگـون قـالب دنیـوی او قرار می‌دهد و هر گاه کسی بر آنان وارد گشت، او را به همـان صـورتی که در دنیا داشـته است می‌شناسـند: «یا یونس المؤمن إذا قبضه الله تعالی صیّر روحه فی قـالب کقالبه فی الدّنیا فیـأکلون و یشـربون، فـإذا قـدم علیهم القـادم عرفـوه بتلک الصّـورة الّـتی کـانت فی الـدنیا» ؛ (مجمع البیـان 1/434؛ نـور الثقلین 1/142)ـ 4ـ «ولا تحسبنّ الّذین قتلوا فی سـبیل الله أمواتـاً بل أحیـاءٌ عند ربّهم یُرزقـــون» آل عمـــران/169؛ [البته نپندارید که شهیدان راه خدا مرده‌اند، بلکه زنده و در نـزد خـدا متنّعم خواهند بود.] پیامبر اکـرم(ص) ذیل این آیة بیـانی نزدیک به روایت یـــونس دارد. ســـپس می‌افزاید: جعفر بن ابی طالب را که در جنگ موته شهید شـد، در حـالی مشـاهده کردم که با دو بال همراه فرشتگان در پـرواز بـود (مجمع البیان 2/883.)ـ بنابراین، شهیدان نخواهند مرد و نمـرده وارد بهشت بـرزخی می‌شـوند؛ گرچه از لحـاظ قـوانین حاکم بر طبیعت می‌میرند و مرده‌اند. 5ـ «ممّا خطیئاتهم أُغرقوا فـأُدخلوا نـاراً» نـوح/25؛ [از کـثرت گنـاه در دریا غرق شدند و به آتش در افتادند.] مفســران، این آتش را همانند آتشی که در آیه بعد مطرح است، برزخی می‌دانند و چنان که قبلاً گذشـت، این گونه از آتشـها در درون آب هم موجـود اسـت؛ زیـرا مربـوط به خـود شـخص تبه کـار است. 6ـ «النّار یُعرضُون علیها غدوّاً وعشـیّاً» غـافر/46 [صـــبحگاهان و شـــامگاهان بر آتش عرضه می‌شـــوند.]

پیامبر(ص) فرمود: هرگاه یکی از شـما از دنیا بـرود، اگر از اهل بهشت باشد از بهشـــت، و اگر از اهل آتش باشد از جهنّم هر صبح و شام جایگاهش به او عرضه می‌شـود؛ و به او گفته می‌شـود: این موقف معین، جایگـاه توست وقــتی در قیــامت خداوند تو را مبعــوث کــرد، به این جا منتقل می‌شـوی (بحـار 6/275؛ مجمع البیـان 8/818.) امــام صــادق(ع) در تفســیر آیه مزبــور فرموده‌اند: این رخداد پیش از قیامت است؛ زیرا در قیامت صـبح و شـام نیست. پس اگر کافران هر صبح و شام معـذّب می‌شـوند معلـوم می‌شـود در بـرزخ و پیش از قیـامت است (مجمع البیــان 8/818.)ـ 7-ـ «و مَن أعــرض عن ذکــری فــإنّ له معیشةً ضَنکاً ونحشره یومَ القیمة أعمی» طه/124؛ [هر که از یـــاد من (خـــدا) روی برتابد زنـــدگیش تنگ و روز قیــامت نابینا محشــور می‌شــود]، که معیشت ضــنک را برخی بر برزخ تطبیق کرده‌اند. 8- «یثبّت الله الّذین امنوا بالقول الثّابت فی الحیوة الدّنیا و فی الاخـرة» ابـراهیم/ 27 این آیه و آیات بعد، بر بهشت بـرزخی دلالت دارد. 9- «والّذینهاجروا فی سبیل الله ثمّ قُتِلوا أو ماتوا لیَرزقنّهم الله رزقاً حسناً» حج/58؛ [آنان که در راه رضـای خـدا از وطن خــود هجــرت کردند و در این راه کشــته شــدند، یا مرگشـــان فـــرا رســـید البتّه خـــدا رزق و روزی نیکـــویی نصیبشان می‌گرداند.] 10ـ «قیل ادخل الجنّة قال یا لیت قومی یعلمون بما غفَرلی ربّی و جعَلَنی من المُکــرمین» یس/26-27؛ [به او گفته شد داخل بهشت شو. گفت:ای کـاش قبیله من از این نعمت بــزرگ آگـاه بودند که خــدا چگونه در حـقّ من مغفـرت فرمـود و مـرا مـورد لطف و کـــرم خـــود قـــرار داد. آیة الله جـــوادی آملی،تفســـیر

موضوعی قـرآن ج 4 (معـاد در قـرآن) به نقل از سـایت تبیان

9-قیامت

قیـامت رسـتاخیز پس از مـرگ است و به صـحنه نـابودی این جهان و پدید آیی جهان آخرت قیامت گفته می‌شـود. قـرآن کـریم از روز «قیـامت» با نام‌هـای گونـاگونی یـاد می‌کند و در حقیقت با هر یک از آن‌ها، شعاع و بُعــدی از این مسـأله گریزناپـذیر را مطـرح می‌سـازد؛ مانند: «روز قیامت که به معنـای برخاسـتن است و مقصـود آن است که مـــــردم در برابر پروردگـــــار جهانیـــــان به پا می‌ایسـتند».مطففین (83)، آیه 6ـ «روز جمع که همه مردم در یک صحنه جمع می‌شوند».واقعه (56)، آیه 49 و 50ـ «روز حسرت که عده ای به سـبب کفر و عنـادورزی خود در حسرت‌اند و بـرخی به دلیل گناهـان، آلودگی‌ها و تعلق‌هایی که داشته‌اند و مـانع رسـیدن به درجـات بـالاتر شـده اسـت، حسـرت می‌خورند»؛ مـریم (19)، آیه 39. «روز ازفة که به معنای روز بسیار نزدیک است»؛غـافر (40)، آیه 18ـ «روز حساب که به محاسبه اعمال، افکار، عقاید، اوصاف و اخلاق آدمی پرداخته می‌شود»ص (38)، آیه 26ـ و.... در این روز و در آن هنگام، حوادث و وقایع گوناگونی اتفاق می‌افتـد؛ از آن جمله: 1ـ نظـام کنـونی عــالم دگرگــون می‌شــود که پدید آمــدن زلزله عظیم در زمین مزمل (73)، آیه 14ـ شکافته شدن دریاها،تکویر (81)، آیه 6ـ به حرکت در آمدن کوه‌هاکهف (18)، آیه 47. و درهم کوبیـده شدنشـان،حاقه (69)، آیه 14ـ خـاموش گشتن ماه و خورشید و ستارگان عظیم تکویر (81)، آیه 2ـ و پر از دود و ابر شدن فضای جهان،فرقان (25)، آیه

25. پاره ای از تغییر و تحولات اساسی نظام کاینات و از جمله حوادث آن روز است. 2. همه اسباب و روابط قطع می‌شـود و تمـام ارتباطـات و تـأثیراتی که موجـودات در نظـام وجودشـان در عـالم جسم و جسـمانیات و نـیز در عالمی که به دنبـال آن می‌آیـد، دارنـد، به زودی از میـان خواهند رفت و در نتیجه نه شـــیئی در شی ء دیگر تـــأثیر خواهد کـــرد و نه شـــیئی از شی ء دیگر تـــأثیر خواهد پـذیرفت. نه از شـیئی نفع خواهند بـرد، نه از آن، زیـانی خواهد رسـید.بقـره (2)، آیه 166؛ مؤمنـون (23)، آیه 101.ـ 3.ـ حجاب‌ها برطـرف گشـته و باطن‌ها آشـکار می‌گـردد، با از میـان رفتن اسـباب، هر گونه حجـابی که اشیا را از یکدیگر پنهـان می‌سـازد، از بین خواهد رفت و صورت باطن ظاهر و حقـایق آشـکار می‌شـود.ابـراهیم (14)، آیه 21؛ طارق (86)، آیه 9؛ حاقه (69)، آیه 18ـ 4. ظلمت برطرف گشته و فضا، فضای نور خواهد شد؛ چرا که همگی جنبه خلقی خـــود را از دست داده، جنبه الهی خود را بروز می‌دهند.زمر (39)، آیه 29؛ عنکبـوت (29)، آیه 64.ـ 5.ـ دادگاه عدل الهی تشکیل می‌شـود و اعمـال همه بندگان حاضر و نامه‌هـای اعمـال توزیع می‌شـود. به حسـاب همه مـردم به دقت رسـیدگی و بر اسـاس عـدل درباره ایشان داوری می‌گردد.اسراء (17)، آیه 49؛ حاقه (69)، آیه 19 ـ 25؛ یونس (10)، آیه 54؛ نمل (27)، آیه 78.ـ 6.ـ شـاهدان بر اعمـال انسـان شـهادت می‌دهنـد، فرشتگان، پیـامبران و برگزیـدگان خـدا به عنـوان شـهود حضـــور دارند و حـــتی اعضـــای بـــدن انســـان گـــواهی می‌دهد.بقـره (2)، آیه 143؛ آل عمـران (3)، آیه 140؛ هود (11)، آیه 18؛ نور (24)، آیه 24؛ یس (36)، آیه 65.

دست و پا بدهد گـــواهی با بیـــان بر فســـاد او به پیش مستعان

دست گوید: من چـــنین دزدیـــده ام لب بگوید: من چـــنین پرسیده ام

چشم گوید: غمزه، حرام گوش گوید: چیده ام سوءالکلام

پس دروغ آمد زسر تا پـــای خـــویش که دروغش کـــرد هم اعضای خویش

پس چنـــان کن فعل کـــان خـــود بی زبـــان باشد «اشـــهد» گفتن و عین بیان

مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیـات 2212، 2213، 2215، 2216 و 2218ـ 7ـ هر کسی به سـوی اقامتگـاه ابـدی خـویش رهسـپار می‌شـود. پس از آن‌که حکم الهی اعلام شـد، نیکوکـاران و تبه کـاران از یکـدیگر جـدا می‌شـوند: مؤمنـــان، رو ســـفید، شـــاد و خنـــدان به ســـوی بهشت و کافران و منافقان، رو سیاه و انـدوهگین به سـوی دوزخ روانه می‌گردند.اعراف (7)، آیه 44؛ آل عمران (3)، آیه 106؛ انعام (6)، آیه 124؛ مریم (19)، آیه 85؛ قیامت (75)، آیه 42؛ شـوری (42)، آیه 7؛ یس (36)، آیه 59؛ معارج (70)، آیه 44 و....

احوال قیامت به طور اختصار عبارتند از:

1. نفخه صور اول: در این مرحله نظام کنـــونی از هم فرو می‌پاشد و همه مردم می‌میرند قرآن در مورد نفخ صور اول می‌فرماید: « و یوم نفخ فی الصـــور ففزع...»(نمل/87)

2. نفخ صور دوم: که ایجاد کننده نظام نوینی است و همه مردگان یک باره زنده می‌شوند: قرآن کریم در این باره می‌فرماید: « ثُمَّ نُفِخَ فیهِ أُخْری فَإِذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرُونَ»(زمر/68)

خداوند در سوره یس آیات 51 تا 53 به کیفیت حضور مردم در پیشگاه الهی- درنفخ صور دوم- پرداخته است: « وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذا هُمْ مِنَ الْأَجْداثِ إِلی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ....»

همچنین در موارد ذیل به چگونگی حشر مردم در قیامت اشاره شده است:

الف. نباء/18 ب. قمر/7 ج. عبس/38 و 39 د. حدید/12 د. ق/21 و. مریم/95 ه. اسراء/71

1. مرحله میزان و سنجش اعمال: از جمله مواقف هواانگیز و هراسناک قیامت مرحله میزان عمل است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: « وَ نَضَعُ الْمَوازینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ....»(انبیاء/47)

همچنین در سوره اعراف آیه 9 و سوره مؤمنون آیات 102 و 103 و سوره قارعه آیه شش به بعد به این موضوع پرداخته است.

1. مرحله توزیع نامه اعمال: که انسان در این لحظه یا احساس پیروزی و سربلندی می‌کند یا احساس سرافکندگی و شکست؛ قرآن کریم می‌فرماید: «وَ کُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ و....»(اسراء/13و14)

در سوره انشقاق آیات 7 الی12 و سوره حاقه آیات 19 و 27 و سوره کهف آیه 49 و سوره جاثیه آیه 29 به طور مبسوط در مورد اعطاء نامه اعمال به دست انسان سخن گفته شده است.

1. مرحله رسیدگی به حساب: « وَ إِنْ تُبْدُوا ما فی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللّهُ؛ و یکی از اسماء روز قیامت «یوم الحساب» است. در قرآن کریم آیات 65 سوره یس- 22 تا 24 سوره صافات- آیه 10 سوره زمر، آیات 7و 8 سوره انشقاق، آیه 18 سوره رعد، آیه 16 لقمان به این موضوع پرداخته شده است.
2. مرحله گذار از پل صراط: « وَ إِنْ مِنْکُمْ إِلاّ وارِدُها....»(مریم/71و72)

در قرآن کریم آیات ذیل به این موضوع پرداخته شده است:

الف. سوره صافات آیات22و23

ب. سوره نساء آیات 168و 169

1. مرحله ورود به بهشت یا داخل شدن در دوزخ:

در سوره زمر آیات 71 و 72 به طور مبسوط به این مرحله اشاره شده است.

برای مطالعه بیشتر به کتب:

- معاد از شهید مطهری
- آموزش عقاید، استاد مصباح یزدی

- معادشناسی، علامه طهرانی
- معاد در قرآن(تفسیر موضوعی)، جوادی آملی

نکته جالب و خواندنی در مورد جن

فراماسون‌ها 13 راز مخفی دارند که در زمـان عضـویت در لژها در گـوش انها به ارامی گفته میشـود. راز هفتم ماسون‌ها جن آبی هست یا همانBlue jin هست خدمت دوســتانی که میگویند فراماســونری ربطی به شــیطان پرستی نـدارد از این بعد اسـرار را بـدون ملاحظه بـازگو میکنم اما 15 نکته...

1) جن جانوریست دارای شعور؛ و فیزیکی غیر ارگانیک؛ که از لحاظ شان وجودی؛ از دید ادیان پایینتر از انسان و بـالاتر از حیـوان جـای می‌گـیرد.در فرهنگ فارسی به آن دیو و در فرهنگ عـــــــرب به آن جن و در فرهنگ لاتین demon یا jinn نـام گرفته است. جن به معنـای چـیزی است که؛ پوشـیده شـده ؛و منظـور پوشـیده مانـدن او از حواس ماست.

2) خصوصـیات فـیزیکی جن از دید انسـان؛ اعجـاب‌آور است. عنصر اصـــلی وجـــودی جن آتش است وبه علت نداشتن عنصر خاک ؛در وجودش مانند باربا‌پاپا ؛می تواند به هر شکل و اندازه‌ای تبدیل شـود. و بسـیاری از چیزها را در یک آن ؛جا به جا کند.همچـنین سـرعت نقل مکـان بسیار بالایی دارد. می‌تواند مثلا ظـرف 5 دقیقه فاصـله بین لاهور و تهران را طی کرده و برگردد.

3) جن ابزار ساز نیسـت؛ وبه علت خصوصـیات فـیزیکی منحصر بفرد ؛قادر است در هر مکان و شرایطی زنـدگی کند ؛وبـرای همین به خانه و مسـکن نیـازی نـدارد. زیـرا سـرما و گرما و بـاد و بـوران بر او کـارگر نیست.جن به وسـایل حمل و نقل بی‌نیـاز اسـت؛ و از اینجا می‌تـوان

فهمید که جن‌ها دارای صــنعت و تکنولــوژی نیســتند؛ و شهر و کاشانه‌ای ندارند مکان معمول زنــدگی آن‌ها کــوه وجنگل و دشت است.

4) جن مانند همه جانــداران غــذا مصــرف می‌کند. اما به مقداری بسیار کمتر از انسان.

5) جن‌ها مثل انســان جنســیت ونر یا مــاده دارند. تولید مثل می‌کنند و تشــکیل خــانواده می‌دهنــد؛ و به صــورت جماعت زندگی می‌کنند و جامعه ندارند.

6) جن نسبت به انســان زیــاد عمر می‌کند. حــدود 1000 ســال به بــالا.جن‌هــایی که در ســوره‌ی جن از آن‌ها نــام برده شده؛ که وقتی اولین بار آیات قرآن

را شــنیدند؛ از شــدت ازدحــام داشــتند بر سر هم خــراب می‌شــدند؛ احتمــالا هنــوز زنده‌اند. جن‌ها مانند انســان داناونادان ؛.فرمانده و فرمانبردار؛ ارباب و بنده؛ کافر و متــدین؛ شــفیق و شــرور دارند.وقــتی که مردند از بین میروند و نیازی به قبر و گورستان ندارند.

7) جن دارای عقل است. اما نه عقل ابزار ســاز و عقل فلســفی و خلاقیت هــنری.عقل جن به معنــای قــوه‌ی ارزیــابی امــور روزمــره یا همــان عقل معــاش؛ و قــوه تشخیص است؛ به اضافه هوشی سرشــار؛ اعم از قــدرت خواندن فکر و جستجو و یافتن گذشته و آینده.

8) جن‌ها مانند انسان نامگذاری می‌شوند؛ و دارای اسم و رسم و شهرت هستند دارای زبــان خــاص؛ و قــوه تکلم هستند و قادر به فهم زبان آدمیان.

9) معروف‌ترین جن؛ ابلیس؛ یا همان شیطان نام دارد؛ که وصف حال او را شنیده اید؛ که چون بسیار در قرب به حق کوشید به جایگاه فرشته‌های مقرب رسید؛ اما چون حاضر به سجده بر انسان؛ انچنان به درگاه الهی نزدیک شده بود که لقب عزازییل گرفته بود یعنی عزیز خدا اما بعد از نا فرمانی به ابلیس یعنی نا امید از رحمت الهی

10) جن در شرایطی قادر به تسخیر انسان؛ و انسان در شرایطی؛ قادر به تسخیر جن است. انسان مسخر شده را مجنون؛ یا دیوانه ؛یا دیو زده؛ و جن تسخیر شده را ؛ موکل می‌نامند. گویند خود جنیان بر سه قسمند: دیو.؛ جن وپری ؛که از لحاظ مکانی؛ مادون فرشته هستند.

11) جن می‌تواند در مواردی تربیت شده؛ به انسان خدمت کند. چنین سنتی در میان جنگیران ایران و پاکستان وهند وجود دارد. اما به طور کل؛ نه بودا؛ نه دالای لاما؛ نه اولیا الله؛ و نه عرفا و نه پیامبران هیچکدام ؛به مدد خواستن از موجوداتی که مثل انسان ؛ خطا و اشتباه و گناه می‌کنند ؛توصیه نکرده‌اند اما همگی؛ وجود آن‌ها را تایید کرده‌اند.

12) جنیان مانند امواج رادیویی و ماهواره‌ای ؛با ما هستند ظاهر نمی‌شوند ؛اما حاضرمی شوند و بعضی از انها ؛درخانه‌ها و بدن شخصیت‌های ضعیف ؛رفت و آمد می‌کنند. یکی از راه‌های دور کردن جنهای مزاحم ؛ خواندن و آویختن 4 آیه از قران است؛ که با قل شروع می‌شوند. و بسیاری ادعیه ؛که درکتب مختلف وجود دارند.اماراه دورکردن انسان شرورچیست!؟

13) جن‌ها؛ بعضی از ما را؛ به شکل همزاد و غیر همزاد دوست دارنـد؛ کمکمـان می‌کنند ؛همینطـور جـواهرات و اشـیای قیمـتی ما ؛ازجمله انگشـترهایی با نگین سـنگ (مخصوصا عقیق)را بسـیار دوست دارند (ومخصوصا اگر بر آن آیات و اوراد حک شده باشند).اگر دوستمان داشته باشـندو سـخنی باماداشـته باشـند ؛بیشـتربه خوابمـان می‌ایند و دلسـوزی خـود را اعلام می‌کنند.خیلی ازآنها خدمتگـذار ارواح اولیا هسـتند و دست ماراگرفته انـدو خیلی‌ها هم به کرداراکثرآدمیـان اهل شـیطنت.بیشـتر آن‌ها بی‌ضررند و مثل ما گرفتـار این دنیا و درگـیر و دار تقدیر خویشند.

14) اما آنان که ماورای طـبیعت؛ و موجـوداتش را بـاور ندارنـد؛ چند دسـته اند:کسـانی که انچه که نمی‌بینند را بـاور ندارند. اینها معمـولا فقط آنـتی تزقصه‌های جن وپـری مادربزرگ‌ها هسـتند؛ که حـتی زحمت دانسـتن کوچک‌ترین اطلاعاتی جز نقد داسـتان گرمابه‌هـای تاریک وکوتوله‌هـای پاسـمی و عروسی جن‌ها رابه خودشـان نداده‌اند. این تیپ آدمها از 7 سـالگی که مـادر بزرگه داسـتان‌های جن وپـری را بـرای ترسـاندن و خـواب کردنشان تعریف می‌کـرده ؛هنـوز زیر لحـاف هسـتند.و یا اینکه‌هارد دیسک کوچکشان از مسئله پر شده و دیگر تاب و یـارای درک و پـذیرش راز را ندارند.مثل من چهارتا کتـاب خوانده‌اند و تمـام مـاجرا را در همـان چهارتا دیده‌اند.و گروهی که پوچ یا ابسـورد هسـتند: کسـانی که خویش را منکرند چه رسد به ماورای خویش. و گروه آخر کسـانی که جنهـا؛ دستشـان می‌اندازند و در مجـالس احضـار ارواح ؛در نقش یک روح برایشـان شـیرین کـاری می‌کنند ؛تا فردا در مـدح روح ؛کتـاب چـاپ کنند و جـایزه

بگیرند. جن بـرای انسـان؛ از انسـان خطرنـاک‌تر نیست. همـانطور که انسـان بـرای کوسـه؛ از کوسه خطرنـاک‌تر است!(در تاریخ بشر حتی یک مورد مرگ انسـان به دست جن گـزارش نشـده در حـالی که فقط در دوره حکـومت استالین 35 میلیـون روس به قتل رسـیدند آمـار کشـتار جنگ‌های مذهبی صـلیبی و جنگ‌هـای جهـانی و قـومی و قبیله‌ای پیش کش) در حقیقت هیچ چیز؛ هراس نـاک‌تر و هـــوس نـــاک‌تر از انســـان نیســـت؛ که به قـــول توماس‌هابز:انسان گرگ انسان است.

15) در کل؛ و بدون در نظر گرفتن موارد خاص؛ آن‌ها به ما کاری ندارند.ماهم به آن‌ها کاری نداریم. ازدود و دم و سر و صداهای شهر و بـوی فاضـلاب و ..... فراریند.مثل ما کـار و مکافـات دارند. و دست آخر این‌که ؛به عقیـده من: با تمـام این اوصـاف ؛تفـاوت اساسی با ما ندارند زیرا که: آن‌ها هم رنج می‌کشند.

واقعیت شگفت انگیز در مورد تمدن سومر باستان!

سیاری از دانشمندان بر این باورند که تمدنی که امروزه آن را می‌شناسیم، از سومر باستان آغاز شده است. تمدن سومر باستان، قدیمی‌ترین و اسرارآمیزترین پیشینه‌ی تاریخی را در میان تمدن‌های شکل گرفته بر روی زمین داراست. سومر، اولین تمدن شهری در جنوب بین النهرین (جنونب عراق امروزی) بود که در این مطلب، به بررسی 20 واقعیت جالب توجه در مورد آن خواهیم پرداخت.

20 واقعیت شگفت انگیز در مورد تمدن سومر باستان!

تعریف "فرهنگ”، از تمدن سومر باستان آغاز شد!

زبان سومری، از نظر "زبان‌شناسی” با تمامی زبان‌های هم دوره‌ی خود متفاوت بوده است؛ از این رو بسیاری از مردم بر این باورند که "همه چیز” از سومر آغاز گردیده؛ چرا که سومریان باستان، دارای پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای در زمینه هنر، معماری، پزشکی، ریاضیات، نجوم و ... بوده‌اند که کسب اطلاع از آنان ما را شگفت زده خواهد کرد!

1- سومر، اولین تمدن شهری شکل گرفته بر روی کره زمین است. بسیاری از باستان‌شناسان بر این باورند که اولین تمدن سیاره ما، اولین بار در بین النهرین (عراق امروزی) شکل گرفته است.

20 واقعیت شگفت انگیز در مورد تمدن سومر باستان!

2- به گفته محققـان، قـدمت متـون و کتیبه‌هـای کشف شده در سومر، به حدود 3300 سال قبل از میلاد مسـیح بازگشته و به شهرهای اوروک (Uruk)ـ و جمـده النصر (Jemdet Nasr) تعلق دارد.

3- باستان شناسان، بر این باورند که تمدن "سـومر" به طور رسـمی در حـدود 4000 سـال پیش از میلاد مسـیح شکل گرفته باشد.

20 واقعیت شگفت انگیز در مورد تمدن سومر باستان!

4- خط میخی، به عنوان اولین سیستم نوشتاری اختراع شده بر روی زمین شناخته می‌شود. بر اساس اطلاعـات موجود، خط میخی، در اواخر چهـارمین هـزاره‌ی پیش از میلاد، توسط سومریان ابداع شده و زبان نوشتاری پیش از آن، برگرفته از زبان‌های اکدی، ابلایی، ایلامی، هیتی، لووی، حتی، هوریان و اورارتو بـوده است. این نوشـتار، از خط میخی اوگـاریتی و خط میخی فارسی باسـتان الهام‌گیری شده و به تـدریج، با الفبـای فـنیقی در طـول امپراتوری نئو-آشوری جایگزین شد.

5- بر اسـاس اطلاعـات موجـود، خط میخی از ابتـدای توسعه، به مدت 3000 هزار سـال مـورد اسـتفاده قـرار گرفته است. قدمت کـاربرد آن به 34 قـرن قبل از میلاد مسیح، تا قرن دوم میلادی بازمی‌گردد.

6- لازم به ذکر است که سخن‌گویان مذهبی، برای اولین بـار در میـان سـومریان باسـتان آمـده تا مـردم باورهـای دینی آنان را با استفاده از سیستم نوشتاری خـود ضـبط کنند.

20 واقعیت شگفت انگیز در مورد تمدن سومر باستان!

7- علاوه بر یک سیستم گفتاری و نوشتاری بسیار پیشرفته، این فرهنگ باستانی در طول تاریخ چند هزار ساله‌ی خود موفق به توسعه بسیاری از مهارت‌های چشم‌گیر در زمینه معماری شد. از سایر دستاوردهای شگفت‌آور تمدن سومر باستان، می‌توان به پیشرفت‌های قابل ملاحظه در زمینه هنر، دانش پیچیده‌ی ریاضیات، نجوم و سایر علوم اشاره کرد.

8- سومریان باستان، در حدود 4000 سال پیش از میلاد مسیح، یک سیستم پیچیده را برای حساب و اندازه‌گیری اختراع کردند. این دستاورد، در نهایت منجر به پیشرفت‌های اساسی در زمینه‌های مختلفی همچون محاسبات ریاضی، هندسه و جبر شد.

9- تمدن سومر باستان، یک فرهنگ مذهبی بسیار پیچیده را در زمین شکل داده بود. در طول تاریخ فرهنگ چند هزار ساله‌ی سومریان و بنابر شواهد بر جای مانده از کتیبه‌های آن‌ها، هر شهر در سومر باستان، توسط یک خدای به خصوص محافظت می‌شد. با توجه به اطلاعات موجود، در این دوران تاریخی، خدایان و انسان‌ها همراه با یکدیگر بر روی زمین زندگی می‌کردند.

20 واقعیت شگفت انگیز در مورد تمدن سومر باستان!

10- یکی از جذاب‌ترین ساختارهای معماری این منطقه، زیگورات (Ziggurat of Ur) است. این سازه‌ی باستانی، در شهر Ur (شهر ناصریه عراق امروزی) ساخته شد و قدمت آن به 21 قرن پیش از میلاد مسیح بازمی‌گردد. البته زیگورات در 6 قرن پیش از میلاد مسیح، شروع به

فــرو ریختن کــرد، اما به دســتور پادشــاه نبونعید (King Nabonidus) بازسازی شد.

20 واقعیت شگفت انگیز در مورد تمدن سومر باستان!

11- یکی از بزرگ‌ترین شهرهای تمـدن سـومر باسـتان، Uruk نام داشت. به گفته‌ی محققین، این شهر باستانی در زمــان اوج خــود، 80 هــزار نفر جمعیت داشت. نکته جالب این‌که در آن دوران، جمعیت کل سومر باستان بین 800 هـزار تا 1.5 میلیـون نفر بـوده و جمعیت کل کـره زمین، برابر با 27 میلیون نفر تخمین زده شده است.

12- یکی از قـدیمی‌ترین داسـتان‌های خلقت انسـان، بر روی کتیبه‌ای با قـدمت 5 هـزار پیش از میلاد مسـیح، در شــهر باســتانی نیپــور (Nippur)ــ کشف شــده است. داســتانی تحت عنــوان پیــدایش اریــدو (The Eridu Genesis)ـ که از خلقت جهان و حتی طوفان نـوح در آن سخن به میان آمده است.

13- با توجه به اطلاعات موجود در افسـانه‌ها کتبیه‌هـای سومر باستان، در ابتدا "خـدایا انسـان‌نما" بر روی زمین حکـومت می‌کردند. جـالب توجه است که مشـابه با همین حکـایت را در متـون قـدیمی مصر باسـتان نـیز می‌تـوان یافت.

14- متــون کشف شــده در ســومر باســتان، شــامل نوشته‌هایی شخصـی، نامه‌هـای اداری، معـاملات، رسـید، قوانین، دسـتورات مـذهبی، سـحر و جـادو، متـون علمی شامل ریاضیات، نجوم و ... بود.

15- در قـــرن نـــوزدهم میلادی، یکی از قـــدیمی‌ترین کتبیه‌هـــای باســـتانی ســـومر، از کتابخـــانه‌ی زیرزمیـــنی پادشـــاه آشـــوربانیپال در نینـــوا کشف شد. طبق نظر محققان، سومریان باستان در حدود 5 هزار سـال پیش، به مطالعه اثـــرات برخـــورد یک ســـیارک از نـــوع آتن

16- فهرست پادشـاهان سـومری، یکی از جـذاب‌ترین اکتشافات باستان‌شناسی از تمدن سومر باستان بوده و اسامی کامل پادشاهان سومر و محل دقیق حکومت آنان را در خود جای داده است. یکی از جزئیات جالب در مورد فهرست مذکور، این است که تعداد 8 پادشـاه سـومری، حدود 241,200 سال، از زمان رانده شـدن پادشـاهی از بهشت بر زمین، بر کل سیاره حکومت کرده‌اند!

20 واقعیت شگفت انگیز در مورد تمدن سومر باستان!

17- شهر اِریدو (Eridug) قدیمی‌ترین شهر کره زمین و اولین سـکونتگاه سـومریان باسـتان بـوده است. پس از رانـــده شـــدن پادشـــاهی از بهشت به کـــره زمین، اولین پادشاه سومری در شهر اریدو، Alulim نام داشت. او در حدود 28 هـزار و 800 سـال حکـومت کـرد! Alaljar به عنوان پادشاه بعدی، 36 هزار سال حاکمیت را بر عهـده داشت و دو پادشـاه بعـدی در مجمـوع 64 هـزار و 800 ســـال در زمین به حکـــومت پرداختند. در واقع لیست پادشـاهان سـومری، مربـوط به دورانی‌ست که خـدایان همراه با انسان‌ها در زمین زندگی می‌کردند.

18- سومریان باستان، از آنونـاکی هم صـحبت می‌کنند! آنوناکی به عنـوان گـروهی از خـدایان در چنـدین فرهنگ

باستانی از جمله سومری، اکدی، آشوری و بابلی حضـور داشته است.

19- آنوناکی‌هـــا، به عنـــوان یکی از بحث‌برانگـــیزترین موضـوعات داغ و جـذاب در میـان مـردم سراسر جهـان شناخته می‌شـود. میلیون‌ها نفر از سراسر جهـان بر این باور هستند که آنوناکی‌هـا، خـالقین نسل انسـان بـوده و در واقع خدایانی با ساختار گوشت و خـون هسـتند که در گذشته‌ای دور در زمین حضور یافته‌اند.

20 واقعیت شگفت انگیز در مورد تمدن سومر باستان!

20- سومریان خدایان متعـددی را پرسـتش می‌کردند که از جمله آنان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

آنو (Anu): صاحب بهشت و خدای اصلی

انلیل (Enlil): خدای هوا

انکی (Enki): خدای دانش

ارشکیگال (Ereshkigal): فرشته‌ای از عالم اموات

اینانا (Inanna): خدای نبردها

نـامو (Nammu)ـ – ننهورسـاج (Ninhursag)ـ – نانا (Nanna): خدایان ماه

سفینه فضایی

کار بر روی یک سفینه فضایی از کجا شروع می‌شود؟ این کار از تعیین وظایفی که یک سفینه باید انجام دهد آغاز می‌گردد. دامنه این وظایف، حجم و مشخصات وسایل علمی لازم برای نصب در آن را مشخص می‌کند. نوع مأموریت و این که بطور مثال سفینه، بسوی سیاره‌های دیگر پرواز می‌کند یا در مدرا زمین خواهد ماند، فاصله مدار آن نسبت به زمین چقدر است، آیا بعد از پایان کار، بر اثر برخورد با جو زمین خواهد سوخت یا به زمین بر می‌گردد و سوالهایی ریزتر، در طراحی ناو نقش دارد. آلات و ادوات علمی و تجهیزات فنی، بار مفید هر سفینه فضایی را تشکیل می‌دهند. نصب آلات و ادوات علمی به این اهداف بستگی دارد.

همچنین نوع برنامه پیش بینی شده و مدت پرواز در گوناگونی و شکل تجهیزات نصب شده مؤثر است، بطور مثال در نوع منابع انرژی تأثیر دارد، این‌که باتریهای ذخیره انرژی در داخل آن باید نصب شود یا باتریهای خورشیدی که در بیرون ناو قرار می‌گیرند. توام کردن سبکی و استحکام نیز از نقاطی است که باید طراحان و سازندگان سفینه‌های فضائی به آن توجه داشته باشند. مصالح لازم برای ساختن سفینه فضایی بر اساس شرایط موجود در فضا انتخاب می‌شوند.

دستگاهها و تجهیزاتی که باید در ناوهای کیهانی نصب شوند، در مرحله تولید باید بر اساس مشخصات ویژه تهیه و بعد از تهیه نیز، از نظر قدرت استحکام، قابلیت

انتقال حرارت، ظرفیت و مقاومت در مقابل زنگ زدگی و فرسایش مورد آزمایشهای سخت قرار گیرد.

نقشه طراحی سفینه

هنگام پرواز، اداره و هدایت سفینه فضایی بدون سرنشین با کمک ادواتی که در داخل دستگاه نصب شده و مخابره فرمان از زمین بوسیله امواج رادیوئی انجام می‌گیرد، طبیعی است تعداد فرمانهایی که از زمین مخابره می‌شوند نمی‌توانند گسترده باشند، به همین دلیل طراحان، این فرامین را طوری تقسیم می‌کنند که مداخله فوری در کار شبکه‌ها و سیستمها و دستگاههای اصلی ممکن باشد.

آنچه که مربوط به وظایف تجهیزات علمی و شبکه‌ها و سیستمهای داخلی سفینه‌های فضایی است، در طرح فنی پیش بینی می‌شود که در آن هدف آزمایش، مختصات مدار، تعیین دقیق خط سیر، مدت کار فعال، محل استقرار دستگاههای علمی و میزان مصرف انرژی، وزن و اندازه آن‌ها و غیره با حداکثر دقت نشان داده می‌شود.

میسر ساختن، بررسی و آزمایش دستگاه فضایی شامل چند دوره یا مرحله است. ابتدا ماکت سفینه بطور کامل تهیه می‌شود و در آن تکنولوژی ساختمان اجزا و تجهیزات مختلف مورد بررسی قرار گرفته، درجه استحکام لازم برای دستگاههایی نظیر شبکه‌های باتری خورشیدی و چارچوبهای اصلی دستگاهها تعیین می‌گردد. همزمان با این کار، طراح در نظر می‌گیرد که چگونه دستگاهها در جای مناسب‌تر قرار گیرند تا هنگام

آزمـایش و کـار، بتواند تمـام آن‌ها را به بهـترین شـکل کنترل کند.

تصویر

طراحی عملی سفینه

از نقطه نظر مکـــانیزم کـــار، فضا با آن چه ما در زمین داریم به کلی غیرعـادی است و شـرایط متفـاوتی بر آن حـاکم است. در آنجا خلا کامـل، بی‌وزنی، درجه حـرارت فـوق العـاده متغـیر و انـواع تشعشـعات وجـود دارد. در جریان یک پرواز فضایی، اجزا و قطعاتی از نـاو کیهـانی که در مقابل خورشید قـرار می‌گیرند بیش از 100 درجه سانتیگراد حرارت می‌بیند، همین قطعات وقـتی در بخش سـایه زمین در حرکتنـد، سـرمایی را باید تحمل کنند که شدت آن تا 150 درجه زیر صفر می‌رسد.

جدار خارجی ناوهـای کیهـانی در فضا دائما سـائیده و در نتیجه خاصـیت ضد تشعشـعی لایه‌هـای رویی سـفینه فضـایی بطـور محسوسی کم شـده، در نتیجه جریـان انتقال حرارت بین بخشهای مختلف ناو نـیز دچـار اختلال می‌شـود و همه اینها در تعـادل نـاو کیهـانی تـأثیر منفی دارد. این در حالی است که وجود حرارت متعادل، شـرط اصلی استحکام و دوام و ثبات کار در دستگاههای داخلی سـفینه بشـمار می‌رود و این امر قبل از هرچـیز در کـار سیسـتم رادیو الکـترونیکی که وظـایف مهمی از جمله جلوگیری از ایجاد نوسان فوق العاده زیـاد درجه حـرارت را بر عهـده دارد تـأثیر منفی می‌گـذارد. تـأمین حـرارت متعـادل بـرای سـفینه‌های سرنشـیندار و ایسـتگاههای مداری اهمیت حیاتی دارد.

در شـرایط خلا اجسـام به سـرعت فرسـوده و سـائیده می‌شـوند. به همین علت باید از قبل مشـخص شـود که سفینه فضایی در موقع پـرواز چه وضـعی خواهد داشت. برای این کـار باید در زمین شـرایطی مشـابه فضا ایجـاد کرد و تأثیر آن را بر مدل ناو کیهـانی و کـار دسـتگاههای آن بطـــور همه جانبه بررسی نمـــود. همچـــنین تـــأثیر پدیده‌هایی مانند ارتعاشها و فشار شدید هنگام پرتـاب به فضا و یا حرارتی که سفینه به هنگام بازگشت و ورود به قشر فشـرده جو زمین باید تحمل کنـد، بطـور مصـنوعی آزمـــایش می‌شـــود و در محفظه‌هـــای مخصـــوص درجه استحکام ساختمان سفینه فضایی و حداکثر فشـار مجـاز در طول و عرض، بر جدار و اسـکلت دسـتگاهها و قـدرت کـار هر یک از عناصر بطـور جداگانه هنگـام ارتعاشـهای شدید مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در آزمایشـــگاههای مخصـــوص که می‌توانند شـــرایطی مشابه خلا را ایجاد کنند مکانیسمهای مختلف از جمله باز شدن آنتنها و باتریهای خورشیدی و ساختمان دریچه‌ها و دستگاههای اتصال بررسی می‌شوند. در جریان آزمـایش سیستمهای تنظیم حرارت، وسایل و ادوات حساس تحت حرارت و سرمای شدید قرار می‌گیرند و چگـونگی کـار و عکس العملشان کنترل می‌شود.

ایستگاه فضایی میر

کنترل خودکار سفینه

دستگاههای نصب شـده در سـفینه فضـایی باید در مـدت زمـانی که بـرای اجـرای مـأموریت در نظر گرفته شـده، بطور عادی بکـار خـود ادامه دهند. بـرای کسب اطمینـان

نسبت به کار دستگاهها، آزمایشهای تکمیلی صورت می‌گیرد که مدت این آزمایش به مراتب بیش از مدت پیش بینی شده است. اتفاق افتاده است که بنا به دلایلی مدت پرواز افزایش یافته و لازم بوده که دستگاهها بیش از آنچه پیش بینی شده بود کار کنند، لذا در طراحی و ساخت تجهیزات به این نکته نیز توجه می‌شود.

بعد از اتمام این آزمونها، آن دستگاهها و وسایلی که تمام مراحل آزمایش را گذرانده‌اند و بکار آن‌ها هیچ ایرادی وارد نیست، وارد مرحله بعد می‌شوند.

مرحله بعدی، آزمایش الکتریکی دستگاهها در حال کار جمعی است. هدف از این آزمایشها بررسی ارتباط متقابل دستگاهها با یکدیگر است. در این مرحله، شبکه‌ها و بخشهای جداگانه دستگاه فضایی روی سکوهای متحرک و شاسیهای ویژه قرار داده می‌شوند. بدین وسیله امکان دسترسی بلامانع به تمام دستگاهها و تعیین نواقص فنی دستگاهها یا تعویض آن‌ها فراهم می‌گردد. شبکه‌ها و بخشهای مختلف با کابلهای مخصوص بهم وصل می‌شوند.

آزمایش مختلط اجزای مختلف دستگاه فضایی مهمترین مرحله آزمایش در کارخانه به حساب می‌آید. در جریان آزمایشهای پی در پی، عملیاتی انجام می‌شود که نشان دهنده کار دستگاهها و ارتباط متقابل بخشهای مختلف سفینه فضایی در لحظه پرتاب، مرحله پرواز، رسیدن به مدار و جداشدن موشک از آن، همچنین پرواز مستقل در مدار مورد بررسی دقیق قرار می‌گیرد.

مرکز برنامه ریـــزی خودکـــار پـــرواز، بطـــور منظم به قســمتهای مختلف دســتگاهها و تــابلوی هــدایت کننــده فرمان می‌دهد. همچنین چگونگی اجـرای کـار به صـورت رادیـــویی به موشک می‌رسد و مســـائل مربـــوط به سیســتمهای ســفینه فضــایی هنگــام جــدا شــدن موشک حامل از دستگاه بررسی می‌شود.

نقش رایانه در هدایت سفینه

رایانه در حقیقت تمـــام مرحله پـــرواز و کـــار هریک از دســـتگاهها را در حین پـــرواز فضـــایی می‌بیند. در اینجا شدت حساسیت سیســتمها نســبت به فرمانهـای مخـابره شـده مشـخص می‌گـردد. از روی صـفحه دسـتگاه انـدازه گـــیری تله متریک در زمین، مختصـــات اولیه دســـتگاهها کنترل می‌شود، کیفیت کار دستگاههای خودکار گیرنده با روش ضبط و مخابره مجدد اطلاعات مورد ارزیابی قــرار می‌گیرد، قدرت دستگاههای فرسـتنده و مـدت دوره‌هـای ارتباط تعیین می‌شود. البته تا مـوقعی که تمـام دسـتگاه فضایی در عمل آزمایش نشود کنترل ادامه خواهد یافت.

مونتاژ قطعات سفینه

بعد از پایان آزمایشها، دستگاهها را به بخش بسته کــاری (مونتــاژ) می‌فرســتند. مونتــاژ ســفینه مســتلزم دقت و توجه فوق‌العاده است. تنها یک حرکت نادرست انگشتها، یک اشـــتباه کوچک در یکی از صـــدها سیســـتم اتصـــالی ممکن است برنامه را عقیم بگذارد یا جان فضانوردان را به خطر انــدازد. بســته کــاری بر اســاس جــدولی منظم صورت می‌گیرد. تقسیم ساختمان ناو کیهانی به بخشــها و شبکه‌ها جداگانه امکان می‌دهد که کارهای بسته کــاری

به مـوازات هم و بطـور مسـتمر انجـام شـود. در نتیجه جریان بسته کاری، شکل تسلسل پیدا می‌کند و کارها در جبهه‌ای وسیع صورت می‌گیرد.

برای تأمین کار عادی دستگاهها در داخل سفینه فضایی، باید درجه حرارت و فشار معیـنی وجـود داشـته باشد. به همین دلیل در جریـان بسـته کـاری به عـایق بنـدی جـدار خارجی دستگاهها توجه خاصی می‌شـود. بـرای این کـار، داخل دستگاه را با گـاز رقیق و فـراری پر می‌کنند تا اگر منفذی وجود داشته باشد دستگاههای حساس به این گاز که در محیط کار وجود دارد، آن منفذ را نشـان دهند. بعد از آن که کـاملا اطمینـان حاصل شد که در جـدار خـارجی دسـتگاه هیچ منفـذی نیسـت، گـاز را تخلیه می‌کنند. همزمـان با این کـار اسـکلت دسـتگاههای علمی نصب می‌شود.

آزمایشهای توأم دستگاههایی که در خود سفینه فضـایی نصب شـده‌اند با یک دوره بررسی دقیق در کارخانه به پایـان می‌رسد. این آزمایشـها بطـور کلی، تکـرار برنامه کنترل قبلی است. با این تفاوت که حـال دیگر نمی‌تـوان بسیاری از دسـتگاهها را بـدون واسـطه به ادوات انـدازه گیری، کنترل و وصل کرد. به همین دلیل کار سیستمهای دسـتگاه فضـایی در این مرحله آزمـایش بوسـیله دستگاه‌های تله متریک مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پس از پایان آزمایشهای الکترونیکی، منـابع انـرژی بـرق که مربوط به سفینه فضایی نیسـتند از دسـتگاه فضـایی جـدا و نـاو به همـراه باتریهـای اصـلی و یا باتریهـای خورشـیدی خـود، در محفظه مخصوصی قـرار داده می‌شـود و به پایگـاه پرتـاب حمل می‌گـردد. در پایگـاه

فضایی، ناو کیهانی را از محفظه خارج می‌کنند و برای بازرسی تجهیزات و نصب اجزاء تکمیلی آن را روی سکوی ویژه قرار می‌دهند. شبکه‌ای از کابلها و تجهیزات مخصوص کنترل و آزمایش برای بازرسی نهایی کار دستگاههای داخلی سفینه فضایی به آن وصل می‌شوند و کار عادی دستگاهها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نفسها در سینه حبس می‌شود

در نهایت، سفینه فضایی به موشک بالابرنده متصل شده، به پایگاه پرتاب حمل شده و آخرین تدارکات انجام می‌گیرد. موشک بالا برنده روی سکوی پرتاب قرار دارد. ارتباط بین دستگاههای داخلی دستگاه فضایی و مرکز هدایت در زمین بوسیله شبکه‌های مخصوص برقرار است. توسط این شبکه، سیستمهای مختلف از جمله وسایل مخصوص بررسی درجه حرارت و فشار هوا در داخل سفینه فضایی اداره می‌شوند. کارهای مقدماتی برای پرتاب سفینه فضایی طبق جدول دقیق، پی در پی اجرا می‌شوند.

سیستمهای داخلی سفینه فضایی درست در لحظه پرتاب بکار می‌افتند و در این لحظه است که انتقال انرژی برق از منابع زمینی به سفینه فضایی پایان می‌یابد. سرانجام لحظه موعود، لحظه‌ای که گروه زیادی از دانشمندان کارشناسان، مهندسان و کارگران سازندگان بخاطر آن مدت طولانی زحمت کشیده‌اند فرا می‌رسد. فرمان پرتاب صادر و ناو کیهانی جدید رهسپار فضا می‌شود.

نکاتی سلوکی از استاد شیخ محمدصابر

تصمیم داشتم قبل از ماه مبارک رمضان نکـاتی سـلوکی را از استاد خویش شیخ محمدصـابر اهل لرسـتان به یمن تبرک برای خوانندگان بنویسم اما درگیر مصر شده بـودم و فرامـوش کـردم. اکنـون با کمی تـاخیر این نکـات را می‌نویسم تا تشویقی برای سـالکین الی الله باشد و هم خوانندگان نظر یک استاد سلوکی حـوزوی از مکتب نجف را که از قضا با علـوم غریبه هم آشـنایی دارد در مـورد اهالی غریبه و تسخیر بشنود. در این نکـات به انـوار اهل بیت عصمت و طهـارت نـیز بر طبق مشـاهدات خودشـان اشاره شده است:

{تلمیذ: ما متوجه شـدیم که اربعینـات موسـوی گـردش سـالانه دارد و هر سـال متعلق به یکی از انبیـای الهی است و دستورات خاص خـویش را دارد و سـالکین سـعی می‌کنند که یک دوره دوازده سـاله از این اربعینـات را به اتمام برسانند. از طرفی دیگر متوجه شدیم که هر سـال متعلق به یکی از معصـومین است اما پیشـتر فکر می‌کردیم که هر سـال حتما متعلق به یکی از معصـومین است اما در طی چند سـال اخـیر متوجه شـدیم در طی دوسـال اربعین موسـوی متعلق به امـام عصر عجل الله بود این چگونه است ؟

اسـتاد: در سـالی همه چـیز منطبق با احـوالات خـانم فاطمه زهـرا سـلام الله علیها است وقـتی نگـاه ایشـان بتابد وضع معنوی برای مسـتعدین ظـرف بـاز میکنه چـرا چون نگاه ایشان خاص تره نور کل چهارده معصـوم را در خودش دارد با ظرف استعداد شـخص جـذب راه و مسـیر

می‌شود، مذهبی می‌شود، شدت ایمان مذهبیون(افراد مذهبی) بیشتر می‌شود ترقی روحی پیدا می‌کنند. اما در گردش اربعین به روی امیرالمومنین علیه السلام ناخالصی‌ها و شل و ول بودن‌های کسی که فرصت داره برای خدا برخیزد و تاکنون پا نشده در فهمش انقلاب شده اما در عملش و دلش قیامی نشده پرت می‌شود. ممکنه چنین فردی سالها از دین و مذهب دور بشود حالا آیا معصوم دیگری در سالی نگاهش با اندک ظرف وجود آن فرد همخوانی داشته باشد یا نه؟ آیا دستش گرفته بشود یا نه؟ اینطور نیست کسی که توبه میکند یک دفعه‌ای دیندار بشود. قطعا اگر از نظر باطنی بررسی بشود از پرتو نور یک ولی بهش نظر شده دوباره دستش را گرفتند. رحمت عام بوده اما از دور بهش نور رحیمی تابیده شده و گرنه محاله شخص بتواند *بدون توفیق معصومین* از جاش حرکت کند.

در اربعینات هم اینگونه است بین اربعین انبیا و چهارده معصوم تطابق وجود ندارد یعنی اینگونه نیست که هر نبی الهی اربعینش در هر سال دقیقا منطبق با یک معصوم خاص بشود. شده در دو سال با احوال امام سجاد علیه السلام منطبق بوده است. یا دیده شده وضعیت نوری که میاد پایین با نور رسول الله صلوات الله علیه منطبق است.

مثلا نور رحمانی امام زمان عجل الله که پایین می‌آید جو زمین آماده ظهور می‌شود افکار و دلها صف‌ها مشخص می‌شود. آدم‌هایی هستند که اهل دنیا بودند. اما دلشون زنده بود در آن سال یک دفعه متوجه امام زمان میشوند. خودشان هم نمی‌دانند منشاش کجاست؟!

حتی طرف دینـدار نیست شـناختی از معصـوم نـدارد اما خــودش نمیداند چــرا یک دفعه‌ای تو کشــور دیگه هست حس و حالش مهدوی شده

در آن سالها. خب علتش این است که نگـاه عـام و خـاص آن معصوم در آن سال بر زمین و دلهای مومـنین بیشــتر است. به عامه نگـــاه رحمـــانی به خاصه نگـــاه رحیمی می‌انــدازد و ازش فیضی شــامل حال‌ها می‌شــود. حــالا برای افراد خـاص در درجه‌هـای مختلف میتواند این فـرق داشته باشد.

تلمیذ: در ادامه از ایشان در مورد سلوک آیت الله قاضی و بعضی دستورات بجا مانده از ایشان پرسیده شد؟

اســتاد: آیت الله قاضی ســلوکش خــاص خــودش بــود و شـاگردی دقیقا به نـوع سـلوک خـودش تـربیت نکـرد. با توجه به ظرفیت‌ها دستورات متفـاوت می‌دادند. چهـار تا از شاگردانشـان یک سـری دسـتور از ایشـان دارند و پنج تاچیز دیگری دارند و خــودش هم اهل فن،می دانند بعضا چیز دیگـری انجـام می‌داد. نه که دیگـران مسـتعد نباشـند بلکه ظرفیت وجودیشان فرق داشت. شما در دیس بــرنج نمیتــوانی خورشت بریــزی! کسی که ظــرفش خورشت است باید درش خورشت بریـــــــزی و کسی که دیس پلو هست باید روش افقی کار کنی

ظرفیت صعود را آنچنـان نـدارد. در درجه‌ی خـودش رشد عرضی می‌کند نه طولی

بعضی از مـــــــردم در نهایتا یک رتبه و دو سه رتبه رشد می‌کنند اما چــون عشق و عملشــون بالاست میتوانند به رشد عرضی برسند یعنی مثل بوته تـوت فـرنگی هسـتند

در درجه ظـرف خودشـون رشد عرضی دارند. یک شـاخه تـوت فـرنگی بکـار کل زمینت تـوت فـرنگی میشه یا مثلا ظـــرف کسی پنج درجه هست آهســـته به رشد می‌رسد مثل درخت مو هست درخت مو هم رشد طـــولی نـــداره نگاه کن رشدش عرضی است تا یک کم بـالا می‌آید و بعد همه جا را می‌گـــــیرد. بعضی‌ها هم اســـــتعداد ندارند یا ظرفشـــان کم هست می‌بیـــنی هر چه درش بریـــزی نمیتواند رشد چندانی کند.

اینکه الان اگر عمری باشد من همه را به اربعین با خـانم فاطمه زهرا سلام الله علیها دعوت میکنم اما در زمـانی که نـور امیرالمومـنین علیه السـلام بتابد میگم هر کس ننشـیند چـون ناخالصی داشـته باشی ممکن است پرتـاب بشوی.}

{خودت متوجه نمیشی اما حقیقت وجودت بیرون می‌زند اون خبـاثت بـاطنت که ممکنه ازت پنهـان مونـده باشه بـیرون می‌زند. (خواننـدگان توجه داشـته باشـید حضـرت امیرالمومـنین علیه السـلام در زیارتنامه خـویش مـیزان الاعمـال نامیـده شـده‌اند و خاصـیت مـیزان نشـان دادن حقیقت وجود و اعمال است همچنین نام برج میزان مهر است و یکی از القـاب حضـرت شـمس الله) نه این‌که بد باشه بلکه شـاید هم بـرای بعضی‌ها خـوب بـاش اما چند سالی ممکن است فرد عقب بیفتد. حـالا فـرد باید دست و پا بزند بلکه از ورطه هلاکت دوباره نجاتش بدهند. نگاه من و شیوه‌ی من خـاص خـودم هست. گـردش اربعین بر اساس انبیا ثابت است اما بر اساس معصومین خیر چون اون گزارش‌هایی که شده دیگران (منظور بیشتر اسـاتید مکتب نجف و لبنـان هسـتند که جـزو دوسـتان ایشـان

هستند) هم اونچه ما از نور معصوم دیدیم و حس کـردیم دیدند و حس کردند و در اون سال گزارش دادند.

بنابراین اینگونه نیست که بنده به شهود باطنی و عقل و حس و سمع و بصر خودم تنها اکتفا و اعتماد کنم.

اما انتخاب‌ها در ذکر یا دعا یا سوره‌ها دلایلی به دوران و نور آن معصوم و مسائل خـود دارد. چنانکه همین اربعین امسـال را در پاکسـتان اطلاع دارم از شـیخی به نـام خودش اعلام کرده و همین اربعین را نشسـتن منتهی به جای سوره‌های حوامیم روزی چند هزار بار سـوره کـوثر خوانده‌اند. همان جوانک اهل دلی که خـودش را قطب ... خوانده هر چند بسیار با استعداد و اهل دل است اما نـام قطب سلسـله ... بـرای حد امـروز او بسـیار زیـاد است بگذریم باب غیبت را باز نکنیم.

نـور خـانم فاطمه زهـرا سـلام الله علیها رحمـانیت و رحیمیتش زیاد است.

نور امیرالمومنین علیه السـلام نـوری متفـاوت است از جنس سرخ لعل سامری یا لعل بدخشان هست

جلالی هست و چه در نگاه و فیوضات عام و چه خاص.

امام حسن مجتبی علیه السـلام نـورش سـبز متمایل به زرد همچون وسط کاهو هست نگاهشان ساکت و سـاکنه دردی همـراه با سـکوت و پدیـده‌ی آرامش را در فیض اصلیش داره همان خودشناسی یا چرخش به خود.

امـام حسـین علیه السـلام هم نورشـان سـرخ و سـبز و سـیاه هست داخل حدید صـینی اصل را اگر بشـکافی ازبـیرون رنگ خاکسـتری داره اما در بـاطن این سه رنگ

هست جنون عشق الهی جدال با خود و با اهل نفاق و با دشمنان ستیزه کردن و سخت گرفتن بر خود و یکباره قیامی عظیم کردن است. دقیقا باید دل سنگ رو در معرض آفتاب یا نور شدید بگیری نوری از درونش ساطع می‌شود و میتوانی رنگ اصلی را درک کنی.

اما امام سجاد علیه السلام رنگشان سبز سیدی یا کمی کله غازی هست و اوج گیری دردها در اندرون تا فروشستن از هر کاری پوچ بی‌هدفی دنیایی و چرخش از سمت دنیا به سمت خیزش برای سلوک را باعث می‌شود. همچنین نگاهشان موجب حرکت می‌شود برای عبودیت خداوند.

امام باقر علیه السلام نورشان سبز روشن با سفید هست البته این الوان در میان اعراب نام دارند و شاید یک روزی شما دیدی گفتی زرد متمایل به سفید است. من آنچه به مشاهده من درآمده را می‌گویم که درحد من است شاید شما روزی بیشتر از شخص من لمس کنی تجلی اش را رویت کنی و درصدی خطای انسانی را همیشه مد نظر داشته باش. رحمت عام و خاصش (نور امام باقر علیه السلام) موجب دانش می‌شود حالا حتما منظور این نیست که اهل علم بشوی. در پدیده‌ها خدا را می‌بینی نگاهت خدایی می‌شود علمت به آنچه که داری خداگونه می‌شود عمیق‌تر می‌شود موشکافانه‌تر به پدیده‌ها نگاه میکنی.

اینجا چاهی هم هست گردابی در نورش هم هست که ممکن است به داخلش پرت شوی کنجکاوی بیش از حد در اسرار حق برای خواص و فضولی در نفوس و ارواح خلایق برای عوام.

پیری را می‌شناختم که سر شاخه‌ای بود رحمت عام به اون شدت یافته بود مرتب نفوس و افکار و رفتار مریدان را به ذره بین می‌برد اسمش هم بود اخلاق اما غافل از این‌که خودش در چاهی نشسته که خلاصی ازش جز با کندن لباس استادی و ترک میز و تخت پیری و ترک مریدان ممکن نیست. 1}

نکته1: خواننده گرامی دقت کند که این پیر از نظر شیخ محمدصابر جزو عوام بودند زیرا نفوس شاگردان را زیادی به زیر ذره بین می‌بردند و خواص در گرداب کنجکاوی در اسرار الهی حق گرفتار می‌شوند یعنی کنجکاوی زیاد در اسرار عالم ملکوت و کتب و صحف موجود در ملکوت گرداب خواص است و به زیر ذره بین بردن نفوس شاگردان گرداب عوام است.

{ تلمیذ: در مورد مکتب نجف و طریقه آخوند ملاحسینقلی همدانی و ارتباط و سلوک ایشان (شیخ محمدصابر) در این طریقه پرسیده شد ?

استاد: بعد از آخوند ملاحسینقلی همدانی کم کم طریقه ایشان چندین شاخه شد حداقل پنج شاخه بلکه بیشتر. چند شاخه رشد خوبی داشتند. من در چند شاخه از طریقه آخوند در نجف و چه غیر طریقه آخوند باز در نجف در سیر و سلوک استاد داشتم. اما استاد مسلم تفکر و سلوکم را خود مرحوم آیت الله میرزاجواد آقا ملکی تبریزی میدانم (یعنی به حقیقت اویسی هستم و از روح ایشان تعلیم دیدم هر چند اساتید مختلف سلوکی داشتم) در علوم قدیمه و هم خفیه استادان بسیاری را دیدم از ایشان بهره بردم با ایشان دوستی داشتم. چون علوم کهن و قدیمه و خفیه را نمی‌شود بی‌استاد به حد

قابل قبـولی رسـاند زمـانی چند اسـتاد هنـدی داشـتم سعادت خان یا استادی مصـری داشـتم یا قزویـنی آقـای سـید حسـینی اسـتاد بنـده بودند که تـازه به رحمت خـدا رفتند یا در جده با مرحوم لواسانی نزد شیخی می‌رفتیم رفع اشـکالات در علـوم میکـردیم که اسـمش شـیخ ابوفاضل بود اما در علوم کهنه‌ی قدیمه نه جفر و رمل و تسخیر اینها کار امثال شیخ علاالدین است. (منظورشـان این است که از شـیخ ابوفاضل علـوم قدیمه خاصی را آموزش می‌دیدند غیر علوم غریبه رسمی، فقیر نمی‌دانم منظـور ایشـان دقیقا کـدام علـوم قدیمه است.) وقـتی وارد وادی(غریبه) بشـوی دیگر نمیتـوانی خـوب سـلوک کـنی مخصوصا:point_left:احضـار و تسـخیر می‌تواند عالمت کند اما قطعا عارف ازت در نخواهد آمد.

بنـده تصـور نمیکنم آیت الله شـیخ علاالـدین اربعینـات سلوکی زیـادی به جا آورده باشـند قطعا اگر هم باشه در رابطه به روحانیات موجـودات عـوالمی بـوده نه به نیـات ارتقای خود قوه‌ی روح برای بالاتر رفتن.

روحانیات قوات می‌آورد.

اما قـوات بـدون سـیر در ارواح نـورانی زنـده یا متـوفی روحانیات نمی‌آورد و موجب کمال روحی نمی‌شود

اگر قـوات قـدرتی متصل به امـور روحـانی نشـود محاله کسی به مرحله‌ی دخل و تصرف در اذهـان و طـبیعت _در سطح وسیع _ یا دارای مدارج خاصی بشود.

نهـایت ممکن است در جمـادات یا گیاهـان یا وحـوش یا حـتی موجـودات سـفلی دخل و تصـرف کند. اما قـادر به تصرف در روحانیات هرگز نیست.

یعنی چه؟ یعنی از نور ولی مطلق فقط پرتوهـای جلالی دریافت می‌کند

بـرای همین که نخواسـته و یا نتوانسـته روحانیـات کسب کند مـوجب شـده مخـرب باشد. یعـنی چـه؟ یعـنی این‌که قدرت تخریب دارد قدرت ساختن ندارد!

قـــدرت دارد ســـنگی را با یک ورد بترکاند. اما قـــدرت برگرداندن آن را به شکل اول نـدارد. می‌تواند دشـمن را بیمار کند اما قدرت احیایش را ندارد.

ممکن است به تو نسخه‌ای بدهد بیماری ات خـوب بشـود اما در نهایت دم خودش تـاثیر آنچنـانی نـدارد نسـخه اون قــابلیت را داشــته است یا نهایتا میتواند ســیلی بزند به فردی که مریضت کـرده تا دست از اذیتت بـردارد. چـنین فـــردی میتواند بکشد اما نمیتواند زنـــده کند. و این از معـایب بسـیار بـزرگ این علم تسـخیر و احضـار و حـتی بخش‌هایی از علوم اذکاری و طلسـمی است. نه که نداند نفهمد علم کتــابی به بخش نــورانی و روحــانی دارد اما عملی نه! چه بسا بعضی از آقایــان شــعر هم بگویند اما نمیتوانند از خودشــان نــور و روحــانیت آنگونه که باید و شـاید سـاطع کنند! بـرای همین عـالمی میبیـنی بسـیار خــوش فهم و دانا اما چــون در علــومی چــون طلسم و وفق و تســـخیر و نجـــوم و ریاضی و ...پیش رفته در نورانیت رشد چندان نکرده است علوم روحــانی را در حد عـــالم می‌فهمد اما در حیطه عمل به درجه‌ای بـــالا ازش نرسیده است و در نهـایت قـادر به سـاطع کـردن نـور از خودش نیست! چنین کسی اگر در سجاده ات نماز بخواند نور آنچنانی ایجاد نمی‌شود از برای شما. اگر تسبیحت را به دستش بدهی آنچنان منور نمی‌شود. اما بنده تسبیحی

را سالها پیش به دست خـود آیت الله بهجت دادم تسـبیح را در دستت بگـیری یک دور صـلوات بـدهی حـالت تغیـیر می‌کند حتی بعد سالها!

تنها چـیزی که می‌تواند نـور این گونه افـراد را به تعـادل برسـاند مـداومت بر نمـاز شب با خلـوص است که بـاز شاهد هستیم نماز شب هم که میخوانند آن نور خـاص را ندارد و از خود ساطع نمیکند.

چنانچه هر جا نماز شب خوانده بشود مداومت بعد مـدتی کوتاه در آن اتاق و فضا و مکان نور بوجود می‌آورد نوری خـاص مثل مکنـده‌ای که تمـام نورهـای عمـودی و افقی منطقه را به سـمت خـود می‌کشـاند. البته منظـور نمـاز شبی هست که این نیاز در تو رخ بدهد همانطور که نیـاز به غـذا خـوردن در تو در موقع گشـنگی رخ می‌دهد و هر چه نماز با دقت و مزین‌تر بهتر. هر چقدر که میتواند این نماز را پر بارتر کند بهتر.

الان طلبه‌ها نمـاز شب میخوانند که حـالات کسب کنند قاضی بشوند فلانی بشوند یا درب انوار به رویشـان بـاز بشـود اینها نیست. تا به زین العابـدین وجـود خـویش نرسی و آن نیـاز چـون گشـنه و تشـنه در تو نباشد تجلی نمـاز شب به آن انـوار عالیه و بـارش آسـمانی نخواهد داشت باید در تو نیـازش به جنبش در بیـاد هـدف و نیتت خلوص داشته باشد.}

روشنگری در مورد ستارگان سلطنتی پارس

ستارگان سلطنتی پارس به نظر نام واژه‌ای برساخته و نو است که امروزه در محیط مجازی در مورد آن بسیار صحبت می‌شود. در متون پهلوی و سنگ نبشته‌ها و همچنین متون نجوم ایرانی در دوره اسلامی تا آنجا که بنده مطالعه نموده ام شما این لفظ ستارگان سلطنتی را نمی‌یابید! چگونگی برساختن این نام واژه، ظاهرا به برداشت اشتباه گروهی از منجمین غربی از متن بندهش باز می‌گردد. در لینک‌های زیر می‌خوانید که منبع نام واژه ستارگان سلطنتی پارسی متن بندهش است. منجمین غربی از این چهار ستاره که در متن بندهش از آن‌ها با عنوان نگهبان شرق و غرب و جنوب و شمال یادشده است با عنوان ستارگان سلطنتی یاد کرده‌اند و البته در یافتن جایگاهشان در آسمان شب نیز به بیراهه رفته‌اند. من باب مثال شما ملاحظه می‌نمایید که تیشتر (شعرای یمانی) را الدبران و ونند (نسر واقع) را قلب الاسد و سدویس (طبق نظر اخیر بنده ستاره آخرالنهر و طبق نظر اکثر محققین سهیل و به نظر هنینگ قلب العقرب) را قلب العقرب و هفتورنگ (بنات النعش یا شاید سماک رامح، شاید هم هر دو) را فم الحوت در نظر گرفته اند

پ ن: در متن ویکیپدیای انگلیسی می‌خوانید که منبع اعتقاد به این چهار ستاره سلطنتی متن بندهش از متون پهلوی اوایل دوره اسلامی می‌باشد. همچنین در بخشی دیگر می‌خوانید که این اعتقاد در مقاله‌ای مورد نقد نیز قرار گرفته و آن را نوعی برداشت اشتباه تلقی کرده است و این از نظر ما اظهر من الشمس می‌باشد

که این چهار ستاره سلطنتی ادعایی ربطی به ستارگان متن بندهش ندارد.

اما حال عین متن بندهش را در این باره نقل می‌نماییم:

{هرمزد در میان آسمان و زمین روشنان را فراز آفرید: (نخست) ستارگان اختری و نیز آن ناختری را؛ سپس، ماه و سپس، خورشید را (در آن) بایستانید. چون او نخست سپهر را آفرید، ستارگان اختری را بر آن گمارد (که) مایه ور این دوازده (اختر)اند که ایشان را نام بره، گاو، دوپیکر، خرچنگ، شیر، خوشه، ترازو، کژدم، نمیسب، بز، دلو، ماهی است، ... او برای همه آفرینش آغازین جهان جایگاه ساخت که چون اهریمن رسد، به مقابله دشمن خویش کوشند و آفریدگان را از آن پتیارگان رهایی بخشند، همسان سپاه و گُند که در (میدان) کارزار بخش شوند. (برای) هر اختری از ایشان شش هزار هزار (هزار هزار= میلیون) و چهار صد و هشتاد هزار ستاره خُرد به یاری فراز آفریده شد. (این) آن است که اکنون اختر شمارند، جز آن بی‌شمار (ستارگانی) که به یاری این (اختران) ایستند.

بر آن اختران (دوازده برج) چهار سپاهبد به چهارسوی گمارده شد. سپاهبدی بر آن سپاهبدان گمارده شد. بس بی‌شمار ستاره نامبردار، برای همزوری و نیرودهندگی به آن اختران، به سوی سوی و جای جای گمارده شد. چنین گوید که تیشتر سپاهبد شرق، سدویس سپاهبد نیمروز (جنوب) ونند سپاهبد غرب، هفتورنگ سپاهبد شمال، میخگاه که میخ میان آسمانش خواند، سپاهبدان سپاهبد، پارَند و مَزدَه داد، و دیگر از این شمار، سرداران

پاسـدار نواحی‌اند. اخترشـماران این سـتارگان را اکنـون سـتارگان نابیابـانی می‌خوانند و بـزرگ و کوچک و میانه (ایشـان) را بـزرگی نخسـتین، بـزرگی (دیگر و بـزرگی) سدیگر خوانند.}(کتاب ترجمه بندهش مهـرداد بهـار صص 43 و 44)

تیشتر: اما حال به نخستین سپاهبد یعـنی سـپاهبد شـرق که تیشتر نام دارد می‌پـردازیم که این سـپاهبد در متـون ایـرانی چه ویژگی‌هـایی دارد و با کـدام سـتاره ثـابت در آسمان اینهمانی دارد؟!

در کتـاب مینـوی خـرد آمـده است: «که از سـتارگان در آسمان نخست ستاره تیشتر مهـتر و بهـتر و ارجمنـدتر و فره مندتر دانسته شده است.» (مینوی خرد ص 60)

پ ن: می‌دانیم که در آسمان شب ستاره شـعرای یمـانی یا شـباهنگ پرنـورترین سـتاره می‌باشد. بنـابراین از این جنبه تیشتر با شعرای یمانی مطابقت دارد.

دلیلی دیگر در تطـابق تیشـتر و شـعرای یمـانی، سـخن پلوتارک مورخ یونانی در رساله ایزیس و اوزیریس است آنجا که به نقل از«تئومپوس» موافق با اعتقـاد ایرانیـان یـادکرده «اورمـزد خویشـتن را سه برابر فـراخ کـرد و بگسترد، و خود را از خورشید برکشید و به همـان انـدازه که خورشـید از زمین برکشـیده است او آسـمان را به ستاره‌ها آراست، و ستاره شعرای یمانی را چون پاسـدار و دیده ور بر سر آنان گماشت». (دین ایرانی ص 64)

پ ن: این درست همان صفت تیشـتر در تیریشت اوسـتا است به فقرات زیر توجه نمایید:

{تشتر ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم، کسی را که اهورامزدا سرور (رد) و پاسبان همه ستارگان قرار داد، چنان که زرتشت را (رد و پاسبان) مردمان، ...}(تیریشت ترجمه پورداود کرده 13 بند44)

روشنگری در مورد ستارگان سلطنتی پارس بخش دوم

در نظریه ستارگان سلطنتی پارس، تیشتر نامی برای الدبران در صورت فلکی ثور در نظر گرفته شده است و این با توصیفات تیشتر همخوانی ندارد زیرا تیشتر در متون ایرانی آب سرشت است. ستارگان آب سرشت عمدتا از نظر ناظر زمینی رنگ سفید یا آبی دارند. و تیشتر در متن تیریشت از مجموعه یشت‌های اوستا سفید رنگ است. حال آن‌که الدبران یک ستاره سرخ رنگ است که هرگز با تیشتر متون ایرانی شباهت ندارد.

به فقرات زیر توجه نمایید:

{تشتر ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم، (آن ستاره) که منزل آرام و خوش بخشد، (آن) فروغ سفید افشاننده درخشنده درمان دهنده تندپرنده بلند از دور درخشنده را که روشنایی بی‌آلایش (پاک) افشانده آب دریای فراخ را (رود) ونگوهی در همه مشهور را، نام گوش مزدا آفریده را، فرّ توانای کیانی را، فروهر اسپنتمان زرتشت پاک را، (ما می‌ستاییم).} (تیریشت ترجمه پورداود بند2)

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید تشتر در متن تیریشت اوستا سفید رنگ است دقیقا به مانند شعرای یمانی در آسمان شب و این با رنگ سرخ الدبران تطابق ندارد.

دلیل این‌که تشـــتر در متن بنـــدهش توسط اورمـــزد به سپاهبدی خراسان یا همـان نـاحیت شـرق گماشـته شـده است. احتمالا طلوع این ستاره (شعرای یمانی) در ناحیه شرق آسمان است.

در فرهنگ و اساطیر ایرانی زرتشتی، نام تیرمـاه ریشه در نـــام تیشـــتر دارد و روز ســـیزدهم از هر مـــاه در گاهشماری ایرانی به ایزد تیشتر منسـوب است و در روز سیزدهم تیرماه که روز با ماه همنام است جشن تیرگـان برگزار می‌شود. (دانشنامه مزدیسـنا جهـانگیر اوشـیدری مدخل تشتر ص 217 و فرهنگنامه ایران باسـتان مـرادی غیاث آبادی مدخل تیرگان ص 146)

در قرآن مجید از ستاره تشـتر شـعرای یمـانی در آیه 49 ســـوره مبارکه نجم یـــاد شـــده است: {وَأَنَّهُ هُـــوَ رَبُّ الشِّـعْرَى 49=و هم اوست پروردگـارِ سـتاره شـعری (49)}

جالب است که عدد شماره آیه 49 است که با جمع اعداد آن 4+9=13 به عدد سیزده می‌رسیم که عدد منسوب به تیشتر در متون ایرانی است.

همچنین خود کلمه «شـعری» به حسـاب جمل 580 است که با جمع اعدادش 5+8+0=13 بار دیگر به عدد سـیزده می‌رسیم.

اما ماجرا آنگاه جالب‌تر می‌شـود که بدانید سـوره مبارکه نجم 62 آیه دارد و تیریشت که در سـتایش ایـزد تشـتر است نیز 62 بند دارد. 😊

پ ن 1:ـ عدد کلمه تشتر که در متن تیریشت اوستا این ستاره بدین نام نوشته می‌شود به حساب جمل عربی 1300 است که باز به عدد 13 می‌رسیم. (ت400 ش300 ت400 ر200)

باید توجه داشت که الله تبارک تعالی در قرآن مجید ابنای بشر را از پرستش اجرام آسمانی برحذر داشته است. اما با اینحال بکار گرفته شدن کد 13 در آیه 49 برای ستاره شعری (تشتر) و تطابق عددی 62 آیه سوره نجم با عدد 62 بند تیریشت به نظر بنده اتفاقی نیست.

البته شباهت‌های دیگری نیز می‌توان بین سوره مبارکه نجم و تیریشت نشان داد. من باب مثال در متن تیریشت در بند 45 اینگونه آمده که تشتر حامل نطفه آب است. در سوره نجم در آیات 45 و 46 به خلقت انسان‌ها از نطفه اشاره می‌شود: {وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى 45مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى 46=و هم اوست که دو نوع می‌آفریند نر و ماده (45)از نطفه ای چون فرو ریخته شود (46)}

نکته 1:ـ هر چند نطفه آب در متون ایرانی با نطفه انسانی و گیاهی متفاوت است. اما نطفه آب در متون ایرانی مایه حیات تمامی نطفه‌های دیگر است و البته جنس نطفه انسانی نیز از آب است.

نکته2:ـ باید توجه داشت که در قرآن مجید الله تبارک تعالی خلقت انسان از نطفه را به خویش نسبت داده است. چنانچه در چند آیه بعد یعنی آیه 49 خود را پروردگار و رب ستاره شعری نیز معرفی نموده است. تو گویی که خطاب الله تبارک تعالی به این عقیده

پیشینیان بوده که پیدایش نطفه و بعضی امـور اینچنیـنی را از ستاره شـعری می‌دانسـته‌اند. اما با اینحـال خطـاب حق تبارک تعـالی به گـونه‌ای نیست که سـتاره شـعری را چـون بتـان لات و عـزی و منـات در همین سـوره تحقـیر نماید و آن‌ها را تنها اسـمی بی‌ارزش بداند. بلکه خطـاب بگونه‌ای است که این امور را باید از رب الاربـاب دانست و تنها وی را پرستید.

در پایان این بخش بد نیست به این نکته اشاره نمـایم که اســتاد پــورداود در یادداشت‌های خــویش بر یشت‌ها در مقدمه تیریشت اینگونه آورده اند: تشـــتر در فرهنگ‌ها به معـــنی فرشـــته بـــاران ضـــبط است و بسا آن را به میکائیل ترجمه کرده‌انـــد، لابد به مناســـبت آن‌که تشـــتر فرشــته بــاران و از این رو فرشــته ارزاق است او را به منزله میکائیل فرشـــــته رزق دین یهـــــود و اســـــلام پنداشـته‌اند، چنـان که سـروش مزدیسـنا با جبرائیل یکی تصور شده است.

در توضـیح این فقـرات باید بگـویم بنـده پیشـتر تشـابه سـروش در سـروش یشت را با فرشـته خـروس شـکل روایات اسلامی نشـان دادم و تطـابق سـروش با جبرئیل به نظر بنده مردود است.

تصویر ستاره سفیدرنگ شباهنگ یا شعرای یمـانی که در اوستا و متون پهلوی، تشتر یا تیشتر نامیده می‌شود.

{تشتر ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم، (آن ستاره) که مـــنزل آرام و خـــوش بخشـــد، (آن) فـــروغ سـفید افشـاننده درخشـنده درمـان دهنـده تندپرنـده بلند از دور درخشـنده را که روشـنایی بی‌آلایش (پـاک) افشـانده آب

دریـای فـراخ را (رود) ونگـوهی در همه مشـهور را، نـام گـوش مـزدا آفریـده را، فـرّ توانـای کیـانی را، فروهر اسـپنتمان زرتشت پـاک را، (ما می‌سـتاییم).} (تیریشت ترجمه پورداود بند2)

روشنگری در مورد ستارگان سلطنتی پارس بخش سوم

و اگر بـالفرض جبرئیل با ایـزدی از ایـزدان اوسـتایی اینهمان باشد به نظر بنده آن اردیبهشت امشاسپند است و میکاییل هم هر چند شـباهت‌هایی با تیشـتر دارد اما به نظر بنده اگر بـالفرض وی با ایـزدی از ایـزدان اوسـتایی اینهمان باشد آن ایزد، وهومن یا بهمن است. در روایـات اسـلامی میکائیل ملک موکل ارزاق و همچـنین بـاران است. شـاید به همین دلیل عـده‌ای تیشـتر را با میکائیل یکی دانسته‌اند. اما از روایـات اسـلامی اینگونه بر می‌آید که میکائیل فرشته‌ای است که فرشته باران و اعوان زیر دست فرشـته بـاران تحت امر وی هسـتند. در آیین مزدیسنا امشاسپندان شش یا هفت گانه از چهار سپاهبد برتر هسـتند و امشاسـپند بهمن که نخسـتین امشاسـپند است نقش باران سازی نیز دارد. (رساله دستنویس م او فصل 25 باران کرداری)

شـاید یکی دیگر از دلایلی که بعضی محققین میکائیل را با تیشـتر یکی دانسـته‌اند نـام میکاییل باشد. میکائیل در زبـان عـبری به معنـای کسی که همچـون ال است می‌باشد. این ویژگی در متن تیریشت اوستا برای تیشـتر نیز ذکر شده است. به فقرات زیر توجه نمایید:

{من‌ای اسـپنتمان زرتشـت، آن تشـتر را در شایسـته ستایش بودن مساوی، در برازنده نیایش بـودن مسـاوی،

در تکریم او را خوشنود ساختن مساوی، در قابل مدح و ثنا بودن مساوی، با خود من که اهورامزدا هستم بیافریدم.}(تیریشت ترجمه پورداود بند 50)

بنابراین تیشتر در شایسته ستایش بودن چون اهورامزدا است چنانچه میکائیل چون ال است. البته باید به این حقیقت توجه نمود که ال و اهورامزدا در هر دو روایت از نظر بنده اینجا معادل ذات یگانه باری تعالی نمی‌باشند. شاید ال را بتوان معادل فرشته روح یا عقل در نظر گرفت چنانچه اورمزد را هم شاید بتوان معادل عقل اول یا روح در نظر گرفت. تفصیلش شاید وقتی دیگر.

نکته دیگری که باید در نظر داشت این است که با تمام شباهت‌هایی که محققین بین تیشتر و میکائیل نشان داده‌اند. از جمله شباهت نام میکائیل با توصیف تیشتر در متن تیریشت، بنده کماکان تیشتر را میکائیل نمی‌دانم و این تطابق را نمی‌پسندم و چنانچه بالاتر گفتم بالفرض اینهمان بودن میکائیل با ایزدان اوستایی، وی باید همتای بهمن امشاسپند باشد نه ایزد تیشتر.

نکته‌ای لطیف: در کتب مختلف تعداد کلمات سوره مبارکه نجم را 308 و 359 و 360 نوشته‌اند. عدد 308 (در تفسیر کشف الاسرار اینگونه آمده) با اسم رزاق از اسماالحسنی خداوند هم عدد است. و البته عدد 360 نیز با اسم رفیع خداوند هم عدد است و در علم هیئت دایره را به 360 درجه تقسیم می‌نمایند. عدد 360 با کلمه عصر نیز برابر می‌باشد.

گفته شد که تیشتر شعرای یمانی است و ریشه نـام مـاه تیر به نام تیشتر بر می‌گردد. همچـنین گفته شد که طبق نظر اخیر بنده سدویس که نگهبان نیمروز (جنـوب) است باید ستاره آخرالنهر باشد. (پیشـتر بنـده آن را طبق نظر محققین با ســهیل یکی دانســتم) همچـــنین هفتورنگ (نگهبان شمال) سماک رامح در صورت فلکی عوا و ونند (نگهبان غرب) نسر واقع است. آنچه که خواننده گــرامی باید بداند که احتمـالا طبق تقسـیم بنـدی منجمین ایـران باســتان در اواخر دوره ساســانی این چهــار ســتاره در آســمان به مــوازات برج‌هــای یک و چهــار و هفت و ده منطقه الــبروج قــرار دارند. این در بعضی کتب نجــومی دوره اسـلامی آمـده است که آخرالنهر در تقسـیم بنـدی ثوابت به بروج، ستاره بـرج حمل است و شـعرای یمـانی منسوب به برج سرطان است و سـماک رامح منسـوب به برج میزان است و نسرواقع (ونند) منسوب به برج جـدی است. (رجوع شود به جـدول فهرست سـتارگان ثـابت در کتــاب منتهی الادراک فی تقســیم الافلاک نشر مــیراث مکتوب صفحات 463 الی 469)

پ ن: در جـــدول کتـــاب منتهی الادراک فی تقســـیم الافلاک، در کنار نام آخرالنهر، عدد برج صفر نوشته شده است که همان برج حمل است. و در کنار شـعرای یمـانی عدد سه آمده که می‌شود برج سرطان و در کنـار سـماک رامح عدد شش آمـده که می‌شـود بـرج مـیزان و در کنـار نســرواقع عــدد نُه آمــده است که می‌شــود بــرج جــدی. بنابراین اگر به اصل کتـاب رجـوع نمودید و این اعـداد را ملاحظه نمودید بدانید که حمل در حســاب منجمین بـــرج صفر است چنانچه برای کوکب کف الخضـیب که منسـوب

به برج حمل است (در موازات برج حمل در ناحیه شـمال آسمان قرار دارد) نیز عدد صفر آمده است.

نکته مهم: همانگونه که ملاحظه می‌نمایید این چهـــــار ســـتاره آخرالنهر و شـــعرای یمـــانی و ســـماک رامح و نسـرواقع درست در چهـار ناحیه مختلف منطقه الـبروج قـرار می‌گیرند و جهاتشـان نـیز کـاملا منطبق با جهـات متن بنـــدهش است. چنانچه مقابل تیشـــتر که ســـپاهبد شرق به موازات برج چهارم است. ونند که سپاهبد غـرب است در شش برج آنطرف‌تر یعنی به مـوازات بـرج جـدی قرار دارد. و مقابل آخرالنهر که سپاهبد نیمروز (جنـوب) به موازات برج‌حمل است سماک رامح که سپاهبد شـمال است به موازات برج میزان قرار دارد.

برای فهم بهتر خوانندگان گـرامی از یک گردونه آسـمان استفاده کردم.

رنگ نارنجی در شرق آسـمان بـرج سـرطان است و رنگ آبی کم رنگ ســـتاره شـــباهنگ یا تیشـــتر است که به موازات برج سرطان در جنوب قرار دارد.

رنگ آبی پررنگ صـــورت فلکی نهر است و البته کـــوکب پرنور آخرالنهر در اینجا دیده نمی‌شود زیرا در عرض‌هـای پایین‌تر از 30 درجه دیده می‌شود و گردونه ما بین 30 تا 60 درجه را نشان می‌دهد. رنگ صـورتی، صـورت فلکی حمل است. (آخرالنهر به موازات آن قرار دارد)

رنگ سـبز کم رنگ صـورت فلکی جـدی در غـرب آسـمان است. و سبز پررنگ کوکب نسر واقع است.

رنگ زرد بخشی از صــورت فلکی عــوا است که ســماک رامح یا نگهبان شمال کوکب وی است.

نکته: باید توجه داشت در زایجه گیهـــــــــان که در متن بندهش آمده طالع بنـای عـالم به بـرج سـرطان است. ما هم آســمان را در چــنین حــالتی نشــان دادیم که صــورت فلکی سرطان از سمت شرق طلوع کرده است.

اما حــال به ســراغ هفتورنگ یا نگهبــان شــمال در متــون ایرانی می‌رویم. در کتب ستاره شناسی ایــرانی در دوره اســلامی نظــیر التفهیم دربــاره هفتورنگ اینگونه آمــده است:

{و جمله ســتارگان خــرس کوچک را بنــات النعش خُــرد (بنات النعش کوچک) خوانند، زیرا که نهادشان مانند نهاد آن هفت روشن است که ایشـــان را بپارسی هفتورنگ و بتــازی بنــات النعش بــزرگ و قطب را به ایشــان قطب بنــات النعش خوانند. اما نعش آن چهاراند که برماننــدگی تخت چهارسواند. و بنات آن سه‌اند که بر درازا، نه راست نهـاده است. ... و بـیرون از صـورت عـوا سـتاره‌ای است بـزرگ برابر بنـات النعش، او را سـماک رامح خوانند. ...و او را از بهر بلندی سماک خوانند و گروهی او را نگهبــان شمال نام کنند}(التفهیم صص 100 و 101)

ملاحظه می‌نمایید که هفتورنگ و نگهبان شمال ارتباطی با ســتاره فم الحــوت(دهــان مــاهی) نــدارد. همچــنین از نوشته‌های بیرونی در می‌یابیم که نــام هفتورنگ از دوره ساســـانی به دوره اســـلامی منتقل شـــده است و به فراموشی سپرده نشده است. تنها نکته ســردرگم کننــده بــرای محققین این است که هفتورنگ ظــاهرا نــام هفت

ستاره بنات النعش در صورت فلکی خرس بـزرگ است و از طـرفی سـماک رامح در صـورت فلکی عـوا نگهبـان شـمال نـام دارد؟! هر چند که این دو صـورت فلکی به یکـدیگر نسـبتا نزدیکند اما فاصـله آن‌ها از یکـدیگر به گـونه‌ای نیست که بتـوان هفت سـتاره از بین این دو صورت را یک صورت جدید در نظر گرفت.

نکته دیگـری هم که باید در نظر گـرفت این است که هفتورنگ همانگونه که از نامش پیداست صورت فلکی‌ای شـامل هفت سـتاره است که احتمـالا یک سـتاره از این هفت ستاره باید پرنورتر از سایر ستارگانش باشد.

بعضی از محققین معتقدند که این چهارسـتاره سـپاهبد در متن بنـدهش طبیعتا باید جز سـتارگان پرنـور و قـدر اول در آسـمان شب باشـند که منطقی به نظر می‌رسد. سه ستاره شعرای یمـانی (تیشـتر) و ونند (نسـرواقع) و سدویس (آخرالنهر یا شاید سـهیل) جز ده سـتاره پرنـور آسمان شب می‌باشند.

اما ستاره دبه به عنوان پرنورترین سـتاره صـورت فلکی بنات النعش در بین سی ستاره پرنـور آسـمان شب جـای ندارد بلکه رتبه سی و یکم را دارد. (با احتساب خورشـید سی و دوم) حال آن‌که سماک رامح در صورت فلکی عـوا پس از شعرای یمانی و سهیل پرنـوترین سـتاره آسـمان شب است.

استاد مهرداد بهار در کتـاب پژوهشی در اسـاطیر ایـران در مورد هفتورنگ اینچنین نوشته اند:

{- (هفت اورنگ) پهلـوی: haftoring، اوسـتا: hapto-iringa، به معنای دارای هفت نشان. آن را بنـات النعش

اکبر دانسته‌اند که در فارسی به معنـای هفت تخت آمـده است. در ادبیات پهلوی او سـپاهبد شـمال و از سـیارات، هرمـــزد دشـــمن او است و چنانچه خواهد آمـــد، محتمل است سماک رامح باشد. اما آقای مهندس سرفراز غزنی چـــنین گمـــان دارند که چهـــار ســـپهبد آســـمان منطقا می‌بایست از میـــان ســـتارگان قـــدر اول انتخـــاب شـــده باشـند؛ زیـرا آنچه از متن بنـدهش بر می‌آیـد، جز سـتاره جـدی که سـپهد سـپهبدان اسـت، سه سـپهبد از چهـار سپهبد چهار سوی آسمان از اخـتران قـدر اول‌انـد، از آن جمله است تیشتر که سرور ستارگان و روشنترین ستاره شـبهای آسـمان اسـت، با قـدری برابر 1/5_؛ سـهیل با قدری برابر 0/73 – که دومین سـتاره درخشـان آسـمان است و نسر واقع با قـــدری برابر 0/04 که چهـــارمین ستاره درخشان آسمان است. بنابراین، منطقا باید هفت اورنگ به صـورت فلکی دب اکـبر، بلکه سـومین سـتاره درخشان آسمان، یعنی سماک رامح باشد که قدری برابر 0/00 (1) دارد و سومین ستاره درخشان آسمان شمالی است، در حالی که در همه دب اکبر ستاره‌ای از قـدر اول موجود نیست و شش تای آن‌ها از سـتارگان قـدر دوم‌اند و هفتمین آن‌ها از ستارگان قدر سوم است.

اما آقای مهندس غزنی دلایل دیگری هم دارند:

(1) در کتـاب صـورالکواکب عبـدالرحمن صـوفی رازی درباره سـماک رامح چـنین آمـده اسـت، و سـماک را تنها حارس شمال، یعنی پاسبان شمال و حارس السـماء نـیز خوانند.

(2) در کتاب پهلوی کارنامه اردشیر بابکـان آمـده است: «سالار اختر شماران به پاسخ گفت که کیوان در حضیض

و ستاره هرمزد به اوج آمد. از برای او(؟) بهـرام و ناهید به ناحیت هفت اورنگ و شیراختر (برج اسد) قران شوند و به هرمـــزد یـــاری دهند و بـــدین روی چـــنین نماید که خدایگان و پادشاهی نو به پیدایی آید.

آنچه در این متن مهم اســـت، این است که ســـیارات در منطقه البروج حرکت می‌کنند و هرگز به هفت اورنگ که دب اکبر باشد، نمی‌رسند. اما انتهای صـورت فلکی عـوا، که سـماک رامح از جنـوبی‌ترین سـتارگان آن اسـت، در مداری قرار می‌گـیرد که با مـدار صـورت فلکی شـیر یک است.}

پ ن 1: میزان نور ستاره سماک رامح و نسر واقع طبق محاســبات اخــیر انــدکی با آنچه اســتاد مهــرداد بهــار نوشــته‌اند تفــاوت دارد که ما بــدلیل نقل امــانت مطلب ایشان را همانگونه که در کتاب آمده بود نقل نمودیم.

روشنگری در مورد ستارگان سلطنتی پارس بخش پنجم

ادامه مطلب اســتاد مهــرداد بهــار از کتــاب پژوهشی در اساطیر ایران ...

{(3) در صورالکواکب آمده است: او را رامح از جهت آن خوانده‌اند که کــوکب شــانزدهم را که بر فخــدر است و بیستم را که بر ساق چپ اسـت، به نـیزه تشـبیه کرده‌اند که او دارد، و آن دو کــوکب متقــارب را که بر کمرانــد، یعــنی هفــدهم و هــژدهم، به سر نــیزه که در طــرف شانزدهم باشد از نــیزه و بیست و یکم و بیست و دوم را به سر نــیزه که در دیگر طــرف باشد که کــوکب بیســتم است (تشبیه کرده اند) و شانزدهم را عرب تابع سماک و رایت شــمال، یعــنی علم او و رایت فکه نــیز خوانند.}

(کتاب پژوهشی در اساطیر ایران مهـرداد بهـار صص 64 و 65)

پ ن2: استاد بهار در ادامه بند سوم هفت ستاره صورت فلکی عـوا را که از نظر ایشـان بر طبق نظـرات اسـتاد سرفراز غزنی همان هفتورنگ هستند مشـخص نموده‌اند که ما در ادامه در تصویر نشان خواهیم داد.

پ ن3:ــ در مــورد آنچه در متن پهلــوی کتــاب کارنامه اردشیر بابکـان در مـورد جایگـاه هفتورنگ آمـده ذکر این نکته ضروری است که هفتورنگ در متن این کتاب غیر از شـیر اخـتر (بـرج اسد) است و هر چه هست در نـزدیکی مکـان صـورت فلکی اسد قـرار دارد. بخشی از صـورت فلکی بنـات النعش تقریبا در بـالای بـرج اسد قـرار دارد. هر چند که سـیارات در منطقه الـبروج حـرکت می‌کنند و فاصله بنـات النعش با بـرج اسد نسـبتا زیـاد است. اما با اینحال در تقسـیمات 30 درجه‌ای که بـرج اسد را شـامل می‌شود. درجات آخر آن از کـوکب خـالی است و صـورت فلکی اسد را شـامل نمی‌شـود اما به مـوازات آن در بـالا بخشی از صــورت فلکی بنــات النعش قــرار دارد. پس ممکن است قــران بهــرام و ناهید در این ناحیه صــورت گرفته باشد.

احتمال دیگر این است با توجه به این‌که دبه پرنورترین و آخرین ستاره بنات النعش به موازات برج اسد و در بالای ســتاره ظهرالاسد در صــورت فلکی اسد قــرار دارد و حدودا ده الی پانزده درجه انتهایی بــرج اسد با هفتورنگ (بنــات النعش) در یک راســتا قــرار دارد بنــابراین قــران (همنشینی) بهرام و ناهید در این محدوده رخ داده است.

اما احتمال سوم آنچه است که مهندس سرفراز غزنی گفته‌اند و آن این‌که انتهای صورت فلکی عوا و ستاره سماک رامح به انتهای برج اسد نزدیک است. هر چند به نظر بنده استدلال جناب غزنی در اینجا تمام نیست. زیرا صورت فلکی عوا در بالای برج میزان و سنبله قرار دارد و تنها در صورتی می‌توان امتداد هفتورنگ را تا ناحیه بین صورت فلکی اسد و سنبله در نظر گرفت که صورت فلکی گیسوی برنکی هم جزئی از هفتورنگ باشد. و طبق نظر مهندس غزنی هم باید قران بهرام و ناهید در انتهای برج اسد صورت گرفته باشد.

نتیجه گیری و جمع بندی: از مجموعه شواهد می‌توانیم مطمئن باشیم که هفتورنگ یا سپاهبد شمال در منطقه‌ای نزدیک به صورت فلکی اسد قرار دارد. و طبیعتا با یکی از دو صورت فلکی بنات النعش و یا عوا در ارتباط است. بر اساس جدولی که در کتاب منتهی الادراک فی تقسیم الافلاک آمده است. چهار نگهبان آسمان کاملا با آخرالنهر (نگهبان جنوب) و شعرای یمانی (نگهبان شرق) و نسرواقع یا شاید طبق نظر هنینگ نسرطائر (نگهبان غرب) و سماک رامح (نگهبان شمال) هماهنگ است. اما بر طبق متن کتاب کارنامه اردشیر بابکان احتمالا هفتورنگ باید همان‌بنات النعش باشد.

بنده برای حل معمای هفتورنگ بودن بنات النعش و نگهبان شمال بودن سماک رامح یک نظریه دیگری داشتم که متاسفانه بدلیل کمبود منابع اصیل که عمدتا به زبان انگلیسی است و در خارج از کشور یافت می‌شود به در بسته خوردم. یافته بنده این بود. در کتاب فرهنگنامه خدایان و دیوان بین النهرین از گروهی از

ایزدان هفتگانه با نام sebittu یاد شـده است. محققین معتقدند که این ایـزدان ریشه ایلامی دارند و خـواهر این ایزدان در ایلام باستان narunte نام دارد. بنده احتمـال می‌دهم که این هفت ایــزد که با یکــدیگر بــرادر هســتند همان هفتورنگ متون ایرانی باشد. جالب است که بدانید هفتورنگ در متــون فارسی هفت بــرادر نــیز نامیــده می‌شوند. شباهت دیگر این گروه از ایــزدان به هفتورنگ متون پهلـوی حـالت مبـارزه آنـان است. آنـان در نقـوش کاخ‌ها و ســــنگ نگاره‌ها ســــلاح در دست دارند و در توصـیفات با قـدرت‌های جـادویی بر علیه دیـوان مبـارزه می‌نمایند. در واقع می‌تـوان گفت که پاسـبان هسـتند. و این دقیقا همـان توصـیف هفتورنگ در متـون پهلـوی ما است که این هفت ســــتاره بر سر دوزخ به پاســــبانی گماشته شده‌اند.

نظریه بنـده این بـود که هفتورنگ یا هفت بـرادر همـان هفت ایزد ایلامی و سـماک رامح خواهرشـان باشد. البته وجهی دیگر نــیز به نظــرم رســید و آن این‌که هفتورنگ همـان هفت سـتاره صـورت فلکی عـوا (شـامل سـماک رامح) باشند و خواهرشان سماک اعزل در صـورت فلکی سـنبله باشد. مع الوصف این نظریـات مـانعی دارد و آن این است که در متن کتـاب فرهنگنامه دیـوان و خـدایان بین النهرین این هفت ایزد را با سـتارگان خوشه پـروین مرتبط دانسته‌اند.

در سـمت چپ تصـویر، صـورت فلکی عـوا (گـاوران) را مشاهده می‌نمایید. ستاره سماک رامح یا نگهبـان شـمال را که سـومین سـتاره پر نـور آسـمان شب است با رنگ نــارنجی در این صــورت فلکی مشــاهده می‌نمایید. این

ستاره از نظر بعضی محققین به همـراه شش سـتاره پر نور دیگر در این صورت فلکی همان هفتورنگ یا سـپاهبد شمال است.

به فاصله انتهای این صـورت فلکی با صـورت فلکی اسد توجه نمایید این فاصـله آنقـدر زیـاد است که به سـختی می‌توان نظر مهندس غـزنی را در این بـاره پـذیرفت که هفتورنگ در متن کارنامه اردشـــیر بابکـــان همین هفت ستاره باشد.

رنگ زرد ستاره دبه در صورت فلکی بنات النعش است.

رنگ آبی ستاره ظهر الاسد در صورت فلکی اسد است.

نکته: طبق روایـتی که از بعضی مغـان زرتشـتی شـنیده ایم. چون گاوران‌ها (صورت فلکی عوا) در آسمان ظـاهر شوند. گاهان حقیقی احیا خواهد شد.

این تصویر نقشه ستارگان آسمان شب است که در کتاب نجـوم به زبـان سـاده آمـده است. اگر تصـویر را بـزرگ نمایید به فهم شما در تقسیم بندی جایگـاه چهـار سـتاره سپاهبد در متن بندهش کمک می‌نماید.

رنگ سفید ستاره آخرالنهر (احتمالا نگهبان جنوب) است که تقریبا در پایین صورت فلکی حمل قرار دارد.

رنگ آبی ستاره شعرای یمـانی یا تشـتر (نگهبـان شـرق) که تقریبا به مـوازات بـرج سـرطان در پـایین خط دایـره البروج قرار دارد.

رنگ نـارنجی سـتاره سـماک رامح (نگهبـان جنـوب) که تقریبا به موازات برج میزان در ناحیه شمال قرار دارد.

رنگ صورتی. ستاره نسرواقع و رنگ سبز ستاره نسر طائر (نگهبان غرب) که تقریبا به موازات برج جدی قرار دارد.

پ ن: اکـــــــثر محققین ونند را نسر واقع می‌دانند. اما هنینگ ونند را نسر طائر می‌داند.

پ ن 2:ـ این تقسیم بندی نشان می‌دهد که چهار ستاره سپاهبد آسمان شب هیچ کدامشان جزو ستارگان صور فلکی منطقه البروج نیستند

پ ن3: در پایین شعرای یمانی، ستاره سهیل را می‌بینید که اکثر محققین آن را نگهبان جنوب می‌دانند. از آنجایی که وی تقریبا نزدیک به شعرای یمانی و کمی پایین‌تر از وی قـــــرار دارد بنـــــده آخرالنهر را گزینه مناسب‌تری می‌دانم.

تصویر هفت ایزد ایلامی (هفت برادر) در سنگ نگاره‌ای متعلق به 1200 پیش از میلاد یافته شده در شوش. این هفت ایـــزد همگی ســـلاحی در دست دارند و گـــویی از چیزی یا جایی پاسبانی می‌کنند. محتمل است که اینان همـــان هفت اورنگ یا هفت بـــرادر باشـــند که در متـــون پهلوی پاسبان دوزخ می‌باشند و مانع از خروج دیوان و دروجـــان از دوزخ به جهـــان ما می‌شـــوند. البته اکـــثر محققین این هفت بـــــرادر را با خوشه پـــــروین مرتبط می‌دانند. این هفت ایزد در میان رودان sebittu نامیده می‌شوند.

لینک

در نسک مینوی خرد صفحات 60 و 61 در مورد هفتورنگ اینگونه آمده: {و ستاره هفت اورنگ با 99999 فروهر مقدسان در در و گـذر و دوزخ‌گمـارده شـده است. بـرای بازداشتن آن 99999 دیو و دروج و پـری و جـادوگری که در مخالفت با سپهر و اخترانند. حـرکتش پـیرامون دوزخ است. و کار اساسیش این است که دوازده خانه بـروج را در دست دارد به منظور درست آمدن و رفتن آن‌ها. و آن دوازده برج هم همان گونه به یاری و نیروی هفت اورنگ حـرکت می‌کنند. هر اخـتری چـون به الـبرز داخل شـود، پشت به هفت اورنگ کند. و پنـــــــــاه از هفت اورنگ خواهد.}

تصـــویر سه تن از هفت ایـــزد با تبرها و چاقوهـــایی در دست که کمان‌هـای اصـلی آن‌ها پـاک شـده است. سـنگ بنـای حجـاری شـده کـاخ سـلطنتی آشـوربنی پـال نینـوا (فرهنگنامه خـــدایان دیـــوان بین النهـــرین ص 270)ـــ به شباهت تصویر این ایزدان با همتای ایلامیشان در شـوش دقت نمایید.

{درست همانند گـروه دیوها (هفت دیو)، sebittu (نـام سومریشان iminbi) نامی برای هفت خدای نیکوکار نیز بـــوده است که می‌تـــوان قدرتشـــان را با اســـتفاده از افسـونهای جـادویی، علیه دیـوان شـیطانی مهـار کـرد. هفت خدا با یکدیگر به همراه خواهرشان نَـرودو narudu که احتمـــالا اصـــلیتش عیلامی و به نـــام الهه نرونته narunte بوده و بنابراین شاید اصلیت خود خـدایان نـیز عیلامی بـــوده باشـــد، فعـــالیت می‌کردند. آن‌ها را باید از هفت خردمند (apkallu بـــابلی) متمـــایز دانست. آن‌ها شاید همان هفت فرزند ایش هـره ishara باشـند. آن‌ها

گـاهی با گـروه دیگـری که احتمـالا هفت پسر ان مشـره enmesarra می‌باشند، معابدی بـرای این هفت ایـزد در پایتختهـــای آشـــوری، یعـــنی کلهو kalhu (نیمـــرود)، دور_شـرکین dur_sarken (خورسـاباد) و نینـوا، وجـود داشـــته است. از نظر ســـتاره شناسی آن‌ها با گـــروه ستاره‌ای هفت خواهر یا پروین مشخص می‌شدند.}

تصــویر مجســمه ســنگی ایزدبــانوی ایلامی نارونــدی یا نرونته (narunte)ــ خــواهر هفت بــرادر یا هفت ایــزد نگهبـان یـافت شـده در شـوش متعلق به 2100 پیش از میلاد

{شـمایل نگـاری حسـاب شـده از هفت خـدا در دوره نو-آشـــوری مشـــخص است. آن‌ها کلاههـــای اســـتوانه‌ای با لبه‌های بالایی پردار به سر داشته و رداهای بلند جلو بـاز به تن دارند. هریک تـبر و چـاقویی و همچـنین یک تـیر و کمـــان در دست دارند. اینها خصوصـــیاتی هســـتند که با توجه به کارایی پیکره‌هـای محافظ واقع در اطـراف خانه طی مراسم مذهبی مخصـوص هفت خـدا، در نظر گرفته می‌شدند. در عمل ظـاهرأ، وقـتی این شـمایل نگـاری در هنری غیر از هنر تجسمی، ظاهر می‌شدند، مشـکلاتی را ایجـاد می‌کرده‌اند. چـرا که بر روی یک تخته سـنگ کنـده کاری شده از کـاخ آشـور بانیپـال (دوره حکـومت 668 – 627 پیش از میلاد) در نینـــوا، کمانهـــای بلنـــدی که اول حجاری شده بودند، بعدها به خاطر تبرها و چاقوها، پـــاک گردیدند. دست کم در هـنر نو-بـابلی و نو-آشـوری، نمـاد هفت خـــدا»، هفت نقطه بـــوده است که گـــاهی هفت ستاره (احتمالا اشاره‌ای به هویت هفت خواهر یا پروین)

جای آن‌ها را می‌گرفته است.}(کتاب فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین النهرین ص 269)

پس از روشن شدن نسبی جایگـاه تیشـتر و هفتورنگ به سراغ سـپاهبد غـرب یعـنی سـتاره ونند می‌رویم. تقریبا اکـــثر محققین به اتفـــاق ونند را ســـتاره نسر واقع می‌دانند. در لینکی که پیشـــتر فرســـتاده شد ملاحظه نمودید که گـروهی از منجمین غـربی ونند را قلب الاسد می‌دانند که از اساس اشتباه است. اما حال بدنبال پاسخ این سوال برویم که چرا اکثر محققین ونند را نسـرواقع می‌دانند؟

در متن بندهش صفحه 43 منزل بیستم قمر ورننت نـام دارد که از نظر جمله محققین همـــــــان ونند است. به فقرات زیر توجه نمایید:

{ ونند: درباره‌ی هویت این سـتاره «اجمـاع» وجـود دارد که =نســرواقع vega است. ســید حسن تقی زاده در [کتاب] گاهشماری صفحه‌ی 335 یادداشت 470 به آورده شـــدن [اسم] ونند در فهرست منـــازل قمر ســـغدی، شماره‌ی 20، جلب توجه کرده است. منزل قمری هنـدی معـادل آن شـماره‌ی 20 آبهیجیت abhijit =نسر واقع است. اما ونند به عنـــوان اسم یکی از منـــازل قمـــری پهلوی، یعنی [منزل] شماره‌ی 20 نیز به کار رفته است. صـورت پازند آن ورنت varant=ولند پهلـوی که املای رایج پهلوی وننت vannant (نشان دهنده‌ی بی‌شـباهتی n_n:r_n) از تســاوی ورنت=نسر واقع هم اکنـــون در یادداشت‌ها که پیش از این آمد استفاده شد.}(کتاب علم در ایـران و شـرق باسـتان ترجمه همـایون صـنعتی زاده مقاله فصل نجومی بندهش ص 34)

ملاحظه می‌نمایید که برابــری مــنزل بیســتم ورننت از منازل قمر ایرانی با منزل آبهیجیت در نجوم هنـدی که با نسـرواقع مرتبط است. بـاعث شـده که ایـران شناسـان وننـد را سـتاره نسـرواقع بدانند. ضـمن این‌که باید توجه داشت که تیشتر یا شعرای یمانی که سپاهبد شـرق است به موازات برج سرطان قرار دارد. طبیعتا سـپاهبد غـرب باید شش بـرج آن طرف‌تر یعـنی در ناحیه جـدی باشد که این مشخصه در ســـتاره نســـرواقع موجـــود است که پرنـورترین سـتاره آن نـاحیت از آسـمان نـیز محسـوب می‌شـود. بنـابراین تقریبا شـکی نمی‌ماند که نسـرواقع همان وننـد متون ایرانی است. در مورد شباهت ایزد وننـد که در گذرگاه‌های کوه البرز اساطیری قرار داشت و این گـذرگاه‌ها را از نفـوذ شـیاطین حفظ می‌کـرد با فرشـته ترجائیل روایت کوه قاف که چون کرکس بـود و ارادتمند امیرالمومـنین علیه السـلام بـود پیشـتر سـخن گفـتیم و ذکرش دیگر اینجا ضروری نیست.

پ ن: منازل قمر در نجـوم ایـرانی به مانند نجـوم هنـدی 27 منزل است.

اما تصمیم دارم دلایل دیگری را در مـورد ارتبـاط سـتاره وننـد با نسر واقع و آن نـاحیت از آسـمان را بر اســاس اسطوره شناسی تطبیقی آسمان شب نقل نمایم. ابتـدا باید بـدانیم که سـتاره وننـد با فریـدون آبـتین در ارتبـاط است. در متن رســاله پهلـوی نیرنگ زهر بســتن اینگونه آمده است:

{ماه سپندارمذ (اسـفند) و روز سـپندارمذ (پنجم) و روز سـپندارمذ و مـاه سـپندارمذ و سـپندارمذماه سـپندارروز بستم زهر، سم و زفر (=دهان) همه خرفسـتران به نـام

و نـــــیروی فریـــــدون نیو (و) یـــــاری ســـــتاره ونند هرمزدآفریده باوریگان (که همیشه) روا بـاد، ایـدون بـاد. اشم شـفا بـاد.} (کتـاب متن‌هـای پهلـوی0 گـردآوری جاماسپ جی دستور پژوهش سعیدعریان ص 103)

فریدون و سـتاره ونند با بسـتن زهر در ارتبـاط هسـتند. ارتبـاط سـتاره ونند را با بسـتن زهر خرفسـتران (نظـیر مار و عقرب و..) در متن کوتاه ونندیشت (یشت 21) هم می‌بینیم:

{ونند، ستاره مزدا آفریده اَشَوَن، رد اَشَه را می‌سـتاییم. وَنَند درمـان بخش و سـزاوار بلنـدآوزگی را می‌سـتاییم؛ پایداری در برابر خرفستران راندنی زشت_[آفریـدگان] اهریمـنی_را که یکسـره باید راند [شـان]. وَننـد، سـتاره مزدا آفریده را درود می‌فرستم.

اشم وهو...

اَهمـــایی رئِشـــچه..} (اوســـتا ونندیشت ترجمه جلیل دوستخواه جلد اول ص 507)

ملاحظه نمودید که ونند در متن اوسـتا نـیز با بسـتن زهر خرفســتران در ارتبــاط است. اما ونند طبق نظر اســتاد بهرام فـره وشی در کتـاب فرهنگ زبـان پهلـوی صـفحه *575* از ریشه van و به معنی چیره شونده، پیروز شونده است. و این صـــفتی است که از نظر بنـــده در درفش کاویانی شاه فریدون وجود داشـته است و بـزودی آن را رازگشایی خواهم نمود. دوستداران علم احکام نجوم نیز می‌توانند صـفت چـیره شـوندگی و پـیروزی را بـرای این ستاره (نسرواقع) در نظر بگیرند.

اما اکنون برای رازگشایی کامل به سـراغ بخشی از متن کتـاب بنـدهش می‌رویم در مـورد فریـدون و آژی دهـاک می‌رویم:

{(چنین) گوید به دین که سه هـزار سـال هسـتی مینـوی بود که آفـرینش بی‌اندیشه و بی‌جنبش و نابسـودنی بـود (که) هزاره خدائی بره، گاو و دوپیکر (صورت فلکی حمل و ثور و جوزا) بود. سه هزار سال کیومرث (انسـان اولیه ایرانی) را با گاو هستی بی‌پتیاره بود (که) هزاره خـدایی خرچنگ و شیر و خوشه بود (سـرطان، اسـد، سـنبله) که (روی هم) شش هزارسـال بـود. چـون هـزاره خـدایی به تـرازو (مـیزان) در آمـد، اهـریمن در تـاخت. کیـومرث در (دوران) تـازش، سی سـال زیست. پس (از) چهل سـال، مشی و مشـیانه فـراز رُسـتند و پنجـاه سـال آن بـود که ایشان را زناشویی نبود.}

تصویر زیبای ستاره ونند یا نسر واقع (کرکس نشسته)

{ونند، ستاره مزدا آفریده اَشَوَن، رد اَشَه را می‌سـتاییم. وَنَند درمـان بخش و سـزاوار بلنـدآوزگی را می‌سـتاییم؛ پایداری در برابر خرفستران‌راندنی زشت_[آفریـدگان] اهریمـنی_را که یکسـره باید راند [شـان]. وَننـد، سـتاره مزدا آفریده را درود می‌فرستم.

اشم وهو...

اَهمـــایی رئِشـــچه..} (اوســـتا ونندیشت ترجمه جلیل دوستخواه جلد اول ص 507

روشـــنگری در مـــورد ســـتارگان ســـلطنتی پارسی بخش هفتم

**ادامه متن بندهش: **

{نود و سه سال و شش ماه با هم زن و شوی بودند تا آن که هوشنگ به برنایی آمد. هوشنگ چهل سال، تهمورث سی سال، جم *تا فره از او بشد* ششصد و شانزده سال و شش ماه. پس از آن یکصدسال در گریز بود (که) هفتصد و شانزده سال و شش ماه بود. پس هزاره خدایی به کژدم آمد. ضحاک یکهزار سال شاهی کرد. پس هزاره خدایی به نیمسب آمد. فریدون پانصدسال شاهی کرد.}(بندهش ترجمه مهرداد بهار ص 155)

**ملاحظه نمودید که هزاره سلطنت آژی دهاک کژدم یا عقرب است و دوران سلطنت فریدون قوس یا نیمسب است. این گزاره نجومی متن بندهش دارای وجهی اساطیری در آسمان شب نیز می‌باشد. می‌دانیم که آژی دهاک اژدهاوش است و فریدون وی را نکشت و در دماوند اسیر کرد چون اگر وی را می‌کشت جهان پر از خرفسترانی چون مار و عقرب و چلپاسه می‌شد. پس طبیعی است که آژی دهاک در هزاره‌ای که متعلق به کژدم است که خود تنها خرفستر منطقه البروج است. بتواند سلطنت را از جم برباید و خود هزار سال سلطنت نماید. اما از طرف دیگر می‌دانیم فریدون بر طبق متن اوستا و سایر متون تاریخی در دانش پزشکی مهارتی بسیار داشته است. به فقرات زیر توجه نمایید: **

{فروهر پاکدین فریدون از خاندان آبتین را می‌ستاییم، برای مقاومت کردن بر ضد جرب و تب و...و لرزه تب و ...، برای مقاومت کردن بر ضد آزار و مار، ....} (فروردین یشت کرده 29 بند 131 ترجمه پورداود)

فقـراتی دیگر از متـون تـاریخی دوره اسـلامی که اسـتاد پورداود در کتاب هرمزدنامه آورده اند:

{ در سنت ایـران فریـدون نخست کسی است که تریـاق ساخت. حمزه اصـفهانی در تـاریخ سـنی ملـوک الارض و الانبیا گوید: و فریدون احدث الرقی و ابدع التریـاق من جـرم الافـاعی و اسس الطب و دل من النبـات مایـدفع الآفـات عن اجسـام ذوی الارواح». (1)ـ در تـاریخ بلعمی آمـــده: «و نخست پادشـــاهی که در نجـــوم نگریست او [فریـدون] بـود. و در علم طب نـیز رنج بـبرد و تریـاق او ساخت و اول پادشاهی که بر پیل نشست او بـود. پیل را حرب فرمود».}(هرمزدنامه صص 111 و 112 پورداود)

پ ن1ـ ترجمه متن حمزه اصفهانی: فریدون افسونها و تریاق را از تن افعی‌ها پدید آورد. دانش پزشکی را بنیان نهـاد و به گیاهـانی که آفت و گزند را از جانـداران دور می‌کند رهنمون شد.

پیشـتر ملاحظه نمودید که نـام فریـدون با بسـتن دهـان خرفستران (مار و عقرب و...) در افسون‌ها مرتبط است و اکنـون ملاحظه می‌نمایید که خُـره فریـدون از خانـدان آبـــتین بر ضد تب و سم مـــار عمل می‌نماید. در واقع به نـوعی خُـره فریـدون با علم طب و پزشـکی در ارتبـاط است. موید این مطلب، نوشته حمزه اصـفهانی و بلعمی در کتب تاریخی است که فریدون را به نوعی بنیان گـذار دانش طب یا صاحب علم طب می‌دانند.

حـال با توجه به آنچه گفته شد اکنـون فریـدون با کـدام صـورت فلکی مرتبط اسـت؟ پاسخ سـاده است. صـورت فلکی آســـــکلیپوس (asklepios)ـــــ که Ophiuchus

(مارافسای) نیز نامیده می‌شود. آسکلیپوس در اساطیر یونانی ایزد طب است که گویی ماری را در دستان خویش دارد. این صورت فلکی درست در ناحیه‌ای بین صورت فلکی عقرب و قوس در آسمان شب قرار دارد به گونه‌ای که بعضی از منجمین معتقدند وی صورت فلکی سیزدهم منطقه البروج است. همچنین بخشی از پای آسکلیپوس در آسمان شب بر بالای صورت فلکی عقرب قرار دارد. طبیعی است که این صورت فلکی علاوه بر دانش طب در بستن دهان خرفستران و تهیه پادزهر از زهر خرفستران نقش داشته باشد. زیرا عقرب را در پایین پای خویش و ماری را در دستان خویش دارد. بنابراین کاملا با فریدون انطباق دارد.

اما آژی دهاک با کدام صورت فلکی ارتباط دارد ؟ شاید عده‌ای فکر کنند که آژی دهاک همان ماری است که در دستان آسکلیپوس قرار دارد. یا با صورت فلکی عقرب مرتبط است. اما در پاسخ باید بگویم خیر

آژی دهاک طبق اسطوره شناسی تطبیقی با صورت فلکی هیدرا یا مارآبی که شجاع نیز نامیده می‌شود در ارتباط است. یکی از ایزدان میان رودانی، نینگیشزیدا نام دارد که نگاره‌های آن به توصیفاتی که در باره آژی دهاک در شاهنامه گفته شده شباهت دارد. این موجود بر طبق نظر محققین با صورت فلکی هیدرا یا شجاع در آسمان شب ارتباط دارد. صورت فلکی‌ای که از برج سرطان تا ناحیه سر عقرب کشیده شده است. (اسناد و تصاویر آن در ادامه خواهد آمد. بنده نخستین بار اشاره به این نگاره را در کتاب اسطوره شناسی آسمان شب دکتر شروین وکیلی دیدم. این را بدین خاطر نوشتم که

بگویم بنده نخستین فـرد در جامعه ایـرانی نیسـتم که به این مسئله توجه نموده است.)

نکته: در اساطیر یونانی هرکول با صورت فلکی جاثی در ارتباط است و با هیدرا می‌جنگد. فریـدون متـون ایـرانی شـــباهت‌هایی به هرکـــول هم دارد. اما با توجه به دانش پزشـکی فریــدون و بســتن زهر خرفســتران توسط وی انتسـاب فریـدون به صـورت فلکی مارافسـای قطعی به نظر می‌رسد.

در سـمت راست تصـویر ایـزد انکی را ملاحظه می‌نمایید که بر تختی نشسـته و رود فـرات از دو شـانه وی جـاری می‌شـود. در میانه تصـویر ایـزد نین گیشـزیدا را ملاحظه می‌نمایید که چـــون آژی دهـــاک دو مـــار بر روی شـــانه خویش دارد. در سمت چپ تصویر شاه گودئا حـاکم شـهر لاگـــاش (2200 پیش از میلاد) در ســـومر را ملاحظه می‌نمایید.

ممکن است نینگیشــزیدا همــان آژی دهــاک اســطوره‌ای متـون ایـرانی باشد که تا کنـون در دماوند در بند است و به یکی از دجال‌های متون روایی اسلامی شباهت دارد.

{ایزد نین گیش زیـده، رب النـوع جهـان زیـرین و پسر خـدا نیـنزو بـوده است. معـنی نـام وی با توجه به اصـول واژه شناسی، خداوندگار درخت پاک می‌باشد. در شعر سـومری مـرگ گیل گمش، گیلگمش نین گیش زیـده و دومــوزی را با هم، در جهــان زیــرین، ملاقــات می‌کند. افسـونهای بـابلی از نین گیش زیـده به عنـوان نگهبـانی جهت دیوهایی که در جهان زیـرین زنـدگی می‌کننـد، نـام می‌برند. نام این خدا در سوگواریهای مرگ دومـوزی نـیز

آورده می‌شود. گودئا، حاکم سومری لاگاش که معبد نین گیرسو را ساخت، نین گیش زیده را رب النوع محافظ شخصی، به حساب می‌آورد و ظاهرش را برای وی در یک رویا توصیف می‌کند.}

تصویر دو مار در هم تنیده بر روی آثار هنری میان رودان، این دو مار در هم تنیده را دانشمندان بر اساس شواهدی نماد نین گیش زیدا می‌دانند.

{در اسطوره اَدَپه، همان خردمندی که به آسمان عروج کرد، به طور غیر منتظره‌ای با دوموزی و خدایی به نام گیش زیده که مسلما مخفف نین گیش زیده می‌باشد، مواجه می‌شویم که از دروازه مرتفعترین آسمان، یعنی آسمان آنو محافظت می‌کنند. به اَدَپه گفته می‌شود که وی می‌باید در پاسخ به سوالات خدایان نگوید که در حال عزاداری برای این دو ایزد، یعنی دوموزی و گیش زیده که از روی زمین ناپدید شده‌اند، می‌باشد. این موضوع به همراه تاثیر متقابل و پیچیده مضامین مرگ و جاودانگی در این اسطوره، این قضیه را مشخص می‌سازد که پیدا شدن دوموزی و گیش زیده در آسمان، در چنین وضعیتی، یک استثنا بوده است. نماد و چهارپای نین گیش زیده، مار شاخدار یا اژدها بشمو basmu بود و وی از لحاظ ستاره شناسی با صورت فلکی مار آبی مرتبط می‌باشد.

نام این خدا شاید نین گیزیده ningizzida تلفظ می‌شده است.}(کتاب فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین النهرین باستان صفحات 229 الی 231)

تصـویر آسـکلیپوس (مارافسـای) که در آسـمان شب به صورت یک صورت فلکی در آمـده است وی به مانند شـاه فریــدون در متــون ایــرانی طــبیب است و با علم طب ارتباط دارد. در پایین پـای چپ وی صـورت فلکی عقـرب قرار دارد که هزاره پادشاهی آژی دهاک منســوب به این صورت فلکی است و با اتمام آن فریدون (مارافسای) به سـلطنت رسـید. در پـایین صـورت فلکی عقـرب انتهـای صورت فلکی شـجاع (هیـدرا) است که همـان آژی دهـاک است. فریدون با بستن دهان خرفسترانی چون عقرب و مــار در افســون‌ها ارتبــاط دارد. ملاحظه می‌نمایید که صورت فلکی مارافسای ماری را در دسـتان خـویش دارد و عقرب را در پایین پای خویش بنابراین وی را می‌تــوان همتای فریدون در متون ایرانی دانست.

نکته نجــومی دیگر در داســتان شــاه فریــدون: در متن بندهش صفحه 149 هنگـامی که نسب اجـداد فریـدون تا ده نسل قبل یـاد می‌شـود در نـام تمـام اجـداد وی گـاو وجـود دارد. گـاو با بـرج ثـور مرتبط است که مقابل بـرج عقرب قـرار دارد. تا هنگـامی که اثفیـان پرگـاو، صـاحب فریدونی می‌شود که مارافسای است و آن هنگام هـزاره کژدم به پایان می‌رسد و فریـدون بر آژی دهـاک (هیـدرا) غلبه می‌نماید.

تصویر بالا صورت فلکی شلیاق

تصویر درفش کاویانی

آن ستاره پرنوری که در بـالای لـوزی موجـود در صـورت فلکی شــلیاق قــرار دارد. ســتاره نســرواقع (کــرکس نشســته) یا وننـد است. وننـد را می‌تـوان به پرنـده بـالای

چلیپای درفش کاویـانی شـبیه دانست. و چلیپـای درفش کاویـانی را می‌تـوان با لـوزی موجـود در صـورت فلکی شلیاق اینهمان دانست.

در ادامه در تصـویر دیگر فاصـله صـورت فلکی شـلیاق (درفش کاویان) را با صورت فلکی مارافسای (فریدون) ملاحظه می‌نمایید.

رنگ آبی صـــورت فلکی مارافســـای است. و رنگ قرمز شلیاق است.

پ ن: درفش کاویانی حقیقی در خـاک آذربایجـان غـربی مـدفون است و هرگز بدست شـاهان ساسـانی نرسـیده بـود تا در حمله اعـراب نـابود شـود. درفشی که در کتب تـــاریخی از آن یـــاد شـــده است. توسط مغـــان در دوره ساسـانی بـاز طـراحی شـده بـود و احتمـالا دارای لـوح وفقی صد در صد بوده است. اما درفش کاویانی حقیقی طبق نظر مغـان عصر حاضر از چهـار لـوح چهل در چهل تشکیل شده است.

تصویر مکان روستای ونند بر روی نقشه

این روستا در منطقه نخجوان و نزدیک مـرز ایـران قـرار دارد. نام ونند یک نـام اصـیل و تـاریخی ایـرانی است که بسیار جلب توجه می‌کند.

نمی دانم آیا نـام ونند بـرای این روسـتا ارتبـاطی هم با ستاره ونند دارد یا خیر؟!

مُهر استوانه‌ای به دست آمده در شـوش متعلق به 2200 الی 2400 ســـال پیش از میلاد. در ســـمت چپ تصـــویر

مردی نشسته را با دو مار روییده از شـانه‌هایش ملاحظه می‌نمایید که همان ضحاک معروف می‌باشد.

تصـویر ضـحاک مـاردوش بر روی مهـری بدست آمـده از تمـدن شـهداد در اسـتان کرمـان متعلق به هـزاره سـوم پیش از میلاد. منبع: کتـــاب مجموعه مقـــالات نخســـتین همایش بین المللی تمدن حوزه هلیل رود مقاله پیتمن

رنگ نـارنجی سر و دم صـورت فلکی شـجاع یا مـار آبی (هیدرا) است که با ایـزد نین گیشـزیدا در اسـاطیر میـان رودان مرتبط است. نین گیشزیدا شاید همتای آژی دهاک در متون ایرانی باشد.

رنگ آبی صـورت فلکی کـژدم (عقـرب) است. که دوران هزار ساله سلطنت آژی دهاک در هـزاره منسـوب به این صورت فلکی (کژدم) رخ داد.

رنگ ســبز صــورت فلکی مارافســای و مــار است که با فریدون مرتبط است.

رنگ سرخ صورت فلکی شلیاق نـزد یونانیـان است که به نظر بنده با درفش کاویانی مرتبط است. سـتاره ونند که یاری دهنده فریدون در بستن دهان خرفســتران است در این صورت فلکی قرار دارد.

اما اکنـون به سـراغ سـتاره سـدویس یا نگهبـان نیمـروز (جنــوب) می‌رویم. اکــثر محققین ســدویس را ســهیل می‌دانند که پس از شــعرای یمــانی پرنــورترین ســتاره آسـمان شب است. عـده قلیلی آن را الـدبران می‌دانند و هنینگ وی را بنا به معادل‌هــای ســغدی قلب العقــرب می‌داند.

اما باتوجه به این‌که الدبران و قلب العقـرب هر دو سـرخ رنگ می‌باشند و سـدویس چـون تشـتر آب سرشت است اینهمـانی سـدویس با این دو سـتاره از نظر ما مـردود است. اما بنده اخیرا با توجه به فواصل ستارگان سپاهبد از یکـدیگر احتمـال می‌دهم که سـدویس همـان سـتاره آخرالنهر باشد که نهمین ستاره پرنور آسمان شب است. (دهمین با احتساب خورشید).

اما یکی از دلایلی که عـده‌ای از ایـران شناسـان در اینهمانی سهیل با سدویس تردید نموده‌اند. این است که ستاره سهیل بدلیل جنـوبی بـودن در عرض‌هـای شـمالی دیده نمی‌شود و چون این گـروه از ایرانشناسـان مـوطن اوستا را ناحیه شمال شرقی ایـران در خراسـان و بلخ و خوارزم می‌دانند چون سـتاره سـهیل در آن ناحیه یا اصلا دیـده نمی‌شـود یا در نـاحیه‌ای چـون بلخ تنها در بعضی مواقع سال آنهم فقط روزی یک سـاعت با فاصـله کمی از خط افق دیده می‌شود. بنابراین سدویس از نظر اینان باید ستاره‌ای باشد که در عرض‌های شمالی‌تر دیده بشود که البته به نظر بنده، نظر اینـان نادرست است. زیـرا که سدویس در بندهش سـپاهبد نیمـروز یا جنـوب است و ما می‌دانیم که سرزمین نیمروز در جنوب افغانسـتان فعلی و سیستان ایران قرار دارد. پس طبیعتا سـدویس باید در این عرض‌ها دیـده شـود که هم سـهیل و هم آخرالنهر در ناحیه سیستان علی الخصوص منـاطق نزدیک به سـواحل دریای عمان به خوبی قابل رویت می‌باشند. ضمن این‌که در متن تیریشت اوسـتا اشـاراتی وجـود دارد که از آن می‌توان دریافت که سدویس با ناحیه جنـوب فلات ایـران ارتباط دارد. به فقرات زیر توجه نمایید:

{... 32 پس از آن اسپنتمان زرتشت، تشتر رایومند فرهمند دگرباره از دریای فراخکرت برخیزد، ستویس رایومند فرهمند نیز از دریای فراخکرت بلند شود و پس از آن مه از طرف هند از کوهی که در وسط دریای فراخکرت واقع است برخیزد.

33 و پس از آن مه‌های پاک ابر تشکیل دهنده به جنبش درآید، باد جنوب وزیده (آن‌ها را) به طرف پیش به راهی راند که از آنجا هوم مفرّح و فزاینده جهان می‌گذرد، پس باد چالاک مزدا آفریده، باران و ابر و تگرگ را به سوی کشتزار و منزلگاهان و هفت کشور رساند.}(تیر یشت بند 32 و 33 ترجمه پورداود)

ملاحظه می‌نمایید که در متن تیر یشت کوهی در سمت جنوب هند در وسط دریای فراخکرت قرار دارد. بنابراین می‌توان دریافت که دریای فراخکرت اقیانوس هند و به نظر بنده اقیانوس آرام را هم شامل می‌شود که در متن تیریشت بخش اقیانوس هند این دریای عظیم مدنظر است. 1 سدویس در متن تیریشت به عمل باران سازی تیشتر و پخش آب و باران در هفت کشور کمک می‌نماید. از نوشته تیر یشت می‌توان به این نتیجه رسید که با توجه به این‌که سدویس سپاهبد نیمروز (جنوب) است و از دریای فراخکرت در جنوب فلات ایران بلند می‌شود. (احتمالا طلوع ستاره و ارتفاع گرفتن آن از خط افق مدنظر باشد) سدویس ستاره‌ای است که در عرض‌های جنوبی فلات ایران کاملا قابل رویت است. بنابراین مانعی ندارد که وی همان ستاره آخرالنهر و یا حتی ستاره سهیل باشد. هرچند که به نظر بنده اینگونه می‌آید که اگر ستاره آخرالنهر همان سدویس اوستایی و

متـون پهلـوی باشد. هرچند که این سـتاره (پرنـورترین ستاره صورت فلکی نهر) در عرض‌های بالاتر از 30 درجه دیـده نمی‌شـود. اما بخش فوقـانی صـورت فلکی نهر در عرض‌هـای شـمالی‌تر کـاملا دیـده می‌شـود. بنـابراین سدویس می‌تواند آخرالنهر و صـورت فلکی نهر باشد که آب را در هفت کشـور تقسـیم می‌نماید. بنـابراین با اینهمان دانستن سـدویس با صـورت فلکی نهر و سـتاره آخرالنهر، مشکل اوستاشناسانی که موطن اصلی اوسـتا را ناحیه شمال شرقی فلات ایـران می‌دانند نـیز تا حـدی برطرف می‌شود.

پ ن 1: در متن بندهش دریای فراخکرت یک سوم زمین را دربر می‌گـیرد طبیعتا اقیـانوس هند یک سـوم آب‌هـای زمین را شامل نمی‌شود. با توجه به اتصال اقیانوس هند و آرام در ناحیه شـرق آسـیا به نظر بنـده بعید نیست که اقیانوس آرام نیز جزیی از دریای فراخکرت باشد.

نکته: بنـده از مطالعه نسک‌های ایـران باسـتان به این نتیجه رسـیده ام که دریـای عظیم فراخکـرت وجهی از نظر پنهان و حتی وجهی لطیف‌تر (هورقلیـایی) هم دارد و وسعت این دریا تا اقلیم هشتم کشیده شده است.

اما مسـئله دیگـری که سـتاره سـدویس را با جنـوب سـرزمین ایـران در ناحیه سیسـتان و بلوچسـتان پیوند می‌دهد وجود دریـایی به نـام سـدویس در متـون ایـرانی است که محققی چون مهـرداد بهـار آن را دریـای عمـان می‌داند.

روشنگری در مورد ستارگان سلطنتی پارسی بخش نهم

در متن بنـدهش در مـورد دریـای سـدویس اینگونه آمـده است:

{سه دریــای شــور مایه ور هست که یکی (پودیگ و یکی کمرود و یکی) سیاه بُن است. از هر سـه، پودیگ بزرگـتر است که در آن جـــزر و مد اســـت؛ هم نـــاحیت دریـــای فراخکرد و به فراخکـرد پیوسـته است. میـان این دریـای فراخکــرد و پهلــوی آن پودیگ را دریـایی گرفته است که دریای سَدویس خوانند. هر ستبری و شـوری و ناپـاکی از دریای پودیگ به دریـای فراخکـرد گـرد آیـد، رَوَد، به بـادی بزرگ و بلند از آن دریای سـدویس بـاز زده شـود؛ هر چه پـاک و روشن است به فراخکـرد و چشـمه‌های اردیسـور شود، آن دیگر به پودیگ بـاز ریـزد. بند این دریا به مـاه و بـاد پیوسـته اسـت، به افـزایش و کـاهش (مـاه) برآید و فروشود.

از آن روی که گـــردش او به نیمـــروز اســـت، بند دریـــای سَدویس نیز به سَـدویس سـتاره بسـته است که دریاها و ناحیت نیمروز در پاسبانی او است، همان گونه که ناحیت اباختر در پاسبانی هفتورنگ است.

درباره جزر و مد گوید که از پیش ماه، (به) هرگاه، دو باد می‌وزد که جایگاه ایشـان در دریـای سـدویس است. یکی را فـــرودآهنج و یکی را بـــرآهنج خوانند. هنگـــامی که آن بـــرآهنج وزد، مـــد، هنگـــامی که آن فـــرودآهنج وزد، جـــزر باشد. به دیگر دریاهـــا، از آنجا که گـــردش مـــاه بدیشـــان نیست، جزر و مد نباشد. 1} (ترجمه بندهش مهرداد بهار صص 73 و 74)

پ ن 1: منظور از دیگر دریاها، دریاهای نامبرده شده در متن بندهش یعنی کمـرود (کاسـپین) و سـیاه بُن (دریـای سیاه) و پودیگ (خلیج پارس) است.

استاد مهرداد بهار با توجه به متن بندهش و سـایر متـون ایـــرانی، فراخکـــرت را اقیـــانوس هند و پودیگ را خلیج فارس و دریای سدویس را همـان دریـای عمـان می‌داند. (پژوهشی در اساطیر ایران مهـرداد بهـار ص 143)ـ پس نتیجه می‌گیریم که گفته آن دسته از محققینی که سهیل را بـدلیل این‌که در عرض‌هـای شـمالی دیـده نمی‌شـود سـدویس نمی‌دانند باطل است. زیـرا اساسا جغرافیـایی که سدویس با آن ارتباط دارد سواحل جنوبی فلات ایران است و سـدویس در اینجا یا همـان سـهیل مـورد اتفـاق محققین است و یا شاید آخرالنهر باشد که اکنون بنده بر آن نظر دارم.

در پایـــان این بخش، این را اکنـــون با اطمینـــان کامل می‌نویسم که یکی دانسـتن صـورت فلکی شـاه تخته که سـهیل در آن قـرار دارد با صـورت فلکی نهر در مطـالب پیشین کانال اشتباه بوده است.

سهیل غیر از صـورت فلکی نهر است. با اطمینـان کامل می‌نویسم که اپام نپات همتای اِآ در میـان رودان است و ســـدویس غـــیر از آن است زیـــرا در اســـاطیر ایـــرانی سدویس غیر از اپـام نپـات است. با اطمینـان می‌نویسم که اپام نپات و سـدویس یکیشـان با صـورت فلکی نهر و دیگری با سهیل اینهمـان است. در تطبیقشـان اطمینـان ندارم. اما اکنون اینگونه می‌اندیشم که اپام نپات احتمالا با ســهیل و ســدویس با توجه به فواصل نســبی چهــار سـتاره نگهبـان از هم با صـورت فلکی نهر مرتبط است.

شـــاید هم بنـــده اشـــتباه کنم و انطباقشـــان عکس آنچه نوشته ام درست باشد.

اما سخن آخر

امیـدوارم آنچه نگـارش شد فصل الخطـابی باشد تا دیگر ســـتارگان نگهبـــان شب در نسک بنـــدهش با عنـــوان ستارگان سلطنتی پارسی نامیده نشـوند و در موردشـان داستان سرایی صورت نگیرد. زیرا هستند کسانی که من بـاب مثـال بر اسـاس داده‌هـای اشـتباه غـربی تیشـتر را الـدبران می‌خوانند که خب نادرست است و هـدف بنـده روشنگری در مورد این مسئله بود.

اما شاید عـده‌ای بگویند که سـتارگان سـلطنتی ربطی به متن بندهش ندارند که متاسفانه ظاهرا اینچنین نیست و در نوشـته‌های غربیـان آنگونه که لینک دادم بـدان ارجـاع داده شده بود. اما در پاسخ به آن گروهی که می‌گویند در نگاره‌های تخت جمشید در ایران باستان نگاره غلبه شـیر بر گـاو قـرار دارد و این با دو صـورت فلکی اسد و ثـور مرتبط است باید بگـــویم بله بنـــده هم این را می‌دانم و کاملا قبول دارم که این دو نگـاره به احتمـال بسـیار بـالا وجهی در آسـمان شب دارد و با دو صـورت فلکی ثـور و اسد مرتبط است. اما آیا در طـرف دیگر این دو نگـاره ما نگـاره کـژدم و دهـان مـاهی(فم الحـوت) را داریم؟ که بگوییم در نگاره‌های تخت جمشید منطقه البروج به چهار قسمت مساوی تقسیم شده و سروری هر کـدام به یکی از چهار ستاره مورد نظر داده شده است. البته اگر چنین نگاره‌ای هم پیدا شود که بنده بعید می‌دانم باز بکار بردن لفظ سـتارگان سـلطنتی پارسی بر آن ترکیـبی غـریب و بی‌معناست. زیـرا این کلمه سـلطنتی پـارس بـدین معنا

است که یا مثلا این چهـــار ســـتاره با ســـرزمین ایـــران (پـــارس) ارتبـــاط خاصی دارند که با دیگر ســـرزمین‌ها ندارنـــد؟! یا مثلا منجمین ســـلطنتی ایـــران آن را کشف کرده‌اند و در محاســـبات نجـــومی تنجیمی خـــویش از آن اســـتفاده می‌کردنـــد؟! که با یک نگـــاره فرضی که آنهم نگاره‌ای که کامل نیست نمی‌توان چنین ادعایی را مطرح نمود و این ستارگان به عنوان یک سنت پیوسته در نجوم ایرانی مطرح نبوده‌اند.

تصویر صورت فلکی نهر و ستاره آخرالنهر که پرنورترین ستاره این صورت فلکی است.

پ ن: ســـتاره آخرالنهر ممکن است همـــان ســـدویس در اوستا و متون پهلوی و اساطیری ایـران باشد. و ستاره سهیل همتای اپام نپات باشد. برعکسش هم ممکن است که آخرالنهر اپـــام نپـــات باشد و ســـهیل ســـدویس. سه ستاره سدویس و اپـام نپـات و تیشـتر در کنـار هم نقش مهمی در باران سازی دارند و هر سه آب سرشتند. اپـــام نپات یکی از سه ایزدی است که در اساطیر ودایی (پیشا اوستایی) لقب اهورا دارد.

{ســـتاره آخرالنهـــر، تابنـــاک‌ترین ســـتاره‌ی پیکر نهـــر، بیضوی‌ترین ستاره‌ی شناخته شده است.

آخرالنهر دوران وضعی بسیار سـریعی دارد و کمـتر از 3 شبانه روز طول می‌کشد تا یک بار به دور خودش بگـردد. به خـــاطر همین دوران ســـریع است که در اســـتوا برجسته‌تر شده و ظاهر به شـدت پَخی پیـدا کـرده است. برآمـــدگی اســـتوایی آخرالنهر بیش از دیگر ســـتارگان شـــناخته شـــده است. به طـــوری که قطر اســـتوایی آن

بیشــتر از 50 درصد بلنــدتر از قطر قطــبی آن است.}
(دایره المعارف مصور اسرار ستارگان سایان ص 160)

پایان

صورت فلکی مادها

امیدوارم مقاله استاد اذکائی در اینهمانی نامجای مـاد و مـاه را مطالعه نمـوده باشـید. بنـده این مقـدمات را ذکر نمـودم تا نظر خـاص خـویش را در مـورد قـوم مـاد و ارتباطشان با آسمان شب را نشـان دهم. اسـتاد اذکـائی در مقاله خـویش نقلی را از کتـاب التفهیم بـیرونی می‌آورند مبنی بر ارتباط منطقه جبال و ماه در ایـران با صورت فلکی ثور!

نقل دقیق بیرونی در التفهیم چنین است:

{برج ثور دلالت دارد بر: سـواد عـراق و هر دو مـاه و همدان و کُـردان کـوه و مـدین(احتمـالا مـداین) و جزیـره قـبرس و اسـکندریه در مصر و قسـطنطنیه و عمّـان و فرغانه. و او را انبـازی است انـدر هـری و سیسـتان} (التفهیم ص 335)

نکته 1:ـ در نقل ابوریحان بـیرونی، فرغانه جـزو نـواحی منسوب به برج ثور در نظر گرفته شده است. اگر بخاطر داشـته باشـید جنـاب ملکـزاد در مقاله خـویش در مـورد سـرزمین پریـان در خـاک مادسـتان فرغانه(نـاحیتی در ازبکستان امروزی) را نیز یکی از امکنه احتمـالی حضـور پریکانیان در نظر گرفته بودند و حـتی ریشه نـام فرغانه را در نام قبیله پریکانیان دانسته بودند.

نکته2:ـ ارتباط نـاحیت همـدان و کُـردان با مادها نیـاز به توضـیح خاصی نـدارد. در مـورد حضـور کُـردان در حـدود مدائن نیز در منـابع تـاریخی مطـالبی آمـده اما در مـورد ناحیه سـواد عـراق(جنـوب عـراق) بنـده چـیزی در خـاطر

ندارم. در مورد هری(هرات) و سیستان نـیز در مقـالاتی که بنده فرستادم به حضور مادها در این نواحی اشاراتی شده است.

اما در مورد قبرس و قسطنطنیه و اسکندریه کمی بعدتر سخن خواهم گفت.

استاد اذکایی این مطلب را به عنوان شـاهدی بر مـدعای خویش در اینهمانی نام جای ماه و ماد نقل نمودند. زیـرا بیرونی از دو ماه یاد کرده که یادآور ماد بـزرگ(جبـال) و مـاد کوچک (آذربایجـان) است. ایشـان در پـانویس مقاله خویش با ارجاع به کتاب تـاریخ مـاد دیـاکونوف، پرسـتش مـاه را توسط میتانیـان و مادها دلیلی بر اینهمـانی نـام واژه مـاد و مـاه در نظر گرفته‌اند. اما نظر بنـده مخـالف این نظر است. در کتیبه کهن میتانی‌ها که از بغـــــازکوه ترکیه (1400 پیش از میلاد) بدست آمـــده؛ از وارونا و میترا به عنوان شاهدی بر پیمان بین میتانی‌ها و هیتی‌ها یاد شده است. با توجه به اینهمانی وارونا با هــورمزد در نظر عـده‌ای از محققین، نتیجه می‌گـیریم. دین مردمـان میتانی همـان آیین مزدیسـنای کهن بـوده است که شـاید بعـدها توسط زرتشت سر و سـامان داده شـده و شـکلی جدید یافته باشد. بنابراین نسبت مـاه پرسـتی به مادها و میتانی‌ها شاید چندان درست نباشد.

اما مطلب ابوریحـــــان بـــــیرونی که وی آن را از کتب پیشینیان نقل نموده اسرار بسـیاری را در خـویش نهـان دارد. می‌دانیم که کوکب برج ثور زهره است. پس ثـور با زهره در ارتباط است. اما از طـرفی می‌دانیم که شـرف قمر نیز در صورت فلکی ثور اتفاق می‌افتد. در اسـاطیر ایرانی و متون پهلوی نـیز گـاو با مـاه در ارتبـاط است و

می‌توان شواهد بسیاری را در ارتبـاط مـاه و گـاو از این متون ارائه داد. برای مثال در این متون اینگونه آمــده که چــون گــاو ایــوداد توسط اهــریمن کشــته شــد، اورمــزد روشنی و زور را از تخم گاو بر گرفت و به ماه پایه بــرد. روشنی‌ای که در تخم گاو بود برای نگهداری به ایزد ماه سپرد.

همچــنین می‌دانیم که در زبــان اوســتایی به گــاو مانگه می‌گویند. مردمــان تــالش نــیز به مــاه مَنگه می‌گویند. بنــابراین این واژه هم بــرای گــاو و هم بــرای مــاه بکــار می‌رود و این خود ارتباط ماه و گاو را در اساطیر ایرانی نشان می‌دهد.

اما حال نظر خاص بنده در مـورد صـورت فلکی منسـوب به قوم ماد.

گفته شد که اقــوام مــادی با صــورت فلکی ثــور ارتبــاط دارند. از ســویی گفته شد که پریکانیــان، با پریــان کبــوتر سفید و خاکستری ارتباط داشتند. از طرفی نقل کــردیم که پلیادها که خــود پــری هســتند *در اســاطیر یونــانی* به شــکل کبــوتر در می‌آیند. پلیادها همــان خوشه پــروین در متون ایرانی هستند که در برج ثور و در ناحیه شــانه گــاو قــرار دارند. تعــداد کــواکب خوشه پــروین هفت است که بنــده آن را با هفت قبیله مــاد مرتبط می‌دانم. یعــنی هر کدام از هفت قبیله مــاد با یکی از کــواکب پــروین مرتبط است.

به این مســـئله دقت نمایید که آشـــوریان با شـــکارچی (نینورتا) ارتباط داشتند. جغرافیای حکومت آشور شــمال هلال حاصل خــیز در عــراق و در همســایگی مادها بــوده

است و می‌دانیم که در طول تاریخ همـواره از سـوی این قوم جنگجو حملاتی به نواحی مادنشین صورت می‌گرفته است. در این تفسـیر رشـته کـوه زاگـروس را می‌تـوان چـون صـورت فلکی ثـور و قبایل مـاد را چـون کـواکب پروین در شانه ثور در نظر گرفت.

پیشتر خواندیم که نحوه قرارگـیری شـکارچی در آسـمان به گـــونه‌ای است که گـــویی همـــواره در تعقیب پلیادها می‌باشد و این با تـاریخ دو قـوم آشـور و مـاد همخـوانی دارد. در نهایت پس از اتحاد قبایل ماد (کواکب پروین) با یکـدیگر به رهـبری دیـاکو در دوران سـلطنت هوخشـتره مادها توانستند برای همیشه طومـار امـپراتوری قدرتمند آشور را در هم بپیچند.

پلیادها و صورت‌های فلکی

{این نقش آسمانی اغلب به صورت مردی دیده می‌شود که گرزی در یک دست و پوست شیری در دست دیگر دارد. ظاهرا نام اُریون از آکادها به افسانه‌های یونانی انتقال یافته است. همچنین برای این شکارچی برجسته اساطیر، بیش از یک داستان در افسانه‌های یونانی وجود دارد. مهم‌ترین افسانه منسوب به او، از این قرار است که گویا او پسر پوزئیدون ایزد دریاها و یاریاله دختر شاه سرزمین کرت است. پدر نیرومند، قدرتی شگرف به او عطا کرد تا بتواند بدون کم‌ترین ناموزونی در گام‌هایش روی آبها راه برود. همچنین در ادیسه هومر آمده است که او شکارچی بزرگی است که چماق برنزی در دست دارد و دو صورت فلکی، سگ بزرگ و سگ کوچک، او را تعقیب می‌کنند. بنابر افسانه‌ها، آرتمیس ایزدبانوی شکار و ماه و خواهر دوقلوی آپولون، عاشق شکارچی و با نیروی اشراقی اش از او حمایت می‌کند، اما شکارچی سر به هواتر از آن است که قدر عشق این ایزدبانوی شیفته را بداند.

داستان بی‌اعتنایی او به عشق آرتمیس از آن جا آشکار می‌شود که روزی در جنگل به دنبال شکار پرسه میزد، به ناگاه با هفت دوشیزه زیبا روبه رو می‌شود که در کمین ماده گوزنی نشسته بودند.}

تصویر صورت فلکی شکارچی در مقابل صورت فلکی ثور

{آنها با دیدن شکارچی وحشت زده پا به فـرار می‌گذارند و شکارچی نیز خوشحال از شکار بهترش آن‌ها را تعقیب می‌کند.

آنها در واقع هفت خواهر بودند که به پلیادها مشهورند و پدرشان اطلس، ایزدی است که آسمان را بر دوش نگاه داشته و مادر آن‌ها نـیز حـوری دریـایی، (پـری دریـایی) پلیون است که محافظ کشتیرانان بـود. پلیادها به معـنی تجمع فاخته‌هاست. (در متـون دیگـری که بنـده در اختیـار دارم پلیادها به کبـــوتر تبـــدیل می‌شـــوند ->دانشـــنامه اســاطیر یونــان و روم دیکســون)که البته این اسم را از افســانه یونــانی گرفته‌اند. نام‌هــای این هفت خـــواهر عبارتند از: میـــا، الکـــترا، تایجتـــه، اَلســـیونه، ســـلیونو، آستروپ و مروپ.

شکارچی از میـان این هفت خـواهر عاشق مـروپ شد و بـــرای به دست آوردن دل مـــروپ شـــروع به تعریف و ستایش از شکار کردن‌های خود کرد.

اما موفق به تصاحب معشـوقه اش نشد. تا این که شـبی وقـتی مـروپ شـراب نوشـیده بـود شـکارچی سـعی در ربودن او کرد. پدر مروپ هم برای تنبیه او، دستور داد تا چشـمان شـکارچی را درآورده و او را از جزیـره بـیرون اندازند. او پس از این تحقیر به سـمت شـمال، به طـرف جزیره لمنوس به راه افتاد.}

تصویر صورت فلکی شکارچی در مقابل ثور و پلیادها که در ناحیه شانه ثور قرار دارند.

{و در آن جا هفائســـــتیوس(آهنگر ایـــــزدان) یکی از دستیاران خود به نـام کـدالیان را به او داد تا نقش چشم

را برای او بازی کند و به دستیارش گفت که شکارچی را به طرف شرق، جایی که خورشید طلـوع می‌کند بـبرد به این امید که طبق گفته یکی از ایـزدان چشم‌های او شـفا پیـدا کند. البته با طلـوع خورشـید چشـمهای او به طـرز معجزه آسـایی شـفا یـافت. اما آرتمیس که از شـکارچی بسیار خشمگین بـود شـکایت خـود را نـزد بـزرگ ایـزدان زئـوس بـرد و داوری او را خواسـتار شد. زئـوس هفت خـواهر را به دسـته‌ای فاخته تبـدیل کـرد و به آسـمانها فرستاد. اما این کار کافی نبـود آرتمیس که نمی‌توانست از بی‌حرمتی‌هـای آشـکار شـکارچی راحت بگـذرد، با لاف زدن‌هـــای پی در پی او در مـــورد این که هیچ جـــانوری نمی‌تواند بر او چـــــــیره گـــــــردد مواجه شد و این خودستایی‌ها، آتش خشم ایزدبانوی شکار را برای انتقام شعله ورتر کـرد. آپولـون بـرادر آرتمیس بـرای انتقـام با شکارچی رو در رو شد و عقرب غـول پیکـری را فرسـتاد تا به شکارچی حمله ور شود.}

تصویر کـواکب هفت گانه خوشه پـروین که اعـراب آن را ثریا و یونانیان پلیادس می‌نامند.

{پس از این مبـــارزه، آپولـــون به احـــترام عشق آرتمیس شکارچی مرده را در آسمان جـای داد تا بـرای همیشه در تعقیب بیهـــوده پلیادها در آســـمان باشد و به دنبـــالش صـورت فلکی عقـرب نـیز در تعقیب خـود اوست. اما در جـــای دیگر آمـــده است وقـــتی که آرتمیس بعـــدا متوجه میشود چه کاری انجـام داده، بـدن شـکارچی را به شـکل ستاره‌هایی در آورده و در آسمان می‌نهد. غم و انـدوهی که آرتمیس احسـاس کـرد توضـیحی است بر این که چـرا چهره ماه در شب آن قدر محزون به نظر می‌آید.}(کتاب

اساطیر یونـانی و صـور فلکی نشز سـبزان صـفحات 65 الی 67)

نکته: در ریشه شناسی نـام نینورتا خوانـدیم که ریشه در نـام سـومری rata (گـوزن/شـکار) داشت و خوانـدیم که پلیادها در داستان شکارچی در کمین گـوزن بودند.ضـمن این‌که گوزن حیوان محبوب آرتمیس است و آرتمیس خود عاشق اوریون (شکارچی).

تصویر ستاره‌های خوشه پروین

{ پلیادها، هفت خواهر_ بودند که بمقام خدائی رسیده و صـورت فلکی پـروین را که عبـارت از هفت سـتاره بـود تشکیل دادند. آن‌ها دختران اطلس و pleione می‌باشند و «Taygete=تایجته»، «Electre=الکـــــــــــــترا»، «Alcyone=آلســـــیونه»، «Asterope=آســـــتروپ»، «Celaeno=ســـــــــــــــــلیونو»، «Maia=میا»، و «Merope=مروپ» نام داشتند، بنا به روایت دیگـری که «Callimaque=کالیماخوس» (شاعر یونانی قـرن چهـارم پیش از میلاد) در یکی از منظومه‌هـای خـود نقل کـرده و قســـمتی از آن بـــاقی اســـت، پلیادها دخـــتران یکی از ملکه‌هـای آمازون‌ها بـوده و ایجـاد دسـته‌های رامشـگر و ضیافتهای شبانه را به آن‌ها نسبت می‌دادند. 😐

در این روایت، نـــام آن‌ها به این تـــرتیب ذکر شـــده: Coccymo، Glaucia، protis، Parthenia، Maia Lampado، Stonychia، و گاهی Dione، Calypso را نیز جزء پلیادها بشمار آورده‌اند.

همه پلیادها با خـــدایان در آمیختند و فقط یکی از آن‌ها یعنی Merope، به همسری Sisyphe_ در آمـده و چـون

خود او از این عمل شرمنده بـود سـتارهٔ مخصـوص او کم نورترین ستاره‌های عقد پروین می‌باشد.}

تصویر خیالی پلیادها

{گذشــته از این روایت (که آپولــودور آنــرا نقل کــرده) داستانهای دیگری نیز در این باب رواج داشــته، از آنجمله میگویند که بانیان شهری که بعدهاTrezene، Hyperes و Anthas خوانــده شــد، پســران پوزئیــدون و ســلائنو دانسته‌اند.

چنانکه معـــروف است روزی که پلیادها با مـــادر خـــود، پلیونه، در بئوسی بودند، با orion، شکارچی خطرناک آن حـدود روبـرو شـدند، و اوریـون گرفتـار عشق آن‌ها شد. اوریون پنج سـال تمـام در تعقیب آن‌ها بـود ولی عـاقبت آن‌ها بصــورت کبــوتر در آمدند. زئــوس که از سرنوشت آن‌ها متأثر شـده بـود، آن‌ها را بشـکل سـتارگانی درآورد ولی بقول دیگر هنگـامی که زئـوس، پـدر آن‌ها اطلس را بنگاهـداری آسـمان روی شـانه‌های خـود، محکـوم کـرد، پلیادها از شدت تأثیر تغییر شکل داده صـورت سـتارگان را بخـود گرفتند و بعقیـده بـرخی، پلیادهـا، با پنج خـواهر دیگر خود، یعنی Hyadeها، پس از آن‌که برادرشان Hyas بوسیلهٔ ماری کشته شد، به ستارگانی تبدیل شدند.

هنگام سـقوط تـروا، الکـترا، یکی از پلیادها که سـلاطین تروا از نسل او بودند، از شدت نومیدی، از خواهران خود جــدا شد و بشــکل ســتارهٔ دنباله داری در آســمان جــای گرفت.}(کتاب فرهنگ اساطیر یونان و رُم صفحات 747 و 748)

ساگارتی قبیله هفتم ماد

هرودوت مورخ بزرگ یونانی در کتاب تاریخ خویش از شش قبیله ماد نام می‌برد. استاد پرویز اذکائی در مقاله‌ای مفصل که در ادامه می‌آید ساگارتی‌ها را قبیله هفتم ماد معرفی می‌نمایند. از آنجایی که ما در آینده به عدد هفت برای اثبات نظریه خویش در مورد قبایل ماد نیاز داریم. مقاله استاد اذکائی که در کتاب ماتیکان تاریخی (مقالات تاریخی) ایشان چاپ شده است را به تمامی نقل می‌نماییم تا سپس نظرات خویش را بیان نماییم. متاسفانه این مقاله تا آنجا که جستجو نمودم به صورت پی دی اف وجود نداشت در نتیجه ناچار به تایپ مقاله شدیم. به آن دسته از خوانندگانی که به مطالب تخصصی مانند محتویات این مقاله علاقه ندارند توصیه می‌نمایم صبوری نمایند و اگر خواستند مقاله را نخوانند. زیرا نقل این مقاله بیشتر در جهت اثبات وجود قبیله هفتمی برای قوم ماد بوده است. با این وجود خواندن این مقاله جذاب تاریخی را به تمام ایران دوستان و تاریخ دوستان و مردمان زاگروس نشین، علی الخصوص کُرد زبانان گرامی توصیه می‌نمایم.

{ساگارتی، قبیله هفتم ماد

از هفت قبیله مادی، هرودوت (کتاب 1، بند 101)ـ نام شش قبیله (génea)ـ را، که دئوکس / دیاکوی فرمانروا به صورت یک ملت مجتمع ساخت، چنین یاد کرده است: بووسی (Boüsai)، پَرِتکنی (Paretakenoi)، ستروخاتس (Strouchats)، اریزانتی(Arizantoi)، بوودی (Boudioi)، و مغان (Mágoi).

هـرودوت هیچ توضـیحی در مـورد اینها نیفـزوده و دیگر هیچ یـــادی از آن‌ها نکـــرده. ما نـــام قبیله هفتم مـــاد را ســاگارتی / سـگرتی (Sagartian)، حسب اسـتدراک که ذیلا به شرح خواهد آمد، پس از دو هزار و پانصد سـال بر فهرست هرودوت می‌افزاییم.

اینکه هـرودوت، نـام این قبیله را جـزو قبایل متحد مـاد ننوشـــته، شـــاید بـــدین ملاحظه باشد که قبیله دیـــاکو، فرمـانروایِ متحد سـازِ قبایـل، خـود به طـور ضـمنی یـاد شده است. به هر حال، هرودوت نـام قبیله سـگارتیوی (Sagártioi) را سه بار یاد کرده است (کتاب 1، بند125؛ کتاب 3، بند 93؛ کتاب 7، بند 85). نخست بار آن را جزو قبایل پـــارس برشـــمارده، لیکن افـــزوده است که این از کوچنـدگان باشد. همین فقـره ایجـاب می‌کند که قبل از هر چیز محل این قبیله یا مکان جغرافیایی حلّ و ترحـــال آن تعیین شود.

در نویکنـده بیسـتون داریـوش یکم هخامنشی (سـتون 2، بند 14؛ ستون 4، بند 2). این نامویس به صورت نامجای اَسَه گرتیا (asagartiya). یاد شـده است:«مـردی به نـام چیترائَخمه اسگرتی نافرمان شد و بشورید و دعـوی کـرد که «من از تُخمه هوخشـتره در اسـگرتیه پادشـاه هسـتم، پس سـپاهی پارسی- مـادی فرمانـدهی تَخمَسـپاد مـادی برای سرکوبی رهسپار شد، چیترا تَخمه دسـتگیر گردید و پس از آن‌که چشمش در آورده و گوش و بینی‌اش بریـده شد دســـتور رفت او را در اربه ئـــیرا (Arbairaya) ـــ دار کشیدند.»

باید گفت که اولا همه شـارحان این فقـره، اربه ئـیرا را شـهر آربلای آشـوری (اربیل کنـونی در شـمال شـرقی

عراق) دانسته‌اند که پس از تسخیر کشور آشـور به دست مـادان (612 ق‌م) آنجا هم جـزو سـرزمین مـاد بر شـمار آمد. ثانیـــاً چـــون رسم داریـــوش یکم بر این بـــود که شورشـــیان را در همـــان جـــایی سیاست کند که از آنجا دست به شـــورش زده بودنـــد، و چـــون چیـــترا تخمه ســـارگارتی در اربیل اعـــدام شـــد، پس لابد محل قبیله ساگارتی بایسـتی در آن سـرزمین سـابقاً آشـوری بـوده باشد.

اگر چه می‌توان از متشابهات یا متطـورات اسم اربه‌ئـیرا در سرزمین اصلی مادستان ایران نامجاهای چندی نشان داد، و هم بر آن قیاس محل قبیله سـاگارتی را پـیرامون نـواحی مرکـزی جبـال زاگـروس علیا معیّن نمـود، اربیل کنونی هم چنـدان به نحـوی ناپـذیرفتنی ازمنطقه اصـلی حلّ و ترحـال قبیله مزبـور، یعـنی نـاحیت جنـوبی دریاچه اورومیه و شـــمالی زاگـــروس، به دور نباشـــد؛ خصوصـــاً آن‌که حتی اگر اربیل هم جزو سرزمین ماد به شـمارنمی رفت، هیچ اشـکالی نـدارد که دامنه شـورش سـاگارتیه تا حـوالی آن شـهر کشـیده شـده باشد و آن مرکـزِ سـابق آشـــوری قرارگـــاه سرکشـــان مـــادی از قبیله ســـاگارتی بشـــود. به علاوه، مســـیر ارتبـــاط و اختلاط ســـیرومد یا (آشـوری-مـادی) را هرگز از یـاد نباید بـرد. نقل است که هرتســـفلد باســـتان شـــناس ضـــمن آن‌که ســـاگارتیان را نیاکان باستانی:point_left:کُردان کنونی برشمار آورده، نام شهر سعرد (Sáerd)ـ یا سـئیرد (Siird)ـ عـراق را بر کنـــار رود دجله وجهی فرگشـــته و بازمانـــده از نـــامویس سگرتی دانسته است.

اما داریـــوش کبـــیر هخامنشی در سه فهرســـتی که از اســـامی کشـــورهای خـــویش به دست داده و پیداست که تقریباً مربوط به اوایل (520ق‌م) و اواسط (ح 505ق م) و اواخر (ح 490 ق م) پادشـــاهی او می‌شـــوند، تنها در یکی – ظـاهراً آخـری – یعـنی نویکنـده تخت جمشـید (دی پی، بند 2، س 15)، نام اَسَه گرته را جزو کشورهای تابع و خراجگزار خود، چنانکه از ترتیب جغرافیـایی مـرعی در متن بر می‌آیـــد، واقع در مشـــرق ایرانـــزمین و پیش از کشـورهای پرثو (پـارت: خراسـان) و زرنگ (سیسـتان) و هرات... مردّفاً یاد کرده است.}

{بدیهی است یک چـنین افـزودگی بر فهرست پیشـین و ســـایر اضـــافات و تغیـــیرات در اســـما و تعـــداد ایـــالات امپراتوری، بر اثر تابع سازی اَقوام و تسخیر اَقطار دیگر و بیشتر، یا تحمیل بـاج و خـراج بر آن‌ها صـورت پذیرفته است. چنانکه هـرودوت در گـزارش مقـادیر بـاج و خـراج ســـاتراپی چهـــاردهم هخامنشی (کتـــاب3، بند 93): سگرتیون را مردّفاً با سَرَگئون (زرنگیان/سیسـتانی‌ها) و تهمـانیون (زابلیـان) و اویـتیون (بلوچیـان) و مویکـون (مکرانی‌ها) همراه با سـاکنان جزایر دریـای سـرخ (مـراد بحرعمان) – که شاه تبعیدیان را به آنجا می‌فرستاد – یـاد کـرده است که بر روی هم خـراجی به مبلغ 600 تـالان می‌پرداخته‌اند. خلاصه، حسب اشارات مزبـور و معطیـات غـیر قابل تردید است که محققـان معاصر بر وجـود یک سـرزمین کـویری سـگرتی(سـاگارتی) در جنـوب شـرقی ایـران عهد باسـتان، همکنـار با سیسـتان کنـونی، اتفـاق دارند. جـایی که بطلمیـوس قلـوذی (6/2،6)ـ بر وجـود سـاگارتیان اطلاع یافتـه، اَقاصی شـرق جبـال زاگـروس است که علی الظـاهر در حـدود پـارتکنی همچـون حایل

بین نـاحیت خـور و میـترن و سـرزمین پـارت (خراسـان) بوده‌اند. اخیراً تمایل غـالب محققـان بر این قـرار گرفته است که جایگاه سـاگارتیان را در نـاحیت بیابـانی کرمـان بداننــد، لیکن باید دانست که کشــور ســوارکاران و اسب پروران آنجا نیست. بدین سان، ساگارتیان هم در شــمال غــربی ایرانــزمین (آذربایجــان) و هم در جنــوب شــرقی پُشته ایران (کرمان) حضور داشـته‌اند. پس با توجّه بـدین که این مسیر تقریباً همان راستای جبال زاگروس است، و با مدّ نظر داشتن این زمینه جغرافیایی تا آخر داستان، می‌توان از گزارش مفصّل هـرودوت در بـاب لشکرکشی خشایارشاه به یونـان(سـال 479 ق م) شـرح کوتـاه، اما بسیار گویا راجع به سگرتیان را (کتاب7، بند 85) به نقل آورد: «این قبیله صـــحراگرد مـــردمی پارسی زبـــان با جـــامه‌ای نیم پارسی و نیم پکتینی‌انـــد، که بـــرای ارتش(خشایارشا) هشت هـــزار اسب (ســـوار) تـــدارک دیدند. عــادت ایشــان چنــان نیست که با خودســلاح حمل کننـد، خـواه از بـرنج باشد یا فـولاد، مگر یک خنجـر، ولی کمنـدهایی به کـار می‌برند که هر گـاه جنگی رخ دهـد، به آن‌ها اتکا کنند. سواران ایشان همـراه با پارسـیان نظـام یافته اند...»، آن گـــاه هـــرودوت به شـــرح کمند افکـــنی ایشان پرداخته است.

پیرنیا معتقد است که سگرتیان کمند را در زمان صلح هم به کار می‌برده‌اند، زیرا اینان شـکارگر بوده‌اند و با آن در صحراهای کویری گورخر وغزال شکار می‌کرده‌اند.

نولدکه در خصـــوص کمند ســـگرتی گفته است که آن اساســاً یکی از ابزارهــای قبایل صحرانشــین و گله دار بوده است. اما اینک، اشـارتی نـیز به ریشه شناسی نـام

ساگارتی (هـرودوت) و اسـگرتی (نویکنـده) بایاسـت، که لغت شناســان اساســاً آن را واژه‌ای مــادی دانســته و اسگرتیا(Asagartiya) مادی را (وجه پارسی آن آثگریتی Athagartiya)ـ اصولا به معنای جای سـنگ کنها یا زمین غارنشـینها یـاد کرده‌اند. پیوند «آ» به نامهـای ایـرانی یا حذف آن(مانند «اشتر» و «شتر») پدیـده‌ای رایج بـوده، و جـزء اول آن اَسَــه گه(ســنگ) که به نظر ما با ایشـکته / اشکته اوستایی همریشه است، و این خـود در واقع جـزء اول اسم اوسـتایی کوهسـتان ایشـکت او پـائیری سـئن (یسـنا 10، بند 11؛ زامیـاد، بند 3)ـ رشـته غـربی جبـال هندوکش می‌باشد، همانا به معنای سنگ خاراست.

بنابراین، نامویس و نامجـای اسـگرتی/ سـاگارتی، یعـنی خاراسنگیان، یا خارا کوهیان یا کوه نشـینان، به مثابه یک قبیله کوچگر لابد بایستی وجه نسبتی هم با جایگـاه حـلّ و ترحــال یا بومگــاه و نشــیمن پیوســته خــویش داشــته باشند، و آن نامجای همانا کوهسـتان خـاراگین زاگـروس اســت، که نــام خــویش را بــدان داده‌اند. اما نــامویس و نامجـای سـگرتی / سـاگارتی در نویکنـده‌های آشـوری به صورت زکرتو (Zekertu) یاد شده، چنانکه همه محققان بر این نگره همداسـتان‌اند؛ و حـدود آن کشـور زاکـروتی رادیاکونوف تقریبـاً بین شـهرهای مراغه و میانه کنـونی در آذربایجان جنـوبی تعـیین نمـوده است. اینک می‌تـوان مــراد داریــوش هخامنشی را (در نویکنــده بیســتون) از نامجـای سـگارتیه که چیـترا تخمه مـادی طـاغی بـدانجا نســبت یافتــه، در واقع همین زکرتو آشــوری نــام یا زاکروتی دانست.

ذکر نامجـــای «زکرتو» و «زاکـــروتی» در ســـالنامه‌های آشوری باز گرد به سده هشتم ق م است، چنانکه آخـرین نقطه لشکرکشی تیگلات پالاسر سـوم (745_738 ق م) در سرزمین مادهـای نیرومند (به سـال 744 ق م) همانا دژ زاکــروتی یــاد گردیــده، که گمــان می‌رود در قلمــرو حکمـرانی خانـدان دیـاکوی مـادی (727-675 ق م) واقع بوده است.

راقم این سـطور به طـور قطع و یقین، دهـدژ باسـتانی زاکروتی / زکرتویی مادی را با شاهین دژ سده‌های میانه – صـــایین قلعه» عهـــود پســـین در بخش شهرســـتان میانـدوآب – بر کرانه راست زرینه رود (جغتو) علیا کـاملا منطبق می‌یابد و یکی می‌داند.}

پ ن: در زبـان کُـردی، کلمه‌ئه شـکه وت‌به معـنی غـار است که به ایشکته یا اشکته اوستایی مشابهت دارد.

{اما از کشــور زکرتو خــود، چنانکه گذشــت، در نــاحیت شمالی دهدژ زاکـروتی (شـاهین دژ) و بی‌فاصـله پس از آن، واقع در بین مراغه و میانه کنـــــــونی، از جمله در مهمـــترین و مشـــهورترین لشکرکشی‌های آشـــوریان به سرزمین مانایی – مادستان، یعنی آمدن سـارگون دوم (721-705 ق م) برای انتظام امور ولایات شمالی جبـال زاگروس یا جنوب آذربایجـان کنـونی (به سـال 714/715 ق م) یاد گردیده است. هم در شـرح این وقـایع است که نخست بـــار نـــام دیـــاکو خداوند دهـــدژ زاکـــروتی بنابه هرودوت (100-97/1)ـ متحد کننده قبایل مـاد و نخسـتین پادشاه ایشان در تاریخ ذکر می‌شـود. فرمـانروای ایـالت زکرتو در آن هنگام متـاتی نـام داشـت، لیکن نـام کشـور دیاکو واقع در سرزمین مادهای نیرومند را گاهی مادای(

Mădai)گفته‌اند و بعضی مسی (Messi)دانســـته‌اند، که ذیلا اشــاره خواهد رفت، اما در این‌که دهــدژ زاکــروتی دیاکویان تقریباً در مرز بین کشور ایشان و ایــالت زکرتو متاتیان بوده، تردیدی نباید داشت.

داســتان، اشــارت وار، از این قــرار است که دیــاکو تنها یکی از سران قبایل متعدد مــادی و یکی از فرمانروایــان کوچک مــادای (727-675 ق م) خــود تــابع پادشــاهی مانایی بود (شکین مات مانــایی، فرمــانروایی از جــانب مانا) که درخشش تــاریخ جانشــینان وی بر چهــره‌اش پرتوی تابان افکنـده است. اما وی به سـال 716 ق م در شورش حکام ولایات پیرامون خود، به سـرکردگی متـاتی فرمانروای کشـور «زکرتو» بر ضد پادشـاه مانـایی (آزا) به خــاطر آن‌که گویا با آشــوریان پیمــان (ننگین) بســته اســت، هنبــاز شد. پس ســارگون دوم بی‌درنگ مداخله نمود، غالب سـران شورشی دسـتگیر شـدند که بعضی را کشت و بعضی را تبعید کرد. آن گاه پس از تصـرف شـهر ایزیرتو پایتخت مانایی و قلاع زیویه و آرمـائیت رهسـپار نـواحی دورتر جنـوبی شـد، و از جمله ولایـات سـیگریس (گــروس) و ارانزیــاش (ظ: رَزَن) و شــپردا (شــراء) و اوریاکو (ظ: خرقــان) را واقع در منطقه همـدان کنـونی تسخیر کرد.

ســال بعد (715 ق م)، پادشــاهی اورارتو (آذربایجــان شمالی) در پیکـار پیوسـته بر ضد امـپراتوری آشـوری، از دیــاکو که هنــوز مَحمی و متحد پادشــاهی مانــایی (آذربایجــان جنــوبی) بــود، خواست تا از آن بگسـلد و به اتحادیه اورارتویی ضد آشوری بپیوندد. دیــاکو پــذیرفت و محض ابراز وفاداری یک پسر خویش را همچون گروگــان

به نزد روسا پادشاه اورارتو فرستاد.همین امر، واکنش فوری سارگون را برانگیخت، و چون شورشهای ضد آشوری ایالتهای ماننای-مادی نیز دامنه‌ای یافته بود، پس لشکرکشی به سرزمین مادای لازم آمد. سارگون به کشور دیاکو وارد شد، او را دستگیر نمود و همراه با خانواده اش به‌هامات [حماه] سوریه تبعید کرد. آن گاه از آنجا روی به سوی ایالتهای شمالی - از جمله زکرتوی متاتی سرکش آورد، ولی همین وقت در ایالت جنوبی آنجا، خارخار (دهستان خورخوره کنونی از بخش دیواندره کردستان) شورشی بزرگ رخ داد.

شورش مزبور که بر اثر قِوام اتحادیه قبایل مادی، و امداد ایالتهای الی پی (حلوان،برخی ماهیدشت را گفته اند) وهامبان (کامبانده، ظ: کامیاران یا کرمانشاه کنونی) قوت گرفته بود، سرکوب شد و فرمانروایان مادای تن به پرداخت خراج دادند. سپس، سارگون باز به قصد «زکرتو» لشکرکشی پر آوازه‌ای به طرف اورارتو ترتیب داد (724 ق م). در سرزمین پارسوای آشوری (بخش شرقی استان اربیل کنونی منضم به بخش شمالی استان سلیمانیه عراق) هدایای بیست و شش تن از خداوندان دهدژهای مادی، فرمانروایان کشور مادای را دریافت کرد. آن گاه، با گذشتن از گردنه‌های کوهستانی، وارد ایالت مسی(مشتا) شد و پس از ملاقات با پادشاه ماننایی و دریافت هدایای او، روی به سوی زکرتو آورد. متاتی فرمانروای سرکش و سربلند آنجا- که سزاست نامش آوازه یابد - روش دیرین را به کار بست، مقر خویش، یعنی قلعه پرده را (در غرب میانه) ترک گفت، و در کوهستان اواشدیریکه (ظ:بزغوش داغ کنونی) پناه گرفت، ضمناً نیروهای

جنگی را شتابان به پشتیبانی سپاه اورارتویی فرستاد؛ لیکن سارگون آشوری همه موانع را برداشت، همه را شکاند و سیزده دژ زکرتویی را غارت و ویران نمود. سپس یکباره به سوی مغرب، روی به اوشیدیش ماننایی (شهر مراغه کنونی) آورد.

ابواب شمال شرقی جبال زاگروس و اطراف دره‌های قزل اوزون (سفید رود) علیا و زرینه رود (جغتو) چنانکه گذشت، چون در قلمرو قبیله موسوم به زکرتی / سگرتی قرار گرفت، لاجرم نام آن قبیله مادی بر آن‌ها نهاده آمد. از آنچه گذشت، چنین دانسته می‌شود که در بخش شمالی آنجا خاندانی از همان قبیله، که عجالتاً فردی از آن به نام متاتی زکرتویی شناخته می‌آید، حدود سالهای 720- 710 ق م حکم رانده است.}

{همچنین، حدود همان اَزمنه، در بخش جنوبی آنجا خاندان دیاکو (پسر فرورتیش، بنابه هرودوت) ظاهرا از همان قبیله، خداوند دهدژ زاکروتی (شاهین دژ) فرمان می‌رانده است. این‌که حیطه فرمانروایی دیاکویان زاکروتی پس از آن تا منطقه همدان کنونی بسط می‌یابد، و هگمتانه (اکباتان) تختگاه پادشاه ماد می‌شود، عوامل متعددی بر آن مترتب بوده است.

آنچه مسلم به نظر می‌رسد این‌که هگمتان را دیاکو یا جانشینان او بنیاد نکرده‌اند، دهدژ یا شهرک هگمتان بسی پیش از مادان هم وجود داشته است، ولی اینان به دلایلی معین آنجا را تجمعگاه قبایل (هنگمتان) قرار دادند، و سپس که خاندان دیاکویان پادشاهی ماد یافتند، ناگزیر همان جا را تختگاه خویش ساختند.

حتی فرضیه‌ای در خصوص هگمتـان شـمالی وجـود دارد، که بدان موجب این بیت اجتماع مادان (هنگمتـان) درست در جایگاه شاهین دژ کنونی (صایین قلعه) مکان می‌یابد، جـــایی که ما آن را با دهـــدژ زاکـــروتی مـــادی منطبق می‌دانیم. این فرضیه، حتی پیش از بررسی‌های تـاریخی – باستان شناسی قرن اخیر در مورد شهر مقـدس شـیز (تخت سـلیمان) و اخـیرا شـهرک مـاه نشـان زنجـان که حقیقتا نشان آشکاری از مـاه (مـاد) برخـود دارد. نخست بار یکصد و پنجـاه سـال پیش توسط دانشـمند و سـپاهی نامـــدار انگلیسی ســـرهنری راولینسن (کاشف رمـــوز بیسـتون) مطـرح شد. وی در مقاله معـروفی با عنـوان «تـــذکره‌ای در بـــاب جایگـــاه اکباتانه آذربایجـــان» (مجله انجمن پادشاهی جغرافیایی، لنـدن، ج 10، 1840 م، ص 65_158)ـ بنا به اسناد رومیان می‌گوید که مکان باسـتان شناختی اکباتـان همـان تخت سـلیمان آذربایجـان، یعـنی مرند کنونی [کذا؟] می‌باشد.

باری، پیشـتر یـاد کـرده شد که سـارگون دوم آشـوری در لشـکر کشی سـال 714 ق م از گـداری کوهسـتانی به ایالت ماننایی مسی درآمد. یکی از مادشناسـان شـوروی به نام گرانتوفسکی اظهار داشته است که مسی ماننایی یا مشته (Meshta) همان کشور تحت حکم خاندان دیاکو (بیت دیـــاکو) بـــوده است. لیکن با تـــدقیق در تطبیقـــات جغرافیایی مبنی بر وقوع آن در ناحیت علیـای زرینه رود (جغتو)، شمال هرشی (هرسـین)، جنـوب زیویه (سـقز)، مشرق زاموآ یا پارسوآ و جز اینها، چنین نماید که مشـــته تقریبا با بخشی از ناحیت شهرزور خاص انطباق می‌یابد. در هر حـــال، ولو آن‌که این ایـــالت با کشـــور دیاکویـــان پیوسته بـوده باشـد، فعلا تأییـدی در خصـوص این‌که آنجا

خود کشور تحت حکم ایشان بوده به دست نیست. ایگـور دیاکونوف، هم به نوبه خویش، غلط خوانی کلمه آشوری بیت دیـاکو را در ارتبـاط با نـاحیت مسی به دقت نشـان داده است.

آشوریان طی لشکرکشی مضبوطی که در سـال 820 ق م به سـرزمین مـادای نمودنـد، پس از عبـور از کوههـای کولار (kullar) – رشته برجسته‌ای از زاگروس (که شاید با کیله کــوه کنــونی مطــابق باشد) – به نــاحیت مشــته درآمدند. در اینجـــا، شمشی آداد پنجم (823_811 ق م) رمه‌های دواب بسیاری از مـردم غـنیمت گـرفت، دیه‌ها و نشــیمن‌های بســیاری را ســوخت و مســیان را آســیب فراوان رساند، هدایای قبایل ماننایی در همین جا به نزد او واصل گردید. از جمله ایالت‌هـــایی که آشـــوریان (در سال 802 ق م) ادعا کرده‌اند بر آن‌ها اسـتیلا داشـته‌اند، یکی همین مشته اسـت، لیکن اطلاعی هست که پادشـاه ماننایی در همان سال مستحکمه آنجا را بازسازی نمـوده است. پس از آن نـــیز، در ســـده هشـــتم ق م آنجا که از لحاظ دامداری و اسب پروری منطقه بسیار مهمی بوده، یکی از دولتشـــهرهای کوچک ماننـــایی به مثابه یک واحد مســـتقل سیاسی به شـــمار آمـــده، الا این‌که بعضی از محققان، چنانکه پیشتر گذشت، بیت دیاکو یا کشور تحت حکم دیاکویان را همان جا دانسته‌اند.

راقم سطور، این همانی نامجای مسی / مشته باسـتانی را با نامویس مسـتگان (مسـته + گـان) که مسـعودی، در هر دو کتابش، آن را جزو اصناف اکـراد جبـال یـاد کـرده، منطبق می‌داند. بدین سان، دوام و بقای آن قبیله مـادی کُـردی بیش از 1700 سـال پاییـده، پس از سـده 4 ه.ق

دیگر ذکری از آن در منابع تاریخ کـرد نرفته است. آیا رود مسـین که از مغـرب کوههـای کردسـتان مکـری به دجله می‌ریزد، بازمانده نامجای - نامویس مسی نیست؟

البته چنین نامجایی را با مسنه (Messene) - نام قومی در آدیابن واقع در میانرودان شمالی، نباید اشـتباه کـرد. در هر صورت، شواهدی وجود نـدارد که انتسـاب خانـدان دیـاکوی مـادی را به نامجـای مسی/ مشـته یا نـامویس مشتگان تأیید کند، بلکه همه قـراین موجـود حـاکی است که آن خانـــدان شـــاهی مـــاد باید از قبیله زاکـــروتی/ ساگارتی بوده باشد.

اما این‌که دامنه تنفذ سیاسی دهخـــدایان زاکـــروتی / سـاگارتی از حـدود ابـواب شـمالی جبـال زاگـروس تا دامنه‌های کوهسـتان ارونته(الوند) گسـترش یـافت، یا به عبـــارت دیگـــر، مقر فرمـــانروایی ایشـــان از دهـــدژ زاکروتی(شاهین دژ) به ساروگ هنگمتان منتقل شـد، به دیگر سـخن، پـایتخت ایـالتی خانـدان دیـاکو از اکباتـان شمالی(به تعبـیر راولینسن و پـیروان او)، یعـنی از تخت سلیمان(شیز) به اکباتـان جنـوبی، یعـنی همـدان تختگـاه امپراتوری ماد تبدل یافت،}

{جملگی به مـوجب روند عمـومی و قانونمند فـراروی نظام کدخدایی به نظـام پادشـاهی همانا از ضـروریات و نتایج اتحـاد قبایل مـادی، هم به دلایل سیاسی - نظـامی بـوده است. تکـوین امپراتوری‌هـای متمرکز ایرانـزمین، همواره از مبادی عشایری صورت پذیرفته است.

علاوه بر علل و اسباب درونی روند تحولات مزبـور، خـود آشـــوریان نـــیز به مثابه عامل خـــارجی، آن نـــیز حسب

ضرورت و دقیقا از روی حساب و بنابه ملاحظـات در امر سیاســت، فرائــورت خشــتریتی / کشــتریت پسر دیــاکو ســاگارتی (653-674 ق م) به حکــومت در نــاحیت بیت کاری همدان منصوب کردند. چنانکه پیشتر گذشت، چــون آشــوریان دیــاکو را با خــانواده به ســوریه تبعید نمودند (715 ق م) لذا فرورتیش خشــتریت / کشــتریتی در خــاک آشــور تــربیت یــافت. پس هنگــامی که گویا اتحادیه قبایل مــاد فراخــوان حکــومت بیت دیــاکو شــده بــود، آشــوریان صــلاح دیدند که تــربیت یافته خــود را در ایــالتی حکــومت دهند که دورتر از حیطه تنفذ محلی و عشیرتی او باشــد، و می‌پنداشــتند که هم به ســبب تنفذ خانــدانی اش بین قبایل مادی لابد در جمع و جبایه خراج ضامنی بهتر از او نباشــد، و بسا که در سیاست هم به ســود ایشــان عمل کند. لیکن ســیر حــوادث بــرخلاف پنــدار سیاســتمداران امپراتوری تجاوزگرِ آشوری بــود، پایــان کــار خــود ایشــان نزدیک می‌شد، آغاز پادشــاهی مــادای بر آســیای باســتان فرا رسیده بود. فرورتیش خشتریت که دیگر یک ویســپت (رئیس قبیله / دهخــدای) ســاگارتی نبــود، بل به مقــام دهیوپتی (کشوربان / صاحب الایاله / شَترَبان / ســاتراپ) ایالت آشوری کارکاشی یــابیت کــاری همــدان ارتقا یافته بود، همراه با دو دهیوپت دیگر آن سرزمین - یکی مــامی تیارشو دهخدای پیشین ایــالت آشــوری مــادای (پــیرامون منطقه گــروس - وســیعاً - تا زنجــان کنــونی) و دیگــری دوساننی دهخدای پیشین ایالت آشوری شپردا (پــیرامون منطقه شراء همــدان - وســیعاً- تا ســاوه کنــونی) بر ضد ســلطه آشــوری قیــام کردند (ســال 673ق.م) ریاست خشتریتی و رهبری وی در آن قیام بلا معارض بود، که به

احتمال قوی رسـماً هم به سِـمَت پیشـوای اتحادیه قبایل مادی برگزیده شد.

بدین سان، پادشـاهی اقـوام مـادی بنیـاد گردیـد، و از آن میان قبیله کوچک و صحراگرد زاکـروتی / سـاگارتی – که خانــدان شــاهی مــاد از آن تــیره بــود. قبیله شــاهی ایرانزمین شد، همان طور که در عهد هخامنشی عشیرت پاسارگادی فارس به عنوان قبیله شـاهی مبـاهی گردید. جانشــین فرائــورت خشــتریتی، یعــنی: اووکیشــتر (به بــابلی)، اواکســتر (به ادی)،کونکســرس (به یونــانی)، هوخشتره ایرانی مادی (624_585 ق) که بایستی همان کی‌خسـرو داسـتانی باشد. فلـذا بنا به اوسـتا: «پهلـوان وحدت بخش دهیوهای آریایی در یک پادشاهی» (یشتهای 49/5، 21/9، 32/15)ـ با فتح نینـوا پـایتخت امـپراتوری آشور و امحـای آن هیـولای جنگ پیشه و سـتم روای عهد باســتان از صــفحه روزگــار (612 ق م) و گســترش پادشــاهی مــادان کمــابیش تا حــدود همــان مرزهــای امــپراتوری هخامنشــی، به گفته آخیلــوس (آشــیل): «بنیادگذار سلطنت بر آسیا» شد.

این همان کیا کسار / هوخشتره، پادشاه بـزرگ و نـام‌آور مــادی اســت، که در آغــاز پادشــاهی داریــوش بــزرگ هخامنشی (522-486 ق م) بنابر نویکنده اش در بیستون (ســتون 2، بند 14 /ـ ســتون 4، بند 2):ـ چیــترا تخمه سـاگارتی پادشـاه اسـگرتیه / سـاگارتیه (که بـرای اِعـاده پادشاهی خاندان دیـاکویی مـاد شـوریده بـود) خـود را از تخمه او، یعـنی از تبـار هوخشـتره می‌دانست. بنـابراین سـند سـنگی بسـیار معتـبر و خـارایین نـیز، یقین حاصل توان کرد که خاندان دیاکویـان یا سـلاله سـلاطین مـادی،

خود از قبیله ساگارتی بوده‌اند. یک چیز هم از این سند مستفاد می‌گردد، این‌که آن دهخدایان ساده زاکروتی که بر تخت پادشاهی بزرگ ماد در عاصمه هگمتان فراز رفتند، هنوز یا هرگز از بومگاه اصلی و قبلی خویش، یعنی ساگارتیه مادای نبریدند، هنوز قبیله شاهی ایشان (اسگرتی) و میهن نخستینه آنان (ساگارتیه) پیوندهای تیره و تباری آیین کدخدایی، یا به تعبیر ابن خلدون مغربی: عصبیت (همبستگی) عشیرتی را با ابنا و اعضا و رئیسان استوار داشته است.

اما قبیله ساگارتی از لحاظ نژاد شناسی، هر گاه موضوع نژاد در مباحث قوم شناسی تاریخی پیش می‌آید، پای تحقیق می‌لنگد؛ پس چون نمی‌توان بر راهواران تردید به سوی مقاصد تقلید پیش رفت، گویا یکسره باید به ترک این فقره گفت. شاید حسب آن‌که آنان در مشرق جبال زاگروس پیدا شده‌اند، یا موافق با نگره‌ای (از مینورسکی) که قایل به منشأ شرقی از برای ایشان است، قبیله مادی ساگارتی را نیز ایرانی / آریایی و از اقوام کوچیده هندواروپایی در حدود هزاره یکم ق‌م دانست. از یاد نباید برد که هرودوت (کتاب 7، بند62) گوید که خود مادان تبار خویشتن را آریان دانسته‌اند، که لابد ساگارتیان در این دعوی تقدم داشته‌اند. این موضوع را هم نباید فراموش کرد که هرودوت ساگارتیان را از قبایل پارسی بر شمار آورده است.

{باری، استرک، یکی از کردشناسان، چهره چیترا تخمه ساگارتی را در نقوش بیستون شبیه به کُردان جبال ایران تشخیص داده است. هنری فیلد نژاد شناس به نقل از راولینسن یاد کرده است که: «شاید کردها و لُرهای

امروزی از لحاظ خصوصیات شبیه‌تر به مادی‌های باستان باشند، تا ساکنان لطیف فلات بزرگ». بنا به اشارت مورخان باستان هم در خصوص کاسان (اقوام مختلف جبال زاگروس) ماه / ماد، قبایل کورتی/کیرتی (شاید کردان حقیقی) و ساگارتی در ابواب زاگروس و گوریک (گوران) نیز در همان منطقه از آن زمره بوده‌اند. چنانکه قبلاً اشاره رفت، هرتسفلد باستان شناس هم معتقد بوده است که ساگارتی‌های باستان از جمله نیاکان کردان کنونی توانند بود. اینک، با توجه به آنچه پیشتر در باب حضور ساگارتیان در نواحی جنوب شرقی ایرانزمین، یعنی حدود کرمانیان گذشت، حیرت محققان در این خصوص کاملا طبیعی است. از جمله دیاکونوف در مورد چیترا تخمه ساگارتی گوید:«معلوم نیست که مقصود آیا ساگارتی‌های ایران مرکزی بوده، یا ساکنان زیکر توی آذربایجان؟» استرک نیز به درستی ارتباط بین زکرتوی پارسوآیی را با قوم اسگرته درنیافته است. شادروان مینورسکی، صاحب تحقیقات گرانقدر در باب کردان، اساساً بومگاه قبیله ساگارتی را درمشرق ایران، مشخصا در سیستان کنونی دانسته است، که در دوره آشوریان به مغرب ایران کوچیده و در کشور مادان (کردستان کنونی) آرمیده‌اند، و هم ایشان زکرتو یا زاگروتی‌های مذکور در متون آشوری باشند.چنین است وضع دوبختی قبیله ساگارتی عهد باستان که دانسته نیست شرقی‌اند یا غربی، یا حسب اَسناد، هر دو؟

اما از نظر راقم این سطور، مسأله تقریباً حل شده است. نخست باید با دیاکونوف، صرف نظر از بعضی توجیهات تردیدآمیز و گاه متناقض وی، در مفهوم جغرافیایی قبایل نیمه مادی - نیمه پارسی که

ساگارتیان از آن جمله‌اند، موافق بود؛ بدین قرار که قبیله مزبور، چنانکه به تحقیق پیوست، اصلا و از حیث زبان قومی هم (چنانکه وی به تحقیق نشان داده) همانا مادی بوده، و اگرچه در کشور زکرتو می‌زیسته (بین مراغه و میانه کنونی) از آنان در بخشهای مختلف ایران و از جمله در جنوب شرقی آنجا (نزدیک سیستان) نیز یاد گردیده است. همه می‌دانند که هرودوت (کتاب 1، بند 125)ـ اگر ساگارتیان را جزو قبایل پارس شمرده، مخصوصا ایشان را کوچنده (nomad)ـ یاد کرده، که پیداست مفهومی مخالف با یکجانشین دارد. اما کسی متوجه نشده است که هرودوت در جای دیگر (کتاب 7، بند 85)ـ همین قبیله معروف پارسی زبان صحراگرد را که جامه شان نیم پکتینی - نیم پارسی بوده، با صفت سرگردان / آواره (در ترجمه انگلیسی راولینسن:(wandering tribe)ـ یاد نموده است، که با این وصف، دیگر قید جهت و مکان هم از عهده آن ساقط و به اصطلاح همه جابرو می‌شود، هم مشرق، هم جنوب...

اتفاقاً به دلیل همین صفات و بل تحقیقاً به سبب چنین خصوصیات عشایری کمابیش متباین با ویژگیهای آرمندگی نسبتا متمدنانه سایر قبایل مادی یکجانشین یا نیمه کوچنده است که قبیله ساگارتی توانست با شیوه‌های رزمی چالاکانه خویش (که هرودوت شطری بیان نموده) در پیکار با آشوریان برتری و شایستگی لازم را برای احراز رهبری قبایل و ربودن گوی پادشاهی ماد از آن میان کسب کند. خلاصه، موافق با نظریات عالمانه در باب تکوین دولتهای جوامع باستانی، قبیله هر چه بدویتر، کوچنده‌تر و زمخت‌تر البته به مراتب بهتر از هر جماعت آرمنده‌ای از پس سلطه نظامی-سیاسی فرو

پاشنده‌ای چـون دولت آشـور سـده هفتم ق م بر می‌آید. این فقره در تاریخ آسـیا و ایـران، هرگز پدید منحصر به فردی نیست.}

رجعت فرعون

بعضی از دوستان از بنده در مورد احتمال رَجعت فرعون رامسس دوم و سایر مومیایی‌های رژه هفته پیش در دوره آخرالزمان می‌پرسند ؟

در پاسخ باید بگویم که بنده نص مستقیمی مبنی بر رجعت فرعون زمان حضرت موسی کلیم الله در آخرالزمان ندیده ام. اما در روایتی از امام ناطق جعفر صادق علیه السلام به رجعت سران کفر در آخرالزمان اشاره شده است::

{در روایتی از امام صادق (علیه السلام) این چنین آمده است:انّما یرجع الی الدنیا عند قیام القائم (علیه السلام) من محض الایمان محضا، او محض الکفر محضا، فأما ما سوی هدین فلا رجوع لهم الی یوم المتاب؛ =همانا کسانی که ایمان ناب و کامل و کسانی که کفر خالص داشته‌اند هنگام ظهور قائم (علیه السلام) به دنیا باز می‌گردند، ولی غیر از این افراد تا روز قیامت کسی به دنیا بر نمی‌گردد} (بحارالانوار، ج 6، ص 254 ح 87؛)

این روایت حتی با فرض ضعیف بودن سند (اطلاعی از قوت و ضعف سند این روایت ندارم) جای تامل بسیار دارد و با توجه به این روایت می‌توان گفت که رجعت بزرگان کفر و بعضی افراد پلید در آخرالزمان کاملا ممکن و محتمل است. در بسیاری از فیلم‌ها و سریال‌های‌هالیوودی نیز بازگشت افراد پلید با دخالت عوامل انسانی با کمک جادوی آیینی و ... به نمایش گذاشته شده است. به نظر می‌آید که ما در دوره

آخرالزمان باید شاهد رجعت افراد پلید تمدن‌های پیشین نیز باشیم.

نکته: عده‌ای از محققین که نگاه علم گرایانه و البته بقول خود معقولی که نسبت به مسائل دارند احتمال خرق عادات دجال را در آخرالزمان منکرند طبیعتا این محققین چنین روایاتی را یا نمی‌پذیرند یا سعی خواهند نمود طور دیگری تفسیرش نمایند. نگاه بنده نقطه مقابل این دسته از افراد است به نظر بنده احتمال رجعت سران کفر توسط جادوهای آیینی و باز کردن دروازه‌های عالم زیرین کاملا ممکن است و این مغایرتی با قدرت بی‌همتای حق تبارک تعالی ندارد.

اما در روایتی از امیرالمومنین علیه السلام اینگونه آمده:

{امیرالمؤمنین (علیه السلام)

إِنَّ فِی اَلتَّابُوتِ اَلْأَسْفَلِ سِتَّةً مِنَ اَلْأَوَّلِینَ وَ سِتَّةً مِنَ اَلْآخِرِینَ فَأَمَّا اَلسِّتَّهُ مِنَ اَلْأَوَّلِینَ فَابْنُ آدَمَ قَاتِلُ أَخِیهِ وَ فِرْعَوْنُ اَلْفَرَاعِنَهِ وَ اَلسَّامِرِیُّ وَ اَلدَّجَّالُ کِتَابُهُ فِی اَلْأَوَّلِینَ وَ یَخْرُجُ فِی اَلْآخِرِینَ وَ هَامَانُ وَ قَارُونُ وَ اَلسِّتَّهُ مِنَ اَلْآخِرِینَ فَنَعْثَلُ وَ مُعَاوِیَهُ وَ عَمْرُو بْنُ اَلْعَاصِ وَ أَبُو مُوسَی اَلْأَشْعَرِیُّ وَ نَسِیَ اَلْمُحَدِّثُ اِثْنَیْنِ=امیر المومنین علیه السلام فرمود: در تابوت ته دوزخ شش نفر از امتهای پیشین جا دارند و شش نفر از امت آخر زمان اما آن شش نفر که از پیشینیان‌اند فرزند آدم است که برادرش را کشت و فرعون فرعونها است و سامری است و دجال است که نامش در زمره پیشینیان است ولی در آخر الزمان خروج خواهد کرد وهامان است و قارون و شش نفر از امت آخر الزمان نعثل است و معاویه و

عمــرو بن العــاص و ابو موسی اشــعری است راوی این حـــدیث نـــام دو کس دیگر را فرامـــوش کـــرده است.: blush:}(کتاب الخصال جلد دوم ص 485)

در این روایت که ظـاهرا سـند قـوی‌ای هم نـدارد اینگونه آمده که افـرادی نظـیر قابیل و قـارون و فرعـون زمـان حضرت موسی کلیم الله وهامان وزیر فرعون و دیگــران در کنـــار دجـــال در تـــابوت ته جهنم قـــرار دارند. از این روایت نـوعی سـنخیت و تشـابه اعمـال این جهنمیـان و شاید نزدیک بـودن مـیزان و انـدازه پلیـدی اعمـال اینـان استنباط شود. اما شاید بتـوان وجهی دیگر نـیز بـرای آن قایل شـویم. از روایت اول دریـافتیم که کـافرانی که در کفر به کمال رسـیدند احتمـال رجعت آنـان وجـود دارد و ممکن است رجعت کنند. از روایت دوم در می‌یـــابیم که دوازده نفر پلیـدترین افـراد هسـتند که در تـابوتی در ته جهنم خواهند بود. پس نتیجه می‌گیریم تمامی این افــراد اگر مـــرده باشـــند در آخرالزمـــان ممکن است بـــار دیگر رجعت کنند و حداقل برخی از آنان جـزو یـاران و خـدمت کنندگان دجال ملعون می‌باشند.

نکته2:ـ در بعضی روایات دیگر نـیز به زنـده کـردن بعضی افراد توسط حضـرت صـاحب عجل الله و انتقـام از آنـان سخن رفته است.

باسک

تصویری از مراسم سـورگیناک sorginak جـادوگران در ایالت باسک اسپانیا

سورگیناک مراسمی است که جادوگران باسکی شب‌های جمعه و شـــنبه(شـــبات) برگـــزار می‌نمایند آنـــان در این مراسم ظـــاهرا لباس‌هـــای خاصی که در تصـــویر ملاحظه می‌نمایید به تن می‌کنند و ماســـــکی نـــــیز بر صـــــورت می‌زنند.

سورگیناک علاوه بر مراسم‌های خاص شـبات جـادوگران، نامی برای دادگاه عـالی جـادوگران اروپـایی است که در آن به خطاهای جادوگران بر طبق قوانینی که ایزدبـانوی مـاری و همسر وی ایـزد سـوگار وضع کرده‌اند رسـیدگی می‌شود.

رمـان جدید دن بـراون (پیـدایش) داسـتانش مربـوط به ایالت باسک اسپانیا می‌باشد.

لرد خوزه (شاه تاریکی ماسـون‌ها) در جزیـره ایبـیزا در جنوب اسپانیا ظاهرا دارای سمتی مهم در دادگـاه عـالی سورگیناک در ایالت باسک در شمال اسپانیا می‌باشد.

کلیه دادگاه‌هـــای ســـورگیناک جـــادوگران اروپـــایی و آمریکایی زیر نظر سورگیناک باسک می‌باشند.

منطقه باسک و جادویش قطب جادوی آب و هـوایی در اروپا است مهمترین جادوگران این سبک جادو در اسپانیا و بریتانیا سکونت دارند.

پ ن: بنده احتمال می‌دهم که برخی حوادث آب و هوایی چندسال اخـیر در ایـران و خاورمیانه ریشه در این سـبک جادو داشته باشد.

تصویر نماد ایزد سوگار

طـراحی این نمـاد ظـاهرا متـاخر است و ریشه باسـتانی ندارد. این نماد با تفاوتی جزئی، نماد ایالت جدایی طلب باسک اسپانیا نیز می‌باشد.

در افسـانه‌ها و اسـاطیر فلوکلـور ایـالت باسـک، ایـزد سوگار Sugaar (که با نامهای Sugoi، Sug، Maju نیز شـناخته می‌شـود) ایـزدی پیش از مسـیحیت است که با طوفـان و رعد و بـرق ارتبـاط دارد. معمـولاً او را به صورت اژدها یا مار تصور می‌کردند. بـرخلاف همسر وی، ماری، افسانه‌های اندکی در مورد Sugaar بـاقی مانـده است. هدف اساسی وجود او (سـوگار) پیوسـتن دوره‌ای با ماری در کوهها و غارها برای تولید طوفان است.

نام واژه Suga (a) r از suge (مار) و -ar (نر) گرفته شده است، بنابراین به معـنی مـار نر می‌باشد. همچـنین عـده‌ای از محققین نظر بر این دارند این نـام واژه متشـکل از su (آتش) و gar (شـعله)، بنـابراین تولید "شعله آتش" است که یک ریشه شناسی عامیانه در نظر گرفته می‌شـود. افسـانه‌های محلی باسک می‌گوید که او در آتـون دو خانه دارد: در غارهـای آمونـدا و آتارتا. گفته می‌شود که سوگَر هنگام عبور از آسمان به صـورت داس آتش است او در دیدار مـاری در روزهـای جمعه به شـکل گلوله آتشین در آسمان سفر می‌کند.

اینکه نماد ایزد سوگار را اخیرا شبیه سواستیکا (صلیب شکسته) طراحی کرده‌اند. ریشه اش به انجمن‌های مخفی‌ای نظیر فری ماسونری می‌رسد که ریشه در آیین میترائیسم رومی دارند.

همانگونه که گفته شد این نماد ربطی به سوگار ندارد و طراحیش جدید است.

بعضی خاندان‌های اصیل اروپایی که نام فامیلیشان شبیه به واژگانی نظیر سوگَر، شوگر، سوگاری، سوگار و ... است. جزو پرستندگان باستانی ایزد سوگار و عضو انجمن‌های مخفی غربی می‌باشند.

دادگاه سورگیناک در مورد جادوگرانی است که سرسپرده مناسک خاص انجمن‌های مخفی در حیطه باطنی باشند. بنابراین در مورد تمام جادوگران برگزار نمی‌شود. پیشتر گفته شد که بعضی از انجمن‌های مخفی در مرحله باطنی *نه در سطح ظاهری* نوعی آیین سرسپردن خاص دارند که به خاندان‌های رده بالا که کلیدار بعضی امکنه و عوالم هستند سر می‌سپارند

تصویر نماد ایزدبانوی ماری در اساطیر باسک اسپانیا که با رعد و برق و باد و زمین مرتبط است.

این تصویر و نمادپردازی نیز ظاهرا متاخر است.

{ایزد بانوی ماری در اساطیر منطقه باسک اسپانیا که Anbotoko، Urraca ماری (بانوی Anboto)، و Murumendiko (بانوی Murumendi) نیز نامیده می‌شود. او همسر ایزد سوگار (معروف به سوگوئی یا ماجو) است. افسانه‌های محلی او را به هوا مرتبط

می‌کنند: هنگـامی که او (مـاری) و مـاجو (سـوگار) با هم در آسمان سفر می‌کنند تگرگ سقوط می‌کند، عزیمت او از غار همراه با طوفان یا خشکسالی خواهد بود و این‌که در کـــدام غـــار (در ناحیه باسک) در زمان‌هـــای مختلف زندگی می‌کند هوای خشک یا مرطـوب را تعـیین می‌کند: از مکانهای دیگـری که گفته می‌شـود وی در آنجا زنـدگی می‌کند شـامل شـکاف مورومنـدی، غـار Gurutzegorri است(آتـوان) و منـاطق Aizkorri و Aralar در اسـپانیا است.

اعتقاد بر این است که ماری با از دست دادن اولین واکه و تغیـیری در Emari (هدیه) یا Amari (مـادر + پسـوند حرفه) بوجود آمده است. نزدیک بودن نام مـریم مقـدس و مـاری ممکن است به بت پرسـتان کمک کـرده باشد تا عبـادت ایزدبـانوی مـاری را به نـام مـریم مقـدس انجـام دهند.}

تصـویر خیـالی مـاری و همسـرش سـوگار که به صـورت اژدها به تصویر کشیده شده است.

{نکته1:ـ این عقیـده به نظر می‌تواند درست باشد وگرنه چـرا باید نـاموازه میریـام عـبرانی که در عـربی به مـریم تغیـیر شـکل یافته به نـام مـاری که نـام این ایزدبـانوی باسکی بوده تغییر پیدا کند؟!

ماری به طور معمول در یک غار در بالای کـوهی زنـدگی می‌کند که در آن او و همســـرش Sugaar هر جمعه با یکدیگر دیـدار می‌کنند. در این دیـدار و معاشـقه مـاری و همسرش، میزان بارندگی باران و تگرگ و برف مشـخص می‌شود.

نکته2: خواننده گرامی توجه نماید که مراسم‌های جنسی شب‌های جمعه و شـــبات در بعضی انجمن‌هـــای مخفی ممکن است ریشه در این آیین باسـتانی داشـته باشد. در آینده مختصری به مراسم سبت جادوگران می‌پردازیم.

در افسانه‌های مختلف ماری چندین پسر یا دختر دارد اما تعـداد و شخصـیت آن‌ها در نوسـان است. مشـهورترین آن‌ها دو پسر به نامهـای آتکسـولار و میکلاتز هسـتند. Atxular عمدتاً روح باسکی مسیحی شـده را نماینـدگی می‌کند و به نظر می‌رسد مـایکلاتز شخصـیت منفی‌تر یا وحشی‌تری دارد. او گـاهی اوقـات به عنـوان یک گـاو نر قرمز (Red bull) و خشمگین تجسم می‌یابد.}

تصـویر خیـالی منسـوب به ایزدبـانوی شـیطانی مـاری با لباسی سرخ رنگ سوار بر قوچ، ماری در اسـاطیر ایـالت باسک اسپانیا با آب و هوا و طوفان مرتبط است.

{ماری به عنـوان محافظ سـناتورها و قـوه مجریه شناخته می‌شد. او در ارابه‌ای آسمانی که توسط اسب یا قوچ کشیده می‌شود به تصویر کشـیده شـده است. پشت سر بُتهای او معمولاً یک ماه کامل قرار دارد.

ماری شخصـیت اصـلی اسـاطیر باسک است و اغلب به عنوان زنی با لباس قرمز دیـده می‌شـود. او همچـنین به عنوان زنی از آتش و صاعقه به تصویر کشـیده می‌شـود. علاوه بر این او با حیوانات قرمز (گـاو، قـوچ، اسب) و با بز سیاه شناخته می‌شود.

ماری گاه در افسانه‌ها بصورت بز نر و سـیاه رنگ متمثل می‌شـود. ممکن است تمثل مـاری به صـورت بز نر با

نمادپردازی بفـومت بصـورت بز دوجنسه توسط الیفـاس لوی مرتبط باشد.

سـانتا مارینـا، قـدیس مـورد احـترام در کشـور باسـک، نسـخه مسـیحی شـده مـاری است. زنـان باسک هنـوز از محافظت سانتا مارینا در برابر نفـرین و کمک به زایمـان استفاده می‌کنند.

پــذیرفته‌ترین تقریر با مــریم مقــدس است. او به طــور گســترده‌ای مــورد احــترام باسک‌های مســیحی مــدرن است.} (منبع: ویکیپدیای انگلیسی و دو سایت دیگر)

تصویر خیالی منسوب به ایزدبانوی هنــدی Mariamman که ماری نیز نامیده می‌شود.

وی ربه النـــوع بـــاران در منطقه تامیل در جنـــوب هندوسـتان است. نـامواژه mariamman از تـرکیب دو کلمه mari به معـنی بـاران و کلمه amman به معنـای مادر بوجود آمـده است. بنـابراین ماریامـان معنـای مـادر بــاران می‌دهد. به نظر اســطوره شناســان، وی همــان مـــاری در اســـاطیر باسک است. محققـــان وی را ایزدبـــانویی متعلق به مردمـــان تامیل و پیشا آریـــایی می‌دانند. ماریامان نیز مانند ماری باسـکی با لباس‌هـایی سرخ رنگ به تصویر کشیده می‌شود.

پ ن: تامیل‌ها مردمـــانی با زبـــان مخصـــوص به خـــود (تـامیلی) هسـتند که جـزو زبان‌هـای دراویـدی می‌باشد. جــالب است که زبــان باســکی نــیز جــزو زبان‌هــای تک خانواده است و نسـبتی با زبان‌هـای آریـایی نـدارد. طبق نظر رسمی و پذیرفته شده در مجامع علمی غربی زبــان باسکی، زبانی تک خانواده محسوب می‌شود و پیونـدی با

زبان‌های دیگر ندارد. اما عده‌ای از محققین شباهت‌های بسیاری بین زبان و فرهنگ تامیلی با زبان و فرهنگ باسکی یافته‌اند. شباهت ماریامان مردم تامیل با ماری در اساطیر باسک یکی از صدها مورد شباهت است.

تصویر خیالی نقاشی (1820 میلادی) ایزدبانوی ماریاممان، ربه النوع باران در اساطیر تامیل هندوستان

{جشنواره ماریاممان در اواخر تابستان / اوایل فصل پاییز در سراسر منطقه تامیل نادو و دکن برگزار می‌شود. بزرگترین آن‌ها آادی تیروویشا است. عبادت او بیشتر برای باران آوردن و معالجه بیماری‌هایی مانند وبا، آبله و آبله مرغان است. او توسط بسیاری از ساکنان جنوب هند به عنوان محافظ(کاوال دیوام) در نظر گرفته می‌شود.

پرستش ماریاممان احتمالاً به هند قبل از ودایی باز می‌گردد.

او ایزدبانو اصلی مادر تامیل است که در مناطق روستایی تامیل نادو غالب است.

ماری را با الهه‌های هندو مانند پارواتی کالی و دورگا و همچنین با همتای هند شمالی خود شیتالا دیوی و همتای هند شرقی اولائی برابر دانسته‌اند. (شاید شباهت داشته باشد اما باید این برابری سنجیده شود بنده بعضی از برابری‌های اسطوره شناسان مطرح را نمی‌پذیرم و معیار خاص خویش را دارم) او توسط تامیل‌های باستان به عنوان ایجاد کننده باران و در نتیجه ایجاد کننده رونق کشاورزی مورد پرستش قرار می‌گرفت. زیرا فراوانی

محصـــولات آن‌ها عمـــدتا به بارنـــدگی مناسب بســـتگی داشت.}

تصویر موکب منسوب به ماریاممان

{فرقه ماریاممان به عنوان نشـانه‌ای از جـامعه‌ای مـورد احـترام زنـانگی تلقی می‌شـود. روش‌هـای پرسـتش وی اغلب با انــواع مختلف رقص محلی انجــام می‌شــود. در معبد Samayapuram سـامایاپورام، سیسـتم پرسـتش Mariamman هنــوز هم دیــده می‌شــود که شــامل یک جشنواره ده روزه است که توسط مقامات معبد در هفته دوم مـــــــاه آوریل(تقریبا اواخر فـــــــروردین یا اوایل اردیبهشت ماه)برگزار می‌شـود. بـرخی همچنـان با ارائه مــرغ و بز به ماریاممــان به عنــوان یک عــادت قــدیمی روستایی ادامه می‌دهند. آیین پرستش اصلی ماریاممــان در دوران جشن در جـاده منتهی به معبد انجـام می‌شـود که با پیــاده روی و رقص صــدها هــزار پرســتنده همــراه است بســیاری از پرســتندگان روزه گرفته‌اند و ســرهای خــود را تراشــیده‌اند و لباســهایی به رنگ زرد روشن که برای ماریاممان مقدس است می‌پوشند. زنان و کودکــان ممکن است گلدانی تــزئین شــده با برگهــای مــورد علاقه ماریاممان، از درخت مارگوسا بر سر خود داشته باشــند. معمــولاً مــاری به عنــوان یک زن جــوان زیبا با چهــره‌ای قرمز رنگ و در حـــــــالی که لباسی قرمز بر تن دارد به تصویر کشیده می‌شود.} (منبع ویکیپدیای انگلیسی)

ذکر چند نکته:

نکته 1:ــ اســتفاده از ویکیپــدیای انگلیسی: بالشخصه در این چند ســاله اکــثر کتب اســطوره شناسی لازم بــرای

تحقیقات کانال را که ترجمه شده‌اند از بـازار کتـاب تهیه کـرده ام. طبق آخـرین محاسـبه‌ای که اخـیرا انجـام دادم تنها پنج جلد کتاب اسـطوره‌ای مهم در بـازار وجـود دارد که بنده آن‌ها را در اختیار ندارم. علتش هم کمیاب بـودن این کتب است که نتوانســته ام آن‌ها را تهیه بنمــایم ان شـــاالله اگر بشـــود آن‌ها را نـــیز تهیه می‌نمـــایم. اما متاســفانه باید اعــتراف نمــایم که کتب فارسی اکــثرا سطحشـان عمـومی است و در سـطح تخصصی نیسـتند. من باب مثال ما در مـورد اسـاطیر هند و مصر که بسـیار مهم هسـتند کتـاب تخصصی کامل و جـامعی به فارسی نداریم !!! هنگامی که مطلبی در مـورد سـاح (رب النـوع صـورت فلکی شـکارچی در مصر باسـتان) را می‌نوشـتم تقریبا در تمام کتب کتابخانه بنده اشاره‌ای به این موجود نشده بود.

تقریبا در اکـثر مـوارد بـرای تحقیق در مـورد موجـودات اســطوره‌ای به غـــیر از کتب کتابخانه خـــویش مـــدخل ویکیپـدیای انگلیسی را نـیز در مـورد آن موجـود بررسی می‌نمـایم و باید اعـتراف تلخی نمـایم و آن این است که تقریبا در تمــام مــوارد جز اســاطیر ایــرانی ویکیپــدیای انگلیسی کــامل‌تر از کتب کتابخانه بنــده است. بنــابراین اگر در بعضی مـــوارد به دانشـــنامه ویکیپـــدیای انگلیسی ارجاع میدهم چاره‌ای ندارم و نـاگزیر از آن هسـتم. البته باید این مطلب را هم بگـــویم که فضـــای ویکیپـــدیای انگلیسی بســیار علمی‌تر از ویکیپــدیای فارسی است و مطالب آن در اکثر موارد صحیح و قابل اسـتناد می‌باشد. اینجا پیشـاپیش بـابت اشـتباهات احتمـالی در ترجمه نـیز عذرخواهی می‌نمایم. زیرا بنده به زبان انگلیسی مسـلط نیســـتم و با انگلیسی نصـــفه و نیمه خـــویش و کمک

دیکشنری و ترانسلیت تـرجمه‌ای را ارائه می‌دهم که گـاه ممکن است اشکالاتی نیز داشته باشد.

البته بنده در میـان ادمین‌هـای مجموعه افـراد مـترجم در زبان‌هـای خارجه نـیز در کنـار خـویش دارم. اما تجربه به بنده نشان داده است که برای تحقیقات کانــال تنها روی خویش می‌توانم حسـاب کنم. (اینهم پاسخ آندسـته‌ای که فکر می‌کنند بنده یک تیم تحقیقاتی در کنار خویش دارم. خیر صفر تا 99درصد مطالب این کانال از ابتـدا تا کنـون تنها توسط بنده تحقیق و نگارش شده است.)

نکته 2: اما در مورد ماری

حـــداقل تا چند مـــاه پیش بنـــده اطلاعی از مناسک این خبیثه و سوگار شوهرش نداشتم. رصد لرد خوزه ما را به نام ماری رساند و خب برای بنده جالب بود. پیشتر فقـیر نقل کـرده بـودم که من بـاب مثـال انجمن‌هـای مخفی غربی آیین‌های پاگانی باستانی نظیر پرسـتش ایـزیس و هــورس را در کلیسا وارد تقــدیس حضــرت عیسی علیه الســـلام و مـــریم ســـلام الله علیها کرده‌اند. یا ما در یادبودها و جشن‌های مختلف مســـــیحیت که شـــــامل جشن‌های قدیس‌ها هم می‌شود زمـان بعضی از جشن‌ها را کـــاملا منطبق با جشن‌های ایـــزدان عمـــدتا رومی می‌یـابیم یا در مسـیحیت ما نفـوذ آیین منحـرف شـده میترائسم رومی و آیین گنوسی مـــــــانوی را پررنگ می‌یـابیم. اما این‌که ناحیه باسک و مردمـان باسک زبـان که در اسپانیا و فرانسه زنـدگی می‌کنند. دارای اسـاطیر محلی‌ای هستند که نفوذ در مسیحیت یافته‌اند برای بنـده امر جدیـدی بـود. در ادامه سر فرصت بیشـتر به مـاری

خـواهم پـرداخت و اینبـار رد وی را نه در هند و اسـپانیا بلکه در خاور نزدیک باستان نشان خواهم داد.

نکته3:ــ بعضی افــراد گاها غر می‌زنند این داده‌ها به چه درد ما می‌خــورد. در پاسخ باید بگــویم بســتگی دارد به مســائل چگونه نگــاه نمایید. حــداقل در محیط مجــاز در ایران، اطلاعاتی در مورد سورگیناک و سوگار و مـاری تا آنجـایی که بنـده گشـتم وجـود نداشت. ما لازم است که دشمن را به صورت ریشه‌ای و درست بشناسیم. واقعیت این است که اکثر انجمن‌های مخفی بر پایه اعتقـادات به آموزه‌های رازآمیز و علـوم خفیه بنا شـده‌اند. آموزه‌هـای علمی و عملی رازآمـــیز این انجمن‌ها ریشه در عـــالم مـاورای طـبیعت دارد. بیشـتر این انجمن‌ها از موجـودات مختلفی اعم از ایـــزدان و مـــوکلین و جن و پـــری و کوتوله‌ها و انــواع و اقســام موجــودات ناشــناخته‌ای که شــاید حــتی نــدانیم که چه باید بنامیمشــان اســتفاده می‌کنند. هدف بنده بیشتر معرفی این وجه از انجمن‌های مخفی و اهدافشان بوده است. از ابتدای کانـال نـیز این خط مشی را مشــخص کــردم دشــمن شناسی از جنبه ماورا. در جامعه ایـرانی بیشـتر به جنبه‌هـای اقتصـادی و سیاسی این انجمن‌ها می‌پردازند و جنبه مـــــاورایی و مناسکی انجمن‌های مخفی را یا مجمل توضیح می‌دهند و رد می‌شــوند. یا در حد خرافــات و نمــادگرایی تــنزل می‌دهند. هدف بنده تاباندن نور به این بخش‌های پنهـانی مناسک انجمن‌هــای مخفی بــوده است تا جامعه ایــرانی بیشتر با آن آشنا شود. نوع نگاه آنــان را به مسـائل درک و بدان توجه کند. بفهمد اگر فردی از خـارج از کشـور در شـرایط جنگ سـوریه بـرای حفـاری بـدین کشـور می‌آید لزوما نه برای تحقیق و علم می‌آید نه بـرای طلا و پـول!

بلکه شــاید بــرای بدست آوردن اشــیایی خــاص از جنبه علوم خفیه می‌آید.

تصویر نقشه منطقه خاورنزدیک باستان

:large_orange_diamond:رنگ ســرخ تمــدن مــاری در شرق سوریه امروزی است.

:large_blue_diamond:رنگ آبی تمدن ابلا رقیب تمـدن ماری است.

در سمت راست ماری در ناحیه عراق هم دو تمدن آشــور و سومر را در بالا و پایین ملاحظه می‌نمایید.

:sweat_drops:ژرژ دوسین آشورشـناس معـروف که بر روی الـواح مکشـوفه از مـاری کـار نمـوده است. معتقد است ریشه نام مـاری به ایـزد مر mer ایـزد طوفـان در سوریه و شـمال بین النهـرین می‌رسد. (به شـباهت نـام ماری در سوریه و باسک توجه نمایید.)

مرکز تمـدن کهن مـاری در اسـتان دیرالـزور سـوریه در ناحیه‌ای که امروز تل حریری نامیده می‌شود قرار داشته است. ماری یک دولت شـهر سـامی باسـتانی در سـوریه امروزی بـود که قـدمت آن به 2900 الی 1759 پیش از میلاد می‌رسد. بقایــای پــایتخت این تمــدن کهن در 11 کیلومــتری شــمال غــرب ابو کمــال قــرار دارد که 120 کیلومتری جنوب شرقی دیر الزور می‌شود.

پ ن: اســتان دیرالــزور چنــدین ســال محل اســتقرار نیروهای داعش بـود و شـهر بوکمـال (در 11 کیلومـتری پایتخت تمدن ماری باستان) آخرین پایگاه مهم این گـروه

تروریستی بود. منطقه دیرالزور هم اکنون در دست نیروهای وابسته به ایران است.

تصویر بقایای تمدن کهن ماری در سوریه

ماری اولین شهر از شهرهای مهم اموری بود. سومری‌ها چیزهای زیادی وارد می‌کردند و ماری کنار مسیرهای اصلی بازرگانی به سوی شمال و غرب قرار گرفته بود. در میان مهم‌ترین یافته‌ها در خاورمیانه باستانی، کتابخانه‌ای با هزاران لوح در ماری پیدا شده است. این الواح اطلاعات گرانبهایی درباره رسوم و زندگی و اقتصادی آن شهر در اختیار ما می‌گذارد و نیز مردم و بخش‌هایی از فرهنگ آن‌ها را به ما می‌شناساند. در آغاز هزاره سوم ق م، ماری تبدیل به مرکزی برای خرید و فروش قلع در خاور نزدیک شد؛ ماده‌ای کمیاب که برای ساخت تیغه‌های برنزی بسیار اهمیت داشت. ماری سیستم آبیاری گسترده‌ای داشت و به صورتی موفقیت آمیز محصولات غذایی مازاد تولید می‌کرد که موجب افزایش سطح رفاه عمومی شد.(کتاب خاورمیانه باستان گهواره تمدن صص 118 و 117)

دانلود خبر حفاری در سوریه توسط فرانسوی‌ها

خبر کاوش‌های مخفیانه باستان شناسان فرانسوی در سوریه و ضبط آثار منطقه تاریخی در استان دیرالزور سوریه

منبع: خبرگزاری آناتولی

نکته1:ـ ناحیه‌ای که مورد کاوش قرار گرفته است در تل حریری نبوده است اما کل استان دیرالزور در بازه

زمـانی 2900 الی 2300 پیش از میلاد متعلق به تمـدن ماری بوده است که در برهه‌ای بدست اکــدیان فتح شد و بعدها توسط حمورابی و بابلیـان فتح شد و در نهـایت در برهه‌ای جزو امپراطوری آشور شد.

نکته2: کشور فرانسه مردمان باسک زبان دارد که باعث می‌شود این حفاری‌ها به نظر مشکوک باشد.

مقامات جنگل

مقامــات و موجــودات مرتبط با جنگل به نقل از اســاتید فن {شرح مقامات و موجودات مرتبط با جنگل در پایــان مطلب}

{1: سرپرست جنگل

2: روح جنگل

3: استاد جنگل

4: راهنمای جنگل

5: محافظ جنگل

6: شیطان جنگل

7: مادر جنگل

8:صالح جنگل

9: آوازه خان جنگل

10: ایزد جنگل

11: غول جنگل

12: هیولای جنگل}

تصــویر صــفحه نقش برجســته ســفالی که هــوواوا huwawa یا هومبابا humbaba، نگهبــان جنگل ســدر انلیل Enlil را نشــان می‌دهد. احتمــالا مربــوط به دوره ایسین لارسا یا بابلی کهن. ارتفاع 105 میلی متر

Huwawa (Humbaba)}

هوواوا (هومبابا)

هـــوواوا(هومبابـــای اکـــدی)، در داســـتانهای گیلگمش Gilgames به عنــوان نگهبــان جنگل ســدر انلیل Enlil آشکار می‌شود. او که توسط هفت لایه

تشعشع مهیب بشـــــدت محـــــافظت می‌شد. به دست گیلگمش و انکیدو Enkidu (دوست و همراه گیل گمش) کشته می‌شود.

هومبابا در هنر، نوعا به شکل پیکره‌ای با بـدن انسـان که دسـتانش پنجه شـیر بـوده و دارای صـورت هیـولا، مو و سـبیل بلند اسـت، به تصـویر کشـیده شـده. مُهرها و صفحات سـفالی هـزاره دوم و اول قبل از میلاد، کشـته شدن او توسط گیلگمش و انکیدو را به تصویر می‌کشـند؛ در حـالی که انکیـدو سر او را با خنجـرش از بـدن جـدا می‌کنـد، آن دو وی را با پاهایشـان به زمین میخکـوب می‌کنند.

الگوهای بـابلی چهـره هومبابا (که از دوره بـابلی کهن تا نو_بابلی در نوسان است) با غیب گـویی divination در ارتباط می‌باشد.}

تصـویر گیل گمش و انکیـدو در حـال کشـتن هیـولای هومبابا هیولا و محافظ جنگل سـدر انلیل رئیس پـانتئون ایـزدان میـان رودان. به دست آمـده از صـفحه فـالگیری خشتی دوره بابلی کهن

ادامه...

{بر روی برخی از آن‌ها، فالهایی به این مضامین نوشـته شده: چه زمانی روده‌ها به هومبابا شباهت دارد یا آیا

زنی یک [جـنین] به شـکل هـوواوا به دنیا آورده است – پیشــگویی همــواره منقلب کننــده است! چــنین تصــور می‌شد که این الگوها به عنوان راهنمایی در غیبگـویی به کـــار می‌رفته‌انـــد، اما در دوره بـــابلی کهن، چهره‌هـــای هومبابا به طور مکرر بر روی لوحهای سـفالی و نقـوش مهرها به چشم میخورند که در بـــالای زمینه به گـــونه‌ای نصب شده بودند، انگار که _احتمالا به عنـوان افسـونهای جادویی – از دیوار آویزانشـان کرده‌اند. چهـره هومبابا بر روی سنگ یک طرف ورودی معبدی واقع در تل الرمح در دوره بابلی کهن کنده شده بود.

هوواوا / هومبابـا، احتمـالا شـکلی از هـومبن Humban، خـــدای عیلامی Elamite god می‌باشد. نـــام و نقش هومبابا در نـــام و نقش کـــومبُس kombabos، پیکـــره محافظ در افسانه‌ای هلنی از شمال سوریه، باقی مانده است.}(کتاب فرهنگنامه خـدایان، دیـوان و نمادهـای بین النهرین باستان صص 175 و 176)

{شرح مقامات و موجودات مرتبط با جنگل}

در مـورد موجـودات مرتبط با جنگل پرسـیده شـده بـود. مجموعی از برداشت باطنی خویش و یکی از عزیــزان را برایتان می‌نویسم.

1: سرپرست جنگل: همـان گونه که از اسـمش مشـخص است. سرپرست کلیه امور مربوط به جنگل است و امور معنـــوی جنگل زیر نظر وی است. وی فـــردی است که حرف آخر را در امـور جنگل میزند. به عبـارتی رییس کل موکلین جنگل از هر نوعش است. احتمالا هنگامی که‌این

موجود دچار مشکل شود. یکی از اولیای عام خداوند از میان انسان‌ها جایش را بگیرد.

2: روح جنگل: روح کلی یک جنگل است که گاه با تشخص فردی تمثل پیدا می‌کند. اگر روح‌کلی یک جنگل تضعیف شود جنگل نیز رو به خشک شدن می‌رود. روح کلی هر جنگل می‌تواند از مثبت تا منفی طبقه بندی شود. یعنی برای مثال روح کلی یک جنگل کاملا مثبت است روح کلی جنگل دیگری نسبتا مثبت است و روح کلی جنگل دیگری نسبتا منفی است و روح جنگلی دیگری کاملا منفی است. مثال عرض می‌نمایم روح جنگل سیاه آلمان که اتفاقا بسیار مورد علاقه شوالیه‌های تمپلار بوده است. کاملا منفی یا نسبتا منفی است. احتمالا روح کلی جنگل جیغ مشهد که عامه مردم آن را جنگلی نفرین شده می‌دانند نیز منفی یا نسبتا منفی باشد.

پ ن: از استاد سمنانی خویش نقل داریم که در جایی گفته بودند که اکثر جنگل‌های قاره آمریکا منفی می‌باشند. علی الخصوص آمریکای مرکزی و جنوبی.

3: استاد جنگل: فردی است معمولا از موکلین و گاه ممکن است از پریان کهنسال باشد. موجودات جنگل، اعم از موکلین و جن و پری یا حتی بعضی حیوانات یا حتی خود درخت‌ها از وی سوالات خاصشان را می‌پرسند زیرا وی عالم به اسرار خواص گیاهان و تمام اجزای جنگل و حتی تاریخ جنگل است. می‌توان گفت که استاد جنگل نوعی نسبت با عطارد یا هرمس دارد.

4: راهنمای جنگل: وی فردی است که از همه دستگیری میکند و همه را هــدایت میکند به آن چــیزی که در جنگل می‌خواهند. مثال راهنمـای جنگل به افـراد گمشـده (اعم از انســان یا حیــوان) می‌تواند کمک نماید (به صــورت الهام) که مسیر خروج از جنگل یا مکانی را که میخواهند بیابند.

وی می‌تواند انسان یا حیوانی را که دنبـال گیـاهی خـاص می‌باشد را به سوی آن گیاه رهنمایی نماید یا در صـورت لزوم از آن گیاه دور نماید.

5: محافظ جنگل: رییس تمـامی مـوکلین نگهبـان جنگل است که محافظ کل جنگل است.

6: شیطان جنگل: موجودی شـیطانی از جنیـان یا دیوها که از نظر جثه هم معمولا بزرگ است و سایر موجــودات جنگل از نزدیک شـدن به مکـان زنـدگی وی می‌هراسـند. شیطان جنگل در بخش تاریک جنگل ساکن است معمــولا در هر جنگلی در جاهایی که آفتاب از لای انبـوه درختــان در هم تنیده اش خیلی عبور نمیکند و باتلاق و مرداب نیز در زمینش دارد. تعــداد موجــوات شــیطانی در آن نقطه بیشــتر است و شــیطان جنگل نــیز در آن ناحیه زنــدگی می‌نماید.

7: مـادر جنگل: موجـودی مـونث است که با مهر مـادری موجـــودات جنگل را پـــروش میدهد و به حفظ و بقا و زایش حیوانات و ازدیاد درختان و گلها و موجــودات کمک میکند. اگر مــادر جنگلی تضـعیف شـود یا بمـیرد و جنگل بی‌مادر بشود رشد و زاد و ولد در جنگل ضعیف می‌شود.

8: صالح جنگل: فردی منزوی و عابد در جنگل از جنیان یا پریان و در شرایطی گاه استثنایی ممکن است از انسان‌ها باشد که بهترین فرد جنگل است و امین و مورد اعتماد موجودات جنگل و عباداتش برای جنگل برکت است و گاه موجودات جنگل برای شفا یا حل مشکلاتشان از وی دعا به درگاه پروردگار میخواهند.

9: آوازه خان جنگل: موجودی معمولا از پریان مونث یا مردی مثل کارت ابله در تاروت هست که آواز میخواند و با آوازش به موجودات جنگل طراوت میدهد یا حتی کمک به رشد گیاهان میکند. صدای وی سحر انگیز و با طراوت است وی می‌تواند با آواز خواندن بی‌آن‌که با گوش ظاهر شنیده شود در فرد تصرفاتی کند.

10: ایزد جنگل: رب النوع یا ربه النوع کلی جنگل یا شاید رب النوع یا ربه النوع یکی از گیاهان خاص جنگل مد نظر باشد.

11: غول جنگل موجودی دوپا و معمولا بی‌آزار است که اگر لازم باشد و جنگل در خطر بزرگ باشد برای جنگل میجنگد و آن وقت چهره خطرناک‌تر و خبیث‌تری پیدا می‌کند. حالتی انسان‌گونه دارد. یا اگر ترکیبی باشد به انسان نزدیک‌تر است. برعکس هیولای جنگل

12: هیولای جنگل: موجودی غول پیکر و منفی در جنگل که انسان گونه نیست و معمولا دوپا نیست و حیوان گونه است. و گاه ترکیبی از چند حیوان، شعورش نیز زیاد نیست.

احضار انجمن در قبرس و آمریکا مدوسا و ایزد شولوتل

تصــویر ایــزد شــولوتل با ســری سگ مانند که به مانند آنوبیس در اساطیر مصر راهنمای ارواح مردگان به عالم ارواح است. وی همچنین از آن جهت که با کـوکب زهـره در شـبانگاه برابـری می‌نماید همتـای شـلیم در اسـاطیر کنعان و همتـای هسـپروس در اسـاطیر یونـان می‌باشد. شـولوتول را ایـزد غول‌ها و ایـزد رعد و بـرق و بـاد نـیز دانسته‌اند.

{در تقویم سنگی، که از آزتکها باقی مانده است، تــاریخ این قوم و خلقت جهان نشـان داده است. در این تقـویم دقیقا نشــان داده شــده که چهــار عصر یا خورشــید به ترتیب، در تاریخهای (ببر4)، (باد 4)، (باران - 4) و (آب - 4) از بین رفته است و ما اکنون در پنجمین خورشید یا پنجمین عصر زندگی می‌کنیم که در روزی به نام (زلزله - 4)ـ ویــران خواهد شد. به بــاور آزتک‌ها اجــرام بــزرگ سـماوی نـیز مانند زمین در آغـاز وجـود نداشـتند، پس از آن‌که آتش، خورشــید نــاقص، آســمان، زمین، دنیاهــای زیرین و زبرین آفریـده شـدند، نـوبت ظهـور سـتارگان و اجرام بزرگ سماوی رسید. در مورد آفرینش خورشــید و ماه روایت شده است که زمین در تاریکی بود و خورشید نمی‌درخشـید. بنـابراین خـدایان، همه در تئـوتی اوآکـان جمع شـدند و تصـمیم گرفتند که خورشـید و مـاه را خلق کنند.}

تصـویر شـولوتل xolotl به همـراه خورشـید در هنگـام غــروب به تصــویر کشــیده شــده است. او در تصــویر با

چاقویی در دهانش نشان داده شده است که نمادی از مرگ می‌باشد.

{همگی بر آن شدند تا دو خدا از بین خودشان قربانی شوند تا آن‌ها به خورشید و ماه مبدل گردند. برای این پیشنهاد دو خدا به نام‌های تکسیس تکاتل، که مقتدر و ثروتمند بود. و ناناواتسین، که بینوا و فقیر بود، داوطلب قربانی شدند. آن دو خدا، چهار روز روزه گرفتند و در پنجمین روز، همه ایزدان در دو ردیف گرد آمدند و آتش فراوان روشن کردند. آن دو خدا باید خود را درون آن آتش انداخته و می‌سوزاندند، تا خویشتن را در آتش تطهیر کرده، پاک و منزه بیرون آیند. ابتدا تکسیس تکاتل، ایزد توانگر، قدم در راه نهاد. با آن‌که سه بار خویش را به سوی آتش افکند، هر بار باز ایستاد و شهامت نداشت تا به آتش زند، پس ناناواتسین، خدای بینوا چشمانش را بست و خود را درون آتش افکند و شعله‌ها زبانه کشید. آنگاه ایزد توانگر شرمسار از ترس و زبونی خویش به آتش زد و در دم بسوخت. ایزدان جان باخته قربانی شده بودند، ولی هنوز خورشید پدیدار نشده بود.}

تصویر آشولوتل نوعی سمندر که با ایزد شولوتل مرتبط است.

{آنها با نگرانی از یکدیگر می‌پرسیدند که خورشید چه موقع و از کجا نمایان خواهد شد؟ بالاخره خورشید و سپس ماه، که چون قرص آفتاب می‌درخشید، بر پهنه آسمان ظاهر شدند. خدایان از گستاخی ماه به خشم آمدند و با خرگوشی ضربه‌ای به او نواختند که اثرش هنوز باقی است. خورشید بی‌حرکت در آسمان ماند و

خیــال پیش رفتن نداشت خــدایان علت را جویا شــدند و پاسخی وحشتناک شنیدند. خورشید خواســتار قربــانی از ایزدان، یعنی از ستارگان بود. سیاره ناهید خشمناک شد و تیر پیکانی به ســویش افکنــد، ولی خورشــید آن تــیر را گرفت. ابتدا ناهید (کتسالکوآتل) و سپس ستارگان دیگر، از جمله شولوتل (ستار عصر و برادر همــزاد ناهید) را کشت. این همـــان ســـتاره‌ای است که گـــاهی پیش از ســتارگان دیگر و گــاه بعد از آن‌ها در نــور آفتــاب ناپدید می‌شــود. اما چــون او ایــزد غولها و همزادها بــود و مردن جادوگر به آسانی صورت نمی‌پذیرد، ابتدا به مــاگی و ســپس به ذرت، هیــولا و بــالاخره به آشــولوتل، یعــنی همـــان حیـــوانی که در بعضی از دریاچه‌هـــای آمریکـــای شمالی به سر می‌برد و گوشــتش خــوردنی اســت، مبــدل گردید. (آشولوتل نوعی سمندر است.)}

تصــویر آشــولوتل نــوعی ســمندر که فقط در مکزیک و دریاچه‌هــای مکزیکوســیتی زنــدگی می‌نماید بر اســاس اســاطیر آزتکی این ســمندر مرتبط با ایــزد شــولوتل می‌باشد. (ســـــمندر با آتش مرتبط است و آتش بعضا با جهنم)

{ در اسطوره‌ای آمــده است که آشــولوتل بعــدها خــدای دوگانگی‌ها و هیولاهای غــیر طــبیعی شد و به ســرزمین تــاریکی گــریخت و از آنجا اســتخوانهای آدم‌هــای اولیه را آورد و آدم‌هــای کنــونی را ســاخت. صــورتش اســکلت و گوشــواره‌هایش شــبیه گوشــواره‌های کتســالکوآتل است. بـــــدن و دست‌هایش پر از نمادهـــــای ســـــیاره ناهید (کتســالکوآتل) و مظهــرش به منزله قــدرت شــبانه است پس شــولوتل خـــالق نیـــای بشر امــروزی بــوده است.

شولوتل ایـزد حـامی روز الین، یعـنی هفـدهمین روز هر ماه از سال از تکها بوده است. خدای ناناواتسـین(خـدای بینوا و فقیر) هم یکی از مظـاهر شـولوتل، یعـنی مظهر شبانه کتسالکواتل به شمار می‌رود، زیرا کتسـالکواتل در تمـام دگرگونی‌هـای خـود خورشـید بـود از آن رو که در هیئت خویش به نام ناناواتسین، خـود را در آتش انـداخت تا خورشید پدیدار شود،خورشید شبانه نـیز به مظـاهر او تعلق گـــرفت و در واقع او در مظهر خـــویش به منزله شولوتل بود که گریخت تا از قربانی شدن جان ســالم به در برد.}

تصـویر سر سگ مانند ایـزد شـولوتل ایـزد هـدایت کننـده ارواح

{ایزد سیاره ناهید به نام تلاویسکالپانته کوتلی بـود که با چهره انسان زنده و جمجمه دیـده می‌شـود و هر دو جنبه سیاره ناهید (ستار صـبح و سـتاره عصر) را می‌نمایاند. این سـیاره را صـبحها کتسـالکوآتل و عصـرها شـولوتل برادر توأم او تجسم می‌بخشند. درباره خداوند خورشـید، یعنی کتسالکوآتل و برابری سـتاره سـحری و غـروب، که باعث پیدایش اسطوره‌های زیـادی شـده، در اسـطوره‌ای آمـــده است که هر دو بـــرادر به دنیـــای زیـــرین میکتلان می‌روند و از خداوند مردگـــان و دنیـــای زیـــرین، یعـــنی میکتلانتکـــــوتلی، اســـــتخوان‌های انســـــانهای اولیه را می‌خواهنـد، اما کتسـالکوآتل چـون می‌داند که این ایـزد، خـدایی نابکـار اسـت، به محض گـرفتن اسـتخوانها، پا به فـرار می‌گـذارد و خـدای مردگـان به بلـدرچین‌ها فرمـان می‌دهد که به کتســالکوآتل حمله کنند. کتســالکوآتل لـــیز می‌خـــورد و می‌افتد. اســـتخوانها خـــرد میشـــوند ولی با

شــتاب آن‌ها را جمع می‌کند و از دوزخ می‌گریــزد. آنگــاه بین دو بــرادر (کتســالکوآتل و شــولوتل) مشــاجره‌ای در می‌گیرد و در نهایت کتسالکوآتل است که خود را قربانی می‌کند و با ریخته شــدن خــون اوست که انســانها جــان می‌گیرند.}

تصــویر شــولوتول ایــزد راهــبر ارواح به عــالم زیــرین در اساطیر آزتک‌ها

{چون قطعات استخوانها شکسته بوده و یکسان نبودنــد، آدم‌ها به اندازه‌های متفاوت کوتاه و بلند خلق شدند. این اسطوره از مکزیک و آمریکای مرکــزی فراتر رفته و نــزد سایر اقوام نیز دیده می‌شود.

یــادآور می‌شــود که بــدن میکتلانتکــوتلی (ایــزد مــرگ) پوشیده از استخوانهای انســان بــوده و نقــابی از جمجمه به صــورت دارد، موهــایش تــاب دار و ســیاه و چشــمانش مانند ســــتاره است. گلهــــای کاغــــذی، پیشــــانی و پشت گردنش را پوشانده و پرچم سفید کاغذی به شکل حمایل در سینه اوست. میکتلانتکوتلی ایــزد مــرگ و ایــزد حــامی دهمین روز از هر ماه آزتکی بود و دستیاران او مردگــان، خفاش‌ها، عنکبوت‌ها و جغــدها می‌باشــند. ایــزد خورشــید آزتک‌ها ابتدا خدای خورشید تولتکها بود که به نام توناتیو معرفی شده بود. خورشــید از مظــاهر این ایــزد است که به صورت عقابی اوج می‌گیرد یا سقوط می‌کند. تونــائیو را معمولا همــراه ایــزد مــاه (تکســیس تکاتل) در تصــاویر نشان می‌دادند.}(کتاب مقدمه‌ای بر اســاطیر و آیین‌هــای باســتانی جهــان غلامرضا معصــومی صــفحات 179 الی 181)

تصویر سگ شولویتزکوئینتله همان سگی که منسوب به ایزد شولوتول آزتک‌ها است. به شباهت عجیب این سگ با تصاویر منسوب به آنوبیس در مصر باستان توجه نمایید. آنوبیس هم در مصر ارواح را سوار بر قایق می‌نماید و به عالم اموات هدایت می‌نماید.

{شولویتزکوئینتله که نام رسمی سگ بی‌موی مکزیکی است (این سگ در اسپانیا نیز، با عنوان پِرّو پلون مکزیکانو شناخته می‌شود)، به لحاظ نژاد، از نژاد بومی وابسته به خانواده‌ای از سگهای نواحی مرکزی آمریکا می‌باشد و قدمت آن به دوران قبل از کلمبیایی می‌رسد. این نوع سگ، که یکی از انواع متعدد نژادهای سگِ بومی آمریکا می‌باشد، اغلب با سگ بی‌موی پرویی اشتباه گرفته شود. امّا نام شولویتزکوئینتله که بر روی این سگ نهاده شده، در واقع به شولوتل اشاره می‌کند، چراکه به لحاظ اسطوره شناختی، یکی از مأموریت‌های این سگ، همین بود که مردگان را در سفر خود به ابدیت همراهی نماید. امّا به رغم چنین جایگاه برجسته‌ای که شولویتزکوئینتله در میان اساطیر دارد، گوشت این سگ، بخش عمده‌ای از رژیم غذایی برخی از مردمان باستانی این منطقه را تشکیل می‌داد.} (ویکیپدیای فارسی به نقل از ویکیپدیای انگلیسی مدخل شولوتل)

تصویر سگ شولویتزکوئینتله همان سگی که منسوب به شولوتول است. به شباهت عجیب این سگ با تصاویر منسوب به آنوبیس در مصر باستان توجه نمایید.

{بدون شک در هیچیک از اساطیر جهان سگ‌هایی را نمی‌یابیم که چون آنوبیس، دین جوآن، کربروس، شولوتل، گارم و غیره با مرگ، جهنم و عالم زیرین،

قلمـرو نـامریی که خـدایان اهریمـنی و قمـری بر آن حاکم‌اند، در ارتباط نباشد.

....اولین کـاربرد اسـطوره‌ای سگ که در سراسر جهـان گـواهی شـده اسـت، وظیفه‌ی راهنمـایی ارواح اسـت، یعنی سگ، بلد انسان در شب مـرگ اسـت، پس از این‌که همراه انسان در روز زندگی او بوده است. از آنـوبیس تا کروبـوس، از تحـوت تا هکاته و هـرمس و تمـامی دیگرهادیان بزرگ ارواح و تمام نشانه‌های مسیر مرگ در تاریخ فرهنگ غـرب، صـورت سگ را به وام گرفته‌اند. هر چند در سراسر جهـان و در فرهنگهـای مختلف سـگهایی وجـود دارند که چهـره‌ای متفـاوت دارند و تنها این نمادگرایی اولیه را غنی می‌کنند.

....مکزیکی‌هـای باسـتان سـگهایی را، خصوصا بـرای همـراهی و راهنمـایی مردگـان در عـالم دیگر تـربیت می‌کردند. آن‌ها به همراه جسد متوفا، سگی به رنگ شیر *یعنی به رنگ خورشید* را دفن می‌کردند،}

تصویر آنوبیس ایزد سگ سر در اساطیر مصر باستان

{ تا مانند شـولوتل، ایـزد_سگ که خورشـید را در مـدت سـفرش در زیر زمین همـراهی کـرده بـود، متوفا را راهنمـایی کند. یا سـگها را پـایین قـبر صـاحبش قربـانی می‌کردند، تا سگ صاحب خـود را در طـول سـفر درازش همراهی کند و او را از نه رودخانه عبور دهد تا به چوکو ممیکتلان، یا آسمان نهم، که جایگـاه ابـدی مردگـان بـود، برسد. امروزه هنوز در گواتمالا، سرخپوستان لاکانـدون، چهار مجسمه از برگ نخل به شـکل سگ می‌سـازند و آن را در چهار گوشه‌ی قبر مردگان قرار می‌دهند.

سـیزدهمین و آخـرین صـورت فلکی در منطقه الـبروج مکزیکی، صورت فلکی کلب اسـت، این صـورت فلکی به عنوان مرگ، پایان، عالم زیرین(BEYM)ـ و همچنین آغـاز و تجدید تعبیر و تفسیر می‌شود. این دو مفهـوم اخـیر در شعر نروال دیده می‌شود.

سیزدهمی باز می‌گـردد... این هنـوز اولی است. با توجه به آیینهـای سرخپوسـتان آمریکا و بعضی جزییـات آیین خاکسپاری آن‌ها، می‌توان آیینهای رایج در میان شمنهای سـیبری را درک کـرد. از جملـه، گلـدها سـگها را با صاحبانشـان به خـاک می‌سـپارند. به علاوه، وقـتی سوارکاری می‌میرد،}

تصویر سگ شولویتزکوئینتله همان سـگی که منسـوب به شـولوتول است. به شـباهت عجیب این سگ با تصـاویر منسوب به آنوبیس در مصر باستان توجه نمایید.

{اسب این سـوارکار را قربـانی می‌کنند و خـون او را روی سگ‌ها و پرندگان می‌پاشند، زیرا سگ‌ها و پرنـدگان هسـتند که متوفا را به سـوی آسـمان یا جهنم راهنمـایی می‌کنند.

... اما سـگان که بلد عـالم نـامریی هسـتند، فقط به راهنمایی مردگان اکتفا نمی‌کنند بلکه میـانجی این دنیا و دنیـای دیگر نـیز هسـتند. آن‌ها از مردگـان و از خـدایان زیـرزمین، راجع به قلمروشـان، سـوال می‌کنند و بـرای زندگان خبر می‌برند.

...سگ در دوزخ، یا وظیفه دربـانی دوزخ را دارد یا دربانان دوزخ به صورت سگ نمـوده می‌شـوند. این امـر، علاوه بر نمونه‌هـایی که تـاکنون ذکر شـد، نمونه‌هـای

بی‌شـــمار دیگـــری نـــیز دارد. در اســـاطیر یونـــان هکاته ایزدبانوی تاریکی‌ها، می‌توانست به شکل یک مادیـــان یا یک سگ درآید: این ایزدبـــانو، چهـــارراهی را تســـخیر می‌کـــــرد و به دنبـــــال او یک گله سگ دوزخی حـــــرکت می‌کردند به همین تـــرتیب شـــمن‌های آلتـــایی، وقـــتی مسافرتهای اورفئوس وار خود را انجـام می‌دادنـد، بـاور داشتند که با سگهای دربان جایگاه اربابان دوزخ برخـــورد می‌کنند}

تصویر سگ شولویتزکوئینتله همان سـگی که منسـوب به شـــولوتول است. به شـــباهت عجیب این سگ با تصـــاویر منسوب به آنوبیس در مصر باستان توجه نمایید.

{دهمین روز تقویم فـالگیری آزتکهـا، روز سگ اسـت، و صـاحب آن خـدای دوزخ اسـت، محل آن در آسـمان دهم است که خدایان شبانه در آن مسکن دارند.

ارتباط سگ با خدایان اهریمنی و قربانی کردن انسـان به روشنی با اسطوره پرویی پیشااینکایی ارتبـاط دارد و توسط پدرآویلا در کتاب تـاریخش که در زمـان اولین فتح اسپانیایی‌ها تحریر شده بود، گزارش شده است. بر طبق این اســطوره، عصر جدید با پـــیروزی خـــدای اورمـــزدی صـاحب آب و آتش بر خـدای اهریمـنی، که صـاحب آتش درون زمین است، پیروز می‌شود. خدای آسمانی دشـــمن را به دره‌ی علیا آند کشیده و برای آن‌که خـدای اهریمـنی از گوشت انســـــانها بخـــــورد، اول به او گوشت سگ می‌خوراند به این ترتیب قدرت او را گرفته و بر او پیروز می‌شود. پدر آویلا نتیجه می‌گـیرد که به همین دلیل است که یونکاهـا، ستایشـگران آن خـدای ملعـون، هنـوز هم گوشت سگ می‌خورند.

سگ که چون هرمس‌هادی ارواح اســت، در بعضی مواقع استعداد طبابت نیز دارد؛}

تصــویر سگ مصــری که آنــوبیس با آن مرتبط است به شــــــباهت این سگ کم مو و ســــــیاه رنگ با سگ شولویتزکوئینتله مکزیکی توجه نمایید.

{در اســاطیر یونــان سگ جــزء مختصــات اســکلپیوس، اسـکولا پیـوس رومی، قهرمـان و خـدای پزشـکی بـود و بالاخره آگاهی سگ از عـالم دیگـر، و همچـنین آن سـوی دیگر زندگی انسان باعث شده که سگ را قهرمانی تمدن ساز و اغلب صـاحب یا فـاتح آتش و همچـنین به عنـوان نیای اساطیری انسـان به شـمار آورنـد، که این مفهـوم آخــر، معنــایی جنسی را در بر دارد. اســاطیر تــرکی-مغـولی، حـاملگی زنـان را از نـور میداند و تأکید دارد که نــور اغلب پس از دیــدار با زن، او را به صــورت ســگی جوان ترک می‌کند، که بی‌ارتباط با سگ شـیری رنـگ، به مفهوم خورشید آزتکها نیست.

از سوی دیگر، سگها و گرگها، اصل تبـار چنـدین سلسـله ترک و مغولی بودنـد، این بـاور نـیز در همـان جهت بـاور سرخپوستان آمریکا است و بر آن تأکید دارد. بـدین قـرار است که دنه‌هـا، از آمریکـای شـمالی، تبـار انسـان را از ارتباط پنهانی زن و سـگی می‌دانند. سـولوتل خـدا- سگ طبق سنت آزتک، استخوانی را از جهنم دزدید، تا خدایان از آن نسل جدید بشر را بسازند.} (کتــاب فرهنگ نمادها شوالیه جلد سوم تلخیص مدخل سگ)

شـولوتل ایـزد سگ سر آزتکی همـان موجـودی است که دیشب در قبرسـتانی متعلق به سـرخ پوسـتان آمریکا که

در نـــزدیکی آن برکه یا دریاچه یا مـــردابی وجـــود دارد فراخوانی شد.

گاه شماری آزتکی به نقل از ویکیپدیای فارسی

می توانستم از کتب خـویش در مـورد گاهشـماری آزتکی برای شـما مطلب بنویسم. اما به نظـرم مطلب ویکیپـدیا در این باره مطلب خوبی است و ارزش خواندن دارد. در این نوشته به قربانی کردن انسـان‌ها توسط آزتک‌ها نـیز اشاره شده است و نوشـته شـده گـاه تعـداد قربانی‌هـای انسانی به چهل هزار نفر می‌رسیده است

تصویر قربانی کردن آیینـی یک انسـان توسط آزتک‌ها که در آن قلب قربانی را بیرون می‌آورند و به ایـزدان مـورد پرستش خود تقدیم می‌کنند.

نکته1:ـ این عمل در آوردن قلب در هنگـام روز ظـاهرا بیشتر برای ایـزد خورشـید توسط آزتک‌ها انجـام میشـده است.

نکته2:ـ گاه قربانی کـردن انسـان‌ها بـرای رفع خورشـید گرفتگی‌ها انجام می‌شـده تا عامل خورشـید گـرفتگی که در نظر آنــان یک ایــزد اهریمــنی بــوده خورشــید را رها نماید.

نکته3:ـ همه قربانی‌ها در تمدن آزتک‌ها به اجبار قربـانی نمیشدند. گاه قربانی برای تقـرب در نـزد ایـزدان، خـود، قربانی شدن را انتخاب می‌کرده تا به پنداشت خویش در عالم دیگر توسط ایزدان اجر و قرب بیابد.

پ ن: ریشه این انتخـاب آگاهانه بـرای قربـانی شـدن به اسطوره‌های آزتکی باز می‌گـردد. چنانچه ملاحظه نمودید

که خود ایزدان برای خورشید و ماه به انتخاب خــویش در آتش وارد شدند و با قربانی شــدن آن‌ها خلقت خورشــید و ماه انجام شد.

جهان بینی گنوسی در رساله خفیه یوحنا

با چکیده‌ای از عقاید مکتب گنوسی شمعونی آشنا شده ایم. اکنون با چکیده از عقاید موجود در رساله خفیه منسوب به یوحنا آشنا می‌شوید که ذیل مکتب والنتینی طبقه بندی می‌شود. آنچه که در {} می‌آید مطالبی است که از کتاب کیش گنوسی نقل می‌نمایم. توضیحات داخل () از مترجم است و توضیحات داخل [] از بنده است. و پی نوشت‌ها و پانویس‌ها نیز متعلق به فقیر است.

{ نظام [هستی] در رساله خفیه یوحنا

برای مقایسه، خلاصه‌ای از اثر مهم تفکر باربلی - گنوسی را اینجا می‌آوریم که به تازگی از پاپیروسی قبطی چاپ شده است (58 صفحه). تعداد شخصیت‌های این متن کمتر از تعداد شخصیت‌های گمانه زنی والنتینیان در این عرصه نیست و از برخی ابعاد هم بسیار به آن نزدیک است ولی سطح اندیشه ورانه نازل‌تری دارد و پیچیدگی‌های مفهومی که در فکر بکر والنتینی به چشم می‌خورد در آن نیست. به همین دلیل، می‌توانیم آن را جلوه‌ای از اندیشه کلی حاکم بر گنوسیس سوفیا یا نسخه:point_left:سوری مصری این گمانه زنی در نظر بگیریم.

خدای نخستین

بیانات موجود در رساله خفیه مثل سایر بخش‌های گمانه زنی گنوسی (که اساسا در نقطه آغازین گفتار خود را همیشه به این ترتیب آغاز می‌کند) ابتدا ماهیت به شدت

استعلایی نقطه آغـاز همه چـیز را بررسی می‌کند و لحن مؤکد و مکــرری دارد که نــزد موعظه گــرانی که از خــدا ســخن می‌گویند به چشم می‌خــورد. در این متن، بیش از چهار صفحه توضیحات مطول مربـوط به توصـیف ناپـذیر بودن خدای مطلقی است که با واژگانی چـون «خلـوص» و «بی مرزی» و «کمال» و غـیره توصـیف می‌شـود؛ این که محـدودیتی از کم و کیف و زمـان نـدارد را نمی‌تـوان فهم، توصـیف، و نـام گـذاری کـرد و تشـخیص داد، بلکه حتی سعادت، الوهیت، خیر و وجود هم محـدودیتی نـاروا بر ذات او است. این مثال‌ها مشـــــعر بر مشـــــربی از: point_left:خداشناسی ســـلبی است که قـــائلان به آن قرنها است همین روش را ادامه می‌دهند و در این عرصه نمادهای مخصوص به خود (نظیر مغاک و سـکوت) را خلق کرده‌اند.

باربلو و ائونها (ملا اعلی)

خدای روحی در احاطه «آب‌های خالص (و نیز زنـده) نـور خود است و قبلا گفتیم که با انعکاس:point_left: چهره خـدا در این آب‌ها بـرای نخسـتین بـار الـوهیت به طـور خودانگیخته دو نســـخه شد و فکر او که همـــان انویـــای (سـوفیای) نخست باشد از او جـدا شد و جـدا از خـود او وجـــود مســـتقلی یـــافت؛ او را مـــرد نخست» (البته این اصـطلاح بعـدها فقط بـرای پـدر به کـار می‌رود) «روح بکر»، «مـــرد - زن» و نـــیز بـــاربلو (1)ــ می‌نامند و خلق جهان از اینجا آغاز می‌شود. «باربلو از پـــدر می‌خواهد به او «دانش نخستین» بدهد؛ او این کار را کـرد؛ با این کـار او، دانش نخست آشـکار شد [ظـاهر شد یعـنی از حـالت گوهرین در آمد و به وجودهـای مسـتقل تقسـیم شد]» و

به همین ترتیب ائونها (2)ـ هم، یعنی موجودات انـتزاعی تشـخص یافته که در کنـار هم آن پـدر نادیـدنی، یعـنی بـاربلو، را سـتایش می‌کننـد، پا به وجـود می‌گذارند و به این ترتیب ملأ اعلی تکمیل می‌شود. تنها چـیزی که از آن غـــایب است تک پسر خـــدا (مســـیح) است که تولد جنسی‌تری دارد: انویا (سـوفیا) بـرای برداشـتن نطفه او به پـدر فکر کـرده است. چـیز دیگـری که از این روایت غایب است این است که ائونها به صـورت جفت جفت به دنیا نمی‌آیند تا بتوانند ائونهـای دیگـری هم به وجـود بیاورند (چنـان که نـزد والنـتینوس دیـدیم و ایرنـانوس از باربلی‌ها همین طور تعریف می‌کند.) البته بعدها از اصل تولد جفـتی ائون‌هـا، مـوقعی که قـرار است این اصل نقض شـود سـخن می‌گوینـد؛ یعـنی به هنگـام لغـزش سوفیا.}(کتاب کیش گنوسی ص359 و360)

1: بـاربلو (barbelo)ـ در عرفـان یا بـاطن گـرایی به نخسـتین اندیشه و تفکر روح کاملاطلاق می‌شـود که قـادر به ظهـور در اشـکال متعـدد است. (کتـاب فرهنگ توصیفی ادیان عبدالرحیم گواهی)

2: ائون‌ها (aeon):(اسمیت) 1.ـ واژه یونـانی به معنـای قـرون و اعصـار متمـادی. 2.ـ در الهیـات نوافلاطـونی و گنوسی (غنوسی) بیـانگر فیض و صـدور متـوالی از قلمـروی هسـتی محض است. دسـته‌هایی از موجـودات ازلی که کمال خـالق کل را تکمیل می‌کـرد؛ یعـنی این‌که آن‌ها از خـدا صـادر شـده و واسـطه عـالم خلق و خـالق محسوب می‌شدند.

(مشـکور، 193)ـ برحسب اعتقـادات مـذهب گنوسی بلافاصله پس از خـدای پـدر آئون‌ها جـای دارند. والانـتین

که از بزرگـان ایشـان بـود معتقد است آئونها موجـوداتی مجرد هستند و نام‌هایی چون خاموشی، خرد و راستی به آن‌ها می‌داد. آئونها ذرات نــوری هســتند که از اســارت ظلمت رسـته و مـنزه شـده‌اند. (کتـاب فرهنگ توصـیفی ادیان، دکتر عبدالرحیم گواهی)

پ ن: واژه ائون aeon از ریشه یونانی

باستان (ho aion) گرفته شده است که معنی زندگی یا طول عمر می‌دهد.

{سوفیا و یالدابوث

داســتان در اینجا به نقطه مهم تخطی و بحــرانی نزدیک می‌شــود که جهــان زیــرین بر اســاس آن به وجــود آمد. «ولی خــواهر (جــوان تر) ما ســوفیا، که خــود یکی از ائون‌ها اسـت، نطفه فکـری را از خـود به دست آورد و با فکر کــردن به روح (پــدر) و دانش نخســتین می‌خواست چـیز مشخصی را از خـود تولید کنـد، در حـالی که روح با این کار موافق نبود و اجازه آن را نداده بـود و همنشـین او هم با انجـــام دادن این کـــار موافق نبـــود. او دیگر همنشین خـود را ندید. چـون رفت تا بـدون اجـازه روح و بـــــــدون اطلاع دادن به او دست به خلق بزند و از این حــرکت نابخردانه اش پر از بــاد غــرور بــود (؟). فکر او نمی‌توانست مخفی (غــیر فعــال) بماند و به همین دلیل نتیجه کاری که کرده بــود ناکامل و کریه المنظر به دست آمد. چون بدون مشارکت همنشین خود دست به کار خلق زده بـود. این مخلـوق هیچ شـباهتی به مـادرش نداشـت، بلکه با صورت متفاوتی به دنیا آمـده بـود ...:point_left: (به صورت مـار و شـیر) ... او این موجـود را از خـود دور

کـرد و به جـایی فرسـتاد که هیچ کـدام از این چهره‌هـای جاودان او را نبینند. چون او را از غفلت خلق کـرده بـود. همچنین، ابری از نور بر او پوشـاند تا کسی او را نبیند و او را یالـــدابوث (1)ـــ نامید. او نخســـتین آرخُن است که قـدرت بسـیاری از مـادر خـود گـرفت و بعد از او فاصـله اختیار کرد و از زادگاه خود دور شد. او برای خود موکلی خلق کـــرد که هر جا او هست بـــانور خـــیره کننـــده‌ای بدرخشد».}(کتاب کیش گنوسی ص 361)

1: ریشه نام واژه یالدابوث احتمـالا به کلمه عـبری יַלְדָּה בהוּת (yaldāh bōhūṯ) به‌معنای دختر سقوط کرده و یا از زبـان آرامی معـادل:point_left: ילדא בהות=یلـدا بهوت به معنای پسر هـرج و مـرج می‌باشد. از آنجـایی که بر طبق نظر گنوسی‌ها یلـــدابوث پسر انویا (ســـوفیا یاحکمت) است پس ترجمه دوم به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید. گنوســـیان یلـــدابوث را معـــادل دمیـــورژ (Demiurge) در فلسفه افلاطونی می‌دانند. افلاطون در رساله تیمائوس به دمیورژ (صـانع=Demiurge)ـ اشـاره کرده است. دمیـورژ یا صـانع آن موجـودی است که منشا آن از واحد (خداوند یکتا) است و خلقت جهان را از مـاده اولیه خائوس انجام می‌دهد. دمیـورژ را در فلسـفه بعضا به عنوان عقل فعـال نـیز گرفته‌اند. البته تا آنجا که بنـده اطلاع دارم عقل فعــال در نظر حکمــای مشا با دمیــورژ افلاطون تفاوت‌هـایی نـیز دارد. در نظر حکمـای مشـایی (ارســطو و پــیروانش) عقل فعــال در انتهــای سلســله طولی عقول ده گانه قرار دارد که عالم مادون فلک قمر یعــنی عــالم ما را که عــالم کــون و فســاد است تــدبیر می‌نماید. اما در تیمائوس این دمیورژ یا صانع عالم است که کل جهـــان فعلی ما را از مـــاده اولیه خـــائوس و به

هنگام آشفتگی می‌سازد وی نظم دهنده افلاک و کواکب سبعه در مداراتشان و ثـوابت آسـمانی است. دمیـورژ را می‌تــوان همتــای اهــورامزدا (ســرور خردمند) در آیین زرتشتی دانست.

پ ن: به شباهت نام واژه اهـورامزدا (سـرور خردمند) با واژه عقل در نـــزد حکمـــای اســـلامی توجه نمایید. در روایات اسلامی عقل نخستین مخلوق الله تبـارک تعـالی است.

پ ن2:ـ مجسـمه‌هایی با سر شـیر و مـار پیچیـده به دور بــدن در مهرکــده‌های رومی یــافت شــده و آن‌ها آن را کرونوس می‌نامند و این با توصیفات گنوسی‌ها در مـورد یلدابوث شباهت دارد.

بنـده را اینجا سـخنانی نغز است که بـدلیل دور شـدن از موضوع بحث فعلا از نوشتنش خودداری می‌نمایم. شــاید وقتی دیگر.

گفته شد که یلدابوث از نظر گنوسیان یهـوه است. آنــان وی را موجودی شــرور می‌دانند. یکی از دلایل آنــان، این است که گنوســیان عــالم مــادی را شر می‌دانند و چــون یلـدابوث همتـای عقل فعـال حکمـای مشا است و از یک سو نظر بر عــالم مــاده دارد. بنـابراین از نظر گنوســیان کــاملا مثبت و الهی نیست بلکه شر است. چــرا؟ چــون عالم مادی شر است.

فلــوطین شــیخ یونــانی در آثــار خــویش صــراحتا نظر گنوســیان مبــنی بر شر بــودن عقل فعــال را رد نمــوده است. (رجوع شود به کتـاب دوره آثـار فلـوطین جلد اول

انئاد دوم رساله 9 صفحه 255 ترجمه محمدحسن لطفی نشر خوارزمی)

همچنین در آثار فیلسوفان مسلمان نیز با براهینی ثـابت شـده که عقل فعـال فیض را از عقـول بـالاتر دریـافت می‌کند و به عالم مادون قمر که عالم کون و فساد است می‌رسـاند. بنـابراین این‌که ما عقل فعـال را موجـودی شرور بدانیم که هدفش مانع از رسیدن انسـان به کمـال خویش و قرب خداوند واحد است مردود است. زیرا عقل فعال کارگزار خداوند یکتا در مدیریت عالم است.

منشا اشـتباه گنوسـیان در اینهمـانی یلـدابوث (عقل) با یهـوه را می‌تـوان در سـفر (کتـاب) پیـدایش از تـورات جستجو کرد که در آنجا آفـرینش عـالم به خـدایان نسـبت داده شده است.

تصـویر یلـدابوث در نظر گنوسـیان با بـدنی مارگونه و سری به شکل شیر

یلدابوث در نظر گنوسیان خدای ادیان ابراهیمی است. از نظر ما یلـدابوثی که گنوسـیان خـدای ادیـان ابـراهیمی می‌نامنـدش بیشـتر معـادل عقل اول و یا شـاید معـادل عقل فعـال باشد. عقل اول نخسـتین مخلـوقی است که خداوند آفریده است.

نکته 1:ـــ گنوســـیان عصر جدید اعم از بعضی اعضـــای انجمن‌هـای مخفی و نظریه پـردازان نظریه فرازمینی‌ها در غـرب صـراحتا قائل به این هسـتند که خـدای ادیـان ابـراهیمی خزنـده و اژدها است. ریشه این اعتقـادات در گنوسیسم باستانی است.

نکته2:ـ بنـــده نتوانســـتم بیـــابم که آیا گنوســـیان اولین گروهی بودند که یلـدابوث را با سـری شـیرگونه و بـدنی مارگونه در نظر گرفتند یا این اعتقـــادی کهن‌تر است که من باب مثال شاید ریشه در یونان باستان داشته باشد!

نکته3:ـ به نظر بنـده موجـودی با بـدن مارگونه و سـری بزرگ شیر شکل آنگونه که گنوسیان بدان اعتقاد داشـتند در عالم صغیر یعنی بدن انسان به سیستم عصـبی یعـنی نخاع و مغز شباهت دارد. نخاع را می‌تـوان به شـکل مـار در نظر گرفت و مغز را می‌توان سر شـیر مانند یلـدابوث در نظر گرفت.

{آرخُن‌ها و فرشتگان

و او با بی‌عقلی که در کنـــار او بـــود همنشـــین شد و قـدرت‌هایی را که تحت امر او بـود به نـزد خـود خواند ... [منظـور فرشـتگانی است که تـرکیب و تعدادشـان بـدوا شـــبیه ائون‌ها است ولی معلـــوم نیست در چه عـــدد مجهـولی ضـرب شـده‌اند که تعدادشـان به 360 رسـیده است] 1 ...ـ آن‌ها از نـزد خـالق اولیـه، آرخُن نخسـتین تـاریکی بـیرون آمـده و پا پیش گذاشـتند. از آن که تمـام آن‌ها را از مـاده غفلت خلق کـرده است... قـدرت‌های اصلی دوازده تا است که هفت تا از آن‌ها بر آسـمان‌ها و پنج تا بر آشوب دنیا دیگر مسلطاند (بعدها چندان اسـمی از این پنج تا به میـــان نمی‌آید). نـــام آن هفت تا به اسـتثنای یکی همه یا نام‌هـای خـاص خداوند در یهـودیت است، یا خصوصیاتی است منفی که نزد گنوسـیان بر آن نام‌ها مترتب است؛ یا نام حیوانات که گنوسـیان بر آن‌ها اطلاق کرده‌اند (مثل الوایوس با چهره‌ای شبیه الاغ، یائو با چهره‌ای شبیه مار و آدونی با چهـره‌ای شـبیه بوزینه)؛

2 این نشـان می‌دهد گنوسـیان تا چه مـیزان نسـبت به مـدیران این جهـان احسـاس تنفر و تحقـیر می‌کنند. این چهره‌ها تمام نماینـدگان «خشم و شـهوت» هسـتند.ولی نقطه تقابل واقعی در مقابل خـدای عهد عـتیق همـان یالدابوث مهتر و خالق است که قبلا گفـتیم بـرای این که سـروری خـود را بر موجـوداتی که خـود خلق کـرده است مسـلم کند قـدرتی را که از مـادر گرفته است از آن‌ها دریغ می‌کند. تـاریکی این تصـویر زمـانی انـدکی کم می‌شـود که او به هر کـدام از این هفت آفریـده قـدرت بهتری می‌دهد (برخی از آن‌ها نسخه مشـابهی از ائون‌ها نظیر «مشیت»، «خرد» و «فهم» هستند). معلـوم نیست نـام گـذاری‌ها به این دلیل است که این چهره‌ها واقعا نماینده نامی هستند که بر خود دارند یا قرار است وجـود این اصول را در اصول اعتقادی نام‌های رقیب به سـخره بگیرند. از آنجا که همیشه آرخُن‌ها را نسخه مقابلی برای بی‌اثر کردن رأی حریفان دیده ایم احتمـالا حـدس دوم به واقعیت نزدیک‌تر است.}(کتاب کیش گنوسی ص 362)

:one:: در توضیح این فقـرات می‌تـوان گفت. عـدد 360 در نزد قدما با میزان درجـاتی که دایـره را بر آن تقسـیم می‌نمودند ارتباط دارد. زیرا عـدد 360 تقریبا جز عـدد 7 بر تمـام اعـداد یک رقمی بخش پـذیر است. قـدما بر این اسـاس مـدار خورشـید را هم به 360 درجه تقسـیم می‌نمودند. همچـنین در بعضی متـون آیین هنـدو تعـداد ایزدان360 عدد است.

:two:: گنوسـیان نـام هفت کـوکب موجـود در فلکیـات قـدیم را به نـام اسـما و صـفات یهـوه می‌خواندند و هر کـدام را موجـودی جـدا و شـرور در نظر می‌گرفتند که

حـاکم نظم فعلی عـالم کبـیر هسـتند. در نظر گنوسـیان این موجـــودات شـــرور مســـتقل از واحد (خداوند یکتا) هستند و ارواح بشری را در عالم کبیر محبوس کرده‌اند و نمی‌گذارند ارواح ابنای بشر به واحد (خدای یکتا) برسند. تقسـیم بنـدی آنـان در بعضی نحله‌هـای گنوسی اینگونه است::point_down:

1: یلدابوث با زحل در ارتباط است. نام دیگرش ساموئل است. انبیای مرتبط با وی از نظر گنوسـیان، موسی (ع) و عاموس (ع) و حبقوق (ع) می‌باشند.

2: ایـــائو یا مشـــتری پیـــامبران مرتبط با وی از نظر گنوسیان ساموئل (ع) و ناتان (ع) و یونس (ع) و میکا(ع) می‌باشند.

3: صـــاوائوت یا مـــریخ انبیـــای مرتبط با وی از نظر گنوسیان الیاس (ع) و زکریا (ع) می‌باشند.

4: آدونـای یا خورشـید که به معنـای آقا و سـرور بکـار می‌رود. پیـــــــــــــــــــــامبران مرتبط با وی از نظر گنوسـیان:اشـعیا(ع)، حزقیـال(ع)، ارمیا (ع)، دنیـال(ع) می‌باشـند همچـنین آدونیس از ریشه ادونـای نـام یکی از ایزدان باستان و همتای تموز می‌باشد.

5: اسـتفانوس یا زهـره انبیـای منسـوب به آن از نظر گنوسیان صفنیا (ع) و عزاری کاتب (ع) می‌باشند.

6: الیوس یا الوهیم که به عطارد منسـوب است. انبیـای مرتبط با وی طبق نظر گنوسـیان:point_left: خگی یا حجی (ع) و توبیت یا توبیاس (ع) می‌باشند.

7: هورایـــوس یا مـــاه انبیـــای مرتبط با وی از نظر گنوسیان: میخایا (ع) و ناهوم (ع) می‌باشند.

نکته1:ـ خواننده گرامی توجه نماید در تصـوف اسـلامی و مکتب ابن عربی (من باب مثاب باب 167 کتاب فتوحـات مکیه) هم بعضا هر آسمان به یک نبی الهی منسوب شده است که آن نبی در آن آسـمان مقـام دارد. فـرق اعتقـاد ابن عربی و اتبعاش با گنوسیان در آنجاست که گنوسیان ظاهرا معتقدند هر نبی الهی توسط یکی از ایزدان هفت گانه که با آســـمان‌های هفت گانه مرتبط هســـتند به پیــامبری برگزیــده شــده‌اند. مســلما اعتقــاد گنوســیان برخلاف ادعای خود انبیای الهی بوده است و مورد قبول و پـــذیرش مومنـــان ادیـــان ابـــراهیمی نیست. در نظر صوفیان و عرفـای اسـلامی هم انبیا و هم کمّل عـارفین عالم کبـیر را طی می‌نمایند. بنـابراین مقـام انبیا و اولیا فوق عالم کبـیر است. هر چند که ممکن است آن نـبی یا ولی الهی از روحـانیت یک فلک مـدد بیشـتری دریـافت کند. من باب مثال در روایتی آمده است که زحل کوکـبی ســـعد است که کـــوکب اوصـــیا بـــوده است و آن نجم امیرالمومنین علیه السلام است.

ادامه دارد ...

منبع:eitaa.com/soltannasir

{آشنایی با جهان بینی گنوسی در رساله خفیه یوحنا 5}

ادامه...:point_down:

{خلق انسان به دست آرخُن‌ها

حال یالدابوث هم این صدا را می‌شنود و به وضوح (در متن جای خالی وجود دارد) تصویری از پدر کامل در آب می‌سازد و این انسان نخست است که شکل «انسان» را دارد. بدین ترتیب یالدابوث (همان طور که آرخُن شاه مانی هم دچار همین مسئله می‌شود) میل به خلق تقلیدی پیدا می‌کند و هر هفت آرخُن بر سر این با او توافق دارند. «آنها پدید آمدن شکلی را در آب دیدند و به یکدیگر گفتند: بیاید ما هم بر اثر تأثیر و تجلی خدا انسانی بسازیم». بدین ترتیب صیغه جمع شگفت آوری که در کتاب مقدس وجود دارد [1]و باعث شده است مفسران درون و بیرون مذهب یهود افراد هر کدام تأویلی برای آن بیاورند، اینجا به کار گنوسیان می‌آید تا خلق انسان را به آرخُن‌های متعدد نسبت دهند. خلق تقلیدی خودسرانه و خطاکارانه وجود الاهی به دست قدرت‌های فرودست ایده‌ای است که نزد تمام گنوسیان یافت می‌شود که گاهی خاصیت کلی عملکرد جهان آفرین است (در نظام والنتینی این گونه است) و نقطه اوج آن در خلقت آدم در متن طبیعت به چشم می‌خورد که در اسطوره مانی آن را بیشتر توضیح می‌دهیم.

این داستان در ادامه می‌گوید: «آنها با استفاده از آنچه در خودشان و در دیگران بود هیئتی را خلق کردند و هر کدام از قدرت خود روحی برای او آماده کرد. آنچه آفریدند بر اساس آن چیزی بود که قبلا دیده بودند، به تقلید از آن کسی که از ابتدای وجود، بوده و انسان کامل است». این داستان هنوز هم اشاره به بعد روانی وجود انسان دارد؛ چرا که با استفاده از آنچه در وجودشان بود و این یعنی با استفاده از گوهر شکل دهنده خودشان که ماده نیست، بلکه روح است. هر

آرخُن نقشی در شـــــکل دهی این روح ایفا می‌کند و به دلیل روح:point_left:هفت لایه می‌شـــود که هر لایه از آن مربـــوط به بخشی از تن انســـان اســـت، مثل «روح اســتخوان» یا «روح رگ و پی» و غــیره و 360 فرشــته دیگر تن را خلق کردند. ولی تا مـــدت‌ها این مخلـــوق ساکن افتاده بود و قدرت‌ها نمی‌توانستند کــاری کنند که او از جــای خــود برخــیزد.}(کتــاب کیش گنوسی ص 5 _ 364)

1: این‌که منظـور از صـیغه جمع شـگفت‌آور در تـورات و کتــاب پیــدایش کــدام فعل است را به درســتی نمی‌دانم. سـعی کـردم بیـابم اما نیـافتم. تنها در داسـتان ابـراهیم خلیل الله از این صــیغه جمع شــگفت‌آور اســتفاده شــده است. کتاب پیدایش تورات برای اثبـات ادعـای گنوسی‌ها و حـــتی ادعـــای طرفـــداران نظریه فرازمینی‌ها کتـــابی بســیار مناسب است. زیــرا تناقضــات ظــاهری بســیاری دارد. ما مســلمانان در برخـــورد با این تناقضـــات دو راه داریم راه اول که راهی ســـــاده است بگـــــوییم توسط یهودیـــان تحریف صـــورت گرفته است و اینگونه خـــود را راحت نمـــاییم. راه دوم که ســـــخت‌تر است بخـــــواهیم تناقضات را تفسیر و تاویل نماییم تا بتــوانیم تطبیقــاتی را با اعتقادات خویش با آن بیابیم و به بینش تطــبیقی تا جایی که ممکن است دست یابیم و چنین بینشی جــامع‌تر از راه نخست خواهد بـــود. اما مســیری است دشـــوار که اکــثر افــراد از پیمــودنش خــودداری می‌نمایند. یا درست نمی‌پیمایند.

در اینجا سعی میکنم یکی دو نمونه از این اشکالات را که ظاهرا مورد توجه گنوسی‌ها بوده را نقل نمایم. از جمله

اشکالات مورد توجه آنان کلمه الـوهیم در کتـاب پیـدایش است. واژه الــوهیم elohim (אלוהים) از نظر دســتور قواعد زبان عبری جمع eloha אלוהאمحسـوب می‌شـود که معنای خدا یا اله می‌دهد. بنـابراین الـوهیم در ادبیـات عبری یعنی خدایان، اما معمولا در اکثر موارد افعـالی که بـرای واژه الـوهیم در کتـاب پیـدایش اسـتفاده می‌شـود مفـرد است. به همین دلیل خاخام‌ها و ربی‌هـای یهـودی الوهیم را به معنای خدا نه خـدایان می‌گیرند. قبالیست‌ها الـــوهیم را به معنـــای جمیع قـــدرت‌های خداوند در نظر می‌گیرند. اما بــرای مثــال در داســتان ابــراهیم خلیل در کتـاب پیـدایش تـورات (فصل 20 آیه 13)ـ بـرای الـوهیم فعل جمع آمده است::point_left: و واقع شد هنگامی که خـدایان مـرا از خانه پـدرم آواره کردند به او (سـارا) گفتم این احســـانی است که تو با من میکـــنی. به هر مکـانی که وارد شـویم دربـاره‌ی من بگو: بـرادرم است. در آیه به زبـــان عـــبری از فعل חתעו بـــرای الـــوهیم اســـتفاده شـــده است که فعلی جمع است. در حـــالی که سیاق آیات دیگر که الوهیم در آن بکار رفته است اینگونه بـوده که افعـال مفـرد اسـتفاده می‌شـده است. از دیگر اشکالاتی که می‌توان به کتاب پیدایش وارد نمود و مـورد توجه گنوسی‌های عصر جدید قــرار گرفته است. تــرکیب نـام واژه:point_left:یهـوه الـوهیم יהוה אלוהים است. این نام واژه از نظر لغوی معنای خدای خدایان یا یهوه‌ی خدایان می‌دهد. می‌تـوان بـرای مثـال آن را با واژه انلیل خـدایان در منشـور کـوروش کبـیر بند 9 سـنجید. (کتـاب منشور کـوروش بـزرگ ترجمه عبدالمجید ارفعی ص 46) در جهان باستان معمولا رئیس پانتئون خدایان را با چنین ترکیبی یاد می‌کردند که معنای خدای خدایان را می‌دهد.

نکته 2:ـ ائو (lao)ـ نزدیک‌ترین تلفظی است که یونانیـان از چهــار حــرف‌ی ه وه (יהוה)ــ یا تلفظ لاتیــنی آن (به صورت یَهُوه) به معنی نـورآور یا صـاحب نـور داشـته‌اند. این نـام یکی از هفت نـام برتر خداوند در تـورات عـبری است. اجمـاع علما بر این است که شـکل نخسـتین تلفظ این کلمه در زمان نوشتن تـورات در سـده ششم پیش از مسیح یهوه بوده است ولی واکه‌هـای آن به طـرزی غـیر قابل بازیابی حذف و فراموش شد چـون در زمـان هیکل دوم در سده سوم و دوم پیش از مسیح، بردن این نام به جهت قدسی که داشت ممنوع بود و همیشه کلمه ادونای جای آن را می‌گرفت.

صـابائوت دریـافت یونانیـان از کلمه صـاوائوت (צבאות) عـبری (ج تسـاوا צבא)است که معنـای گـروه انسـان‌های محافظ و ارتش را می‌دهد. این کلمه احتمالا همان است که در عربی به صورت صبی” به معنی پسر جـوان وجـود دارد. شـاید بتـوان سـابائوت را با حفیـظ، که از اسـامی خداوند است برابر دانست.

پ ن: بعضی از ملک المــوکلین که نگهبــان هســتند هم دقیقا به مانند پسـران جـوان و زیبا می‌مانند. لطـافت و زیبایی شان به مانند بانوان است. این موجــودات طبیعتا آلت رجولیت و اناثیت ندارند بنابراین جنسـیت ندارند. اما شبیه به مردانی لطیف با زیبایی زنانه هستند.

ادونـای (אדני)ـ اسم جمع از آدون به معنـای خـدا است و آدون کلمه‌ای فینیقی با ریشه نامعلوم، که شاید از کلمه اد در زبان اوگاریتی به معنای پدر آمده باشد.

الـوخیم یا الـوهیم (2 78)ـ را می‌تـوان اسم جمع el به معنـای خـدا در نظر گـرفت که در پایـان نام‌هـایی چـون اســـرافیل، ناتانائیـــل، میکاییل می‌آید و احتمـــالا از افســانه‌های کنعــانی باشد که خــدایان را فرزنــدان el می‌دانســتند. یا بر اســاس روایــتی، حــالتی از تلفظ سه حرف ل هم در زبان کنعـانی بـوده که به مجمع فرزنـدان el اشاره داشته است.

از نظر بنده الوهیم ریشه در eloh دارد و الـوهیم یعـنی خدایان.

{توبه، تضرع و آمرزش سوفیا

یالدابوث نمی‌داند که چیزی بالاتر و برتر از مادر او وجود دارد. به همین دلیل وقـــتی لاف زنی و گزافه گـــویی می‌کند مادر عصبانی می‌شـود؛ چـرا که شر و ارتـداد این پسر، که «میـوه ناکامل تـاریکی» اسـت، بـاعث می‌شـود مادر نقص و خطای خـود را به یـاد بیـاورد که چـرا بـدون هماهنگی با همنشین خود دست به خلق زد. «او دست به توبه و تضرع زد و چنــان زار می‌گریست و همین گونه در تـاریکی غفلت به پس و پیش سـرگردان بـود، از خـودش شـرم داشت که نمی‌توانست به سـوی خـدا بـاز گـردد». «مصـیبت سـوفیا» در این نظـام به این تـرتیب است که پس از ماجرای خطای او و پیامدهای آن اتفاق می‌افتد و می‌توان آن را مرحله‌ای از احساسات سرشار ســوفیا در نظر گرفت. تفاوت آن با نظام والنتینی [نحله دیگــری از گنوسی‌ها] این است که مصـیبت و عواطف در آن نظـام نقش بســیار کلیــدی در تشــکیل جهــان دارد ولی اینجا ندارد.

در پاسخ به این توبه و تضـــــرع و میـــــانجی گـــــری «برادرانش» یا ائون‌هـای روح اعلا به همنشـین او اجـازه می‌دهد هبوط کرده، نقائص سـوفیا را برطـرف کند ولی نظر به غفلت تندی که در این زن جای گیر شده است او باید در طبقه نهم جهان بالای اگداد کیهانی بیرون از ملأ اعلی می‌ماند تا زمــانی که امکــان بازگشت او فــراهم شـود. در راسـتای همین هـدف، صـدایی چـنین به گـوش می‌رسد که انسـان و نـیز پسر انسـان (خـدای نخست و تکزاده او) هر دو وجود دارند».}(کتـاب کیش گنوسی ص 363)

در مطلب مربـوط به شـمعون مجوسی خوانـدیم که وی هلنا را در فاحشه خانه شهر صور نجـات داد تا به اعتقـاد وی سـوفیا نجـات پیـدا نماید. زیـرا گنوسـیان معتقدند سـوفیا در هر دوری در فـردی از زنـان جهـان هبـوط می‌نماید. و این هبوط تقریبا همواره به گونه‌ای است که آن زن جایگـاه الهی خـویش را فرامـوش نمـوده است. نجات جهان از نظر گنوسیان در گرو نجـات تجلی سـوفیا در زمین است. امـــروزه روز هم بخشی از انجمن‌هـــای مخفی وارث گنوسی‌های باستان نظـیر دیر صـهیون‌ها و تئوسـوفی‌ها و ... دیگـران یـافتن سـوفیا برایشـان مهم است. از نظر آنـان هر کسی سـوفیای زمـان را داشـته باشد بر جهـان معنـوی (بیشـتر جنبه مـاورایی منظـور است)حکمفرمایی خواهد کـرد. طریقت‌هـای دست چـپی نظیر انجمن ست و.. دنبـال تجلی سـوفیا بـرای قربـانی اش هستند.

{خلق انسان به دست آرخُن‌ها

حال یالدابوث هم این صدا را می‌شنود و به وضوح (در متن جای خالی وجود دارد) تصویری از پدر کامل در آب می‌سازد و این انسان نخست است که شکل «انسان» را دارد. بدین ترتیب یالدابوث (همان طور که آرخُن شاه مانی هم دچار همین مسئله می‌شود) میل به خلق تقلیدی پیدا می‌کند و هر هفت آرخُن بر سر این با او توافق دارند. «آنها پدید آمدن شکلی را در آب دیدند و به یکدیگر گفتند: بیاید ما هم بر اثر تأثیر و تجلی خدا انسانی بسازیم». بدین ترتیب صیغه جمع شگفت آوری که در کتاب مقدس وجود دارد [1]و باعث شده است مفسران درون و بیرون مذهب یهود افراد هر کدام تأویلی برای آن بیاورند، اینجا به کار گنوسیان می‌آید تا خلق انسان را به آرخُن‌های متعدد نسبت دهند. خلق تقلیدی خودسرانه و خطاکارانه وجود الاهی به دست قدرت‌های فرودست ایده‌ای است که نزد تمام گنوسیان یافت می‌شود که گاهی خاصیت کلی عملکرد جهان آفرین است (در نظام والنتینی این گونه است) و نقطه اوج آن در خلقت آدم در متن طبیعت به چشم می‌خورد که در اسطوره مانی آن را بیشتر توضیح می‌دهیم.

این داستان در ادامه می‌گوید: «آنها با استفاده از آنچه در خودشان و در دیگران بود هیئتی را خلق کردند و هر کدام از قدرت خود روحی برای او آماده کرد. آنچه آفریدند بر اساس آن چیزی بود که قبلا دیده بودند، به تقلید از آن کسی که از ابتدای وجود، بوده و انسان کامل است». این داستان هنوز هم اشاره به بعد روانی وجود انسان دارد؛ چرا که با استفاده از آنچه در وجودشان بود و این یعنی با استفاده از گوهر شکل دهنده خودشان که ماده نیست، بلکه روح است. هر

آرخُن نقشی در شـــــکل دهی این روح ایفا می‌کند و به دلیل روح:point_left:هفت لایه می‌شـــود که هر لایه از آن مربـــوط به بخشی از تن انســـان اســـت، مثل «روح اســتخوان» یا «روح رگ و پی» و غــیره و 360 فرشــته دیگر تن را خلق کردند. ولی تا مـــدت‌ها این مخلـــوق ساکن افتاده بود و قدرت‌ها نمی‌توانستند کــاری کنند که او از جــای خــود برخــیزد.}(کتــاب کیش گنوسی ص 5 _ 364)

1: این‌که منظـور از صـیغه جمع شـگفت‌آور در تـورات و کتــاب پیــدایش کــدام فعل است را به درســتی نمی‌دانم. سـعی کـردم بیـابم اما نیـافتم. تنها در داسـتان ابـراهیم خلیل الله از این صــیغه جمع شــگفت‌آور اســتفاده شــده است. کتاب پیدایش تورات برای اثبـات ادعـای گنوسی‌ها و حـــتی ادعـــای طرفـــداران نظریه فرازمینی‌ها کتـــابی بســیار مناسب است. زیــرا تناقضــات ظــاهری بســیاری دارد. ما مســلمانان در برخـــورد با این تناقضـــات دو راه داریم راه اول که راهی ســـــاده است بگـــــوییم توسط یهودیـــان تحریف صـــورت گرفته است و اینگونه خـــود را راحت نمـــاییم. راه دوم که ســـــخت‌تر است بخـــــواهیم تناقضات را تفسیر و تاویل نماییم تا بتــوانیم تطبیقــاتی را با اعتقادات خویش با آن بیابیم و به بینش تطــبیقی تا جایی که ممکن است دست یابیم و چنین بینشی جــامع‌تر از راه نخست خواهد بـــود. اما مســیری است دشـــوار که اکــثر افــراد از پیمــودنش خــودداری می‌نمایند. یا درست نمی‌پیمایند.

در اینجا سعی میکنم یکی دو نمونه از این اشکالات را که ظاهرا مورد توجه گنوسی‌ها بوده را نقل نمایم. از جمله

اشکالات مورد توجه آنان کلمه الـوهیم در کتـاب پیـدایش است. واژه الــوهیم elohim (אלוהים) از نظر دســتور قواعد زبان عبری جمع eloha אלוהאمحسـوب می‌شـود که معنای خدا یا اله می‌دهد. بنـابراین الـوهیم در ادبیـات عبری یعنی خدایان، اما معمولا در اکثر موارد افعـالی که بـرای واژه الـوهیم در کتـاب پیـدایش اسـتفاده می‌شـود مفـرد است. به همین دلیل خاخام‌ها و ربی‌هـای یهـودی الوهیم را به معنای خدا نه خـدایان می‌گیرند. قبالیست‌ها الـــوهیم را به معنـــای جمیع قـــدرت‌های خداوند در نظر می‌گیرند. اما بــرای مثــال در داســتان ابــراهیم خلیل در کتـاب پیـدایش تـورات (فصل 20 آیه 13)ـ بـرای الـوهیم فعل جمع آمده است::point_left: و واقع شد هنگامی که خـدایان مـرا از خانه پـدرم آواره کردند به او (سـارا) گفتم این احســـانی است که تو با من میکـــنی. به هر مکـانی که وارد شـویم دربـاره‌ی من بگو: بـرادرم است. در آیه به زبـــان عـــبری از فعل חתעו بـــرای الـــوهیم اســـتفاده شـــده است که فعلی جمع است. در حـــالی که سیاق آیات دیگر که الوهیم در آن بکار رفته است اینگونه بـوده که افعـال مفـرد اسـتفاده می‌شـده است. از دیگر اشکالاتی که می‌توان به کتاب پیدایش وارد نمود و مـورد توجه گنوسی‌های عصر جدید قــرار گرفته است. تــرکیب نـام واژه:point_left:یهـوه الـوهیم יהוה אלוהים است. این نام واژه از نظر لغوی معنای خدای خدایان یا یهوه‌ی خدایان می‌دهد. می‌تـوان بـرای مثـال آن را با واژه انلیل خـدایان در منشـور کـوروش کبـیر بند 9 سـنجید. (کتـاب منشور کـوروش بـزرگ ترجمه عبدالمجید ارفعی ص 46) در جهان باستان معمولا رئیس پانتئون خدایان را با چنین ترکیبی یاد می‌کردند که معنای خدای خدایان را می‌دهد.

ادامه نکته 1: نکته مهم در مورد ترکیب یهوه الوهیم این است که در ابتـــدای کتـــاب پیـــدایش آنجا که ســـخن از آفرینش جهـان است تنها از الـوهیم یـاد شـده است. هر چند که فعل مفرد بکار بـرده شـده اما همانگونه که گفته شد الــوهیم معنــای خــدایان را می‌دهد. (مثــال آیه اول پیدایش: בראשית ברא אלוהים برشیت بارآ الـوهیم= در ابتدا خدایان خلق کرد.

این معنی درست آیه است اما چـون فعل مفـرد با فاعل جمع همخــوانی نــدارد اینگونه ترجمه می‌نمایند در آغــاز خداوند خلق کرد.)

اما در ادامه چــون ســخن از آفــرینش انســان و ســپس اخـراج از عـدن است. از تـرکیب یهـوه الـوهیم اسـتفاده شده است که مترجمین تورات آن را به اشتباه و یا تعمدا به معنای خدای خـدا ترجمه کرده‌اند. که این معـنی حـتی در ادبیات عـبری ترکیـبی نـاهمگون است. بلکه همانگونه که گفته شد از نظر لغوی معنی درستش یهوه خـدایان یا خـــــــدای خـــــــدایان است. به یک نمونه توجه نمایید:: point_left: (ויאמר יהוה אלוהים הן האדאם היה כאחד ממנו לדעת טוב ורע ...(فصل 3 آیه 22)و یهوه خدایان گفت اینک آدم در دانستن خـوبی و بـدی چـون یکی از ما گشته است.)

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید در این آیه یهــوه خــدایان می‌گوید که آدم پس از خــوردن میــوه درخت و دانســتن خوبی و بدی چون:point_left:یکی از ما شده است. این یکی از ما یعــنی یهــوه‌ی کتــاب پیــدایش خــود را یکی از خدایان می‌دانسته که خود رئیس خدایان دیگر بــوده است

و آدم با خوردن میوه و معرفت خـوبی و بـدی چـون یکی از آنان شده است. از چه کسانی؟ از خدایان

این ترکیب یکی از ما مـورد توجه گنوسی‌ها در گذشـته و گنوسی‌های عصر جدید و طرفـداران نظریه فرازمینی‌ها قرار گرفته است. مفسرین کتاب مقـدس هم نتوانسـتند پاسخ درست و قابل قبـولی به‌این مطلب بدهند. یکی از تفاسـیر آنـان این است که منظـور از یکی از ما یهـوه و فرشتگانش است. طـبیعی است که خداوند فرشـتگان را چون خود نمی‌داند و بقدری مطلب برای رد چنین ادعایی در خود کتاب پیدایش هست که تنها ایمـان داران یهـودی و مسـیحی می‌توانند. از این چالش‌ها بـدلیل ایمانشـان بگذرند و ایمان خـویش را حفظ نمایند. البته همـان گونه که گفته شد ما مسـلمانان‌براحتی می‌تـوانیم از این‌چالش‌ها شانه خـالی نمـاییم زیـرا می‌تـوانیم بگـوییم کتاب پیدایش تحریف شده هست.

پ ن: ناگفته نماند بنـده هم به مانند اسـپینوزا قائل به تحریف تـورات فعلی هسـتم. چـون در بخشی از آیـات گویی یک راوی انسانی دارد مطالبی را در مـورد موسی کلیم الله نقل می‌نماید. البته نقدهای محتوایی اسپینوزا به تورات فعلی بیش از این یک مورد است. همچنین بین بعضی آیـات تـورات و آیـات قـرآن مجید در نقل بعضی داستان‌ها اختلافاتی هست که بنده آیات قـرآن را اصل و مبنا می‌دانم.

اما با اینحـال سـعی می‌نمـایم که به مسـائل از جنبه تطبیقی نیز نگاه نمایم. تقریبا با نگاه تطبیقی آنگونه که بنـده بـدان دست پیـدا نمـوده ام می‌تـوانم بخشی از اشکالات شرک آمـیز کتـاب پیـدایش را پاسخ دهم. (پاسخ

به همه شـــــاید ممکن نباشد) اما باید در نظر داشت در نگاه تطبیقی اسلام با اسطوره و ادیان دیگر شما باید از بینش رسمی دین باوران به آن دین کمی فاصـله بگیرید. یعنی نمی‌توانید با قرائت رسـمی متکلمین آن دین دست به تطبیق بزنید و اینکار تطـبیق را حـداقل بـرای بنـده به عنوان یک مسلمان شیعی که از قضا در ایران هم ساکن هستم مشکل می‌نماید.

2: روح‌های هفت گانه را می‌توان با نفوس فلکی مرتبط دانست. زیـرا هفت ایـزدی که گنوسی‌ها بـدان‌ها اعتقـاد داشتند هر کـدام ایـزد یک کـوکب و حـاکم بر یک آسـمان بودند. همچـنین شـاید بتـوان روح‌هـای هفت گانه را با کالبدهای هفت گانه در نزد هندوان نیز سنجید.

3: 360 فرشته‌ای که طبق اعتقاد گنوسی‌ها تن انسـان را خلق کردند را می‌توان در عالم صغیر (جسم‌انسـان) با 360 رگ خونی موجود در بدن که قدما بـدان قائل بودند مرتبط دانست.

تصویر سمت راست ایزد نینورتا از جمله موجودات مـورد پرستش مردم میان رودان. نینورتا در نظر مردمـان بابل و آشـور رب النـوع صـورت فلکی شـکارچی یا جبـار می‌باشد. تصـویر سـمت چپ صـورت فلکی شـکارچی در آسمان است.

{رنگین کمان

تاج ایزد نینورته ninurta به شکل قوس و قزح توصـیف شده بود. منزات manzat، واژه اکدی رنگین کمان، نـام الهه و ستاره‌ای در صورت فلکی مرآه السلسله نیز بوده است. احتمـالا این همـان سـتاره‌ای است که بر روی یک

کـودورو kudurru به شـکل رنگین کمـانی که روی سر اسبی خم شده، نشان داده شـده است. (سـتاره‌ای که به آن اسب می‌گفتند نزدیک ستاره رنگین کمان، قرار دارد)

همچنین رنگین کمان نام ادبی شهر اوروک uruk، نیز بوده است.} (کتاب فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین النهرین باستان ص 254)

نکته: بر اساس متن فـوق ظـاهرا در نـزد مردمـان میـان رودان دو ستاره به ایزد رنگین کمان منسوب بوده است. یکی ســتاره‌ی موجــود در تــاج و یا کلاه صــورت فلکی نینورتا (جبار) و دیگری ستاره یا سحابی‌ای نزدیک ستاره آلفا آندرومدا که سراسـبی نـیز نامیـده می‌شـود. پیشـتر نوشــته شد که انجمن مخفی دیر صــهیون با ایزدبــانوی ایریس (رنگین کمان) و زنبق ارتباط دارد.

تصویر sah سـاح یا سَـح از ایـزدان مصـری و رب النـوع صورت فلکی شکارچی نزد مصریان باستان.

همسر وی ســوپدت بــود که در یونــان باســتان به نــام سوتیس الهه ستاره سیریوس (شـعرای یمـانی) شـناخته می‌شد. طبق نظر بعضی محققین Sah بعــدها با ایــزد مهمــتر یعــنی اوزیــریس و ســوپدت با ایســیس، همسر اوزیــــــریس اینهمــــــان شد. (این نظر گــــــروهی از مصرشناسان و اسطوره شناسان است نه همه آنان)

در متـون هـرمی پادشـاهی قـدیم از Sah غالبـاً بعنـوان "پدر خدایان" نام برده می‌شد. اینگونه تصور می‌شود که مصریان اعتقاد داشتند که فرعون‌ها پس از مرگشــان به صورت فلکی شکارچی (اوریون) سفر می‌کنند.

تصویر زیبای صـورت فلکی شـکارچی در آسـمان شب به نظر می‌رسد منطقه‌ای که با رنگ زرد مشـــخص شـــده است همان تـاج نیونورتا است که با رنگین کمـان مرتبط بوده است.

در روایـــتی از امیرالمومـــنین علی علیه السـلام اینگونه آمده: ابن الکواء از امیرالمؤمنین علی(ع) از قوس قزح پرسید، و آن‌حضرت فرمـود: «مـادرت در عـزایت بـاد! ای ابن کوّاء مگو: "قوس قزح"؛ زیـرا:point_left:قـزح نـام شـیطان اسـت، بلکه بگو: "قـوس الله"که هرگـاه ظـاهر گردد ارزانی و فراوانی بسیار آشکار گردد.

مضـمون این روایت که قـزح نـام شـیطانی است تقریبا مورد اتفاق علمـای اسـلام است و اهل سـنت نـیز چـنین روایتی را دارند. در شیعه نیز شیطان بودن قـزح از دیگر معصومین نیز روایت شده است بنابراین مضـمون روایت صحیح و تقریبا مورد اجماع است.

نکته: گفته شد که رنگین کمـان در نظر قـدما با صـورت فلکی شکارچی مرتبط است و قُزَح نام ایـزدی شـیطانی بـود که اعـراب در دوره جـاهلی وی را می‌پرسـتیدند و با رنگین کمان مرتبط بـود. با توجه به این مطلب می‌تـوان بین نام واژه قُزَح و نام سَح یا ساح ارتباط برقـرار کـرد. که در اثر تغییراتی زبانی سَح تبدیل به زَح شـده است. و با قـرار گـرفتن ق در ابتـدای کلمه تبـدیل به قُـزَح شـده است.

نمونه اضـافه شـدن حـرف قـاف به ابتـدای یک کلمه در زبان عربی را می‌توان در کلمه قلب نشان داد.

در زبــان اکــدی که یکی از کهن‌تــرین زبان‌هــای شــاخه ســامی است. قلب به صــورت Lib نامیــده می‌شــود. در زبــان آرامی آشــوری این واژه به صــورت Leba تلفظ می‌شــود. در زبــان عــبری به صــورت לב لو lev تلفظ می‌شـــود. اما لب leb می‌نویســـند. یعـــنی لب leb می‌نویسند لو lev تلفظ می‌نمایند.

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید قلب در دیگر زبان‌هـــای سامی از دو حرف اصلی و بی‌صدای ل و ب تشکیل شده است که گاه حروف صدادار و یا مصـوت گرفته است. اما شــکل اصــلی و کلی کلمه همــان لب است. اما در زبــان عربی ق در ابتدای آن آمــده است و کلمه قلب را ســاخته است.

لطیفه: لب به حســاب جمل 32 است اما عــدد قلب به ابجد 132 است که با عــدد اســلام 132 مطــابقت دارد. می‌توان اینگونه گفت که ق بر لب در نزد اعــراب اضــافه شد تا قلوب اعراب آماده پذیرش دین اسلام در قرن‌های بعد شود.

تصــویر نخمت با تــاجی کــرکس شــکل از ایــزدان مــورد پرستش مصریان باستان

{نخبت

نخبت کرکس – خدابانوی مصر علیا و شــهر نخب Nekhb در ســـــــاحل رود نیل روبه روی نخن Nekhen یا هرقلیوپــولیس heirakonpolis (هرکــانوپولیس) محل مرکز کیش شــاهین_ خــدا حــورس بــود. این دو شــهر از دیربــاز به عنــوان پــایتخت مصر علیا با هم پیوند داشــتند. دســـتیابی نخبت به قـــدرت با اهمیت یـــافتن حـــورس و

وحـدت دو سـرزمین همـراه و با این همه پیوند اسـتوار حورس با مصر علیا و نخبت خدابانوی حامی جنـوب بـود. در روزگاران کهن خدای بزرگ سرزمین نخبت ست بود و با جانشـین شـدن تحـوت به جـای سـت، نخبت از اهمیت جدیـدی برخـوردار شد. در آن روزگـار اهمیت حـورس و ست در نشان نمادین سـامتاوی Samtavi [نمـاد وحـدت دو سـرزمین] متجلی می‌شد و بعـدها نخبت و پس از وی بوتو از چـنین نقشی برخـوردار و نشـان وحـدت دو سرزمین شدند. نخبت مجذوب اسطوره خورشـیدی شد و در این نقش دخـتر رع و چشم راست او بـود. در زمینه اسـاطیر اوزیـریس نـیز نخبت زن خنـتی - امنـتیو (Amenti_ Khenti)

نخستین ساکن غـرب و این اندیشه بـدون تردید متکی بر این پندار بود که مردگان فرودست به صـحرا و جـائی که طعمه لاشخور می‌شدند اعزام می‌شوند.}

تصـویر کـرکس خـاص مصـری که حیـوان منسـوب به ایزدبانوی نخبت بوده است.

{نخبت با زمینه‌ها بـاروری اوزیریسی نـیز پیوند داشت و در چـنین نقشی زن حـاپی Hapi، گشـاینده دروازه‌هـای نیل به اقیـانوس آغـازین بـود. نخبت در این نقش خـدابانوی مـادر و حـامی تولد کودکـان و به هیـات مـاده گاوی وحشی و حتحور ترسـیم می‌شد. نخبت در تصـاویر غالباً به هیـأت زن یا کرکسی که تـاج نیل علیا را بر سر داشت و با شمایلی مهیب ترسیم می‌شد. در این تصاویر نخبت به ویژه پاسدار شاه و بر فراز سر شـهریاران بـال گشوده و در حالی که در چنگ خود حلقه ائی سلطنتی یا

مگس رانی داشت ترسیم می‌شد.}(کتـاب اسـاطیر مصر ورونیکا ایوانس ص 138)

پیشـتر از kerها در اسـاطیر یونـان سـخن گفـتیم. نخبت هم به نظر موجودی اهریمنی است که با کرکس و عــالم مردگــان مرتبط است. معبد اصــلی نخبت واقع در شــهر نخب در مصر علیا قــرار داشت. نــام واژه نخبت به واژه نکبت در زبـان عـربی نـیز شـباهت دارد. نکبت در ادبیـات عرب مصدر مره از نکَب است. خود واژه نکَب نیز به واژه نخب مصری شـباهت دارد که نـام شـهر مقر پرستشـگاه نخبت بوده است.

تصویر منطقه مزدلفه یا مشعرالحرام در مکه

{از ابن عبـاس نقل شـده که گفت نگویید قـوس قـزح، زیرا قـزح نـام شـیطان است و بگویید قـوس الله. و از عبارت‌های یاقوت(حمـوی) می‌تـوان این نکته را دریـافت که قــزح، نــامی است بر کــوه مزدلفه در حجــاز اطلاق می‌شده است. و در قـاموس فیروزآبـادی آمـده است که قزح نام فرشته موکل بر ابرهاست. پس اگر تصور کـنیم که قزح یکی از خدایان متعدد اعراب جاهلی ست، چنـدان دور نرفته ایم. ... اسـمیت معتقد است که آتش‌هـایی که قبیله‌ی قریش در مزدلفه بر می‌افروخته‌اند، به نشــانه‌ی تقـــدس خـــدای قـــزح بـــوده است.} (کتـــاب باورها و اسطوره‌های عرب پیش از اسـلام محمـود سـلیم الحـوت صص 181 و 182)

نکته مهم: این‌که اعـــراب جـــاهلی مزدلفه را قـــزح می‌نامیدند و بـــرای وی در آنجا آتش روشن می‌نمودند محل تامل است. باید توجه داشت که در خـــود خانه کعبه

بت‌هـای ایـزدان متعـددی وجـود داشت. همـانطور که‌می دانیم اعـراب جـاهلی نـیز حج انجـام می‌دادند و حجشـان تـوام با آیین‌هـای شـرک آمـیز بـوده است. به نظر بنـده ایزدان مختلف از مراسم حج اعراب جاهلی حظ و نصیب می‌بردند. یعنی مکـان مقـدس مکه و اعمـال عبـادی اش توسط شـیطان و ایـادی اش محلی بـرای شـارژ ایـزدان شده بود.

نقشه منطقه مشعر الحرام یا مزدلفه در مکه

{ مشعرالحرام

محـدوده وسـیعی است بین عرفـات و مـنی در سـرزمین مزدلفه که از مازمین تا وادی محسّر به طول 4370 متر امتـداد دارد. مشـعرالحرام داخل حـرم است و وقـوف در آن از ارکان حج می‌باشد. بر حاجیـان واجب است که بین الطلـــوعین شب دهم ذیحجه را در آنجا وقـــوف نمایند. مستحب است حاجیان حضور در این‌سـرزمین را با ذکر و مناجات سر کنند و سـنگریزه‌های رمی جمـرات را از آنجا جمع کنند. قرآن:﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَـاحٌ أَنْ تَبْتَغُـوا فَضْـلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَـاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْـدَ الْمَشْـعَرِ الْحَــرَامِ وَاذْكُــرُوهُ كَمَا هَــدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِــهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ ﴿198﴾بر شـما گنـاهی نیست که [در سـفر حج] از فضل پروردگارتان [روزی خویش] بجویید پس چون از عرفات کوچ نمودید خـدا را در مشـعر الحـرام یـاد کنید و یادش کنید که شما را که پیشتر از بیراهان بودید فرا راه آورد (198)﴾(سوره مبارکه بقره)}(دانشنامه حج)

نکته: در مزدلفه که توسط مشـــرکین به قـــزح (سَـــح) مرتبط شـده بـود سـنگریزه رمی جمـرات به اُبلیسک که

نمـــاد متعلق به رع دیگر ایـــزد مصـــری است جمع آوری می‌شود.

مراسم عجیب ماسونی در مصر

استـــــاد رائفی پـــــور: نزدیک ده ســـــال است که بنا بر مصـــالحی دربـــاره جوامع مخفی و فراماســـونری دیگر سخنی نگفته‌ام! اما نمی‌توان درباره مراسمات ماسـونی که در مصر برگزار شد سکوت کرد. از منظر نمادشناسیِ ماسـونری این مراسم گویـای وقـوع اتفاقـات مهمی در آینده جهان است.

ویدیو این مراسم:

جساد مومیایی پادشاهان باستانی از جمله رامسس دوم و Hatshepsut{از معدود فرعون‌های زن شـناخته شـده تاریخ} در مراسمی باشکوه داخل کپسول‌های مخصــوص و سـوار بر خودروهـای شـبیه قایق‌هـای باسـتانی ویـژه حمل اجساد باسـتانی، از مـوزه مصر به مـوزه جدید ملی تمدن مصر منتقل شد. (منبع: کانال خبر فوری)

پ ن: تعداد 22 مومیایی با تعداد 22 حرف حروف الفبای عبرانی منطبق است و زمان مراسم هم تقریبا هم زمان بـوده با شب آخر عید پسح یهودیـان (عید گـذر از مصر به فلسطین) سـرمایه گـذار پـروژه سـاخت مـوزه جدید هم ظاهرا اماراتی‌ها بودند.

امروز 22 نیسـان سـال 5781 عـبرانی است. بنـابراین دیشب شب بیست و دوم نیسان بوده است.

در مــورد مراسم شب پــانزدهم فــروردین در مصر فعلا هیچ اطلاعات خاص باطنی‌ای در اختیـار نـدارم. بنـابراین تنها بر حسب ظـــاهر و بررسی شـــواهد موجـــود آن را تفسیر می‌نمایم. با توجه به نمادپردازی‌های بسیار قــوی

در این مراسم و اســتفاده از 22 تــابوت که متعلق به فراعنه و ملکه‌هـای مصـری بـود. (18 تـابوت مـذکر و 4 مونث) و این عدد 22 منطبق با 22 حرف حروف الفبای عبرانی است. ضمن این‌که امروز 22 مـاه نیسـان سـال 5781 عبرانی است. یعنی دیشب، شب 22 نیسان بوده است. همچــنین زمــان مراسم دیشب هم زمــان با شب آخرین روز عید پسح یهودیان (عید رهایی و گــذر از مصر به سوی فلسـطین) بـوده است و شـکل و شـمایل جشن اگر کلیپ‌هـایش را ملاحظه نمـوده باشـید شـبیه نـوعی جشن شـیطانی و آییـنی بـوده است و ژنـرال السیسی رئیس جمهـور مصر که مـورد حمـایت دول غـربی است خـــود به اســـتقبال مومیایی‌ها آمد. این به اســـتقبال مومیایی‌ها آمــدن شــبیه به جشن اکیتو بــابلی است که شـاه به اسـتقبال پیکر خـدایان می‌آمـده است. در مصر باستان نیز مراسمی تقریبا مشابه با اکیتوی بابلی وجود داشـته و در آن پیکـره آمـون را در شـهر می‌گرداندند اما زمانش ظــاهرا منطبق با مراسم دیشب نیست. البته اگر فروردین را ابتدای سال مصری در نظر بگـیریم پـانزدهم مــاه اول در مصر بزرگداشت ایــزد آمــون است. اما در مـورد تقـویم مصـری آنچه می‌دانیم این است که شـروع سال مصریان باستان حداقل در دوره‌های متــاخر منطبق بر فروردین نبوده است. بنـابراین احتمـالا فرضـیه جشن برای آمون به نظر مردود می‌آید.

بعید می‌دانم به مـــــوازات این مراسم ظـــــاهری شب پانزدهم فروردین در این شب‌ها بعضی مجـامع مخفی به مرکزیت مصر، مراسم‌های خاص شیطانی نداشته باشند! هر چند که هیچ داده باطنی‌ای فعلا برای تاییـدش نـدارم! اما با کمی تحقیق و جسـتجو در پـیرامون مراسم دیشب

به نکــات جــالبی دست یــافتم مراسم دیشب تقریبا هم زمــان با جشن آنــوبیس ایــزد شــغال سر یا سگ سر در مصر باستان است. آنوبیس ایزد هدایت کننده مردگان به عالم ارواح است و با آیین مومیـایی کـردن ارتبـاط دارد. این جشن در مصر باســتان در دهم مــاه نهم یعــنی مــاه بشنس bashnas انجام می‌شـده است. مـاه بشـنس در گاهشماری مصریان تقریبا منطبق بر مــاه آوریل است و جشن در شب چهارم آوریل بوده است.

نکته: خواننـــده گـــرامی دقت نمایید گفته شد تقریبا هم زمان است. یعنی اینگونه نیست که april 4 دقیقا برابر با چهارم مـاه بشـنس مصـری باشد! با توجه به محاسـبه پیچیـــده ســـال مصـــریان تقریبا محتمل است که ما در حوالی جشن بزرگداشت آنوبیس بوده باشیم.

در لینک زیر لیست جشن‌های مصر باســـتان و زمـــان تقریبی این جشن‌ها را می‌توانید ملاحظه نمایید:

لینک

تصـویر صـورت‌های فلکی شـکارچی و کلب اکـبر و کلب اصغر در آسمان شب قاهره مصر حدود ساعت ده شب

نکته: برای آنوبیس حـدود چهـار انطبـاق وجـود دارد یکی این است که وی را با صــورت‌های فلکی کلب اکــبر یکی بدانیم و دیگری این است که وی را با صـورت فلکی کلب اصـغر منطبق بـدانیم. دو دیگر را پیشـتر نوشـته ام و آن کوکب کلب الراعی و کلب دیگر (کلب دوم) راعی است.

نکته2:ـ خواننــده گــرامی توجه داشــته باشد که صــورت فلکی جبـار یا اوریـون، علی الخصـوص سـتارگان کمربند

شــکارچی در آیین تــدفین مصر باســتان و اهــرام نقش مهمی دارد.

تصــویر صــورت‌های فلکی مارافســای حــوا و جــاثی (هرکول) در آسمان قاهره مصر حدود ساعت 12 شب در ســمت راست مارافســای صــورت فلکی مــیزان را نــیز مشاهده می‌نمایید.

عــرب کــوکب راس الحــوا را راعی (چوپــان) می‌نامد و کــوکب راس الجــاثی را کلب الــراعی می‌نامد و کــوکب دیگری که بر منکب مارافسای قرار دارد کلب دیگر راعی می‌نامد.

آنوبیس ممکن است یکی از دو سگ چوپان باشد.

تصویر تقریــبی صــورتی که اعــراب از صــورت‌های فلکی مار و مار افسای و جاثی در نظر می‌گرفتند.

خط زرد: نسق شامی.

خط بنفش: نسق یمانی.

نقطه سبز: راعی.

نقطه نارنجی: کلب الراعی

نقطه آبی: سگ دیگر چوپان

پ ن: این تصــویر قــدیمی است و مربــوط به مطــالب پیشین است

بسم الله الرحمن الرحیم

{وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ فَـأَتْبَعَهُمْ فِرْعَـوْنُ وَجُنُـودُهُ بَغْیًا وَعَدْوًا حَتَّی إِذَا أَدْرَکَهُ الْغَـرَقُ قَـالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَـهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ ﴿90﴾

و فرزنـدان اسـرائیل را از دریا گذرانـدیم پس فرعـون و سپاهیانش از روی ستم و تجـاوز آنـان را دنبـال کردند تا وقتی که در شرف غرق شـدن قـرار گـرفت گفت ایمـان آوردم که هیچ معبودی جز آن‌که فرزنـدان اسـرائیل به او گرویده‌اند نیست و من از تسلیم شدگانم (90)

آلْآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ ﴿91﴾

اکنـون در حـالی که پیش از این نافرمـانی میکـردی و از تباهکاران بودی (91)

فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً وَإِنَّ کَثِیرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آیَاتِنَا لَغَافِلُونَ ﴿92﴾

پس امروز تو را با زره [زرین] خودت به بلنـدی [سـاحل] می‌افکـنیم تا بـرای کسـانی که از پی تو می‌آیند عـبرتی باشد و بی گمـــان بســیاری از مــردم از نشـــانه‌های ما غافلند (92)} (سوره مبارکه یونس آیات 90 الی 92)

در قرآن مجید در آیات 90 الی 92 سوره مبارکه یـونس به داستان رهایی بنی اسرائیل به رهبری حضرت موسی کلیم الله از چنگـال فرعـون و لشـکریانش اشـاره شـده است. در آیه 92 این سوره مبارکه اشاره شـده است که جسد فرعون زمـان موسی کلیم الله پس از غـرق شـدن به خواست خداوند از دریا بـــیرون می‌آید و در خشـــکی بلندی پدیدار می‌شود تا این جسد نشانه‌ای برای آینـدگان پس از این فرعـــون مســتبد باشد. بســیاری از محققین

زمان ما فرعون دوران موسی کلیم الله را رامسس دوم می‌دانند. یعنی همان پادشاهی که دو شب پیش جسـدش به همـراه 21 مومیـایی دیگر طی مراسـمی خـاص و با شـکوه به مـوزه جدید منتقل شد. خواننـدگان گـرامی به هم زمانی مراسم انتقال جسد رامسس دوم با عید پسح (رهـایی و گـذر بـنی اسـراییل از دریا) یهودیـان توجه نمایید. یعـنی مراسم دو شب پیش تقریبا هم زمـان با مرگ رامسس دوم و پدیدار شـدن جسد وی از دریا بـوده است! به نظر نمی‌آید که این همزمـانی یک انتخـاب تصادفی باشد!

آیا این هم زمـانی و مراسم باشـکوه در کشـور اسـلامی مصر نـوعی تـوهین و تمسـخر خداوند و جملگی ادیـان توحیدی ابراهیمی نیست؟!

همچـنین به نظر می‌آید در مراسم دو شب پیش تعـداد تابوت‌ها تعمدا 22 عدد انتخاب شده بود. این عدد 22 که با تعـداد حـروف الفبـای عـبری منطبق است شـاید این پیغـام را داشـته باشد که امـروز صهیونیسم یهـودی و قبالیست‌های جهـود سـاکن صـفد و حیفا و اورشـلیم در دشمنی با یهـوه (خداوند یکتا) هم پیمـان فراعنه پیشـین مصر و ایزدان مورد پرستش آنان هسـتند. همچـنین عـدد 22 می‌تواند به این معـنی باشد که آن بخش از قـدرت حروف و الفبـای عـبری که در دست قبالیست‌های جهـود است به خدمت ایزدان فرومایه مصری در آمده است.

کلیپ شلیک توپ‌ها در مراسم سـمبلیک و سـری انتقـال مومیایی‌ها از موزه قدیم به موزه جدید قاهره مصر

تعداد توپ‌های شلیک شده 21 عدد است.

همچنین در قسمتی از مراسم 9 مرد و 12 زن رقصنده در کنار مسیر پله‌ها حضـوردارند که بـاز به کد عـددی 21 می‌رسیم.(تصویر رقصنده‌ها در ادامه می‌آید)

پ ن: خواننده گرامی توجه کند که اولا کد 21 حداقل دو بار تکرار شده است پس احتمالا تصـادفی انتخـاب نشـده است و با توجه به اسـتفاده قـوی از نمـادپردازی در این مراسم و مســـائلی که پیشـــتر گفته شد به نظر می‌آید طراحـان مراسم که ظـاهرا بر روی طـراحی مراسم 14 مـاه زمـان صـرف کرده‌اند بخـوبی می‌دانسـته‌اند که چه می‌کنند.

تصویر 21 رقصنده 9 مرد و 12 زن در کنار مسیر پلکانی

اما حال تفسیر کد عدد 21 از کتاب علائم ستاره‌ای خانم لیندا گودمن که خود یک قبالیست بود:

{21 کد عددی تاج و دیهیم مجوس (مغ یا جادوگر)

عدد 21 به عنوان عالم به تصویر کشیده شده است، و در عین حال لقب تاج مجوس را دارد. این عدد قول پیروزی و توفیق در هر کار و زمینه‌ای را می‌دهد و نشـان دهنـده هر نوع پیشرفت و ارتقای درجه، افتخارات، پـاداش و به طور کلی صـعود در هر زمینه کـاری و زنـدگی است. این عدد نشانه پیروزی پس از دشواریهای سخت نـیز هسـت، زیـــرا دیهیم مجـــوس تنها پس از آموزشـــهای دشـــوار و طـــولانی، همین طـــور هم آزمایشـــهای زیـــاد روحی و آزمونهـــای صـــبر و مقـــاومت به دست می‌آید. اطمینـــان کامل داشـته باشد که پـیروزی نهـایی، با وجـود تمـامی مشـــکلات و مشـــقات، از آن او خواهد شد. این عـــدد

ارتعاشی بسیار خـوش یمن دارد و نشـان دهنـده پـاداش کارمیک است.} (علایم ستاره‌ای صص 426 و 427)

نکته: بخش کارمیکی عـدد 21 نظـیر پـیروزی و توفیق و صعود را اگر فاکتور بگیریم. بخش تـاج گـذاری نظر بنـده را بخـــود جلب می‌کند تـــاج گـــذاری چه کسی ژنـــرال السیســی؟ یا به مــوازات وی فــردی در یکی از مجــامع مخفی تاج گذاری نمود؟!

در این تصـــــویر مراسم انتقـــــال مومیایی‌ها:21 زن فانوس‌هایی را که ملاحظه می‌نمایید به طـور نمـادین در کنار اهرام به شـکل خاصی تکـان می‌دهند. گـویی مسـیر باند فرودگاه را نشان می‌دهند.:

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید بــاز کد عــدد 21 تکــرار شده است.

تصویر صورت فلکی اکلیل شمالی یا تـاج که به انگلیسی آن را Corona Borealis می‌نامند در آسمان شب قاهره مصر ساعت 9 و نیم شب به وقت محلی در شب مراسم رژه مومیایی‌ها.

در بـــالای صـــورت فلکی اکلیل شـــمالی صـــورت فلکی بادبادکی شکل عوا یا گـاوران که در میـان رودان انلیل و در اســـاطیر ایـــرانی هفت اورنگ نامیـــده می‌شـــود را ملاحظه می‌نمایید. نکته جـــــالب مـــــاجرا اینجا است که صورت فلکی عـوا (انلیل) در نجـوم قـدیم 22 کـوکب در صــورت دارد (یک کــوکب خــارج از صــورت) که با تعــداد حــروف عــبری و تعــداد مومیایی‌ها مراسم رژه در مصر مطابقت دارد.

{اکلیل شـــمالی در اســـاطیر یونـــانی تـــاجی بـــود که دیونیســوس ایــزد شــراب و میگســاری آن را به آریادنــه، دختر مینوس، پادشاه سرزمین کرت هدیه داده بود.

دیونیســوس ایــزد شــراب بــود، اما تنها قــدرت ســکرآور شراب را نشان نمی‌داد؛ بلکه دارای نفوذ اجتماعی بالا و صاحب کرم بــود. در کنــار همه این‌ها وی را عامل تــرقی تمــدن و همچــنین وضع کننــده قــانون می‌دانســتند. او به اندازه ایزد زراعت و تئاتر عاشق صلح و آرامش بود.

آریادنه ایزدبـــانوی حاصـــلخیزی ســـرزمین کـــرت و اولین بـــانوی برجســـته اســـاطیر یونـــانی بـــود که بلافاصـــله در سرزمین کرت به رسمیت شناخته شد.}

تصویر دیونیسوس ایزد شراب در اساطیر یونان

وی مهمترین ایزد یونانی در دوره هلنیســتی است. کیش دیونیســوس نقش بســیار پــررنگی در تــاریخ انجمن‌هــای مخفی دارد. ترکیه و آلبـــانی و یونـــان و قـــبرس جـــزو مهم‌ترین مراکز فعلی پرستش وی هستند.

{ در مورد کرت باید گفت، که بزرگ‌ترین جزیره یونان و پنجمین جزیـــره بـــزرگ در دریـــای مدیترانه اســـت؛ در آن دوره پدر آریادنه، مینوس، شاه آن سرزمین بود. مینــوس فرزند زئـــوس و اروپا بـــود؛ تمـــدن کـــرت قبل از شـــاه مینوس نیز وجود داشته و او به همراه همسرش یاســیفا والدین آریادنه و تعــدادی دیگر از فرزنــدان بودند. آریادنه در ســرزمین‌های ناکســوس، دلــوس، قــبرس و شــهر آتن مورد پرستش قرار گــرفت این ســرزمین‌ها جزایر کهــنی در نزدیکی یونان هستند _رومیان در مقام مقایسه، به او ایزدبـــانوی روشـــنفکری و آزادی نـــیز می‌گفتند و حـــتی

شاعران رومی نیز او را وابسته به کرت می‌دانستند.} (کتاب اساطیر یونانی و صور فلکی صص 61 و 62)

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید صورت فلکی اکلیل شمالی (تاج) اندکی پس از اتمام مراسم رژه کاملا بالا آمده بود باز می‌گویم احتمال دارد به موازات مراسم نمادین ظاهری رژه فردی در مجامع مخفی تاج گذاری نموده باشد.

تصویر اُبِلیسک در قاهره مصر و انوار آبی که از پایین در نوک ابلیسک جمع می‌شوند و شکل هرم را می‌سازند و از نوک ابلیسک انعکاس آن به آسمان می‌رود. رنگ آبی که رنگ پرچم رژیم منحوس اسراییل نیز هست.(ستاره شش پر آبی) در فیلم‌های غربی نظیر فیلم وارکرافت به عنوان رنگ جریان مثبت و خیر به نمایش در می‌آید. با توجه به تمام شواهد قبلی مطمئنا این رنگ نیز در این مراسم آگاهانه انتخاب شده است.

تصویر مربوط به مراسم رژه مومیایی‌ها در مصر

تصمیم نداشتم دیگر به رژه مومیایی‌ها در مصر بپردازم اما یکی از ادمین‌های مجموعه مطلبی را برای بنده فرستادند که به نظر بنده درست و قابل توجه بود بدین خاطر آن را با شما به اشتراک می‌گذارم.

در تصویر سه خواننده زن را ملاحظه می‌نمایید.

لباس خواننده سمت راستی سیاه است که حالت شب را تمثیل می‌نماید.

لباس خواننده وسطی سورمه‌ای است که نماد حالت گرگ و میش در بین الطلوعین است.

لباس خواننـده سـمت چـپی طلایی است که خورشـید و روز را تمثیل می‌نماید.

پ ن: بــدون شک اینهمه نمــادپردازی تصــادفی نبــوده و نیست و ما با یک طـــراح هوشـــمند و عضو انجمن‌هـــای مخفی مواجه بوده ایم. 😊

در این تصـویر ملاحظه می‌نمایید که طیف رنگ twilight که معنی گرگ و میش را می‌دهد سورمه‌ای است.

بس ایزد شیطانی مصری

تصــویر نقشه جزیــره ایبــیزا از مجموعه جزایر بالئــاری کشور اسپانیا که ناحیه‌ای خود مختار است و زبان اصـلی مردمش کاتالانی است. اسپانیایی و کاتالانی هر دو جزو زبان‌های رسمی ایبیزا هستند.

در ســال 653 یا 654 قبل از میلاد مهــاجران فــنیقی بندری در ایبیزا تاسیس کردند. با انحطـاط دولت فـنیقی پس از حمله آشوریان (منظـور حمله به دولت فـنیقی در غرب ناحیه خاور نزدیک باستان است) ایبیزا تحت کنــترل کارتاژ قرار گرفت. این جزیـره رنـگ، نمـک، سس مـاهی (گاروم) و پشم تولید می‌کند.

مردم محلی ایبیزا را ایویسا تلفظ می‌کنند.

مهاجمان فنیقی جزیره را Ibossim یا Iboshim نامیدند (که به معنــای تقــدیم به بِس bes ایــزد مصــری است). بعدها در روم و زبان لاتینی با نام ebllsos شــناخته شد و سپس به صورت ایبیزا درآمد.

ایبـــیزا به دلیل ارتبـــاط با زنـــدگی شـــبانه، موســـیقی الکترونیکی و رقص و صحنه کلـوپ تابسـتانی به شـهرت رسیده است، همه اینها باعث شده که ایبـیزا گردشـگران زیادی را به خود جذب کند. (در ادامه خواهیم دید که ایـزد شیطانی بِس مصری به موسـیقی علاقه بسـیاری دارد و علاقه مردم ایبیزا به موسـیقی و لهو و لعب شـاید ریشه در جغرافیای ماورایی منطقه داشته باشد)

تصویر دیوار نگاره ایـزد شـیطانی بِس bes، معبد دنـدرا مصر علیا

{bes(بِس)

در اساطیر و افسانه‌های مصر باستان، بس(Bes)، از خدایان و ایزدان زناشویی که آن را نگهبان خوش گذرانی و موسیقی و رقص و گاهی ولادت کودک می‌دانستند. وی را معمولا به صورت انسانی دوزخی و مردی کوتوله و درشت نمایش می‌دادند که تاجی از پر بر سر دارد. بس از ایزدان سودان بود که در دوره سلسله دوازدهم به مصر آمد. او در سودان ابتدا «شیر – ایزد» بود که شباهتی به ایزدان دیگر نداشت، ولی در مصر نقشی دیگر یافت؛ نخست نگهبان کاخهای شاهان، سپس خدای شادمانی و پشتیبانی خانواده و ازدواج شد. بنا به روایتی، او آرایش دهنده زنان و یاری دهنده آنان هنگام زایمان بود. او، در این نقش، تنبورزنان، کنار بستر زائو میرقصید تا ارواح خبیث را از او و نوزاد دور کند. در نیایش‌های آیینی، موسیقی برای بس نقش اساسی داشت. بنا به روایتی، بس احشام پرستندگان خود را در برابر بیماری و نیش مار حفظ می‌کرد و از این روست که در برخی از تصاویر، او را در حال دریدن و بلعیدن مار و افعی نشان داده‌اند.}

تصویر ایزد شیطانی بِس bes، قرن 7 الی 10 پیش از میلاد

{بس در برخی تصاویر، لباس جنگ به تن دارد، بدین معنی که آماده مبارزه با دشمن نیایش کنندگان خویش است. بس را شادی آفرین در تمام سطوح جامعه و نیز حامی زنان زحمت کش میدانستند. در نقوش و تندیس‌های مصری، بس با قدی کوتاه و دستانی دراز و با هیئتی تقریبا زشت تصویر شده است و در برخی از

نقش‌ها، شاخی بر روی پیشانی دارد. در نقش‌ها، لبـاس او اغلب از پوست شیر یا پلنگ است. اکثرا او را بر بالای بستر، به ویژه بستر ازدواج ترسیم کرده‌اند. آخرین نقش او آرامش بخشیدن به مردگان بـود. از این رو، در بـرخی از نقوش، او را در حالی نشـان داده‌اند که سر مومیـایی شده‌ای را بر بـالش می‌گـذارد و از او حمـایت می‌کند. او را به عنـوان حـامی و خـدای خـواب نـیز پذیرفته‌اند. در اساطیر مصـر، بس از خـدایان پاسـدار فرمـانروایی و از ایـــزدانی است که در نقش تولد ملکه حشتسپســـوت (hatshepsut)ـ حضور دارد. بس با گذشت زمان مشـهور و مورد پذیرش مردم و یکی از خدایان توده مردم شد. او را بهترین دوست:point_left:زنان می‌پنداشتند و بر این بـاور بودند که زنـان را در تولد نـوزاد یـاری می‌دهد و بچه‌ها را پاسداری می‌نماید.}

تصویر ایزد شیطانی بِس bes با تاجی پردار قرن 4 الی 7 پیش از میلاد

{در بسـیاری از تصـاویر، بس را در حـالت پاسـداری از مـادر به هنگـام تولد نـوزاد و در چـنین هیئـتی در کـار نواختن طبلی کوچک یا نواختن دایره زنگی و تکـان دادن کاردی در فضا نشـان داده شـده است. زشـتی این ایـزد، حـالت تهدید کننـده و دهـان خنـده آوری بـرای ترسـاندن ارواح خبیث است. بس نیـایش کننـدگان خـود را در برابر حیوانات گزنده صحرایی پاسداری می‌کـرد و به این دلیل است که در بـــرخی از تصـــاویر، او را به هـــیئت حمله به مارهـای خطرنـاک و در حـالت خفه کـردن آن‌ها ترسـیم کرده‌اند. بس، در نقش نـــابود کننـــده ارواح خـــبیث، جادوگری قدرتمند است و وقـتی در پوشـاک سـپاهیگری

ترسیم می‌شود، نابودکننده دشمنان نیایشگران است. بس، در بسیاری از تصاویر، خدایی شاد و در حال رقص، نواختن چنگ و دایره زنگی ترسیم شده است. در جشن‌های بزرگداشت بس، رقص و نوازندگی از کارهایی است که نیایش کنندگان در پیروی از بس انجام می‌دهند. در تصاویر، صورت و بینی بس پهن، ریش او انبوه و درهم، چشمانش فراخ و دارای ابروانی است که قسمتی از چشم او را پوشانیده است.}

تصویر برند رنگ موی زنانه و ایتالیایی بس bes

همانگونه که گفته شد ایزد شیطانی بِس در اساطیر بنا به روایتی آرایش دهنده زنان است. هر چند که در سایت این کمپانی واژه bes را مخفف کلمات Beauty end Science معرفی کرده‌اند اما ممکن است نام bes بر روی این برند تجاری ریشه در اسطوره bes نیز داشته باشد!

{ زبان بس، در این تصاویر، از دهان بیرون آمده، گوشهای برآمده و گاهی در سر او شاخی دیده می‌شود. ریش و ابروان انبوه او گاهی بس را به هیئت شیر نشان میدهد. تصاویر بس را غالبا بر فراز تختخواب، به ویژه تخت عروس، نصب می‌کردند و تصویر او را بر دسته آینه، کوزه‌های بخور و دیگر وسایل خانگی نیز نقر می‌کردند. تصویر نقر شده بس بر عاج اسب آبی، تعویذ پاسداری در برابر گزندگان صحرایی و به ویژه مارهاست. با گذر زمان، بس پدید آورنده آرامش مردگان و پاسدار آنان و در چنین نقشی روی بالش زیر سر مرده مومیایی شده، ترسیم شده است. همسر بس،بست (Beset)، اژدرماری است که از کام او آتش

زبانه می‌کشد. در بسـیاری از روایـات نـیز:+1:تـاورت(Taweret)، زن بس است.}(کتـاب دایـره المعـارف اساطیر و آیین‌هـای باسـتانی جهـان غلامرضا معصـومی صص 1259و 1260)

تصـویر ایـزد شـیطانی بس بر روی عـاج با خنجـری در دستش

اما ظـاهرا از ایـزد شـیطانی بِس در کتـاب کلید سـلیمان آلیستر کرولی هم با نام Beleth یاد شده است:

{سیزدهمین شیطانی که سلیمان (علیه السلام) او را به غل و زنجیر کشید سیمایی بس مهیب دارد. معمولا او را بصورت جنگجویی سوار بر اسـبی رنگ پریـده با خنجـری در دستانش می‌بینند. در اولین ملاقاتش با انسان‌ها خود را بسـیار خشـمگین نشـان می‌دهد. مواجهه با او به شجاعت خیلی زیادی نیاز دارد. بیشتر در نواحی جنوب و شرق دیـده می‌شـود. سـاحرانی که با این شـیطان بیعت کرده‌اند. معمولا حلقه‌ای از جنس نقره در انگشت میانی دست چپشان به نشانه بیعت در دست دارند. این شیطان مهارت خاصی در ایجـاد عشق میـان زنـان و مـردان دارد موسیقی را به خوبی می‌داند 85 سپاه از شیاطین تحت فرمان او خدمت می‌کنند.}

نکته: همانگونه که ملاحظه می‌نمایید بِلس هم متعلق به جنـوب و شـرق است و گفته شد بِس هم متعلق به ناحیه سـودان و مصر است. بلس صـورتی جنگجو به مانند بِس دارد. همچنین وی خنجری نـیز به مانند بِس در دست دارد و به موسیقی نیز به مانند بِس علاقه دارد. همچـنین بِس

حامی ازدواج و بلس در ایجاد عشق بین مـرد و زن نقش دارد.

 هر چند که بنده نام ایزد را پیش از نام بس بکار بردم. زیـرا در کتب و نـزد مصـریان وی از ایـزدان درجه چنـدم است. اما بر اساس جهـان بیـنی زرتشـتی علی القاعـده بس جـــزو دئوه‌ها یا دواها است. یعـــنی جز موجـــوداتی اثـــیری و نـــامیرا و شـــیطانی است که در مقابل ایـــزدان ایرانی می‌ایستند.

یکی از مواردی که امیدوارم خوانندگان بدان توجه کرده باشند این است که بس هر چند جزو ایزدان رده پایین در تمـــــدن مصر است و در بعضی کتب به عنـــــوان یکی از شیاطین مسخر شده سلیمان نبی علیه السلام از وی یاد شده است. اما عملکـردی به ظـاهر مثبت دارد! زیـرا وی ارواح شـــــرور و شـــــیاطین را از پرســـــتندگان و فدیه دهندگان به خود دور می‌کرده است! این نکته‌ای است که باید جـداً بـدان توجه شـود آری یک موجـود شـیطانی هم می‌تواند وجهی به ظاهر مثبت و حتی عملکردی به ظاهر مثبت داشته باشد! یعـنی هرگـاه معیـار ما بـرای تقسـیم نمودن موجودات به خوب و بد تنها منفعت و سـود مـادی یا معنوی ظاهری باشد چه بسا موجوداتی به مانند بس و بسیاری از ایزدان مـورد پرسـتش ملل باسـتان را باید در رده موجوداتی الهی و مثبت بشناسیم حال آن‌که از نظر ما اینگونه نیست. زیـــرا بس که شـــیاطین را از فـــرد دور می‌نماید ممکن است فـــــرد را به شـــــرک و پرســـــتش تمثال‌هـای ایـزدان بزرگـتر دعـوت کند. غنا و رقص را در بین افراد خانه رواج دهد. بنابراین شیطانی بـودن وی به معنای نابودگری وی نیست.

پ ن: خوانندگان گرامی دقت نمایید این معیار مشکل را برای علوم خفیه نیز باید در نظر داشته باشیم. زیرا گاه ما با طلسماتی روبرو می‌شویم که نقوش و خطوط و اعدادی که در آن بکار رفته است که دقیقا مشخص نیست چه معنی‌ای دارد و به صورت تواتر توسط بزرگان علوم خفیه تایید نشده است. هر چند چنین طلسماتی برای کاری به ظاهر مثبت انجام شود اما باید در مورد آن احتیاط کرد. زیرا ممکن است در عمل مدد از شیاطین باشد.

در مورد ایزد شیطانی بس این توضیح را بدهم که طلسماتی منقش به نقش وی در ایران عصر هخامنشیان نیز پیدا شده است. من باب مثال یکی از مهمترین این طلسمات منقش به نقش بس از کاخ داریوش کبیر در شوش بدست آمده است که احتمالا پس از فتح مصر توسط کمبوجیه اندک اندک وارد ایران شده است. اصولا در هم آمیختگی فرهنگی بسیاری مسائل را در طول تاریخ جابه جا و دچار تغییر کرد. نژادهای بشری در هم آمیختند و ادیان و اعتقادات نیز به همان نسبت دچار التقاط شدند. درست است که اگر در هم آمیختگی نبود امرور بنده و شما نیز در این عالم نبودیم و از نعمت اسلام هم برخوردار نبودیم. بنابراین این در هم آمیختگی وجوه مثبتی هم داشته اما به نظر بنده شر این در هم آمیختگی‌ها شاید در دوره‌هایی بیش از خیرشان بوده است. در مورد ایران ما در دوره 530 ساله استیلای کاسیان بر میان رودان این در هم آمیختگی را مشاهده می‌نماییم. دیگر در هم آمیختگی در عصر هخامنشیان بوده است. در این دوره نه تنها دو فرهنگ مشابه اما مخالف ایران باستان و مصر باستان در هم می‌آمیزند.

تعدادی از مغـان ایـرانی نـیز با کـاهنین مصـری همکـاری می‌نمایند.

پ ن: پیشتر بارها از تقابل و تشـابه دو فرهنگ ایـران و مصر با یکدیگر سخن گفته ام. همچنین گفته ام که بنا به نص خاکنامه دودمان جلالیان که به امضا ... رسیده است. ایزدان ایـرانی با دیـوان در آخرالزمـان خواهند جنگید. در آینده این حقیقت را با کمک حـدیث امـام معصـوم نشـان خواهم داد. این‌که چرا بنـده ایـزدان و دئوه‌ها (منظـور از دئوه‌ها یا دیوان در اینجا به عنوان موجوداتی بادی و میرا نیست بلکه موجـوداتی مقابل ایـزدان است) را گـروهی جدا و مستقل می‌دانم و این‌که چرا آنان را جن نمی‌دانم نشـان خـواهم داد. در حـدیثی از احـادیث این حقیقت به زیبـایی نشـان داده شـده است. اما کو چشـمی که بتواند آن را ببیند. این‌که چـرا میگـویم ایـزدان ایـرانی نظـیر اهـورمزدا و امشاسـپندان و میـترا و سـروش و رشن و ونند و... مثبت و الهی هسـتند و در آخرالزمـان با دئوه‌ها خواهند جنگید در احادیث هم آمده است. پیشتر اینهمانی ایـزد سـروش را با فرشـته خـروس شـکل احـادیث معصومین و شباهت تُرجائیل کرکس شکل را با ایزد ونند اوستایی بخوبی نشان دادم. امسـال به امید خـدا فصـلی جدا بار دیگر در این باره باز خواهم نمود.

شاید عده‌ای از خوانندگان ندانند که داریوش کبیر پادشاه بـزرگ ایـران زمین در عصر هخامنشـیان یکی از معـدود شـاهان ایـرانی بـوده که موفق شـده است از کـاهنین مصـری لقب فرعـون را دریـافت کند همچـنین وی معبد حوروس نبیره رع و فرزند اوزیریس و ایزیس را در مصر بازسازی کرد. به نظر بنده هر چند اقـدام داریـوش کبـیر

بیشتر یک اقدام سیاسی بود تا دینی و اعتقـادی، اما اگر داریوش کبیر واقعا جایگاه قدسی می‌داشته و با ایــزدان ایرانی ارتباط معنوی می‌داشت. چنین اقدام ناشایســتی از وی سر نمیزد.

بنـــابراین داریـــوش کبـــیر از نظر بنـــده هر چند یکی از مقتدرترین شاهان تاریخ ایران و جهان است اما مقــدس و صاحب خُره(خوَرنَه) نیست.

اما اوج در هم آمیختگی فرهنگی را ما در عصر هلنیستی به بعد شاهدش بودیم. اصولا عصر هلنیســتی که از دوره پس از مـرگ اسـکندر گجسـتک آغـاز می‌شـود و تا دوره ایجـاد امـپراطوری روم ادامه می‌یابد را باید عصر مهمی از منظر تاریخ ادیان و تـاریخ انجمن‌هـای مخفی دانست. این را از بنده به یادگار داشـته باشـید که ریشه‌های اکـثر انجمن‌های مخفی مهم به دوره هلنیسـتی بـاز می‌گـردد. هسته اکثر انجمن‌های مخفی مهمی نظـیر ایلومینـاتی و دیر صهیون و ... که ما امروزه شاهدش هســتیم در عصر هلنیســتی شــکل گرفته است. این‌که خــود انجمن‌هــای مخفی‌ای نظیر ایلومینانی زمان‌شکل گیری خـویش را به قرن هجدهم در آلمـان می‌رسـانند اشـتباه است و در آن تعمد درکـار است. ایلومینـاتی انجمـنی است به بلنـدای تاریخ و برخلاف بعضی نظرات اشتباه ارتبـاطی با بابل و میـان رودان هم نـدارد. بلکه ریشه آن به تمـدن‌های کهن موجود در سوریه و اردن و لبنان و فلسطین باز می‌گردد و در عصر هلنیســتی و اوایل دوره روم احیا می‌شــود و توسط یهودیــان و رومیــان بیشــتر در اروپا ادامه پیــدا می‌نماید تا این‌که در قـرن هجـدهم بـار دیگر مجـددا احیا می‌شـــود. این احیـــای مجـــدد ایلومینـــاتی یا حـــتی

فراماسونری را باید به عنوان نقاط عطف در تاریخ این انجمن‌ها دید ولی نباید اینگونه فکر نمود که اینان قدمتشان به همین چند قرن اخیر می‌رسد. همچنین نباید درباره قدرت آنان چه در گذشته و چه در حال حاضر اغراق نمود. بارها گفته ام که تعداد انجمن‌های مخفی بسیار زیاد است (بیش از یکصد انجمن) و این انجمن‌ها در بعضی جاها اشتراک منافع و در بعضی جاها تضاد منافع دارند.

بنابراین ما با یک کل به هم پیوسته منظم مواجه نیستیم. چنین نظریه‌ای اغراق در قدرت دشمنان است. نکته دیگری که عده‌ای در مورد انجمن‌های مخفی اشتباه می‌نمایند این است که فکر می‌کنند این انجمن‌ها بر روی افراد خویش کنترل کامل دارند. این اشتباه است. بنده به بعضی از دوستان می‌گویم من باب مثال در فلان سلسله درویشی که حالا بسیار منظم هم هستند چقدر مشایخ و درویشانش از فرمان قطب و مرادشان پیروی می‌نمایند؟! همانگونه که در درویشان اینگونه است به همان نسبت در انجمن‌های مخفی نیز اینگونه است. قدرت طلبی همواره در میان بنی آدم وجود داشته و دارد. بنابراین گاه ممکن است نماینده یک تشکیلات مخفی در یک کشور بر خلاف گرندلژهای مادر در جایی عمل نماید. خواننده گرامی باید همه این موارد را در نظر داشته باشد. ما با یک سیستم منظم قدرتمند که مو لای درز عملکردهایش نرود مواجه نیستیم. باور به چنین سیستم منظم و قدرتمندی را خود انجمن‌های مخفی القا نموده‌اند. به خوبی میدانم که بخش زیادی از آنچه که ما با عنوان تمدن مدرن به پیشگامی دول غربی در جهان بشری شاهدش هستیم ساخته و پرداخته این

انجمن‌هـای مخفی بـوده است و منکر این هم نیسـتم که آنان امروزه در همه جا اعم از همه دولت‌ها و رسانه‌ها و ... دست دارند و توطئه چیـــــنی می‌نمایند. اما قائل به منظم بودنشان تحت یک تشکیلات منسجم نیستم. این را علما و عملا آزموده ام و اینجا سخن از تجربیـات شخصی بنده نیز در برخورد و تقابل با اینان (انجمن‌هـای مخفی) در برهه‌ای از زندگیم است. بنابراین برآوردهـای بنـده بر اساس یافته‌ها است نه بافته‌ها. فافهم.

نکته: به داســتان بــزرگ شــدن موسی کلیم الله در خانه فرعـون دقت نمایید. در این داسـتان متوجه میشـویم که چگونه خداوند قادر است موسایی را که فرعون بدنبالش بود تا وی را بکشد در خانه دشـمنش پـرورش دهد و مهر وی را بر دل آســیه همسر فرعــون بینــدازد. بنــابراین نظمی منسجم به مثابه سـاعت در جامعه انسـانی وجـود ندارد.

اما ادامه عصر هلنیستی در کتاب شناخت اساطیر ایــران به نقل از استرابون اینگونه آمده:

{آناهیتا در آنـــاتولی معابد بســـیار داشت و به روایت از استرابون مـورخ رومی در آنـاتولی دخـتران خانواده‌هـای اشـــراف پیش از ازدواج چنـــدگاهی را در معبد ناهید به روسپی گری مقـدس روی می‌آوردنـد؛ [به گفته پـورداود چنین می‌نماید که در آسیای کوچک مراسم اقوام سـامی با نیایش آناهید ترکیب یافته و رنگ دیگری به خود گرفته بود و روایت استرابون در مورد دختران اکیلیزن از چـنین کیفیــتی برخــوردار و این عــادت در آیین مزدیســنا و در ایران رایج نبـوده است.]. [به سـبب مخـالفت این کـار با آیین زرتشت] اظهـار نظر در مـورد کـاربرد آن در ایـران

باستان مشکل است. متون دینی زرتشتی روسپی گری را با تندترین کلمات زشت دانسته و با این همه برخی بر این باورند که این بدگویی خود نشانه آن است که این کار معمول بوده است. با این همه اعتقاد به این که هم پای مراسم آیینی این بانوی آب‌ها مراسمی از این دست وجود داشته نادرست است. کاهنه‌های آناهیتا تعهد پاکدامنی داشتند و در ایران آناهیتا از احترامی ژرف برخوردار و خاستگاه زنده گانی محسوب می‌شد و از سپاسگزاری عمیق و صمیمانه ئی برخوردار بود که آثار آن هنوز هم برجاست.}(کتاب شناخت اساطیر ایران جان هینلز ص 79 الی 81)

خواننده گرامی توجه نماید در دوره اشکانیان برای آناهیتا معبدی در آناتولی وجود داشته و آیین نامقدس فحشای معنوی در آن انجام میشده است. این سنت متعلق به میانرودان و یونان بوده و برای ایشتر اکدی و آفریدوت یونانی انجام میشده است و ابدا ربطی به ایران باستان نداشته است این مناسک اناهیتا بدین صورت شروعش به عصر هلنیستی باز می‌گردد. هر چند که شروع در هم آمیختگی دینی در عصر هخامنشیان و حتی بسیار قبل از آن _دوره استیلای کاسیان بر بابل_آغاز شده بود اما پس از یورش اسکندر و شروع عصر هلنیستی ما شاهد چنین فاجعه‌ای بودیم که آیین‌ها و مناسک کاملا در هم آمیختند. ایزدان تمدن‌های گوناگون با یکدیگر سنجیده شدند و برابر دانسته شدند. امتداد چنین نگاهی را ما حتی بعضا تا در دوره ساسانیان مشاهده می‌نماییم. حال آن‌که ساسانیان برخلاف اشکانیان که تسامح مذهبی داشتند در حیطه عقاید بسیار سفت و سخت‌تر عمل می‌نمودند. هسته‌های اولیه

تفکر گنوسی هم در عصر هلنیستی شکل می‌گیرد تا ما در دوره روم باستان نخستین اندیشه‌های منسجم گنوسی را مشاهده می‌نماییم. اصولا میراث حمله اسکندر گجستک و جانشینان وی برای بشریت میراثی مثبت و الهی و معنوی از نظر بنده نبود. شما می‌توانید یورش اسکندر را با یورش اعراب مسلمان مقایسه نمایید. هر چند که یورش اعراب به ایران زمین، دردی بزرگ بر پیکره میهن و مردمان ایران وارد نمود اما پس از گذشت یک قرن، کم کم ایرانیان مسلمان نقش فوق العاده پررنگی در شکوفایی تمدن اسلامی ایفا نمودند. علت درد و آسیب زیاد بر پیکره میهن و مردمان این آب و خاک را می‌توان در سقیفه بنی ساعده جستجو کرد. زیرا جنگ‌ها زیر نظر مستقیم امام معصوم نبوده است. اما چون اسلام یک دین الهی بوده است در نهایت باعث شکوفایی تمدنی شد و ثمره‌ای استوار از آن بجای ماند که دانشمندان ایرانی نقش بسیار پررنگی در ایجاد تمدن اسلامی داشتند. (بیشترین و مهم‌ترین نقش را)

حال شما این ثمره اسلام و تمدن اسلامی را با ثمره حمله اسکندر گجستک و عصر هلنیستی مقایسه نمایید. ثمره از نظر بنده شیطانی است. بعد متاسفانه ما می‌بینیم که در تمدن اسلامی از اسکندر گجستک فردی حکیم و مقدس و ذوالقرنین ساخته‌اند. به نظر بنده این مسئله دو علت دارد. یکی جو یونان زدگی در میان اندیشمندان مسلمان است که پس از عصر ترجمه شکل می‌گیرد و دیگری شاید نفرت مردم ایران زمین از موبدان زرتشتی و حکومت ساسانی باشد. زیرا در متون پهلوی منسوب به دوره ساسانی از اسکندر همواره با لقب گجستک یاد شده است و وی فردی شیطانی

شناخته میشده است. شاید ایرانیان تعمدا برای مقابله با چنین باوری از اسکندر قهرمان ساختند. البته بنده وجه استفاده اسکندر از علوم خفیه و بعضی داستان‌ها را در مورد وی منکر نیستم اما وی را نه تنها فردی مقدس نمی‌دانم بلکه فردی پلید می‌دانم.

اما اینجا بد نیست اشاره‌ای کوتاه به سخنان چند سال پیش استاد حسن عباسی بنمایم. ایشان در این سخنان پس از آن‌که با کمی اغراق هخامنشیان و دوره خشایار را حکومت یهودی می‌دانند. اشکانیان را به عنوان الگویی برای دوره امروز ایران معرفی می‌نمایند. در این‌که استاد حسن عباسی فردی مطلع و باسواد در حیطه علوم سیاسی و استراتژیک است شکی نیست اما فکر می‌کنم استاد در حیطه تاریخ ایران باستان اطلاعات دقیقی ندارند. بخشی از سخنان ایشان مبنی بر این‌که یهودیان در دوران پهلوی بخشی از تاریخ ایران یعنی دوران کوروش کبیر را به عنوان شروع تاریخ ایران بزرگ کردند امری درست است.

زیرا حداقل باید تاریخ ایران باستان از دوره مادها آغاز می‌شد. البته به نظر بنده فتح بابل توسط کاسی‌ها گزینه بهتری است. زیرا ممکن است شاه گَندَش، پادشاه بزرگ کاسی‌ها همان فریدون افسانه‌ای متون ایرانی باشد.

البته باید توجه داشت که کوروش کبیر فارغ از علاقه یهود به وی یکی از بزرگترین پادشاهان و فاتحین دنیای باستان و تمام ادوار تاریخ بشری است و در تمام دوره اشکانیان شاهی به بزرگی کوروش وجود ندارد. و بدون

شک میـان چهـار سلسـله ایـرانی اوج قـدرت ایـران در دوران داریوش کبیر و سلسله هخامنشیان بوده است.

پ ن: آندسـته از خواننـدگان گـرامی که از خیلی قبل‌تر پیگیر مطالب بنده هستند نظر بنده را در مـورد کـوروش کبـیر و پرسـتش مـردوخ توسط وی و عـدم انطبـاقش با ذوالقـرنین می‌دانند. بنـابراین نوشـته‌های بـالا تعریف از کـوروش کبـیر به حسـاب نمی‌آید بلکه فقط از منظر تاریخی نظر خویش را نوشتم.

در مورد استر و مردخای در دربار خشایارشاه نیز پیشـتر گفته ام که روایت یهودیـان به کتـاب مجعـول اسـتر بر می‌گـردد که حـتی اگر راست باشد مطمئنا در آن فـوق العاده اغراق شده است.

اما به اشکانیان باز گردیم. شـکی نیست که اشـکانیان با بـیرون رانـدن یونانیـان از ایـران زمین نقش پـررنگی در احیـای مجـدد ایـران داشـتند و از این جهت حـرف اسـتاد درست است.

اما شـاید اسـتاد ندانند که اشـکانیان با نفـوذ فـرهنگی یونانی آنچنان که شایسته است مبارزه ننمودند. واقعیت این است که اشکانیان بسـیار تحت نفـوذ فرهنگ یونـانی قرار داشـتند. بخش اعظم سـکه‌های ما از دوره اشـکانی با خط یونانی نوشته شده است. در دوره اشکانی ایـران زمین شـکل عجیـبی داشـته است در منـاطق مرکـزی و شـرقی ایـران بیشـتر فرهنگ ایـرانی و زرتشـتی حـاکم بـوده است اما هر چقـدر به غـرب امـپراطوری اشـکانی بـرویم نفـوذ فرهنگ هلنیسـتی را شـاهدش هسـتیم. واقعیت این است که اشکانیان تسـامح مـذهبی بسـیاری

داشتند و با ادیان دیگر نیز بسیار سخاوتمندانه برخورد می‌کردند شاید بدلیل همین تسامح مذهبی نفوذ فرهنگ یونانی در دوره اشکانیان بسیار دیده شود. در تلمود بابلی در حکایتی که مربوط به اوایل دوره ساسانی‌ها می‌باشد یکی از ربی‌های یهودی از حکومت پیش از ساسانیان یعنی اشکانیان با عنوان حکومت یونانیان یاد می‌کند. طبیعی است که در زمان این حکایت حدود پنج قرن از دوره استیلای یونانیان (سلوکیان) بر ایران گذشته بود. در همین کتاب هنگامی که ساسانیان به قدرت می‌رسند ربی‌ها ناراحت می‌شوند و از آن به عنوان پایان دوران راحتی و آسایش خویش یاد می‌کنند.

برخلاف استاد حسن عباسی بنده ساسانیان را الگوی بهتری برای امروز ایران اسلامی می‌دانم و به نظر بنده شباهت بسیاری نیز با شرایط امروز ما دارند. ساسانیان بر خلاف اشکانیان تسامح مذهبی نداشتند و مذهب و ایدئولوژی بخشی از نگاه حکومت داری آنان را تشکیل می‌داد. که این را ما در ایران امروزی هم می‌بینیم. ساسانیان با نفوذ فرهنگ یونانی درایران زمین با سر و سامان دادن به دین زرتشتی و نهاد موبدان مبارزه کردند. در دوره ساسانیان انجمن موبدان قدرت بسیار داشتند. امروزه نیز در ایران نهاد روحانیت بسیار تاثیر گذار است.

ساسانیان با غرب مسیحی در تقابل بودند و بارها با رومیان مهاجم جنگیدند همچنین آن‌ها با هون‌ها و اعراب مهاجم نیز جنگ‌هایی داشتند باز این ویژگی به شرایط امروز کشور ما شباهت‌هایی دارد. عمق استراتژیک ساسانیان در محدوده سوریه تعریف می‌شد که به

شـــرایط امـــروزی ما شـــباهت دارد. در دوره ساســـانی طبقات مختلف جامعه از حق یکسانی برخـوردار نبودند و نوعی نظام طبقاتی وجود داشته است. در ایـران امـروز هم نـوعی طبقه حـاکم بوجـود آمـده است که کمـتر به جوانان مستعد حتی جوانان انقلابی مستعد که ژن خـوب ندارند عرصه مجال می‌دهند. در نهـایت به نظر مـورخین فساد دربار ساسـانی یکی از عوامل سـقوط آنـان بـوده است. از نظر بنده فساد دربار ساسـانی همـراه با نفـوذ یهودیـــان در دربـــار و انجمن موبـــدان عامل فروپاشی ساسانیان از درون بـوده است و پیش از حمله اعـراب به ایـران شـاید حـدود یک قـرن بـود که ساسـانیان دچـار فروپاشی از درون شده بودند. اگر غیر از این بـود هرگز شکست نمی‌خوردند.

ما نـیز باید مـواظب باشـیم که فسـاد اقتصـادی و رانت خواری در طبقه حاکمه و نفوذ جریـان یهودیـان مخفی و وابستگان انجمن‌های مخفی در بخش‌هـای مختلف نظـام بـــاعث فروپاشی ایـــران از درون نشـــود و به سرنوشت ساسانیان دچار نشویم!

پ ن: به خواننـــدگان گـــرامی بـــرای مطالعه در مـــورد اشـکانیان دو جلد کتـاب امـپراتوری اشـکانی و اسـناد و منـابع آن اثر یـوزف ویزهـوفر در 831 صـفحه و کتـاب مبـانی تـاریخ پارتیـان اثر کلاوس شـیپمان هر دو چـاپ انتشارات فرزان روز را توصیه می‌نمایم.

پ ن2: در مورد عصر هلنیستی کتاب مستقل قدرتمندی نوشـته نشـده است یا شـاید بنـده اطلاع نـدارم. دکـتر شـهریار زرشـناس کتـابی در این بـاره دارند که بنـده در اختیـار نـدارم و نمی‌دانم چگونه کتـابی است. اما کتـاب

تاریخ تمدن ویل دورانت و کتاب تمدن‌های عـالم 2جلـدی و کتـاب تمـدن مغـرب زمین 2جلـدی کتـاب مکتب‌هـای فلسفی و کتاب دین‌هـای دنیـای باسـتان را در این زمینه توصـیه می‌نمـایم. فـردی که می‌خواهد در حیطه تـاریخ انجمن‌هـای مخفی مطالعه نماید باید عصر هلنیسـتی و فرهنگ و فلسفه و ادیان و نجوم را در این عصر بخـوبی بشناسد.

نکته مهم: همانگونه که گفته ام بنده ساسانیان را فـارغ از بعضی اشکالاتشـان بنا به دلایلی که ذکر شد الگـوی بهـتری بـرای ایـران امـروزی می‌دانم. اما با این وجـود مغـان دوره اشـکانی که در زیر منطقه دشت کـویر تا کنـون زنده‌اند ان شـاالله به جبهه ما شـیعیان در آینـده خواهند پیوست اما مغـان زرتشـتی دوره ساسـانی که تا کنـون زنـده می‌باشـند اکثرشـان (نه همه آنـان) فعلا در جبهه دشمنان ما شیعیان تقسیم بندی می‌شوند و بـزرگ همه آنـان در هند رئیس بـاطنی پشت پـرده و مخفی جامعه تئوسوفی است.

سخنان استاد حسن عباسی در مورد تاریخ ایران باسـتان و الگو بودن دوره اشکانیان برای امروز جامعه ایران

به نظر ما آن بخش از قـدرت انجمن‌هـای مخفی که توسط کنـترل رسـانه‌ها بـوده و حـتی قـدرت دولت‌ها با آمدن اینـترنت و شـبکه‌های اجتمـاعی کـاهش پیـدا کـرده است. در آسـتانه آخـرین سـالهای پیشا آخرالزمـانی، کم کم صفوف دو جبهه حق و باطل در حـال شـکل گـیری و بسـته شـدن است. به همین دلیل است که انجمن‌هـای مخفی بخشی از اسرارشان و اهدافشان را در فیلم‌ها و

سریال‌ها و انیمیشن‌ها آشکار می‌نمایند و دیگر مثل ازمنه پیشین سرپوشی نمی‌نمایند.

اما ما بالشخصه انتظار داریم با تحولاتی که بهمن ماه به نفع جبهه حق در بُعد باطنی رخ داد و و با تحولاتی که ان شاالله در شهریور ماه امسال (ماه محرم) رخ بدهد. معادلات ظاهری جهان به مرور به هم بریزد. این تحولات می‌تواند انجمن‌های مخفی گوناگون را که بدنبال قدرت‌های باطنی هستند به طمع بیندازد و در سال‌های پیش رو ما احتمالا شاهد استارت جنگ جهانی سوم باشیم. منظور از جنگ جهانی سوم هم اینگونه نیست که از همان ابتدا جنگی هسته‌ای رخ دهد. همه چیز ذره ذره رخ خواهد داد و شیب حوادث اندک اندک افزایش پیدا می‌کند. بنده به خوانندگان پیگیر توصیه می‌نمایم در مورد جنگ‌های ناپلئون بناپارت و جنگ‌های جهانی اول و دوم مطالعه نمایید و آن را از منظر انجمن‌های مخفی نهان روش بررسی کنید برای مثال به لشکرکشی ناپلئون به مصر و سوریه توجه نمایید. یا به حضور هیتلر و نازی‌ها در قطب شمال و یا تبت توجه نمایید. بنابر یافته‌های باطنی ما پیش از جنگ جهانی دوم یک سری حوادث در حیطه ماورا اتفاق افتاد و درب‌هایی به روی اینان در غرب گشوده شد. اینها به طمع افتادند. بنابراین یک وجه دیگر شروع جنگ جهانی دوم از نظر ما باطنی بوده البته منکر وجوه ظاهری قضیه نیز نیستیم. بار دیگر ان شاالله از امسال درب باز خواهد شد و اینان به طمع خواهند افتاد. باز شدن درب ممکن است به معنای عمومی شدن آن برای ابنای بشر نباشد.

پ ن: بنده کتاب سالکان ظلمت و صبح جادوگران را در اختیار دارم و مطالعه نموده ام. به خوانندگان پیگیر که زبان خارجه می‌دانند توصیه می‌نمایم در مورد مسائل باطنی نازی‌ها بیشتر تحقیق نمایند. بنده بعضی دست آوردهای باطنی نازی‌ها و نگاه آنان را به مسائل آنهم در حدود هشتاد سال پیش را تحسین می‌نمایم. نازی‌ها دارای وجهی باطنی‌ای بودند و دست آوردهایی داشتند که بنده در کتب فارسی و جامعه فارسی زبان ندیدم به آن اشاره دقیقی شده باشد. انجمن‌های مخفی غربی به خوبی از آن اطلاع دارند. به نظرم آنان هم در حیطه باطنی و هم در شیوه مدیریت کشور و اقتصاد و تولید جای تامل و مطالعه و بررسی دارند.

در مورد خروج آمریکایی‌ها از افغانستان اخیرا جو بایدن رئیس جمهور ایالات منفصله آمریکا اعلام نموده که نیروهای ارتش تروریستی وی از افغانستان خارج می‌شوند. یا این ادعا به وقوع نخواهد پیوست یا اگر به وقوع بپیوندد باید دید اینان اینبار چه خواب و خیالی برای هم میهنان افغانستانی ما کشیده‌اند. آیا آنگونه که بعضی از تحلیل گران می‌گویند افغانستان به دو کشور مجزا تقسیم خواهد شد؟!

عالم المسط و احتمالا کنگ دژ باستانی(قندوز) نیز در جغرافیای امروزی کشور افغانستان قرار دارد. خاک این کشور هرگز از اولیا الله خالی نبوده و نخواهد بود. نظر ما این است که تحولات ظاهری هر چقدر بد باشد اما در نهایت در سالهای آینده حداقل بخشی از خاک افغانستان به سرزمین مادری و حوزه تمدنی ایران

بـزرگ بـاز خواهد گشت. تحـولات افغانسـتان بـرای ما بسیار مهم است.

در مورد روسیه نیز تحولات اخیر آن را در مورد اوکراین و حتی تحولات داخلی آن را دنبال کنید. ممکن است روم در بعضی روایـات آخرالزمـان روسـیه باشد. ماشـیح داود در این کشـور در حـال پـرورش است و باید دید جامعه یهودیـان روسـیه و قبالیست‌های صـفدی و حیفـایی و اورشلیمی و انجمن‌های مخفی چه خوابی بـرای روسـیه دیده‌اند و این‌که نقش پـوتین در این وسط چیست ؟! آیا اطلاعی از این مسائل دارد و همراه آنـان در این اهـداف شـوم است یا این‌که فقط یک رهـبر ظـاهری هست و به موقع از سر راه برداشـته می‌شـود ؟! حجم ذخـایر طلای دولت روسیه عجیب است. حـتی به گفته اسـتاد ما شـیخ محمدصـابر جامعه یهودیـان روسـیه نـیز حجم طلای هنگفـتی را در روسـیه جمع آوری کرده‌اند. همه اینها حداقل برای بنده نشان از خـواب و خیـالاتی شـوم بـرای آینـده روسـیه دارد. پیشـتر گفته ام که در دو سه سـال اخیر تعداد زیادی از یهودیـان آمـوزش دیـده از روسـیه و قفقـاز (آذربایجـان ارمنسـتان و گرجسـتان) وارد ایـران شده‌اند افرادی که مشخصا به چندین زبان مسلط هستند و از سنین پـایین تحت آموزش‌هـای خـاص علمی و حـتی عملی قـرار گرفته‌اند. این افـراد به سیسـتم هک نـیز مسـلط هسـتند. بعضی آموزش‌هـای جاسوسی را در حد مقدماتی دیده‌اند. با علم قبالا و حتی جـادو و علم ادیـان و سیاست روز تا حدی آشنایی دارند. در نوع خـود بسـیار عجیب هستند.

حکم نقاشی و مجسمه سازی از نگاه شریعت

و هریک از آن دو نیز یا مربوط به جانـداران است یا غـیر جانداران. دو قسم از چهار قسم مـذکور - یعـنی تصـویر چیزهای فاقد روح - برجسته باشد یا غیر برجسته، بـدون اشـکال جـایز است. دلیل جـواز صـحیحه ء زراره از امـام بـاقر(ع) است: لا بـاس بتماثیل الشـجر، تصـویر درخت اشکالی ندارد.(1)ـ روایات دیگری نیز بـراین مـدعا دلالت دارند. افـزون بر روایـات، سـیره ء قطعی و عملی مسلمانان که از دوران ما، تازمـان معصـوم(ع) اسـتمرار داشـته بر«جـواز» تصـویر درختـان، میوه‌هـا، کوه‌هـا، رودخانه‌هـا، باغ‌ها و نظـایر آن‌ها بـدون هیچ مخـالفتی دلالت دارد. محل بحث تصویر برجسـته و غـیر برجسـته ء جانداران است که آن را دراین نوشتار پی می‌گیریم.

حرمت مجسمه سازی

صاحب جـواهر و شـیخ انصـاری- قـدس سـرهما- تصـریح کرده‌اند که در فتوای فقها و نیز نص روایـات، در حـرمت مجسمه سازی اختلافی وجود ندارد. صاحب جواهر دراین باره آورده است: بلکه اجماع منقـول و محصل برحـرمت مجسـمه سـازی وجـود دارد، بلکه اجمـاع منقـول در حد استفاضه نقل شده است.(2)

روایات دلالت کننده برحرمت مجسمه سازی

برای اثبات حرمت مجسمه سازی به سه دسته از روایات به شرح ذیل می‌توان استناد کرد:

دسته ء نخست:

دسته ء نخست روایاتی است که دلالت دارند روز قیـامت به مجسمه ساز تکلیف می‌شـود که می‌بایست در نقاشی خود روح بدمد.این دسته از روایات به شرح زیر است:

1. مرحــوم کلیــنی در کــافی از علی بن ابــراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از مردی از امام صـادق(ع) روایت می‌کند که امـام(ع) فرمـود: من مثل تمثـالا کلف یـــوم القیامه ان ینفخ فیه الـــروح، هـــرکس مجسمه‌ای بتراشد روز قیامت او را مجبور می‌کنند که روح را در آن بدمد.(3)

2. مرحوم صدوق در کتاب ثـواب الاعمـال از محمد بن حسن از محمد بن حسن صـفار از یعقـوب بن یزید از محمد بن حسن میثمی از هشـــــام بن احمر و عبداللّه بن مســکان از محمد بن مــروان از امــام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: ثلاثه یعذبون یوم القیامه: من صور صـوره من الحیـوان یعـذب حـتی ینفخ فیها...، سه دســـته روز قیـــامت عـــذاب می‌شـــوند: دســـته ء نخست کســانی هســـتند که حیوانی را به تصویر کشیده باشـند: آنـان به خـاطر این کـار عـذاب می‌شـوند تا زمـانی که در آن روح بدمند « درحـــالی که از انجـــام چـــنین کـــاری عاجزند.»....(4) دراین روایت سلسله سند تا محمد بن مروان موثق است، اما نسبت به خـود محمـدبن مـــروان تـــوثیقی نرســـیده است مگر بگـــوییم: شخصیتهای بـزرگی همچـون حلـبی، ابـان، عبداللّه بن مسکان، ابوایوب و دیگران از او روایت کرده‌اند و این امر وثاقت او را اثبات می‌کند.

3. مرحوم کلینی در کافی از امام صادق(ع) روایت می‌کند: ثلاثه معذبون یوم القیامه: رجل کذب فی رویاه یکلف ان یعقد بین شعیرتین و لیس بعاقد بینهما، و رجل صور تماثیل یکلف ان ینفخ فیها و لیس بنافخ...، سه دسته روز قیامت عذاب می‌شوند: نخست مردی که در نقل خوابش دروغ گوید. چنین شخصی را روز قیامت مجبور می‌کنند که بین دو دانه ء جو پیوند زند درحالی عاجز از انجام چنین کاری است و دوم شخصی که مجسمه‌هایی را می‌سازد و او را مکلف می‌کنند تا در آن‌ها روح را بدمد حال آن که توان آن را ندارد....(5)

4. مرحوم صدوق در کتاب من لایحضر و امالی روایت کرده که پیامبر(ص) از تصویر گری نهی کرده و فرموده است: من صور صوره کلفه اللّه یوم القیامه ان ینفخ فیها ولیس بنافخ، هرکس تصویری بکشد خداوند اورا در روز قیامت مکلف می‌سازد که روح در آن بدمد و او از انجام این کار ناتوان است.(6)

5.برقی درمحاسن از سعدبن ظریف از امام باقر(ع) روایت کرده که فرمود: ان الذین یوذون اللّه و رسوله هم المصورون یکلفون یوم القیامه ان ینفخوا فیها الروح، مسببین آزار خدا و رسول او صورتگرانند. اینان در روز قیامت مکلف خواهند شد تا در ساخته‌های خود روح بدمند.(7)ـ این روایت نشانگر شدت حرمت مجسمه سازی است، زیرا در آن تصریح شده که این کار آزار خدا و رسول(ص) را فراهم می‌سازد.

نتیجه:

به نظر می‌رسد بررسی مجموع روایات دسته ء نخست نشان می‌دهد که ساخت مجسمه ءچیزهای دارای روح حرام می‌باشد و اگر برخی از روایات این دسته دچار ضعف سندی است، اعتبار سند بقیه روایات این ضعف را جبران می‌کند، به ویژه آن که این دسته از روایات از نظر شمار در حد استفاضه‌اند.

دسته ء دوم:

دسته ء دوم روایات نهی کننده از مجسمه سازی و نقاشی است. روایات این دسته به شرح زیر است:

1. **صحیحه ء ابوالعباس بقباق که به طرق مختلف روایت شده است. از جمله ء این طرق، سندی است که مرحوم کلینی درکافی از محمد بن یحیی از احمد و عبداللّه فرزندان محمد بن عیسی از علی بن حکم از ابان بن عثمان از ابوالعباس از امام صادق(ع) نقل کرده که امام(ع) در تفسیر آیه ء شریفه ء (یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل) فرمود: واللّه ما هن تماثیل الرجال و النساء و لکنها تماثیل الشجر و شبهه، به خداقسم، مقصود از مجسمه‌ها دراین آیه مجسمه ء مردان و زنان نیست، بلکه مقصود مجسمه ء درخت و نظیر آن است.(8)**

چگونگی استدلال:

از ظاهر روایت به دست می‌آید که حرمت ساخت مجسمه ء جانداران نزد پرسشگر و امام معصوم(ع)

روشن و مسلم بوده است. بدین خاطر امام(ع) قسم یاد می‌کند که ساحت سلیمان(ع) از چنین کاری مبرا است. امام خمینی(قده) براین استدلال چنین اشکال کرده است: این که امام صادق(ع) دامن سلیمان(ع) را از مجسمه سازی مبرا می‌داند دلالت براین ندارد که انجام دادن چنین کاری براو حرام بوده، بلکه شاید مجسمه سازی نسبت به سلیمان(ع) کراهت شدیدی داشته به گونه‌ای که سزاوار پیامبران نبوده است. بنا بر این نمی‌توان برای اثبات حرمت مجسمه سازی به این روایت تمسک نمود چون استدلال به آن بسیار سست است.(9) این اشکال قابل مناقشه است زیرا کم نیست مواردی که مکروهات برای بیان جواز اشیاء انجام می‌پذیرد، با این وجود دیگر جایی برای سوال نمی‌ماند، چنانکه امام(ع) برای منتفی کردن انجام چنین مکروهی از ساحت سلیمان(ع) نیازمند قسم نبوده است. البته می‌توان گفت: از آنجا که امام(ع) درمقام بیان نبوده روایت اطلاق ندارد.

2.درصحیحه ء محمد بن مسلم آمده است: از امام صادق(ع) از حکم مجسمه ء درخت و ماه پرسیدم. امام(ع) فرمود:لاباس مالم یکن شیئا من الحیوان، مادامی که حیوان وجان دار نباشد مانعی ندارد.(10) دراستدلال به این روایت چنین اشکال شده: دراین روایت از مجسمه‌های موجود پرسش شده است زیرا پرسش به آن‌ها انصراف دارد. موید این مدعا روایت دیگر از علی بن جعفر از برادرش امام کاظم(ع) است که امام(ع) از امام صادق(ع) درباره ء حکم مجسمه می‌پرسد. امام صادق(ع) در پاسخ می‌فرماید: لایصح ان یلعب بها، بازی با آن‌ها صلاح نیست.(11)ـ دراین روایت

اطلاق پرسش - چنان که از پاسخ امـام(ع) بـرمی آید- به مجسـمه‌های موجـود نـاظر اسـت، چـون درجـواب عـدم شایسـتگی بـازی با آن‌ها آمـده است. بنا بر این آنچه از امام(ع) سوال شده حکم کارهایی چون بازی، نگـاه داری و خرید و فروش است که با مجسـمه‌های موجـود تناسب داشـته است. با این بیـان روایت ارتبـاطی به مجسـمه سـازی جـان داران - که محل بحث ما است- نـدارد. به علاوه کلمه ء(لابـاس) به طـور شـایع در نفی کـراهت کاربرد دارد. بنا بر این چنـان نیست که اگر ما از مفهـوم صحیحه ء محمد بن مسـلم برداشت کـردیم که مجسـمه ء جان داران باس دارد، ثبوت باسی به معنای حرمت باشد. «بلکه ممکن است معنـای آن اثبـات کـراهت باشد. دراین صورت معنای روایت چنین خواهد شد که ساختن مجسمه ء جـان داران مکـروه است.» ممکن است بگـوییم: چنـان نیست که کلمه ء(لاباس) درنفی کراهت به صورت شـایع کاربرد داشته باشد، زیرا از ظـاهر کلمه ء (بـاس) به نظر می‌رسد که به معنـــای عقـــوبت و کیفر است. پس اگر می‌گوییم: (لاباس) معنای آن نفی عقـوبت و کیفر است نه نفی کراهت واین که (لاباس) صرفا دربرخی موارد به معنای نفی کراهت به کار می‌رود منافات نـدارد که ما از کلمه ء (باس) معنای عقوبت و کیفر را اسـتظهار کـنیم، بنا بر این اگر مفهوم صحیحه محمد بن مسلم اثبات باس در سـاختن مجسـمه جـان داران اسـت، معنـایش اثبـات عقـوبت و کیفـر، برانجـام این کـار است «و به معنـای حرمت انجـام دادن این کـار خواهد بـود». افـزون برآنچه گفته شد از این که در روایت علی بن جعفر پرسشگر به پاسخ امـام(ع) اکتفا کـرده می‌تـوان اسـتفاده کـرد که پرسش او تنها پیرامون بازی با تندیس‌ها بـوده نه مطلق

دخل و تصــرف و ســاخت آن‌ها . چــنین پرسش و پاسخ دیگر نشــانگر آن نیست که در تمــام مــوارد حکم همــان فرموده ء امام(ع) است، بلکه دربرخی دیگر از روایات از نقاشی نهی شــده اســت، در حــالی که مقصــود از نهی، مطلق دخل و تصـرف نبـوده بلکه مقصـود از نهی، ایجـاد تصویر بوده است.

1. روایت ابوبصــیر درکتــاب محاسن بــرقی از امــام صادق(ع) که: قــال رســول اللّه(ص) اتــانی جبرئیل فقـــــال: یا محمد! ان ربک ینهی عن التماثیـــــل، پیامبر(ص) فرمود: جبرئیل نــزد من آمد و گفت:ای محمد! پروردگــارت از تندیســها نهی کــرده است.(12)ـ شــاید نهی از مجســمه که دراین روایت آمــده شامل نهی از ایجـاد مجسـمه نـیز باشـد، چنـان که این شــمول را روایت دیگــری که مرحــوم صــدوق دربـاره ء نهی پیـامبر(ص) از تصـویرها نقل کـرده، تایید می‌نماید. پیامبر(ص) فرمود: من صور صــوره کلفه اللّه...، هـــــــرکس نقاشی بکشد خداوند اورا مکلف می‌سازد...، (13)

2. روایت ابوبصیر درکتـاب کـافی از امـام صـادق(ع): قـــال رســـول اللّه(ص): اتـــانی جبرئیل و قـــال:یا محمد! ان ربک یقرئک الســـــلام و ینهی عن تزویق الـبیوت. قــال ابوبصــیر: فقلت: ما تزویق الـبیوت؟ فقال: تصاویر التماثیل، پیامبر اکــرم(ص) فرمــود: جبرئیل نــزد من آمد و گفت‌ای محمد! پروردگــارت به تو سلام می‌رســاند و تو را از تزویق خانه‌ها بــاز می‌دارد.ابوبصــیر گوید: به امــام(ع) عــرض کــردم: (تزویق خانه‌ها) چیســت؟ امــام(ع) فرمــود: تصــویر

تندیس‌ها است.(14)ـ استدلال به این روایت بـرای اثبـات حـرمت مجسـمه سـازی مبتـنی بـراین نکته است که متعلق نهی را در کلام جبرئیل معنـــــای مصـدری تصـویر بـدانیم. یعـنی ایجـاد نقاشـی، نه معنــای حفظ و نگهــداری عکس‌ها در خانه. شــاهد آن، این است که اگرمنظور نگـاه داری عکس بـوده است نیــازی نبــوده در روایت واژه ء (تصــاویر) به (تماثیل) اضافه شود.به علاوه پرسشگر از مفهـوم (تزویق) سوال کرد و آن نیز دارای معنای مصـدری یعـنی ایجـاد می‌باشد. بنا بر این مناسـبت پاسخ با پرسش اقتضا می‌کند که از واژه ء (تصاویر) همـان معنای مصدری اراده شده باشد. این روایت «گرچه از نظر دلالت قابل تمسک است اما» از نظر ســند ضعیف می‌باشد.

3. روایت علی بن شــعبه در کتــاب تحف العقــول: و صنعه صنوف التصاویر مـالم یکن مثل الروحـانی... فحلال فعله و تعلیمه...، صنعت ایجاد انواع تصــویر مــادامی که تنــدیس جــان دار نباشد... ســاخت و آموزش آن حلال است.(15)

6.روایت کتاب خصال درضمن حـدیث خصـلتهای چهارصد گانه: روایت کــرد پــدرم از ســعدبن عبداللّه از محمــدبن عیسی بن عبید یقطیــنی از قاسم بن یحــیی از جــدش حسن بن راشد از ابوبصــیر و محمد بن مســلم از امــام صـادق(ع) که فرمـود: (پـدرم از جـدم از پـدرانش به من خبرداد که امیر المومنین علی(ع) در یک مجلس به یـاران خـود چهارصد بـاب از ابـواب حکمت را آمـوخت، بابهـای حکمت که به صـلاح دین و دنیـای یک مسـلمان است... از

تصویرگری اجتناب کنید. زیرا روز قیامت درباره ء این کار از شما سوال خواهند کرد.(16)ـ درباره ء سند این روایت باید گفت: اقوا وثاقت یقطینی است، زیرا نجاشی بدون توجه به قدحی که در باره ء او رسیده می‌گوید: (من خود می‌بینم که رجالیون ما این قدح‌ها را قبول ندارند و در مقابل می‌گویند:مثل ابوجعفر عبیدی یقطینی کجا یافت می‌شود؟!) دلیل دوم این که فضل بن شاذان می‌گوید: (درمیان همسانان یقطینی نظیر او یافت نمی‌شود.) و خود فضل بن شاذان، یقطینی را دوست می‌داشت و از او تمجید و ستایش می‌کرد. دلیل سوم بر ثقه بودن یقطینی این است که بزرگان از او روایت کرده‌اند.(17)ـ از طرفی همان گونه که مرحوم وحید بهبهانی گفته است تضعیف ابن غضائری نسبت به قاسم بن یحیی «که در سلسله سند این روایت آمده » قابل اعتنا نمی‌باشد، زیرا به تضعیف‌های غضائری اعتنا نمی‌شود. به ویژه آن که مشایخ حدیث، قاسم بن یحیی را تضعیف نکرده‌اند و از طرفی بزرگان روات به ویژه کسانی چون احمد بن محمد بن عیسی از او روایت کرده‌اند. بنا بر این روایت خصال معتبر است.

1. روایت عبداللّه بن طلحه که در کتاب اکمال الدین از امام صادق(ع): من اکل السحت سبعه... و الذین یصورون التماثیل، هفت طائفه مال حرام می‌خورند... یکی از این هفت دسته کسانی هستند که تندیسها را به تصویر می‌کشند.(18)

2. روایت اصبغ بن نباته از امیر المومنین(ع): من جدد قبرا اومثل مثالا فقد خرج من الاسلام، هرکس قبری را تجدید بنا نماید یا مجسمه‌ای

بسازد از اسلام خارج شـده است.(19)ـ بعید نیست که ادعا کنیم غالب روایات نه گانه برحرمت ساخت مجسمه دلالت دارند و افزون بر تعدد روایتها، سند برخی از آن‌ها صحیح می‌باشد.

اشکال:

اسـتاد مجاهد و بزرگـوار ما امـام خمیـنی (ره) برادعـای فـوق این گونه اشـکال کـرده است. چنـان که از قرینه ء مناســبت حکم و موضــوع به دست می‌آید دســته‌ای از روایات دراین نکته ظهور دارند که مقصود از تندیس‌ها و نقاشی‌ها درآنها، صورتگری بتهایی است که برای عبادت ساخته می‌شده است. مثلا درروایت است: (من جدد قبرا اومثل مثـالا فقد خـرج عن الاسـلام، هـرکس قـبری را تجدید بنا کند یا مجسـمه‌ای بسـازد از اسـلام خـارج شـده است.) (یا من صــورالتماثیل فقد ضــاد اللّــه، هــرکس مجسمه‌ای بسازد با خداوند به مخالفت پرداخته است.)... و نـیز این روایت: (اشد النـاس عـذابا یـوم القیامه رجل قتل نبیا او قتله نـبی و رجل یضل النـاس بغـیر علم، او مصور یصور التماثیل، مردی که پیامبری را کشته باشد یا به دست پیـامبری کشـته شـده باشد و نـیز مـردی که از روی نادانی مردم را گمراه سازد و نیزصـورتگر تصـاویر، اینان کسـانی هسـتند که در روز قیـامت از همه ء مـردم بیشــتر عــذاب خواهند شد.) همچــنین دراین روایت: (ان من اشد النـاس عـذابا عند اللّه یـوم القیامه المصـورون، صورتگران از جمله کسـانی هسـتند که در روز قیـامت از همه ء مردم بیشتر عذاب خواهند شد.) و روایـات دیگر از این دست. از این روایات نمی‌توان حرمت مجسمه سازی یا نقاشی را برداشت کــرد، زیــرا وعــده‌های عــذاب و

هشـدارهایی که در آن‌ها آمـده آنقـدر شـدید است که با کاری همچـون مطلق مجسـمه سـازی یا نقاشی سـازگار نمی‌باشد، زیرا بدیهی است که مجسمه سازی یا نقاشی از نظر شـدت قبح از کشـتن نـاحق انسـان، زنـا،لـواط، شـراب خـواری و سـایر گناهـان کبـیره، بـالاتر نیست «درحـالی که دراین روایـات ازاین گناهـان کبـیره بـالاتر قلمداد شده است.» بنا براین به نظر می‌رسد مقصود از مجسمه سـازی دراین روایـات، مجسـمه‌هایی است که به عنوان بت ساخته شـده و مـردم آن‌ها را می‌پرسـتیده‌اند. چنـان که در روایت آخر احتمـال دیگـری وجـود دارد و آن این که مقصود از (مصورن) کسانی هستند که خداوند را جسم دانســته و دارای نقش و نگــار می‌داننــد، چنانکه مذهب تجسیم در دوره ء صدور این روایـات رواج داشـته است. اما این که چـرا دراین روایـات از بت سـازی نهی شـده با آن که درزمـان پیـامبر(ص) سـنت بت پرسـتی برافتـاده بـود، پاسخ این است که گـروهی از اعـراب به رغم آن که بنیـاد کفرشـان از هم پاشـیده شد و بتهـای ایشان به دست و فرمـان پیـامبراکرم(ص) شکسـته شـد، در دل همچنان به بتها و شمایل آن‌ها دلبستگی داشـته و برای حفظ آثار پیشینیان خود و به خاطر علاقه به بقـای آن‌ها شبیه بتها را می‌ساختند، این احتمـالی است که هم حقائق تاریخی آن را تایید می‌کند و هم طـبیعت شـناخته شده ء آدمی درحفظ و دلبستگی به سـنتهای پیشـین، آن را تقـــویت می‌نماید... درست به همین دلیل پیـــامبر اکرم(ص) با این لحنهای شدید و هشدارهای اکید که تنها مناسب کافران و اذناب ایشان است، از بت تراشی نهی کرده است، تا بدین طریق بنیـاد کفر درهم ریـزد و نطفه ء الحاد نـابود شـود و از مرزهـای عقیـده به یکتا پرسـتی

حمایت گردد. با این توضیح روایات مزبـور که از مجسـمه سـازی نهی کـرده از دو حـال خـارج نیست: یا درسـاختن مجسمه ء بتها ظهـور دارد ویا انصـراف به آن پیـدا کـرده است. براین اسـاس دو روایت ذیل می‌بایست برسـاختن مجسمه ء بتها حمل گردد:

الف- ابن قداح از امام صادق(ع) روایت کرده که امام(ع) فرمود: قال امیر المومنین: بعثـنی رسـول اللّه(ص) فی هدم القبور و کسرالصور، امیر مومنـان علی(ع) فرمـود: رسول خدا(ص) مرا برای انجام دو کار فرستاد: قبرها را خراب کنم و تندیسها را درهم شکنم. ب- روایت سـکونی از امـام صـادق(ع) که فرمـود: قـال امـیر المومـنین(ع): بعثنی رسول اللّه(ص) الی المدینه فقال: لاتدع صوره الا محوتها و لاقبرا الا سویته و لاکلبا الا قتلته، امیر مومنان علی(ع) فرمود: رسول خدا مرا به سوی مدینه فرستاد و فرمود: تمام تمثالها را محو کن، و تمام قبرها را مسطح کن و تمام سـگها را بکش. پیـدا است این که پیـامبر(ص) علی(ع) را برای انجام چنین کارهـایی می‌فرسـتد نشـان می‌دهد که پیامبراکرم(ص) به این کارها اهتمام داشـته و وجود این چیزها ذهن ایشان را مشـغول می‌کـرده است. چـنین به نظر می‌رسد تمثالهـایی که ذهن پیـامبر را به خـود مشـغول کـرده بـود تمثـال بتها بـوده که به عنـوان باقیمانـــده ء نشـــانه‌های کفر و دوران جـــاهلیت رخ می‌نمـــوده است. در بـــاره ءروایت دوم یعـــنی روایت سکونی باید گفت: بعید نیست که مقصود از کلب، حیوان معــروف نیست بلکه واژه ء (کلب) به کســرلام مقصــود است و آن بیمــاری‌ای است که در اثر بیمــاری سگ پیــدا می‌شــود، بیمــاری شــبیه دیــوانگی که سگ به آن مبتلا می‌شود. چنین سگی اگر انسانی را دندان بگیرد بیمــاری

جنون آن دامنگیر آن شـخص می‌شـود. شـاید از آن جهت پیــامبر(ص) به علی(ع) فرمــان خــرابی قبرها را داد که مـردم همـان کرنشی که در برابر بتها داشـتند، به همـان گونه نسبت به گورها احترام و تعظیم می‌نمودند تاجـایی که برآن سجده می‌کردند چنان که بـرخی از روایـات - که از قبله ومسجد قراردادن قبر پیـامبر(ص) نهی کـرده- به این مـدعا اشـعار دارند. به عنـوان مثـال مرحـوم صـدوق روایت می‌کند که پیامبر(ص) فرمود: لاتتخذوا قبری قبله ولامسجدا، فـان اللّه- عزوجل - لعن الیهـود حیث اتخـذوا قبور اکنبیائهم مساجد، قبر مرا قبله و جای سجده قــرار ندهید زیــرا خداوند متعــال ملت یهــود را به خــاطر محل سجده قراردادن قبور پیامبران خود، لعن و نفرین کــرده است. گواه مـدعای ما این است که اگر مقصـود از قبـور را تعظیم برقبـــور و مقصـــود از تصـــاویر را نقش بتها ندانیم ناچاریم فرمان پیامبراکرم(ص) به حضرت امیر(ع) درانجـام این کارها را الـزامی نـدانیم، زیـرا می‌دانیم که وجــود چنــان قبرها و عکســهایی مکــروه است.درادامه خواهیم آورد که نگهداری مجسمه جایز اسـت، از طـرفی بسیار بعید است که پیامبر اکرم(ص) تنها بدین خـاطر که حفظ چنـان گورها و تمثالهـایی مکـروه بـوده علی(ع) را برای نابودی آن‌ها اعزام نمـوده باشد. اما اگر مقصـود از قبـــور و تصـــاویر همـــان باشد که ما گفـــتیم، فرمـــان پیــامبر(ص) - چنــان که منطق و عقل حکم می‌کند- حمل بر الزام و وجوب خواهد شد. موید مدعای ما که مقصــود از تصاویر و قبـور مطلق تمثـال و قـبر نیست سه روایت زیر است:

1. صـــحیحه ء عبداللّه بن مغـــیره که گوید: از امـــام رضا(ع) شـــنیدم که میفرمـــود: قـــال قائل لابی

جعفر(ع) یجلس الرجل علی بســـــاط فیه تماثیل. فقال:الاعاجم تعظمه و انا لنمتهنه، مردی به امـام باقر(ع) گفت: حکم مـردی که برفرشی می‌نشـیند که دارای تصــاویر است چیســت؟ امــام فرمــود: عجمها نشســتن برچــنین فرشی را قبحی بــزرگ می‌پندارند اما ما آن را کوچک می‌شماریم.) واژه ء (نمتهن) دراینجا به معنای تحقیر کردن است.

2. ازامام کاظم(ع) روایت شده که فرمود: دخل قــوم علی ابی جعفر(ع) و هو علی بســـاط فیه تماثیل. فسالوه، فقــال: اردت ان اهنیــه، گــروهی بر امـام بــاقر(ع) وارد شــدند درحــالی که حضــرت بر روی فرشی دارای تصــویر نشســته بــود واردین از حکم چنین کاری پرسیدند. امام فرمود: مقصـود من این است که با نشســـــتن روی این عکســـــها آن‌ها را خوارنمایم.

3.در روایت دیگر آمده است: قال جبرئیل: انا لاندخل بیتا فیه تمثـــال لایوطـــا، جبرئیل(ع) گفت: ما درخـــانه‌ای که درآن عکس است اما برآن گام نمی‌نهند وارد نمی‌شویم. به نظر می‌رسد که ائمه(ع) از این جهت در مقابل تعظیم غیرعرب به تحقیر وکوچک ساختن عکسـها اقـدام می‌کردند که ایشــان به عبــادت بتها و چــنین عکســهایی می‌پرداختند و می‌پنداشتند که این بتها و عکسـها نمـاد و سـمبل رب النوع‌هـای مختلفی است که به گمـان ایشـان این رب النوع‌ها و سایلی برای رسـیدن به خداوند متعـال بوده است. خلاصه ء کلام آن که از این روایات نمی‌تــوان به دست آورد که ســاختن مطلق مجســمه - تاچه رسد به نقاشی- حــرام است. به نظر می‌رسد که این روایــات به

ساختن مجسمه ء بتها و حفظ نشانه‌های دوران جـاهلیت و حفظ عظمت خیـالی این نشـانه‌ها، نـاظر است. البته بعید نیست که ما سـاختن چـنین مجسـمه‌هایی را مطلقا حرام بدانیم و همچنین حفظ ونگاهـداری مجسـمه ء بتها را به همین خـاطر حـرام دانسـته بروجـوب نـابودی آن‌ها حکم دهیم.(20)ـ در پاسخ به اشکالات امـام خمیـنی (ره) مطالب ذیل به نظر می‌رسد:

1. اسـتاد وعـده ء عـذاب شـدید در برابر عکس و مجسمه را بعید دانسـتند، اما به نظر ما هیچ بعـدی ندارد که برانجام چنین کارهایی عذاب شدید وعـده داده شـود، زیـرا چـنین نیست که دادن چـنین وعده‌های شدید برای برخی از گناهان انـدک باشد. به عنوان مثال از پیامبر(ص) نقل شده که فرمـود: من اکل الربا املا اللّه بطنه من نـارجهنم بقـدر مااکل، هرکس مـال ربا خـورد به مـیزان ربـایی که خـورده خداوند شـکمش را پر از آتش جهنم می‌سازد.(21)ـ و از امام صادق(ع) روایت شده که فرمـود: من یغضب غضـبه عممه اللّه بعمامه من نـار، کسی که «بی جهت » خشم می‌کند خداوند برسـرش عمـامه‌ای از آتش می‌گـذارد.(22)ـ از طـرفی این که دربـرخی از این روایـات آمـده که نقـاش یا مجسـمه سـاز ازاسـلام خـارج می‌شـود مقصود خروج حکمی است نه خروج حقیقی. چنان که خـروج از اسـلام در سه روایت نبـوی ذیل به همین معنا آمـده است: الف- من اصـبح لایهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم، کسی که روز خـود را بدون توجه به کارها و گرفتاری‌هـای مسـلمانان آغـاز کند مسـلمان نیست.(23)ـ ب - من یغضب

اویغضب له فقد خلع ربق الاســلام (الایمــان) من عنقه کسی که خود خشم کند یا دیگری را به خشم آورد از اسلام(یا ایمان) خارج شـده است.(24)ـ ج- ومن خـان امانته فی الـدنیا ولم یردها علی اربابها مــات علی غــیر دین الاســلام، کسی که دردنیا به امانت خود خیانت کند و آن را به صـاحبانش تحویل ندهد به دیــنی غــیر از آیین اســلام از داردنیا رخت خواهد بست.(25)ـ با این بیـان روشن می‌شـود که اگر در روایات آمده است شــخص در اثر نقاشی از اسلام خارج شـده مقصـود خـروج حکمی از اسـلام است نه خروج حقیقی، زیـرا روشن است سـاختن خــود بت بــاعث نمی‌گــردد تا شــخص به صــورت حقیقی کافرشده و از مرز اسلام خارج گـردد، پس چگونه ساختن تندیس می‌تواند مـوجب کفر شـود؟ این که امـــام خمیـــنی(ره) مـــدعی است بین عــذاب‌های شــدید وعــده داده شــده در روایــات و ساختن مجسمه مناسبت وجود ندارد، از دیــدگاه ما قابل پذیرش نیست.

2. حضرت امام ادعا کردند که روایـات مزبـور با آن‌که اطلاق دارند اما به بتها ظهــور یا انصــراف دارند. این ادعا نیزمردود است، زیرا شـاهدی بـرآن اقامه نشــده است و بعید شــمردن عــذابهای مــذکور در روایات که امـام آن را گـواه مـدعای خـود دانسـته- افـزون بر این که با بیـان پیشـین ما مـردود است- موجب آن نمی‌گـردد که ما دست از اطلاق روایـات شســـــته و نهی آن را تنها نـــــاظر به نقاشی یا مجسمه ء بتها بدانیم. به ویـژه آن که احتمـال دارد گناه نقاشی یا مجسمه سازی آن قـدر بـزرگ باشد

که این عذابهای شـدید درشـان آن باشد. چنـان که روایات دمیدن روح در قـالب عکسـها و مجسـمه‌ها بزرگ بودن چنین گنـاهی را نشـان می‌دهند. «گویا شخص با این کار به همـاوردی با خداوند برخاسـته که خـود معصـیتی است بس بـزرگ.» بنا بر این ما نمی‌تـــوانیم به صـــرف اســـتبعاد، دست از اطلاق روایـات که از مطلق تنـدیس و تصـویر نهی کـرده بشوییم. بلی اگر چنـان بـود که مجسـمه و نقاشی به صورت فراوان درمورد بتها کاربرد داشت ادعای انصراف روایـات در مـورد بتها درست می‌نمـود اما واقعا چـنین کـاربردی تحقق نداشـته است. این که شـما می‌فرمایید: گـروهی از بت پرسـتان درصـدد حفظ و نگهبانی آثار پیشینیان خود بوده‌اند، موجب نمی‌گردد که ما اطلاق روایات مزبـور را تنها نـاظر به بتها بدانیم. درمورد روایات ابن قداح و سـکونی که بیانگر آن بود پیامبر اکرم(ص) علی(ع) را بـرای شکستن و نـابود کـردن تصـاویر به مدینه فرسـتاد(26)ـ باید بگوییم: این روایات نیز با اطلاق روایـات پیشـین منافـات نـدارد، چه بگـوییم تصـاویری که حضرت امیر(ع) مامور به شکستن و نابود کردن آن بـــوده تنها بتها بـــوده یا بگـــوییم مقصـــود مطلق مجسمه‌ها بوده است.

3. صـاحب مـواهب می‌گوید: این که در روایـات آمـده است نقـــاش را روز قیـــامت مکلف می‌کنند که در نقاشی خـــود بدمد و او از این کـــار عـــاجز است می‌تـــوان به دست آورد که حکمت تشـــریع حـــرمت نقاشی و مجســـمه ســـازی آن بـــوده که نقـــاش و مجســـمه ســـاز با این کـــار، خـــود را به آفرینـــده ء

هستی تشبیه کرده‌اند. حکمت تشریع حرمت این نیست که نقاشی و مجسمه سازی عملا موجب ترویج و اشاعه ء کفر و شرک می‌شود. البته در مورد روایات اخیر(روایاتی که برشکستن تصاویر دلالت داشت) می‌توان گفت که حکمت تشریع حرمت نقاشی و مجسمه سازی همان ترویج کفر و شرک بوده است. اگر ادعا شود روایات پیشین (یعنی روایات مطلقه‌ای که) همان معنای مستفاد از دسته ء اخیر (روایات ناظر به شکستن تصاویر) را به دست می‌دهد یعنی حکمت تشریع در آن‌ها نیز ترویج کفر و شرک بوده است نه تشبه به خالق متعال، در پاسخ گوییم دراین صورت مناسب آن بود که دراین روایات به جای آن که گفته شود نقاش را روز قیامت مکلف به دمیدن در نقش می‌کنند گفته می‌شد نقاش مکلف می‌شود که در روز قیامت از تصاویری که فراهم آورده طلب شفاعت کند حال آن که تصاویر از شفاعت او عاجزند. سبب ضرورت جایگزینی در تعبیر در روایات این است که مشرکاننمی گفتند: بتها توان آفرینش دارند بلکهمی گفتند: بتها شفیعان ما نزد خداوند هستند.(27)ـ افزون برروایات پیشین احتمال می‌رود در روایت (من صور التماثیل فقد ضاد اللّه) نیز حکمت تشریع حرمت نقاشی همان تشبه به خالق باشد. به هرحال چنان نیست که طبق ادعای امام خمینی(ره) حکمت تشریع حرمت نقاشی و مجمسه سازی تنها منحصر به جلوگیری از بت پرستی باشد. اگر پذیرفتیم که حکمت تشریع تنها در بت پرستی منحصر نیست «و تشبه

به خــالق نــیز می‌تواند حکمت تشــریع باشد» دیگر وجهی ندارد اطلاق روایات را که از مطلق نقاشی و مجسمه سازی نهی می‌کرد تنها ناظر به نقاشی و تندیس بتها بدانیم.

4. نسبت به روایاتی که درآن‌ها آمده است امام(ع) به خــاطر تحقــیر نقاشــی، بــرروی فرشــهای دارای عکس می‌نشســـته است باید گفت: این که امـــام می‌فرماید: من در مقابل عجم که تصـــــاویر نقش شده برروی پشتی و فرش را احـترام می‌گذاشـتند و با نشستن برروی آن قصد اهـانت و تحقـیردارم، دلیل نمی‌شود که این تصاویر همـان بتهـایی بـوده است که عجم آن‌ها را می‌پرستیدند، بلکه شــاید آن نقشـــها مطلق تصـــاویر بـــوده و امـــام(ع) تنها می‌خواســته با یکی از عــادات جــاهلی که بــزرگ داشت تصــاویر و نصب و کشــیدن آن بر ســقف و دیوارخانه‌ها بود، به مخالفت بپردازد. افزون براین اگر به راستی تصاویری که دراین روایات از آن نام بـرده شـده همـان تصـاویر بتها بـوده است -همـان گونه که حضـرت امـیر(ع) مـامور به نـابود کـردن و شکستن این تصاویر بـوده- ائمه(ع) نـیز می‌بایست به نـابود کـردن آن اقـدام می‌کردند نه آن که آن را نگــاه داشــته و تنها به عنــوان تحقــیر بــرروی آن بنشینند.

5. اگر ما همــراه با امــام خمیــنی (ره) از اطلاق این دسته از روایات «که در باره ء تصاویر فرشها وارد شــده است » دست شســته و انصــراف آن‌ها را به تصاویر بتها بپذیریم دیگر وجهی ندارد که از اطلاق

روایات دسته ء نخست که ساختن تصاویر جانداران را به طور مطلق حرام می‌دانسته، دست بـرداریم. به رغم اسـتدلال‌های امـام خمیـنی(ره) مبـنی بر انحصار حـرمت نقاشی و مجسـمه سـازی درمـورد بتها، به نظر می‌رسد وی مطلق نقاشی و مجسمه سازی را حـرام می‌دانـد، زیـرا اشـکال «مزبـور که عذابهای اعلام شده در روایـات با مطلق نقاشی یا مجسـمه سـازی ناسـازگار است » را به ظـاهر این دسته از روایات منحصر دانسته است.افزون براین اسـتظهار، خـود او به صـراحت سـاختن مجسـمه ء جـان داران را حـرام دانسـته است. آنجا که گوید: (اقوی دیدگاه اخیر است و متیقن از اجماع حکـایت شـده همین دیـدگاه است.)(28)ـ مقصـود حضـرت امام از دیـدگاه اخـیر این نظریه است که می‌گوید: ساختن مجسمه ء جان داران حرام است. همچـنین در ذیل روایاتی که در آن آمده است نقـاش را روز قیـامت مکلف به دمیـدن در نقش می‌کنـد، تصـریح کرده است: (آنچه از ظاهر این دسته از روایـات به دست می‌آید این است که تنهاسـاختن مجسـمه ء موجودات دارای روح حرام است نه چیزهای دیگر.)(29)ـ در پایـان گفتارشـان چـنین آورده: (مـتیقن، حرمت ساختن مجسـمه است. همـان که بر حـرمت آن ادعای اجماع شده است.)(30)ـ بنا بر این نسبت دادن حلیت مطلق نقاشی و مجسـمه سـازی به امـام خمیـنی (ره) از آنجا ناشی شـده که عبـارات ایشان به درستی مورد توجه قرار نگرفته است.

روایات دسته ء سوم:

این روایـــات بیـــانگر آن است که امامـــان(ع) نقاشی را ناخوش داشته‌اند. این روایات بدین شرح است:

1. مرحوم شیخ طوسی در تهذیب از حسین بن سـعید از نضـــربن ســـوید از قاسم بن ســـلیمان ازجـــراح مدائنی از امام صـادق(ع) روایت کـرده که فرمـود: لاتبنوا علی القبور و لاتصوروا سقوف البیوت فان رسول اللّه(ص) کره ذلک، برروی قبرها بنا نسازید و ســـقف خانه‌ها را نقاشی نکنید زیـــرا رســـول خـدا(ص) از این کـار کـراهت داشت.(31)ـ لازم به توضـــیح است که نســـبت به قاسم بن ســـلیمان و جراح مدائنی تـوثیقی نرسـیده اسـت، جز آن که از این دو تن در اسناد کامل الزیارات نـام بـرده شـده است. از طـــرفی امـــام(ع) بـــرای نهی خـــود از ساختن بنا برقبـور و نقاشی سـقف خانه‌ها چـنین علت می‌آورد که پیامبر اکـرم(ص) آن‌ها را ناپسـند می‌شمرده است. این تعلیل بین تقویت یا تضـعیف نهی امام(ع) مردد است. اگر مقصود بیـان حـرمت باشد به این معنا که امـام(ع) با اسـتناد به کـراهت پیـــامبر(ص) می‌خواســـته اعلام کند که رســـول خـــدا(ص) آن را حـــرام می‌شـــمرده است دراین صـورت نهی امـام تقـویت شـده و به مـرز حـرمت می‌رسد و اگر مقصـــود آن باشد که پیـــامبر(ص) چـــنین کـــاری را مکـــروه می‌دانســـته، نهی امـــام تضـعیف شـده و تنها مکـروه بـودن این دوکـار به دست می‌آید. دراین صـورت سـاخت بنا برقبـور و نقاشی حرام نخواهد بود.

2. مرحــوم کلیــنی درکــافی از علی بن ابــراهیم از پــدرش از محمــدبن ابی عمــیر از مثــنی از امــام صادق(ع) روایت کرده که فرمــود: ان علیا(ع) کــره الصــور فی الــبیوت، علی(ع) نقاشی درخانه‌ها را ناپسند می‌شمرد.(32)ـ ســند این روایت با توجه به نقل ابن ابی عمــــیرو بــــزنطی از مثــــنی موثق می‌باشد. غیر از دو روایت پیشــین روایــات دیگــری نــــیز که دال برکــــراهت ائمه(ع) از نقاشی است وجــــود دارد، لیکن باید دانست که این روایــــات برحرمت دلالت ندارند، زیرا:

اولا،

واژه ء (کره) اعم از حرمت است.

ثانیا،

مکروه شمردن تماثیل اختصــاص به نگاهــداری آن‌ها دارد نه ساختن آن‌ها و بحث ما در باره ء ایجاد نقش است.

ثالثا،

نهی و کــراهت دراین روایــات به ســقف خانه‌ها یا مطلق خانه‌ها مقید شــــده است و از آن عمــــوم اســــتفاده نمی‌شــود.مگر بگــوییم: مقصــود مطلق نقاشی است و سقف و خانه خصوصیتی نداشته است. البته این ادعا که ســقف و خانه هیچ دخــالتی درحــرمت نقاشی ندارنــد، محذور دیگــری دارد و آن این که بــرخی از روایــات دلالت داشت که ائمه(ع) به خــاطر تحقــیر و اهــانت تندیســها و عکسها برروی آن‌ها می‌نشستند، تا بــدین وســیله با غــیر عــرب که چــنین عکســها و تندیســها را بــرروی ســقف یا

دیوارخانه نقش یا نصب می‌کردند، مخالفت نموده باشند.« دراین روایات سقف و دیوارخانه‌ها دراصل نهی دخالت داشته‌اند.» به هرحال دسته ء سوم از روایات، حرمت ساختن مجسمه را اثبات نمی‌کنند، اما دو دسته ء نخست برای اثبات حرمت ساختن مجسمه ء موجودات دارای روح کفایت می‌کند. دربین این دو دسته از روایات، روایت دسته ء نخست ظهور دارد که مقصود تندیس موجودات دارای روح است، زیرا در آن‌ها آمده است که مجسمه سازان روز قیامت مکلف می‌شوند که روح را درتندیس خود بدمند. اطلاق برخی از روایات دسته ء دوم که شامل موجودات ذی روح و غیر ذی روح می‌شود به قرینه ء روایات دیگر تقیید می‌خورند. «در نیتجه حرمت منحصر به موجودات ذی روح خواهد شد.» از جمله روایاتی که می‌تواند قرینه براین تقیید باشد دو روایت است: صحیحه ء ابوالعباس که درآن امام(ع) فرموده است: ولکنها تماثیل الشجر و شبهه، تندیسهایی که جنیان برای سلیمان(ع) می‌ساختند تندیس درخت و نظایر آن بوده است. روایت تحف العقولکه در آن آمده است: وصنعه صنوف التصاویر مالم یکن مثل الروحانی... فحلال فعله و تعلیمه، صنعت انواع نقاشی مادامی که تندیس موجودات ذی روح نباشد ساخت و تعلیم آن حلال است. از این دو روایت به دست می‌آید که نقاشی تصاویر موجودات بی‌روح مانعی ندارد. نتیجه ء مباحثی که دراین قسمت آوردیم این است که بلااشکال ساختن مجسمه ء موجودات ذی روح حرام است چنانکه بلااشکال ساختن مجسمه ءموجودات فاقد روح حلال می‌باشد.

نقاشی موجودات دارای روح

بــرخی از فقها نقاشی موجــودات دارای روح را حــرام دانسته‌اند. دلیل آنان روایات زیر است:

1.مرحــوم صــدوق به اســناد خــود از شــعیب بن واقد از حسین بن زید از جعفربن محمد از پدرش امام صـادق(ع) روایت کــرده که درضــمن حــدیث منــاهی فرمــود: نهی رسول اللّه(ص) ان ینقش شی من الحیوان علی الخـاتم، پیامبر اکرم(ص) از کشیدن حیوان بر انگشــتر نهی کــرده است.(33) این روایت از جهت سند، ضعیف است. جهت رفع ضعف، دو ادعا شده که هردو مـردود است: یکی این که فقها به این روایت استناد کرده‌اند و خود این اســتناد جبران کننده ء ضـعف است. اما چـنین اسـتنادی بـرای ما محرز نیست. دیگر این که چنین روایتی مســتفیض است. لیکن روایتی که طرق گونـاگون نـدارد چگونه می‌تواند به حد استفاضه برسد؟

1. روایات دلالت کننده براین که هرکس عکسی بکشد خداوند روز قیـــــامت او را مکلف می‌کند تا در آن بدمـد، درحـالی که او نمی‌تواند. تقریر اسـتدلال به این دسته از روایـات بـدین گونه است:دمیـدن روح در نقاشی به دو روش متصـــور است:الف- روح به ملاحظه ء مکــانی که نقش بــرآن انجــام گرفته یا حتی بدون ملاحظه ء محل، در تصویر دمیـده شـود. چنان که امام هشـتم(ع) در مجلس خلیفه «مـامون » فرمان داد شیری که در پـرده رسم شـده بـود از جـای خـود حـرکت کند و سـاحر حاضر درمجلس را بگــیرد.ب- دمیــدن روح به ملاحظه ء رنگ نقاشی - که درحقیقت از اجــزاء لطیف رنگ تشـکیل شــده- انجـام می‌گـیرد. اسـتدلال به این دسـته از روایـات

مخـــدوش اســـت، زیـــرا همـــان گونه که مـــیرزای شـــیرازی(ره) در تعلیقه ء خـــود آورده است: مـــراد کسی که به این روایـــات بـــرای حـــرمت نقاشی اســـتدلال کـــرده این نیست که دمیـــدن روح درغـــیر جسم ممکن نیست تا این گونه پاسخ دهیـــــد، بلکه مقصود - چنان که احتمالا از ظاهر عبـــارت صـــاحب جواهر به دست می‌آید این است که وقتی در نقش دمیـــده شـــود به مجـــرد دمیـــدن روح به حیـــوانی از حیوانات متعـــارف تبـــدیل گـــردد. پیـــدا است که رنگ هرچند که فرض کـــنیم که درآن نفخ انجـــام بگـــیرد و با نفخ مبـــدل به موجـــودی دارای روح شـــود، اما با چنین کاری جزء حیوانات شناخته شده نخواهد شد، زیـــرا حیـــوانی با این وصف «که فاقد حجم است وجود خارجی ندارد.»

اشکال:

وقتی در روایـــات گفته می‌شـــود نقـــاش در نقش می‌دمد مقصـــــود آن است که به او فرمـــــان داده می‌شـــــود که نقاشی خـــود را بادمیـــدن، به صـــورت یکی از حیوانـــات شناخته شده درآورد.

صفحه بعد صفحه قبل صفحه بعد صفحه قبل

جواب:

این ادعا خلاف ظـــاهر اســـت، زیـــرا از ظـــاهر روایـــات استفاده می‌شود که شخص نقـــاش تنها مکلف به دمیـــدن روح است. اما این که از او خواســـته شـــود که تجســـمی زاید بسان صورت حیوان- برفرض که چنین کاری اجمـــالا برروی نقاشی ممکن باشد- ایجاد کنـــد، از ظـــاهر روایـــات

به دست نمی‌آید... با احتمـــالی که دادیم اگر روایـــات ظهـور خـود را در اطلاق از دست ندهنـد، حـداقل چـنین است که ما در این که از آن‌ها اطلاق اراده شـــــده شک خواهیم کـرد.(34)ـ از طـرف دیگر ضـعیف دانسـتن سـند روایات مردود است، زیرا اولا، برخی از روایـات همچـون موثقه ء ابن ابی عمیر و محمد بن مروان معتبرند. ثانیـا، مجمـــوع روایـــات در حد استفاضه‌اند. خلاصه نمی‌تـــوان ثـابت کـرد که این روایـات تنها نقاشی موجـودات دارای روح را در بـــرمی گیرند. دست کم دراین شـــمول شک داریم و با وجــود چــنین شــکی دیگر نمی‌تــوانیم به این روایات تمسک کنیم، زیرا دراین صورت تمسک به عام در شبهات موضوعیه خواهد بود.

اشکال:

اگر روایـات مزبـور را مختص به جـایی بـدانیم که تنها به دمیدن نیاز باشد مجسمه سـازی نـیز حـرام نخواهد بـود، زیـرا مجسـمه نـیز از جهت اجـزاء داخلی همچـون قلب و کلیه وامعاء، اجزای ناقص است.

جواب:

مقصود ما این است که وقتی می‌گوییم:مجسمه‌هایی که دارای اجزای داخلی نیسـتند به مجـرد دمیـدن دارای روح می‌شوند، معنایش آن نیست که به صرف جـان دار شـدن از حیوانات متعارف خـارج گردنـد، به عکس جـایی که یک نقاشی دارای روح بشـــود «که دیگر به صـــورت حیـــوان متعارف درآمدن آن معلوم نیست.»

3.روایـــاتی که از نقاشی و مجســـمه نهی کرده‌اند. این دســـته از روایـــات به شـــرح زیر است: الف- درموثقه ء

ابوبصیر روایت شده که امام(ع) فرمـود: (... و ینهی عن تزویق البیوت. قلت: و ما تزویق البیوت؟ فقال: تصـاویر التماثیل...، «پیـامبر(ص)1فرمـود جبرئیل نـزدمن آمد و گفت:ای محمد! خـدایت سـلام می‌رسـاند» و از (تزویق) خانه‌ها نهی می‌کند. گفتم: تزویق خانه‌ها چیســـــــت؟ فرمـود: کشـیدن تمثالها. (35)ـ این روایت بنا بر این که ظـــاهر از کلمه تصـــاویر- چنانکه قبلا گذشت- معنـــای مصدری آن باشد یعنی کشیدن، دلالت بر نهی از کشـیدن تصـاویر دارد. این نهی همـان گونه که سـاختن تصـاویر برجسته (مجسمه) موجودات دارای روح را در بر می‌گیرد شامل کشیدن تصاویر غیر برجسـته (نقاشی) موجـودات دارای روح نیز می‌شود. میرزای شـیرازی به اسـتدلال به این روایت دو اشکال دارد: اولا، روایت ظهور دراین دارد که درکشیدن تصاویر، برجسته بـودن آن مد نظراست. از این رو می‌بایست درشـمول این روایت نسـبت به غـیر مجسمه(نقاشی) تردید روا داشت. ثانیا، سـند این روایت قابل خدشه است(36)ـ دقت کنید. ب - روایت تحف العقـول: وصـنعه صـنوف التصـاویر مـالم یکن مثل الروحـانی فحلال فعله و تعلیمـه، صـنعت انـواع نقاشی مـادامی که از موجـودات دارای روح نباشد کشـیدن و تعلیم آن حلال است.(37)ـ واژه ء مثل که در این روایت آمـده جمع (مثیل) بـروزن (قتیل) است و (مثیل) به معنای شبیه و نظیر است. اسـتدلال به این روایت از چند جهت مخـدوش است: اولا، سـند آن ضـعیف است. ثانیـا، همان گونه که امام خمینی (ره) بیان داشته است روایت در مقام بیان انـواع کارهـای حلال است نه حـرام. از این رو اسـتثنا اطلاق نـدارد تا مجسـمه و غـیر مجسـمه را در برگیرد.(38)ـ ثالثا، واژه ء(صنعت) که دراین روایت آمـده

ظهور در مجسمه سازی دارد نه نقاشی. رابعا، چنـان که صـاحب جـامع المـدارک گفته است: این روایت مطلق موجـودات دارای روح را همچـون حشـرات، پرنـدگان و چارپایان در بـرنمی گـیرد.(39)ـ ج- صـحیحه ء ابوالعبـاس بقباق که دلالت دارد بر حرمت ساختن مجسـمه ء مـردان و زنـان، مفـروغ ءعنه بـوده است.(40)ـ اسـتدلال به این روایت برای اثبـات حـرمت نقاشی موجـودات دارای روح ناتمام است، زیرا آنچه از امام صادق(ع) «پـیرامون آیه ء (ویعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل)» سـوال شد شـناختن مجسـمه بـوده است و به نظر نمی‌رسد که ساختن مجسمه شـامل نقاشی نـیز باشد. از طـرف دیگر آنچه دراین روایت آمـده قضـیه ء شخصی است و اطلاق ندارد. د- درمعتـبره ء خصـال آمـده است: وایا کم و عمل الصور فتسالوا عنها یوم القیامه، از نقاشی اجتناب کنید که روز قیـامت مـورد سـوال قـرار خواهید گـرفت.(41) اشکالی که برروایت پیشین وارد کردیم براین روایت نـیز وارد است.شاید به همین خـاطر که- تعبـیر(عمل الصـور) به مجسـمه سـازی نـاظر است نه نقاشی.امـام خمیـنی (ره) می‌گوید: بعید نیست که عبـارت (عمل الصـور) درسـاختن مجسـمه ظهورداشـته واز کشـیدن و نقاشی مجسـمه انصـراف دارد.(42)ـ ه - درصـحیحه ء محمد بن مسـلم آمـده است: سـالت ابا عبداللّه(ع) عن تماثیل الشجر و الشمس و القمر؟ قال:لابـاس، مـالم یکن شـیئا من الحیـوان، از امـام صـادق(ع) از حکم کشـیدن تصـویر درخت و خورشـید و مـاه پرسـیدم؟ فرمـود: مـادامی که تصـویر حیـوان را نکشد بـاکی نیست.(43)ـ شـیخ اعظم انصاری (ره) می‌گوید: این روایت دراثبات حرمت نقاشی موجود ات جـان دار در مقایسه با روایـات دیگر از ظهـور

بیشتری برخوردار است، زیرا یاد کرد خورشید و ماه دراین روایت قرینه است که مقصود امام(ع) از تمثال آن‌ها صرف نقاشی بوده است.(44)ـ این استدلال نیز مخدوش است، زیرا این روایت دلالت ندارد که تصویر به معنای مصدری یعنی کشیدن نقاشی حرام باشد، زیرا احتمال دارد مقصود راوی دانستن حکم نگهداری نقاشی یا بازی با آن‌ها بوده است که به بعد از فرض ساخت و آفرینش آن‌ها مربوط می‌شود. با این احتمال دیگر نمی‌توان از روایت به دست آورد که ایجاد و آفرینش نقاشی نیز حرام است. بهتر است بگوییم که پرسش از امام(ع) اختصاص به عمل و ایجاد نقاشی ندارد بلکه نگهداری آن را نیز فرا می‌گیرد. از این رو نمی‌توانیم آن را به ایجاد نقاشی یا نگهداری آن اختصاص دهیم- دقت کنید چنان که صحیح نمی‌نماید که روایت مزبور را مختص به صرف کشیدن نقاشی بدانیم، زیرا این امکان هست که مقصود از سوال از تماثیل، مجسمه سازی هم باشد، به ویژه در مثل درخت و نظائر آن. بنا بر این مقتضای اطلاق سوال و عدم تفصیل امام(ع) «بین مجسمه سازی و نقاشی یا بین ساختن و نگهداری آن‌ها » این است که سوال و جواب را شامل همه ء اقسام بدانیم. با این حال محقق ایروانی اشکال دیگری براین روایت گرفته است: مقتضای این صحیحه آن است که نقاشی مادامی که تصویر حیوان نباشد، اشکال ندارد، این قضیه نسبت به نقاشی حیوان مهمل است. از این رو از آن به دست نمی‌آید که کشیدن نقاشی تمام حیوانات اشکال دارد.(45)ـ گواه این مدعا آن است که پرسشگر در مقام سوال از حکم نقاشی موجودات فاقد روح بوده است، چنان که وقتی می‌بینیم او از بین تمام چیزها تنها از

درخت و خورشید و ماه پرسش می‌کند، این امر نشانگر آن است که پرسشگر از نقاشی موجودات فاقد روح سوال کرده است. بنا بر این دیگر نمی‌توان احراز کرد که امام(ع) درصدد بیان خصوصیات حکم نقاشی حیوان بوده است. اگر از آن ذکری به میان آورده از باب تفضل بوده است. نتیجه آن که با وجود مهمل بودن قضیه نسبت به حکم نقاشی حیوان، نمی‌توان حکم منع را شامل نقاشی حیوان دانست، زیرا احتمال دارد آنچه از آن منع شده ساختن تندیس حیوان بوده است. «نه نقاشی آن » اشکال دیگر براستدلال به این روایت از سوی صاحب جامع المدارک با این بیان شده است: استثنایی که در صحیحه ء محمدبن مسلم آمده از جهت مصور استثنای منقطع است، زیرا سوال ناظر به درخت و خورشید و ماه بوده اما آنچه در استثنا آمده حیوان است، چنان که همین استثنا از نظر تصویر نیز منقطع می‌باشد به این معنا که درمستثنی منه حکم تنها ناظر به نقش و تصویر است اما آنچه در مستثنی یعنی حیوان آمده افزون بر تصویر، مجسمه سازی نیز می‌باشد.(46) این اشکال از نظر ما قابل پذیرش نیست، زیرا مستثنی منه از نظر مجسمه سازی یا نقاشی و تصویر مطلق بوده و هردورا شامل است، لذا مستثنی نیز به تبع آن عام می‌باشد. اشکال نخست محقق ایروانی که روایت را نسبت به حکم نقاشی حیوانات مهمل می‌دانست به جا است، لذا روایت مورد بحث نسبت به نقاشی موجودات دارای روح اطلاق ندارد و دلیلی برحرمت آن نخواهد بود. و- روایت اصبغ بن نباته از امیر المومنین(ع): من جدد قبرا اومثل مثالا فقد خرج عن الاسلام، هرکس قبری را «پس از ویرانی » آن مجددا بازسازی کند یا تصویری

بکشد از اسلام خارج شده است.(47) واژه ءهای (مثال) و (تصـــویر)- چنـــان که صـــاحب کشف اللثـــام از واژه شناسان حکایت کـرده است - مترادفند و از طـرفی آنچه در بـــاره ءنقاشی متـــداول است و همه به دنبـــال آن هستند، نقاشی‌ای است که طبق شکل و شمایل مـردان، زنان، پرندگان و درندگان ترسیم می‌شود نه اجسامی که شبیه آن‌ها «به صورت تندیس » سـاخته می‌شـود. با این حـال به این روایت نمی‌تـوان اسـتدلال کـرد، زیـرا اولا ،دچار ضعف سند است. ثانیا آنچه از واژه شناس بایسـته واز او ساخته است بیان موارد کاربرد معنایی واژه است نه بیان معانی حقیقی. بنا بر این چـنین ادعـایی پذیرفته نیست که آنچه از نقاشی شـایع و متـداول است نقاشی اشیاء است، نه تندیس اشیاء، زیرا اولا، عبارتی همچون: (من صـور صـوره کلف...، هـرکس عکسی بکشد مکلف خواهد شد...) «که ناظر به سـاختن مجسـمه است شـایع است » و ثانیا آنچه از عبارت (مثل مثالا) در روایت فـوق اراده شـــده ســـاختن مجســـمه است نه نقاشی آن‌ها . درمقابل کسانی که دو واژه ء مثـال و تصـویر را منحصر به نقاشی‌های متـداول دانسـته‌اند، امـام خمیـنی (ره) معتقد است: روایات با همه فراوانی و گوناگونی تعـابیر برگرد دو عنوان می‌چرخند که عبارتند از: تصویر و تمثیل یعنی نقاشی و مجمسه سازی. از این قاعـده ء کلی تنها روایاتی که درآن از نقش نهی شده اسـتثنا می‌شـود«چه مقصـــود از نقش دراین روایـــات تنها نقاشی است » از طـرفی بعید نیست وقـتی به صـورت مطلق می‌گـوییم: تمثـال و صـورت شـی، مقصـود وجـود چـیزی است که مطلقا- یعـنی در تما م جهـات نه یک جهت- باشی مـورد نظر شـباهت داشـته است. اما وقـتی می‌گـوییم: تمثـال

چهره یا تمثال مقابل بدن، مقصود ما تمثـال یک جهت از انــدام بــدن است نه تمــام جهــات، چنــان که وقــتی می‌گـوییم: تمثـال پشت انـدام، مقصـود ما همین است. حـال اگر بخـواهیم واژه ء تمثـال را به صـورت مجـاز بر تمثـال صـورت یا انـدام مقابل بـدن بسـان انـدام پشت اطلاق کـنیم بـدون اشـکال اسـت،به ویـژه آن که اطلاق تمثال بر صورت و اندام پیشین بـدن یا خصـوص صـورت، شایع و غیر حقیقی است. اما واژه ء(صـورت) به معنـای شـکل یعـنی هیـات است و هیـات شی بسـان تمثـال آن، چــیزی است که در تمــام جهــات شــبیه شی باشد. لــذا اطلاق صــورت بر نقاشی‌ها و عکســها مجــاز است و به همین خــاطر که واژه ء (صــورت) تنها بر تمثــال چهــره اطلاق می‌گـردد.اگر می‌بیـنیم که (صـورت) درروایـات به طور شایع برنقش و رسم اطلاق شده اسـت، این اطلاق مســتند به قرائــنی انجــام گرفته است. ممکن است این اطلاق را بپذیریم و ادعا کنیم که پشــتی و چیزهــای دیگر «همچــون فرش‌ها» که در روایــات از صــورت آن‌ها یــاد شـده مقصـود از صـور و تماثیل بـراین اشـیاء به صـورت برجسته بوده است، مثل شکل آهو که به صورت خوابیده یا ایستاده بـرروی پشـتی نقش شـده باشد و به گـونه‌ای باشد که بــرآن آهــوی برجســته صــدق کند. شــاهد جــواز اطلاق (صـــورت) بر نقش و رســـم، این است که اگر از عرف سوال شود که آیا این صورت یا تمثال، صورت شی از جمیع جهـات است عـرف پاسخ منفی می‌دهد. اگر هم چنین نباشد حداقل آن است که اطلاق حقیقی صورت بر چــنین نقشــها به ویــژه با قرائــنی که صــاحب جــواهر و دیگـــران نقل کرده‌انـــد، جـــای شک خواهد داشت.(48) صاحب جواهر به روایاتی استشهاد کرده که بر تغییر سر

عکسـها یا بریـدن یا شکسـتن آن‌ها درحـالت نمـاز دلالت دارد و ادعا نموده که این روایـات به گـونه‌ای به مجسـمه سـازی اشـعار دارد، لـذا وی نتیجه گرفته که نقاشی این اشیاء جایز است.(49)ـ ممکن است بگـوییم: همـان گونه که اطلاق دو واژه ء (تصـویر) و (تمثـال) اشـیاء سـاخته شده (مجسمه) صحیح است، همچنین اطلاق این دو واژه برنقاشی‌ها نـیز صـحیح می‌باشد. اگر بخـواهیم این دو اصطلاح را از نقاشی سلب کنیم عرفا نادرست است. از این رو همـان طـور که می‌تـوان بر تنـدیس فردوسـی، تمثال یا تصویر فردوسی اطلاق کرد، می‌توان بر نقاشی او تصـویر فردوسی اطلاق نمـود. و صـحیح نیست که عکس فردوسی را تصویر و تمثال او نـدانیم. این مطلب نشان می‌دهد که دو واژه ء (تصویر) و (تمثال) اعم است و شـامل نقاشی و مجسـمه هـردو می‌گـردد. بنا بر این تخصـیص این دو واژه به مجسـمه قابل پـذیرش نیست. بـدین خـاطر است که اسـتاد ما مرحـوم اراکی(ره) گفته است: اطلاق تمثال و تصویر برعکسها نـیز شـایع است.(50)ـ این ادعا که این دو واژه به خـاطر وجـود قـرائن بـرعکس اطلاق می‌شـوند، بی‌دلیل است. مثلا واژه ء (تمثال) در روایت بـدون وجـود قرینه بـرعکس و نقاشی اطلاق شده است. امـام(ع) فرمـود: لابـاس بـان تصـلی علی التماثیل اذا جعلتها تحتک، هرگاه تصاویر را زیرپـای خود بگذاری نماز برروی آن‌ها مانعی ندارد.(51) (تمثال) دراین روایت بـدون وجـود قرینه ء برنقاشی حمل شـده است. این امر نشـانگر آن است که این واژه به صـورت شایع درنقاشی نـیز بسـان مجسـمه، کـاربرد دارد. نظـیر این روایت فراوان است. اما این که اگر از عـرف سـوال شـود که آیا این صـورت یا تمثـال، صـورت شی از تمـام

جهــات وجــوانب است پاسخ منفی خواهد داد،جــواب آن این است که نفی عــرف تشــابه صــورت باشی در تمــام جهات مانع نمی‌شود که ما با وجود تشــابه صــورت باشی در برخی از جهات، صورت را بــرآن اطلاق نکــنیم. اگر بنا باشد در صــدق صــورت، تشا به صــورت باشی در تمــام جهـــات لازم باشد لازم می‌آید درجـــایی که ما از جهت ابعاد، صورت و تمثالی کوچکتر یا بزرگــتر از شی فــراهم آورده ایم، دیگر به آن تصویر و تمثال شی اطلاق نگــردد، و این خلاف ارتکـــاز و خلاف واقع اســـت، زیـــرا چه بسا مجسمه از صاحب اصلی خود کوچکــتر یا بزرگــتر است با این حال برآن تصــویر یا تمثــال اطلاق می‌گــردد. از اینجا می‌تــوان نتیجه گــرفت که در صــدق تشــابه، مشــابهت از تمــام جهــات لازم نیست. اگر تشــابه در تمــام جهــات در مجســمه بــرای اطلاق دو واژه (تصــویر) و (تمثــال) لازم نیست، در باره ء نقاشی نیز چنین است. خلاصه معیار در صــحت اطلاق (تصــویر) و (تمثــال) صــدق عــرفی است و عرف اطلاق (تصویر) و (تمثــال) را بر نقاشی و مجســمه صـــادق می‌داند بنا بر این اشـــکالی که از جهت معنـــای (تصــویر) و (تمثــال) بــراین روایت شــده مــردود اســت، هرچند که دو اشکال پیشین برقــوت خــود بــاقی است که اولا، روایت دچـــار ضــعف ســـند است و ثانیـــا، روایت در مقام بیان نیست. و اشکالاتی دیگر از این دست.

نگاهی به دیدگاه شیخ انصاری (ره)

مرحوم شــیخ با پــذیرش حــرمت نقاشی موجــودات دارای روح، این حرمت را با حکمت تشــریع حــرمت تایید نمــوده است. وی می‌نگـــارد: (چـــنین به نظر می‌رسد که حکمت درحــرمت نقاشی حــرمت تشــبه به خـــالق در آفـــرینش

حیوانـات و اعضـای آن‌ها اسـت، زیـرا نقـاش می‌خواهد شـکل حیـوان یااعضـای آن را بکشد درحـالی که بشر از ترسـیم تمـام زوایـای آن‌ها عـاجز است تا چه رسد به آفرینش خود حیوان یا اعضـای آن. بـدین جهت بـرخی از فقهای بزرگ گفته اند:ابـزار نقاشی را در اختیـار افـراد نابالغ گذاردن حـرام است. روشن است که مـاده و ابـزار نقاشی دراین اختراعـات شـگفت نقشی ندارند. آنچه زمینه ساز تشبه نقـاش به خـالق است نقش و تصـویری است که فـراهم می‌آورند نه مـاده و ابـزار نقاشی.(52) بیانات شیخ انصاری از جهاتی قابل مناقشه است:

1. وجهی ندارد حکمت تشـریع حـرمت نقاشی را تنها تشـبه نقـاش به آفریـدگار بـدانیم. چه بسا یکی از حکمتهـای حـرمت، تشـبه او به شـخص بت پرست باشد. 2ـ نمی‌پـذیریم که مـاده ءنقاشی در تحقق مفهوم تشبه هیچ نقشی نـدارد، زیـرا دلیل مسـاله تشبه روایاتی است که می‌گوید: نقاش روز قیامت مکلف به دمیدن در نقاشی خود می‌شـود و دمیـدن روح- چنـان که قبلا بیـان شد- ظهـور دارد که که مقصود مجسمه ساز است. بنا بر این وجهی نـدارد که حـرمت را به اسـتناد حکمت آن، عـام دانسـته و شامل نقاشی تصاویر نـیز بـدانیم. 3ـ اسـتدلال به حکمت تشریع زمانی درست است که حکمت بسان علت تشـریع، دارای عمـومیت باشـد، درحـالی که حکمت از این جهت محتمل است که با علت برابر باشد.

نتیجه:

این روایـات از نظر سـند یا دلالت بـرای اثبـات حـرمت نقاشی موجودات دارای روح قاصر است، زیـرا بـرخی از روایات نقاشی- چنان که ذکر شد- گرچه اطلاق داشـته و تصـاویر کشـیده شـده را در بر می‌گیرند اما از نظر سـند ضعیفند، لذا نمی‌توان به آن‌ها تکیه کـرد. و روایـات دیگر قـرینه‌ای به همـراه دارد که نشـان می‌دهد به مجسـمه اختصـاص دارند. اگر اختصـاص را به طـور حتم نپـذیریم لااقل اطلاق آن‌ها مشـکوک است و با وجـود شک در اطلاق، دیگر اطلاق نخواهد داشت. گذشـته از مطـالب پیشین می‌توان گفت: نهی از نقاشی و مجسـمه سـازی افزون بر ساختن و آفـرینش آن‌ها نگهـداری آن‌ها را نـیز در بر می‌گـیرد. از طـرفی وقـتی بـراین بـاوریم که نگهـداری نقاشی بلکه مجسـمه جـایز است با وجـود این نهی، امر دایر بین دو چیز خواهد بود:یا می‌بایست با ادله ء جـواز نگهـداری، ادله‌ای را که به طـور عـام سـاخت و نگهـداری نقاشی و مجسـمه را تحـریم کـرده تخصـیص بـزنیم یا این ادله را به جـای حـرمت، حمل برکـراهت کنیم.چنان که نهی از مجسمه و کشـیدن نقاشی افـزون برموجـودات دارای روح، موجـودات فاقد روح را نـیز شـامل می‌شـود، از طـرفی ما قطع داریم که مجسـمه و نقاشی موجودات بی‌جان حرام نیست. در برخورد این دو دسته ادله نیز ما چاره‌ای از انجام یکی از دو راه نـداریم: یا می‌بایست به خاطر ادله ء دسته ء دوم، ادله ء دسـته ء نخست را تخصیص بزنیم و بگوییم:عمـوم حـرمت نقاشی و مجسمه سـازی به ادله‌ای که نقاشی و مجسـمه ء غـیر جـان دار را جـایز می‌داند تخصـیص خـورده و نقاشی وساخت مجسمه ء این دسـته از موجـودات جـایز است یا آن که عمـوم ادله ء نخست را می‌بایست به حـال خـود

واگـــذاریم ونهی وارد در آن‌ها را نســـبت به نقاشی و مجسمه ء غیر جـان دار حمل برکـراهت کـنیم.وقـتی امر چـنین دوران داشت قـول به حـرمت نقاشی و مجسـمه ســـازی متعین نیست. بلی می‌تـــوان گفت که ســـاخت مجســـمه ء موجـودات دارای روح به طـور متعین حـــرام است. دلیل این مـدعا آن است که قبلا بیـان داشـتیم که روایات مستفیضی دلالت دارند که خداوند شـخص نقـاش را عـذاب می‌کند تا زمـانی که درآن روح را بدمد وعـده ء عـــذاب، نشـــانگر حـــرمت است و با کـــراهت قابل جمع نیست. به این اشکال می‌تـوان چـنین پاسخ داد: روایـاتی که مطلق نقاشی و مجسمه درمورد جان دار و بی‌جان را حـرام دانسـته مطلق اسـت، درمقابل روایـاتی که مطلق نقاشی و سـاخت مجسـمه ء موجـودات بی‌جـان را جـایز دانســته مقید است. مقتضــای جمع عــرفی بین مطلق و مقید آن است که مـــوارد جـــواز را از ادله مطلق نخست خــارج ســازیم. پس وقــتی با حمل ادله ء مطلق برادله ء مقید جمع عرفی امکان داشت دیگر معنا نـدارد که ادله ء مطلق را حمل برکـراهت کـنیم، آنگـاه بگـوییم: امر دایر مـدار تقیید مطلق یا حمل مطلق بر کـراهت اســت، مگر همان را بگوییم که امام خمینی (ره) گفته است. ایشــان می‌نویسد: (وقـــتی بپـــذیریم که ادله ء حـــرمت نقاشی و مجسمه سازی اطلاق و عمـومیت دارند و روایـاتی چـون (من مثل مثالا) فکذا (و من صور صوره فکـذا) تنـدیس و نقاشی تمام موجودات را شامل می‌شـوند و بپـذیریم که امر به دمیـــدن روح، دراین روایـــات تنها بـــرای اثبـــات نــاتوانی است نه این که شــان او چــنین تکلیفی اســت، دراین صورت مـوجب وهن این ادله عــام و مطلق خواهد شد، زیـرا عـدم ذکر متعلق نقاشی و مجسـمه در ادله «و

این که گفته نشده که موجود جـان دار است یا بی‌جـان » دلیل بر عمـومیت ادله است. از طـرفی عنـاوینی چـون (نقاشی)، (صورت) و (تمثـال) به تمـام موجـودات مـادی بلکه غیر مادی و نـیز به اجـزا و اعضـای تمـام موجـودات اطلاق می‌شـود بلکه حـتی نسـبت به بـرخی از اعضـای موجـودات نـیز صـادق است. بنا بر این الفـاظی چـون مجسمه ء سر و نقاشی پا، دسـت، درخت، سـاقه و بـرگ درخت و مـواردی از این صـادق است. بنا بر این اگر از عموم و اطلاق ادلـه، همه یا بعضی را خـارج کـنیم و تنها چـیزی که تحت این ادله بـاقی گـذاریم تصـاویر کامل حیوان باشد، تخصیص اکثر و قـبیح خواهد بـود. اسـتلزام تخصـیص اکـثر خـود نشـانگر آن است که این ادله عـام و مطلق از روز نخست و زمان صدور همراه قرائـنی بـوده است که دارای چنـان عمـومیت و اطلاق نبـوده و چنـان اسـتهجانی را به دنبـال نداشـته است. از این رو آنچه به نظر مـتیقن می‌رسد این است که تنها سـاخت مجسـمه حرام است، همان که برآن ادعای اجماع شده است. حال اگر کسی مدعی باشد که ادله ء حرمت مجسمه سازی به مجسـمه کامل اعضا انصـراف دارد یا تنها به مجسـمه ء حیوانـات نـاظر است از نظر ما مـردود است... لیکن انصـاف این است که این وجه قابل مناقشه است.(53) شـاید مناقشه ء مـورد نظرایشـان چـنین باشد: اولا، تخصـیص عنـوانی مسـتلزم اسـتهجان نمی‌باشد. ثانیـا، برخی از روایات همچون روایات دمیدن، از اول عمومیت نداشـته و به مجسـمه ء موجـودات دارای روح اختصـاص داشـته‌اند، زیـرا دمیـدن تنها درچـنین موجـوداتی متصـور اسـت، چـون از واژه ء (نفخ) چـنین بر می‌آید که می‌بایست پیش از دمیـدن، صـورت و شـکل موجـود به

گونه‌ای کامل باشد که با دمیدن روح سازگار باشد. بنا بر این دیگر این ادله از اول موجـودات فاقد روح را شـامل نبوده است تا تخصیص یا تقیید لازم آید.

چند فرع فقهی

نخست:

آیا سـاختن تنـدیس نـاقص موجـودات صـاحب روح حـرام اسـت؟ صـاحب جـواهر می‌گوید: منـاط حـرمت کشـیدن نقاشی حیـوان آن است که بـرآن نقش صـورت حیـوان صـدق کند و نقاشی کـردن بخشی از اعضـای حیـوان درصورتی که برآن صـورت حیـوان صـدق نکند و مقصـود نقاش از اول تنها همین مقدار ناقص بوده است، مـانعی ندارد.(54)ـ شیخ انصاری(ره) به پیروی از دیدگاه صـاحب جواهر می‌گوید: معیار تشخیص صـورت، عـرف است. بنا بر این اگر بخشی از اعضـای حیـوان در تصـویر نیاید حـرمت همچنـان بـاقی است و اگر وارد شـده است که رجحان دارد نقش یا مجسمه را با کندن چشم یا شکستن سر تغیـیر دهنـد، دلیل نمی‌شـود که نقاشی یا مجسـمه ءناقص حیوان جایز است. اگر بخشی از اعضای حیوان را به تصویر بکشد حرمت آن محل تامل است. بلکه می‌توان آن را حـرام ندانست. بـراین اسـاس اگر نیمی از حیـوان یعنی از سرتا نصف بدن او را به تصـویر بکشد اگر چنـان باشد که بقیه ء بـدن به عنـوان موجـود در نظر گرفته شود، مثلا نقاش تصویر انسـانی نشسـته را ارائه دهد که دراین حـال تصـویر بخش وسط بـدن قابل رویت نیست این کـار حـرام اسـت، اما اگـرنیت نقـاش تنها به تصـویر کشـیدن نیمی از بـدن انسـان یا حیـوان باشد دیگر حـرام نیست مگر بـرآن نیمی که کشـیده شـده است حیـوان

اطلاق گـــردد.(55)ـــ بـــدین خـــاطر اســـتاد ما آیه اللّه اراکی(ره) می‌فرماید: اگر کسی بـدن حیـوانی را بـدون سر یا سر حیوانی را بدون بـدن بکشد یا تنها یک دست یا یک پا و اعضایی از این دست را که بـرآن صـورت حیـوان صادق نیسـت، به تصـویر بکشـد، حـرام نخواهد بـود.(56) دلیل عـدم حـرمت نقاشی و مجسـمه ء نـاقص حیـوان یا اعضـای آن این است که عنـاوین حـرام عبـارت است از: (نقاشی حیوان) و (مجسمه ء حیـوان و انسـان) و (عمل نقاشی) یعـنی نقاشی حیـوان و انسـان. پیـدا است این عنـاوین زمـانی صـادق است که شی به گـونه‌ای تصـویر شود که برآن به حمل شایع و بدون بهره گیری از مجـاز، حیـوان و انسـان صـدق کنـد، و بربخشی از پیکر واجـزای حیوان، عنوان حیوان و انسـان صـدق نمی‌کند. بنا بر این به کشـیدن بـرخی ازاعضـای حیـوان، نقاشی حیـوان یا انسان صـدق نمی‌کنـد، بلکه نقاشی نیمی از حیـوان از پا تا نیم بـــدنش یا به عکس، نقاشی فلان حیـــوان صـــدق نمی‌کند، مگر باقی بدن حیوان به گونه‌ای در تقـدیر باشد که بـرآن نقاشی حیـوان یا انسـان صـدق کنـد، دست کم وقـتی نقاشی نـاقص از حیـوان ارائه گـردد ما در صـدق حیوان بر چـنین نقشی شک می‌کـنیم و براسـاس اصـاله البرائه چـــنین نقشی حـــرام نخواهد بـــود. درمقابل این نظریه ممکن است کسی نقاشی و ســـــاخت بخشی از اعضا و جـوارح حیـوان را حـرام بداند و بـراین حـرمت به اطلاق این سه روایت تمسک کند: (من صـــور صـــوره)، (من مثل مثالا)، (مالم یکن شیئا من الحیوان)(57). بنا بر این که عناوین (صورت)، (مثـال) و (حیـوان) همـان گونه که شامل افراد و انواع حیوان می‌شـوند اجـزا و اعضـای آن را نـیز در بر می‌گیرند. این اسـتدلال مخـدوش اسـت،

زیــرا: اولا، مقصــود از عنــاوین (نقاشی) یا (مجســمه)، نقاشی و مجســـمه ء حیـــوان است نه مطلق نقاشی یا مجسمه. شـاهد آن معتـبره ء محمـدبن مـروان است: من صـور صـوره من الحیـوان یعـذب حـتی ینفخ فیهـا، (58) هــرکس تصــویر حیــوانی را بکشد عــذاب خواهد شد تا زمانی که در آن روح بدمد. ثانیا، از ظاهر روایات دمیــدن روح به دست می‌آید که نقاشی یا مجســمه می‌بایست به گونه‌ای باشد که به صرف دمیدن روح، به صــورت یکی از حیوانــات متعــارف درآید. بنا بر این نقاشی یا مجســمه ء ناقصی که بــرآن عنــوان حیــوان متعــارف صــادق نباشــد، مشمول اطلاق این ادله نخواهد بــود. ثالثــا، چــنین نیست که در روایت (مــالکم یکن شــیئا من الحیــوان) حیــوان شامل اجزا هم باشد بلکه می‌توانیم ادعا کنیم که عنــوان حیوان دراین روایت در فــرد فــرد حیوانــات و انــواع آن‌ها ظهور دارد. از آنچه بیان داشــتیم به دست می‌آید آنچه را که محقق ایـــروانی محتمل دانســـته مـــردود است او می‌گوید: (به احتمال نزدیک به واقع نقاشی و مجســمه ء تمام اجزای حیوان حــرام است یا آن‌که حــرمت نقاشی و مجسمه ء حیوان، چنانکه همه پیکر حیوان را شامل است بــرخی از اعضــای آن را نــیز در بر می‌گــیرد.(59)ـ با این بیــان همچــنین روشن می‌شــود که کشــیدن ســرحیوان به تنهایی بر سکه‌های نقره و طلا یا سکه‌های مشابه دیگــر، حــرام نمی‌باشد.چــه،حــرمت را مختص مجســمه ســازی بدانیم یا ندانیم، زیرا تصویر سربه تنهــایی، تصــویر کامل حیوان یا انسان نیست «تا حــرام باشد» اما تصــویر کامل حیــوان برســنگ و اشــیایی از این دست اگر به صــورت نقاشی باشد حــرام نیســت، زیــرا ما نقاشی را حــرام نمی‌دانیم، اما اگر برجسته «و به صورت مجســمه » باشد

در صـــورتی که تصـــویر کامل باشد حـــرام است هرچند کامل بودن اعضاء براساس در تقدیر گرفتن بـــاقی اعضا «بسان نشستن » یا در تقدیر گرفتن پشت باشـد، سـبب حرمت آن است که بر چنین تصویری، مجســمه و نقاشی حیوان صادق است واگر تصویر برجسته برروی سـکه هر چند پشت آن در تقـدیر گرفته شـود، صـدق حیـوان بـرآن محل تامل است.

فرع دوم:

آنچه در نقاشی و مجسمه سـازی حیـوان حـرام است آیا به تصویر کشیدن اجزای حیوان است یا مجموع اجزا یا به تصویر کشیدن آخـرین جـزء حیـوان یا به تصـویر کشـیدن نقشی که برتمام اجزای حیوان قابل انطباق است؟

پاسخ:

دربه تصویر کشیدن اجـزای حیـوان جـایی بـرای قـول به حرمت نمی‌مانـد، زیـرا حکم حـرمت به عنـوان به تصـویر کشـیدن پیکر تعلق گرفته است نه اجـزای حیـوان. گـواه مـــدعا این که اگر کسی بخشی از اعضـــای حیـــوان را به تصویر کشیده باشد و نیت او کامل کـردن تصـویر باشـد، آنگاه در وسط کار منصرف شـده کـار خـود را رها سـازد مرتکب حرام نشده است و اگر به تصویر کشـیدن اجـزای حیـوان حـرام می‌بـود می‌بایست او را در کشـیدن همـان مقدار از حیوان، مرتکب حرام بدانیم. امـام خمیـنی (ره) دراین باره می‌گوید: نمی‌توان به تصـویر کشـیدن بخشی از اعضا را هرچند که به قصد اتمـــام کـــار انجـــام گرفته باشـــد، تصـــویر حیـــوان دانست. بنا بر این اگر مقصـــود کشیدن نقش چیزی شد و در بین پیش از اتمـــام از ادامه

کار منصرف شد یا مانعی او را از ادامه ء کار باز داشت، چنین شخصی مرتکب حرام نشده است، هر چند ممکن است او را متجری بدانیم.(60)ـ با این بیان ضعف گفتار شیخ انصاری(ره) روشن می‌شود. آنجا که گوید: اگر کسی مشغول به تصویر کشیدن حیوانی باشد هر چند که از ادامه ء کار منصرف شود مرتکب حرام شده است. درمورد این که آیا این حرمت به خاطر به تصویر کشیدن حیوان است یا تنها به خاطر تجری است دو وجه وجود دارد. دلیل این که حرمت را از ناحیه ء تجری بدانیم این است که این شخص به قصد تحقق حرام تنها برخی از مقدمات حرام را انجام داده است «پس عمل حرام محقق نشده است » و دلیل این که او مرتکب حرام شده این است که وقتی می‌گوییم کاری حرام است حرمت از نظر عرف به این معنا است که شخص از روی عمد اشتغال به حرام پیدا کند «و این مقدار در فرض مساله تحقق یافته است » بنا بر این در مفهوم حرمت اتمام فعل حرام لحاظ نشده است.

اشکال:

اگر به صرف اشتغال به حرام، ارتکاب حرام تحقق یافته و طبعا عقوبت می‌آید، پس می‌بایست واجبات نیز چنین باشد، یعنی به صرف اشتغال به واجب امتثال صدق کند و پاداش در بین باشد، درحالی که در طرف واجب چنین نیست و تا به طور کامل انجام نگیرد ثوابی برآن مترتب نمی‌گردد.

پاسخ:

این عـرف است که بین حـرام وواجب در تحقق مفهـوم حرمت و وجوب و مفهوم ارتکاب حرمت و امتثـال واجب فـرق می‌گـذارد.(61)ـ اشـکال مـدعای مرحـوم شـیخ این است که متعلق حــرمت درمحل بحث به تصــویر کشــیدن نقش حیوان است و چنین عنوانی با نیمه کـاره گذاشـتن کار با بدایی که برای شخص رخ داده اسـت، تحقق نـدارد واگر متعلق واحد باشد بین تکلیف ایجـــــــابی با تکلیف تحریمی تفاوتی وجود ندارد.بنا بر این اگر این شـخص از طرف شارع مامور به تصویر کشیدن صورتی یعنی نقش حیوان گردد و او به جای پیکر کامل حیوان تنها بخشی از اعضا را نقاشی کند یا در قـالب تنـدیس درآورد، واجب و فرمـــان شـــارع را امتثـــال نکـــرده و مســـتحق پـــاداش نمی‌باشد. به همین صــورت اگر شــارع او را از کشــیدن حیوان نهی کند و او به جای پیکر همه ء حیوان بخشی از آن را به تصویر بکشد و برای او در ادامه کار بــداء حاصل گردد مرتکب حرام نشده و به خـاطر انجـام حـرام- یعـنی نقاشی- اسـتحقاق عقـوبت را پیـدا نکـرده است البته او مسـتحق عقـوبت تجـری می‌باشد. شـاید به خـاطر عـدم تحقق عنوان تصویر در صورت نیمه کاره بـودن نقاشی و تندیس است که مرحوم شیخ در مساله تامل کرده است. به هر حال این مساله روشن است و جای تردید ندارد.

اشکال:

نقشی که از حیوان به تصویر کشیده می‌شود عین همان اجزای حیوان است. بنا بر این نهی از کشیدن حیــوان در حقیقت نهی از کشیدن اجزای آن است.

پاسخ:

نقش و صورت درحقیقت هیات خاصی از تـرکیب اجـزای حیـوان است که با اجـزا با کیفیت ویـژه‌ای متحد است و نهی از به تصویر کشیدن حیـوان گرچه به اجـزای حیـوان نیز سرایت پیدا می‌کند اما این سرایت و انحلال به دنبال نهی از تصویر حیوان، متوجه اجـزا شـده است از این رو مادامی که تصویر حیوان به طور کامل تحقق پیدا نکـرده باشدنهی متوجه اجزای آن نخواهد بود. بنا بر این زمـانی می‌توانیم تصویر هر یک از اجزای حیوان را حرام بـدانیم که اجـزای دیگر با حفظ کیفیت ترکیبیه ء مخصـوص آن حیوان به تصویر کشیده شده باشد و فرض ما در مسـاله ء مورد بحث آن است که اجزای حیـوان به طـور کامل به تصـویر کشـیده نشـده است. با این وجـود وقـتی بـرای شـخص در ادامه ء کـار بـداء حاصل شـود دیگر دلیلی برحرمت به تصویر کشـیدن اجـزای نـاقص حیـوان وجـود نـدارد. از آنچه بیـان شد آشـکار می‌گـردد که به تصـویر کشیدن مجموع اجزای حیوان از آن جهت که مجموع اجزا است، حرام نمی‌باشد، زیرا ادله دلالت دارد که به تصـویر کشیدن نقش حیـوان حـرام است و تصـویر نقش حیـوان گرچه با مجمـوع اجـزای حیـوان منطبق است اما به هر حال عنوان (تصویر نقش حیوان) غـیر از عنـوان مجمـوع اجزا است، آنچه بر این مساله مـترتب می‌شـود آن است که اگر عنوان حرام، مجموع اجزا باشد و شخصی بخشی از حیوان را به تصویر کشـیده و رها سـازد آنگـاه شـخص دیگر آن را تکمیل نماید هیچ کدام از آن دو مـرتکب حـرام نشـده‌اند، درحـالی که اگر عنـوان حـرام، تصـویر حیـوان باشد نه مجمـوع اجـزا، شـخص دوم که تصـویر حیـوان را تکمیل کـرده است مـرتکب حـرام شـده، زیـرا با تکمیل کـردن تصـویر توسط او عنـوان (تصـویر حیـوان) صـادق

است و ما می‌دانیم که احکـــام دایر مـــدار موضـــوع ادله است. همان گونه که موضوع حرمت تصویر مجموع اجــزا نیست، به تصویر کشیدن آخـرین جـزء حیـوان نـیز حـرام نمی‌باشد، زیرا موضـوع ادله‌ای که دلالت برحـرمت دارند تصویر حیـوان است و تصـویر حیـوان تنها برآخـرین جـزء حیوان صدق نمی‌کند. نتیجه این که تنها فرض اخیر حرام است یعنی به تصویر کشیدن حیوانی که بر اجزای حیوان با داشتن کیفیت خاص منطبق می‌باشد.

فرع سوم:

اگر دو تن یا بیشـتر با هم تصـویر بکشـند ظـاهرا روایت (ایاکم و عمل الصور...) آن‌ها را در بر می‌گیرد «وهمگی مـرتکب گنـاه شـده اند» زیـرا اطلاق این روایت حـالت اشـتراک را نـیز شـامل می‌شـود. افـزون بر اطلاق این روایت، اطلاق روایـاتی که از سـاختن مجسـمه و نقاشی نهی کرده اشتراک را در بـرمی گـیرد. البته بنا بر این که نهی دراین روایـات- چنانکه قبلا بیـان داشـتیم- نـاظر به سـاختن مجسـمه و نقاشی باشـد، نه خصـوص نگهـداری آن‌ها . براساس این مبنا این روایات برنهی انجـام چـنین کاری دلالت دارند و اطلاق این ادله اشـتراک را هم در بر می‌گیرد. ممکن است گفته شود که مفـاد این ادلـه، نهی یک شخص از نقاشی و مجسـمه است و ظهـور این نهی این است که خود شخص به تنهایی مجســمه و نقاشی را بیافریند. چنین ادعایی پذیرفته نیست، زیـرا وقـتی دلیل اطلاق داشت وجهی نـدارد که آن را به وحـدت تخصـیص بـــزنیم. افـــزون بر اطلاق دو دلیل پیشـــین می‌تـــوانیم بگوییم: روایت (من صور صوره) یا (من مثل مثالا) بسان روایت (من قتل نفسا) است. به این معنا که می‌تـــــوان

روایت (من قتل نفسا...) را با آن که ظهــور در وحــدت فاعل دارد، باالغــای خصوصــیت وحــدت، شــامل حــالت اشــتراک دانســت، در دو روایت نخست هم می‌تــوانیم بگوییم که گر چه ظهور در وحدت شخص مجسمه ســاز و نقاش دارد اما با الغای خصوصیت وحدت، اشــتراک را در بر می‌گیرد. بنا بر این همان طـور که اگر دوتن یا بیشـتر در کشتن نفس محترمه نقش داشـته باشـند با عنـایت به الغـــای خصوصـــیت ومـــدت مشـــمول روایت (من قتل نفسا...) بوده و محکـوم به عمل حـرام هسـتند. در محل بحث نیز می‌توانیم با الغای خصوصیت وحـدت، اگـردو تن یا بیشــتر اقــدام به آفــرینش نقاشی یا مجســمه نمایند محکوم به حـرمت بـدانیم. باصـرف نظر از مطـالب گفته شــده، تعمیم حکم حــرمت مجســمه ســازی و نقاشی به حــالت اشــتراک- چنــان که اســتاد ما امــام خمیــنی (ره) فرموده است- مشـکل اسـت، زیـرا ادله از اثبـات حـرمت برای فعل هریک از این دو شخص یا بیشـتر قاصر اسـت، چرا که، بدون تردید عنوان (صـور صـوره) یا (مثل مثـالا) برهریک از آن دو صادق نمی‌باشد، زیــرا بــدیهی است که مجسمه و نقاشی همان تصـویر خـارجی است و اجـزا نه مجسمه ء حیوان است و نه نقاشی آن و کسی که تصویر جــزئی ازحیــوان را فــراهم کــرده، حیــوان را به تصــویر نکشیده است.خواه از اول تا آخر هر دو باهم به کشــیدن تصویر مشغول شــده باشــند یا یکی از آن دو تن نیمی از پیکر حیوانی را به تصـویر کشـیده و نیم دیگر را نفر دوم تکمیل کرده باشد.یا آن که یکی از آن دو اجزای حیوان را به تصویر بکشد و دیگری تـرکیب لازم بین اجـزا را انجـام دهد. دلیل مشکل بودن حکم حـرمت این است که عنـوان (نقاش) یا (مجسمه) ساز برآنها صـادق نمی‌باشـد، چـون

آنچه از ظـاهر روایت من (صـور صـوره) به دست می‌آید این است که تصویر- یعـنی این موجـود خـارجی که به آن تمثال و مجسمه می‌گوییم- از یک تن صادر شده باشد در حالی که فـرض ما این است بیش از یک نفر در آفـرینش آن نقش داشته‌اند. جمله ء(من صور صوره) از این نظـر، نظیر جمله ء (من قال شعرا) یا (من کتب سطرا) یا (من مشی من بلده الی مکه) است که همگی ظهور در وحدت فاعل دارند. اگر احتمال داده شود که مقصـود از جمله ء (من صور صوره) یا (من مثل مثالا) این است که هـرکس هیات نقاشی یا مجسـمه را فـراهم سـازد دراین صـورت عنوان نقاش و مجسمه ساز برکسی که نیمه ء باقیمانده را تکمیل نماید یا اجـزائی که شـخص نخست به تصـویر کشیده تـرکیب نماید صـادق اسـت، از ظـاهر لفظ روایت بعید بوده و یا با برداشت ما از روایات سازگار نمی‌باشد. (62)ـــ از آیه اللّٰه اراکی (ره) نقل شـــده که می‌گوید: زمانی می‌تـوان آفـرینش تصـویری را به ایجـاد کننـده‌ای منسـوب دانست که وجـود آن تصـویر با همه ء جزئیـاتش توسط یک شـخص واز روی اراده و خواست یک شـخص انجام گرفته باشد. چنـان که اگر در مسـیر یک فرسـخی، نیمی از راه را یک نفر و نیمی را شخص دیگر طی کـرده باشد نمی‌توانیم بگوییم که یک تن این یک فرسخ را پیاده رفته است. همچنین وقتی عنـوان (ممسک النهـار) را به کار می‌بریم زمانی این عنوان صادق است که امساک در تمام روز از طـرف یک شـخص و تنها با اراده ء او انجـام گرفته باشد. عنوان (مصلی) نیز چنین است. اگریک نماز با خواست و اراده دو تن انجـــام گرفته باشد عنـــوان (مصـلی) صـادق نخواهد بـود. خلاصه در مفهـوم عنـوان (موجد تصویر) وحدت فاعل و وحدت شخص مختار لحـاظ

شــده است. افــزون بــراین اساسا معقــول نیست نهی واحد متوجه دو شـخص شـده باشد... از آنچه ذکر کـردیم به دست می‌آید: اگر دو نفر در آفرینش و ایجاد تصـویری نقش داشته باشـند نمی‌تـوان به هیچ یک از آن‌ها عنـوان (مصــور)را اطلاق کــرد، زیــرا صــادر شــده ء از آن دو، آفـرینش و ایجـاد بخشی از تصـویر بـوده است نه همه ء آن، و آنچه در عنـوان حـرمت آمـده است- چنـان که بیـان داشـتیم- تصـویر است نه بخشی از تصـویر و آنچه از هر یک از دو شخص صادر شـده ارتبـاطی با این عنـوان پیـدا نمی‌کند... بلی، می‌تـوانیم در محل بحث به جـای عنـوان (موجد تصویر) عنوان وسیع‌تری را متعلق حـرمت بـدانیم مثلا مطلق دخالت و نقش داشتن یا به کـار بـردن انـرژی در آفرینش و (ایجاد تصویر) را حـرام بـدانیم.حـال چه به آن، عنــوان ایجــاد تصــویر صــدق کند یا ایجــاد بخشی از تصویر صادق باشد. این عنوان وسیع، مشکل اشـتراک را حل می‌کند اما بـــرای اثبـــات، نیازمند دلیل است و ما با استناد به روایات، منـاط تنقیح یا فته‌ای در دست نـداریم تا با کمک آن بگوییم آیا حرمت تنها حالت وحدت موجد را در بر می‌گـیرد یا آن که شـامل اشـتراک نـیز هست.(63) ممکن است بگوییم: عنوان (من صور صـوره او عملها) و همچنین عنوان (من مثل هکـذا) اعم است و همــان گونه که اگر شـخص واحد تصـویری را از آغـاز تا انجـام، ایجـاد نماید شامل است، موردی را که شخصی بخش باقیمانده ء تصــویر حیــوان را - که نیمه ء دیگر آن توسط دیگــری فراهم شده- تکمیل نماید در بر می‌گـیرد یا آن که اساسا نیمی را شخصی ایجــاد نکــرده باشد و به طــور طــبیعی ایجـــاد شـــده باشد و این شـــخص نیم دیگر آن را تکمیل نماید. نظیر شاخه‌های درخت که برای به تصـویر کشـیدن

پیکـر، دست یا پـای (تصـویر) حیـوان یا انسـانی به کـار گیرند. پیدا است که اگر بـرای تحقق عنـوان مصـور لازم بود که تمام اجزای تصـویر توسط خـود شـخص نقـاش یا مجسمه سـاز فـراهم آید دیگر به فعل کسی که بـرای به تصویر کشیدن حیوان بخشی از اجزای آن را مستقیما از درختان یا چوبها یا سایر چیزها همچـون فلـزات موجـود، فراهم آورد عنوان تصویر صادق نمی‌بـود، درحـالی که به نظر می‌رسد عنوان تصویر بر کـار چـنین شخصی صـادق است. این امر گواه آن است که مقصود از روایتمن صور صوره یا (من مثل مثـالا) اعم از آن است که همه اجـزای تصویر را خود فراهم کرده یا بخشی را دیگری یا طـبیعت فراهم کرده باشد. شاید این ادعا که با دخالت داشـتن در ایجاد بخشی از تصویر، عنـوان تصـویر صـادق نیسـت، از آنجا ناشی شــده که تــوهم شــده بــرای صــدق عنــوان (تصـویر) می‌بایست تمـام اجـزای یک تصـویر توسط یک نفر فـراهم شـده باشـد، با آن که بیـان شد بـرای صـدق عنـوان تصـویر چـنین چـیزی ضـرورتی نـدارد. بنا بر آنچه گفته شد، اعتبار دانستن وحدت فاعل «نقاش یا مجسمه ساز» مانع نمی‌گردد که عنوان (مصور) برشخصی اطلاق گردد که تصویر نیمه تمام دیگری را تکمیل نماید.

اشکال:

این که هــرمکلفی تصــویر حیــوان یا انســان را بیافریند حـرام است اما تکمیل کـردن تصـویر، حـرام اعلام نشـده است. پس اگر صـرفا تصـویر نیمه کـاره را کامل نمـوده باشد تصویر حیوان و انسـان بر آن صـدق نمی‌کند. چنـان که اگر بخشی از پیکر را به تصویر بکشد تصــویرحیوان یا انسان نخواهد بود.

پاسخ:

وقتی ادعا می‌کنیم که عنوان نقـاش یا مجسـمه سـاز در روایت (من صور صوره) یا (من مثل مثـالا) اطلاق دارد و شــامل هر دو صــورت می‌شــود، دیگر جــایی بــرای این اشـکال نمی‌ماند. صـاحب جـواهر بـراین عقیـده است که عنوان (مصـور) افـزون بر شـخص تکمیل کننـده، شـامل اشــتراک هم می‌گــردد. آنجاکه آورده است: درحــالتی که تصـویر حیـوان و انسـان به تـدریج کامل گـردد در شـرح اســتاد «کشف الغطــاء» آمــده که منــاط صــدق عنــوان (مصـور) شخصی است که آخـرین جـزء تصـویر را تکمیل نماید. اما به نظر ما اقـوی این است که عنـوان (مصـور) برشخص اول و دوم صـادق است به شـرطی که مقصـود آن دو از ابتـدا این بـوده که تصـویر را مشـترک به پایـان برسانند، زیرا آفرینش تصویر را می‌توان مستند به هردو دانست.(64)ـــ اشـــکال این گفتـــار آن است که اگر چه استناد آفرینش تصویر به هردو درست است اما از ظاهر روایت (من صـــور صـــوره) یا (من مثل مثـــالا) به دست می‌آیدکه آفرینـنده ء آن‌ها یک تن باشد. از این رو شـامل اشـتراک نخواهد بـود. این که حـرمت را شـامل اشـتراک ندانسته ایم بنا بر این است که ادله ء حرمت تمام نبــوده و از آن صـرف نظر نمـوده باشـیم. اما اگر ادله را تمـام بـدانیم- چنـان که اقـوی هم همین است- بـدون اشـکال، حرمت، اشتراک را در بر می‌گـیرد. به این معنا که اگر دو تن یا بیشـتر از آغـاز تا انتها در آفـرینش تصـویری نقش داشته باشند حرمت شـامل آن‌ها خواهد بـود. دلیل مـدعا اطلاق ادله‌ای است که آفـــرینش نقاشی و تنـــدیس را حرام دانسـته است. بنا بر این کـار هر یک از کسـانی که در آفـرینش تصـویر نقش داشـته‌اند محکـوم به حـرمت

است، زیرا همگی در ایجاد تصویر سهیم بوده‌اند. اما اگر افراد به صورت پراکنده- نه اشتراک - در آفرینش تصویر نقش داشته باشند، به این معنا که نیمی از تصویر را یک شخص و نیمی دیگر را شخص دیگر فراهم سازد شخص دوم ایجاد کننده و آفریننده ء تصویر بوده و بر کار او حرمت مترتب می‌شود. اما در باره ء شخص نخست که نیمه ء نخست تصویر را آفریده است، تفصیلاتی است که استاد ما آیه اللّه اراکی(ره) متعرض آن شده است. وی می‌گوید: اگر شخصی بداند که نیمه ء باقیمانده ء تصویر به آن ملحق نشده و کار تصویر چه از طرف او و چه از طرف شخص دیگر تمام نخواهد شد، او بلااشکال معذور است. حال اگر نیمه ء دیگر نیز به تصویر کشیده شود، کشف می‌گردد که کار این شخص در آفرینش نیمه ء نخست تصویر، در ایجاد تصویر کامل نقش داشته و از این جهت کار او در متن واقع حرام بوده است اما او در ظاهر به خاطر جهل معذور است.

صفحه بعد صفحه قبل

صفحه بعد صفحه قبل

همچنین اگر شخص شک داشته باشد که آیا نیمه ء دیگر تصویر به آن نیمه‌ای که به تصویر کشیده شده است، ملحق خواهد شد یا نه، او معذور است، زیرا این شبهه شبهه ء موضوعیه است که اصل برائت برآن جاری می‌شود هرچندممکن است کار او به خاطر الحاق نیمه ء دیگر، در متن واقع، داخل در عنوان حرام باشد. از بیان ما به روشنی به دست می‌آید که اگر بداند نیمه ء دیگر به آن نیمه‌ای که او به تصویر کشیده ضمیمه خواهد شد، بدون اشکال اگر واقعا الحاق صورت گیرد معصیت

واقعی را مرتکب شـده و اگر در واقع این الحـاق، انجـام نپذیرد او مـرتکب تجـری شـده است.... از آنچه گفته شد به دست می‌آید که اگر شخصی به قصد اتمـــام کـــار مشـغول کشـیدن تصـویر باشد آنگـاه در بین کـار بـرایش بداء حاصل شده و دست از کار نقاشی یا مجسمه سازی بشوید، هنگام دست شستن از کار، از چند صـورت خـارج نیست:

1. می‌داند که خـــود او یا شـــخص دیگر نیمه ء دیگر تصـــویر را ملحق خواهد کـــرد. 2.ـــ می‌داند کسی اقـدام به الحـاق نخواهد کـرد. 3.ـ درالحـاق و عـدم الحاق شک دارد. در صورت اول که عـالم به الحـاق است بـدون اشـکال کـار او حـرام خواهد بـود.در صورت سـوم- یعـنی حـالت شک- باید گفت که اگر در متن واقع باقی مانده ء تصویر تکمیل گردد، این شک زمینه ء معـذوریت او را فـراهم نمی‌کند و او مـرتکب حـرام شـده است مگر او از آغـاز کـار در تکمیل تصـــویر شک می‌داشت که دراین صـــورت شـک، او را از فعلیت حـرمت معـذور می‌دارد. این مسـاله نظـیر آن است که شخصی با وجـود عـالم بودن به حرمت خمر، شرب خمر کند و پس از فارغ شدن از شـرب در خمر بـودن مـایع شک کند دراین صورت شک او را معـذور نمی‌سـازد و «او مـرتکب حرام شده است.» درمورد صورت دوم یعنی وجـود علم به عـدم الحـاق باید بگـوییم که بسـان صـورت سوم اگر شخصی نیمه ء دیگر تصـویر را ایجـاد کند او مستحق عقوبت است. زیـرا فـرض ما این است که کار این شـخص «نقاشی یا پیکر تراشی حیـوان یا انسان » در متن واقع مبغـوض مـولی بـوده و او

نـیز آگـاه از این حـرمت اسـت، پس تکلیف با تمـام شـرایط تنجز آن موجـود اسـت، بنا بر این اگر این علم به حرمت پس از انجـام کـار و آفـرینش نصف تصـویر، مبـدل به علم به خلاف شـود، این تبـدیل علم، اسـتحقاق عقـوبت این شـخص را مرتفع نمی‌سازد. این نیز آشکار است. نتیجه آن که در دو صورت دوم و سوم به حکم عقـل، واجب است این شـخص احتیـاط کند و همـان نصف تصـویری را که فراهم کرده محو نماید.(65)ـ گفتیم که در صـورت پیـدا شـدن بـداء بـرای نقـاش یا مجسـمه سـاز و انصـراف از ادامه ء کـار، وجهی نـدارد که ما این صـورت را با صـورتی که شـخص بر قصد خـود مستمر بوده و از الحاق نیمه ء تصـویر آگـاه اسـت، برابر بـدانیم، زیـرا در صـورت نخست زمـانی فعل مبغوض که همان تصویر حیوان است به این شخص مستند است که قصد او به ادامه ء کار باقی مانـده باشد ووقتی که با پیدا شدن بداء قصد او اسـتمرار نداشته دیگر حتی اگر او آگاه از الحـاق نیمه ء دیگر باشد معنا نـدارد فعل مبغـوض را مسـتند به او بدانیم، تا چه رسد به حـالت شک یا علم او به عـدم الحاق نیمه ء دیگر. از طـرفی می‌دانیم که کـار این شـخص مـادامی که بـرآن (تصـویر حیـوان) منطبق نشـود مبغـوض مـولی نخواهد بـود و فـرض ما این است که پیش از انطباق عنوان تصویر بر کار او از قصد ادامه ء کـار منصـرف شـده اسـت، بنا بر این کـار او پس از انصـراف دیگر محکـوم به حـرمت نخواهد بـود. مگر بگـوییم که اگر حرمـتی متوجه او شـده به خـاطر تجـری است که از او صـادر شـده

است، دراین حالت تکلیفی متوجه او نیست مگر آن که از بـاب نهی از منکر تکلیف مخـالفت کـردن با اتمـام نیمه ء دوم تصـویر متوجه او شـده است. همچنین در جـایی که او نیمی از تصـویر را فـراهم آورده و می‌داند هیچکس نه خـود او و نه شـخص دیگـر، نیمه ء دیگر تصـویر را تکمیل نمی‌کنـد، معنا نـدارد که ما حـرمت واقعی را برفعل این شـخص حمل کنیم، زیرا کار شخص دوم اگر از روی اتفـاق نیمه ء دیگر تصـویر را بیافریند حـرام اسـت، زیـرا قبلا بیـان داشـتیم که اطلاق روایت (من صـور الصور) چـنین شخصی را نـیز شـامل می‌شـود، اما اگر او تنها نیمی از تصویر را فـراهم کـرده باشد و بداند که شخص دیگر آن را تمـام نخواهد کـرد دیگر فعل آن حرمت نخواهد داشت، زیرا فعل او از نظر ظـاهر وواقع حـرام و مبغـوض مـولی نمی‌باشد.مبغوض کار شخص تکمیل کننده است.

فرع چهارم:

آیا در حرمت به تصویر کشیدن نقش لازم است که فاعل خـود مسـتقیما و بـدون بهـره جسـتن از واسـطه- البته مقصـود غـیر از ابـزار نقاشی یا مجسـمه سـازی است- اقدام به نقاشی یا ساخت مجسـمه نمـوده باشد یا آن که به طـور مطلق قید مباشـرت شـرط نیست یا باید بین انـواع واسـطه‌ها فـرق بگـذاریم؟ به این معنا که اگر واسطه فاعل مختـار است- مثلا او را وادار به نقاشی یا پیکر تراشی نماینـد، یا شخصی دیگـری را بـراین کـار بینگـیزد- دراین صـورت برشـخص اکـراه کننـده و برانگیزاننـده عنـوان (مصـور) صـدق نکند و اگر واسـطه

فاعل طبیعی فاقد شعور باشد، ما بتوانیم تصویر را به انسانی که آن را آفریده منسوب بدانیم، چنان که ما عنوان سوزاندن را به کسی منسوب می‌دانیم که هیزم را درمیان آتش افکنده است. و چنانکه خیاطت لباس را به خیاط منسوب می‌دانیم درحالی که چرخ خیاطی این کار را انجام داده است. کدام یک از این سه نظریه صحیح است؟ استاد ما آیه اللّه اراکی (ره) معتقد به تفصیل است. ایشان آورده است: (از ظاهر واژه ء (تصویر) به دست می‌آید که آفرینش نقش و صورت به هر نحوی که باشد این عنوان صادق است و درجایی که واسطه، فاعل مختار است دیگر نمی‌توان شخص نقاش یا مجسمه ساز را ایجاد کننده ء تصویر دانست، در حالی که اگر واسطه فاعل طبیعی باشد این عنوان صادق است... بلی در برخی از عناوین حتی وساطت فاعل طبیعی مانع از صدق آن عنوان بر شخص می‌شود نظیر خوردن و نوشتن که اگر نوشتن با یک دستگاه ویژه ء نگارش انجام پذیرد دیگر به شخصی که این واسطه را به کار گرفته ،نویسنده اطلاق نمی‌گردد.(66)ـ گواه این دیدگاه روایت (وایاکم و عمل الصور) است، زیرا مقتضای اطلاق این روایت آن است که قید مباشرت در اسناد فعل به فاعل دخالت ندارد. همچنین در روایت (نهی النبی(ص) عن التصاویر و التماثیل) نهی مقید به قید مباشرت نشده است.البته بنا بر این که روایت را منحصر به نهی از نگهداری نقاشی و مجسمه ندانیم.

اشکال:

متداول در عصر صدور این روایات چنان بوده که نقاشی و مجسمه سازی مستقیما با کمک دست و قدرت

آفرینش نقاش و پیکرتراش و بدون کمک گرفتن از ابزار آلات و قالبهـای ویـژه فـراهم می‌شـده است. بنا بر این ظـاهر این روایـات نـاظر به مـواردی است که نقاشی و مجسـمه مسـتقیما به دست نقـاش و پیکرتـراش فـراهم شده باشد.

جواب:

این اشـکال مـردود است زیـرا می‌دانیم قضـایایی که در روایـات آمـده قضـایای حقیقیه بـوده نه خارجیه. بـراین اساس خود آفرینش وایجـاد تصـویر مبغـوض است بـدون آن که قید مباشرت خصوصیتی داشته باشد، چنـان که در عنـــوان قتل چـــنین است. بنا بر این به اســـتناد اطلاق ادله‌ای که آفـرینش تصـویر را مبغـوض و حـرام دانسـته، ایجـاد تصـویر حـرام است هر چند که با مباشـرت انجـام نگرفته باشد. مثلا اگر بـرای اعـدام افـرادی دسـتگاهی ســاخته شـــده باشد و شخصی جریـــان بـــرق را به این دستگاه متصل نماید و آن افراد توسط آن دستگاه اعـدام شوند، قتل به این شخص که جریان بـرق را متصل کـرده منسوب بوده و احکام قتل براو مترتب می‌شـود.درحـالی که کار مسـتقیم این شـخص به جریـان انـداختن دسـتگاه بوده و اعدام کننده، دستگاه بوده است. درمحل بحث نیز اگر دستگاهی بـرای ایجـاد مجسـمه سـاخته شـده باشـدو شخصی جریـان بـرق را به این دسـتگاه متصل نماید و با این اتصال، مجسمه‌ها از آن دستگاه خارج گردنـد، به این شـخص (پیکر تـراش) نسـبت داده می‌شـود، اگر چه او به طور مستقیم نقاشی یا مجسـمه را نیافریـده اسـت، اما او را مرتکب فعل حرام و مبغوض مولی می‌دانند.

نتیجه:

اگر کسی ادعا کند از ظـــاهر روایت (من مثل صـــوره اومثالا) چنین به دست می‌آید که خود شـخص با قـدرت و دانش خـــود، نقاشی بکشد یا مجســـمه‌ای را بتراشد. در حالی که ممکن است کسی که جریان بـرق را به دسـتگاه وصل می‌کند یا گچ را در قالب می‌ریـزد اصلا با نقاشی و مجســمه ســازی آشــنایی نداشــته باشد.(67)ـ این ادعا مردود است، زیـرا بیـان داشـتیم که از معتـبره ءخصـال: (ایـاکم و عمل الصـور) و اطلاق سـایر روایـات به دست می‌آید که آفرینش تصویر به هرنحو که انجام گیرد حــرام و مبغـــوض است. بنا بر این نهی از آفـــرینش و ایجـــاد تصویر همان گونه که ایجاد مباشری را شامل است ایجاد تســـبیبی را نـــیز در بر می‌گـــیرد و نیـــاز نیست که ما خصوصیت مباشـرت را الغا کـنیم تا با این اشـکال مواجه شـویم که ظـاهر هیـات فعـل، ایجـاد مباشـری است. به عبــارت دیگر عــرف بــرای قید مباشــرت خصوصــیتی را نمی‌بیند و عدم وجود دسـتگاه مجسـمه سـازی یا ترسـیم نقاشی در عصر صــدور روایــات، مــانع نمی‌شــود که ما خصوصـیت مباشـرت را در عصر خودمـان لغو کـنیم. مثلا اگر در روایت آمده باشد که در فلان شب چراغ را روشن کنید، این استحباب تنها به چراغهـای عصر صـدور روایت که مسـتقیما با دست روشن می‌شـده، اختصـاص نـدارد بلکه چراغهای دوران ما را که با تسـبیب روشن می‌شـود نـــیز در بر می‌گـــیرد. از طـــرف دیگر حکمت ممنـــوعیت آفـــرینش تصـــویر تشـــبه به خـــالق، در ســـاختن تنـــدیس حیوانـــات بـــوده است و این حکمت در ســـاختن تنـــدیس حیوانات با دستگاههای برقی نیز جـاری است. مگر گفته شـود: حکمت ممنـوعیت آفـرینش تصـویر تنها در جـایی تحقق دارد که تصـــویر با مباشـــرت ایجـــاد گـــردد نه با

وساطت دستگاه‌های برقی. اما این ادعا مردود است زیرا حتی آفریدن خدای متعال نیز به دو گونه است: گاه مستقیم و بدون دخالت سبب است مانند آفرینش آدم(ع)و گاه با دخالت اسباب است همچون تولید نسل حیوان وانسان. بنا بر این حکمت ممنوعیت- که همان تشبه به خالق است- اختصاص به موردی ندارد که سببی در بین نباشد بلکه حتی اگر درموردی سببی همچون دستگاه‌های برقی باشد نیز این حکمت جاری می‌باشد. خلاصه آن که اطلاق روایات و اطلاق حکمت حرمت تصویر مقتضی آن است که قید مباشرت در تحقق حرمت دخالت ندارد. اگر قائل به حرمت نقاشی باشیم این مساله مطرح می‌شود که حکم تصاویری که با دستگاه‌های عکاسی و نقاشی ظاهر می‌گردد چیست؟ امام خمینی (ره) براین باور است که: به این نوع نقاشی و مجسمه تنها بانوعی مجاز و تاویل (تصویر) اطلاق می‌گردد و تنها با کمک دلیل و قرینه است که می‌توانیم عنوان (مصور) را براین مورد حمل کنیم. تفاوت نمی‌کند که تصاویر بر روی فیلم ظاهر گردد یا برروی کاغذ، گرچه عدم صدق عنوان (تصویر) در مورد نخست که عکس برفیلم ظاهر شده واضح‌تر است.(68) این دیدگاه درست است، زیرا ظاهر شدن عکس برروی فیلم یا انعکاس عکس بر روی صفحه‌های کاغذ، به این معنا که دوربین عکاسی در مقابل تصویر اشخا ص باشد یا صفحه‌های کاغذ در مقابل فیلم دوربین عکاسی باشد، چنان که گویا آیینه‌ای را مقابل شخصی گذاشته باشیم بدون اشکال است.عکس که در فیلم یا کاغذ ظاهر می‌شود بی‌آن که کار عکاس باشد خود وجود پیدا کرده است.آنچه عکاس انجام داده حفظ چیزی است که در

فیلم یا کاغذ منعکس شـده اسـت، بنا بر این به کسی که مباشر این کار است (مصـور) اطلاق نمی‌گـردد و بر کـار این شخص آفرینش تصویر و ایجـاد آن هر چند به صـورت تسـبیب نـیز، اطلاق نمی‌گـردد. کـار عکـاس این است که تصویر یک شی را که در شی دیگر منعکس می‌شود ثابت نگـــــاه می‌دارد. آیه اللّه اراکی(ره) می‌گوید: اگرکسی پشت شیشه چـــیزی را به منظـــور رویت بچســـباند یا شخصی خود در مقابل این شیشه یا آب بایستد، بی‌تردید براینها عنوان مصور صدق نمی‌کند.عکس نیز چـنین است زیرا عکس از ترکیب دو عمل تحقق می‌یابد: 1ـ گـذاردن فیلم در مقابل یک شی. 2.گذاشــتن مــاده‌ای مخصــوص برسطح فیلم که خاصـیتش این است که هرچه در مقابل آن قرار گـیرد درخـود نگـاه می‌دارد. پس وقـوع عکس بر فیلم بسان وقـوع عکس در آیینه است وما بیـان داشـتیم که اگر کسی آیینه را مقابل چــیزی بگــیرد تا تصــویر آن شی برآیینه انعکـــاس یابـــد، بر چـــنین شخصی عنـــوان (مصـور) صـدق نمی‌کند. نهـایت چـیزی که در محل بحث می‌تـوان گفت این است که عکـاس به واسـطه ء مـاده ء مخصوص یا غیر آن در تصویری که بر فیلم انعکاس یافته تصرف می‌کند و به آن ثبـات می‌بخشد به گـونه‌ای که اگر آن شی را از مقابل دوربین دور کنند تصویر آن همچنــان باقی می‌مانـد، نظـیر تصـرف در تصـویر در آیینه و ثبـات بخشـیدن به آن. همـان گونه که بـراین شـخص (مصـور) اطلاق نمی‌شود بر عکاس نیز (مصـور) اطلاق نمی‌گـردد. بلی، اگر تصـــویری را از فیلم بر روی کاغذ و نظـــایر آن منتقل کنند بر آن (تصویر) صدق می‌کند ا ما صدق عنوان (تصویر) موجب نمی‌گـردد که کـار نخست یعـنی انعکـاس تصـویربرفیلم حـرام باشـد، زیـرا مقدمه ء حـرام حـرام

نیست مگر با تحقق مقدمه، اختیار سلب گردد و انعکـاس تصـویر در فیلم سـلب اختیـار نمی‌کند. بلی، اگر از اول قصدش آن باشد که با انعکـاس تصـویر در فیلم زمینه را برای انعکاس آن بر کاغذ و امثال آن فراهم سازد تجـری برکار او صادق است. نظیر شخصی که نزد عکـاس حاضر است و قصـدش آن باشد که عکـاس عکسش را بینـدازد. در اینجا اگر انتقال عکس صورت بگیرد او به انجـام گنـاه یاری رسـانده «و مسـتحق عقـوبت است » و اگر انتقـال عکس انجـام نپـذیرد او مـرتکب تجـری شـده است. مگر ملتزم شـویم که بر کسی که تصـویر واقعی را در آیینه و نظـایر آن به طـور ثـابت منعکس نماید عنـوان (مصـور) صدق می‌کند، زیرا مفهوم تصویر ایجاد تصویر ثابت است و در صحت استناد چنین مفهومی به شخص کـافی است که فعل ثبات از طرف او انجـام گرفته باشد هرچند اصل تصـویر به دست او ایجـاد نشـده باشد. اسـتاد- دام ظله- این مطلب را پذیرفته است. و احتیاط به جا است. ممکن است بگـوییم: اثبـات تصـویر ثـابت غـیر از ایجـاد تصـویر است- بنا بر این تصـویری که در دوران ما متعـارف است از نـــوع اول است که در آن تنها به تصـــویر ثبـــات داده می‌شود نه این که ایجاد گردد و اگر ما در مفهوم تصـویر دچار شک شویم که آیا مفهوم آن تنها ایجاد تصویر است یا اعم از ایجـاد تصـویر و اثبـات آن است از آنجا که این شبهه، از نوع شبهه ء مفهومیه بـوده و دائر مـدار اقل و اکثر است اصل برائت جاری می‌باشد.(69)ـ گفتار اسـتاد نیکو است، اما پیدا است آنچه ایشان از اسـتاد خـود نقل فرمـــوده مبـــنی بر این که برتصـــویری که از روی فیلم عکاسی بـــرروی کاغذ و نظـــایر آن منعکس می‌شـــود (تصویر) صدق می‌کند،جـای تامل دارد، زیـرا کاغذ نسـبت

به فیلم بسان آیینه است و همان طور که گذاشــتن آیینه درمقابل شــخص حــرام نیست گذاشــتن کاغذ درمقابل فیلم حــرام نمی‌باشد. بنا بر این وقــتی تصــویر خــود به خــود از روی فیلم بــرروی کاغذ منتقل می‌شــود نظــیر انعکــاس تصــویر بر آیینــه، کــار عکــاس تنها اثبــات آن تصـویری است که بـرروی کاغذ انعکـاس یافته اسـت، گر چه ممکن است این انتقـــال به چشم نیاید. به هر حـــال عکاس تصویر را ایجـاد نکـرده است. براسـاس آنچه بیـان شد، حتی اگر قایل باشیم که نقاشی و ترسیم موجودات دارای روح حــرام اســت، عکس بــرداری که در دوران ما متداول است حـرام نخواهد بـود، زیـرا تمـام مـراحلی که درآن انجام می‌گیرد از قبیل اثبات تصـویر است نه ایجـاد تصویر. بلی، بعید نیست که عنوان ایجاد تصویر را برچاپ خانه‌های متداول صادق بدانیم، زیرا در چاپ خانه تصاویر را بـــرروی کاغذ چـــاپ می‌کنند. بـــدین جهت آیه اللّه خــویی(ره) در مصــباح الفقاهه آورده است: درحــرمت نقاشی فرق نمی‌کند که نقاشی با دست انجـام پـذیرد یا با چاپ یا بارنگ ریـزی یا بـافتن، چنـان که فـرق نمی‌کند نقاشی یک بـاره انجـام گـیرد نظـیر جـایی که نقاشی با دستگاه چاپ انجام گیرد یا به تدریج انجام پذیرد.(70)

1.جـامع احـادیث الشـیعه،ج 17،ص 223،بـاب تحـریم به تصویر کشیدن تندیس موجودات دارای روح، ح 14.

2- جواهر الکلام،ج 22،ص 41.

3- کـــافی،ج 6،ص 527،بـــاب تزویق بیـــوت «نقاشی خانه‌ها»،ح 4.

4- ثــواب الاعمــال و عقــاب الاعمــال،ص 223،چــاپ انتشارات شریف رضی.

5- کافی ،ج 6،ص 528،باب تصویر خانه‌ها،ح 10.

6 - من لایحضره الفقیه،ج 4،ص 5، باب مناهی

پیامبر(ص)ح 4968، انتشارات جامعه مدرسین.

7- محاسن،ج 2،ص 455،باب تصویر خانه‌ها،ح 43.

8- کافی،ج 6،ص 527، بـاب تزویق بیـوت،ح 7،و سـوره سبا آیه 13.

9- مکاسب محرمــه،ج،ص 266، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).

10- جامع احادیث الشـیعه،ج 17،ص 223،بـاب تحـریم به تصویر کشیدن تندیس موجودات دارای روح،ح 15.

11- همان ،ص 224،ح 16.

12- محاسن،ص 2،ص 453،باب تصویر خانه‌ها،ح 36.

13- من لایحضره الفقیه،ج 4،ص 5، مناهی پیامبر(ص)،ح 4968.

14- کافی،ج 6،ص 526،باب تزویق البیوت،ح 1.

15- جـامع احـادیث الشـیعه،ج 17،ص 149،بـاب وجـوب اجتناب ازحرام،ح 15.

16- خصال،ج 2،ص 610و635.

17- ر.ک: جامع الرواه،ج 2،ص 171.

18- جامع احادیث الشیعه،ج 17،ص 223،باب تحریم به تصویر کشیدن تندیسها،ح 12.

19- وسائل،ج 3،ص 562،ب 3، احکام مساکن،ح 10.

20- المکاسب المحرمه،ج،ص 257.

21- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال،ص 285،

22- همان،ص 271.

23- وسائل،ج 3،ص 562،ب 3،احکام مساکن،ح 7و8.

24- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال،ص 270.

25- همان،ص 285.

26- وسائل،ج 3،ص 562،ب 3، احکام مساکن،ح 7و8.

27-المواهب فی تحریر احکام المکاسب،ص 341.

28- المکاسب المحرمه،ج،ص 255.

29- همان،ص 262.

30- همان،ص 268.

31- تهذیب الاحکام،ج،ص 46،باب تلقین محتضر،ح 150.

32- کافی،ج 6،ص 527،باب تصویر خانه‌ها،ح 5.

33- من لایحضره الفقیه،ج 4،ص 10،مناهی پیامبر(ص) ح 4968.

34- حاشیه مکاسب(میرزا محمد تقی شیرازی)،ص 64،چاپ سنگی.

35- وسائل،ج 3،ص 560،ب 2،احکام مساکن،ح 1.

36- حاشیه مکاسب،ص 64.

37- تحف العقول،ص 249،معیشتهای مردم.

38- المکاسب المحرمه،ج،ص 264.

39- ر.ک:جامع المدارک،ج 3،ص 14.

40- وسائل،ج 3،ص 56،ب 3،احکام مساکن،ح 17.

41- خصال،ص 635.

42- المکاسب المحرمه،ج،ص 267.

43- وسائل،ج 3،ص 563،ب 3،احکام مساکن،ح 17.

44- ر.ک:مکاسب،ج،ص 185،چاپ کنگره شیخ انصاری.

45- حاشیه مکاسب (ایروانی)،ص 2، چاپ سنگی.

46- ر.ک:جامع المدارک،ج 3،ص 14.

47- وسائل،ج 3،ص 562،ب 3،احکام مساکن 10.

48- المکاسب المحرمه،ج،ص 255.

49- ر.ک: جواهر الکلام،ج 22،ص 42.

50- المکاسب المحرمه،ص 104.ـ مراد ازنقوش تصاویر است.

51- وسایل،ج 3،ص 462،ب 32 از ابواب مکان نمازگزار،ح 7.

52- مکاسب ،ص 185.

53- المکاسب المحرمه،ج،ص 267.

54- جواهر الکلام،ج 22،ص 43.

55- مکاسب،ص 189.

56- المکاسب المحرمه،ص 105.

57- وسایل،ج 12،ص 220،ب 94چیزهایی که با آن می‌توان معامله کرد،ح 3.

58- همان،ص 22،ح 7.

59- حاشیه مکاسب(ایروانی)،ص 21.

60- المکاسب المحرمه،ج،ص 283.

61- مکاسب،ج 1،ص 189.

62- المکاسب المحرمه،ج 1،ص 278.

63- همان،ص 107و108.

64- جواهر الکلام،ج 22،ص 43.

65- المکاسب المحرمه،ص 109.

66- همان،ص 105.

67- المکاسب المحرمه (امام خمینی ره)،ص،ص 271.

68- المکاسب المحرمه،ج 1،ص 270.

69 - المکاسب المحرمه،ص 106.

70- مصباح الفقاهه،ج 1،ص 233.

از "تاریخ‌نگاری صهیونیستی" تا "منشور کوروش"

چند سالی است که تب کوروش گرایی افراطی و کوروش پرستی در ایران بالا گرفته و توسط برخی جریانات تلاش‌های زیادی برای رواج آن صورت گرفته است. البته این اولین‌بار نیست و پیش‌ازاین نیز توسط رژیم پهلوی برای گفتمان سازی کوروش پرستانه و باستان‌گرایی افراطی برنامه‌ریزی زیادی صورت گرفت که مقاصد مختلفی را دنبال می‌کرد؛ بدیل سازی در برابر اسلام با تقلیل آن به دینی قومی برای اعراب، هویت‌سازی شوونیستی برای مقابله با رشد نیروی مذهب طی چند دهه قبل و آغاز دوره پهلوی و از همه مهم‌تر طراحی محافل صهیونیستی برای پیگیری مقاصدی خاص را می‌توان مهم‌ترین علل این تلاش‌ها برشمرد. پیروزی انقلاب‌اسلامی، این تلاش‌ها را تا حدود یک دهه پیش به محاق برد. چند سالی است که مجدداً کوروش ستایی در ایران رونق گرفته و تلاش‌های برخی جریانات برای برجسته‌سازی آن و نیز تبلیغات و عملیات رسانه‌ای مداوم بر روی آن، سبب شده که دوباره موجی هیجانی بر روی این موضوع شکل بگیرد.

رجوع به منابع تاریخی درباره کوروش، اطلاعات چندان روشنی به دست نمی‌دهد. نشستن غبار تاریخ و نیز در دستور قرار گرفتن طرح موضوع کوروش و بهره‌برداری از آن توسط برخی جریانات و نیز علاقه ویژه صهیونیست‌ها به این شخصیت و بازنمایی شخصیت تاریخی آن توسط صهیونیست‌ها، سبب شده که شخصیتی مبهم و آمیخته به اسطوره از او ساخته شود. در رابطه با کوروش سؤالات زیادی وجود دارد که فکر

کـردن به آن‌ها و تلاش بـرای یـافتن پاسخ متقن به این سـؤالات، می‌تواند حقـایق زیـادی را روشن نمـوده و ابهامات را کمتر نماید.

به‌راسـتی کـوروش کیسـت؟ آیا وی شخصـیت ویـژه‌ای اسـت؟ علت علاقه بـرخی جریانـات به این شخصـیت چیست؟ آیا کوروش یک شخصیت افسانه ای-اسطوره‌ای است یا یک شخصـیت واقعی؟ چه رازی در توجه ویـژه صهیونیست‌ها به کـوروش و برجسـته بـودن کـوروش در تـورات نوشته‌شـده توسط یهودیـان نهفته اسـت؟ توجه همزمان محافل صهیونیسـتی، بهـایی و بـرخی جریانـات داخلی به کـوروش را چگونه باید فهم و تفسـیر کـرد؟ جشن‌های 2500 سـاله شاهنشـاهی رژیم پهلـوی چه رمزی در خود دارد؟ آیا کوروش همان ذوالقـرنین اسـت؟ منشـور کـوروش چقـدر اصـالت دارد و ترجمه دقیق آن چیسـت؟ علت علاقه باسـتان شناسـان و تاریخ‌دانـان انگلیسی و صهیونیستی به کوروش و شـاهان هخامنشی چیست؟

در این نوشتار، به بـرخی از این سـؤالات پرداخته‌شـده و تلاش خواهد شد تا بـرخی ابعـاد ناگفته این موضـوع موردبررسی قرار گیرد.

و ناگهان کشف کوروش!

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که دربـاره کـوروش که این روزها از سوی برخی با عنوان «کوروش کبیر» از او یـاد می‌شـود و سـخنان زیـادی به وی نسـبت داده می‌شـود می‌بایست موردتوجه قـرار گـیرد، منـابع و مسـتندات تـاریخی دربـاره این شخصـیت است. بررسی متـون کهن

تاریخی و نیز ادبیات سرزمین ایران بزرگ، نام و نشان روشنی از کوروش به دست نمی‌دهد. البته تلاش‌های زیادی در حال انجام شدن است که برخی اسامی را به کوروش نسبت دهند، ولی این تلاش‌ها تنها گمانه‌زنی‌هایی ضعیف است که برای رد آن‌ها ادله متعددی می‌توان آورد. کوروش هیچ جایی در ادبیات ایران نداشته و برای نمونه فردوسی در شاهنامه خود که در وصف احوالات شاهان ایرانی است در حالی از افتخارات و کرامات اسکندر تعریف و تمجید کرده که حتی اشاره‌ای به نام کورش نیز ننموده است!

به گواهی تاریخ تا حدود 70، 80 سال پیش نام کوروش در ایران رواج نداشته و مقبره‌ای به نام کوروش برای مردم ایران شناخته‌شده نبوده است. آنچه از کوروش برای ما گفته‌شده، مأخوذ از آثار مورخان یونانی چون هرودوت، گزنفون و کتزیاس و نیز کتب مقدس یهودیان است که البته آن‌هم به‌صورت گزینشی و جهت‌دار بوده است! در آثار تاریخی و ادبی فارسی، مقبره‌ای که اینک به‌عنوان مقبره کوروش معرفی می‌شود به‌عنوان مقبره مادرسلیمان معرفی می‌شده و هیچ اثر کلاسیکی وجود ندارد که جز این گفته باشد. به‌عنوان نمونه «فارس نامه» ابن بلخی از کهن‌ترین آثار فارسی به این بنا با همین نام اشاره‌کرده است.

«یان استرایس» جهانگرد هلندی که در قرن هفدهم میلادی از پاسارگاد بازدید کرده از مشهد مادر سلیمان به‌عنوان زیارتگاه نام‌برده است. شهرت این مکان به این عنوان قرن‌ها پابرجا بوده تا این‌که کمتر از دو قرن قبل، انگلیسی‌ها این مکان را به‌عنوان «مقبره کوروش کبیر»

کشف نمودند! از این زمان کم‌کم در سخنان و مکتوبات انگلیسی‌ها، مقبره کوروش کبیر پررنگ‌تر می‌شود! بااین‌حال تا سال‌های آغازین قرن بیستم هنوز عموم مردم ایران، این مکان را مقبره مادر سلیمان می‌دانستند و برخی از مردم از جمله زنان به زیارتش می‌رفتند و حاجت می‌طلبیدند.

«الیوت کروشی ویلیامز» دولتمرد انگلیسی که در اوایل قرن بیستم به ایران سفر کرده بود در این مورد با ابراز نگرانی از رواج خرافات (!) در ایران می‌نویسد: «به‌نظر می‌آید ایرانی افسانه را به تاریخ و خرافات را به هر دو ترجیح می‌دهد. ازاین‌رو امروز آرامگاه کوروش در سرزمین خودش با نام "تخت مادر سلیمان" شناخته می‌شود.» یا در همین دوران «پرسی سایکس» مورخ و ژنرال انگلیسی با ساخت ترکیب «شاه جهان، شاه بزرگ» می‌گوید: «من دوبار از این آرامگاه بازدید کرده‌ام؛ و هر بار احساس کرده‌ام که دیدن اصلِ مقبره کوروش «شاه جهان، شاه بزرگ» چه افتخار بزرگی برایم بوده است!» جالب این‌که در همین سال‌ها (1879 م) به‌یک‌باره و کاملاً اتفاقی! استوانه‌ای از گل پخته به نام منشور کوروش به دست یک میسیونر مسیحی کلدانی و تبعه بریتانیا به نام «هرمزد رسام» پیدا شد!

به‌راستی چگونه به‌یک‌باره مقبره کوروش کبیر و نیز منشور وی توسط انگلیسی‌ها کشف شد و این شخصیت از لابه‌لای صفحات تورات یهودی و آثار یونانیِ یهودی زده‌ای چون «تاریخ هرودوت» که مملو از جعلیات و تاریخ‌سازی با اهداف پنهان است، سر برآورد و خود را در جایگاه هویت‌سازی برای ایرانیان دید؟! به ویژه‌اینکه

این بازنمایی از کوروش با نگاه گزینشی و نادیده گرفتن بخش مهمی از توصیفات این کتاب‌ها از وی همراه است! سؤال مهم این است که تا چه حد می‌توان به کوروش معرفی‌شده توسط یونانیان، یهودیان و انگلیسی‌ها اعتماد کرد؟

راز علاقه صهیونیست‌ها به کوروش!

یکی از جنبه‌های مهم بحث کوروش، علاقه خاص صهیونیست‌ها به این شخصیت است. این علاقه به حدی است که بارها مقامات صهیونیست، کوروش را اولین صهیونیست تاریخ قلمداد کرده و به تمجید از وی پرداخته‌اند که آخرین مورد آن اظهارات بنیامین نتانیاهو در سخنرانی روز اول آبان 96 در نشست ویژه کنست بود که ضمن به نیکی یاد کردن از تاریخ ایران باستان گفت: «اعلامیه بالفور، برای تشکیل کشوری برای یهودیان، که در روزهای آینده یک‌صد سال از آن می‌گذرد، اهمیتی همسنگ منشور کوروش دارد!»

باستان‌گرایی کوروش بنیاد، با موضوع آزادسازی یهودیان بابل توسط کوروش، پیوندی نزدیک دارد و به همین دلیل نیز موردتوجه کانون‌های صهیونیستی و سیاست‌مداران اسرائیلی قرار دارد. بر اساس تاریخ یهودیان، کوروش پس از فتح بابل در سال 539 پیش از میلاد، به یهودیانی که بخت‌النصر آن‌ها را به‌طور دسته‌جمعی به بابل منتقل کرده بود اجازه بازگشت به فلسطین را داد و با حمایت‌ها و کمک‌های مالی و سیاسی خود به قوم یهود، جلوی اضمحلال و نابودی آن‌ها را گرفت.

طراحی و اجـرای جشن‌های شاهنشـاهی در زمـان رژیم پهلوی که با مبنا قرار دادن سالروز آزادی یهودیـان بابل توسط کـوروش، سلسـله شاهنشـاهی را 2500 سـاله قلمداد کرده بود، از سـوی مجـامع صهیونیسـتی صـورت گرفت. در ابتدای دهه 1340 «تدی کولک»، رئیس اتحادیه توریستی رژیم‌صهیونیستی به ایران توصیه کرد که ضمن تأسیس هتل‌ها، جاده‌های جدید و وسـایل نقلیه مـدرن در تخت جمشـید، واقعه مهمی بر پا کند تا خارجیـان را به این تسهیلات جهـانگردی جدید جلب نماید. وی بـرای این منظـور جشن‌های 2500 سـاله را پیشـنهاد کـرد. این جشن‌ها پیونـدی محکمی با آرمان‌ها و اهـداف صهیونیستی داشت. لطف‌الله حی، یکی از سران انجمن کلیمیـان تهـران و نماینـده مجلس شـورای ملی و عضو برجسته تشـیکلات صهیونیسم در آن زمـان طی اعـتراف جـالبی دراین‌بـاره می‌نویسد: «این جشن‌ها در حقیقت اولین یادبود اعلامیه حقوق بشر در بیست‌وپنج قرن قبل است. همـان اعلامیه که به‌فرمـان کـوروش کبـیر، شاهنشاه بزرگ ایران در آزادی ملت یهود از اسارت بابل و آزادی خانه خـدا و معبد دوم اورشـلیم صـادر شد... فی‌الواقع جشن‌های سـال آینـده بـرای یهودیـان ایـران جشن دو هزار و پانصدساله تاریخ ما (یهودیان) است!»

جشن‌های فـوق با طـراحی و برنـامه‌ریزی صهیونیست‌ها برگـزار و جـالب آن‌که حـتی موسـیقی این جشن‌ها نـیز توسط «عـزرا کیا» آهنگ‌سـاز صهیونیست سـاخته شد! اسحاق رابین نیز در سال 1357 در خانه کورش، خطاب به جمع ایرانیان یهودی الاصـل، به سـهم والای کـوروش در بازگرداندن یهودیان به فلسطین اشاره نمـود و گفت: «لقب بنیان‌گذار اصـلی صهیونیسم که به‌غلط به هرتـزل

اطلاق می‌گـــردد در حقیقت برازنـــده کـــوروش است که بـرای نخسـتین بـار اجتمـاع یهودیـان را در ارض مقـدس ممکن نمـود و از این رهگـذر تمـامی یهودیـان را رهین منت خود ساخت!»

ســؤال مهمی که وجــود دارد این است که بیــان مکــرر سـخنانی چـون «کـوروش؛ نخسـتین صهیونیست تـاریخ» طی ده‌ها ســال از ســوی صهیونیست‌ها با چه هــدف و انگیزه‌ای صورت می‌گـیرد و چه نسـبتی با واقعیت دارد؟ آیا به‌راســتی کـــوروش یک صهیونیست ماســون است آن‌گونه که برخی از محققان همچون «اسـماعیل رائین» معتقدند که «به عقیده‌ی فراماسـونری کنـونی، کـوروش که بـاعث آزادی یهودیـان از اسـارت بابلی‌ها شد و معبد بزرگ را در اورشلیم ساخت، طبق تعلیمات درجات عالیه فراماسـونری، «ماسـون اول» یعـنی جـزء سـازندگان و بانیـان معبد به شـمار می‌رفته است.» و نـیز آن‌گونه که بـرخی محققین معتقدند که در کـاخی که باسـتان‌گرایان ادعا می‌کنند مربــوط به کــوروش اســت، نمــاد بت بعل وجود دارد.

بنا بر روایت عهد عتیق، «یهوه» خدای یهودیان خطاب به کــوروش می‌گوید: «من دست راست او را گــرفتم، تا به حضور وی امت‌ها را مغلوب سازم و کمرهـای پادشـاهان را بگشایم، تا درها را به روی وی بــاز کنم و دروازه‌ها به روی او دیگر بسته نشود... تا بـدانی که من یهـوه خـدای اســـرائیل می‌باشم و تو را به اســـمت خوانـــده‌ام. هنگامی‌که مرا نشناختی ترا به اسمت خوانده‌ام و ملقب ساختم.»(کتاب اشعیاء باب 45) این نحو معرفی کوروش در کتاب مقدس یهودیان در حالی است که بنا بر سـخنان

منسـوب به کـوروش که در منشـور منتسب به وی آمـده است، کوروش خود را خـادم مـرداخ (مـردوک) رب النـوع بــزرگ بابلی‌ها (بت بــزرگ بابل) خوانــده و می‌گوید که مردوک او را برگزید و او به اسم کوروش پادشاهانشــان را طلبید! چه نسبتی بین مـردوک (بت بـزرگ بابلی‌ها) و یهوه (خدای قوم یهود) وجـود دارد که هر دو کـوروش را به اسم خوانده‌اند و وی را یـــاری نموده‌انـــد؟ نکته تأمل برانگیز دیگر این‌که بـرخی منـابع همچـون «تـاریخ حـبیب السیر» که به صـورت بسـیار محـدود به کـوروش اشـاره کرده‌انـــد، مـــادر وی را یهـــودی و از بـــنی اســـرائیل برشمرده‌اند.

از منشور کوروش تا منشور اشرف!

همانگونه که اشــاره شد پس از اهمیت یــافتن یک بــاره «کوروش» نزد انگلیسی‌های یهودی تبار و کشف مقــبره وی، استوانه‌ای گلی نیز به‌عنوان منشور کــوروش کشف گردید. اهمیت منشـور کـوروش به محتـوایی است که به آن نســـبت داده می‌شـــود. گفته می‌شـــود که متن این منشور به دستور کوروش نوشته‌شده و حاوی دستوراتی بشردوستانه است. بنا بر اسناد تاریخی، رژیم پهلـوی که با مشورت صهیونیست‌ها برپایی جشن‌های 2500 ســاله را در دسـتور کـار خـود قـرار داده بـود و به دنبـال کسب مشروعیت برای خـود بـود، تلاش زیـادی نمـود تا منشـور کــوروش را به‌عنــوان اولین بیانیه حقــوق بشر مطــرح نماید.

فــرح پهلـوی در تیرمـاه 1356 در انسـتیتوی مطالعـات انســـانی «آســـپن» آمریکا طی یک ســـخنرانی گفت: «کـوروش بـزرگ 25 سـده پیش منشـور حقـوق بشر را

صادر کـرد، خردمنـدان ایـران طی قـرون و اعصـار به ما آموخته‌اند که به انسان ارج نهیم.» این همان سخنی بـود که محمدرضاشاه نیز در گفت‌وگـویی با «ادوارد سـابلیه» در تهران اعلام کرد: «حقوق بشر بـرای ایرانیـان بسـیار عزیز می‌باشد و ایــران از زمــان کــوروش کبــیر، اولین کشـوری بـوده است که در راه دفـاع از حقـوق بشر گـام برداشته است.»

به‌نظر می‌رسد که باســـتان‌گرایی کـــوروش بنیـــاد، با موضوع آزادسازی یهودیان بابل توسط کـوروش پیونـدی نزدیک دارد و به همین دلیل نـــیز موردتوجه کانون‌هـــای صهیونیســتی و سیاست‌مداران اسـرائیلی قــرار داشــته است. بر اساس تاریخ یهودیان، کوروش پس از فتح بابل در سـال 539 پیش از میلاد، به یهودیـانی که بخت‌النصر آن‌ها را به‌طـور دســته‌جمعی به بابل منتقل کــرده بــود اجـــازه بازگشت به فلســـطین را داد و با حمایت‌ها و کمک‌هـای مـالی و سیاسی خـود به قـوم یهـود، جلـوی اضمحلال و نابودی آن‌ها را گرفت.

گفته می‌شـود که کـوروش در منشـور خـود ضـمن یـاد کـردن از اهـورامزدا خـدای زرتشـت، به لغو بـرده‌داری، آزادی بیـان و انتقـاد از حـاکم دسـتور داده اسـت، ولی نه‌تنها این عبـــارات در هیچ یک از ترجمه‌هـــای دقیق و معتـبر این منشـور وجـود نـدارد بلکه در آن، کـوروش به بـاجگیری از اقـوام شکست خـورده افتخـار می‌کند! آنچه این روزها به‌عنوان ترجمه متن منشـور کـوروش همه جا را پر کـــرده، تـــرجمه‌ای جعلی و سفارشی است که به دســتور اشــرف پهلــوی در ســال‌های پایــانی ده 1340 شمسی انجام گرفته است!

اشرف پهلوی که در سال 1347 شمسی رئیس بیست و ششمین نشست کمیسیون حقوق بشر، و در سال 1349 رئیس کنفـرانس بین‌المللی حقـوق بشر بـوده اسـت، در سال 1348، ضمن دعوت از تعدادی حقوقدان و برگزاری مراسمی در مشهد مادرسلیمان (پاسارگاد احتمـالی)، از منشـور کـورش با عنـوان «منشـور آزادی» و «نخسـتین منشور جهانی حقوق بشر» یاد کرد و تلاش نمـود تا نـام کوروش به‌عنوان «نخستین بنیادگذار حقوق بشر جهـان» بر سر زبان‌ها بیفتد. پس‌ازآن تـرجمه‌ای فارسی و بـدون امضا از سوی اشرف پهلوی و توسط «انتشارات شورای مرکـزی جشن شاهنشـاهی ایـران» تهیه و منتشر شد. سپس به دستور اشـرف، تـرجمه‌ای به زبـان انگلیسی بر اسـاس همـان متن فارسی انجـام شد و در کشـورهای بسـیاری توزیع گردید. عمـوم ترجمه‌هـای فارسی که پس‌ازآن منتشر شدند، دانسته یا نادانسته تا اندازه زیادی تحت تـأثیر آن ترجمه و شـدت تبلیغـاتی که بر روی آن انجام شد، قرار داشته و دارند.

نکته مهمی که لازم است به آن اشاره کـرد این است که طی یکی دو دهه اخـیر متخصصـان غـربی بسـیاری بر جعلی بـودن محتـوای منسـوب به منشـور کـوروش و تبلیغات سیاسی شکل گرفته حول آن اشـاره کرده‌اند که از آن جمله می‌تـوان به «جونا لنـدرینگ» مـورخ هلنـدی، «کلائـوس گـالاس» مـورخ آلمـانی، پروفسـور «ژوزف ویشفر» مورخ آلمانی را نام برد. "متیوس شولز"، مورخ آلمـانی هم از جمله افـرادی بـود که در سـال 2008 در مقاله‌ای در مجله اشـپیگل آلمـان نوشت: «خـیرخواهی و سـخاوتمندی که در تـاریخ به کـوروش کبـیر نسـبت داده شـده، تنها یک شـوخی فریبنـده است. اسـتوانه‌ای که در

حال حاضر از آن به‌عنوان نخستین سند حقوق بشر یاد می‌کنند و یک کپی از آن را به‌عنوان نماد حقوق بشر در سازمان ملل متحد قرار داده‌اند چیزی جز یک نماد تبلیغاتی بی‌شرمانه نیست!» به این موضوع چندی بعد توسط روزنامه دیلی تلگراف نیز پرداخته شد و از آن به‌عنوان یک پروپاگاندا نام برده شد.

آیا کوروش، ذوالقرنین است؟!

یکی از انگاره‌هایی که برای اثرگذاری شخصیت پردازی از کوروش و رواج کوروش ستایی افراطی در جامعه دینی ایران انجام می‌شود، معرفی کردن کوروش به‌عنوان «ذوالقرنین» اشاره شده در قرآن است! این در حالی است که مستمسک اصلی این موضوع نیز احتمالی است که علامه طباطبایی برای این موضوع مطرح کرده است. برخلاف متون تاریخی که هیچ اشاره‌ای در این باره در آن‌ها وجود ندارد در دوران معاصر، نخستین پژوهشگری که موضوع مطابقت کوروش با ذوالقرنین را پیش کشید سِر سیداحمدخان (1817-1898)، از پیشگامان اصلاحات فرهنگی و بنیان گذار تجدد طلبی اسلامی در هند بود. ابوالکلام آزاد (1888-1958)، وزیر فرهنگ دولت وقت هند، نیز همین نظریه را مطرح و به شکل مبسوط‌تری تبیین کرد. علامه طباطبایی در المیزان، پس از بررسی نظریه ابوالکلام آزاد، که ادعا می‌کند کوروش، پادشاه هخامنشی همان ذوالقرنینِ ستوده شده در قرآن است، هرچند بخشی از ادله را قابل اعتراض دانسته ولی این نظریه را به‌عنوان یک نظر نسبت به مابقی نظرات نسبت به ذوالقرنین قابل قبول‌تر می‌داند و می‌نویسد: «هر چند بعضی از موارد

گفته‌شـده خـالی از اعـتراض نیسـت، لکن از هر گفتـار دیگری انطباقش با آیات قرانی روشن‌تر و قابل قبول‌تر است.

نظـرات تفسـیری علامه طباطبـایی به‌عنـوان یک مفسر قابل توجه است اما از آنجا که اولاً وی یک مفسر بوده و نه یک مورخ و در ثانی خود وی هم با احتمال این نظر را قابل قبول‌تر دانسته و نه قطعی، نمی‌توان بر اساس آن با قطعیت کوروش را ذوالقـرنین دانست. بـرای رسـیدن به قطعیت در این مورد باید تمام برداشت‌های تاریخی از اسناد دسته اول و نه نوشته جات شخصیت‌های هندی که سـال‌ها مـورد نفـوذ انگلسـتان بوده‌اند و نـیز قرن‌ها با ماجرا فاصله داشته‌اند را ملاک صحت و سقم قرار داد.

تاکنون به استدلال‌های مدعیان ذوالقرنین بودن کوروش پاسخ‌های مختلفی داده شـده و نقـدهای زیـادی شـده است. مضـاف بر این‌که در هیچ یک از منـابع دیـنی و روایی در مـذاهب مختلف اسـلامی، هیچ اشـاره‌ای به ذوالقـرنین بـودن کـوروش نشـده و بلکه اکـثر مفسـران قرآن برخلاف علامه طباطبایی مدعی هستند که مقصود قرآن از ذوالقرنین، اسکندر مقـدونی بـوده است! علامه طباطبایی نیز با این‌که نظریه ابوالکلام هندی را بهـتر از نظریات دیگر می‌داند، ولی آن را به‌طور قطعی نپذیرفته و دارای اشکالاتی می‌داند. از این رو می‌تـوان مستمسک قرار دادن نظر احتمالی علامه طباطبـایی بـرای قطعیت دادن به این فرضـیه را می‌تـوان تلاشی دانست که بـرای تحت تأثیر قرار دادن جامعه دینی ایران برای جا انـداختن اسـطوره کـوروش و انـداختن مـردم در ورطه کوروشستایی انجام می‌شود!

چرا کوروش پرستی ترویج می‌شود؟

بر اساس نوشته‌های مورخان یونانی چون هرودوت، کوروش پادشاهی ستمگر بوده که با جنگ به کشورگشایی می‌پرداخته است. چنان که گفته می‌شود بابل پیش از فتح کوروش، یکی از آبادترین و متمدن‌ترین سرزمین‌ها روی زمین بوده و از چنان مدنیتی برخوردار بوده که حمورابی 1300 سال پیش از تولد کوروش در کتیبه معروف حمورابی، حدود 282 قانون در باب حقوق جزا، حقوق مدنی، حقوق تجارت و... برای اداره کشورش نگاشته بوده است! این قانون نامه که بر سنگی به درازای 2.5 متر نوشته‌شده از حیث توجه به حقوق انسان‌ها و عدالت طلبی، نمونه قابل توجه‌ای است که به صورتی سؤال برانگیز در پروپاگاندای کوروش ستایان نادیده گرفته شده است!

ویل دورانت در کتاب «مشرق زمین گاهواره تمدن» مقدمه این قانون را چنین آورده است: «... فرمان دادند تا چنان کنم که عدالت بر زمین فرمانروا باشد؛ گناهکاران و بدان را براندازم؛ از ستم کردن توانا بر ناتوان جلوگیرم... و روشنی را بر زمین بگسترم و آسایش مردم را فراهم سازم... این منم که، هنگام سختی، دست کمک به جانب ملتم دراز کرده‌ام، و مردم را بر آنچه در بابل دارند ایمن ساخته‌ام؛ من حاکم ملت و «خدمتگزار» آن‌ها هستم...» بررسی نوشته‌های منسوب به حمورابی برتری شگفت آن از حیث توجه به حقوق مردم و عدالت طلبی نسبت به منشور کوروش را نشان می‌دهد، ولی چرا به جای توجه به آن، این همه سر و

صدا بر روی منشور کوروش و ترجمه جعلی آن انجام می‌شود؟

بنا بر نقل مورخان یونانی و همچنین برخی منابع یهودی، کوروش با قتل پدربزرگش بر قدرت نشست و حکومت مادها را ساقط کرد و پس‌ازآن با کشتار و خونریزی نقاط بسیاری را تحت سلطه خود درآورد. وی پس از فتح بابل و ورود به آن، نخست در مقابل بت مردوک (خدای بابلیان) سجده کرده و خود را بنده مردوک معرفی نمود و سپس یهودیان بابل را به اورشلیم اعزام کرد. کتزیاس تاریخ نگار یونانی می‌نویسد که کوروش بنیانگذار ازدواج با محارم در ایران باستان بوده است. او شوهرخاله خود را کشت تا با خاله‌اش (دختر آستیاگ) ازدواج کند. همچنین هرودوت دیگر تاریخ نگار یونانی می‌نویسد که کوروش پسرش کمبوجیه را وادار کرد همچون یهودیان برای خلوص نسل! (علیرغم زشتی آن در عرف ایرانیان) با خواهرانش آتوسا و رکسانا ازدواج کند! به‌راستی چرا نقل قول‌های تاریخی مستند به کتب مورخین یونانی در مورد کوروش، گزینش شده و جهت‌دار است؟ چرا تصویر کوروش در آثار یونانی به صورت کامل به مردم معرفی نمی‌شود؟!

پژوهش‌ها نشان می‌دهد که از بدو ورود فراماسونری به ایران و ظهور اولین تربیت‌شدگان و وابستگان آن در کشور، باستان‌گرایی کوروش ستایانه مهم‌ترین ویژگی فکری آن بوده است. این نوع باستان‌گرایی که همواره با ستایش افراطی و شوونیستی از تاریخ 2500 ساله ایران همراه است، از دوره کوروش آغاز می‌کند و تعمداً

تاریخ 5000 ساله پیش از آن را نادیده می‌گیرد! گفتمان «باستان‌گرایی کوروش بنیاد» نه‌تنها دوران پیش از کوروش که دوره شکوهمند اسلامی این تاریخ را نیز نادیده گرفته و با تحویل مسلمانان به اعراب، آنان را عامل نابودی این تاریخ باستانی و انسانی معرفی می‌کند.

یک سؤال مهم این است که چرا به‌یک‌باره تاریخ هخامنشی و کوروش برجسته‌ترین قسمت تاریخ ایران شده و بخش عمده‌ای از تاریخ ایران نادیده گرفته شده است؟ و چرا پژوهشگران این حوزه که عمدتاً وابسته به محافل صهیونیستی بوده‌اند با از بین بردن آثار باستانی تمدن پیش از هخامنشیان، تلاش نموده‌اند تا مبدأ تاریخ ایران را از زمان کوروش قرار دهند؟ محققانی همچون رومن گیرشمن، ایگنازگلدزیهر، لویی واندنبرگ، ارنست هرتسفلد، اریک فریدریش اشمیت، آرتور آپهم پوپ، دیوید آستروناخ و در آخر ریچارد فرای - که نفوذ زیادی در میان برخی سیاسیون ایرانی از جریانات مختلف نیز داشته و مورد علاقه برخی محافل در ایران بوده است - که عمدتاً یهودی صهیونیست نیز بوده‌اند.

با توجه به ابهامات بی‌شماری که در مورد شخصیت کوروش وجود دارد و نیز منشاء غربی و صهیونیستی عمده ادعاها درباره وی، چرا تلاش می‌شود که وی به‌عنوان نماد هویت ایرانی در اذهان مردم جا بیفتد؟ چرا به یکباره روز 7 آبان که بنا بر ادعای صهیونیست‌ها، سالروز آزادی یهودیان بابل به دست کوروش است و یهودیان در این روز جشن می‌گیرند، به‌عنوان روز مشترک بزرگداشت کوروش برجسته می‌شود؟ اهداف

برجسته کنندگان کوروش در ایـران چیست و چه نسـبتی با تلاش‌های صهیونیسم بین الملل در این باره دارد؟

به‌راسـتی کـوروش با چهـره‌ای مبهم و خدشـهدار قـرار است چه مشـــکلی از جامعه ایـــران را حل نماید و یا چه برنـامه‌ای در پس طـرح مسـتمر آن و غـالب کـردن آن بر هویت ایرانی وجود دارد که سبب تلاش‌های شگفت و هم افزا از سوی جریانات ظاهراً بی‌ربط به هم شده است؟

چراغ جادو

داســتانی که میخــوام براتــون بگم از زبــان پــدربزرگم (نویســنده مطلب در وبلاگ مرید حق) که دوســاله فــوت کــرده و هنــوزم که هنــوزه دلم بــراش تنگ هست.این داســتانو به این دلیل میگم که صــحبت‌های پــدربزرگم از خاطره‌ها نره و دلیل دیگه‌ای ندارم.

من به اتفاق‌هایی که میفته باور دارم ولی خب تجـربه‌ای شخصا نداشتم و این داستان مربـوط میشه به تقریبا 80 الی 90 ســال پیش که دعا نویس‌هـای خـوب و قـوی در روستای پدری ما بودن البته هنوز هستن ولی خب شــاید به تبحر اون موقع نباشند.

مثلا 40 ســال پیش عمه خــودم انگشتشو عقــرب نیش میزنه و اونموقع درمانگاه و حتی وسیله برای رسیدن به بیمارستان نبوده و اونا مــیرن پیش یک دعا نــویس که به انگشت عمه من دعا میخونه و خــــــودش میگه که از مچ درســتم درد شــروع شد تا رســید به انگشــتم و از نــوک انگشتم درد رفت بیرون داستان‌های زیادی دربــاره‌ی دعا نویسی هست ولی این داســتانی که میخــوام بگم خیلی خاص هست.

اون زمــان یک دعا نــویس خیلی خــوب به اسم مرحــوم ســبزعلی بــوده که پس از ســالها دعا نویسی تصـمیم به کار خطرناکی میگـیره. پـدربزرگم میگه اون زمـان کسی جــرات دزدی نداشت چــون به چشم خــودش دیــده که مرحوم سبزعلی تـاس گـردان میکـرده.به این صـورت که وقتی چیزی دزدیده میشد، دیگ مسی رو میاوردن جـایی که مــــال دزدیه شــــده و بهش زنجــــیر بلنــــدی رو

میبستند.مرحـوم سـبزعلی دعا میخونـده و دیگ مسی به حــالت پرتــاب شــدن خودشو جلو مینداخته و دقیقا روی قدم‌های دزد میرفته تا به انبـاری میرسـیده که اون مـال بـوده و وقـتی کنـار مـیزنن خـاک رو میـبینن مـال دزدی اونجاست که دقیقا پدربزرگم با چشمای خودش تو بچگی این قضــیه رو دیــده.یا حــتی تعریف میکــرد که یکی از اهالی روستا به قـول قـدیم جن زده شـده و اونو میـارن پیش سبزعلی و میگه برید یک ظرف آب پاک و یک ظرف نمک و یه شیشه دردار و یک ملحفه بزرگ و سفید و پاک بیارید.پدربزرگم رو هم صدا میزنه و میاد.اون شخص جن زده و پـدربزرگم که یک بچه نابـالغ، پـاک و معصـوم بـود کنار هم میشینن. و اون 3 ظرف آب و نمک و شیشه رو میذاره جلو اونا و پارچه سـفید رو مینـدازه روی سر اون دوتا و شـروع میکنه به دعا خوانـدن و به پـدربزرگم میگه اگه چـیزی تـوی اب دیـدی بهم بگو. بعد از 20 دقیقه‌ای دعا خوانـدن میگه چهـره‌ای رو دارم میـبینم داخل ظـرف آب.دعا نویس اروم درگوش پدربزرگم میگه صـورتتو بـبر نزدیک اب بهش بگو یا انگشت بزن تو نمک یا اونقدر دعا میخونم که بری توی شیشه. پدربزرگم هم انجام میــده و مرحــوم ســبزعلی شــروع میکنه به دعا خونــدن بعد ربع ساعتی میبینه رد یک انگشت افتاده روی نمک‌ها و به دعا نویس خبر میده. پارچه رو برمیداره و میگه جن نمک گیر شده و حالش خوب میشه اون بنده خدا.

اینها مقدمه‌ای بود که برای کـار خطرنـاکی که سـبزعلی میخواست انجام بده.

یک روز ســبزعلی تصــمیم میگــیره بــره ســراغ تســخیر جن.برای اینکار میره پیش یکی از اهالی روستا که خیلی

دل و جیگر داشته و بهش میگه که فلانی بیا بریم تسخیر جن بگـــیریم و با کلی حـــرف متقاعـــدش میکنه که بـــرن انجام بدن به شرط این‌که هـرچی سـبزعلی گفت قبـول کنن اون طـرف هم قبـول میکنه و غـذا رو برمیـدارن و مـــیرن بعد از 3 روز راه به جـــایی بکر و دست نخـــورده میرسن که هیچ آدمـــیزادی رفت و امـــدی نداشـــته اونجا. یکی از قـوانین تسـخیر جن همینه که باید جـایی باشـند بـــــرای دعا خونـــــدن که هیچ ادمـــــیزادی اونجا نرفته باشه.خلاصه بعد از اســـتراحت و خـــوردن غـــذای کمی سـبزعلی به دوسـتش میگه تو بمـون من بـرم یک چـوب بیـــارم.بعد نیم ســـاعت با یک چـــوب تقریبا یک مـــتری برمیگرده و میره‌ی گوشه و با زانو مینشینه روی زمین و یک دایره کامل با چوب میکشه و دایره رو از وسط نصف میکنه. به دوستش میگه بیا داخل دایره بشـین اونم میـاد و پشت به پشت هم می‌نشـــینند.ســـبزعلی بهش میگه یادته گفتم باید هرچـیزی گفتم و قبـول کـنی، دوسـتش میگه آره.میگه تو که نشستی اینجا و من شروع کـردم به دعا خونـدن هـرچی شد از دایـره بـیرون نـرو و دوسـتش قبـــول میکنه. خلاصه شب میشه و ســـبزعلی یک شـــمع روشن میکنه و شـــروع میکنه به دعا خونـــدن بعد از چند سـاعت دوسـتش میبینه که از دور صـدای همهمه میـاد و همینجور با گذشت زمـان صـداها بیشـتر و بلندتر میشـه، تـرس بـرش می‌داره ک این چه صـداهایی هست و اینجا کسی نیست و این ســایه‌ها چی هســتند هــرچی زمـــان میگـــذره صـــداها وحشـــتناک‌تر و ســایه‌ها نزدیک‌تر میشد اونقدر ترسـناک که قلبش میخواست از کـار بیفته به هر سـختی تحمل میکنه که یهو یک دست میخـوره به شـونه اش. ســبزعلی بهش میگه پاشو نمـــاز بخـــونیم که صـــبح

میشه الان. دوســتش میگه تمــوم شــد؟ تســخیر جن رو گرفتیم؟ سبزعلی میخنده و میگه تازه شب اول بــود باید چهل شب دعا بخــونیم.دوســتش که از تــرس تــوان بلند شـــــــدن نداشت گفت من دیگه نمیتـــــــونم وایسم.من برمیگــردم به روســتا.خلاصه با کلی صــحبت راضی میشه که بمونه.روز میشه و اســـتراحت میکنن و کمی غـــذا و خــواب و شب دوبــاره فــرا میرسه.مــیرن داخل دایــره و ســبزعلی شــروع میکنه به دعا خونــدن و خونــدن کلمه‌ها یک ثانیه از دهنش قطع نمیشــدن اخه اینهمه نفس رو از کجا اورده؛ دوســتش تو همین فکــرا بــود که یهو صــدای مهیبی میاد و از جــاش میــپره. میبینه یه دریا گــرگ دارن میان جلو اما اینا چرا اینجورین چشمای قرمز دندون‌های وحشتناک بلند صورت‌های ترسناک که میخواست روح رو از بـــدنت بکشه بـــیرون که یهو همه با هم زوزه کشـــان حمله میکنن. کرامت (دوست سبزعلی که باهش تو دایره بوده) (پدربزرگم اسم کــرامت رو گفته بــود اما من یــادم نبــود و بخــاطر تحریر بهــتر به یکی از نوادگــان مرحــوم سبزعلی زنگ زدم و ازش اسم دوستشو که باهاش رفته بودن تسخیر جن پرســیدم) میبینه که گرگ‌ها دارند میــان از ترس میخواد فرار کنه که یهو سبزعلی بهش میگه اگه پــاتو از دایــره بــذاری بــیرون تکه تکه میشــی؛ کــرامت که نمیدونسته چیکــار کنه مینشــینه و منتظر مــرگ میشه که یهو تمام گله گرگ‌ها جلو دایــره فــرو مــیرن داخل زمین. دعاها ادامه پیـــــــدا میکنه و هرشب بـــــــدتر از شب قبل.هرشب چیزهای وحشتناک تر.قیافه‌هایی کــه، بگفته خوده مرحوم کرامت دم مرگ یادش نمیره و بدتر از خــود مرگ بود.

یه شب مارهای وحشتناک

یه شب شیرهایی به اندازه کوه

یه شب موجوداتی که نگاه کردن به قیافشون دردناک‌تر از هر دردی تو دنیاست

یه شب ساحره‌هایی که میخواستن اونا رو از دایره بکشن بیرون

یه شب موجودات پرنده

یه شب جن‌هایی که نفس‌هاشون انوقدر نزدیک بود ک به صورت کرامت میخورد

یه شب تمام خانوادشو میبینه که جلوش دارن سلاخی میشن ،کرامت میخواسته بره بیرون کمک خانواده اش کنه ولی سبزعلی بهش میگفته نرو بیرون اینا واقعی نیست و بازم دعا میخونده و کرامت تا صبح زجه میزده و خون گریه میکرده

یه شب روح‌هایی رو میدیده که واضح نیستند ولی دلشو بدترازهرچیز دیگه‌ای میترسوندن واقعا دل شیر میخواد تاب اوردن جلوی این همه ترس.

کرامت بنده خدا اونقدر ترسیده بود که بارها میخواست از دایره فرار کنه یا حتی روز که میشد، میخواسته برگرده روستا ولی با صحبت‌های سبزعلی مجاب میشده که بمونه و تحمل کنه اما دعاها قطع نشد تا شب چهلم رسید.

قبل از این‌که برن داخل دایره سبزعلی به کرامت میگه امشب هرکی اومد بگو ما با بزرگتون کار داریم تا خودش نیومده از دایره بیرون نرو, کرامت هم میگه

چشم و میرن داخل دایره. بعد از کلی دعا خوندن کرامت میبینه که تا چشم کـــار میکنه جن دور و برشـــون هست. یکیشون میاد رو به روی کرامت میگه با ما چیکار دارین؟ جواب میـده بزرگتـون رو میخـوایم. جن دود میشه مـیره هـوا این اتفـاق تکـرار میشه تا چهلمین نفر که میگه من پادشـــاه جنی‌ها هســـتم، از ما چی میخوایـــد؟ که یهو ســـبزعلی دست کرامتو میگـــیره. ســـبزعلی به پادشـــاه جنی‌ها میگه قـدرت بی‌نهـایت به من بـده وگرنه اینقـدر دعا میخونم که احدی از شما بـاقی نمونه. پادشـاه جن‌ها دستور میده چراغی رو بیـارن و (طبق تعریف پـدربزرگم شبیه فانوس‌هـای دسـتی) بهشـون میـده و میگه هـرچی بخواهید ازش بهتـــون میـــده ولی کسی نباید بفهمه. سبزعلی چراغ رو میگیره و پادشاه اون زمـان رو احضـار میکنه.یکی از شـــاه‌های قاجاریه بـــوده که اونجا ظـــاهر میشه.سبزعلی بهش میگه به حـال و احـوال روسـتای ما برس. شاه هم که خبر نداشته از چـیزی میگه همتـون رو میکشم.ســـبزعلی شـــاه رو میکنه داخل شیشه و بهش میگه اگه کاری که خواستم نکنی آزادت نمیکنم و از شـاه قول میگیره و پادشـاه رو برمیگردونه. خلاصه اون چـراغ رو تا مـــدتها داشـــتن و ســـبزعلی نذاشت کسی از اون اســـتفاده دنیـــوی کنه و طبق گفته‌ها بعد مـــرگ مرحـــوم سبزعلی وارث‌ها هرچی دنبال چراغ گشتند پیـــدا نشد که نشد.(به گفته نـوه خـود مرحـوم که شـاهد این قضـیه‌ها بوده و الان دوران پیری رو طی میکنه مرحـوم سـبزعلی اصلا ثـروت از اون چـراغ نخواست و شـبها تـوی اتـاق صـحبت‌های عجیـبی با چـراغ میکـرد. بعد از مـدتی از ژانـدارمری میـان روسـتا و سـبزعلی رو دسـتگیر میکنن (پدربزرگم خـودش دیـده این قضـیه رو) و هـرچی دنبـال

چـراغ میگردند پیـدا نمیشه که نمیشه. مرحـوم سـبزعلی بعد چند ماه با ماشین ژاندارمری برمی گـردونن.اونقـدر کتکش زده بودن که نای سـرپا وایسـتادن نداشـته و دیگه دعا نویسی نکرد که نکرد.

تقدیم به پدربزرگم که حـتی الانم که اسـمش میـاد اشک داخل چشـــمام حلقه میزنه.کلمه به کلمه این مطـــالب واقعیه و هنــوز نوادگــان مرحــوم ســبزعلی کتاب‌هاشو دارن و دعا نویسی میکنن و همه مردم روسـتا داستانشو میدونن و حتی پیرمردهـایی هسـتن هنـوز که دیـدن اون اتفاق‌هارو خدا حفظشون کنه.

به یاد پدربزرگ عزیزم لطفا یک فاتحه برای شـادی دلش بفرستید.

موکلین جنی و گنج دقیانوس

با سلام خدمت خوانندگان عزیز. داستان و خـاطره‌ای که قصد دارم واســـتون بنویسم از یه دوســـتی هست که داستان زنـدگیش رو از طریق تلفن واسم تعریف کـرد و من به صـــورت چکنـــویس یادادشت بـــرداری کـــردم و بصـــورتی که مطالعه خواهید کـــرد نوشـــتم و به شـــما عزیــزان تقــدیم میکنم...چــون اهل گوشی و مجــازی و اینها نیست.نه این‌که پیر باشه یا بیسواد و یا... نه. فقط حوصله این چیزا رو نداره و خیلی زجر و بدبختی کشـیده و کـــاملا دست از دنیا کشـــیده بخـــاطر این واقعه‌ای که می‌خوام واستون بگم. و این داستان تلخ زندگی اونه..

با سلام. این خاطره تلخ و تأثر برانگـیز مربـوط میشه به چنـدین سـال پیش که اصلا یـادم نمیـاد چند سـال از اون روزا میگــذره.10 ســال ،100 ســال...نمی‌دونم.فقط میدونم که خسته م..داغونم. ابتدای داسـتان زنـدگیم 29 سالم بود.اسمم پوریاست. تـوی یکی از شـهرهای گیلان زندگی میکردم. جوانی بسیار خوشتیپ..زیبا. موهای بور و چشـــــمان آبی و قد بلند و هیکل زیبا و مردانه ام هر نگـــاهی رو به ســـمت من میکشـــوند و یکی از سر حس زیبـــای شناسی یکی از سر حس دوســـتی..یکی شـــهوت و...و...و..... پسر خوشـــبخت و خوشـــحالی بـــودم. هر چیزی که یه پسر همسن من واسه خوشـبختی میخواست رو من داشتم. تیپ و قیافه. پول. موقعیت شغلی خوب. خــانواده پولــدار.کســانی که عاشــقم هســتن. ماشــین شاسی بلند (البته لاکچریـــــترین ماشـــــین شاسی بلند اونـروز پـاترول دو درب بـود که داشـتم) تـوی یه پاسـاژ خیلی بزرگ و باکلاس یه فروشگاه لبـاس زنانه داشـتم..

و در کنارش یه فروشگاه لوازم آرایشی که البته درسته سرمایه اولیم رو از پدرم گرفته بودم ولی ظرف 6 سال ده برابرش کرده بودم و درآمد خیلی عالی داشتم. نامزد داشتم. رویا. یه دختر خوب و با وقار از یه خانواده فرهنگی پدر و مادر معلم و مدیر بازنشسته و داداش‌هاش قاضی و یکی پزشک. خیلی دوسش داشتم. آنقدر که هیچ دختری به چشمم نمی‌اومد با این‌که همه مشتری‌هام از جنس مؤنث بودن.

خلاصه زندگیم عالی بود وعید همون سال قرار بود عروسی بگیریم و توی تدارک تالار و آرایشگاه و...بودیم. تا اونروز لعنتی فرا رسید ،که سرآغاز همه تلخی‌ها و بدبختی‌های من شد. از صبح حسابی مشتری داشتیم و خیلی خیلی خسته بودم، تصمیم گرفتم بعد از ظهر به خودم و فروشنده‌هام مرخصی بدم و اگه رویا وقت داشته باشه با هم بریم بیرون. رأس ساعت 12/5 ظهر فروشنده‌ها رو فرستادم و خودم مشغول جمع و جور کردن و حسابرسی بودم که یه آقای میانسال با همسرش وارد فروشگاه شدن. با احترام بهشون فهموندم که تعطیل کردیم و کسی نیست کمکشون کنه ولی مرد با اصرار و خواهش تمنا و این‌که همه جا تعطیل شده و ما وقت نداریم تا بعد از ظهر صبر کنیم و....من رو راضی کردن که چند قلم جنس بخرن. بعد از گرفتن سفارششون خانم رفت و واسه پرو و مرد شروع به صحبت کرد و از سیاست گرفته تا مذهب و اجتماع و..... وگفت شغلش باستان شناسیه ولی آزاد کار می‌کنه و جای دولتی مشغول نیست. کاملاً منظورش رو متوجه شدم که تو کار زیر خاکیه. توی پرانتز یه جریانی رو بگم((من و دوستانم آدرس یه

دفینه خیلی پر و پیمون رو داشـتیم و چند بـار هم اقـدام به حفاری کرده بودیم ولی پروژه ش خیلی سنگین بود و چون نقشه و شناسنامه ش رو داشتیم کاملا میدونسـتیم چه هدیه ســـنگینی تو دل خـــاک هست نقشه با زبـــان باستانی اینطـور ترجمه میشد که هفت اتاقک. مالیـات و خزانه هفت سـال دغیانوسشـاه در دل هـرم و طلسـمی دارد دختری از جن ،قبیله جوهنا که صدایش چـــون رعد و اتاقک‌ها دربی سنگی دارد که هزار اسم اعظم خداوند بر آن نگاشـــته که آن‌ها را یکی یکی می‌خـــوانی و دخـــتر جوهنایی که یوبالوت نام دارد کلید در دست شما یکدفعه یه چـیزی تـوی سـرم جرقه زد و پیش خـودم گفتم این بهترین گزینه هست و من دقیقـاً دنبـال یه همچین کسی بودم.یه متخصص در امور دفینه و گنج. واتفاق امروز رو و مونـدن من تـوی فروشـگاه رو به فـال نیک گـرفتم و تصمیم گـرفتم بیشـتر باهـاش آشـنا بشم و بعد در مـورد موضـوع باهـاش مشـورت کنم...بخـاطر همین خـودم رو علاقه مند به اشیاء باسـتانی نشـون دادم تا بیشـتر بهش نزدیک بشم که مطمئن بشم مأمور و یا جاسوس نیست. شـماره تلفن همـراه ش که اونـروزا تـازه تلفن همـراه اومده بود و یه چـیز لاکچـری و با کلاس بـود رو نوشت و به من داد راســـتش اونموقع من هنـــوز تلفن همـــراه نداشـــتم و تصـــمیم گـــرفتم یکی تهیه کنم چـــون لازمم میشه. خلاصه ،بگذریم رابطه من با آقای صـداقت روز به روز بیشـتر شد و تـوی یکمـاه چنـدین جلسه همدیگه رو دیـــدیم و من کم کم جریـــان رو واسش تعریف کـــردم.. آقای صـداقت گفت اگه اینجـوری که میگید باشه مـیراث فـرهنگی صد در صد جـای این دفینه رو می‌دونه و چـرا استخراجش نکردن ،جای سؤاله و گفت اگه شناسـنامه و

یا نقشه‌ای دارید یه کپی به من بدید تا به یه دعانویس که خیلی قدرتمنده نشون بدم بـبینم طلسم داره یا نه و من یه کـــــپی از تـــــذکره نامه دفینه بهش دادم و بعد از خوانـــــــدنش گفت این صد در صد طلسم داره و قبیله جوهنا که اینجا ازش اسم برده خیلی خطرناک و قدرتمند و بیشتر نگهبانـان دفینه‌ها هسـتند و نمیشه به این دفینه نزدیک شد مگر با اقــدامات اولیه مثل حــرز و دعا. گفت من مــیرم و بهت زنگ میزنمآقــای صــداقت همــون روز عصر بهم زنگ زد و گفت با دعا نویسم میــام و مــیرم تا یه نگاهی به مکان بیندازیم نمی‌دونستم چی بگم بهش و تردید داشتم. آخه به رفقام چـیزی نگفته بـودم. به آقـای صـــداقت گفتم اگه میشه بندازید واسه فـــردا الان وقت ندارم. یه جورایی وقت خریـدم تا دوسـتانم رو هم مطلع کنم.به دوست اصلی م که زمین در اصل به پــدرش تعلق داشت خبر دادم و گفتم یکی رو پیدا کردم که اینکاره س و میخـواد یه نگـاهی به مکـان بنـدازه. رفیقم گفت بهش اعتمـاد داری؟؟ ،اگر داری چه اشـکالی داره بـره و ببینه. به آقای صداقت زنگ زدم و واسه فردا صـبح زود قبل از این‌که کارگرهـای چـایچین بیـان قـرار گذاشـتم (زمین یه باغ بزرگ چای بود). صبح زود آقای صداقت بـامن تمـاس گــرفت گفت بیا و ما فلان جا هســتیم ،بیا. وقــتی رفتم صـداقت بهمـراه یه مـرد میانسـال منتظر بـودن.سـوار ماشین شدم و رفـتیم. تا سر, زمین هیچ حـرفی بینمـون رد و بـدل نشد و مـرد تا اونجا چشـماش رو بسـته بـود و زیر لب یه چـیزایی میخوند و فـوت میکـرد. تعجب کـرده بودم. رسـیدیم. مـرد هر چه به مکـان نزدیکـتر می‌شـدیم منقلب‌تر میشد. تا رســیدیم مــرد از تــرس به صـــندلی چســـبیده بـــود و دســـتش رو به علامت این‌که کسی رو

بخـــواد منع کنه از نزدیک شـــدن بهش گرفته بـــود. به صـداقت اشـاره کـرد که برگـرد و صـداقت دور زد. چند کیلومـــتری دور شـــدیم.به حـــرف اومد. گفت: از نزدیک شدن به این دفینه پرهیز کنید که طلسم سـنگینی داره و یکی از مـوکلین من همین الان کشـته شد. قبیله جوهنا. قبیله حفاظت از دفینه‌ها. یه قبیله از اجنه اطراف زمین هسـتند و هر کس به دفینه نزدیک بشه نـابود میشه و رو کرد به من گفت از اینکار دوری کن که هیچ راهی نـداره. راستش من اصلا حـرفش رو جـدی نگـرفتم و فکر کـردم این سیاه بازی رو در آوردن که ما رو دور بـزنن.غافل از این‌که راست می‌گفت. گفت این گنج خیلی قدیمیه.چون سه نسل از قبیله جوهنا یعنی حدود 3هزار سـال محافظ این گنج‌اند.

خلاصه اونـــروز گذشت و من خیلی فکر کـــردم و به این نتیجه رسـیدم که این دفینه می‌تونه ما رو از خیلی خیلی ثروتمند کنه. صـداقت می‌گفت من مشـتریش رو اونـور آب دارم و ارزشش رو بیش از 100 میلیـون دلار تخمین مـیزنم که به هر نفر 25 تا می‌رسـید. به صـداقت گفتم باید درش بیـاریم. تو میتـونی کمکمـون کـنی. صـداقت گفت من با دعـانویس صـحبت کـردم و گفت اگر تصـمیم خودتون رو گرفتید لااقل بیاید واسـتون حـرز بنویسم که کمتر بهتون صـدمه بـزنن و واسه اینکـار هر کسی که تو حفاری میخواد حضـور داشـته باشه اسم خـودش ،پـدر و مـــادرش و تـــاریخ تولـــدش رو دقیق واسه من بنویسه و بیارید تا براتـــون حـــرز بنویسم. و تـــاریخ و ســـاعت و مشخصات فعـالیت و حفـاری که چه سـاعتی از روز کـار کنید و چه ســاعتی دست بکشــید رو به صــداقت گفت و تأکید کرد حتما حتما رعایت کنید. هر چـیزی گفته بـود رو

آمـــاده کـــردیم و حرزها رو داخل پارچه ســـبز گذاشت و گفت گردنتـــون بندازید و اسم هر کسی روش نوشـــته شده بود. تاریخ رو مشـخص کـرد و گفت یکنفرتـون حتما پـــایین تپه بشـــینه ،قـــرآن هم پیشش باشه و آتشی در منقل درست کنه و نگـــذاره هرگز خـــاموش بشه و یه چـیزایی مثل علف داد و گفت دائم روی آتش بریـزه اینا بخورات هستند که اجنه مسـلمان رو فـرا میخـونن واسه کمک و مـــوکلین من هم حضـــور دارن و یه دعا هم داد گفت رو به قبله زمین دفن کنید و من هم دورادور کنـترلتون میکنم و موبایل هم در دسترسـتون باشه تا به محض خطر بهتون خبر بـدهم و گفت روز اول حفـاری تا دندان مسلح حضور پیـدا خـواهم کـرد و بخـورات لازم رو دود میکنم تا از صدمه بهتون جلوگیری کنم.

راستش فکر نمی‌کردم اینقدر دنگ و فنگ داشـته باشه و داشت کم کم بـــاورم میشد که یه چـــیزی هست. و به رفیقم گفتم یادته اون دفعه که اومـــدیم حفـــاری کـــنیم درختا چجوری حرکت میکردن و ایـوب (رفیقمـون) از تپه افتـــاد و جفت پاهـــاش شکست و می‌گفت یه پـــیرزن وحشـتناک رو دیـده و ما مسـخره ش میکـردیم که حتما روح ننه نقـره ت بـوده. پس طفلی راست می‌گفته ،جن دیده. خلاصه روز موعود فـرا رسـید که الان دقیق تـاریخ قمریش یادم نیست ولی یادم هست که شهریور ماه بـود و کار باغ چای هم تموم شده بـود. و کارگرها هم نبودند. آقای نـبی پـور صـاحب زمین نفـوذ خـوبی تـوی کلانـتری داشت و همه رو خریـده بـود تا خیـالمون بـابت مـیراث فرهنگی و مـ‌مورا راحت باشه. تمام اهالی هم که ممکن بود فضولی کنن و لومـون بـدن رو پـول داده بـود و اون

منطقه تلفن هم نداشت و موبایل هم که اصلا کسی نداشت.

خیـالمون از هر جهت راحت بـود. همه چـیز روی برنامه انجام شد. ما از صبح تو منطقه بودیم و همه چیز رو زیر نظر داشـتیم. سه جا هم موتـور سـوار گذاشـتیم تا در صورت دیـدن ماشـین پلیس یا فـرد مشـکوک به ما اطلاع بدهند. صـداقت هم تجهـیزاتش کامل بـود و یک نفر با یه بیسیم قوی که می‌رفت رو فرکانس بیسـیم پاسـگاه، رو توی ماشـین کنـار پاسـگاه گذاشـته بـود که اگر خواسـتن اقدامی کنن اون بشنوه و به موتـور سـواری که کنـارش بود اطلاع بـده تا به ما خـبر بدهند. خلاصه صـداقت خیلی زرنگ بود و فکر همه چی رو کرده بود. ما غـروب آفتـاب وارد زمین شدیم. دعـانویس هم پـایین تپه مشـغول کـار خودش بود.قبل از این‌که مشغول کار بشیم به بدن ما یه روغن مخصـــوص مالید و هیچ توضـــیحی هم راجع به کـاراش به ما نمی‌داد. صـداقت با دسـتکاهش مشـغول جستجو شد تا خلأ رو پیدا کنه و راه اصـلی ورود به هـرم رو پیـدا کنه. وبعد از دو سه سـاعت بـالاخره راه رو پیـدا کـرد. ولی میبایست افقی تپه رو مثل تونل میکنـدیم و خاک باغ چای شمال همون‌جوری که میدونید سسـته.پس میبایست داربست می‌زدیم.مث معـــدن. که دیـــدیم دعـانویس پیغـام فرسـتاد دست از کـار بکشـید اوضـاع ناجوره. راست می‌گفت هممون حالمون بد شد. سرگیجه و سردرد و شـانه درد پیـدا کـردیم و قـرار شد برگـردیم. ولی یه اکیپ رو واسه حفـــاظت اونجا گذاشـــتیم و دعانویس گفت بـدون حـرز نمیشه و باید واسشـون حـرز بنویسم وگرنه اذیت میشن. خلاصه اونشب گذشت و فرداشب یه وانت تخته خالی کـردیم واسه داربست زدن.

و دعـانویس دیگه نیومد ،ولی یکی پـایین تپه بخـورات رو دود میکرد. شروع به کندن کردیم و دو سه مـتری کنـدیم و داربست زدیم و کـار خـوب پیش می‌رفت. و به دیـواره سـنگی هـرم رسـیدیم. صـداقت نشسـته با دسـتگاه وارد تونل شد که دستگاه بزنه و بهـترین راه به هـرم رو پیـدا کنه. یه ماده‌ای آرد مانند داشتیم که تی ان تی سـرد نـام داشت که سـنگ رو می‌شـکافت. سـیم کشی کـردیم و با دریل چند سوراخ زدیم و داخلش تی ان تی سرد ریخـتیم و صداقت گفت اگر این عمل کنه دیگه کار زیادی نمونـده و باید یکـروز صـبر کـنیم تا عمل کنه و سـنگها بشـکنه. رفـتیم و فرداشب اومـدیم. وارد تونل شـدیم و نـور انـداختیم. صـداقت خیلی اسـترس داشت و نگـران بـود. می‌گفت اگر نشکسته باشه هیچ راهی بجز وارد شـدن از رأس هرم رو نداریم که کار خیلی سختیه و باید از آلمـان کارشناس بیارم و کـار عقب می‌افته و خـودش خطرناکه از لحاظ امنیـتی. خلاصه نگـاه کـردیم دیـدیم خوشـبختانه سنگ‌ها خورد شده. صداقت تو پوست خودش نمگنجید از خوشحالی. آوار رو خارج کردیم و نور انـداختیم داخل که یه اتاقک غـار مانند بـود. نیم خـیز وارد شـدیم که من یکدفعه حـالم بد شد و از هـوش رفتم و دیگه چـیزی نفهمیـدم خـودم رو تـوی خـواب و رویا داخل یه بیابـان بی‌آب علف میدیـدن که تمـام دور و بـرم پر از حیوانـات عجیب مث کفتار و گرگ بودن که به من حمله میکـردن و هر کـدام یک گـاز می‌گـرفتن و یه تکه از گوشت تنم رو میکندن که یکدفعه اون دعانویس رو دیدم که با یه حیوان که سرش یه موجود دیو مانند بود و بـدنش اسب. اومد و من رو برداشت و با خودش برد. من بهوش آمدم که توی خونه دعـانویس بـودم خیلی تعجب کـردم و گفتم من رو

کی آورده اینجا.از صـــــداقت و بچه‌ها پرســـــیدم ،گفت صـــداقت تا الان اینجا بـــود و تـــازه رفت، تو یکدفعه از هوش رفـتی، یـادم افتـاد که چی شـده و همه خـوابم رو تعریف کردم. دعانویس گفت پسرم خـواب نبـود واقعیت داشت و من تو رو ازچنگـال اجنه نجـات دادن ولی تـوی خـــوابت اینطـــوری به نظر میومد و تو سه روز بیهـــوش بـــودی. گفتم سه روز!!؟؟ من باید به خـــانواده م اطلاع بـدم. الان همه جا رو از غیبت من خـبر کـردن. زنگ زدم خونه پـدرم جـواب دادگفت کجـایی پسـرم.ما همه جا رو گشـــتیم حـــالا که تلفن همـــراه داری چـــرا جوابمـــون رو نمیـــدی و خـــبرمون نمیکـــنی؟ کجـــایی؟ گفتم من رو گرفتن.واسه خـوردن مشـروب و حـالا ولم کـردن. پـدرم گفت امـــان از دست شـــما جوونا. یه زنگ به رویا بـــزن خیلی نگرانته. خلاصه من یه زنگ به رویا زدم و کلی بد و بـیراه شـنیدیم و این قضـیه تمـوم شد. دعـانویس گفت اجنه به توحمله کـــــردن. دعا هم همـــــراهت بـــــود ولی نمی‌دونم چـــرا حصـــار رو شکســـتن و بـــردنت. من خیلی زحمت کشیدم نجـاتت دادم. نمی‌دونم چی اشـتباه بـوده. گفت اسم پـدر و مـادرت و تـاریخ تولـدت درست بـوده؟ گفتم آره. گفت تاریخ تولدت هم درست بـود. گفتم تـوی شناسنامه م تـاریخ تولـدم همینه که گفتم. گفت مشـکل همین جاست شـاید تـاریخ واقعی تولـدت این نیست. من زنگ زدم به پـدرم و یه چاخـانی جـور کـردم و از پـدرم پرسیدم بابا تاریخ تولد من تو شناسنامه م درسته یا چـیز دیگه س؟؟ پـدرم گفت تو مهرمـاه بـدنیا اومـدی ولی ما بخـــــاطر این‌که واسه مدرسه ت مشـــــکل پیش نیـــــاد شناســـنامه ت رو تـــاریخ شـــهریورماه گرفـــتیم. که راز مشـکل پیـدا شد و دعـانویس گفت حـرز تو واسه همین

شکسته شده. تشکر کردم و خونه دعانویس رو ترک کردم و اولین کاری که کردم زنگ زدن به صداقت بود. جواب داد و گفت ما بخاطر تو دست از کار کشیدیم. و اگه میخوای از امشب شروع میکنیم. با دعانویس مشورت کردیم و گفت من دیگه توصیه نمیکنم.اگر بهت مسلط بشن دیگه از دست من کاری واست برنمیاد. حداقل تو توی منطقه نرو. ولی من نمیتونستم که نرم. اینهمه زحمت کشیده بودم. توی کار دفینه قانون اول اینه که به هیچ کس اعتماد نکنی حتی برادرت.طلا نامرده. خلاصه رفتم و بعد از اتاقک اول که خالی بود.

همون طوری که تو شناسنامه گنج نوشته شده بود به یه در سنگی بزرگ رسیدیم که همون لحظه دعانویس زنگ زد و گفت مراقب باشید که رییس قبیله شون خشمگین شده و الان اونجاس. اون رفیقمون که پایین بخورات رو دود میکرد فریاد زنان اومد بالا و گفت یکدفعه درخت‌ها شروع کردن به تکون خوردن و تنه درخت به اون کلفتی خم میشه و سر درخت رو زمین میخوره ولی نمیشکنه و منقل من هم یکدفعه انگار یکی با لقد زد زیرش پرت شد هوا. صداقت حسابی ترسیده بود چون دعانویس هم گفته بود اگه بیرون نیاید زیر سنگها دفنتون می‌کنند که همگی فرار کردیم. ولی حال بد من دوباره از اون شب شروع شد و خوابهای ناجور می‌دیدم و هر وقت از خواب میپریدم چند تا زن سیاهپوش انگاری تو اتاقم بودن و دور تختم وایستادن و تا چشمم بعد بیدار شدن به تاریکی عادت میکرد و می‌تونستم واضح ببینم غیب میشدن. صبح زود زنگ زدم به دعانویس و حالم رو گفتم.اونم گفت من تأکید نکردم که نرو؟ چرا رفتیمن از دستم کاری بر نمیاد بوی بدنت رو شناختن و خدا بهت

رحم کنه. این اجنه خیلی کینه‌ای هســـتن و انســـان رو دشـمن خودشـون میـدونن. خـدا رحم کنه به خونـواده ت کـاری نداشــته باشــند و الان دور خونتــون رو محاصــره کـردن. من خیلی ترسـیده بـودم.نگـران بـودم ،اسـترس وترس یه لحظه رهـام نمی‌کـرد. دوشب خـواب نداشـتم. شبها بدنم توی تب می‌سوخت وتا یک هفته بخـاطر حـال بد من کـار رو تعطیل کـردیم. دعـانویس گفت باید بیـام بـــبینم میتـــونم کـــاری واست بکنم ولی من گفتم خونه نمیشه چـــون پـــدر و مـــادرم شک میکنند. گفت اشـــکالی نـداره بیا خونه خـودم. به خـانواده گفتم من دو سه روز دارم مـــیرم تهـــران واسه خرید و مغـــازه رو به بـــرادرم سـپردم و با آقـای صـداقت رفـتیم خونه دعـانویس. شب شد و حال من بد و بـدتر شد و دعـانویس شـروع کـرد به خوانــدن وردها و دعاهــای مختلف و من کلا تــوی خــواب فرو رفتم و دوباره توی خـواب موجـودات سـیاه پـوش و وحشــتناک ســراغم آمدند و من رو از پاها گرفته بودند و در بیابان خشک و بی‌آب و علفی می‌کشیدند و خنـده‌های وحشــتناکی میکردند و بعضیشــون جیغ می‌کشــیدند و به قدری بلند بود که انگاری صداش توی کل بـــدنم می‌پیچید و بدنم رو سـوراخ سـوراخ میکـرد و دوبـاره دعـانویس با همـــون موجـــود عجیـــبی که ســـوار بـــود آمد و دو جن همراهش بودند که با اون موجـودات جنگیدند و من رو از چنگشـــون بـــیرون کشـــیدند.این خوابها بقدریست واضح بودند که هنوز هم صـحنه‌های یـادم هست. من دوبـاره به هوش آمـدم. دعـانویس تا صـبح بـالای سـرم دعا خواند و من در تب میسـوختم. صـبح که شد حـالم رو به بهبـودی گذاشت. دعـــانویس صـــبح بهم گفت پســـرم از دست من

کاری برنمیـاد و اگر میخـوای حـالت خـوب بشه باید بـری هندوستان.

غم سـراپای وجـودم رو گرفته بـود. خـدایا این چه بلایی بـــود بر سر خـــودم آوردم. صـــداقت گفت پوریا با دفینه چکار کنیم که دعـانویس داد زد سـرش و گفت نمی‌بیـنی چه بلایی سرش اومده دوست دارید این بلا سر شـما هم بیاد و گفتم که در ورودی رو می‌بندیم تا ببینیم حـال من چطـــور میشه. دعـــانویس چنـــدین دعـــای مختلف داد که اطراف خونه و مغازه دفن کنم که سراغ خانواده م نیـان و آســیبی نرســانند یه طلسم ســنگین هم واسه خـــودم درست کـــرد و گفت از خـــودت جـــداش نکن حـــتی داخل حمـــام. داخل یه چـــیزی بگـــذار که آب بهش نفـــوذ نکنه. نمـــــازت رو حتما بخـــــون آیه الکرسی روزی چند مرتبه قرائت کن سوره‌های چهار قل تهیه کن و قاب کن داخل مغـازه و اتـاقت تـوی خونه نصب کن. همه این کارها رو کردم ولی مث این‌که هیچ فایـده‌ای نداشت. صـورتم روز به روز لاغرتر و رنگ‌پریده‌تر میشد و همه اطرافیان. پدر و مادر و حتی رویا بهم شک کـرده بودند که شـاید معتـاد شدم و خبر نداشـتند چه بلایی سـرم اومـده که از اعتیـاد بدتر.رویا باهام سر و سنگین شده بـود. چـیزی نمی‌گفت ولی از رفتارش معلوم بـود که مهر و عاطفه ش نسـبت بهم کمتر شده. چندبار خواستم قضیه رو بهش بگم ولی دعانویس منع کرده بود که در مورد حالم با کسی صحبت نکنم. چـون هر کسی موضـوع رو بفهمه اونم تـوی خطر می‌افتهرویا باهـــام سر و ســـنگین شـــده بـــود. چـــیزی نمی‌گفت ولی از رفتـارش معلـوم بـود که مهر و عاطفه ش نسـبت بهم کمـتر شـده. چنـدبار خواسـتم قضـیه رو بهش بگم ولی دعانویس منع کرده بود که در مورد حـالم

با کسی صحبت نکنم. چـون هر کسی موضـوع رو بفهمه اونم توی خطر می‌افته. دیگه کار به جایی رسیده بود که گاهی اوقات وقتی توی آینه نگاه می‌کردم توی یه لحظه یه زن با موهایی که جلوی صـورتش رو گرفته بـود پشت سرم می‌دیـدم و تـوی یه لحظه غیب میشد. یکشب که از مغـازه بر می‌گشـتم تـوی کوچه پشت تـیر چـراغ بـرق ایسـتاده بـود همـون زن با موهـای آشـفته داشت به من نگاه میکرد و من از تـرس با سـرعت رفتم تـوی خونه. و در رو بستم. تصمیم گـرفتم چند روزی بـرم مسـافرت تا ببینم اوضاع بهتر میشه یانه. با رویا مشورت کردم گفتم دوست داری چند روزی بریم یه طـرفی حـال و هوامـون عوض بشه. رویا گفت من نمیتونم درس و دانشگاه دارم و من مجبور شدم تنها برم. با دعانویس مشورت کردم و اون گفت اگر یه جای زیارتی بـری بهـتره. و من تصـمیم گرفتم برم مشهد. بلیط هواپیما تهیه کردم و رفتم. وارد حرم امام رئوف که شدم انگاری همه وجـودم آروم شد و آرزو کـردم میشد تا آخر عمر همینجا بمـونم. سه روز از حرم بیرون نرفتم و شبها همونجا توی حرم می‌خوابیـدم و واسه غذا فقط میرفتم بـیرون و کلا همونجا مونـدم و نماز و دعا خوانـدم و امیـدوار بـودم که دیگه حـالم خـوب بشه. یکشب که توی حرم خواب بودم توی عالم خواب یه آقای خوشرویی رو توی خواب دیدم که با عصبانیت سرم داد میزد و می‌گفت تو اشتباه بزرگی کرده‌ای و شیاطین رو به وجود خـودت راه دادی و بعد از این باید رو بسـمت خداوند مهربان باشی تا نجات پیدا کنی و همانجا درعالم رویا از خداوند خواســـتم تا بهم کمک کنه. یکـــروز دیگر مانـدم و به خانه برگشـتم.ولی حـال بـدم دوبـاره شـروع شد. دیگه مغازه‌هـــام رو هم ول کـــرده بـــودم و کمـــتر

میرفتم و بیشـتر تو اتـاقم در رو قفل میکـردم یه گوشه زانوهـام رو بقل میکـردم و فکر میکـردم و همیشه حس میکردم کسانی توی اتاقم هستند و به من خیره شده‌اند. مـادرم خیلی واسم نـاراحت بـود و دائم از من میپرسـید چی شده پسرم چرا همه ش تو خودتی؟ مغازه نمـیری.با کسی حرف نمی‌زنی ،با رویا مشکل پیدا کردی؟. خـدایی نـاکرده بیمـاری چـیزی داری؟ چته پسـرم؟ مشـکلت رو حـداقل به من بگو شـاید تونسـتم کمکت کنم. گفتم نه مـادرم چـیزیم نیست یکم حـالت افسـردگی پیـدا کـردم. گفت بیا تا بـریم پیش یه روانپزشک تا مشـکلت رو حل کنه. گفتم لازم نیست خودم خوب میشم. چند روزی توی خونه مونـدم.یکـروز تصـمیم گـرفتم بـرم یه سـری به فروشگاه بزنم. ولی دیگه وضع خیلی بدتر شده بود. حالا دیگه واضح اونا رو می‌دیدم که همه جا دنبالم بودن و هر جـایی که بـودم زیر گوشم یکی زمزمه میکـرد ((تو رو نـابود میکـنیم ،،تو به حـریم ما وارد شـدی ،، دیگه نمی‌گذاریم زندگی راحت داشـته باشی)) یکـروز که چند تا مشتری خانم داشتم و حسـابی جلوشـون ژست گرفته بودم و داشتم در مورد اجناس صحبت میکردم زمزمه‌های شـیطانی شـروع شد و ایندفعه میگفتن رویا رو نـابود میکـنیم ،،اونـرو ازت میگـیریم ،،اونـرو میکشـیم و من یکدفعه دلم فرو ریخت و فریاد زدم..بسه بسه تو رو خدا بسه و سرم رو گرفتم و یه گوشه فروشگاه زانوهـام رو بقل کردم و فریاد میزدم ،همه مغازه دارها جمع شدند و هر کس یه چـیزی می‌گفت و صـدای اونها بیشـتر از اجنه‌ها توی مغزم می‌پیچید یکی می‌گفت معتاد شده اون یکی می‌گفت دیوانه شـده یکی دیگه می‌گفت جـنزده شده.من سرم رو گرفتم و از مغازه بیرون زدم و دیگه تا

چند روز برنگشتم و مغازه رو تعطیل کردم واین سرآغاز بـــدبختی من بـــود. رویا به دیـــدنم اومد خیلی از دســـتم ناراحت بود و دائم حرفایی میزد که منو داغـون‌تر میکـرد و من ناخواسته اونو در جریـان مشـکلم قـرار دادم و بعد از این‌که ناخواسته جریان رو بهش گفتم تازه یـادم اومد چه اشتباه بـزرگی مـرتکب شـدم و این فراموشی بـاعث شروع نابودی رویا هم شد،چـون که دعـانویس گفته بـود اگر به کسی بگـــویی ومشـــکلت رو بدونه اونهم باهـــات شـریک میشه. خیلی دلشـوره گـرفتم و به رویا گفتم که نباید بهت میگفتم. رویا گفت عزیـــــزم اینها خرافاته تو فقط یکم افسـردگی گرفـتی و با رفتن پیش روانپزشک مـــــداوا میشی. ولی اون نمیدونست که تو مغز من چه خبرهیکروزِ که تو اتاقم بـودم و تـوی افکـار خـودم غـرق شده بودم تلفن خونه زنگ زد و یکدفعه مادرم جیغ بلندی کشید و از هوش رفت. پریدم و گوشی رو برداشتم ،،پدر رویا بـود، داشت گریه میکـرد ،گفتم چی شـده گفت رویا از پل عابر پرت شده پایین و الان تو کماء. تو سرم فریاد می‌زدند و می‌خندیدند.((دیدی گفتم رویا رو نابود میکنم, نابودش کردم ،،کشتمش و می‌خندید)) داشـتم میمـردم. خدایا چکار کنم ،، این چه بدبختی هست که دچارش شدم ،،رویا ،،رویـــای من بخـــاطر من باید بمـــیره..اگه اون طـوریش بشه من هم میمـیرم. رفتم بیمارسـتان...حـال رویا اصلا خوب نبود...

رفتم بیمارستان. وقتی که رویا رو تو اون وضعیت دیـدم دوزانو روی زمین افتادم و از هوش رفتم. وضـعیت رویا اصلا نرمال نبود و دکتر قطع امید کرده بود و هوشـیاری رویا فقط شش درصد بـــود. خـــدایا کمکم کن.رویا رو از من نگـیر.. غم احتمـال از دست دادن رویا از یک طـرف

،مشـــکل خـــودم از طـــرف دیگـــه، وضـــعیت مغازه‌هـــام، بدهکاری و چکهایی که دست مردم داشتم و از همه بـدتر این‌که مسبب همه اینها خودم بودم ،طمع زیـاده خـواهی من رو به این روز گرفتار کرد.منی که همه چیز داشتم و تـازه در تـدارک تشـکیل یه زنـدگی تـازه و پر از عشق با رویـــام بـــودم حـــالا باید همه چـــیزایی رو که خوشـــحالم میکردن رو از دست بدم.بعد از گذشت یک هفته وضـعیت رویا هیچ تفـاوتی نکـرد و دکـترش پنهـانی به بـرادر رویا گفته بود که خواهرتون مرگ مغـزی شـده و دیگه امیـدی نیست. تازه اگر هم یک در میلیون بهوش بیاد تا آخر عمر حتی پلکش رو هم نمیتونه تکـون بـده. خلاصه رویا رو از دست دادم و این یه مصیبت سنگین بـرای من و خـانواده ش بـود و حـالا میخواسـتن بـدونن که چطـور این اتفـاق افتـــاده. بحث خودکشی که کلا منتفی بـــود چـــون رویا یه دختر عاقل و با خدا بود و در ضمن زندگیش ،خانواده ش ،من و همه چی رو دوست داشت و امکـــــــــان نداشت خودکشی کرده باشه. حالا فقط یک گزینه میموند ،قتـل، ولی اون دشـمنی نداشت ،نه من ،نه اون و نه هیچ کـدام از دور و بری‌هاش ،هیچکدام دشمنی نداشتند که منجر به ،بقتل رساندن رویا بشه.ولی خـوب چطـوری این اتفـاق ناگوار افتاده؟ نرده‌های پل اونجـوری که از نزدیک دیـدیم هم خیلی بلند بودن و امکان نداشت اتفـاقی پـرت شـده باشه. طی پیگیریهای ما و نفوذی که برادربـزرگ رویا که قاضی هم بـود داشت فیلم اون سـاعت پـرت شـدن رویا رو از یه دوربین راهنمـــایی که نزدیک پل بـــود اســـتخراج کردن و موضوع پیچیده‌تر شد ،البته بـرای بقیه ونه بـرای من. توی فیلم رویا بدو بدو از پله بالا میاد مثل این‌که از

چیزی فرار می‌کنه و دائم پشت سرش رو نگاه می‌کنه بعدش

مثل این‌که یه نیروی نامرئی رویا رو بلند می‌کنه و از پل پرت می‌کنه. این صحنه برای همه غیر قابل باور و بسیار عجیب بود. میگفتن چطور یه همچین چیزی ممکنه. این صحنه حتی برای پلیس هم غیر قابل تحلیل و حل نشده باقی موند. پدر رویا هم به مراسم چهلم دخترش نرسیده از غصه فوت کرد. رویا دختر ته تاقاری و لوسش و یگانه دخترش توی جوونی به طرز عجیبی پرپر شد. من دیگه همه چی واسم تموم شده بود و دیگه دوست نداشتم زنده بمونم و شبانه روز آرزوی مرگ میکردم. عید اونسال واسه همه ما آنقدر بد گذشت که نصف موهای من توی جوونی سفید و صورتم ده سال پیرتر به نظر می‌رسید.ولی فقط امیدوار بودم که دیگر این آخرین مصیبتی باشد که از پیامد اشتباه من بر سرم می‌آید. ولی زمان هنوز ادامه داشت و معلوم نبود این زمزمه‌های شیطانی دیگر چه بلایی قرار است بر سرم بیاورند. وضعیت کسب و کارم هم که داغون بود. موعد اولین چک م ماشینم رو فروختم. مغازه‌هام هم که دیگه برام مثل جهنم شده بودند به کل رها کرده بودم.یه مدتی برادرم می‌رفت و فروشگاهم رو میچرخوند تا من حالم شاید بهتر بشه و برگردم ولی اون زبون بسته هم کنکور داشت و دیگه نمیتونست که ادامه بده و بالاخره اول فروشگاه لباس و یک ماه بعد لوازم آرایشی رو هم اجناسش رو یکجا به یه مبلغ بسیار پایین رد کردم رفت و مغازه رو هم فروختم و کلا خانه نشین شدم. مادرم بیچاره از دستم داشت دغ میکرد. یکروز که توی اتاقم غرق افکار منفی خودم بودم یکباره همون زمزمه‌های

شیطانی توی مغزم شروع به فریاد و خنده کردن اونقدر بلند که هیچ صدایی رو دیگه نمیشنیدم من هم تـوی اتـاق دور خودم می‌چرخیـدم و همـراه با اونها فریـاد مـیزدم و اونقدر سـرم رو تـوی دیـوار کوبیـدم تا از هـوش رفتم و روی زمین افتـادم و دوبـاره تـوی همـان بیابـان بی‌آب و علف تعداد زیادی موجودات کوچک شـاخدار و وحشـتناک روی بدنم بالا و پایین میپریدم و با پاهـای زشت پشـمالو داشتن بدنم رو خورد میکردن و من فریاد مـیزدم و گریه میکردم اونقدر اینکار رو تکرار کردن تا بـدنم انگـار خـرد شد و تا چشم باز کردم داخل یه اتـاق ناشـناس بـودم که دست پاهـــام رو به یه تخت بســـته بودند و پـــدر و مادر.خواهرم و برادرم کنار تخت گریه میکردند. پرسـیدم اینجا کجاست کی منو آورده اینجا. دست و پـام رو چـرا بستید..؟؟ بـازم کنید دارم خفه میشم.پـدرم گفت پسـرم مگه نمی‌بینی چه بلایی سر خـودت آوردی تمـام صـورتت رو چنگ زدی و سرت رو آنقدر توی دیـوار کوبیـدی که از چند جا شکافته شده. راست می‌گفت.تـازه احسـاس درد رو حس کردم و فهمیدم سرم باند پیچی و صـورتم پر از خراشی که با نـاخن کشـیدم.پـدرم گفت تا رسـیدیم کف اتـاق میلرزیـدی و کف بـالا می‌آوردی و صـورتت پر از خراش بـود و ما مجبـور شـدیم زنگ بـزنیم و تا بیـاورنت اینجا تا حالت بهتر بشه. پرسیدم اینجا بیمارستانه. پـدرم سرش رو پایین انداخت و آروم گفت آره. ولی زیاد شبیه بیمارستان نبود و تا چند روز دیگه که حالم یکم بهـتر شد و داروهـایی که بهم میـدادن یکم آرومـترم کـرده بـود و دسـتم رو از تخت بـاز کردند تـازه متوجه شـدم که اینجا بیمارستان روانی یا همون تیمارستان. خدایا من ،پوریـا، الان ،اینجـــا،وسط یه مشت دیوانه ،یعـــنی اونها به این

نتیجه رسـیدن که من روانی شـدم...؟؟ نه بخـدا دیوانه نیستم و فریاد میزدم من روانی نیسـتم زنگ بزنید پـدرم بیاد و من رو ببره

ولی اصلا هیچکس نبـود که به حـرفم گـوش بـده. خلاصه خودم خسته شـدم و یه گوشه نشسـتم و شـروع به گریه کـــــردم. چند روزی گذشت..نمی‌دونم چند روز ولی مث این‌که واقعا خوب شده بودم و از اون زمزمه‌ها ،سـایه‌ها ،اشباح و اون موجودات خبری نبـود. با خـودم فکر کـردم نکنه واقعاً دیوانه و روانی شده بـودم که حـالا با خـوردن این داروها حـالم خـوب شـده؟ اگه اون صـداها واقعی بودند پس چرا دیگه نمیشنومشون.؟ یکدفعه به یاد صحنه پرت شدن رویا افتادم و گفتم اگه غیر واقعی بودند پس رویا رو کی از پل پرت کرد ؟؟ تـوی همین افکـار هر روز غوطه ور بودم و حـالم آرومـتر شـده بـود.دیگه به خـودم صـدمه نمـیزدم و بعد چند روز مرخصم کردند.پـدرم و مـادرم بهمـراه بـرادرم اومدند دنبـالم و من رو بردند. رسیدیم خونه. رفتم توی اتـاقم و متوجه شـدم اتـاقم در نـداره و درش رو از لـولا درآوردن.پرسـیدم در اتـاقم رو چرا در آوردین؟ پدرم گفت پسـرم بخـاطر امـنیت خـودت که مبادا در رو ببنـدی و به خـودت صـدمه بـزنی و پنجـره اتـاقم رو هم نـرده زده بودند. ومن اینچـیزا اصلا واسم مهم نبود، من تمـام زنـدگیم رو نـابود کـرده م، اینها هم حقمه. فقط خیـالم راحت بـود که اون زمزمه‌ها دیگه تو سـرم نمیپیچید. چند روز گذشت و من آروم بـودم ،شـبها می‌خوابیـدم و داروهـام رو هم مـادرم سـروقت میـداد. یکروز تصمیم گرفتم برم سر قبر رویا، لباس پوشیدم که بـرم ،مـادرم اومد و گفت کجا میخـوای بـری پوریا جـان؟ گفتم پیش رویا ،مـــادرم اشک تو چشـــماش جمع شد و

گفت تنهایی نـرو ،اجـازه بـده من یا پـدرت هم همـراهت بیـایم.گفتم نه مـادرم من حـالم خوبه خـودم مـیرم..که دیدم زیاد اصرار می‌کنه ،گفتم بگذار خیـالش راحت باشه گفتم خـوب باشه بیا. زنگ زد به پـدرم و اومدند و من رو بردند. توی راه پدرم سر صحبت رو باز کرد:

پسـرم ته چته ؟؟ چـرا اینطـوری شـدی؟ گفتم پـدر جـان واقعا نمیدونید چرا اینجوری شدم...رویا تنها دختری بـود که عاشقش شدم و بودم...مـرد... میفهمی.. از دسـتش دادم رفت. گفت پسرم تو از قبل این اتفاق حالت خـوب نبود..داغـون بـودی...نگو که نبـودی..! من منظـورم قبل حادثه بود...خـودت رو به اون راه نـزن...سـرم رو پـایین انداختم و ساکت شدم..گفت اشکالی ندارد چـیزی نگو... بالاخره خودم میفهمم..

پـــــدرم هر روز اصـــــرار میکـــــرد و من زیر بـــــار نمی‌رفتم...میگفتم بابا جـــــان من قـــــدرتش رو ندارم..نمیتـونم و هـزار و یه دلیل دیگه ولی اون زیر بـار نمـیرفت که نمی‌رفت. خلاصه اون پـیروز شد و مجبـور شدم که برم. راستش خودم هم گفتم بهتره برم شاید از دست این زمزمه‌های شـیطانی و اشـباح و سـایه‌ها واین موجودات خبیث راحت بشم.از صـبح تا ظهر تو دفـتر بابا بـــودم و کارها رو یـــادم میـــداد و بعد ناهـــار که از خونه برمیگشتم تا غروب تو سالن تولید. یک هفته‌ای گذشت و حس کـــردم پـــدرم درست می‌گفت یه کمی حـــال روحیم بهتر شد.حداقل از تنهایی توی اتـاق بهـتر بـود. انگـار از اون موجـــودات هم خـــبری نبـــود. ولی این آرامش قبل طوفـــان بـــود گویا. یکـــروز که تو ســـالن تولید بـــودم و قسمت انتهایی سالن که دسـتگاه‌های تولید ماست قـرار

داشتند داشتم دستگاه رو تنظیم و راه اندازی میکردم که دیـدم یه دود سـیاه رنگ از لابلای دسـتگاه بـیرون اومد و سمت من اومد و فکر کـردم از دسـتگاهه ولی یکدفعه به من خورد و یه قدرت عجیبی داشت و من رو هل داد و از بالای دستگاه پرت شدم پـایین.کارگرها به طـرفم دویدند و بلنــدم کــردن و تا دفــتر زیر بقلم رو گرفتند. کمــرم بشدت درد گرفته بود و چند جای بدنم کبـود شـده بـود و وقـتی خونه لباسم رو درآوردم جـای یه چـیزی شـبیه یه دست بزرگ رو سـینه م قرمز و کبـود شـده بـود. از اون روز دیگه کارخونه هم واسم جهنم شد و در نهایت یکروز همون زن رو توی دفترم دیدم که دوباره با همون چهــره وحشـتناک و موهـای آشـفته ش بطـرفم آمد و با مشت چنان توی سـرم زد که حس کـردم جمجمه م خـرد شـده. پــــــدرم هر روز اصــــــرار میکــــــرد و من زیر بــــــار نمی‌رفتم...میگفتم بابا جــــــان من قــــــــدرتش رو ندارم..نمیتـونم و هـزار و یه دلیل دیگه ولی اون زیر بـار نمــیرفت که نمی‌رفت. خلاصه اون پــیروز شد و مجبــور شدم که برم. راستش خودم هم گفتم بهتره برم شاید از دست این زمزمه‌های شـیطانی و اشـباح و سـایه‌ها واین موجودات خبیث راحت بشم.از صـبح تا ظهر تو دفـتر بابا بــودم و کارها رو یــادم میــداد و بعد ناهــار که از خونه برمیگشتم تا غروب تو سالن تولید. یک هفته‌ای گذشت و حس کــردم پــدرم درست می‌گفت یه کمی حــال روحیم بهتر شد.حداقل از تنهایی توی اتـاق بهـتر بـود. انگـار از اون موجــودات هم خــبری نبــود. ولی این آرامش قبل طوفــان بــود گویا. یکــروز که تو ســالن تولید بــودم و قسمت انتهایی سالن که دسـتگاه‌های تولید ماست قـرار داشتند داشتم دستگاه رو تنظیم و راه اندازی میکردم که

دیـدم یه دود سـیاه رنگ از لابلای دسـتگاه بـیرون اومد و سمت من اومد و فکر کـردم از دسـتگاهه ولی یکدفعه به من خورد و یه قدرت عجیبی داشت و من رو هل داد و از بالای دستگاه پرت شدم پـایین.کارگرها به طـرفم دویدند و بلنــدم کــردن و تا دفــتر زیر بقلم رو گرفتند. کمــرم بشدت درد گرفته بود و چند جای بدنم کبـود شـده بـود و وقــتی خونه لباسم رو درآوردم جـای یه چـیزی شـبیه یه دست بزرگ رو سـینه م قرمز و کبـود شـده بـود. از اون روز دیگه کارخونه هم واسم جهنم شد و در نهایت یکروز همون زن رو توی دفترم دیدم که دوباره با همون چهــره وحشــتناک و موهــای آشــفته ش بطـرفم آمد و با مشت چنان توی سرم زد که حس کردم جمجمه م خرد شده واز هوش رفتم. پدرم ویکی از کارگرها که چندین سال پیش پدرم کـار میکـرد و در کل محـرم پـدرم بـود من رو بردند بیمارستان. من که کلا بیهوش بودم و این چـیزا رو بعـداً از زبان پـدرم شـنیدم. اونجا یه سـرم به من مـیزنن و یه سی تی اسکن از مغـزم میگـیرن و میگن چـیزی نیست و از خستگی و بیماری قبلیش هست و این چــرت و پرتا. و توی بیمارسـتان گویا بهـوش میـام و میبرنـدم خونه.ولی من هیچی یادم نیست. فقط میـدونم که دوبـاره یه جـای ناشناخته با اون موجودات هستم و از تـرس و وحشت به هر طرف فرار میکنم. و فقط خدا و امام هشتم رو صـدا میزنم. وقتی بهوش آمدم توی اتاقم بودم. پدر و مــادرم رو صدا زدم.پدرم اومد ،جریان رو پرسـیدم،واسم تعریف کرد چه اتفاقی افتـاده. چند بـار خواسـتم قضـیه رو بگم ولی ترســیدم.یــاد بلایی افتــادم که واسه رویا افتــاد و نگفتم. تصمیم گرفتم برم یه سری پیش سید(دعانویسه) به پــدرم گفتم فــردا می‌خــوام جــایی بــرم. کارخونه

نمیـام.از قضا پـدرم گفت من هم قـراره فـردا بـبرمت جـایی. گفتم کجـا؟ گفت فـردا خـودت میفهمی.با خـودم گفتم حتما میخواد وکالتی چیزی بهم بـده واسه دریـافت وام بانکی واینا. گفتم باهاش میرم بعد میرم پیش سـید. صـبح شد و من شب بـدی رو سـپری کـردم و تا صـبح بیخوابی کشـیدم. تا چشم بهم میذاشـتم انگـار اتـاقم پر میشد از موجودات سایه مانند و حیواناتی شـبیه میمـون. سوار ماشین شدیم و پدرم به سمت رشت حرکت کـرد و به یکی از روسـتاهای بین راه رسـیدیم ،پیچید تـوی یه فـرعی و کنـار یه خونه بـاغ ایسـتاد. گفتم اینجا کجـاس. گفت بیا پایین ((گویا دو روز پیش که حـال من بد میشه ،همون کارگر پـدرم که پـیرمرد دنیا دیـده‌ای هم هست یه چیزایی به پدرم گفته بـود. عزیز آقا پسر شـما ماشـاالله بر و رو داره و با توجه به وضـعیت ش و حـالت چند مـاه پیشش که گفتید بیمارسـتان روانی بسـتری شـده من فقط یه احتمـال میـدم. از ما بهـترون. اون مـورد توجه شـون قـرار گرفته و شـاید عاشـقش شـدن. من یه بزرگـواری رو میشناسم که اینکـاره س. ضـرر نـداره آقا پوریا رو ببینه. شـاید مشـکلش رو حل کـرد)) حـالا من هنـوز از موضـوع خـبر نـدارم. پـدرم گفت پیـاده شو پسرم.هر چه اصـرار کـردم نگفت. در زدیم که دیـدیم آقا مظفر (همـون کـارگر پـدرم) در رو بـاز کـرد. سـلام و احوالپرسی کردیم. بفرما زد رفتیم تو.

یه حیاط بزرگ پر از درختای کوتاه گوجه سـبز. بوته‌هـای خیار با شکوفه‌های زرد رنگشون خودنمایی میکـردن و یه گوشه حیـاط یه مـرغ و تعـداد زیـادی جوجه کوچولو بـود. ناخودآگـاه بیـاد رویا افتـادم و اشک تو چشـمام جمع شد ،رویا چقدر این جوجه کوچولوها رو دوست داشت. وسط

بـاغ یه خونه قـدیمی چـوبی به سـبک خونه‌هـای قـدیمی شمال قرار داشت که یه پیرزن خوش سیما و خنــدون به ما سلام کرد و با لهجه غلیظ شمالی تعارف کرد که بریم بالا. کفشمون رو پایین پله‌ها درآوردیم و رفتیم بــالا سه تا اتاق کنار هم قرار داشت که پـیرزن راهنمـاییتون کـرد به اتــاق وسط.آنقــدر محو زیبــایی و آرامش خونه شــده بــودم که به کل فرامــوش کــردم دوبــاره از پــدر علت آمــدنمون رو بپرسم.قبل از این‌که وارد اتــاق بشــیم به پدرم گفتم تا نگی اینجا کجاست و ما چـرا اینجـاییم قـدم از قـدم بر نمیـدارم. آقا مظفر یه نگـاه معنـاداری به بابا کرد و گفت ؛ببین پوریا جـان ،پزشـکا درس خونـدن ،علم دارن ،بیماریها رو تشخیص میدن.قبـول دارم ،ولی واسه تو نتونســتن کــاری بکنند. من حــدس زدم این حــالات تو مربــوط به اذیت از ما بهــترون باشه.پســرم، من از این چیزا زیاد دیدم 73 سال از خدا عمر گرفتم. 40 ساله با پدرت رفیقم. تو رو و خواهر بزرگت رو از زمان تولدتون میشناسم. من هیچـوقت تو رو اینجـوری ندیـدم ،تو پسر شــاد و پر انــرژی بــودی. صد درصد مطمئنم پــای اونا در میونه.این پیرمردی که الان اومدیم خونه ش 85 سالشه و 50 ساله که کـارش اینه ،ولی تا حـالا ندیـدم طلسم و دعا بنویسه یا گــره تو کــار کسی بینــدازه. با این سن و سالش هنوز کشاورزی می‌کنه و میدونم تا حالا یه قرون از این راه پــول از دست کسی نگرفته. این یعــنی این‌که دروغ و دلنگ تو کـارش نیست. پوریا جـان به من اعتمـاد کن.

ولی من مشــکلم این چیزها نبــود. فقط نمی‌خواســتم کسی چیزی بفهمه از موضـوع. نمی‌خواسـتم خـانواده م هم درگـیر کنم. مث رویا. ولی دیگه راه فـراری نبـود ،ما

الان اینجا هستیم. خلاصه وارد اتاق شدیم.یه پیرمرد خوشرو وخوش زبان داخل اتاق بود و با کمر خمیده ش جلوی پای ما بلند شد و با مهربونی صدا زد عسلکه ((شمالیها وقتی کسی رو خیلی دوست دارند ،مثلا همسرشون، عسلکه صداش میزنن که به معنی کوزه کوچک عسل هست)) چایی بیار. و شروع به صحبت کرد. رو به من گفت ؛جوان اوضاعت زیاد خوب نیست. ولی ما هنوز چیزی نگفته بودیم و آقا مظفر هم قسم خورد چیزی راجع به ما هنوز بهش نگفته.ولی اون پیرمرد چشمش باز بود و ماوراء رو میدید. گفت پسرم شما نادانسته خطای بزرگی کردید و به حریمی وارد شدید که ممنوعه بوده و خشم اجنه کافر رو برانگیختی ولی برای من جای سؤال بود این پیرمرد نکنه همه چیز رو الان لو بده... نکنه پدرم همه چیز رو بفهمه و توی این افکار غوطه ور بودم و پیرمرد هر چه میپرسید من نمیشنیدم و جواب نمی‌دادم. پدرم با دست منو تکون داد و گفت حواست کجاست ،که من به خودم اومدم. دوباره سؤال کرد، اونای دیگه هم آسیب دیدن؟ ببشتر تعجب کردم که اون ،از کجا این چیزا رو می‌دونه...پاسخی ندادم. حسابی شکه شدم.پدرم گفت حاج آقا واسه من هم توضیح بدید تا ببینم موضوع چی بوده. من دلم آشوب بود و قلبم مث قلب گنجشک میزد. پیرمرد به حرف اومد. پسرم، آقا پوریا با چند نفر رفتن واسه کاوش دفینه و گنج که این گنج طلسم داشته و مورد اذیت موکلین دفینه قرار گرفته..پدرم چشماش از خشم یه گوله آتیش شده بود و من از خجالت و ترس و دلهره سرم را بالا نمی‌آوردم. پدرم گفت پوریا چرا این کار رو کردی؟ تو چی کم داشتی...تو هر چی که میخواستی

واست فـراهم بـود.چی بـاعث شد به پـول مفت و بـاد آورده فکر کـــنی که هـــزار خطر داره و الان به این روز افتـادی. پـدرم که زیـاد به طلسم و اینا اعتقـاد نداشت گفت، حـاجی شـما مطمئـنی؟ پـیرمرد گفت پسـرم من عمـرم رو روی اینکـار گذاشـتم...هـزاران مـورد مث این دیدم.

پسر شـــما درگـــیر اجنه‌ای شـــده که خلاص شـــدن از دستشون بسـیار سـخت و حـتی غـیر ممکنه. پـدرم گفت حـاجی الان چکـار باید بکـنیم.پـیرمرد گفت باید ازشـون سؤال کنم بـبینم چی می‌خـوان باید در گیرشـون بشم تا جوابمو بـــدن.... طـــول می‌کشه الان هم آمـــادگیش رو نـدارم..احضارشـون سـخت و طـاقت فرساست و شب خاصی باید باشه.گفت خـــــــــــــبرتون میکنم. خلاصه خـداحافظی کـردیم و رفـتیم و تو این مـدت حسـابی با خـودم درگـیر بـودم و پـدرم دائم ازم سـؤالای عجیب و غـریب میکـرد و میخواست هر طـوری شـده ته و تـوی مـاجرا رو از همـون ابتـدا تا امـروز در بیـاره ولی عجیب اینجا بود که نه اتفاقی واسه پدرم افتاد و نه آقا مظفـر، به کس دیگه‌ای هم چـیزی نگفـتیم. من هم دائم از پـدرم می‌پرسیدم که خـوبی؟ خـوابی...کابوسی...چـیز عجیـبی نمی‌بیـــنی؟ می‌گفت نه و خیـــال کـــردم دیگه دست از سـرمون برداشـتن و خوشـحال شـدم. تا این‌که بـالاخره پـیرمرد ملا از طریق آقا مظفر خـبر داد که بیایید. من و پدرم رفتیم. شیخ حسن گفت آقا پوریا اول چندتا سـؤال دارم ازتـــون. گفتم بفرمایید. گفت شـــما به اتفـــاق دوستانتون اقدام به حفاری جایی کردید که همون جوری که گفتم طلسم بسیار سنگینی داشـته و یک قبیلـه، و نه یک یا دو جن، از این گنج محـافظت میکـردن و هر کسی

که نزدیک به این اموال بشه هلاکش میکنن و حتی تا چند نســـلش گرفتـــار آزار و اذیت این قبیله میشن. قبیله جوهنا اجنه خطرناکی داره و بسـیار کینه‌ای و انسـان رو دشـمن خودشـون میـدونن. حـالا چطـور به شـما نزدیک شدن ،من وسط حرفش دویـدم، حـاجی من تـوی حـرزی که نوشت واسمون تـاریخ تولـدم رو اشـتباه گفتم. گفت منظورم این نبود. درسته حـرز باید بی‌اشـتباه باشه ولی در اینصـــورت نمیتونســـتن تســـخیرت کنن مگر این‌که طلســمی واســتون درست شــده و نوشــته شــده باشه. عزیـزم سر کتـابی که برداشـتم میگه واسـتون یه طلسم سنگین نوشته شده و جدای از حرزتـون که اشـتباه بـوده طلسم تسخیر دارید. زبونم بند اومده بود. شیخ گفت اگر این طلسم باطل نشه ،پســـــرم بی‌تردید...بی تردید... شما.... و سرش رو پایین انداخت و گفت...هلاک خواهید شد. من که از مردن ترسی نداشتم...فقط مغـزم درگـیر این قضیه طلسم شده بود.

شـــیخ گفت به دوســـتانت اعتمـــاد داشـــتی؟ گفتم، آر...ره...!! ن...ن..نه... نمی‌دونم....نمی‌دونم. گفت چطـور؟ گفتم پسر نـبی پـور صـاحب زمین که اهل این صـحبتا نیست. بقیه رو هم که دورادور میشـناختم. فقط میمونه صـــداقت و اون دعانویسش ،ســـید. شـــیخ گفت میتونم بفهمم کار کیه. فقط زمـان می‌بـره. من که اهل جن و موکل اینها نیسـتم. باید خیلی کـار انجـام بـدم تا بفهمم. گفتم چند ماه از حفاریمون میگذره ولی صداقت و سید خبری از من نگرفتن ،زنگ هم نزدن...واسه خودم جـای سـؤاله..اگه دورادور یه سـری بهشـون بـزنم و زاغ سیاهشون رو چـوب بـزنم میفهمم چکـار میکنن... شـیخ گفت فعلا یه سـری حـرز و قسم نامه واست می‌نویسم

که کمـتر اذیتت کنن ولی این دوای تو نیست و باید تو رو پیش کسی بفرستم که از پس این کارها بر بیـاد و موکل داشته باشه و ببینه که چه کـاری باید واست بکنه. یه دعا داد که باید جلوی درب ورودی خونه چال میکردم و چنـدتا که باید چند جـای خونه می‌گذاشـتم و یکی هم باید پیش خـودم باشه. فـرداش رفتم از دور خونه صـداقت رو زیر نظر بگـــیرم. تقریبا دو سه ســـاعتی مونـــدم ولی اون ساعت‌هایی که مطمئن بودم از خونه بیرون میـاد خـبری ازش نشد. تصمیم گرفتم یه تمـاس باهـاش بگـیرم. ولی از دسترس خارج بود. رفتم زنگ خونه شون رو زدم ولی کسی خونه نبود یه مغازه میوه فروشی کنار خونه شـون بـود که میدونسـتم صـداقت رو میشناسه ،ازش سـؤال کـردم آقـای صـداقت رو ندیـده و نمیدونه کجـاس؟ اون گفت یک ماه پیش دیدم با عجله خودش و خانمش سـوار آژانس شدن و یک چمدون مسافرتی هم همـراهش بـود. گمونم خارج مارج رفتن..از اونروز خـبری ازش نـدارم و نیومده. ته دلم لرزید...گفتم برم خونه دعانویسش..ولی اونهم نبـود... تقریبـاً مطمئن شـدم دورم زدن.. رفتم سـراغ نـبی پـور...اونهم همه چـیزش رو فروخته بـود و رفته بود تهران...همونجا زانوهـام سست شد و نشسـتم و سرم رو گـرفتم همه رفته بودند. من رو دور زدن. من سـاده.من احمق... سـرم کلاه گذاشـتن... رویـام رفت... خـودم خل و چل شـدم...مغـازه م ،کـارم. آرامشم...همه چیزم رفت.. آنقدر فریـاد کشـیدم تا از هـوش رفتم و در خـــــواب کـــــابوس دیـــــدم...پـــــیرزنی زشت و وحشـتناک...می‌خندید... من فریـاد مـیزدم...می‌خندید... وحشـتناک می‌خندید....صـدای خنـده ش صـدای خنـده یه مرد بود....تو سرم می‌پیچید...پیرزن تبـدیل به دعـانویس

صـــداقت شد. جلو آمد و شـــروع کـــرد با شـــلاقی که تو دستش داشت من رو زدن. دردش به حدی بود که انگار با هر ضـــربه گوشت تنم باهـــاش کنـــده میشد...هر دفه با دیـــدنش تو خـــوابم خوشـــحال میشـــدم ولی اینبـــار میترسیدم.من رو روی خار و خاشاک بیابان میکشـید و با همـون صـدا می‌خندید. بـالاخره به هـوش آمـدم...تـوی بیمارستان و پدر و مادر بیچاره م هم بالای سرم بودند و مثل بـاران بهـاری اشک می‌ریختند و با بیـدار شـدن من مادرم خنده‌ای اجباری کـرد و گفت پسـرم دوبـاره چه ت شـد؟.گفتم هیچی مـادرم. پـدرم، مـادرم رو فرسـتاد پی نخـود سـیاه و گفت چه خـبر چی شـد؟ گفتم..بابا دورم زدن نامردا همه شون فـرار کـردن و به گمـونم دفینه رو خارج کردن و من یه نفر, بیچاره شدم. پدرم گفت پسرم به فکر این چـیزا نبـاش به سـلامتیت فکر کن.گفتم پـدر من اصلا اینچیزا واسم مهم نیست فقط می‌خوام بـدونم چـرا این بلا رو فقط سر من آوردن. به پـدرم گفتم باید بـــریم پیش اون شخصی که شـــیخ حسن آدرس داد. باید میرفـتیم تهـران.. بعد از یک روز، مـرخص شـدم...حـالم خیلی بد شده بود دائم سایه‌ها و اشباح دور و بـرم بـودن و اون زمزمه‌های شیطانی دوباره شـروع شـدند و اینبـار خانواده م رو تهدید میکردن...دائم توی سرم صداهاشون می‌پیچید. شب قبل از رفتنمـون به تهـران یه کـابوس بد دیدم...پدرم رو می‌دیدم وسط یه دریای طوفانی روی یه تخته پـــــاره س و گریه و زاری می‌کنه و داد میزنه پوریا نجاتم بده و من تـوی قـایق هر چه دسـتم رو دراز میکنم که دستشو بگیرم هی از من دور میشه و کمی آنطرف‌تر خواهر کوچکم سمانه روی آب نشســـته و روی آب معلقه و یه خفاش بزرگ میاد و با چنگالهـاش اون رو میگـیره و

می‌بره و اون هیچ تلاشی و جیغی و دست و پایی نمیزنه و فقط به من نگاه می‌کنه و آروم آروم گریه می‌کنه

صبح که شد از خوابی که دیده بودم خیلی دلم گرفته بود و خیلی دلهـره داشـتم. این چه خـوابی بـود چه تعبـیری می‌تونه داشته باشه. چرا پدرم تو اون وضعیت بود؟ چـرا خواهرم ،خواهر کوچولوم رو اینجوری تو خوابم دیدم ؟

قرار بود بریم و با اون ملای که تهران بود قرار گذاشـته بـودیم ولی اون گفت که من اتفـاقی پیش آمـده امـروز قم هستم دوست دارید بندازید واسه فردا ،اگر هم عجله دارید آدرس میدم بیاید قم.من که اصلا طاقت نداشـتم و میخواســتم زودتر جریـــان رو بفهمم و دیگه خوابیـــدن واسم یه رویای دور از دسـترس شـده بـود و نمیتونسـتم براحتی بخوابم گفتم نه میایم قم. وقت رفتن رفتم توی آینه خـودم رو بعد چند مـاه نگـاه کـردم ،آخه اصلا تو آینه نمیتونستم نگاه کنم چون تا نگـاه میکـردم اون زن دقیقا پشت سـرم ایسـتاده بـود و می‌خندید. تا نگـاه کـردم و صـورت لاغر و نحیف و شکسـته خـودم رو دیـدم شـکه شدم.انگـار بیست سـال پـیر شـدم. زیر چشـمام سـیاه و گود رفته و اون چهـره زیبا انگـار واسم مث هیـولا شـده بـود و یکدفعه اون لعنـتی پشـتم ظـاهر شد ،با همـون صورت زشت ،برگشتم نبود.

بسمت قم حرکت کردیم.توی راه فقط به اتفاقات تلخی که تـوی این چند مـاه زنـدگیمو نـابود کـرده بـود فکر میکردم.به این فکر میکردم اگه اون روز مغازه رو زودتر تعطیل میکردم...الان همه چی سر جاش بود..رویا زنـده بـود. به حرفـای شـیخ حسن که می‌گفت واسه تو طلسم نوشـــتن ولی با این‌که میدونست نگفت..شـــایدم دلش

نیومد بگه ؟؛حتما چـــــیز خیلی بدیه...ما رو پـــــاس داد اینجا...به این فکر میکـــردم که اصلا شـــاید این‌که تأکید می‌کردند کسی نفهمه یه چیز چـرت بـود که میگفتن اون شـــخص هم باهـــات شـــریک میشه. نکنه رویا رو هم خودشـون به کشـتن دادن چـون من به سـید (دعـانویس صداقت) گفته بودم که ناخواسـته رویا فهمیـده..اونا هم کـــارش رو ســـاختن. اگه واقعا اینطـــوری باشه قسم میخورم که با دندونام خرخره شونا میجوم.

هر کدومشـون به چنگم بیفتن میکشمشـون ،حـتی نـبی پور.نابودم کردن. تو همین افکـار بـودم که تـابلوی حـرم حضرت معصومه چشمم رو نـوازش کـرد. ماشـینمون رو تو پارکینگ حرم گذاشتیم ،زیـارتی کـردیم و آدرس رو به یه تاکسی دادیم تا ما رو به اون آدرس بـــبره. شـــوفر تاکسی تا آدرس رو دید گفت امروز نیسـتن. گفتم کی؟؟ گفت شـیخ علی آقا....فهمیـدم که آدم سرشناسـیه پس. گفتم میشناسیدشـــــون..؟ گفت ایشـــــون رو همه میشناسن. ولی الان قم نیستن ،نیمه دوم ماه میآیند قم ،بعدشم اگه بودند حالا نوبت تون نمیشد زیارتشـون کنید و سه چهار روزی طول می‌کشـید.قبل از این‌که من بگم هسـتن، پـدرم که انسـان زیـرکی بـود گفت حـالا مـیریم نوبت میگیریم واسه هر موقع که اومدن. یواشـکی گفتم بابا چی میگی؟ گفت هیچی نگـــو، گویا ایشـــون آدم سرشناسین اگه مـردم بفهمند ممکنه واسشـون درد سر بشه وهمه هجوم بیارند.تاکسی توی کوچه پس کوچه‌های قـدیمی قم چرخید و روبـروی یه خانه قـدیمی ایسـتاد و گفت همینجاست.پیـاده شـدیم یه درب چـوبی قـدیمی از اون درهـــایی که کلـــون و کوبه دارن...کوبه بـــزرگ که متعلق به مردان بود رو بصدا درآوردیم..یه پـیرمرد در رو

باز کرد و سلام و احوالپرسی کـردیم و پرسـید از شـمال آمدید.گفــتیم بله.گفت آقا منتظرتــون بــودن دیر کردید واسه کـــــاری بـــــیرون رفتند و یکســـــاعت دیگه میآیند...فرمودند داخل منتظر بنشـینید...تشـکر کـردیم و وارد خانه شــدیم...ابتــدا از یک جــای دالان مانند عبــور میکردیم و به صحن حیاط میرسیدیم. حیاط بــزرگ و چند درخت چنار کهنسال داخل حیـاط جا خشک کـرده بودند و وسط حیاط یه حوض بزرگ فـیروزه‌ای رنگ قـرار داشت و دور تا دور حیـاط نزدیک به بیست اتـاق بـود با درهـای چوبی فیروزه‌ای رنگ و کنار حیـاط یه درختچه یـاس بـود که بوی خوشش حیاط رو مملوءاز عشق کرده بود...اینجا چقــدر آرامش داشت....چقــدر آرامم اینجا..انگــار تمــام موجودات پلید از جسمم گورشان را گم کرده اند

یه تخت چــوبی که یه فــرش زیبا رویش پهن بــود کنــار حیاط بود که یک سماور زغالی قدیمی یک گوشه قل قل میکرد...بعد از گذشت سالیان هنـوز آرامش اون خونه رو بجز تـــوی حـــرم امـــام رئـــوف جـــای دیگه حس نکردم.یکساعتی محو تماشای خانه بـودم که واسه م چند دقیقه گذشت انگـــار. شـــیخ علی آقا آمدند. پـــیرمردی خوشــرو با موهــای ســفید پرپشت و صــاف. از جایمــان برخاستیم..شیخ علی جلو آمد دست دادیم و دست من را فشــار داد آنقــدر که درد گــرفت که میخواســتم دســتم راعقب بکشم...پیرمرد 80 ساله و این مچ قدرتمند.گفت با خودت چه کردی پسـر؟ با انسـانهای پلیـدی هم کلام و رفیق شـدی...یک لشـکر جن همـراه داری..حیـاط..پشت بام‌ها و تمام اتاقها. ولی در قل و زنجیراند. اجازه آمـدن به اینجا را نداشــته‌اند با نــام خداوند دست و پایشــان را بســـتم...راست می‌گفت...حـــتی درون تاکسی هم که

بودیم در گوشم زمزمه میکردند و رو شانه‌هایم سنگینی میکردند.ولی به محض ورود به حیاط انگار برگشتم به چند ماه قبل که این بلا سرم بیاید. فهمیدم که چقدر قدرتمند و با ایمان است.پدرم خودش رو جمع و جور کرد.فهمیدم که ترسیده. ولی من دوست داشتم تا آخر عمر اینجا بمانم. شیخ مارا به داخل اتاق دعوت کرد..خودش زودتر رفت و ما پشت سرش آرام حرکت کردیم و بالا رفتیم. داخل اتاق روی دیوارها پر بود از قاب عکس‌های قدیمی عده‌ای روحانی و عده‌ای پیرمردهایی با مو و محاسن بلند. شیخ با احترام از پدرم خواست که بیرون بماند و شروع به صحبت کرد...

پسرم شما به اموالی دست درازی کردید که متعلق به شما نبوده و با طلسمی بسیار سنگین توسط قبیله‌ای از اجنه محافظت می‌شده که بسیار خطرناکند وبخاطر همین کسی تا بحال نتوانسته است آنرا بیرون بیاورد. ولی اصل موضوع اینست...آنها طلسم را شکسته‌اند ولی نه کامل و قرار شده با اهدای یک قربانی قسمتی از گنجینه را خارج کنند و آن قربانی کسی نبوده بجز شما...آنها شما را طعمه کرده‌اند.. آن‌ها از چندین ماه قبل از وجود این دفینه مطلع می‌شوند و با نقشه به شما نزدیک می‌شوند و می‌دانسته‌اند که شما مهره اصلی رسیدن به این دفینه هستید و بعد از رسیدن به هدفشان شما را به آن‌ها تقدیم کرده‌اند ولی قسمت بیشتری از گنج را برداشته‌اند. یعنی خود صداقت بدون اطلاع شریکش؛ و صداقت هم هنگام خروج گنج از مرزهای غرب کشور در کوهستان توسط موکلین دفینه از کوه پرت می‌شود و می‌میرد و حتی جنازه اش را هم پیدا نمی‌کنند و در همانجا طعمه درنگان شده. دفینه هم

توسط دولت ضـبط شـده و همسر او هم دسـتگیر و الان در زندان است...خیلی تعجب کـردم...گفتم شـما اینها را از کجا میدانید.. از پلیس شنیده‌اید؟ گفت نه پسـرم اینها علمی است که از طـرف خداوند منـان به بنـده ارزانی شده و من در جهت کمک به خلق و بنـدگان دربند خداوند اسـتفاده میکنم...از رویا پرسـیدم..اشک در چشـمانش جمع شد و گفت آن دختر معصوم هم توسط طلسمی که آن انسان پلید درست کرده توسط اجنه کشته شد. خـون در رگهـایم به جوشش در آمد...شـیخ گفت آرامشت را حفظ کن تا کارمـان را خـراب نکـنی. از نـبی پـور پرسیدم...گفت او نیز در آرامش نیست و نمیتوانم بازگو کنم که چه بلایی سـرش می‌آید ولی حـالش بهـتر از تو نیست.گفتم مگر من را قربانی نکردند ،پس چـرا دوبـاره خودشان به بلا گرفتار شدند...

گفت اولا که بیشـتر برداشـته‌اند بعد هم اجنه کـافر به چـیزی پایبند نیسـتند و انتقامشـان را میگیرند چـون مـوکلین این خزانه بوده‌اند و آن‌ها به آن دست درازی کرده‌اند.

کارهایی را شروع کرد و به من گفت هر چه اینجا میبینی بـرای احـدی تعریف نمیکـنی...تو چـیزی نمی‌بیـنی ولی چیزهـایی احسـاس می‌کـنی که اسـرار ذات مقـدس حق است...اصل کـار را انجـام داده ام...(و دوسـتان عزیـزم این قسمت را اجازه تعریف نداشت...)فقط گفت آنقـدر آرامش داشتم که نمی‌خواستم از آن خانه بیرون بیـایم و والله قسـمت زیـادی از آنـرا اصلا بیـاد نمی‌آورم...فقط میدانم که شـیخ من را نجـات داد دو روز آنجا مانـدم ولی همه چیز را فراموش کردم و فکر کنم خودش کاری کـرد

که آن اتفاقاتی که در اتاق رخ داد را از یاد ببرم که جایی بـــازگو نکنم....و پـــدرم در اتـــاقی دیگر این دو روز را گذراند. هنگام بازگشـت، شـیخ گفت اتفاقـاتی رخ خواهد داد که کـاری از ما بر نمی‌آید و پیامد این ماجراست و در تـــوان من نیست که جلوشـــان را بگـــیرم و فقط در ید قـــدرت پروردگـــار است. آن‌ها اثـــرات طلسم است و توانســـتم تو را را از شرشـــان نجـــات دهم،.گفتم چه اتفاقاتی؟ لبخند معناداری زد و گفت پسرم اتفاقـاتی که در زنـــدگی برایمـــان رخ میدهد نتیجه دوری ما از نـــور وهدانیت خداوند بـاری تعـالی ست. اینها از (نعـوذ بالله) بـــیرحم بـــودن خداوند نیست...خداوند مهربـــان دریـــای بی‌پایان خوبیهاست.ما هر چه به نـورش نزدیکـتر باشـیم به همان اندازه از شیاطین دور خـواهیم شد.اول کـار به شما گفتم هیچ مپرس...خواسـتی اسـرار الهی را بـدانی هیچ سخت نیست ،بخداوند نزدیک شو...شـیخ سـاعتها در اینباره برایم صحبت کـرد و من از زیبـایی کلامش خسـته نمی‌شدم و از کرامات شیخ جعفر مجتهدی و بـاقی عرفا برایم صحبت کرد و من با صـحبت‌هایش هر چه بیشـتر در وجـودم نـوری روشن میشد از ایشـان پرسـیدم چـرا با وجـود این‌که نوبت‌هـای دیـدار با شـما چنـدین روز طـول میکشد شـما بـدون نـوبت من را پذیرفتیـد؟ گفت شـیخ حسن از شاگردان من بـود و وقـتی شـیخ حسن کسی را تأیید کند و همچـنین تأکید کـرد این شـیاطین نابکـار چه بلایی بر سرتان آورده‌اند ،گفتم شیخ حسن بگویید زودتر بیایند که میـــدانم این قبیله چه اجنه کینه تـــوزی دارد. وقـتی به حیـاط آمـدیم انگـار تـازه از مـادر متولد شـده ام...راحت نفس میکشـیدم و همه اطـرافم را واضـحتر می‌دیدم. از شیخ خیلی تشکر کـردیم و قبل از اون شـیخ

حسن گفته بـــود که حـــرف پـــول رو پیشش نزنید اون خـــودش میگه چکـــار کنید. شـــیخ گفت من در مقابل کارهـایم پـولی نمی‌گـیرم ،فقط دو قـول میگـیرم اولی این‌که به چهل فقـــــیر کمک کنید و بیشـــــتر تأکید به خانواده‌هــای بی‌سرپرست داشت و دوم این‌که خداوند را هیچ گاه فراموش نکنید و گفت قبل از یک مـاه این کمک را انجام دهید حتماً قبل یکماه و نمیدانم چرا آنقـدر روی این تأکید داشت...حتما فکر میکرد فراموش خواهیم کرد ،ولی من هرگز فراموش نمیکنم.

به خانه برگشتیم. در راه پدرم سؤال کرد چطوری پسرم ؟حالت چطور است؟ گفتم انگار امـروز تـازه بـدنیا آمـده ام.گفت نمیخواهم حال خوبت را خراب کنم ولی بـبین با طمع زیــادی همه چــیزت را بــاختی و دوبــاره باید از نو زنــدگی ات را بســازی ،به مشــکلاتش فکر نکن فقط به فکر آینده ات باش من پشتت هستم. راســتی این دو روز چکــار میکردیــد؟ گفتم اولا که یــادم نمی‌آید ،ثانیا اجــازه بــازگو نــدارم و شــیخ گفت نباید چــیزی به کسی بگــویی ،ولی من واقعـــاً چـــیزی یـــادم نیست. من از یکطـــرف خوشحال بودم و از طرفی نگران بودم ازحرفهــای شــیخ که میگفت مشــکلاتی پیش خواهد آمد..یعــنی چه خواهد شد...؟؟

من که دیگر طاقت چیزی را ندارم. فقط امیدوارم اتفاق بـــــدی نباشد و خداوند صـــــبرش را بدهد. از روزی که برگشتیم من کلا آدم دیگـری شـدم...نمـازخوان ،باایمـان و...پـــــدرم که این روزها درگـــــیر گـــــرفتن وام و خرید تجهیزات کارخانه و سفارشات و غـیره بـود و کمـتر خانه بـــود و ســـنگ صـــبور من خـــواهر کوچیکه و مـــادرم

بودند...خـــواهرم دائم قربـــان صـــدقه می‌رفت و خیلی خوشحال از این‌که من خوب شده بودم. یکـروز مـأموران بانک آمده بودند برای بازدید خانه مان که پدرم بـرای اخذ وام قرار بود در رهن بانک بگذارد. با آمدنشـان حـال من بد شد و دلهره عجیبی گرفتم. به پدرم گفتم دیگه انقـدر وام ســنگین واجب بــود؟! خــرد خــرد اینکــار را انجــام می‌دادی. پـدرم گفت پسـرم در کـار بـیزینس باید ریسک کـرد تا موفق شد ،ایـنرا یـاد بگـیر ،بعد هم یکسـاله با آن تجهیزات پیشرفته ما کل وام را در می‌آوریم و تولیدمان ده برابر می‌شـود...گفتم بـاز هم میشد آرامـتر اینکـار را کـــرد..ولی خودتـــان شـــاید بهـــتر میدانید. پـــدرم از من خواست که چند روزی که برای تحویل تجهیزات میرود به کارخانه بـــروم و همـــراه آقا مظفر حواسم به همه چـــیز باشد و منهم بعد از چند مـــاه خانه نشـــینی گفتم بهـــتر است دیگر به زنـدگی عـادی برگـردم و کـار را در همین کارخانه شروع کنم.چون دیگر کار مغازه را نمی‌توانسـتم انجـام دهم و مـرا بیـاد رویا می‌انـداخت و افسـرده ام میکرد

پـدرم رفت و من کـار را شـروع کـردم..از صـبح تا شب سرم در کار بود و تقریبا همه چیز را یاد گـرفتم. هر روز با پدرم در تمـاس بـودم و هر جا گـیر میکـردم از خـودش می‌پرســیدم. بـــالاخره پس از گذشت ده روز پـــدرم آمد. خودم رفتم فرودگاه به استقبالش. خیلی خوشـحال بـود و می‌گفت راهی پیدا کردم و با شخصی آشنا شـدم که با یک بیستم پـولی که باید به گمـرک میـدادم تجهـیزاتم رو سریعتر از راه قانونی بدستم میرسـونه. گفتم پـدر جـان این یعنی قاچاق و اگر بگـیرنت غـیر از سـرمایه ت که به بـــاد رفته ،جریمه و زنـــدان هم داره.آخه شـــما اهل این

کارها نبودی ،یادت هست یکبار از ترکیه روسری و شال قاچاقی آوردم یکماه باهام حرف نمی‌زدی...؟ گفت پسرم این فرق داره ،این پول مفت و زوره که از ما میگیرن..ما که واسه تولید این مملکت کار میکنیم این پول گمرکی زوره که از ما میگیرن.در ضمن پولی واسم نمونده گمرکی بدم..تجهیزاتم از چیزی که حساب کرده بودم بیشتر شد و مجبورم اینکار رو بکنم. ولی ته دل من می‌لرزید و عاقبت خوشی سر این کار نمی‌بینم.امیدوارم بخیر بگذره.با اون خوابی که ماه گذشته دیدم خیلی ناراحت و نگران بودم و حرفای شیخ علی آقا نگرانترم میکرد. پدرم اینجوری نبود ،بخدا نبود انگار کس دیگه‌ای کنترل مغزش رو بدست داشت.

اون اهل این بی‌قانونی‌ها و بی‌عقلیها نبود..تمام سرمایه ش و تمام پول وامی که گرفته بود میخواست قاچاقی بیاره اینور با ناخدایی که نمیشناختش...اگه رو دریا اتفاقی می‌افتاد به خاک سیاه می‌نشستیم.به مادر بیچاره م هم چیزی نگفته بود.بعد دو روز خودش هم نگران شده بود و من استرس و نگرانی رو از حالاتش می‌فهمیدم. چند روز بعد خواب بودم که با صدای جیغ مادرم بیدار شدم به سرعت پایین آمدم که دیدم سر پدرم رو پاهای مادرم است و انگار پدرم از هوش رفته. گفتم چی شده مامان.مادرم با گریه گفت تلفن زنگ خورد پدرت جواب داد و کمی صحبت کرد ویکدفعه گفت وای بدبخت شدم و از هوش رفت.بالای سر پدرم رفتم ،اول فکر کردم تموم کرده ولی نبضش به کندی میزد.زنگ زدم اورژانس و خواهرم که سال سوم پزشکی بود احیا و تنفس مصنوعی و ماساژ قلبی و اینا رو بلد بود ،انجام داد تا دکتر رسید و بسرعت انتقالش

دادند بیمارستان.اولین کاری که کـردم زنگ زدم کارخونه و خـدا خـدا میکـردم اونجا اتفـاقی افتـاده باشه و اون چـیزی که فکر میکـردم نباشه ،که آقا مظفر جـواب داد و گفت کـارگرا مشـغول کارند و همه چی خوبه... پرسـیدم شما به بابا زنگ زدی صبح..گفت نه چطـور مگه ؟؟ گفتم سـریع خـودت رو بگـذار بیمارسـتان فلان ،بابا به گمـونم سکته کرده و پزشکا شـروع کردند به شک و احیا که خـدا را شـــکر برگشت.جلو رفتم و از دکـــترش حـــالش رو پرسیدم.دکـتر گفت خـبر بـدی بهش دادید یا اتفـاق بـدی افتـاده که شک شـده.ویا سـابقه داشـته؟.گفتم تلفـنی صـحبت می‌کـرده که یکبـاره اینجـوری شـده. دکـتر گفت حـــالش الان خوبه.خـــدا رو شـــکر.خطر از بیخ گوشش گذشت. تحقیق کنید ببنید واسه کسی اتفـــاقی نیفتـــاده باشه چـــون تا دو سه روز بیهوشه. ما همه جا زنگ زدیم ولی خبری نبـود.و احتمـالاً همـون چـیزی بـود که حـدس میزدم.بارش لو رفته ،که اگه اینجـوری باشه همه چی رو از دست می‌دهیم و فکر کنم اتفاقات بدی که حـاج شـیخ می‌گفت این بـــوده. خلاصه بعد سه روز پـــدرم رو آوردن بخش و اولین کسی که ملاقـاتش رفت من بـودم ،چـون این سه روز همینجا بـودم.با دیـدن من بغضش ترکید و با گریه گفت پوریا جـــان بارها...همه زنـــــدگیم رفت زیر آب...لنجها غرق شدند. من خیلی ناراحت شدم ولی بازم خدا روشکرکه مامورها نگـرفتن که پـدرم با این سن باید زنـــدان هم می‌رفت.گفتم پـــدر غصه نخـــور تقـــدیر بوده.گفت نمی‌دونم چرا این حماقت رو کردم.انگار یکی منو هل میـداد به سـمت اینکـار..اصلا به عـواقبش فکر نمی‌کـردم..من با اینهمه سـابقه و تجربه چـرا مث تـازه کارها همچین حمـــاقتی کـــردم...این من نبـــودم. گفتم

چطور با این ناخدا آشنا شـدی.گفت یـادت هست بعد سه روز زنگ زدم و بهت گفتم پـــــول واسم حواله کن.گفتم آره. گفت اون مبلغی که قیمت گرفته بـــودن از ایـــران بـدلیل بحـران اقتصـادی چین و گـرون شـدن تجهـیزات الکـــترونیکی و فـــولاد و آلومیـــنیوم قیمت تمـــام شـــده تجهیزاتی که سفارش داده بودم 20 درصد گرونتر شـده بود و قسـمت عمـده پـولی رو که واسه تـرخیص کـالا از گمرک کنار گذاشته بودم رو خرج کردم و تـوی لاوی هتل سـرم رو گرفته بـودم و نـاراحت بـودم که دیـدم یه نفر اومد روبروم نشست و خیره شـده به من.بعد چند دقیقه پرسـید ایـرانی هسـتی؟ ولی لهجه عجیـبی داشت. گفتم بله چطـور؟ گفت نـاراحت به نظر میـای مشـکلی پیش اومده. من که اونو نمی‌شـناختم و دلیلی نداشت واسش توضیح بدم و تو هم که منو می‌شناسی به این راحـتی با کسی گـــرم نمی‌گـــیرم. ولی نمی‌دونم چه حـــالتی بهم دست داده بود که همه چی رو واسش توضییح دادم حتی مشـکل تو رو. اون مـرد گفت راه حل مشـکلت پیش منه که از شر گمـــرک خلاص بشی.گفتم چیه آشـــنا داری تو گمرک. گفت نه، ما اصـلاً با گمـرک کـاری نـداریم. گفتم چطور میشه؟ گفت تجهیزاتت مونتاژه یا خرد خـرد.گفتم ایران مونتاژ میشه ،توی جعبه‌های.چوبیه که بزرگـترینش 2 در 2.گفت عالیه. یه ناخدا میشناسم می‌تونه تجهیزاتت رو با فلان مبلغ ایران تحویلت بده. حساب کردم دیـدم از قیمت کرایه کشـتی کمی بیشـتره ولی گمـرکی نـداره ،قبول کردم. نمی‌دونم چرا همچین حماقتی کـردم حـتی نترسیدم بارم رو بدزدند. قبول کردم.فقط بار رو باید تا یه شهر ساحلی می‌بردم و از یه بنـدر متروکه یه کشـتی کوچک چینی بارگیری میکـرد و جـای دیگه به ناخـدا حیـدر

که بچه چابهار بـود تحویل میـداد و چابهـار بـار رو تحویل می‌گرفتم. من حـتی می‌تونسـتم یه چند تا دسـتگاه‌ها که زیـاد واجب نبـود رو حـذف کنم و بعـداً که دست و بـالم بـازتر شد بخـرم. ولی نمی‌دونم چـرا اینکـار رو نکـردم. خلاصه همون‌جوری که گفته بـود برنامه پیش رفت و من با خیـال راحت اومـدم ایـران که دو هفته دیگه بـار رو تحویل بگیرم. پسـرم باید هر چه سـریعتر با اولین پـرواز بریم چابهار ببینیم چی شده برادر ناخدا به من زنگ زد و گفت.امیدوارم هر سه لنج غـرق نشـده باشن چـون همه چـیزمون رو از دست می‌دیم. شانسم همـون شب بلیط بود و رفتم زاهدان و از اونجا رفتم چابهار.به آدرسی که داشتم رفتم و سراغ خانه ناخدا حیدر رو گرفتم.چنـدتا از محلی‌ها که ناخدا رو می‌شناختند فکر کردند من مـأمورم و آدرس رو بهم نمی‌دادند.از یه نوجـوون 10_12سـاله پرسیدم و آدرس رو پیدا کردم...وقـتی رسـیدم دیـدم دم در خونه شون پارچه سیاه نصبه ،در زدم..خانمی که تمام صورتش رو خراش داده بود در رو باز کـرد و گفت چکـار دارید..؟ گفتم من با ناخدا حیدر کار دارم.گفت نیستش.. گفتم خـانم من مـأمور نیسـتم..پسر فلانی هسـتم...به ناخـدا بگید خـودش می‌شناسه.رفت داخل و وقـتی برگشت یه مـرد میانسـال همـراهش بـود.خـود ناخـدا بود...تعـارف کـرد بیا داخل و رفـتیم تو...گفت از شـمال می‌آیی گفتم بله من پسر عزیز آقا هسـتم..اسـمم پوریاست...گفت آقا پوریا هر سه تا لنجم غرق شد 4نفر مردند...و با بغض تو گلو گفت پسر تازه دامادم هم غرق شد و ما توسط چند لنج مـاهیگیری هنـدی نجـات پیـدا کردیم..لنجهای ما پیشرفته بودند و در اصل لنج نبودند و در حد کشتی کوچک...پسـرم رفت...تمـام سـرمایه م که

شـاید بیست برابر بـار شـما ارزشش بـود رفت زیر آب و اگر آن هندوها نبودند ما ده نفر هم مرده بودیم.

پرسیدم ناخدا چی شد؟ شـما به قـول خودتـون با اینهمه تجربه گرفتـار شـدید.ناخـدا سـرش رو پـایین انـداخت و گفت پسرم یه اتفـاقی افتـاد که حضـمش واسه خـودمم سـنگینه...نمی‌دونم چی بگم..کسی بـاور نمیکنه و انگ دیـوانگی هم آخر عمـری میخـوره روی پیشـونیم. گفتم خـوب تعریف کن..خـوب بـالاخره ما هم خسـارت دیدیم..پدرم سکته کرده و توی بیمارستان بستریه.ناخـدا شـوکه شد و گویا نمیدونست.گفت یا خـدا...حـالش چطـوره؟ گفتم خطر رفع شد ولی همه چـیزمون رو از دست میـدیم..وام سـنگینی گرفته بـودیم و تمـام امـوال پدرم...حتی خونه مسـکونی مـون در رهن بانک و صد در صد مصـادر ه میشه.ناخـدا خیس از عـرق شـده بـود و صـورتش از خجـالت قرمز...گفتم ناخـدا دیگه چه میشه کرد کشتی‌های شما و اموال شما از مال ما بیشتر بـوده که..!!

گفتم خوب تعریف کن...ناخدا شروع کـرد وگفت بخـدا و به روح تـازه دامـاد پسـرم قسم یه کلمه از حرفـام دروغ نیست و عین واقعیت حـتی میتـونی از دو نفر ملـوان جوانی که کنار دست من بودن سؤال کنی.

ما بخاطر امنیت کار فقط شبها حرکت میکردیم و روزها در جاهایی که میشـناختم لنگر می‌انـداختیم و اسـتراحت میکردیم. ما بیشتر از کناره‌های خطوط سـاحلی که جـزء آبهای آزاد هست حرکت میکردیم و مجوزمان مجوز صـید در آبهـای آزاد هست. روز پنجم از سـاحل هند حـرکت کردیم و دو روز دیگر داشـتیم تا برسـیم. دمـدمای سـحر

بـود و سـاعت حـدودای سه صـبح که حس کـرم کشـتی تکان‌های عجیـبی میخـورد ترسـیدم که نهنگ عنـبر نباشد ،آمــدم روی عرشه. دیــدم دورتا دور کشــتی پر است از چیزهـــایی شـــبیه چراغها کوچک...ترســـیدم..و داد زدم یوسف مأمورا.. محاصرمون کردن.. یوسف ملوان جوانم آمد و گفت یا پیغمبر یا خدا بیچاره شـدیم...و اینها چـراغ قایق‌هــای گشــتیه...با گفتن یا خــدا و یا پیغمــبر یوسف انگـــار چراغ‌ها خـــاموش شد و ما تعجب کـــردیم...طبق تجربیات پنجاه سـاله ام روی دریا فهمیـدم جریـان از چه قـــــــرار است..یـــــــواش درگـــــــوش یوسف گفتم مأمورنیست.نترســـیا...گفت نه.. دزد دریـــایی ؟گفتم نه اجنه دریایی!!..از ترس مثل گچ شد... گفتم نترس فقط قـرآن را بـردار و إیة الکرسی رو پیـدا کن و بلند بخـون. همین کار رو کرد و اونشب بخیر گذشت و صـبح شد و ما لنگر انداختیم و استراحت کردیم و دوباره ساعت 8 شب حرکت کردیم. ولی من در دلم خوف داشـتم...تا نـزدیکی سـاعت 12 پشت سـکان بـودم و از دوازده سـکان را به یوسف سپردم که بسیار ملوان زرنگی بود و خـودم رفتم شامم را بخورم و بیایم..پانزده دقیقه‌ای نگذشته بــود که دیـدم یوسف فریـاد میزند ناخـدا بیا ناخـدا بیا.دویـدم که دیدم یوسف از ترس کف اتاقک کنترل افتـاده..تا روبـرو رو نگاه کردم نزدیک بود خودم هم از ترس بمـیرم. دست روی صـــورت یوسف گذاشـــتم..ســـرد بـــود.نبضش را گــرفتم...نبض نداشت...یا خــدا..یوسف از تــرس مــرده بــود..دوبــاره بلند شــدم سر پا..همه جا مثل روز روشن شده بود و یک موجود بسیار بـزرگ با دسـتای بلند و کف دسـتی پهن و انگشـتان دراز و ناخن‌هـایی مثل شمشـیر سـری بـزرگ و شـاخهای بلند و چشـمانش مثل دو گوله

آتش و صورتش مثل تاج خروس قرمز بود.آنقدر ترسیده بودم که کم بود قلبم بایستد. عجیبـتر این بـود که آن دیو روی آب ایستاده بود...انگار روی خشـکی ایسـتاده و دور تا دور کشتی پر بـود از موجـودات شـبیه همـان دیو ولی اندازه آدمیزاد ولی صورتشـان نه قرمز بلکه مانند زغـال ،سیاه بود و شاخ‌هایشان قرمز رنگ. چند ثانیه به ما نگاه کردند و بعد شـــروع کـــردن به هلهله وجیغ کشـــیدن. صدایشـان بقـدری بلند بـود که گوشـهایمان انگـار آتش گرفته و صدایشان شبیه جیغ ترمز هزاران ماشین بـود و گاهی مثل زنگوله چهارپایان و گـاهی شـبیه رعد و بـرق. دهانشان به اندازه صورتشان باز شده بود. (ناخـدا همین که در حال تعریف بـود قشـنگ میشد تـرس و وحشت رو تو چشماش خوند).بعد شروع کردند به بالا و پایین پریدن و جیغ کشـیدن.که دریا پر از مـوج شد و کشـتی‌ها روی امواج بـالا و پـایین می‌رفتند تا اول کشـتی ما بعد آن دو کشتی که پشت ما بودند غرق شدند. پسرم تـوی کشـتی پشت من بود و من فقط صدایش میکردم.صـحنه عجیـبی بـود.کشـتی‌ها زیر آب رفتند و ما سـوار بر تکه پاره‌هـای کشـتی روی آب شـناور بـودیم و خـبر از هیچ کدامشـان نداشـتم و نمی‌دانسـتم چه بلایی بر سرشـان آمـده...تا صبح شناور بودیم که از دور دو لنج ماهیگیری به امر خدا آمدند و نجـات مـان دادند. هنـدو بودند و ما را با لنج تا نـزدیکی خطـوط سـاحلی ایـران آوردند و ما از دور قایق‌های گشتی سپاه را دیدیم و گفـتیم مـاهیگیر آزادیم و کشـتی مـان غـرق شـده و ما را تحویل گرفتند و چند ساعت بازجویی کردند و چون مدارک مـاهیگیری داشـتیم و اسممان در سیستم شیلات ثبت بود ولمان کردند.پوریا جان کشتیهای من بیمه بودند و به محض گرفتن خسارت

همه خسارت پدرتان را میدهم.مطمئن باش.فقط امیدوارم باور کرده باشی. من باور کردم چون می‌دانستم این آخرین زهری است که موکلین دفینه به خانواده ام پاشیدند.

از ناخدا خداحافظی کردم و به تهران آمدم و از آنجا با اتوبوس شمال. پدرم مرخص شده بود. نمی‌دانستم چطور بهش بگم چون وضعیتش خوب نبود.اینجوری گفتم که کشتیهای ناخدا غرق شدند ولی بیمه بودند و قیمت هر کشتیش بیشتر از کل بار ما هست. و ناخدا خیلی شرمنده بود و گفت بعد از گرفتن خسارت حتما خسارت شما رو خودم پرداخت میکنم. پدرم آهی کشید و گفت..بزک نمیر بهار میاد...تا چند ماه دیگه بانک همه چیزمون رومصادرهمی‌کنه خونه..کارخونه...ویلا همه چی... گفتم پدرم دیگه اتفاقیه که افتاده ماهم بقیه عمرمونا مث آدمای دیگه زندگی میکنیم. گفت پسرم چی میگی ؟؟ تو چون به اون گرفتاری مبتلا شدی حالا به هر چی قانعی..درکت میکنم.ولی بقیه خانواده...خواهرت که عمری تو ناز و نعمت بزرگ شده چطوری میتونه از این به بعد با بدبختی سرکنه. یکسالی از ماجرا گذشت...بانک همه چی رو مصادره کرد... ناخدا هم حریف بیمه نشد و ثابت کردند که قاچاق می‌کرده و نه تنها خسارت بهش ندادند ،توی زندان هم افتاد و بعد سه ماه توی زندان سکته کرد و مرد. ماهم با اندک پولی که داشتیم و طلا و... یه خونه کوچیک یه جای معمولی خریدیم و پدرم هم با یه ماشین توی آژانس مشغول کارشد که بیکار نباشه و فکر و خیال نکنه...ما هم دیگه به همه چی قانع شده بودیم ولی خواهرم هنوز با این جور زندگی کنار نیومده بود...وای کاش همینجوری

میموند و زنـــــدگیمون رو میکـــــردیم..من پوریا ،،با اون زنـدگی خـوب و لاکچـری...پـدرم عزیزآقا ،،صـاحب برند لبنیات...خواهرم دختر لوس و ناز پرورده... مادر بیچـاره ام که توی خونه دوهزار متری بود و الان تو هشـتاد مـتر خونه میلولید...ولی بازهم عـادت کـرده بـودیم و ناراضی نبودیم و خدا رو شکر میکردیم تا....

یکروز لعنتی خواهرم دانشگاه بود و تو دانشگاه حالش بد میشه و از دانشـــگاه زنگ می‌زنند خونه...پـــدرم می‌ره دنبالش.. خواهرم تو ایستگاه نشسته بـوده...بابـام رو از دور میبینه و پا میشه میـاد جلو ،کنـار خیـابون...پـدرم همـــون لحظه پشت فرمـــون ســکته می‌کنه و خـــواهر کوچولـــــــوم رو زیر میگـــــــیره و هر دو در یک لحظه می‌میرند.و دانه آخر پازل بدبختی من کامل میشه....

دوستان قصه پوریا تمام شد ولی پوریاهای زیـادی همین الان در فکر یک شـبه لیـدر شـدن هسـتند. دوسـتان گلم دفینه‌های بـزرگ...خزانه‌ها...اتاقکهـای گنج...همه دارای طلســمات ســنگینند...بـــدنبال اینگونه مالها نروید و از سرنوشت شـــــوم پوریا که داســـــتان واقعی یک پسر خوشبخت بود که با زیاده خواهی خـود و خـانواده اش رو به کـام نـابودی کشـاند درس بگیرید...اجنه موکل دفینه واقعا خطرناکند...حذر کنید.

پایان

راوی امیررضا.ج با نام مستعار پوریا از گیلان

کشف یک نوع آب جدید

در حـــدود ده ســـال پیش در ترکیـــه، گـــروه کـــوچکی از استادان بسیار مسن صوفی بودند که ذکرهای نیرومندی زمزمه می‌کردند. آن‌ها آرام و بی‌صدا هسـتند و هیچ کس در مـــورد آن‌ها چـــیزی نمی‌داند. آن‌ها چـــیزی را خلق کرده‌اند که انسان هرگز ندیده است.

یکی از مـــردان این گـــروه، پا پیش گذاشت. او نـــیز یک استاد صـوفی است و 78 سـال سن دارد. او حـدوداً 40 ســاله به نظر میرسد و همینطـور هم احســاس می‌کند. شـــــما هرگز نمی‌توانید بفهمید که او مسن‌تر است. او مقـداری آب به دنیا اهـدا کـرد. آبی که بشر هرگز ندیـده است. او گفت:»این بـــرای شـــفای دنیاست». این آب به نظر زنـــده و خـــدا آگـــاه می‌رسد و اثـــرات متفـــاوتی بر چیزهای مختلف دارد.

تحقیقات شـروع شد و دریافتند که هر گـاه این آب را به یک دریاچه یا رودخانه‌ی آلوده اضافه می‌کنند، به سـرعت طی معمولاً 3 یا 4 روز، تمامی دریاچه کاملاً از آلودگی پاک می‌شـود، مانند 1000 سـال پیشش می‌شـود. حـتی رســـوبات و هر چـــیز درون آن. در یکی از آلـــوده‌ترین خلیج‌های دنیا که تاریک و پر از حبابهای کثیف اسـت، این آب را اسـتفاده کردند. طی چند روز، خلیج کـاملاً پـاک و تمیز شد.

من در واشـنگتن دی سـی، در یک اتـاق کوچک سـری با نیروی زمینی، نیروی هوایی، ارتش، سازمان سی.آی.ای و اف.بی.آی... حـدود 15 فیزیکـدان و شـیمیدان بسـیار بسیار سطح بالا از سازمانهای فـوق حرفه ای، نشسـتی

داشتم. باید در مـورد آنچه می‌گـویم مـراقب باشم. آن‌ها به من اجازه داده‌اند اینها را بگویم.

ابتدا آن‌ها دو محفظه‌ی بزرگ از آب آلـوده را آوردند. یک از آن‌ها بویی شبیه فاضلاب داشت. قهـوه‌ای و تهـوع‌آور بـود و آن‌ها از آن آب در آن ظـرف ریختند. دومین ظـرف حـاوی آب آلـوده‌ای زرد مایل به قهـوه‌ای بـود که بـویی شبیه بنزین و نفت داشت و مشخص بود مـواد شـیمیایی درونش هست. سـپس آقـای Ihan Doyuk حـدود یک قاشق چـایخوری از آن آب را برداشت و در ظـرف آب آلـوده ریخت و گفت که این انـدازه، بیشـتر از آن چـیزی است که نیاز است اما برای سرعت کـار مـیزان بیشـتری بـرمی دارد. بعد به آرامی، طی دو سـاعت، هر دو ظـرف آب را تماشا کـردیم، آلـودگی، آرام آرام به سـمت کف ظرف رفت. آنچه در بـالا مانـد، پـاک‌ترین و شـفاف‌ترین آبی بود که بتوانید تصور کنید و دیگر هیچ چیز نبود، حـتی رسوب و چیزهای دیگر. این واقعی واقعی است.

سـپس او، یک مـاهی گلـدفیش را درون آن انـداخت تا اطراف آب شنا کند، اگر آلودگی یا مواد شـیمیایی در آب بود ماهی می‌مرد. و بعد از سه ساعت، آن مـاهی کوچک هنوز در حال شنا کردن بود.

جـالب اینجاست... مـدیر این پـروژه روز بعد به من تلفن زد و گفت:» بـاور نخـواهی کـرد. آن‌ها مـاهی را از آب بیرون آورده و به آکواریوم برگرداندند و وقتی صـبح روز بعد آمدند، تمام آکواریوم تمیز شده بود.:0

آنها یک قـوطی روغن موتـور خـالص را خـالی کـرده و درونش را با یک روغن دیگر مثل آن پر کردند، حدود 3 یا

4 قطـره از آب درونش ریخته و تکـان دادند. بلافاصـله، طی 3 ثانیــه، دیگر روغن موتــوری وجــود نداشت. در عوض، پروتئین و اسیدهای آمینه وجود داشتند.

برخی از دانشـمندان محیط زیست در آن جلسه گفتند که اگر معجــزه‌ای مثل این به وجــود نمی‌آمــد، زمین طی 3 سال آتی، در نتیجه‌ی آلودگی، مرده و بی‌حاصل می‌شد.

آب فرا-یونیزه شده

این آب کاربردهای بسیاری داشته و آب فرا-یونیزه شــده (Super-ionized)ـ نـام دارد. آب فـرا-یونـیزه شـده آبی است که 3 الکـترون اضـافی در مـدارهای بـیرونی دارد. تمامی دانشمندان و فیزیکدانان و شــیمیدانهای دنیا طی چند سال پیش، به تحقیقــات روی آن ادامه دادند و آن را مخفی نگه داشــتند. هیچ یک از آنــان با تمــامی مــدارک تحصیلی و غیره شـان نمی‌توانند توضـیح دهند که چطـور این اتفاق می‌افتد.

جـدای از یک سـری چیزهـایی که من نمی‌تـوانم به شـما بگویم، به نظر می‌رسد این آب، هشیار و زنده است و از کاری که انجام می‌دهد آگـاه است! چـون این آب، شـروع به یک واکنش شـــیمیایی می‌کند و یک کـــاری انجـــام می‌دهد، و بعد در ترکیبی از همان نوع، به واکنش دیگری می‌پردازد و کار دیگری انجـام می‌دهد که تنها در صـورت داشـــتن هشـــیاری و آگـــاهی قابل انجـــام است. خـــود صوفی‌ها، زمانیکه در موردش صبت می‌کنند نمی‌گویند « آب»، بلکه می‌گویند «او» که نشـــاندهنده‌ی ذات هشـــیار درون آب است.

اگر سیم یک لامپ معمولی را بریده و سر آن دو سیم را در آب که عـایق است فـرو کنیـد، هیچ اتفـاقی نمی‌افتد. اما اگر سیمها را درون آب فرا- یونیزه شـده فـرو کنیـد، لامپ روشن می‌شود. هیچ کس پیش از این، چنین چیزی ندیـده است. طبق تمـام دانسـته‌های مـا، این غـیرممکن است. یک جریان الکتریکی در این آب وجود دارد که آن‌ها تحت عنـوان الکترونهـای مـایع توصـیفش می‌کنند. این هدیه‌ای است از طرف آموزگـاران و اسـتادان صـوفی به این دنیا. اگر شما فقط می‌توانستید آنچه من می‌دانم را بدانید، اگر می‌توانستید آنچه من دیده ام ببینید.

تأثیر در زمین و خاک

این آب تنها در آب کار نمی‌کند بلکه بر زمین و خـاک نـیز اثر می‌گذارد. در آشغالدانی‌ها و خاکروبه‌های شـهرها، از این آب اسپری کردند و بلافاصله همه چـیز دگرگـون شد. تمامی هیدروکربنات‌های آنجا تبـدیل به کـود و مـواد آلی موجود در طبیعت و فاقد هر گونه مـواد شـیمیایی شـدند با این‌که در اصل مواد شیمیایی بودند.

تمامی بوی موجود در آشغالدانی از بین رفت و تبدیل به بویی شبیه بـوی گل رز شد. آن‌ها نشـان دادند که در این مکانها که این همه مـواد سـمی و چیزهـای دیگر انباشـته شده‌اند، گیاهان و سبزیجات از درون آن سموم شروع به رشد کردند. همه‌ی اینها واقعی واقعی است. شـــــوخی نیست. تصـــور این‌که همچین چـــیزی بتواند در زمین به وجـود آید مشـکل است اما این چـیزی است که حقیقتـاً اتفاق می‌افتد.

بسیاری اثرات جانبی دیگر

اثرات جانبی بسیار بسیار زیادی که فوق العاده مثبت هستند وجود دارد که بسیاری از آن‌ها را اجازه ندارم به شما بگویم. این آب کارهایی می‌کند که آب معمولی نمی‌تواند و بارها و بارها در مقابل چشم آن‌ها تکرار شده‌اند. این آب می‌تواند تأثیری روی ما بگذارد که در حال حاضر قادر به تصورش نیستیم.

یکی از این اثرات، روی آتش سوزی‌های جنگلها یا آتش‌های نفتی و یا هر گونه حریق دیگری به ویژه بنزین و نفت است که تقریباً خاموش کردنشان غیرممکن است. این آب، حریق‌های ناشی از مواد شیمیایی و پتروشیمی و آتش سوزی‌های گاز متان را که در محل‌های زباله دانی به وجود می‌آیند و پیش از این موفق به مهار آن نمی‌شدند، خاموش می‌کند و بعد آن نیز آتش دوباره روشن نمی‌شود.

در آتش سوزی‌های جنگلها نیز اثر یکسانی دارد. وقتی این آب با آتش تماس پیدا می‌کند، فوراً آن را خاموش می‌کند و دیگر نمی‌توانید آن را روشن کنید. چون بنزین را تبدیل به چیز دیگری می‌کند که قابل اشتعال نیست.

اگر روی درختان زنده اسپری شود که برای آن‌ها بسیار مفید است، آن درختان تا ساعتها بعد از آن نمی‌سوزند. این تنها یکی از اثرات جانبی این آب است.

می توانید آن در یک خلیج کوچک بریزید، طی 4 روز قادرید تا 60 فوتی درون آب را ببینید و طی دو ماه، به رسوبات کف آن رسیده و آن‌ها را تبدیل به پروتئین و اسید آمینه می‌کند.

آب با روغن مخلـوط نمی‌شـود ولی این آب، بلافاصـله با روغن مخلوط می‌شود.

در حال حاضر، روسیه و 8 کشور بزرگ دیگر دنیا در حال انجــام تحقیقــات گســترده‌ای بر روی آن هســتند. آن‌ها مخفیانه از این آب در دریاچه‌ها و رودخانه‌هـــای آلـــوده می‌ریزند و درست در مقابل چشمانشان پاک می‌شود.

چنـــدی از مؤسســـات در دنیا نمی‌خواهند ببینند که این اتفاق در حال روی دادن است. بیشـتر از همه شـرکتهای مربـوط به نفت و نمی‌تـوانم به شـما بگـویم چـرا. نـام شـرکتی که در ترکیه در حـال انجـام آزمایشـات و تولید است، Perfect Science است و نـام مؤسس آن Ihan Doyuk می‌باشد. او در حقیقت یک دانشمند نیست بلکه یک صوفی است. او اکنـون در حـال همکـاری با دولتها و در تلاش است تا این آب را به جهـــــــان ارائه کند. این شــرکت طی یک پــروژه‌ی 48 میلیــون دلاری به تولید 100000 تن از این آب پرداخته است.

چــیزی جدید روی زمین به وجــود آمــده است و من فکر میکنم بسیار اهمیت دارد. پیشگویی سرخپوسـتان هـوپی می‌گوید که درست قبل از آن‌که به سـطح بعـدی بـرویم، به دنیای پنجم از نظر آن‌ها، بعد چهارم از نظر ما، چطور تمـامی دنیا پـاک و تمـیز می‌شـود همـانطور که هـزاران هزار سال پیش بود. اقیانوس‌هـا، رودخانه‌هـا، آسـمانها، همه چیز.

سؤال: آیا برای ماشین قابل استفاده است؟

– نمی‌توانم پاسخ دهم. احتمالاً بیشتر سؤالاتی که از من خواهید پرسید را باید پاسخ یکسـانی بـدهم. آن‌ها واقعـاً

من را محدود کرده‌اند چون این شبیه یک معجــزه است... هر چــیزی که در تمــاس با آن قــرار می‌گــیرد تبــدیل به چیزی مثبت می‌شود، چیزی مثبت برای دنیا خلق می‌کند.

سؤال: می‌شود آن را خرید؟

- هنوز برای فروش نیست اما شــاید یک روزی باشد. در حال حاضر، در سطح دولتی است و تصمیم با دولتهاست که بـــیرون بیاید یا نه. ما داریم به اســـترالیا می‌رویم تا بندر سیدنی را تمیز کنیم.

سؤال: با بدن انسان چه می‌کند؟

- نمی‌تــوانم بگــویم. اما شــاید جــالب‌ترین مــورد از بین چیزهای دیگر همین موضوع باشد.

سؤال: آیا برای فضولات هسته‌ای کاربرد دارد؟

- بله. به نظر می‌رسد با همه چیز کــاری انجــام می‌دهد. روی یک ســری از مســائل آزمــایش نشــده و در مــوردش مطمئن نیستند.

حکایت علامه میرجهانی از سرزمین نورستان و ملاقات با میر غیاث

نورستان و ملاقات با میر غیاث

الان هم امام زمان در عالم دارای پایگاه‌هایی هستند و معمرینی که دارای عمرهای طولانی هستند از طرف حضرت کارهایی انجام می‌دهند. در همین ایران ما جاهایی هست که هیچ کس خبر ندارد، دستگاه‌های اطلاعات خارجی‌ها هم خبر ندارند. در همین کویر ایران هم یک منطقه‌ای هست. ده پانزده سال قبل که من ساکن تهران بودم یکی از افراد آنجا نزد من آمد.

یک روز اول صبح زنگ به صدا در آمد. برخاستم در منزل را باز کردم. دیدم شخصی شال سیاهی بر سرش پیچیده است و یک طرف شال روی سینه‌اش و طرف دیگر از پشت سرش آویزان است پشت در ایستاده است. وقتی در را باز کردم سلام کرد و بدون مقدمه دست به گردنم انداخت و صورتم را بوسید و خیلی گرم با من برخورد کرد. سپس گفت: «آقا! من برای دیدن شما آمدم، اگر اجازه می‌دهید، داخل منزل بیایم و چند دقیقه‌ای خدمتتان باشم، من گفتم: بسم الله بفرمایید».

بالاخره داخل منزل شد و چای و ناشتایی برایش آوردم. بعد از این‌که صبحانه را صرف کرد، خودش را معرفی کرد گفت:«من میر غیاث پسر میرابوالفضل از اهل نورستانم. اسم شما را شنیده بودم و اشتیاق دیدارتان را داشتم. حالا اگر به کسی اجازه ورود به اتاق ندهید خودمان دو نفری باشیم می‌خواهم قدری با شما صحبت کنم. من گفتم: اشکالی ندارد، یک وارد اتاق نمی‌شود.

سپس میرغیاث شـروع به صـحبت کـرد و گفت: آقـا، یک غــزلی از شــما نقل کرده‌اند و ما در نورســتان دور هم می‌نشـینیم و این غـزل را می‌خـوانیم و حـال می‌کـنیم. پرسیدم چه غزلی؟ میرغیاث شروع به خواندن کرد:

نقش جمال یـار را تا که به دل کشـیده‌ام / یک سـره مهر این و آن از دل خود بریده‌ام(24)

وضعیت نورستان

سپس میرغیاث چنین گفت: کویر لـوت هشـتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است. در مرکز کـویر لـوت هفت فرسخ در هفت فرسخ حیـدرآباد. نعیم آبـاد، نعمت آبـاد، قاسـیمه، خلیله و عظیم آبـاد است. مردمـان آن همه شـیعه اثـنی عشــری و اغلب ســادات هســتند. نورســتان مرکز این شهرهاست و چشــمه آب حیــات هم در آنجا واقع شــده است. مولای ما میرسلیمان است که از سـادات حسـینی و از اولاد امـام زین العابـدین (علیه السـلام) است. محل ما جـای بسـیار خـوبی است و همه نـوع وسـایل بهـتر از آنچه دیگران دارند در اختیـار داریم. ما در آنجا می‌تـوانیم از اخبار همه دنیا با خبر شـویم. هیچ کس راه رسـیدن به این مرکز را نمی‌داند ومــولای ما دســتور داده است که افـرادی را که در سـاحل کـویر راه گم می‌کنند مـواظبت کـنیم و آن‌ها را سـالم به خانه و خانواده‌شـان برسـانیم. هیچ ماشین یا طیّاره‌ای نمی‌تواند به جایگاه ما دسترسی پیدا کند.

همه زمینها رَمل (شن سـیّال) است و ماشـین نمی‌تواند بر روی آن‌ها حـرکت کند. اگر طیّـاره‌ای (هواپیما) هم به آن طرف بیاید به فرمان مولایمـان که از طـرف حضـرت

بقیه‌الله (علیه السلام) به او امر می‌شود، ستونهایی از شن بلند می‌کنیم تا بالا برود و هوا را تاریک کند و مانع آمدن طیّاره شود. میر غیاث نکته دیگری از اخبار غیبیه نیز بیان کرد و آن این‌که طیّاره‌های آمریکایی به طبس خواهند آمد و دچار سانحه خواهند شد. وی این مطلب را قبل از انقلاب در زمانی که آغاز سخنرانیهای حضرت امام خمینی(ره) بود و مردم فیضیه مورد قتل عام قرار گرفته بودند، برای من بیان کرد.

میرغیاث همچنین درباره کتابخانه نورستان توضیح داد و گفت: در آنجا کتابخانه‌ای هست که طول آن سیصد متر و عرض آن صدمتر است و کتابهای بسیاری در آنجا نگهداری می‌شود. یک قفسه از آن‌ها با جواهرات بسیار گرانبها تزئین شده است. کتابها و قرآنهایی که به خط ائمه(علیهم السلام) نوشته شده است در آنجا نگهداری می‌شود. کتابهای متنوعی در آن کتابخانه موجود است.

عمر اهالی نورستان

میرغیاث می‌گفت: مولای ما در این منطقه کوچک میرسلیمان است و همه به امر او کار می‌کنند. عمر اهالی این منطقه معمولاً کمتر از صد سال نیست. اما هفت نفر که کارگزاران اصلی میرسلیمان هستند عمرشان بسیار زیادتر است. مولا هر پنجاه سال یک مرتبه به این هفت نفر جرعه‌ای از آب حیات می‌دهد و آن‌ها تا پنجاه سال دیگر به خدمت مشغول هستند. میر غیاث می‌گفت: این هفت نفر عمرشان بسیار طولانی است. وی گفت سن خود من تا اکنون دویست و پنجاه سال است - در صورتی که قیافه او بیش از چهل و پنج سال نشان نمی‌داد - آدم لاغری هم بود. آن زمان

دویست و پنجـاه سـاله بـود و اکنـون حـدوداً دویست و شصت و چند سـال دارد. میرغیـاث در آن ملاقـات صـحبتهای مفصـلی کـرد و من همه آن‌ها را نوشـتم. او بعدها یک بار دیگر هم به ملاقات من آمد. به هر حال من از او سؤال کردم: آیا مولای شما، امام زمان را می‌بیند؟ میرغیاث گفت: نه، ادعا نمی‌کند، ما همین قـدر می‌دانیم که از طرف امام زمان(علیه السـلام) به او امر می‌شـود اما نمی‌دانیم که آیا امـام زمـان را می‌بیند یا نمی‌بیند. غـرض این‌که هسـتند اولیـای خـدا در روی زمین، توجه می‌خواهد. وقتی توجه پیدا شد کـار درست می‌شـود این ذکر بخصوص هم که عـرض کـردم: « یا محمد و یـاعلی یا فاطمه یاصـاحب الزمـان ادرکـنی» اگر تمـام هوس‌ها را بگذارید کنـار و توجه‌تـان به این ذکر باشد ممکن است به ملاقات حضرت برسـید. اهمیت هم خیلی دارد خـدا به عز آل محمد(علیهم السلام) توفیق بدهد که بفهمیم چه کـار می‌کنیم.

داستان عمر جاویدان

سرجوخه سلیمان به سربازها حکم کرد که بروند و این حبیب را به حضور بیاورند. بعد از رفتن سربازها من یادآور شدم که ماموریت ما در خصوص راپورت تنباکوی قاچاق در کرکبودان چه می‌شود؟ سرجوخه سلیمان که از بابت مشغولیت فکرش به درازی عمر این حبیب عصبانی بود، یادآوری ماموریت اصلی ما برایش مغتنم شد و صبر کردیم تا کدخدا از بساط شام فارغ شود تا تفحص را در خصوص راپورت تنباکوی قاچاق آغاز کنیم. مدتی نکشید که از سروصدای بیرون پی بردیم سربازها با حبیب برگشته‌اند. سرجوخه سلیمان کلاه بر سر نهاد، بند حمایل را مرتب کرد، تفنگ را به کنار خود گذاشته و با آب دهن سبیل‌های خود را تاب داد و به من نیز حکم کرد که صلابت و ابهت نشان دهم. سربازها با احترام نظامی وارد اتاق شدند و حبیب که اینک به جای دستار کلاه پهلوی بر سر داشت و به جا قبا کت و شلوار بیروتی بسیار بد قواره‌ای پوشیده بود، به دنبال آن‌ها داخل آمد و سلام کرد. کدخدا نیز از پس او وارد شد. سرجوخه وانمود می‌کرد که حواسش به جای دیگری است و به سردی جواب سلام را داد. کدخدا با خطاب "جدبزرگ بفرما بالا "و با نهایت احترام با این مرد به ظاهر جوان برخورد کرد. در چهره جوان که دقت کردم خیلی محزون بود و معلوم بود که گریه کرده است. مدتی به سکوت گذشت سرانجام سرجوخه سلیمان به حرف آمد:

- این دهاتی‌ها چه می‌گویند؟

کدخدا جواب داد: راجع به چیزی حضرت والا؟

سرجوخه سلیمان عصبانی داد زد: با تو نبودم مردیکه، با این پسره هستم که می‌گویید پدربزرگ همه تونه

حبیب به آرامی جواب داد: مگر مردم چه می‌گویند؟

- چند سال داری؟
- عدد سال عمرم از دستم در رفته است.
- نمی‌دونی چند ساله ای؟
- بی‌سواد م، نجوم نمی‌دانم، فکر کنم 5 رمضان در عمرم به تابستان دیدم
- گیرم راست بگی... واسه چی پیر نمی‌شی؟
- از بـــــدبختی و بیچـــــارگی ام است (زد زیر گریه) مجازات خود خواهی ام است
- این ننه من غریبم را بزار کنار، بگو موضوع چیه؟

حبیب رو به کدخدا کرد و به او گفت:" حسـنک جـان بـرو بـیرون " و کداخـدا با گفتن " چشم جـدبزرگ" جسـتی از اتاق خارج شد. و با اشـاره حـبیب به دو سـرباز و حـرکت دست سرجوخه آن دو نیز بیرون رفتند و حبیب با صــدای ضعیف و بغض آلودی شروع به سخن کرد:

- مانند دهها امیر و قرلباش و قذاق و یـاغی و خـان دیگر مــرا مجبــور می‌کنید تا مــاجرای غم انگــیز زنـدگی ام را بگـویم من هم می‌گـویم اما شـما به کسی نگویید چـــون هربـــار که به کسی بگویید از عمر شما کم می‌شود و به عمر من اضافه می‌شود

و به خصـوص زنـان و کودکـان خـود رحم کنید و به آن‌ها هرگز نگویید و اگر از زبانتان پرید و گفتید از آن‌ها بخواهید که آن‌ها نقل به کسی دیگر نکنند.

- این پند و نصـــیحت و حاشـــیه را بگـــذار بـــرای دهاتی‌ها... می‌گویند که تـــیر به ســـینه ات فـــرو نمی‌رود و کمانه می‌کند درسته؟
- نه نه اتفاقا از همه بیشـتراز تـیر دردم می‌آیـد، از تـیر تفنگ خیلی می‌ترسم یک بـار که تـیر به شـکم من خورد تا یک سال شدید و طـاقت فرسا جـایش درد می‌کرد
- به شکم ات تیر خورد و نمردی؟
- من بـــدبخت فقط درد می‌کشم از همه بیشـــتر درد می‌کشم ولی هیچ وقت نمی‌میرم

از سرجوخه خواهش کردم که اجازه دهد از اول ماجرا را تعریف کند و او چنین ادامه داد:

- من عاشق گل نسا بودم، او هم مـرا دوست داشت همه اهل ده می‌دانســـــتند که ما همـــــدیگر را می‌خواهیم و مادرم نشان هم برایش برده بود، اما سر وکله سبزعلی بیک از قشون الموت پیـدا شـد، برای شکار رفته بود که راه گم کـرد و سر از ده ما درآورد و از بخت بد من در خانه پـــــــدر گل نسا اطراق کرد و همان جا گل نسا را خواستگاری کرد. هیچ کس به فکر دل من نبـــود و همه مـــوافقت کردند که گل نسا عروس امیر قشون الموت شود، هر چه زار می‌زدم که گل نسا مال من است کسی

التفات نکرد و مادر نصیحت می‌کرد که با قشون حکومتی در نیافتم، خان ده که از قشون حکومت خیلی می‌ترسید قدغن کرد که من و گل نسا همدیگر را نبینیم چند روز بعد سبزعلی بیک با چند سوار و چند زن و مرد از نوکرانش از الموت آمدند که گل نسا را ببرند، خان دستور جشن و هلهله داد. من دیگر از زندگی سیر شدم، توان جنگ با سبزعلی بیگ را نداشتم، زندگی بی‌گل نسا را را با مرگ یکی می‌دانستم، قدرتی عجیب در خود یافتم به بالای تپه پشت آبادی رفتم و فریادم زدم " که گل نسا عروس من است... زن من است، سبزعلی بیگ یزید ظالم است، حال که گل نسا را از من می‌گیرید خودم را از پرتگاه صخره گاوکشان پایین می‌اندازم و خونم گردن همه اهل ده را خواهد گرفت". هلهله و جشن خوابید یکی فریاد زد " اگر خودکشی کنی مستقیم می‌افتی در آتش جهنم" دیگری داد می‌زد:" مرد باش و زندگی کن، عذاب کسی که خود کشی کند جاودانی است و خدا بر کسی که بر خودش رحم نکرده رحمی نمی‌کند". من به سمت کوه می‌دویدم و جمع زیادی به دنبال من به راه افتادند که مانع شوند اما کسی به من نمی‌رسید، برای این‌که سواران سبزعلی بیک به من نرسند راه صخره‌ها را در پیش گرفتم. همه نفس زنان به دنبال من می‌آمدند و مرتب با فریادی که من بشنوم از عواقب و عذاب وحشتناک خودکشی در قیامت مرا می‌ترساندند. اما من مصمم به نابود کردن خود بودم. از گردنه کوه گذشتیم و در سرازیری بر

روی بلندترین دیواره صخره‌ای گاوکشان ایستادم. تعداد زیادی از اهل ده به همراه من آمده بودند و در چند قدمی من ایستاده بودند و همه مرا از عذاب هولناک برزخ و خشم خداوند می‌ترساندند، بطوری که خودم همه وحشت کرده بودم و آتش جهنم را تصور می‌کردم و دوست داشتم کسی مرا طوری نجات دهد که تسلیم من تصور نشود و مجبور شوند گل نسا را به من بدهند، عمویم آرام آرام جلو می‌آمد، تهدیدش کردم که بایستد، او التماس می‌کرد و می‌گفت "رحم به دل شکسته مادرم بکنم". ناگهان از پشت جمعیت یکی از نوکرهای سبزعلی بیک فریاد زد "ولش کنید سبزعلی بیک به ما گفته این پسرک گستاخ را با شلاغ کبود کنیم" من شروع به فحاشی به سبزعلی بیک نمودم و او هم به من فحاشی نمود، با جسارت من خویشان من نیز جرات پیدا کردند و همه یک صدا داد می‌زدند " گل نسا عروس حبیب خواهد شد". در این فرصت عمویم خیز بر داشت که مرا بگیرد که دستش را محکم به عقب زدم و ناگاه خود را در آسمان رها دیدم و با سرعت به طرف پای پرتگاه سقوط کردم. در سرازیری سقوط سرگیجه بدی عارضم شد و باد سردی به تنم می‌وزید و ترس هولناکی بر من عارض شد. با صدایی مهیب به سنگ پای پرتگاه برخورد کرده و غل خورده آن طرف‌تر افتادم. تمام تنم بیش از حد تصور درد می‌کرد و از شدت درد به خود می‌پیچیدم و توان باز کردن چشمانم را نداشتم که ناگاه دستی مرا از زمین بلند کرد صورتش

می‌درخشید و من نمی‌توانستم نگـاهش کنم گفت" که من خضر نبی هستم و تو بد کردی که خواسـتی خــود را هلاک ســازی و مجــازات تو این است که هرگز نخواهی مرد و تا قیامت زنده می‌مــانی و در همین دنیا عــذاب خــواهی شــد، توبه کن و از خــدا بخشش بخــواه". من از شــدت درد بــدن نتوانســتم جـوابی بـدهم، آبی گـوارا به من نوشـاند و مـرا بر زمین نشاند رفت. درد بدنم آنقدر زیاد بود که آرزو می‌کردم که خوابم ببرد یا بمیرم و خلاص شوم، از خیسی بدنم می‌فهمیدم که پیکرم خون آلود اسـت، نمی‌دانم چه مدت گذشت که صدای باباقلی یکی از اهل ده را شـــنیدم که فریـــاد می‌زد " همه جا را بگردید تا جنـــازه اش را پیـــدا کنید و گر نه شب جانوران او را می‌درند" صـدای شـیون و گریه عمو و بعضی دیگر ا می‌شنیدم که سـبزعلی بیک را لعن می‌کردند. سرانجام مرا پیدا کردند و فریاد "حــبیب زنـده است" در کـوه می‌پیچید. خواسـتند مـرا بلند کنند دردم بیشتر شد، یکی مـرا دوش گـرفت نعـره ام به آسمان برخواست، سرانجام دیدم که کمترین درد این است که خودم با پـای خـودم راه بـروم. با این‌که درد بدن امانم را بریده بود ماجرای دیــدار با خضر نـــبی را گفتم، همه بـــاور کردند و هیچ کس حــتی شک هم نکـرد، بـدون این‌که تـوجهی به این همه درد شدید در بدنم نمایند، یافتن عمر طـولانی را به من تبریک می‌گفتند. گـــروهی از ده مشـــعل آورده بودند و در راه تا ما را دیدند به حـــــــیرت و ناباوری زنده بـودن مـرا می‌نگریسـتند. در نـزدیکی آبـادی صـدای شـیون بلند بـود و من صـدای شـیون

مادرم را خوب تشخیص می‌دادم. یکی پیش دوید و خبر زنده بودن مرا بانگ زد، همه با مشعل به استقبال آمدند، حتی گل نسا و پدر مادرش نیز آمدند مادر و بعضی از قوم مرا می‌بوسیدند و با هر بوسه آن‌ها و یا به هر جایی از بدنم که دست شان می‌خورد نعره ام از درد به آسمان بلند می‌شد.

- می‌شه اینقدر درد درد نکنی؟
- ولی خیلی درد می‌کشیدم، هر چه تنم را ضماد می‌کردند، دردم بیشتر می‌شد.

من که مانده بودم حرف‌های این حبیب را باور کنم یانه، با اجازه سرجوخه سلیمان از حبیب پرسیدم:

- سبزعلی بیک چه گفت ؟... چه کار کرد؟
- وقتی چند نفر و از جمله نوکرانش خبر سقوط مرا از پرتگاه گاوکشان به ده می‌رسانند و شیون وناله در ده بلند می‌شود، خان به التماس از او می‌خواهد که بردن عروس را به بعد از مجلس شب هفت من موکول کند و او با عصابینت با نوکرانش ده را ترک می‌کنند. وقتی همه باور کردند من نظرکرده خضرنبی هستم جمعی به جد پیگیر شدند که تا قبل از برگشتن سبزعلی بیک گل نسا را به عقد من در بیاورند، اما خان مخالفت می‌نمود و از سئوالاتش از همراهان من " واقعا شما دیدید از پرتگاه گاوکشان سقوط کند؟"، " ریسمان صدگزه به خود نبسته بود؟" و " پایین پرتگاه بر خرمن کاه یا درخت سرو نیافتاده بود؟"

نشان می‌داد که بـاور نـدارد خضر نـبی مـرا نجـات داده یا به من آب حیات جاویدان داده است.

- سبزعلی بیک آمد یا نیامد.؟
- چــرا ده روز نشــده بــود که ســبزعلی بیک با کلی نوکر و کنیز برگشت، گل نسا جیغ کشیده که خاطر مرا می‌خواهد و به شوهری امیر قشــون حکومــتی نمی‌رود. من که دیگر مطمئن بــودم که نمی‌مــیرم در جلو ســبزعلی بیک ایســتادم، تمـام اهل ده جمع شده بودند، سبزعلی بیک قاه قــاه خندید و جریــان عمر جاویدان مـرا مسـخره می‌کـرد و به همه گفت که الان دروغ این پسر گســـتاخ و شـــیاد را بر ملا می‌کنم و عمرش را خاتمه می‌دهم، صـدای شـیون از ده بلند شد و خان و پدرم به وســاطت من آمدند که گل نسا فریــاد زد که" حـبیب هرگز نمی‌مـیرد و هر که قصد کند او را بکشد خـود کشـته می‌شـود". صدای خنده سبزعلی بیک بلند شد پدرم را به عقب هـــول داد و پـــیرهنم را گرفته مـــرا به کنـــار دیوارسنگی برد و محکم به دیوار چسباند. صدا جیغ و شیون زنها برخواســت، چند زن گل نسا را محکم گرفته بودند و نمی‌گذاشـتند به سـمت ما بیاید و او مرتب رجز می‌خواند و بد وبیراه نثار سبزعلی بیک می‌کـرد مردها التمـاس می‌کردنـد، درد تنم شـدید شـده بـود و حـتی اگر حـرف خضـرنبی را بـاور هم نداشــتم دیگر از مــرگ نمی‌ترســیدم. فحاشی گل نسا سـبزعلی بیک را عصـبانی کـرد و لوله تفنگش را به شکم من فشار داد و لب خـود را گـاز گـرفت به ناگاه صدای تیر برخواست و با شیون اهل ده در

آمیخت و درد و سوشی بی‌حد شـــکم و کمر مـــرا گرفت و در پس دود باروت دیدم که سبز علی بیک نعره‌ای کشید و در زمین شـروع به غلطیـدن کـرد، نـوکرانش دویـده او را گرفتند لباسش غـرق خـون بـود، خرناسی کشـید و خـون اسـتفراغ و لـرزه بر انـدامش افتـاد و ناگـاه سـاکت و بیحـرکت افتـاد. اقوام من مرا با خـود به آنطرف‌تر بردنـد، سـوزش شکم و دردکمر طـاقت از من ربـوده بـود و سـخت ناله می‌کردم و وقتی متوجه خون بر لباسم شدند، دادشان به هوا برخواست و پیرهنم را بـالا زدند دو سراخ بر شـکم و دو سـوراخ بر کمـرم بـود و معلم شد تیر به شکم من وارد به سـنگ دیـوار پشت من برخورد و کمانه کـرده برگشـته دوبـاره بر کمر من فـرو و از شـکم خـارج و به شـکم سـبزعلی بیک اصابت و او را کشته بود. گل نسا با دیدن خـون بر بـدن من از حـال رفت و زنـان او را با خـود بردند. جمعی تکه‌هـــای نمد را بر آتش داغ کـــرده و بر زخم‌هـای شـکم و پشـتم می‌گذاشـتند، که شـدت سـوزش دردنـاکتری بر من وارد شد. در این گـیرو دار درد عـذاب‌آور شـکم و پشـت، یکی از افـراد سبزعلی بیک ناگهان پایم را چسـبیده و ناله می‌زد "ای نظرکرده خضر نبی حلالم کن " و همچنان ناله می‌کـرد و صـورتش را به پـایم می‌مالید که خلاصه اهل ده او را بلند و دور کردند و مرا به خانه بردند.

هرچه خـــواهش کـــردم که از پخش شـــدن این مـــاجرا جلوگیری کنید، موضوع کشته شدن سبزعلی بیک با آب و تاب و غلو زیاد همه جا پخش شد، مرادعلی بیک نامی که جانشـین سـبزعلی بیک شـده بـود بـرای تحقیق به ده ما

آمد، اما فقط از خان چند سوال کرد و اثر کمانه تیر را بر سنگ دیوار نگریسته و بی‌آن‌که پرس وجویی از من بکند با افرادش ده را ترک و رفتند. اثرهای زخم تیر بر شکم و کمر مدتی بعد کامل بر طرف شد اما درد آن تا چند سال باقی بود و عذابم می‌داد. چند ماه بعد با گل نسا عروسی کرد خدا به من و او 14 فرزند داد که 5 تا در کودکی و نوزادی مردند و 9 تای دیگر بزرگ شدند و زن گرفتند و یا شوهر کردند. گل نسا روز به روز پیر می‌شد و من به همین قیافه که می‌بینید ماندم. گرچه خیلی‌ها به جوان ماندن من حسودی می‌کردند، اما من خیلی رنج می‌بردم، چون بدنم حساس بود و با کوچکترین اثر ناخوشی یا ضربه دردهایی شدید عارضم می‌شد. درد را تحمل می‌کردم، اما تحمل مرگ گل نسا و بعد از آن فرزندانم بسیار سخت بود. نوه‌هایم زیاد شده بودند و شمار و شناس از دستم خارج بود. من پیر شدن دختران و پسران م و مرگ آن‌ها را پی در پی می‌دیدم. زمانی رسید که هیچکدام از همسالان من زنده نبودند و همه مردان و زنان ده حتی پیرمردها و پیر زن‌ها کسانی بود که من نوزادی و کودکی آن‌ها را دیده بودم. با این‌که همه به من احترام زیاد می‌گذاشتند، اما من رنج می‌بردم و بر من بسیار سخت می‌گذشت از غذاها هیچ لذتی نمی‌بردم و بیشتر به غار کوهستان پناه می‌بردم و در آنجا از خدا مرگ می‌خواستم. امیدوار بودم یک بار دیگر خضر نبی را ببینم و او به من آب پیری بنوشاند.

اهل ده که حال بیشترشان نوادگان من بودند، به اصرار که تنهایی برایم خوب نیست، دختری از منگولان را برایم خواستگاری و بار دیگر زندگی جدیدی را شروع کردم که‌ای کاش چنین نبود. زن دوم برایم یازده فرزند آورد

که چهار تا در همان کـودکی مردند و بقیه بـزرگ شـدند. من همچنان جوان ولی مادرشـان و آن‌ها به سـرعت پـیر شدند و باز شـاهد مـرگ همسر دوم و بعد چنـدین سـال، هر چند سـال یکی از فرزنـدانم و یا نوادگـانم و نتیجه و نبـیره ام را به خـاک سـپردم. دیگر هـرکس به من گفت جـوانی و با ید ازدواج کـنی از او می‌گـریختم و بـرای این‌که از شر وسوسه‌هایی که پیامـــدی جز آزار جسم وجانم نداشت در امان بمانم به غار کوهستان پناه بـردم و هرچه دعا می‌کنم که پـیر شـوم و مانند بقیه مـردم بمـیرم میسر نمیشـود. و هر بـار که تلاشی کـردم که به هلاکت نزدیک شـوم. فقط درد و رنجش بـاقی ماند و بس. در برف و سرما لباس نپوشیدم تا سرما هلاکم کند، اما فقط درد سـرمازدگی اسـباب چند ما آزارم شد. با پلنگی در افتادم که هلاکم کند اما درد زخم دندان و پنجه اش تا چند سـال سـخت ملالم کـرده بـود. به تریـاک پنـاه بـردم، چند روزی اسـباب شـادمانی و سـرحالی گردید و غم‌ها فراموش شد، اما خماری و درد و رنج‌هایش کم کم پیـدا شد و چند سـالی طـول کشـید تا از شر آن خلاصی یـابم که آن یک لحظه سرخوشی هرگر به این همه مصـیبت و رنج و خمـاری نمی‌ارزید و چه مرارت‌ها که نکشیدم تا از این بلا نجات یابم.

علاوه بر مـرگ عزیـزان و نوادگـان پـیر و کودکـان و نوزادان، جوانمرگی. تعداد زیادی از نوادگـانم را دیـدم که ملال دوری آن‌ها و گریه پـدر ومادرشـان که آن‌ها نـیز نـواده و یا اولاد من بودند مـرا سـخت رنجـور و محـزون می‌سـاخت. 5 تن از نوادگـان رشـید من با قشـون به داغستان رفتند تا آنجا را از لوث کفار روس پاک سـازند، بعد از سالی چشم انتظاری یک نفر برگشت و خبر مـرگ

3 پســرعمو و گمشــدن یک پسر عمــوی دیگر را آورد، داغستان و شیروان در دام کفار گرفتـار و داغ 4 جـوان بر دل من و فرزندانم ماند، چند سـالی گذشت و بـاز بـار دیگر هفت جــوان رعنا و رشــید از نوادگــان من به قصد جنگ با کفار روس و نجات شـیروان و داغسـتان رفتند و هرگز باز نگشتند و خبر دادند که در قفقاز جوانان مرا به خــاک ســپردند و خــاک را تا ارس به دشــمن ســپرده‌اند. هرگــاه کسی حافظ می‌خواند که نــام ارس و ســاحل آن ذکر می‌شد در داغ 11 گل پرپرشـــده ام در آن وادی آه سوزناکی از جان من برمیخیزد. من دیگر نمی‌توانستم به نوه‌ها و نبیره و نتیجه دل بسـته شـوم و آنگـاه جـدایی و پیرشــدن عزیــزانم و یا جــوانمرگی آن‌ها را تحمل کنم و بــرای کــاهش محبت آن‌ها در دل مجبــور شــدم در غــار تنهایی زندگی کنم و از نوادگانم دوری کنم. همین بانوی پـــیری که امـــروز دفن شد (با گریه و بغض) از وقـــتی کوچک بود با بچه‌هـای دیگر بـرایم غـذا به غـار می‌آورد و وقـتی بـزرگ شد اکـثر لباس‌هـای مـرا می‌شسـت، اما 5 سـال بـود که زمین گـیر شـده بـود و امـروز به من خـبر دادند....

حــبیب زار زار شــروع به گریه کــرد و من و ســرجوخه سلیمان حیران نگاهش می‌کردیم. چنان تحت تاثیر بودیم که یادمان رفته بود بـرای چی به مـاموریت آمـده بـودیم. حبیب با ما شام خورد و بعد از شام کدخدا اصرار کرد که "به غـار نـرود و در خانه اش بخوابد" و او گفت" باشد به غار نمی‌روم اما دفعه قبل منزل شما خوابیــدم و امشب به مــنزل صــفدر بــروم، امــروز خیلی گله داشت" موقع بــیرون رفتن بــرای اولین بــار در مــدتی که با ســرجوخه سلیمان کار کرده بودم دیـدم که سـرجوخه بـرای یک نفر

مـــردم عـــادی از جا بلند شد و با احـــترام خـــداحافظی کـــرد.آن شب من که به ســختی خــوابم بــرد. ســرجوخه سـلیمان مـرتب در رختخـوابش این پهلو آن پهلو می‌شد. صـــبح بعد از صـــبحانه کدخـــدا پیش دســـتی کـــرد و علت مـــاموریت مـــان را پرســـید و موضـــوع راپـــورت تنبـــاکوی قاچـــــاق را پیش کشـــــیدیم و کدخـــــدا منکر شد که همه تنباکوی موجود در ده در جعبه‌های ممهـور به مهر شـیرو خورشـــید نشـــان می‌باشد و ســـرجوخه ســـلیمان با تحکم فهماند که اگر ما هم قبـول کـنیم رئیس پاسـگاه قبـول نمی‌کند و سرانجام با انعامی در خور توجه ده کرکبـودان را ترک کردیم.

در پاسـگاه نـیز رئیس پاسـگاه چیزهـایی راجع به حـبیب عمر جاویدان گفت و همه به حال بدش تاسف خوردیم و خوشحال بودیم که عمر طولانی نداریم.

پدربزرگ.....

.....

چند روز بعد باز فرصت تنهایی با پدربزرگ دست داد، اما هرچه از ماجرای این مرد صاحب عمر بلند صـحبت کـردم منکر شد که چـیزی بـرایم تعریف کـرده باشـد، از ضـعف حافظه کوتاه مدت پدربزرگ رنج می‌بـــردم، بعد از کلی و سـئوال و جـواب بـدون این‌که قبـول کند یک بـارقبلا این ماجرای ماموریت به ده کرکبودان را برای من شـرح داده باشد، بار دیگر از ابتـدا تا انتها و بـدون این‌که کلمه‌ای جا بیاندازد یا اضافه کنـد، آن مـاجرای بـاورنکردنی را شـرح داد و در آخر هم همـــان نصـــیحت پرهـــیز از نقل بـــرای دیگـــری را بیـــان کـــرد. از پـــدربزرگ اطلاعـــات بیشـــتری

نتوانستم در مورد راز طول عمر حبیب کسب کنم. و توصیه پدربزرگ هم مانع می‌شد که پرس و جوی بیشتری راجع به وجود چنین شخصی در کوهستان طالقان بپرسم. در خواستم از پدر برای یک سفر به منطقه کوهستانی طالقان بی‌نتیجه بود و او در نهایت پاسخ داد که "اگر وقت سفر داشته باشم مادرت را به مشهد می‌برم تا اینقدر سر من نق نزند".

و توصیه پدربزرگ هم مانع می‌شد که پرس و جوی بیشتری راجع به وجود چنین شخصی در کوهستان طالقان بپرسم. در خواستم از پدر برای یک سفر به منطقه کوهستانی طالقان بی‌نتیجه بود و او در نهایت پاسخ داد که "اگر وقت سفر داشته باشم مادرت را به مشهد می‌برم تا اینقدر سر من نق نزند".

تحقیقات وسیعی را راجع به طول عمر شروع کردم، از مستندات تاریخی و دینی نظیر عمر نوح، اصحاب کهف، همین خضر نبی و امام زمان و سپس در بین انسان‌های معمولی نیز افرادی را با عمر طولانی در لابلای کتاب‌ها کشف کردم. اما همه این افراد که عمر طولانی داشتند جوان نمانده بودند بلکه با تاخیر نسبت به بقیه پیر شده بودند، حتی یک نفر که در چین در بعد صدسالگی دو دندان درآورده بود، هیاهوی زیادی در روزنامه‌ها و مجلات بر پاکرده بود. در بین جانوران و گیاهان نیز به موارد شگفت انگیزی بر خورد کردم، لاک پشت‌هایی با طول عمر بالای هزار سال و در ختان با طول عمر بالای پنج هزار سال از موارد مورد علاقه تحقیقاتم شده بود. باورکردن این‌که فردی با اعجاز و یا رعایت بعضی مسایل طبیعی صاحب عمر طولانی شود سخت نبود. اما

این‌که فـردی از پرتگـاهی بسـیار بلند بر یک تخته سـنگ سـقوط کند و یا گلوله تفنگ سـرپر در شـکم او وارد از پشت خارج و بر سنگ دیوار کمانه کند و دوبـاره از ناحیه دیگری از پشت کمر وارد و از شکم خـارج و حـتی بـاعث مـرگ نفر دیگـری در پنجمین ورود به بـدن شـود، موضوعاتی سخت باور بودند که چگونه یک نفر بعد ازاین ضربه‌های فوق العاده کاری و شدید حتی بیهوش نشود و به قـول خـودش فقط درد بکشد و جز درد هیچ آثـاری از ضـربه و نفـوذ گلوله بر بـدنش بـاقی نماند. با باورهـای دیـنی ما نـیز اصلا جـور در نمی‌آمد که مـوارد زیـادی شـهادت اولیا خـدا از زخم شمشـیر در اکـثر ادیـان الهی داشـتیم و اگر خـدا می‌خواست اعجـازی کند در حق اولیـایش انجـام می‌داد نه در حق جـوانی که عاشق یک دختری شـده و قصد خودکشی به خـاطر یک تعلق خـاطر دنیـایی داشـته است. با چند اسـتاد در دانشـگاه غـیر مستقیم راجع به طـول عمر صـحبت کـردم که سـرانجام یک نفر بـرایش جـالب بـود و مجبـور شـدم بخشی از خاطرات پدربزرگم را بـرایش بگـویم و او قبـول کـرد که اول تحقیق کنم که اگر صحت داشت و آن فرد هنـوز هم جوان و در همان روستا زندگی می‌کنـد، پیش نـویس یک طرح پژوهشی تهیه و به عنوان پایان نامه دانشـگاهی در مـورد راز طـول عمر راهکارهـای عملی و علمی مـورد بررسی قـرار گـیرد. البته خـود اسـتاد هم مـردد بـود که بتـوان مسـتند قابل قبـول علمی بتـوان از این موضـوع اسـتخراج کـرد و نصـیحتم می‌کـرد که دنبـال موضـوع ملمـوس‌تر بـرای پایـان نامه ام باشم. و توصـیه اش این بود که مسـتند تلویزیـونی از زنـدگی این فـرد تهیه شـود بهـتر جـواب می‌دهد. اما تا با این فـرد مصـاحبه نشـده و

میزان همکاری اش مشخص نگردیده بود نمی‌توانستم در این مورد قضاوتی از پیش داشته باشم.

با پرس وجوی زیاد موقعیت روستای کرکبودان را کشف کـــردم، یا باید با ماشـــین شخصی کمک دار می‌رفتم و یا خـــودروی دربســـتی که هر دو هزینه ســـنگینی داشت و یا باید ابتدا به کرج و ازآنجا به منطقه طالقـان و ســپس از آنجا وســـــیله‌ای محلی دربست یا با کرایه معمـــــولی به کرکبودان بروم.از نظر اقامت مطلع شدم که ویلا و خانه اجاره‌ای در منطقه طالقـان در آن ایـام که اواسط بهـار بود زیاد است. اما سفر تنهایی برای من غیر ممکن بـود، پدر که اصلا برایش مهم نبـود و حاضر به همکـاری نبـود، در بین همکلاسی‌ها هم کسی حاضر به همـــــــراهی من نشـــد، و اکـــثرا مخـــالفت خـــانواده را پیش می‌کشـــیدند. شرایط خانوادگی و فرهنگی من نیز هرگز اجازه نمی‌داد با دانشـــجویان پسر همســـفر باشم و اگر هم ممکن بـــود خـــودم دوست داشـــتم به تنهـایی کاشف و معـرف چـنین سوژه هیجان انگیزی خودم باشم. مادر واسطه کـردم که هر طور شده پدر را راضی نماید که دسته جمعی یک روز به طالقـان بـرویم. اما مشـکل پرسـتاری از پـدربزرگ و رفت و آمدهای ایام تعطیل اقوام ما دردسر بزرگی بـود. و پـدر هم می‌گفت:" این همه پسر مـردم درس شـان را در شهر خواندند و مدرک گرفتند به ما که رسید دخترمان برای تحقیق باید برود یک روسـتای دورافتـاده... من باید بروم دانشگاه تا معلوم کنم کجای اسلام گفته دخترها را بفرسـتید در روسـتای دور افتـاده پـروژه انجـام دهند و پســـرها در دانشـــگاه ول بگردند و مـــدرک بگیرند...".

احساس کردم اصرار به پـدر نه تنها فایـده‌ای نـدارد بلکه دردسر و آبروریـــزی هم درست می‌کند. قید تحقیق و در اصل کنجکاوی در مورد مـرد عمر جاویـدان کرکبـودان را زدم و به دنبال موضوع دیگری برای پایـان نامه ام بـودم. اما در دل امیـــدوار بـــودم بعد از ازدواج و اگر شـــانس بیاورم که شـوهری هم فکر و هم سو پیـدا کنم، حتما به کرکبودان رفته و کنجکاوی خود را ارضا کنم.

در اوج ناامیـــدی ناگهـــان اقبـــال به من روی آورد. آدین برادر کوچکم.....

..... بعضی کارشـان واقعا خنـده بـار بـــود و نه تنها من بلکه دیـــدم آیـــدین هم با خنـــده آن‌ها می‌خندد. به صلاح آیـدین نمی‌دانسـتم که این ماجراها را بشنود لذا سر صحبت را با او باز کـرده و سـعی میکـردم حواسش را ازصـحبت دو دخـتر جلـویی منحـرف سـازم. وقتی به منطقه کوهستانی رسیدیم، طبیعت فوق العاده زیبا بهانه خوبی برای بحث‌های ما شد و آیدین در حـــیرت بود که چقدر اینجا زیباست و من برایش توضـیح می‌دادم که در اردیبهشت ماه بیشتر مناطق ایـران مانند آنجا زیبا و چشم نواز است. و بهترین زمـان بـرای طـبیعت گـردی همین اردیبهشت و یا حـــداکثر خردادمـــاه می‌باشد. در طـــول مســـیر میـــنی بـــوس بارها توقف و تعـــدادی از مسافرها پیاده می‌شـدند. دخترها همچنـان شـیطنت‌های بعضا خطرنـــاک خـــود را بـــرای هم تعریف می‌کردند و می‌خندیند و من در دل میگفتم " خـــدا به حـــال معلم و دوستان و حـتی خـانواده و از همه بـدتر شـوهران آینـده آن‌ها رحم کند...".در ته دره رود پرخروشی دیده می‌شد. به صلاح بـود از خـود راننـده آدرس مسـیر را جویا شـوم.

امیدوار بودم مسیر مینی بوس به راه فـرعی کرکبـودان خیلی نزدیک باشد. خودم را جمع و جور کردم و نیم خـیز شده با صدایی که راننده بشنود، پرسیدم" آقا ببخشـید... را کرکبودان از کدام طرفه". منتظر جـواب راننـده بـودم که در آینه داشت مرا برانـداز می‌کـرد، که تعجب و تغیـیر حالت ناگهانی دو دختر جلویی و نگاه تند و خیره آن‌ها به من مـرا به شک انـداخت که مگر چه پرسـیده ام که اینها اینقـدر متعجب شـدند؟ راننـده پرسـید " آبجی کرکبـودان فرمودی گفتم " بله آقا... بی‌زحمت نزدیک‌تـرین محل به کرکبودان نگه دارید". راننـده در آینه دخـتر با برگردانـدن سر مرا خیره و متعجب نگاه می‌کردند.راننـده گفت: " آن طرف پل اولین سه راهی پیاده شوید با سـواری‌هایی که از شــهرک می‌آیند به بــالا بروید تا در پــایین کرکبــودان پیاده تان کنند". تشکر کردم و در جـایم نشسـتم. یکی از مســافرین از عقب میــنی بــوس گفت:" راه کرکبــودان ســیل زده و خــراب شــده فقط تراکــتر و ماشــین‌های شاسی بلند بـــالا می‌روند". من بیش از آن‌که دلشـــوره خرابی را را داشته باشم، سخت در فکر تغییر حــالت این دو دختر بودم که چرا ناگاه سـکوت کردند یکی از دیگـری به آهســتگی پرســید:" آن‌ها را می‌شناســی؟" و دیگــری صورتش را به عقب برگردانـده من و آیـدین را برانـداز و سپس برگشته با تعجب گفت:" نه نمی‌شناسم." و هر دو ساکت نشسـتند.متوجه شـدم در آینه بـزرگ وسط میـنی بوس مرا به دقت نگـاه می‌کنند. میـنی بـوس از رودخانه بزرگ و پرخروش رد شد. آیدین از دیدن این هم گل آلـود ذوق کرده بود.بعد از طی مسافتی مینی بوس ایســتاد و راننده در حالیکه در آئینه مرا نگـاه می‌کـرد گفت: " آبجی اگه کرکبـــودان می‌رید اینجا پیـــاده شـــوید، ســـواری که

اومدند سوارشـوید و بگویید سه راهی کرکبـودان..." من و آیـدین از جـای مـان بلند شـدیم. یکی از دخترها هم از جـایش بلند شـده و با آن یکی خـداحافظی کـرد و بعد از پرداخت کرایه 3 نفر پیاده شدیم. راننده هم پیـاده شد و از صندوق عقب چمدان ما را به دست آیدین داد. با رفتن مینی بوس صدای غرش رودخانه و صدای پرنـدگان تـوام با عطر مست کننـده سـبزه و گلهـای صـحرایی و چشم انداز سرسبز کوهستان چنان مرا مجذوب ساخته بـود که دلشوره‌ای که در مینی بوس داشتم بـرای لحظه‌ای کامل از یادم رفت.در روبروی ما وسط باغها خانه‌هـای زیـادی ساخته شده بود و بیشتر به یک شهر ک می‌مانست تا یک روستا، مینی بوس کمی جلوتر توقف کـرد و مسـافرینی دیگر پیاده شدند، ابرها از آسمان پـایین آمـده قله کوهها را پوشانده بودو نسیم خنکی صورت را نوازش می‌کرد.و دور دست‌ها در مه پنهـان شـده بـود. آیـدین دور خـود چرخید و داد زد:" چقدر زیباست... چقدر قشنگه ".

دختری که با ما پیـاده شـده بـود آرام به طـرف من آمـد، لحظه‌ای با لبخند براندازم کرد و خیلی محترمانه گفت:

- سلام
- سلام خانم، حالتون خوبه؟
- خیلی ممنون... ببخشید شما می‌خواهید کرکبـودان بروید؟
- بله... شما می‌دونید کرکبودان کجاست؟
- اتفاقا منم کرکبودان می‌روم.

- چه جـالب... خیلی خوشـحال شـدم... چطـور باید برویم؟ ماشین هست؟
- تا نزدیک منگولان با سواری یا مینی بـوس بـرویم، البته اگه بیاد... بعـدش فقط با تراکتـور یا پیـاده... سـیل راه را خیلی خـراب کـرده و سـواری بـالا نمی‌ره. ببخشـید شـما مهمـان چه کسی در کرکبودان هستید؟
- مهمان که نیستیم... اومدیم گشت و گذار
- (اشاره به آدین) برادرتونه؟
- بله
- دو نفری این فصل سال !؟ چطور کرکبودان!؟
- اشکالی داره؟
- ببخشید بیشتر خـانوادگی یا گـروهی مـردم می‌ایند اونم در تابستان... برای دیدن آبشار کرکبودان
- اتفاقا اردیبهشت زیبـاتره... خانه یا ویلا اجـاره‌ای در کرکبودان راحت پیدا می‌شه؟
- ویلا که نـه، اما خودمـون اتـاق اجـاره می‌دهیم... البته در تابسـتان نه الان... اما شـما بخواهید می‌توانید مهمان ما باشید... می‌تونم بپرسم شغل شما چیه؟
- من دانشجو هستم... دانشجوی فوق لیسانس
- خیلی عالیه... چه رشته ؟

- گیاهان دارویی
- نشنیدم... می‌خواهید حکیم سنتی بشوید
- این طور که نه... یک شاخه فرعی از داروسازیه... ما پیاده می‌توانیم برویم؟ راه خیلی زیاده؟
- نه باید خدا خدا کنیم زودتر یک سواری خالی برسه... پس شما می‌خواهید در کرکبودان راجع به گیاهان دارویی تحقیق بکنید
- نه
- پس فقط گشت و گذار؟
- می‌خواهم یک نفر را ببینم
- کی؟ کسی را می‌شناسی؟
- آقای حبیب
- حبیب؟!

رنگ صورت دختر ناگهان تغییر کرد و خنده بر لبانش خشکید و شیطنت سوالاتش به خاموشی ناگهانی رفت، واضح بود که حبیب نام آشنایی برای اوست و صحبت در باره آن برایش ترسناک است، چیزی که پدربزرگم می‌گفت که صحبت در مورد حبیب شگون ندارد. از یک طرف خوشحال شدم که به راحتی رد این عمر جاویدان را پیدا کردم و از طرفی دلشوره داشتم با پنهان کاری و ترس مردم شاید نتوانم اطلاعات قابل استناد برای تحقیق علمی پیدا کنم.

رسانه یوسف‌فاطمه

□□□

□السلام‌علیک یا نورالله الذی یهتدی به‌المهتدون و یفـرج به عن‌الموئمنین□

□ســـلام برتو ای نورخـــدا که ره‌جویـــان به آن نـــور راه می‌یابند و به آن‌نور از مؤمنان اندوه زدوده می‌شود□

□عالی‌ترین، محبوب‌ترین، زیباترین و خـاص‌ترین مطـالب علمی‌تحقیقاتی‌اســـلامی را با بهـــترین پردازش‌ها در رسانه یوسف‌فاطمه مشاهده نمائید□

□آخـــرین مطالب‌رســـمی رســـانه یوسف‌فاطمه را در کانال‌هـای رسـمی در منـابع‌مختلف با بهـترین قابلیت‌ها تماشا کنید□

در سایت آرشیو

Https://Archive.Org/Details/@YoSoFeFATeMe_IR

در وبلاگ فارسی

Https://OMiGo.IR/YoSoFeFATeMe

در شبکه‌اجتماعی اینستاگرام

Https://Instagram.CoM/_YoSoFeFATeMe_

در پیام‌رسان تلگرام

Https://TeleGram.Me/YoSoFeFATeMe_IR

در خدمات‌فیلم آپارات

Https://Aparat.CoM/YoSoFeFATeMe

در شبکه‌پیام‌نما توئیتر

Https://Twitter.CoM/YoSoFeFATeMe

در ایمیل‌الکترونیکی یاهو

Https://YoSoFeFATeMe@YAhoo.CoM

مطالب رسانه یوسف‌فاطمه با لایه‌هایی مدرن از قابلیت‌ها در منابع‌مختلف{آرشیو، وبلاگ، اینستاگرام، تلگرام، آپارات و توئیتر} به انتشار می‌رسد، اهداف عنوان‌شده جهت پردازش مطالب در ده‌اصول جامع و مهم به این شرح است؛ 0-تخصصی و جذاب‌یت 1-کیفیت عالی و شفاف‌بودن 2-پردازش متنوع موضوعات علمی 3-متن‌های کوتاه ولی پر محتوا، کاربرد 4-استفاده از تصاویر با درصد گرافیکی‌بالا 5-اضافه‌شدن استانداردها و مقادیر ارزشمند به سطح مطالب 6-انتشار فیلم با کیفیت Full_HD با استفاده از بهترین کارکردها 7-انتشار تصاویر با کیفیت HD در ساختارهای متنوع 8-ارائه توضیحات تحقیقاتی شده همراه با تصاویر هدف‌دار و درج منابع تخصصی علمی، پژوهشی 9-رعایت اصول‌مهم در طرح‌بندی{قلم، رنگ، اندازه، مقیاس، ترازبندی، مکان و...} متن روایات، قرآن، موسیقی، مستند و... با شرایط ویژه 10-بارگذاری‌مطالب با کیفیت‌عالی همراه با فایل‌ها قابل‌ویرایش فیلم، عکس، متن، تصاویر از عکس‌نوشته با حداقل وضوح

♦جهت خدمت‌رسانی و تولید محصـولات‌نفیس بیشـتر در رسـانه یوسف‌فاطمه، شـما هم می‌توانید ما را با مبـالغ کارساز یاری به‌فرمائید.♦

شماره کارت؛ 6104/3375/8342/0920

شماره حساب؛ 3931222877

شـــــــــــــــــماره حســـــــــــــــاب شـــــــــــــــبا؛ IR960120020000003931222877

پـــــــــــــــــ